ترجمه تفسیر روابی

المیزان

۱۰۹

علامه سید محمد حسین طباطبایی

با مقدمه ابوالحسن شعرانی

مترجمان: دکتر رضا ستوده، دکتر علی کمره‌ای و دکتر صادق علی‌زاده

ترجمه تفسیر روایی البرهان

مشخصات کتاب

سرشناسه:بحرانی،هاشم بن سلیمان، - 1107؟ق.

عنوان قراردادی:البرهان فی تفسیر القرآن .فارسی

مرآه الانوار و مشکاه الاسرار فی تفسیر القرآن .فارسی

عنوان و نام پدیدآور:ترجمه تفسیر روایی البرهان / نویسنده تفسیر سیدهاشم بحرانی؛ مترجمان رضا ناظمیان، علی گنجیان و صادق خورشا.

مشخصات نشر:تهران: کتاب صبح: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، 1389 -

مشخصات ظاهری:ج.

شابک:0 160000 ریال : دوره : 978-964-6698-22-2 ؛ 180000 ریال : ج.1 : 978-964-6698-21-5 ؛ ج.2 978-964-6698-23-9 : ؛ ج.3 978-964-6698-25-3 : ؛ ج.4: 978-964-6698-26-0 ؛ ج.5 : 978-964-6698-27-7 ؛ 180000 ریال : ج.6 978-964-6698-29-1 : ؛ 180000 ریال : ج.7 978-964-6698-30-7 : ؛ 180000ریال: ج.8 978-964-6698-39-0 : ؛ 180000 ریال: ج.9: 978-964-6698-40-6

وضعیت فهرست نویسی:فاپا

یادداشت:ج.2 (چاپ اول: 1388) (فیپا).

یادداشت:ج. 3 - 5 (چاپ اول: 1389) (فیپا).

یادداشت:ج. 7 - 9 (چاپ اول: 1389) (فیپا).

یادداشت:ج.6 (چاپ اول: 1389).

یادداشت:ج.8 و 9 (چاپ اول: 1389).

یادداشت:کتابنامه.

مندرجات:ج.1. مقدمه با عنوان مرآت الانوار و مشکات الاسرار/ تالیف ابوالحسن ابن محمد طاهر عاملی نباطی فتونی.- ج.2. سوره حمد و بقره.- ج.3. البرهان فی تفسیرالقرآن/ تالیف هاشم بن سلیمان بحرانی.- ج.4. انعام، اعراف، انفال و توبه.- ج.6. کهف، مریم، طه، انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان و شعراء.- ج.7. نمل، قصص، عنکبوت، روم، لقمان، سجده، احزاب، سبا، فاطر، یس، صافات، ص، زمر.- ج.8. سوره های غافر، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح، حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، ممتحنه و صف.-ج.9. سوره های جمعه تا ناس.

موضوع:تفاسیر شیعه -- قرن 12ق.

شناسه افزوده:ناظمیان، رضا، 1341 -، مترجم

شناسه افزوده:گنجیان خناری، علی، 1347 -، مترجم

شناسه افزوده:خورشا، صادق، 1333 -، مترجم

شناسه افزوده:شریف، ابوالحسن بن محمدطاهر، - 1138ق. . مرآه الانوار و مشکاه الاسرار فی تفسیر القرآن

شناسه افزوده:نهاد کتابخانه های عمومی کشور

رده بندی کنگره:BP97/3/ب3ب4041 1389

رده بندی دیویی:297/1726

شماره کتابشناسی ملی:1906752

ص:1

جلد 1

اشاره

ص:2

ترجمه

تفسیر روایی البرهان

جلد اول: مقدمه با عنوان

مرآت الانوار و مشکات الاسرار

مؤلف تفسیر: علامه سید هاشم بحرانی

مقدمه از: ابوالحسن ابن محمد طاهر عاملی نبّاطی فتونی

از مشاهیر قرن دوازدهم

مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان

و دکتر صادق خورشا

(اعضای هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی)

ص:3

ص:4

فهرست مطالب

مقدمه ناشر..... 11

سخن مترجمان..... 23

متن مقدمه تفسیر البرهان با عنوان مرآت الانوار و مشکات الاسرار..... 25

گفتار اول

در بیان اینکه باطن قرآن به دعوت ولایت و امامت مربوط می شود و ظاهر آن به دع_وت توحید و نب_وّت مرتب_ط است و این موضوع در سه فصل، بیان می ش_ود..... 31

فصل اول: در بیان مفاهیم مورد نظر براساس احادیث وارد شده در خصوص این گفتار که در چند باب، انجام می پذیرد 33

باب اول: در اینکه قرآن، بطن های متعدد و آیات آن، تأویلات متفاوتی دارد و مضامین و مقاطع مختلف قرآن، مربوط به زمان خاصی نیست، بلکه بر همه مردم در همه زمان ها جاری است..... 33

باب دوّم: در ذکر پاره ای از احادیث صریح در خصوص اینکه مراد از باطن قرآن و تأویل آن، ائمه علیهم السلام و ولایت آنان و اتباع ایشان و مسائل مرتبط با آن است..... 39

باب سوم: دلایل تناسب ظاهر آیات با باطن آنها، وجوه تشابه اهل تأویل و اهل تنزیل 45

باب چهارم: اثبات وجوب این که ایمان به ظاهر قرآن و باطن آن و تأویل و تن_زیل آن در کن_ار یکدیگر، مانن_د وجوب ای_مان به محکم و متشاب_ه ق_رآن

است..... 55

باب پنجم: علم تأویل قرآن، بلکه علم همه قرآن، نزد اهل بیت علیهم السلام است و آوردن احادیثی در این زمینه که نباید ق_رآن را جز از ط_ریق ائمه علیهم السلام تف_سیر ک_رد..... 63

فصل دوّم: در بیان این که براساس احادیث، باطن و کنایه و تأویل آن دسته از آیات قرآن که به طور صریح و تنزیل، در باب توحید و نبوّت وارد شده است، مربوط به ولایت و امامت می باشد. این فصل، مشتمل بر پنج باب است 75

باب اول: در بیان پاره ای از سخنان صریح علمای ما در زمینه شأن و مقام ائمه علیهم السلام و ولایت آنان و کفر منکران آنان 77

باب دوم: در ذکر پاره ای از احادیث وارد شده در خصوص وجوب ولایت اهل بیت علیهم السلام و دوستی و اطاعت از آنان و این که اهل بیت، معیار صحت ایمان و شرط پذیرش اعمال و خروج از مرز کفر و شرک می باشند و ذکر نکوهش انکار ولایت و تردید کردن در اهل بیت علیهم السلام..... 81

باب سوم: در این که اقرار به امامت ائمه علیهم السلام و دوستی و ولایت آنان، مرتبه پس از اقرار به نبوّت پیامبر صلی الله علیه و آله در دو مدخل صحت دین و صدق ایمان است همچنان که اقرار به نبوّت، مرتبه پس از اق_رار به توحید است 87

باب چهارم: ولایت به همراه توحید بر همه خلایق عرضه شده و از آنان پیمان گرفته شده و پیامبران به خاطر آن مبعوث شدند و کتاب های آسمانی به همین دلیل، نازل شده است و همه امت ها به اقرار به آن، مکلّف شده اند و ذکر احادیث وارد شده در این زمینه 93

باب پنجم: پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نخستین مخلوقات خداوند هستند و ولایت آنان، علت اصلی آفرینش و انگیزه اصلی عبادت است و ذکر احادیث وارد شده در این زمینه..... 103

فصل سوّم: در بیان این که باطن قرآن براساس روایات، مربوط به ولایت و امامت است. روایاتی که بر این دلالت دارد که این امت، از سنت های امت های پیشین و شیوه آنان در همه اعمال و رفتارها تبعیت می کنند..... 115

گفتار دوم

(گفتار دوم به دلیل پاره ای از ملاحظات ترجمه نشد.)

گفتار سوم

در توضیح پاره ای از تأویل های رسیده از ائمه علیهم السلام و نیز تأویل هایی که از روایات آن بزرگواران دریافت می شود که برای تأیید آنها آیه صریحی از قرآن نیافته ایم. این گفتار، شامل دو فصل است 123

فصل اول: در توضیح برخی تأویل هایی که به خاطر فوائد زیادی که دارند باید جداگانه ذکر شوند. بیشتر این تأویل ها از نوع مجاز عقلی و اسناد مجازی و کنایه و تعریض است، هر چند می توان برخی از آنها را تحت عنوان مجاز لغوی دانست ولی با تکلّف همراه است، چنان که بر صاحبان اندیشه و تأمل، پنهان نیست. این فصل، شامل هفت باب و یک تکمله است... 125

باب اول: خداوند متعال در بسیاری از موارد در قرآن، الفاظ و عباراتی را آورده است که ظاهراً عمومیت دارد ولی برحسب باطن به افرادی دلالت دارد که فقط ائمه علیهم السلام یا پی_روان ایشان و یا دشمن_ان آنان و نظایر آن مص_داق آنها می باشن_د 125

باب دوّم: خداوند متعال در بسیاری از آیات با عبارات یا توصیفاتی سخن می گوید که برحسب ظاهر بر زمان قبل از معاصران پیامبر صلی الله علیه و آله یا امت ّهای گذشته صدق می کند اما به حسب تأویل و باطن، هر کس از این امت که این خطاب یا وصف بر او مصداق داشته باشد، با توجه به موضعی که نسبت به امامت و ولایت دارد اگر چه در آن زمان نبوده باشد مراد این سخن خواهد

ص:6

بود..... 127

باب سوم: در بیان این که خداوند گاه در قرآن خطابی را آورده است که براساس تأویل و باطن قرآن، مخاطب آن کسی نیست که از ظاهر آیات فهمیده می شود و به نظر می رسد خطاب متوجه اوست و این که قرآن براساس به در می گویم تا دیوار بشنود، نازل شده است..... 129

باب چهارم: برخی از ضمایر در قرآن، براساس تأویل، به چیزی برمی گردد که به صراحت در قرآن ذکر نشده است، بلکه برحسب باطن، مرجع ضمایر محسوب می شود، مانند ضمایری که به ولایت یا به علی علیه السلام و نظایر آن باز می گردد ولی ظاهراً مرجع آن ذکر نشده است..... 133

باب پنجم: در بیان این که بعید نیست بتوان آن چه را که ظاهراً از آن به گذشته تعبیر شده است را به آینده تأویل نمود. چنان که بسیاری از تأویلات، چنین اقتضا می کند..... 135

باب ششم: در بیان آن چه از روایات به دست می آید مبنی بر این که بیشتر مطالبی که خداوند متعال به خود نسبت می دهد، به صیغه یا ضمیر جمع است..... 137

باب هفتم: در بیان آن چه از روایات به دست می آید مبنی بر این که مطلق ذکر لفظ الله و إله و ربّ، براساس باطن قرآن و تأویل آن در موارد مختلف، به امام تأویل می شود..... 143

تکمله: در بیان بطلان غلو اغراقی که ممکن است از احادیث قبلی در نظر آید و توضیح معنای غلو و تفویض و تفریط نمودن در حق ائمه علیهم السلام

و نیز ذکر اصحاب غلو و ذکر سخنان ایشان به طور مفصل در این باب... 149

فصل دوّم: در بیان دیگر تأویلات عام که در غیر موضع خود پیاده می شوند و شامل بیش از یک موضع می باشند که به همراه متون و ادلّه آن به نحوی که در عنوان گفتار سوم گذشت خواهد آمد. این فصل، بر اساس حروف الفبا و مانند فرهنگ های لغت، تنظیم شده است، یعنی ابتدا حرف اول و سپس حرف آخر و سپس حرف دوّم، مدنظر قرار می گیرد..... 177

خاتمه

فصل اول: در بیان پاره ای از تأویلات حروف مقطعه ای که در اوایل برخی از سوره ها آمده است 923

فصل دوّم: در ذکر برخی نکته ها..... 937

ص:8

مقدمه ناشر

ص:9

ص:10

اهل بیت _ علیهم السلام _

مفسران انحصاری و راستین قرآن کریم

قرآن عظیم ترین معجزه الهی و گرانسنگ ترین هدیه خداوند به بشریت است. بدون تردید همه آدمیان به جز مخاطبان اصلی این کتاب یعنی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام از فهم عظمت و ابعاد و اعماق محتوایی آن عاجز و ناتوانند. در نوردیدن این اقیانوس فراخناک و بی کرانه علم و حکمت و معرفت و معنویت، از هیچ دریانوردی، و غواصی در اعماق تو در توی آن، جز از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که عِدل و شریک قرآنند، ساخته نیست. آن که گمان برد بی مراجعه به اهل بیت علیهم السلام و بدون تمسک به آموزه های نورانی آنان از عهده چنین کاری بر می آید، خویش را در معرض ناکامی و بلکه هلاکت قرار داده است.

قرآن خود نیز این مهم را خطاب به رسول الله صلی الله علیه و آله متذکر شده است:

_ و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس(1)

_ قرآن را بر تو فرو فرستادیم تا برای مردم تبیین و تفسیر کنی.

بر اساس آیه فوق، یکی از وظایف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تبیین و تفسیر قرآن برای مردم است. در آیاتی دیگر نیز از تعلیم قرآن به مردم توسط رسول

1- [1] - نحل/44.

الله صلی الله علیه و آله سخن رفته است. ازجمله:

_ کما ارسلنا فیکم رسولاً منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یزکّیکم و یعلّمکم الکتاب و الحکمه و یعلّمکم ما لم تکونوا تعلمون(1)

_ در میان شما رسولی فرستادیم تا آیات ما را برای شما تلاوت کند و به شما قرآن و حکمت و آن چه را که نمی دانید، بیاموزد.

علاوه بر آیات فوق ده ها روایت بر شأن انحصاری اهل بیت علیهم السلام در امر تفسیر قرآن تاکید کرده اند که در ذیل به چند روایت آن اشاره می کنیم:

_ منصور بن حازم می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم، همانا خدا برتر و بزرگ تر از این است که به خلقش شناخته شود، بلکه مخلوق به خدا شناخته شود. فرمود: راست گفتی. عرض کردم: کسی که بداند برای او پروردگاری است، سزاوار است که بداند برای آن پروردگار خرسندی و خشم است و خرسندی و خشم او جز به وسیله وحی یا فرستاده او معلوم نشود. و کسی که بر او وحی نازل نشود، باید که در جستجوی پیغمبران باشد و چون ایشان را بیابد باید بداند که ایشان حجت خدایند و اطاعتشان لازمست. من به مردم (سنی مذهبان) گفتم: آیا شما می دانید که پیغمبر حجّت خدا بود در میان خلقش؟ گفتند: آری. گفتم: چون پیغمبر در گذشت، حجت خدا بر خلقش کیست؟ گفتند: قرآن، من در قرآن نظر کردم و دیدم سنی و تفویضی مذهب و زندیقی که به آن ایمان ندارد، برای مباحثه و غلبه بر مردان، در مجادله به آن استدلال می کنند (و آیات قرآن را به رأی و سلیقه خویش بر معتقَد خود تطبیق می کنند) پس دانستم که قرآن بدون قیّم (سرپرستی که آنرا طبق واقع و حقیقت تفسیر کند) حجّت نباشد و آن قیّم هر چه نسبت به قرآن گوید حق است. پس به ایشان گفتم: قیّم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود قرآن را می دانست، عمر هم می دانست، حذیفه هم می دانست، گفتم تمام قرآن را؟ گفتند: نه، من کسی را ندیدم که بگوید کسی جز علی علیه السلام تمام قرآن را می دانست و چون مطلبی میان مردمی باشد که این گوید: نمی دانم و این گوید نمی دانم و این (علی بن

1- [1] - بقره/151.

ابیطالب) گوید می دانم، پس گواهی دهم که علی علیه السلام قیّم قرآن باشد و اطاعتش لازم است و اوست حجّت خدا بعد از پیغمبر بر مردم و اوست که هر چه نسبت به قرآن گوید حق است، حضرت فرمود: خدایت رحمت کند.(1)

_ امام باقر علیه السلام فرمود: ای گروه شیعه با سوره «انا انزلنا» با مخالفین خودتان محاجّه کنید تا پیروز شوید. سوگند به خداوند، این سوره حجّت خداوند بر مخلوقات است بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و این سوره سرور دین شما و نهایت علم ماست. ای گروه شیعه با اول سوره :«حم و کتاب مبین، ما این کتاب را در شب مبارکی نازل کردیم، ما بیم دهنده هستیم»؛ با مخالفین خود مقابله کنید . این مخصوص ولاه امر بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است؛ ای گروه شیعه، خداوند می فرماید: «هیچ امتی نیست مگر اینکه درآن بیم دهنده ای وجود داشته است.» گفته شد: ای ابا جعفر آیا نذیرش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود؟ فرمود: درست گفتی، آیا از پس بعثت ایشان نذیر دیگری در سطح جهان بود در حالی که ایشان زنده بودند، گفت: خیر؛ فرمود: آیا به نظر تو، آن که را ایشان فرستد نذیرش می گردد ، همان گونه که خداوند رسول اکرم صلی الله علیه و آله را برای نذیر بودن برانگیخت، گفت : البته، فرمود: پس همین طور پیامبر فوت نکرد مگر اینکه فرستاده ای به عنوان نذیر قرار داد. سائل گوید: اگر بگویم خیر قرار نداده، در این صورت پیامبراکرم صلی الله علیه و آله تمام نسل های بعدی را ضایع نموده است (چون فرصت هدایت شدن را نخواهند داشت). پس گفت: آیا قرآن به عنوان نذیر برای مردم بعد کافی نیست؟ فرمود: بلی ولی اگر مفسری برای آن بیابند (زیرا بدون تفسیر صحیح، هر کس قران را به گونه ای تفسیر می کند و باعث اختلاف و گمراهی بیشتر می شود). سائل گفت: آیا پیامبر آن را تفسیر نکرده است؟ امام فرمود: البته برای یک نفر تفسیر کرده و آن گاه شأن آن فرد را برای امتش روشن کرده است و آن فرد علی بن ابی طالب علیه السلام است.(2)

1- [1] - کافی، ج 1، ص 168 – 169.
2- [2] - کافی، ج 1، باب حجت ، ح 6.

_ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: همانا خدا ما را پاک و معصوم قرار داد و ما را شاهد و گواه بر خلق خود و حجّت در روی زمین گردانید، و ما را با قرآن کریم و قرآن کریم را با ما قرار داد که ما از قرآن و قرآن از ما جدا نمی شود.(1)

_ ابوبصیر گوید: امام باقر علیه السلام این آیه (قران آیاتی روشن است در سینه های کسانی که به آنها علم داده شده) را قرائت نمود و سپس فرمود: به خدا ای ابا محمد! خدا نفرمود: قرآن آیه هایی است میان دو جلد قرآن (تا مردم گویند قرآن که حجّت خداست بر ما، همین آیات میان دو جلد یعنی از صفحه اول تا صفحه آخر است و محتاج به امامی که آن را تفسیر کند نمی باشیم). عرض کردم: قربانت گردم، کیانند (دانشمندانی که حقایق قرآن در سینه آنهاست) ایشان؟ فرمود: توقع می رود که جز ما چه اشخاصی باشند؟ !(2)

_ امام باقر علیه السلام: جز اوصیاء پیغمبر کسی را نرسد که ادعا کند ظاهر و باطن تمام قرآن نزد اوست.(3)

_ زید شحّام روایت می کند که قتاده بر امام باقر علیه السلام وارد شد. حضرت علیه السلام از او پرسید، تو فقیه بصره ای؟ قتاده پاسخ داد: چنین می گویند. حضرت علیه السلام فرمود: مطلع شده ام که تو قرآن را تفسیر می کنی. قتاده گفت: بله. امام علیه السلام فرمود: قتاده! اگر قرآن را از پیش خود تفسیر می کنی، هم خویش را هلاک کرده ای و هم دیگران را و اگر به نقل از رجال و افراد دیگری تفسیر می کنی، باز هم خود را هلاک کرده ای و هم دیگران را. وای بر تو قتاده! قرآن را منحصرا آنها می فهمند که مخاطبان (اصلی) قرآنند (یعنی اهل بیت علیهم السلام).(4)

_ ابن عباس روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اجتماع مردم بر منبر رفت و فرمود: ای گروه مؤمنان ... خداوند قرآن را بر من نازل کرد، هر کس

1- [1] - وسائل الشیعه ، ج 27، ص 178.
2- [2] - همان، ص 180.
3- [3] - کافی، ج 1، ص332.

4- [4] - امالی شیخ صدوق، ص 121 – 122.

با آن مخالفت کند گمراه است و هر کس علم (تفسیر) آن را در نزد غیر علی علیه السلام جوید، هلاک شده است.(1)

_ امام صادق علیه السلام: قرآن مَثل هایی برای اهل دانش _ نه غیر آنان _ است، برای گروهی که قرآن را چنان که شایسته آن است تلاوت می کنند و آنها کسانی هستند که به قرآن ایمان می آورند و آن را می شناسند. و اما بر غیر آنان، قرآن سخت مشکل و از دسترس دل های شان دور است، از این روست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: راستی که هیچ چیزی دورتر از دل های این قبیل اشخاص نسبت به تفسیر قرآن نیست. در این قرآن، همه مردم _ مگر کسی که خدا بخواهد _ سرگردانند. پس از آن فرمود: «و اگر آن را به رسول صلی الله علیه و آله و اولی الامر خویش ارجاع می دادند، قطعاً کسانی از آنان (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اولواالامر علیهم السّلام) قرآن را در می یابند» ولی غیر آنان هرگز آن را نمی دانند.(2)

_ رسول الله صلی الله علیه وآله در خطبه اش در روز غدیر فرمود: مردم ! در قران تدبر کنید و آیات آن را بفهمید و در محکمات آن و نه متشابهات بنگرید، اما به خدا سوگند هرگز کسی جز آن که اکنون دستش در دست من است (امیرالمؤمنین علیه السلام) قادر به تبیین نواهی و تفسیر و توضیح آیات آن نیست.(3)

_ امام صادق علیه السلام در گفتگویی با عمرو بن عبید به او فرمود: وظیفه مردم آن است که قرآن را آن گونه که نازل شده است قرائت کنند و هرگاه به تفسیر آن محتاج شدند منحصرا به ما و به سوی ما روانه شوند.(4)

_ امام صادق علیه السلام : هر کس قرآن را بر اساس دیدگاه خود تفسیر کند اگر به صواب رود، اجری ندارد و اگر به خطا رود، از پرتگاهی دورتر از آسمان

1- [1] - وسائل الشیعه، ج 27، ص 186.
2- [2] - وسائل الشیعه، ج 27 ، ص 190.
3- [3] - وسائل الشیعه، ج 27، ص 193 – 194.

4- [4] - وسائل الشيعه، ج 27،ص 202.

سقوط کرده است.(1)

_ امام باقر علیه السلام : در قرآن مثل هایی برای مردم آورده شده و به پیامبر خطاب شده است که تنها ما آن را می فهمیم و جز ما علم آن را ندارد.(2)

از روایات فوق به وضوح در می یابیم که کسی جز اهل بیت علیهم السلام شأن مفسر بودن را برای قرآن ندارد و اگر کسانی می خواهند دست به توضیح و تشریح آیات قرآن بزنند، لاجرم باید با استمداد از آموزه های قرانی و تفسیری آنان بدین امر اقدام نمایند، در غیر این صورت، بدون شک دچار گناه بزرگ تفسیر به رأی خواهند شد.

در همین جا باید به نظریه تفسیر قرآن به قرآن اشاره کنیم که مدعی است برای فهم مقاصد قرآن نیازی به منبعی جز خود قرآن نیست و مفسر می تواند در تفسیر هر آیه ای با مراجعه به آیات دیگر قرآن، مقصود و مفاد آن را دریابد. مهمترین استدلال مدافعان این نظریه آن است که قران خود را «کتاب مبین» و «تبیانا لکل شئ» توصیف و معرفی می کند؛ با این لحاظ اگر سخن از نیاز به منبعی دیگر غیر از خود قرآن به میان آید، نافی این توصیفات می باشد. پاسخ این استدلال با توجه به آیات و روایات ذکر شده در فوق بسی روشن است و آن این که، بله قرآن کتاب مبین و تبیانا لکل شئ است اما در پرتو و به انضمام تعالیم و آموزه های مفسران و معلمان حقیقی قرآن که اهل بیت علیهم السلام هستند. همان گونه که دیدیم، هم قرآن و هم ده ها روایت بر نقش اهل بیت علیهم السلام در تبیین و تفسیر قرآن تصریح می کنند و به صراحت بر این گمان که بدون مراجعه به آنان می توان به تفسیر قرآن دست یازید، خط بطلان می کشند.

در اصول کافی روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که می فرماید:

_ ما ضرب رجل القرآن بعضه ببعض الاکفر(3)

1- [1] - وسائل الشیعه، ج 27، ص 202.

2- [2] - وسائل الشیعه، ج 27، ص 205.
3- [3] - کافی، ج2، ص632.

_ کسی بعضی از قرآن را بر بعضی دیگر از آن نزده جز آن که کافر شده است.

همین روایت را شیخ صدوق نقل کرده و از استاد خود می پرسد: مقصود از زدن بعضی از قرآن بر بعض دیگر چیست؟ استاد جواب می دهد: یعنی این که شخص در تفسیر آیه ای با تفسیر آیه ای دیگر جواب گوید.(1)

در اینجا باید نکته ای را یادآور شویم که مرجعیت انحصاری اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن بدان معنا نیست که بدون مراجعه به احادیث و روایات اهل بیت علیهم السلام قادر به درک هیچ معنا و مفهومی از قرآن و آیات آن نیستیم. پاره ای از آیات قرآن از مفهومی صریح و روشن برخوردارند و برای هر آشنای به زبان عربی قابل درک است اما در مقابل، پاره ای دیگر از آیات واجد ابهام و تعقید و یا در زمره متشابهات بوده که نیاز به تفسیر و تبیین دارند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی می فرماید:

_ خداوند قرآنش را سه گونه قرار داد: گونه ای از آن را عالم و جاهل می فهمند. گونه ای دیگر را جز آن که ذهنی روشن و ادراکی لطیف و قدرت تشخیصی درست دارد و خداوند سینه اورا گشاده برای درک حقایق اسلام قرار داده نمی فهمد و گونه سوم را جز خداوند و فرشتگان و راسخان در علم (اهل بیت) در نمی یابند. خداوند از آن رو قرآنش را چنین قرار داد تا اهل باطلی که بر میراث رسول الله مستولی شدند، ادعای فهم قرآن و دارا بودن دانش تفسیر آن را که خداوند آنها را از آن بهره مند نکرده است، نکنند .(2)

با توجه به روایت فوق و دیگر روایات باید مسئله را چنین جمع بندی نمود که فهم جامع قرآن و اشراف بر همه ابعاد و زوایای ظاهری و باطنی آن و رسوخ به اعماق آن در انحصار اهل بیت علیهم السلام بوده و تنها با مراجعه به آموزه های آنان می توان به این فهم و اشراف و رسوخ نزدیک شد و اگر کسی بدون رجوع به اهل

1- [1] - معانی الاخبار، ص 190_ البته در این که بعضا مفهوم آیاتی از قرآن با مراجعه به آیاتی دیگر روشنتر می شود، بحثی نیست اما این که با این شیوه می توان به تفسیر و فهم همه آیات و کل قرآن و ظاهر و باطن و اعماق آن نائل شد، سخنی بدون دلیل است.
2- [2] - وسائل الشیعه، ج 27 ، ص 194.

بیت علیهم السلام مدعی فهم و تفسیر کلیت قرآن و بهره برداری شایسته و عاری از تعارض و تناقض و بطلان و بد فهمی باشد، ادعای گزافی کرده و خویش و دیگران را در معرض هلاکت قرار داده است.

اکنون با این مقدمه می توان به اهمیت تفاسیر روایی و از جمله تفسیر البرهان که جامع ترین تفسیر روایی موجود است پی برد.

محدث جلیل القدر علامه سید هاشم بحرانی با مراجعه به تفاسیر روایی و دیگر منابع و مصادر روایی شیعه، به ارائه تفسیر مأثوری جامع و مستند به بیانات و سخنان و توضیحات اهل بیت علیهم السلام در باره و یا مرتبط با آیات قرآن پرداخته است و دریایی عظیم از معارف وحیانی را در اختیار جویندگان و تشنگان این معارف قرار داده است.

خواننده و مراجعه کننده به این تفسیر باید پیشاپیش از چند نکته آگاه باشد:

1.روایات جمع آوری و منظم شده در این تفسیر از جهت چگونگی ربط آنها با آیات، عمدتا دو دسته اند.

الف: روایاتی که صریحا در تفسیر آیه ای از معصومین علیهم السلام صادر شده است.

ب: روایاتی که ظاهرا در مقام تفسیر آیه ای نبوده اند اما از محتوایی برخوردارند که به فهم و تفسیر آیه کمک می کنند و یا آن که اطلاعات بیشتری در باره آیه در اختیار خواننده می گذارند.

2. روایات موجود در تفسیر از جهت چگونگی توضیح و تفسیر آیات نیز دو دسته اند:

الف: بعضی از روایات معنای ظاهری آیه را توضیح می دهند و از مفهوم آن رفع ابهام می کنند.

ب: بعضی از روایات، ناظر به معنای باطنی آیه ای هستند و این به مفهوم نفی معنای ظاهری آن نیست. به عنوان مثال در ذیل آیه «فلینظر الانسان إلی طعامه»(1)

1- 1 - عبس/24.

این روایت از امام صادق علیه السلام نقل شده است که راوی از ایشان می پرسد: مقصود از طعام چیست؟ امام علیه السلام می فرماید: مقصود علمش (غذای روحی و فکری) است که از چه کسی می گیرد (آیا از منبعی درست و صحیح می گیرد یا منبعی باطل). این تفسیر از امام علیه السلام به معنای نفی مفاد ظاهری آیه که می گوید انسان باید به خوراکش نگاه کند که چگونه خداوند آن را برای وی با ریزش آب از آسمان و شکافتن زمین و رویاندن گیاهان و ... فراهم می کند، ندارد.

ج: بعضی از روایات مصداقی از مصادیق متعدد یک آیه را توضیح می دهند و این بدان معنا نیست که تفسیر آیه منحصر به همین یک مصداق است و نمی توان مصادیق دیگر آیه را که به اقتضای مطلق یا عام بودن آیه می توان از آن استنباط نمود، جزء مفاد آیه دانست. به عنوان نمونه در تفسیر آیه «الذین یؤمنون بالغیب»(1) این روایت از امام صادق علیه السلام آمده است که مقصود از غیب، ایمان به حقانیت و تحقق قطعی قیام حضرت مهدی (عج) است. این تفسیر از غیب تنها یکی از مصادیق غیب است. این واژه مصادیق دیگری دارد که بعضی از روایات دیگری که در تفسیر این آیه آمده اند به آن مصادیق نیز اشاره کرده اند. در سیزدهمین روایتی که به نقل از تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام در ذیل همین آیه آمده است، می خوانیم: مقصود از ایمان به غیب، ایمان به آن چه که از حواس آدمی غایب است، مثل قیامت و حساب و بهشت و جهنم و وحدانیت خداوند و سایر آن چه که با حس و مشاهده قابل درک نیست، می باشد.

3. در تفسیر بعضی از آیات نیز هیچ روایتی ذکر نشده است و این بدان معناست که یا ائمه علیهم السلام روایتی به دلیل وضوح معنای آیه یا به ادله دیگر در تفسیر آیه نفرموده اند و یا آن که فرموده اند اما به دست ما نرسیده است و یا آن که در منابع موجود بوده است اما از دسترس مؤلف محترم به دور مانده است.

4. روایاتی نیز در منابع روایی ما موجود است که به نحوی با آیه ای از آیات مرتبط است و جا داشته است که در ذیل آن آیه آورده شود اما گویا مؤلف به آن

1- 2 - بقره/3.

وقوف نیافته است.

5. در نقل پاره ای از روایات از تفسیر علی بن ابراهیم، مؤلف نام امامِ گوینده حدیث را نیاورده است و مستقیما از علی بن ابراهیم نقل می کند. شواهد دال بر این مطلب است که روایت مزبور سخن و رأی علی بن ابراهیم نیست بلکه حدیث امام علیه السلام است.

6. آیا همه روایاتی که در این تفسیر آمده است صحیح و معتبر می باشد؟ بدون شک چنین نیست و این ادعا را شاید نتوان در باره هیچ کتاب روایی و حدیثی نمود اما باید در همین جا متذکر شویم که دو رویکرد نسبت به صحت و عدم صحت روایات وجود دارد:

الف: رویکرد مشهور علما و محدثان و فقهای شیعه از آغاز تا کنون که صحت یک روایت را منحصر در کامل بودن و قابل اعتماد بودن سلسله راویان آن روایت نمی دانند بلکه اگر حدیث و روایتی در کتب شناخته شده و متداول بین علمای شیعه آمده باشد و مضمون آن با شواهد و قرائنی چون عدم مخالفت با قرآن و عقل قطعی و روایات دیگر و پیدا کردن شواهدی از قرآن و روایاتی دیگر در تایید آن و یا بلندی مضمون و دیگر شواهد و قرائنی که در کتب مربوطه ذکر شده است، تایید شود و ما وثوق و اطمینان به درستی مضمون آن پیدا کنیم، هرچند واجد سلسله سند کامل و درست و معلوم نباشد، آن روایت را معتبر دانسته و به آن در مقام نظر و یا عمل ترتیب اثر می دادند.

ب: رویکرد غیر مشهور که صحیح بودن روایات را منوط به داشتن سلسله سند کامل و صحیح می داند.

به ادله مختلفی که جای بحث آن در این مجالِ محدود نیست، رویکرد اول منطقی و قابل قبول است. پذیرش رویکرد دوم به مفهوم بی اعتبار دانستن حجمی عظیم و بلکه اکثریت روایات و احادیث شیعه حتی در کتب معتبری چون کافی است که التزام به چنین نتیجه ای، پیامدهای سهمگینی برای معارف اسلامی و شیعی خواهد داشت. به عنوان نمونه، اولین باب از ابواب اصول کافی اثر عالم جلیل القدر مرحوم کلینی باب عقل و جهل است که 34 روایت در آن آمده است که اغلب جزء

عالی ترین روایات شیعه در نزد همگان به شمار می روند و پیوسته در دفاع از عقل و عقلانیت مورد استناد مشرب های گوناگون فکری در حوزه تشیع قرار می گیرند و این درحالی است که بر اساس رویکرد دوم، تنها دو روایت فرعی و کم اهمیت از 34 روایت ذکر شده، صحیح و معتبر می باشند.

و یا آن که بر اساس رویکرد دوم باید بیش از نود درصد کل میراث حدیثی شیعه را غیر معتبر دانست. آیا حقیقتا می توان به چنین لوازم و نتایجی تن در داد؟

بر این اساس، شاکله کلی و اکثریت قاطع روایات موجود در تفسیر البرهان که از کتب معتبر و متداول در بین شیعه نظیر کتب اربعه، بصائر، محاسن، خصال، علل الشرایع، امالی صدوق، کمال الدین، امالی مفید، تفسیر عیاشی، تفسیر علی بن ابراهیم، تفسیر امام حسن عسگری علیه السلام، مناقب ابن شهرآشوب و ... نقل شده است، معتبر و موثوق به است.

اما نباید انکار کرد که بعضا روایات غیر معتبری نیز در بین این روایات یافت می شود که صدور آن از اهل بیت علیهم السلام یا منتفی و یا شدیدا مورد تردید است که شاید دلیل نقل آن در این تفسیر، اصرار مؤلف بر جمع آوری همه روایات موجودِ مرتبط با یک آیه بوده است نه آن که الزاماً مؤلف قائل به صحت آن بوده است.

به عنوان مثال در روایت پنجم در ذیل آیه اول سوره نساء، این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که حوّا از دنده کوچک آدم علیه السلام خلق شد و خداوند در جای آن دنده، گوشت رویانید و این در حالی است که در دهمین روایت ذکر شده در ذیل همین آیه، حدیثی آمده است که راوی می گوید، از امام باقر علیه السلام پرسیدم خداوند حوا را از چه چیزی آفرید؟ حضرت پرسید: مردم در این باره چه می گویند؟ راوی گفت: مردم می گویند خداوند او را از دنده ای از دنده های آدم آفرید. حضرت فرمود: دروغ گفته اند. آیا خداوند ناتوان از این بود که حوّا را از غیر دنده آدم خلق کند... پدرم از پدرانش و آنها از رسول الله صلی الله علیه و آله برای من روایت کرده اند که خداوند مشتی از گل را برگرفت و با دست راستش _ که هر دو دست او راست هستند _ (یعنی با دست قدرتش) آن را در

ص:21

آمیخت، آن گاه از آن گل، آدم را آفرید و از بقیه آن حوّا را.

مقدمه تفسیر البرهان

تفسیر البرهان واجد دو مقدمه است که یکی از آنِ مؤلف یعنی علامه بحرانی است که در آغاز جلد دوم آمده است و دیگر مقدمه ای است که در چاپ عربی منتخب این ترجمه (انتشارات اعلمی _ بیروت) آمده و کل جلد اول را به خود اختصاص داده است.

این مقدمه که عنوان آن «مرات الانوار و مشکات الاسرار» است، اثر یکی از محدثان عالیقدر و مشاهیر قرن دوازدهم ابوالحسن بن محمد طاهر عاملی نبّاطی فتونی می باشد و حاوی مطالبی ارزنده در باره قرآن و معارف عالیه آن به ویژه در ارتباط با شأن و منزلت عظیم اهل بیت علیهم السلام از منظر ظواهر و بواطن آیات قرآن است که مطالعه آن برای همگان مغتنم خواهد بود.

گفتنی است که این مقدمه خود اثر مستقلی بوده است که ظاهرا مؤلف آن بنا داشته است آن را مقدمه تفسیر روایی ای که خود در دست تألیف داشته است قرار دهد که به دلیل تناسب آن با تفسیر البرهان، از سوی ناشر متن عربی تفسیر البرهان، به عنوان مقدمه به آن منضمّ شده است. ضمنا به دلیل برخی ملاحظات گفتار دوم مقدمه در این ترجمه نیامده است.

علامه سید هاشم بحرانی کیست؟

در شرح زندگی مؤلف تفسیر البرهان، محدث و علامه جلیل القدر سید هاشم بحرانی، مطالبی در مقدمه جلد دوم ذکر شده است که خوانندگان محترم را به آن ارجاع می دهیم.

تقدیر از نهاد کتابخانه های عمومی سراسر کشور

انتشار این اثر ارزنده قرآنی مرهون حمایت بی دریغ نهاد کتابخانه های عمومی سراسر کشور به ویژه ریاست محترم این نهاد جناب آقای مهندس منصور واعظی است که مجدانه پیگیر ترجمه و انتشار این اثر و ارائه آن به تشنگان معارف ناب

ص:22

قرآن و اهل بیت علیهم السلام بوده اند که باید در همین جا از ایشان تقدیر و تشکر نمود و فزونی توفیقاتشان را در خدمت به معارف قرآن و عترت خواستار شد.

تقدیر از مترجمان و دیگر همراهان

همچنین شایسته است از مترجمان فاضل و ارجمند این اثر آقایان دکتر علی گنجیان، دکتر صادق خورشا و بویژه آقای دکتر رضا ناظمیان که مسئولیت گروه ترجمه و باز بینی نهایی ترجمه را بر عهده داشته اند، تشکر کرد که با پیگیری و تلاش شبانه روزی آن را برای چاپ آماده نمودند. همچنین باید از جناب آقای امین الله عسگری مدیر اجرایی انتشارات کتاب صبح و نیز از طراح ارجمند جناب آقای مسعود نجابتی که با طراحی زیبایشان کتاب را چشم نواز کردند، سپاس و تقدیر نمود. خداوند به همگان جزای خیر عنایت فرماید و این حقیر را نیز مشمول رحمت و مغفرت خود قرار دهد.

چاپ دوم

در ارتباط با چاپ دوم باید از زحمات عالم ارجمند جناب حجت الاسلام و المسلمین مهدی حسینیان قمی تشکر نمود که زحمت بازخوانی دوباره متن را برعهده گرفته و اغلاط متعددی را که به دلیل سرعت در چاپ اول از چشم مترجمان یا ویراستاران دور مانده بود، تصحیح و اصلاح کردند.

مهدی نصیری

مدیر مسئول انتشارات کتاب صبح

ص:23

ص:24

سخن مترجمان

تفسیر البرهان یکی از بزرگترین تفسیرهای روایی شیعی به شمار می آید که آیات قرآن کریم را براساس روایات نقل شده از ائمه علیهم السلام تأویل و تفسیر می کند و با در نظر گرفتن الفاظ ظاهری قرآن کریم، به معنای باطنی آیات می پردازد. بنابراین، متن تفسیر را سخنان ائمه علیهم السلام تشکیل می دهد که از لایه های ژرف و عمیق قرآن، پرده برداشته اند. در ترجمه روایات، دقت کامل صورت گرفته تا مفهوم عبارت ها آنچنان که مراد امامان علیه السلام بوده است، به فارسی درآید.

لیکن ذکر این نکته ضروری است که در ترجمه متون مقدس، اعم از قرآن و نهج البلاغه و روایات مأثور و منقول از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیه السلام، کلمات، اهمیت ذاتی پیدا می کنند، زیرا هر کلمه با دقت و وسواس انتخاب می شود تا معنای خاصی را برساند. از این روی، رعایت امانت، اقتضا می کند همه کلمات، ترجمه شده و معنای مستقیم آنها وارد متن ترجمه شود. به علاوه ساخت های دستوری و تعابیر و ترکیب های مجازی، استعاری یا کنایی به نزدیک ترین معادل ها ترجمه شده و در معنای اولیه خود به کار می روند. اما از سوی دیگر، با توجه به ایجاز زبان عربی و تفاوت قالب های دستوری و بیانی زبان عربی و فارسی، در ترجمه این متون، به معنای مستقیم کلمات بسنده نشده تا متن ترجمه، ناهموار و نامأنوس و گاه مبهم نباشد. و به همین روی، در ترجمه این تفسیر، مترجمان سعی کرده اند با افزایش برخی کلمات خنثی که در بافت معنا تغییری ایجاد نمی کند و فقط جنبه توضیحی دارد، پیام را صریح و روشن به خواننده منتقل کنند تا خواندن و دریافت معنای متن تفسیر برای گروه های مختلف مخاطبان، میسر گردد.

خواننده از شیوه آرایش کلمات درخواهد یافت که مترجمان در ترجمه عبارت های متن عربی از الگوهای دستوری و قالب های بیانی زبان فارسی پیروی کرده و از اختیارات محدود خود در این زمینه، آگاهی داشته اند. ترجمه آیات قرآن کریم از ترجمه مترجم بزرگ قرآن، استاد محمدمهدی فولادوند انتخاب شده تا بر روانی و یکدستی متن بیفزاید.

مترجمان به هیچ روی ادعا نمی کنند که از سهو قلم و خطا در دریافت معنا از متن، مصون مانده اند، بلکه از دانشمندان و پژوهشگرانِ ژرف بینِ متون دینی، فروتنانه درخواست می کنند تا هرگونه نادرستی در زمینه های مختلف درک معنا از متن را به آنان گوشزد کنند تا در چاپ های بعدی اصلاح شود. در پایان از دکتر بیژن کرمی و دکتر حمیدرضا حیدری و دکتر یوسف هادی پور نهزمی و استاد علی چراغی که ما را در ترجمه و مقابله متون، یاری کرده اند، سپاسگزاریم.

رضا ناظمیان، علی گنجیان، صادق خورشا

اعضای هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی

ص:26

انگیزه تالیف

حمد و سپاس خدایی را که پرده اسرار نبوت و رسالت را با معجزات قرآن بر ما آشکار ساخت اگرچه مشرکان را خوش نیاید، خداوندی که آثار مختلف امامت و وصایت را با بینات قرآن روشن نمود اگرچه منکران از آن روی برتابند. پروردگاری که تاریکی های شک و تردید مخافان و متجاوزان را به کناری زد و دام های شیاطین را با انوار و روشنگری قرآن برملا ساخت. خداوندی که فرموده است: «أَفَمَنْ کانَ مومناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً لایَسْتَوُونَ»(1) و «هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ»(2) [آیا کسی که مومن است، چون کسی است که نافرمان است؟ (قطعا) یکسان نیستند و آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند، یکسانند؟]

و گواهی می دهیم که هیچ خدایی جز خدای یکتای بی شریک نیست. هم او که ما را به نور کتابش به راه ایمان هدایت نمود و حجت بر همگان تمام کرد و با شناساندن دوستداران خود، ما را از لبه پرتگاه های آتش نجات داد. او که اسرار امانتش را که بر آسمان ها و زمین عرضه شده بود و آنها از قبول آن سرباز زدند و

1- [1] - سجده/18.
2- [2] - زمر/9.

آدمی آن را پذیرفت، به ما سپرد. ستوده باد خدایی که هر آن چه بخواهد می آفریند و برمی گزیند. بندگان را هیچ اختیاری نیست. پاک و منزه است خدای تعالی از آن چه به او شرک می ورزند. و گواهی می دهیم که محمد صلی الله علیه و آله بنده برگزیده و رسول اوست، او که چون آفتاب نبوتش از افق هدایت درخشش آغاز نمود، دیگر دین ها افول کرد و چون ماه های رسالتش درخشیدن گرفت، تاریکی کفر و جهل و سرکشی از میان رفت. پیغامبری که با برهان های روشن و حجت های درخشان خود، راه های عروج ایمان را روشن کرد و بدان وسیله درهای گنجینه های حق و شهرهای علم و فهم و عرفان را آشکار نمود تا ما از آنان نباشیم که «کوشش شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند.»(1)

و گواهی می دهیم که اهل بیت اطهار علیهم السلام و اوصیای نیک سرشت رسول خدا صلی الله علیه و آله والیان امورند و حجت های خداوند و امنای رحمان و گنج های اسرار وحی و قرآنند که خداوند پلیدی را از آنان دور گردانیده و از عیب ها و سرکشی، پاک و طاهرشان کرده است. پس درود خداوند بر او و بر اهل بیتش باد تا آن زمان که آسمان ها و زمین ها پابرجاست.

و گواهی می دهیم که دشمنان و ستمگران و مخالفان آنان یاران باطل و اخوان شیاطین و کافران و اهل منکر و ستم و بدعت و سرکشی هستند. پس لعنت خدا و فرشتگان و تمامی مردم تا روز قیامت بر آنان و پیروانشان باد، روزی که «تُجْزی کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ»(2) [به (موجب) آن چه به دست آورده پاداش یابد، و آنان مورد ستم قرار نخواهند گرفت] پس ای جماعت برادران «اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ»(3)«إِن کُنتُمْ إِیَّاهُ تَعْبُدُونَ»(4)«ذَلِکُمْ وَصَّاکُم بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ»(5)«فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا

1- [1] - کهف/104.
2- [2] - جاثیه/22.
3- [3] -آل عمران/103.
4- [4] - نحل/114.
5- [5] - انعام/151.

أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ»(1) [و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید _ اگر او را پرستش می کنید _ اینهاست آنچه خداوند شما را بدان سفارش می کند، شاید پرهیزگار شوید _ پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که واقعا او حق است همچنان که خود شما سخن می گویید.]

اما بعد: بنده ضعیفِ امیدوار به لطف پروردگار مهربان، خادم کلام خدا ابوالحسن شریف (که خداوند با سرورانش محشور نماید و آینده اش را از گذشته بهتر بگرداند) می گوید: بسیار روشن است که هر آیه ای از آیات کلام الله مجید و هر بندی از آن ظاهری دارد و باطنی و تفسیری دارد و تأویلی، آن گونه که از أخبار مستفیض برمی آید هر آیه ای هفتاد و هفت بطن دارد. أحادیث بسیاری که نزدیک به تواتر است دلالت بر آن دارد که بطن ها و تاویل قرآن و نیز بسیاری از تنزیل ها و تفسیرهای آن در فضیلت شأن سروران پاک سرشت و بیان عظمت قدر رهبران نیکو سرشت یعنی پیامبر برگزیده و أهل بیت ابرار وی است که درود خداوند آمرزنده بر آنان باد.

بلکه بر افراد بصیر و آگاه به اسرار کلام خداوند توانا، که از چشمه سار علوم امنای خداوند حکیم سیراب شده اند پوشیده نیست که بی هیچ شک و تردیدی، بیشتر آیات فضل و انعام و مدح و إکرام و بلکه همه این آیات در خصوص آنان و دوستداران آنان نازل شده است و بیشتر بخش های توبیخ و مذمت و تهدید و ترساندن و بلکه همه این آیات در باره مخالفان و دشمنان آنان نازل شده است و آن چه که در آن شکی نیست و در مباحث کتاب روشن خواهد شد آن است که تمامی قرآن برای توجه دادن به آنان و اطلاع دادن از شأن آنان و بیان علوم و احکام در حق ایشان و دستور به اطاعت آنان و ترک مخالفت آنها نازل شده است. و خداوند عز و جل تمامی بطن و عمق قرآن را در دعوت به امامت و ولایت قرار داده است کما اینکه بیشتر ظاهر آن را در امر دعوت به توحید و نبوت و رسالت قرار داده است. از این روی بوده است که علمای بزرگ مفسر قرآن، به خاطر این سخن از

1- [1] - ذاریات/23.

بیان آن خودداری نمودند و امور بسیار مهم را در تفسیر فروگذاشتند و در بیان آن مسامحه نمودند و از آن جز اندکی را نقل نکردند. شاید دلیل این کار، شدت توجه آنان به موضوع نقادی اخبار و استنباط احکام و آثار بوده است، به گونه ای که این موضوع را فراموش کردند تا آنجا که در نگاه به کلام خداوند دانا به جستجو در ظواهر آیات احکام پرداختند و شاید دلیل دیگر این کار، سر و کار طولانی آنان با تفاسیر مخالفان و بسنده کردن به سخنان گذشتگان در آن تفاسیر باشد. این در حالی است که اخبار تفسیر کننده این اندیشه بزرگ و یادآور این امر مهم بزرگ، در کتب اخبار و کتب علمای بزرگ پراکنده است.

در ذهن ناتوان و خسته من گاهی خطور می نمود که این اخبار را که دچار پراکندگی و آشفتگی شده اند جمع آوری کنم و خلاصه مضمون های آن را با نگارش آن تبیین نموده و نکات مرتبط با مفاهیم آن را به شکلی درست ثابت نمایم و متون مرتبط با هر آیه را به سوره آن الحاق کنم و آن را در بهترین شکل در کتابی جداگانه با ساختاری مناسب که کنار زننده پرده اسرار کلام خداوند دانا باشد آشکار کنم تا برای خواهندگان آسان تر و در دسترس تر باشد و در ذهن، شیرین جلوه کند و در دیدگاه افراد روشن تر و برای پژوهش واضح تر و هدایت کننده به راه درست باشد. ولی به دلیل پریشانی خاطر و آشفتگی حال و کارهای فراوان، چنین کاری میسر نمی شد تا آنکه در این باب روایات فراوانی پیدا کردم و (روایات) فراوانی از این دست را در احادیث وارده در کتب بزرگان یافتم و به نظرم رسید که پرداختن به این کار از اموری است که کوتاهی و مسامحه در آن هرگز شایسته نیست. در اهمیت این امر و ضرورت بیان آن همین بس که این موضوع از ستوده ترین مناقب برای اهل بیت و بدترین عیوب برای دشمنانشان در کلام اهل بیت است که از همگان به این امور آگاه ترند. این کار از مهمترین فواید تحصیل علم و دستیابی به یقین است و بهترین ذخیره قیامت است؛ چرا که روشن کننده مطالبی است که خداوند در حق بندگان صالح و اولیای پرهیزکار خویش و نیز بیان حال دشمنان فاسق و منافق خود نازل کرده است. این علاوه بر مسائلی است که از آن ادله کاملی در خصوص امامت امامان و وجوب ولایت آنان و اطاعت از ایشان مستفاد می گردد؛ امری که مورد

غفلت علمای بزرگ قرار گرفته است. پس از این، با استخاره از خداوند سبحان و مدد جستن از حول و قوت الهی تصمیم به بیان آن گرفتم و شروع به جمع آوری آن روایات و نگارش آنها و تفسیر آیات و اثبات آن به شکلی درست و بیانی لطیف و روشی زیبا و با مراعات اختصار نمودم، به گونه ای که اسرار ناپیدای آن را آشکار و پرده های آن را کنار زند و راه رسیدن به گنج های آن و برداشتن نقاب از رخ رمزهای آن را روشن کند؛ البته با پرهیز از زیاده گوئی ملالت آور و یا اختصار بیش از حد که مخلّ فهم گردد. از این رو از ذکر تمامی اخبار با عبارت و اسناد آن یا ذکر منابعی که به آن رجوع کردم خودداری نمودم و همه موارد مرتبط با ظاهر آیات را بیان نکرده ام مگر آنکه در جایی اشاره به ویژگی های ظاهر و یا ویژگی های أخبار ضروری باشد و تصریح بدان لازم گردد. در این موارد به اقتضای مقام و هدف عمل می کنم. در آیاتی که متنی خاص در تفسیر آن وجود ندارد، شیوه من آن است که در تفسیر آن بر اساس أخبار عام و مطلق که می توان تفسیر این آیات را از آن دریافت، تلاش کنم و سوگند یاد کرده ام که به هنگام ذکر هر آیه ای قرائت اهل بیت را در آن خصوص بیان نمایم. خداوند انجام این کار مهم را به برکات اولین ایمان آورنده با دیده یقین به خداوند و دومین فرد از نخستین مخلوقاتش پیش از خلق کون و مکان و تقسیم کننده بهشت و دوزخ، أمیر أهل ایمان در بیان و سخنوری که هر کس به ایمان ولایتش چنگ زند راهی به سوی خداوند جسته است، به من عنایت فرموده است؛ او که در حق او و اولیایش، خداوند سبحان فرموده است: «رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلاً»(1) [مردانی اند که به آن چه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند. برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در (همین) انتظارند و (هرگز عقیده خود را) تبدیل نکردند.] امام مشرق ها و مغرب ها امیرالمؤمنین ابوالحسنین علی بن أبیطالب که بهترین درودها و سلام ها بر او باد . از انجام این کار جز آنکه ایشان مرا در میان شیعیان خاص خود بپذیرند امید دیگری ندارم و اینکه از اولیای مخلص او گردم و

1- [1] - احزاب/23.

شفاعت و حمایت ایشان شامل حالم گردد و آن را «مرآه الأنوار و مشکاه الاسرار» می نامم. اکنون دست نیاز به سوی خداوندی دراز می کنم که امیدها را ناامید نمی کند و از او می خواهم مرا توفیق به پایان رساندن این کار را به بهترین وجه روزی دهد و در دستیابی به همه اهداف آن کمک کند و مرا از لغزش ها و اشتباه در گفتار و کردار حفظ نماید، هم اوست که بر هر کاری تواناست و سزاوار اجابت خواسته ها است و هم او مرا کافیست و بهترین وکیل است، پیش از شروع بحث سه گفتار مفید را به ناچار بیان می نمایم.

ص:32

گفتار اول

اشاره

در بیان این که باطن قرآن به دعوت ولایت و امامت مربوط می شود و ظاهر آن به دع_وت توحید و نب_وّت مرتب_ط است. و این که اصل در تنزیل آیات قرآن و تأویل آن فقط توجه دادن به ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است و نیز اعلام عظمت شأن آنان و ذلت دشمنان آنان است. به گونه ای که هر خیر و نیکی را که از آن خبر داده است در شأن آنان واتباع آنان و افرادی است که آنان را می شناسند و هر بدی که در آن ذکر شده است، مصداق آن دشمنان و مخالفان آنها هستند. این موضوع در سه فصل روشن خواهد شد.

ص:33

ص:34

فصل اول

اشاره

در بیان مفاهیم مورد نظر براساس احادیث وارد شده در خصوص این گفتار که در چند باب، انجام می پذیرد.

باب اول

در این که قرآن، بطن های متعدد و آیات آن، تأویلات متفاوتی دارد و مضامین و مقاطع مختلف قرآن، مربوط به زمان خاصی نیست بلکه بر همه مردم در همه زمان ها جاری است.

عیاشی و دیگران از جابر روایت کرده اند که گفت: از ابوجعفر علیه السلام راجع به بخشی از تفسیر قرآن پرسیدم، او مرا پاسخ گفت، دوباره از او پرسیدم و پاسخی دیگر داد. به او گفتم فدایت شوم، پیش از این در این مسأله پاسخ دیگری داده بودید. فرمود: ای جابر، قرآن را باطنی است و آن باطن را باطنی است و نیز قران را ظاهری است و آن ظاهر را ظاهر دیگری است. ای جابر، خرد مردمان ناتوان تر از آن است که بتواند قرآن را تفسیر کند. آغاز یک آیه راجع به چیزی است و آخر آن

راجع به چیز دیگری، و نیز قران کلامی یکپارچه است که دارای وجوه متعدد است.(1)

می گویم که: صدور این خبر دلالت دارد بر وجود تأویلی که دارای باطن و ظاهر است و نیز دلالت بر این دارد که یک آیه تأویل های متعدد دارد و نیز دلالت بر این دارد که تأویل اول آیه به یک شکل با تأویل پایان آن به شکلی دیگر هیچ منافاتی ندارد. حتی تفسیر بر اساس ظاهر در آغاز یک آیه با تفسیر باطنی در آخر همان آیه یا بالعکس نیز هیچ منافاتی ندارد. پس اگر چنین چیزی را شنیدی آن را انکار مکن چرا که آنان علیهم السلام بر تنزیل و تأویل آگاه ترند و بر آن چه که در آن صلاح پرسشگران و شنوندگان وجود دارد داناترند. لذا در روایات آمده است: قرآن دارای انعطاف و تأویل پذیر و دارای وجوه متعدد است، آن را بر بهترین وجه تأویل نمائید. در تایید این سخن در کافی از امام صادق علیه السلام آمده است که در پاسخ به سؤال عمربن یزید که از او تفسیر آیه «الَّذِینَ یَصِلُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ یَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ» [و آنان که آن چه را خدا به پیوستنش فرمان داده می پیوندند و از پروردگارشان می ترسند و از سختی حساب بیم دارند](2) را پرسیده بود فرمود: این آیه در باره نزدیکان آل محمد علیهم السلام نازل شده است و نیز می تواند در باره خویشان تو باشد. تو از آن گروه نباش که راجع به یک چیز می گویند که فقط در باره یک امر معین است.(3)

همچنین عیاشی از فضیل بن یسار روایت کرد که گفت از اباعبدالله امام صادق علیه السلام راجع به این روایت پرسیدم که در آن آمده است: در قرآن آیه ای نیست مگر آنکه ظاهر و باطنی داشته باشد و در آن حرفی نیامده است مگر آنکه حدّی داشته باشد و هر حدی مطلعی دارد. پرسیدم منظور از کلام او که گفته است ظاهر و باطن دارد چیست؟ گفت: ظاهر قرآن تنزیل آن است و باطن قرآن تأویل آن، بخشی از آن در گذشته بوده است و بحشی دیگر هنوز نیامده است. اینها در حالت جریان

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 23 ، ح 8.
2- [2] - رعد/21.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 163، باب 68، ح 28.

است همان طور که خورشید و ماه در حرکتند. در باره هر آن چه که آمده، امری واقع شده است. خداوند تعالی فرمود: «وَما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْم»(1) [با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند] و ما آن را می دانیم.(2)

می گویم که: بعضی از پژوهشگران کلمه مطلع را با تشدید طاء و فتح لام خوانده اند که به معنای مکان اطلاع از موضعی بالاست و می تواند بر وزن مصعد به فتح میم باشد که معنای آن هر جایگاه صعودی است که از معرفت علمش به سمت آن بالا می روند. نتیجه معنای آن نزدیک به معنی تنزیل و ظاهر است.

صفّار در بصائر الدرجات این خبر را با سند صحیح به نقل از فضیل از امام باقر علیه السلام نقل کرده است، ولی با تعبیر یستطلع بجای مطلع آورده، که معنای آن چنین است: مگر آنکه حدی داشته باشد که از آن طلب فهم می شود و در بعضی نسخه ها آمده است (حد و مطلع) که مراد از حد، حکم است و مراد از مطلع چگونگی استنباط حکم از آن یا مبدأ ظهور است. در این کتاب همچنین بعد از کلمه والقمر آمده است: (هر آن چه که در آن تأویل امری آمده باشد، بر مردگان مانند زندگان صادق است. خداوند تعالی فرمود...) شاید مراد از مردگان، ماسوای موجودات در آن زمان برای اظهار شمول تأویل برای موجودین و دیگران باشد.

همچنین عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل کرد که به حمران فرمود: ظاهر قرآن کسانی هستند که قرآن در باره آنان نازل شده است و باطن آن کسانی هستند که اعمالی مثل اعمال آنان را مرتکب می شوند که همان چیزهائی که در شأن آنان نازل شد در باره اینان نیز صادق است.(3)

در غیبه النعمانی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که وی در حدیثی فرموده است: هر که فقط حق علی را بشناسد و بمیرد و حق دیگر امامان را

1- [1] - آل عمران/7 .
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 22، ح5.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 22 ، ح 5.

نشناسد به مرگ جاهلیت در گذشته است، چرا که تأویل قرآن چون گذشت شب و روز در جریان است و به سان حرکت خورشید و ماه مستمر است. هر تأویلی که از آن شود اتفاق می افتد ولی بعضی از آنها اتفاق افتاده و بعضی نیز هنوز اتفاق نیفتاده است.

در تفسیر فرات بن ابراهیم به نقل از خثیمه از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: قرآن در سه ثلث نازل شده است. یک ثلث آن در شأن ما و دوستداران ماست و یک ثلث آن در شأن دشمنان ما و دشمنان کسانی که پیش از ما بوده اند نازل شده است و یک سوم آن سنت و مثل است، چرا که اگر آیه ای در شأن قومی نازل شود و آن قوم از میان بروند و در آن صورت آن آیه از میان برود، پس از قرآن چیزی باقی نمی ماند. ولی آغاز قرآن بر پایان آن تا آنگاه که زمین و آسمان هست جاری است و هر قومی را آیه ای است که می خوانند آن را و آن آیه خیر یا شر آنان را بیان کرده است.

در خبری دیگر از ابی بصیر به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: اگر آیه ای در شأن فردی نازل می شد و چون آن فرد از بین می رفت آن آیه نیز از بین می رفت، در آن صورت قرآن از میان رفته بود. ولی قرآن زنده است و بر آیندگان به سان گذشتگان جاری و ساری است.

در تفسیر عیاشی به نقل از عبدالرحیم قصیر از ابی جعفر علیه السلام روایت شده است که در تفسیر آیه «وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ»(1) [و برای هر قومی رهبری است] فرمود: علی هدایتگر است و هدایتگر از میان ماست.» به او گفتم فدایت شوم آیا تو هم هدایتگری؟ فرمود: درست است. چرا که قرآن زنده است و نمی میرد و آیه زنده است و نمی میرد و اگر هر آیه ای بعد از نزول بر اقوامی که از میان رفتند از بین می رفت در این صورت قرآن نیز از بین می رفت ولی این آیات در میان آیندگان جاری و ساری است همان گونه که در میان گذشتگان چنین بوده است. عبدالرحیم به نقل امام صادق علیه السلام روایت کرده است: قرآن زنده است و نمرده است و

1- [1] - رعد/7.

چون شب و روز در جریان است و چون خورشید و ماه در حرکت و پویائی است و آخرین فرد ما چون اولین فرد ساری و جاری است.(1)

مؤلف می گوید: به بیان صریح می گویم؛ این عبارت در انطباق مفاد قرآن با اهل هر زمانی بسیار صریح است. چرا که حاصل معنی را راسخون در علم از بطن های قرآن درمی یابند و همه تأویلات آن به ناچار در زمان خود و در وقت مناسب به تدریج همچون حرکت خورشید و ماه واقع خواهد شد. از آن جمله است دخول شخص منکر امام زمان در زمره کفار بر اساس بطن قرآن مانند منکر نبوت پیامبر که براساس ظاهر قرآن فهمیده می شود. این موضوع در محل خود یعنی به هنگام ظهور دولت حق روشن خواهد شد. همچنین است وضع دیگر تأویلات که بیان بخشی از آن به زودی گفته خواهد شد.

در روایات مخالفین نیز آمده است که قرآن ظاهری دارد و باطنی و باطن آن دارای بطن دیگر است و تا هفت بطن ادامه دارد. در این رابطه، نقّاش در تفسیر خود به نقل از ابن عباس روایت کرده است که بیشترین چیزی را که در تفسیر قرآن از علی بن ابی طالب علیه السلام آموختم آن بود که قرآن بر هفت حرف نازل شده است که هر حرف آن ظاهر و باطن دارد و علی علیه السلام علم ظاهر و باطن را دارد.

در همین زمینه غزالی در احیاء علوم و حافظ ابونعیم در حلیه الأولیا به نقل از ابن مسعود روایت کرده اند که قرآن بر هفت حرف نازل شده است و هر حرفی از آن ظاهری دارد و باطنی و علی بن أبیطالب دارنده علم ظاهر و باطن است.

در کتاب الخصال به نقل از حماد آمده است که گفت، به امام صادق علیه السلام گفتم: احادیث شما متفاوت است فرمود: «قرآن بر هفت حرف نازل شده است و کمترین چیزی را که امام مجاز به آن است این است که آن را به هفت شکل تأویل نماید. سپس فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ»(2) [گفتیم: این بخشش ماست، (آن را) بی شمار ببخش یا نگاه دار.]»(3)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 218 ، ح 6 در تفسیر سوره رعد، آیه 7.

2- [2] - ص/39. 2- حليه الأولياء، ج 1 ، ص 65.
3-

در کتاب بصائر به نقل از زراره از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: تفسیر قرآن بر هفت وجه است که بخشی از آن اتفاق افتاده است و بقیه هنوز اتفاق نیفتاده است که آن را ائمه می دانند.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: در قرآن هر چه رخ داد و آن چه که رخ خواهد داد و همچنین هر چه که وجود دارد، آمده است در قرآن نام افرادی آمده بود که افتاده است. و هر یک اسم از آن اسم ها دارای وجوهی است که قابل شمارش نیست و این امر را اوصیای پیامبر می دانند.

در تفسیر عیاشی و نیز در کتاب کافی از امام باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان از پدرش و او از پدرانش و آنان از امام علی علیه السلام نقل نمودند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود: «اگر فتنه ها چون تکه هائی از شب سیاه بر شما پوشیده شود، به قرآن پناه ببرید، چرا که قرآن شافعی است که حق شفاعت دارد، تا اینکه فرمود قرآن دارای ظاهری است و باطنی، ظاهر آن حکم است و باطن آن علم، ظاهر آن زیباست و باطن آن ژرف. آن را حدودی است و آن حدود را حدودی دیگر. عجایب آن قابل شمارش نیست. شگفتی های آن را کهنگی عارض نمی شود...».

در روایات زیادی آمده است که اصحاب ائمه علیهم السلام از آنان راجع به بعضی آیات پرسیدند. امام علیه السلام پاسخ دادند که معنای آن در بطن قرآن چنین و چنان است. این اخبار را در متن این کتاب در بخش های خاص خود ذکر کرده ایم.

در کتاب العلل با سندش به نقل از ابی حکیم زاهد آمده است که گفت از ابن عبدالله در مکه شنیدم که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام روزی از کنار خانه خدا گذر می کرد و مردی را دید که نماز می خواند، از نماز او خوشش آمد و به او گفت ای مرد، آیا تأویل نماز خود را می دانی؟ گفت ای پسرعموی بهترین خلق خدا، مگر نماز هم تأویلی به جز تعبد دارد؟ گفت ای مرد بدان که خداوند تبارک و تعالی پیامبرش را در امری از امور برنگزیده است مگر آنکه آن امر دارای متشابه و تأویل

و تنزیل باشد و همه اینها بر اساس تعبد است و هر کس تأویل نماز خود را نداند، نمازش همگی ناقص و غیرکامل است.

می گویم که: ظاهراً منظور از متشابه همان شبیه است و منظور از تأویل، باطن است و مراد از تنزیل ظاهر است و مراد از تعبد راه طاعت است. و معنای آن این است که هر آن چه را که پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است و در ظاهر به آن فرمان داده است، شبیه و همانندی دارد که در باطن نیز به آن فرمان داده شده است و بایستی به هر دوی آنها ایمان آورد و هر کس شبیه نماز و باطن آن را که امام و اطاعت اوست نشناسد، نماز ظاهری او ناقص است. باقیمانده روایات همراه با تصریح به این که بطن های آیه در باره امام و ولایت اوست، در فصل آینده می آید.

ص:41

در ذکر پاره ای از احادیث صریح در خصوص این که مراد از بطن قرآن و تأویل آن ائمه علیهم السلام و ولایت آنان و أتباع ایشان و مسائل مرتبط با آن است.

کلینی با سند از ابی بصیر روایت می نماید که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابامحمد، هر آیه ای که به بهشت رهنمون شود و از أهل آن به نیکی یاد شود حتماً در مورد ما و شیعیان ماست. و هر آیه ای که نازل شده و از أهل آن به بدی یاد می شود و به سوی دوزخ رهنمون می گردد حتماً در مورد دشمنان و مخالفان ماست.

در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم به نقل از ابی جعفر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ای محمد، اگر شنیدی خداوند از گروهی از این امت به نیکی یاد کرده است، پس مرادش ما هستیم و اگر شنیدی خداوند قومی از گذشتگان را به بدی، یاد کرده است، پس مراد از آنان دشمنان ما هستند.

در کتاب های کافی و بصائر و تفسیر عیاشی و غیبت نعمانی از محمد بن منصور به نقل از امام کاظم علیه السلام روایت شده است که در خصوص آیه «إِنَّما حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ»(1) [پروردگار من فقط زشتکاری ها را - چه آشکارش (باشد) و چه پنهان _ حرام گردانیده است] فرمود: قرآن را ظاهری

1- [1] - اعراف/ 33.

است و باطنی و همه آن چه را که خداوند در قرآن تحریم کرده است ظاهر قران و باطن آن امامان جور هستند و همه آنچه که خداوند در قران حلال کرده است ظاهر قران و ائمه حق علیهم السلام باطن آن هستند.(1)

در کتاب عیون به نقل از امام رضا علیه السلام آمده است که ایشان فرمودند که امام علی علیه السلام می فرمود: کسی از مردم با ما اهل بیت علیهم السلام قیاس نمی گردد، قران در مورد ما نازل گشته و کانون رسالت از میان ماست.

و در کتاب ریاض الجنان و دیگر کتب از جابر بن عبدالله به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان در حدیثی که در آن به ذکر فضائل أهل بیت خویش پرداخت فرمود: ما کانون تنزیل و معنی تأویل هستیم... الخ. در کتاب مشارق الأنوار از کتاب الواحده از طارق بن شهاب به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که ایشان در حدیثی طولانی که در آن به ذکر صفات امام پرداختند، فرمودند: اینها همه از آن آل محمد علیهم السلام است و در آن شریکی ندارند، چرا که آنان کانون تنزیل و معنی تأویل هستند... .

در کتاب کنز الفوائد کراجکی و در دیگر کتب از داوود بن کثیر به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که ایشان فرمودند: خداوند تعالی ما را آفرید و نیکو گردانید و ما را برتری داد و امنا و حافظان وحی و خزانه داران خویش در همه زمین و آسمان ها قرار داد و برای ما ضدها و دشمنانی قرار داد و از ما در کتاب خویش نام برده است و از نام های ما با بهترین نام ها و گرامی ترینش نزد خود به کنایه سخن گفته است و نیز از دشمنان و مخالفین ما در کتابش نام برده است و از آنها با بدترین نام ها و منفورترین آنها نزد خود و بندگان پرهیزکارش به کنایه نام برده و برای آنان مثل هایی آورده است. می گویم که: تایید مضمون این خبر و أمثال آن در گفتار سوم خواهد آمد و نیز در باره سبب توریه خداوند در این خصوص و عدم ذکر صریح آن در قرآن در گفتار دوم سخن گفته خواهد شد. در کتاب کافی و تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام و نیز در کتاب کنزالفوائد با اسناد متعدد به نقل از ابن عباس و در

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج2، ص20،ح36 .

تفسیر فرات بن ابراهیم با اسناد متعدد از أصبغ بن نباته آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: قرآن بر چهار ربع نازل شده است. یک ربع در باره ماست و یک ربع در باره دشمنان ماست و یک ربع آن سنن و أمثال است و یک ربع دیگر آن واجبات و أحکام است و کریمه های قرآن از آن ماست.(1)عیاشی بر این روایت افزوده است: و کریمه ها و محاسن و بهترین قرآن از آن ماست... الخ. مانند این روایت در روایت خثیمه در فصل پیش آمده است ولی در آنجا آمده بود: قرآن بر سه ثلث نازل شده است. و ظاهراً این تقسیم به معنای مساوی کردن حقیقی یا تفریق از تمامی وجوه نیست، لذا با اختلاف دو روایت در سه ثلث یا چهار ربع بودن مشکلی پیش نمی آید. همچنین با افزوده شدن بعضی بخش ها به ثلث یا به ربع یا کاستن بعضی بخش ها از آن و یا تداخل بعض بخش ها با یکدیگر مشکلی حاصل نمی گردد. از این روست که أحکام و سنن و أمثال نیز به آنان تأویل شده است.آن چه که گفته ما را تایید می کند، سخنی است که صفار در بصائر الدرجات با اسناد از علی علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمودند: دو سوم قرآن در باره ما و شیعیان ماست. و هر چه که از خیر و نیکی در آن است برای ما و شیعیان ماست و یک سوم باقی مانده را با سایر مردم شریک هستیم و هر چه از شر و بدی باشد از آن دشمنان ماست ... الخ. از موارد تایید این سخن آن است که همه آن چه را که ائمه در تفسیر خود از بطن قرآن و تأویل قرآن گفته اند، راجع به آنها و شیعیان آنها و دشمنانشان است، کما اینکه بیشتر تفاسیر ظاهری آنان نیز چنین است. پس تأمل کن!

در کتاب احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه روز غدیر فرمودند: ای مردم این علی است که بر من از شما سزاوارتر و از شما به من نزدیک تر است و خداوند و من از او راضی هستیم و هر آیه ای که خدا در آن خشنود باشد، در شأن او است و هر گاه در هر آیه ای که ایمان آورندگان را با آن مورد خطاب قرار داده است، آن را با او شروع کرده است و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1 ،ص 20 ،ح1 و تفسیر فرات کوفی ج 1 ،ص 45 ، ح 1.

هر آیه ای که با مضمون ستایش در قرآن نازل شده در شأن اوست. ای مردم فضایل علی در نزد خداوند عز و جل است و آن را در قرآن بر من نازل نمود و تعداد آن از شماره بیرون است و نمی توانم آن را در یک مجلس ذکر کنم. پس هر کس شما را به آن خبر داد یا به شما شناساند، باورش کنید.(1) در کتاب مناقب ابن شهرآشوب آمده است که معاویه به ابن عباس گفت: ما به همه جا نامه نوشتیم و مردم را از ذکر مناقب علی برحذر داشتیم، تو نیز زبان از مدح علی درکِش. گفت: آیا ما را از قرائت قرآن نهی می کنی؟ گفت: نه، گفت: آیا ما را از تأویل آن نهی می کنی؟ گفت: آری، گفت: آیا قرآن بخوانیم و سؤال نکنیم؟ گفت: از غیر اهل بیت خود سؤال کن. گفت: ولی قرآن بر ما نازل شده است، آنگاه ما از دیگران بپرسیم؟ آیا ما را از عبادت خداوند عز و جل بازمی داری؟ بنابراین تو امت را نابود می کنی.

در توحید صدوق و دیگر کتب با اسناد مختلفی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: هر آیه ای که در قرآن با لفظ یا أیها الذین آمنوا آغاز می شود، علی بن أبیطالب علیه السلام امیر و رهبر و شریف و نخستین فرد آن است. و نیز این خبر از جماعتی از اصحاب و تابعین نقل شده است. همچنین در کتاب توحید با اسنادی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هر آیه ای که به بهشت رهنمون باشد در باره پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان و أتباع آنان است و هر آیه ای که به دوزخ رهنمون باشد، در باره دشمنان و مخالفان آنان است. اگرچه آیات در باره گذشتگان است ولی هر آن چه که در باره خیر و نیکی باشد، همچنان بر اهل خیر این امت جاری و ساری است و هر آن چه که در باره شر و بدی باشد، در باره أهل شر جاری و ساری است.

در تفسیر عیاشی از عمر بن حنظله به نقل از امام صادق علیه السلام روایت شده است که روزی از امام راجع به آیه «قُلْ کَفی بِاللّٰهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ»(2) [کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من

1- [1] - احتجاج طبرسی، ص 61.
2- [2] - رعد/43.

و شما گواه باشد] پرسیدم، ایشان وقتی دیدند که من در این آیه و موارد همانند آن در قرآن کند و کاو می کنم، فرمودند: ای عمر، بس است، هر آن چه در قرآن کریم از آغاز تا پایان آن آمده است و به این آیه مانند است در شأن أئمه علیهم السلام است. و آنها مورد نظر آن آیه بوده اند.(1) صدوق و کلینی از عبدالله بن سنان روایت کردند که گفت ذریح محاربی گفت: روزی از امام صادق علیه السلام راجع به آیه«ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ»(2) [سپس باید آلودگی خود را بزدایند] سؤال کردم. فرمود: مراد از این آیه دیدار امام است. وی می گوید من خود به سراغ امام رفتم و از امام علیه السلام پرسیدم فدایت شوم، راجع به آیه «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ» پرسش دارم، فرمود: معنای آن کوتاه کردن شارب و ناخن ها و مانند اینهاست.» من سخن ذریح را برایش تعریف کردم، فرمود: «هم ذریح راست می گوید و هم تو درست می گوئی. قرآن ظاهری دارد و باطنی. آیا کسی تحملی در حد تحمل و ظرفیت ذریح دارد؟

مؤلف می گوید: این سخن امام علیه السلام صراحت دارد که ایشان امثال این تأویل ها را از بیشتر مردم حتی از ابن سنان که از فضلای اصحابشان بود، به دلایلی که در فصول آینده إن شاءالله تعالی به بعضی از آنها اشاره خواهیم کرد کتمان می کردند. اما ظاهراً وجه تناسب دو معنی در خبر آن است که پلیدترین ناپاکی های روحانی، جهل و گمراهی و اخلاق نکوهیده است که با دیدار امام از میان می رود کما اینکه ناپاکی های ظاهری با کوتاه کردن ناخن و مانند آن از بین می رود چرا که کلمه «التفث» به ناپاکیها و نامرتب بودن تفسیر شده است. در کافی به نقل از سعد خفاف آمده است که وی از امام باقر علیه السلام پرسید: آیا قرآن سخن می گوید؟ ایشان فرمود: ای سعد نماز نیز سخن می گوید و دارای صورت و خلقتی است که امر و نهی می کند. وی گفت: با شنیدن این سخن رنگ چهره ام تغییر کرد و گفتم این سخنی است که نمی توانم آن را به مردم بگویم. فرمود: آیا مردم به کسی جز شیعه ما گفته می شود؟ هر کس نماز را نشناسد، حق ما را انکار کرده است. سپس فرمود: ای سعد خداوند عز و جل فرمود: «إِنَّ الصَّلاهَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ لَذِکْرُ اللَّهِ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 25 ،ح 8.
2- [2] - حج/29.

أَكْبَرُ»(1) [که نماز از کار زشت و ناپسند باز می دارد، و قطعاً یاد خدا بالاتر است] نهی همان کلام است و فحشاء و منکر مردانی هستند و ما ذکر الله هستیم و ما بزرگ تریم. می گویم: أخبار فراوانی که مشتمل بر این چنین تأویل هایی می باشد و نیز اخباری که ایمان و دین و حق و مانند آنها را به ولایت تأویل می نمایند و نیز کفر و شرک و مانند اینها را به معنای ترک ولایت تأویل می نمایند و نیز دیگر موارد مشابه را بعد از این به ویژه در گفتار سوم ذکر خواهیم کرد. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: خداوند عز و جل ولایت ما أهل بیت را قطب قرآن و قطب همه کتاب ها قرار داده است. آیات محکم قرآن براساس ولایت ما می چرخد و کتب دیگر به آن اشاره نموده است و ایمان با آن مشخص می گردد... الخ.(2)

می گویم در قاموس آمده است، نوّهه و نَوّه به یعنی اینکه به آن اشاره دارد یا آنکه به وسیله آن، مرتبه آن افزایش یافت. در باب دوم از این گفتار، اخباری گفته خواهد شد که بر اساس آن پیامبران به ولایت برگزیده شدند و کتب نازل گردید و امت ها بدان مکلف شدند. عیاشی همچنین از امام حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام روایت نمود که فرمود: هرکس فضل امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار کند، تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و دیگر کتب الهی را تکذیب کرده است؛ چرا که هر یک از آنها که نازل شدند مهمترین چیزی که در آنها پس از توحید خداوند و اقرار به نبوت پیامبر آمده است اعتراف به ولایت علی و اهل بیت طیبین او علیهم السلام می باشد. و مشابه این روایت در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است. اگر بخواهیم اکثر روایاتی را که بر موضوع بحث ما دلالت دارد بیاوریم، سخن به درازا می کشد. روایات این باب در ضمن مقدمات بعدی و لابه لای کتاب خواهد آمد. بنا بر این ما به همین اندازه در اینجا بسنده می کنیم و خداوند ما را به حق و درستی توفیق دهد.

1- [1] - عنکبوت/45.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 16، ح 9.

دلایل تناسب ظاهر آیات با باطن آنها، وجوه تشابه اهل تأویل و اهل تنزیل.

بدان که خبرهایی که پیش از این ذکر شد و نیز خبرهایی که پس از این در خصوص معانی باطنی و تأویل ها ذکر خواهد شد، همگی از جمله مواردی است که کلمات در آن معنای حقیقی خود را ندارند و بیشتر آنها از باب استعاره و کنایه و مجاز لغوی و عقلی می باشند، چرا که باب جواز در کلام عرب فراوان است و موارد آن در کلام فصیحان بسیار زیباست. از این رو بعید نیست که خداوند عز و جل بر اساس استعمال ظاهر لفظ، معنایی را اراده کرده باشد و براساس مجازی که قرائن بر آن دلالت می نماید و با نوعی تناسب با ظاهر قابل جمع است، معنای دیگری را اراده کرده باشد. در گفتار سوم و دیگر مواضع به نمونه هایی از این وجه تناسب اشاره خواهیم کرد. در اینجا از کلیات این وجه تناسب ها پاره ای از مواردی را که از أخبار ائمه طاهرین مستفاد می شود، ذکر می کنیم تا از چهره آیات برای خواهندگان تأویل آن پرده برداریم و نقاب آن را کنار زنیم تا برای خردمندان و بصیرت خواهان ایجاد بینش کند؛ ولی علم به تمامی این امور تنها ویژه راسخان در علم و عالمان به کتاب است که در بخش پایانی روشن خواهد شد. توضیح هدف در این مقام به شکل های مختلف ممکن است اگرچه می توان بعضی از آنها را به برخی دیگر ارجاع داد.

نخست: مسائلی است که بعضی از علمای محقق ما از حدیث مفضل بن عمر به

نقل از امام صادق علیه السلام استنباط کرده اند. خلاصه سخن وی در حدیث مورد اشاره چنین است: احکام خدای تعالی بر حقایق کلی و مقامات نوعی ساری و جاری است. هرگاه قومی با سخنی مورد خطاب قرار گیرند و فعلی به آنها نسبت داده شود، در نظر علما و خردمندان هر کس از اولیاء و انبیاء و مقربین که از سنخ آن قوم و دارای طینت آنها باشد، مشمول این فضیلت می گردد مگر فضائلی که خاص آنان باشد و شامل دیگران نگردد. همچنین است اگر شیعیان و دوستداران آنها با سخنی مورد خطاب قرار گیرند که در آن خیر و نیکی باشد یا خیری به آنان نسبت داده شود یا اگر دشمنان و مخالفانشان مورد خطابی بد قرار گیرند یا بدی به آنان نسبت داده شود. در گروه اول همه کسانی که مانند شیعیان و هم سرشت و دوستدارانشان هستند، وارد می شوند و در گروه دوم، همه کسانی که همانند و هم سرشت دشمنان آنان از آغاز خلقت تا پایان آن هستند وارد می گردند. چرا که هر که را خدا و رسولش دوست بدارند، همه مؤمنان از آغاز تا پایان خلقت دوست خواهند داشت. و هر که را خدا و رسولش با او دشمنی کنند، هر مؤمنی دشمن خواهد شمرد. همچنین این فرد هر کس را که خدا و رسولش دوست بدارند دشمن می شمرد. و هر مؤمنی در جهان از قدیم تا امروز تا روز قیامت از شیعیان و محبّان آنها خواهد بود و هر منکری در جهان از قدیم تا امروز مخالف و دشمن آنان خواهد بود. وی همچنین گفت: این موضوع در کلام امام صادق علیه السلام در حدیث مفضل بن عمر که توسط صدوق در کتاب علل با سندهائی از مفضل نقل شده است، مورد اشاره قرار گرفته است. به امام صادق علیه السلام گفتم: چگونه علی بن ابی طالب قسمت کننده بهشت و دوزخ است؟ فرمود: چون دوستی او ایمان و دشمنی او کفر است و بهشت از برای اهل ایمان و آتش برای اهل کفر آفریده شده است. از این رو او قسمت کننده بهشت و دوزخ است. پس جز دوستدارانش کسی به بهشت نمی رود و جز دشمنانش کسی به جهنم نمی رود. مفضل می گوید: گفتم ای پسر رسول خدا، آیا انبیاء و اولیاء او را دوست داشته اند و دشمنانشان او را دشمن می داشتند؟ فرمود: آری، گفتم: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ فرمود: آیا می دانی که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز خیبر فرمود: فردا پرچم را به دست مردی

می دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند و او بازنمی گردد مگر آنکه خداوند با دستانش فتح را انجام دهد. گفتم آری، فرمود: آیا می دانی که وقتی پرنده ای کباب شده برای پیامبر آوردند، فرمود: خداوندا کسی از بندگانت را که از همه دوست تر داری حاضر کن تا با من این پرنده را بخورد، و منظورش علی علیه السلام بود. گفتم آری، فرمود: آیا ممکن است که انبیاء و اولیای خدا و اوصیایشان کسی را که خدا و رسولش دوستش دارند و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد، دوست نداشته باشند؟ گفتم: نه، فرمود: آیا ممکن است که مؤمنان از امت های ایشان حبیب خدا و حبیب رسول خدا و انبیای او را دوست نداشته باشند؟ گفتم: نه، فرمود: بنابراین ثابت شد که همه انبیاء و پیامبران و همه مؤمنین علی بن ابیطالب را دوست داشتند کما اینکه ثابت شد که مخالفان آنها او و دوستدارانش را دشمن می دارند. گفتم: آری، فرمود: بنابراین از اولین و آخرین خلق اگر او را دوست نداشته باشند، وارد بهشت نمی گردند. از این رو او قسمت کننده بهشت و دوزخ است. مفضل می گوید: گفتم ای فرزند رسول خدا، مشکلم را حل کردی، خداوند مشکل تو را حل کند، از علم خویش مرا بهره فزون تر ده. فرمود: بپرس ای مفضل، گفتم: ای پسر رسول خدا پس دوستدار علی بن ابی طالب وارد بهشت و دشمن اش وارد جهنم می گردد. رضوان و مالک چطور؟ فرمود: ای مفضل، آیا می دانی که خداوند تبارک و تعالی رسول خدا صلی الله علیه و آله را که به صورت روحی بود، دو هزار سال قبل از آفرینش خلق به نزد ارواح انبیاء علیهم السلام فرستاد؟ گفتم: بلی، فرمود: آیا می دانی که او از آنها خواست تا توحید خداوند گویند و به اطاعت او بپردازند و از امر او تبعیت کنند و آنان را به بهشت وعده داد و مخالفان را و منکران را به آتش بیم داد؟ گفتم: آری، فرمود: پس رسول خدا ضامن وعده یا تهدیدی که از سوی خداوند عز و جل کرده، نیست. گفتم: آری، فرمود: آیا علی بن ابی طالب جانشین و امام امت او نیست؟ گفتم: چنین است، فرمود: آیا رضوان و مالک از جمله فرشتگان و استغفار کنندگان برای شیعیان نجات یافته به خاطر محبت او نیستند؟ گفتم آری، فرمود: بنابراین علی ابن ابی طالب قسمت کننده بهشت و دوزخ از طرف رسول خداست و مالک و رضوان به امر الهی دستور امیر مؤمنان

علی علیه السلام را اجرا می کنند. ای مفضل اینها را بیاموز که از گنجینه پنهان علم است و آن را جز به اهلش به کسی دیگر مگو.(1)

پس از بیان این حدیث و بیان اینکه او دری از علم است که از آن هزار در باز می شود و سخنانی از این دست، خطاب خداوند به بنی اسرائیل را که در زمان پیامبر ما صلی الله علیه و آله زندگی می کردند ذکر کرد که در آن خداوند از آن چه بر سر گذشتگان شان آمد یا آن چه گذشتگان شان انجام دادند سخن گفته است. مانند نجات دادنشان از غرق و آب دادنشان از میان سنگ ها و تکذیب آیات توسط آنها و مسائلی دیگر، چرا که آنها از همان سنخ آدمیان بودند و راضی به آن چه که گذشتگان بدان راضی و ناخشنود از ناخشنودی آنان بودند.

می گویم: آن چه که موید صریح این موضوع است روایت ابوعمرو زبیری از امام صادق علیه السلام است که در باره آیه شریفه: «فَلِمَ تَقْتُلُونَ انبیاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مؤمنینَ»(2) [اگر مؤمن بودید، پس چرا پیش از این، پیامبران خدا را می کشتید؟] فرمودند: این آیه در باره گروهی از یهودیان نازل شد که در زمان رسول خدا زندگی می کردند و پیامبران را با دستان خود نکشته بودند و در زمان آنان نبوده اند بلکه گذشتگان آنها پیش از آنها ایشان را کشته بودند ولی خداوند اینها را از آنان قرار داد و رفتار گذشتگان شان را به آنان نسبت داد، چرا که از آنان تبعیت کردند و ایشان را به دوستی گرفتند. در خصوص خبرهای مؤید این کلام در اواخر سوره آل عمران ذیل آیه کریمه «فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِینَ»(3) [اگر راست می گویید پس چرا آنان را کشتید] سخن خواهد رفت. بنابراین بر اساس باطن آیات، خداوند عز و جل می تواند به هر کس که به رسول خدا صلی الله علیه و آله یا به هر پیامبر دیگری ایمان نیاورده است، کارهایی که ظالمان حق علی و ائمه و دشمنان و مخالفان ایشان انجام داده اند نیز نسبت دهد، اگرچه در زمان وقوع آن فعل وجود

1- [1] - علل الشرائع، ج 1، ص ،193 باب 130، ح1.
2- [2] - بقره/91.
3- [3] - آل عمران/183 .

نداشته اند و عکس این سخن نیز صحیح است. همچنین می توان به مخالفان متأخر اعمال گذشتگان را نسبت داد، اگرچه هم دیگر را ندیده باشند؛ چرا که همگی اینان از یک سرشت هستند و عکس آن نیز صحیح است. در خصوص انبیاء و اوصیاء و اولیاء و مؤمنان نیز در هر عصر و زمانی این سخن صادق است. تامل در این باب که بسیار عظیم است، باعث حل مسائلی می شود که مطرح می باشد. از جمله اینکه در بعضی سخنان آمده است که امت های پیشین و دیگران مکلف به ولایت شدند و بعضی از آنان اطاعت کردند و دسته ای نیز سرپیچی نمودند. من معتقدم که اینها همه در ظاهر بوده است. این سخن در باب چهارم فصل آینده روشن خواهد شد.

دوم: استنباط یکی از محققان از کلام سید الساجدین علیه السلام است. وی می گوید قرآن به زبان عربی نازل شده است و از عادت عرب هاست که کاری را که قبیله فرد انجام دهد به او نسبت دهند، اگرچه خودش مستقیماً این کار را با آنها انجام نداده باشد. وی می گوید، این سخن دقیقاً در کلام امام سجاد به هنگام سؤال فردی از وی در این خصوص آمده است. وی فرمود: قرآن به زبان عربی است و اهل زبان با زبان خود مورد خطاب واقع می شوند، آیا به یک فرد تمیمی از قبیله تمیم که قبیله اش بر سرزمینی حمله کرده اند و اهالی آنجا را کشته اند، نمی گویی: شما بر فلان سرزمین حمله کردید و چنین و چنان کردید... الخ. سپس وی رحمه الله می گوید: راز این عادت در زبانشان همانی است که گفتیم.

مؤلف می گوید: منظور همانی است که سابقاً از وی نقل کردیم. بسیار دقت کن تا آن چه در باب سوم از فصل اول در گفتار سوم گفته خواهد شد، بر تو روشن گردد. در آنجا آمده است که قرآن با سبک «به در می گوید تا دیوار بشنود» نازل شده است و نیز امثال این امور که دلالت بر این دارد که خداوند سبحان ممکن است پیامبرش را در مورد امری مورد خطاب قرار دهد که او در آن نقشی نداشته است بلکه در مورد فرد دیگری از امتش بوده است. این نیز از مواردی است که می توان این موضوع را بر آن پیاده کرد.

سوم: آن چه از روایت عیاشی که در فصل اول ذکر شد استنباط می گردد. گفته شد که امام باقر علیه السلام به حمران گفت که ظاهر قرآن آنانی هستند که قرآن در

ص:52

مورد آنان نازل شده است و باطن قرآن کسانی هستند که اعمالی مانند آن افراد انجام داده اند که هر آن چه در خصوص آنان گفته شده بر این افراد نیز صادق است. توضیح اینکه هرگاه مثل ظاهری در خصوص عصیان گران و مخالفان یا مطیعان صریح پیامبر در مدت دعوت مانند قبول توحید و نبوت و پایبندی به شعایر اسلامی ذکر شده باشد، باطن آن در مورد افرادی که عصیان گری یا مخالفت نمودند یا در مدت تکلیف اقرار به امامت و اطاعت امامی که در حکم پیامبر و جانشین و خود پیامبر و حاکم اوست، کرده اند، صادق است. همچنین است مطالبی که ظاهر آن در خصوص کسانی است که برای خداوند شریکی قائل شده و بتهایی را که با دستان خود ساختند، مورد تعظیم و تکریم قرار دادند و به عبادت آن پرداختند و آنها را شریکان پروردگار خویش قرار دادند و بدون امر خدا بلکه با آراء و هواهای خویش گفتند: «اینها شفیعان ما در نزد خداوند هستند». بطن این کار مانند کار کسانی است که به دست خویش امامانی را تعیین کردند و آنها را تعظیم و تکریم نمودند و اطاعت آنان را نمودند و آنان را بی امر و فرمان خداوند بلکه با آراء و هواهای خود شریک امامانی قرار دادند که خداوند برایشان تعیین نموده است و گفتند اینها شفیعان ما در نزد خدایند. از این روست که خداوند در باره آنها فرمود: «وَ مِنَ النّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْداداً»(1) [و کسانی از مردم در برابر خدا، همانندهایی (برای او) برمی گزینند.] که تأویل آن و امثال آن به عنوان مخالفان گفته خواهد شد.

همچنین است هر آن چه که در ظاهر در مورد کفاری است که معاد و محشر کبری و قیامت را انکار نموده و رسول خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب کردند و حق او را منکر شده و نیکی و عبادات را ترک کرده و مرتکب کارهای زشت و حرام گردیدند و در این کار پیرو پدران و بزرگان خود شدند و از آنان پیروی نمودند و در این کار شیطان را پرستیدند و خداوند رحمان را به خشم آوردند و مستحق محرومیت از بهشت و جاودانگی در آتش گشتند. بطن این موضوع بر

1- [1] - بقره/165.

همانندان آنها صادق است که رجعت را منکر شده و محشر أصغر و روز قیام قائم آل محمد علیهم السلام را انکار کرده اند و پیامبر را در موضوع حق امام و امام را در ادعایش تکذیب نمودند و حق وی را منکر شده و پیروی از ائمه هدی و عبادت به روش آنان را ترک نمودند و خلفای جور و أئمه ضلال را مانند پدران خویش تبعیت کردند. در دین خدا بر اساس هوای نفس و براساس نظرهای خود عمل کردند و با آن کافران در عبادت شیطان و به خشم آوردن خداوند رحمان و سزاواری جاودانگی در آتش مشارکت نمودند. از این رو تأویل کسانی که به روز قیامت ایمان نیاوردند و معاد را انکار نموده و کارهائی این چنین کردند تأویل مخالفین است که رجعت را انکار نموده و به آن و به روز غدیر ایمان نیاوردند و گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله دیوانه محبت پسرعمویش است و او از خود سخنانی بیهوده در خصوص ولایت علی علیه السلام و امامتش می گوید بدون آنکه در تنزیل خداوند چنین چیزی آمده باشد تا بدین وسیله اهل بیتش علیهم السلام بر مردم تسلط یابند. همچنین آمده است که آنها تکذیب کنندگان پیامبر صلی الله علیه و آله و منکران حق و مانند آن هستند که به تفصیل گفته خواهد شد. و همچنین است آن چه را که در ظاهر در خصوص اختلاف اهل کتاب بعد از پیامبرانشان و تفرقه در دینشان و تحریف کتاب هایشان و تغییر آیات آن و عمل نکردن به آن و پیروی از نظرات خویش و بزرگانشان و نیز کارهای دیگر آنان از قبیل عدم اطاعت بنی اسرائیل از هارون بعد از دوری موسی از آنان و گوساله پرستی آنان با مکر و حیله سامری و طرفدارانش و نظایر اینها که در جای خود مورد بحث قرار می گیرد، همه اینها در بطن قرآن در مورد همانندان آنها در این امت مصداق پیدا می کند که بعد از پیامبرانشان دچار اختلاف شدند و در دین خود پراکنده گشته و به کتاب خدا عمل نکردند و آن را تغییر دادند و از آن مسائلی استخراج کردند که همانگونه که خواهند فهمید پرضرر بود و افرادی را که به منزله هارون بودند، اطاعت نکردند و ابا فلان را با مکر خلیفه دوم که مانند سامری است و طرفدارانش به گوساله ای تبدیل کردند و نیز دیگر مطالب که گفته خواهد شد. از این رو گفته شده است که مخالفان همان تحریف کنندگان و تغییردهندگان و فروشندگان آیات خدا به بهایی اندک هستند و

آنها همان هایی هستند که دچار اختلاف و تفرقه شدند و به خویشتن و به حقوق آل رسول صلی الله علیه و آله ظلم و جفا نمودند. همچنین آن چه که در ظاهر آیات در خصوص رفتار منافقان و افراد غیر ثابت با پیامبر و دعوت نبوت در قرآن آمده است، بطن آن در مورد رفتار منافقان با او و ائمه در دعوت امامت و ولایت صادق است و همچنین این امر در مورد غالیان و نواصب و ملحدان و جاهلان و نیکوکاران و صالحان و علماء و مؤمنان و مسلمانان صادق است و این موضوع در جای خود بویژه در گفتار سوم مورد بحث قرار می گیرد. همچنین این سخن در خصوص کسی که امامی را بپذیرد و امامی دیگر را انکار کند، مصداق دارد و صاحب بصیرت را این نمونه ها در فهم دیگر نمونه های باقی مانده رهنمون خواهد بود و براساس اخباری که به طور کلی و به طور ویژه گفته می شود راز آن را درمی یابد.

چهارم: آن چه که از حدیث سوم و هفتم و نیز خبر ذریح که در باب دوم از کافی و دیگر کتب ذکر کردیم استنباط می شود و نیز از اخباری که در خصوص طیبات و حلال ها و خیرها و طاعت ها که به پیامبر و ائمه و ولایت آنها تأویل می شود و هچنین خبائث و محرمات و بدی ها و زشتی ها و کور و نسناس و مانند آن که تأویل آن دشمنان آنها می باشد.

همچنین تأویل هلاک و مرگ و مانند آن به گمراهی از ولایت است و نیز دیگر امور مشابه که در اخباری که در گفتار سوم ذکر می شود خواهد آمد. بدین معنا که هر آن چه در قرآن ظاهراً در باره غذای جسم و رشد بدن و لذت های جسمانی است در باطن قوت قلب و غذای روح و دستیابی به کمال است، مانند تأویل آب و نور و روشنی به علم و مانند آن.

در کتاب بصائر به نقل از نصر بن قابوس آمده است که گفت از امام صادق علیه السلام راجع به آیه شریفه «وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ وَ ماءٍ مَسْكُوبٍ وَ فاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ»(1) [و سایه ای پایدار و آبی ریزان و میوه ای فراوان نه بریده و نه ممنوع] سوال نمودم: ایشان فرمودند ای نصر قضیه آن گونه نیست که مردم می

1- [1] - واقعه/31.

پندارند. پندار مردم مربوط به این عالم و آنچه از این عالم به دست می آید، می باشد. شیخ علامه ما فرمود: شاید معنای این سخن آن است که نه آنگونه است که مردم در باره منحصر کردن بهشت مؤمنان در بهشت صوری آخرت تصور می کنند بلکه آنان در دنیا به برکت ائمه علیهم السلام خود دارای بهشت هایی روحانی در سایه حمایت آنها و لطف مستمر آنان در دنیا و آخرت هستند. آنها از آبی ریزان از علوم بر حق آنها بهره مند هستند که جان ها و روح ها با آن زنده می شود و میوه های فراوانی از انواع معارف آنها دارند که از شیعیان شان قطع نمی شود و از آنها دریغ نمی گردد. و فرش هایی گسترده از حکمت و آداب آنها دارند که از آن لذت می برند بلکه در آخرت نیز آنچنان که از اخبار برمی آید، مقربان در بهشت های صوری جز با آن لذت های معنوی که در دنیا از آن متنعم بودند بهره مند نمی شوند. در اینجا سخن وی اعلی الله مقامه به پایان رسید ولی بایستی تامل کرد و از صادق بودن این سخن در باره نعمت های بهشت مانند نهرهای شراب و مانند آن غافل نبود، چنانچه نهرهای شیر و شراب که به علوم ائمه علیهم السلام تأویل می شود و از آن سخن خواهیم گفت، گواه بر این سخن است.

و در مبحث بهشت و جهنم گفته خواهد شد که تأویل اولی ولایت ائمه علیهم السلام و دومی دشمنی آنهاست. و امثال این تأویل ها فراوان است که از أخبار و روایات بسیاری که در بخش های دیگر خواهد آمد قابل استنباط و فهم است. همچنین هر آیه ای که ظاهر آن در عذاب و مسخ شدن و هلاک و مرگ جسمانی و مانند آن باشد باطن آن هلاک معنوی با گمراهی و بی بهره گی از علم و کمالات و مرگ دل ها و مسخ آن و کور شدن از درک حقایق می باشد. آنها اگرچه در صورت مانند آدمیان هستند ولی در واقع چون چارپایان و بلکه بدتر از آن هستند و اگرچه ظاهراً در میان زندگان بسر می برند ولی در واقع مردگانی هستند و خود این را نمی دانند، چرا که حق را نمی شنوند و نمی بینند و درک نمی کنند و بدان سخن نمی گویند و از آنان کاری صادر نمی شود که برای آخرتشان سودمند باشد، پس آنها مایه افتخار مردگانند.

همچنین هر آن چه در قرآن آمده که ظاهر آن نهی از زشتی های صوری و

تحریم خبائث ظاهری مانند زنا و دزدی و آزار دیگران و مانند آنها باشد که نشانگر پستی انجام دهنده این کارها و دلیل خبث طبع مرتکب آن است مانند شراب و مرده و خون که طبع سلیم از آن بیزار است و ذوق سلیم از آن روی گردان می باشد، باطن آن در واقع نهی از زشتی های باطنی است که همان دشمنی با ائمه و نهی از خبائث معنوی است که همان دشمنان آنها و منکران و ولایت آنها و فضایل ایشان هستند و این امور همان طور که روشن است مانند خبائث ظاهری و زشتی های صوری بلکه شدیدتر از آن است که روح ها را آلوده و قلب را خبیث و عقل و ایمان را به بند می کشد. در مورد باطن مسائل ظاهری که در خصوص تشویق به نیکی کردن و أمر به خیرات در مورد ائمه و ولایت آنها و معرفت آنهاست نیز موضوع همین گونه است و در مجموع، اساس تشبیه امور معنوی به امور صوری مانند تشبیه زندگی و مرگ معنوی به صوری و سود و زیان روحانی به جسمانی نیز از همین قرار است. همچنین در سایر موارد نیز چنین است ولی در این موضوع آخر، تناسبی نیز وجود دارد و آن اینکه بر کسی پوشیده نیست که پیامبر و امامان (صلوات الله علیهم) واسطه های معرفت عبادت ها و دستورات الهی هستند و آنها اساس قبول آن هستند. پس عجیب نیست که در بطن قرآن آنها مورد نظر باشند و بعید نیست که دشمنان آنها از نظر زیانشان برای آنان منظور ذکر پستی ها و موارد نهی شده باشند. در فصل آینده خبری که از مفضّل نقل می گردد دلالت بر همین موضوع می نماید. پس باید تدبر نمود چرا که این وجه در اکثر روایت های مشتمل بر تأویل های شگفت صادق است. و بیشتر مثل هایی که خداوند در قرآن زده است از این قبیل است، بلکه حقیقت آن است که این باب عظیمی است که از آن هزار باب برای خردمندان باز می شود و به نمونه هایی از آن در فصل های آینده و گفتار سوم و در متن کتاب إن شاءالله اشاره خواهیم نمود.

پنجم: آن چه که از روایت سعد خفاف که در اواخر باب دوم ذکر شد فهمیده می شود و نیز از اخبار دیگری که گفته خواهد شد، همگی شناخت خداوند و عبادت وی و یا مخالفت با او و تأسف و ظلم و رضایت و غضب و أمثال این ها را تأویل به شناخت امام و اطاعت و مخالفت و تأسف و ظلم و رضایت و غضب او کرده اند.

و نیز تأویل دست و چشم و پهلو و قلب خدا و دیگر موارد مشابه که خداوند به خویشتن نسبت داده است، به امام علیه السلام از این قبیل است. تا جایی که در مواردی اخباری وجود دارد که روح خدا و نفس خدا و لفظ جل جلاله و إله و رب را نیز به امام علیه السلام تأویل کرده است و توضیح آن اینکه بزرگان و پادشاهان کارهایی را که خادمان به دستور آنها انجام می دهند، معمولاً به صورت مجاز خود نسبت می دهند و نیز مجازاً آن چه را که خادمان و نزدیکان آنها از اطاعت و خیر و شر انجام می دهند نیز به خود نسبت می دهند. این کار به معنای اظهار بزرگی شأن این خادمان در نزد آنان است و همچنین بدین معناست که آنها در ضرورت مراعات و اطاعت و دفع ضرر و سود رساندن به آنها مانند مخدومان خود و در حکم آنها هستند، به گونه ای که هر چیزی که به آن خادمان می رسد گویی به مخدوم رسیده است. امام صادق علیه السلام آن گونه که بعدا از کتاب کافی و دیگر کتب می آید، فرموده اند: خداوند تعالی چون ما متأسف نمی شود ولی او اولیایی را برای خویش آفریده است که متأسف می شوند و راضی می گردند. آنها متفاوتند و الهی شده اند. خداوند رضای آنها را رضای خویش قرار داده است و خشم آنان را خشم خود می انگارد، چرا که او آنان را داعیان به راه خود قرار داده و راهنمایان طریق خویش ساخته است و از این رو چنین شده اند... الخ.

در روایتی دیگر آمده است که: خداوند ما را با خویشتن درآمیخته است و ظلم بر ما را ظلم به خود و ولایت ما را ولایت خود انگاشته است و در این زمینه قرآنی را بر پیامبرش نازل کرده است... الخ. بقیه خبرها به طور مفصل بعد از این گفته خواهد شد. همچنین در بسیاری از موارد به نزدیکان فرد و یارانش نام اعضاء و جوارحش اطلاق می گردد. مثلاً به وزیر مقرب سلطان که برایش بسیار سودمند باشد دست پادشاه یا شمشیر سلطان یا چشم سلطان گفته می شود. و بدین سان براساس نفع و قرب و عزت فرد چنین چیزهائی به او گفته می شود. حتی گاهی اوقات ممکن است گفته شود او روح سلطان و جانش است، بلکه حتی ممکن است از باب مسامحه گفته شود که او خود سلطان است، به این معنی که سلطان اطاعت از او را به منزله اطاعت از خود و مخالفت او را مخالفت با خود می داند و به جز این به چیز

دیگری راضی نمی شود. توضیحات بیشتر و اخبار صریح و قاطع که از بین برنده هر شبهه ای در روشن کردن دقیق حقیقت است پس از این گفته خواهد شد. پس منتظر باش و از آن غافل مشو که اصل مهمی است و ملاحظه آن در تأویل بسیاری از آیات سودمند خواهد بود. بلکه سخن درستی خواهد بود اگر بگوییم این وجوه ذکر شده در این باب، اساس تأویل های آیاتی است که از آنها مطلع گشته ایم جز اندکی از آیات که مشمول آن نمی گردد. والله الموفق.

ص:59

اثبات وجوب این که ایمان به ظاهر قرآن و باطن آن و تأویل و تن_زیل آن در کن_ار یکدیگر، مانن_د وجوب ای_مان به محکم و متشاب_ه قرآن است.

مؤمن باید به محکم و متشابه قرآن و ناسخ و منسوخ و همه متعلقات آن با یکدیگر ایمان داشته باشد و اگر جزئیات را از طریق أهل بیت که داناترین افراد به قرآن هستند نیاموخت، باید به طور اجمالی به همه اینها ایمان داشته باشد. و هر کس ظاهر قرآن را انکار کند کافر است، حتی اگر به باطن قرآن ایمان داشته باشد، مانند باطنی مذهبانی چون خطّابیه و اسماعیلیه و دیگران که معتقدند عبادتها از آنها ساقط شده است. و همچنین است عکس این سخن یعنی انکار باطن قرآن و ایمان به ظاهر آن. بلکه هر مؤمنی باید به خود جرأت انکار آن چه از ائمه علیهم السلام چه به عنوان تفسیر یا به عنوان تأویل نقل شده است را نداشته باشد، حتی اگر معنا و مفهوم آن را درک نکرده باشد. در این باره روایت ابوحکیم زاهد در فصل اول و دیگر روایات در فصل دوم ذکر شده است. در تفسیر قمی به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: خداوند عز و جل رسولان خود را با کتاب و تأویل آن فرستاده است و هر کس که کتاب پیامبران و تأویل آن کتب را تکذیب کند، مشرک و کافر است. در بصائر از احمد بن محمد بن عیسی از آدم بن اسحاق از هشام از هیثم تمیمی آمده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای هیثم، گروهی از مردم به ظاهر کتاب ایمان آوردند و باطن را انکار نمودند که این برایشان هیچ سودی ندارد. پس از آنان گروهی آمدند که به باطن ایمان آوردند و ظاهر را انکار

نمودند که این کار سودی برایشان ندارد. ایمان به ظاهر بدون باطن و ایمان به باطن بدون ظاهر، هر دو ناشدنی است.

در کتاب بصائر و نیز تفسیر قمی با سند صحیح از برید عجلی به نقل از امام ابی جعفر علیه السلام آمده است که ایشان در تفسیر آیه کریمه «وَ ما یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ...»(1) [ونمی داند تأویل قرآن را مگر خداوند و راسخان در علم] فرمودند: رسول خدا بهترین راسخان در علم است. وی همه آن چه را که خداوند اعم از تنزیل و تأویل بر او نازل کرد، می داند و خداوند چیزی را که او تأویلش را نمی دانست بر او نازل نکرد. بعد از وی اوصیایش آن را می دانند و کسانی که تأویل آن را نمی دانند، اگر عالمی چیزی بگوید آنها سخن خداوند را خواهند گفت که فرموده است: «یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا»(2) [می گویند به آن ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگارمان است]، و قرآن دارای خاص و عام و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ است و راسخون در علم آن را می دانند. (3)

می گویم: سخن امام علیه السلام: کسانی که تأویل آن را نمی دانند، مبتدا و خبر آن جمله شرطیِ اگر عالمی چیزی بگوید... است و مراد از کسانی که تأویل آن را نمی دانند، شیعیان هستند. یعنی شیعیان و مؤمنان اگر عالمی بگوید یعنی امام عالم به قرآن یا عالم به تأویل متشابه با علمی که خداوند به او داده است، شیعیان در جواب امام بعد از شنیدن تأویل خواهند گفت ما به او ایمان آوردیم. در اینجا خلاصه خبر امام صادق علیه السلام را که روشن کننده اسرار این مقام و حقایق کلمات ائمه است می آوریم که در بصائر با سند از مفضل بن عمر آمده است که امام در پاسخ به سؤال های او مطالبی نوشتند که خلاصه آن چنین است: اما بعد، من تو را و خویشتن را به تقوای خدا و اطاعت از او و پارسایی و فروتنی برای خدا سفارش می کنم. همچنین تو را به تلاش و اجرای اوامر او و دعوت به راه پیامبران او و شتاب در

1- [1] - آل عمران/7.
2- [2] - همان.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 105 در تفسیر سوره آل عمران، آیه 7.

کسب رضایت و دوری از آن چه که نهی کرده است فرامی خوانم. نامه ات به دستم رسید و مفهوم آن را دریافتم. خدا را به خاطر سلامتی و عافیتت سپاس گفتم. در نامه ات راجع به گروهی نوشتی که آنها را می شناسم. از آنان اموری که راجع به ایشان گفته می شود و تو را خوش نیامده است ذکر کردی. شنیده ای که آنان ادعا می کنند که دین، شناخت مردان است و سپس بعد از شناخت آنها هر کاری خواستی انجام بده و نوشتی که تو خود می دانی که اصل دین شناخت مردان است پس خدای تو را توفیق داد و گفتی که شنیده ای که آنها ادعا می کنند که نماز و زکات و روزه ماه رمضان و حج و عمره مسجد حرام و خانه خدا و ماه حرام، همگی یک مرد است و طاهر شدن و غسل جنابت یک مرد است و اینکه آنها معتقدند هر واجبی که خداوند بر بندگانش فرض کرده یک مرد است و اینکه آنها می گویند هر کس آن مرد را بشناسد، علمش او را بس باشد بدون آن که کاری انجام دهد، در حالی که نماز خوانده و روزه گرفته است و حج گزارده و غسل کرده و محرمات خدا و ماه حرام را گرامی داشته است و دیگر اینکه آنان می گویند که هر کس آن را عیناً با حدّ او شناسد و در قلب او ثابت گردد، اجازه دارد که سستی کند و دیگر نیازی به تلاش در کار ندارد و ادعا کرده اند که اگر آن مرد را بشناسند، این حدود تا آن زمان از آنها پذیرفته می شود اگرچه به آن عمل نکرده باشند و نیز شنیده ای که آنها مدعی اند که کارهای زشتی که خدا از آن نهی کرده است مانند شراب و قمار و ربا و خون و مرده و گوشت خوک، یک مرد است.

در جایی دیگر از نامه، امام علیه السلام مرقوم فرمود: در نوشته ات گفته ای که آنها مدعی اند که این کار ظاهری دارد و باطنی که آنها آن را می شناسند و ظاهر همانی است که از آن در میان خویش نهی می کنند و باطن همانی است که می خواهند و ادعا می کنند که به آن فرمان داده شده اند. در نامه ات از من راجع به اعتقادات آنها پرسیده ای که آیا حلال است یا حرام و از تفسیر آن سؤال کرده ای و من آن را برایت روشن می کنم تا نسبت به این امر ناآگاه و مردّد نباشی و إن شاءالله حلال و حرامش را برایت روشن می کنم و آن را برایت معرفی می کنم تا تو آن را به حول و قوه الهی بازشناسی و انکار نکنی. به تو می گویم که هر کس با این صفتی که

گفته ای به دین باور دارد از نظر من به خدا شرک می ورزد و شرک او روشن و آشکار است. و به تو خبر می دهم که این گروه از کسانی هستند که از دیگران چیزهایی را شنیدند که در آن تعقل نکرده اند و قدرت درک آن را نداشته اند و حد آن چه را شنیده اند ندانسته اند. و حدود این چیزها را براساس معیار رای و عقل خویش قرار دادند. و بر اساس حدودی که بدان فرمان داده شده اند عمل نکردند و بر خدا و رسولش کذب و افتراء بستند و جرأت بر معاصی یافتند. این در دلالت بر جهل آنان کافی است و اگر آنها این امور را بر اساس حدود معین شده ای که آن را پذیرفته بودند قرار می دادند اشکالی در کار نبود ولی آنها به تحریف آن پرداختند و از حدود خود تجاوز کرده و تکذیب کردند و در فرمان خدا سستی کردند و طاعتش را به جای نیاوردند. ولی من به تو خبر می دهم که خداوند برای این حدود چارچوب هایی قرار داده است تا کسی از آن تعدی نکند و من تو را از حقایق آن با خبر خواهم ساخت. خداوند تبارک و تعالی اسلام را برای خود به عنوان دین مقبول قرار داد و غیر از آن دینی را از کسی نمی پذیرد و پیامبران و رسولان خود را به این دین برانگیخت، سپس فرمود ما به حق آن را نازل کردیم و به حق نازل شد، پس براساس آن پیامبران و رسولانش را برانگیخت و نیز پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله را با این دین برانگیخت. و برترین بخش دین، شناخت رسولان و ولایت آنان است و به تو می گویم که خداوند حلال ها و حرام ها را تا روز قیامت مشخص کرد. پس معرفت رسولان، ولایت آنان و اطاعت ایشان حلال است. حلال آن است که آنان حلال کنند و حرام آن است که آنها حرام کنند. آنان اصل حلال و فروع حلال از آنان منشعب می شود. از فروع آنان فرمان به پیروان و أهل ولایت شان در امور حلال مانند برپایی نماز و پرداخت زکات و روزه ماه رمضان و حج خانه خدا و عمره و گرامیداشت محرمات خداوند و شعائر و مشاعر وی و پاکی و غسل جنابت و فضایل اخلاق و همه نیکی ها است که خداوند آن را در قرآن بیان کرده و فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ

الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»(1) [در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد. به شما اندرز می دهد، باشد که پند گیرید.] پس دشمن ایشان حرام و محرم است و اولیای ایشان تا روز قیامت در تحت فرمانشان هستند. دشمنان آنها کارهای ناپسندِ ظاهر و باطن، و شراب و قمار و زنا و ربا و خون و مرده و گوشت خوک هستند. آنها حرام و محرم اند و اصل هر حرامی هستند. آنها شر و اصل شر و همه فروع شر از آنهاست. از جمله این شرها فروع حرام است که آنها حلالش می کنند. و از فروع آنها تکذیب پیامبران خدا و انکار اوصیاء و انجام کارهای ناپسند و همه محرمات و ارتکاب گناهان است در حالی که خداوند فرمان به عدل و احسان و دادن حق ذی القربی و در پی اطاعت آنان بودن داده است و از فحشاء و منکر و ظلم که دشمنان پیامبران و اوصیا پیامبران هستند منع کرده است. آنهایند که دوستی و اطاعت از آنان نهی شده است. تو را خبر می دهم که اگر به تو بگویم که فاحشه و شراب و قمار و زنا و مردار و خون و گوشت خوک یک مرد است، درست گفته ام. در حالی که من می دانم که خداوند این اصل را به همراه فرعش تحریم کرده است و از آن نهی نموده است و ولایت او را چون پرستش بتان و شرک به خدا قرار داده است و هر که دیگران را به پرستش خویش بخواند مانند فرعون است که گفت من خدای أعلا هستم و این ها همه به گونه ای است که می توانم گفت او یک مرد است که او و هر که از او پیروی کند به جهنم می روند و مصداق قول خدایند که فرمود: «إِنَّما حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ»(2) [تنها مردار و خون و گوشت خوک و آن چه را که (هنگام سر بریدن) نام غیر خدا بر آن برده شده، بر شما حرام گردانیده است] و اگر بگویم که فلانی همه اینهاست باز درست گفته ام. چرا که معبودی است که از حدود خداوند، که از تعدی به آن نهی کرد، تجاوز نموده است. من تو را خبر می دهم که دین و اصل دین یک مرد است و آن مرد همان یقین و ایمان است که امام امت

1- [1] - نحل/90.
2- [2] - بقره/173.

خویش یا امام اهل زمانه اش است. پس هر کس که او را بشناسد، خدا و دینش را شناخته است و هر که منکر او شود خدا و دینش را منکر شده و هر که او را نشناسد، خدا و دینش را نشناخته است. جز با آن امام کسی خدا و دین خدا و شریعت های او را نمی شناسد. این است معنای آن سخن که شناخت مردان، دین خداست....

در فرازی دیگر از نامه امام علیه السلام می فرماید: تو را خبر می دهم که اگر بگویم نماز و زکات و روزه رمضان و حج و عمره و مسجدالحرام و بیت الحرام و مشعرالحرام و طهارت و غسل جنابت و همه واجبات همان پیامبر است که آن را از سوی خدایش آورده است درست گفته ام چرا که همه اینها با پیامبر شناخته می شود. و اگر شناخت آن پیامبر و ایمان به او وتسلیم در مقابل او نبود اینها شناخته نمی شد. همه اینها همان پیامبر و اصل پیامبری است و اینها فروع آن اصل است و پیامبر است که مرا به دین خدا خوانده و به آن رهنمون شده است و آن را به من شناسانده و به آن فرمان داد و اطاعت آن را در دستوراتش بر من واجب کرده است. نمی توانم او را نشناسم و چگونه می توانم او را نشناسم در حالی که او میان من و خداست. آیا این همان شناخت مرد، نیست. چون هم اوست که آن را از نزد خداوند آورده است و هرکس او را انکار کند دین را انکار کرده است.. الخ. در فرازی دیگر امام علیه السلام می فرماید: خداوند تبارک و تعالی دوست دارد که با مردان شناخته شود و با فرمانبرداری مردم از آنان مورد اطاعت قرار گیرد، پس آنان را به منزله راهی به سمت خویش قرار داده است که از آن می توان وارد شد و خداوند از بندگان چیز دیگری را نمی پذیرد. او از کرده خود مورد پرسش قرار نمی گیرد ولی آنها مورد پرسش قرار می گیرند. پس خداوند در باره واجب کردن محبتش به آن مرد می فرماید: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ»(1)[هر کس رسول را اطاعت کند، بی شک خدا را اطاعت کرده است]. پس هر که بگوید که این فریضه همه اش یک مرد است که حد سخن خود را می داند راست گفته است و هر کس آن گونه که تو وصف

1- [1] - نساء/80.

کردی طاعات را نپذیرد و از دین حذف کند، تمسک به اصل با ترک فروع او را کفایت نمی کند. همان طور که شهادت لاإله إلاالله با ترک شهادت محمد رسول الله سودی ندارد. و خداوند همه پیامبران را با نیکی و عدل و مکارم اخلاق و اعمال نیکو و نهی از کارهای زشت چه ظاهر و چه باطن برانگیخته است که باطن آن ولایت اهل باطل و ظاهر آن شاخه های آنهاست و هرگز خداوند پیامبری را برنیانگیخته است که به شناخت بدون طاعت در امر و نهی فرا بخواند. چرا که خداوند از بندگان انجام واجباتی را می خواهد که با حدود آن واجب کرده است به همراه شناخت کسی که آن را از طرف او آورده است. پس اولین کار شناخت کسی است که به سوی او می خواند و پس از آن اطاعت از اوست با چیزهایی که به او نزدیک می گرداند و هر کس بشناسد اطاعت می کند و هر که اطاعت کند، حرام ظاهر و باطن را تحریم خواهد کرد و نمی شود که باطن را تحریم کرد و ظاهر را حلال شمرد. بلکه ظاهر را با باطن و باطن را با ظاهر حرام کرده است. و اصل و فروع آن وجود نخواهند داشت در حالی که باطن حرام شمرده شود و ظاهر آن حلال باشد و نمی شود که باطن حرام شمرده شود و ظاهر حلال تلقی گردد. همان طور که نمی شود که باطن نماز و زکات و روزه و حج و عمره و مسجدالحرام و همه محرمات خدا و شعائر او را بشناسد و شناخت باطن را ترک کند. و هر کس ادعا کند که این همان معرفت است، به شناخت بدون طاعت بسنده کرده و او دروغگو و مشرک است. او نه شناخته و نه اطاعت به جای آورده است. بلکه گفته شده است که بشناس و به هر کار خیر می توانی عمل کن، چرا که کار خیر بدون شناخت از تو پذیرفته نیست و اگر شناخت پیدا کردی، طاعت کم یا زیاد را به جای آور که از تو پذیرفته می شود و....(1)

این سخن بسیار طولانی است و در اینجا به مسائل مورد نیاز بسنده کرده ایم و صراحت آن در موضوع ضرورت ایمان به ظاهر و باطن در کنار یکدیگر، به علاوه ی آن چه در باب گذشته در خصوص وجود وجه تناسب میان ظاهر و باطن گفته

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 477.

شد، بر هیچ اندیشه ورز صادقی پوشیده نیست. در اینجا آن چه از این مطالب نیاز به شرح دارد را توضیح می دهیم:

در مورد سخن امام علیه السلام که فرمود: گفته ای که گروهی ... تا هر کاری خواستی انجام بده. اشاره به گروهی از ملحدان اصحاب ابی الخطّاب و دیگران است. آنها معتقد بودند که انسان اگر حجج خداوند بر خلقش را بشناسد بعد از آن هیچ تکلیفی برای انجام عبادت ها و ترک محرمات ندارد و در این مورد به سخن رسول الله صلی الله علیه و آله استناد می کردند که فرمود: چون شناختی، هر چه خواستی انجام بده. از این رو در آخر این روایت، تفسیری از امام علیه السلام راجع به این سند آنها آمده که معنای واقعی آن را توضیح می دهد نه آن چه را که آنها می فهمیدند. در رابطه با مذاهب آنها در فصلی تحت عنوان بطلان غلوّ سخن خواهیم گفت. و معنای سخن امام علیه السلام که فرمود: گفتی که آنها ادعا می کنند که نماز ... الخ. توضیح تأویل آیات عبادات و محرمات توسط آنان فقط با شناخت حجج خدا و دشمنان آنهاست. چون آنها معتقد بودند که هر کس حجج خدا را بشناسد گوئی نماز را با حدودش و زکات را با شروطش به جا آورده است. همین طور کلمه نماز در نزد آنها به معنای ولی الله و شناخت اوست نه آن عبادت ویژه، و مثلاً شراب در نزد آنان عبارت است از دشمن خدا نه چیز دیگری، لذا امام در پایان توضیح دادند که حقیقت، اراده ی هر دو معناست و اراده ی یکی از دو معنا باطل است.

سخن امام علیه السلام: این ها شعبه هایشان هستند، یعنی اینکه فروع حلال از شعبه های آنها حاصل و از بیان آنها شناخته می شود. شاید این کلمه «شعبه ها» باشد و شاید بتوان آن را براساس قرینه بعد از آن با اندک تأملی «شیعه ها» خواند. سخن امام علیه السلام: دشمنی آنها حرام و محرم است، یعنی دشمنانشان حرام هستند که خداوند در کتاب خود تحریم کرده است.

سخن امام علیه السلام: آنها پلیدی ها (فواحش) هستند، یعنی آنها شراب و قمار و دیگر چیزها از فواحش پیدا و پنهان و شراب و قمار و جز این دو از نوع پیدای آن هستند، «غیرهما» این گونه گفته شده است و احتمالاً می توان گفت که مراد آن است که آنها فواحش هستند و شراب و قمار و دیگر فواحش از آن جمله است.

سخن امام علیه السلام: درحالی که من می دانم «و أنا أعلم» جمله ای حالیه است و سخن امام علیه السلام «درست گفته ام» (لصدقت)جزای شرط است و بخشی از جمله معترضه است. در بعضی نسخه ها آمده است و لصدقت بنابراین سخن ایشان: پس این ها همه (فهذا کله) جزای شرط است.

سخن امام علیه السلام: من اگر بگویم که او فلانی است، یعنی در خصوص یکی از خلفای جور مثل خلیفه اول یا دوم. سخن امام علیه السلام: آن مرد همان یقین و ایمان است و او امام امتش و امام اهل زمانش است یعنی مردی که أساس دین است و از او به کنایه با نام دین و یقین و ایمان نیز یاد می شود. (امام امت پیامبر و اهل زمانش) شاید تردید از راوی باشد و یا به خاطر اشاره به امامی غیر از زمان پیامبر نیز باشد. و می توان هر دو ضمیر را به امام نسبت داد، یعنی او امام رعیتش است. پس تردید از راوی است. ولی در هر حال مقصود از آن و آن چه بعد از آن آمده است، اثبات درستی گذاردن نام دین و عبادات بر امام و پیامبر است.

سخن امام علیه السلام: پایبندی به اصل با ترک فروع سودی ندارد، یعنی اینکه شناخت پیامبر و امام بدون تعبد و عبادت و ترک منهیات به دلیل تلازم آن دو سودی ندارد. همان طور که امام علیه السلام با این سخن آن را روشن کرد: هر کس بشناسد اطاعت می کند و هر کس اطاعت کند حرام را حرام می شمارد... الخ.

سخن امام علیه السلام: و اصل و فروع آن وجود نخواهد داشت در حالی که باطن حرام حرام شمرده شود ولی ظاهر آن حلال باشد... الخ. این جمله (و باطن الحرام) جمله حالیه است، یعنی اصل و فرع با هم جمع نمی گردند، با اعتقاد به ضرورت ترک ستمگران که خود باطن حرام هستند بدون ترک امور نهی شده ی ظاهری آن گونه که این اهل باطل ادعا می کنند. و همچنین سخن او «و ظاهر حلال تلقی گردد» (و یستحل الظاهر) جمله حالیه است.

سخن امام علیه السلام: بلکه فقط گفته شد بشناس... الخ، تفسیر سخنی است که ملحدان به آن استناد می کرده اند که به خبر آن اشاره کردیم. این خلاصه شرح خبر مذکور است و هدف آن ظاهر و کافی است و مطلب را ثابت می نماید و نیازی نیست که سخن به درازا بکشانیم. توضیحات بیشتری در فصول آینده داده خواهد شد. از آنها غافل مشو.

ص:68

علم تأویل قرآن، بلکه علم همه قرآن، نزد اهل بیت علیهم السلام است و آوردن احادیثی در این زمینه که نباید قرآن را جز از ط_ریق ائمه علیهم السلام تف_سیر ک_رد و نیز راه جمع بین این روایات با آیات و روایات مخالف آن و دستیابی به حقیقت در این موضوع.

بدان که در آگاه بودن پیامبر و ائمه از تمامی وجوه آیات قرآن و معانی آن چه ظاهر و چه باطن و چه تنزیل و چه تأویل آن شکی وجود ندارد. آنها تمامی علم کتاب را در اختیار دارند آن گونه که خداوند در خانه آنان آن را نازل نمود. و شکی نیست که اهل بیت به آنچه در خانه است، از دیگران آگاه ترند . اخبار متواتری وجود دارد که بر این امر دلالت دارد. علاوه بر روایت فضیل و دو روایت ابن عباس و ابن مسعود و روایت حماد و روایت زراره و خبری که بعد از آن در باب اول ذکر شد و نیز بعضی از اخبار باب دوم و صحیحه برید عجلی که در باب چهارم ذکر شد، روایات دیگری وجود دارد که بر این امر دلالت دارد، مانند روایت طلحه که در فصل دوم ذکر شد و دیگر روایاتی که وجود دارند. از آن جمله است روایتی در کتاب بصائر با سند صحیح از ابی الصباح که گفته است به خدا سوگند جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود که خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله تنزیل و تأویل را آموخت، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به علی علیه السلام آموخت. سپس فرمود به خدا به ما نیز آموخت ... الخ. و در این خصوص روایت

أنس از کتاب صحیح أبی داوود را ذکر می نماییم که روایت کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی تو به مردم تأویل قرآن را که نمی دانند می آموزی. علی علیه السلام فرمود: چگونه رسالتت بعد از تو ای رسول خدا ابلاغ می گردد؟ فرمود: تو در زمینه تأویل قرآن و مفاد آن چه که بر مردم مشکل است را به آنان خبر می دهی.

و نیز با اسناد از یعقوب بن جعفر روایت کرد که گفت با ابوالحسن علیه السلام در مکه بودم، مردی به او گفت: تو قرآن را به گونه ای تفسیر می کنی که از پیش نشنیده ایم. ابوالحسن علیه السلام فرمود: قبل از آنکه بر مردم نازل شود بر ما نازل شد و پیش از آنکه برای مردم تفسیر شود، برای ما تفسیر شد. ما حلال و حرام و ناسخ و منسوخ و سفری و حضری آن را می شناسیم و می دانیم در چه شبی چه آیه ای نازل شده و در باره چه کسی یا چه چیزی نازل شده است... الخ.(1)

ابوخالد واسطی به نقل از زید بن علی علیه السلام روایت نمود که گفته شده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز خواب به چشمم نمی رفت مگر آنکه از ایشان صلی الله علیه و آله آن چه را که جبرئیل در هر روز راجع به حلال و حرام و سنت و امر و نهی نازل می کرد بدانم و اینکه راجع به چه چیزی و چه کسی نازل شده است. پس با هم به جایی می رفتیم و معتزله را دیدیم و این خبر را برای آنان روایت کردیم، پاسخ دادند: این سخن بس گزافی است. این سخن چگونه ممکن است در حالی که گاهی از یکدیگر دور بودند و همدیگر را نمی دیدند. پس چگونه همه اینها را می دانست؟ ما به زید مراجعه کردیم و به او پاسخ معتزلیان را گفتیم. گفت: او تعداد روزهائی را که از پیامبر دور بود حفظ می کرد و چون بایکدیگر دیدار می کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله به او می فرمود: ای علی در فلان روز و فلان روز و فلان روز و فلان روز بر من وحی نازل شد و روزها را تا روزی که با هم دیدار کردند شماره می کرد. ما نیز این خبر را

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 195، باب 8، ح 4.

به معتزلیان دادیم.(1)

همچنین در روایت صفار و دیگران با سندهای متعدد از تعدادی افراد مورد وثوق از اصحاب امام صادق علیه السلام آمده است که ایشان پس از اشاره به سینه خود فرمودند: به خدا سوگند، همه علم کتاب نزد ماست. و این سخن را سه بار تکرار فرمود.

در خصوص تفسیر آیه «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ»(2) [و آن کس که نزد او علم کتاب است] و تفسیر آیه «بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ»(3) [بلکه (قرآن) آیاتی روشن در سینه های کسانی است که علم (الهی) یافته اند] و آیات مشابه آن به ائمه علیهم السلام أخباری روایت شده است که در گفتار سوم خواهد آمد.

در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: جز اوصیاء هیچ کس نمی تواند ادعا کند که علم همه قرآن چه علم ظاهر و چه علم باطن نزد اوست. در روایت دیگر از امام علیه السلام نقل شده است که فرمود: هر کس از مردم ادعا کند که همه قرآن را همان گونه که نازل شد جمع کرده است، دروغ گوست. تنها علی بن أبی طالب علیه السلام و أئمه بعد از وی آن را جمع آوری و حفظ کرده اند. از امام صادق علیه السلام همچنین روایت شده است که در گفتگو با قتاده ی مفسر گفت: ای قتاده، تنها آن کس که مورد خطاب قرآن است آن را می شناسد. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: ما اهل بیتی هستیم که همواره خداوند در میان ما یکی را برمی انگیزد که کتابش را از اول تا آخر می داند و در روایتی دیگر آمده است: از دانش تفسیر قرآن و احکام آن که نزد ماست اگر ظرف مناسبی یا جایگاهی بیابیم آن را می گوئیم. در کتاب بشاره المصطفی با سند از اصبغ بن نباته آمده است: آنگاه که مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام برای خلافت بیعت کردند به مسجد رفت و فرمود: از من پرسش کنید قبل از

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 194، باب 8، ح 1.
2- [2] - نمل/27.
3- [3] - عنکبوت/49.

آنکه مرا از دست بدهید. به خدا سوگند من از هر مدعی علم قرآن به قرآن و تأویل آن آگاه ترم. سوگند به آن کس که دانه را شکافت و آدمیان را آفرید اگر از من راجع به آیه ای سؤال کنید، شما را از وقت نزول آن و شأن نزول آن آگاه می سازم... الخ. در کتاب قوت القلوب آمده است که علی علیه السلام فرمود: اگر می خواستم در تفسیر فاتحه الکتاب به اندازه هفتاد بار شتر سخن می گفتم.

در کتاب بصائر به نقل از أصبغ بن نباته آمده است: علی علیه السلام فرمود: اگر فرصتی به من داده شود میان پیروان تورات با کتابشان و میان پیروان انجیل با انجیل و میان پیروان زبور با کتاب آنها و میان پیروان قرآن با قرآن قضاوت می کردم و حکمی صادر می کردم که درخشان و شکوفا به سوی خداوند بالا رود. هر آیه ای در کتاب خداوند چه در روز نازل شده باشد یا در شب، من از شأن نزول آن آگاهم. و هر یک از افراد بالغ قریش که در باره اش یک یا دو آیه نازل شده باشد، خواه او را به جهنم رهنمون شود خواه به سوی بهشت می شناسم... الخ.

مؤلف می گوید: اخبار و روایات در این باب افزون از شمار است. اما افراد دیگر به غیر از ائمه علیهم السلام شکی نیست که علم آنها ناقص و عقل آنها از درک ظواهر قرآن ناتوان است، چه رسد به باطن و تأویل آنان بدون ارشاد ائمه که عالمان حقیقی اند و بدون عنایت خداوند جهانیان که در خبرهای سابق متن آن ذکر شد. بویژه در دو خبر منقول از کافی و کلام امام علی علیه السلام که فرمود: فقط آن کس که مورد خطاب قرآن است آن را می فهمد و نیز روایات جابر و فضیل و دیگر روایات که در دو باب اول و دوم آمده است. همچنین خبر صحیح برید العجلی که ذکر شد. به علاوه سخن امام علیه السلام در علل الشرائع در پاسخ به سؤال ابی حنیفه که از او پرسید: آیا کتاب خدا را به خوبی می شناسی و ناسخ و منسوخ آن را می دانی؟ گفت: بلی، پس فرمود: ای ابوحنیفه وای بر تو، ادعای علمی را کرده ای که خداوند تنها آن را نزد اهل آن که بر آنان کتاب را نازل کرد قرارداده است. وای بر تو این علم تنها نزد خواص از فرزندان پیامبر ما صلی الله علیه و آله وسلم وجود دارد و من معتقدم که تو حرفی از کتابش را نمی دانی... الخ. علاوه بر این خبرهای فراوان دیگری نیز وجود دارد. از این رو در روایات آمده است که بدون دریافت

علم قرآن از آنان تفسیر قرآن ممنوع است. در کافی از قول امام باقر علیه السلام به قتاده مفسر آمده است که فرمود: وای بر تو ای قتاده اگر قرآن را به رأی خود تفسیر کنی، خود هلاک می گردی و دیگران را هلاک می کنی. و اگر علم آن را از دیگران آموخته باشی خود هلاک می گردی و دیگران را هلاک می کنی. کلینی و عیاشی از امام صادق از پدرانشان علیهم السلام نقل کرده اند که فرمود: هر کس قرآن را با یکدیگر درآمیزد و تفسیر کند کافر است. ظاهراً مراد از این سخن تأویل متشابهات با دیگر آیات بر اساس رأی شخصی و هوای نفس بدون شنیدن آن از اهل آن و بدون نوری از هدایت الهی است.

همچنین عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود: هر کس قرآن را تفسیر به رای کند، اگر درست باشد أجری ندارد و اگر اشتباه کند دورتر از آسمان خواهد بود.(1)

از ائمه علیهم السلام روایت شده که تفسیر قرآن جز با روایت صحیح و نص صریح جایز نیست و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر که قرآن را تفسیر به رای کند جایگاهی از آتش را برای خود برگزیده است. در روایتی دیگر از ایشان آمده است: هر که قرآن را تفسیر به رای کند بر خداوند افترا بسته است.(2)

در تفسیر امام عسگری علیه السلام آمده است: آیا می دانید چه کسی متمسک به قرآن است و دارای شرف بزرگی است؟ کسی که قرآن و تأویلش را از ما اهل بیت یا از واسطه های ما که سفیران ما به نزد شیعیان ما هستند می آموزد، نه کسی که از آرای جدل کنندگان و یا قیاس فاسقان می گیرد. و هر که قرآن را تفسیر به رأی کند و اتفاقاً درست باشد، به خاطر استناد به غیر اهل قرآن جهالت ورزیده است و اگر کسی که قرآن را تفسیر به رأی می کند، اشتباهی مرتکب شود، جایگاهش آتش جهنم است.

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 29 ، ح 4.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 29، ح 6.

در کتاب محاسن برقی به نقل از امام ابی عبدالله الصادق علیه السلام در نامه ای از ایشان آمده است: و قرآن الگویی است برای آنان که از دیگران داناترند و آن را به درستی تلاوت می کنند و آنان کسانی هستند که به قرآن ایمان آورده اند و آن را می شناسند اما دیگران به شدت مورد اشکال قرآن هستند و قرآن از راه و روش دل هایشان به شدّت دور است و از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تفسیر قرآن کار مردم نیست و قصد خداوند از این کار این بوده است که به راه و درگاهش روی آورند و آنان را بازگرداند تا از طریق قرآن و سخنگویان به فرمان او به طاعت خدا برسند و آن چه را که نیاز دارند از آنان استنباط کنند و از خود سخنی نگویند. خداوند عز و جل فرمود: «وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»(1) [و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعاً از میان آنان کسانی اند که (می توانند درست و نادرست) آن را دریابند] ولی دیگران هرگز این چیزها را نمی دانند. پس هرگز قرآن را با تفسیر به رأی خود تلاوت نکن، چرا که مردم آن گونه که در دیگر امور با یکدیگر مشترک هستند در علم قرآن مشترک نیستند. کما این که قدرت تفسیر آن را ندارند مگر از حد و راه آن که خداوند تعیین کرده است.

اگر کسی بگوید این سخنان در ظاهر خود با آن چه که راجع به امر به چنگ زدن به ریسمان قرآن و تتبع در عجایب آن و کشف آنها و اندیشه کردن در بطن های قرآن و تفکر در حدود آن آمده است، متناقض است. خداوند تبارک و تعالی در قرآن می فرماید «أَفَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها»(2) [آیا به آیات قرآن نمی اندیشند؟ یا (مگر) بر دل هایشان قفل هایی نهاده شده است؟] و خداوند عز و جل می فرماید:«لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»(3) [قطعاً از میان آنان کسانی اند که (می توانند درست و نادرست) آن را دریابند.]

1- [1] - نساء/83.
2- [2] - محمد(ص)/24.
3- [3] - نساء/83.

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر حدیثی را شنیدید آن را بر کتاب خدا عرضه کنید. هر حدیثی با کتاب خدا هماهنگ بود آن را بپذیرید و هر حدیثی با آن مخالف بود را به سینه دیوار بکوبید(نپذیرید).

و در حدیثی دیگر که پیش از این بدان اشاره شد فرمود: قرآن انعطاف پذیر و دارای وجوه متعدد است آن را بر بهترین وجوه تفسیر نمایید. ایشان صلی الله علیه و آله در روز غدیر فرمودند: ای مردم در قرآن تدبر کنید و آیاتش را بفهمید. در محکمات آن نظر کنید و از متشابهات آن پیروی نکنید. به خدا سوگند که نواهی قرآن و تفسیر آن را جز علی بن أبی طالب علیه السلام کسی نمی تواند تبیین کند و توضیح دهد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر که قرآن را بفهمد، جملات علم را تفسیر می کند.

همچنین ایشان در حدیث دیگری فرمود: مگر آنکه خداوند به بنده ای فهمی در قرآن عنایت کند. و نیز آیات و أخبار دیگری که دلالت بر آن دارد که در معنای قرآن برای خردمندان زمینه ای گسترده وجود دارد که بایستی به توجیه و جمع این دو دسته از آیات و روایات پرداخت.

مؤلف می گوید: در اینجا توجیهات متعددی وجود دارد که به بهترین آنها که بعضی از علمای محقق ما ذکر کرده اند اشاره می کنیم.

یکی از این علمای محقق فرمود: درست آن است که گفته شود: هر کس که در پیروی از خدا و پیامبر و اهل بیت اخلاص ورزد و علمش را از آنان بگیرد و دنباله رو آنان باشد و بر بخشی از اسرار آنان آگاه شود به گونه ای که به وسیله آن در علم صاحب نظر شود و در معرفت به اطمینان برسد و چشمان قلبش بر حقایق امور روشن شود و روح یقین را درک کند و با آن چه جاهلان از آن گریزانند انس پیدا کند، می تواند از بعضی امور شگفت قرآن استفاده کند و گوشه ای از عجایب آن را استنباط نماید و این امر از کرم خداوند بعید نیست و از جود او عجیب نیست چرا که سعادت منحصر به گروهی خاص نیست. أئمه علیهم السلام تعدادی از أصحاب پرهیزکار خویش را که دارای صفاتی این چنین بوده اند، از خود دانسته اند: مثلاً گفته اند: سلمان از ما أهل بیت است. کسی که چنین صفتی داشته باشد ورودش در

زمره «الرَّاسِخُون فِی العِلم» و عالمان به تأویل بعید نیست. مؤلف گوید: از این روست که امام علیه السلام راجع به جابر جعفی فرمود که وی تاویل بعضی از آیات را می دانست. همچنن قمی از پدرش به نقل از بزنطی از عمرو بن شمر نقل کرد که در محضر امام صادق علیه السلام نام جابر برده شد، ایشان فرمودند: خداوند جابر را رحمت کند که علمش آنچنان بالا بود که تأویل این آیه را می دانست: «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ»(1) [در حقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند] که به معنای رجعت است. میثم تمار بر ابن عباس به خاطر دانستن تأویل مباهات نمود و گفت از من هر چه راجع به تفسیر قرآن می خواهی بپرس چرا که من آن را نزد علی علیه السلام خوانده ام و او تاویلش را به من آموخت. أهل سنت از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: کتاب خدا بر چهار قسم است: عبارات و الفاظ، اشارات، لطائف، حقایق. عبارات و الفاظ برای عامه است و اشارات برای خواص و لطایف برای اولیاست و حقایق برای انبیاست. در روایاتی که پیش از این ذکر شد و در پی نیز ذکر خواهد شد، تلویحاً به این معنی اشاره شده است. در باب سوم از فصل دوم به هنگام تقسیم قرآن به سه بخش موارد تصریح به این معنی آمده است. پس به طور جدی اندیشه کن تا در تطبیق بسیاری از آیات و عباراتی که در مورد آن نص صریحی در خصوص ذکر معانی و ذکر بعضی از احتمالات گفته می شود شک نکنی. چرا که آن چه را که ما ذکر می کنیم بر اساس فهم خود و اصحابمان از طریق روایات مطلقی است که در فصل سوم و دیگر جاها ذکر خواهیم کرد یا براساس دانسته هایی است که از طریق اهل بیت به دست آورده ایم. از این رو به توضیح ظاهر آیات با وجود پاره ای از احتمالات که در ذهن می آید بسنده خواهیم نمود. در مجموع اساس سخن ما استنباط از اثر است اگر چه ممکن است در همه مواضع آن را به خاطر فهم صاحب آن بصیرت و رای ذکر نکنیم. مگر در مواردی که غفلت ورزیده شود یا کج فهمی صورت گیرد که از آن و هر خطر دیگری به خدا پناه می بریم و از او

1- [1] - قصص/ 85.

می خواهیم که ما را به راهی هدایت کند که صاحبان درجات عالیه به برکت تمسک به ائمه هدی و فضل و رحمت و احسان الهی و الطاف بی شمار او بدان دست یافته اند، چرا که علی رغم آنکه علم و عمل خوبی نداریم ولی در ترویج شأن اولیای او و شرح حال برگزیدگان درگاهش تلاش می کنیم. خداوند سبحان می فرماید: «وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا»(1) [و کسانی که در راه ما کوشیده اند، به یقین راه های خود را بر آنان می نماییم.]

و همان محقق ارجمند تفسیری را که از آن نهی شده است به دو شکل بیان کرده است: نخست آنکه مفسر دارای رأیی خاص در موضوع باشد و در طبع خود به آن گرایشی داشته باشد و سپس قرآن را براساس نظر و هوای خود تفسیر نماید تا بتواند از طریق آن برای غرض و ادعای خود احتجاج کند. در این صورت باید گفت او قرآن را به رأی خود تفسیر کرده است یا آنکه رأی اوست که وی را به آن تفسیر سوق داده است و اگر نظر شخصی اش نبود هرگز این تفسیر در نزد او رجحان نمی یافت. بنابراین تفاسیر مخالفان که بر اساس جهل است مانند تفسیر کسی است که با علم از بعضی آیات قرآن برای تصحیح بدعت خویش استفاده می کند و در حالی که خود می داند که مراد از آیه این نیست ولی موضوع را بر مخالف خود به گونه ای دیگر جلوه می دهد. از این قبیل است بعضی از تفاسیر باطنیه. همچنین ممکن است این کار از کسی صادر شود که نیت درستی دارد ولی به دنبال یافتن دلیلی از قرآن برای استدلال با آن در امری است که خود می داند، آن معنی از آن اراده نشده است. مثل کسی که برای مجاهدت قلبی از قیاس استفاده می کند و می گوید: خداوند می فرماید: «اذْهَبْ إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغی»(2) [به سوی فرعون برو که وی سر برداشته است] و به قلب خود اشاره نماید و بگوید که مراد از فرعون، قلب است. محقق می گوید: این محال است و این خبر را ممکن است بعضی از واعظان در مقاصد صحیح آن برای زیبایی سخن و تشویق مخاطب به کار ببرند که ممنوع است.

1- [1] - عنکبوت/69.
2- [2] - نازعات/ 17.

دوم آنکه بر اساس ظاهر زبان عرب در تفسیر قرآن شتاب زده عمل کند بدون آنکه سماع و نقل از ائمه را در خصوص غرائب قرآن به کار گیرد که دارای الفاظ مبهم و تغییر یافته هستند و نیز در آن اختصار و حذف و اضمار و تقدیم و تأخیر و مسائل مرتبط به ناسخ و منسوخ و خاص و عام و آیات رخص و عزائم و محکم و متشابه یا دیگر وجوه متفاوت آیات که نیاز به سماع دارند وجود داشته باشد. هر کس فقط به مجرد فهم زبان عرب اقدام به استنباط معانی نماید، اشتباهاتش فراوان خواهد بود و در زمره مفسران به رأی قرار خواهدگرفت. او باید ابتدا سماع و ظاهر تفسیر را در نظر بگیرد تا از مواضع اشتباه حذر کند و بعد از آن به دنبال فهم و استنباط باشد چرا که ظاهر تفسیر مانند آموزش زبان است که برای آن فهم و درک ضروری است و از این قبیل است کلام خداوند تعالی در قرآن: «آتَیْنا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِها»(1) [و به ثمود ماده شتر دادیم که (پدیده ای) روشنگر بود. پس در حق آن ستم کردند] که معنای آن نشانه ای بینا و روشن است که با قتل آن بر خویش ظلم کردند و کسی که براساس ظاهر زبان عرب قضاوت کند، گمان می کند که شتر بینا بوده است و کور نبوده و نمی داندکه آنها با چه چیزی ظلم کردند و آیا بر خویش ستم کردند یا به دیگران و از این قبیل است آیاتی که به آنها اشاره خواهیم کرد که به عنوان کنایه و رمز آمده اند، به گونه ای که کسی از معنای آن مطلع نمی گردد مگر از جام های علوم آل محمد علیهم السلام جرعه نوشی کرده باشد. از آن جمله است نمونه هایی که در باب ششم از فصل نخست در گفتار سوم در خصوص آیه شریفه: «وَ ما ظَلَمُونا وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ»(2) [ولی (آنان) بر ما ستم نکردند، بلکه بر خویشتن ستم روا می داشتند] گفته خواهد شد که مراد از آن ظلم محمد و آل محمد است. همچنین در خصوص آیه شریفه «وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلِیلاً»(3) [و اگر تو را استوار نمی داشتیم، قطعاً نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل

1- [1] - اسراء/59.
2- [2] - بقره/57.
3- [3] - اسراء/74.

شوی] که در باب سوم از همان فصل خواهد آمد که منظور از آن افراد غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. همان گونه که امام صادق علیه السلام فرمود: آن چه را که خداوند در آن، پیامبر خود را مورد خطاب قرار داده است، منظور از آن افرادی هستند که پیش از وی بوده اند.

کلینی و دیگران به نقل از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: قرآن بر اساس به در می گویم که دیوار بشنود نازل شده است و امام باقر علیه السلام فرمود: اگر خداوند از وجود چیزی که علم به آن دارد (سخن بگوید) از آن به صیغه گذشته خبر می دهد. پیش از این در حدیث جابر، امام علیه السلام فرمود: چیزی دست نیافتنی تر از تفسیر قرآن برای عقول مردمان نیست، چرا که اول آیه گاهی در باره موضوعی است و آخر آن در باره موضوعی دیگر است. به زودی در باب های فصل مورد اشاره و دیگر مواضع، مواردی را ذکر خواهیم کرد که حالت تفسیر آیاتی را که چنین وضعیتی دارند بیان می کند تا خواننده گفتار ما در تفسیر آن آیات روشن گردد. إن شاء الله تعالی.

این مبحث را با خبری صریح در خصوص آن چه گفتیم به پایان می بریم تا مردم بدانند که استفاده از اکثر تفاسیری که در دسترس دارند و بر آن تکیه می کنند جایز نیست. ممکن است بعضی افراد که از تحمل احادیث أئمه هدی محروم شده اند و براساس کتب اهل آراء مختلف تربیت یافته اند از این کتاب احساس بیزاری کنند.

این افراد حق تضعیف مضمون این کتاب را ندارند و نباید به خود اجازه انکار معانی آن را بدهند، چرا که معانی این کتاب از اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله و کسانی که قرآن در بیت آنان فرود آمده است می باشد. محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی در تفسیر خود به سند از اسماعیل بن جابر روایت کرده است که: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت و با او نبوت را ختم کرد و هیچ پیامبری بعد از او نخواهد آمد و بر او کتابی نازل کرد که خاتمه کتب آسمانی است و هیچ کتابی بعد از آن نیست که خداوند حلال و حرام را در آن تبیین کرده باشد. حلال قرآن تا قیامت حلال است و حرام آن تا روز قیامت حرام است. در این کتاب شریعت شما و

خبر گذشتگان و آیندگان آمده است و پیامبر آن را به عنوان علمی ماندگار در بین اوصیای خود قرار داده است و مردم آنان را که شاهدان هر عصری هستند ترک کردند و از آنان دور شدند و آنان را به شهادت رساندند و از دیگران تبعیت نموده و خالصانه از آنان پیروی کردند تا جایی که با هر کس که دوستی اولی الأمر را اظهار نمود و به دنبال علوم آنان بود دشمنی کردند. خداوند سبحان می فرماید: «وَنَسُواْ حَظّاً مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِ وَلاَ تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىَ خَآئِنَةٍ مِّنْهُمْ »(1) [و از آن پند که به ایشان داده شده بود بهره خویش فراموش کرده اند و همواره از کارهای خائنانه شان آگاه می شوی.] این از آن روست که آیات قرآن را با هم درآمیختند و به منسوخ استناد کردند، در حالی که گمان می کردند که ناسخ است و به متشابه استناد نمودند، در حالی که فکر می کردند که محکم است. به خاص احتجاج کردند و گمان آنان این بود که عام است. گاهی به اول آیه استناد کردند و دلیل تاویل آن را رها کردند و به آغاز و پایان سخن توجه نکردند و ورود و خروج آن را نشناختند و این بدان جهت است که علم قرآن را از أهلش دریافت نکردند پس گمراه شدند و گمراه کردند. بدانید (خداوند شما را رحمت کند) که هر کس ناسخ و منسوخ و خاص وعام و محکم و متشابه و رخص و عزائم و شأن نزول را نداند، سپس مسائلی را از شرایط تفسیر شمرد که در روایت آمده است تا آنجا که فرمود: این فرد عالم به قرآن و اهل قرآن نیست و هر کس بدون دلیل ادعای شناخت این امور را بنماید دروغ گو و به خدا و رسول او دروغ بسته است و جهنم جایگاه اوست که بد جایگاهی است.

1- [1] - مائده/14.

فصل دوم

اشاره

در بیان این که براساس احادیث، بطن و کنایه و تأویل آن دسته از آیات قرآن که به طور صریح و تنزیل، در باب توحید و نبوّت، وارد شده است، مربوط به ولایت و امامت می باشد؛ همان اخباری که اصل ایمان را اقرار به نبوت پیامبر و امامت ائمه علیهم السلام و محبت آنان و اطاعت از آنها و دشمنی با دشمنان و مخالفانشان به همراه توحید خداوند عز و جل قرار داده است به طوری که دین جز با همه اینها کامل نمی شود. بلکه اینها سبب ایجاد جهان و حکم تکلیف و شرط قبولی اعمال و خروج از مرز کفر و شرک است. اینها مسائلی است که چون توحید بر همه مردم عرضه شد و از آنان پیمان گرفته شد و انبیاء براساس آن برگزیده شدند و در کتاب ها نازل گردید و همه ملت ها به طور ضمنی به انجام آنها مکلف شده اند و نسبت نبوت به امامت مانند نسبت نبوت با توحید در ضرورت همراهی آن دو است. به طوری که کفر به یکی، در حکم کفر به دیگری است و ایمان بدون هر یک از آن دو فایده ای ندارد. و اینکه ائمه در وجوب طاعت و افضلیت بر همه مردمان مانند پیامبرند و اینکه آنها واسطه ها و وسائلی برای دیگر بندگان گرامی داشته شده خداوند مانند انبیاء و اوصیاء و ملائکه مقرب هستند تا ادعای ما مبنی بر اشتمال و دلالت صریح کلام خداوند در خصوص توحید و نبوت بر مسائل مربوط به ولایت و امامت که به صورت کنایه و یا به صورت ضمنی آمده

است، عجیب به نظر نرسد. بر این اساس نبوت ظاهر و تنزیل قرآن است و امامت و ولایت باطن و تأویل آن است.

بدان که احادیث فراوانی بر این امور دلالت دارد و شاید بیشترین احادیثی که مورد اتفاق همه علمای امامیه است و علمای بزرگ شیعه آن را جزء ضروریات این مذهب دانسته اند بر این موضوع صحه می گذارد. در این خصوص و در بیان این موضوع، آن چه در مباحث امامت و کتب فضائل ذکر کرده اند کافی است و در این کتاب شواهد فراوانی در باره آن آمده است. در اینجا به ذکر گوشه ای از سخنان دوستان محقق مان در این باب و تعداد اندکی از متون وارده از ائمه طاهرین علیهم السلام بسنده می کنیم، چرا که اینجا مجال به درازا کشاندن سخن نیست و همین اندک برای اصحاب خرد کافی است. در این فصل پنج باب وجود دارد.

باب اول

در بیان پاره ای از سخنان صریح علمای ما در زمینه شأن و مقام ائمه علیهم السلام و ولایت آنان و کفر منکران آنان.

شیخ فقیه صدوق ابوجعفر محمد بن بابویه قمی در کتاب اعتقادات خود فرمود: باید هر فرد اعتقاد او چنین باشد که خداوند تعالی کسی بهتر از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام خلق نکرده است و اینکه آنان عزیزترین و گرامی ترین بندگان نزد خدای عز و جل هستند و نخستین کسانی هستند که به هنگامی که خداوند از پیامبران در عالم ذر پیمان گرفت به آن گردن نهادند و عطای خداوند به هر پیامبری به مقدار میزان شناخت پیامبر ما و سبقت در قبول ایشان است. و باید باور داشته باشد که خداوند همه آن چه را که آفریده، برای پیامبر و اهل بیت ایشان و ائمه علیهم السلام می باشد و اگر آنها نبودند خداوند آسمان و زمین و بهشت و دوزخ و آدم و حواء و ملائکه و همه مخلوقات خود را نمی آفرید.

صلوات خداوند بر همه آنها باد. همچنین می فرماید: باید باور داشته باشد که ایمان جز با دوستی اولیاء الله و دشمنی دشمنان خداوند کامل نمی شود. و اینکه دشمنان

ائمه علیهم السلام کافرانی هستند که در آتش جاودانه اند حتی اگر تظاهر به اسلام کنند.

پس هر کس که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه او علیهم السلام را بشناسد و به آنان تولی و از دشمنان آنها تبری جوید، مؤمن است و هر که آنها را انکار کند یا در مورد آنان و یا یکی از آنان شک کند یا با دشمنان آنان دوستی نماید، گمراه و هلاک شده و کافر است و هیچ عملی برای او سودمند نیست و عبادتی از او پذیرفته نمی شود. وی می گوید: اعتقاد ما در خصوص انکار امیرالمؤمنین و ائمه بعد از وی علیهم السلام آن است که هر که آنها را انکار کند، نبوت انبیاء علیهم السلام را انکار کرده است و اگر کسی به امیرالمؤمنین علیه السلام باور داشته باشد ولی یکی از ائمه بعد از او علیهم السلام را انکار کند، مانند کسی است که به همه پیامبران باور داشته باشد و نبوت محمد صلی الله علیه و آله را انکار کند.(1)

شیخ علامه و استاد بزرگ ما ناشر علوم دین و خادم اخبار ائمه معصومین علیهم السلام رئیس علما و محدثین و شیخ اسلام و مسلمین محمد باقر مجلسی _ قدس الله روحه الزکیه _ در بحارالانوار پس از ذکر مطلبی که از شیخ صدوق _ رحمه الله _ نقل کردیم می فرماید:

بدان که آن چه را که ایشان _ رضی الله عنه _ مبنی بر فضل پیامبر و ائمه ما علیهم السلام بر همه مخلوقات ذکر کرده اند و اینکه ائمه ما علیهم السلام از پیامبران برترند، موضوعی است که هر کس اخبار آنان را با باور و یقین پیگیری نماید، در آن شک نخواهد کرد. اخبار و روایات در این باره بیش از آن است که به شماره درآید و امامیه بر آن تکیه می نماید و تنها افراد جاهل به اخبار و روایات آن را

1- [1] - اعتقادات صدوق، ص 106_107.

انکار می کنند.(1)

علامه بزرگ و دانشمند شیخ مفید _ طیب الله تربته _ در کتاب «مسائل»

می فرماید: امامیه اجماع دارند که هر کس امامت یکی از ائمه علیهم السلام را انکار کند و اطاعت وی را که خداوند واجب کرده انکار نماید، کافر و گمراه است و مستحق جاودانه شدن در آتش است. در «مقنعه» گفته است، جایز نیست کسی از اهل ایمان، فرد مخالف حق ولایت (ائمه) را غسل دهد یا بر او نماز بخواند.

شیخ طوسی(ره) در توجیه این سخن می گوید: دلیل این سخن آن است که مخالف اهل حق کافر است و حکم او باید حکم کفار باشد، مگر مواردی با دلیل، شامل این حکم نشود. مفید (ره) در کتاب مقالات گفته است: گروهی از اهل امامت باور قطعی بر فضل ائمه از آل محمد علیهم السلام بر سایر پیامبران و رسولان به جز پیامبر صلی الله علیه و آله ما دارند. گروهی از آنان باور به فضل آنان بر سایر انبیاء به جز پیامبران اولواالعزم را واجب می دانند. گروهی دیگر این دو سخن را نمی پذیرند و همه پیامبران را از آنان برتر می دانند و این سخن از دسته سخنانی است که عقل نمی تواند آن را اثبات یا منع کند و در این امر اجماعی وجود ندارد. ولی آثاری از پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص امیرالمؤمنین و فرزندانش علیهم السلام وجود دارد و همچنین اخباری به نقل از دو امام جعفر صادق و باقر علیهما السلام بعد از ایشان روایت شده است و همچنین در بعضی مواضع قرآن نیز مطالبی آمده است که کلام گروه اول را تقویت می کند و من در آن باب سخن خواهم گفت و از گمراهی به خداوند پناه می برم.(2) سید شریف مرتضی علم الهدی _ قدس الله روحه _ در رساله خود که به نام «الرساله الباهره فی العتره الطاهره» موسوم است بعد از سخن مفصل در خصوص ترجیح پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بر همه انبیاء می گوید: آن چه که بر ترجیح و تعظیم آنان بر همه آدمیان دلالت دارد این است که خداوند تعالی ما را به این نکته راهنمایی کرده که شناخت

1- [1] - بحارالانوار، ج 26 ،ص 297، باب 6 ، ح 64.
2- [2] - اوائل المقالات، ص 42 و 43.

آنان مانند شناخت خود اوست که چون ایمان و اسلام است و جهل و شک در شأن و عظمت آنان، چون جهل به خداوند باعث شک در کافر بودن آن فرد و خروج از ایمان است. این منزلت را هیچ یک از انسان ها به جز پیامبر ما صلی الله علیه و آله و ائمه بعد از او یعنی علی علیه السلام و اولاد طاهرین وی علیهم السلام ندارند، چرا که شناخت نبوت انبیای گذشته از آدم علیه السلام تا عیسی علیه السلام بر ما واجب نیست و هیچ ارتباطی به تکالیف ما ندارد. آنگاه بعد از سخنانی دیگر می گوید: دلیلی که بر سخنان خود مبنی بر اینکه شناخت امامت امامان علیهم السلام از شروط ایمان است و باور نداشتن به آن کفر و خروج از ایمان است داریم، همان اجماع شیعه امامیه است. سپس در خصوص استدلال در این موضوع سخن مفصلی گفته و می گوید، صلوات فرستادن بر آنها در تشهد واجب است و موارد مستدل دیگری که وی آن را در رساله مذکور آورده است. صاحبان کتاب های «معتبر» و «منتهی» در مبحث استدلال بر شرط ایمان در مستحق زکات سخنانی گفته اند که خلاصه اش چنین است: ایمان، باور داشتن پیامبر صلی الله علیه و آله در همه چیزهایی که آورده است می باشد و کفر، انکار این امر است و به اثبات رسیده که امامت از ارکان و اصول چیزهایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است و کسی که امامت را انکار کند نمی تواند پیامبر صلی الله علیه و آله را در تمامی باورهایی که آورده است قبول داشته باشد و در نتیجه کافر است. گروهی از عالمان شیعه در این باب رسائل بی نظیری نگاشته اند، بویژه رساله کراجکی است که در اثبات عظمت شأن ولایت و عدم وجود تفاوت میان نبوت و امامت و مکلف بودن به هر دوی آنها و نادرست بودن دین بدون یکی از آنها می باشد. و نیز رساله ای که سید معظم و شیخ مکرم ما که در زمانه خود بی همتا بود تالیف کرد. وی به پیروی از روش جد خود سید اوصیاء به احقاق حق و مراعات شریعت پیامبر مشغول بود. او همان شیخ الاسلام والمسلمین و خار چشم دشمنان، دائی و استادم که در همه علوم به او استناد می کنم، علامه دانا جناب محمد صالح است که خداوند امور او را در دنیا و آخرت اصلاح نماید و او را با آباء بزرگوارش محشور نماید. هر که توضیحات بیشتری در این زمینه لازم دارد به رساله ایشان مراجعه نماید.

باب دوم

در ذکر پاره ای از احادیث وارد شده در خصوص وجوب ولایت اهل بیت علیهم السلام و دوستی و اطاعت از آنان و این که ولایت اهل بیت معیار صحت ایمان و شرط پذیرش اعمال و خروج از مرز کفر و شرک می باشد و ذکر نکوهش انکار ولایت و تردید کردن در اهل بیت علیهم السلام و این که دشمنان و مخالفانشان کافرند.

فرات بن ابراهیم در تفسیر خود با چند سند معتبر از علی بن حسین بن سمط روایت کرده که: از امیرالمؤمنین شنیدم که می فرمود شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: هنگامی که آیه «قُلْ لاأَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی»(1) [بگو: به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی در باره خویشاوندان.] نازل شد جبر ئیل علیه السلام فرمود: ای محمد، برای هر دینی اصل و ستون و فرع و بنیانی وجود دارد که أصل دین و ستون آن قول لا أله الاالله است و فرع و بنیان آن محبت شما أهل بیت و پیروی از شما در مسائل، موافق با حق و دعوت کننده به سوی آن است.(2)

فخر رازی در تفسیر خود می گوید: صاحب تفسیر کشاف روایت کرده است که

1- [1] - شوری/23.
2- [2] - تفسیر فرات الکوفی، ج 2، ص 397، ح 528.

وقتی این آیه نازل شد، بعضی به پیامبر گفتند ای رسول خدا، نزدیکان تو که دوستی آنان بر ما واجب شد چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی و فاطمه و دو پسرشان علیهم السلام». سپس رازی شروع به استدلال در باره منحصر بودن قربی(خویشاوندان) به

علی و فاطمه و پسرانشان علیهم السلام به طور کامل می کند. سپس به نقل از صاحب کشاف می گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هان، هر کس با محبت آل محمد علیهم السلام بمیرد با ایمان کامل و بر راه سنت و جماعت مرده است و هر کس با محبت آل محمد بمیرد شهید از دنیا رفته است.» سپس حدیث مذکور را ادامه داد تا به اینجا رسید که «و هر که با دشمنی آل محمد بمیرد کافر از دنیا رفته است....» صدوق در أمالی خود با سند از جابر جعفی به نقل از امام باقر به نقل از پدرانش از امام علی علیه السلام نقل کرد که فرمود: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت ای رسول خدا، آیا هر کس بگوید لا اله الا الله مؤمن است؟ فرمود دشمنی با ما فرد را در زمره یهودیان و مسیحیان قرار می دهد. شما وارد بهشت نمی شوید مگر آنکه مرا دوست بدارید و هر کس ادعا کند که مرا دوست دارد و این شخص (منظورش علی علیه السلام بود) را دشمن دارد، دروغ گو است.(1) در عیون با سند از امام رضا علیه السلام از پدرانش آمده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: هر که تو را دوست بدارد، در روز قیامت در سطح پیامبران خواهد بود و هر که به هنگام مرگ خود تو را دشمن بدارد، نباید اهمیت بدهد که آیا یهودی از دنیا می رود یا نصرانی(2). در امالی صدوق با سند از انس روایت شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: هر که علی علیه السلام را دشمن بدارد با خدا در جنگ است و هر کس در باره علی علیه السلام شک کند کافر است. در ثواب الأعمال با سندهای معتبری به نقل از سریر آمده است که گفت: از ابو جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر کسی با امامت ما مخالف باشد، فرقی نمی کند که نماز بخواند یا زنا کند. در حدیثی دیگر

1- [1] - امالی صدوق، ص 109_110.
2- [2] - عیون أخبار الرضا، ص 211.

آمده که امام صادق علیه السلام فرمود: دشمن ما أهل بیت نباید أهمیتی بدهد که نماز می خواند یا زنا می کند یا دزدی می کند، او در آتش است، او در آتش است.(1)

در خبر دیگری به نقل از امام کاظم علیه السلام آمده است که فرمود: خداوند عز وجل به هنگام هر نمازی که مردم می خوانند آنها را لعنت می کند. راوی گفت: چرا، فدایت شوم؟ فرمود: به دلیل انکار و تکذیب ما. در بصائر الدرجات به نقل از عبدالرحمن بن کثیر آمده است: با امام صادق علیه السلام به حج رفتیم، ایشان به بالای کوهی رفتند و بر مردم مشرف شدند و فرمودند: سروصدا چه فراوان و حج گذاران چه اندکند. داوود رقی به او گفت: آیا خداوند دعای این جمع را مستجاب می کند؟ فرمود: وای بر تو ای ابوسلیمان، خداوند شرک به خود را نمی بخشد. کسی که ولایت علی را انکار کند، چون پرستنده بت است... الخ.

در روایتی دیگر از ابوبصیر آمده است، امام علیه السلام دست خود را بر صورت او کشید و ناگهان دید که بیشتر مردم خوکان و میمون هایی هستند جز بعضی از افراد. در محاسن برقی با سند از جابر از امام باقر علیه السلام روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: افرادی که ولایت علی را رها کنند و فضل او را انکار نمایند و دشمنانش را حمایت کنند و بر این حال بمیرند، خارج از اسلام هستند.» در همان کتاب به نقل از ابی ابراهیم علیه السلام آمده است که فرمود: امام باقر علیه السلام می فرمود: محبت به ما ایمان و دشمنی با ما کفر و نفاق است.(2)

مؤلف گوید: در میان روایات، نزدیک به چهل روایت با این لفظ را دیده ام. در همان کتاب از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: هر کس با علی علیه السلام اعلام جنگ کند گویی با رسول خدا صلی الله علیه و آله اعلام جنگ کند. چرا که هر کس با امام علی دشمنی کند در واقع با دین دشمنی می ورزد و این به معنای دشمنی با رسول الله صلی الله علیه و آله است.

در غیبه نعمانی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: هر کس

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 251، ح 17_18.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 85.

امامی از امامان خداوند را انکار کند و از دین او برائت جوید، کافر و مرتد از اسلام است. چرا که امام از سوی خداست و دین او دین خداست و هر که از دین خدا برائت جوید خونش مباح است، مگر آنکه توبه کند و از آن چه گفته است به سوی خداوند بازگردد.

در کافی و دیگر کتب به سند متواتر آمده است: هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلی و مرگ کفر و نفاق از دنیا رفته است. در کتاب محاسن به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: ما قومی هستیم که خداوند اطاعت ما را واجب کرده است و شما به امامت کسانی تن می دهید که مردم در نشناختن آنها عذری ندارند.

در کتاب کمال الدین و دیگر کتب به نقل از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: مردم باید امام خود را بشناسند و در این امر عذری ندارند.

در کتاب قرب الاسناد از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر آورده است که ایشان پیوسته یکسال قبل از زندانی شدن در هر اجتماع خاندان خویش می فرمود: خداوند بر بندگان در مورد چیزی این قدر تأکید نکرده است که در مورد پذیرفتن امامت تأکید کرده است و بندگان چیزی را انکار نکرده اند آن گونه که امامت را انکار کرده اند. در کتاب خصال و بصائر با سند معتبر از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله 120 بار به آسمان عروج کرد و در هر بار خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از سفارش بر همه واجبات، در مورد ولایت علی و أئمه بعد از او علیهم السلام وحی می نمود.

مؤلف گوید: بخشی از أخبار معراج در این کتاب گفته خواهد شد و دیگر اخبار مربوط به آن که در کتب دوستان آمده است، صراحت بر این دارد که سفارش به ولایت و أمر به تعیین علی علیه السلام برای امامت و خلافت، برخلاف دیگر فرایض، به صورت حضوری به پیامبر گفته شده است و مهمترین موضوعی بوده است که خداوند در مقام قاب قوسین أو أدنی به پیامبر گفته است. در کافی آمده است که امام صادق علیه السلام به این موضوع تصریح کرده است. ایشان پس از ذکر داستان معراج و توصیه خداوند به ولایت فرمودند: به خدا سوگند، ولایت علی

از زمین نیامده است بلکه از آسمان و به صورت حضوری آمده است. شک نیست که این یکی از بهترین دلایل بر توجه فراوان به این موضوع و بیان آن است.

همچنین آیه مبارکه سوره مائده نیز گواه بر این امر است. پس اندیشه کن. خداوند فرموده است: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ»(1) [و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای.]

در کتاب مختصر حسن بن سلیمان از کتاب سید حسن بن کبش با سند از مفید(ره) به نقل از سلمان فارسی رضی الله عنه آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ای سلمان، هر که در ولایت و علوم ما شک کند مانند کسی است که در معرفت حقوق ما شک کند. خداوند در مواضع متعددی در قرآن، ولایت ما و عمل به آن را واجب کرده و این امر مکشوف نیست. در محاسن برقی با سند از ابی لیلی به نقل از حسین بن علی علیه السلام آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوستی ما اهل بیت را لازم بشمرید. به خداوند سوگند که هیچ بنده ای از عمل خود سودی نمی برد مگر با شناخت حق ما(2). در کتاب مختصر به نقل از سلمان آورده است که گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود: در جنگ أحد نشسته بودم و از دفن و کفن عمویم حمزه فارغ شده بودیم که جبرئیل علیه السلام نزد من آمد و گفت: ای محمد، خدا بر تو سلام می رساند و می فرماید: نماز را واجب کردم ولی بر مریض واجب نیست و روزه را واجب کردم ولی بر مریض و مسافر واجب نکردم. حج را نیز واجب کردم ولی بر فقیر بی چیز واجب نکردم. همچنین زکات را واجب کردم و بر آن کس که مال کافی ندارد واجب نکردم ولی محبت علی بن ابی طالب علیه السلام را به گونه ای قرار دادم که کسی را از آن رخصتی نیست.(3)

در همان کتاب به نقل از کتاب منهج التحقیق از جابر از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: ما أسماء حسنی هستیم که خداوند از بندگان عملی را بدون

1- [1] - مائده/67.
2- [2] - محاسن برقی، ص 61.

3- [3] - المختصر، ص 101.

معرفت ما نمی پذیرد... الخ.

در أمالی صدوق به نقل از عمار آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

اولین چیزی که هر بنده به هنگام ایستادن در پیشگاه خداوند از آن پرسش می شود نمازهای واجب و زکات واجب و حج واجب و نیز از ولایت ما أهل بیت است. اگر ولایت ما را باور داشته باشد و با این باور از دنیا برود، نماز و روزه و زکات و حج او پذیرفته می شود و اگر ولایت ما را باور نداشته باشد، در پیشگاه خداوند عز و جل هیچ یک از اعمال او پذیرفته نمی شود. (1)

شیخ ما علامه باقرالعلوم (مجلسی) در بحار گفته است: بدان که امامیه اتفاق نظر دارند که شرط صحت اعمال و قبولی آن ایمان است که از جمله شروط ایمان، باور داشتن به ولایت همه ائمه علیهم السلام و امامت آنهاست و روایات دال بر این سخن در نزد شیعه و سنی متواتر است. در کتاب عیون از امام رضا علیه السلام آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اولین چیزی که بنده از آن پرسش می شود، محبت ما أهل بیت است. و در این مضمون روایات فراوانی وجود دارد که بعضی از آنها در گفتار سوم و دیگر بخش ها خواهد آمد.

در کتاب مجالس شیخ با سند صحیح از امام باقر علیه السلام آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنده در روز قیامت در پیشگاه خداوند عز و جل گامی برنمی دارد تا از او در باره چهار خصلت سؤال شود: عمرت را در چه راهی فنا کرده ای؟ جسمت را در چه چیزی فرسودی؟ مالت را از کجا به دست آوردی و در چه راهی صرف کردی؟ و از محبت ما اهل بیت.(2) مردی گفت: نشانه محبت شما چیست ای رسول خدا؟ فرمود: محبت این، و دست خود را بر سر علی بن ابی طالب علیه السلام نهاد.

در أمالی سید با سند به نقل از معتب خدمتکار امام صادق علیه السلام از مام باقر علیه السلام و ایشان به نقل از پدرانش علیهم السلام فرمود: یکی از اعراب

1- [1] - امالی صدوق، ص 290.
2- [2] - أمالی مفید، ص 25.

بادیه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، آیا بهشت بهایی دارد؟ فرمود: آری، گفت: بهایش چیست؟ گفت: لا اله الاالله که بنده با اخلاص

بگوید. گفت اخلاصش در چیست؟ فرمود: عمل به آن چه که برای آن و در حق آن برگزیده شدم و نیز محبت اهل بیت من. گفت: محبت اهل بیت سزاوار چه کسی است؟ فرمود: محبت آنان برای کسی سزاوار است که حق آن را گرامی بدارد.(1)

در محاسن برقی با سند از «مدرک» آمده است که، گفت امام صادق علیه السلام فرمودند: هر چیزی را بنیانی است و بنیان اسلام، محبت ما أهل بیت است.(2)

در کتاب مجالس شیخ با سند صحیح از ثمالی آمده که گفت امام باقر علیه السلام فرمودند: اسلام بر پنج بنیان قرار دارد، بر پا داشتن نماز و دادن زکات و روزه ماه رمضان و حج خانه خدا و ولایت ما اهل بیت. در کتاب مناقب ابن شاذان با سند از ابوالصلت هروی آمده است که گفت: از امام رضا علیه السلام شنیدم که از پدرانش و از امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم روایت حدیث می کرد و می فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: از خداوند عز و جل شنیدم که فرمودند: علی بن ابی طالب حجت من بر مردم و نور من در سرزمین ها و أمین من بر علم من است. هر که او را بشناسد حتی اگر از من سرپیچی کند او را به آتش نمی افکنم و اگر کسی او را انکار کند و حتی اگر طاعت من را به جای آورد، به بهشت وارد نمی کنم.

روایاتی از این قبیل فراوان و بیرون از شماره است. در مطالب آینده إن شاءالله شواهدی در این زمینه خواهد آمد.

1- [1] - أمالی مفید، ص 25.
2- [2] - محاسن برقی، ص 150.

در بیان بعضی از روایات مبنی بر اینکه باور به امامت ائمه و محبت و ولایت آنان تالی باور به نبوت، پیامبر صلی الله علیه و آله در صحت دین و صدق ایمان است. و نیز بیان این مطلب که اقرار به نبوت تالی توحید است و نسبت نبوت به امامت مانند نسبت نبوت با توحید در تلازم باور به این دو است به طوری که کفر به یکی در حکم کفر به دیگری است و ایمان به یکی با عدم ایمان به دیگری فایده ندارد.

در تفسیر امام عسگری علیه السلام آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به نقل از جبرئیل علیه السلام به نقل از خداوند عز و جل فرمود: «ای بندگان من، بهترین عبادات و بزرگترین آنها را به جای آورید تا از کوتاهی های شما در دیگر قضایا درگذرم و بزرگترین گناهان و زشت ترین آنها را کنار بگذارید تا در باره ارتکاب بقیه آنها شما را مؤاخذه نکنم. بزرگ ترین عبادات توحید من و اعتقاد به پیامبر من و تسلیم در برابر کسانی که پیامبر آنان را برای پس از خویش نصب کرده است و آنان امیر المؤمنین علیه السلام و امامان پاک علیهم السلام از نسل او هستند و بزرگ ترین گناهان نزد من کفر به من و به پیامبر من و دشمنی با ولی محمد بعد از او یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام و اولیای بعد از اوست و بدانید که دشمن ترین مردم برای من کسی است که خود را با من همانند کند و ربوبیت مرا مدعی شود و بعد از او دشمن ترین مردم نزد من کسی است که خود را با محمد یکی بداند و با او بر جایگاه و شرف او منازعه نماید و دشمن ترین مردم بعد از اینها کسی است که به

آنان در این کار کمک نماید. و دشمن ترین مردم بعد از همه این ها در نزد من کسی است که اگرچه به آنها کمکی نکرده باشد ولی از کردار آنان خشنود باشد... الخ. در کتاب بصائر و دیگر کتب به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه شریفه «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها»(1) [با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است] آمده است که فرمود: مراد از آن یکتایی خدا و اینکه محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا و علی علیه السلام امیر مؤمنان است. در کتاب عیون و تفسیر امام علیه السلام آمده است که ابا محمد عسکری علیه السلام در حدیثی طولانی، مناجات موسی علیه السلام با خدای خود در باره امت محمد صلی الله علیه و آله را ذکر نمود که در آن آمده است که خداوند عز و جل این امت را ندا داد و فرمود: ای امت محمد، حکم من بر شما آن است که پیش از آنکه مرا بخوانید شما را استجابت کنم و هر کس از شما مرا ملاقات کند در حالی که شهادت می دهد به اینکه خدایی جز الله جل و علا نیست و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و علی بن ابی طالب علیه السلام برادر و وصی و ولی و پیامبر پس از اوست و طاعت علی علیه السلام را لازم بداند همان گونه که طاعت محمد صلی الله علیه و آله را لازم می شمرد و این که اولیای برگزیده خدا بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام را اولیای خودش بداند، او را به بهشت وارد می کنم حتی اگر گناهانش به فراوانی کف دریا باشد.(2)

در کتاب کافی با سند از امام صادق علیه السلام آمده است که در حدیثی طولانی فرمود: خداوند طاعت ولی امر خود را به طاعت رسولش پیوند زده است و طاعت رسولش را به طاعت خود پیوند زده است، پس هر کس طاعت ولی امر را نکند، از خدا و رسولش اطاعت نکرده است.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام در باره آیه شریفه «أطیعواالله»... تا آخر آیه، آمده است که فرمود: این آیه در خصوص علی و ائمه علیهم السلام است

1- [1] - روم/30.
2- [2] - تفسیر امام عسکری علیه السلام، ص 11 و عیون أخبار الرضا، ص 157.

که خداوند آنها را هم شأن انبیاء قرار داده است با این تفاوت که آنها چیزی را حلال نمی کنند و تحریم نمی نمایند.(1)

در کتاب کافی و أمالی و بصائر با سند از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام آمده است که در حدیثی طولانی فرمودند: آن چه از امیرالمؤمنین روایت شده باید بدان عمل شود و آن چه از آن نهی فرموده اند نیز باید بدان عمل شود. فضل او و طاعت مردم از او بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله همسنگ رسول خداست و رسول خدا بر همه مردم آفریده خدا برتری دارد. هر که علی را در کاری سرزنش کند، چون کسی است که خدا و رسولش و آنان که در پیشگاه خدا و رسولش هستند را سرزنش کند، و هر که هر مسأله ای کوچک و بزرگ از او را رد کند، در حد شرک به خداست و این حکم در باره همه ائمه علیهم السلام بعد از او از اولین تا آخرین آنها صادق است... الخ.

در کتاب کافی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: هر کس ائمه ما را انکار کند مانند کسی است که شناخت خدا و رسولش را انکار کند.

در کتاب کنزالفوائد از صدوق با سند از محمد بن فیض بن مختار از امام باقر علیه السلام و از پدرشان و از جدشان علیهم السلام آمده است که فرمود: رسول خدا روزی سواره به راهی می رفتند و علی به همراه او پیاده می رفت. به علی فرمود: ای ابا الحسن، هر گاه سواره می روم باید سواره باشی و هر گاه پیاده می روم باید پیاده بروی و هر گاه بنشینم باید بنشینی، مگر آنگه در حدی از حدود الهی باشی که بایستی قیام و قعود انجام دهی، هر جا کرامتی را که خداوند مرا با آن گرامی داشته، تو را نیز به مانند آن گرامی داشته است. خداوند مرا به نبوت و رسالت مختص گردانید و تو را ولی من قرار داده است که به کار حدود او و کارهای دشوار بپردازی. به خدایی که مرا به پیامبری برانگیخت آنکه تو را انکار کند به من ایمان نیاورده است و هر که تو را انکار کند مرا باور ندارد و هر که به تو کافر شود به خدا ایمان نیاورده است. فضل تو از فضل من و فضل من از فضل خداست. خداوند

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص 278، در تفسیر نساء، آیه 173.

فرموده است: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْيَفْرَحُوا»(1) [بگو: به فضل و رحمت خداست که (مؤمنان) باید شاد شوند.] فضل خدا نبوت پیامبر شماست و رحمت خدا ولایت علی بن ابی طالب است. فبذلک (به آن) یعنی به نبوت و ولایت و «فلیفرحوا» یعنی شیعیان. در ادامه آیه آمده است «هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ» «این بهتر از آن چیزی است که جمع می کنند» یعنی مخالفان آنها از فرزندان و اموال در دنیا جمع می کنند... الخ.

تا جایی که فرمود: خداوند مرا فرمان داد حق تو را درکنار حق خود بر مردم واجب نمایم و حق تو بر هر کس که به من ایمان آورد واجب است. اگر تو نباشی دشمنی خدا شناخته نمی شود و هر که با ولایت تو به دیدار خداوند نرود، با چیز ارزشمندی به دیدارش نرفته است و آن چه را که می گویم از سوی خداست و در شأن تو نازل فرمود... الخ.

در کتاب معانی الأخبار از ابن عباس نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله آنگاه که آیه شریفه «أوفُو بِعَهدِی أوفِ بِعَهْدکُم»(2) [به عهد من وفا کنید تا به عهد شما وفا کنم] نازل شد، فرمود: آدم در حالی از دنیا خارج شد که برای فرزند خود شیث عهد و پیمان بر وفا با مردم بست ولی به او وفا نشد. سپس پس از سخنی دیگر فرمود: ای مردم، هر کس به جای علی امامی برگزیند، گویی به جای من پیامبر دیگری برگزیده است و هر که به جای من پیامبر دیگری برگزیند گویی به جای خدای عز و جل خدایی دیگر برگزیده است.(3)

در کتاب کمال الدین با سند از امام رضا علیه السلام به نقل از پدرانش آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، تو و فرزندان تو که امامانند، حجج خداوند بر مردم هستید و بیرق های او در میان انسان هایید و هر کس یکی از شما را انکار کند مرا انکار کرده است و هر کس از یکی از شما سرپیچی

1- [1] - یونس/58.
2- [2] - بقره/40.
3- [3] - کمال الدین، ص 230.

کند از من سرپیچی کرده است و هر کس از شما اطاعت کند از من اطاعت کرده است.(1)... الخ.

در کتاب عقاید صدوق آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر که بعد از مرگ من به علی در باره جایگاه من ظلم کند گوئی نبوت من و نبوت سایر انبیاء پیش از من را انکار کرده است و هر کس ظالمی را دوست بدارد، خود ظالم است.» و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که امامت علی علیه السلام را بعد از من انکار نماید نبوت مرا انکار کرده است و هر که نبوت مرا انکار نماید ربوبیت خداوند را انکار نموده است.»

در کتاب امالی صدوق نیز از ام سلمه رو ایت شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی، هر کس خدا را با انکار ولایت تو دیدار کند گویی خدا را با بت پرستی دیدار کرده است. در کنزالفواید با سند از علی بن حسین از پدرش از علی علیه السلام آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند اطاعت مرا بر شما واجب کرد و از سرپیچی از من نهی فرمود همان طور که از سرپیچی خود نهی فرموده است... الخ. در کتاب کافی از محمد بن فضیل از ابی الحسن علیه السلام آمده است که فرمود: از او راجع به آیه شریفه «ذلِکَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا»(2) [این بدان سبب است که آنان ایمان آورده، سپس به انکار پرداخته اند] پرسیدم، فرمود: خداوند تعالی آنان را که از پیامبرش با اطاعت از ولایت وصیش علی علیه السلام پیروی نکنند منافقین نامیده است و انکار امامت وصی اش را به منزله انکار محمد صلی الله علیه و آله دانسته است. و در این باره سوره ای نازل کرده است: «إذا جَاءَک المُنَافِقُون» تا آخر سوره. این روایت طولانی است و ما به قدر حاجت بدان استناد کرده ایم.

در تفسیر فرات بن ابراهیم با سند از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان در حدیثی فرمودند: ائمه نور تابنده ای گرداگرد عرش بودند و خداوند از آنان

1- [1] - معانی الأخبار، ص 327، باب معنای وفای به عهد.
2- [2] - منافقون/ 3.

خواست که تسبیح او گویند و اهل آسمان ها با تسبیح آنان تسبیح گفتند. هر که به عهد آنان وفا کند به عهد الهی وفا کرده است و هر که حق آنان را بگزارد حق خدا را گزارده است و هر که حق آنان را انکار کند حق خدا را انکار کرده است... الخ. در تفسیر امام علیه السلام آمده است که فرمود: هر که بگوید «أشهد أنّ محمداً رسول الله» و به جانشینی علی علیه السلام و خلافت او و برترین بودن او از میان امت محمد اقرار نکند، مسلمان نیست.

و فرمود: کمال اسلام در اعتقاد به ولایت علی علیه السلام است و باور به نبوت با انکار امامت علی علیه السلام سودی ندارد کما این که باور به توحید با انکار نبوت سودمند نیست. در کتاب فضائل امیرالمؤمنین از محمد بن صدقه آمده است که سلمان فارسی و ابوذر غفاری رضی الله عنهما از علی علیه السلام راجع به شناخت امام به نورانیت سؤال کردند. امام علیه السلام سخنانی گفتند تا به اینجا رسیدند که: هر کس ولایت مرا باور نکند اعتقاد به نبوت محمد صلی الله علیه و آله او را سود نمی بخشد، این دو با هم هستند چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله پیامبری مرسل است و او امام مردم است و علی علیه السلام بعد از او امام مردم و وصی محمد صلی الله علیه و آله است. پس هر کس شناخت مرا کامل کند، بر دین قیم است همان گونه که خداوند می فرماید: «وَ ذلِکَ دِینُ الْقَیِّمَهِ»(1) [و دین (ثابت و) پایدار همین است] سپس بعد از سخنانی فرمود: من و محمد یک نور از انوار خدا بودیم و خدا به آن نور امر فرمود تا منشق شود؛ سپس به یک نصف آن فرمود محمد باش و به نصف دیگر فرمود علی باش و از اینجاست که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی از من است و من از علی هستم و هیچ کس نمی تواند جانشین من باشد مگر علی . سپس بعد از سخنانی طولانی فرمود: «ای سلمان و ای جندب، من محمد هستم. محمد به جای من است و من از محمدم و محمد از من است» و بعد از سخنانی دیگر فرمود: ای سلمان و ای جندب من امیر هر فرد با ایمان و زن با ایمان از گذشتگان و از آیندگان هستم و باز بعد از سخنان دیگر فرمود: من به فرمان خدا

1- [1] - بیّنه/ 5.

زنده می کنم و می میرانم. من به باطن قلوب شما آگاهم و أئمه بعد از من که فرزندان من هستند، اگر اراده کنند می توانند چنین کنند چرا که ما همگی یکی هستیم. اول ما محمد است و آخر ما محمد است و وسط ما محمد است و همه ما محمد هستیم. ما را از هم جدا نکنید. اگر ما اراده کنیم خدا اراده می کند و اگر چیزی را بد بداریم خداوند آن را بد می دارد. وای بر کسی که فضل ما را انکار کند و ویژگی ما را نپذیرد و آن چه خداوند به ما داده را رد کند، چرا که هر کس چیزی از آن چه را که خدا به ما داده انکار کند، قدرت و مشیت خداوند را انکار کرده است ... الخ(1) و روایات در این خصوص فراوان است و بعضی از آنها گفته شد و بخشی دیگر از آن با شواهد فراوان گفته خواهد شد. إن شاء الله تعالی.

1- [1] - بحارالانوار، ج 26، ص 3.

در بیان پاره ای روایات در خصوص این موضوع که ولایت به همراه توحید بر همه مردم عرضه شده و از آنها در باره ولایت پیمان گرفته شد و پیامبران براساس آن برانگیخته شدند و در کتاب های آسمانی این موضوع آمده است و همه ملت ها مکلف به انجام آن شده اند و بعضی از آنها دلالت بر این معنی دارد که ولایت باعث آفرینش خلایق است.

در تفسیر امام رضا علیه السلام آمده است که فرمود: ولایت محمد و آل محمد صلوات الله علیهم غرض اصلی و هدف برتر است. خداوند کسی را خلق نکرده و پیامبری را برنگزیده است مگر به این هدف که مردم را به ولایت محمد و علی و جانشینانش علیهم السلام دعوت کنند و از آنان پیمان بگیرند که بر سر پیمان بمانند و عوام دیگر امت ها را بر این امر آموزش دهند.(1) .... الخ.

روایتی دیگر که صراحت بر این امر دارد در شرح حال امام حجت علیه السلام خواهد آمد. پس غفلت مکن.

در امالی شیخ با سند از محمد بن عبدالرحمان آمده است که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: ولایت ما ولایت خداست. همه پیامبران براساس آن برانگیخته شده اند. و کلینی روایتی مشابه را در کافی و عیاشی در تفسیر خود آورده است.

1- [1] - تفسیر امام عسکری علیه السلام، ص 106.

در کتاب کافی با سند از عبدالأعلی آمده است که گفت: از امام جعفر صادق

علیه السلام شنیدم که فرمود: همه پیامبران برانگیخته شده اند تا حق ما را بشناسند و ما را بر دیگران برتری دهند. در همان کتاب به نقل از ابی الحسن علیه السلام آمده است که فرمود: ولایت علی علیه السلام در کتب همه پیامبران آمده است و خداوند همه پیامبران را برای دعوت به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و جانشینی علی علیه السلام برانگیخته است. در تفسیر عیاشی به نقل از حسن بن علی علیهما السلام آمده است که فرمود: هر که فضل امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار کند تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی و دیگر کتب الهی را تکذیب کرده است، چرا که همه این کتب نازل شده اند و مهمترین چیزی که در آنها بعد از اقرار به توحید خداوند عز و جل و اقرار به نبوت آمده است همان اعتراف به ولایت علی و آل طیبین او علیهم السلام است.

همچنین فرمود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند به هنگام وفات همه پیامبران به آنان امر به وصیت به خاندان و یارانشان می فرمود و مرا نیز امر فرموده است که وصیت کنم. گفتم خداوندا، به چه کسی وصیت نمایم؟ فرمود: به پسر عمویت علی ابن ابی طالب علیه السلام وصیت کن. من نام او را در کتب پیشینیان آورده ام و در آنها نوشته ام که او جانشین توست و از خلایق بر این موضوع عهد و پیمان گرفته ام و از پیامبران و رسولان نیز پیمان گرفته ام. من از آنان پیمان ربوبیت خویش و نبوت تو ای محمد و ولایت علی را گرفته ام.

در کتاب بصائر با سند از ابی سعید خدری آمده است که گفت، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: خداوند پیامبری را مبعوث نکرد مگر آنکه او را به ولایت تو (امام علی علیه السلام) چه با میل و رغبت چه به اجبار دعوت کرد.(1)

از حذیفه بن اسید روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: در عالم ظل نبوت هیچ پیامبری کامل نشد مگر آنکه ولایت من و ولایت اهل بیتم بر او

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 21.

عرضه شد. اهل بیتم برای او ظاهر شدند و او به اطاعت از آنان و ولایتشان اقرار

نمود.(1) از حبه العرنی روایت شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: خداوند عز و جل ولایت مرا بر اهل آسمان ها و زمین عرضه نمود. گروهی به آن گردن نهادند و دسته ای آن را انکار کردند. یونس پیامبر به آن گردن ننهاد و از این رو وی را در شکم نهنگ حبس نمود تا به آن گردن نهاد.(2)

در کتاب سلیم بن قیس هلالی به نقل از مقداد رضی الله عنه آمده است که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: سوگند به خدا که آدم سزاوار خلقت و دمیدن روح و پذیرش توبه و بازگرداندن به بهشت نشد مگر با نبوت من و ولایت علی بعد از من. و به خدا سوگند که ابراهیم ملکوت آسمان ها را ندید و خلیل خداوند نگردید مگر با نبوت من و معرفت علی بعد از من و به خدا سوگند که خداوند با موسی سخن نگفت و عیسی را آیتی از جانب خود قرار نداد مگر با نبوت من و گردن نهادن به ولایت علی بعد از من و به خدا سوگند هیچ پیامبری ادعای پیامبری نکرده است مگر با شناخت من و گردن نهادن به ولایت ما و هیچ بنده ای سزاوار نگاه پروردگار نشده است مگر با بندگی خدا و گردن نهادن به ولایت علی بعد از من.»

در معانی الأخبار به نقل از سدیر آمده است که گفت، از امام صادق علیه السلام راجع به این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدم که فرمود: ولایت ما سخت و دشوار است و جز فرشتگان مقرب یا پیامبران مرسل یا بنده ای که خداوند قلب او را به ایمان آزموده است کسی به آن گردن نمی نهد. وی فرمود: فرشتگان یا مقرب اند یا غیر مقرب و پیامبران یا مرسل اند یا غیرمرسل و مؤمنان یا مورد امتحان قرار گرفته اند یا امتحان نشده اند. این ولایت مورد پذیرش شما بر فرشتگان عرضه شد و فقط فرشتگان مقرب به آن گردن نهادند و بر پیامبران عرضه شد و فقط پیامبران مرسل آن را پذیرفتند و بر مؤمنان عرضه شد و فقط مؤمنان مورد امتحان

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 21_22.

2- [2] - بصائر الدرجات، ص 21_22.

قرار گرفته آن را پذیرفتند. سپس به من فرمود: سخنانت را ادامه بده.(1) مؤلف گوید: شاید منظور از این روایت و روایاتی که بعد از این گفته خواهد شد، نفی پذیرش کامل که به همراه شوق و علاقه و محبت کامل به عصمت آنان باشد مورد نظر باشد. پس غافل مباش.

در کتاب کنزالفوائد به نقل از فرج بن شیبه آمده است که گفت، از امام صادق علیه السلام شنیدم که پس از تلاوت آیه «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ لَما آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِما مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ»(2) [و (یاد کن) هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده ای آمد که آن چه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید] فرمود: منظور آیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و منظور از عبارت «لتنصرنه» «او را یاری می کنید»، وصی اش علی علیه السلام است و خداوند هر پیامبری را که برانگیخت، ابتدا از او برای نبوت محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام پیمان گرفته است.

در همین کتاب از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در یکی از نامه هایش فرمود: هر جایگاهی که خداوند پیامبرش را برای شاهد بودن و شهادت دادن در آن نگاه داشته است، برادر و همراه و پسر عمو و وصی اش با او بوده است. در باره آن دو با هم (صلوات الله علیهما) به همراه ذریه طیبین آنها پیمان گرفته است.(3)

در کتاب بصائر به نقل از محمد بن مسلم آمده است که گفت، از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند از پیامبران برای ولایت علی علیه السلام پیمان گرفت و نیز از پیامبران برای ولایت ایشان عهد ستانده است. و از جابر نقل شده که امام صادق در حدیثی فرمودند: پیامبران اولواالعزم از آن رو به این نام

1- [1] - معانی الأخبار، ص 188.
2- [2] - آل عمران/81.
3- [3] - کنزالفوائد، ص 54 و 214.

خوانده می شوند که خداوند از آنها در خصوص محمد و اوصیای ایشان و مهدی و زندگی اش عهد گرفته است و عزم همگی آنان اجماع بر این امر وگردن نهادن به آن بوده است.(1)

در کتاب سرائر ابن ادریس از جامع بزنطی به نقل از سلیمان بن خالد آمده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: ما بر همه پیامبران و آدمیان انس و جن و فرشتگان آسمان ها حجت هستیم و هر که را که خداوند بیافریند، ولایت ما را بر او عرضه می کند و ما را حجت بر آنها قرار می دهد که گروهی به ما ایمان می آورند و گروهی نیز ما را انکار می کنند. این سخن حتی شامل آسمان ها و زمین و کوه ها نیز می شود.

در کتاب مناقب ابن شهرآشوب از ابوبکر شیرازی نقل شده است که وی با سند از مقاتل و نیز از محمد بن حنفیه روایت کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: خداوند امامت مرا با وعده پاداش و بیم مجازات بر هفت آسمان عرضه کرد، پاسخ دادند: خداوندا بر ما پاداش و مجازات تحمیل نکن ولی ما بدون پاداش یا مجازات آن را حمل می کنیم و خداوند امامت مرا بر پرندگان عرضه نمود و اولین پرنده هایی که بدان ایمان آوردند، شاهین های سفید و چکاوک ها بودند و اول پرنده ای که آن را انکار نمود، جغد و سیمرغ بوده اند. پس خداوند این دو را از میان پرندگان لعنت کرد، جغد به خاطر نفرت پرندگان از وی نمی تواند به هنگام روز پرواز کند. ولی سیمرغ در دریاها ناپدید شد و دیده نمی شود و خداوند امامت مرا بر زمین عرضه نمود و هر بخشی از زمین که آن را پذیرفت، خداوند آن را طیب و طاهر قرار داد و گیاهان و میوه های شیرین و گوارا در آن رویاند و آب آن را زلال نمود. و هر جایی که امامت مرا انکار نمود و ولایتم را رد کرد، شوره زار و گیاه آن تلخ گردید و خداوند میوه هایش را خار درخت و هندوانه ابوجهل و آبش را شور و تلخ گردانید(2).... الخ. در کتاب اختصاص از جابر جعفی نقل شده که گفت، امام صادق

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 21.
2- [2] - مناقب آل ابی طالب، جلد 2، صفحه 253.

علیه السلام به من گفت: چرا روز جمعه به این نام خوانده شده است؟ گفتم: جانم فدایت مرا خبر ده. گفت: آیا ترا از تأویل اعظم آن خبر دهم؟ گفتم بله جانم فدایت، فرمود: ای جابر، خداوند جمعه را بدین نام خوانده است چون در این روز خلایق متقدم و متأخر را به همراه همه مخلوقاتش از جن و انس و آسمان ها و زمین و دریاها و بهشت و دوزخ و همه آن چه را که آفرید در عالم میثاق جمع نمود و از آنان برای ربوبیت خویش و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام پیمان گرفت. در آن روز خداوند به آسمان ها و زمین فرمود: «ائْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً قالَتا أَتَیْنا طائِعِینَ»(1) [خواه یا ناخواه بیایید آن دو گفتند: فرمان پذیر آمدیم.] و از این رو این روز، جمعه نامیده شد که خداوند همه مخلوقات خود را در آن جمع کرد. سپس فرمود: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا نُودِیَ لِلصَّلاهِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَهِ»(2) [ای کسانی که ایمان آورده اید، چون برای نماز جمعه ندا درداده شد] یعنی روزی که شما را در آن جمع کرد و کلمه صلاه به معنی أمیرالمؤمنین است و منظور از صلاه، ولایت است که همان ولایت کبری است. در آن روز پیامبران و رسولان و فرشتگان و همه مخلوقات خداوند از جن و انس و آسمان ها و زمین ها و مؤمنان برای لبیک گفتن به خداوند عز و جل حاضر شدند «اسْعَوْا إِلی ذِکْرِ اللَّهِ»(3) [به سوی ذکر خدا بشتابید)] و ذکر الله همان أمیرالمؤمنین است. «وذرُوا الْبَیْعَ»(4) [و داد و ستد را واگذارید] یعنی خلیفه اول را رها کنید سپس فرمود: «فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاهُ»(5) [و چون نماز گزارده شد] یعنی آنگاه که علی علیه السلام از دنیا رفت «فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ»(6) [در (روی) زمین پراکنده گردید] منظور از زمین اوصیاء هستند که خداوند

1-
2- 2 - فصلت/11.
3- 3 - جمعه/9 . 4 - جمعه/9.
4- 5 - جمعه/9 .
5- 1 - جمعه/9.
6- [6] - جمعه/10.

فرمان به اطاعت آنان داده همان طور که فرمان به اطاعت از علی علیه السلام داده است(1)... الخ.

در کتاب کنزالفوائد از شیخ طوسی(ره) به نقل از جابر از امام باقر علیه السلام و ایشان از پدرانشان علیهم السلام روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی فرمود: «تو کسی هستی که خداوند ابتدای خلقت در عالم اشباح به تو بر مردمان احتجاج کرد و به آنان فرمود: آیا من خدایتان هستم؟ گفتند: آری، فرمود: آیا محمد پیامبر من است؟ گفتند آری، فرمود آیا علی امیرالمؤمنین است؟ بیشتر مردمان از روی استکبار و جهل از ولایت تو اِبا نمودند مگر تعداد اندکی که اصحاب یمین هستند.

در کتاب بصائر با سند به نقل از حلبی آمده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند ولایت ما را بر اهالی همه سرزمین ها عرضه کرد و تنها اهل کوفه آن را پذیرفتند. از ابی بصیر نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: ولایت ما بر آسمان ها و زمین و کوه ها و سرزمین ها عرضه شد و هیچ یک از مردمان به مانند پذیرش اهالی کوفه آن را نپذیرفتند.

در تفسیر قمی از حسین بن نعیم روایت شده که گفت : از امام صادق علیه السلام راجع به آیه «فَمِنكُمْ كَافِرٌ وَمِنكُم مُؤمِنٌ»(2) [برخی از شما کافرند و برخی مؤمن] پرسیدم، فرمود: خداوند ایمان آنان را به ولایت ما و کفر آنان را با رها کردن این ولایت از آن روز که از آنها در عالم ذر و در صلب آدم پیمان گرفت، شناخته است.(3)

در کتاب کنزالفوائد به نقل از خط شیخ طوسی در کتاب مسائل البلدان از جابر جعفی و به نقل از مردی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است که گفت: سلمان بر علی وارد شد و از او در باره خودش پرسید، فرمود: ای سلمان، من کسی

1- [1] - اختصاص، ص 129.
2- [2] - تغابن/2.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 354.

هستم که همه امّت ها دعوت به اطاعت من شده اند ولی کفر ورزیدند و در آتش شکنجه می شوند. من خازن آتش هستم. من به حق می گویم ای سلمان، هر کس به درستی مرا بشناسد، همراه من خواهد شد. خداوند از مردمان برایم پیمان گرفت و گروهی باور کردند و پذیرفتند و گروهی دیگر تکذیب نمودند. سلمان گفت: تو را در تورات و انجیل نیز یافته ام. پدر و مادرم به فدایت، ای کشته «کوفیان»، تو حجت خداوند هستی که به واسطه او توبه آدم را پذیرفت و به واسطه تو یوسف را از چاه نجات داد. تو داستان ایوب و سبب تغیر نعمت خداوند بر او هستی. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا می دانی داستان ایوب چیست؟ گفت: خداوند و تو ای امیرالمؤمنین داناترید: فرمود: چون هنگام شروع سخن گفتن شد، ایوب در ملک من شک کرد و گفت: این مصیبتی بزرگ و کاری عظیم است، پس خداوند فرمود: ای ایوب آیا شک داری در تصویری که بنیان نهاده ام. من آدم را با مصیبت آزمودم و او را به خاطر وی بخشیدم و درمقابل گردن نهادن به این که او امیرالمؤمنین است از او در گذشتم. آنگاه تو می گویی: مصیبتی بزرگ و کاری عظیم است. سوگند به عزتم که تو را از عذاب خویش خواهم چشاند مگر آن که با اطاعت از امیرالمؤمنین به سویم توبه کنی و بدین سان به واسطه من، سعادت با او همراه شد. یعنی این که وی توبه کرد و به اطاعت علی علیه السلام اقرار نمود(1).

همچنین در کتاب کنزالفوائد از علی بن محمد بغدادی به نقل از احمد بن محمد جوهری و محمد بن لاحق بن سابق از پدرش به نقل از شرفی بن قطامی از تمیم بن وعله مری از جارود بن منذر عبدی روایت شده است که تمیم گفت: جارود بر دین نصاری بود و در سال حدیبیه اسلام آورد و اسلام وی بسیار نیکو گردید. وی مردی کتاب خوان و آگاه از تأویل آنها بود و عالم فلسفه و طب و صاحب نظر در آنها بود. وی دارای ظاهری آراسته و زیبا نیز بود.

وی در زمان عمر بن خطاب روزی این سخن را برای ما روایت نمود که: روزی به همراه مردانی از عبد قیس به دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم.

1- [1] - کنزالفوائد، ص 264.

چون ایشان پیامبر را دیدند چهره زیبا و برخورد خوبش آنان را بسیار مجذوب کرد و از سخن گفتن درماندند. پس پای پیش گذاشتم و در محضر او ایستادم و گفتم: سلام بر شما ای رسول خدا. پدر و مادرم به فدای تو. پس شروع به سخن گفتن کردم، و أشعاری را ذکر نمود که در مدح ایشان صلی الله علیه و آله خواند. سپس گفت: نزد ایشان مردی بود که او را نمی شناختم. پرسیدم ایشان کیست؟ گفتند: او سلمان فارسی صاحب برهان عظیم و منزلت بسیار است. سلمان به من گفت: ای مرد عبد قیسی چگونه رسول خدا را بی آنکه پیش از این نزد او آمده باشی شناخته ای؟ من به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم که چهره اش پر از نور و سرور بود. سپس گفتم: ای رسول خدا قسّ منتظر آن بود که تو بیایی. وی دائماً نام تو را بر زبان می آورد و نام پدر و مادر تو و نام های دیگر را می آورد که اکنون آنان را در میان یارانت نمی بینم.

سلمان گفت: ما را خبر بده، و من شروع به سخن گفتن برای آنان کردم در حالی که رسول خدا و همه مردم با دقّت به سخنانم گوش فرا می دادند و گفتم: ای رسول خدا، من قسّ را دیدم که از محفل بزرگ إیاد خارج شده بود و حمایل شمشیری به تن داشت و در روشنایی شبی که چون خورشید می درخشید، چهره و انگشت خود را به طرف آسمان بالا برد. من به او نزدیک شدم و شنیدم که می گفت: پروردگارا، ای خدای هفت آسمان بلند و زمین های سرسبز، به حق محمد و سه محمد همراه وی و چهار علی و دو فرزند وی و بلند مرتبگان و آن نهر درخشان و به حق همنام کلیم و به حق نقیبان و شفیعان و راه های وسیع و مدرسان انجیل و حافظان تنزیل که به تعداد نقیبان بنی اسرائیل اند و پاک کننده گمراهی ها و از بین برنده باطل ها هستند و روز قیامت با آنان برپا می شود و به واسطه آنان شفاعت درک می گردد؛ آنان که خداوند اطاعت شان را واجب کرده است، بر ما بارانی نجات بخش بفرست. خداوندا ! کاش می توانستم حتی بعد از مدتی تأخیر در عمر و زندگیم آنان را درک نمایم. سپس گفتم ای رسول خدا، خداوند ترا خبر نیکو دهد، مرا از این نام ها خبر ده که ما آنان را ندیده ایم و قسّ آنان را گواه گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جارود، در شب معراج به آسمان، خداوند عز و جل به من

وحی کرد که «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رُّسُلِنَا»(1) [و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو] که برای چه برانگیخته شده اند. پس به آنان گفتم: برای چه برانگیخته شده اید؟ گفتند: برای نبوّت تو و ولایت علی بن ابی طالب و أئمه از فرزندان شما. سپس به من وحی شد که به سمت راست عرش نگاه کن. چون نگاه کردم، علی و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و مهدی را در نوری درخشان دیدم که مشغول نماز خواندن بودند و خداوند تعالی به من فرمود: این حجت ها اولیای من هستند و این انتقام گیرنده از دشمنان من است. جارود گفت، سلمان به من گفت ای جارود، این ها همان هایی هستند که در تورات و انجیل و زبور نام آنها ذکر شده است...الخ(2)

مؤلف می گوید: قس و قسیس در عربی به بزرگان و عالمان نصاری گفته می شود. و جمله توکف الخیر: به معنای انتظار حدوث آن را داشتن است. و إیاد: از قبایل بنی عدنان است. همچنین کلمه نجاد به حمایل شمشیر گفته می شود و عبارت لیله إضحیانه به معنای روشن است و ارفعه جمع رفیع و منظور آسمان بلند است و ممرع وادی سر سبز و سری مانند غنی نهر کوچک است و آن کنایه از جعفر بن محمد علیهما السلام است چرا که جعفر نیز در لغت به معنای نهر کوچک می باشد و لأی به مانند سعی به معنای کندی و مکث است .

شیخ علامه ما باقر العلوم (مجلسی) در هنگام ذکر این روایت فرمود: در باره دیدن پیامبران گذشته و ائمه آینده توسط پیامبر صلی الله علیه و آله احتمال دارد که پیامبر اجساد مثالی آنان و ارواحشان را دیده باشد و در سخن به آنها جنبه جسمانی داده باشد. کراجکی احتمال داده است که خداوند تعالی صوری چون صور ائمه را در همان لحظه برای پیامبرش ایجاد کرده باشد تا همگی آنان را در حالت کمالشان ببیند. مانند کسی که با دیدن حالت مثالی آنان گویی شخص آنان را دیده است.

1- [1] - زخرف/45.
2- [2] - کنزالفوائد، ص 259.

همچنین احتمال داده است که خداوند به صورت آنان ملائکه ای در آسمان خویش ایجاد کرده باشد که مشغول تسبیح و تقدیس او باشند. در روایات آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی در شب إسراء به معراج رفت، در آسمان فرشته ای را با صورت علی علیه السلام دید. در باره پیامبران احتمال دارد که زنده باشند و نزد خدای خویش روزی خور باشند و این کار با بالا بردن اجسادشان به آسمان انجام شده باشد و روایات و اخبار بر این امر دلالت دارند. ایشان (ره) فرمودند: بعید نیست که پیامبران از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه شده باشند و مطلع شده باشند که ایشان برترین و بزرگترین آنان است و این که اوصیای او پس از وی حافظان دین او و حاملان آن و حجت هایی بر امتش باشند. از اینجا تصدیق نمودن آن چه که از آن با خبر شدند و اقرار به همه آن بر آنان واجب شده است. سپس فرمود: ائمه اجماع دارند که پیامبران بشارت به آمدن پیامبر ما داده اند و مردم را بدان آگاه کرده اند و نمی توانند چنین کاری کرده باشند مگر آن که از طرف خداوند به آنان اطلاع داده شده باشد و آن را تصدیق نموده، بدان ایمان آورده باشند.(1)

مؤلف: می گوید: در اثبات ادّعای ایشان (ره) همین آیه کفایت می کند که از زبان عیسی علیه السلام فرمود: «وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِی مِن بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ»(2). روایات فراوان صریح دیگری در باب ادعای ایشان (ره) به همراه شواهد ذکر شده در این باب و در باب آینده و دیگر باب ها ذکر خواهد شد. همان طور که مواردی از آن، پیش از این ذکر شده است. پس غافل مباش.

1- [1] - بحارالانوار، ج 26،ص 306.
2- [2] - صف/6.

باب پنجم

در بیان برخی اخبار و روایات دالّ بر آن که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نخستین مخلوقات و بهترین و کامل ترین و کریم ترین آنها هستند به طوری که ملائکه و پیامبران به آنان و ولایت شان توسل می جستند و ملائکه به خدمتگزاری آنان افتخار می کردند و تسبیح و تمجید خداوند را از آنان آموختند و آنان و ولایت شان سبب آفرینش و اساس اطاعت و معرفت است. در این باب مواردی در تأیید مطالب ذکر شده در سه باب گذشته به ویژه باب پیشین نیز می آید.

در کتاب ریاض الجنان نوشته فضل الله فارسی با سند از جابر جعفی آمده است که گفت: ابوجعفر علیه السلام فرمود: در آغاز خداوند بود و جز او کسی نبود. هیچ آشکار و پنهانی نبود. در ابتدای خلقت، محمد صلی الله علیه و آله را خلق نمود وسپس ما اهل بیت را همراه او از نور خود و عظمتش آفرید. ما را چون سایه هایی سبز در پیشگاه خود ایستاند در حالی که نه آسمان بود و نه زمین و نه مکان و نه شب و نه روز و نه خورشید و نه ماه. نور ما برگرفته از نور خداوند بود چون اشعه خورشید در مقایسه با خود خورشید، ما به تسبیح خداوند و تقدیس و حمد و عبادت راستین او مشغول بودیم. سپس خداوند تصمیم به خلق مکان گرفت و آن را آفرید و بر مکان نوشت لا إله الا الله محمدرسول الله علی أمیرالمؤمنین و وصیه، به أیّدته و نصرته (جز الله معبودی نیست و محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست. علی امیر مؤمنان و وصی رسول خداست و به وسیله او محمد را تایید و کمک

کردم) سپس خداوند عرش را آفرید و بر چادر های عرش همان مطلب را نوشت. سپس خداوند آسمان ها را آفرید و بر گوشه های آن چنین چیزی را نوشت. بعد ملائکه را آفرید و آنان را در آسمان ساکن گردانید.

سپس خداوند بر آنان ظاهر شد و از آنان برای خداوندی خود و نبوّت محمد و ولایت علی عهد و پیمان گرفت. تن فرشتگان به لرزه افتاد و خداوند بر آنان خشم گرفت و از آنان پنهان گردید. آنان هفت سال به عرش خداوند متوسل شدند و از خشم او به او پناه می بردند و اقرار به عهد و پیمان خود که از آنان گرفته بود می کردند و از او طلب رضایت می کردند تا از آنان پس از اقرار کردن به آن خشنود شد و آنان را در آسمان ساکن گردانیده و مختص خود کرد و برای عبادت خود برگزید. سپس به نورهای ما دستور داد تا به تسبیح او بپردازند. پس به تسبیح او پرداختند. آنها با تسبیح ما به تسبیح پرداختند و اگر تسبیح ما و نورهای ما نبود نمی دانستند چگونه تسبیح خدا را بگویند و چگونه او را تقدیس کنند. سپس خداوند هوا را آفرید و همان مطلب را بر آن نوشت. پس از آن خداوند جن را آفرید و آنان را در هوا ساکن کرد و از آنان برای خود به خداوندی و برای محمد به نبوت و برای علی به ولایت، پیمان گرفت. دسته ای از آنان آن را پذیرفتند و دسته ای دیگر انکار کردند و اولین کسی که انکار کرد ابلیس (لعنه الله) بود که برایش تیره روزی و آن سرنوشت معروف را رقم زد.

سپس خداوند تعالی به نورهای ما فرمان داد که تسبیح گویند و نورهای ما تسبیح کردند و ملائک با تسبیح ما تسبیح گفتند و اگر چنین نبود آنان نمی دانستند چگونه خدا را تسبیح گویند. سپس خداوند زمین را آفرید و بر اطراف آن نوشت لا إله إلاّ الله محمد رسول الله علی أمیرالمؤمنین و وصیه به أیدته و نصرته (جز الله معبودی نیست و محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست. علی امیر مؤمنان و وصی رسول خداست و به وسیله او محمد را تایید و نصرت دادم) ای جابر، آسمان ها به این ترتیب بدون ستون ها برپا شد و زمین ثابت گشت. سپس خداوند آدم را از پوسته زمین خلق کرد، او را کامل کرد و در او از روح خود دمید. سپس فرزندان او را از صلب وی خارج کرد و از آنان پیمان گرفت تا به خداوندی او و

نبوّت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی گردن نهند. از میان آنان گروهی به این پیمان گردن نهادند و گروهی انکار نمودند. ما اولین کسانی بودیم که به این امر گردن نهادیم. سپس به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به عزّت و جلالم و قسم به عظمت شأنم، اگر تو و علی و عترت هدایت گر و هدایت شده و راشد شما نبودند، بهشت و دوزخ و مکان و زمین و آسمان و ملائکه را نمی آفریدم بلکه هیچ مخلوقی را نمی آفریدم که مرا عبادت کنند. ای محمد، تو خلیل و حبیب و برگزیده و بهترین مخلوقات من هستی. تو محبوب ترین مخلوقات نزد من و اولین فردی هستی که از میان مخلوقاتم او را آفریده ام. سپس بعد از تو صدیّق، علی، امیر المؤمنین، وصی تو را آفریدم و به وسیله او تو را تایید کردم و نصرت دادم و او را به عنوان عروه الوثقی و نور اولیایم قرار دادم. سپس آن هدایت گران هدایت شده را به خاطر شما آفریدم. شروع به خلق مخلوقات کردم در حالی که شما بهترین افراد در میان من و مخلوقات من بودید. شما را از نور عظمت خود آفریدم و با شما میان خود و دیگران حجاب ایجاد کردم و شما را آن گونه قرار دادم که با شما روبرو شوند و از شما سئوال کنند پس هر چیزی از بین می رود جز وجه من و شما وجه من هستید و شما هالک نمی شوید و همین طور کسانی که ولایت شما را بپذیرند. هر کس مرا به وسیله شخصی غیر از شما بجوید، گمراه شده است. شما بهترین مخلوقات من و سروران اهل زمین و آسمان ها هستید. سپس ایشان در ادامه سخنانی را بیان نمودند تا آنجا که فرمودند: هنگامی که خداوند تصمیم به خارج کردن فرزندان آدم برای گرفتن پیمان از آنان گرفت، آن نور در او قرار گرفت. سپس خداوند فرزندان آدم را لبیک گویان از صلب وی خارج کرد. آنگاه ما او را تسبیح گفتیم و آنان با تسبیح ما به تسبیح خداوند پرداختند. و اگر چنین نبود، آنها نمی دانستند چگونه خدای را تسبیح بگویند. سپس خداوند با گرفتن میثاق از آنان برای خویش به ربوبیت آشکار گردید. ما اولین کسانی بودیم که چون خداوند فرمود: أَلَستُ بِرَبِّکُم (آیا من خدای شما هستم؟) گفتیم: بلی. سپس از آنان پیمان گرفت تا به نبوّت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام اقرار کنند و دسته ای آن را پذیرفتند و دسته ای آن را انکار نمودند.

سپس ابوجعفر علیه السلام فرمود: ما اولین مخلوقات خداوند و اولین پرستندگان خداوند و تسبیح گویان او هستیم. ما دلیل خلقت مخلوقات توسط خداوند و سبب تسبیح آنها برای خداوند و عبادت آنان از فرشتگان و آدمیان هستیم. خداوند از طریق ما شناخته شد و به واسطه ما مورد عبادت قرار گرفت و به یگانگی شناخته شد. به واسطه ما خداوند هر که را بخواهد گرامی می دارد و به واسطه ما هر که را بخواهد پاداش می دهد یا مجازات می کند. سپس این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ* وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ»(1) [و ماییم که صف در صفیم و ماییم که تسبیح گویانیم] و نیز آیه شریفه «قُلْ إِن كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ»(2) را تلاوت نمودند. رسول خدا اولین کسی است که خدا را پرستش نمود و اولین کسی است که داشتن فرزند یا شریک برای خدا را انکار نمود سپس ما بعداز رسول خدا بودیم. سپس خداوند با آن نور ما را به صلب آدم بازگرداند و همواره این نور از صلب افراد و رحم ها منتقل می شد تا آن که در صلب عبدالمطلب قرار گرفت و آن نور دو قسمت شد. یک قسمت آن به عبدالله منتقل شد و یک قسمت دیگر به ابی طالب رسید و این معنای آیه شریفه است که می فرماید «وَتَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ» یعنی در صلب پیامبران و رحم بانوان شان و بدین شکل خداوند ما را از زمان آدم علیه السلام در صلب و رحم های مختلف گردانید.

مؤلف گوید: اگر چه این حدیث از کتابی نقل شده که اعتبار چندانی ندارد ولی در خبرهای موثق دیگری مؤیداتی برای مفاد این حدیث آورده است. در این روایت برخی مطالب است که درستی آن موکول به امامان است آن گونه بر اندیشه ورز صادق پنهان نیست. مانند فرموده امام که هیچ آشکار و پنهانی نبود. و شاید مراد _ البته خدا می داند _ نفی وجود همه أشیاء به عنوان مبالغه است؛ چرا که متعارف آن است، شی معینی به همراه ضد آن نفی گردد و به این شکل معنای آن این است که هیچ چیز در اصل موجود نبوده است، چه اشیاء معلوم چه اشیای مجهول. و ممکن

1- [1] - صافات/ 165_ 166.
2- [2] - زخرف/81.

است راز آن مجهول در این حالت رفع توهم پیش آمده بعد از ذکر هیچ معلومی باشد که احتمال جهل خداوند سبحان از آن فهمیده می شود. و این موضوع سالبه به انتفای موضوع است.

و احتمال بعید دیگر آن است که مراد عدم موجودیت همه أشیاء ظاهر و پنهان بر مردم باشد. پس تأمل کن. و مانند سخن امام علیه السلام: «و هیچ مکانی نبود» مقصود از آن بنا بر قول به عدم تجرد نفس ناطقه روشن نیست. البته آنچنان که ظاهر سخن ایشان که فرمود خضراء (سبز) مبین آن است و آیات و اخبار بر آن گواه است چرا که در آن صورت همان طور که روشن است، باید دارای یک مکان باشد.

و شاید توجیه آن این باشد که مراد سخن ایشان آن است که مکانی به جز آسمان و زمین از میان مکان ها مانند عرش و کرسی و غیر آن وجود نداشت. در آن صورت، مراد از مکان در سخن ایشان که فرمود: «پس مکان را آفرید» یعنی فضایی که در آن عرش و آسمان ها و دیگر چیزها را آفرید، و احتمال می رود که منظور از مکان کرسی باشد بر این مبنا که کرسی بر عرش احاطه دارد،آن گونه که از بعضی روایات برمی آید، یا مراد اصل مواد باشد، آن گونه که از پاره ای دیگر از روایات در باب آفرینش برمی آید.

در آن روایات آمده است که خداوند گوهری را آفرید و در آن نگریست و ذوب شد و تبدیل به آب شد و از آن کف و بخار برخاست، پس از بخار آسمان ها و عناصر عالی را آفرید و از کف زمین ها را آفرید. الخ... به این شکل مکان می تواند به معنای جایگاه هستی باشد. پس اندیشه کن.

و مانند سخن ایشان علیه السلام: «به فضل نور ما که نسبت به نور پروردگار مانند شعاع خورشید نسبت به خورشید است» شاید اشاره به آن وضعیتی است که آنها از نظر روحانی در آن قرار دارند که به سبب آن، قابلیت پذیرش فیوضات مختص ایشان را یافته اند و به وسیله آن تبدیل به وسائط فیض الهی شده اند، کما این که آنها به دلیل جنبه بشری خود، واسطه رساندن احکام خدا و دیگر امور به مردم شده اند ولی فهم حقیقت این امر از توان عقل ما خارج است پس غافل مباش. و اما

سخن امام علیه السلام که «سپس خداوند برای آنان ظاهر شد» از قبیل استعارات تمثیلی است (و نه حقیقت).

در کتاب معراج شیخ صدوق (ره) با سند از ابن عباس آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را مورد خطاب قرار داده فرمودند: ای علی، خداوند تعالی وجود داشت و هیچ چیز با او نبود. پس من و تو را از نور جلالش آفرید. ما در پیشگاه عرش بودیم و به تسبیح و تقدیس خداوند مشغول بودیم و تهلیل می گفتیم. این پیش از خلق آسمان ها و زمین ها بوده است. وقتی خواست آدم را بیافریند، من و تو را از یک گِل آفرید که همان گل علیین بود و ما را با آن نور درآمیخت و ما را در همه نورها و رودهای بهشتی غوطه ور ساخت. سپس آدم را آفرید و در صلب او آن گل و نور را به ودیعت نهاد و آنگاه که او را آفرید و فرزندان وی را از پشت وی خارج نمود و از آنان سؤال کرد و به خداوندی خویش از آنان اقرار گرفت و اولین مخلوقات خداوند که به خداوندی او اقرار کردند، من و تو و پیامبران براساس منزلت آنها و نزدیکی به خداوند عزّ و جل بودیم. پس خداوند فرمود: شما ای محمد و ای علی، تصدیق و اقرار نمودید و از همه مخلوقاتم در اطاعت من پیشی گرفتید. در علم پیشین من، شما این چنین بودید. شما دو تن برگزیده مخلوقاتم هستید و همچنین خواهند بود فرزندان شما که امامان مردمند و شیعیان شما نیز چنین اند و از این رو شما را آفریدم.» سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی، این گل در صلب آدم و نور من و تو در میان دو چشمش بود و پیوسته آن نور در میان چشمان پیامبران و برگزیدگان بود تا آن که آن نور و آن گل به صلب عبدالمطلب رسید و دو قسمت شد و پس خدا مرا از نیمی از آن آفرید و به پیامبری برگزید و تو را از نیمه دیگر آفرید و جانشین من بر مردم و وصی و ولی قرار داد و آنگاه که در قاب قوسین عظمت پروردگار یا نزدیک تر از آن بودم به من فرمود: مطیع ترین مخلوقات در برابر تو کیست؟ گفتم علی بن ابی طالب علیه السلام، فرمود: او را جانشین و وصی قرار بده، من او را برگزیده، و ولی قرار دادم. ای محمد، نام تو و نام او را بر عرش خود پیش از خلقت مخلوقات نوشته ام، چرا که شما را و دوستداران شما و مطیعان شما را دوست دارم. و ایشان از مقرّبان درگاه

من هستند. و هر که ولایت شما را انکار کند و از شما دوری کند، در نزد من از کافران و ظالمان است.» سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :ای علی، چه کسی می تواند میان من و تو وارد شود، در حالی که من و تو از یک نور و یک گِل سرشته شده ایم و فرزندان تو فرزندان من و شیعیان شما شیعیان من هستند... الخ.

در کتاب کنزالفوائد و دیگر کتب از ابن عباس روایت شده که گفت: در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که علی وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: خوشامد می گویم به کسی که خداوند او را چهل هزار سال پیش از پدرش خلق کرده است. گفتیم یا رسول الله، آیا پسر قبل از پدر وجود داشته است؟ فرمود: آری، خداوند مرا به همراه علی از یک نور آفرید؛ چهل هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند. سپس آن نور را به دو قسمت تقسیم نمود. آنگاه اشیاء را از نور من و نور علی آفرید و ما را در سمت راست عرش قرار داد. ما تسبیح خدا گفتیم و ملائکه تسبیح گفتند. ما لا اله الا الله گفتیم و تکبیر گفتیم و ملائکه نیز چنین کردند. هر کس که خدای را تسبیح کند و تکبیر گوید از آموزش علی علیه السلام است. و در کتاب اختصاص از امامان علیهم السلام نقل شده است که: خداوند ما را دو هزار سال قبل از خلق مخلوقات آفرید و ملائکه با تسبیح ما تسبیح گفتند.

ابن بابویه با سند از عبدالله بن مبارک از امام صادق علیه السلام و ایشان به نقل از پدران شان از امام علی علیه السلام نقل کردند که فرمودند: خداوند نور محمد را 14 هزارسال قبل از خلق مخلوقات آفریده و به همراه این نور، دوازده حجاب آفرید که مراد از این حجاب ها ائمه علیهم السلام هستند. احمد بن حنبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: 14هزار سال پیش از خلق عرش خدا، من و علی نوری در پیشگاه خداوند بودیم.

در کتاب عیون با سند از هروی به نقل از امام رضا علیه السلام آمده است که ایشان در حدیثی طولانی فرمودند: آدم علیه السلام سر خویش به بالا برد و به میانه عرش نگریست و دید که بر آن نوشته شده است لا إله إلا الله محمد رسول الله علی ابن ابی طالب أمیرالمؤمنین و زوجته فاطمه سیده نساء العالمین و الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنه. آدم گفت، خداوندا اینان کیستند. خداوند عز و جل فرمود: از

ص:117

فرزندان تو هستند و از تو و همه مخلوقاتم برترند و اگر آنان نبودند، تو و بهشت و دوزخ و آتش و آسمان و زمین را نمی آفریدم... الخ.

مؤلف می گوید: روایات وارده در این امور بسیار فراوان است و تعدادی از آنها در فصول گذشته ذکر شد و بقیه بعد از این ذکر خواهد شد. و کتب عالمان شیعه آکنده از این قبیل روایات است. در تفسیر امام عسگری علیه السلام از حسین بن علی علیه السلام آمده است که فرمود: خداوند آدم را آفرید و به او اسماء همه چیز را آموخت و بر ملائک عرضه کرد و محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را چون سایه هایی پنجگانه در پشت آدم آفرید و نور آنها در آفاق آسمان ها و حجاب ها و کرسی و بهشت ها و عرش می درخشید. پس خداوند ملائکه را فرمان به سجده برای آدم داد تا او را تکریم کنند و او را از آن جهت برتری داد که وی را ظرف این سایه ها گردانید که نور آنها آفاق را فرا گرفته بود... الخ.

صدوق با سند از عبدالله بن سنان به نقل از امام صادق علیه السلام روایت نمود که فرمود: آدم علیه السلام فرمود: خداوندا به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین توبه مرا بپذیر. خداوند تعالی به آدم وحی کرد: ای آدم، چه از آنها می دانی؟ گفت: آنگاه که مرا آفریدی سر خویش را بلند کردم و دیدم که بر عرش نوشته شده است، محمد رسول الله علی أمیرالمؤمنین. صاحب کتاب کشف الغمه با سند این روایت را ذکر کرده است. و در روایتی دیگر آمده است که کنیه آدم ابومحمد است و نقش خاتم او محمدرسول الله علی امیرالمؤمنین بود.

در کتاب کمال الدین و عیون و علل با سند از هروی به نقل از امام رضا علیه السلام به نقل از پدرانش به نقل از امام علی علیه السلام آمده است که ایشان فرمودند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند کسی را برتر از من نیافرید و هیچ کس نزد او برتر از من نیست. علی علیه السلام فرمود: گفتم یا رسول الله، تو برتری یا جبرئیل علیه السلام. فرمود: ای علی، خداوند پیامبر مرسل خود را بر ملائکه مقرب خود برتری داده است و مرا بر همه پیامبران مرسل برتری داده است و بعد از من تویی که برتری و ائمه بعد از تو نیز چنین هستند. ملائکه خادمان ما و خادمان محبان ما هستند. ای علی، کسانی که عرش را حمل می کنند و

آنها که گرد آن هستند، به حمد خدای خویش مشغولند و تسبیح می گویند و برای کسانی که به ولایت ما ایمان آوردند، استغفار می کنند.

ای علی، اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی آفرید. چگونه برتر از ملائکه نباشیم در حالی که در معرفت خداوند بر آنها پیشی گرفته ایم. همچنین در تسبیح و تقدیس او نیز چنین بوده ایم، چرا که اولین مخلوق خداوند ارواح ما بوده که ما را به توحید و تمجید و حمد خود گویا کرد. سپس ملائکه را آفرید و آنگاه که ارواح ما را چون نوری یک پارچه مشاهده کردند، ما را گرامی داشتند. پس ما تسبیح گفتیم تا ملائکه یاد بگیرند که ما آفریدگان خداییم و او منزه از صفات ماست و ملائکه با تسبیح ما تسبیح گفتند.

و سخنانی را ادامه داد تا جایی که فرمود: با ما هدایت شدند و معرفت توحید خدا و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید خدا را آموختند.(1)

در کتاب اختصاص از مفضل نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل، به خدا سوگند که آدم شایستگی خلق شدن با دست خدا و دمیدن روح خدا در خود را نداشت مگر به خاطر ولایت علی علیه السلام، و خداوند با موسی سخن نگفت مگر به خاطر ولایت علی علیه السلام. همچنین عیسی را آیتی برای جهانیان قرار نداد مگر به خاطر خضوع در مقابل علی علیه السلام....الخ.(2)

حدیثی مانند این توسط سلیم بن قیس هلالی در کتابش از مقداد به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که در باب پیشین آن را بیان کردیم.

صدوق با سند از امام رضا علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمود: آنگاه که نوح در آستانه غرق شدن بود، خدا را به حق ما قسم داد و خدا او را از غرق شدن نجات داد. آنگاه که ابراهیم در آتش افکنده شد، خدا را به حق ما قسم داد و خداوند آتش را بر او گلستان کرد و وقتی موسی در دریا راهی ایجاد کرد، خداوند را به حق ما سوگند داد و خداوند آن راه را برای موسی خشک گردانید. و آنگاه که

1- [1] - کمال الدین، ص 147 و عیون الأخبار، ص 144 و این حدیث ادامه دارد..
2- [2] - اختصاص، ص 250.

یهود قصد کشتن عیسی را کردند، او خدا را به حق ما قسم داد و خدا او را به نزد خود بالا برد. از جابر روایت شده که گفت، از امام باقر علیه السلام پرسیدم آیا تعبیر خواب دانیال نبی درست است یا نه؟ فرمود: بله، به او وحی می شد و نبی خدا بود و از کسانی بود که خداوند به او تأویل سخنان را آموخت و او صدیق و حکیم بود و بر دین خدا و دوستی ما أهل بیت بود. جابر گفت، دوستی شما اهل بیت؟ فرمود: بلی به خدا قسم هر پیامبر و فرشته ای محبت ما را در دل دارد.

در کتاب مختصرحسن بن سلیمان آمده که مولانا ابومحمد عسکری علیه السلام با خط خود نوشت: از مردمی که محکمات کتاب خدا را حذف کردند و خداوند را فراموش کرده و پیامبر و ساقی کوثر را در روز قیامت از یاد برده اند، به خدا پناه می برم. ما ستون اعظم هستیم و نبوّت و ولایت و کرم در میان ماست و انبیاء از نور ما بهره می گرفتند و پشت سر ما راه می پیمودند.

در کتاب بصائر با سند از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمودند: خداوند پیامبران اولواالعزم را آفرید و با علم شان بر دیگر پیامبران برتری داد و ما را بر آنان در فضل برتری داد و به رسول الله چیزهایی را آموخت که آنان نمی دانستند و ما نیز از علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و علم آنان آموختیم و آن را برای شیعیان خود نقل کردیم. هر کسی آن را بپذیرد، برترین آنها خواهد بود و هر جا باشیم، شیعیان ما با ما خواهند بود.(1) در احتجاج و تفسیر امام آمده که ایشان فرمود: منافقان از پیامبر پرسیدند: به ما راجع به علی خبر بده، بگو ملائکه مقرب برترند یا علی؟ پیامبر فرمود: آیا شرف ملائکه جز با عشق آنان به محمد و علی و قبول ولایت آن دو به چیز دیگری است؟... الخ.

در تفسیر قمی و بصائر به نقل از حماد نقل شده که از امام صادق علیه السلام راجع به تعداد زیاد ملائکه سؤال شد، فرمود: به خدای بزرگ سوگند می خورم که ملائکه خدا در آسمان ها بیش از تعداد خاک زمین هستند. در آسمان جای پایی نیست مگر آن که فرشته ای در آنجا مشغول تسبیح و تقدیس خداوند باشد و در

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 21.

زمین، هر درخت و گیاهی دارای فرشته ای موکل است و هر یک از این فرشته ها با ولایت ما أهل بیت، هر روز به خداوند نزدیک می شوند و برای محبان ما استغفار می کنند و برای دشمنان ما لعنت می فرستند.(1)

در تفسیر امام علیه السلام آمده است که فرمودند: جبرئیل علیه السلام وقتی به نزد رسول خدا آمد و ایشان عبای قطوانی خود را بر سر خود و علی و فاطمه و حسن و حسین افکنده بود، گفت: خداوندا این ها اهل من هستند. من دشمن دشمنان آنان و دوست دوستان آنان هستم. (تا جایی که فرمود) جبرئیل علیه السلام گفت: ای رسول خدا مرا از خودتان قرار دهید. پیامبر فرمود: تو از ما هستی، جبرئیل در عبا وارد شد و سپس خارج شد و به آسمان و ملکوت اعلی رفت در حالی که زیبایی و جمالش دو برابر شده بود. ملائکه گفتند: تو با زیبایی ای بازگشتی که چهره ات با زمانی که از پیش ما رفتی متفاوت شده است. گفت: چطور این چنین نباشم، در حالی که شرافت یافتم و جزء آل محمد و اهل بیتش علیهم السلام شدم. ملائکه گفتند، در ملکوت آسمان ها و حجاب ها و کرسی و عرش، این شرف بس است. حق توست که آن گونه که گفتی باشی.(2)

در کمال الدین از امام رضا علیه السلام آمده است که فرمودند: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: من سرور کائنات هستم و از جبرئیل و اسرافیل و حاملان عرش و ملائکه مقرّب و پیامبران مرسل خدا برتر هستم و من و علی پدران این امت هستیم. هر که ما را بشناسد خدا را شناخته است و هر که ما را انکار کند خدای عز و جل را انکار کرده است... الخ.

تذکر و یادآوری

بدان که بعد از اطلاع از روایات این باب و باب های فصل سابق که تعداد آن نسبت به روایات مشابهش در میان روایات شیعه و غیر شیعه که پس از این می آید بسیار

1- [1] - تفسیر قمی، ج2، ص 352.
2- [2] - تفسیر امام عسکری علیه السلام، ص 15.

کم است، شکی در صحت ادعای ما مبنی بر ورود بطن قرآن و تأویل آن در رابطه با دعوت ولایت و امامت باقی نمی ماند و این که هدف نهایی بعد از توحید و نبوّت است و شکی نیست که امری است که باعث ایجاد خلایق و وسیله برگزیدن آنان توسط خالق و موجب کمال ایمان و منجی از جاودانگی در آتش و سبب قبول طاعات و باعث محو گناهان می باشد و خداوند آن را بر ستون های عرش و صفحات آسمان ها و زمین ها نوشته و بر انبیاء و مرسلین و ملائکه مقرّبین واجب کرده و راجع به آن از همه مردم عهد و پیمان گرفته و کتاب های پیشینیان را بدان مزّین ساخته و امت های پیشین را به آن مکلف و پیامبران مرسل و صالحان را بدان بشارت داده است. این موضوعی است که به هر حال باید راجع به آن سخن گفت. چه مانعی وجود دارد که بطون آیات قران ولایت و مسائل مرتبط با آن را در خود داشته باشد.

مصلحت در اظهار همه آنها با عبارات صریح نبود ولی بسیار واضح است که خداوند عز و جل جز برای عبادت کسی را نیافرید و تعبد تنها بعد از معرفت است و این معرفت با قبول دین یعنی ایمان به خدای یگانه ایجاد می شود که منوط به اقرار به رسول خبر آورنده از سوی خداست که این خود منوط به اقرار به امام خبر دهنده از رسول است. پس خداوند باید به سوی خود دعوت کند و ارشاد نماید و برای شخص روشن کند که حق نزد او چیست و بعید نیست که قرآن در باره آنها و برای آنها نازل شود. یکی از محققان امامیه گفت، وقتی خداوند خواست خود را به بندگان بشناساند تا او را عبادت کنند و معرفت او همان گونه که خواست، جز به وجود پیامران و اوصیا میسر نگردید. چرا که با وجود آنها معرفت تام و عبادت کامل حاصل می گردد و چیزی جای آن را نمی گیرد. و وجود انبیاء و اوصیاء جز با خلقت سایر خلایق برای انس و الفت آنها و وسیله ای برای معاش آنها میسر نبود. از این رو دیگر مخلوقات را آفرید و آنان را به معرفت انبیاء و اولیای خود فرمان داد و آنها را به قبول ولایت آنان، و تبری از دشمنانشان فرمان داد و از دیگر موانع دوستی با آنان، که باعث منع نعمت های آنان می گردد برحذر داشت و به هر کدام از آنها شناخت خود را براساس معرفت آنها نسبت به انبیاء و اوصیا بخشید. چرا که با

شناخت آنان خدا را می شناسند و با ولایت آنان دوستی خدای عز و جل را برمی گزینند. از این رو همه بشارت ها و بیم ها و اوامر و نواهی و نصایح و مواعظ از سوی خدا برای همین هدف است و از آنجا که پیامبر ما صلی الله علیه و آله سرور پیامبران است و وصی او صلوات الله علیه سرور اوصیاست و این دو، کمالات همه پیامبران و اوصیا را به همراه مقامات و فضایل آنها با هم یکجا دارند و هر یک نفس دیگری است، از این رو درست آن است که فضلی که به یکی از آنها نسبت داده می شود به دیگری نسبت داده شود. چرا که همه فضایل در فضل آنهاست و آنجا که اکمل باشد، کامل هم به ناچار هست. از این رو تأویل آیات را به آن دو نفر و سایر أهل بیت که ذرّیه یکدیگر هستند اختصاص داده است و سخن جامع را که ولایت است آورد که مشتمل بر معرفت و محبت و دنباله روی و دیگر چیزهایی است که در این راه از آن گریزی نیست. در اینجا سخن ایشان اعلی الله مقامه پایان یافت و استواری گفتار وی بر کسی که کمترین هوش را داشته باشد نمایان است و البته کسی که خداوند به او نور نداده نوری ندارد. و در گفتار بعدی بیان راز تأویل آیات در خصوص ولایت و عدم اختصاص به ظواهر خواهد آمد. پس در همه آن چه که نوشتیم، با ملاحظه آن چه بعد از این گفته می شود، تدبر کن تا پرده از جلوی چشمان کنار رود و خداوند هدایت گر به راه راست است.

ص:123

ص:124

فصل سوم

مسائل مربوط به ولایت و امامت از باطن قرآن است. طبق روایاتی که دلالت دارد این امت، سنت های امت های پیشین و شیوه آنان را در همه اعمال و رفتارها تبعیت می کنند، توضیح می دهیم که بطون قران مربوط به ولایت و امامت است.

این امت نیازمند انذار و تبشیر است آن گونه که این انذار و تبشیر در امت های پیشین نیز بوده است و چون این امت در استمرار خویش برخی از کارهای زشت و نیک را انجام می دهد جا دارد که خداوند در دل تنزیل قران به گونه تأویل اشاره به آنچه که از امت در آینده سر می زند، داشته باشد. این شیوه به اعجاز قران و ایجاز آن نزدیک تر است .

و بدان که مطالب کامل و مفیدی در این بخش در بیان وجوه مذکور در باب سوم از فصل اول و به ویژه وجه سوم آن گذشت و در قرآن آیاتی آمده که اشاره به این معنی دارد؛ مانند سخن خداوند متعال در سوره انشقاق «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ» [که قطعا از حالی به حالی برخواهید نشست] و سخن خداوند سبحان در سوره فتح «سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِی قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِیلاً»(1) [سنت الهی از پیش همین بوده و در سنت الهی هرگز تغییری نخواهی یافت] و کلام خداوند سبحان در

1- [1] - احزاب/ 62.

سوره احزاب «سُنَّةَ اللَّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَبْدِیلًا» [در باره کسانی که پیشتر بوده اند (همین) سنت خدا (جاری بوده) است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت] و مانند آن در آیات متعدد که در سوره فاطر و بنی اسرائیل و غیره که در جای خود ذکر خواهد شد آمده است. طبرسی در کتاب احتجاج خود به نقل از علی علیه السلام روایت کرده که ایشان در مورد آیه شریفه «لَتَرْکَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ»(1) می فرماید: یعنی شما پس از پیامبران در خیانت به جانشینان او دنباله رو امت های پیش از خود خواهید بود.

کلینی در صحیح خود به نقل از زراره و او از امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه «لَتَرْکَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ» می فرماید: ای زراره، آیا این امّت پس از پیامبر خود در مسأله فلانی و فلانی و فلانی احوال گوناگونی نیافتند.

مؤلف می گوید: به عبارت دیگر، گمراهی آنان پس از پیامبرشان مطابق با اعمالی است که از امت های پیش از آنها سرزده است مانند ترک جانشین و پیروی از گوساله و سامری و مانند آن که پیش تر به بیان آن پرداختیم و نیز از اخبار دیگری که ذکر خواهد شد به دست می آید و احتمال دارد که معنی آن، هم سانی احوال خلفاء جور در سخت گیری و فساد باشد.

بیضاوی می گوید: طبقاً عن طبق به عبارت دیگر تطابق حالی با مانند آن در سختی یا تطابق مراتب سختی با مراتب دیگر است.

در کتاب علل و کمال الدین با سند از امام جعفر صادق علیه السلام آمده است: قائم ما غیبتی طولانی دارد. از او پرسیدند: یابن رسول الله دلیل آن چیست؟ فرمود: اراده خداوند عز و جل بر این است که سنن پیامبران در غیبتشان در مورد حضرت جاری گردد و بایستی زمان غیبت آنان به سرآید. خداوند عز و جل می فرماید: «لَتَرْکَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ» یعنی سنت هایی از سنت های پیشینیان.(2)

در کتاب عیون با استناد از امام رضا علیه السلام آمده است که مأمون از ایشان

1- [1] - انشقاق/19.
2- [2] - علل الشرايع، ص 287، باب 179، ح7.

در این باره سؤال کرد: ای ابا الحسن نظر شما راجع به رجعت چیست؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: کلامی بر حق است و در میان ملت های پیشین نیز وجود داشته است و رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید: هر آنچه در امتهای گذشته بوده است در این امت بدون کم و کاست تحقق پیدا خواهد کرد. و در کتاب بصائر با سند از مفضل آمده است که امام صادق علیه السلام در جواب مسائلش در مورد جمعی از ملحدین و غالیان نوشته است: با توجه به مطلب مذکور در آخر نامه ات، آنها می گویند که خداوند پروردگار جهانیان، همان پیامبر صلی الله علیه و آله است و تو سخن آنان را به سخن مردمان زمان عیسی علیه السلام تشبیه کرده ای و دانستی که سنت ها و ضرب المثل های موجود در گذشته چیزی نبود مگر این که در آینده نیز به همان شکل خواهد بود. به طوری که اگر گوسفندی رنگارنگ وجود می داشت، اکنون نیز به تقلید از آن همان گونه می کردند و بدان که گروهی به خاطر گمراهی گذشتگان شان گمراه خواهند شد... الخ.

و در صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتاب های أهل سنت از ابا هریره به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: سنت های گذشتگانتان را وجب به وجب پیروی می کنید حتی اگر آنان در سوراخ سوسماری بروند، شما نیز به آن طریق خواهید رفت. گفتند: ای رسول خدا، منظور شما یهود و نصاری هستند. فرمود: پس چه کسی غیر از آنان خواهد بود. و در کتاب مستدرک حاکم به نقل از ابن عباس و او از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که ایشان فرمودند: شما وجب به وجب و قدم به قدم سنت های پیشینیان تان را پیروی خواهید کرد و حتی اگر آنان وارد سوراخ سوسماری شوند شما نیز داخل خواهید شد و اگر یکی از آنان با زن خود در سر راهی مجامعت کنند شما نیز بدان گونه رفتار خواهید کرد. و در جامع الاصول آمده است که مشرکان درختی به نام آویزدار داشتند که سلاح های خود را بر روی آن آویزان می کردند و مسلمانان نیز به تبعیت از آنان به پیامبر گفتند: برای ما نیز درختی آویزدار بیاور و پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمودند: این مانند سخن قوم موسی علیه السلام است که از او خواسته بودند، برای ما نیز خدایی مانند خدایان آنان بیاور.» پس ادامه داد: «شما نیز از سنت های گذشتگان خود پیروی

می کنید.

و در کتاب طبرانی و مسند احمد بن حنبل از سهل بن سعد و به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: قسم به کسی که جانم در دست اوست، شما بی هیچ کم و کاستی از سنت های گذشتگان خود پیروی می کنید.

و در روایت ابن ابی شیبه از ابن مسعود و به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: شما در آیین و روش و اخلاق، شبیه ترین افراد به بنی اسرائیل هستید، بی هیچ کم و کاستی به روش آنان عمل می کنید.

و از ابا هریره به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: شما قدم به قدم و وجب به وجب از سنت های گذشتگان خود تبعیت می کنید به طوری که حتی اگر آنها در سوراخ سوسماری وارد شوند، شما نیز داخل می شوید. اخبار دیگری در این خصوص هنگام سخن از سوره آل عمران و دیگر سوره ها خواهد آمد. و در روایات متواتر که از افراد موافق و مخالف روایت شده آمده است که این امت به مانند ملت های پیشین پس از پیامبر خود دچار تفرقه خواهند شد. و در صحیح ابی داوود به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: اهل کتاب پیش از شما به 72 ملت تقسیم شدند و این ملت به 73 ملت تقسیم خواهند شد. 72 ملت در جهنم و یکی از آنها در بهشت است. در بسیاری از صحاح سته و در کتاب ابن نعیم و ابن مردویه و دیگران و نیز در اکثر کتب شیعه آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «امت حضرت موسی علیه السلام هفتاد و یک فرقه شدند که یک فرقه اهل نجات و بقیه در آتشند و این امت هفتاد و سه فرقه می شوند که یک فرقه اهل نجات و بقیه اهل آتشند».

و در کتاب تفسیر ثعلبی در تفسیر آیه شریفه «الَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمْ وَكَانُواْ شِيَعًا» [کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند] آمده است، ذاذان می گوید علی علیه السلام به من فرمود: ای ابا عمرو، می دانی که قوم یهود به چند فرقه تقسیم شدند؟ گفتم: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمود: آنها به 71 فرقه تقسیم شدند و جز یک فرقه که فرقه ناجیه بود، بقیه در آتش اند. آیا می دانی که امت اسلام به چند فرقه تقسیم می شوند؟ گفتم: خدا و رسولش به این مسأله داناترند.

ایشان فرمود: به 12 فرقه تقسیم می شوند که همه آنها در آتش جهنمند به جز یک فرقه که نجات یافته اند و تو نیز از آنهایی ای ابا عمرو. و در روایتی دیگر از ایشان در کتاب احتجاج آمده است: 13فرقه از 73 فرقه در بهشت اند که از نوع میانه اند و 12 تای آن در جهنم خواهند بود.

و در کتاب مصابیح نوشته بغوی و دیگر کتب به نقل از ثوبان آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: در زمانی روز قیامت فرا خواهد رسید که قبیله هایی از امت من به مشرکان ملحق و نیز قبایل دیگر از امتم بت پرست و 30 دروغ گو در امت من پدیدار خواهند شد... الخ.

و اخبار پراکنده در این خصوص در متن این کتاب فراوان است. به روایت عیاشی در تفسیر خود و به نقل از سیدالعابدین آمده است که ایشان فرمودند: سوگند به کسی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق به عنوان بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث کرده است، خوبان اهل بیت ما و شیعیانشان به منزله موسی و پیروانش هستند و دشمنان ما و پیروان شان نیز به مانند فرعون می باشند، و همین روایت را فرات بن ابراهیم بدون هیچ تفاوتی در تفسیر خود آورده است.

و نیز در کتاب تفسیر اخیر از امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده است که ایشان فرمودند: هر که بخواهد از امور ما و قوم مان بپرسد، ما و پیروان مان در روزی که خداوند زمین و آسمان ها را آفرید بر سنت موسی و پیروانش بودیم و دشمنان ما در آن روز بر سنت فرعون و پیروانش بودند.

و در تفسیر قمی به نقل از پدرش از نضر از حمید از ابی عبدالله علیه السلام آمده است که ایشان فرمودند: منهال بن عمرو، علی بن حسین علیه السلام را دیدار کرد و به ایشان گفت: چگونه ای ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ ایشان فرمودند: وای بر تو، آیا زمان آن فرا نرسیده که بدانی من چگونه ام. ما در قوم خود به مانند بنی اسرائیل در آل فرعون می باشیم که چگونه فرزندان ما را می کشند و زنان مان را زنده نگه می دارند.

و در کمال الدین به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است، پس از این که فرعون دستور شکافتن شکم زنان باردار را برای یافتن موسی داد، خداوند نخواست

که این قضیه آشکار شود و همچنین بنی امیه و بنی عباس هنگامی که دانستند پادشاهی امیران و ستمگران به دست قائم (عج) از میان می رود، به دشمنی با ما پرداخته و شمشیرهای خود را برای قتل اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و از میان بردن نسل ایشان برکشیدند تا به قائم (عج) دست پیدا کرده و او را به قتل برسانند، اما خداوند نخواست امرش بر هیچ یک از ظالمان آشکار شود و اراده کرد نورش را کامل کند اگر چه مشرکان را خوش نیاید.(1)

در کافی آمده است که علی علیه السلام روزی دستش را بالا برد و فرمود: این قوم مرا به استضعاف کشیدند همان گونه که بنی اسرائیل با هارون چنین کردند.

و در احتجاج به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که ایشان در حدیثی طولانی که درآن ماجرای غدیر را ذکر نمود فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله با مردم به حج رفته بودند و از اهل مدینه و اطراف آن و اعراب 70 هزار نفر یا بیشتر با او همراه بودند و این عدد اصحاب موسی است که از آنان برای هارون بیعت گرفته بود، اما آنان پیمان شکنی کرده و از گوساله و سامری تبعیت کردند.

به همین شکل رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به عدد یاران موسی که پیمان شکسته و تابع گوساله شدند برای خلافت علی علیه السلام بیعت گرفته بود، سنت همان سنت و نمونه همان نمونه.(2)

و در کافی و بشاره المصطفی از امام صادق علیه السلام منقول است که ایشان فرمودند: امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه ای فرمودند: اگر سستی نمی کردید، و از یاری حق پس از پیامبرتان دست نمی کشیدید و در ضعیف کردن باطل سستی نمی کردید کسی که مانند شما نیست بر شما جرأت نمی یافت و کسی بر شما قدرت پیدا نمی کرد و طاعت را از بین نمی برد و آن را در نزد مردم تحقیر نمی کرد ولی شما همان گونه که قوم بنی اسرائیل در زمان موسی گمراه شدند گمراه شدید و به حق می گویم که گمراهی و ظلم شما بر فرزندانم، چندین برابر گمراهی بنی اسرائیل

1- [1] - کمال الدین، ص 146، باب6 ،ح12.
2- [2] - احتجاج طبرسی، ص 56.

است... تا آخر خطبه(1) شیخ ما علامه طاب ثراه فرمود: این بدان معناست که بنی اسرائیل زمانی که به مخالفت با موسی پرداختند و جهاد با او را ترک کردند، چهل سال در خارج از مصر سرگردان شدند و یاران علی علیه السلام نیز تا زمانی که به یاری او نپرداخته و به او بر علیه دشمنانش کمک نرسانند، در دین و اعمال و کردار خود، چندین برابر گمراهی قوم بنی اسرائیل از لحاظ شدت و میزان و نیز به نسبت زمان آن، دچار حیرت و سرگردانی می شوند. و این امت تا کنون حیران و گمراه در دین و احکام خویش است.

و در کافی آمده است که ابابصیر به نزد امام صادق علیه السلام آمد و به ایشان گفت: جانم فدایت، به ما القابی زشت داده اند که کمرمان به خاطر آن شکسته شد و والیان ریختن خون مان را در حدیثی که فقهای آنان روایت کردند، مباح شمرده اند. سپس امام علیه السلام فرمود: آیا منظورت لقب رافضی است؟ گفت: گفتم بله.

امام فرمودند: به خدا سوگند، آنان شما را بدین نام لقب نداده اند بلکه خداوند شما را این گونه نامید، آیا نمی دانی که هفتاد نفر از بنی اسرائیل، فرعون و قومش را نپذیرفتند و آنان عابدترین و محبوب ترین افراد آن جمع نسبت به موسی و هارون و فرزندان شان بودند. بنابراین خداوند به موسی وحی فرمود: این نام را برای آنان در تورات ثبت کند، و من نیز آنان را این گونه نامیدم و به آنان لقب رافضی دادم. بدین ترتیب موسی نیز این نام را برای آنان نگاشت و سپس خداوند این نام را برای شما نگاه داشت تا به شما نسبت داد. ای ابا محمد، آنها خیر و خوبی را نپذیرفتند و شما شر و بدی را رد کردید... الخ. امام باقر علیه السلام همچنین در این باره فرمودند: بنی اسرائیل به مانند این امت در کتاب خدا با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و آنها در کتابی که قائم (عج) نیز با خود به همراه می آورد، اختلاف نظر خواهند داشت، به طوری که بسیاری از مردم او را نمی شناسند و او آن کتاب را به آنان عرضه می دارد و گردن هایشان را خواهد زد.

و در کتاب نصوص با سند از ابن عباس آمده است که فردی یهودی به نزد

1- [1] - نهج البلاغه، خطبه 164 .

پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و سخن میان شان بدان جا رسید که یهودی گفت: شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و تو رسول خدایی. سپس گفت: در کتاب های پیشینیان و در آن چه که موسی بن عمران سفارش آن را به ما کرده است فهمیدم که در آن زمان پیامبری به نام احمد خاتم پیامبران خواهد آمد که پیامبری پس از او نیست و از نسل او ائمه پاکی می آیند که به عدد اسباط اند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابا عماره، آیا اسباط را می شناسی؟ گفت: بله یا رسول خدا. پس فرمود: آنها 12 نفر بودند که لاوی بن أرحیا نیز از آنان بود. یهودی گفت: ای رسول خدا او را می شناسم و او همان کسی بود که چندین سال از میان بنی اسرائیل غیبت کرد و سپس بازگشت و دین خود را پس از نابودی، به عرصه ظهور گذاشت و با پادشاه فرسطیا جنگید تا این که او را به قتل رساند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: امت من نیز حتی بی هیچ تفاوتی به مانند بنی اسرائیل می باشند و دوازدهمین فرزندم غیبت می کند و از دیده ها پنهان می شود تا زمانی که به اذن خداوند ظهور کند... الخ.

و اخبار دیگری نیز که مناسب با این قضیه باشد مانند شرح کلمه گوساله و غیره خواهد آمد.

شیخ علامه ما (ره) در بحارالانوار آورده است: از خبرهای بسیاری ثابت می شود که آن چه در ملت های گذشته رخ داده است در این امت نیز اتفاق می افتد و هر جا خداوند سبحان در قرآن کریم به ذکر داستان ها پرداخت، برای بازداشتن این امت از اعمالی مشابه آن و بیم دادن آنان برای نزول مجازات هایی مانند آن است. چون می داند که نظایر این رفتارها از اینان سر می زند و مشابه آن کیفرها برای آنان خواهد آمد. مانند داستان هارون با گوساله و سامری و ماجرای أبی فصیل و دوستش و قارون و سومی و صفورا و حمیرا و مانند آن که برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام اتفاق افتاد، اما بعضی از آنها با گذشته مطابقت شان واضح و آشکار است و بعضی از آنها احتیاج به هوشیاری و آگاهی دارد. به عبارت دیگر، نیاز بر ذکر وجه تطابق دارد هر چند تطابق معنوی و تأویل باطنی باشد. همان طوری که پیش از این در حدیث گمراهی و سرگردانی بنی اسرائیل و نیز پیش از این در باب سوم از

فصل اول ذکر کردیم، از تأویل عذاب و هلاک بدنی به هلاکت معنوی و گمراهی و محرومیت از علم و نیکی و مانند آن به طوری که ذکر آن گذشت گرفته تا از آن چه در گفتار سوم و در متن کتاب در تأویل آیاتی از این قبیل آمده است، پس پند گیر و هوشیار باش، تا از بعضی ظواهر تنزیل و باطن تأویل استفاده کنی و حق را بشناسی و به راه درست و صحیح هدایت شوی.

ص:133

ص:134

گفتار سوم

اشاره

(1)

در توضیح پاره ای از تأویل های رسیده از ائمه علیهم السلام که از روایات آن بزرگواران دریافت می شود و ما را به تأویل برخی دیگر از آیات که تأویل آن از امامان علیهم السلام نرسیده راهنمایی می کند و نیز شرح این که از این تأویل ها بر می آید که می توان باطن قرآن را به ولایت وامامت مرتبط دانست و این که می توان آیات مربوط به توحید و نبوت را به امامت و ولایت تأویل نمود.

1- [1] - گفتار دوم کتاب به دلیل پاره ای ملاحظات ترجمه نشد.

بدان، تأویل هایی که ما از روایات نقل شده از ائمه علیهم السلام به دست آورده ایم، بر سه قسم است:

اول: تأویلی که به کلمه یا آیه ای مربوط می شود که فقط در یک جا ذکر شده است و نمی توان آن را به دیگر کلمات و آیات، حمل نمود.

دوم: تأویلی که در باره یک کلمه یا آیه است ولی می توان آن را بر دیگر آیات نیز منطبق نمود، بلکه شاید ورود آن عام باشد و بر دیگر موارد نیز صدق کند. این تأویل ها را در این بخش از گفتار، ذکر می کنیم و متن آن را می آوریم یا آن که به جایی که متن آن ذکر شده است، اشاره می کنیم.

سوم: تأویل هایی که، مربوط به آیه خاصی نیست اما می توان آنها را بر آیات، منطبق کرد مانند این روایت از امام علیه السلام که فرمود: ما یدالله (دست خدا) هستیم.

و نظایر آن. چنین تأویل هایی نیز در این گفتار ذکر می شود و متن روایت می آید یا به آن اشاره می شود.

در مورد بخش دوم و سوم باید گفت اگر در این تفسیر به آیه ای برخوردیم که بتوان به این دو صورت، آن را تأویل کرد، تأویل آن را ذکر می کنیم. البته به حدیث مورد نظر و منبع آن نیز اشاره می کنیم، وانگهی اغلب متون را در موارد این تأویل ها می آوریم و گفتنی است از همین بخش از تأویلات محسوب می شود تأویل هایی که به طور کنایی و تعریض و به صورت مجاز عقلی وارد شده است. و نیز آن چه که از قبیل مجاز لغوی است.

به این ترتیب، این گفتار از دو فصل تشکیل می شود که در فصل اول، تأویل هایی را می آوریم که ظاهراً مربوط به قسم اول است و ناگزیریم آنها را جداگانه بیاوریم. در فصل دوم نیز سایر تأویل های عام را به علاوه متن روایات ذکر می کنیم و سپس آن را با خاتمه ای پایان می دهیم که معمولاً پس از هر گفتاری آورده می شود.

فصل اول

اشاره

در توضیح برخی تأویل هایی که به خاطر فوائد زیادی که دارند باید جداگانه ذکر شوند. بیشتر این تأویل ها از نوع مجاز عقلی و اسناد مجازی و کنایه و تعریض است، هر چند می توان برخی از آنها را تحت عنوان مجاز لغوی دانست ولی با تکلّف همراه است، چنان که بر صاحبان اندیشه و تأمل، پنهان نیست. این فصل، شامل هفت باب و یک تکمله است.

باب اول

خداوند متعال در بسیاری از موارد در قرآن، الفاظ و عباراتی را آورده است که ظاهراً عمومیت دارد ولی برحسب باطن به افرادی دلالت دارد که فقط ائمه علیهم السلام یا پی_روان ایشان و یا دشمن_ان آنان و نظایر آن مص_داق آنها می باشن_د.

احادیث فراوانی که پاره ای از آن در تأویل کافرینِ به ولایت و منافقین که در مورد آن نفاق ورزیدند و مشرکین که با امام، شریکی که امام نیست، قرار داده اند دلالت دارد که بعد از این ذکر خواهد شد. مثلاً ظلم به ترک اطاعت از امام و خوض در آیات الهی به تکذیب ائمه و ولیجه به آن چه که به جای ولی امر قرار داده

می شود و عهد و میثاق به آن چه در عالم ذر برای ولایت گرفته شد و نیز عمل صالح به ولایت

تأویل می گردد و نظایر آن که گفته خواهد شد. حقیقت آن است که اگر فرد با بصیرتی در بیشتر موارد مذکور از تفسیر باطن تأمل کند، در می یابد که بیشتر آن از همین گونه است و مجاز و شایع بوده و در الفاظ عام و مطلق و مانند آن استعمال می شود. اساس آن چه را که در باب دوم از فصل نخست در گفتار اول از سخن امام صادق علیه السلام به ابی بصیر نقل کردیم همین بود آنجا که فرمود: هر آیه ای که راجع به بهشت و اهل بهشت است در مورد ما و شیعیان ماست و هر آیه ای که در آن افرادی به بدی یاد می گردند و به دوزخ رهنمون می گردد، حتماً در مورد دشمنان و مخالفان ماست. ایشان به محمد بن مسلم فرمودند: اگر شنیدی خداوند گروهی از این امت را به نیکی یاد کرده مرادش ما هستیم و اگر شنیدی خداوند گروهی از گذشتگان را به بدی یاد کرده، مرادش دشمنان ما هستند.

و همچنین دیگر روایت ها نیز چنین مفهومی دارند. از این رو ما ائمه را در تفسیر آیات وارده ای که به حسب ظاهر عام هستند مختص این آیات تفسیر می نماییم اگر چه باور نداریم فقط مراد ایشان هستند و معنای عام ندارند. همچنین در بسیاری از آیات که آن را همین گونه تفسیر می کنیم، اگر چه در باره آن متن خاصی در آن مورد نیابیم. پس اندیشه کن وغافل مباش و توفیق از آن خداست.

ص:138

خداوند متعال در بسیاری از آیات با عبارات یا توصیفاتی سخن می گوید که برحسب ظاهر بر زمان قبل از معاصران پیامبر صلی الله علیه و آله یا امتّ های گذشته صدق می کند اما به حسب تأویل و باطن هر کس از این امت که این خطاب یا وصف بر او مصداق داشته باشد با توجه به موضعی که نسبت به امامت و ولایت دارد اگر چه در آن زمان نبوده باشند مراد این سخن خواهد بود.

توضیح این سخن در وجه سوم باب سوم فصل اول در گفتار اول در توضیح سخن امام باقر علیه السلام به حمران که فرموده بود: (ظاهر قرآن کسانی هستند که در باره آنان نازل شد و باطنش کسانی هستند که کارهایی مانند کار ایشان انجام داده اند) آمده است در بخش دوم روایت محمد بن مسلم که در فصل گذشته آمده است به آن اشاره شده است و هر صاحب بصیرتی می داند که فرق میان این مسأله و موضوع قبلی بسیار جزئی است.

همچنین ملحقات آن چنین است و در فصل بعدی روایاتی در تأویل الفاظی مانند بنی اسرائیل و أحبار و رهبان و انصار و أهل کتاب و المؤتفکه و أمثال آن به گروه هایی از این امت مانند ائمه و شیعیان آنها و دشمنان شان ذکر خواهد شد.

در تفسیر عیاشی از عبدالله بن سنان به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه شریفه «وَمِن قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ»(1) [و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می کنند و به حق داوری می نمایند] آمده است که فرمود: قوم موسی مسلمانند. و ظاهراً منظور ایشان آن است که این امر بر آنان صدق می کند. و خداوند فقط تمثیلی برای حال این امت ذکر نموده است و آن چه در ذیل کلمه امت گفته خواهد شد، این موضوع را روشن خواهد ساخت. این امر منافاتی با ظاهر آیه ندارد چرا که آشکارا از وجود گروهی در میان قوم موسی سخن رانده که به سوی حق راهنمایی می کردند. همان طوری که بعضی روایات مؤید آن است. والله أعلم.(2)

1- [1] - اعراف/159.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج2 ، ص 34، ح 89.

در بیان این که خداوند گاه در قرآن، خطابی را آورده است که براساس تأویل و باطن قرآن، مخاطب آن کسی نیست که از ظاهر آیات فهمیده می شود و به نظر می رسد خطاب متوجه اوست. گر چه این امر در ضمن خطاب و هنگام سخن با مخاطبی که از ظاهر سخن فهمیده می شود و در یک آیه باشد (همان طور که در ابتدای باب اول فصل نخست در گفتار اول در حدیث جابر ذکر شد).

در کتاب کافی و تفسیر عیاشی به نقل از عبدالله بن بکیر به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمودند: قرآن با روش به دَر می گویم که دیوار بشنود نازل شده است.(1)

مؤلف می گوید: این یک ضرب المثل است برای کسی که سخنی بگوید و منظورش مخاطب مورد نظر نباشد. در این دو کتاب همچنین از ابن أبی عمیر از کسی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: هر سخنی را که خداوند در آن پیامبرش را مخاطب قرار داده است منظور شخص دیگری است که در آن موضع قران از او یاد شده است. مانند آیه شریفه: «وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاکَ لَقَدْ کِدتَّ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئًا قَلِیلاً» [و اگر تو را استوار نمی داشتیم قطعا نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی].

با این آیه خداوند کسی دیگر را مدنظر داشته است. بعضی از محدثین گفته اند:

1- [1] - کافی، ج 2 ص 602 ح 14 باب 13.

شاید مراد کسی باشد که نامش در قرآن آمده ولی ملحدان نامش را حذف کرده اند. همان گونه که در روایت زندیق در فصل سوم از گفتار دوم توضیح داده شد. مؤلف می گوید: شاید راز این سخن همان باشد که در کتاب قرب الإسناد به نقل از بزنطی آمده است که امام رضا علیه السلام برای او نوشت که امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه در مورد مردی چیزی گفته شود و آن چیز در او نباشد ولی بعد از او در فرزندش باشد پس حتماً در او وجود داشته است. بنابراین اگر در امتی که به منزله فرزند برای رسول و امام است خیر یا شری وجود داشته باشد نسبت دادن آن به رسول و امام از باب تسامح منافاتی ندارد و عکس آن نیز صادق است. همچنین در مواردی که پس از این در باره نسبت مجازی رفتارهای بندگان مقرّب توسط خداوند به خودش گفته خواهد شد.

و بیان خدای سبحان در باره منکران ولایت علی علیه السلام و تلقی آن به عنوان انکار پیامبر صلی الله علیه و آله و منکر علی را به عنوان منکر پیامبر دانستن همگی از این قبیل می باشد چرا که علی علیه السلام به منزله پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزند او و رئیس امتش است. با در نظر گرفتن این موضوع و آن چه در وجه دوم از وجوه مورد اشاره در باب سوم فصل اول در گفتار نخست ذکر شد، در این امر تدبّر کن.

در کنزالفوائد به نقل از اعمش آمده است که: شندم که عطا بن أبی ریاح می گوید: در باره آیه «ألقیا فی جهنم کل کفار عنید» از رسول الله سؤال شد، ایشان فرمودند: من و علی هر آن کس را که با ما دشمنی کند به جهنم می اندازیم.

در تفسیر عیاشی به نقل از مفضل بن صالح از یکی از یارانش از امام صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت در باره آیه «قُولُواْ آمَنَّا بِاللّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْنَا» [بگویید ما به خدا و به آن چه بر ما نازل شده ایمان آورده ایم] فرمودند که: منظور از «قُولُواْ» خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد و اما مراد از آیه «فَإِنْ آمَنُواْ بِمِثْلِ مَا آمَنتُم بِهِ فَقَدِ اهْتَدَواْ» [پس اگر آنان (هم) به آن چه شما بدان ایمان آورده اید

ایمان آوردند قطعا هدایت شده اند] دیگر مردم می باشند.(1)

و در همین تفسیر و همچنین در اصول کافی به نقل از امام باقر علیه السلام در باره این آیه چنین روایت کرده اند که منظور آن است که بگویید، به علی و حسن و حسین و فاطمه و ائمه ای علیهم السلام که در پی ایشان آمدند ایمان آوردیم. سپس روی سخن را از خدا و مردم چرخاند، و فرمود: «فَإِنْ آمَنُواْ» که یعنی اگر مردم ایمان بیاورند «بِمِثْلِ مَا آمَنتُم بِهِ» یعنی به علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه پس از ایشان «فَقَدِ اهْتَدَواْ وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا هُمْ فِی شِقَاقٍ» [قطعا هدایت شده اند ولی اگر روی برتافتند جز این نیست که سر ستیز (و جدایی) دارند].(2)

و دلیل این که خطاب آیه به ائمه علیهم السلام می باشد در سوره توبه در ذیل تفسیر آیه «لَقَدْ جَاءکُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِکُمْ» [قطعا برای شما پیامبری از خودتان آمد] و آیه «وَ ما تَشَاؤون إلا أنْ یَشاء الله» [و تا خدا نخواهد (شما) نخواهید خواست] در سوره دهر، بیان خواهد شد. خطاب هایی از این دست در قرآن فراوان یافت می گردد. اما در اینجا به ذکر خبری صریح و جامع در این باره می پردازیم که _ چنانچه در جای خود خواهد آمد _ شیخ کلینی و دیگران آن را روایت کرده اند که اصبغ بن نباته گوید که از امیر المؤمنین علیه السلام در باره آیه «أَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ إِلَیَّ الْمَصِیرُ»(3) [(آری به او سفارش کردیم) که شکرگزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت (همه) به سوی من است] سؤال شد و ایشان در جواب فرمودند: پدر و مادری که خداوند شکر آنان را واجب ساخته و امر به اطاعت آنان کرده است، والدینی هستند که علم را تولید و حکمت را به ارث گذارند و مردم مأمور به اطاعت از آنان هستند. سپس فرمود: «بازگشت به سوی من است» پس بازگشت بندگان به سوی خداوند است. و دلیل این مطلب لفظ والدان می باشد.

سپس خداوند سخن را معطوف به ابن حنتمه و رفیقش می کند و در باره

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1 ص 80 ح 105_ 107.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1 ص80 ح155_157.
3- [3] - لقمان/15.

خاص و عام می فرماید: «وَإِن جَاهَدَاکَ عَلی أَن تُشْرِکَ» [و اگر تو را وادارند تا در باره چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی] یعنی اگر بخواهند که تو با گفته ای در مورد وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شرک بورزی و از آن کس که مأمور به اطاعت از او هستی عدول کنی «فَلَا تُطِعْهُمَا» [از ایشان اطاعت مکن] به سخن آنان گوش مده، سپس سخن را معطوف به والدین کرده و می فرماید: «وَصَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْیَا مَعْرُوفًا» [در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن] یعنی: فضیلت آن دو را به مردم بشناسان و به راه آن دو دعوت کن که این کلام خداست آنجا که می فرماید: «وَاتَّبِعْ سَبِیلَ مَنْ أَنَابَ إِلَیَّ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ» [و راه کسی را پیروی کن که توبه کنان به سوی من بازمی گردد] سپس فرمود: به سوی خدا سپس به سوی ما ائمه و تقوای الهی پیشه کنید و از والدینتان نافرمانی مکنید که همانا خشنودی آن دو خشنودی خدا و خشمشان خشم خداوند است.(1)

علامه مجلسی در بحارالأنوار در شرح این روایت می گوید: ولدا العلم یعنی این که علمِ مردم از ایشان سرچشمه گرفت و میراثشان بعد وفاتشان حکمت بود. پس حق آنها حق حیات روحانی است چرا که حیات روح با علم و حکمت می باشد در حالی که حق والدین جسم انسان است چرا که در حیات دنیوی انسان دخالت داشته اند، حق حیات جسمانی ای که به مرگ می انجامد در حالی که حیات روحانی ابدی و جاودانه است؛ میراث والدین مالی است که جز در زندگی فانی دنیوی از آن بهره مند نمی گردد ولی میراث والدین اول علم و حکمتی است که تا ابد باقی می ماند. بنابراین ایشان به شکرگزاری، یادکردن و اطاعت سزاوارترند.

و منظور از سخن حضرت که می فرماید: و الدلیل علی ذلک: این است که مراد از والدین پیامبر و وصی اش صلّی الله علیهما می باشد، چرا که مجاز در تغلیب مقدم تر از مجاز در کلمه نباشد و مرجّحات ذکر شده دومی (مجاز در کلمه) را رجحان می بخشد، بنا بر این اراده این معنا واضح تر به نظر می رسد. عَطَفَ القول یعنی روی سخن را از والدین به دیگران گردانده که آنها ابن حنتمه همان دومی و دوستش

1- [1] - کافی، ج 1، ص 493، باب 108، ح 79.

همان اولی می باشد.

سخن حضرت که فرمود: در باره خاص و عام یعنی این که روی سخن متوجه رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد چرا که در باره جانشینی امیرالمؤمنین با او جدال کردند و این که خطاب همچنین در بر گیرنده تمامی کسانی است که آن دو مجبورشان کردند تا از ولایت پس از آن که قبول کردند، روی گردانی کنند، یا این که خطاب آیه بنا بر ظاهر عام است ولی بنابر باطن خاص می باشد که مورد اول واضح تر است که در این صورت آن چه پس از آن ذکر فرموده، بنابر قاعده لفّ و نشر می باشد.

می گوید در تفسیر قمی جمله والعام وجود ندارد که شاید ظاهرتر باشد. و خلاصه این که این از تأویل های شگرف و از بطون عمیق قرآن می باشد. مؤلف می گوید: و دلالت روایت بر آن چه که گفتیم آشکار می باشد. از این رو بسیار تدبّر ورز تا آن چه این فصل را از فصل پیش جدا می کند برایت نمایان گردد.

ص:145

برخی از ضمایر در قرآن، براساس تأویل، به چیزی برمی گردد که به صراحت در قرآن ذکر نشده است، بلکه برحسب باطن، مرجع ضمایر محسوب می شود، مانند ضمایری که به ولایت یا به علی علیه السلام و نظایر آن باز می گردد ولی ظاهراً مرجع آن ذکر نشده است

کلینی به نقل از مفضّل می گوید: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَـذَا أَوْ بَدِّلْهُ» [قرآن دیگری جز این بیاور یا آن را عوض کن بگو] پرسیدم، ایشان فرمودند: آنان گفتند «أو بَدّل علیاً» یعنی یا به جای علی کسی دیگر را بیاور.

و در کنزالفوائد کراجکی، در باب تأویل به اهل بیت در حدیث احمد بن ابراهیم آمده است که حضرت فرموده اند: «وَ تَجعلُون رِزْقَكُم» یعنی شکر این نعمت را که به شما روزی داد و با محمدّ و آلش بر شما منّت گذارد را «انَّكُم تُكَذِّبُون» یعنی جانشینش را تکذیب می کنید. «فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ * وَأَنتُمْ حِينَئِذٍ تَنظُرُونَ»(1) [پس چرا آنگاه که(جان شما) به گلو می رسد* و در آن هنگام خود نظاره گرید] یعنی به جانشین او علی علیه السلام نگاه می کنید که دوستانش را بشارت بهشت می دهد و «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ» [و ما از شاهرگ (او) به او نزدیکتریم] یعنی ما از شما به امیرالمؤمنین علی نزدیکتریم «وَلَكِن لَّا تُبْصِرُونَ» یعنی اما شما

1- [1] - واقعه/83.

نمی دانید. و در شرح آیه «وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ» [و بی گمان ابراهیم از پیروان اوست] از سوره صافّات و آیه«وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» [و از اهل کتاب کسی نیست مگر آنکه پیش از مرگ خود حتما به او ایمان می آورد] سوره نساء خواهد آمده که ضمیر در (شیعته) و (به) به علی علیه السلام برمی گردد و همچنین به نقل از تفسیر مقاتل در باب الساعه (روز قیامت) خواهد که ضمیر در (و انّه لعلم للساعه) به حضرت قائم علیه السلام برمی گردد.

و در تفسیر قمی به نقل از ثمالی از ابا جعفر علیه السلام در باب آیه «إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ * نَذِيرًا لِّلْبَشَرِ» [که آیات (قرآن) از پدیده های بزرگ است* بشر را هشدار دهنده است] سوره مدثر آمده است که ایشان فرمودند: این ضمیر به حضرت فاطمه برمی گردد و همین طور تمامی ضمایری که در این سوره آمده است.

و در اصول کافی از محمد بن فضیل نقل شده است که چون از امام کاظم علیه السلام در باره این آیه سؤال کرد، فرمودند: منظور ولایت می باشد. که البته منافاتی میان این دو سخن نیست چرا که هر کدام می تواند بطنی از بطن های معانی باشند یا آن که تفسیر نخست مبتنی بر این باشد که آن چه معتبر است ولایت آن می باشد، در نتیجه در زمره تفسیر عام با ذکر مصداق به شمار می رود.

علامه مجلسی در بحار در شرح روایت قمی می گوید: بعید نیست که ضمائر به ولایت برگردد، هر چند که آیات پیش از آن در باب جهنم و نگهبانان آن نازل شده است، چرا که مفسّران در مورد «وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ» [و این (آیات) جز تذکاری برای بشر نیست] برآنند که ضمیر به جهنّم یا نگهبانان دوزخ و یا به سوره برمی گردد و با وجود این احتمال برگشت ضمیر به سوره دیگر بعید نمی باشد. ایشان در ادامه می افزایند احتمال دارد که این تهدیدات متوجه کسانی است که به ایشان ستم روا داشتند و حقّ آن حضرت و خاندانش را غصب کردند. در اصول کافی نیز از سالم حناط آمده است که: خدمت اباجعفر علیه السلام عرض کردم که مرا از سخن باری تعالی که می فرماید: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ» [روح الامین آن را بر دلت نازل کرد] آگاه نمایید، ایشان فرمودند: آن ولایت امیرمؤمنان علیه السلام می باشد.

و همانند این در کنزالفوائد ذکر شده است و در پایان آن آمده که در کتب

ص:147

پیشینیان آمده است که: منظور ولایت علی علیه السلام می باشد. و همچنین در سوره شعراء خواهد آمد که سبب مذکر بودن ضمیر، آن است که (ولایه) از آنجا که مصدر است، در مذکر و مؤنث بودن برابر است. دقت کن و توجه نما که احتمال می رود مبنای این تفسیر بر این پایه است که ولایت بخشی از قران منزل است و به دلیل اهمیت ولایت در اینجا از او یاد شده است.

بر این اساس، این روایت از شواهدی است که در فصل پیش و در این فصل ذکر کرده ایم مبنی بر این که از باب ارجاع ضمیر می باشد که البته این دو بعید می باشد. و خداوند و راسخون در علم از حقایق سخنش آگاهند.

ص:148

در بیان این که بعید نیست بتوان آن چه را که ظاهراً از آن به گذشته تعبیر شده است، به آینده تأویل نمود. چنان که بسیاری از تأویلات، چنین اقتضا می کند.

شیخ کلینی در اصول با استناد بر سخن امام باقر علیه السلام اینگونه روایت می کند که ایشان فرموده اند: چون خداوند بداند که چیزی محقق می گردد، از آن به سبک ماضی خبر می دهد.

یعنی از آنجا که وقوع قطعی چیزی در علم کامل خداوند سبحان وجود دارد یا اینکه آن چیز قطعاً رخ خواهد داد از آن به شیوه آن چه واقع شده خبر داده می شود، حال چه آن رخداد از زمره مسائل باشد که ظاهر قرآن و تنزیل بر آن دلالت دارد و یا باطن و تأویلش همان گونه مقتضای تطابق می باشد.

همچون احوال روز قیامت و ثواب و عِقاب و مسائلی از این قبیل، مثل رجعت و قضایای آن و آن چه از امت در باره امامت صادر می گردد و مانند اینها از چیزهایی که در جای خودش آشکار خواهد گشت. و پرواضح است که بر این اساس تردید مذکور به طور کلّی از میان می رود.

ص:149

در بیان آن چه از روایات به دست می آید مبنی بر این که بیشتر مطالبی که خداوند متعال به خود، نسبت می دهد به صیغه یا ضمیر جمع است.

همچون آیات: «فَلَمَّا آسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ»(1) [و چون ما را به خشم درآوردند از آنان انتقام گرفتیم] و «إِنَّ إِلَیْنَا إِیَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنَا حِسَابَهُمْ»(2) [در حقیقت بازگشت آنان به سوی ماست* آنگاه حساب (خواستن از) آنان به عهده ماست] و کلمات قرآنی ای از این دست. که سرّ آن وارد ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در احکام آن می باشد. و حتّی چنانچه در وجه پنجم باب سوم از فصل اول گفتار نخست در توضیح این مسأله متذکّر شدیم، در بسیاری از این آیات، ایشان مدّ نظر می باشند. و این از جمله مجازهای رایج در سخن بزرگان است که در اینجا تنها به نقل برخی از روایات دالّ بر آن اکتفا می کنیم.

کلینی در روایت صحیح پیرامون آیه «فَلَمَّا آسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ»(3) [و چون ما را به خشم درآوردند از آنان انتقام گرفتیم] از ابا عبدالله علیه السلام به نقل از حمزه بن بزیع روایت می کند که ایشان فرمودند: خداوند سبحان آنگونه که ما تأسف می خوریم متأسف نمی شود بلکه اولیائی برای خویش آفریده است که آنان غضب می کنند. آنان مخلوقند و مربوب و خشنودی آنها را خشنودی خویش و خشم آنان

1- [1] - زخرف/ 55..
2- [2] - غاشیه/25و26.
3- [3] - زخرف/55 .

را خشم خویش قرار داده است. چرا که ایشان را دعوت کنندگان و راهنمایان به سوی خود قرار داده است و به همین خاطر است که چنین جایگاهی یافته اند. بنابراین خداوند آن گونه که خلق تأسف می خورند متأسف نمی شود بلکه معنای آن، این چنین می باشد.

و فرموده است که: هر کس به ولی ای از اولیای من اهانت کند، آشکار به جنگ با من برخاسته و مرا به نبرد طلبیده است و فرموده است «مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»(1) [هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت خدا را فرمان برده] و همچنین: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَکَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»(2) [در حقیقت کسانی که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند دست خدا بالای دست های آنان است]. که کل این مسائل و امثال آن را که ذکر نمودم. پس خشنودی، غضب و... یعنی اموری که شبیه به این روایت می باشد نیز از این دست به شمار می روند که در این روایت به صراحت مقصود از آنها بیان شده آن گونه که در فصل بعد بیان می شود.

در اصول کافی و دیگر کتب، از امام صادق علیه السلام به نقل از زراره آمده است که از ایشان در باره آیه «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَـٰكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»(3) [ولی (آنان) بر ما ستم نکردند بلکه بر خویشتن ستم روا می داشتند] سؤال کردم، در جواب فرمودند: خداوند بزرگتر، عزیزتر و والاتر و قدرتمندتر از آن است که مورد ستم قرار گیرد، بلکه او ما را از خود قرار داده است و ظلم بر ما را ظلم بر خویش و دوستی ما را دوستی خویش قرار داده است و آنجا که می فرماید «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ»(4) [ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند] یعنی امامانی از ما.

و در همین کتاب از اباالحسن علیه السلام به نقل از محمّد بن فضیل در قالب

1- [1] - نساء/80 .
2- [2] - فتح/10 .
3- [3] - بقره/57.
4- [4] - مائده/54.

حدیثی طولانی آمده است که از ایشان در باره آیه «یُدْخِلُ مَن یَشَاء فِی رَحْمَتِهِ»(1) [هر که را بخواهد به رحمت خویش درمی آورد] پرسیدم، فرمودند: مراد «فی ولایتنا» _ در ولایت ما _ می باشد و فرمودند: «وَالظَّالِمِینَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِیمًا»(2) [و برای ظالمان عذابی پردرد آماده کرده است] آیا نمی بینی که خداوند می فرماید: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَـکِن کَانُواْ أَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ»(3) [ولی (آنان) بر ما ستم نکردند بلکه بر خویشتن ستم روا می داشتند] و در ادامه افزودند: خداوند عز و جل عزیزتر و قدرتمندتر از آن است که مورد ستم قرار گیرد و یا این که ظلم را به خویش نسبت دهد بلکه او ما را از خود قرار داده است و ظلم ما را ظلم بر خویش و دوستی ما را دوستی خویش شمرده است. و بر این اساس قرآن را بر پیامبر خویش نازل کرد و فرمود: «وَمَا ظَلَمُناهم وَلَـکِن کَانُواْ أَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ» [ما بر آنان ستم نکردیم بلکه آنها خود بر خویشتن ستم روا می داشتند]. روای می گوید: گفتم آیا این تنزیل است؟ که فرمودند: آری. و همچنین امثال این تأویل از کتاب الاحتجاج در قالب سخن آن زندیق مذکور در فصل سوم گفتار دوم بیان شد.

شیخ علاّمه _ طاب ثراه _ در کتاب بحار در شرح حدیث محمّد بن فضیل می نویسد: در باب سخن حضرت علیه السلام یعنی «فی وِلایَتِنَا» بایست متذکّر شد که شکی نیست که ولایت از بزرگ ترین رحمت های دنیوی و اخروی است و ظلم بر آنها بزرگترین ظلم است؛ پس ایشان مطمئناً در حکم آیه داخل می شوند اگر نگوییم آیه منحصر به آنان است به این قرینه که سوره در شأن آنها نازل شده است.

سپس می افزاید: از ظاهر سخن چنین برمی آید که مراد از ظالمین کسانی هستند که به خداوند ظلم روا داشتند یعنی بر ائمه علیهم السلام ستم روا داشتند و خداوند چنین تعبیری آورده است تا بیان دارد که ظلم بر آنان به منزله ظلم بر خود خداوند باری تعالی است.

در نتیجه خداوند بلندمرتبه والاتر از آن است که کسی نسبت ظالمیّت یا

1- [1] - دهر/31 .
2- [2] - همان .
3- [3] - بقره/57 .

مظلومیّت به او دهد تا که از این رهگذر نیاز به نفی آن از خود داشته باشد بلکه خداوند سبحان انبیاء و اوصیاء را از خود قرار داده است آن گونه که چیزی را که به آنان نسبت می دهد، به خود منتسب کرده تا از این رو شأن ایشان در نزد خود را بیان کند. بنابراین مقصود از «وَ مَا ظَلَمْناهُم» نفی ظلم از خویش نیست، بلکه منظور این است که حجت های الهی به مردم با قتل و جبر بر اسلام و استقامت برحق ظلم نمی کنند بلکه این مردم هستند که با ترک پیروی انبیاء و اوصیاء _ که درود خدا بر آنان باد _ بر خویشتن ستم روا می دارند.

و همچنین می نویسد: این آیات در مواضع مختلفی از قرآن آمده است؛ مثلاً در سوره بقره: «وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى»(1) [و بر شما ابر را سایه گستر کردیم و بر شما گز انگبین و بلدرچین فرو فرستادیم] تا انتهای آن چه گذشت و در سوره هود: «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَـكِن ظَلَمُواْ أَنفُسَهُمْ»(2) [و ما به آنان ستم نکردیم ولی آنان به خودشان ستم کردند] و در سوره نحل: «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَـكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»(3) [و بر کسانی که یهودی شدند آن چه را قبلا بر تو حکایت کردیم حرام گردانیدیم و ما بر آنان ستم نکردیم بلکه آنها به خود ستم می کردند].

آیه نخست در سوره بقره و اعراف آمده است و آیه دوم در سوره نحل. بنابر این اعتبار سخن ایشان که می فرماید آری، در پاسخ سؤال آیا این تنزیل را می گویی، مشکل است، چرا که قرار گرفتن ولایت در مکان رحمت بسیار بعید می باشد و وجود آیه با وجود ستمگران به آل محمد علیهم السلام آن گونه که گفته شده است با سخن حضرت (ما را از خود قرار داد و درآمیخت...) منافات دارد؛ مگر این که گفته شود مقصود از تنزیل مدلول مطابقی و تضمّنی آن است نه مدلول التزامی آن چرا که جبرییل به هنگام نزول آیه آن را گفته است. وی می گوید: در برخی نُسَخ آمده بر ما ستم کردند یا ضمیر «هم» در جمله آخر آمده، نشان می دهد که بر این

1- [1] - بقره/57.
2- [2] - هود/101.
3- [3] - نحل/118.

اساس در سوره نحل نیز چنین می شود و ضمیر «هم» تاکید است و مضمون آن با آن چه در سوره بقره و أعراف آمده مطابقت دارد و می نویسد: و اگر گفته شود که این آیه با آن چه در صدر آیه آمده منافات دارد چرا که در حقیقت استدراکی است برای آن چه توّهم می شود یعنی مسأله تحریم ظلم بر ایشان، در نتیجه خداوند بیان داشته که این جزای ظلم بر آنان است، در پاسخ می گویم: خداوند باریتعالی در سوره نساء می فرماید: «فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَن سَبِيلِ اللّهِ كَثِيرًا»(1) [پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زد و به سبب آنکه (مردم را) بسیار از راه خدا باز داشتند چیزهای پاکیزه ای را که بر آنان حلال شده بود، حرام گردانیدیم.] بنابراین احتمال دارد که این بیان که ظلم آنان که سبب تحریم طیّبات بر آنان شد، ظلم بر ما یا بر انبیاء و اولیاء ما نبوده است بلکه ظلمی بوده است بر خود ایشان چرا که به سبب آن، طیّبات دنیا و آخرت را بر خود حرام کردند. (پایان کلام شیخ _ أعلی الله مقامه).

و بر کسی پوشیده نیست فوائد این سخن که به وسیله آن، ظواهر این آیات و بواطن آن در ارتباط با ائمه علیهم السلام و دشمنان شان آشکار می گردد. چنانچه ان شاء الله به بیان بطون حاصله از تأویل این آیات خواهیم پرداخت. بنابراین همان گونه که علاّمه(ره) متذکّر شدند، از دلالت خبر بر این که مقصود از ظالمین در قرآن کسانی هستند که با ظلم بر پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بر خداوند ظلم کردند و از این که مقصود از سخن ایشان در تفسیر «الظَالِمِین» ظالمان بر خاندان حضرت محمدّ صلی الله علیه و آله می باشد، غافل مشو. والله اعلم.

و برخی از جماعت ما (شیعیان) از جمله کراجکی در کنزالفوائد با سندهای متعددّی از فرات بن ابراهیم و همچنین برقی در محاسن و ابن شهرآشوب در مناقب و همچنین برسی به نقل از ائمه علیهم السلام آورده اند که مقصود از آیه «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ»(2) [در حقیقت بازگشت آنان به سوی ماست* آنگاه حساب (خواستن از) آنان به عهده ماست] ائمه علیهم السلام می باشد.

1- [1] - نساء/160.
2- [2] - غاشیه/25و26 .

و ما در اینجا به ذکر حدیث کراجکی می پردازیم که با سندی موثق در حد صحیح از جمیل بن دراج آورده است که گفت: به اباالحسن علیه السلام عرض کردم: آیا با آنان راجع به تفسیر جابر سخن بگویم؟ فرمود: به انسان های پست می گویی که آن را پخش می کنند. آیا نه این است که می خوانی: «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» [در حقیقت بازگشت آنان به سوی ماست* آنگاه حساب (خواستن از) آنان به عهده ماست]. گفتم: بله، فرمود: چون روز قیامت فرا رسد و خداوند همه را گرد آورد ما خود محاسبه کنندگان شیعیانمان هستیم از این رو در باره آن چه میان آنان و خداوند است از خداوند می خواهیم که ما در باره آن حکم کنیم و خداوند اجازه آن را می دهد و در باره آن چه میان آنان و میان مردم است از آنها طلب بخشش می کنیم و آنان آن را به ما می بخشند و در باره آن چه میان ما و آنان است ما خود برای بخشودن و عفو کردن سزاوارتریم.

مؤلف می گوید: به منظور اثبات این مطلب برای اهل بصیرت این روایات و آن چه گذشت و همچنین آن چه در فصل بعد و دیگر فصول خواهد آمد کفایت می کند. بنابراین غافل مباش و اگر برخی از این تفاسیر را دیدی انکار مکن و همچنین از آن چه در این روایت اخیر آمد مبنی بر این که ائمه علیهم السلام این قبیل تأویلات و تفاسیر شگرف را برای هر کس اظهار نمی داشتند غافل مباش، چنانچه نظیر آن در روایت ذریح المحاربی که در باب دوم فصل نخست از گفتار اول ذکر شد، آمده است. و این عدم اظهار به خاطر ضرری است که در پی انتشار این روایات نزد دشمنان، حاصل می گردد و همچنین به خاطر عدم توانایی برخی مردم و بلکه بیشتر آنان در درک حقیقت مقصود از سخن می باشد؛ مخصوصاً در باب احوال ائمه علیهم السلام که نباید دچار افراط غلو و تفریطِ انکار گردد که توضیح بیشتر این مسأله انشاء الله در بحث ابطال مذهب غالیان خواهد آمد.

باب هفتم

در بیان آن چه از روایات به دست می آید مبنی بر این که استعمال لفظ الله و إله و رب، براساس باطن قرآن و تأویل آن در موارد مختلف، به امام تأویل می شود.

و این چنین است حالت برخی از ضمائری که برحسب قرآن به خداوند سبحان برمی گردد، و تأویل آن چه خداوند با اضافه نمودن الفاظی همچون عبادت، اطاعت، معرفت، رضا، خشم، نفرین، دشمنی، بی نیازی، فقر و امثال اینها، به خود نسبت داده است. در فصل بعد خواهد آمد که اینها به امام تعلّق دارد مثل پیروی و اطاعت از ایشان و رضا، خشم، نفرین و آزردن ایشان و همچنین دشمنی و بی نیازی و فقر و...و همچنین چگونگی تأویل خدایان و انداد به خلفای جور و پیشوایان ضلالت و تأویل عبادت آنها به اطاعت از اینان بیان خواهد شد.

و همین طور در شرح این مسأله، کلامی مبسوط در باب سوم فصل اول از گفتار نخست مخصوصاً در وجه پنجم آن آوردیم و بیان داشتیم که بیشتر این مسائل از باب مجاز عقلی و جواز در اسناد می باشد. البته از فحوای برخی از روایاتی که ذکر خواهیم کرد برمی آید که پاره ای از این مسائل از نوع مجاز لغوی و به نسبت معنای عرفی و در هر صورت تأویل هایی که بیان می شود در حقیقت برگرفته از روایات می باشد همان گونه که برخی از این روایات مخصوصاً در فصل پیش بیان شد و روایات دیگری نیز در فصل بعد و در لابه لای کتاب خواهد آمد و در این زمینه به بیان آن چه که نص صریح در این باره است می پردازیم. از این رو توّهم

احتمال غلو که لغزشگاه خطیری است نیز برطرف می شود.

طبرسی در کتاب احتجاج در قالب حدیثی طولانی از امام علی علیه السلام می نویسد که ایشان فرمود خداوند در آیات «هُوَ الَّذِی فِی السَّمَاء إِلَهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلَهٌ»(1) [و اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست] و «هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَمَا کُنتُم»(2) [هر جا باشید او با شماست] و «مَا یَکُونُ مِن نَّجْوَی ثَلَاثَهٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ»(3) [هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر اینکه او چهارمین آنهاست] بر آن است تا سیطره امینانش را بر تمامی خلق به وسیله قدرتی که در وجود ایشان قرار داده بیان دارد و این که عمل آنها عمل پروردگار می باشد. و عیّاشی در تفسیر خود از ابوبصیر نقل می کند که می گوید: شنیدم که اباعبدالله علیه السلام فرمود: «لاَتَتَّخِذُواْ إِل_هَیْنِ اثْنَیْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلهٌ وَاحِدٌ»(4) [دو معبود برای خود مگیرید جز این نیست که او خدایی یگانه است] یعنی دو امام برای خود اختیار مکنید که همانا امام تنها یکی است.

و در کنزالفوائد کراجکی در باره آیه «أَإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لاَ یَعْلَمُونَ»(5) [آیا معبودی با خداست (نه) بلکه بیشترشان نمی دانند] از علی بن اسباط به نقل از ابراهیم جعفری و او نیز از أبی الجارود نقل می کند که اباعبدالله علیه السلام فرمود: یعنی در هر زمانه ای یک امام هدایت به همراه امام ضلالت وجود دارد.

و در همین کتاب از سدیر صیرفی آمده است که می گوید: شنیدم که بیّاع هروی از اباجعفر علیه السلام در باره مرجئه سؤالی کرد و ایشان فرمودند: با آنان نماز بگذار، در تشییع آنان شرکت کن و از بیمارانشان عیادت نما، پس چون مردند برای آنان طلب آمرزش مکن، زیرا نگاه که نامی از ما در نزد آنها برده می شد مشمئز می گشتند و چون نامی از دیگران برده می شد، شاد و مسرور می گردیدند.

1- [1] - زخرف/84 .
2- [2] - حدید/4.
3- [3] - مجادله/ 7.
4- [4] - نحل/51 .
5- [5] - نمل/61.

و این کلام حضرت علیه السلام تأویل این سخن پروردگار است که: «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ»(1) [و چون خدا به تنهایی یاد شود دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند منزجر می گردد و چون کسانی غیر از او یاد شوند، به ناگاه آنان شادمانی می کنند] و اشمئزاز به معنای انزجار و تنفر می باشد. و قمی در تفسیر آیه «وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّى إِلَهٌ مِّن دُونِهِ»(2) [و هر کس از آنان بگوید من (نیز) جز او خدایی هستم] نقل می کند که مقصود کسی است که گمان کرده امام است، حال آن که امام نیست. و در کافی و غیبه نعمانی از جابر نقل شده است که می گوید: چون از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللّهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّهِ»(3) [و برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی (برای او) برمی گزینند و آنها را چون دوستی خدا دوست می دارند] پرسیدم، در جواب فرمودند آنان اولیای فلان و فلان هستند، آنها را به جای امامی که خداوند برای مردم قرار داده است امام خود برگزیدند.

مؤلف می گوید: سخن «یحبونهم» موید این معنا می باشد، چرا که ضمیر برای عاقل آمده است و بنابراین مقصود از حبّ الله حبّ امام و اولیاءالله می باشد. همچنین در کافی آمده است که از امام صادق در باره آیه «هُنَالِکَ الْوَلَایَهُ لِلَّهِ الْحَقِّ»(4) [در آنجا (آشکار شد که) یاری به خدای حق تعلق دارد اوست] سؤال شد، فرمودند: یعنی ولایت علی علیه السلام.

مؤلف می گوید: و چه بسا در این باب گفته شود که منظور ولایت مخصوص خداوند است که به همراه ولایت علی علیه السلام می باشد. و این روایت در واژه ولی خواهد آمد.

1- [1] - زمر/45.
2- [2] - انبیاء/29.
3- [3] - بقره/165 .
4- [4] - کهف/44 .

و در مناقب ابن شهرآشوب از امام باقر علیه السلام در باره آیه «لَّقَدْ سَمِعَ اللّهُ قَوْلَ الَّذِینَ قَالُواْ إِنَّ اللّهَ فَقِیرٌ»(1) [مسلما خداوند سخن کسانی را که گفتند خدا نیازمند است و ما توانگریم شنید] آمده است که فرمودند: آنان کسانی هستند که می پندارند امام نیازمند چیزهایی است که بدو می دهند.(2) که بایست بگویم: منظور این است که آنان فقر را به خداوند نسبت ندادند بلکه چون فقر و نیاز را به ائمّه خود نسبت دادند، گویی که آن را بنا بر آن چه گذشت به خود خداوند نسبت داده اند.

اما آن چه در تفسیر قمی در باره آیه مذکور آمده مبنی بر این که حضرت فرمودند: به خدا سوگند که اینان خدا را ندیدند که ببینند فقیر است بلکه اولیای الهی را فقیر یافتند. پس گفتند اگر خدا غنی بود اولیایش را غنی می ساخت(3)، که این منافاتی با آن چه گفتیم ندارد بلکه چه بسا تأییدی برای آن باشد و نهفته نیست که این توجیهی است که در بسیاری از این قبیل موارد رایج می باشد، همان گونه که در فصل گذشته آمد و همچنین در تفسیر آیه سوره انعام: «وَلاَ تَسُبُّواْ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ فَیَسُبُّواْ اللّهَ»(4) [و آنهایی را که جز خدا می خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی (و) به نادانی خدا را دشنام خواهند داد] خواهد آمد. و عیّاشی روایت کرده که چون از امام صادق در باره این آیه سؤال شد فرمودند: آیا دیده ای که کسی به خدا دشنام دهد؟ گفتم: خیر چگونه ممکن است؟ فرمودند: هر کس ولی خدا را دشنام دهد به خدا دشنام داده است.(5)

و در علل و دیگر کتب با سندهای مختلفی از امام صادق به نقل از سلمه بن عطاء آمده است که ایشان فرمودند: حسین علیه السلام بر یارانش وارد شد و فرمود: خداوند عز و جل بندگان را نیافریده است مگر برای این که او را بشناسند پس چون او را شناختند و عبادت کردند با بندگی او، از بندگی غیر از او بی نیاز گشتند. مردی

1- [1] - آل عمران/181.
2- [2] - مناقب ابن شهرآشوب، ج 4 ،ص 55.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 134.
4- [4] - انعام/108.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 403.

به امام عرض کرد: ای پسر رسول خدا پدر و مادرم به فدایت، معرفت و شناخت خدا چیست؟ فرمود: شناخت خداوند در هر روزگار شناخت امامی است که اطاعت از او را بر آنان واجب ساخته است.

علّامه مجلسی(ره) در بحار می گوید: همانا شناخت خدا را به شناخت امام تفسیر فرمودند تا بیان دارند که شناخت خداوند جز از طریق امام به دست نمی آید یا بدین خاطر که شرط بهره مندی از شناخت خداوند باری تعالی شناخت امام علیه السلام می باشد.

در کتاب فضائل علی علیه السلام آمده است که امام خطاب به سلمان فارسی و ابوذر _ رضی الله عنهما _ فرمودند: ایمان کسی کامل نمی گردد تا این که کُنه شناخت مرا به نورانیت تمام درک کند. پس چون مرا این گونه شناخت، خداوند قلب او را برای ایمان می آزماید و هر کس از آن کوتاهی ورزد، متردد و شکاکی بیش نیست.

سپس فرمودند: شناخت من به نورانیت می باشد و شناخت خداوند عز و جل همان شناخت من به نورانیت است و این همان دین خالصی است که خداوند فرمود: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»(1) [و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را بپرستند و در حالی که به توحید گراییده اند دین (خود) را برای او خالص گردانند.] کراجکی (ره) می گوید: از آنجا که شناخت خداوند و اطاعت او به کسی که امام را نشناخته سودی نمی رساند و شناخت و اطاعت امام جز پس از شناخت خداوند فایده ای ندارد، صحیح است که گفته شود شناخت خداوند و طاعت او همان شناخت امام است و بالعکس.

و این موید مطلبی است که به نقل از امام باقر علیه السلام در اصول کافی آمده است که فرمودند: هر کس به سخنگویی گوش فرا دهد او را بندگی کرده است پس اگر سخنگو از خداوند سخن می راند، او بی شک خدا را عبادت کرده و اگر از شیطان سخن می راند بی شک شیطان را عبادت نموده است.

1- [1] - بیّنه/5.

و همچنین در همین کتاب از عیسی بن عبدالله نقل شده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: جانم به فدایت، عبادت چیست؟ فرمودند: حسن نیّت با اطاعت از راههایی باید از آن اطاعت کند. و درتفسیر قمی از امام صادق علیه السلام آمده است که در حدیثی فرمودند: عبادت رکوع و سجود نیست بلکه طاعت مردان است پس هر کس مخلوقی را در معصیت خالق اطاعت ورزد، بی شک او را بندگی کرده است. و از قمی در تفسیر سخن خداوند در سوره کهف «وَلاَ یُشْرِکْ بِعِبَادَهِ رَبِّهِ أَحَدًا»(1) [و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد] خواهد آمد که امام صادق علیه السلام فرمودند: یعنی در کنار ولایت آل محمد دیگران را برنگزیند.(2)

و از امام صادق علیه السلام به نقل از عیاشی آمده است که فرمودند: این آیه یعنی تسلیم علی علیه السلام بودن. این که کسی را که خلافت از آن اوست و نه او از اهل خلافت است، در مسأله خلافت شریک او قرار ندهد.(3)

و همچنین در تفسیر آیه «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»(4) [و زمین به نور پروردگارش روشن گردد] در سوره زمر از قمی نقل خواهد شد که امام صادق علیه السلام فرمودند: پروردگار زمین یعنی امام زمین. و در بصائر از امام علی علیه السلام به نقل از سلیم بن قیس آمده است که ایشان در حدیثی پیرامون رجعت فرمودند: من پروردگار زمینم که زمین بدو آرامش می یابد.

و در مناقب ابن شهرآشوب در تفسیر آیه «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»(5) [و پروردگارشان باده ای پاک به آنان می نوشاند] آمده است: یعنی سیّد آنان علی علیه السلام و می گوید: دلیل این که رب به معنای سیّد است، آیه «اذْکُرْنِی عِندَ رَبِّکَ»(6)

1- [1] - کهف/110.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص21.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 379.
4- [4] - زمر/69.
5- [5] - دهر/21.

6- [6] - يوسف/42.

[مرا نزد آقای خود به یاد آور] می باشد.(1)

و در بصائر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره آیه «وَکَانَ الْکَافِرُ عَلَی رَبِّهِ ظَهِیرًا»(2) [و کافر همواره در برابر پروردگار خود هم پشت (شیطان) است] می فرماید: تفسیر این آیه در بطن قرآن علی علیه السلام می باشد که از لحاظ ولایت ربّ او می باشد و ربّ آفریننده ای است که وصف نمی گردد. برخی از محققین گفته اند، یعنی ربّ مطلق و بدون قید ولایت، پروردگار باری تعالی می باشد.

قمی هنگام ذکر این خبر می نویسد: گاهی انسان ربّ نامیده می شود همچون آیه «اذْکُرْنِی عِندَ رَبِّکَ»، و مالک هر چیزی ربّ آن نامیده می شود همچون«وَکَانَ الْکَافِرُ» که منظور آیه دومی می باشد.

و در تفسیر قمی در باره آیه «مَّثَلُ الَّذِینَ کَفَرُواْ بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ کَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ»(3) [مثل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند کردارهایشان به خاکستری می ماند که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد] آمده است که: هر کس به ولایت علی علیه السلام اقرار نکند عملش باطل می گردد، به سان خاکستری که باد بر او بوزد و آن را با خود ببرد.(4)

و در کنزالفوائد در تفسیر باطن اهل بیت در تأویل آیه «قَالَ أَمَّا مَن ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ یُرَدُّ إِلَی رَبِّهِ فَیُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّکْرًا»(5) [گفت اما هر که ستم ورزد عذابش خواهیم کرد سپس به سوی پروردگارش بازگردانیده می شود، آنگاه او را عذابی سخت خواهد کرد] آمده است که امام علیه السلام فرمودند: «ثُمَّ یُرَدُّ» یعنی به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برگردانده می شود و ایشان او را به عذابی سخت کیفر خواهد کرد تا جایی که می گوید: «یَا لَیْتَنِی کُنتُ تُرَابًا»(6) ای کاش من خاک بودم

1- [1] - مناقب ابن شهرآشوب، ج 2،ص 185.
2- [2] - فرقان/ 55
3- [3] - ابراهیم/18.
4- [4] - مناقب ابن شهرآشوب، ج 2، ص 185.
5- [5] - کهف/87.

6- [6] - نبأ/40.

یعنی از شیعه ابوتراب بودم.

علاّمه مجلسی در بحار می گوید: ممکن است که مقصود از بازگرداندن به نزد پروردگار، بازگرداندن به نزد کسی باشد که خداوند او را روز قیامت برای حساب رسی خلائق تعیین نموده است، و این مجازی رایج می باشد. و مقصود از «رَبّ» امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد؛ چرا که او کسی است که خداوند برای تربیت علم و کمالات خلق قرار داده است و ایشان صاحب و حاکم آنان در دنیا و آخرت می باشد.

مؤلف می گوید: در ذیل واژه ربّ معنای لغوی آن خواهد آمد و این که علی علیه السلام ربّانی این امّت است چنانچه قرآن می فرماید: «الربَّانِیونَ و الأَحْبَار»(1) و روایات بسیاری دالّ بر آن چه در این فصل آوردیم وجود دارد که متناسب با شرح کلمات و در لابه لای کتاب در فصل بعد ذکر خواهیم کرد، تا جایی که تأویل آیه «وَیُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفْسَهُ»(2) [و خداوند شما را از (عقوبت) خود می ترساند] بر امام علیه السلام نیز خواهد آمد و همچنین چنان چه ذیل کلمه (نفس) و تفسیر آیه خواهیم دید، تمامی از باب مجاز می باشد، همان طور که بارها متذکّر گشتیم.

1- [1] - مائده/44.
2- [2] - آل عمران/28.

چون سخن بدین جا کشیده شد و ناچار به بیان این مسأله پرداختیم، پس چه بسا آن کس که فاقد بصیرتی نافذ و اندیشه ای صائب است و از تشخیص جایگاه الفاظ و تفکیک حقیقت از مجاز بی بهره است، دچار توّهم گردد که این مسأله از بدعت های مفوّضین جاهل است و بر طبق عقاید غالیان باطل که در شأن ائمه از حدّ اعتدال تجاوز نموده اند.

از این رو مایلم که در اینجا به تبیین حقیقت صریح علمای حدیث مان بپردازم که در دین جز بر آن چه اخبار صحیح از ائمه معصومین علیهم السلام حکایت می کنند تکیه نورزیدند و همچنین به بیانی مختصر از مذاهب فاسد منسوب به مفوّضین و غالیان و نقل چکیده ای از روایات دالّ بر این مسأله که از ائمه دین صلوات الله علیهم نقل گردیده است بپردازم تا راستی حقّ و انحراف باطل و توّهم جهّال و اسرار کلام الله مجید آشکار گردد و فاصله بسیار میان آن چه ما از رهگذر تأویل در پی آنیم و آن چه جاهلان پنداشته اند نمایان گردد؛ از این رو در این باب به طولانی شدن کلام توجهی نمی ورزیم.

بدان که مردم در شناخت احوال ائمه علیهم السلام بر دو شقّ مخالفند: گروهی طریق افراط در پیش گرفتند تا به سرحدّ غلوّ و تفویض رسیدند. و گروهی مسیر تفریط اختیار کردند تا آنجا که به انکار بسیاری از فضائل ائمه علیهم السلام مبتلا گشتند. و سبب همگی چنان که نمایان خواهد گشت، چیزی است واحد، و آن توّهم استقلال عقل است در ادراک این قبیل امور که جز از طریق اخذ از ائمه و مراجعه به کلام موثق ایشان در اثبات و نفی آن، و به همراه داشتن فهمی سلیم و ادراکی درست

و تمسّک به علمی استوار و پرهیز از تکیه بر ظن و تخمین حاصل نمی گردد. بنابراین می بینی که به نسبت اختلاف سطح درک و عقل، احوال مختلفی دارند و به نسبت تباین و فهمشان، آراء و سخنانشان متباین است و چه بسا چنین افرادی که دیگری را تکفیر کرده اند و در همان حال دیگری او را تکفیر کرده است.

تبیین مسأله این است که بسیاری از قدمای شیعه و هم عصران ائمه علیهم السلام به جهت این که با مخالفان امر امامت و ولایت بسیار معاشرت داشتند و این مخالفان کسانی بودند که حکومت حاکم را به صرف بیعت جایز می شمرند و لو این که از هرگونه گوهر علم و عمل و شرافت نسب و حسب بی بهره باشند، باعث گردید تا از ویژگی های امام جز این که ایشان، اولیای معصومِ از هرگونه گناه و خطا و دارای علمی پربار هستند که این علم در کنار خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را بر هر کس دیگری برتری می بخشد، چیز دیگری نمی دانستند. بنابراین به همین مقدار بسنده می کردند و در پی لازمه های دیگر امامت که دنباله نبوّت و بلکه چنانچه در جای خود خواهد آمد والاتر از آن است نبودند. از جمله احوال و فضایل شگرفی که خداوند در ایشان به ودیعه نهاده است و ایشان را همچون جدّشان رسول الله بر تمامی مخلوقات، حتی بر انبیاء و رُسُل و بر ملائک مقرّب برتری داد.

پس چون اینان بر این شگفتی های شگرف آگاهی یافتند، از آنجا که در مخیّله شان نمی گنجید و طبق اقتضای عقل شان از درک آن عاجز ماندند، به دو گروه منشعب شدند. گروهی با تکذیب راوی یا تأویل آن _ ولو به بعید _ منکر آن شدند و گروهی دچار تزلزل و اضطراب گردیدند و چون برایشان ثابت گشت، به حدّ غلو و الحاد رسیدند. اینان نمی دانستند که کرم و لطف خداوند بر بعضی بندگان مخلص او با اعطای کمالات شریف و فضایل عظیم متجلی می گردد که بقیه مردم از داشتن همه آن عاجز هستند.

و همچنین در میان پیروان ائمّه و منتسبین به تشیّع افرادی بودند که حبّ دنیا و ریاست بر آنان چیره گشته بود و برای دست یابی بدان ها در پی فرصتی بودند. پس چون معرفت ضعیف این نابخردان را دیدند، با انتشار شبهه و شعبده که مطابق با

سرشتشان بود _ چنان چه خواهیم دید _ دست به فریب و اغوای اینان زدند. آری اندک کسانی از ایشان بودند که بر ظرائف امامت واقف بودند و حقایق احوال ائمه را آنگونه که صحیح بود و از خود ایشان اخذ گردیده بود، می شناختند. از همین رو بر طریق أوسط که از هرگونه کج اندیشی پیراسته بود پا فشردند و هنوز هم، چنین کسانی وجود دارند و به همین سبب بود که ائمه علیهم السلام حالات و کمالات پنهانی خویش را بر همه کس آشکار نمی کردند، بلکه برخی از خواصّ برجسته را برمی گزیدند تا شمّه ای از اوصاف و احوال خویش را به شرط کتمان آن از سفلگان و جهّال بازگو نمایند؛ چنان چه از ایشان روایت شده است که: امر ما امری است دشوار که جز ملک مقرّب یا نبیّ مرسل یا بنده مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است قادر به تحمّل آن نمی باشد. و در همین باب حدیث ذریح محاربی در باب دوم فصل نخست گفتار اول آورده شد و همچنین حدیث جمیل در باب ششم فصل حاضر آمده است.

جابر بن یزید جعفی می گوید: ابوجعفر علیه السلام پنجاه هزار حدیث برای من فرمود که من به هیچ کس نگفتم، چون ایشان فرمودند: اگر آنها را به کسی بگویی، لعنت من و پدرانم تا روز قیامت بر تو خواهد بود.

و در خرائج به اسناد از اباعبدالله علیه السلام آمده است که فرمودند: مردی نزد امام حسین علیه السلام آمد و عرض کرد: برایم از فضلی بگویید که خدا برایتان قرار داده است. ایشان فرمودند: تو را تحمّل آن نباشد. مرد گفت: بله یابن رسول الله من تحمّل آن را دارم به من بگویید. پس امام حدیثی به ایشان فرمود و هنوز سخن امام تمام نشده بود که سر و ریش مرد سپید گشت و حدیث از یاد او برفت، پس امام فرمودند: رحمت پروردگار شامل او شد که حدیث فراموشش گشت.

و در روایت دیگری آمده است که سه تن نزد امام آمدند و این مسأله را از ایشان طلب کردند. پس چون امام به یکی از آنان حدیثی را گفت، مرد سرگشته از جای خویش برخاست و راه خویش در پیش گرفت و رفت، و دو همراهش هر چه با او سخن گفتند او پاسخی نداد.

و در کتاب منهج التحقیق به نقل از ابن أبی عمیر از مفضل آورده است که: امام

صادق علیه السلام فرمودند: اگر به ما اجازه داده شود که مردم را از حالات خود با خدا و جایگاهمان در نزد او آگاه سازیم آنان تحمّل نخواهند کرد. و روایاتی که حاکی است از این که ائمه علیهم السلام با مردم برحسب مصلحت و مراعات احوال پرسش کنندگان و به قدر اقتضای عقل و فهم شان سخن می گویند، فراوان است.

و در اینجا به ذکر برخی ویژگی های کسانی می پردازیم که دارای عقایدی سخیف در این باب می باشند و همچنین به ذکر عقاید علمای برجسته مان می پردازیم تا از این رهگذر، پلید و پاک متمایز گردد.

از جمله اهل تفریط، بسیاری از متکلّمین و...هستند که به بررسی کتب اهل نظر اهتمام می ورزند ولی بی توجه به آثار و روایات ائمه هدایت، از تسلیم شأن آنها شدن امتناع می ورزند؛ چرا که آن را مخالف مسلک اهل رأی می بینند. از این دسته کسانی هستند که گمان می کنند، ائمه علیهم السلام بسیاری از احکام دینی را نمی دانند تا این که به دلشان بیفتد و عده ای معتقدند که آنها در حکم شرع به رأی و گمان متوسّل می شوند و برخی نیز منکر امکان ظهور معجزه از جانب ایشان و شنیدن صدای ملائکه و لو بدون دیدن آنها می باشند. و برخی از آنان منکر برتری ایشان بر انبیا به جز نبی اسلام صلی الله علیه و آله و همچنین بر ملائکه می باشند و حتی برخی قائل به برتری جبرئیل علیه السلام و میکائیل علیه السلام و پیامبر اولوا العزم علیه السلام بر ایشان می باشند و بلکه برخی، دیگر انبیاء را نیز از ایشان برتر می دانند.

و برخی از آنان معتقدند که نفی خطا از ایشان یا این که گفته شود که از گذشته و آینده خبر دارند، غلو به حساب می آید و امثال این آراء فاسد و خیالات باطل که نشانه قصور علم آنها از معرفت امام و عجزشان از درک احوال شگرف ایشان می باشد.

و شیخ مفید (ره) برخی از این مذاهب را به علمای امامیّه آل نوبخت منسوب می داند که دچار انکار بیش تر ویژگی هایی شده اند که روایات، دربردارنده آن می باشد. و به خاطر نقل برخی صفات خارق العاده و معجزات عجیب، به اعتبار بسیاری از راویان موثق خدشه وارد ساختند و آنان را به غلو و دروغگویی و زندقه

و... متهم ساختند که از این قبیل می توان به محمدّ بن سنان، مفضل بن عمر و یونس بن عبدالرحمن اشاره کرد. و حتی انسان هر چه بیشتر بررسی کند در می یابد، هر کس متهم به غلو است، در خصوص ائمه علیهم السلام مناقب ارزشمندی را در کتاب هایشان به نقل از علمای ثقه ما با اعتقاد کامل به آن ذکر کرده اند و با اندیشه و تأمل صادقانه در می یابیم که مستلزم غلو نیست.

بهترین مطلب همان است که شیخ علامه ما، باقر علوم اهل بیت علیهم السلام و خادم احادیث خاندان محمد صلی الله علیه و آله می گوید که: ردّ اخباری که متون آن گواه بر درستی آن است، صرفاً با ظن و وهم، چیزی جز اهانت به روایات و عدم اطمینان به برگزیدگان و کوتاهی در شناخت شأن ائمه اطهار نمی باشد، چرا که شاهد هستیم که چون روایات مشتمل بر معجزات شگرف به اینان می رسد، یا بر آن خدشه وارد می کنند و یا راویان آن را متهم می سازند. در حالی که تنها جرم بیشتر این متهمین، نقل احادیث و اخباری از این دست می باشد (پایان سخن علامه مجلسی).

و کشی (ره) نقل می کند که ابراهیم بن محمدّ بن سعید ابو اسحاق ثقفی کوفی که یکی از بزرگان شیعه و مؤلف کتاب های بسیاری می باشد، دست به تألیف کتاب (المعرفه) زد که آکنده بود از مناقب مشهور و مثالب مأثور. این اثر برای کوفیان سنگین آمد، پس خواستند که آن را رها کند و منتشر نسازد، ایشان در پاسخ گفت: کدام شهر از فکر تشیع دورتر است؟ گفتند: اصفهان، سپس سوگند خورد که کتاب را جز به اصفهان روایت نکند. از این رو به آنجا نقل مکان کرد و به خاطر اطمینان از درستی آن چه روایت کرده بود، به نشر آن در اصفهان پرداخت.

آیا نمی بینی که گروهی از پیروان ائمه، این که امام به زبانی غیر از عربی سخن گفته است یا شخصی از آنان را از اسم خویش آگاه ساخته و یا او را از عملی که انجام داده خبر داده و اعمالی این چنینی را به دیده تعجب می نگرند و نقل می کنند؟ چیزهایی که قطعاً می دانی که بزرگتر از آن نیز به ائمه علیهم السلام قابل نسبت است و همه این امور به خاطر ضعف شناخت فضایل است که خداوند باری تعالی به ایشان اختصاص داده است و به همین خاطر از ائمه علیهم السلام وارد شده است که از انکار آن چه روایات به ایشان نسبت می دهند که عقل ناقص از درک آن عاجز

است، پرهیز شود. بلکه هیچ چاره ای جز تسلیم و پذیرفتن آن چه از ایشان وارد شده است وجود ندارد.

صفّار در کتاب بصائر الدرجات با سندی صحیح از زراره نقل می کند که: خدمت ابا جعفر علیه السلام رسیدم. پرسیدند از احادیث شیعه چه در سینه داری؟ عرض کردم: احادیث بسیاری نزد من است که تصمیم گرفته ام آتشی بیفروزم و همگی را بسوزانم، فرمودند: برای چه؟ آن روایاتی را که نمی پذیری بیاور؟ پس مسائلی به ذهنم خطور کرد. فرمودند: علم ملائکه کجا بود آنگاه که گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاء»(1) [آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خون ها بریزد.]

علامه در کتاب بحار می نویسد: ظاهراً زراره منکر آن دسته از احادیثی بود که در بر دارنده فضایلی بودند که برای عقل او قابل درک نبود، پس امام علیه السلام با ذکر داستان ملائکه و انکار فضل آدم و عدم وصول آنان به مرتبه شناخت فضل او، او را از این آگاه ساخت که نفی این امور نتیجه کمی معرفت و شناخت است و شایسته نیست انسان چیزی را که به آن علم ندارد انکار کند بلکه بایست در مقام تسلیم در آید. بنابراین ملائکه با آن علوّ شأن خویش از شناخت آدم عاجز ماندند، در نتیجه بعید نیست که تو از شناخت ائمه عاجز بمانی.

مؤلف می گوید، در برخی نسخه های بصائر دیدم که به جای «الأمور» «الآدمون» آمده است و شاید معنی در این حالت چنین باشد که زراره گفت: در آن لحظه احادیثی به ذهنم خطور کرد که حاکی از خلق چهل یا هزار آدم قبل آدم ابوالبشر علیه السلام می باشد. پس امام علیه السلام پاسخ دادند که اگر این مسأله حقیقت نداشت، پس ملائکه از کجا خبر داشتند که آدم در زمین فساد می کند. اما به هر حال این روایت به وضوح بر منع رد روایات ایشان و بر کوتاهی درک امثال زراره از رسیدن به کنه شأن ایشان و درک تمامی روایات دلالت دارد.

و در منتخب البصائر و دیگر کتب با سندهای مختلف به نقل از جابر از ابا

1- [1] - بقره/30.

جعفر علیه السلام آمده است که فرمودند: رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید: به درستی که حدیث آل محمد علیهم السلام عظیم است و مشکل، و جز ملک مقرّب یا نبیّ مرسل یا بنده ای که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است بدان ایمان نمی آورد. پس چون حدیثی از آل محمّد به شما رسید که دل هایتان برای آن نرم گشت و آن را درک کردید، بپذیرید و آن چه که دل هایتان نسبت به آن مشمئز گشت را به خداوند و پیامبر و به عالمی از آل محمّد ارجاع دهید و اگر کسی حدیثی یا چیزی را که از عهده درک آن برنیامدید به یکی از شما بگوید و در جواب پاسخ دهد که به خدا سوگند چنین نبوده است، بدون شک هلاک خواهد شد و انکار فضائل ایشان کفر است.(1)

و همچنین در همین کتاب با اسنادی صحیح از حذاء آمده است که می گوید: شنیدم ابا جعفر علیه السلام می فرماید: بدترین پیروانم در نزد من کسی است که چون حدیثی منتسب به ما را شنید که در باره ما سخن می گوید و از تحمل آن ناتوان ماند و مشمئز گردید، آن را انکار ورزد و قبول کننده آن را تکفیر کند در حالی که نمی داند که شاید حدیث ما باشد و منسوب به ما، پس بدین عمل از دین ما خارج است.

از مفضل روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمود: روایاتی که از ما برایتان نقل شده و امکان حدوث در میان مخلوقات دارد ولی شما آن را درک نکرده اید انکار نکنید و از ما بپرسید. ولی روایاتی که امکان حدوث در میان مخلوقات ندارد را رد کنید و از ما نپرسید.

و از یحیی بن زکریا نقل شده است که: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس دوست دارد که ایمانش کامل گردد، بایست بگوید که سخن من در تمامی امور سخن آل محمّد صلی الله علیه و آله می باشد، در تمام آن چه کتمان کردند یا آشکار ساختند و به من رسیده است یا نرسیده است. و اخبار از این دست بسیار است که برخی از آنها در دومین فصل خاتمه این مقدّمات خواهد آمد.

1- [1] - بصائر الدرجات، ص40، ح16.

اما افراطی ها گروه هایی هستند همچون کسانی که معتقد به خداوندگاری آنها می باشند، یا به این که ایشان در عبادت و آفرینش و رزق، شریکان خداوند باری تعالی هستند؛ یا این که می گویند خداوند متعال در آنان حلول کرده و با آنان یکی شده است؛ یا این که می گویند ایشان بی واسطه وحی و الهام الهی، از عالم غیب باخبرند.

و همچنین کسانی که می گویند، ائمه در حقیقت پیامبر بوده اند و یا این که به تناسخ ارواح برخی در دیگری معتقدند و این که می گویند، شناخت آنان ما را از طاعات بی نیاز می سازد و چون حب آنها باشد، انجام گناه ایرادی ندارد.

و یا کسانی که منکر وفات یا شهادت ایشان می باشند و می گویند که ایشان کشته نشدند بلکه امر مشتبه گردیده است و همین گونه است حکم کسی که فردی از ایشان را در علم یا شجاعت و این قبیل مسائل بر پیامبر صلی الله علیه و آله برتری بخشد. یکی از این افراد عبدالله بن سبأ می باشد که کشی اخبار متعددی را در لعن او روایت کرده است. از جمله خبری که از أبان بن عثمان نقل می کند که می گوید: شنیدم ابا عبدالله علیه السلام می فرماید: خداوند عبدالله بن سبأ را لعنت کند که برای علی علیه السلام ادّعای ربوبیت کرد، حال آن که به خدا سوگند، علی علیه السلام بنده ای صالح و برادر رسول الله صلی الله علیه و آله بود و جز با اطاعت خدا و رسولش به کرامتی دست نیافت. وای بر کسانی که دروغ بافتند.

برخی از اصحاب علم گفته اند که او یهودی بود، سپس اسلام آورد و شیعه علی علیه السلام شد و آنگاه که به دین یهود بود، در باره یوشع بن نون وصیّ موسی علیه السلام غلوّ می کرد. سپس پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، مثل همان را در باره علی علیه السلام می گفت و نخستین کسی بود که امامت علی علیه السلام را رد کرد [و در مورد او ادعای ربوبیت کرد] و از دشمنانش برائت جست و به ستیز با مخالفانش پرداخت و آنان را تکفیر کرد.

و گفته می شود که از همین جا بود که مخالفان شیعه گفتند که اصل تشیع و رفض از یهودیت گرفته شده است و از این جمله، بنان بن سمعان یا ینان بن سمعان نهدی از بنی تمیم است که صد سال بعد از هجرت در عراق سر برآورد و قائل به

ص:171

الوهیت علی علیه السلام گردید و این که الوهیت او جزئی است پیوسته به ناسوتیتش و پس از ایشان به الوهیت فرزندش محمد بن حنفیّه معتقد بود و این که بعد از او به فرزندش ابوهاشم رسید و در نهایت به خود بنان منتهی گردید. بنان نامه ای به امام باقر علیه السلام نوشت و او را به خود که معتقد بود پیامبر است دعوت کرد. و این چیزی است که صاحب کتاب میزان الاعتدال آورده است.

و کشّی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند بنان و سری و بزیع را لعن کند که شیطان را به بهترین صورت آدمی اش در آنها می بینی. راوی می گوید: عرض کردم بنان آیه «وَهُوَ الَّذِی فِی السَّمَاء إِلَهٌ وَفِی الْأَرْضِ إِلَهٌ»(1) [و اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست و هموست سنجیده کار دانا] را این گونه تأویل می کند که خدایی که در زمین است با خدایی که در آسمان است تفاوت دارد. پس خدای آسمان غیر خدای زمین است و خدای آسمان بزرگ تر می باشد، که امام فرمودند: به خدا سوگند که خدایی جز خدای یگانه بی همتا نیست، او خدای آسمان ها و زمین است. بنان که لعنت خدا بر او باد دروغ بربافته و عظمت و جلال خدا را تحقیر کرده است. و از جمله این افراد، شخصی است به نام بشار شعیری که به او مبشر و بشیر نیز گفته می شود و همچنین از این دسته ابوالخطاب محمّد بن ابی زینب می باشد که کشی (ره) روایاتی در لعن و برائت امام علیه السلام از آنها روایت کرده از جمله کلام حضرت است که می فرماید: هیچ کس همچون این فاجر یعنی بشار خداوند را کوچک نشمرده است. او شیطان است و پسر شیطان که از دریا بیرون آمده تا شیعیان و پیروان مرا گمراه سازد. پس حاضران به غائبان برسانند که من بنده خدا هستم و فرزند بنده خدا.(ادامه روایت).

کشی (ره) به سخن بشار اشاره داشت و نه سخن علبایی ها که می گویند علی خود خداوند است که در قالب علوی و هاشمی تجلّی یافت و اظهار داشت که او بنده خداست و در قالب محمّد ظهور یافت و اظهار کرد که فرستاده خداست، یعنی آنها _ که لعنت خداوند بر آنها باد _ مدّعی ربوبّیت علی می باشند و می گویند که علی

1- [1] - زخرف/84 .

یک بار به صورت علی و بار دیگر به صورت محمّد ظهور یافت و اظهار داشت که بنده خداست، در حالی که خود خدا بود و در قالب محمّد بیان کرد که فرستاده خداست حال آن که خود خدا بود. و کشی (ره) می گوید: یاران ابوالخطّاب در مورد چهار شخص یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام با این افراد اتفاق نظر داشتند. و در این مورد که معنای سه شخص دیگر یعنی فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام التباس و خلطی بیش نیست؛ یعنی در حقیقت همه آنها شخص علی علیه السلام بودند، چرا که او نخستین ایشان در امامت بود. و کشی می افزاید که اصحاب ابوالخطّاب، الوهیت محمّد صلی الله علیه و آله را انکار کردند. و می پنداشتند که محمّد صلی الله علیه و آله بنده علی است و علی پروردگار است و محمّد را در جایگاهی قرار دادند که آن پنج نفر، سلمان را در آن جایگاه قرار دادند و او را رسول محمد صلی الله علیه و آله نامیدند.

مؤلف می گوید: منظور از پنج تن کسانی هستند که قائل به ربوبیّت محمّد صلی الله علیه و آله بودند و سلمان را فرستاده ایشان می دانستند و می گفتند ربوبیّت از محمّد به فاطمه و علی و سپس به حسن و پس از او به حسین علیهم السلام انتقال یافت. کشی (ره) می گوید: اصحاب ابوالخطّاب علبایی در مسأله اباحات و تعطیل و تناسخ یعنی در ترک عبادات و برداشته شدن تکلیف به ترک محرّمات با آنان اتفاق نظر داشتند. ایشان (ره) در مورد تناسخ چنان چه از ظاهر کلام شان پیداست می گوید: علبائیه که آن را پنج علبایی نامیدند معتقدند که بشار چون ربوبیت محمّد صلی الله علیه و آله را انکار کرد و آن را خاص علی علیه السلام قرار داد و محمّد را بنده علی دانست و منکر رسالت سلمان گردید، به صورت پرنده ای مسخ گردید که در دریاست و به آن علبا گفته می شود و به همین خاطر آنان را (علبایّه) نامیدند و از جمله آنان مغیره بن سعید و صائد نهدی و حادث شامی و محمّد بن بشیر _ که لعنت خداوند بر آنان باد _ می باشند.

و کشی (ره) از امام کاظم علیه السلام روایت می کند که می فرماید: بار خدایا از آن چه محمّد بن بشیر در باره من ادّعا می کند به سوی تو برائت می جویم. بار خدایا مرا از دست او راحت بگردان. سپس می فرماید: هیچ کس جرأت دروغ بافتن بر ما

را نکرد مگر این که خداوند گرمای آهن را بدو چشانید، همانا بنان بر علی بن حسین دروغ بست و خداوند گرمای آهن بدو چشانید و ابوالخطّاب بر پدرم دروغ بست، پس خداوند گرمای آهن بدو چشانید. و بشیر که لعنت خدا بر او باد بر من دروغ می بندد و من از او به خدا پناه می برم.

کشی(ره) همچنین می گوید: ابن بشیر و اصحابش می گفتند که موسی بن جعفر علیهما السلام در میان خلقی ظاهر بودند و همگان ایشان را می دیدند؛ اما برای اهل نور با نور و برای اهل ظلمت با تاریکی و کدورت و در همان آفرینش انسانی و بشری و جسمانی نمایان می گردید و مردم از ادراک او منع شدند، در حالی که او در میان آنها بود ولی مردم از او محجوب بودند. و او در وقت غیبت خویش محمد بن بشیر را خلیفه خود کرد و هر آن چه را که مردم بدان نیاز داشتند به او آموخت. آنها معتقد بودند که انسان ظاهر، آدم بود و انسان باطن، ازلی است و معتقد به دوگانه پرستی بودند. و می پنداشتند که علی بن موسی(علیهماالسلام) و تمامی فرزندان ایشان که ادعای امامت کردند، باطلند و دروغگو و از همین رو جان و اموال قائلین به امامت ایشان را حلال شمردند و معتقد بودند که آن چه از سوی خداوند بر آنان واجب گردیده است، بر پا داشتن نماز و روزه است و منکر زکات و حج و دیگر فرائض بودند و با استناد به آیه «أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا»(1) [یا آنها را پسران و دخترانی توام با یکدیگر می گرداند] ازدواج با محارم و غلمان را مباح می دانستند. و همچنین معتقد به تناسخ بودند و این که ائمه یک به یک از بدنی به بدنی دیگر منتقل می شوند و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله، پروردگار کسانی است که به او منتسب می باشند و اوست که نه کسی را زاده و نه زاییده از کسی است، و نهفته در وجود کسانی است که بدو منتسبند و بدن آنان محل و ظرفی است برای او. و این که هر کس که ادعای نسبت با آل محمّد علیهم السلام را کند باطل است و دروغگو و اینان همان کسانی هستند که خداوند فرمود، یهود و نصاری هستند، آنجا که

1- [1] - شوری/50.

می فرماید «وَقَالَتِ الْیَهُودُ وَالنَّصَارَی نَحْنُ أَبْنَاء اللّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ»(1) [و یهودان و ترسایان گفتند ما پسران خدا و دوستان او هستیم] تا جایی که می فرماید: «بَلْ أَنتُم بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَق»(2) [بلکه شما (هم) بشرید از جمله کسانی که آفریده است.] پس کشی(ره) می افزاید: محمد بن بشیر اهل شعبده و خرق عادات بود و بدین کار مشهور بود، که ایشان به تفصیل به نقل حیله ها و مذاهب دوستانش از جمله علی بن حسکه می پردازد. کشی نقل می کند که یکی از یاران به امام حسن عسگری علیه السلام طیّ نامه ای عرضه داشت: جانم به فدایت، علی بن حسکه مدّعی است که از دوستان شماست و این که شمایید اول و قدیم و شما خود بدو فرموده اید که مردم را بدین مسأله دعوت کند، و همچنین معتقد است که نماز و زکات و حج و روزه همگی چیزی جز معرفت و شناخت شما و امثال ابن حسکه که مدّعی پیامبری و بابیّت است نمی باشد.

تا این که امام در پاسخ نوشتند: ابن حسکه که لعنت خدا بر او باد، دروغ گفته است. به خدا سوگند که خداوند محمّد صلی الله علیه و آله و انبیاء پیش از او را جز به یگانه پرستی و نماز و زکات و حج و روزه و ولایت مبعوث نکرد و محمّد صلی الله علیه و آله جز به سوی خداوند یگانه دعوت نکرد و ما جانشینان نیز که فرزندان او هستیم، بندگان خداییم و هیچ چیز را شریک او قرار نمی دهیم....

و از جمله این افراد فارس بن حاتم قزوینی ابوسهمی، ابن ابی زرقاء، حسن بن محمّد بن باباء قمی و همچنین محمّد عهری ملعون که ادعای نبوّت کرده بودند و این که علی بن محمّد عسکری او را فرستاده است که در باره ابوالحسن علیه السلام قائل به تناسخ و غلو و ربوبیّت بود و حکم به مباح بودن ازدواج با محارم و حلّیت ازدواج مردان با یکدیگر می کرد.

و آمده است که شخصی او را در ملأ عام می بیند که غلامی بر پشت اوست. پس چون او را به خاطر این کار سرزنش می کند، در جواب می گوید: این جزو

1- [1] - مائده/18 .
2- [2] - همان .

لذات است و نشانه تواضع و خداوند چیزی از این قبیل را حرام نشمرده است. و از این دسته حلّاجیه هستند که گروهی متصوفه اند و اهل فساد و قائل به حلول. شیخ مفید(ره) می گوید: حلاّج صرفاً اظهار تشیّع می کرد هر چند که ظاهر عملش صوفی گری بود و یارانش گروهی ملحد و زندیق بودند و با اصحاب هر دینی همراهی می کردند و در باره حلاج ادعاهای باطل می کردند و همان گونه که مجوس برای زردشت ادعای معجزه می کردند، اینان نیز اباطیلی را برای حلّاج می بافتند.

شیخ صدوق (ره) می فرماید: نشانه حلاّجیان غالی عبارت است از: ادعای اتّصاف به عبادت در حالی که تارک نماز و تمامی فرائض دینی بودند. ادعای شناخت اسماء اعظم خداوند. ادعای آمیختن حق با وجود آنها و این که ولیّ در صورتی که خالص گردد و کنه مذهب آنان را دریابد، در نزدشان برتر از انبیاست. و ادّعای دانستن کیمیاگری، در حالی که جز نیرنگ بازی چیزی از آن نمی دانستند.

مؤلف می گوید: اینان و کسانی که در فساد عقیده و ترک طاعات و حلال شمردن محرّمات و تعطیل احکام الهی راه آنان را در پیش گرفته اند، از جمله کسانی که مدّعی ربوبیت پیامبر گشتند یا ادعای ربوبیت و نبوّت ائمه علیهم السلام کردند یا قائل به تفویض _ که در آینده از آن سخن خواهیم گفت _ شدند، همگی غالی هستند و در حق پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام افراط ورزیده و آنان را فرای حدّ خود رفعت بخشیده اند و همگی بنابر کلام ائمه علیهم السلام ملحد، مشرک و ملعون هستند.

کشی (ره) بنابر سندی صحیح از ابی بصیر نقل می کند که: ابا عبدالله علیه السلام به من فرمودند: ای ابا محمّد، از کسانی که می پندارند ما خدا هستیم برائت بجو، عرض کردم: خدا از آنان بیزار باد، فرمودند: از کسانی که معتقدند ما پیامبریم برائت جو. عرض کردم: خدا از آنان بیزار باد. و در همین کتاب به نقل از ابن مسکان از ایشان آمده است که فرمودند: لعنت خدا بر کسانی باد که در باره ما چیزی گفتند که ما در باره خود نگفتیم و لعنت خدا بر کسانی باد که ما را از عبودیت پروردگاری که ما را آفرید، و بازگشت ما به سوی او و اختیار ما در در دست اوست، بری دانستند. و در برخی روایات آمده است که این دسته از اهل تفریط به مراتب بدترند، چنانچه

در امالی شیخ به نقل از فضیل بن یسار آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: مواظب باشید که غالیان جوانان تان را فاسد نکنند، که همانا غلات بدترین خلق خدا هستند که عظمت او را تحقیر و برای بندگان ادّعای ربوبیت می کنند. سپس فرمود: فرد غالی به سوی ما برمی گردد و ما او را نمی پذیریم، اما چون اهل تفریط به سوی ما برگردند او را می پذیریم.

خدمت ایشان عرض شد: این چگونه است ای فرزند رسول الله؟ فرمودند: چرا که غالی به ترک نماز، روزه، زکات و حج عادت کرده است و قادر به ترک عادت خود و بازگشت به طاعت خدای عز و جل نیست، اما اهل تفریط چون بفهمند عمل می کنند و اطاعت می ورزند. پس بایست در اینجا به بیان خلاصه روایتی بپردازیم مبنی بر این که علّت وقوع این گمراهان در این باطل، شدّت جهل آنان و تاکید صرف بر نظرات باطل شان و عقول فاسدشان می باشد.

خلاصه آن چه در تفسیر الامام و الاحتجاج به نقل از امام رضا علیه السلام آمده است این است که ایشان آیه «المَغضُوبِ عَلَیهِمْ وَلاَ الضَّالِّینَ»(1) [نه (راه) مغضوبان و نه (راه) گمراهان] را تفسیر به کسانی کردند که از بندگی امیرالمؤمنین پا فراتر گذاشتند، پس مردی ایستاد و عرض کرد:

پروردگارتان را برایم توصیف کنید که چرا که مردم منطقه ما در این موضوع اختلاف دارند. پس امام صفاتی از صفات خداوند سبحان را برای او متذکر شدند، سپس آن مرد عرض کرد: پدر و مادرم به فدایتان، همراه من کسی است که ادعای دوستی شما را دارد اما معتقد است که که این ها همگی اوصاف علی علیه السلام است و او همان الله پروردگار جهانیان است، پس چون امام رضا علیه السلام این سخن را شنیدند، شانه هایشان شروع به لرزیدن کرد و فرمودند: بسیار پاک و منزّه است خداوند از آن چه ظالمان و کفّار می گویند. آیا نه این بود که علی علیه السلام اهل غذا خوردن و ازدواج کردن بود و با این حال، نمازگزاری خاضع در پیشگاه الهی؟! پس چگونه ممکن است کسی که چنین صفتی دارد خدا باشد؟ پس اگر چنین

1- [1] - حمد/7.

کسی خدا باشد، تمامی شما نیز خدا هستید؛ چرا که در این اوصاف که دالّ بر حدوث است با او مشترک هستید. پس مرد عرض کرد: آنان می گویند چون علی علیه السلام از خود معجزاتی نشان داد که جز خدا توانایی انجام آن را ندارد پس دلالت می کند که او خداست و این که صفات محدَث ناتوان را از خود نشان می داد برای این بود تا امر را بر مردم مشتبه سازد و آنان را بیازماید تا ایمانشان از سر اختیار باشد. امام رضا علیه السلام فرمودند: اولین مطلب در اینجا آن است که آنها راجع به برگشتن این سخن به آنها اندیشه نمی کنند. پس گفته می شود که ظاهر شدن فقر و نیاز دلالت بر این دارد که هر کس چنین صفاتی داشته باشد و به ضعفای نیازمند در این صفت مشترک گردد نمی تواند معجزات کار او باشد. بنابر این، از این فهمیده می شود که این معجزاتی که از ایشان صادر گردید، در حقیقت عمل خداوندی است توانا که شباهتی با مخلوقات ندارد، نه عمل محتاجی که در صفات ضعف با ضعیفان نقطه اشتراک دارد.

پس امام رضا علیه السلام فرمود: این گمراهان کافر به خاطر جهل شان چنین می گویند و این باعث گردیده تا دچار اعجاب شوند و بر اندیشه فاسد خود پا فشارند و بر عقول ناقص خود که بدان راه غیرحق را می پویند، اکتفا ورزیدند تا جایی که قدرت خداوند را کوچک پنداشتند و امر او را پست شمرده و شأن عظیمش را خوار دانستند، چرا که از این نکته غافل بودند که خداوند بالذات قادر و تواناست و قدرتش عاریه ای و غنایش اکتسابی نیست... . بنابراین حال این عده همانند حال کسانی است که در جستجوی یک پادشاهند تا از فضل او بجویند و به بخشش او امید بندند و به کرم و لطفش زندگی کنند. از این رو در پی راهی هستند که پادشاه قصد گذر از آن دارد تا برای دیدنش به کمین نشینند. به آنها گفته می شود: پادشاه به همراه سپاه و خدم و حشمش بر شما گذر می کند، پس چون او را دیدید حق تعظیمش را به خوبی ادا کنید و مبادا با نام پادشاه کسی جز او را صدا زنید و یا دیگری را به سان تعظیم او تعظیم کنید که در این صورت حق پادشاه را ادا نکرده اید و به همین خاطر سزاوار عقوبت بزرگی خواهید شد.

پس این قوم می گویند: ما همین طور رفتار خواهیم کرد. طولی نمی کشد که

یکی از بندگان و غلامان پادشاه در قالب خدم و حشم که پادشاه به او عطا کرده از راه می رسد. این گروه که در پی پادشاه هستند او را می بینند و او را به خاطر این کبکبه و دبدبه که در حقیقت هدیه پادشاه است، بزرگ می شمرند و شأن او را بالاتر از یک بنده می بینند پس به سویش می شتابند و آن گونه که بایست بر پادشاه درود فرستند بر او درود می فرستند و نام پادشاه را بر او می نهند و منکر این می گردند که بالاتر از او پادشاهی تصوّر شود و یا این که او مملوک بوده باشد. در پی این اتفاق، آن بنده منعم و دیگر همراهانش شروع به نهی آنها از این کار می کنند و از این که او را به اسم پادشاه خواند ه اند اظهار برائت می کنند و به آنها می گویند که پادشاه آن کسی است که این نعمت ها را به ایشان عطا کرده است، اما این قوم آنها را تکذیب می کنند تا این که پادشاه بر آنان خشم می گیرد.

پس حال این قوم غالی نیز چنین است. دیدند که امیرالمؤمنین علیه السلام بنده ای است که خداوند برای نمایان ساختن فضل و اقامه نمودن حجّتش او را اکرام کرده است. پس خود خالق در نزد آنها کوچک تر از آن آمد که علی علیه السلام بنده او باشد و شأن علی را بالاتر از این دیدند که خداوند عز و جل پروردگار او باشد. پس نام خدایی بر او نهادند. پس ایشان و شیعیانش به نهی آنها از این کار پرداختند و بدان ها گفتند که: همانا علی و فرزندانش علیه السلام بندگان مکرم و مخلوق خداوندند که جز بر کاری که پروردگار جهانیان آنها را بر آن قدرت داده، توانایی ای ندارند و آفریدگار آنها پروردگاری است که از صفات موجودات حادث منزّه است و هر کس آنها (ائمه) و یا یکی از آنها را به جای خداوند یکتا پروردگار بداند، بی شک از کافرین گمراه می باشد، ولی آن گروه تنها به طغیان و کفر خود ادامه داد.(1)

خلاصه این که ادعای ربوبیت برای غیر خدا و ادعای نبوّت و امامت برای غیر نبیّ و امام حکم افراط دارد و وارد مقوله غلو می گردد همان گونه که حدیث حسن بن جهم از امام رضا علیه السلام که در کتاب عیون الأخبار آمده، به صراحت بیانگر

1- [1] - احتجاج، ص 439.

این مسأله می باشد که امام پس از کفر شمردن غلو و بیزاری جستن از آن می فرماید: هر کس برای انبیاء ادّعای ربوبیّت کند و برای ائمه ادّعای نبوّت و یا مدّعی امامت برای کسی جز ائمه گردد، ما از او در دنیا و آخرت بیزاریم.

بر این اساس مخالفان نیز وارد جرگه غالیان می شوند و بنابر وجه مذکور می توان غالی گری را به آنها و حتی به غیر از آنها تفسیر کرد چرا که بسیاری از آنها از برخی بزرگان شان مسائلی را نقل می کنند که به صراحت بیانگر اعتقاد آنها به حلول و اتحاد در ایشان می باشد، چنان چه در کتاب تذکره الأولیاء و دیگر کتب صوفیه آمده است. و حتی از اعتقادات متداول آنها تا به امروز چنین برمی آید که ایشان این موضوع را برای هر انسان خوشبخت و مجنون اعتقاد دارند. بنابراین، از این مسأله غافل مباش و در آن چه صادقانه بیان کردم تدبّر کن تا بدانی که حقیقت آن چیزی است که محدثین قدیم و جدید شیعه بر آن اعتقاد دارند که خارج از این دو گروه افراط و تفریط می باشند و این که پروردگار جهانیان و آفریننده خلائق و روزی بخش تمامی آنها خداوند یگانه قدیم و قادر است که هیچ شریک و شبیهی ندارد و محمّد صلی الله علیه و آله فرستاده اوست و ائمه دوازده گانه علیهم السلام که فرزندان او هستند، مانند سایر آفریده ها مخلوق خدا هستند ومکلّف به لوازم عبودیت یعنی افعال طاعات و ترک محرّمات و نواهی می باشند بدون آن که احتمال نبوّت در ائمه علیهم السلام تصورّ شود و یا ایشان و پیامبر هیچ گونه دخلی در مسائل الوهیت و عبودیت داشته باشند.

خلاصه هیچ ارتباطی میان ایشان و خداوند سبحان وجود ندارد جز این که خداوند عز و جل چون با علم کامل خویش می داند که مقتضای حکمت و مصلحت این است که فرستاده اش را برتری بخشد و همچنین از آنجا که ائمه _ همان گونه که گفته شد _ از یک اصل می باشند و تمامی از نور واحدی آفریده شده اند و بر تمام خلق برتری دارند و هیچ کس با آنها برابری نمی کند، پس خداوند ایشان را شرف بخشید و آنها را پیش از آفرینش دیگر مخلوقات از نور عظمت خویش آفرید و حتی دیگر موجودات را به خاطر آنان خلق کرد. سپس ایشان را به خاطر کمال قابلیت شان با کرامتی افزون برگزید تا جایی که افعال نیکو و خصال کریمه و احوال

غریبه عطا فرمود و تمامی علوم و حکمت ها را بدیشان آموخت و معجزات و اسرار و اسم اعظم را در نزد ایشان به ودیعه گذاشت و فضایل ژرف و بزرگی را که به هیچ کس جز آنان عطا نکرده بر ایشان ارزانی داشت و ولایت ایشان را پس از شناخت برای دیگر خلایق واجب کرد و همان گونه که آنها را موظّف به اطاعت خویش کرده، اطاعت ایشان را نیز واجب کرده است و حتی میان پیروی از آنها و عبادت خود جمع کرده به گونه ای که عبادت خود را بدون اطاعت از ایشان، عین مخالفت با خود قرار داده است و چنان چه ذکر خواهیم کرد، همان گونه که پادشاه برخی از امور پادشاهی را به برخی از وزرای معتمدش که با او مخالفت نمی ورزند تفویض می کند، خداوند عز و جل نیز اموری را به ایشان تفویض کرده است؛ کسانی که نه تنها مخالفت نمی ورزند بلکه خداوند از حسن ارادت آنان نیز آگاهی دارد، چنان چه می فرماید: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لاَيَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ(1)» [بلکه (فرشتگان) بندگانی ارجمندند* که در سخن بر او پیشی نمی گیرند و خود به دستور او کار می کنند] و «وَ ما تَشَاؤون إلا أنْ يَشاء الله»(2) به همین خاطر در قرآن کریم به تأویل و یا آنجایی که مصلحت مقتضای تأویل نیست به صراحت، اموری را که نسبت به ایشان واجب ساخته تبیین می کند که به بسیاری از این موارد در قالب کنایه و انواع مجاز اشاره می کند و تبیین آن را بر عهده ایشان قرار می دهد، همان گونه که در بسیاری از روایت ها که به ذکر برخی از آنها خواهیم پرداخت، به تبیین این امور پرداخته اند.

خلاصه حکم این بزرگان _ به تشبیه _ حکم وزراء و امرای مقرّب پادشاه عظیم الشأن می باشد و همان گونه که اگر شخصی را چنان به خود نزدیک سازد که اطاعت از او را اطاعت از خود و مخالفت با او را عین مخالفت با خویش بداند و حتی آن چه را که او حکم کرده حکم خود بخواند، هیچ یک باعث نمی شود که آن فرد از حدّ بندگی خارج گردد و به مرتبه ای از مراتب خاص پادشاه نائل گردد. همین گونه

1- [1] - انبیاء/26و27.
2- [2] - دهر/30.

است حکم ایشان چنان چه در حدیث امام رضا علیه السلام که پیش از این ذکر گردید، آمده است.

و در کتب اصول کافی و احتجاج، علل الشرایع، عیون الاخبار، کمال الدین، امالی شیخ صدوق و دیگر کتب از امام رضا علیه السلام روایت شده است که در حدیثی طولانی به ذکر صفات امام و بیان شأن ایشان می پردازد و می فرماید: امامت جلیل القدرتر، عظیم الشأن تر، والامقام تر و وسیع تر و ژرف تر از آن است که مردم بتوانند با عقل شان بدان دست یابند یا این که با نظرات شان بدان دست یازند و امامی برای خویش اختیار کنند. خداوند عز و جل پس از مقام نبوّت و خلیلیت، امامت را در مرتبه سوم و به عنوان فضیلتی شریف خاصّ حضرت ابراهیم کرد.

سپس امام علیه السلام فرمودند: هیهات هیهات، عقل ها گمراه گشت و حلم ها سرگشته، اندیشه ها حیران گشتند و چشم ها خسته، بزرگان حقیر گشتند و حکیمان متحیّر، خطبا عاجز گشتند و خردمندان غافل، ناتوان گردیدند و شعرا قاصر و بلیغان ناتوان از این که بتوانند شأنی از شئون یا فضیلتی از فضایل امام را توصیف کنند. پس به عجز و تقصیر معترف گشتند و چگونه ذات امامت وصف گردد یا چیزی از آن درک گردد یا کسی یافت شود که جای آن را بگیرد و نیاز بدان را مرتفع سازد؟ نه هرگز.(1)

و در خصال به نقل از اصول اربعه آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: شما را از غلو در ما برحذر می دارم ما بندگانی مربوب هستیم پس هرچه می خواهید در باب فضل ما بگویید.

و در تفسیر امام علیه السلام و کتاب الاحتجاج آمده است که امام علیه السلام می فرمایند: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: در باره ما پا از حد عبودیت فراتر نگذارید، سپس هر چه خواستید بگویید که هرگز به انتهای آن نخواهید رسید و برحذر باشید از غلو همچون غلو نصاری که همانا من از غالیان بیزارم.

در کشف الغمه از کتاب دلایل الامامه حمیری آورده شده که از مالک جهنی

1- [1] - کافی، ج1، ص256، باب 15، و حدیث ابتدا و انتهایی دارد که در اینجا نیامده..

نقل می کند که امام صادق علیه السلام در قالب حدیثی طولانی فرمودند: ای مالک هر چه می خواهید در باره ما بگویید و ما را مخلوق قرار دهید. و این سخن را چندین بار برای او تکرار می کند.

در کتاب نوادر الحکمه و دیگر کتب از میثم تمّار آمده است که می گوید: امام علی علیه السلام به من فرمودند: در باره فضل ما سخن بگویید که حرجی بر آن نیست و از بزرگی امر ما صحبت کنید که هیچ گناهی ندارد.

و در بصائر با سندهای مختلف از اسماعیل بن عبدالعزیز نقل شده که امام صادق علیه السلام به او فرمودند: ای اسماعیل، ساختمان را بیش از آن که تحمّل دارد مرتفع مساز که فرو می ریزد، ما را مخلوق قرار دهید و هر چه می خواهید بگویید که هرگز به نهایت آن نخواهید رسید.

همچنین در همین کتاب از کامل تمار از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمودند: ای کامل، برای ما پروردگاری قرار دهید که به سوی او باز می گردیم و هر چه خواستید در باره ما بگویید. سپس فرمود: چه می توانید بگویید. شاید بتوان گفت که از علم ما جز الف غیر معطوف (الف تنها) چیزی به شما نرسیده است. گفته شده الف غیر معطوف یعنی نیمی از حرف و این کنایه است از نهایت کمی، چرا که حرف الف به خط کوفی نیمی از آن مستقیم نوشته می شود و نیمی دیگر خمیده و گفته شده الف غیر معطوف یعنی الفی که پس از الف چیز دیگری نیست و همچنین گفته شده الفی که قبل از آن صفر وجود ندارد یعنی منظور همان یک است.

و واضح است دلالت این روایات مخصوصاً روایت اخیر مبنی بر این که تمام فضایلی که از ایشان در قالب کتاب و سنّت آمده به نسبتِ ایشان بسیار اندک است، البته بعد از اقرار به این که ایشان بندگان خداوند سبحان و بلند مرتبه اند.

همچنین در همین کتاب و در امالی شیخ صدوق با سندی در حدّ صحیح از ثمالی نقل شده که: اباجعفر علیه السلام فرمودند: ای ثمالی، علی علیه السلام را پایین تر از مقامی که خدا او را قرار داده، قرار مده و او را بالاتر از مقامی که خداوند رفعت بخشیده بالا مبر، علی علیه السلام را همین بس که در رجعت با رجعتیان پیکار می کند و اهل بهشت را همسر می دهد.

و در امالی شیخ و دیگر کتب از شیخ مفید(ره) به استناد از محمد بن زید طبری آمده است که می گوید: در خراسان کنار امام رضا علیه السلام ایستاده بودم در حالی که گروهی از بنی هاشم از جمله اسحاق بن عباس بن موسی نزد ایشان حضور داشتند که امام علیه السلام فرمود: ای اسحاق، به من خبر رسیده که شما می گویید مردم بنده های ما هستند، نه، به خویشاوندی ام با رسول الله سوگند که هرگز چنین نگفته ام و از هیچ یک از پدرانم چنین سخنی نشنیده ام و از هیچ یک از ایشان چنین سخنی به من نرسیده، بلکه ما می گوییم: مردم بنده ما هستند در اینکه باید از ما اطاعت کنند و در دین موالی ما می باشند؛ پس حاضران به غائبان برسانند.

در کافی و ریاض الجنان از محمد بن سنان چنین نقل شده است که: در نزد امام جواد علیه السلام بود که مسأله اختلاف شیعه را مطرح کردم و ایشان فرمودند: خداوند در وحدانیت یکتا و یگانه بود سپس محمّد و علی و فاطمه علیهم السلام را آفرید که به مدت هزار دهر درنگ کردند. سپس اشیا را خلق کرد و ایشان را بر آفرینش آن گواه گرفت و اطاعت شان را بر آنها جاری ساخت و در آنها هر چه را می خواست قرارداد و امور اشیا را در حکم و شناخت و ارشاد و امر و نهی بر خلق را بدیشان تفویض کرد؛ چرا که آنها والیان اند و امر و ولایت و هدایت در اختیارشان است. پس ایشان ابواب الهی و جانشینان و حاجبان بارگاه او هستند هر آن چه را که بخواهند حلال می کنند و هر چه را اراده کنند حرام می کنند و جز آن چه خواست خداوند است انجام نمی دهند. بندگان بزرگی که در سخن از کلام الهی پیشی نمی گیرند و به امر او عمل می کنند و این همان دیانتی است که هر کس بدان بپیوندد نجات می یابد و هر کس از آن پیشی جوید در دریای افراط غرق می گردد. و هر کس از ایشان را از مراتبی که خداوند آنها را در آن قرار داده پایین تر بیاورد، در خشکی تفریط نابود می گردد و حق معرفت آل محمّد از سوی مؤمنین ادا نشده است. و سپس فرمودند: ای محمّد این را با خود داشته باش که از علوم نهفته و مخزون می باشد.

مؤلف می گوید: این روایت از جامع ترین روایات در باره احوال ائمه علیهم السلام می باشد و بلکه معیار شناخت حق از افراط و تفریط می باشد که ما این

حدیث را بنابر آن چه در کتاب ریاض الجنان بود بیان کردیم؛ چرا که بر مقصود، دلالت بهتری داشت.

و در اینجا بایست به توضیح پاره ای از بندهای این روایت که نیازمند تبیین است، بپردازیم؛ پس مقصود از سخن راوی یعنی (اختلاف شیعه)، اختلاف در شناخت ائمه و احوال و صفات ایشان می باشد و مقصود از یکتا در وحدانیت (متفرداً فی الوحدانیّه) در سخن امام علیه السلام یعنی این که تنهاست و چیزی به همراه او نمی باشد. پس مبالغه معنای یکتا می باشد و منظور از (دهر) زمان طولانی می باشد که بر هر هزار سال اطلاق می گردد.

و کلام ایشان که می فرماید آنها را گواه گرفت «و أشهدهم» یعنی اینکه أشیا را در محضر ایشان خلق کرد و در حالی که ایشان بر دوره های آفرینش و اسرار آن واقف بودند آنها را به ایشان یاد داد، به خاطر همین علم کامل ایشان بر شرایع و احکام و علل آفرینش و اسرار غیب است که شایسته مقام والای امامت وتقدّم بر سایر خلایق گردیدند.

و در این حدیث دلالت صریحی وجود دارد بر سخنان پیشین ایشان که فرمودند، ما را مخلوق قرار دهید و هر آن چه خواستید در باره ما بگویید که هرگز به منتهای آن نخواهید رسید؛ که تصریح به عدم دخول ایشان در خالقیت، ردّی است بر آن چه که برخی از مفوّضین توهم کرده اند و این با سخن خداوند که می فرماید: «مَا أَشْهَدتُّهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»(1) [(من) آنان را نه در آفرینش آسمان ها و زمین به شهادت طلبیدم] هیچ منافاتی ندارد بلکه موید آن نیز می باشد، چرا که ضمیر در «أَشْهَدتُّهُمْ» به مشرکین و به شیطان و ذریّه او باز می گردد؛ چرا که خداوند باری تعالی پیش از این آیه می فرماید: «أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاء مِن دُونِی»(2) [آیا (با این حال) او و نسلش را به جای من دوستان خود می گیرید] و سخن امام علیه السلام (و أجری عَلَیها طَاعَتَهُم) یعنی این که خداوند فرمان برداری از ایشان را بر

1- [1] - کهف/51.
2- [2] - کهف/50 .

تمام موجودات حتی جمادات آسمان ها و زمین واجب و لازم کرده است. چنان چه به صراحت در اخباری که در فصل دوم گفتار نخست آمد بیان گردید، و همچنین از مسائلی چون شکافته شدن ماه، روی آوردن درخت، تسبیح سنگریزه ها و مانند آن که از شمار بیرون است، آشکار می گردد.

و سخن ایشان (و جعل فیهم)، یعنی از فضایل و علوم و کمالات و امثالهم که فهم هیچ کس به آن نمی رسد.

و سخن ایشان (وَ فَوَّض أمْرَ الاشیَاءِ الیْهِم): یعنی همان مواردی که امام در روایت آورده است غیر از خلق کردن، روزی دادن و امثال آن را به ایشان تفویض کرد که در آینده به تفصیل بیان خواهد شد و نیز معنای این که ایشان ابواب الله و جانشینان و حاجبان خداوند هستند.

و سخن ایشان که فرمود: هر چه را بخواهند حلال می کنند...، اشاره دارد به این که خداوند وقتی پیامبر و ائمه علیهم السلام را به گونه ای کامل کرد که جز خواست خدا چیزی نخواهند، برخی امور را به ایشان تفویض نمودو همان گونه که در کتاب بصائر، راویان شیعی متعددی از اباالحسن علیه السلام آورده اند که ایشان فرمود: خداوند قلوب ائمه را جایگاه اراده خویش قرار داد و چون خداوند چیزی را بخواهد، آنها نیز همان را می خواهند و این سخن خداوند است که فرمود: «وَ ما تَشَاؤون إلا أنْ یَشاء الله»(1)، که البته در بعضی روایات این گونه آمده: امام یادآور اراده الهی است. چیزی را جز خواست خدا نمی خواهد.

و بدان که برخی معانی تفویض نیز خود از جمله مصادیق غلوّ به شمار می رود و چنانچه علامه مجلسی در کتاب بحار بیان می کند، نخستین مصداق آن معانی است که برخی از این معانی از ایشان به دور است و قائل بودن به آن کفر است و وارد مقوله غلو می گردد _ همان گونه که بارها اشاره شد _ و البته برخی از این معانی برای امام اثبات شده است.

از معانی دسته نخست تفویض در آفرینش، رزق، ربوبیت، مرگ، احیا می باشد

1- [1] - دهر/30.

که دسته ای قائل بر این بودند که: خداوند ایشان را آفرید و امر خلقت را به آنها تفویض کرد. پس ایشان می آفرینند و روزی می بخشند و می میرانند و دوباره زنده می کنند که این سخن دو وجه می تواند داشته باشد:

وجه اول: این که گفته شود که ایشان تمام این کارها را با قدرت و اراده خویش انجام می دهند و آنها فاعلان حقیقی هستند. که این کفری است صریح و ادلّه عقلی و نقلی به صراحت دال بر محال بودن آن می باشد و هیچ انسان عاقلی در کفر قائل آن شک نمی کند، چنانچه اخباری در کتاب های غالیان و امثال آنها بدان تصریح کرده است البته ممکن است مقصود این باشد که ایشان علت غائی برای ایجاد تمام کائنات می باشند و خداوند سبحان ایشان را در آسمان و زمین مُطاع قرار داده است و تمام اشیا حتی جمادات به اذن خداوند از ایشان اطاعت می ورزند، چرا که اگر ایشان اراده به کاری کنند خداوند اراده آنها را رد نمی کند؛ اما چیزی که هست، ایشان جز اراده خدا چیز دیگری اراده نمی کنند. علامه (ره) می گوید: و این چنین است روایاتی که در باب نزول ملائکه و روح برای هر امر در نزد ایشان، وارد شده است و این که هیچ ملکی از آسمان برای امری نازل نمی شود مگر آن که با آنها شروع کند و این به خاطر داخل بودن ایشان در این مسأله است و نه برای مشورت با آنان در این امر چرا که امر و خلق از آن خداوند تعالی است و این تنها برای مشرّف ساختن آنان و بزرگداشت و بالا بردن شأن آنان است.

مؤلف می گوید: آن چه آن مرحوم بیان کرده است حاوی نکته و توجیه معتبری است برای روایات مذکور و دیگر روایات. و دلیل این سخن را که ائمه علیهم السلام علّت غایی خلقت هستند و به امر خدا تا روز قیامت مورد اطاعت دیگر خلایق می باشند نیز بیان شد. همچنین از جمله روایاتی که دالّ بر این مسأله می باشد، روایتی است که طبرسی در کتاب احتجاج نقل می کند مبنی بر این که گروهی از شیعیان در باره تفویض امر خلقت و رزق به ائمه علیهم السلام دچار اختلاف شدند، گروهی گفتند: خداوند ائمه علیهم السلام را بر این کار توانا ساخته و این امور را به ایشان تفویض کرده، بنابراین هم خلق می کنند و هم روزی می بخشند و گروه دیگر گفتند: این کار محال است و خداوند چنین نمی کند، چرا که کسی جز خداوند عز و

جل قادر به خلق نمی باشد. پس در نهایت تصمیم گرفتند تا این مسأله را به محمد بن عثمان که نائب امام عصر علیه السلام بود ارجاع دهند. پس برای او نامه نوشتند، در نتیجه از جانب او توقیعی بدین شرح صادر شد: همانا این خداوند است که اجسام را خلق نموده و روزی ها را تقسیم می کند چرا که او نه جسم است و نه در جسمی حلول می کند، هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست. اما ائمه علیهم السلام از خداوند می خواهند، او نیز خلق می کند و طلب روزی می کنند، او روزی می دهد و این به خاطر اجابت دعا و بزرگی حق ایشان می باشد.(1)

مؤلف می گوید، برای شفاعت یا اظهار معجزه ای از او درخواست می کنند؛ همان گونه که پیش از این بیان داشتیم.

در روضه الواعظین از کامل بن ابراهیم نقل شده است که: نزد امام حسن عسکری علیه السلام رفتم تا از ایشان در باره تفویض سؤال کنم. سلام کردم و نشستم. پس ناگهان جوانی (حضرت مهدی علیه السلام) همچون پاره ماه و چهار ساله و یا در این حدود بود، فرمودند: ای کامل به نزد ولی خدا آمده ای تا از او در باره مفوّضه سؤال کنی. بدان که آنها دروغ گفتند بلکه دل های ما ظروف مشیّت خداست و خداوند می فرماید: «وَ ما تَشَاؤون إلا أنْ یَشاء الله»(2).

وجه دوّم: تفویض در امر دین که خود می تواند دارای دو وجه باشد:

1. این که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به طور کلی تفویض کرده که هر چه را می خواهند، بی آن که مبتنی بر وحی یا الهامی باشد، حلال و یا حرام کنند یا آن چه را که به آنها وحی شده است با رأی خود تغییر دهند که این وجه باطل است و هیچ عاقلی چنین چیزی نمی گوید چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله برای جواب سؤال کننده ای، روزهای متمادی چشم انتظار وحی می ماند و هیچ گاه از جانب خود جواب نمی داد که خداوند فرموده است: «وَ ما یَنطِقُ عَنِ

1- [1] - احتجاج ،ص 471.
2- [2] - دهر/30.

الهَوی، إِن هُو إلّا وَحی یُوحی»(1)

2. از آنجا که خداوند پیامبرش را به نحوی کامل کرد که هیچ امری را جز آن که موافق با حق و صواب باشد انتخاب نمی کند. و با اختیار خود هیچ چیزی را که مخالف مشیّت خداوند است حلال نمی گرداند. بنابراین خداوند تعیین برخی امور از قبیل زیاد شدن در نماز، تعیین نوافل نماز و روزه و طعمه الجد و... که در جای خود بیان شده است را به خاطر اظهار شرف و کرامت شان بدیشان تفویض کرده است که البته اصل این تعیین نیز جز از طریق وحی و الهام نمی باشد. پس هر آن چه که پیامبر تعیین می کند، به وسیله وحی مورد تاکید قرار می گیرد و در این صورت عقلاً هیچ ایرادی ندارد و روایات بسیاری نیز بر صحت آن دلالت دارد. به طور مثال، در بصائر با سندهای مختلفی از امام صادق علیه السلام نقل شده که: خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را تأدیب فرمود تا آن که او را بر مشیّت خود، پایدار قرار دهد پس اموری را به ایشان تفویض نمود و فرمود «مَاآتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا»(2) [و آن چه را فرستاده (او) به شما داد آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت باز ایستید] پس هر آن چه را که خدا به پیامبرش تفویض کرده، بر ما نیز تفویض کرده است.

در تفسیر عیاشی از جابر نقل شده که: آیه«لَیْسَ لَکَ مِنَ الأَمْرِ شَیْءٌ»(3) [هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست] را نزد امام صادق علیه السلام قرائت کردم. ایشان فرمود: بله به خدا سوگند برای او چیزی و چیزی و چیزی است و حدیث را ادامه داد که همان طور که هنگام تفسیر آیه خواهد آمد، مراد از (امر) در اینجا خلافت امام علی علیه السلام است. تا آنجا که فرمود: چگونه از امر الهی برای او چیزی نباشد در حالی که خداوند به او تفویض کرده که هر آن چه را که پیامبر صلی الله علیه و آله حلال کند حلال اوست و آن چه را که حرام کند حرام. و این سخن

1- [1] - نجم/3و4.
2- [2] - حشر/7.
3- [3] - آل عمران/128.

خداوند است که می فرماید: «مَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ»(1) که روایات موجود در کافی و... فراوان می باشد.

وجه سوم: تفویض امور بندگان از جمله تدبیر و تأدیب آنها و امر کردن خلایق به اطاعت از آنها در اموری که دوست دارند و چه اموری که کراهت دارد؛ چه مصلحت آن را بدانند، چه ندانند.

علامه مجلسی _ طیّب الله تربته _ می گوید، این نیز سخن حقّ است چرا که خداوند می فرماید: «مَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا» که در این زمینه آیات و روایات بسیاری وجود دارد و سخن حضرت نیز بر آن حمل می شود، آنجا که می فرماید: ما حلال کنندگان حلال خدا و حرام کنندگان حرام او هستیم، یعنی بیان آنها بر عهده ماست و مردم در این باره بایست به ما رجوع کنند.

وجه چهارم: تفویض بیان علوم و احکام طبق آن چه اراده کنند یا مصلحتی در آن ببینند که این به سبب اختلاف عقول مردم در باره واقعیت احکام می باشد و برخی از آنها نیز به سبب تقیه می باشد. و برحسب ظرفیت عقل هر سؤال کننده به بیان تفسیر و تأویل آیات و انواع معارف می پردازند که این تبیین بر عهده ایشان است و وظیفه سؤال کننده هم سکوت و پذیرفتن می باشد همان گونه که در روایات بسیاری آمده است: بر شماست که از ما سوال کنید و بر ماست که پاسخ بگوییم. همان گونه که در روایات آمده، همه اینها بر حسب مصلحت زمانی ای است که خداوند به آنها نشان می دهد، که مختصری از این روایات بیان شد و همان گونه علاّمه مجلسی تصریح می کند: بنابراین روایات، این حق ثابتی است برای ایشان و از برخی روایات برمی آید که این امر به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام اختصاص دارد همان طور که در نوادر محمد بن سنان آمده: ابا عبدالله علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که خداوند بر احدی از خلایق جز رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تفویض نکرده است که این سخن خداوند است که فرمود:

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 220، ح 139.

«إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاکَ اللّهُ»(1) [ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم به (موجب) آن چه خدا به تو آموخته داوری کنی] و این مسأله به اوصیا نیز تسرّی می یابد. روایتی مثل این روایت در کتاب اختصاص آمده که «أَرَاکَ اللّهُ» را به الهام الهی تفسیر کرده است.

و شاید سر این تخصیص این باشد که این وسعت اختیارات برای دیگر انبیا و اوصیا ممکن نبوده است زیرا که آنها در پاره ای موارد مکلّف به عدم تقیه بودند هر چند که متضرّر می گردیدند.

وجه پنجم: اختیار ایشان در حکم به ظاهر شریعت یا به علم شان و یا به آن چه خداوند از واقع و حق محض به آنها الهام کرده است که یکی از معانی روایت محمدبن سنان که روایات دیگر نیز بر آن دلالت می کنند، همین معنا می باشد.

وجه ششم: تفویض در بخشش، یعنی خداوند سبحان زمین و هر آن چه در آن است را برای ایشان آفرید و حق انفال و خمس و خیرات برگزیده و.... را برای ایشان قرار داد، پس ایشان می توانند به هر کس که می خواهند عطا کنند و هر کس را که بخواهند محروم سازند؛ همان گونه که روایات نیز دال بر آن می باشند.

از جمله این که در بصائر و... با سندهایی از ثمالی نقل شده است که: شنیدم ابوجعفر علیه السلام می فرماید: هر که ما چیزی را که از کار برای ستمگران به دست آورده برایش حلال کنیم برای او حلال است، چرا که امامان اهل بیت دارای تفویض هستند و هر چه را حلال کنند حلال و هر چه را حرام کنند حرام است. و همچنین در همین کتاب از حضرمی و از رقید غلام ابوهبیره آمده است که: ابا عبدالله علیه السلام فرمود: اگر دیدی که حضرت حجّت علیه السلام به کسی صد هزار درهم و به دیگری یک درهم داد، نباید این کار بر او سنگین آید چرا که امور به او تفویض شده است.

مؤلف می گوید: همه این ها مربوط به این جهان می باشد، اما در جهان دیگر شکی نیست که خداوند به ایشان اموری همچون شفاعت، امر، نهی، گرفتن، عطا

1- [1] - نساء/105.

کردن، داخل در بهشت یا در آتش کردن را تفویض می کند که هیچ کسی غیر از آنها چنین حقّی ندارد؛ همان گونه که روایات متواتر بسیاری که برخی از آنها بیش از این بیان شد و مخصوصاً روایت اعمش که در فصل سوم و روایت جمیل در باب ششم فصل حاضر بر آن دلالت دارد. و همچنین روایات بسیاری نیز در لابه لای کتاب خواهد آمد که البته روایات بیش از آن است که ذکر شده است اما اگر بر یکی از روایات مذکور احاطه پیدا کنی، فهم بسیاری از روایات وارد در شأن پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام آسان می گردد و از سوی دیگر، فساد سخن کسانی که آن را از زمره غلو می دانند و بر محتوای آن آگاهی ندارند و همچنین بطلان سخن کسانی که تفویض را به طور کلی نفی کرده اند و به معنای آن راه نبرده اند بر تو آشکار می گردد، چرا که بسیاری از مردم هر چند که از بزرگان به شمار روند، فاقد پژوهش و تحقیق در باره احوال ائمه از طریق روایات منقول از ایشان و فهم معانی وارده در آن می باشند. پس در اینجا به بیان تأویل آیات و کلمات قرآن می پردازم، «فَمَن شَاء فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْيَكْفُرْ»(1) [پس هر که بخواهد بگرود و هر که بخواهد انکار کند] و خداوند هدایتگر راه است.

1- [1] - کهف/29.

فصل دوم

اشاره

در بیان دیگر تأویلات عام که در غیر موضع خود پیاده می شوند و شامل بیش از یک موضع می باشند که به همراه متون و ادلّه آن به نحوی که در عنوان گفتار سوم گذشت خواهد آمد. این فصل، براساس حروف الفبا و مانند فرهنگ های لغت، تنظیم شده است، یعنی ابتدا حرف اول و سپس حرف آخر و سپس حرف دوّم، مدنظر قرار می گیرد. و در بسیاری از موارد، مشتقات کلمه را که در قرآن ذکر شده است به همراه اصل آن و گاهی به تنهایی برای توضیح ذکر کرده ایم و در این راستا به بیان مطالبی پرداخته ایم که راه تأویل را روشن سازد و راه نیاز به تکرار و اطاله کلام را ببندد. و بالله التوفیق.

باب الف

الأب: این کلمه در سوره عبس آمده و به معنای چراگاه و انواع گیاهان خوراکیِ حیوانات تفسیر شده است، لذا ممکن است همان گونه که در تأویل مرعی آمده است تأویل گردد.

الإربه: به معنای حاجت می باشد همان گونه که مآرب جمع مأربه نیز بدین معناست. و همچنین گفته شده است که به معنای عقل و فهم خوب می باشد و در

سوره نور آمده که «غَيْرِ أُوْلِى الْإِرْبَهِ مِنَ الرِّجَالِ»(1) که در ذیل لغت عاقل تأویل آن

بیان خواهد شد که چه بسا بتوان از آن برای تأویل این کلمه بهره جست.

الأواب: مفرد و جمع این کلمه در موارد بسیاری آمده است. شیخ صدوق در کتابی که در باب فضائل شیعه تألیف کرده است، از امام صادق علیه السلام از پدران خویش نقل می کند، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علی، اهل دوستی با تو همگی اوّاب و حفیظ می باشند. از این حدیث چنین برمی آید که می توان اوّاب را به دوستدار امام علی علیه السلام تأویل کرد و این تأویل با آن چه در لغت مبنی بر تفسیر أوب به استقامت آمده، تناسب دارد و حتی با دیگر معانی أوّاب همچون توّاب، بازگشت کننده به سوی خدا، فرمانبردار و تسبیح کننده نیز متناسب می باشد.

المآب: به معنی محل رجوع و بازگشت آمده است. آن چه از این کلمه استفاده می شود این است که پیامبر و ائمه علیهم السلام پناهگاه محبّان خویش چه متأخّرین و چه متقدّمین آنها می باشند و به خاطر محبّت و ولایت ایشان، بهشت مکان بازگشت و قرارگاه دوستداران آنان شده است و آتش نیز به خاطر ترک محبّت و ولایت آنها محل استقرار دشمنان شان گردیده است. و همچنین روشن است که معنای رجوع به سوی خداوند همان است که بیان داشتیم و بر حسب تناسب می توان چنین تأویل کرد.

أیوب: پیامبری است از سلاله عیص بن إسحاق بن ابراهیم که مادرش دختر لوط و همسرش رحیمه دختر یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم می باشد. در باب چهارم از فصل دوم گفتار نخست در حدیث سلمان فارسی، به نقل از کتاب کنزالفوائد چنین آمده است که علّت ابتلای ایوب، شک در ملک امیرالمؤمنین علیه السلام بود که پس از توسّل به حضرت، سعادت دوباره بدو رسید که قصه حضرت ایوب به طور مفصّل در سوره انبیا بیان خواهد شد.

در ارشاد شیخ مفید از امیرالمؤمنین نقل شده که در قالب حدیثی طولانی

1- [1] - نور/31.

فرمود: سپیدی موی من سنّتی است از حضرت ایّوب و همان گونه که خداوند پراکندگی اهل ایوب را گرد هم آورد، برای من نیز چنین می کند به گونه ای که اگر یک حرکت کنند، می گویند مُرد و هلاک شد....الخ

و در کتاب رجال کشی از حضرت چنین روایت شده است که: «در من سنّتی از حضرت ایوب وجود دارد و به خدا سوگند که خداوند اهل مرا برایم جمع خواهد کرد همان طور که برای ایوب اهلش جمع گردید.»

مؤلف می گوید: شاید منظور امام علیه السلام مبتلا شدنشان به کارهایی است که بعد از پیامبر از شیاطین امّت نسبت به ایشان، ذرّیه و اموال شان صورت گرفت و حضرت صبر پیشه ساختند تا خداوند همه این موارد را در رجعت برایشان جمع گرداند.

الأثاث: در سوره های نحل و مریم آمده و معنای آن طبق تصریح صاحب قاموس، اسباب خانه می باشد که مفرد ندارد. و یا به معنای مال به طور کلّی می باشد که مفرد آن اثاثه است که بر این اساس می توان آن را همان گونه که در تأویل متاع بیان خواهد شد تأویل کرد. والله اعلم.

الأنثی و إناث: در برخی موارد انثی، به حضرت فاطمه علیها السلام تأویل شده است همان طور که در مناقب ابن شهرآشوب از امام باقر علیه السلام آمده که در باره آیه «و ما خلق الذکر و الأنثی»(1) فرمودند، مراد از «الذکر» امام علی و منظور از «انثی» حضرت فاطمه است و همانند این تأویل در سوره آل عمران ذیل آیه «أَنِّی لاَ أُضِیعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنکُم مِّن ذَکَرٍ أَوْ أُنثَی»(2) آمده است. شاید بتوان چنین تأویلی را در موارد دیگر لفظ أنثی به گونه ای که برخی زنان مؤمنه را نیز شامل گردد، جاری ساخت. و از برخی روایات بر می آید که اناث در برخی موارد به زنی تأویل شده است که از پشت با او آمیزش شده، چنانچه در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که مردی نزد ایشان آمده و عرض کرد: سلام بر تو ای

1- [1] - لیل/3.
2- [2] - آل عمران/195.

امیرالمؤمنین. امام فرمود: دست نگه دار، این لقب تنها برای امام علی است و خداوند او را به این اسم نامید، و غیر او بدین لقب نامیده نشده است مگر این که مورد تعرض جنسی قرار گرفته باشد و یا در صورت نبودن بدان مبتلا گردد و این همان

قول خداوند است که فرمود: «إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ إِلاَّ إِنَاثًا»(1) [(مشرکان) به جای او جز بت های مادینه را (به دعا) نمی خوانند]. البته شاید بتوان در برخی موارد مناسب، و یا در مقام مذمّت متکلّمان این تأویل را جاری کرد که البته بسیار نادر است. بنابراین احتمال حمل آن هم بر معنای ظاهری و هم بر معنای اول وجود دارد.

الأجاج: این کلمه در سوره های فرقان، فاطر و واقعه آمده و به معنای آب بسیار شور می باشد که از امام باقر علیه السلام نیز چنین روایت شده است. در اصول کافی و دیگر کتب از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام روایت شده که فرمودند: خداوند ولایت ما را بر آب ها عرضه کرد پس هر آبی که آن را پذیرفت، شیرین و گوارا شد و هر آبی که آن را منکر شد خداوند آن را تلخ و شور قرار داد. و در باب چهارم از فصل دوم گفتار نخست و همچنین در ضمن تأویل برخی آیات تعداد فراوانی از مویدات این تأویل آمده است و به همین خاطر است که برخی مفسّران گفته اند، آب شور و شیرین مثلی است برای مؤمن و کافر که بر این اساس می توان آن را به منافقان و رؤسای مخالفان و به نطفه این جماعت و یا به آبی که جهل و سپاهیانش از آن خلق شده اند تفسیر کرد که همگی در زمره آن گروه قرار می گیرند. و حتی می توان آن را به علوم سخیف و احکام باطل آنها تفسیر کرد؛ چنان چه که در ذیل لغت «ماء» به بیان وجه جمع این تأویلات خواهیم پرداخت.

یأجوج و مأجوج: نام این دو در سوره کهف و انبیا آمده و ذکر داستان شان نیز انشاء الله همانجا خواهد آمد. و در ذیل کلمه «حصن» پیرامون سد بزرگ «الردم» موجود میان آنها و بنی آدم مطالبی ذکر می شود که دلالت دارد بر این که منظور از آن تقیه است، همان گونه که در لغت «الردم و سدّ» نیز بدان اشاره خواهد شد و از

1- [1] - نساء/117.

این مطلب می توان چنین استفاده کرد که منظور از یأجوج و مأجوج، دشمنان و مخالفان خدا و رسولش و ائمه علیهم السلام می باشد.

الأبد: به معنای مدت و اجل است که تأویل آن ضمن تأویل کلمه اجل می آید.

الأید: و دیگر کلماتی که در بردارنده معنای یاری کردن (تأیید) می باشند مثل أیّدک، اصل «أید» می باشند. اصل أید به معنای قوّت و تقویت و کمک می باشد و در روایت آمده که بر عرش الهی نوشته شده: محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و او را به وسیله علی علیه السلام یاری و تأیید کردم. و ذیل کلمه «نصر» مطالبی خواهد آمد که دلالت بر تأویل آیه «أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ»(1)[تو را با یاری او تایید کرد] به تقویت پیامبر به وسیله علی علیه السلام می باشند و همین طور در روایت دیگری که ذیل کلمه ایمان آمده است. و همان گونه که بارها بیان کردیم، پر واضح است که تأیید و یاری همه انبیا و دین و امت اسلامی و بلکه تمامی امت ها به وسیله امام علی و دوستی ایشان صورت گرفته و این که اصل تأیید از جانب خدای سبحان جز با تمسّک به ولایت و جز به خاطر ولایت نبوده است.

پس بر این اساس، چه بسا این امکان وجود داشته باشد که با وجود تناسب لازم برای حمل این معنا بر تأیید، آن را بر ولایت امام و ذریّه او مثلاً حضرت قائم علیه السلام حمل کرد و یا بر این که این تایید هرگونه که باشد، برای اهل ولایت است و به خاطر ولایت، یا به خاطر تقویت و ترویج ولایت، همان طور که از آن چه در توضیح استعانه، قوّه و النصر خواهد آمد، فهمیده می شود.

الأثر: به معنای باقیمانده چیز است که از باقی ماندن جای پا پس از راه رفتن، گرفته شده است. از همین رو آثار بر نشانه ها و اشیا باقی مانده مانند عِلم، سنن، بدعت ها و امثالهم اطلاق می شود.

در اصول کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: از آثار هدایت پیروی کنید که نشانه های امانت و تقوا هستند که منظور از آثار هدایت، ائمه علیهم السلام می باشند، لذا می توان آثار رحمت الهی و مانند آن را تا جایی که

1- [1] - انفال/62.

تناسب دارد به ائمه علیهم السلام تأویل کرد. می دانیم که بیشتر آثار اهل خیر گذشتگان و آیندگان، ترویج مسائلی است که به توحید و نبوّت و ولایت و اطاعت مربوط می باشد و آثار اهل شر، ترویج خلاف اینها و برپایی اسباب ظلم و کفر

می باشد. بر همین اساس، کلمه آثار باید به تناسب معنا شود و احتمال دارد که منظور از آن مسائل مربوط به ترویج ولایت و یا انکار و خاموش کردن نور آن باشد. پس تأمل کن و از مطالب ذیل کلمه علم، مبنی بر این که منظور از علم در آیه «أَوْ أَثَارَةٍ مِّنْ عِلْمٍ»(1)[یا اثر علمی از گذشتگان برای من بیاورید] علم اوصیا می باشد، غافل مشو.

الاثنی عشر: بیان و توضیح این کلمه ذیل لغت مثنی خواهد آمد.

الأمیر: مفرد و جمع این کلمه در بسیاری از موارد مرادف معنای ثواب آمده است و در ذیل کلمه ثواب بیان خواهد شد که می توان این کلمه را در جای مناسب به امام و ولایت امام و خیرات و ثواب تأویل کرد.

الآخر: و آن چه شامل آن می شود مثل المستأخرین؛ در کتاب ریاض الجنان از پیامبر صلی الله علیه و آله و در کتب دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمودند: ما همان اولین و آخرین هستیم. و همچنین فرمودند: ما سابقون و آخرون هستیم. و در روایات بسیاری از ائمه علیهم السلام آمده است که امام علی علیه السلام اول و آخر می باشد. بنابراین تأویل این کلمه متناسب با این معنا مانعی ندارد. در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام آمده است که به گروهی از شیعیان فرمود: شما سابقان نخست و سابقان آخرِ دنیا و سابقون به سوی بهشت در آخرت هستید. این روایت دلالت دارد بر این که می توان در صورت تناسب آن را به شیعیان تأویل کرد. و پرواضح است که ائمه علیهم السلام اولین آفریده های خداوندند و اولین مؤمن و تسبیح کننده و تقدیس کننده اویند و شیعیان نیز همان گونه که در فصل های پیش آمد، بعد از آنها چنین می باشند. و همچنین ایشان و شیعیانشان نخستین کسانی هستند که به بهشت داخل می شوند و بالطبع پرواضح است که آنها

1- [1] - احقاف/4.

آخرین جانشینان خداوندند و شیعیان شان آخرین امت هایی هستند که داخل آتش می گردند. و چنان چه در روایات صریح فصول گذشته آمد، ایشان در عالم ذر و هنگام گرفتن عهد توحید و نبوّت و امامت از پروردگار خویش اطاعت کردند و

ایشان از نظر شرافت و مرتبه و درجه در دین و همچنین از نظر نسب و حسب علم و حکمت و فزونی عقل و بصیرت در دین، سرآمد مخلوقات می باشند.

در معنی الاخبار و دیگر کتب از امام علی علیه السلام و در ارشاد شیخ مفید از امام باقر علیه السلام به نقل از پیامبر آمده است که در تفسیر اول و آخر بودن امام علی علیه السلام فرمودند: او اولین مؤمن به خدا و رسولش می باشد. و به همین خاطر است که همان گونه که در کتاب معانی الاخبار آمده است، امام علی علیه السلام فرمودند: من آن صدیق اول و آخرین کسی هستم که وقتی پیامبر علیه السلام در قبر بود به او نگاه کرد و در رجعت آخرین امامی هستم که روحش قبض می گردد. در تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله، در روز غدیر امام علی علیه السلام را به عنوان پیشوای مردم معرفی کرد و دستور داد که به عنوان امیرالمؤمنین با او بیعت کنند، برخی از منافقین برای رد این منقبت و فضیلت تلاش کردند که این آیه نازل شد «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللّهِ وَبِالْيَوْمِ الآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤمِنين»(1) [و برخی از مردم می گویند ما به خدا و روز بازپسین ایمان آورده ایم ولی گروندگان (راستین) نیستند] و این روایت دالّ بر تأویل «الْيَوْمِ الآخِرِ» به روز غدیر می باشد و به همین منظور ذیل کلمه تقدّم بیان خواهد شد که مراد از متقدّمین، مؤمنین هستند که این امر مؤید تأویل کلمه اول در این بخش می باشد و لذا منظور از مستأخرین، منافقین و دشمنان ائمه اطهار علیهم السلام می باشند. و همچنین در تأویل آیه «لِمَن شَاء مِنكُمْ أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ»(2) [هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید یا باز ایستد] نیز خواهد آمد که هر کس به سوی ولایت ائمه علیهم السلام بشتابد از آتش دوزخ دور می شود و هر کس از

1- [1] - بقره/8.
2- [2] - مدثر/37.

ولایت آنها دور شود به آتش نزدیک می گردد.

و البته دلالت این آیه بر امکان تأویل تقدّم به ولایت و تأخّر به ترک آن روشن و نمایان می باشد. و ذیل کلمه السابق می بینیم که می توان سابق را به قبول ولایت

امام علی علیه السلام و تسلیم ایشان بودن و به کسانی که در روز غدیر برای بیعت با او سبقت جستند تأویل کرد.

از آن چه در اینجا گفتیم چنین برمی آید که منظور از تأخر و تأخیر در بسیاری از آیات قرآن، امامت و ولایت می باشد. البته از آن چه باید بنا بر ظاهرش و آن چه قرینه بر آن حکم می کند تأویل کرد نیز غافل مباش. والله اعلم.

الآخره: به چند چیز تأویل شده است:

1. ائمه اطهار علیهم السلام به جز امام نخست یعنی علی علیه السلام: در کافی و دیگر کتب به نقل از ابان بن تغلب از اباعبدالله علیه السلام روایت شده است که در باره آیه «وَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لاَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُم بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ»(1) [و وای بر مشرکان* همان کسانی که زکات نمی دهند و آنان که به آخرت ناباورند] فرمودند: وای بر کسانی که نسبت به امام اول شرک ورزیدند و دیگر ائمه را منکر شدند.

و با آن چه در ذیل کلمه شرک خواهد آن و با آن چه در باب هفتم فصل پیشین ذکر شد، معلوم می گردد که قرار دادن امامی در کنار امام حقیقی، همان تأویل مشرک می باشد.

2. ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله: همان گونه که در اصول کافی و....در باره آیه «وَالآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»(2) [با آن که (جهان) آخرت نیکوتر و پایدارتر است] از اباعبدالله چنین روایت شده است. و شاید علّت چنین تعبیری از ولایت آن است که امرِ به ولایت، جزو آخرین احکام بوده است، همان گونه که احادیث روز غدیر و

1- [1] - فصلت/ 7.

2- [2] - طارق/17.

مطالب باب دوم گفتار دوّم در تأویل آیه «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُکُم بِوَاحِدَهٍ»(1) [بگو من فقط به شما یک اندرز می دهم] بر آن دلالت می کند و همین طور، آن چه از تفسیر امام علیه السلام در باره روز غدیر بیان کردیم، بیانگر چنین معنایی می باشد.

3. رجعت و تشکیل دولت امام زمان: که این تأویل در تفسیر عیاشی از امام

باقر علیه السلام در باره آیه «الَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ بِالآخِرَهِ»(2) [و [کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند] آمده که منظور آن است که به حقانیّت رجعت ایمان نمی آورند.

در کتابی که یکی از شیعیان در باره رجعت نوشته است، روایتی به نقل از ابوبصیر از یکی از صادقین علیهما السلام در باره آیه «وَمَن کَانَ فِی هَـذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فِی الآخِرَهِ أَعْمَی»(3) [و هر که در این (دنیا) کوردل باشد در آخرت (هم) کوردل و گمراه تر خواهد بود] آمده که: منظور این است که به رجعت ایمان نمی آورند.

و در تفسیر قمی از امام صادق در باره آیه «وَلَلْآخِرَهُ خَیْرٌ لَّکَ مِنَ الْأُولَی»(4) [و قطعاً آخرت برای تو از دنیا نیکوتر خواهد بود] آمده که منظور از آن رجوع و بازگشت پیامبر در پایان می باشد. و در کافی از امام صادق در باره آیه «وَمَا لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِن نَّصِیبٍ»(5) [ولی در آخرت او را نصیبی نیست] روایت شده که یعنی در دولت و حکومت حضرت مهدی علیه السلام بهره ای ندارند.

آنچه در تأویل حشر و البعثه و مانند آن آمده است، موید این تأویل اخیر می باشد و شاید که این معنای پس از معانی اول مورد نظر بوده باشد و در شرح کلمات الحرث و الدار الآخره مطالبی خواهد آمد که می تواند تأییدی برای این تأویل به حساب آید.

1- [3] - سبأ/ 46.
2- [1] - انعام/113.
3- [2] - اسراء/ 72.

4- [3] - ضحی/4.
5- [4] - شوری/20.

الأسر: أصل آن به معنای بستن و حبس کردن است و لذا به شخص در بند و محبوس اسیر گفته می شود که جمع آن أَسْرى و أُسارى به فتح همزه در اولی و ضم آن در دومی می باشد.

در تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده که از امام باقر علیه السلام سؤال شد: نجات دادن یک مؤمن و دوستدار اهل بیت علیهم السلام از دست یک ناصبی که قصد دارد با زبانش او را گمراه سازد بهتر و با فضیلت تر است، یا نجات یک اسیر از

دست رومیان. امام فرمود: اولی افضل است، زیرا برای او بهشت خدا و دین الهی را فراهم کرده و او را از آتش نجات داده، در حالی که آن فرد مظلوم اسیر در دست رومی، خود به بهشت می رود.

مؤلف می گوید: از این روایت، سخن امام در تفسیر اسیر جواز تأویل اسیر به این معنا برمی آید و همچنین از آن، تأویل اطعام اسیر و نجات او به تعلیم علم و ارشاد او به ولایت اهل بیت علیهم السلام نیز فهمیده می شود که در توضیح کلمات الطعام، الفک و الفداء خواهد آمد.

و موید این تأویل روایت امام عسکری علیه السلام در تفسیرش می باشد که به نقل از امام سجاد علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت فرموده است: ای بندگان خدا، به دستور خداوند از علی علیه السلام پیروی کنید و مانند کسانی نباشید که غیر از خدا معبودی اختیار کردند و جاهلانه از پدران کافر خود تقلید نمودند، زیرا کسی که در دینش از آن که دین خدا را نمی داند تقلید کند به غضب الهی گرفتار می آید و از اسیران دست ابلیس می گردد.

الإصر: این کلمه در سوره های بقره(1)، آل عمران(2) و اعراف آمده و در اساس اللغه به معنای سنگینی معنا شده است و در قاموس اصر بکسر الف به معنای گناه می باشد که در شرح کلمه ذنب تأویل آن بیان خواهد شد. و همچنین شیخ کلینی در

1- [1] - بقره/286 «و لا تَحمِل عَلینا إصراً».
2- [2] - آل عمران/81 : «قال ءَاقرَرتُم و أَخذتُم عَلی ذلکُم إِصری».

باره آیه: «وَیَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلاَلَ الَّتِی کَانَتْ عَلَیْهِمْ»(1) [و از (دوش) آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی دارد] از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمود: منظور از إصر گناهانی است که قبل از شناخت فضیلت امام بدان گرفتار بودند. و منظور از اغلال حرف ها و سخنانی بود که می گفتند بدان امر شده اند از جمله ترک فضیلت امام. اما هنگامی که فضیلت امام را شناختند، این گناه و إصر از آنان برداشته شد. سپس ایشان فرمودند: إصر به معنای گناه است و جمع آن

آصار می باشد. که تأویل آن واضح می باشد.

در تفسیر قمی در باره آیه «وَأَخَذْتُمْ عَلَی ذَلِکُمْ إِصْرِی»(2) [و در این باره پیمانم را پذیرفتید] از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: عهدی، یعنی پیمان ایمان آوردن به پیامبر و یاری کردن علی.

الأمر و الآمر و أولوا الأمر و ما أمروا به: و هر آن چه بدین معنا می باشد: برای کلمه الأمر و أمروا الله که در قرآن آمده، تأویلاتی وارد شده جدای از آن چه برای امر به معنای متعارف و یا معنای معطوف به قرینه اش آمده است. از جمله این که:

1. منظور ائمه علیهم السلام می باشد. در کتاب الواحده از امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل از طارق بن شهاب آمده است که در حدیثی فرمودند: همانا امام علیه السلام روحی قدسی و امری الهی است. همچنین فرمودند: همانا ائمه علیهم السلام که از آل محمّد علیهم السلام می باشند، اولیای مقرّب خداوندند و امر آنها میان کاف و نون است (به معنای کُنْ) که ذیل واژه اللیل مویداتی مبنی بر تأویل آیه «کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ»(3) به ائمه علیهم السلام ذکر خواهد شد. و در کمال الدین از حضرت قائم علیه السلام به نقل از ابن مهزیار آمده است که ایشان در باره آیه«أَتَاهَا أَمْرُنَا لَیْلاً اَو

1- [3] - اعراف/ 157.
2- [1] - آل عمران/81.
3- [2] - دخان/ 4.

نَهارًا»(1) [ناگهان فرمان ما شب هنگام یا در روز فرا می رسد] فرمود: ما امر خداوند عزّ و جل و سپاهیان او هستیم.

2. منظور از آن، خلافت امام علی علیه السلام است که در تفسیر سوره آل عمران ذیل آیه «لَیْسَ لَکَ مِنَ الأَمْرِ شَیْءٌ»(2) مویداتی برای این تأویل از امام باقر علیه السلام به نقل از جابر خواهد آمد که عیاشی در تفسیرش به روایت آن پرداخته است که در ذیل گفتار پیشین در بیان بخش دوم تفویض بدان اشاره شد. و آن چه از اباعبدالله علیه السلام در باره آیه «أَتَی أَمْرُ اللّهِ فَلاَ تَسْتَعْجِلُوهُ»(3) [(هان) امر خدا در

رسید، پس در آن شتاب مکنید] در غیبه نعمانی آمده است نیز موید آن می باشد که ایشان فرمودند: امر ما امر خداست نسبت به آن عجله به خرج ندهید، که از ظاهر روایت چنین برمی آید که مراد از سخن امام علیه السلام که می فرماید «أمرنا» خلافت و ولایت آنهاست، هرچند که احتمال معنای بعد نیز در آن وجود داشته باشد. و همچنین آن چه در تفسیر قمی(ره) در باره آیه «وَأُبَلِّغُکُم مَّا أُرْسِلْتُ بِهِ»(4) [و آن چه را بدان فرستاده شده ام به شما می رسانم] آمده، موید این مسأله می باشد که می گوید: یعنی آن چه بدان امر شده ایم از ولایت امام علی علیه السلام بر ایشان؛ که علی الظاهر آن چه ذکر شده، در حقیقت مضمون روایات است، هر چند که به صراحت به معصوم استناد داده نشده است.

3. منظور قیام حضرت قائم علیه السلام می باشد. همان گونه که در غیبه نعمانی از امام صادق علیه السلام نقل شده که در باره آیه «أَتَی أَمْرُ اللّهِ» [(هان) امر خدا در رسید] فرمود: این همان قیام قائم است. چنانچه در تفسیر آیه در سوره نحل نیز از کتاب کمال الدین و دیگر کتب مویداتی برای آن نقل کرده ایم و همچنین احتمال روایت پیش را نیز متذکر شده ایم.

1- [1] - یونس/ 24.
2- [2] - آل عمران/ 128.
3- [3] - نحل/ 1.
4- [4] - أحقاف/23.

و حتی چه بسا مراد از تأویل ائمه باشند که این معنا نیز جایز می باشد، ولی بهتر است که در هر موضعی، طبق معنای متناسب با آن تأویل گردد. و چنان چه ذیل کلمه العمل خواهد آمد، در زیارت جامعه کبیره آمده که ایشان به امر الهی عمل می کنند و در شرح کلمات العدل و المعروف تأویل این دو و معنای امر به عدل و معروف بیان خواهد شد و این که ایشان بدین دو امر می کنند و از منکر باز می دارند و حتی چه بسا گفته شود که همانا شیعیان شان نیز چنین می باشند چرا که امر به عدل و معروف یعنی ولایت و طاعت ائمه می کنند؛ همان طور که در کلمات المنکر و الناهی نیز چنین استفاده ای خواهد شد.

و در روایت طارق بن شهاب از امام علی علیه السلام آمده است که امام، امر کننده و نهی کننده است و ذیل کلمه الولی خواهد آمد که ائمه علیهم السلام صاحبان

امرند و در کافی بابی هست تحت این عنوان که منظور از أولی الأمر ائمه هستند نه غیر آنها. و اما منظور از آن چه که از امر الهی بدان امر شده، ولایت امام علی علیه السلام می باشد.

خلاصه این که از مضامین این روایات و امثال آن چنین برمی آید که در بطن قرآن، مراد از آن چه مربوط به امر الهی است و یا این که از آن تحت عنوان امر خدا تعبیر شده است، ائمه علیهم السلام و ولایت ایشان می باشد و این که ایشان و شیعیان شان همان کسانی هستند که خداوند آنها را آمران به رضای خود و ناهیان از خلاف رضای خود خوانده است. و همچنین از این روایات و دیگر روایات روشن می شود که مراد در باطن، مرتبط با منهیات خداوند در ذکر خداست چرا که فرمان به چیزهایی می دهد که باعث غضب خداوند می شود و نهی از آن، مانع عکس آن می گردد و کسانی که سخنی بگویند که بدون علم باشد و به آن فرمان دهند (که این موضوع در ذیل کلمه علم خواهد آمد) همان دشمنان ائمه علیهم السلام و مطیعان آنان هستند که دستور به مخالفت خداوند و پیامبرش دادند و به آن عمل کردند. پس غافل مباش.

التأسیس: یعنی آن چه که مبتنی بر پایه و اساس است که در سوره توبه آمده است و از آن چه در شرح البنیان آمده است برای تأویل آن بهره برده می شود.

و در کافی از امام رضا علیه السلام نقل شده است که امامت را پایه هایی است که ریشه های آن رشد کننده و شانه های آن برافراشته است.

الإنس و الإنسان و الناس: از امام صادق علیه السلام چنین روایت شده است که انسان ها بر سه قسمند: قسمی از آنها روز قیامت زیر سایه عرش الهی اند و قسمی حساب و عذاب الهی در آنها جاری است و قسم آخر صورت انسانی و قلوب شیطانی دارند.

از برخی روایات چنین فهمیده می شود که برحسب تأویل گاهی مقصود از لفظ الانسان و الناس که در قرآن آمده قسم به خصوصی از این اقسام می باشد و حتی مقصود فرد خاصّی از یکی از این اقسام می باشد. چنان چه در برخی آیات لفظ انسان به پیامبر صلی الله علیه و آله تأویل شده است و در پاره ای موارد به أبوفلان و

یا در برخی به امام علی علیه السلام. روایتی که بر تأویل نخست دلالت می کند، از امام علی علیه السلام در باره آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ»(1) [ما امانت (الهی و بار تکلیف) را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند ولی انسان آن را برداشت] می باشد که به نقل از ابوبکر شیرازی است که از محمد بن حنفیه نقل می کند که ایشان گفت: خداوند امانت مرا در عوض ثواب و عِقاب بر آسمان ها و زمین عرضه کرد و آنها گفتند که بار خدایا ما آن را در عوض ثَواب و عِقاب به دوش نمی گیریم اما بدون ثَواب و عِقاب برعهده می گیریم. تا جایی که امام علیه السلام فرمود: و انسان یعنی امّت رسول الله با وجود ثَواب و عِقاب آن را پذیرفت و همانا هر کس که حق این امانت را به خاطر دستور الهی ادا نکند بسیار نادان است و بر خویش ستم کرده است.

و در بصائر با سندهای متفاوتی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که در باره این آیه فرمودند: منظور امانت ولایت است که آنها از روی کفران از حمل آن ابا کردند و انسانی که آن را برعهده گرفت ابوفلان می باشد. و در

1- [1] - احزاب/72.

روایت دیگری آمده که او اولی بود و در روایت سومی شرور منافق آمده است که البته آن چه بر تأویل آن به ابو فلان دلالت دارد، در سوره عصر ذکر خواهد شد.

و از جمله این مویدات روایتی است که شیخ کلینی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که از ایشان در باره آیه «وَإِذَا مَسَّ الإِنسَانَ الضُّرُّ»(1) [و چون انسان را آسیبی رسد] سؤال شد، ایشان فرمودند: او ابوفصیل بود و آیه در شأن او نازل شد. و آن چه دلالت بر تأویل دوم می کند روایتی است در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام در باره آیه «أَيَحْسَبُ أَن لَّن يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ»(2) [آیا پندارد که هیچ کس هرگز بر او دست نتواند یافت] که فرمودند: منظور نعثل است که دختر پیامبر صلی الله علیه

و آله(3) را به قتل رساند، که از مؤیدات این تأویل اخیر مطالبی است که در سوره های الرحمن و الزلزال بیان خواهد شد.

و همچنین روایت ابن حنبل و دیگران که با سندهای مختلفی از امام سجاد علیه السلام و از پدر بزرگوارشان امام حسین علیه السلام روایت شده که فرمودند: امام علی علیه السلام به من گفتند که پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که فاطمه علیها السلام نزد ایشان بوده در منزل را کوبیدند وفرمودند: آیا نماز نمی خوانید؟ من گفتم یا رسول الله، جان های ما به دست خداست اگر بخواهد ما را برای نماز بیدار می کند، یعنی لطفش را بر ما زیاد می کند. پس پیامبر رفت در حالی که می فرمود «وَكَانَ الْإِنسَانُ أَكْثَرَ شَىْءٍ جَدَلاً»(4) [ولی انسان بیش از هر چیز سر جدال دارد] یعنی از نظر به حق و صدق سخن گفتن.

و علامّه مجلسی در بحار می گوید: راز تأویل انسان به افراد و مصادیق آن به خاطر ظهور شقاوت در او می باشد، همان گونه که تأویل آن به امام علی به دلیل آن است که ایشان کامل ترین مصداق آن در کمالات و سعادت ها می باشند.

1- [1] - یونس/12.
2- [2] - بلد/5.
3- [3] - تفسیر قمی، ج2 ، ص 421، در تفسیر سوره بلد ،آیه 5.

4- [4] - کهف/54.

مؤلف می گوید: این وجه در تأویل ناس و... نیز جاری است و دالّ بر جواز تأویل به امثال این دو شخص می باشد که به اوصاف آنان متصف باشند همان گونه که تأویل آن به عثمان آنگونه که علت آن به صراحت بیان شده پیش از این ذکر گردید.

موید دیگر روایتی است که کراجکی در کنز الفوائد از ابن نباته نقل می کند که امام علی علیه السلام روزی پایش را به زمین کوبید، پس زمین به لرزه افتاد. مالک به زمین گفت، آرام باش و بعد فرمود: به خدا سوگند من آن انسانی هستم که زمین اخبار خود را برای او بازگو می کند و حتی یک پای من نیز چنین می کند.....الخ.

این در مورد تأویل انسان بود. اما بیشتر تأویل های ناس در باره پیامبر و ائمه علیهم السلام می باشد و در روایت آمده است که شیعیان شان نیز از آنها هستند که

شبیه مردم (ناس) می باشند در حالی که دشمنان آنها شبیه میمون (نسناس) هستند که خداوند در باره آنها فرموده است: «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»(1) [آنان جز مانند ستوران نیستند بلکه گمراه ترند] و در برخی روایات صریحاً ناس به شیعیان تأویل شده است همان گونه که در برخی روایات دیگر به دشمنان آنها تأویل گردیده، پس این کلمه در هر مقامی تأویل مناسبی دارد هر چند که در بسیاری از موارد دالّ بر تأویلاتی است که در قالب روایات بیان کردیم. از جمله روایتی که دال بر تأویل نخست کلمه ناس می باشد روایتی است که در اصول کافی و.... با سندهای مختلف از امام باقر و امام صادق علیه السلام در باره آیه: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ»(2) [بلکه به مردم رشک می ورزند] روایت شده که فرمودند: آن مردم ما هستیم که مورد حسادت قرار گرفتیم.

و در کافی و... از امام سجاد علیه السلام نقل شده است که مردی نزد علی علیه السلام آمد و در باره ناس، اشباه الناس و نسناس سؤال کرد، ایشان فرمودند: ای حسین _ و در روایت دیگری: ای حسن _ پاسخش را بده که ایشان فرمود:

1- [1] - فرقان/44.

2- [2] - نساء/54.

منظور از ناس پیامبر و ما اهل بیت هستیم و به همین خاطر خداوند فرمود: «ثُمَّ أَفِيضُواْ مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ»(1) [پس از همان جا که (انبوه) مردم روانه می شوند شما نیز روانه شوید] و آن کس که مردم را حرکت داد پیامبر بود و ما هم از او هستیم. اما اشباه الناس شیعیان و دوستداران ما هستند و آنها از ما هستند و به همین خاطر ابراهیم فرمود: هر کس مرا پیروی کند از من می باشد. اما نسناس همین توده مردم می باشند _ و با دستش به مردم اشاره کرد _ و فرمود: «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً»(2) که روایات مبنی بر تأویل ناس به پیامبر و ائمه علیهم السلام بسیار است. و از جمله روایاتی که دلالت صریح بر تأویل ناس به شیعه دارد در کلمه

شراب آمده است که به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر عیاشی آمده که ایشان در باره آیه «فِيهِ شِفَاء لِلنَّاسِ»(3) [در آن برای مردم درمانی است] فرمودند: علومی که از ائمه صادر می شود شفای شیعیان است و آنها مردم (ناس) می باشند اما دیگران خدا عالم است که چه چیزی هستند! و آن چه موید تأویل مذکور است، مطالبی است که ذیل کلمه حمیر و قرده و...ذکر می شود که دلالت می کند بر این که مخالفان ائمه در باطن از اقسام این حیوانات هستند نه از نوع انسان همان گونه که روایت نسناس بر این تأویل صحّه می گذارد.

و از جمله روایاتی که حاکی از این مطلب است که در برخی آیات منظور از ناس مخالفان می باشند، روایت امام علی علیه السلام در باره آیه «وَتَكُونُوا شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ»(4) [و شما بر مردم گواه باشید] در کنزالفوائد است که می فرماید: یعنی این به خاطر قطع رحمی است که از شما کردند و حقی که از شما ضایع گرداندند و این که کتاب الهی را پاره پاره کردند و حکم دیگری را برگزیدند.

1- [3] - بقره /199.
2- [4] - فرقان/44.
3- [1] - نحل/69.
4- [2] - حج/87.

یونس: از انبیای بنی اسرائیل است که در قرآن به اسم و لقبش از او یاد شده و او همان ذوالنون است که خداوند او را در شکم ماهی حبس کرد که قصه مفصل آن در سوره های یونس و صافات آمده است. در باب چهارم فصل دوم گفتار نخست در روایت حبه عرنی گفته شد که یونس ولایت امام علی علیه السلام را انکار کرد، پس خداوند او را در شکم ماهی حبس نمود تا این که به ولایت ایشان اقرار کرد و در روایت دیگری که در سوره صافّات بیان می گردد آمده است که وقتی مکلّف به ولایت امام علی شد، گفت: چگونه ولایت کسی را بپذیرم که او را ندیده ام و نمی شناسم و در روایت دیگری آمده که در شکم ماهی به پیامبر و امام علی و آل او علیه السلام توسّل جست تا این که خدا او را نجات داد.

الأرض: این کلمه به اموری همچون دین، ائمه علیهم السلام، شیعه، قلوبی که محل علم هستند، سرگذشت امّت های پیشین و به زنان تأویل شده است و در برخی

تأویلات و بسیاری از مواضع به معنای متعارف آن نیز تأویل شده است که هر کدام متناسب بامقام خویش می باشد. دلایل این تأویلات عبارتند از: دلیل تأویل اول مطلبی است که در باره آیه «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُواْ فِيهَا»(1) [مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید.] در تفسیر قمی (ره) آمده است که می گوید: منظور دین و کتاب خداست که واسع است، پس در دلالت و مطالب آن تفکر کنید و همچنین دلالت دیگر آیه بر این مسأله در تأویل مهاجرت به تمسّک به قرآن و دین و تدبّر در آنها می باشد که پرواضح است. و همچنین روایتی است که شیخ صدوق به اسناد مختلف از اباعبدالله علیه السلام روایت می کند که چون از ایشان در باره آیه «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِى الْأَرْضِ»(2) [آیا در زمین نگردیده اند] سؤال شد، فرمود: بدین معناست که آیا درَ قرآن تدبّر نمی کنید و همان گونه که در شرح کلمه سیر خواهد آمد و از روایت اول نیز برمی آید، تأویل سیر به تدبّر واضح می باشد.

و دلیل تأویل دوم روایتی است که شیخ مفید در کتاب اختصاص از امام باقر

1- [1] - نساء/97.

2- [2] - يوسف/109.

علیه السلام به نقل از جابر در باره آیه «فَانتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ»(1) ذکر می کند که در باب چهارم فصل دوم گفتار نخست نیز بیان شد که ایشان فرمودند: منظور از أرض اوصیا می باشند که خداوند به اطاعت و ولایت آنها همانند اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام فرمان داده است و به کنایه از اسامی این اولیا و اوصیا به زمین تعبیر کرده است.

مؤلف می گوید: ظاهراً مراد امام علی علیه السلام از تأویل انتشِروا نیز ولایت و اطاعت می باشد و ممکن است که مقصود انتشار و روانه شدن به سوی ایشان و فرمان برداری از آنان باشد. و از مویدات این تأویل روایتی است که علی بن ابراهیم در تفسیرش از اباعبدالله علیه السلام در باره آیه «أَفَلَمْ یَسِیرُواْ فِی الأَرْضِ فَیَنظُرُواْ»(2)

[آیا در زمین سیر نکردند تا ببینند که عاقبت کسانی را که پیش از آنان بودند، چه بوده است] نقل می کند که: یعنی آیا در اخبار امّت های پیشین تدبّر نکردند؟

مؤلف می گوید: مبنای این استدلال بر تبادری است که از ظاهر روایت یعنی تأویل سیر به تدبّر برمی آید چنان چه که در سند تأویل اول به صراحت بدان اشاره شده است و احتمال این که مقصود بیان آیه «فَیَنظُرُواْ» باشد بعید به نظر می رسد و با مفاد حدیث نیز هماهنگی ندارد. پس در این مسأله تدبّر کن و از این نکته نیز غافل مشو که احتمال دارد مقصود در این روایت اخبار امّت هایی که در قرآن آمده است باشد که در این صورت، هر دو روایت با هم موافق و هر دو تأویل یکسان می شود. والله اعلم.

ذیل لغات «الحبّه و الظُلُمَات» مطالبی دالّ بر تأویل زمین به زنان خواهد آمد آنجا که خدا می فرماید: «وَلاَ حَبَّهٍ فِی ظُلُمَاتِ الأَرْضِ»(3) که به فرزند درون شکم مادر تأویل شده است و آیه «نِساؤُکُم حَرثٌ لَکُم»(4) [زنان شما کشتگاه شمایند] نیز

1- [1] - جمعه/10.
2- [2 - غافر/82.

3- [3] - انعام/59.
4- [4] - بقره/223.

مؤید آن می باشد. اما روایتی که دالّ بر استعمال أرض در بعضی تأویلات به معنای متعارف آن است روایتی است که جابر از امام باقر علیه السلام نقل می کند که چون از ایشان در باره آیه «أَفَلَمْ یَسِیرُواْ فِی الأَرْضِ» سؤال شد فرمودند: آیا کسی را می شناسی که در یک روز از شرق تا غرب زمین سیرت دهد؟ جابر می گوید: چه کسی چنین توانایی دارد؟ پس امام فرمود: این شخص امام علی علیه السلام است، آیا سخن پیامبر را نشنیده ای که به علی علیه السلام می فرماید: بر ابرها سوار می شوی و فراتر از اسباب قرار می گیری. پس فرمود: این سخن رسول الله صلی الله علیه و آله است.

در ضمن از مطالب باب چهارم فصل دوم گفتار نخست نیز غافل مشو که در آنجا آمده که برخی زمین ها ولایت ائمه علیهم السلام را پذیرفتند لذا پاک و شیرین آب و شیرین گیاه گشتند و برخی دیگر ولایت را نپذیرفتند، لذا خالی از آب و گیاه

شدند و ذیل لغت الحیاه و الموت تأویل حیات و مرگ زمین خواهد آمد چنانچه تأویل حیوانات زمین نیز تحت واژه دابّه بیان می گردد و شرح کلمه رکن، تأویل ارکان زمین و در الفساد تأویل فساد کردن در آن و در النقص تأویل نقص آن و در واژه اوتاد، تأویل میخ های زمین و در جبل، تأویل کوه های آن و در الورثه، تأویل وارثان آن و در الظلمات، تأویل تاریکی های آن و در السّیر و الانتشار، تأویل پراکنده شدن در آن بیان خواهد گردید که البته تأویل دو مورد اخیر و ظلمات و تاریکی ها در اینجا نیز آشکار گردید.

البته توجه داشته باش تأویلاتی که برای زمین ذکر شد، بی تناسب با معنای لغوی آن نمی باشد و در کتاب قاموس آمده است که أرض زکیّه و أریضه زکیّه یعنی زمینی که شایستگی خیر و برکت را دارد. و در اساس اللغه گفته شده: هو أریض للخیر یعنی قابلیت آن را دارد.

پس تأمل کن و از این نکته غافل مباش که در برخی موارد زمین به ائمه ظلم تأویل شده است که در مقام ذم است و در لغت البلد از آن چه به معنای حقیقی زمین است، سخن خواهیم گفت که در آن تصریح است بر دو نوع مذموم آن به همراه تأویل هر کدام، به نحوی که مقابل تأویل دیگری می باشد.

الآزفه: در قاموس آمده که أزف الرجل یعنی عجله کرد و آزفه به معنای قیامت می باشد که در سوره های مؤمن و نجم آمده است و مقصود از آن خود قیامت است که البته مطالبی دالّ بر صحّت تأویل آن به رجعت نیز وجود دارد که چنین تأویلی با وجود معنای قرب و نزدیکی ای که در آن وجود دارد بعید به نظر نمی رسد. و در ضمن لغت صیحه، مطلبی که موید این تأویل است بیان خواهد شد.

الأسف: و آن چه که مشتمل بر آن می گردد و از آن مشتق می شود، همچون «آسفونا»؛ اصل أسف نهایت حزن و خشم می باشد و ضمن لغات «الحزن والغضب» و چنان چه پیش از این در باب ششم فصل اول از گفتار سوم گذشت می توان از آن جهت تأویل الأسف به اموری که مرتبط با ترک ولایت و آزار ائمه علیهم السلام است، بهره برد.

یوسف: پیامبری است معروف که فرزند یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل می باشد و قصه مشهوری دارد که در سوره یوسف آمده است. و در حدیث سخن گفتن ماهی با امام سجاد علیه السلام _ چنانچه انشاء الله در سوره صافات بیان خواهیم کرد _ آمده است که یوسف علیه السلام چون در ولایت شک و تردید کرد آن حادثه چاه برایش رخ داد که در باب چهارم فصل دوم گفتار نخست بدان پرداخته شد و همچنین در سوره یوسف نیز آن چه که دالّ بر این است که ایشان به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام توسّل جست تا این که خداوند او را از چاه نجات داد و پادشاه گردید، خواهد آمد و همچنین مؤیداتی مبنی بر این که حضرت قائم علیه السلام شبیه به یوسف است نیز ذکر خواهد شد و در توضیح لغت یعقوب خواهیم دید که امام حسین علیه السلام در امّت خویش همچون یعقوب علیه السلام می باشد.

الأفّ: گفته شده صوتی است که چون انسان آن را از خود ایجاد کند نشان دهنده کراهت و انزجار او می باشد و اصل آن از الأفف گرفته شده که به معنای دلتنگی می باشد و معانی دیگری نیز برای آن ذکر شده است که بازگشت بیشتر آنها به همان معنای متعارف است که در لغت و عرف بیان شده است و پنهان نیست که مثل این عمل را جز کسی که از اهل ولایت باشد شایستگی و استحقاق ندارد.

الائتلاف: و کلماتی مانند المؤلفه قلوبهم و هر آن چه متضمن این معنا باشد از قبیل أَلَّف، گفته می شود «أَلَّفَ بَینَهما» زمانی که میان آن دو الفت و دوستی ایجاد کرد و الفت اسمی است از ریشه ائتلاف و به معنای همدمی و اتحاد و آمیختگی که خداوند عزّ و جل در مواضع متعددی از قرآن می فرماید که «ألف...» میان مسلمین پس از آن که در جاهلیت با یکدیگر دشمن بودند، به وسیله اسلام اُنس و اُلفت ایجاد کرد.

و در امالی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین روایت شده است که: بهترین مؤمنان کسی است که با مؤمنان انس گیرد و کسی که نه انس می گیرد و نه انس و الفت ایجاد می کند، خالی از هرگونه خیر است. و همچنین می فرمایند: بدترین مردم کسانی هستند که بر مؤمنین بغض و خشم گیرند و قلب های آنها نیز از آنان انزجار و

کینه دارند، سخن چینند و میان دوستان جدایی ایجاد می کنند و در پی عیب مردم می باشند.

سپس این آیه را تلاوت فرمودند که «هُوَ الَّذِیَ أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ * وَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ»(1) [همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید* و میان دل هایشان الفت انداخت.] بر این اساس دوستی و اُلفت حقیقی که در دنیا و آخرت قطع نمی گردد الفت و دوستی ای است که به سبب ولایت حاصل گردد، چنان چه از روایت عیاشی ذیل لغت النعمه فهمیده می شود و مخصوصاً این که در زمان حکومت امام زمان علیه السلام دوستی و الفت مخالفان ائمه علیهم السلام از هم گسیخته می شود، همان گونه که در قیامت چنین خواهد شد که تأییداتی در این باب در ذیل لغات «البَراده و التَفرِیق» و مانند آنها خواهد آمد.

و بدان از سخن برخی علما و اخبار و روایات برمی آید که منظور از مؤلفه قلوبهم انسان های ضعیف الایمان و منافقان این امّت هستند، چنان چه که در اصول کافی از امام باقر علیه السلام نقل شده که: هیچ زمانی مثل زمان ما مؤلفه قلوبهم زیاد نبودند که تفصیل این سخن در سوره توبه بیان خواهد شد. پس می توان مؤلفه

1- [1] - انفال/62 و63.

القلوب را تأویل کرد به کسی که شایستگی مدارا کردن و انس گرفتن را دارد و با هدایای مالی و مراعات ظاهری و ارائه زیبایی های دینی می توان دل او را به دست آورد تا حقّ را آن گونه که باید بشناسد و بر آنان ثابت قدم گردد که در ذیل کلمه اذن و خرطوم مطالبی در تأیید این تأویل بیان خواهد شد.

الأفق: به صورت مفرد و جمع در سوره فصلت «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِی الْآفَاقِ وَفِی أَنفُسِهِمْ»(1) [به زودی نشانه های خود را در افق های(گوناگون) و در دل هایشان بدیشان خواهیم نمود] و در سوره نجم «وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَی»(2) [در حالی که او در

افق اعلی بود] و در سوره تکویر «وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ»(3) [و قطعا آن (فرشته وحی) را در افق رخشان دیده] آمده است و تأویل آن در جای خود گفته می شود همان طور که روایت آن در الحق بیان شده است و از امام صادق علیه السلام روایت شده که: همانا افق مبین مسافتی است میان دو سوی عرش که در آن نهرهایی به عدد ستارگان از دو جام جاری هستند؛ که امکان قابلیت این تأویل به امام و.... متناسب با تأویل زمین، عرش، آسمان و رودها وجود دارد، در حالی که امکان بقا بر ظاهر لفظ آن نیز ممکن است. پس شکی نیست که افق مبین جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشد و از این مسأله نیز غفلت مکن که احتمال دارد مراد از افق أعلی نیز همین باشد و حتی چه بسا که گفته شود این افق مبین داخل در آفاق وارده در آیه نخست می باشد.

در پایان این نکته که آفاق الأرض یعنی اطراف و نواحی آن و در فرهنگ قاموس این کلمه هم به ضم اول و هم به ضم دوم آمده است که به ناحیه یا آن چه که از اطراف آسمان ظاهر است گفته می شود و بر این اساس چه بسا بتوان به خاطر تناسب آشکاری که وجود دارد آن چه را که در تأویل السماء و المشرق و المغرب و الأطراف بیان خواهد شد در اینجا نیز جاری ساخت که موید این مسأله ذیل لغت

1- [2] - فصلت/53.
2- [3] - نجم/7.
3- [1] - تکویر/23.

المرفق خواهد آمد.

الأرائک: جمع أریکه است و به معنای تخت درون حجله می باشد یا بر هر آن چه از جمله تخت است، مانند: سکو، منبر، تخت مزیّن موجود در قبّه یا بیت اطلاق می شود، که همگی این ها در قاموس آمده است.

و روایتی نیز بر معنای نخست دلالت می کند و در وجه چهارم باب سوم از فصل اول گفتار نخست مطالبی دالّ بر امکان تأویل این گونه موارد و دیگر نعمت های بهشتی به نعمت هایی که انسان مؤمن در این جهان _ نه در بهشت _ از قِبَل حبّ اهل بیت از قبیل علوم و کمالات ایشان به دست می آورد، وجود دارد. و بر همین اساس می توان که این کلمه و معنای تکیه بر آن و آن چه در باره تخت

(سریر) و تکیه زدن بر آن گفتیم را به حالت علما در تدریس و تعلیم علوم اهل بیت علیهم السلام و بیان احادیث و فضایل آنها و حالت مطالعه احادیث و... تأویل کرد.

الإفک و المؤتفکه: در قاموس چنین آمده که أفک (بر وزن ضَرَب و عَلِمَ) إفکاً یعنی دروغ گفت و در اساس البلاغه آمده که أفکه عن رأیه: یعنی او را منصرف کرد و فلانٌ مأفوک عن الخیر یعنی از خیر منصرف گردانیده شد.

کلمه إفک در قرآن بسیار استعمال شده است و کلمه مؤتفکات در سوره های توبه، الحاقه و المؤتفکه در سوره نجم آمده است. از ائمه علیهم السلام روایت شده که دشمنان خویش و کسانی را که ادّعای امامتی می کنند که از آن آنها نیست، اهل افک نامیده اند.

و توجیه این روایت با توجه به آن چه از اهل لغت ذکر کردیم واضح و روشن می باشد و همان طور که در لغت الجبت خواهیم دید، افک به لحاظ مبالغه بر دو بت قریش اطلاق شده است و در سوره ذاریات ذیل آیه «یؤفک عنه من أفک»(1) مطالبی دالّ بر این که مراد از إفک، إفک از ولایت یعنی روی گردانی از ولایت است خواهد آمد.

در اصول کافی از ابوبصیر نقل شده که می گوید: از اباعبدالله علیه السلام در

1- [1] - ذاریات/9.

باره آیه «وَالْمُؤْتَفِکَهَ أَهْوَی»(1) سؤال کردم، فرمودند: مؤتفکه همان اهل بصره هستند، عرض کردم: «وَالْمُؤْتَفِکَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَیِّنَاتِ»(2) [قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند] چطور؟ فرمود: آنها قوم لوط هستند که سرزمین شان بر آنان خراب شد.

مؤلف می گوید: منظور از این روایات حصر مؤتفکات در قوم لوط نیست آن گونه که درمعنای لغوی آن در انتهای روایت آمده است بلکه هر سرزمینی که بر اهل خود خراب شود را نیز شامل می گردد که آن چه از امام علی علیه السلام در کتاب من لایحضره الفقیه به نقل از جویریه آمده دالّ بر آن می باشد. ایشان در باره سرزمین بابل می فرمایند: این سرزمین ملعون است که تا کنون دوبار عذاب شده و منتظر بار سوم می باشد، که در روایت دیگری آمده سه بار. و همچنین در سوره نجم سخن امام علی علیه السلام می آید که فرمود: ای اهل بصره و ای اهل مؤتفکه و ای سپاه زن، و تا جایی که فرمودند: و تا کنون دو مرتبه بر سر ساکنانش خراب شده و سومین بار نیز در زمان رجعت خواهد بود.

به همین خاطر قمی آیه شریفه را که می فرماید «وَالْمُؤْتَفِکَاتُ بِالْخَاطِئَهِ»(3) [و (مردم) شهرهای سرنگون شده (سدوم و عاموره) مرتکب خطا شدند] تأویل می کند که مقصود از مؤتفکات بصره می باشد و منظور از خاطئه مکان زن است. و آن چه از دگرگونی بصره به ذهن متبادر می شود، دگرگونی واقعی آن همچون سرزمین لوط می باشد همان گونه که مفاد ظاهر سخن امام علیه السلام می باشد و همچنین احتمال مجاز بودن آن همچون غرق شدن و... نیز می تواند وجود داشته باشد.

الأیکه: مترادف ضِیعه و به معنای بیشه است، جمع آن أیک است که بر هر مکان پردرختی اطلاق می شود و منظور از اصحاب أیکه قوم شعیب می باشد و چه

1- [1] - نجم/53 .
2- [2] - توبه/70.
3- [3] - حاقه/9 .

بسا بتوان نظیر این قوم را در اسلام، اصحاب شجره ملعونه یعنی بنی امیّه قرار داد که چگونگی تطبیق این دو در جای خود بیان خواهد شد.

أبابیل: پرنده ای است معروف که خداوند آن را از جمله سپاهیان مهلک خود برای اصحاب فیل قرار داد و داستان آن در سوره فیل بیان خواهد شد و تأویل آن نیز ذیل لغت فیل خواهد آمد.

ابل: همان گونه که در تأویل الناقه و الأنعام و الدواب خواهد آمد می توان ابل را هم بنا بر تناسب آن گونه تأویل کرد.

الأثل: این کلمه در سوره سبأ آمده و مراد از آن درخت طرفاء می باشد که از جمله درختان مذموم است که گفته شده است ولایت را نپذیرفت و تأویل آن در ضمن تأویل الشجر المذموم تحت لغت الشجر بیان خواهد شد.

الأجل: در قاموس آمده که اجل به معنای موت یک چیز، غایت زمان و مرگ می باشد و جمع آن آجال است و تأجیل به معنای تعیین مقدار زمان می باشد و منظور از الآجله آخرت است، که در قرآن بسیار تکرار شده است و حتی کلمه اجل الله نیز آمده است. و شاید بتوان ازآنجا که تأویل به آخرت و روز قیامت می شود، در جای مناسب آن را به رجعت تأویل کرد آن چنان که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ»(1) [پروردگارا چرا بر ما کارزار مقرر داشتی، چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی؟.] در تفسیر عیاشی آمده است که فرمود: یعنی تا زمان خروج قائم علیه السلام(2)، و در سوره انعام بیان خواهد شد که أجل دوگونه است: اجل محتوم که تقدیم و تأخیری در آن نیست و اجل مسمّی که در آن بداء و تجدید نظر رخ می دهد، هر آن چه را که بخواهد مقدّم و آن چه را که بخواهد مؤخّر می سازد که البته از مواردی که به معنای ظاهری آن آمده است نیز غافل مباش.

1- [1] - نساء/77.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج1، ص285، ح196.

اسرائیل: ذیل لغات ابن و یعقوب خواهد آمد که می توان این کلمه را درجای مناسب به رسول اکرم و نائب ایشان تأویل کرد، چرا که معنای آن عبدالله می باشد و همچنین می توان آن را به امیرالمؤمنین نیز تأویل کرد و آن چه مؤید این مسأله است جمله ای است که در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده که امام صادق در این زیارت که صفوان آن را نقل می کند امام علی علیه السلام را اسرائیل می نامد.

أصل: در لغت الشجر و در شرح آیه: «کَشَجَرهٍ طَیِّبَهٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ»(1)[مانند درخت پاکی که ریشه آن پایدار (در زمین) است] تأویلاتی برای واژه اصل ذکر خواهد شد.

الأصیل: به معنای غروب (عَشیّ) است و تأویلش نیز همان تأویل عشیّ می باشد که در ذیل آن آمده است و جمع آن آصال می باشد.

الأُکل: بضم همزه و هر آن چه مشتمل بر أَکل به فتح آن و یا سکون آن همچون یأکلون و... گردد: در قاموس آمده است که أکل با ضم همزه یا ضم همزه و کاف به معنای ثمر و رزق و بهره دنیوی و همچنین اندیشه و عقل می باشد و چنان چه در لغت شجر خواهد آمد و در خبر آن زندیقی که در فصل سوم گفتار دوم گذشت مطالبی وجود دارد دالّ بر تأویل آیه «تُؤْتِی أُکُلَهَا» در سوره ابراهیم به آن چه از علم امام و فتاوای او در باب حلال و حرام به مردم رسیده است. و توجیه این مسأله واضح است؛ چرا که افاده علم در حکم ثمره درخت علما می باشد و همچنین موید این مطلب است تأویل ثمره و میوه (فاکهه) به علم امام که در ذیل شرح هر کدام خواهد آمد که البته توضیح مفصّلی در این باب در وجه چهارم از باب سوم فصل اول گفتار نخست داده شده است.

و پر واضح است که از تمام این امور بر می آید که می توان مشتقات کلمه أکل را به تناسب، به انتفاعات و لذّات دینی در مقام مدح و یا به ضدّ آن در مقام ذم تأویل کرد که مطالب ذیل کلمه شراب بر این امر صحّه می گذارد.

1- [1] - ابراهیم/24.

الإلّ: با کسر همزه و تشدید لام به معنای قرابت و خویشاوندی می باشد که در سوره توبه و در ذیل کلمه قربی مطالبی در تأیید این تأویل آمده است.

الأمل: به معنای امید است و در آرزوها و توقّعات دنیوی به کار می رود و در سوره های حجر و کهف استعمال شده که در سوره نخست مطالبی دالّ بر این که این از صفات دشمنان ائمه است خواهد امد و این که هر کس درونش چنین صفتی باشد در دین کامل نیست.

الأول و الأولون و الأولی: ذیل لغت آخر گذشت که ائمه اطهار علیهم السلام اوّلون و امیرالمؤمنین علیه السلام اول و صدیق اول است و آنها و شیعیان شان سابقون اوّلون هستند که همانجا نیز توجیه آن بیان شد. و در برخی روایات به امام علی علیه السلام گفته شده که: تو اولین تسبیح کننده حق تعالی هستی و تسبیح کنندگان به واسطه تو تسبیح گفتند و شاید مراد چنان چه گفته شد این باشد که ملائکه تسبیح را از ائمه علیهم السلام آموختند و ذیل کلمه طیب خواهد آمد که اولین نعمت ها پاکی نسبت اوست و می توان بر این اساس به تناسب، برخی موارد را چنین تأویل کرد. اما باید در نظر داشت که در بسیاری از موارد، اول و اولون به معنای ظاهری خود آمده اند و می توان در برخی مواضع این کلمه را طبق مضاف الیه آن تأویل کرد. اما کلمه اولی را نیز می توان در جای مناسب به تأویلی مقابل تأویل اخری تأویل کرد.

الآل: و آن چه بدین معناست همچون التأویل: در قاموس آمده که: آل الیه أولاً و مآلاً یعنی رَجَعَ (بازگشت) و أوّل الکلام تأویلا: در آن تدبّر کرد و آن را تفسیر نمود و خلاصه این که تأویل بیان معنای حقیقی و مقصود باطنی است که مقابل آن تنزیل می باشد که در حقیقت معنای ظاهری و آشکار است که منطوق عبارت و معنای ظاهری لفظ می باشد. اما در بسیاری از روایات تنزیل به عنوان یکی از مصادیق تأویل آمده و بر معنا و مقصود اصلی آیه اطلاق شده است هر چند که از ظاهر لفظ چنین معنایی فهمیده نشود همانند آیه «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ»(1) که در سوره

1- [1] - مائده/67.

مائده آمده است. تنزیل آن (یعنی تأویل آن) این است که آن چه را که در باره علی بر تو نازل گردیده ابلاغ کن که امثال این آیه بسیار است.

و توجه داشته باش که در روایت زندیق که در فصل سوم گفتار دوم بیان شد و همچنین در سوره صافات مطالبی دالّ بر تأویل آل یاسین به آل محمد علیهم السلام آمده و این که خداوند همان طور که از سوره یس بر می آید پیامبر را یس نامید. سلیمان دیلمی در باره آیه «أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»(1) [فرعونیان را در سخت ترین (انواع) عذاب درآورید] از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: به خدا سوگند منظور از آن دخترش می باشد.

مؤلف می گوید: ذیل کلمه فرعون مطالبی دالّ بر تأویل آن به مورد اول بیان شده است و در سوره های آل عمران و نساء نیز کلمه آل ابراهیم آمده است که چنان چه به صورت مدلّل در سوره نخست آمده، مقصود از آن پیامبر و ائمه علیهم السلام می باشد. و همچنین از روایاتی که در آنجا ذکر شد چنین فهمیده می شود که مقصود از کلمه آل محمّد که در آنجا آمده ذریّه و عترت ایشان می باشد و در روایت سلیمان دیلمی آمده است که: به اباعبدالله علیه السلام عرض کردم آل چه کسانی هستند؟ فرمود: ذریّه محمّد، گفتم: اهل چه کسانی هستند؟ فرمودند: ائمه علیهم السلام .

و از ابوبصیر نقل شده که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم آل محّمد علیهم السلام چه کسانی هستند؟ فرمود: ذریّه ایشان، گفتم: اهل بیت ایشان چه کسانی هستند؟ فرمود: ائمه علیهم السلام، گفتم: عترت چه کسانی اند؟ فرمود: اصحاب عبا علیهم السلام.

و در امالی شیخ صدوق با سندهای مختلف ازامام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: امام حسین علیه السلام فرمودند: به خدا سوگند محمّد صلی الله علیه و آله از آل ابراهیم است و عترت هدایت گر او از آل محمدند که روایات دیگر در سوره آل عمران خواهد آمد.

خلاصه در این که ائمه علیهم السلام مصداق آل ابراهیم می باشند، شکی نیست

1- [2] - غافر/46.

هر چند که گفته شود سایر مؤمنین هم در این زمره هستند، اما غیرمؤمنین هر چند که به لحاظ لغت و عرف داخل در آل هستند اما حقیقتاً از مقوله آن خارج می باشند، همان طور که از داستان پسر نوح و بسیاری از آیات و روایات برمی آید و برخی از این روایات ذیل کلمه اتباع خواهد آمد و برخی محققین در این باره کلام زیبایی دارند به این مضمون که آل به معنای رجوع کردن است، پس هر کسی که به پیامبر باز گردد از هر لحاظی که باشد؛ نسبی، سببی، علمی و عملی، قولی و فعلی، خَلقی و خُلقی، پس در حقیقت او جزو آل ایشان می باشد که باید در موارد مختلف به او مراجعه کرد. پس به همین خاطر مصداق آل در بسیاری از موارد تنها ائمه علیهم السلام می باشند. بله از آنجا که بعد از این مسأله بیشترین رجوع به پیامبر مراجعه دینی و روحانی می باشد که به واسطه کمال علم و عمل حاصل می گردد و براساس آن چه ذیل کلمات الوالد، الأب، الابن، الاخوان، الأتباع خواهد آمد، برخی خواص پیروان آنها نیز داخل در آل هستند لذا در روایات وارد شده که سلمان از ما اهل بیت است و در باره سادات مؤمنین در برخی روایات آمده که سلام بر شما ای آل الله.

بدان که از آن چه در گذشته ذکر شد و اکنون نیز ذکر می کنیم، تأویل تمام آیات یا بیشتر آنها در حق ائمه و ولایت آنان می باشد که بر این اساس می توان کلمه تأویل را در مواضع مناسب به این معانی تفسیر کرد اگر چه در مورد خصوص قرآن این سخن صادق نیست.

الأهل: ذیل کلمه آل، تأویل اهل النبی و اهل بیت او به ائمه اطهار علیهم السلام بیان گردید و گفتیم که مجازاً می توان برخی خواص شیعیان را هم جزو اهل بیت علیهم السلام شمرد.

و در کنز الفوائد روایتی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را گردهم آورد و فرمود: ای اهل من و ای اهل خدا.... و بقیه روایات ذیل کلمه بیت و هنگام تفسیر آیه تطهیر در سوره احزاب ذکر می گردد، و همچنین انشاء الله ذیل کلمه دین خواهد آمد که ایشان اهل دین خدا و اهل دعوت ابراهیم و اهل استنباط علم خدا و علم

قرآن هستند. البته اهل به معنای متعارف آن بسیار در قرآن به کار رفته است به طوری که این تأویل تناسبی با مضاف الیه کلمه اهل ندارد و در توضیح بسیاری از مواردی که کلمه اهل یا آل یا اصحاب و اولوا و ذوو آمده، همین معنا یا آن چه از تأویل آن به پیامبر و ائمه و شیعیان شان یا دشمنان شان آمده را ذکر کردیم.

اولوا: ذیل کلمه اهل گفتیم که تأویل این کلمه و امثال آن را در آیاتی که با این کلمه شروع شده و یا چیزی بدان اضافه شده است، بیان خواهیم کرد؛ زیرا معنای این کلمات جز با مضاف الیه آنها معلوم نمی شود.

إثم: و آن چه از آن مشتق می گردد همچون أثیم و إثم: در قاموس آمده است که اثم به معنای گناه و قمار و کاری است که حلال نیست و در روایت مفضل که در باب چهارم از فصل اول گفتار نخست گذشت استفاده می شود که منظور از اثم و فاحشه دشمنی با اهل بیت علیهم السلام و دوستی اهل باطل می باشد، از جمله این موارد سخن مفضّل است که می گوید: خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر این که به نیکی و عدل و خوبی ها دستور داده و از زشتی های ظاهری و باطنی نهی کرده است و منظور از گناهان باطنی، دوستی اهل باطل و منظور از زشتی ظاهری، فروع و شاخه های آنها می باشد. پس بر این اساس مانعی ندارد که کلمه اثم در جای مناسب خود به این معنا تأویل شود و أثیم و آثم به کسی تأویل شود که چنین چیزی در وجودش می باشد، همان طور که در ذیل کلمات مجرمین و کذب و اعتداء خواهد آمد، «الذین أجرموا»(1) [آنان که جرم کردند] و «معتد أثیم»(2)[متجاوز گنهکار] به خلیفه اول و دوم تأویل می گردد، چرا که روشن است گناهی بالاتر از آن وجود ندارد و در باب دوم فصل اول گفتار نخست و در باب چهارم نیز مطالبی ذکر گردید، مبنی بر این که منظور اصلی از تمام چیزهایی که در قرآن حرام شده است، پیشوایان ظلم می باشد و اثم کنایه ای از آنهاست.

1- [1] - روم/47.
2- [2] - مطففین/12.

آدم: ابوالبشر معروف است و در سوره بقره روایتی خواهد آمد مبنی بر این که خداوند آدم علیه السلام را آفرید و از روح خود در وجودش دمید و او را مورد سجده ملائک قرار داد برای این که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در صلب او و از نسل ایشان بودند. پس به خاطر ولایت ایشان و اقرار بدان چنین شد، همان گونه که روایتی در این باب در باب چهارم فصل دوم از گفتار نخست بیان گردید و در باب مذکور و در سوره بقره آمده است که آدم به پیامبر و آل او توسل کرد تا خداوند توبه او را پذیرفت. حتی در روایات متعددی چنین آمده است که چون آدم بر قبول ولایت عزم راسخی نداشت در زمره انبیای اولواالعزم قرار نگرفت و به آزمایش شجره ممنوعه و در پی آن اخراج از بهشت مبتلا شد و در ذیل الخلفاء خواهد آمد که هر یک از امامان همچون آدم خلیفه الله می باشند.

و همچنین در روایات بعدی که در سوره بقره می آید بیان شده است که چون خداوند اسمای پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را به آدم آموخت با ملائکه احتجاج کرد و در ذیل کلمات ابن، ولد و...نیز خواهد آمد که مقصود از بنی آدم در اصل پیامبر و ائمه و مؤمنان می باشد و این که کفّار و منکرانِ ولایت، فرزندان شیطان هستند.

و در روایتی نیز آمده که آدم بدین خاطر آدم نامیده شد که از گل سطح زمین آفریده شد.(1)

در اصول کافی از امام کاظم علیه السلام روایت شده است که فرمود: چون پیامبر دید که تیم و عدی و بنی امیّه بر منبر او می نشینند، خداوند باریتعالی برای او آیاتی نازل ساخت تا بدان تأسی جوید و آرامش یابد و آن همان داستان سجده ملائکه بر آدم بود که ابلیس و پدرانش نافرمانی کردند. پس خداوند به پیامبر وحی کرد که همانا من امر کردم و اطاعت نشدم پس تو نیز به خاطر این که در باره جانشینت فرمان دادی و مورد اطاعت قرار نگرفتی ناراحت مباش.

1- [1] - علل الشرائع، ج 1، ص 26، باب 10.

الأم: مفرد و جمع این کلمه در قرآن آمده است. در سوره های آل عمران، رعد، زخرف و ام الکتاب آمده است و در سوره های انعام و حمعسق ام القری به کار رفته است و امّی در دو جای سوره اعراف و امیین در دو جای سوره آل عمران و در سوره جمعه و امّیّون در سوره بقره آمده است.

در قاموس آمده که أمّ کل شیء یعنی اصل و اساس آن و امّ بر والده نیز اطلاق می شود، همچون آیه «أُمَّهَاتِکُم» و امثال آن که شامل امّ و امهات می گردد که آن نیز در موارد متعددی آمده است.

صاحب کتاب الوحده از طارق بن شهاب چنین نقل می کند که: امیرالمؤمنین که درود خدا بر او باد در روایتی فرمود: ائمه از آل محمّد علیهم السلام و ام الکتاب و خاتمه آن می باشند. و ذیل کلمه المحکم نیز می آید که تأویل آیه «مِنْهُ آیَاتٌ مُّحْکَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتَابِ»(1) [پاره ای از آن آیات محکم (صریح و روشن) است آنها اساس کتابند] احتمالاً همین معنا می باشد اما در شرح کلمه الصراط خواهیم دید که همان طور که مشهور است، مقصود از آن فاتحه الکتاب می باشد و بین تفسیر و تأویل منافاتی وجود ندارد لذا در ذیل کلمه مفتاح می آید که ائمه اطهار علیهم السلام کلیدهای قرآن می باشند.

در عیون اخبار الرضا و علل الشرایع از امام علی علیه السلام نقل شده که چون از ایشان سؤال شد چرا مکّه ام القری نامیده شده است، فرمودند: به خاطر این که زمین از زیر آن گسترده شد.

و در علل الشرایع آمده است که از امام جواد علیه السلام سؤال شد که چرا پیامبر أمّی نامیده شده، ایشان در جواب فرمودند: مردم چه می گویند؟ جواب داده شد: آنان معتقدند که چون پیامبر نمی توانست بنویسد أمّی نامیده شد، که ایشان فرمودند: دروغ گفتند _ که لعنت خدا بر آنها باد _ این چگونه ممکن است در حالی خداوند سبحان می فرماید: «هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِّنْهُمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ

1- [2] - آل عمران/7.

وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»(1) [اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد] پس چگونه ممکن است کسی که نوشتن را نداند به مردم کتاب و حکمت بیاموزد، به خدا سوگند که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواند و به هفتاد و دو زبان می نوشت و گفته شده ایشان فرمود: به هفتاد و سه زبان و همانا ایشان امّی نامیده شد، چرا که اهل مکّه بود و مکّه از امّهات القری به شمار می رود. و این همان سخن خداوند است که می فرماید: «وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا»(2) [و برای این که (مردم) ام القری (مکه) و کسانی را که پیرامون آنند هشدار دهی].(3)

مؤلف می گوید: از این تأویل و با استعانت از آن چه در شرح آیه و در تفسیر تعلیم کتاب و حکمت خواهد آمد برمی آید که می توان امیین را نیز به ائمه علیهم السلام تأویل کرد چرا که ایشان کسانی هستند که پیامبر حقیقتاً از آنان بود و به آنها تمام کتاب و حقیقت حکمت را همان طور که معلوم است، یاد داد.

و بدان که ذیل کلمه شرک خواهد آمد که عقوق والدین به عقوق پیامبر صلی الله علیه و آله و خدیجه تأویل شده است همان طور که از آیه «وَ أَزواجُهُ أمَّهاتُهُم»(4) [و همسران رسول الله صلی الله علیه و آله مادران مؤمنین اند] نیز معلوم می گردد و همین امر، این امکان را فراهم می سازد که ام و امهّات را در جایی که تناسب دارد به ایشان سلام الله علیها و امثال شان همچون أم سلمه یا حتی فاطمه علیها السلام تأویل کرد چرا که تأویل أب به حضرت علی علیه السلام و این که ایشان والد حقیقی هستند در روایات آمده است. و از برخی روایات صریح نیز برمی آید که همسران ائمه علیهم السلام نیز امهات المؤمنین هستند.

1- [1] - جمعه/2.
2- [2] - انعام/92.
3- [3] - علل الشرائع ج 1، ص 151، باب 105 .
4- [1] - احزاب/6.

و در کافی از امام رضا علیه السلام روایت شده است که در باره صفات امام فرمودند: امام مادر مهربان به فرزند صغیرش می باشد، که طبق این تفسیر می توان أم را در پاره ای موارد به امام تأویل کرد.

الأمّه: این کلمه در قرآن بسیار به کار رفته است؛ از جمله در سوره بقره: «وَکَذَلِکَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً»(1) [و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم] که به بیان داستان دعوت ابراهیم و اسماعیل می پردازد «وَمِن ذُرِّیَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّکَ»(2) [و از نسل ما امتی فرمانبردار خود (پدید آر)] و در سوره اعراف: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ یَعْدِلُونَ»(3) [و از میان کسانی که آفریده ایم گروهی هستند که به حق هدایت می کنند و به حق داوری می نمایند] و در سوره هود: «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَی أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ»(4) [و اگر عذاب را تا چندگاهی از آنان به تاخیر افکنیم] و.... که این کلمه به معانی مختلفی می باشد:

از جمله حالت، سنّت، شریعت و دین. و از جمله به هر نسلِ قبیله یا گروه گفته می شود که رسول، امام، عالم و یا مرد نیکوکاری به سوی آن فرستاده شده است و همچنین هر کسی که بر حق است. پس در نتیجه امام، پیشوا و جلودار مردم می باشد. و در معانی الأخبار در باره وجه تسمیه امام گفته شده است که امام را به این دلیل امام گفته اند که پیشوای مردم است واز جانب خداوند متعال منصوب شده و اطاعتش واجب گردیده است. پس آن چه از این روایات علی رغم اختلاف الفاظ برمی آید، تأویل أمّه در جای مناسب امام علیه السلام می باشد و اهل حق و شیعیان برحق، هر چند که اندک شمار باشند، تا جایی که گفته شده است که علی علیه السلام امت واحده ای بود همان گونه که ابراهیم علیه السلام در روزگار خودش چنین بود.

1- [2] - بقره/143.
2- [3] - بقره/128.
3- [4] - اعراف/181 .
4- [5] - هود/8.

پس در اینجا به نقل برخی از این روایات می پردازیم تا دسترسی به مطلوب برای اهل نظر و بینش آسان گردد. در معانی الأخبار از امام صادق علیه السلام روایت شده است که چون از پیامبر صلی الله علیه و آله در باره جماعت امتش سؤال شد، فرمودند: جماعت امت من همان اهل حق هستند هر چند که اندک شمار باشند، و در روایت دیگری آمده: آنان کسانی هستند که بر سبیل حقند حتی اگر ده نفر باشند.

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام چنین روایت می کند که: از امام پرسیدم امّت محمّد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ فرمودند: کسانی که شریعت پیامبر را تصدیق کردند و به ثقلین یعنی قرآن و اهل بیت او که خداوند آنان را از پلیدی ها پاک کرد تمسّک می جویند که این دو پس از او جانشینان وی بر امّت می باشند.

و در تفسیر عیّاشی از ابن ابو عمیر و زبیری نقل شده است که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به من بگویید که امّت رسول الله چه کسانی هستند؟ ایشان فرمودند: امّت رسول الله به طور خاص بنی هاشم می باشند، عرض کردم: دلیل این که امّت حضرت محمّد تنها اهل بیت مذکور ایشان هستند چیست؟ فرمود: سخن خدای عزّ و جل که می فرماید: «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ»(1) [و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه (کعبه) را بالا می بردند] تا آنجا که می فرماید: «وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّکَ»(2) [پروردگارا ما را تسلیم (فرمان) خود قرار ده و از نسل ما امتی فرمانبردار خود (پدید آر)] پس هنگامی که خداوند دعای حضرت ابراهیم و اسماعیل را مستجاب کرد و از ذریّه آن دو امت مسلمانی قرار داد و در میان آنها پیامبری از خودشان یعنی از همان امّت مبعوث کرد، ابراهیم در پی این دعا، دعای دیگری کرد و برای آنها (ذریّه خود) پاکی از شرک را طلب کرد تا فرمان خداوند بر آنان مصداق پیدا کند، پس فرمود: «وَاجْنُبْنِی وَبَنِیَّ أَن نَّعْبُدَ

1- [1] - بقره/127.
2- [1] - بقره/128.

الأَصْنَامَ»(1) [مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار] و این دالّ بر آن است که ائمه و امت مسلمانی که خداوند پیامبر را در میان آنها مبعوث کرد تنها از ذریّه ابراهیم هستند، زیرا فرمود: «وَاجْنُبْنِی وَبَنِیَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ» [مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار].(2)

مؤلف می گوید: مراد امام که فرمود: امتِ پیامبر، بنی هاشم اند یعنی ائمه علیهم السلام می باشند نه دیگر مردم از دیگر فرق اسلام و این مطلبی است که سائل در می یابد. به این ترتیب منافاتی ندارد که بگوییم شیعیان نیز داخل در امّت پیامبرند، زیرا شیعیان از پیروان پیامبرند و هر کس از آنها پیروی کند جزو آنها محسوب می شود.

پس از این مطلب غافل مباش که طبق حدیث امام سخن ابراهیم علیه السلام که فرمود: «وَاجْنُبْنِی وَبَنِیَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ» هر بت پرست قریش را و لو آن که برای مدتی کوتاه بت پرستی کرده باشد، در زمره ذریّه و فرزندان ابراهیم علیه السلام خارج می کند، همان گونه که داستان پسر نوح و سخن ابراهیم علیه السلام که فرمود: «فَمَن تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی»(3) [پس هر که از من پیروی کند بی گمان او از من است] نیز بر این معنا دلالت می کند. همان طور که از شرح کلمه «أتباع» نیز این معنا فهمیده می شود که فایده بسیار فراوانی دارد که از بیشتر آیات امامت مخصوصاً آیه «لاینال عهدی الظالمین»(4) در سوره بقره به دست می آید. در همین تفسیر از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمودند: امت وسط امتی است که دعای ابراهیم در حق آنها مستجاب شد، کسانی که خداوند در باره ایشان فرمود: «کُنتُمْ خَیْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»(5) [شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید] که منظور ائمه علیهم السلام می باشد. و در روایت دیگری آمده است که دعای حضرت ابراهیم و

1- [1] - ابراهیم/35.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 85 ،ح 101.
3- [3] - ابراهیم/36.
4- [4] - بقره/124.
5- [5] - آل عمران/110.

اسماعیل در حق خاندان محمّد صلی الله علیه و آله بود که از خاندان قریش بودند و ساکن حرم تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، پس بدو ایمان آوردند و از ایشان پیروی کردند.(1)

و در اصول کافی و... از امام صادق نقل شده که چون از ایشان در باره آیه «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِّتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ»(2) [و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید] سؤال شد، فرمود: ما امت وسط و شاهدانِ بر مخلوقات و حجّت های روی زمین هستیم.(3)

و در کشف الغمّه و مناقب و دیگر کتب از امام علی علیه السلام نقل شده که چون از ایشان در باره آیه «وممن خلقنا أمه یهدون بالحق»(4) سؤال شد فرمود: مراد من و شیعیان من است.

در روایتی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام آمده که فرمودند: منظور ماییم. و از مجاهد به نقل از ابن عباس نقل شده که منظور از «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا» یعنی از امّت محمّد صلی الله علیه و آله و أمّه یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام و مراد از «يَهْدُونَ بِالْحَقِّ» آن است که امام علیه السلام پس از تو ای محمّد صلی الله علیه و آله به سوی حقّ دعوت می کند. پس ابن عباس ادامه می دهد که: معنای أمه در آیه اسم علم است زیرا که خداوند باری تعالی فرمود: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلّهِ حَنِيفًا»(5) [به راستی ابراهیم پیشوایی مطیع خدا (و) حقگرای بود و از مشرکان نبود].

مؤلف می گوید: پیش از این به بیان توافق موجود میان این تفسیر و دیدگاه اهل لغت پرداختیم. روایت امام صادق علیه السلام نیز موید و گواهی بر آن است که می فرماید: پیامبر به امام علی علیه السلام هنگامی که او را در غزوه تبوک امر به ماندن در مدینه کرد فرمود: ای علی! خداوند تو را در این اقامت به تنهایی یک امّت

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 218، ح 128.
2- [2] - بقره/143.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 247، باب 9، ح 4.

4- [4] - اعراف/181.
5- [5] - نحل/120.

قرارداد همان گونه که ابراهیم علیه السلام را چنین قرار داد. هیبت و شکوه تو منافقین و کفّار را دفع می کند. امام صادق علیه السلام در ادامه فرمود: پیامبر این مطالب را از آن رو فرمود که در آن روز در مدینه کسی جز منافقین نبود چرا که همه مسلمانان به جز علی به همراه پیامبر برای جهاد خارج شده بودند.

مؤلف می گوید: حال امام علی علیه السلام در اوایل بعثت و بعد از وفات پیامبر همین گونه بود. در روضه الکافی از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: اصحاب امام زمان علیه السلام امّت معدودی هستند که به خدا سوگند در یک لحظه گرد هم جمع می شوند.

و قمی نیز در تفسیرش مثل این روایت را از امام علی علیه السلام نقل کرده است و در احتجاج هم از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله در خطبه روز غدیر فرمود: همانا علی و ائمه علیهم السلام بعد از او فرزندان من هستند و از میان آنها امتی قیام می کند که مهدی علیه السلام جزو آنهاست.(1)

و از امام صادق علیه السلام در شرح آیه «وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً»(2) [و در حقیقت این امت شماست که امتی یگانه است] آمده است که فرمود: منظور خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. مرحوم علاّمه مجلسی در بحارالأنوار می گوید با این تأویل مراد از أمّت، ائمه علیهم السلام می باشد و گفته شده است که مخاطب آیه ایشان هستند که شیعیان شان نیز بر سبیل آنها می باشند.

مؤلف می گوید: معنای نخست هر چند که ظاهرتر است اما معنای دوم نیز با معنای لغوی أمّت که ذکر کردم موافق و هماهنگ است و موید آن روایت امام صادق علیه السلام است که در باره آیه «وَلَوْ شَاء اللّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً»(3) [و اگر خدا می خواست شما را یک امت قرار می داد] فرمود: یعنی بر مذهب و امری واحد. و

1- [1] - احتجاج، ص 64.
2- [2] - انبیاء/92.
3- [3] - نحل/93.

همین گونه است آیه «وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» و ذیل کلمه رسول می آید که امّت در برخی آیات به مردم زمان ائمه اطلاق شده است که بیشتر این تأویلات انشاء الله در جای خود خواهد آمد.

الإمام: معنای لغوی و عرفی آن در شرح کلمه أمه گفته شد. این کلمه در قرآن بسیار آمده است از جمله در سوره یس آیه «إمام مُبِینٍ»(1) و در سوره تنزیل «أَئِمَه یَهدُون»(2) و در سوره توبه «أَئِمَّةَ ٱلْكُفْرِ»(3) و در سوره قصص«أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ»(4)

در تفسیر قمی از امام علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: به خدا سوگند من امام مبین هستم که حق را از باطل آشکار می سازم. و در معانی الأخبار از امام باقر علیه السلام نقل شده که به نقل از پدرانش از امام حسین علیه السلام فرمود: هنگامی که آیه «وَكُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ»(5) [و هر چیزی را در کارنامه ای روشن برشمرده ایم] نازل شد، گروهی از اصحاب از جمله ابوبکر و عمر از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند، آیا منظور تورات است؟ فرمود: خیر، پرسیدند آیا منظور انجیل است؟ فرمود: خیر، در این حال امام علی علیه السلام وارد شد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امام مبین این شخص است که خداوند علم هر چیزی را در او قرار داده است.

در خطبه لؤلؤه در وصف بنی امیه و بنی عباس از امام علی علیه السلام چنین روایت شده است که: آنها امامان کفر و خلفای باطل هستند. و طلحه بن زید از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: امامانی که در قرآن آمده دو دسته اند: امامان عدل و امامان جور.

خداوند می فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»(6) [برخی از آنان را

1- [1] - یس/12.
2- [2] - انبیاء/73.
3- [3] - توبه/12.
4- [4] - قصص/41.
5- [5] - یس/12.
6- [6] - سجده/24.

پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند] به امر ما نه به امر مردم و می فرماید «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»(1) [و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می خوانند گردانیدیم] یعنی امر خود را مقدّم بر امر خدا می کنند و بر خلاف آن چه در قرآن آمده، بنا بر هوای خویش حکم می کنند.

ابوبصیر می گوید، امام صادق علیه السلام فرمود: همیشه در دنیا یک امام صالح و یک امام فاجر وجود دارد، امام نیک آن است که خداوند در باره آن فرمود: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» و أما امام فاجر آن است که در باره آن فرموده است: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» و از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: پیشوایان قریش، نیک و فاجرشان هر دو امامند. سپس این دو آیه را تلاوت کرد. و در صحیح ترمذی و ابو داوود و.....از پیامبر روایت شده که فرمودند: بر امّت خود از ائمه گمراه کننده می ترسم. و ذیل کلمه مستضعفین و فجور و... خواهد آمد که منظور از امام ممدوح در قرآن، امام علی علیه السلام و ذریّه ایشان می باشد و منظور از ائمه دیگر همان گونه که بیان شد، دشمنان ایشان هستند و ذیل کلمه ائمه، تأویل امّت به ائمه گذشت و حتی در برخی جاها امّت ائمه قرائت شده است. همان طور که در آیه امّت وسط و... انشاء الله بیان خواهد شد.

الأنام: در سوره أنام آمده است و معنای تأویلی وتنزیلی آن مردم می باشد.

الأیامی: جمع أیّم مشدد یاء، و به معنای کسی است که همسر نداشته باشد چه مرد باشد، چه زن. این کلمه در سوره نور آمده است و می توان از تأویل آن چه برای زوج و نکاح آمده است برای تأویل آن استفاده کرد.

الأذن: درروایات متعددی آمده، ائمه علیهم السلام گوش های خداوند هستند. از جمله روایتی که سلیم بن قیس هلالی در کتابش از مقداد نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام گوش شنوای خداوند است. شاید وجه این تأویل آن باشد که چون امام علیه السلام از سوی خداوند وسیله اجابت دعاها و شنیدن سخنان و برآورده شدن حاجات قرار داده شده، پس گویی که او به منزله

1- [1] - قصص/41.

گوش خداوند می باشد و دیگر ائمه نیز به این خاطر که در این خصیصه با امام علی علیه السلام مشترک هستند چنین حکمی دارند.

و ممکن است که مقصود درک کمالات و انواع گفتگوها باشد همان گونه که در معانی الأخبار و...از امام علی علیه السلام آمده است که فرمود: من گوش شنوایی (اذن واعیه) هستم که خداوند فرمود «وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ»(1) [و گوش های شنوا آن را نگاه دارد].

و در کنزالفوائد کراجکی آمده است که محمد بن عباس سی حدیث از عام و خاص روایت کرده مبنی بر این که گوش شنوا گوش علی علیه السلام است که هیچ یک از مطالبی را که پیامبر صلی الله علیه و آله شنید هرگز فراموش نکرد.

و در زیارت امام علی علیه السلام که صفوان از امام صادق علیه السلام روایت کرده آمده است: علی گوش خداست و در برخی زیارات حضرت نیز گفته شده: شهادت می دهم که تو گوش شنوای خداوندی که معارف علوی را فرا گرفت. پس توجه داشته باش که گوش غیر فراگیر و غیر شنوا و سنگین را به ائمه ظلم یا گوش های آنها تأویل کرد و در ذیل کلمه الرأی بیان خواهد شد که قلب انسان دو گوش دارد.

و بدان که در روایات بسیاری که برخی در اصول کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده است، ایشان فرمود: خداوند ایمان را بر اعضا و جوارح بنی آدم واجب و تقسیم کرد و اعمالی را که هر عضو بایست انجام دهد بیان فرمود و روشن است که قبول ولایت، اصل ایمان است و در نتیجه گوش های مطیع و ممدوح گوش هایی هستند که ولایت را بپذیرند و تلاش کنند تا خیر را بشنوند و به شر گوش قرار ندهند همچون گوش های انبیا و اوصیا و مؤمنان که حال گوش های مخالف نیز از این فهمیده می شود.

الإذن و من أذن له: عیّاشی در باره آیه «إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ»(2) [مگر کسی را

1- [1] - حاقه/12.
2- [2] - طه/109.

که (خدای) رحمان اجازه دهد] از امام صادق نقل می کند که: به خدا سوگند ما کسانی هستیم که خداوند فردای قیامت به آنها اذن داده است. و پر واضح است که مقصود از اذن دادن، اجازه شفاعت شیعیان می باشد و همچنین است هر آن چه خداوند بدیشان اذن داده است. همان گونه که می فرماید: «وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضَی»(1) [و به زودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا خرسند گردی] و همان طور که خواهیم دید، چنین در روایات آمده است که در روز قیامت هیچ کس حق شفاعت ندارد.

و همچنین در دنیا در اموری بدیشان اجازه داده شده که چنین اذنی به هیچ کس داده نشده است، از جمله معجزات و آن چه که در باره تفویض در قسمت تذییل بیان کردیم. پس بدین نکته توجه داشته باش و از جاهایی که می توان این تأویل را بنا بر تناسب در آن جاری ساخت غافل مشو. و همچنین به این مسأله عنایت داشته باش که شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا از امام رضا علیه السلام در باره آیه «وَمَا کَانَ لِنَفْسٍ أَن تُؤْمِنَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ»(2) [و هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا ایمان بیاورد] نقل می کند که ایشان فرمودند: این به معنای تحریم ایمان آوردن آنها نیست بلکه بدین معناست که آنها جز با إذن الهی نمی توانند ایمان بیاورند و إذن خداوند، امر کردن نفس به ایمان آوردن است تا زمانی که مکلّف و متعبد باشد و نیز وادار کردن نفس به ایمان، هنگام از بین رفتن تکلیف و تعبد از نفس است... الخ، که در آنجا به این معنا اشاره کردیم با این که ارتباط کاملی با موضوع ما ندارد ولی ذکر آن در اینجا فوایدی دارد که بعد از این مشخص می شود. پس غافل مشو.

الأذان و المؤذن: در لغت به معنای ندا و اعلام می باشد و در سوره های توبه «وَأَذَانٌ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ إِلَی النَّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الأَکبَر»(3) [و [این آیات] اعلامی است

1- [1] - ضحی/5.
2- [2] - یونس/100.
3- [3] - توبه/3.

از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر] و اعراف «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ»(1) [آری پس آواز دهنده ای میان آنان آواز درمی دهد] آمده است که «بینهم» در آیه دوم به معنای بین اهل بهشت و آتش «أَن لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»(2) [که لعنت خدا بر ستمکاران باد] می باشد.

در روایات متعدّدی آمده است که مؤذن و اذان امام علی علیه السلام می باشند که در معانی الاخبار و...از امام علی علیه السلام روایت شده که ایشان فرمودند من در قرآن با نام های متفاوتی آمده ام که از جمله فرمودند: من در دنیا و آخرت مؤذن هستم و سخن خداوند سبحان که می فرماید «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ» آن مؤذن من هستم و منظور از أذان در آیه «وَأَذَانٌ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ» نیز من می باشم. علاّمه مجلسی می گوید: شاید مراد از اذان، مؤذن باشد چرا که مصدر می تواند به معنای اسم فاعل باشد و یا این که منظور این است که موذن آن اذان علی علیه السلام است چرا که در موسم حج او بود که ندای برائت سر می داد پس شاید مراد امام در حدیثی که فرمود: در دنیا و آخرت من مؤذن هستم، همین باشد که در آیه سوره حج نیز بدان اشاره شده است و روایت امام صادق علیه السلام نیز مؤید آن می باشد، آنجا که می فرماید: علی علیه السلام مؤذن می باشد که در روز قیامت اذانی می گوید که تمام مخلوقات می شنوند. در سوره حج بیان خواهد شد که می توان اذان روز حج اکبر را به دعوت حضرت حجّت علیه السلام در هنگام خروجش تأویل کرد و این بطن معنا می باشد و با ظاهر آن منافاتی ندارد، چرا که همگی آنها نفس واحده ای هستند و حضرت قائم علیه السلام از امام علی علیه السلام می باشد. و از امام علی علیه السلام روایت شده است که: دعوت قائم علیه السلام به سوی خود، جز با دعوتش به سوی علی علیه السلام صورت نمی پذیرد. پس دعوت او در حکم دعوت علی علیه السلام می باشد.

1- [1] - اعراف/44.
2- [2] - اعراف/44 .

الآسن: گفته می شود أسن الماء، یعنی کدر و بدبو شد. که در آیه «أَنْهَارٌ مِّن مَّاء غَيْرِ آسِنٍ»(1)[نهرهایی از آب صاف و خالص که بد بو نشده است] سوره قتال به کار رفته است و ذیل «أنهار» خواهیم دید که منظور از «ماء غیر آسن» یعنی آب غیر کدر علی علیه السلام می باشد. بر این اساس واضح است که امکان تأویل آب های مذموم و نکوهیده همچون أجاج و حمیم و... به دشمنان اهل بیت وجود دارد. همان گونه که در شرح أجاج گفته شد و در ذیل ماء نیز بدان اشاره خواهد شد.

الآمن و الآمنه و الأمن: مفرد است و جمع آن آمنین و هر آن چه بیانگر این معنا باشد مثل أمین. در قاموس آمده که أمن و آمن بر وزن صاحب مخالف خوف می باشد و أمن (بر وزن فرح) أمنا و أماناً و آمنه، فهو آمن و أمین. و در کتاب نصوص از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: همانا اهل بیت من امان شما هستند، پس آنها را دوست داشته باشید.

در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام چنین روایت شده که: ائمه علیهم السلام امنای خداوندند و آنها امنیتی هستند برای کسانی که به آنها پناه آورند و تمسّک جویند.

و در امالی شیخ صدوق از امام باقر علیه السلام آمده که فرمودند: خداوند باری تعالی ما را در روی زمین برای اهل زمین امان قرار داد پس مادامی که در میان آنها هستیم در امان هستند. و روایاتی که بیانگر چنین مقامی برای ایشان در دنیا و آخرت می باشد، فراوان است و حتی از آن چه ذیل «ولیجه» و «ایمان» بیان خواهد شد دانسته می شود که اطلاق لفظ مؤمنین بر ائمه علیهم السلام در برخی آیات بدین معناست که آنها از سوی خداوند اعطا کننده امان می باشند و خداوند امان شان را جایز دانسته است.

بنابراین می توان لفظ أمان و أمن و آن چه بدین معنا در قرآن آمده است را به رهایی از عذاب و دیگر مهالک دنیوی و اخروی که ائمه علیهم السلام از محبان شان دفع می کنند تأویل کرد. همان طور که در تأویل به ایشان و شیعیانشان آمده است و

1- [1] - محمد/15.

این دالّ بر این است که شیعیان ایشان در حالات مختلفی در امان می باشند:

اولاً: از این لحاظ که ایشان از عذاب آخرت در امان هستند، همان طور که در برخی روایات نقل شده از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: آگاه باشید که در روز قیامت علی علیه السلام و شیعیانش در امان می باشند» که روایت دیگری در ذیل بیت خواهد آمد.

و در کنزالفوائد و تفسیر فرات بن ابراهیم به نقل از ابن عباس و دیگران، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: آگاه باشید که در روز قیامت شیعیان علی علیه السلام می گویند ما علوی هستیم، پس ملائکه می گویند که شما در امانید و هیچ ترس و حزنی بر شما نخواهد بود.

ثانیاً: از این لحاظ که ایشان در دنیا پیش از قیام قائم علیه السلام به برکت وجود علوم ائمه علیهم السلام از لغزش و ضلالت و شک در دین در امان می باشند. همان گونه که در ذیل القری، آمنین در آیه «سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ»(1)[شبها و روزها در این آبادیها در امنیت کامل رفت و آمد کنید] به در امان بودن از شک و ضلالت و لغزش تأویل می شود، چرا که ایشان علوم خود را از معادن آن که امر به گرفتن از آن شده اند، گرفته اند.

ثالثاً: از این لحاظ که ایشان از شر اشرار هنگام قیام قائم در امان هستند همان گونه که ذیل القری از امام صادق علیه السلام نقل خواهد شد که ایشان در تأویل آیه سیر که در همانجا ذکر شده است می فرماید: مقصود این است که سیر شیعه در زمان قائم به صورت أمن می باشد. در ذیل کلمه بعد (الأمانه) آمده است که امین در قرآن به معنای آمنین می باشد و آن چه در تأویل آیه «وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»(2) [و هر که در آن درآید در امان است] ذیل کلمه بیت آمده نیز موید این می باشد.

الأمانه: در قاموس، أمانه و آمنه به معنای مخالف خیانت آمده است و این که أمین به معنای قوی و مؤتمن می باشد. و همچنین گفته شده، هو أمین یعنی او مورد

1- [1] - سبأ/18.
2- [2] - آل عمران/97.

اعتماد می باشد و در مصباح نیز به ودیعه امانت گفته شده است. و در برخی زیارات و روایات بسیاری _ که پاره ای از آنها در گفتار های پیشین آورده شد _ آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام امنای خداوند هستند و تک تک آنها امین خدا در زمین بر خلایق، دین، قرآن، وحی و علم خداوند می باشند و شکی نیست که بنابر اقتضای منصب خلافت و امامت، ایشان بر تمام امور امین می باشند.

به همین خاطر است که در تفسیر فرات بن ابراهیم و... آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بارها حتی در زمان بیماری شان تکرار کردند که: علی علیه السلام امین من بر امتم می باشد. و در بعضی روایات آمده: من و این (یعنی علی علیه السلام) امین این امت و پدران و نگهبانانشان هستیم.

و در اصول کافی از امام رضا علیه السلام روایت شده که در حدیثی فرمود: همانا امام علیه السلام امین خدا در میان خلقش می باشد.

و مؤید این مطلب، حدیث امام صادق علیه السلام در تفسیر فرات بن ابراهیم است که فرمود: خداوند ائمه را امانت داران سرّ خویش قرار داد. و در برخی روایات آمده: خداوند امر خلایق را نزد شما به امانت گذاشت. و در توضیح بلد در سوره تین شواهدی دالّ بر تأویل البلد الأمین به پیامبر صلی الله علیه و آله و همچنین ائمه علیهم السلام بیان خواهد شد که می تواند بر درستی دو معنایی که برای امین در آنجا ذکر کردیم و در آمن نیز بدان اشاره شد، دلالت کند؛ چرا که هر یک از ائمه برای کسانی که به ایشان پناه می برند امن می باشند و در تمامی امور نیز همان طور که قبلاً بیان کردیم، محل امن می باشند. و تأویل مقام امین که در سوره دخان و... آمده نیز چنین می باشد، یعنی به ائمه علیهم السلام و ولایت ایشان و امثالهم تأویل شده است که البته ممکن است در برخی آیات، تنها یکی از معانی مدّ نظر باشد. اما امانت در تمامی مواردی که تناسب دارد، به ایشان و ولایت و امامت آنان تأویل شده است. و در برخی روایات آمده که امامت همان امانت به ودیعه گذاشته شده می باشد که خداوند آن را نزد اولیای مؤمن خویش به امانت سپرده است. و در بعضی زیارت ها چنین آمده که: شهادت می دهم که شما امانت محفوظ می باشید. و پر واضح است که مقصود، وجوب مراعات و دوستی و اطاعت از ایشان و ترک هر

آن چه نمی پسندند، می باشد که به طور مثال در حدیث ثقلین که میان عام و خاص شهرت دارد آمده است. و در برخی روایات نیز چنین آمده است که: شما امانت های نبوّت هستید. یعنی امانتی هستید از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله.

و در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام روایت شده که: ما آن امانتی هستیم که بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه گردید. مؤلف می گوید: شاید مقصود حضرت، ولایت ائمه علیهم السلام باشد. همان گونه که در باب چهارم فصل دوم گفتار نخست آمد، مطالبی دالّ بر این گذشت که امانتی که بر مخلوقات عرضه گردید، امانت علی علیه السلام و ولایت آن حضرت بود که در ذیل انسان نیز مطالبی که به صراحت دالّ بر این مسأله بود بیان گردید که در تفسیر آیه نیز ذکر خواهد شد.

در تفسیر فرات به نقل از شعبی در باره «إِنَّ اللّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِ إِنَّ اللّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا(1)» [در حقیقت نیکو چیزی است که خدا شما را به آن پند می دهد. خدا شنوای بیناست] آمده که: به این مسأله اعتقاد دارم و از کسی جز خدا نمی ترسم و می گویم که منظور ولایت علی علیه السلام می باشد. و در کتاب سعد السعود آمده که در تفسیر امام باقر علیه السلام در باره این آیه دیدم که ایشان فرموده اند: این آیه پیرامون ولایت است که بایست به خاندان محمّد صلی الله علیه و آله واگذار شود.

و در روایات متعدّدی آمده که مقصود از این امانت امر خداوند است مبنی بر این که امام اول آن (امانت) را به امام بعد از خود برساند.

مؤلف می گوید: ذیل واژه خیانه بیان خواهد شد که هر انسانی امانتدار فرائضی است که خداوند بر او واجب ساخته است و شکی نیست که اصل فرائض و بزرگ ترین آنها ولایت و امامت ائمه علیهم السلام می باشد، لذا این آیه و بسیاری آیات دیگر که در بر دارنده معانی ای از این قبیل هستند _ همچون آمن، والذین آمنوا.... _ بدان تأویل می گردد. اما ایمان در لغت به معنی تصدیق و اذعان است و در شرع نیز نسبت به توحید، نبوّت و امامت چنین معنایی دارد و از آنجا که ایمان بدون امامت سودی نمی بخشد، بنابراین امامت متمّم توحید و نبوّت به شمار می رود و

1- [1] - نساء/58.

ایمان جز بدان کامل، و حتی می توان گفت تحقّق نمی پذیرد. و در فصل دوم گفتار نخست بیان کردیم که در روایات بسیار و متواتری ایمان به ولایت و امامت و به حقّ پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تأویل شده است، که بسیاری از این روایات در باب های گفتارها و به ویژه در باب دوم فصل دوم گفتار نخست و همچنین باب سوم فصل اول از همان گفتار بیان گردید.

اما این که در برخی روایات همچون روایت مفضل در باب چهارم فصل اول و روایت قمی از امام صادق علیه السلام در باره آیه «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ»(1) [ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید] آمده که فرمود منظور از ایمان، امام علی علیه السلام است و این که فرات بن ابراهیم نیز در تفسیرش از ابن عباس نقل می کند که: امام علی علیه السلام در قرآن نام هایی دارد که مردم آن را نمی شناسند و از این جمله، ایمان در آیه «وَمَن يَكْفُرْ بِالإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ(2)» [و هر کس در ایمان خود شک کند قطعا عملش تباه شده است] می باشد که ایمان به امام و به علی علیه السلام تأویل شده است و به همان صورتی است که بارها اشاره کردیم یعنی مقصود، ولایت امام علی علیه السلام می باشد، همان گونه که در آیه «وَمَن يَكْفُرْ بِالإِيمَان» [و هر کس در ایمان خود شک کند] در سوره مائده نیز ایمان به ولایت امام علی علیه السلام تأویل شده و در هیچ یک از آیات، هیچ منافاتی میان این دو تأویل وجود ندارد. اما در باره مؤمن و هر آن چه بیانگر این معنا باشد باید گفت که همان گونه که در تأویل ایمان آمد، روایات بسیاری وجود دارد که به صراحت من آمن را به ولایت و امامت تأویل می کند، از جمله این که در مناقب ابن شهرآشوب از امام صادق علیه السلام آمده است که در تفسیر آیه «وَلِيَعْلَمَ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ»(3) [و خداوند کسانی را که (واقعا) ایمان آورده اند معلوم بدارد] فرمود: یعنی ولایت علی علیه السلام.

1- [1] - حجرات/7.
2- [2] - مائده/ 5.
3- [3] - آل عمران/ 140.

و در کنایه از امام علی علیه السلام نقل شده که در باره آیه «الَّذِینَ آمَنُواْ وَلَمْ یَلْبِسُواْ إِیمَانَهُم بِظُلْمٍ»(1) [کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده اند] فرمودند: یعنی به ولایت امام علی ایمان آوردند و ولایت شان به علی را با ولایت فلان و فلان و فلان در نیامیختند چرا که این تلبس به ظلم می باشد. و در کتاب صدوق از امام باقر علیه السلام آورده شده که فرمود: همانا گروهی از امّت رسول الله صلی الله علیه و آله پیمان ولایت علی علیه السلام را در ظاهر و نه در باطن پذیرفتند، پس خداوند سبحان این آیه را نازل فرمود که «الَّذِینَ قَالُواْ آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ»(2) [آنان که با زبان خود گفتند ایمان آوردیم و حال آن که دل هایشان ایمان نیاورده بود].

روایات از این دست بسیار است. از جمله امام عسکری علیه السلام آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ» [ای کسانی که ایمان آورده اید] را به توحید خدا و نبوّت محمّد و امامت علی تفسیر کردند که این با آن چه پیش از این ذکر کردیم منافاتی که ندارد هیچ بلکه موید آن نیز می باشد، زیرا پر واضح است که ایمان به ولایت، بسته به ایمان به خدا و رسولش می باشد و از همین رو جز بدان کامل نمی گردد و به همین خاطر است که آیه سوره نساء که می فرماید «وَیقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَکْفُرُ بِبَعْضٍ وَیُرِیدُونَ أَن یَتَّخِذُواْ بَیْنَ ذَلِکَ سَبِیلاً»(3) [ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم و می خواهند میان این (دو) راهی برای خود اختیار کنند] تأویل به مخالفان آن شده است، چرا که آنها به نبی صلی الله علیه و آله ایمان آوردند اما ولایت و امامت علی علیه السلام را کافر شدند که انشاءالله حدیثی ذیل تأویل آیه بیان خواهد شد. از سوی دیگر بسیاری از روایات نیز در تأویل مؤمن و مترادفات آن به علی و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان تأویل شده است که این نیز خود دالّ بر تأویل ایمان است به آن چه متذکر شدیم. اما تأویل آن به شیعه نیز همان گونه که بیش از این

1- [1] - أنعام/82.
2- [2] - مائده/41.
3- [3] - نساء/150.

گفته شده واضح و روشن می باشد.

در اصول کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: مؤمن دوگونه است، مؤمنی که به عهد خداوند عزّ و جل ایمان آورد و به شروطی که برای آن شرط کرده است عمل نماید که آیه «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ»(1) [از میان مؤمنان مردانی اند که به آن چه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند] بیانگر آن می باشد. البته در روایت دیگری آمده: به همراه پیامبران، شهدا و صالحان است و اوست که اهوال دنیا و آخرت گزندی به او نمی رساند و او از زمره کسانی است که شفاعت می کند و برای او شفاعت نمی شود. و دسته دوم مؤمنان همچون نهالی می باشند که گاهی کج و گاهی مستقیم می گردد و در روایتی دیگر آمده است که او چون نهالی می باشد که باد به هر سو بخواهد او را نمی تواند ببرد و این از دسته کسانی است که برایش شفاعت می شود و بر سبیل خیر می باشد.(2)

اخبار وارده در خصوص تفاوت درجات ایمان و مراتب مؤمنین که تا حدود ده رتبه شمرده شده است، در بخش کفر و ایمان اصول کافی آمده است که ما نیز انشاء الله در لابه لای این کتاب به آنها اشاره می کنیم، اما نسبت به امام علی و ائمه علیهم السلام از آنجا که اصل و کامل ترین مؤمنان می باشند در توحید شیخ صدوق همان گونه که در باب دوم فصل اول گفتار نخست نیز آمد از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هیچ آیه ای از آیات قرآن با «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» شروع نمی شود مگر این که علی بن ابی طالب امیر و فرمانده و شریف و نخستین آنها می باشد.

دراینجا به ذکر پاره ای از این روایات برای صاحبان اندیشه می پردازیم:

در تفسیر عیاشی به نقل از فضیل از امام باقر علیه السلام در باره آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»(3) [ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که

1- [1] - احزاب/23.
2- [2] - تفسیر عیاشی ج1 ،ص 357 ،ح142.
3- [3] - مائده/55.

ایمان آورده اند] روایت شده که: آنها ائمه علیهم السلام می باشند.(1) و همچنین از حضرت به نقل از زراره نیز در باب ششم فصل اول از این گفتار سوم روایت شده است و همچنین روایات دیگری مثل این روایت در تفسیر این آیه در سوره مائده ذکر خواهد شد و درست این است که مراد از «الَّذِینَ آمَنُوا» در آیه مذکور و امثال آن، فقط امامت می باشد نه شیعه.

در اصول کافی در باره آیه «فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»(2) [به زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان در کردار شما خواهند نگریست] از امام صادق روایت شده که فرمود: امام علی علیه السلام فرمودند: منظور ما هستیم(3) و ذیل کلمه (ایذاء) روایاتی دالّ بر تأویل مؤمنین به علی و فاطمه علیهما السلام خواهد آمد.

در مناقب ابن شهر آشوب در باره آیه داستان نوح «رَبِّ اغْفِرْ لِی وَلِوَالِدَیَّ وَلِمَن دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»(4) [پروردگارا بر من و پدر و مادرم و هر مؤمنی که در سرایم درآید و بر مردان و زنان با ایمان ببخشای] آمده که سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که: قبر علی علیه السلام به همراه نوح در کشتی بود. پس هنگامی که خارج شد، قبر ایشان را خارج کوفه رها کرد و با جمله (المؤمنین و المؤمنات) برای ایشان و فاطمه طلب مغفرت کرد.(5)

و در شرح ولیجه مطالبی بیان خواهد شد دالّ بر این که مؤمنین در برخی آیات به ائمه علیهم السلام تأویل شده است اما بدین معنا که ایشان از طرف خداوند امان می دهند و خداوند امان آنها را مجاز شمرده است که بر این اساس، مؤمن از أمن مشتق شده است همان گونه که از ایمان مشتق می شود.

در کنزالفوائد و... از امام صادق و گروهی از علمای أهل سنت آمده است که

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص 357، ح 142.
2- [2] - توبه/105 .
3- [3] - کافی، ج1، ص 277، باب 29، ح 4.
4- [4] - نوح/28.

5- [5] - مناقب، ج 3 ،ص 354.

ایشان در باره آیه «هُوَ الَّذِیَ أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ»(1) [همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید] فرمودند، مقصود علی علیه السلام می باشد.

در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ» [کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند] روایت شده که فرمودند: یعنی امیرالمؤمنین و اصحابش. و در مناقب از کتاب اسباب نزول واحدی نقل شده که «وَ مَنْ یَتَولّ الله وَ رَسُولهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ»(2) [و هر که دوستی کند با خدا و رسول او و کسانی که ایمان آورده اند] یعنی علی علیه السلام را.(3) گاهی نیز لازم است که در برخی موارد «الَّذِینَ آمَنُوا» را بنابر اقتضا بر عده معدودی از مؤمنان آن زمان اطلاق کنیم، همان گونه که در لابه لای کتاب بیان خواهد شد.

حتی در پاره ای موارد بایست که آن را بر تمامی کسانی که علی الظاهر اقرار به ایمان کردند ولو در باطن هم منافق بودند تأویل کرد، همچون آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ» و از جمله روایاتی که دالّ بر این مورد أخیر می باشند روایتی است از طیار در کتاب روضه که می گوید: از اباعبدالله علیه السلام در باره آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ» در جایی که مؤمنان را خطاب قرار نمی دهد پرسیدم که آیا منافقین را نیز شامل می شود؟ فرمود: آری، منافقین، گمراهان و هر آن کس که علی الظاهر دعوت را پذیرفته است نیز داخل در آن می شود. بنابراین بایست که هر آیه را بنا بر تناسب تفسیر کرد.

الآلهه: تألّه در لغت به معنای تعبّد است و إله به معنای معبود، مطاع و پناه می باشد که جمع آن آلهه می گردد. الله اسم ذات است و اصل آن بنابر تفصیلی که مفسّران بیان می دارند الإله بوده است. در تفسیر امام عسکری علیه السلام در باره آیه «وَإِلَـهُکُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ»(4) آمده که یعنی: خداوند شما که محمد و علی(صلوات الله

1- [1] - انفال/62.
2- [2] - مائده/56.
3- [3] - مناقب، ج 3 ،ص 8.
4- [4] - بقره/162.

علیهما) را با فضیلت اکرام کرد و خاندان آن دو را فضیلت خلافت بخشید و شیعیان شان را با روح و ریحان و کرامت و رضوان برتری داد.

در باب هفتم فصل پیش روایاتی مبنی بر تأویل إله به امام و آلهه به امامان ضلالت آمده است و همین طور تأویل کلمه جلاله به امام بر حق ذکر شد که در همان جا وجه جواز آن را نیز بیان کردیم و این که تأویل آن بدین معنا اشکالی ندارد.

الأب: ذیل کلمات الأخ و الوالدین خواهد آمد که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام پدران این امّت هستند و در سوره احزاب در شرح آیه «وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»(1) [و همسرانش مادران ایشانند] نیز خواهیم دید که در قرآن اهل بیت آمده که«وَ هُوَ أب لَکُم» یعنی او پدر شماست. که آن چه در اواخر فصل دوم گفتار دوم یعنی حدیث عمر با غلام در باره آیه «النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» [پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر (و نزدیکتر) است و همسرانش مادران ایشانند] آوردیم موید این مطلب می باشد و همچنین ذیل الابن مطالبی خواهد آمد دالّ بر این که مراد از فرزندان انبیا ائمه علیهم السلام و حتی شیعیان شان می باشند و ایشان پدران آنها می باشند و از این مسأله و آن چه ذیل الأخ خواهد آمد فهمیده می شود که شیطان پدر کفّار و مخالفان می باشند و حتی اطلاق لفظ آن بر رؤسای آنها نیز صادق است. بر این اساس می توان أب و آباء را بر آن چه تناسب دارد تأویل کرد و آن چه موید این مسأله است این است که در برخی زیارات امیرالمؤمنین آمده است: برای مؤمنان پدری مهربان بودی.

در روایت طارق بن شهاب از امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: امام پدر مهربان است. و در آخر باب پنجم فصل دوم گفتار نخست حدیثی از کمال الدین ذکر شد که به صراحت بیان داشت که پیامبر و علی علیه السلام پدران این امّت هستند.

1- [1] - احزاب/6.

الإيتاء و ما أتى به: و كلمات قرآنى بسيارى كه مشتمل بر اين دو مى باشند: گفته مى شود: أتاه: نزد او آمد و آتاه: به او عطا كرد. بدان از آن چه كه در فصول مقدّمات پيش مخصوصاً باب چهارم فصل دوم گفتار نخست آمد و از آن چه در ترجمه كلمات خواهد آمد روشن مى گردد كه عمده آن چه انبيا آوردند و خداوند عزّ و جل به ايشان و ساير اهل خير، پس از توحيد عطا فرمود، ولايت و ايمان به پيامبر صلى الله عليه و آله و ائمه عليهم السلام مى باشد و بر اين اساس مى توان موارد مناسب اين كلمات را به امر ولايت و آن چه بدان برمى گردد تأويل كرد و همچنين مى توان آن كلماتى را كه به اهل شر و دشمنان دين بر مى گردد، در جاى مناسب به ترک ولايت تأويل كرد كه آن چه ذيل كلمه فرح خواهد آمد، صريحاً مويد آن مى باشد.

و در شرح كلمات «الكِتاب و عِلم» خواهيم ديد كه امكان تأويل آن به دارندگان علم و كتاب وجود دارد همان طور كه ذيل واژه زكاه مى بينيم كه مى توان آن را به پرداخت زكات تأويل كرد.

الأخ و الإخوان: گفته شده أخ در قرآن گاهى بر فردى از يک قوم اطلاق مى شود بدون آن كه از نظر دينى برادر آنها باشد. در تفسير عيّاشى از امام سجاد عليه السلام آمده است كه چون به ايشان گفتند كه جدّت گفته است كه: برادران مان بر ما ظلم روا داشتند پس به خاطر ظلم شان با آنها پيكار كرديم، امام فرمود: واى بر تو. آيا قرآن نخوانده اى كه مى فرمايد: «وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا»(1) [و به سوى عاد برادرشان هود را (فرستاديم)] «وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا»(2) [و به سوى (مردم) مدين برادرشان شعيب را (فرستاديم)] «وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا»(3) [و به سوى (قوم) ثمود صالح برادرشان را (فرستاديم)] پس اينها نيز مانند آنها هستند كه تنها از نظر قومى برادر بودند نه از نظر دينى!

1- [1] - اعراف/65.
2- [2] - اعراف/85.
3- [3] - هود/61.

و همچنین در اصول کافی از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمودند: امام برادری مهربان است. و همچنین در روایت دیگری آورده است که: مؤمن برادر مؤمن است چرا که پدر و مادرشان منتسب به پیامبر و وصّی او هستند که پدران این امّت محسوب می شوند و بدین خاطر که همگی از گِل بهشت آفریده شده اند.

و همچنین همان گونه که پیش از این نیز اشاره شد، ذیل أتباع خواهیم دید که هر کس از پیامبر و ائمه پیروی کند و آنها را دوست بدارد از ایشان به شمار می رود. و در برخی روایات _ مانند کتاب کافی _ آمده که: همانا گِل قلب مؤمن از باقی مانده گِل آنها می باشد و به همین خاطر است که قلوب شیعیان به ایشان اشتیاق دارند.

و ذیل نعیم خواهد آمد که خداوند به وسیله نعمت خویش که اهل بیت و ولایت آنها می باشد، بندگان را پس از آن که با هم دشمن بودند برادران یکدیگر قرار داد، و ذیل ضعفا نیز آمده است که مؤمن برادر دینی مؤمن است و نسبت به یکدیگر از مادر مهربان تر هستند و همچنین کافر و برادران شیطان دشمنان ائمه علیهم السلام هستند و برادران یکدیگر، چرا که همگی از گل سجین خلق شده اند و از یکدیگر تبعیت می کنند و فرمان شیطان می برند، همچنین در روایات آمده که هر کس قومی را دوست بدارد از آنان به حساب می آید هر چند که از نژاد آنان نباشد. علت دیگر برادری آنها این است که همگی از نطفه شیطان می باشند همان گونه که خداوند می فرماید: «وَشَارِكْهُمْ فِی الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ وَعِدْهُمْ»(1) [در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده و شیطان جز فریب به آنها وعده نمی دهد] و روایاتی که بیانگر شریک شیطان بودن آنهاست بسیار می باشد که در این باب روایت صریحی ذیل سیر خواهد آمد و به همین خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر آن گونه که از امام باقر علیه السلام در احتجاج آمده است، فرمود: آگاه باشید که همانا دشمنان علی برادران شیطانند که برخی به برخی سخنان زیبا می گویند. بنابراین می توان أخ، إخوان، أخوات و أخت را که در قرآن آمده است، در جای مناسب به دشمنان و یا اهل ایمان تأویل کرد.

1- [64] - اسراء/64 .

الإیذاء: و مشتقات این کلمه در قرآن فراوان به کار رفته است همچون آیه«إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»(1).

اصل ایذا، رساندن مکروه و بدی است و لو اگر با زبان باشد که اسم آن اذیت می شود. از روایات بسیاری چنین برمی آید که مقصود از ایذا که در قرآن آمده، دشمنی با ائمه علیهم السلام می باشد، حال چه تحت عنوان اذیت مؤمنین آمده باشد که این بسیار واضح است، چون مؤمن حقیقی ایشان می باشند، و چه تحت عنوان اذیت خدا و رسولش آمده باشد که در حقیقت دشمنی با ائمه، آزار رساندن به آنهاست و آزردن پیامبر آزردن خداوند است که پیش از این مخصوصاً در باب ششم فصل پیش مطالبی دالّ بر این معنا بیان کردیم.

در کشف الغمه از مقاتل به نقل از ابن مردویه آمده که آیه «وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»(2) [و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی آنکه مرتکب (عمل زشتی) شده باشند آزار می رسانند] در باره دشمنان علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام نازل شده است و این که تعدادی از منافقین ایشان را آزار می دادند و بر آنها دروغ برمی بافتند.

و قمی در باره آیه «إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» می گوید که این آیه در باره کسی نازل شده که حق علی و فاطمه را غصب کرد و به آزار فاطمه پرداخت، در حالی که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس او را بیازارد مرا آزرده است و هر کس او را پس از مرگم بیازارد گویی که او را در زمان حیاتم آزرده است(3).

در تفسیر فرات با سندی که به ائمه علیهم السلام برمی گردد آورده شده که ایشان فرمودند: ای کسانی که ایمان آوردید پیامبر را با آزار علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام میازارید آنگونه که موسی را آزردند که علاّمه مجلسی می گوید: این هم امکان تنزیل را دارد و هم امکان تاویل اما دومی آشکارتر است.

1- [1] - احزاب/57.
2- [2] - احزاب/58.
3- [3] - تفسیر قمی ج2، ص 170.

و در تفسیر ضحاک و همچنین مقاتل از ابن عباس در باره آیه «إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» آمده که: این زمانی بود که منافقین گفتند، محمّد تنها چیزی که از ما می خواهد این است که اهل بیتش را عبادت کنیم.

و در تفسیر عیاشی(1) در باره آیه «لاَ تُبْطِلُواْ صَدَقَاتِکُم بِالْمَنِّ وَالأذَی»(2) [صدقه های خود را با منت و آزار، باطل مکنید] از امام باقر علیه السلام روایت شده که این آیه برای محمّد و آل او گفته شده است و این که آیه در شأن عثمان نازل شده و در مورد معاویه و پیروانش ساری و جاری می باشد. و در شرح آیه «فَالَّذِینَ هَاجَرُواْ»(3) [پس کسانی که هجرت کرده اند] تا آنجا که می فرماید: «وَأُوذُواْ فِی سَبِیلِی»(4) [در راه من آزار دیده اند] در سوره آل عمران خواهد آمد که تأویل آن ائمه علیهم السلام می باشند.

الأُسوه: به معنای پیشواست، گفته می شود تأسی به: یعنی از عمل او پیروی کرد و بدان اقتدا کرد، و در سوره احزاب «قَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ»(5) [قطعا برای شما در (اقتدا به) رسول خدا سرمشقی نیکوست] و در سوره ممتحنه:«قَدْ کَانَتْ لَکُمْ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ»(6) آمده است و پرواضح است که عمده آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله بدان مبعوث شد پس از وحی ولایت می باشد و ذیل کلمه شیعه آمده که ابراهیم علیه السلام از شیعیان علی علیه السلام می باشد که بر این اساس می توان تأسی در آیه را به تأسی جستن به امر ولایت تأویل کرد، مخصوصاً پس از این که قید اسوه حسنه آورده شده است که البته در ذیل حَسَنَه نیز چنین معنایی را خواهیم دید.

1- [1] - تفسیر عیاشی ج1، ص167.
2- [2] - بقره/264.
3- [3] - آل عمران/195.
4- [4] - آل عمران/195 .
5- [5] - احزاب/21 .
6- [6] - ممتحنه/4.

الإیلاء: و آن چه به معنای آن است مثل «یؤلون»؛ اصل معنای ایلا سوگند خوردن می باشد و در سوگند ترک هم بستری با همسر رایج شده است که در ذیل حلف، قسم یمین مطالبی خواهد آمد که بیان کننده این معنا می باشد.

الآلاء: در لغت به معنای نعمت می باشد و از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه و همچنین ولایت ایشان از بزرگترین نعمت های خداوند می باشد، آلاء و آلاء الله به ایشان و ولایت شان تأویل شده است. و در روایت ابویوسف بزّاز از امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَاذْكُرُواْ آلاء اللَّهِ»(1) [پس نعمت های خدا را به یاد آورید، باشد که رستگار شوید] چنین روایت شده که منظور از آلاء بزرگ ترین نعمت های خداوند متعال است که ولایت ما می باشد.

و در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَبِأَيِّ آلَاء رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ»(2) [پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را منکرید]، آمده که: خداوند باری تعالی فرمود: پس به کدامین دو نعمت کفر می ورزید به محمّد صلی الله علیه و آله یا به علی علیه السلام(3)، و در روایات فراوانی آمده که ایشان آلاء الله هستند که برخی از این روایات ذیل کلمه «النعمه» آمده است.

الإماء و الأمه: می توان أمه را بنابر آن چه ذیل کلمه أسیر آمده برای مناسبت آشکاری که وجود دارد تأویل کرد.

الآنیه: همان گونه که در سوره دهر آمده، به معنای ظرف می باشد و چه بسا بتوان آن را به آن چه ذیل کأس و أکواب آمده تأویل کرد.

الآناء: در برخی آیات آناء اللیل آمده که مقصود ساعات شب می باشد و ذیل کلمه ساعه تأویل آن خواهد آمد.

المأوی: و آن چه بر آن دلالت می کند مانند أوی: مأوی در اصل به معنای منزل و مرجع می باشد و گفته شده: أوی الی المنزل و یأوی یعنی: بدان بازگشت و

1- [1] - اعراف/69.
2- [2] - رحمن/13.
3- [3] - تفسیر قمی، ج1، ص 322.

در آن ساکن شد و آواه إلیه یعنی: آن را به خود چسباند و افزود و آوانا یعنی: به مأوای خود بازگشتیم که هر دو حالت بهِ صورت لازم و متعدّی به کار می روند و ذیل یتیم می بینیم که در آیه «أَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیمًا فَآوَی»(1) [مگر نه تو را یتیم یافت پس پناه داد] این گونه تأویل شده که: تو را تنها یافت و مردم را به واسطه تو پناه داد، و این بیانگر این است که پیامبر صلی الله علیه و آله در دنیا و آخرت مأوای مؤمنین می باشد و بهشت نیز به وسیله ایشان مأوای آنان خواهد گشت و واضح است که ائمه نیز با اطاعت و ولایت شان که در حقیقت اطاعت خدا و رسولش می باشد در آخرت مأوای مؤمنان می باشند و از این رو ائمه جور و ضلالت نیز مأوای بی ایمانان می باشند و در روز قیامت آتش است که مأوای شان خواهد بود بنابراین مأوای مؤمن در دنیا پیامبر و ائمه علیهم السلام و در آخرت بهشت، و مأوای غیرمؤمن در دنیا آن امامان ضلالت و در آخرت آتش جهنم خواهد بود چرا که اگر شخصی در امور دنیوی و اخروی اش به شخصی مراجعه کند در حقیقت او مأوایش خواهد بود.

الآیه: روایات متواتر فراوانی در تأویل لفظ آیه، آیات و آیات الله آمده که منظور حجج و ائمه علیهم السلام می باشد. و شیخ کلینی بابی را برای این مطلب قرار داده است که بسیاری از این روایات پیش از این بیان شد و برخی نیز در لابه لای مطالب خواهد آمد. اما اصل آیه به معنای نشانه است و آیه قرآن آیه نامیده شده چرا که نشانه ای است برای جدا کردن کلامی از کلام دیگر یا بدین خاطر نامیده شده که نظام هر یک از آنها نشانه ای است از خداوند سبحان.

و در کتاب الغیبه از امام صادق علیه السلام نقل شده که ایشان برای این تأویل به آیه «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْیَمَ وَأُمَّهُ آیَةً»(2) [و پسر مریم و مادرش را نشانه ای گردانیدیم] استدلال می کند که مقصود از آیه حجّت می باشد. و از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: امام علی علیه السلام می فرمود: برای خداوند عزّ و جل آیتی بزرگ تر از من نیست.

1- [1] - ضحی/6.
2- [2] - مؤمنون/50.

و از امام صادق علیه السلام در باره آیه «أَتَتْکَ آیَاتُنَا»(1) [نشانه های ما بر تو آمد] و آیه «وَلَمْ یُؤْمِن بِآیَاتِ رَبِّهِ»(2) [و به نشانه های پروردگارش نگرویده است] چنین روایت شده که مراد از آیات ائمه علیهم السلام می باشد یعنی به آنها ایمان نیاوردند و از ایشان پیروی نکردند. و ذیل کلمه (محکم) خواهد آمد که آیات محکمات به ائمه علیهم السلام تأویل می شوند و آیات متشابهات به آن سه نفر.

در امالی شیخ صدوق از حذیفه بن الیمان نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود: مراد از آیه بهشت است و هادیان به سوی آن ائمه آل محمد علیهم السلام می باشند و شیخ علامه ما می گوید: بدین دلیل بر ائمه علیهم السلام آیات اطلاق شده که نشانه هایی آشکار برای عظمت، قدرت، علم، لطف و رحمت خداوند می باشند و نشانه هایی راهنما برای به دست آوردن بهشت. البته از برخی آیات که در خصوص حضرت قائم علیه السلام تاویل شده آمده که ایشان هر چند که داخل در ائمه علیهم السلام می باشند و تاویل آیات بر ایشان هم جاریست، اما چنان چه در کمال الدین از امام صادق علیه السلام در باره آیه «یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ»(3) روایت شده مقصود از آیه: خروج قائم علیه السلام می باشد.

و در روایت ابن بکیر از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِذَا تُتْلَی عَلَیْهِ آیَاتُنَا قَالَ أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ»(4) [چون آیات ما بر او خوانده شود گوید افسانه های پیشینیان است] آمده که فرمود: منظور تکذیب قائم علیه السلام از سوی آنها می باشد چرا که به ایشان می گویند ما تو را نمی شناسیم و تو از نسل فاطمه نیستی؛ همان طور که مشرکین به پیامبر صلی الله علیه و آله می گفتند.

و آیه «یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ»(5) [روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت (پدید) آید] به طلوع خورشید از سوی مغرب تأویل شده است همان

1- [1] - طه/126.
2- [2] - طه/127.
3- [3] - انعام/158.
4- [4] - قلم/15.

5- [5] - انعام/158.

طور که در تفسیر امام علیه السلام نیز در آیه «الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیَاتِ رَبِّهِمْ»(1) [(آری) آنان کسانی اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند] لفظ آیه به صیحه آسمانی ای تأویل شده که با نام قائم علیه السلام می باشد همان طور که در تفسیر قمی و... نیز از امام باقر علیه السلام چنین روایت شده است. و همین طور این که برخی الفاظ (آیات) به ولایت تأویل شده است که به طور مثال در اصول کافی از امام صادق در باره آیه «وَالَّذِینَ کَفَرواْ وَکَذَّبُواْ بِآیَاتِنَا»(2) [ولی کسانی که کفر ورزیدند و نشانه های ما را دروغ انگاشتند] روایت شده که یعنی به ولایت علی علیه السلام کافر شدند.

و همچنین در تفسیر قمی و... از امام صادق در باره آیه مورد اشاره روایت شده که یعنی: ولایت و حق علی و فاطمه و ائمه علیهم السلام را کفران و تکذیب کردند. علاوه بر این روایات امام در خصوص تفسیر این آیات با آیات دال بر صدق محمد صلی الله علیه و آله در اوامر و نواهی و أخبار گذشتگان که آورده است و ابلاغ آن به بندگان خدا در خصوص ذکر برتری علی و ذریّه طیبین و بهترین های بعد از محمد صلی الله علیه و آله نیز این چنین است.

همچنین در برخی آیات نازل شده در خصوص نبوتّ محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام و ذریّه طاهرینش منافاتی با تأویل نخست وجود ندارد، چرا که اینها اموری منسوب به آنهاست و از آنها خارج نیست و مرجع مورد نظر ائمه علیهم السلام هستند و اشکالی ندارد که هر آیه ای با آن چه متناسب آن است تأویل گردد یا آن که در کلمه تأویلات ذکر شود و مرجع آن همان طور که بارها گفته شد، یک نفر باشد.

1- [2] - جاثیه/11.
2- [3] - حج/57.

البدء: و هر چه شامل آن می گردد. همچون «بدأکم» و امثالهم: سخن از آغاز آفرینش مخلوقات به دست خداوند و این که اولین چیزی که به صورت نور آفرید روح پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و ارواح پیروان ایشان بوده است و سپس به آفرینش دیگر مخلوقات چه سعید و چه شقی پرداخته، که در باب های گفتارهای پیشین مخصوصاً در باب پنجم فصل دوم گفتار نخست، گفته شد.

در تفسیر قمی در بیان آیه «کَمَا بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ»(1)[همانگونه که خداوند آفریدتان باز می گردید] به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که ایشان فرمودند: آنگاه که خداوند انسان ها را آفرید، آنان را به صورت مؤمن و کافر و سعید و شقی خلق کرد و همین گونه نیز هدایت یافته و گمراه در روز قیامت باز خواهند گشت! و همچنین روشن شد که این تفاوت در پذیرفتن و نپذیرفتن ولایت می باشد که بر این اساس امکان این تأویل در باره هر آن چه از این قبیل باشد امکان پذیر است. پس این را بدان و به برخی از شواهدی که در ترجمه کلمه «الأوّل» آمده است رجوع کن.

البرء: و هر چه شامل آن می گردد، همچون «برئ» و مانند آن. اصل معنای این کلمه رهایی می باشد و أبرأه یعنی او را رها ساخت و بَرَأه یعنی آفرید، گویی که او را از عدم رهانید و بریءمنه یعنی روحش را از دست آن آزاد کرد و از آن دور شد و از همین معناست «التبری من الأعادی»، مثلاً گفته می شود فلانٌ برأ من فلان و تبرأ: هنگامی که از او دوری جست و با او دشمنی کرد. و البته ناگفته پیداست، همان

1- [1] - اعراف/29.

گونه که دوستی با اولیای خدا واجب است، دشمنی با دشمنان اولیای خدا و بیزاری جستن از آنها و پیروانشان و مذهبشان نیز واجب است.

خداوند در سوره توبه و دیگر سوره ها به صراحت بیان می کند که او و فرستاده اش از مشرکین بیزار هستند و در ذیل واژگان شرک و کفر و... خواهد آمد که دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروان آنها مشرک و کافر هستند. بنابراین تأویل برائت در قرآن به برائت خدا و رسولش و انبیا و ائمه علیهم السلام و دیگر اهل ولایت از اینان و ادیان و پیروان شان صحیح می باشد، چنان چه تأویل آن به برائت این گروه از ولایت و اهل ولایت و بلکه برائت از خدا و رسولش نیز صحیح می باشد و همچنین است برائت برخی از آنان از یکدیگر در قیامت صغری و کبری. از آن چه بیان کردیم معنی کلمات إبراء، البری، الباری و البریه نیز روشن می گردد.

البواء: و دیگر کلماتی که بیانگر این معنا می باشد، همچون «یتبوأ» و مانند آن. هروی می گوید معنای اصلی بواء لزوم می باشد و گفته می شود: أبأ الامام فلاناً بفلانٍ: یعنی فلانی را ملازم دیگری قرار داد و بَوَّأه الله منزلاً: یعنی او را در آن ساکن کرد و المبوأ: یعنی منزل، و گفته می شود: باءَ بغضبٍ: یعنی دوباره خشمگین شد و بر کسی پنهان نیست که خداوند مخلوقات را به پایبندی به ولایت و ایمان به آن و پایبندی به پیامبر و ائمه علیهم السلام مکلّف ساخته است و آنها را بدان ملزم نموده و همچنین بهشت و خیر دنیا و آخرت را برای کسی که از این امر اطاعت کند، واجب کرده است، چنان چه آتش دوزخ و خشمش را نیز برای دشمنان و مخالفان این بزرگان واجب داشته. بنابراین چه بسا بتوان برخی از مواضع مناسب را به این نوع از الزام و براساس تناسب با هر یک از دو گروه تأویل کرد. والله اعلم.

الباب و الأبواب: در روایات بسیاری _ که برخی از آنها ذکر شد و برخی دیگر نیز خواهد آمد _ گفته شده که ایشان ابواب الله هستند. و در نهج البلاغه آمده است که «نَحنُ الخَزِنه و الأبوَاب و لا تأتُوا البُیوت الاّ مِن أبوابِها فَمنْ أتَاهَا مِنْ غَیر بابها سُمّی

سَارِقاً»(1) یعنی: ما خزائن و باب های الهی هستیم پس جز از درهای خانه ها بدان وارد نشوید که هر کس از غیر در وارد خانه شود دزد نامیده می شود.

در کتاب کنزالفوائد از ابوذر نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلامباب بزرگ الهی است، پس هر کس می خواهد بر خدا وارد شود از در آن داخل گردد.

و در کتاب سلیم بن قیس آمده است: شنیدم سلمان فارسی که رحمت خدا بر او باد می گوید: همانا علی علیه السلام دری است که خداوند گشوده است. هر کس از آن داخل گردد مؤمن است و هر کس از آن خارج گردد کافر.

و این روایت را شیخ کلینی از امام باقر علیه السلام این گونه نقل می کند که: هر کس از آن داخل نشود و از آن خارج نگردد از طبقه کسانی است که خداوند در مورد آنها می فرماید: «لی ففیهم المشیه» که دیگر روایات ذیل کلمه «البیت» خواهد آمد.

حدیث: من شهر علم هستم و علی دروازه آن حدیثی است مشهور و متواتر که در برخی روایات این گونه آمده است: من خانه حکمت هستم و علی دروازه آن.

در مناقب ابن شهرآشوب از حضرت علی علیه السلام نقل شده که در حدیثی فرمودند: من آن دروازه الهی هستم که بدان وارد می شوند، پس سجده کنان داخل گردید.

و در معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: علی علیه السلام در خطبه ای فرمودند: من باب مغفرتم که در توضیح کلمات «الحطّه» و «السفینه» خواهد آمد که ائمه علیهم السلام همچون باب مغفرت بنی اسرائیل می باشند و در کلمه «السور» خواهیم دیدکه باب در آیه: «فَضُرِبَ بَینَهُم بِسُورٍ لَهُ بابٌ»(2)[پس میانشان دیواری زده می شود که برای آن دری باشد] علی علیه السلام می باشد و در کلمه «العذاب» نیز خواهد آمد که باب در آیه: «وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَیْهِم

1- [1] - نهج البلاغه/خطبه 153.
2- [2] -حدید/13 .

بَابًا»(1) [و اگر دری از آسمان بر آنان می گشودیم] علی علیه السلام می باشد. در برخی روایات چنین آمده که ائمه علیهم السلام دروازه قرآن، ایمان و مقام و دروازه های بهشت، و دروازه های احکام و دروازه های درستی و یقین وتقوی می باشند.

و کفعمی در معنای این که ائمه علیهم السلام باب الله هستند از امام باقر علیه السلام چنین روایت می کند: خداوند به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان بعد از او، از چشم مخلوقاتش پنهان گشت و از علم، آن میزان را که خلق بدان نیاز داشت به ایشان تفویض نمود و چون پیامبر علوم و حکمت را تمام و کمال به علی علیه السلام داد فرمود: من شهر علم هستم و علی دروازه آن و خداوند با آیه «ادْخُلُواْ هَـذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُواْ مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَداً وَادْخُلُواْ الْبَابَ سُجَّداً وَقُولُواْ حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ»(2) [بدین شهر درآیید و از (نعمت های) آن هرگونه خواستید فراوان بخورید و سجده کنان از در (بزرگ) درآیید و بگویید (خداوندا) گناهان ما را بریز تا خطاهای شما را ببخشاییم و (پاداش) نیکوکاران را خواهیم افزود] اطاعت از علی علیه السلام را بر مخلوقاتش واجب ساخت و منظور از «المحسنین» کسانی هستند که در فضل این باب و بزرگی شأن آن تردید نمی کنند.

در کافی از علی علیه السلام حدیثی روایت شده است که: خداوند با آیه «وَأْتُواْ الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»(3) [و به خانه ها از در (ورودی) آنها درآیید] برای علم، صاحبانی قرار داده و اطاعت از آنها را بر بندگانش واجب ساخته است. و منظور از «البیوت» خانه های علم است که در نزد پیامبران به ودیعه نهاده است و «أبواب» همان جانشینان ایشانند.

مؤلف می گوید: از این دو حدیث و امثال آن که در ذیل کلمه «البیت» و دیگر

1- [1] - حجر/14.
2- [2] - بقره/58.
3- [3] - بقره/189.

کلمات خواهد آمد، روشن می گردد که مقصود تشبیهات معنوی است و این که انبیا دروازه ها و نشانه های بیّن خداوند هستند و واسطه های وصول به خلق، و ائمه علیهم السلام دروازه های انبیا و واسطه های وصول آن از انبیا و چنان چه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که به علی علیه السلام فرمودند: تو دروازه من هستی که از آن بر من وارد می شوند و من دروازه خداوندم. هر کس از غیر تو به سوی من بیاید، نه به من خواهد رسید و نه به خداوند. پس خداوند فرمود: «لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوْاْ الْبُيُوتَ...»(1) [نیکی آن نیست که از پشت خانه ها در آیید]

ناگفته پیداست که دَرِ دروازه خدا، دَرِ خداست، بنابراین علما نیز دروازه های وصول به ائمه علیهم السلام هستند و حتی بدین خاطر و به خاطر این که سببی برای نائل آمدن به ایمان و مغفرت گناهان و دخول در بهشت و شناخت احکام هستند و ابواب نام گرفته اند و چون علی علیه السلام باب اکبر است در بیشتر روایات بدین اسم نامیده شده است. در نتیجه از این روایت دانسته می شود که خلفای جور، پیروان شان و علمایشان و یاران شان ابواب کفر و جور و آتشند. بنابراین هر تأویلی متناسب بامکان خود جاری می گردد.

البغته: به معنای ناگهانی است و بغت بغته یعنی غافلگیر کرد.

در تفسیر قمی در مورد آیه«أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ» [ناگهان (گریبان) آنان را گرفتیم و یکباره نومید شدند] از امام باقر علیه السلام روایت شده است که منظور از بغته قیام حضرت قائم علیه السلام می باشد به گونه ای که گویا آنان تاکنون حکومتی نداشته اند و این همان معنای «بغته» می باشد. و از این روایت می توان برای تأویل آیاتی که حاوی عذاب ناگهان است، به قیام امام عصر(عج) استفاده کرد. والله اعلم.

البهتان: و هر آن چه شامل آن می گردد، همچون بَهَت و امثال آن. البهت به ضم باء به معنای تحیّر است و همچنین با ضم و فتح و کسر به معنای کذب و دروغ می باشد. چنان چه در قاموس آمده است: بَهَتَه (بر وزن مَنَعَه) یعنی گفت انجام داده،

1- [1] - بقره/189.

آن چه را که انجام نداده است. به طور خلاصه بهتان به معنای فریه و افترا است که در توضیح خود آن خواهد آمد و همچنین مسائلی متناسب با این تأویل در توضیح واژه «زور» خواهد آمد. و الله اعلم.

البیت و البیوت: در قاموس، بیت جزئی از شهر آمده است که معنای آن واضح است. هروی می گوید: بیت الرجل، خانه و قصر او می باشد. لفظ بیت در قرآن و روایات بسیاری به صورت مفرد، جمع مضاف و موصوف و حالات دیگر بسیار ذکر شده است که مراد از آن در برخی آیات خانه های معنوی، همچون شرف، کرم و علم می باشد و در میان عرب و عجم متداول است که از نسب و حسب شریف با واژه «بیت» تعبیر می کنند. به همین خاطر در روایات، برخی از این کلمات به ائمه علیهم السلام و برخی به «ولایت» و شیعه و پاره ای هم به خانه صدق، عصمت، طهارت، علم، نبوت و امامت و امثالهم تأویل شده است. هر چند که بعضی از آنها نیز به خانه های ظاهری تفسیر شده اند که به هر یک از این موارد در ضمن روایتی که دال بر آن است خواهیم پرداخت.

در حدیث مفضل که در باب چهارم از فصل اول گفتار نخست ذکر شد، شرح داده شد که البیت الحرام به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش علیه السلام تأویل می گردد که آن چه در شرح واژه «کعبه» خواهد آمد، موید آن خواهد بود و چه بسا این که حرام برایشان اطلاق شده است بدین خاطر باشد که ایشان از خاندانی محترم هستند که تعرض به ایشان حرام می باشد.

در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمودند: ما بیت الله و بیت عتیق و بیت رحمت و اهل بیت نبوّت می باشیم. و در بصائر از امام صادق علیه السلام روایت شده است: به خدا سوگند ما اهل بیت رحمت می باشیم. و در کلمه «المعمور» خواهیم دید که «البیت المعمور» به ایشان تأویل می شود. و در کتاب سلیم بن قیس از مقداد روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: همانا علی علیه السلام خانه خداست که هر کس داخل آن گردد از آتش در امان است.

در کتاب علل الشرایع و دیگر کتب در باره آیه «وَمَن دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا»(1) [و هر که در آن درآید در امان است] از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: یعنی هر کس با قائم ما اهل بیت بیعت کند و با او همراه شود و در زمره یاران او درآید، در امان خواهد بود.

در تفسیر عیاشی و دیگر تفاسیر نیز در باره آیه پیش، از امام صادق علیه السلام آمده است که: هر کس آهنگ این خانه کند در حالی که حق ما را می شناسد، در دنیا و آخرت در امان خواهد بود و از نگرانی های آن کفایتش خواهد کرد.(2)

در مناقب ابن شهر آشوب در مورد آیه «لَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوْاْ الْبُیُوتَ...»(3) [و نیکی آن نیست که از پشت خانه ها درآیید] از امام باقر علیه السلام و از امام علی علیه السلام روایت شده است که فرمودند: ما آن خانه هایی هستیم که خداوند باری تعالی امرِ به داخل شدن از طریق درهای آن را داده است، ما باب الله و خانه های او هستیم. خداوند دستور به ورود از آن داده است که هر کس از ما پیروی کند و به ولایت ما اقرار کند از درهای آن وارد این خانه گردیده و هر کس با ما مخالفت ورزد و غیر از ما را برما برتری بخشد از ورای آن وارد گردیده است. که دراین باره روایت دیگری در کلمه «ابواب» ذکر گردید.

مؤلف می گوید: این تأویل با تأویل «باب» به ائمه علیهم السلام هیچ منافاتی ندارد و ایشان همان خانه ها و درها و معدن علم می باشند که نسبت به دیگری واسطه محسوب می شوند. چرا که در این حال احتمال می رود که ابواب به علما و راویان حدیث ایشان تأویل شود. و الله اعلم. و در کشف الغمه از أنس و بریده نقل شده است: هنگامی که آیه «فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ»(4) [در خانه هایی که خدا رخصت داده که (قدر و منزلت) آنها

1- [1] - آل عمران/97.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 212.
3- [3] - بقره/189.
4- [4] - نور/36.

رفعت یابد] نازل شد، از رسول الله صلی الله علیه و آله سؤال شد که این خانه ها چه خانه هایی هستند؟ فرمودند: خانه های انبیا، سپس ابوبکر گفت: آیا این خانه، یعنی خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام، نیز جزو آن است؟ که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: بله، از برترین های آن می باشند. مؤلف می گوید: ممکن است که منظور از بیوت در این آیه، خانه های معنوی یا ظاهری و یا هر دو آنها باشد، چنان چه در تفسیر آیه ذکر خواهد شد.

در اصول کافی از امام صادق علیه السلام در باره داستان حضرت نوح در آیه «رَبِّ اغْفِرْ لِی وَلِوَالِدَیَّ وَلِمَن دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِنًا»(1) [پروردگارا بر من و پدر و مادرم و هر مؤمنی که در سرایم درآید و بر مردان و زنان با ایمان ببخشای] آمده است که فرمودند: همانا منظور این است که هر کس داخل در ولایت گردد، وارد خانه های انبیا گشته است.(2)

علامه مجلسی می گوید: شاید مراد از «بیت» در آیه، خانه معنوی و خانه های انبیا باشد که همگی در عزّت و شرف و کرامت و اسلام یکی هستند، بنابراین هر کس که آنان را دوست بدارد، داخل در خانه های ایشان شده است و از این رو شیعیان اهل ولایت، داخل این خانه می باشند و مشمول دعای نوح علیه السلام.

در همین کتاب از امام صادق علیه السلام آمده است که در باره آیه «یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ»(3) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید] فرمودند: یعنی ائمه علیهم السلام و ولایت ایشان که هر کس در آن داخل گردد، وارد خانه رسول الله صلی الله علیه و آله گردیده است. مابقی روایات در آیه «تطهیر» ذکر خواهد شد.

و در روایت سالم خیاط از امام باقر علیه السلام در باره آیه «فَمَا وَجَدْنَا فِیهَا

1- [1] - نوح/28.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 288.
3- [3] - احزاب/33.

غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ»(1) [ولی در آنجا جز یک خانه از فرمانبران (خدا بیشتر) نیافتیم] آمده است که فرمودند: آل محمّد علیهم السلام در آن، یعنی در شهر باقی نماندند که تمام حدیث در توضیح کلمه «خروج» ذکر می شود.

و در امالی شیخ در قالب خطبه امام حسن علیه السلام پس از صلح معاویه آمده است که فرمودند: پس از آن که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را مأمور به بستن ابواب، به جز باب علی علیه السلام نمود، زمانی که خداوند به پیامبرش فرمود تا مسجدش را بنا سازد، ایشان ده خانه در آن ساخت. نُه خانه برای پیامبر صلی الله علیه و آله و همسرانش و دهمین آن که در وسط آنها می باشد برای پدرم و هر که بر راه راست باشد ساخته شده و «بیت» همان مسجد مطهَّری است که خداوند می فرماید «اهل البیت». پس ما اهل بیت هستیم و کسانی که از پلیدی پاک گشتیم. الخ... .

و در روایت حریز در باره آیه«وَأَوْحَى رَبُّکَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا»(2) [و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که از پاره ای کوه ها خانه هایی برای خود درست کن] از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: به ما امر شد تا از میان عرب پیروانی برگزینیم و «وَمِنَ الشَّجَرِ» یعنی از میان عجم و «وَمِمَّا يَعْرِشُونَ» یعنی از میان موالی.

و روایاتی که موید مسائلی بیش از این نیز می باشد، در مواضع مختلفی همچون توضیح کلمات المسجد و القری خواهد آمد. از این مسأله نیز غافل مباش که امکان تأویل خانه های مذموم به خلفای جور، پیروان، ولایت، اطاعت و آثار آنها نیز وجود دارد.

البیات و التبییت: و آن چه مشتمل بر آن می گردد همچون «یبیّتون»: به طور مثال واژه «البیات» در برابر «النهار» آمده است. بنابراین اگر بخواهیم تاویل کنیم، تاویل آن شب می باشد. اما «التبییت» به معنای تدبیر در شب و همچنین به معنای

1- [1] - ذاریات/36.
2- [2] - نحل/68.

حمله شبانه می باشد و چه بسا بتوان آن چه بر آن شامل می گردد را به این تأویل کرد که دشمنان در مورد توافقات شان، شبانه تدبیر می کنند، و یا این گونه تأویل کرد که مقصود، تدبیر آنان برای از بین بردن ولایت و اهل ولایت و یورش بر آنان در زمان حکومت شان می باشد. و الله اعلم.

البعث: و مشتقّات آن. بدان که از اخباری که برخی از آنها در «آخره» ذکر شد و برخی نیز در «الحشر» و «القیامه» و دیگر مواضع بیان خواهد شد، چنین برمی آید که لفظ بعث که مراد از آن أخص از روز قیامت در ظاهر تنزیل است و مراد از آن براساس تأویل، زمان رجعت می باشد و همچنین تأویل مشتقّات آن از جمله یبعثون، مبعوثون و یوم البعث و امثالهم نیز به خاطر اتحاد معنا همین گونه می باشد.

از جمله اخباری که در این خصوص دلالت می کند، روایتی است که عیاشی و دیگران از امام صادق علیه السلام نقل می کنند که در باره آیه «وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لاَ يَبْعَثُ اللّهُ مَن يَمُوت»(1) می فرمایند: آنگاه که قائم علیه السلام قیام کند و اهل رجعت با او باز گردند، مخالفین شما خواهند گفت: ای شیعه، دولت شما ظاهر شد و این دروغ شماست. می گویند که فلانی و فلانی رجعت کردند و به خدا که خداوند مردگان را بر نمی انگیزد... الخ.(2)

در مناقب ابن شهرآشوب از ابن عباس نقل شده است که می گوید: آیه «وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ» [و با سخت ترین سوگندهایشان به خدا سوگند خوردند] در شأن امام علی علیه السلام می باشد!

شیخ ما علاّمه مجلسی (ره) می گوید: یعنی قسم یاد می کنند که علی علیه السلام در رجعت مبعوث نمی شود و مردم برای او برانگیخته نمی گردند. تدبّر کن و از این نکته غافل مشو که در پاره ای مواضع، بعث به معنای لغوی معروف آن، یعنی ارسال و فرستادن می باشد و بعثت پیامبران برای اقرار به یگانگی خدا و پیامبری محمد صلی الله علیه و آله و اقرار به ولایت علی و فرزندانش _ علیهم السلام _

1- [1] - نحل/38.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 281، ح 28.

می باشد، چنان چه بارها و خصوصا در آخر باب چهارم فصل دوم گفتار نخست در حدیث جارود روشن گردید.

البروج: در قاموس أبرج (بضم باء) به معنای رکن و دژ آمده است که مفرد بروج می باشد. و به ائمه دوازده گانه علیه السلام تأویل شده است و این که ایشان به تعداد برج های آسمان می باشند که روایاتی صریح دالّ بر این مسأله در توضیح کلمه «سماء» نقل خواهد شد.

در مناقب ابن شهرآشوب به نقل از ابن نباته از امام علی علیه السلام روایت شده که در حدیثی فرمودند: از پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که با ایشان بودم در باره ائمه علیهم السلام سؤال شد، ایشان فرمودند: قسم به آسمان دارای برج ها، همانا تعداد ایشان به تعداد بروج می باشد و قسم به خداوند روزها و ماه ها، تعداد آنها به تعداد ماه ها است.(1)

التبرّج: به معنای نمایان شدن و خروج می باشد و در سوره احزاب به طغیان و خروج عایشه تأویل خواهد شد، پس درک کن.

البهجه: و بهیج در سوره حج و ق «مِن کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ»(2) [و از هر نوع (رستنی های) نیکو می رویاند] یعنی هر دسته و گروه نیکو و زیبا و همچنین در سوره نمل«حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَهٍ»(3) [باغ های بهجت انگیز رویانیدیم]. ظاهراً هر چیزی با قبول ولایت نیکو می گردد چنان چه از روایاتی که در باب های گفتار نخست و آن چه در ذیل واژه «الحسن» به میان آمده است آشکار می گردد. والله اعلم.

البرزخ: در لغت به معنای مانع میان دو چیز می باشد. عالم برزخ عالم میان دو عالم دنیا و آخرت است و منظور از برزخ های ایمان، منزلگاه های میان اول و آخر آن می باشد. به طور خلاصه، برزخ حالت وسط می باشد و در سه جای قرآن آمده

1- [1] - مناقب، ج 1، ص 346.
2- [2] - حج/5.
3- [3] - نمل/60.

است که در بعضی به صراحت تأویل به پیامبر صلی الله علیه و آله شده است که روایت دالّ بر آن، ذیل واژه «بحر» خواهد آمد.

البرد: و هر آن چه بر آن مشتمل می گردد همچون البارد. البته مبرهن است که در قرآن جز در مواردی که مقصود از آن خیر و نعمت می باشد، به کار نرفته است. قمی در برخی جاها آن را به خواب و آسایش تفسیر کرده، همان گونه که علمای لغت نیز تصریح کرده اند که گاهی منظور از آن راحتی و آرامش می باشد. پیداست که این جز با ولایت و اهل ولایت حاصل نمی گردد.

البعد: و البعید و آن چه بدین معناست همچون بُعْد و امثال آن. بُعْد، مخالف قُرْب و به معنای دوری می باشد و ذیل «القرب»، تأویلاتی همچون تأویل قرب الهی به ولایت و اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و محبّت ایشان خواهد آمد و این که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و پیروان ایشان همان مقرّبون می باشند.

از همین رو می توان معنای مخالف آن یعنی دوری و دور (بُعْد و بعید) و هر آن چه این معنا را برساند را برحسب معنای مخالف و متناسب با آن تأویل کرد. در قاموس معنای لعن برای بُعْد آمده است، بنابراین أبعده اللهُ یعنی او را از خیر دور کرد و مورد لعن خود قرار داد. البته از این نکته نیز غافل مباش که گاهی به معنای لغوی خود یعنی مطلق دوری نیز آمده است.

البلد: مفرد و جمع می باشد و در اصل به هر قطعه از زمین گفته می شود، چه آباد باشد و چه ویران. همچنین به هر زمینی که مأوای حیوانات نیز باشد، گفته می شد. تأویل «الْبَلَدِ الْأَمِينِ» به پیامبر صلی الله علیه و آله در روایات آمده است که دلیل آن در سوره تین ذکر خواهد شد. قمی (ره) آن را به ائمه علیهم السلام تأویل کرده است که شاید به دلیل روایاتی باشد که در این مورد ذکر شده است. چنان چه در تحت واژه «صلاه» خواهد آمد و از این جمله است: ما همان البلد الحرام می باشیم. و در کلمه «الطور» خواهیم دید که می توان «البلد الأمین» را همان گونه که معنای ظاهری آن دلالت می کند، به مکّه تأویل کرد.

و در تفسیر قمی(ره) در باره آیه «وَالْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ»(1) [و زمین پاک (و آماده) گیاهش به اذن پروردگارش برمی آید] آمده است که این مثلی است برای ائمه علیهم السلام که علم شان به اذن خداوند نمایان می گردد و «وَالَّذِی خَبُثَ»(2) [و آن (زمینی)که ناپاک است] مثلی است برای دشمنان ایشان که «لاَ یَخْرُجِ» [برنمی آید] علمهم «إِلاَّ نَکِدًا» [جز اندک و بی فایده] یعنی علم شان جز دروغ و فاسد بروز نمی یابد که ادامه مویدات آن در تفسیر آیه و در شرح واژه های «الطیّب، الخبیث» خواهد آمد، چرا که این دو کلمه به ایشان و دشمنان ایشان تفسیر شده اند.

از آن چه گفتیم، امکان تأویل شهرهای ستوده شده «البلاد الممدوحه» به ایشان و تأویل شهرهای نکوهیده به دشمنان ایشان روشن می گردد، هر چند که نصّ خاصی در این باره وارد نشده است. البته روایاتی در تأیید تأویلات بلد در واژه «أرض» ذکر گردید. و الله اعلم.

البئر: تنها در یک جای قرآن و در آیه «وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَهٍ»(3) [چاه های متروک] آمده است که تأویل آن امام علی علیه السلام و ولایت ایشان و به امام ساکت و به امام غائب و به فاطمه علیها السلام و فرزندان محروم از خلافتش و به هر عالمی که به سخنش گوش داده نمی شود، می باشد. چنان چه دلیل آن در تفسیر آیه و در توضیح کلمه «قصر» ذکر خواهد شد و دلیل همگی، به کار نگرفته شدن علم، ملک و فواید بزرگ ایشان می باشد، در حالی که هر یک از آنها به تمام و کمال به این صفات متصفند و دارای علمی سرشار می باشند.

البحر و البحار: اصل بحر آب فراوان می باشد و به همین خاطر بر مکان گرد آمدن آب اطلاق می شود و گاهی کنایه از توسعه می باشد. گفته می شود: تبحر فی العلم یعنی گسترده گردید در علم و حتی گفته شده است که وجه تسمیه بحر، گستردگی آن می باشد. در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام روایت

1- [1] - اعراف/58.
2- [2] - همان.
3- [3] - حج/45.

شده است که: ائمه علیهم السلام دریاهایی هستند که آب شان برای نوشندگان گوارا است. و در روایت طارق بن شهاب از امام علی علیه السلام روایت شده است که فرمودند: امام دریایی است که خشک نمی شود و در همین کتاب از ایشان آمده است که امام دریای مملوّ است.

و در بعضی از زیارات آمده: شهادت می دهم که تو دریای سرشار علم هستی. و در زیارت دیگری آمده: سلام بر تو ای دریای علم ها. آشکار است که می توان از این تأویلات برای تأویل دریا و دریاهای غیرمذموم مخصوصاً دریاهای ممدوح و با منفعت، به امام علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و حتی حضرت فاطمه علیها السلام بهره برد، چرا که ایشان دریای علوم و نبوّت می باشند. از همین رو می توان دریاهای شور مضر و نکوهیده را به دشمنان ایشان تأویل کرد، چرا که آنها دریای ظلم و ضلالت و شرارت ها می باشند و آن چه تأویل اول را تأیید می کند، در سوره الرحمن و در تأویل «البحرین» در آیه «مرج البحرین» آمده است که بحرین به علی و فاطمه _ که درود خدا بر آنان باد _ تأویل شده است. و از این جمله روایتی است که فرات در تفسیرش از امام صادق علیه السلام وامام رضا علیه السلام به نقل از ابوذر و ابن عباس آورده است که فرمودند: «مَرَجَ البَحرَینِ یَلتَقِیانِ» یعنی علی و فاطمه علیهما السلام «بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا یَبْغِیَانِ» [میان آن دو حد فاصلی است که به هم تجاوز نمی کنند] یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله «یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ و َالْمَرْجَانُ»(1) [از هر دو (دریا) مروارید و مرجان برآید] یعنی حسن و حسین.

آن گونه که در خصال آمده، امام صادق علیه السلام در باره این آیه فرمودند: همانا علی و فاطمه علیهما السلام، دو دریای ژرف علم می باشند. در روایت دیگری از ابن عباس نقل شده که علی علیه السلام دریای علوم و فاطمه علیها السلام دریای نبوّت و رسول الله صلی الله علیه و آله برزخ حائل میان آن دو می باشند که مانع می گردد که علی غصّه دنیا را بخورد و فاطمه به خاطر دنیا با شوهرش جدال کند. آن چه تأویل دوم را تأیید می کند، این است که معنای مخالف اولی می باشد و

1- [1] - رحمن/19و20و22.

همچنین قید «گوارا بودن آن برای نوشندگان» که در روایت فرات از امام باقر علیه السلام آمده، چرا که ظاهراً این اشاره دارد به آیه «وَمَا يَسْتَوِى الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ»(1) [و دو دریا یکسان نیستند. این یک شیرین تشنگی زدا (و) نوشیدنش گواراست و آن یک شور تلخ مزه است].

در ضمن برخی دلایل تأیید در شرح واژه «أجاج» ذکر گردید و چه بسا همچنین آن چه در شرح واژه «الماء» می آید بر آن صحّه بگذارد و همچنین تأویل آیه «كَظُلُمَاتٍ فِى بَحْرٍ لُّجِّىٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ»(2) [مانند تاریکی هایی است که در دریایی ژرف است که موجی آن را می پوشاند] به عثمان و دو برادرش که در شرح واژه «الظلمات» بیان می گردد. و در پایان از مواضعی که «بحر» به خود معنای ظاهری آن، یعنی دریا تفسیر می گردد نیز غافل مشو.

التبذیر: که واژه «المُبذِّرُون» تنها در سوره بنی اسرائیل آمده است و تبذیر به معنای پراکنده کردن و مصرف نمودن بدون اعتدال و در جای نامناسب می باشد.

در تفسیر عیاشی و دیگر کتب در باره آیه «وَلاَ تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا»(3) [و ولخرجی و اسراف مکن] از امام صادق علیه السلام به نقل از جمیل بن اسحاق بن عمار آمده است که فرمودند: در ولایت علی علیه السلام تبذیر نکنید. شاید بدین معنا باشد که ولایت علی علیه السلام را برای دیگری قرار ندهید و آن را درغیر محل خود صرف نکنید که بر این اساس، مبذرون همان دشمنان ایشان هستند که ولایت او را برای دیگری صرف می کنند و به همین خاطر است که خداوند بعد از «تبذیراً» می فرماید «إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُواْ إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ»(4) [چرا که اسرافکاران برادران شیطان هایند]. بنابراین دشمنان ایشان برادران شیطان می باشند و چنان چه در شرح واژه «أخ» گفته شد و در شرح «الإسراف» نیز خواهد آمد.

1- [1] - فاطر/12.
2- [2] - نور/40.
3- [3] - اسراء/26.
4- [4] - اسراء/27.

البرّ: و البرره و الأبرار: بَرّ مقابل بحر و به معنای خشکی می باشد و چه بسا بتوان در پاره ای آیات، متناسب با سیاق و تأویل بحر و آن چه در تأویل «أرض» و امثالها گفتیم آن را تأویل کرد. اما در المصباح المنیر و دیگر کتب آمده که البِرّ (بکسر باء) به معنای خیر و فضل می باشد و بَرّ (بفتح باء) و بارّ نیز به معنای کثیرالبرّ و صادق می باشد. تقی بر عکس فاجر است و جمع آن ابرار و برره است و البرّ با کسره، تفسیر به ثواب شده است که در کلمه انفاق راجع به آن سخن خواهیم گفت. از خبری که در اینجا خواهد آمد و نیز در ذیل کلمه خیر مشخص می شود که به طاعات تفسیر شده که یکی از این طاعات، اقرار به فضل اهل خیر یعنی ائمه علیهم السلام می باشد. در ذیل کلمه تقوی تأویل بر ائمه علیهم السلام خواهد آمد. پس غافل مباش و خبرهای دال بر تأویل ابرار به ائمه علیهم السلام بیرون از شماره است.

در کتاب کنزالفوائد، در باره آیه «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِی نَعِیمٍ* وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیمٍ»(1) [قطعا نیکان به بهشت اندرند و بی شک بدکاران در دوزخند] به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که مقصود از ابرار، ما هستیم و فجار دشمنان ما می باشند و ابن حنفیه روایت کرده که حسن بن علیعلیهما السلام فرموده است: به خدا سوگند در هر جایی از کتاب خداوند (قرآن) که واژه ابرار آمده، مقصود تنها حضرت علی و فاطمه علیهما السلام و من و حسین علیهما السلام می باشیم، زیرا ما و پدران و مادرانمان همان نیکان (ابرار) هستیم و دل هایمان با بندگی و نیکی کردن شأن و منزلت یافته است.

در ذیل واژه السفره که خواهد آمد، واژه برره به ائمه علیهم السلام تأویل شده است و در ذیل واژه ثواب نیز که بعدها خواهد آمد، ابرار را به یاران حضرت علی علیه السلام، مثل شیعیان مطیع و فرمانبردار تأویل نموده اند و بعدها در ذیل واژه اتباع به این نکته اشاره خواهد شد که تأویل واژه برره به شیعیان پیرو ائمه علیهم السلام با تأویل این واژه به ذریّه ائمه علیهم السلام، هیچ منافاتی ندارد. به همین

1- [1] - انفطار/13و 14.

خاطر، در برخی روایات، تأویل این واژه به شیعیان ائمه علیهم السلام بیش از تأویل به خود ائمه علیهم السلام است. بدیهی است که حصر موجود در روایت ابن حنفیه نسبت به غیر محبان اهل بیت، حصری اضافی است، بنابراین ائمه علیهم السلام و شیعیان درستکارشان، از نیکان هستند. بنابر آن چه بیان نمودیم، می توان واژه برّ را که با کسره نوشته شده، به اطاعت از ائمه علیهم السلام و پیروی از آنان تعبیر نمود، زیرا کاملاً روشن است که آنان منشأ خیر و نیکی و سرچشمه طاعت و بندگی اند. در ذیل واژه خیر نیز که بعداً خواهد آمد، امام صادق علیه السلام فرموده است که ما پایه و اساس خیر هستیم و تمامی نیکی ها از وجودمان نشأت می گیرد، از جمله این نیکی ها توحید، نماز و روزه است و در ادامه سخن، فضل را به اهل خود اختصاص می دهد.

شاید این سخن تاییدی برای تأویل واژه ابرار به یاران حضرت علی علیه السلام باشد و شاید با بررسی و تعمق در واژه هایی چون خیر و فجور و امثال آن که به دنبال این مطالب خواهد آمد، چیزی غیر از این تأویل برداشت شود.

البشر: همان انسان نر یا ماده است و بعدها در تفسیر سوره فرقان، آیه »هُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاء بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا»(1) [و اوست کسی که از آب بشری آفرید و او را (دارای خویشاوندی) نسبی و دامادی قرار داد] بیان خواهد شد که مقصود از آب همان آبی است که خداوند از زیر عرش آفرید و آن را با نورش درآمیخته و نطفه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را از آن قرار داد. و سپس آن را در صلب (پشت) مردان پاک و در رحم زنان پاک به ودیعه نهاد تا آن که به عبدالله و ابی طالب رسید و نیمی از آن نطفه پیامبر صلی الله علیه و آله و نیمی دیگر نطفه علی علیه السلام شد. در این آیه مقصود از بشر، رسول خدا و حضرت علی علیه السلام می باشد. همان طور که مقصود از واژه صهر و نسب به ترتیب حضرت علی علیه السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، شاید هم بتوان آن را به همان مفهومی که در ذیل واژه انسان و ناس آمده، تأویل نمود. بر این اساس شاید بتوان

1- [1] - فرقان/54.

بنا بر مقتضای جمله، واژه بشر را در مواردی مشابه این نیز، بدین صورت تأویل نمود. از این مسأله غافل مباش.

بشری: و هر کلمه ای که افاده چنین معنایی را دارد، مانند بشاره و بشرتم و امثال آن. این واژه با کسر باء می باشد و بشری از مصدر استبشار گرفته شده است و مراد از آن، خبر دادن از امور شاد و مسرّت بخش است. از جمله روایات در تأویل این واژه، روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام است که در لحظه های مرگ مؤمن بر بالین او حضور می یابند و به او سود می رسانند و بعد از مرگ نیز اگر محبّ شان باشند در کنار او حضور دارند تا وارد بهشت شود. در روایات آمده است که مفهوم واژه بشری همانند واژه بشری در این آیه «لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیاهِ الدُّنْیَا وَفِی الآخِرَهِ» [در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است] است و تفسیر این آیه در سوره یونس خواهد آمد. حذاء در روایتی راجع به تفسیر آیه نامبرده از امام صادق علیه السلام این گونه نقل می کند که امام علیه السلام مؤمنان را به قیام حضرت قائم علیه السلام و کشتن دشمنان شان بشارت می دهد و این که آنان در سرای آخرت نجات می یابند و در کنار حوض کوثر بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان راستینش وارد می شوند.... چه بسا مقصود این است که امام، مؤمنان را در لحظه مرگشان به اموری مژده می دهد که برخی از این امور مانند قیام حضرت قائم علیه السلام و امثال آن، بشارت های دنیوی هستند و اموری چون نجات در آخرت و ورود بر پیامبر صلی الله علیه و آله مژده های اخروی می باشد.

بنابر این روایات، زمان بشارت، لحظه مرگ است اما در آنِ واحد، هم خیر دنیا و هم خیر آخرت بشارت داده می شود و عامل ظرف در این آیه، کلمه بشری است. چنان چه از برخی روایات بر می آید، براساس قرینه سازی در معنا می توان گفت بر خلاف مؤمنین، منافقان نیز به شرّ دنیا و آخرت بشارت داده می شوند. چنین روایت شده که امام علیه السلام منافقان را در لحظه مرگ به بدی ها بشارت می دهد و چنین می فرماید: من علی بن ابی طالب هستم، کسی که شما انکارش می کردید و دیگران را بر من ترجیح می دادید و اکنون من شما را به عذاب و شکنجه هایی چنین و چنان بشارت می دهم. در روایات فراوانی وجود دارد که انسان چه مؤمن و چه کافر،

حضرت علی علیه السلام را در لحظه مرگش می بیند. براساس روایات موجود، گاهی واژه بشری، در دنیا به خواب خوش مؤمنان تأویل شده است و در برخی از روایات مقصود از بشارت در آخرت، چیزهایی است که مؤمن به هنگام مرگش می بیند پس با چنین نگرشی ،عامل ظرف، متعلّق محذوف است.

در کتاب فقیه آمده که مردی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد این آیه الهی «لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیاهِ الدُّنْیَا وَفِی الآخِرَهِ»(1) پرسید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پاسخ دادند، که سخن خداوند در این آیه «لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیاهِ الدُّنْیَا» همان صحنه (منظر) خوبی است که مؤمن آن را می بیند و در دنیا به آن بشارت داده می شود، اما مقصود از این سخن خداوند «و فی الآخره» بشارت مؤمن در لحظه مرگ است. خداوند تو را و کسی که جسمت را به سوی قبرت تشییع می کند، آمرزیده است.

کلینی نیز چنین گفته ای را از امام باقر علیه السلام روایت کرده است: در دنیا به مؤمن بشارت داده می شود. در تأیید این گفته، کلینی از امام رضا علیه السلام این گونه روایت می کند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صبح هنگام به یارانش می فرمود، آیا بشارت هایی وجود دارد؟ مقصود از آن رؤیاست. معنای سومی هم وجود دارد که مشهور است و آن تفسیر واژه بشری در زندگی دنیوی به بشارتی است که خداوند از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مؤمن می دهد، مانند این سخن خداوند «وَ بَشِّرِالمؤمنین»(2) و مانند آن، که در آن، بشارت اخروی در لحظه مرگ مؤمنین از زبان فرشتگان و دیگران به آنها داده می شود و این بشارت به هنگام خروج از قبر و روز رستاخیز و ورود به بهشت و نجات از آتش جهنم است. در کتاب کمال الدین از امام صادق علیه السلام روایت شده که ایشان در تفسیر آیه «وَبَشِّر الصَّابِرِین»(3) مقصود از بشارت را قیام امام زمان علیه السلام تفسیر کرده

1- [1] - یونس/64.
2- [2] - بقره/223.
3- [3] - بقره/155.

است و از این آیه چنین برداشت می شود که می توان در صورت تناسب معنایی، تأویل هایی این چنین را انجام داد و سخن پیشین تأییدی بر این گفته است. پس در این امر دقت کن، شاید مقصود از این واژه، بشارت ائمه علیهم السلام به قیام حضرت قائم علیه السلام در دنیا باشد. از این مسأله نیز غافل نشوید که اطلاق و شمول معنای بشارت نسبت به غیرمؤمن، حالت تحکم و استهزا دارد و برخی از این تأویل ها هم در مورد عذاب اخروی و یا دنیوی کاربرد دارد. مانند قیام امام زمان علیه السلام و انتقام از دشمنان او و مانند آن. این مسأله را درک کن و از این مسأله غفلت نکن که معنای متعارف این واژه به اشکالی که ذکر شده تأویل شود.

بشرِ و مبشر: با توجه به مطالب یاد شده در بشری، در صورت تناسب می توان واژه بشیر و مانند آن را نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام تأویل نمود. از این مطالب گفته شده در ذیل واژه نذیر هم استفاده می شود.

بصر و مبصر: و کلماتی هم معنای آن مانند اولی الابصار و من اَبصر و المستبصر و امثال آن. در ذیل واژه عین، معنی لغوی و تأویلی واژه بصر و همچنین معنای تکلیف البصر و کلف به خواهد آمد و در این ترجمه تأویلی دیگر از این واژه خواهد آمد. چه بسا می توان واژه ابصار را در صورت تناسب به رؤسای خوب یا بد تأویل نمود، آنچنان که از تأویل ص161 کلمه «العین» استنباط می شود. در ذیل کلمه أعمی روایاتی خواهد آمد که دال بر آن است که مقصود و مراد از أعمی در دنیا کسی است که به ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام آگاهی ندارد و حق آنها را نشناخته است و حتی بر کسی که دشمنی با آنها را در پیش گرفته، اطلاق می شود و در برخی تفسیرها، به وضوح به دشمنان علی علیه السلام اطلاق شده است. بنابراین واژه بصیر و کلمات هم معنای آن، همان ائمه علیهم السلام و عارفان به حق و ایمان آورندگان به آنها می باشند. مطالبی که در ذیل واژه عین خواهد آمد، گواه بر این ادعاست و همچنین روایاتی در این زمینه بیان خواهد شد که در این روایات، خداوند ایمان را بر تمامی اعضا و جوارح انسان واجب گردانید.

ص:274

در تفسیر قمی مقصود از این آیه «هَلْ یَسْتَوِی الأَعْمَی وَالْبَصِیرُ»(1) [آیا نابینا و بینا یکسان است]، مؤمن و کافر است. در مورد آیه فوق، در کتاب مناقب از ابن عباس این گونه نقل شده است که مراد از بصیر، همان امیرالمؤمنین علیه السلام است. و در بسیاری از روایات، آنان و شیعیان شان صاحبان بصیرت هستند. امام صادق علیه السلام به صراحت این موضوع را بیان نموده و علّت آن را چنین بیان می کند: همانا خداوند برای مردم چهار چشم آفرید؛ دو چشم ظاهری که به واسطه آن امور دنیا را ببیند و دو چشم باطنی و درونی که امور آخرت را بنگرد. شیعیان و پیروان ما صاحب چهار چشم هستند و خداوند دو چشم باطنی مخالفان ما را نابینا کرده. به همین خاطر در برخی روایات همچون کتاب کنزالفوائد و غیره و در باب چهارم از فصل اول گفتار سوم این سخن خداوند بلند مرتبه، «لاتبصرون» به لاتعرفون (نمی شناسند) تفسیر شده است. و در توضیحات واژه غشاوه، علّت تأویل واژه أغشیناهم به واژه أعمیناهم (آنها را نابینا ساختیم) خواهد آمد، به این شکل که آنها راه هدایت را نمی بینند زیرا ولایت را رها نمودند. از واژه های مستبصر و من أبصر و امثال آن آشکار است که معنای آن دربردارنده افرادی است که در توحید و نبوّت و ولایت و شناخت حقّ ائمه علیهم السلام، شکی ندارند و تأیید این مبحث در توضیح واژه اعمی خواهد آمد. به طور کلی مقصود از بصیر و کلماتی مترادف آن، در بسیاری از آیات قرآن به صاحب بصیرت تعبیر شده است. بی شک مقصود از این واژه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان شان می باشند. پس در این مسأله دقّت کن و از این نکته غافل مشو که با توجه به آن چه تفسیر نمودیم، می تواند بر این معنا نیز دلالت کند که خداوند بصیر است یعنی می داند، نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان شان و یا دشمنان شان چه کاری انجام دهد. همان گونه که نسبت به اعمال پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام آگاه و بیناست و پیروان و دشمنان خداوند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و دشمنان و دوست داران ولایت و یا

1- [1] - انعام/50 و رعد/61.

دشمن و گناهان شان را می داند. در برخی اخبار و روایات، واژه بصر به معنای خلیفه دوم تأویل شده است و خبر آن در کلمه «سؤال» خواهد آمد و شاید دلیل این سخن آن باشد که وی نزد اتباع خود بمنزله آن است.

البطر: این واژه در دو جا به کار رفته است و معنای آن طغیان و سرکشی و غرور است و با تأویل آن دو، تأویل این واژه نیز به دست می آید. پس دقّت کن.

البعیر: چه بسا این واژه با تأویل واژه ابل، تأویل گردد و این کلمه تنها در سوره یوسف آمده که شاید نیازی به تأویل آن نیست.

البقر و البقره: این واژه در ذیل واژه انعام خواهد آمد. چه بسا تأویل واژه انعام در صورت تناسب بتواند برای تفسیر این کلمه نیز استفاده شود و توضیحاتی که در ذیل واژه دابّه و غیر آن خواهد آمد، می تواند تأییدی برای معنای این واژه باشد.

بکره و ابکار: این واژه با کسر همزه به معنای صبح هنگام (بامدادان) است و معنای آن در توضیح واژه های صبح و غداه خواهد آمد. تفسیر واژه های سایر زمان ها نیز می تواند در تأویل این واژه یاری رساند. اما أبکار، به فتح همزه، جمع بکر (دوشیزه)، است و در مقابل معنای ثیّب (زن بیوه _ شوی مرده) می آید و تفسیر این واژه در سوره واقعه ذکر خواهد شد.

البوار: کلمه بوار و کلمات مترادف آن مانند یبور. در فرهنگ لغت، واژه بور به مانند بوار به معنای هلاکت و نابودی است. معانی نزدیک به این معنا نیز ذکر شده است. در ذیل واژه دار، کلمه بوار به هلاکت معنوی و کفر و ضلالت تأویل شده که این حالات به علت غصب خلافت به وجود آمده است. پس دقت کن.

بروز: کلمه بروز و هر چه دارای چنین معنایی است، به معنای ظهور و پیدایش است و در ذیل واژه های باطل و ظاهر خواهد آمد و در صورت تناسب، می توان برخی از این تأویلات را در مشتقات این لفظ نیز به کار گرفت.

بأس و بائس: این دو لغت به معنای عذاب و سختی و شدّت در جنگ است و مقصود از رجل بئس (با کسر همزه) یعنی مرد شجاع و البئیس بر وزن عقیل به معنای سخت و شیر است و عذاب بئیس با کسر همزه و فتح آن

به معنای شدید است . تفسیر بأس شدید در برخی آیات در مورد حضرت قائم علیه السلام و

ص:276

یارانش به کار رفته است و در برخی از آن به حضرت علی علیه السلام نسبت داده شد. در برخی روایات آمده است که حضرت علی علیه السلام قدرت خداست که به واسطه او انتقام جویی می گردد و جنایت کاران از او در امان نیستند.

در تفسیر قمی مقصود از واژه بأس در این آیه «فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا»(1) [پس چون عذاب ما را احساس کردند] بنی امیه است که قیام کننده را احساس نمودند. و همچنین در تفسیر عیاشی به نقل از امام باقر علیه السلام مطلبی در تفسیر بأس شدید در آیه «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُوْلِي بَأْسٍ شَدِيدٍ»(2) [بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می گماریم] آمده است که وقتی سخن خداوند بلند مرتبه را خواند فرمود مراد حضرت قائم علیه السلام و یارانش هستند که صاحب قدرت و نیروی فراوان هستند. در تفسیر قمی آمده که مقصود از واژه بأس در آیه یاد شده، امیرالمؤمنین علیه السلام و یارانش هستند. ابن شهرآشوب در کتاب مناقب راجع به آیه «لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِن لَّدُنْهُ»(3) [تا (گناهکاران را) از جانب خود به عذابی سخت بیم دهد] از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام این گونه نقل می کند که مقصود از بأس شدید، حضرت علی علیه السلام می باشد و او در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و به همراه او با دشمنان ایشان درگیر می شود.(4)

و از جمله شواهد موجود در تفسیر بأس الله به حضرت علی علیه السلام، روایتی از فرات است که وی به نقل از سلمان فارسی از پیامبر خدا نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی به حضرت علی علیه السلام می فرماید: همانا تو قدرت خداوند هستی که به واسطه آن انتقام می گیرد و تو لشکر هلاک کننده از سوی خداوندی، همان طور که خداوند بلندمرتبه در آیه «وَلَقَدْ أَنذَرَهُم بَطْشَتَنَا»(5) [و [لوط] آنها را از عذاب ما سخت بیم داده بود] اشاره داشته است و تو

1- [1] - انبیاء/12.
2- [2] - اسراء/5.
3- [3] - کهف/2.
4- [4] - مناقب ابن شهرآشوب ج2، ص95.
5- [5] - قمر/36.

ای علی، زبان خداوندی که با آن سخن می گوید. تو تازیانه عذاب الهی هستی که به واسطه آن پیروز می گردد... الخ.

در کتاب معانی الاخبار از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمودند: من بأس (قدرت) خداوند هستم که جنایت کاران از او در امان نیستند و با اندکی تأمل، می توان میان معانی لغوی این واژه با چنین تأویلی، تناسب برقرار نمود. پس در این مسأله اندیشه کن و در ذیل واژه صبر، مراد از واژه بأساء در آیه، جنگ با دشمنان و سربازان شیاطین با صلوات و درود بر محمد و خاندان پاکش و با مخالفان، با ذکر نام آنهاست و بعدها نیز خواهد آمد که می تواند تأویل این واژه به زمان غصب حق امام علیه السلام و سیطره ستمگران بر آنها و آزار و اذیّت مؤمنان تأویل گردد. همچنین زمان بأس نیز به زمان شدّت قتال تعبیر شده است و شاید همین معنا مراد از واژه بأس الکافرین و امثال آن باشد. پس دقّت کن.

البخس: و کلماتی مشتمل بر این لفظ مانند یبخسون و امثال آن. بدان که بخس همان نقص است و در قرآن آیه «وَلاَ تَبْخَسُواْ النَّاسَ أَشْيَاءهُمْ»(1) [و اموال مردم را کم مدهید] واژه بخس به معنای منع از نقص در ترازو به کار رفته است که در ذیل واژه میزان بعداً خواهد آمد. واژه بخس به کاستن حق امام و ستم بر ایشان تأویل می شود. و در ارتباط با مؤمن و مخالف، واژه بخس در معنای نقص در ثواب و عقاب نیز وارد شده است، همان طور که در کتاب کافی، نقل از امام کاظم علیه السلام شاهدی بر این آیه آمده است «وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ فَمَن يُؤْمِن بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا»(2) [و ما چون هدایت را شنیدیم بدان گرویدیم پس کسی که به پروردگار خود ایمان آورد از کمی (پاداش) و سختی بیم ندارد] فرمود: هدایت همان ولایت است، یعنی ما به مولایمان ایمان آوردیم و هر کس به ولایت مولایش

1- [1] - اعراف/85.
2- [2] - جن/13.

ایمان بیاورد نه از نقص و کاستی خواهد ترسید و نه از فقر و تنگدستی. در این مسأله دقّت کن و آن را به طور کامل درک کن.(1)

ابلیس: و کلماتی هم معنای آن مانند مبلسین. تأویل دوم این واژه در ذیل واژه شیطان خواهد آمد. با توجه به وحدت مُسَمّی، می توان واژه ابلیس را به شیطان نیز تعبیر نمود. در برخی روایات از اصبغ بن نباته نقل شده است که حضرت علی علیه السلام او را با جماعتی که در میان آنها حذیفه بن یمان بوده به سوی جبانه فرستاد، وی معجزه ای از حضرت بازگو نمود و شرح وقایع را به این جا رساند که حضرت علی علیه السلام (در حال معجزه) فرمود: ای فرشتگان پروردگارم، در همین لحظه شیطان شیاطین و فرعون فرعونیان را نزد من بیاورید. بعد ابن نباته ادامه داد که به خدا سوگند در یک چشم بر هم زدن، او را نزد وی حاضر کردند و هنگامی که او را در مقابل حضرت حرکت می دادند، فرمود: وای بر کسی که به خاندان محمد صلی الله علیه و آله ستم می نماید و وای بر آنها که از طرف من چه شکنجه ای خواهند شد. سپس شیطان شیاطین گفت: سرورم بر من رحم کن، من تحمل این شکنجه را ندارم. پس حضرت فرمود: ای پلید و ناپاک و فاسد کننده شیاطین، خدا بر تو رحم نکند و تو را نیامرزد. سپس حضرت رو به ما نمود و فرمود: از او بپرسید تا هویت خود را به شما بگوید؟ به او گفتم: تو کیستی: گفت: من ابلیس ابلیس ها و فرعون این امتم. من سرورم و مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام و جانشین خداوند عالم را انکار نمودم و آیات و معجزات خداوندی را تأیید نکردم... الخ.

و روشن است که مقصود از این واژه، تأویل دومی است، زیرا او سردسته فاسدان است و در قرآن به شیطان تفسیر شده است و احتمال دارد مقصود از آن معنای اول باشد، جایی که فراوان به فرعون تأویل گشته است. به طور کلّی بنابر تناسب می توان این واژه را به معنای اول و دوم تأویل نمود و حتی آن را به سایر خلفای ستمگر و پیروان آنان نسبت داد، زیرا آنها نیز ابلیس هایی مانند فرعون و شیطان و شیاطین و امثال آن می باشند.

1- [1] - کافی، ج،1، ص 500.

در کتاب معانی الاخبار حدیثی متناسب با این موضوع از امام رضا علیه السلام نقل شده است که ایشان فرمودند: علت آن که خداوند با واژه هایی چون ای ابلیس و ای عاصی خطاب می کند، این است که مقصود از ابلیس کسی است که از رحمت خداوند منع شده است و معنای لغوی متناسب با واژه بَلَس(متحرک الحروف) در فرهنگ لغت آمده است و مقصود از آن شخصی است که هیچ خیری ندارد، بلکه سراسر شر و بدی است و از جمله معانی اَبلَسَ، ناامید شد و سرگردان شد است که از میان آن ابلیس می باشد. بدیهی است که با مطالب یاد شده، معنای واژه مبلسین نیز مشخص شده است و می توان آن را به دشمنان ائمه علیهم السلام تعبیر نمود، زیرا با توجه به تفسیر قمی آنان از خیر و نیکی ناامیدند و در دین سرگردانند. در این مسأله دقّت کن.

بطش و بطشه: واژه بطش از نظر لغوی به معنای حمله سخت کردن، غلبه نمودن و به شدت کسی را مؤاخذه کردن و ظلم زیاد است. در معنای واژه بأس، تفسیر کلمه بطشه الله در آیه «وَلَقَدْ أَنذَرَهُم بَطْشَتَنَا»(1) [و [لوط] آنها را از عذاب ما سخت بیم داده بود] به حضرت علی علیه السلام تأویل شده است. با توجه به مطالب یاد شده، می توان واژه بطش را در سوره بروج آیه «إِنَّ بَطْشَ رَبِّکَ لَشَدِیدٌ»(2) [آری عقاب پروردگارت سخت سنگین است] و سوره دخان آیه «یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْکُبْرَی»(3) [روزی که دست به حمله می زنیم همان حمله بزرگ] می توان آیه اول و دوم را به حضرت علی علیه السلام تأویل کرد و ممکن است که مقصود زمان رجعت باشد و یا به قیام حضرت قائم علیه السلام نیز تأویل گردد. چه بسا بتوان در صورت تناسب، این نوع تأویل را در آیاتی دیگر نیز به کار برد، ولی ظاهراً چاره ای از نگهداشتن معنای ظاهر در بعضی موارد نیست.

1- [1] - قمر/36.
2- [2] - بروج/12.
3- [3] - دخان/16.

أبرص: واژه ابرص در دو قسمت به کار رفته است که هیچ نیازی به تفسیر آن نیست که ممکن است این واژه به کلمه بطش الله برگشت نماید. اما در ذیل واژه جلود و صبغه می توان این واژه را به منکرین ولایت تأویل کرد. در این مسأله دقت کن.

بعض: به مقداری از هر چیز می گویند و تأویل این واژه در برخی آیات ذکر شده مانند آیه «وَيقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ»(1) [و می گویند ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم] که مقصود از بعض کسانی هستند که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و به ولایت ائمه علیهم السلام کافر شدند. امثال این تأویل در جاهایی که امکان چنین تأویلی وجود داشته باشد، خواهد آمد. اما در بسیاری از موارد لازم است که کلمه اضافه شده به بعض نیز تأویل گردد.

بعوضه: این واژه تنها در سوره بقره آمده است که بنابر روایتی که آرای مختلف در باره آن وجود دارد به حضرت علی علیه السلام تأویل شده است.

بغضاء: مقصود از آن بیماری معروف است که در سوره امتحان «ممتحنه» و آل عمران و در دو بخش از سوره مائده آمده است. که این معنا در باب سوم فصل اول آمده است و ذیل واژه های سخط و غضب و امثال آن نیز خواهد آمد و بدین معناست که دشمنان ائمه علیهم السلام مورد خشم خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و پیروان آنها می باشند. از سوی دیگر می توان در صورت تناسب و بنابر مقتضای حال، این واژه را به کینه و دشمنی نسبت به ولایت ائمه علیهم السلام و ترک بندگی آنان تأویل نمود و در تایید این تأویل نیز مطالبی در ذیل واژه مؤلفه و حب ذکر شده است.

أبیض: واژه ابیض و هر چه افاده چنین معنایی را دارد، در معنای ظاهر است و این معنا در برخی موارد مورد توجه است و این واژه به روشنایی و خیر و نجات از سرگردانی تأویل شده است و ممکن است در صورت مناسبت به امام علیه السلام و راه حق و علم کامل امام نیز تعبیر شود. کلمه بیاض الوجه نیز کنایه از سرور و

1- [1] - نساء/150.

شادی است و همان طور که در واژه سواد الوجه نیز این معنا ذکر خواهد شد، مناسب اهل ولایت است.

بسیط: این واژه و کلماتی که دارای این لفظ هستند مانند یبسط و همانند آن. اصل این کلمه به معنای وسعت یافتن و باز شدن و گستردگی رزق و روزی است و کنایه از وسعت روزی و گستراندن و ضد این واژه جمع کردن است و در ذیل واژه ید توضیحاتی خواهد آمد که امام را دست باز (دست رحمت گسترده) خداوند بر بندگانش می داند و در ذیل واژه ید تأویل هایی مناسب با این واژه خواهد آمد. در ذیل واژه ارض نیز بیان شد که امام، زمین گسترده است و ذیل واژه رزق نیز به ولایت و علم تعبیر شده است. مقصود از واژه بسط، اعطا و ولایت و نشر و گسترش آن است و در معنایی عامیانه نیز وارد شده است. در برخی موارد به آزار و اذیت در دین تأویل شده است. این مطالب در تفسیر آیاتی که در بردارنده واژه بسط هستند به تفصیل بیان خواهد شد.

بدعه: این کلمه و کلمات هم معنای آن در سوره های حدید «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا»(1) [و (اما) ترک دنیایی که از پیش خود درآوردند] و آیه سوره احقاف «قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنْ الرُّسُلِ»(2) [بگو من از (میان) پیامبران نودرآمدی نبودم] و در سوره بقره و انعام «بَدِيعُ السَّمَوات»(3) آمده است. اصل بدعت به معنای اختراع است و می توان واژه بدیع را در آیه آخر به ولایت تعبیر نمود.

بقعه: همان تکه ای از زمین است و همان طور که در ذیل واژه شجر خواهد آمد، مقصود از آن بقعه مبارکه، کربلاست و این واژه تنها در آیه سوره قصص آمده است.

بیع: معنای آن روشن است و در ذیل واژه شراء نیز معنای آن خواهد آمد. در باب چهارم فصل دوم از گفتار نخست به نقل از امام باقر علیه السلام درتفسیر کلمه

1- [1] - حدید/27.
2- [2] - احقاف/9.
3- [3] - بقره/117.

بیع در آیه سوره جمعه «وَذَرُوا الْبَیْعَ»(1) آمده است که بیع به معنای اول تأویل شده است و می توان این معنا را در مواردی مشابه، مثلاً در این سخن خداوند «لاتُلْهِیهِمْ تِجَارَهٌ وَلَا بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللَّهِ»(2) [مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی دارد] نیز به کار برد. اما گاهی به دلیل وجود قرینه باید آن را به امام حق تأویل نمود مثلاً در آیه «قَالُواْ إِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَیْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا»(3) [آنان گفتند: «داد و ستد صرفاً مانند رباست.» و حال آن که خدا داد و ستد را حلال، و ربا را حرام گردانیده است] مقابل بیع، ربای حرامی است که به طور آشکار آمده است و آن از اعمال دشمنان ائمه علیهم السلام می باشد و همان طور که در ترجمه این آیه بیان خواهد شد، این نوع بیع به دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل می شود و در ذیل واژه تجارت، مطالبی مطرح خواهد شد که هر دو تفسیر را تایید می کند.

بیع: با فتح باء به معنای معابد یهود است و تفسیر آن در ذیل واژه صوامع خواهد آمد. از آن غافل مباش.

البیعه: این کلمه و کلماتی چون یبایعون و امثال آن در معنای هم پیمان شدن و عهد بستن می باشند، گویی که هر یک از آن دو، هر چه را از دوستش در وجود خود دارد فروخته و جان خالص خود را در اختیار او نهاده است.

طبرسی در کتاب احتجاج گفته که می توان این واژه را به بیعت گرفته شده در زمینه ولایت تأویل نمود. امام باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله، روز غدیر سخنرانی کرد و خطبه را با این گفته به پایان رساند: هان، در آخر خطبه ام از شما می خواهم که به همراه من با علی دست بیعت دهید و به این بیعت اقرار کنید و بعد از من نیز بر این پیمان بمانید و من با خداوند بیعت کردم و علی با من بیعت نمود و من با توجه به این سخن خداوند، برای او بیعت می گیرم.

1- [1] - جمعه/9.
2- [2] - نور/37 .
3- [3] - بقره/275.

سپس فرمود: ای جماعت مردم، هر کس با علی علیه السلام بیعت کند، قطعاً با خداوند پیمان بسته است و دست خداوند بالای دست آنهاست، تقوای خدا پیشه سازید و با علی علیه السلام بیعت کنید و هر کس خلف وعده نماید، در واقع با خودش خلف وعده کرده است. خداوند انسان حیله گر را هلاک می کند و هر که وفای به عهد نماید مورد رحمت خداوند قرار می گیرد(1)... الخ.

و در پایان مطلب خاتمه نیز حدیث مفضل در تفسیر بیعت و نقض آن خواهد آمد که به بیعت با حضرت قائم علیه السلام و ظهور آن حضرت اشاره خواهد داشت. پس تأمل کن.

بلوغ و بلاغ و إبلاغ: و تبلیغ و کلماتی مترادف آن مانند بلّغ و ابلغ و....بلوغ همان رسیدن است و بلاغ اسمی است که به جای کلمه ابلاغ و تبلیغ به کار می رود و هر دو در معنای رساندن هستند. در نهایت واژه بلاغ یعنی آن چه به واسطه آن به چیز مطلوبی می رسند و در معنای کفایت نیز آمده است، گفته می شود بلاغ است و مقصود از آن ذوبلاغ یعنی صاحب بیان کافی است و می توان کلماتی مشابه آن را که در قرآن است تأویل نمود. ولی بیش از یک بار در مقدّمات گذشته بیان شده که اصلی ترین تبلیغ پیامبر صلی الله علیه و آله و سایر انبیا، تبلیغ در امر ولایت و امامت و دوستی اهل بیت بوده است. این تأویل در صورت تناسب می تواند کاربرد داشته باشد و یا امکان دارد که با توجه به مضاف الیه آن به این شکل تأویل شود. در ذیل واژه نذیر که بعدها خواهد آمد، مقصود از کلمه منَ بَلَغ در آیه «وَأُوحِیَ إِلَیَّ هَذَا الْقُرْآنُ لأُنذِرَکُم بِهِ وَمَن بَلَغَ»(2)[و این قرآن به من وحی شد تا شما را و هر کس که این پیام به او برسد پند دهم] ممکن است که به امامی از میان خانواده محمد صلی الله علیه و آله گفته شود که با قرآن بیم می دهد... الخ. و بدان که این کلمه در برخی موارد تنها حمل بر معنای ظاهری خواهد شد. والله اعلم.

1- [1] - احتجاج، ص 60.
2- [2] - انعام/19 .

أباریق: این واژه در سوره واقعه است و این واژه بعدها در ذیل واژه های اکواب و غیر آن تفسیر خواهد شد. در فرهنگ لغت، ابریق معرّب آبریز است که جمع آن اباریق می باشد.

برق: مشخص است که این کلمه از برق به فتح راء، مشتق شده است و به معنای درخشان و براق می باشد و همان طور که در آیه آمده، احتمال دارد که این واژه با کسر باء به معنای تعجب و سرگشتگی باشد و در ذیل واژه صاعقه این واژه به شمشیر تأویل خواهد شد آن هنگام که حضرت قائم علیه السلام قیام می کند. در سوره بقره در آیه «فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ»(1) [پس آن گاه که دیده خیره گردد] امکان دارد که تفسیر برق به رعد یا معنایی مترادف آن باشد.

استبرق: همان دیبای ضخیم و یا دیبای ظریف و نازک است. دیبا لباسی از جنس ابریشم فارسی است که این لفظ مُعَرّب است و در ذیل واژه ثیاب تأویل این واژه آمده است و می توان استبرق و سندس و مانند آن را به نوعی از لباس تأویل نمود. و الله اعلم.

برکه: و مبارک و هر چه افاده چنین معنایی را دارد، مانند بارکنا و امثال آن. در فرهنگ لغت، برکه انگیزه رشد و فراوانی و سعادت است و تبریک دعا برای سعادت و فراوانی است و مقصود از بارک علی محمد و آل محمد بیانگر این معناست که تمامی شرافت و بزرگی برای آنها باشد و مراد تبارک الله یعنی خداوند پاک و منزّه و مقدّس است و این از صفات ویژه خداوندی است. در کافی و غیر آن در تفسیر آیه «وَجَعَلَنِی مُبَارَکاً»(2) [مرا بابرکت ساخته] از امام صادق علیه السلام این گونه نقل شده است که ایشان فرمودند: مقصود از مبارکا، یعنی بسیار نافع و سودمند است. سپس در ذیل کلمه شجر، الشجره المبارکه به حضرت ابراهیم علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام تعبیر شده است و آنها ریشه های مبارکی هستند. در ذیل واژه قری آمده که آنها اماکن مبارکه می باشند

1- [1] - قیامت/7.
2- [2] - مریم/31.

و در ذیل واژه اللیل، مقصود از لیله مبارکه حضرت فاطمه علیها السلام است و در ذیل واژه کرّه آمده است که مقصود از کره مبارکه غیر خاسره (هجوم مبارک بی شکست)، نبرد آنها و ولایت آنهاست. تفاسیری غیر از این نیز وارد شده است اما از تمام این مطالب این نکته برداشت می شود که خداوند پاک و منزه برکت را بر ائمه علیهم السلام اختصاص داده و اهل بیت علیهم السلام و ولایت آنها و دوستی آنها و اطاعت و بندگی شان را و هر چه مناسب این جایگاه است، مبارک گرداند. بر این اساس مقصود از واژه برکه عطای خداوند به ائمه علیهم السلام و خیر تام و نفع عام و سعادت بزرگ و ریاست عظیم و نعمت های فراوان بر اهل دنیاست و اینها معانی لغوی این واژه هستند و چه بسا خداوند در آیه «رَحْمَتُ اللّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ»(1) [رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان (رسالت) باد] تمامی این معنا را مد نظر قرار داده است. پس این مسأله را درک کن و کلمه تبارک الله را بدین شکل تأویل کن که خداوند از اطاعت غیر پیامبر و ائمه اطهار (صلوات الله علیهم) خرسند نمی گردد. پس در این مسأله دقّت کن.

البخل: واژه بخل و مشتقات آن مانند الذین یبخلون و امثال آن ضد کرم و بخشش است. در ذیل واژه شر خواهد آمد که این کلمه دلالت بر دشمنان ائمه علیهم السلام دارد و از آنها هر عمل زشت و ناپسندی سر می زند که از جمله این اعمال بخل است. پیش از این در باب سوم و چهارم فصل اول از گفتار نخست این مطلب بیان شد و در ترجمه ما و در لابلای این کتاب کلماتی همانند واژه بخل مثل، عیب ها و زشتی ها تا محرمات و مذمومات به دشمنان خدا و خلفای ستمگر و اطاعت و ولایت آنها تأویل شده است. خود واژه بخل نیز به این معانی تأویل می شود، اما بخل بزرگ تر از زیر پا گذاشتن حق ذوی الحقوق(اهل بیت)، مثل ندادن خمس به اهل آن است. برای تأیید این گفته در ذیل واژه استغنا به نقل از برقی از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَأَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَى»(2) [و اما آن که بخل

1- [1] - هود/73.
2- [2] - لیل/8.

ورزید و خود را بی نیاز دید] این گونه روایت می شود که مقصود از مَن بخل، یعنی کسی که از دادن خمس سرباز زند. برخی تأییدات در ذیل واژه شح نیز خواهد آمد و در روایت آمده است که مقصود از «اسْتَغْنَی بِرأیِه عَن أولیاءِ الله» این است که دشمنان ائمه علیهم السلام کسانی هستند که امامت ائمه علیهم السلام را انکار نمودند و از دادن حق شان، حتّی خمس جلوگیری کردند.

التبدیل: و مشتقات آن مانند الذین بدّلوا بدان. تبدیل از نظر لغوی به معنای تحریف، تفسیر و قراردادن فرع در جایگاه اصلی می باشد و معنا و مفهوم آن نیز با توجه به معمول آن مشخص می گردد. در قرآن موضوعاتی که با عنوان تبدیل خیر به شر آمده مانند تغییر قرآن و کلمات آن و تغییر نعمت ها و امثال آن، تأویل آن به اعمالی است که از دشمنان ائمه علیهم السلام سر می زند که از جمله این اعمال تغییر و تحریف قرآن و امام علیه السلام و تحریف ولایت و شریعت می باشد.

در کتاب احتجاج به نقل از امام علی علیه السلام آمده است که ایشان در حدیثی بلند، آیه «وَالله رَبِّنا ما کُنَّا مُشرِکِین»(1) را ذکر نموده که مقصود از این افراد، افراد خاصی هستند که در سرای دنیا به یکتاپرستی مشغول هستند اما به خاطر مخالفت با فرستادگان خدا و خلف وعده، سودی از ایمان شان به آنها نمی رسد، زیرا آنها خیر و نیکی را با چیز دیگری عوض نمودند... الخ. و همچنین مقصود از آن این است که به جای امام حق، امام باطلی را نشاندند و طاعت و بندگی در مقابل باطل را به منزله حق به شمار آوردند و این در آیه «أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِی هُوَ أَدْنَی بِالَّذِی هُوَ خَیْرٌ»(2) [آیا به جای چیز بهتر خواهان چیز پست ترید] در حکم اقتباس است و تأویل این آیه و امثال این آیه مشخص است. در باب های گفتار دوم مطالبی در مفهوم و معنای تبدیل و تحریف قرآن خواهد آمد. از روایات این گونه برمی آید که مقصود از افرادی که خداوند در قرآن آنها را تغییر دهنده شر و ضرر خوانده است، همان ائمه علیهم السلام و شیعیان شان می باشد.

1- [1] - انعام/23.
2- [2] - بقره/68.

حتی اگر براساس تأویل باشد، عکس این حالت در دشمنان آنها وجود دارد. در تفسیر قمی(ره) و دیگر کتب از امام باقر علیه السلام آمده است که ایشان در حدیثی طولانی که در آن گل مؤمن و کافر را ذکر نمودند- سخنانی با این مفهوم- که خداوند روز قیامت دستور می دهد که نیکی های دشمنان أهل بیت از آنان ستانده شود و به شیعیان آنها داده شود و بدی های دوستان أهل بیت گرفته شود و به دشمنان آنها داده شود، فرمود و این معنای آیه شریف «فَأُوْلَئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»(1) [پس خداوند بدی هایشان را به نیکی ها تبدیل می کند] است. پس تأمل کن و از ورود آن در برخی موارد به معنای مطلق تبدیل غافل مشو. و خداست که هدایت می کند.

بصل: این واژه معروف است و هنگام توبیخ بنی اسرائیل در سوره بقره آمده است که آنها در صحرای بی آب و علف به (منّ و سلوی) راضی نشدند، بلکه پیاز و دیگر گیاهان زمینی را خواستند. بر این پایه می توان این واژه و کلمات همراه آن را تأویل ناپسندی از گیاهان زمین و کالاهای دنیوی دانست و علّت ناپسند بودن آن نیز این است که آیه به صراحت آن را ذکر کرد و شرح و تفصیل این آیه به همراه تفسیر آن، در جایی دیگر خواهد آمد.

باطل: باطل و کلمه مبطلون. واژه باطل ضد حق و حقیقت است و تفسیر این واژه به همراه واژه دشمنان ائمه علیهم السلام و دولت باطل آمده است که بنی أمیه و امثال آنها از غاصبان خلافت، جزء این دشمنان بودند و مراد از واژه مبطلین، مدعیان باطل و پیروان آنان هستند.

در تفسیر قمی در باره واژه اتبعوا الباطل آیه «الَّذِینَ کَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ»(2) [آنان که کفر ورزیدند از باطل پیروی کردند] از امام صادق علیه السلام آمده است که آنها کسانی هستند که از دشمنان علی علیه السلام و خانواده رسول صلی الله علیه و آله پیروی می کنند و برخی روایات نیز در ذیل واژه حق خواهد آمد.

1- [1] - فرقان/70.
2- [2] - محمد/3.

در مناقب ابن شهرآشوب به نقل از امام علی علیه السلام آمده است که ایشان در حدیثی فرمود: و در باره من «لارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ»(1) [و گرنه باطل اندیشان قطعاً به شک می افتادند] در دعای دو بت قریش آمده است: واجباتت را باطل کردند. شکی نیست که اساس و ستون واجبات ولایت است و آن دو آن را باطل کردند، پس آن دو، اصل باطل کنندگان هستند و در ذیل کلمه إحباط که به معنی إبطال عمل است، مطالبی دیگر خواهد آمد.

بعل: در سوره صافات آیه «أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ»(2) [آیا بعل را می پرستید و بهترین آفرینندگان را وامی گذارید] واژه بعل، نام بتی است و در ذیل واژه اصنام این واژه تأویل خواهد شد. واژه هایی مانند لات و امثال آن نیز به دشمنان ائمه علیهم السلام و پیشوایان گمراهی تأویل شده است و اینجا نیز چنین تأویلی امکان دارد. واژه بعل به صورت مفرد و جمع اگر به معنای شوهر باشد با این تفسیر مناسبت ندارد، جز این که در برخی موارد در تأویل واژه، ذکر این معنا بیان خواهد شد. اگر چه این دو لفظ، از نظر معنایی متناسب هستند اما این تناسب چندان نزدیک نیست، بلکه ارتباط آنها، ارتباط سخت و پیچیده ای است. از این مسأله غافل نباش.

البغل: شاید بتوان این واژه را به خر و چارپایان و امثال آن تفسیر نمود.

بقل: در فرهنگ لغت، بقل به معنای هر چیزی است که از تخم و بذر می روید، نه آن که ریشه آن رشد نماید. این واژه در سوره بقره ذکر شده است و تأویل آن مانند تأویل واژه بصل است زیرا هر دو در یک آیه آمده اند.

بال: تأویل این واژه در ذیل کلمه قلب که به معنای بال است خواهد آمد و می تواند در جایی که به معنای قلب است، این واژه تعبیر شود.

1- [1] - عنکبوت/48.
2- [2] - صافات/125.

ابرام: و مشتقات آن به معنای استقرار و تصویب است. در ذیل تفسیر سوره زخرف آیه «أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ»(1) [یا در کاری ابرام ورزیده اند ما (نیز) ابرام می ورزیم] این نکته بیان خواهد شد که زمان نزول این آیه به هنگام عقد و پیمان برای غصب خلافت بوده است.

إبراهیم: او خلیل الله است و تنها بنده خداوند است که در میان کفار زندگی می کرد و عامل شکستن بت ها بود و بر آتش نمرود صبر نمود و با استدلال ها و دلایل قاطع با او برخورد کرد و خانه خدا را بنیان نهاد و دین الهی را رواج بخشید. خداوند از طریق پیشوایی آنان بر امّت و عزّت و بزرگواری برای حضرت ابراهیم علیه السلام و خانواده پاکش، به آنها شرافت بخشید. در ذیل واژه امت بیان شد که حضرت علی علیه السلام از برخی جهات همانند حضرت ابراهیم علیه السلام در میان امتش است و با بهترین توجیهات و یا تأویل معنایی که هر کدام در جای خاص خود خواهد آمد، از سایر جنبه ها نیز با هم تطبیق داده شده اند. در فصل های گذشته آمده و در ذیل واژه شیعه نیز خواهد آمد که خداوند بلند مرتبه، ابراهیم علیه السلام را تنها به خاطر ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان، خلیل خود قرار داده است. خداوند حضرت ابراهیم علیه السلام را به خاطر توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از آتش نمرود نجات داد و آن حضرت زمانی که تصمیم گرفت محب تمامی ائمه علیهم السلام باشد و به آنها ایمان آورد، امام شد و در ردیف پیامبران اولواالعزم قرار گرفت و شیعه علی علیه السلام شد.

بکم: جمع ابکم است و به شخص لالی اطلاق می شود که قادر به سخن گفتن نیست. در ذیل واژه شرک، روایتی در مورد منکر حضرت علی علیه السلام نقل خواهد شد که منکر آن حضرت در روز قیامت کر و لال و نابینا حاضر می شود.

امام علیه السلام در تفسیر کلام خداوند بلندمرتبه، بکم را به دشمنان علی علیه السلام تأویل می کند و همان طور که در سوره بنی اسرائیل، آیه «وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ

1- [1] - زخرف/79.

الْقِيَامَهِ عَلَی وُجُوهِهِمْ عُمْیًا وَبُکْمًا وَصُمًّا مَّأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ کُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِیرًا»(1) [و روز قیامت آنها را کور و لال و کر به روی چهره شان درافتاده برخواهیم انگیخت. جایگاهشان دوزخ است هر بار که آتش آن فرو نشیند شراره ای (تازه) برایشان می افزاییم] آمده، در روز قیامت منکران آن حضرت در میان طبقات جهنم، لال می گردند.

مؤلف گوید: از آنجا که واژه آخرت و روز قیامت به بازگشت تأویل شد، احتمال دارد که مقصود از آن همان دشمنانی باشند که در روز قیامت به خاطر پاسخ ندادن نسبت به اعمال ناشایست خود و عذرخواهی از کردار ناپسند، از روی خجالت و خواری و ترس و وحشت لال می گردند. همچنین بنابر آن چه در ذیل واژه لسان آمده، بدین معنا باشد که ایمان بر آنها واجب شده است. از سوی دیگر مقصود، دشمنان ائمه علیهم السلام هستند که در این دنیا به خاطر عدم اعتراف به حقوق ائمه علیهم السلام و فضائل آنها بلکه با انکار نمودنشان، مانند افراد لالی هستند که سخن نمی گویند. به همین خاطر آنان در روز رستاخیز لال محشور می گردند و چنین تفسیری در ذیل واژه عمی نیز خواهد آمد و این آیه سوره طه «وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَعْمَی* قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَی وَقَدْ کُنتُ بَصِیرًا* قَالَ کَذَلِکَ أَتَتْکَ آیَاتُنَا فَنَسِیتَهَا»(2) [و روز رستاخیز او را نابینا محشور می کنیم* می گوید، پروردگارا چرا مرا نابینا محشور کردی با آن که بینا بودم* می فرماید، همان طور که نشانه های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی] و این آیه سوره نحل «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً عَبْدًا مَّمْلُوکًا لاَّ یَقْدِرُ عَلَی شَیْءٍ»(3) [خدا مثلی می زند. بنده ای است زرخرید که هیچ کاری از او برنمی آید] و آیه ی «هَلْ یَسْتَوِی هُوَ وَمَن یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ»(4) [آیا او با کسی که به عدالت فرمان می دهد و خود

1- [1] - اسراء/97.
2- [2] - طه/124و125و126.
3- [3] - نحل/75.
4- [4] - نحل/76.

بر راه راست است یکسان است] مصداق همین مفهوم است. در این مسأله دقّت کن.

بهیمه: این واژه در سوره مائده و حج آمده است و به معنای دلیل و برهان است و تأویل آن دو نیز خواهد آمد و در اصل به معنای بیان روشن می باشد. در سوره انعام نیز به فرزند مؤمن تأویل خواهد شد. در این مسأله دقت کن.

بدن: این واژه، جمع بُدنه به معنای شتر است و تنها در یک قسمت از سوره حج وارد شده است و می توان تأویل واژه ابل را برای آن نوشت.

برهان: در تفسیر عیاشی از عبدالله بن سلیم این گونه روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «قَدْ جَاءكُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ»(1) پرسیدم، فرمود: مقصود از برهان، حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد... الخ.(2) در زیارات و غیر آن آمده، آنها برهان های روشن و صریح می باشند و در زیارت جامعه نیز جمله «و خصکم ببرهانه» آمده است(شما را با برهان خود ویژه و خاص نمود). در کافی از امام علی علیه السلام نقل شده که ایشان در حدیثی فرمودند که خداوند، اسلام را برهان و دلیل محکمی برای کسی که در مورد آن سخن می گوید (متکلمان اسلام) قرار داده است و تأویل واژه اسلام نیز بیان خواهد شد.

در مجمع البیان از قول امام صادق علیه السلام در مورد آیه «لَوْلا أَن رَّأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»(3) [اگر یوسف برهان پروردگارش را ندیده بود] آمده است که مقصود از برهان، پیامبری و عصمت مانع از انجام زشتی ها است.

به طور کلی می توان در هر جا به هر شکل که مناسب است، حتی در حجّ و أدله مربوط به حقیقت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، آن را تأویل نمود. همان گونه که در کلمه بینه توضیح داده خواهد شد. پس تأمل کن.

بطن و باطن: و واژه «ما بَطَنَ» و امثال آن. در فرهنگ لغت، بطن خلاف ظاهر است و درون هر چیزی همان باطن خواهد بود. در ذیل واژه نعمت، روایات در

1- [1] - نساء/174.
2- [2] - تفسیرعیاشی، ج 1، ص 311 ،ح 307.
3- [3] - یوسف/24.

تأویل نعمت باطنی به ولایت ائمه علیهم السلام و امام غائب خواهد آمد. در ذیل واژه ظاهر، روایتی بیان می شود که می توان از این روایت چنین برداشت نمود که حضرت علی علیه السلام ظاهر و باطن است. مقصود از باطن این است که او با علم پوشیده شده است. در کتاب بصائر روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که امام علیه السلام در آن به توضیح شب معراج پیامبر صلی الله علیه و آله و وحی خداوند بر او می پردازد و خداوند بلند مرتبه به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای محمد، علی ظاهر است. من هر چه را که بر تو وحی نمودم بر او آشکار می کنم و تو نباید چیزی را از او پنهان نمایی و علی باطن است و هر رازی را که برای تو افشا نمودم، این رازم را برای علی نیز بازگو کن. لذا بین من و تو رازی نیست که آن را از علی پنهان کنم... الخ.

در کتاب ارشاد القلوب از امام باقر علیه السلام روایت شده که علی علیه السلام ظاهر است، یعنی هر دانشی که پروردگارم به من عطا نموده بر او آشکار شده است و او باطن است، به خدا سوگند که او بر علوم و نسل های پیشین و جدید و سایر کتاب های آسمانی احاطه دارد... الخ.

در باب چهارم فصل اول از گفتار نخست این بحث بیان شده است که در ذیل واژه فاحشه، در صورت تناسب معنایی با سیاق کلام می توان واژه بطن را بر شکل مفرد و جمع به معنای قلب تأویل کرد، همان طور که این تأویل در ذیل واژه شراب خواهد آمد. مقصود از واژه بطون در آیه «يَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ»(1) [(آنگاه) از درون (شکم) آن شهدی که به رنگ های گوناگون است بیرون می آید] این است که قلب های اهل ولایت مورد ستایش قرار گرفته و قلب های دشمنان مورد سرزنش واقع شده است. و این احتمال نیز وجود دارد که واژه بطن در معنای ظاهری خود باشد، همان طور که در ذیل واژه أذن آمده که خداوند بلند مرتبه ایمان را بر تمامی اعضا و جوارح فرزندان آدم علیه السلام واجب نمود. بدیهی است که شکم از اعضای بدن است و ولایت مهم ترین اصل ایمان است و بر هر بطنی واجب

1- [1] - نحل/68 .

است که ولایت را بپذیرد و به سوی حرام نرود. در این مسأله دقت کن. همچنین می توان واژه بطانه را به عشق و نفرت پنهانی و امثال آن تعبیر نمود. گفته می شود «فلان بطانه فلان»، یعنی در امور مخفی و پنهانی او وارد شده است (از امور پنهانی او مانند آرزوهایش اطلاع یافته است).

بین: در ذیل واژه ید، مقصود از این کلام الهی «یَعْلَمُ مَا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ»(1) [هر چه را در پیش روی آنان است می داند] علم به احوال انبیای گذشته است و آیه «یَسْلُکُ مِن بَیْنِ یَدَیْهِ»(2) [و مراقبینی از پیش رو و پشت رو برای آنها قرار می دهد.] به علم و دانایی موجود در قلب اشاره شده است. می توان این تأویل را در آیات مشابه این در آیه به کار برد.

بیّنه و بینات: مشتقات بینه و هر کلمه ای که افاده این معنا را دارد. اصل این کلمه مانند کلمات مبینه و مبین و امثال آن و سایر مشتقات اسمی و فعلی از واژه بیان گرفته شده است. در فرهنگ لغت، بیان، معنای واضح شد، دارد و جمع آن أبنیاء است و واژه های بینه با کسره و بَیَّنْه و تبیَّنته و أبنته و استبنته معنای آن را «توضیح دادم و آن را شناساندم» می باشد و بان یبین و تبین و استبان هم لازم و هم متعدی اند.

همچنین در فرهنگ آمده است که تبیان جزء کلمات فصیحی است که از مصادر شاذ است و مقصود از بیان، فصاحت همراه تیزهوشی است. بالاخره معنای بیان یعنی ادای مقصود با الفاظ بلیغ می باشد. این واژه در ردیف واژه های فهم و تیزهوشی (هوشیاری) است و اصل آن کشف و ظهور است. مقصود از تبیان هر چیز، یعنی کشف و روشن نمودن آن است و این واژه مصدری کم استفاده است. ساختار فعلی این واژه با همین معنای مذکور، در قرآن به وفور یافت می شود اما می توان در صورت تناسب، معنای این واژه را به ولایت ارتباط داد. مانند تأویل آیه «قَد بَیّنّا»(3)

1- [1] - بقره/255.
2- [2] - جن/27.
3- [3] - بقره/118

و همچنین این کلام خداوند «لِتُبَیِّنَ لِلناسِ»(1) و یا آیه «لِیُبیّن لَکُم» و امثال آن. در صورت تناسب می توان معنای بیان را به امر ولایت ارتباط داد. همچنین می توانیم بنابر مقتضای حال، الفاظ بیان، مبین و بیّنه و امثال آن را که ساختار اسمی دارد و بعدها نیز آنها را ذکر خواهیم نمود، به همین شکل تفسیر نماییم.

حتی واژه بینّه را می توان به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام و یا هر مفهومی که با امامت و ولایت ارتباط دارد، تأویل کرد. چیزی که در تفسیر واژه حجت و برهان آمده، گواهی بر این نوع تفسیر است. حتماً برای تأیید این ادعا روایاتی را به طور صریح و کنایه ای ذکر خواهیم نمود.

شیخ قمی و دیگران در تفسیر این آیه «حَتَّی تَأْتِیَهُمُ الْبَیِّنَهُ»(2) [تا دلیلی آشکار بر ایشان آید] به نقل از امام باقر علیه السلام گفتند که منظور از بیّنه، رسول خداست و جابر نیز از امام باقر علیه السلام نقل کرده که بیّنه در معنای آشکار نمودن حق است و در تفسیر این واژه در آیه «مِن بَعْدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَیِّنَهُ»(3) [مگر پس از آن که برهان آشکار برای آنان آمد] گفت که مقصود آیه این است که بعد از آن که حق و حقیقت برایشان آشکار شد.

مؤلف می گوید در ذیل واژه حق توضیحاتی بیان خواهد شد که مراد از واژه بیّنه را ائمه علیهم السلام و ولایتشان می داند و همچنین در توضیحاتی دیگر، مقصود از این واژه، ولایت و امامت ائمه علیهم السلام است و بی شک رسول خدا همان حقیقتی است که سمبل و رمز (نماد) این حقیقت است. بنابراین می توان واژه بیّنه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام تأویل کرد و یا آن را در مفهوم امامت ائمه علیهم السلام و لزوم ولایت آنها و اعتقاد به درستکاریشان و بصیرت و بینایی در امر حق تأویل نمود. تفاوتی میان کلمه بینه و بینات وجود ندارد، مگر آن که در جمع و مفرد بودن با هم متفاوتند و در برخی تفاسیر، وجوه

1- [1] - انبیاء/28.
2- [2] - بینه/1.
3- [3] - بینه/4 .

تمایز آن بیان شده است. همان طور که در کتاب کافی به نقل از امام کاظم علیه السلام در تفسیر آیه «کَانَت تَّأْتِیهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَیِّنَاتِ»(1) [پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان می آوردند] آمده است که مراد از بینات، ائمه علیهم السلام هستند و در روایتی از کمیل به نقل از امام علی علیه السلام آمده که آن حضرت فرمود: ما حجت های خداوند و دلایل محکم او هستیم و در روایتی از داوود بن کثیر به نقل از امام صادق علیه السلام آمده که آن حضرت فرمود: ما نماز و زکات هستیم تا آن که به این گفته رسید که ما نشانه های آشکار هستیم... الخ. در برخی آیات تأییداتی برای این ادعا آمده است. و در تفسیر فرات بن ابراهیم سخنی از امام باقر علیه السلام آورده شده است که آن حضرت فرمودند: تنها ائمه علیهم السلام با ادله محکم خداوند، داوری می کنند.

در تفسیر امام عسکری علیه السلام ، در تأویل آیه «وَلَقَدْ أَنزَلْنَآ إِلَیْکَ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ»(2) [و همانا بر تو آیاتی روشن فرو فرستادیم] آمده است که مقصود از آیات بینات در این آیه، نشانه راستگویی تو در امر نبوّت و تأییداتی برای امامت علی علیه السلام، برادر و وصی تو و همچنین بیانی روشن بر کفر کسانی است که در مورد تو و برادرت تردید نمودند. و در تأویل آیه «الَّذِینَ یَکْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَاتِ»(3) [کسانی که نشانه های روشن و رهنمودی را که فرو فرستاده ایم نهفته می دارند] فرموده است: مقصود از این آیه بعد از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و فضیلت او و آن چه از دلایل روشن و آشکار به سوی شما آورده، تنها بیانگر این مطلب است که محمد صلی الله علیه و آله، که راهنمایی کننده به سوی امامت علی علیه السلام است، پیامبری راستین و دین او دین راستین است. در مورد آیه «مِّن بَعْدِ مَا جَاءتْکُمُ الْبَیِّنَاتُ»(4) [و اگر پس از آن که برای شما دلایل آشکار آمد]

1- [1] - غافر/22 .
2- [2] - بقره/99 .
3- [3] - بقره/159.
4- [4] - بقره/209.

مقصود از بینات ویژگی های پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و یاران آنهاست و برای این گونه تأویلات، روایات زیادی وجود دارد که در جای خود ذکر خواهد شد. در ذیل واژه امام، امام مبین را به حضرت علی علیه السلام تأویل نمود. زیرا آن حضرت آشکار کننده حق از باطل است. همچنین در قرآن، کتاب مبین را به حضرت علی علیه السلام تعبیر کرده و در سوره الرحمن نیز تفسیر آن به همان مفهومی است که ذکر نمودیم.

می توان در تأویل این سخنان و یا توضیحی که در مورد آیه «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ...»(1) [آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است] آمده است این واژه را به پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و شیعه او تأویل کرد و روایتی در تأیید تفسیر این کلمه به پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد. در تفسیر قمی به نقل از امام باقر علیه السلام، این واژه در آیه یاد شده به حضرت علی علیه السلام تأویل شده است.(2) در کتاب کنزالفوائد به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده که ایشان در حدیثی که به فضائل شیعه علی علیه السلام اشاره داشته، فرموده است که شیعه علی از طرف پروردگار و پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت علی، فاطمه زهرا، حسن و حسین علیهم السلام و امامان دیگر در مسیر روشن و آشکار قرار دارند... الخ. گزیده کلام آن که مقصود از واژه بینه از نظر لغوی عرفی به معنای واضح و آشکار شدن است. گفته می شود «هذا بیّن و تلک بیّنه» و همچنین بر ادله واضح برای حق که کاملاً اثبات شده نیز واژه بینه اطلاق می شود. تمامی این تأویلات یاد شده برای یکی از این دو معنا، به خصوص با معنای دوم مناسب است، البته بیشتر آنها از نظر ظهور حقیقت آن در خودش و تحقق آن برای دیگران مانند پیامبر صلی الله علیه و آله در مقایسه با امام علیه السلام و ولایتش با هر دو مناسب است و یا مانند آیات الهی و معجزات آسمانی در مقایسه با نبوّت و امامت. همچنین است وضع بقیه کلمات، پس تأمل کن.

1- [1] - هود/17.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 278.

بداء و إبداء: و مشتقات آن دلالت بر ظهور و بروز و آشکار کردن دارد، مانند فعل یبدون و امثال آن. اصل معنای بداء ظاهر شدن و آشکار شدن است و به دلیل هویدا و آشکار بودن، به صحرا بادیه گفته شده است. به صحرانشینان، بادی یا بدوی و واژه هایی مشابه آن اطلاق می شود و این واژه در مورد عرب های بادیه نشین به کار می رود. این معنا بعدها در ذیل واژه اعراب خواهد آمد و در آنجا واژه ای در معنای بروز برای آن به کار می رود. در ذیل واژه کتمان نیز مفاهیمی خواهد آمد که بعدها در ذیل واژه های سر،جهر و اعلان می آید و امکان دارد که این واژه ها در صورت تناسب معنایی بیشتر بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام اطلاق گردد. زیرا دشمنان با مکر و ریا در محبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم تظاهر می کنند. همچنین این واژه در معنای کینه و نفرت یا محبتی است که در قلب های دشمنان یا در دلهای اهل ولایت ظاهر می شود.

بغی و باغی: و ابتغاء و کلمات مترادف آن مانند الذین یبغون و یبتغون و مانند آن. از نظر لغوی کلمه باغی در معنای طالب امر خیر یا شر می باشد و کلماتی مانند ابتغاء و مشتقات آن نیز در آیاتی از قرآن به همین معنا آمده اند و می توان افراد خواهان زشتی ها و افراد سرزنش شده از سوی خداوند را به دشمنان تأویل کرد. در بسیاری از موارد واژه بغی به معنای تجاوز از حد و سرکشی است و این کلمه خلاف اطاعت است و در اصل به معنای کسی است که در پی مخالفت و ظلم و بدی است. در فرهنگ لغت گفته شده «بغی علیه»، به معنای برتری یافت و ستم نمود و از حق خارج شد و تجاوز کرد، می باشد. به طور خاص یا عام این واژه به معنای دشمنی نمودن با ائمه علیهم السلام و یا دشمنان آنها، ستمکاران و قاتلان و بازدارندگان ائمه علیهم السلام از حق خلافت و دعوت به سوی دیگران می باشد. انسان سرکش و گروه متجاوز به معنای کسانی هستند که بر امام هدایت کننده سرکشی نموده و از بندگی او خارج شدند.

در روایتی دیگر واژه بغی به سومی تأویل شده است. در برخی از روایات باب چهارم از فصل اول در گفتار نخست ، مفضل در تفسیر آیه «وَیَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاء

وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ»(1) [و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد] از امام صادق علیه السلام این گونه آمده است که بغی، همان دشمنان پیامبران هستند و مردم را از دوستی با امامان و بندگی در برابر آنها باز می دارند.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل شده که مقصود از بغی، شخصی است که بر ما اهل بیت طغیان نموده و دیگران را به غیر ما فرا می خواند.(2) در ذیل واژه فحشا، بغی در معنای غاصب سومی خواهد آمد و به دشمن ائمه علیهم السلام و ولایت ظالمان، کشتن امامان و بازدارندگان از حق ولایت اهل بیت علیهم السلام تأویل شده است.

در تفسیر امام، مقصود از واژه های غیر باغ و لاعاد در آیه «غَيْرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ»(3) [در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد] این است که از پیشوای هدایت خارج نشده، متجاوز نیست و در مورد امامت کسی که در واقع امام نیست، سخنان باطلی نمی گوید... الخ.

در روایاتی متواتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که مقصود از گروه سرکش همان کسانی هستند که عمار را کشته اند، بنابراین هر که بر علی علیه السلام و یا هر امام حقی خروج نماید و هر که با آنها به حدی دشمنی کند که امکان خروج بر امام داشته باشد بلکه حتی کسی با شیعه آنان به حدی دشمنی نماید که با آنها از درگیری در دین امتناع نکند، حتی اگر این دشمنی زبانی باشد، چنین شخصی سرکش و متجاوز است و در ردیف افراد ظالم و سرکش قرار می گیرد. برای فهم تفسیر صحیح این کلمه تأمل و اندیشه کن که خداوند هدایت گر است.

بقیه و باقیه: واژه های باقیات و بقاء، ضد فناء و نیستی است و مقصود از بقیه الشی، باقیمانده هر چیز است. در سوره هود واژه «بقیه الله» به امامان بازمانده و به خصوص امام عصر علیه السلام تعبیر شده است. برخی از این روایات در فصل سوم

1- [1] - نحل/90.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2 ،ص 289.
3- [3] - بقره/173.

گفتار دوم آمده است و بر خطبه امام صادق علیه السلام، امام بازمانده حضرت آدم علیه السلام و نسل پاک نوح علیه السلام است و در ذیل واژه ذرّیه، آنها بازماندگان نسل ابراهیم علیه السلام هستند و در سوره بقره در آیه ای که به ذکر تابوت بنی اسرائیل می پردازد، کلمه بقیه در آیه «وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَکَ آلُ مُوسَی وَآلُ هَارُونَ»(1) [بازمانده ای از آن چه خاندان موسی و خاندان هارون (در آن) بر جای نهاده اند] به نسل پیامبران و به برخی آثار به جای مانده نزد آنان، تأویل شده است. در سوره زخرف، واژه «کَلِمَه باقِیَه»(2) بار دیگر به ائمه علیهم السلام و ولایت و امامت آنان تعبیر شده است. در این زمینه بعداً روایاتی بیان خواهد شد. در سوره کهف و مریم «البَاقِیات الصَّالِحَات»(3) به دوستی و مودّت ائمه اطهار علیهم السلام تأویل شده است و در کنزالفوائد و کتبی غیر آن، از امام صادق علیه السلام نقل شد که ایشان به حصین بن عبدالرحمان فرموده است: یا حصین، دوستی و مودّت با ما را کوچک مشمار، زیرا که این امر از اعمال نیک ماندنی است و می توان در صورت تناسب معنایی بنابر مقتضای حال کلمات مشابه به الفاظی چون بقیه و بقاء را به همین شکل تفسیر نمود.

بکاء: هر کلمه ای که مانند أبکی و مانند آن مشتمل بر این معناست. به طور صریح در ذیل واژه ضحک خواهد آمد. در سوره دخان آیه «فَمَا بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّمَاء وَالْأَرْضُ»(4) [و آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند] مقصود این است که آسمان و زمین بر حسین بن علی علیه السلام گریستند و از روایات نیز چنین برمی آید که مراد، بخشی از زمین است که مؤمنان در آن به عبادت می پردازند و یا مقصود، درهای آسمان است که اعمال مؤمنان به آنجا منتقل می شود و هنگام مرگ مؤمن، آسمان بر او می گرید.

1- [1] - بقره/248.
2- [2] - زخرف/28.
3- [3] - کهف/46 و مریم/76.
4- [4] - دخان/29.

بلاء: کلماتی مانند بلونا و ابتلی و امثال آن. ابتلاء در اصل به معنای امتحان و آزمایش است. گفته می شود بلوته و أبلیته، در فرهنگ لغت، تکلیف امتحان و گرفتاری است. زیرا که برای بدن دشوار است و همچنین این واژه در معنای رنج و زحمت می باشد.

مؤلف گوید به همین خاطر گاهی واژه ابلاء به معنای نعمت بخشیدن و نیکی کردن است. بدان که خداوند به طور صریح در ترجمه واژه های فتنه و امثال آن که بعدها بیان خواهد شد، با وجود اختلاف آراء، بزرگ ترین امتحان این امت ها و امت های گذشته را ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و دوستی با آنها، طاعت و ایمان و دوری گزیدن از دشمنان شان و صبر به این امر در سختی ها و آسانی ها قرار داد.

بنابراین می توان واژه ابتلاء را در آیات قرآنی بنابر مقتضای حال، انواع امتحاناتی دانست که در مسأله ولایت، دامن گیر طرفداران ولایت و یا دشمنان امر ولایت می شود. از جمله شواهد موجود بر این تأویل، سوره بقره آیه «وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ»(1) [و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود] و آیه «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَىْءٍ مِّنَ الْخَوفْ وَالْجُوعِ»(2) [و قطعاً شما را به چیزی از (قبیل) ترس و گرسنگی و کاهشی در اموال و جان ها و محصولات می آزماییم] می باشد. در این آیه و آیاتی امثال آن بنگر و تأمل کن.

ابن: این واژه به صورت مفرد و جمع و در حالت اضافه به واژه السبیل خواهد آمد و به وضوح واژه ابن سبیل به ائمه علیهم السلام تأویل شده است. در روایات آمده که آنها راه خدا می باشند. همچنین می توان ابن سبیل را به تمامی شیعیان و یا در راه ماندگان تعبیر نمود. در آیه مباهله، تفسیر واژه «أبنائنا» به امام حسن و امام حسین علیه السلام ذکر شده است و می توان این تفسیر را در هر جایی که این واژه به ائمه علیهم السلام تعبیر می شود، نیز به کار برد. همان طور که در قرآن لفظ ابنائنا

1- [1] - بقره/124.
2- [2] - بقره/155.

یا بنیّ به ویژه در حالت اضافه، بدین شکل تفسیر شده است. در سوره ابراهیم در تفسیر آیه «وَاجْنُبْنِی وَبَنِیَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ»(1) [و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار] فهمیده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام فرزندان او هستند که دعوت ابراهیم علیه السلام به آنان ختم می شود، چرا که آنان بر هیچ بتی سجده نکردند. مفاهیمی که ذیل واژه ذریّه و آل و امت می آید در تایید این سخن است. در کلمه ولد، گفته خواهد شد که منظور از بنی آدم کسانی است که بحسب تأویل، ولایت فلانی و فلانی و فلانی را نپذیرفته اند. چون هر کسی ولایت آن دو را بپذیرد، شرک شیطان را پذیرفته و او پدرش است. در تفسیر عیاشی و دیگران به نقل از هارون بن محمد آمده که راجع به این کلام خدا، یعنی عبارت یا بنی اسرائیل از امام صادق علیه السلام پرسیدم، فرمود: آنها ما هستیم و از محمد بن علی نقل شده است که در مورد این سخن خداوند _ یا بنی اسرائیل _ از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، فرمود: این واژه مختص خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است و در همین تفسیر به نقل از ابی داوود آمده که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده ام که می گفت: «من ابن عبدالله هستم، اسمم احمد است و من عبدالله هستم و اسمم اسرائیل است. خداوند هر فرمانی به او داد به من هم داد و هرچه به او عنایت داشت به من هم داشته است.»

شیخ علامه ما می گوید: شاید مقصود از عبارت «یَا بَنِی إِسْرَائِیلَ اذْکُرُواْ نِعْمَتِیَ»(2) [ای فرزندان اسرائیل نعمت هایم را که بر شما ارزانی داشتم به یاد آرید] در باطن خاندان محمد است، زیرا معنای اسرائیل، عبدالله است. در حالی که من ابن عبدالله هستم و اسمم عبدالله است. همان طور که خداوند در آیه «سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلاً»(3) [منزه است آن (خدایی) که بنده اش را شبانگاهی سیر داد] فرموده است. هر خطاب خوب و نیکی که در ظاهر به بنی اسرائیل می شود در باطن به من و

1- [1] - ابراهیم/35 .
2- [2] - بقره/40.
3- [3] - اسراء/1.

به اهل بیتم تعلّق می گیرد. مؤلف گوید، با تأمل در آن چه اشاره داشتیم و در ذیل واژه های سبیل و ذرّیه نیز خواهد آمد و یا مطالبی که در ذیل واژه آل یا اخ آمده و بعدها در ذیل واژه اتباع و ولد نیز بیان خواهد شد، بدیهی است که می توان واژه بنی اسرائیل را به شیعه و یا سایر افراد امت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز تعبیر نمود. در این حالت، بیشتر خطاب ها می تواند به ظاهر به بنی اسرائیل مرتبط شود و در باطن، امت محمد صلی الله علیه و آله مد نظر قرار گیرد. همچنین می توان واژه ابن را به دو صورت مفرد و جمع بدین شکل تعبیر نمود. در برخی موارد نیز می توان آن را به پیروان اهل ستم و کفر تفسیر کرد .چنان چه در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام نقل شده که در مورد آیه «ذَرْنِی وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِیدًا»(1) [مرا با آن که (او را) تنها آفریدم واگذار] می فرماید: منظور از «وحیداً»، زنازاده است که در باره خلیفه دوم است(2)... الخ. و در مورد این سخن خداوند «وَ بَنِینَ شُهُوداً»(3) [و پسرانی آماده (به خدمت دادم)] فرمود: مقصود از آن این است که برای او یارانی قرار دادم که شهادت می دهند که از پیامبری چیزی به ارث نمی برند و بنا بر مطالب یاد شده، می توان برخی از واژه ها، مثل بنات را در برخی موارد در صورت تناسب معنایی بدین شکل تفسیر نمود. در تأیید آن چه اشاره نمودیم، می توان واژه بنات را در آیه سوره هود (هؤُلاءِ بَناتِی(4)) زنان امت دانست که به منزله دختران پیامبر صلی الله علیه و آله هستند.

بنیان: و هر واژه ای که شامل این ساختار است. در قرآن ذکر بناء و بنیان به شکل ممدوح و مذموم وارد شده است، از آن جمله بناء مسجد قُبا و مسجد ضرار در سوره برائت (توبه) است که این مطلب در ذیل واژه مساجد خواهد آمد که می توان بناء و بنیان را براساس بنای قلوب بر تمسک به ولایت و یا دشمنی اهل

1- [1] - مدثر/11.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 384.
3- [3] - مدثر/13.
4- [4] - هود/78.

بیت علیهم السلام تأویل نمود. همان طور که هر یک از دو گروه اعم از صحابه و منافقان، مسجد ظاهری خود را بر این اساس ساختند. همان طور که توضیح آن در سوره یاد شده خواهد آمد و این سوره شاهدی برای این تأویل ما است. در أمالی شیخ از امام علی علیه السلام نقل شده است که حضرت در حدیثی می فرماید: دوستدار ما به خاطر دوست داشتن ما غبطه می خورد و دشمن ما بنیانش را (خانه اش) را بر لبه های پرتگاه می سازد... الخ. پس تأمل کن و غافل مشو.

و در ذیل واژه بیت، مطالبی در تأیید این موضوع بیان شده است. می توان چنین تأویلی را برای کلماتی که می توانند در جایگاه بناء و بنیان قرار گیرند نیز آورد. بنابراین آن چه بر ظاهر معنا در این واژه تفسیر شده فراوان است. والله تعالی أعلم.

ص:304

تب و تباب و تتبیب: هر یک از دو کلمه تباب و تتبیب در سوره ای آمده است و معنای آن خسارت و هلاکت است و تفسیر واژه های خسارت و هلاک، در شرح آنها خواهد آمد. از این مسأله غافل مباش.

تراب: در سوره نبأ، تأویل این سخنِ کافر در روز قیامت «یَا لَیْتَنِی کُنتُ تُرَابًا»(1) [و کافر گوید کاش من خاک بودم] خواهد آمد. معنای عبارت این است که ای کاش من از شیعه ابی تراب، یعنی حضرت علی علیه السلام بودم و ان شاء الله علّت نامگذاری علی علیه السلام به ابی تراب را یادآور خواهیم شد. علت آن است که او صاحب زمین و دلیل و محبت خدا بر زمین است و بقاء و آرامش زمین به وجود ایشان بستگی دارد . در سوره بلد و در ترجمه واژه مسکین نیز تفسیر واژه متربه خواهد آمد «أَوْ مِسْکِینًا ذَا مَتْرَبَهٍ»(2) [یا بینوایی خاک نشین] منظور از مترب بالعلم یعنی بی نیاز در آن از غیر آن و مراد حضرت علی علیه السلام است. اترب در لغت به معنای «فقیر و نادار شد»، یعنی وضعیت او به حدی شد که بر خاک نشست. می تواند در معنای بی نیاز شد نیز باشد، یعنی مال او به مقدار خاک شد و معنای این تفسیر به معنای صاحب علمِ فراوان به حد خاک است.

مؤلف گوید که در این تفسیر و توجیه باید گریست، به ویژه بعد از مطالبی که در ذیل واژه ارض بیان نمودیم. چه بسا امکان دارد چنین تفسیری را برای آیات

1- [1] - نبأ/40 .
2- [2] - بلد/16.

مشابه این آیه که لفظ تراب در آن به کار رفته، استفاده نمود. معنای تراب به معنای خاک خلقت انسان نیز آورده شده است و معنای آن در ذیل واژه طین خواهد آمد. در روایتی دیگر در ذیل واژه حماء، تراب به گِل مستضعفین تأویل شده است و این واژه در معنای متفاوت نیز به کار رفته است.

واژه أتراب جمع ترب با حرکت کسره است. این کلمه در فرهنگ لغت به معنای همسن و سال و هر کس که با تو در یک زمان متولد می شود است. این واژه در سوره صاد، واقعه و نبأ به عنوان صفتی برای حور به کار رفته است و مقصود از آن افرادی در یک سن و سال هستند، یعنی زادروز آنها با هم یکسان است و این تفسیر با ذکر آیه خواهد امد. شیخ قمی می گوید: مراد از آن فرد همسن و سال است و هر جا که تأویل آن بیان می شود، این واژه به همراه حور تأویل می گردد.

توبه: و تائبون و هر چه افاده چنین معنایی دارد، مانند تابوا و امثال آن. بدان که توبه همان بازگشت از گناه و اظهار پشیمانی از آن است و چون ولایت طاغوتیان و دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از بزرگ ترین گناهان و فاسدترین آن و آشکارترین آن است، از این رو توبه را در بطن قرآن به آن نسبت داده و آیه ها تأویل به آن شده اند که مراد توبه از آنهاست.

در کتاب مناقب ابن شهرآشوب از جابر و دیگران روایت شده که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «فَاغْفِر لِلذِینَ تَابُوا»(1) [کسانی را که توبه کرده اند بیامرز] فرموده است. مقصود از تابوا این است که از ولایت بنی امیه توبه نمودند و در روایتی دیگر آمده که از ولایت طاغوت های سه گانه و بنی امیّه توبه کردند و در آیه «واتبعوا سبیلک»(2)[از راه تو پیروی کردند] مقصود، حضرت علی علیه السلام است. زیرا او راه خداوند است... الخ. در ذیل واژه جاحدین، مراد از آیه «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ»(3) [(آن مؤمنان) همان توبه کنندگان، پرستندگان] خواهد آمد که مقصود ائمه علیهم

1- [1] - غافر/7.
2- [2] - همان.
3- [3] - توبه/112.

السلام هستند و بر کسی پوشیده نیست که آنها کامل ترین توبه کنندگانند، زیرا با وجود عدم ارتکاب گناه، همیشه توبه از آنان سرمی زند. همچنین می تواند از تفسیری که خداوند سبحان را بسیار توبه پذیر نام برده، در تأویل این واژه استفاده نمود. همان طور که در ذیل واژه غفور و مغفره خواهد آمد، خداوند نسبت به اهل ولایت بسیار توبه پذیر است.

تابوت: همان صندوقی است که در آن کالا ذخیره می گردد. این لفظ در دو سوره آمده است، یکی در سوره طه، جایی که خداوند سبحان به مادر موسی دستور داد تا آن حضرت را در تابوت بگذارد و در دریا بیفنکند و بار دیگر این لفظ در سوره بقره آمده و از تابوتی که در میان بنی اسرائیل بوده حکایت می کند. از ابوجعفر روایت شده که معنای دوم همان تابوت اول است که از آن موسی علیه السلام بوده و در روز وفاتش زره و عصایش و لوحه ها و نشانه های نبوّت وی را درون آن قرار دادند و آن را نزد یوشع، وصی خود به امانت نهاد و در میان بنی اسرائیل به آن تبرک می جستند و در میادین جنگ میان دشمن و مسلمانان قرار می دادند و سبب آرامش بود. در تفسیر این آیه «وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلآئِكَةُ»(1) [و بازمانده ای از آن چه خاندان موسی و خاندان هارون (در آن) بر جای نهاده اند در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند] و در بسیاری از روایات ذکر خواهد شد که سلاح، در میان امت ما، مثل تابوت در میان قوم بنی اسرائیل است. مقصود از بنی اسرائیل، اهالی خانه هایی هستند که بر سرای آن خانه تابوت یافت می شد و نبوّت به آنها داده شد. در میان اهل بیت نیز هر کس اسلحه به او می رسید، امامت به او داده می شد.

در صحیحه بزنطی از امام رضا علیه السلام نقل شده است که ابوجعفر صلی الله علیه و آله می گفت: اسلحه رسول خدا در میان ما مثل تابوت در میان قوم بنی اسرائیل است. هر کجا که تابوت می گشت، نبوتّ به آنان داده می شد و هر کجا این اسلحه در میان ما می گشت، امر کامل و تمام می شد. در روایتی تابوت تان همان

1- [1] - بقره/248.

اسلحه است و از روایات بر می آید که مقصود از میراث پیامبران نزد ائمه علیهم السلام، لوحه ها و الواح و عصای موسی علیه السلام و چیزهایی غیر از آن است و چوب تابوت نیز که در میان آنان بوده، یکی از این میراث هاست. در برخی از زیارت ها آمده است: شما کسانی هستید که تابوت آرامش به سوی شما فرستاده شد و در برخی زیارات آمده، خداوند شما را جایگاه و تابوت حکمت و فرزانگی اش قرار داده است. در مناقب ابن شهرآشوب از امام باقر علیه السلام روایت شده که بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله جبرئیل نزد اهل بیت علیهم السلام آمد و از سوی خداوند به آنها تسلیت گفت و اهل بیت تنها صدای جبرئیل را می شنیدند و گفت: سلام بر شما... الخ.

و سخن جبرئیل به این کلام رسید: خداوند شما را تابوت علم خود قرار داد و کتابش را در میان شما به میراث نهاد... الخ. اگر بیندیشی آن را درک می کنی.

تحت: در ذیل واژه عذاب خواهد آمد که مقصود این واژه، تأویل چیزهایی که زیر پاست، به افراد پست و بردگان و افراد بی خبر و نیز زمین می باشد. پس غفلت نکن.

تفث: در باب دوم فصل اول آمده است که با آوردن توجیه مناسبی برای معنای لغوی این واژه می توان آن را به دیدار امام تأویل کرد. علّت یادآوری این معنا به خاطر آن است که بتوان واژه تفث را در سوره حج، آیه «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ»(1) [سپس باید آلودگی خود را بزدایند] درست تأویل نمود. در این مسأله تأمل کن تا دریابی که می توان کلمات زیادی را به دلیل تناسب معنایی و یا حتی تناسب دور از فهم، بدین شکل تأویل نمود.

تتبیر: و مشتقات آن، مانند تبر با فتحه تاء. تتبیر به معنای ویران کردن در ذیل کلمه کسر و إهلاک آمده است.

تجارت: در معنای خرید و فروش و گرفتن و دادن است. در ذیل تفسیر سوره جمعه که بعدها بیان خواهد شد، جابر از امام باقر علیه السلام نقل می کند: که آیه

1- [1] - حج/29.

«وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أو لَهْواً»(1) [و چون داد و ستد یا سرگرمی ای ببینند] منظور خلیفه اول است و در عبارت «أو لَهْواً» منظور خلیفه دوم است «انَفَضُّواْ إلیها»... الخ.

در کتاب دیلمی به نقل از امام صادق علیه السلام نقل شده که می فرمایند: من تجارت سودآور هستم و باعث نجات از عذاب دردناک می شوم. خداوند نیز در آیه «هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنجِيكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ»(2) [آیا شما را بر تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می رهاند] این مفهوم را بیان می دارد. با استفاده از این تأویل می توان تمامی عبارات قرآنی از جمله سوره فاطر آیه «تِجَارَةً لَّن تَبُورَ»(3) [امید به تجارتی بسته اند که هرگز زوال نمی پذیرد] و امثال آن را که مفهوم تجارت سودآور در آن آمده، به امام علی علیه السلام و ولایت آنها و طاعت و بندگی در برابرشان تأویل نمود و مقصود از تجارت زیان آور را روسای مخالفین و اطاعت و فرمانبرداری از آنان دانست. خداوند در سوره نور آیه «رِجالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ»(4) [مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا به خود مشغول نمی دارد] و آیاتی مشابه آن، چنین تأویلی را بیان نموده است. پیش از این، در ذیل واژه بیع چنین مفهومی ذکر شده. در برخی زیارات مربوط به امام علی علیه السلام این چنین آمده است: گواهی می دهم که تو و پسرعم تو و برادرت با خداوند تجارت کردید (معامله کردید) و خداوند بر شما آیه «إِنَّ اللّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمؤمنين أَنفُسَهُمْ...»(5) [در حقیقت خدا از مؤمنان جان و مالشان را خریده است] را فرستاده. بر کسی پوشیده نیست که می توان چنین تأویلی را از این زیارات برداشت نمود، زیرا آنها با اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله که امام همه است، تجارت نمودند. توضیحات و تأویلات دیگر از این آیه، در ذیل واژه شراء خواهد آمد. از این مسأله غافل نشو.

1- [1] - جمعه/11.
2- [2] - صف/10.
3- [3] - فاطر/29.
4- [4] - نور/37.
5- [5] - توبه/111.

اتباع: و «من اتبع» و هر چه افاده این معنا را دارد مانند «الَّذینَ اتَّبِعُوهُ» و امثال آن، معنای پیروی کردن و دنباله روی را در بر دارد.

بدان که واژه اتباع و متابعه امری به شکل اضافی مورد توجه قرار می گیرد و حسن و قبح معنای آن به مضاف الیه آن بستگی دارد که آیا دارای معنای خیر است یا شر. بی شک پیروی خوب و نیک همان پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و دوستی با اهل بیت و اعتراف به حقوق آنهاست و اطاعت و نشانه بندگی در برابر خداست، زیرا در این امر، پیروی از خداوند نیز وجود دارد و پیروی زشت و ناپسند، مخالفت با ائمه علیهم السلام و اطاعت از دشمنان شان و دوستی با دشمنان و کینه توزان از جمله دوستی با خلفای ستمگر و امثال آنهاست. بنابر مطالبی که در ذیل واژه باطل گذشت، می توان این واژه را به پیروان باطل تأویل نمود. در ذیل واژه سخط نیز اتباع در معنای پیروی از ستمکاران به حضرت علی علیه السلام تأویل شده که خداوند بر آنها خشم و غضب نموده است. می توان سایر موارد را نیز با همین مفهوم تأویل نمود. همان طور که در ذیل واژه رضوان خواهد آمد گاهی به صراحت آیه «أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضوانَ الله»(1) به ائمه علیهم السلام تعبیر شده است و شاید علت این تعبیر این است که ائمه علیهم السلام، بزرگ ترین پیروی کنندگان هستند. همچنین واژه رضوان به حضرت علی علیه السلام تأویل خواهد شد و شیعه آنان همه تابع او هستند و در ذیل واژه ذکر تأویل عبارت «من اتبع الذکر» نیز خواهد آمد.

به طور کلی باید در تأویل این واژه به مضاف الیه آن حتماً توجه داشت و تأویل را بر طبق نوع مضاف الیه انجام داد. در ذیل واژه های آل، اهل و اخوان، سخن خوبی در این مورد آمده است با این مضمون که هر کس از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تبعیت کند، جزء آنها خواهد بود. چنین سخنی به صراحت در مورد سلمان به کار رفته است. هنگامیکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «سلمان منا اهل البیت» در برخی روایات نیز به طور صریح عبارت «من اتبع النبی»، فقط به

1- [1] - آل عمران/162.

حضرت علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام وشیعیانشان تأویل شده است و ما این روایات را برای تذکر اندیشمندان یادآور خواهیم شد.

ابن شهر آشوب و دیگران سندهایی را ذکر نمودند که از آن جمله زراره است که وی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در تفسیر عبارت «من اتبعنی» در آیه «قُلْ هَـذِهِ سَبِیلِی أَدْعُو إِلَی اللّهِ عَلَی بَصِیرَهٍ أَنَاْ وَمَنِ اتَّبَعَنِی»(1) [بگو این است راه من که من و هر کس پیروی ام کرد. با بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم] مقصود از «من اتبعنی» را حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام می داند(2). در روایتی دیگر، مقصود خاندان محمد صلی الله علیه و آله است و در کتاب کشف الغمه مقصود، جماعتی از مردم است.

در کتاب کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام نقل شده است که آنها در مورد آیه «حَسْبُکَ اللّهُ وَمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمؤمنین»(3) [ای پیامبر خدا و کسانی از مؤمنان که پیرو تواند تو را بس است] فرمودند: مقصود علی بن ابی طالب است و او در رأس مؤمنان است. از امام باقر علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روح، راحت، رحمت، یاری، آسانی، رضوان و دوستی و محبت خدا و رسول او به کسی داده می شود که علی علیه السلام را دوست بدارد و حق جانشینان وی را به جای آورد. بر من است که آنها را مورد شفاعت خود قرار دهم و سزاوار است که خداوند، شفاعت مرا در حق آنها اجابت نماید؛ زیرا آنان پیروان من هستند و هر که از من پیروی کند، او از من است، مانند ابراهیم که با من همراه شد. زیرا او از من است و من از اویم و سنت من سنت اوست و سنت او سنت من است و این مطلب، تعبیر این کلام خداست «ذُرِّیَّهً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ»(4) [فرزندانی که بعضی از آنان از (نسل) بعضی دیگرند] روایت امام صادق علیه السلام می فرماید: هر که از ما پیروی

1- [1] - یوسف/108.
2- [2] - مناقب، ج 4، ص 410.
3- [3] - انفال/64.
4- [4] - آل عمران/34 .

کند و دوستدار ما باشد، از ما اهل بیت است. حضرت ابراهیم علیه السلام نیز چنین سخنی را بیان فرموده است: «فَمَن تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی»(1) [هر که از من پیروی کند از من می باشد.]

در کتاب واحده به نقل از طارق بن شهاب گفته شده است حضرت علی علیه السلام در حدیثی فرمود: هر که ائمه علیهم السلام نسل محمد را بشناسد و از آنها تبعیت کند، آن شخص از ما خواهد شد و با این سخن به این موضوع اشاره داشته است: هر کس از من پیروی کند او از من است... الخ.

در تفسیر قمی عمرو بن یزید می گوید: ابوعبدالله فرمود: به خدا سوگند شما از خاندان محمد هستید، گفت: فدایت گردم از خودشان، فرمود: به خدا آری از خودشان و سه بار تکرار کرد. سپس نگاهمان به هم دوخته شد. و فرمود: ای عمرو، همان خداوند می فرماید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَـذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَاللّهُ وَلِيُّ الْمؤمنين»(2) [در حقیقت نزدیک ترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند و (نیز) این پیامبر و کسانی که (به آیین او) ایمان آورده اند و خدا سرور مؤمنان است].(3)

در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: هر کس به خاندان محمد صلی الله علیه و آله اهتمام ورزد و همان طور که خویشاوندی آنان را با پیامبر صلی الله علیه و آله مقدم داشته، آنها را بر تمامی مردم مقدم بدارد، این شخص در گروه خاندان محمد صلی الله علیه و آله قرار می گیرد. البته نه به این معنا که خود آنها می گردد، بلکه به اهمیت دادن به آنها و پیروی از آنان مثل آنان می شود (در گروه آنان جای می گیرد) و سخن خداوند در آیه «وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ»(4) [و هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد از آنان خواهد بود] و سخن

1- [1] - ابراهیم/36.
2- [2] - آل عمران/68.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 113.
4- [4] - مائده/51.

ابراهیم «فَمَن

تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی»(1) (2) [پس هر که از من پیروی کند، بی گمان او از من است] گویای همین مطلب است. روایتی دیگر نیز در همین معنا در مورد مردم و امت آمده است و مهمتر از «من اتبع ابراهیم»، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان می باشند. در ذیل واژه أخ نیز آمده، هرکس قومی را دوست بدارد از آنان می شود. آگاه باش که باید در برخی موارد، تنها معنای متعارف و عادی این واژه را در نظر گرفت.

المترفون: و هر کلمه ای مانند أترفوا و أمثال آن که افاده این معنا را دارد، مراد از مترف، شخص راحت طلب است که از خوشگذرانی دست برنمی دارد و شخص جبار و رها شده نیز هرچه می خواهد انجام می دهد و خودداری نمی کند. عبارت «أترفته النعمه» یعنی او را به سرکشی واداشت و أترف فلان یعنی بر سرکشی و تجاوز اصرار ورزید. و مترفه با ضمه یعنی نعمت. مقصود از مترفین در قرآن حکام ستمگر رفاه طلب جبار و غوطه ور در سرای دنیاست، چنین شخصی اسراف کار، طغیانگر و سرکش است. می توان این واژه را به معنای طغیانگران و افراد سرکش دولت بنی امیه و سایر حکام ستمگر که دشمنان ائمه و شیعیان هستند تأویل نمود. همچنین این واژه، سایر دشمنان ائمه علیهم السلام را که لذات دنیوی به آنها روی آورده و علل سرکشی و طغیان آنها بر حق اهل بیت شده است، تأویل نمود. به طور کلی مقصود از این واژه، دشمنان ائمه علیهم السلام و مخالفان شیعه، رفاه طلبان دنیا و اسراف کاران نعمت های دنیوی هستند. واژه ترف در سوره انبیا آیه «وَارْجِعُوا إِلَی مَا أُتْرِفْتُمْ فِیهِ»(3) [و به سوی آن چه در آن متنعم بودید بازگردید] و نیز در سوره واقعه آیه «إِنَّهُمْ کَانُوا قَبْلَ ذَلِکَ مُتْرَفِینَ»(4) [اینان بودند که پیش از این نازپروردگان بودند] به دشمنان اهل بیت نسبت داده شد و این آیات تأویل مترفین و جبارین و

1- [1] - ابراهیم/36.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 356 .
3- [3] - انبیاء/13.
4- [4] - واقعه/45.

امثال آن را به آن دشمنان تأیید می کند. اگر با دقت بنگری مسأله را درک خواهی نمود.

تمام: و اتمام و کلمات مترادف آن، مانند أتمّ و امثال آن در ذیل واژه «کلمه» بعدها ذکر خواهد شد.در تفسیر آیه «وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ»(1) [و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید] مراد از کلمات، توسل جستن به ائمه علیهم السلام است. حضرت ابراهیم تا امام دوازدهم، یعنی حضرت قائم علیه السلام کامل ترین کلمات هستند. و در حدیث آمده که آنها کلمات تام و کامل هستند و در سوره مائده، اتمام نعمت با امر ولایت صورت می گیرد، و در سوره توبه اتمام نور خدا به همین مفهوم و با یاری ائمه علیهم السلام انجام می گیرد. شاید بتوان در بسیاری از موارد و در ذیل واژه های اتمام و تمام، چنین تأویلی را به کار برد. در کتاب عیون، امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ»(2) [و برای خدا حج و عمره را به پایان رسانید] فرمود: هرگاه کسی از شما حج گزارد آن را با زیارت ما به پایان برساند؛ زیرا حج او با زیارت ما به کمال خواهد رسید. پس تأمل کن.

تین: در سوره تین، علت تأویل این واژه به امام حسن علیه السلام بیان خواهد شد. قمی نیز این واژه را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تأویل نمود، زیرا روایتی در تایید معنای دوم آمده است. و وجه شبه در این استعاره این است که انجیر از لذیذترین و خوشمزه ترین میوه هاست و جزء میوه های بهشتی است. در ذیل واژه طور نیز این کلمه به شهر تأویل شده است.

التیه: و کلماتی مانند یتیهون. گفته شده مقصود از تیه، سرزمینی است که شخص در آن هدایت نمی شود و علائمی در آن نیست.«تاه فلان» یعنی شخصی از مقصد خود دور شد در حالی که او تنها در یک مکان است. و در فصل سوم در گفتار نخست مفاهیمی بیان شده بیانگر این مطلب است که این امت، سرگردان شدند.

1- [1] - بقره/124.
2- [2] - بقره/196.

همان طور که بنی اسرائیل سرگردان گشتند و معنای سرگردانی آنها نیز بیان شده است و این معنا برای تفسیر این آیه سوره مائده «یَتیهُونَ فی الأرضِ»(1) [(که) در بیابان سرگردان خواهند بود] مناسب می باشد.

التلاوه: و مشتقات آن مانند یتلو و امثال آن در ذیل واژه «صحف» خواهد آمد و بیان می کند که تفسیر درست کلمه یتلو در برخی آیات قرآنی که از واژه های تلاوت و کلمات مترادف آن استفاده شده، به کار می رود.

در ذیل واژه کتاب خواهد آمد که فقط ائمه علیهم السلام، قرآن را به شکل صحیح تلاوت می کنند. در باب پنجم فصل اول در گفتار نخست آن آمده که مقصود از تلاوت آیه، فهم معنا و تفسیر و تأویل آن است. سپس آن چه که بر آن دلالت می کند با ملاحظه تناسب مقام و موارد تلاوت و مشتقات آن این است که براساس تأویل، فهم آن چه مرتبط به امامت و ولایت است، منظور می باشد. این موضوع بر انسان تأمل گر صادق روشن است.

1- [1] - مائده/26.

ثعبان: به معنای مار عظیم و بزرگ یا مار نر است. در برخی آیات قرآنی آمده که خداوند، عصای حضرت موسی علیه السلام را تبدیل به مار کرد. بنابر مطالبی که در ذیل واژه عصی و یا در حکایت حضرت موسی و انداختن عصایش خواهد آمد می توان واژه ثعبان را به برخی دلایل پراکنده دشمنان در برابر حق اهل بیت علیهم السلام تفسیر نمود و یا آن که در معنای معجزه های رسواگر فراعنه آن زمان تأویل کرد.

ثاقب: در ترجمه واژه های شهاب و نجم خواهد آمد، مقصود از شهاب ثاقب و نجم ثاقب، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و حضرت علی علیه السلام است و این نام گذاری بدین دلیل است که هر یک از ایشان دل های دشمنان خدا را سوراخ می کنند که مراد نفوذ علم و نورشان است.

ثواب: و مثوبه. در تفسیر عیاشی، رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر این سخن خداوند «ثَوَابًا مِّن عِندِ اللّهِ»(1) [پاداشی است از جانب خدا] و نیز آیه «وَمَا عِندَ اللّهِ خَيْرٌ لِّلأَبْرَارِ»(2) [و آن چه نزد خداست برای نیکان بهتر است] فرمود: تو همان ثواب هستی و یاران تو نیکانند(3).

مؤلف مقصود پیامبر را این گونه تعبیر می کند: در هر دو آیه مراد از واژه ثواب، تو هستی. هرچه نزد خداست ثواب است. بنابراین می توان در صورت تناسب معنا

1- [1] - آل عمران/195.
2- [2] - آل عمران/198.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 235، ح 195.

با سیاق کلام واژه ثواب را به او و یا ولایتش تأویل نمود که در بیشتر موارد به ولایت تأویل شده است. در اینجا نیز همین تأویل مناسب است. مقصود از ثواب، همان اجر و پاداش است و تأویل عبارت «ما مِن عِندِالله» به ولایت، تأییدی بر این گفته است. بنابراین می توان بعضی مواضع که خداوند سخن از پاداش می گوید را کنار ولایت قرار داد. پس درک کن.

ثیب: این واژه نقطه مقابل کلمه بکر است و تنها در سوره تحریم آمده است. می توان آن چه را که در سوره بقره برای تأویل واژه بکر آمده برای تأویل این واژه نیز به کار برد.

ثیاب: در ذیل واژه لباس که می تواند تأویل واژه ثیاب باشد، مطالبی در این زمینه خواهد آمد. البته در جاهایی که این تناسب معنایی بین دو واژه صورت گیرد و در ذیل واژه فرش تأویلی از این واژه خواهد آمد. در وجه چهارم باب سوم از فصل اول در گفتار آغازین آن آمده که می توان لباس های مورد پسند و تحسین برانگیز را به علوم ائمه علیهم السلام و حکمت ها و کمالات آنان و مساجد و عبادتگاه ها و امثال آن تأویل نمود، زیرا مؤمنان از آن بهره می برند و با آن آراسته می گردند.

ثابت: و تثبیت و ثبوت و کلماتی مانند ثیب و امثال آن، گفته می شود. «ثبت ثبوتاً» یعنی ثابت بدون نیستی و فنا و «ثبتّه و أثبته» یعنی آن را محکم کرد و حبس نمود. در ذیل واژه قول که بعدها خواهد آمد، سخن ثابت به ولایت و اعتقاد محکم و مستدلّ تأویل شده است. در ذیل واژه شجر در تأویل «كَشَجَرةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّمَاء»(1) [مانند درختی پاک است که ریشه اش استوار و شاخه اش در آسمان است] مقصود از ریشه ثابت همان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتشان می باشند و در ذیل واژه قدم نیز ثبات قدم و ثبوت کنایه از بقاء مداوم بر امر ولایت و توانایی در آن و دادن فرمانروایی به حضرت علی علیه السلام می باشد. بر این اساس می توان بنابر تناسب معنایی، آیاتی را که دربردارنده واژه های ثبات، ثبوت و

1- [1] - ابراهیم/24.

تثبیت هستند به ساختن و استوار نمودن، قدرت در اعتراف به ولایت و تمسک جستن به آن تأویل نمود. والله اعلم.

ثلاث: در ذیل واژه ظل علت تعبیر آیه «ظل ذی ثَلاث شعْب»(1) به سه خلیفه می آید. در ذیل واژه اصنام علت تأویل کلمه ثلاث در آیه «وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَی»(2) به نعثل (عثمان) خواهد آمد. در سوره واقعه مقصود از عبارت ازواج ثلاثه معصوم و بندگان و دشمنان به ترتیب سابقون، اصحاب یمین و اصحاب شمال هستند. بنابراین در صورت تناسب می توان در برخی موارد چنین تأویلی را به کار برد.

ثمود: آنها قوم صالح پیامبر بودند که شتر ماده را پی کردند و داستان آنها مشهور است. در روایت حلبی و بقباق در تفسیر آیه «کَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا»(3) به نقل از امام صادق علیه السلام روایت شده است: قوم ثمود جماعتی و گروهی از شیعه هستند و خداوند می فرماید: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَیْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَی عَلَی الْهُدَی فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ»(4) [و اما ثمودیان پس آنان را راهبری کردیم ولی کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند پس به (کیفر) آن چه مرتکب می شدند صاعقه عذاب خفت آور آنان را فروگرفت] مقصود از ثمود در این آیه شمشیری است که حضرت قائم علیه السلام در هنگام قیام به دست می گیرد... الخ.

روایت کاملِ این موضوع در ذیل کلمه ناقه و زمان تأویل این واژه به امام علیه السلام خواهد آمد.

مؤلف گوید بی شک مقصود از جماعت شیعه در اینجا شیعه غیرامامیه هستند و شاید هم مقصود، دسته ای از خوارج هستند که از اصحاب علی علیه السلام بودند، سپس بر او خروج نمودند. از جمله این خوارج، ابن ملجم لعنه الله است که همان پی کننده شتر ماده است و شاید هم مقصود اهل کوفه و قاتلان امام حسین علیه

1- [1] - مرسلات/30.
2- [2] - نجم/20.
3- [3] - شمس/11.
4- [4] - فصلت/17.

السلام و شهدای کربلا و جماعت زیدیه و امثال آن باشد.

در اینجا مقصود از هلاک و نابودی آنها، می تواند تأویل معنوی داشته باشد. یعنی بنی امیه بر آنها تسلط یافتند و آنها از میان برداشته شدند و همان طور که دیده می شود، سرزمینشان نیز در پی این تسلط تغییر یافت. با مطالعه مطالب آخر این حدیث چنین برداشت می شود که نابودی آنها با شمشیر حضرت قائم علیه السلام است. والله اعلم. می توان این تأویل به کار رفته در مورد قوم ثمود را در مورد این جماعت نیز به کار برد. با نگاهی به فصل دوم از گفتار نخست و در لابه لای تفاسیر می توان این تأویل را به قوم عاد و لوط و طوایف دیگری از این امت تعمیم داد.

الثبور: به معنای ویل و هلاک است و تأویل ویل و هلاک در جای خود خواهد آمد.

الثمر: این واژه به شکل مفرد و جمع، میوه و ثمر درخت است. در ذیل واژه أکل مطالبی مناسب برای تأویل واژه ثمر آمده است و برخی دیگر از تأویلات نیز در ذیل واژه فاکهه خواهد آمد.

در تفسیر قمی، امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ»(1) [و مردمش را از فرآورده ها روزی بخش] فرمود: مقصود از ثمرات، میوه ها و ثمره قلب است یعنی آن میوه ها را در نظر مردم دوست داشتنی نمود تا مردم نزدیکشان شوند.(ادامه روایت). در ذیل واژه درخت، با این تفکر که فرزند، میوه مرد است، میوه درخت پاک و مبارک به امام حسین علیه السلام و ائمه علیهم السلام تأویل شده است. در برخی موارد این واژه به علم ائمه علیهم السلام نیز تعبیر شده است. در ذیل واژه حبل که بعدها تفسیر آن ذکر خواهد شد، حسن و حسین علیه السلام میوه دل رسول خدا هستند. در برخی خطبه های امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که من میوه اش را خوراندم. امام باقر علیه السلام در این زمینه فرمود: یعنی امام علی علیه السلام اعمال پاک را به مردم آموخت. شرح مفیدی برای این نوع تأویل در وجه چهارم باب سوم از فصل اول در گفتار نخست آمده است و

1- [1] - بقره/126.

می توان از طریق این شرح ثمرات موجود در قرآن را در مقام خیر و نیکی و در حالت نعمت به معنایی مناسب، تأویل نمود و در مقام سرزنش به ضد آن تأویل کرد. همان طور که شجره ملعونه و ناپاک به دشمنان تعبیر شده است.

الثقل: و اثقال و ثقلان. از نظر لغوی ثقل به معنای کالا و بار مسافر و خادمان اوست و هر چیز باارزشی که مورد حفاظت قرار می گیرد. ابن اثیر می گوید: کتاب خداوند (قرآن) و اهل بیت علیهم السلام ثقلین نامیده شدند، زیرا گرفتن آن و عمل به آن سنگین است، زیرا واژه ثقل به امر مهم و باارزش اطلاق می شود و برای بزرگداشت قدر و منزلت آن دو و شأن فراوانشان، ثقلین نامیده شدند.

مؤلف گوید کلمه ثقلان در سوره الرحمن آمده و ان شاءالله در آن جا آن چه از قرآن و ائمه علیهم السلام به تفسیر آن کمک می کند بیان خواهیم کرد. براساس حدیث متواتر پیامبر صلی الله علیه و آله که در میان ما و مخالفان وجود دارد، ایشان فرمودند همانا من در میان شما دو چیز گرانقدر را به ارث می گذارم، کتاب خداوند و عترتم. در غیبه نعمانی از امام صادق علیه السلام در باره امر گرانبهای رسول صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان فرمود: همانا من در میان شما دو چیز گرانقدر را به ارث می گذارم. در سوره مزمّل خداوند می فرماید: «إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلاً ثَقِیلاً»(1). [در حقیقت ما به زودی بر تو گفتاری گرانبار القا می کنیم] و آن را به قرآن تفسیر کرده اند.

در آینده در باره تفسیر قرآن به ائمه علیهم السلام و همچنین تفسیر چنین مقامی به ولایت و امامت سخن خواهم گفت و از قرائن به نظر می رسد که مقصود هم امامت و ولایت باشد و مرجع هر کدام دیگری است. در ذیل کلمه میزان خواهیم گفت کسانی آیه «من ثقلت موازینه» را به علی علیه السلام و پیروانش تفسیر می کنند. میزان به امام نیز تفسیر شده است. در این صورت سنگینی میزان، کنایه از امامت ائمه علیهم السلام می باشد. در باب خفه هم در باره مقصود از ثقل میزان در آیه شریفه گفته خواهد شد که حساب و رجحان عمل براساس ولایت است. روایاتی

1- [1] - مزّمل/5.

در مورد تفسیر آیه ای در سوره اعراف و عنکبوت این معنا را تأیید می کند. در سوره عنکبوت آیه مبارکه «وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ»(1) [و بارهای گران (دیگر) را با بارهای گران خود برخواهند گرفت] منظور از أثقال، گناهان و دشمنی با ائمه علیهم السلام است و به این ترتیب می توان اثقال و ثقیل و کلماتی که دالّ بر این معانی است را تفسیر کرد، به گونه ای که با یکی از معانی ذکر شده متناسب باشد. پس اندیشه کن و غافل مشو که گاهی باید به ظاهر تفسیر شود.

الثله: باضمه تاء، گروه و جماعتی از مردم این کلمه را در شرح فرقه و جماعه تفسیر خواهم کرد و در سوره واقعه به طور صریح مراد از ثله می آید.

الثمن: ثمن هر چیزی، آن چیزی است که مستحق آن باشد. و در ذیل کلمه شراء توضیح داده می شود که مراد از ثمن قلیل، نعمت های بی دوام دنیاست.

الثری: از لحاظ لغوی به معنای خاک مرطوبی است که زیر خاک باشد. در سوره طه فقط چنین آمده است که مراد از آن، طبقه ای از زمین است و شاید بتوان به آن چه درون زمین می باشد، تفسیر کرد.

المثانی: و مثنی و اثناعشر، در روایتی از سوره بن کلیب از امام باقر علیه السلام نقل شده: ما آیه های قرآنیم که خداوند به پیامبرمان عطا کرده است و در ترجمه کلمه سبع و سوره حجر، تفسیر مثانی به ائمه علیهم السلام، همراه با برخی اخبار مستند آمده است.

در کنزالفوائد یعقوب بن زید چنین روایت کرده: به اباعبدالله علیه السلام گفتم: معنای این کلام خداوند «أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى»(2) [دو دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید] چیست؟ فرمود: مثنی به معنای اطاعت کردن از محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فرادی اطاعت از ائمه علیهم السلام است که از فرزندان این دو هستند. سپس فرمود: ای یعقوب، به خدا سوگند که به غیر از این معنا نیست و در ذیل کلمه شفع و وتر، کلامی خواهد آمد که این دو تفسیر را تأیید

1- [1] - عنکبوت/13.
2- [2] - سبا/46.

می کند. شاید بتوان در برخی موارد مترادفات این کلمه را نیز این گونه تفسیر کرد. در ذیل کلمه جدال، معنای کلام خداوند « ثَانِیَ عِطْفِهِ»(1) [(آن هم) از سر نخوت] می آید. در ذیل کلمات اسباط، شهر و عین توضیح خواهیم داد که مراد از دوازده، نو، ماه و چشمه، ائمه علیهم السلام می باشند. و مراد از تمامی مواردی که به این رقم آمده است به فراخور خور موضوع چنین می باشد. پس تدبر کن.

المثوی: مثوی و مأوی از لحاظ معنایی قریب هستند. به همین دلیل می توان تفسیر کلمه مأوی را در این مورد نیز به کار برد. پس توجه کن و از این امر غافل مشو که مثوی برخلاف مأوی در بیشتر موارد در مورد غیرمؤمن به کار می رود.

1- [1] - حج/9.

الجنب: و جانب هر دو به معنای پهلوی انسان است. کلمه دوم بیشتر به معنای ناحیه به کار رفته است. در حدیث زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم ذکر شده، جنب الله به ائمه علیهم السلام تفسیر شده است. شاید علت این تفسیر نزدیکی ائمه علیهم السلام به خداست. در سوره زمر آیه کریمه «یَا حَسْرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ»(1) [تا آن که (مبادا) کسی بگوید دریغا بر آن چه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم] به علی علیه السلام تفسیر می شود. کفعمی از امام باقر علیه السلام در باره آیه مذکور چنین روایت کرد که فرمود: جنب الله به معنای ولایت اولیاء خداست و این روایت متناسب با تفسیر صدوق است که گفته است جنب از لحاظ لغوی، باور قطعی به آن برای اطاعت کردن است، چون ولایت از بزرگ ترین طاعات است.

در کنزالفوائد از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که ملائکه در شب معراج به پیامبر گفتند تو و علی علیه السلام جنب و جانبید.

استاد علامه (ره) گفت، یعنی شما جانبی هستید که خداوند مردم را به حرکت به سمت آن دستور داده. سپس گفت گاهی جنب به معنای جانب و ناحیه است.

مؤلف گوید با توجه به آن چه گفتیم معلوم می شود موارد همچون این دو کلمه را نیز می توان این چنین تفسیر کرد و هم در بعضی موارد می توان به اعضای بدن تفسیر کرد. همان طور که در ذیل کلمه أذن گفتیم، خداوند ایمان را واجب کرد و در میان تمامی اعضای انسان تقسیم کرد. جنب و جانبی که پسندیده باشد، صاحب آن متشرف به قبول ایمان و ولایت می شود و همچون انبیاء و اوصیاء و پیروان شان از

1- [1] - زمر/56.

آن در طریقی که خداوند امر به آن فرموده استفاده می کند و جانب به معنای ناحیه نیز چنین است.

الجنب: و اجتناب و مشتقات آن همچون «اجتنبوا» به معنای دور شدن است. اصل معنای جنب و جنابه، دوری است و فقط در مورد کسی گفته می شود که به سبب آمیزش و یا خارج شدن منی غسل بر او واجب است، زیرا تا زمانی که پاک نشده نمی تواند نماز بخواند و گفته شده تا زمانی که غسل نکند باید از مردم دوری کند.

در ذیل کلمه ظهور در این باره سخن خواهیم گفت که می توان جنابت را به عدم شناخت ائمه علیهم السلام تفسیر کرد. و جنب را به کسی که آنها را شناخته است، تفسیر کنیم. همچنین می توان به وسیله مسائل در ذیل کلمات شرّ و قبیح و امثال این دو این امر را تأیید کنیم. از تفسیر مذکور می توان آن چه شامل اجتناب نمی شود را به ترک ولایت و تمسّک به غیر ائمه علیهم السلام تفسیر کرد، همان گونه که آن چه در قرآن به این کلمه اضافه شده بر این معنا دلالت می کند.

الإجابه: و استجابه و مشتقات آن مانند «یستجیب» و امثال آن. بدان که معنای اصلی اجابه پذیرفتن چیزی و دستورات هست و اصل معنای جواب نیز همین گونه است.

در قرآن چنین آمده: «أَجِیبُوا دَاعِیَ اللَّهِ»(1) [دعوت کننده خدا را پاسخ (مثبت) دهید] و «اسْتَجِیبُوا لِرَبِّکُم»(2) [پروردگارتان را اجابت کنید]. ان شاءالله در سوره شوری از عبدالله بن عباس نقل خواهیم کرد، مراد از «وَیَسْتَجِیبُ الَّذِینَ آمَنُوا»(3) [و (درخواست) کسانی را که ایمان آورده اجابت می کند] کسانی اند که سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در باره اهل بیتش و مودّت آنان را پذیرفتند. بدین شکل می توان در تمامی موارد به فراخور مقام، حتی پاسخ امت ها مبنی بر ردّ یا قبول را

1- [1] - احقاف/31.
2- [2] - شوری/47.
3- [3] - شوری/26 .

نیز چنین تفسیر کرد. حدیثی از امام باقر علیه السلام در تفسیر قمی در باره کلام خداوند تعالی «یَوْمَ یَجْمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ فَیَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُواْ لاَ عِلْمَ لَنَا»(1) [(یاد کن) روزی را که خدا پیامبران را گرد می آورد پس می فرماید چه پاسخی به شما داده شد می گویند ما را هیچ دانشی نیست] این کلام را تأیید می کند. امام فرمود همانا تفسیر آیه بدین گونه است که خداوند می فرماید: شما که جانشینان اوصیاء تان هستید در پاسخ به آنان چه جوابی دارید؟ پس می گویند: هیچ آگاهی نسبت به آنان نداریم(2)

همچنین برخی روایاتی که در تفسیر آن آیات خواهد آمد، این کلام را تأیید می کند. آن چه در باب اطاعت و تنبیه آن می آید و افاده این معنا می کند که مراد، اطاعت ازامر ولایت است. با توجه به آن چه گفتیم می توان اجابت و استجابت او را به پذیرفتن خواسته های او در باره اهل ولایت تفسیر کرد.

الجیب: مفرد و جمع آن واضح است. مثلاً می گویند فلانی ناصح الجیب (درستکار) است. مراد از جیب، قلب و سینه است و بر این اساس شاید بتوان به این دو امر تفسیر کرد به شکلی که متناسب باشد. و خداوند عالم است.

الجبت: در فرهنگ لغت، جبت با کسره به معنای بت، کاهن، ساحر، سحر و امر بی خیر، معبود غیر خدا می باشد. در سوره نساء آمده است «یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ»(3) [به جبت و طاغوت ایمان دارند] و در آن جا ان شاءالله از امام باقر علیه السلام نقل خواهیم کرد که مراد چیست. در دعای دو بت قریش(4) آمده: دو بُتش، دو طاغوت و دو دروغش. و در زیارتی آمده: پروردگارا بت ها و یاغیان و سرکشان این امت را از رؤسا گرفته تا پیروانشان و از اولین تا آخرین شان نفرین بنمای. در ذیل کلمه فحشاء توضیح خواهم داد که دشمنان شان در کتاب خدا، بت و طاغوت است.

1- [1] - مائده/109.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 197.
3- [3] - نساء/51.
4- [4] - این دعا به صورت کامل در کتاب البلد الامین کفعمی ص 646 چاپ اعلمی موجود است.

جالوت: نام پادشاهی از طاغیان زمان بنی اسرائیل است. در فرهنگ لغت آمده است این کلمه غیرعربی است و گفته شده معاویه همچون جالوت است در میان بنی اسرائیل. با توجه به آن چه در باره طالوت گفته شده است. و چه بسا شامل رؤسای جنگ جمل و ذی الثدیه، یکی از سران و مهتران خوارج نهروان، باشد.

الاجداث: جمع جدث به معنای قبر است و تفسیر آن در ذیل کلمه قبر خواهد آمد.

الجروح: و آن چه شامل تجریح می شود به معنای جراحت و زخم واضح است. می توان به گونه ای تفسیر کرد که با تأثیرپذیری قلب و زخم های معنوی متناسب باشد که ناشی از تیر زدن با زبان و تیر حسد دشمنان نسبت به اهل ولایت است.

الجناح: با ضمه جیم یا فتحه. با ضمه به معنای گناه است و در قرآن بسیار ذکر شده است و چه بسا تفسیر آن همچون تفسیر إثم و مانند آن امکان پذیر باشد. با فتحه به معنای بال پرنده است و گاهی استعاره از بغل تا بازوی انسان و گاهی کنایه از پهلو، نیرو، شانه و روح چیزی و امثال آن است. جناح له به معنای به او متمایل شد، می باشد. در قرآن بیشتر به این معنا آمده است، از جمله دستور به خفض الجناح یعنی تواضع و فروتنی و ترک سختی و تکبر نسبت به والدین، به خصوص والدین معنوی یعنی نبی صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و بلکه هر امامی و نسبت به مؤمنین یعنی ائمه علیهم السلام و پیروان شان؛ زیرا تواضع در برابر چنین افرادی به تواضع در برابر خدا برمی گردد. تفسیر آن به میل و خشوع نسبت به خدا، در پذیرش حقّ و رساندن آن به صاحبانش است. واضع است که حقی بدون ولایت نمی باشد، بلکه ولایت همان حقّ است.

الجحود: و جاحد و هم معانی آن مثل کسانی که این کار را انجام می دهند، به معنای انکار حقّ و شدت عناد با حق است، چه از روی علم باشد و چه از روی جهل. تنها با دلایل محکم می توان چنین معنا کرد. شاید این روایت از امام صادق علیه السلام در کافی گواه این معنا باشد که منکرین این مسئله چه از بنی هاشم و چه از قبایل دیگر یکی می باشند، ایشان فرمود: نگو منکر بلکه بگو جاحد. راوی گفت: اندیشیدم و کلام خداوند تعالی را در مورد برادران یوسف به یاد آوردم که او را

شناختند اما منکر شناخت او شدند. در باب چهارم فصل اوّل از گفتار اول روایتی از مفضل ذکر شد. در آن جا آمده است که از میان دشمنان ائمه علیهم السلام، منکرین اوصیاء هستند. بارها به خصوص در باب سوم فصل دوم از گفتار اول گفته شد چه کسانی امام علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام و حقشان را انکار کردند و ولایت شان را پذیرفتند و چه کسانی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام ظلم کردند. آنان منکرین نبوّت پیامبر صلی الله علیه و آله و انبیاء قبل از ایشان بودند و آنان حق خدا و ربوبیت او را انکار کرده و آنان همان کافران و مشرکانند. در زیارت علی علیه السلام آمده: مخالفین تو، تو را انکار کردند. بر این اساس می توان جاحد را مطلقاً به منکر امامت تفسیر کرد.

الجدید: گاهی در قرآن خلق جدید آمده است و مراد از آن زنده شدن دوباره در روز قیامت و تفسیر آن رجعت است. پس از این امر غافل مشو.

الجسد: آن چه در ذیل کلمه جسم می آید، در مورد این کلمه نیز صدق می کند.

الجلود: روشن است که این کلمه جمع جلد می باشد. در قرآن شهادت پوست آدمی بر او در روز قیامت آمده است و در برخی روایات آمده مراد از آن شرم گاه است.

در باره شکنجه پوست تن آدمی در آتش و از بین رفتنش و دوباره به وجود آمدنش روایاتی آمده است. در روایات آمده پوست های فاسد به منکرین ولایت تفسیر می شود. در ذیل کلمه اذن و دیگر کلمات روایاتی را شرح داده ایم که خداوند ایمان را بر تمامی اعضای بدن آدمی واجب کرده است. واضح است که اصل ایمان به ولایت است و نیکی از بدن آدمی سر نمی زند مگر با ولایت.

الجلده: و مشتقات آن مثل «اجلدوا». در فرهنگ لغت «جلده یجلده» به معنای زدن با تازیانه است. در سوره نور به معنای مجازات برخی گناهان آمده است. در باره تفسیر گناه کار و تازیانه سخن خواهم گفت. شاید بتوان پس از اندیشیدن در مورد این کلمه از این تفسیر بهره برد. و خداوند هادی است.

الجند: و جنود به شکل مفرد و جمع همان ارتش و خدم است. در روایت جابر از امام باقر علیه السلام در باره آیه کریمه «وَمَا یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّکَ»(1) [و (شماره) سپاهیان پروردگارت را جز او نمی داند] آمده است مراد از جنود همان شیعه است که آنان شاهدان خدا بر روی زمین اند.

در معانی الاخبار در تفسیر کلمه عتره چنین آمده که ائمه علیهم السلام ارتش و حزب خداوند هستند و واضح است که دشمنان شان ارتش ابلیس و یاران او هستند. تفسیر کلمه ابلیس بیان شده است. خلاصه می توان ارتش مذمت شده را به پیروان دشمنان ائمه علیهم السلام تفسیر کرد، حتی اگر در میان امت های پیشین بوده اند. ارتش ممدوحه را می توان به یاران نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و هر که ولایت آنان را بپذیرد، تفسیر کرد یا حتی به ملائکه و انبیاء و بازماندگان امت های پیشین و البته بهتر است به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تفسیر کرد.

الجودی: گفته شده جودی کوهی است در موصل و برخی روایات گویای آن است که تپه ای در کوفه واقع شده است. در مورد آن در سوره هود سخن خواهیم گفت.

الجهاد: و مجاهدون و کلماتی در این حوزه معنایی مثل «جاهدوا» و یا جهاد با کسره به معنای جنگ با دشمن است. همان طور که بعداً مشخص خواهد شد، شاید اصل این کلمه از جهد باشد. الزهری در مجمع البیان از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده، مؤمن با شمشیر و زبانش جهاد می کند. صاحب مجمع البیان در باره آیه کریمه «وَجَاهِدْهُم بِهِ جِهَادًا کَبِیرًا»(2) [با آنان به جهادی بزرگ بپرداز] در سوره فرقان در باره دلالت این آیه بر این که عالی ترین و بزرگ ترین جهاد، جهاد سخنوران در حلّ شبهه دروغ گویان و دشمنان دین است می گوید: می توان سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را که فرمود: از جهاد اصغر به جهاد اکبر بازگشتیم، چنین تفسیر کرد. زیرا

1- [1] - مدثر/31.
2- [2] - فرقان/52.

جهاد با سفهاء با حجت و برهان برتر از جهاد با دشمنان با شمشیر است.(1)

مؤلف گوید به همین سبب در روایات آمده است که طالبان علوم و علماء دین در زمان غیبت امام زمان (عج) همچون جهاد کنندگان اند. در ذیل کلمه اخلاص و شهادت مسائلی را شرح خواهم داد که دلالت می کند بر این که مؤمن منتظر در زمان غیبت، همچون مجاهد است. ضمناً واضح است که جهاد از جهد و تلاش و اجتهاد و تحمل سختی در به دست آوردن حق و قدرتمند کردن نیروی حق می باشد و این همان طور که با شمشیر و نیزه صورت می گیرد با حجّت و برهان و قلم و زبان نیز انجام می شود. بر این اساس می توان جهاد را به از بین بردن شبهه مخالفان و مجاهدین را به ائمه علیهم السلام و علماء ترویج دهنده دین تفسر کرد، همان طور که این امر در روایات صریح دیگری نیز بیان شده است. از جمله در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «وَمَن جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ»(2) [و هر که بکوشد تنها برای خود می کوشد] روایت شده مراد از آن امام علی علیه السلام ودوستانش می باشند. واضح است که جهد و مجاهدت به شکل مذموم نیز تفسیر می شود.

الجوار: و مشتقات آن مثل «یجار» و امثال آن. در فرهنگ لغت(3)، «جأر جأراً و جؤراً» بر وزن مَنَعَ یعنی صدایش را در درگاه خداوند به دعا و تضرع و طلب کمک بلند کرد. و نیز به این معناست که گاو ماده صدا کرد. در ذیل کلمه صریخ و تضرّع و استغاثه و امثال آن توضیحاتی مفید در این باره خواهد آمد.

الجبار: مردم جبار به کسانی گفته می شود که مردم را خوار می کنند و آنان را مجبور به کاری می کنند. به انسان متکبر و کسی که با ظلم و جور بر مردم مسلط گردد، نیز گفته می شود. همچنین به معنای جنگ و مانند آن نیز می باشد. بی شک مصداقش ائمه علیهم السلام اند. چنین تفسیری صحیح است، چون روایات زیادی بر

1- [1] - مجمع البیان، ج 7 ،ص 303.
2- [2] - عنکبوت/6.

3- [3] - منظور از فرهنگ لغت، همان قاموس اللغت می باشد که مؤلف، همواره به آن ارجاع می دهد (مترجمان).

آن دلالت می کند و تفسیر جابر نیز به همین صورت است. اما این کلمه فقط یکبار در سوره نحل آمده است. این که خداوند به خود صفتِ جباریت داده است، به معنای سلطان و ملک والایی است که احدی قدرت و توانایی او را ندارد. مشخص است که در این صورت صفت برای مدح به کار رفته است.

الجدار: می توان این کلمه را همچون کلمات حصن و ردم و امثال آن دو تفسیر کرد، چون تمامی این کلمات تقارب معنایی دارند. و خداوند عالم است.

الجار: و مشتقات آن مثل «یجیر» و مانند آن. در فرهنگ لغت، جار همان پناهنده ای است که دیگری را پناه می دهد تا به او ظلم نشود. پناهنده و همراه و یاریگر از معانی آن است. جمع این کلمه، جیران، جیر و اجوار هستند و بیشتر این معانی در قرآن آمده است و به نظر می رسد که جار حقیقی همان پناه برنده در ایمانش به خدا و رسولش و ائمه علیهم السلام است. اگر چه خانه دنیایی اش دور از این اشخاص است، اما در بهشت هم جوار آنان خواهد بود. تنها کسی وارد جوار الهی می شود و در روز قیامت پناه دهنده است که اهل ولایت باشد. در دنیا هر پناه برنده ای را بدین شرط پناه دهند که مطمئن باشند پناه برنده آداب اهل حق و احکام اهل ولایت را بداند.

الجهر: به معنای آشکار و ظاهر کردن است. آن چه در ذیل کلمه ابداء تفسیر کردیم در مورد این کلمه نیز صحیح می باشد. آن چه در ذیل کلمه سِر خواهد آمد، این معنا را تأیید می کند و در برخی موارد متناسب می توان جهد را به دوستی و پیروی و کمکی تفسیر کرد که دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از روی نفاق و به خاطر منافع خودشان نشان می دادند. همچنین تقیه و مدارا که اهل حق با دشمنان نشان می دهند تا مورد اذیّت واقع نشوند نیز تفسیری برای این کلام است.

الجذع: در ذیل کلمه نحل توضیحاتی خواهم آورد که مناسب تفسیر این کلمه نیز می باشد.

الجزع: و کلماتی در این حوزه معنایی مثل جزوع و مانند آن. جزع ضدّ صبر است. در ذیل کلمه صبر خواهد آمد که جزع مربوط به غیر اهل ولایت می باشد.

ص:330

الجمع: و جمعه و کلمات هم معنی این دو و سایر کلماتی که در مورد جمیع آفریدگان و جوامع شان به کار می رود. مثل یجمعکم و مجموعون و تمامی مثال هایش. در قرآن هم بسیار بیان شده است. در باب چهارم فصل دوم از گفتار اول روایتی از کتاب اختصاص در تفسیر روز جمعه به روز بستن پیمان توحید و نبوّت و ولایت آمده است. در ذیل کلمه یوم توضیحاتی خواهد آمد که جمعه اسم قائم(عج) است، زیرا گروه حقّ نزد او جمع می شوند و واضح است که براساس این تفسیر، مراد از روز جمع هم روز ظهور قائم (عج) می باشد و تأویل یوم القیامه و دین و امثال آن که بر رستاخیز دلالت می کند، به روز قائم و روز غدیر است. نتیجه می گیریم که جمع شدن خلق در کلام خداوند برحسب بطن قرآن، جمع شدن در میثاق و رجعت می باشد.

و بدان که در معانی الاخبار آمده است: از علی علیه السلام در باره جماعه و فرقه سؤال شد، فرمود جماعه، اهل حق هستند، اگر چه اندک باشند و فرقه، اهل باطل اند، اگر چه بسیار باشند. مثال آن را در ذیل کلمه امت بیان کردیم و در باب دوم فصل سوم از گفتار اول روایتی از صاحب کشّاف آمده است که می گوید کسی که با حب آل محمد علیهم السلام بمیرد بر سنت و جماعه مرده است. در ذیل کلمه فرقه خواهد آمد که مراد از این اجتماع، اجتماع بر ولایت علی علیه السلام می باشد. روشن است که مراد از اجتماع ناپسندیده که کار مردی غیر از اهل ایمان است، امری خلاف اولی است و مربوط به از بین بردن ولایت می شود، پس با اندیشه در مورد این مطالب می توان بیشتر کلمات وارد در قرآن مربوط به اجتماع و افتراق را تفسیر کرد.

الجوع: و مشتقات آن. ضد سیری است. در ذیل کلمه رزق و طعام آن چه دلالت بر تفسیر این دو کلمه می کند و تناسب با علم و هدایت به سوی ولایت و امثال آن می باشد، خواهد آمد. شاید بر این اساس بتوان گرسنگی را به فراخور تناسب به جهل در مورد حق و گمراهی و نیندیشیدن به ولایت و امثال آن تفسیر کرد. آن چه در ذیل کلمه فک و غشاوه توضیح می دهیم، مؤید این معانی است.

شافعی در کتابش روایت کرده که معاویه به سبب دعای پیامبر صلی الله علیه و

آله به بیماری گرسنگی سگی مبتلا شد. گروهی از صحابه این موضوع را روایت کرده اند، به خصوص این که پیامبر صلی الله علیه و آله نامه ای به سوی معاویه فرستاد، گفتند او در حال خوردن است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند شکمش را سیر نگرداند.

الجنف: به معنای روی گردانی است و در ذیل کلمه میل توضیح داده خواهد شد.

الجوف: در سوره أحزاب آمده است و در ذیل کلمه قلب، معانی مشتتمل بر آن خواهد آمد.

جبرئیل: واضح است که اسم فرشته گرانقدری است که ولایت و عذاب را بر منکرینش در تمامی امت ها نازل می کرد. از او خواسته شد که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام باشد. و او از این که این مقام از آن او شد، افتخار می کرد. او اولین کسی است که با قائم (عج) دست می دهد.

الجبل: و جبال، در کتاب الغیبه از باقر علیه السلام روایت شده: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: من و یازده تن از فرزندانم و تو ای علی علیه السلام، مایه قوام زمین هستیم. یعنی کوه های زمین هستیم. خداوند به واسطه ما زمین را برای اهلش محکم کرد. اگر ما نباشیم، زمین با اهلش در گل فرو می رود(1).

ابوذر در تفسیر فرات گفته است: اهل بیت نبی صلی الله علیه و آله در میان ما همچون کوه های برافراشته اند. در برخی روایات آمده آنان کوه های محکم و استوارند. می توان جبال را بر این اساس به فراخور تناسب تفسیر کرد. در ذیل کلمه طور همراه با وجه شبه و سبب تسمیه آن مطالبی ذکر خواهد شد که این امر را تأیید می کند. همچنین در برخی آیات، جبال به شیعه عرب و به خصوص قریش تفسیر شده است. همچنین در ذیل کلمه شراب و در سوره نحل به این معانی اشاره خواهد شد. در تفسیر عیاشی از صادق علیه السلام در باره آیه شریفه «وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ»(2) [هر چند از مکرشان کوه ها از جای کنده می شد] روایت شده که

1- [1] - كتاب الغيبه، ص60.
2- [2] - ابراهيم/46.

فرمود: اگر چه مکر آنان یعنی بنی عباس در مورد قائم علیه السلام باعث از بین بردن دل های مردان می شد.(1) براین اساس، می توان جبال را در برخی جاهای متناسب با این معنا، چنین تفسیر کرد. اما باید احتیاط کرد و اگر کاملاً متناسب با این معنا نبود، آن را به شکل ظاهری تفسیر کرد. نباید از روایاتی که در باره عرضه ولایت بر کوه ها و پذیرفتن برخی و عدم پذیرش از جانب برخی دیگر که در باب چهارم فصل دوم از گفتار اول گفتیم، غافل شد.

الجدال: و کسانی که مجادله می کنند و کلمات در بردارنده چنین معنایی. در فرهنگ لغت، جدال به معنای ستیزه گری و خصومت است. و در نهایه آمده است که مقابله برهان با برهان است. مجادله، مناظره و دشمنی با یکدیگر است. همان طور که جدال در مورد باطل و به معنای زورآزمایی است، گاهی در مورد حق نیز به کار می رود. مثل آیه کریمه «وَجَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»(2) [و با آنان به (شیوه ای) که نیکوتر است مجادله نمای]. در ذیل کلمه انسان گفتیم جدال گاه در قرآن به معنای با حق و راستی سخن گفتن است. در کتاب احتجاج از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر فرمود: علی علیه السلام جدل کننده با حجت از رسول الله صلی الله علیه و آله است و از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: ما در دین خدا و بر زبان هفتاد پیامبر مجادله می کنیم.(3) روایاتی نیز آمده است که دشمنان ائمه علیهم السلام، مجادلان در مورد خدا و سبیل الله هستند.

از جمله این روایات، روایت عیاشی است که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه کریمه «وَمِنَ النَّاسِ مَن یُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًی وَلَا کِتَابٍ مُّنِیرٍ* ثَانِیَ عِطْفِهِ لِیُضِلَّ عَن سَبِیلِ اللَّهِ»(4) [و از (میان) مردم کسی است که در باره خدا

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 253، ح 50.
2- [2] - نحل/125.
3- [3] - احتجاج، ص 57.
4- [4] - حج/3و4 .

بدون هیچ دانش و بی هیچ رهنمود و کتاب روشنی به مجادله می پردازد* (آن هم) از سر نخوت تا (مردم را) از راه خدا گمراه کند] روایت کرد: اولی روی خود را (به علامت اعتراض و از سر نخوت) به دومی کرد و سببش این بود که رسول الله صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را رهبر مردم معرفی کرد. آن دو گفتند: نه، هرگز این موضوع را نمی پذیریم. همچنین ایشان در تفسیر این آیه در مصباح الشریعه فرمود: کسی که با مردم در مسیری غیر از آن چه خداوند دستور داده دشمنی کند، در امر خالقیت و ربوبیّت نزاع کرده است. پس فرمود: مجازات برای کسی که بی حقیقت و معنا، ادعای تقوی کند مجازات سنگینی وجود دارد.

مؤلف گوید بی شک این حدیث به نزاع و جدال غاصبان خلافت و پیروان شان اشاره می کند. همان طور که در باب هفتم از گفتار قبل به صورت مفصل در این باره سخن گفتیم، با توجه به بطن قرآن، ستیزه گران در راه خدا آنان را تصدیق می کنند. در ذیل کلمه شهر هم برای سومین بار، آن چه را که در رابطه با تفسیر جدال می باشد، ذکر خواهیم کرد. پس مجادله اهل باطل در قرآن چه در گذشته و چه در حال حاضر را می توان در مورد حق نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تفسیر کرد و با یاران شان در امت های پیشین و در حال حاضر که به سوی توحید و اقرار به نبوّتشان دعوت می کردند.

الجمال: ذو الجمال یعنی کسی که از لحاظ ظاهری و باطنی زیباست که در هر دینی می باشد و واضح است که از نظر خداوند زیبای حقیقی با ولایت همراه است.

الجلال: به معنای عظیم است. در سوره الرحمن دو بار ذکر شده است و در آن جا کلام امام باقر علیه السلام را ذکر خواهیم کرد که ماییم جلال و کرامت خداوند.

الجمل: به صورت مفرد و جمع هر دو به معنای شتر می باشد. در ترجمه کلمه ابل تفسیر این کلمه نیز آمده است.

الجهاله: و جاهلان و مشتقات آن مثل مجهول و مانند آن. جهل ضد علم است و اگر آدمی بداند که جاهل است، جهل ساده است و در غیر این صورت جهل مرکب دارد. ابن الاثیر می گوید: در احادیث در باره جاهلیت روایاتی بیان شده و همان حالتی است که عرب قبل از اسلام داشته است. جهلی که نسبت به خدا و پیامبرش و

ص:334

شرایع دین داشتند و حالتی چون افتخار به نسب ها و تکبر و گردنکشی و کفر و نفاق وامثال آن. این حدیث جزء روایات متواتر است که هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است. در برخی روایات به مرگ با کفر و نفاق و گمراهی تفسیر شده است. در باب اول از فصل دوم از غیبه المعانی روایتی را ذکر کردیم که هر کسی بدون شناخت حق تمامی ائمه علیهم السلام بمیرد، حتی اگر حق علی علیه السلام را شناخته باشد، به مرگ جاهلیت می میرد.

در أمالی و غیره از سلمان فارسی روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس نسبت به امامی از ما اهل بیت جاهل باشد و با او دشمنی کند، مشرک است و اگر او را نشناسد و با او دشمنی نکند و ولایت او را بپذیرد، چون او را نشناخته مشرک نیست. در باب چهارم فصل اول از گفتار اول روایتی از مفضل آمده است که در آن آمده: هر کس امام را نشناسد، خدا و دینش را نمی شناسد، زیرا خدا ودین و احکام و شرایع او فقط به واسطه امام شناخته می شود.

مؤلف گوید بر این اساس می توان هر آن چه معانی جهالت را در برداشته باشد و حتی کلماتی چون لایعلمون و مانند آن را به غیر از گروه نجات یافته تفسیر کرد. ظاهر روایت سلمان هم با این امر منافات ندارد. کسی که نمی شناسد و دشمنی نمی کند هم شامل جاهل می شود، چون مراد از آن جاهل غیرمشرک است و این معنا با قرینه کلام نبی صلی الله علیه و آله در روایت هر کس امامی از ما... مانع از جاهل بودن مشرک نمی شود. روایتی که کلینی (ره) از امام علیه السلام آورده است: ماییم عالمان و دشمنانمان کسانی هستند که جاهل اند و پیروان ما نیز صاحبان خردند.

در برخی روایات از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: هر گناهی که آدمی حتی به صورت عمدی مرتکب شود، او را در زمره جاهلین قرار می دهد و در مورد آن امر، جاهل است، چون خودش را در خطر آن معصیت قرار داده است. روشن است که به این ترتیب، همه به غیر از معصوم، جاهلند و یقیناً انسانی که گناه بزرگی چون عدم تمسّک به اهل بیت را مرتکب می شود، به خصوص اگر با آنان دشمنی ورزد، جزء جاهلین است. خلاصه کلام این که برحسب تفسیری که ذکر کردیم، می توان مصداق انسان با جهل بسیط و مرکب را شناخت.

الجثوم: به معنای مردگان است و شاید بتوان به چیزی که متناسب با تفسیر میت باشد، تأویل کرد. معنای اصلی جثوم، چسبیدن به زمین است.

الجحیم: در کتاب النهایه، جحیم نامی از اسامی جهنم است و اصل آن چیزی است که شعله آتش از آن شعله ور گردد. در فرهنگ لغت به معنای آتش سوزان است که شعله های آن فروزان است و آتش فروزانی در گودال و یا مکان بسیار داغ. شاید بتوان آن را بر مطالبی که در تفسیر کلمه نار خواهد آمد تفسیر کرد. مثل دشمنی با ائمه علیهم السلام به خاطر تناسبی که بین این دو می باشد. اما درود اصحاب جحیم بی شک به مخالفین تفسیر می شود، همان طور که در تفسیر اصحاب النار خواهد آمد. اگر به توضیح بیشتری نیاز هست، می توان به تفسیر کلمه جنت مراجعه کرد.

الجرم: و آن چه بدین معناست، مثل الذین اجرموا. جرم با ضمه به معنای گناه است. روشن است که انکار حقوق ائمه علیهم السلام و ولایت آنان جرم بسیار بزرگی است و بدتر از آن همان مجرمان اند. این امر از روایت ابوبصیر در باره آیه کریمه «کَذَلِکَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِینَ»(1) [(آری) ما با مجرمان چنین رفتار می کنیم] برداشت می شود. مجرمین کسانی اند که نسبت به محمد صلی الله علیه و آله مرتکب گناه می شوند و نسبت به جانشینان او مرتکب جرم بسیاری شده اند.

در مناقب ابن شهرآشوب جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است: «یَتَسَاءلُونَ* عَنِ الْمُجْرِمِینَ»(2) [از یکدیگر می پرسند* در باره مجرمان] رسول الله به علی علیه السلام فرمودند: علی! مجرمان، تکذیب کنندگان ولایت تو هستند. در برخی روایات تفسیر بعضی از این آیات در باره دشمنان ائمه علیهم السلام آمده است. مثل روایت امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «إِنَّ الَّذِینَ أَجْرَمُوا کَانُواْ مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا یَضْحَکُونَ»(3) [(آری در دنیا) کسانی که گناه می کردند آنان را که

1- [1] - مرسلات/18 .
2- [2] - مدثر/40و41.
3- [3] - مطففین/29.

ایمان آورده بودند به ریشخند می گرفتند] روایت شده: قطعاً این آیه در باره بنی امیه و منافقینی است که علی علیه السلام را به سخره گرفتند. علی علیه السلام وقتی از مقابل بنی امیه ومنافقین می گذشت، آنان او را به سخره می گرفتند.

در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام در باره این آیه روایت شده: مراد از آنان، خلیفه اول و دوم و کسانی که از آنان تبعیت کردند می باشند(1) و غیر از این، روایاتی بسیار در این زمینه می باشد. در زیارت امام علی علیه السلام آمده است: هر که با تو دشمنی کند مرتکب گناه شده است.

الجسم: جسم به شکل مفرد و جمع. در باب کلمه عمر خواهیم گفت که تفسیر آن جسم نیکو و مذموم است. آن چه در ذیل کلمه جلود گفتیم، نیز این معنا را تأیید می کند.

جهنم: گفته اند این کلمه غیرعربی است، نام آتش آخرت است. و برخی گفته اند عربی است. وجه تسمیه آن، عمق ژرف آن است. می توان به آن چه در ذیل کلمه جحیم گفتیم و متناسب با این کلام است، تفسیر کرد.

الجنه: و اصحاب آن. بی شک بهشت همان است که خداوند به مؤمنین وعده داده است. و اصحاب و اهل آن پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و پیروان آنان هستند. همان طور که در روایات متعددی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کرد: «لاَ یَسْتَوِی أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّهِ»(2) [دوزخیان با بهشتیان یکسان نیستند] و فرمود: اصحاب بهشت کسانی اند که مرا اطاعت کنند و ولایت علی علیه السلام را پس از من بپذیرند. و اصحاب جهنم کسانی اند که ولایت را انکار کرده و پس از من، عهدشان را نقض کنند. همچنین در ذیل کلمه نادی خواهیم گفت که نادی اهل بهشت علی علیه السلام است. در روایتی آمده است که علی علیه السلام صاحب بهشت و جهنم است، یعنی مالک و تقسیم کننده آن دو مکان است. همان طور که در منتخب البصائر از علی

1- [1] - تفسیر فرات کوفی، ج2 ،ص546.
2- [2] - حشر/20.

علیه السلام روایت شده: من صاحب بهشت و جهنم هستم و اهل بهشت را به بهشت و اهل جهنم را به جهنم می فرستم.

بدان که بهشت دو نوع است، بهشتی در دنیا و آن همان است که آدم قبل از اخراجش در آن جا می زیست. آنجا همان مکان اهل بهشت در عالم برزخ است که روایاتِ دالّ بر این دو بهشت را در ابتدای کتاب بیان خواهم کرد. و دیگری بهشت جاویدان است که مؤمنان در روز قیامت وارد آن می شوند و حدیث یازدهم از فائده آخر خاتمه بعدی خواهد آمد که هنگام ظهور قائم علیه السلام، دو بهشت در کنار مسجد کوفه و اطرافش ظاهر می شود.

همان طور که در ذیل کلمه نار خواهد آمد و به طور مفصل در مورد چهارم باب سوم از فصل اول در گفتار اول در مورد آن سخن گفتیم، می توان جنه را به تناسب موضوع به حب ائمه علیهم السلام و ولایت آنان تفسیر کرد که سبب ورود به بهشت حقیقی خواهد بود. در این صورت اصحاب بهشت، همان شیعه خواهند بود که در دنیا و آخرت جاویدانند. در آن جا کلام نبی صلی الله علیه و آله آمده است: من شهر علم هستم و علی در آن. واضح است که مراد از جنه در این جا دین است که به ولایت و اطاعت علی علیه السلام باز می گردد. در هر جایی باید به فرا خور تناسب تفسیر کرد. در برخی روایات، بهشت های دنیوی که خداوند مثال زده است، به زندگی دنیوی و برخورداری های اهل دنیا در آن تفسیر شده است، چون دنیا بهشت کافر است.

در کشف الغمه از امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلاً رَّجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ...»(1) [و برای آنان آن دو مرد را مثل بزن که به یکی از آنها دو باغ انگور دادیم] سؤال شده است. فرمود: مراد از رجلین علی علیه السلام و دشمن اوست. خداوند برای دیگری که دشمن اوست، دو بهشت قرار داد. یکی بهشت دنیا که در طول حیاتش از آن بهره می جوید و دیگری برای پیروان او پس از وفاتش، چون او کافر است و دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر،و فرمود: و دو

1- [1] - کهف/32.

بهشت برای او نهاده شده چون او کسی بود که آن را به وجود آورد و درختانش را کاشت و رودهایش را جاری ساخت و این معنا، مجازی است. بدین معنا که دنیا برای او و پیروانش مورد اعتماد می شود تا مدتی در آن جا بهره ببرند.(ادامه روایت). بر این اساس، روشن است که آن چه مرتبط با بهشت است را نیز باید به فراخور اقتضای کلام به دنیا، دین و ولایت تفسیر کرد.

الجان و المجنون: در ذیل کلمه شیطان خواهد آمد که جن را می توان در برخی موارد مناسب به دشمنان و مخالفان ائمه علیهم السلام تفسیر کرد. در مورد جان در سوره حجر توضیح خواهد آمد. اما مجنون و آن چه بدین معناست در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ»(1) [و می گفتند او واقعا دیوانه ای است] سؤال شده است. فرمود: این کلام را در مورد نبی صلی الله علیه و آله گفته اند، چون علی علیه السلام را به عنوان امام مردم معرفی کرد(2) و از این روایت روشن می شود که هرگاه کلمه مجنون و یا «به جنه» (او جنون دارد) و یا امثال آن ذکر شد، مراد از آن همین تفسیر است. و می توان آن را در مورد انبیاء پیشین هم به کار گرفت، چون زمامداری شان برای ولایت هم بوده است و آنان، مردم را به سوی ولایت دعوت می کردند. والله أعلم.

الاجتباء: و مترادفات آن. اصل معنای اجتباء برگزیدن است. در روایات بسیاری آمده است که ائمه علیهم السلام کسانی اند که خداوند آنها را برگزید و خداوند محمد صلی الله علیه و آله را برای رسالت برگزید و علی و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام از فرزندان حسین را برای امامت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله برگزید. در روایاتی از جمله حدیث امام کاظم علیه السلام در کنزالفوائد در باره کلام خداوند تعالی «وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا»(3) [و از کسانی که (آنان را) هدایت نمودیم و برگزیدیم] ذکر شده که فرمود: به خدا سوگند که آنان پیروان ما هستند که خداوند با

1- [1] - قلم/51.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص370.
3- [3] - مریم/58.

محبت ما، آنان را هدایت کرد و آنان را برگزید که پیرو دین ما باشند، پس بر این دین زندگی می کنند و بر این دین می میرند.

الجواری: به صورت مفرد و جمع می آید، مثل جوار و جاریات. جز در سوره تکویر که مراد از آن ستارگان متحرک آسمان هستند. در بقیه موارد به معنای کشتی است، به خاطر حرکتش در دریا. در باره معنای اول ذیل کلمات خنّس و نجوم توضیح خواهم داد. اما در باقی موارد از امام صادق علیه السلام در تفسیر قمی در باره آیه کریمه «حَمَلْنَاکُمْ فِی الْجَارِیَهِ»(1) [شما را بر کشتی سوار نمودیم] نقل شد که فرمود: یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام و یارانش(2). استاد علامه مان(ره) گفت: امام علیه السلام اشاره کرد که علی علیه السلام در این امت مانند کشتی نوح است، چون آنان را از طوفان دریای فتنه ها و گمراهی ها نجات می دهد.

مؤلف گوید در ذیل کلمه سفینه خبر قوی تری از پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد که فرمود: اهل بیت من همچون کشتی نوح اند. بر این اساس مراد از جوار و جاریات و مترادفات آن مثل سفینه، فلک و امثال آن ائمه علیهم السلام است. و به هر کدام در جای خود می پردازیم. سخن امام در یکی از خطبه هایش این معنا را تأیید می کند که فرمود: من جواری آسمان را به وجود آوردم.

امام باقر علیه السلام فرمود: معنای این عبارت این است که ائمه علیهم السلام هادیانی از طرف من هستند. در ذیل کلمه سفینه توضیحاتی خواهد آمد که می توان آن را به علمای شیعه و راویان حدیث هم تأویل کرد و بر این اساس شاید جریان آنها به معنای تلاش تمام و کمال باشد و آنان فراوان تلاش می کنند تا بتوانند مردم را از گمراه شدن حفظ کنند و آنان را به اهداف شان برسانند.

الجزاء: و مشتقات و مترادفات آن مثل یجزی و مانند آن. در ذیل کلمه ثواب مطالبی گفته شد و در ذیل کلمه عذاب نیز مطالبی را خواهیم گفت. می توان نتیجه گرفت آن چه در تفسیر ثواب گفتیم در برخی جاها برحسب تناسب برای تفسیر این

1- [1] - حاقه/11.

2- [2] - تفسیر قمی، ج2، ص371.

کلمه نیز صحیح می باشد، چون در اغلب موارد ثواب و عذاب را بیان می کند. و خداوند عالم است.

الجزیه: آن چه از کفار اهل کتاب گرفته می شود. همان طور که در سوره توبه خواهد آمد، اصلش از جزاء می باشد. در روایات مربوط به رجعت آمده است که قائم(عج) از مخالفان جزیه می گیرد.

الجفاء: با ضمه جیم. معنایش در ذیل کلمه زبد خواهد آمد.

التجلی: و مترادفات آن. اصل معنای تجلی، ظهور است. در ذیل کلمه نهار، آن چه دلالت بر تفسیر این کلمه می کند، خواهد آمد.

ص:341

الحماء: به معنای خاک سیاه متغیر است. در ذیل کلمه طین هم تفسیر این کلمه خواهد آمد. در کافی در ذیل کلمه طینه از امام صادق علیه السلام نقل شده که در حدیثی در باره طینه فرمود: سرشت دشمن أهل بیت از حماء مسنون است اما سرشت مستضعفان از خاک است. شاید مراد این باشد که آن از خاکی است که نه با آب گوارا مزج شده باشد و نه با آبی که رنگ و بویش تغییر کرده؛ به همین دلیل نه از مؤمنان اند و از کفار.

الحب: با فتح و ضمه. احبّاء و مترادفات آن مثل تحبّون و مانند آن. حبّه، یک دانه است به معنای گندم سیاه و مانند آن که در زمین کاشته می شود و از امام صادق علیه السلام نقل شده که در باره آیه کریمه«كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِی كُلِّ سُنبُلَةٍ مِّئَةُ حَبَّةٍ»(1) [همانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه ای صد دانه باشد] فرمود: اولین آنها فاطمه علیها السلام و باقی آنها ائمه علیهم السلام هستند که از فرزندان اویند. این حدیث در ذیل کلمه سنبل خواهدآمد. در تفسیر مذکور از ابوالحسن موسی علیه السلام در باره آیه کریمه «وَلاَ حَبَّةٍ فِی ظُلُمَاتِ الأَرْضِ»(2) [و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین] نقل کرده که فرمود: حبه، فَرزند در شکم مادرش است که قبل از تولد سقط شده باشد.

مؤلف می گوید: از این روایت مشخص می شود که مراد از ظلمات الارض،

1- [1] - بقره/261.
2- [2] - انعام/59.

شکم مادر است و همان طور که در ذیل کلمه ارض خواهیم گفت، ارض به معنای زن است. در ذیل کلمه ظلمات این مطلب تأیید می شود. شاید مراد از ظلمات، سرشت کافر است و آن چه در ذیل کلمه حیاه خواهد آمد نیز این مطلب را تأیید می کند. واضح است که علت تفسیر تمامی آن چه ذکر کردیم تشبیه و نوعی استعاره باشد. همچنین واضح است که فاطمه علیها السلام حبه الله است. به همین سبب می توان آن را در موارد دیگر به فراخور تناسب به فاطمه علیها السلام و فرزندان او تفسیر کرد. حب با فتحه یک بار به مؤمن و سرشت او تفسیر شده، به این دلیل که خداوند بخشش را بر او می افکند و یک بار به علم ائمه علیهم السلام. در آیه کریمه «فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَی»(1) [شکافنده دانه و هسته است] الحب، سرشت مؤمن است که خداوند محبتش را بر آن افکنده است. و نوی سرشت کافر است که از هرگونه خیری دور می شود. فقط به این دلیل نوی نامیده شده است که از هرگونه خیری دور شده است.

در تفسیر عیاشی و... از امام به همین شکل روایت کرده است، اما در این کتاب گفته شده حب، مؤمن است و آن از کلام خداوند تعالی «أَلْقَیْتُ عَلَیْکَ مَحَبَّةً مِّنِّی»(2) [مهری از خودم بر تو افکندم] برداشت می شود. و نوی کافری است که از حق دور شد و آن را نپذیرفت. استاد علامه گفت: ظاهر خبر این است که حب، صفت مشبّهه از محبّه است. در کتاب های فرهنگ چنین مطالبی نیامده است. فقط حب با کسره به معنای دوستدار و با فتحه جمع حبه است. سپس گفت: این که در این جا حب جمع حبه باشد، دور از ذهن نیست، اما به معنای خون دل و دانه دل است. وجه تسمیه حبه القلب این است که محل محبت است.

مؤلف گوید روایت اوّل با تأیید این معنا مناسبت دارد که در آن حب به سرشت مؤمن تفسیر شد. در روایات آمده است که سرشت قلب مؤمن از باقی مانده سرشت ائمه علیهم السلام است به همین سبب قلب مؤمن مشتاق آنان است. بی شک

1- [1] - انعام/95.
2- [2] - طه/39.

حب آنها حبّ خداوند تعالی است. شاید علت تفسیر حبه به فرزند نیز همین باشد. یعنی در مورد والدینش و خداوند و ائمه علیهم السلام این گونه است. اگر به عنوان ولد تفسیر شود و نیز شاید آن چه را که در مورد تأویل ظلمات گفتیم درست باشد.

سپس(ره) گفت: النوی با واو به معنای دوری است، مثل نأی با همزه. شاید هدف بیان اشتقاق نباشد، بلکه تفسیرش به دوری قلب کافر از قبول حقّ است. شاید در اصل با همزه است و مخفف شده و ابدال صورت گرفته، اگر چه زمان و مناسبت این توضیحات را نداده اند. و در تفسیر نوی به این مطالب اشاره خواهیم کرد. روایت تفسیر قمی بر تفسیر دوم دلالت می کند: «إِنَّ اللّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَی»(1) [خدا شکافنده دانه و هسته است] حب چیزی است که علم ائمه علیهم السلام را می شکافد و نوی چیزی است که از آن دور شده است. شاید علم دانه ای است که کاشته می شود و ریشه کرده و آن چه که از علم دور شده، باطل است. و این عمل از ائمه علیهم السلام سر نمی زند، چرا که از علم شان به دور است.(2)

حب با ضمه به معنای دوستی است. واضح است که این صفت متعلّق به غیرخداست. و آن چه مرتبط به خداست در این آیه «فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ»(3) [به زودی خدا گروهی (دیگر) را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند] و امثال آن، در مورد حب خدا به مردم و مردم به خدا است. و مراد از اهل حب، نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعه آنان هستند. مثل کلام امام علیه السلام: مائیم محبّین خدا.

در باب سوم فصل اول از گفتار اول گفتیم علی علیه السلام حبیب الله و حبیب رسول خداست و در سوره مائده آمده است: «فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ» [به زودی خدا گروهی (دیگر) را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند] در مورد علی علیه السلام و اصحابش نازل شده. در

1- [1] - انعام/95.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1 ،ص 218.

3- [3] - مائده/54.

ذیل اتباع می گوییم محبّ خدا و رسولش کسانی هستند که علی علیها السلام و اصحابش را دوست داشته باشند و در ذیل و در مطالب بیشتری می آید. خلاصه حب علی، حب خدا و رسولش است.

در روضه الکافی آمده است هر کس بداند خدا او را دوست دارد باید در بندگی خدا قدم بردارد و از ما تبعیت کند. سپس فرمود: به خدا سوگند فقط کسانی از ما تبعیت می کنند که محبّ خدا باشند. هر کس یاران ما را رها کند، با ما دشمنی کرده و به خدا سوگند فقط کسی با ما دشمنی می کند که عصیان خدا کند و هر کس در عصیان خدا بمیرد، خدا او را خوار می کند. عشق مرتبط به غیر خدا، مراد از آن دشمنان ائمه علیهم السلام و مخالفان ما هستند. همان طور که از تفسیر حب الله چنین نتیجه می گیریم و در دعای صنمی (دو بت) قریش آمده است: و کسانی که دشمنانت را دوست دارند.

الحجاب: در فرهنگ لغت، حجبه حجاباً یعنی او را پوشاند. حاجب به معنای دربان و حجاب، پرده است. در قرآن در چند جا ذکر شده است، اما تمامی آنها را نمی توان به یک شکل تفسیر کرد. در این جا به برخی تفسیرهای ممکن اشاره می کنیم، اگر چه تناسب زیادی نداشته باشد. در روایات زیادی آمده است که نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام حجاب الله هستند که به واسطه آنان خود را از خلق پوشانیده است. در برخی از آن روایات و در گفتار های پیشین ذکر شد به خصوص در باب پنجم فصل دوم از گفتار اول. در کتاب سلیم بن قیس، ابوذر از نبی صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: هیچ حجاب و پرده ای بین علی علیه السلام و خدا نیست، بلکه او پرده و حجاب میان خدا و خلق خداست. استاد علامه گفت: یعنی همان طور که حجاب واسطه میان پشت و روی پرده است، نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام واسطه میان خلق و خداوند عزّ و جل اند. در کلام خداوند تعالی در سوره اعراف «وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ»(1) [و میان آن دو (گروه) حایلی است] خواهد آمد که حجاب دیواری است میان بهشت و جهنم. نبی صلی الله علیه و

1- [1] - اعراف/46.

آله و ائمه علیهم السلام بر آن ایستاده اند و ندا می دهند کجایند دوستداران ما. در ذیل کلمه حصر و سدّ خواهیم گفت می توان حجاب را به فراخور موضوع، تقیّه و ولایت تفسیر کرد.

الحرب: و محارب. معنای اصلی حرب، دشمنی و عصیان و ترک صلح است. در روایات زیادی از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده: علی! جنگ با تو، جنگ با من است و جنگ با من ، جنگ با خداست.

در امالی از نبی صلی الله علیه و آله نقل شده: جنگ با علی علیه السلام، جنگ با خداست و صلح با او صلح با خداست. در باب دوّم فصل دوم از گفتار اول گفته شد هر کس با علی علیه السلام دشمنی ورزد با خدا جنگیده است و همچون کسی است که آشکارا با خدا بجنگد و خدا را به جنگ فرا بخواند.

بدان که از کلام قمی(ره) بر می آید که از نظر او هر کس با خدا و رسولش بجنگد، مهدور الدم است. و کلام خداوند تعالی را ذکر کرد «وَذَرُواْ مَا بَقِیَ مِنَ الرِّبَا إِن کُنتُم مؤمنینَ* فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ فَأْذَنُواْ بِحَرْبٍ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ»(1) [و اگر مؤمنید، آن چه از ربا باقی مانده است واگذارید* و اگر (چنین) نکردید، بدانید به جنگ با خدا و فرستاده وی برخاسته اید] و گفت: هر که پول ربایی بگیرد، قتل او واجب است و هر که ربا کند، واجب القتل است و در ذیل کلمه نار هم، معنای دیگر حرب خواهد آمد. و خدواند عالم است.

المحراب: به شکل مفرد و جمع به معنای مکان عالی، بهترین جای خانه، محل ایستادن امام جماعت در مسجد. این معنای مشهور آن است و بدین اسم نام گذاری شده است، چون محل دور شدن از مردم است و شاید محل جنگیدن با شیطان با شمشیر عبادات است. بی شک اهل بیت و خالص ترین پیروان آنان در محراب می ایستند. در زیارات ائمه علیهم السلام آمده است که آنان محراب های عبادتند. شکی نیست که آنان در هر عبادتی، محراب اهل حق اند. آنان کسانی اند که خداوند به

1- [1] - بقره/278و279.

مردم دستور داده است که در نزد آنان خدا را عبادت کنند. توضیحات در ذیل کلمه مسجد و....هم این معنا را تأیید می کند.

الحزب: به معنای گروهی از مردم، جماعتی از مردم و سربازان است. مورد آخر استعمال بیشتری دارد. تفسیر حزب همچون جند می باشد و در روایات بسیاری آمده است: علی! حزب تو، حزب من است و حزب من، حزب خداست.

در تفسیر قمی در باره آیه «أُوْلَئِکَ حِزْبُ اللَّهِ»(1) [آری حزب خداست] آمده است که ائمه علیهم السلام یاوران خدایند.(2) در ذیل کلمه غیب، صراحتاً خواهیم گفت که شیعه، همان حزب الله است.

در امالی از علی علیه السلام روایت شده: ما برگزیدگان خداییم و حزب ما حزب خداست و حزب شیطان، مردم ظالم هستند.

در سوره احزاب و... خواهیم گفت که احزاب تفسیر می شود به بنی امیه و دیگر کسانی که با علی علیها السلام جنگیدند و برای مخالفت با او با یکدیگر هم دست شدند. آنان باقی مانده احزاب پیشین اند که با خدا و رسولش جنگیدند.

آیه کریمه«فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»(3) [حزب خدا همان پیروزمندانند] در تفسیر واحدی به پیروان خدا و رسولش تفسیر شده که آنان پیروز می شوند، یعنی بر تمام خلق برتری دارند. در زیارت قائم(عج) آمده است: شهادت می دهم که حزب تو همان گروه پیروزند.

الحساب: و حسبان. کلمه دوم در سوره انعام، کهف و الرحمن آمده است. در دو سوره اخیر صراحتاً به عذاب تفسیر شده است. امام صادق علیه السلام آیه «حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاء»(4) [آفتی از آسمان بفرستد] در سوره کهف را به معنای عذاب و آتشی از جانب خدا و یا شمشیری از شمشیرهای قائم(عج) تفسیر کرد و در ابتدای این

1- [1] - مجادله/22.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 338.

3- [3] - مائده/56.
4- [4] - کهف/40.

حدیث در مورد بهشت و تفسیر آن به دنیا از کتاب کشف الغمه آمده است.

در ذیل کلمه شمس به تفسیر این کلمه در سوره الرحمن اشاره خواهد شد. اهل زبان تأکید دارند حسبان به معنای عذاب و بلاء و شر است و برخی از آنان می گویند واحد آن حسابه می باشد. اما کلمه حساب به این معنا نزدیک است و در معانی الاخبار از باقر علیه السلام روایت شده است: رسول الله فرمود: هر که از او حساب کشیده شود، عذاب می شود. شخصی گفت یا رسول الله پس کلام خداوند عزّ و جل به چه معناست که فرمود: «فَسَوْفَ یُحَاسَبُ حِسَابًا یَسِیرًا»(1) [به زودی اش حسابی بس آسان کنند] فرمود: آن به معنای از سر تقصیرات گذشتن و بخشودن است. در جوامع الجامع روایت شده که حساب یسیر، همان پاداش نیکی ها و آمرزش گناهان است، و این که هر کس به سختی حسابرسی شود، عذاب خواهد شد.

مؤلف گوید براساس این دو روایت می توان حساب را در بسیاری موارد براساس تمسّک به ولایت و غیر از آن به عذاب و پاداش در دنیا تفسیر کرد.

پس تأمل کن و از مسائل همچون «حسبتم» و امثال آن غافل مشو. زیرا این کلمات به معنای گمان کردن است. در ذیل کلمه زعم خواهد آمد که هر زعمی در قرآن دروغ است. یعنی زعم فقط به معنای توّهم به کار رفته است و از موارد استعمال آن به نظر می رسد که این گونه است.

الحاصب: در فرهنگ لغت حاصب به معنای بادی است که سنگ ریزه ها را به هوا بلند می کند. معانی دیگری هم برای آن ذکر شده است، اما مفسرین این کلمه را در قرآن بدین معنا تفسیر کرده اند: بادی که سنگ ریزه را بلند می کند. در ذیل کلمه ریح خواهد آمد که می توان این کلمه را به امام و مانند آن تفسیر کرد. پس دور از معنا نیست که حاصب را به فراخور تناسب به قائم علیه السلام یا سپاهیانش و مانند آن تفسیر کرد.

الحطب: می توان آن را مثل کلمه قود تفسیر کرد.

1- [1] - انشقاق/8.

الحوت: به معنای مفرد و جمع است. معنای آن نهنگ است. در ذیل کلمه السبت در مورد تفسیر حیتان در حکایت اصحاب السبت و تشبیه آن امت به نسل نبی صلی الله علیه و آله، سخن خواهیم گفت.

الحدیث: در قرآن به معنای مشهورش، خبر، سخن و روایت آمده است. اما به معنای جدید و ضد قدیم یا حادث در قرآن با لفظ محدث آمده است و در شرح آن خواهد آمد. در قرآن به صورت مفرد بسیار آمده است. در جاهای زیادی به معنای قرآن است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و می توان چنین کلماتی را به این معنا تفسیر کرد، اگر مرتبط به امر ولایت و امامت باشد؛ چون از آن چه بیان کردیم و آن چه در تفسیر کلمه قرآن و کتاب و مانند آن دو می آید، چنین برداشت می شود. بلکه گفته می شود قرائن این تفسیر در بعضی جاها آمده، همان طور که در سوره قلم و نجم و کهف و ...آمده است، اما به شکل جمع و با وجود این که کم آمده است، این تفسیر در مورد آن به سختی صدق می کند. همان طور که در سوره انبیاء آمده است: «مَا يَأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ مَّن رَّبِّهِم مُّحْدَثٍ...»(1) [هیچ پند تازه ای از پروردگارشان نیامد مگر این که بازی کنان آن را شنیدند] و همچنین در سوره شعراء می آید. همچنین در ذیل کلمه ذکر خواهیم گفت که تفسیر این دو آیه به امر به ولایت صحیح است و شاید هم این تفسیر در مورد کلمات هم معنی آن مناسب باشد.

الحرث: به معنای جمع کردن و کاشتن است. اما تفسیر آن در قرآن، کاشتن، زمین، نسل، مال، ثواب، عمل صالح، دین، شناخت ائمه علیهم السلام می باشد. در تفسیر عیاشی از باقر علیه السلام روایت شده: حرث زمین است.(2) از امام کاظم علیه السلام روایت شده که فرمود: حرث کاشتن است. در باره این آیه «مَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ»(3) [کسی که کشت آخرت بخواهد برای وی در

1- [1] - انبیاء/2.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 119، ح 289.
3- [3] - شوری/20 .

کشته اش می افزاییم] به ثواب کارش تفسیر شده است. در تفسیر قمی حرث به معنای دین است.(1)

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام در باره آیه مذکور روایت کرده است:

هر کس خواهان شناخت ائمه علیهم السلام باشد، حرث او را زیاد می کنیم. یعنی آن قدر آن را افزونی می بخشیم که بهره کافی از دولت آنان ببرد. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت شده: مال و فرزندان، حرث دنیایند و عمل صالح، حرث آخرت. گاهی خداوند هر دو را به آدمی می دهد.(2) در کافی از حسن بن امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده: امیرالمؤمنین علی علیه السلام خطبه خواند و مانند این حدیث را ذکر کرد.

مؤلف گوید برخی از این معانی مربوط به ظاهر و برخی مربوط به باطن کلام است. برخی نسبت به دنیا و برخی نسبت به آخرت گفته شده. با این وجود، برخی به برخی دیگر باز می گردد. به عنوان مثال کاملاً روشن است که شناخت ائمه علیهم السلام، همان ثواب و دین و عمل صالح و کشت آخرت به معنای ظاهری و باطنی اش هست و این از آن چه در آخرت می باشد هم برداشت می شود.

همان طور که در ذیل کلمه جلد گفتیم نسل و فرزندان، همان چیزی است که والدین کاشته اند، چنانکه در ذیل کلمه حبه گذشت و در کلمه زرع نیز خواهد آمد. همچون زرع و مال و نسل، گاه فقط مرتبط به دنیاست. اگر بدون شناخت ائمه علیهم السلام و کمک به دشمنان آنان و اعمالی نظیر آن باشد. در تفسیر دنیا نیز به این مطلب اشاره خواهیم کرد.

الحنث: به معنای گناه و شکستن قسم است. براین اساس می توان حنث عظیم را به ترک ولایت تفسیر کرد، چون یکی از بزرگترین گناهان است. آن چه در ذیل کلمه إثم آمد و در ذیل کلمات ذنب و عین خواهد امد، این معنا را تأیید می کند.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 247.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2 ،ص 247.

الحج: از لحاظ لغوی به معنای قصد است و پس از مدتی به قصد خانه خدا برای عبادت مشهور شده است. حج به نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نیز تفسیر شده است و گفته شده حج از فروع آنان است. همان طور که در باب چهارم فصل اول از گفتار اول، روایت مفضل بن عمر را ذکر کردیم. در ذیل کلمه صلاه نیز خواهیم گفت که ایشان فرمودند: حج، ما ائمه علیهم السلام هستیم. در آنجا به آن چه از استعاره و امثال آن برداشت می شود، اشاره خواهیم کرد و همچنین خواهیم گفت که در چه جاهایی می توان معنای حج و سایر عبادات را به معنای متعارفش از کلام دریافت. اما با نقل روایاتی از ائمه علیهم السلام و مقایسه با ولایت و اطاعت از آنان نتیجه خواهیم گرفت و روایات آتی این معنا را تأیید می کند. در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام در باره آیه کریمه «يَوْمَ الْحَجِّ الأَكْبَرِ»(1) [روز حج اکبر] چنین نقل شده: قیام قائم علیه السلام و فراخواندن مردم به سوی خویش.(2) در همین کتاب از امام باقر علیه السلام روایت شده: شایسته است که مردم قصد خانه خدا را کنند و آن را بزرگ بدارند تا بدین وسیله خداوند را بزرگ و عزیز بدارند و ما را زیارت کنند. زیرا ما ادله به سوی خداوندیم. آشکار است که معنای کلام نشانگر این است که حج از فروع ائمه علیهم السلام است. و این که غیر از شیعه حاجی نیستند و حاجی بودن مختص شیعه است. همان طور که در محاسن از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: غیر شیعه، مردم عادی اند و شما حاجی هستید.

امام عسکری علیه السلام در تفسیر فرمود: علی بن الحسین علیه السلام در عرفات به الزهری فرمود: سر و صدا چه فراوان و حج گزاران واقعی چه اندکند. الزهری گفت: آیا این هزاران نفر از مردم حجاج نیستد؟ سپس فرمود: به من نزدیک شو. دستش را بر چشمان او کشید. الزهری گفت: دیدم که آنان همه میمون و گرگ هستند و انسانی در میان آنان ندیدم. در میان ده هزار نفر فقط یک نفر انسان بود.

1- [1] - توبه/3.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2 ،ص 82 ،ح 15.

پس فرمود: الزهری، هر کس به حج بیاید و با دوستانمان دوستی کند و از دشمنانمان دوری کند و مسلمانی که از ما پیروی کند، آنگاه در این مکان در کنار حجرالاسود حاضر شود و امانات ما را حفظ و به عهدهایش وفا کند، او همان حاجی است و دیگران همانند آنان که دیدی. ای الزهری! منافقان و دشمنان محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و دشمنان محبینشان و دوستداران دشمنان شان حاجی نیستند. مؤمنان خالص دوستدار محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و مخالفین دشمنان آن دو فقط حاجی اند. ابوبصیر و غیره نظیر این روایت از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که به صورت خلاصه در باب دوم فصل دوم از گفتار اول ذکر کردیم و گفتیم امام، آنان را الاغ، میمون و خوک می دید.

الحجه: و احتجاج و کلماتی در این حوزه معنایی مثل حاج. معنای اصلی آن قطعاً کلام مستقیم است و قصد از آن دلیل و برهان است. بی شک نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام همگی حجت بر خلق خدایند. همان طور که بارها در مقدّمات و... آمده است و در مباحث بعدی هم خواهیم گفت. در احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت شده: رسول الله صلی الله علیه و آله در روز غدیر فرمود: خداوند ما را، یعنی ائمه علیهم السلام را حجت بر کم کاران و دشمنان و مخالفان و خائنان و گناه کاران و ظالمان تمامی جهان قرار داد.

در کنزالفوائد از ابوذر و در کتاب سلیم بن قیس نیز روایت شده: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت: علی علیه السلام حجت خدا بر خلق است و همچنین در هر امتی که پیامبر مرسلی دارد نیز حجت است و از آنان گواهی می خواهم که او را می شناسند. همچنین گفتیم که او حجت بر اهل آسمان و زمین است و احتجاج خدا و پیامبرانش هم به همین سبب است. همان طور که در ذیل کلمه برهان به این مطلب اشاره شد. اگر این مطلب را متوّجه شده ای دانسته ای که مراد از حجت فرد مخالف امر خدا آن است که در مقابل حجت خدا باشد.

الحرج: از لحاظ لغوی به معنای تنگنا است. از صادق علیه السلام روایت شده: حرج از ضیق تنگ تر است. در ذیل کلمه دین در تفسیر آیه «مَا یُرِیدُ اللهُ لِیجَعَلَ

عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ»(1) [در دین بر شما سختی قرار نداده است] خواهیم گفت که اعمال، همراه ولایت پذیرفته می شود. پس حرج، سختی و تنگنای غیر اهل ولایت را بیان می کند که عبادات و اعمال شان پذیرفته نمی شود. در ذیل کلمه ضیق و شرح و اسلام و... می آید که مراد از حرج در آن زمان سخت که برای منافقین ایجاد شد، به هنگام شنیدن دستور ولایت علی علیه السلام بود. برخی روایات در سوره نساء و اعراف و انعام و حج و... خواهد آمد و بر این اساس می توان از دو تفسیر مذکور در جاهای مناسب استفاده کرد.

الحدود: و محاده و کلمات هم معنی آن مثل (من حادّ الله) و... ، حدود جمع حد است و معنای اصلی آن فاصله و منع بین دو چیز است. مراد از حدودالله، حرام ها و ممنوعات است، زیرا از انجام آن منع شده است. از آن جمله حدود نهایتی برای چیزی تعیین کردن است. به همین دلیل گفته شده معنای اصلی آن منع کردن است. در باب پنجم فصل اول از گفتار اول گفتیم که ائمه علیهم السلام حدود قرآن هستند.

در مناقب ابن شهرآشوب در حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت شده: ماییم حدودالله و در ذیل کلمه حافظ روایاتی را نقل خواهیم کرد که آنان حافظان حدود الله هستند. شاید مراد از آن سایر حدود باشد که همراه ولایت شان است. قطعاً از معانی حدود الله بودن ائمه علیهم السلام، لزوم پیروی از آنان و تمسّک به ولایت شان است. در ذیل کلمه شر خواهد آمد که دشمنان شان اصل هر شری اند و هر زشتی و ناپسندی از جمله تجاوز از حدود الهی، از فروع آنان است. همچنین در باب چهارم فصل اول سخن امام علیه السلام را نقل کردیم که فرمود: اگر بگویم فلانی (یکی از خلفا) معبودی است که از حدود الهی تجاوز کرده که خداوند او را از آن نهی کرده است، راست گفته ام.

مراد، تعدّی از ائمه علیهم السلام و ترک ولایت شان است. محادّه الله، دشمنی با او و مخالفت و جنگ با او و دوری از اوست . گویی از حدود الهی تجاوز کرده است و از آن چه بیان کردیم این معانی ثابت می شود و خواهیم گفت که دشمنی ائمه علیهم

1- [1] - مائده/6 .

السلام و جنگ با آنان، دشمنی با خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و جنگ با آنان است. پس می توان آن چه معنای محاده الله و رسولش را دربرداشته باشد، به دشمنی با ائمه علیهم السلام نیز تفسیر کرد.

الحدید: این کلمه واضح است. اصل آن حدّه است و این معنا هم در سوره حدید و در دیگر سوره ها آمده است. در ذیل کلمه حدید، روایاتی خواهد آمد که نشان می دهد قلوب یاران قائم علیه السلام از آهن محکم تر است. همچنین در بعضی جاها، از جمله خود سوره حدید، به سلاح تفسیر شده است. در روایات آمده که قائم علیه السلام و یارانش سیف الله هستند و بر این اساس شاید بتوان به فراخور تناسب، حدید را به قائم علیه السلام و یارانش تفسیر کرد. حتی مطلقاً می توان اسلحه را به هر امامی و ولایت و برهان هایش تفسیر کرد. زیرا هر یک شمشیر و سلاح خدایند، برای این که یارانش را از شر دنیا و آخرت حفظ کنند، همچنان که ولایت و دلایل آن چنین است، چنان که ظاهر است. والله أعلم.

الحسد: آن است که آدمی ببیند برادرش نعمتی دارد و آرزوی زوال آن نعمت را بکند تا از او در درجه پایین تری باشد و شاید هم آرزوی زوال کامل آن را بکند، اگر چه خودش آن نعمت را نداشته باشد. گاهی بر غبطه نیز اطلاق می شود، یعنی این که آدمی آرزو کند خود نیز مانند آن نعمت را داشته باشد، اما آرزوی نابودی نعمت برادرش را نکند. در اغلب مواقع این صفت پسندیده است.

در ذیل کلمه ناس و فضل روایاتی را خواهیم گفت که صراحتاً می گوید ائمه علیهم السلام مورد حسد واقع می شوند. پس دشمنان شان حسودند، که به فضائل وامامت آنان و برتری که خداوند به آنان عطا کرده حسد می ورزند.

بدان روایاتی در باره حسد برخی انبیاء سخن می گوید که مراد از آن غبطه است. و تنها شامل آرزوی آن منزلت می شود. ان شاءالله در سوره بقره در داستان خوردن میوه درخت توسط آدم علیه السلام می آید.

الحصید: و حصاد. در تفسیر قمی(ره) در باره آیه کریمه «جَعَلْنَاهُمْ حَصِیدًا»(1) [تا آنان را درو شده گردانیدیم] گفته شده: یعنی با شمشیر قائم علیه السلام درو شدند.(2) از طریق این آیه می توان مواردی را که به معنای درو کردن محصولات نیست تفسیر کرد. تفسیر به حصاد و مترادفاتش به استفاده از علوم و مانند آن بهتر است، همان طور که در تفسیر حرث گفتیم و خداوند عالم است.

الحفده: این کلمه یک بار در سوره نحل آمده است و در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده: حفده فرزندان دخترند. و ماییم حفده رسول الله.(3)

الحامدون: و حمید و حمد و آن چه شامل معنای حمد می شود. مقصود از حمد و شکر یکی است، همانند سوره فاتحه. در تفسیر عیاشی و قمی (ره) آمده است مراد از آیه کریمه «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ»(4) [(آن مؤمنان) همان توبه کنندگان پرستندگان] ائمه علیهم السلام است واین آیه در شأن علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام نازل شده است. بر این اساس می توان حمید و مانند ان را به فراخور تناسب به امام علیه السلام تفسیر کرد، چون بی شک امام حامد است و محمود و امام در هر حالتی چه سختی و چه راحتی، نعمت های عظیم الهی را حمد می کند که بزرگترین آنها هدایت به سوی توحید و نبوّت و ولایت است.

الأحبار: جمع حبر با فتحه و سکون و با کسره حاء نیز می باشد. از لحاظ لغوی به معنای عالم و صالح می باشد. به همین سبب به علماء یهود أحبار گفته می شود. بدین معنا با لفظ احبار در قرآن آمده و نیز با لفظ یحبرون به معنای در ناز و نعمت به سر بردن آمده است. تفسیر آن به مدح ائمه علیهم السلام در برخی آیات بعید نیست. صدوق از امام صادق علیه السلام روایت کرد: ماییم احبار روزگار. در زیارت امام علی علیه السلام آمده: شهادت می دهم که تو حبر روزگاری. اما در تفسیر

1- [1] - انبیاء/15 .
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2 ،ص 43.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2 ،ص 286 ،ح 46.
4- [4] - توبه/112.

عیاشی از امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالأَحْبَارُ»(1) [و (همچنین) الهیون و دانشمندان] روایت شده که ربانیون ائمه علیهم السلام هستند نه انبیاء و آنانند که مردم را با عمل شان تربیت می کنند. احبار شامل علماء است نه ربانیون.(2) شاید جمع بین روایات، بهتر باشد، یعنی در روایتی که احبار با ربانیون آمده است، مصداق احبار، علما باشند. و خداوند عالم است. برخی آیات در باره ذمّ برخی از احبار به سبب خوردن اموال مردم به ناحق و بازداشتن از سبیل الله بیان شده است. در این صورت آن را تفسیر می کنیم به علمای مخالف و پیشوایانی که کارشان بازداشتن از سبیل الهی است. پیشوایانی که مردم را به عدم پیروی از ائمه علیهم السلام دستور می دهند.

الحجر: و مترادفات آن مثل حجاره. خداوند تعالی در کتابش قلوب کفار را در قساوت به سنگ تشبیه کرده است. تفسیر آن قلوب مخالفین و رؤسایشان است. همان طور که از توضیحاتی که در ذیل کلمه قلب و اصنام وارد شده چنین برمی آید. پس در موارد متناسب می توان به آن تفسیر کرد. در ذیل کلمه «عین» هم خواهم گفت که به سبب فوران علم و هدایت از آن، شاید بتوان حجر را در موارد متناسب به امام تفسیر کرد. به این دلیل که امام با شمشیر و براهینش بر سر دشمنان خدا می کوبد و قوی بودنش در مسیر الهی را چنین می توان تفسیر کرد. همان طور که ذیل کلمه حدید بیان کردیم. والله أعلم.

الحذر: و کلماتی در این حوزه معنایی مثل یحذر و مانند آن. اصل حذر با کسر به معنای پرهیز کردن است. حذر با کسره وسیله پرهیز کردن نیز می باشد، مثل اسلحه و امثال آن. این معنا از حدید و.... برداشت می شود. واضح است که حذری به غیر از تمسک به ائمه علیهم السلام و ولایت شان معنی ندارد. بلکه تنها این کار حذر است و رها کردن حذر و رها کننده آن (حذر به همراه ائمه علیهم السلام و ولایت شان)

1- [1] - مائده/44.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 351، ح 119.

موجب آن می شود که آدمی از آن شخص و همه مسائل مرتبط با او حذر کند.پس تأمل کن تا دریابی.

التحریر: به معنای آزاد کردن و در سوره نساء، مائده و مجادله، عبارت «تحریر الرقبه» به معنای آزاد کردن برده است. در سوره آل عمران، محررّا به معنای آزاد آمده است. در ذیل کلمه فک ،توضیحاتی خواهیم داد که دلالت می کند بر تفسیر تحریر الرقبه به نجات آدمی از گمراهی و آتش و هدایتش به سوی ایمان به خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام. خلاصه کلام این که مراد، رهایی از آتش و نجاتش از دستان شبه گمراهان به واسطه تعلیم ولایت و هدایت است. پس در توضیحات کلمه عبد تدبّر کن تا به تفسیر حر نیز پی ببری.

الحرّ: ضد حرّ سرما است. می توان آن را به فراخور تناسب، به متضاد کلمه برد تفسیر کرد.

الحریر: در برخی جاهای قرآن برای اشاره به بهره اهل جنت از نعمت ها از فرش و حریر و لباس تعبیر شده است. در ذیل کلمات فرش و لباس توضیحاتی خواهد آمد. همان طور که در ذیل کلمه ثیاب هم بیان کردیم که می توان آن را به برخی از انواع علوم تفسیر کرد.

الحسره: در فرهنگ لغت آمده است: حسره یحسِره و یحسُره حسراً روی آن را باز کرد و کنار زد. تحسّر به معنای حسرت خوردن است. تحسّر واضح است و مواردی در قرآن آمده است مثل سوره کهف: «وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ»(1) [و آنان را از روز حسرت بیم ده] و مراد روز قیامت به هنگام ذبح مرگ است. براساس آن چه در ذیل کلمات حشر و قیامت و یوم و... خواهد آمد و تفسیر آن چه در قیامت کبری می آید، می توان یوم الحسره را نیز به زمان رجعت تفسیر کرد. صورت را هم به فراخور تناسب به حسرت خوردن دشمنان ائمه علیهم السلام و یاران شان در رجعت و ترک ولایت تفسیر کرد. و خداوند عالم است.

الحشر: و مشتقات آن. گفتیم که هر کلمه ای که بیان کننده روز قیامت است را

1- [1] - مريم/39 .

می توان به بازگشتن تفسیر کرد. در تفسیر قمی در باره آیه کریمه «ذَلِکَ حَشْرٌ عَلَیْنَا یَسِیرٌ»(1) [این حشری است که بر ما آسان خواهد بود] گفته شده: حشر به معنای برانگیخته شدن در هنگام بازگشت است(2). روایات دیگری در تفسیر آخره و بعث و... به بازگشتن دلالت می کند.

آنچه در ذیل کلمه نشور و ....می آید نیز این کلام را تأیید می کند. در برخی روایات آمده است که گاهی مراد، بازگشتن است. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «وَیَوْمَ نَحْشُرُ مِن کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجًا»(3) [و آن روز که از هر امتی گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده اند محشور می گردانیم] سؤال شد. امام فرمود: مردم در باره آن چه می گویند؟ گفتند: می گویند آن در روز قیامت واقع می شود. فرمود: خداوند از هر امتی گروهی را جمع می کند و باقی را رها می کند؟! این آیه فقط در باره رجعت است. آیه قیامت این است: «وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»(4) [و آنان را گرد می آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمی کنیم](5) و در بصائر از علی علیه السلام روایت شده: من گردآورنده به سوی خدایم.

در مجمع البیان از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شد: من گردآورنده ای هستم که مردم در کنارم جمع می شوند و من آخرین نبی صلی الله علیه و آله هستم و پس از من پیامبری نیست.

الحصر: و آن چه شامل این معنا می شود، به معنای تنگناست. حصر الصدر برخلاف شرح الصدر است. و در ذیل کلمه حرج گفتیم و در ذیل ضیق نیز خواهیم گفت که تفسیر آن دو چیست. به همین سبب به کلمه حرج رجوع کن و تدبّر کن تا به معانی آن پی ببری.

الحضار: و کلماتی در این حوزه معنایی مثل محضرین و مانند آن.

1- [1] - ق/44.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 303.
3- [3] - نمل/83.
4- [4] - کهف/47 .
5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 106.

بدان که بیشتر موارد احضار در قرآن مواردی است که می توان چنین تفسیر کرد: خداوند تعالی، دشمنان ائمه علیهم السلام و اعمال شان را در روز قیامت برای مجازات شان در آتش احضار می کند، چون بیشتر آنها در مورد کفار به کار گرفته شده است. همچنین می توان به احضار در رجعت تفسیر کرد، چون رجعت، خود، قیامت صغری است.

الحمیر: به شکل مفرد و جمع. در باب دوم فصل دوم از گفتار اول بیان کردیم که مخالفین، الاغ هستند. پس تفسیر این کلمه به مخالفین به فراخور تناسب، بعید نیست. روایتی در کتاب النصوص از امام صادق علیه السلام در مورد مخالفین، این کلام را تأیید می کند: نماز و روزه و علوم شان، شما را فریب ندهد، زیرا آنان خرانی رمیده شده اند.

الحواریون: حواری، همان پاک و مطهر است. گفته اند آنان یاران پیامبران اند که در پذیرش آنان و یاری شان خلوص دارند. از امام رضا علیه السلام روایت شده آنان حواریون نامیده شدند چون خود را خالص کرده اند و دیگران را هم با موعظه و یادآوری از کثافت گناهان، پاک ساخته اند(1). کفعمی (ره) گفت: اصل این کلمه مختص دوازده یار حضرت عیسی علیه السلام است که در رأس شان شمعون بن حمّون الصّفا جانشین عیسی بر مؤمنین بود، اما بعد در مورد راستگویانی که شبیه آنان بودند نیز استعمال شد.

در التوحید از امام رضا علیه السلام نقل شده که عالم ترین و برترین آنان لوقا بود. صدوق در کمال الدین از ابورافع روایت کرد: آن که جانشین عیسی نورالله و حکمتش شد و کتابش را آموخت، شمعون بن حمون الصفا بود. اگر چنین باشد بدان که در مناقب ابن شهرآشوب از أنس روایت شده: از نبی صلی الله علیه و آله پرسیدم حواریون شما چه کسانی اند؟ فرمود: 12 امام پس از من از فرزندان علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام، آنان حواریون من هستند.

در روایت دیگری آمده آنان به تعداد حواریون عیسی هستند، دوازده نفر.

1- [1] - علل الشرائع، ج 1، ص 101، باب 72.

در الکافی از صادق علیه السلام روایت شده، حواریون عیسی علیه السلام پیروان او بودند و شیعه ما حواریون ما هستند و حواریون عیسی از یاران ما مطیع تر نبودند. بر این اساس می توان آیات راجع به حواریون را در مورد ائمه علیهم السلام و شیعه آنان تطبیق داد. بدان که این کلام از آن چه گفتیم و دیگر روایات برداشت می شود. روایاتی که گفته اند، تمامی حواریون عیسی در زمان حیات شان بر طریق خیر بودند. اما در تفسیر السدی و دیگر مخالفین آمده است برخی از آنان پس از عیسی مرتد شدند. در میان آنان کافر و منافق بودند. ما می دانیم که آنان به حسن حال طلحه و زبیر، استناد می ورزند که آنان از حواریون رسول الله بوده اند. ما می توانیم بگوییم شما خود معترفید به ارتداد برخی حواریون عیسی. پس در میان امت هم چنین شده است. همچنین برخی روایات در تفسیر قمی آمده است که عیسی در شب عروجش به آسمان دوازده یارش را نزد خود جمع کرد. آنان را از عروجش و ارتداد برخی از آنان مطلع ساخت. و این که هر که شمعون را تبعیت کند، به حقّ است. اما در این روایت به صراحت بیان شده که تمامی آنان حواریون بودند. بلکه ظاهر روایت چنین است که با یارانش وداع کرد. روشن است که در میان یارانش، نیکان و غیرنیکان بوده اند. شاید در آن زمان لفظ حواریون بر غیر از آن دوازده نفر نیز اطلاق می شد، همان طور که در این آیه نیز چنین است و خداوند عالم است.

الحور: زنان اهل بهشتند. واحد آن حوراء است. چشمی که سفیدی اش خیلی سفید و سیاهی اش خیلی سیاه است و در ذیل کلمه فرش خواهد آمد که آن به حور تفسیر شده است. در این جا نیز می توان چنین تفسیر کرد.

المحیض: در روایات متعددی آمده است که تنها کسی با علی علیه السلام دشمنی می کند که از طریق زنا تولد شده باشد و یا مادرش در حالت حیض به او حامله شده باشد. همچنین می توان محیض را به عدم ولایت ائمه علیهم السلام تفسیر کرد، با توجه به تضاد آن در ذیل کلمه طهر و تناسب آن با توضیحاتی بر ذیل ایذاء.

الحبط: و احباط و مشتقات آن مثل احبط و...احباط همان نابود شدن و باطل کردن اعمال است. به گونه ای که پاداشی در بر نمی گیرد. همان طور که ایات و

ص:360

روایات بر این معنا دلالت می کنند. از سوره های زمر و قتال و دیگر سوره هایی که احباط را در بردارند، روشن می شود که این کلام فقط در حق کسانی است که ولایت را رها کرده اند و همچنین دشمنان ائمه علیهم السلام. و به معنای باطل کردن اعمال است. توضیحاتی که در ذیل تبدیل گفتیم از جمله نیکی ها و بدی ها در روز قیامت هم بدین معناست. یعنی اعمال را پراکنده می سازد و این همان حبط است و در مورد دشمنان ولایت به کار می رود.

الحطه: در ذیل کلمه باب گفتیم. در ذیل سفینه نیز خواهیم گفت که ائمه علیهم السلام به خصوص علی علیه السلام در حطه بنی اسرائیل هستند و معنای حطه، ریزش گناهان است. برخی مفسرین می گویند حطه به معنای لااله الا الله است.

الحظ: بهره یا مخصوص بهره خیر و فضل است. در ذیل کفل خواهیم گفت که مراد از «كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ»(1) [از رحمت خویش شما را دو بهره] حسنین علیهما السلام است. کفل به معنای بهره و نصیب است. بر این اساس شاید بتوان حظ را به فراخور تناسب به کلماتی از این قبیل تفسیر کرد، یعنی امور مربوط به ولایت و ترک آن.

الحافظ: و حفظه و حفیظ و مستحفظون و مترادفات و مشتقات آن. در ذیل کلمه أوّاب گفتیم که شیعه هر أوّاب و حفیظی است. پس می توان این کلمات را با توجه به تناسب شان، به این معانی تأویل کرد. این تأویل متناسب با بسیاری آیات است. در آیات و ادعیه فراوانی آمده است که آنان حافظان دین خدایند. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: قطعاً ائمه علیهم السلام همان حافظان و عالمان حدود الهی اند. در زیارات آمده: شهادت می دهم که شمایید حافظان حدود الهی.

در الکافی از امام رضا علیه السلام روایت شده که در حدیثی فرمود: همانا امام حافظ دین خداست. در باب دوم فصل اول از امام صادق علیه السلام روایت کردیم: همانا خداوند تعالی ما را امین و حافظ خزانه دار خود قرار داد.

1- [1] - حدید/28 .

در زیارات آمده: شمایید حافظان خدا و حافظان امانت های خداوند. در زیارت جامعه آمده: شمایید امانت محفوظ. در ذیل کلمه امانت هم گفتیم: اطلاق حفظ فقط بر معنای لغوی آن بسیار آمده است. همچنین از این غافل مشو که حفیظ و حافظ بودن خداوند تعالی بدین معناست که در حق ولایت، آنان را از هر بدی حفظ می کند و در مورد دیگران مراقب اعمال بدی است که از آنان سر می زند.

الحرف: و تحریف و مشتقات آن مثل یحرّفون و مانند آن. اصل معنای تحریف تغییر دادن است و در سوره نساء و مائده آمده است: «یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ»(1) [کلمات را برمی گردانند] و در سوره بقره آمده «یَسْمَعُونَ کَلاَمَ اللّهِ ثُمَّ یُحَرِّفُونَهُ»(2) [گروهی از آنان سخنان خدا را می شنیدند سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می کردند] و مراد از آن برحسب تأویل دشمنان ائمه علیهم السلام هستند که قرآن را تغییر می دادند. همان طور که در باب های گفتار دوم به خصوص در خبر زندیق که در باب سوم ذکر شد، گفتیم آشکار است که دشمنان ائمه علیهم السلام و غاصبین خلافت ، قرآن را تغییر دادند و تحریف کردند. در دعای دو بت قریش آمده است: آن دو، کتابت را تحریف کردند و در سوره حج تفسیر آیه کریمه «مَن یَعْبُدُ اللّهَ عَلَی حَرْفٍ»(3) [و از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر یک حال (و بدون عمل) می پرستد] خواهد آمد که کسانی که در مورد نبی صلی الله علیه و آله و قرآن شک دارند و مشخص است که ولایت نیز شامل آن می شود. بر این اساس تفسیر این کلام و مترادفاتش، شکاکین در مورد ولایت است. و افرادی شبیه به آنان که در دین شان ثبوت ندارند و به همین دلیل در برخی روایات آمده که شامل کسانی می شوند که غیر ائمه علیهم السلام را خلیفه خود قرار دادند.

1- [1] - نساء/46.
2- [2] - بقره/75.
3- [3] - حج/11.

الحلاف: و کلماتی در این حوزه معنایی مثل آیه کریمه «یَحْلِفُونَ لَکُمْ»(1) [برای شما سوگند یاد می کنند] و مانند آن. در تفسیر قمی آمده است: حلاف دوم، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند خورد که او پیمانی را نقض نمی کند.

مؤلف گوید روشن است که آیات حلف درمورد منافقین به کار رفته است و بی شک حلاف دوم و امثال او در نفاق و سوگند، شریک بودند، آنان مصداق تفسیر آن آیات هستند و مراد، سوگند مرتبط به ولایت می باشد، که این امر در توضیحات کلمات یمین و قسم خواهد آمد.

الحنف: به شکل مفرد و جمع به طریق مستقیم حرکت کردن است. گفته شده اصل معنای حنف این است: پای او به طرف داخل کج شد. به همین دلیل به کسی که متمایل شود، حنف گویند. اندیشه حنیفیه همان راه راست است که از باطل به سوی حق متمایل می شود و حنیف همان مسلمان متمایل به دین مستقیم است. جمع آن حنفاء است. دین حنیف یعنی راه مستقیمی که هیچ کجی در آن وجود ندارد. در میان عرب، حنیف کسی است که بر دین ابراهیم علیه السلام باشد، زیرا او عادل بود و از بت هایی که پدر و قومش می پرستیدند به سمت عبادت خداوند تعالی متمایل شد. به همین دلیل به سنت هایی که ابراهیم علیه السلام در جامعه وضع کرد، مثل ختنه کردن و... حنیفیه گفته می شود. واضح است که ولایت نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام همان اندیشه حنیفیه است. و از سنن ابراهیم و طریقه اوست. مسلمان صراط مستقیم را در پیش می گیرد و از باطل به سوی حق متمایل می شود، پس می توان حنیف را به این طریق و کسانی که در این طریق پیش می روند تفسیر کرد. به همین دلیل در کافی و تفسیر قمی از باقر علیه السلام در باره آیه کریمه «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا»(2) [پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن] روایت کرده که فرمود: این همان ولایت است. در ذیل کلمه فطره هم مطالبی در تأیید این کلام می آید.

1- [1] - توبه/96.
2- [2] - روم/30.

الحدائق: جمع حدیقه است و به معنای بهشت و باغ می باشد. در ذیل کلمه جنه و تفسیر آن و مترادفاتش گفتیم.

الحریق: و آن چه شامل حرق می شود. عذاب حریق در مواردی از آیات قرآن آمده است. در ذیل کلمه عذاب و نار وامثال این دو تفسیرهایی خواهد آمد که می توان در این جا به کار برد، چون مقصود تمامی آنها یکی است. از این غافل مشو که گاهی فقط معنای لغوی آن مدنظر می باشد.

الحق: ضد باطل است. زمانی که گفته می شود چیزی حق است، یعنی ثابت و لازم واجب و مطابق با واقعیت است. از آن جمله آیه کریمه «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ»(1) [آری گفته (خدا) در باره بیشترشان محقق گردیده است] در سوره یس، یعنی ثابت و واجب شد و امثال آن زیاد است و أحق، برتر و واجب تر است و معانی سایر مشتقات حق به همین صورت است. اما معنای اصلی حق در قرآن به ولایت و امامت و حق آل محمد علیهم السلام و به نبی صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و قائم علیه السلام تأویل شده. در برخی آیات به ظهور ائمه علیهم السلام تأویل شده است و در برخی روایات به رجعت و شاید به قائم علیه السلام بازگردد. در باره کلام خداوند «إِنَّهُ لَحَقٌّ»(2) [که آن قطعا راست است] به امام تأویل شده و این روایت را در همین جا ذکر می کنیم. و در زیارات برگزیده ای آمده: حق همان است که شما به آن راضی شدید.

خلاصه، مرجع تمامی تأویل ها از حق به امور امامت ائمه علیهم السلام باز می گردد، همان طور که به اقتضای متضاد باطل بودنش، به فراخور تناسب چنین تأویل می شود. از این امر غافل مشو که گاهی به معنای مصدری معروفش هم آمده است.

1- [1] - یس/7.
2- [2] - یونس/53.

باید برخی آیات مرتبط به این تفسیر را ذکر کنیم. در مناقب ابن شهرآشوب از امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «قَدْ جَاءکُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِن رَّبِّکُمْ» (1) [ای مردم آن پیامبر (موعود) حقیقت را از سوی پروردگارتان برای شما آورده است] روایت شده: این آیه در مورد ولایت علی علیه السلام است. همچنین روایت کرده اند: امام صادق علیه السلام فرمود: قطعاً ولایت علی علیه السلام حق و ثابت است.

در کتاب الحافظ ابونعیم و دیگر بزرگان از علی علیه السلام روایت شده: هنگامی که آیه نجوی نازل شد، ده بار با نبی صلی الله علیه و آله نجوا کردم و از جمله این که از او پرسیدم حق چیست؟ فرمود: اسلام و قرآن و ولایت که به تو برمی گردد.

مؤلف گوید بیان اسلام و قرآن تفسیری است که نیاز به تأویل ندارد، بلکه روشن است که ولایت نیز چنین است، همان طور که در برخی آیات خواهد آمد.

در کافی در باره آیه کریمه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ» (2) [و حق خویشاوند را به او بده] از امام صادق علیه السلام نقل شد: علی از آنان است و حقش جانشینی است که برای او نهاده شده است و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوّت. در روایات آمده است که حقّ فاطمه علیها السلام فدک بود و در جای خود در سوره بنی اسرائیل به آن می پردازیم.

در تفسیر فرات بن ابراهیم از صادق علیه السلام آیه کریمه«وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» (3) [و همدیگر را به حق سفارش کرده اند] به ولایت علی علیه السلام (4) تأویل شده است. در روایت مفضل از امام علیه السلام به امامت تأویل شده است.

در تفسیر عیاشی از جابر روایت شده: از ابوجعفر علیه السلام در باره آیه کریمه «وَیُرِیدُ اللّهُ أَن یُحِقَّ الحَقَّ بِکَلِمَاتِهِ» (5) [و(لی) خدا می خواست حق (اسلام) را

1- 1 - نساء/170.
2- 2 - اسراء/26.

3- 3 - عصر/3.
4- 4 - تفسیر فرات کوفی، ج 2، ص 607.
5- 5 - انفال/7.

با کلمات خود ثابت کند] پرسیدم. امام فرمود: تفسیر باطن این کلام این است که خداوند می خواهد، اما هنوز این کار را انجام نداده است. و «یُحِقَّ الحَقَّ» [حق (اسلام) را ثابت کند] حق آل محمد علیهم السلام است و «بِکَلِمَاتِهِ» [با کلمات خود] همان علی علیه السلام است. مراد این است که خداوند حق آل محمد علیهم السلام را در زمان قیام قائم علیه السلام می دهد. و «یُبْطِلَ الْبَاطِلَ» [و باطل را نابود گرداند] یعنی قائم علیه السلام به هنگام ظهورش، باطل بنی امیه را باطل می کند. «وَیَقْطَعَ دَابِرَ الْکَافِرِینَ»(1) [و کافران را ریشه کن کند] در باره بنی امیه است.(2) در ذیل کلمه دبر توضیحاتی خواهد آمد. در تفسیر قمی (ره) در باره کلام خداوند «وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءهُمْ»(3) [و اگر حق از هوس های آنها پیروی می کرد] گفته شده که حق، همان رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هستند. در تفسیر فرات از امام صادق علیه السلام روایت شده: علی علیه السلام در خطبه ای فرمود: به خداوند سوگند که من همان حقم که خداوند به آن دستور داده است. پس بعد از حق چه چیزی جز گمراهی وجود دارد؟

در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام در باره کلام خداوند «سَنُرِیهِمْ آیَاتِنَا فِی الْآفَاقِ وَفِی أَنفُسِهِمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»(4) [به زودی نشانه های خود را در افقهای گوناگون و در دلهایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او حق است] روایت شده در آفاق با نقض پیمان های مردم در مناطق مختلف و در انفس خود با مسخ شدن برایشان روشن می شود که او قائم آل محمد علیهم السلام است. در تفسیر قمی در باره آیه کریمه «وَیَسْتَنبِئُونَکَ أَحَقٌّ هُوَ»(5) [و از تو خبر می گیرند آیا آن راست است] گفته شده: اهل مکه از تو می پرسند آیا علی حق و

1- [1] - انفال/8 .
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 55 ،ح 24.
3- [3] - مؤمنون/71.
4- [4] - فصلت/53.
5- [5] - یونس/53.

امام است؟ «قُلْ إِی وَرَبِّی إِنَّهُ لَحَقٌّ»(1) [بگو آری سوگند به پروردگارم که آن قطعا راست است] یعنی بلی امام است و قمی(ره) گفت: و مانند آن بسیار است.

در کنزالفوائد از باقر علیه السلام روایت شده که در باره کلام خداوند «حَتَّی جَاء الْحَقُّ»(2) [تا حق آمد] فرمود: منظور از حق، ظهور علی ابن ابیطالب و امامان پس از او است.

در ذیل کلمه خروج و یوم خواهیم گفت «یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَةَ بِالْحَقِّ»(3) [روزی که فریاد (رستاخیز) را به حق می شنوند] به رجعت تفسیر می شود. با توجه به آن چه در این جا ذکر کردیم و مطالب آتی و همچنین با توضیحات ذیل کلمه الحاقه، نتیجه می گیریم که الحاقه نیز رجعت، تأویل می شود و در ذیل کلمه دین، دین حق به ولایت تفسیر می شود. در ذیل صراط خواهیم گفت که آنان همان صراط حق اند. در ذیل جمع نیز گفتیم که جماعه همان اهل حق است. پس تأمل کن.

الحلق: در دو سوره بقره و فتح به معنای تراشیدن مو با تیغ است. تفسیری که در ذیل کلمه تفث کردیم را نیز می توان در این جا به کار برد.

الحیق: و کلماتی در این حوزه معنایی و مشتقات آن مثل حاق یحیق. معنای اصلی حیق بازتاب مکروهی است که انسان آن را انجام داده و او را فرا گرفته همراه اوست، بر او واجب و شامل او می شود. بی شک هیچ مکروهی بدتر از دشمنی اهل بیت علیها السلام و کارهای این چنین نیست. پس این کلمه در مورد منکران و انکارشان به کار می رود. و توضیحات در ذیل احاطه آن را تأیید می کند.

الحبک: با دو ضمه، جمع حباک و به قول مشهور به معنای راه است. یک بار در سوره ذاریات به کار رفته است. در ذیل سماء توضیح خواهیم داد که به علی علیه السلام تفسیر می شود.

1- [1] - همان.
2- [2] - توبه /48 .
3- [3] - ق/42.

استاد علامه مان (ره) پس از ذکر روایت دال بر این معنا گفت: شاید معنایش این باشد که علی علیه السلام همان حبک است، به معنای زینت و راه. حبک به معنای راه و یا ستاره هایی است که زینت آسمانند. ان شاءالله در سوره مذکور، توضیحات لازم را بیان خواهم کرد.

الحبل: معنای عرفی آن مشخص است. در سوره آل عمران آمده است: «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ»(1) [به ریسمان خدا چنگ زنید] «وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ»(2) [و ریسمان مردم] تفسیر حبل الله به قرآن و ائمه علیهم السلام محکم و متواتر است، زیرا در تفسیر آیه اول از روایت متواتر ثقلین و روایات بسیار دیگری که در مورد این لفظ آمده بیان شده است: همانا علی علیه السلام ریسمان محکم الهی است. در اثبات این مطلب، خطبه ها و زیارات امام کافی است. در کتاب العمده از امام صادق علیه السلام روایت شده: ماییم حبل الله که خداوند تعالی در مورد آن فرمود: «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ» [به ریسمان خدا چنگ زنید] روایاتی این چنین بیش از حد شمارش است. روایاتی که می گوید مراد، ولایت است و مشخص است که با توجه به حبل الله بودن آنان تفسیر شده است.

استاد علامه (ره) گفت: قرآن و ائمه علیهم السلام به حبل تشبیه شده اند، فقط به این دلیل که این دو وسیله خلق به سوی خدایند، چون به وسیله آن دو و با پیروی و تمسّک به آن دو، خلق به قرب الهی و عشق و کرامت و بهشتش دست می یابند. گویا هر یک از این دو ریسمان است که بین خدا و خلقش کشیده شده اند.

خلاصه کلام این که لفظ حبل الله، استعاره از آن دو می باشد.چون همان طور که تمسّک به حبل، موجب حفظ آدمی از نابودی است، پیروی از آن دو موجب رهایی از هلاکت است. در روایاتمان آمده مراد از ریسمانی از جانب خدا و ریسمانی از مردم در آیه دیگر، قرآن، علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام هستند. در کتاب الغیبه با استناد به جابر انصاری روایت شده: از رسول الله صلی الله علیه و آله در

1- [1] - آل عمران/103.
2- [2] - آل عمران/112.

مورد حبل در آیه کریمه «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا»(1) [و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید] سؤال شد. فرمود: آن کلام خداوند است که فرمود: «إِلاَّ بِحَبْلٍ مِّنْ اللّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ»(2) [مگر آن که به پناه امان خدا و زینهار مردم (روند)] اولی کتاب خدا و دومی علی علیه السلام است. روایتی هم در ذیل کلمه اعتصام خواهد آمد.

در تفسیر عیاشی در باره آیه کریمه «إِلاَّ بِحَبْلٍ مِّنْ اللّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ» [مگر آن که به پناه امان خدا و زینهار مردم (روند)] از امام صادق علیه السلام نقل شد. حبل الله کتاب او و حبل الناس، علی بن ابی طالب است.(3) مخالفانمان به سبب ذکر روایت ثقلین، باید کلام ما را بپذیرند. چون آنها نیز این حدیث را بارها نقل کرده اند، به گونه ای که مسلم شده است. دراین حدیث حَبْلُ الله بودن قرآن صراحتاً بیان شده است و اشاره شده که اهل بیت هم این چنین هستند. و تأکید شده برای رهایی از هلاکت باید به هر دو مورد تمسک جست و این که هر دو با هم و در کنار هم خواهند بود تا در روز قیامت بر نبی صلی الله علیه و آله وارد آیند. در برخی روایات شان هم بر این امر تأکید شده است، همان طور که در تفسیر زمخشری و غیره از رسول الله روایت شده: فاطمه علیها السلام شادی قلب من است و فرزندانش ثمره قلب من هستند و همسرش نور چشمان من و ائمه علیهم السلام از فرزندان او امینان پروردگارم هستند و ریسمان ممتدّ بین او و خلقش هستند. هر کس به آنان تمسّک جوید، نجات می یابد و هر کس از آنان دوری کند، سقوط می کند. در تفسیر آیه، تحقیق بیشتری در مورد علّت این امر خواهیم کرد. به این ترتیب می توان آیه کریمه «حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ»(4) [بر گردنش طنابی از لیف خرماست] و مانند آن را بر دشمنی اهل بیت تفسیر کرد.

1- [1] - آل عمران/103 .
2- [2] - آل عمران/112.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 219، ح 131.
4- [4] - مسد/5.

الحلال: و ما أحل الله. حلال ضد حرام است. در باب دوم فصل اول با سندهای متعدد ثابت کردیم تمامی آن چه خدا حلال کرد در کتاب هست و مراد از آنها در بطن قرآن، ائمه هدی هستند. همچنین در باب چهارم از همان فصل گفتیم مراد از حلال و محللات در بطن قرآن شناخت پیامبران و ولایت شان و پیروی از آنان است و محلل هم همان است که آنان حلالش می دانند و آنانند اصل حلال و دستور به پیروان شان برای اطاعت و بندگی خدا از فروع آنان است. به فراخور تناسب در ذیل کلمه حرام به برخی از این معانی اشاره خواهیم کرد.

الحامل: و محمول و کلماتی در این حوزه معنایی. در قرآن آمده است، حاملین عرش و کسانی که با نوح زینت و غیر را حمل می کنند. همچنین حمال الذنوب در قرآن ذکر شده که شامل زشتی و شر می شود. از تفسیر متعلقات این صفت و روایات دیگر مشخص است که مراد از اولی، ائمه علیهم السلام یا یاران شان هست و دومی، دشمنان و مخالفان شان. مثل خلفای جور و یاران شان. در ذیل کلمه عرش می گوییم که آن به علم تفسیر می شود و ائمه علیهم السلام حاملان آن هستند.

در بصائر از صادق علیه السلام روایت شده: ماییم حاملین عرش، در روز قیامت. در کنزالفوائد و... از امام باقر علیه السلام نقل شده: کسانی که عرش را به معنای علم حمل می کنند، چهار نفر از اولین اند و چهار نفر از آخرین. و آنان محمد صلی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین علیه السلام هستند و در اطرافشان یاران و شیعیان آنها هستند.

در کنزالفوائد از امام کاظم علیه السلام نقل شده: ماییم که با نوح می آییم.

در مناقب از صادق علیه السلام نقل شده: ماییم حاملان کتاب. در روایت آمده است: درود بر شما حاملین فرقان الله. در زیارتی دیگر آمده است: ای حاملین کتاب الله. در خطبه ای از علی علیه السلام در وصف ائمه علیهم السلام آمده است که آنان حاملان بطن های قرآن هستند و در ذیل کلمه انسان و أمانه و... آیه کریمه «وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ»(1) [و(لی) انسان آن را برداشت] به آن چه ابوفلان مرتکب شده بود

1- [1] - احزاب/72.

تأویل می شود و در ذیل کلمه وزر و... کسانی که أوزار و مانند آن حمل می کنند، به دشمنان تأویل می شود.

مؤلف گوید اگر چه لفظ حاملین کتاب الله ومانند آن در قرآن نیامده است، اما آن چه افاده این معنا می کند، مثل کسی که علم کتاب را داراست و مانند آن است که در قرآن آمده است. خلاصه کلام این که اکثر کلماتی که معنای تحمیل و تحمل دارند، چه صفات نیک و چه صفات ناپسندیده با توجه به قرائنی که به آن اشاره کردیم برحسب بطن، چنین معنایی را می رسانند. البته در بسیاری آیات بایستی به شکل ظاهری تفسیر شود، پس تدّبر کن. والله أعلم.

الحول: ابن أثیر گفت: وقتی می گویند مردم را دیدم که در حوالی او ایستاده اند، یعنی به گرد او و در اطراف او جمع شده اند. گفتم افراد حول عرش به شیعه تأویل می شوند، پس افراد اطراف جهنم دشمنان هستند. شاید بتوان از این مطالب به فراخور تناسب در تأویل غیر از این دو استفاده کرد. در بسیاری مواقع نیز چنین معنایی کاربرد ندارد. حول به معنای سال است. اصل این کلمه از حول به معنای سال است. شاید بتوان از تفسیر کلمه «سنه» نیز استفاده کرد. اصل حول به معنای انتقال و تحویل است. پس به فراخور تناسب به سال و یا تحویل تفسیر می شود. پس تدّبر کن و خداوند هادی است.

الحرام: و ما حرم الله. آن چه خداوند آن را حرام کرده و تعرض به آن را به علت بزرگ دانستن خود وضع کرده است. مثل حرام ها و تمامی آن چه خدا آن را حرام کرده است و دستور به ترک آن داده است، مثل تمامی محرمات وگناهان. در ذیل کلمه بیت و بلد اشاره کردیم و در ذیل کلمات شهر و صلاه و... خواهیم گفت ائمه علیهم السلام همان بیت حرام و بلد حرام و مسجد حرام و مشعر حرام و اربعه حرام و امثال آن مانند کعبه هستند. همان طور که مفصلاً در ترجمه هر مورد تفسیرش بیان شده است. در مقدمات پیشین آن را بیان کردیم و روایت فرات بن ابراهیم از باقر علیه السلام این کلام را تأیید می کند که فرمود: ماییم حرم برتر خداوند. صدوق و... از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند: خداوند عزّ و جل

حرمات سه گانه ای دارد که چیزی مانند آنها وجود ندارد. کتابش که حکمت و نور اوست، خانه اش را که قبله مردم نهاد و عترت نبیّتان.

شاید از آن چه بیان کردیم بتوان حالات احرام را به حالت لزوم تمسّک به ائمه علیهم السلامو ولایت شان و جنگ با دشمنان شان تفسیر کرد. در ذیل کلمه شرک خواهد آمد که نفسی که خدا آن را حرام کرد، حسین و یارانش هستند.

در باب دوم فصل اول از گفتار نخست گفتیم و در ذیل کلمه فاحشه و... نیز خواهیم گفت که باطن تمامی آن چه خدا در قرآن حرام کرده و دستور به دوری از آن داده است، پیشوایان جورند. در باب چهارم همان فصل گفتیم و در ذیل شر نیز خواهیم گفت که دشمنان ائمه علیهم السلام، همان حرام محرم هستند و دوستان شان نیز شامل این امر می شوند، و حرام از اعمال آنان است و چهارپایان شان همگی حرام هستند.

خلاصه این که چنین روایاتی زیاد هست و مراد از آن چه در ابتدا گفتیم ائمه علیهم السلام و آن چه پس از آن ذکر کردیم، دشمنان شان می باشند. شاید این در تأویل شان به فراخور تناسب کافی باشد، اما گاهی نیز باید به ظاهر اکتفا کرد و چنین تأویلی ندارد.

المحروم: ابن کراجکی در کنز الفوائد از ابوعبدالله علیه السلام در باره آیه «وَفِی أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»(1) [و در اموالشان برای سائل و محروم حقی (معین) بود] فرمود: مقام سائل و محروم عظیم است. سائل همان رسول الله است و محروم کسی است که خمس بر او حرام است، یعنی اشخاص به غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام و نسل او و ائمه علیهم السلام. این امر به معنای ظاهری اش محدود نمی شود، یعنی چیزی فراتر از آن چه مردم می گویند را شامل می شود. پس توجه کن.

الحطمه: و حطام. معنای اصلی حطم، خرده های شکسته ای است که بر روی هم افتاده است. به همین سبب به آتش حطامه و حطمه گفته می شود، چون همه چیز را خرد می کند. حطام تکه های چیز خشک است که شکسته شده. در سوره همزه،

1- [1] - ذاریات/19.

حطمه ذکر شده است و به آتش تفسیر می شود و شاید بتوان از آن برای تأویل حطام نیز استفاده کرد که در دو سوره زمر و واقعه آمده است. همچنین در سوره نمل چنین می آید: «لاَیَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمَانُ وَجُنُودُهُ»(1) [مبادا سلیمان و سپاهیانش ندیده و ندانسته شما را پایمال کنند].

الحکم: و حاکم و محکم و حکمه و حکیم و مترادفات آن. الحکم با ضمه به معنای قضاوت است و حاکم مجری حکم است. جمع آن حکام است. حکیم صاحب حکمت است و این معانی و معنی محکم در برخی زیارات می آید، مثل: بر شما درود باد ای مجریان حکم الله.

در ذیل کلمه بیّنه گفتیم که آنان بیّنات الله هستند که قضاوت می کنند. در ذیل کلمات عدل، قسط و... خواهیم گفت که انان مجریان قضاوت هستند، چون دستور این کار به آنها داده شده است. در ذیل کلمات عدل، قسط و... خواهیم گفت که آنان مجریان قضاوت هستند، چون دستور این کار به آنها داده شده است. در ذیل کلمه دین خواهیم گفت که علی علیه السلام حاکم یوم الدین است. خلاصه کلام این که بی شک آنان حاکمان خدا و جانشینان او در دنیا و آخرت هستند و آنان به حق و صدق، عدل و قسط قضاوت می کنند. و قضاوت آنان، قضاوت نازل شده از جانب خدای عزّ و جل است و دشمنان شان برخلاف آنان هستند. بر این اساس، آن چه با اولی تناسب دارد را به اولی و آن چه با دومی تناسب دارد به دومی تأویل می کنیم. آن چه در تفسیر عیاشی و.... از امام صادق علیه السلام نقل شده، تایید می کند که منظور دومی است. امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَلاَ تَأْکُلُواْ أَمْوَالَکُم بَیْنَکُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُواْ بِهَا إِلَی الْحُکَّامِ»(2) [و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید و (به عنوان رشوه قسمتی از) آن را به قضات مدهید] فرمود: حکام در این جا به معانی قاضیان و حکام ظالم می باشد. امام کاظم علیه السلام در باره این آیه می گوید:

1- [1] - نمل/18.
2- [2] - بقره/118 .

حاکم همان قاضیان هستند(1). از این مطالب و آیات نازل شده در باره ولایت نتیجه می گیریم که می توان حکم خداوند را به ولایت نیز تأویل کرد، چون در رأس احکام الهی است. در ذیل کلمه وارث خواهیم گفت که آنان وارثان احکام خدا هستند.

در زیارات آمده است: و به شما که حکم خدایید... در باب سوم گفتار دوم گفتیم «یُحْکِمُ اللَّهُ آیَاتِهِ»(2) [سپس خدا آیات خود را استوار می ساخت] یعنی اولیائش را از گمراهی و دشمنی و پیروی از اهل کفر و طغیان حفظ می کند. در تفسیر فرات بن ابراهیم از باقر علیه السلام نقل شده: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: او از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله تأویل و محکم تفسیر را ابلاغ می کند. محکم به معنای مورد اطمینان است و در اصطلاح مفسرین چیزی است که معنای آن واضح است و احتمال و اشتباه در آن وجود ندارد. در زیارت قائم علیه السلام آمده است: یابن طه و المحکمات.

در تفسیر عیاشی و ... از ابوعبدالله علیه السلام در مورد آیه کریمه «هُوَ الَّذِیَ أَنزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ مِنْهُ آیَاتٌ مُّحْکَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتَابِ»(3) [اوست کسی که این کتاب (قرآن) را بر تو فرو فرستاد پاره ای از آن آیات محکم (صریح و روشن) است آنها اساس کتابند] نقل شده که فرمود: این آیه در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام می باشد. «أُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ»(4) [دیگر متشابهاتند] فلانی و فلانی است. «فَأَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ»(5) [اما کسانی که در دل هایشان انحراف است] یاران شان و اهل ولایت باطل هستند.(6) استاد علامه (ره) گفته است: بعید نیست که منظور از تشبیه ائمه علیهم السلام به محکمات آیات و شیعه آنان و دشمنان شان به متشابهات، به این دلیل باشد که امرشان برای مردم و پیروان شان مشتبه می شود. سپس گفت:

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 104، ح 206.
2- [2] - حج/52.
3- [3] - آل عمران/7.
4- [4] - همان.
5- [5] - همان.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 185، ح 2.

شاید مراد این باشد که آیاتی که در مورد ائمه علیهم السلام نازل شده، محکمات است و کسانی که در قلوب شان شک است و به باطل متمایل هستند، متشابهات را دنبال می کنند و آنها در مورد پیشوایان خود تفسیر می کنند. با وجود این که تفسیر متشابهات را فقط خداوند و راسخین در علم می دانند و احتمالات دیگری نیز وجود دارد که در تفسیر آیه به آن اشاره خواهیم کرد. مشخص است که محکمات به ائمه علیهم السلام تفسیر می شود، همان طور که سابقاً گفتیم آنان ام الکتاب هستند. والله أعلم.

معنای اصلی حکمت، چیزی است که جهل و زشتی در آن راه ندارد. به همین سبب برخی آن را به عدل و علم و برخی به شناخت بهترین چیز با بهترین علوم تفسیر کرده اند. براساس روایات به معنای ولایت و اطاعت خداوند و شناخت ائمه علیهم السلام و شناخت و تفقّه در دین نیز می باشد. در ذیل کلمه ملک، حکمت به فهم و قضاوت تفسیر می شود. در ذیل حرام گفتیم که می توان آن را به کتاب تأویل کرد و شاید مرجع تمامی آنها یکی باشد: معرفت و شناخت. و بایستی در هر موردی به فراخور موضوع تأویل کرد. در تفسیر فرات بن ابراهیم از ابن عباس نقل شده: «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»(1) [و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد] کتاب به قرآن و حکمت به ولایت علی علیه السلام تأویل شده است.(2)

در روایت علی بن نضر در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام نقل شده:«وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ»(3) [و به راستی لقمان را حکمت دادیم] یعنی معرفت امام زمانش به او عطا شد.(4) صدوق و غیره از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند: «وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»(5) [و به هر کس که حکمت داده شود، بی شک صاحب خیر فراوانی شده است]، همان بندگی خدا و معرفت امام است. در

1- [1] - بقره/129.
2- [2] - تفسیر فرات کوفی، ج 2، ص 483.
3- [3] - لقمان/12.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 139.
5- [5] - بقره/269.

روایت دیگری از امام علیه السلام نقل شده: آن همان معرفت و تفقه در دین است. سپس فرمود: هر که از میان شما دانا باشد، حکیم است. مؤلف گوید پس ائمه علیهم السلام مهم ترین و کامل ترین حکماء هستند، به همین سبب در زیارات شان آمده که آنان حکماء خداوند و چشمه های حکمت و ذکر حکیم هستند. از امام کاظم علیه السلام روایت شده: حکمای خدا در زمین هستیم. در حدیثی از نبی صلی الله علیه و آله آمده است: من شهر علم هستم _ و درروایتی دار الحکمه _ و علی درب آن است. در ذیل صراط خواهیم گفت که مراد از «وَإِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتَابِ لَدَیْنَا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ»(1) [و همانا که آن در کتاب اصلی (لوح محفوظ) به نزد ما سخت والا و پر حکمت است] علی علیه السلام می باشد. در ذیل لیل خواهیم گفت هر امر حکیمی به ائمه علیهم السلام تأویل می شود، پس تأمل کن تا بتوانی حکیم بودن خداوند را این گونه تأویل کنی که خداوند حکیم است، به گونه ای که ائمه حکما را خلق کرد و به ولایت و اطاعت از آنان دستور داده.

الحلم: و حلیم. حلم با یک ضمه و یا دو ضمه به معنای رؤیا است. جمع آن احلام است. با کسره به معنای اندیشه و عقل است، جمع آن هم احلام است. از جمله کلام خداوند تعالی «أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُم بِهَذَا»(2) [آیا پندارهایشان آنان را به این (موضعگیری) وا می دارد]. حلیم کسی است که چنین حلمی را دارا باشد و جمع اش حلماء و احلام است. مشخص است که حلم بدون ولایت سودی ندارد، بلکه حلیم کسی است که از اهل ولایت باشد. همان فرد که در ذیل عقل و.... خواهد آمد. بر این اساس می توان حلیم بودن را خداوند این گونه تفسیر کرد که عقوبت دنیوی را به برکت وجود نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به تأخیر می اندازد و عقوبت اخروی را از گردن اهل ولایت ساقط می کند.

الحلقوم: در مورد این کلمه در حناجیر سخن گفتم.

1- [1] - زخرف/4 .
2- [2] - طور/32.

الحمیم: اگر چه این کلمه در قرآن به معنای دوست صمیمی آدمی آمده است، اما به معنای آب گرم جهنم نیز آمده است. در ذیل سموم در مورد آن سخن خواهیم گفت. معنای اول از دشمنان اهل بیت سلب شده است و بی شک آنان کسی را ندارند که در آخرت و در بازگشت و حتی در دنیا، عذاب الهی را از آنان دور کند. در مورد معنای دوم باید گفت که در ذیل نار هم صراحتاً به دشمنی ائمه علیهم السلام تفسیر می شود و آتش از آنِ دشمنان آنان است. در ترجمه تمامی کلماتی که به معنای آتش است مثل جهنم، جحیم، عذاب و سعیر و امثال آن که گفتیم، می توان از این تأویل استفاده کرد. در این جا نیز چنین است. همان طور که در ذیل سموم خواهد آمد، حمیم، شراب این گروه است و شاید بتوان این امر را به حق آن دشمنان و تمسّک به علوم و دستورات باطل شان تأویل کرد. در ذیل ماء هم این معنی خواهد آمد.

الحزن: و مشتقات آن مثل یحزنون. الحزن با ضمه غم و اندوه است. در ذیل «فرح» خواهیم گفت که متضاد حزن است و انواع مختلفی دارد و باید به فراخور تناسب در مورد اهل ولایت و دشمنانشان تأویل کرد. از این امر غافل مشو که اکثر حزن اهل حق به سبب عدم عمل به احکام و ضعف اهل دین و گمراهی مردم و عدم بندگی خدا است و این مسائل، ائمه معصوم علیه السلام را رنج می داد، چون از هول آخرت ترس دارند. آیاتی در باره حزن پیامبر صلی الله علیه و آله و روایات تفسیری آنها در لابه لای کتاب، معنای اول را تأیید می کنند. به حزن اهل باطل در ذیل کلمات فرح و فزع اشاره خواهیم کرد.

الاحسان: و محسن حسن و حسنه و مترادفاتش مثل (الذین احسنوا) و... . الحسن با ضمه به معنای زینت و متضاد عیب است و بر هر خیری اطلاق می شود. احسان متضاد بدی کردن است. در ذیل کلمه عدل خواهیم گفت که احسان به علی علیه السلام تفسیر می شود. «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ»(1) [در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد]. هر کس ولایت او را بپذیرد، احسان کرده است. در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل شده:

1- [1] - نحل/90 .

احسان، ولایت علی علیه السلام است.(1) هر دو تفسیر، متناسب با سایر موارد نیز می باشد. در واقع این دو تفسیر یکی است. محسن گاهی به علی علیه السلام و گاه به شیعه او تأویل شده است. از این معنا در تفسیر «حسنه» و «حسنی» نیز می توان بهره جست. واضح است که علی علیه السلام سرور محسنین است. در معانی الاخبار از امام علی علیه السلام روایت شده که در خطبه ای فرمود: در قرآن برای من نام هایی است. برحذر باشید تا به دنبال آنها نروید که گمراه می شوید. تا آن جا که فرمود: و من محسن هستم. همان طور که خداوند می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ»(2) [و در حقیقت خدا با نیکوکاران است]. کفعمی از باقر علیه السلام نقل کرده: «وَسَنَزِیدُ الْمُحْسِنِینَ»(3) [و (پاداش) نیکوکاران را خواهیم افزود] کسانی هستند که در فضل علی علیه السلام و علوّ منزلتش شکی ندارند. قبلاً نیز به این معانی اشاره کردیم. در ذیل کلمه اسلام حدیثی خواهد آمد که محسن را به مؤمن مطیع تأویل می کند. و این فرد علی علیه السلام می باشد.

در ذیل کلمه قرض نیز می گوییم، قرض به نیکی در ارتباط با امام، در زمان حکومت فاسقین تفسیر می شود. در ذیل کلمه وعد، تعبیر وعد حسن به وعده انتقام از دشمنان علی علیه السلام که از جانب خدا به ایشان داده شده است که بهشت از آنِ او و دوستانش می شود تأویل می گردد.

در کنزالفوائد در باره آیه کریمه «فَلَهُ جَزَاء الْحُسْنَی»(4) [پاداشی (هر چه) نیکوتر خواهد داشت] از نبی صلی الله علیه و آله روایت شده: در روز قیامت خداوند می فرماید: کسانی را که به تو و اهل بیتت ایمان آوردند، بشارت بهشت را بده و پاداش نیکویی نزد من دارند و آن ورود به بهشت است. در روایت ثمالی از صادق علیه السلام در باره «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلاَّ إِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ»(5) [بگو آیا برای ما جز

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 289، ح 62.
2- [2] - عنکبوت/69.
3- [3] - بقره/58 .
4- [4] - کهف/88.
5- [5] - توبه/52.

یکی از این دو نیکی را انتظار می برید] روایت شده: «حسنیین» یعنی یا مرگ در راه بندگی خدا و ورود به بهشت و یا درک ظهور امام علیه السلام. سپس فرمود: ما علی رغم شرایط سختی که در آن هستیم، منتظریم خداوند آنها را از جانب خود عذاب بدهد و آن مسخ شدن و یا قتل آنان به دست ما است. سپس فرمود: تربّص، یعنی انتظار.

در الکافی در باره «بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»(1) [آنچه را که بهتر است] از امام صادق علیه السلام روایت شده: این همان تقیه است. مانند این در مورد حسنه ذکر شده است. در روایات بسیاری حسنه به ولایت و حب اهل بیت و شناخت آنان و پیروی از آنان و پذیرفتن آنان تأویل شده است و «سیئه» تفسیر شده به دشمنی و انکار آنان و پیروی از دشمنان شان. همچنین حسنی به ولایت تفسیر شده است. ابوالخطاب از صادق علیه السلام روایت کرده «وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَی»(2) [و (پاداش) نیکوتر را تصدیق کرد] همان ولایت است.

روایت محمد بن القاسم بن عبید از امام صادق علیه السلام مانند قبلی است: «وَکَذَّبَ بِالْحُسْنَی»(3) [و (پاداش) نیکوتر را به دروغ گرفت]. ابن ابی یعفور از ایشان روایت کرد: حسنه فقط شناخت امام و اطاعت از اوست. و سیئه فقط انکار امامی است که از جانب خدا آمده است. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت شده: «مَن جَاءَ بِالْحَسَنَهِ»(4) [هر کس کار نیکی بیاورد] به خدا سوگند حسنه، ولایت علی علیه السلام و سیئه، دشمنی او و پیروی از دشمنان اوست.

در مناقب و تفسیر ثعلبی و....حدیثی از امام باقر علیه السلام از ابن عباس روایت شده که فرمود: «وَمَن یَقْتَرِفْ حَسَنَهً»(5) [و هر کس نیکی به جای آورد (و

1- [1] - نحل/125.
2- [2] - لیل/6 .
3- [3] - لیل/9.
4- [4] - انعام/160.
5- [5] - شوری/23.

طاعتی اندوزد)] به معنای مودّت آل محمد علیهم السلام(1) است. در روایت دیگری از ایشان آمده: «اقتراف الحسنه»، همان حب ما اهل بیت است. در روایت سومی آمده «إقتراف الحسنه» این است که ما را بپذیرد و در مورد ما راست بگوید و بر ما دروغ نبندد. در مورد اهمیت این مسئله، حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله کافی است: عشق علی علیه السلام حسنه ای است که بدی به آن ضرری نمی رساند و دشمنی او سیئه ای است که نیکی به آن سود نمی رساند. همچنین حسنه به ائمه علیهم السلام و سیئه به دشمنان آنان تأویل شده است. همان طور که در کنزالفوائد از کاظم علیه السلام در باره آیه «وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّیِّئَةُ»(2) [و نیکی با بدی یکسان نیست] روایت شده: ما، همان حسنه هستیم و بنی امیه، سیئه هستند. در ذیل کلمه اسم خواهیم گفت که اسماء حسنی به ائمه علیهم السلام تفسیرمی شود. در ذیل تبدیل نیز در مورد تبدیل حسنات به سیئات سخن گفتیم. و این که این دو کلمه گاه به معنای ظاهری شان می آیند. یعنی حسنه به معنای صحت و سلامت و امنیت و وسعت روزی و امثال آن تفسیر می شود. در روایاتی که از آیه ای در سوره نساء «مَّا أَصَابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّهِ»(3) [هر چه از خوبی ها به تو می رسد از جانب خداست] خبر می دهد، نیز این چنین تأویل می شود. مشخص است که سیئه و بلکه سوء گاه به معنای ترس، بیماری و سختی می باشد. پس تدبّر کن و هر یک را به فراخور تناسبت معنا کن.

الحصن: معنای این کلمه در شرح کلمه بعدی خواهد آمد. در کافی و... از باقر علیه السلام روایت شده: حصن همان امام است. در معانی أخبار و أمالی از امام رضا علیه السلام روایت شده که از پیروانش و پدرانش از نبی صلی الله علیه و آله نقل کرده اند: خداوند فرموده: ولایت علی حصن من است، پس هر که وارد حصن من شود، از عذابم محفوظ است.(4) در ذیل کهف خواهد آمد که آنان کهف حصین

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 229.
2- [2] - فصلت/34.
3- [3] - نساء/79.
4- [4] - معانی الأخبار، ص 371.

(غار محکم و استوار) هستند. در ذیل سوره نیز این مطلب تأیید می شود، اما این کلمه فقط در سوره حشر آمده است و فقط تفسیر به بزرگان اهل کفر و نفاق متناسب می باشد. چون بزرگان آنان همچون امام ما، همانند دژهای آنان هستند. اما سور به معنای دژ آشکار است.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا»(1) [(تا) میان شما و آنها سدی استوار قرار دهم] نقل شده که به معنای تقیه است.(2) و فرمود: «وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا»(3) [و نتوانستند آن را سوراخ کنند] یعنی اگر تقیه در پیش گیری نمی توانند کاری از پیش برند و تقیه دژ محکمی است که بین تو و دشمنان خدا سدی ایجاد می کند که نمی توانند به حق در آن سوراخی ایجاد کنند. بر این اساس می توان سد و مترادفاتش را و مترادفات حصن را به فراخور تناسب به تقیه تفسیر کرد.

المحصن: و محصنه به شکل مفرد و جمع می آید. معنای اصلی إحصان در زمان عرب منع کردن است. زن با اسلام و عفاف و آزادی و ازدواج محصنه می شود. و مرد نیز همین طور است، چون هر یک از آنان، از این طریق، مانع از بسیاری امور غیرصحیح می شوند. بر این اساس حصن بر هر جایی که مانع از ورود در آن شوند، اطلاق می شود.

در ذیل کلمه شرک خواهیم گفت که محصنه به فاطمه علیها السلام تفسیر می شود. در حدیث نیز آمده است که فاطمه علیها السلام همچون مریم پاکدامن بود، پس خداوند آتش را بر فرزندان او حرام کرد. بر این اساس می توان محصنات را به فراخور تناسب، چنین تفسیر کرد. همچنین محسنین را به علی علیه السلام و فرزندان ائمه او تفسیر کرد. اما موارد این تفسیر بسیار اندک است و شاید بتوان با توجه به نکات ذکر شده در حصن به صاحب تقیه و ولایت و....تفسیر کرد.

1- [1] - کهف/95.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 369.
3- [3] - کهف/97.

الحین: الثمالی از باقر علیه السلام در باره آیه کریمه «وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِینٍ»(1) [و قطعا پس از چندی خبر آن را خواهید دانست] روایت کرد: یعنی زمان خروج قائم علیه السلام در باب سوم از گفتار دوم در باره «تُؤْتِی أُکُلَهَا کُلَّ حِینٍ»(2) [میوه اش را هر دم به اذن پروردگارش می دهد] گفتیم که به ظهور عَلم امام دلالت می کند که در هر زمانی این مسئله می باشد. چون حین به معنای وقت است. در ذیل شجر مطالبی خواهد آمد که این معنا را تأیید می کند. کل حین یعنی هر زمانی از سال، و هر سالی. می دانیم که کل با توجه به معنای مضاف الیه آن معنا می یابد.

الحلیه: و مترادفاتش مثل یحلون و... . از لحاظ لغوی زینتی است از جنس طلا و نقره. حلیه بر نقره هم اطلاق می شود. در ذیل ماء خواهیم گفت که می توان در برخی آیات، حلیه را به حق تفسیر کرد. شاید مراد از حق هم ولایت باشد. در وجه چهارم باب سوم از گفتار اول در فصل اول گفتیم، می توان حلیه و حلی را به برخی علوم ائمه علیهم السلام و تمامی چیزهایی که شیعه به خاطر برکت وجود ائمه علیهم السلام از آنها بهره می برد، تفسیر کرد.

الحیاه: و حی و احیاء و مترادفاتش مثل محیی و یحیی و ... .در ذیل موت معنای حیاه وحی از لحاظ لغوی و عرف خواهد آمد. در قرآن عبارت الحیاه الدنیا بسیار به کار رفته است. گاهی به رجعت تأویل شده است. همان طور که در بصائر از صادق علیه السلام در باره کلام خداوند «إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا»(3) [در حقیقت ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده اند قطعا یاری می کنیم] نقل شده: این عبارت به معنای زمان رجعت است، چون بسیاری پیامبران یاری نشدند و در دنیا کشته شدند، همان طور که ائمه علیهم السلام چنین بودند. در مطلب اخیر از خاتمه بعدی دلایلی برای این معنا ذکر خواهیم کرد. در مواردی به ولایت سه خلیفه تأویل شده است.

1- [1] - ص/88.
2- [2] - ابراهیم/25.
3- [3] - غافر/51.

در تفسیر عیاشی از باقر علیه السلام در باره آیه «مَن کَانَ یُرِیدُ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا وَزِینَتَهَا»(1) [کسانی که زندگی دنیا و زیور آن را بخواهند] روایت شده: یعنی فلانی و فلانی.

مؤلف گوید به نظر می رسد که مراد تفسیر «الحیاه الدنیا و زینتُها» به آن دو نفر، یعنی به ولایت آن دو نفر می باشد. همان طور که از روایت پیشین برداشت شد و شاید مراد دو نفری باشند که «الحیاه الدنیا» را می خواهند. «الحی من الخلق» به مؤمن شیعه که امام را می شناسد تأویل شده. این معنی در ذیل المیّت نیز خواهد آمد.

در کافی از امام صادق علیه السلام در باره آیه کریمه «یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ»(2) [زنده را از مرده بیرون می آورد] روایت شده است: زنده ای که از مرده برمی خیزد. همان مؤمنی است که از سرشت کافر برمی خیرد. و مرده ای که از زنده خارج می شود، همان کافری است که از سرشت مؤمن برمی خیزد. سپس فرمود: خداوند می فرماید: «أَوَ مَن کَانَ مَیْتًا فَأَحْیَیْنَاهُ»(3) [آیا کسی که مرده(دل) بود و زنده اش گردانیدیم] مرگ او امتزاج سرشتش با سرشت کافر است. هنگامی که خداوند بین آن دو تفاوت ایجاد کرد، گویا به او حیات داده است. سپس فرمود: و این چنین خداوند عزّ و جل، مؤمن را در هنگام تولدش از ظلمت به نور می آورد و کافر را از نور به ظلمت می آورد، پس از آن که فرمود: «لِیُنذِرَ مَن کَانَ حَیًّا وَیَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَی الْکَافِرِینَ»(4) (5) [تا هر که را (دلی) زنده است بیم دهد و گفتار (خدا) در باره کافران محقق گردد]. مشخص است که تفسیر در نور بودن، امتزاج با سرشت مؤمن و در ظلمات بودن، امتزاج با سرشت کافر می باشد. واضح است که می توان نور را به سرشت مؤمن و ظلمه را به سرشت کافر تفسیر کرد. در مناقب از ابن

1- [1] - هود/15 .
2- [2] - روم/19.
3- [3] - انعام/122
4- [4] - یس/70.
5- [5] - کافی، ج 2، ص 8 ،باب 1، ح 7.

عباس روایت شده که آیه کریمه «وَ ما یَستَوِی الأَحیاء»(1) علی و جعفر و حمزه و حسن و حسین و فاطمه و خدیجه اند. بر این اساس، زندگی واقعی، شناخت ائمه علیهم السلام و ولایت شان است که نه تنها برای حیات ابدی در بهشت، بلکه در دنیا نیز مفید است.

در مناقب شهرآشوب از باقر علیه السلام در باره کلام خداوند «إِذَا دَعَاکُم لِمَا یُحْیِیکُمْ»(2) روایت شد. این به معنای ولایت علی علیه السلام است در روایت دیگری به بهشت تفسیر شده است. شاید به این دلیل که ولایت سبب آن است. در تفسیر امام علیه السلام در باره آیه «وَمَنْ أَحْیَاهَا فَکَأَنَّمَا أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعًا»(3) [و هر کس کسی را زنده بدارد چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است] بیان شده هر کس از کفر به ایمان برسد، گویا تمامی مردم را زنده کرده است، در حالی که قبلاً آنها را با شمشیرهای آهنی کشته است.

در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام در باره آیه کریمه «یُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»(4) [مرده را از زنده بیرون می آورد] نقل شده: یعنی با مرگش، اهل زمین کافر شدند و خداوند به واسطه قائم علیه السلام زمین را زنده می گرداند، در آن عدل را بر پا می کند و زمین زنده می شود و اهل زمین پس از مرگشان زنده می شوند. از امام صادق علیه السلام روایت شده: زنده کردن زمین پس از مرگش، عدل پس از ظلم است. در ذیل عین خواهیم گفت ائمه علیهم السلام چشمه حیات هستند.

التحیه: و مشتقات آن مثل حیّوا و... .در زبان به معنای سلام است.

در غوالی اللئالی و دیگر کتب از امام صادق علیه السلام روایت شده که مراد از تحیّه در کلام خداوند «وَإِذَا حُیِّیتُم بِتَحِیَّةٍ»(5) صلح و نیکی و احسان است.

در روایتی آمده است سلام کامل برای فرد مقیم، دست دادن است و برای

1- [1] - فاطر/22.
2- [2] - انفال/24 .
3- [3] - مائده/32 .

4- [4] - روم/19.
5- [5] - نساء/86 .

مسافر در آغوش کشیدن است. در ذیل تسلیم معانی سلام خواهد آمد و این که مصداقش نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعه آنان هستند نه مخالفین شان. به همین دلیل سلامی بر غیر مسلمان نیست و اگر مخالف سلام کند باید او را با «علیک» پاسخ داد. آن چه در توحید از صدوق نقل شده این کلام را تأیید می کند.

صدوق از امام علی علیه السلام نقل کرده: مراد از لقاء الله در تمامی قرآن برانگیختن است و همچنین کلام خداوند «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ»(1) [درودشان روزی که دیدارش کنند سلام خواهد بود] یعنی در روزی که برانگیخته می شوند. ایمان از قلوب شان نمی رود.(2)

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده: در مورد شیعه و قرب شان به خدا سخن گفت و فرمود: شما اهل تحیه الله هستید. بر این اساس، مشخص است که تحیه از جانب خدا و غیر او، فقط اهل بیت هستند که قبلاً ذکر کردیم. پس فهم کن.

یحیی: پیامبر مشهوری که بارها به خصوص در سوره کهیعص نامش ذکر شده است. در این سوره چنین آمده است که پدرش زکریا از خدا خواست فرزندی به او عطا کند که همچون حسین علیه السلام کشته شود و خداوند به او یحیی را عطا کرد. او هم مانند حسین شش ماه در شکم مادرش بود و این از خصوصیات هر دوی آنها است. یحیی به وسیله یک فرزند زنا همچون گوسفندی سر بریده شد. همان طور که حسین علیه السلام توسط زنا زاده ای به شهادت رسید. از حسین روایت شده: خداوند با خون یحیی گروهی را کشت و با خون من گروه گروه می میرند.

خلاصه این که امام حسین علیه السلام در امت ما همچون یحیی است در بنی اسرائیل. در جای خود و همچنین به طور پراکنده، وجه تشابه و خصوصیات این دو را بیان خواهیم کرد. یحیی به اهل بیت علیهم السلام متوسل می شد و به همین سبب خداوند او را از سروران و عزیزان انبیاء قرار داد.

1- [1] - احزاب/44.
2- [2] - توحید صدوق، ص 267.

الخباء: به معنای چیز غایب است که در سوره نمل آمده و تفسیر آن در ذیل کلمه غیب خواهد آمد.

الخاسیء: به شکل مفرد و جمع است. در النهایه گفته شده خاسیء، مطرود است. در دیگر کتب به معنای قطع شده است. مشخص است که هر کس حق ائمه علیهم السلام را نشناسد، مطرود است و از حق و خدا و بهشت و امام و کلام قطع می شود، مثل سگ ها و چارپایان. پس درک کن.

الخطاء: و خطیئه و خاطیء به شکل مفرد و جمع است. خطاء ضد درست است و خطیئه گناه است. کفعمی گفت: اگر کسی گناهی و یا اشتباهی بکند، گفته می شود خَطَأَ و اگر به عمد کار درست را انجام ندهد، گفته می شود أخطأ. گفته شده هر دو به یک معنا است و اولی نزدیک تر و مشهورتر است. واضح است که هیچ خطا و گناهی بزرگ تر از ترک ولایت نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و پیروی از دشمنان شان، چه از روی جهل و چه از روی عمد نیست. پس هر کس چنین کند، خاطی و مخطی است. می توان خاطئین را به دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروانشان تأویل کرد. همان طور که در ذیل اثم گفتیم و در ذیل افک گفتیم، خاطئه به فلان شخص تأویل می شود.

در کافی از امام صادق علیه السلام در باره کلام خداوند«مَن کَسَبَ سَیِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِی_ئَتُهُ»(1) [کسی که بدی به دست آورد و گناهش او را در میان گیرد] روایت شده: اگر امامت علی علیه السلام را انکار کند دچار چنین حالتی می شود.

1- [1] - بقره/81.

پس از این برخی شواهد دال بر این معنا خواهد آمد. امّا از آن چه در باب قتل گفته خواهد شد دانسته می شود که گاهی به اشتباه در أمور تأویل شده در خصوص شیعیان می باشد و به معنای توهم متعارف برمی گردد. پس تأمل کن.

الخراب: و آن چه بدین معنی است مقابل آباد است. شاید بتوان از آن چه در ذیل کلمه معمور گفته می شود، در تفسیر آن استفاده کرد. پس تأمل کن.

الخطاب: و خُطب و آن چه بر مخاطبه (گفتگو) دلالت کند. معنای اصلی خطاب، گفتگو و رو به سوی دیگری کردن و فهماندن سخن به اوست. در ذیل کلمه فصل خواهد آمد که ائمه علیهم السلام فصل الخطابند و خداوند به آنها فصل الخطاب و فهم انگیزه ها در انجام کار را عطا کرد و با این ویژگی است که اهل حق از باطل تشخیص داده می شوند. شاید تفسیر برخی موارد خطاب به مقتضای حال، به این امر و به سخن در ذیل کلمه امامه برگردد. پس این سخن را فهم کن و بدان که خطب، با فتحه خاء و سکون طاء مطلبی است که در مورد مخاطب و شأن حال واقع می شود و چه بسا بتوان از تأویل آن در مواردی از این قبیل استفاده کرد. و خداوند آگاه تر است.

الخائبون: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد. مانند خاب. معنای اصلی خیبه، محرومیت و زیان است و در یکی از زیارت های امام علی علیه السلام آمده است: «خاب من أنکر بیعتک» هر کس بیعت با تو را نپذیرد، ناامید گردد. شکی نیست که هیچ ناامیدی بالاتر از محرومیت از توسل به ائمه علیهم السلام نیست. این جدا از خسارت هایی است که ناشی از عدم توسل به آنها است.

المخبتون: و آن چه این معنی را برساند: در سوره هود آمده است «وَأَخْبَتُواْ إِلَى رَبِّهِمْ»(1) [به سوی پروردگارشان آرام یافتند] و در سوره حج آمده «وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ»(2) [و فروتنان را بشارت ده] و در همین سوره آمده است «فَتُخْبِتَ لَهُ

1- [1] - هود/23 .

2- [2] - حج/34.

قُلُوبُهُمْ»(1) [و دل هایشان برای او خاضع گردد] به همین دلیل مخبت، یعنی فروتن و مطمئن به آن چه بدان فراخوانده شده است. و أخبت قلبه: مطمئن شد و فروتنی کرد.

در کتاب کشی به نقل از ابن اسامه آمده است که فرمود: به امام صادق علیه السلام گفتم نزد من فردی است که کلیب خوانده می شود و شما هر حرفی که می زنید فوراً می گوید، من می پذیرم. به همین خاطر، او را کلیب التسلیم نامیدیم. امام صادق علیه السلام بر او رحمت فرستاد و فرمود: آیا معنای تسلیم را می دانید؟ همگی ساکت شدیم. فرمود: به خدا قسم، تسلیم همان فروتنی است، و خداوند می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُواْ إِلَى رَبِّهِمْ»(2) [کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و (با فروتنی) به سوی پروردگارشان آرام یافتند] در کنزالفوائد به نقل از امام باقر علیه السلام در باره تفسیر آیه «وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ» [و فروتنان را بشارت ده] آمده است: این آیه، مخصوصاً برای ما نازل شده است.

مؤلف گوید واضح است شیعیان مخلص ائمه علیهم السلام در مقابل دشمنان وارد بهشت می شوند.

التخافت: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد، مانند یتخافتون و مانند آن. اصل خفوت، آرامش و سکون است. مقصود از تخافت، آشکار نکردن سخن است و اشاره مخفیانه یک نفر به دیگری.

در ذیل کلمه الجهر گفته شد و در السر نیز به آن اشاره خواهد شد که می توان از آنها در تفسیر این کلمه استفاده کرد. در ذیل کلمه الصلاه به تفسیر این آیه اشاره می کنیم: «وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا»(3) [و بسیار آهسته اش مکن] یعنی ولایت علی علیه السلام را پنهان نکن و ولایت آن چیزی است که خداوند آن را به علی علیه السلام آموخت و به واسطه آن او را گرامی داشت. پس از این موضوع غافل مشو.

1- [1] - حج/54.
2- [2] - هود/23.
3- [3] - اسراء/110.

الخبائث: و خبیث و آن چه بدین معناست مثل خبیثین و خبیثات و از این قبیل. بدان که خبیث کلمه ای دالّ بر زشت و نجس است و مقابل طیب(پاک) است. با این کلمه از شیطان یاد می شود. مطرزی در مغرب می گوید: مقصود، شیطان های جن و انس، چه مذکر و چه مونث است. و آن چه در واژه ابلیس گفته شد این گفته را تأیید می کند.

هروی می فرماید: خبث، کفر است. گاهی خبیث گفته می شود و مقصود از آن، حرام می باشد، مانند ثمن الکلب خبیث (پول سگ حرام است).

در کافی به نقل از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه«وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَآئِثَ»(1) [چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می گرداند] آمده است: خبائث، سخن کسانی است که با امام در صراط مستقیم مخالفت می کنند.(2) به نقل از امام باقر علیه السلام در باره آیه «لايَسْتَوِى الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ»(3) [پلید و پاک یکسان نیستند] و آیه «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ»(4) [زنان پلید برای مردان پلیدند] آمده است: منظور از آن خلیفه دوم است. در احتجاج به نقل از امام حسن مجتبی علیه السلام آمده است که آن حضرت در ضمن حدیثی در باره این آیه «الخبیثات للخبیثین» فرمود: منظور، معاویه و اصحاب او است. و در باره آیه «الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ»(5) [زنان پاک برای مردان پاکند] فرمود: منظور علی علیه السلام و اصحاب او است. در اخبار فراوانی به نقل از نبی صلی الله علیه و آله آمده است: ای علی، فقط حلال زاده است که تو را دوست دارد و حرام زاده است که به تو بغض می ورزد.

در ذیل کلمه البلد اشاره شد که البلد الخبیث، به دشمنان ائمه علیهم السلام تفسیر می شود. در ذیل کلمه الشجر و الکلمه الطیبه به بقیه این خبر اشاره خواهد شد. پس غافل مشو و به یاد داشته باش.

1- [1] - اعراف/157
2- [2] - کافی، ج 1، ص 495.
3- [3] - مائده/110.
4- [4] - نور/26.
5- [5] - همان.

الخروج: و إخراج و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند أخرجوا و... معنای متداول آن واضح است و در ذیل کلمه یوم خواهد آمد که یوم الخروج به بازگشت، تفسیر می شود. در بصائر به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه «یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِکَ یَوْمُ الْخُرُوجِ»(1) [روزی که فریاد (رستاخیز) را به حق می شنوند آن (روز) روز بیرون آمدن (از زمین) است] آمده است: یوم الخروج، رجعت است.

در ذیل کلمه اتباع از پیامبر نقل شد که: آرامش، راحتی، رحمت، پیروزی، آسانی، بهشت، بازگشت، و نزدیکی به خدا و رسول او، از آن کسی است که علی علیه السلام و اوصیاء بعد ازاو را دوست بدارد.

واضح است که مقصود از این جمله: هر کس خداوند سبحان را یاد کند، خدا او را از گناهان و کفر و مصیبت های دنیا دور می کند، شیعه و دوستداران ائمه علیهم السلام است و عکس آن، مخالفان ائمه علیهم السلام.

آن چه در تفسیر عیاشی به نقل از باقرین علیه السلام در باره آیه «وَمَا هُم بِخَارِجِینَ مِنَ النَّارِ»(2) [و از آتش بیرون آمدنی نیستند] گفته شد، کلام ما را تأیید می کند. که آن دو حضرت فرمودند: دشمنان علی علیه السلام همان ماندگاران در آتش اند و هرگز از آن خارج نمی شوند(3). امام علی علیه السلام در نهج البلاغه فرمود: هر کس تقوای الهی پیشه کند، خدا برای او راه نجاتی از گمراهی و نوری در تاریکی قرار می دهد. واضح است که متقی، شیعه است، همان طور که در ذیل کلمه تقوی به آن اشاره می شود. پس آگاه باش.

در کافی به نقل از امام باقر علیه السلام در باره آیه «الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِن دِیَارِهِمْ»(4) [همان کسانی که به ناحق از خانه هایشان بیرون رانده شدند] آمده است:

1- [1] - ق/42.
2- [2] - بقره/167.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 92، ح 146.
4- [4] - آل عمران/195.

این آیه برای رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و حمزه و در نهایت برای امام حسین علیه السلام نازل شده است.(1) در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: این آیه برای ما نازل شده است. از خبری طولانی در کافی فهمیده می شود که این آیه در مورد همه شیعیان مؤمن نیز می باشد. چرا که همه آن چه که در آسمان و زمین است از آن خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و پیروان مؤمن آنها است. ولی کافران و مشرکان و ظالمان و کسانی که مخالف رسول خدا و ائمه علیهم السلام می باشند، در دنیا به مؤمنان ظلم کردند و آنها را از ملک خودشان بیرون راندند. پس آگاه باش.

سالم الحنّاط به نقل از امام باقر علیه السلام در باره «فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمؤمنين* فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ»(2) [پس هر که از مؤمنان در آن (شهرها) بود بیرون بردیم* و(لی) در آنجا جز یک خانه از فرمانبران (خدا بیشتر) نیافتیم] روایت کرد: فقط آل محمد علیهم السلام و در آن غیر از ایشان کسی نماند.

استاد شیخ علامه ما (ره) می فرماید: گویا ضمیر، با توجه به این تفسیر به مدینه بر می گردد و به خروج امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیتش از مدینه به سمت کوفه اشاره دارد. مدینه و خروج علی علیه السلام از آن شهر شبیه به سرزمین لوط و خروج آنها از آن سرزمین است. هنگامی که خدا اراده کرد ساکنانش را هلاک کند، لوط را از آنجا خارج ساخت. و آن هنگام خواست خشم خود را بر ساکنان مدینه به خاطر کفر و گمراهی شان نازل کند، علی علیه السلام و اهل بیتش را خارج کرد. و بر ساکنانش، همه انواع مصیبت های ظاهری و معنوی را نازل کرد.

الخد: در سوره لقمان آمده است و معنای عرفی آن مشخص است. شاید بتوان آن را به چیزی که در ذیل کلمه وجه گفته می شود، تفسیر کرد.

1- [1] - کافی، ج 8، ص 229.
2- [2] - ذاریات/35و36.

الأخدود: شکاف زمین و شیار است و در سوره بروج، در باره اصحاب الأخدود و اوضاع و احوال شان صحبت می کنیم. در کتاب مناقب به نقل از علی علیه السلام آمده است که آن حضرت روزی بالای منبر فرمود: ای اهل کوفه، 7 نفر از شما کشته می شود که مَثَل آنها همچون اصحاب أخدود است. حجربن عدی و اصحابش کشته شدند.(1) وجه الشبه در خود سوره بیان می شود. پس منتظر باش.

الخلد: و خالدون و آن چه این معنی را می رساند مانند خلد. درخروج اشاره شده که دشمنان علی علیه السلام در آتش جاویدان هستند و هرگز از آن خارج نمی شوند. مقصود از آن واضح و روشن است. در فصل های پیش نیز، به صراحت به آن اشاره شد. جاودانگی دوستداران علی علیه السلام در بهشت نیز آشکار است. به همین خاطر به بهشت، دارالخلد گفته می شود، به معنای جاودانگی و ماندگاری. پس آگاه باش.

الخمود: خمود النار: خاموش شدن زبانه آتش، خمدالمریض: بیمار بی هوش شده و مراد از خامدون در قرآن، مردگان است. شاید بتوان در تفسیر آن، از تفسیر کلمه المیّت کمک گرفت.

الخبر: مفرد و جمع آن و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد، مانند خبیر. در ذیل کلمه النبأ خواهد آمد که به امام و امامت و ولایت تفسیر می شود. مشخص است که نبأ به معنای خبر است و در سوره محمد صلی الله علیه و آله به هنگام تفسیر آیه «وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ»(2) [و گزارش های (مربوط به) شما را رسیدگی کنیم] خواهیم گفت که مراد از آن، اخباری در باره ایمان به خدا و رسولش و در باره ولایت و از این قبیل است.

بر این اساس، شاید بتوان در دیگر مشتقات خبر نیز از همین تفسیر استفاده کرد. و چه بسا مراد از خبیر که خداوند عزّ و جل خود را به این صفت خوانده، به امامت و

1- [1] - مناقب ج 2، ص 307.
2- [2] - محمد(ص)/31.

ولایت و کار کسانی که به ولایت معترفند و کسانی که آن را انکار می کنند، مرتبط باشد.

الختار: در یک جا در سوره لقمان آمده است و معنای آن مفسد نیرنگ باز است و مخصوص دشمنان ائمه علیهم السلام است. در ذیل کلمه فساد به آن اشاره می شود. پس اندیشه کن.

الخسران: و خسار و خاسرون و آن چه که معنای خسارت و زیان را می رساند مانند الذین خسروا و.... در فرهنگ لغت، الخسر مانند اخسار و خسران به معنای کاستن است. کرّه خاسره: بازگشتی بی سود و زیان بار.

خسّره تخسیراً: او را نابود کرد. به صراحت به خسار در معنای نابودی و گمراهی و... اشاره شده است. در زیارات و غیر آن آمده است که دشمنان شما، همان خسارت دیدگان اند و هر کس به شما نپیوندد قطعاً زیانی آشکار می بیند. در تفسیر امام علیه السلام و در ذیل کلمه فساد خواهد آمد، بعد از آن که المفسدین فی الأرض را به همان کسانی تفسیر کرد که از طاعت خدا برائت جستند و امامت کسی که خدا مخالفت با او را واجب کرده است، پذیرفتند. متصفان به این صفت، همان زیان کارانند، کسانی که به خود ضرر رساندند تا آنجا که به آتش کشانده شده و در عذاب جاویدان ماندند و بهشت را بر خود حرام و از نعمت های جاویدان آن محروم گشتند. در ذیل کلمه کره، کره خاسره (بازگشت بی سود و زیان بار) به دشمنی ائمه علیهم السلام تفسیر می شود. در ذیل کلمه المیزان، کلام خداوند «وَلاَ تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ»(1) [و در سنجش مکاهید] به ناچیز نشمردن حق امام علیه السلام و به او ظلم نکردن، تفسیر می شود. از آن چه بیان کردیم، تفسیر سایر آیات نیز مشخص می شود. پس آگاه باش.

الأخضر: و خضر با ضمه خاء، جمع أخضر است، به معنای آن چه سبزرنگ است و رنگ مشهوری است. در چند جا خداوند آن را آورده است، از جمله در

1- [1] -رحمن/9.

سوره دهر: «عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ»(1) [(بهشتیان را) جامه های ابریشمی سبز و دیبای ستبر در بر است] و ثیاب سندس خضر به عنوان مثال برای هر چیز خوشایند و پسندیده و زیبا آمده است. شاید مقصود از آن چیزی باشد که حزن و اندوه را از بین می برد و رنگ معرفت و یا کنایه از آن می باشد.

بعضی از شارحان حدیث به آن اشاره کرده اند. در شرح کلام امام علیه السلام در حدیث معراج به حجاب های نور که می رسد، می گوید: نور خدا سبز است و بیانگر نور معرفت است. چیزی شبیه به آن در حدیث عرش نیز آمده است. به نقل از تعبیر کننده خواب: هر کس در خواب ببیند که چیزی سبز پوشیده و یا چیزی سبز رنگ خورده است و از این قبیل، معرفتش افزون می گردد.

به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که آن امام در حدیثی در بیان محسنات سبزی و این که مؤمن آن را دوست دارد، فرمود: قلب مؤمنان همچون سبزی است، و به همین دلیل شکل آن را دوست دارند. چه بسا بتوان به فراخور تناسب، به ولایت و شناخت ائمه علیهم السلام تفسیر کرد. پس اندیشه کن و خدا می داند.

الخمر: با دو ضمه خاء و میم ، جمع خمار است. یعنی هر آن چه می پوشاند. در سوره نور آمده است و شاید بتوان آن را به همان چیزی که در ذیل کلمه ستر می گوییم، تفسیر کرد. پس اندیشه کن.

الخمر و الخنزیر: در باب چهارم فصل اول به آن اشاره شد و در ذیل کلمه فحشاء گفته می شود که خمر(شراب) و خنزیر(خوک) و همچنین لحم الخنزیر (گوشت خوک) به دشمنان ائمه علیهم السلام تفسیر می شود.

در باب دوم فصل دوم از گفتار اول به خبر ابوبصیر اشاره شد که به صراحت مخالفان ائمه علیهم السلام را خوک صفت می خواند.

در تفسیر امام علیه السلام آمده است: و بدانید که اگر شما کسی را که خدا او را کوچک کرده است، بزرگ کنید و کسی را که خداوند او را به نام فاسقان و

1- [1] - انسان/21 .

فاجران خوانده است با نام و لقب ما بخوانید، گناه آن از گناه خوردن گوشت خوک، بزرگ تر است. این خبر به حرمت خوردن گوشت خوک و نوشیدن شراب و از این قبیل دلالت می کند. در ذیل کلمه میته اشاره می شود که دشمن امام علی علیه السلام هر چند از آب فرات بخورد و با بسم الله شروع کند و با الحمدلله به پایان برساند، چیزی جز مرگ و خونی ریخته شده و گوشت خوک نخواهد بود.

و بدان که شراب بهشتی مانند شراب نجس دنیا نیست و به همین خاطر است که در ذیل کلمه انهار، رودهای شراب در بهشت به علم ائمه علیهم السلام و برکات آنها تفسیر می شود. پس غافل مشو.

الخیر: و خیرات را اخیار و خیره و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند من اختاره الله و از این قبیل. خیر مقابل شر است، به معنای هر چیز خوب. خارالله لک: آن چه به صلاح توست به تو می بخشد.

خیره الله با فتحه یاء: برگزیده خداوند، خیّر با تشدید یاء: کریم و بزرگوار و دارای صفات نیکو و جمع آن اخیار است. بسیاری از اوقات، خیر در معنای اسم تفضیل به کار می رود، مثلاً هذا اخیر من ذلک: او، بهتر از فلانی است. و نقیض آن، شرّ نیز بدین معنی به کار می رود.

اخبار زیادی از شیعیان و أهل سنت به دست ما رسیده است که «أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ»(1) [آنانند که بهترین آفریدگانند] را به علی علیه السلام و شیعه او و ائمه علیهم السلام تفسیر کرده اند. إن شاءالله در سوره مشرکین به آن اشاره خواهد شد.

خیر، به اطاعت از امام علیه السلام و حتی خود امام و به ولایت و حقوق ائمه علیهم السلام و به آیاتی که در منزلت شرفت آنها نازل شده است، تفسیر می شود. تفسیر خیرات به ولایت نیز، در روایات آمده است. در کنزالفوائد به نقل از امام کاظم علیه السلام در تفسیر آیه «وَافْعَلُوا الْخَیْرَ»(2) [و کار خوب انجام دهید] آمده است: ولایت و حقوق آل محمد علیهم السلام. امام به نقل از امام رضا علیه السلام در

1- [1] - بینه/7.

2- [2] - حج/77.

تفسیر آیه «أَن یُنَزَّلَ عَلَیْکُم مِّنْ خَیْرٍ مِّن رَّبِّکُمْ»(1) [خیری از جانب پروردگارتان بر شما فرود آید] فرمود: خداوند کفار و دشمنان را از آن جهت که دوست ندارند، خیر و برکتی به شما مؤمنان برسد، سرزنش و مذمت کرده است. مقصود از خیر و برکت، آیاتی است که در منزلت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و آل محمد علیهم السلام نازل می شود.

در ذیل کلمه تبدیل، خیر به امام حق تفسیر شد. هر چند اطاعت از امام نیز، احتمال داده می شود. در روضه الکافی به نقل از ابوجعفر علیه السلام در باره آیه «فَاسْتَبِقُواْ الْخَیْرَاتِ»(2) [پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید] آمده است: منظور از خیرات، ولایت است. در اخباری از ائمه علیهم السلام نقل شده است: ماییم اصل همه خوبی ها و اطاعت از خدا فرع ماست و دشمنان اند اصل همه بدی ها و کارهای زشت، فرع آنهاست. به روایتی، معصیت خدا، فرع آنهاست. ابن شاذان به نقل از امام صادق علیه السلام روایت کرد: ماییم اصل و فرع همه خوبی ها. از آن جمله، توحید، نماز، کظم غیظ، بخشیدن گناه کار، دستگیری از فقیر و همسایه و اقرار به فضل اهل بیت من علیهم السلام است و مرجع همه این تفاسیر این است که طاعت و خیر به ائمه علیهم السلام و ولایت آنها مربوط می شود و طاعات پذیرفته نیست مگر این که به ولایت آنها مرتبط باشد. و به طور کلی هیچ خیری وجود ندارد مگر با ولایت آنها و اطاعت شان. پس اندیشه کن و از دیگر موارد کاربرد خیر، مثل صحت و عافیت و... غافل مشو.

مثل آن در ذیل کلمه حسنه آورده شد. مقصود از آن را به هنگام تفسیر برخی از آیات، در لابلای کتاب بیان می کنیم. پس آگاه باش و مواظب باش به غیر از تفاسیر و معانی ای که گفتیم، ممکن است معانی ای دیگر نیز داشته باشد. در معانی الأخبار به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: از آن حضرت سؤال شد معنای «جزاک الله خیراً» چیست؟ امام فرمود: خیر، رودی در بهشت است که از کوثر

1- [1] - بقره/105 .
2- [2] - مائده/48.

سرچشمه می گیرد. و بدیهی است که مراد از آن، اهل ولایت است. چه بسا بتوان نهر را به آن چه در ترجمه آن گفته می شود، تفسیر کرد و خدا می داند. از اخبار، این چنین برمی آید که اخیار به ائمه علیهم السلام و شیعیان تفسیر شود و آنان برگزیدگان خدا در بین مخلوقات اند و برخی از آن اخبار در ذیل کلمه کرام آورده می شود، همچنان که در زیارات نیز آمده است. در عیون الاخبار به نقل از امام رضا علیه السلام به روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: خدا ما، اهل بیت و پیامبران و ملائکه را از روی علم برگزیده، چرا که مطمئن بود از ولایت او خارج نشده و همیشه معصوم خواهند ماند. در مقدمات پیشین اشاره شد که ائمه علیهم السلام برگزیدگان خدا هستند. پس اندیشه کن و غافل مشو از این که عده ای از شیعیان نیز، در علم و عمل، برتر از عده ای دیگرند. در خصال به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: بهترین شما، بخشندگان هستند و بدترین، بخیلان. روایات در این باب فراوان است. از این روایات به نظر می آید که به برخی از آنها، شر نیز گفته می شود. ولی در ترکیب مضاف و مضاف الیه، نه موصوف و صفت. پس آگاه باش.

الخنس: وخنّاس. در سوره تکویر، خنس به پیشوایی که خود را پنهان می کند و سپس ظاهر می شود، و به کسانی که خود را پنهان و علم اوصیاء را کنار می گذارند و مردم را به غیر از دوستی آنان دعوت می کنند، نیز تفسیر می شود. در فرهنگ لغت، خنس عنه خنوساً یعنی عقب افتاد و کلمه خنس، مانند رُکَّع، مشتق از این کلمه است، به معنای ستارگان بسیار و این ستارگان پنهان می شوند، همچنان که اگر نام خدا بیاید، شیطان پنهان می شود. به همین دلیل است که به شیطان، خنّاس گفتند. مؤلف گوید: از این سخن و آن چه بعد از این گفته خواهد شد، که تأویل شیطان، دومی و دیگر امامان گمراهی هستند، تأویل خنّاس نیز به دومی استفاده می شود. پس درک کن.

الخراصون: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند یخرصون و...، تخمین و حدس زدن و دروغ است. در تفسیر قمی، خراصون کسانی هستند که دین را براساس نظر خود، بدون هیچ علم و یقینی، تفسیر می کنند. مؤلف گوید واضح

است که این عمل، مخصوص علمای مخالف و امثال آنهاست و در تأویل و تنزیل خود اینان مد نظر هستند. این از آن چه گفتیم معلوم است.

الاختصاص: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند آیه «یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ»(1) [به رحمت خود اختصاص دهد]. در ترجمه خواهد آمد که ائمه علیهم السلام برگزیدگان خداوندند. پس اندیشه کن.

الخالص: و مخلصون و آن چه این معنی را برساند و متضمن معنای اخلاص باشد مانند اخلصناهم و.... خالص: صاف و زلالی که هیچ ناخالصی ندارد و هرگاه چیزی تمیز و سالم شود به آن گفته می شود: خلص، و مخلص با فتح لام: برگزیده شده، انتخاب شده. خلّصه: آن را خالص و ناب کرد، استخلصه لنفسه: او را فقط برای خود برگزید. أخلصناه: آن را خالص و ناب کردیم.

اگر برای او زبده و خالص از هر چیز را انتخاب کند گفته می شود: اخلص له الشیء. در زیارت های بسیاری آمده است که ائمه اطهار علیهم السلام بندگان خاص و خالص خداوند هستند. و مخلص در وحدانیتش می باشند. در احتجاج به نقل از ابوخالد کابلی آمده است که: علی بن حسین علیه السلام در غیبت قائم علیه السلام و اهل زمانش فرمود: ای اباخالد، همانا مردم زمان حضرت قائم علیه السلام- کسانی که اقرار به امامت آن حضرت می کنند _ بهتر از مردم هر زمان دیگری هستند، چرا که خداوند آنان را در آن زمان به منزله کسانی قرار داده است که همراه با رسول الله صلی الله علیه و آله پیکار می کنند. اینان همان مخلصان و شیعیان با صداقت ما و دعوت کنندگان به دین خدا، بصورت آشکار و نهان می باشند(2)

جابر به نقل از امام باقر علیه السلام در باره آیه شریفه: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»(3) [و فرمان نیافته بودند جز این که خدا را بپرستند و در حالی که به توحید گراییده اند دین (خود) را برای او خالص گردانند]، روایت کرد:

1- [1] - بقره/105.
2- [2] - احتجاج، ص 318.
3- [3] - بینه/5 .

اخلاص، همان ایمان به خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام است.

در امالی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که فردی اعرابی به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: قیمت بهشت چیست؟ آن حضرت فرمود: لا اله إلا الله که بنده مخلصانه آن را بر زبان آورد. گفت: اخلاص آن چیست؟ فرمود: عمل کردن به آن چیزی که من به خاطر آن مبعوث شده ام و دوست داشتن اهل بیتم. و از آنِ کسی است که حق «لااله إلاّ الله» را به جای آورد.

در باب هفتم فصل اول از گفتار سوم حدیث سلمان از کتاب فضائل علی علیه السلام آورده شد که در آن دین خالص در «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» [دین (خود) را برای او خالص گردانند] به شناخت امام علیه السلام تفسیر شده است. در تفسیر دین بیشتر به آن اشاره خواهد شد. پس غافل مشو.

المخمصه: گرسنگی است. شاید بتوان آن را به چیزی که در جوع گفته شد، تفسیر کرد. پس اندیشه کن.

الخافضه: و آن چه بر خفض دلالت می کند مقابل رفع (بالا رفتن) است. در رفع به تفسیر خافضه و مقصود از آن اشاره خواهد شد. ولی این کلمه (خافضه) در یک جا آمده است. در جناح معنای خفض الجناح و مقصود از آن را گفتیم.

الخوض: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند الذین یخوضون و خائضون و.... اصل معنای خوض: فرو رفتن پا در جایی است که آب و گل باشد. پس معنایش گسترده شد و شامل هر نوع فرو رفتنی که اذیت و کثیفی در پی دارد، شد و مخفی نیست که هیچ اذیت و هیچ کثافتی، بدتر از دروغ شمردن پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام و غیبت آنها و عیب گذاشتن بر روی آنها و مسخره کردن شان و... نیست . از بعضی از روایات به نظر می آید که منظور از خوض فی آیات الله و از این قبیل صحبت دشمنان ائمه علیهم السلام به دروغ، در باره آنان است.

در تفسیر قمی به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که: هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد، نباید در مجلسی که در آن به امام فحش داده

ص:399

می شود و یا این که از مسلمانی غیبت می شود، بنشیند. خداوند تعالی می فرماید: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ...»(1) [و چون ببینی کسانی (به قصد تخطئه) در آیات ما فرو می روند].

در کافی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که: به سه مجلس، خداوند خشم می کند و اهل آن مجلس را مجازات. پس با آنان نشست و برخاست نداشته باشید. سپس فرمود: مجلسی که در آن یاد دشمنان ما در آن فراوان و یاد ما اندک است. مجلسی که در آن، هر چیزی مانع ورود ما شود و تو آگاه هستی. سپس این آیه «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ»(2) [و چون ببینی کسانی (به قصد تخطئه) در آیات ما فرو می روند از ایشان روی برتاب] را تلاوت نمود.(3)

کشی به نقل از امام رضا علیه السلام روایت کرد: با واقفیه مجالست نکنید، چرا که خداوند می فرماید: اگر دیدید به آیات خداوند کفر می ورزند و آن را مسخره می کنند، سپس با آنان ننشینید تا که وارد سخنانی غیر از آن شوند. منظور از آیات، جانشینان پیامبر و اوصیای او و واقفیه کسانی هستند که به این آیات کفر ورزیدند.

مؤلف گوید از آن چه ذکر کردیم به نظر می آید که خائضین به دشمنان ائمه اطهار علیهم السلام نیز تفسیر می شود. پس غافل مشو.

الخمط: و در سوره سبأ آمده است. آنجا گفته می شود که مقصود، بار اندک درخت است و خمط _ براساس آن چه در فرهنگ لغت آمده است _ به هر چیز تلخ و هر گیاهی که تلخ شده باشد، گفته می شود. قمی آن را به ام غیلان (خار شتر) تفسیر می کند و أقوال دیگر هم وجود دارد. اجمالاً تأویل آن همان چیزی است که در ثمره گفتیم و در الشجر نیز خواهد آمد.

1- [1] - انعام/68.
2- [2] - همان.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 377، باب 162، ح 12.

الخدیعه: و مخادعون و آن چه به این معناست مانند یخادعون و یخدعون. در جاهایی از قرآن آمده است که منافقان و کفار، خدا را فریب می دهند، در حالی که این خداوند است که آنان را فریب می دهد و همچنین رسول صلی الله علیه و آله و اهل ایمان را فریب می دهند. اصل معنای خدع: مکر و نیرنگ و فساد و نشان دادن چیزی غیر از آن چه در دل است. و در مورد خداوند به معنای مجازات می باشد و در سخریه، دلیل آن بیان خواهد شد. سپس معنای یخادعون: یعنی این که آنان با تظاهر به ایمان، همه چیز را از بین ببرند، پس خداوند نیز نعمت های آنان را در دنیا از بین می برد و عذاب جهنم را نصیب آنان می کند. در ثواب الاعمال به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس خدا را فریب دهد، خدا او را فریب می دهد و لباس ایمان را از تن او بیرون می آورد. پس به او گفته شد: چگونه خدا را فریب می دهد؟ فرمود: به آن چه خداوند عزّ و جل امر کرده است عمل می کند و مقصودش غیر خدا است. و هیچ شکی نیست که بیشتر دشمنان ائمه علیهم السلام این چنین بوده اند، مانند خلیفه اول و دوم و همانندهای آنان تا جایی که دنیا را برای دنیاخواهان رها می کنند و تظاهر به عبادت و بندگی خالص می کنند. در ظاهر با اهل بیت علیهم السلام مدارا می کنند و اظهار موالات آنان می کنند، مبادا مورد نفرت مردم واقع شوند و در ضمن آن به خواسته هایشان می پردازند. مثل آن چه مأمون با امام رضا علیه السلام کرد. در دو فصل آخر فصل اول از این گفتار سوم کلامی آورده شد که آن چه اینجا بیان کردیم را تأیید می کند. پس اندیشه کن تا دریابی.

الخشوع: و آن چه به این معناست مانند خاشعین و غیره.

الخضوع: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند خاضعین. بدان که خشوع کلمه ای است دالّ بر فروتنی و آرامش و خضوع نیز به همین معناست. در صلاه گفته خواهد شد که خاشعین به شیعیان آگاه تأویل می شود. در تفسیر فرات بن ابراهیم به نقل از ابن عباس در باره «وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلاَّ عَلَى الْخَاشِعِينَ»(1) [و به راستی

1- [1] - بقره/45.

این (کار) گران است مگر بر فروتنان]، آمده است که خاشع و فروتن در نماز کسی است که همراه با رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام به نماز روی آورد. مؤلف گوید پس خشوع، تواضع در برابر خداوند عزّ و جل و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام، نسبت به آن چیزی است که به آن امر شده اند و گریه و زاری به سوی آنان و طاعت و ولایت شان است. پس اندیشه کن.

بدان که خداوند سبحان در مورد کسی که از اهل آتش است نیز لفظ خشوع به کار برده است و منظور ذلّتی است که روز قیامت همراه و ملازم دشمنان ائمه علیهم السلام است چرا که معلوم می شود که آنها از اهل دوزخ هستند و توانایی رهایی از آتش را ندارند.

به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ»(1) [در آن روز چهره هایی زبونند]، آمده است که منظور، خضوع کننده ای است که طاقت دست کشیدن ندارد. به نظر می آید مقصود از خضوع نیز همین باشد. پس اندیشه کن.

الخسف: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد. معنای اصلی خسف، کمبود و خواری و ماه گرفته و بی نور و فرو رفتن در زمین است. در قرآن در چند جا تهدید به خسف آمده است. شاید بتوان به دشمنان ائمه علیهم السلام قبل قیام قائم علیه السلام تفسیر کرد، مانند سپاه سفیانی در صحرا.

هر آن چه در عذاب می آید و هر آن چه در سوره نحل به هنگام آیه «أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُواْ السَّيِّئَاتِ أَن يَخْسِفَ اللّهُ بِهِمُ الأَرْضَ»(2) [آیا کسانی که تدبیرهای بد می اندیشند ایمن شدند از این که خدا آنان را در زمین فرو ببرد] گفته می شود، به این کلام دلالت می کند.

اخبار در باره ماه گرفتگی قبل از قیام قائم علیه السلام فراوان است که از بعضی از اخبار به نظر می آید که تعداد آن بیشتر است. پس غافل مشو و چه بسا

1- [1] - غاشیه/2.

2- [2] - نحل/45 .

بتوان آن را به بی نوری معنوی تفسیر کرد، مانند از بین رفتن نور ایمان و فرو رفتن در تاریکی گمراهی و دشمنی اهل بیت علیهم السلام و از این قبیل که مناسب با آن باشد.

الخطف: خطف و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد. اصل معنای خطف: ربودن و قاپیدن چیزی به سرعت و شاید برحسب مقتضای مکان بتوان آن را به چیزی که از دشمنان ائمه علیهم السلام سرمی زند، مانند ربودن امامت و یا ربودن مردم از پیروی ائمه علیهم السلام و ربودن عذاب برای ایشان و از این قبیل دانست. و خدا بهتر می داند.

التخفیف: آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد و شامل خفّت (سبکی) می شود. این کلمه مقابل سنگینی است و تخفیف، برداشتن سنگینی است . در میزان و در سوره اعراف خواهد امد که «مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ»(1) [و هر کس میزان های (عمل) او سبک باشد] به سه خلیفه و پیروان آنها تفسیر می شود.

از خبری از امام صادق علیه السلام - که در سوره اعراف خواهد آمد _ به نظر می آید که مقصود از ثقل المیزان، سنگینی عمل و قبول آن به خاطر ولایت باشد. و از آن می توان استفاده کرد که مقصود از خفه المیزان، پذیرفته نشدن عمل به خاطر عدم ولایت باشد و از علی علیه السلام نقل شده است که نیکی ها، ثقل المیزان هستند و بدی ها، خفه المیزان. مؤلف گوید واضح است که ولایت به نیکی ها تفسیر می شود و دشمنی با ائمه علیهم السلام، تفسیر بدی ها است و آن چه در ثقل گذشت، آن را تأیید می کند. در آن همچنین اشاره شد که ثقل به معنای معصیت است. و چه بسا بتوان آن را اینجا _ به فراخور تناسب _ به کلمه مقابل معصیت، تفسیر کرد. همچنین باید آن چه از تخفیف خداوند سبحان گفته شده است را به کم کردن مسؤولیت های سخت دنیوی و گناهان نابود کننده و عذاب شدید که از دوش اهل ولایت برداشته می شود، تفسیر کرد.

الخلف: و خلیفه و خلائف و خلفاء و آن چه در این حوزه قرار می گیرد مانند

1- [1] - قارعه/8.

استخلاف. الخلف ، مقابل قُدّام (جلو) است و به معنی پشت و رو به عقب برگرداندن می باشد. معنای خلف با حرکت و با سکون، یعنی هر کس که متأخر باشد، اما، با حرکت (خَلَف) برای خوبی و با سکون (خَلْف) برای بدی کاربرد دارد. و خلیفه یعنی جانشین، و هاء در آن برای مبالغه است و جمع آن خلفاء و خلائف می باشد. و استخلفه: او را جانشین خود قرار داد، و چنین است آن چه این معنی را برساند.

در بلد اشاره خواهد شد که «ماخلفهم» در کلام خداوند «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ»(1) [آنچه در پیش روی آنان و آن چه در پشت سرشان است می داند] به اخبار حضرت قائم علیه السلام و بازگشت و به قیامت کبری و صغری تفسیر می شود. در بعضی از جاها به شکنجه تفسیر می شود. شاید بتوان به برخی از مواردی که در ذیل کلمه وراء گفته می شود، تفسیر کرد.

در تفسیر عیاشی به نقل از زید بن علی در باره کلام خداوند «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلاَئِفَ فِی الأَرْضِ»(2) [آنگاه شما را پس از آنان در زمین جانشین قرار دادیم] آمده است که او فرمود: ما ایشان هستیم.

در کافی به نقل از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و دیگران آمده است که فرمودند: همانا ائمه علیهم السلام خلفای خداوند بر روی زمین هستند.

همچنین در کافی به نقل از امام رضا علیه السلام آمده است که او در حدیثی طولانی فرمود: امامت، خلافت خداوند و خلافت رسول صلی الله علیه و آله است و امام خلیفه خداوند می باشد. اخبار در باره این موضوع بیشتر از آن است که به شمارش آید.

در طرائف و غیر آن، از ابن مسعود نقل شده است که فرمود: خلافت از طرف خداوند عزّ و جل در قرآن به سه نفر داده شده است. یکی به آدم علیه السلام، از آن جهت خداوند می فرماید: «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِيفَةً»(3) [من در زمین

1- [1] - بقره/255.

2- [2] - یونس/14.
3- [3] - بقره/30 .

جانشینی خواهم گماشت] منظور حضرت آدم علیه السلام است. خلیفه دوم، حضرت داوود علیه السلام است، چرا که خداوند می فرماید: «یَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ»(1) [ای داوود ما تو را در زمین خلیفه (و جانشین) گردانیدیم]، یعنی در بیت المقدس. خلیفه سوم، امیرالمؤمنین علیه السلام است. با توجه به کلام خداوند که می فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُم فِی الْأَرْضِ»(2) [خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند وعده داده است که حتما آنان را در این سرزمین جانشین (خود) قرار دهد] و در بعضی از اخبار آمده است که علی علیه السلام چهارمین خلفا است، بعد از آدم علیه السلام و داوود علیه السلام و هارون علیه السلام. با توجه به کلام موسی علیه السلام که می فرماید: ای هارون، جانشین من باش در بین قومم. خلاصه این که هیچ شکی در خلافت آنان نیست.

الاختلاف: مختلفون و ما اختلفوا فیه والذین خالفوا و تخلّفوا و غیره که این معنی را می رساند.

اختلاف: و مختلفون، مااختلفوا فیه، الذین خالفوا و تخلفوا و کلمانی که این معنا را می رسانند. تخلف عنه، یعنی پس از او آمد و خلف با فتحه، یعنی آنکه پشت سر می آید. و در دو باب شش و هفت فصل اول از این گفتار سوم به دلایل ممکن بودن تفسیر مخالفت با خداوند به مخالفت با امام اشاره کردیم.

تردیدی نیست که دشمنان ائمه علیهم السلام و منکران امامت شان، با خدا و رسولش و کتاب خدا، مخالفت کردند و از دستور و حکم آنها سرپیچی کردند. اینان همان کسانی هستند که با یکدیگر مخالفت کردند و از ائمه علیهم السلام و کتاب و شریعت، فاصله گرفتند. همچنان که به صراحت در روایتی مَوَثَّق در فصل اول گفتار دوم به آن اشاره شد. پس هر چه از این قبیل نقل شده است، مصداق و تأویل آن، به حسب باطن و ظاهر، ائمه علیهم السلام هستند. اما در بعضی از جاها به نظر می آید

1- [1] - ص/26.
2- [2] - نور/55.

که ما اختلفوا فیه و تخلفوا عنه، امر امامت و ولایت و سپس احکام باشد تا جایی که علم به آن از فروع امامت و از لوازم ولایت است. در باره آن چه که به صراحت گفتیم اخباری نیز نقل شده است.

در تفسیر عیاشی به نقل از علی بن حسین علیه السلام در باره کلام خداوند «وَلاَ یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ»(1) [در حالی که پیوسته در اختلافند] آمده است که آن حضرت فرمود: مقصود از آن کسانی از این امت است که با ما مخالفت کنند و عده ای از آنها با عده ای دیگر در دین شان اختلاف پیدا می کنند، مگر کسانی که خدا به آنان رحم کند.(2) به همین خاطر است که آنان را خلق کرد و ایشان، اولیای ما از مؤمنان می باشند.

به تایید این سخن در واژگان رحمت وتفریق و نعمت و...اشاره می شود. در گفتارهای پیشین، مخصوصاً در فصل های گفتار دوم و در آخر فصل سوم گفتار اول، اخباری در مورد اختلاف این امّت در دین و کتاب، به خاطر مخالفت کردن با امامت، آورده شد. اخباری دیگر نیز در لابلای کتاب آورده خواهد شد.

در تفسیر قمی (ره) به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که او در حدیثی فرمود: امّا منظور کلام خداوند «إِنَّکُمْ لَفِی قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ»(3) [که شما (در باره قرآن) در سخنی گوناگونید]، علی علیه السلام است که این امت، در ولایت او اختلاف پیدا کردند.(4)

دیگر روایات نیز در نبأ و غیر آن آورده می شود. پس بدان که اختلاف اصحاب ما در مسائل، حقیقتاً اختلافی نیست. پس همانا اختلاف آنها به خاطر اختلاف کلام هایی است که از ائمه علیهم السلام به دست آنها رسیده است.

1- [1] - هود/118.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 174، ح 83_84.
3- [3] - ذاریات/8.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 305.

در ذیل کلمه اصحاب به هنگام تفسیر روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله، این مطلب نیز فهمیده می شود که فرمود: «اختلاف اصحاب من، برای شما رحمت است». سپس آنان در عمل به قول ائمه علیهم السلام هماهنگ هستند و معترفند که حکم خداوند در هر مسأله ای یکی است و نزد امام به خاطر آموزش از خداوند و رسولش معلوم و مشخص است. آنان (اصحاب) چیزی را یاد نمی دهند، مگر این که از امام علیه السلام بیان شده باشد. اما هنگامی که در اخبار امام به خاطر مصلحت هایی که از آن جمله تقیه می باشد، اختلاف پیش می آید، آنان می گویند که این اختلاف نزد ما پیش آمده و هنگامی که آن را بیان می کنیم، نمی دانیم از کلام حقّ می باشد یا نه. پس حقیقتاً اختلاف ما، با وجود این که علت آن مخالفان نیز هستند، اختلاف نیست. جزئیات این سخن در جایی دیگر بیان می شود و آن را در کتاب اصول ذکر خواهیم کرد.

در بعضی از اخبار معنایی دیگر، برای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که می فرماید: «اختلاف اصحاب من، برای شما رحمت است» و این کلام که می فرماید: «اختلاف امت من، رحمت است.»

در سوره توبه در این آیه «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن کُلِّ فِرْقَهٍ»(1) [پس چرا از هر فرقه ای از آنان دسته ای کوچ نمی کنند] آورده می شود و مقصود، رفت و آمد عده ای از آنها به نزد عده ای دیگر به خاطر محقق ساختن امور دینی و فراگیری احکام شرعی می باشد. همان طور که بعضی از آنها، نزد علی علیه السلام و حسین علیه السلام رفت و آمد می کردند. بر این اساس می توان آن را تعمیم داد تا جایی که اصحاب ائمه علیهم السلام و بلکه علمای هر زمانی را در بر بگیرد. شاید، برخی از آن چه که در قرآن در مکان های مناسب آمده است، محتمل این معنی شود. شاید مقصود جانشینی امامی به جای امامی دیگر باشد تا زمین بدون حجت نماند و این را نیز می توان به فراخور حال در مورد برخی از آیات قرآن به کاربرد. در این صورت مرجع آن، همان چیزی است که در اصل ترجمه پیش گذشت. پس بدان.

1- [1] - توبه/112.

الخوف: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند من یخاف الله و... معنای آن واضح و مشخص است. در واژه خشیه، مطالبی گفته خواهد شد که می توان از آن دریافت، کسانی که خداوند تعالی به آنها نسبت ترس، چه از خودش و چه از عذابش می دهد، ائمه علیهم السلام و شیعیان ایشان هستند.

مقصود از آن در خشیه نیز خواهد آمد و از این کلام برمی آید که در مورد غیر ایشان احیاناً یا ترس دشمنان ایشان از مفاسد دنیوی است و یا ترسی است که از لوازم قلب های منافقان می باشد. در رعب نیز به آن اشاره می شود. پس آگاه باش.

الخلاق: خلاق با فتحه خاء به معنای بهره و نصیب فراوان است و تفسیر آن همان تفسیر حظ و نصیب می باشد. پس اندیشه کن.

الخلق: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد و از آن مشتق می شود. هیچ شک و شبهه ای نیست که این کلمه و مشتقات آن بیشتر به معنای ایجاد کردن از عدم است و در اصل _ با توجه به آن چه نقل شده است _ به معنای تقدیر (سرنوشت) است. پس نیازی به تفسیر آن نیست جز آن چه که در فطره می آید و می توان برخی از آیاتی که دارای کلمه «خلقت» می باشند را با فراخور تناسب، به آن تفسیر نمود. چرا که واضح و مشخص است که فطره و خلقه، معنایی نزدیک به هم دارند. حدیثی که در واژه موت می آید نیز آن را تایید می کند.

اما در تفسیر عیاشی به نقل از امام باقر علیه السلام در باره آیه شریفه «وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ لاَ يَخْلُقُونَ شَيْئًا»(1) [و کسانی را که جز خدا می خوانند چیزی نمی آفرینند] امده است که آن حضرت فرمود: کسانی که خلیفه اول و دوم و سوم را به جای خدا می خوانند. اما این کلام خداوند «لاَ يَخْلُقُونَ شَيْئًا» [چیزی نمی آفرینند]. یعنی این که چیزی را عبادت نمی کنند. و هم یخلقون به معنای عبادت می کنند است.(2) بر این اساس می توان با فراخور تناسب کلمه خلق را به معنای مردم و انسآنها، نیز در نظر گرفت. این چنین است اختلاق به معنای بهتان و دروغ و افتعال.

1- [1] - نحل/20.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 278، ح 14.

پس آگاه باش.

الخلق: با ضمه خاء (خُلْق) و با دو ضمه خاء و لام (خُلُق) به معنای خوی و سرشت و عادت است. مشخص است که سرشت ناپسند از آن دشمنان ائمه علیهم السلام، به خاطر ترک ولایت است و عکس این مطلب نیز صادق است. یعنی تمسک به ولایت سرشت نیکو را در پی دارد.

الخبال: فساد در زمین است و در سه ساحت، فعل، جسم و عقل به کار می رود. در لغت به معنای کمبود و نابودی است که مرجع هر دوی آنها فساد است و در سوره آل عمران و توبه آمده است . تفسیر آن همان چیزی است که در فساد خواهد آمد. و خدا بهتر می داند.

المخذول: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد به معنای بی کسی و بی یار است. در سوره آل عمران آمده است: «إِن يَنصُرْكُمُ اللّهُ فَلاَ غَالِبَ لَكُمْ وَإِن يَخْذُلْكُمْ فَمَن ذَا الَّذِى يَنصُرُكُم مِّن بَعْدِهِ»(1) [اگر خدا شما را یاری کند هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد و اگر دست از یاری شما بردارد چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد کرد].

در سوره بنی اسرائیل: «فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولاً»(2) [تا نکوهیده و وامانده بنشینی] و در سوره فرقان: «وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولاً»(3) [و شیطان همواره فروگذارنده انسان است].

در توحید به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه اول آمده است که آن حضرت فرمود: اگر بنده، آن چه از طاعت به او امر شده است را طبق دستور خدا انجام دهد، بنده موفق خوانده می شود و اگر این بنده بخواهد معصیت خدا کند، پس خداوند حایل بین او و آن معصیت می شود و ترک این معصیت به توفیق الهی است و

1- [1] - آل عمران/ 160.
2- [2] - اسراء/22 .
3- [3] - فرقان/29.

هر زمان خدا او را به گناه تنها گذارد و حایل بین او و گناه نشود، پس او را خوار کرده است و یاریش نکرده و او را موفق نگردانده است.(1)

مؤلف گوید هیچ شکی نیست که ولایت از بزرگترین طاعت هاست و ترک طاعات و دشمنی ائمه علیهم السلام از بزرگترین گناهان است. بر این اساس یاری خدا و توفیق او از آن دوستداران ائمه علیهم السلام و متوسلان به ایشان است. همان طور که در نصر نیز اشاره می کنیم. ذلت از آن دشمنان ائمه علیهم السلام و کسانی است که ایشان را رها می کنند. بنابراین خوار و ذلیل در دنیا و آخرت، هر نوع مخالفِ با خدا و رسولش و ائمه اطهار علیهم السلام، مانند سه خلیفه و پیروان شان هستند. امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی می فرماید: در روی زمین دشمنی نیست، مگر این که خدا او را تنها گذاشته است و خوار کرده است و به خاطر خواری، به هدف نمی رسد. پس آگاه باش و غافل مشو.

الخلّه: خلّه و خلیل مفرد و جمع. معنای اصلی خلّه با ضمه، دوستی و محبت است. پس خلیل، دوست و دوستدار است و معلوم است که مؤمن متمسک به ولایت، دوست خدا و رسولش و مؤمنان در دنیا و آخرت است. همچنان که رها کننده ولایت دشمن اینان هستند. ولی بعضی از ترک کنندگان ولایت با یکدیگر فقط در دنیا رفیق هستند، چرا که اساس دوستی آنها دنیاست ،مانند خلیفه دوم که دوست خلیفه اول بود. این سخن در سوره فرقان گفته خواهد شد. در تفسیر کلام خداوند «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ»(2) [و روزی است که ستمکار دست های خود را می گزد (و) می گوید ای کاش با پیامبر راهی برمی گرفتم] و «لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا»(3) [کاش فلانی را دوست (خود) نگرفته بودم] باید گفت که منظور از خله، دوستدارانِ دشمنان ائمه علیهم السلام و منکران ولایت است. پس آگاه باش.

المختال: در کتاب نهایه الخیلاء، با ضمه و با کسر به معنای تکبر و خودپسندی

1- [1] - توحید صدوق، ص 242، باب 35.
2- [2] - فرقان/27.
3- [3] - فرقان/28.

است. گفته می شود: با ناز و غرور و تکبر خرامید، پس او مختال است، یعنی متکبر.

در چند جا در قرآن آمده است، از آن جمله«إِنَّ اللَّهَ لَا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»(1) [که خدا خودپسند لافزن را دوست نمی دارد]. یعنی کسی که بر نزدیکان و یاران او تکبر و سرکشی کند و بر آنان فخر بفروشد. در خصال به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که آن حضرت انسان را از این که با ناز و غرور راه برود منع کرد و فرمود: «هر کس لباسی بپوشد و با آن غرور بورزد، خدا او را با آتش جهنم روسیاه می کند و همنشین قارون خواهد بود. و هر کس تکبر نماید، با خداوند قهار به جنگ پرداخته است. بدیهی است که دشمنان ائمه علیهم السلام لباس خلافت و سلطنت دنیوی به تن کردند و به وسیله آن متکبر و مغرور شدند و بر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیروان شان فخر فروختند. همچنان که در کبر خواهد آمد و باتوجه به تفسیرایمان، مصداق مختال فخور در آیه می باشند. پس غافل مشو.

الخیل: اسب ها. به قول مشهور هیچ مفردی ندارد و گاهی، مجازاً به اسب سواران سپاه و یاران قوی گفته می شود. واضح است که ناپسند آنها را می توان به دشمنان ائمه علیهم السلام و خوب آنها را به دوستداران ائمه علیهم السلام تفسیر کرد. همچنان که از این قبیل در چند و غیرجند به آن اشاره شد و به آن اشاره خواهد شد. گواه این مسأله چیزی است که مفسران در باره کلام خداوند در سوره بنی اسرائیل _ «وَأَجْلِبْ عَلَیْهِم بِخَیْلِکَ وَرَجِلِکَ»(2) [و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگانت بر آنها بتاز] بیان کردند و گفتند: همانا خیل شیطان کسی است که عصیان می کند. همچنین می توان آن چه که به معنای فرس مذموم است را به اسبی تفسیر کرد که برای طاعت دشمنان ائمه علیهم السلام و آزار و اذیت دوستداران آنها آماده می شود و فرس غیرمذموم برعکس این،

1- [1] - لقمان/18.
2- [2] - اسراء/64.

تفسیر می شود. گاهی به آن چیزی که در دابه می گوییم تفسیر می شود. پس اندیشه کن.

الختام: و خاتم و ختم و آن چه این معنی را می رساند مانند ختم الله و طبع (مهرزد) و... هروی می فرماید: معنای ختم پوشاندن چیزی و محافظت از آن که مبادا، چیزی به آن داخل شود و فرمود: مهروموم نامه در عربی را، خاتم الکتاب می نامند. چرا که از آن محافظت می کند و اجازه نمی دهد که به باطن آن نگاه شود. و تاء خاتم، فتحه و کسره می گیرد.

الخاتم: در فرهنگ لغت، هر چه بر گل می نهند، انگشتر، مُهر، پایان و نتیجه کار و نفر آخر از هر گروهی. گفته شد: ختمه یختمه ختماً و ختاماً و ختم علی قلبه: جلو فهمیدن او را گرفت. در تفسیر امام در باره کلام خداوند «خَتَمَ اللّٰهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ»(1) [خداوند بر دلهای آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده] بر چهره آنان علامتی می گذارد که اگر ملائکه و رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام آن را ببینند، می فهمند کسانی هستند که ایمان نیاوردند. در «قلب» گفته خواهد شد که قلب مختوم، قلب منافق است. در سوره شوری به تفسیر کلام خداوند «فَإِن یَشَأِ اللَّهُ یَخْتِمْ عَلَی قَلْبِکَ»(2) [پس اگر خدا بخواهد بر دلت مهر می نهد] اشاره می شود که مقصود این است که اگر بخواهی وحی را از خودت دور می کنی و در باره فضل اهل بیت علیهم السلام، حرف نمی زنی. بر این اساس می توان در بعضی از جاها، ختم را به الهام نشدن که گاه برای مؤمنان است، تفسیر کرد. در سوره مطفّفین، آیه «یُسْقَوْنَ مِن رَّحِیقٍ مَّخْتُومٍ»(3) [از باده ای مهر شده نوشانیده شوند] آمده است و ان شاء الله گفته خواهد شد که ختامه مسک، نمایانگر با ارزش و نفیس بودن آن است و کنایه از خراب نشدن. و در رحیق به تفسیر آن اشاره می شود ومی توان از آن در تفسیر مسک به سودمند بودن، به خاطر بوی خوشش استفاده کرد.آنچه در روح

1- [1] - بقره/7.
2- [2] - شوری/24 .
3- [3] - مطففین/25.

می آید، آن را تأیید می کند. در زیارات آمده است: «بکم فتح الله و بکم یختم» به خاطر شما خداوند آغاز کرد و به خاطر شما ختم می کند. روایات دیگری به همین معنا نیز وجود دارد.

شاید بتوان از تفسیر آن در فتح نیز استفاده کرد. پس اندیشه کن. در أم اشاره شد که ائمه اطهار علیهم السلام، ام الکتاب و خاتم آن هستند. هر چند خود این لفظ نیامده است امّا لفظ خاتم النبیین در قرآن آمده است. پس اندیشه کن.

الخرطوم: و در یک جا در سوره قلم آمده است و درخود این سوره و در سماء گفته خواهد شد که مقصود از آن چیست، پس اندیشه کن.

الخصم: و اختصام و آن چه بر این معنی دلالت می کند مانند یختصمون و... در خصال به نقل از نضربن مالک آمده است که فرمود: به امام حسین علیه السلام گفتم: در باره کلام خداوند «خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ»(1) [این دو (گروه) دشمنان یکدیگرند که در باره پروردگارشان با هم ستیزه می کنند] سخن بگو. فرمود: ما و بنی امیه به خاطر خداوند با یکدیگر دشمنی کردیم. ما گفتیم خدا راست گفت و آنها گفتند خدا دروغ گفت، پس ما و ایشان با یکدیگر در روز قیامت، دشمن هستیم. در تفسیر قمی در باره کلام خداوند «عِندَ رَبِّکُمْ تَخْتَصِمُونَ»(2) [پیش پروردگارتان مجادله خواهید کرد] آمده است که منظور علی علیه السلام است و هر کس که حق او را غصب کرده است.

در صحیح بخاری به نقل از امام علی علیه السلام آمده است که فرمود: من اولین کسی هستم که در محضر پروردگار برای شکوی و دشمنی با گناه کاران، روز قیامت زانو می زنم.

اگر این را فهمیدی، می توانی _ به فراخورتناسب _ این چنین، تفسیر کنی. از بعضی آیات به نظر می آید که عده ای از دشمنان با عده ای دیگر در جهنم و روز قیامت کبری می جنگند، پس چه بسا بتوان برخی موارد ،چنین تفسیر کرد. همچنین

1- [1] - حج/19.

2- [2] - زمر/31.

می توان به دشمنی شان در این دنیا با خدا و با اهل حق نیز تفسیر نمود. و خدا می داند.

الخزنه: و خزائن. در سوره زمر، خزنه الجنه (خزانه داران بهشت) ذکر شده است و در همین سوره و در دیگر سوره ها خزنه جهنم (خزانه داران جهنم) آمده است. اما خزائن الله (انبارهای خداوند) و خزائن رحمته (انبارهای رحمتش) و خزائن السموات و الأرض (انبارهای آسمان و زمین) نیز در قرآن آمده است.

شکی نیست که هر مال انبار شده ای، انبار کننده ای دارد. به نقل از ائمه علیهم السلام آمده است که: ما خزانه داران وحی خداوند هستیم و در باب نیز اشاره شد که ما خزانه داران هستیم و نگهبان در این خزائن . بعضی از شارحان حدیث گفته اند منظور، خزانه داران علم و خزانه داران بهشت است. بدین معنی که کسی وارد بهشت نمی شود، مگر به ولایت ما وفا کند.

مؤلف گوید در النار و اللیل و الملائکه خواهد آمد که می توان با توجه به تفسیر النار و الملائکه، خزنه النار را به ائمه اطهار علیهم السلام هم تفسیر کرد. در الجنه گفتیم که علی علیه السلام صاحب بهشت و جهنم است و اهل بهشت را در بهشت سکونت می دهد واهل آتش را در آتش.

آن چه برخی از شارحان چند لحظه پیش گفتند، تأکیدی بر همین مطلب است. پس کسی وارد آتش نمی شود، مگر این که به ولایت اهل بیت علیهم السلام وفا نکند. در فصل چهار فصل دوم از گفتار اول حدیثی از کنزالفوائد به نقل از شیخ طوسی (ره) آورده شد که به صراحت اذعان می کند که علی علیه السلام خزانه دار آتش است. پس غافل مشو.

در بصائر به صورت مستند به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت فرمود: قطعاً ما خزانه داران خداوند در زمین و آسمان هستیم و گنجینه، طلا و نقره نیست بلکه گنجینه، علم است.(1)

1- [1] - کافی، ج 1، ص 249، باب 11.

در روایتی دیگر ما خزانه داران خداوند در دنیا و آخرت هستیم و شیعیان ما، خزانه داران ما هستند. در تفسیر عیاشی به نقل از همین امام علیه السلام آمده است که فرمود: ما خزانه داران دین خداوند هستیم، آن را حفظ می کنیم و می پوشانیم و از دشمنان مان پنهان نگه می داریم، همچنان که رسول الله صلی الله علیه و آله همین کار را کرد تا این که به او اجازه داده شد هجرت کند و با مشرکین جهاد کند. پس ما هم به روش رسول الله صلی الله علیه و آله عمل می کنیم تا این که خداوند به ما اجازه دهد با شمشیر دین او را نمایان سازیم و مردم را به آن دعوت کنیم و به خاطر دین با آنان می جنگیم، همچنان که رسول الله صلی الله علیه و آله در آغاز با آنان جنگید. چه بسا بتوان خزائن را به خود ائمه علیهم السلام تفسیر کرد .از آن جهت که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید: «من خزانه دار علم هستم و علی علیه السلام کلید آن...»و شکی نیست که هر کدام از آنها این چنین هستند. پس اندیشه کن.

بدان که در کتاب روضه الواعظین به نقل از امام صادق علیه السلام که آن حضرت علیه السلام از پدرانش نقل می کند، آمده است که مجسمه تمامی مخلوقات خداوند در خشکی و دریا، در عرش می باشد. این، تفسیر آیه «وَإِن مِّن شَىْءٍ إِلاَّ عِندَنَا خَزَائِنُهُ»(1) [و هیچ چیز نیست مگر آن که گنجینه های آن نزد ماست] می باشد. و خدا می داند.

الخیانه: و خائنون. در تفسیر قمی به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که آن حضرت فرمود: خیانت به خدا و رسول، معصیت به آنان و خیانت در امانت است. پس هر انسانی امین آن چیزی است که خداوند آن را واجب کرده است. و در امانت بیان کردیم که خود این کلمه به ولایت تفسیر می شود.

بعد از ملاحظه این روایت و آن چه در امانت گفتیم، جای شک باقی نمی ماند که دشمنان ائمه علیهم السلام و غصب کنندگان حقوق ایشان، خائن به تمام معنی هستند و تفسیر قرآن در مورد آنها درست است. و آن چه به نقل از امام صادق علیه

1- [1] - حجر/21.

السلام در باره این آیه «وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوْمٍ خِيَانَةً»(1) [و اگر از گروهی بیم خیانت داری (پیمانشان را)]. روایت شده است، کلام ما را تأیید می کند، که آن امام علیه السلام فرمود: منظور معاویه است که به علی علیه السلام خیانت کرد. پس اندیشه کن.(2)

الخزی: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد کلمه ای است دالّ بر رسوایی و ننگ. در «عذاب» می آید که منظور از خواری دنیا ناگهان قبل قیام قائم علیه السلام، مسخ است و بدون هیچ قید و شکی اهل خفت و خواری، دشمنان ائمه علیهم السلام هستند. در برخی زیارات علی علیه السلام آمده است که: کسی که حق تو را پایمال کرد، خوار و ذلیل شد. پس اندیشه کن.

الخشیه: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند من یخشی و.... در «علم» خواهد آمد که مقصود از کلام خداوند «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاء»(3) [از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می ترسند] علی علیه السلام وائمه اطهار علیهم السلام است.

خشیه به معنای مراقبت کردن است و به نظر می آید که اهل خشیه (ترس) از خدا، ائمه علیهم السلام و علمای شیعه می باشد. شاید بتوان از آن استفاده کرد و خوف (ترس) از خدا و ترسان از او و از عذابش را به خود ائمه علیهم السلام و علمای شیعه تفسیر کرد. همانا کسی که از خدا می ترسد،ترک معصیت می کند. مخصوصاً از بزرگترین گناهان که ترک ولایت است. ان شاء الله در سوره فاطر به هنگام تفسیر آیه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاء» [از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می ترسند] فرق بین الخوف و الخشیه را بیان می کنیم.

در سوره مؤمنین به هنگام تفسیر این آیه «وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوا وَّقُلُوبُهُمْ

1- [1] - انفال/58.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 277.
3- [3] - فاطر/28.

وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ»(1) [و کسانی که آن چه را دادند (در راه خدا) می دهند در حالی که دل هایشان ترسان است (و می دانند) که به سوی پروردگارشان بازخواهند گشت] گفته خواهد شد که اهل ولایت خدا را عبادت می کنند و اطاعت را همراه با ولایت ائمه علیهم السلام دوست دارند. امّا با این وجود، می ترسند که در محبت و طاعت کوتاهی کرده باشند.

پس اندیشه کن تا دریابی که منظور از الخشیه المذمومه الممنوعه (ترس نابه جا و ممنوع)- که در خشیه الله آمده است _، همان ترس دشمنان ائمه علیهم السلام از مفاسد دنیا برای منافع دنیایی است و ترس برخی از پیروان شان از آنها، از ضرر دنیوی است، آن هنگام که اطاعت از آنان را رها کنند و به ولایت متمسک شوند.

الخطوات: خطوات الشیطان (گام های شیطان) در چند جا در قرآن آمده است و به ولایت فلانی و فلانی و مخالفت با علی علیه السلام و اطاعت از غیر علی علیه السلام تفسیر شده است. و شیطان با گمراه کردن او و مخالفت با رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام، او را تشویق و تحریک می کند.

در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: به خدا سوگند که از گام های شیطان، ولایت فلانی و فلانی است.(2) در امالی به نقل از همین امام در باره آیه «وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ»(3) [و از گام های شیطان پیروی مکنید] آمده است: مقصود آن، چیزی است که شیطان شما را با گمراهی، به آن وادار وتشویق می کند و از شما می خواهد که گناه کنید و با کسی که خدا او را رسول و سَروَر همه قرار داده است و با کسی که خدا او را برترین جانشین می داند و همچنین با سائر خلفا و اولیای او مخالفت کنید.

خلاصه، از مهم ترین گام های شیطان، عملی است که پیروانش در مورد خلافت انجام دادند. اگر انسانی از کسی تبعیت و از سنت و راه و روش او پیروی کند گفته

1- [1] - مؤمنون/60.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 121، ح 295.
3- [3] - بقره/168.

می شود: اتبع خطوات فلان. و خطوه به معنای گام است، گفته شده: خطوات الشیطان: اعمال او است و به قولی اشتباهات اوست. و اصل، همان چیزی که امام علیه السلام گفتند، تحریک و وسوسه و گمراه کردن. و با خود کلمه نیز هم خوانی دارد.

الإخفاء: و آن چه مخفی می شود. در ذیل کلمات السر، و الاستعجال و الکتمان و الخدیعه خواهد آمد.

گفتیم که منافقان و دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، دشمنی با ایشان را در دل پنهان می کردند و برای راندن و آزار و اذیت شان به تدبیر می نشستند.

در تفسیر قمی در باره این آیه «بَلْ بَدَا لَهُم مَّا كَانُواْ يُخْفُونَ مِن قَبْلُ»(1) [و اگر هم بازگردانده شوند قطعا به آن چه از آن منع شده بودند برمی گردند] آمده است که: منظور، دشمنی با علی علیه السلام است.(2) بر این اساس، می توان در جاهای مناسب، به آن تفسیر شود. و از همین می توان استفاده کرد و اخفاء اهل الحق را به ممانعت شان از ولایت، تفسیر نمود.

الخاویه: گفته می شود: خوت الدار: خانه ویران شد، ارض خاویه: سرزمین خالی از سکنه. و درچند جا به کار رفته است و شاید بتوان _ به فراخور تناسب _ به نابودی معنویت (ترک ولایت و محرومیت از آن) و نابودی ساکنانش از نظر دین و دنیا تفسیر کرد. پس آگاه باش و خدا می داند.

1- [1] - انعام/28.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 203.

الدأب: معنای اصلی دأب: چیزی که پیوسته و مستمر انجام شود. و مشخص است که عادت دشمنان خدا، ترک ولایت و دشمنی با اهل آن می باشد. پس آگاه باش.

الدابه: و دواب در دو جا آمده است، یکی در سوره أنفال: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللّهِ»(1) [قطعا بدترین جنبندگان نزد خدا] و در ذیل کلمه شر نیز خواهد آمد که دواب به بنوامیه و دشمنان ائمه علیهم السلام تفسیر می شود. و دیگری در سوره نمل «أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ»(2) [جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با ایشان سخن گوید]. روایت های فراوانی وجود دارد که معتقد است، مقصود از دابه الارض، امیرالمؤمنین علیه السلام است. او دابه الارض است که از شروط روز قیامت است که در تفسیر خود آیه به آن اشاره می شود. و چه بسا بتوان این دو تفسیر را در جای دیگر نیز به کار برد. پس غافل مشو.

الدرجات: در تفسیر قمی در باره ی «لَّهُمْ دَرَجَاتٌ عِندَ رَبِّهِمْ»(3) [برای آنان نزد پروردگارشان درجات و آمرزش و روزی نیکو خواهد بود] آمده است: این آیه برای علی علیه السلام و ابوذر و سلمان و مقداد نازل شده است. (4) در کافی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت فرمود: با ایمان کامل، مؤمنان به

1- [1] - انفال/22.
2- [2] - نمل/82.
3- [3] - انفال/4.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 255.

بهشت می روند و با زیادی ایمان، نزد خدا درجه بندی می شوند. در ذیل کلمه رضوان خواهد آمد که مقصود از این آیه «هُمْ دَرَجَاتٌ عِندَالله»(1) [برای آنان نزد پروردگارشان درجات خواهد بود]، ائمه اطهار علیهم السلام است وایشان، وسیله ترقی مؤمنان هستند و ولایت و شناخت آنها بر درجات و منزلت والای مؤمنان می افزاید.

در سوره طه آمده است و واضح است که مقصود از درجات، رتبه های ظاهری و معنوی است که با کمال ایمان به دست می آید و کمال ایمان با ائمه علیهم السلام و ولایت شان محقق می گردد. سپس گویی که آنان، همان درجات می باشند و درجات هم، از آنِ آنها و از آنِ پیروان آنهاست. از آن چه گفتیم، می توانیم در تفسیر بسیاری از جاه ها _ به فراخورتناسب _ استفاده کنیم. برای تاکید بیشتر در ذیل کلمه «وسیله» نیز شرح می دهیم. درجات همان جایگاه پیامبران و ائمه اطهار علیهم السلام است. مشخص است که استدراج چیزی، غیر از آن چه است که گفتیم و عبارت است از زیاد شدن نعمت های دنیوی به وسیله زیاد شدن گناهان و از آنِ دشمنان ائمه علیهم السلام است و در دو سوره قلم و اعراف «سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لاَ يَعْلَمُونَ»(2) [به تدریج از جایی که نمی دانند گریبان شان را خواهیم گرفت] خواهد آمد.

داوود: در سوره ص و سبأ و دیگر سوره ها خواهد آمد که داوود در پذیرفتن ولایت، درنگ کرد و دچار اشتباه شد. و هنگامی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام توسل جست، خدا اشتباه او را بخشید و عذاب را برایش آسان کرد.

الإدبار: و تدبّر و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند من أدبر و مانند آن. بدان که أدبار با فتحه همزه، جمع دُبّر است، به معنای عقب و دنباله هر چیز، پس با کسره همزه، مصدر أدبر است، به معنای پشت کرد و کنایه از نپذیرفتن و

1- [1] - آل عمران/163.
2- [2] - قلم/44.

در ذیل کلمه ارتداد می آید که مقصود از «الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلَی أَدْبَارِهِم»(1) [آنان که به (انحرافات) گذشته شان برگشتند] دشمنان ائمه علیهم السلام در نپذیرفتن ولایت است. در ذیل کلمه طمس نیز خواهد آمد که ادبار بر گمراهی آنان دلالت می کند. و تأویل «من أدبر» و از این قبیل نیز همین می باشد. این چنین است معنی التدبر فی الشی: تفکر برای فهمیدن.

در مجمع البیان به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه «أَفَلَا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَی قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»(2) [آیا به آیات قرآن نمی اندیشند یا (مگر) بر دل هایشان قفل هایی نهاده شده است]، آمده است: آیا تدبیر نمی کنند تا بر این قضاوت کنند که حق با آنان است.(3)

مشخص است که امر ولایت، همان حق است و معنای سایر مشتقات تدبر نیز، این چنین است. پس آگاه باش.

الدحور: و مدحور. معنای دحر و دحور، طرد کردن است و به نظر می آید که طرد شدن از رحمت خدا و بلکه از هر خیری باشد و این طردشدن، مخصوص رها کنندگان ولایت است و چنین کسی از سرچشمه خیر، که همان ولایت است رانده شده است. پس آگاه باش.

الداخرون: خواران و ذلیلان. در ذیل کلمه ذله به تفسیر آن اشاره می کنیم که تفسیر داخرون نیز می باشد. و آن چه در ذیل کلمه خذلان گفته شد، آن را تأیید می کند.

الدار: در کافی و غیر کافی به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که نحن الدار (ما خانه هستیم) و این همان کلام خداوند است که می فرماید: «تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَةُ»(4) [آن سرای آخرت]. در ذیل کلمه باب، کلام پیامبر صلی الله علیه و آله

1- [1] - محمد(ص)/25.
2- [2] - محمد(ص)/24.
3- [3] - مجمع البیان، ج 9، ص 174.
4- [4] - قصص/83.

آورده شد: من خانه حکمت هستم و علی دروازه آن است.

در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ»(1) [و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند]، آمده است: مقصود از آن، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که می فرماید: پس از من، کافرانی نگردید که گردن یکدیگر را می زنند. شاید تفسیر دارالبوار، کفر و نابودی معنوی باشد. امّا مقصود از کفر اینجا گمراهی در نتیجه غصب خلافت از ائمه علیهم السلام است. و در این صورت مقصود از دارالبوار از نظر باطن گمراهی در ترک تمسّک جستن به ائمه علیهم السلام می باشد. و آن چه در کافی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است، کلام ما را تأیید می کند. آن حضرت در ضمن حدیثی طولانی فرمود: ایمان درجاتی دارد و خود نیز مرتبه ای است و اسلام نیز مرتبه ای و کفر نیز مرتبه ای است. پس آگاه باش هر جا را مناسب با معنی تفسیر کن. چرا که کلمه دار زیاد است. و در ذیل کلمه آخره گفتیم که الدار الآخره چگونه تفسیر می شود.

الدارسه: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد، به معنای خواندن است. شاید در بعضی از جاها بر طبق تفسیر، خواندن متعلقات ولایت و نخواندن آن منظور باشد. پس اندیشه کن.

إدریس: همان پیامبر مشهور، بعد از شیث بن آدم است. به او ادریس گفته شد چرا که اولین کسی بود که با قلم نوشت و کتاب خواند. در سوره مریم خواهیم گفت که او به نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام متوسل شد، پس خداوند او را به مقامی والا رساند و از قوم خود پنهان و غایب گشت، همچنان که قائم علیه السلام غایب شد.

الدخول: وادخال و داخل و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند یدخل و... بدان که مدّخل در قرآن به معنای داخل شدن است و در مورد متمسّکان به ولایت به کار می رود.

1- [1] - ابراهیم/28.

تفسیر مدخّل، به فرد داخل در ولایت نیز صحیح می باشد. آن چه مقابل این کلمه است، مقابل آن نیز در تفسیر می باشد. و از آن چه بیان کردیم چگونگی دخول و إدخال نیز مشخص شد. پس در هر مکان اندیشه کن تا کلام ما را به خوبی دریابی.

الدلاله: و دال و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد، هر چند به این لفظ نباشد. لفظ دلاله و دال در قرآن نیامده است، اما آن چه به معنای آن است و در ماده مشترک هستند، مانند دلیل و آن چه در ماده اشتراک ندارند، مانند هادی و مرشد، در قرآن آمده است. اگر این مطلب را دریافتی پس بدان که کفعمی به نقل از امام باقر علیه السلام می فرماید: ائمه علیهم السلام، دعوت کنندگان به بهشت و راهنمایان به سوی آن هستند و در کتاب معراج به نقل از همین امام علیه السلام آمده است که: ما راهنمایی آشکار هستیم برای کسی که هدایت یابد. در متون زیارتی آمده است که: شما شفا دهنده مریضان خدا و ارشاد کننده به راه او هستید. و در همین زیارت آمده است: شما راهنمایان به سوی خدا هستید و حجّت اویید.

در زیارت امیر المؤمنین علی علیه السلام آمده است که: شهادت می دهم که او (علی علیه السلام راهنمای بر (دین) مردی است که او را به رسالت خویش مبعوث کرده ای. و امثال این روایات که اهل بیت علیهم السلام را راهنمایان به سوی حق و خیر می داند و شرط آن تمسّک به آنان و ولایت است. دشمنان آنان راهنمایانی به سوی شر و باطل هستند. پس تفسیر به آن، در مورد آیاتی که با این مطلب متناسب است، درست و به جا است. و غافل مشو.

الدم: در باب چهار فصل اول آمد که در قرآن، از دشمنان ائمه علیهم السلام بالدم (با خون) یاد می شود و برخی از تأکیدات را ، در ذیل کلمه فحشاء می آوریم. در ذیل کلمه میته خواهد آمد که دشمن علی علیه السلام اگر از آب فرات هم بنوشد و در آغاز بسم الله گوید و در پایان الحمدلله، چیزی جز مرگ و خون ریخته شده نیست. پس شاید بتوان خون را به خوراکی ونوشیدنی دشمنی کننده و نجاست و کینه ای که از اهل بیت علیهم السلام در دل دارد، تفسیر کرد. همان خون دلمه ای که از آن خلق شد. تفسیر سفک الدماء در ذیل کلمه قتل النفس می آید.

در تفسیر امام علیه السلام آمده است: بدانید که خون و خوردن آن، حُرمتش در نزد خدا کمتر است از کسی که از برادر مؤمن خود، پیش پادشاه ستمگر بدگویی کند. او در واقع خودش و برادر مؤمن و پادشاه را نابود کرده است. از این می توان استفاده کرد و اکل الدم (خوردن خون) و سفکه (ریختن آن) را به سعایت و بدگویی نزد دشمنان دین و ستمگران، تفسیر کرد.

المدهنون: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند یدهنون. معنای اصلی مداهنه، فریب دادن و سازش کردن است و در سوره واقعه «أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنتُم مُّدْهِنُونَ»(1) [آیا شما این سخن را سبک (و سست) می گیرید] و در سوره قلم «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ»(2) [دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی نمایند] آمده است.

در محاسن به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: این آیه در مورد آن دو (خلیفه اول و دوم) نازل شده است. در تفسیر قمی آمده است: دوست دارند که درمورد علی علیه السلام ظاهرسازی کنید تا با تو، ظاهرسازی کنند. پس اندیشه کن.

الدین با کسره، در باب چهارم فصل اول از گفتار اول بیان شد که مقصود نبی صلی الله علیه و آله وائمه علیهم السلام و دین خدا است. چرا که دین فقط با شناخت آنان است که محقق می گردد و هر کسی آنان را نشناسد، پس دین خدا را نشناخته است. اینان اصل و ریشه دین هستند و عبادتی پذیرفته نمی شود مگر با شناخت آنها. در ذیل کلمه اخلاص اشاره کردم که دین خالص به شناخت امام علیه السلام تفسیر می شود. در ذیل کلمه شهر خواهیم گفت که دین قیم (با ارزش)، شناخت امامان 12گانه و 4 امام مورد قبول زیدیه و اقرار به خلفای راشدین است.

در پایان باب سوم فصل دوم از گفتار اول، اشاره شد که دین قیم و کلام خداوند «وَذَلِکَ دِينُ الْقَيِّمَهِ»(3) [و دین پایدار همین است]، به شناخت کامل علی

1- [1] - واقعه/81.
2- [2] - قلم/9.

3- [3] - بینه/5.

علیه السلام تفسیر می شود. در ذیل کلمه قیمه خواهد آمد که دین القیمه به دین فاطمه علیها السلام و دین قائم علیه السلام تفسیر می گردد. و در ذیل کلمه هدایه خواهیم گفت که دین الحق، ولایت علی علیه السلام است و آن چه در ذیل کلمه حق بیان شد و تفسیری که از دین به ولایت شد، کلام ما را تأیید می کند. همچون سخن امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ»(1) [خداوند برای شما این دین را برگزید]: دین، ولایت علی علیه السلام است و در تفسیر «فَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ»(2) [پس البته نباید جز مسلمان بمیرید]: منظور ولایت علی علیه السلام است. در تفسیر قمی در باره کلام خداوند «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ»(3) [که دین را برپا دارید] آمده است: منظور اقرار به ولایت است. (4) در ذیل کلمه کذب خواهد آمد که تکذیب الدین به تکذیب ولایت و تکذیب نبی صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام تفسیر می شود و از اینجا فهمیده می شود که دین مخصوص علی علیه السلام است. در مناقب ابن شهرآشوب به نقل از امام باقر علیه السلام در باره «فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ»(5) [پس چه چیز تو را بعد (از این) به تکذیب جزا وا می دارد]، آمده است: دین، علی علیه السلام(6) است. و در برخی از زیارت هایش: ای دین استوار خدا، ودر برخی دیگر: سلام بر دین به ارث رسیده. همگی این روایات، تأکیدی بر کلام ماست.

به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه: «أَقِيمُوا الدِّينَ» [دین را برپا دارید]: منظور، امام است. در تأیید این کلام، یوم الدین به ظهور قائم علیه السلام و روزی که خدا برای ولایت علی علیه السلام، از مردم پیمان گرفت، تفسیر شده است. در روایت ثمالی به نقل از امام باقر علیه السلام در باره «وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ

1- [1] - بقره/132.
2- [2] - همان.
3- [3] - شوری/13.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 246.
5- [5] - تین/7.
6- [6] - مناقب، ج3 ، ص 115.

بِيَوْمِ الدِّينِ»(1) [و کسانی که روز جزا را باور دارند] آمده است، ظهور قائم علیه السلام است.

در کنزالفوائد به نقل از امام باقر علیه السلام که ایشان از پیامبر صلی الله علیه و آله در باره آیه «وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ»(2) [و روز جزا را دروغ می شمردیم] نقل می کنند، آمده است: روز عهد و پیمان، آن زمان که ای علی علیه السلام ولایت تو را انکار کردند و دروغ شمردند. ان شاء الله در ذیل کلمه کذب نیز آن را بیان خواهیم کرد.

نقل شده است که ائمه علیهم السلام، پیروان دین خدا و همراه با پیروان شان به دین خدا هستند. همان طور که در بصائر به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: ما پیروان دین خدا هستیم. و به نقل ازامام باقر علیه السلام که در ضمن حدیثی می فرماید: همانا ائمه حق و پیروان شان، همان کسانی هستند که به دین خدایند و ائمه علیهم السلام ستم و ظلم از دین خدا عزلت گزیدند.

در کافی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: کسی که به ولایت فردی ظالم، گردن زند، هیچ دینی ندارد و از خدا نیست.

در محاسن به نقل از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِى الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»(3) [و در دین بر شما سختی قرار نداده است] آمده است: منظور در نماز، زکات، روزه، حج و خیر. اگر ولایت خدا و رسولش و اولی الأمر(اهل بیت) را بپذیرید، خدا اعمال شما را قبول می کند. دین به معنای چیزی است که انسان به آن گردن می نهد، و به معنای اطاعت و عبادت و پاداش است.

واضح است که نماز و زکات و روزه نزد خدا پذیرفته نمی شود، مگر با ولایت واقرار به ولایت نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شناخت ایشان.

1- [1] - معارج/26.
2- [2] - مدثر/46 .
3- [3] - حج/78.

ثواب نیز نصیب کسی نمی شود، مگر با ولایت واقرار به آن. و عذاب، نتیجه ترک ولایت است.

پس ولایت، سبب جزا است. و مشخص است که روز ظهور قائم علیه السلام، روز پاداش و قیامت صغری و حشر، قیامت کبری و روز پاداش کامل و روز پیمان ألست است. روز برپایی طاعت است. و بدیهی است که سرچشمه همه این امور و مقصد نهایی، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و لزوم شناخت و دوست داشتن و اطاعت از آنها و ترک مخالفت است. بر این اساس، می توان گفت که همه تفاسیر و روایات ذکر شده در ذیل کلمه دین، به یک چیز برمی گردند و آن، لزوم اطاعت از خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام است. حدیث مفضل که در باب چهار فصل اول از گفتار اول ذکر شد، حق مطلب را آن چنان که باید، به جا می آورد. پس اندیشه کن.

الدین: با فتحه، بدهی دارای مدت مشخص. و واضح است که دین، گاهی مالی و گاهی غیر مالی است، مانند ذمه حق الله و حق الناس. پوشیده نیست که ولایت از بزرگترین حقوق و واجب ترین آنها است، همه باید آن را بپذیرند و ملزومات آن را به جا آورند. و چه بسا بتوان در جای مناسب خود، به آن یا به بعضی از لوازم آن تفسیر شود. پس اندیشه کن تا که رابطه بین این دین یا دین باکسره را دریابی. برخی از موکّدات و بهتر بگوییم شاهد، برای کلام مان، در ذیل کلمه قرض و غارمین و دیگر کلمات می آوریم.

الدعوی: و ادعاء و هرآنچه این معنی را می رساند مانند یدعون. گفته می شود: ادّعاه: آن چیز را از آن خود دانست. ادّعی کذا: آن را راست یا دروغ پنداشت. دعوی اگر در مورد ولایت به کار رود، معنای حقیقی آن پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است و در مورد غیر آنها، عکس این صادق است. پس اندیشه کن.

الدعوه: و دعاء و داعی و مدعوّ إلیه: کسانی که صدای زنند و از خدا و رسولش و حق، بهشت و از این قبیل را می طلبند. وکسانی که از غیر خدا چیزی دیگر را می خواهند. و همچنین آن چه خدا و انبیای او و پیروان واقعی آنها

می خواهد.

در کنزالفوائد به نقل از امام کاظم علیه السلام در باره آیه «یَوْمَئِذٍ یَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ لَا عِوَجَ لَهُ»(1) [در آن روز (همه مردم) داعی (حق) را که هیچ انحرافی در او نیست پیروی می کنند] آمده است: داعی، علی علیه السلام است و در برخی زیارات شهادت می دهم که تو صدا زننده به سوی خدا هستی. در برخی دیگر: شهادت می دهم که شما صدا زنندگان به سوی خدا و رهبر این صدا زنندگان اید. در زیارت قائم علیه السلام: ای دعوت کننده به سوی خدا. در ذیل کلمه منکر خواهیم گفت که داعی در بعضی از آیات قرآن به قائم علیه السلام تفسیر می شود.

در بصائر به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: خدا، ائمه را فراخوانان به تقوی قرار داد. در ذیل کلمه الدلاله نیز گفته شد که آنها فراخوانان به بهشت هستند. و شکی نیست که آنها و شیعیان مخلص، دعوت کننده به هر حق و خیری هستند.

در ذیل کلمه اخلاص گفتیم که شیعه زمان غیبت امام علیه السلام، در آشکار و نهان مردم را به دین خدا دعوت می کنند و به عکس، دشمنان شان به سوی غیرخدا و آتش و هر شر و باطلی. در ترجمه آیه به طور صریح گفته شد که آنان دعوت کنندگان به آتش هستند.

در تفسیر عیاشی به نقل از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَالَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ»(2) [و کسانی را که جز خدا می خوانند] آمده است: کسانی که در مقابل پروردگار، خلیفه اول و دوم و سوم را صدا می زنند.

در باب چهارم فصل اول از گفتار اول گفته شد هر کس دیگران را به طاعت خودش فرا بخواند، مانند خلفای ظالم است و مثلاً به او گفته می شود: مانند فرعون است. چرا که گفت: أنا ربکم الأعلی. از آن جهت که اطاعت، عبادت کردن است. در باب چهارم فصل دوم از گفتار اول، اخباری آورده شد که اذعان می کردند: ولایت،

1- [1] - طه/ 108.
2- [2] - نحل/20.

همان چیزی است که خداوند همه مخلوقات، حتی انبیاء و ملائکه را به آن فراخوانده است. و از انبیاء پیمان گرفته است که مردم را به آن دعوت کنند و هر کسی امت خود را فرا بخواند. و آنها فقط برای دعوت به ولایت، مبعوث شده اند.

ابن شهرآشوب در کتاب مناقب خود به نقل از امام رضا علیه السلام در باره آیه «كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ»(1) [بر مشرکان آن چه که ایشان را به سوی آن فرا می خوانی گران می آید] می فرماید: ولایت علی علیه السلام و هر آن چه ولایت او حکم می کرد، بر مشرکان سخت آمد. و یک روایت دیگر نیز در ذیل کلمه مستقیم می آوریم.

مؤلف گوید می بینی که در این تفسیر در بیان داستان های پیامبران و دعوتشان از مردم و در بیان آن چه خدا به آنها نسبت می دهد، ولایت و اقرار به آن که اصل و مبنای همه چیز است را ذکر می کنیم، حتی اگر در هر موضوعی به سندی دست نیابیم. و در ذیل کلمه اهل و أمه اشاره شده که ائمه، صاحبان دعوت ابراهیم علیه السلام اند.

در برخی زیارات آمده: سلام بر تو ای دعوت نیکو. از بدیهیات است که دعا مستجاب نمی شود، مگر با توسل به آنان و هیچ کس خدا را صدا نمی زند و از او چیزی نمی خواهد، مگر به واسطه آنها. پایه و اساس همه دعوت شان، ماندن بر ولایت است. بر این اساس، می توان دعای افراد برگزیده و هر نوع دعایی که خدا به آن فرمان داده است، به این نوع دعاء (توسل به ائمه علیهم السلام)، تفسیر کرد.

الدم: آن را قبل از دین ترجمه کردیم. به آنجا مراجعه شود.

الدنیا: و ادنی. معنای اصلی دنو، نزدیکی است و ادنی، پست. دنیا به این جهان که مقابل آخرت است، گفته می شود و رابطه و تناسب بین آن دو مشخص است. در ذیل کلمه حیات گفته شد که شاید بتوان زندگی دنیا به رجعت و ولایت دو خلیفه اول و دوم تفسیر کرد. اشکالی ندارد که دنیا با تناسب میان آن دو و همانند آنها و

1- [1] - شوری/13 .

حکومت و ولایت آنان تأویل گردد و همه آنها با معنای لغوی دنیا (پستی) تناسب دارند.

در ذیل کلمه عذاب می گوییم که عذاب ادنی (عذاب کمتر) در دنیا به وسیله شمشیر است. و شاید بتوان از همین جا استفاده کرد و در تفسیر آیه های مناسب این تأویل به کار برد. پس اندیشه کن و غافل مشو از این که ادنی به معنای کمتر نیز آمده است که با ظاهر تناسب دارد، همچنین کلمه دنیا نیز مصداق هایی با معنای ظاهر دارد. پس تأمل کن.

ص:430

الذرء: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند ذرء و...در فرهنگ لغت، ذرأه یعنی او را آفرید و بیشترش کرد. گفته شده ذرّیه از این کلمه است و به نظر می آید که ذرّیه از ذر باشد، همچنان که از جمع آن مشخص است و به آن اشاره می شود. در ذیل کلمه خلق، تفسیر ذرء آورده شد و در ذیل کلمه فطره نیز آورده خواهد شد. پس ذرء به هر دو معنی است. اندیشه کن.

الذئب: در سوره یوسف آمده است و در ذیل کلمه حج اشاره شد که دشمنان ائمه علیهم السلام، گرگ هستند.

الذباب: واضح است و در سوره حج آمده است و شاید بتوان آن را تفسیر کرد به آن چیزی که در بعوضه گفتیم و در نحل نیز خواهم گفت: زنبور عسل. و خدا می داند.

الذنب: مفرد و جمع آن را در إثم گفتیم و شاید بتوان از آن در تفسیر ذنب و ذنوب استفاده کرد و به ولایت اهل باطل و پیروی از آنها و حتی به خود اهل باطل تفسیر کرد. و إثم همان ذنب (گناه) است.

هیچ گناهی بزرگ تر از آن چه گفتیم وجود ندارد و اینها خود گناه هستند و آن چه در خطاء آمد و در وزر و عصیان و از این قبیل خواهد آمد، بیانگر این مسأله است و باید مناسبت بین آنها را کشف کرد. پس غافل مشو.

بدان که مراد از گناه پیامبر، گناه امت و پیروان اوست، همچنان که دلیلش در سوره فتح در آیه «لِيَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ»(1) [تا خداوند از گناه

1- [1] - فتح/3.

گذشته و آینده تو درگذرد]، ذکر خواهد شد. امام علیه السلام می فرماید: به خدا سوگند که او گناهی ندارد و خداوند تضمین کرده است که گناهان گذشته و آینده پیروان او را می بخشد.

امّا در مورد بقیّه پیامبران، ترک أولی به حساب می آید. همچنان که در جای خود ذکر شد.

الذهب: معنای ظاهری آن معلوم و مشخص است، ولی شاید بتوان آن را به برخی از علوم تفسیر کرد، همچنان که کلمه مال نیز به علم تفسیر خواهد شد. پس اندیشه کن و خدا هادی است.

الذبح: در سوره صافات به دلایل تفسیر ذبح عظیم به امام حسین علیه السلام اشاره خواهد شد. و از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «أنا ابن الذبیحین». منظور ایشان اسماعیل پیامبر علیها السلام و پدر خودشان عبدالله بن عبدالمطلب است و داستان آن مشهور است. شاید بتوان در برخی از موارد ذبح را به همان چیزی که در قتل گفته می شود، تفسیر کرد. و خدا می داند.

الذره: و ذریه. گفته شده که ذره، مورچه سیاه قرمز رنگ است و گفته شده ذرات ریز پراکنده ای است که با نور خورشید که از پنجره می تابد قابل رؤیت است و سبک است. ذریه: اسمی برای همه فرزندان انسان، چه مذکر و چه مؤنث است و اصل این کلمه از ذرّ، به معنای پخش و پراکنده است. چرا که خداوند فرزندان انسان را در زمین پخش کرد، آن هنگام که آنها را از وجود حضرت آدم علیه السلام آفرید و همگی در عالم ذرّ بودند و خودشان، بزرگ ترین شاهد برای خودشان هستند. همچنان که به طور مفصل در روایات آمده است.

کلمه ذره در چند جا از قرآن آمده است و چه بسا بتوان در پاره ای از موارد آن، به خارج شدن ذریه از صلب آدم برگردد. امّا ذریه در ذیل کلمه أمه، به آن اشاره شد و منظور خارج شدن هر کس که زمانی بت می پرستیده، از نسل ابراهیم علیه السلام است.

در کنزالفوائد به نقل از امام کاظم علیه السلام: ما نسل ابراهیم علیه السلام هستیم. در تفسیر فرات بن ابراهیم به نقل از امام باقر علیه السلام در باره آیه «رَّبَّنَا

ص:432

إِنِّی أَسْکَنتُ مِن ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ»(1) [پروردگارا من (یکی از) فرزندانم را در دره ای بی کشت نزد خانه محترم تو سکونت دادم]: مانند خود ایشان هستیم و بقیه آن ذریه.

و به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَالَّذِینَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإِیمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ»(2) [و کسانی که گرویده و فرزندانشان آنها را در ایمان پیروی کرده اند فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد] آمده است: الذین آمنوا، رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است و الذریّه، ائمه اطهار علیهم السلام.

در اتباع، آیه «ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ»(3) [فرزندانی که بعضی از آنان از (نسل) بعضی دیگرند] به جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به ابراهیم علیه السلام و جایگاه ائمه اطهار علیهم السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله تفسیر شد. در کلمه آل گفته شد که آل پیامبر صلی الله علیه و آله، ذرّیه ایشان هستند و در عترت در تفسیر آیه «هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّیَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْیُنٍ»(4) [ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان (ما) باشد]، گفته خواهد شد که منظور فاطمه علیها السلام و حسنین علیهما السلام است و به طور کلی منظور از ذریّه، ائمه اطهار علیهم السلام می باشد و در زیارت نامه آمده است که شما ائمه اطهار علیهم السلام، همان نسل برگزیده هستید و در روایتی از طارق به نقل از امام علی علیه السلام آمده است که ائمه علیهم السلام همان ذریه مطهر و بزرگوارند.

الذکر: و در ذیل کلمه انثی، ذکر همان طور که مناسب دارد، به علی علیه السلام تفسیر شد. به خاطر داشته باش و آن چه در رجل، وقتی گفته شود، این کلام را تأیید می کند.

1- [1] - ابراهیم/37.
2- [2] - طور/21.
3- [3] - آل عمران/34.
4- [4] - فرقان/74.

الذکر: و تذکره و ذکری و ذاکر و آن چه این معنا را می رساند، مانند الذین یذکرون و یتذکرون و هر آن چه مربوط به ذکر و تذکر و تذکیر باشد. تذکر و تذکیر باید زبانی گفته شود، چرا که معنای آنها تنبّه و تنبیه است و این امر بدون بیان حق و تدبر در آن، که همان معنی ذکر می باشد ممکن نیست.

ذکر در قرآن به چیزهای مخت_لفی تف_سیر شده است: 1. قرآن، 2. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، 3. علی علیه السلام، 4. ائمه اطهار علیهم السلام، 5. ولایت و امامت و پی_روی از علی علیه السلام و دیگر امامان و 6. معنای متداول آن ولی همراه با اقرار به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام. به عبارت دیگر یاد کردن از نعمت های خدا و احسان او، به گونه ای که با ایمان به او و ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام مناسب باشد.

در کافی، امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَإِنَّهُ لَذِکْرٌ لَّکَ وَلِقَوْمِکَ»(1) [و به راستی که (قرآن) برای تو و برای قوم تو (مایه) تذکری است] می فرماید: ذکر، قرآن کریم است. و ما سرپرست و مسؤولیم.(2)

همچنین امام صادق علیه السلام در کافی در باره آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ»(3) [پس اگر نمی دانید، از پژوهندگان کتاب های آسمانی جویا شوید] می فرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله ذکر است و ما اهل بیت او، اهل ذکریم و روایات در باره این که مقصود از اهل ذکر ائمه اطهار علیهم السلام می باشد، فراوان است. در باب چهار فصل دوم از گفتار اول، به تفسیر ذکرالله به علی علیه السلام اشاره شد و همچنین روایتی در ذیل کلمه تعریف آورده می شود. در باب اول فصل دوم از آن گفتار، حدیث سعد الخفّاف آورده شد که به تفسیر ذکرالله به ائمه اطهار علیهم السلام و این که ائمه علیهم السلام ذکر الله اکبراند، اشاره داشت.

طارق بن شهاب به نقل از امام علی علیه السلام روایت کرد که ائمه علیهم

1- [1] - زخرف/44.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 269.

3- [3] - انبياء/7.

السلام ذکر حکیم هستند و در بعضی از زیارت های علی علیه السلام آمده است: ایها الذکر الحکیم: ای ذکر حکیم.

مؤلف به نقل از استاد علامه (مجلسی) گوید: ائمه علیهم السلام با ذکر خوشحال می شدند، چرا که آنها به مردم متذکر می شدند که صلاح شان در علوم توحید و معاد و دیگر معارف و احکامی است که بزرگترین آنها ولایت و شناخت ائمه اطهار علیهم السلام می باشد. و مشخص است که مقصود همین است. اما شاید به قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت نیز مربوط باشد. پس اندیشه کن و یادآور آن، توحید و نبوّت و ولایتی است که در روز «پیمان ألست» از مردم گرفته شد.

به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه. «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِی»(1) [و هر کس از یاد من دل بگرداند] گفت: منظور ولایت علی علیه السلام می باشد. در تفسیر قمی امام صادق علیه السلام در باره آیه...«الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِی غِطَاء عَن ذِكْرِی»(2) [کسانی که چشمان (بصیرت)شان از یاد من در پرده بود] می فرماید که: منظور از ذکر، ولایت علی علیه السلام می باشد.

امام کاظم علیه السلام در کنزالفوائد در باره آیه «لقد أنزلنا إليكم كتاباً فيه ذكركم أفلا تعقلون»(3) [در حقیقت ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد شما در آن است آیا نمی اندیشید] می فرماید: اطاعت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، از آن امام علی علیه السلام است. و امام کاظم علیه السلام در مناقب می فرماید: ولایت علی علیه السلام یادآوری برای پرهیزگاران، یعنی جهانیان است.

ابوبصیر در باره آیه «وَمَا هِیَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ»(4) [و این (آیات) جز تذکاری برای بشر نیست] روایت کرد که: آری، منظور ولایت علی علیه السلام است و همه

1- [1] - طه/124 .
2- [2] - کهف/101.
3- [3] - انبیاء/10.
4- [4] - مدثر/31.

به آن امر شده اند. در واقع، مرجع همه تفسیرات ذکر، چه به طور صریح و چه به طور ضمنی، به ولایت برمی گردد و حق همین تفسیر آخر، که امام علیه السلام در باره آیه «اذْکُرُواْ اللّهَ»(1) [خدا را به یاد آورید] می فرماید: خدا را به نعمت هایش و احسانش در حق خودتان یاد کنید، بدان گونه که با ایمان به محمد صلی الله علیه و آله، سرور جهانیان و اعتقاد به جانشینی علی علیه السلام، زینت اسلام و باور به امامت فرزندانش، ائمه اطهار علیهم السلام مناسب باشد.

به نقل از امام صادق علیه السلام در کافی در باره آیه «وَإِذَا ذُکِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ»(2) [و چون خدا به تنهایی یاد شود] آمده است که می فرماید: از کسی اطاعت کنید که اطاعت از او امر شده است.

در باره آیه «إِذَا دُعِیَ اللَّهُ وَحْدَهُ کَفَرْتُمْ»(3) [چون خدا به تنهایی خوانده می شد کفر می ورزیدید] می فرماید: منظور، ولایت کسی است که خداوند به ولایت او امر کرده است. به همین خاطر گفته شده که ائمه علیهم السلام، صاحبان ذکر هستند.

همچنان که امام صادق علیه السلام می فرماید: ما صاحبان ذکر و صاحبان علم هستیم. همچنین در مورد آنها گفته شده که آنان کسانی هستند که از ذکر تبعیت می کنند. و همان طور که امام صادق علیه السلام در باره «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّکْرَ»(4) [بیم دادن تو تنها کسی را (سودمند) است که کتاب حق را پیروی کند] می فرماید: همه تفاسیر، ذکر را علی علیه السلام می دانند. پس آگاه باش.

ذکر بسیار به تسبیح فاطمه علیها السلام تفسیر شده است. همچنان که به نقل از امام صادق علیه السلام در معانی الاخبار در باره آیه «وَاذْکُرُواْ اللّهَ کَثِیرًا»(5) [و خدا را بسیار یاد کنید] آمده است: از امام سؤال شد که معنی ذکر بسیار چیست؟ امام علیه السلام فرمود: هر کس تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام را بگوید خداوند را

1- [1] - احزاب/41.
2- [2] - زمر/45.
3- [3] - غافر/12.

4- [4] - یس/11.
5- [5] - جمعه/10.

بسیار یاد کرده است.

از آن چه گفتیم معلوم می شود که تذکیر و امثال آن ممکن است به تنبیه و تدبّر در حق هم تفسیر شود که همان ولایت و اطاعت از اهل بیت علیهم السلام می باشد و توسل نجستن به کسی غیر از آنها. همچنان که مؤلف به آن اشاره کرد و در روایاتی تفسیر تذکره و ذکره نیز این چنین است. پس آگاه باش.

امّا ذاکر و آن چه به معنی آن می باشد، گفته شده که منظور علی علیه السلام است. و ناگفته نماند که ائمه علیهم السلام بلکه شیعیان خالص آنها نیز مد نظر است. امام علی علیه السلام در ضمن حدیثی در معانی الأخبار، می فرماید: من در قرآن با اسم های مختلفی آمده ام. پس حذر کنید که به خود نسبت دهید و گمراه شوید. پس امام اسم هایی را گفتند، از آن جمله: أنا الذاکر: من همان ذکر هستم که خداوند می فرماید: «الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ»(1) [همانان که خدا را یاد می کنند].

مؤلف گوید: کلام های قبلی ما این سخن را تأیید می کند، مانند تفسیر اولی الذکر، من اتبع الذکر و... سخن امام علیه السلام که می فرماید: إنی مخصوص (این امر فقط مخصوص من است)، منافاتی با این که ائمه علیهم السلام و شیعه نیز شامل این اختصاص شوند، ندارد.

الذل: و ذله و أذله. معنای اصلی کلمه ذله و ذل با ضمه، خواری مقابل عزّت است و در اصل، این کلمه به معنای قدرت و توانایی و چیرگی است و از نام های خداوند تعالی، عزیز می باشد، به معنای شکست ناپذیر.

همچنین از اسماء خداوند عزّ و جل، معزّ و مذل است. یعنی به هر کسی که بخواهد، عزّت می دهد و به هر کس که بخواهد، خواری می بخشد. ذل با کسره که گاهی ضمه می گیرد، به معنای آسان و مطیع، مقابل سختی است. همچنان که ذل با ضمه نیز مقابل عزت است. از این رو به انسان مطیع و فرمانبردار، ذلیل گفته می شود و به مطیع و فرمانبردار غیرانسان، ذلول. و این صفت پسندیده ای است که به آن اشاره خواهد شد. مقابل آن عزت به معنای تکبّر سرکش و تسلیم ناپذیر است.

1- [1] - آل عمران/191.

همچنان که در آیه «أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالإِثْمِ»(1) [نخوت وی را به گناه کشاند] آمده است.

اگر این را دریافتی، بدان که آیات و روایات، از جمله آیه «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ و لِرَسُولِهِ وَلِلْمؤمنین»(2) [ولی عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است]، در سوره منافقین به طور صریح اشاره دارند که عزّت از آن خدا و رسول اوست و اینانند که عزیز و پیروز و تسخیر ناپذیرند. همچنین عزّت از آن ائمه اطهار علیهم السلام و همه شیعیان مؤمن ایشان است و دشمنان مخالف ایشان اهل ذلّت و خواری هستند. سپس اینان، همان اذلون نزد خدا در دنیا و آخرت هستند و آنچنان که واضح و آشکار است، عزّت ظاهری آنها در چند روز فانی دنیا، سودی به حال شان ندارد.

کفعمی در باره آیه «تُعِزُّ مَن تَشَاء وَتُذِلُّ مَن تَشَاء»(3) [هر که را خواهی عزت بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی]، می فرماید: هر کس را که بخواهی با ایمان و طاعت، عزت می بخشی و هر کس که بخواهی با کفر و معصیت، خوار می کنی. مؤمن را با بزرگ داشتن و ستایش و وارد بهشت کردن، عزّت می بخشی و کافر را با جزیه و اسارت و وارد جهنم کردن، خوار می کنی. سپس فرمود: این که خدا، اولیاء را فقیر می کند و مصیبت به آنها می رساند، به خاطر خوار کردنشان نیست، بلکه می خواهد آنها را در آخرت گرامی دارد. روایاتی از جمله آن چه در سوره ملک می آید و در سوره مجادله در باره آیه «أُوْلَئِکَ فِی الأَذَلِّینَ»(4) [آنان در (زمره) زبونان خواهند بود] و در سوره منافقین، همه این کلام را تأیید می کند.

امام باقر علیه السلام در تفسیر قمی در باره آیه «وَالَّذِینَ کَسَبُواْ السَّیِّئَاتِ»(5) [و کسانی که مرتکب بدی ها شده اند] تا «وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ»(6) [و خواری آنان را فرو

1- [1] - بقره/206 .
2- [2] - همان.
3- [3] - آل عمران/26.
4- [4] - مجادله/20.
5- [5] - یونس/27.
6- [6] - قلم/43 .

می گیرد]، می فرماید: اینان اهل بدعت و شبهه و شهوات هستند که خداوند چهره آنان را سیاه می کند و لباس ذلت و خواری بر تن آنان می پوشاند.(1)

در زیارت جامعه: چه بسیار، خداوند ما را از خواری خارج کرد. این گفته، مطلب را به صراحت بیان می کند. آن چه امام رضا علیه السلام در کافی می فرماید که امامت، عزت مؤمنان است، این کلام را تأیید می کند. ایشان همچنین می فرماید: و امام دلیل عزت مسلمانان است.

امام علی علیه السلام در حدیثی در کافی، در باره ویژگی اسلام می فرماید: خداوند اسلام را برای دوستدار آن، عزت قرار داد و پایه های آن را در برابر کسی که با آن بجنگد، محکم کرد. و به تفسیر اسلام اشاره خواهد شد. این غیر از آن خشوعی است که به آن امر شده است و شایسته است مؤمن، متصف به آن باشد.

همچنین در سوره إسراء که خداوند می فرماید: «وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ»(2) [و از سر مهربانی بال فروتنی بر آنان بگستر] چرا که مقصود از ذل، تواضع است که مقابل تکبر از صفات دشمنان می باشد، همچنان که قبلاً نیز آن را شرح دادیم و در جناح اشاره شد و در کبر نیز اشاره خواهد شد. پس اندیشه کن.

الذلول: ذلول و آن چه که این معنی را می رساند، مقابل سخت است، به معنی فرمانبردار و مطیع در برابر آن چه که بدان امر شده است، همچنان که قبلاً گذشت. در مورد انسان، کنایه از خوش اخلاقی است و بر این اساس، شاید بتوان آن را تا آنجا که مناسب معنی باشد به فرمانبرداری در برابر امر خدا تفسیر نمود. از قبیل امر به ولایت، همراه با اطاعت از او و... پس آگاه باش.

الذمه: ذمه به معنای عهد و پیمان است و تفسیر آن همان چیزی است که در عهد ذکر خواهد شد

المذموم: مشخص است که سرزنش واقعی از آن کسی است که به ولایت تمسّک بجوید و هر کس در امر ولایت سهل انگاری کند، مذموم است.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1،ص 312.
2- [2] - اسراء/24 .

الأذقان: جمع ذقن است و در دو سوره إسراء و یس آمده است. در تفسیر قمی، کنایه از وجه و به معنای آن است و ترجمه وجه در خود وجه اشاره خواهد شد. در اذن اشاره شد که خداوند تعالی، ایمان را بر همه اعضای بدن انسان واجب کرد. اعضاء و جوارح مورد مدح و ستایش آن اعضایی است که ولایت را پذیرفت و کارهایی را انجام داده که خداوند دستور آن را داده است. پس فهم کن.

الذاریات: این کلمه در خود سوره ذاریات آمده است و مقصود باد است و تفسیر آن همان چیزی است که در تفسیر ریاح گفته خواهد شد. و خدا می داند.

ص:440

الرب: و ربی و ربانی. امّا ربی با کسره راء، مفرد الربیین است و زبان شناسان از همه بیشتر آگاهند. برخی از مفسران در باره آیه «وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ»(1) [و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده های انبوه کارزار کردند] در سوره آل عمران می فرمایند: منظور، گروه ها و جماعت هایی است و عرف می گوید: این کلمه منسوب الرّبه است و منظور، همان جماعت است یا این که این جماعت، منسوب به الرّب هستند، مانند الربّانی. به همین خاطر است که برخی از مفسران در تفسیر آیه فرموده اند: ربانیون، دانشمندان و خداپرستان هستند.

امام علی علیه السلام در ضمن حدیثی در بصائر فرمودند: من جدا کننده این امت و ذوالقرنین آن هستم.

به شأن و نزول آیه، در باره علی علیه السلام به هنگام تفسیر آن اشاره می شود. امّا گفته شده که ربانی لفظی سریانی است امّا بیشتر اتفاق نظر بر این است که این کلمه عربی و منسوب به الرب است.

به همین خاطر گفته شده الربانی، عابد خداشناس است و گفته شده او مرد علم و عمل است و آمده است: به این خاطر به علماء و فقهاء، ربانیون گفته شده، چرا که آنان علم را یاد می دهند و چرا که آنان به تدبیر مردم و تعلیم شان می پردازند. کلمه ربانیون در دو سوره آل عمران و مائده آمده است.

در ترجمه اخبار آمده است که منظور از ربانیون، ائمه اطهار علیهم السلام است، کسانی که مردم را با علم شان تربیت می کنند. در نذیر سخن پیامبر به علی

1- [1] - آل عمران/146 .

علیه السلام: «أنت ربانی هذه الامه» آورده می شود. در برخی از زیارات قائم علیه السلام آمده است که: ای ربانی آیات خدا. امّا در مورد معنای رب، 4 قول است و به هر 4 معنی به کار می رود.

1. به معنی صاحب، مانند رب الدار به معنی صاحب خانه. هروی در کتاب خود می فرماید: عرب ها، پادشاهان را با توجه به این معنی، ارباب می نامیدند. ولی به نظر می آید که طبق قول دوم، صحیح باشد.

2. گفته شده به معنای آقا. همچنان که در آیه «فَيَسْقِى رَبَّهُ خَمْرًا»(1) [اما یکی از شما به آقای خود باده می نوشاند] آمده است که ربه، به معنای آقای او و پادشاه اوست. بنابراین سید به معنی امیر و پادشاه می باشد و فرد بزرگی که از او فرمانبرداری می شود، به همین جهت است که به بزرگ قوم، آقای قوم گفته می شود. و همچنین، سید به معنی واجب الاطاعه نیز به کار می رود. و دومی را به وجود فردی مورد اطاعت و با ویژگی های صاحب امر و رأی و تدبیر، ارجاع می دهند. برخی از این معانی (رأی، تدبیر و..) معانی دیگر را در بر می گیرد.

3. به معنی مدبر و مدیر. به علمای ربانیون نیز مدبر گفته می شود، همچنین به رب البیت (صاحب خانه)، مدبر البیت می گویند.

4. به معنای مربی و تربیت کننده. کسی که به اصلاح و سر و سامان دادن امور برمی خیزد. و مشتق از تربیت می باشد و سخن خداوند باری تعالی در سوره نساء «وَرَبَائِبُكُمُ»(2) [دختران همسرانتان] از همین کلمه می باشد.

کلمه الربّ، معرف به أل به طور کلی، فقط برای الله به کار می رود. گروهی از زبان شناسان و دیگران نیز به صراحت آن را بیان کرده اند. در سوره حمد به معنای ظاهری و باطنی رب العالمین، اشاره می شود.

1- [1] - یوسف/41.
2- [2] - نساء/23.

امّا کلمه ربّ اگر اضافه شود، چه در لفظ و چه در معنی، در مورد کلماتی غیر از الله نیز به کار می رود. از آن جمله آیه «ارْجِعْ إِلَی رَبِّکَ»(1) [نزد پروردگار خویش برگرد].

در النهایه، کلمه الرب اگر مضاف نشود (با ال به کار رود)، فقط برای الله به کار می رود و برای غیرالله باید اضافه شود. به طور کلی فقط در شعر آمده است و زیاد نیست. جزئیات مطلب، در باب هفتم فصل اول از گفتار سوم آمده است. به آنجا مراجعه شود.

در أسر اشاره شد که ارباب به خلفای جور و مخالفان و غصب کنندگان حق علی علیه السلام و حق ائمه اطهار علیهم السلام، تفسیر شده است.

و روایت طارق بن شهاب به نقل از امام علی علیه السلام که در ضمن حدیثی از مخالفان خود عیب جویی می کند، این کلام را تأیید می کند. آن امام علیه السلام فرمودند: گوساله را به عنوان رب خود انتخاب کنید و شیاطین را به عنوان یاوران خویش. آن چه را که گفتیم به خاطر بسپار چرا که به مناسبت های مختلف به کار می آید.

الرحب: و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد و از آن کلمه مرحباً می باشد که به معنای وسعت و فراخی است. به همین خاطر است که در معنی مرحبا گفته شده: لقیت رحباً: به جای فراخ آمدی. فراء می فرماید: معنای آن رحب الله مرحباً... خدا به تو وسعت و فراخی دهد، می باشد و مرحب را جای وسیع و جادار و گشاد قرار می دهد.

در یسر، حتی در سعه و ضیق و عسر نیز، آن چه که در تفسیر این کلمه مفید باشد، آورده می شود. پس اندیشه کن.

الرطب: مقابل خشک است و در سوره انعام «وَلاَ رَطْبٍ وَلاَ یَابِسٍ»(2) [و هیچ تر و خشکی نیست] آمده است. برای این دو معنی ذکر می شود و امام صادق علیه السلام می فرماید: که این دو کلمه بیانگر زنده و مرده هستند، پس اندیشه کن

1- [1] - یوسف/50.

2- [2] - انعام/59.

الرطب: در سوره مریم می باشد و شاید بتوان آن را به همان چیزی که فاکهه تفسیر می شود، تفسیر کرد. همچنان که در ترجمه این سوره به آن اشاره خواهد شد. و خدا می داند.

الرعب: شدت ترس و جزع است و مقصود ترس و وحشتی است که خداوند در قلب دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله می اندازد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مجمع البیان می فرماید: به وسیله ترس، به اندازه یک ماه پیروز شدم. شاید بتوان آن را به قیام قائم علیه السلام، همان طور که در برخی از روایات آمده است، تفسیر کرد. از آن جهت که خداوند در قلب دشمنان امام زمان علیه السلام ترس و وحشت به اندازه یک ماه می اندازد و در بعضی از روایات 6 ماه. واضح است که دشمنان ائمه علیهم السلام و شیعیان ایشان، بسیاری از اوقات اگر یکی از ائمه اطهار علیهم السلام یا یکی از اصحاب را می دیدند، وحشت زده می شدند، هر چند که در اوج پیروزی و غلبه می بودند. و به طور صریح از برخی از اموی ها و عباسی ها و غیره نقل شده است. پس اندیشه کن.

الرغبه: و آن چه که این معنا را می رساند مانند راغب و... معنای رغبه میل شدید به چیزی یا روی گردانی از چیزی است. هیچ تردیدی نیست که تمام میل و رغبت مؤمن به دستور خدا در مورد ولایت و متعلّقات آن می باشد و روی گردانی کامل او از چیزی است که خداوند آن را نفی کرده است، مثل پیروی از طاغوتیان و هر چیز که باعث ترک ولایت می شود و میل و رغبت کامل مخالفان درست مخالف آن چیزی که بیان شده. پس اندیشه کن.

الرقبه: و رقاب در اصل به معنای گردن است و از طریق مجاز جزء از کل، به انسان اطلاق می شود. اگر گفته شد أعتق رقبه: گردنی را آزاد کن، گویی که گفته باشد برده ای یا کنیزکی را آزاد کن.

و در فکّ گفته خواهد شد و در تحریر هم به تفسیر فکّ الرقبه (آزادی کردن) اشاره شد. به نظر می آید که دیگر موارد رقبه و رقاب نیز می تواند به همین معنی

تفسیر شود. پس آگاه باش.

الرقیب: و آن چه این معنی را می رساند مانند ارتقبوا. به معنای نگهبان و محافظ و انتظار کشنده و... است.امام رضا علیه السلام در قرب الإسناد در باره آیه «وَارْتَقِبُواْ إِنِّی مَعَکُمْ رَقِیبٌ»(1) [و انتظار برید که من (هم) با شما منتظرم]، می فرماید: آری، انتظار بکشید. من هم همانند شما از منتظران می باشم، منتظر فرج. همچنان که از روایتی که در سوره هود گفته خواهد شد نیز مشخص و مُبَرهن است و آن چه در تربص و انتظار بیان خواهد شد نیز آن را تأیید می کند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در تفسیر فرات در برخی از خطبه هایش می فرماید: ما، نگهبانان خلق خدا هستیم.

در تفسیر قمی ،ابوالجارود در باره آیه «إِنَّ اللّهَ کَانَ عَلَیْکُمْ رَقِیبًا»(2) [که خدا همواره بر شما نگهبان است] روایت کرد که رقیب، همان نگهبان است. و در علم گفته می شود که علی علیه السلام از خدا می ترسید و مراقب او بود، یعنی دقت می کرد مخالف امر او عمل نکند. آن چه گفتیم شاید بتوان در تفسیر دیگر موارد این کلمه نیز، استفاده کرد.

الرکب: و رکاب و رکوب و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد، مانند رکبوا. در فرهنگ لغت رکبه رکوباً و مرکباً: سوار چارپا شد. و ارتکب الذنب: مرتکب گناه شد، رُکب: شترسواران، اسم جمع یا جمع10نفر به بالا می باشد. و مفرد آن، رکاب و راکبه است.

رکبّه ترکیبا: بر روی هم سوار و ترکیب کرد و در النهایه، الرکب در اصل به شترسوار گفته می شد. اما معنای آن وسیع شد و به سوارکار هر نوع چهارپا اطلاق شد. هروی می فرماید: الرکب با فتحه راء، شترسوار و با ضمه، گفته شده که جمع رکاب است، به معنای شترهای سواری، و به قولی جمع رکوب (با فتحه راء) به معنای هر نوع سواری است، و جمع رکاب، رکائب می باشد. آن چه هم معنای

1- [1] - هود/93.
2- [2] - نساء/1.

رکوب می باشد نیز در همان معنای مشهور به کار می رود. اما می توان با برداشت منفی از آن به دشمنان ائمه علیهم السلام تفسیر کرد.

همچنین می توان در بعضی از مکان ها به همان چیزی که در فصل سوم از گفتار اول اشاره شد، نیز تفسیر کرد. آنجا که طبرسی در احتجاج به نقل از علی علیه السلام در باره آیه «لَتَرْکَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ»(1) [که قطعا از حالی به حالی برخواهید نشست]، می فرماید: باید راه کسانی که قبل از شما بودند را بپیمایند.

و اندیشه کن و غافل مشو، که رکبان و بلکه رکب و رکاب نیز می توان به یاران قوی، چه در مقام مدح و چه در مقام ذم تفسیر کرد. آن چنان که در خیل گذشت و بنابر استعمال آن در مورد رکاب شتر _ همان طور که قبلاً گفتیم _ می توان از آن برداشت مثبت یا منفی داشت.

شاید بتوان تفسیر را به همان چیزی که در ابل و دواب گفته شد، ارجاع داد و در ذیل کلمه أنعام نیز خواهد آمد. پس اندیشه کن.

الرهبه: و آن چه به این معنی می باشد مانند یرهبون و مانند آن. اصل معنای رهبه ترس است و تفسیر آن، همان تفسیری است که از خوف و خشیه و.. می شود.

الرهبان: در مورد رهبان و رهبانیّت در سوره حدید خواهد آمد که معنی رهبانیه، مبالغه در عبادت و از ترس خدا، قطع رابطه با مردم است. هر کس به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد و او را باور کند و از او پیروی نماید، مخصوصاً در زمینه ولایت و پیروی از ائمه اطهار علیهم السلام، و عابد و زاهد باشد، همان کسی است که رهبانیت را آن طور که شایسته آن بُوَد، حفظ کرده است. پس رهبان به کسی تفسیر می شود که در این امت و غیر این امت باشد. اما مصداق آن به ظاهر، گروهی از مسیحیان است که زهد پیشه می کنند و از مردم دست می کشند.

عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه...«ذَلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ وَرُهْبَانًا»(2) (3) [زیرا برخی از آنان دانشمندان و رهبانانی اند]، روایت کرد که

1- [1] - انشقاق/19.
2- [2] - مائده/82.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 364.

اینان در فاصله زمانی بین عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله بودند و انتظار آن حضرت صلی الله علیه و آله را می کشیدند.

مؤلف گوید: بر این اساس، می توان رهبان را تا آنجا که مناسب معنی است به عابدان و زاهدان منتظر حضرت قائم علیه السلام تفسیر کرد. و آن چه در تفسیر أحبار گفته شد، این کلام را تأیید می کند. از تفسیر آیاتی که در مذمت بعضی از رهبان آمده است غافل مشو.

مقصود از آنان، همان طور که در اخبار اشاره کردیم، مخالفان زاهد، مانند شیوخ متصوفه است. تا جایی که از زهدشان وسیله ای برای به دست آوردن دل مردم و گرفتن اموال آنها استفاده می کردند و مانع پیروی از ائمه علیهم السلام می شدند. و آن چه در سوره برائت در باره آیه «اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً من دون الله...»(1) [اینان دانشمندان و راهبان خود را به جای خدا به الوهیت گرفتند] گفته خواهد شد، این را تأیید می کند. گفته شده که اینان از آنان اطاعت کردند و به قول آنان اعتماد، تا جایی که حلال را حرام و حرام را حلال کردند، بدون این که از سوی خداوند چنین حکمی صادر شده باشند. و چه بسا این آیه، شامل اعتقاد بعضی از جاهلان مخالف بااین شیوخ نیز باشد، افرادی که خود را با خدا متحد و هم شأن می بینند و این عین شرک است.

الریب: و مریب و مرتاب و آن چه بدین معنی است مانند الذین ارتابوا. در کتاب نهایه و دیگر کتاب ها آمده است: ریب، شک است و به قولی شک همراه با تهمت. در فرهنگ لغت، ریب همانند ریبه (با کسره راء)، به معنای گمان و تهمت است و أَمْرُ ریّاب: کار ترسناک و ارتاب شک و ارتباب به: به او تهمت زد. خلاصه این که ریبه و ریب، همان طور که مشخص است، در اصل به معنای بی قراری و اضطراب می باشد. سپس به معنای شک مقابل یقین استعمال شد. همان طور که در فرهنگ لغت نیز آمده است.

1- [1] - توبه/31 .

همچنین به معنای سوء ظن و تهمت نیز زیاد به کار می رفت. آن چنان که واضح و مشخص است، مرجع همه این معانی به نگرانی و اضطراب برمی گردد. در آخر باب پنجم از این فصل از گفتار اول گفته شد که هر کس ادعا کند علم قرآن را می شناسد و از احکامش اطلاع دارد، بدون این که از اهل بیت علیهم السلام یا فقهاء شنیده باشد، پس او دروغگویی مشکوک است که به خدا و رسولش دروغ می بندد.

در باب هفتم اولین فصل از گفتار سوم گفته شد که هر کس در شناخت دقیق امام کوتاهی کند، پس او شکاک است و از این رو به نظر می رسد که ریب را بتوان به جهل در حق إمام و شک در امامت و شناختش و نگرفتن علوم از او تفسیر کرد.

آن چه در خوف گفته شد و آن چه در شک گفته می شود، این را تایید می کند. آن چه در تفسیر قمی به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَلَا یَرْتَابَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ وَالْمومنونَ»(1)[و آنان که کتاب به ایشان داده شده و (نیز) مؤمنان به شکّ نیفتند]، آمده است، نیز دلیلی بر تأیید این کلام است که ایشان فرمودند: منظور، ولایت علی علیه السلام است. از سیاق حدیث مشخص می شود که سخن امام علیه السلام از ولایت علی علیه السلام، به یرتاب مرتبط است. و به همین خاطر آیه «مُعْتَدٍ مُّرِیبٍ»(2) [(هر) متجاوز شکاکی] به دومی تفسیر شده است. همچنان که در معتدی و منّاع نیز به آن اشاره می شود. واضح است که او در مورد امام علیه السلام شک داشته است و مردم را نیز به شک می انداخته است. پس آگاه باش.

بدان که مریه و آن چه از آن مشتق می شود، مانند ریب و مریب، به خاطر وجود آن معنی، همه به یک شکل تفسیر می شوند. آن چنان که واضح است و در ترجمه شان نیز ذکر خواهیم کرد. و در نظر داشته باش و بدان که در بعضی از مکآنها، فقط به مطلق شک استعمال می شوند.

الرفث: در دو جا آمده و به معنای آمیزش زن و مرد و دشنام است. در شهر گفته خواهد شد که احتمالاً یکی از این دو کنایه از دیگری است و آن چه در

1- [1] - مدثر/31.
2- [2] - ق/25 .

فحشاء ذکر خواهد شد، آن را تأیید می کند. و شاید بتوان دیگری را به همان تفسیری که از نکاح...می شود، تفسیر کرد. و خدا بهتر می داند.

الرج: در سوره واقعه در آیه «إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا»(1) [چون زمین با تکان (سختی) لرزانده شود]، آمده است. معنی رجّ، به شدت تکان خوردن است و شاید بتوان آن را به همان تفسیری که از رجفه و زلزله می شود، تفسیر نمود. پس اندیشه کن.

الربح: ربح و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد، مانند «ربحت تجارتهم» که در سوره بقره آمده است و معنای آن در تجاره بیان شد.

الرماح: جمع رمح است و شاید بتوان آن را به چیزی که در اسلحه گفته می شود، تفسیر کرد و در حدید گفته شد. سپس اندیشه کن

الروح: در فرهنگ لغت روح با ضمه: آن چه زندگی انسان به آن وابسته است و مؤنث می باشد و به معنای قرآن. وحی جبرئیل، عیسی و فرشته ای که چهره اش مثل چهره انسان است و جسمش، همچون ملائکه است، دمیده شده، حکم پیامبری، حکم و امر خداوندی نیز می باشد. و در نفس، به شرح معنای اول روح اشاره شد. پس اندیشه کن. آمده است که ائمه اطهار علیهم السلام، روح خداوند و کلمه او هستند و امام علیه السلام، روح قدسی است و در بعضی از زیارات آمده: شما ارواح مطهر هستید.

در بعضی دیگر آمده است که خداوند سبحان، از روح خودش در شما دمیده است. و نیز آمده است که شما را با روح خودش تأیید کرد. شاید مقصود از این دو کلام آخر، روح القدس باشد که در پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام است یا با آنهاست. مخصوصاً این که در تفسیر قمی در باره «يُلْقِى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَن يَشَاء مِنْ عِبَادِهِ»(2)[روح را به فرمانش به هر که بخواهد القا می کند] آمده است که روح القدس، مخصوص رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار

1- [1] - واقعه/4.
2- 2. غافر/ 15.

علیهم السلام است و این روح، ستونی از نور است، بین ما و بین خداوند عزّ و جل(1) و به هنگام تفسیر آیه «تَنَزَّلُ الْمَلَائِکَهُ وَالرُّوحُ»(2) [در آن (شب) فرشتگان با روح فرود آیند]، در لیل، روایتی نیز ذکر خواهد شد. به نقل از امام صادق علیه السلام در باره «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی»(3) [بگو روح از (سنخ) فرمان پروردگار من است] آمده است: که این خلقت را کسی از پیشینیان غیر از محمد صلی الله علیه و آله نداشت. و محمد صلی الله علیه و آله به همراه ائمه علیهم السلام راه درست را به آنان نشان می دهند.

روایات، در باره روح القدس بسیار است و از روایات کافی و دیگر روایات به قطر می آید که آنها دو نوع هستند. یکی از آنها روحی از ارواح پنجگانه است که خداوند در معصومین قرار داده است. و دیگری خلقتی بزرگ تر از ملائکه که خداوند عزّ و جل، با پیامبر صلی الله علیه و آله و مخصوصاً با ائمه اطهار علیهم السلام قرار داده است. و شاید سخن امام علیه السلام: و از روحش در شما دمید، اشاره ای به نوع اول باشد و با روح خودش تأیید کرد، اشاره ای به نوع دوم باشد. خلاصه این که روح در آیات و روایات، بیشتر به معنی روح القدس به کار رفته است و همچنان که به بعضی از آن معانی که از فرهنگ لغت ذکر کردیم، نیز به کار رفته است. شاید بتوان در معنی از مکان ها _ اگر مناسب معنی باشد _ به ارواح ائمه اطهار علیهم السلام تفسیر کرد. در روایت ثمالی به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که آن حضرت فرمود: خداوند عزّ و جل در یگانگی خویش بی همتاست. یک کلمه گفت و آن کلمه نوری بود که از آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و عترتش را آفرید. و یک کلمه دیگر گفت که روحی در آن نور و در بدن های ما شد. پس ما روح خدا و کلمه او هستیم و به واسطه ما او بر خلق پنهان شد. طارق بن شهاب از علی علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در حدیثی فرمود: امام، بشر

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 227.
2- [2] - قدر/4 .
3- [3] - اسراء/85.

آسمانی و روح قدسی و امری الهی است. پس آگاه باش.

و بدان که مؤمنان هم روحی دارند که روح ایمان خوانده می شود و در روایاتی که در شمارش ارواح آمده است، به صراحت به این روح نیز اشاره شده است. در بعضی از آیات نیز روح به آن تفسیر می شود. در کافی به نقل از امام کاظم علیه السلام در باره «وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ»(1) (2) [و آنها را با روحی از جانب خود تایید کرده است]، آمده است که خداوند عزّ و جل، مؤمن را با روح خودش تأیید کرد که هر زمان مؤمن نیکی کند، این روح در نزد او حاضر می شود و از خوشحالی می لرزد و هر زمان او بدی کند، این روح نیز از او دور می شود و پنهان می گردد و در زمین آرام می گیرد. از امام باقر علیه السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که: اگر فردی در مورد من شک کند، روح ایمان از او جدا می گردد.

آن امام علیه السلام فرمود: این آیه «وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ» [و آنها را با روحی از جانب خود تایید کرده است] این روح همان است که از او جدا می شود. از بعضی از روایات به نظر می آید که او از نوع فرشته است، همان طور که در کافی به نقل از امام صادق علیه السلام نیز آمده است که مؤمنی نیست، مگر این که برای قلبش 2 گوش در درون است. یک گوش که در آن شیطان وسوسه کننده می دمد و یک گوش دیگر که فرشته در آن می دمد و خداوند مؤمن را با آن فرشته تأیید می کند. همان طور که در این آیه«وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ» آمده است و بقیه روایات، در باره جدایی ارواح مؤمنان زیاد است. در کافی و غیر کافی آمده است که انشاء الله بعضی از آنها را به طور مفصل در سوره حجر بیان می کنیم.

الریح: و روح با فتح در فرهنگ لغت. واضح و مشخص است که ریح به معنای غلبه و نیرو و برتری و رحمت و بخشایش و چیز خوب و خوش آیند، است و امّا روح به معنای نسیم و رحمت و بخشایش و آسایش آمده است. به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که: رحمت، سپاه خداوند بزرگ است. در جنود گفتیم

1- [1] - مجادله/22 .
2- [2] - کافی، ج 1، ص 273، باب 110.

که ائمه اطهار علیهم السلام سربازان خدا هستند. و از نصرت و رحمت و طیب نیز به آنها تفسیر خواهد شد. ریح به مقتضای سخن، می تواند معنای مثبت و نافع در مورد دوستان و معنای منفی در مورد دشمنان داشته باشد، همان طور که کلمه قائم نیز این چنین است. امام صادق علیه السلام فرموده است: همان طور که باد برای قومی، عذاب است و برای بقیه، رحمت و بخشایش.

ائمه اطهار علیهم السلام نیز این چنین هستند. در اتباع گفتیم که رحمت و آسایش از طرف خدا، از آن کسی است که علی علیه السلام را دوست بدارد و از او و از ائمه اطهار علیهم السلام تبعیت کند. آن چه در اسود گفته خواهد شد، آن را تایید می کند. پس آگاه باش و غافل مشو که می توان روح را به برخی از علوم و سودهای حاصل از برکات ولایت اهل بیت علیهم السلام، چه زود و چه دیر تفسیر کرد. همان طور که در موردِ چهارم باب سوم از فصل اول گفتار اول ذکر شد. و خدا می داند.

الریحان: ریحان یا هر گیاه خوشبو، فرزند و رزق و روزی. در شرح نهج البلاغه به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام فرمودند: قطعاً به شما نسبت بزدلی و ترس و بخل می دهند، در حالی که شما از ریحان های خدا هستید. (1) شاید مقصود این باشد که آنها جزو برگزیدگان هستند، همان کسانی که خداوند خیر و برکت شان را به مردم روزی کرده است. و مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از «هما» حسنین، آن دو ریحان است. پس دریاب و از تفسیری که چند لحظه پیش همین جا در روح اشاره کردیم، نیز غافل مشو.

الراسخون: رسوخ: استواری و نفوذ در اعماق. در آل عمران در آیه «وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ»(2) [ریشه داران در دانش]،آمده است و آنجا اشاره می شود که منظور، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است و شاید بتوان بعضی از

1- [1] - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 16، ص 245، چاپ اعلمی..
2- [2] - آل عمران/7.

یاران ایشان، مانند سلمان نیز در آن داخل کرد. در دو باب یک و چهار فصل اول از گفتار اول نیز بیان شد. همچنان که در باب پنج از همین فصل بدان پرداخته شد. و خدا می داند.

الرد: و راد و مرتد و آن چه در این حوزه معنایی قرار می گیرد مانند الذین ارتدّوا و... در فرهنگ لغت، ردّه ردّاً و مردّاً: او را بازداشت، ردّ علیه: آن را نپذیرفت و خطا شمرد، الارتداد: برگشتن. در اعراف خواهد آمد که هر کس حق علی علیها السلام را نشناسد، پس آن کس از خدا و رسولش برگشته است. در معانی الاخبار به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که هر کس علی علیها السلام را در گفتار و رفتار نپذیرد، پس مرا نپذیرفته و هر کس مرا نپذیرد، پس خداوند را در عرشش نپذیرفته است.

در باب دوم فصل دوم از گفتار اول روایاتی آورده شد که به صراحت می گفتند، هر کس حق امام را انکار کند و نشناسد، پس او مرتد کافر است.

در کافی و غیرکافی به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِم»(1) [بی گمان کسانی که پس از آن که (راه) هدایت بر آنان روشن شد (به حقیقت) پشت کردند]، آمده است که: ایشان فلانی و فلانی و فلانی هستند. کسانی که از ایمان به ولایت علی علیه السلام روی برگرداندند.(2) و حدیث ارتداد مردم به جز سه نفر بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله صریح است. پس اندیشه کن. والله أعلم.

بدان که رد، به معنای صرف (روی کردن) نیز هست و مؤید این گفته، جمله ای است که در نهج البلاغه آمده است. «به سوی خدا و رسولش بازگردان، آن چه که تو را از گرفتاری ها، گرانبار می کند و کارها بر تو مشتبه می گردد. همان گونه که خداوند عزّ و جل می فرماید: اگر در چیزی دچار اختلاف شدید، آن را به سوی خدا و پیامبر بازگردانید.

1- [1] - محمد(ص)/25.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 485 ،باب 108، ح 43.

بازگرداندن به سوی خدا، یعنی استناد به آیات محکم او و بازگرداندن به رسول صلی الله علیه و آله، یعنی استناد به سنت جامع، بدون هیچ گونه تشتتی.

بدان و غافل مشو از آن چه در باب هفت از فصل هفتم در باره آیه «ثُمَّ يُرَدُّ إِلَى رَبِّهِ»(1) [سپس به سوی پروردگارش بازگردانیده می شود]، گفته شد.

احتمالاً معنای ظاهری این آیه، بازگشت به دنیا در زمان رجعت است و مواردی که به ناچار، باید به ظاهر آیه اکتفا کرد، مشخص و واضح است. پس اندیشه کن.

الرشد: و رشاد و راشدون و از این قبیل مثل رشید و مرشد. اصل معنای رُشد و رَشد و رشاد: هدایت یافتن و راه مستقیم رفتن، و مقابل گمراهی است. از نام های خداوند، رشید است، به معنای کسی که مردم را به سمت مصلحت شان هدایت می کند و به قولی: هر عاملی به عملی در راه درست.

در روایات آمده است که ائمه اطهار علیهم السلام همان هدایت گران هستند، همان طور که در زیارات به صراحت به آن اشاره شده است: شما ائمه علیهم السلام و خلفای هدایت گر هستید.

در یکی از زیارات آمده است: ای راه درست و مستقیم. در ذیل کلمه سبیل اشاره خواهد شد که آنها _ ائمه اطهار علیهم السلام _ راه راست هستند. بر این اساس، رشد و رشاد، ولایت آنها و پیروی از گفتار و رفتارشان و هر چه به این معناست، می باشد. همان طور که در تفسیر آیه «فَإِنْ آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا»(2) [پس اگر در ایشان رشد (فکری) یافتید]، از سوره نساء: ایشان را می بینند که دل در محبت آل محمد علیهم السلام سپرده اند.

همچنین رشد به حق و هدایت به سمت او تفسیر شده است. همان طور که در مجمع البیان به نقل از امام صادق علیه السلام در باره آیه «لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»(3) [باشد

1- [1] - کهف/87.
2- [2] - نساء/6.
3- [3] - بقره/186.

که راه یابند]، آمده است که شاید آنها به حق برسند و به سوی او هدایت شوند.

در زیارت جامعه آمده است که: دستور شما هدایت است. بر این اساس، ائمه علیهم السلام همان کسانی هستند که به سمت خدا ارشاد و راهنمایی می کنند. و رشید، ایشان و پیروان آنها هستند. اگر رشید در مورد خدا به کار رود، از همین جا می توان در تفسیر آن استفاده کرد.

الرصد: و مرصاد و آن چه در حوزه معنایی این دو قرار می گیرد. هرگاه برای کسی کمین بگذاری، گفته می شود رصدت فلاناً. و هر گاه چیزی را آماده و مهیا کنی، گفته می شود أرصدت الشیء. مرصاد: کمینگاه. در ذیل کلمه ید، تفسیر دیگری از رصد گفته خواهد شد که چه بسا در جای دیگر نیز سودمند باشد. پس اندیشه کن و از کمین گمراهان، در برابر اهل حق، همان کسانی که پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام می باشند، غافل مشو. به همین دلیل خداوند تعالی جهنم را مرصاد می نامد. در مجمع البیان در باره آیه «إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ»(1) [زیرا پروردگار تو سخت در کمین است]، آمده است که: پلی در صراط است که از آن هر بنده ای که مظلمه ای بر ذمه اش باشد، نمی تواند عبور کند. در نهج البلاغه آمده است که اگر خداوند به ظالم مهلت دهد، هرگز از او نمی گذرد و در کمین اوست به هنگام عبورش از راه و از طریق گلوگیر شدن چیزی در مجرای آب دهانش. سپس فهم کن.

الرعد: واضح و مشخص است و در حدیث آمده است که رعد، صدای فرشته ای است که ابرها را به حرکت در می آورد و در برق به چیزی که ممکن است رعد نیز به آن تفسیر شود، اشاره کردیم.

الرغد: این کلمه به معنای مرّفه و خوب است و اگر کسی زندگانی او فراخ و مرفه گردد، به او گفته می شود: أرغد فلان. و این کلمه بر این اساس مقابل ضنک (تنگ) است و در ذیل کلمه معیشه به تفسیر آن نیز اشاره می کنیم. پس صبر داشته باش.

1- [1] - فجر/14.

الرقود: و مرقد. رقود در سوره کهف آمده است و مرقد در سوره یس. و چه بسا بتوان آن را به خاطر هم معنی بودن با نوم، به همان چیزی که نوم به آن تفسیر می شود، تفسیر کرد.

اراده: و هر آن چه مفید این معناست؛ بدان که معنای اراد ه خلق، واضح است و به زودی بدان اشاره خواهد شد. از آن چه در ذیل کلمه حرث و حیات و برخی آیات که متضمن لفظ و معنای اراده می باشد آمده، چنین برمی آید که اخبار و روایات وارده در خصوص دنیاطلبان و اهل فساد و طالبان امور ناپسند و مذمومی که مخالفت با خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله مترتّب بر انجام آنهاست، به جاست این گونه افراد را به دشمنان ائمه علیهم السلام و مخالفان ایشان تأویل و در مقابل، طالبان آخرت و نیکی و امثال آن را به ائمه علیهم السلام و پیروان ایشان تأویل کرد. این تأویل را می توان برای دو کلمه خیر یا شر نیز به کار برد. البته به شرط آن که این تأویل با سیاق کلام تناسب داشته باشد.

اما اراده خداوند؛ مؤلف در اینجا به ذکر معنای آن خواهد پرداخت. البته آن چه در باره اراده خداوند و تأویل آن گفته می شود، دقیقاً در ذیل کلمه مشیئت نیز خواهد آمد. گواه این مطلب، کلام امام علیه السلام می باشد که در برخی روایات آمده است: خداوند، قلب و جان ائمه علیهم السلام را مهبط اراده خویش قرار داده است، لذا هرچه خدا اراده کند، ائمه نیز آن را اراده خواهند کرد و این همان کلام خداوند در آیه «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلاَّ أَن يَشَاء اللَّهُ»(1)[وشما نمی خواهید مگر آن که خدا بخواهد] می باشد.

در اینجا مؤلف به پاره ای از معانی اراده و مشیئت اشاره می کند: بدان اراده بشری، عبارتست از تصورِ فعل و منفعت آن و تصدیق حصول آن و نتایج حاصل از آن با تأمل و تفکر تا جایی که این تردد و تفکر به عزم (تصمیم قطعی) منتهی شده، در نتیجه در وجود آدمی، اشتیاقی حاصل می شود که تمامی اعضاء و جوارح را به حرکت واداشته تا سرانجام آن فعل صورت پذیرد. مشیئت بشری نیز به همین

1- [1] - انسان/30.

معناست. و چه بسا به مطلق میل و اشتیاق قلبی (درونی)، مشیئت گفته شود. اما اراده الهی در نزد متکلمین، عبارتست است از علم به خیر و منفعت و آن چه اصلح و شایسته تر است. و اراده به اعتقاد ایشان (متکلمین) جزء صفات قدیم (مقابل حدوث) خداوند می باشد که مرجع و منشأ آن علم است. براساس آن چه از روایات و کلام برخی از محدثین برمی آید، اراده به معنای احداث و ایجاد نیز آمده است. مثلاً در روایت صفوان آمده است که: از ابوالحسن علیه السلام خواستم تا اراده الهی و بشری را برایم باز گوید. آن حضرت فرمود: اراده بشری همان ضمیر (نیت) آدمی و فعلی است که پس از آن (نیت) به وقوع می پیوندند، اما اراده الهی همان احداث و انشاست، نه چیز دیگر... الخ.

گاه اراده، به معنی امر و رضا، نقطه مقابل کراهت می آید. یرید الصلاح و الطاعه و یکره الفساد و المعصیه، یعنی فرمان می دهد (به صلاح و اطاعت) و نهی می کند (از فساد و معصیت) و یحب و یرضی، یعنی امر می کند و ثواب می دهد. و یبغض و یسخط یعنی نهی می کند و مجازات می دهد. لذا اراده به معنای اول (امر کردن) به افعال خداوند تعلق داشته و در معنای دوم (رضا)، مختص افعال و اعمال بندگان الهی است. گرچه در هر دو حالت، جزء صفات فعل خداست، مشیئت نیز به همین صورت است. امام رضا علیه السلام می فرماید: مشیت و اراده، جزء صفات افعال الهی است و هرکس بپندارد که خداوند همواره اراده می کند، موحد نیست... الخ.

همچنین از برخی روایات، چنین برمی آید که اراده بر برخی مراتب مقدراتی که طبق حکمت، عامل خلق و وجود این چیز به شمار می آیند، اطلاق می شود. مانند مقدراتی که در لوح محفوظ ثبت و ضبط می شود. بر این اساس، می توان بین اراده و مشیت تفاوت قائل شد. همان طور که در محاسن و دیگر کتاب ها به نقل از امام کاظم علیه السلام آمده است که حضرت می فرمایند: هیچ چیزی کسوت وجود نمی یابد، مگر آن که خداوند آن را اراده و مقدر کرده، سپس اراده خویش را به انجام رسانیده باشد. از آن حضرت سؤال شد: معنای شاء (خواست الهی) چیست؟ فرمود: ابتدا و آغاز فعل. سوال شد: و معنی اراد (اراده کرد) چیست؟ فرمود: دوام و

ثبوت بر آن فعل (روایت). شاید مراد از ابتداء و آغاز فعل، شروع نگارش آن فعل در لوح محفوظ باشد. گاه دو واژه اراده و مشیت بر هدایت کردن بندگان به اطاعت و خوار ساختن آنان در گناه و همچنین بر فراهم سازی مقدمات وجود و شرایط خلقت، اطلاق می شود. خداوند دارای دو اراده و مشیت است؛ اراده حتمیه و اراده عزمیه. منظور از اراده حتمیه آن است که بندگان، قادر به خلاف آن نباشند که این اراده جزء صفات فعل الهی است و هر یک از افعال خداوند به هنگام صدور و وقوع به این اراده متصف می باشد. مانند اماته (میراندن) و امراض (بیمار ساختن) و غیره.

اما اراده عزمیه بدین معناست که خداوند متعال، چیزی برای تمام مخلوقاتش قرار دهد که آن چیز، خود برحسَبَ حکمتی، یکی از دلایل حدوث و وقوع فعل دیگری باشد، مانند آفرینش اعضاء و جوارح انسان و تقویت آدمی، مثلاً جهت انجام طاعات. بر این اساس، چنان چه زناکار، زنا نماید، این عمل (زنا) طبق اراده و مشیت الهی صورت گرفته است. اما اراده عزمیه خداوند که بر آفرینش آلت زنا و نیرو و دیگر اسباب این عمل قرار گرفته، به منظور مصالح دیگری نظیر ازدواج یا مثلاً توحید بوده است. آدمی اگر در عین استطاعت بر انجام زنا و برخورداری از آلات و اسباب این عمل، خویشتن داری نماید، سزاوار ثواب الهی خواهد بود. در این امر بیندیش تا مشکلات، بر تو حل شود و خداوند هادی است.

الرجز: الرِجُز با کسر و ضم را در لغت به معنای پلیدی و پرستش بت ها و عذاب و شرک است. همچنین به معنای شک نیز آمده است. کما این که در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «وَیُذْهِبَ عَنکُمْ رِجْزَ الشَّیْطَانِ»(1) [و وسوسه شیطان را از شما بزداید] آمده است: وَ یُذْهِبَ عَنکُمْ، یعنی شک و تردید و امثال آن که بر سایر انسان ها وارد می شود، بر ما (ائمه) وارد نمی شود(2) (روایت). بر این اساس، می توان رجز، به معنای شک را به شک نسبت به خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و ولایت و پیروی از امامان و تردید در اوامر و

1- [1] - انفال/11.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 55 ،ح 27.

نواهی ایشان و نیز شک در برخی مخالفان این بزرگواران و برائت از دشمنانشان تأویل کرد. همچنان که می توان رجز، به معنای شرک و پلیدی را به دشمنی با اهل بیت و ترک ولایت ایشان و دوستی با دشمنان ائمه علیهم السلام و شریک داشتن مخالفانشان در ولایت ایشان تأویل کرد. اما رجز به معنی بت پرستی را می توان به اطاعت از 3 خلیفه و دیگر خلفای ظالم و دوستی با آنها تأویل کرد. رجز، به معنی عذاب را نیز می توان به شمشیر و دیگر چیزهایی که خداوند بر دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام مسلط می کند، تأویل کرد. البته خداوند در دنیا، شمشیر حضرت قائم (عج) و در آخرت، عذابی دردناک را بر اینان مسلط خواهد ساخت.

در تفسیر امام علیه السلام در ذیل آیه شریفه: «فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ رِجْزاً مِّنَ السَّمَاء بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ»(1) [و ما (نیز) بر آنان که ستم کردند به سزای این که نافرمانی پیشه کرده بودند عذابی از آسمان فرو فرستادیم]،آمده است که علی علیه السلام می فرماید: مراد از رجز در آیه، رجز دنیوی است که به وسیله شمشیر شخصی که خداوند وی را بر قاتلان اولاد نبی صلی الله علیه و آله به خاطر فسق و فجور آنها مسلط خواهد ساخت، نازل می شود. سؤال شد: این شخص کیست؟ حضرت فرمود: پسری از ثقیف که به او مختار بن ابوعبیده می گویند. (ادامه روایت). و آن حضرت، اسم مختار را بر سبیل تمثیل آورد. این نکته را درک کن.

الرأس: طبق آن چه در ذیل کلمه أذن گفته شد، خداوند متعال ایمان را بر تمام اعضاء و جوارح آدمی واجب کرده است و واضح است که بزرگ ترین عضو آدمی، «سر» می باشد. لذا انسانی که ولایت را قبول نداشته و به واجبات دین، یعنی انجام حلال و ترک حرام عمل نمی کند، خجل و سرافکنده و مذموم و معذب خواهد بود و برعکس. گاه، سر، کنایه از أبکار و ولی و امام می باشد. همان طور که در ذیل کلمه «ید»، در روایت طارق به نقل از امام علی علیه السلام آمده است (و همچنین به معنای ذم و مدح نیز آمده است). در این عبارت بیندیش.

1- [1] - بقره/59.

الرجس: این کلمه اسم است و به هر عمل پلید و ناپاکی، رجس گویند. همچنین به معنی گناهان یا همان کارهای زشت و عذاب و کفر و وسوسه شیطان و شک در دین نیز آمده است. و طبق آن چه در ذیل کلمه «ابلیس» بیان شد، به برخی از روسای گمراهان نیز اطلاق می شود. از جمله تفاسیر کلمه الرجس، در آیه تطهیر از سوره احزاب، شک و گناه و غیره می باشد. و واضح است که هر جا که مناسب بود، می توان تأویلات کلمه الرجز را برای رجس نیز به کار برد. چه این در کلمه در برخی معانی با یکدیگر مشترکند. پس بیندیش.

الرس: یعنی چاه پر از سنگ یا دفن کردن در چاه. یعنی رسّه فیها و أوقعه (او را درون چاه انداخت). به زودی در سوره فرقان، داستان اصحاب الرّس و نظایر آنها در میان این امت خواهد آمد. پس منتظر باش.

الریش: این کلمه در سوره اعراف آمده است. مراد از الریش در آن سوره متاع و مالی است که بدان آراسته می شود.(1) تأویل الریش، دقیقاً همان تأویل دو کلمه متاع و مال است. بدان.

التربص: و مشتقات آن مانند المتربص و غیره. تربص یعنی مکث، توقف و انتظار. تأویلاتی را که در ذیل کلمه «الرقب» بیان شد و در ذیل کلمه «انتظار» نیز گفته خواهد شد، می توان برای کلمه تربص نیز به کار برد. چه معانی این الفاظ نزدیک به هم و چه بسا یکسان می باشد. گواه این مطلب، کلامی است که در ذیل کلمه احسان و در تأویل آیه کریمه «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا»(2) [بگو آیا برای ما انتظار می برید] ذکر شد. در پایان سوره طه خواهد آمد که مراد از تربص در برخی موارد، توقف کسانی است که گفتند «ما بی نیاز از شناخت اوصیا هستیم» تا آن که امامی، علم خود را آشکار کند. همچنین این گونه است تأویل کلام اکثر مخالفان که می گویند: ما در آسایش هستیم تا مهدی امت ظهور کند. پس تأمل کن.

1- [1] - کافی، ج 1، ص 55 ،باب 15.
2- [2] - توبه/52.

الروض: مفرد و جمع آن یکی است. الروض عبارتست از جایی که آب در آن جمع شده و در آن گل و گیاه می روید. چه بسا می توان تأویلات کلمه «الجنه»، مانند علوم و غیره را در صورت تناسب، در اینجا به کار برد. در کافی به نقل از امام رضا علیه السلام آمده است که آن حضرت در حدیثی بلند به بیان صفات امام علیه السلام پرداخته و فرمودند: امام، یعنی غدیر (برکه) و باغ و بستان (الروضه)... الخ(1) پس درک کن.

الرباط: و المرابطه و دیگر مشتقات آن. رباط در اصل به معنای اقامه، برپایی، الزام، دعوت نفس به جهاد در جنگ با دشمن می باشد. از این رو رباط و مرابط به زمام بستن اسب های طرفین نبرد در قلمرو خویش (و اعلام آمادگی طرف دیگر) اطلاق می شود. تأویلات دیگری از این کلمه در ذیل کلمه الصبر و در آیه «وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ»(2) [صبر کنید و ایستادگی ورزید] خواهد آمد. خلاصه تمام این تأویلات آن است که مراد از رباط، همراهی و همسویی و ماندن با امام می باشد. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که ما (ائمه)، ریسمان نزدیک هستیم. هر کس از ما دفاع کند، از رسول صلی الله علیه و آله دفاع کرده است. در روایات نیز آمده است که منظور از مرابط کسی است که وجود خویش را وقف هدایت و ارشاد انسان ها کند. مانند ائمه علیهم السلام و اصحاب بزرگوارشان. از این رو کلمه رابط بر زاهد و راهب و حکیم نیز اطلاق می شود.

در بصائر به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که خداوند ائمه علیهم السلام را ارکان زمین قرار داد تا ساکنان آن نلغزند و مرابطان ایشان بر هدایت خویش استوار بمانند. هیچ هدایت شده ای از ضلالت و گمراهی نجات نمی یابد، مگر به واسطه ایشان (ائمه) و هیچ انسان هدایت یافته ای گمراه نمی شود جز با کوتاهی و تقصیر در ادای حق ایشان. (ادامه روایت). به عبارت دیگر ائمه علیهم السلام _ چنان چه پیشتر اشاره شد _ خود را وقف هدایت بشریت کرده اند. امام علیه السلام در

1- [1] - کافی، ج 1، ص 55، باب 15.
2- [2] - آل عمران/200 .

تفسیر خویش می فرمایند: شیعیان ما در محدوده ای که ابلیس و عفریت های او وارد می شوند، استقرار یافته و آنها را از تسلط بر شیعیان ضعیف ما بازمی دارند. اینان هزاران هزار بار برتر از مبارزان رومی و مشرکین می باشند. چه ایشان از دین پیروان و محبان ما دفاع می کنند و آنان از جان هایشان. در ذیل کلمه «القدم» و در تأویل آیه کریمه «وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ»(1) [و دل هایتان را محکم سازد]، بیان خواهد شد که هر که با علی علیه السلام دوستی کند، خداوند وجود و عشق علی علیه السلام را بر قلب او پیوند خواهد زد تا بر ولایت و حب آن حضرت باقی بماند و ذره ای شک ننماید و از وسوسه شیطان متأثر نگردد. از این رو می توان سایر مشتقات این کلمه و مترادفات آن را هر جا که مناسب بود بدین شکل تأویل کرد. پس بیندیش.

الأربعه: در ذیل کلمه «الشهر» و غیره، تأویل آیه «مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ»(2) [چهار ماه (ماه) حرام است]، خواهد آمد که مراد از اربعه حرم، برخی از ائمه علیهم السلام می باشد. به طوری که در صورت لزوم و با توجه با تأویل الایام و الشهور و امثال این دو کلمه، می توان أربعه را به چهار روز یا چهار ماه تأویل کرد.

در ذیل کلمه «العین» نیز خواهد آمد که شیعه، صاحبان چهار چشمه می باشند. پس در این معنا بیندیش.

الرجوع: و مرجع و دیگر مشتقات آن مانند یرجعون و.... بر طبق یکی از روایات وارده، می توان کلمه رجوع را در آیاتی که متضمن لفظ یا معنای این کلمه هستند، به رجوع و بازگشت به ولایت علی علیه السلام تأویل کرد. این روایت در کافی به نقل از امام کاظم علیه السلام و در تفسیر آیه مبارکه «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ»(3) [و چون بدیشان گفته شود بیایید تا پیامبر خدا برای شما آمرزش بخواهد]، چنین آمده است که علی علیه السلام فرموده: هرگاه به آنان بگویند به ولایت علی علیه السلام بازگردید، که در این صورت، نبی صلی الله علیه

1- [1] - انفال/11.
2- [2] - توبه/36.
3- [3] - منافقون/5.

و آله گناهان شما را خواهد آمرزید، سر برمی تابند (روایت). از آن چه در ذیل کلمه «المآب» گذشت غافل مباش. چرا که تأویلات مربوط به این کلمه دقیقاً مانند کلامی است که در مرجع و رجوع و امثال این دو بیان می شود.

موید این مطلب، کلامی است که در ذیل کلمه «استغفار» و امثال آن خواهد آمد چه این کلمات نیز بیانگر و متضمن معنای رجوع می باشند، از آن جمله کلامی است که در ذیل کلمه «التوبه» و در تفسیر قمی به نقل از باقرین (امام باقر و امام صادق علیهماالسلام) در آیه «وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ»(1) [و بر (مردم) شهری که آن را هلاک کرده ایم بازگشتشان (به دنیا) حرام است]، بیان شد که ایشان فرمودند: هر قریه ای که خداوند به واسطه عذاب خویش آن را نابود سازد، اهالی آن در روز رجعت بازگردانده نمی شوند.(2) در روایتی دیگر در تفسیر آیه «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُون»(3) [شاید آنان (از اسلام) برگردند]، آمده است: یعنی روز رجعت بازگشت داده می شوند تا مجازات شوند... الخ.

مؤلف گوید از این روایات چنین برمی آید که در صورت تناسب معنا با سیاق کلام، می توان دیگر آیات مشتمل بر رجوع و ارجاع را به بازگشت در روز قیامت تأویل کرد. اما حقیقت رجعت، که بدیهی ترین بدیهیات است، در زیارت حضرت قائم علیه السلام هنگام خروج از آن مکان مقدس می گویی: گواهی می دهم که بازگشت شما حقیقتی است که هیچ شکی بدان راه ندارد. «يَوْمَ يَأْتِى بَعْضُ آيَاتِ رَبِّکَ لاَ يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ»(4) [(اما) روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت (پدید) آید کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد] در آخرین فائده (نکته) خاتمه بعدی، روایاتی در خصوص رجعت بیان خواهد شد. پس در آنها

1- [1] - انبیاء/95.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 50.
3- [3] - آل عمران/72 .
4- [4] - انعام/158.

بیندیش. البته تأویل دیگری نیز آمده است که متناسب با برخی مواضع است که این تأویل در کافی به نقل از امام صادق علیه السلام در حدیثی از آن حضرت، ذیل تفسیر آیه «صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لاَ یَرْجِعُونَ»(1) [کرند، لالند، کورند، بنابراین به راه نمی آیند]، آمده است. لاَ یَرْجِعُونَ یعنی سخن نمی گویند و به آنها اجازه عذرخواهی داده نمی شود(2)... الخ. پس بیندیش و آگاه باش. در برخی موارد حمل کلمه بر معنای ظاهر ناگزیر می شود.

الرضاعه: و مشتقات آن. رِضاعه با کسر و فتح راء، اسم از ارضاع است و معنای آن روشن است. در ذیل کلمه «اللبن»، تأویل این کلمه به علم، و علم امام تأویل شده است. از این رو می توان دریافت که در صورت تناسب جایز است کلمه رضاعه و مراضع را به چیزهای متناسب دیگر تأویل نمود.

الرفع: و مترادفات و مشتقات آن. رفع با هر معنایی (بلندی)، ضدّ وضع (پستی) است. از این رو به معنی رفعت معنوی نیز هست. الرفع در مقابل الخفض نیز به کار می رود. اما در «المیزان»، صراحةً رفعه الله در معنای خداوند جان او را قبض کرد و بالا برد، آمده است. همان طور که رفع السماء را به قبض جان پیامبر صلی الله علیه و آله و بالا بردن روح آن حضرت به هنگام رحلتش تأویل کرده اند. البته هر دو معنا (اطلاق) محتمل است. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «فِی صُحُفٍ مُّکَرَّمَهٍ * مَّرْفُوعَهٍ»(3) [در صحیفه هایی ارجمند* والا] که در ذیل کلمه السفره بدان اشاره شده است، می فرماید: مراد از مرفوعه، نزد خداست. در خصال نیز به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «خَافِضَهٌ رَّافِعَهٌ»(4) [پست کننده (و) بالابرنده است]، آمده است: به خدا سوگند، دشمنان خدا به آتش فرستاده می شوند و دوستان خدا به

1- [1] - بقره/18 .
2- [2] - کافی، ج 8 ،ص 275.
3- [3] - عبس/13و14 .
4- [4] - واقعه/3.

سمت بهشت، صعود می یابند و چه بسا این دو معنی با توجه به تناسب معنایی در دیگر موارد آیات نیز به کار رود.

در «وسیله» در خصوص درجه و رتبه بالایی که علی علیه السلام در روز قیامت دارد، مطالبی بیان خواهد شد. پس بیندیش.

الرکوع: و مشتقّات آن مانند رکّع و...، رکوع در لغت (لفظ) به معنی خمیدگی و پایین انداختن سر به نشانه تواضع یا چیز دیگری خواهد بود که معانی دیگر نادر است. تأویل این کلمه به قبول ولایت علی علیه السلام و فرمانبرداری و تواضع برای خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام آمده است.

در کنزالفوائد از ثمالی نقل شده است که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ»(1) [و چون به آنان گفته شود رکوع کنید به رکوع نمی روند]، می فرمایند: این در باطن قرآن است و هرگاه به ناصبی بگویند که ولایت علی علیه السلام را بپذیرند، چنین نمی کنند. شیخ علامه می گوید: بنابراین تأویل، رکوع مجازاً به معنی خضوع و فرمانبرداری است و به صورت کنایی بر ولایت اطلاق می شود. چرا که ولایت، شرط صحت و درستی رکوع است و معنا این خواهد شد که هرگاه به آنان بگویند درست رکوع کنید، نخواهند توانست، زیرا رکوع ایشان بدون ولایت علی علیه السلام صحیح نیست.

مؤلف گوید واضح است که معنای اول بهتر است و موید آن، کلامی است که در تفسیر امام علیه السلام در ذیل آیه «وَارْكَعُواْ مَعَ الرَّاكِعِينَ»(2) [و با رکوع کنندگان رکوع کنید]، می فرمایند: یعنی به همراه فروتنان نسبت به بزرگی خداوند در پیروی از محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام بعد از ایشان تواضع نمایید. و سپس می فرمایند: هر که با متواضعان، تواضع نماید و به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام و خاندان پاکش اقرار و برای دیگر برادران مؤمن به ائمه علیهم السلام، تواضع کند و با آنان دوستی نماید، خداوند

1- [1] - مرسلات/48.
2- [2] - بقره/43.

متعال می فرماید: ای فرشتگان من، شاهد باشید که من بهشت خویش را بر او واجب کردم. در تأویل راکعین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و خاندان مطهرش آمده است ،همان طور که در تفسیر فرات به نقل از ابن عباس در تفسیر آیه «وَارْكَعُواْ مَعَ الرَّاكِعِينَ» آمده است که این آیه مخصوصاً در شأن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده است. زیرا ایشان اولین کسانی اند که نماز خوانده و رکوع کردند. در کشف الغمه به نقل از یکی از دانشمندان حنبلی آمده است که مراد از این آیه، علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد. در ذیل کلمه «الطائف» نیز بیان خواهد شد که مراد از رکوع و سجود، خاندان محمد صلی الله علیه و آله می باشد. بر این اساس می توان رکوع را بر معنای متعارف خود نیز حمل کرد. همان طور که مضمون آخرین تاویل روایت قبلی نیز چنین بود. پس درک کن.

الرأفه: و روؤف. رأفت بالاترین و لطیف ترین درجه مهربانی است که در ذیل کلمه رحمت، تأویل آن خواهد آمد که تأویل رأفت و روؤف نیز همان است. پس درک کن.

الراجفه: و رادفه و رجفه و مرجفون. اصل معنای رجفه، حرکت و اضطراب است. ارجوفه یعنی دروغی که باعث اضطراب و عدم آرام و قرار انسان می شود. در تفسیر سوره احزاب در ذیل آیه «وَالْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِينَهِ»(1) [شایعه افکنان در مدینه (از کارشان) باز نایستند]، به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که منظور از راجفه، حسین علیه السلام و رادفه، پدر او حضرت علی علیه السلام می باشد. و نیز اولین شخصی که در روز قیامت خاک را از چهره خود می زداید، حسین علیه السلام است. گرچه مفسرین، رجفه را به نفخ اول و رادفه را نفخ دوم (نفخ صور)، تفسیر کرده اند. البته این تفسیر، مناسب تأویل مذکور نیز هست. همان طور که در ذیل کلمه «الصور» بدان اشاره خواهد شد و چه بسا بتوان تأویلات مذکور را در پاره ای از موارد رجفه و برحسب تناسب اجرا کرد. و حتی می توان رجفه را به قیام حضرت قائم علیه السلام و بازگشت انسان ها تأویل کرد. آگاه باش.

1- [1] - احزاب/60.

الرحیق: همان شراب ناب است که تأویل آن در ذیل کلمه الشراب خواهد آمد.

الرزق: و مشتقات آن مانند رزقنا و غیره. رزق با فتح راء، مصدر فعل است و با کسر راء، یعنی هرآنچه که مفید فائده باشد. حال هر نوع فایده ای و معنای متعارف آن، قدرت و نیروی بدن و هر آن چه بدن بدان نیرو می گیرد و نیز به معنی نیروی جان است. ابن اثیر می گوید: روزی ها دو دسته اند. گروهی ظاهر و مختص بدن می باشند، مانند قوت و گروهی باطنی و مختص جان می باشد، مانند علوم و معارف (پایان). بر این اساس، رزقناه یعنی به او فایده و چیزی بخشیدیم که بدان قوت یابد، از جمله مال و امکانات و علم و منزلت و اقتدار و غیره. همان طور که در تفسیر امام نیز همین معنا به صراحت آمده است. از این رو رزق صراحةً به معنای علم آمده است. و طبق آن چه گفته شد، رزق روحانی همان چیزی است که روح و جان آدمی بدان تقویت می شود تا جایی که «رزقناه» به «علمناه» (به او علم بخشیدیم) تأویل شده است. همان طور که در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»(1) [و از آن چه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کنند]، آمده است که: علمی که بدیشان ارزانی داشتیم، منتشر می سازند و در روایتی دیگر، قرائت می کنند. در کنزالفوائد به نقل از امام کاظم علیه السلام در تفسیر آیه «مَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ(2)» [و هر کس از خدا پروا کند (خدا) برای او راه بیرون شدنی قرار می دهد* و از جایی که حسابش را نمی کند به او روزی می رساند]، آمده است: اینان گروهی از شیعیان ضعیف هستند که می توانند به ما و علم دست یابند، لذا گروه دیگری از شیعیان به نزد ما آمده، علوم و معارف را از ما کسب کرده و به آنان انتقال می دهند و برایشان روایت می کنند و آنها نیز شنیده و این علوم را حفظ می کنند. این همان رزقی است که اینها از محلی که گمانش نمی رود، آن را به دست می آورند و نیز تأویل آن به ولایت نیز آمده است و ولایت، بزرگ ترین منافع و معارف است. کما این که به معنای شکر

1- [1] - بقره/3.
2- [2] - طلاق/3.

این نعمت (ولایت) و امثال آن نیز آمده است. در روایت ابوبصیر به نقل از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «وَاللّهُ یَرْزُقُ مَن یَشَاء»(1) [و خدا به هر که بخواهد بی شمار روزی می دهد]، آمده است: مراد از یرزق، ولایت علی علیه السلام است. در باب چهارم فصل اول از گفتار سوم، تأویل آیه کریمه «وَ تَجعَلُونَ رِزقَکُم»(2) [و تنها نصیب خود را قرار می دهید] آمده است که: شما شکر نعمتی را که خداوند روزیتان داده و به واسطه محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش بر شما منت نهاده (ارزانی داشته)، به جای می آورید. موید این مطلب، کلامی است که در تفسیر قمی به نقل از امام صادق علیه السلام و در تفسیر همین آیه آمده است که آیه در اصل بدین صورت بوده است: وَ تَجعلون شُکرکُم(3)... الخ.

و این که در این آیه قرآن اهل بیت علیهم السلام بدین شکل آمده، ضرری برای چنین تأویلی در روایت نداشته و این تأویل را نقض نمی کند. پس درک کن و نسبت به تأویلاتی که مؤید این معنا بوده و در ذیل نظایر رزق مانند طعام و مال و متاع و آب و غیره نیز خواهد آمد، غافل مباش.

الرفیق: و مرفق و مترادفات و مشتقات این کلمه. رفق یعنی نرمخویی و متضاد کلمه عنف، یعنی خشونت و تندخویی است. رفق همچنین به معنی لطف و رأفت و درستکاری می باشد. از این رو به مرافق، همراه و دوست و یاری کننده رفیق می گویند. رفیق در مفرد و جمع یکسان است. رفقه همانند متکاست که بدان تکیه داده می شود و مرتفق چیزی است که بدان تکیه می شود. اصل این کلمه از مرفق به معنای آرنج است، گویی انسان از آرنج خود به عنوان تکیه گاهی استفاده می کند. ارفاق نیز مانند رفق است.

بدان که در کافی به نقل از امام رضا علیه السلام در حدیثی از آن حضرت آمده است: رفیق همان امام انیس و مهربان است (ادامه روایت). و روشن است که رفیق

1- [1] - بقره/212 .
2- [2] - واقعه/82.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 328.

برای تکیه گاه خوب و پسندیده نیز به کار می رود. بنابراین می توان برحسب تناسب معنا، این کلمه را به امام علیه السلام و ولایت امام تأویل کرد.

الرهق: رهقه یعنی او را فرا گرفت و بدان نزدیک شد. ارهقه یعنی او را با آن پوشانید و آن چیز را به او نزدیک کرد. رهق معانی متعددی دارد، از جمله، جهالت، تندی، عجله، ظلم، دروغ و تحمیل آن چه خارج از توان است و همّت و امثال آن. اما آن چه به وفور در قرآن آمده، همان فراگیری ذلت و عذاب و غیره است. روشن است که این معنا، متناسب دشمنان ائمه علیهم السلام می باشد و برعکس. موید این مطلب، کلامی است که در ذیل کلمات نجس و ذله بدان اشاره شد.

الترتیل: این کلمه در سوره های فرقان و مزمل آمده است که مراد، ترتیل قرآن یا ادای درست حروف و غیره می باشد. همان طور که در کافی به نقل از امیرمؤمنان علیه السلام در تفسیر آیه «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا»(1) آمده است. یعنی: قرآن را به درستی تبیین کن(2) (روایت). بنابراین می توان با توجه به تأویل قرآن در معنای امام علیه السلام و خاصه برخی از ائمه علیهم السلام، مانند علی علیه السلام و حضرت قائم علیه السلام، تأویل را به معنای لزوم تبیین و وضوح ائمه علیهم السلام و امامت ایشان دانست، به گونه ای که از غیر خود متمایز گردند. و خدا داناتر است.

الأرجل: جمع رجل است، یعنی همان عضو مشخص. در ذیل کلمه «تحت»، تأویل این کلمه آمده است. همچنین در ذیل کلمه «اذن» چنین آمده است که خداوند ایمان را بر تمام اعضاء و جوارح انسان واجب دانسته است. یکی از این اعضاء، پای آدمی است که فرائض الهی را اطاعت می کند. به طوری که خداوند به پا، دستور پذیرش ولایت ائمه علیهم السلام و رفتن به مساجد و انجام عبادات و حرکت به سمت نیکی ها را (البته با تمسک به ولایت) داده است. مانند پای پیامبران و اوصیا و پیروان مؤمنشان که این پا در قرآن، غیرمذموم است. و عکس این پا، پای مخالفان و دشمنان ائمه علیهم السلام است که مورد عذاب واقع شده و به بدی و ترک ولایت

1- [1] - مزمل/4.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 587 ،باب 8 و در مصدر آن آمده است: بيّنه تبيانا.

صاحبش شهادت می دهد. این پا در قرآن مذمت شده است. موید این مطلب، کلامی است که در ذیل کلمه «قدم» خواهد آمد. پس آگاه باش.

الرجل و الرجال: مشهور است که رجل بر انسان مذکر بالغ و حلم دیده اطلاق می شود، نه بر کودکان. همچنین این کلمه به فرد متصف به نیکی و آن که در مردانگی به کمال رسیده است، نیز اطلاق می شود. تأویل کلمه رجال و رجل که در برخی آیات که در مقام مدح آمده، ائمه علیهم السلام و به خصوص علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. جایز است، این تأویل را در سایر مواردی که در مقام مدح آمده به کار برد و حتی می توان این کلمه را به شیعه تأویل کرده و همچنین می توان در صورت تناسب و در مقام ذم، این کلمه را به دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل کرد. همان طور که این معنا از برخی روایات، به خصوص روایاتی که در ذیل کلمه «شرک» آمده است، برمی آید. در اینجا مؤلف به پاره ای از روایات اشاره می کند. در مناقب ابن شهرآشوب و سایرین از امام صادق علیه السلام به نقل از امام علی علیه السلام در تفسیر آیه «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ»(1) [و بر اعراف مردانی هستند]، آمده است: ما همان مردانی هستیم که بر پل صراط، مابین بهشت و جهنم ایستاده ایم. هرکس که ما را شناخته و ما او را بازشناسیم، وارد بهشت می شود و هرکس ما را نشناسد و ما نیز او را، داخل جهنم می شود(2).

در کافی به نقل از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ»(3) [از میان مؤمنان مردانی اند که به آن چه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند]، آمده است: مراد از رجال(4)، در آیه، ائمه علیهم السلام می باشد. در ذیل واژه «سلم» نیز تأویل آیه «وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ»(5) [مردی است که چند خواجه ناسازگار در (مالکیت) او شرکت دارند] بدین گونه خواهد آمد که مراد از رجل اول، علی علیه

1- [1] - اعراف/66.
2- [2] - مناقب، ج 1، ص 358.
3- [3] - احزاب/23 .
4- [4] - کافی، ج 8، ص 27.
5- [5] - زمر/29 .

السلام و رجل دوم، نبی صلی الله علیه و آله است. در یکی از زیارت های مخصوص شهدای کربلا چنین آمده است: أنتم رجال الله یعنی شما مردان خدایید. که از این زیارت و روایات دیگر چنین برمی آید که خواص شیعه نیز جزء (رجال الله= مردان خدا) هستند، که این معنا به کرّات آمده است. پس بیندیش و آگاه باش که در برخی موارد، شایسته است این کلمه رجل و کلمه رجال نیز حمل بر معنای متعارف خود شوند. کلمه رجل با فتح راء و کسر جیم، جمعِ آن راجل، یعنی روند غیرسواره است که تأویل آن، نقطه مقابل تأویلاتی است که در ذیل کلمه «خیل» و «رکاب» گفته شد. پس درک کن.

الرحله و رجل: اما رِحله با کسر راء، یعنی ارتحال یا سفر یا سیر و حرکت. تأویل اینها همان تأویل رحل و رحلت است. اما رَحل با فتح راء که جمع آن رحال است، عبارت است از لمعان و درخشش. یکی از معانی رحله که در قرآن آمده است، اسباب و وسایلی است که مسافر با خود همراه می کند. تأویل کلمه «اثاث» نیز گذشت. پس بیندیش.

الأرذل: رذل به معنی هر چیز پست و بی ارزش است. در سوره نحل اشاره خواهد شد که منظور از ارذل عمر، کسی است که عمر زیادی از خداوند گرفته باشد. پس فهم کن.

الرسول: و رسل و رساله و هر آن چه بدین معناست. و رِساله با کسر و فتح راء، اسم مصدر از ارسال، به معنی روانه ساختن است. رسول، یعنی روانه شده به سوی امری که دلیل ارسال اوست و بارها گفته شد که علت اصلی بعثت پیامبران، ولایت می باشد بنابراین می توان رسالت پیامبران را به معنایی در ارتباط با ولایت تأویل کرد. گرچه در برخی آیات، رسول همچنین به معنای امام و رُسُل به معنای ائمه علیهم السلام به کار رفته است. در این صورت معنای این کلمات لغوی است، نه تأویلی. چرا که امام همانند رسول، میان پیامبر و امت می باشد یا ائمه علیهم السلام به منزله پیامبران، در میان امت های پیشین هستند که به واسطه ایشان حجت خدایی کامل و معرفت خداوند و اوامر او حاصل می آید. همان طور که در حدیث نبوی آمده است: «دانشمندان امتِ من همچون پیامبران بنی اسرائیل اند.» مؤید این معنا در

ذیل کلمه «نبی» و در حدیثی از امام باقر علیه السلام در باره ائمه علیهم السلام، خواهد آمد زیرا در آنجا بنا بر فرمایش امام باقر علیه السلام، ائمه علیهم السلام به منزله انبیاء و پیامبران بوده، تنها با این تفاوت که ائمه علیهم السلام چیزی را حلال یا حرام نمی کنند. در ذیل کلمه «مصطفی» نیز کلام آن حضرت در زیارت ائمه علیهم السلام خواهد آمد که: «یامن اصطفاهم الله» یعنی ای کسانی که خداوند، ایشان را برگزید. این کلام برگرفته از آیه کریمه «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی»(1) [به یقین خداوند بر مردم جهان برتری داده است] است.

در مناقب ابن شهرآشوب، پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: ای علی! به جای من، تو رسالاتم را ابلاغ کن. فرمود: ای رسول خدا! مگر ابلاغ نکرده ای؟ فرمود: «بلی اما تو تأویل کتاب را به جای من ابلاغ کن». و نیز از امام صادق علیه السلام در ضمن آیه «وَ لِکُلِّ أمَّه رَسُول» آمده است: برای هر قرنی، امامی است که انسان ها را به راه حقیقت هدایت می کند. در تفسیر عیاشی از جابر نقل شده است که وی تفسیر آیه «وَلِکُلِّ أُمَّهٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاء رَسُولُهُمْ قُضِیَ بَیْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لاَ یُظْلَمُونَ»(2) [و هر امتی را پیامبری است پس چون پیامبرشان بیاید میانشان به عدالت داوری شود و بر آنان ستم نرود] را از امام باقر علیه السلام جویا شد، آن حضرت فرمود: تفسیر این آیه در بطن قرآن نهفته است که برای هر قرنی از این امت رسولی از ذریه محمد صلی الله علیه و آله است که مردم را به قرآن _ که به ایشان فرستاده شده _ فرا می خوانند و ایشان اولیاء و فرستاده هستند. مفسّر می گوید: معنای آیه «فَإِذَا جَاء رَسُولُهُمْ قُضِیَ بَیْنَهُم» این است که فرستادگان در بین مردم به عدالت حکم می کنند که این معنا از کلام خداوند در آیه «وَ هُمْ لایَظْلِمُون» استنباط می شود.(3)

مؤلف گوید زیبایی تفسیر آخری برای آیه مذکور، واضح و مبرهن است. اما

1- [1] - آل عمران/33.
2- [2] - یونس/47.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2 ،ص 131، ح 23.

مفسران بدان اشاره ای نداشته اند، بلکه در تفسیر آن چنین می گویند: بعد از این که آن قوم، رسول و فرستاده خویش را تکذیب کردند، خداوند بین آنها و فرستاده شان به عدالت حکم کرد که مراد از عدالت، نجاتِ فرستاده و هلاکت آن قوم است. و نیز این آیه بیانگر احوال این قوم در روز قیامت و شهادت فرستاده آنها بر ضرر ایشان و اجرای عدالت الهی در میانشان می باشد. والله اعلم. پس در این معنا بیندیش و آگاه باش که رسول به معنای جبرئیل نیز آمده است. همان طور که در کافی به نقل از امام کاظم علیه السلام در ضمن آیه مبارکه «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ»(1) [که (قرآن) قطعا گفتار فرستاده ای بزرگوار است] آمده است که رسول، در این آیه همان جبرییل است (روایت). البته کلماتی که بیانگر معنای ارسال می باشند در برخی موارد، حمل بر معنای ظاهری شده اند.

الرحم: اولواالارحام و رحمت و مرحومون یعنی کسانی که خداوند در قرآن، ایشان را اهل و سزاوار رحمت خویش می داند و دیگر مشتقات این کلمه. رحم با کسر حاء بر وزن کَتِف در فرهنگ، به معنای محل رشد و نمو طفل و به معنای قرابت و اسبابِ قرابت می باشد. جمع آن نیز ارحام است. رحمت یعنی تحریک لطف و آموزش و مهربانی است. و به گفته دانشمندان منظور از رحمت الهی، یعنی آخرین حدّ رحمت مانند ثواب. البته از این کلمه می توان اسباب و دلایل ثواب و رحمت نظیر اطاعت را نیز اراده کرد. و بدان که ارحام مذکور در قرآن به معنی ارحام و خویشان نبی صلی الله علیه و آله یعنی ائمه علیهم السلام آمده است و مراد ازاولواالارحام نیز اینانند. همچنان که در ذیل کلمات قربی، قرض، صله و امثال آن و نیز در سوره حمد، در تفسیر آیه الرحمن الرحیم نیز مطالبی دالّ بر تأییداین تأویلات، خواهد آمد.

در کشف الغمّه و کشف الحق به نقل از ابن مردویه در ذیل آیه «و أولواالأرحام» آمده است که اولواالارحام، همان علی علیه السلام است. زیرا آن حضرت، مؤمن و مهاجر و رئوف و مهربان بودند. در نصوص به نقل از ابو عبدالله

1- [1] - حاقه/40 .

حسین علیه السلام آمده است که: پس از نزول آیه مبارکه «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللّهِ»(1) [خویشاوندان نسبت به یکدیگر (از دیگران) در کتاب خدا سزاوارترند] تأویل آن را از رسول صلی الله علیه و آله جویا شدم. آن حضرت فرمودند: به خدا سوگند، تنها مراد از این آیه، شمائید و شما همان اولواالارحام هستید و هرگاه من وفات یابم، پدرت علی علیه السلام سزاوار جانشینی من خواهد بود و اگر پدرت از دنیا رود، برادرت حسن علیه السلام سزاوار خدمت خواهد بود (روایت). از زید بن علی علیه السلام نقل شده است که منظور از اولواالارحام آنست که خویشان نبی صلی الله علیه و آله به امارت و خلافت و ایمان سزاوارترند.

در تفسیر عیاشی به نقل از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه «تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ»(2) [و زنهار از خویشاوندان مبرید] آمده است که ارحام، یعنی خویشی با نبی صلی الله علیه و آله و سرورشان، علی علیه السلام، که به مودّت و دوستی با ایشان فرمان داده شدند. اما آنها مخالفت کردند و بدان عمل نکردند.(3)

روایات مربوط به این کلمه، بسیار زیاد است که در لابلای سطور این کتاب بدان اشاره خواهد شد. اما مراد از رحمت خدا در قرآن، که از طریق عبادت های متعدد و متفاوت حاصل می شود، چند چیز است:

1. ولایت و اطاعت از امام و تأسی به ایشان.

2. علم امام و آن چه خداوند بر زبان وی جاری می سازد.

3. گاه به معنای علی علیه السلام و گاه به فاطمه علیها السلام و گاه نیز به حضرت رسول صلی الله علیه و آله تأویل شده است. همان طور که آیه کریمه «وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِینَ»(4) [و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم] به

1- [1] - انفال/75.
2- [2] - نساء/1.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 243، ح 9.
4- [4] - انبیاء/107.

صراحت، بیانگر این معناست. و از مطالبی که به زودی خواهد آمد، می توان چنین استنباط کرد که هر یک از ائمه علیهم السلام، رحمت الهی به شمار می آیند.

البته تناسب این معانی با معنای لغوی رحمت بر کسی پوشیده نیست. و گاهی این کلمه حمل بر معنای متعارف خود می شود. اما فعل این کلمه به ائمه علیهم السلام و شیعیان و پیروان شان اختصاص دارد، یعنی ائمه علیهم السلام، اهل رحمت الهی اند و رحمت خداوند در دنیا و آخرت به ایشان اختصاص دارد. زیرا رحمت الهی فقط در برگیرنده ائمه علیهم السلام است، به طوری که تنها ائمه علیهم السلام، سزاوار و شایسته رحکمت الهی اند، نه دیگران.

در روایات متعددی از ائمه علیهم السلام در تفسیر آیه «إِلَّا مَن رَّحِمَ اللَّهُ»(1) [مگر کسی را که خدا رحمت کرده است] آمده است که: مراد از من رحم الله، ما هستیم و به خدا سوگند ما همان کسانی هستیم که خداوند آنها را مورد رحمت قرار داده و مستثنایشان ساخته و ما اهل رحمت می باشیم.

در تفسیر عیاشی به نقل از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه «وَلاَ یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ * إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ»(2) [در حالی که پیوسته در اختلافند* مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده] آمده است که: مراد از رحم ربک آل محمد علیهم السلام و پیروانشان(3) می باشد. و مراد از آیه «وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ»(4) [و برای همین آنان را آفریده است] این است که اهل رحمت در دین اختلافی ندارند. که این مطلب در ذیل کلمه اختلاف بیان شد. و نیز در ذیل کلمه (اتباع) بیان شد که رحمت خدا و رسول خدا به کسانی اختصاص می یابد که دوستدار و پیرو علی علیه السلام باشند. در سوره حمد و در تفسیری که امام علیه السلام در ذیل آیه «الرَّحْمـنِ الرَّحِیمِ» [رحمتگر مهربان] فرموده اند، خواهد آمد که مراد از رحیم در این آیه شیعه است و

1- [1] - دخان/42.
2- [2] - هود/118و119.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 173.

4- [4] - هود/119 .

معانی تأویل الرحمن والرحیم نیز به زودی در سوره مذکور بیان خواهد شد. البته در روایات زیادی تأویل اول به کار رفته است که برخی از آنها در باب سوم از فصل سوم بیان شد و برخی دیگر در همین فصل می آید.

در تفسیر فرات بن ابراهیم به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت در تأویل آیه «وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ» فرمودند: یعنی شیعیان را به منظور رحمت آفرید. و مراد از رحمت در اینجا اطاعت ازامام است.(ادامه روایت).

و در تفسیر امام علیه السلام در ذیل آیه «قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَبِرَحْمَتِهِ»(1) [بگو به فضل و رحمت خداست] آمده است که رسول خدا به من فرمودند: خداوند قرآن و علم را با تأویل این دو و رحمت را با توفیقِ دوستی با محمد و خاندان پاک ایشان و دشمنی با دشمنان شان فضیلت بخشید». نظیر همین معنا در آیه «وَاللّهُ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن یَشَاء»(2) [خدا هر که را خواهد به رحمت خود اختصاص دهد] از سوره بقره نیز آمده است.

اما آن چه بر تأویل دوم کلمه رحمت دلالت می کند، تفسیری است که در کافی به نقل از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه «وَرَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ»(3) [و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است]، آمده است. مراد از «رحمتی»، علم امام است و علم امام همه چیز را در برمی گیرد. چرا که همه چیز از علم امام نشأت می گیرد و مراد از همه چیز، شیعیان ما می باشند(4) (روایت). در کنزالفوائد به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «مَا یَفْتَحِ اللّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِکَ لَهَا»(5) [هر رحمتی را که خدا برای مردم گشاید بازدارنده ای برای آن نیست] آمده است که رحمت در این آیه، حکمت و علمی است که خداوند بر زبان امام علیه السلام جاری ساخته است.

برخی از روایات وارده نیز بر تأویل سوم دلالت می کنند که پاره ای از آنها در

1- [1] - یونس/58.
2- [2] - بقره/105 .

3- [3] - اعراف/156 .
4- [4] - کافی، ج 1، ص 459.
5- [5] - فاطر/2.

تفسیر عیاشی و غیره به نقل از امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السلام، در ضمن آیات «وَلَوْلاَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ»(1) [و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود] و «قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَبِرَحْمَتِهِ»(2) آمده است، که فضل و فخر خداوند، محمد صلی الله علیه و آله و رحمت او، علی علیه السلام می باشد. در مناقب نیز تأویلی نزدیک به همین تأویل اخیر آمده است که فضل و فخر خداوند، علی و رحمت او، فاطمه علیها السلام است.(3) امام باقر علیه السلام نیز در تفسیر آیه «وَاللّهُ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن یَشَاء»(4) می فرمایند: رحمت، همان علی علیه السلام است. در ذیل واژه کفل نیز تأویل آیه «کِفْلَیْنِ مِن رَّحْمَتِهِ»(5) [تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند] به صورت حسنین آمده است.

در برخی از زیارت های مربوط به علی علیه السلام، چنین آمده است: «السلام علیک یا رحمه الله الواسعه» : سلام بر تو ای رحمت واسع خداوند. در زیارت امام جواد علیه السلام نیز می خوانیم: «السلام علیک یا رحمه الله» و در زیارت جامعه چنین می خوانیم: شما (ائمه علیهم السلام) رحمت موصوله الهی هستید.

نهایتاً تمام این معانی با یکدیگر تناسب داشته و تناسب میان آنها کاملاً روشن است. لذا در هر مکانی، می توان یکی از این معانی را به کار برد. در ذیل کلمه خیر نیز گفته شد که ائمه علیهم السلام، اصل و اساس و خیر بوده و هرگونه نیکی و بری از ثمرات آنها محسوب می شود و از جمله نیکی ها رحم کردن بر فقیر است.

در تفسیر قمی به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که آن حضرت ضمن حدیثی در توصیف معراج می فرمایند: سپس به بیت معمور رفته، وارد آنجا شدم. در آنجا 2 رکعت نماز خوانده و از آنجا خارج شدم. ناگهان به دو رود برخورد نمودم. رودی نام کوثر و دیگر رود، رحمت نام داشت و من از آب رود کوثر نوشیدم

1- [1] - نساء/82 .
2- [2] - یونس/58 .
3- [3] - مناقب، ج 4، ص196.
4- [4] - بقره/105.

5- [5] - حدید/28.

و با آب رود رحمت خود را شستشو دادم (روایت). این تأویل نیز با برخی موارد کاربرد رحمت، متناسب بوده و به کار رفته است. شاید بتوان رود را به چیزی تأویل کرد که در ضمن ترجمه این کلمه آمده است. البته روشن است که تمام این روایات برای اهل بیت و دوستانشان به کار می رود. آگاه باش.

الردم: یعنی سدّ و هر آن چه روی هم چیده شده تا به هم پیوند خورد. اما این کلمه تنها در سوره کهف آمده و در ذیل سد نیز بدان اشاره خواهد شد و پیشتر در ذیل کلمه «حصن» نیز به تأویل این کلمه اشاره شد. پس بیندیش.

المرقوم: یعنی کتاب. و هم وزن و هم معنی با مسطور است. در کنزالفوائد به نقل از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «کِتَابٌ مَّرْقُومٌ»(1) [کتابی است نوشته شده] آمده است: مراد از کتاب مرقوم، کتابی است که در آن خیر و نیکی و محبت محمد صلی الله علیه و آله و خاندان مطهرش نگاشته شده باشد.

مؤلف گوید: این تأویل را می توان برای کلمه «رقیم»، «مسطور»، «مکتوب» و امثال آن نیز به کار برد. پس بیندیش. در ذیل کلمه مسطور بیان خواهد شد که ائمه علیهم السلام، همان کتاب مسطور هستند و آن تأویل را می توان در اینجا به کار برد، که توضیح بیشتر این مطلب در ذیل کلمه «کتاب» خواهد آمد. پس بیندیش.

مریم: دختر عمران و مادر حضرت عیسی علیه السلام است. در خلال سطرهای این کتاب روایات فراوانی بیان خواهد شد مبنی بر این که حضرت زهرا علیها السلام در میان این امّت به منزله حضرت مریم علیها السلام، درمیان بنی اسرائیل است. با این تفاوت که خداوند، شرافت و تقدُس بیشتری به حضرت زهرا علیها السلام در مقایسه با حضرت مریم علیها السلام بخشیده است (شرافت و تقدُس حضرت فاطمه به مراتب بیشتر از شرافت حضرت مریم است) که این امر، در ضمن مقایسه احوال و شؤنات حضرت فاطمه علیها السلام با مریم مقدس روشن خواهد شد. انشاء الله.

1- [1] - مطففين/9.

الرکن: و رکون با ضم را، یعنی زاویه و طرف محکم تر. رکن الیه یعنی به آن گرایش یافت، به آن روکرد، رکن فی الخیر: به نیکی گرایش یافت. رکون یعنی مودّت و نصیحت و طاعت.گویی مراد از رکن فی الخیر: قرار دادن خیر و نیکی به عنوان رکن و تکیه گاهی قوّت بخش است. در قرآن، گرایش به ظالمان یا میل به بقای دشمنان ائمه علیهم السلام و اطاعت از آنان منع شده است. همان طور که این مطلب در سوره هود خواهد آمد. پیش تر در باب سوم از فصل اولِ گفتار سوم مطالبی ذکر شد که مؤیّد این معناست.

در بسیاری از روایات آمده است که ائمه علیهم السلام، پایه ها و ارکان زمین بوده که مانع اضطراب و انحراف ساکنان آن می شوند، همان طور که از آنها به عنوان ارکان عرش و ایمان و توحید الهی و پایه های ستایش و ثنای خداوند و رکن اعظم خداوند یاد می شود. مراد از تمام این موارد، آن است که ائمه علیهم السلام، تأثیر بسزایی در حصول منفعت از موارد یاد شده را دارند. در ذیل کلمه «قوّت» نیز مطالبی خواهد آمد، مبنی بر این که مراد از رکن استوار و مستحکم، یاران حضرت قائم علیه السلام است فهم کن.

الرمان: این کلمه در وجه چهارم از باب سوم فصل اول از اولین گفتار و نیز در ذیل کلمه «ثمر» آمده است. در ذیل کلمه «فاکهه» نیز مطالبی خواهد آمد، مبنی بر این که می توان کلمه رمان (انار) را به پاره ای از علوم ائمه علیهم السلام و معارف آنان تأویل کرد. فهم کن.

الرهن: و مشتقات آن مانند رهین. هروی می گوید: رهن در سخن عرب به معنی شیء ملزوم است. هذا رهن لک یعنی این شیء برای تو دائم و در گرو توست. رهن در فرهنگ لغت: هر آن چه بدل از چیز دیگری که از تو گرفته شد، در نزد تو می ماند. جمع آن رهان و رهون و رُهُن با ضم راء و هاء است. رهین به معنای مرهون است. رهنیه و رهن دلیل به معنای شاتمه و شتم بوده و هاء رهینه برای مبالغه است ،لیکن به معنی مرهون به کار رفته اند. گفته شده است: ابوعمرو کلمه

رهان را برای اسب ها به کار برده است. آیه «فَرِهَانٌ مَّقْبُوضَةٌ»(1) [وثیقه ای بگیرید] را با این معنا قرائت کرده است. و پرواضح است که بندگان به ازای نعمت هایی که خداوند بر آنها ارزانی داشت و برایشان فرض دانسته تا آن نعمت ها را در مسیر اطاعت از او و رسولش و ائمه علیهم السلام، مصروف نمایند، مرهون خدایند. فهم کن.

رویا: و رویت و ارائه و آن چه به این معناست و دیگر مشتقات آن مانند أراک. رویت، یعنی نگاه با چشم و قلب. رأیته رویه و رأیاً، یعنی او را دیدیم، و رؤیا چیزی است که آن را در خواب می بینی و رأی، یعنی عقیده و اصحاب رای، یعنی صاحبان قیاس و منطق. چه ایشان هرگاه در باره مسأله ای به حدیث یا اثری دست نیابند طبق رأی و عقیده خویش نظر می دهند. نهایتاً کلمه ترائی است که تفاعل و مشارکت رویت است. ترائیَ القوم یعنی قوم همدیگر را دیدند و أریته ذلک الامر یعنی آن امر را به او شناسانید، به گونه ای که با چشم یا قلبش آن را دریافت.

اما کلمه دوم رأیته، «إرائه»، به معنی تعلیم و تفهیم است. تراءی له یعنی بر او آشکار و ظاهر شد. و نیز عرب به هنگام طلب خبر می گوید: أرأیت و أرأیتک یعنی مرا با خبر کن. کاف این دو کلمه، تثنیه و جمع بسته می شود اما تای آن دو، دائماً مفتوح است. و نیز به هنگام تعجب از یک چیز و یا تنبیه و آگاه سازی مخاطب می گویی: ألم ترإلی کذا، یعنی تعجب نکردی، مگر نشنیدی، و مگر بدان علم نداری؟ که به عبارتی ساده تر: این را بدان. اما ریاء، عبارتست از انجام کاری به منظور نمایاندن آن به دیگران. و ریاء همانند سمعه و آوازه است، به خاطر شنیده شدنش. اما به مرور در معنای انجام کار برای غیرخدا به کار رفت. حال که این مطلب روشن شد، بدان که در ذیل آیه «لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ»(2) [تا میان مردم به (موجب) آن چه خدا به تو آموخته داوری کنی] از سوره نساء، همان طور که اجمالاً در پایان اضافات فصل اول از گفتار سوم بیان شده، آمده است که أراک الله به الهمک الله، یعنی بینش قلبی (الهام) تأویل شده است. و چه بسا با توجه به آن چه در

1- [1] - بقره/283.
2- [1] - نساء/105.

تعریف لغوی رؤیت و ارائه گفتیم، بتوان همین تأویل را در دیگر آیات مشتمل بر این الفاظ به کار برد. گواه این مطلب، سخن مفسران است که معتقدند کلمه رؤیت درمعنای علم نیز به کار رفته است. لذا در تفسیر آیه شریفه «وَأَرِنَا مَنَاسِکَنَا»(1) [و آداب دینی ما را به ما نشان ده] از سوره بقره، أرنا را به «علم آنها را به ما بده» معنا کرده اند. شاهد دیگری که مؤید این مطلب است، سخن قمی در تأویل آیه «یُرِیکُمْ آیَاتِهِ»(2) [آیات خود را به شما می نمایاند] می باشد. وی معتقد است «یُرِیکُمْ آیَاتِهِ» بدین معناست که امامان خود را در رجعت به ما نشان می دهد. این تأویل نیز از جمله تأویلاتی است که می توان برای موارد مشابه آن را به کار برد. البته بسیاری از آیات، بیانگر آنند که رؤیت در همان معنای ظاهری خود، یعنی دیدن با چشم، چه در خواب و چه در بیداری، به کار رفته است. به رؤیت با چشم در خواب، رویا نیز گفته می شود. فهم کن.

و نیز روایاتی در دست هست، مبنی بر تأویل ریاء به دورویی و نفاق در اظهار ولایت و ذکر ایمان در نزد مردم. درست همانند کاری که غاصبان خلافت انجام دادند. حتّی کلمه مرائین نیز به معنای غاصبان خلافت به کار رفته است.حتی اگر نفاق در جایی غیر از اظهار ولایت به کار رفته باشد.

در روایتی به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «یُرَآؤُونَ النَّاسَ»(3) [با مردم ریا می کنند] آمده است که مراد از یراؤون در آیه دورویی و نفاق در اظهار ولایت و اعتراف به ایمان در نزد مردم است، نه در خلوت و خفا. (ادامه روایت). در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَـاءَ النَّاسِ»(4) [و کسانی که اموالشان را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند] آمده است که مراد از ریاکاران فلان، فلان، فلان و معاویه و سایرین است.

1- [1] - بقره/128.
2- [2] - بقره/73.
3- [3] - نساء/142.
4- [4] - نساء/38.

الرباء: اصل یک چیز به همراه زیادت. ربی المال یربو ربواً، یعنی مال زیاد شده و الربوه، یعنی زمین مرتفع و بلند. دیگر مشتقات این کلمه، رباء در شرع بر زیادت یافتن اصل مال (پول)، بدون عقد مبایعه و امثال آن اطلاق می شود.

ربا در ذیل کلمه شرور و کلمه حرام نیز خواهد آمد. همچنین در دو باب دوم و چهارم از فصل اول از گفتار اول، روایاتی دال بر تأویل کلمه ربا به دشمنان ائمه علیهم السلام آمده است. از این روایات می توان چنین استنباط کرد که رباخواری، کنایه از اطاعت و پیروی از دشمنان ائمه علیهم السلام باشد. بیندیش و آگاه باش که در سوره «مؤمنون» و در ترجمه قرآن، کلمه ربوه به نجف و کوفه تأویل شده است. فهم کن.

الرجاء: و مشتقات آن مانند یرجو؛ رجاء در اصل به معنی توقع و آرزو است. رجوته أرجو. رجواً و رجاء (همزه رجاء متقلب از واو عله است). رجاء به معنای ناحیه، گوشه و زاویه نیز آمده است و جمع آن ارجا است. اما إرجاء با کسر همزه (چه با الف ممدود نوشته شود، چه با الف مقصور)، عبارت است از تأخیر و مرجئه نیز از همین کلمه، اشتقاق یافته است. مرجئه، گروه معروف از مخالفان ائمه علیهم السلام می باشند.

در تفسیر قمی و در ذیل آیه «لایرجون لقائنا» چنین آمده است که لایرجون یعنی به لقاء ما ایمان ندارند. در همین کتاب به نقل از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «مالَکُم لا تَرجُونَ اللهَ وقاراً»(1) [شما را چه شده است که از شکوه خدا بیم ندارید] آمده است: لا ترجون، یعنی از عظمت و جلال خداوند، بیمی ندارند.

و باز در همین تفسیر در ذیل آیه «قُل لِّلَّذِینَ آمَنُوا یَغْفِرُوا لِلَّذِینَ لا یَرْجُون أَیَّامَ اللَّهِ»(2) [به کسانی که ایمان آورده اند بگو تا از کسانی که به روزهای (پیروزی) خدا امید ندارند درگذرند] تأویل لایرجون بدین صورت آمده است که به ائمه علیهم السلام، حقّ می گوید: امامان جور را نفرین نکنید و بگذارید خداوند خود، آنان را

1- [1] - نوح/ 13.
2- [2] - جاثیه/14.

مجازات کند.(1)

بر این اساس، می توان من یرجوالله را به ائمه علیهم السلام و پیروان شان و من لایرجوالله را به مخالفان ائمه علیهم السلام تأویل کرد. به زودی در سوره برائت، معنای آیه «مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ»(2) [و عده ای دیگر [کارشان] موقوف به فرمان خداست] و در سوره احزاب و ترجمه سوره طلاق، معنای آیه «ترجی من تشاء» خواهد آمد. پس بیندیش.

الردی: و هر آن چه به معنای ارداء یا به هلاکت انداختن می باشد، مانند یردوهم و غیره. ردی در لغت، یعنی هلاکت و طریق الردی، یعنی مسیری که پایان آن هلاکت و نابودی است. در روایات آمده است که دشمنان ائمه علیهم السلام، همان هلاک شدگان و نابود شدگان می باشند که همین معنا در ذیل کلمه تهلکه و امثال آن نیز خواهد آمد. در روایات نیز آمده است که دشمنان ائمه علیهم السلام، همان اهل طریق ردی یا هلاکت معنوی هستند که مراد از هلاکت معنوی، مخالفت با ائمه علیهم السلام و دشمنی با ایشان است. بنابراین ارداء، یعنی وارد ساختن در این مخالفت و دشمنی است. از آن چه گفته شد، معنای تردّی و مشتقّات آن نیز درک می شود. مؤید این مطلب در سوره اللیل خواهد آمد. فهم کن والله اعلم.

الرواسی: و هر آن چه بدین معناست؛ الراسی یعنی ثابت و استوار. در ذیل کلمه جبال گفته شد که منظور از جبال رواسی (کوه های استوار)، همان ائمه علیهم السلام می باشند. بیندیش. والله هادی.

الرضوان: و رضی و مترادفات آن و هر آن چه مشتمل بر حروف رضا است، مانند مرضات و ارتضی، رضی و یرضی و غیره؛ رضی عنه، رضی علیه، رضیً و رُضِواناً با کسر و ضم راء، متضاد غضب و خشم است. با توجه به آن چه در گفتارهای پیشین گفته شد، روشن است که خداوند، تنها از اهل ولایت نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام راضی است و هر که ولایت ایشان را قبول نداشته

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 269.
2- [2] - توبه/106.

باشد، خشم و غضب الهی نصیبش خواهد شد که این معنا در ذیل واژه «سخط» نیز خواهد آمد. بر این اساس، گاهی رضوان خدا به معنای علی علیه السلام و ولایت آن حضرت می باشد و گاه کسی که خداوند از او راضی است و او از خدا خشنود، به علی علیه السلام و شیعیان آن حضرت تأویل شده است و مراد از این که شیعه علی علیه السلام، النفوس الراضیه و المرضیه هستند، یعنی به ولایت علی علیه السلام رضایت داد و از ثواب الهی راضی و خشنودند. منظور از کسانی که به دنبال رضوان الهی اند، همان ائمه علیهم السلام می باشند. و این که رضوان خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله، از آنِ محبان علی علیه السلام و پیروان آن حضرت می باشد. مراد از مرتضی در آیه «مَنِ ارْتَضَی مِن رَّسُولٍ»(1) [پیامبری را که از او خشنود باشد]، علی علیه السلام است. نهایتاً آن چه از تمام این مطالب بر می آید، این است که مؤمن، در نزد خداوند تنها پیامبر و ائمه علیهم السلام و نیامدگان و رفتگانی هستند که ولایت ایشان را پذیرفته باشند و این نکته بر می آید که معیار رضایت و خشنودی خدا، قبول ولایت و اطاعت از ائمه علیهم السلام و حتی رضایت ایشان می باشد که این مطالب در باب ششم و هفتم از اولین فصل گفتار سوم آمده است. بنابراین تمام آیات مشتمل بر معنای خشنودی خدا و رسول خدا را می توان بر طبق این معانی و امثال آن تأویل کرد. پس بیندیش.

در اینجا به برخی از این تأویلات اشاره خواهد شد. ابن شهرآشوب در مناقب خود به نقل از امام باقر علیه السلام درتفسیر آیه «وَکَرِهُوا رِضْوَانَهُ»(2) [و خرسندیش را خوش نداشتند]، آورده است: مراد از رضوان، علی علیه السلام است. خداوند در جنگ بدر و حنین و بطن نخله و روز ترویه و عرفه _ که در این روز 15 آیه در خصوص امری که رسول صلی الله علیه و آله به خاطر آن درمسجدالحرام به نماز ایستاد، نازل شده است _ و نیز در حجفه و خم، همگان را به قبول ولایت علی علیه

1- [1] - جن/27.
2- [2] - محمد(ص)/ 28.

السلام، فرمان داد. مراد از آیه «اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُواْ عَنْهُ»(1) [و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند خدا از ایشان خشنود و آنان (نیز) از او خشنودند]، علی علیه السلام(2) می باشد. از ابن عباس در تفسیر آیه «رضی الله عنهم و رضوا عنه» نقل شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علی! تو و شیعیان تو در روز قیامت، راضی و خشنود برانگیخته می شوید».

پاره ای دیگر از روایات در ذیل کلمه «نفس» خواهد آمد. در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللّهِ کَمَن بَاء بِسَخْطٍ مِّنَ اللّهِ»(3) [آیا کسی که خشنودی خدا را پیروی می کند چون کسی است که به خشمی از خدا دچار گردیده است] تا عبارت «هم درجات عندالله» آمده است: کسانی که به دنبال رضوان خدایند، همان ائمه علیهم السلام هستند. و ائمه علیهم السلام، معیار درجه بندی مؤمنان به شمار می آیند که در صورت پذیرش ولایت و معرفت ایشان، خداوند درجات مؤمنان را دو چندان کرده و علوّ درجات را ارزانی شان می کند.(4) تتمه این روایت در ذیل کلمه «سخط» خواهد آمد. گرچه برخی از شواهد این معنا و این که رضوان خدا و رسول خدا از آن محبان و پیروان علی علیه السلام است، در ذیل کلمه اتباع بیان شد. آگاه باش.

در عیون به نقل از امام رضا علیه السلام ذیل آیه «وَلَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی»(5) [و جز برای کسی که (خدا) رضایت دهد شفاعت نمی کنند] آمده است: منظور از إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی یعنی کسانی که خداوند، دین آنها را بپذیرد... الخ. واضح است که خداوند، دین را فقط با ولایت ائمه علیهم السلام می پذیرد.

در پاره ای از روایات آمده است که سلمان فارسی، روزی هم رکاب علی علیه

1- [1] - مائده/119.
2- [2] - مناقب ابن شهرآشوب، ج 3، ص 120.
3- [3] - آل عمران/163.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 229، ح167.
5- [5] - انبیاء/28.

السلام شد و علی علیه السلام او را دور دنیا چرخانید ، امور عجیب و شگرفی(1) را به او نشان داد. سلمان به آن حضرت گفت: سرور من، چطور چنین چیزهایی ممکن است؟ آن حضرت پاسخ داد: ای سلمان، مگر آیه «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ»(2) [دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند* جز پیامبری را که از او خشنود باشد] را نخوانده ای؟ مراد از مرتضی در آیه، من هستم و منظور از رسول، حضرت رسول صلی الله علیه و آله می باشند که خداوند غیب را بر ایشان ظاهر ساخت... الخ. و این گونه روایات، بسیار متعدد بود. برخی از آنها در ذیل کلمه ید و در تفسیر آیه اخر فوق، خواهد آمد.

الراعی: و مرعی و هر آن چه مشتمل بر رعایه می باشد. مراعات، یعنی محافظت ومراقبت از یک چیز و تحت نظر گرفتن آن به خوبی و راعی، یعنی سرپرست و ولی امر یک قوم. جمع آن رِعاء ،با کسر و ضم راء است. و رِعی با کسر راء، یعنی گیاه و علف و رَعی با فتح راء، مصدر رعی (چریدن) است. مرعی نیز مصدر میمی است، مانند رعی و هم اسم مکان مانند مرعاه می باشد. در ذیل کلمه رهبانیت اشاره شد که رعایت رهبانیت، تنها با پیروی از نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و تمسک به ولایت ایشان امکان پذیر است که می توان این تأویل را در سایر موارد متناسب با این لفظ، به کار برد. بر این اساس، مرعی و امثال آن را می توان به فوائد ولایت و علم و امثال آن، تأویل کرد. گواه این مطلب، کلامی است که در وجه چهارم باب سوم از اولین فصل گفتار اول آمده است.

می توان مرعی و آن چه در معنای آن است را به چیزهایی تأویل کرد که غیرمؤمن خاص و بلکه مطلق غیرمؤمن از آن بهره می برند، مانند بعضی فواید ظاهری. تا فرق میان میوه و گیاهان گذارده شود، همان طور که آیه شریفه «وَفَاكِهَةً

1- [1] - مؤلف می گوید: براساس آن چه در کتب مفصل آمده است آن چه علی علیه السلام به سلمان و شیعیان مخلص خود نشان داد همان چیزهایی است که آن حضرت در حدیث «سباط» به آنها نشان داده است.
2- [2] - جن/ 26.

وَأَبًّا * مَّتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ»(1) [و میوه و چراگاه* (تا وسیله) استفاده شما و دام هایتان باشد] بر آن دلالت دارد. فهم کن و آگاه باش که در ذیل کلمه امامت، مطالبی ذکر شد ،مبنی بر این که محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، ولی امر این ملت هستند، بلکه همه ائمه علیهم السلام، این گونه اند. همان طور که این تأویل و معنی به صراحت در زیارت جامعه آمده است.

رمی: و مترادفات آن مانند آن چه در آیه «یَرمُونَ المُحصنات»(2) [نسبت زنا به زنان شوهردار می دهند]آمده است. رمی در اصل به معنی القاء و افکندن است، اما در این آیه به معنی قذف، افتراء و بهتان است.

1- [1] - عبس/31و32.
2- [2] - نور/4.

الزرابی: این کلمه در سوره غاشیه آمده است. زرابی جمع زِربیه با کسر و فتح زاء است و عبارت است از: فرش های فاخر سلطنتی. که می توان تأویلاتی را که در ذیل کلمات مشابه آن به ویژه در وجه چهارم باب سوم از اولین فصل گفتار اول بیان شد، برای زرابی نیز به کار برد. یکی از آن تأویلات، انواع علوم و معارف منشعب شده از ولایت است.

الزیت: و زیتون. زیتون واضح است. زیت، مفردِ زیتون است که معنا و تأویل آن در ذیل کلمه مشکاه و در سوره نور به هنگام تأویل آیه نور خواهد آمد که در این آیه، زیت را به علم و دانش تأویل کرده اند. در سوره تین نیز کلمه زیتون به امام حسین علیه السلام تأویل شده است.

البته قمی همین کلمه را به علی علیه السلام تأویل کرده است که به زودی در سوره مذکور بیان می شود. و چه بسا می توان این تأویل را در سایر سوره ها نیز به کار برد.

در بیان علت استعاره زیتون برای علی علیه السلام چنین آمده است: زیتون یک نوع میوه و چاشنی و دارو است که روغنی نیکو و مفید دارد، و علی علیه السلام و نیز حسین علیه السلام، هر یک از ایشان میوه قلب مقرّبان درگاه الهی اند که علوم و معارف آنها، انشاء الله قوت قلب مؤمنان است و نور آن حضرت و فرزندان مطهرش، هدایت گر همه هدایت شدگان است و همان طور که از روایات مختص به ائمه علیهم السلام برمی آید، خداوند نور خود را به نور ایشان تمثیل کرده است.

زیتون همچنین به بیت المقدس تأویل شده است که این تأویل در سوره طور خواهد آمد. پس بیندیش.

الزِجاج: با کسر و فتح و ضم زاء، معنای آن روشن است. به زودی در ذیل کلمه مشکاه و آیه نور، بیان می شود که مراد از زجاجه، فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام و غیره می باشد. آگاه باش.

الزوج: و ازواج و هر چه مشتمل بر تزویج می باشد. مراد از تزویج نفوس، محشور شدن هر انسانی با امام محبوب دنیوی خویش است (امامی که در دنیا محب او بوده است). از محمد بن حنفیه در تفسیر آیه «وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ»(1) [و آنگاه که جان ها به هم درپیوندند] نقل شده است که می گوید: به خدا سوگند اگر بنده ای خداوند را بین رکن و مقام عبادت کند، خداوند او را با کسانی محشور می کند که محب ایشان است.

در تفسیر قمی در ذیل آیه «احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ»(2) [کسانی را که ستم کرده اند با هم ردیفان شان گرد آورید]، کلمه ازواجهم به معنای همانند آمده است. واضح است که این تأویل را در دیگر آیات قرآن می توان به کار برد. این تأویل از جهت لغوی متناسب با تفسیرهایی است که مفسران برای کلمه ازواج در نظر گرفته اند، مثل همنشین، صنف.

از این رو در تفسیر زوجناهم در آیه«وَزَوَّجْنَاهُم بِحُورٍ عِينٍ»(3) [و آنها را با حوریان درشت چشم همسر می گردانیم] قرّناهم بهنّ (مردان را همنشین حوریان بهشتی کردیم) آمده است. در ذیل کلمه عترت، کلمه ازواج در آیه «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا»(4) [پروردگارا به ما از همسران آن ده] به خدیجه و در روایتی دیگر به فاطمه علیها السلام تأویل شده است. بیندیش و آگاه باش که در کافی به نقل از امام رضا علیه السلام آمده است که آن حضرت در خطبه ای می فرمایند: و خداوند با ایجاد تضاد در بین اشیاء، اظهار داشت که هیچ ضدی ندارد و با ایجاد همانند، نشان

1- [1] - تکویر/8.
2- [2] - صافات/22.
3- [3] - دخان/ 54.
4- [4] - فرقان/ 74.

داد که همنشینی ندارد. ظلمت را مقابل نور، نرمی را مقابل خشونت و گرما را مقابل سرما قرار داد. بین نقاط اختلاف شان، الفت ایجاد کرد و بین نقاط اشتراک شان، فاصله انداخت و با تفریق آنها، بر ایجاد کننده تفریق و با تألیف آنها، بر ایجاد کننده الفت دلالت کرد و آیه «وَمِن كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»(1) [و از هر چیزی دو گونه (یعنی نر و ماده) آفریدیم امید که شما عبرت گیرید] بیانگر همین معناست... الخ.

الزبد: زبد در فرهنگ لغت، عبارت است از محرّک آب و غیره. و اصل معنای لغوی أزبدا الجرُ و القدرُ و الیعیر، یعنی کف خود را بیرون ریخت. این کلمه در سوره رعدّ و در معنای باطل آمده است. وجه این تأویل در ذیل کلمه ماء خواهد آمد. تأویل دیگر این کلمه، سخن کافران و دشمنان ائمه دین می باشد. مانند ارائه مصحف های جعلی و ساختگی و غیره...

در کتاب احتجاج به نقل از علی علیه السلام آمده است، علی علیه السلام در حدیثی به توصیف تغییر دهندگان قرآن و دین پرداخته و می فرمایند: خداوند داستان محرّفان قرآن را بیان کرده و در تمثیل آنان می گوید: «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاء وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الأَرْضِ»(2) [اما کف بیرون افتاده از میان می رود ولی آن چه به مردم سود می رساند در زمین (باقی) می ماند]. منظور از زبد در این آیه، سخن ساختگی کافران و مشرکان است که این سخنان به هنگام دقت نظر، از بین می روند و باطل می شوند و متلاشی می گردند. اما آن چه مفید انسان هاست تنزیل حقیقی (همان قرآن) است که باطل به هیچ وجه بدان راه نمی یابد و قلب ها آن را می پذیرند. مراد از أرض در همین آیه، محل استقرار علم و دانش است... الخ. و منظور امام علیه السلام، از آن چه ملحدین در قرآن ایجاد کرده اند تصحیف های اندک در آن است وگرنه در عدم تحریف به زیادت، تردیدی نداریم. پس فهم کن.

1- [1] - ذاریات/49.
2- [2] - رعد/ 17.

الزبور: بر وزن فَعول به معنی مفعول. زبرت الکتاب، یعنی کتاب را نگاشتم و زبرته، یعنی آن را داور قرار دادم و حاکم کردم. جمع آن زُبُر، به معنی صحف و کتاب است. کتاب های نازل شده بر حضرت داوود علیه السلام نیز زبور نامیده می شوند. در باب چهارم از سومین فصل گفتار اول بیان شد که زبور نیز متضمن امر ولایت بوده است. صدوق به نقل از امام صادق علیه السلام می گوید: خداوند زبور را بر داوود علیه السلام نازل کرد، در حالی که زبور مشتمل بر امر توحید، دعاء، اخبار رسول صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان و ائمه علیهم السلام و اخبار رجعت و حضرت قائم علیه السلام بوده است.

الزبر: پیشتر معنای آن گذشت و به زودی در ذیل کتاب نیز خواهد آمد. در باب های گفتار های قبلی به خصوص باب چهارم از دومین فصل گفتار اول بیان شد که در تمام کتاب های آسمانی، امر ولایت و دستور به پذیرش آن و این که قبولی نامه اعمال انسآنها، در گرو مسأله ولایت است، بیان شده است. بیندیش.

الزجر: و تمام مشتقات آن مانند زاجرات؛ زجر در سوره نازعات و دیگر سوره ها در معنای نفخ صور آمده است. زجر در اصل به معنی بازداشتن، به وسیله خشم و فریاد است. به زودی تأویل صور و نفخ صور و صیحه خواهد آمد که با توجه به مقتضای کلام، تأویلات این کلمات را برای کلمه زجر نیز به کار برد. بیندیش.

زکریا: همان پیامبر معروفی است که سرپرستی (کفالت) حضرت مریم را عهده دار شد و خداوند به او یحیی علیه السلام را عطا کرد. به زودی داستان توسل زکریا علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله برای این که خداوند به او فرزندی عطا کند، بیان خواهد شد. گفته شده است که زکریا، تنها به دلیل علاقه شدیدی که به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خاندان مطهرش داشت از خداوند فرزندی مسألت داشت تا بدین وسیله خود با حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غم فقدان فرزند، همدرد شده و فرزندش یحیی با امام حسین علیه السلام در شهادت و قربان شدن شریک شود و ظاهراً امام علی علیه السلام در این امت، شبیه زکریای نبی است.

زور: در اصل به معنای انحراف است، سپس بر دروغ و بهتان اطلاق و بدان ها مشهور شد. چرا که دروغ و بهتان، نوعی انحراف از حق است. در فصل سوم گفتار دوم در تأویل آیه «وَ یَقُولُونَ مُنکِراً مِنَ القَولِ وَ زُوراً»(1) [و سخنی ناپسند و دروغ است که می گویند] آمده است که مراد از زور، اقوال و رفتار دشمنان ائمه علیهم السلام و اسناد کذب به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و تحریف برخی از آیات قرآن، ایجاد و تغییر در آنهاست. در ذیل کلمه قول نیز، یکی دیگر از تأویلات کلمه زور خواهد آمد. در آنجا مراد از زور، سخنان دروغ و احادیث ساختگی است که دشمنان دین به ناروا به امامان و پیروان شان نسبت می دادند تا بدین وسیله، اسباب تقرب خود را در نزد حاکمان جور و بزرگان آنها فراهم آوردند.

زرع: و هر آن چه مشتمل بر لفظ و معنای زراعت می باشد؛ زرع فلانٌ: بذر (تخم) را پاشید. و الله زرعَ: خداوند بذر را رویانید. کلمه زرع غالباً به معنای مزروع به کار رفته است. لذا بر فرزند نیز اطلاق می شود. چرا که پدر، بذر(نطفه) فرزند خویش را در زمین (تخمدان) مادر پاشیده، خداوند عزّ و جل آن را می رویاند تا زمانی که تولّد یافته، بزرگ شود و به مرحله برداشت(تکلیف) برسد. در آن زمان مشخص می شود که این بذر، بذر سالم و مرغوبی بوده است یا نامرغوب. البته در برخی از آیات قرآن و پاره ای از روایات، امکان تأویل زرع به ائمه علیهم السلام و حتی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است. همچنین در کنزالفوائد به نقل از امام صادق علیه السلام کلمه زرع را به عبدالمطلب تأویل کرده اند. مضافاً این که ابن عباس در تفسیر آیه کریمه«کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ»(2) [چون کشته ای است که جوانه خود برآورد] می گوید: اصل زرع، عبدالمطلب بوده و میوه آن محمد صلی الله علیه و آله است. و در آیه «یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ»(3) [و دهقانان را به شگفت آورد] زارع را به علی بن ابی طالب، تأویل کرده اند.

1- [1] - مجادله/2.
2- [2] - فتح/29.
3- [3] - همان.

مؤلف گوید: یکی دیگر از تأویلات زرع، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ثمره آن علی علیه السلام است که در تفسیر سوره فتح نیز خواهد آمد. در تفسیر فرات به نقل از ابوجعفر علیه السلام آمده است که از حضرت کاظم علیه السلام در خصوص تفسیر آیه فوق سوال شد، ایشان فرمودند: این مثلی است که خداوند برای شیعیان ما به کار برده است. گو این که نطفه شیعیان، در صلب پدران جاری شده، پس از آن مردان، نطفه های خویش را در تخمدان همسران شان می کارند و در پایان، خداوند نطفه ها را به منظور تحصیل غایت و هدفی که انسان ها در روز ألست بدان متعهد شدند، پرورش داده و خارج می سازد که برخی از این نطفه ها پاک و پرهیزگار و برخی، ممتحنه القلوب (آنان که قلوب شان آزموده شده است) و برخی دانا و دانشمند و برخی شریف و نجیب و برخی اهل تقوا و برخی اهل رضا و تسلیم خواهند بود... الخ.

ظاهراً می توان با توجه به مقتضای کلام کلمه زرع را به مؤمن یا چیزی مشابه آن تأویل کرد. پس بیندیش. تأویل زرع به مؤمن با سایر تأویلاتی که در باب زرع ارائه شد، مانند فرزند و باسطاً به معنی بذر وسیع و سایر معانی که در فرهنگ لغت آمده است، قابل اجتماع است. در کتاب نصوص از حذیفه نقل شده است که نبی صلی الله علیه و آله، یکایک امامانی را که از نسل ایشان وجود آمده، برشمردند و فضائل آنها را بیان کردند. پس دستان مبارک شان را به آسمان بالا برده، فرمودند: خداوندا! علم و فقه را به فرزندان من و فرزندان آنها ارزانی دار. (ادامه روایت)

در این مطلب بیندیش و از تأویلاتی که در باب حرث بیان شد، نیز غافل مباش. چرا که آن تأویلات نیز از نظر معنایی با تأویلات فوق الذکر متناسب است.

زیغ: و هر آن چه لفظاً و معنا بدین معناست مانند یزیغ و زاغوا و غیره؛ زیغ قلوب، یعنی انحراف قلب ها از حقیقت و اظهار شک و تردید در حق. زیغ یعنی عدول، شک، و انحراف و خروج از حقیقت. تأویل کلمه زیغ در «محکم» در ضمن تفسیر آیه «الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ»(1) [کسانی که در دل هایشان انحراف است] مطرح

1- [1] - آل عمران/7.

شد، که مراد از زیغ در این آیه، خلفا است و دوستداران آنان از دشمنان علی علیه السلام می باشند. لذا زیغ، عبارت از دوستی با خلفا و دشمنی با علی علیه السلام می باشد و واضح است که دوستی با این سه و دشمنی با علی علیه السلام، همان عدول و انحراف از حقیقت است. بنابراین، می توان در سایر موارد متناسب نیز چنین تأویلی را به کار برد. پس آگاه باش.

زخرف: زخرف با ضم زاء، در فرهنگ لغت به معنی طلا و بالاترین حد خوبی یک چیز است. و زخرف القول، یعنی سخنی که آن را با زیور کذب و تزویر بیارایند. به طور کلی زخرف القول یعنی سخن باطل آراسته شده. در ذیل کلمه أخ، اشاره شد که دشمنان علی علیه السلام، برادران شیطانند. چرا که آنان سخنان دروغ را به قصد فریب به یکدیگر ابلاغ می کنند. بنابراین، مراد از زخرف القول، سخنان دشمنان علی علیه السلام و اقوال آنان در مورد آن حضرت و دین اسلام می باشد.

الزلفی: و مترادفات آن مانند أزلفت و غیره؛ زلفی یعنی قرب و نزدیکی و منزلت. زلفی اللیل: واپسین ساعات شب که به صبح نزدیک است. و ازلفناهم: مقرب شان ساختیم و نیز آیه «وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ»(1) [و (آن روز) بهشت برای پرهیزگاران نزدیک می گردد] که منظور از لغت الجنه در این آیه این است که بهشت به اهل خود (بهشتیان) نزدیک شد. و زلفی إلی الله: تقرب به خدا. در تفسیر فرات بن ابراهیم به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است: امامان، مقدّمات نجات و اسباب تقرّب و رستگاری اند. در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است: ائمه علیهم السلام اسباب نجات و تقرب هستند. در یکی از زیارت های مخصوص امام علی علیه السلام نیز آمده است: ایها الزلفه و الکوثر. چه بسا مراد از زلفت در این عبارت، مبالغه در عدم دستیابی به آن، بدون ائمه علیهم السلام باشد یا این که آنها مراد از آن در باطن هستند. چرا که اساس لذت مخلصین کامل، ائمه علیهم السلام و ولایت آنهاست. پس تأمل کن.

1- [1] - شعراء/90.

زلق: و مترادفات آن مانند: یزلقونک. اصل زلق، لغزش و زلت است. که تأویل زلت به زودی خواهد آمد. پس فهم کن.

زاهق: و مترادفات آن. زهق الشیء: از بین رفت و باطل شد. شاید در برخی موارد بتوان این کلمه را به معنای هلاکت معنوی که مترتب بر ترک ولایت و حب اهل بیت علیهم السلام است، تأویل کرد.

زلزله: و مشتقات و مترادفات آن نظیر زلزال و زلزلت و....اصل زلزله حرکت و اضطراب و تکان ها و ارتعاشات زمین و...است. در تأویل کلمه راجفه گفته شد که با توّجه به تناسب معنا و مقتضای کلام، می توان این کلمه را به معنای زلزله، در نظر گرفت . مؤیّد این مطلب در دو سوره حج و زلزال خواهد آمد. غافل مباش.

زوال: و هر آن چه از این کلمه اشتقاق یافته است. مانند: یزول و...که معنای آن روشن است و جایز است با توجه به مقتضای کلام و معنا، زوال را به زوال معنوی تأویل و تفسیر کرد.

زعم: و مشتقات آن، مانند یزعمون و ....آگاه باش که معنای متعارف این کلمه، حدس و گمان است. زعمتنی کذا: مرا این گونه پنداشتی. کلمه زعم به میزان زیادی در قرآن به کار رفته است. در ذیل کلمه ظن بیان خواهد شد که ظن، در قرآن به دو وجه به کار رفته است. گاه به معنای ظن و گمان یقینی و گاه به معنای حدس و گمان همراه با تردید. اما کلمه زعم فقط در معنای شک و تردید به کار رفته است. حتی در قرآن به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که: آن حضرت، خطاب به مردی فرمود: مگر نمی دانی که هر زعمی در قرآن کذب است.

زقوم: زقم، لقم، تزقمّ، تلقبم، أزقمه فازدقمه، ابلعه فابتلعه؛ زقوّم: کوه همراه با خرما، نام درختی است در جهنم، غذای اهل آتش، گیاهی صحرایی و خلاصه این که خداوند در قرآن و در توصیف زقوم می فرماید: زقوم درختی است که در جحیم می روید. زقوّم بر وزن فعّول از زقم به معنای بلعیدن سریع و شرب بیش از حد، می باشد. زقوّم در زبان اهل زیقیه، همان کوه همراه با خرما است. این کلمه در سوره های صافات، دخان و واقعه و نیز در ذیل کلمه حرام و خبائث آمده است. همچنین در ذیل کلمه شجره، اشاره خواهد شد که یکی از تأویلات درخت زقوم،

دشمنان ائمه علیهم السلام و دوستی با آنها و قبول ولایت و پیروی از آنهاست. البته می توان نفس کلمه زقوّم را به معنای حبّ و دوستی با دشمنان ائمه علیهم السلام گرفت که در این صورت کلمه شجره نیز به معنای دشمنان ائمه علیهم السلام می باشد.

ازلام: جمع زلَم با تحریک لام است. زلَم: چوب (تیر) بدونِ پر. در سوره مائده کلمه ازلام در دو جا به کار رفته است و در هر دو مورد از تقسیم اموال با استفاده از ازلام نهی شده است. گفته می شود: اعراب جاهلی هر گاه قصد انجام فعلی داشتند به سه چوب که بر روی یکی از آنها عبارت «أمرنی ربی: خداوند مرا بدان فرمان داده است.» نوشته شده و روی دیگری عبارت «نهانی ربی: خداوند مرا از آن باز داشته است.» و سومین چوب نانوشته بود، ضربه می زدند. اگر چوب «امر» خارج می شد، آن کار را انجام می دادند واگر چوب «نهی» بیرون می آمد، از انجام فعل منصرف می شوند و اگر چوب نانوشته انتخاب می شد، دوباره تکرار می کردند. بر این اساس معنای استقسام با ازلام، یعنی تعیین قسمت و نصیب. اما مشهور آن است که ازلام در قرآن به معنای دیگری آمده است. مراد اصلی از ازلام این است که اعراب جاهلیت گوشت قربانی را با تیرها (چوب های) دهگانه و به شیوه ای مخصوص تقسیم می کردند که به گفته مفسرین، این شیوه، مخصوص همان قمار است که خداوند آن را حرام کرده است. برخی معتقدند آن شیوه، شطرنج و نرد می باشد. به هر تقدیر، در روایات آمده است که در باطن، دشمنان ائمه علیهم السلام و غاصبان خلافت می باشند که این مطلب در ذیل کلمه فحشا و انصاب نیز تکرار خواهد شد. تناسب بین این معانی بر فرد بینای دانا مخفی نیست. فهم کن.

زنیم: این کلمه در سوره قلم و به معنی انسان بدنام و مشهور به کفر، آمده است. البته مراد از زنیم، همان مدعی و مورد سخریه به خاطر کفرش است و منظور از آن همان خلیفه دوم است.

زینت: و تزیین و هر آن چه مفید این معناست. زینت: چیزی که بدان خود را می آرایند. زین، متضاد شین است. تأویل کلمات زینت و زین به ترتیب در آیات

«زِينَةَ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا»(1) [زیور زندگی دنیا] و «أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ...»(2) [آیا آن کس که زشتی کردارش برای او آراسته شده]، دشمنان ائمه علیهم السلام و غاصبان خلافت و امامت می باشد. از این رو می توان زینت مذموم و نکوهیده را به دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروان شان تأویل کرد. و با توجه به پاره ای از روایات که در ذیل کلمه حیات آمده است، می توان گفت مراد از حیات دنیا در آیه «مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاهَ الدُّنْيَا»(3) [کسانی که زندگی دنیا و زیور آن را بخواهند]، ولایت خلفا است.

در تفسیر قمی به نقل از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه«أفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ»(4) آمده است: مراد از «کمن زین له»، غاصبان حق خلافت علی علیه السلام می باشند. بنابراین از این آیه و دیگر روایات، برمی آید که امامان و پیروان شان، اصحاب زینت محمود و پسندیده هستند و ولایت ایشان و وجود مبارک شان، زینت آسمان و زمین و مردان و غیره می باشد، همان طور که در ذیل کلمه مسجد، تأویل آیه «خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ»(5) [ای فرزندان آدم جامه خود را در هر نمازی برگیرید] خواهد آمد. در فضائل ابن شاذان به نقل از سلمان آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی فرموده اند: به یقین، علی علیه السلام زینت زمین و ساکنان آن است. در عیون و دیگر کتب به نقل از ابوعبدالله الحسین علیه السلام آمده است که حضرت فرمودند: روزی بر جدم رسول صلی الله علیه و آله وارد شدم؛ فرمودند: خوش آمدی ای زینت آسمان ها و زمین. در مناقب ابن شهرآشوب نیز به نقل از ابن مسعود در تفسیر آیه «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»(6) [در حقیقت ما آن چه را که بر زمین است زیوری برای آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدام یک از ایشان نیکوکارترند] آمده است: زینت مردان

1- [1] - کهف/28.
2- [2] - فاطر/8.
3- [3] - هود/15.
4- [4] - فاطر/8.
5- [5] - اعراف/31.
6- [6] - کهف/7.

زمین، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

در کافی به نقل از علی علیه السلام آمده است که آن حضرت در حدیثی، اسلام را این گونه توصیف فرموده اند که: خداوند اسلام را زینتی برای کسانی قرار داده است که آن را بسان زیوری زینتی می پوشند و دستاویزی برای آنان که آن را به خود نسبت می دهند. روایت تأویل اسلام نیز به زودی خواهد آمد.

زکات: و تزکیه و هر چه بدین معناست مانند زکی و...زکات در فرهنگ لغت: خالص و بهترین یک شیء؛ مقدار مالی که از اموالت جدا می کنی تا اموالت را بدین وسیله پاک کنی. زکی یزکو زکواً: رشد کرد و زیاد شد. و زکی در غیرمال، مثل زکیّ طعام یعنی طعام نیکو و حلال. و زکیّ از انسان ها یعنی انسان پاک و مبرّا از گناهان یا انسانی که در انجام کار نیک به حد کمال رسیده است.

بنابراین انسان هر چه از مال و علم و جاه و...ببخشد، زکات محسوب می شود و می توان ایتاء زکات را به آن تفسیر نمود، کما این که به زودی بیان خواهد شد.

زکات در روایات متعدد، به ائمه علیهم السلام تأویل شده است. وجه این تأویل بدین علّت است که ائمه علیهم السلام، برگزیدگان و پاک ترین مخلوقات الهی بوده. به طوری که رسولش نیز از بین مردم است. یا بدین دلیل که ایشان از گناه، مبری و پاک بوده و در افعال خیر سبقت می گیرند و پیروی از آنان، قلب ها را از رذائل و پستی ها و گناهان پاک می کند و باعث زیادت علم و دین و هر گونه خیری می شود و یا به دلایل دیگری است که به پاره ای از آنان در ذیل کلمه صلاهاشاره خواهد شد. گرچه برخی از روایات در باب چهارم از اولین فصل گفتار اوّل گذشت. در روایت جابر به نقل از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «أَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ»(1) [نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید] آمده است که حضرت فرمودند: مراد از نماز و زکات، علی علیه السلام است. بنابر این، می توان زکات الهی را به ائمه علیهم السلام و پیروان شان و هر که خود را پاک می سازد، تأویل کرد. اما مراد از ناپاک، دشمنان خدا و ائمه علیهم السلام می باشد. آن چه در تأویل آیه«أَلَمْ تر إِلَى الَّذِينَ

1- [1] - ج/78.

يُزَكُّونَ أَنفُسَهُمْ بَلِ اللّهُ يُزَكِّی مَن يَشَاء»(1) [به کسانی که خویشتن را پاک می شمارند ننگریسته ای (چنین نیست) بلکه خداست که هر که را بخواهد پاک می گرداند]، در تفسیر قمی آمده است، مؤید این مطلب است که مراد از «یزکون»، کسانی هستند که خود را صدیق و فاروق و ذو النورین معرفی کرده اند.

از آنجا که زکات به معنای مطلق بذل و بخشش نیز به کار رفته، تأویل این کلمه در تفسیر امام، عبارت است از بذل و بخشش مال به شیعیان ضعیف الایمان. (همان طور که این تأویل در ذیل کلمه ضعفاء خواهد آمد) و هم دردی با برادران شیعه مؤمن و یاری رساندن به آنها و تصدّق بر آنان به منظور جلب محبت ائمه علیهم السلام، همراه با اقرار به امامت آنها و توسل به آنها و ولایت ایشان و صرف و بخشش علم حاصله از ائمه علیهم السلام در جهت هدایت شیعیان ضعیف الایمان و ارشاد علمای پیروان ائمه علیهم السلام که خواستار ترغیب و تشویق مردم به ولایت ائمه علیهم السلام باشند و نیز صرف علم به منظور ترویج دین و بیان احکام وارده از ائمه علیهم السلام و بذل جاه و منزلت و عقل و صرف جسم و اعضای بدن، به منظور یاری رساندن به شیعیان مستمند و ضعیف الایمان و برطرف سازی نیازها و دفاع از آنان و غیره و همچنین بذل علم، به منظور اشاعه حق و اجرای احکام و دیگر مسائلی که با بذل علم، می توان به امام یاری رسانید. چرا که می توان آشکارا فضائل ایشان را بازگو کرد (البته به شرط این که نیاز به تقیه نباشد). انجام تمام این امور، مستلزم اقرار به ائمه علیهم السلام و توسل به ایشان و پیروی از خط مشی آنان می باشد. در ذیل کلمه مال نیز تأویل این واژه به علم، خواهد آمد. بر این اساس، می توان پرداخت زکات مال را به بذل و بخشش علم به اهل آن و نیازمندان به آن تأویل کرد. بدان که اکثر این معانی را می توان در باره نظائر زکات مانند انفاق و قرض و صله و... که در قرآن ذکر شده است به کار برد. البته این مطلب در ذیل کلمه انفاق نیز خواهد آمد.

1- [1] - نساء/49.

زنا: و مشتقات آن مانند زانی و ...؛ یکی از تأویلات وارده برای این کلمه، دشمنان ائمه علیهم السلام می باشد. و زنا مانند سائر محرمات، جزء متفرعات اعمال دشمنان ائمه علیهم السلام است. پاره ای از مؤیّدات این مطالب در باب چهارم از فصل اول گفتار اول و نیز در ذیل کلمه شرّ و غیره نیز آمده است.

ص:500

سوء: سیئه و مسیء (گناه کار) و مترادفات آن مانند اساء (بدی کرد) و....سیئه در فرهنگ لغت به معنای خطا و اشتباه آمده است. و أساء الیه متضاد أحسن(خوبی کرد) است. در کل، سوء، بر هر چیز ناپسندی اطلاق می شود. ساءه (او را ناراحت کرد) متضاد سرّه (او را خوشحال کرد) می باشد. و سیی‌ء، یعنی زشت و قبیح و هرگونه شرّ و بدی. در ذیل کلمه «حسنه» گفته شد که برخی مفسرین، کلمه سیئه را به دشمنی با ائمه علیهم السلام و انکار آنان و پیروی از دشمنان ایشان تأویل کرده اند. در ذیل کلمه «زینت» نیز گفته شد که دشمنان ائمه علیهم السلام و غاصبان خلافت، همان کسانی اند که خداوند، اعمال زشت و بد آنان را در چشم شان زیبا جلوه داده است. بنابراین سوء (بدی) و عمل سوء (بد)، نیز به معنای سیئه و حتی غصب خلافت و انتقال آن از ائمه علیهم السلام به غیر ایشان می باشد. در ذیل کلمه «خطیئه» و در تأویل آیه «مَن کَسَبَ سَیِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِی_ئَتُهُ»(1) [آری کسی که بدی به دست آورد و گناهش او را در میان گیرد] نیز آمده است که مراد از «مَن کَسَبَ سَیِّئَةً» کسی است که امامت علی علیه السلام را انکار نماید. در تفسیر امام علیه السلام آمده است که آن حضرت فرمودند: مراد از بدی فراگیر، آن نوع بدی است که آدمی را از دین و ولایت خدا خارج می سازد.

در حقیقت این بدی، همان شرک به خدا و تکفیر نبوّت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و عدم قبول ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام، ولیّ خداست. بنابراین، کل سوء و سیئه و امثال آن براساس معنای باطنی، عبارت است از اعمال

1- [1] - بقره/81.

مخالفان و دشمنان ائمه علیهم السلام. لذا مراد از مُسیء و الفاظ مترادف آن، همان دشمنان ائمه علیهم السلام می باشند.

گواه این مطلب در ذیل کلمه «مکر» خواهد آمد چه در آنجا آمده است که مراد از مکر سَیئ (مکر بد)، عملی است که خلفا در بیت سقیفه به انجام آن مبادرت ورزیدند و نیز در ذیل کلمه «ذلت» نیز تأویل آیه شریفه «الَّذِینَ کَسَبُواْ السَّیِّئَاتِ»(1) [و کسانی که مرتکب بدی ها شده اند] بدین شکل آمده است که مراد از «الذین»، بدعت گزاران و اهل شبهه می باشند.

در کنزالفوائد به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئَاتِ»(2) [آیا کسانی که مرتکب کارهای بد شده اند پنداشته اند] آمده است که آن حضرت «الَّذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئَاتِ» را به فرزندان عبد شمس تأویل فرموده اند. همچنین در پاره ای از روایات به صراحت کلمه «السیئات» به خلفای راشدین و بنی امیّه و امثال آنها تأویل شده است. علّت این امر یا مبالغه در بدی عمل آنهاست و یا مراد از تأویل، خود خلفا و یا تنها ولایت آنها مد نظر قرار گرفته است. در روایت جابر به نقل از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَقِهِمُ السَّیِّئَاتِ»(3) [و آنان را از بدی ها نگاه دار] در تأویل کلمه «سیئات»، به بنو امیه و پیروان آنها اشاره شده است. در روایتی دیگر، سیئات را به سه خلیفه تأویل کرده اند. البته این تأویلات در خصوص بدی صادره از بشر، مانند گناه و لغزش و امثال آن به کار می رود. اما کلمه دیگری در سوره رعد و در آیه کریمه «یَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ»(4) [از سختی حساب بیم دارند] و امثال آن آمده است که معنای آن متفاوت از معنای سوء و سیئه می باشد. در این آیه، مراد از سوء الحساب، مناقشه در عدم پذیرش اعمال نیک آنها و عدم آمرزش بدی هایشان می باشد.

1- [1] - یونس/27.
2- [2] - جاثیه/21.
3- [3] - غافر/9.
4- [4] - رعد/21.

این تأویل به صراحت در پاره ای از روایات آمده است و در ذیل کلمه «حساب» نیز چنین آمده که هر کس در روز حساب مورد مناقشه قرار گیرد، دچار عذاب خواهد شد. در تفسیر آیه «أَصَابَکَ مِن سَیِّئَةٍ»(1) [آنچه از بدی به تو می رسد] از سوره نساء و آیه «لَا یَمَسُّهُمُ السُّوءُ»(2) [عذاب به آنان نمی رسد] و غیره نیز آمده است که مراد از سوء در این آیات، ترس و گرسنگی و بیماری و سختی و...می باشد که در ذیل کلمه حسنه نیز وارد شده است.

البته اغلب این معانی، ظاهری است و باید در نظر داشت که هر یک از این معانی در صورتی قابل پذیرش است که با سیاق عبارت تناسب داشته باشد. در ذیل کلمه تبدیل نیز به پاره ای از این معانی و تأویلات مانند تبدیل حسنات و سیئات اشاره شده است که در تأویل این آیات نیز معنای ظاهری و متعارف کلمات لحاظ شده است. پس در آن بیندیش.

السبب: این کلمه، در مفرد و جمع یکسان به کار می رود. سبب در لغت به معنی ریسمان و هر آن چه به واسطه آن دو چیز با یکدیگر پیوند می خورند، است. جمع آن اسباب می باشد. در باره روایات به نقل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان در حدیث ثقلین فرمودند: ریسمان (سبب) بزرگ، کتاب خدا (قرآن) است که یک سوی آن در دست خدا و سمت دیگر آن در دست شما (امّت) است و ریسمان کوچک همان خاندان و اهل بیتم می باشد. مفید به نقل از امام صادق علیه السلام آورده است که آن حضرت فرمودند: ما (ائمه)، ریسمان بین شما (امت) و خداوند عزّ و جل می باشیم. بنابراین منظور از اسباب، امامان یا ائمه علیهم السلام و قرآن می باشند. و نیز گفته شد که ائمه علیهم السلام و قرآن ریسمان های الهی اند. در ذیل کلمه «حبل» نیز علت اطلاق حبل (ریسمان) بر ائمه علیهم السلام و قرآن آمد. و ذکر شد که این تأویل بسیار مناسب آیه مذکور می باشد.

قمی در تفسیر خویش، سبب را به معنای دلیل و علت اتخاذ کرده و به آیه

1- [1] - نساء/79.
2- [2] - زمر/61.

«وَآتَيْنَاهُ مِن كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا»(1) [و از هر چیزی وسیله ای بدو بخشیدیم] استدلال نموده است. زیرا «سبب» در این آیه، همان دلیل و علت معنا می شود. و پرواضح است که در کل، معنای سبب همان وسیله ارتباط و پیوند یک چیز با چیز دیگر خواهد بود. در باب پنجم از دومین فصل گفتار اول، سخن امام علیه السلام بیان شد که فرمودند: ما و اهل بیت، علت آفرینش مخلوقات و دلیل تسبیح و عبادات آنهاییم. به واسطه ما خداوند، شناخته و به یگانگی پرستش شد و به واسطه ما به اهل ثواب ، پاداش داد و اهل عِقاب را مجازات کرد. این روایت، بیانگر این مطلب است که سبب بر ائمه علیهم السلام اطلاق می شود و به معنای علّت و هدف نیز آمده است. به طور کلی ائمه علیهم السلام دلیل و محل استناد و غایت و واسطه وصول به خیر دنیا و آخرت می باشند. همان طور که این کلمه به معنای ولایت ائمه علیهم السلام نیز آمده است.

چنان که در کنزالفوائد آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمودند: سپاس خداوندی را که محبّت علی علیه السلام و ایمان به آن حضرت را به عنوان دو ریسمان برای بشریت قرار داده است و چه بسا مراد حضرت رسول صلی الله علیه و آله از دو سبب این باشد که محبّت علی علیه السلام، باعث نجات آدمی از آتش جهنم و علّت دخولش به بهشت می باشد. پس بیندیش تا بدانی که کلمه «اسباب» را در برخی موارد می توان طبق نظر اهل باطل تأویل کرد. چون از نظر آنان، اسباب به معنی امامان جور و پیروی از آنان می باشد.

السحاب: معنای آن واضح است. و وجه تسمیه آن، انسحاب و حرکت (عقب و جلو آمدن) ابر در هواست. سحاب از ریشه «سحب» به معنی جرّ و کشش اشتقاق یافته است. مفرد آن نیز سحابه است. البته می توان وجه تسمیه آن را، ریزش باران از ابر دانست. در روایت طارق بن شهاب آمده است که علی علیه السلام فرمود: امام، همان ابر باران زا است. در کافی به نقل از امام رضا علیه السلام آمده است که ایشان فرموده اند: امام، همان ابر باران زا است. در یکی از زیارت ها چنین آمده است که:

1- [1] - کهف/84.

شهادت می دهم که شما (ائمه علیهم السلام) ابرهای رضوان (بهشت) خدائید. مؤید این مطلب، کلامی است که به صراحت در ذیل کلمه غمام (ابر) خواهد آمد. در برخی از روایات نیز سحاب به علم و برکات و کرامت هایی ائمه علیهم السلام تأویل شده است. این تأویل به زودی خواهد آمد. و خدا داناست.

السراب: آن چه در نیمه روز، همچون آب به نظر می رسد و حال آن که آب نیست. چه بسا بتوان سراب را به توّهمات جاهلان، تأویل کرد. مثلاً چیزی را علم یا عمل صحیح می پندارند و حال آن که چنین نیست. مانند بسیاری از علوم ومعارف و اعمال دشمنان ائمه علیهم السلام نسبت به کسانی که آنها را امام می پندارند و حال آن که امام نیستند. این معنا در ذیل کلمه «ماء» نیز خواهد آمد. روایتی که در ذیل کلمه «ظلماً» بدان اشاره خواهد شد، مؤید این مطلب است.

المسکوب: این کلمه در سوره واقعه به کار رفته است. ماء مسکوب، یعنی آب پاشیده شده. در وجه چهارمِ باب سوم از اولین فصل گفتار اول، تأویل این کلمه آمده است.

السبت: یکی از روزهای هفته است. مفسرین معانی متعددی برای این کلمه در نظر گرفته اند که مرجع تمام این معانی، معنایی است که از کلمه «سبات» استنباط شده است. سبت فلان، یعنی فلانی دست از کار کشید. در ذیل کلمه «نوم» خواهد آمد که مراد از «سبت»، پیامبر صلی الله علیه و آله و نام آن حضرت می باشد. در تفسیر امام علیه السلام آمده است که مراد از اصحاب السبت، دشمنان ائمه علیهم السلام و رفتار آنان با ذریه حضرت رسول صلی الله علیه و آله می باشد. چه بسا این تأویل بر مبنای تأویل «سبت» به رسول خدا صلی الله علیه و آله و «حیتان» به ذریّه آن حضرت شکل گرفته باشد. ایشان بعد از ذکر داستان اصحاب السبت فرمودند: علی بن الحسین علیه السلام می فرماید: خداوند اصحاب السبت را به دلیل اقدام به صید ماهی، مسخ کرد. حال تصوّر کن وضعیت قاتلان اولاد رسول صلی الله علیه و آله و متجاوزان به حریم آن حضرت، چگونه خواهد بود؟ خداوند گرچه آنان را در دنیا مسخ نکرد، اما در روز قیامت عذابی برایشان مهیا ساخت که چندین برابر عذاب مسخ می باشد. بدان که خداوند متعال، قطعاً حالاتی از مسخ را بر قاتلان ذریّه

نبی صلی الله علیه و آله جاری ساخته اند که فقط انسان بصیر و بینا قادر به رؤیت آن است و حتی می توان گفت، دشمنان ائمه علیهم السلام به صورت کاملاً آشکار در این دنیا مسخ شده اند. چرا که در برخی روایات، داستان مسخ بنی امیه مانند مروان آمده است که خداوند او را به وزغ تبدیل کرد و حتی روایت شده که بنی امیه در روز قیامت در ظاهر میمون محشور می شوند. از روایت وارده در صحیفه سجادیه و سایر روایات وارده در ذکر شأن و منزلت رسول صلی الله علیه و آله می توان مسخ بنی امیه را دریافت، زیرا طبق این روایات، رسول صلی الله علیه و آله میمون هایی را مشاهده کردند که بر منبر ایشان بالا می رفتند. در آن هنگام، جبرئیل، عاقبت امر بنی امیه و حکومت شان را به عرض آن حضرت رسانید. البته شاید عدم تصریح امام سجاد علیه السلام، تقیه باشد. و الله اعلم.

در خصال به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که وجه تسمیه سبت این است که خداوند فرشتگان را در روز شنبه از هرگونه کاری رها ساخته تا او را عبادت کنند و فرشتگان نیز پروردگارشان را به یگانگی می پرستیدند و به همین دلیل خداوند همیشه یگانه و در یگانگی بی همتا است.

السبات: آرامش و راحتی و سکون و مطلق دست کشیدن از چیزی یا تنها به معنای دست کشیدن از حرکت می باشد. خداوند این کلمه را در سوره فرقان و نباء، صفت برای کلمه «نوم» قرار داده است. که در ذیل کلمه نوم، تأویلات این کلمه نیز خواهد آمد.

الستة: اصطلاح سته ایام (شش روز) به کرّات در قرآن به کار رفته است. البته شاید بتوان تأویلاتی که در ذیل کلمه «یوم» و «وقت» و غیره آمده است را برای این اصطلاح نیز به کاربرد. یکی از آن تأویلات، تأویل یوم به ائمه علیهم السلام یا یکی از ایشان می باشد.

السحت: در لغت به معنای حرام و کارها و مکاسب حرام و فاسد است. وجه تسمیه این کلمه، بدین دلیل است که هر نوع سحتی(چیز حرامی)، زایل کننده برکت است. چرا که اصل سحت، نابودی و هلاکت است که این معنا در یکی از آیات سوره مائده به کار رفته است. در ذیل همان آیه، اشاره خواهد شد که کلمه سحت، به

معنای عداوت و کینه ای است که از امام علیه السلام به دل گرفته شده باشد. در دعای دو بت قریش نیز آمده است «و کم من سحت أکلوه» (چه بسیار کینه ای که آن را به دل گرفتند) که در این دعا سحت به معنای عداوت آمده است. پس بیندیش.

السراج: معنای آن روشن است. در یکی از زیارت های ائمه علیهم السلام این کلمه آمده است: یا ایها السراج المنیر (ای چراغ فروزان) و در زیارت حضرت قائم علیه السلام نیز به صورت جمع آمده است: یابن السرج الضیئه (ای فرزند چراغ های فروزان). بر این اساس، می توان در برخی آیات با توجه به سیاق کلام، سراج را به امام علیه السلام تأویل کرد. همان طور که این واژه در قرآن صریحاً به معنای پیامبر صلی الله علیه و آله به کار رفته است. گواه این مطلب، کلامی است که در ذیل کلمه مصباح و قلب خواهد آمد. پس بیندیش.

السبح: و سابحات و مترادفات آن مانند یسبحون. سبح در اصل به معنی شنا در آب می باشد و گاهی نیز به هر نوع حرکت از آب که با سهولت همراه باشد، اطلاق می گردد، مانند: حرکت کشتی ها. و یا به هر نوع سیر آرام، مانند سیر و حرکت و چرخش ستارگان نیز اطلاق می شود. حتی ظاهراً من باب تشبیه و مجاز برای فراغت، خواب و آرامش نیز به کار می رود. لذا مفسران کلمه سابحات در آیه «وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا»(1) [و به فرشتگانی که (در دریای بی مانند) شناکنان شناورند] از سوره نازعات را به جان مؤمنان، هنگام قبض و جان کندن و نیز به فرشتگان بین آسمان و زمین و کشتی ها و ستارگان تأویل کرده اند.

بدیهی است مراد از مؤمن در اینجا همان شیعه می باشد. در ذیل کلمات «ملائکه، سفن و نجوم» نیز خواهد آمد که یکی از تأویلات این سه کلمه ائمه علیهم السلام می باشد. و چه بسا مراد از سبح در این صورت، حرکت در دریای علوم و معارف ائمه علیهم السلام باشد، چرا که سیر در این علوم مفید، آرامش جان و بهره وری خواهد بود. والله اعلم.

1- [1] - نازعات/3.

التسبیح: و مشتقات و مترادفات آن مانند سبحان؛ تسبیح به معنی تعظیم و دوری از بدی ونقص و عیب است. و سبحان الله و هر کلمه ای که دالّ بر تسبیح خداوند باشد، بدین معناست که خداوند متعال از اقوال و دعاوی اهل باطل منزه و مبراست. یکی از این دعاوی، فرض شریک برای خداوند و سایر صفاتی که خداوند از آنها مبراست می باشد. دعوی دیگر آن است که خداوند هیچگاه برای بشر، امامی تعیین نکرده است و به شراکت سه خلیفه و امثال آنان با علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام در امر خلافت راضی است وحتی خداوند از معامله و نوع رفتار این سه خلیفه با اهل بیت علیهم السلام و اهل ولایت و حتی از قتل حسین بن علی علیه السلام به دست یزید نیز راضی است.

در معانی الاخبار آمده است که عمر بن خطّاب از علی علیه السلام، معنای سبحان الله را جویا شد. آن حضرت فرمود: سبحان الله نوعی تعظیم و بزرگداشت شکوه و جلال خدا و مبرا ساختن پروردگار از اقوال و ادعاهای مشرکان است.(1) پس بیندیش.

اما در تأویل کلمه «مسبحون» آمده است که مراد، ائمه علیهم السلام و رسول صلی الله علیه و آله می باشد. زیرا ایشان پیش از همه انسآنها، حق تسبیح خداوند را بجا می آورد، به طوری که سایر انسان ها تسبیح خداوند را از ایشان فرا گرفتند. همان طور که این معانی در برخی از روایات مربوط به واژه تسبیح در باب پنجم از سومین فصل گفتار اول مطرح شد.

پاره ای دیگر از این روایات در ذیل کلمه «صافّین» خواهد آمد. مؤید این مطلب، کلامی است که در ذیل کلمه «عرض» آمده است. چرا که در آنجا ائمه علیهم السلام، به عنوان حاملان عرش الهی معرفی شده اند. کما این که در ذیل کلمه «حامل» نیز بیان شد. از این رو ائمه علیهم السلام، همان مسبحون هستند. توضیح بیشتر در ذیل کلمه «ملائکه» خواهد آمد. در آنجا یکی از تأویلات ملائکه، ائمه علیهم السلام می باشند.

1- [1] - معانی الاخبار، ص 9.

التسریح: و مترادفات آن؛ تسریح، رها ساختن و آزاد گذاشتن است. از این رو در قرآن به معنای طلاق نیز آمده است. تأویل کلمه طلاق در ذیل کلمه «طلاق» خواهد آمد.

السفاح: و مشتقات آن مانند مسافحین و غیره؛ سفاح یعنی فسق و فجور. لذا تأویل سفاح، همانی است که در ذیل کلمه فجور آمده است و مؤید آن کلامی است که در ذیل کلمه زنا بازگو شد.

الأسلحه: جمع سلاح است و سلاح ابزاری است از جنس آهن که برای جنگ تدارک دیده می شود. مانند شمشیر و... این کلمه در سوره نساء آمده است و در ذیل کلمه «جدید» به تأویلاتی اشاره کردیم که شاید بتوان برای اسلحه نیز به کار برد. والله اعلم.

السائحون: و سائحات؛ اهل سیاحت به معنای «حرکت» آب جاری بر زمین است. سیح به آبی گویند که بر روی زمین جاری و گسترده شده باشد. کلمه «سیح» در سوره توبه، آیه «فَسِیحُوا فِی الأَرضِ أَربَعَهَ أَشهُر»(1)[پس در زمین چهار ماه سیاحت کنید] به کار رفته است. به روزه دار نیز سائح می گویند. چرا که روزه دار، به دلیل جریان یافتن در گرسنگی، شبیه کسی است که به قصد عبادت بر روی زمین راه می رود واین که اکثراً این نوع حرکت بدون توشه صورت می گیرد. بر این اساس، علماء تصریح کرده اند که مراد از کلمه سائح که در قرآن آمده است، کسی که در زمین به سیاحت و گردش می پردازد نیست، زیرا در روایات آمده است که هیچ سیاحتی در اسلام وجود ندارد، لذا سیاحت هایی که درزمان عیسی بن مریم علیه السلام اتفاق می افتاد، از همین دست (نه به قصد تفریح) می باشد.

المسجد: و ساجدون و مساجد و سایر مشتقات کلمه سجود؛ مساجد جمع مسجد و معنای آن روشن است. اما در تأویل مساجد و نیز المسجد الحرام، ائمه علیهم السلام ذکر شده است. یا بدین دلیل که ائمه علیهم السلام، طبق آن چه در ذیل کلمه البیت مفصلاً بیان شده، خانه های معنوی محسوب می شوند و یا بدین علت که

1- [1] - توبه/2.

ائمه علیهم السلام، همان اهالی مساجد حقیقی اند. البته در پاره ای از موارد، مراد از مساجد، منزل ائمه علیهم السلام می باشد. خداوند مساجد را محلی برای خضوع و سجود و تذلل و اطاعت قرار داده است، همان طور که ائمه علیهم السلام نیز این گونه اند. بنابراین می بایست در برخی روایات، پیش از واژه مساجد یا مسجد، مضافی را در تقدیر گرفت. البته در صورت تأمل بیشتر، مطلب روشن خواهد شد. در تفسیر عیاشی به نقل امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَأَقِيمُواْ وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ»(1) [در هر مسجدی روی خود را مستقیم (به سوی قبله) کنید] آمده است که مراد از عند کل مسجد، همان ائمه علیهم السلام می باشد(2).

استاد علامه طباطبائی می فرماید: ولایت و حب ائمه علیهم السلام یک نوع زینت معنوی برای روح و جان آدمی است. لذا می بایست این زینت را در نماز و هر نوع عبادتی و یا حتی هنگام امامت هر یک از ائمه علیهم السلام به همراه داشت. مؤلف گوید: برخی احتمال داده اند که منظور از فرمایش آن حضرت در تأویل «عند کل مسجد» به معنای ائمه علیهم السلام، این است که خطاب نیز در این آیات، متوجه ائمه علیهم السلام بوده است. البته این احتمال، طبق دیگر روایات بسیار بعید و دور می باشد. در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که آن حضرت در آیه «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»(3) [و مساجد ویژه خداست پس هیچ کس را با خدا مخوانید] فرموده اند: امام، تنها از خاندان محمد صلی الله علیه و آله است. پس جز از این خاندان امامی نگیرید. در کنزالفوائد به نقل از امام کاظم علیه السلام در تفسیر همین آیه آمده است که مراد از مساجد، همان ائمه علیهم السلام می باشد. در روایتی دیگر آمده است: و ائمه جانشینان نبی اند و تک تک ایشان امام اند. بنابراین غیر از آنان را به امامت نگیرید. زیرا در غیر این صورت، همانند کسی خواهید بود که غیر از خدا، دیگری را به خدایی برگزینند.

1- [1] - اعراف/ 29.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 16.
3- [3] - جن/18.

در باب چهارم از فصل اول نیز مطالبی آمده مبنی بر تأویل المسجدالحرام به ائمه علیهم السلام. علت این تأویل در ذیل کلمه «بیت» گذشت. در آنجا گفتیم مراد از البیت الحرام ائمه علیهم السلام می باشد. گواه این مطلب، در ذیل کلمه «کعبه» خواهد آمد. این تأویلات در ذیل کلمه «بنیان» نیز بیان شد. در اینجا با تأویل دیگری روبرو می شویم که این تأویل برای مسجد مذموم و نکوهیده ای چون مسجد ضرار که در قرآن به کار رفته است، جاری است. اما سجود در لغت به معنای خضوع می باشد و نیز بر گذاشتن پیشانی بر روی زمین، نیز اطلاق می شود. تأویل «سجود»، پذیرش ولایت علی علیه السلام و فرمانبرداری و تواضع و اطاعت از خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشد که دقیقاً همین معانی و تأویلات، مفصلاً در ذیل کلمه «رکوع» نیز آمده است. در تفسیر قمی به نقل از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «وَ قَد کانُوا یُدَعونَ إِلی السُّجُودِ وَ هُم سالِمُونَ»(1)[آنها به سجده فرا خوانده می شدند در حالی که سالم بودند] آمده است که مراد از «یدعون إلی السجود»، دعوت به ولایت علی علیه السلام در دنیا و منظور از «و هم سالمون»، قادر به انجام آن می باشند، است.(2)

توجیه این تأویل، دقیقاً مشابه توجیه تأویلاتی است که در ذیل کلمه رکوع آمده است. البته در ذیل کلمه «نجم» اشاره خواهد شد که در برخی موارد کلمه سجود به معنی عبادت آمده است و چه بسا مراد از آن، عبادت کامل است. یعنی عبادتی که با حب اهل بیت و پذیرش ولایت علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام بعد از وی همراه باشد.

در برخی روایات کلمه «سجود» به عدم سرکشی و عصمت از لغزش و خطا تأویل شده است. کراجکی به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ یَسْجُدَانِ»(3) [و بوته و درخت چهره سایانند]، این تأویل را به کار برده است.

1- [1] - قلم/43.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 317.
3- [3] - رحمن/6.

حضرت می فرمایند: مراد از نجم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و شجر ،علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام می باشد که حتی به اندازه پلک زدنی از امر الهی سرباز نزده اند. مؤید این مطلب کلامی است که در تفسیر قمی و دیگر تفاسیر به نقل از امام باقر علیه السلام در تأویل آیه «وَتَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ»(1) [و حرکت تو را در میان سجده کنندگان (می نگرد)]، آمده است که مراد از «فی الساجدین»، صلب (پشت) پیامبران بوده تا این که او را از صلب پدرش(2) بیرون آورد. این روایت، مفصلاً در ابتدای باب پنجم از سومین فصل گفتار اول آمده است. بر این اساس، می توان کلمه «سجود» را در هر سیاقی به معنایی تأویل کرد که متناسب آن سیاق، باشد. در برخی موارد نیز می توان معنای ظاهری آن را در نظر گرفت، همان طور که در کلمه «رکوع» چنین شد. مؤکد و مؤید این مطلب نیز به زودی در ذیل کلمه «طائف» خواهد آمد. چرا که در آنجا آیه «و الرکع السجود» به خاندان محمد صلی الله علیه و آله تأویل شده است که از این تأویل و دیگر تأویلات چنین برمی آید که کلمه «ساجدین» به نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تأویل شده است. همان طور که پیش تر، این کلمه در معنای انبیا به کار رفت، حال یا به علت عصمت همه پیامبران یا به دلیل این که انبیا و ائمه علیهم السلام، کامل ترین و برترین انسان ها هستند که در برخی از روایات به فضیلت و برتری ایشان اشاره خواهد شد. از آن جمله در کنزالفوائد به نقل از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَ تَقَلُّبکَ فِی السّاجِدِینَ»(3) آمده است که ساجدین همان علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن و حسین علیه السلام می باشند.

آگاه باش که این معانی و تأویلات فقط در مواردی به کار می رود که سجود و ساجدین و مساجد برای خدا باشد. اما اگر این کلمات برای غیر خدا به کار رفته باشد، ناگزیر تأویل آنها برای نقطه مقابل ائمه علیهم السلام بکار می رود، یعنی خلفاء

1- [1] - شعراء/219.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 100.
3- [3] - شعراء/219.

و سلاطین جور و پیروان آنها.

السد: سدّ در فرهنگ لغت به معنی کوه و مانع آمده است. و سدّ الثلمه: منفذ (سوراخ) را درز گرفت و محکم بست. کلمه سد با ضم سین نیز خوانده شده است که مراد از آن اعمال صادره از خداوند متعال می باشد. و سدّ با فتح سین به معنی عمل انسان می باشد. در ذیل کلمه «حصن» گفته شد که می توان کلمه سد و هر چه را بدین معناست، مانند ردم را در صورت تناسب به تقیّه و ولایت ائمه علیهم السلام و حتی فقط امام علیه السلام تأویل کرد. به زودی در ذیل کلمه «قساوت» نیز خواهد آمد که گاه از سدّ، معنایی غیر از معانی فوق اراده می شود. پس در این نکته بیندیش تا هر مکانی را با آن چه متناسب است، تأویل نمایی. والله هادی.

السدید: این کلمه در سوره نساء و احزاب، به شکل «قَولاً سَدِیداً»(1) آمده است. به زودی در ذیل کلمه «قول» خواهد آمد که می توان قول را به ولایت و ارشاد و راهنمایی به سمت ولایت تأویل کرد.

السعید: و نیز الذین سعدوا؛ هر دو در یک آیه از سوره هود آمده است و مراد از آن، شیعه می باشد، همان طور که در زیارت جامعه آمده است: «به خدا سوگند هر که با شما دوستی کند خوشبخت و هر که با شما دشمنی ورزد نابود خواهد شد». در برخی زیارت های دیگر آمده است: هر که از شما اطاعت کند سعادتمند می شود. در برخی دیگر چنین آمده است: خوشا به حال آنان که با ولایت شما خوشبخت و سعادتمند می شوند. در تفسیر امام علیه السلام، مراد از سعید، کسی است که ریسمان خود را به ریسمان علی علیه السلام و امامان پس از وی گره زده باشد.

السامدون: این کلمه در سوره نجم آمده است و در آنجا به معنی «لاهون» (سرگرم شدگان) و مستکبران می باشد. تأویل این کلمه همان تأویلی است که در ذیل کلمه لهو و استکبار خواهد آمد.

الأسود: و سواد و هر چه بدین معناست، منفعتی نداشته و باعث گمراهی می شود. لذا می توان این کلمه را به مخالفان ائمه علیهم السلام و آئین شان تأویل

1- [1] - نساء/9 و احزاب/70.

کرد. همان طور که در ذیل کلمه «حج» به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: مردم، افراد معمولی هستند و شما حاجی واقعی هستید و در ذیل کلمه «ناس»، سخن حسن نیز آمده و نسناس. و در حالی که با دست خویش به انبوه مردم اشاره می کردند، فرمودند: اما نسناس، همین خیل عظیم جمعیت است. سواد الوجه(روسیاه) می تواند کنایه از ذلّت و ترس و محرومیت باشد، همان طور که در ذیل کلمه ابیض گفته شد. در کتاب العلل در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: از جانب خداوند، ندایی به گوش خواهد رسید که همه کائنات آن را خواهند شنید و آن نداء این است: این محبوب من محمد صلی الله علیه و آله است و این ولی من علی علیه السلام است. خوشا به حال آنان که علی علیه السلام را دوست داشته و وای بر آنان که او را دشمن داشته و بر او دروغ بستند. در آن روز و در صحنه قیامت هیچ یک از محبان تو باقی نمی مانند، جز آن که با شنیدن این نداء، آرامش یافته و رخسارشان سفید و نورانی و قلب شان سرشار از سرور خواهد شد. اما دشمنان تو و منکران حقّانیت و ولایت تو، روسیاه گشته و قدم هایشان لرزان و سست خواهد شد. چند روایت دیگر نیز در ضمن آیه «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ»(1) [(در آن) روزی که چهره هایی سپید و چهره هایی سیاه گردد]، از سوره آل عمران خواهد آمد. آگاه باش.

السید: و ساده؛ معنای سید در ذیل کلمه «ربّ» گفته شد و پوشیده نیست که سروران اهل حق، رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و سروران اهل باطل، دشمنان ائمه علیهم السلام و سلاطین ظلم و رهبران گمراهی و علماء مخالف می باشند.

الستر: در ذیل کلمه «حجاب» گفته شد که علی علیه السلام همان ستر و حجاب، بین خدا و خلق خداست. در ذیل دو کلمه«سدّ و حصن» نیز گفته شد که می توان کلمه «ستر» را به معنای تقیه یا ولایت ائمه علیهم السلام تأویل کرد، البته به شرط این که تناسب معنایی داشته باشد.

1- [1] - آل عمران/106.

السحر: و ساحر و مسحور و مترادفات آن نظیر مسحّر و غیره؛ سحر: نیرنگ و در آمیختگی عقل و متوجه ساختن عقل به امری برخلاف وجه عقلانی اش. روایات متعددی وارد شده است، مبنی بر این که دشمنان علی علیه السلام و غاصبان خلافت آن حضرت، معتقد بودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هر دو ساحر بوده اند. همان طور که در ذیل کلمه مجنون خواهد آمد که دشمنان ائمه علیهم السلام معتقد بودند، محمد صلی الله علیه و آله مجنون و مسحور عشق پسرعمویش (علی) است و آن حضرت مردم را مسحور ساخته تا از ایشان و پسرعمویشان اطاعت کنند. بر این اساس، هر جا که سحر نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله آمده باشد، می توان تأویل فوق را در آنجا نیز به کار برد و همچنین برای دیگر پیامبران نیز قابل استفاده است. چرا که ظاهراً انگیزه بعثت دیگر انبیا، پذیرش ولایت علی علیه السلام و ارشاد بدان بوده است. در این معنا تأمل کن و هوشیار باش.

المسجور: و مترادفات آن مانند یسجرون و سجّرت؛ این کلمه در سوره طور چنین آمده است: «وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ»(1) [و آن دریای سرشار (و افروخته)] و در سوره تکویر«وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ»(2) [دریاها آنگه که جوشان گردند] و سوره غافر «ثُمَّ فِی النَّارِ یُسْجَرُونَ»(3) [در میان جوشاب (و) آنگاه در آتش برافروخته می شوند]. سجر التنور در فرهنگ لغت: آن را گداخت و سجرالنهر: رود را پر کرد و «سجور»: آن چه بدان تنور را شعله ور می سازند. و المسجر: آتشدان و الساجر: به مکانی گویند که سیل بدانجا ریخته و آن را پر می کند. و المجور من اللولو: مرواریدهای به نظم کشیده جدا جدا از هم. هروی می گوید: البحر المسجور، یعنی دریای پر و مملو. سجر: پر شد، فهو مسجور: پس آن پر شده است. و نهایتاً این که اصل معنای سجر و سجره، کدری و کدورت است.

1- [1] - طور/6.
2- [2] - تکویر/6.
3- [3] - غافر/72.

اگر این را فهمیدی، پس بدان که بی شک السّجر در آیه آخر به معنی سوختن در آتش می باشد و این که دشمنان ائمه علیهم السلام چوب ها و مواد آتش زای آن هستند. اما معنای «السجر» در آیه دوم در پی معنای آیه اول، روشن خواهد شد. آیه اول، مدح است و در این آیه، کلمه «مسجور» به معنای مملو و سرشار می باشد. لذا بر طبق آن چه در ذیل کلمه «بحر» گفته شد که مراد از دریای ممدوح و نیکو، ائمه علیهم السلام می باشند، می توان در اینجا نیز دریای مملو را به امام سرشار از علم یا امام برحق، تأویل کرد. اما اگر «مسجور» به معنی آتشدان باشد، معنای آیه دوم، ذمّ خواهد بود و باز بر طبق آن چه در ذیل کلمه بحر گفته شد که مراد از دریای مذموم، امام جائر و ستمکار است، در این آیه نیز می توان کلمه «مسجور» را به امام گمراه کننده و دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل کرد. البته در این حالت این معنا با قَسَم موجود در آیه تناسبی ندارد و همچنین محتمل است، «مسجور» در این آیه، هیزم و مواد آتش زا، سوخت معنوی باشد. یعنی امام برحق به خاطر ظلم دشمنان در دنیا و آخرت، غضب کند. یا می توان «مسجور» را به معنای امام مظلومی تأویل کرد که مورد ظلم دشمنان قرار گرفته است. همان طور که گفته می شود: حرقّه (او را سوزانید آنگاه که به او ظلم کرد و او را به شدت اذیت کرد). والله یعلم.

السحر: و اسحار. به زودی در ذیل کلمه «لیل»، تأویلاتی خواهد آمد که می توان تأویلات متناسب آن را در اینجا نیز به کار برد.

السخریه: و مترادفات آن مانند: یسخرون و... در فرهنگ لغت آمده است: سخر منه، سخر به مانند فَرح و هَزی مانند استسخر (به سخره گرفت) و اسم آن، سخریه و سخری با کسر راء. در دعایی از امام رضا علیه السلام در لعن و نفرین بر خلیفه اول و دوم آمده است: پروردگارا، لعنت کن آنانی را که آیات تو را به سخره گرفتند. بر طبق بسیاری از روایات، این دو خلیفه و پیروانشان، علی علیه السلام و آیات نازله در شأن آن حضرت را به سخره می گرفتند. البته در ذیل کلمه «هزء» و بعد از آن نیز خواهد آمد.

اما مراد از سخریه خداوند نسبت به این افراد، آن است که خداوند آنها را به همان شکلی که در دنیا رفتار کردند، مجازات خواهد کرد. همان طور که در سوره

توبه «سَخِرَ اللّهُ مِنْهُمْ»(1) [خدا آنان را به ریشخند می گیرد] خواهد آمد. در العیون به نقل از امام رضا علیه السلام در حدیثی طولانی از آن حضرت آمده است: از امام رضا علیه السلام معنا و تفسیر آیات «سَخِرَ اللّهُ مِنْهُمْ» و «یَسْتَهْزِیءُ بِهِمْ»(2) [خدا (است که) ریشخندشان می کند] و «وَمَکَرُواْ وَ مَکَرَ اللّهُ»(3) [و (دشمنان) مکر ورزیدند و خدا (در پاسخشان) مکر در میان آورد] و «یُخَادِعُونَ اللّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ»(4) [منافقان با خدا نیرنگ می کنند و حال آن که او با آنان نیرنگ خواهد کرد] را جویا شدم. آن حضرت فرمودند: خداوند مسخره نمی کند و به استهزاء نمی گیرد و مکر نمی بندد و فریب نمی دهد، بلکه با این امور، چنین افرادی را مجازات می کند. خداوند، منزه و بالاتر از چیزی است که ظالمان ادعا می کنند. البته معنای فوق چیزی غیر از سخره به معنی استخدام و تسخیر به معنی تذلیل و هموار سازی است، همان طور که در سوره ابراهیم «سَخَّرَ لَکُمُ»(5) [برای شما مسخر کرد] و سوره زخرف «لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِیًّا»(6) [تا بعضی از آنها بعضی (دیگر) را در خدمت گیرند] آمده است. در این آیات، «سخر» به معنای متعارف خود به کار رفته است. گرچه این کلمات در مقام امتنان بر اهل بیت به کار برده می شود، زیرا اهل ولایت از ولایت ائمه علیهم السلام برخوردار و بهره مند گشته و با ولایت ائمه علیهم السلام، حجت بر دشمنانشان تمام می شود.

السدر: در ذیل کلمه «شجر» خواهد آمد. در سوره نجم، آیه « عِندَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهَی»(7) [نزدیک سدرالمنتهی] آمده است که منظور از سدره المنتهی، ائمه علیهم السلام می باشد. و مراد از شجره طیبه (درخت پاک) نیز ائمه علیهم السلام است. در

1- [1] - توبه/79.
2- [2] - بقره/15.
3- [3] - آل عمران/54.
4- [4] - نساء/142.
5- [5] - نحل/12.
6- [6] - زخرف/32.
7- [7] - نجم/14.

برخی روایات آمده است: سلام بر تو ای سدره المنتهی و در برخی دیگر: ای سدره المنتهی. بنابراین، می توان در مواضع مناسب کلمه سدر را به ائمه علیهم السلام تأویل کرد، همان طور که از تأویلات وارده در ذیل کلمه «شجر»، چنین برمی آید.

السر: در کتاب واحده و برخی از زیارت ها آمده است که ائمه علیهم السلام، راز مخفی و مخزون و موضع سرّ خداوند و اسرار نهفته خداوند در اجسام بشری و کلید سرّ خداوند می باشند. کلمه سّر در قرآن نیز در معنایی غیر از معنای اصلی خودش وارد شده است که می توان کلمه سرّ را به ائمه علیهم السلام و ولایت ایشان تأویل کرد. مؤید این مطلب، کلامی است که در خطبه امام علی علیه السلام در روز غدیر آمده است: هذا یوم ابلاء السرائر(این روز آشکار شدن رازها است).پس بیندیش و بدان که در این موارد، کلمه سرّ برای خداوند و به معنای آن سرّ الهی به کار می رود. اما در موارد دیگر، سرّ، برای غیر خدا به کار می رود. مانند آیات «وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ»(1) [و خدا از همداستانی آنان آگاه است] و «يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهرَكُمْ»(2) [نهان و آشکار شما را می داند] و «يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ»(3) [آنچه را پوشیده می دارند و آن چه را آشکار می کنند می داند] و «يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ»(4) [راز آنان و نجوای ایشان را می داند] و دیگر آیات که در این آیات و نظایر آن، مراد از سرّ و آن چه پنهان می دارند، کینه و دشمنی و عداوتی است که دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و منافقان دارند و نیز مراد از سرّ و آن چه آشکار می کنند، عداوت و دشمنی با رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و تدبیر در آزار رسانی و غصب حقوق ایشان می باشد. در عین حال ظاهراً، اظهار علاقه به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان آن حضرت داشته و از ایشان اطاعت کرده و خود را جزء یاران و دوستداران ایشان می دانند و حال آن که تمام این افعال از روی

1- [1] - محمد(ص)/26.
2- [2] - انعام/3.
3- [3] - هود/5.
4- [4] - توبه/78.

نفاق و طبق مصلحت خویش است، همان طور که در ذیل کلمه قلب و کتمان اشاره خواهیم کرد و در ذیل کلمه خدیعه نیز گفته شد. در سوره محمد صلی الله علیه و آله و غیره و به هنگام تأویل آیات مذکور، احادیثی به نقل از امام صادق علیه السلام گفته خواهد شد که مؤید این تأویلات خواهد بود.

السرور: و السراء. کلمه سراء در سوره آل عمران و اعراف آمده است و در ذیل کلمه الضرّ و الضراء نیز خواهد آمد. مراد از کلمه ضراء نیز فقر و نیاز به دشمنان دین است. بنابراین السراء را می توان به نقطه مقابل آن تأویل کرد، البته با وجود قرینه ای که مطابق با تفسیر و معنای این دو کلمه باشد. در ذیل کلمه فرح، معنای سرور و ویژگی آن و انواع سرور بیان شده است. گرچه این کلمه (سرور) در قرآن به ندرت به کار رفته است.

السرر: جمع سریر. معنای آن واضح و روشن است. در ذیل کلمه «أرائک»، تأویلاتی گفته شد که می تواند به عنوان تأویل سریر و یا سرر نیز از آن استفاده کرد. غافل مباش و خداوند داناست.

الأساطیر: و مسطور و مترادفات آن؛ در ذیل کلمه مرقوم، به تأویل مسطور نیز اشاره شد که مراد از مسطور یعنی نوشته شده با خیر و عشق و ولایت آل محمد علیهم السلام. در ذیل کلمه کتاب نیز خواهد آمد که مراد از کتاب، مسطور ائمه علیهم السلام می باشد. در آیات پیشین به تأویل اساطیر الأولین اشاره شد که مخالفان ائمه علیهم السلام در زمان ظهور حضرت قائم علیه السلام به آن حضرت می گویند: ما تو را نمی شناسیم، تو فرزند فاطمه نیستی، همان طور که مشرکان به حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفتند. در تفسیر قمی، اساطیر الأولین به معنای دروغ های پیشینیان است که بازماندگان، مجدداً آنان را به زبان خواهند آورد.

السعیر: یکی از اسم های جهنم است. چنان چه در ذیل کلمه جحیم گفته شد و نیز با توجه به آن چه در ذیل کلمه نار و اصحاب نار خواهد آمد که می توان سعیر را به دشمنی با ائمه علیهم السلام، تأویل کرد و اصحاب السعیر همان مخالفین ائمه علیهم السلام می باشند.

السفر و السفره: اصل سفر با سکون فاء به معنای کشف و وضوح می باشد. اسفرالصبح یعنی روشن شد و صبح آشکار شد. اسفرت المرأه عن وجهها یعنی چهره اش نمایان ساخت. و مسافر و سفر با فتح فاء نیز از همین کلمه گرفته شده است. چرا که هر یک مستلزم ظهور و بروزند، و به همین دلیل به کتاب های الهی، سِفر می گویند. زیرا آنها مبین و توضیح دهنده محتوای درونی خویش اند. و نیز سفر بین القوم فهو سفیر یعنی در بین قوم، صبح و خیر را ظاهر ساخت و آن چه به مصلحت قوم است را روشن کرد. پس او سفیر و فرستاده است و جمع سفیر، سفره است که بر سفره کاتبان نیز اطلاق می شود. بر این اساس، به فرشتگانی که اعمال انسان ها را برمی شمارند و وحی بر آنان نازل می شوند، سَفَره می گویند.

در ذیل کلمه توبه، اکثر این معانی آمده است و در همانجا اسفار الصبح به ظهور امام یا علم امام تأویل شده است، همان طور که در ذیل کلمه صبح خواهد آمد و همان طور که در ذیل کلمه ابیض آمده است. تأویل اسفار وجوه بیاضها و سرورها (روشن شدن چهره های سفید و شاد شدن چهره ها) به ولایت، کاملاً روشن و واضح است. و چه بسا بتوان سفر غیر مذموم را به چیزی جهت دستیابی به ولایت ائمه علیهم السلام تأویل کرد. همان طور که چنین تأویلی در ذیل کلمه سیر وجع خواهد آمد. و مراد از سفر مذموم را به چیزی برخلاف آن دانست. در برخی از زیارت ها آمده است: شما (ائمه علیهم السلام، سفیران و فرستادگان بین خدا و بندگان خدا می باشید. و در زیارتی دیگر آمده است: شما فرستادگان گرامی و نیکوکار هستید. در زیارت غدیر به نقل از امام عسگری علیه السلام آمده است: سلام بر تو ای فرستاده خداوند در بین بندگانش.

در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه کریمه «كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ»(1) [زنهار (چنین مکن) این (آیات) پندی است] آمده است که مراد از تذکره در این آیه، همان قرآن است. در روایتی، مراد از تذکره، ولایت معرفی شده است. و

1- [1] - مدثر/54.

در آیه حضرت فرمودند: مراد از «فِی صُحُفٍ مُّکَرَّمَهٍ * مَّرْفُوعَهٍ»(1) [در صحیفه هایی ارجمند* والا] نزد خداست. و آیه «مُّطَهَّرَهٍ * بِأَیْدِی سَفَرَهٍ * کِرَامٍ بَرَرَهٍ»(2) [پاک شده* به دست فرشتگانی* ارجمند و نیکوکار] یعنی با دستان ائمه علیهم السلام. بی تردید یکی دیگر از معانی سفره، واسطه می باشد.

سقر: در فرهنگ لغت سقر، با حرکت قاف و معرب است، به معنای جهنم. ذیل کلمه جحیم و جهنم، تأویلات مربوط به سقر نیز آمده است.

السکره: و سکاری و مترادفات آن. السکره یعنی آن چه عقل را مستور می سازد. در ذیل کلمه غشاوه گفته شد که می توان سکره را به معنی فرو رفتن دشمنان ائمه علیهم السلام در عداوت و دشمنی شان با نبی صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، تأویل کرد و علت این که دشمنان ائمه علیهم السلام، مست و بی هوش اند، همان غرق شدن در عداوت و دشمنی با ائمه علیهم السلام می باشد. موید این مطلب، سیاق عبارت در پاره ای از آیات است. بیندیش.

السامری: وی صاحب گوساله بنی اسرائیل است. داستان سامری و موسی و گمراه ساختن قوم موسی و خوار ساختن هارون، مشهور است. در ذیل کلمه عجل خواهد آمد که عجل در این امت، همان خلیفه اول و دوم هستند و همان سامری است. همان طور که در سایر روایات و آیات آمده است.

در احتجاج به نقل از ابویحیی واسطی آمده است: زمانی که امیرمؤمنان علیه السلام بصره را فتح کردند، مردم، اطراف آن حضرت جمع شدند. حسن بصری نیز در میان آنان بود و با خود چوب ها و لوح هایی به همراه داشت و هر کلمه ای که امیرمؤمنان علیه السلام بر زبان جاری می ساخت، او آن را می نوشت. امیرمؤمنان علیه السلام به او گفت: چه می کنی؟ گفت: آثار شما را می نویسم تا بعد از این به صورت حدیث نقل کنم. علی علیه السلام فرمود: هر قوم و امتی یک سامری دارد و

1- [1] - عبس/12و13.
2- [2] - عبس/14و 15.

سامری این امت، اوست. ولی او نمی گوید: «لا مساس» بلکه می گوید «لا قِتال(1)». و مبرهن و واضح است که حسن بصری نیز همچون سامری، مردم را به گوساله پرستی فرا می خواند و از ولایت علی علیه السلام که به منزله هارون بود، منع می کرد و او و امثال او، مصداق این کلام امیرمؤمنان علیه السلام می باشند. همان طور که این کلام در مورد ابوموسی اشعری و عمروبن عاص نیز به کار می رود. در ذیل کلمه فرعون نیز خواهد آمد ،گرچه هر زمانی گوساله و سامری ای خواهد داشت.

السامر: این کلمه در سوره مؤمن و در آیه «سَامِرًا تَهْجُرُونَ»(2) [شب هنگام (در محافل خود) بدگویی می کردید] به کار رفته است. أسمر و مسامره نیز همنشین و همکلام شدن در شب. منظور، گروهی هستند که شب زنده داری کرده و با یکدیگر سخن می گویند. سامر، اسم جمع است. اصل کلمه السمر، رنگ نور ماه است، زیرا جماعت و گروه شب زنده دار در شب و در زیر نور ماه با یکدیگر هم سخن شدند.

در ذیل کلمه هجرت خواهد آمد که مراد از مسامره، اجتماع دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در شب و سخن گفتن آنان در خصوص آسیب رسانی به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان است.

السور: به زودی در سوره حدید تأویل کلمه سور در آیه «فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَّهُ بَابٌ»(3) [آنگاه میان آنها دیواری زده می شود که آن را دروازه ای است. باطنش رحمت است و ظاهرش روی به عذاب دارد] خواهد آمد که مراد از سور در این آیه، نبی صلی الله علیه و آله و منظور از باب، علی علیه السلام می باشد. و بر همین اساس، سایر آیات را نیز می توان تأویل کرد. و این تأویل همچنین در ذیل کلمه «حصن» نیز آمده است.

1- [1] - احتجاج، ص 171.
2- [2] - مؤمنون/67.
3- [3] - حدید/13.

السوره: یک قطعه نازل شده از قرآن و این که علت نزول سوره ها در قرآن، ولایت ائمه علیهم السلام می باشد. چه در تأویل و چه در تفسیر روشن و واضح است.

الأساور: جمع السوار، و سوار به معنی دستبند است. در وجه چهارم از باب سومِ اولین فصل از گفتار اول، گفته شد که اساور را می توان به انواع علومَ و کرامات و برکات ائمه علیهم السلام، تأویل کرد که در اختیار شیعیان قرار گرفته است.

السیر: و مترادفات آن، مانند یسیر و غیر، یعنی در زمین راه رفت. در ذیل کلمه قری خواهد آمد که السیر در برخی از آیات قرآنی به معنای تحصیل علم و دقت و تدبر و عبرت آموزی و امثال آن به کار رفته است. یکی دیگر از تأویلات این حکم، همان سیر حقیقی و واقعی است. البته همراه با پذیرش ولایت ائمه علیهم السلام و علم و عرفان. از دیگر تأویلات اخیر، سیر واقعی مؤمن به سمت حضرت قائم (عج) در زمان ظهور حضرت مهدی و نیز سیر علم از امام به رعایا و امت است.

السدس: در ذیل کلمه الاستبرق، معنی و تأویل این کلمه آمده است.

الأسباط: ابن اعرابی می گوید: اسباط خاصه به معنی اولاد می باشد و نیز به فرزند فرزند (نوه) نیز سبط می گویند، به قبیله یهودی نیز سبط می گویند. السبط در اصل درختی است که شاخه های فراوانی دارد و اسباط و سبط، ریشه آنها یکی است و اسباط (قبایل) بنی اسرائیل، 12 قبیله از 12 فرزند یعقوب پیامبر بودند. عرب نیز طایفه و اقوام فرزندان اسحاق را اسباط می نامیدند. اما اقوام فرزندان اسماعیل را قبیله. در فصل سوم از گفتار اول روایتی آمده است که اسباط بنی اسرائیل 12 تا بودند که یکی از آنها چندین سال غیبت داشت و سپس ظاهر شد و ائمه علیهم السلام نیز در این امت 12 تن می باشند. بدون هیچ تفاوتی و در روایت طارق بن شهاب آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: امامان خاندان محمد صلی الله علیه و آله، همان اسباطی هستند که خداوند از آنان راضی است.

در امالی به نقل از جابر آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند فرزندان پیامبر را به حسن و حسین خاتمه داد و نیز از ایشان روایت شده است که فرمودند: حسین، یکی از فرزندان است. در ذیل کلمه ولیجه، روایتی خواهد

ص:523

آمد، مبنی بر این که حسنین دو فرزند این امت هستند. بنابراین، می توان اسباط را به ائمه علیهم السلام تأویل کرد که در این حالت با خاتمه بودن حسنین به عنوان فرزندان نبوت، تناقضی نخواهد داشت. زیرا منظور این است که بعد از حسنین، فرزندی می آید از غیر این دو. روشن است که امامان دیگر، فرزندان حسنین می باشند و بلکه همه امامان یکی هستند.

السخط: و آن چه خداوند را به خشم آورد، این کلمه در سوره آل عمران «أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللّهِ كَمَن بَاء بِسَخْطٍ مِّنَ اللّهِ»(1) [آیا کسی که خشنودی خدا را پیروی می کند چون کسی است که به خشمی از خدا دچار گردیده] و مائده «لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَن سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»(2) [راستی چه زشت است آن چه برای خود پیش فرستادند که (در نتیجه) خدا بر ایشان خشم گرفت] و قتال «اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ»(3) [زیرا آنان از آن چه خدا را به خشم آورده پیروی کرده اند و خرسندیش را خوش نداشتند] آمده است. السخط با ضم سین و خاء و یا فتح این دو حرف به معنی غضب و خشم و کراهت است که نقطه مقابل رضا است. سخط، یعنی خشمگین شد و اسخطه نیز او را خشمگین ساخت و منظور از عصبانیت و خشم خداوند، عقوبت و مجازات الهی است که بارها تکرار شده است و نیز در باب ششم از اولین فصل گفتار سوم اشاره شد که می توان خشم و غضب الهی را به خشم و غضب پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام، تأویل کرد.

در تفسیر عیاشی به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است که در حدیثی فرمودند: مراد از آیه «اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ(4)» دوستی با فلانی و فلانی و دوستی با دشمنان و ظالمان حق علی علیه السلام می باشد که قسمتی از این حدیث در ذیل کلمه رضوان آمده است. این تأویل در ذیل کلمه رضوان و اتباع آمده است. در

1- [1] - آل عمران/162.
2- [2] - مائده/80.
3- [3] - محمد(ص)/28.
4- [4] - محمد(ص)/ 28.

أمالی شیخ به نقل از علی علیه السلام آمده است که هیچ بنده ای نیست که خداوند بر او خشم گرفته باشد، مگر این که در قلب او بغض و دشمنی ما وجود داشته باشد.

السلطان: در لغت به معنی حجت و برهان و غلبه و والی و قدرت پادشاهی و تسلط پادشاه می باشد. السلطنه در اصل به معنی قدرت و نیرو است. که این معانی در قرآن آمده است. در کتاب ابوبکر شیرازی به نقل از ابن عباس در تفسیر آیه «وَاجْعَل لِّی مِن لَّدُنکَ سُلْطَانًا نَّصِیرًا»(1) [برای من تسلطی یاری بخش قرار ده] آمده است که خداوند، دعای پیامبر صلی الله علیه و آله را، مبنی بر این که علی علیه السلام سلطانی است که خدا، او را در نبرد با دشمنان یاری می رساند ، مستجاب کرد. در روایتی دیگر از ائمه علیهم السلام در آیه کریمه «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِیِّهِ سُلْطَانًا»(2) [و هر کس مظلوم کشته شود به سرپرست وی قدرتی داده ایم] آمده است که حضرت قائم (عج)، ولی حسین علیه السلام است که در کربلا، ظالمانه به شهادت رسید و خداوند برای آن حضرت، سلطان و قدرتی بر تمام انسان ها قرار داده است. در ذیل کلمه ملک نیز خواهد آمد که ائمه علیهم السلام، پادشاهان دنیا و آخرتند و خداوند حکومت و پادشاهی برای آنان قرار داده است و ایشان سلاطین امتند. ایشان به واسطه حجت و برهان، دائماً و به واسطه شمشیر و اقتدار ظاهری در روز رجعت، قادر به تسلط و غلبه بر مردم می باشند. بنابراین می توان برخی از موارد را به آن چه در شأن و منزلت ائمه علیهم السلام گفته شده تأویل کرد.

بدان که مراد از سلطنت شیطان، همان طور که در سوره حجر و دیگر سوره ها به تفصیل خواهد آمد، غلبه و برتری شیطان بر قلوب غیر شیعه می باشد که بدین وسیله می تواند قلوب غیر شیعه را گمراه ساخته و آنان را به سمت دشمنان ائمه علیهم السلام و انکار حقانیت ائمه علیهم السلام سوق می دهد. در همین باب خواهیم گفت که شیعیان، هیچ گونه سلطنت و غلبه ای بر شیطان ندارند.

1- [1] - اسراء/80.
2- [2] - اسراء/33.

در تفسیر عیاشی، به نقل از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه کریمه «إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ»(1) [در حقیقت تو را بر بندگان من تسلطی نیست] آمده است که مراد از این آیه آن است که تو ای شیطان، قادر نیستی بندگان مرا وارد بهشت و یا جهنم(2) کنی. این تأویل دیگری است که می توان در مواردی مشابه و متناسب به کار برد و می توان این آیه را به معنای اول سلطان ارجاع داد. چرا که وقتی شیطان، قادر به اضلال بندگان خداوند نباشد، در نتیجه قادر به وارد ساختن آنها در جهنم نیز، نخواهد بود. پس بیندیش و آگاه باش نسبت به آن چه در ذیل کلمه عبادت و غیره خواهد آمد. چه در آنجا گفته خواهد شد که مراد از عبادی، بندگان شیعه و ائمه علیهم السلام و انبیاء می باشند و خداوند هادی است.

السوط: السوط در اصل و برحسب معنی به معنی خلط و آمیختگی است، پس این کلمه بر مبنای شلاق و تازیانه اطلاق شد. زیرا در صورت ضربه به آن، گوشت آغشته به خون می شود. السوط در سوره فجر در آیه «فَصَبَّ عَلَیْهِمْ رَبُّکَ سَوْطَ عَذَابٍ»(3) [(تا آن که) پروردگارت بر سر آنان تازیانه عذاب را فرو نواخت] آمده است که آن را به شلاق و تازیانه و عذاب شدید تفسیر کرده اند و نیز گفته شده است که السوط در این آیه، اسم یکی از عذاب های الله است. در ذیل کلمه بأس گفته شد که علی علیه السلام، همان تازیانه عذاب الهی است که با آن پیروز می شود. توضیح بیشتر در ذیل کلمه عذاب خواهد آمد. پس بیندیش.

السبع: همان عدد معروف است که در سوره حجر «وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی»(4) [و به راستی به تو سبع المثانی (سوره فاتحه) و قرآن بزرگ را عطا کردیم] و بقره «سَبْعَ سَنَابِلَ»(5) [هفت خوشه] و لقمان «سَبْعَه أبْحر»(6) [هفت دریا] و دیگر

1- [1] - حجر/42.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2 ص 262 ح 16.
3- [3] - فجر/13.
4- [4] - حجر/87.
5- [5] - بقره/261.
6- [6] - لقمان/27.

آیات قرآن، همانند «سَبْعَ سَماوات»(1) [هفت آسمان] به کار رفته است. کلمه السبع المثانی در سوره حجر، به ائمه علیهم السلام تأویل شده است و تقریباً همین تأویل در مورد سوره دوم (بقره) نیز به کار رفته است. یکی دیگر از موارد کاربرد السبع المثانی، روایت عیاشی از امام صادق علیه السلام است که در تفسیر آیه «وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ»(2) [و به راستی به تو سبع المثانی (سوره فاتحه) و قرآن بزرگ را عطا کردیم] آمده است.

عیاشی می گوید: ظاهر و باطن سوره حمد، فرزند فرزند می باشد که هفتمین فرزند، قائم (عج) است(3). روایات دیگر نیز با همین معنا وجود دارد که به هنگام تفسیر آیه مذکور، خواهد آمد و در برخی از این روایات، قرآن عظیم به پیامبر صلی الله علیه و آله و در برخی دیگر به قائم (عج)، تأویل شده است. که در اینجا به پاره ای از دلایل تأویل سبع در مثانی به ائمه علیهم السلام، خواهیم پرداخت.

بدان که یکی از احتمالات تأویل سبع به ائمه علیهم السلام به اعتبار اسم های ایشان است. چه این بزرگواران 7 تن می باشند. با توجه به این که برخی از اسم ها تکرار شده است و یا به اعتبار این که اکثر علوم از 7 تن از ائمه علیهم السلام نشأت گرفت و یا به اعتبار این که نسل 7 تن از ایشان در کوفه بسیار زیاد است، همان طور که در روایت 7 خوشه گندم خواهد آمد و در آنجا نیز 7 خوشه گندم صریحاً به ائمه علیهم السلام تأویل شده است. که در ذیل کلمه نسل به آن اشاره خواهد شد. بر این اساس، می توان المثانی را از ثناء مشتق دانست، چه ائمه علیهم السلام همان کسانی هستند که حق ثناء و سپاس خداوند را برحسب توان بشر ادا کرده اند. و این که ائمه علیهم السلام سزاوارترین افراد در اظهار ثناء بر آنان هستند. اما اهل لغت، چنین احتمالی را ذکر نکرده اند. می توان المثانی را از تثنیه مشتق دانست که این احتمال صراحتاً در لغت نیز آمده است. به خاطر دو وجهه بودن ائمه علیهم السلام

1- [1] - بقره/29.
2- [2] - حجر/ 87.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 270.

در قرآن یا به خاطر همراه بودن ایشان با حضرت رسول صلی الله علیه و آله یا بدین دلیل که دارای دو جهت می باشند، یک جهت تقدس و روحانیت و ارتباط تام با خداوند و جهت دوم، جنبه بشریت آنان است که از ایزد یا بندگان خدا در ارتباطند.

تأویل سبع به ائمه علیهم السلام محتمل است، چرا که اگر تعداد ائمه علیهم السلام را دو برابر کنیم، 14 تن شوند که در این صورت با در نظر گرفتن تغایر اعتباری میان دهنده و گیرنده، با تعداد معصوم علیه السلام کاملاً متناسب است. چرا که دهنده، به عنوان نبوت و کمالاتی که به او اختصاص داده است، و گیرنده قطع نظر از آن، در نظر گرفته می شود. و از این جاست که می توان تعبیر «قرآن عظیم» را به پیامبر صلی الله علیه و آله تأویل کرد. ادامه سخن به هنگام تفسیر آیه مذکور خواهد آمد. با توجه به آن چه گفته شد، می توان سبعه ابحر (7 دریا) و 7 آسمان و امثال آن را نیز به ائمه علیهم السلام تأویل کرد. زیرا در ذیل کلمه بحر گفته شد که کلمه بحر در برخی موارد به ائمه علیهم السلام تأویل می شود. همان طور که در ذیل کلمه سماء نیز چنین تأویلی خواهد آمد.

السرعه: و مسارعون و سایر مشتقات آن، مانند یسارعون و غیره. سرعت، ضد بط و کندی است. عجبت من سرعه فلان: یعنی از شتاب او شگفت زده شدم. السرعه، همان شدت و عجله در چیزی است و المسارعه یعنی: مبادرت ورزیدن به عملی در اولین فرصت ممکن. ظاهراً با توجه به آن چه از برخی روایات برمی آید مراد از سریع الحساب در آیه «إِنَّ اللّهِ سَرِيعُ الْحِسَابِ»(1) [پس (بداند) که خدا زود شمار است] این است که رسیدگی به حساب یک فرد، خداوند را از رسیدگی به حساب دیگری باز نمی دارد. شنیدن درخواست ها و عذرهای هیچ انسانی، مانع از شنیدن عذر و درخواست دیگری نمی شود. و خداوند سریع ترین حساب کنندگان است.

همچنین، المسارعین فی الخیرات و فی المنفره (شتاب کنندگان در نیکی ها و

1- [1] - آل عمران/199.

آموزش)، به ائمه علیهم السلام تأویل شده است. همان طور که در مناقب ابن شهرآشوب و دیگر کتاب ها به نقل از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه «یُسَارِعُونَ فِی الْخَیْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ(1)» [آنانند که در کارهای نیک شتاب می ورزند و آنانند که در انجام آن شتاب می ورزند] آمده است که علی علیه السلام سریع ترین رونده به سمت نیکی هاست، به طوری که هیچ کس بر او پیشی نگرفته است. و موید این مطلب، تأویلات خیرات (نیکی ها) به ولایت علی علیه السلام و غیره می باشد و چه بسا بتوان با همین تأویل، سارعون (شتاب کنندگان در نیکی ها و آمرزش) را به شیعه یا شیعیان خالص تأویل کرد که این تأویل از آن چه در ذیل کلمه السابقین خواهد آمد، ظاهر است. بنابر این و با استناد به قرینه تضاد، می توان شتاب کنندگان در گناه و کفر را نیز به دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروانشان تأویل کرد. گرچه دو کلمه اثم و کفر، همان طور که در ذیل این دو واژه آمده است، به دشمنی با ائمه علیهم السلام و نیز ولایت و دوستی با اهل باطن، تأویل شده است. توضیح بیشتر در ذیل کلمه السابقین خواهد آمد.

السمع: و مشتقات و مترادفات آن همانند سمیع و غیره؛ السمع در فرهنگ لغت یعنی حسّ شنوایی و گوش و آن چه در گوش فرو می رود و قابل شنیدن است. مذکر آن مسموع است و جمع مکسر برای آن به کار می رود، مانند سماع. سمع هم برای مفرد و هم برای جمع، یکسان به کار می رود. و جمع آن السماع است. سمع در اصل، مصدر سمعت الشی سمعاً و سماعاً می باشد. سمع برای خبری به کار می رود که شنیدن آن از روی عمد نباشد، یعنی به طور غیر عمدی آن را بشنوی، امّا استماع فقط برای خبری به کار می رود که در شنیدن آن متعمد باشی. لا نسمع من هذا و نسمع من ذلک یعنی از اولی قبول نمی شود، در حالی که از دومی پذیرفته می شود. و عبارت «لا نقدر علی إسماعه: قادر به شنوانیدن او نیستیم» از همین قبیل است. همچنین در ذیل کلمه اذن، تأویلاتی آمده است که پاره ای از آنها در اینجا مفید است. در ذیل کلمه سوال نیز کلمه السمع به ابوبکر تأویل شده است.

1- [1] - مومنون/61.

در روایت ابوبصیر از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَكَانُوا لاَ يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا»(1) [توانایی شنیدن (حق) نداشتند] آمده است که زمانی که نام علی علیه السلام بر زبانشان جاری می شد، آنان از شدت بغض و کینه نسبت به علی علیه السلام قادر به شنیدن نام آن حضرت نبودند. و طبق روایتی، لایستطیعون سمعاً به معنی اعمی و نابینا تأویل شده است و از تمام این تأویل برمی آید که می توان آیاتی که مشتمل بر معنای سماع و استماع است، در صورت وجود تناسب به ولایت و متعلّقات آن، تأویل کرد. و حتی می توان آیه «سمیع» را به این صورت تأویل کرد که خداوند اقرار به ولایت ائمه علیهم السلام و یا انکار ولایت ایشان را می شنود و نسبت بدان آگاه هست. در تفسیر امام علیه السلام آمده است که سمیع برای گفته های نیکان و بدان و هرگونه شنیدنی ظاهر و پنهان به کار می رود.

سواع: اسم یکی است و در ذیل کلمه اصنام خواهد آمد که مراد از صنم می تواند یکی از خلفای جور باشد. این کلمه فقط در سوره نوح به کار رفته است.

الساعه: در لغت به معنی وقت حاضر و کنونی است. ساعت جزئی از اجزاء زمان است که در قرآن به روز قیامت یا لحظه ای که قیامت ناگهان در آن به وقوع می پیوندد، اطلاق می شود. و یا بدین دلیل که قیامت، علی رغم طولانی بودنش نزد خداوند، ساعتی بیشت نیست و بر اساس تأویل، هر چه بر قیامت و زمان قیامت دلالت می کند، می توان گفت: منظور از الساعه، رجعت و قیام حضرت مهدی (عج) است. و در برخی روایات، صراحتاً کلمه الساعه، زمان رجعت و قیام حضرت قائم علیه السلام تأویل شده است. در ذیل کلمه وعد و در کنز العرفان به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً»(2) [آیا جز (این) انتظار می برند که رستاخیز در حالی که حدس نمی زنند ناگهان بر آنان در رسد] و در مناقب ابن شهرآشوب و سایرین به نقل از علی علیه السلام آمده است که: روز قیامت به وسیله من برپا خواهد شد. و از امام باقر علیه السلام روایت شده

1- [1] - کهف/101.
2- [2] - زخرف/ 66.

است که آن حضرت در تشریح کلام علی علیه السلام فرمودند: مراد آن حضرت، رجعتی است که قبل از برپایی قیامت حادث می شود. بنابراین آن رجعت، توسط علی علیه السلام و ذریّه وی صورت خواهد گرفت.

در تفسیر مقاتل بن سلیمان و سایرین در ذیل آیه «عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَهِ»(1) [علم (به) قیامت نزد اوست] آمده است که مراد، مهدی (عج) است که بعد از خروج آن حضرت، قیامت برپا می شود. در آخرین نکته از پاراگراف حدیث مفضل به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است که حضرت باقر علیه السلام، تمام آیات مشتمل بر ساعه را به قیام حضرت مهدی(عج)، تأویل فرموده است. از دیگر تأویلات این حکم، تأویلی است که در کتاب مناقب ابن شاذان به نقل از امام رضا علیه السلام در ذیل آیه «بَلْ کَذَّبُوا بِالسَّاعَهِ»(2) [(نه) بلکه (آنها) رستاخیز را دروغ خواندند] آمده است که مراد این است که ولایت علی علیه السلام را تکذیب کردند و همچنین در غیبه النعمانی و دیگر کتب به نقل از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «بَلْ کَذَّبُوا بِالسَّاعَهِ»(3) آمده است که خداوند یک سال را 12 ماه قرار داد و برای شب 12 ساعت در نظر گرفت و از ما ائمه علیهم السلام، 12 صاحب حدیث قرار داد که علی علیه السلام یک ساعت از آن ساعات است. در تفسیر قمی به نقل از آن حضرت آمده است که شب و روز، 12 ساعت است و علی علیه السلام شریف ترین ساعت از این 12 ساعت می باشد. این تأویل آیه کریمه «بَلْ کَذَّبُوا بِالسَّاعَهِ» می باشد.(4)

مؤلف گوید: ظاهراً معنای تأویل در این دو روایت _ همان طور که در ذیل سنه و شهر و ایام خواهد آمد _ پیامبر صلی الله علیه و آله است. زیرا بدین وسیله می توان دریافت که هر یک از ائمه علیهم السلام، یک ساعت محسوب می شوند. و چه بسا علت تأویل الساعه به ولایت علی علیه السلام آن باشد که انکار هر یک از

1- [1] - لقمان/34.
2- [2] - فرقان/11.
3- [3] - کتاب الغیبه، ص 53.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 88.

این دو به معنای انکار دیگری است.

به همین دلیل هر یک از این دو الساعه و علی علیه السلام، با لفظ دیگری بیان شده است. و چه بسا علّت این تغییر زمان به ولایت علی علیه السلام در یک ساعت مشخص بوده است، یعنی همان روز غدیر و امثال آن.

الاسراف: و مسرفون و مترادفات آن، مانند الذین یسرفون و غیره. بدان که اسراف یعنی افراط و ریخت و پاش و هر آن چه که حلال نیست و نیز اسراف یعنی تجاوز از نیت و قصد معلوم و یا إنفاق در غیر اطاعت الهی. و السرف به معنی جهل و نادانی نیز آمده است. واژه اسراف به مفهوم شریک قائل شدن برای ولایت ائمه علیهم السلام و دشمنی با ائمه علیهم السلام تأویل شده است. مراد از مسرفین و در آیه «وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ»(1) [و فرمان افراط گران را پیروی مکنید] کسانی هستند که در زمین، فساد کرده و دست به اصلاح نمی زنند.

از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه «لمُسْرِفِينَ» آمده است که مسرفین، کسانی هستند که محرمات را حلال دانسته و خونریزی می کنند و چه بسا براساس تأویل، بتوان اسراف را غصب حق خاندان محمد صلی الله علیه و آله و شیعیان آن حضرت و ریختن خون ایشان دانست. در مناقب ابن شهرآشوب به نقل از امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «وَكَذَلِكَ نَجْزِى مَنْ أَسْرَفَ»(2) [و این گونه هر که را به افراط گراییده سزا می دهیم] آمده است که مراد از «نجزی من اسرف» این است که کسانی را که به ولایت علی علیه السلام شریک قائل شده اند، مجازات خواهیم کرد.

در کنزالفوائد به نقل از امام کاظم علیه السلام در ذیل همین آیه آمده است که کسانی که در دشمنی با آل محمد علیهم السلام افراط کرده اند، مجازات می کنیم. در کل، اسراف، به تمام افعال و اعمال مخالفان ائمه علیهم السلام اطلاق می شود. دشمنان ائمه علیهم السلام همان مسرفین هستند، به خاطر افراط در عقاید و افعال شان. گواه این مطلب، کلامی است که در باب تبذیر گفته شد.

1- [1] - شعراء/151.
2- [2] - طه/127.

در تفسیر قمی در ذیل آیه «وَالَّذِینَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَلَمْ یَقْتُرُوا وَکَانَ بَیْنَ ذَلِکَ قَوَامًا»(1) [و کسانی اند که چون انفاق کنند نه ولخرجی می کنند و نه تنگ می گیرند و میان این دو (روش) حد وسط را برمی گزینند]، لم یقتروا یعنی از افراط و اسراف و انفاق در معصیت و سرکشی از غیر حق کوتاهی نکردند و در حق خداوند بخل نورزیدند و قوام یعنی عدل و انفاق در آن چه خداوند بدان امر داده است.(2)

پر واضح است که انفاق در یاری رساندن به دشمنان ائمه علیهم السلام بدون تقیه، همان اتفاق در معصیت خداوند در غیرحق است. همچنین ندادن آن به اهل ولایت، بخل در حق خداوند است، همان طور که در ذیل کلمه بخل اشاره شد. اعطاء حق به اهل حق و انفاق در ترویج اعطاء حق، همان عدل و قوامی است که آن را به انفاق در اوامر الهی تفسیر کرده اند.

بدان که مسرف بر مؤمنی اطلاق می شود که مطیع ائمه علیهم السلام و مخالف آنها نیست، همان طور که در معانی الأخبار به نقل از علی علیه السلام آمده است که در حدیثی فرمودند: اما دوست ما که مطیع اوامر ما می باشد، به بهشت جاودان بشارت خواهد داد و دشمن ما به عذاب جاودان بشارت می دهد، اما آن که امرش مبهم است، همان مؤمنی است که در حق خویش، اسراف کرده است، چرا که نمی داند عاقبتش چه خواهد شد و خداوند چنین فردی را با دشمنان ما یکسان نمی کند، بلکه وی را به شفاعت ما از آتش نجات می دهد. روشن است که نهایتاً، اسراف همان انفاق و بذل و بخشش مال و حال در غیر اطاعت و پیروی از ائمه علیهم السلام می باشد.

سقف: این کلمه در چند جای قرآن و به معنی «آسمان» آمده، بنابراین همان تأویلی که در مورد «السماء» گفته شده در مورد سقف هم صدق می کند، خداوند بهتر می داند.

سابق: سابقون و ع_باراتی هم معنای آن چون «الذین سبقوا»، سبقه یسبُقه _ به

1- [1] - فرقان/ 67.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 92.

ضم باء _ و یسبِقه _ به کسر باء _ در قاموس آمده و به معنای جلو رفت، می باشد. در ماده «آخر» و نیز «اول» هم روایاتی با این مضمون ذکر گردید که اهل بیت و شیعیانشان، سابقان اوّلین (گذشتگان) و سابقان آخرین (مردم آخرالزمان) در دنیا و سابقان به بهشت در آخرت هستند. که در آنجا این مقام را مفصّل و به طور کامل و مفید بیان نمودیم. در آن تأمل و تدبر نما.

در کشف الغمه از ابن عباس روایت کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در توضیح آیه «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُون»(1) [و سبقت گیرندگان مقدم اند] فرمود: جبرئیل به من گفت: آنها علی و شیعیانش هستند که به کرامت و لطف خداوند، پیشگامان به سوی بهشت و مقرّبان درگاه اویند. باز در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در توضیح این آیه فرمود: وقتی خداوند اراده فرمود خَلق را بیافریند، آتشی برایشان برافروخت و گفت: داخل آتش شوید! اوّلین کسانی که داخل آتش شدند محمد، علی، حسن، حسین و نُه فرزند حسین بودند، آنگاه شیعیانشان هم به تبعیت از آنها وارد آتش شدند. به خدا قسم «سابقون» آنها هستند.

در احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت کرده که: در خطبه روز غدیر پس از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد با علی علیه السلام به عنوان امیرمؤمنان بیعت کنند و دوستش بدارند و بر او سلام دهند، فرمود: ایشان رستگارند و در بهشت پرنعمت خداوند جای دارند(2).

مؤلف گوید: این روایت اشعار دارد که می توان «سابقین» را از این جهت به «شیعیان» تأویل کرد، امّا چنان که در بحث «یمین» که در سوره واقعه خواهد آمد، در بعضی روایات تأویل به انبیا، ائمه علیهم السلام و به خصوص علی علیه السلام شده است.

در کتاب های دیگری همچون عیون از امام رضا علیه السلام به نقل از پدران گرامی اش از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: عبارت «وَالسَّابِقُونَ

1- [1] - واقعه/10.

2- [2] - احتجاج، ص 60.

السَّابِقُون» در توصیف «أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ، الَّذینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ(1)» [اینانند میراث بران، همانان که بهشت برین را به ارث می برند] نازل گردیده است.

در کنزالفوائد نیز از ابن عباس روایت کرده که گفت: سابقِ این امّت، علی علیه السلام است. از همو نقل شده که گفت: خداوند در قرآن در آیه «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذینَ سَبَقُونا بِالْإیمان »(2) پروردگارا بر ما و بر آن برادران مان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخشای] استغفار برای علی علیه السلام را بر هر مسلمانی واجب فرموده، او سابق امّت است.

نیز از ابن عباس و امام باقر علیه السلام در توضیح آیه «وَمِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْرات(3)» [برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگام اند] روایت شده که به خدا قسم این آیه در شأن علی علیه السلام است.

علاوه بر روایاتی که قبلا در باره مسارعین (پیشی گیرندگان) ذکر نمودیم، روایات دیگری خواهد آمد که «سابق به خیرات» (پیشی گیرنده در نیکی ها) را به علی علیه السلام، و به امام و شهدای آل محمد علیهم السلام تأویل کرده اند. معلوم است که «سابق» مراتب متفاوتی دارد، یعنی همه آنهایی که برشمرده شد را شامل می گردد و همه پیشگامند امّا شکی در سبقت علی علیه السلام و _ به تبع او _ ائمه علیهم السلام از همه جهات نیست. از این رو است که در بسیاری موارد، تأویل «سابق» به آن حضرت منحصر گردیده است. لذا این تخصیص در هر جا که با آن حضرت تناسب داشته باشد، جایز است. هرچند ما به طور خصوصی آن را ذکر نکرده باشیم. در این معنا بیندیش و فراموش نکن که ماده «سبق» در مواضعی، به معنای مطلق جلو رفتن و پیشی گرفتن هم آمده است.

اسحاق: ایشان جدّ بنی اسرائیل، پیامبر مشهور و برادر حضرت اسماعیل نبی علیه السلام جد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. چون اسماعیل علیه السلام در

1- [1] - مومنون/10 و 11.
2- [2] - حشر/10.

3- [3] - فاطر/32.

زمان حیات پدرش وفات کرد، نبوت بعد از حضرت ابراهیم علیه السلام به اسحاق علیه السلام و پس از او به فرزندش یعقوب علیه السلام و آنگاه به اسباط (فرزندان یعقوب) منتقل گردید، و بدین سان تا زمان پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله، و در آن هنگام به نسل اسماعیل ذبیح علیه السلام منتقل شد.

از روایات متواتری که با نصّ قرآن کریم هم مطابق است، برمی آید که «ذبیح» همان اسماعیل بوده، امّا اسحاق هم این منزلت را از خداوند درخواست کرد و خداوند اجر آن را به وی عطا فرمود. در صفحات و حواشی کتاب، بعضی از احوال حضرت اسحاق علیه السلام خواهد آمد، پس منتظر باش.

استبرق: در باب «باء» توضیح داده شد.

سارق: و عبارات هم معنای آن که شامل سرقت و استراق سمع می شود، کسی است که مخفیانه می آید و مال دیگری را می برد. در ذیل «شر» مطالبی خواهیم آورد حاکی از اینکه دشمنان ائمه علیهم السلام اصل هر شرّ و بدی هستند و از شاخه های آنها (اعمال و شاگردانشان) هر قبیحی _ از جمله سرقت _ سر می زند. قبلا هم در همین باب معلوم شد که ائمه صلی الله علیه و آله، درهای خانه علم اند و هر کس از راهی غیر از در وارد خانه علم شود، سارق خواهد بود. بنابراین می توان سارق را به علمای مخالف و منکر ولایت و دزدان حق ائمه علیهم السلام تأویل نمود.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت شده که به عبدالسلام فرمود: از مردم و از خودت برحذر باش! عبدالسلام گوید: گفتم: پدر و مادرم فدایتان، از مردم می توانم بر حذر باشم، امّا از خودم چطور؟! فرمود: خبیثی که استراق سمع می کند نزد تو می آید، از تو مطالبی می شنود، آنگاه به صورت انسان خارج شده، سخنان تو را منتشر می سازد. عبدالسلام گوید: گفتم: پدر و مادرم فدایتان، این که دیگر چاره ای ندارد! فرمود: او چنین است.

مؤلف گوید: بنابراین می توان هر موردی را که «استراق سمع» آمده این گونه تأویل نمود، یعنی اینکه شیاطین جن و حتّی شیاطین انس، بعضی عقاید و مسائل دینی و امثال آن را که لازم است مخفی باشد، از شیعیان یا از امام آنها استراق کرده و عینا یا با تحریف برای مردم نقل و منتشر سازند. پس اندیشه کن. و خداوند

ص:536

می داند.

سائق: و کلمات هم معنای آن مثل «سیق» و غیره که دلالت بر «سَوق» (راندن) به فتح سین دارد: گفته اند سائق متضاد قائد است؛ قائد کسی را گویند که جلوتر از حیوان حرکت می کند و افسار آن را می کشد، امّا سائق کسی است که از پشت یا کنار آن را می راند و حرکت می دهد.

در کنزالفوائد جابر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در توضیح آیه «وَجاءَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهید(1)» [و هر کسی می آید (در حالی که) با او سوق دهنده و گواهی دهنده ای است] فرمود: سائق، علی علیه السلام و شهید، رسول خدا صلی الله علیه و آله است. بنابراین می توان هر کلمه ای که در قرآن دلالت بر «راندن» و «حرکت دادن» داشته باشد، در صورت مناسبت، به علی علیه السلام تأویل کرد.

ساق: ساق پای انسان و نیز تنه اصلی درخت را گویند که شاخه ها بر آن سوار است. جمعش «سُوق» است، و بسیاری مواقع _ همان طور که در جاهای مختلف قرآن دیده می شود _ به عنوان کنایه از کاری سخت به کار رفته است. البته تأویل مناسب هر مورد آن _ در قرآن _ در محلّ خود خواهد آمد.

ابن مردویه از امام حسن بن علی علیه السلام روایت کرده که در توضیح آیه «فَاسْتَوی عَلی سُوقِه »(2) [تا ستبر شود و بر ساقه های خود بایستد] فرمود: یعنی اسلام به وسیله شمشیر علی علیه السلام استوار گردید. و شاید همان طور که در توضیح ماده «زرع» گفتیم، منظور آن حضرت، تأویل «زرع» در آیه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و «شطأ» (جوانه گیاه) به علی علیه السلام باشد. و معلوم است که رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی انجام می شود که اسلام استوار گردد. و شاید هم مقصود ایشان، تأویل «زرع» به دین باشد _ چنان چه در توضیح «حرث» بدان اشاره رفت و به دین تأویل گردید _ و در توضیح «زرع» نیز اشاره کردیم که

1- [1] - ق/ 21.
2- [2] - فتح/29.

می توان «حرث» را به آن تأویل نمود. پس بدین تقدیر می توان «شطأ» را به علی علیه السلام تأویل کرد. پس تأمل کن.

سفک: یعنی کلمات هم معنای آن مثل یَسفِک و نظایر آن. سفک به معنای أول است و توضیح آن در واژه دیه ذکر شد. در توضیح «قتل» و دیگر اصطلاحات تأویل «سفک دم» (خون ریزی) خواهد آمد. در این معنا بیندیش.

سؤال: سائل، مسؤولون و امثال آن مثل «اسألوا» و غیره. در روایات بسیاری از جمله در عیون از امام رضا علیه السلام روایت شده که از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله در توضیح آیه «وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُولُون (1)» [و بازداشت شان نمایید که آنها مسؤولند] فرمود: در مورد ولایت علی علیه السلام مورد بازپرسی قرار می گیرند.

در معانی الاخبار از امام رضا علیه السلام به نقل از پدران گرامی اش از حسن بن علی علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ابوبکر به منزله «سَمع» (گوش)، عُمر به منزله «بَصَر» (چشم) و عثمان به منزله «فؤاد» (قلب) هستند. فردای آن روز از ایشان در مورد این کلام توضیح خواستم. پیامبر صلی الله علیه و آله با دست به آنها اشاره کرد و فرمود: آنها «سمع» و «بصر» و «فؤاد» هستند و در مورد ولایت وصیّ من از آنها سؤال خواهد شد، و به علی علیه السلام إشاره کرد. آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِکَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُولا(2)» [و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد] و در ادامه فرمود: به عزّت پروردگارم سوگند! همه امّتم در روز قیامت نگه داشته شده و از ولایت او مورد بازپرسی قرار خواهند گرفت، و آیه «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُون» به این مطلب اشاره دارد. در توضیح «عهد» خواهد آمد که عهدِ مورد سؤال و بازپرسی، همان عهد ولایت است که خلق باید در مورد آن پاسخگو باشند.

1- [1] - صافات/ 24.
2- [2] - اسراء/36.

مؤلف گوید: بنابراین می توان سؤال روز قیامت را به سؤال از ولایت و حقوق ائمه علیهم السلام تأویل کرد. و از سیاق روایت معلوم است که اکثر افراد مورد بازپرسی، دشمنان آنها خواهند بود، و ممکن است شخص سؤال کننده رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد. در توضیح «محروم» نیز روایتی ذکر شد که تأویل «سائل» در «لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»(1) [و در اموالشان برای سائل و محروم حقی (معین) بود] رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و خداوند حق او را از آنها می خواهد. این روایت هرچند بر معنای دیگری دلالت دارد، ولی پس از دقت نظر در آن همراه با دیگر روایات می توان چنین نتیجه گرفت که به آن چه ما گفتیم نیز اشاره دارد.

همچنین در توضیح آیه «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْر»(2) [پس اگر نمی دانید از پژوهندگان کتاب های آسمانی جویا شوید]، در سوره نحل، روایت شده که باید از ائمه علیهم السلام سؤال شود، و بر مردم لازم است که از آنها سؤال کنند. از این روایت می توان استدلال کرد که در تمام علوم، مقصود از «مسؤول» (پاسخگوی پرسش ها) ایشان هستند. همه این توضیحات مربوط به مواقعی است که «سؤال» به طور اجمال ذکر گردیده، پس در مواردی که متعلّق سؤال ذکر شده، تأویل سؤال به تأویل «متعلّقش» مربوط خواهد بود، امّا با این حال در مواردی باید آن را حمل بر ظاهر و متبادر نمود. پس تأمّل کن.

سبیل : و سُبُل، چه به صورت نکره و چه معرفه به «ال» یا اضافه، مانند سبیل الله، سبیل الطاغوت و مانند آن.

بدان که سبیل در لغت همان راه است، و آن یا راه خدا، یعنی حق، خیر و بهشت و امثال آن مانند راه هدایت و رَشاد است، یا مقابل آن یعنی کُفر، گمراهی، باطل، هوای نفس و امثال آن. در مورد قسم اوّل، روایت شده که تأویل آن ولایت ائمه علیهم السلام و به خصوص علی (صلوات الله علیهم) و راه و روش ایشان و حتّی شیعیان آن حضرات می باشد، و به طور صریح در روایت آمده که راه خدا، هدایت،

1- [1] - ذاریات/19.
2- [2] - نحل/43.

رَشاد (راستی)، سبیل اقوَم (مستقیم ترین راه)، راه واضح، و راهی که پیماینده آن نجات خواهد یافت و امثال آن، ایشان هستند، چنان که از روایات ذیل و سایر روایات معلوم خواهد شد.

همچنین در بعضی روایات در توضیح و تفسیر برخی آیات آمده که مقصود از آن (سبیل قسم اول) راه بهشت و راه خیر است. البته چه بسا نیازی به ذکر این تأویل ها نباشد؛ زیرا کسی به جز دوستان و معترفان به ولایت اهل بیت، وارد بهشت نخواهد شد.

امّا در مورد قسم دومِ «سبیل» روایت شده که تأویل آن دوستی خلفای سه گانه است. خلاصه اینکه قسم دوم مقابل و مخالف قسم اول است و خداوند سبحان _ همانطور که از برخی روایات استفاده می شود _ در موارد بسیاری قسم دوم را به صورت جمع (یعنی سُبُل) و قسم اول را به صورت مفرد (سبیل) ذکر فرموده است.

در اینجا مناسب است گزیده ای از آن روایات را نقل کنیم، با ذکر این نکته که در توضیح «صراط»، «طریق» و امثال آن هم روایاتی در تأیید آن چه اینجا می آوریم خواهد آمد:

در مناقب از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در توضیح آیه «وَ صَدُّوا عَنْ سَبیلِ اللَّه »(1) [از راه خدا باز داشتند] فرمود: یعنی از ولایت علی علیه السلام جلوگیری می کنند.

در روایت دیگری آمده که منظور از «سبیل» علی علیه السلام است و جز با ولایت او کسی به آن چه نزد خداوند است نخواهد رسید. و در تفسیر عیاشی از جابر از امام باقر علیه السلام روای_ت کرده که در توضیح آیه «وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّم ...»(2) [و اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید] فرمود: «سبیل الله» علی علیه السلام و ذریه او است، پس هر که در راه ولایت آنها کشته شود، در راه خداوند کشته گشته، و هر کس با ولایت آنها بمیرد، مرگش در راه خداوند بوده

1- [1] - نساء/167.
2- [2] - آل عمران/157.

است.(1)

در کتاب واحده نیز از طارق بن شهاب روایت کرده که علی علیه السلام فرمود: «السبیل الی الله» و «السلسبیل» ائمه آل محمد علیهم السلام هستند. و در تفسیر عیاشی از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «السبیل الأقوم» (استوارترین و مستقیم ترین راه) همان ائمه علیهم السلام هستند.2

علی علیه السلام در خطبه لؤلؤه می فرماید: «سبیل رشاد» (راه استواری)، ائمه علیهم السلام می باشند، و در توضیح «مثل» خواهد آمد که «سبیل هدی» (راه هدایت)، ایشان هستند. در برخی زیارات هم عباراتی چون «أنتم السبیل الاعظم» (بزرگ ترین راه شمایید) و «السبل الواضحه» (راه های واضح و آشکار) موجود است.

از ابوبصیر روایت شده که امام باقر علیه السلام در توضیح آیه «وَ لاتَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِه»(2) [از راه های دیگر که شما را از راه وی پراکنده می سازد پیروی مکنید] فرمود: ائمه علیهم السلام، سبیل الله و صراط الله (راه خدا) هستند، هر کس از آنها روی بگرداند در «سُبُل» قرار گرفته است.

در روایت دیگری، امام باقر علیه السلام می فرماید: «سبیل» ما هستیم. و در روایت دیگری فرمود: می دانی مقصود خداوند از «وَلاتَتَّبِعُوا السُّبُلَ» چیست؟ گفتم: نه! فرمود: دوستی فلانی و فلانی، و «سبیل» در ادامه آیه، یعنی راه علی علیه السلام.

در تفسیر عیاشی از زید بن علی روایت می کند که در توضیح آیه «وَ عَلَی اللَّهِ قَصْدُ السَّبیل »(3) [و نمودن راه راست بر عهده خداست] گفت: راه واضح و آشکار و راه میانه (قصدالسبیل)، همان راه ما اهل بیت است.

نیز در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در توضیح آیه

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص 225، ح 159.
2- [2] - انعام/153.

3- [3] - نحل/9.

«وَاتَّبِعْ سَبیلَ مَنْ أَنابَ إِلَیَّ »(1) [و راه کسی را پیروی کن که توبه کنان به سوی من بازمی گردد] فرمود: مقصود «سبیل محمد و علی» است... الخ.

و در تفسیر قمی روایت کرده که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبیلاً»(2) [ای کاش با پیامبر راهی برمی گرفتم] فرمود: یعنی ای کاش با رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را هم پذیرفته بودم.(3)

در روایت دیگری، آن حضرت در توضیح آیه «فَلا یَسْتَطیعُونَ سَبیلا»(4) [در نتیجه نمی توانند راهی بیابند] فرمود: یعنی نمی توانند راهی به ولایت علی علیه السلام پیدا کنند، و علی همان «سبیل» است. (ادامه روایت). در توضیح «توبه» نیز روایاتی آوردیم که دلالت می کرد بر اینکه علی علیه السلام، «سبیل الله» است. همچنین در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول گذشت که خداوند ائمه علیهم السلام را سبیل خود قرار داده... الخ.

در توضیح «یمین» هم خواهیم آورد که «سبیل» و «سلسبیل» آن بزرگواران هستند، چنان چه در کتاب سُلیم هم روایت کرده که سلسبیل، علی علیه السلام است.

خلاصه اینکه روایات در این معنا بسیار است. از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: «سبیل الله» شیعیان ما هستند، هر کس چیزی در راه خدا نذر کرد، باید آن را به شیعه ما بدهد.

در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «ثُمَّ السَّبیلَ یَسَّرَهُ»(5) [سپس راه را بر او آسان گردانید] فرمود: سبیل یعنی راه خیر. و در روایت دیگری _ که در توضیح «موت» هم خواهد آمد _ فرمود: یعنی پیمودن راه هدایت را برای او

1- [1] - لقمان/15.
2- [2] - فرقان/27.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 89.
4- [4] - فرقان/9.
5- [5] - عبس/20.

آسان کرد. همچنین در همان کتاب در تفسیر آیه «وَ إِنَّها لَبِسَبیلٍ مُقِیمٍ(1) » روایت کرده که سبیل یعنی راه بهشت.(2) امّا باید این را هم بدانید که ممکن است مقصود از سبیل الله اطاعت از او و دین او باشد، و پوشیده نیست که ولایت از مهم ترین ارکان آن است. در متون زیارتی و غیر آن می بینیم که اینگونه به ائمه علیهم السلام خطاب می شود: «شما مجاهدان در راه خدا هستید»، و احتمال دارد در اینجا هم با اندک تکلّفی آن را به آن چه گذشت تأویل نماییم. همچنین خوب است بدانید که سبیل در بعضی آیات غالبا به حجّت و برهان و امثال آن تفسیر شده است، از جمله در توضیح ماده «تفریق»(3) روایاتی خواهد آمد که می گوید «سبیلی یعنی حجت و حرجی علیه شیعیان نیست.» در روایتی آمده که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَ لَنْ یَجْعَلَ اللَّهُ لِلْکافِرینَ عَلَی الْمؤمنین سَبیلا»(4) [و خداوند هرگز بر (زیان) مؤمنان برای کافران راه (تسلطی) قرار نداده است] فرمود: یعنی هر چند ممکن است با قدرت و زور بر آنها غلبه نمایند اما در حجّت و برهان راهی برای غلبه بر آنها ندارند. در توضیح «ایمان» هم روایاتی آوردیم مبنی بر اینکه مقصود خداوند در آیه «یُریدُونَ أَنْ یَتَّخِذُوا بَیْنَ ذلِکَ سَبیلا»(5) [و می خواهند میان این (دو) راهی برای خود اختیار کنند] کسانی است که می خواهند فقط از رسول خدا صلی الله علیه و آله اطاعت کنند و اطاعتی از علی علیه السلام نداشته باشند. در توضیح «ابن» هم گذشت که «ابن سبیل» به آن بزرگواران تأویل می گردد، و دلیل آن روایتی است از کنزالفوائد و دیگر منابع که از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ من أهل القری فلله و للرسول و لذی القربی و الیتامی وَ الْمَساکینِ وَ ابْنِ السَّبیل »(6) [آنچه خدا از دارایی ساکنان آن قریه ها عاید پیامبرش گردانید، از آنِ خدا

1- [1] - حجر/76.
2- [2] - تفسیر قمی، ج1، ص379.
3- [3] - در متن چنین است، و صحیح آن: «فریق» است..
4- [4] - نساء/141.
5- [5] - نساء/150.
6- [6] - حشر/7.

و از آنِ پیامبر (او) و متعلق به خویشاوندان نزدیک (وی) و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است] روایت کرده که فرمود: این آیه مخصوص ما است و در شأن ما نازل گردیده، مساکین، ما هستیم که همیشه فقیر و مسکین رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشیم، ابناء سبیل هم، ما هستیم که هیچ راهی جز به وسیله ما شناخته نمی شود، و «امر» کاملا از آن ماست. خواننده محترم، ضمن تأمّل در این مطلب، آن چه را در توضیح «ابن» گذشت که می توان ابن سبیل را به شیعه تأویل کرد، مدّ نظر داشته باشید، از این جهت که آنها فرزندان ائمه ای هستند که همانا سبیل می باشند. در این مقام تا همین اندازه برای ما آشکار و معلوم گردید، و عالم و هدایتگر فقط خداوند است.

سرابیل: جمع سربال یعنی پیراهن و زره یا هر چیزی که پوشیده می شود. در توضیح «ثیاب» آن را ذکر نمودیم، و در توضیح «لباس» هم مطالبی خواهد آمد که می تواند تأویل این کلمه نیز قرار گیرد، آنها را مدّ نظر داشته باشید.

اسفل: (و سافل): هر معنایی که برای عالی (بلندمرتبه) بشود، سافل مخالف آن است. «سفله» مردم پست و رذل را گویند که برایشان مهم نیست چه می گویند و چه به آنها گفته می شود. در سوره فصّلت می فرماید: «لِيَكُونا مِنَ الْأَسْفَلين »(1) [تا زبون شوند] و در سوره تین می فرماید: «...أَسْفَلَ سافِلين»(2) و امثال آن که در سایر سوره ها آمده. در توضیح «عالی» خواهیم گفت که مراد از «عالین» و امثال آن، ائمه علیهم السلام هستند، پس اشکالی ندارد که مراد از «سافلین» و «اسفلین» و امثال آن، دشمنان ایشان باشند، و بی شک آنها جزء «سفله» هستند. حتی در تفسیر سفله آمده، مقصود از آن افرادی است که مدّعی امامت اند امّا شایستگی و صلاحیت آن را ندارند، پس چنین افرادی در پایین ترین درجات جهنّم هستند.

سلسبیل: نام چشمه ای است در بهشت. و چون آبی گوارا و روان است، سلسبیل نام گرفته. در توضیح «سبیل» گفته شد که تأویل آن ائمه علیهم السلام

1- [1] - فصلت/29.

2- [2] - تين/5.

هستند، و دلیل و توضیح آن در «یمین» که در یک موضع از سوره دهر (انسان) است خواهد آمد.

سلسله: (به صورت مفرد و جمع) اصل آن پیوسته کردن چیزی است به طوری که ادامه پیدا کند، غالباً در عرف بر زنجیر آهنین اطلاق می شود که اسرا را با آن می بندند و در گردنشان قرار می دهند. و مؤلف آن را به چیزی نزدیک به تأویل اغلال آورده است. و خداوند آگاه است.

اسماعیل: دو نفر به نام اسماعیل در قرآن ذکر شده اند: یکی اسماعیل بن ابراهیم خلیل علیه السلام جدّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و بانی کعبه و تعمیرکننده مکه مشرّفه، که همان اسماعیل ذبیح است. ماجرای ذبح او و خلاصی او از ذبح به برکت این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در صلب وی و از نسل اویند. و اینکه حسین علیه السلام هم در این امّت، ذبیح الله است و فدیه رهایی اسماعیل شد و شباهت علی علیه السلام در این امّت به اسماعیل علیه السلام به دلیل رضایت دادنش به فدا و ذبح در لیله المبیت که جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید. همه این ماجراها در سوره صافات خواهد آمد.

دوم اسماعیل بن حِزقیل که خداوند در سوره مریم علیها السلام از او یاد فرموده، و او را «صادق الوعد» توصیف کرده است.

در آنجا خواهیم گفت که وی به خاطر وعده ای که با یک نفر گذاشته بود، یک سال سر قرار منتظر وی ماند، و در آنجا نیز خواهیم آورد که چنین کاری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم صادر گردید.

همچنین در آنجا خواهیم آورد که اسماعیل علیه السلام گرفتار قومش شد و او را گرفته و پوست سر و صورتش را کندند. فرشته ای نزد او آمد و گفت: هر دستوری بدهی من برایت انجام می دهم! اسماعیل فرمود: من به حسین بن علی علیه السلام اقتدا کرده ام. در توضیح «عین» هم خواهد آمد.

سنبل: در قاموس سُنبله _ به ضم سین _ مفردِ سنابل الزرع (خوشه های گیاهی) آمده است.

در تفسیر عیاشی از مفضّل روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ»(1) [همانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند] سؤال کردم، فرمود: بذر (حبّه) فاطمه علیها السلام ، و هفت خوشه، هفت نفر از فرزندانش هستند که هفتمینشان قائم علیه السلام باشد. گفتم: حسن علیه السلام چه؟ فرمود: حسن علیه السلام امامی است که اطاعت او از جانب خداوند واجب گردیده، اما از خوشه ها نیست. اولین آنها حسین علیه السلام و آخرشان قائم علیه السلام است. گفتم: پس تأویل اینکه خداوند فرموده «فی كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّه»(2) چیست؟ فرمود: از نسل هر کدامشان یکصد نفر در کوفه به دنیا می آید، و این فقط شامل این هفت نفر است.(3) (ادامه روایت).

در توضیح «سبع»، توجیه این روایت گذشت، به آنجا مراجعه کنید.

تسویل: منظور، کلمات هم ریشه آن است. مثل سوّل و امثال آن. اصل تسویل، تزیین کردن باطل به صورت حق است، و مهمترین مصداق آن برنامه ای بود که در سقیفه پیاده کردند، در آن بیندیش.

سیل: آب بسیار و روان را گویند. وقتی آب جاری شود، می گویند «سال الماء سیلا». در توضیح «ماء» تأویل آن خواهد آمد. در سوره رعد «السیل» و در سوره سبأ «سیل العرم»(4) وارد شده است.

سقیم: از «سقم» و به معنای بیماری است، می توان آن را مثل تأویل «مریض» _ که خواهد آمد _ تأویل نمود.

سلیمان: همان پیامبر مشهور است که حالات ایشان در سوره نمل و سایر سوره ها خواهد آمد. در آنجا خواهیم گفت که آن چه از او صادر شد از ائمه علیهم السلام ما هم صادر گردید و قائم علیه السلام علناً به سلطنتی بیشتر از او دست

1- [1] - بقره/261.
2- [2] - بقره/261.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج1، ص167.
4- [4] - سبا/16.

خواهد یافت، و هر چه سلیمان علیه السلام داشت، برای قائم علیه السلام هم خواهد بود. حتّی خواهیم گفت که خداوند به علت توسّل سلیمان علیه السلام به اهل بیت، آن عطاها را به وی فرمود، و همه امامان، زبان پرندگان را می دانستند و ابر و باد برایشان مسخّر بود، و همچنین خاتم سلیمان علیه السلام و دیگر آثار پیامبران همگی نزد ایشان است.

سُلّم: (به ضمّ سین و تشدید لام): پله و نردبان را گویند. در توضیح «معارج» تأویلی خواهیم آورد که می توان «سلّم» را به همان تأویل برد.

سلم: (و سَلَم، سلام، تسلیم، اسلام، مسلمون و هرچه معنای آن را می رساند. مثل «الذین أسلموا» و «المسلمات» و «من أسلم» و امثال آن که متعلق به تسلیم و اسلام و سلامت است): اصل معنا در همگی گردن نهادن، فرمانبری و ترک مخالفت و اذیت است. وقتی کسی کاملاً مطیع و فرمانبردار می شود، می گویند «اَسلَمَ» یا «استَسلَم» یا «هو سَلَم» یا «سِلمْ» (به کسر سین و سکون لام). «اُدخلوا بسلام» یعنی با سلامت و امنیت از آفات وارد شوید. می گویند «الجنّه دارالسلام» (بهشت خانه سلام است) چون هر کس وارد آن شود از عذاب و سایر بلایا رهایی می یابد. در روایات _ چنان چه در سوره شعرا خواهد آمد _ «قلب سلیم»، تفسیر به کسی شده که از شکّ و شرک و حب دنیا در سلامت بماند. خداوند که خود را به «سلاّم» وصف کرده صیغه مبالغه در بری بودنش از کاستی ها و نقائص، یا مبالغه در سلامت و امنیت دادنش می باشد.

در معانی الاخبار به روایت از امام صادق علیه السلام در توضیح آیه «وَاللَّهُ یَدْعُو إِلی دارِالسَّلام »(1) [و خدا به فرمان خود (شما را) به سوی بهشت و آمرزش می خواند] می گوید: سلام، خداوند است و سرایی که خلق کرده، بهشت است، پس در آن بیندیش. و سلام و تسیلم یکی است، می گویند: «سلّمتُ سَلاما و تسلیما» [تسلیم شدم]، همچنین می گویند: «أَسْلَمْتُ وَجْهِیَ لِلّهِ»(2) [من خود را تسلیم خدا

1- [1] - یونس/25.
2- [2] - آل عمران/20.

نموده ام] وجه و روی خود را تسلیم خداوند کردم، یعنی عبادتم را خالصانه برای او قرار دادم و اوامر و نواهی او را اطاعت نمودم. به همین دلیل این دین را «اسلام» نامیده اند. خلاصه اینکه همگی به «تسلیم» و «سلامت» مربوط است.

البته واضح است که تسلیم نسبت به خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و «سلامت» از عذاب و شرک و شک تنها به قبول ولایت و اطاعت ائمه علیهم السلام محقّق خواهد شد. تسلیم نسبت به آنها، عین تسلیم نسبت به خداوند سبحان است، و از این طریق «اسلام» حاصل می گردد و فرد مستحق سلام و سلامت می شود. بنابراین همانطور که در گفتار های پیشین به خصوص در باب سوم از فصل دومِ گفتار اول و در دو باب آخر از فصل اولِ این گفتار (گفتار سوم) گذشت، کسی که ولایت ائمه علیهم السلام را نپذیرفته، مسلمان نیست. هرچند به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله اقرار کند. و به همین لحاظ در روایاتی «مسلّمین» را به آن بزرگواران و شیعیانشان تأویل کرده اند، زیرا شیعیان، تسلیم فضائل و ولایت آنها شده اند. در روایت آمده است که تأویل سلام، سلَم، اسلام، تسلیم و امثال آن، پذیرش ولایت و تسلیم در برابر آن است، و حتّی گفته شده که تسلیم در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق تسلیم در برابر وصیّ اش علی علیه السلام محقّق می گردد. همچنین روایت شده که تأویل «رجل سلم» در آیه «وَ رَجُلاً سَلَماً لِرَجُل»(1) [و مردی که تنها تسلیم یک نفر است] علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان است، زیرا آنها نسبت به تمامی فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله تسلیم شدند.

در کافی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت شده که در توضیح آیه «وَ مَنْ یُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَی اللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِن»(2) [و هر کس خود را در حالی که نیکوکار باشد تسلیم خدا کند] فرمود: در شأن علی علیه السلام نازل گردیده، او اولین کسی بود که مسلمان شد و وجه خود را برای خداوند خالص گردانید و او محسن است یعنی مؤمن مطیع (ادامه روایت).

1- [1] - زمر/29.
2- [2] - لقمان/22.

امثال این روایت بسیار است، از جمله در تفسیر این آیه از سوره ذاریات «فَما وَجَدْنا فیها غَیْرَ بَیْتٍ مِنَ الْمُسْلِمین»(1) [ولی در آنجا جز یک خانه از فرمانبران (خدا بیشتر) نیافتیم] و دیگر آیات خواهیم آورد که در احتجاج از علی علیه السلام در توضیح جمله «وَ اشْهَدوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»(2) [و گواه باش که ما تسلیم (او) هستیم] روایت کرده که فرمود: مسلمان شدیم یعنی فضائل اهل فضل را پذیرفتیم و نسبت به امر پروردگارمان تکبّر نورزیدیم. (ادامه روایت).

در توضیح «دین» دلایلی بر اینکه تأویل «مسلمین»، پذیرندگان ولایت علی علیه السلام است، آوردیم که تأویل «مسلمات» هم از آن معلوم می گردد. در روایت تطهیر نیز دلیل اینکه خداوند تا وقتی شخص به ائمه علیهم السلام ایمان نیاورده، طهارت قلب به او نمی دهد، و تنها در این صورت او را از عذاب و دیگر بلایا حفظ می فرماید، خواهد آمد. در فصل سوم از گفتار دوم هم در حدیث زندیق دلیل آوردیم بر اینکه تأویل تسلیم در «وَ سَلِّمُوا تَسْلیما»(3) تسلیم در برابر کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله او را وصی خود قرار داده و فضل و عهدش (پیمانش) را به او سپرده است.

در تفسیر فرات بن ابراهیم از ابوهاشم روایت می کند که گفت: در مسجد الحرام خدمت امام باقر علیه السلام نشسته بودم که والی جهت ایراد خطبه جمعه بالای منبر رفت. وقتی گفت «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ وَ سَلِّمُوا تَسْلیما»(4) [خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند بر او درود فرستید] امام به من فرمود: ابوهاشم، خودش هم نمی داند چه می خواند، خدای تعالی فرموده: و در برابر ولایت علی علیه السلام تسلیم کامل شوید.

و در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام در توضیح آیه «ثُمَّ لا یَجِدُوا فی

1- [1] - ذاریات/36.
2- [2] - آل عمران/64.
3- [3] - احزاب/56.
4- [4] - احزاب/56.

أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْليما»(1) [سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی (و تردید) نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند] فرمود: یعنی تسلیمِ ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام شوند، و مقصود از «حکمی که کرده ای»، ولایت علی علیه السلام است.

و در احتجاج از علی علیه السلام نقل کرده که پیرامون آیه مذکور، فرمود: منافقان در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله شهادتین می گفتند اما عهد آن حضرت نسبت به احکام دین و برهان های نبوت را که با وصیّش عهد بسته بود، رد می کردند و در دل از آن کراهت داشتند و در خفا و در صورت امکان، عهد آن حضرت را نقض می کردند. خداوند هم این آیه را نازل فرمود: «فَلا وَ رَبِّکَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوکَ فيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فى أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْليما»(2) [ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند مگر آن که تو را در مورد آن چه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی (و تردید) نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند]

در مناقب از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در توضیح آیه «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلام »(3) فرمود: یعنی تسلیم در برابر ولایت علی علیه السلام.(4)و در تفسیر عیاشی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در توضیح آیه «وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها»(5) [و اگر به صلح گراییدند تو (نیز) بدان گرای و بر خدا توکّل نما که او شنوای داناست] فرمود: «سَلَم» یعنی پذیرفتن امر ما.(6)

در مناقب از شریک و جابر و غیر آنها روایت شده که در توضیح آیه «ادْخُلُوا

1- [1] - نساء/65.
2- [2] - نساء/65.
3- [3] - آل عمران/19.
4- [4] - مناقب، ج 3 ،ص 114.
5- [5] - انفال/61.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 71.

فِی السِّلْمِ کَافَّه»(1) [همگی به اطاعت [خدا] درآیید] گفتند: یعنی در ولایت علی علیه السلام.

از امام باقر علیه السلام نیز مثل آن روایت شده. قمی هم در تفسیر خود شبیه آن را از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «سِلم» که خداوند دستور به ورود در آن داده، آل محمد هستند.

در تفسیر امام چنین آمده: این آیه یعنی همگی با سلم و مسالمت وارد دین اسلام شوید، آن را بپذیرید و به آن عمل کنید، و مانند کسی که بعضی از آن را قبول کرده و بعضی را نپذیرفته نباشید، که از جمله آن، قبول ولایت علی علیه السلام است.

در امالی و کتب دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: سِلمِ علی سِلمِ خداست. (ادامه روایت). و در معانی الاخبار از امام باقر علیه السلام و ایشان از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: در قرآن بعضی اسم ها مخصوص من است، آنگاه فرمود: سَلَمِ رسول خدا صلی الله علیه و آله در آیه «وَ رَجُلاً سَلَماً لِرَجُل »(2) [مردی است که چند خواجه ناسازگار در (مالکیت) او شرکت دارند] من هستم، منم کسی که فقط تسلیم رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود: مقصودی از مردی که حقیقتاً سالم است، علی علیه السلام و شیعیان او هستند. در روایت دیگری فرمود: این (که خداوند در آیه مثَل زده) مثَل ما است. امّا بدان که از مطالب یاد شده، تأویل سلام به تسلیم مذکور استفاده می شود، زیرا _ همانطور که در تفسیر عبارت «سُبُلَ السَّلام» و غیر آن در سوره مائده خواهد آمد _ در آن سلامت از عذاب خدا و کفر و... است. و چه بسا روایت منقول در تفسیر فرات از همین قبیل باشد که از امام صادق علیه السلام روایت می کند: آن حضرت آیه چهارم و پنجم سوره قدر را این گونه می خواندند: «بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ أَمْر

1- [1] - بقره/208.
2- [2] - زمر/29.

سَلام »(1) یعنی در هر امری سلام بر محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام. و در تأیید آن مطالبی است که در توضیح «تحیه» گفتیم. خلاصه اینکه «سلام» در چنین جاهایی، مانند «تَحِیَّةً وَ سَلاما»، سلامت و امان از عذاب و نقائص و آفات می باشد، و معلوم است که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و دوستان و پیروانشان، مصداق کامل آن بوده و قابلیت همه اینها را دارند، زیرا سبب صدق آن اطاعت است. پس دریاب.

و بدان که «سلم» در بعضی آیات به معنای سلامت دنیوی است و دو وجه لطیف دارد که می توان برخی مواضع را بدان تأویل کرد: یکی روایتی است که در کافی از داوود رقّی آورده که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله به چه معناست؟ فرمود: وقتی خداوند عز و جل، پیامبر، وصی و دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان را خلق فرمود و از آنها عهد گرفت، به آنها وعده داد که زمین مبارک، حرم و امنیت را تسلیم آنها فرماید، و «بیت معمور»(2) را برایشان پایین آورد، و «سقف مرفوع»(3) را به آنها نشان دهد، و از دشمنان راحتشان سازد، و هر چه را در زمین است، بدون خصومت و درگیری با دشمنان تسلیم آنها کند، و هرچه که دوست داشته باشند برایشان فراهم گردد. (ادامه روایت).

دوم، روایتی در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام است که روایت شده آن حضرت در توضیح آیه «فَسَلامٌ لَکَ مِنْ أَصْحابِ الْیَمین»(4) [از یاران راست بر تو سلام باد] فرمود: یعنی تو از جانب شیعیان در سلامت هستی و آنها فرزندانت را نمی کُشند. در توضیح «لیل» هم روایتی با همین مضمون خواهد آمد. در مورد آن بیندیش.

1- [1] - قدر/4و5.
2- [2] - طور/ 4.
3- [3] - طور/ 5.
4- [4] - واقعه/91.

سَموم: باد گرم و داغی را گویند که به همراه آتش می وزد و سمّی کشنده و مهلک دارد. در تفسیر قمی ذیل آیه «وَ أَصْحابُ الشِّمالِ ما أَصْحابُ الشِّمالِ * فی سَمُومٍ وَ حَمیمٍ * وَ ظِلٍّ مِنْ یَحْمُوم(1)» [و یاران چپ، کدامند یاران چپ * در (میان) باد گرم و آب داغ * و سایه ای از دود تار] می گوید: شمال، دشمنان آل محمد و یاران و دوستداران آنها هستند. سموم نوعی آتش است، و حمیم آب داغ شده را گویند. و «ظل من یحموم» سایه ای است با حرارت زیاد.(2)

در توضیح «نار» خواهد آمد که همان تأویل قابل ذکر برای سموم در مورد نار هم صدق می کند، پس اندیشه کن.

سیما (و مسوّم): در قاموس و دیگر کتب «سُومه» _ به ضم سین _ هم آمده. «سمه» و «سمائه» (به مد و قصر خوانده می شود) به معنای علامت است. «سَوّمَ الفرسَ» یعنی بر اسب علامت (داغ) گذاشت. در توضیح «صفت» مفهوم آن خواهد آمد، بعلاوه که در «ختم» هم گفته شد که می توان «سماء» و هرچه از خانواده «تسویم» است را به تشیّع و عدم آن، و نور ایمان و ظلمت نفاق که در پیشانی انسان نمایان است، و نیز به هرچه خداوند به عنوان علامتی بر ایمان و نفاق قرار داده، تأویل کرد. شاهدِ این گفتار تفسیری است که برای سیمای زرد و وخامت حال مؤمن بیان کردیم. در حدیث آمده که در پیشانی مؤمن علامت سجده، و مانند آن هم در مورد سیمای اهل آتش گفته شده که چهره شان (سیمایشان) سیاه و چشم هایشان کبود است و امثال آن.

تأیید آن، روایتی است که در توضیح «اُذُن» ذکر گردید و دلالت داشت بر اینکه خدای تعالی ایمان را بر همه اعضا و جوارح انسان _ که صورت هم از جمله آنها می باشد _ واجب فرموده است. به علاوه در توضیح «متوسّمین» خواهیم گفت که تأویل آن ائمه اطهار علیهم السلام هستند، زیرا سیما و علامت تک تک افراد را به خوبی می شناسند. در تفسیر سوره قلم خواهیم گفت که تأویل «سَنَسِمُهُ عَلَی

1- [1] - واقعه/ 43.
2- [2] - تفسیر قمی، ج2، ص327.

الْخُرْطُوم »(1) [زودا که بر بینی اش داغ نهیم (و رسوایش کنیم)] همان علامت و داغی است که در هنگام رجعت «دابه الارض» بر صورت دشمنان می گذارد. و در معانی الاخبار از امام رضا علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «بسم الله» فرمود: یعنی نشان می کنم بر نفس خود «سمه»ای از سمات ذات خداوند عز و جل را که همان عبادت است. به آن حضرت گفتند: «سمه» چیست؟ فرمود: علامت. برای درک مطلب در آن تأمل کنید.

سجن (و سجین): در سوره یوسف «سجنه» زیاد آمده و معنای آن حبسی است که برای عذاب و شکنجه باشد. همان طور که در سوره شعرا در خطاب فرعون به موسی علیه السلام چنین آمده: «لَأَجْعَلَنَّکَ مِنَ الْمَسْجُونین»(2) [قطعاً تو را از (جمله) زندانیان خواهم ساخت] و در سوره یوسف علیه السلام هم خواهد آمد که آن حضرت در زندان به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام توسل جست و خداوند نجاتش داد. و در تفسیر سوره شعرا روایتی مبنی بر اینکه مانند این گفتار از فرعون این امّت هم صادر شده، ذکر خواهد گردید.

امّا «سجّین» که در سوره مطففین آمده یا نام وادیی در جهنم یا طبقه ای از طبقات زیرین زمین، و یا اینکه «فعّیل» و از ریشه «سجن» و به معنی حبس و زندانی کردن است.

براساس هر کدام از این معانی _ چنان چه در توضیح «بحور» و «طین» هم خواهیم آورد _ آنها دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت هستند، که این معنا از مقابله «سجین» با «علّیین» فهمیده می شود. در آن تأمل کن و غافل نباش که می توان آن را به دشمنی اهل بیت تأویل نمود، همانطور که تأویل عباراتِ هم معنای آتش هم همان است. خداوند بهتر می داند.

سفینه: همان کشتی است، و در مجالس مفید و غیر آن از علی علیه السلام روایت کرده که ضمن حدیثی فرمود: به خدا قسم ما در این امّت مثل کشتی نوح علیه السلام و باب «حطه» بنی اسرائیل هستیم. (ادامه روایت). و حدیث پیامبر صلی

1- [1] - قلم/16.
2- [2] - شعراء/29.

الله علیه و آله که فرمود: اهل بیت من مثل کشتی نوحند، متواتر است. و در بعضی زیارات می خوانیم: «شهادت می دهم که شما کشتی نجاتید». در توضیح «مصباح» و «فُلک» تأیید آن خواهد آمد، بعلاوه تأییدهایی که در توضیح «جاریه» گفته شد. بنابراین می توان سفینه را به همان تأویل ها برد. تدبّر نما و این را در نظر داشته باش که احتمال دارد تأویل آن _ در بعضی موارد مناسب _ به علمای شیعه، راویان روایات ائمه علیهم السلام و اصحاب کامل و هدایتگر آنها هم صحیح باشد، چه، آنها در حمل و نقل احکام و روایات برای مردم مانند کشتی هستند و مردم از آنها منفعت می برند، و هر کس به آنها تمسّک جوید از غرق شدن در دریای گمراهی نجات می یابد. البته همین دلیل ها برای توجیه تأویل «سفینه» به ائمه علیهم السلام نیز به کار می آید.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که به زراره بن اَعیَن فرمود: تو برترین ناخدای کشتی از آن دریای پرآب هستی، یعنی _ همان طور که از حدیث دیگری معلوم می شود _ دریای هدایت.

در کافی از فیض بن مختار روایت کرده که امام صادق علیه السلام وقتی امامت امام کاظم علیه السلام را اعلام کرد به شیعیان فرمود: شما کشتی هستید و او ناخدای کشتی. تأمّل کن.

سکینه: بر وزن فَعیله و از سکون و طمأنینه است. و در سوره بقره «فیهِ سَکینَهٌ مِنْ رَبِّکُم »(1) [در آن آرامش خاطری از جانب پروردگارتان] یعنی چیزی که به آن آرامش و سکون بگیرید، یعنی چیزی که موجب وقار شما می شود نه اینکه شما را متوقف کند و از حرکت باز دارد. از امام رضا علیه السلام روایت شده که در تفسیر آیه «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَکینَتَه »(2) فرمود: سکینه، بادی از بهشت است که صورتی مثل صورت انسان دارد، بوی آن از مشک خوشبوتر است و با پیامبران می باشد.

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: سکینه همان ایمان است. و در روایت دیگری فرمود: ولایت است. در بعضی زیارات می خوانیم: «أنتم

1- [1] - بقره/248.

2- [2] - توبه/26.

الذین أوتد الیکم تابوت السکینه» [شما همان کسانی هستید که مایه استحکام صندوق آرامش اید] که در توضیح «تابوت» به مقدار کافی توضیح داده شد. و چه بسا بعد از تدبّر در آن چه اینجا گفتیم و مطالبی که در توضیح واژه بعدی یعنی «مسکین» از تفسیر امام علیه السلام خواهیم آورد و استنباط های دیگران، بتوان تأویل مناسبی برای بعضی کلمات قرآنی که متضمّن معنای «سکون» و امثال هستند بیابیم. از این تدبّر غافل نشو.

مسکین: (مفرد و جمع) بنا بر مشهور، شخص بی چیز را گویند، ولی فقیر کسی است که چیزی دارد که او را سر پا نگه دارد. کفعمی می گوید: مسکین یعنی متواضعی (فروافتاده، فروتن) که جبّار و متکبّر نیست. گوید: این قول معصوم علیه السلام هم که فرمود: «اللهم احشرنی مسکیناً» (خداوندا مرا مسکین محشور بفرما) نیز به همین معناست، و این همان چیزی است که از «اهل استکانت» قصد می شود، زیرا «استکانت» به معنای تواضع و خضوع و ذلت (فروافتادگی) است. و چنان چه در «سبیل» گذشت و در «طعام» هم خواهد آمد که تأویل مساکین، ائمه علیهم السلام هستند. و مؤیّد آن، تأویلی است که در تفسیر «أوْ مِسْکیناً ذا مَتْرَبَه»(1) [یا بینوایی خاک نشین] خواهیم آورد به اینکه _ همانطور که در «تراب» هم گذشت _ تأویل «مسکین»، علی علیه السلام است.

در تفسیر امام عسکری علیه السلام روایتی آمده که می توان از آن استدلال کرد مسکین همان شیعیان مستضعف هستند و بخشش و اطعام به آنها آموزش علم و رها سازی آنها از دست دشمنان ناصبی شان است. امام علیه السلام می فرماید: دوستان محمد و آل او مساکینی هستند که مواسات و دلداری با آنها از اطعام به فقرا بهتر است، آنها کسانی هستند که اعضا و جوارحشان بی حرکت و ناتوان گشته و توان مقابله با دشمنان خدا را ندارند، دشمنانی که این دوستان را به خاطر دینشان حقیر می شمارند و امیدهایشان را به باد تمسخر و استهزا می گیرند، آگاه باشید، هر کس آنها را با فقه و فهم تقویت کند و به آنها علم بیاموزد تا مسکنتشان زائل گردد، با این کار یکی از حقوق الهی را که بر عهده زبان پیامبر بوده ادا کرده است. (ادامه روایت).

1- [1] - بلد/16.

آنگاه روایاتی در فضل این کار نقل کرده که به صراحت همین تأویل را می رساند.

و بدان که می توان مسکین را به همان معنای ظاهری اش تفسیر کرد یعنی شیعیان بی چیز و فقیر. در این معنا تأمّل کن. و از تأویل «اهل استکانت» به شیعیان و «استکانت» به اطاعت ائمه علیهم السلام و خضوع برای آنها و امثال آن، غافل مشو.

سن: همان دندان است که در سوره مائده آمده، و چه بسا بتوان مطالبی که در توضیح «اُذُن» و دیگر اعضای بدن گفته شد در مورد «سن» هم پذیرفت.

سُنّه (و سُنن): طریقه و روش را گویند. در باب دوم از فصل دوم گفتار اول روایتی از صاحب کشّاف از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شد که فرمود: اهل سنّت و جماعت کسی است که با دوستی آل محمد بمیرد. در معانی الاخبار روایت کرده که مردی از علی علیه السلام در مورد سنّت و بدعت سؤال کرد. حضرت فرمود: سنّت، آن چیزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وضع کرد، و بدعت چیزی است که بعد از او به وجود آمد.(1)

و روایات دیگری دلالت دارند بر اینکه، از سنّت های خدا و انبیاء، برپایی و نهادن وصی و رسول صلی الله علیه و آله است، مانند روایتی در مناقب از امام صادق علیه السلام که در تفسیر آیه «سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنا قَبْلَکَ مِنْ رُسُلِنا وَ لا تَجِدُ لِسُنَّتِنا تَحْوِیلا»(2) [سنتی که همواره در میان (امت های) فرستادگانی که پیش از تو گسیل داشته ایم (جاری) بوده است و برای سنت (و قانون) ما تغییری نخواهی یافت] فرمود: یکی از سنت ها پذیرفتن و نهادن وصیّ است. بنابراین می توان «سنت خدا و رسول و پیامبران» را به امامت و ولایت ائمه علیهم السلام تأویل نمود که در نتیجه، تأویل بدعت، پذیرش و اطاعت سه خلیفه و امثال آنها می باشد و این همان معنای سنّت اهل باطل است، چنان چه در یکی از زیارت های علی علیه السلام می خوانیم: شهادت می دهم که دشمنان تو بر سنت های باطل و کور بودند. و در زیارتی دیگر: شما سنت خدا هستید که به وسیله آن قضا رانده است.

1- [1] - معانى الاخبار، ص 154.
2- [2] - اسراء/77.

و در زیارت قائم علیه السلام می خوانیم: ای فرزند سنت های مشهور. در آن بیندیش.

سینا (و سینین): نام کوهی است، در توضیح «طور» تأویلش خواهد آمد، از آن غفلت نکن.

مَسنون: لاشه گندیده. از توضیحی که برای «حمأ» آوردیم، تأویل «مسنون» هم فهمیده می شود.

سفاهه (و سفهاء و هر چه بر سَفَه دلالت کند): جهل و نادانی، به کافر نیز سفیه گویند. قبلاً روایاتی را که دلالت بر سفیه بودن دشمنان ائمه علیهم السلام می کرد، ذکر نمودیم، پس سفاهت به معنای عدم تبعیت از ائمه علیهم السلام است، چنان چه در توضیح «رشد» گفتیم که رشد به معنای تبعیت از ائمه علیهم السلام می باشد. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «لاَ یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ»(1) [از دودمانم (چطور) فرمود پیمان من به بیدادگران نمی رسد] فرمود: سفیه نمی تواند امامِ شخصِ متّقی باشد.

و در تفسیر قمی آورده: وقتی قائم علیه السلام ظاهر گردد، خداوند به وسیله او و اصحابش بدعت ها و باطل را می میراند، همان طور که سفیهان حق را میراندند. در تأیید آن تأویلی است که برای «جاهلین» آوردیم، و در تأویل «کفار» هم خواهد آمد، علاوه بر اینکه بدیهی است هیچ سفاهتی بالاتر از انکار امام تعیین شده از طرف خداوند نیست.

اسراء: و هرچه شامل آن و سری باشد که هر دو به معنای حرکت در شب است. در تأویل «سیر» گذشت و در تفسیر «وَ اللَّیْلِ إِذا یَسْر»(2) هم خواهد آمد، و شاید بتوان با ملاحظه آن دو مورد، استفاده کرد که تأویل اسراء حصول علم در حکومت دشمنان و مانند آن است.

سعی: و هر چه شامل آن باشد مثل یسعی و غیره؛ سعی گاهی به معنای راه رفتن با سرعت است، که در این صورت با «الی» متعدّی می شود، و گاهی به معنای

1- [1] - بقره/124.

2- [2] - فجر/4.

عمل با جدیت و اهتمام است که با «لام» متعدی می گردد. همچنین کسی که به سعی وصف می شود، یا آن وصف، خیرٍ و وجود سعی در او ممدوح است، یا شرّ و فساد و مذموم است. ظاهراً اولی را می توان نسبت به ولایت و تبعیت از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تأویل کرد، و دومی را بر خلاف آن، چنان چه سیاق بیشتر آیاتی که دربردارنده «سعی» است، همین می باشد.

سَقی (و کلمات مشتمل بر آن): معنایش (آب دادن و آبیاری) معروف است. در توضیح «ماء» همراه با ذکر احادیث «الماء العذب» روایاتی نیز خواهد آمد که بر تأویل «سَقیُ الماء» به افاده علم (علم آموزی) دلالت دارد. در توضیح «ناقه» نیز دلیل دیگری بر این تأویل خواهیم آورد. البته از مواضعی که «سقی» در معنای ظاهری خود به کار رفته نیز غافل مشو.

سَلوی: در قاموس آورده که «سلوی» پرنده ای است و مفرد آن «سلواه» می باشد. دیگران گفته اند: این کلمه مفرد ندارد، و آن همان پرنده ای است که بر بنی اسرائیل در هنگام سرگردانی [در بیابان] نازل گردید، و چنان چه در سوره بقره و غیر آن خواهد آمد، سلوی پرنده ای خاص بود که خداوند بر آنان انعام فرمود. در توضیح «طائر» و «لحم» و «نعمت» و «من» مطالبی خواهیم آورد که از آنها می توان تأویل سلوی را هم استفاده کرد به طوری که به ولایت و علم مربوط گردد. چنان چه در تفسیر آیات مربوط به آن ذکر خواهیم کرد، پس منتظر باش.

اسماء: و هرچه مشتمل بر «تسمیه» (نامگذاری) است، و آن عبارت است از قرار دادن یک لفظ به ازاء یک شیء تا از دیگران متمایز گردد. اصل آن از «سمه» و به معنای علامت است. اسماء الله مشهورند، و بیشتر علماء بر آنند که جایز نیست بدون دلیل و متن (آیه یا روایت) نامی بر خداوند سبحان اطلاق کرد. در بعضی زیارات می خوانیم: «سلام بر نام رضیِ خداوند». در باب دوم از فصل دومِ گفتار اول حدیث جابر گذشت که مشتمل بر این بود که ائمه علیهم السلام، اسماء حسنای خداوند هستند که خداوند بدون شناخت آنها عملی را از کسی نمی پذیرد. و روایاتی که دال بر اینکه آنها اسم خداوند و اسم اعظم هستند فراوان و مستفیض(1) است. و چه

1- [1] - مستفیض روایتی را گویند که معروف و مشهور است امّا به حدّ تواتر نرسیده. (مترجمان).

بسا استعاره اسم برای آنها از این جهت است که چنان چه اسم دلالت بر مسمّی دارد، ایشان هم دلالت بر (راهنمایی به سوی) خداوند و صفات مقدّس او می کنند، یا از این جهت که توسّل به آنها _ مثل توسل به نام های خداوند _ موجب رسیدن به حاجات است. همچنین در باب دوم از فصل اول گفتیم که خداوند تعالی ائمه علیهم السلام را در کتاب خود نام برده و بهترین و محبوب ترین کنیه ها را برای آنان آورده است، چنان که دشمنانشان را به مبغوض ترین نام ها از نظر خود و بندگان باتقوایش کنیه داده است. بنابراین می توان هرچه مناسب با اسم و تسمیه است یا شامل آن می گردد به همین دو منوال تأویل کرد. تأمل کن و از مواضعی که لازم است بر معنای متعارف حمل شود، و نیز آن چه در «اجل» و معنای «اجل مسمّی» گذشت، غفلت ننما.

سماء: همین آسمانِ معروف است، آن را به خاطر بلندی و بالامرتبه ای اش «سماء» گویند. در علل از علی علیه السلام روایت کرده که از آن حضرت پرسیدند: چرا آسمان را سماء نامید ند؟ فرمود: زیرا آسمان «وَسم الماء» یعنی معدن آب و کان است(1) (ادامه روایت).

در مورد آسمان در بسیاری از آیات، روایت شده که آسمان به پیامبر صلی الله علیه و آله تأویل می شود. در سوره طارق نیز دلایل تأویل آن به علی علیه السلام خواهد آمد. و طارق بن شهاب از علی علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در حدیثی فرمود: آسمانِ سایه افکن. مانند آن در کافی هم از امام رضا علیه السلام روایت شده. و در حدیث دیگری چنین فرموده: او آسمانی است که خلق در علم به سوی او صعود می کنند.

بنابراین می توان آسمان های هفتگانه را به هفت امام که در توضیح «سبع» آمد تأویل کرد، همچنین تأویل آسمان در هر مقامی به مناسبت خود صحیح است، امّا تأویل آن به پیامبر صلی الله علیه و آله بیشتر نقل شده بلکه مناسب تر است. و تناسب این تأویل ها با معنای ظاهری از جهت رتبه بلند معنوی، ظاهر و معلوم می باشد. و بنابر روایت منقول علل، چون ائمه علیهم السلام معدن و کان علم هستند،

1- [1] - علل الشرائع، ج 1، ص 11.

آسمان به آنها تأویل می گردد. و در توضیح «ماء» (آب) خواهیم آورد که به علم تأویل شده، و مؤیّد آن این حدیث است که فرمود: خَلق در علم به سوی او بالا می روند.

اکنون لازم است بعضی روایات را که بر تأویل آسمان به پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره دارد، ذکر نماییم: در اختصاص از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در توضیح آیه «وَ السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوج »(1) فرمود: ابن عباس! آیا فکر می کنی وقتی خداوند به آسمان دارای برج ها قسم می خورد، مقصودش همین آسمان و برج های آن است؟ گفتم: پس چه ای رسول خدا؟ فرمود: آسمان، من هستم و بروج ائمه علیهم السلام دوازده گانه بعد از من که اوّلشان علی و آخرشان مهدی است.(2)

در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَالسَّماءِ ذاتِ الْحُبُک»(3) [سوگند به آسمان مشبک] روایت کرده که فرمود: آسمان، رسول خدا صلی الله علیه و آله و «ذات حبک»، علی علیه السلام است.(4)

مؤلف گوید: در توضیح «حُبُک» دلیل تأویل آن به علی علیه السلام گذشت، و شاید افزودن کلمه «ذات» در این حدیث سهوی از راویان یا ناسخان است، و یا از این جهت است که آن حضرت همراه با رسول خدا به منزله نَفْس واحد هستند و علی علیه السلام هم آسمان است. و خدا آگاه است. در توضیح «ماء» و «میزان» بعضی روایات را در این باب خواهیم آورد. در آنها تأمل کن.

سنه: در توضیح «شهر» دلیل امکان تأویل «سنه» به پیامبر صلی الله علیه و آله _ البته در جایی که تناسب داشته باشد _ خواهد آمد، امّا در بیشتر موارد باید به همان معنای متعارف و ظاهریش تفسیر گردد.

1- [1] - بروج/1.
2- [2] - اختصاص، ص224.
3- [3] - ذاریات/7.
4- [4] - تفسیر قمی، ج2، ص305.

سواء (و هرچه شامل آن است): اصل سواء، عدالت و وسط است. و تسویه، متعادل و مساوی کردن را گویند، لذا بر حالت تساوی و استقامت اطلاق می گردد. دلیل تأویل «صراط سوی» به ولایت در توضیح «صراط» خواهد آمد، و در توضیح «اصحاب» گفتیم که شیعیان، اصحاب صراط سوی هستند. در «مُکِبّ» نیز دلیل اینکه مقصود از آیه «أَفَمَنْ یَمْشی مُکِبًّا عَلی وَجْهِهِ أَهْدی أَمَّنْ یَمْشی سَوِیًّا عَلی صِراطٍ مُسْتَقیم(1)» [پس آیا آن کس که نگونسار راه می پیماید هدایت یافته تر است یا آن کس که ایستاده بر راه راست می رود] سلمان و امثال اویند، ذکر خواهد شد. و از همینجا می توان استفاده کرد که این تأویل در غیر این دو آیه هم که مشتمل بر سواء و استواء باشند یا معنای آن را برسانند _ در صورت تناسب _ صحیح است. تأمّل کن و از ورود آن به معنای تساوی، تسلّط، استقامت، خلقت و امثال آن که به معنای متعارف و ظاهری بازمی گردد، غافل مباش، البته با در نظر داشتن امکان تأویل بعض یا بیشتر آن در آن چه که هدف تأویل است چنان چه بارها گفته شد، پس بیندیش.

سهو: یعنی هرچه شامل آن باشد مانند «ساهون» که در دو سوره ذاریات و ماعون آمده است. چنان چه در توضیح «نسیان» و در تفسیر دو آیه مذکور هم خواهیم گفت، مقصود از آن ترک و غفلت و ضایع کردن می باشد که از صفات دشمنان ائمه علیهم السلام است. پس تأمّل کن.

1- [1] - مُلک/ 22.

شطأ (و شاطئ): «شطأ الزرع» به معنای جوانه گیاه است. تأویل آن در توضیح «زرع» گفته شد. این ماده یک مرتبه و آن هم در سوره فتح آمده است. «شاطئ الوادی» جانب و کناره درّه و وادی را گویند. در توضیح «شجره» نیز می آید و آن هم یک مرتبه و در سوره قصص می باشد.

شیء: معنای ظاهری آن معروف است. در توضیح «رحمت»، دلیل تأویل «شیء» به شیعه در آیه «رَحْمَتی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ»(1) را آوردیم. شاید در جاهای دیگری غیر از این آیه هم _ چنان چه مناسبت داشته باشد _ بتوان به همین تأویل تمسّک کرد. خدا می داند.

مشیّت (مشیئه): یعنی کلماتی که دلالت بر مشیت خداوند، ما شاء الله (آنچه خدا بخواهد) و امثال آن دارد. در توضیح «اراده» مطالب مفصلی گفتیم که بر مشیت و اقسام آن نیز دلالت دارد.

در اینجا لازم است بقیه آن توضیحات را که متقابلاً در مورد اراده هم صدق می کند، بیاوریم: در کتاب «واحده» از طارق بن شهاب روایت کرده که علی علیه السلام ضمن حدیثی فرمود: ائمه علیهم السلام از آل محمد علیهم السلام هستند و قدرت و مشیّت خداوندند. (ادامه روایت). و در زیارت بعضی از امیرالمؤمنین(ع) می خوانیم: ای جایگاه مشیّت خداوند! شاید وجه و دلیل در این دو جمله همان باشد که ان شاء الله در تفسیر آیه «وَ ما تَشاؤُنَ إِلاَّ أَنْ یَشاءَ اللَّه»(2) [و تا خدا نخواهد

1- [1] - اعراف/156.
2- [2] - انسان/30.

(شما) نخواهید خواست] خواهد آمد که خطاب به ائمه علیهم السلام دارد، زیرا قلب های آن بزرگواران ظرف مشیّت خداوند است، پس خواست و مشیّت شان مقارن با خواست و مشیّت خداوند است که در توضیح اراده هم گفته شد. لذا مقصود این است که اگر آنها چیزی بخواهند، خداوند مخالف نیست، یعنی اصلاً آنها چیزی جز آن چه خداوند خواسته نمی خواهند، پس صحیح است که از فرط اطاعت بی کم و کاست خداوند «مشیت الله» و جایگاه مشیّت او شده باشند. و شاید به خاطر این است که آنها سبب ایجاد خلق و اجرای مشیّت در بندگان از هر جهت هستند. در آن تأمّل نما، امّا بدان که این تأویل در بیشتر کلمات قرآن که مشتمل بر مشیت است صدق نمی کند، بلکه سزاوارتر و صحیح تر آن است که بیشتر مواردِ شامل «مشیت» مانند «وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ »(1) [و اگر پروردگار تو می خواست قطعا هر که در زمین است همه آنها یکسر ایمان می آوردند] را تأویل نماییم، که در این آیه می فرماید: خداوند بندگان را به ایمان به خود و پیامبر و اوصیاء مجبور نمی کند تا در نتیجه تکلیف برداشته گردد (ادامه روایت).

و خلاصه اینکه احتمال دارد مقصود در بسیاری از آیات همان باشد که در اراده از مشیّت حتمی گذشت، هرچند به حدّ اجبار نرسد. همچنین از بعضی روایات چنین استفاده می شود که می توان جملاتی چون «من یشاء الله أن یرحمه» یا «یغفر له» و امثال آن که از امور خیر هستند را به شیعه و دوستداران ائمه علیهم السلام تأویل کرد، چنان چه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که در تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ(2)» [مسلما خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می بخشاید] به علی علیه السلام فرمود: مقصود از «من یشاء» شیعیان و دوستداران تو است. (ادامه روایت).

روایات دیگری نیز این حدیث را تأیید می کند، و از آن استفاده می شود که

1- [1] - یونس/99.
2- [2] - نساء/ 48.

مقابل و مخالف آن را به دشمنان ائمه علیهم السلام می توان تأویل کرد. زیرا تقابل واقع شده است و آنها هستند که خداوند خواست آنها را عذاب دهد و غیر آن که هنگام تأمل نمایان می شود. در مورد مشتقات اراده نیز چنین است. تدبّر کن تا جایگاه هر تأویلی را بشناسی.

شراب: وآنچه ازآن مشتق می گردد؛ هر مایعی نوشیدنی را گویند. در روایاتی در تفسیر «شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُه»(1) [آن شهدی که به رنگ های گوناگون است] شراب تأویل به علم شده که رشته های گوناگون دارد. بنابراین می توان سایر مواردی که متضمّن نوشیدنی، نوشیدن و نوشاندن باشد را به همین تأویل برد. مؤید آن همان است که در تأویل «ماء» (آب) به علم گفته شده و نیز روایت جابر در تأویل «قَدْ عَلِمَ کُلُّ أُناسٍ مَشْرَبَهُم »(2) [هر قبیله ای آبشخور خود را می دانست] که در تأویل «عین» خواهد آمد. برخی روایات این باب در سوره نحل خواهد آمد که در یکی از آنها احتمال اینکه مقصود از شراب، ائمه علیهم السلام باشند وجود دارد. تدبّر و اندیشه کن.

در اینجا دو روایت نقل می کنیم که یکی از تفسیر قمی از حریز از امام صادق علیه السلام است. امام در تفسیر «وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْل... »(3) می فرماید: به خدا قسم، زنبور عسل ماییم که خداوند به او وحی کرد: «أَنِ اتَّخِذی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتا»(4) [از پاره ای کوه ها خانه هایی برای خود درست کن] یعنی به ما امر فرمود که از میان عرب، شیعیانی برگزینیم، «وَ مِنَ الشَّجَر» یعنی از عجم، «وَ مِمَّا یَعْرِشُون» یعنی از موالی و آن چه که از دل زنبور خارج می گردد و رنگ های گوناگون دارد «یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُه»(5) [(آنگاه) از درون (شکم) آن شهدی که به

1- [1] - نحل/69.
2- [2] - بقره/60.
3- [3] - نحل/68.
4- [4] - همان.
5- [5] - نحل/13.

رنگ های گوناگون است بیرون می آید] علمی است که از ما به شما می رسد.(1)

و روایت دوم در تفسیر عیاشی از مسعده از امام صادق علیه السلام است که در تفسیر این آیه فرمود: نحل (زنبور عسل) ائمه علیهم السلام هستند، کوه ها عرب، درختان موالی آزاد شده، و «مما یعرشون» یعنی فرزندان و بردگانی که آزاد نشده اند ولی دوستدار خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام هستند. و شراب رنگارنگ رشته های علمی ای است که گاهی ائمه علیهم السلام به شیعیانشان می آموزند. و «فیه شفاء للناس» یعنی شفای شیعیان در علم است، و مقصود از «الناس» شیعیان و غیر شیعیان اند، که خداوند آنها را بهتر می شناسد. آنگاه امام علیه السلام فرمود: اگر مقصود از «شراب» همین عسل می بود، هیچ مریضی از آن نمی نوشید، مگر اینکه شفا می یافت، زیرا در کلام خدای تعالی خُلف وعده وجود ندارد، بلکه شفاء در علم قرآن است، زیرا خداوند می فرماید: «وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمؤمنین»(2) (3) [و ما آن چه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می کنیم] تأمل کن و از اینکه بتوان استنباط کرد که نوشیدنی های مذموم به علوم دشمنان ائمه علیهم السلام و دوستی شان تأویل می گردد و غیر آن _ که در «ماء» خواهد آمد _ غافل مشو.

شعیب: پیامبرِ مبعوث بر اهل «آیکه» و ساکنان «مَدیَن» که از روستاهای شام است. به خاطر حسن برخوردی که با قومش داشته به او «خطیب پیامبران» می گویند. کلیه حالات او در سوره های اعراف و قصص آمده. ایشان بوده که عصای خود را به موسی علیه السلام داد و دخترش را به ازدواج او درآورد و به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله متوسل می شد و _ چنان چه در جای خود بیان خواهد شد _ امّت خود را به این کار (توسل) دعوت می نمود. تدبّر و اندیشه کن.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 389.
2- [2] - اسراء/82.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2 ،ص 285.

شهاب: (و شهب) هر چیزی که بسوزد و نورافکنی کند. لذا بر هر چیزی که مانند ستاره ای روشن فرود می آید، اطلاق می گردد. در زیارت امیرالمؤمنین(ع) و غیر آن می بینیم که آن حضرت را «شهاب ثاقب» خوانده اند. در زیارت حضرت قائم علیه السلام می خوانیم: «یابن الشُهُب الثاقبه» (ای فرزند ستاره های درخشان) بنابراین می توان هرجا که در قرآن «شهاب» و «شهب» آمده _ در صورت تناسب _ به ائمه، امام، حضرت قائم علیه السلام یا به امیرالمؤمنین علیه السلام تأویل کرد. در سوره نجم روایاتی دال بر تأویل «نجم ثاقب» به پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد، و چه بسا تأویل شهاب هم به آن حضرت _ همان طور که پیداست _ صحیح باشد. خدا می داند.

اشتات: شتی الشتات یعنی تفرّق. زمانی می گویند: «شتّ الامر» که کار متفرّق و پراکنده شده باشد. اسم آن «شتات» است، «قوم شتّی» یعنی قوم پراکنده. هروی گوید: مفردِ اشتات، شت است. قمی هم در تفسیر خود ذیل «یَوْمَئِذٍ یَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتاتا»(1) گوید: یعنی مؤمنین، کفّار و منافقان بر حسب اعمالشان به صورت متفرق و جدا جدا می آیند.(2) بیندیش و از اینکه بتوان این تأویل را در موارد مناسب برای اشتات و شتی به کار برد غافل مشو.

شُح: و اشحّه. در قاموس «شح» (با سه حرکت شین) به معنای بخل و حرص آمده است. می گویند: «هو شحیح، قوم شحاح و اشحّه و اشحّاء.» در توضیح «بخل» استدلال بر صحّت تأویل بخیل به دشمنان ائمه علیهم السلام گذشت که از رساندن حق به اهلش بخل ورزیدند. شح و شحیح نیز _ چنان چه گذشت _ همینطور است، چون شح و بخل از نظر معنی یکی هستند، بلکه شحّ و شحیح از بخل و بخیل شدیدتر است. در روایت آمده که شح و ایمان در قلب انسان مسلمان جمع نمی شوند. و روایات در مذمت انسان شحیح خیلی فراوان است، حتّی روایت شده که: شحیح از بخیل بدتر است، زیرا بخیل نسبت به آن چه خودش دارد بخل

1- [1] - زلزله/6.
2- [2] - تفسیر قمی، ج2، ص434.

می ورزد، امّا شحیح نسبت به آن چه مردم دارند هم بخل می کند. پس شکی نیست که دشمنان ائمه علیهم السلام شحیح هستند، زیرا نه تنها خودشان ولایت را نمی پذیرند بلکه راضی نمی شوند مردم هم آن را بپذیرند. خداوند در سوره احزاب می فرماید: «أَشِحَّةً عَلَیْکُمْ ... أَشِحَّةً عَلَی الْخَیْر»(1) [بر شما بخیلانند... بر مال حریصند] و ما در «احزاب» گفتیم که تأویل آن بنی امیه و امثال آنها هستند، و تأویل خیر، ولایت و امام است، که همگی مؤید تأویل شح می باشد. بیندیش.

شرح: و هر آن چه مشتمل بر شرح و امثال آن است. شرح یعنی کشف، پرده برداری و باز کردن. می گویند: شرَحَ الکلام، یعنی سخن را توضیح داد و از مقصود آن پرده برداری نمود. شرح صدر عبارت است از توسعه و باز شدن سینه به طوری که مطلب را بفهمد و درک کند و حق را بپذیرد. امام صادق علیه السلام در مورد شرح صدر فرمود: خداوند عز و جل در قلب مؤمن نوری می افکند که به وسیله آن قلبش باز و وسیع و آماده می گردد تا تسلیم خداوند شود و به او اطمینان کند و با وعده هایی که خداوند داده آرام گیرد. و در روایت دیگری: «حتی یکون علی ما فی ایدیکم منکم» : تا این که آن چه در دستان شماست، از خود شما باشد.

در کافی از آن حضرت روایت شده که فرمود: قلب در درون انسان تجلّی می کند و حق را جستجو می نماید، اگر به آن رسید آرام و قرار می گیرد، و همین معنای شرح صدر است. در تأیید این روایت، مطالبی در توضیح «حرج» گذشت و در «ضیق» هم خواهد آمد. در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ذیل «أَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَک»(2) [آیا برای تو سینه ات را نگشاده ایم] فرمود: یعنی آیا به تو نیاموختیم که وصیّ تو کیست؟ و آیا علی علیه السلام را وصیّ تو قرار ندادیم؟(3)

در بصائر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ذیل همین آیه فرمود: یعنی

1- [1] - احزاب/19.
2- [2] - انشراح/1.
3- [3] -تفسیر فرات کوفی، ج2، ص574.

به وسیله ولایت علی علیه السلام. مخفی نماند که این تأویل در جاهای دیگر هم کاربرد دارد. تأمل کن.

شیخ: معلوم است، و چنان چه مقایسه بین شی_خ با «طفل» _ که توضیحش خواهد آمد _ اقتضا می کند، شاید بتوان آن را به انسانی که در معرفت خدا و اهل بیت به کمال رسیده، تأویل نمود. خداوند بهتر می داند.

شدّت: و هر چه مشتمل بر آن باشد. اصل شدّت، قوّت، قدرت، سختی و صلابت است. وقتی کسی چیزی را محکم و ثابت کند می گویند: «شَدّ الشیء». «شدّ اِللهُ ملکه» و «شدَّده» یعنی آن را تقویت کرد. در توضیح «قوت» تأویل «أَوْ آوی إِلی رُکْنٍ شَدید»(1) [یا به تکیه گاهی استوار (قبیله ای نیرومند و مدافع) روی می آوردم] به اصحاب قائم علیه السلام و شدّت آنها که سیصد و سیزده نفرند خواهد آمد. همین تأویل در مواضع دیگر هم _ در صورت تناسب _ به کار می آید، چنان چه در «بأس شدید» گذشت و مطالبی که در آنجا گفتیم این تأویل را تقویت می نماید. در توضیح «عذاب» هم دلایلی بر تأویل «عذاب شدید» به علی علیه السلام در زمان رجعت خواهیم آورد، و همانطور که معلوم است این تأویل با تأویل آن به قائم علیه السلام منافاتی ندارد. خلاصه، تأویل آن همان تأویلی است که برای قوت ذکر خواهیم کرد. در بسیاری مواقع هم به همان معنای ظاهری اش آمده. امّا «اشُد» _ به ضم شین _ به معنای قدرت است، زیرا مقصود از آن حالت رسیدن به رشد همراه با بلوغ جسمی است. بنابراین می توان آن را مثل «رشد» تأویل کرد. خدا می داند.

شهادت: و شهید، شاهد، مشهود و هر چه معنای آن را برساند مثل شهود، اَشهاد، شهداء و امثال آن. بدان که شهادت گاهی بر کشته شدن در راه خدا اطلاق می گردد. اینکه می گویند «اُستُشهد فلان» یعنی فلانی شهید شد، مظلومانه در راه خدا کشته شد. در این صورت جمع آن «شهداء» است.

گاهی هم بر خبر قطعی و اعلام آن اطلاق می گردد. می گویند فلانی بر آن

1- [1] - هود/80.

شاهد است، یعنی خبر قطعی و ناشی از علم در مورد آن می دهد، که در این صورت جمع آن «شُهَّد» _ به فتح هاء مشدّد_ ، شهود و اَشهاد می باشد.

برخی اوقات هم شهادت بر یک چیز حاضر اطلاق می گردد. وقتی می گویند «اَشهَده» یعنی آن را حاضر کرد. «این مشهدِ فلانی است» یعنی محلّ حضور اوست، که «عالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَه»(1) از همین مقوله می باشد.

ممکن است مجازاً بجای علم هم شهادت اطلاق گردد، چنان چه در «شهدالله» گفته شده که به معنای «عَلِمِ الله» است. همچنین به طور مجاز بر دیدن و مشاهدت هم اطلاق می گردد، می گویند «شاهَدَه» یعنی آن را دید و مشاهده کرد. سایر اطلاق های آن نیز همین گونه یعنی مجازی است.

در توضیح «جهاد» و غیر آن گذشت و در توضیح «قتل» و غیر آن هم خواهد آمد که ائمه علیهم السلام و شیعیانشان، شهداء _ به معنای اوّل _ هستند. در مورد ائمه علیهم السلام که معلوم است، امّا در مورد شیعیان به این دلیل است که آنها در حکم و به منزله شهیدند، حتّی اگر به صورت طبیعی بمیرند، چنان چه _ علاوه بر مطالب گفته شده در جهاد، اخلاص و... _ در باب دوم از فصل دومِ گفتار اول هم گذشت.

در «محاسن» از اَبان بن تَغلب از امام صادق علیه السلام روایت می کند که هرگاه آن حضرت یادی از افراد کشته شده در مرزها (ثغور) می کرد، می فرمود: وای بر آنها، چه می کنند؟! آنها در مرگ دنیا و مرگ آخرت عجله می کنند. به خدا قسم شهداء فقط شیعیان ما هستند هرچند در رختخواب بمیرند.

در تفسیر عیاشی از منهال قصّاب روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: دعا کنید خداوند شهادت را روزیِ من کند! فرمود: مؤمن، شهید است، و این آیه را تلاوت فرمود: «أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَ الشُّهَداء(2)» [آنان همان راستینانند و پیش پروردگارشان گواه خواهند بود].

1- [1] - انعام/73.
2- [2] - حدید/ 19.

از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کدام از شما عارف به این امر (یعنی ولایت ائمه علیهم السلام) و منتظر خیر باشد، مانند کسی است که همراه با قائم آل محمد علیهم السلام و با شمشیر او جهاد کرده. آنگاه فرمود: بلکه به خدا قسم، مثل این است که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و با شمشیر آن حضرت جهاد کرده. آنگاه فرمود: بلکه به خدا قسم مثل کسی است که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و در خیمه آن حضرت به شهادت رسیده باشد. خداوند در شأن شما (شیعیان) فرموده: «وَ الَّذینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَ الشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِم... »(1) [و کسانی که به خدا و پیامبران وی ایمان آورده اند آنان همان راستینانند و پیش پروردگارشان گواه خواهند بود] بعد فرمود: به خدا قسم شما صادقان و شهداء نزد پروردگارتان شدید.

در روایت انَس از پیامبر صلی الله علیه و آله در تفسیر «وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحین»(2) آمده که فرمود: شهداء یعنی عمویم حمزه. و در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده که شهدا، ائمه علیهم السلام هستند، و صالحین، سلمان و ابوذر و مقداد و شیعیان مانند آنها. بنابراین، شهید، شهدا و سایر مطالب مربوط به شهادت در قرآن را بنا بر این معنا می توان به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان یا تنها بعضی از ائمه علیهم السلام و شیعیانشان تأویل کرد، چنان چه از مطالب ذکر شده معلوم گردید و در توضیحات «قتل» هم خواهد آمد.

به علاوه، در تفسیر عیاشی از امّ سلمه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که در مورد «وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحین » فرمود: صالحین، نُه امام از ذریه حسین علیه السلام، و شهداء ، علی و حسن و حسین علیهم السلام هستند.(3) (ادامه روایت).

امّا این کلمه در قرآن به این معنا بسیار کم استعمال شده، بلکه شاید بتوان گفت در غیر این دو آیه دیگر در قرآن نیامده است. بله، شهید، شهدا، اَشهاد و امثال آن به

1- [1] - همان.
2- [2] - نساء/69.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج1، ص283.

معنای دوم زیاد استعمال شده، و در بسیاری از آیات مذکور اشاره شده به اینکه مقصود در آنها ائمه علیهم السلام هستند، زیرا این آیات به حسب روایات مشتمل بر این است که از صفات ائمه علیهم السلام شاهد بودن شان بر اعمال مردم در دنیا، و همه خَلق در آخرت نسبت به اعمالشان بخصوص بعد از هر پیامبر و به ویژه بعد از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله می باشد، چنان چه در آخر این مبحث خواهد آمد، و در توضیح «سائق» هم دلایلی بر تأویل «شهید» در بعضی آیات به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله گذشت.

در اینجا دلایلی می آوریم بر اینکه تأویل شاهد و مشهود، پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است، زیرا _ همانطور که معلوم است _ هر کدام از این دو بزرگوار شاهد دیگری است، و ائمه علیهم السلام شاهد بر مردم، و پیامبر صلی الله علیه و آله شاهد بر آنها، و آنها شاهد بر شیعه، و شیعیان شاهد بر سایر مردم هستند.

در توضیح «خبر» نیز دلایلی بر اینکه شیعیان شاهدان خداوند در زمین اند گذشت، و احتمالاً مقصود همین معنا باشد، هرچند معنای اوّل هم محتمل است. و در محلّ خود خواهیم آورد که حمزه و جعفر در روز قیامت شاهدان پیامبران هستند، بنابراین به حسب تناسب، در بسیاری از آیات، این تأویل یعنی حمل شهداء بر همه امامان یا بعضی از آنها یا پیامبر صلی الله علیه و آله و شیعیان یا بعضی از شیعیان مانند حمزه و جعفر _ مثلاً _ یا غیر آن دو صحیح می باشد.

در توضیح «غیب» هم مطالبی خواهد آمد که می توان از آن تأویل شهادت به معنای سوم _ یعنی حاضر در مقابل غائب _ را استفاده نمود، یعنی به قرینه تأویل «غیب» به امام غائب، قیامت و رجعت، شاهد را به امام حاضر و برنامه های او تأویل نماییم.

در اینجا بعضی روایات را که شاهد بر معنای دوم است نقل می کنیم: در کتاب سلیم بن قیس از مقداد روایت کرده که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: علی، دَیّان و شاهد این امّت است...

در بعضی از زیارات می خوانیم: شهادت می دهم که تو در راه آن که شاهد و شهید و مشهودش بودی از دنیا رفتی....

در معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر « وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُود» فرمود: یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان صلوات الله علیه. و در کتاب فضائل نیز از آن حضرت روایت شده که ذیل همین آیه فرمود: شاهد، پیامبر صلی الله علیه و آله و مشهود، علی علیه السلام است.

در کافی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که از علی علیه السلام در باره آیاتی که در شأن خودش نازل گردیده سؤال کردند. فرمود: خداوند می گوید: «أَفَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْه »(1) [پس آیا آن کسی که دارای بینه از جانب پروردگار خود است و در کنار او شاهدی از اوست] کسی که بیّنه از پروردگارش دارد محمد صلی الله علیه و آله است، و کسی که دنباله رو او و شاهد و از او است، من، علی بن ابی طالب هستم که هم شاهدم و هم از اویم.(2) این روایت در مواضع متعدّد ذکر شده است.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ذیل آیه «یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهاد»(3) و «وَ یَقُولُ الْأَشْهاد»(4) فرمود: اَشهاد، ائمه علیهم السلام هستند.

در توضیح «قیامت» هم دلایلی بر تأویل «یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهاد» به زمان رجعت خواهد آمد. از امام کاظم علیه السلام روایت شده که در توضیح «فَاکْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدین»(5) فرمود: ما به نفع پیامبران بر علیه امّتشان شهادت می دهیم.

در مناقب از سلیم بن قیس از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند از «شُهَداءَ عَلَی النَّاس» ما را اراده فرموده. رسول خدا شاهد بر ما و ما شاهدان خداوند بر خلقش هستیم، خداوند می فرماید: «وَ کَذلِکَ جَعَلْناکُمْ أُمَّهً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهیدا»(6) [و بدین گونه شما را امتی میانه

1- [1] - هود/77.
2- [2] - مناقب، ج3، ص104 / کافی، ج 1، ص247.
3- [3] - غافر/51.

4- [4] - هود/18.
5- [5] - آل عمران/53.
6- [6] - بقره/143.

قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد] و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: شاهدان بر مردم فقط پیامبران و ائمه علیهم السلام هستند نه سایر امّت، زیرا ممکن نیست خداوند از آنها استشهاد کند، زیرا در امّت کسانی هستند که شهادت شان در دنیا نسبت به آخرت جایز نیست.

مؤلف گوید: شاید _ همانطور که اهل سنت توهّم کرده اند _ مقصود حضرت، عامه مردم باشد، که در این صورت _ چنان چه در محلّ خود خواهد آمد _ با روایات دال بر شاهد بودن بعضی خواصّ شیعه مثل حمزه، جعفر و امثال آنها در روز قیامت منافاتی ندارد.

در حدیث لیله القدر از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: به خدا سوگند، خداوند مقدّر فرموده که بین اهل ایمان اختلاف نباشد، به همین جهت آنها را شاهد بر مردم قرار داده، محمد صلی الله علیه و آله بر ما شهادت می دهد، ما بر شیعیان مان شهادت می دهیم و شیعیان شاهد بر سایر مردم هستند. در آن تأمّل کن.

و بدان که مهم ترین شهادت در روز قیامت، علیه منافقان این امّت بلکه بر همه امّت نسبت به ولایت و رفتار و اعتقادشان نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش خواهد بود. چنان چه در سوره نساء از کتاب احتجاج خواهد آمد که در ذکر حکایت موقف می گوید: و رسول خدا صلی الله علیه و آله به دشمنی، کینه و نقض عهد منافقان و کافران قوم و امّتش شهادت خواهد داد، آنان که سنّتش را تغییر دادند، بر اهل بیتش ستم روا داشتند، به همان وضع گذشته خود _ یعنی جاهلیت _ بازگشتند و از امّت های ظالم و خائن گذشته تبعیت نمودند. (ادامه روایت).

دلالت این روایت بر صحّت تأویل شهادت های وارد در قرآن _ هر جا تناسب داشته باشد _ نسبت به ولایت مخفی نیست، و شاهد آن روایتی از حذیفه می باشد که در احتجاج و غیر آن نقل شده، و حدیثی طولانی است مشتمل بر حکایت خلافت علی علیه السلام و اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی در روز غدیر او را نصب فرمود، اولی و دومی مخفیانه با تعدادی از اصحابشان پچ پچ می کردند و تلاش در ابطال آن حکم می نمودند. در ضمن حدیث آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: من همه را از صحبت مخفیانه و پچ پچ نهی کردم، شما با هم چه

می گفتید؟ گفتند: ای رسول خدا، ما پیش از این، هیچ ملاقاتی با هم نداشتیم! رسول خدا فرمود: «أَ أَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّه» (1) [آیا شما بهتر می دانید یا خدا و کیست ستمکارتر از آن کس که شهادتی از خدا را در نزد خویش پوشیده دارد] (ادامه روایت). غفلت نکن.

حال بدان که در قرآن نسبت امر شهادت به شهدای (شاهدان) کفّار نیز وارد شده. خداوند خطاب به کفّار و منافقان می فرماید: «ادْعُوا شُهَداءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّه »(2) [و گواهان خود را غیر خدا فرا خوانید] و امثال آن، که تأویلش چنان چه در تفسیر امام علیه السلام آمده به این است که فرمود: یعنی ای منافقانی که بین مسلمانان هستید، و ای دشمنان محمد و آل پاک او، همراهان مُلحدتان را که دشمنان آل محمدند و سایر یاوران همفکرتان را فرا خوانید، همان هایی که فکر می کنید به حقانیت شما شهادت می دهند، و شاهدان تان که می پندارید نزد پروردگارتان هستند و برای شما در پیشگاه او شفاعت می کنند.

البته تأویل دیگری هم دارد که از روایت ابوبصیر از امام باقر علیه السلام می توان برداشت کرد. آن حضرت فرمود: نوشته ای که دشمنان علی علیه السلام در کعبه بر آن پیمان بستند و شهادت دادند و با مهرهایشان آن را مهر کردند، سپس فرمود: امّا خداوند پیش از نوشته شدن پیمان، پیامبر صلی الله علیه و آله را از آن مطلع کرد و این آیه را نازل فرمود: «سَتُكْتَبُ شَهادَتُهُمْ وَ يُسْئَلُون»(3) [گواهی ایشان به زودی نوشته می شود و [از آن] پرسیده خواهند شد.]

در «ابن» نیز دلایلی بر این قبیل تأویل ها در توضیح «وَ بَنينَ شُهُودا»(4) [و پسرانی آماده (به خدمت، دادم)] آمد، در آنها تأمّل کن و از مواضعی که بر معنای متعارف و ظاهریش حمل می شود، غفلت نکن.

1- [1] - بقره/140.
2- [2] - بقره/23.
3- [3] - زخرف/19.
4- [4] - مدثر/13.

شجر: (و شجره). شجر جمع شجره است، و آن چیزی است که بر ساقه ای می روید. گفته اند شجر اسم مفردی است که از آن اراده جمع می شود، و جمع شجر اشجار است.

امّا بدان که این لفظ در قرآن هم با ذم آمده و هم با مدح و هم بدون مدح و ذم. مورد اوّل مانند «کَشَجَرَهٍ خَبیثَه» و «الشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَه» و امثال آن. مورد دوم مانند: «شَجَرَهٍ مُبارَکَه» و «کَشَجَرَهٍ طَیِّبَه» و امثال آن. و سوم مانند «شجر» در آیه نحل مثلاً و غیر آن. پس تأویل مورد اوّل، دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام هستند که کوشیدند با دهانشان نور خدا را خاموش کنند، مانند آن سه نفر (ابوبکر، عمر، عثمان) و بنی امیّه و گردنکشان بنی عباس و پیروان آنها از هم عصرانشان و اعصار آینده، و خلاصه طایفه های اهل گمراهی و مخالفین. و تأویل مورد دوم، پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، ابراهیم نبی علیه السلام و ائمه علیهم السلام هستند، که در هر تأویلی به این چهار نفر، ریشه، ساقه، شاخه ها، برگ ها و میو ه های درخت هم ذکر شده که با آن تأویل متناسب است، چنان چه هنگام ذکر روایات روشن خواهد شد، مانند برخی از آنها که «شجره آدم» و بعضی دیگر که «شجره موسی» را به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه صلوات الله علیهم تأویل کرده اند. امّا در مورد سوم که بدون مدح و ذم است، در بعضی از آن آیات تأویلی برای شجر در روایات ذکر شده، مانند: «وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ یَسْجُ_دان »(1) که _ چنان چه روایتش در «سجود» گذشت _ به علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام تأویل شده است. همچنین در آیه «ما کانَ لَکُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَها»(2) به امام و خلیفه تأویل گردیده، همانطور که در تحف العقول از امام صادق علیه السلام روایت شده که در توضیح این آیه فرمود: یعنی شما نمی توانید از جانب خودتان و از خواست خود و هوای نفستان امامی نصب کنید و او را بر حق بنامید (ادامه روایت).

همچنین روایت شده که تأویل شجر در سوره نحل، عرب است، چنان چه در

1- [1] - رحمن/6.
2- [2] - نمل/60.

سوره نحل خواهد آمد، و همانطور که در «شراب» دلیلش گذشت به عجم و موالی آزاد شده هم تأویل گردیده است، و البته مقصود، شیعیان آنها است که در روایات مربوط به آن تصریح شده، حتّی در روایتی که ان شاء الله در مورد آیه نحل خواهد آمد، نقل شده که شجر به زنان مؤمن (یعنی شیعه) تأویل می گردد. بنابراین می توان بعضی از این تأویل ها را در غیر مواضع ذکر شده، و البته در صورت تناسب و بر حسب مناسبت به کار برد. روایاتی که در عرضه شدن ولایت بر همه مخلوقات و پذیرفتن آن توسّط برخی مانند درختان خوش میوه، و انکار آن توسّط بعضی دیگر مانند «طرفاء» (درخت گز) و امثال آن که در باب های فصل دوم از گفتار اول آمد نیز همه این تأویل ها را تقویت می کند و با همین مطالب، سرّ تأویل در هر درخت بر معنای ظاهری آن نیز آشکار می گردد. برای فهم آن تأمل کن، البته علم از آن خداوند است.

حال لازم است بعضی روایات را که در این باب به ما کمک می کند ذکر نماییم. در تفسیر عیاشی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت شده که در توضیح «کَشَجَرَهٍ طَیِّبَهٍ _ تا _ کَشَجَرَهٍ خَبیثَه» فرمود: این مثلی است که خداوند برای اهل بیت پیامبرش زده، و مَثل دشمنان آنها «وَ مَثَلُ کَلِمَهٍ خَبیثَهٍ کَشَجَرَهٍ خَبیثَهٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ ما لَها مِنْ قَرار»(1) [و مثل سخنی ناپاک چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده و قراری ندارد] است. در فصل سوم از گفتار دوم، روایت سؤال زندیق از امیرمؤمنان علیه السلام گذشت و آن دلیلی است بر اینکه درخت پاکی که ریشه اش (در زمین) ثابت است، به ائمه علیهم السلام عالِم به کتاب تأویل می شود، و درخت ملعون به دشمنان آنها تأویل می گردد که سعی کردند نور خداوند را با دهانشان خاموش سازند.

در روایت حمران از امام باقر و امام صادق صلی الله علیه و آله وارد شده که در تفسیر «کَشَجَرَهٍ طَیِّبَهٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماء»(2) [مثل درخت پاکی که

1- [1] - ابراهیم/26.
2- [2] - ابراهیم/24.

ریشه آن اتوار و شاخه آن در آسمان است] فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان بعد از او ریشه ثابت، و ساقه آن ولایت است برای هر کس داخل آن گردد. و در تفاسیر و غیر آن با ذکر اسناد از امام صادق علیه السلام در توضیح این قسمت از همین آیه که خداوند فرموده «تُؤْتی أُکُلَها کُلَّ حینٍ بِإِذْنِ رَبِّها»(1) [میوه هاش را هر دم به اذن پروردگارش می دهد] فرمود: درخت، رسول خدا است، ریشه او در بنی هاشم ثابت و محکم است، و ساقه و شاخه درخت، علی(ع) است.

در بعضی روایات نیز آمده که حضرت فاطمه علیها السلام میوه آن درخت است. و باز در بعضی روایات آمده که شاخه های درخت، اولاد فاطمه علیها السلام از ائمه علیهم السلام و برگ های آن شیعیان شان هستند. و هر نفر از آنها که می میرد برگی از آن درخت جدا می گردد، و هرگاه فرزندی از شیعه متولّد شود برگی در آن درخت می روید. راوی گوید: به آن حضرت گفتم: پس «تُؤْتی أُکُلَها کُلَّ حینٍ بِإِذْنِ رَبِّها» چیست؟ فرمود: احکام حلال و حرام است که در هر سال از طرف امام به شیعیان می رسد.

و در روایتی آمده که مقصود، کمک هایی است که ائمه علیهم السلام توسط آموزش احکام حلال و حرام به شیعیان شان می رسانند. و در بعضی روایات آمده که میوه آن درخت، علم ائمه علیهم السلام است که در هر زمان آنها مورد سؤال واقع گردند، علم شان به مردم می رسد. مؤید آن، کلام حضرات ائمه علیهم السلام در بعضی روایات است که فرموده اند: ما درخت علم هستیم.

در امالی شیخ از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من مثل درختی هستم که خودم ریشه آن، علی ساقه آن، و حسن و حسین میوه و شیعیان ما برگ های آن هستند، پس امکان ندارد از (درخت) پاک (میوه) غیرپاک حاصل آید.

در روایت دیگری آمده که فرمود: فاطمه علیها السلام برگ های آن و قلبِ شیعیانشان از آنهاست، لذا دل شیعیان برای آنها می سوزد.

1- [1] - ابراهیم/25.

از عبدالرحمن بن عوف از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: درخت، من هستم، فاطمه شاخه آن، علی لقاح آن، حسن و حسین میوه آن، و شیعیان ما برگ های آن می باشند، ریشه این درخت در بهشت عدن و شاخه ها و برگ ها و میوه های آن نیز در بهشت است.

و در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: ما درختی هستیم که ریشه آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و ساقه اش علی علیه السلام و شاخه های آن فاطمه علیها السلام و میوه آن حسن و حسین(ع) هستند. آنگاه فرمود: ما درخت نبوت هستیم.(1)

در روایات از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: من و علی از یک درخت آفریده شدیم، من ریشه آن درختم و حسن و حسین میوه های آن، و شیعیان ما برگ های آنند، هر کس به این درخت تمسّک کند، نجات یابد و هر کس از آن روی بگرداند، سقوط کند.

و دیلمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر آیه «سِدْرَهِ الْمُنْتَهی »(2) و «أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ»(3) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله ریشه آن، علی(ع) گرده لقاح آن، فاطمه علیها السلام ساقه، ائمه علیهم السلام شاخه ها و شیعیان برگ های آنند. راوی گوید: گفتم: پس معنای «منتهی» چیست؟ فرمود: دین به این درخت منتهی می شود، هر کس از این درخت نباشد مؤمن و شیعه ما نیست.

مؤلف گوید: این روایت دلالت دارد بر اینکه شجره طیبه (درخت پاک) که به پیامبر و ائمه _ صلوات الله علیهم _ تأویل شد، همان درختی است که به عنوان «سدره المنتهی» نام برده شده. در توضیح «سدر» نیز مطالبی در تأیید این سخن آمد. و در بعضی زیارات می خوانیم: شمایید «شجره المنتهی». و در بعضی: شمایید

1- [1] - تفسیر فرات کوفی، ج1، ص 220.
2- [2] - نجم/14.
3- [3] - ابراهیم/24.

درخت طوبی. و در زیارت قائم علیه السلام می خوانیم: ای فرزند درخت طوبی. و در بشاره المصطفی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: ما درخت مبارک هستیم. و در روایتی فرمود: ما ریشه های مبارک (پربرکت) هستیم. و در نامه امام هادی علیه السلام به برخی اصحابش آمده که درخت مبارک، علی بن ابی طالب علیه السلام است. در توضیح «مشکاه» دلایل تأویل «شجره مبارکه» (درخت مبارک) به ابراهیم نبی _ صلوات الله علیه _ خواهد آمد.

و در تفسیر قمی ذیل آیه «وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْناء»(1) می گوید: آن درخت، درخت زیتون است که مثال رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است. تأویل «طور» نیز در ضمن ترجمه آن و درخت آن که همان «شجره مبارکه» است خواهد آمد، چنان چه آیه نور تصریح دارد. و در کامل الزیارات در توضیح این آیه که خداوند ضمن بیان حکایت موسی علیه السلام می فرماید: «نُودِيَ مِنْ شاطِئِ الْوادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يا مُوسى »(2) [از جانب راست وادی در آن جایگاه مبارک از آن درخت ندا آمد که ای موسی] از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کرانه راست وادی، او (امام حسین(ع)) و بقعه مبارکه، کربلا، و درخت، محمد صلی الله علیه و آله است.

استاد ما جناب علامه (ره) فرمود: شاید مقصود این است که به واسطه روح محمد صلی الله علیه و آله، خداوند در این مکان به موسی علیه السلام وحی فرمود، و آن حضرت را به درخت تشبیه کرده که شاخه های امامت از آن می روید و ثمرات (میوه های) علوم تا آخر دنیا از آنها خواهد بود.

مؤلف گوید: مخفی نماند که این توجیه در مورد بقیه روایات ذکر شده نیز صدق می کند. پس اندیشه کن.

در تفسیر امام علیه السلام آمده که فرمود: درختی که خداوند امر کرد (آدم) به آن نزدیک نشود، درختی بود که که ریشه اش محمد صلی الله علیه و آله و

1- [1] - مؤمنون/20.

2- [2] - قصص/30.

بزرگ ترین شاخه هایش آل محمد به مقدار رُتبه و احوالشان است.

مؤلف گوید: در محلّ خود خواهد آمد که ظاهراً مقصود این است که خداوند آدم را از حسد نسبت به اصحاب کساء و طمع در مراتب آنها نهی فرمود. در آن تأمل کن و بدان که هر کس در این مطالب تأمل کند، توجیه همه مواردی که از اهل بیت به شجره تعبیر شده برایش واضح می گردد، مانند آنکه روایت شده اهل بیت، درخت تقوی هستند و امثال آن، خداوند عالم و هدایتگر است.

شر: و اشرار و هر چه در معنای آن است مانند شرّ البریه، شرّ الدواب و امثال آن. شر بر هر بدی و فساد اطلاق می گردد. جمعِ صاحب شر، اشرار و جمع خودِ شر، شرور است، و بسیاری مواقع به معنای افعل تفضیل به کار می رود، چنان چه در «خیر» هم _ که ضد آن است _ گفتیم. و از آن چه در مورد خیر گفتیم معلوم می گردد، شر که ضد خیر است، همان دشمنی ائمه علیهم السلام و غصب حقوق آنها و افعالی است که از دشمنان و مخالفان آنها سر زده، و اشرار و اهل شر همان ها هستند. در باب چهارم از فصل اولِ گفتار اول خبر مفضّل بن عمر آمد که در آن امام علیه السلام فرمود: آنها _ دشمنان ائمه علیهم السلام _ شرّ، و اصل هر بدی هستند، و بدی ها از آنها منشعب می گردد، از جمله حرام و حلال شمردن آن، حرام و محرّم همان ها هستند، و هر زشتی و فحشایی از جمله دروغ، سخن چینی، بخل، قطع رحم، رباخواری، خوردن مال یتیم به ناحق، تجاوز به حقوق و حدودی که خداوند امر به آنها فرموده، و ارتکاب فحشای ظاهر و باطن، مانند زنا و دزدی و هر کار قبیحی که مانند اینها و از شاخه های آنها است. بعضی روایات در مورد خیر ذکر گردید، که از برخی از آنها معلوم می شود که گاهی «شر» بر بعضی شیعیان نیز اطلاق می گردد، از این جهت که نسبت به دیگران، علم و عمل را ترک می کنند. از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّه ...»(1) فرمود: یعنی بنی امیّه. (ادامه روایت).

در کنزالفوائد از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت

1- [1] - انفال/22.

کرده که در تفسیر «أُولئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّه»(1) فرمود: ای علی، آنها دشمنان تو و پیروانشان هستند. و از امام باقر صلی الله علیه و آله روایت کرده که در باره همین آیه فرمود: آنها کسانی اند که مرتد شدند و حق علی علیه السلام را غصب نمودند، و ظاهر این است که هیچ شرّی بزرگ تر از کاری که آنها کردند نیست، پس اشرار همان ها هستند. و روایتی که به بدتر بودن آنها حتّی از کفّار دلالت دارد خواهد آمد.

در تفسیر امام عسکری علیه السلام آمده که بدترین علمای امّت کسانی هستند که نسبت به ما گمراهند و راه شناخت ما را بر مردم می بندند، و ما را لعنت می کنند در حالی که خودشان مستحقّ لعن و نفرینند، و ما در کرامات خداوند و صلوات او و ملائکه اش غوطه وریم و از درود آنها بی نیازیم. در آن تأمل کن. امّا از مواضعی که شرّ در معنای ظاهری به کار رفته یعنی همان معانی که در سوء گفته شد، غفلت مکن، در آنجا به دقت بنگر، خواهی فهمید، و خداوند هدایتگر است.

مشعر: و شعراء که جمع شاعر است یعنی کسی که عادت کرده کلمات را طوری ترکیب نماید و الفاظ را به گونه ای منظم و معنادار ترکیب کند و در عین حال وزن و قافیه را نیز رعایت نماید. قرآن شعر نیست. و بالاخره ذکر شعائر چند مرتبه در قرآن تکرار شده، شعائر حج که جمع آن شعیره است، به معنای آثار و علامت های حج می باشد.

ازهری گوید: شعائر همان نشانه ها و احکامی است که خداوند به آن تشویق و امر به انجام آنها نموده. به همین لحاظ است که مشعر الحرام _ همان مکان معروف _ به این اسم نام گذاری شده است، زیرا مکانی علامت گذاری شده برای عبادت است. و زمانی که کسی چیزی را با زیرکی و عقل و درایت درک می کند و می فهمد، می گویند: «شَعَر به» بر وزن نصر و کرم.

در حدیث مفضّل در باب چهارم فصل اول از گفتار اول، دلایل تأویل مشعرالحرام به اهل بیت علیهم السلام گذشت، از این رو می توان شعائرالله را نیز به آنها تأویل نمود که مؤیّد آن تفسیرِ گفته شده در شعائرالله به علَم های دین خدا است،

1- [1] - بینه/6.

زیرا شکی نیست که آنها اَعلام دینند.

از حضرت علی علیه السلام روایت است که فرمود: شعائر، ما و اصحاب هستیم. امّا ظاهر آن است که این کلام نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله [یعنی اصحاب رسول خدا] است. معنای دیگر این است که گاهی به نزدیکان و خواص انسان شعارِ وی گفته می شود، کنایه از اینکه آنها به منزله لباس چسبیده به موی (شَعر) بدنش هستند، برخلاف «دثار» که لباس گشاد و روپوش است که به بدن نمی چسبد. در این معنا تأمّل کن.

امّا در مورد شعراء، در سوره شعرا هم دلایلی خواهد آمد بر اینکه آنها کسانی اند که در دین خدا تغییر ایجاد کردند، و با امر خداوند مخالفت نموده، مانند علمای اهل سنت که به نظر خودشان دین تازه ای وضع نمودند. در تأیید آن، روایتی است که می گوید: مقصود، افراد قصّه پرداز هستند. امام صادق علیه السلام فرمود: آیا تا کنون دیده اید کسی از شاعران تبعیت کند؟ پس مقصود از شعرا، اینان (مخالفان ائمه علیهم السلام) هستند.

مؤلف گوید: شاید بتوان هر جا مناسب باشد، شاعر را به این معنا تأویل نمود. تأمّل کن.

شِعری: ستاره ای معروف در آسمان است، شاید مطابق آن چه در تأویل «نجم» خواهد آمد، بتوان شعری را هم تأویل کرد.

شکر: و شکور، شاکر، مشکور و هر چه معنای آن را برساند مانند «من یشکر» و امثال آن. چنان چه شُکر به خداوند منتسب شود به معنای اجر و پاداش دادن است، پس «خدای تعالی شکور است» یعنی به بندگانش در مقابل طاعاتشان در دنیا و آخرت ثواب و پاداش می دهد. و مخفی نیست که هیچ طاعتی بدون ولایت و معرفت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، امکان ندارد، پس شکر خداوند نسبت به اهل ولایت بخصوص پیامبر و ائمه _ صلوات الله علیهم _ می باشد و آنها هستند که اعمالشان مورد شکر واقع می گردد.

امّا شکر کردنِ منسوب به غیر خدا نیز در لغت به معنای پاسخ گفتن به نیکی به وسیله گفتار و کردار است و شکر، آن است که بعد از معرفت و اطاعت خدا و

ص:583

اظهار نعمت هایش و رضا به قضا و امر او، انجام پیوسته رفتار متناسب با این رضایت است. امّا از آنجا که ولایت و معرفت مذکور از بزرگ ترین طاعات و اوامر و نعمت های الهی است، گاهی شکر به ولایت و معرفت تأویل شده و گاهی به اطاعت پیامبر و ائمه علیهم السلام _ صلوات الله علیهم _ و گاهی به رفتار متناسب با ولایت و شکر بر این نعمت. از این رو روایت شده که تأویل شاکرین و افراد موصوف به شکر، علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام و به تبع آنها شیعیان شان هستند. و تأویل شکور هم از آن فهمیده می شود، چنان چه در صبر خواهد آمد که تأویل شکور کسی است که به خاطر ولایت اهل بیت علیهم السلام، شکر می کند. از امام صادق علیه السلام روایت شده که در توضیح «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُون »(1) و «وَ إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُم»(2) فرمود: یعنی شکر به خاطر ولایت و معرفت.

و در تفسیر امام علیه السلام ذیل «كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّه »(3) می فرماید: یعنی خدا را شکر کنید به خاطر طیباتی که روزی تان فرمود، آن هم از طریق قرار گرفتن در ولایت محمد و علی _ صلوات الله علیهما _ و اطاعت از آنها و جانشینان پاک شان که خداوند امر به اطاعت از ایشان کرده است.

و در جای دیگر فرمود: خدا را شکر گویید که به شما نعمتِ اطاعت از کسانی را عطا نمود که به اطاعت از آنها امر فرموده، یعنی محمد، علی و آل پاکشان، صلوات الله علیهم.

و در احتجاج ضمن خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر چنین آمده: آگاه باشید کسی که در قرآن به صبر و شکر وصف شده، علی(ع) است، و پس از او اولاد من از نسل علی(ع).(4) (ادامه روایت).

1- [1] - بقره/185.
2- [2] - زمر/7.
3- [3] - بقره/172.
4- [4] - احتجاج، ص59.

و در تفسیر سوره آل عمران آمده که «سَیَجْزِی اللَّهُ الشَّاکِرین»(1) و «سَنَجْزِی الشَّاکِرِین »(2) در شأن علی علیه السلام نازل شده، زیرا علی رغم اینکه در جنگ اُحد زخم های فراوانی برداشته بود، باز هم خدا را به خاطر [توفیق] اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله شکر کرد. روایت دیگری نیز در این مورد نقل شده است. امّا از مطالبی که در «کفر» خواهد آمد و دلالت بر این دارد که ترک شکر نوعی کفر و تارک ولایت نیز به همین معنا کافر است، غافل مشو. و نیز در نظر داشته باش که ممکن است شخصی چون خیراتش را برای خدا [و پنهانی] انجام داده [و برای کسی نقل ننموده]، مورد کفران واقع شود و مردم به دلیل عدم آگاهی از خوبی هایش او را شکر و تقدیر نگویند، امّا در مقابل، شخص کافری از این روی که کارش برای خدا نبوده و مقبول واقع نگردیده، با منتشر شدن خوبی هایش مورد تقدیر آنها واقع گردد.

شوری: یعنی هر چه متضمن آن باشد، مانند تشاور، شوری و امثال آن. در تفسیر قمی ذیل «وَ أَمْرُهُمْ شُوری بَیْنَهُم »(3) می گوید: یعنی در احتیاجات دینیشان با امام مشورت می نمایند، چنان چه خداوند سبحان فرموده: «وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُم ...»(4) (5) [و چون خبری (حاکی) از ایمنی یا وحشت به آنان برسد انتشارش دهند و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند.]

مؤلف گوید: از این روی می توان همین تأویل یا تأویلی نزدیک به آن را در غیر آن از امور مشاوره و هم خانواده های آن در صورت تناسب جاری کرد، زیرا معنای شور در لغت، نشان دادن و اظهار چیزی بر دیگری است تا او هم نظر خود را نسبت به آن اظهار نماید، واشاره و کلمات هم معنای آن هم از این باب هستند. وقتی گفته می شود «أشار الیه بکذا» یعنی نظر خود را به او ابراز داشت.

بنابراین می توان هم خانواده های شور و اشاره را در معنای مذموم به رفتار

1- [1] - آل عمران/144.
2- [2] - آل عمران/145.
3- [3] - شوری/36.

4- [4] - نساء/83.
5- [5] - تفسیر قمی، ج2، ص250.

مخالفان علی علیه السلام تأویل کرد که در پس زدن ولایت و امثال آن از خود نشان دادند. در آن تأمل کن.

شهر: و شهور و اشهر. گفته اند: شهر (ماه) از شهرت به معنای شیوع بین مردم گرفته شده، و آن را «شهر» نامیده اند، زیرا با رؤیت هلال در اول ماه، نزد مردم مشهور می گردد، و این اقبال از سوی مردم به خاطر احتیاجشان به آن در معاملات و حج و روزه و دیگر منافع می باشد. و روایت است که «شهر الله» (ماه خدا) و «الشهر الحرام» (ماه حرام) و «الاشهر الحُرُم الاربعه» (چهار ماه حرام) و «الاثنی عشر شهراً» (دوازده ماه) و «الاشهر المعلومات» و امثال آن در قرآن، در صورت تناسب به ائمه علیهم السلام تأویل می گردد.

در غیبت نعمانی، کنز الفوائد و سایر کتب، از امام زین العابدین علیه السلام، و از ابوحمزه ثمالی و جابر جعفی از امام باقر علیه السلام روایت است که آن حضرت ضمن حدیثی فرمود: خداوند سبحان در وصف ائمه می فرماید: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْرا... مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ فَلا تَظْلِمُوا فیهِنَّ أَنْفُسَکُم»(1) [در حقیقت شماره ماه ها نزد خدا از روزی که آسمان ها و زمین را آفریده در کتاب (علم) خدا دوازده ماه است از این (دوازده ماه) چهار ماه (ماه) حرام است. این است آیین استوار، پس در این (چهار ماه) بر خود ستم مکنید.] آنگاه فرمود: شناخت ماه های حرام و ماه های بعد از آنها، دین قیّم نیست، زیرا یهود و نصاری و مجوس و سایر امت ها نیز همگی این ماه ها را می شناسند، و به ترتیب نام می برند، بلکه مقصود در آیه ائمه علیهم السلام هستند که دوازده نفر و برپادارنده دین خداوند می باشند، و ماه های دوازده گانه آنهایند، و اولین ماه حرام علی علیه السلام است که خداوند نام او را از نام علی (بلند مرتبه) خود مشتق فرموده، چنان چه نام رسولش را از اسم «محمود» (پسندیده) خود برگزید. و سه ماه حرام دیگر، سه تَن از فرزندان اویند که نامشان علی است، یعنی علی بن الحسین، علی بن موسی و علی بن محمد، که

1- [1] - توبه/36.

حرمت این اسم به دلیل اشتقاقش از نام خداوند است.(1)

در روایت جابر آمده است که «دین قیّم» یعنی اقرار به این چهار تَن، پس در مورد آنها به خودتان ستم نکنید، یعنی به ولایت همه آنها اعتقاد داشته باشید تا هدایت یابید (ادامه روایت).

و در روایتی آمده که چهار ماه حرام: علی، حسن، حسین و قائم _ صلوات الله علیهم _ هستند، به دلیل آیه «ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّم»(2). و از امام صادق علیه السلام روایت شده که «دین قیّم» چهار تَن مذکور در روایت اخیر هستند. و کشّی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: «أَشْهُرٌ مَعْلُومات »(3) ما هستیم، پس رَفَث (آمیزش جنسی)، فسوق (گناه) و جدال در ما نیست. (ادامه روایت).

مؤلف گوید: گویی امام علیه السلام به آن سه نفر و منع پیروی از آنان اشاره کرده است، چنان که شرح آن در تفسیر آیه مذکور خواهد آمد. پس بیندیش.

در «صلاه» و غیر آن هم این روایت خواهد آمد که امام علیه السلام فرمود: ماه حرام (الشهر الحرام) ما هستیم، و نیز ماه خدا (شهر الله) ما هستیم، و امثال آن.

استاد ما جناب علامه _ طاب ثراه _ فرمود: دلیل این که از آن بزرگواران به «شهور» تعبیر شده این است که به واسطه آنها است که آسمان ها در گردش است و ارکان [جهان] استقرار یافته، و به یمن وجود آنها سال ها و روزگاران می گذرند، و به برکت آنها و به خاطر شهرت آنها در همه روزگاران و فیضان نور و علوم شان بر ممکنات به اندازه قابلیت های هر کدام، عالم امکان نظم گرفته است. لذا در اختلاف افاضه نور، به اهلّه (اوضاع ماه) تشبیه شده اند، پس نسبت به مخالفین در «محاق(4)» هستند، نسبت به قاصرین (کسانی که در حق آنها کوتاهی می کنند) چون هلال ماه، و نسبت به اهل یقین ماه تمامند. و به هر تقدیر انوار آنها مقتبس از نور خورشید عالم

1- [1] - کتاب الغیبه، ص54.

2- [2] - توبه/36.
3- [3] - بقره/197.
4- [4] - سه شب آخر ماه قمری که ماه دیده نمی شود. (مترجم).

وجود، رسول خداوندِ ملکِ معبود است.

مؤلف گوید: یا حقیقت از این جهت است که خورشید به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله تأویل شده. تأمل کن.

متشاکسون: این کلمه در سوره زمر است. در توضیح «شرک» دلایل معنا و تأویل آن خواهد آمد.

شمس: در بیشتر موارد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و گاهی به علی علیه السلام تأویل شده، و اطلاق آن بر هر کدام از ائمه علیهم السلام به خصوص قائم علیه السلام ظاهر است. همچنین در روایات آمده که خورشید و ماه در بعضی آیات تأویل به اولی و دومی می شود، یعنی اولی به خورشید و دومی به ماه، که احتمالاً این تعبیر از باب تهکّم (استهزاء) است، زیرا در بین اهل سنّت این مطلب (تأویل خورشید و ماه به اولی و دومی) مشهور است، چنان چه از روایت ذیل معلوم می گردد.

بنابراین تأویل آن در هر مقام به مناسبت خود جایز است. در زیارتی چنین آمده: سلام بر خورشید تاریکی ها «السلام علی شمس الظلام». و در زیارت دیگری: سلام بر خورشیدهای پرهیزگار (السلام علی الشموس الاتقیاء)

در تفسیر قمی از ابوذر روایت کرده که گفت: اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در میان ما مثل خورشید تابناکند. و در کافی از امام رضا علیه السلام نقل می کند که ضمن حدیثی فرمود: امام چون خورشیدی است که طلوع می کند و به نور خود عالم را منوّر و متجلّی می سازد، در حالی که خود در افق قرار دارد و در دسترس و قابل رؤیت نیست.

امیرمؤمنان(ع) در خطبه ای می فرماید: أنا أضحیت شمسها (من خورشید را گرمی دادم و درخشندگی بخشیدم). امام باقر علیه السلام فرمود: [مقصود از خورشید در فرمایش امیرمؤمنان(ع)] یعنی قائم علیه السلام ما که نور ساطعی است برگرفته از نور دیگر.

و از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت شده که در توضیح «وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها»(1) فرمود: خورشید، رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خداوند به وسیله او دین را برای مردم، واضح کرد. (ادامه روایت).

و در کتاب نصوص، از جناب سلمان علیه السلام نقل شده که گفت: رسول خدا در خطبه ای فرمود: ای مردم، هر کس خورشید را از دست داد باید به ماه تمسک جوید، و هر کس ماه را از دست داد باید به فَرقَدین (ستاره های قطبی) متمسک گردد، و هر کس فرقدین را گم کرد باید به ستاره های نورانی پس از من تمسّک جوید. سلمان گوید: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از منبر پایین آمد، دنبالش رفتم و عرض کردم: پدر و مادرم فدایت! مقصود از خورشید و ماه و فرقدین و ستاره های نورانی چیست؟ فرمود: خورشید، من هستم، علی ماه است، فرقدین حسن و حسین، و ستاره های نورانی، نُه امام از نسل حسین هستند که نُهمی ایشان مهدی است.

و در تفسیر قمی ذیل «الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبان»(2) [خورشید و ماه بر حسابی (روان)اند] روایت کرده که فرمود: یعنی آن دو در عذابند. راوی گوید: گفتم: خورشید و ماه در عذابند؟ فرمود: این خورشید و ماه از آیات خداوند هستند که به امر او در حرکتند، وقتی قیامت شود دیگر خورشید و ماهی نخواهد بود، خداوند آن دو را _ که لعنت بر آنها باد _ در عذاب قرار داده. نشنیده ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کنند: خورشید و ماه دو نور و در آتشند؟ گفتم: بله. فرمود: آیا نشنیده ای که مردم می گویند: فلان و فلان (ابوبکر و عمر) خورشید و ماه و نور این امّتند؟ پس آنها در آتشند، و خداوند از این آیه قصدی غیر از این نداشته است.(3) (ادامه روایت).

شطط: و هرچه به معنای آن است. شطط به معنای جور و ستم در کلام و رفتار، و تجاوز از حد و دوری از حق، و البته بیشتر برای کلام باطل استفاده

1- [1] - شمس/1.
2- [2] - رحمن/5.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 321.

می شود، و پیدا است که بزرگ ترین ستم در گفتار و رفتار و تجاوز از حدود و دوری از حق، انکار ولایت و ترک ائمه علیهم السلام و پذیرفتن امامت دشمنان آنها می باشد. تأمّل کن.

شریعت: و هم خانواده ها و هم معناهای آن، مانند «شَرَعَ لَکُم» و امثال آن. شریعه و شرعه به معنای راه ظاهر و واضح است، و از این جهت بر احکامی که خداوند بر بندگانش مشروع کرده هم اطلاق می گردد. می گویند: «شرع له ذلک» (آن را برای او مشروع کرد) یعنی بازش کرد و روش آن را تعریف و اظهار و تبیین نمود. و «شرع فی ذلک» یعنی شروع به آن کرد.

در نامه امام ابوالحسن علیه السلام به اصحابش آمده: ما کسانی هستیم که خداوند دینش را برایمان مشروع کرده. که از این جمله، تأویل امثال این مقام و این لفظ و اینکه این قسم از خطاب ها نسبت به ائمه علیهم السلام است ظاهر می گردد. پس بیندیش.

شفع: یک مرتبه و در سوره فجر استعمال شده. همانجا معنای لغوی آن یعنی زوج _ در مقابل وتر به معنای فرد و مفرد _ و تأویل های مختلف آن بدین قرار خواهد آمد: شفع: علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و وتر: خداوند. شفع: حسن و حسین علیه السلام و وتر: علی علیه السلام. شفع: پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و وتر: خداوند.

شفاعت: و شفعاء و هر چه معنای آن را برساند. اصل شفاعت درخواست گذشت از گناهان و جرم ها است، بلکه چه بسا بر مطلق درخواست از کسی برای دیگری، و نشان دادنِ خیر و شر نیز اطلاق گردد، که همه این معانی گاهی در دنیا و امور متعلق به آن است و حتّی بعضی موارد آن فقط مختصّ دنیا است، امّا بیشتر موارد استعمال آن در قرآن مربوط به آخرت می باشد. حال که این را فهمیدی، بدان که صدوق از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: شافعان ما هستیم. (ادامه روایت).

و در کنزالفوائد از آن حضرت روایت است که فرمود: خدای تعالی ما و شیعیانمان را برتری و فضل می دهد و ما و شیعیانمان شفاعت می کنیم، پس وقتی

دشمنان ما که این رتبه را ندارند وضع ما را می بینند، گویند: «فَما لَنا مِنْ شافِعین»(1) [در نتیجه شفاعتگرانی نداریم].

همچنین روایت است که: به خدا قسم اگر همه فرشتگان مقرّب و همه پیامبران برای یک ناصبی (دشمن اهل بیت) شفاعت کنند، شفاعتشان پذیرفته نمی گردد.

در «شرک» روایتی خواهد آمد که از آن اطلاقِ شفعاء بر غیر ائمه _ مثلاً بر دشمنان آنها _ هم استفاده می شود، که البته از باب تهکّم (استهزاء) و بنا بر اعتقاد پیروان آنها است. دقت کن.

روایاتی که بر شفاعت ائمّه و شیعیانشان و مجاز بودن آنها برای شفاعت به طور مطلق دلالت دارد خارج از حد و شماره است، و از همگی آنها معلوم می شود که شفاعت حسنه، شفاعت برای اهل ولایت و راهنمایی به سوی ولایت، و شفاعت سیّئه در مقابل آن و برای افراد مقابل آن می باشد، چنان چه در توضیح «حسنه» و «سیّئه» گذشت. بنابراین همین تأویل در قرآن صحیح است، که در توضیح «اذن» مقداری صحبت شد. حتماً آنجا را ببینید.

شیعه: (اشیاع و شیع که هر دو جمع شیعه هستند) به معنای یک فرقه، و پیروان و هواداران یک شخص است، بر مفرد و جمع و مؤنث و مذکر اطلاق می گردد. در قاموس گوید: این واژه بر دوستان علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام اطلاق می گردد، به حدی که اسم خاص آنها شده است، ولی آنها (شیعیان) فرقه های متعددی هستند که بر اساس بیشتر روایات اهل بیت علیهم السلام و کلام امام صادق علیه السلام که فرمود: شما شیعیانِ خدا هستید. (ادامه روایت). فقط دوازده امامی ها برحقّند و آنها مصداق حقیقی این اسم می باشند.

در توضیح «قتل» خبری صریح مشتمل بر وجه تسمیه شیعه خواهد آمد، بلکه در بسیاری از روایات این اسم به طور حقیقی فقط بر محبّان خاص و صاحبان ایمان کامل که کاملاً مطیع و فرمانبردار ائمه علیهم السلام هستند اطلاق می گردد، و در میان کسانی که حقانیت دوازده امام و امامت آنها را قبول دارند کسانی که چنین

1- [1] - شعرا/ 100.

صفاتی نداشته باشند دوستدار و محبّ خوانده می شوند و به این معنا شیعه نیستند، هرچند همگی اهل بهشت خواهند بود. از حضرت حسن بن علی علیه السلام روایت شده که شخصی به ایشان گفت: من یکی از شیعیان شما هستم. فرمود: اگر کاملاً مطیع اوامر و نواهی ما باشی راست می گویی، امّا اگر این گونه نیستی با ادّعای مرتبه شریفی که اهلش نیستی بر گناه خود نیفزا و بگو: من از محبّان و دوستداران شما و دشمن دشمنان شما هستم، در این صورت در خیر هستی و به خیرخواهی رسید.

امام صادق علیه السلام به شخصی که گفت: من از شیعیان آل پاک محمد صلی الله علیه و آله هستم، فرمود: ای مرد، پولی که به همراه داری، بیشتر دوست داری خرج خودت کنی یا خرج برادران مؤمنت؟ گفت: البته دوست دارم خرج خودم کنم. فرمود: پس تو از شیعه ما نیستی، ما _ اهل بیت _ اگر اموالمان را صرف برادران مخصوص مان کنیم برایمان دوست داشتنی تر است از اینکه صرف خودمان نماییم، پس بگو: من از دوستان شما هستم و با محبّت شما امید نجات دارم.

روایت است که وقتی جمعی از محبّان اهل بیت علیهم السلام به امام رضا علیه السلام گفتند: ما از شیعیان علی هستیم. امام به آنها فرمود: شیعیان او، شیعه علی، حسن، حسین، علیهم السلام سلمان، ابوذر، مقداد، عمّار، محمد بن ابی بکر و کسانی هستند که هیچ گاه از اوامر و نواهی او تخطّی نکردند، پس شما بگویید: ما طرفدار و دوست علی علیه السلام و دشمن دشمنان علی علیه السلام هستیم. (ادامه روایت).

و از علی بن الحسینعلیهما السلام روایت شده که وقتی مردی به ایشان گفت: من از شیعیان خالص شما هستم، فرمود: ای بنده خدا، اگر مثل ابراهیم خلیل علیه السلام هستی که خداوند در باره او می گوید: «وَ إِنَّ مِنْ شیعَتِهِ لَإِبْراهیم * إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلیم (1)» [و بی گمان ابراهیم از پیروان اوست*آنگاه که با دلی پاک به (پیشگاه) پروردگارش آمد] و اگر قلبت مانند قلب او سلیم می باشد از شیعیان ما هستی. روایات از این قبیل فراوان است.

مؤلف گوید: در تفسیر «وَ إِنَّ مِنْ شیعَتِهِ لَإِبْراهیم» در سوره صافات خواهیم

1- [1] - صافات/83 و 84.

آورد که مرجع ضمیر «شیعته»، علی علیه السلام است، که از آن فهمیده می شود که می توان هر جا لفظ شیعه و اشیاع و امثال آن در مقام مدح است به این جماعت و امثال آنها تأویل نمود، هرچند در امّت های پیشین باشند و در مقام شرّ و مذمّت، به پیروان دشمنان آنها و کسانی که محبت آنها را نپذیرفتند تأویل کرد، هرچند از امّت های سابق باشند، چنان چه از تقابل بین آنها در مطالب پیشین و آینده معلوم می شود.

در روایت معلّی بن خنیس از امام صادق علیه السلام در تفسیر «إِنَّ الَّذینَ فَرَّقُوا دینَهُمْ وَ کانُوا شِیَعا»(1) [کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند] آمده که فرمود: به خدا قسم، این قوم (مخالفان ولایت اهل بیت) با دین فاصله گرفته و از آن جدا شده اند.

و در تفسیر قمی ذیل همین آیه می گوید: از علی علیه السلام فاصله گرفتند و خودشان حزبی تشکیل دادند. مؤیّد این دو روایت قرائتی است که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده که به جای «فرّقوا»، «فارقوا» خوانده اند.

در فصل سوم از گفتار اول گذشت که مقصود اختلاف شیعه نیز می باشد، و مطالبی در توضیح «آل» و «اهل» و امثال آن در این زمینه گذشت، پس غفلت مکن.

مشرق: و شرق و امثال آن مانند مشارق و مشرقین و مانند آن. مشرق معروف است، دلیل نامیدنش به این نام، اشراق یعنی طلوع و نورافکنی خورشید از آن سمت است. روایت است که تأویل کلمه «مشارق» در قرآن، پیامبران و «مشرقین»، پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هستند. شاید این تأویل از این جهت است که انوار هدایت آنها بر اهل دنیا اشراق (طلوع و نورافکنی) می کند، که تأویل مشرق و اشراق نیز از آن معلوم می گردد، چنان چه در طلوع و مطلع هم خواهد آمد. پس بیندیش.

در تفسیر عیاشی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر

1- [1] - انعام/159.

«رَبُّ الْمَشارِق» فرمود: یعنی اوصیاء. و از ابوبصیر در تفسیر «رَبُّ الْمَشْرِقَیْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَیْن»(1) روایت شده که فرمود: دو مشرق یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام، و دو مغرب یعنی حسن و حسین علیه السلام.

در توضیح «مشکاه» دلیل تأویل «شجره... لا شَرْقِیَّهٍ وَ لا غَرْبِیَّه»(2) در آیه نور به «لا یهودیه مرّه و لا دعیه أخری» (اینکه یهودی یا حرام زاده باشد) خواهد آمد.

با توجه به آن چه گفتیم، احتمال می رود که تأویل «الشرقی» در بعضی جاها منسوب به پیامبران یا پیامبر خاتم و ائمه _ صلوات الله علیهم _ باشد.

شفق: و اشفاق و مشفقین و امثال آن که بدین معناست. بدان که اشفاق در اصل به معنای ترس و اسم آن شفقت می باشد. پس تأویل همان است که در تأویل «خوف» آوردیم، حتماً مراجعه کن. اما در کافی از امام رضا علیه السلام روایت شده که ضمن حدیثی فرمود: امام پدر دلسوز است، پس بیندیش. امّا شفق به معنای سرخی خورشید فقط در سوره انشقاق آمده و همانجا در تأویلش سخن خواهیم گفت.

شق: و هر چه به معنای آن است مانند یشقّق، تشاقّوا، و هم خانواده های آن مانند شقاق. معنای ظاهری شق و شِقاق _ به کسر شین _ دشمنی و اختلاف است، که گویی هر کدام از دو طرف، یک شق مخالف دیگری را گرفته. در مورد «شق الارض» روایت شده که تأویل آن خروج مردم از قبرها در زمان رجعت است. و نیز روایت شده که تأویل «شقاق با خدا و رسول» و امثال آن، رفتاری است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام کردند و «اهل شقاق» و «کسانی که با خدا و رسول شقاق کردند» دشمنان علی علیه السلام هستند، همانطور که مطالب مطرح شده در دو باب آخر فصل اول از گفتار سوم شاهد این تأویل می باشد.

در تفسیر قمی ذیل «یَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُم»(3) [روزی که زمین به سرعت از

1- [1] - رحمن/17.
2- [2] - نور/35.
3- [3] - ق/44.

[اجساد] آنان جدا و شکافته می شود] از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یعنی در زمان رجعت.(1)

مؤلف گوید: شاید بتوان عباراتی چون «شق السماء» (شکافتن آسمان) و امثال آن را همین گونه تأویل کرد. و خداوند آگاه است. در کشف الغمّه از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ذیل «وَ شَاقُّوا الرَّسُول»(2) [با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کردند] فرمود: یعنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله در امر علی علیه السلام اختلاف کردند. و در احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر فرمود: آگاه باشید که دشمنان علی(ع)، اهل شقاق و نفاقند.(3) (ادامه روایت).

شرک: و شرکاء، مشرکون و عبارات هم معنای آن چون «الذین أشرکوا» و نظایر آن.

در قاموس چنین آمده: شرک و شرکه به یک معنا است، و شریک که جمع آن شرکاء است. شرک به خدا کفر است، اسم فاعل آن مشرک و مشرکه و اسم در هر دو شرک می باشد.

و بدان که در روایات، شرک ورزیدن به خدا و شرک در عبادت خدا، تأویل به شرک در ولایت و امامت گردیده، یعنی شخص مشرک کسی را شریک امام می کند که اهل امامت نیست و با ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله ، ولایت غیر آنها را هم می پذیرد. حتی این معنا در «لَئِنْ أَشْرَکْتَ»(4) [اگر شرک ورزی] نیز وارد شده، یعنی اگر در امامت علی علیه السلام و ولایتِ غیر او مشرک شدی... همان طور که در باب های سابق گفته شد. پس بنابراین همه اهل سنت مشرکند، چنان چه روایات ذکر شده در «دعا» و «آخرت» و غیر آن به صراحت همین معنا را می رساند. از

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2 ،ص 303.
2- [2] - انفال/13.
3- [3] - احتجاج، ص 59.
4- [4] - زمر/65.

جمله دلایل بر تأویل شرک به آن چه گفته شد، مطالبی است که در باب های گذشته به ویژه در باب هفتم همین فصل سوم آوردیم، و افزون بر آن بیان تحقیقیِ این مقام و وجه تناسب بین دو معنای ظاهری و باطنی در باب سوم از فصل اولِ گفتار اول می باشد، البته روایاتی هم در این مورد در توضیح «عبادت» و غیر آن خواهد آمد.

در احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر فرمود: کسی که به بیعت علی علیه السلام شرک بورزد مشرک است. (ادامه روایت).

روایات به این مضمون، فراوان و از حد شماره بیرون است، اما در بعضی روایات نیز آمده که «مشرک» به ناصبی و دشمن اهل بیت و محارب و منکر ولایت آنها و تکذیب کننده قرآن و تأویل های آن تأویل می شود، و کسی که تأویل قرآن را تکذیب کند، از این حیث که بیان ولایت را انکار نموده، به منزله تکذیب کننده خدا و پیامبر است، و چه بسا وجه این استدلال، در حکم جنگ با خدا بودن، اقتدا به کسی است که خداوند دستور اقتدا به او نداده. اما مخفی نیست که به هر تقدیر تأویل مشرک و آن چه در مورد شرک وارد شده به مخالفان ولایت اهل بیت علیهم السلام جایز است، حال از هر صنف و گروهی باشد، علاوه بر اینکه حقیقتِ ناصبی این است که چون محبت علی با محبت دشمنانش جمع نمی شود، پس هر کس دشمنان علی علیه السلام را دوست بدارد، در حکم دشمن ناصبی و مشرک به هر دو معنا می باشد.

لازم است بعضی روایات را که بر این معنا دلالت دارد و در «جاهل» و نیز باب چهارم از فصل اولِ گفتار اول گذشت، ذکر نماییم. از جمله اینکه امام علیه السلام فرمود: کسی که قرآن و تأویل آن را تکذیب کند، مشرک است. و روایت مفضل که دلالت می کرد بر اینکه مقصود از حرام هایی چون خمر و خون و...، مردانی هستند، و کسانی که دنباله رو و دوستدار آنها می باشند مثل کسی هستند که برای خداوند شریک قائل شده باشد. و روایاتی که در باب سوم از فصل دومِ گفتار اول گذشت و بر این دلالت می کرد که رد و انکار ائمه علیهم السلام در حد شرک به

خداوند است.

و در کنزالفوائد از ابوذر روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که ولایت علی علیه السلام را ترک کند، خود گمراه است و دیگران را گمراه می کند. کسی که منکر ولایت علی علیه السلام باشد مشرک است، روز قیامت، منکران علی(ع) را در حالی می آورند که کر و کور و لال هستند. (ادامه ولایت).

در عیون از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: ناصبی مشرک است. و در بعضی زیارات می خوانیم: کسی که دشمن شماست مشرک است. و در بعضی دیگر می خوانیم: کسی که با شما بجنگد مشرک است. و روایت جابر از امام باقر علیه السلام که در توضیح «وَ الْمُشْرِکینَ مُنْفَکِّین»(1) فرمود: یعنی مُرجئه. (ادامه روایت).

و در خصال از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «کبائر» [که در قرآن آمده] هفت چیز است که در حق ما نازل شده بود ولی مردم آن را در باره ما حلال شمردند: اول شرک به خدا، دوم قتل نفس محترم، سوم خوردن مال یتیم، چهارم عقوق والدین، پنجم قذف محصنه (تهمت به زن شوهردار)، ششم فرار از جنگ و هفتم انکار حقّ ما. امّا در مورد شرک به خدا، خداوند آیاتی در باره ما نازل فرمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله احادیثی در شأن ما ایراد فرمود، اما خدا و رسول را تکذیب کردند و به خداوند شرک ورزیدند. و در مورد قتل نفس محترم، حسین علیه السلام و یارانش را کشتند. در مورد خوردن مال یتیم، فیئی را که خداوند برای ما قرار داده بود بردند و به دیگران دادند. و در مورد عقوق والدین، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حق ذریه اش عاق خودشان کردند و مادرشان خدیجه کبری را در حق ذریه اش عاق خودشان کردند. اما در مورد قذف محصنه، روی منبرهایشان به فاطمه علیها السلام تهمت زدند(2). و در باره فرار از جنگ، از سر طاعت و بدون اجبار با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند امّا از نزد او فرار

1- [1] - بینه/1.
2- [2] - احتمالاً مقصود از قذف، تکذیب آن حضرت در ماجرای فدک است.

کرده او را رها نمودند. و امّا در مورد حقّ ما که خودشان هم نسبت به آن تنازع و اختلافی ندارند و همگی قبول دارند، حق ما انکار شده است.

تا اینجا مربوط به شرک در معنای کفر بود هر چند در معنای مشارکت نیز مصداق داشت. امّا مثال استعمال شرک به طور صریح در معنای مشارکت [و شریک] _ چنان چه در توضیح «یسر» خواهد آمد _ این حدیث است که فرمودند: کسی که در دلش ولایت و دوستی فلان و فلان و فلان قرار دارد، شرک (شریک) شیطان می باشد و از بنی آدم علیه السلام نیست، پس جایز است آن را برحسب این آیه سوره اسراء: «وَ شارِکْهُمْ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلاد»(1) و امثال آن تأویل کرد. و همچنین می توان «مشارکات» و «شرکاء» را در مقام مذمت به دشمنان ائمه علیهم السلام و شرکت کنندگان در غصب خلافت و پیروانِشان که با محبّت آنها مشرک شده اند، تأویل نمود، چنان که از دو روایت اول معلوم می گردد. و در کافی و غیر آن از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در تفسیر آیه «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً رَجُلاً فیهِ شُرَکاءُ مُتَشاکِسُونَ وَ رَجُلاً...»(2) [خدا مثلی زده است مردی است که چند خواجه ناسازگار در (مالکیت) او شرکت دارند (و هر یک او را به کاری می گمارند)] فرمود: مرد مملوک فلان اوّل (ابوبکر) است که افرادی متفرق و پراکنده بر ولایت او هستند و در عین حال یکدیگر را لعن و نفرین می کنند مانند حنفیان، شافعیان و غیر آنها و نیز اشاعره، معتزله و امثال آنها، و با این حال عامه می گویند: همگی این فرقه ها و دسته ها بر حقند و همگی در بهشت خواهند بود. و در تفسیر قمی ذیل این آیه می گوید: این مثلی است که خداوند برای علی علیه السلام و شریکان ظالمش زده که حق او را غصب کردند و با یکدیگر کینه و مشاجره دارند. (ادامه روایت).

مؤلف گوید: روایت اوّل دقیق تر و به تأویل نزدیک تر و سند و متن آن صحیح تر است، پس ما به آن اعتماد می کنیم. اما روایت دوم اگر واقعا از امام معصوم صادر شده باشد، می تواند تأویل دیگری برای آیه باشد، خدا بهتر می داند.

1- [1] - اسراء/64.
2- [2] - زمر/29.

همچنین روایت شده که مقصود از شرکاء در جمله «وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَکاء»(1) بت ها و شیاطین و حکّام جور هستند. پس یعنی کسی که در مخالفت امام علیه السلام و امثال آن از ظالمان تبعیت کند آنها را با خداوند در اطاعت شریک نموده، و در حقیقت چنین شخصی برای خدا شریکانی قائل شده. و احتمال دارد که لفظ جلاله (الله) در تأویل، کنایه از امام باشد، چنان چه توضیح آن گذشت و در باب های پیشین آمد. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ذیل آیه «وَ ما نَری مَعَکُمْ شُفَعاءَکُمُ الَّذینَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فیکُمْ شُرَکاء»(2) [شفیعانی را که در (کار) خودتان شریکان (خدا) می پنداشتید، با شما نمی بینیم] فرمود: این آیه در شأن معاویه و بنی امیه نازل شده، «لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَکُم...»(3) یعنی پیوندهای مودّت و دوستی تان قطع شده است.(4)

مؤلف گوید: از آن چه گفتیم تأویل شرکاء در مقام مدح به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان استفاده می شود، اما در قرآن خیلی کم است، تأمل کن و از استعمال آن در بعضی موارد به معنای مطلق مشارکت متعارف غافل نشو. خدا می داند.

شک: و آن چه شامل آن باشد، مانند کسی که در شک است و امثال آن. در «ریب» معنای شک و دلایل کافی بر تأویل آن ذکر گردید. و مؤید آن مطالبی است که در توضیح «حرث» گذشت. تأمل کن. در زیارت های علی علیه السلام می خوانیم: شهادت می دهم کسی که در تو شک کرد، به رسول امین ایمان نیاورده است.

شمال: و مشئمه. در قاموس آمده: شمال (چپ) ضد یمین (راست) و به معنای شومی و ضد یُمن و برکت است و مشئمت ضد میمنت است. و دست شؤمی (شوم) ضد دست یمنی (مبارک) است. و در نهایه می گوید: جانب اَشأم یعنی شِمال و یسار

1- [1] - انعام/100.
2- [2] - انعام/94.
3- [3] - همان.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 218.

(چپ) و به دست چپ «شؤمی» گویند. و خلاصه اینکه از هر دو یک معنا قصد می شود. و از شِمال نیز آن چه در تناسب آن و خلاف خیر و امور پست و مذموم باشد اراده می گردد. چنان چه دست چپ همین گونه (یعنی برای کارهای پست) است. در تفسیر قمی ذیل آیه «أَصْحابُ الْمَشْئَمَه»(1) می گوید: مشئمه دشمنان آل محمد علیهم السلام هستند. بنابراین «شمال» هم آنها و اصحاب و پیروانشان می باشند چنان چه صریحاً در «سموم» گذشت. همچنین توجیه آن به اینکه کتاب هایشان به دست چپشان داده می شود معلوم است. در «یمین» و غیره تأییدهایی بر تأویل آن خواهد آمد. تأمل کن و از مواردی که لزوماً باید بر معنای متعارف (یعنی سمت راست) حمل گردد غافل مشو.

شیطان: و شیاطین. در قاموس گوید: شاطن خبیث و شیطان معروف است و هر انسان و جن متکبّر و مضری را گویند.

مؤلف گوید: مؤید آن، حدیثی است در تفسیر امام علیه السلام که می فرماید: شیطان از هر خیری دور است. و نیز: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد منافقان امّتش فرمود: آنها شیطان هایی هستند که به طور سری (و درگوشی) سخنان فریبنده و بی اساس (برای اغفال مردم) به یکدیگر می گویند. و از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: کسی که خداوند او را از اهل حق قرار ندهد از شیاطین است.

بنابراین تأویل شیاطین به دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و خلفای جور و شیطان بزرگ و رئیس همه آنها یعنی دومی (عمر) یا اولی (ابوبکر) صحیح می باشد، چنان چه در خبر زندیق که در باب سوم از گفتار دوم گذشت نیز دلایلی بر این مطلب ذکر گردید.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر «اتَّخَذُوا الشَّیاطینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ اللَّه »(2) فرمود: آنها ائمه ای غیر از امامان حق برگزیدند. و از آن حضرت در

1- [1] - واقعه/9.
2- [2] - اعراف/30.

تفسیر «جَعَلْنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا»(1) نقل شده که فرمود: خداوند پیامبری نفرستاد مگر اینکه در میان امّتش دو شیطان بودند که او را آزار می رساندند و مردم را پس از او گمراه می ساختند، دو همراه نوح علیه السلام «عیطیطوش» و «خرّا» بودند، با ابراهیم _ صلوات الله علیه _ «مکثل» و «زرام»، با موسی علیه السلام «سامری» و «عقیبا» ، با عیسی علیه السلام «یولینس» و مرتبون» و دو همراه محمد صلی الله علیه و آله«جئه» و «زریق» بودند.

و در کافی از آن حضرت روایت شده که در تفسیر «أَرِنَا الَّذَیْنِ أَضَلاَّنا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْس»(2) [و کسانی که کفر ورزیدند گفتند، پروردگارا آن دو [(گمراه گری) از جن و انس که ما را گمراه کردند به ما نشان ده] فرمود: مقصود آن دو نفر (ابوبکر و عمر) هستند، و فلانی شیطان بود (ادامه روایت). که احتمالاً مقصود حضرت از فلانی، دومی (عمر) باشد، چنان که در تفسیر قمی از آن حضرت علیه السلام روایت می کند که ذیل «وَلا یَصُدَّنَّکُمُ الشَّیْطان »(3) [و مبادا شیطان شما را از راه به در برد زیرا او برای شما دشمنی آشکار است] فرمود: یعنی دومی. البته احتمال به اولی هم هست، چنان چه در «ابلیس» گذشت. و در «انس» به روایت از امام صادق علیه السلام گذشت که فرمود: گروهی از انسان ها چهره ظاهری شان مانند آدمیان است و قلب هایشان قلب شیطان. که بعضی علماء در وجه تسمیه دومی به شیطان گفته اند: بلکه غیر شیعیان زنازاده هستند، چون زنازاده از آب مرد که با آب شیطان مخلوط شده درست می شود و فرزند شیطان هم شیطان است.

مؤلف گوید: به همین دلیل بر این ها (مخالفان اهل بیت) «اخوان الشیاطین» گفته می شود، چنان چه در «اخ» گذشت و توضیح بیشتر آن در «والد» خواهد آمد. در «جند» و «حزب» و «خطوات» هم تأویل جنود شیطان، حزب شیطان و خطوات شیطان گذشت. در توضیح «ولی» و «عبادت» نیز تأویل اولیاء شیطان و

1- [1] - انعام/112.
2- [2] - فصلت/29.
3- [3] - زخرف/62.

بندگان شیطان خواهد آمد. به همین ترتیب، هر جا مناسبتی داشته باشد در محل خود ذکر خواهد شد. حتماً مراجعه کن.

مشحون: یعنی پُر. «فُلک مشحون» (کشتی پُر) چند مرتبه در قرآن آمده، و بنا بر تأویل کشتی به ائمه علیهم السلام، معنای آن پر بودن از علم و ایمان می باشد. پس بیندیش.

متشابهات: تأویل آن در سوره آل عمران خواهد آمد و در «محکم» نیز با اشاره به معنای ظاهری آن گذشت، به آنجا مراجعه شود. شاید بتوان تأویل آن یا مطالبی که مناسب با تأویل آن است را در بعضی موارد که لفظ متشابه و هم معناهای آن آمده _ برحسب تناسب و احتمال _ به کار برد.

شفه: در سوره بلد «شفتین» آمده. دلایل تأویل آن به حسنین (ع) را در توضیح «عین» ذکر خواهیم کرد.

شراء: و اشتراء یعنی هم خانواده های آن مانند «اشتری» و «یشتری» و امثال آن. در قاموس آمده: شریه یشریه یعنی طی معامله صاحب آن شد. و «باعه» مثل اشتری است ولی از اضداد هستند. خلاصه اینکه موارد «اشتراء» در قرآن غالباً برای تبدیل شر به خیر است، مانند خریدن گمراهی به هدایت، و امثال آن، یعنی کسب اولی به عوض دومی و تبدیل آن به دیگری. و مخفی نیست که این حالت نسبت به کارهای دشمنان و مخالفان ائمه علیهم السلام است، چنان چه در خبر زندیق در باب سوم از گفتار دوم ذکر گردید که دشمنان ائمه علیهم السلام همان کسانی هستند که آیات خدا را به بهای اندکی فروختند.

و در تفسیر امام علیه السلام ذیل «وَلا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَناً قَلیلا»(1) آمده که فرمود: یعنی به خاطر رسیدن به اهداف دنیوی آیاتی را که خداوند در نبوت محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی و عترت طاهرینش _ صلوات الله علیهم _ نازل فرموده انکار نکنید، زیرا عاقبت این کار نابودی و ضرر است. بنابراین می توان جملاتی از این قبیل را در همین راستا تأویل کرد.

1- [1] - نحل/95.

امّا «شراء» بیشتر موارد نسبت به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان است، چنان چه در تفسیر قمی، کشف الغمه، طرائف و غیر آن از ائمه علیهم السلام و ابن عباس روایت شده که «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّه»(1) [و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد و خدا نسبت به (این) بندگان مهربان است] علی علیه السلام است که در لیله المبیت در رختخواب رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابید.(2)

در تفسیر قمی «یشری نفسه» را «تبدیل می کند» معنا کرده. و بدان که از امام صادق علیه السلام روایت شده در توضیح «إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمؤمنین»(3) فرمود یعنی پیمان را از آنها خریده، و «أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُم»(4) یعنی در زمان رجعت.(5) (ادامه روایت).

در نکته آخر از خاتمه به طور مفصّل در باره آن بحث خواهیم کرد. تأمل کن.

شفاء: و آن چه متضمّن معنای آن است، چون «یَشفِ» و امثال آن. گفته شده که شفاء همان دوا است، امّا ظاهر این است که بهبودی از درد را شفاء گویند. در «شراب» تأویل آن به بخشی از علم ائمه علیهم السلام که برای مردم حاصل می گردد گذشت مانند هدایت به ولایت و خلاصی از مرض جهالت و علم به مسائل دین و امثال آن، چنان چه در «مرض» هم مطالبی به عنوان تأیید آن خواهد آمد و احتمالاً مقصود در بعضی مواضع شفای قلب مؤمنان به ظهور امامشان از درد فراق و مانند آن است، چنان چه در «صیحه» توضیح داده خواهد شد. و خدا می داند.

اشقی: و هم خانواده هایش مانند شقاوه، شقوه، اشقی، لیشقی و امثال آن. در قاموس گوید: شقاوت، شدّت و سختی را گویند، انسان بدبخت و عاقبت به شر را شقی گویند، زیرا در دنیا و آخرت در سختی و عذاب است.

1- [1] - بقره/207.
2- [2] - تفسیرقمی، ج 1، ص 79.
3- [3] - توبه/111.

4- [4] - توبه/111.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 305.

خلاصه شقی ضد سعید (خوشبخت) است، و شقاوت ضد سعادت. در «سعید» تأویل آن به شیعه گذشت و دلایل تأویل شقی به مخالفین اهل بیت و منکران ولایت و امامت ائمه علیهم السلام هم آمد و آوردیم که تأویل «اشقی» اولی و دومی و سایر دشمنان ائمه علیهم السلام است، بنابراین شقاوت و شقوه یعنی انکار ائمه علیهم السلام و دشمنی با آنها، و در تفسیر امام علیه السلام آمده که علی بن الحسین فرمود: شقی کسی است که از جرگه مؤمنان به علی و ائمه علیهم السلام و مطیعان آنها بیرون رود. (ادامه روایت).

و در کتاب نصوص از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده که فرمود: ما را دوست ندارد مگر مؤمن با تقوی، و ما را دشمن نمی دارد، مگر منافق شقی. و در خطبه علی علیه السلام چنین آمده: آن شقی (بخت برگشته) با افسردگی پاسخش دهد: ای کاش تو را دوست نگرفته بودم.

و در روایت جابر از امام باقر علیه السلام ذیل «لا یَصْلاها إِلاَّ الْأَشْقَی»(1) [جز نگون بخت ترین (مردم) در آن درنیاید] آمده که فرمود: او دشمن آل محمد است. تأمل کن.

مشکات: در قاموس و غیر آن آمده که مشکات دریچه ای را گویند که قابل عبور نباشد. گفته شده که مشکات، محفظه ای است در میان قندیل که چراغ را در آن قرار می دهند و مشکات همان نور و فتیله مشتعل را گویند. مشکات در سوره نور آمده و در آنجا روایاتی خواهد آمد، در اینجا هم بعضی روایات را که در تأویل آن وارد شده ذکر می کنیم: از جمله علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام روایت می کند که در تفسیر «کَمِشْکاةٍ فیها مِصْباح... »(2) فرمود: مشکات، فاطمه علیها السلام است و مصباح، حسن و حسینعلیهما السلام «الْمِصْباحُ فی زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّی» فاطمه علیها السلام بین زنان عالم، کوکب درّی (ستاره فروزان) است. «یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَکَه» درخت مبارک، ابراهیم علیه السلام است. «زَیْتُونَةٍ لا

1- [1] - لیل/15.
2- [2] - نور/35.

شَرْقِيَّهٍ وَ لا غَرْبِيَّه» یعنی ابراهیم نه یهودی است نه نصرانی «یَکادُ زَیْتُها یُضی ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلی نُور» یعنی امامی بعد از امام دیگر. «یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاء» یعنی خداوند هر کس را بخواهد به ولایت ما هدایت می فرماید.(1) و در روایت دیگری آمده که فرمود: خداوند هر کس را بخواهد به وسیله ائمه علیهم السلام هدایت می فرماید. و صدوق از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: مثال ما در قرآن چراغدانی است که در آن چراغی باشد، ما آن چراغدان هستیم که چراغ در آن است، و چراغ، محمد صلی الله علیه و آله می باشد که در حبابی از نسل پاکش است... تا آنجا که فرمود: سوخت آن چراغ از درخت زیتون مبارک ابراهیمی است، نه شرقی است و نه غربی، یعنی از نژادی معروف است که متهم به آلودگی نشده. (ادامه روایت).

و از امام صادق علیه السلام روایت شده که ذیل این آیه فرمود: نور خداوند، محمد صلی الله علیه و آله است. راوی گوید: مشکات چیست؟ فرمود: سینه محمد. گفتم: مصباح؟ فرمود: یعنی در آن سینه نور علم نبوت است. گفتم: دراغ داخل حباب؟ فرمود: حباب علی علیه السلام است، علم رسول خدا صلی الله علیه و آله به قلب علی علیه السلام صادر گردید. و مؤید بعضی روایات، جمله ای است که در زیارت علی علیه السلام می خوانیم: سلام بر تو ای مشکات نور. پس بیندیش.

شهوات: میل ها و خواهش های نفس است، و تبعیت از شهوات به معنی تبعیت از هوی است. در «هوی» خواهد آمد که تأویل «مَنِ اتَّبَعَ هَواه»(2) [کسی که از هوای نفسش پیروی کند] کسی است که با نظر خود به دینش عمل می کند و آن را از امامی که خدا مشخص کرده نمی گیرد. شاید آن تأویل برای شهوات هم _ در صورت مناسبت _ جاری شود. البته در نظر داشته باش که در بسیاری از موارد نیاز به تأویل ندارد.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 78.
2- [2] - قصص/50.

صابئون: کسانی هستند که به گمان خودشان از دیگر ادیان خارج شده و به دین خدا مایل گشته و پیوسته اند، که البته دروغ می گویند. برخی گفته اند: آنها می پندارند بر دین نوح علیه السلام هستند و قبله شان به سمت وزشگاه شمالی است و [برای عبادت] رو به قطب شمال می ایستند. قمی گوید: آنها اهل کتاب نیستند و ستارگان و سیارات را می پرستند. و گفته شده که ملائکه را عبادت می نمایند. از امام صادق علیه السلام روایت است که آنها در عقایدشان پیامبران و ادیان را کنار گذاشته می گویند: هر چه پیامبران آورده اند، باطل است، لذا توحید و نبوت و وصایت را انکار می کنند، بنابراین شریعت و کتاب و پیامبری ندارند. امّا مخفی نماند که این کلمه را در قرآن می توان به بعضی غالیان نسبت به ائمه علیهم السلام تأویل نمود، چون ائمه علیهم السلام تأویل نجوم و ملائکه هستند و غلوکنندگان هم منکر شریعت و نبوت و امامت اند، و نیز برخی متصوفه از مخالفان اهل بیت که مدّعی ترک دنیا هستند امّا عبادات را کنار گذاشته، منکر فضل انبیا و اوصیاء می باشند. تأمل کن.

صاحب: و اصحاب و هر چه به معنای صحبت و همراهی باشد. در قاموس آمده: صحبه، صحابه و صُحبه یعنی با او معاشرت کرد، جمع صاحب، اصحاب و صحابه و صَحب است. روایت شده که اصحاب بهشت، اصحاب یمین، اصحاب میمنه، اصحاب صراط، اصحاب اعراف، و امثال آن که مشتمل بر خیر و مدح است، ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها می باشند. حتّی در روایتی که در توضیح «کهف» ذکر خواهیم کرد، آمده که جناب ابوطالب در این امّت مثل اصحاب کهف است.

همچنین روایت شده که اصحاب نار، اصحاب جحیم، اصحاب سعیر، اصحاب شِمال، اصحاب مشئمه و امثال آن که مشتمل بر بدی و مذمت است، دشمنان و مخالفان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمّه اند که حق آنها را غصب کرده ولایتشان را انکار نمودند. حتّی در روایتی که قبلاً در «سبت» ذکر کردیم آمده که «اصحاب سَبت»، بنی امیه و امثال آنها در این امّت هستند.

بنابراین، می توان سایر مواردی که مانند آن است را برحسب مناسبت، طبق آن چه ذکر شد تأویل کنیم. روایاتی که این معنا را می رساند، هر کدام در جای خود یعنی در توضیح کلمه مربوط به آن ذکر گردیده. البته بعضی موارد هم که نیاز به تأویل ندارد واضح و روشن است.

در اینجا بعضی مطالب را در مورد صحبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و تحقیق مقصود از صحابه و مصادیق حقیقی آن ذکر می کنیم. بدان آن چه از آیات و روایات بدست می آید این است که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، صاحب و صحابی گاهی به فردی گفته می شد که آن حضرت را دیده بود و با او معاشرت داشت، هرچند در باطن مؤمن و حتّی مسلمان هم نبود. گاهی هم فقط به مؤمنان خالص که اول آنها علی علیه السلام، حسنین (علیهما السلام) و همچنین بقیه ائمه علیهم السلام هستند، اطلاق صاحب و صحابی می شد. دلیل صاحبی بودن بقیه ائمه علیهم السلام مطالبی است که در مقدمات پیشین و غیر آن آوردیم که ائمه علیهم السلام همگی یک نور و از یک سنخ می باشند، علاوه بر اینکه ملاقات نور شریف شان با نور در شب معراج معروف است، بنابراین نیازی به معاشرت ظاهری و جسمی مثل تعریف اول صاحب نیست. دلیل بر این سخن آیاتی از قرآن کریم است از جمله «أ وَلَمْ یَتَفَکَّرُوا ما بِصاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّه»(1) [آیا نیندیشیده اند که همنشین آنان هیچ جنونی ندارد. او جز هشداردهنده ای آشکار نیست] و «ما ضَلَّ صاحِبُکُمْ وَ ما غَوی»(2) [(که) یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده] و «وَما صاحِبُکُمْ

1- [1] - اعراف/184.
2- [2] - نجم/2.

بِمَجْنُون»(1) [و رفیق شما مجنون نیست]، چون خطاب در این آیات فقط با مسلمانان نیست بلکه چنان چه در آیه اول بلکه بیشتر آیات به صراحت آمده، خطاب با غیر مسلمانان نیز هست. همچنین ظاهر است که مصاحبت در لغت و استعمال از جانب دو طرف می باشد. در سوره کهف نیز خداوند سبحان می فرماید: «فَقالَ لِصاحِبِه ... قالَ لَهُ صاحِبُه »(2). در آن تأمل کن تا بر مطلب واقف گردی. پس از این آیات و غیر آن ظاهر می گردد که «صاحب» در آیه غار نیز از همین قبیل می باشد، چنان چه مفاد اصل کلمه همین است.

اما دلیل بر روایت اول، مطالبی است که در تفسیر «وَ ما مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُم »(3) [ومحمد جز فرستاده ای که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمده و) گذشته اند نیست . آیا اگر او کشته شود یا بمیرد از عقیده خود بر می گردید؟] خواهد آمد. دلیل بر روایت دوم نیز روایات متعدّد و متفرّقی است که در لابه لای این کتاب می آید و اهل سنّت هم آن روایات را بدون اینکه مقصود و معنایش را بفهمند ذکر نموده اند، لذا هم خودشان گمراه شده اند و هم دیگران را گمراه نموده اند. از این روایات ظاهر می گردد که مصداق صحابه در حقیقت ائمه علیهم السلام هستند، زیرا هیچ گاه با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت ننمودند با اینکه انوارشان از ابتدای خلقت پیامبر صلی الله علیه و آله با آن حضرت معاشر و همگی با هم جمع و از یک سنخ بودند. در اینجا بعضی روایات را که شاهد بر این مطلب است ذکر می کنیم. علی علیه السلام در نهج البلاغه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر چه اصحاب من بگویند بپذیرید. گفتند: اصحاب شما چه کسانی هستند؟ فرمود: اهل بیت من. نیز از آن حضرت روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اختلاف اصحاب من برای شما رحمت است. گفتند: اصحاب شما کیستند؟ فرمود: اهل بیت من.

1- [1] - تکویر/22.
2- [2] - کهف/34 تا 38.
3- [3] - آل عمران/144.

مؤلف گوید: شاید مقصود اختلاف آنها در فتوی و امثال آن از جهت تقیه باشد، و می دانیم که تقیه برای شیعه رحمت است. قبلاً نیز در توضیح «اختلاف» بعضی از معانی آن ذکر گردید. در آن بیندیش. و بدان که بیشتر روایات اهل سنّت در مدح اصحاب و تشویق به پیروی آنها، از همین قبیل است، مانند این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: اصحاب من مثل ستارگانند، به هر کدامشان اقتدا کنید هدایت شوید. و مخفی نماند چنان چه ظاهر است، معنای این احادیث بنا بر فهم آنها هم درست در می آید. غفلت نکن، خداوند هدایتگر است.

صواب: ضد خطا است. در سوره نبأ می باشد، و در آنجا تأویلش خواهد آمد، به علاوه می توان تأویل «حق» و «صدق» را برای آن نیز آورد، چنان چه در توضیح «ناطق» که خواهد آمد و در توضیح «خطا» که گذشت اشاراتی بدان رفت.

صَیّب: در سوره بقره آمده و مقصود از آن باران و ابر باران زا است. امّا در محلّ خود خواهیم آورد که تأویلش معجزات و آیاتی است که در ولایت وارد شده. خدا می داند.

مصیبت: و آن چه دلالت بر آن کند. گاهی عقوبت های دنیوی و اخروی را گویند که برای انتقام نصیب اهل شر می گردد، که در این صورت تأویل آن بلاهایی است که به سبب ترک ولایت، نصیب دشمنان پیامبر و ائمه علیهم السلام و پیروان آنها می شود، چنان چه از توضیحات «عذاب» و غیر آن استفاده می گردد. بلکه در این صورت شاید بتوان در بعضی موارد _ به حسب تناسب _ آن را به سه خلیفه جور و امثال آنها تأویل نمود. گاهی نیز مصیبت عبارت از سختی ها، آزار دشمنان و امثال آن است که برای امتحان و بالاتر رفتن درجات و زیاد شدن اجر، در دنیا برای اهل خیر پیش می آید. در این صورت تأویل آن بلایایی است که نصیب اهل ولایت یعنی ائمه علیهم السلام و شیعیانشان می شود، زیرا دنیا برای آنها زندان و محلّ ابتلا است، چنان چه روایات بسیاری شاهد این معنا و توضیحات «بلا» مؤید آن است. تأمّل کن.

صوت: برای مفرد و جمع استعمال می شود. در عرف آوای کلامی را گویند. در قرآن بالا بردن صدا، هم مطلقاً و هم در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله مذمت

شده، و ظاهر است که مستفاد از منع بالا بردن صدا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله، قصد اطاعت حق و رعایت ادب و عدم مخالفت است. بنابراین می توان بالا نبردن صدا را به ترک جدال هایی که در سقیفه برای خلافت انجام دادند، تأویل نمود، چنان چه در محل خود ذکر شده است.

در این صورت بالابردن صدا عبارت از بالا رفتن صدایشان در سقیفه و مسجد النبی صلی الله علیه و آله در ایام غصب خلافت است. مؤید این معنا فرمایش خداوند در سوره لقمان است: «إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمیر(1)» [بدترین آوازها آواز خران است] زیرا قبلاً گذشت که آنها به منزله الاغ بودند. همچنین خطاب خداوند به شیطان: «وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ وَ أَجْلِبْ عَلَیْهِم(2)» [و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگانت بر آنها بتاز] یعنی با دعوت به فساد و وسوسه هایت... بیندیش و از امکان تأویل آن به هر چه دشمنان در باب خلافت گفتند، غافل مشو. خداوند بهتر می داند.

صبح: و مشتقات آن مانند مصبحین. صُبح و همچنین صباح به معنای فجر یعنی اول روز است. اصبحَ یعنی صبح کرد. در کنز الفوائد از علی علیه السلام روایت کرده که در توضیح «وَ الصُّبْحِ إِذا تَنَفَّس »(3) [سوگند به صبح چون دمیدن گیرد] فرمود: خداوند از صبح اوصیا را قصد فرموده و می گوید: علم آنها منورتر و واضح تر از صبح در هنگامی است که بدمد. از این روایت استفاده می شود که می توان هرچه را در قرآن از این قبیل است و مناسبت دارد به ائمه علیهم السلام و علومشان تأویل نمود. همچنین احتمال می رود که مقصود از صبح در روایت امام، و دمیدن صبح، ظهور علم او یا خود او و قیامش (مانند قائم علیه السلام) باشد. مؤید این معنا در توضیح «نهار» خواهد آمد. بنابراین می توان هر چه را به معنای صبح و امثال آن است _ در صورت مناسبت _ به درک زمان ظهور و امثال آن تأویل نمود. اما بیشتر

1- [1] - لقمان/19.
2- [2] - اسراء/64.
3- [3] - تکویر/18.

موارد لغت «صبح» و امثال آن در قرآن به معنای متعارف یعنی چیزی نزدیک به معنای «صار» (گردید) می باشد. بیندیش، خداوند عالم است.

مصباح: و مصابیح به معنای چراغ روشن است. در «مشکات» دلایل تأویل مصباح در آیه نور به حسنین (ع) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و نور علم و نبوت گذشت.

در بعضی روایات آمده که ائمه علیهم السلام مصباح نور خداوندند. همچنین در بعضی روایات آمده که آنها مصباح الظلم (چراغ تاریکی ها)، مصابیح الهدی (چراغ های هدایت)، کشتی نجات و اعلام (نشانه های) پرهیزگاری هستند. و مخفی نیست که همه اینها حق است و آنها مصداقِ «مصباح» به همه این معانی و امثال آن از قبیل «المصابیح الوارده» (چراغ های وارد شده) _ که کنایه است _ می باشند. چنان چه در تأویل «نجوم» خواهد آمد و در تأویل «سراج» هم گذشت. لذا هر جا مصباح در قرآن است نه تنها به ائمه علیهم السلام بلکه به علمای شیعه هم تأویل می گردد، چنان چه در کتاب فضائل الشیعه از امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که به علی علیه السلام فرمود: شیعیان تو چراغ های تاریکی ها هستند.

صرح: به معنای قصر و ساختمان باشکوه و حیاط خانه است. تأویل ممدوح و مذموم «بنیان» گذشت، که شاید بتوان آن تأویل را در اینجا نیز پذیرفت، امّا نیاز به توجیه و توضیحات زیادی دارد. تأمل کن.

صفح: و کلمات هم معنای آن. در اصل به معنای روی گرداندن است به طوری که اصلاً ندیده (نادیده گرفتن)، و پس از آن به معنای بخشایش و گذشت رایج شده. در عیون از امام رضا علیه السلام و در امالی از امام صادق علیه السلام از پدرش از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمیل»(1) [پس به خوبی صرف نظر کن] فرمودند: یعنی بخشایش بدون عتاب و سرزنش. (ادامه روایت).

1- [1] - حجر/85.

ظاهراً قید ترک عتاب، توضیح «جمیل» است، اما ذکر صفح در جاهای دیگر همراه با عفو مانند: «فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا»(1) [پس عفو کنید و درگذرید] و غیره نشانگر آن است که ترک عتاب جزء معنای صفح است، پس توصیف به «جمیل» در آیه برای توضیح است. به هر تقدیر مخفی نیست که مقصود، صفح پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان مؤمن آنها در دنیا از دشمنان و مخالفان و امثالان بدکارشان به اقتضای مصلحت می باشد. امّا در آخرت، صفح (چشم پوشی و گذشت) از اهل ولایت خواهد بود. در «عفو» هم خواهد آمد. تأمل کن.

صلاح: و مصلحون و مشتقات آن مانند صلح و امثال آن. صلاح ضد فساد است، آن را اصلاح کرد یعنی فساد را از آن دفع کرد. لذا به ایجاد الفت و محبت بین مردم و دفع فساد از روابط آنها، صلح و اصلاح گفته می شود. به چیزی که انسان را از فساد آخرت نجات می دهد صلاح گویند، و صالح کسی است که واجبات الهی و حقوق مردم را ادا می کند. در «فساد» دلایل اینکه اصلاح زمین در آیه «وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها»(2) [و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید] رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است خواهد آمد، و ظاهر است که خدای تعالی به وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش ائمه علیهم السلام، بین خلق اصلاح کرده. البته در صورتی که انسانها از آن بزرگواران اطاعت کنند، بلکه خداوند به برکت آنها و به وسیله اطاعت و دوستی آنها هر چه در دنیا و آخرت است را اصلاح می فرماید، و آنها و شیعیانشان گرد محور صلاح دور می زنند، چنان چه در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام روایت شده که در تفسیر «إِنَّا لا نُضیعُ أَجْرَ الْمُصْلِحین »(3) [ما اجر درستکاران را تباه نخواهیم کرد] فرمود: این آیه در شأن محمد صلی الله علیه و آله و شیعیانش نازل شده. و در کافی از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: امامت صلاح دنیا است. (ادامه روایت).

1- [1] - بقره/109.
2- [2] - اعراف/85.
3- [3] - اعراف/170.

پس می توان سایر موارد مناسب از این قبیل را به همین تأویل برد. توضیحاتی که در توضیح «فساد» و واژه بعدی (صالح) می آید مؤید این معناست. تأمل کن.

صالح: صالحون و صالحات و کسانی که به صالحات عمل می کنند. اخیراً در معنای صلاح، صالح را توضیح دادیم. اما لغت صالحات در قرآن به عنوان صفت اعمال آمده که تأویل آن ولایت و اطاعت از ائمه علیهم السلام و امثال آن است. در روایتی عمل صالح به معرفت ائمه علیهم السلام نیز تأویل گردیده. در «بقیه» تأویل باقیات صالحات به دوستی ائمه علیهم السلام گذشت. امّا صالحون کسانی هستند که به اعمال صالحه عمل می کنند و در چنین عبارتی زیاد ذکر شده اند: «الذین یعملون الصالحات»(1) و امثال آن و به علی و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان خصوصاً شیعیان خاص مثل حمزه، جعفر، عبیده، سلمان و امثال آنها تفسیر شده است. روایات در این اینکه مقصود از «صالِحُ الْمؤمنین» در قرآن علی علیه السلام است متواتر می باشد حتی از اهل سنّت.

و در بعضی روایات از ابن عبّاس نقل شده که صالح المومنین، علی علیه السلام و شیعیان اویند. از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت است که در تفسیر وَ صالِحُ الْمؤمنین فرمود: ای علی، صالح مؤمنان تو و فرزندان مؤمن و صالحت هستند. و در تفسیر قمی ذیل «أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُون »(2) [و در حقیقت در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد] از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: مقصود قائم علیه السلام و یاران او است. در «شهادت» روایاتی در تأویل صالحین گذشت. و در تفسیر عیاشی ذیل «فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صالِحا»(3) [پس باید کار نیک انجام دهد] از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: مقصود از عمل صالح، معرفت ائمه علیهم السلام است. (ادامه روایت).

1- [1] - کهف/2.
2- [2] - انبیاء/105.
3- [3] - کهف/110.

در روایت جابر از امام باقر علیه السلام آمده که آن حضرت در تفسیر «الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحات »(1) [کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند] فرمود: یعنی کسانی که به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اولی الامر علیه السلام ایمان بیاورند و از اوامر آنها اطاعت نمایند، ایمان و عمل صالح همین است. (ادامه روایت).

در توضیح «کلمه» دلایل تأویل عمل صالح به ولایت و محبت ائمه علیهم السلام خواهد آمد. همچنین در «عمل» دلایل تأویل آن به امام می آید. در «مفسدین» هم ادلّه ای بر تأویل «الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحات » به علی علیه السلام و اصحابش ذکر خواهد شد.

در مناقب ابن شهر آشوب و غیر آن روایات متعددی از ائمه علیهم السلام و از ابن عباس و دیگران آمده، مبنی بر اینکه مقصود از «الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحات» افراد مذکور است، از جمله از امام باقر علیه السلام روایت شده که در تفسیر این آیه فرمود: علی علیه السلام و شیعیانش. و از ابن عباس نقل شده که ذیل این آیه گفت: آنها علی، حمزه، جعفر، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند.

روایات در این معنا بسیار است، پس اشکالی به تأویل ذکر شده نیست. تأمل کن و بدان که صالح نبی علیه السلام از پیامبران بزرگوار است و خداوند او و قومش و ناقه اش را در مواضع متعددی از قرآن ذکر فرموده. قوم او ثمود بودند که در «ثمود» توضیحاتی در مورد آنها داده شد که مؤید آن توضیحاتی است که در «ناقه» خواهد آمد. شبیه صالح علیه السلام در این امّت، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و در تفسیر آیات خواهد آمد که مصیبت های وارده بر اهل بیت مانند خارج کردن ناقه است. که مانند این روایت از علی علیه السلام هم صادر گردیده، حتماً مراجعه کن.

صیحه: صیحه و صیاح، فریاد را گویند. در «یوم»، تأویل «یَوْمَ یَسْمَعُونَ

1- [1] - عصر/3.

الصَّيْحَةَ بِالْحَق»(1) [روزی که فریاد (رستاخیز) را به حق می شنوند، آن (روز) روز بیرون آمدن (از زمین) است] به رجعت خواهد آمد، چنان چه دلیل آن در «خروج» گذشت. بنابراین چه بسا مقصود در آیه این است که جبرئیل ندا می دهد و هنگام خروج مهدی علیه السلام حق با او است. و یا اینکه خود حضرت قائم علیه السلام اصحابش را ندا می دهد و خروج خود را اعلام می نماید، چنان چه در «نداء» و آخرین قاعده از خاتمه خواهد آمد. و یا این که آنها (قائم علیه السلام و اصحابش) در جنگ و غیره بر کفار و منافقین صیحه می زنند. و یا فریادی است که در روایات آمده، پیش از ظهور سه مرتبه بین آسمان و زمین برمی آید. خدا می داند.

شیخ صدوق از امام رضا علیه السلام روایت می کند که آن حضرت ضمن حدیثی که احوال غیبت قائم علیه السلام تا ظهور را شرح می داد فرمود: سه ندا در ماه رجب بلند می شود: نخست «أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظّالِمينَ»(2) [هان لعنت خدا بر ستمگران باد] ، دوم «أَزِفَتِ الْآزِفَةُ»(3) [گرفتاری هولناک، فرا رسید] و سوم: بدنی را می بینید که هنگام طلوع خورشید پدیدار می گردد و ندا می دهد: خداوند فلانی را برای هلاکت ستمگران برانگیخت. در آن هنگام خداوند برای مؤمنین فرج ایجاد می کند و دل هاشان را شفا می بخشد. (ادامه روایت).

و از بعضی روایات معلوم می گردد که آن بدن مذکور امیر مؤمنان علیه السلام است. تأمل کن تا امکان اجرای آن را در سایر آیات مشتمل بر صیحه بفهمی، علاوه بر اینکه هلاک شدن با صیحه که در امت های گذشته نیز اتفاق افتاده، بر اثر عدم پذیرش ولایت از سوی آنها بوده است. بیندیش.

صاخّه: این کلمه فقط در یک موضع آن هم سوره عبس آمده، به معنای «صیحه» است. وقتی می گویند: «تصخّ الاسماع» یعنی گوش ها را کَر می کند. تأویل آن همان تأویل صیحه می باشد.

1- [1] - ق/42.
2- [2] - هود/18.
3- [3] - نجم/57.

صریخ: و مشتقات آن مانند مُصرخ و امثال آن. بدان که صراخ و صریخ به معنای فریادرسی و فریادرس به کار می رود، و مُصرخ فقط به معنای فریادرس و یاور است. اصطراخ و تصارخ نیز استعمال شده. اصل صرخه، فریاد بلند در حال استغاثه (فریادخواهی) می باشد. و مخفی نیست که هیچ فریادرسی از [عذاب] خداوند جز شفاعت نیست. در «شفاعت» گذشت، و در «نصرت» هم خواهد آمد که غیر از اهل ولایت کسی شفیع و یاوری نخواهد داشت. بیندیش.

صدّ: صادّون و مشتقات آن، مانند «الَّذینَ یَصُدُّون»(1) و امثال آن. صدّ و صدود به معنای منع و بازگرداندن و روی گرداندن است. در کافی از سدیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: ای سدیر، نزدیکان تو راه دین خدا را بسته اند. در «کفر» دلایل تأویل آیه «إِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عن سبیل الله...»(2) [کسانی که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا باز داشتند] به بنی امیّه خواهد آمد، از این جهت که مانع ولایت علی علیه السلام شدند.

امام رضا علیه السلام در لعن و نفرین به بت پرست قریش می فرماید: خدایا، کسانی که راه بندگان تو را به سوی تو می بندند لعنت فرست!

خلاصه اینکه مانعان دین و راه خدا و امثال آن رؤسای مخالفین اهل بیت می باشند. مؤید این معنا تأویلی است که برای «دین» و «سبیل» و غیر آن ذکر گردید. تأمل کن و غافل از تفسیر «صدود» به خنده که در بعضی روایات آمده غافل مشو، در حالی که اهل لغت به آن تصریح ننموده اند.

چنان چه در معانی الاخبار از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که ذیل «وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیَمَ مَثَلاً إِذا قَوْمُکَ مِنْهُ یَصِدُّون »(3) [وهنگامی که (در مورد پسر مریم مثالی آورده شد، به ناگاه قوم تو از آن سخن هلهله در انداختند (اعراض کردند)] فرمود: صَدّ در عربی به معنای خنده است. آنگاه مؤلف معانی الاخبار

1- [1] - اعراف/45.
2- [2] - رعد/33.
3- [3] - زخرف/57.

می گوید: بعضی روایت کرده اند که مصدر یصدّ به معنای «یضحک» (می خندد) «صدید» است نه «صُدود» که از روایت خلاف آن ظاهر می گردد. همچنین آورده اند که فرق بین صدّ به معنای خنده و صدّ به معنای منع و امثال آن این است که دومی از باب «فعِل» و اوّلی از باب «فعُل» است، و قرینه این سخن، متعدّی شدن دومی با «مِن» و اولی با «عن» می باشد. تدبّر کن.

صدید: خون و چرکی است که از زخم بیرون می آید. می توان آن را مثل «فرق» که خواهد آمد تأویل نمود.

صعید: و صعود و مشتقات آن مانند یصّعّد و امثال آن. مقصود از «صعید»، سطح بیرونی زمین یا چیزی است که از سطح زمین بالا می آید و یا شوره و امثال آن که با سطح بیرونی زمین مخلوط می گردد. تأویل «ارض» در توضیح آن آمد، امّا در مورد صَعود صاحب قاموس گوید: ضدّ مبسوط است.

صعود: شدید و سخت. عذاب به آن وصف شده، زیرا عذاب، شخص معذّب را در بر می گیرد و بر او غالب می شود و مطیع او نیست. «هذا صعود» یعنی این سخت و دشوار است.

در سوره مدّثر می فرماید: «سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً»(1) [به زودی او را به بالا رَفتن از گردنه (عذاب) وادار می کنم] که در آنجا دلیل بر اینکه صعود کوهی از آتش و جایگاه خلیفه دوم است که به اندازه هفتاد خریف (هر خریف معادل هفتاد سال) از آن بالا می رود آنگاه سقوط می کند، و تا ابد همین گونه عذاب می شود، خواهد آمد. شاید بتوان بعضی موارد متناسب را که با صعود و امثال آن منافات دارد، به بیانی نزدیک به اینکه گفتیم تأویل نمود.

اصفاد: جمع صفد به معنای قفل و بند است. مقصود غل و زنجیر می باشد. شاید بتوان آن را مانند «سلاسل» و «اغلال» تأویل کرد، البته اصفاد تنها دو مرتبه در قرآن آمده است.

1- [1] - مدثر/17.

صید: حیوانی است که در بند شود و از قبل مالکی نداشته و حرام گوشت هم نیست. البته شاید این تعریف در عرف شرعی قابل قبول باشد، و شاید بتوان آن را به حسب تناسب به معنای عرفی تأویل کرد. خدا می داند. تأویل صید و امثال آن (چون منافع و مکاسب) به منافع و نعمت های معنوی مانند علوم و امثال آن یا منافعی که خداوند برای اولیائش معتبر و حلال نموده در روایات آمده است. شاید در صورت تناسب با صید حیوانات وحشی بتوان آن را به هدایت مخالفان اهل بیت علیهم السلام بلکه به قتل آنها نیز تأویل نمود. در آن بیندیش، خدا می داند.

صبر: و صابر، مفرد، جمع، مذکر و مؤنث و سایر مشتقات آن مانند صبّار و «من صبر» و امثال آن. اصل صبر، نگهداشتن نفس از اظهار جزع و بی تابی است. گفته شده که صبر یعنی خویشتن داری در ناملایمات. که اگر در امتثال امر خداوند بود در شرع پسندیده و از بهترین اعمال است.

در روایات به صبر بر ولایت و بر فتنه های دشمنان و اذیت هایشان به خاطر محبت ائمه علیهم السلام و حقوق آنها و صبر بر تقیه و شبهات و فتنه ها و حیرت و سختی در زمان غیبت امام علیه السلام تأویل شده است، چنان چه به صبر بر گناهان و انجام واجبات و غیر آن و فقر و جنگ با دشمنان و امثال آن که صبر به طور صریح در چند جا به آن نسبت داده شده، تفسیر گردیده است. شاید مقصود همه آنها همراه با تمسّک به ولایت باشد که هیچ کدام از آنها بدون ولایت فایده ای ندارد. همچنین می توان گفت: از نظر باطنی مقصود از جنگ، غلبه بر دشمنان دین به وسیله ادلّه و نجات دادن شیعیان ضعیف از گمراهی آنها، و مقصود از فقر، نیاز به دشمنان دین از جمله مخالفان و منکران ائمه علیهم السلام، و مقصود از طاعات و واجبات، خصوصِ ولایت و اطاعت ائمه علیهم السلام، و مقصود از معاصی انکار ولایت و مخالفت با ائمه علیهم السلام باشد. و به همین ترتیب امثال آن، چنان چه تأویل هر کدام در توضیح خودش آمده است. تأمل کن تا وجه روایات در تأویل صابرین و «الذین صبروا» و امثال آن به علی و فاطمه و حسنین و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان به طور مطلق و کسانی که در زمان غیبت امام زمان علیه السلام زندگی می کنند، برایت معلوم گردد. در روایتی، صبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله

تأویل شده، و در روایتی دیگر به امیر مؤمنان علیه السلام. همچنین در سعدالسعود از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «صبر جمیل» صبری است که شخص در آن به مردم شکایت و با آنها درد دل نکند.

در اینجا بعضی روایات را که می توان این تأویل ها را از آن استنباط کرد، ذکر می نماییم:

در تفسیر فرات بن ابراهیم ذیل «وَ تَواصَوْا بِالصَّبْر»(1) از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یعنی صبر بر ولایت.(2)

در توضیح «فتنه» دلیل بر اینکه مقصود از صبر، صبر ائمه علیهم السلام بر فتنه های دشمنان است، خواهد آمد. و در تفسیر عیاشی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت شده که ذیل «اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا»(3) [صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید] فرمود: یعنی بر واجبات صبر کنید و در راه خدا از مرزهایتان مراقبت نمایید، و راه بین خدا و خلق خدا ما هستیم (ادامه روایت).

و در روایت دیگری فرمود: «و رابطوا» یعنی ماندن نزد امام علیه السلام.(4) و در روایت مفضّل از آن حضرت ذیل «تَواصَوْا بِالصَّبْر» آمده که فرمود: صبر یعنی عترت پیامبر صلی الله علیه و آله.

استاد ما جناب علامه، فرمود: یعنی صبر بر شبهه ها، فتنه ها، حیرت و سرگردانی و سختی هایی که در غیبت امام علیه السلام بر آنها وارد می آید. مؤید این فرمایش، روایاتی است که در «غیبت» خواهد آمد و بر مدح شیعیان صابر در زمان غیبت دلالت دارد. در توضیح «فائزین» دلیل بر اینکه تأویل «الذین صبروا» علی و فاطمه و حسنین (ع) هستند خواهد آمد، زیرا آنها بر طاعات و فقر و بلاهای دنیوی صبر کردند.

1- [1] - عصر/3.
2- [2] - تفسیر فرات، ج 2، ص 607.
3- [3] - آل عمران/200.
4- 4 - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 236.

در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر «لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُور»(1) [که قطعاً در این یاد آوری برای هر شکیبای سپاسگزاری عبرتهاست] فرمود: یعنی بسیار صبور بر سختی ها و راحتی ها، صبور بر اذیت ها در راه ما، شکور برای خدا به خاطر ولایت ما اهل بیت علیهم السلام . در «صلاه» دلایل تأویل صبر به پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد. در عقاید از ابن عباس نقل می کند که در تفسیر «تَواصَوْا بِالصَّبْر» گفت: مقصود علی علیه السلام است، زیرا وقتی خبر شهادت جعفر به او رسید، گفت: انّا لله و انّا الیه راجعون، و خداوند آیه «أُولئِکَ عَلَیْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِم ...»(2) [بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان باد] را نازل فرمود. مؤلف گوید: احتمالاً مقصود آن حضرت از تأویل صبر به علی علیه السلام مبالغه در میزان بالای صبر او است، یعنی از شدّت صبر، خودش عین صبر شده. و چه بسا وجه کنایه از رسول خدا صلی الله علیه و آله به صبر هم همین باشد، و شاید هم می خواسته تأویل «الذین تواصوا» به علی علیه السلام را بگوید نه تأویل «صبر». پس بیندیش.

در تفسیر قمی ذیل «وَالصَّابِرینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاء»(3) [و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند] می گوید: در شأن علی علیه السلام نازل شده. صبر او در مشکلات و سختی ها بر همگان واضح است، و همو است که فرمود: صبر کردم در حالی که خار در چشم و استخوان در گلویم بود و میراثم را می دیدم که به تاراج می رود.(4)

و در تفسیر امام عسکری علیه السلام ذیل «وَ الصَّابِرینَ فِی الْبَأْساءِ» می فرماید: یعنی در جنگ با دشمنان، و هیچ دشمنی بدتر از شیطان و لشکرش نیست که شخص صابر بر آنها فریاد می کشد و با صلوات بر محمد و آل پاکش از خود

1- [1] - ابراهیم/5.
2- [2] - بقره/157.
3- [3] - بقره/177.
4- [4] - نهج البلاغه، ص 52، خطبه 3.

دورشان می نماید. و «ضرّاء» یعنی فقر و سختی، و هیچ فقری دشوارتر از فقر مؤمن نیست که به جای پناه بردن به دشمنان آل محمد علیهم السلام خودداری و صبر پیشه می کند، و اموالی را که از آنها می گیرد، غنیمت می شمارد و به آنها لعنت می فرستد، و برای رواج دوباره یاد آل محمد علیهم السلام و ولایت آنها کمک می طلبد، و «حِینَ البَأسِ» در آیه یعنی هنگام شدت جنگ و درگیری، خدا را یاد می کند و به قلب و زبان بر پیامبر صلی الله علیه و آله و آل پاکش درود می فرستد (ادامه روایت). و در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: تویی صابر در بأساء و ضرّاء و حین البأس.

صور: شاخی است که در آن می دمند. در قرآن می فرماید: «یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّور»(1) که مقصود صور اسرافیل است و چنان چه در روایات آمده، اسرافیل به اذن خدا در آن می دمد. جمعی از اهل لغت گفته اند: صور جمع «صوره» و مقصود، دمیدنِ روح در آن است: «وَ نَفَخَ فیهِ مِنْ رُوحِه »(2) . بنابر هر دو تقدیر، در توضیح «یوم» دلایل تأویل «یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْواجا»(3) [روزی که در صور دمیده شود و گروه گروه بیایید] به زمان رجعت خواهد آمد. پس بنا بر معنای اول می توان گفت: شاید مقصود، دمیدن در صور در زمان رجعت توسط جبرئیل یا قائم علیه السلام و یا کس دیگری باشد که در «صیحه» گذشت، بلکه شاید اظهر آن است که مقصود از آن تأویلی باشد که در مورد «فَإِذا نُقِرَ فِی النَّاقُور»(4) [پس چون در صور دمیده شود] خواهد آمد که خداوند وقتی اراده فرمود قائم علیه السلام را ظاهر فرماید، در قلب آن حضرت علامتی می گذارد. (ادامه روایت).

صوره: و تصویر و مشتقات آن مانند «صوّرکم» و امثال آن که مقصود خلق صورت و شکل است. در «سماء» و غیر آن گذشت و در «وجه» نیز دلیل بر آنکه

1- [1] - نمل/87.
2- [2] - سجده/9.
3- [3] - نبأ/ 18.
4- [4] - مدثر/8.

خدای تعالی صورت مؤمن را به ولایت و نور ایمان روشن می کند و نیز اینکه می توان صورت را به حسب مناسبت به تأویل گفته شده در «وجه» تأویل نمود، خواهد آمد، و مؤید آن روایت طارق از علی علیه السلام است که در توضیح «ید» ذکر می نماییم.

صخره: سنگ بزرگ را گویند. جمع آن صخر _ به سکون و فتح خاء _ است. در «حجر»، «جبال» و امثال آن گفته شد، و شاید بتوان تأویل آنها را _ در صورت تناسب _ برای اینجا نیز استفاده کرد. تأمل کن.

صدر: هم به صورت مفرد و هم به صورت جمع در قرآن آمده است. به معنای سینه می باشد. در «قلب» توضیحاتی خواهیم داد که از آن معلوم می شود در بسیاری موارد مقصود از «صدر» همان قلب است.

اما تأویل مواردی که به لفظ «یصدر» از صدور و به معنای رجوع است، در قلب خواهد آمد. حتماً مراجعه کن.

اصرار: و هر چه مشتمل بر آن است مانند «اصرّوا» و امثال آن. اصرار بر یک چیز، یعنی پای آن ایستادن که به خصوص برای شر و گناه استعمال می شود. لذا بیشتر در مقام مذمت آمده، و واضح است که بدترین مصداق آن، کاری است که دشمنان ائمه علیهم السلام و غاصبان خلافت انجام دادند. بیندیش.

صَر: و صرصر، هر دو به معنی سرمای شدید و آزاردهنده و مهلک است. خداوند آن را به عنوان صفتی برای باد ذکر می فرماید. تأویل باد (ریح) قبلاً گفته شده. شاید بتوان تأویل آن را در اینجا نیز استفاده کرد.

صاغرون: معنای «صَغار»، ذلّت، خذلان (بی اعتنایی و به حال خود رها کردن) و کشتن است که قبلاً گفته شد، و خواهیم گفت همه اینها برای کسی است که ولایت را کنار گذارده و دشمن ائمه علیهم السلام باشد، یعنی ذلّت و خذلان همیشگی نزد خداوند، و در برزخ و قیامت نزد خَلق.

لذا تأویل «صاغرین» و امثال آن چون «صغیره» _ یعنی گناهی که سبک تر از کبیره است _ چنین افرادی می باشند. چنان چه خدای سبحان می فرماید: «إِنْ

تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُم» (1) [اگر از گناهان بزرگی که از آن(ها) نهی شده اید دوری گزینید بدی های شما را از شما می زداییم و شما را در جایگاهی ارجمند درمی آوریم]، آن چه که در «سیّئه» و «ذنب» و غیره گفته شد، در «کبائر» نیز با ملاحظه و مقایسه مطالب با یکدیگر می توان استفاده کرد که تأویل صغیره، مانند تفاوتی است که بین «ضال» (گمراه) و «مغضوب علیهم» (کسانی که مورد غضب واقع شده اند) می باشد، تأمل کن و البته خداوند هدایتگر است.

صفر: و مشتقات آن چون صفراء و صفر، یعنی چیزی که رنگ زردی گرفته، که رنگی خاص و معروف است. گاهی به سیاهی نیز «صفر» گفته می شود. نقل کرده اند که «جِمالَتٌ صُفْر»(2) [گویی شترانی زرد رنگ اند] نیز از همین قبیل است. در «اخضر» و «اسود» و غیره مطالبی گفته شد که شاید در بعضی موارد آن به حالِ نزدیکی به هلاکت تأویل گردد.

صهر: مشهور آن است که «صهر» (دامادی) نوعی خویشاوندی می باشد که به واسطه ازدواج حاصل می گردد. در قاموس گوید: صهر، شوهر دختر یا خواهر انسان را گویند، مانند «خَتَن» [که به معنای داماد و پدر زن انسان است]. اقوال بعید دیگری در مورد آن گفته شده که همگی بی اساسند. تأویل صهر به علی علیه السلام در محلّ خود یعنی سوره مبارکه فرقان خواهد آمد.

مصیر: به معنای بازگشت، عاقبت و محلّ رجوع است. توضیحات گفته شده در «مآب» اینجا هم صدق می کند.

صیاصی: جمع صیصیه، به معنای قلعه. در «حصن» مقداری از تأویل آن گفته شد.

صراط: در قاموس گوید: صراط _ با کسر صاد _ راه را گویند و نیز پلی که روی جهنم است. مفسّران آن را در قرآن به دین اسلام تفسیر نموده اند، زیرا همان گونه که راه پیماینده خود را به مقصد می رساند، این دین، سالکان خود را به بهشت

1- [1] - نساء/31.

2- [2] - مرسلات/33.

رهنمون است. در روایت، تأویل آن به دین خدا یعنی ولایت آمده، و همچنین به طور صریح در روایات به ولایت و معرفت ائمه علیهم السلام و خود ائمه و علی علیه السلام و راه او و دین او و به قائم علیه السلام نیز تأویل گردیده. ظاهر آن است که بازگشت همه این تأویل ها یکی است و مقصود اطاعت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در دنیا است، یعنی صراط مستقیم، صراط سویّ، صراط حمید و غیره همین است. در این صورت اهل صراط های مذکور، چنان چه از روایات استفاده می شود، پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان می باشند. امّا صراطی که به معنای پل جهنم است، شرط استفاده از آن در قیامت آن است که شخص در دنیا بر صراط به معنای اوّل باشد، چنان چه از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: صراط دوگونه است: یکی صراط دنیا که امام واجب الاطاعه است، و کسی که او را بشناسد و به هدایت وی اقتدا کند از صراط دوم که پل روی جهنم است، عبور خواهد کرد (ادامه روایت).

از این رو عبور کردن مردم از آن به حسب تفاوت شناخت شان نسبت به ائمه علیهم السلام و اطاعت آنها فرق می کند، به طوری که مخالفان ائمه علیهم السلام هرگز از روی آن عبور نمی کنند، و روایات آن در جای خود خواهد آمد.

در اینجا به بعضی روایات که بر تأویل های مذکوردلالت دارند را ذکر می کنیم:

در معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ذیل «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیم »(1) فرمود: صراط مستقیم علی علیه السلام و معرفت اوست، و دلیل آن آیه «وَ إِنَّهُ فی أُمِّ الْکِتابِ لَدَیْنا لَعَلِیٌّ حَکیم»(2) [و همانا که آن در کتاب اصلی (لوح محفوظ) به نزد ما سخت والا و پر حکمت است] می باشد و آن علی علیه السلام در سوره فاتحه است که خداوند فرموده: «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقیم».

در مناقب به نقل از تفسیر ابوبکر شیرازی از شعبه از قتاده از حسن بصری

1- [1] - حمد/5.
2- [2] - زخرف/4.

روایت کرده که وی آیه «هذا صِراطٌ عَلَیَّ مُسْتَقیمٌ»(1) را خواند و چنین تفسیر کرد: این راه علی بن ابی طالب علیه السلام و دین اوست که راه مستقیم می باشد، پس از آن تبعیت کنید.(2)

مانند این روایت نیز از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده و حتی از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: به خدا قسم صراط مستقیم علی علیه السلام است، به خدا قسم صراط، میزان او است.

و در تفسیر قمی و غیر آن از ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که در توضیح «صِراطِ اللّه» فرمود: یعنی علی علیه السلام. و امام باقر علیه السلام فرمود: اینکه علی علیه السلام صراط خداست یعنی او صراط به سوی خدا است، چنان چه می گویند فلانی باب سلطان است، یعنی می تواند تو را نزد سلطان ببرد. لذا این صراط، علی علیه السلام است.(3)

از امام باقر علیه السلام نیز روایت شده که ذیل «وَ أَنَّ هذا صِراطی مُسْتَقیما»(4) فرمود: صراط مستقیم خداوند ماییم. و در روایت دیگری فرمود: آل محمد صراطی هستند که به خدا منتهی می شود (ادامه روایت).

در زیارت می خوانیم: ای صراط واضح. و نیز: انتم الصراط الاقوم، یعنی شما پایدارترین صراط هستید.

در مناقب و کنزالفوائد نیز از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که ذیل «یَهْدی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقیم »(5) [آن که را بخواهد به راه راست هدایت می کند] فرمود: مقصود خداوند از صراط مستقیم، ولایت علی علیه السلام است.(6)

از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت شده که در توضیح «اهْدِنَا

1- [1] - حجر/41.
2- [2] - مناقب، ج3، ص90.

3- [3] - تفسیر قمی، ج2، ص252.
4- [4] - انعام/153.
5- [5] - بقره/142.
6- [6] - مناقب، ج3، ص90.

الصِّراطَ الْمُسْتَقیم» فرمودند: یعنی دین خدا که توسط جبرئیل نازل گردید. و در روایت دیگری آمده که: دین خدا، ولایت است، که البته تأویل های «دین» در توضیح آن خواهد آمد.

در تفسیر فرات از امام صادق علیه السلام در توضیح «عَنِ الصِّراطِ لَناکِبُون»(1) [از راه درست سخت منحرفند] روایت شده که فرمود: یعنی از ولایت علی علیه السلام منحرفند. این روایت را در کشف الغمّه از علی علیه السلام چنین نقل کرده که فرمود: یعنی از ولایت ما منحرفند.

و در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام نقل شده که ذیل «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحابُ الصِّراطِ السَّوِیِّ وَ مَنِ اهْتَدی»(2) [بگو همه در انتظارند پس در انتظار باشید زودا که بدانید یاران راه راست کیانند و چه کسی راه یافته است] فرمود: صراط سویّ، قائم علیه السلام است، و هدایت یافته کسی است که به اطاعت علی علیه السلام هدایت گردد. و از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: اصحاب صراط سَویّ، علی علیه السلام است. و از ابن عباس نقل شده که گفت: به خدا قسم، صراط سَویّ، محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام هستند.

صدع: و مشتقات آن مانند «فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَر»(3) [پس آن چه را بدان ماموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب] یعنی جمعیت آنها را متفرق کن یا ظاهر و آشکار کنید. به هر تقدیر می توان هر کدام از موارد آن را به مسأله ولایت تأویل کرد، چنان چه سیاق کلام در همه مواضع بر آن دلالت دارد.

صوامع: جمعه صومعه، معبد نصرانیان را گویند، چنان چه بِیَع معابد یهود است. هر دو در سوره حجر وارد شده. شاید از توضیحات «نصاری» و «یهود» و «مسجد» تأویل آن به معابد بعضی فرقه های مخالفان مانند صوفیه و غیره یا بعضی رؤسای آنها معلوم گردد. البته بنا بر اینکه این معابد پیش از نسخ ادیانشان بر حق

1- [1] - مؤمنون/74.
2- [2] - طه/135.
3- [3] - حجر/94.

بوده اند. این احتمال هم هست که بتوان آنها را به معابد اهل حق و رؤسایشان تأویل نمود. همه اینها علاوه بر احتمال بقای آن بر ظاهرش است. تأمل کن.

صنع: و مشتقات آن. اصل صنع به معنای عمل و کار خیر یا شر است. صنیعه بهترین کار و به معنای احسان و نیکی است. در «عمل» تأویل آن در خیر و شر خواهد آمد. و تأویل «صنع الله» را در «فطرت» ذکر می کنیم، و از آن معلوم می شود که خداوند با اهل ولایت به خوبی و با غیر آنها به طور دیگری رفتار می کند. پس بیندیش.

صبغ: و صبغ، چیزی است که با آن رنگ می کنند. صبّغه صبغاً یعنی آن را رنگ کرد. همچنین مایعاتی که چیزی درونشان ریخته می شود را صبغ گویند، مانند نان که داخل شیر بریزند و امثال آن. و گفته اند: صِبغه، دین و ملّیت است، و «صبغه الله» همان «فطره الله»، و نیز دستوری است که خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله نسبت به ختنه داد.

گفته شده که صبغه نام گرفتنِ ملت، به این دلیل است که نصرانی ها به جای ختنه، فرزندانشان را با آبی به نام معمودیه می شستند (غسل تعمید) و می گفتند: این کار اولاد را طاهر می کند، خداوند هم در پاسخ آنها فرمود: صَبغ و تطهیر به ایمان است نه به این غسل. و در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده که در توضیح «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَه»(1) [این است نگارگری الهی و کیست خوش نگارتر از خدا و ما او را پرستندگانیم] فرمود: یعنی صبغ مؤمنین به ولایت در میثاق. (ادامه ولایت).

صحف: این کلمه هرچند در قرآن تکرار شده امّا از تأویل آن، تأویل کلمات هم معنای آن هم مشخص می شود، مانند صحف (جمع صحیفه) که تکّه پوست یا کاغذی است که روی آن می نویسند، مانند مصحف. و از امام باقر علیه السلام روایت شده که ذیل «رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ یَتْلُوا صُحُفاً مُطَهَّرَه»(2) [فرستاده ای از جانب

1- [1] - بقره/138.
2- [2] - بینه/2.

خداوند که (بر آنان) صحیفه های پاک را تلاوت کند] فرمود: منظور از رسول، محمد صلی الله علیه و آله است، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله به اولی الامر بعد از خودش که صحف مطهّره اند دلالت می کند (ادامه روایت).

از این روایت ظاهر می شود که می توان صحف مکرّمه و امثال آن را به ائمه علیهم السلام تأویل کرد. در باب های پیشین به خصوص باب چهارمِ فصل دوم از گفتار اول، دلایل وجود اسماء پیامبران و ائمه _ صلوات الله علیهم _ در صحف ابراهیم و صحف موسی و لزوم ولایت ائمه علیهم السلام و برابر بودن تکذیب ولایت با تکذیب خدا، ذکر گردید. برای «کتاب» نیز در جای خود تأویل هایی خواهد آمد که صحیفه را _ در صورت تناسب _ می توان به بعضی از آن تأویل ها برد.

صحاف: جمع صحفه و به معنای کاسه است. تأویل آن قبلاً گفته شده و در «آنیه» و «کأس» و غیر آن هم خواهد آمد.

صدف: و آن چه مشتمل بر آن است. خداوند می فرماید: «الذین یصدفون.» و صدف و صدوف تمایل و اعراض از یک چیز است. می گویند «صدف عنه» یعنی از آن روی گرداند. در روایات دلایل اینکه «الَّذینَ یَصْدِفُونَ عَنْ آیاتِنا»(1) [به زودی کسانی را که از آیات ما روی می گردانند] منحرفان و مخالفان امام حق هستند، ذکر گردیدهاست. از جعفر بن مختار نقل شده که گفت: حیّان سرّاج که از کیسانیه(2) بود، نزد امام صادق علیه السلام رفت و ادعا کرد که محمد بن حنفیه نمرده و زنده است. امام علیه السلام پس از اثبات مرگ او برای حیّان فرمود: شما از آیات خدا منحرف شدید (صدفتم). خداوند می فرماید: «سَنَجْزِی الَّذینَ یَصْدِفُونَ عَنْ آیاتِنا سُوءَ الْعَذابِ بِما کانُوا یَصْدِفُون »(3) [به زودی کسانی را که از آیات ما روی می گردانند، به سبب (همین) اعراضشان به عذابی سخت مجازات خواهیم کرد].

1- [1] - انعام/157.
2- [2] - کیسانیان اصحاب مختار بن ابی عبیده ثقفی هستند که به کیس معروف بود و قائل به امامت محمد بن حنفیه و غیبت او در کوه رَضوی بود.
3- [3] - انعام/ 157.

تأمل کن و غافل مباش که مقصود از «حَتَّی إِذا ساوی بَیْنَ الصَّدَفَیْن»(1) [تا آن که میان دو کوه برابر شد] غیر آن است، زیرا مقصود از «صدفین» (دو صدف) قسمتی از کوه می باشد.

در نهایه گوید: صَدَف یا صُدُف هم به بخشی از کوه که دیده می شود، می گویند و هم به پوسته ای که مروارید در آن قرار دارد.

تصریف: و آن چه شامل آن و صرف باشد. خداوند که می فرماید: «وَ لَقَدْ صَرَّفْنا» و امثال آن، یعنی «بارها بیان کردیم و توضیح دادیم». در تأویل آن روایت شده که مقصود، تکرار بیانِ علی علیه السلام و ولایت اوست. از دلایل آن، روایتی است از عیاشی که در تفسیر خود از امام باقر علیه السلام نقل می کند: آن حضرت در تفسیر «وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فی هذَا الْقُرْآنِ لِیَذَّکَّرُوا»(2) [و به راستی ما در این قرآن (حقایق را) گونه گون بیان کردیم تا پند گیرند] فرمود: یعنی علی علیه السلام را در قرآن ذکر کردیم، و علی علیه السلام ذکر است.(3) (ادامه روایت).

بیندیش و بدان که صرف و تصریف به معانی متعدّد در قرآن آمده، از جمله آن چه که ذکر گردید و غیر آن، چون: رد کردن، تبدیل کردن و سایر معانی که هر کدام در محلّ خود توضیح داده می شود. از مطالعه آنها غفلت نکن.

صافون: و صافات و امثال آن که مقصود، ملائکه و صف کشیدن آنها برای عبادت خدای تعالی باشد، یعنی به صف می ایستند یا در عبادت پاهایشان را ردیف می کنند. بدان که در «ملائکه» تأویل آن به ائمه علیهم السلام خواهد آمد. در «حامل» و «مسبحین» گذشت، و در «عرش» هم خواهد آمد که حاملان عرش و تسبیح آنها به ائمه علیهم السلام تأویل می گردد. پس در اینجا مقصود آن است که حضرات علیه السلام در این دنیا برای عبادت پروردگارشان و در آخرت هم برای شفاعت به صف هستند. همچنین پاهایشان را در عبادت پروردگار ردیف می کنند.

1- [1] - کهف/96.
2- [2] - اسراء/41.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 316.

بعضی روایات این باب در باب پنجم فصل دوم از گفتار اول گذشت. در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت ضمن حدیثی فرمود: «صافّون»(1) و «مسبحون»(2)، ائمه علیهم السلام هستند. پس بیندیش.

صدقه: و متصدّقون و هر چه شامل آن باشد. صَدَقه چیزی است که داوطلبانه و به قصد قربت بدهی و با هدیه تفاوت دارد. پس صدقه شامل زکات، نذر و غیر آن هم می شود. در «زکات» به طور مفصّل و در «مسکین» گذشت، و در «مال»، «انفاق»، «قرض»، «صله» و امثال آن، دلایل امکان تأویل صدقه به بعضی از تأویل های زکات و امثال آن خواهد آمد، مثل بذل مال در مواسات با شیعه و کمک و انفاق به مستضعفان آنها، از سرِ محبّت ائمه علیهم السلام و ولایت آنها.

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: کسی که به دشمنان ما صدقه بدهد مثل آن است که در حرم خدا و حرم من دزدی کرده (ادامه روایت).

و مانند بذل علم و معرفت، و نیز بذل مال و علم و جاه و مقام و امثال آن که وسیله اعانه و کمک به امام علیه السلام و شیعیانش باشد. حتّی اگر در حدّ بیان فضائل و مناقب آنها و مدح شیعیان شان _ در صورت عدم خوف _ باشد، همچنین بذل نیرو و قوت بدنی در راه کمک به شیعیان ضعیف، حتّی اگر به دستگیری از نابینایی یا حفظ کسی از لغزش و امثال آن و دعا برای برادران شیعه و انجام حج و روزه و سایر عبادات و مبرّات مانند آن به نیت آنها باشد، که از همین جا تأویل «متصدّقین»(3) و کلمات هم معنای آن به ائمه علیهم السلام معلوم می گردد. زیرا چنان چه معلوم است، اصل همه اینها بلکه همه خیرات که مهم ترین آنها هدایت به دین و بیان آن است، از ائمه علیهم السلام و علما و افراد خیّر شیعه می باشند، تأمل کن و از امکان تأویل صَدُقات (جمع صداق به معنای مهریه) به مطالبی از این قبیل غافل مشو، زیرا این تأویل در همه نوع عطا و انفاق صادق است.

1- [1] - صافات/165.
2- [2] - صافات/166.
3- [3] - یوسف/88.

صدق: و صادق و صدیق و هر چه به معنای آن است، مانند «مصدّق» و «من یصدق» و امثال آن به صورت مفرد و جمع و مؤنث و مذکّر. بدان که صدق، ضدّ کذب، و صدّیق کسی است که بسیار راست می گوید و در گفتار و کردار ملازم راستی و صدق است و دستورات پیامبران را کاملاً تصدیق می نماید. و گفته شده که صدّیق کسی است که علمش درست و صادق باشد، و مخفی نیست که شخصِ کامل در همه این صفات، امیر مؤمنان و ائمه علیهم السلام می باشند، صدّیق حقیقی و واقعی آنها هستند و صدّیقه، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است.

در روایتی که به سندهای متعدد و حتی از اهل سنت نقل شده، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: صدّیقان سه نفرند: حبیب نجّار که مؤمن آل یاسین است، حزقیل که مؤمن آل فرعون است، و علی بن ابی طالب علیه السلام که برترینِ این سه نفر است.

در کشف الغمّه به نقل از گروهی از اهل سنت روایت کرده که گفته اند: آیه «أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَ الشُّهَداء»(1) در شأن علی علیه السلام نازل شده است. و در روایات بسیاری و همچنین زیارات می خوانیم که به آن حضرت «أیّها الصدّیق الاکبر» خطاب می شود. در «آخر» کلام آن حضرت گذشت که فرمود: من اوّلین صدّیقین هستم. یعنی ایشان اولین کسی بود که در عالم نور پیش از خلقت سایر مخلوقات، پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق کرد.

در زیارت دیگری می خوانیم: «یا رأس الصدّیقین»، یعنی نسبت به دیگر صدّیقان مانند ائمه علیهم السلام و شیعیان خالصشان، آن حضرت در رأس همه است، چون بعضی از شیعیان کامل را می توان مجازاً مصداق این اسم دانست، زیرا چنان که گذشت، این گونه افراد جزء اهل بیت علیهم السلام به حساب می آیند، لذا آن چه به معنای صدّیق است بر آنها نیز اطلاق می گردد. حال یا این اطلاق _ چنان چه گفتیم _ مجازی است و یا تفضّل صِرف از جانب خداوند عزّ و جل، همانطور که در «شهداء» دلایل آن گفته شد. در خصال از آن حضرت روایت کرده که فرمود: هر

1- [1] - حدید/19.

کدام از شیعیان ما که بمیرد، صدّیق و شهید است، امر ما را تصدیق کرده و محبّت ها و دشمنی هایش در راه مابوده و با این شیوه خواستار وجه خدا و جهان آخرت، مؤمن به خدا و رسول است، که خداوند فرموده: «وَالَّذینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَ الشُّهَداء.»(1) [و کسانی که به خدا و پیامبران وی ایمان آورده اند. آنان همان راستینانند].

و در تفسیر امام علیه السلام آمده که: هر کس در دنیا برای برادران شیعه اش تواضع کند، نزد خداوند از صدّیقین و شیعیان واقعی علی علیه السلام است. و در روایتی آمده که هر مؤمنی صدّیق است. تأویل کلمات هم معنای مصدّق نیز همین گونه می باشد، زیرا ائمه علیهم السلام و شیعیانشان، مصدّقانی هستند که توحید و نبوّت و ولایت را تصدیق نمودند. و بارها گفته شد که ایمان یعنی تصدیق ولایت در کنار تصدیق توحید و نبوت، که سردسته همه مصدّقان، علی علیه السلام است، همچنان که اخیراً هم معلوم گردید.

در کتاب مناقب و غیر آن از تعدادی راویان اهل سنت به نقل از ابن عباس و غیر او و همچنین از تعدادی راویان شیعه نقل شده که امام باقر و امام صادق علیه السلام فرمودند: «وَ الَّذی جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِه »(2) [و آن کس که راستی آورد و آن را باور نمود آنانند که خود پرهیزگارانند.] یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله صدق را آورد و علی علیه السلام او را تصدیق نمود (ادامه روایت).

همچنین در روایات آمده که تأویل «صدق» ولایت علی علیه السلام و همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام است. در تفسیر عیاشی از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: صدق در «کَذَّبَ بِالصِّدْقِ»(3) [(سخن) راست را چون به سوی او آمد دروغ پنداشت] ولایت ما اهل بیت است.

و در کشف الغمّه از امام کاظم علیه السلام نقل کرده که در توضیح آیه فرمود:

1- [1] - حدید/19.
2- [2] - زمر/33.

3- [3] - زمر/32.

آن کسی است که قول پیامبر صلی الله علیه و آله را در باره علی علیه السلام نپذیرد. و در غیر آن از امام رضا علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که در تفسیر آیه فرمود: صدق، علی علیه السلام است. و در روایت دیگری امام کاظم علیه السلام فرمود: صدق، محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است.

طارق بن شهاب می گوید: علی علیه السلام ضمن حدیثی فرمود: صدق و ع_دل در «وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلا»(1) [و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است] امام است. از این رو در تفسیر امام علیه السلام ذیل آیه «مُصَدِّقاً لِما مَعَکُم »(2) [مؤید همان چیزی است که با شماست] می فرماید: در کتاب یهود آمده که محمد پیامبر صلی الله علیه و آله، سید اولین و آخرین و مؤیّد به سیّد اوصیاء و خلیفه رسول پروردگار عالمیان و فاروق امّت و درِ شهر حکمت است.

امّا در روایات زیادی آمده که تأویل «صادقون»، ائمه علیهم السلام هستند، زیرا عصمتی دارند که در همه گفتار و کردارشان ملازم با صدق است، بخصوص در عهدهایی که خداوند از آنها گرفته، چنان چه از توضیحات ذیل «صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْه »(3) استفاده می گردد، که بعضی شیعیان بلکه اکثرشان مجازاً به این تأویل ملحق می گردند، زیرا چنان چه توضیح داده خواهد شد، آنها در ادعایشان نسبت به حقانیت ائمه علیهم السلام صادق هستند. در تفسیر فرات از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: ما هرگاه سخن بگوییم صادق هستیم. و در معانی الاخبار از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: اسم هایی در قرآن می باشد که مخصوص من است، مواظب باشید که خود را بر آن اسامی غلبه ندهید که گمراه می شوید، خدای تعالی که فرمود: «کُونُوا مَعَ الصَّادِقین »(4) [با راستگویان باشید] آن صادق من هستم.

و از جابر و غیر او نقل شده که در توضیح ««کُونُوا مَعَ الصَّادِقین » گفت: یعنی

1- [1] - انعام/115.
2- [2] - بقره/41.
3- [3] - احزاب/23.

4- [4] - توبه/119.

با علی بن ابی طالب علیه السلام باشید. و از علی علیه السلام روایت شده که ذیل این آیه فرمود: «صادقون» ما هستیم و «عشیرته» یعنی عشیره پیامبر صلی الله علیه و آله و از ابن عباس هم نقل شده که ذیل همین آیه گفت: یعنی با علی علیه السلام و اصحابش باشید. و در روایت دیگری گفت: با آل محمد علیهم السلام باشید.

مؤلف گوید: شاید مقصود از اصحاب علی علیه السلام، شیعیان خاص او باشد، چنان چه در «صدق» گفتیم که آنها هم جزء تأویل صدق قرار می گیرند. و شاید هم مقصود از اصحاب، ائمه علیهم السلام باشد.

و از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: آیه «رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْه (1)» [از میان مؤمنان مردانی اند که به آن چه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند] در شأن ما است. آنگاه فرمود: به خدا قسم منتظر منم، و کسانی که پیمان خود را به پایان بردند و شهید شدند، حمزه و جعفر هستند. البته تأویل این آیه به حسین علیه السلام و یارانش قبلاً ذکر گردید. و در کافی از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: ای علی، کسی که پیمان خود را به انجام رسانده و شهید شد آن است که تو را دوست بدارد و بمیرد، و منتظر کسی است که تو را دوست بدارد و هنوز نمرده.(2)

دلالت این روایت بر اینکه صادق شامل بیشتر شیعیان می گردد، واضح است، و مؤید این شمول تفسیر آیه مذکور است که در «ایمان» گذشت، و مخفی نیست که همه اینها حق است. تأمل کن.

و بدان که در تفسیر امام هنگام تأویل آیه «إِنْ كُنْتُمْ صادِقين»(3) [اگر راست می گویید] که خطاب به منافقین و کفار است، می فرماید: یعنی اگر راست می گویید که محمد این قرآن را از پیش خود درآورده و از جانب خداوند نازل نشده و آن چه در فضل علی علیه السلام بر همه امت می گوید، به امر خدا نیست (ادامه روایت).

1- [1] - احزاب/ 23.
2- [2] - کافی، ج 8 ،ص 27.
3- [3] - بقره/23.

این تفسیر در مواضع متعدد به کار می آید. مؤید همه آن چه گفته شد، توضیحات «کذب» است که خواهد آمد. در توضیحات «قدم» تأویل «قدم صدق» به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و ولایت و شفاعت را ذکر می کنیم، و در «لسان» تأویل «لسان صدق» به علی علیه السلام و اینکه او لسان صادق خدا است خواهد آمد. در «عداوت» نیز توضیح می دهیم که صَدیق (دوست) (به فتح صاد و بدون تشدید دال) مقابل عدوّ (دشمن) است، و ظاهراً مقصود از آن مؤمن در مقام مدح است. تأمل کن.

صاعقه: مفرد و جمع آن در قرآن آمده. گفته شده که صاعقه نام عذابی مهلک است. و گفته اند: صاعقه، فریاد عذاب را گویند که انسان به واسطه آن غش می کند و می میرد. لذا بعضی آن را به مرگ تفسیر کرده اند. و گفته اند: صاعقه نوعی رعد است که همراه با آن آتشی شعله ور می گردد که از برخورد تکه های ابر به وجود می آید و به هر چه برخورد کند آن را می سوزاند. همانطور که در «ثمود» گذشت، در «عذاب» هم دلایل تأویل «صاعِقَةُ الْعَذابِ الْهُون»(1) [صاعقه عذاب خفت آور آنان را فرا گرفت] به شمشیر هنگام ظهور قائم علیه السلام و اینکه این تأویل در سایر آیات هم معنای آن هم جاری است ذکر خواهد شد. همچنین ممکن است صاعقه را تبدیل کنیم به هر چه که موجب هلاکت می گردد، بلکه از توضیحاتی که در اول سوره بقره می آید ظاهر می گردد که می توان صاعقه را به لعنت و امثال آن که از سوی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنین صادر می گردد و مخاطب آن را مفتضح می کند، تأویل نمود.

صلصال: در قاموس گوید: صلصال خاک داغی است که با شن و گل خشک مخلوط شده، ولی به ظروف سفالی و غیر آن تبدیل نشده. گل گندیده را نیز صلصال گویند. بهترین تعریفش همان است که از روایات بر می آید. در «طین» نیز مقصود از آن خواهد آمد.

1- [1] - فصلت/17.

صُمّ: جمع اَصَمّ است، یعنی کسی که نمی شنود، و برای کسی که حق را نمی پذیرد و با عقل سالم استدلال نمی کند نیز کنایه زده می شود. در قرآن به این معنا با لفظ اَصَم و کلمات هم معنای آن آمده. در «اُذن» و «سمع» توضیحاتی دادیم که در اینجا به کار می آید. در «شرک» هم روایتی به این مضمون که منکر علی علیه السلام، روز قیامت کر است، ذکر گردید.

در تفسیر امام علیه السلام ذیل «صُمّ» می فرماید: یعنی در آخرت و عذاب آن کر می شوند. در «اعمی» دلایل اینکه دشمنان ائمه علیهم السلام در این دنیا هم کر هستند، خواهد آمد. به این معنا که تاب شنیدن فضائل آنها را ندارند. تحقیقی در این بحث گذشت که در اینجا هم مفید است. در «بکم» هم بیان اینکه دشمنان ائمه علیهم السلام در زمان رجعت کر هستند گفته شد.

اصنام: جمع صَنَم و آن بُت است که به جای خداوند پرستیده شود. گفته اند: صنم بتی است به صورت نقش و یا مجسمه ای از سنگ و غیر آن، امّا وَثَن بُتی است که از نقش و تصویر نباشد. در «فحشا» دلایل تأویل فحشاء به دشمنان ائمه علیهم السلام یعنی خلفای جور خواهد آمد. در باب سومِ فصل اول از گفتار اول، وجوه این استعاره را توضیح دادیم، زیرا نزد پیروانشان معلوم است که آنها را به دست خودشان به خلافت نصب نمودند، بدون اینکه امری از جانب خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد خلافت آنها صادر شده باشد. و گفته اند که این خلفا و ائمه جور هم مانند بت هایی هستند که کفّار به دست خود تراشیده و بدون اینکه خداوند دستور داده باشد، آنها را می پرستیدند و می گفتند این بت ها شفیعان ما نزد خداوند هستند.

از آن چه ذکر گردید، معلوم می شود که می توان بت هایی که به اسم یاد شده اند مانند یغوث و یعوق و نسر و امثال آن را به سه رئیس مخالفین و امثال آنها تأویل کرد. علاوه بر روایتی که خواهد آمد مبنی بر اینکه لات و عزّی به اولی و دومی اطلاق می گردد و این اطلاق مستلزم تأویل مناه به سومی است. و تأویلی که در «جبت» گذشت به اینکه جبت اولی است با این توجیه که مقصود از آن هر چیزی غیرخدا است که پرستیده شود. و حقیقت _ چنان چه ابن اثیر در نهایه تصریح کرده

_ آن است که اصل مقصود از هر بتی، معبودِ غیر از خدا است، پس بر سه خلیفه و امثال آنها صدق می کند. در «طاغوت» مطالبی می آوریم که این مطالب را واضح می سازد. پس بیندیش.

صیام: و آن چه شامل آن باشد، چون صائمین. اصل صوم خودداری است ولو از سخن گفتن. و در اینجا منظور خودداری از مفطراتی است که خدای تعالی معیّن فرموده. در باب چهارمِ فصل اول از گفتار اول دلیل تأویل صوم به ائمه علیهم السلام و اینکه صوم از فروع ائمه علیهم السلام است و شیعیانشان صائم هستند، ذکر گردید. همچنین دلیل اینکه آنها اصل خیرند و هر خیر و نیکی _ از جمله صوم _ از آنها منشعب است بیان گردید. در «صلاه» حدیث آن حضرت که فرمود: صلاه و صیام در کتاب خدا ما هستیم و امثال آن، همراه با توضیح نتایج و مفاهیم آنها و وجه این استعاره خواهد آمد.

و بدان که می توان صیام در قرآن را بر معنای متعارفش نیز حمل کرد، امّا به این صورت که مقرون به ولایت باشد، چنان چه نظیر آن در «زکاه» گفته شد و در «صلاه» هم خواهد آمد، پس بیندیش.

اصطفاء: و مصطفون و هر چه شامل اصطفاء الهی باشد، مانند: «اصطفاه الله»، به معنای انتخاب کردن و برگزیدن است. پس «من اصطفاه الله» یعنی کسی که خدا او را از میان خلقش انتخاب کرده و برگزیده. و شکی نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان همین گونه اند، چنان چه در «خیره» گذشت. در روایات بر تأویل «من اصطفاه الله» به ائمه علیهم السلام و اینکه آنها و شیعیانشان برگزیده خدا هستند، تصریح شده است، چنان چه در باب پنجمِ فصل دوم از گفتار اول حدیثی آوردیم که در آن خطاب خداوند به پیامبرش این گونه بود که شما و شیعیانتان برگزیده من هستید. (ادامه روایت).

در «باب» نیز دلیل اینکه آنها برگزیدگان خداوند از میان خلق هستند ذکر گردید. در زیارات می خوانیم: «یا من اصطفاه الله» (ای برگزیدگان خداوند). خدای

تعالی می فرماید: «اللَّهُ یَصْطَفی مِنَ الْمَلائِکَهِ رُسُلاً وَ مِنَ النَّاس»(1) [خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی گزیند و نیز از میان مردم] همچنین در زیارات می خوانیم: شما نمازی هستید که خداوند برگزید و پاکش کرد و این گونه در قرآن توصیفش نمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَم ...»(2) که او ذریه برگزیده است.

در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: ائمه علیهم السلام، به امر خدا برگزیده شده اند.

در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ذیل «وَ سَلامٌ عَلی عِبادِهِ الَّذینَ اصْطَفی»(3) فرمود: آنها آل محمد علیهم السلام هستند.(4)

و در امالی و غیر آن با سند از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ذیل «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْراتِ بِإِذْنِ اللَّه»(5) [سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم به میراث دادیم. پس برخی از آنان بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه رو و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگامند] فرمود: این آیه مخصوص فرزندان فاطمه علیها السلام است، ظالم ما کسی است که حق امام را نشناسد، و میانه رو کسی است که به حقانیت امام معترف باشد، و سابق به خیرات، امام معصوم است.

و در روایت دیگری فرمود: افراد نام برده در این آیه، آل محمد علیهم السلام هستند. ظالمانشان هلاک شوند، مقتصدان صالح اند و سابق به خیرات، امام معصوم است. و در روایت دیگری: سابق به خیرات، علی علیه السلام است. و نیز سابق به خیرات، افرادی از آل محمد علیهم السلام هستند که به شهادت رسند، و ظالمانشان کسانی هستند که هم عمل صالح دارند و هم عمل بد، و مقتصدان مجتهدان می باشند.

1- [1] - حج/75.
2- [2] - آل عمران/33.
3- [3] - نمل/52.

4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 105.
5- [5] - فاطر/32.

(ادامه روایت).

استاد ما جناب علامه (رحمه الله علیه) مطالبی فرموده که خلاصه آن چنین است: مقصود از اصطفاء در اینجا آن است که از میان آنها ائمه علیهم السلام و اوصیائی قرار داده نه اینکه همه شان را برگزیده باشد. و مقصود از ظالمِ هالک، گنهکاران آنها هستند یا کسانی که به ناحق ادعای امامت کنند و عقیده درستی نداشته باشند. بنابراین ضمیر در «جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها»(1) که آخر آیه ذکر شده به مقتصدان برمی گردد نه ظالمان.

مؤلف گوید: شاید هم بتوان ضمیر را به همه آنها ارجاع داد، زیرا روایت شده که همه فرزندان فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام از دنیا نمی روند، مگر اینکه به علی و ائمه علیهم السلام، ایمان می آورند، حتی اگر دمِ مرگشان باشد، و این از خصوصیاتِ آنهاست، چنان چه ان شاء الله در آخر سوره نساء در تفسیر «وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ إِلاَّ لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِه »(2) خواهد آمد.

صلاه: و مصلّون و سایر مشتقات صلاه مانند «یصلّی»، «من صلّی» و امثال آن. بدان که صلاه در قرآن هم به خدای تعالی، هم به ملائکه و هم به مؤمنین، اسناد داده شده است. در سوره احزاب روایاتی خواهد آمد متضمن اینکه صلاه از جانب خداوند، رحمت و تزکیه و ثناء می باشد، و از جانب ملائکه مدح و نیز تزکیه، و اما از جانب مردم عبارت است از دعا و تصدیق و اقرار به فضل و همچنین انجام عبادتی که معلوم است. در اینجا سخن ما در بیان تأویل آخری (یعنی عبادت مشخص) است، به علاوه شکی در اینکه مورد دو معنای اول، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان شان می باشند و صلوات خداوند و ملائکه شامل هیچ گروهی از مخالفین آنها نمی شود، نیست. زیرا امکان ندارد که بر اهل آتش و دشمنان خدا درود فرستاده شود. پس بدان که در روایات، هم تأویل صلاه به علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام و ولایت آنها و به صلوات فرستادن بر محمد و آل طاهرین_ش _ صلوات الله علیهم اجمعین _ وارد شده و هم به معنای متعارف آن. البته

1- [1] - فاطر/33.
2- [2] - نساء/159.

در صورت همراهی با ولایت و اطاعت از ائمه علیهم السلام و گرفتن احکام نماز از آنها. همچنین در روایت است که «الصلاه الوسطی»(1) (نماز میانه)، علی علیه السلام است، و مقصود از «صلوات»(2)، ائمه _ صلوات الله علیهم _ هستند. در فصول پیشین توجیه این تعبیر تا حدودی بیان گردید. استاد ما جناب علامه _ طاب ثراه _ فرمود: وقتی نماز در علی علیه السلام کامل می شود و نماز کامل فقط توسط علی علیه السلام و امثال او چون پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام خوانده می شود، و آثار نماز بر آنها نمایان است، به طوری که گویی آنها عین نماز شده اند و همچنین به علت اهمیت زیاد قبول ولایت علی علیه السلام در قبول نماز و عدم صحت نماز بدون ولایت او و اینکه دعوت کننده به نماز و آموزش دهنده نماز او بود. لذا گاهی از این امور در بیان بطن قرآن، به آن حضرت و ائمه علیهم السلام تعبیر می گردد.

مؤلف گوید: مخفی نماند که توجیه تأویل سایر عبادات به آن حضرات علیه السلام نیز همین می باشد، پس غافل مشو. لذا تأویل مصلّین و کلمات هم معنای آن به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان بر همین مبنا است، زیرا آنها متمسّک به صلاه مذک_ور _ به هر معنا که بگیریم _ هستند. و در روایتی مصلّین به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام تأویل شده، زیرا آنها اولین نمازگزاران بودند.

لازم است بعضی روایات را که دلیل این مطالب است ذکر نماییم: در تفسیر امام علیه السلام ذیل «وَ أَقیمُوا الصَّلاه»(3) فرموده: یعنی نمازهای واجب را به طور کامل با رکوع و سجود و حفظ اوقات و احکام آن و خودداری از انجام مبطلات نماز یا کارهایی که موجب نقصان آن می شود به جای آورید، حقوق لازم نماز را ادا کنید که بزرگ ترین آنها صلوات فرستادن بر محمد صلی الله علیه و آله و آل پاکش علیه السلام است.همراه با اعتقاد به امامت و ولایت آنها و اینکه آن حضرات بهترین خلق هستند، و همچنین همراه با ادای حقوق الهی و یاری رساندن به دین خدا. معنای

1- [1] - بقره/238.
2- [2] - همان.
3- [3] - یونس/87.

دیگر آیه این است که صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و آلش را که علی علیه السلام سید و افضل همه آنهاست، برپا دارید. و در کافی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «وَ ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّی»(1) [و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد] فرمود: یعنی هر جا اسم پروردگارش برده شود بر محمد صلی الله و علیه و آله و آل او علیهم السلام درود و صلوات فرستد. و در معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس بر پیامبر صلی الله علیه و آله صلوات فرستد به معنای آن است که: من بر سر آن میثاق و وفایی هستم که هنگام «الست بربّکم» جواب مثبت بدان دادم.(2)

و شیخ از داوود بن کثیر روایت می کند که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای داوود، صلاه در کتاب خدا ما هستیم، زکات ما هستیم، صیام ما هستیم، حج ما هستیم، شهر حرام (ماه حرام) ما هستیم، بلد حرام ما هستیم، کعبه الله و قبله الله و وجه الله ما هستیم. خدای تعالی می فرماید: «فَأَیْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّه»(3) [و مشرق و مغرب از آن خداست پس به هر سو رو کنید آنجا روی (به) خداست]، آیات ما هستیم، بیّنات ما هستیم. (ادامه روایت)، تا آنکه فرمود: خداوند ما را آفرید و خوب آفرید، و ما را در کتابش نام برد و به بهترین و دوست داشتنی ترین نام ها نزد خودش برای ما کنایه آورد. (ادامه روایت).

در باب دومِ فصل اول از گفتار اول، روایت سعد خفاف که بیانگر تأویل صلاه به ائمه علیهم السلام بود ذکر گردید و نیز روایتی به همین مضمون در باب چهارمِ همان فصل که در آن آمده بود: صلاه از فروع ائمه علیهم السلام است. همچنین در آن روایت دلیل اینکه آنها اصل هر خیری هستند و هر نوع نیکی _ از جمله صلاه _ از آنها نشأت می گیرد، بیان شد. و در باب چهارمِ فصل دوم از گفتار اول به نقل از کتاب، اختصاص دلیل تأویل صلاه به علی علیه السلام و ولایت و نیز تأویل «فَإِذا

1- [1] - اعلی/15.
2- [2] - معانی الاخبار، ص115.
3- [3] - بقره/115.

قُضِيَتِ الصَّلاه»(1) [و چون نماز گزارده شد] به وفات على عليه السلام ذكر گرديد. در «زكات» نيز دليل تأويل صلاه به على عليه السلام گذشت. (2)

و در روايت سليمان از على عليه السلام آمده كه فرمود: صبر در «اسْتَعينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ وَ إِنَّها لَكَبيرَهٌ إِلاَّ عَلَى الْخاشِعين»(3) [و از صبر و نماز يارى جوييد، و به راستى نماز، كارى بس سنگين و گران است، مگر بر فروتنان] رسول خدا صلى الله عليه و آله است و صلاه اجراى ولايت من است، و اينكه خداوند فرمود: صلاه دشوار است و هر دوى آنها را دشوار نخواند، به اين دليل است كه حمل ولايت بر غيرخاشعان سنگين است، و خاشعان شيعيان فهيم و بينا هستند. (ادامه روايت).

و در تفسير عياشى از ثمالى و جابر روايت كرده كه امام باقر عليه السلام فرمود: «وَلاتَجْهَرْ بِصَلاتِک»(4) [و نمازت را به آواز بلند مخوان] يعنى ولايت على عليه السلام _ كه عين صلاه است _ و اكرام هايى كه بر تو روا داشتيم را با صداى بلند اعلام نكن تا زمانى كه به تو امر كنيم، و «لاتُخافِتْ بِها» (با صداى آهسته هم نخوان) يعنى على را كتمان و پنهان نكن و به او بگو كه چه اكرامى نسبت به او داريم. (ادامه روايت).

در همان تفسير از امام صادق عليه السلام روايت شده كه در توضيح «حافِظُوا عَلَى الصَّلَواتِ وَ الصَّلاهِ الْوُسْطى وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتين»(5) [بر نمازها و نماز ميانه مواظبت كنيد و خاضعانه براى خدا به پا خيزيد] فرمود: صلوات، رسول خدا صلى الله عليه و آله و امير مؤمنان و فاطمه و حسن و حسين عليه السلام هستند، و وسطى اميرمؤمنان عليه السلام است، و «قوموا لله قانتين»(6) يعنى جهت اطاعت ائمه عليهم

1- [1] - جمعه/10.
2- [2] - اختصاص، ص129.
3- [3] - بقره/ 45.
4- [4] - اسراء/110.
5- [5] - بقره/238.
6- [6] - همان.

السلام به پا خیزید.(1) (ادامه روایت).

و در روایت ادریس بن عبدالله از امام صادق علیه السلام روایت شده که در توضیح آیه «قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّین »(2) [گویند: از نماز گزاران نبودیم] فرمود: یعنی می گویند ما از پیروان امامانی که خداوند در وصفشان فرموده «السَّابِقُونَ السَّابِقُون»(3) نبودیم. مگر نمی بینی که مردم اسبی را که در مسابقه پشت سر اولین اسب است مصلّی نامند (یعنی اسبی که در مسابقه دوم می شود مصلی نام دارد)؟ همین معنی مقصود است در آنجا که فرماید «ما از مصلّین نبودیم» یعنی پیرو پیشروان نبودیم. در محل خود، روایات دیگری نیز خواهد آمد، توفیق از خدا است.

تصلیه: و هم خانواده های آن مانند «اصلوها» و امثال آن. در قاموس گوید: «صَلی اللحمَ یَصلیه صَلیاً» یعنی گوشت را کباب و برشته کرد، و نیز در آتش انداخت تا آن را بسوزاند، مانند «اَصلاهُ». در قرآن امثال «تَصْلِیَهُ جَحیم(4)» [و فرجامش در افتادن به جهنم آست) زیاد آمده، و مخفی نیست که چنین عذابی جز برای دشمنان ائمه علیهم السلام نخواهد بود. تأمل کن.

صنوان: معنای صنوان این است که از یک پایه و ریشه دو درخت نخل یا بیشتر منشعب شود. مفرد آن صنو و به معنای مثل است. ابن به طریق، ابن نعیم و دیگران از جابر بن عبدالله روایت کرده اند که وی از پیامبر صلی الله علیه و آله شنید که فرمود: مردم از درخت های مختلف هستند، و من و علی از یک درخت هستیم، آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخیلٌ صِنْوانٌ وَ غَیْرُ صِنْوان ...»(5) [و باغ هایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما، چه از ریشه و چه غیر از یک ریشه ...]. تأمل کن.

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج2، ص 178.
2- [2] - مدثر/43.
3- [3] - واقعه/10.
4- [4] - واقعه/ 94.
5- [5] - رعد/4.

ضیاء: گفته شده: فرق ضیاء و نور آن است که ضیاء از اصلِ یک مولّد تولید می شود، ولی نور یک چیز ممکن است از خود آن چیز تولید نشده بلکه از چیز دیگری کسب شده باشد. در «نور» دلایل اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام ضیاء هستند خواهد آمد. در زیارت می خوانیم: «یا ضیاء الله» (ای ضیاء خدا). بنابراین هرجا مناسب باشد، تأویل آن به اهل بیت صحیح است.

ضغث: مفرد و جمع آن در قرآن آمده، مانند اضغاث. اصل ضِغث دسته خاشاکی است که ممکن است تر و خشک در آن باشد، و برای چیزی که مختلط و غیرواقعی است استعاره قرار می گیرد، و به همین لحاظ به خواب های پریشان و مشتبه، اضغاث گویند. بنابراین شاید در صورت تناسب، بتوان آن را به مخالفان ائمه علیهم السلام و نظریات فاسد آنها، و اموری که به گمان خودشان حق است، تأویل نمود. اما مورد ضغث در سوره ص و اضغاث در سوره یوسف علیه السلام و سوره انبیاء و تطبیق تأویل نیاز به تکلّف و توجیه پیچیده ای دارد، که نیازی به آن نیست، چنان چه ظاهر خواهد شد.

ضر: و ضرّاء و مضطر و آن چه هم معنای آن است مانند ضرار، ضار و امثال آن. در تفسیر قمی ذیل «أَمَّنْ یُجیبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاه»(1) [یا (کیست) آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می کند] از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: در شأن قائم علیه السلام نازل شده، به خدا قسم او مضطر است، هرگاه در مقام (ابراهیم علیه السلام) دو رکعت نماز بخواند و دعا کند، خداوند

1- [1] - نمل/62.

دعایش را اجابت می فرماید.(1) مؤلف گوید: مضطر در لغت کسی را گویند که به چیزی پناه می برد، و کسی که ضرری یا یکی از بلاهای روزگار او را بیچاره و محتاج ساخته. و ضُر، سختی و شدت و بدحالی، و ضدّ نفع و امثال آن است. در «صبر» دلایل اینکه ائمه علیهم السلام و شیعیان شان هنگام بلاها و سختی ها صابرند ذکر گردید. پس اگر ضرّاء را به احتیاج و نیاز به دشمنان دین و امثال آن تأویل کنیم، تأویل مضطر به قائم علیه السلام بلکه به همه ائمه علیهم السلام و شیعیان شان صحیح می باشد. همچنین تأویل ضر و ضراء و امثال آن به ضرر و شر و سختی ای که در زمان حکومت و شوکت مخالفان اهل بیت به ائمه علیهم السلام و شیعیان می رسد، صحیح می باشد. لذا در «اهلاک» خواهد آمد که در تفسیر امام علیه السلام آیه «فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَ لا عاد»(2) [پس هر کس به خوردن آنها ناچار شود، به شَرط آن که ناچاری او در اثر ستمکاری و سرکشی نباشد ، بر او گناهی نیست] به کسی که برای حفظ جان خود از دشمنان دین و از ترس ضرر و اذیت آنها مجبور به ارتکاب فعلی حرام _ هرچند نزد آنها عبادت باشد _ می گردد، تأویل کرده اند. تأمل کن و از روایاتی که در مورد ضرر به دشمنان دین وارد شده غافل مباش، چون مقصود از ضرر، محدودیت هایی است که خداوند برای ادب آنها قرار داده تا به راه حق بیایند. همچنین از ضرری که خداوند بندگانش را از آن منع فرموده و راضی به ارتکاب آن نیست غافل مشو. خداوند هدایتگر است.

مضاجع: جمع مضجع، محلّ خوابیدن و استراحت است. تأویل آن همان تأویل «مرقد» می باشد. تأمل کن.

تضرّع: و هم خانواده های آن. می گویند: «تضرَّعَ الی الله» یعنی به درگاه خدا زاری و تذلّل کرد و طلب حاجت نمود. از توضیحاتی که در «خشوع» و غیر آن آمد، تأویل تضرّع نیز نسبت به انسان های خوب و بد مشخص می گردد. و واضح است که درخواستِ خوبان، باقی ماندن بر ولایت و هدایت و زیادتر شدن آن و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 105.
2- [2] - بقره/173.

همچنین کسب نعمت های ظاهری و معنوی در دنیا و آخرت است. امّا درخواستِ بدان و اشرار، برداشته شدن عذاب به خاطر ترک ولایت در قیامت کبری می باشد و در دنیا منحصر به زمان مرگ و مواجه شدنشان با عذاب است. تأمل کن.

ضعفاء: و مستضعفان و هم خانواده های آن، چون «الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا» و غیره. بدان که ضعف یا به حسب دنیا است و یا به حسب آخرت. و معلوم است که ائمه علیهم السلام و شیعیانشان در دوران حکومت ظالمان پیش از قیام قائم علیه السلام، بارزترین نمونه نوع اول بوده اند. لذا در روایات آمده که تأویل ضعفا و مستضعفان و امثال آن به معنای اول (ضعف در دنیا)، آنها هستند.

امّا در مورد ضعف به صورت مفرد و جمع و مستضعفین به معنای دوم، روایت شده که تأویل آن کسانی هستند که دین ضعیفی دارند و امام را نمی شناسند. بنابراین سزاوار است در هر مقام به مناسبت هر کدام از دو معنا، تأویل را بیان کرد.

در اینجا روایاتی را برای توجه عاقلان و اهل فهم می آوریم که دلالت بر تأویل اوّل دارد:

در تفسیر عیاشی از حمران از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در توضیح «...الْمُسْتَضْعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا...»(1) [چرا شما در راه خدا (و در راه نجات) مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید؟ همانان که می گویند: پروردگارا ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه اند، بیرون ببر...] فرمود: این افراد ما هستیم.

صدوق از امام صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی و حسنین (ع) نگاه کرد و گریست و فرمود: مستضعفان بعد از من شما هستید. امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تعالی می گوید: «وَ نُریدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّه...»(2) [و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم و ایشان

1- [1] - نساء/75.
2- [2] - قصص/ 5.

را وارث (زمین) کنیم] که این آیه تا روز قیامت در حق ما جاری است. و در روایت ایوب آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله به بنی هاشم و اهل بیتش فرمود: شما بعد از من مستضعف خواهید بود.

مؤلف گوید: در «قوت» مؤید آن که دلالت بر تأویل «قوی» به قائم علیه السلام دارد و نیز دلایل اینکه شیعیان ائمه علیهم السلام از آنها و جزء آنها هستند، خواهد آمد. علاوه بر روایاتی که در ضعیف و مستضعف بودن شیعیان در حکومت های ظلم و زمان غیبت امام علیه السلام به ما رسیده است.

امّا از جمله روایاتی که بر تأویل دوم و بلکه اول دلالت دارد روایت سماعه است که گوید: از امام صادق علیه السلام در باره مستضعفین سؤال کردم. فرمود: آنها اهل ولایت اند. گفتم: کدام ولایت؟ فرمود: منظور ولایت دین نیست، چون ولایت دین در نکاح و ارث و معاشرت می باشد، و افرادی که فقط چنین ولایتی دارند، نه مؤمن هستند و نه کافر و گروهی از آنها منتظر امر خداوند هستند. آنگاه فرمود: امّا «الْمُسْتَضْعَفينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ الَّذينَ يَقُولُون ...»(1) [و چرا شما در راه خدا (و در راه نجات) مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید، همانان که می گویند پروردگارا] ما هستیم.

مؤلف گوید: چون مستضعفین که سماعه در مورد آن از امام سؤال کرد در دو موضع از سوره نساء آمده، حضرت، اوّلی را به ائمه علیهم السلام تأویل کرد، چون در مورد اول خداوند مستضعفین را همراه با نام خود آورده و جهاد در راه آنها را مانند جهاد در راه خود معرفی فرموده _ چنان چه از مطالعه کل آیه واضح می گردد _ و دومی را به کسانی که ایمانشان کامل نیست، تأویل فرمود، که انطباق مستضعفین بر چنین افرادی با مطالعه کل آیه معلوم می گردد.

و در تفسیر امام علیه السلام آمده که: به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شد: چه کسی مستحق زکات است؟ فرمود: مستضعفان از شیعه محمد و آل پاکش که بصیرتشان ضعیف است. امّا کسانی از آنها که بصیرت قوی دارند و نسبت به ولایت

1- [1] - نساء/75.

اولیاء خدا و براءت از دشمنان خدا معرفت خوبی دارند، برادران شما در دین و از رحم شما و پدران و مادرانتان به شما نزدیک ترند. به آن حضرت گفتند: پس مستضعفان از مخالفان و جاهلان نسبت به حق اهل ولایت چطور؟ فرمود: به هر کدام از آن جاهلان کمتر از یک درهم و کمتر از یک قرص نان داده می شود. امّا به مخالفان نه زکات داده می شود و نه صدقه. (ادامه ولایت).

روایات در بیان اینکه مستضعفین کسانی اند که امر ولایت را نمی شناسند، بسیار و در کافی و غیر آن ذکر گردیده است. در «جاهلین»، «مسکین»، «زکات» و غیر آن مطالبی در تأیید این معنا آمد. در «فساد» و غیر آن هم می آید.

ضعف: و اِضعاف و مضاعفه و آن چه معنای آن را برساند. اصل ضِعف _ به کسر ضاد _ مقدارِ دو برابر یا بیشتر الی بی نهایت است.

بسیاری از اهل لغت گفته اند که ضِعف منحصر به دو برابر نیست، بلکه کمترین حد آن دو برابر، و بیشترین حد آن بی نهایت است.امّا مخفی نماند که تضاعف خیر (چند برابر شدن اعمال خیر) مخصوص اهل ولایت، و تضاعف عذاب و امثال آن مخصوص غیر آنها بلکه دشمنان اصحاب ولایت است. و در بعضی روایات آمده که خداوند تعالی هر کدام را تا هفتصد برابر یا بیشتر، زیاد می کند، چنان چه در «سبع» و «سنبل» مطالبی در تأیید آن آمد. و کمترین حدّی که خداوند زیاد می کند، دو برابر است. پس بیندیش.

ضیق: و هم خانواده های آن چون ضیّق و غیره. اصل ضیق، ضدّ وسعت است و به فقر و ناگواری و اندوه و هر حالت سختی، ضیق گفته می شود. در «شرح» و «حرج» گذشت، و در «یسر» بلکه «عسر» هم مطالبی خواهد آمد که می توان از آنها تأویل ضیق صدر (تنگی سینه) بلکه مطلق «ضیّق» (تنگ) را با توجّه به تقابل آن با شرح صدر و یُسر و تناسب آن با عُسر و حرج استنباط کرد.

مؤید این معنا روایتی است در توحید صدوق از امام صادق علیه السلام که ضمن حدیثی فرمود: هر گاه خداوند شرّ بنده ای را بخواهد، در دلش نقطه سیاهی می گذارد و گوش دلش را مهر می زند تا در کفر خود مردّد بماند و اعتقاد در قلبش قرار نگیرد، آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «وَ مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً

ص:648

حَرَجا»(1) [هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می گرداند]

در روایت دیگری آمده که فرمود: آیا می دانی حرج چیست؟ گفتم: نه. آن حضرت انگشتان دست خود را به هم متصل کرد و فرمود: مانند یک چیز بسته که نه چیزی وارد آن می شود و نه چیزی از آن خارج می گردد. و معلوم است که همه اینها در مورد کسی می باشد که ولایت را نپذیرد. تأمل کن تا دریابی.

ضحک: یعنی مشتقات آن. بدانکه از آن چه در «صدّ» و «مجرمین» گذشت و از توضیحاتی که در سوره مطففین آمده، استفاده می شود. به حسب تأویل، مقصود از خنده افراد مذموم در قرآن، خنده دشمنان ائمه علیهم السلام بر شیعیان و مسخره آنها است، و مقصود از خنده مؤمنین بر دشمنانشان، در بهشت می باشد که در سوره مذکور به طور صریح می آید.

در تفسیر قمی ذیل «وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَکَ وَ أَبْکی»(2) [و هم اوست که می خنداند و می گریاند] فرمود: آسمان را با باران به گریه آورد و زمین را با نباتات به خنده انداخت و چنان که که ظاهر است، این معنا مجازی است. (3) و در بعضی تفاسیر از عطا و ابن عباس و قتاده نقل شده که در مورد آیه مذکور گفته اند:

یعنی علی علیه السلام و حمزه و عبیده را در روز بدر خنداند، و کفّار مکّه را به گریه آورد، و البته امثال این تأویل در زمان رجعت نسبت به مؤمنین و مخالفین و رؤسای هر دو دسته صادق است. بنابراین شاید بتوان این تأویل ها را در جاهای دیگری که مناسب با ضحک یا بکاء است معتبر دانست، علاوه بر اینکه می توان زمین و آسمان و نیز باران و نبات را که در حدیث آمده، متناسب با هر کدام تأویل نمود.

همچنین می توان گریه افراد مذموم را مطابق آن چه در مورد خنده شان ذکر گردید، تأویل نمود به اینکه آنها به خاطر رفتاری که با خلفای الهی کردند باید [بر

1- [1] - انعام/ 125.

2- [2] - نجم/43.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص316.

حال خود] بگریند. خداوند می فرماید: «فَلْيَضْحَكُوا قَليلاً وَ لْيَبْكُوا كَثيرا» [از این پس کم بخندند و به جزای آن چه به دست می آوردند بسیار بگریند] و این گریه ها زمانی خواهد بود که حق بر آنها واضح گردد. امّا گریه افراد ممدوح به خاطر خشیت خداوند و شکر بر نعمت ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و از خوف کوتاهی هایی است که در ادای حقوق ائمه علیهم السلام کرده اند. تأمل کن. خداوند عالم است.

ضنک: یک مرتبه آن هم در سوره طه استعمال شده. تأویلش همانجا خواهد آمد. در توضیح «معیشت» نیز به آن اشاره خواهیم کرد. ضنک در لغت به معنای تنگی و سختی است.

ضلال: ضلالت، ضال، مضلّ، مفرد و جمع هر کدام و آن چه معنای آن را می رساند، مانند «من ضلّ»، «أضلّ»، «من أضلّه الله» و غیره.

بدان که در بیشتر موارد، ضلال و ضلالت ضدّ هدی و هدایت است. در آینده خواهیم گفت که تأویل هدایت، هدایت به ولایت و پیروی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است، و در نتیجه ضلالت، ترک و انکار ولایت و عدم شناخت ائمه علیهم السلام و عدم پیروی از آنها و امثال آن می باشد. از این رو در روایات، گاهی ضالّ تأویل به کسی شده که نسبت به ائمه علیهم السلام و ولایت آنها جاهل است _ چنان چه روایتی در «علامات» خواهد آمد و مؤید آن در «باب» و «جهالت» گ_ذشت _ و گاهی هم به منکران آنها و ولایتشان تأویل گردیده. و معلوم است که تأویل اوّل در صورتی صادق است که در مقابل «مغضوب علیهم» قرار گیرد، و دومی در سایر مواضع، و احتمال می رود تأویل اولی در بعضی از مواردِ دومی هم صادق باشد.

خلاصه آنکه کمترین حد گمراهی، عدم معرفت و شامل نداشتن ایمان کامل است، چنان چه از تفسیر سوره حمد معلوم خواهد شد، و در «ضعفا» هم گذشت. و هر چه انکار بیشتر شود، گمراهی هم بیشتر می گردد. پس بیندیش.

امّا شکی نیست که مضل، هدایت کننده مردم به ترک ائمه علیهم السلام و تمسّک به دشمنان آنها یعنی سردسته های مخالفین و خلفایشان است.

بنابراین همه علمای مخالفین، مضلّ (گمراه کننده) هستند. و مقصود از «من... أضلّه الله»(1) [کسی که خدا گمراهش کرده] بی شک کسی است که خداوند به خیانتش عالم است، امّا به حال خود رهایش می نماید، و یقیناً در این صورت نفسش او را گمراه می کند و به ضلالت می افکند و در نتیجه لطف از او منقطع می گردد. خلاصه اینکه ضلالت و سایر مشتقاتش به حسب تأویل متعلق به ولایت اند. در کتاب غنیه از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کس با ائمه علیهم السلام مخالف باشد خود گمراه است و دیگران را هم گمراه می کند، و تارک حق و هدایت می باشد.

و در امالی صدوق از سلیم بن قیس روایت کرده که گفت: به امیر مؤمنان علیه السلام گفتم: کمترین حدّ گمراهی انسان چیست؟ فرمود: اینکه نداند خداوند او را به اطاعت و قبول ولایت چه کسانی امر کرده است. (ادامه روایت). و در تفسیر امام علیه السلام آمده: «ضالین» (گمراهان) کسانی هستند که از حجّت های خدا و کسانی که مورد احترام ویژه خداوند می باشند، گمراه گشته اند. در زیارت جامعه می خوانیم: کسی که از شما جدا شود گمراه است.

و در زیارت های علی علیه السلام می خوانیم: به خدا سوگند کسی که غیر از تو را پیروی کند گمراه است. و در زیارت دیگری: دشمنان تو بر سنّت گمراهی و کوری قرار گرفته اند. و در «شرک»، بعضی روایات گذشت و بعضی دیگر هم در «غضب» در سوره فاتحه خواهد آمد. در باب پنجم فصل دوم از گفتار اول هم این روایت می آید که خداوند عز و جل هنگام خلقت انوار شریف پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به آنها فرمود: هر کس از راه غیر شما رو به من بیاورد گمراه است و سقوط می کند. همچنین در باب مذکور روایت معراج آمده که در آن منکران ولایت و بازگشتگان از پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را نزد خداوند از کافران و گمراهان معرفی می کند. و بعضی روایات نیز در «حق» گذشت، از جمله سخن علی علیه السلام که فرمود: من حقی هستم که خداوند به آن امر

1- [1] - جاثیه/23.

کرده، پس بعد از حق غیر از ضلال چه می ماند؟

در «کذب» هم دلایل تأویل دروغگویان به منکران امام علیه السلام خواهد آمد. علاوه بر اینها، به کسی که بین مردم ضایع می شود و مردم حقّش را نمی شناسند، «ضال» (ناشناخته) گفته می شود، چنان چه در تفسیر عیاشی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که ذیل «وَ وَجَدَکَ ضَالاًّ فَهَدی »(1) [و تو را سرگشته یافت پس هدیت کرد] فرمود: یعنی تو را میان قومت ناشناخته (ضال) یافت طوری که به فضل تو آگاه نبودند، پس آنها را به تو هدایت نمود. تأمل کن.

ضال: نوعی از گوسفند است، شاید بتوان آن را مطابق تأویل «غنم» (گوسفند) تأویل نمود.

اَضغان: در دو موضع از سوره «قتال» آمده است. اضغان جمع ضغن و به معنای کینه، دشمنی و بغض در دل می باشد. در همان سوره خواهد آمد که مقصود، دشمنی و کینه ای است که دشمنان علی علیه السلام نسبت به او و پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند. مؤید این تأویل توضیحاتی است که در «بغضاء» گذشت و در «عداوت» و غیر آن هم خواهد آمد. بیندیش.

ضحی: ضُحای خورشید، مقدار نور و انبساط و نورافشانی آن را گویند. در «شمس» دلیل تأویل «ضُحاها» به توضیح و اظهار ولایت و قیام قائم علیه السلام توسط پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر گردید. بنابراین می توان «ضحی» را در صورت تناسب به یکی از این معانی تأویل نمود. خداوند هدایتگر است.

1- [1] - ضحی/7.

اطفاء: یعنی آن چه که شامل آن باشد مانند اطفائه و یطفئ. وقتی می گویند «أطفأت النار فانطفأت» یعنی آتش را خاموش کردم، در نتیجه آتش فروکشید و خاموش شد. در «نار» دلیل تأویل اطفاء خواهد آمد. حتما مراجعه کن.

طیّب: مفرد و جمع آن در قرآن آمده مانند طیّبین و طیّبات و کلمات هم معنای آن. بدان که طیّب، ضد خبیث است، پس هر تأویلی برای خبیث گفته می شود، تأویل طیّب ضد آن خواهد بود. لذا روایت شده که تأویل «کلم طیّب» ولایت است، چنان چه روایت آن در «کلمه» خواهد آمد.

در مناقب ابن شهرآشوب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ»(1) [وبه گفتار پاک هدایت شوند] فرمود: به امیرمؤمنان علیه السلام و امارت و امامت او هدایت شدند.(2) که اسناد به طیّب از باب مجاز است، چنان چه متعارف می باشد. در «بلد» دلیل تأویل بلد طیّب به ائمه علیهم السلام گذشت.

در «شجره» نیز دلیل تأویل شجره طیّبه به پیامبر صلی الله علیه و آله ذکر گردید. و در «خبیث» هم دلیل تأویل طیبات و طیّبین به علی علیه السلام و اصحاب و شیعیانش گفته شد. همچنین در «نظر» دلیل تأویل آن به شیعیان خواهد آمد. و در «طیر» و غیر آن خواهد آمد، چنان چه در بعضی فصول گفتار اول و در

1- [1] - حج/24.
2- [2] - مناقب، ج 3 ،ص 116.

توضیحات «اتباع»، «حب» و غیر آن گذشت که دلیل این تأویل ها، پاکی روح و دل و حتی بدن آنها است. و در بعضی روایات آمده که دلیل آن پاکی ولادتشان است، چنان چه در تفسیر قمی ذیل «سَلامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُم»(1) [سلام بر شما خوش آمدید] از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یعنی ولادت شما پاک است.(2) (ادامه روایت).

در روایات آمده که امام علیه السلام فرمود: کسی که ما را دوست بدارد باید خدا را بر اولین نعمت، حمد و سپاس گوید. به آن حضرت گفتند: اولین نعمت چیست؟ فرمود: پاکی ولادت (یعنی حلال زادگی).

در کافی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبات»(3) [و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال می گرداند] فرمود: یعنی گرفتن علم از اهلش (ادامه روایت).

در «شجره» دلیل اینکه اهل بیت علیهم السلام شجره طوبی هستند، ذکر گردید. و در سوره رعد هم که می فرماید «طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآب»(4) [خوشا به حالشان و خوش سرانجامی دارند] روایاتی در بیان مقصود شجره طوبی خواهد آمد. به آنجا مراجعه کنید.

طالوت: در قاموس آمده که طالوت اسمی عجمی و نام پادشاهی است که خداوند بر بنی اسرائیل جهت جنگ با جالوت معین فرمود. حکایت مفصّل آن در سوره بقره خواهد آمد. ممکن است بتوان گفت، علی علیه السلام هم در این امّت شبیه طالوت در بنی اسرائیل است، چنان چه خداوند در حکایت طالوت می فرماید: «وَ زادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْم»(5) [و او را در دانش اداره امور و نیروی بدنی فزونی بخشیده است] که در آنجا مفصل توضیح خواهیم داد. در کتاب مناقب ابن

1- [1] - زمر/73.
2- [2] - تفسیر قمی، ج2 ،ص224.
3- [3] - اعراف/157.
4- [4] - رعد/ 29.
5- [5] - بقره/247.

شهر آشوب بعد از ذکر این آیه چنین آمده: همه امّت قبول داشتند که علی(ع) از همه شجاع تر است، و همه قبول داشتند که علم او از همه بیشتر است، ولی در علم غیر او (سه خلیفه) اختلاف داشتند، بله، کسی که همه قبولش دارند، بهتر از کسی است که در مورد او اختلاف می باشد.

طلح: در سوره واقعه آمده است. درخت موز و امّ غیلان از طلح به شمار می رود. تأویل آن همان است که در «شجر» گذشت. در سوره واقعه خواهد آمد که صحیحش «طلع» است نه «طلح». تأویل طلع هم خواهد آمد. تأمل کن.

طرد: یعنی آن چه شامل طرد است مانند طارد و امثال آن. معنای طرد، راندن و بازداشتن و دور کردن است. مخفی نیست که طرد از جانب خدا و پیامبر، مخصوص کسانی است که ولایت را ترک کردند و دشمن ائمه علیهم السلام بودند، و این طرد شامل اهل ولایت نیست. لذا در قرآن از طرد چنین افرادی نهی شده است. پس بیندیش.

طور: کوه. در مورد آن اقوال مختلفی موجود است: کوهی نزدیک اُبلّه است و سینا و سینین به آن اضافه می شود و کوهی است در شام که گفته شده، کوهِ مضاف به طور همین کوه است، یا کوهی در قدس در سمت راست مسجد، یا کوهی مقابل قبله مسجد است که قبر هارون علیه السلام در آن می باشد. اقوال دیگری هم بیان شده. به هر تقدیر، طور، همان کوهی است که خداوند در سرزمین مقدس روی آن با موسی علیه السلام تکلّم فرمود. در معانی الاخبار گوید: معنای طور سینا آن است که روی آن درخت زیتون و غیر آن بود که مردم از آن استفاده نمی کردند، و چیزی که مورد استفاده مردم نباشد را کوه یا طور یا «لا = نه» گویند. به آن طور سینا گفته می شود نه طور سینین. (پایان نقل قول از معانی الاخبار).

در تفسیر سوره تین دلیل تأویل طور سینین یا _ برحسب اختلاف روایت _ سیناء به علی علیه السلام خواهد آمد. در متون زیارتی می خوانیم: شهادت می دهم که تو طور هستی.

در «جبال» تأیید تأویل جبال به ائمه علیهم السلام، گفته شد که شاید وجه این استعاره، یا آن است که آن حضرت صاحب طور و شیعه موسی علیه السلام می باشد،

ص:655

و یا اینکه آن حضرت در وقار و شکوه در امر دین و ثبات در حق و بلند مرتبگی، شبیه طور است. چنان چه جناب خضر علیه السلام به آن حضرت این گونه خطاب کرد: تو مانند کوهی بودی که توفان ها آن را تکان نمی دهد و تُندرها نابودش نمی کنند. و یا اینکه آن حضرت میخ زمین است، زیرا زمین به برکت آن حضرت قرار گرفته، چنان چه کوه ها میخ زمین هستند، و شاید هم وجه استعاره این است که آن حضرت محل هبوط و تجلی و افاضه انوار و وحی خداوند است، همانطور که کوه طور چنین بود.

از لطائف این مقام آن است که چنان چه دو درخت انجیر و زیتون از آن کوه رویید، از علی علیه السلام هم حسنین (علیهما السلام) متولّد گردیدند، و تأویل «تین» و «زیتون» به حسنین (علیهما السلام) گذشت.

مقداری هم در «شجر» صحبت شد و آنجا هم دلیل تأویل شجره طور به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ذکر گردید. و شاید هم مقصود از طور در این صورت، معنای ظاهری یا غیر آن باشد که برای ما مجهول مانده و روایتی در مورد آن به ما نرسیده است. به هر تقدیر آن هم بطن دیگری از این آیه می باشد. غافل مشو.

قمی در تفسیر خود تأویل طور سینین به حسنین (ع) را ذکر نموده ولی ما روایتی در این معنا نیافتیم. شاید باز هم بطن دیگری از آیه باشد که بعضی وجوه ذکر شده در مورد آن جاری گردد. پس بیندیش.

بدان که در بعضی فضائل نجف آمده که آنجا قطعه ای از طور سینا است. در کتاب ارشادالقلوب از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: غریّ تکه ای از کوهی است که خداوند روی آن با موسی علیه السلام تکلّم فرمود. و در تهذیب از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: علی علیه السلام وصیت کرد که مرا از پشت کوفه خارج کنید و همانجا دفن نمایید، که آنجا ابتدای طور سینا است. در خصال از امام کاظم علیه السلام روایت کرده که از قول پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند چهار شهر را از بین شهرها برگزیده و فرموده است: «وَ التِّینِ وَ الزَّیْتُونِ* وَ

طُورِ سینینَ* وَ هذَا الْبَلَدِ الأمین»(1)، [سوگند به (کوه) تین و وزیتون و طور سیناً و این شهر امن و امان] تین مدینه است، زیتون بیت المقدس است، طور سینا کوفه است، و بلد امین مکه...(2) (ادامه روایت).

بنابراین می توان طور را به نجفِ کوفه نیز تأویل کرد که در این صورت دفن علی علیه السلام که به منزله هارون علیه السلام است جور می آید، به نحوی که در قاموس بعضی معانی آن ذکر گردید. تدبّر کن.

تطهیر: و مطهّر و مطهّرون و سائر لغات هم معنا و هم خانواده آن از جمله طهور و طهر و امثال این ها. بدان که متطهّر و تطهیر، پاکی و رهایی از پلیدی، نجاست، خباثت و گناه و امثال آن از جمله عیب و نقص ظاهری و باطنی را گویند. و واضح است که پلیدترین این حالات، دشمنی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است. از این رو روایت شده که تأویل طهارت و مشتقات آن، کلماتی است که معنای رهایی از گناه _ به خصوص گناه دشمنی ائمه علیهم السلام _ و پاکی دل از آن را می دهند و نیز پاکی ولادت (حلال زادگی) می باشد. که البته اهل این طهارت و صاحب این اوصاف، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان شان هستند که مطهّر و متطهّر و هرچه به معانی آن است در مورد آنان صدق می کند.

در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در مورد «وَ یُنَزِّلُ عَلَیْکُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً لِیُطَهِّرَکُم »(3) [و از آسمان بارانی بر شما فرو ریزانید تا شما را با آن پاک گرداند] فرمود: سماء (آسمان)، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ماء (آب)، علی علیه السلام که خداوند به وسیله او دل دوستانش را پاک می فرماید.(4)

1- [1] - تین/1 تا 3.
2- [2] - معانی الاخبار، ص 365.
3- [3] - انفال/11.
4- [4] - تفسیر فرات، ج 1، ص 153، حدیث 190.

در کافی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ضمن حدیثی فرمود: هر بنده ای ما را دوست بدارد و ولایت ما را بپذیرد، خداوند قلبش را پاک می سازد، و تا بنده ای به ما سلام نکند و تسلیم ما نگردد خداوند قلبش را پاک نمی کند، پس هرگاه تسلیم ما شد خداوند او را از شدت و سختی حساب به سلامت می دارد و از بزرگ ترین دلهره (فزع اکبر) در امان قرارش می دهد. در «خبیث» گذشت که دوستدار علی علیه السلام ولادت پاک دارد (حلال زاده است). و بعضی شواهد آن و شواهد پاکی طینت دوستداران علی علیه السلام در «طیب» گذشت. در سوره واقعه نیز خواهد آمد.

در آیه تطهیر سوره احزاب هم دلیل اینکه مقصود از مطهّرین، ائمه علیهم السلام هستند و خداوند آنها را از کفر و شک و گناهان و غیر اینها طاهر و پاک کرده ذکر خواهد شد. در «صحف» نیز دلیل اینکه صُحُف مطهّره آنها هستند گذشت. در باب چهارم فصل اول از گفتار اول هم دلیل تأویل طهر و طهور و غسل از جنابت و آمثال آن به معانی ای که بازگشت شان به شناخت ائمه علیهم السلام و پاکی دل از پلیدی جهل نسبت به آنها است، بیان گردید. همچنین در سوره حج ذیل «وَ طَهِّرْ بَیْتِی »(1) [خانه ام را پاکیزه گردان] دلیل اینکه مقصود، دور کردن دشمنان دین از خانه است، ذکر خواهد شد.

طائر: به معنای پرواز کننده در هوا، و جمع آن طیر است. در باب چهارمِ فصل دوم از گفتار اول، دلیل اینکه پرندگان هم به ولایت مکلّف شدند که تعدادی از آنها ولایت را پذیرفتند و تعدادی نپذیرفتند ذکر گردید. و در لابلای مباحث کتاب، روایاتی در مورد بعضی پرندگان خواهد آمد. در «نحل» و «لحم» دلیل امکان استفاده نوعی تأویل برای هر دسته خواهد آمد، مانند تأویل پرندگان مدح شده به مؤمن و به عکس. بیندیش.

امّا طائر به معنای شانس و عمل خیر و شر و یا فقط شر نیز آمده است. به معنای فال بد گرفتن یعنی همان طیره هم استعمال شده. و مخفی نماند افراد مذمومی

1- [1] - حج/26.

که ولایت را کنار گذاشتند، به جهت طائرشان نبود که مرتکب این رفتار شدند. و ایشان به خاطر فقر و ابتلاء مؤمنین در دنیا به آنها فال بد می زنند، در حالی که در واقع و نزد خداوند بد یمنی از خودشان است که نه تنها ولایت اولیای خدا را ترک کردند، بلکه با آنها دشمنی هم نموده و تحت ولایت دشمنان اولیای خدا قرار گرفتند. تأمل کن.

طمس: و آن چه مشتمل بر آن باشد. طمس به معنای ریشه کن کردن چیزی از روی غضب یا به هر سبب دیگری است. و شکی نیست که «مغضوب علیهم» (کسانی که مورد غضب هستند) دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشند. پس بیندیش.

در مجمع البیان از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلی أَدْبارِها»(1) [پیش از آن که چهره هایی را محو کنیم و در نتیجه آنها را به قهقرا بازگردانیم] فرمود: یعنی آنها را از راه هدایت محو کرده به پشت سرشان برمی گردانیم یعنی برای مذمّت و عدم رستگاری ابدی به حال گمراهی رهایشان می سازیم. تأمل کن.(2)

طبع: یعنی کلمات و عبارات مشتمل بر آن. در «ختم» معنای «خَتَمَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِم»(3) [خداوند بر دل های آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده] و تأویل آن گفته شد. و واضح است که طبع به معنای ختم بوده و تأویل شان یکی است. در «قلب» دلیل اینکه «قلب مطبوع» (دل مهرخورده)، قلب منافق است خواهد آمد. پس بیندیش.

طلع: شکوفه درخت و میوه را گویند، یا نخلی که ثمرش رطب یا لقاح نخل باشد، پس تأویل طلع چه در مقام مدح و چه در مقام مذمت، همان تأویل ثمره و امثال آن می باشد. در «شمس» گذشت و در «فجر» هم دلیل امکان تأویل این دو به

1- [1] - نساء/47.
2- [2] - مجمع البیان، ج2، ص99.
3- [3] - بقره/ 7.

ظهور امام علیه السلام و زمان ظهور امام علیه السلام خواهد آمد، چنان چه می توانستیم «مطلع الشمس» را به همان تأویل «مشرق» تأویل کنیم. پس بیندیش، خداوند عالم است.

طمع: و آن چه شامل طمع است چون «یطمع» و امثال آن. در «خوف» و غیر آن توضیحاتی آمد که می توان از آن استفاده کرد. تأویلِ کسانی که خداوند طمع در خوبی را به آنها نسبت داده، ائمه علیهم السلام و شیعیانشان هستند، و تأویلِ طمع آنها توقع و امیدی است که نسبت به بقای ایمانشان و به دست آوردن خیرات در دنیا و آخرت دارند و به خصوص امیدی که به ملاقات خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام دارند، و همه اینها به برکت ولایت و اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است. تأمل کن و از تأویل ضدّ آن به ضدّ آن غافل مشو که همان طمع دشمنان ائمه علیهم السلام در دنیا و امثال آن می باشد. خدا می داند.

طاعت: و طائع و «مَن یُطِعِ الله» و هم معناهای آن، مانند سایر مشتقات اطاعت، که در لغت به معنای سرسپردن است. در باب سومِ فصل اول و باب هفتمِ فصل اول از همین گفتار سوم، گذشت و در «عبادت» هم دلیل تأویل اطاعت خدا به اطاعتش در امر ولایت و اطاعت از ائمه علیهم السلام در اوامر و نواهی شان و اینکه اصلاً معنای عبادت و اطاعت خدا همین است، خواهد آمد. در «اتباع» نیز مفصل در این باب بحث کردیم.

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت است که در تفسیر «وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَه »(1) [هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد] فرمود: یعنی کسی که از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله، در مورد ولایت علی(ع) و ائمه علیهم السلام بعد از او اطاعت کند «فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظیما»(2) [قطعا به رستگاری بزرگی نائل آمده است].

و روایات در اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اطاعت از علی، اطاعت

1- [1] - احزاب/71.
2- [2] - همان

از من است و اطاعت از من، اطاعت از خدا است، و هر کس مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده، فراوان است. بنابراین شکی نیست که مقصود از مطیعان خدا، ائمه علیهم السلام و شیعیان شان می باشند و مقصود از مطیعان غیر خدا، مخالفان هستند، یعنی آنها عاصی اند و جزء «من عصی الله» (کسانی که خداوند را معصیت کردند) به شمار می روند، چنان چه در «عصیان» خواهد آمد. منتظر باش.

طرف: و اطراف که جمع طَرَف _ به فتح راء _ و به معنای ناحیه و جهت است. طَرف _ به سکون راء _ بنا بر قول مشهور، جمع ندارد و مقصود از آن چشم و به معنای قوه بینایی است. در «مبصر» سخن از آن رفت و در «عین» و «نظر» هم می آید. در «نقص» هم دلیل تأویل «اطراف الارض» در بعضی جاها به علماء ذکر خواهد شد، و شاید بتوان این تأویل را در موارد دیگر هم که تناسب داشته باشد، جاری ساخت. تأمل کن و از ورود طرف نسبت به اوقات نیز غافل مشو که شاید مقصود بعضی، ساعات باشد، و چه بسا بتوان آن موارد را هم به تأویل گفته شده برای «ساعه» تأویل کرد. خدا می داند.

طائف: چیزی است که طواف می کند یعنی گرد چیز دیگری دور می زند و آن را می پوشاند. از این رو در تفسیر طوفان قوم فرعون آمده. از توضیحاتی که در «غرق» و آخرین روایت از آخرین نکته خاتمه خواهد آمد، می توان در صورت تناسب، به گونه ای تأویل طائف را استفاده کرد. غافل مشو.

طهر: مفرد و جمع آن در قرآن آمده. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «أَنْ طَهِّرا بَيْتِيَ لِلطَّائِفينَ وَ الْعاكِفينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُود(1)» [خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع و سجود کنندگان پاکیزه کنید] فرمود: یعنی برای آل محمد علیهم السلام(2).

مؤلف گوید: مقصود آن حضرت این است که همه آنها متّصف به این صفاتند، و احتمال دارد مقصود از «طائف»، معنای لغوی و ظاهری آن باشد یعنی کسانی که

1- [1] - بقره/ 125.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج1، ص79.

برای جهاد و ترویج دین در شهرها و کشورها می گردند، مثل امام علی علیه السلام، امام حسین علیه السلام و قائم علیه السلام. و مقصود از عاکف هم امامانی هستند که خانه نشین شدند و احکام را برای مردم بیان نمودند، مثل امام باقر و امام صادق علیه السلام و دیگران _ صلوات خدا بر همه آنها باد _ . تأمل کن و بدان که بنا بر این تأویل، باید بیت و تطهیر آن را بر خانه نبوت و ولایت و خالص کردن آن از پلیدی کفر و جهل و فحشا، حمل نمود، چنان چه تأویل هر کدام در محلّ خود آمد.

همچنین بدان که شیعه از این حیث که به اهل بیت علیهم السلام پیوسته اند _ چنان چه در اتباع و غیر آن نیز گذشت _ بنابر ظاهر، مشمول این تأویل قرار می گیرند و در این صورت احتمال دارد مقصود از طائف و عاکف هم شیعیانی باشند که به حج یا عمره سفر می کنند تا به خدمت امام برسند و از جانبش کسب علم نمایند، و هم شیعیانی که مجاور آنها هستند و هم کسانی که در زمان غیبت به شهرهای علما سفر کرده و نزد آنها مجاور می گردند تا ولایت و دین را بیاموزند، بلکه ممکن است مقصود، هر طائف یا معتکف و شخص پایبند به ولایت و اطاعت ائمه علیهم السلام باشد.

از جمله دلایل مؤید تأویل اول، روایتی است که در کافی از امام باقر علیه السلام روایت شده که آن حضرت به مردم نگریست که با جهل طواف می کنند، و فرمود: به آنها دستور داده شده که بعد از طواف به سوی ما بیایند و ولایت ما را بیاموزند و به ما یاری رسانند. بیندیش تا معنای موارد طائف و هم خانواده های آن را در مدح یا ذم یا به صورت مطلق در غیر این آیه و حتی معنای طائفه را نیز دریابی. چنان چه در «امّت» و «فئه» و «فرقه» گذشت. تأمل کن.

طبق: و کلمات هم معنای آن مانند طباق. در قاموس گوید: طَبَق پوشش هر چیزی گویند، و طبق هر چیز، با آن چیز مساوی است... به معنای حال نیز هست. در فصل سومِ گفتار اول معنای آیه «طبقاً عن طبق» گذشت که از آنجا و مطالب کنونیَ با ملاحظه آن چه در «سماء» گفته شد، تأویل «طباق» که در سوره ملک و نوح علیه السلام آمده استفاده می گردد، چنان چه در جای خود خواهد آمد.

طرق: و طریقه. اصل طرق به معنای کوبیدن است. لذا به کسی که شبانه می آید، طارق گویند، زیرا نیاز به کوبیدن در دارد. به راه و جاده و طریقه گویند، زیرا گویی انسان آن را هنگام پیمودن و گذر کردن می کوبد. مقصود از مسلک در اینجا _ چنان چه پیدا است _ عموم محل عبور می باشد. اما مخفی نماند که در سوره طارق دلیل تأویل طارقَ به روحی که همراه ائمه علیهم السلام است و آنها را حمایت می کند، خواهد آمد، و این لغت فقط در همین سوره وارد شده. همچنین طریقه فقط در سوره جن آمده، که در آنجا و همچنین در توضیحات «ماء» دلیل این که مقصود از آن ولایت ائمه علیهم السلام است، خواهد آمد. در عیون از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: قرآن «طریقه الله المثلی» است و دلالت قرآن بر ولایت، ظاهر و آشکار است. امّا آیه «وَ یَذْهَبَا بِطَرِیقَتِکُمُ الْمُثْلَی»(1) [و آیین والای شما را براندازند] که در سوره طه و حکایت از قول فرعون است، جزء مقوله حاضر ما نمی افتد، بلکه مقصود از آن طریقه مخالفین اهل بیت و ولایت است، زیرا کلام، کلام فرعون است. امّا تأویل طریق در «سبیل» و «صراط» ذکر شد، پس این سه واژه _ چنان چه پیداست _ به یک معنا هستند. مؤید آن، روایت صدوق از امام صادق علیه السلام است که آن حضرت ضمن حدیثی فرمود: طریق نجات و طریق مستقیم، ما هستیم. در زیارت می خوانیم: شما طریق ارشد هستید، شما طریق اقوم هستید و امثال آن زیاد است. در معانی الاخبار از آن حضرت روایت کرده که فرمود: طریق مستقیم در دنیا آن است که به حدّ غلوّ نرسد، از کوتاهی و تقصیر، بالاتر و راست باشد به باطل منحرف نگردد. و طریق در آخرت همان راه مستقیم مؤمنین به سوی بهشت است و آنها از راه بهشت به راه جهنم منحرف نمی گردند و آن راه فقط به بهشت می رسد. (ادامه روایت). خلاصه، همه روایاتی که در تأویل سبیل مفرد یا جمع آمده، دقیقاً در طریق نیز صدق می کند. تدبر کن.

طلاق: و آن چه معنای طلاق را برساند. بدان که اصل معنای طلاق، رهایی و خروج از عقد ازدواج و تعهّد نسبت به آن است، و ما برای آن تأویلی نیافتیم، مگر

1- [1] - طه/63.

روایتی در کمال الدین از حضرت قائم علیه السلام که از آن حضرت در مورد معنای طلاق سؤال شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله حکمش را به امیر مؤمنان علیه السلام واگذار کرد. ایشان فرمود: خداوند عز و جل، شأن زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را بالا برد و شرافتِ مادری مؤمنان را فقط به آنها داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای اباالحسن، این شرافت تا وقتی که بر سبیل و بنای اطاعت باشد، برای آنها خواهد ماند، پس هر کدامشان بعد از من، علیه تو خروج کرد، طلاقش بده و از شرافت مادری مؤمنان و همسری پیامبر ساقطش نما. که مؤید آن روایتی است در تفسیر قمی که امام صادق علیه السلام در تفسیر «تُرْجِی مَن تَشَاء مِنْهُنَّ وَتُؤْوِی إِلَیْکَ مَن تَشَاء»(1) [نوبت هر کدام از آن زن ها را که می خواهی به تأخیر انداز و هر کدام را که می خواهی پیش خود جای ده] فرمود: آن که نزد تو مَاوی گرفت، در نکاح است و آن که از تو دور ماند، حکمش طلاق است.(2) بنابراین شاید بتوان بعضی مواضع را به این صورت تأویل کرد. خدا می داند. از توضیحات «تزویج» که گذشت و توضیحات «نکاح» که در آینده بدان خواهیم رسید، تأویل طلاق را _ در صورت تناسب _ می توان استفاده کرد، به طوری که در مقابل تأویل تزویج و نکاح قرار می گیرد، یعنی ترک معاشرت و با هم بودن و تقارن. تأمل کن.

طفل: مفرد و جمع آن آمده و معنایش معلوم و معروف است. شاید بتوان به قرینه آن چه در تأویل «رشد» و «ارشد» و «حلم» و امثال آن گفته شد، طفل را به کسی که عارف به ولایت نیست، تأویل نمود، پس مقصود کسی است که به حدّ شناخت ائمه علیهم السلام نرسیده، هر چند به ظاهر و در عرف بالغ باشد، چنان چه توضیحات «غیبت» و «جاهل» نیز این معنا را تأیید می کند. خداوند داناتر است.

طل: همان شبنم و بارانی است که قطره های کوچک دارد، پس تأویل آن بعضی از تأویل هایی است که برای «غیث» و «مطر» و «ماء» خواهد آمد. طل فقط یک مرتبه و آن هم در سوره بقره به کار رفته است، تأمل کن.

1- [1] - احزاب/51.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 167.

طَول: به فتح طاء، غنا و ثروتمندی را گویند که نسبت به خداوند به خاطر فضل اوست، و تأویل فضل در جای خود خواهد آمد. امّا وقتی به مردم نسبت داده شود، مقصود ثروتمندی و وسعت رزق آنها است. در شرح واژه «غَناء»، مقصود از ثروت در روایات خواهد آمد. و طول به ضم طاء، معروف و به معنای طولانی شدن زمان و امثال آن است، بلکه نیازی به تأویل ندارد، و شاید بتوان از تأویل چیزهایی که مقیّد به قیود است، تأویل آن را دریافت. پس اندیشه کن.

طعام: و اطعام و سایر مشتقات آن مانند اطعموا و غیره. طعام چیزی است که خورده می شود. و چه بسا مختص به گندم باشد. و طعم یطعم یعنی چشید و خورد، و اطعام یعنی طعام دادن. امّا در تأویل طعام به علم، روایتی در کافی وارد شده که به امام باقر علیه السلام گفتند: طعامه در «فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»(1) [پس انسان باید به غذایش بنگرد] چیست؟ فرمود: علم او که باید مواظب باشد که از چه کسی علم می آموزد.

مؤلف گوید: شاید این فرمایش بدان سبب است که چنان چه طعام، خوراکِ بدن انسان است، علم هم، خوراک روح اوست، پس تأویل طعام به علم صحیح می باشد. بنابراین همان طور که طعام حلال و پاک از راه های حلالِ معین شده از طرف شارع به دست می آید، غذای روحانی یعنی علم صحیح و حق هم آن است که از قرآن و سنّتِ به دست آمده از ائمه علیهم السلام کسب شود. در «رزق» توضیحات کافی برای این تأویل ذکر شد و همچنین از چیزهایی که بیان خواهد شد، تأویلِ اطعام به تعلیم و وجهِ ممدوحِ آن به شناخت ولایت و راه حق می باشد.

در «اسیر» و «تیسّره» مطالبی در تأیید آن گذشت، در «فک» و غیره هم خواهد آمد. همچنین روایت شده که تأویل «طَعامِ المِسکِین»، حقوق آل محمد علیهم السلام است، چنان چه در تفسیر قمی ذیل «وَ لا يَحُضُّ عَلى طَعامِ المِسكِين»(2)

1- [1] - عبس/24.
2- [2] - ماعون/3.

[و به اطعام مسکین تشویق نمی کرد] روایت کرده که امام فرمود: یعنی حقوق غصب شده آل محمد علیهم السلام.

بنابراین، می توان آن را مناسب با «خُمس» و امثال آن و پرداخت آن به اهلش نیز تأویل کرد، چنان چه می توان آن را متناسب با نعمت های حلال و پاکی که خداوند روزیِ دوستان اهل بیت علیهم السلام فرموده و طعامی که آنها در راه محبت خاندان نبوّت به فقر ایشان می دهند، حمل نمود. این نسبت به طعام ممدوح بود، و طعام مذموم، تأویلی مقابل آن دارد. تأمّل کن.

طامه: به معنای مصیبت است، زیرا از همه چیز بالاتر می رود و آنها را می پوشاند. در سوره نازعات «الطامَه الکُبرَی»(1) آمده است که آن را به قیامت تفسیر کرده اند. و از روایتی که ان شاء الله در آنجا خواهد آمد، تأویل بلکه تفسیر آن به خروج «دابَّهُ الأَرض» در نزدیکی قیام قائم علیه السلام از جانب کوه صفا ذکر خواهد شد. و از آن استفاده می شود که می توان امثال طامه را به احوال مناسب آن در قیام قائم علیه السلام و مانند آن تأویل کرد. در «قیامه» دلیل تأویل دیگری نیز خواهد آمد. پس اندیشه کن.

طعن: می گویند «طعن فیه و علیه» یعنی آن را معیوب ساخت. در سوره نساء می فرماید: «وَ طَعناً فی الدِین»(2) [و به قصد طعنه زدن در دین] ، و در سوره توبه می فرماید: «وَ طَعَنُواْ فِی دِینِکُمْ»(3) [و شما را در دین تان طعن زدند] که تأویل آن به آن چه دشمنان علی علیه السلام در روز غدیر گفتند و سایر کنایه هایی که زدند، پیدا و آشکار است، چنان چه توضیحات بیان شده در «دین» و غیره آن را تأیید می کند. پس تأمل کن.

مطمئن: و آن چه مشتمل بر اطمینان باشد. اصل اطمینان، سکون و آرامش است. از روایاتی که بعضی از آنها در «عین» خواهد آمد، معلوم می شود که اطمینان

1- [1] - نازعات/34.
2- [2] - نساء/46.
3- [3] - توبه/12.

نفس مؤمن و استقرار آن، به برکت ولایت و معرفت ائمه علیهم السلام است و نفس مطمئنه، علی و ائمه علیهم السلام و اصحاب خاصشان می باشند. در روایتی آمده که مقصود از نفس مطمئنه، محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او است. در کتاب مستدرک و غیره از انس بن مالک روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر «الَّذِينَ آمَنُواْ وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللّهِ أَلاَ بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»(1) [همان کسانی که ایمان آورده اند و دل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد آگاه باش که با یاد خدا دل ها آرامش می یابد.] فرمود: یعنی ما اهل بیت و شیعیان ما...

تأویل ذکر به ولایت هم گذشت. تدبّر کن.

طین: در کتاب ایمان و کفر اصول کافی روایات متعدّدی در «طینت» آمده که خلاصه اش چنین است: خدای تعالی، بدن های پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را از خاک «عِلِّيِّين» آفرید، دلِ شیعیانشان را از باقیمانده آن خاک خلق نمود. و رؤسای دشمنان آنها را از خاک «سجّین» آفرید و از اضافیِ آن، دلِ پیروانشان را خلق کرد. آنگاه هر دو خاک را با هم مخلوط کرد و از آن بدن های دشمنان اهل بیت علیهم السلام و پیروانشان را خلق نمود. علاوه بر روایاتی که در باب پنجم از فصل دوم از گفتار اول ذکر شد، در «حب»، «حیاه» «حمأ» و «تراب» هم روایات و مباحثی در این باب گذشت و مقداری هم در «ماء» می آید.

بنابراین شاید بتوان «طین» را _ هر جا مناسب باشد _ به یکی از این دو وجه، تأویل نمود. امّا مراد از «طین»، یا ظاهر آن یعنی بدن است و یا نطفه و سیری که پیش از آن در قالب گیاه و غذا و پس از آن به صورت علقه و مضغه و استخوان و .... داشته است و البته احتمالِ حمل آن به خاک خلقتِ آدم علیه السلام و غیر آن منافاتی با آن چه ما در مواضع مناسب گفتیم ندارد. تأمل کن، و خداوند، آگاه است.

طغیان: و طاغی و طاغوت و آن چه معنای اینها را برساند، مانند «الَّذِينَ طَغَوْا»(2) و غیره. طغیان، تجاوز از حد و ترک عدالت را گویند، و طاغوت هر چیزی

1- [1] - رعد/28.

2- [2] - فجر/11.

است که غیر از خدا پرستیده شود. گفته شده: شیاطین جنّی و انسی و طاغیان آنها. طغیان هم مفرد است و هم جمع.

حال که این دانستی، در تفسیر قمی ذیل «وَ إِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ»(1) [و برای طغیان گران واقعا بد فرجامی است] از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یعنی اولی و دومی و بنی امیه.(2) در شرح واژه «جبت»، استفاده تأویل جبت و طاغوت به اولی و دومی گذشت، و در ظلمات و نیز در شرح واژه «فحشا»، دلیل تأویل طاغوت به دشمنان علی و ائمه علیهم السلام و به امامان جائر خواهد آمد. ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: شما کسانی هستید که از عبادت طاغوت اجتناب کردید، و هر کس جبّار و ظالمی را اطاعت کند او را پرستیده است. و از آن حضرت روایت شده که فرمود: هر عَلَمی که پیش از قیام قائم علیه السلام بلند گردد، صاحب آن طاغوت است.

بنابراین، طغیان یعنی مخالفت دشمن با ائمه علیهم السلام و ترک اطاعت آنها و آزار رساندن به شیعیانشان برحسب مراتب طغیان. چنان چه تأیید آن در «بغی» آمد. پس تأمل کن.

1- [1] - ص/55.
2- [2] - تفسیر قمی، ج2، ص 213.

ظمأ: و آن چه مشتمل بر ظمأ است. به معنای تشنگی یا شدت تشنگی می باشد، و معلوم است که بر کسی عارض می گردد که آب ندارد، و تأویل آب در «ماء» خواهد آمد. در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: الذین کفروا یعنی بنی امیه «كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاء»(1) [چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه آن را آبی می پندارد.]

منظور از تشنه، عثمان است و این واژه بر آنان صدق می کند و می گوید شما را سیراب می کنم.(2)

ظهر: و ظاهر و ظهیر و ماظهر و تعابیری که این معنا را برساند. ظَهر خلاف بَطن (شکم) و به معنای پُشت است. جمع آن أظُهر، ظُهور و ظهران می باشد. همچنین ظاهر خلاف باطن است، «ظَهَرَ» به معنای بارز و آشکار گردیده است و به معنای غلبه نیز آمده است. گفته می شود: ظهر علیه یعنی بر او غالب آمد.

و تظاهروا علیه یعنی با هم همکاری کردند که از مشتقات آن، ظهیر به معنای معاون و همکار است. در «وراء» مطالبی خواهد آمد که می توان تأویل ظَهر را در موارد مناسب از آن استفاده کرد. در «بطن» هم مباحثی گذشت که در این مقام مقید است، به خصوص وقتی «ظاهر» بر معنای ظاهری و معروف حمل گردد. پس بیندیش. مؤلف گوید: در «بیت» روایاتی گذشت در این که هر کس با ائمه علیهم السلام مخالفت ورزد و دیگران را بر آنها ترجیح دهد، از پشت خانه خدا به سمت

1- [1] - نور/39.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 81.

خانه آمده است. از این بیان و تأویل «باب» به ائمه علیهم السلام _ چنان چه در محلّش گفته شد _، معلوم می شود که ظَهر و پشت خانه، خلفای جور و علمای گمراهی هستند. در «قری» دلیل تأویل «القُری الظَاهِرَه»(1) [آبادیهای آشکار] به شیعه و علماء شیعه و اصحاب خاص ائمه علیهم السلام خواهد آمد.

و در «نعمت» نیز دلیل تأویل «النِعَم الظَاهِرَه» به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام ظاهر و اوامر ظاهر شده پیامبر صلی الله علیه و آله و چیزهایی که بین همه امّت مسلّم است و در قرآن به آن تصریح شده _ مانند معرفت و توحید خدا و امثال آن _ را ذکر خواهیم کرد.

در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول ذکر شد، و در «فحشاء» نیز ذکر خواهد شد که تأویل زشتی ها و فحشاهای آشکار و مخفی در آیه «وَ لاتَقرُبُوا الفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنَها وَ ما بَطَنَ»(2)[به کارهای زشت، چه آشکار آن و چه پوشیده اش نزدیک نشوید] دشمنان ائمه علیهم السلام هستند.

در روایات بسیاری آمده که علی علیه السلام، ظاهر است، یعنی ظاهر اسلام، و «باطن» است یعنی کسی است که دلش منبع علم است و خداوند اسرار خود را در دل او مخفی نموده است. برخی روایات هم در «باطن» ذکر گردید. پس از تأمل در آن چه ذکر شد، شاید بتوان بخشی از این تأویل را در سایر مواضع نیز استفاده نمود. تأمل کن و از توضیحاتی که در «غلبه» و «علو» و امثال آن می آوریم غافل نشو، زیرا از آنها تأویل «ظهور» به معنای غلبه را می توان استفاده نمود. از توضیحات «استعانت» هم می توان تأویل «ظَهر» و امثال آن به معنای معین و یاور در ولایت و ترک ولایت را برداشت کرد. پس بیندیش.

ظل: و کلمات هم معنا و هم خانواده آن، مانند ظلّه، ظللنا و غیره. ظِل با کسر ظاء، به معنای سایه است. فرق ظل و فیء آن است که سایه را تا ظهر ظل و از ظهر به بعد، فیء گویند. و به هر حال، خلاف نور و پرتو آفتاب است. گاهی ظل بر شبح

1- [1] - سبا/18.
2- [2] - انعام/151.

قابل رؤیت مانند جن و نظایر آن و نیز بر شب و تاریکی مطلق، اطلاق می گردد. لذا وقتی می گویند «هو فی ظلّه» یعنی تحت حمایت و کنف اوست.

جمع آن ظلال می باشد و ظلّه، اقامت را گویند، پس ظَلَّ یعنی اقامت کرد یا دگرگون شد، که معنای اخیر در حالتی است که جزء افعال ناقصه به شمار آید.

در قرآن کریم به این معنا زیاد استعمال شده است. ظُلّه _ به ضم ظاء _ هم پوشش و هر چیزی است که سایه بیندازد مانند درخت، کوه، ابر و خلاصه هر چیزی که بپوشاند و مستور نماید. جمع آن ظُلَل می باشد.

در «عذاب» خواهد آمد که «عَذاب یَومِ الظُلّه»(1)[عذاب روز ابر(آتشبار)] علی علیه السلام است. در واژه سموم، «ظِلٍّ مِن یَحمُوم»(2)[سایه ای از دود تار] به سایه ای با گرمای زیاد تفسیر شده است. می گویند «ظِلٌّ ظَلیلٌ»، یعنی سایه ای دائمی و دلچسب، و «ظِلٌّ لا ظلیل» یعنی سایه غیر مرغوب. خلاصه، ظِل گاهی در مقام مدح به کار می رود و گاهی در مقام مذمّت، که در اوّلی، منافع و در دومی، ضررهای سایه مدّ نظر است. لذا مواضعی که به معنای اوّل آمده در روایات به ائمه علیهم السلام و حمایت و لطف آنها در دنیا و آخرت و امثال آن تأویل شده، در جاهایی که به معنای دوم است به دشمنان ائمه علیهم السلام و بلاهایی که از جانب آنها در دنیا و آخرت به مردم می رسد. در مناقب ابن شهرآشوب با ذکر سند از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر «وَ لاالظِل»(3) [ونه سایه] گفت: یعنی سایه علی علیه السلام در بهشت. و در روایت دیگری گفت: سایه علی علیه السلام در بهشت است. و در حدیث قتاده از امام باقر علیه السلام آمده که ضمن حدیثی فرمود: ائمه علیهم السلام سایه سمت راست عرش خدا هستند. (ادامه روایت).

در «سماء» گفته شد که «السَمَاء الظَلِیله» (آسمانِ سایه افکن)، امام معصوم علیه السلام است. و در وجه چهارم از باب سومِ فصل اول از گفتار اول، روایتی صریح با

1- [1] - شعراء/189.
2- [2] - واقعه/43.

3- [3] - فاطر/21.

شرح کافی و مفصل ذکر گردید. و در کنز الفوائد از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «انطَلِقُوا إِلَی مَا کُنتُم بِهِ تُکَذِّبُونَ* انطَلِقُوا إِلَی ظِلٍّ ذِی ثَلَاثِ شُعَبٍ* لَاظَلِیلٍ وَلَا یُغْنِی مِنَ اللَّهَبِ» (1) [بروید به سوی همان چیزی که آن را تکذیب می کردید* بروید به سوی (آن) دود سه شاخه* نه سایه دار است و نه از شعله (آتش) حفاظت می کند] فرمود: هرگاه مردم از تشنگی به پناه جویی برخیزند به آنها گفته می شود: نزد کسی بروید که تکذیبش می کردید _ یعنی امیرمؤمنان علیه السلام _ ، علی علیه السلام نیز به آنها می گوید: نزد آن سایه ای بروید که سه شعبه دارد، یعنی اولی و دومی و سومی. (ادامه روایت).

پس مقصود از ظل در اینجا ظالمان به آل محمد و دشمنان آنها هستند، چنان چه در محّل خود خواهد آمد. تأمل کن تا تأویل آن را در هر موضع دریابی، و البته از مواردی که به معنای اقامت و دگرگون شدن آمده نیز غافل مشو. خداوند هدایتگر است.

ظلم: ظالم، مظلوم و امثال آن مانند «الَّذِینَ ظَلَمُوا» و غیره. ظلم در لغت، قرار دادن چیزی در غیر جای خودش است، می گویند ظَلَم، ظَلَمه حقّه و اسم فاعل آن ظالم و ظَلوم است. امّا در عرف، ظالم به کسی گویند که به خود یا دیگری ضرری وارد کند. بنابراین هر خطاکار و متجاوزی ظالم است. از این رو در عرف شرعی بلکه عُرف عمومی، کسی که از احکام و حدود الهی تجاوز کند، ظالم می باشد. خدای تعالی می فرماید: «وَ مَن یَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَأُوْلَـئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ»(2) [و کسانی که از حدود احکام الهی تجاوز کنند آنان همان ستمکاران اند] لذا بر هر شخصی غیر از معصوم، ظالم اطلاق می گردد، هر چند نسبت به خودش، زیرا حداقل گناه صغیره ای از او سر می زند و عفو و بخشایش، تفضّلی از جانب خداوند سبحان است. امّا کمترین حدّ ظلم در حقیقت، ارتکاب گناهان صغیره و بعداز آن ارتکاب کبیره است و مرتکب هر دو نوع گناه، نسبت به خودش ظالم می باشد و ظالم تر از آنها

1- [1] - مرسلات/29، 30، 31.
2- [2] - بقره/229.

کسی است که به بندگان خدا ضرر برساند، و به همین ترتیب تا این که به کفر و ستم و اذیت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها منجر شود. و بزرگ ترین ظالمان، اولی و دومی و بنی امیه و قاتلان حسین علیه السلام و امثال آنها هستند که سردسته همگی اوّلی و دومی هستند که اصل و پایه فتنه در این امت و آزار و اذیت آل پیغمبر علیهم السلام تا روز قیامت شدند.

لذا همان طورکه به طور مفصل در باب سوم فصل اول از همین گفتار سوم گذشت، از روایات برمی آید که مقصود از ظلم در قرآن _ از جهت بطن و تأویل _ ظلمی است که از جانب دشمنان ائمه، بر ائمه علیهم السلام و شیعیانشان روا داشته شد، پس «ظالمون» مخصوص دشمنان اهل بیت علیهم السلام است و در نتیجه استفاده می شود که «مظلومون»، ائمه علیهم السلام و شیعیانشان هستند. از توضیحات بیان شده در «رجز»، تأویل ظالم در بعضی مواضع به دشمنان امام حسین علیه السلام استفاده می گردد.

مؤید این تأویل، روایتی است درتفسیر عیاشی که نقل کرده، امام صادق علیه السلام در تفسیر «فَلاَ عُدْوَانَ إِلاَّ عَلَی الظَّالِمِینَ»(1) [تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست] فرمود: یعنی مگر بر ذریه و نسلِ قاتلان حسین علیه السلام. و در روایت دیگری فرمود: خداوند به هیچ کس تعدّی نمی کند، مگر نسل و نوادگان قاتلان حسین علیه السلام.(2)

مؤلف گوید: این معنا به دلیل رضایت آنها از جنایت های پدرانشان است، پس بیندیش. در «انسان» دلیل تأویل «ظلوم» به ظلوم در ولایت و این که مقصود از آن اولی است که اوّلین آنها بود گذشت. مؤیّد آن تفسیری است که ذیل «یَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَی یَدَیْهِ»(3) [روزی است که ستمکار دست های خود را می گزد] خواهد آمد که مقصود از ظالم، خلیفه اول است، در باب سومِ گفتار دوم هم اشاره ای بدان رفت.

1- [1] - بقره/193.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 105، حدیث 215.
3- [3] - فرقان/27.

در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ضمن حدیثی فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت: تو یعسوب (پادشاه) مؤمنان هستی و مال پادشاه ظالمان، و ظالمان کسانی هستند که به تو حسد می ورزند و بر تو تعدّی می جویند و بعد از من، تو را از حقّت محروم می سازند. (ادامه روایت).

در زیارت علی علیه السلام می خوانیم: شهادت می دهم بدبخت ترین ظَلوم، کسی است که تو را انکار کرد. و در تفسیر قمی ذیل «بِآیاتِنَا یَظلِمُون»(1) از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یعنی ائمه علیهم السلام را انکار می کنند.

در «ایمان» نیز دلیل تأویل ظلم به ولایت و دوستی خلیفه اول و دوم گذشت، و در واژه «شهر» دلیل تأویل «فَلاَ تَظْلِمُواْ فِیهِنَّ أَنفُسَکُمْ»(2) [پس در این (چهار ماه) بر خود ستم مکنید] به این که با ائمه علیهم السلام دوستی کنید تا هدایت یابید را می توان استفاده کرد. همچنین در توضیحات «مصطفی» دلیل ظالم بودن کسی که امام را نمی شناسد، چنان چه واضح است و در این مورد به خود ظلم کرده، خواهد آمد. در «شهادت» هم دلیل این که کتمان کننده شهادت به ولایت علی علیه السلام ظالم است، ذکر گردید. خلاصه آن که دلالت روایات بر تأویل ظلم و ظالم _ با همه معانی متفاوتی که برحسب شدّت و ضعف بیان کردیم _ به انکار حق ائمه علیهم السلام و عدم ایمان به آنها واضح و آشکار است، و لازم است در هر مقامی به مناسبت همان مقام تأویل گردد. خداوند هدایت گر است.

ظلمت: و آن چه معنای آن را برساند، مانند مظلم و غیره. اصل ظلمت، خلافِ نور و رفتن نور است. در روایات، تأویل های متعددی برای ظلمات آمده، از جمله تأویل به کفر، دوستی با دشمنان ائمه علیهم السلام و جهل و عدم معرفت نسبت به ائمه علیهم السلام و حق آنها، و نیز به دشمنان ائمه علیهم السلام و به خصوص اولی و دومی و یزید و معاویه و بنی امیه و امثال آنها و ظلمت های فتنه روزگار حکومت

1- [1] - اعراف/9.
2- [2] - توبه/36.

آنها. همچنان که به گناهان و تاریکی های گناه که معلوم است بزرگ ترین گناه، ترک ولایت تأویل شده است. البته به عذاب خداوند که در نتیجه کفر و ترک ولایت ایجاد می گردد، نیز تأویل شده است.

در همین راستا روایت شده که تأویل «ظلمات الأرض»، رحم و شکم های مادران است، چنان چه در «حبّه» گذشت.

در تفسیر قمی و عیاشی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت شده که در توضیح «وَلاَ حَبَّهٍ فِی ظُلُمَاتِ الأَرْضِ»(1) [و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین نیست] فرمود: ظلمت های زمین، رحم ها هستند. و روایت شده که تأویل «ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»(2) سختی ها و شدائد موجود در خشکی و دریاست، چنان چه دلیل آن در جای خود خواهد آمد. و در «حیاه» توضیحاتی آمد که که می توان تأویل ظلمات به طینت کافر را برداشت نمود. خلاصه، اصل در معنای ظلمت برحسبِ بطن و تأویل، تشبیه حال مخالفان و دشمنان ائمه علیهم السلام در دنیا و آخرت به کسی است که در ظلمات مطلق به سر می برد و چشمش هیچ چیز را نمی بیند، مانند شخص نابینا. و در مقابل آن، نور و کسانی که در نور سیر می کنند قرار دارد، چنان که خواهد آمد و در «بصیر» نیز تأیید آن بیان گردید. از جمله شواهد این معنا، روایتی است که در کافی از امام باقر علیه السلام در توضیح «وَآيَهٌ لَّهُمْ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ»(3) [و نشانه ای (دیگر) برای آنها شب است که روز را (مانند پوست) از آن برمی کنیم و به ناگاه آنان در تاریکی فرو می روند] روایت کرده که آن حضرت فرمود: یعنی محمّد صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و در اثر ظلمتی که پیدا شد، مردم فضل اهل بیت او را ندیدند.

در اینجا بخشی از روایات که دلیل بر این تأویل ها هستند را ذکر می کنیم. بعضی از آن روایات در مورد آیه الکرسی است، بعضی دیگر در آیه نور و دسته ای

1- [1] - انعام/59.
2- [2] - انعام/97.
3- [3] - یس/37.

هم در توضیح و تأویل «موت» می باشد. در مناقب ابن شهرآشوب از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ذیل «یُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّوُرِ»(1) فرمود: یعنی آنان را از کفر، بیرون می آورد و به ایمان که همان ولایت علی علیه السلام است وارد می کند. و در تفسیر «وَالَّذِینَ کَفَرُوا» فرمود: یعنی به ولایت کافر شدند، و «اوُلیاؤُهُمْ الطَّاغُوت»(2) یعنی دشمنان علی علیه السلام و پیروانشان که مردم را از نور ولایت علی علیه السلام خارج می کنند و به ظلمت یعنی دشمنان علی علیه السلام، چشم می دوزند.

و در کافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «یُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّوُرِ» فرمود: یعنی از ظلمت های گناهان به نور توبه و مغفرت می کشاند، زیرا آنها ولایت امام عادل را پذیرفته اند.

و در تفسیر «وَالَّذِینَ کَفَرُوا» فرمود: کافر اصلاً نوری ندارد که بخواهد از آن خارج گردد، و مقصود آن است که آنها در نور اسلام بودند و وقتی پیرو امام جور شدند که از جانب خداوند نبود، با ولایت و پیروی آنها از نور اسلام به تاریکی های کفر کشیده شدند. (ادامه روایت).

و در تفسیر عیاشی از آن حضرت روایت کرده که در توضیح همین آیه فرمود: نور، آل محمّد علیهم السلام هستند و ظلمات، دشمنِ آنها. و در مناقب از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر «وَمَا یَسْتَوِی الْأَعْمَی وَالْبَصِیرُ* وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ»(3) [و نابینا و بینا یکسان نیستند* و نه تیرگی ها و روشنایی] گفت: ظلمات، ابوجهل یعنی خلیفه اول، و نور، علی علیه السلام است.(4)

و در روایت صالح بن سهل همدانی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که درتأویل آیه نور فرمود: «کظلمات»، خلیفه اول و دوم هستند، «فِی بَحْرٍ لُّجِّیٍّ یَغْشَاهُ

1- [1] - بقره/257.
2- [2] - همان.
3- [3] - فاطر/20.
4- [4] - مناقب، ج3، ص 98.

مَوْجٌ» [در دریایی ژرف است که موجی آن را می پوشاند] یعنی عثمان، «مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ» [(و) روی آن موجی (دیگر) است] یعنی طلحه و زبیر «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ»(1) [تاریکی هایی است که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است] معاویه و یزید و فتنه های بنی امیه است. (ادامه روایت).

و در تفسیر امام علیه السلام ذیل «وَتَرَكَهُمْ فِی ظُلُمَاتٍ لاَّ يُبْصِرُونَ»(2) [و در میان تاریکی هایی که نمی بینند رهایشان کرد] فرمود: یعنی وقتی مردند و نور ادّعای ایمانِ ظاهری شان رفت، عذاب آنها را به باطنِ کافرشان می گیرد و در ظلمت های عذاب خدا قرار می گیرند. (ادامه روایت). برای فهم تأویل آن در هر موضعی تأمل کن، خداوند هدایت گر است.

ظعن: سفر و کوچ و حرکت را گویند که تأویل آن در واژه های سفر و امثال آن آمده است.

ظن: و هم خانواده های آن مانند یظنّ و غیره. در قاموس گوید: ظن، اعتقادی است که از شک قوی تر است و به حدّ یقین هم نمی رسد. قمی در تفسیر خود گوید: ظن در قرآن بر دو نوع است: ظنّ به معنای یقین و ظنّ به معنای شک. در کتاب توحید از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: ظن بر دو قسم است: ظنِّ شک و ظنِّ یقین. ظن هایی که به امور معاد مربوط است، ظنّ یقین، و ظنّی که به امور دنیا مربوط است، ظنّ شک می باشد.

مؤلف گوید: ظاهراً مقصود حضرت، این است که وقتی ظنّ به مؤمن نسبت داده شود به معنای یقین است، و شاهد این معنا روایت ذکر شده در کتاب توحید از امیر المؤمنین علیه السلام است که در تفسیر «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَاقُو رَبِّهِمْ»(3) [همان کسانی که می دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد] فرمود: یعنی آنها به برانگیخته شدن، یقین دارند و ظن در اینجا به معنای یقین است. (ادامه روایت).

1- [1] - نور/40.
2- [2] - بقره/17.

3- [3] - بقره/46.

و از آن حضرت علیه السلام روایت شده که در تفسیر «وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا»(1) [و به خدا گمان هایی (نابجا) می بردید] فرمود: در اینجا ظن، به معنای شک می باشد و ظنّ یقین نیست _ آنگاه فرمود: _ ظن بر دو قسم است (که اندکی پیش گفتیم) امّا در «زعم» گذشت که زعم مانند ظن نیست، بلکه هر جا در قرآن آمده به معنای ظنّ شک و کذب است. تأمل کن. خداوند و اولیاء او _ صلوات الله علیهم اجمعین _ به حقیقت عالمند.

1- [1] - احزاب/10.

عتبی: و هم خانواده های آن مانند «فَمَاهُم مِن المُعْتَبِین»(1) و «وَلاَ هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ»(2). اصل عُتبی _ به ضم عین _ رضایت است، «استعتبه» یعنی از او طلب رضایت و بخشایش از بدی کرد. همچنین وقتی گفته می شود «استعتبه» و «أعتبه» یعنی از او راضی شد و عذرش را پذیرفت.

در «رضوان» و غیر آن گفته شد که رضایت از خدا و پیامبر مخصوص اهل ولایت است و شفاعت فقط به آنها می رسد. در«عَفْوُ الله» و امثال آن هم خواهد آمد که عفو خدا مخصوص همین افراد است و آن طور که خداوند، عذر اهلِ ولایت را که از آنها راضی است _ می پذیرد، عذر دشمنان ائمه علیهم السلام را قبول نمی کند. پس اندیشه کن و خداوند، آگاه است.

عجب: و هم خانواده های آن مانند «عجبتم» و «یعجبک» و غیره. بدان که عُجب _ به ضمّ عین _ خودخواهی و غرور گویند. وقتی گفته می شود «أعجبه الشی» یعنی آن چیز نزد وی بزرگ جلوه کرد. «عجب منه» و «تعجّب» که از عَجَب _ به فتح عین و جیم _ است، زمانی گفته می شود که به دلیل مخفی بودنِ علت چیزی یا هر دلیل دیگر، موقعیت و جایگاه آن چیز نزد انسان بزرگ می نماید تا حدّی که قابل انکار است.

امّا مخفی نماند که بیشتر موارد این کلمه بر حسب بطن و تأویل، منتسب به مخالفان و منافقان و منکران ولایت علی علیه السلام است که از آن چه در شأن

1- [1] - فصلت/24.
2- [2] - نحل/84.

علی علیه السلام بیان می شد، تعجب می کردند، در حالی که آنها به ظاهر، خودشان را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و امّت، به آن صفات نشان می دادند تا پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم را خوش آید و پند افتد، همان طور که سیاق آیات و روایات وارد شده در تفسیر آن آیات بر این معنا دلالت دارد.

عذب: تأویل آن در «فرات» که هم معنای آن است، خواهد آمد و در «اُجاج» هم گذشت.

عذاب: و هم خانواده های آن مانند یعذّب و غیره. عذاب عبارت است از چیزی که خداوند با آن از مخالفانش انتقام می گیرد، و چنان چه معلوم است، عذاب برای اهل خلاف است که با ائمه مخالفت نمودند. عذاب گاهی در دنیا واقع می گردد، مانند بلاهای آشکاری که بر امت های گذشته نازل گردید، و نظیر آن در امت اسلام، شمشیر علی علیه السلام و پس از آن شمشیر قائم علیه السلام و بعضی بلایایی است که تا پیش از زمان رجعت و در نزدیکی قیام قائم علیه السلام بر دشمنان ائمه علیهم السلام نازل می گردد.

لذا در روایات آمده که عذاب در بعضی مواضع به علی علیه السلام، در بعضی مواضع به قائم علیه السلام و شمشیر او و در جاهایی به «خسف» (فروکش کردن زمین و بلعیدن انسان ها) و مسخ و امثال آن که قبل از قیام قائم علیه السلام رخ می دهد، تأویل می گردد. بنابراین وقتی بخواهیم تأویل کنیم، باید در هر مقامی، مناسبت آن را لحاظ نماییم. حال به بعضی از روایات که بر تأویل های مذکور دلالت دارد اشاره می کنیم:

در یکی از متون زیارتی علی علیه السلام می خوانیم: تو عذابی بودی که بر سر کفّار می ریخت. و در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «لَمَّا رَأَوُاْ الْعَذَابَ»(1) [چون عذاب را ببینند] فرمود: عذاب در آیه، علی علیه السلام است. (ادامه روایت).

و در «بأس» گذشت که علی علیه السلام، شلاّق عذاب خدا است که خداوند

1- [1] - يونس/54.

به وسیله او دین خود را یاری می کند، و در روایت سلمان آمده که علی علیه السلام ضمن حدیثی فرمود: «عَذَابُ یَوْمِ الظُّلَّهِ»(1) [عذاب روز ابر (آتشبار) آنان را فرو گرفت] من هستم. و در بصائر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در توضیح «إِذَا فَتَحْنَا عَلَیْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِیدٍ»(2) [وقتی که دری از عذاب دردناک بر آنان گشودیم] فرمود: عذاب شدید، علی علیه السلام است، در زمانی که رجعت کند. در «ثمود» و «صاعقه» دلیل تأویل «فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَهُ الْعَذَابِ الْهُونِ»(3) [صاعقه عذاب خفت آور آنان را فرو گرفت] به شمشیر در زمان قیام قائم علیه السلام گذشت. در تفسیر قمی و بصائر نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر «وَلَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَی»(4) (5) [از عذاب این دنیا (نیز) به آنان می چشانیم] فرمود: یعنی شمشیر در زمان رجعت و در «احسان» دلیل تأویل «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا... وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِکُمْ أَن یُصِیبَکُمُ اللّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِ أَوْ بِأَیْدِینَا»(6) [بگو آیا برای ما انتظار می برید... در حالی که ما انتظار می کشیم که خدا از جانب خود یا به دست ما عذابی به شما برساند] به این که مقصود از «عذاب من عندالله»، مسخ و «بأیدینا» قتل در زمان قائم است، ذکر گردید.

در غیبت نعمانی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «عَذَابَ الخِزْیِ فِی الْحَیَاهَ الدُّنْیَا»(7) [عذاب رسوایی را در زندگی دنیا] فرمود: خزی در دنیا این است که پیش از قیام قائم علیه السلام، شخص به طور ناگهانی مسخ می شود.

و در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در توضیح «هُوَ الْقَادِرُ

1- [1] - شعراء/189.
2- [2] - مؤمنون/77.
3- [3] - فصلت/17.
4- [4] - سجده/21.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 148.
6- [6] - توبه/52.
7- [7] - انعام/65.

عَلَى أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ»(1) [او تواناست که از بالای سرتان عذابی بر شما بفرستد] فرمود: یعنی دجّال، و صیحه، و «أو مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ»(2) [یا از زیر پاهایتان] یعنی شمشیر. مؤلف گوید: مقصود از صیحه، صیحه آسمانی است که هنگام ظهور قائم علیه السلام بلند می شود، و مقصود از خسف، فرورفتن لشکر سفیانی در بیابان است، چنان چه از سایر روایات هم معلوم می شود.

در همان تفسیر، ذیل آیه مذکور از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «عذاباً من فوقکم» یعنی سلطان جائر، و «مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ» یعنی افراد پَست، بردگان و کسانی که خیری در آنها نیست. در «نار» مطالبی خواهیم آورد که می توان از آنها استنباط کرد که تأویل عذاب در بعضی مواضع مناسب، دشمنی ائمه علیهم السلام و دوستی با دشمنان ائمه علیهم السلام است. دوستی و دشمنی، سبب عذاب است، زیرا «نار» (آتش) هم به آن تأویل گردیده و شکی نیست که آتش هم عذاب است. مؤید این معنا مباحثی است که در «جنت» و «ثواب» و غیر آن آوردیم. پس بیندیش.

عرب: منظور، اسم منسوب به آن است مثل عربی که در قرآن آمده است. عرب خلاف عجم است، یعنی ملّت معروف و شهرنشینان آنها، که مفرد آن عربی با یاء نسبت است. و اعراب یعنی غیر شهرنشینان که مفرد آن اَعرابی است و جمع آن عرب نمی باشد.

و تعرّب یعنی ترکِ شهر و مخالف هجرت است. از توضیحات «هجرت» و «مهاجر» معنای تعرّب و اَعراب به حسب تأویل، استفاده می گردد. و در بعضی روایات «اَعرابیان» هم آمده، که مقصود خلیفه اول و دوم است، امّا به حسب لغت، بادیه نشینان و کسانی هستند که از معالم و احکام دین بی خبرند، خواه، عرب باشند یا غیر عرب.

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: ما بنی هاشم و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 211.
2- [2] - همان.

شیعیانمان عرب هستیم و سایر مردم اَعرابند. در همان کتاب از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس مسلمان و آزاد به دنیا بیاید، عربی است. معنای «اسلام» را قبلاً گفتیم و برخی مطالب نیز در «اعجمی» خواهد آمد.

در تفسیر قمی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که روز فتح مکه فرمود: ای مردم، خداوند به وسیله اسلام، تکبّر انتساب به نیاکان را از میان برچید، عربیت به پدر و نسب نیست، بلکه عربیت عبارت است از زبان گویا، پس هر که با زبان گویا سخن گفت، عربی است. بدانید که شما همگی فرزندان آدم هستید و از خاک ساخته شده اید. در «ولی» دلیل تأویل عرب به ائمه علیهم السلام خواهد آمد، که تأویل «قُرآناً عَرَبیاً» و امثال آن نیز از آن استفاده می گردد. پس بیندیش.

عقبه: و عاقبت و هم خانواده های آن مانند عقبی و غیره. عقبه در لغت گردنه صعب العبور در کوه می گویند. این کلمه در سوره بلد آمده و در آنجا دلیل تأویل آن به ائمه علیهم السلام و ولایت آنها را ذکر خواهیم کرد. امّا عاقبت در لغت، آخرت را گویند، پس عاقبت هر چیز، خاتمه و پایان آن است. در کافی و غیر آن از امام باقر علیه السلام روایت شده که در تفسیر «وَالعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِین»(1) فرمود: ما عاقبت هستیم و دوستی ما برای متقین است. (ادامه روایت). از آن چه ذکر شد می توان استفاه کرد که تأویل مذکور در سایر موارد این کلمه و هم خانواده های آن مانند عقبی و غیره نیز صدق می کند، چنان چه در «ولایت» روایت تأیید کننده آن در تفسیر «هو خَیْرُ ثواباً و خَیْرُ عقباً»(2) خواهد آمد. در «عقبه» نیز به همین شکل است، پس تأمل کن.

عقاب: و هم خانواده های آن. عقاب در تفسیر _ و نه در تأویل _ عذاب را گویند، امّا در بیشتر موارد مربوط به عذاب اخروی است. پس بیندیش.

عقب: و هم خانواده های آن. پُشت پا را گویند و جمع آن اَعقاب است. گاهی مطلق پشت و ما بعدِ هر چیز از آن اراده می شود. و مخفی نیست که مقصود از

1- [1] - اعراف/128.

2- [2] - کهف/44.

بازگشت به عقب و امثال آن، ارتداد در دین است که مخالفین اهل بیت علیهم السلام مرتکب آن شدند.

یعقوب: همان پیامبر معروف بنی اسرائیل است. در «ابن» دلیل این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، اسرائیل (یعقوب) این امّت است، و نیز در «اسرائیل» دلیل این که علی علیه السلام اسرائیل امت است، ذکر گردید.

در روایت است که علی علیه السلام فرزندانش را جمع کرد و به آنها گفت: من شباهتی به یعقوب نبی علیه السلام دارم، همانطور که او سفارش یوسف علیه السلام را کرد، من هم سفارشِ حسن و حسین علیه السلام را به شما می کنم، بشنوید و اطاعت کنید.

و در کتاب رجال کشی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: علی علیه السلام شباهتی به یعقوب پیامبر صلی الله علیه و آله دارد، همانطور که خداوند مدتی بین یعقوب و فرزندش جدایی انداخت و سپس آنها را به هم رساند، علی علیه السلام را هم روزی به فرزندانش می رساند، که البته این دیدار در دنیا خواهد بود و در زمان رجعت، خداوند آنها را یکجا جمع می کند. در «ایوب» روایتی گذشت که در سوره یوسف علیه السلام هم خواهد آمد به این مضمون که یعقوب نبی صلی الله علیه و آله زمانی به پسرش رسید که متوسل به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله گردید.

عنب: مفرد و جمع آن در قرآن آمده است. از مباحث وجه چهارم از باب سومِ فصل اول از گفتار اول می توان استفاده کرد که تأویل عنب (انگور)، بعضی از معارفِ و علوم ائمه علیهم السلام است، چنان چه مؤیّد آن در «فاکهه» نیز خواهد آمد، و شاید بتوان آن را به بعضی مطالب ذکر شده در مورد «شجر» هم تأویل نمود.

عنت: و هم خانواده های آن مانند عنّتم و غیره. اصل عَنَت، شکستگی استخوان بعد از جوش خوردن است، آنگاه برای هر مشقت، ضرر، فساد و هلاکتی استعاره گرفته شده است. و خواهیم گفت بلکه واضح و آشکار است که ترک ولایت، سبب این آسیب ها می باشد، بلکه اصلاً تأویلش همان است، پس هیچ بعید نیست که هر جا مناسب باشد، عنت را به آن تأویل نماییم.

ص:684

أعرج: معنای ظاهری اش لَنگی پا است. و شاید از آن چه در «اعمی» و «مریض» می آید و در «بکم» و «صم» و امثال آن هم گذشت، بتوان استفاده کرد که تأویل اعرج _ در صورت مناسبت _ جاهلِ مردّدی است که از تلاش در کسب معرفت حق ائمه علیهم السلام و فضائل آنها عاجز است و نمی تواند به حق برسد. توضیح این معنا در «ارجل» و «مرض» آمده است، پس تأمل کن.

معارج: و آن چه معنای عروج را می رساند. در نهایه گوید: از اسامی خداوند ذوالمعارج است. معارج یعنی پله ها که مفرد آن مَعْرَج است و معراج _ به کسر میم _ مِفعال از عروج یعنی صعود و بالا رفتن. و گویی وسیله بالا رفتن می باشد. در «درجات» و «وسیله» و نیز تأویلِ امثال اینها خواهد آمد که می توان در صورت مناسبت _ معارج را به ائمه علیهم السلام و ولایت آنها تأویل نمود، زیرا به وسیله این ولایت انسان به بالاترین مراتب علم و عرفان و تقرّب و ایمان و رحمت و رضوان می رسد، بلکه همین است که انسان را به دورترین درجات بهشت می رساند. پس بیندیش.

عِوَج: به کسر عین، به معنای کجی و انحراف و ضدّ استقامت و اعتدال است. لذا به انسان بد اخلاق یا منحرف در دین، اعوج گویند. در تأویل «استقامت» و کلمات هم معنای آن، مباحثی خواهد آمد که دلیل بر تأویل آنها به ولایت و تمسک به ولایت ائمه علیهم السلام و امثال آن می باشد، تأمل کن و بدان که عوج، خلاف آن است یعنی به معنای ترک ولایت و تمسک به باطل و مخالفت با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشد. تأمل کن.

عبادت: و معبود و عابدون و کلمات هم معنای آن مانند أعبُدوا، یعبدون و امثال آن. بدان که عبادت در لغت، پیروی و سرسپردگی و خضوع و تذلّل را گویند.

در کافی نیز از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: عبادت یعنی اطاعت و پیروی، پس هر کس اطاعت کند، عبادت کرده است. (ادامه روایت). در باب سومِ فصل اول از گفتار اول، و نیز در باب هفتمِ فصل اول از همین گفتار سوم، روایات و مباحثی کامل در این معنا و بیان دلیل آن ذکر گردید، از جمله روایتی که در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: عبادت، رکوع و سجود

ص:685

نیست، بلکه اطاعت از مردان است، هر کس در معصیت خدا از مخلوقی پیروی کند، او را پرستیده است.

و روایتی در کافی از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: هر کس به سخنگویی گوش فرا دهد او را عبادت کرده است، اگر آن گوینده از خدا می گفت، شنونده خدا را عبادت کرده و اگر از شیطان می گفت، شنونده هم شیطان را پرستیده است.

خلاصه دلالت روایات بر این که مقصود از عبادت و اطاعت خدا، تبعیت در امر ولایت و اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و تعبّد نسبت به خدا با این اعتقاد و روشی می باشد که از طرف آنها معرفی شده _ چنان چه به طور واضح در اطاعت گذشت _ ظاهر و واضح است.

در تفسیر امام عسکری علیه السلام ذیل «اعْبُدُواْ رَبَّكُمُ»(1) [پروردگارتان را عبادت کنید] آمده که یعنی آن طوری پروردگارتان را اطاعت کنید که خودش فرمان داده، یعنی معتقد باشید که خدایی جز الله نیست، شریکی ندارد، عادل است و ستم نمی کند و محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و آل محمد علیهم السلام از خاندان همه پیامبران برترند و علی علیه السلام از همه آل محمد برتر و افضل است. و در جای دیگری فرمود: یعنی با بزرگداشت و اطاعت از محمد و علی و آل علی صلوات الله علیهم و تمسک به آنها و ولایت آنها خداوند را عبادت کنید. از این رو در روایاتی که بعضی از آن در باب هفتم مذکور و بعضی دیگر در غیر آن گذشت، آمده است که تأویل عبادت خدا، ولایت علی علیه السلام و قبول امامت و خلافت او است. و در امالی و غیر آن از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که ضمن حدیثی فرمود: محبّت علی علیه السلام، عبادت است. بنابراین مخالف آن، یعنی عبادت هوای نفس، شیطان، بت ها و غیره همگی عبارت است از ترک ولایت و تبعیت از خلفای جور و پیروان آنها و تعبّد به اعتقاد و روشی که از آنها رسیده است، چنان چه بارها در «اتباع» و «طاعت» و «شرک» و غیره ذکر گردید، و در

1- [1] - بقره/21.

«عصیان» و غیر آن هم خواهد آمد، با این که مباحث ذکر شده در مقدمات قبلی و اینجا برای کسی که اهل حق جویی باشد کافی است. شاید حدیث مفضّل را در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول گذشت، به یاد بیاورید که تصریح داشت: ولایت دشمنان ائمه علیهم السلام مانند عبادت بت ها است و کسی که با آنها دوستی کند مانند آن است که بت ها را پرستیده، و این دشمنان، معبودانی سوای خدا و متجاوز از حدود و احکام خداوند هستند. (ادامه روایت).

و مقصود از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: قیامت نشود تا وقتی که گروه هایی از امّتم بت پرست شوند، همین است. همچنین از مهم ترین شواهد این معنا روایاتی است که در تأویل انواع بت ها و شیطان و برادرانش، به دشمنان اهل بیت علیهم السلام وارد گردیده است.

در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ذیل «أَفَحَسِبَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَن یَتَّخِذُوا عِبَادِی مِن دُونِی أَوْلِیَاء»(1) [آیا کسانی که کفر ورزیده اند پنداشته اند که (می توانند) به جای من بندگانم را سرپرست بگیرند] از قول امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: یعنی خلیفه اول و دوم و پیروانشان که آنها را سوای خدا به عنوان ولی برگزیدند و می پنداشتند که با دوستی این دو نفر از عذاب خدا نجات می یابند، و دلیل کفرشان، محبّت این دو نفر بود. بنابر این تحقیق و توضیح، ایرادی ندارد که هر جا به انحاء مختلف، دستور داده شده که خدا را عبادت کنید، مطابق آن چه ذکر کردیم تأویل گردد یعنی مطلب را به اطاعت ائمه علیهم السلام ربط و ارجاع دهیم، و هر جا نهی و توبیخ از عبادت غیر خدا آمده، به مخالفت ائمه علیهم السلام و تبعیت از دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل کنیم، و معبودِ عیر خدا را به خلفای جور و دشمنان ائمه علیهم السلام و علمای مخالفین، به خصوص اولی و دومی تأویل نماییم. از آن چه ذکر شد برای خواننده محترم واضح می گردد که تأویل خداپرستان، ائمه علیهم السلام و شیعیانشان هستند و مقصود به بندگانِ مورد مدح در قرآن کریم _ چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع- آنها می باشند، و در مقابل این، مؤمنان

1- [1] - کهف/102.

به مخالفان از بزرگانشان گرفته تا پیروان آنها هستند. امّا مواردی را که به طور مطلق وارد شده و مقید به مدح و مذمت نیست، شاید بتوان به اقتضای مقام به هر کدام از این دو جهت تأویل نمود، مثلاً وقتی که در مقابل حُر آمده باشد که تأویل آن (حر)، انسان خوب و کسی است که از اسارت شیاطین آزاد شده، با مراجعه به تأویل «حُر» که در توضیح آن آمده و توضیحات بیان شده در «اسیر» می توان آن را تأویل کرد. در بعضی روایات به آن چه که ما گفتیم به طور واضح تصریح شده است، چنان چه در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «إِنَّ فِی هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِینَ»(1) [به راستی در این (امور) برای مردم عبادت پیشه ابلاغی (حقیقی) است] فرمود: قوم عابدین، شیعیان ما هستند. و در همان کتاب از آن حضرت روایت کرده که در تفسیر «یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا»(2) [ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید] فرمود: به خدا قسم، خداوند غیر از مخالفان ما را در این آیه قصد نکرده. و از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «بَل عِباد مُکْرِمُون»(3) و با دست مبارکش به سینه خود اشاره کرد و گفت: «لاَیَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ»(4) [که در سخن بر او پیشی نمی گیرند].

و در «نفس» دلیل تأویل «عبادی» در قرآن به محمّد صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام او ذکر گردید. در «هون» هم دلیل تأویل «عباد الرحمن» به ائمه علیهم السلام را بیان خواهیم کرد. و در «صالح»، دلیل تأویل «عباد الله الصالحین» به قائم علیه السلام و یارانش گذشت. و امثال آن زیاد است.

در بعضی زیارات می خوانیم: «أَنتُم الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ» (شمایید پرستندگان ستایش گر) و در بسیاری از زیارات آمده است: «أَنتُم العِبادُ المُکْرِمُونَ» (شمایید بندگان اکرام شده) . پس تأمل کن و غافل مشو.

1- [1] - انبیا/ 106.
2- [2] - زمر/53.
3- [3] - انبیا/26.
4- [4] - بقره/184.

معدوده: مفرد و جمع و سایر هم خانواده های آن مثل عدّه در «آیه». دلیل تأویل ایّام به ائمه علیهم السلام گذشت، پس بطن و تأویل «ایام معدودات» آنها می باشند. همچنین تأویل آن و امثال آن مانند عدّه و عادّین و غیره _ در موارد مناسب _ به ائمه علیهم السلام و مسائل مربوط به آنها صحیح است. پس تأمل کن.

عضد: به معنای بازوی دست است، و به معنای کمک و قدرت هم به کار رفته. شاید بتوان آن را به تأویلی که در «ید» می آید تأویل کرد، زیرا در جهات مختلف با هم مشترکند. تأمل کن.

عقود: و تعابیری که مشتمل بر این کلمه است مانند: «عَقْدُ البِیع»، «عقد حبل»، «عقد عهد» «عقد شدّت و قوّت» و «عقد ضمانت». در سوره مبارکه مائده می فرماید: «أوْفُواْ بِالْعُقُودِ»(1) [به قراردادهای (خود) وفا کنید]، قمی در تفسیر خود در ذیل این آیه از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در ده جای مختلف، بر خلافت علی علیه السلام با مردم، عهد و پیمان بست، آنگاه خداوند این آیه را نازل فرمود، یعنی عقد و پیمان هایی که در مورد علی علیه السلام بر شما نازل گردید. و از آن چه در عهد و یمین و میثاق می آید، معلوم می گردد ائمه علیهم السلام کسانی هستند که ایمان، به آنها گره خورده و بر ولایت آنها عهد و میثاق هایی گرفته شده، چنان چه در باب های فصل دوم از گفتار اول و به خصوص باب چهارم آن نیز به طور مفصل گذشت، پس این گونه تأویل در مواردی که از این قبیل در قرآن وارد شده صحیح می باشد. تأمل کن.

عمد: جمع عمود و گفته شده جمع عماد است، و آن چیز است که یک چیز دیگر با آن قوام و ثبات می گیرد. عمود ضمه، معروف و معلوم است و بارها توضیح داده شده، چنان چه در روایات کتاب کافی و غیر آن آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، ستون های آسمان ها و زمین و میخ های زمین هستند و قوام و ثبات آسمان و زمین به آن بزرگواران می باشد، پس در موارد مناسب تأویل «عمد» به آنها و ولایت آنها صحیح است. پس تأمل کن.

1- [1] - مائده/1.

عند: به معنای ظرفیت است. در عباراتی از قرآن آمده مانند، «مَا عِند الله» و هم معناهای آن و «الَّذِینَ عِندَ رَبِّکَ» و امثال آن. در روایت است که تأویل «عندالله»، ولایت می باشد، چنان چه در روایت جابر از امام باقر علیه السلام آمده که در تفسیر «وَمَا عِندَ اللَّهِ خَیْرٌ وَأَبْقَی»(1) [آنچه پیش خداست بهتر و پایدارتر است] فرمود: یعنی ولایت علی علیه السلام و اوصیاء از فرزندان او که نزد خداوند است. همچنین روایت شده که تأویل «الَّذِینَ عِندَ رَبِّکَ» [کسانی که نزد پروردگار تو هستند] پیامبران و ائمه علیهم السلام می باشند، همچنان که تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ذیل «إِنَّ الَّذِینَ عِندَ رَبِّکَ»(2) [به یقین کسانی که نزد پروردگار تو هستند] فرمود: یعنی پیامبران و ائمه علیهم السلام از عبادت او سر باز نمی زنند و تکبر نمی کنند. بنابراین، تأویل غیر این دو مورد که از همین قبیل باشد به این صورت صحیح است. همچنین تأویل مقابل و مخالف آن به ولایت دشمنان ائمه علیهم السلام و تمسک به آنها و امثال آن صحیح می باشد، مانند «ما عِنْدَ غَیْر الله» و امثال آن چون «ما عِنْدَکُمْ یَنْفِدُ»(3) [آنچه پیش شماست تمام می شود] و غیره.

عنید: و هم خانواده های آن. در لغت به معنای معارض و مخالف است، و در روایات تأویل به منکران ولایت علی علیه السلام شده، چنان چه در کتاب فضائل علی علیه السلام و غیر آن از ابن مسعود روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در فضائل علی علیه السلام فرمود: در آیه «أَلْقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٍ»(4) [هر کافر سرسختی را در جهنم فرو افکنید]، کافر کسی است که منکر نبوت من شود و عنید، منکر ولایت علی و عترت او علیه السلام است. و در زیارت علی علیه السلام می خوانیم: کسی که با تو دشمنی کند، عنیدِ حق است. و از امام باقر علیه السلام

1- [1] - قصص/60.
2- [2] - اعراف/206.
3- [3] - نحل/96.
4- [4] - ق/24.

روایت شده که فرمود: عنید کسی است که از حق روی بگرداند و بی شک «حق»، ولایت علی علیه السلام است. پس تأمل کن.

معاد: و برخی از تعابیری که مشتمل بر عود و اعاده هستند، زیرا برخی از این تعابیر، نیازی به تأویل ندارد. معاد هر چیز، محل یا زمان بازگشت آن است. در روایات آمده که تأویل معاد در قرآن، رجعت است، همچنان که حشر و نشر و امثال آن در روایات به رجعت تأویل شده است.

در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ذیل «لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ»(1) [یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند] فرمود: معاد یعنی رجعت.(2) و در بصائر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یعنی او به سوی شما باز می گردد.

و در غیبه نعمانی از علی علیه السلام روایت کرده که در توضیح این آیه فرمود: یعنی رجعت در دنیا. و روایت دیگری هم در این مورد در فایده آخر از خاتمه خواهد آمد. از آن چه ذکر شد می توان تأویل بیشتر هم خانواده های عود و اعاده را نیز کشف کرد، همچنان که در شرح واژه «بدء» برخی از ادله تأیید کننده آن گذشت. پس تأمل کن.

عاد: قوم هود نبی علیه السلام و از فرزندان عاد و پدرِ «شدید» و «شداد» بودند و پس از قوم نوح علیه السلام ظهور کردند. هود علیه السلام قوم خود را به توحید و اقرار به ولایت محمد صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام دعوت کرد، امّا آنها نپذیرفتند، خداوند هم به وسیله باد، هلاکشان نمود. گفته شده که دو قوم عاد بوده، یکی عادِ آدم و یکی عادِ هود، و اوّلی همان است که خداوند فرموده «عاداً الأولی»(3) [قوم عاد اوّل] که ان شاء الله حالات آنها در سوره اعراف و سوره هود و غیره خواهد آمد، و شاید بتوان گفت که بنی امیّه در این امّت، شبیه عاد، و شدّادشان معاویه و پسرش بودند، زیرا سلطه و فشار زیادی بر مردم داشتند، که در این صورت

1- [1] - قصص/85.
2- [2] - تفسیر قمی، ج2، ص 123.
3- [3] - نجم/50.

بادِ هلاک کننده آنها هم در ابتدا، قیام سفاح و لشکرش بود و در آینده هم، قیام قائم علیه السلام می باشد که «جُنْدُالله الأَعْظَم» است، چنان چه در تأویل «ریح» و «ثمود» گذشت. تأمل کن. خداوند داناست.

عهد: و هم خانواده های آنها، مانند «عهدنا» و غیره. عهد در لغت به معانی مختلفی آمده، از جمله وصیت، پیش افتادن در مورد چیزی، قسم، اَمان، ذمّه، زمان، وفا، حفظ حرمت، ضمانت و غیر آن.

در قرآن کریم به بیشتر این معانی و نیز به معنای امامت و ریاست آمده است، چنان چه آیه «لاَ یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ»(1) [پیمان من به بیدادگران نمی رسد] به این معنا تصریح دارد. در مجمع البیان و غیر آن از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت کرده که در توضیح این آیه فرمودند: عهد در اینجا امامت است.

و تأویل عهد و عهدالله و امثال آن در بیشتر مواضع از قرآن بلکه در همه موارد، به عهد ولایت و این که خداوند در روز میثاق همین عهد را از بندگان و پیامبران گرفت، در روایات فراوان است.

همین طور تأویل آن به عهدی که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر و غیر آن از امّت گرفت، چنان چه از توضیحات ذکر شده در باب چهارمِ فصل دوم از گفتار اوّل معلوم گردید و از توضیحات «ایمان» و «میثاق» هم معلوم خواهد شد.

در اینجا بعضی شواهد را نیز ذکر می کنیم تا مقصودمان کاملاً واضح گردد: در تفسیر امام علیه السلام ذیل «یَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ»(2) [پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند] آمده که فرمود: یعنی عهدی که خداوند به ربوبیت خود و ثبوت محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام و بهشت رفتن و کرامت شیعیان او از آنها گرفت، و «مِن بَعْدِ مِیثَاقِهِ» [پس از بستن آن] یعنی تحکیم و تأکید آن عهد. و در همان تفسیر، ذیل «وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُواْ»(3) [و آنان که چون عهد بندند به

1- [1] - بقره/124.
2- [2] - بقره/27.

3- [3] - بقره/177.

عهد خود وفادارانند] فرمود: از بزرگ ترین و مهم ترین پیمان هایشان این بود که عِلمشان را در مورد شرافت کسانی که خداوند شریفشان داشته مخفی نکنند و نام های شریف را بر افراد مقصّر، اسرافکاران، گمراهان و گمراه کنندگان نگذارند.

و در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «أَوْفُواْ بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْؤُولاً»(1) [به پیمان (خود) وفا کنید زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد] فرمود: یعنی عهدی که پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به دوستی ما و اطاعت امیرمؤمنان علیه السلام از مردم گرفت که با علی علیه السلام مخالفت نکنند و از او جلو نیفتند و رَحمش را قطع ننمایند و به آنها اعلام فرمود که در مورد این عهد و نیز در مورد قرآن، باید جواب پس بدهند. در کشف الغمه از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «يُوفُونَ بِعَهْدِ اللّهِ وَلاَ يِنقُضُونَ الْمِيثَاقَ»(2) [به پیمان خدا وفادارند و عهد (او) را نمی شکنند] فرمود: یعنی، عهدی که در روز غدیر از آنها در دین به ولایت علی علیه السلام گرفته شد.

در تفسیر عیاشی از آن حضرت روایت کرد، که در توضیح «أَوْفُواْ بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِكُمْ»(3) [به پیمانم وفا کنید تا به پیمانتان وفا کنم] فرمود: یعنی به ولایت علی علیه السلام وفا کنید تا من هم در مورد بهشت به شما وفا نمایم.(4)

و در روایت ابوبصیر از امام صادق علیه السلام آمده که در تفسیر «إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْداً»(5) [جز آن کس که از جانب (خدای) رحمان پیمانی گرفته است] فرمود: یعنی مگر کسی که به ولایت علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام بعد از او معتقد باشد که عهدِ نزد خدا همین است.

و در کنزالفوائد و غیر آن از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: عهد و ذمّه خدا، ما هستیم، هر کس به عهد ما وفا کرد، به عهد و ذمّه خدا وفا کرده و کسی

1- [1] - اسراء/34.
2- [2] - رعد/20.
3- [3] - بقره/40.

4- [4] - تفسیرعیاشی، ج1، ص6، حدیث30.
5- [5] - مریم/87.

که عهد ما را بشکند، عهد و ذمه خدا را شکسته. (ادامه روایت). در «میثاق» و غیر آن هم روایاتی خواهد آمد. امّا در «صدق»، دلیل این که آیه «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ»(1) [مردانی اند که به آن چه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند] ائمه علیهم السلام و شیعیانشان به ائمه و شیعیان ایشان، اشاره دارد، ذکر شد، زیرا ایشان بودند که به عهدهای خداوند وفا نمودند که بزرگ ترین آن ولایت است. در «خیر» نیز دلیل این که ائمه علیهم السلام ریشه هر خیری هستند و از فروع آنها هر عمل خیر و نیکی منشعب می گردد، ذکر شد که یکی از اعمال نیک هم پیمان همسایگی است، پس تأویل به آن چه ذکر کردیم _ در موارد مناسب _ ایرادی ندارد، و خداوند، هدایت گر است.

عبره: و اعتبار و هم خانواده های آن مانند فاعتبروا. عبرت اسمِ مصدر از اعتبار است. عبرت عبارت است از موعظه و پندی که انسان می گیرد و در موارد دیگر آن را به کار می بندد.

در یکی از زیارت های امام حسین علیه السلام می خوانیم: «خداوند تو، پدر، جد، مادر و فرزندانت را عبرتی برای صاحبان خرد قرار داد»، یعنی اهل عقل، از فضل و علم و شکوه و مظلومیت و شهادت شما پند بگیرند و بر پستی دنیا واقف گردند و بفهمند که محّل قرار و آرامش و جایگاه خوبان در آخرت است.

و مخفی نماند که آن حضرت خود عین و اصلِ صاحبان خرد است، چنان چه خواهد آمد. و معلوم است که حقیقت عبرت نیز نزد آنها است. در کافی از علی علیه السلام روایت کرده که ضمن حدیثی در توصیف اسلام فرمود: خداوند اسلام را عبرتی برای پند گیرندگان قرار داد. و تأویل «اسلام» ذکر گردید. بنابراین شاید بتوان همین تأویل را در موارد مناسب، ذکر کرد. پس تأمل کن.

معذرت: و عذر و اعتذار. معنای عذر معلوم است. در سوره توبه، روم و مؤمن و غیره خواهد آمد که تأویل آن مربوط به منافقان و عذر آوردن آنها در امر ولایت

1- [1] - احزاب/23.

است. پس مصداق «معذّرون»(1) [عذر آورندگان] و کسانی که در باطن عذر می آورند، آنها می باشند و عذرخواهی شان مربوط به رفتارهای زشتی است که در سقیفه و سایر مواقع از خود بروز دادند. در «زینت» مؤید آن ذکر گردید، تأمل کن و غافل مشو.

تعزیر: و هم خانواده های آن، مانند عزّروه و عزِه. اصل تعزیر، منع و جلوگیری است. و مقصود از آن در قرآن دفاع از پیامبران و تکریم و تقویت آنها می باشد. و واضح است که می توان آن را در ارتباط با ولایت و تقویت امر ائمه علیهم السلام و شیعیان و دفاع از آنها و دینشان تأویل کرد. تأمل کن.

عزیر: یکی از پیامبران بنی اسرائیل است. مانند قائم علیه السلام از قوم خود غائب گردید. حالات او ان شاء الله در سوره بقره خواهد آمد. امّا تمسّک و دعوتِ مردم به اهل بیت علیهم السلام توسط او، چنان که بارها گذشت و باز هم خواهند آمد، ظاهر و آشکار است.

عُسر: و عسری، به معنای سختی و خلاف یُسر است. در «یُسر» دلیل تأویل آن (عسر) به دوستی و ولایت دشمنان ائمه علیهم السلام و اولی و دومی و تأویل عُسری به شرّ و آتش جهنّم خواهد آمد. و نیز آنجا می آید که عُسر و شر برای کسی است که محبّت علی و اوصیائش را ندارد. مقداری هم در این رابطه در «ضیق» بحث شد. حتماً مراجعه کنید.

عشیره: و آن چه به معنای معاشرت است. عشیره انسان، قوم اویند و عشیره پیامبر صلی الله علیه و آله در حقیقت، علی و فرزندان پاکش علیهم السلام می باشند، چنان چه در سوره مجادله و غیر آن خواهد آمد. امّا معاشرت ممدوح و پسندیده، همان رفت و آمد و نشست و برخاست مؤمنین با ائمه علیهم السلام و با یکدیگر است، و معاشرت مذموم به عکس آن می باشد. تأمّل کن تا تأویل آن را در هر موضعی بفهمی. خداوند هدایت می کند.

1- [1] - توبه/90.

عشر: یعنی عدد ده. در «شهر» و غیر آن دلیل تأویل دوازده ماه (اثنی عشر شهراً) به دوازده امام بیان شد. در سوره نجم هم دلیل تأویل «لَیالٍ عَشر»(1) [شب های دهگانه] به ائمه علیهم السلام از امام حسن مجتبی علیه السلام تا امام حسن عسکری علیه السلام ذکر گردید. شاید آن تأویل ها را در موارد دیگر هم بتوان پیاده کرد، و خداوند، آگاه است.

عصر: در لغت، روزگار و برهه ای از زمان و نیز بعد از ظهر را گویند. در سوره عصر به نقل از کتاب کمال الدین خواهد آمد که امام صادق علیه السلام فرمود: «و العصر»(2)، عصر قیام قائم علیه السلام است. امّا اِعصار به معنای باد، و معصرات به معنای ابر می باشد، که تأویل آن در «ریح» و «سحاب» گذشت.

عقر: و آن چه مشتمل بر این کلمه است. در لغت به معنای حرج و زحمت است. خداوند تعبیر «عقر ناقه» را در چند موضع از قرآن ذکر فرموده است. تأویل «ناقه» در توضیحات آن در ارتباط با شهادت علی علیه السلام بلکه قتل هر کدام از ائمه علیهم السلام خواهد آمد. پس بیندیش. امّا «عاقر» به معنای عقیم است که در توضیحات «عقیم» خواهد آمد، و چه بسا نیازی به تأویل هم ندارد. تدبر کن.

عُمره: می گویند «اعتَمَرَ» یعنی قصد کرد و زیارت نمود. عمره، زیارت خانه خدا به همان روش معلوم است. در روایات آمده که تأویل عمره، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام هستند و عمره از آنها نشأت گرفته، و خود پیامبر صلی الله علیه و آله عمره را به جا آورد و توسط خود آن حضرت و ائمه علیهم السلام اعلام و به مردم تعلیم داده شد. دلیل آن در باب چهارمِ فصل اول از گفتار اول و غیر آن نیز گذشت، امّا در «صلاه» و عبادت های مانند آن مباحثی بیان شد که از آنها برمی آید، می توان عمره را بر معنای متعارف نیز حمل کرد. البته به پیوست ولایت و اطاعت ائمه علیهم السلام و گرفتن احکام از آنها، هر کسی در مطالبی که

1- [1] - فجر/2.
2- [2] - عصر/1.

از تفسیر امام علیه السلام در مورد «صلاه» ذکر کردیم تأمل نماید، این معنا را درک خواهد کرد.

معمور: و آن چه معنای «عمارت» را می رساند. عمارت به معنی آبادی و مقابل آن خراب است. در بعضی زیارات می خوانیم: «أَیُّهَا البیت المَعْمُور» (ای خانه آباد)، که شاید مقصود آن است که ائمه علیهم السلام از خانه نبوت، و امامت، عصمت و طهارت می باشند که به هر خیری در دنیا و آخرت آباد گشته.

در توضیح «بیت» مقداری در مورد این معنا بحث کردیم، و در سوره طور هم بیت معمور خواهد آمد که در آسمان است و تأویل آن پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام و ولایت ایشان می باشد. بنابراین می توان _ در موارد مناسب _ عمارت را در مقام مدح به عمارت (ساختمان) معنوی تأویل کرد یعنی انجام خیرات و امثال آن همراه با تمسک به ولایت که موجب رهایی از آتش است و در مقام ذم، به عکس آن صادق است.

عمر: و هم خانواده های آن. عمر _ که هم به ضم عین هم به فتح عین و هم به ضم عین و میم خوانده شده _ مدت زندگی را گویند . شاید استعمال آن از این جهت بوده که بدن در این مدّت معمور (آباد) است. در «حیات» دلیل این که زندگی واقعی، معرفت ائمه علیهم السلام است که موجب حیات ابدی می گردد، گفته شد.

بنابراین، عمر واقعی و قابل ستایش، آن است که در راه بقا و تقویت آن حیات صرف شود و زمانی است که در آن مسجدِ پاک روح و جسمِ پاکی که حکم ظرف برای آن را دارد، آباد گردد، و عکس آن تأویلی به عکس دارد. مؤیّد آن در «ارذل» گذشت. بیندیش.

عجز: و هم خانواده های آن مانند معاجزین، اَعجاز، عجوز و غیره. بدان که عَجُز_ که بنا بر لغت فصیح تر بر وزن رَجُل است، امّا به سکون جیم نیز تلفظ شده _ آخر و دُم را گویند، جمع آن اَعجاز می باشد، و اَعجاز نخل، ریشه های آن را گویند. عجوز به ضم عین به معنای ضعف و با فتح عین به معنی پیرزن است که جمع آن عجائز می باشد. می گویند «اَعجزه الشیء» یعنی آن چیز را از دست داد، و عجز _ به سکون جیم _ به معنی عدم توانایی است.

و معجزه آن است که خصم را در هنگام مبارزه طلبی عاجز و ناتوان سازد. «عاجَزَ فلانٌ» یعنی رفت و کسی به او نرسید. و «عاجز فلاناً» یعنی با او مسابقه داد و او را ناتوان گذارد و از او جلو زد. بیشتر این معانی در قرآن کریم آمده، از جمله «معاجزین» که دو سوره حج و غیر آن است و به معنای کسانی است که مانع انبیاء و اولیاء می شوند و با آنها نزاع می کنند تا نسبت به فرمان خداوند ناتوانشان سازند، و یا معاندینی که مسابقه می دهند، و یا بدین معناست که آنها گمان می برند ما را ناتوان خواهند کرد، و به هر تقدیر می توان معاجزین و امثال آن را به کاری که دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروان شان با آن بزرگواران نمودند تأویل کرد که با آن رفتارها می خواستند ائمه علیهم السلام را تضعیف کنند و سرجای خود بنشانند و با گرفتن قدرت و قوت از آنها، ناتوان شان سازند و اهدافی از این قبیل، تا حدی که اقدام به سلب اعتقاد مردم نسبت به علم و فضل و کمال حضرات نمودند، امّا اصلاً کاری از پیش نبردند و فقط در ظاهر به اهدافشان دست یافتند.

تأمل کن و از امکان تأویل عجوز _ در مقام مذمت _ به فلان زن غافل مشو، چنان چه از توضیحاتی که در «غابرین» و غیر آن می آید واضح خواهد شد. و شاید بتوان آن را _ در مقام مدح که همسر جناب ابراهیم _ صلوات الله علیه است _ به حضرت خدیجه که رضوان خداوند بر او باد _ تأویل کرد، زیرا این دو زن در بسیاری از صفات به هم شباهت دارند، حتی در خرج کردن اموال شان و این که همسر ابراهیم علیه السلام مادر انبیاء بود و حضرت خدیجه مادر اوصیاء. تأمل کن.

عزّت: در «ذلت»، تأویل عزت، عزیر و هم خانواده های آن چون یعزّ و غیر را به اندازه کافی ذکر نمودیم. به همانجا مراجعه کن و از تأویل عزّت خداوند به این که غالب است و نسبت به آن چه برای اولیائش یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام و پیروانشان و نیز برای دشمنان آنها اراده کند قدرتمند و قوی است، غافل مشو.

عزّی: نام بتی است. در «لات» دلیل تأویل عُزّی به خلیفه دوم خواهد آمد، در توضیح «اصنام» هم گذشت، امّا عزّی فقط در سوره مبارکه نجم آمده است.

عدس: از حبوبات معروف است. در سوره بقره «عدس ها» آمده که در بحث از «بصل» توضیح داده شد.

عیسی: در باب چهارمِ فصل دوم از گفتار اول، ذکر گردید که دلیل نامیده شدن پیامبران اولواالعَزم از آن جهت بود که عزم بر اقرار ولایت داشتند. همچنین دلیل این که خداوند تعالی تنها از این جهت عیسی علیه السلام را آیه ای برای جهانیان قرار داد که به نبوت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام اقرار کرد.

در لابلای مباحث کتاب روایاتی خواهد آمد به این مضمون که جناب عیسی علیه السلام هنگام اظهار معجزات خود مانند زنده کردن مردگان و غیره، به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام توسّل می جست و آنقدر به آن حضرات متوسل شد تا خداوند به سوی خود جذبش فرمود و از قتل نجاتش داد.

در سوره مبارکه صفّ، دلیل بشارت صریح او به پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد. در سوره مبارکه زخرف نیز دلیل شباهت علی علیه السلام به عیسی علیه السلام خواهد آمد، که روایات در این قبیل معانی بسیار است.

عرش: در لغت چند معنا دارد، از جمله تخت پادشاه، عزّت، استحکام امر، پایه و رکن یک چیز، قصر و سقفِ خانه، و جمع آن عروش است. عرشِ قوم، رئیس قوم و کسی است که امور آنها را تدبیر می نماید.

یَعرشون یعنی بنا می کنند، و معروشات یعنی بلند شده و بالا رفته. گفته می شود: «عرض الکرم» داربست درخت انگور، یعنی آن را روی چوب یا مانند آن گذاشت تا بر آن قرار گرفته و امتداد یابد. اسم فاعل آن عَرِش است، معنای عرش الله، معروف است.

در روایات زیاد آمده که تأویل عرش، علم است که ائمه علیهم السلام حاملان و صاحبان آن هستند، چنان چه بعضی از آن روایات در «حامل» ذکر گردید. در روایت جابر از امام باقر علیه السلام آمده است که در تفسیر «الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ

وَمَنْ حَوْلَهُ»(1) [کسانی که عرش (خدا) را حمل می کنند و آنها که پیرامون آنند] فرمود: یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیاء بعد از او که از علم خداوند آگاهند. (ادامه روایت).

همچنین در بعضی روایات آمده که تأویل آن مُلک و حکومت است، مانند روایتی در کتاب توحید از امام صادق علیه السلام که در تفسیر «رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ»(2)[پروردگار عرش عظیم] فرمود: یعنی مُلک عظیم. از بعضی روایات هم بر می آید که گاهی عرش به معنای همه چیز غیر از خدا (ماسوی الله) به کار رفته است.

و در «شراب» دلیل تأویل «مایعرشون» به موالی (بردگان آزاد شده)، فرزندان و بردگانی که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را دوست دارند، بیان گردید.

مؤلف گوید: در آیه الکرسی از بیان تأویل «کرسی» به ائمه علیهم السلام، استفاده می گردد که می توان عرش را به آرزویی که شیعیان فرمانبردار نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام داشتند، تأویل نمود، که بعضی از معانی لغوی هم این معنا را تأیید می کند. پس بیندیش.

معیشت: و هم خانواده های آن مانند «عیشه». مقصود از آن خوردنی و نوشیدنی و امثال آن است که برای ادامه حیات لازم است. جمع آن معاش می باشد. این کلمه در قرآن هم در مقام مدح آمده مانند «عیشه راضیه» و هم در مقام مذمت مانند «معیشه ضنکاً»، و هم به صورت مطلق، یعنی نه بار مثبت دارد و نه منفی، مانند «معایش» و امثال آن. در سوره طه دلیل تأویل «معیشه ضنکاً» به مدفوع و کثافت هایی که دشمنان ائمه علیهم السلام در زمان رجعت می خورند خواهد آمد، که می توان تأویل معیشتِ پسندیده به بهره مندی شیعیان از نعمت ها در زمان حکومت آل محمد علیهم السلام و غیره را از آن استفاده نمود.

1- [1] - غافر/7.
2- [2] - توبه/129.

در «رزق» گذشت و در «مال» و غیر آن هم دلیل امکان تأویل معیشت به همان تأویلی که در «مال» و «رزق» و امثال آن گفته شد، خواهد آمد، زیرا در معنا با هم نزدیکند و همگی در مال بودن با هم مشترک اند. تأمل کن.

اِعراض: و هم خانواده های آن مانند معرضون، مَن أعرضَ و غیره. اصل اعراض عدم توّجه به چیزی و ترک رویکرد یا گوش دادن به آن و منحرف شدن از آن می باشد.

از روایاتی که تعدادی از آنها در «ذکر» و غیر آن گذشت، معلوم می شود که مقصود از مواردِ اعراض از خیر در بطن قرآن مانند «مَن أعرَضَ عَن ذِکرِی»(1) و امثال آن، اعراضی است که مخالفان اهل بیت نسبت به امامت ائمه علیهم السلام و تمسّک به آنها و پیروی از آنها در تمامی امور بروز دادند.

همچنین در اعراض از غیر خیر مانند «وَالَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ»(2) [و آنان که از بیهوده روی گردانند] و امثال آن مقصود اعراض شیعه از سخنان بی ارزش دشمنان و دست یازیدن به ائمه گمراه است، چنان چه در «لغو» و غیر آن خواهد آمد.

عرض: به فتح راء (عَرَض) به معنای متاع و کالا است که تأویل «متاع» در توضیحات مربوط به آن خواهد آمد. و عَرْض (به سکون راء) به معنای وسعت و نیز ابراز و اظهار یک چیز است. به هر حال در هر دو صورت نیازی به تأویل ندارد.

اَعراف: و تعارف و سایر کلماتی که مشتمل بر معرفت و علم و عرفان باشند، مانند «تعارفوا»، «یعرفون» و امثال آن. بدان که «اعراف» جمع عُرف (به ضم عین) است که از یال اسب یا تاج خروس استعاره شده است. از این رو به پُشته تپه شنی که روبروی انسان است، «عرف الرمله» گویند.

همچنین به معنایی که در «معروف» خواهد آمد نیز به کار رفته، چنان چه در روایات مذکور در اینجا و ذیل واژه معروف بیان شده است. کلمه اَعراف فقط در

1- [1] - طه/124.
2- [2] - مؤمنون/3.

سوره اعراف به کار رفته و تفسیر آن در همان سوره خواهد آمد که عبارت است از حصاری بین بهشت و جهنم. همچنین دلیل تأویل آن به ائمه علیهم السلام و این که اصحاب اعراف آن حضرات هستند، خواهد آمد، همان طور که در «رجال» هم گذشت. در خرائج از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: اَعراف ما هستیم، در بهشت می ایستیم و تنها کسانی وارد بهشت می شوند که ما آنها را بشناسیم و آنها ما را بشناسند. مؤلف گوید: این که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: اعراف ما هستیم یا از باب مجاز و به معنای بلندی درجه و مرتبه شان است، که در این صورت کلام آن حضرت که فرمود یارانمان را می شناسیم، توضیح این قسمت از آیه است که «یَعْرِفُونَ کُلاًّ بِسِیمَاهُمْ»(1) [هر یک (از آن دو دسته) را از سیمایشان می شناسند]. و یا برای بیان تأویل اَعراف به معنای عرفان است، یعنی حضرات ائمه علیهم السلام، تک تک محبّانشان را در دنیا و آخرت می شناسند، و همین طور آنها عارفان به خداوند هستند و تنها به وسیله آنها و شناخت آنها است که می توان خداوند را شناخت.

در معانی الاخبار از علی علیه السلام روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو و اوصیاء بعد از تو عارفانی هستید که تنها از راه شما است که خداوند را می توان شناخت و عارفانی هستید که تنها کسانی وارد بهشت می شوند که شما را بشناسند و شما آنها را بشناسید. (ادامه روایت).

همچنین در معانی الاخبار از علی علیه السلام روایت کرده که ضمن حدیثی فرمود: هر کس مرا بشناسد و حقانیت مرا قبول داشته باشد، پروردگارش را شناخته. زیرا من وصّی پیامبرِ خدا در زمین و حجّت خدا بر بندگان هستم، هر کسی منکر این معنا باشد، خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار کرده است (ادامه روایت).

در باب چهارمِ فصل اول از گفتار اول نیز دلیل این که هر کس امام را بشناسد، خدا و دینِ خدا را شناخته، بیان گردید. همچنین در باب هفتمِ فصل اول از گفتار سوم بعضی از ادلّه تأویل معرفت خدا به شناختِ امام، توسط مردمِ هر دوره و زمان

1- [1] - اعراف/46.

با توضیحات کافی ذکر گردید.

در «معروف» نیز مطالبی در تأیید این بیان خواهد آمد. بنابراین تأویل هر چه که معنای معرفت را می رساند _ در صورت مناسبت _ به مطالبی از این قبیل صحیح است. تأمل کن و از ورود آن در بعضی مواقع به معنای مطلقِ معرفت، غافل مشو.

عرفات: سرزمین معروفی است که حجّاج در آن وقوف دارند. به دلایلی که در «مشعر» ذکر شد می توان آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله تأویل کرد. پس بیندیش.

اعتراف: و هم خانواده های آن مانند «اعترفوا» و غیره. در «اقرار» توضیحاتی بیان می کنیم که شاید بتوان تأویل اعتراف را از آنها برداشت کرد، چون در معنا با هم متّحدند. تأمل کن.

عرف: و معروف. معروف و همچنین عرف به یک معنا ضدّ منکر است. اصل آن از معرفت و علم است، یعنی چیزی که جزء اطاعت خدا معرفی شده، چنان چه منکر یعنی چیزی که از دایره اطاعت خدا خارج است. از این رو تأویل معروف و منکر در روایات، در ارتباط با ولایت و اطاعت و طرفداری از ائمه علیهم السلام بیان گردیده است. همچنین از ائمه علیهم السلام روایت شده که مقصود از آمران به معروف، آن حضرات هستند، زیرا گفتارشان گفتار خدا _ که همان معروف است _ می باشد، همچنین هر امام دستور به پیروی از امامِ بعد از خود می دهد و از آن استفاده می شود که مقصود از «قول معروف» نیز، قول به امامت و ولایت ائمه علیهم السلام و امر به آن است.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که تفسیر باطن و تأویل «فَلَمَّا جَاءهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّه عَلَى الكافِرِين»(1) [ولی همین که آن چه (که اوصافش) را می شناختند برایشان آمد انکارش کردند. پس لعنت خدا بر کافران باد] فرمود: وقتی آن چه در مورد علی علیه السلام می دانستند، محقَّق گردید و برایشان پیش آمد، به علم خودشان کافر شدند. لذا خداوند پس از آن می فرماید:

1- [1] - بقره/89.

«فَلَعْنَهُ اللَّه عَلَى الْكَافِرِينَ» یعنی بنی امیه، که به معنای باطنی قرآن، کافر می باشند.(1)

مفید با سند از محمد بن سائب کلبی روایت می کند که وقتی امام صادق علیه السلام به عراق آمد، در حیره منزل گزید. ابو حنیفه خدمت آن حضرت رفت و مسائلی را از ایشان پرسید، از جمله گفت: قربانتان شوم، امر به معروف چیست؟ فرمود: ابوحنیفه، معروف در میان اهل زمین، امیر مؤمنان علیه السلام است. گفتم: جانم به فدایتان، منکر چیست؟ فرمود: دو نفری که در حق او ظلم کرده و با ظلم و زور، امارت او را گرفتند و بر گرده مردم سوار شدند. (ادامه روایت).

در تفسیر آیه «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ» [توبه کنندگان و عبادت کنندگان] تا «الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنكَرِ»(2) [امر کنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکر] خواهیم گفت که اینها صفات ائمه علیهم السلام است. و در بعضی زیارات می خوانیم: معروف، همان چیزهایی است که شما بدان امر کردید. در باب سومِ فصل اول از همین گفتار سوم به نقل از کافی گذشت که معروف نسبت به ائمه علیهم السلام عبارت است از بیان فضائل شان و دعوت به پیروی از آنها.

در «عرف» دلیل تأویل آن به استمرار ارتباط با امام و وصیت می آید. در «اعراف» و نیز «منکر» توضیحاتی در تأیید آن می آوریم. البته در هر موضعی، برای تأویل باید مناسبت آن را مدّ نظر داشت. فقط خداوند است که هدایت می کند.

عصف: یوم عاصف و ریح عاصف و امثال آن چند مرتبه در قرآن تکرار شده. در «ریح» گذشت و در «یوم» هم دلیل تأویل هایی خواهد آمد که می توان تأویل عصف را نیز از آنها برداشت کرد. عصف به معنای کاه است.

تعفّف: و هم خانواده های آن. اصل عفّت، خودداری کردن از چیزهایی است که جایز و سزاوار نیست، مانند نگهداری زبان از درخواست و گدایی و حفظ شکم از حرام و فرج از زنا، و پیداست که همه اینها تنها زمانی سود خواهد داشت که تمسّک به ولایت ائمه علیهم السلام در کنار آن باشد، بلکه تعفّف حقیقی، خودداری از

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 69، حدیث 70.
2- [2] - توبه/112.

دوستی و پیرویِ دشمنان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و نگهداشتن اعضا و جوارح از مدح و یاری آنها، بلکه خودداری از هر چیزی که حقانیّت و واقعیتِ آن از جانب قرآن و سنّت ثابت نشده است. در «لباس» نیز در این مورد توضیحاتی خواهیم داد. تأمل کن.

عاکف: مفرد و جمع و مترادف های آن. عکوف یعنی ماندن، نگهداشتن و اقامت، اعتکاف از همین واژه، مشتق شده است. در «طائف» توضیحات مفصّلی ذکر شد که با تأویل عاکف مرتبط می باشد، پس دیگر در اینجا تکرار نمی کنیم. امّا از عوالی اللئالی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایتی ذکر نمودیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در راه عده ای را دید که شطرنج بازی می کردند، فرمود: «مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِی أَنتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ»(1) [این تندیس هایی که شما بر آن چنبره زده اید چیست؟] از این روایت برمی آید که می توان این کلمه و نظایر آن را به همراهی و پیروی از اهل جور و حاکمان جور که از مخالفین اهل بیت علیهم السلام هستند، تأویل نمود. چون از سوی دیگر، تأویل قمار و بُت و امثال آن، همین حکام هستند. غافل مشو.

عتیق: معنای آن در توضیح «بیت عتیق» یعنی کعبه در سوره حج بیان شد. کعبه را عتیق گویند، زیرا هیچ گاه در ملک کسی نبوده است. و گفته شده: یعنی از غرق شدن محفوظ مانده، زیرا قدیمی ترین خانه روی زمین است. در شرح واژه «بیت» دلیل تأویل بیت عتیق به ائمه علیهم السلام گذشت، یعنی آن حضرات هیچ گاه تحت فرمان مخلوقی قرار نگرفتند و هیچ گاه به آنها امر نشد از دیگران اطاعت کنند، بلکه همه انسان ها، مأمور به محبت و اطاعت از آنها گردیدند، و آنها ارباب همه انسان ها شدند. در «فک» و «تحریر»، تأویل «تحریر رقبه» (آزاد کردن گردن) و «فکّ رقبه» (باز کردن گردن) که هر دو به معنای آزاد کردن برده هستند، بیان شده است. البته لفظ «عتق» در قرآن نیامده است. غافل مشو.

1- [1] - انبیاء/52.

علق: و علقه به معنای خون بسته ای است که از نطفه منعقد شده، درست می شود. در «دم» (خون) توضیحاتی آمده که در موارد متناسب، تأویل علق از آن فهمیده می شود. در «قطره» و «نطفه» نیز مواردی در تأیید آن خواهد آمد.

عنق: مفرد و جمع آن در قرآن به کار رفته و در بیشتر موارد به جای «رقبه» (گردن) هم به کار می رود و گاهی مقصود از آن جانِ انسان است، همان طور که «رقبه» نیز به این معنا به کار می رود. گاهی مقصود از آن بزرگ و رئیس جماعتی از مردم می باشد. در «اُذن» و «گوش» دلیل این که خداوند ایمان را بر همه اعضای بدن انسان _ که گردن هم جزء آنها است _ واجب کرد، ذکر شد.

امّا عنق هم در مقام مذمت آمده و هم در مقام مدح، که در این مورد به توضیحات«رأس» مراجعه شود. تأمل کن و نیز از احتمال اطلاق عنق و تأویل آن به آن چه در «رقبه» گذشت یعنی بزرگان و رؤساء غافل مشو، چنان چه در رأس نیز ذکر گردید. پس بیندیش. خداوند دانا است.

معوقین: به معنای تأخیر انداختن و جلوگیری کردن است. در سوره احزاب می خوانیم: «قَدْ یَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِینَ مِنکُمْ»(1) [خداوند کارشکنان (و مانع شوندگان) شما را (خوب) می شناسد] که تأویل آن به کسانی که علی علیه السلام را از خلافت عقب زدند، ظاهر و هویدا است.

یعوق: نام یکی از بت ها است. در «اصنام» دلیل امکان تأویل آن به دشمنان ائمه علیهم السلام یا بعضی از آنها ذکر گردید.

عتل: انسان خشک و بداخلاق. در سوره قلم خواهد آمد که تأویلش خلیفه دوم است.

عجل: به معنای گوساله است. در تفسیر امام علیه السلام آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اصحاب موسی علیه السلام بعد از او دنبال گوساله رفتند و از خلیفه الهی (جانشین موسی علیه السلام یعنی هارون علیه السلام) سرپیچی کردند. اینک نیز سه گوساله را پیروی خواهند کرد و ای علی، با تو که جانشین من

1- [1] - احزاب/18.

هستی به مخالفت خواهند پرداخت، و مخالفان در پیروی از گوساله به یهود شبیه می باشند. (ادامه روایت). در ثواب الاعمال از امام کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود: اولی به منزله گوساله و دومی به منزله سامری است. (ادامه روایت).

در «فرعون» دلیل اطلاق گوساله بر سومی نیز خواهد آمد، و معلوم است که هر سه آنها گوساله بودند، چنان چه اخیراً بیان شده و در اول سوره «قتال» (محمّد صلی الله علیه و آله) از امام باقر علیه السلام این روایت خواهد آمد که علی علیه السلام به ابن عباس فرمود: آیا شهادت می دهی که پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر را به عنوان جانشین خود معرفی فرمود؟ گفت: من فقط شنیدم که آن حضرت به جانشینی تو سفارش می کرد. امام به او فرمود: پس چرا با او بیعت کردی؟ گفت: مردم بر جانشینی ابوبکر اتفاق نظر پیدا کردند و من هم بین مردم بودم. فرمود: همان طور که گوساله پرستان دور گوساله جمع شدند، شما هم در فتنه افتادید. (ادامه روایت).

مؤلف گوید: از اینجا می توان کیفیت انطباق سایر افعال گوساله پرستان را نیز با کار گوساله پرستان این امتّ فهمید، به خصوص رفتاری که با هارونِ این امّت نمودند. مقداری در «سامری» و باب دوم از گفتار اول توضیح داده شد و در آینده هم خواهیم گفت که قائم علیه السلام، اولی و دومی را از قبر بیرون می آورد، می سوزاند و خاکسترشان را در دریا غربال می کند، همان کاری که موسی علیه السلام با گوساله کرد.

در «لات» و غیره نیز توضیحاتی در این ارتباط خودهد آمد.

استعجال: در کافی از امام باقر علیه السلام روایت شده که در حدیثی در توضیح «لَّوْ أَنَّ عِندِی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ»(1) [اگر آن چه را با شتاب خواستار آنید نزد من بود] فرمود: یعنی بگو اگر به من دستور داده شود که شما را به آن چه در سینه هایتان مخفی کرده اید و هر لحظه منتظرید که مرگ من زودتر فرا رسد تا به اهل بیتم ظلم کنید. (ادامه روایت). از این حدیث استفاده می شود که می توان این تأویل را

1- [1] - انعام/58.

در سایر موارد متناسب با این کلمه و هم معنای آن پذیرفت. تأمل کن و از آیاتی که در عجله کفّار به عذاب موعود خداوند در آخرت و حتی در دنیا وارد شده است، غافل مشو.

البته عجله آنها ناشی از رسوخ تکذیب در دلشان بود که می توان این را نیز به عجله منکران رجعت و تکذیب کنندگان دولت ائمه علیهم السلام و ظهور امام و به وقوع اتفاقاتی که شیعیان از ائمه علیهم السلام نسبت به استهزا، دشمنی و تکذیب ائمه علیهم السلام و روایات آنها نقل کرده اند، تأویل نمود. بیندیش و خداوند، آگاه است.

عاجله: متضاد آجله و کنایه از دنیا و زینت های آن است. در «دنیا» تأویل آن به خلفای جور و ولایت و دولت آنها ذکر گردید که شاید بتوان «عاجله» را هم به همان صورت تأویل کرد. خداوند، آگاه است.

عدل: و هم خانواده های آن مانند یعدلون و غیره. در قاموس گوید: عدل متضاد جور (ستم) است، و در نفس انسان ها چیزی مانند عدالت پذیرفته و مستقر نیست، «عدل عنه یعدل عدلاً و عدولاً» یعنی ستم کرد. و «عدل فلاناً بِفلان» یعنی بین آنها مساوات برقرار نمود. و اعتدال یعنی قرار گرفتن در حد وسط از نظر کمیّت یا کیفیت. و هر چیز متناسب را معتدل گویند. ابوعمرو گوید: عَدل _ به فتح عین _ فدیه، قیمت، حق و انسان صالح را گویند. که در قاموس نیز به همین معانی و معانی دیگر آمده است. در قرآن به بیشتر معانی مذکور استعمال شده که در بعضی از آنها نیازی به تأویل نیست. امّا در روایات گاهی چنین آمده که تأویل عدل، شهادتین است، همان طور که در تفسیر عیاشی و غیر آن از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در توضیح «إِنَّ اللّهَ یَأمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِیتَاء ذِی الْقُرْبَی وَیَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنکَرِ»(1) [در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد] فرمود: عدل شهادت به

1- [1] - نحل/90.

وحدانیّت خداوند است(1) (ادامه روایت). و گاهی نیز به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تأویل شده است، همچنان که در همان تفسیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: عدل، محمد صلی الله علیه و آله است، هر کس از او اطاعت کند، عادل می باشد و احسان، علی علیه السلام است، هر کسی او را دوست بدارد و ولایتش را بپذیرد احسان کرده، و اهل احسان در بهشت اند، و «ایتاء ذی القری» یعنی قرابت و خویشاوندی ما با پیامبر صلی الله علیه و آله که خداوند دستور به موّدت و پرداخت حق به ما داده است.(2) (ادامه روایت).

همچنین گاهی روایت شده که تأویل عدل، ائمه علیهم السلام هستند و گاهی فقط به علی علیه السلام تأویل شده است، چنان که در «صدق» گذشت و در «قسط» هم می آید.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر «وَمَن يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ»(3) [کسی که به عدالت فرمان می دهد و خود بر راه راست است] فرمود: یعنی علی و ائمه علیهم السلام.

در بعضی متون زیارتی می خوانیم: شهادت می دهم که تو به قسط و عدل حکم کردی. امّا همان طور که از معانی لغوی عدل معلوم شد، گاهی عدل به معنای فدیه می آید که در این صورت تأویلش همان تأویل «فدیه» است. همچنین گفته شده که بعضی از متعلّقات آن به معنای عدول و بازگشت از چیزی و تبدیل آن به چیز دیگری است، و نیز به معنای مساوی کردن یک چیز با چیز دیگر هم آمده که تقریباً به هم نزدیکند، بلکه از یک وادی می باشند، و مصداق معنایی آنها یکی است، یعنی پایین آوردن شأن و بی اعتنایی به آن چیز است، همان طور که در «خطیئه» گذشت. تا آن که فرمود: آنان که از خداوند عدول کردند، دروغ گفتند، زیرا خدا را به چیزهایی همچون بت های خودشان تشبیه کردند.

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 289، حدیث 62.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 288، حدیث 59.
3- [3] - نحل/76.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر «ثُمَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ بِرَبِّهِم یَعْدِلُونَ»(1) [با این همه کسانی که کفر ورزیده اند (غیر او را) با پروردگار خود برابر می کنند] فرمود: در ردّ کسانی است که گفتند: بت های ما... (ادامه روایت).

بنابراین تأویل موارد مشابه این روایت، به کسی که به جای ائمه علیهم السلام، کسی دیگری را برگزیند یا مانند مخالفان از امام روی بگرداند، جایز می باشد، همچنان که بارها توضیح داده شد. مؤیّد این معنا جمله ای است که در بعضی زیارت ها می خوانیم: و شهادت می دهم، کسی که از تو برگردد، از دین استوار برگشته. بیندیش، خداوند، آگاه است.

اعتزال: و هم خانواده های آن مانند «أعتزلکم» و غیره. به معنای ترک کردن، دوری کردن و هجرت است. شاید بتوان در بعضی موارد مناسب، آن را مانند واژه «بُعد» (دوری) تأویل کرد. در «هجرت» هم خواهد آمد.

معطّله: و کلمات هم معنای آن. مقصود از آن در «بئر» گذشت.

عقل: و هم معناها و هم خانواده های آن، مانند «قوم یعقلون». عقل در لغت به معنی فهم و علم است و گاهی بر قوه درک و تمییز بین خوبی و بدی و توانایی شناخت اسباب و دلایل امور اطلاق می گردد، که به این معنا، معیار تکلیف، نسبت به احکام می باشد.

گاهی اوقات نیز بر برخی مراتب و درجات روحانی اطلاق می شود که هیچ کدام از این درجات جز برای اهل ولایت آن هم به برکت تمسک به پیامبر صلی الله علیه و آله حاصل نمی گردد، پس عاقل، انسان فهیم و عالم و عاملی است که به حق تمسّک، جسته است و حقّ به معنای پیروی از بزرگ ترین الگوهای تقوا می باشد، همان طور که بیانات مذکور در «قلب»، «الباب» و «علم» و غیره شاهد این معنا می باشد.

بنابراین تأویل «یعقلون» آن است که آنها می فهمند که حق در کلام خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است و آنها را با دیگران قابل مقایسه

1- [1] - انعام/1.

نمی دانند و برنامه زندگی شان، پیروی از آن حضرات و ترک مخالفتِ آنها است.

بلکه چه بسا بتوان «لِقَومٍ یَعْقِلُونَ»(1) را به صاحبان عقل یعنی پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تأویل نمود، پس عقل کامل و حقیقی، نور پیامبر صلی الله علیه و آله ما و روح شریف آن حضرت است که انوار معصومین و ارواح انبیا و مرسلین از آن منشعب شده است و ارواحِ همه شیعیانشان از آغاز تا انجام، از شعاع آنان آفریده شد، چنان که از بعضی روایات در مورد خلقت عقل و نیز مطالب گذشته و روایت مفضل از امام صادق علیه السلام معلوم می گردد که فرمود: ما به صورت نور آفریده شدیم و شیعیان ما از آن نور خلق گردیدند، و از این جهت است که آنها را «شیعه» گویند، پس هرگاه قیامت بر پا گردد، پایین دست ها به مراتب بالا ملحق می گردند، تأمل کن تا دریابی و خداوند آگاه است.

عمل: و اعمال و عاملون. «من عَمِل» و سایر هم خانواده های آن. بدان که عمل، یا صالح و خوب است یا بد. در «صالح» و «خیر» و امثال آنها دلایل تأویل عمل صالح به ولایت و معرفت ائمه علیهم السلام و محبّان آنها و به خصوص شیعیانِ خاص و اهل عملِ صالح شان بیان گردید.

در روایتی آمده که تأویل عمل صالح، امام است، چنان چه در کتاب «واحده» از طارق بن شهاب از علی علیه السلام روایت شده که ضمن حدیثی فرمود: عمل صالح، امام است. در زیارت جامعه می خوانیم: شما کسانی هستید که به اراده خدا عمل می کنید.

و نیز شما کسانی هستید که به فرمان های خدا عمل می کنید. از این مطلب و آن چه در «سوء» و غیر آن بیان شد و در آینده هم برحسب به مناسبت خواهد آمد، معلوم می شود که می توان اعمال سیّئه و امثال آن را به دشمنی و مخالفت ائمه علیهم السلام و غصب حق آنها و اطاعت از خلفای جور و عمل مطابق روش آنها همراه با ولایت و اعتقاد به حقّانیت شان و غیره تأویل نمود. بلکه معلوم می شود که تأویل عملِ شر، اصلاً خودِ خلفای جور و اهل کفر هستند، چنان که کلام خداوند که در

1- [1] - عنکبوت/35.

مورد فرزند نوح علیه السلام فرمود: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»(1)[او دارای (کرداری) ناشایسته است] شاهد بر این معنا است. در بصائر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اعمالی که بی نتیجه و بیهوده (هباء منثوراً) می باشد، همان اعمالی است که مخالفان و دشمنان ما و دشمنان شیعیان مان انجام می دهند.

و از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: اینها اعمال کسانی است که روزه می گرفتند، امّا وقتی عمل حرامی پیش می آمد مرتکب آن می گردیدند و وقتی فضائل علی و آل او علیهم السلام برایشان بیان می شد، انکار می کردند. خوب تأمل کن تا تأویل سایر موارد مناسب با اینجا را نیز دریابی. خداوند توفیق می دهد.

عیله: و عائل. می گویند: عال عیله یعنی فقیر شد. و عالَ و أعالَ یعنی عیال او زیاد شد. اوّلی، اجوف یائی (عیل) است و دومی، اجوف واوی (عول). اما دومی به معنای ستم و انحراف هم آمده مانند این آیه سوره نساء: «ذَلِکَ أَدْنَی أَلاَّ تَعُولُواْ»(2) [این خودداری نزدیکتر است تا به ستم گرایید (و بیهوده عیالوار گردید)].

در شرح واژه «غنا» نیز تأویلی خواهد آمد که در مورد این کلمه نیز مصداق دارد. و تأویل آن در آیه «وَ وَجَدَکَ عَائِلاً فَأَغْنَی»(3) [و تو را تنگدست یافت و بی نیاز گردانید] این است که مردم در علم آموزی عیال آن حضرت بودند که از آن می توان پی برد که «علیه» در سوره توبه هم به همین معنای تأویل می گردد. شاید هم بتوان توضیحات ذکر شده در «فقیر» را در مورد عائل نیز پذیرفت. و خداوند، عالم است.

اعجمی: یعنی منسوب به عجم، و عجم عبارت است از غیر عرب و به خصوص اهل فارس، چون نمی توانستند خوب عربی صحبت کنند و منظورشان را به عربی بفهمانند.

در سوره شعراء و محمد صلی الله علیه و آله و غیر آن، روایاتی در فضیلت

1- [1] - هود/46.
2- [2] - نساء/3.

3- [3] - ضحی/8.

ایرانی ها خواهد آمد و بر این موضوع دلالت دارد که ایرانی ها در یاری رساندن به حضرت قائم علیه السلام و تأیید آن حضرت و دستیابی به علم و پذیرش آن بر عرب ها پیشی گرفته اند.

در سوره حجرات نیز دلیل تأویل شعوب به اهل فارس و این که صِرف حرف زدن به زبان عربی، فخر و فضیلتی به شمار نمی رود و ملاک برتری، تقوی است، بیان خواهد شد. لذا از ائمه علیهم السلام روایت شده که فرموده اند: شیعه ما عرب هستند و دشمنان ما عجم. یعنی هر کس شیعه ما باشد عرب است، گرچه نیاکان او عرب نباشند و دشمن ما هر چند، عرب باشد، عجم به شمار می آید. بیندیش، البته مقداری در این مورد در «عرب» توضیح داده شد.

عزم: و هم خانواده های آن مانند «عزمت» و غیره. عزم عبارت است از سعی و کوشش درونی برای انجام کاری.

در باب چهارمِ فصل دوم از گفتار اول از امام باقر علیه السلام روایات شد که دلیل نامیده شدن پیامبران اولواالعزم به این نام، عزم و تصمیمی بود که بر اقرار به ولایت داشتند و پیمانی که در مورد پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و حضرت مهدی علیه السلام از آنها گرفته شد. در تفسیر آیه «وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»(1) [و برای او (آدم علیه السلام) عزمی نیافتیم) روایت دیگری مانند آن خواهد آمد. غافل مشو.

عصمت: و اعتصام، و هم خانواده های آن مانند یعتصم، یعصمک و غیره. عصمت و اعتصام در لغت به معنای منع، خودداری و پایبندی است و آن چه که انسان به آن مقیّد باشد، مانند پیمان یا دلیل و امثال آن که انسان به آن پایبند است.

در معانی الاخبار از هشام روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: این که شما می فرمایید امام حتماً باید معصوم باشد، به چه معنا است؟ فرمود: معصوم کسی است که به امداد خداوند از همه محرمات خودداری می کند،

1- [1] - طه/115.

خداوند می فرماید: «وَ مَن یَعْتَصِم بِاللّهِ فَقَدْ هُدِیَ إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیم»(1) [و هر کس به خدا تمسک جوید قطعاً به راه راست هدایت شده است].

و در روایت دیگری فرمود: معصوم کسی است که به حبل الله (ریسمان الهی) چنگ زده و ریسمان خدا قرآن است و قرآن به امام هدایت می کند، چنان چه خداوند می فرماید: «إِنَّ هَـذَا الْقُرْآنَ یِهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ»(2) [قطعاً این قرآن به (آیینی) که خود پایدارتر است راه می نماید.] (ادامه روایت). تأمل کن.

عظام: جمع عظم و به معنای استخوان است. شاید بتوان آن را در بعضی موارد مناسب، به فطرت تأویل کرد، تأمل کن.

عظیم: و هم خانواده های آن مانند عِظَم (بزرگی) که مخالف صِغَر (کوچکی) است، چه از نظر کمیّت و یا از نظر کیفیت. و تعظیم یعنی تکریم و بزرگداشت.

و پوشیده نیست که عظمت حقیقی از آنِ خداوند است، لذا برای ریاست در دین و درجات کمالِ قرب و حکومت بر همه مخلوقاتش، پیامبر و ائمه _ صلوات الله علیهم اجمعین _ را برگزید که در خلقت شان از همه جهت، نهایتِ عظمت و جلالت را دارند، و خداوند با انتخاب آن حضرات می خواست مخلوقات را به عظمت بی نهایت، هدایت فرماید. امّا عظیم آن است که خداوند بدان عظمت داده، مانند ولایت و اهل آن، به طوری که هر کس عظمت و بزرگی را در ترک ولایت بداند، مستحق عذاب عظیم خواهد گشت، که البته تسلّط و حکومت های دنیوی که افراد نادان در توهّم خود آن را بزرگ و عظیم می شمارند، چنین نیست یعنی خداوند به آنها عظمت نداده است.

عقیم: در قاموس گوید: زن عقیم یعنی زنی که نمی زاید. و باد عقیم یعنی بادی که موجب لقاح گیاهان نمی گردد. و روز عقیم یعنی روز سخت. در تفسیر قمی آمده: یعنی هیچ روزی مثل آن روز نیست. عقیم در قرآن صفتِ این سه چیز (زن _ باد _ روز) قرار گرفته که در هر مورد متناسب با موصوفش تأویل می گردد. اندیشه کن.

1- [1] - آل عمران/101.
2- [2] - اسراء/9.

علم: و عالِمون و معلومات و سایر هم خانواده های آن مانند «الَّذِینَ یَعْلَمُونَ»، «اُوتوا العلم»، «علماء» و امثال آن که در قرآن کریم هم زیاد هستند. بدان، واقعیت و حقیقتی که از روایات متظافر و متواتر آشکار می گردد، این است که مقصود خداوند از کسانی که علم را در قرآن به آنان نسبت داده و به عنوان اهل علم، معرفی نموده و آنان را عالم، توصیف کرده است، پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام هستند که در این زمینه، هدف اصلی به شمار می آیند. و شاید در بعض از روایات، نام برخی از علمای دین آنها و راویان احادیث شان نیز ذکر شده باشد، همچنان که از بعضی روایات فهمیده می شود و روایات در این که علوم آن حضرات تامّ و کامل است و مقصود از همه آن چه که گفتیم آن حضرات هستند، متعدد و متواتر است، به طوری که روایت شده آن بزرگواران عینِ علمِ خداوند می باشند. به منظور وضوح بیشتر این امر و تفصیل آن چه به طور اجمال گفتیم، در اینجا به گوشه ای از آن روایت اشاره می نماییم:

در باب پنجمِ فصل اول از گفتار اول روایاتی گذشت به این مضمون که همه اهل بیت علیهم السلام به کلّ قرآن آگاهند و همه علوم قرآن نزد آنها است و به تفسیر و تأویل و هر آن چه مربوط به قرآن باشد علم دارند، و مقصود از «لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنبِطُونَهُ»(1) [قطعا از میان آنان کسانی اند که (می توانند درست و نادرست) آن را دریابند] آن بزرگوارانند و آنها هستند که به همه احکام و کتاب های آسمانی مانند تورات و انجیل و زبور و غیره عالمند.

و در منابع شیعه و اهل سنت، روایاتی آمده بدین مضمون که مقصود از «مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ»(2) [آن کس که نزد او علم کتاب است] علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام هستند که برخی از آنها در باب دومِ فصل اول از گفتار اول ذکر گردید. در «ولی» به وضوح و صراحت خواهیم آورد که اهلِ استنباط علم خداوند، ائمه علیهم السلام می باشند.

1- [1] - نساء/83.
2- [2] - رعد/43.

در «باب» و «بیت» نیز گفته شد که آن حضرات درها و خانه های علم و درهای علوم انبیاء هستند و حدیث «أنَا مَدِینَه العِلْم و عَلیٌ بابُها» شهرت یافته است. در «میزان» نیز دلیل این که پیامبر صلی الله علیه و آله، ترازوی علم و علی علیه السلام، دو کفه آن است، بیان خواهد شد. و در تفسیر «و أولوا العلم» در سوره آل عمران روایاتی نقل می کنیم به این که صاحبان علم، انبیاء و اوصیاء یعنی ائمه علیهم السلام هستند. یک روایت هم در «ذکر» گذشت.

و در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ»(1) [آیاتی روشن در سینه های کسانی است که علم (الهی) یافته اند] فرمود: آنها و نیز راسخان در علم، ما هستیم. در تفسیر عیاشی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ذیل «وَمَا یَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»(2) [و(لی) جز دانشوران آنها را درنیابند] فرمود: عالمون، ما هستیم.

و در کنزالفوائد و غیر آن از ابن عباس روایت کرده که در تفسیر «إِنَّمَا یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»(3) [از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می ترسند] گفت: یعنی علی علیه السلام که عالم به خدا بود و از خداوند می ترسید و خدا را در همه احوال در نظر داشت. و در کافی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: علماء ما هستیم، شیعیان ما متعلّم (آموزنده)اند، و سایر مردم، ناچیز و کم ارزشند.

و از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «اِئْتُونِی بِکِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَهٍ مِّنْ عِلْمٍ»(4) [کتابی پیش از این (قرآن) یا بازمانده ای از دانش نزد من آورید] فرمود: مقصود خداوند از کتاب، تورات و انجیل است، امّا «آثاره من العلم»، علم اوصیاء است. و در واژه «جاهلین» دلیل تأویل «الَّذِینَ یَعْلَمُونَ»(5) [آنان که می

1- [1] - عنکبوت/49.
2- [2] - عنکبوت/43.
3- [3] - فاطر/28.
4- [4] - احقاف/4.
5- [5] - زمر/9.

دانند] به ائمه علیهم السلام گذشت. بلکه در توحید صدوق آمده که علی علیه السلام ضمن حدیثی فرمود: من علم الله هستم، که تحقیق و توضیح معنای این حدیث در «قدرت» خواهد آمد. یعنی بس که حضرت امیر ظاهر کننده علم خداست، دیگر علمِ خدای تعالی به شمار می رود و ائمه علیهم السلام نیز به همین ترتیب می باشند.

از این روایت شریف معلوم می شود که _ در موارد مناسب _ می توان علم خدا را به ائمه علیهم السلام یا علوم آنها تأویل نمود، همچنین علیم و عالم بودن خدا را _ در مورد مناسب _ به این تأویل کنیم که خدای تعالی به هر چه مرتبط با پیامبر صلی الله علیه و آله ، اهل بیت علیهم السلام و ولایت آنها و هواداران و منکرانشان، مربوط باشد علم دارد، چنان چه نظیر آن در توضیحات «خیر» گذشت. خدا بهتر می داند.

و در زیارت حضرت قائم علیه السلام می خوانیم: ای فرزند علومِ کامل. و در زیارت جامعه: خداوند شما را به علم خود برگزید. در «ساعت» نیز دلیل تأویل «وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَهِ»(1) به مهدی علیه السلام گذشت. و در بعضی روایات آمده که علم الساعه (علم قیامت)، علی علیه السلام است، چنان چه در جای خود خواهد آمد.

خلاصه شکی در این که آن ائمه علیهم السلام مصداق حقیقیِ علم و عالم هستند وجود ندارد، زیرا کسی علام تر از آنها نیست. یحیی بن معین که از علمای اهل سنت است، از عطا روایت کرده که از او پرسیدند: آیا بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی عالم تر از علی علیه السلام سراغ داری؟ گفت: نه به خدا سوگند!

خطیب خوارزمی در کتاب اربعین از عمر بن خطاب روایت کرده که گفت: علم شش بخش است که پنج بخش آن نزد علی و یک بخش آن نزد مردم است و البته در آن یک ششم هم با ما شریک است، وصیّ در آن یک قسمت هم عالم تر از ما است. و از ابن عباس روایت شده که گفت: نُه بخش از ده بخش علم به علی علیه السلام داده شده و البته او به یک دهم باقیمانده هم که نزد مردم است، از خود آنان عالم تر است. مؤلف گوید: در این معنا شهادت دشمنان کافی است، و نیز کلام آن

1- [1] - زخرف/61.

حضرت که فرمود: پیش از این که مرا از دست بدهید، هر چه می خواهید از من سؤال کنید. و مخفی نیست که همه ائمه علیهم السلام در علم مساوی هستند، چنان چه در جای خود ثابت خواهد شد. بیندیش تا بفهمی که تأویل این تعبیر قرآنی: «من لایعلم» کسانی که نمی دانند، دشمنان ائمه علیهم السلام است، چنان چه در «جاهلین» گذشت.

امام علیه السلام در تفسیر آیه: «وَأَن تَقُولُواْ عَلَى اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ»(1) [و (وامی دارد) تا بر خدا چیزی را که نمی دانید بربندید] فرمود: یعنی قائل به امامت کسی شوید که خداوند به او بهره ای نداده و او را از بدترین و کافرترین دشمنان خود می داند. (ادامه روایت). این روایت همچنین دلالت دارد به این که مقصود از عمده موارد حرف زدن و دستور دادن از روی جهل، ادعای امامت از سوی غیرائمه اطهار علیهم السلام است و در مقابل آن گفتاری که بر مبنای علم است، پذیرش امامت ائمه علیهم السلام است، پس تأمل کن و از آن چه در «شهر» گفتیم مبنی بر این که «أَشْهر مَعْلُومَات»(2) [ماههای معلوم] به ائمه علیهم السلام تأویل می شود، غافل مشو. و حتماً به دلیل تأویل «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»(3) [و هیچ یک از ما (فرشتگان) نیست مگر (اینکه) برای او (مقام و) مرتبه ای معین است] به مقام ائمه علیهم السلام و امثال آن که در «وقت» و «یوم» می آید، مراجعه کن. خداوند هدایت گر است.

علامات: و اَعلام. علامت همان نشانه و اَعلام جمع عَلَم به معنای پرچم و کوه بلند و برافراشته که به وسیله آن راه را تشخیص می دهند. به بزرگ قوم نیز عَلَم گویند، چنان چه در قاموس به آن تصریح کرده. در سوره نحل و در توضیحات «نجم» دلیل تأویل علامات به ائمه علیهم السلام و اوصیاء خواهد آمد. در «ولی» هم دلیل این که ائمه علیهم السلام عَلَم پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، بیان می گردد. از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند علی علیه السلام را

1- [1] - بقره/169.
2- [2] - بقره/197.
3- [3] - صافات/164.

بعنوان عَلَم و نشانه بین خود و بندگان قرار داد، هرکس او را شناخت، مؤمن و هر کسی منکر او شد، کافر است و کسی که او را نشناخت، گمراه می ماند. این روایت در کتاب کافی نقل شده، و از امام صادق علیه السلام روایت شد که فرمود: امام، عَلَم و نشانه ای است بین خدا و مردم، هر کس امام را شناخت مؤمن است، (ادامه روایت). تأمل کن.

عام: به معنای سال است. شاید در صنعت تناسب، بتوان تأویل ذکر شده در «سنه» را برای عام نیز پذیرفت.

عَدْن: به معنای اقامت و ماندن است. بعنوان یکی از صفات بهشت ذکر شده و تأویل «جنات» (بهشت) را قبلاً بیان نمودیم.

علانیه: و هم خانواده های اِعلان، که به معنای اظهار و آشکار کردن چیزی است. در «سرّ» و امثال آن، دلیل تأویل «وَمَا يُعْلِنُونَ» در «مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ»(1) [آنچه را پوشیده می دارند و آن چه را آشکار می کنند می داند] و عبارات هم معنای آن به محبّت مخالفان اهل بیت علیهم السلام و اطاعت آنها ذکر شد که این محبّت از سوی دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و منافقین اظهار می شد و گفتیم که این اظهار محبّت آنها، از نفاق و مصلحتِ شخصیِ خودشان بود. تأمل کن.

مانند آن را نیز در «جهر» و «ابداء» ذکر نمودیم. همچنین در جهر و غیر آن احتمال تأویل بعضی موارد به سخنان بی پرده اهل حق که موجب رفع اذیت و آزار ظالمان و دشمنان دین از آنها می گردید، گذشت.

استعانت: و هم خانواده های آن مانند «استعینوا» و غیره. در سوره حمد ذیل «و ایاک نستعین» می آید که مقصود از این تعبیر، آن است که ما در تمسک به ولایت و استقامت در عبادت های مقرون به ولایت و امثال آن از تو یاری می طلبیم. و به همین ترتیب در سایر موارد مناسب می توان این تأویل را جاری کرد، پس غافل مشو.

1- [1] - بقره/77.

عین: و عیون و معین. عین در لغت به معانی متعددی است و جمع آن اَعیُن و عیون می باشد. از جلمه معانی آن قوّه و حسّ بینایی است، مانند «أَلَمْ نَجْعَل لَّهُ عَيْنَيْنِ* وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ»(1) [آیا به انسان دوچشم و یک زبان و دو گوش ندادیم؟] و نیز «وَ حُورٌ عین»(2) یعنی زنانِ چشم درشت.

از دیگر معانی آن چشمه آب است. دلیل نامیده شدن آن به عین، عیان شدن، یعنی پیدا شدن آب جاری از آن است، مانند «فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْناً»(3) [پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت]، و «ذات قرار و معین» یعنی آب جاری چشمه ها که قابل رؤیت است. البته هرجا مَعین در قرآن آمده به همین معنا می باشد. از این رو در بعضی موارد به رود فرات تأویل شده است، چنان که در «قرار» هم خواهد آمد. معنیِ دیگر «عین»، حفظ و نگهداری است، همچنان که صدوق ذیل آیه «وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِى»(4) [تا زیر نظر من پرورش یابی] گوید: یعنی در حفظ و حمایتِ من و ذیل «تَجرِی بِأَعْيُنِنَا»(5) گوید: یعنی به حفظ و مراقبت ما. همچنین «عین» به معنای جاسوس و برگزیده و گلچین هر چیزی می باشد که در قرآن موردی نیافتیم که به این دو معنا تفسیر شود. البته شاید بتوان مواردی را _ چنان که از روایات پیداست _ به این دو معنا، تأویل نمود.

پس از بیان این توضیحات می گوییم: در روایات زیادی آمده که علی علیه السلام و همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، عین الله هستند، چنان که در معانی الاخبار از امام صادق علیه السلام روایت شده که علی علیه السلام در خطبه ای فرمود: من عین الله هستم.(6) و در تفسیر فرات بن ابراهیم از کتاب سلیم بن قیس از مقداد روایت کرده که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که

1- [1] - بلد/8 و 9.
2- [2] - واقعه/22.
3- [3] - بقره/60.
4- [4] - طه/39.
5- [5] - قمر/14.
6- [6] - توحید صدوق، ص164، باب22.

فرمود: علی چشمِ بینای خداوند است. و در روایت طارق آمده که علی علیه السلام فرمود: امام چشمه سرریز و عین الیقین و حقیقت یقین است. در یکی از زیارت های قائم علیه السلام می خوانیم: السلام علیک یا عین الحیاه. سلام بر تو ای سرچشمه زندگانی.

و در زیارت علی علیه السلام: خداوندا بر علی درود فرست، همان امامی که چشم تو بر همه مخلوقات بود. و در همان زیارت آمده است: سلام بر چشمِ مراقبِ خدا که هیچ چیز از آن مخفی نمی ماند. و نیز: شهادت می دهم که او عین الله است، کسی که او را شناخت به بدبختی و شقاوت نمی رسد. و در بعضی نُسَخ آمده: او چشمی است که اگر به کسی نظر کند، آرام و قرار به او می دهد.

و در تفسیر دیلمی از امام باقر علیه السلام آمده که ذیل «أَلَمْ نَجْعَل لَّهُ عَيْنَيْنِ* وَ لِسَانًا وَشَفَتَيْنِ» فرمود: دو چشم، رسول خدا صلی الله علیه و آله، زبان، امیرمؤمنان علیه السلام و دو لب، حسن و حسین علیهما السلام هستند. (ادامه روایت).

بنابراین در هر جای قرآن این کلمه به همه اهل بیت علیهم السلام یا یکی از آنها _ به اقتضای مقام _ تأویل شود، صحیح است، و این به حسب تناسب بین معانی لغوی حقیقی و تأویلی مجازی است. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و همچنین ائمه علیهم السلام از این جهت که از طرف خداوند شاهدِ خلق هستند، عین الله (به معنای دیده و حسّ بینایی) هستند. یعنی همان طور که انسان با چشم بر امور اطلاع پیدا می کند، خداوند هم پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را آفرید تا شاهد و ناظرِ او برخلقش باشند. در مورد «عین» به معنای حفظ نیز همین طور، یعنی پیامبر و ائمه علیهم السلام حافظ دین خداوند هستند و وجودشان سبب حفظ دنیا و اهل آن است. و به همین صورت، «عین» به معنای جاسوس و برگزیده، که برگزیده و منتخب بودنِ پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام از سوی خداوند، معلوم و آشکار است. و همان طور که گفته شد، آنها ناظر و شاهد مردم می باشند.

در تأیید این معنا، نَقلی است که جوزی از حدیث عمر بن خطاب بیان می کند که مردی در حال طواف به زنان مسلمانان نگاه می کرد، علی علیه السلام به او سیلی زد. آن مرد از علی علیه السلام نزد عمر شکایت برد. عمر از آن حضرت دلیل زدن

ص:721

وی را پرسید، امام علیه السلام جواب داد: در حَرَم خدا به حریم خدا چشم دوخته بود. عمر به آن مرد گفت: به حق، تو را زده است، یکی از چشم های خدا تو را دیده است. جوزی توضیح می دهد که یعنی یکی از دیده بان ها و مأمورهای ویژه خداوند، تو را دیده است. این حدیث را ابن شهرآشوب نیز از اعمش نقل نموده و در آخر آن این جمله نیز از عمر ذکر شده است که گفت: و آن دست، دست خدا است و خداوند هر جا بخواهد، دستش را قرار می دهد.

همچنین در «عین» به معنای سرچشمه، باید گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام منبع علوم و حکمت های ربّانیند و آن علوم و حکمت ها از سرچشمه آنها به سوی خلق جاری می گردد و دیگران به وسیله آن حضرات به مزارع خیرات دنیا و آخرت هدایت می گردند و از جام صافیِ آنها انواع علوم را می نوشند.

از جمله شواهد این تأویل، روایتی است که ابن شهرآشوب در مناقب از جابر نقل کرده که امام باقر علیه السلام ضمن حدیثی طولانی درتوضیح «فَقُلْنَا اضْرِب بِّعَصَاکَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَیْناً قَدْ عَلِمَ کُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ»(1) [گفتیم با عصایت بر آن تخته سنگ بزن پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت (به گونه ای که) هر قبیله ای آبشخور خود را می دانست] فرمود: قوم موسی علیه السلام از آن جناب آب خواستند و موسی علیه السلام هم از خداوند برای آنها طلب آب کرد و چنان شد که در آیه شنیدی، به همین شکل مسلمانان نزد جدّم، رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: جانشین خودتان را در امّت معرفی کنید!

راوی گوید: امام حدیث را ادامه داد تا اینجا که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوند سبحان فرموده است: وقتی فاطمه را به ازدواج علی در آوردی، خداوند از آنها یازده امام از پُشت علی علیه السلام می آفریند که با علی دوازده امام می شوند، آنها همگی هدایت گران امّت تو هستند که هر نسلی از امّت توسط یکی از آنها هدایت می گردند و عالم می شوند، همان طور که هر طایفه از قوم موسی علیه

1- [1] - بقره/ 60.

السلام (که دوازده طایفه بودند) آبشخور خود را دانستند.(1)

مقداری هم در «شراب» در تأیید این معنا بحث شد. و از جمله مؤیّدها، تأویلی است که در «ماء» و «ماء معین» به ائمه علیهم السلام و علم آنها خواهد آمد. در «بصیر» دلیل این که شیعیان دارای چهار چشم هستند که دوتای آن ظاهری است و دوتای آن باطنی، ذکر گردید و گفته شد که خداوند دو چشم باطنی را در مخالفان اهل بیت کور نموده است. همچنین در «عترت» دلیل تأویل «قره أعین» به حسن و حسین علیه السلام خواهد آمد که به نوعی می توان تأویل آن را دریافت، هم با عین به معنای ظاهری (چشم) و هم با تأویل آن به چشم دل و بصیرت، چنان چه از توضیحات «أعمی» (کور) معلوم می گردد. شاهد این بیان روایتی است که در «أُذُن» (گوش) گذشت، به این مضمون که خداوند ایمان را بر همه اعضای بدن انسان واجب فرموده که چشم هم از جمله آنهاست و بر چشم واجب است که ولایت را بپذیرد و به خیر نظر بیندازد و به شرّ نگاه نکند، چنان چه چشم های انبیاء و اوصیاء و پیروانشان این گونه است و چشم های دشمنانشان برخلاف آن. پس بیندیش.

در معانی الاخبار از ابن عباس روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه چهار چشم به یک چشم ظلم کردند، چشم چهارم قاتلِ چشم حق خواهد بود! گفتند: ای رسول خدا، منظورتان از این چشم ها چیست؟ فرمود: چشم مظلوم، برادرم علی بن ابی طالب است، و چشم ها دشمنان اویند که چهار نفرند، و چهارمین آنها از سر ظلم و تعدّی علی را می کُشد. (ادامه روایت).

از این حدیث فهمیده می شود که «عین» بر خلفای جور و دشمنان ائمه علیهم السلام نیز اطلاق می گردد، که البته شاید از این جهت باشد که آنها جاسوس های شیطان و حافظان بدعت ها و مروّجان کفر او دوستانِ خاص و همکاران و چشمه های احکام باطل شیطان هستند. بنایراین شاید در بعضی موارد ، تأویل عین به این افراد مناسب باشد. دقت کن.

1- [1] - مناقب ج1، ص 344.

عَمَهْ: و تعابیر که مشتمل بر آن است مانند یَعْمَهون. می گویند: «رَجل عَمَه و عامِه» یعنی مردِ سرگردان و گم کرده راه.

در تفسیر امام علیه السلام ذیل «فَهُم یَعْمَهُونَ»(1)[پس آنان سرگشته اند] می فرماید: یعنی آن افراد از هیچ چیز ناپسند و قبیحی چشم نمی پوشند و هر آزار و اذیتی که از دستشان بیایند بر محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام روا می دارند. در تفسیر قمی می گوید: «یَعْمَهُون» یعنی گمراه می شوند. مؤلف گوید: یعنی از ولایت و اطاعت آل پیامبر صلی الله علیه و آله گمراه می شوند. پس بیندیش.

عُتُوّ: و هم خانواده های آن مانند عاتی و غیره. در لغت به معنای جبّاریت، تکبّر و به شدّ مرتکب فساد شدن است، و البته واضح و آشکار است که هیچ فسادی بزرگ تر از کار دشمنان اهل بیت علیهم السلام و غاصبان خلافت نبود. آنها بودند که به شدّت مرتکب این فساد شدند، تکبّر کردند و به اهل بیت علیهم السلام و شیعیانشان فشار آوردند، بنابراین _ به حسب تأویل _ مصادق عُتُو و اهل عُتُو، آنها و اعمال آنهاست. در «کذب» و «استکبار» شواهد این تأویل بیان می شود. پس بیندیش.

عثو: و هم خانواده های آن مانند «وَلاَ تَعْثَوْاْ فِی الأَرْضِ مُفْسِدِینَ»(2) یعنی در زمین از سر فساد برای هلاکت خودتان تلاش نکنید. عثو به معنای فساد می باشد، و گفته اند که به معنای دشمنی است.

به هر کدام از این دو معنا که باشد، پیداست که نهی در این آیه نسبت به ضدیت با ائمه علیهم السلام است، پس کسی که با ائمه علیهم السلام دشمنی دارد، صاحبِ عثو است. تأمل کن.

عداوت: اعداء، معتدی، من یتعدّ و سایر هم خانواده های آن مانند عادّین (به معنای کسانی که در اوج عداوت قرار دارند). گفته می شود: عدا علیه عدواً و عدواناً و عدوی، یعنی به او ظلم کرد، و عدی، اعتدی، أعدی و عدوی به معنای فساد است.

1- [1] - نمل/4.
2- [2] - بقره/60.

و «عَداه عَنِ الأَمْرِ» یعنی از آن کار منصرفش کرد و به کار دیگری مشغول نمود. و عداَ، عداءً تعدیه یعنی عبور کرد و رد شد.

خلاصه، عدوان، همان تعدّی و ظلم و تجاوز از حدّ است. این کلمات و امثال آن با همه این معانی، در قرآن زیاد آمده، امّا مصداق تأویل آن همان طور که معلوم و واضح است، دشمنان ائمه علیهم السلام و رفتاری می باشد که با ائمه علیهم السلام و شیعیان و دین خدا از خود بروز دادند، که در «حدود»، «ظلم» و غیر آن شواهد این تأویل ذکر گردید و در «اوثان» هم دلیل این که سه خلیفه، معاویه و پیروانشان دشمنان خدا هستند و دشمنِ آنها، دشمنِ دشمنِ خداست، خواهد آمد.

در امالی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که ضمن حدیثی فرمود: دشمنان علی علیه السلام ، دشمن خدا هستند. و در احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه روز غدیر فرمود: «عادّون» در قرآن، دشمنان علی علیه السلام هستند. و فرمایش آن حضرت «اللهم و الِ من و لاوَ عادِ من عاداه» مشهور و متواتر است.

و روایات در نقل کلام پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: دشمن علی علیه السلام دشمن من و دشمن من، دشمن خداست، فراوان می باشد که چند مورد از آن در مقدمات پیشین ذکر گردید. در «باغی» نیز دلیل تأویل «عادی» به متجاوز بر ائمه علیهم السلام و پذیرنده امامی غیر از اهل بیت علیهم السلام بیان شد.

و در «کذب» دلیل تأویل «مُعتدٍ أثِیمٍ» (متجاوز گناهکار) به اولی و دومی خواهد آمد. و در «منّاع» دلیل تأویل «مُعتَدٍ مُرِیبٍ» به دومی را می آوریم که با پاره کردن نامه ابوبکر، مبنی بر بازگرداندن فدک، بر فاطمه علیها السلام تعدی نمود. به هرحال تجاوز و دشمنی و ظلم مخالفان اهل بیت علیهم السلام از هر جهتی ظاهر و آشکار است، و از این جهت که «معاداه» (چون باب مفاعله و دو طرفی است) از جانب دو طرف می باشد، تبرّی از چنین افرادی و دشمنی و کینه آنها لازم و ضروری است، پس خداوند عز وّ جل، ملائکه، پیامبران، ائمه علیهم السلام و مؤمنان از آنها بیزارند؛ همچنان که در وجه اولِ باب دوم از فصل اول از گفتار اول گذشت، و آن

چه در «بغض» و «برائت» و امثال آن ذکر کردیم، مؤیّد آن است. بنابراین نیازی به اطاله کلام نیست.

عُروه: معنای مشهور آن، دسته کوزه است. این کلمه در آیه الکرسی و نیز در سوره مبارکه لقمان به کار رفته، و در تفسیر آیه الکرسی خواهیم گفت که تأویل «العُرْوَهُ الوُثْقَی»(1) (دستگیره محکم) علی علیه السلام، ائمه علیهم السلام و ولایت و ایمان به آنها است. اندیشه کن.

عَشِی: و عشاء. گفته اند که عَشِی (به فتح عین و کسر شین) آخر روز و قبل از نماز مغرب و عشاء هم مثل آن است. در «صبح» گذشت و در «فجر» و «دلیل» و امثال آن توضیحاتی خواهیم داد که می توان «عَشی» را _ در صورت تناسب _ به همان تأویل «لیل» و مخالفِ تأویل «صبح» و «صخی» تأویل نمود. بیندیش، خدا عالم است.

عَصا: همان عصا یا چوبدستی است. در متون زیارتی مربوط به علی علیه السلام می خوانیم: شهادت می دهم که تو عصایی از جانب خدایی. و احتمالاً مقصود این است که تو مانند چوبدستی هستی که خداوند به وسیله تو خلقش را ادب می کند و و به اطاعت و تبعیت می کشاند و باطل های آنها را از بین می برد و غلبه خود بر آنها را آشکار می سازد. بنابراین می توان در موارد مناسب _ چنان چه در «موسی» خواهد آمد _ عصا را به ذوالفقار تأویل نمود.

امّا در این که عصای جناب موسی علیه السلام نزد ائمه علیهم السلام است تردید و خلافی نیست، و آن عصا را آدم علیه السلام از بهشت آورد و دست به دست گشت تا به شعیب علیه السلام رسید و آن را به موسی علیه السلام داد و او هم هرگاه برای نشان دادن معجزه از عصا استفاده می کرد، به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام متوسّل می گردید.

شاید هم بتوان آن را به بعضی برهان ها و معجزات تأویل نمود که مانند عصا قابل تکیه و اعتماد و ادب کننده است و انسان را به اطاعت می کشاند و باطل ها را

1- [1] - بقره/256.

محو می کند. چنین تأویلی در «ثعبان» هم گفته شد. و خداوند، عالم است.

عصیان: و معصیت و عاصین و دیگر هم خانواده های آن مانند: عصوا، من یعص الله و غیره. عصیان به معنای نافرمانی و متضاد طاعت است. در مقدمات پیشین _ به خصوص در باب سومِ فصل دوم از گفتار اول، و نیز دو باب آخر فصل اول از همین گفتار سوم _ روایاتی ذکر شد در این که عصیان (نافرمانی) ائمه علیهم السلام، عصیان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است. همچنین در واژه های «حبّ»، «اطاعت»، «ذنب» و غیره روایاتی در این معنا گذشت و در «فرار» و غیره هم خواهد آمد.

در تفسیر امام علیه السلام آمده که به علی علیه السلام گفتند: عاصیان این امت کیانند؟ فرمود: کسانی که به آنها امر شد تا اهل بیت علیهم السلام را احترام کنند و حقوق ما را ضایع ننمایند، امّا مخالف آن عمل کردند و عصیان نمودند و منکر حق ما شده، آن را سبک شمردند، و همان فرزندان رسول خدا را که باید احترام می کردند و دوست می داشتند، کُشتند. (ادامه روایت).

و در تفسیر قمی و غیر آن از امام صادق علیه السلام روایت شده که ذیل «وَمَن یَعْصِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ»(1) [و آن که خدا و رسولش را نافرمانی کند] فرمود: یعنی کسی که در مورد ولایت علی علیه السلام با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کند.(2)

در «کفر» دلیل تأویل عصیان در بعضی آیات به خلیفه سوم خواهد آمد. بنابراین می توان این تأویل را در هر موردی که تناسب دارد، پیاده نمود.

از این مباحث معلوم شد که تأویل «مَعصِیه الله و رَسُوله» در همه مواضع، مخالفت ائمه علیهم السلام می باشد. بنابراین _ برحسب بطن قرآن _ مصداق «لایَعصِون الله»(3) [کسانی که خداوند را معصیت نمی کنند] ائمه علیهم السلام و

1- [1] - نساء/14.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 139.
3- [3] - تحریم/6.

شیعیانشان می باشد، زیرا ترک عصیانِ حقیقی یعنی ترک هر نوع و درجه از عصیان که تأویل آن به امامان معصوم علیه السلام در روایات بیان شده است. و از شواهد این تأویل، تأویل ملائکه به ائمه علیهم السلام است.

در «ذنب»، توجیه گناه و عصیان انبیاء بیان گردید. بیندیش.

عطاء: و اعطاء و هم خانواده های آن مانند: من أعطی. در روایت جابر از امام باقر علیه السلام آمده که در تفسیر «وأَمّا مَنْ أَعْطی وَ اتّقی»(1) [و اما آن که ببخشد و تقوا پیشه کند] فرمود: یعنی حق را از ذات خویش که حق است، اعطا کرد و از باطل پرهیز نمود.

از این روایت، تأویل سایر موارد هم معلوم می شود. تأویل حق، به ولایت و حقّ ائمه علیهم السلام و امثال آن گذشت، چنان چه در «تقوی» دلیل تأویل «من أعطی» به پرداخت کننده خُمس آل محمّد علیهم السلام خواهد آمد. در «ایتاء» نیز گفتیم که تأویل آن، در بعضی موارد برای تأویل اعطاء مفید است، زیرا هر دو به یک معنا هستند. پس غافل مشو.

عفو: و عافین و سایر مشتقات آن. عفو به معنای چشم پوشی و گذشت و ترک عقوبت است. موارد آن در قرآن نسبت به عقوبت دنیوی به گونه ای است که نمی توان گفت، ترک عقوبت آخروی را هم در بر می گیرد، بر خلاف مغفرت که در مورد هر خطا و لغزشی استعمال می گردد، چنان چه از سیاق آیات قرآن و غیر آن معلوم می گردد.

در «خیر» دلیل این که ائمه علیهم السلام اصل هر خیری هستند و همه خوبی ها از آنها نشأت می گیرد، بیان شد که البته عفوِ بدکاران هم جزء آن است. در یکی از متون زیارتی علی علیه السلام می خوانیم: تویی فروبرنده خشم و عفوکننده مردم. و معلوم شد که عفو آن حضرت و نیز عفو خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله در دنیا دشمنان را نیز شامل می گردد، چنان چه در «صفح» هم گفتیم.

امّا در آخرت عفو مخصوص خوبانی است که کارهای بدی هم مرتکب

1- [1] - لیل/5.

شده اند، از این رو می توان تأویل عَفُوّ بودن خداوند و کلمات هم معنای آن را _ در مواردی که شامل جهان آخرت است _ به عَفْو از گناهان اهل ولایت و کسانی که در پی ولایت اند و به ولایت رجوع می کنند، برداشت نمود، چنان چه در «مغفرت» خواهد آمد.

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «یَسْأَلُونَکَ مَاذَا یُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ»(1) [از تو می پرسند چه چیزی انفاق کنند بگو مازاد (بر نیازمندی خود) را] فرمود: یعنی عفوِ میانه.(2) که در «وسط» خواهیم گفت که می توان آن را در بعضی موارد به امام علیه السلام تأویل کرد. شاید هم مقصود در اینجا ولایت باشد، که از آن معلوم می شود می توان این نوع تأویل را در بعضی جاهای مناسب به کار برد. بیندیش.

عُلُوّ: عَلیّ، عالی، أعلی و دیگر هم خانواده های آن مانند استعلاء. عُلوّ به معنای رفعت و بلندی است. گاهی هم عَلیّ به معنای شدید و قوی به کار می رود. امّا مخفی نماند که علوّ حقیقی از آنِ خداوند سبحان است و شکی هم در آن نیست، بلکه او بلند مرتبه و برتر است و پذیرندگان دینش را نیز به مراتب عالی می رساند.

امّا عُلُوّ پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان در آخرت که واضح است، و در دنیا نیز در زمان رجعت معلوم است. ولی در غیر آن از این جهت که آنها بر حق و برهان محکم و در مقام قرب خداوند هستند، صاحب علوّ و بلند مرتبگی می باشند. امّا در بعضی آیات که علوّ و استعلاء در مورد دشمنان دین آمده، در روایات بیان شده که تأویل آن تسلّط دنیوی، طغیان، قتل ائمه علیهم السلام و امثال آن است، چنان چه در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده آن حضرت در توضیح «و لتعلنّ علوّاً کبیراً»(3) [و گردنکشی ای بزرگ خواهید کرد] فرمود: یعنی قتل امام حسین علیه السلام.(4)

1- [1] - بقره/219.
2- 1. کافی، ج 1، ص55.
3- [3] - اسراء/4.
4- [4] - کافی، ج 8 ،ص 142.

در تفسیر قمی ذیل آیه مذکور می گوید: یعنی ادّعای خلافت که از سوی اولی و دومی و اطرافیانشان مطرح شد.(1) بنابراین باید در هر مقام و تأویل آن، ملاحظه تناسب آن مقام را نمود. بیندیش.

در «مَثَل» دلیل این که ائمه علیهم السلام «المَثَلُ الأعلَی» هستند همراه با توضیح معنای آن ذکر خواهد شد، و در تفسیر سوره زخرف ذیل آیه «وَ إِنَّهُ فِی أُمِّ الکِتابِ لَدَینا لَعَلِیٌ حَکِیمٌ»(2) [و همانا آن در کتاب اصلی (لوح محفوظ) نزد ما والا و پر حکمت است] خواهیم گفت که مقصود امیر مؤمنان علیه السلام است. در «صراط» نیز روایتی در این معنا گذشت. در کتاب فضائل الشیعه شیخ صدوق به اِسناد از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت: از رسول خدا در مورد «أَمْ کُنتَ مِنَ الْعَالِینَ» [یا از بلند مرتبگان بودی ؟] سؤال کردیم که افراد بلند مرتبه تر از ملائکه کیانند؟ فرمود: من و علی و فاطمه و حسن و حسین(صلوات الله علیهم)، ما در سُرادقِ (تالارها) عرش خداوند را تسبیح و تقدیس می کردیم، وقتی خداوند آدم علیه السلام را خلق فرمود به ملائکه دستور داد او را سجده کنند، امّا ما را امر به سجده نفرمود، و زمانی که ابلیس از سجده خودداری نمود، خداوند به او فرمود: «أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنتَ مِنَ الْعَالِینَ»(3)، یعنی تکبّر کردی یا واقعاً جزء کسانی هستی که نام هایشان بر سرادق عرش نوشته شده؟ (ادامه روایت).

با ملاحظه این روایات و غیر آن که بر این معنا دلالت دارند می توان استفاده کرد که تأویل این کلمات و نیز سایر هم خانواده های آن مانند علّییّن و غیره در قرآن _ به تناسب _ پیامبر صلی الله علیه و آله یا علی علیه السلام و یا ائمه علیهم السلام می باشد، به خصوص تأویل به امیرمؤمنان در مواردی که لفظ علیّ به کار رفته است، همچنان که در سوره حجر ذیل «هذا صراط علی مستقیم» خواهیم گفت که اهل بیت علیهم السلام، این آیه را به صورت اضافه صراط به علی (بر وزن فعیل)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 406.
2- [2] - زخرف/4.
3- [3] - ص/75.

قرائت کرده اند که مقصود امیرمؤمنان علیه السلام می باشد. روایتی نیز در «صراط» گذشت که قابل تأمل است، پس در آن بیندیش.

عمی: و اعمی و دیگر هم خانواده های آن مانند عموا و غیره. بدان که اَعمی (کور _ نابینا) در عرف کسی را گویند که از حس بینایی محروم است و این حس برایش مفهومی ندارد. امّا در بیشتر جاهای قرآن این گونه نیست، بلکه در آن موارد، مقصود از کوری در دنیا، کسی است که درک و بصیرتش از فهم امور دینی عاجز و محروم باشد، و خلاصه، مقصود، انسان کوردل است. چنان که خداوند در سوره حج می فرماید: «إِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ»(1) [همانا چشمها کور نمی شود اما قلبهایی که در سینه ها هستند(از فهم حقایق) کور می شوند].

در «بصیرت» نیز دلیل صریح بر این که خداوند برای مردم چهار چشم آفریده که دو تای آن ظاهری و دو تای آن باطنی است، گذشت و گفته شد که این چهار چشم در شیعیان فعال است. و ما در آنجا توضیح دادیم که مقصود از کوری، عجز از دیدن ولایت اهل بیت علیهم السلام و عدم شناخت آنها می باشد.

و در خصال از علی علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «الَّذِینَ کَانَتْ أَعْیُنُهُمْ فِی غِطَاء عَن ذِکْرِی وَ کَانُوا لَا یَسْتَطِیعُونَ سَمْعًا»(2) [(به) همان کسانی که چشمان (بصیرت)شان از یاد من در پرده بود و توانایی شنیدن (حق) نداشتند] فرمود: پوشیده بودن چشم مانع از یاد خدا نمی شود، امّا خداوند، کافران به ولایت علی علیه السلام را به افراد کور تشبیه کرده، زیرا سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد علی علیه السلام برای آنها سنگین و گران است و تاب شنیدنش را ندارند.

و در کافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «وَالَّذِینَ إِذَا ذُکِّرُوا بِآیَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْهَا صُمًّا وَ عُمْیَانًا»(3) [و کسانی اند که چون به آیات

1- [1] - حج/46.
2- [2] - کهف/101.

3- [3] - فرقان/73.

پروردگارشان تذکر داده شوند، کر و کور روی آن نمی افتند] فرمود: یعنی مستبصر (محقّق) بودند و شک نداشتند.(1) و در روایت دیگری فرمود: این آیه در مورد شما شیعیان است که وقتی فضایل ما برایتان گفته می شود، در آن شک نمی کنید.

و در کتاب مناقب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَعْمَى»(2) [و در قیامت او را کور زنده و محشور می کنیم] فرمود: یعنی کسی که در آخرت چشمانش کور است، در دنیا دلش نسبت به ولایت علی علیه السلام کور بوده، لذا در آخرت حیران می شود و می گوید: «لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَى»(3). [چرا مرا نابینا محشور کردی] و در تفسیر امام علیه السلام ذیل «صُمٌّ بُكْمٌ عُمْیٌ»(4) [کر و لال و کور] می فرماید: در آخرت کورند و چیزی نمی بینند. و در روایتی آمده که مقصود از آخرت در اینجا زمان رجعت است، و این روایت در شرح واژه آخره ذکر گردید.

در خصال از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: کسی که نسبت به ولایت اهل بیتم کور باشد ملعون است... بنابراین مقصود از «اعمی» (کور) _ چنان چه اخیراً اشاره کردیم _ کسی است که ائمه علیهم السلام را نمی شناسد و حق آنها را انکار می نماید و با آنها مخالف است، مانند مخالفین، رؤسای آنها و سه خلیفه و پیروانشان.

از این رو در روایات، تأویل به بعضی از آنها به طور اخص آمده است، مانند روایت مناقب از ابن عباس که در تفسیر «وَمَا يَسْتَوِی الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ»(5) [کور وبینا مساوی نیستند] گوید: کور، ابوجهل است، و به قرینه تأویل بصیر به علی علیه السلام، مراد از اعمی، خلیفه اول است، چنان چه در «بصیر» گذشت.

و در روایت جابر از امام باقر علیه السلام آمده که فرمود: کور، دشمن علی

1- [1] - کافی، ج 8 ،ص 127.
2- [2] - طه/124.
3- [3] - طه/125.

4- [4] - بقره/18.
5- [5] - فاطر/19.

علیه السلام است. در زیارت علی علیه السلام می خوانیم: شهادت می دهم که دشمنانت بر سنّت گمراهی و کوری بودند. در «شرک» روایتی گذشت و در «غشاوه» هم روایت دیگری و این که تأویل آن کوری است می آید. و مؤید آن تأویل بصیر به علی و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان است که در «بصر» گذشت. به آنجا مراجعه و در مطلب دقت کن. خداوند انسانِ طالب را به حقیقت و راه صحیح هدایت می فرماید.

ص:733

مغرب: و غربی و امثال آن مانند مغارب. تأویل «المَغْرِبَیْنِ»(1)، حسنین علیهما السلام هستند، و چه بسا دلیل این تعبیر آن است که بعد از وفات پیامبران، اسرار علوم آنها در سینه اوصیا غروب می کند، آنگاه از آنها بر خلق افاضه می گردد و هر کس بر حسب استعداد و ظرفیت خود از آن علوم بهره می برد.

از اینجا معلوم می شود که می توان غروب را به مخفی بودن علوم اوصیا بلکه غائب شدن خود آنها نیز تأویل نمود، چنان چه از مطالب ذکر شده در «طلوع» معلوم می شود. در «مشکاه» نیز تأویل «لاشرقیه و لاغربیه» به حرام زاده و منکر نبودن، و نیز به یهودی و نصرانی نبودن ذکر شد، که شاید به دلیل نماز خواندن نصرانی ها به سمت مغرب باشد. و شاید هم «غربی» در بعضی جاها به همان دلیلی که گفتیم به کسی و چیزی که منسوب به اوصیا است تأویل گردد. دقت کن.

غراب: مفرد و جمع آن وارد شده و به معنای کلاغ است. شاید بتوان همان تأویلی که در «طائر» و «ابابیل» و غیر آن گذشت در اینجا نیز پذیرفت. بیندیش.

غضب: و مغضوب علیهم و عبارات هم معنای آن مانند «الَّذینَ غَضَبَ الله عَلَیْهِمْ» و غیره. غضب همان سخط و خلاف رضایت است. در سوره حمد دلیلِ تأویل «المَغْضُوب عَلَیْهِم»(2)[غضب شدگان] به ناصبیان (دشمنان اهل بیت علیهم السلام) و غالیان که امام را از حدّ عبودیت بالاتر می برند، خواهد آمد.

1- [1] - رحمن/17.
2- [2] - حمد/7.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ذیل «فَبَآؤُواْ بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ»(1) [پس به خشمی بر خشم دیگر گرفتار آمدند] فرمود: یعنی بنی امیه(2). (ادامه روایت). امّا مقصود از «غَضبٌ مِنَ الله»(3) [غضبی از جانب خدا]، سلبِ رحمتی است که موجب رهایی از عذاب می گردد.

و در احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: غضب خداوند تعالی، عِقاب و مجازات اوست. شاید هم بتوان غضب را به همان تأویلی برد که ما در مورد «عذاب» آوردیم، به این که غضب، همان شمشیر قائم علیه السلام است و در دنیا در زمان رجعت و نیز در آخرت بر کفّار و منافقان وارد می آید. در «سخط» و «رضوان» و امثال آن نیز روایاتی در تأیید این معنا آمد. پس بیندیش.

غلب: و غالبون و هم خانواده های آن مانند یغلبون و غیره. می گویند «غَلَبَه» یعنی بر او چیره شد و برتری یافت. در «حزب» دلیل تأویل آیه «فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»(4) [البته حزب خداوند پیروز خواهد بود] این که شیعیان بر همه خلق غالب هستند بیان گردید، و نیز همانجا گفته شد که مقصود از غلبه و عُلُوّ ظاهری همان است که در آخرت و نیز در زمان رجعت و ظهور حکومت حق پدیدار خواهد گشت، چنان چه در زیارت قائم علیه السلام می خوانیم: شهادت می دهم که حزب تو غالب خواهند بود. همچنین است در مورد غلبه و عُلوّ معنوی، یعنی به حَسَب دلیل و برهان در همه دوران، شیعیان غالب هستند، چنان چه در «سبیل» از امام صادق علیه السلام روایتی نقل شد که آن حضرت در مورد آیه «وَلَن يَجْعَلَ اللّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمؤمنين سَبِيلاً»(5) [و خداوند هرگز بر [زیان] مؤمنان برای کافران راه (تسلطی) قرار نداده است] فرمود: یعنی راهی به حجّت و برهان، هر چند ممکن است کفار با

1- [1] - بقره/90.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 69 ،حدیث 70.
3- [3] - نحل/106.
4- [4] - مائده/56.
5- [5] - نساء/141.

قدرت ظاهری بر مؤمنان غالب آیند. به هر تقدیر، مقصود از غالبان از طرف خداوند، پیامبران، ائمه علیهم السلام و شیعیانشان می باشند. غافل مشو.

غیب: مفرد و جمع آن به کار رفته و خلافِ شهود و حضور است، یعنی آن چه از انسان، غایب و پنهان می شود، چنان چه در «شهاده» گذشت که گاهی به چیز حاضر، شهادت گویند مانند آیه شریفه «عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَهِ»(1) [دانای به پنهان و آشکار] و تأویل و تفسیر «غیب» به چند چیز گذشت، از جمله: در روایت قمی از جابر از امام باقر علیه السلام آمده که ذیل «الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ»(2) [آنان که به غیب ایمان می آورند] فرمود: غیب همان برانگیخته شدن، محشور شدن و قیام قائم علیه السلام و رجعت است(3). (ادامه روایت).

و در روایت مفید در کتاب نصوص از جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده که بعد از بیان غیبت قائم علیه السلام فرمود: خوشا به حال کسانی که در غیب او صبر پیشه کنند! خوشا به حال کسانی که بر محبّت او بمانند، خداوند چنین افرادی را در قرآن این گونه توصیف می فرماید: «وَالَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ»، و نیز فرمود: «أُوْلَئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(4) [آنان حزب خدایند و قطعا حزب خدا رستگارانند]. (ادامه روایت).

خلاصه این که مقصود از غیب _ از نظر تأویل _ در بسیاری جاها، رجعت و قائم علیه السلام و قیام است، امّا گاهی بر سایر امور غیبی و آینده نیز اطلاق می گردد، همچنان که فرمایش امام علی علیه السلام به سلمان _ که در «رضوان» گذشت _ به آن اشاره دارد: آن حضرت در تفسیر آیه: «عَالِمُ الْغَیْبِ فَلَا یُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أَحَدًا* إِلَّا مَنِ ارْتَضَی مِن رَّسُولٍ»(5) [دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند* جز پیامبری را که از او خشنود باشد] فرمود: من همان مرتضای

1- [1] - انعام/73.
2- [2] - بقره/3.
3- [3] - تفسیر قمی، ج1، ص 43.
4- [4] - مجادله/22.

5- [5] - جن/26.

پیامبرم که خداوند غیب خود را بر من آشکار فرمود. زیرا معلوم است که علی علیه السلام از آینده کاملاً آگاه بود. امّا تأویل این روایت و امثال آن نیز در این آیه، در اصل قائم علیه السلام و قیام اوست. دقت کن. و خداوند، عالم است.

امّا بدان که از آن چه در «شهادت» گذشت معلوم شد، بعضی از معانیِ شهادت در مقابل معانی غیب قرار می گیرد، یعنی وقتی غیب را در آیه «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَهِ» به امام قائم علیه السلام و قیام او تأویل نمودیم، تأویل شهادت هم امامان حاضر و اقدامات آنها در هر زمانی می باشد. بیندیش و غفلت نکن. خداوند هدایت گر است.

استغاثه: و هم خانواده های آن. در «صریخ» و غیر آن توضیحاتی دادیم که دیگر نیازی به توضیح استغاثه در اینجا نیست.

غیث: و غیوث. «یغوث» اسم بتی است و در «اصنام» و غیر آن دلیل امکان تأویل یغوث و امثال آن به دشمنان ائمه علیهم السلام یا به خصوص بعضی از آنها گذشت. پس تأمل کن.

امّا غیث به معنای باران است. در متون زیارتی علی علیه السلام می خوانیم: تو باران و مایه حاصل خیزیِ مؤمنان بودی و در روایت طارق آمده که علی علیه السلام فرمود: امام، بارانِ پرپار و دائمیِ است. این روایت در توضیح «سحاب ماطر» (ابر باران زا) آمد.

کلمه غیث در سوره قمر، شوری و حدید به کار رفته، و ظاهراً در دو سوره اول می توان آن را به ائمه علیهم السلام و منافع آنها تأویل کرد، امّا در سوره حدید، تأویل آن ائمه جور و آسیب های آنها است، چون گاهی مردم گمان می کنند بعضی باران ها مفیدند در حالی که به مقتضای علم خداوند و اهل معرفت، چنین باران هایی مضرّ می باشند. بیندیش و از امکان تأویل «غیث» به علم و ولایت امام غافل مشو، که علم و ولایت از بزرگ ترین منافع امام است. چنان چه تأویل «ماء» نیز همین گونه است و از توضیحات «سحاب» استفاده می شود و در «صیّب» نیز گذشت. دقّت کن.

غابر: غابر در لغت به معنای گذشته و نیز به معنای آینده و باقی آمده، امّا همه موارد آن در قرآن به معنای باقی است. خدای تعالی در چند جای قرآن هنگام بیان حکایت جناب لوط علیه السلام و نجات او از عذاب وارد شده بر قومش و استثناء همسرِ آن حضرت از نجات یافتگان، در همه موارد آن زن را از «غابرین» می شمارد. مؤیّد این بیان، توضیحات ذکر شده در «افلاک» و «بیت» است که در آیه «فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ»(1) [و(لی) در آنجا جز یک خانه از فرمانبران (خدا بیشتر) نیافتیم] در حکایت لوط علیه السلام، به بیت آن محمد صلی الله علیه و آله تأویل گردید. دقّت کن.

غرور: (به ضمّ غین) و هم خانواده های آن از جمله غَرور (به فتح غین)، و غَرور یعنی هر چه که غیر خود را فریب دهد و ظاهری دوست داشتنی و درونی ناپسند و مکروه دارد، که بر شیطان نیز اطلاق می گردد، چون شیطان، انسان ها را به غُرور (به ضم غین) یعنی باطل و فریب دچار می کند.

می گویند، «غَرَّهُ» یعنی فریبش داد و دچار باطل نمود. در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر «غَرَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ»(2) [و آرزوها شما را غرّه کرد] فرمود: یعنی شیطان، و تأویلش، دومی و امثال اوست. بنابراین همان گونه که تأویل غَرور به او و امثال او صحیح است، تأویل غُرور و هم خانواده های آن به فریب دادن انسان ها برای ترک حق نیز صحیح می باشد. توضیحاتی که در «خدیعه» و «زخرف» و غیر آن گذشت، مؤیّد این معنا است.

در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَغَرَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ» [(شیطان) مغرور کننده شما را در باره خدا بفریفت] روایت شده که فرمود: منظور، شیطان می باشد. از آنجا که شیطان، به دومی و امثال او تأویل شده، پس صحیح است که غرور نیز به او و امثال او تأویل شود. افزون بر این که غرور و آن چه مشتمل بر آن است به نیرنگ های آنان که انسان را به منظور ترک حق در آن

1- [1] - ذاریات/36.
2- [2] - حدید/14.

می افکندند، تأویل می شود. احادیثی که در شرح واژه خدیعه، زخرف و مانند آن آمده، در تأیید این تأویل می باشد.

استغفار: و مغفره و آن چه که به این معنا است مانند: غفران، یغفر و مانند آن. غفره و یغفره به این معنا است که آن را پوشاند. غفر الله له ذنبه یغفره غفراً و مغفره و غفراناً یعنی گناه او را پوشاند و آن را مورد عفو قرار داد. استغفره به معنای از او طلب غفران و آمرزش کرد می باشد.

در شرح واژه عفو به برخی از تفاوت های عفو و مغفره اشاره نمودیم. حلبی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَ مَغْفِرَهٌ مِّن رَّبِّهِمْ»(1) [و مغفرتی از جانب پروردگارشان] نقل کرده که فرمود: منظور از آن، ولایت علی علیه السلام می باشد. (ادامه روایت). جابر نیز این روایت را از امام باقر علیه السلام نقل کرده است.

مؤلف گوید: دلیل این تأویل، این است که علی علیه السلام و ولایت او در قرآن، سبب مغفرت الهی و دستیابی به عفو و بخشش او می باشد. بنابراین صحیح است که مغفره و امثال آن برحسب تناسب، به یکی از این دو، تأویل شود، بلکه می توان استغفار را نیز به خواهان ولایت بودن و تمسک جستن به آن و به علی علیه السلام تأویل برد. از این رو است که در احادیث، «مُستَغفِرینَ بِالأَسحارِ»(2) [کسانی که سحرگاهان طلب و مغفرت می کنند] به شیعیان، تأویل شده است.

در شرح واژه توبه آمده است که مراد از آن در باطن قرآن، پشت کردن به ولایت آن سه طاغوت است. پس تأویل استغفار نیز این گونه است. حتی از حدیثی که در شرح واژه رجوع آمده، چنین برمی آید که استغفار پیامبر صلی الله علیه و آله از خداوند، برای کسی می باشد که به ولایت علی علیه السلام بازگشته است. پس استغفار ملائکه نیز پیرامون اهل ولایت است.

1- [1] - آل عمران/136.
2- [2] - آل عمران/17.

در جامع الجوامع از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَیَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِی الأَرْضِ»(1) [برای کسانی در زمین، طلب مغفرت می کنند] روایت شده که فرمود: منظور اشخاصی از مؤمنان می باشد. حتی ما معتقدیم، معنای این که خداوند، غفور، غفار و چیزهایی از این دست می باشد، این است که او، آمرزنده این اشخاص می باشد. پس اندیشه کن.

همچنین در شرح واژه سرعه آمده که منظور از «المُسارِعُونَ إِلی مَغفِرَهٍ مِنَ اللهِ» [کسانی که به سوی مغفرت الهی شتابانند]، ائمه علیهم السلام و شیعیانشان می باشند.

در شرح واژه رجاء نیز احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که آیات پیرامون امر به مغفرت مؤمنین به این صورت تأویل می شود که سزاوار است ائمه علیهم السلام، دست از نفرین پیشوایان ستم بردارند تا خداوند، خود، انتقام گیرنده از آنها باشد. این مطلب، تأویل دیگری برای مغفرت می باشد. پس اندیشه کن.

غمره: چه به صورت مفرد و چه جمع، دارای معانی ای است که از جمله آن کثافت و چربی است که به دست می چسبد. معنای دیگر غمره، فرو رفتن در چیزی است. رجل مغتمر به معنای مست می باشد.

در تفسیر قمی پیرامون تفسیر آیه «فِی غَمْرَهٍ مِّنْ هَذَا»(2) [از این (حقیقت) در غفلت است] از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: منظور، در شکّ است. در برخی تفاسیر دیگر آمده که فی غمره در آیه فوق به معنای [در نادانی و گمراهی] بوده و مراد از آن شک، نادانی و گمراهی در مسأله امامت می باشد. از این رو است که در احادیث از دشمنان ائمه علیهم السلام به اهل الغمره یاد شده است. پس اندیشه کن.

غور: غار الماء فی الأرض به این معنا است که آب در اعماق زمین فرو رفت. در شرح واژه ماء، احادیثی می آید که بر تأویل غور الماء به غیبت امام دلالت دارد. پس غافل مباش.

1- [1] - شوری/5.

2- [2] - مؤمنون/63.

تغییر: و مغیّرون و آن چه به این معنا است. بدان که تغییر به معنای تبدیل می باشد. در شرح واژه تبدیل آوردیم که مراد از تبدیل بر حسب تأویل، امامان، کلام الله و احکام آن است که مخالفین، آنها را تغییر دادند. پس تغییر نیز دقیقاً به مانند تبدیل، تأویل می شود و منظور از مغیّرون، همان مخالفین می باشند.

در دعاء دو بت قریش می خوانیم: «اللهم العن الذین غیروا نعمتک» [خدایا، آن دو را که نعمتت را تغییر دادند، لعنت فرما]. همچنین در این دعا آمده است: «و کم من فرض غیروه و کم من سنّه غیروها» [و چه بسیار واجبی که آن را تغییر دادند و چه بسیار سنّتی که در آن تغییر ایجاد نمودند]

در حدیث زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم ذکر شده، احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که امیرالمؤمنین علیه السلام، «مغیّرون لِکلام الله» [تغییر دهندگان کلام خداوند] را به دشمنان ائمه علیهم السلام که کتاب خدا را تحریف کرده اند، تفسیر نموده و فرمود: مراد از تغییر کلام الله، تحریف قرآن می باشد. البته تعبیر به لفظ تغییر به این معنایی که ذکر شده، به صراحت در قرآن نیامده است.

غمز: این واژه در آیه «یتغامزون» به کار رفته و معنای آن در شرح واژه غض و لمم می آید.

غض: یعنی آن چه که مشتمل بر غض است، زیرا در قرآن به «غَضِّ الصُوت وَ غَضِّ البَصَر» (پایین آوردن صدا و پایین انداختن نگاه) امر شده که به معنای نگاه داشتن آن دو می باشد. پیش تر به معنای پایین آوردن صدا اشاره نمودیم. اما تأویل پایین انداختن نگاه، نگاه نکردن به محرمات می باشد که به نوعی این تأویل در شرح واژه عین آمده است.

غلیظ: و بقیه مشتقات آن. غلیظ به معنای شدید و آن چه که این معنا را می رساند، می باشد. در شرح واژه شدید مطالب مربوط به آن، که در اینجا نیز مفید است را آوردیم.

غیظ: و آن چه مشتمل بر آن است. غیظ به معنای شدت خشم است. در شرح واژه کاظم خواهد آمد که ائمه علیهم السلام، «الکَاظِمِینَ الغَیْظَ»(1) [فروبرندگان خشم] می باشند. ظاهر این است که از جمله مواردی که ائمه علیهم السلام خشم خود را فرو می برند، تحمّل کردن دشمنی دشمنان و صبر کردن بر آزار و اذیّت آنان می باشد.

بنابراین شاید غیظ در برخی از موارد مناسب به دشمنی و امثال آن تأویل شود. همچنین در کافی از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: به درستی که امام، خشم منافقین است. (ادامه روایت). بنابراین شاید غیظ در موارد مناسب، به مواردی از این دست، نیز تأویل شود. پس تأمل کن.

غرفه: به ضم غین چه به صورت مفرد و چه جمع، به معنای مکان مرتفع است. در باب سوم از فصل اول از گفتار اول احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که می توان غرفه و امثال آن را به برخی از لذت های معنوی که به سبب ولایت و تمسّک جستن به ائمه علیهم السلام در این دنیا و حتی در آخرت برای انسان مؤمن فراهم می شود، تأویل برد. چنان که احادیثی که در تأویل جنّه و واژه های دیگر مانند حور، انهار و امثال آن آمده، مؤید این تأویل می باشد. پس تأمل کن و از تأویل غرفه به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام که در شرح واژه قصر نیز خواهد آمد، غافل مشو.

غدق: این واژه در سوره جن به کار رفته و به معنای فراوان می باشد. در شرح واژه ماء، دلایل تأویل «ماء غدق» (آب فراوان) به ولایت، دانش بسیار و ایمان خواهد آمد. پس منتظر باش.

غرق: و مشتقات آن و آن چه که بر آن دلالت دارد. معنای ظاهری غرق، واضح است. احادیثی در شرح واژه جاریه، سفینه و بحر آمده و در شرح واژه ماء و دیگر واژه ها نیز خواهد آمد که شاید بتوان از آنها تأویل غرق به هلاکت در طوفان دریاهای فتنه و گمراهی که در نتیجه دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام که کشتی های نجاتند می باشد را استنباط نمود.

1- [1] - آل عمران/134.

همچنین در حدیث آخر از نکته آخر خاتمه این فصل خواهد آمد که عذاب های گوناگونی که بر سایر امّت ها نازل شده بر زوراء نیز نازل می شود و توفانی که بر سر مردم زوراء می آید، تنها با شمشیر است. بر هیچ کس پوشیده نیست که این حدیث بر تأویل دومی نیز دلالت دارد و خداوند، آگاه است.

غاسق: و غسق و غساق. غاسق و غسق به معنای تاریکی ابتدای شب است. از تأویل لیل و همچنین از تأویل ظلمت می توان تأویل غاسق و غسق را نیز استنباط نمود. یکی از آن دو واژه در سوره فلق و دیگری در سوره اسراء آمده است.

غساق، به معنای چیزی است که از زخم ها روان می شود و به مانند صدید می باشد. در سوره ص، معنای صدید به همراه تأویل آن خواهد آمد زیرا این واژه در این سوره و سوره نبأ به کار رفته است. مؤید آن، در بخش چهارم از باب سوم از فصل اول از گفتار اول آمده است. در آنجا به تأویل امثال آن به آن چه که به دشمنی با ائمه علیهم السلام و حالات دشمنان شان برمی گردد، اشاره نمودیم.

اغتسال: یعنی آن چه مشتمل بر اغتسال می شود. در شرح واژه تطهیر به احادیثی که بر تأویل اغتسال و مانند آن، به آن چه که بر شناخت امام و زدودن آلودگی جهل به آن از قلب دلالت دارد، اشاره کردیم.

غفله: و غافلون و آن چه که به این معنا است. این دو واژه و غیر آن در سوره انبیاء آیه «وَهُمْ فِی غَفْلَهٍ مُّعْرِضُونَ»(1) [و آنان در بی خبری، رویگردانند] و در سوره یس آیه «فَهُمْ غَافِلُونَ»(2) [پس آنان غافلند] و علاوه بر آن در موارد زیادی آمده است. از آنجا که پیش تر بارها روشن و تبیین شد، هر آیه ای که در ظاهر پیرامون کفّار است، تأویل و معنای باطنی آن، دشمنان ائمه علیهم السلام، مخالفین آنان و انکار کنندگان ولایت می باشند، پس صحیح است که غَفَله و غافلین را در موارد مناسب به انکار کنندگان امامت و غفلتی که آنها در آن هستند و موجب انکار ائمه علیهم السلام، ترک اطاعت از آنان و تمسک جستن به غیر آنان و امثال آن می شود، تأویل برد.

1- [1] - انبياء/1.
2- [2] - يس/6.

در روایتی آمده است که آنان، از خدا و رسولش و از وعید (هشدار) او غافلند. ظاهر این است که بزرگ ترین هشدار، پیرامون انکار امامت می باشد. پس تأمل کن و از احادیثی که در آن غافل بر مؤمنین نیز اطلاق شده، غافل مشو. شاید مراد، غفلت آنان از دشمنان و آزار آنان می باشد. چنان که در احادیث آمده که انسان مؤمن، شریف و با کرامت است. پس در هر مقام، سزاوار است که هر چیزی را متناسب با آن مقام تأویل برد. و خداوند هدایت کننده است.

أغلال: و غِلّ به کسر و آن چه شامل غلول می شود. اغلال جمع غِلّ به کسر می باشد. غلّ به کسر، آهن یا چوبی است که بر گردن یا دست قرار داده می شود. در برخی از آیات، أغلال بر گناهان کبیره و امور سخت و دشوار نیز اطلاق شده است. در شرح واژه أسیر، دلایل تأویل اغلال به سخن جاهلان که از نادیده گرفتن فضل و برتری امام علیه السلام دم می زدند، آمده است.

غلول به معنای خیانت است. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: غلول، هر چیزی است که در آن خیانت شده که همان نادیده گرفتن فضل و برتری امام و خوردن اموال یتیم و مانند آن می باشد. در شرح واژه یتیم، تأویل مال یتیم به اموال شیعه و فیء (غنیمتی که بدون جنگ و خونریزی به دست آید)، که متعلّق به امام است، خواهد آمد.

غِلّ به کسر غین به معنای کینه است، می باشد. در شرح واژه أضغان تأویل أضغان آمده که می تواند در موارد مناسب تأویلی برای غل نیز باشد. پس تأمل کن.

غارمون: و آن چه که به این معنا است و شامل غرم به ضم می شود. غرامه به چیزی گفته می شود که ادای آن لازم و ضروری است. از این رو است که به شخص بدهکار غارم می گویند. معنای غارمین در آیه زکاه نیز همین است. در آیه زکاه خواهد آمد که مراد از غارمین در آن آیه، شیعیان بدهکار می باشند. در شرح واژه دین، آیاتی آمده که می توان از آن تأویل بیشتر آیاتی که این واژه و امثال آن در آن به کار رفته را استنباط نمود. پس خوب تأمل کن و غافل مباش.

غلام: چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع. معنای آن مشخص است. شاید بتوان غلام را در موارد مناسب به آن چه که در شرح واژه فتی خواهد

آمد، تأویل برد. در آنجا خواهیم گفت که مراد، «غلام الجنه» (جوان بهشتی) می باشد.

ص:744

برخی گفته اند که مراد از غلام الجنه، خدمتکاران جوان است و برخی نیز گفته اند به این معنا و به معنای انسان می باشد. همچنین شاید بتوان غلام را به تأویلی که در بخش چهارم از باب سوم از فصل اول از گفتار اول آمده، تأویل برد.

غمام: غمام، ابر سفید می باشد و وجه تسمیه آن این است که آسمان را می پوشاند. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «یَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالغَمامِ»(1) [و روزی که آسمان با ابری سپید از هم می شکافد] روایت شده که فرمود: منظور از غمام، علی علیه السلام می باشد.(2)

استاد ما علامه فرمود: بنابراین تأویل، احتمال دارد که منظور این است که آن کسی که در ابر می باشد، علی علیه السلام است که به تدریج از آسمان نازل می شود. ولی ظاهر این است که کنایه از آوردن حضرت علی علیه السلام به غمام، به دلیل فیوضات، فضائل، علم و سخاوت فراوان او می باشد، چرا که سحاب در عرف عرب و عجم به عنوان استعاره برای انسان عالم و سخاوتمند می آید. مؤلف گوید: برخی از روایات تأیید کننده این مطلب و این که صحاب (ابر) در برخی از روایات به علم ائمه علیهم السلام و برکات آنان تأویل شده، در شرح واژه سحاب آمده است. پس غافل مباش.

غم: غم به معنای غصه و اندوه می باشد. تأویل غم به مانند تأویل حزن و کرب می باشد. ولی غم در بیشتر موارد، پیرامون دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل شده است.

مغانم: و آن چه مشتمل بر مغانم است. این واژه در چند جای از قرآن آمده و جمع مغنم می باشد. مغنم و غنیمه به معنای سود به دست آمده می باشد و در مورد آن چه که از کفار گرفته می شود نیز استعمال می شود و در سوره أنفال آیه «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَیْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ»(3) [و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید یک پنجم آن برای خدا است] آمده است. ان شاء الله در تفسیر آن سوره خواهد آمد

1- [1] - فرقان/25.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 90.
3- [3] - انفال/41.

که مراد از آن، تمام دستاوردها و منافع می باشد که از جمله آن، مصادره اموال اهل گمراهی و ضلالت است. شاید بتوان آن را به منافع معنوی نیز تأویل برد. چنان که احادیثی که در سوره انفال خواهد آمد، شاهد و گواه این تأویل می باشد.

از مطالبی که ذکر نمودیم، برمی آید که می توان همه این تأویل ها را در آیاتی که مغانم در آن آمده است، تطبیق داد. سخنی چند در این رابطه در شرح واژه فیء، أنفال، إنفاق، متاع و امثال آن خواهد آمد. پس تأمل کن و غافل مباش و خداوند، هدایت کننده است.

غنم: معنای آن مشخص است. مفرد آن شاه می باشد. در شرح واژه انعام، احادیثی آمده که می توان از آنها، تأویل غنم را نیز در موارد مناسب، استنباط نمود. مؤید این تأویل، احادیثی است که پیشتر آمده و در شرح واژه دابه و واژه های دیگر نیز می آید. پس تأمل کن و غافل مباش.

تغابن: در سوره تغابن، یوم التغابن (روز تغابن) ذکر شده است. روز تغابن، روزی است که اهل الجنه (اهل بهشت)، در معامله به اهل النار (اهل جهنم)، زیان می رسانند. مغبون، کسی است که چیز زیاد را در مقابل چیز کم بفروشد.

تأویل اهل الجنه و همچنین تأویل اهل النار، واضح و آشکار است. و می تواند آن روز نیز به زمان رجعت و قیام حضرت قائم علیه السلام تأویل شود. چنان که بر هیچ کس پوشیده نیست.

غثاء: در شرح واژه علم، دلایل غثاء به غیر شیعه آمده است. غثاء در لغت به معنای خس و خاشاکی که سیل می آورد و کف روی دریا می باشد.

غدو: و غداه و آن چه که این معنا را می رساند. غدو و غداه در اصل به معنای ابتدای صبح است. برخی نیز گفته اند که به معنای ما بین طلوع فجر و طلوع خورشید می باشد. بیشتر لغت دانان، قائل به معنای اول که همان ابتدای صبح است، می باشند.

احادیثی در شرح واژه صبح و ضحی آمده و در شرح واژه فجر و واژه های دیگر نیز خواهد آمد که بر امکان تأویل غدو به آن چه که تأویل آن واژه ها نیز است، دلالت دارد. دلیل این مطلب، ظاهر و آشکار است. از این مطلب

و همچنین با در نظر گرفتن تأویل رزق و نظایر آن، تأویل غداء نیز استنباط می شود. پس اندیشه

ص:746

کن.

غشاوه: و غاشیه و آن چه که این معنا را می رساند. مانند: یغشاکم و نظایر آن. غشاوه به معنای پوشش است. غشاء الشیء، چیزی است که آن را می پوشاند. همچنین از این رو به قیامت، غاشیه گفته می شود که آنان را می پوشاند.

در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ»(1) [و بر دیدگان آنان، پوشش است] آمده که فرمود: یعنی از آنجایی که آنان از نظر کردن در آن چه که بر آنان واجب شده بود که همان توحید، نبوّت و ولایت است، اعراض کردند و در آن چه که از آنها خواسته شده بود، کوتاهی نمودند، به آن چه که می بایست به آن ایمان داشته باشند، جاهل ماندند پس به مانند کسی شدند که پوششی بر روی چشمانش می باشد و آن چه را که روبرویش است نمی بیند. پس ملائکه این پوشش را می بینند و آنها را می شناسند. همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله و بهترین خلق خدا پس از او یعنی حضرت علی صلوات الله علیه نیز آن پوشش را می بینند.

در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ»(2) [و (ما) فراروی آنها سدی و پشت سرشان سدی نهاده و پرده ای بر (چشمان) آنان فرو گسترده ایم در نتیجه نمی توانند ببینند] فرمود: خداوند (در آیه) می فرماید: «پس آنها را کور ساختیم» همچنین حضرت پیرامون آیه «فَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ» [پس آنان نمی بینند] فرمود: منظور این است که آنها هدایت را نمی بینند. خداوند بر گوش، دیدگان و دل هایشان پرده افکند و آنها را از دیدن هدایت، کور ساخت.(3) در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: پس آنها به خاطر انکار ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان پس از او، قادر به دیدن عقوبت و مجازات از سوی خداوند که برای آنها در نظر گرفته شده، نمی باشند. (ادامه روایت).

1- [1] - بقره/7.
2- [2] - یس/9.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 186 در تفسیر یس، آیه 9.

در کافی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «هَلْ أَتَیکَ حَدِیثُ الْغَاشِیَهِ»(1) [آیا خبر غاشیه به تو رسیده است] روایت شده که فرمود: حضرت قائم علیه السلام با شمشیر آنها را می پوشاند.(2) در روایت کناسی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه فوق آمده که فرمود: الذین یغشون الکتاب، یعنی کسانی که امام را می پوشانند. حضرت سخن خود را به اینجا رسانید که فرمود: منظور از آیه «لَا یُسْمِنُ وَلَا یُغْنِی مِن جُوعٍ»(3) [(که) نه فربه کند و نه گرسنگی را باز دارد] این است که به آنان سودی نمی رساند و نشستن، در خانه هایشان نفعی برای آنان ندارد.

مؤلف گوید: شاید مراد حضرت از این که فرمود: «یَغشُون الکِتَاب» این است که آنها با خصومت و عدم ولایت، به محضر امام وارد می شوند و این وارد شدن به محضر امام سودی برای آنان ندارد و نمی تواند آنها را از به زیر سؤال رفتن، پیرامون جهل شان برهاند. یا این که مراد حضرت، این است که در زمان حضرت قائم علیه السلام ورود آنها به محضر حضرت سودی برایشان ندارد، چرا که امام به خصومتی که دلشان مخفی می کنند، آگاه است. همچنین نشستن آنها در خانه ها نیز نفعی برایشان ندارد، چرا که امام به آنان آگاه است و به آنان توان چنین کاری را نمی دهد.

هر کدام از این دو تقدیر را که در نظر بگیریم، صورت دیگری از تأویل غاشیه می باشد. احتمال دارد که در قسمت دوم که به تأویل اول بر می گردد، دشواری و تکلّف باشد. در شرح واژه لیل دلایل تأویل آیه «وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشَاهَا»(4) [سوگند به شب چو پرده بر آن پوشد] به اعمالی که دشمنان ائمه علیهم السلام انجام دادند تا این که رسول الله صلی الله علیه و آله را در پرده ظلم و ستم فرو بردند و مردم، علی علیه السلام را در زیر سایه دولت او قرار دادند، خواهد آمد. پس تأمل کن تا تأویل آیه هایی را که مشتمل بر غشاوه و غشیان هستند و آیه هایی از این دست که نیاز به تأویل ندارند را دریابی. و خداوند هدایت کننده است.

1- [1] - غاشیه/1.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 128.
3- [3] - غاشیه/7.
4- [4] - شمس/4.

غطاء: این واژه در سوره کهف آیه «الَّذِینَ کَانَتْ أَعْیُنُهُمْ فِی غِطَاءٍ عَن ذِکْرِی»(1) [(به) همان کسانی که چشمان (بصیرت)شان از یاد من در پرده بود] و در سوره ق آیه «فَکَشَفْنَا عَنکَ غِطَاءَکَ»(2) [و(لی) ما پرده ات را (از جلوی چشمانت) برداشتیم] آمده است. از احادیثی که در شرح واژه غشاوه آمده، پیدا است که مراد از غطاء نیز جهل و اعراض در امر امامت است. پس اندیشه کن.

غلو: و غالی یعنی آن چه بر این معنا دلالت دارد. غلو به معنای از حد گذشتن است و در سوره نساء و سوره مائده آیه «لاَ تَغْلُواْ فِی دِینِکُمْ»(3) [در دینتان، غلو نکنید] به کار رفته است. در ذیل باب اول از همین گفتار، معنای غلو و اقسام غلوکنندگان را بررسی نموده و دلایل این که مخالفین نیز جزو آنان هستند را تبیین نمودیم ،زیرا آنان در خلفای ستم، غلوّ نمودند و جایگاه آنان را تا حد امامت و ولایت از جانب خدا بالا بردند. پس رجوع کن و تأمل نما.

غناء: و استغناء یعنی آن چه که مشتمل بر این دو و إغناء می شود. مانند: یغنی و امثال آن. غناء در اصل به معنای بی نیازی است.

برقی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَأَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَی»(4) [و اما آن که بخل ورزید و خود را بی نیاز دید] روایت کرده که فرمود: منظور، کسی است که در دادن خمس، بخل ورزید و با عمل به نظر خود از اولیاء خدا اظهار بی نیازی نمود در روایت جابر از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه فوق آمده که فرمود: منظور این است که با تکیه برخود و بر باطل، از حق، اظهار بی نیازی کرده است. بنا براین استغناء نکوهش شده و آن چه که به این معنا است، در حقیقت به معنای ترک پیروی از ائمه علیهم السلام و تمسّک نجستن به آنان، می باشد. و می توان آن را در موارد مناسب به این معنا تأویل برد.

همچنین از آنجایی که این اظهار بی نیازی، در آخرت، سودی ندارد و موجب

1- [1] - کهف/101.
2- [2] - ق/22.
3- [3] - نساء/171.

4- [4] - ليل/8.

بی نیازی از حق در جلوگیری از عذاب و رساندن ثواب نمی شود، آیه سوره دخان«یَوْمَ لاَ یُغْنِی مَوْلًی عَن مَّوْلًی»(1) [همان روزی که هیچ دوستی از هیچ دوستی نمی تواند حمایتی کند] به این صورت تأویل می شود که دشمنان ائمه علیهم السلام نمی توانند در روز قیامت یکدیگر را یاری کنند و برای همدیگر فائده ای داشته باشند. از این مطلب برمی آید که می توان این تأویل را در موارد دیگری از این دست نیز تطبیق داد. پس تأمل کن و از امکان تأویل غنی و غنایی که در مقابل فقیر و فقر هستند به آن چه که مقابل تأویل مسلمین و فقر می باشد، در موارد مناسب غافل مباش مانند: تأویل آن به عالمان دینی و اهل بصیرت در دین، ثروتمندان و نیکوکاران از شیعه که قادر به کمک به شیعیان نادان و فقیر می باشند.

همچنین در برخی از موارد به دولتمردانی از مخالفین تأویل می شود. از جمله روایاتی که بر آن چه ذکر نمودیم، دلالت دارد، روایتی است که در تفسیر عیاشی از امام رضا علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَ وَجَدَکَ عَائِلاً فَأَغْنَی»(2) [و تو را تنگدست یافت و بی نیاز گردانید] آمده که فرمود: تو با علم خود، قوم هایی را سرپرستی می کنی. پس خداوند آنها را به وسیله تو بی نیاز ساخت.

در روایت دیگری نیز آمده که منظور آیه، این است که خداوند تو را به وسیله وحی بی نیاز کرد، پس از هیچ کسی در باره هیچ چیزی مپرس. پس تأمل کن و غافل مشو از این که می توان آیاتی که پیرامون غنی و بی نیاز بودن خداوند آمده را به بی نیاز بودن او از همه کس چه برسد به مخالفین پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و اعمال و عبادت های آنها و امثال آن، تأویل برد و خدا آگاه است.

غی: و غاوون و آن چه که این معنا را می رساند و بر غوایه و اغواء دلالت دارد، مانند: یغوی و امثال آن. غی در اصل به معنای ضلالت و گمراهی است. پس تأویل آن به مانند تأویل ظلالت می باشد.

در کافی و کتاب های دیگر از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه

1- [1] - دخان/41.
2- [2] - ضحی/8.

«فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ»(1) [پس آنها و همه گمراهان در آن (آتش) افکنده می شوند] روایت شده که فرمود: آنها، گروهی هستند که عدالت را به زبان، توصیف کردند ولی با آن مخالفت نموده و به راهی غیر از عدالت رفتند.

در روایت دیگری آمده که آنها بنی امیه و منظور از غاوون، بنی عباس می باشند. مؤلف گوید: بر کسی پوشیده نیست که غی و غوایه، چنان که پیشتر آمده، به معنای گمراهی و ناامید شدن از پاداش و هدایت است و اغواء نیز به معنای افکندن انسان در این امور می باشد. بنابراین، غاوی به معنای دشمنان ائمه علیهم السلام است که گمراه شده و گمراه کننده هستند. ظاهر این است که بنی عباس و همچنین دیگران از جمله این افراد بودند. پس می توان این تأویل را در سایر موارد مناسب که مشتمل بر غوایه و اغواء است، به کار برد. مؤید این مطلب، حدیثی است که در سوره حجر آمده و دلالت دارد بر این که مراد از آیه «إِلاَّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغَاوِينَ»(2) [مگر گمراهانی که از تو پیروی کنند] که خطاب به شیطان می باشد، دومی بلکه اولی نیز است. همچنین احادیثی که در شرح واژه رشد و دیگر واژه ها آمده است، این مطلب را تأیید می کند. پس تأمل کن.

1- [1] - شعراء/94.
2- [2] - حجر/42.

فئه: و فیء یعنی آن چه که این معنا را می رساند مانند: ما أفاء و نظایر آن. فاءوا به این معنا است که بازگشتند و أفاء به معنای بازگرداند، می باشد. فیء به چیزی گفته می شود که بدون جنگ و لشکرکشی حاصل شود و غنیمه چیزی است که با جنگ و خونریزی به دست آید. فئه به معنای گروهی جدا شده از دیگران است. تاء گرد در فئه به جای یائی می باشد که از وسط آن افتاده، زیرا در اصل، فئی بوده است. جمع فئه، فئات و فئون می باشد و فئتان به معنای دو فرقه و دو دسته است.

در شرح واژه بغی احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که منظور از «الفئه الباغیه» (گروه ستمگر) که در قرآن آمده، دشمنان علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام، به ویژه اصحاب معاویه و نظایر آنها می باشند. حتی هر کسی که با یکی از ائمه علیهم السلام یا شیعیانشان اگر چه با جدال لفظی و نه جدال با نیزه، نزاع کند، از مصادیق الفئه الباغیه (گروه ستمگر) محسوب می شود. بنا بر این منظور از الفئه المحموده (گروه ستایش شده) که در مقابل الفئه الباغیه است، اصحاب ائمه علیهم السلام و علمای شیعه می باشند.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: حضرت قائم علیه السلام در کمتر از یک گروه خروج نمی کند و این گروه کمتر از ده هزار نفر نمی باشند. از این حدیث می توان استنباط نمود که فئه در برخی از موارد مناسب می تواند به اصحاب حضرت قائم علیه السلام و نظایر آنان تأویل شود. پس تأمل کن.

فیء، همان طور که ان شاءالله در سوره انفال و دیگر سوره ها می آید، به معنای

اموال متعلق به امام می باشد. مانند: فدک که متعلق به حضرت فاطمه علیها السلام است و نظایر آن.

در تهذیب از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: فیء و انفال، غنائمی است که در سرزمینی که در آن خونی ریخته نشده یا از قومی که صلح نمودند، به دست آید یا اموالی است که خود آنها ببخشند و زمین هایی که به عنوان جزیه داده می شود یا آنها که در اعماق دشت هاست نیز شامل معنای فیء و انفال است. همه این موارد، جزء مصادیق فیء و انفال می باشد و همه آنها متعلق به خدا و رسولش و پس از رسول، متعلّق به امام علیه السلام است.

در احادیثی آمده، هدایایی که به پادشاهان داده شده و از طریق جنگ به دست مسلمانان رسیده، هر زمینی که صاحب ندارد، معادن، جنگل ها و اموال کسی که بمیرد و وارثی نداشته باشد، نیز از جمله موارد فی ء می باشد. همچنین در برخی از روایات آمده که تمام زمین برای امام علیه السلام است. حتی از حدیث طولانی که در کافی در باب جهاد و غیر آن آمده، چنین برمی آید که تمام زمین برای خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله او، ائمه علیهم السلام و مؤمنان کامل می باشد و سرتاسر آن، از فروع آنان است و سرانجام از تملک ستمگرانی که زمین را از چنگ آنان بیرون کشیدند و از مخالفین می باشند، خارج شده و به آنها بازخواهد گشت. برخی احادیث نیز در شرح ماجرای فدک و غیر آن که در سوره حشر و سوره های دیگر ذکر شده، خواهد آمد. پس منتظر باش. در شرح واژه مغانم نیز مطالبی آمده که می توان آن را به استثنای تأویل به منافع دنیوی، در اینجا نیز تطبیق داد. پس اندیشه کن.

فرات: در قاموس اللغه، فرات بر وزن غراب به معنای آب بسیار شیرین و گوارا و نام رودی در کوفه می باشد. احادیث بسیاری پیرامون فضائل آب فرات و این که رود فرات از رودهای بهشت می باشد، نقل شده است.

در شرح واژه ماء، روایتی از امام صادق علیه السلام نقل خواهد شد که فرمود: منظور از «ماء غدق»، آب فرات است که همان ولایت آل محمد علیهم السلام می باشد. از این حدیث، چنین برمی آید که فرات به ولایت و شناخت امام علیه

السلام تأویل می شود. سماء، چنان که خواهد آمد، به معنای علم می باشد. اجمالاً فرات به آب، آب شیرین و گوارا و نظایر آن تأویل می شود.

در روایتی، «العذب الفرات» به مؤمن و به آبی که برگزیدگان از آن خلق شدند و به ماده جسمانی و معنوی آنان تأویل شده است. چنان که این تأویل از احادیثی که در شرح واژه ماء می آید، ظاهر و آشکار می شود. همچنین تبیین این مطلب در شرح واژه بحر و أجاج آمده است. پس اندیشه کن.

فج: و فجاج. در قاموس اللغه، فج به معنای راه وسیع بین دو کوه آمده و جمع آن فجاج می باشد. شاید بتوان آن را به امام یا به مانند تأویل هایی که برای واژه طریق و سبیل آمده، تأویل برد. پس اندیشه کن.

فرج: به سکون راء، چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع. معنای آن مشخص است. در شرح واژه أذن، احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که خداوند متعال ایمان را بر تمام اعضای بدن انسان واجب کرده است. بر هیچ کسی پوشیده نیست که فرج نیز از جمله آن اعضا است. بنابراین شاید بتوان حفظ کردن فرج و امثال این موارد را به پذیرش ولایت و اظهار نکردن آن و به کار نبردن آن در آن چه خداوند به آن راضی نیست و از آن نهی فرموده، به همراه تمسّک جستن به ولایت، تأویل برد. از این رو است که در تبییّن آن در شرح واژه جلود، ذکر نمودیم که شهادت و گواهی آن علیه صاحبش به خاطر ترک ولایت بوده، زیرا جلود در برخی موارد به فرج ها تفسیر شده است، همچنین در تفسیر قمی پیرامون معنای آیه سوره انبیاء «وَالَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا»(1) [و آن (زن را یاد کن) که خود را پاکدامن نگاه داشت] آمده که یعنی هیچ کسی به آن نگاه نکرده است.(2) پس تأمل کن.

فوج: چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع. فوج، به معنای فرقه گروه و طائفه می باشد و مراد از آن، همان چیزی است که در بیان مراد از طائفه و فرقه چه بهترین آنان و چه بدترین شان آمده است. پس به شرح واژه فرقه رجوع کن.

1- [1] - انبیاء/91.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 362.

فتح: و مفاتح و آن چه این معنا را می رساند، مانند: استفتعوا و نظایر آن. فتح در اصل، ضدّ بستن است و در معنای کشف کردن و نگاه کردن نیز رواج یافته است. فاتحه کل شیء، به معنای ابتدای هر چیزی است. معنای مفتاح مشخص است و در اصل به چیزی گویند که برای گشودن و بیرون آوردن چیزهای بسته شده که دسترسی به آنها مشکل است، به کار می رود.

مفتح نیز به همین معنا است، ولی با این تفاوت که جمع مفتاح، مفاتیح و جمع مفتح، مفاتح می باشد. یکی از اسامی خداوند، فتّاح می باشد، زیرا او درهای رزق و رحمت را به روی بندگانش به ویژه مؤمنین و شیعیان باتقوا می گشاید. برخی نیز گفته اند که معنای آن، حاکم بین آنان می باشد، زیرا فتح به معنای حکم کردن نیز آمده است. بر کسی پوشیده نیست که همه این معانی به معنای کشف کردن و پرده برداشتن از چیزی، برمی گردد. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ»(1) [یاری و پیروزی نزدیکی از جانب خداست] روایت شده که فرمود: منظور، در این دنیا با فتح و گشایش حضرت قائم علیه السلام است.(2)

مؤلف گوید: این که حضرت، فتح قریب را به قیام حضرت قائم علیه السلام تفسیر نموده، دلیلی است بر این که جائز است فتح به صورت مطلق را نیز به قیام حضرت قائم علیه السلام تأویل برد. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: «بکم فتح الله و بکم یختم» یعنی خداوند به هنگام آفرینش خلائق با شما آغاز کرد. در شرح واژه رحمه، دلایل تأویل برخی از آیاتی که شامل فتح الله (گشودن خداوند) می شود به انجام دادن خیر بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام آمده است. شاید بتوان این تأویل را در بسیاری از موارد تطبیق داد، حتی شاید بتوانیم بگوییم که معنای آن چه که در متن زیارتی فوق آمده نیز همین می باشد. پس تأمل کن.

1- [1] - صف/13.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 347.

اما پیرامون مفتاح و فتح باید بگوییم که در سوره أنعام، آیه «وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ»(1) [و کلیدهای غیب نزد اوست] آمده و تفسیر آن به گنجینه، خواهد آمد. در شرح واژه خزنه، احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که پیامبر صلی الله علیه و آله، گنجینیه علم و علی علیه السلام، کلید آن است. در احادیث آمده که ائمه علیهم السلام، کلیدهای رحمت، کلیدهای بهشت، کلیدهای حکمت، کلیدهای قرآن و امثال آن می باشند و معنای همه آنها این است که آنان وسیله رسیدن به این موارد هستند. و شاید این نیز یکی از معانی حدیث حضرت باشد که فرمود: «بِكُمْ فَتْحُ الله» یعنی شما، کلید تمام خوبی ها هستید، چنان که پیشتر به آن اشاره نمودیم.

فرح: و آن چه که مشتمل بر آن است مانند: یفرح و امثال آن. فرح در اصل به معنای گشاده بودن چهره و شادمانی است. گاهی این شادمانی به خاطر مسائل دنیوی مانند مال و مقام و فارغ از آخرت می باشد و گاهی نیز به معنای حال و روز انسان در آخرت و خوشحالی وی در نزد خداوند و توجه به عاقبت است.

فرح به هر دو صورت در قرآن آمده است. صورت اول، نکوهش شده و ممنوع است و از صفات دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشد و به آنان نیز تأویل شده است. چنان که در کافی از امام باقر علیه السلام، پیرامون تفسیر آیه «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»(2) [تا بر آن چه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به (سبب) آن چه به شما داده است شادمانی نکنید] روایت شده که فرمود: این آیه در شأن أبوفلان و اصحاب او است و «لاتَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ» یعنی آن چه که در خصوص علی بن أبی طالب(ع) صورت گرفت و «ولاتفرحوا بما آتاکم» یعنی فتنه ای که شما پس از رسول الله صلی الله علیه و آله در آن افتادید.(3) در نهایه، أسی به فتح و به صورت مقصور، به معنای غم و اندوه می باشد.

1- [1] - انعام/59.
2- [2] - حدید/23.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 305.

شکی نیست که صورت دوم فرح در مقابل صورت اول است، پس ناگزیر باید پیرامون اهل ولایت باشد، چنان که در باب سوم از فصل دوم از گفتار اول، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که پیرامون تفسیر آیه «قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِکَ فَلْیَفْرَحُواْ»(1) [بگو به فضل و رحمت خداست که (مؤمنان) باید شاد شوند] فرمود: منظور از فضل الله، نبوّت پیامبرتان و منظور از رحمته، علی علیه السلام است. پس فضل به معنای نبوّت و ولایت و منظور از «فلیفرحوا» شیعیان می باشد. (ادامه روایت). مؤید این حدیث، در شرح واژه سرور نیز آمده است. بنا بر این فرح، باید متناسب با هر مقام از نظر مدح یا نکوهش، تأویل شود. پس تأمل کن.

مفلحون: و آن چه که به این معنا است و شامل فلاح می شود، مانند: من أفلح و نظایر آن. در احادیث آمده که ائمه علیهم السلام و شیعیان آنان به ویژه افرادی که در زمان غیبت امام علیه السلام صبور می باشند، همان مفلحون (رستگاران) هستند. فلاح در لغت به معنای باقیماندن پیروزمندانه است یعنی آنان، آن چه که می خواستند، به دست می آورند و در بهشت باقی می مانند. گاهی در باره کسی که تعقل بورزد و قاطع باشد و ویژگی های نیک در وی کامل شده است، قد أفلح می گویند. شکی در این نیست که هیچ خیر و نیکی بزرگ تر از ولایت و تمسک جستن به آن نمی باشد، چنان که در شرح واژه خیر آمده است.

پس فلاح، همان تمسک جستن به ولایت می باشد و از این رو به شیعیان که به ولایت تمسک جسته اند، مفلحون گفته می شود، چنان که در حدیثی در شرح واژه غیب آمده است.

در امالی صدوق و کتاب های دیگر از سلمان فارسی روایت شده که او به حضرت علی علیه السلام عرض کرد: بسیار کم پیش می آمد که تو بیایی و من نزد رسول الله صلی الله علیه و آله باشم جز این که می فرمود: ای سلمان، او و حزب او همان مفلحون (رستگاران) در روز قیامت می باشند.

1- [1] - یونس/58.

فؤاد: و أفئده. أفئده، جمع فؤاد است. فؤاد به معنای قلب، پوشش آن و یا میان آن می باشد. در شرح واژه سؤال دلایل تأویل فؤاد در برخی از آیات به عثمان آمده است. در کنزالفوائد از ابن عباس پیرامون تفسیر آیه «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ»(1) [پس دل های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده] روایت شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: افئده، دل های شیعیان ما است که به سوی محبت ما میل پیدا می کند

در شرح واژه أذن، دلایل این که خداوند، ایمان را بر تمام اعضای بدن واجب نمود، آمده است. بنا بر این می توان أفئده در مقام ذم و نکوهش را به عثمان و نظایر او و به دل های دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروان آنان تأویل برد. همچنین افئده در مقام مدح می تواند به شیعیان و دوستان ائمه علیهم السلام و به دل های آنان تأویل شود. در شرح واژه قلب نیز احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که می توان آن را به امامان عدل و ستم و دل هایشان را به دل های مؤمنین و مخالفین تأویل برد. پس تأمل کن.

فرد: و فرادی. فرد به معنای طاق و در مقابل زوج و شفع (جفت) می باشد. تأویل زوج و شفع پیشتر آمده است. تأویل وتر نیز خواهد آمد. در شرح واژه مثنی دلایل تأویل فرادی، آمده است. می توان این تأویل را در تأویل فرد نیز تطبیق داد. پس رجوع کن و بیندیش.

فساد: و مفسدون و آن چه که به این معنا است. مانند: «الذین یفسدون» و مانند آن. مفسده بر ضد مصلحت است. بدان که هیچ فسادی بزرگ تر از فساد دشمنان آل محمد علیهم السلام یعنی غصب خلافت و جلوگیری از ولایت علی علیه السلام و باز داشتن ائمه علیهم السلام از حقوقشان و آزار رساندن به آنها و کشتن آنان و کشتن اصحاب آنها، نمی باشد چرا که این اعمال آنان، موجب افکندن مردم در گمراهی تا به امروز است و به همین خاطر است که فساد در میان خشکی و دریا، زمین ها و آدمیان ظاهر شده است. از این رو است که امام باقر علیه السلام چنان که

1- [1] - ابراهیم/37.

در تفسیر قمی نقل شده، فرمود: فساد، به معنای معصیت کردن نسبت به خدا، رسول او و ائمه علیهم السلام می باشد. همچنین حضرت، پیرامون تفسیر آیه «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ»(1) [به سبب آن چه دست های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است] فرمود: منظور، همان روزی است که انصار گفتند: یک امیر از ما و یک امیر از شما باشد.(2)

امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَلاَ تُفْسِدُواْ فِی الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا»(3) [و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید] فرمود: منظور این است که پس از اصلاح زمین توسط رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، با پیروی از غیر آن دو، زمین را فاسد نکنید.

در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده که فرمود: با اظهار پیمان شکنی برای بندگان مستضعف خدا، بر روی زمین فساد نکنید، چرا که با این کار آنان را در دین شان آشفته و در مذاهب شان متحیر و سرگردان می سازید. همچنین در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَیُفْسِدُونَ فِی الأَرْضِ»(4) [و در زمین، فساد می کنند] روایت شده که فرمود: با بیزاری جستن از کسی که خداوند امامتش را واجب نموده و باور داشتن به امامت کسی که خداوند مخالفت با او را واجب کرده است، در زمین فساد می کنند. سپس حضرت فرمود: دارندگان این صفت همان، خاسرین (زیانکاران) هستند. این حدیث به طور کامل در شرح واژه خسران آمده است.

در کافی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه «لَتُفْسِدُنَّ فِی الأَرْضِ مَرَّتَیْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا کَبِیرًا»(5) [قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد و قطعاً به سرکشی

1- [1] - روم/41.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 137 همچنین در آن آمده است: «منا رجل و منکم رجل» [مردی از ما و مردی از شما باشد].
3- [3] - اعراف/56.
4- [4] - بقره/27.
5- [5] - اسراء/4.

بسیار بزرگی برخواهید خاست] روایت شده که فرمود: منظور، کشتن علی، حسن و حسین علیه السلام است.(1)بنا بر این منظور از مفسدون، دشمنان ائمه علیهم السلام و قاتلان آنان و غصب کنندگان حق آنان به ویژه اولی و دومی می باشند.

در روایت اباجارود از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَ رَبُّکَ أَعْلَمُ بِالمُفسِدِینَ»(2) [و پروردگارت در باره مفسدان، آگاه تر] روایت شده که فرمود: آنها، دشمنان محمد و آل محمد علیهم السلام پس از او می باشند. در تفسیر قمی آمده که حضرت، پیرامون تفسیر آیه «لَتُفْسِدُنَّ فِی الأَرْضِ»(3) [قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد] فرمود: منظور، فلانی و فلانی و اصحاب آن دو می باشند.(4) همچنین در کافی و تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «الَّذِین آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ»(5) [کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند] روایت شده که فرمود: منظور، امیرالمؤمنین علیه السلام است. همچنین حضرت پیرامون تفسیر آیه «کَالْمُفْسِدِینَ فِی الأَرْضِ»(6) [مانند فساد کنندگان در زمین] فرمود: منظور حبتر و زریق و اصحاب آن دو می باشد. (ادامه روایت). مراد از حبتر، اولی و مراد از زریق، دومی می باشد. چنان که در دعای دو بت قریش می خوانیم: «اللهم إنهما أفسدا عبادک» [خدایا این دو، بندگانت را فاسد کردند]. احادیث به این مضمون، بسیار است و همین مقدار که ذکر نمودیم برای انسان صاحب بصیرت کفایت می کند، برخی از احادیث که مؤید این تأویل ها می باشد، در شرح واژه اصلاح و صالح آمده است. پس غافل مباش.

فجر: و تفجیر و آن چه که معنای انفجار را برساند. انفجار در اصل به معنای شکافته شدن و جدا شدن از یکدیگر است. تفجیر الأنهار که به معنای شکافتن

1- [1] - کافی، ج 8، ص 142.
2- [2] - یونس/40.
3- [3] - اسراء/4.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 406.
5- [5] - بقره/82.
6- [6] - ص/28.

رودها می باشد نیز از همین ریشه است. وجه تسمیه فجر به این خاطر است که در آن تاریکی از نور شکافته و جدا می شود.

در قاموس اللغه، فجر به معنای نور صبح و این که شب از آن شکافته شد و آن، سرخی خورشید در سیاهی شب می باشد، آمده است. در احادیث، فجر به حضرت قائم علیه السلام و طلوع فجر به قیام آن حضرت تأویل شده است. علاقه و مناسبت این استعاره، از مطالبی که ذکر نمودیم، واضح و آشکار می شود. مؤید این تأویل، احادیثی است که در شرح واژه صبح آمده و در آنها به ائمه علیهم السلام و نور علوم آنان تأویل شده است. احادیثی در این رابطه در شرح واژه نهار نیز می اید. پس اندیشه کن. در اینجا به برخی از آن احادیث اشاره می کنیم.

در روایت جابر از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَالفَجْر»(1) [قسم به سپیده دم] آمده که فرمود: منظور، حضرت قائم علیه السلام است.

در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: علی علیه السلام سوره قدر را قرائت نمود، و فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله این سوره را بر من قرائت نموده و فرمود: این سوره در شأن تو و فرزندانت است. جبرئیل، حوادثی را که برای امت من اتفاق می آفتد با ذکر سال آنها بیان کرد و این حوادث، مانند بنا نهادن نبوّت است و برای تو اتفاق می افتد و باعث می شود تا طلوع فجر قائم علیه السلام، در قلب تو و جانشینان تو، نوری تابناک، بدرخشد. (ادامه روایت)

در شرح واژه لیل، حدیث دیگری که واضح تر از این حدیث است، خواهد آمد. پس تأمل کن و از لزوم تأویل تفجیر براساس مضاف إلیه آن، غافل مشو. به طور مثال، «تفجیرالعین و النهر» (شکافتن چشمه و رود) به استنباط علم و تبیین آن و امثال آن، تأویل می شود. موارد دیگر نیز به همین شکل است. پس اندیشه کن.

فجور: و فجار و آن چه به این معنا است، مانند: فاجر، فجره و امثال آن. فجور در اصل به معنای انحراف است و از این رو به انسان دروغگو، فاجر می گویند، زیرا

1- [1] - فجر/1.

او از صداقت و راستگویی منحرف شده است. همچنین به انسان فاسق نیز فاجر گفته می شود، چرا که او از حق انحراف پیدا کرده است.

در شرح واژه برّ، دلایل این که منظور از فجار، دشمنان ائمه علیهم السلام و شیعیانشان به ویژه آن سه هستند، آمده است.. پس فجور آنان، اعمال آنان، به ویژه اعمالی که در حق ائمه علیهم السلام و شیعیانشان انجام دادند و آنها را تکذیب نموده و حقوق آنان را پایمال کردند و مانند آن، می باشد.

از امام کاظم علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «إِنَّ كِتَابَ الفُجَّارِ لَفِی سِجِّینٍ»(1) [که کارنامه بدکاران در سجین است] روایت شده که فرمود: آنها، گسانی هستند که در حق ائمه علیهم السلام، فسق و فجور ورزیده و با آنها دشمنی نمودند. و در روایت حلبی آمده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که آیه «بَلْ یُرِیدُ الْإِنسَانُ لِیَفْجُرَ أَمَامَهُ»(2) [ولی نه، انسان می خواهد که در پیشگاه او فساد کاری کند] را قرائت و می فرمود: یعنی او را تکذیب کند. در روایت دیگری آمده که حضرت فرمود: می خواهد بر ما فسق و فجور بورزد یعنی با خدعه و نیرنگ خود، دست به این کار می زند. شاید امام صادق علیه السلام أمامه را به کسر می خواند.

در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ...»(3) [پرهیزکاران را قرار می دهیم...] نقل شده که فرمود: منظور، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. همچنین حضرت در تفسیر «کَالفَجّارِ»(4) [مانند فاجران] فرمود: منظور، حبتر و دلام و اصحاب آن دو هستند. پس اندیشه کن.

تفاخر: و فخور. فخر و فخار به معنای افتخار کردن به حسب و نسب و غیر آن دو است. تفاخر به این معنا است که هر کسی به مفاخر خود افتخار نماید. فخور به فتح فاء، به معنای فخر فروشی می باشد. در شرح واژه مختال، دلایل تأویل فخور به

1- [1] - مطففین/7.
2- [2] - قیامت/5.
3- [3] - ص/28.

4- [4] - همان.

دشمنان ائمه علیهم السلام آمده است و ظاهر این است که آنان به دنیای خودشان و تسلط ظاهری شان نزد شیعیان فخر فروشی می نمودند. چنان که کفّار امت های گذشته نسبت به پیامبران و پیروان آنها این گونه بودند. مانند: فرعون، قارون، پیروان موسی، قوم نوح، شعیب، عاد و ثمود. پس تأمل کن.

فرار: و آن چه شامل فرار می شود. مانند: یفرّ و امثال آن. فرار به معنای گریختن است. در شرح واژه شرک حدیثی آمده که بر تأویل فرار من الزحف (فرار از پیشروی) به آن چه که با امیرالمؤمنین علیه السلام انجام دادند، دلالت دارد. حضرت در آن حدیث فرمود: آنها داوطلبانه و نه به اجبار با او بیعت کردند ولی سپس از او گریختند و او را بدون یار و یاور رها کردند.

مؤلف گوید: شاید مراد، بیعت آنها در روز غدیر و رها کردن و بی پناه گذاشتن او پس از فوت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. چرا که این عمل به منزله فرار از پیشروی و مستلزم این امر می باشد. چنان که این مطلب بر هیچ انسان متفکری پوشیده نیست. همچنین احتمال دارد که مراد، بیعت اخیر آنان و تنها گذاشتن او در جنگ جمل و صفین و غیره باشد .پس اندیشه کن.

بدان که «فرار إلی الله» (فرار به سوی خدا) در برخی از احادیث به معنای حج آمده است. چنان که در «من لایحضره الفقیه» و کتاب های دیگر از امام سجاد علیه السلام روایت شده که پیرامون تفسیر آیه «فَفِرُّوا إِلَی اللَّهِ»(1) [پس به سوی خدا بگریزید] فرمود: منظور این است که به حج بیت الله الحرام رفتند. (ادامه روایت). پیشتر تأویل واژه حج و بیت آمده است. پس غافل مباش.

فطره: و آن چه که برفطره دلالت دارد مانند: فطر. واژه فطره در سوره روم آیه «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا»(2) [با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است] آمده است. در آیات دیگر نیز، نظایر این واژه به کار رفته است مانند آیه:

1- [1] - ذاریات/50.

2- [2] - روم/30.

«فَطَرَ السَّمَاوَاتِ»(1) [آسمان ها را پدید آورده] و امثال آن. فطور و انفطار در اصل به معنای شیارها و شکاف ها و شکافته شدن است. چنان که به این معانی نیز در قرآن آمده است. سپس فطره به معنای سرشت نیز استعمال شد پس «فِطْرَه الله الّتِی فَطَر النّاسِ عَلَیها» به معنای [سرشت خداوند که او مردم را بر آن آفرید] می باشد. همچنین معنای آیاتی شبیه به این نیز به همین شکل می باشد.

در برخی از احادیث آمده که منظور از این سرشت این است که خداوند آنها را بر توحید، نبوتّ پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آفریده است چنان که حدیث آن در باب سوم از فصل دوم از گفتار اول آمده است. ابن الکراجکی در کنزالفوائد نیز از امام باقر علیه السلام روایت نموده که حضرت فرمود: از ابوحنیفه سؤالی پرسیده شد. وی در جواب گفت: آن فطرتی است که خداوند، مردم را بر آن آفریده است. سپس گفت: خداوند آنها را بر معرفت خلق کرده است. احادیث فراوانی بر این که خداوند اصل خلقت و سرشت بنی آدم را بر دین اسلام بنا نهاده و این که هر نوزادی بر آن متولّد می شود، دلالت دارد.

چنان که در مقدمات گذشته ثابت شد، شکی در این نیست که اسلام، عبارت از اقرار به توحید، نبوت و ولایت می باشد. همچنین این مطلب از حدیثی که پیشتر آمد و در آن ذکر شد که خلقت و سرشت سایر مخلوقات و همگی آنها بر این امر بوده و آن سه اقرار، بر تمام مخلوقات به هنگام آفرینش آنها عرضه شده و هیچ کسی جز اهل ولایت بر آن پایبند نمانده، واضح و روشن شده است. چنان که در احتجاج از اُبی بن کعب روایت شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: ای علی، تو و شیعیانت بر این فطرت و سرشت می باشید و بقیه مردم، بری از آن می باشند. (ادامه روایت). بنا بر این درست است که آیاتی که مشتمل بر فطره و خلقه می باشند، به این نوع از فطرت و خلقت یعنی به همراه عرضه شدن آن سه اقرار و اقرار کردن به آن در عالم ذر و غیر آن به طوری که پیشتر آمده، تأویل شود.

بنا بر این چنان که در شرح واژه حیاه آمده و در شرح واژه موت نیز می آید،

1- [1] - انعام/79

می توان «الحیّ من المخلوقین» (مخلوقات زنده) را به کسانی تأویل نمود که در دنیا، یعنی زمانی که در تاریکی های جسمانی غرق شده بودند، به این فطرت، هدایت شدند و به ولایت، تمسّک پیدا کردند، بلکه می توان مراتب خلقت انسان یعنی این که ابتدا نطفه بوده و بعد علقه (خون بسته) و سپس مضغه (پاره ای از گوشت) و سپس استخوان شده و همین طور پیش رفته تا این که حیات در آن دمیده شده را به مراتب قابلیت شناخت ولایت و درجات دستیابی به درک ایمان از پایین ترین حد تا بالاترین آن، تأویل برد. پس خوب تأمل کن و خداوند آگاه است و اندیشه کن و از مطالبی که پیشتر آوردیم، غافل مشو.

فقیر: چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع. فقیر به معنای نیازمندی است که قوت لایموت خود را دارد. در شرح واژه مسکن، احادیثی آمده که می توان از آنها تأویل فقیر را نیز به شیعیان ناتوان استنباط کرد. کسانی که آن علمی که آنها را از دست شبهات دشمنان ائمه علیهم السلام نجات دهد و از کمک گرفتن از دیگران بی نیاز سازد، ندارند، اگر چه خود، اجمالاً چیزهایی را بدانند. همچنین می توان فقیر را در برخی از موارد به معنای شیعیان عاجز و ناتوان و امامان شکست خورده آنان در زمان دولت ستمگران و همین طور به معنای شیعیان فقیر که هیچ مالی ندارند، گرفت. از مطالبی که ذکر نمودیم، تأویل فقر نیز واضح و روشن شده است. پس اندیشه کن.

فوز: و فائزون و آن چه این معنا را می رساند. فوز در اصل به معنای نجات است و به معنای انجام دادن کارهای نیک نیز آمده است. همچنین «فاز فلان» یعنی نجات پیدا کرد. احادیث پیرامون این که فائزون (نجات یافتگان)، همان شیعیان علی علیه السلام بلکه ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها می باشند، فراوان است. چنان که پیشتر حدیثی در شرح واژه سابقین و حدیث دیگری در شرح واژه طاعه آمده است. همچنین از اصبغ بن نباته روایت شده که گفت: علی علیه السلام فرمود: ما نعمتی هستیم که خدا آن را بر بندگانش ارزانی داشت و نجاتِ نجات یافتگان در روز قیامت تنها به وسیله ما است. همچنین در توحید از ابن مسعود پیرامون تفسیر آیه

«إِنِّی جَزَیْتُهُمُ الْیَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ»(1) [من (هم) امروز به (پاس) آن که صبر کردند بدانان پاداش دادم آری ایشانند که رستگارانند] روایت شده که گفت: منظور این است که علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام، در دنیا بر طاعات، گرسنگی، فقر و بلا و آزمایش الهی صبر پیشه کردند و در دنیا، آنها نجات یافتگانند.

در مسند احمد بن حنبل از ام سلمه روایت شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام و شیعیانش، همان نجات یافتگان در روز قیامت هستند. در متون زیارتی می خوانیم: «أنْتُم الفَائِزُون بِکرَامه الله تَعالی» (شما همان به دست آورندگان کرامت الهی هستید) و «فَازَ مَنْ تَمَسکَ بِکُم» (کسی که به شما تمسّک ورزید، نجات یافت). احادیث به این معنا بی شمار است و شکی در این نیست که ولایت آنان، سبب نجات یافتن از عذاب و به دست آوردن مطلوب و ایده آل، یعنی بهشت می شود.

فردوس: از بالاترین درجات بهشت می باشد. فردوس، در اصل به معنای باغ وسیع است. پس تأویل آن، همان است که در تأویل واژه جنه ذکر شد.

فاحشه: و فواحش و فحشاء، هرگونه عمل یا گفتار قبیح و زشتی را گویند.

همچنین به معنای سرکشی، گناه ها، معصیت ها و گناهان کبیره ای که خداوند از آنها نهی فرموده است نیز استعمال شده است و در خصوص بخل ورزیدن در پرداخت زکات، و زنا کردن، فحش دادن، پاسخ خصمانه، سوء معاشرت و اظهار کردن به چیزهای زشت نیز به کار رفته است.

فاحشه به بیشتر از این معانی در قرآن آمده است. از جمله آن، خروج کردن با شمشیر علیه امام است. چنان که در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت شده که پیرامون تفسیر آیه «یَا نِسَاء النَّبِیِّ مَن یَأْتِ مِنکُنَّ بِفَاحِشَهٍ مُّبَیِّنَهٍ»(2) [ای همسران پیامبر هر کس از شما مبادرت به کار زشت آشکاری کند] فرمود: منظور از فاحشه، خروج کردن با شمشیر است.

1- [1] - مؤمنون/111.
2- [2] - احزاب/30.

میرداماد، قائل است به این که چنان که فاحشه به معنای گناهان شرم انگیز و معصیت های زشت آمده، به معنای طاغیه (بسیار سرکش) نیز به کار رفته و تاء در آن نه برای تأنیث، بلکه برای مبالغه است. یعنی گمراهان سرکش و بی شرمی هستند که در بی شرمی و بدی از حد تجاوز کرده اند. سپس می گوید: فواحش که جمع فاحشه می باشد، به هر دو معنا به کار رفته است. مؤید این مطلب احادیثی است که در آن فاحشه و فحشاء یک بار به دشمنان ائمه علیهم السلام و خلفای ظلم و ستم به ویژه رؤسای آنان به ویژه اولی از آنان و بار دیگر به ولایت آن دشمنان، اطاعت و پیروی از آنان و عمل به اوامرشان تأویل شده است. از جمله احادیثی که بر تأویل اول دلالت دارد، احادیثی است که در باب دوم از فصل اول از گفتار اول آمده که از جمله آن حدیث سعد خفاف می باشد که مشتمل بر تأویل فحشاء به رجال است. حدیث دیگر، حدیث محمد بن منصور می باشد که در آن تمام فواحشی که خداوند در قرآن حرام کرده است، چه آشکارا باشد و چه پنهانی، به سردمداران ظلم و ستم تأویل شده است. همچنین این تأویل در روایت داوود بن کثیر نیز آمده است. قسمت اول آن حدیث را در اینجا خواهیم آورد. احادیث دیگری نیز در باب چهارم از فصل اول آمده که از جمله آن حدیث مفضل بن عمر می باشد که مشتمل بر تأویل فحشاء و فواحش، چه آشکارا باشد و چه پنهانی، به ولایت اهل باطل است. ظاهر این حدیث، فروع و شاخه های اهل باطل است. روایت دیگر، روایت شیخ و دیگران از داوود بن کثیر است که حدیثی را از امام صادق علیه السلام نقل می کند که در آن آمده است: ای داوود، از دشمن ما در قرآن به فحشاء، منکر، بغی، خمر، میسر، انصاب، أزلام، أوثان، جبت، طاغوت میته، دم، لحم الخنزیر تعبیر شده است. ای داوود، خداوند متعال، ما را آفرید و ...(ادامه روایت). این روایت را به طور کامل در باب دوم از فصل اول آورده ایم.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ»(1) [و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد] روایت شده

1- [1] - نحل/90.

که فرمود: منظور، کسی است که به آل محمد علیهم السلام ستم نمود و آنها را به قتل رساند و از حقوقشان بازداشت. همچنین در همین تفسیر و کتاب های دیگر از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه فوق روایت شده که فرمود: منظور از فحشاء، اولی و منظور از منکر، دومی و منظور از بغی، سومی است(1). (ادامه روایت).

از جمله احادیثی که بر تأویل دوم دلالت دارد، احادیثی است که پیشتر به آن اشاره نمودیم و حدیث مفضل که در باب چهارم آمده یکی از آنها است. حدیث دیگر، روایت شیخ و دیگران است. یکی دیگر از این احادیث، روایت است که در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ»(2) آمده که فرمود: منظور، فلانی و فلانی و فلانی می باشد. در کافی و کتاب های دیگر از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَإِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَةً قَالُواْ وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءنَا وَاللّهُ أَمَرَنَا بِهَا»(3) [و چون کار زشتی کنند می گویند پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده است]، روایت شده که فرمود: آیا کسی را دیدی که ادعا کند که خدا، او را به زنا و شرب خمر یا چیزی از این محرمات امر کرده است(4)؟! بلکه این مطلب، در باره پیروانِ سردمداران ظلم و ستم است که ادعا کردند خدا، آنها را به پیروی از گروهی امر فرمود است که خداوند به پیروی از آنها امر نکرده است. و از این رو است که خداوند بدین شکل به آنان پاسخ داد و فعل آنان را فاحشه نامید. (ادامه روایت). احادیث فراوان دیگری نیز مؤید این تأویل هستند، پس غافل مباش.

فرش: و فراش. فرش به فتح برای معانی بسیاری به کار می رود که از جمله آن، بچه شتر می باشد مانند آیه «حَمُولَةً وَ فَرْشًا»(5) [حیوانات بارکش و حیوانات کرک و پشم دهنده] فراش به فتح نیز معانی زیادی دارد که از جمله آن جمع فراشه که به

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 289.
2- [2] - نحل/90.
3- [3] - اعراف/28.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 435.
5- [5] - انعام/142.

معنای حشره ای به مانند پشه که به دور چراغ می چرخد است، می باشد. اما از جمله معانی فرش به فتح و کسر و فراش به کسر، آن دسته از اسباب خانه است که پهن می شود. فرش فرشاً و فراشاً یعنی آن را پهن کرد. معنای دیگر آن، همسر مرد است و جمع آن فرش به دو ضمه می باشد. این واژه در سوره واقعه آیه «وَ فُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ»(1) [و همخوابگانی بالا بلند] آمده است و در آنجا، تفسیر آن به ستم و غیر آن خواهد آمد.

در بخش چهارم از باب سوم از فصل اول از گفتار اول تبیین نمودیم که احتمال دارد فرش را به آن چه که مؤمن در دنیا از آن لذتّ می برد که همان حکم ائمه علیهم السلام و آداب آنان و نظایر آن است، تأویل شود. مؤید این تأویل در شرح واژه لباس، خواهد آمد.بنا بر این شاید بتوان این نوع تأویل را در سوره های دیگر که این واژه در آنها آمده است نیز تطبیق داد، اگر چه به معنای آن چه که پهن می شود، باشد و خدا، آگاه است.

مفروض: و فریضه و آن چه این معنا را می رساند و مشتمل بر آن است. فرض بر وزن ضرب، در اصل به معنای تعیین کردن زمان، مقدر کردن، آن چه که خداوند متعال واجب فرموده، آن چه که انسان بر خودش لازم گردانیده و مانند آن می باشد. آیاتی از قرآن که شامل این واژه می شوند به بیشتر این معانی آمده اند.

در امالی از ابن عباس روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پیروی از علی علیه السلام، فریضه ای الهی است. (ادامه روایت). ظاهر این است که پیروی از علی علیه السلام از بزرگ ترین فرائضی که خداوند واجب فرموده و تعیین نموده و بر آن تأکید کرده است، می باشد. در این صورت بنا بر آن چه که در شرح واژه مال آمده و به علم تأویل شده، آیاتی از قرآن که مشتمل بر این قبیل واژه ها است، می تواند در موارد مناسب به برخی از علوم تأویل شود و خدا، داناتر است پس تأمل کن.

1- [1] - واقعه/34.

إفاضه: یعنی آن چه که مشتمل بر إفاضه است مانند: أفضتم و نظایر آن. بدان که هر گاه مشتقات این واژه با حرف فی به کار رود، به معنای خوض (فرو رفتن و غوطه ور شدن) می باشد. در شرح واژه خوض، معنا و تأویل آن آمده است. پس تأمل کن.

فرط: و افراط و مفرط یعنی هر آن چه که در بردارنده معنای افراط و تفریط باشد، مانند: فرّطت و نظایر آن. در قاموس اللغه أفرط یفرط به معنای زیاده روی کرد و فرط یفرط به معنای کوتاهی کرد و فرط یفرط به معنای پیشی گرفت یا شتاب کرد، آمده است.

در شرح واژه اسراف آمده و در شرح واژه تقصیر نیز می آید که منظور از مسرفون (اسراف کنندگان) و مقصرون (کوتاهی ورزان)، دشمنان و مخالفین ائمه علیهم السلام و منظور از اسراف و تقصیر، اعمال زشت آنان نسبت به ائمه علیهم السلام و شیعیان می باشد. بنا بر این معنای افراط و تفریط و تأویل مفرطون نیز به همین شکل می باشد.

شاهد و گواه این تأویل روای ابن شهرآشوب در مناقب از امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد که در خطبه ای فرمود: آگاه باشید هر کسی نسبت به من کوتاهی بورزد، نسبت به خدا کوتاهی ورزیده است. اما فرط به معنای پیشی گیرنده، اگر چه در احادیث به صراحت نیامده است ولی علی علیه السلام در خطبه ای فرمود: همانا رسول الله صلی الله علیه و آله پیشی گیرنده از من و من پیشی گیرنده از شیعیانم و هستم. همچنین از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: من، پیشی گیرنده از شما به سوی حوض کوثر هستم. در مکاتبات امام هادی علیه السلام نیز آمده که ما پیشی گیرنده از انبیاء هستیم. شاید به این معنا است که ائمه علیهم السلام در راه رسیدن به بهشت از انبیاء پیشی می گیرند و برای وارد ساختن کسانی که آنان را وارد بهشت می کنند و فراهم سازی و تعیین مراتب بهشت برای آنان، از انبیا سبقت می گیرند. و خدا آگاه است.

فرع: در قاموس اللغه، فرع کل شیء به معنای بالاتر از آن چیز و فرع القوم به معنای بزرگ قوم آمده است.

فزع: و آن چه که شامل آن می شود. مانند یفزع و نظایر آن. در قاموس اللغه أفزعه به معنای او را ترساند و أفزع إلیهم به معنای از آنها طلب کمک کرد و فزعهم و أفزعهم به معنای به آنها کمک کرد و یاری رساند و أفزعته به معنای او را آگاه کردم، آمده است.

در روایت، الفزع الأکبر (بزرگ ترین هراس)، به معنای بستن در جهنم، هنگامی که به روی اهل آن بسته می شود، آمده است. اجمالاً، فزع در اصل به معنای نگرانی، اضطراب و ترس شدید می باشد. در خصال از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، حال تو و شیعیان مؤمنت در یوم الفزع الأکبر (روز قیامت) در سایه عرش این گونه است که همه مردم در وحشت و ترس می باشند، ولی شما ترس و وحشتی ندارید.

در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام آمده که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: همانا علی علیه السلام و شیعیانش در روز قیامت بر روی پشته مشک تیز بوی می باشند. مردم می ترسند و آنها ترس در دل ندارند و مردم اندوهگین می شوند و آنها غمی ندارند و خداوند متعال در این رابطه فرموده است: «لاَیَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ»(1) [بزرگ ترین هراس، آنان را غمگین نمی کند]. (ادامه روایت). همچنین بر هیچ کسی پوشیده نیست که زمان رجعت نیز روز هراس همگان به جز شیعیان می باشد و بارها تبیین شد که مراد از واژه های آخره، قیامه و امثال آن در باطن قرآن، زمان رجعت می باشد. بنا بر این خدا می داند. شاید بتوان فزع را به ترس و اضطرابی که ستمگران و دشمنان ائمه علیهم السلام را در زمان رجعت و در آخرت و حتی در دنیا فرا می گیرد، تأویل برد. چنان که در شرح واژه رعب و واژه های دیگر آمده است. پس اندیشه کن.

فریق: و فرقه و تفریق و فرقان و امثال آن مانند: الذین تفرقوا و نظایر آن. در قاموس اللغه، فرق بینهما فرقاً و فرقاناً به معنای جدایی انداخت و فرقه تفریقاً و تفرقه به معنای پراکنده ساخت و تفرق تفرقاً و افترق در مقابل گرد هم آمدند و

1- [1] - انبیاء/103.

انفرق به معنای جدا شد، آمده است. همچنین در قاموس اللغه، فرقان به ضم به قرآن و هر چیزی که جدا کننده بین حق و باطل باشد، معنا شده است. برای فرقان معانی دیگری نیز ذکر شده است. همچنین در این کتاب، فرقه به کسر به معنای گروهی از مردم آمده و فریق بر وزن أمیر به بیشتر از فرقه، اطلاق می شود. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: قرآن، همه کتاب خدا و فرقان، آیات محکم آن که عمل به آن واجب است، می باشد. در شرح واژه رب و واژه های دیگر آمده که علی علیه السلام، فاروق (جدا کننده بین حق و باطل) این امت است. در شرح واژه ولیجه نیز می آید که او، جدا کننده بین حق و باطل می باشد. احادیث، پیرامون این که او فاروق أعظم (بزرگ ترین جدا کننده بین حق و باطل) است، فراوان می باشد. همچنین در شرح واژه قرآن و کتاب، تأویل آن دو به حضرت علی علیه السلام و این که او آیات محکم قرآن است، خواهد آمد، چنان که در شرح واژه محکم نیز آمده است. بنا بر این هیچ شبهه ای در درستی تأویل فرقان و آن چه که به معنای آن در قرآن آمده به حضرت علی علیه السلام و همچنین به امام نیست و وجه مناسبت بین آن دو، پیشتر ذکر شده است. پس تأمل کن.

بدان که خداوند متعال بارها تفرقه و اختلاف را نهی و نکوهش و عکس آن را مدح نموده و امر به آن کرده است، چنان که این مطلب در شرح واژه اختلاف و جماعه آمده است. در آنجا مصداق حقیقی اهل تفرقه و اختلاف که همان کسانی هستند که با ائمه علیهم السلام مخالفت کرده و در دین و احکامشان اختلاف پیدا کردند، تبیین شده است.

در روایت اباجارود از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَلاَ تَفَرَّقُواْ»(1) [پراکنده نشوید] آمده که فرمود: خدا آگاه بود که آنان پس از پیامبرشان، به تفرقه و اختلاف می افتند، پس آنها را از تفرقه نهی فرمود، چنان که کسانی که پیش از آنها بودند را نیز نهی فرمود و به آنها امر فرمود بر ولایت آل محمد گرد آیند و متفرق نشوند.

1- [1] - آل عمران/103.

در شرح واژه جماعه، دلایل این که جماعت، اگر چه کم باشند، اهل حق هستند و فرقه، اگر چه بسیار باشند، اهل باطل هستند، آمده است. بنا براین درست است که آیاتی که در آن تقرقه و اهل آن نکوهش شده اند، به این نوع از تفرقه و به مخالفینی که در دین به تفرقه افتادند، تأویل شود. همچنین از این مطلب استنباط می شود که فریق مذموم (گروه نکوهش شده) و فرقه در غیر مقام مدح که در قرآن آمده است، مخالفان ائمه علیهم السلام هستند و فریق محمد (گروه مدح شده) و فرقه ناجیه (گروه نجات یافته)، همان ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها از سابقین و لاحقین، می باشند. چنان که خداوند سبحان فرمود: «فَرِیقٌ فِی الْجَنَّهِ وَفَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ»(1) [گروهی در بهشت و گروهی در جهنم هستند]. در کتاب نصوص و کتاب های دیگر حدیثی با سلسله سندهای متعددی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که از جمله آن حدیثی است که با سندی از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرموده است: امت من به هفتاد و سه فرقه تبدیل خواهند شد که تنها یک فرقه، نجات یافته اند و بقیه هلاک و نابود شده اند. نجات یافتگان آنها، کسانی هستند که به ولایت تمسّک می جویند و علم و دانش شما را می آموزند و به نظر شما عمل می کنند. پس غیر آنان هیچ راهی برای نجات ندارند. (ادامه روایت). احادیثی که بر تفرقه این امت دلالت دارد و این که تنها یک گروه از آنان، نجات یافتگانند و آنها، همان کسانی هستند که به کتاب خدا و عترت تمسّک می جویند، فراوان است. پس انسان صاحب بصیرت، باید حقیقت را دریابد و خداوند، هدایت کننده است.

فسق: و فسوق و فاسق و آن چه که این معنا را می رساند، مانند: فسقوا، یفسقون و نظایر آن. در قاموس اللغه، فسق به معنای نافرمانی از خداوند و سرکشی و خروج از راه حق، آمده است. بر کسی پوشیده نیست که بزرگ ترین فسق، کافر شدن به خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است. پس دشمنان و مخالفان آنان همان فاسقان هستند و منظور از فسق و فسوق، اعمال آنان به ویژه

1- [1] - شوری/7.

آن چه که نسبت به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان انجام دادند، می باشد. این معنا علاوه بر این که به خودی خود واضح و آشکار است از معنای واژه های نظیر آن مانند: فجور و فاجر و امثال آن نیز مشخص می شود.

همچنین این مطلب از احادیث نیز برمی آید. پس شبهه ای در درستی این تأویل نیست. حتی در حدیثی در شرح واژه کفر، تأویل فسوق به دومی آمده است و شاید دلیل این تأویل از روی مبالغه در فسق و فجور او باشد. در تفسیر فرات بن ابراهیم از ابن عباس پیرامون تفسیر آیه «أَفَمَن کَانَ مؤمنا»(1) [آیا کسی که مؤمن است] روایت شده که گفت: منظور، علی علیه السلام است. و پیرامون تفسیر آیه «کَمَن کَانَ فَاسِقًا» [چون کسی است که نافرمان است] گفت: منظور، انسان منافق و دشمن علی علیه السلام که ولید بن عقبه است، می باشد.(2) همچنین در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَمَا یُضِلُّ بِهِ»(3) [با آن گمراه نمی کند] روایت شده که فرمود: منظور این است که فقط فاسقان از طریق ولایت علی علیه السلام منحرف می شوند، یعنی هر کسی که از زمره ولایت مداران او خارج شود، فاسق است. و از امام صادق علیه السلام روایت شده که پیرامون تفسیر آیه «وَاللّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ»(4) [خداوند، مردمان فاسق را هدایت نمی کند] فرمود: منظور، ستمگران به جانشین تو هستند. (ادامه روایت).

در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «الفاسقین» آمده که فرمود: منظور، کسانی هستند که در مورد دین خدا و اطاعت از او، فاسق می باشند که همان کافران و دشمنان ائمه علیهم السلام که نام مسلمان را به پیشانی دارند، هستند. در برخی از زیارت های امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: «و فسق من دفع حقک». (هر کسی که تو را از حقت بازداشت، فاسق است). احادیث در این

1- [1] - سجده/18.
2- [2] - تفسیر فرات، ج1، ص327.
3- [3] - بقره/26.
4- [4] - مائده/108.

رابطه، فراوان است. پس غافل مباش.

فالق: و فلق. فلق به سکون در اصل به معنای شکافتن است و در قرآن در سوره انعام، آیه«فَالِقُ الإِصْبَاحِ»(1) [شکافنده صبح] و آیه «فَالِقُ الْحَبِّ»(2) [شکافنده دانه] به کار رفته است و منظور از آن، خلقت می باشد. بنا بر این تأویل آن، همان است که در شرح واژه فطره آمد. اما مراد از فلق به فتح لام در سوره فلق خواهد آمد.

فوق: ضدّ تحت (زیر) است. در شرح واژه عذاب، دلایل تأویل فوق و تفسیر آن به پادشاهان ستمگر، دجّال و به آسمان آمده است. پس غافل مباش.

فک: در لغت به معنای رها کردن و آزاد کردن است و در سوره بلد آیه «فَکُّ رَقَبَهٍ»(3) آزاد کردن گردن (بنده) آمده و منظور از آن، آزاد کردن بنده است. در برخی موارد، در شرح واژه تحریر به آن اشاره نمودیم. همچنین آیه «تَحرِیرُ رَقَبَهٍ»(4) آزاد کردن گردن (بنده) در مواردی از قرآن آمده است و مراد از همه آنها برحسب تفسیر، آزاد کردن آن از بندگی ظاهری و برحسب تأویل، آزاد کردن آن از آتش و رها کردن وی از کفر و گمراهی و نجات دادن از دست شبهه های مخالفان گمراه کننده است که به وسیله آموزش دادن ولایت و هدایت کردن به سوی حق و حقیقت که همان تمسک جستن به ائمه علیهم السلام است، صورت می پذیرد.

از جمله احادیثی که شاهد و گواهی بر این تأویل می باشند، احادیثی است که در شرح واژه اسیر آمده و در سوره بلد نیز می آید. در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «فَکُّ رَقَبَهٍ»، آزاد کردن گردن (بنده)، روایت شده که فرمود: همه مردم به جز شما بنده آتشند پس خداوند شما را به وسیله ولایت ما از این بندگی آزاد کرد. در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام آمده که فرمود: به

1- [1] - انعام/96.
2- [2] - انعام/95.
3- [3] - بلد/13.
4- [4] - مائده/89.

وسیله ما و با شناخت به ما گردن ها از یوغ بندگی آزاد می شود و در روز گرسنگی که همان (مسغبه) است، ما اطعام کنندگان هستیم. پس تأمل کن.

فلک: به ضم به معنای کشتی است. مفرد و جمع فلک یکسان می باشد. در شرح واژه جاریه و سفینه دلایل تأویل آن دو و تأویل آن چه که به معنای آن دو می باشد به علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام، بلکه به علمای شیعه و فضلای اصحاب ائمه علیهم السلام نیز آمده است.

در برخی از زیارت های امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: «السلام علیک یا فلک النجاه» (سلام بر تو ای کشتی نجات). پس اندیشه کن. اما فلک به دو فتحه به معنای آسمان است. پس فلک به مانند سماء تأویل می شود و خدا آگاه است.

فشل: یعنی آن چه مشتمل بر فشل است مانند: فشلتم و نظایر آن. فشل به معنای ترس، ضعف و کسالت می باشد. ظاهر این است که این واژه از صفات کسانی می باشد که ایمان آنها ضعیف می باشد و در اطاعت از خدا، رسول او و ائمه معصومین صلوات الله علیهم، استوار و ثابت قدم نیستند.

فصل: و تفصیل و مفصل و آن چه این معنا را می رساند، مانند: فاصل، فصلنا و نظایر آن، در قاموس اللغه فصل، به معنای مانع بین دو چیز، کلام حق، قضاوت بین حق و باطل و بریدن، آمده است و تفصیل به معنای شرح و تفصیل دادن به منظور تبیین و واضح ساختن، می باشد.

در تفسیر قمی پیرامون آیه «أَنَزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلاً»(1) [این کتاب را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است] آمده است که منظور، جدا کردن حق از باطل و تبیین هر یک از آن دو است.(2) از این مطلب، استنباط می شود که می توان این معنا را برای واژه تفصیل نیز در موارد مناسب تطبیق داد. البته با در نظر گرفتن تأویل حق به غیر آنان و امثال آن چنین برمی آید که می توان آیه هایی که این واژه ها در آنها آمده است را به آن چه که به این معنا برمی گردد یعنی مسأله امامت، تأویل برد.

1- [1] - انعام/114.
2- [2] - تفسیر قمی، ج1، ص 221.

پس تأمل کن.

بدان که در احادیثی آمده که ائمه علیهم السلام فصل الخطاب (تصمیم گیرندگان قاطع و نهایی) و فاصل القضاء و الحکم (قضاوت کنندگان قاطع) بین مردم می باشند. چنان که در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: ما فصل الخطاب و دلالت آن هستیم. (ادامه روایت). در مناقب از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود: من فَصْلُ القَضَاء (قضاوت کننده نهایی) هستم. در برخی از زیارت های امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: «صلِّ علی علیّ فصل قضائک بین خلقک». (درود بفرست بر علی علیه السلام که قضاوت گر نهایی تو در میان خلق تو است). در برخی دیگر از این متون زیارتی می خوانیم: «یا فَاِصلُ الحُکْمِ و النَّاطِق بِالصواب» (ای حکم کننده نهایی و ای گوینده حقیقت) و «یا فصل الخطاب» (ای تصمیم گیرنده قاطع و نهایی).

شاید مراد از آنها این باشد که ائمه علیهم السلام، تمیز دهندگان بین حق و باطل در تمام امور به ویژه احکام می باشند و این که آنان و ولایت شان مرز جدایی حق از باطل است و به وسیله آنان، راستگو از دروغگو تمییز داده می شود و درست از اشتباه، هدایت از گمراهی و ایمان از کفر، مشخص می گردد، چرا که شرط آن جدایی، محبّت آنان، ولایت آنان و شناخت حقوق شان است. پس اندیشه کن.

در شرح واژه یوم، دلایل تأویل یوم الفصل (روز جدایی) به روز رجعت و زمان قیام حضرت قائم علیه السلام خواهد آمد. همچنین حدیثی نیز در شرح واژه وقت می آید. پس تأمل کن.

فضل: و آن چه مشتمل بر فضل و تفضیل است. فضل در اصل در مقابل کاستی و به معنای زیادی می باشد و گاهی نیز بر نیکی کردن به دیگری و بر مقام رفیع نیز اطلاق می شود. در احادیث فضل، فضل الله، فضل من الله و مانند آن که این معنا را می رساند، به پیامبر صلی الله علیه و آله، نبوّت او و به علی علیه السلام، ولایت و امامت او، پیروی از او، اقرار به ولایت او و به امام و قرآن و آگاهی از تأویل قرآن، تأویل شده است. پس در هر مقامی، تأویل، متناسب با آن مقام، صورت می گیرد. برخی از احادیثی که شاهد و گواه این تأویل ها می باشند، در باب سوم از فصل دوم

از گفتار اول، آمده است. همچنین به برخی از آنها نیز در شرح واژه رحمه اشاره کردیم.

در مناقب، تفسیر قمی و کشف الغمه از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَيُؤْتِ كُلَّ ذِى فَضْلٍ فَضْلَهُ»(1) [و به هر شایسته نعمتی از کرم خود عطا کند] روایت شده که فرمود: منظور، علی بن ابی طالب(ع) است. (ادامه روایت). مرجع ضمیر در فضله احتمال دارد که فضل یا ذی الفضل (صاحب فضل) باشد و تأویل بر دومی دشواری و مشقت دارد.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه«قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ»(2) [بگو به فضل و رحمت خداست] روایت شده که فرمود: منظور، اقرار به نبوّت محمد صلی الله علیه و آله و پیروی از علی علیه السلام است.(3)

مؤلف گوید: شاید مراد از فضل، محمد صلی الله علیه و آله و مراد از رحمه، علی علیه السلام باشد. از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ»(4) [بلکه به مردم برای آن چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند] روایت شده که فرمود: مراد از فضل نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله ، نبوّت و نسبت به علی علیه السلام امامت است. همچنین از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ» [بگو به فضل و رحمت خداست] روایت شده که فرمود: منظور از فضل الله، اقرار به رسول الله صلی الله علیه و آله است. حضرت در روایت دیگری فرمود: منظور از فضل الله، علی علیه السلام و اقرار به ولایت او می باشد.

در روایت طارق از علی علیه السلام آمده که فرمود: امام، فضل الهی و رحمت او است (ادامه روایت). در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَاللَّهُ

1- [1] - هود/3.
2- [2] - یونس/58.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 132، ح 29.
4- [4] - نساء/54.

ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ»(1) [و خدا دارای فزون بخشی عظیم است] آمده که فرموده: یعنی بر کسی که او را به دین خود توفیق می دهد و به موالات و دوستی با تو و برادرت علی بن أبی طالب علیه السلام هدایت می کند. همچنین شکی در این نیست که شرط این که خداوند برخی را بر دیگران برتری می دهد، همین امر می باشد. پس تأمل کن تا دریابی. احادیث در این باب، فراوان است.

فیل: معنای آن مشخص است و از مسخ شدگان می باشد. این واژه در سوره فیل آمده است. در این سوره، حکایت اصحاب فیل که این حیوانات را به منظور تخریب خانه خدا، به سوی کعبه راندند و خداوند، آنان را به وسیله ابابیل که بر سر آنان، سنگ ریختند و نابود ساخت، ذکر شده است. شاید از احادیثی که در تأویل بیت، مسجد و امثال آن آمده، بتوان اصحاب فیل را به آن دشمنانی که سعی در تخریب خانه نبوّت و تضییع ولایت داشتند، مانند برخی از حاکمان مخالفین و خلفای آنان، بلکه به علمایشان نیز تأویل برد.

از این مطلب استنباط می شود که می توان أبابیل را نیز به کسانی که سعی در نابود کردن آن دشمنان و برطرف کردن شبهات آنان، به وسیله نیزه یا زبان داشتند، تأویل نمود. چنان که مؤید این تأویل در شرح واژه حجر، طائر و امثال آن آمده است. پس تأمل کن.

فوم: این واژه در سوره بقره آمده و مراد از آن بنا بر روایتی که از امام باقر علیه السلام نقل شده، گندم می باشد. برخی نیز گفته اند که مراد از آن، سیر است . تأویل فوم به هر یک از آن دو معنا کم باشد، همان می باشد که در تأویل بصل آمده است. پس غافل مشو.

فتنه: و مشتقات آن مانند: مفتنون، فتنّا، یفتنون و نظایر آن که در قرآن آمده است. در قاموس اللغه فتن به معنای سوزاندن به وسیله آتش است و آیه «یَوْمَ هُمْ عَلَی النَّارِ یُفْتَنُونَ»(2) [همان روز که آنان بر آتش عقوبت (و آزموده) شوند] به همین

1- [1] - بقره/105.
2- [2] - ذاریات/13.

معنا می باشد. فتنه به کسر به معنای حیرت است، مانند مفتنون. همچنین به معنای پسند کردن چیزی نیز می باشد. مشتقات دیگر آن فتنه یفتنه فتناً و فتوناً و أفتنه و أفتن فیه است. فتنه به معنای گمراهی، گناه، کفر، رسوایی، عذاب جنون، رنج و اختلاف نظر داشتن مردم نیز می باشد. فتنه یفتنه گاهی به صورت متعدی می آید که معنای آن او را در فتنه افکند، است مانند: فتنه و أفتنه فهو مفتن و مفتون. و گاهی به معنای لازم می آید که معنای آن در فتنه افتاد می باشد، مانند: افتتن فیهما. اجمالاً فتنه و افتنان در سخن عرب به معنای امتحان، آزمایش و ابتلا می باشد. و گاهی به چیزی که انسان دچار آن می شود، فتنه می گویند. فتنه در اصل از معنای انداختن نقره در آتش به منظور محک زدن آن، گرفته شده است. در سوره عنکبوت احادیثی خواهد آمد دالّ بر این که محک این امت، پس از پیامبرشان در امامت و ولایت علی علیه السلام بوده است، حقیقت این است که امتحان سایر امت ها نیز به همین شکل بوده است و مراد از آن چه که پیرامون امتحان آنان آمده نیز همین می باشد. چنان که این معنا از احادیثی که در مقدمات سابق در تبیین عالم زر و گرفتن پیمان آمده، ظاهر و آشکار شده است.

در اینجا به احادیث دیگری اشاره می کنیم که شاهد و گواه مدعای ماست. یکی از این احادیث، حدیثی است که در تفسیر فرات از جابر انصاری از پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون تفسیر آیه «أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»(1) [آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند] روایت شده که فرمود: خداوند آنها را با علی علیه السلام آزمود.(2)

در مناقب از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: زمانی که این آیه نازل شد، عرض کردم: یا رسول الله، این امتحان چیست؟ پیامبر فرمود: ای علی، به وسیله تو و به وسیله ولایت تو امتحان می شوند. (ادامه روایت). از امام صادق علیه السلام

1- [1] - عنکبوت/2.
2- [2] - تفسیر فرات، ج 1، ص 317.

پیرامون تفسیر آیه «وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لاَّ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً»(1) [و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی رسد بترسید] روایت شده که فرمود: منظور از آن، تنها رها کردن علی علیه السلام و ولایت او است و آن چیزی است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله انجام دادند. در شرح واژه لات، دلایل این که مراد از فتنه، فلانی و فلانی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند و فتنه آن دو شدیدتر از فتنه گوساله و سامری بوده است، خواهد آمد. حدیثی نیز در شرح واژه عجل آمده است. در نکته آخر از خاتمه پیش رو نیز مؤید این تأویل در تأویل آیه «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ ِللهِ»(2) [با آنان بجنگید تا دیگر فتنه ای نباشد و دین مخصوص خدا شود] می آید. چرا که مراد این است که حضرت قائم علیه السلام، اهل نفاق و آیین های مخالف حق و دشمنان اهل ولایت را می کشد.

در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله علی، فاطمه، حسن و حسین علیه السلام را در خانه اش گرد آورد. و آنها را از شدّت و سختی که از دست دشمنان شان خواهند دید، باخبر ساخت و فرمود: خداوند عز و جل می فرماید: دشمنانتان را امتحانی برایتان قرار دادم. نظر شما چیست؟ آنها فرمودند: تا رسیدن آن زمان به خاطر امر الهی و آن چه که از قضای او نازل شده صبر پیشه می کنیم. پس از آن بود که آیه «وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيراً»(3) [و برخی از شما را برای برخی دیگر (وسیله) آزمایش قرار دادیم آیا شکیبایی می کنید و پروردگار تو همواره بیناست] نازل شد و آنها چنان که فرمودند، صبر پیشه خواهند کرد.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «رَبَّنَا لاَ تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»(4) [پروردگارا ما را برای قوم ستمگر (وسیله) آزمایش قرار مده]

1- [1] - انفال/25.
2- [2] - بقره/193.
3- [3] - فرقان/21.
4- [4] - یونس/85.

روایت شده که فرمود: منظور، تسلط آنان بر ما و امتحان آنان به وسیله ما است.(1) بنا بر این درست است که تأویل آیات، پیرامون فتنه و افتنان در موارد مناسب به این شکل باشد، یعنی به اعمال آنان نسبت به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان و دشمنی آنان نسبت به ترک ولایت و تمسّک جستن به آن در گذشته و آینده و حتی متهم کردن پیامبر صلی الله علیه و آله به فریفته شدن او در عشق به علی علیه السلام، تأویل شود. مؤید این تأویل در تفسیر سوره قلم آیه «فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ* بِأَييِّكُمُ الْمَفْتُونُ»(2) [به زودی خواهی دید و خواهند دید* (که) کدام یک از شما دستخوش جنونید] خواهد آمد که پیامبر صلی الله علیه و آله، هنگامی که فضائل علی علیه السلام را بر شمرد، دو مرد گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله مجذوب این جوان شده است. پس از این بود که خداوند این آیه را نازل کرد. مؤید دیگری همانند این مورد نیز در شرح واژه جنون آمده است. پس تأمل کن و غافل مباش.

بدان که در اینجا تأویل دیگری نیز برای فتنه در برخی از آیات مانند آیه سوره بقره «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ»(3) [(چرا که) فتنه (شرک) از قتل بدتر است] وجود دارد و آن، این است که انسان، چه مخالف یا موافق به نقل از امام حاضر یا یکی از شیعیان، مطلبی را اظهار می کرد که منجر به آزار آنان بلکه منجر به کشته شدن آنان می شد. از جمله موارد آن، افترایی است که مخالفان به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان می زدند، به طوری که هیچ کدام جرأت اظهار مذهب و طریقت خود را نداشتند. مورد دیگر آن، خبرچینی دشمنان ائمه علیهم السلام نزد حاکمان ظلم و جور بود که منجر به کشته شدن ائمه علیهم السلام و بسیاری از شیعیانی که از خواص بودند، می شد. به این تأویلی که ذکر نمودیم، فتنه حقیقی و گاهی کشته شدن نیز گفته می شود، چرا که به قتل منتهی می شد، چنان که در شرح واژه قتل، آمده است. پس تأمل کن.

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2 ،ص 35 ،حدیث 38. همچنین در این آیه آمده است «لاتسلطهم علینا فتفتنهم بنا» [آنها را بر ما مسلط نکن تا به وسیله ما آنها را بیازمایی].
2- [2] - قلم/5 و6.
3- [3] - بقره/191.

فرعون: به انسانی که خودسر و سرکش و حیله گر و حق ناشناس است، گفته می شود. پادشاه هم عصر موسی نیز به این لقب، شهرت یافت و خداوند در باره او حکایت های بسیاری را ذکر کرده است. از امام رضا علیه السلام روایت شده که معنای آیه «یا فرعون»، ای سرکش می باشد. همچنین در احادیث، فرعون به فرعونیان این امت که از دشمنان آل محمد علیهم السلام و به خصوص، اولی و معاویه می باشند، تأویل شده است. چنان که از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: معاویه، فرعون این امت بود. در کتاب خصال از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: 6 تن از این امت در تابوت، در درک اسفل آتش جهنم هستند که عبارتند از عجل (گوساله) که همان نعثل و فرعون که همان معاویه و هامان این امت، که همان زیاد و قارون آن که همان سعد و سامری، که همان ابوموسی عبدالله بن قیس است. چرا که ابوموسی همانند سامری قوم موسی گفت که هیچ آسیبی و هیچ جنگی نباشد و ششمی آنها ابتر است که همان عمرو بن عاص می باشد. همچنین در خصال از علی علیه السلام نقل شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرموده است: اولین پرچمی که در روز قیامت بر من وارد می شود، به دست فرعون این امت یعنی معاویه و دومی در دست سامری این امت یعنی عمرو بن عاص می باشد. (ادامه روایت). دلایل تأویل فرعون به اولی در شرح واژه آل آمده و در شرح واژه هامان نیز می آید. همچنین در شرح واژه ابلیس آمده که احتمال دارد، فرعون به دومی نیز تأویل شود. مؤید این تأویل، روایت احمد بن اسحاق مبنی بر این است که روزی که دومی کشته شد، روز نهم ربیع بود و به آن روز واژه فرعون، اطلاق شده است. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: «اللهم العن جوابیت هذه الأمه و فراعنتها الرؤساء منهم و الأتباع من الأولین و الآخرین» (خدایا، بت های این امت و فرعون های آن اعم از رؤسا و پیروان شان را از ابتدا تا انتها لعنت بفرما).

در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول در خلال روایت مفضل بن عمر، آمده است که امام علیه السلام فرمود: هر کسی دیگران را به پرستش خود فرا بخواند، به

مانند فرعون می باشد که گفت: «إذْ قَالَ أنَا رَبُّکُم الأعلَی»(1) [من، پروردگار برتر شما هستم]. همچنین در فصل سوم از گفتار اول احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که دشمنان ائمه علیهم السلام و چیزهایی که به آنان مربوط می شود به منزله فرعون و چیزهای مرتبط با او می باشد، پس تأمل کن.

فقه: یعنی آن چه که مشتمل بر فقه است مانند: یفقهون و نظایر آن. فقه به کسر به معنای دانستن چیزی و فهم آن و ذکاوت می باشد. همچنین در عرف به معنای مشهورش، که همان استنباط مسائل شرعی و علوم دینی می باشد، نیز به کار رفته است. در کافی و کتاب های دیگر از ائمه علیهم السلام روایت شده که فقه، بصیرت و بینش در دین به منظور شناخت حقوق پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و آموختن علوم دینی از آنان می باشد. همچنین در کافی از امام کاظم علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «فَهُمْ لاَ یَفْقَهُونَ»(2) [پس آنان، درک نمی کنند] روایت شده که فرمود: یعنی منکران امامت، نبوّت تو را درک نمی کنند. پس تأمل کن.

فاکهه: و مشتقات آن مانند: فاکهین و نظایر آن. در قاموس اللغه، فاکهه به معنای هر نوع میوه و فکه بر وزن خجل به معنای خوردن میوه آمده است. همچنین، فاکه به معنای صاحب میوه و فکّههم تفکیهاً به معنای برای آنها میوه آورد، می باشد. تفکّه، از جمله فعل هایی است که دو معنای ضد و نقیض دارد یعنی هم به معنای میوه خورد و هم به معنای از خوردن میوه اجتناب کرد، است. همچنین در قاموس اللغه آمده که فکّههم ملح الکلام تفکیهاً به معنای به شیرینی با آنها سخن گفت، می باشد. اسم مصدر آن، فکاهه که به معنای شوخی و مزاح است، می باشد. همچنین فاکهه به معنای با او مزاح کرد و أفکوهه به معنای کار شگفت است. فکه بر وزن فرح فکهاً و الفکاهه به معنای این است که انسان دل زنده و خندرو به دوستانش، سخنی بگوید که آنها را بخنداند. تعجَّبَ لتفکّهه (از شوخی او به شگفت آمد) نیز از این معنا گرفته شده است. اجمالاً فاکهه به معنای غذا و سخنی است که از آن لذت

1- [1] - نازعات/24.
2- [2] - توبه/87.

برده شود و به هر دو معنا در قرآن آمده است، ولی ما در اینجا تأویل فاکهه به معنای غذا را بررسی می کنیم، چرا که تأویل فاکهه به معنای سخن در شرح واژه ضحک و نظایر آن آمده است. پس بدان در شرح واژه أکل و ثمر، احادیثی آمده که بر تأویل آن دو به علم امام و محبت ائمه علیهم السلام دلالت دارد. پس فاکهه نیز به مانند آن دو، تأویل می شود. همچنین در بخش چهارم از باب سوم از فصل اول از گفتار اول، روایت صریحی پیرامون تأویل فاکهه به آن چه که ذکر کردیم، آمده است. افزون بر این که در آنجا، به طور مفصل به تبیین این تأویل پرداختیم. پس به آنجا مراجعه شود. همچنین چنان که در شرح واژه ثمر آمد، از برخی از احادیث چنین برمی آید که ثمره در برخی از موارد به ائمه علیهم السلام و به اولاد و ذریه تأویل می شود. پس شاید بتوان آن تأویل را نیز در اینجا البته در موارد مناسب، تطبیق داد. و خدا آگاه است.

أفواه: در شرح واژه لسان، تأویلی آمده که می توان آن را در موارد مناسب برای افواه نیز به کار برد و دلیل آن، ظاهر و آشکار است. مؤید این تأویل، روایت طارق از علی علیه السلام است که در شرح واژه ید، خواهد آمد. پس تأمل کن.

فتی: چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع. فتی در لغت به معنای جوان است. عرب، پادشاه را چه پیر یا جوان باشد، فتی می نامند. در روایتی آمده که منظور از فتی، مرد مؤمن می باشد. در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که در جواب مردی که پرسید: «فتی» در نزد شما به چه معنا است؟ فرمود: منظور از فتی، مرد مؤمن است. درست است که اصحاب کهف، پیر بودند ولی خداوند متعال، آنان را به خاطر ایمان شان فتیه (جوانان) نامید. عیاشی همین حدیث را با کمی تفاوت روایت می کند که در آن امام علیه السلام فرمود: آنها به مانندِ (فتیه) جوانان بودند و همچنین حضرت در آخر آن حدیث فرمود: هر کسی به خدا ایمان بیاورد و تقوی پیشه کند، (فتی) جوان می باشد. بنا بر این می توان فتی را در موارد مناسب به مرد مؤمن شیعه، تأویل برد. پس اندیشه کن.

فدیه: و فداء و آن چه معنای آن دو را می رساند. مانند: یفتدی و نظایر آن. در قاموس اللغه، فداه یفدیه فراء و فدیً و دیگر مشتقات آن مانند افتدی به وفاداه به

ص:785

معنای این که چیزی داد و او را آزاد ساخت می باشد. فدّاه تفدیه یعنی به او گفت: جانم فدایت باد. همچنین أفدی الأسیر یعنی آن چه که اسیر برای آزاد شدنش به او پرداخت، پذیرفت. در شرح واژه اسیر، احادیثی آمده که از آنها چنین برمی آید که فدیه و فداء، گاهی به فائده رساندن دانشی که نجات دهنده انسان از گمراهی است و نظایر آن که فرد مؤمن بوسیله آن از اسارت شبهات مخالفین رهایی می یابد، تأویل می شود. در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده که در شرح مقام علی علیه السلام در روز قیامت حدیثی را ذکر نموده و در آخر آن فرمود: خداوند عز وّ جل می فرماید: «فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنكُمْ فِدْيَةٌ»(1) [پس امروز از شما فدیه گرفته نمی شود] که منظور از آن، این است که از دشمنان علی علیه السلام و از کسانی که کافر گشتند، فدیه گرفته نمی شود. یعنی آنان، عمل نیکی ندارند تا به وسیله آن خود را آزاد سازند. (ادامه روایت). دلالت این روایت، ظاهر و آشکار است، بلکه همچنین از آن، امکان تأویل فداء و فدیه، به اعمال نیک و خیر و مانند آن که موجب رهایی از عذاب است نیز استنباط می شود. ظاهر این است که بزرگ ترین فدیه ها، ولایت، محبت ائمه علیهم السلام و اطاعت از آنان می باشد و مؤید این مطلب در شرح واژه هدی که فداء نیز بر آن اطلاق می شود، خواهد آمد. پس تأمل کن.

افتراء: و مفترون و آن چه به این معنا است و مشتمل بر هزینه می شود مانند: الذین یفترون و نظایر آن. فریه به کسر ف به معنای دروغ و افتراء به معنای دروغ بزرگ و افتراه به معنای چیز ساختگی و دروغی را به او نسبت داد می باشد.

جای هیچ شکی نبست که ادعاهای مخالفان و دشمنان ائمه علیهم السلام در گرفتن حق خلافت و امامت از ائمه علیهم السلام و ادعای آن برای غیر آنان، از بزرگ ترین دروغ ها و بهتان ها است، بلکه هیچ بهتانی در اسلام بزرگ تر از آن نمی باشد. بنا بر این جای هیچ شکی نیست که تأویل مفترین و افتراء به اقوال و اعمال آنان درست می باشد و احادیثی که این صفات را از صفات برجسته خلفای آنان دانسته، از جمله همین تأویل است. احادیث فراوانی بر تأویلی که ذکر نمودیم،

1- [1] - حدید/15.

شهادت و گواهی می دهد که از جمله آنها حدیث زیدیق است که در فصل سوم از گفتار دوم آمده و در آن امام علی علیه السلام فرمود: دشمنان ائمه علیهم السلام به خدا دروغ و افترا بستند، پس منظور از مفترون و اهل فریه، آنانند. حدیث دیگر، حدیثی است که در آخر باب پنجم از فصل اول از گفتار اول آمده و دلالت دارد بر این که هر کسی که بدون راهنمایی از سوی ائمه علیهم السلام، ادعای علم داشتن به قرآن و احکام آن را بکند، دروغگو و از اهل شک می باشد. و به خدا و رسولش نسبت دروغ می دهد. در روایت داوود بن فرقد از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: هر کسی که ادعای امامت کند و در حقیقت امام نباشد، به خدا و رسولش و به ما بهتان زده است. ابابصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که پیرامون تفسیر آیه «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللّهِ كَذِبًا»(1) [و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بسته] فرمود: منظور، هر کسی به غیر از ائمه علیهم السلام است که ادعای امامت کند. همچنین برخی احادیث تأیید کننده این تأویل در شرح واژه زور آمده و نیز در شرح واژه قول می آید. پس اندیشه کن و غافل مباش.

1- [1] - انعام/21.

قثاء: در قاموس اللغه قثاء به کسر و ضم به معنای معروفش یا به معنای خیار آمده است. این واژه در سوره بقره آیه «و قثائها» به کار رفته و تأویل آن به مانند تأویل بصل می باشد. پس تأمل کن.

قرآن: در لغت به معنای تلاوت کردن است. قرأ قراءه و قرآناً یعنی تلاوت کرد. سپس قرآن که از جانب خداوند نازل شده، به این نام، نامیده شد. جوهری می گوید نام قرآن از ماده قرأت الکتاب قراءه و قرآناً گرفته شده است. ابوعبیده می گوید: قرآن از ریشه قرن الشیء قراناً که به معنای آن چیز گرد آمد و به یکدیگر پیوست می باشد، گرفته شده، چرا که قرآن نیز سوره ها را گرد آورده و به هم پیوسته است. بنا بر هر دو تقدیر، در احادیث، قرآن به پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و همچنین به حضرت قائم علیه السلام تأویل شده است، چنان که مؤید این تأویل ها، حدیثی است که پس از این خواهد آمد و بر تأویل کتاب به همین مواردی که ذکر نمودیم، دلالت دارد.

در خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام که در آن اعمال اولی ذکر شده، آمده که حضرت فرمود: من، همان ایمانی هستم که او به آن کافر شد و همان قرآنی هستم که او آن را رها کرد. بقیه احادیث در تفسیر سوره حجر آیه «سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ»(1) [و به راستی به تو سبع المثانی (سوره فاتحه) و قرآن بزرگ را عطا کردیم] خواهد آمد. چنان که در شرح واژه سبع نیز به آن احادیث اشاره کردیم. همچنین

1- [1] - حجر/87.

می توان وجه تناسب این تأویل را این طور تبیین نمود که آنها، استنباط کنندگان علوم قرآنی هستند و به تمام چیزهایی که در آن است، آگاهند و قرآن، پیرامون آنان و ولایت شان، نازل شده است، چنان که این مطلب، بارها تبیین شد. پس گویی آنان به منزله خود قرآن گشته اند و از این نظر که آنان محل گرد آمدن علوم، کمالات و غیر آن می باشند، بر مردم واجب است که از آنان یاد کنند و علوم را از آنان فرا گرفته و به مانند قرآن، به آنها ایمان بیاورند. همچنین در احادیث آمده که علم قرآن نزد آنها است و این که آنها اهل قرآن و استنباط کنندگان علم آن می باشند، ظاهر و آشکار است. بسیاری از آن احادیث پیشتر آمده و پس از این نیز خواهد آمد. پس به ویژه از این که مراد از واژه قرآن در باطن، معنای معروفش نیز می تواند باشد، غافل مباش.

قریب: و قربی، أقربون، أقرباء، قربات، مقربون و آن چه این معنا را می رساند و مشتمل بر قرب و قرابه و قربی و نظایر آن می شود. در قاموس اللغه، قرب منه بر وزن کرم و قربه بر وزن سمع قرباً و قرباناً به معنای به او نزدیک شده است یعنی آن فرد از نظر زمان یا مکان یا صفت یا نسب و همین طور از نظر ظاهری یا معنوی به او نزدیک می باشد. مقرب کسی است که قرب، منزلت، ارزش و جایگاه دارد. همچنین بر کسی که به خداوند متعال تقرب جوید، قربان اطلاق می شود. قربان بر وزن فعلان و از ریشه قربه است. همچنین در قاموس اللغه، قرباک، أقرباک، أقاربک، أقربوک به معنای افراد قبیله تو که به تو نزدیک می باشند، آمده است.

احادیثی در شرح واژه اجل و فتح آمده و در شرح واژه یوم نیز خواهد آمد که دلالت می کند بر این که مراد از بسیاری از اموری که خدواند آن را قریب (نزدیک) شمرده است، برحسب باطن، چیزهایی می باشد که در زمان رجعت و قیام حضرت قائم علیه السلام اتفاق می افتد. پس درست است که این امور در موارد مناسب به آن تأویل شود. در شرح واژه امر احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که ائمه علیهم السلام، اولیای خداوند و مقربون درگاه الهی هستند. پیشتر نیز دلایل این که منظور از سابقون إلی الجنه و مقربون إلی الله، علی علیه السلام و شیعیانشان می باشند، آمده است. در شرح واژه اتباع نیز احادیثی آمده که دلالت می کند بر این که تقرب به خدا

و رسول صلی الله علیه و آله او مخصوص دوستداران علی علیه السلام و پیروان او است. همچنین در باب پنجم از فصل دوم از گفتار اول در سخن از داستان معراج، به دلایل این که هر کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام پیروی کند، از مقربان درگاه الهی خواهد بود، اشاره شده است.

در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ»(1) [و اما اگر (او) از مقربان باشد] روایت شده که فرمود: منظور، امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان پس از او است. در حدیث دیگری حضرت فرمود: منظور کسی است که در نزد امام علیه السلام منزلت دارد. اما «اصحاب الیمین»، همه کسانی هستند که این منزلت برای آنها وارد شده است. بنا بر این درست است که تقرّب نزد خداوند و رسول الله به ائمه علیهم السلام و به ویژه شیعیان کامل آنان تأویل شود. اما مضمون احادیث پیرامون این که مراد از قربی، ذوی القربی، أقربون و نظایر آن بر حسب باطن، نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی علی، فاطمه، حسن، حسین و نُه امام معصوم دیگر علیهم السلام می باشند، یکسان است. چرا که آنان از نظر حسب و نسب بلکه از هر جهت به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک می باشند. بلکه حقیقتی که بر همه ثابت شده، این است که مراد از این واژه ها در برخی از آیات، بر حسب ظاهر نیز آنان می باشند. مانند: آیه «قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»(2) [بگو به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان] و أمثال آن. حتی شاید بتوان گفت که سیدان پارسا که عارف به این امر هستند نیز از مصادیق آن می باشند، چنان که در احادیث آمده که اگر خود بنی هاشم، عارف به این امر باشند، سایر مردم در شبهه نمی افتند. احادیث دیگری نظیر این نیز، نقل شده است.

در اینجا به برخی از احادیث که بر این تأویل، بلکه بر معنای ظاهری نیز دلالت دارد، اشاره می کنیم. در کشف الغمه از ابن عباس روایت شده که گفت:

1- [1] - واقعه/88.
2- [2] - شوری/23.

هنگامی که آیه «قُل لَّا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی» [بگو به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان] نازل شد، از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده شد که این کسانی که خداوند دوستی با آنان را بر ما واجب فرموده، چه کسانی هستند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار فرمود: علی، فاطمه و دو پسرش. برخی از احادیث در این رابطه در شرح واژه عدل و در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول آمده است. همچنین در شرح واژه یتیم، دلایل تأویل آیه «یتیماً ذا مقربه» به خویشاوند پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است.

در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَآتَی الْمَالَ عَلَی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبَی»(1) [مال (خود) را با وجود دوست داشتنش به خویشاوندان بدهد] روایت شده که فرمود: یعنی مال را به عنوان هدیه نه به عنوان صدقه به خویشاوندان فقیر پیامبر صلی الله علیه و آله بدهد، چرا که خداوند، شأن آنان را برتر از صدقه قرار داده و آنان را خویشاوندان خود دانسته و این خویشاوندی را به عنوان هدیه و نیکی در باره آنها جاری ساخته است. در من لایحضره الفقیه پیرامون تفسیر آیه «الْوَصِیَّهُ لِلْوَالِدَیْنِ وَالأقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ»(2) [برای پدر و مادر و خویشاوندان (خود) به طور پسندیده وصیت کند] روایت شده که فرمود: آن، چیزی است که خداوند عز و جل آن را برای صاحبان این مقام قرار داد. راوی عرض کرد: آیا برای آن حد و مرزی است؟ حضرت فرمود: بله، حداقل آن، یک سوم آن ثلث می باشد. مؤلف گوید: ظاهر، این است که مراد امام، تفسیر أقربین به ائمه علیهم السلام می باشد و از آن تأویل والدین به پیامبر صلی الله علیه و آله نیز استنباط می شود، چنان که در شرح والد نیز خواهد آمد. پس یک سوم ثلث، سهم همه آنها است ولی به امام علیه السلام اعطا می شود. همچنین از این حدیث، تأویل معروف به صله رحم با امام و وصیت کردن برای او نیز بر می آید، چنان که در شرح واژه معروف و در تأویل

1- [1] - بقره/117.
2- [2] - بقره/180.

وصیه به آن چه که به این دلیل می باشد، به آن اشاره نمودیم. پس تأمل کن.

بدان که از مسائل ظاهر و مستدل این است که پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام و ولایت آنان از بزرگ ترین قرابت ها و نزدیکی ها و آن چه که به معنای آن دو و ولایت شان یا به معنای اطاعت از خدا به همراه ولایت کامل می باشد، است. پس اندیشه کن و از مواردی که در آن، این واژه ها به معنای متعارف شان آمده، غافل مشو. و خدا آگاه و هدایت کننده است.

قلب: و تقلب و آن چه این معنا را می رساند، مانند: قلّبوا، انقلبوا و نظایر آن. گاهی مراد از واژه قلب، دل و عقل می باشد. مانند آیه «لِمَن کَانَ لَهُ قَلْبٌ»(1) [برای کسی که قلب داشته باشد] که منظور از آن، عقل است. گاهی نیز معنای مصدری اش از قلّبه یقلبه وقتی که چهره آن شخص را بگرداند یا آن که چیزی را کاملاً زیر و رو کند، اراده می شود. تقلب فی الأمور یعنی به دلخواه در امور تصرف کرد. و متقلب به معنای بازگردانده شده و زیرورو شده است.

در احادیث، دلایل این که می توان قلب در مقام مدح که به معنای اول آمده است را در موارد مناسب به امام علیه السلام و به دل و عقل او تأویل برد آمده است. چرا که او دارای عقل کامل است بلکه او خود، عقل کامل و دل هوشیار می باشد. از این رو است که در احادیث آمده که مراد از «ذی القلب» در قرآن، او می باشد و او، دل هوشیار خداوند است یعنی دلی است که خداوند، آن را ظرفی برای دانش خود قرار داد و آن را به طاعتش فراخواند. چنان که صدوق بر این مطلب تصریح کرده است. همچنین از آن استنباط می شود که می توان قلب های نکوهش شده مانند قلوب کفار و امثال آن را به قرینه قرار دادن آن در مقابل تأویل اول، به پیشوایان ظلم و جور و دل های آنان و خیالات فاسدی که در آنها می باشد تأویل برد. مؤید آن، حدیثی است که در کافی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»(2) [همانا او به آن چه در سینه هاست کاملاً آگه

1- [1] - ق/37.

2- [2] - انفال/43.

است] نقل شده که فرمود: یعنی از دشمنی با اهل بیت تو و ستم به آنان، پس از تو که آن را در سینه هایشان افکندند، آگاه است. حضرت فرمود: منظور از آیه «وَأَسَرُّواْ النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ»(1) [و آنان که ستم کردند پنهانی به نجوا برخاستند] همین می باشد. در اینجا به برخی از احادیث اشاره می کنیم.

در معانی الأخبار از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: در قرآن نام هایی به من اختصاص داده شده است. (ادامه روایت) تا این که حضرت فرمود: من، صاحب آن قلبی هستم که خداوند سبحان در مورد آن فرمود: «إِنَّ فِی ذَلِکَ لَذِکْرَى لِمَن کَانَ لَهُ قَلْبٌ»(2) [قطعاً در این (عقوبت ها) برای هر صاحبدل و حق نیوشی که خود به گواهی ایستد عبرتی است.] (ادامه روایت). در مناقب و توحید صدوق و دیگر کتاب ها با سلسله سندهایی از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: من، دل هوشیار خداوند هستم. همچنین از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر این حدیث آمده که فرمود: منظوراین است که من، چراغ علم الهی هستم. در احادیث متعددی آمده که خداوند متعال دل های ائمه علیهم السلام را خاستگاه اراده خود قرار داده و هرگاه خداوند، چیزی را اراده کند، آنها نیز آن را اراده می کنند. منظور از آیه «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلاَّ أَن يَشَاء اللَّهُ»(3) [و تا خدا نخواهد (شما) نخواهید خواست قطعا خدا دانای حکیم است] نیز همین است. ان شاءالله توضیح این حدیث در سوره دهر خواهد آمد. همچنین برخی از توضیحات آن در شرح واژه مشیه آمده است و با تأمل و اندیشه راستین، دلالت همه آنها بر مقصود، واضح و آشکار می شود.

در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِی جَوْفِهِ»(4) [خداوند برای هیچ مردی در درونش دو دل ننهاده است]

1- [1] - انبیاء/3.
2- [2] - ق/37.
3- [3] - انسان/30.
4- [4] - احزاب/4.

روایت شده که فرمود: منظور این است که محبت ما و محبت دشمنانمان در درون یک فرد، جمع نمی شود. (ادامه روایت). شاید این حدیث مبنی بر تأویل قلبین به امام حق و امام باطل باشد، چنان که پیشتر آمده است و این تأویل نسبت به مطالبی که پیش از این آمده، مناسب تر می باشد و یا مبنی بر این باشد که قلب، گاهی به معنای آن چه که در ذهن، امام حق و امام باطل است نیز می آید. مؤید این تأویل، حدیثی است که از امام باقر علیه السلام نقل شده که در تفسیر آیه «یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»(1) [بین انسان و قلبش، حائل می شود] فرمود: منظور بین مؤمن و معصیت او و بین کافر واطاعت او است.

در روایت دیگری آمده که منظور این است که بین او و بین کسی که می داند آن باطل، همیشه حق است، مانع می شود. این مطلب نیز می تواند دلیلی برای تأویل قلب به امام حق، هر انسان مؤمن و نظایر آن دو باشد. پس اندیشه کن و از تأویل آن چه در دل ها و سینه ها و مانند آن است چه در حالت مدح و چه در حالت ذم و نکوهش و چه به صورت مطلق، بر اساس حدیث کافی که پیشتر ذکر شد، غافل مشو. بدان که قلب به معنای دوم اگر در قرآن یافت شود و همین طور تقلب، انقلاب و آن چه به معنای این دو است، اگر در مقام ذم و نکوهش باشند، می توان آنها را در موارد مناسب به افعال دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، از قبیل بی ثبات بودن آنها در دین و تن در دادن به تغییر خلافت و امامت ائمه معصومین علیهم السلام و برگشتن و ارتداد آنان از اسلام و پذیرش ولایت، تأویل برد. در دعای دو بت قریش می خوانیم: «اللهم إنهما قلّبا دینک». خدایا آن دو، دینت را دگرگون ساختند. همچنین اگر این واژه ها در مقامی غیر از مقام نکوهش باشند، بر حسب آن چه که با آنها تناسب دارد، تأویل می شوند. چنان که در شرح واژه سجود در باب پنجم از فصل دوم از گفتار اول، دلایل تأویل آیه «وَتَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ»(2) [و حرکت تو را در میان سجده کنندگان می نگرد] به انتقال نور پیامبر

1- [1] - انفال/24.
2- [2] - شعراء/219.

صلی الله علیه و آله در صلب پیامبران و رحم زنان آنان، آمده است. در روایتی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ»(1) [و دل ها و دیدگانشان را برمی گردانیم] نقل شده که فرمود: خداوند می فرماید: «دل های آنان را وارونه می کنیم، به طوری که سر و ته شود». حضرت علی علیه السلام در روایتی فرمود: هر کسی که دلش چیز معروف و پسندی را نشناسد و چیز منکر و ناپسندی را انکار نکند، خداوند قلب او را وارونه و سر و ته قرار می دهد و هیچ خیری را از آنها تا ابد نمی پذیرد. (ادامه روایت). دلالت این حدیث بر این که خداوند، دل ها را وارونه می کند، ظاهر و آشکار است و شاهد و گواه آن، احادیثی است که در شرح واژه أذن آمده و بر این که خداوند، ایمان را بر تمام اعضای بدن واجب کرده، دلالت دارد و ظاهر این است که مهم ترین اعضای بدن، قلب است که برخی از قلب ها، مؤمن و برخی غیر مؤمن می باشند، چنان که در حدیث امام صادق علیه السلام که در کافی نقل شده بر این مطلب، تصریح شده است. حضرت در این حدیث می فرماید: خداوند، ایمان را بر تمام اعضا پراکنده است و ایمانی که خداوند واجب نموده عبارت از اقرار، معرفت، پیمان بستن، رضایت داشتن و تسلیم شدن به این که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و هیچ شریکی برای او نمی باشد و این که محمد، بنده و رسولش است و اقرار به آن چه که وی از نزد خداوند آورده، می باشد. (ادامه روایت).

صدوق در معانی الأخبار از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: قلب ها بر 4 نوع می باشد که عبارتند از: 1. قلبی که در آن نفاق و ایمان است. 2. قلب منکوس (قلب وارونه شده). 3. قلب مطبوع (مهر زده شده) 4. قلب أزهر أنور [روشن و نورانی]. از حضرت پرسیده شد: أزهر چیست؟ حضرت فرمود: یعنی شکل داخلی آن قلب بمانند چراغ می باشد و منظور از قلب مطبوع، قلب انسان منافق و منظور از قلب أزهر، قلب انسان مؤمن است که اگر خدا به او چیزی عطا کند، شکرگذار و اگر او را به چیزی مبتلا کند، صبور خواهد بود. منظور از قلب منکوس،

1- [1] - انعام/110.

قلب انسان مشرک می باشد. سپس حضرت آیه «أَفَمَن يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى أَمَّن يَمْشِي سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ»(1) [پس آیا آن کس که نگون سار راه می پیماید هدایت یافته تر است یا آن کس که ایستاده بر راه راست می رود] را قرائت فرمود. پس تأمل کن و غافل مباش و خداوند هدایت کننده است.

قانتون: و آن چه مشتمل بر قنوت و آن چه که به معنای آن است، می باشد. مانند: من یقنت و نظایر آن. قنوت در لغت به معنای اطاعت، سکوت، دعاء، خودداری از سخن و ایستادن در نماز می باشد. زید بن أرقم می گوید که ما در نماز صحبت می کردیم تا این که آیه «وَقُومُواْ لِلّهِ قَانِتِينَ»(2) [و خاضعانه برای خدا به پا خیزید] نازل شد. پس از سخن خودداری کردیم.

در شرح واژه صلاه، دلایل تأویل قنوت به پیروی از ائمه علیهم السلام و تمسّک جستن به ولایت آنان، آمده است.

همچنین در شرح واژه رکوع بلکه در شرح واژه سجود نیز حدیثی آمده که می توان از آن تأویل قنوت به معانی که ذکر نمودیم و فروتنی در برابر خدا و پیروی از او و دعاء و خواستن حاجات از او به وسیله ولایت و تأویل قانتین به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را استنباط نمود. چرا که آنان کامل ترین افراد هستند. همچنین می تواند قانتین در خصوص پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام تأویل شود، زیرا آن دو، اولین کسانی بودند که فروتنی ورزیدند و دعا کردند و پیروی نمودند و به رکوع و سجده رفتند و نماز گزاردند.

أقوات: جمع قوت به ضم است و به معنای غذا که بدن انسان به وسیله آن ادامه حیات می دهد، می باشد. این واژه، در سوره سجده آمده است. و می توان آن را به مانند واژه های طعام، رزق و امثال این دو، تأویل برد. پس تأمل کن.

1- [1] - ملک/22.
2- [2] - بقره/238.

قبح: و هر چیزی که از مشتقات قبیح باشد و یکی از این واژه ها در سوره قصص آیه «وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ هُم مِّنَ الْمَقْبُوحِينَ»(1) [و روز قیامت (نیز) ایشان از (جمله) زشت رویانند] آمده که مقبوحین در آیه به معنای کسانی که به خاطر روی سیاه، کریه و زشت می باشند و از آنها دوری گزیده می شود، است. پس قبح در مقابل زیبایی است. در شرح واژه بعد، حسن و اسود، احادیثی آمده که از آنها، امکان تأویل مقوبحین به مخالفین ائمه علیهم السلام استنباط می شود. همچنین در شرح واژه شر و دیگر واژه ها آمده است که هر امر زشت و قبیحی از فروع دشمنان ائمه علیهم السلام می باشد.

بنابراین آیاتی که پیرامون چیزهای زشت و قبیح آمده، اگر چه لفظ قبیح در آنها نیامده باشد و اگر چه حرام نیز نباشد مانند جنایت (در معنای اخص حقوقی که از جُنحه و مخالفت شدیدتر است)، به دشمنان ائمه علیهم السلام و ولایت آنان و پیروی از آنان تأویل می شود و منظور از مقبوحون، آنان می باشند و شاید چیزهای زشت و قبیحی که حرام نیستند، به جهل داشتن به حقوق ائمه علیهم السلام تأویل شود. پس تأمل کن.

قرح: معنای ظاهری و باطنی آن در شرح واژه جرح آمده است. پس تأمل کن و غافل مباش.

قرد: جمع قرده (میمون) به فتح راء است و نوعی از مسخ ها می باشد که معنایش مشخص است. در باب دوم از فصل دوم از گفتار اول، دلایل این که معنای باطنی قرده، مخالفین ائمه علیهم السلام می باشند، آمده است. چنان که در شرح واژه حمار و خنزیر نیز آن را تبیین نمودیم. حتی از احادیثی که در شأن نزول سوره قدر می آید، چنین بر می آید که منظور از قرده، بنی امیه می باشند و از این رو یزید لعنه الله علیه آنها را بسیار دوست می داشت. پس اندیشه کن.

1- [3] - قصص/42.

قصد: و مقصد و آن چه به این معنا است. قصد در لغت به معنای درستی راه، تعمد داشتن و در مقابل زیاده روی می باشد. در شرح واژه سبیل، دلایل تأویل قصد و قصد السبیل به راه اهل بیت علیهم السلام و طریقت آنان آمده است.

همچنین در شرح واژه مصطفی به دلایل تأویل مقتصد به فاطمی که به حقوق امام علیه السلام آشنا است و به انسان عابد کوشا از فاطمیون اشاره شده است.

اجمالاً کسی که ائمه علیهم السلام را می شناسد، پیرو آنان، میانه رو و کوشا و دارای اعتدال است. پس غافل مباش.

قعود: و قاعدون و آن چه این معنا را می رساند. مانند: مقعد و نظایر آن. در قاموس اللغه و کتاب های دیگر، قعود و مقعد به معنای از حالت ایستاده به نشسته در آمدن و در قرآن به معنای سجده و مانند دو معنای پیشین آمده است. همچنین مقصد به معنای مکان نشستن و القواعد من النساء جمع قاعد بدون تاء گرد است که به معنای زن مسنی که دست از ازدواج کشیده است، می باشد. قواعد البیت جمع قاعده و به معنای پایه و دیوارهای خانه می باشد. قعد عنه یعنی به او بی اعتنایی ورزیده و او را رها کرد. همچنین قعد له به معنای این که برای یافتن او کوشش و تلاش کرد، می باشد. این واژه به بیشتر این معانی در قرآن آمده است ولی از یک روایت چنین برمی آید که می توان قعود در مقام ذم و نکوهش و القاعدین المذمومین (دست کشندگان نکوهش شده) که در قرآن آمده را در موارد مناسب به کسانی که دست از یاری امیرالمؤمنین علیه السلام برداشتند و یاری او را چه در عمل و چه در گفتار و غیره رها کردند، تأویل برد. همچنین از این تأویل می توان تأویل قعود در مقام غیر ذم را نیز به آن چه که متناسب با آن است و در شرح واژه اعانه و مانند آن آمده، استنباط نمود.

آن روایتی که تأویل قعود و قاعدین در مقام ذم و نکوهش را از آن برداشت کردیم، روایت ابن شهرآشوب است که آن را در کتاب مناقب خود از ابن عباس نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند، به دلیل دشمنی این امت با علی علیه السلام نزول باران را از آنان برداشت. مردی پرسید: آیا کسی با علی علیه السلام دشمنی می ورزد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: بله، یاری نکردن او،

ص:798

دشمنی کردن با او است. مؤید این مطلب، حدیثی است که در شرح واژه نفاق می آید که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن فرمود: ای علی، هر کسی از یاری تو دست بردارد، منافق است. پس تأمل کن.

قلائد: و مقالید. مقالید به معنای کلیدها و مفرد آن مقلد و مقلاد است. برخی نیز گفته اند که مقالید، جمعی است که مفردی از لفظ خود ندارد. همچنین برخی قائلند به این که إقلید به معنای کلید، واژه ای یمنی است. برخی نیز گفته اند که إقلید، معرّب کلید است. به هر تقدیر تأویل آن همان است که در تأویل مصابیح آمد. قلائد، یعنی نعل و چیزهای دیگری که هدیه است و بر گردن آویخته می شود تا دیگران بدانند آن، هدیه است. مفرد آن، قلاده (گردنبند) است که در گردن آویخته می شود.

در تفسیر سوره مائده، احتمال تأویل آن به منافع امام علیه السلام و شیعیانشان بلکه به ولایت خواهد آمد، چرا که آنان به مانند گردنبندی در گردن انسان هستند. از جمله احادیثی که مؤید این تأویل می باشد، در شرح واژه هدی می آید و خدا، آگاه است.

قبر: چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع. معنای آن مشخص است و بر حسب تأویل نیز بر معنای خودش اطلاق شده است. اما از تأویل میّت به انسان جاهل از حق و انکار کننده ولایت و مانند آن که در شرح واژه موت خواهد آمد، استنباط می شود که می توان قبر را در موارد مناسب به دل های آن افراد، تأویل برد. چنان که آیه «وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِی الْقُبُورِ»(1) [و تو کسانی را که در گورهایند نمی توانی شنوا سازی] که در سوره فاطر آمده، شاهد و گواه این تأویل می باشد. چرا که مراد از آیه، تشبیه کفار به اهل قبور است. پس تأمل کن.

قتر: و قتره به فتح تاء و آن چه که مشتمل بر اقتار می شود، مانند: مقتر، قتور و نظایر آن دو. بیشتر لغت دانان قتر و قتره به دو حرکت و قتر به فتح را به معنای غبار دانسته اند. برخی نیز گفته اند که به معنای سیاهی مانند دود می باشد. چرا که قتار به ضم به دودی گفته می شود که از غذایی که پخته شده، بلند می شود. این دو واژه در

1- [1] - فاطر/22.

برخی از آیات قرآن آمده اند و به هر معنایی که باشند، کنایه از سیاهی روی و تیره بودن آن می باشند. احادیثی که مربوط به تأویل سیاهی روی می شود، در شرح واژه أسود آمده است. همچنین قتر به سکون، اقتار و تقتیر به معنای خست ورزیدن در روزی و نفقه ناچیز دادن و تهیدستی آمده است. که از جمله آن آیه «لَمْ یُسْرِفُوا وَلَمْ یَقْتُرُوا»(1) [نه ولخرجی می کنند و نه تنگ می گیرند] و امثال آن می باشد.

قدر: و آن چه به معنای قدر است، مانند: تقدیر و نظایر آن. در لغت، معانی متعددی دارد که از جمله آن، منزلت و تنگی می باشد و به هر دو معنا در آیاتی از قرآن آمده است. و «لَیلَةُ القَدْر» [شب قدر] به آن دو تفسیر شده است. ولی در برخی از روایات آمده که قدر به معنای تقدیر و مقدر ساختن یعنی مقدر ساختن ولایت می باشد. در معانی الأخبار از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در شب قدر نازل شده است و آن شبی است که ولایت علی علیه السلام و آسمان ها و زمین در آن مقدر شده است. همچنین در معانی الأخبار از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول الله به من فرمود: ای علی، آیا معنای شب قدر را می دانی؟ عرض کردم: نه. حضرت فرمود: خداوند در آن شب تمام موجودات را تا روز قیامت، مقدر ساخته است و از جمله آن چه مقدر فرمود، ولایت تو و ولایت ائمه علیهم السلام که از نسل تو تا روز قیامت هستند، می باشد. در برخی از احادیث آمده که وجه تسمیه شب قدر به این نام، به این خاطر است که خداوند، در آن شب، آن چه که در سنت است را مقدر ساخت.

بر هیچ کسی پوشیده نیست که از بزرگ ترین چیزهایی که در آن شب مقدر شده، نیکی اهل ولایت و شرارت غیر آنان است. در شرح واژه موت نیز مانند این مطالب به فراخور تناسب آمده است. همچنین در شرح واژه قضاء، معنای قدرالله و تقدیرالله خواهد آمد. در شرح واژه لیل نیز دلایل تأویل لیله القدر به فاطمه علیها السلام خواهد آمد. و شاید تأویل غیر آن مورد نیز امکان داشته باشد. پس بیندیش و از آمدن قدر به معنای مقدار که بدون تأویل بودنش ظاهر و آشکار است، غافل

1- [1] - فرقان/67.

مشو و خدا، آگاه است.

قدره: یعنی آن چه مشتمل بر قدرت است. قدرت به معنای توان انجام دادن چیزی است و در مقابل ناتوان بودن است. در شرح واژه مشیت، احادیثی آمده که دلالت می کند بر این که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، قدرت خداوند هستند و مراد این است که آنان، مظاهر آن قدرت می باشند، چرا که صفات کمال در آنها گرد آمده است و آنان و ولایت شان علت ایجاد خلائق هستند که با این کار، کمال قدرت کامل خداوند، هویدا شده است. به طوری که آنان قدرت خداوند متعال را برشمردند. یا به این دلیل است که آنان هرگاه چیزی را اراده کنند، خداوند دست رد به سینه آنان نمی زند و برایشان فراهم می سازد، اگر چه آنان جز آن چه را که خداوند اراده کرده، اراده نمی کنند. چنان که در شرح واژه مشیت آمده که آنان به منزله قدرت خداوند متعال و مشیت او شده اند. البته باید توجه داشت که همه این مطالب از باب مجاز می باشد وگرنه قدرت خداوند سبحان عین ذات او است که با هیچ یک از مخلوقات تناسب و شباهتی ندارد. همچنین در باب سوم از فصل دوم از گفتار اول احادیثی آمده که دلالت می کند بر این که هر کسی فضائل و خصوصیاتی که خداوند به ائمه علیهم السلام عطا کرده است را انکار کند، در حقیقت قدرت خداوند و مشیّت او را انکار کرده است. دلیل این مطلب از آن چه که پیشتر آمده تبیین شده است. افزون بر این که ظاهر این است که با در نظر گرفتن قدرت خداوند متعال، هیچ بعید نیست که او، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را با آن خصوصیاتی که در آنها قرار داده است، بیافریند. اجمالاً جای هیچ بحثی نیست که آنان، مظاهر قدرت خداوند و مبین آن هستند. بنا بر این می توان واژه هایی که در قرآن آمده و مشتمل بر ذکر قدرت خداوند عز وّ جل می باشد مانند: قادر، قدیر و مانند آن دو را در موارد مناسب، به آنان یا آن چه که مربوط به آنان می شود، تأویل برد. یعنی این که خداوند، توانا است و هیچ گاه ناتوان نمی شود، چرا که او این بزرگواران را آفرید و یا آن فضائل و خصوصیات را به آنان عطا کرده است و آن چه را که به شیعیانشان وعده داده، مقدر ساخته است و دشمنان شان را به آن تهدید کرده است و مانند آن، پس اندیشه کن.

ص:800

قره: و آن چه مشتمل بر قره است. قره العین کنایه از شادمانی و آن چه که به وسیله آن انسان شادمان می شود، است و از قَرَّبِهِ قِرّاً به کسر به معنای آرام گرفت و خوابید و استراحت کرد و یا از قُرّ به ضم به معنای سرد مشتق شده است، چرا که اشک چشم به هنگام شادمانی، سرد می باشد. در احادیث، قره أعین در آیه «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ»(1) [پروردگارا به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان (ما) باشد] به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و به شادمانی و خیری که به وسیله آن دو حاصل آمده، تأویل شده است.

در کنزالفوائد و کتاب های دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که پیرامون تفسیر آیه فوق فرموده است: این آیه در شأن آل محمد، نازل شده و جبرئیل فرموده است: منظور از ازواجنا، خدیجه و منظور از ذریاتنا، فاطمه علیها السلام و منظور از قره أعین، حسن و حسین(ع) می باشند.

در مناقب از سعید بن جبیر روایت شده که گفت: این آیه، در خصوص حضرت علی علیه السلام می باشد و بیشتر دعای حضرت عبارت بود از:«رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا» [پروردگارا به ما از همسران] یعنی فاطمه علیها السلام «وَ ذُرِّيَّاتِنَا» [و فرزندانمان] یعنی حسن و حسین علیه السلام«قُرَّةَ أَعْيُنٍ» [مایه روشنی چشمان](2). مؤلف می گوید: مؤید این تأویل، آخر این آیه نیز می باشد «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»(3) [ما را پیشوای پرهیزکاران قرار بده] چنان که این مطلب به همراه بقیه احادیث در سوره فرقان خواهد آمد.

قرار: و مستقرون و إقرار یعنی آن چه که معنای اقرار را می رساند، مانند: أقررتم و امثال آن. قرار، در اصل چیزی است که شیء در آن ثبات می یابد و مستقر

1- [1] - فرقان/74.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 431.
3- [3] - فرقان/74.

به معنای ثابت و آرام می باشد. استقرار به معنای ثبوت و اقرار به معنای اعتراف و اذعان به حق است. همچنین استقر نیز گفته می شود.

در حدیث، دلایل این که ائمه علیهم السلام سرچشمه تمام خوبی ها هستند و هر نیکی که از جمله آن اقرار به آن فضل برای اهلش یعنی اعتراف به ولایت و امامت می باشد، از فروع آنان است. در شرح واژه مستودع، دلایل تأویل مستقر به کسی که ایمان به خدا و به رسولش صلی الله علیه و آله و به ائمه علیهم السلام در قلب او استقرار و ثبات یافته است، خواهد آمد. در تفسیر قمی پیرامون تفسیر آیه «لِّكُلِّ نَبَإٍ مُّسْتَقَرٌّ»(1) [برای هر خبری هنگام (وقوع) است] آمده که حضرت فرمود:منظور این است که برای هر خبری، حقیقتی است(2) مؤلف گوید: این تأویل به اثبات ایمان نیز برمی گردد و اقرار چنان که روشن است، به معنای استقرار و ثبات می باشد. در معانی الأخبار از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ»(3) [و پسر مریم و مادرش را نشانه ای گردانیدیم و آن دو را در سرزمین بلندی که جای زیست و (دارای) آب زلال بود جای دادیم] روایت شده که فرمود: منظور از ربوه، کوفه و منظور از قرار، مسجد و منظور از معین، فرات می باشد. روایتی مانند این در کامل الزیارات از امام صادق علیه السلام، البته با کمی تفاوت، روایت شده که حضرت در آن، منظور از ربوه را نجف کوفه دانست. پس تأمل کن.

قسوره: این واژه در سوره مدثر آیه «حُمُرٌ مُّسْتَنفِرَةٌ* فَرَّتْ مِن قَسْوَرَةٍ»(4) [به خرانِ رمنده ای مانند* از پیش شیری گریزان شده است] آمده است و مراد، شیر می باشد. در شرح واژه حمام احادیثی آمده که می توان از آن تأویل قسوره به علی علیه السلام را استنباط نمود.پس تأمل کن.

1- [1] - انعام/67.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 211.
3- [3] - مؤمنون/50.
4- [4] - صافات/48 و 49.

قصر: و قصور و مقصرون و آن چه این معنا را می رساند و مشتمل بر تفسیر می باشد. قصر در لغت به معانی آمده که از جمله آن کاستی و ناتمامی است، مانند شکسته خواندن نماز. همچنین تقصیر نیز به همین معنا می باشد. از دیگر معانی قصر، در مقابل بلندی و در مقابل مد می باشد. از این رو به معنای جنس نیز آمده است.

برخی گفته اند که آیه «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ»(1) [و نزدشان (دلبرانی) فروهشته نگاه و فراخ دیده باشند] و نظایر آن به همین معنا می باشد. همچنین قصر به معنای منزل یا خانه ای که از سنگ و غیر آن ساخته شده، آمده است. در احادیث، تأویل «قَصر مَشِید»(2) [کاخ مرتفع] در قرآن به رسول الله صلی الله علیه و آله و به امام ناطق و به علی علیه السلام شده است و علت آن، منزلت و جایگاه رفیع آنان نزد خداوند و تمام خلق می باشد. چنان که احادیث پیرامون آن، در تفسیر همین آیه در سوره حج خواهد آمد. بنابراین می توان واژه های قصر و قصور را که در قرآن آمده، در موارد مناسب به آنان یا به آن چه که به آنان مربوط می شود، تأویل برد و خدا آگاه است. اما مقصرون و آن چه مضمون قصر به معنای اول را می رساند، در آیه قصر الصلاه و تقصیر مصطلح در حج آمده است. شاید آن دو را بتوان به معنای متعارف تقصیر، تأویل نمود. ظاهر این است که تأویل آن، همان تقصیر و کوتاهی کردن در مورد ولایت می باشد. چنان که در شرح واژه کعبه، دلایل اطلاق مقصرین بر کسانی که خلافت علی علیه السلام را به تأخیر انداختند، خواهد آمد. در روایت جابر از علی بن حسین علیه السلام آمده که فرمود: مقصرون، کسانی هستند که در زمینه شناخت شخصیت و مقام ائمه علیهم السلام، کوتاهی کرده اند، هر چند امامت آنان را قبول داشته باشند. شاید بتوان بین این دو معنا را جمع کرد و آن را به درجات و مراتب کوتاهی کردن، حمل کرد.

أقطار: جمع قطر به ضم می باشد و به معنای ناحیه، کناره و طرف و در سوره احزاب و رحمان به کار رفته است. شاید بتوان أقطار را به مانند آفاق، أطراف و

1- [1] - صافات/48.
2- [2] - حج/45.

نظایر آن دو تأویل برد. اما قطر به کسر به معنای برنج و مس گداخته می باشد. برخی گفته اند که قطران نیز مشتق از قطر می باشد. بنابراین شاید بتوان آن را در موارد مناسب به مانند حدید و نظایر آن، تأویل برد. پس تأمل کن.

قنطار: چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع، مانند: قناطیر. در قاموس اللغه، قنطار، برابر با وزن چهل أوقیه (هفت مثقال) از زر یا هزار و دویست دینار یا هزار و دویست أوقیه یا هفتاد هزار دینار یا هشتاد هزار درهم یا دویست رطل (نصف مَن که برابر با 12 أوقیه است) از زر یا سیم یا هزار دینار یا یک پوست گاو پر از زر و سیم و امثال آن دو آمده است. پس تأمل کن.

قمر: در احادیث، قمر به علی، حسن و حسین و به قائم و ائمه علیهم السلام تأویل شده است. از جمله احادیثی که بر علی علیه السلام دلالت می کند، احادیثی است که در شرح واژه شمس آمده و حدیثی است که صدوق آن را از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا»(1) [سوگند به مه چون پی (خورشید) رود] روایت کرده که فرمود: منظور از قمر، امیرالمؤمنین علیه السلام است که پس از رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و منظور از شمس(خورشید)، رسول الله صلی الله علیه و آله است که علم را در علی علیه السلام دمیده است.

از جمله احادیثی که بر حسن و حسینعلیهما السلام) دلالت می کند، حدیث حلبی ازامام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» می باشد که فرمود: منظور، حسن و حسینعلیهما السلام است. همچنین از جمله احادیثی که بر قائم علیه السلام دلالت دارد، سخن علی علیه السلام است که در خطبه لؤلؤه، پیرامون علائم حضرت قائم علیه السلام فرمود: به آن هنگام، از ما اهل بیت، القمر الأزهر (آن ماه روشن) ظاهر خواهد شد. بالأخره از جمله احادیثی که بر ائمه علیهم السلام) دلالت می کند، حدیثی است که در تفسیر فرات از اباذر نقل شده که گفت: اهل بیت پیامبر علیهم السلام در میان ما، به مانند ماه شب رو می باشند. (ادامه روایت). در برخی از زیارت های حضرت قائم علیه السلام می خوانیم: «یَابنَ البُدُور

1- [1] - شمس/2.

المُنِیره» [ای پسر ماه های کاملِ نورانی] و امثال آن فراوان است، چنان که در شرح واژه نجوم نیز آمده است. در شرح واژه شهر احادیثی را ذکر نمودیم که به توجیه این تشبیه اشاره دارد. پس تأمل کن.

بدان که در شرح واژه شمس، دلایل تأویل قمر در برخی از موارد به دومی یعنی زفر، آمده است و آنجا توجیه این تعبیر را بیان نمودیم. پس غافل مباش و هر مورد را با آن چه با آن تناسب دارد، تأویل ببر. و خداوند، هدایت کننده است.

قهار: و آن چه به معنای قهار است. قهر به معنای چیره شدن است. و خداوند سبحان، قهار می باشد یعنی بر آن چه از نابودی، باقی گذاشتن، ثواب دادن، عقاب کردن و مانند آن که اراده می کند، چیره است. پس تأویل قهار این است که خداوند بر قدرت دادن به اهل ولایت و نابود کردن دشمنان ائمه علیهم السلام و مانند آن، چیره است. پس اندیشه کن.

قدس: و مقدّس و قدّوس. در شرح واژه روح، معنای روح القدس و این که منظور از آن، امام می باشد، آمده است. همچنین در شرح واژه أرض، قدس، به امام و به قلب هایی که جایگاه علم و دین و امثال آن تأویل شده است. بنابراین می توان الأرض المقدسه و حتی الواد المقدس را نیز به مانند قدس تأویل برد، چنان که این تأویل از احادیثی که در شرح واژه وادی آمده، برمی آید. همچنین ظاهر این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام همان کسانی هستند که خدا را پاک و منزه خواندند و حق تقدیس او را به جای آوردند و آنها اولین کسانی بودند که این عمل را انجام دادند، چنان که در باب پنجم از فصل دوم از گفتار اول آمده است. همچنین خداوند عز و جل مقدس تر و منزه تر از تطهیر کردن غیر آنان بر آنان است و او از این کار و غیر آن، منزه است. تقدیس به معنای تطهیر کردن و منزه ساختن می باشد. و خداوند، آگاه است.

قسیس: به بزرگ مسیحیان گویند. احادیثی در شرح واژه رهبان آمده که در اینجا نیز مفید است. پس تأمل کن.

قسطاس: به ضم، واژه ای رومی به معنای ترازو، یعنی مطلق ترازو یا دقیق ترین ترازو می باشد. در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که قسطاس، ترازویی

است که زبان دارد. در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ»(1) [و با ترازوی درست بسنجید] روایت شده که فرمود: منظور از قسطاس، امام علیه السلام می باشد و او معیار عدل تمام خلایق و داور این امت است. در بصائر روایت شده که حضرت فرمود: منظور قسطاس الله، من هستم. (ادامه روایت). احادیثی که مؤید این تأویل می باشند در شرح واژه میزان خواهد آمد. پس غافل مباش.

قصاص: این واژه در دو آیه از سوره بقره آمده است و به معنای تلافی می باشد. در شرح واژه قتل، دلایل این که تأویل قصاص، وابسته به تأویل قتل می باشد و اگر قتل به گمراه کردن تأویل شود، چنان که خواهد آمد، پس قصاص آن به خلود و باقی ماندن همیشگی در آتش جهنم تأویل می شود، خواهد آمد. همچنین احتمال دارد که قصاص در برخی از تأویل های قتل، چنان که در آن آیه خواهد آمد، به برخی از آن چه که به دست حضرت قائم علیه السلام و اصحابش بر سر دشمنان ائمه علیهم السلام می آید، تأویل شود. چنان که در احادیث آمد که آن سه و معاویه و همچنین قاتلان امام حسین علیه السلام به زمین رجعت می کنند و شیعیان به خاطر اعمال آنان نسبت به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان در دنیا، یک یک آنان را می کشند. پس تأمل کن.

قصص: و آن چه از آن مشتق می شود و بر آن دلالت می کند. قصص به کسر، جمع قصه و به فتح، اسم مصدر می باشد. قصّ الأثر یعنی به دنبال آن رفت. قصّ الخبر قصاً و قصصاً به معنای این که خبر را به دیگران اعلام کرد و آن را همان طور که هست حکایت کرد، می باشد. می توان آیاتی که در آنها واژه قصص آمده را در موارد مناسب، به بیان چگونگی ولایت و آن چه به آن مربوط می شود، تأویل برد. پس تأمل کن.

قمیص: معنای آن مشخص است. شاید بتوان آن را به مانند ثیاب و لباس و مانند آن دو که پیشتر آمده و پس از این نیز می آید، تأویل برد. پس اندیشه کن.

1- [1] - شعراء/182.

قبض: و آن چه مشتمل بر قبض است. در شرح واژه بسط احادیثی آمده که می توان از آنها تأویل برخی از موارد قبض را به قرینه تقابل این دو واژه، استنباط نمود. اما بیشتر وارد قبض را نمی توان این گونه تأویل نمود، چنان که این مطلب با تأمل و اندیشه ظاهر و آشکار می شود.

قرض: و آن چه معنای قرض را در بر دارد، مانند: یقرض و نظایر آن. قرض به معنای بریدن و مالی که داده می شود تا مشکل شخص حل شود و نیز به معنای کار خوب یا بدی که پیش فرستاده می شود، می باشد. در اصل قرضت القوم از باب مجاز به معنای آنان را مجازات کردم، آمده است. در احادیث، قرض حسن در قرآن به صله رحم با امام تأویل شده است. در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام روایت شده که پیرامون تفسیر آیه «قرضاً حسناً»(1) فرمود: منظور، صله رحم و منظور از آن رحم، در خصوص آل محمد علیهم السلام می باشد. در روایت صدوق از امام کاظم علیه السلام پیرامون آیه فوق روایت شده که فرمود: منظور، صله و ارتباط با امام در دولت فسق و جور است. اخبار فراوان دیگری نیز، موجود است. همچنین احتمال می رود بتوان قرض را به معنای متعارف آن، البته همراه با مفهوم ولایت گرفت. یعنی کسی که چیزی را به خاطر دوستی با ائمه علیهم السلام و تمسکش به ولایت آنان، به برادران شیعه اش قرض می دهد. همچنین به برخی از احادیثی که در اینجا نیز مفید است، در شرح واژه صدقه و امثال آن، اشاره کردیم. پس غافل مباش.

مقسطون: و آن چه این معنا را می رساند. مانند: أقسطوا و نظایر آن.در صحاح و کتاب های دیگر، قسط به کسر به معنای عدالت آمده و مفرد و جمع آن یکی است. در باره کسی که عدالت بورزد، گفته می شود: أقسط الرجل فهو مقسط. آیه «إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ»(2) [خداوند دادگران را دوست می دارد] که در سوره حجرات و دیگر سوره ها آمده، به همین معنا می باشد.

قسط به فتح و قسوط به معنای ستم و عدول از حق است. در باره کسی که

1- [1] - بقره/245.
2- [2] - مائده/42.

ستم و عدول از حق کند، گفته می شود. قسط الرجل فهو قاسط و آیه «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا»(1) [ولی منحرفان هیزم جهنم خواهند بود] که در سوره جن آمده به همین معنا است. ضابطه، این است که هر چیزی که مشتق از أقسط باشد به معنای عدالت و هر آن چه که مشتق از قسط باشد به معنای ستم می باشد.

در احادیث قاسطین به دشمنان ائمه علیهم السلام به ویژه معاویه و اصحابش تأویل شده است. مؤلف می گوید: ظاهر این است که تأویل به معاویه و یارانش از باب مثال بوده وگرنه تمام حاکمان ظلم و جور از آن سه و ما بعدشان، از مصادیق قاسطین می باشند. از این تأویل استنباط می شود که مقسطین نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان تأویل می شوند. شاهد و گواه این تأویل احادیثی است که در شرح واژه میزان خواهد آمد و بر این که مراد از قسط، عدالت می باشد، دلالت می کند. افزون بر آن، احادیثی که در شرح واژه رسل آمده نیز بر این تأویل گواهی می دهد. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: «أشْهَدُ أنَّكُم الحَاكِمُون بالعدل و القسط». (گواهی می دهم که شما حکم کننده به عدل و داد هستید). همچنین این تأویل از برخی از احادیثی که در شرح واژه عدل آمده و بر تأویل آن به پیامبر صلی الله علیه و آله و به امام علیه السلام و در خصوص علی علیه السلام دلالت دارد، برمی آید. همچنین از تأویل الموازین القسط به ائمه علیهم السلام می توان تأویل قسط به آنان، به ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام را نتیجه گرفت. پس ائمه علیهم السلام و شیعیانشان، مقسطون و القائمون بالقسط (عدالت ورزان و برپا دارندگان عدالت) هستند، یعنی به علی علیه السلام و پیروی از او و ولایتش تمسک جسته و بر آن ثابت قدم هستند. چنان که در کتاب فضائل الشیعه آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، تو و شیعیانت، برپادارندگان عدالت هستید، چنان که خداوند عز و جل این طور فرموده است. قسط به معنای عدل است و منظور از عدل در ظاهر قرآن، محمد صلی الله علیه و آله و در باطن قرآن، علی علیه السلام می باشد. در روایت دیگری آمده که منظور از قسط در آیه قرآن، عدل و در

1- [1] - جن/15.

باطن آن، امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد. پس تأمل کن و غافل مباش.

قنوط: و آن چه مشتمل بر قنوط است. مانند: قنوط به فتح، من یقنط و نظایر آن. قنوط در لغت به معنای یأس و ناامیدی است. قنط عنه یعنی از او ناامید شد. هو قانط و قنوط یعنی او ناامید می باشد. قنوط به معنای ناامیدی از رحمت خداوند و روح و احسان او شهرت یافته است، چنان که آن، حالت هر کسی که به خدا و روز آخرت ایمان نداشته باشد، است. بنا بر این جای هیچ بحثی نیست که مصداق کسانی که این حالت را دارند، منافقان به ویژه آن سه و اصحاب شان و معاویه و اصحابش هستند که با علی علیه السلام و امامان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، دشمنی ورزیدند. چرا که هیچ شکی در باور نداشتن آنان به روز حشر و ثواب و عقاب نیست، پس چگونه به آن چه که به وجودش باور نداشتند، امیدوار بودند؟ بلکه حقیقت این است که هر کسی به ائمه علیهم السلام آزار برساند، اگر چه معتقد به قیامت باشد، از رحمت الهی ناامید شده است. چرا که ائمه علیهم السلام نزد خداوند و رسولش منزلت رفیعی دارند و فضائل آنان به طوری بود که بر هیچ کسی حتی بر قاتلان آنان پوشیده نبود، چنان که بسیاری از آنان به فضائل آنان اعتراف کرده بودند. پس چگونه کسی که نعوذبالله، شفیعان خداوند را دشمنان او قرار می دهد، امید نجات داشته باشد؟ !

قارعه: به معنای مصیبت است، زیرا قرع در اصل به معنای ممانعت (کوبیدن) به وسیله ابزار یا عمود می باشد. قوارع الدهر، حوادث کوبنده روزگار می باشد و مراد از آن قیامت است، زیرا قیامت، ترس را بر دل ها می کوبد.

در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: قارعه به معنای انتقام و عذاب است. در شرح واژه عذاب، دلایل تأویل عذاب و تأویل نقمه به شمشیر علی علیه السلام آمده است. بنابراین قارعه نیز می تواند به یکی از آن دو به ویژه قیامت حضرت قائم علیه السلام تأویل شود. شاهد و گواه این تأویل، احادیثی است که پس از این خواهد آمد و در آن قیامت به قیام حضرت قائم علیه السلام تأویل شده است. بر هیچ کسی پوشیده نیست که قیام حضرت قائم علیه السلام، ضربه کوبنده ای است که قائم علیه السلام آن را بر کفار و منافقین وارد می آورد. پس

ص:810

تأمل کن.

قطع: و قطیعه یعنی آن چه که به این معنا است. مانند: یقطعون و نظایر آن. قطع در اصل به معنای روشن کردن و تمییز دادن و جدا کردن قسمتی از قسمتی دیگر می باشد. سایر معانی قطع از همین گرفته شده اند. گفته می شود قطعه قطعاً یعنی آن را روشن کرده است. و گفته می شود قطع النهر و الوادی قطعاً و قطوعاً یعنی از رود و وادی عبور کرد یا آن را شکافت. گفته می شود قطع فلان فلاناً بالقطیع یعنی او را با آن وسیله (مثلا شاخ بریده شده) زد. قطع بالحجّه یعنی او را با آن دلیل، ساکت کرد، مانند: أقطعه. گفته می شود قطع لسانه یعنی او را با احسان و نیکی خود ساکت کرد. گفته می شود قطع رحمه قطعاً و قطیعه یعنی او را رها کرد و عاق نمود. گفته می شود بینهما رحم قطعاً یعنی آنها قطع رحم کردند.

قطاع الطریق به معنای دزدی است، مانند: قطع به ضم و قطعه به کسر، گروه از هر چیزی می باشد. مقطعات به معنای لباس های کوتاه می باشد. مفرد آن ثوب است و از لفظ خود، مفرد ندارد و آیه «قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ»(1)[جامه هایی (از آتش) برایشان بریده شده است] به همین معنا است یعنی لباس هایی برای آنها دوخته شد. گفت می شود: انقطع به صورت مجهول یعنی ناتوان از سفرش است و قطع به یعنی به او قطعیت و یقین پیدا کرد و شکی در او ندارد. سایر معانی نیز به همین گونه اند. برخی گفته اند قطیعه به معنای قطع رحم، در عرف، کاربرد زیادی دارد. آیاتی از قرآن که مشتمل بر واژه قطع است به بیشتر این معانی که به روشن ساختن و تمییز دادن، مرتبط می شود، آمده است.

در تفسیر قمی پیرامون آیه شریفه «وَ قَطعناهُم»(2) آمده که این آیه به معنای آنان را حرکت دادیم، می باشد. پس تأمل کن.

بدان که از جمله آن معانی که در قرآن آمده، معنایی است که پیرامون راهزنی می باشد. چنان که در سوره عنکبوت و شرح واژه قطع الرحم و غیر آن و همچنین

1- [1] - حج/19.
2- [2] - اعراف/168.

در سوره بقره، قتال و دیگر واژه ها آمده است.

در شرح واژه شر از تفسیر امام صادق علیه السلام مطلبی آمده که بر تأویل قطاع الطریق و سبیل به علمای مخالفین که ولایت و راه پیروی از ائمه علیهم السلام را قطع می کنند، دلالت می کند و این که ریشه تمام بدی ها، مخالفین هستند و تمام قبائح و منکرات که از جمله آن قطیعه (قطع ولایت و راه پیروی از امام) می باشد، از فروع آنان است.

در شرح واژه رحم، دلایل تأویل ارحامی که در قرآن ذکر شده به رحم آل محمد علیهم السلام آمده است. پس قطع نیز مربوط به آنان می باشد. چنان که خواهد آمد که صله نیز به همین شکل است. شاهد و گواه همه این مطالب که ذکر نمودیم، سخن امام صادق علیه السلام در تفسیرش است که در بیان عذاب کسی که قطع صله رحم کند فرمود: هر کسی که قطع صله رحم آل محمد علیهم السلام کند یعنی حقوق آنان را انکار کند و آنان را از تکلیف شان باز دارد و غیر آنان را با نام های آنان بنامد و به القاب آنان بخواند و در باره مخالفان خود که از اهل ولایت آل محمد هستند القاب زشتی را به کار برد، در روز قیامت به او گفته می شود: ای بنده خدا، دشمنی محمد و آل محمد علیهم السلام را به خاطر دوستی ات با اینان، به دست آوردی. پس اکنون از آنان، بی نیازی بجوی تا تو را یاری رسانند. اما او هیچ دستگیر و یاوری را نمی یابد و به سوی عذاب دردناک روانه می شود. (ادامه روایت).

مشتمل بودن این حدیث بر توضیح معنای قطع رحم رسول الله صلی الله علیه و آله نیز واضح و آشکار است. در شرح واژه شرک، حدیثی در تفسیر آیه «لَقَد تَّقَطَّعَ بَيْنَكُمْ»(1) [به یقین پیوند میان شما بریده شده] به این که منظور از آن، قطع مودت و دوستی می باشد، آمده است. پس اندیشه کن.

قاع: زمین صاف و پهناوری که کوه در آن نباشد. جمع آن قیع و قیعه و قیعان است. تأویل زمین را در ذیل کلمه ارض ذکر کردیم، از آن غفلت مکن.

1- [1] - انعام/94.

قذْف: این کلمه و آن چه که به معنای این کلمه و مشتمل بر آن است مانند قَذَف. قذف در لغت به معنای پرتاب کردن و انداختن است و به این معنا در قرآن، بسیار آمده است، بنابراین نیازی به تأویل ندارد. این کلمه در عرف به معنای تهمت زدن به زنان محصنه (شوهردار) و متهم کردن آنان به کار زشت و فسق و فجور و نیز به معنای فحش بد دادن، شهرت یافته است. اما این دو معنا در قرآن با کلمه قذف نیامده، بلکه با کلمه «رمی» وارد شده است، خداوند در سوره نور می فرماید: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ»(1) [و کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می دهند] منظور از رمی در این آیه و آیات مشابه، همان معنای معروف «قذف» است. در کلمه «شرک» آوردیم که قراینی وجود دارد مبنی بر این که دشمنان ائمه علیهم السلام بر سر منبر به حضرت فاطمه علیها السلام تهمت زدند. تأویل آیه مذکور نیز همین است، و خدا داناتر است.

اقتراف: این کلمه و آن چه که به معنای این کلمه و مشتمل بر آن است، مانند یقترفون، به معنای کسب کردن است. در کلمه «حسنی» آمد که تأویلِ اکتساب کار ستوده، مانند انجام دادن کار نیک، به کسب کردن ولایت و حب اهل بیت علیهم السلام و اطاعت از آنان است.

از همین مطلب استفاده می شود که می توان کار ناپسندیده و نکوهیده را به کسب دشمنی و عداوت اهل بیت علیهم السلام و دوستی با دشمنان آنان و مواردی از این قبیل، تأویل نمود، چرا که اصل تقابل، چنین امری را ایجاب می کند. مطالب ذکر شده در تأویل کلمه «سیئه» مبنی بر ترک ولایت و دوستی با دشمنان ائمه علیهم السلام، نیز گواه این مدعاست. پس تأمل کن.

قطوف: جمع قطف و به معنای میوه های چیده شده است یا چیزهایی نظیر میوه. گفته می شود «قطف العنب و یقطفه» یعنی انگور را چید. بنا بر این می توان تأویل کلمات فاکهه، ثمره و نظایر آن را در این کلمه نیز صادق دانست. مطالب ذکر شده در ذیل کلمه «حصاد» نیز قابل ملاحظه است. پس تأمل کن تا دریابی.

1- [1] - نور/4.

قبول: و کلماتی که مشتمل بر این کلمه است، مانند یقبل و تقبل و نظایر آن. بدان آن چه از احادیث وارد شده در مواضع مختلف برمی آید، ناظر بر این است که قبول و پذیرش عمل با جزای عمل متفاوت است. زیرا جزاء دادن یعنی ساقط شدن قضای عمل و عذاب و لازمه جزاء دادن آن است که کاری با شرایط صحیح انجام پذیرد. اما پذیرش عمل جز با تحقق همه شرایط اخلاص و تقوا، بعلاوه توجه وافی و شناخت کامل، صورت نمی پذیرد. روایتی هست به این مضمون که اگر خداوند عملی را از بنده ای قبول کند هرگز او را عذاب نخواهد کرد. از این روست که خداوند فرموده است: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»(1) [گفت خدا فقط از تقواپیشگان می پذیرد] بنابراین، عمل مقبول، اعمال پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان مخلص ایشان است. پس مخالفی که عملش نه صحیح و نه مجاز است، قبول و پذیرش در مورد عمل او قابل تصور نیست. بنا براین، بیشتر موارد قبول و پذیرش، منوط رسیدن به این مرتبه است. حتی اگر در بعضی موارد، کلمه قبول به معنای جزاء دادن، حمل شده باشد، باز هم باید آن را به اهل ولایت منوط دانست. همچنان که از این آیه بر می آید و در کلماتی نظیر رضوان و عفو شواهدی را بر این مدعا ذکر کردیم و در کلمه هباء نیز ذکر خواهیم کرد، پس تأمل کن.

قبله: در قاموس آمده است، قبله جایی است که به سوی آن نماز می گذارند، به معنای جهت، کعبه و آن چه که قبله قرار می گیرد نیز آمده است. گفته می شود قِبله و دِبره ندارد یعنی جهت ندارد. در کلمه صلاه آوردیم که کلمه قبله به ائمه علیهم السلام تأویل شده است و بنا بر این بر اساس بطن قرآن، قبله و استقبال، کنایه از چنگ زدن به ایشان و پیروانشان و مسائلی از این دست است. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که ما قبله خدا و ما کعبه خدا هستیم. در کلمه کعبه نیز شواهدی بر این مدعا خواهد آمد. و خداوند هدایت گر است.

قتل: قتال و تعابیری که مشتمل بر این کلمه است، مانند مَن قَتَل، من قُتِل و الذین یقاتلونک و نظایر آن که در قرآن به الفاظ مختلفی وارد شده است. قتل در

1- [1] - مائده/27.

لغت به معنای کشتن و هلاک کردن و قتال به معنای مبارزه و درگیری در جنگ است که در شرع اسلام به عنوان جهاد نامیده شده است. گاه قاتل به معنای قتل و أهلک آمده است. مانند این آیه که می فرماید: «قَاتَلَهُمُ اللّهُ أَنَّی یُؤْفَکُونَ»(1) [خدا آنان را بکشد چگونه (از حق) بازگردانده می شوند] و شاید این قتل به معنای نفرین و عذاب نیز باشد، چنان که از علی علیه السلام در احتجاج روایت شده است که در باره آیه «قَاتَلَهُمُ اللّهُ ...» فرمود: یعنی خدا آنان را نفرین کند. خداوند در اینجا، نفرین را قتال نامیده است و در باره این آیه «قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَکْفَرَهُ»(2) [کشته باد انسان چه ناسپاس است] فرموده است: یعنی نفرین بر انسان. در ادامه این بحث خواهیم گفت که گاه منظور از قتل، عذاب است، پس تأمل کن. حال باید گفت که در اینجا دو تأویل و معنا برای قتل وجود دارد: یکی همان معنایی است که در حیّ و جهاد و امثال آن گفتیم و در هلاک و میت و نظایر آن نیز خواهیم گفت، یعنی این که مراد از قتل، گمراه شدن از ولایت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و مطالبی از این دست باشد، و قتالی که در قرآن به آن امر شده است و ستوده می باشد، دفع شبهه مخالفان ولایت و مجاب کردن شخصیت های آنان است و این که اجازه ندهند آنان بندگان سست اعتقادِ خدا را از راه حقیقت، منحرف سازند. زیرا انحراف و گمراهی صادر شده از سران مخالفان نسبت به شیعیان ضعیف الاعتقاد و جاهلان اهل خلاف در ردّ امامت ائمه علیهم السلام، کفر دانسته شده است و این گمراه کردن ها در زمره اعمال کافران آمده است. خواه از روی اشتباه یعنی جهالت باشد و خواه از روی اعتقاد به حق بودن طریق. مؤید همه این مطالبی که گفتیم سخنی است که در تفسیر امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: امام سجاد علیه السلام در حدیثی در باره حکم قتل و قصاص چنین فرمود: می خواهید شما را از قتلی بالاتر از این آگاه کنم که قاتل آن باید قصاصی بزرگ تر از این قصاص را بدهد؟ گفتند: بله، پس فرمود:

1- [1] - توبه/30.
2- [2] - عبس/17.

بزرگ تر از این، آن است که انسان، کسی را بکشد که پس از آن هرگز زنده نخواهد شد. گفتند: آن چه قتلی است؟ فرمود: این که فردی را از طریق پیامبری محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام گمراه سازد و به راهی غیر از راه خدا ببرد و او را گمراه کند تا طریقه دشمنان علی علیه السلام و دشمنان اعتقاد به امامت او و دور ساختن وی از حق خویش و انکار فضایل او را در پیش گیرد. این همان قتلی است که باعث می شود مقتول برای همیشه در آتش جهنم بسوزد. زیرا جزای چنین عملی باید در ردیف خلود در آتش جهنم باشد. (ادامه روایت). تأویل دوّم برای کمله «قتل» همان است که در کلمه «شرک» و دیگر کلمات به صراحت و روشنی گفته شد یعنی مراد از قتل نفس که خداوند آن را حرام کرده است، قتل ائمه علیهم السلام و شیعیان مؤمن آنان به انگیزه دینی و غصب حقوقی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان اعطا فرموده است، مانند قتل حسین علیه السلام و یارانش. به علاوه حسین علیه السلام و یارانش مصداق کسانی هستند که مظلوم کشته شدند و دشمنانشان، نکوهیده اند. و قتال و مبارزه ای که در قرآن به آن امر شده است، مبارزه با دشمنان ولایت به هر صورت ممکن است، به ویژه به همراه قائم علیه السلام در زمان رجعت. در احادیث زیادی از ائمه علیهم السلام در تفسیر این آیه از سوره حج «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا»(1) [رخصت (جهاد) داده شده است چرا که مورد ظلم قرار گرفته اند] آمده است که منظور از این آیه، حضرت قائم علیه السلام و یارانش هستند که به انتقام خون حسین علیه السلام برخاسته اند. در آخرین فایده از خاتمه آینده، شواهدی خواهد آمد که نشان می دهد تأویل آیه «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتنَةٌ»(2) [با آنان بجنگید تا دیگر فتنه ای نباشد] آن است که حضرت قائم علیه السلام و یارانش با کفار و منافقین بجنگند. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه: «فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ»(3) [کُشته بادا، چگونه (او)

1- [1] - حج/39.
2- [2] - بقره/93.
3- [3] - مدثر/19 و 20.

سنجید؟* آری، کشته بادا، چگونه (او) سنجید] روایت شده است که در حدیثی طولانی فرمود: مقصود خلیفه دوم است و معنای آیه این است که توسط قائم علیه السلام عذاب می شود.(1) در تفسیر قمی و کتاب های دیگر از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلاَ يُسْرِف فِّى الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا»(2) [و هر کس مظلوم کشته شود به سرپرست وی قدرتی داده ایم پس (او) نباید در قتل زیاده روی کند زیرا او (از طرف شرع) یاری شده است] روایت شده است که این آیه در باره قتل حسین بن علی علیه السلام نازل شد، زیرا او مظلوم کشته شد و خداوند به ولیّ او یعنی حضرت قائم علیه السلام قدرت داده است که اگر به دستور خداوند قیام کند بر دشمنان حسین بن علی علیه السلام سیطره یابد. (ادامه روایت(3)).

در کافی و تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر آیه «وَمَن يَقْتُلْ مؤمنا مُّتَعَمِّدًا»(4) [و هر کس عمداً مؤمنی را بکشد] فرمود کسی که مؤمنی را در حال دینداری بکشد، همان شخص متعمدی است که خداوند در قرآن فرموده است: «وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»(5) [و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است]. از امام پرسیدند، اگر دو نفر با یکدیگر اختلاف پیدا کنند و یکی دیگری را با ضربه شمشیر بکشد، مصداق این آیه است؟ حضرت فرمود: این مصداق قتل عمدی که خداوند در قرآن فرموده است «وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا» [و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است] نیست(6). مؤلف گوید: می توان از این روایت استنباط کرد که تأویل قتل غیر عمد نیز مانند همین قتل اخیر است. پس تأمل کن. و بدان که معنای دیگری نیز برای قتل و جود دارد و آن این است که انسان چیزی را به انسان مؤمنی، عمداً یا از

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 386.
2- [2] - اسراء/33.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 409.
4- [4] - نساء/93.
5- [5] - نساء/93.
6- [6] - کافی، ج 7، ص 273.

روی جهالت، نسبت دهد که همین شهرت و آوازه، باعث قتل آن انسان مؤمن شود. در کافی از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه «وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ»(1) [و پیامبران را به ناحق می کشند] روایت شده است که فرمود: به خدا سوگند که آنان با دست هایشان، پیامبران را نکشتند و با شمشیرهایشان به آنان ضربت نزدند، بلکه احادیث آنان را شنیدند و آنها را منتشر کردند و به جرم پخش این سخنان، دستگیر و کشته شدند و این، قتل و تجاوز و معصیت است. روایات زیادی داریم مبنی بر این که کسی که رازی را در باره مؤمنی فاش کند، به طوری که سرانجام به قتل آن مؤمن منجر شود یا آن که خبر قتل مؤمنی را بشنود و به آن راضی باشد، در گناه قاتل شریک است. در کلمه فتنه گفتیم، به برخی از مصادیق این نوع قتل، فتنه نیز گفته می شود. پس تأمل کن تا تأویل هر کلمه ای را با معنای مناسب آن درک کنی. و خداوند توفیق دهنده است.

قفل: چیزی که با آن بسته می شود. در سوره محمد صلی الله علیه و آله آمده است: «أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»(2) [یا (مگر) بر دل هایشان قفل هایی نهاده شده است] منظور طبع دل ها و قساوت آنهاست. تأویل طبع را پیشتر ذکر کردیم، پس بیندیش.

قلیل: و آن چه که مشتمل بر قلّت است. در کلمه کثره مطلبی خواهد آمد که نشان می دهد مراد از اکثر نکوهش شدگان، دشمنان ائمه علیهم السلام و مخالفین آنها هستند. پس مقابل این کثرت کسانی هستند که خدا آنان را به قلّت توصیف کرده است.

در روایت نیز آمده است که شیعه ما در اقلیت هستند. مؤید این معناست آن چه که در معنای کلمه جماعه و شکر در این آیه «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»(3) [و از بندگان من اندکی سپاسگزارند] آمده است. مطلب در همه این کلمات، ظاهر و آشکار است، پس تأمل کن و از این تعبیر نیز غافل مباش که زندگی دنیوی را بر

1- [1] - بقره/61.
2- [2] - محمد(ص)/24.
3- [3] - سبا/13.

دشمنان خدا، قلیل دانسته اند، زیرا فانی و زودگذر است. چنان که در عبارت امام سجاد علیه السلام آمده است که فرمود: آن چه عاقبت آن فانی و گذراست، زیاد نیست. در مواضعی نیز کلمه قلّت و معنای آن آمده است که نیازی به تأویل ندارد، پس تدبر کن.

قول: و آن چه که شامل این کلمه است. بدان آن دسته از آیات قرآنی که با لفظ «قول» همراه است، به سه دسته تقسیم می شود: نخست اقوالی که به مدح و نیکی و مسایلی از این دست موصوف می شود، مانند قول ثابت، قول طیّب و قول معروف و نظایر آنها. دومّ، اقوالی که با نکوهش همراه است و خلاف دسته اول می باشد، مانند قول منکر، قول زور و زخرف القول و لحن القول و قول مختلف و امثال آنها. سوم، کلماتی که آشکارا و صریح به کلمه ای مقرون نیستند، مانند این آیه: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ»(1) [و به راستی این گفتار را برای آنان پی در پی و به هم پیوسته نازل ساختیم] و این آیه: «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ»(2) [آری گفته (خدا) در باره بیشترشان محقق گردیده است] و این آیه: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ»(3) [و چون قول (عذاب) بر ایشان واجب گردد] و نظایر آن.

اما کلمات دسته اول در بسیاری از موارد به ولایت و قول به ولایت و امامت علی و ائمه علیهم السلام تأویل شده است. همچنان که در برخی از روایات وارد شده در کلمات طیب و معروف و غیره ذکر شد. در تفسیر فرات بن ابراهیم از ابن عباس روایت شده است که در باره این آیه: «يُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِى الْحَيَاهِ الدُّنْيَا»(4)[خدا کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می گرداند] گفت: منظور از قول ثابت، ولایت علی علیه السلام است.(5) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که قول ثابت را به اعتقاد مقرون

1- [1] - قصص/51.
2- [2] - یس/7.
3- [3] - نمل/82.
4- [4] - ابراهیم/27.
5- [5] - تفسیر فرات، ج 1، ص 221.

به حجت و برهان تفسیر کردند. پوشیده نماند که اعتقاد حقیقی، اعتقاد به ولایت است. بنابراین می توان سایر موارد «قول» در دسته اول را با همین تأویلی که ذکر کردیم یا نظایر آن، تأویل نمود. بنا براین چنان که از ظاهر امر برمی آید، گوینده این قول، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها هستند. اما کلمات دسته دوّم در بسیاری از موارد به دشمنی و خصومت با علی و ائمه علیهم السلام و ادعای خلافت دشمنان سه گانه آنان و دیگران تأویل می شود.

این دشمنان، به پیامبر صلی الله علیه و آله افترا بستند و احادیثی را به وی نسبت دادند و برای گمراه کردن مردم، چه بسا قرآن را تحریف کردند. برخی از شواهد این مطلب در کلمات زخرف و اختلاف و در حدیث زندیق که در فصل سوم گفتار دوّم در توضیح این آیه «يَقُولُونَ مُنكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا»(1) [آنها سخنی زشت و باطل می گویند] ذکر شد، آمده است. در کلمه زور نیز به این موضوع اشاره کرده ایم. از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در حدیثی طولانی که آن را به طور خلاصه ذکر می کنیم، فرمود: دشمنان ائمه علیهم السلام با دروغ بستن به ائمه علیهم السلام و افترا بستن به ایشان و نقل روایات ساختگی و تحریف شده در مدح سه خلیفه، به حاکمان جور و والیان و قاضیان تقرب می جستند.

بسیاری از علمای معتزله تصریح کرده اند که در زمان معاویه، به دستور وی روایات زیادی در مدح سه خلیفه و بنی امیه و نکوهش ائمه علیهم السلام، جعل شده است. به طور کلی، جعل روایت در دستگاه آنان مشهور بود و شرح آن نیازمند تألیف کتابی قطور است. شاید به علت همین اشتهار باشد که ابوحنیفه گفت می توان برای مصالح دینی، حدیث جعل کرد. در شرح کلمه لحن نیز خواهد آمد که لحن القول به دشمنی علی علیه السلام تأویل شده است. بنا براین می توان سایر مواردی که کلمه قول به این صورت آمده است را به این وجهی که بیان کردیم تأویل نمود. در این صورت، گوینده این قول، دشمنان ائمه علیهم السلام و مخالفان و پیروان آنان هستند، چنان که ظاهر و آشکار است. اما در باره کلمات دسته سوم باید گفت که هر

1- [1] - مجادله/2.

چند هر موضعی، تأویل خاص خودش را دارد ولی در نهایت، همه به موضوع ولایت و امامت مربوط می شود.

ما در اینجا تأویل هایی که در منابع ذکر شده است را می آوریم تا معیاری برای استنباط تاویل مناسب برای سایر موارد باشد. در کافی با سند از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در تفسیر آیه: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»(1) [و به راستی این گفتار را برای آنان پی در پی و به هم پیوسته نازل ساختیم امید که آنان پند پذیرند] فرمود: یعنی امام بعد از امام. شیخ ما علامه (ره) فرمود: شاید مفهوم «وصلنا القول»، بیان حق و هشدار و تبلیغ شریعت با انتصاب امام بعد از امام یا قول اعتقاد به ولایت امام بعد از امام باشد. یا آن که منظور همین آیه است که: «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً»(2) [من در زمین جانشینی خواهم گماشت] یعنی این وعده به وعده دیگر متصل است. طبرسی گفته است: آیه ای بعد از آیه دیگر و سخنی پس از سخن دیگر آوردیم. مؤلف گوید: شکی نیست که امام، بزرگ ترین آیات الهی است، پس بعید نیست که تاویل آیه پس از آیه به امام بعد از امام باشد. ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در تفسیر آیه «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ»(3) [آری گفته (خدا) در باره بیشترشان محقق گردیده است] فرمود: یعنی تهدید به قتل در دنیا به دست قائم علیه السلام و عقوبت آتش در آخرت. در تفسیر قمی از امام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام در باره این آیه: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ»(4) [و چون قول (عذاب) بر ایشان واجب گردد جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با ایشان سخن گوید که مردم (چنان که باید) به نشانه های ما یقین نداشتند] فرمود: ای علی، وقتی آخرالزمان فرا برسد، خداوند تو را که ابزاری برای داغ نهادن در

1- [1] - قصص/51.
2- [2] - بقره/30.
3- [3] - یس/7.
4- [4] - نمل/82.

دست داری، در زیباترین شکل برون می آورد.(ادامه روایت).(1) مؤلف گوید: شاید مراد از این سخن همان رجعتی باشد که هنگام قیام مهدی علیه السلام رخ خواهد داد. به طور خلاصه، مقصود از کلمه «قول» در اغلب این موارد، دستور خداوند به یاری ائمه علیهم السلام و ناکام ساختن دشمنان ایشان است. پس تأمل کن. بدان که کلمه قول و مشتقات آن دارای تقسیم دیگری نیز هست و آن این که یا از اقوال خیر است یا از اقوال شر و یا آن که از سوی خداوند است. و همان طور که اندکی پیش گفتیم و در مطالب پیشین نیز ذکر شد و در تأویل برخی از آیات وارد شده در بیان دعوت انبیا و امت های آنان ذکر خواهد شد، همه آنها به موضوع ولایت باز می گردد. پیشتر بیان کردیم که هدف از دعوت همه انبیا و اوصیا، نبوت و امامت بوده است، یعنی نبوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امامت ائمه علیهم السلام.

بر این اساس، اقوال خیر را راهنمایی پیامبران گذشته و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و صالحان این امت، مانند ائمه علیهم السلام و علمای زمان به تمسک به توحید و نبوّت و ولایت و ترک دشمنان غاصب حق آنان و ارشاد آنان به گردن نهادن به امر ائمه علیهم السلام و خودداری از نافرمانی امامان و مسایلی از این قبیل، تأویل می کنیم.

در آن دسته از آیات که خداوند به اطاعت فرا می خواند و نسبت به مخالفت تهدید می کند نیز عیناً همین تأویل را ذکر می کنیم. تأویل اقوال اهل شرارت، سخنانی است که اشرار همه امت ها و دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، به ویژه منافقین، مطرح می کنند و همه حقیقت و فضیلت آنان یا برخی از آن به و یژه ولایت را انکار می کنند. این اشرار، معتقدان به ولایت را تکذیب کرده و ادعا می کنند ولایت، دروغی بیش نیست و دعوت کننده به آن ساحر و کاهن و مجنون است و سخنانش از جانب خدا نیست و زاییده افکار خود اوست. آنان روز محشر و رستاخیز بزرگ و کوچک و قیامت کبری به ویژه قیامت صغری یعنی رجعت را

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 107.

انکار می کنند. سایر اقوال اهل شرارت در باره انکار حق پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نیز در مفهوم همین کلمه نهفته است. یکی از شواهد مطالبی که ذکر کردیم، روایتی است که از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه: «أَن تَقُولُواْ عَلَى اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ»(1) [بر خدا چیزی را که نمی دانید بربندید] نقل شده است که فرمود: یعنی این که به امامت کسی معتقد باشید که هیچ بهره ای از امامت برای او قرار داده نشده است. (ادامه روایت). زیرا کاملاً ظاهر و آشکار است که قول و گفتاری که از آن نهی شده است، ادعای امامت برای اشخاصی غیر از ائمه علیهم السلام است. و در مقابل، قول خیر، ادعای امامت ائمه علیهم السلام می باشد.

بنا بر این اگر کسی در مطالبی که گفتیم، تأمل کند، معیار تأویل در بسیاری از آیات را به دست خواهد آورد. و خدواند هدایت گر است.

قدم: و تقدم و هر آن چه این معنا را می رساند، مانند متقدم و نظایر آن. قدم در لغت به معنای گذشته و به معنای پا می باشد.

این کلمه مؤنث است و جمع آن اقدام می باشد. گفته می شود قَدَم القوم و استقدم یعنی از آنان پیش گرفت. و قدم القوم یعنی کسی که در پیشاپیش آنان حرکت می کند و معانی دیگری نیز دارد. قدیم به معنای عتیق (کهنه) است، البته نه به معنای مصطلح آن. چون این را دانستی بدان که در مواضع مختلفی از قرآن، مایه ثبات قدم و نظایر آن آمده است. چنان که خداوند در سوره بقره و دیگر سوره ها می فرماید: «وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا»(2) [و گام های ما را استوار دار] و در سوره محمد صلی الله علیه و آله: «وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ»(3) [و گام هایتان را استوار می دارد] و آیاتی از این دست.

و خداوند در سوره نحل می فرماید: «فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا»(4) [تا گامی بعد از استواریش بلغزد] و در سوره یونس: «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُواْ أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ»(5) [و به

1- [1] - بقره/169.
2- [2] - بقره/250.

3- [3] - محمد(ص)/47.
4- [4] - نحل/94.
5- [5] - يونس/2.

کسانی که ایمان آورده اند مژده ده که برای آنان نزد پروردگارشان سابقه نیک است] و در سوره حجر: «وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ»(1) [و به یقین پیشینیان شما را شناخته ایم و آیندگان (شما را نیز) شناخته ایم] و در سوره مدثر: «لِمَن شَاء مِنكُمْ أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ»(2) [هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید یا باز ایستد] و در مواضع زیادی چنین آمده است: «بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ»(3) [به سبب کارهایی که از پیش کرده اند] و «أيديكم» (دست های شما) و در مواضعی نیز آیاتی است که مفهوم پیش فرستادن نفْس را در بر دارد، مانند فرموده خداوند در سوره انفطار: «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ»(4) [هر نفسی آن چه را پیش فرستاده و بازپس گذاشته بدان] و نظایر آن.

از روایاتی که در تفسیر اغلب این آیات خواهد آمد، روشن می شود که تأویل و باطن این اعمال که پیش فرستاده می شود، ولایت و پایبندی به آن است. در اینجا به مضامین برخی از این روایات اشاره می کنیم تا موضوع بر اهل بصیرت روشن گردد. در سوره یونس نیز خواهد آمد که «قدم صدق» به پیامبر صلی الله علیه و آله و شفاعت وی و به علی علیه السلام و ولایت تأویل شده است.

در کافی و تفسیر عیاشی و کتاب های دیگر از ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده است که مقصود از «قدم صدق»، ولایت است و این آیه در ولایت علی علیه السلام نازل شده است. از این روایت بر می آید که می توان قدم ثابت و ثبات قدم را نیز همین گونه تأویل کرد، یعنی باقی ماندن بر ولایت و پایبندی به آن، به طوری که در دنیا و آخرت، متزلزل نشود و دچار لغزش و ارتداد نگردد. شاهد این مدعا، روایتی است که در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه: «وَ لِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الأَقْدَامَ»(5) [دل هایتان را محکم سازد و گام هایتان را

1- [1] - حجر/24.
2- [2] - مدثر/37.
3- [3] - بقره/95.
4- [4] - انفطار/5.
5- [5] - انفال/11.

بدان استوار دارد] نقل شده است که فرمود: کسی که علی علیه السلام را دوست بدارد، خداوند علی علیه السلام را به قلب او پیوند می زند و بر ولایت ایشان ثابت می ماند.(1)

در همین تفسیر از امام صادق علیه السلام روایتی نقل شده است که حضرت آیاتی را ذکر کردند و آنها را چنین تأویل کردند که این آیات در این باره نازل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم واز جمله خلفای سه گانه امر فرمود که خلافت و امارت مؤمنین را به علی علیه السلام تسلیم کنند.

حضرت فرمود: پس از آن که آن دو نفر به امارت علی علیه السلام رضایت دادند، گفتند: به خدا سوگند ما آن چه را که پیامبر صلی الله علیه و آله گفت، به علی علیه السلام تسلیم نخواهیم کرد. پس این آیه نازل شد: «وَلاَ تَنقُضُواْ الأَيْمَانَ»(2) [و سوگندهای (خود را) پس از استوار کردن آنها مشکنید] ادامه آیات، تا آنجا که می فرماید: «وَلاَ تَتَّخِذُواْ أَيْمَانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا»(3) [و زنهار سوگندهای خود را دستاویز تقلب میان خود قرار مدهید تا گامی بعد از استواریش بلغزد.] پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یعنی پس از آن که امارت مؤمنین را به علی علیه السلام تسلیم کردید.

پس اندیشه کن و از آن چه که در کلمه «أذن» گذشت نیز غفلت نکن که خداوند ایمان را بر همه اعضا و جوارح انسان واجب گردانیده است و پوشیده نیست که یکی از آن اعضا، قدم و پا می باشد، چنان که در کلمه «رجل» ذکر کردیم. و خداوند داناتر است.

و نیز در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در تفسیر این آیه «وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ»(4) [و به یقین

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 55.
2- [2] - نحل/91.
3- [3] - نحل/94.
4- [4] - حجر/24.

پیشینیان شما را شناخته ایم و آیندگان (شما را نیز) شناخته ایم] فرمود: آنان مؤمنان این امت هستند.(1) از همین روایت برمی آید که تأویل مستأخرین، منافقین است، چنان که در کلمه «تأخر» ذکر کردیم.

در کافی از امام کاظم علیه السلام روایت شده است که در تفسیر این آیه «لِمَن شَاء مِنكُمْ أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ»(2) [هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید یا باز ایستد] فرمود: کسی که برای ولایت ما پا پیش نهد، از جهنم دور خواهد شد و کسی که از آن دور گردد، به جهنم نزدیک خواهد شد. (ادامه روایت). در شرح کلمه سابق و آخر و اول، روایت هایی در این مضمون آوردیم و به طور مبسوط سخن گفتیم.

در تأویل این آیات، در تفسیر قمی آمده است که خداوند فرمود: «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ»(3) [هر نفسی آن چه را پیش فرستاده و بازپس گذاشته بداند.] این آیه در باره خلیفه دوم نازل شده است، یعنی آن چه را که از ولایت ابوفلان و ولایت خویش، مقدم داشته و آن چه را که از ولایت والیان امر بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به تأخیر انداخته است.

امام علیه السلام در تفسیر این آیه: «بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ»(4) [به سبب کارهایی که از پیش کرده اند] فرمود: یعنی ناسپاسی نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او ائمه علیهم السلام و تکذیب وی و تحریف قرآن و نظایر آن. پس تأمل کن و مواضعی که براساس مطالب گفته شده، نیازمند تأویل است و آنجا که نیازی به تأویل ندارد را شناسایی کرده و از آن غفلت مکن، و خداوند هدایتگر است.

قسم: و آن چه شامل کلمه قسم می شود، مانند أقسموا و نظایر آن. قسم و حلف و یمین به یک معنا هستند و در کلمه یمین، تأویل آن در زمینه ولایت و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 260.
2- [2] - مدثر/37.
3- [3] - انفطار/5.
4- [4] - بقره/95.

مسایل مربوط به آن خواهد آمد. در کلمه «حلف» نیز این مطالب ذکر شده است و شاید بتوان همان موارد را در باره کلمه قسم نیز صادق دانست. پس غفلت نورز.

قسمه: و استقسام و کلماتی که چنین مفهومی را می رسانند، مانند تستقسموا و نظایر آن. در کلمه «أزلام» تفسیر قسمه و استقسمام (بهره خواستن) ذکر شده است. در آنجا گفتیم که تأویل این کلمه، دشمنان ائمه علیهم السلام و غاصبان خلافت است.

بنا بر این شاید بتوان بهره خواستن را پیروی خلیفه از آراء و تمایلات آنان و تقسیم کردن خلافت، در میان ستمگران و موارد مشابه تأویل نمود. در این صورت چه بسا این امکان وجود داشته باشد که چنین تأویلاتی را در سایر آیاتی که شامل کمله قسمه هستند، صادق دانست. و خداوند هدایت گر است.

قلم: معنای قلم، مشهور و شناخته شده است. در پایان فصل اولِ خاتمه بعدی در تأویل «ن وَالْقَلَمِ»(1) خواهد آمد که «نون»، نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و «قلم»، نام علی علیه السلام است. در سوره قلم، مناسبت قلم، بیان خواهد شد. شاید بتوان کلمه اقلام را نیز مانند قلم تأویل نمود. و خداوند داناتر است.

قوم: در لغت به معنای گروهی از مردان و زنان است. هم مذکر و هم مؤنث آورده می شود. گفته شده است که قوم، به مردان اختصاص دارد. قوم از کلماتی است که از لفظ خودش مفرد ندارد. جمع آن اقدام است و در قرآن هم برای ستوده شدگان و هم برای نکوهش شد گان آمده است.

مقصود از ستوده شدگان، مؤمنان از اهل ولایت هستند که به لطف ائمه علیهم السلام هدایت شده و به فضل ولایت آنان، تقرب جسته اند، هر چند از ملت های پیشین بوده باشند. و مقصود از نکوهش شدگان کسانی اند که ولایت را نپذیرفته اند، چنان که نمایان و آشکار است. مؤید این مطلب، موضوعی است که در شرح کلمه «لدّ» خواهد آمد و این آیه قرآن: «قَوْماً لُّدّاً»(2) [مردم ستیزه جو] به بنی امیه و نظایر

1- [1] - قلم/91.
2- [2] - مریم/97.

آنان تأویل شده است. در باب دوم از فصل اول از گفتار سوم، مطلبی ذکر شده که دلالت می کند کلمه قوم در این آیه: «وَمِن قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ»(1) [و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می کنند] به اهل اسلام تأویل شده است.

شرح این موضوع را در آنجا به تفصیل گفتیم. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در نزد ایشان نام گروهی را بردند که به ولایت علی علیه السلام ایمان نداشتند، حضرت فرمود: «فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَـؤُلاء فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُواْ بِهَا بِكَافِرِينَ»(2) [و اگر اینان (مشرکان) بدان کفر ورزند، بی گمان گروهی (دیگر) را بر آن گماریم که بدان کافر نباشند] و به جماعتی اشاره کرد که یاران او بودند. یعنی آنان مصداق کلمه قوم هستند که در آیه وارد شده است.

یکی از روایت های جالب و مناسب این موضوع، روایتی است که یکی از مخالفان نقل کرده که روزی معاویه گفت: خداوند، قریش را به سه دلیل، برتری بخشیده است. اولی این آیه: «وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ»(3) [و خویشان نزدیکت را هشدار ده] و ما، خویشاوندان او هستیم و دوم این آیه: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ»(4) [و به راستی که (قرآن) برای تو و برای قوم تو (مایه) تذکری است] و ما، قوم او هستیم و سوم این آیه: «لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ»(5) [برای الفت دادن قریش] و ما، قریش هستیم. مردی از انصار گفت: عجله نکن معاویه، خداوند فرموده است: «وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ»(6) [و قوم تو آن (قرآن) را دروغ شمردند] و تو از قوم او هستی و نیز فرموده است: «إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا»(7) [پروردگارا، قوم من این قرآن را رها

1- [1] - اعراف/159.
2- [2] - انعام/89.
3- [3] - شعراء/214.
4- [4] - زخرف/44.
5- [5] - قریش/1.
6- [6] - انعام/66.
7- [7] - فرقان/30.

کردند] و تو از قوم او هستی. این سه آیه در مقابل آن سه آیه و اگر تو افزون کنی ما نیز خواهیم افزود.(1) پس اندیشه کن.

در بسیاری از احادیث و روایات، قوم ستوده شدگان این امت و قوم پیامبر صلی الله علیه و آله، به علی علیه السلام و یاران او و ائمه علیهم السلام تأویل شده است.

تردیدی نیست که آنان بهترین بازماندگان و در رأس آنها هستند. آنان واقعاً مصداق آیات محسوب می شوند. یکی از این احادیث، روایتی است که در کلمه «حبّ» ذکر شد، که آیه: «یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ»(2) [آنان را دوست می دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند] در باره علی علیه السلام و یاران او نازل شده است. از امام صادق علیه السلام نیز روایتی ذکر کردیم که در تفسیر این آیه: «وَإِنَّهُ لَذِکْرٌ لَّکَ وَلِقَوْمِکَ»(3) [و به راستی که (قرآن) برای تو و برای قوم تو (مایه) تذکری است] فرمود: ذکر، قرآن است و ما قوم او هستیم.

ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت کرد که در تفسیر این آیه: «فَإِن یَکْفُرْ بِهَا هَـؤُلاء فَقَدْ وَکَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّیْسُواْ بِهَا بِکَافِرِینَ»(4) [و اگر اینان (مشرکان) بدان کفر ورزند بی گمان گروهی (دیگر) را بر آن گماریم که بدان کافر نباشند] فرمود: یعنی این که من اهل بیت تو را مسؤول ایمانی قرار دادم که تو را به خاطر آن فرستادم، پس آنان هیچ گاه به این ایمان، کفر نخواهند ورزید. پس تأمل کن و غفلت مکن.

قیامت: و مقام. معنای یوم القیامه و یوم القیام و آن چه به این معناست، مانند یقوم الناس و نظایر آن معلوم است. در علل از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: قیامت به این نام نامیده شده است، زیرا مردم برای حساب بر می خیزند. کلمه قیامت، به قیام قائم علیه السلام و رجعت مردم به دنیا نیز تأویل

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 397.
2- [2] - مائده/54.
3- [3] - زخرف/44.
4- [4] - انعام/89.

شده است. در منتخب البصائر از امام صادق علیه السلام نقل شده که در تفسیر این آیه : «وَیَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهَادُ»(1) [و روزی که گواهان بر پای می ایستند] فرمود: به خدا سوگند، این آیه در باره رجعت است.

جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر این آیه: «یَومُ القِیامَه»(2) (روز قیامت) فرمود: یعنی قیام قائم علیه السلام. مؤید این مطلب، احادیثی است که در کلمه «یوم» خواهد آمد. حکایت عجیب و جالبی وجود دارد که شاید بتوان با استفاده از آن تأویل برخی از آیاتی را که در آنها کلمه قیامت یا نظایر آن آمده است، تأویل نمود. یکی از علما نقل کرده است که روزی ابوذر که خداوند از او خشنود باد، بر معاویه وارد شد. معاویه به او گفت: می دانی کی قیامت فرا می رسد؟ گفت بله، وقتی که خاندان نبوت و برهان را ویران و اهل عزت و برتری را غارت کردند و برگزیده های خداوند یکتا را نافرمانی نمودند و ابن آکله الذبان و بدترین مردمان را از میان میانسالان و جوانان بر مسند خلافت نشاندند و سنت خداوند را از بین بردند، قیامت عظمی و طامه کبری فرا می رسد.

اما کلمه مقام و مقامه. در قاموس و غیره، کلمه مقامه به فتح به معنای مجلس و به ضم به معنای اقامت است. مَقام و مُقام به معنای موضع نیز هست. در سوره فاطر، کلمه دارالمقامه وارد شده است و در تفسیر این سوره، شواهدی ذکر خواهد شد که نشان می دهد منظور از این کلمه، جایگاه های ائمه علیهم السلام و پیروانشان در بهشت است. در کلمه «دار» نیز مطالبی اشاره وار ذکر شد که می توان دار را به ائمه علیهم السلام و ولایت ایشان تأویل کرد. اما در باره کلمه مقام باید گفت که در قرآن به طور مکرر وارد شده است، مانند مقام ابراهیم، مقام معلوم، مقام کریم، مقام امین و مقام محمود و نظایر آن، که هر یک از این کلمات را باید برحسب درجات تقرب پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به خداوند در دنیا و آخرت و جایگاه آنان در بهشت و شفاعت بزرگ آنان برای شیعیان در روز قیامت و پایبند

1- [1] - غافر/51.
2- [2] - بقره/85.

بودن به دوستی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تأویل کرد و این که ابراهیم شیعه علی علیه السلام بوده است. خداوند متعال در باره «بیت» (کعبه) فرموده است: «آیَاتٌ بَیِّـنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِیمَ»(1) [نشانه هایی روشن (از جمله) مقام ابراهیم علیه السلام است]. پس اندیشه کن.

در تفسیر فرات بن ابراهیم و منابع دیگر از امام صادق علیه السلام روایت شده که در باره آیه: «وَمَا مِنَّا إِلاَّ لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»(2) [و هیچ یک از ما (فرشتگان) نیست مگر (اینکه) برای او (مقام و) مرتبه ای معین است] فرمود: این آیه در باره ائمه علیهم السلام و اوصیای آل محمد علیه السلام نازل شده است. در کشف الغمه از انس روایت شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که به طرف علی علیه السلام می آمد و این آیه را تلاوت می کرد: «عَسَی أَن یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَّحْمُودَاً»(3) [امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند] سپس گفت: ای علی، مقام محمود آن است که خداوند قدرت شفاعت را به من اعطا کرده است و شفاعت من جز به شیعیان تو نرسد. (ادامه روایت). در برخی از متون، زیارت امام علی علیه السلام تعبیر یا «ربّ المقام» آمده است. استاد ما علامه، در باره کلمه نخست، یعنی درآمدن به مقام ابراهیم یا حج یا عمره گفته است: این ورود جز با ولایت تو پذیرفته نمی شود و کسی که بدون اعتقاد به ولایت تو به آن درآید، گویی از در وارد نشده است. شاید منظور از مقام محمود، ورود به رستاخیز و حاضر شدن در برابر خداوند متعال برای حساب است، کنایه از این که خلق به او رجوع می کنند. و در باره کلمه دوّم، یعنی المقام گفته است به معنای حسابرسی اعمال بندگان در روز رستاخیز است و او صاحب مقام عظیمی در درجه قرب و کمال است.

از سوی دیگر، ممکن است منظور از قیام، بهشت و درجات عالی آن و شفاعت بزرگ باشد. و پیدا است که همه اینها منوط به ولایت علی علیه السلام و رضایت

1- [1] - آل عمران/97.
2- [2] - صافات/164.
3- [3] - اسراء/79.

اوست. و نیز محتمل است که مراد از قیام، قیام امامان علیه السلام و رجعت آنان به هنگام قیام قائم علیه السلام باشد. زیرا هر یک از آنان دارای قیامی معلوم است و هر کدام از آنان، صاحب قیام می باشد، به ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام. باب المقام و نظایر آن نیز همین گونه تأویل می شود. به طور کلی بعید نیست که بتوان کلمه مقام را در هر جای قرآن که آمده باشد، متناسب با مواردی که ذکر کردیم، تأویل نمود. پس تأمل کن و خداوند توفیق دهنده و هدایت گر است.

قیام: و مقیم و قائم و قوام و اقامت و مستقیم و أقوم و کلماتی که این معنا را می رساند و شامل قیام و اقامت و استقامت می شود، مانند قوموا، أقیموا، استقیموا و قیّم و قیّمه و نظایر آن مانند این آیه: «دِینًا قِیَمًا»(1) [دینی پایدار] و آیات بسیاری که در بردارنده این کلمه است. در قاموس و دیگر کتاب های لغت آمده است که قام قوماً و قیاماً و قامه و قومه به معنای انتصب (ایستاد) است. و وصف آن قائم و قیم و قوام و قیام است. قام الأمر و استقام به معنای اعتدل (راست شد) و قَوّمته به معنای عدّلته (او را راست ساخت) است و وصف آن قویم و مستقیم می باشد.

القوام بر وزن سحاب به معنای عدل است و امت قائم و مستقیم یعنی امت عادل. أقوم یعین، صحیح تر و عادل تر و أقام بالمکان یعنی اقامتی که طولانی شود و أقام الشیء یعنی آن را ادامه داد و أقام فلاناً (فلانی را ایستاند). برعکس «أجلسه» (او را نشاند) است و قام بالأمر و أقام یعنی آن را به سامان رساند.

قوام به کسر قاف یعنی پایه کار و ستون آن. گفته می شود فلانی قوام و قیام خانواده خویش است، یعنی کار آنان را استوار می سازد. قیّوم از اسماء خداوند متعال است یعنی تدبیر کننده ای که زوال پذیر نیست. در روایات آمده است که استقامت و مترادف های آن به معنای پایداری و ثبوت بر ولایت ائمه علیهم السلام و امامت آنان و تداوم بر اطاعت ایشان است. از همین روایات برمی آید که اعوجاج را می توان به ترک ولایت تأویل کرد، همچنان که در کلمه عوج، شرح دادیم. کلمه اقامه و آن چه به معنای آن است به اقرار به ولایت، یعنی اقرار به امام و محبت او و

1- [1] - انعام/161.

تداوم بر ولایت تا رسیدن به اعتدال و راستی، تأویل شده است. أقوم و القائمین و المقیمین بأمور الخیر و امثال آن مانند قیّم و قیّمه و قوام و نظایر آن به امام قائم علیه السلام و ائمه علیهم السلام و شیعیان آنان بر حسب مقام، تأویل می شود. اگر قیام به معنای قیّم باشد نیز همین تأویل را دارد. اما قیام به معنای مصدری را می توان برحسب مناسبت، به استواری بر ولایت و مفاهیم مشابه آن تأویل کرد. معنای یوم القیامه را نیز در شرح کلمه پیشین ذکر کردیم.

در کلمه اسراف نیز تأویل قوام در انفاق کردن آن چه خدا بدان امر کرده است، ذکر شد که بزرگ ترین آن، ولایت و اهل ولایت است. تأویل کلمه مستقیم در شرح کلمه صراط و کلمات دیگر آمد که نشان می دهد صراط مستقیم و طریق مستقیم و قسطاس مستقیم و نظایر آن به امام و ولایت تأویل می شود و نیز معیاری است برای تأویل هر کلمه ای که صفت مستقیم برای آن آمده است.

در روایتی آمده است که مقصود اصلی دستور خداوند به پیامبر برای قیام، هشدار دادن (انذار) بوده است. روایت دیگری نیز هست که هدف از قیام پیامبر صلی الله علیه و آله را انذار کردن نسبت به ولایت، در رجعت می داند. در منتخب البصائر از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در تفسیر این آیه: «یَا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ* قُمْ فَأَنذِرْ»(1) [ای کشیده ردای شب بر سر* برخیز و بترسان] فرمود: مقصود از این آیه، محمد صلی الله علیه و آله و قیام وی در رجعت برای انذار کردن است. (ادامه روایت). اینک برای اثبات تأویل کلماتی که ذکر کردیم، روایاتی را می آوریم.

در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در معنای این آیه: «فَادْعُ وَاسْتَقِمْ»(2) [به دعوت پرداز و همان گونه که ماموری ایستادگی کن] فرمود: یعنی به ولایت علی علیه السلام و بر ولایت علی علیه السلام. و در باره این آیه: «لِمَن شَاء مِنکُمْ أَن یَسْتَقِیمَ»(3) [برای هر یک از شما که خواهد به راه راست

1- [1] - مدثر/1و2.
2- [2] - شوری/15.
3- [3] - تکویر/28.

رود] فرمود: یعنی در پیروی از علی علیه السلام و ائمه پس از او، و در باره این آیه: «قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا»(1) [گفتند پروردگار ما خداست سپس ایستادگی کردند] فرمود: یعنی بر ولایت علی علیه السلام پایدار ماندند.(2) در تفسیر عیاشی و دیگر منابع از امام صادق علیه السلام در باره همین آیه روایت شده است که فرمود: یعنی طاعت خدا و رسول و ولایت را به کمال رساندند و بر آن پایدار ماندند. در روایت دیگری آمده است یعنی بر اطاعت از ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری پایدار ماندند. در این زمینه، روایت متعددی وجود دارد.

در تفسیر امام صادق علیه السلام از آیه «وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ»(3) [و نماز را بر پا دارید] مطالبی آمده است که در شرح کلمه صلاه به طور مفصل ذکر شد و از آن روایت چنین برمی آید که به پای داشتن نماز را می توان به پای داشتن امامت ائمه علیهم السلام و اطاعت از ایشان تأویل نمود. زیرا به تفصیل بیان کردیم که براساس این تأویل، ائمه علیهم السلام همان صلاه هستند. در کلمه دین نیز آوردیم که دین به معنای اقرار به ولایت و به اقامت امام علیه السلام و تلاش برای ترویج ولایت اوست. در شرح کلمه وزن نیز مطالبی خواهد آمد که نشان می دهد، «أَقِيمُوا الوَزنَ بِالقِسطِ»(4) به «أَقِيمُوا الإِمَام بِالعَدْلِ»، تأویل می شود. به طور کلی، اقامه، مضاف قرار گرفته است و حکم آن همان حکمی است که در باره مضاف الیه آن جاری می شود و هر جا که این کلمه آمده است به چیزی امر می کند و منسوب به ولایت می شود، یعنی آن امر باید همراه با پایبندی به ولایت و پیروی از ائمه علیهم السلام انجام گیرد. به علاوه در بسیاری از موارد، تأویل مضاف الیه آن ذکر شده است که به امام علیه السلام و ولایت او باز می گردد، پس تأمل کن.

در روایت علاء بن سیابه از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه «إِنَّ هَـذَا

1- [1] - فصلت/30.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 246.
3- [3] - بقره/43.
4- [4] - رحمن/9.

الْقُرْآنَ یِهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ»(1) [قطعاً این قرآن به آیینی که خود پایدارتر است راه می نماید] آمده است که فرمود: یهدی إلی الإمام، یعنی به سوی امام، هدایت می کند. نظیر این روایت در کلمه اعتصام نیز ذکر شد و روایتی همانند آن از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است. شاید مقصود، شیوه و طریقت امام باشد، چنان که از تأنیث التی بر می آید. مؤید این مطلب، روایتی است که از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه نقل شده است که فرمود: به سوی ولایت، راهنمایی می کند. همان طور که در شرح کلمه طریق ذکر شد، در برخی از متون زیارتی، امام با کلمه «طریق» مخاطب قرار داده شده است: أیها الطریق الأقوم که در کمله قسط نیز احادیثی ذکر شد که نشان می داد ائمه علیهم السلام و امام علی علیه السلام و شیعیان او به پادارندگان قسط هستند. در کافی از امام رضا علیه السلام نقل شده است که فرمود: امام، قائم به امر خداست. (ادامه روایت).

در کتاب الغیبه از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: امام، قائم به امر در میان مسلمانان و ناطق به قرآن است. (ادامه روایت). در برخی از متون زیارتی نیز آمده است که خداوند آنان را قوام امر خویش قرار داده است. و در برخی دیگر، تعبیر «أَنْتُمُ القَوَّامُون بِأمْرِه» یعنی شما قائم به امر او هستید، آمده است.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: ما قوام خداوند بر خلق او هستیم. در کلمه دین نیز روایاتی ذکر شد مبنی بر این که مقصود از دین قیمّ و دین قیّمه، ائمه علیهم السلام و اقرار به امامت آنان و به کمال رساندن ولایت ایشان است. در برخی روایات نیز این تعابیر به علی علیه السلام و معرفت او تأویل شده است. در روایت جابر از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه: «وَذَلِکَ دِینُ الْقَیِّمَهِ»(2) [و دین (ثابت و) پایدار همین است] آمده است که فرمود: مقصود از دین القیمه، حضرت فاطمه علیها السلام است.

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه مذکور

1- [5] - اسراء/9.

2- [1] - بینه/5.

فرمود: مقصود از آن، دین حضرت قائم علیه السلام است. آن چه بیان شد، تأویلاتی بود که امکان آن را یافتیم تا به طور خلاصه در باره این کلمات، ذکر کنیم. اما این نکته را نباید از نظر دور داشت که باید هر تأویل را در صورت نیاز، متناسب با اقتضای مقام به کار برد، البته اگر وجود یک نص خاص، مانع از تأویل نگردد. و خداوند هدایت گر است.

قارون: در کلمه فرعون ذکر شد که «سعد» قارون این امت است، مقصود سعد بن ابی وقاص است که مخالفان، او را در زمره «عشره مبشّره» (ده بشارت دهنده) می دانند، چنان که سید بن طاووس در کتاب الیقین به آن تصریح کرده است. وجه شبه میان فرعون و سعد کاملاً ظاهر است، زیرا ارتداد پیدا کرد و سرانجام متکبرانه از بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام سرباز زد و او را در جمل و صفین و دیگر جنگ ها یاری نکرد، با آن که از بر حق بودن آن حضرت کاملاً آگاه بوده و در مواردی به آن اعتراف کرده است. او بسیار ثروتمند نیز بود. ثروتی که در جنگ با عجم اندوخته بود. گفته شده، از برخی از روایات برمی آید که نعثل (عثمان) به منزله قارون است. چنان که پیداست، هر دو قول را می توان پذیرفت. پس اندیشه کن و خداوند آگاه است.

قرن: و قرون و قرین و ذوالقرنین و همانند آن. در نهایه آمده است که قرن به اهل هر زمان گفته می شود و از اقتران گرفته شده است. گویی مقداری است که اهل هر زمان در عمر و احوال خویش به آن نزدیک می شوند. قرن به چهل سال و سی سال و هفتاد سال و هشتاد سال و نیز یکصد سال اطلاق شده است. و نیز گفته اند قرن به معنای مطلق زمان است. مصدر قرن، یقرن است و جمع آن قرون می باشد. معنای قرن در حیوانات مشخص است (شاخ). در قاموس آمده است که قرن در انسان به طرف فوقانی و گوشه و نیز کنار سر اطلاق می شود و قرون الرأس از همین کلمه است، یعنی اطراف سر. به رئیس یک قوم نیز قرن گفته می شود. ذوالقرنین، نام اسکندر معروف است.در علل نام گذاری وی به ذوالقرنین، وجوه مختلفی گفته شده است که در سوره کهف خواهد آمد. قرین به معنای همدم همیشگی است. معانی دیگری نیز برای آن کلمه ذکر شده است.

قران: و اقتران به معنای جمع شدن دو چیز است. در سوره کهف، روایتی خواهد آمد که امام علی علیه السلام داستان ذوالقرنین را نقل کرد و گفت: در میان شما نیز کسی همچون وی وجود دارد. منظور حضرت، خودش بوده است. گفته شده که دلیل این تشابه آن است که دو ضربه شمشیر بر سر حضرت وارد آمده است. یک ضربه در جنگ خندق و دیگری ضربه ابن ملجم که لعنت خدا بر او باد. وجه دیگری نیز گفته شده که در جای خود خواهد آمد.

از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که به علی علیه السلام فرمود: برای تو در بهشت، گنجی خواهد بود و تو ذوالقرنین آن خواهی بود. یکی از شارحان حدیث از اهل سنت گفته است، مقصود این است که تو دو سوی بهشت و سرزمین پهناور آن هستی. برخی نیز گفته اند، مراد این است که تو دو سوی این امت هستی. در کلمه نذیر نیز روایتی خواهد آمد که مؤید این قول است. برخی گفته اند منظور از قرنین، حسن و حسین علیه السلام هستند. چرا که سروران این امت و سرور جوانان اهل بهشتند. پس تأمل کن تا تأویل قرآن را نیز دریابی. البته در بیشتر آیات قرآنی، قرن و قرون به معنای ملت های هلاک شده است. پوشیده نیست که هلاک ملت ها به دلیل ترک ولایت است، هم چنان که در مقدمات پیشین ذکر شد. همانند «الهَالِکُون مِن هذِه الأُمَّه» (هلاک شدگان این امت) که سبب هلاکت آنان، ترک ولایت بوده است.

قرین و آن چه به این معناست، بیشتر در زمینه نکوهش است. در حدیث آمده است که هیچ کس نیست، مگر آن که قرینی بر او گماشته شده است. مقصود، فرشتگان و شیاطین همراه اویند که فرشتگان، او را به خیر و شیاطین، او را به شرارت می خوانند. مؤید این کلام، گفتار خداوند متعال در سوره زخرف است: «وَمَن یَعْشُ عَن ذِکْرِ الرَّحْمَنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ»(1) [و هر کس از یاد (خدای) رحمان دل بگرداند بر او شیطانی می گماریم تا برای وی دمسازی باشد] و در سوره نساء: «مَنْ یَکُنِ الشَّیْطَانُ لَهُ قَرِینًا فَسَاء قِرِینًا»(2) [و هرکس شیطان یار او

1- [1] - زخرف/36.
2- [2] - نساء/36.

باشد، چه بد همدمی است]. گفتار اولی که بر منبر گفت من شیطانی دارم که گمراهم می سازد، از همین باب است. شاید مراد وی مفهوم دوم نیز باشد. چنان که تأویل شیطان در قرآن چنین است و در کلمه شیطان به وضوح مطرح شد. بنا بر این می توان قرن را در بسیاری از موارد به مفهوم دوم تأویل نمود. پس اندیشه کن و خداوند، آگاه است.

یقطین: در سوره صافات، گیاه یقطین ذکر شده است و به گیاهی گفته می شود که تنه نداشته باشد، مانند کدو و نظایر آن. یقطین، بیشتر به کدو حلوایی اطلاق می شود. به انجیر و و درخت موز نیز یقطین گفته شده است. شاید تأویلی که در کلمه شجر ذکر کردیم، برای یقطین نیز مصداق پیدا کند. پس غفلت مکن.

قریه: و قری. در قاموس، قریه به کسر نیز خوانده می شود به معنای محل تجمع است و منسوب آن قروی و جمع آن قُری است. گفته اند قریه از این رو قریه نامیده شده که آب در آن جمع می شود. قریه در قرآن به صورت ستوده و نکوهش شده وارد شده است. و ورود آن در قرآن بسیار است. در بیشتر مواردی که قریه بدون مضاف الیه «اهل» آمده است، بر مردمان ستوده شده و نکوهش شده اطلاق شده است، چنان که خواهد آمد. در آن دسته از آیاتی که هدف از قریه، مردمان ستوده شده است، به ائمه علیهم السلام و شیعیان آنان تأویل می شود. در اینجا برخی از روایات را که شاهد این مدعاست می آوریم:

در تفسیر عیاشی و احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند ما را مثال قرار می دهد؛ ما قری هستیم که خداوند به آن برکت داده است در این آیه: «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِى بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا»(1) [و میان آنان و میان آبادانی هایی که در آنها برکت نهاده بودیم، شهرهای متصل به هم قرار داده بودیم و در میان آنها مسافت را به اندازه مقرر داشته بودیم].

در روایتی دیگر فرمود: دلیل آن، این آیه است: «وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ»(2) [و از (مردم)

1- [1] - سبا/18.

2- [2] - يوسف/82.

شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم، جویا شو] و این آیه: «وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا»(1) [و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سر پیچیدند] و نظایر آن. این پرسش و مردان سرکش و نافرمان، نشان از قریه ای دارد، بی دیوار و بارو. امام را گفتند: «قری ظاهره» چیست؟ فرمود: شیعیان ما هستند، یعنی دانشمندان شیعه. در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: قری ظاهره، رسولان و نقالان علم به شیعیان ما و فقهای شیعه هستند. سپس فرمود: در این آیه: «وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ»(2) [در میان آنها مسافت را به اندازه مقرر داشته بودیم] سیر، مثالی برای علم است، «سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ»(3) [در این (راه)ها شبان و روزان آسوده خاطر بگردید] همان علم حلال و حرام و فرائض و احکام است که در شب ها و روزها (از پس پرده روزگاران) به آنان می رسد و اگر این علم را از منابعی که به آنان امر شده است، اخذ کنند، دچار تردید و گمراهی نخواهند شد. در روایتی نیز آمده است، از انحراف و کجروی در امان خواهند بود. در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده که مقصود، حرکت ایمن شیعیان در زمان حضرت قائم علیه السلام و کامل کردن دین از طریق صاحب الأمر علیه السلام است و آن حضرت برای برخی از سفیران و نمایندگان از خواص اصحابش توقیع کرده است که ما همان قری هستیم که خداوند به آنها برکت داد و شما قری شاهده هستید. (ادامه روایت). شاید دلیل کنایه ایشان به قری این است که آنان مجمع العلوم هستند. چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من شهر علم هستم. و نیز محتمل است کلمه قری به اهل قری تأویل شود. البته وجه اول بهتر و رساتر است. و خدا عالم است.

قسوه: و تعابیری که مشتمل بر این کلمه است. ضدّ رقّت است. قلوب قاسیه در قرآن بسیار آمده است. در کلمه قلب، ذکر کردیم که می توان آن را به دل های

1- [1] - طلاق/8.
2- [2] - سبا/18.
3- [3] - همان.

دشمنان ائمه علیهم السلام و موارد مشابه تأویل کرد. مؤید این موضوع، مطالبی است که در تأویل آیات مشتمل بر این کلمه، در لابلای کتاب خواهد آمد، پس غفلت مکن.

قضاء: قضاء و آن چه که مشتمل بر آن است مانند قضی و نظایر آن. قضاء با الف ممدود یا مقصور در لغت به معانی مختلفی است. از جمله، حُکم و حتمی بودن و بیان و قاطعیت و مرگ و تهی بودن و همانند آن. گفته شده که اصل همه معانی آن انقطاع شیء و تمام شدن آن است و قضاء خداوند متعال، عبارت از حُکم و واجب کردن و تعیین سرنوشت خلایق و نشر آن به طور مفصل در لوح است، همچنان که قدر به معنای نشر سرنوشت در لوح به صورت مجمل و با ذکر برخی صفات می باشد.

قضاء نیز مانند اراده و مشیت _ چنان که در اراده ذکر شد _ به دو صورت حتمی و غیر حتمی است. قضای حتمی در افعال خداوند متعال است که چون حکم می کند، شیء وجود می یابد و غیر حتمی مانند افعال بندگان است که اختیار انجام دادن یا ترک فعل را در آنان قرار داده است. خواه به معنای نشر در لوح باشد یا غیر آن. واضح است که علم خداوند به چیزی و اثبات آن در لوح، دلیل وقوع آن نیست، بلکه چون خداوند آن را بداند، واقع می گردد. در مورد قدر و تقدیر نیز همین مطلب صادق است. به علاوه، در کلمه فصل، مطالبی ذکر شد مبنی بر این که امام، حدفاصل حُکم و قضاء در میان خلایق است. در کلمه رسول نیز آوردیم که مراد خداوند از این آیه: «وَقُضِیَ بَیْنَهُم بِالْقِسْطِ»(1) [و میان آنان به عدالت داوری شود] آن است که امام علیه السلام در هر قرنی در میان مردم به عدالت حکم می راند. در واژه تسلیم نیز ذکر شد که مراد از «مَا قَضَیْتَ» در این آیه: «لاَیَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ»(2) [سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی (و تردید) نکنند] حکم پیامبر صلی الله علیه و آله به ولایت علی علیه السلام است. از آن

1- [1] - یونس/54.
2- [2] - نساء/65.

سخن بر می آید که آن چه خداوند و رسولش حکم می کنند، ولایت است. در کافی از امام باقر علیه السلام روایت شده که در تفسیر این آیه: «وَلَوْلاَ كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ»(1) [و اگر فرمان قاطع (در باره تاخیر عذاب در کار) نبود مسلماً میانشان داوری می شد] فرمود: اگر آن چه از سوی خداوند متعال برای مردمان پیش فرستاده شده است نبود، قائم علیه السلام حتی یک تن از آنان را زنده نمی گذاشت. در شرح کلمه صلاه نیز ذکر شده که آیه: «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ»(2) [و چون نماز گزارده شد]، به ولایت علی علیه السلام تأویل شده است. بنا بر این می توان برخی از این تأویلات یا نظایر آنها را بر حسب مقتضای مقام در سایر موارد جاری ساخت. پس اندیشه کن.

قوه: و آن چه شامل این کلمه می شود مانند قوی و امثال آن، در کمال الدین از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: این سخن حضرت لوط: «لَوْ أَنَّ لِی بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلَی رُكْنٍ شَدِيدٍ»(3) [(لوط) گفت کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه گاهی استوار پناه می جستم] فقط با تکیه بر قدرت حضرت قائم علیه السلام و یادآوری توانایی یاران او گفته شده است، زیرا به هر یک از آنان قدرت چهل مرد و دلی سخت تر از آهن داده شده است. (ادامه روایت).

در تفسیر قمی ذیل آیه مذکور آمده است که این قوت و تکیه گاه سخت و توانمند، حضرت قائم علیه السلام و سیصد تن یاران او هستند. بنا بر این می توان این تأویل را به اقتضای مقام در موارد دیگر جاری ساخت، بلکه شاید بتوان در باره «قوی» نیز به اعتبار روایت اول، همین تأویل را ذکر کرد. پس تأمل کن و از احتمال این تأویل در قدرت معنوی، خواه از نظر علم یا عمل یا اعتقاد و نیز نکوهش حمل آیه بر ظاهر که از معنای آن برمی آید غفلت مکن. مؤید این سخن، مطالبی است که در کلمه ضعفاء ذکر کردیم، پس تأمل کن و غفلت نکن از این که می توان مضمون

1- [1] - شوری/21.
2- [2] - جمعه/10.
3- [3] - هود/8.

رسیده مبنی بر این که خداوند متعال قوی است را به این تأویل کرد که او از محقق کردن وعده ای که به اولیای خود و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان آنان و دشمنان ائمه علیهم السلام که دشمنان خدا نیز هستند داده است، در دنیا و آخرت، ناتوان نیست. خداوند این وعده را پیشتر عملی کرده و در آینده نیز عملی خواهد کرد. پس در این تأمل کن و خداوند و حجت های گرامی او می دانند.

ص:841

مکبّ: و آن چه که به معنای آن است. در قاموس آمده است که کبّه یعنی آن را وارونه کرد و بر زمین زد، مانند أکبّه و کبکبه فأکبّ. این فصل هم لازم و هم متعدی به کار می رود. روایت است که امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه: «أَفَمَن یَمْشِی مُکِبًّا عَلَی وَجْهِهِ أَهْدَی»(1) [پس آیا آن کس که نگون سار راه می پیماید هدایت یافته تر است] فرمود: یعنی دشمنان ائمه علیهم السلام و در باره این آیه: «أَمَّن یَمْشِی سَوِیًّا عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ»(2) [یا آن کس که ایستاده بر راه راست می رود] فرمود: سلمان و مقداد و عمار و اصحاب او. در کلمه قلب روایتی ذکر شد که نشان می دهد مقصود از این آیه، صاحب قلب وارونه است، یعنی کسی که بر قلب وارونه راه می رود. پس کبّ القلب به معنای وارونه دل است. پس تأمل کن.

کتاب: و آن چه مشتمل بر کتابت است. در صحاح آمده است که معنای کتاب، روشن است و جمع آن کتب است. سپس گفته است: کتاب به معنای واجب و حُکم و سرنوشت است. در قاموس آمده که کتاب چیزی است که با آن نوشته می شود و به معنای تورات و صحیفه و واجب و حکم و سرنوشت است. و نیز آمده است که کاتب، عالم است. و در منابع دیگر معنای کاتب، عالم به کتابت ذکر شده است. اکتتاب، آموزش دادن کتات است، مانند تکتُّب و املاء. و مکتب، محل تعلیم یا تعلیم کتابت است. یکی از علماء تصریح کرده است که علت نام گذاری کتب به این کلمه، آن است که کتب به معنای جمع کردن است و کتاب را به این نام نامیده اند چون

1- [1] - ملک/22.
2- [2] - همان.

مطالب در آن جمع می شود. لفظ کتاب در قرآن به چند معنا آمده است. کتاب به معنای قرآن که خداوند نازل کرد. به معنای لوح محفوظ و معانی دیگر نیز هست که در جای خود ذکر شده است. مشتقات کتاب مانند کُتب نیز همین معانی را دارد، مثلاً به معنای واجب و حکم و نظایر آن. در کلمه امام، ذکر شد که کتاب در برخی آیات به معنای تکتُّب و کتابت نیز آمده است. آن چه گفتیم براساس تفسیر بود، اما در زمینه تأویل باید گفت در چند جا، کتاب به علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام تأویل شده است. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت شده که در باره آیه «الم* ذَلِکَ الْکِتَابُ لاَ رَیْبَ فِیهِ»(1) [الف لام میم* این است کتابی که در (حقانیت) آن هیچ تردیدی نیست] فرمود: کتاب، علی علیه السلام است و تردیدی در آن نیست و «هُدًی لِّلْمُتَّقِینَ»(2) [(و) مایه هدایت تقواپیشگان است] بیانی برای شیعیان ماست(3).

در روایت آن نصرانی که از امام کاظم علیه السلام، تفسیر «حم وَالْکِتَابِ الْمُبِینِ»(4) [حاء میم سوگند به کتاب روشنگر] را پرسید، آمده است که آن حضرت فرمود: حم، محمد صلی الله علیه و آله و کتاب مبین، علی علیه السلام است. در برخی متون زیارتی آمده است که «أنْتُم الکِتَاب المَسْطُور» (شما کتاب مسطور هستید). برخی شواهد نیز در کلمات محکمات و فرقان و قرآن و نظایر آن به خصوص قرآن ذکر شد. ما در آنجا به متونی که به این تأویل تصریح کرده بود، اشاره کردیم و توجیهاتی را آوردیم که نشان می داد این تأویل با قرآن و نیز با لغت، سازگار است. و نیز بدان که در بعضی موارد، کتاب به نبوت، تأویل شده است و دلیل آن در کلمه ملک خواهد آمد.

در برخی منابع، آن چه را که اولی و دومی و ابوعبیده و سالم، رئیس حذیفه و

1- [1] - بقره/1و2.
2- [2] - بقره/2.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 44.
4- [4] - دخان/1و2.

برخی از یاران نزدیک آنان در صحیفه ای نوشتند و در کعبه، دفن کردند و پیمان بستند که اگر محمد صلی الله علیه و آله کشته شد یا به رحمت خدا رفت، این موضوع را مخفی نگاه داشته و از اهل بیت او علیهم السلام پنهان کنند، آمده است. در روایت احتجاج آمده است که آیه مبارکه: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ»(1) [پس وای بر کسانی که کتاب (تحریف شده ای) با دست های خود می نویسند] در باره آنان نازل شده است.

در بعضی روایات آمده است که آنان در آن صحیفه نوشتند که اگر محمد صلی الله علیه و آله به رحمت خدا رفت و جانشین او تعیین نشد و فلان سخن را گفت، همه سخنان او، دروغ بستن به خدا و رسول اوست. بعدها در لابلای کتاب، روایات زیادی در باره حکایت صحیفه خواهد آمد و حتی مضمون آن را ذکر خواهد کرد، به ویژه در آیه غدیر در سوره مائده. در احتجاج، بیش از ده حدیث در این زمینه خواهد آمد. پس تأمل کن و از این موضوع غفلت مکن که کتاب در بسیاری از آیات به معنایی است که ظاهر و روشن است یا به ظاهر آن باز می گردد، اما در نظر گرفتن ارتباط آن آیات با ائمه علیهم السلام و شیوه و زمینه آنها، نشان می دهد که ارتباط خاص و پیوند کاملی بین آیات و ائمه علیهم السلام است، چنان که در کلمه «أم» گفتیم که ائمه علیهم السلام، ام الکتاب و خاتمه آن هستند. در کلمه علم نیز ذکر کردیم که مقصود از «وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»(2) [و آن کس که نزد او علم کتاب است میان من و شما گواه باشد] ائمه علیهم السلام هستند و آنان، عالم به همه کتاب بوده و مجمع الکتب می باشند. در مفاتح نیز آمد که آنان مفاتیح الکتاب هستند. در کلمه امساک نیز روایاتی خواهد آمد که نشان می دهد، ائمه علیهم السلام و شیعیان هستند که به کتاب پایبندند.

در کلمات نذیر و ناطق نیز شواهدی می آید که بیانگر آن است که آنان انذار دهنده به کتاب و ناطقان به آنند. در کلمه وارث می آید که آنان کتاب را به ارث

1- [1] - بقره/79.
2- [2] - رعد/43.

برده اند. در همه این آیات، روشن و آشکار است که با توجه به نکته ای که ذکر شد، کتاب به معنای ظاهری آن یا معنایی که به ظاهر بازمی گردد، می باشد؛ هرچند می توان برخی از این آیات را براساس همان نکته به غیر از معنای ظاهری حمل کرد. دسته ای از روایاتی که نشان می دهد می توان کتاب را براساس همان نکته مذکور، بر معنی ظاهری آن یا معنایی که به ظاهر باز می گردد، حمل کرد، در اینجا ذکر می شود. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ»(1) [و همانا به موسی کتاب (تورات) را دادیم] فرمود: مقصود، تورات است که در بردارنده احکام ما و ذکر برتری محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت پاک او و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام و جانشینان او و فضل مسلمانان تابع وی و نگون بختی مخالفان علی علیه السلام است.

و نیز در تفسیر آیه: «فَوَيلٌ لِلّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَـذَا مِنْ عِندِ اللّهِ»(2) [پس وای بر کسانی که کتاب (تحریف شده ای) با دستهای خود می نویسند سپس می گویند این از جانب خداست] فرمود: کتاب، دربردارنده برتری محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و امامان پس از اوست. (ادامه خبر).

در روایت زندیق که در باب سوم از گفتار دوم ذکر شد، آمده است که مقصود از این آیه: «...يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَـذَا مِنْ عِندِ اللّهِ»(3) [کسانی که کتاب (تحریف شده ای) با دست های خود می نویسند سپس می گویند این از جانب خداست]، دشمنان ائمه علیهم السلام هستند. آنان برای تغییر ولایت، بخش هایی از کتاب خدا را تحریف کردند، هم چنان که بارها این موضوع را شرح دادیم. یعنی همان کاری که یهود و نصاری نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و گروهی از پیامبران خویش انجام دادند. همه اینها مصداق ظاهری و باطنی این آیه هستند.

1- [1] - فصلت/45.
2- [2] - بقره/79.
3- [3] - همان.

در روایت صدوق از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه «مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِى الْأَرْضِ وَ لاَ فِى أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِى كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَا»(1) [هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفس های شما (به شما) نرسد مگر آن که پیش از آن که آن را پدید آوریم در کتابی است] آمده است که فرمود: کتاب خداوند در آسمان، علم او به رویدادهای جهان و کتاب او در زمین، علم ما در شب قدر و دیگر زمان هاست. دلالت این روایت بر علم و أعلام، واضح و آشکار است و از آن دسته از مفاهیمی است که به معنای ظاهری بازمی گردد. از جمله این روایات، روایتی است از امام باقر علیه السلام در کنزالفوائد که در تفسیر این آیه: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِىَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ»(2) [اما کسی که کارنامه اش به دست راستش داده شود] فرمود: این آیه در باره علی علیه السلام نازل شده و در باره اهل ایمان جاری شده است. از امام صادق علیه السلام در تفسیر همین آیه، روایت شده است که فرمود: علی علیه السلام و شیعیان اویند که کتابشان به دست راست آنان داده می شود.

مؤلف گوید: پوشیده نیست که در اینجا مقصود از کتاب، نامه اعمال است نه کتاب های الهی که قبلاً ذکر کردیم. کتب به این معنا، با معانی پیشین متفاوت است. اگر کتاب را به طور مطلق یعنی نامه اعمال همه بندگان بگیریم، معنای ظاهری آیه را ملاک قرار داده ایم، اما اگر کتاب را مشتمل بر ولایت بدانیم یا بگوییم کتابی است که نشان می دهد شخص از اهل ولایت و ساکنان بهشت است، در این صورت معنای باطنی آیه مدّ نظر ماست.

در این زمینه از امام باقر علیه السلام نیز در تفسیر این آیه: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاَوَتِهِ أُوْلَـئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ»(3) [کسانی که کتاب (آسمانی) به آنان داده ایم (و) آن را چنان که باید می خوانند .ایشانند که بدان ایمان دارند] روایت شده است که فرمود: آنان آل محمد علیهم السلام هستند و مقصود از کتاب، قرآن مجید

1- [1] - حدید/22.
2- [2] - حاقه/19.
3- [3] - بقره/121.

است. (ادامه روایت). و دلالت آیه بر این که کتاب به ائمه علیهم السلام داده شده است و آنانند که آن را تلاوت می کنند و می فهمند، کاملاً واضح است، زیرا در برخی از روایات مشهور آمده است که: شهادت می دهم که تو کتاب را به حق، تلاوت کردی. در کلمه تلاوت نیز در این زمینه، مطالبی آوردیم. و نیز در کتاب مناقب از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در تفسیر این آیه: «وَلاَ یَرْتَابَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ»(1) [و آنان که کتاب به ایشان داده شده و (نیز) مؤمنان به شکّ نیفتند] فرمود: آنان، شیعیانند، آنان اهل کتابند و آنانند که کتاب به آنان داده شده است. حضرت در روایت دیگری در ذیل آیه اول فرمود: یعنی این که شیعیان در موضوع قائم آل محمد علیهم السلام هیچ تردیدی نکنند. (ادامه روایت). دلیل این که شیعیان کسانی هستند که کتاب به آنان داده شده و آنان اهل کتاب هستند، واضح است، همچنان که روایت سابق نشان می داد که ائمه علیهم السلام چنین هستند. پس از این نیز روایاتی خواهد آمد که ناظر بر این است که می توان کتاب را در این مقام و بنا بر این معنا، به امام و به ویژه امام علی علیه السلام تأویل نمود. پس تأمل کن.

و نیز بدان که در روایتی، «الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ» و نیز «أَهْل الکِتَاب» بنا بر یک احتمال به مخالفان و تکذیب کنندگان شیعیان و نظایر آنان یعنی کفار یهود و نصاری تأویل شده است. در وجه سوم از باب سوم از فصل اول از گفتار اوّل ذکر شد که اهل کتاب و نظایر آن که براساس قرآن بر یهود و نصاری صدق می کند، به مخالفان و دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل می شود. به طور کلی، از روایات مختلف به دست می آید که می توان أهل الکتاب و من أوتی الکتاب و تعابیر مشابه را به ائمه علیهم السلام و شیعیان و به دشمنان آنان تأویل کرد. بنا بر این باید هر آیه را با توجه به مقتضای مقام و ورود آن در ستایش یا نکوهش، تأویل نمود. به عبارت دیگر، رعایت تناسب در تأویل کاملاً ضروری است.

در روایت دیگری که برقی به صورت مرفوع از امام باقر علیه السلام نقل کرده،

1- [1] - نساء/47.

آمده است که امام در تفسیر این آیه: «وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»(1) [و اهل کتاب دستخوش پراکندگی نشدند] فرمود: یعنی تکذیب کنندگان شیعه. و در تفسیر این آیه: «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ...»(2) [کافران اهل کتاب و مشرکان دست بردار نبودند] فرمود: آنان تکذیب کنندگان شیعه هستند، زیرا کتاب، همان آیات و اهل کتاب، شیعیان هستند. (ادامه روایت). در اینجا دو احتمال وجود دارد: نخست این که ضمیر هم در سخن امام علیه السلام «هم مکذبوا الشیعه» به اهل کتاب بازگردد. در این صورت، سخن آخر امام علیه السلام «و أهل الکتاب الشیعه»، سرآغازی است برای بیان این که از شیعیان به اهل کتاب تعبیر شود، زیرا شیعیان به هر آن چه در کتاب آمده است، عمل می کنند. در این صورت، این روایت بر ورود تعبیر اهل کتاب به شیعیان دلالت دارد. دوم آن که ضمیر «هم» به الَّذِينَ كَفَرُواْ بازگردد. بنابراین، روایت نمی خواست از تکذیب کنندگان شیعه به اهل کتاب تعبیر کند، بلکه در مقام نکوهش و ستایش وارد شده است، همان طور که «الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ» نیز چنین است. پس در همه مطالبی که ذکر شد تأمل کن تا مواضع تأویل آیاتی که در آن کلمه کتاب و تعابیر همراه با آن آمده است را بدانی و هر مقام را با مفهوم مناسب با آن تأویل کن. توفیق از سوی خداوند است.

کذب: و کاذب و مکذّب، مفرد و جمع و آن چه که این معنا را می رساند، مانند کذّاب و الذین کذبوا و همانند آن. کذب یعنی انصراف از حق و خبر دادن چیزی بر خلاف واقع، خواه عمداً و خواه سهواً، مگر آن که به قصد اصلاح باشد، در این صورت کذب مطلق نیست. پوشیده نماند که یکی از بزرگ ترین انواع کذب، این سخن مخالفان است که می گویند، امام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی غیر از علی علیه السلام و خاندان پاک او هستند و پیروی از ائمه علیهم السلام در همه زمینه ها واجب نیست. این سخن مخالفان، از آن نظر که مستلزم فراخواندن به قول و اعتقاد آنان و نیز حمل آن بر رضایت خدا و رسول صلی الله علیه و آله

1- [1] - بینه/4.
2- [2] - بینه/1.

اوست، دروغ بستن بر خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است. چنان که بر تأمل کننده صادق، کاملاً واضح است. و نیز پوشیده نماند که یکی از بزرگ ترین دروغ هایی که از سوی مخالفان و دشمنان منافق و جاهل پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام مطرح شد، آن است که ابتدا واجب شمردن ولایت و اظهار امامت علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام و نقل فضایل ایشان از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله را تکذیب کردند و ثانیاً علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام و شیعیان و ادعای آنان را مبنی بر این که امامت به ائمه علیهم السلام تعلق دارد و دیگران حق آنان را غصب کرده اند، دروغ پنداشتند و ثالثاً کتاب خدا و آیاتی که دلالت بر امامت ائمه علیهم السلام و وجوب دوستی آنان و دشمنی با دشمنان آنان و حق بودن رجعت و امثال آن دارد و این که بهشت از آنِ مؤمنان شیعه و جهنم از آنِ دشمنان آنان است و مطالب دیگری از این دست را که در قرآن آمده است، تکذیب نمودند و از پذیرفتن آن سرباز زدند. مطالب و دلالت هایی که کاملاً واضح است و در کلمات باطل، صدق و امثال آن ذکر شد و در شرح کلماتی چون انکار و امثال آن نیز خواهد آمد. بنا بر این تردیدی در صحت تأویل کاذب و مکذّب و آن دسته از واژه های قرآنی که این معنا را افاده می کند به دشمنان و مخالفان ائمه علیهم السلام باقی نمی ماند و این که کذّاب، رؤسا و خلفای آنان هستند و صدیق، رؤسا و امامان شیعه اند و کذب، همان گفتارها و دعاوی مخالفان ائمه علیهم السلام است که ذکر شد. مؤید این مطلب، روایات صریح و آشکاری است که در مواضع مختلف و در موضوعات متعدد، وارد شده است. در اینجا نمونه هایی از این روایات را ذکر می کنیم.

از جمله این روایات، روایت هایی است که بیان می کند دشمنان ائمه علیهم السلام کاذب هستند و آنان، به ویژه رؤسای آنان و کسانی که ادعای امامت کردند، تأویل این واژه قرآنی اند و ایشان بودند که بر خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ بستند. این روایات از جهات مختلف، نقل شده است. مثلاً در کنزالفوائد از امام

صادق علیه السلام روایت شده است که در تفسیر آیه: «وَلَیَعْلَمَنَّ الْکَاذِبِینَ»(1) [و دروغگویان را (نیز) معلوم دارد] فرمود: آنان دشمنان علی علیه السلام هستند. در کتاب مناقب از ابن مسعود روایت شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس ادعا می کند به آن چه من آورده ام، ایمان آورده است ولی با علی دشمنی می کند، دروغگوست و ایمان ندارد. ابوالمعزی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که در ذیل این آیه: «وَیَوْمَ الْقِیَامَهِ تَرَی الَّذِینَ کَذَبُواْ عَلَی اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّهٌ»(2) [و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بسته اند رو سیاه می بینی] فرمود: کسانی که امام نبودند ولی ادعای امامت کردند.(3) در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: کسی که ما را تکذیب کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب کرده و کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب کند، خداوند را تکذیب کرده است. (ادامه روایت).

در انتهای باب پنجم از فصل اول از گفتار اول، مطلبی ذکر شد که نشان می دهد، کسی که بدون راهنمایی از سوی ائمه علیهم السلام، ادعا کند علم قرآن و احکام آن را می داند، دروغ گویی شکاک است که به خدا و رسول او صلی الله علیه و آله دروغ می بندد. (ادامه روایت). در کلمه شرّ نیز ذکر شد که دشمنان ائمه علیهم السلام اصل و بنیاد همه شرارت ها هستند و همه زشتی ها از جمله دروغ، شاخه هایی از آن اصل است. پس تأمل کن.

از جمله این روایات، روایت هایی است که نشان می دهد دشمنان ائمه علیهم السلام مکذّب (تکذیب کننده) هستند و ایشان به ویژه رؤسای آنان و مدعیان خلافت، مانند آن سه تن و امثال آنان، تأویل «مکذبین» می باشند و این که تکذیب به معنای تکذیب وصی پیامبر صلی الله علیه و آله است و آنان با انکار حق و ولایت او، وصی خدا را تکذیب کردند و در نتیجه، پیامبر صلی الله علیه و آله دین،

1- [1] - عنکبوت/3.
2- [2] - زمر/60.
3- [3] - مناقب، ج 3، ص 245.

آیات الهی و کتاب خدا و نیز سایر کتاب های آسمانی و سایر پیامبران الهی را تکذیب کرده اند، زیرا کتاب های آسمانی نیز مشتمل بر ولایت است و پیامبران برای ولایت مبعوث شدند. و از همین روست که خداوند در قرآن، گاه آنان را به طور مطلق، «مکذبین» خوانده یا با یکی از کلماتی که ذکر شد یا کلمات دیگری همچون الیوم الآخر، الحق و غیره، مقیّد کرده است.

چرا که حق، آن است که تکذیب امام علیه السلام به معنای تکذیب پیامبر صلی الله علیه و آله است، زیرا گفتار آنان یکی است و تکذیب پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی تکذیب خداوند و همه آن چه ذکر شد. در مباحث پیشین به ویژه در نخستین باب های گفتار اول، روایاتی ذکر شد که این موضوعات را به تفصیل بیان می کند. با این همه، در باب چهارم از فصل اول از گفتار سوم از کتاب کنزالفوائد روایتی نقل شد که نشان می دهد «تکذیب» به تکذیب وصی صلی الله علیه و آله تأویل شده است. در همین کتاب از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در تفسیر این آیه: «وَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ»(1) [و اما اگر از دروغ زنان گمراه است] فرمود: یعنی انکارکنندگان امام علیه السلام.

در روایت أبوبکر از امام صادق علیه السلام نقل شده که در تفسیر این آیه: «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ»(2) [آن روز وای بر تکذیب کنندگان] فرمود: یعنی به وصی تو ای محمد. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده که در تفسیر این آیه «إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنكُم مُّكَذِّبِينَ»(3) [ما به راستی می دانیم که از (میان) شما تکذیب کنندگانی هستند] فرمود: یعنی فلانی و فلانی. (ادامه روایت). در روایات بسیاری از ائمه علیهم السلام نقل شده است که در ذیل آیه «أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ»(4) [آیا کسی را که (روز) جزا را دروغ می خواند دیدی] فرمودند: یعنی آن که ولایت علی

1- [1] - واقعه/92.
2- [2] - مرسلات/15.
3- [3] - حاقه/49.
4- [4] - ماعون/1.

علیه السلام را تکذیب کند.

در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه «وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ»(1) [و روز جزا را دروغ می شمردیم] نقل شده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، یوم الدین، روز میثاق است، چرا که ولایت تو را انکار و تکذیب کردند و از تو نافرمانی کرده و تکبر ورزیدند.

در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر این آیه «مَايُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ»(2) [جز هر تجاوز پیشه گناهکاری آن را به دروغ نمی گیرد] فرمود: اولی و دومی، رسول خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب می کردند(3). همچنین در تفسیر قمی در معنای تکذیب آیات آمده است که امام علیه السلام فرمود: یعنی کسانی که در صداقت محمد صلی الله علیه و آله در باره فرزندانش تردید می کنند و او را در نصب علی علیه السلام، سید اوصیاء و أئمه پاک نهاد علیهم السلام تکذیب می کنند. در باب دوم از فصل اول از گفتار اول، از تفسیر عیاشی و امام علیه السلام ذکر شد، کسی که در فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام تردید ورزد، تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و موسی علیهما السلام و سایر کتاب های آسمانی را تکذیب کرده است. (ادامه روایت). در باب چهارم از همین فصل در روایتی طولانی، آمده است که یکی از کارهای دشمنان ائمه علیهم السلام، تکذیب انبیاء الهی است. به طور کلی باید گفت تأویل هر واژه قرآنی در شرح آن کلمه آمده است. در همه تعابیر قرآنی که با تکذیب همراه است، مرجع ضمیر تکذیب کنندگان، مخالفان و منکران ائمه علیهم السلام می باشد. پس تأمل کن و خداوند هدایت گر است.

1- [1] - مدثر/46.
2- [2] - مطففین/12.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 405.

کرب: همان معنایی که برای کلمه حزن و غم ذکر کردیم، در باره کرب نیز مصداق دارد. بلکه باید گفت، همه آنها به یک معناست و همان تأویلی که در باره آنها گفتیم بر این کلمه نیز صدق می کند. پس تأمل کن.

کسب: و اکتساب و آن چه این معنا را می رساند، مانند کسب و اکتسب و امثال آن. مطالبی که در شرح واژه اقتراف گفته شد، می تواند تأویل این واژه نیز باشد، زیرا معنای آنها یکی است. بله، اکتساب در قرآن برخلاف واژه کسب، در بسیاری از موارد در زمینه معاصی به کار رفته است، چنان که خداوند به این موضوع اشاره کرده است: واضح و آشکار است، پس اندیشه کن.

کعبه: این واژه در سوره مائده آمده است و در واژه های قبله و صلاه و غیره، روایاتی را ذکر کردیم که نشان می دهد، ائمه علیهم السلام کعبه خداوند هستند. در تفسیر امام صادق علیه السلام است که فرمود: علی بن حسین علیهما السلام فرمود: علی علیه السلام مانند کعبه ای بود که خداوند دستور داد قبله نماز قرا گیرد، خداوند او را قرار داد تا در امور دین و دنیا به او اقتدا شود، همان طور که مقام و منزلت کعبه با پشت کردن کافران نقصان نمی گیرد، تأخیر انداختن در احقاق حق علی علیه السلام از سوی افراد مقصّر، از منزلت او نمی کاهد. (ادامه روایت). شاید بتوان از مطالب ذکر شده، نوع تأویل کعبه را نیز دریافت، چرا که کعبه و علی علیه السلام در معنای لغوی، یعنی بلندی و ارتفاع، مشترکندو پس تأمل کن.

کوکب: به صورت مفرد و جمع. در واژه مشکاه مطالبی آمد که نشان می دهد «کوکب دری» به فاطمه علیها السلام تأویل می شود. در روایت طارق بن شهاب از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که آن حضرت در حدیثی فرمود: ائمه آل محمد علیهم السلام، کواکب علوی هستند. در کلمه نجم نیز روایاتی در تأیید همین معنا خواهد آمد. زیرا نجم و کوکب به یک معنا هستند. پس غفلت مکن.

کلب: طبرسی در احتجاج از امام صادق علیه السلام روایتی طولانی در زمینه نزاع اصحاب علی علیه السلام با اولی و دومی و اصحاب آنها در زمینه خلافت نقل کرده است. در این روایت آمده است، سلمان که خداوند از او خشنود باد، ایستاد و گفت: شنیده ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفت: در همان حال که برادرم

و پسر عمویم با تنی چند از یارانش در مسجد من نشسته است، گروهی از سگ های اهل جهنم، او را به چنگ آورده و می خواهند او را بکشند، تردیدی نیست که شما، همان گروه هستید. (ادامه روایت). در شرح واژه های خیر و شر و غیره، روایاتی ذکر شد که نشان می دهد در موارد مناسب، کلب به دوّمی و دوست او و اصحاب آن دو تأویل می شود، پس تأمل کن.

اکواب: جمع کوب به ضم کاف به معنای کوزه آبی است که دستگیره ندارد. در مواضعی از قرآن این واژه وارد شده است، تأویل واژه «ماء» خواهد آمد و می توان از شرح آن، تأویل کلمه اکواب را نیز دریافت کرد. زیرا اکواب، ظرف ماء است، همان طور که دل های اهل علم و معرفت، ظرف روایات می باشد. در شرح واژه «کأس»، توجیه دیگری نیز خواهد آمد. پس اندیشه کن و خداوند آگاه است.

کبت: و آن چه که مشتمل بر این کلمه است، مانند کَبَت و امثال آن. گفته می شود کَبَّتَه یعنی او را هلاک کرد و به ذلّت کشاند و ناکام گذاشت. پس هر شرحی که در واژه هلاک بیاید، در واژه کبت نیز مصداق پیدا می کند.

کید: و مشتقات آن مانند یکیدون و نظایر آن. بدان که کید از سوی خلق خدا به معنای مکر و حیله است و از سوی خداوند به معنای اقدام تدریجی و انتقام است، آن هم از جایی که گمان نمی رود. به طور کلی باید گفت، کید به معنای مجازات حیله گران (اهل کید) به شیوه حیله خود آنهاست، همچنان که در واژه سخریه به صراحت ذکر شد. پوشیده نماند مکر و حیله ای که از سوی دشمنان علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام در سقیفه صورت گرفت، از بزرگ ترین و بدترین حیله ها بود. پس بعید نیست که بتوان «کید» وارد شده در قرآن را به همین مکر و نیز مکر کسانی که به ائمه علیهم السلام حیله می زنند، تأویل نمود.

همچنان که مطالب ذکر شده در شرح واژه «مکر» بر این موضوع صحه خواهد گذاشت و مطالبی که در شرح کلمه «خدیعه» و کلمات دیگر ذکر شد، این موضوع را کاملاً واضح بیان می کند. و خداوند آگاه است.

کبر: و استکبار و مستکبر و کبراء و کبریاء و کبائر و آن چه این معنا را می رساند و مشتمل بر معنای تکبر و کبر است، مانند متکبر و الذین استکبروا و امثال

آن. بدان که کبر و کبریاء به معنای بزرگی است و استکبار یعنی بزرگی خواهی و طلب بزرگی با اعتراف نکردن به حق. کبائر إلاثم به معنای گناهان بزرگ و کُبراء به معنای رؤسا و کسانی است که امرشان مطاع است.

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود: استکبار یعنی اطاعت نکردن از کسی که امر به اطاعت از وی رسیده است و سر باز زدن از پیروی کسی که حکم به پیروی از او وارد شده است. از این روست که در بسیاری از روایات، واژه های متکبرین و مستکبرین و آن چه به این معناست، به دشمنان ائمه علیهم السلام و غاصبان خلافت و سر باز زدن آنان از پذیرفتن ولایت، تأویل شده است و این که آنان، همان «کبراء» هستند که جاهلان، ایشان را پیروی و اطاعت می کنند. در روایاتِ متعددی از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر این آیه: «أَلَيْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ»(1) [آیا جای سرکشان در جهنم نیست] فرمود: کسی که می گوید من امام هستم، در حالی که امام نیست. (ادامه روایت).

در تفسیر عیاشی و منابع دیگر با سندهای متعدد از امام صادق و باقر علیه السلام نقل شده که در تفسیر این آیه: «إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ»(2) [و او گردنکشان را دوست نمی دارد] فرمودند: یعنی مستکبران از ولایت علی علیه السلام، و نیز در تفسیر این آیه: «فَالَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ»(3) [پس کسانی که به آخرت ایمان ندارند دل هایشان انکار کننده (حق) است و خودشان متکبرند] فرمودند: آنان نسبت به ولایت علی علیه السلام، استکبار می ورزند. در شرح واژه کذب در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول از امام باقر علیه السلام در کنزالفوائد، روایتی نقل شد که خلاصه آن این است که به جز شیعیان، همه مردمان، استکبار ورزیده و از ولایت علی علیه السلام سر باز زدند.

روایات در این زمینه بسیار است و پیداست که جاهلان آنان، پدران و بزرگان

1- [1] - زمر/60.
2- [2] - نحل/23.

3- [3] - نحل/22.

و اشراف خود را پیروی کردند، به طوری که تقلید از آنان را جایز دانستند و معیار آنان پیروی از گذشتگان می باشد. همچنان که در خلال تفسیر آیات، شرح این موضع خواهد آمد. در شرح واژه شرک نیز مطالبی آمد که تأویل کلمه کبائر را نشان می دهد و این که گناهان کبیره، هفت گناه است و همه آنها نسبت به ائمه علیهم السلام صورت می گیرد. در شرح واژه «شر» نیز ذکر شد که شرارت از شاخه های دشمنان ائمه علیهم السلام است. در واژه های دیگر نیز مطالبی آمده است که می توان برخی از آنها را به دسته ای از دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل نمود. به طور کلی باید گفت، گناه کبیره که بزرگ ترین گناهان است، عداوت و دشمنی با ائمه علیهم السلام می باشد. بقیه گناهان کبیره نیز به همین موضوع بر می گردد. البته کبیر به معنای سنگینی نیز آمده است. همان طور که واژه کبیر و مشتقات آن که به آنها اشاره شد، در قرآن به معانی مشهور و متعارفی آمده است که نیازی به تأویل ندارد، اگر چه همین کلمات را نیز می توان تأویل کرد. در تأویل تکبری که به خداوند نسبت داده می شود و این که او کبیر است، گفته اند، شأن او اجلّ از آن است که از کارهایی که دشمنان نسبت به او انجام می دهند و ظلم و اذیتی که به اولیاء او روا می دارند و نیز از اعتقادات فاسد، رضایت داشته باشد. پس تأمل کن و غفلت نورز، و خداوند هدایت گر است.

کثره: و تکاثر که به معنای فخر فروشی به زیاد داشتن است و آن چه این معنا را می رساند. پوشیده نیست که بسیاری از واژه هایی که معنای کثرت را می رسانند، به همین معنای معروف و متعارف خود حمل می شوند، حتی به هنگام تأویل.

با این همه در خصال از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: تکاثر یعنی لهو و بازماندن و عوض کردن خیر با آن چه که بسیار پست و بی ارزش است. (ادامه روایت). در شرح واژه تبدیل، روایتی ذکر شد که نشان می دهد تفسیر واژه تکاثر از امام علی علیه السلام، جایگزین کردن امام باطل به جای امام حق است. پس تکاثر یعنی اقدام دشمنان ائمه علیهم السلام، یعنی اجماع و تکاثر بر مقدم داشتن اولی بر علی علیه السلام و همچنین مراتب بعدی. از همین روایت استفاده می شود که اکثر به معنای نکوهش شدگان است و نکوهش کثرت به همین قوم و کارهایشان و اجماع

آنان بر غصب امامت از اهل آن و نافرمانی از ائمه علیهم السلام باز می گردد. آیاتی که در بردارنده واژه اِکثر است نیز مؤید همین معناست. مانند این آیه از سوره یوسف: «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمؤمنين»(1) [و بیشتر مردم هر چند آرزومند باشی ایمان آورنده نیستند.] برخی روایات نیز همین معنا را تأیید می کند. از مطالبی که ذکر شد تأویل واژه قلّه و اقلین نیز روشن می گردد، همچنان که شرح این واژه ها خواهد آمد. و خداوند آگاه است.

کوثر: این کلمه در سوره کوثر وارد شده است و در لغت به معنای مجموع زیادی از هر چیز است و نیز به معنای سروَر بسیار بخشنده. مقصود از کوثر در قرآن، نهری است که بزرگ ترین نهر در بهشت می باشد. گفته اند به معنای کثرت نسل و دودمان است و شاید هر دو معنا مورد نظر باشد.

در سوره کوثر انشاء الله روایتی خواهد آمد، مبنی بر این که می توان کوثر را به امام علیه السلام تأویل کرد، همچنان که در کلمه «زلفی» نیز ذکر شد. در سوره کوثر شواهدی خواهد آمد که نشان می دهد کوثر، حوض پیامبر صلی الله علیه و آله است و در رجعت در همین دنیا نیز خواهد بود و حامی و ساقی آن علی علیه السلام است. پس تأمل کن و خداوند آگاه است.

کره: این واژه در چند جای قرآن آمده و به معنای بازگشت است. در صحاح جوهری آمده است: گفته می شود کرّه و کرّ بنفسه یعنی به صورت متعدی و لازم به کار می رود و به معنای بازگشتن و پیچیدن است. در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام روایت شده که در تفسیر این آیه: «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ»(2) [پس (از چندی) دوباره شما را بر آنان چیره می کنیم] فرمود: یعنی خروج حسین علیه السلام در رجعت. (ادامه روایت). هنگام تفسیر این آیه، روایات دیگری نیز خواهد آمد.

در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بازگشت مبارک و سودمند برای اهل آن در روز قیامت،

1- [1] - یوسف/103.

2- [2] - اسراء/6.

ولایت من و پیروی از دستوراتم و ولایت علی علیه السلام و اوصیای پس از او و پیروی از آنان است، و بازگشت زیانبار، خصومت با من و نافرمانی از من و دشمنی با علی علیه السلام و اوصیای پس از اوست و خداوند به خاطر همین خصومت، کسانی را در پایین ترین مراتب جهنم قرار می دهد. (ادامه روایت). و شاید مراد از این رجوع، بازگشت معنوی و قلبی باشد، پس تأمل کن.

کفر: و کافر و کفار و آن چه آن معنا را می رساند مانند کفران و کفور و کفار به فتح کاف و کفره و الذین کفروا و من یکفر و أهل الکفر و امثال آن. در قاموس آمده است که کفر به ضم کاف، خلاف ایمان است. به فتح کاف نیز می آید، مانند کفور و کفران و کفر نعمه الله و بها کفوراً و کفراناً یعنی آن را انکار کرد و پوشیده داشت، و کافر یعنی انکار کننده نعمت های خداوند و جمع آن کفار و کفره است و مونث آن کافره و کافرات و کوافر آمده است.

رجل کفّار بر وزن شدّاد یعنی کافر. اصل معنای کفر، پوشاندن و پوشیده داشتن است. گفته می شود کفر علیه یکفر یعنی او را پوشاند و آن شیء را پنهان کرد. از این روست که به شب و دریا و ابر و کشتزار و همانند آن، کافر گفته می شود (مثلاً کشت و زرع، دانه را می پوشاند) و نیز گفته می شود أکفره یعنی او را کافر دانست و تکفیر کردن در گناهان، مانند خنثی کردن و بی نتیجه ساختن در کار ثواب است. کفّاره، صدقه ای است که برای روزه و امثال آن داده می شود. کفّر عنه، یعنی کفاره داد. موضوع بحث ما در اینجا کفّاره نیست، بلکه به کافر و مکفِّر می پردازیم.

بدان که احادیث متواتر به طرق مختلف، بر این موضوع دلالت دارند که منظور از کلمه کافر و آن چه به این معناست، دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشد. زیرا تردیدی نیست که کفر ورزیدن به آنان، کفر به خدا و انکار آنان، انکار سخن خداوند است، همان طور که بارها و بارها آن را توضیح داده و تبیین کردیم، مثلاً در شرح کلمه جحود و غیره. بنا بر این هر کس آنان را یا امامت شان را انکار کند یا در آن تردید ورزد، کافر است و گفتار و اعتقاد او کفر است. همین معنا می تواند تأویل شکل های مختلف کفر و کافر در قرآن باشد. حتی در برخی از روایات، واژه کفر به رؤسای مخالفان ائمه علیهم السلام به ویژه آن سه

تن، تأویل شده است که آوردن مصدر، نشان دهنده مبالغه کفر و انکار آنان است. اما در مواضعی که واژه کفر در باره امت های گذشته وارد شده است نیز کفر را به انکار ولایت تأویل می کنیم. زیرا همچنان که پیشتر ذکر کردیم، همه امت ها، مکلّف به اقرار به ولایت هستند. پس تأمل کن تا مواضع تأویل را در هر مقام بدانی و از این موضوع نیز غفلت نکن که براساس اصل تقابل، کفر ورزیدن به غیر خدا مانند طاغوت، به معنای ایمان آوردن به خداوند و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است. کفر ورزیدن به طاغوت و هر چیزی که جایگزین خداوند قرار داده می شود، به معنای برائت و تبری جستن از آن است. همچنان که در روایت است که از امام صادق علیه السلام در باره کفر به طاغوت، سؤال شد، حضرت فرمود: یعنی تبری جستن از او. و نیز در ذیل این آیه: «ثُمّ یَوْمَ الْقِیَامَهِ یَکْفُرُ بَعْضُکُم بِبَعْضٍ»(1) [آنگاه روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار می کنند] فرمود: یعنی برخی از آنان از برخی دیگر تبرّی می جوید.

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: کفر در قرآن بر پنج نوع است. کفر به معنای انکار و کفر به معنای ترک کردن آن چه خداوند امر فرموده است و کفر به معنای برائت و کفر ورزیدن به نعمت ها. کفر انکار، دو قسم است: انکار از روی علم و انکار از روی جهل. تفاوت معانی کفر در قرآن و نیز تفاوت دلایل کفر، از همین مطلب، روشن می شود. پوشیده نماند که همه انواع کفر که ذکر شد، بر دشمنان ائمه علیهم السلام صدق می کند و کفر را به هر معنا بگیریم، به آنان تأویل می شود. پس تأمل کن و غافل مباش از این که معنای کفر نعمت، خودداری از شکر آن است و در شرح واژه شکر، معنای شکر تبیین شد.

در سوره آل عمران در تفسیر آیه: «وَمَا یَفْعَلُواْ مِنْ خَیْرٍ فَلَن یُکْفَرُوْهُ»(2) [و هر کار نیکی انجام دهند هرگز در باره آن ناسپاسی نبینند] مطالبی خواهد آمد، مبنی بر این که مردم نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و مؤمنان

1- [1] - عنکبوت/25.
2- [2] - آل عمران/115.

برگزیده، ناسپاسند و کسی کارهای نیک آنان را سپاس نمی گوید و چنین کارهایی در میان مردمان گسترش نمی یابد، زیرا نیکی های آنان اوج گرفته و نزد خداوند می رود. اما کافران، مورد سپاس قرار می گیرند و کار خیر آنان در میان مردم پخش می شود و در نتیجه به آسمان صعود نمی کند و نزد خداوند نمی رود. پوشیده نماند که می توان همین معنا را برحسب مقتضای مقام، در برخی از موارد شکر نیز جاری ساخت. پس تأمل کن.

در اینجا به برخی از روایات در زمینه کفر اشاره می کنیم و آن دسته از روایاتی را می آوریم که فوائدی را در بردارد و ذکر آنها اجتناب ناپذیر است، وگرنه اگر بخواهیم همه آن روایات را بیاوریم، مثنوی هفتاد من کاغذ شود. وانگهی، گمان من این است که اگر کسی، همه مطالبی را که از آغاز تا اینجا گفته شد، مطالعه کند، هیچ جای تردیدی برایش باقی نخواهد ماند که کافران به دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل می شود، چه رسد به این که بخواهد مطالب و روایات همه کتاب را بخواند. و خداوند هدایت گر است.

در باب اول از فصل دوّم از گفتار اول، گفتار علماء در باره کافر بودن انکار کننده ولایت و جاهل به آن ذکر شد و شاهد این مدعا، روایاتی است که ابن اثیر و دیگران از علماء مخالفان نقل کرده اند که گفته اند، کسی که یکی از ارکان اسلام را انکار کند، به اجماع علماء کافر است. در باب دوم از همین فصل نیز روایات بسیاری ذکر شد، مبنی بر این که انکار کننده و دشنام دهنده به علی علیه السلام کافر است. از جمله آن احادیث، حدیث انس بن مالک است که بر این که هر کسی در علی علیه السلام شک کند، کافر است، دلالت دارد. در باب سوم نیز احادیثی در این رابطه آمده است که از جمله آن حدیث أم سلمه از پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد که فرمود: هر کس خدا را با انکار ولایت علی علیه السلام ملاقات کند، خدا را بت پرست ملاقات کرده است. در باب پنجم نیز روایاتی ذکر شده است که برخی از آنها به صراحت دلالت می کرد بر این که هر کسی ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را انکار کند و از آن دو عدول نماید، نزد خداوند از کافران گمراه خواهد بود. همچنین در باب هفتم از فصل اول از همین گفتار نیز

احادیثی آمده است که بر تأویل کافر در برخی از آیات به دومی دلالت دارند. در ذیل فصل اول از همین گفتار نیز به نقل از کتاب منتخب البصائر احادیثی آمده است که به صراحت بر این که انکار فضائل ائمه علیهم السلام، همان کفر می باشد، دلالت دارد. در شرح واژه ایمان نیز مطالبی ذکر شده است که این معنا را به وسیله مقابله بین کفر و ایمان تبیین می کند. همچنین در آن احادیثی آمده است که دلالت دارد بر این که معنای باطنی کفر، انکار ولایت است و مراد از آیه شریفه: «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ»(1) [ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم] ایمان به نبوت و انکار امامت و ولایت می باشد. همچنین در شرح واژه های نعمه و کلمه، دلایل این تأویل خواهد آمد. در شرح واژه کلمه، احادیثی می آید که بر تأویل «كَلِمَه الكُفْر» و «كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُواْ»(2) [سخن کسانی که کافر شدند] به آن چه که دشمنان ائمه علیهم السلام در باره ولایت گفته اند، دلالت دارد. همچنین دلالت می کند بر این که مراد از «الَّذِينَ كَفَرُواْ» اولی از آن سه است. در شرح واژه امام، دلایل تأویل کفر به بنی امیه و بنی عباس آمده است. همچنین در توضیح واژه حق، دلایل این که منظور از کافران در قرآن، همان بنی امیه هستند، ذکر شده است. حدیث دیگری نیز در شرح واژه دار آمده است که نزد شیعه و اهل سنّت، قطعی و پذیرفته شده است. همچنین در توضیح واژه شرک، دلایل این که هر کسی با علی علیه السلام دشمنی ورزد، کافر است، آمده است. در شرح واژه معروف نیز به دلایل تأویل کافران ملعون در قرآن به بنی امیه و هر کسی که بعد از آگاهی از ولایت علی علیه السلام به آن کافر شد، اشاره شده است. در کتاب مناقب از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ اللّهِ»(3) [بی تردید کسانی که کفر ورزیدند و (مردم را) از راه خدا باز داشتند] روایت شده که فرمود: منظور، بنی امیه هستند که از ولایت علی

1- [1] - نساء/150.
2- [2] - توبه/40.
3- [3] - نساء/167.

علیه السلام روی گرداندند.(1)

در تفسیر عیاشی نیز از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ»(2) [و در باره کسانی که کفر ورزیده اند می گویند] فرمود: منظور، پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به سوی آتش هستند. همچنین حضرت در تفسیر آیه «هَؤُلاء أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُواْ سَبِيلاً»(3) [اینان از کسانی که ایمان آورده اند راه یافته ترند] فرمود: منظور، آل محمد علیهم السلام و اولیا و دوستداران آنها می باشند.(4) (ادامه روایت). در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ» آمده است که فرمود: منظور، رسول الله صلی الله علیه و آله در ابتدای دعوت است. همچنین در تفسیر آیه «ثُمَّ كَفَرُوا»(5) [سپس کفر ورزیدند] فرمود: یعنی هنگامی که ولایت در روز غدیر و غیر آن بر آنها عرضه شد. همچنین حضرت، مقصود از آیه «ثُمَّ آمَنُوا»(6) [سپس ایمان آوردند] را ایمان به بیعت علی علیه السلام به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و منظور از آیه «ثُمَّ كَفَرُوا» را کافر شدن به آن، بعد از فوت پیامبر صلی الله علیه و آله دانستند. (ادامه روایت).

در احادیث متعددی از ائمه علیهم السلام روایت شده که آنها فرمودند: در پهنای شمشیر رسول الله صلی الله علیه و آله، صحیفه ای است که در آن این طور آمده است: هر کسی با غیر دوستدار او دوستی کند، به آن چه که خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد، کافر است. در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که آیه ای را این طور قرائت کرد: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»(7) بولایه علی علیه

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 88.
2- [2] - نساء/51.
3- [3] - همان.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 163.
5- [5] - نساء/137.
6- [6] - همان.
7- [7] - معارج/1.

السلام «لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ»(1) [(و) آن را بازدارنده ای نیست] (کافران به ولایت علی علیه السلام که هیچ چیزی مانع آن عذاب نخواهد شد) سپس حضرت فرمود: به خدا قسم جبرئیل علیه السلام این آیه را به این شکل نازل کرد.(2) یعنی مراد از آیه به این شکل می باشد و عبارت «بولایه علی» در قرآن بوده است ولی آنها، آن عبارت را انداخته اند.

همچنین در کافی از حضرمی روایت شده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم، مردم شام بدتر هستند یا مردم روم؟ حضرت فرمود: تردیدی نیست که مردم روم کافر شدند ولی با ما دشمنی نکردند ولی مردم شام کافر گشتند و با ما دشمنی ورزیدند. دلالت این حدیث بر یکسان بودن معنای کفر در هر دو مورد و این که ممکن است کسی کافر باشد ولی خصومت نداشته باشد، و این که آنان به خاطر خصومت و دشمنی شان، بدتر از سایر کفار شدند، ظاهر و آشکار است.

در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون آیه «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ» آمده است که فرمود: منظور، کسانی هستند که به آن چه که مؤمنین به آن ایمان آوردند که همان توحید خداوند و نبوّت محمد رسول الله و جانشین او علی ولی الله و تمامی ائمه علیهم السلام می باشد، کافر شدند. همچنین حضرت در جای دیگری فرمود: منظور، کفاری هستند که گفتار خدا و رسولش را تکذیب می کنند و با جانشین وی، علی علیه السلام دشمنی می ورزند. حضرت در جای دیگری نیز فرمود: منظور، کسانی هستند که با مخالفت شان با علی علیه السلام به وسیله چرا و چگونه و پیروی نکردن از او در سایر آن چه که به آن امر شد، به محمد صلی الله علیه و آله، کافر گشتند. حضرت در مورد دیگری فرمود: منظور کسانی هستند که کافر به محمد صلی الله علیه و آله می باشند و در نبوتش شک می کنند و مانع حق برادرش علی علیه السلام می شوند و امامت او را انکار می کنند.

در عیون از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود: واقف، کافر است. منظور

1- [1] - معارج/2.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 43.

از واقف، کسی است که در امامت امام کاظم علیه السلام، توقف کرده باشد و بقیه ائمه علیهم السلام را انکار کند. پس این حدیث دلالت دارد بر این که هر کسی یکی از ائمه علیهم السلام را انکار کند، کافر است. چنان که این مطلب از اخبار متواتر نیز روشن و آشکار می شود.

شاید مراد امام رضا از واقف، کسی باشد که در امامت تمامی ائمه علیهم السلام یا برخی از آنها متحیر و سرگردان شده باشد. در تأیید این احتمال، روایت ابن أبی یعفور از امام صادق علیه السلام است که می گوید: به حضرت عرض کردم، مردی شما را دوست می دارد و از دشمنانتان برائت می جوید و قائل است به این که امامت، حق شما است ولی او می گوید: آنها بین خودشان اختلاف دارند و من نمی دانم که کدام یک از آنها امام است، پس هرگاه بر یک نفر اجماع کنند، من قول او را می پذیرم و می دانم که حکومت، حق آنان است. حضرت فرمود: اگر آن مرد با این عقیده از دنیا برود، به مرگ جاهلی مرده است. (ادامه روایت). پس بیندیش.

کفاره: و تکفیر و آن چه که مشتمل بر آن است مانند یُکفِّر و نظایر آن. در شرح قبلی معنای متعارف کفاره و تکفیر آمده است. در شرح واژه احباط، احادیثی آمده است که می توان از آن استنباط کرد که تکفیر به معنای از بین بردن سیّئات و بدی ها و آن هم تنها نسبت به اهل ولایت است. چنان که آیات و روایاتی که در لا به لای این کتاب خواهد آمد و احادیثی که در واژه تبدیل و واژه های دیگر آمده است، گواه این معنا می باشد. پس کفاره در اصل به معنای ولایت و اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است، بلکه هیچ کفاره ای بدون آن صحیح نمی باشد. پس بیندیش.

کَنْز: به صورت مفرد و به صورت جمع است. کنز، مالی است که ذخیره می شود. واژه کنز در چند جای قرآن آمده است و شاید بتوان آن را در موارد مناسب به عقائد و علوم اندوخته شده در قلب، اعم از علوم ستایش شده و نکوهش شده، تأویل برد. مانند دوستی امام و دشمنی با او و نظایر آن. همچنین می توان کنز را به مالی که به دست می آید تأویل نمود، مثلاً می توان کنز در مقام ذمّ و نکوهش را به مالی که در راه اطاعت از دشمنان ائمه علیهم السلام به دست می آید، تأویل نمود.

آن چه که در تأویل مال به علم و در تفسیر واژه کنز که در سوره کهف آمده است، می آید، مؤید برخی از مطالبی است که اینجا عرض کردیم.

کَأس: مؤنث است و نام ظرف شراب می باشد، چه شراب در آن باشد یا نباشد یا این که تا زمانی که در آن شراب است به آن، کأس می گویند. منظور از کأس در قرآن، شراب درون آن از باب مجاز است. پس تأویل آن همان تأویل واژه شراب و ماء است. همچنین در شرح واژه أکواب نیز تأویل دیگری ذکر شده است. پس دریاب و خدا می داند.

کسف: کِسْف به کسر کاف و همچنین کِسْفَه به کسر، پاره ای از هر چیزی را گویند. این واژه در چند جای از قرآن آمده است و مراد از آن پاره های عذاب نازل شده از آسمان و پاره ابرهایی که برای عذاب نازل شده می باشد. شاید بتوان آن را در موارد مناسب به مانند واژه عذاب و حتی به مانند واژه سَحاب نیز تأویل برد. و خدا می داند.

تکلیف: یعنی آن چه که مشتمل بر تکلیف است، مانند آیه «لاَتُکَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَکَ»(1) [جز عهده دار شخص خود نیستی] و مانند آن. تکلیف، امر کردن به آن چه که سخت و دشوار است، می باشد و از کلفه به معنای مشقت، مشتق شده است. متکلف کسی است که در گفتار و عمل، چیزی که در او نیست را ادعا می کند. همین طور متکلف به کسی گویند که دست به کاری می زند که به او مربوط نیست. بر هیچ کسی پوشیده نیست که بزرگ ترین تکالیف و مؤکدترین آنها، تکلیف به قبول ولایت و ترویج آن و مجاهده و تلاش در راه آن است. پس شاید بتوان این آیه و مانند آن را به همین معنا تأویل برد. پس تأمل کن.

بدان که در سوره ص آیه «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ»(2) [من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم] خواهد آمد که مراد از متکلفین، انسان های ظاهرساز، بدعت گذار و ریاکار می باشند که از جمله آنان کسی است که در باره دین خدا با نظر

1- [1] - بقر ه/233.
2- [2] - ص/86.

و هوی و هوس خود سخن می گوید. پس دریاب و خداوند، هدایت کننده است.

کهف: به معنای غار وسیع در کوه است. واژه کهف در چند جای از سوره کهف به کار رفته است.

در کتاب سعد السعود به نقل از امام جواد علیه السلام آمده است که فرمود: ما کهف شما هستیم، مانند اصحاب کهف که ایمان را دوباره به دست آوردند و آن را آشکار ساختند. در باب غیبت احادیثی وجود دارد که می توان از آنها استنباط کرد که قائم آل محمد علیهم السلام از جهت غیبت و نیز مفاهیم متفاوتی که عرضه خواهد کرد، شبیه اصحاب کهف می باشد. پس تأمل کن.

کفل: و کفیل و آن چه مشتمل بر تکفل است. زمانی که کسی، دیگری را در پناه خود و امور او را به عهده بگیرد، گفته می شود: کَفَّلَهُ و تکفله. در شرح واژه یتیم و در تأویل آن، دلایل تأویل (تکفل التیامی) و این که معنای باطنی آن مصون نگهداشتن نادانان شیعه از گمراهی و راهنمایی و ارشاد آنها به سوی علوم دینشان است و این که کفالت کننده و ضامن این امر، علماء و دانشمندان می باشند، خواهد آمد.

شکی در این نیست که کفاله الله (ضمانت خداوند) شامل آن چه که در دنیا و آن چه در آخرت است، می باشد. ولی آن، نسبت به اهل ولایت است. کفل به کسر به معنای شانس و بهره است و در سوره نساء آیه «يَكُن لَّهُ كِفْلٌ مِّنْهَا»(1) [برای او از آن (نیز) سهمی خواهد بود] و سوره حدید آیه «يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ»(2) [از رحمت خویش شما را دو بهره] آمده است.

در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام و نیز از ابن عباس در تفسیر آیه «يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ» [از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند] نقل شده است که فرمود: منظور، امام حسن وامام حسین علیهما السلام می باشند. همچنین در

1- [1] - نساء/85.

2- [2] - حدید/28.

تفسیر آیه «وَیَجْعَل لَّکُمْ نُورًا»(1) [و برای شما نوری قرار دهد] فرمود: منظور، علی علیه السلام است. پس تأمل کن.(2)

بدان که ذوالکِفل از انبیای الهی است و در روایتی آمده است که او، یوشع بن نون می باشد. ماجراهای او به طور مفصل در سوره انبیاء خواهد آمد. پس غفلت مکن.

کامل: و آن چه که مشتمل بر کمال و إکمال است. کَمال به معنای تام و کامل بودن و در مقابل نقص می باشد. همچنین إکمال به معنای کامل کردن است. مانند آیه «وَلِتُکْمِلُواْ الْعِدَّةَ»(3) [تا شماره (مقرر) را تکمیل کنید] و « الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ»(4) [امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم] و «تِلْکَ عَشَرَةٌ کَامِلَةٌ»(5) [این ده (روز) تمام است] و «حَوْلَیْنِ کَامِلَیْنِ»(6) [دو سال تمام] و «أَوْزَارَهُمْ کَامِلَةً یَوْمَ الْقِیَامَةِ»(7) [تا روز قیامت بار گناهان خود را تمام بردارند].

فرات بن ابراهیم در تفسیرش و افراد دیگر از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ» روایت کرده اند که حضرت فرمود: منظور، کامل کردن دین با ولایت علی علیه السلام است. (ادامه روایت). می توان از این حدیث، تأویل موارد متناسب با این تأویل را استنباط نمود. و خدا می داند.

کیل: و آن چه که به این معنا است و کالوا و مکیال و نظایر آن دو. در قاموس اللغه، کیل، مکیال و مکیله به معنای آن چه که با آن پیمانه می شود، آمده است. کالَ الدّراهم یعنی درهم ها را وزن کرد. کالَ الشیءَ بِالشیء یعنی آن را اندازه نمود. دیگر مشتقات آن کال الطّعامَ کیلاً، اکتاله و اکتال له می باشد. در شرح واژه میزان، دلایل

1- [1] - همان.
2- [2] - تفسیر فرات، ج 2، ص 468.
3- [3] - بقره/185.
4- [4] - مائده/3.
5- [5] - بقره/196.
6- [6] - بقره/233.

7- [7] - نحل/25.

تأویل آیه «إِذَا اکْتَالُواْ عَلَی النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ* وَإِذَا کَالُوهُمْ أَو وَّزَنُوهُمْ یُخْسِرُونَ»(1) [که چون از مردم پیمانه ستانند تمام ستانند* و چون برای آنان پیمانه یا وزن کنند به ایشان کم دهند] خواهد آمد. از تأویل این آیه و تأویل میزان، می توان درستی تطبیق تأویل میزان و واژه کیل را استنباط نمود، چرا که کیل و میزان دارای معنای نزدیک به هم هستند. پس غافل مباش.

کتمان: و کاتم یعنی آن چه به معنای کتمان است، مانند یکتمون و نظایر آن. در قاموس اللغه، کتمه کتماً و کتماناً و اکتتمه إیّاه به معنای پوشاند و پنهان داشت آن را، آمده است. اجمالاً کتم به معنای پنهان کردن چیزی و انکار کردن آن است. در حدیث زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم ذکر شد، دلایل این که دشمنان ائمه علیهم السلام، همان کسانی هستند که حق را با تحریف قرآن و مبهم کردن امر امامت، کتمان می کنند. همچنین در شرح واژه کتاب، دلایل این تأویل در آیه «إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللّهُ مِنَ الْکِتَابِ»(2) [کسانی که آن چه را خداوند از کتاب نازل کرده پنهان می دارند] آمده است.

در دعای دو بت قریش می خوانیم: «و کم من شهاده کتموها» (و چه بسیار شهادت و گواهی که آن را کتمان نمودند). بر هیچ کسی پوشیده نیست که از این آیه و آیه های دیگر استنباط می شود که مراد از کسانی که خداوند در قرآن، کتمان امور خیر را به آنها نسبت داده است، دشمنان ائمه علیهم السلام می باشند و هر کسی از گذشتگان و آیندگان که فضائل ائمه علیهم السلام را انکار کند، داخل در آن می باشد، چنان که مؤید این مطلب که حدیث حذیفه می باشد، در شرح واژه شهاده آمده است. در تفاسیر آیات، احادیثی خواهد آمد که به صراحت بیان می کند که بیشترین تحریفی که یهود و نصاری در تورات و انجیل و غیره انجام دادند و مطالب آنها را کتمان کردند، پیرامون امر نبوت پیامبرمان و جانشینی علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام بوده است. مؤید این مطلب در شرح واژه تحریف نیز آمده است. پس

1- [1] - مطففین/2و3.
2- [2] - بقره/174.

دریاب. همچنین بدان که از حالات نفاق و مکر بیشتر دشمنان علی و ائمه علیهم السلام این بود که آنان به پیامبر صلی الله علیه و آله و حتی به ائمه علیهم السلام و عامه مردم اظهار می داشتند که از دوستداران و معتقدان آنها هستند و دشمنی و آزار آنان و بازداشتن آنها از حقشان را در باطن پنهان نگاه می داشتند. چنان که گروهی از مردم که از جمله آنان اولی و دومی می باشند و در روز غدیر و غیر آن، این گونه بودند. به همین خاطر خداوند متعال در سوره مائده و سوره های دیگر فرمود: «وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ»(1) [و خداوند آن چه را آشکار و آن چه را پوشیده می دارید می داند] یعنی آن چه که از دوستی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیتش اظهار می دارید و آن چه که از بازداشتن حق آنان از آنها و دشمنی و آزار آنها در دل پنهان می دارید. از این رو تأویل دیگری نیز وجود دارد که از آن غافل مباش. چنان که در شرح واژه سرّ آمده است. همچنین برخی از دلایل آن در شرح واژه نعمه خواهد آمد.

مراد از کتمان اهل حق، چنان که در شرح واژه إخفاء آمد، پنهان کردن آن چه که در دل های آنان از ولایت و دوستی با اولیای الهی است، می باشد. همچنین توضیح آن در شرح واژه تقوی خواهد آمد. و خدا هدایت کننده است.

مکرمه: و کرام و مکرمون و کریم و آن چه که به این معنا است مانند کرام، إکرام و نظایر آن دو. در قاموس اللغه، کَرَم با حرکت راء در مقابل فرومایگی آمده است. گفته می شود کَرُمَ به ضم راء کرامه و کرماً فهو کریم و مکرم. أکْرَمَهُ و کَرَّمَهُ به معنای به او احترام گذاشت و او را بزرگ داشت می باشد. کریم به معنای کسی که خیر او زیاد است نیز به کار برده می شود. از احادیثی که اشاره کردیم و احادیث دیگر برمی آید که مراد از این واژه ها به هنگام تأویل، ائمه علیهم السلام می باشند. در ذیل فصل اول از همین گفتار، حدیث محمد بن سنان آمده است که بر تأویل مکرمین به ائمه علیهم السلام و این که منظور از عباد مکرمون، آنها می باشند، دلالت دارد. در شرح واژه عباد نیز احادیثی در این رابطه آمده است. در توضیح واژه جلال

1- [1] - مائده/99.

نیز در این باره سخن به میان آمد. در سوره الرحمن دلیل این که آنان کرامه الله هستند که خدا بندگان را به اطاعت آنان اکرام کرده است، خواهد آمد و آن بر معنای أکْرَم الله و الله کریم نیز دلالت دارد. همچنین دلیلی است بر این که می توان من أکرمه الله را به شیعیان ائمه علیهم السلام نیز تأویل برد.

در شرح واژه سفره، دلایل این که ائمه علیهم السلام، کریمان و نیکوکاران اند، آمده است. در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: به درستی که ائمه علیهم السلام همان برگزیدگان و کریمانند. پس تأمل کن.

کاظم: و آن چه به این معنا است. کَظمَ غَیظُه به معنای این است که آن فرد با آن که می توانست به دشمنش ضربه بزند، خشمش را فرو برد. در شرح واژه خیر، به دلایل این که ائمه علیهم السلام، سرچشمه تمام خوبی ها هستند و همه نیکی ها که از جمله آن کظم غیظ (فرو بردن خشم) از فروع آنان است، اشاره شده است. در برخی از زیارت نامه های امیر المؤمنین علیه السلام می خوانیم: «أنتَ الکَاظِمُ الغَیظ» (تو فرو برنده خشمی). عبارت «الکاظِمِینَ الغَیظَ»(1) [فرو برندگان خشم] در سوره آل عمران خواهد آمد.

کلمه: و کلمات و کلم و کلام و آن چه که به این معنا است. در قاموس اللغه، کلام به معنای گفتار و کلمه به معنای لفظ و قصیده آمده است. جمع کلمه، کَلِم است. کَلَّمَه تکلیماً و کلاماً به معنای سخن گفت، می باشد. عیسی علیه السلام، کلمه الله است، زیرا او از خدا و کلامش استفاده کرد یا به این دلیل که او از کلمه «کُنْ بغیر أب» (بدون پدر باش)است. این الفاظ در قرآن، فراوان و به گونه های متعدد آمده است، مانند: کلمه الله، کلمات الله، کلام الله و آن چه که به معنای آن است، مثلاً مانند آن چه که به رَبّ اضافه شده است. از جمله آن، کلمه ربّک، تلقی آدم من ربه کلمات، إذ ابتلی ابراهیم ربّه بِکلمات و مانند آن و کلمه التقوی، کلمه الفصل، کلمه طیبه، کلمه باقیه، الکلم الطیّ و مانند آن و کلمه الکفر، کلمه خبیثه و نظایر آن می باشد. کلمه الکفر، کلمه خبیثه و مانند آن چه که از احادیث برمی آید، به آن چه

1- [1] - آل عمران/134.

که دشمنان ائمه علیهم السلام در ترک ولایت گفته اند، تأویل شده است و چنین اقتضا دارد که این واژه ها را باید در مقابل واژه های مقام مدح قرار داد. در تفسیر عیاشی و کتاب های دیگر از امام باقر در تفسیر آیه «وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُواْ السُّفْلَى»(1)[وکلمه کسانی را که کفر ورزیدند، پست گردانید] آمده است که فرمود: کسی که به آن سخن می گوید، عتیق یعنی اولی می باشد.(2) در تفسیر قمی آمده است که شأن نزول آیه «وَلَقَدْ قَالُواْ كَلِمَةَ الْكُفْرِ»(3) [در حالی که قطعا سخن کفر گفته اند] کسانی هستند که در کعبه پیمان بستند که حکومت به بنی هاشم باز نگردد و منظور از کلمه الکفر همین است. دلایل تأویل الکلمه الخبیثه به آن چه که در سوره ابراهیم ذکر کردیم، خواهد آمد.

اما غیر از کلمه الکفر، کلمه خبیثه و نظایر آن که در مقام ذم هستند، بیشتر کلمات، به ویژه کلمه الله و مانند آن، به ائمه علیهم السلام تأویل برده می شود. همچنین تأویل بسیاری از آنها به ولایت و امامت نیز در احادیث آمده است. بلکه در برخی از آنها، تمام این تأویل ها ذکر شده است ولی روشن است که ولایت و امامت به یک چیز برمی گردند و در حقیقت فرقی بین این دو تأویل نیست، چنان که بارها از آن چه در شرح های قبلی آوردیم، این مطلب روشن و آشکار شد. اما سزاوار است که تناسب داشتن تعبیر به هنگام تأویل در نظر گرفته شود.

کلام الله و ما کلم به اولیائه نیز به همین شکل تأویل برده می شود و می توان آن را به امام و به کتاب خداوند که در باره امام و ولایتش آمده است، تأویل برد. چرا که عمده آن چه که خداوند در باره آن سخن گفته است، پیرامون ولایت می باشد. پس دریاب و از مواردی که در آن مشتقات کلام به معنای متعارفش آمده است، غافل مباش. در اینجا به برخی از احادیثی که بر تأویل این کلمات دلالت دارد، اشاره می کنیم.

1- [1] - توبه/40.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 95.
3- [3] - توبه/74.

در شرح واژه حق احادیثی آمده است که دلالت می کند بر این که معنای باطنی آیه «وَیُرِیدُ اللّهُ أَن یُحِقَّ الحَقَّ بِکَلِمَاتِهِ»(1) [و(لی) خدا می خواست حق (اسلام) را با کلمات خود ثابت کند] این است که خداوند اراده می کند که با علی علیه السلام، احقاق حق آل محمد علیهم السلام کند. همچنین دلالت دارد بر این که معنای باطنی کلمه الله، علی علیه السلام است و آن در زمان رجعت می باشد. در روایت صدوق از امام باقر علیه السلام نقل شده که در تفسیر آیه فوق فرمود: منظور، سخنان ائمه و قائم آل محمد علیهم السلام می باشد.

در شرح واژه روح، حدیثی آمده است که دلالت می کند بر این که خداوند متعال به وسیله کلمه ای سخن گفت و آن کلمه تبدیل به نور شد، سپس خداوند، محمد صلی الله علیه و آله، علی و ائمه علیهم السلام را از آن نور خلق کرد. سپس خداوند به وسیله کلمه ای سخن گفت و آن کلمه تبدیل به روح شد و خداوند آن روح را در آن نور اسکان داد. پس آنها، روح الله و کلمه الله می باشند. (ادامه روایت).

در منتخب البصائر از حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمود: من، کلمه الله هستم که پراکنده شدگان با آن جمع و جمع شدگان با آن پراکنده می شوند.(ادامه روایت). در تفسیر عیاشی از امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه «ما نَفِدَت کَلِماتُ اللهِ»(2) [سخنان خدا پایان نپذیرد] آمده است که فرمود: ما کلماتی هستیم که فضائل ما را پایانی نیست و کنه آن درک نشود.

در متون مختلف زیارتی می خوانیم: السلام علی الکلمه التامه و علی کلمه الرحمن و علی کلمه المعبود و علی کلمه الله الحسنی و العلیا (سلام بر کلمه کامل و بر کلمه رحمان و بر کلمه معبود و بر کلمه نیکوتر و برتر خداوند). و نظایر آن فراوان است. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «لاَ تَبْدِیلَ

1- [1] - انفال/7.
2- [2] - لقمان/27.

لِکَلِمَاتِ اللّهِ»(1) [وعده های خدا را تبدیلی نیست] آمده است که فرمود: یعنی امامت، تغییر نمی کند. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «إِنَّ الَّذِینَ حَقَّتْ عَلَیْهِمْ کَلِمَتُ رَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ»(2) [در حقیقت کسانی که سخن پروردگارت بر آنان تحقق یافته ایمان نمی آورند] آمده است که فرمود: منظور، کسانی هستند که علی علیه السلام را انکار کردند و ولایت بر آنها عرضه و ایمان به آن بر آنها واجب شد. (ادامه روایت). دلالت این حدیث بر تأویل بردن کلمه ربک و مانند آن به ولایت، ظاهر و آشکار است. و در روایت عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام آمده است که حضرت آیه ای را به این شکل قرائت کرد: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ مِن قَبْلُ کَلماتِ فِی مُحمد و عَلی و الحَسَن و الحُسِین و الأئمه فَنَسِیَ» و سپس فرمود: این آیه، این طور نازل شده است. در کتاب خصال و کتاب های دیگر از امام صادق علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه «فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَیْهِ»(3) [سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود و (خدا) بر او ببخشود] روایت شده است که فرمود: آدم علیه السلام گفته است: أسألک بمحمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین إلاّ تبت علیّ (به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین از تو مسألت دارم که توبه مرا بپذیری). (ادامه روایت).

همچنین در خصال از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ»(4) [و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید] آمده است که فرمود: این کلمات، همان کلماتی است که آدم از پروردگارش دریافت کرد و توبه نمود و ابراهیم علیه السلام گفته است: أسألک بِحق محمد(5) و ... (که در حدیث قبل آمده است) از حضرت پرسیده شد که معنای «أتمهن» چیست؟ حضرت فرمود: این کلمات را تا حضرت قائم علیه السلام که 12

1- [1] - یونس/64.
2- [2] - یونس/96.
3- [3] - بقره/37.
4- [4] - بقره/124.
5- [5] - خصال، ص 270، باب 4، ح 8.

امام می شوند، کامل کرد. (ادامه روایت). به هنگام تفسیر این آیات ذکر شده، احادیث دیگری نیز می آید که بر این که مراد از کلمات، ائمه علیهم السلام و ولایت آنان است، دلالت دارد. در کنز الفوائد از امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه «وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى»(1) [و آرمان تقوا را ملازم آنان ساخت] روایت شده است که فرمود: منظور از کلمه التقوی، ولایت علی علیه السلام است.

مؤلف گوید: منظور از کسانی که ملزم به کلمه تقوی شدند، شیعیان آن حضرت می باشند، چرا که آنان شایسته تر به آن و اهل آن بودند. همچنین برخی از دلایل تأویل کلمه التقوی در شرح واژه مثل خواهد آمد. در کشف الغمه و کتاب های دیگر از برخی از اهل تسنن و دیگران از پیامبر صلی الله علیه و آله روایتی نقل شده است که حضرت فرمود: خداوند، عهدی را پیرامون علی علیه السلام به من سپرد، پس عرض کردم پروردگارا، آن را برایم تبیین کن. خداوند فرمود: علی علیه السلام نور کسی است که از من اطاعت کند و پرچم هدایت و کلمه ای است که متقین را به آن ملزم کردم. هر کسی او را دوست داشته باشد، مرا دوست داشته و هر کس با او دشمنی کند، با من دشمنی کرده است. (ادامه روایت).

استاد ما علامه مجلسی در توضیحی بیان داشتند که ائمه علیهم السلام همان کلمه التقوی و آن چه که به معنای آن است، هستند و وجه تسمیه ائمه علیهم السلام به کلمه التقوی به دو دلیل می تواند باشد: 1. به دلیل این که آنان کلمات خداوند هستند که مراد خداوند را بیان می دارند، چنان که کلمات، آن چه که در درون انسان هست را بیان می کند. 2. یا به این خاطر که ولایت آنان و قائل شدن به امامت شان، سبب پرهیز و مصون ماندن از آتش جهنم است. پس با این توضیح باید مضافی را در اینجا، در تقدیر بگیریم، یعنی در اصل ذو کلمه التقوی بوده است. به نظر من اگر تأمل کنیم، تطبیق این استدلال در غیر کلمه التقوی نیز واضع و آشکار است.

در تفسیر عیاشی از امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه «وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ»(2)

1- [1] - فتح/26.

2- [2] - شوری/21.

[اگر کلمه فصل نبود] آمده است که فرمود: منظور از کلمه الفصل، امام می باشد و دلیل آن آیه «وَجَعَلَهَا کَلِمَةً بَاقِیَةً فِی عَقِبِهِ»(1) [و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد باشد] می باشد که منظور از کلمه باقیه در آن، امامت می باشد.

در کتاب نصوص از حذیفه بن یمان روایت شده که گفت: پیامبر در حدیثی فرموده است: «ائمه علیهم السلام 9 تن از فرزندان حسین(ع) هستند». به حضرت عرض کردم: پس حسن علیه السلام چه می شود؟ حضرت فرمود: خداوند امامت را از نسل حسین علیه السلام قرار داده است و منظور از آیه «وَجَعَلَهَا کَلِمَةً بَاقِیَةً فِی عَقِبِهِ» همین می باشد. (ادامه روایت).

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ»(2) [سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود و کار شایسته به آن رفعت می بخشد] آمده است که در حالی که دستش را به سوی سینه اش دراز کرد، فرمود: منظور، ولایت ما اهل بیت علیهم السلام است. پس هر کسی ما را دوست نداشته باشد، خداوند هیچ عملی را از او نمی پذیرد. همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: منظور از کلمه، گفتن لاإله إلاّ الله، محمد رسول الله و علی ولی الله و خلیفه رسول الله است و منظور از عمل صالح، اعتقاد قلبی است به این که این امر، حق می باشد. و برخی از احادیثی که گواه بر این مطلب است، در شرح واژه طیب و قول و نظایر آن، آمده است.

پس تأمل کن تا تأویل هر مورد را متناسب با آن دریابی و خداوند هدایت کننده است.

أَکِنَّه: و آن چه که مشتمل بر کنّ است. کن به معنای پنهان کردن و پوشاندن می باشد. و همچنین بر خانه ها و شبیه آن که موجب محافظت و پوشاندن می شوند نیز اطلاق می شود. می توان آن را به مانند ستر و بیت و نظایر آن دو در موارد مناسب، تأویل نمود. در شرح واژه های کتمان، ستر، اخفاء و غیره، احادیثی آمده

1- [1] - زخرف/28.
2- [2] - فاطر/10.

است که می توان از آنها تأویل به غیر از اولی را نیز در موارد مناسب، استنباط نمود. چرا که همه این واژه ها به یک چیز بر می گردند. پس دریاب و خداوند متعال و حجت های او داناترند.

کره: و إکراه و آن چه به معنای آن دو است. در شرح واژه إراده که مقابل کراهت است و حتی در شرح واژه حبّ نیز احادیثی آمده است که می توان از آنها برخی از تأویل های واژه هایی را که مشتمل بر کراهت می شوند، البته در برخی از موارد مناسب، استنباط نمود. گاهی کره در مقابل تسلیم شدن و اطاعت کردن استعمال می شود. پس غافل مباش و خداوند، هدایت کننده است.

أکمه: تأویل أکمه در شرح واژه أعمی آمده است. أکمه به معنای کور مادرزاد می باشد. پس دریاب.

کسوه: و آن چه که مشتمل بر کسوه است. کسوه به معنای لباس می باشد. کساه یعنی او را لباس پوشاند. در شرح واژه ثوب آوردیم و در شرح واژه لباس نیز تأویلی خواهد آمد که شاید بتوان آن را در موارد مناسب، در تأویل کسوه نیز به کار برد. پس تأمل کن.

ص:877

لؤلؤ: همان مروارید معروف است. مفرد آن لُؤلُؤَه می باشد. تَلَأْلُؤ به معنای درخشیدن است. در شرح واژه بحر، دلایل تأویل لؤلؤ و مرجان در آیه «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ»(1)[از هر دو (دریا) مروارید و مرجان برآید] به امام حسن و امام حسینعلیهما السلام آمده است. پس شاید بتوان آن تأویل را در آیه های دیگر، اگر تناسب داشته باشد، به کار برد. بلکه بنابر آن چه که در باب سوم از فصل اول از گفتار اول آمد و آن چه که در شرح واژه مال خواهد آمد، می توان در برخی از موارد، آن را به برخی از علوم تأویل برد. و خدا می داند.

ملجأ: این واژه دو بار در سوره توبه و همچنین در سوره شوری به کار رفته است. ملجأ به معنی پناهگاه و تکیه گاه می باشد. شاید بتوان آن را در موارد مناسب به امام تأویل برد و دلیل آن، حدیث حضرت است که در شرح واژه امن آمده که فرمود: ائمه علیهم السلام، برای هر کسی که به آنها پناه بیاورد، پناه می باشند. (ادامه روایت).

در روایت طارق از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که فرمود: امام ، تکیه گاه و پناهنگاه است. در زیارت جامعه می خوانیم: أمن من لجأ إليكم (هر کسی به شما پناه بیاورد، در امان است). پس تأمل کن.

ألباب: واژه «أولوا الألباب» فراوان در قرآن به کار رفته و به معنای خردمندان

1- [1] - رحمن/22.

می باشد، چرا که لبّ، همان عقل است. در احادیث آمده است که مراد از آن، ائمه علیهم السلام و همچنین شیعیان ایشان می باشند. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ»(1) [تا در (باره) آیات آن بیندیشند] آمده است که فرمود: منظور از اولوا الألباب، علی و ائمه علیهم السلام می باشند.(2) در کشف الغمه از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: منظور از اولوا الألباب، کسانی هستند که در آیه «الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللّهِ»(3) (کسانی که به عهد خداوند وفا می کنند) توصیف شده اند. در کافی نیز از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: منظور از اولوا الألباب، شیعیان ما می باشند. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: إمام أولی الألباب (پیشوای خردمندان). پس اندیشه کن.

لعب: و آن چه که بر آن دلالت دارد مانند یلعبون و نظایر آن. لعب بر خلاف جدی است. لاعب کسی است که مسخره می کند و به سخره می گیرد و مانند آن. احادیثی در شرح واژه سخریه، خوض و مانند آن آمده و در شرح واژه هزء نیز خواهد آمد که می توان از آنها تأویل لعب به اعمال دشمنان ائمه علیهم السلام و منافقان آنان بلکه به اعمال و اقوالشان یا به صورت مطلق، یعنی چه نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و چه نسبت به دیگران، تأویل برد. و یا این که تأویل آن، اعمال و اقوال آنان تنها نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و رفتار ظاهری آنها با آنان باشد. چرا که آنها تظاهر به دوستی ائمه علیهم السلام می کردند و آنان را در ظاهر مراعات می کردند ولی در باطن خلاف آن را می پروراندند. مانند بسیاری از اعمال و اقوال دومی نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام و مانند رفتار مأمون نسبت به امام رضا علیه السلام و نظایر آن. و خدا می داند.

1- [1] - ص/29.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 206.
3- [3] - رعد/20.

لات: نام بتی است. در عیون از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند به رسولش در لیله الإسراء (شب اسراء) فرموده است: حضرت قائم علیه السلام، لات و عزّی را به صورت تازه خارج می کند و آن دو را می سوزاند. به فتنه افتادن مردم و اغوا شدن آنها توسط آن دو، شدیدتر از فتنه گوساله و سامری بوده است.

به نظر من اولین دلیلی که فتنه لات از فتنه گوساله و سامری شدیدتر می باشد، این است که فتنه لات تا روز قیامت دوام دارد و در طول این مدّت بر بیشتر مردم پوشیده است، البته به جز مفاسد و آسیب هایی که به خواص و عوام مردم به ویژه ائمه بزرگوار علیه السلام وارد می سازد.

لجه: به آب فراوان گویند. بحر لجی نیز از همین ریشه است. بنا بر تأویل واژه بحر که پیشتر آمد، می توان لجی را به علم بسیار و مانند آن، تأویل نمود. پس تأمل کن.

لوح: به صورت مفرد و جمع. در قاموس اللغه، لوح به معنای هر صفحه پهن از چوب یا استخوان آمده است. لوح در قرآن به صورت ألواح موسی، ألواح سفینه نوح و لوح محفوظ آمده است. لوح محفوظ در قرآن به الکتاب، أمّ الکتاب و نظایر آن نیز تعبیر شده است. در شرح واژه های کتاب، صحف، أمّ، سفینه و غیره، تأویل این واژه ها و غیر آن به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام آمده است. ظاهر این است که بیشترین چیزی که در ألواح مکتوبه (لوح های نوشته شده) آمده است، پیرامون فضائل ائمه علیهم السلام و ولایت آنان می باشد. پس شاید بتوان آن را در موارد مناسب به ائمه علیهم السلام و به صفحه های دل آنان نیز تأویل برد. پیشتر به این که منظور از الإمامه المحفوظه، آنها می باشند اشاره کردیم. پس دریاب و خدا می داند.

الحاد: و آن چه بر آن دلالت دارد، مانند: یلحدون و نظایر آن، إلحاد به معنای ستم و برگشتن از حق می باشد. ألحد یعنی بازگشت، عدول کرد و مجادله کرد. ألحد بزید یعنی او را عیب کرد و به او دروغ بست. ألحد الحرم یعنی در آن چه که به آن امر

شده باشد، افراط ورزید و حرمتش را حلال شمرد و آن را نقض کرد و یا شریک قرار داد و به او ستم کرد.

از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَمَن یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ»(1) [و (نیز) هر که بخواهد در آنجا به ستم (از حق) منحرف شود] آمده است که فرمود: هر کسی که در آن غیر خدا را پرستش کند یا غیر از اولیاء الهی را دوست داشته باشد، در آن الحاد ورزیده و حرمتش را حلال شمرده است. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق روایت شده که فرمود: شأن نزول آیه، کسانی هستند که برای علی علیه السلام شریک قرار دادند و به او ستم نمودند.(2) در روایتی آمده است که این افراد وارد کعبه شدند و پیمان بستند که مانع خلافت علی علیه السلام شوند. پس معنای إلحاد فی البیت همین است. در شرح واژه های بیت، حرم و مانند آن دلایل این که تأویل بیت و حرم و نظایر آن، ائمه علیهم السلام و ولایت آنها می باشد، آمده است. پس تأمل کن و دریاب. در دعای دو بت قریش می خوانیم: إنّهما ألحدا فی آیاتک (همانا آن دو در آیات شرک ورزیدند). در فصل سوم از گفتار دوم آمد که منظور از کسانی که در آیات خداوند شرک می ورزند، دشمنان ائمه علیهم السلام می باشند. شاید مراد از آن، تغییر کتاب خدا و پنهان نمودن حکومت امام علیه السلام باشد، چرا که امام نیز آیه الله (آیه و نشانه خدا) است. پس تأمل کن.

لدّ: این واژه در سوره بقره آیه «وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ»(3) [و حال آن که او سخت ترین دشمنان است] و در سوره مریم آیه «وَتُنذِرَ بِهِ قَوْماً لُّدّاً»(4) [و مردم ستیزه جو را بدان بیم دهی] آمده است. در آنجا روایتی از امام صادق علیه السلام نقل خواهد شد که در تفسیر آیه سوره مریم فرمود: تو با برافراشتن علی علیه السلام

1- [1] - حج/25.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 58.
3- [3] - بقره/204.
4- [4] - مریم/97.

به عنوان عَلَم، قوم لجوج و سرسختی را بیم می دهی که منظور از آن قوم، کفار و دشمنان می باشند. در روایتی نیز آمده است که منظور از قوما لدّاً (قوم لجوج و سرسخت)، بنی امیه هستند. به نظر من معنای متعارف لدّ، کسی است که خصومت و دشمنی شدیدی دارد و ألدّ، کسی است که خصومت او بیشتر است. پس منتظر باش.

لبس: و لباس و آن چه که به این معنا است. «لبس علیه الأمر» یعنی امر بر او مشتبه شد. البسه یعنی آن را پوشاند. از این رو جامه و شب، لباس نامیده شده اند و به همین خاطر خداوند هر یک از زن و شوهر را لباس یکدیگر قرار داده است. همچنین امر ملبس به معنای امر مشتبه می باشد. در حدیث زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم ذکر شد، دلایل این که دشمنان ائمه علیهم السلام همان کسانی هستند که با خلطشان در تحریف کلام خدا و مخفی نمودن حاکمیت امام علیه السلام و ترویج آن چه که اراده کرده است، حق را با باطل در می آمیزند، آمده است.

همچنین در شرح واژه ایمان، دلایل تأویل آیه «وَلَمْ يَلْبِسُواْ إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ»(1) [و ایمان خود را به شرک نیالوده اند] به این که آنها ولایت علی علیه السلام را با ولایت فلانی و فلانی خلط نکردند و در نیامیختند، آمده است.

در سوره اعراف، احادیثی را ذکر می کنیم که بر تأویل «لِباسُ التَّقوی» به جهاد و عفت ورزیدن دلالت دارد. با این تعلیل که انسان عفیف، اگر چه عاری از لباس باشد ولی عورتش آشکار نمی شود. ظاهر این است که شیعیان، مجاهد و عفیف حقیقی اند و جهاد و عفتشان به ولایت است. پس می توان «لباس التّقوی» و مانند آن را به ولایت و آن چه در مقابل آن است، مانند لباس الجوع و نظایر آن را به ترک ولایت یا آن چه که به ترک آن مربوط می شود، تأویل برد. مؤید این تأویل حدیثی است که در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه «أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعاً»(2) [یا شما را گروه گروه به هم اندازد] آمده است که فرمود: منظور از آن، اختلاف در دین و طعنه زدن برخی از شما به برخی دیگر است. برخی از مؤیدهای این تأویل در

1- [1] - انعام/82.

2- [2] - انعام/65.

شرح واژه شیعه، آمده است.

در کافی از امام صادق علیه السلام حدیثی نقل شده که حضرت در آن پیرامون توصیف اسلام فرمود: خداوند، اسلام را لباسی برای هر آن که آن را به تن کرد، قرار داد. تأویل اسلام، پیشتر آمده است. همچنین به برخی از تأویل ها در شرح واژه ثیاب و واژه های دیگر اشاره کردیم. پس دریاب تا موارد تأویل آن بر تو مشتبه نشود.

لوط: لوط، پیامبر خدا و پسرخاله ابراهیم علیه السلام و برادر ساره یا اسحاق می باشد. ماجراهای لوط و قومش و اعمال قبیحی که قومش مرتکب می شدند و این که او به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان مطهرش توسل جست تا خداوند قومش را هلاک کند و او را از شر آنان نجات دهد، به طور مفصل در سوره هود خواهد آمد. بیشتر گروه های مخالفین، به مانند قوم لوط می باشند، چنان که در این عصر، به عینه شاهد آن هستیم. این مطلب به طور کامل در سوره هود و سوره های دیگر واضح و آشکار خواهد شد.

لطیف: در قرآن عبارت «الله لطیف» آمده است و یکی از معانی آن، این است که خداوند، نسبت به تمامی آفریده های خود در دنیا از تمام جهات و بر اهل دین و ولایت در آخرت، دارای لطف و احسان است. البته به جز کسانی که آنها را به خودشان واگذاشت که همان کسانی هستند که به خاطر دشمنی با ائمه علیهم السلام به تدریج به سوی شقاوت کشانده شدند.

إلحاق: یعنی آن چه که مشتمل بر الحاق است، مانند: ألحقنی و نظایر آن. الحاق به معنای اتصال، چسباندن و ملاقات و درک کردن حضوری می باشد. شکی در این نیست که پیروان ائمه علیهم السلام، ملحق به آنان هستند. و همین طور پیروان دشمنان ائمه علیهم السلام، ملحق به آنان می باشند. اگر چه در دنیا یکدیگر را ملاقات نکرده باشند. پس صرف مشارکت در اعتقاد و اعمال و دوست داشتن آن در حکم ملاقات و دیدار می باشد. در حدیثی این طور آمده است که هر کسی سنگی را دوست داشته باشد، خداوند متعال او را با آن محشور خواهد کرد.

لیل: بدان که تأویل واژه لیل به دو صورت آمده است:

1. تأویل آن، زمان وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلط شدن دشمنان ائمه علیهم السلام و چیره شدن حکومت های آنان بر مردم می باشد، به طوری مردم در آن زمان در تاریکی های جهالت به دین و به شناخت حق ائمه علیهم السلام متحیر و سرگردان ماندند. از این رو است که در برخی از روایات، واژه لیل به دشمنان ائمه علیهم السلام، تأویل برده شده است. به خصوص بعضی از آنان که علت و سبب واقع شدن مردم در آن، ظلمت و تاریکی بود.

2. تأویل آن، امامانی می باشند که امامتشان مخفی و پوشیده بود، چنان که از تأویل آیه «لیال عشر» که بعداً خواهد آمد، برمی آید. آیه اشاره به مغلوب شدن برخی از ائمه علیهم السلام و مخفی بودن امامت آنان از ترس مخالفین دارد. همچنین می توان از تأویل این آیه، تأویل لیل به فاطمه علیها السلام را استنباط نمود، چرا که می تواند منظور از آن پوشش و عفاف او و تاریکی های ظلم و ستمی باشد که او را در خود فرو برد. بنابراین ناگزیر باید در تأویل هر موردی که نصّ و تصریح خاصی در آن نیامده است، تناسب داشتن از نظر مقام مدح و ذم و غیر آن را در نظر گرفت. در اینجا به برخی از احادیثی که بر این دو تأویل دلالت دارد، اشاره می کنیم و از جمله احادیثی که بر تأویل اول دلالت دارد، حدیثی است که در شرح واژه ظلمات آمده است که در آن امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَآيَةٌ لَّهُمْ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ»(1) [و نشانه ای (دیگر) برای آنها شب است که روز را (مانند پوست) از آن بر می کنیم و به ناگاه آنان در تاریکی فرو می روند] فرمود: محمد صلی الله علیه و آله وفات نمود و ظلمت و تاریکی پدیدار گشت، به همین دلیل آنها فضل و برتری اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله را ندیدند و درک نکردند.

حدیث دیگر، حدیثی است که صدوق و دیگران از ابابصیر از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا»(2) [سوگند به شب چو پرده بر آن پوشد] روایت کرده اند که فرمود: منظور از لیل، پیشوایان ظلم و ستم هستند که به جای آل

1- [1] - یس/37.
2- [2] - شمس/4.

محمد علیهم السلام به حکومت پرداختند و در جایگاهی نشستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته تر از آنها به آن بود. پس آنها دین رسول خدا صلی الله علیه و آله را در پرده ظلم و ستم فرو بردند. همچنین در این رابطه، احادیث دیگری نیز از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق آمده است که فرمود: منظور از لیل، عتیق، ابن صهاک و بنی امیه می باشند.

حدیث دیگری نیز از امام باقر علیه السلام آمده است که در تفسیر آیه «وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشَی»(1) [سوگند به شب چون پرده افکند] فرمود: منظور از لیل در این آیه، دومی می باشد که علی علیه السلام در زیر سایه حکومت او قرار گرفت و خداوند به امیر المؤمنین علیه السلام امر فرمود تا در دولت آنان صبر پیشه کند تا آن که به پایان برسند. (ادامه روایت). همچنین در روایت جابر از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَاللَّیْلِ إِذَا یَسْرِ»(2) [و به شب وقتی سپری شود] آمده است که فرمود: منظور، به سوی قیام حضرت قائم علیه السلام است.

در کنزالفوائد از حضرت علی علیه السلام در تفسیر آیه «وَاللَّیْلِ إِذَا عَسْعَسَ»(3) [سوگند به شب چون پشت گرداند] آمده است که فرمود: یعنی ظلمت و تاریکی شب و آن، مثلی است که خداوند برای کسی که ولایت را برای خود ادعا کرد و از صاحبان ولایت (ائمه علیهم السلام) عدول کرده است، به کار برد. (ادامه روایت).

از جمله احادیثی که بر تأویل دوم دلالت دارد روایت جابر از امام باقر علیه السلام است که حضرت در تفسیر آیه «وَلَیَالٍ عَشْرٍ»(4) [و سوگند به شب های دهگانه] فرمود: منظور، امام حسن مجتبی علیه السلام تا امام حسن عسگری علیه السلام می باشد. حدیث دیگر، روایت نصرانی است که در آن از امام کاظم علیه السلام در باره تفسیر آیه «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهٍ مُّبَارَکَهٍ»(5) [(که) ما آن را در شبی فرخنده نازل

1- [1] - لیل/1.
2- [2] - فجر/4.
3- [3] - نبأ/10.
4- [4] - فجر/2.

5- [5] - دخان/3.

کردیم] پرسید. پس حضرت فرمود: منظور از «الليله المباركه»، فاطمه عليها السلام می باشد. سپس این آیه را قرائت نمود: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»(1) [در آن (شب) هر (گونه) کاری (به نحوی) استوار فیصله می یابد] و فرمود: تا آن که از او خیر کثیری خارج می شود و مردان حکیمی از نسل او می آیند. (ادامه روایت).

در کتاب تأویل آیات از امام صادق علیه السلام روایتی نقل شده که حضرت در تفسیر سوره لیله القدر فرمود: منظور از آیه «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ»(2) [شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است] فاطمه علیها السلام می باشد و مقصود از ملائکه در آیه «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا»(3) [فرشتگان با روح فرود آیند] مؤمنانی می باشند که صاحب علم آل محمد صلی الله علیه و آله هستند و منظور از روح، روح القدس است که پیرامون فاطمه علیها السلام است و آیه «مِّن كُلِّ أَمْرٍ* سَلَامٌ» [برای هر کاری (که مقرر شده است) صلح و سلام است] یعنی از هر چیز حتمی. و «حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ»(4) [تا طلوع سپیده دم] یعنی تا قیام حضرت قائم علیه السلام.(ادامه روایت).

مؤلف گوید: ظاهر این است که مراد اینجا ائمه علیهم السلام می باشند. پس حضرت تبیین نمود که آنها ملائکه نامیده شده اند، چرا که آنها صاحب علم آل محمد علیهم السلام هستند و آن را حفظ می کنند. بنا بر این معنای نزول آنها در آن شب، پدید آمدن آنها در آن می باشد. چنان که این مطلب، پیشتر در تأویل لیله مبارکه نیز آمده است. پس تأمل کن.

لحم: در شرح واژه خنزیر تأویل لحم الخنزیر (گوشت خوک) به دشمنان ائمه علیهم السلام آمده است. در شرح واژه موت نیز دلایل این که می توان آن را به غذا و نوشیدنی ناصبی ها تأویل برد، می آید. همچنین آنجا به دلایل معنای آیه «أَيُحِبُّ

1- [1] - دخان/4.
2- [2] - قدر/3.
3- [3] - قدر/4.
4- [4] - قدر/5.

أَحَدُکُمْ أَن یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتًا»(1) [آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد] اشاره می کنیم. بنا بر این می توان لحم در مقام مدح را به مقابل آن و به ولایت و به برخی از علوم ائمه علیهم السلام تأویل برد، چنان که مطالبی که در فصل سوم از فصل اول آمده است، گواه این تأویل می باشد. همچنین از مطالبی که در شرح واژه فطرت آمده و در شرح واژه نطفه نیز خواهد آمد، چنین برمی آید که می توان لحم را در برخی موارد به بعضی از مراتب شناخت و درک ولایت و تمسک به آن تأویل برد. پس تأمل کن.

إلزام: یعنی آن چه که مشتمل بر الزام است. در شرح واژه باء دلایل آن چه که با مواردی از این قبیل تناسب دارد، آمده است.

لوم: و لوّامه و آن چه که به این معنا است. لوم در اصل به معنای سرزنش و توبیخ و نظایر آن می باشد. در سوره مائده، تأویل آیه «وَلاَ یَخَافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ»(2) [و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی ترسند] به ائمه علیهم السلام و شیعیان خاص آنها خواهد آمد. در شرح واژه نفس، معنای «النفس اللوامه» و این که در باره شیعیان است، خواهد آمد. شاید بتوان همین تأویل را در تأویل واژه هایی که به این معنا می باشند، تطبیق داد. در شرح واژه حسن به این مطلب اشاره کردیم و در شرح واژه ندامه نیز خواهد آمد. از مانند این دو چنین بر می آید که می توان برخی از آیاتی را که در آن «لوح» و مشتقات آن به کار برده شده است را به همین شکل تأویل برد، چرا که معنای آنها به هم نزدیک است. پس غافل مباش.

لبن: این واژه در سوره نحل و قتال به کار رفته است. در شرح واژه نهار، دلایل تأویل انهار من اللبن (رودهایی از شیر) به امام، خواهد آمد. شاید بتوان از آن و از غیر آن نیز، تأویل لبن به علم و برکات امام را نیز استنباط نمود. پس دریاب و خدا می داند.

لحن: این واژه در سوره قتال آیه «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ»(3) [و از آهنگ

1- [1] - حجرات/13.
2- [2] - مائده/54.

3- [3] - محمد(ص)/30.

سخن به (حال) آنان پی خواهی برد] به کار رفته است. در مناقب ابن شهرآشوب با سلسله سندهایی از گروهی از صحابه مانند جابر، خدری و دیگران و از جماعتی از مفسرین نقل شده است که در تفسیر آیه «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ» گفته اند: یعنی با دشمنی شان با علی بن ابی طالب علیه السلام(1). (ادامه روایت). لحن در اینجا، در اصل به معنای به کنایه و پوشش و مانند آن سخن گفتن است.

لسان: به صورت مفرد و جمع. در شرح واژه الباس و دیگر واژه ها، دلایل این که علی علیه السلام، لسان و زبان خداوند است که خداوند از طریق آن سخن می گوید، آمده است. همچنین در شرح واژه عین، به دلایل تأویل لسان به علی علیه السلام اشاره کردیم. در مناقب از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: منظور از لسان مبین (زبان مبین)، حبل متین (ریسمان محکم) و بناء عظیم (بنای عظیم) من هستم. در معانی الأخبار از حضرت علی علیه السلام آمده است که فرمود: من زبان راستگوی خداوند هستم.

شاید دلیل این مطلب، این باشد که همان طور که زبان، آن چه که انسان قصد اظهارش را دارد، تبیین می کند، علی علیه السلام نیز علوم خداوند و اسرار او را تبیین و آشکار می سازد. در متون زیارتی می خوانیم: «لسان الله المعبر عنه» (زبان خدا که از او سخن می گوید)، یا «یا رَبِّ إنَّه لِسانُک النَّاطِق بِأمرِکَ وَ لِسَانِک النَّاطِق بِکُل مَا کانَ مِن الأمور و المُبِین بِمَا کانَ و مَا یکُون» [پروردگارا به درستی که او زبان تو است که به امر تو سخن می گوید و زبان تو است که پیرامون اموری که بود نطق می کند و آن چه را که بوده و خواهد بود را تبیین می سازد.]

در سوره مریم، احادیثی خواهد آمد که دلالت می کند بر این که مراد از (لسان صدق) در آیه «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِیّاً»(2) [و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم] علی بن أبی طالب علیه السلام می باشد، یعنی معنای آیه به این صورت است: برای آنان پسری که دارای زبان صدق یعنی گفتار صدق است، قرار دادیم. شاید مراد از واژه «علیاً» در آیه فوق، نام حضرت علی علیه السلام باشد. پس دریاب. در

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 237.

2- [2] - مريم/50.

کتاب نصوص از فاطمه علیها السلام روایت شده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: ائمه علیهم السلام از نسل من، لسان های صدق هستند. در شرح واژه أذن، دلایل این که خداوند متعال، ایمان را بر تمامی اعضای بنی آدم واجب کرده است، آمده است. بنا براین زبان مطیع، زبانی است که ایمان یعنی ولایت را می پذیرد و با بیان آن چه که در قلب است به آن اقرار می کند و جز به بهترین آن چه که بر آن واجب شد، سخن نمی گوید، مانند: زبان انبیاء و اوصیای الهی و پیروان آنان. زبان مطیع برخلاف زبانی است که ایمان را نمی پذیرد و این زبان در روز قیامت بر عدم ایمان صاحبش و بر اعمال بد او شهادت و گواهی می دهد. پس درنگ کن.

اجمالاً می توان از مطالبی که آمد استنباط کرد که لسان در مقام مدح و تکریم که از آن به نیکی یاد شده به امام و خاص حضرت علی علیه السلام بلکه با کمی تکلّف به ولایت یا حتی به زبان آنان و زبان پیروانشان تأویل برده می شد. بنابراین می توان لسانی که در مقابل آن است مانند: سوره نحل آیه «وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُم الكَذِبَ»(1) [و زبانشان دروغ پردازی می کند] و نظایر آن را در موارد مناسب به پیشوایان ظلم و ستم و رؤسای مخالفین تأویل برد. حتی شاید بتوان از سر مجاز، آن را به کسانی که با زبان آنها همچنین می توان آن را به زبان مادری آنان و زبان پیروانشان تأویل برد و خدا می داند.

لعنه: و لاعنون و ملعونون و آن چه که به این معنا است مانند: من لعنه الله و نظایر آن. در برخی از موارد، لاعنون به ائمه علیهم السلام تأویل برده شده است، چنان که در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «أُولَـٰئِکَ يَلعَنُهُمُ اللّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ»(2) [آنان را خدا لعنت می کند و لعنت کنندگان لعنتشان می کنند] آمده است که فرمود: منظور از آنها، ما هستیم. (ادامه روایت). شکی در این نیست که ملعونین، تمامی مخالفین می باشند ولی به نسبت مراتب، جهل شان به دین و دشمنی شان با ائمه علیهم السلام و شیعیانشان، متفاوتند. پس لعن در اصل به معنای

1- [1] - نحل/62.
2- [2] - بقره/195.

طرد کردن از رحمت و هلاک کردن می باشد و برای آن مراتبی است که پایین ترین آن ممنوع شدن از ورود به بهشت است و بالاتر از آن، مسخ شدن ظاهری یا درونی در دنیا و شدیدترین عذاب در دنیا و آخرت می باشد حتی مراتب آن به جایی می رسد که آن به نسل های آنان نیز سرایت می کند همان طور که در بنی امیه و دیگران این گونه بوده است. در شرح واژه عمی به دلایل این که هر کس کور و نابینا از ولایت باشد، ملعون است، اشاره کردیم. همچنین در مقدمات گذشته آمد که خداوند متعال مخالفان را در هر نمازی که به جای می آورند، لعنت می کند. در شرح واژه معروف نیز آمد که منظور از کافرانی که در آیه «فَلَعْنَةُ اللَّه عَلَى الْكَافِرِينَ»(1) [پس لعنت خدا بر کافران باد] مورد لعن قرار گرفتند، بنی امیه و کسانی که بعد از شناخت ولایت آن را انکار کردند، می باشند. همچنین در شرح واژه شجر، اشاره کردیم که منظور از «الشجره الملعونه»، بنی امیه می باشند.

در کتاب نصوص از حضرت علی علیه السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: خداوند متعال فرموده است: ای محمد، ائمه بعد از تو، مطهر و معصومند و دشمنان آنان ملعون می باشند. در احتجاج از امام باقر علیه السلام، پیرامون حدیث غدیر آمده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر فرموده است: ای مردم، جبرییل از خداوند متعال مرا باخبر ساخته که او می فرماید: هر کسی علی علیه السلام را دوست نداشته باشد، لعنت و خشم من بر او باد. حضرت فرمود: هر کسی که گفتار مرا در برتری دادن علی علیه السلام بر مردم پس از من نپذیرد، بسیار ملعون است. (ادامه روایت).(2)

احادیث در این رابطه بسیار فراوان است. علاوه بر این که خداوند متعال کافران و ستمگران را لعنت کرده است و هر کسی که از حدود او تجاوز کند را از ستمگران قرار داده است. شکی در این نیست که هر کسی که با امامت یکی از ائمه اثنا عشری علیهم السلام مخالفت کند، در ادعای خود کاذب است و به امامی که امامت او را انکار کرده، ستم کننده است و از چند لحاظ اصلی و فرعی از حدود الهی تجاوز

1- [1] - بقره/89.
2- [2] - احتجاج، ص 57.

کرده است. همان طور این مطلب واضح و آشکار است.

ألوان: جمع لون می باشد و معنای آن معروف است. مفرد آن نیز به کار رفته است. در شرح واژه شراب، دلایل تأویل ألوان در برخی از موارد به فنون دانش آمده است. در شرح واژه صبغه و دیگر واژه ها احادیثی آمده است که دلالت دارد بر این که می توان ألوان را در برخی از موارد به نور ولایت و از این قبیل تأویل برد. پس دریاب.

لغو و لهو: لغو به معنای هذیان و کلام بیهوده است. کلمه لاغیه یعنی سخن زشت. لاغیه، لاغی و من یلغو به معنای کسی است که سخن بیهوده می گوید. لهو الحدیث، سخن باطل و آن چه که انسان را از کار خیر باز می دارد را گویند. القلب اللاهی، یعنی با مشغول شدن به کار بیهوده، از حق بازمانده است. لهی لهواً یعنی بازی کرد. التهی و ملاهی نیز به همین معنا است.

در شرح واژه تجاره، دلایل تأویل لهو به دومی آمده است، پس همین طور می توان لغو را نیز به دومی و نظایر او یا به سخن باطل آنان در آن چه که خداوند به آن امر کرده است از ولایت و غیر آن، تأویل برد. چنان که در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام آمده است که در تفسیر آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِى لَهْوَ الْحَدِيثِ»(1) [و برخی از مردم کسانی اند که سخن بیهوده را خریدارند] فرمود: منظور، طعنه زدن به حق و به سخره گرفتن آن است. از مطالبی که آوردیم، می توان تأویل واژه های مشتمل بر إلهاء (مشغول کردن و بازداشتن کسی از چیزی) را استنباط نمود، چنان که بر هیچ کس پوشیده نیست. پس تأمل کن و خدا می داند.

لقاء: در آیه هایی از قرآن، عبارت های لقاء الله، لقاء الرب، لقاء الآخره و مانند آن آمده است. تأویل لقاء از مضاف إلیه آن فهمیده می شود. همین طور واژه هایی که مشتمل بر این نوع از ملاقات می باشد نیز به همین شکل تأویل برده می شود، زیرا بسیاری از آنها بر معنای ظاهری شان یعنی صرف ملاقات متعارف، حمل می شوند و نیازی به تأویل ندارند.

تأویل واژه آخره، جلاله و رب هر کدام در جای خود آمده است. همچنین اگر

1- [1] - لقمان/6.

مبنا را بر معنای ظاهری لقاء نیز بگذاریم، پیدا است که مراد از آن زنده کردن مردگان، حشر و جزا دادن در آن روز است. چنان که احادیثی که در جایشان می آیند به صراحت بر آن دلالت دارند. همچنین حدیثی در این رابطه در شرح واژه تحیه آمده است. پیشتر آوردیم که تأویل حشر و بعث، همان تأویل آخره می باشد. پس پیدا است که پاداش دادن در حشر حقیقی، مختص اهل ولایت و مجازات کردن، مختص غیر آنان می باشد. همچنین است اگر مراد از لقاء، دیدار ثواب آخرت و بهشت باشد، چنان که از برخی از موارد استنباط می شود. چرا که تنها اهل ولایت در مسیر درست می باشند و اعمال صحیح انجام می دهند. بنا بر این مراد کسانی هستند که دیدار ثواب خداوند و بهشت را اراده می کنند و مصداق آن اهل ولایت می باشند. واژه های مقابل لقاءالله، لقاء الرب و نظایر آن را باید به مقابل آن تأویل برد. پس باید هر مورد را متناسب با آن تأویل ببری و خداوند، هدایت کننده است.

لوی: و آن چه که مشتمل بر لوی و تلوی است، مانند: لوّوا، یلوون و نظایر آن.

لوی در اصل به معنای کج شدن است. ألوی رأسه و لوّاه یعنی سر او را از یک طرف به طرف دیگر چرخاند. همچنین لایلوی أحد علی أحد یعنی به سمت کسی کج نمی شود و توجه نمی کند و با او مهربان نیست. لَیّ قی الألسن یعنی این که شخص، پیچ و تاب دار سخن بگوید به طوری که معنای مناسب و روشنی نداشته باشد و معنای باطنی دیگری را همانند توریه اراده کند.

بر هیچ کسی پوشیده نیست که منافقان و دشمنان ائمه علیهم السلام، هنگامی که مجبور به اطاعت از ائمه علیهم السلام می شدند، سر خود را از روی تکبر، اعراض و لجاجت بر می گرداندند و نیز برخی از کلماتی را بر زبان می آوردند که ما آنها را ذکر کردیم. پس آنها، مصداق تأویل واژه هایی از این دست می باشند. پس تأمل کن و خداوند، هدایت کننده است.

ص:892

مرء: در شرح واژه قلب، احادیثی آمده است که دلالت می کند که مراد از مَرْء و مرأه هم شامل مؤمن و هم شامل کافر می شود. مؤمن یعنی کسی که دوستدار ائمه علیهم السلام است و کافر، کسی است که با آنها دشمن می باشد. چنان که آن، شأن این تأویل است. همان طور که این مطلب در شرح واژه مؤمن و کافر آمده است.

در سوره عبس خواهد آمد که تأویل آیه «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ»(1) [روزی که آدمی از برادرش می گریزد] گروهی خاص مانند قابیل که از برادرش و موسی از مادرش و ابراهیم از پدرش و لوط از همسرش و نوح از پسرش می گریزند، می باشد. بنابراین شاید بتوان آن چه را که ذکر شد، در برخی از موارد متناسب با آن از آیه هایی که این واژه در آنها آمده است، تطبیق داد. و خدا می داند.

ملأ: در نهایه، ملأ به معنای اشراف و بزرگان مردم و رؤسای آنان که مباشر مردم می باشند و مردم به گفتار آنان گوش می دهند، آمده است. بنابراین شاید بتوان ملأ را در برخی از موارد متناسب، به ائمه علیهم السلام و علمای شیعه بلکه به دوستداران آنان از سایر امت ها، تأویل برد. همچنین می توان ملأ را در مقام ذم به بزرگان دشمنان ائمه علیهم السلام از این امت و از امت های سابق تأویل برد. پس دریاب و خداوند می داند.

مَقْت: در نهایه، مقت به معنای نفرت شدید است. در شرح واژه های سخط، غضب و نظایر آن احادیثی آمده است که می توان از آنها تأویل مقت الله و افرادی که

1- [1] - عبس/34.

دچار آن می شوند را استنباط کرد. پس دریاب.

موت: و میته و میت و اموات و آن چه که شامل موت و إماته می شود، مانند: یموت، ممیت و مانند آن. واقعیت این است که موت در اصل به معنای از دست رفتن، زوال پیدا کردن و نیست شدن می باشد. میت کسی است که متصف به موت است، اگر چه از جنبه ای خاص. پس آن چیز یا آن شخص از آن جنبه مرده است، چنان که گفته می شود «هَذِه الأرضِ مَوات» یعنی این زمین، صاحب یا گیاه و آب خود و مانند آن را از دست دادَه است. همچنین به انسان مجنون، کافر و خوابیده، میِّت گفته می شود یعنی او عقل، دین و فهم و احساس خود را از دست داده است. موارد دیگر نیز به همین شکل است. از جمله آن موارد، اطلاق شدن موت بر معنای متعارفش که همان رفتن روح از بدن می باشد. واژه حیاه و حیّ بر مقابل این معنا اطلاق می شود. آنگاه یموت، استعاره از حالت های شاق و مشکل نیز می باشد، مانند: ترس، خواری، فقر و مانند آن. تمام این واژه ها به آن چه که ذکر کردیم، برمی گردد.

از مطالبی که آوردیم تبیین شد که مرگ انسان می تواند ظاهری و درونی باشد. مرگ ظاهری همان از بین رفتن حیات ظاهری و جدا شدن روح از بدن است. امّا مرگ درونی که همان مرگ حقیقی می باشد، عبارت است از، از بین رفتن حیات درونی که همان عدم اعتقاد به دین و از دست دادن ایمان و عدم صحت عقائد و از بین رفتن شروط یقین می باشد. از این رو است که میّت به انسان جاهل به حق و ولایت، به ویژه دشمنان ائمه علیهم السلام و هر انسان کافر به ولایت تأویل برده شده است. همین طور تأویل میّته به آنان نیز آمده است. همچنین موت الأرض نیز به کافر شدن اهل زمین، تأویل برده شده و این که إماته، عبارت از ترک هدایت به سوی حق و ولایت می باشد. چنان که احادیثی که در شرح واژه حیاه آمد بر بیشتر این تأویل ها به ویژه بر تأویل موت الأرض به صراحت و تأویل امامه به طور ضمنی دلالت دارند. در شرح واژه فحشاء و همین طور در حدیث مفضل بن عمر که در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول آمد، به دلایل تأویل میته به دشمنان ائمه علیهم السلام اشاره کردیم.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «أَوَ مَن كَانَ مَيْتًا

فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ»(1) [آیا کسی که مرده (دل) بود و زنده اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود] آمده است که فرمود: منظور از میّت، کسی است که این امر را نمی شناسد و منظور از نوراً، امامی می باشد که از او پیروی می شود، یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام. شخصی از حاضرین این آیه را خواند: «کَمَن مَّثَلُهُ فِی الظُّلُمَاتِ لَیْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا»(2) [چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکی هاست و از آن بیرون آمدنی نیست.] حضرت فرمود: این خلایق که چیزی از این شأن و مقام را نمی دانند، در پیش او این چنین هستند. در روایت دیگری آمده است که منظور، کسی است که جاهل به حق و ولایت بود.(3)

در حدیث دیگری آمده است که یعنی ما او را با این امر زنده کردیم و برای او نوری قرار دادیم که در بین مردم حرکت کند و فرمود: منظور از نور، ولایت است و مقصود از آیه «کمن مثله فی الظلمات» ولایت غیر ائمه علیهم السلام می باشد. روایت دیگری نیز در شرح واژه حیاه، پیرامون تأویل این آیه آمده است. در تفسیر عیاشی نیز از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «أَمْواتٌ غَیْرُ أَحْیَاء»(4) [مردگانند نه زندگان] آمده است که فرمود: منظور، کفار بی ایمان می باشند. پس تأمل کن.

بدان که در اینجا برخی از تأویل ها به معنای ظاهری بر می گردد که ناگزیر به آن اشاره می کنیم. بدان که در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «أَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَأَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ»(5) [دو بار ما را به مرگ رسانیدی و دو بار ما را زنده گردانیدی] آمده است که فرمود: آن در زمان رجعت است یعنی یکی از زنده

1- [1] - انعام/122.
2- [2] - همان.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 405، ح 88.
4- [4] - نحل/21.
5- [5] - غافر/11.

کردن ها و میراندن ها در آن می باشد.(1)

در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ* مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ* مِن نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ* ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ* ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ* ثُمَّ إِذَا شَاء أَنشَرَهُ»(2) [کشته باد انسان چه ناسپاس است* او را از چه چیز آفریده است* از نطفه ای خلقش کرد و اندازه مقررش بخشید* سپس راه را بر او آسان گردانید* آنگاه به مرگش رسانید و در قبرش نهاد* سپس چون بخواهد او را برانگیزد] آمده است که فرمود: این آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است. و منظور از «ما أکفره»، کشته شدن آن حضرت توسط شما می باشد. حضرت همچنین فرمود: سپس خداوند، مراحل خلقت او را بیان کرد. پس فرمود که از چه چیزی خلق شده است که منظور، از نطفه انبیا می باشد. پس او را برای خیر مقدر ساخت. سپس راه یعنی راه هدایت را برای او آسان ساخت. سپس او را به مانند پیامبران، میراند. سپس هر زمان که بخواهد او را زنده می کند، یعنی تا هر زمان که خدا بخواهد بعد از کشته شدنش می ماند. سپس خداوند او را در رجعت زنده می کند. (ادامه روایت).

این حدیث در سوره عبس نیز خواهد آمد.

در تفسیر امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: بدانید که گناه غیبت کردن شما پشت سر برادر مؤمن و شیعه تان از تحریمی که در خوردن مردار آمده است، بزرگ تر می باشد. خداوند متعال فرموده است: «أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا»(3) [آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد] در امالی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: اگر دشمن علی علیه السلام به سوی فرات بیاید و جرعه ای از آن بنوشد و بسم الله بگوید و هنگامی که آن را می نوشد الحمدلله بگوید، آن آب، چیزی جز مردار یا خون ریخته شده یا گوشت خوک نخواهد بود. به نظر من می توان از این حدیث و حدیث قبلی، امکان تأویل

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 227.
2- [2] - عبس/17 تا 22.
3- [3] - حجرات/12.

میته به غیبت کردن پشت سر مؤمن و خوردن گوشت او و غذا و نوشیدنی ناصبی ها و مانند آن را استنباط نمود. پس تأمل کن و از مواردی که در آن مرگ ظاهری متعارف مقصود است، غافل مشو و خداوند، هدایت کننده است.

مرجان: در قاموس اللغه، مرجان به معنای مرواریدهای کوچک آمده است. این واژه در سوره الرحمن به کار رفته است. در شرح واژه بحر و لؤلؤ دلایل تأویل مرجان به امام حسین علیه السلام و به برخی از علوم آمده است و خداوند، دانا می باشد.

موج: در قاموس اللغه به معنای تلاطم دریا و برگشتن از حق آمده است. در شرح واژه ظلمات، دلایل تأویل موج به عثمان، طلحه، زبیر، معاویه و همچنین فتنه های بنی امیه آمده است. پس دریاب.

مرح: به معنای تکبر و خودنمایی می باشد. در شرح واژه فخر و مختال، دلایل این که مراد از مرح، اعمال دشمنان ائمه علیهم السلام می باشد، آمده است. پس غافل مباش.

مسیح: مسیح همان عیسی علیه السلام می باشد. وجه تسمیه عیسی علیه السلام به مسیح به چند دلیل است که از جمله آن این است که او صاحب خیر و برکت می باشد. در شرح واژه عیسی به طور مفصل در این باره صحبت شده است و نیازی به ذکر آنها در اینجا نیست.

مجید: به معنای شریف و بسیار مهربان و مجد به معنای شرف بسیار می باشد. شکی نیست که خداوند عز و جل نسبت به اهل ولایت در دنیا و آخرت، کریم و بسیار مهربان است و این که قرآن نیز در معنای تفسیری و تأویلی اش، دارای فضل و فائده، به ویژه در هدایت کردن به سوی حقی که اهل ولایت به آن تمسک جستند، می باشد. پس تأمل کن.

مد: مد و آن چه که به این معنا است، به معنای بسط و گسترش می باشد. پیشتر احادیثی آمده است که بر استنباط تأویل برخی از موارد مد نیز دلالت دارند. پس دریاب.

مارد: و آن چه که به معنای مارد است، مانند: مرید، أمرد و نظایر آن. مرید و

ص:897

مارد به معنای سرکش می باشند یعنی کسی که عاری از خیر می باشد و شرارت او ظاهر و آشکار است. عرب زمانی می گوید: «شجره مرداء» که برگ های درخت بریزد و شاخه های آن پیدا شود. از این رو است که به کسی که مویی بر صورت او نروییده است، أمرد می گویند. ممرد، مملس و الشیطان المارد کسی است که از زیر بار اطاعت خارج شود و قادر بر آن باشد. در شرح واژه شیطان، تأویل آن به دشمنان ائمه علیهم السلام و در خصوص برخی از آنان آمده است. همچنین در شرح واژه های عتوّ، طغیان و نظایر آن به دلایل این که هر یک از آن واژه ها بر دشمنان ائمه علیهم السلام صدق می کند، اشاره کردیم. تأویل مارد و مرید نیز به همین شکل است. مؤید این مطالب، آیه «وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَهِ مَرَدُواْ عَلَى النِّفَاقِ»(1) [و از ساکنان مدینه (نیز عده ای) بر نفاق خو گرفته اند] می باشد. چون ظاهر و آشکار است و در شرح واژه نفاق نیز خواهد آمد که دشمنان ائمه علیهم السلام در زمره آنانند. پس دریاب.

مهد: و مهاد و تمهید و آن چه که به این معنا است، مانند یمهدون و نظایر آن. در صحاح، مهد به معنای گهواره کودک و مهاد به معنای بستر آمده است. مهدت الفراش مهدا یعنی آن را پهن کردم و گسترانیدم. تمهید الأمور به معنای فیصله دادن به امور و اصلاح آن است.

این الفاظ در قرآن به این معانی به کار رفته اند. در شرح واژه فراش، تأویل مهد آمده است که می توان آن تأویل را در بیشتر موارد، اینجا به کار برد. علاوه بر این که واضح و آشکار است که فراهم کردن خیر و حل و فصل کردن آن و نظایرش تنها در مورد ولایت و اهل آن می باشد و باید خلاف آن را در مقابل آنها قرار دهیم. پس دریاب.

مصر: در لغت به معنای شهر می باشد. همچنین به شهر معلوم نیز مصر می گویند. در شرح واژه بلد، تأویل مصر آمده است و شاید بتوان آن را در اینجا نیز در صورت تناسب داشتن، تطبیق داد پس غافل مباش.

1- [1] - توبه/101.

مطر: بدان که لفظ مطر، أمطر و آن چه که به این معنا است مانند ممطر و نظایر آن، تنها در یک جا از قرآن و آن هم در سوره نساء آیه «وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن كَانَ بِكُمْ أَذًى مِّن مَّطَرٍ أَوْ كُنتُم مَّرْضَى»(1) [و اگر از باران در زحمتید یا بیمارید، گناهی بر شما نیست] به معنای باران و ارسال باران آمده است. و در بقیه موارد به معنای ارسال عذاب می باشد. از این رو است که برخی گفته اند: «أمطرهم الله» تنها در مورد عذاب به کار می رود. پیشتر تأویل عذاب را تبیین نمودیم و خدا داناتر است. شاید بتوان «مطر» در آیه فوق را به نوعی از آزار و اذیت هایی که به شیعه می شده و مانند آن تأویل برد. در برخی از روایات که در شرح واژه غیث آمد، از حضرت علی علیه السلام نقل شده که فرمود: امام، باران فراوان است. و خدا می داند. بنا بر این تأویل مطر در آیه، امام می باشد. به این که حرف «مِن»، تعلیلیه باشد، یعنی اگر به شما به خاطر پیروی امامی از ائمه پاک و مطهر علیهم السلام، آزاری از سوی مخالفین می رسد، پس دریاب و خداوند هدایت کننده است. برخی از مطالب مفید برای این بحث در شرح واژه غیث آمده است. پس غافل مباش.

مکر: و ماکرون و آن چه که به این معنا است مانند: مکر، یمکرون و نظایر آن. بدان که مکر در قرآن به خدا و غیر خدا نسبت داده شده است. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: مکر از جانب خداوند، همان عذاب است و آن به این صورت می باشد که بنده را آرام آرام از جایی که نمی داند، به سمت شقاوت می کشاند.

در شرح واژه سخریه احادیثی آمده است که به صراحت دلالت می کند بر این که مکر از جانب خدا به معنای مجازات بر مکر است. شاید آن مکر به عذاب و یا حتی به کشاندن تدریجی گناهکاران به سوی شقاوت برگردد. اما مکر از جانب غیرخداوند به معنای حیله و نیرنگ می باشد. در تفسیر قمی در باره تفسیر آیه «بِمَا كَانُواْ يَمْكُرُونَ»(2) [به (سزای) آن که نیرنگ می کردند] آمده است که گفت: یعنی در

1- [1] - نساء/102.
2- [2] - انعام/124.

خفا و پنهانی گناه می کنند(1). بر هیچ کسی پوشیده نیست که مکر و نیرنگی که دشمنان ائمه علیهم السلام با خدا، رسولش صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام و خلایق انجام دادند، به ویژه در روز سقیفه، صفین، و امثال آن، از بزرگ ترین انواع مکر و فاسدترین آنها بوده است. از این رو است که در احادیث، مکر به افعال و اقوال دشمنان ائمه علیهم السلام در از بین بردن حق آنان و ماکرین به خود آنان، تأویل برده شده است. مؤید این تأویل بلکه مبیّن آن مطالبی است که در شرح واژه خدیعه و کید آمده است. پس غافل مباش.

مجوس: این واژه در سوره حج آمده است. در تفسیر قمی حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: آگاه باشید. به درستی که هر امتی، مجوسی دارد و مجوس این امت کسانی هستند که قائلند به این که تقدیری وجود ندارد و ادعا می کنند که مشیئت و قدرت در دست آنان است و اقوالی در این رابطه دارند. این افراد، گروهی از معتزله که مخالف ما می باشند، هستند. پس اندیشه کن.

موسی: موسی علیه السلام همان پیامبر معروف است. در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول آمده است که خداوند متعال تنها پیرامون ولایت اهل بیت علیهم السلام با موسی علیه السلام سخن گفته است. در لا به لای این کتاب، موارد توسل او به اهل بیت علیهم السلام و این که او از خدا خواست که از شیعیان باشد، خواهد آمد. شاید پیامبر ما صلی الله علیه و آله در این امت از چند جنبه شبیه موسی علیه السلام باشد. یکی از آن جنبه ها این است که علی علیه السلام نسبت به او به مانند هارون علیه السلام نسبت به موسی علیه السلام بوده است، چنان که در شرح واژه هارون خواهد آمد و همین طور در شرح واژه عجل، تیه و غیر آن نیز آمده است. بنا بر این می توان ید بیضای موسی علیه السلام را به علی علیه السلام و عصایش را به ذوالفقار علی علیه السلام تشبیه نمود، چنان که وجه شبه با تأمل راستین واضح و روشن می شود.

در شرح واژه عصا، دلایل احتمال تأویل آن به علی علیه السلام نیز به همراه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 222.

برخی براهین آمده است. پس دریاب. شاید غرق شدن فرعونیان امت موسی علیه السلام و پیروان آنها، عبارت از غرق شدن آنها در دریای گمراهی دشمنی با اهل بیت علیهم السلام و هلاکت دینی آنان و یا عبارت از غرق شدن آنان در خون های ریخته شده توسط شمشیر حضرت قائم علیه السلام و اصحابش در زمان رجعت باشد. همچنین به هنگام تفسیر آیه ثعبان خواهد آمد که علی علیه السلام نیز مثل این معجزه را انجام داده است. در شرح واژه عجل و همچنین در فصل سوم از گفتار اول دلایل تشبیه حضرت قائم علیه السلام به موسی علیه السلام و برخی از وجوه تشابه دو امت آمده است. همچنین در مواردی، وجوه تشابه ماجراهای این امت و ماجراهای موسی علیه السلام و قومش و فرعون و پیروانش خواهد آمد. از جمله آن، تشبیه روز غدیر و روز زینت و روز سقیفه و روز گوساله و حمیراء و صفورا است. پس غافل مباش.

محیص: و تمحیص یعنی آن چه که مشتمل بر این کلمه است، مانند: یمحّص و نظایر آن. تمحیص به معنای امتحان و آزمایش چیزی به طوری که خالص و زلال شود، می باشد. تأویل آن، همان است که در شرح واژه ابتلاء آمد. همچنین از آن می توان استنباط نمود که محیص به اطاعت خدا یا امام و ولایت او تأویل برده می شود. حضرت فرمود: محیص یعنی محل فرار و نجات و آن چه که رهایی در آن است. پس تأمل کن و غافل مباش.

مرض: و آن چه که مشتمل بر آن است مانند: مریض، مرض و مانند آن. در قاموس اللغه، مرض به معنای در تاریکی فرو رفتن طبیعت و تلاطم آن بعد از آن که صاف و در اعتدال بوده است، می باشد. گفته می شود: مرض مرضاً فهو مریض و مرض. جمع مریض، مِراض و مرضی می باشد. برخی گفته اند مرض برای قلب نیز می باشد، مانند شک، نفاق، سستی، ظلمت و نقص. بنا بر این مراد از مرض در قلب که در قرآن آمده است، شک و نفاق می باشد. برخی گفته اند که مرض هر چیزی است که به وسیله آن، انسان از سلامتی خارج می شود، چه بیماری یا نفاق یا کوتاهی در کاری باشد. اجمالاً هر جای از قرآن که آیه ای به این معنا آمده است

«فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ»(1) [در دل های آنان، بیماری است] به معنای عدم سلامتی قلب های آنان به خاطر شک و نفاقشان و سستی شان از حق و کوتاهی شان در امر خداوند بوده است. از این رو آن مرض به دشمنی ائمه علیهم السلام و این که کسانی که در قلب آنان مرض است، به دشمنان علی علیه السلام تأویل برده شده است. چنان که در غیبه النعمانی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ» روایت شده که فرمود: به خدا قسم، منظور از مرض، دشمنی ما می باشد.

در تفاسیر آمده است که آیه سوره احزاب «لَئِن لَّمْ یَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ»(2) [اگر منافقان و کسانی که در دل هایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه (از کارشان) باز نایستند] در شأن دشمنان علی علیه السلام نازل شده است. بنا بر این شاید بتوان مریض یا مرض و سائر واژه هایی که از این باب است را نیز در موارد مناسب به دشمنان ائمه علیهم السلام و نظایر آنها از کسانی که در صحت امامت ائمه علیهم السلام و باطل بودن غیر آنان شک می کنند، تأویل برد. مانند بیشتر جاهلان و کسانی که در عقل و دین ضعیف هستند. بلکه کسانی که به علوم دینی، اگر چه نسبت به بعضی از آنها جاهلند. بلکه شاید بتوان آن را در برخی از موارد به هر کسی که دچار مشکل دینی شده و فکر او را مشوش و خاطر او را حزین کرده است، تأویل برد. در شرح واژه شفاء، مؤید این مقام است. پس تأمل کن.

متاع: و آن چه که بر متاع دلالت دارد و از آن مشتق می شود مانند: استمتعتم به و یتمتّعون و نظایر آن. بدان که متاع هر چیزی است که انسان از آن نفعی می برد. و آن گاهی اوقات می تواند معنوی و گاهی می تواند دنیوی باشد، چنان که ظاهر تفسیر آیاتی که این واژه در آنها به کار رفته است بر این مطلب دلالت دارد. همچنین گاهی متاع می تواند نسبت به دین و در آخرت باشد. از این رو است که در شرح واژه ماء دلایل تأویل متاع به حق، در برخی از موارد خواهد آمد.

1- [1] - بقره/10.
2- [2] - احزاب/60.

بنابراین می توان متاع و مشتقات آن را در موارد مناسب از آیاتی که در مقام نکوهش و توبیخ نازل شده است به منافع دینی که همان تمسک به ولایت و شناخت امام و مانند آن می باشد، تأویل برد. همین طور می توان تأویل آنها را به منافع ظاهری حلال به همراه ولایت برای اهل آن دانست. اما غیر آن مانند متاع الحیاه الدنیا، متاع الغرور و نظایر آن که در قرآن زیاد به کار رفته اند، احتمال دارد که بر طبق این قرینه که آنها را در مقابل آن چه که به معنای حق و مترادف آن است، قرار دهیم، به منافع دنیوی دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروانشان و لذت های ظاهری و معنوی آنها تأویل برده شود. از جمله مؤیدات این تأویل، احادیثی است که در شرح واژه رزق و مانند آن آمده است. همچنین احادیثی که در شرح واژه مال، نفع و دیگر واژه ها می آید، در تأیید آن است. پس خوب تأمل کن و خداوند، هدایت کننده است.

مناع: و آن چه که به این معنا است مانند منوع، من منع و مانند آن. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در باره تفسیر آیه «مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ»(1) [(هر) بازدارنده از خیری (هر) متجاوز شکاکی] آمده است که فرمود: منظور از مناع، دومی و منظور از خیر ولایت، علی علیه السلام و حقوق آل محمد علیهم السلام است. پس هنگامی که اولی، نامه فدک را در بازگرداندن فدک به فاطمه علیها السلام نوشت، دومی مانع او شد و آن نامه را پاره کرد. پس منظور از معتد مریب، خود او است. بنابراین می توان نظایر مناع را در موارد مناسب به دومی و امثال او تأویل برد.

مضغه: در لغت به معنای گوشت قرمزی می باشد که در آن رگ های سبز درهم بافته می باشد و در رحم تبدیل به علقه (خون بسته) می شود. در شرح واژه فطرت آمد و در شرح واژه نطفه، احادیثی می آید که شاید بتوان از آنها نوع تأویل مضغه را استنباط نمود.

إملاق: به معنای تهیدستی و فقر است. شاید تأویل آن، همان باشد که در شرح واژه فقر آمده است. پس تأمل کن.

مسک: معنای آن مشخص است. در شرح واژه ختم به تأویل آن اشاره نمودیم.

1- [1] - ق/25.

إمساک: و آن چه که بر آن دلالت و از آن مشتق می شود، مانند: من استمسک، الذین یمسکون، یمسکه و نظایر آن. أمسکت بِالشیء، استمسکت به و تمسَّکَ به یعنی به آن چنگ زدم و پایبند آن شدم. همچنین مسکته و أمسکته یعنی آن را نگاه داشتم.

ابوالجارود از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «الَّذِینَ یُمَسِّکُونَ بِالْکِتَابِ»(1) [و کسانی که به کتاب (آسمانی) چنگ درمی زنند] آمده است که فرمود: این آیه در شأن آل محمد علیهم السلام و پیروان آنان نازل شده است. از این حدیث چنین بر می آید که می توان هر کسی را که به خیر و مانند آن تمسک جسته است را به آنان و به اموری که به آنان مربوط می شود، برحسب تناسب و مقتضای مقام تأویل نمود.

ملک: و ملک و مالکه چه مفرد و چه جمع و آن چه که به این معنا است، مانند ملیک، یملکون و نظایر آن.

در قاموس اللغه، معنای ملکه یملکه ملکاً به سه وجه، آن را در اختیار خود قرار داد و ملک خود گردانید آمده است. ملک به ضم به معنای پادشاهی و بزرگی است. ملک بر وزن کتف به معنای پادشاه و صاحب ملک می باشد. جمع آن ملوک، أملاک و ملاک است. ملکوت، بالاتر از پادشاهی است و برخی نیز گفته اند که جبروت، بالاتر از ملکوت است. شکی در این نیست که امامت، پادشاهی و حکومتی بزرگ در دین و دنیا می باشد. با این وجود جای هیچ سخنی نیست در این که خداوند عز و جل به پیامبر صلی الله علیه و آله و همین طور تمام ائمه علیهم السلام آن چه را که به انبیاء و دیگران داده است را عطا کرد، چرا که او آنها را بر تمام جهانیان برتری داده است. چنان که در متون زیارتی می خوانیم: «آتاکم الله ما لم یُؤت أحداً من العالمین» [خداوند آن چه را که به هیچ یک از جهانیان نداده است به شما عطا کرد]. پس آنها، پادشاهان حقیقی دنیا و دین هستند و در آن دو، پادشاهی برتر و قدرتمندتر از آنها نیست و نخواهد بود. اگر چه این امر تا زمان قیام حضرت قائم علیه السلام ظاهر و آشکار نشود. حتی آنان مالکان و صاحبان علم و آن چه

1- [1] - اعراف/170.

در زمین است، نیز هستند. چنان که در شرح واژه ملائکه می آید و چنان که در صحاح الأخبار آمده است که زمین و آن چه که در آن است، برای امام می باشد. مؤید این مطلب، آیه «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً»(1) [من در زمین جانشینی خواهم گماشت] می باشد.

همچنین به برخی از احادیث در این رابطه، در شرح واژه فیء، اشاره کردیم. همین طور این حالت در روز قیامت و در بهشت نیز برای آنان است. حتی در آنجا مالکیت بیشتر و بزرگ تری دارند، چرا که خداوند متعال آنها را مالک امر روز قیامت و پادشاه و حاکم آن روز، قرار داده است و بهشت و جهنم به دست آنان است. چنان که احادیث متواتری بر آن دلالت دارد. از این رو است که در احادیث من جعلهم الله ملوکاً، من أعطاهم الملک العظیم و امثال آن که دلالت بر تسلط داشتن و پادشاهی در دین، دنیا و آخرت می کند، به واجب کردن دوست داشتن آنها و اطاعت آنها بر تمام موجودات و برتری آنها از تمامی جهانیان و مانند آن تأویل برده شده است.

البته باید مسلط و چیره شدن های ظاهری و دنیوی را به آن چه که در زمان قیام حضرت قائم علیه السلام و دولت آل محمد علیهم السلام می باشد، حمل کرد. بنا بر این می توانیم سایر مواردی را که مشتمل بر چیزی است که با این تأویل تناسب دارد، به همین شکل تأویل برد. البته باید در تأویل هر مقام، تناسب بیشتر و شایسته تر بودن را در نظر گرفت.

در اینجا مختصری از احادیثی که شاهد و گواه تأویل هایی که ذکر کردیم، به ویژه در خصوص ملک می باشند را می آوریم. چرا که می توان ادعا کرد، بیشتر آن چه که ذکر کردیم از ضروریات مذهب شیعه امامیه می باشد.

گروهی از راویان معاصر از جمله کلینی و صدوق از امام باقر و امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «فَقَدْ آتَیْنَآ آلَ إِبْرَاهِیمَ الْکِتَابَ»(2) [در حقیقت ما به خاندان

1- [1] - بقره/30.
2- [2] - نساء/54.

ابراهیم کتاب و حکمت دادیم] آورده اند که فرمود: منظور نبوت است. کسی پرسید: حکمت چیست؟ حضرت فرمود: فهم و قضاوت. کسی. پرسید: منظور از «وَآتَيْنَاهُم مُّلْكاً عَظِيمًا»(1) [و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم]چه می باشد؟ حضرت فرمود: منظور، همان اطاعتی است که واجب شده است(2). در روایت دیگری منظور از آن، خلافت و جانشینی بعد از پیامبری آمده است. همچنین در حدیث دیگری آمده که خداوند، ملک عظیم (پادشاهی بزرگ) را برای ائمه علیهم السلام قرار داده است. هر کسی از آنها اطاعت کند، خدا را اطاعت کرد و هر کسی از آنها نافرمانی کند، از خدا نافرمانی کرده است. در حدیث دیگری نیز آمده که از جمله آن اطاعت ها، اطاعت جهنم از آنها در روز قیامت است.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام در باره تفسیر آیه «أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ»(3) [آیا آنان نصیبی از حکومت دارند]آمده است که فرمود: منظور، امامت و خلافت است. (ادامه روایت).(4) در بصائر از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكاً»(5) (و آنان را پادشاه، قرار داد) آمده است که فرمود: منظور از ملوک، ائمه علیهم السلام می باشند، چرا که پادشاهی بهشت و پادشاهی کَرّه به آنان عطا شده است.

به نظر من مراد از کَرّه، رجعت می باشد. پس منظور، قدرتمند شدن ظاهری آنان است، چرا که خداوند پادشاهی را در ابتدای امر نیز به آنان عطا کرد ولی ستمگران، امروز آن را غصب کردند. چنان که در روضه الکافی از عبد الأعلی نقل شده که گفت: نزد امام صادق علیه السلام آیه «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَن تَشَاء وَتَنزِعُ الْمُلْکَ مِمَّن تَشَاء»(6) [بگو بار خدایا، تویی که فرمانفرمایی. هر آن

1- [1] - همان.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 242؛ تفسیر العیاشی، ج 1، ص 275.
3- [3] - نساء/53.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1،ص 272، ح 153.
5- [5] - مائده/20.
6- [6] - آل عمران/26.

کس را که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی فرمانروایی را باز ستانی] را قرائت نموده و عرض کردم: آیا خداوند، پادشاهی را به بنی امیه عطا نکرده است؟ حضرت فرمود: این طور که گفتی نیست. بدرستی که خداوند متعال پادشاهی را به ما ارزانی داشته است و بنی امیه آن را غصب کرده اند؛ به مانند مردی که پیراهنی دارد و دیگری آن را از او می گیرد، پس آن پیراهن برای کسی نیست که آن را گرفته است.(1) پس دریاب.

ملائکه: مفرد آن ملک است. جمع آن در اصل ملائک می باشد و تاء برای مبالغه یا تأنیث به آن افزوده شده است. برخی گفته اند که ملک در اصل مئلک بر وزن مَفْعل و مشتق از ألوکه به معنای پیام بوده است. پس لام، مقدم شد و همزه به خاطر کثرت استعمال، متحرک گشت و از این رو است که همزه در جمع، به اصل خود بر می گردد.

در شرح واژه عرش، حَمَلَهُ العرش و من حول العرش و مسبّحین و صافّین و واژه های دیگر، احادیثی آمده است که دلالت می کند بر این که معنای باطنی ملائکه در قرآن، ائمه علیهم السلام می باشند، چه لفظ ملائکه ذکر شده باشد یا آن چه که به معنای آن است آمده باشد، مانند: الذین یحملون العرش و مانند آن.

در شرح واژه نار، دلایل تأویل ملائکه به کسانی که مالک علم آل محمد علیهم السلام هستند خواهد آمد. همچنین مانند این تأویل در شرح واژه لیل آمده است و آنجا تبیین نمودیم که مراد از کسانی که مالک علم آل محمد صلی الله علیه و آله هستند، ائمه علیهم السلام می باشند. و وجه تسمیه آنان به این نام این است که علم، در تملک آنان است ولی این تأویل، بر خلاف آن چه می باشد که لغت دانان ذکر کرده اند، چنان که به آن اشاره کرده ایم.

در حدیث طارق بن شهاب از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: امام انسانی فرشته وار است. این حدیث در شرح واژه روح نیز آمده است. بنا بر این

1- [1] - روضه الکافی، ج 8، ص 182، ح 389.

می توان آیه هایی را که در آن الفاظی است که برحسب تفسیر ملائکه از آن قصد شده را در موارد مناسب به ائمه علیهم السلام تأویل برد. و خدا می داند.

مثل: به صورت مفرد و جمع. مثل، به حرکت ثاء، عبارت از این است که گفتار پیرامون چیزی را به گفتار پیرامون چیز دیگر که بین آن دو تناسب وجود دارد، تشبیه کنیم تا یکی از آن دو دیگری را تبیین کند و به تصویر بکشد و آن چه را که مبهم است به ذهن نزدیک کند. به عبارت دیگر، مثل عبارت است از تشبیه کردن چیزی به چیزی دیگر در معنایی از معانی به منظور نزدیک کردن مبهمات آن به ذهن. صفت و داستان شگفت آمیز نیز به خاطر جالب بودن و تعجب آمیز بودنش، مَثَل نامیده می شود؛ چرا که به برخی از مثل ها شباهت پیدا می کند. مثل در قرآن در آیه های بسیاری به معنای صفت آمده است. خداوند می فرماید: «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الأَعْلَىَ»(1) [و بهترین وصف از آن خداست]. برخی گفته اند که منظور از آیه توحید، آفرینش و حکومت و انکار غیر آن است و عبارت دیگر، آن همین جمله لاإله إلاّالله می باشد. برخی نیز گفته اند که منظور، صفت عجیبی است که برای غیر او برابر با این صفت وجود ندارد.

در توحید صدوق از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: منظور از «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الأَعْلَىَ»(2) این است که او شبیهی ندارد و توصیف نمی شود و در وهم نمی گنجد، پس او مثل أعلی است. علاوه بر متون زیارتی، در احادیث مستفیض زیادی، آمده است که منظور از المثل الأعلی، ائمه علیهم السلام می باشند. از جمله این احادیث، روایت فرات بن ابراهیم و دیگران از گروهی مانند امام صادق علیه السلام، ابن عباس و دیگران است که علی علیه السلام در برخی از خطبه هایش فرمود و جابر آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد که فرمود: ما مثل اعلی و سبیل الهدی (راه هدایت) و کلمه تقوی و حجّت عظمی هستیم. شاید منظور این باشد که آنها معنای آن بر طبق این تأویل می باشند.

1- [1] - نحل/60.
2- [2] - همان.

استاد ما علامه مجلسی در شرح این حدیث فرمود: مثل، به حرکت ثاء، به معنای حجت، سخن و صفت می باشد. پس شاید مراد از این حدیث، این باشد که آنان حجت برتر یا صفت برترند یا این که منظور این است که خداوند متعال در آیه نور و دیگر آیه ها آنان را مثال زده است. علامه سپس فرمود: معنای دوم ظاهرتر است. مؤلف می گوید: حدیث حضرت علی علیه السلام که در کتاب ابانه آمده است، در تأیید معنای دوم می باشد. حضرت در این حدیث، فرمود: در مورد ما، مثل ها زده شد. خدا می داند، شاید مراد از حدیث این باشد که تمام مثل های خوب و جلیلی که در خداوند در قرآن آورده است، در مورد آنان و برای آنان بوده است.

بنا بر این می توان آیه «ولله المثل الأعلی» را این گونه تبیین نمود که یعنی خداوند این بزرگواران را مثل قرار داده است یا این که امثال علیا (مثل های برتر) مانند نور و نظایر آن، برای اولیاء خدا که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام هستند، می باشد یا این که «وَلله المَثَلُ الأعلَی» بر کمال عظمت شأن خداوند و رفیع بودن جایگاهش دلالت دارد چرا که او ائمه علیهم السلام را با این سلسله والا آفرید یا این که اینان که خداوند به خاطر کمال و برتری شأن و عظمت مقامشان و قرب منزلشان نزد او، در مورد آنها و برای آنها مثل آورده است، متعلق به او می باشند. بنا بر این مثل هایی که مقابل این مثل ها می باشند و از نص و تصریح خالی اند، به اموری بر می گردند که به ائمه علیهم السلام و ولایتشان مربوط می شود یا به دشمنانشان و ترک ولایت. پس تأمل کن و خداوند هدایت کننده است.

ملّه: به معنای دین و طریقت می باشد و در قرآن آیه «مِّلَّهِ إِبْرَاهِيمَ»(1) [آیین ابراهیم] و مانند آن فراوان به کار رفته است. روایاتی از ائمه علیهم السلام نقل شده که دلالت دارد بر این که منظور از مله ابراهیم و مانند آن، ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و اذعان به حق آنان می باشد. چنان که خداوند سبحان فرمود: «وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ»(2) [و بی گمان ابراهیم از پیروان اوست].

1- [1] - بقره/130.
2- [2] - صافات/83.

تبیین این آیه در شرح واژه شیعه آمده است. در روایت صفوان از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَمَن یَرْغَبُ عَن مِّلَّهِ إِبْرَاهِیمَ»(1) [و چه کسی جز آن که به سبک مغزی گراید از آیین ابراهیم روی برمی تابد] آمده است که فرمود: منظور از ملّه، امامت ائمه علیهم السلام می باشد. از این رو است که در احادیث آمده است که تنها شیعیان بر آیین ابراهیم می باشند. چنان که در تفسیر عیاشی از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرمود: هیچ کسی را بر آیین ابراهیم جز ما و شیعیان مان، نمی شناسم. در نامه نگاری امام هادی علیه السلام با برخی از یارانش آمده است که فرمود: نام و نام پدر شیعیان ما نزد ما نوشته شده است. تنها ما بر آیین ابراهیم هستیم. (ادامه روایت). بنابراین تأویل مقابل آن یعنی کسانی که به آن ایمان نمی آورند و مانند آن دشمنی ائمه علیهم السلام و ولایت خلفای جور و ستم، به ویژه آن سه می باشند. پس دریاب و غافل مباش و خدا توفیق دهنده است.

مال: به صورت مفرد و به صورت جمع. معنای آن معروف است یعنی هر چیزی که به دست می آید و تحت تملک قرار می گیرد. در برخی از احادیث، تأویل مال به علم آمده است. چنان که در روایت محمد بن قسم بن عبید از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «و ما یغنی عنه ماله إذا تردی» آمده است که فرمود: یعنی زمانی که بمیرد، علم او برایش فایده ای ندارد. همچنین حضرت در تفسیر آیه «وَسَیُجَنَّبُهَا الْأَتْقَی* الَّذِی یُؤْتِی مَالَهُ یَتَزَکَّی»(2) [همان که تکذیب کرد و رخ برتافت* و پاک رفتارتر(ین مردم) از آن دور داشته خواهد شد.] فرمود: منظور، مؤمنی است که علم را به اهلش می دهد. (ادامه روایت). از این روایت استنباط می شود که تأویل آیه هایی که در آن هزینه کردن اموال و دادن زکات و اطعام فقیران و مانند آن در مقام مدح آمده است، بذل علم در میان اهلش و در محلش که همان ترویج ولایت ائمه علیهم السلام و آثار آن برای مؤمنان خواهان آن می باشد، است. چنان که این مطلب در شرح واژه زکاه و مانند آن آمده است و در شرح واژه نفع و مانند آن نیز

1- [1] - بقره/130.
2- [2] - لیل/17 و18.

برخی از مؤیدهای آن خواهد آمد. همچنین در آنجا خواهیم گفت که تأویل آیه هایی که در آن، هزینه کردن اموال و مانند آن در مقام ذمّ و نکوهش آمده است، بذل و ترویج علم در غیر مواضعی که ذکر نمودیم مانند علمای مخالفان و علوم آنان می باشد. بدان که در شرح واژه شرک، دلایل تأویل خوردن اموال یتیم به غصب کردن اموال ائمه علیهم السلام و فَیْء (غنیمتی که بدون جنگ به دست آید) و غیر آن که برای ائمه علیهم السلام می باشد و دادن آنها به غیر آنان، آمده است. شاید مبنای این تأویل، این باشد که خود یتیم به ائمه علیهم السلام تأویل برده شود نه این که مال را به اموال آنان تأویل ببریم. ولی از آن می توان امکان تأویل برخی از آیات به این نوع از تأویل را نیز استنباط نمود. پس غافل مباش و بدان که از برخی از احادیث چنین برمی آید که می توان در موارد مناسب، مال را به أجل و مهلت نیز تأویل برد. چنان که در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَّمْدُودًا»(1) [و دارایی بسیار به او بخشیدم] آمده است که فرمود: منظور مهلت دادن تا مدتی است. پس دریاب.

مهل: به ضم میم است. گفته اند که مهل، مذاب مس، سرب و مانند آن می باشد. برخی نیز گفته اند که معنای آن، ته نشین و رسوب روغن می باشد و برخی معنای آن را زردآب و چرک دانسته اند. اجمالاً مراد از مهل در قرآن، نوشیدنی اهل جهنم می باشد و شکی در این نیست که آن برای غیر از اهل ولایت می باشد و شاید بتوان آن را نیز به مانند زقوم، غساق و مانند آن به دشمنی با ائمه علیهم السلام و علوم باطل و مانند آن، تأویل برد. پس دریاب.

إمهال: یعنی آن چه که مشتمل بر آن است مانند: مهلهم و نظایر آن. بدان که إمهال و إملاء به معنای به تأخیر انداختن و نپرداختن به کار می باشد. و خداوند آن را در دنیا نسبت به گناهکاران انجام داده و می دهد تا آنها را به تدریج به سوی شقاوت ببرد یا امید دارد که آنها به سویش بازگردند. بر هیچ کس پوشیده نیست که بزرگ ترین گناهان، ترک ولایت است. پس منظور از اهل الاستدراج و الإمهال و

1- [1] - مدثر/12.

الإملاء در دنیا، دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروان آنها می باشند و آنها مصداق تأویل هر یک از آنها هستند. پس درنگ کن.

میل: در شرح واژه سوء و دیگر واژه ها احادیثی آمده است که از آن امکان تأویل میل در موارد مناسب به برگشتن از حق و آزار اهل آن، برمی آید. و خدا می داند.

امتحان: یعنی آن چه که بر امتحان، دلالت دارد مانند سوره حجرات، آیه «أُوْلَئِکَ الَّذِینَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقوی»(1) [همان کسانند که خدا دل هایشان را برای پرهیزگاری امتحان کرده است] و سوره ممتحنه، آیه «فَامْتَحِنُوهُنَّ»(2) [آنان را بیازمایید]. امتحان به معنای آزمایش می باشد. در شرح واژه بلاء، فتنه و غیر آن، آمده است که آزمایش این امت به ولایت می باشد. در امالی شیخ صدوق از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: این طور نیست که هر کسی عبادت کند، خداوند قلبش را با ایمان بیازماید، جز این که در قلب او مودّت و دوستی ما را بیابد. (ادامه روایت). پس اندیشه کن تا دریابی.

مدینه: به صورت مفرد و به صورت جمع. زمانی گفته می شود: مدن الرجل بالمکان که شخص در آنجا اقامت کند. وجه تسمیه مدینه نیز به همین خاطر می باشد. جمع مدینه، مدائن و مدن است. اطلاق مدینه بر مدینه النبی صلی الله علیه و آله و هر شهر بزرگ، متعارف و مشهور است. واژه مدینه، فراوان در قرآن به کار رفته است و شاید بتوان برخی از آنها را به مانند بلد، تأویل برد. حدیث أنا مدینه العلم (من شهر علم هستم)، مشهور می باشد.

مزن: این واژه در سوره واقعه آمده و به معنای ابرسفید می باشد. پس تأویل آن، همان تأویل سحاب است. در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: درختی در بهشت می باشد که مزن نام دارد. پس هرگاه خداوند اراده کند که مؤمنی را بیافریند، قطره ای از آن را می گیرد که اگر گیاه یا میوه ای از آن قطره

1- [1] - حجرات/3.
2- [2] - ممتحنه/10.

بهره مند شود و مؤمن یا کافری از آن گیاه یا میوه بخورد، خداوند متعال حتماً مؤمنی را از نسل او خلق خواهد کرد. بر هیچ کسی پوشیده نیست که تأویل دیگری نیز برای این مقام می باشد، به ویژه پس از در نظر گرفتن آن چه که در شرح واژه طینه آمده است. پس تأمل کن.

معین: این واژه و تأویل آن را در شرح واژه عین آوردیم و همین طور در شرح واژه ماء نیز خواهد آمد. پس غافل مباش.

مکان: و تمکین یعنی آن چه که به معنای تمکین است، مانند: مکن و نظایر آن. در شرح واژه بیت، بقعه، دار و امثال آن، به ویژه در شرح واژه بلد، احادیثی آمده است که می توان امکان تأویل مکان هایی که در مقام مدح آمده است را در موارد مناسب به آن چه که به ائمه علیهم السلام و ولایت آنان بر می گردد، استنباط نمود. مانند: آیه «مَکَاناً عَلِیّاً»(1) [مقامی بلند] و آیه «مَکَاناً قَصِیّاً»(2) [مکان دورافتاده ای] و آیه «مَکَاناً شَرْقِیّاً»(3) [مکانی شرقی] و امثال آن. همچنین می توان استنباط نمود که تأویل مکان هایی که در مقام ذم و نکوهش آمده، مقابل این تأویل می باشد. مانند: «مَکَانٍ سَحِیقٍ»(4) [جایی دور] و مانند آن. برخی از احادیثی که در خصوص تأویل بعضی از مکان هایی که ذکر نمودیم، آمده است، در سوره مریم نیز خواهد آمد. احادیث دیگری نیز می آید. پس غافل مشو. اما آن چه که به معنای تمکین است بر تسلط و چیره شدن دلالت دارد. و آن در روایات در برخی از موارد مناسب به تمکن و قدرت یافتن ائمه علیهم السلام در علم و امامت و تسلط یافتن در زمان رجعت، تأویل برده شده است. چنان که حدیث آن در تفسیر سوره نور آیه «وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ* وَنُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ»(5) [و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرودست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم

1- [1] - مریم/57.
2- [2] - مریم/22.
3- [3] - مریم/16.
4- [4] - حج/31.
5- [5] - قصص/5 و6.

و ایشان را وارث (زمین) کنیم* و در زمین قدرتشان دهیم] آمده است. بنابراین شاید بتوان سایر موارد مناسب با این معنا را نیز به مقابل آن یعنی تسلط یافتن ستمگران با در نظر گرفتن تناسب، تأویل برد. پس دریاب و خدا داناتر است.

منّ: و امتنان یعنی آن چه که مشتمل بر آن است، مانند: فامنن، منّ الله و نظایر آن. منّ، در اصل به معنای عطاء و بخشش و گاهی به معنای آن چه که بخشیده می شود، می آید. امتنان به معنای عطا کردن، بخشیدن و احسان است. سایر مشتقات آن نیز به همین منوال می باشد. منّ که بر قوم بنی اسرائیل نازل شد نیز از همین قبیل می باشد، چنان که در سوره بقره و غیر آن، منّ و سلوی و واژه های دیگر خواهد آمد. بر هیچ کس پوشیده نیست که یکی از بزرگ ترین منّ و بخشش ها، ولایت و دوستی اهل بیت و اطاعت آنان می باشد. پس شاید بتوان برخی از آیاتی که در آن این واژه به کار رفته است را در موارد مناسب به آن چه که به ولایت مربوط می شود، تأویل برد. چنان که به مؤید این مطلب در شرح واژه احسان و عطاء اشاره شد. منّ در بیشتر موارد به معنای ضعیف و حقیر آمده است. پس دریاب و خداوند، هدایت کننده است.

مهین: صفت برای آب نطفه آمده است. شاید مراد از آن، نطفه مخالفین اهل بیت علیهم السلام باشد، چنان که از احادیثی که در شرح واژه های ماء و نطفه آمده است، بر می آید یا این که مراد از آن حالت جهل به حق باشد. پس تأمل کن.

ماء: بدان که در احادیث، ماء در مقام غیر نکوهش، به علم امام علیه السلام تأویل برده شده است و شاید دلیل آن این باشد که آب، سبب حیات روح است، چنان که سبب حیات جسم نیز می باشد. تأویل ماء در بسیاری از روایت ها به امام و در برخی از آنها در خصوص حضرت قائم علیه السلام ذکر شده است. همچنین در برخی از احادیث، ماء به حضرت علی علیه السلام تأویل برده شده است. و همه آنها به یک چیز برمی گردند. البته می توان تأویل ماء به آنها را این طور تفسیر نمود که به خاطر علم آنان بوده است. در برخی از روایت ها نیز ماء به ولایت، ایمان و حق تأویل برده شده است که این تأویل نیز از دایره تأویل سابق خارج نیست. البته باید در هر مقام که نص خاصی وجود ندارد، مناسب ترین و شایسته ترین تأویل هایی

ص:914

را که ذکر نمودیم، در نظر گرفت. از آن چه در شرح واژه بشر به آن اشاره کردیم و در شرح واژه نطفه نیز می آید، چنین استنباط می شود که می توان ماء را در برخی از موارد به آب نطفه پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام که خداوند آن را در تحت عرض خود خلق نمود و آن را با نور عظمتش درآمیخت و به صلب های انسان های پاک و مطهر به ودیعه گذاشت و حتی به آب نطفه شیعیانشان نیز تأویل برد. چنان که این مطلب از مطالبی که در شرح واژه مزن و غیر آن آمده است، برمی آید و از آن چنین استنباط می شود که ماء در مقام ذم و نکوهش را می توان به آب نطفه دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل برد. چنان که در موارد مناسب، تأویلی که در مورد ائمه علیهم السلام به کار می رود، عکس تأویلی است که برای دشمنان آنان به کار می رود.

از جمله احادیثی که مؤید تأویل اخیر می باشد، روایتی است که در کافی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: سپس خداوند جهل را از دریای شور و تلخ، در حالی که ظلمانی و تاریک بوده، آفرید. برخی از علماء گفته اند: شاید مراد از ماء، ماده جسمانی است که جهل و لشکریان آن و آتش از آن خلق شد و صفت آن این است که شور و تلخ می باشد. چنان که این مطلب از حدیث عقل و جهل و احادیث طینت برمی آید. همچنین شاید مراد از ماء، آن چیزی باشد که انسان های پاک و برگزیده و بهشت از آن خلق شده است که به شیرین و گوارا توصیف می شود.

در کافی در باب احادیث طینت آمده است که خداوند متعال در ابتدا آب شیرین و گوارا و آب شور و تلخ را آفرید، سپس از اولی، بهشت و اهل طاعت و از دومی، آتش و اهل معصیت را خلق نمود. پس از آن، زمانی که خواست حضرت آدم علیه السلام را بیافریند، مشتی از خاک را برداشته و آب شیرین و گوارا را روی آن ریخت، سپس چهل صبح آن را کنار گذاشت و پس از آن آب شور و تلخ بر آن ریخت. (ادامه روایت). پس تأمل کن و از مطالبی که در شرح أجاج آمده است، غافل مباش.

در اینجا به برخی از احادیثی که بر این تأویل ها دلالت دارد، اشاره می کنیم.

همچنین در باب سوم از فصل اول از گفتار اول احادیثی آمده است که می توان از آن، تأویل ماء مسکوب (آب ریخته شده) به علوم ائمه علیهم السلام را استنباط نمود. چنان که در آنجا این مطلب را تبیین نمودیم.

در تفسیر قمی از امام رضا علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاء مَّعِينٍ»(1) [بگو به من خبر دهید اگر آب (آشامیدنی) شما (به زمین) فرو رود چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد] آمده است که فرمود: آب شما، پدران شمایند و ائمه علیهم السلام رهایی بین خدا و خلقش می باشند. همچنین حضرت در تفسیر «فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاء مَّعِينٍ» فرمود: یعنی کسی که علم امام را برایتان می آورد(2)».

در کافی از امام کاظم علیه السلام در تفسیر آیه فوق آمده است که فرمود: زمانی که امامتان از شما غائب شود، چه کسی برای شما امام جدیدی می آورد؟(3) در همین کتاب از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه فوق آمده است که فرمود: این آیه در شأن حضرت قائم علیه السلام نازل شده است. خداوند می فرماید: زمانی که آبتان از شما غائب شود، شما نخواهید دانست که او کجا است. پس چه کسی برایتان امام ظاهری را می آورد تا اخبار آسمان ها و زمین و حلال و حرام خدا را برایتان بازگو کند؟ (ادامه روایت)

دلالت این حدیث و حدیث قبل بر تأویل واژه «معین» نیز ظاهر و آشکار است. همچنین دلالت آن بر تأویل غور الماء به غیبت امام نیز واضع و آشکار می باشد. چنان که در شرح واژه غور بیان نمودیم، پس غافل مباش.

در روایت طارق بن شهاب از حضرت علی علیه السلام آمده است که فرمود: منظور از ماء عذب (آب شیرین و گوارا) که موجب رفع تشنگی می شود و همچنین منظور از ماء ثجّاج (آب تند و پی درپی)، امم می باشد. (ادامه روایت).

1- [1] - ملک/30.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 365.
3- [3] - کافی، ج 1، ص400، باب80 ،حدیث 14.

در کنزالفوائد و کتاب های دیگر از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاء غَدَقًا»(1) [و اگر (مردم) در راه درست پایداری ورزند قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم] آمده است که فرمود: یعنی اگر آنها بر ولایت، استقامت کنند، به آنها دانش زیادی که از ائمه علیهم السلام می آموزند را می چشانیم. (ادامه روایت). در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه فوق آمده است که فرمود: یعنی ایمان را به قلب هایشان می نوشانیم. (ادامه روایت). دلالت این سه روایت بر تأویل غدق نیز ظاهر و آشکار است، چنان که به آن در شرح واژه غدق اشاره کردیم.

در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاء مَاء»(2) [و از آسمان به تدریج آبی فرو می فرستد] آمده است که فرمود: واژه سماء در معنای باطنی قرآن، رسوله الله صلی الله علیه و آله و واژه ماء، علی علیه السلام که او نیز از رسول است، می باشد. (ادامه روایت). در شرح واژه تطهیر آمده است و در شرح واژه انهار نیز احادیثی می آید که بر تأویل ماء غیر آسن (آب تغییر ناپذیر) به علی علیه السلام دلالت دارند.

در تفسیر قمی پیرامون آیه «أَنزَلَ مِنَ السَّمَاء مَاء فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَّابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاء حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُ»(3) [(همو که) از آسمان آبی فرو فرستاد پس رودخانه هایی به اندازه گنجایش خودشان روان شدند و سیل کفی بلند روی خود برداشت و از آن چه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی در آتش می گدازند هم نظیر آن کفی برمی آید] آمده است که گفت: خداوند سبحان می فرماید، حق را از آسمان نازل کرد، پس دل ها براساس رویکرد و جهت گیری های خود، و انسان صاحب یقین به اندازه یقین خود و انسان صاحب شک به اندازه شک خود، آن را دریافت کرد. پس وی حجم زیادی از باطل و جفا

1- [1] - جن/16.
2- [2] - روم/24.
3- [3] - رعد/17.

و ظلم را دریافت نمود. پس منظور از ماء، حق و منظور از أودیه، همان دل ها و منظور از سیل، خواسته ها و امیال و منظور از زبد، امر باطل و زیور و منظور از متاع، همان حق می باشد.(1)

در تأویل این آیه که در سوره رعد خواهد آمد، به طور مفصل از آن بحث می کنیم. دلالت این حدیث بر تأویل ماء به حق نیز ظاهر و آشکار است، جز این که مراد از حق، اگر امام یا علم یا ولایت او که همان ایمان است، باشد، پس به یکی از آن معانی سابق برمی گردد. چنان که به آن اشاره نمودیم و اگر مراد، مطلق حق باشد، شامل آن معانی نیز می شود. پس تأمل کن و از دلالت احادیثی که ذکر نمودیم بر امکان تأویل ماء در مقام ذم مانند: ماء حمیم، ماء أجاج و مانند آن به دشمنان ائمه علیهم السلام و دوستی با آنان و علوم سخیفشان و احکام باطلشان و نظایر آن غافل مباش. چنان که شأن قرار دادن تأویل هایی که در مورد ائمه علیهم السلام می باشد در مقابل تأویل هایی که پیرامون دشمنان آنان است، همین می باشد. به این مطلب در شرح اجاج و تأویل رزق، طعام، متاع، مال و امثال آن، اشاره نمودیم، همه آنها به یکدیگر شبیهند. پس دریاب.

محو: یعنی آن چه که دلالت بر محو می کند. در شرح واژه حبط و ثبوت و مانند آن مطالبی آمده است که شاید، تأویل محو نیز باشد. پس غافل مباش.

مراء: و مریه و آن چه بر مماراه دلالت دارد و همین طور سایر واژه هایی که مشتمل بر مریه می باشد، مانند: ممترین و نظایر آن. بدان که مریه به معنای ریب و شک می باشد و تأویل ریب در شرح واژه آن آمده است. همچنین واژه هایی که به این معنا می باشند نیز به همین شکل تأویل می روند.

مَراء و آن چه که به معنای آن است و بر معنای مماراه دلالت دارد، به معنای مجادله کردن با سخن باطل و نزاع در آن می باشد. در شرح واژه جدال آمده است که منظور از کسانی که به باطل مجادله می کنند، دشمنان ائمه علیهم السلام می باشند. پس منظور از مراء و مماراه نیز به همین شکل است. همچنین در شرح واژه الحاد،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 363.

برخی از مؤیدات این مطلب آمده است. پس دریاب و خدا می داند.

مشی: و آن چه که مشتمل بر آن است مانند: یمشی و نظایر آن. مشی در اصل به معنای حرکت کردن و عبور است. می توان مشی را در موارد مناسب به مانند واژه سیر، تأویل برد. در شرح واژه نور دلایل تأویل مشی به پیروی کردن خواهد آمد. همچنین می تواند مراد از مشی در برخی از موارد، رفتار و معاشرت باشد. بنا بر این بر هیچ کس پوشیده نیست که تأویل مشی در مقام مدح، رفتار و معاشرت با ولایت و در آن و برای آن می باشد و تأویل آن در مقام ذم و نکوهش، خلاف این مورد می باشد. چنان که مؤید این مطلب در شرح واژه مکب آمده است. پس تأمل کن.

إملاء: یعنی آن چه که مشتمل بر آن است مانند آیه: «وَأُمْلِی لَهُمْ»(1) [و به آنان مهلت می دهم] و نظایر آن. در شرح واژه إمهال، معنای لغوی إملاء و مصداق و تأویل آن آمده است. همچنین در شرح واژه استدراج به برخی از مؤیدات آن تأویل، مثلاً در سوره أعراف و سوره های دیگر، اشاره کردیم.

أمنیه: و آن چه که مشتمل بر تمنّی می شود. أمنیه چیزی است که انسان، آرزوی آن را دارد و رسیدن به آن ممکن است. جمع أمنیه، أمانی می باشد. همچنین تمنّیتُ به معنای خواندم نیز آمده است. همان طور که در صحاح و کتاب های دیگر، این طور ذکر شده است. در روایت زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم ذکر شد، دلایلی آمد که نشان می دهد می توان واژه های تمنی و امنیه را در این آیه: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رَّسُولٍ وَلاَ نَبِیٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّی أَلْقَی الشَّیْطَانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ»(2) [و پیش از تو (نیز) هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز این که هر گاه چیزی تلاوت می نمود شیطان در تلاوتش القای (شبهه) می کرد] این گونه تأویل کرد و گفت: مقصود این است که هر پیامبری که آرزو می کرد از رنج حاصل از نفاق و نافرمانی قوم خود آسوده شود و به جهان آخرت منتقل گردد، شیطان عصیانگر در نبودن آن پیامبر، دشمنی و خصومت خود را در کتابی که ذم و نکوهش وی در آن نازل شده

1- [1] - قلم/45.
2- [2] - حج/52.

است، القاء می کرد. (ادامه روایت). اما این که آرزوی دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، نابود کردن آل محمد علیهم السلام و دین او و روی آوردن دنیا به آنان و نظایر آن بوده است، ظاهر و آشکار می باشد و از آن می توان تأویل برخی از موارد مناسبی که در آن این واژه آمده است را چه در مقام مدح و چه در مقام ذم و نکوهش، استنباط نمود. پس غافل مباش.

مَنی: آب معروفی است که بچه از آن به وجود می آید. تأویل منی در شرح واژه نطفه خواهد آمد.

ص:920

نبأ: و نبی، چه به صورت جمع و چه به صورت مفرد. نبی و انبیاء یعنی کسانی که از خداوند خبر می آورند. در شرح واژه رسول، دلایل صحیح بون تأویل نبی به امام و انبیاء به ائمه علیهم السلام آمده است، چرا که این مجاز شایع و رایج می باشد، از این نظر که ائمه علیهم السلام از دین خدا خبر می دهند. پس اشکالی ندارد که در برخی از آیات مناسب، انبیاء به ائمه تأویل برده شود. چنان که این مطلب در شرح واژه رسول نیز به طور مفصل آمده است. همچنین در باب سوم از فصل دوم از گفتار اِول حدیثی از تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ»(1) [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید] نقل شده که فرمود: این آیه در شأن علی و ائمه علیهم السلام نازل شده و خدا آن را در جایگاه انبیاء قرار داده است، جز این که آنان چیزی را حلال یا حرام نمی کنند.(2) (ادامه روایت). پس زمانی که فرق آنان و انبیاء فقط در همین مورد باشد، نمی توان اطلاق نام نبی بر آنان را از باب مجاز و بر طبق تأویل، بعید شمرد. پس جایز است که بیشتر آیاتی که در ظاهر مربوط به انبیاء می شود را در باطن به ائمه علیهم السلام نسبت داد و از مطلبی که بلافاصله بعد از آن می آوریم که همان امکان حمل لفظ نبی بر ظاهرش نیز هست، غافل مشو. البته در این صورت نیز آن را به خبر دادن نبی از ولایت و آن چه که به ولایت مربوط

1- [1] - نساء/59.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 287، ح 173.

می شود، تأویل می کنیم.

نبأ به معنای خبر و جمع آن أنباء می باشد. در احادیث زیادی، تأویل نبأ و نبأ عظیم به علی علیه السلام آمده است. همچنین در برخی از احادیث، به امامت و ولایت، تأویل شده است و همه آنها به یک چیز برمی گردد. در شرح واژه لسان، دلایل تأویل نبأ عظیم به علی علیه السلام آمده است. احادیثی که دلالت بر این تأویل می کند فراوان است و در سوره نبأ خواهد آمد.

در بصائر الدرجات از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ* أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ»(1) [بگو این خبری بزرگ است* (که) شما از آن روی برمی تابید] آمده است که فرمود: به خدا قسم که منظور از نبأ عظیم، علی علیه السلام است و خود آن حضرت می فرمود: برای خداوند، آیه و نشان های بزرگ تر از من و خبری عظیم تر از من نیست. در روایتی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق آمده است: منظور از نبأ، امامت می باشد. در روایت دیگری نیز آمده است که منظور از نبأ عظیم، ولایت می باشد. پس تأمل کن تا امکان تأویل نبأ و آن چه که مشتمل بر آن است و حتی نبی و انبیاء به خبر دادن از ولایت و آن چه که به آن مربوط می شود را دریابی. چرا که بیشتر خبر دادن آنان پس از توحید، در مورد ولایت بوده است. چنان که بارها به این مطلب اشاره کردیم. و غافل مشو از این که می توان تأویل نبی صلی الله علیه و آله به امام را این گونه توجیه کرد که مورد آن خبر که همان امامت و ولایت بوده و صاحب آن خبر امام، و خبر در باره او بوده است. همچنین غافل مشو از این که تأویل نبأ که به معنای خبر است به امام را باید این گونه توجیه کرد که اطلاق واژه نبأ بر امام از باب مبالغه و غیر آن می باشد. و خدا می داند.

إنشاء: و نشأه و آن چه که مشتمل بر آن است، مانند: أنشأ و نظایر آن. در نهایه، أنشأ الله الخلق به معنای این که خداوند آفرینش موجودات را آغاز کرده آمده است.

أنشأ یقول یعنی شروع به صحبت کرد. در شرح واژه فطره و آن چه که به

1- [1] - ص/67.

معنای فطره می باشد، آمده است که خداوند، موجودات را بر ولایت و به خاطر آن آفریده است. پس شاید بتوان آن را در موارد مناسب که واژه إنشاء در آن آمده است، نیز به کار برد.

نشأه به معنای خلقت است. در قرآن، النشأه الآخره و همچنین النشأه الأخری آمده است و شاید بتوان آن را به زمان رجعت تأویل برد، چنان که این مطلب از احادیثی که در شرح واژه های آخرت، قیامت و امثال آن آمده، ظاهر و آشکار می شود. حتی می توان آن را به ولایت که تأویل دیگری برای آخرت بود نیز تأویل برد. در هر صورت، در مقابل این تأویل، تأویل النشأه الأولی است. پس تأمل کن.

نسب: به صورت مفرد و جمع. در قاموس اللغه، نسب با حرکت سین و نسبه به کسر و به ضم به معنای خویشاوندی یا در خصوص نسب پدری آمده است. در سوره فرقان دلایل تأویل نسب در آیه «نسباً و صهراً» (روابط نسبی و سببی) به رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد آمد. چنان که در شرح واژه صهر به دلایل تأویل صهر به علی علیه السلام آمده است. در مجمع البیان از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: به شما امر نمودم، پس آن چه را که با شما در آن عهد نمودم، تباه کردید و به نسب هایتان افتخار نمودید. پس امروز من به نسبم افتخار می کنم و نسب شما را پست و بی ارزش می شمارم. متقین کجایند «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»(1) [همانا گرامی ترین شما در نزد خداوند، باتقواترین شماست.] حدیث نفی خویشاوند و نسب در روز قیامت به جز خویشاوندان و نسب پیامبر، مشهور است. پس تأمل کن.

ناصبه: در صحاح نصبت الشیءَ به معنای آن چیز را برافراشتم آمده است. نصب لفلان یعنی با او دشمنی ورزید. این واژه در سوره غاشیه آیه «عامله ناصبه» آمده است. ان شاء الله در آن سوره، دلایل تأویل ناصبه به دشمنان علی علیه السلام و همچنین به کسی که با او دشمنی ورزید و غیر او را به عنوان خلیفه منصوب کرد، خواهد آمد. بنابراین هر یک از دشمنان ائمه علیهم السلام به دو معنا، ناصبه

1- [1] - حجرات/13.

می باشند و آن ظاهر و آشکار است. همچنین واقعیت این است که هر کسی غیر از ائمه علیهم السلام را به امامت منصوب کند، در حقیقت از جمله کسانی است که با آنها دشمنی کرده است و نیز به هر دو معنا ناصبه می باشد. اگر چه محبت و دوستی با ائمه علیهم السلام را ادعا کند چون هر انسان منصفی می داند که دوستی با ائمه علیهم السلام، با دوستی دشمنان آنان که غاصب حقشان می باشند، در یک دل جای نمی گیرد. چگونه غیر این می تواند باشد وقتی کسی به ضربه هایی که ائمه علیهم السلام از آنان و از پیروانشان و یا به خاطر آنان خوردند، فکر کند؛ حتی اگر تنها سلب خلافت آنان از ائمه علیهم السلام را یک روز در نظر بگیرد و به آن فکر کند، کینه و دشمنی آنان را در دل خود می یابد، البته اگر او در دوستی با ائمه علیهم السلام، صادق و راستگو باشد. چرا که محبت به ائمه علیهم السلام با راضی شدن به آزار آنان جمع نمی شود. از این رو است که تولی و تبری واجب شده است، چنان که احادیث صراحتاً بر وجوب آن دو دلالت دارند. شاعر چه خوب سروده است:

إذا لم تبر من أعداء علی فما لک من محبته نصیب

اگر از دشمنان علی علیه السلام تبری و بیزاری نجویی، هیچ بهره و نصیبی از محبت و دوستی با او نخواهی برد.

شیخ صدوق در أمالی با سند صحیحی از صالح بن میثم تمار از پدرش (رضی الله عنه) روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام در آخر حدیثی طولانی فرمود: هر کسی که دشمن ما را دوست بدارد، ما را دوست نمی دارد. محبت ما و آنان در یک دل جای نمی گیرد. خداوند دو قلب را برای انسان قرار نداده است تا با یکی، گروهی را و با آن دیگر، دشمن آن گروه را دوست بدارند. تا این که حضرت فرمود: پس انسان باید خود را بیازماید. پس اگر در قلب خود، دوستی دشمن ما را یافت پس بداند که خداوند، جبرئیل و میکائیل، دشمن او می باشند و خدا دشمن کافران است.

در فقیه با سندی که مرتبه اش کمتر از صحیح نمی باشد، روایت شده که اسماعیل بن جابر به امام باقر علیه السلام عرض کرد که مردی امیرالمؤمنین علیه السلام را دوست می دارد ولی از دشمنش تبری و بیزاری نمی جوید و می گوید

محبت من نسبت به او از کسی که با او مخالف است، بیشتر می باشد. حضرت فرمود: این، خلط بین دو چیز است و او دشمن می باشد.

در علل و معانی الأخبار از معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: ناصب، کسی نیست که با ما اهل بیت علیهم السلام دشمنی کند، زیرا تو، هیچ مردی را نخواهی یافت که بگوید: من با محمد صلی الله علیه و آله و آل او علیهم السلام دشمن هستم، ولی او ناصب و دشمن شما است، زیرا او می داند که شما دوستدار ما و از شیعیان ما می باشید.(1) مؤید این حدیث، حدیث امام باقر علیه السلام است که فرمود: کسی که با تو دشمنی می کند، دشمنی اش نه به خاطر تو بلکه تنها به خاطر این دین و آیینی که تو بر آن هستی می باشد، چنان که دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به همین دلیل بود. و حدیث آن در باب دوم از فصل دوم از گفتار اول آمده است.

در مستطرفات السرائر از نامه نگاری های محمد بن علیبن عیسی با امام هادی علیه السلام آمده است که گفت: به حضرت نامه ای نوشته و از او پیرامون معنای ناصب پرسیدم که آیا در امتحان و تشخیص، به بیشتر از ترجیح دادن بت و طاغوت و اعتقاد به امامت آن دو نیاز است؟ حضرت در جواب نوشت: کسی که بر این باور باشد، ناصب است. مؤید قوی تری نیز در شرح واژه عقود آمده است. به همین خاطر در بسیاری از موارد به فرق بین این دو گروه نپرداختیم، اگر چه در برخی از موارد به صراحت و همچنین در شرح واژه عداوه و مانند آن به آن اشاره کردیم. پس تأمل کن و از احادیثی که در باب سوم از فصل دوم از گفتار اول آمده، مبنی بر این که هر کسی دشمن و ناصب ائمه علیهم السلام باشد، دشمن خدا و رسولش و محارب لله (کسی که با خدا می جنگد) است. پس دریاب. همچنین بدان که در سوره ألم نشرح، دلایل تأویل آیه «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ»(2) [پس چون فراغت یافتی به طاعت درکوش] خواهد آمد که مراد این است که پرچمت را برافراز و علی علیه السلام را به عنوان

1- [1] - معانی الأخبار، ص 365.
2- [2] - انشراح/7.

جانشین ات معین کن. شاید بتوان موارد مناسب دیگر را نیز به همین شکل تأویل برد و خدا دانا است.

أنصاب: و نصب. در قاموس اللغه و کتاب های دیگر، نصب به دو ضمه به معنای هر چیزی که عَلَم و نشان قرار داده شود و همچنین به معنای هر آن چه غیر خدا را که پرستش نمایند، آمده است. نصب به ضم نیز به همین معنا می باشد. أنصاب، سنگ هایی بودند که پیرامون کعبه برافراشته شده بودند و در پیشگاه آنان قربانی می کردند و آن را به دروغ پرستش می کردند.

در شرح واژه فحشاء، دلایل این که مراد از انصاب در باطن قرآن، دشمنان ائمه علیهم السلام می باشند، آمده است. همین طور منظور از نصب نیز در باطن قرآن، رؤسای مخالفین و امامان آنها می باشند. زیرا اینان، مانند آن سه و امثال آنان، نزد پیروانشان به مانند چیزی غیر خدا هستند که مورد پرستش قرار می گیرد، بلکه خود آن چیز هستند، چنان که این مطلب ظاهر و آشکار است. بلکه در عیون از امام رضا علیه السلام نقل شده که در ضمن نامه ای به مأمون فرمود: و برائت از تمام انصاب و أزلام (چوب های قمار) که همان امامان گمراهی و رهبران جور و ستم می باشد، از اولی تا آخری شان، واجب است. نظیر این حدیث در خصال از امام صادق علیه السلام روایت شده است. بر هیچ کسی پوشیده نیست که این دو حدیث، نص و تصریحی بر آن چه که ذکر کردیم، می باشد. پس تأمل کن.

منیب: و آن چه که به این معنا است. مانند: من أناب و نظایر آن. چنان که در شرح واژه سبیل و واژه های دیگر اشاره کردیم، احادیثی وجود دارد که دلالت دارد بر این که تأویل منیب، پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و هر کسی که به ولایت علی علیه السلام لبیک بگوید، می باشد.

در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «من ینیب» آمده است که فرمود: منظور، کسی است که به ولایت علی علیه السلام جواب دهد. مؤید این حدیث، روایتی است که پیشتر آمده و بر تأویل أوّاب به شیعه به خاطر نزدیک بودن معنای آن دو به یکدیگر نیز دلالت دارد. زیرا إنابه در لغت به معنای رجوع و بازگشت است و شیعیان ائمه علیهم السلام کسانی هستند که به امر و فرمان خدا در

جواب دادن به ولایت و اطاعت از ائمه علیهم السلام و ترک مخالفت با آنان و تمسک جستن به توبه، رجوع و بازگشت می کنند. این تأویل در صورتی است که منیب و إنابه در مقام مدح به کار رفته باشد ولی تأویل مواردی که در مقام ذم و نکوهش می باشد، رجوع مخالفین بر مخالفت خود در امر ولایت در برخی از حالاتشان است. پس تأمل کن تا دریابی و خداوند، هدایت کننده است.

نبات: و آن چه بر نبات دلالت دارد، مانند: ما نبت و نظایر آن. نبات، چیزی است که از زمین می روید. در شرح واژه بلد، دلایل تأویل علم در برخی از موارد به عِلم آمده است. همچنین مواردی را که در آن نبات در مقام مدح آمده به علم ائمه علیهم السلام و آن چه که از آنها گرفته می شود و نبات در مقام ذم و نکوهش به علم امامان کذب و باطل، تأویل برده می شود. همچنین در شرح واژه زرع احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که می توان نبات را به اولاد و أنبت را به صاحب فرزند کردن تأویل برد. بنا بر این می توان بین آنهایی که در مقام مدح و آنهایی که در مقام ذم و نکوهش آمده اند، به خوب و نیکو بودن و عدم آن فرق گذاشت. همان طور که خداوند سبحان در حق مریم علیها السلام فرمود: «أَنبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا»(1) [او را نیکو بار آورد] یعنی او را صاحب فرزند کرد و او را به وجود آورد و پرورش داد.

در شرح واژه شجر، دلایل تأویل إنبات در برخی از موارد به انتصاب، تعیین و قرار دادن امام و مانند آن آمده است. پس تأمل کن.

إنصات: یعنی آن چه که مشتمل بر إنصات است، مانند: أنصتوا، نصت و أنصت یعنی گوش داد. این واژه در سوره أعراف و احقاف آمده است و مراد از آن، سکوت کردن به هنگام قرائت و ترک لغوگویی در آن می باشد. بر خلاف گفتار کافران که از گوش دادن به قرآن و ترک لغوگویی نهی می کردند. و خداوند متعال، گفتار آنان را در سوره سجده چنین حکایت می کند: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ»(2) [و کسانی که کافر شدند گفتند، به این قرآن گوش مدهید

1- [1] - آل عمران/37.
2- [2] - فصلت/26.

و سخن لغو در آن اندازید شاید شما پیروز شوید]. در شرح واژه قرآن و همچنین در شرح واژه لغو، احادیثی آمده که شاید بتوان از آنها استنباط نمود که مراد در اینجا برحسب تأویل، سکوت کردن برای تأمل در تنزیل و تأویل آن می باشد و ظاهر این است که آن در ولایت می باشد یا این که مراد، سکوت کردن به هنگام ذکر حالات امام علیه السلام می باشد. پس تأمل کن.

نکث: و ناکث یعنی آن چه که بر نکث دلالت دارد مانند: نکث و نظایر آن. نکث در لغت به معنای شکستن و نقض آمده است. نکث العهد یعنی پیمان را شکست و به آن وفا نکرد. چنان که در شرح واژه بیعه گذشت، احادیثی آمده است که دلالت دارد بر این که معنای باطنی آیاتی از قرآن که واژه نکث در آنها آمده است، شکستن پیمان ولایت علی علیه السلام که در روز غدیر و غیر آن گرفته شده است، می باشد. به همین دلیل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «أَلاَ تُقَاتِلُونَ قَوْماً نَّكَثُواْ أَيْمَانَهُمْ»(1) [چرا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند نمی جنگید] روایت شده که فرمود: آنها، مردم بصره می باشند. احادیث دیگری نیز به همین معنا آمده است. بنا بر این معنای باطنی و تأویل کسانی که خداوند متعال، شکستن بیعت و قسم و مانند آن را به آنان نسبت می دهد، دشمنان ائمه علیهم السلام و مخالفین می باشند. چنان که دلایل این تأویل در حدیث مفضل که در نکته آخر از خاتمه پیش رو ذکر شده، می آید. پس غافل مباش.

نصح: و ناصحون و آن چه که به معنای نصح است. نصح در مقابل تقلب می باشد. نصیحه در اصل به معنای خلوص است. پس نصیحت برای خداوند، رسول صلی الله علیه و آله او و ائمه علیهم السلام، عبارت از خلوص داشتن در اعتقاد به آنان و پیروی از اوامرشان و پرهیز از آن چه که نهی کردند و یاری کردن حق و نظایر آن و نصیحت خلق، راهنمایی آنان به آن چه که خیرشان در آن است، می باشد. در کافی از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: امام، نصیحت کننده بندگان خدا است. (ادامه روایت).

1- [1] - توبه/13.

در برخی از متون زیارتی می خوانیم: أشهد أنک نصحت لله و لرسوله و أنک الإمام الناصح (گواهی می دهم که تو برای خدا و رسولش نصیحت کردی و تو امام و پند دهنده هستی). بنا بر این می توان ناصحین را به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و نصح را به راهنمایی به سوی ولایت و ترک دشمنان و شبیه قرار ندادن افراد دیگر به ائمه علیهم السلام است. شاید بتوان نصح الأنبیاء را نیز به همین شکل تأویل برد. زیرا پیشتر گفتیم که علل عمده بعثت انبیاء، ولایت بوده است. پس تأمل کن.

نکاح: و آن چه که مشتمل بر نکاح است که همان تزویج می باشد. گاهی نکاح و تزویج به یک معنا استعمال می شوند، چنان که ظاهر این است و ما نص صریحی را در خصوص تأویل نکاح در دست نداریم. در شرح واژه تزویج، برخی از تأویل های آن آمده است ولی ظاهر این است که در برخی از موارد به معنای لغوی خود می باشد. چنان که در آن، تأویل زوج نیز آمده است و شاید بتوان با ملاحظه و در نظر گرفتن آن دو، نکاح را نیز به آن چه که متناسب با حشر و نشر داشتن، معاشرت و امثال آن می باشد، تأویل برد.

در شرح واژه إهلال، گفتار امام علیه السلام خواهد آمد که فرمود: حرام بودن آن چه که با غیر نام خدا ذبح می شود، بر شما نزد خداوند کمتر است از این که به نکاح یا نماز جماعتی که با نام دشمنان ما که غاصب حق ما هستند، بسته شده، باور داشته باشید. (ادامه روایت). همچنین از این حدیث، نوع تأویل نکاح حرام و حلال نیز استنباط می شود. به احادیثی که در واژه طلاق آمده نیز نگاه کن. پس غافل مشو.

نوح: یکی از پیامبران اولواالعزم می باشد که عزم و اراده پذیرش ولایت کرد به طوری که نوح علیه السلام، قبر علی علیه السلام را در کنار قبر خود، حفر کرد. ماجرای نوح و کشتی اش و توسل او به اهل بیت علیهم السلام در لا به لای این کتاب خواهد آمد. از این رو، اینجا سخن را طولانی نمی کنیم.

نسخ: یعنی آن چه که مشتمل بر آن است. نسخ به معنای از میان برداشتن، تغییر دادن، باطل کردن چیزی و جایگزین کردن چیزی دیگر در جای آن و همچنین به معنای انتقال دادن و استوار کردن چیزی است اگر چه از یک مکان به مکان دیگر

مانند نسخه برداری از کتاب ها باشد.

مشتقات نسخ به دو معنا در 4 آیه آمده است که عبارت از سوره جاثیه، آیه «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»(1) [ما از آن چه می کردید نسخه برمی داشتیم] و سوره اعراف به هنگام ذکر این که موسی آن لوح ها را برداشت، آیه «وَ فِی نُسْخَتِهَا هُدًی»(2) [و در رونویس آن هدایت و رحمتی بود] و سوره حج، آیه «فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِی الشَّيْطَانُ»(3) [پس خدا آن چه را شیطان القا می کرد محو می گردانید] و سوره بقره، آیه «مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا»(4) [هر حکمی را نسخ کنیم یا آن را به (دست) فراموشی بسپاریم، بهتر از آن یا مانندش را می آوریم] می باشد. آمدن دو آیه اول به همین معنا و دو آیه آخر به عکس آن، ظاهر و آشکار است. در حدیث زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم آمده، دلایل این که مراد از آیه سوم این است که خداوند، منافقین و دروغ هایشان را از قلوب مؤمنین دور کرد، آمده است. حدیث دیگری نیز در سوره حج خواهد آمد. در سوره بقره، دلایل تأویل آیه آخر به انتقال ائمه علیهم السلام خواهد آمد. یعنی زمانی که امامی از این دنیا می رود، امامی از صلب او، پس از او می آید.

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده که در حدیث خود به عیسی بن عبدالله فرمود: ای عیسی، تا زمانی که ناسخ و منسوخ را نشناسی، مؤمن نخواهی بود. عیسی بن عبدالله می گوید: عرض کردم: شناخت ناسخ و منسوخ چیست؟ حضرت فرمود: مگر امام در دل تو جا باز نمی کند، به طوری که با پذیرش کامل از او پیروی می کنی. سپس آن امام می رود و امام دیگری می آید و دوباره آن امام در دل تو جای باز می کند و تو خود را مقید به اطاعت از او می دانی. پس این، شناخت ناسخ از منسوخ می باشد.

1- [1] - جاثیه/29.
2- [2] - اعراف/154.
3- [3] - حج/52.
4- [4] - بقره/106.

نفخ: و آن چه که به این معنا است. در شرح واژه صور و صیحه مطالبی آمده است که می توان مراد از نفخ صور «دمیدن در شیپور» را به آن تأویل برد. پس تأمل کن.

نجدین: بنا بر آن چه که برخی ها گفته اند، نجدین به معنای دو راه خیر و شر می باشد اما در سوره بلد، دلایل این که مراد از آیه «وَ هَدَیناهُ النَّجدَینِ»(1) (و دو راه خیر و شر را به او نشان دادیم)، هدایت کردن به سوی وِلایت تمامی ائمه علیهم السلام و برائت از تمامی دشمنانشان می باشد، خواهد آمد. بر هیچ کسی پوشیده نیست که این دو نیز از راه های خیر می باشند. این واژه اگر چه در خصوص آن سوره آمده است ولی می توان از تأویل آن، تأویل غیر آن که شامل تبیین هدایت به سوی دو راه یا دو حالت و نظایر آن می باشد را استنباط نمود. پس دریاب.

أنداد: جمع ندّ به کسر می باشد و به معنای مانند و نظیر است. در باب هفتم از فصل دوم از همین گفتار، دلایل تأویل أنداد به اولی و دومی آمده است. از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: به خدا قسم، منظور از أنداد و کسانی که آنها را نظیر قرار می دادند و آنها را غیر از خدا دوست می داشتند، آنها یعنی امامان ظلم و ستم و پیروان آنها می باشند. در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «...یَتَّخِذُ مِن دُونِ اللّهِ أَندَاداً»(2) [در برابر خدا همانندهایی (برای او) برمی گزینند] آمده است که فرمود: یعنی کافران و تباهکاران را نظیر و مثل محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام قرار می دهند. همچنین حضرت فرمود: خداوند سبحان به خاطر این که مؤمنین به پذیرش ولایت محمد و علی (صلوات الله علیهما و علی آلهما الطیبین) ایمان آوردند ولی دشمنان از آن روی گرداندند، فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَاداً»(3) [و برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی (برای او) برمی گزینند.] (ادامه روایت). در باب هفتم و غیر آن، به این مطلب که چیزی را که

1- [1] - بلد/10.
2- [2] - بقره/165.
3- [3] - همان.

نظیر ائمه علیهم السلام قرار می دهند، به مانند شریک و نظیر قائل شدن برای خداوند است، اشاره کردیم.

نفاد: و آن چه که مشتمل بر آن است مانند: نفد و نظایرآن. نفاد در اصل به معنای قطع شدن و نابودی است. در شرح واژه کلمات، دلایل تأویل آیه «مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ»(1) [سخنان خدا پایان نپذیرد] به این که امکان ندارد که به کنه فضائل ائمه علیهم السلام پی برد، آمده است. شاید بتوان آن تأویل را در برخی از موارد مناسب که این واژه در آن به کار رفته است، تطبیق داد. پس تأمل کن و خداوند هدایت کننده است.

نبذ: یعنی آن چه که بر نبذ دلالت دارد، مانند: نبذ و نظایر آن. نبذ به معنای دور افکندن است و گاهی در کنایه، از ترک روی آوردن و عدم تمایل به چیزی می آید. منابذه به معنای پرده برداری از چیزی و نپوشانیدن آن و نقاب برکشیدن از آن است. حکایت کسانی که کتاب خدا را پشت سرشان انداختند، در آیاتی از سوره بقره آمده است. در حدیث زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم آمده به دلایل تأویل آنها به دشمنان ائمه علیهم السلام اشاره نمودیم. زیرا آنان، کتاب خدا را پشت سر خود افکندند. از این نظر که به قرآنی که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را به کتابت در آورد، روی نیاوردند. به نظر من، دلیل دیگر این تأویل این است که آنان به آن چه در این قرآن موجود، می باشد، پی نبردند، چنان که آن ظاهر و آشکار است.

در احتجاج از عبدالله بن حسن از اجدادش علیه السلام روایت شده که فرمود: زمانی که اولی خواست فاطمه علیها السلام را از فدک منع کند، فاطمه علیها السلام پیش او رفت و با او سخن گفت. در یکی از جمله های کلامش فرمود: آیا عمداً کتاب خدا را پشت سرتان افکندید، زیرا خداوند می فرماید: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ...»(2) [و خویشاوندان نسبت به یکدیگر (از دیگران) سزاوارترند.] ادامه

1- [1] - لقمان/27.
2- [2] - انفال/75.

روایت(1). پس دریاب.

نذر: در لغت به معنای وعده دادن و در شرع به معنای پایبند شدن به انجام یا ترک عملی با قصد تقرب إلی الله و با شروط مشخص است. در کافی و کتاب های دیگر از امام کاظم علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «یُوفُونَ بِالنَّذْرِ»(2) [(همان بندگانی که) به نذر خود وفا می کردند] آمده است که فرمود: منظور از نذر، پیمان ولایت ما است که از آنها گرفته شد. به نظر من، دلالت این حدیث بر تأویل نذر به پیمان ولایت که شخص، آن را بر خود واجب کرده و تأویل وفای به آن نذر، به وفای به ولایت و پایبندی به آن در این دنیا، ظاهر و آشکار است. مؤید آن، احادیثی است که در شرح واژه عهد آمده است. بنا بر این می توان این تأویل را در سایر آیات مناسب دیگر که لفظ نذر در آن آمده است، تطبیق داد. پس غافل مباش.

نذیر: و منذر و آن چه که به این معنا است، مانند: نذر و امثال آن. نذیر و منذر به معنای کسی است که برحذر می دارد. انذار به معنای ابلاغ و رساندن خبر است و برخلاف بشارت، تنها در بیم دادن به کار می رود. اسم مصدر آن نذر می باشد که جمع نیز هست. از احادیث چنین برمی آید که امام، انذار دهنده و برحذر دارنده این امت است. چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه بود و این که هر امامی، برحذر دارنده مردم زمان خود می باشد و تأویل یا تفسیر واژه نذیر که در قرآن آمده است، امام می باشد. همچنین تأویل سایر آیاتی که در واژه انذار آمده نیز به همین شکل می باشد. همین طور مراد از انذار، علاوه بر هشدار دادن نسبت به ترک توحید و نبوت، برحذر داشتن از ترک ولایت است. از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: ای علی، تو انذار دهنده امت من و ناخدا و ذوالقرنین آن هستی. (ادامه روایت).

در تفسیر قمی پیرامون تفسیر آیه «وَإِن مِّنْ أُمَّهٍ إِلَّا خلَا فِيهَا نَذِيرٌ»(3) [و هیچ

1- [1] - احتجاج، ص 103.
2- [2] - دهر/7.
3- [3] - فاطر/24.

امتی نبوده مگر این که در آن هشداردهنده ای گذشته است] آمده است که گفت: برای هر زمانی، امامی هست.(1)

در روایت جهنی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكاً لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلاً وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ»(2) [و اگر او را فرشته ای قرار می دادیم حتماً وی را (به صورت) مردی درمی آوردیم و امر را همچنان بر آنان مشتبه می ساختیم] آمده است که فرمود: هر کسی را که ابلاغ شود که او امامی از آل محمد علیهم السلام است، با قرآن انذار می کند و هشدار می دهد، چنان که رسول الله صلی الله علیه و آله به وسیله آن هشدار می داد. (ادامه روایت). حدیث دیگری در شرح واژه لدّ آمده است. در شرح واژه هادی خواهد آمد که منظور از منذر، پیامبر صلی الله علیه و آله است. و در شرح واژه قیامه، احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که برخی از آیات مانند: «قم فأنذر» که در آنها به انذار و هشدار دادن پیامبر صلی الله علیه و آله امر شده، به هشدار دادن او در زمان رجعت برای امر ولایت، تأویل برده می شود. چنان که در سوره مدثر نیز ان شاء الله خواهد آمد. به مؤید این مطلب نیز در شرح واژه بشری اشاره کردیم.

نسر: نام بتی می باشد و تنها در سوره نوح آمده است. در شرح واژه اصنام، دلایل امکان تأویل نسر و امثال آن به دشمنان ائمه علیهم السلام یا در خصوص برخی از آنها، آمده است.

نشور: و آن چه که به این معنا است و مشتمل بر نشر و انتشار می شود. مانند: انتشر، ینشرون و نظایر آن. انتشار به معنای پراکنده شدن است.

در شرح واژه أرض به طور مفصل و در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول به طور اجمال، احادیثی آمده است که دلالت دارد بر این که انتشار فی الأرض به اطاعت از امام و تمسک به او و نظایر این، مانند: پراکنده شدن برای امر ولایت، تأویل برده می شود.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 183.
2- [2] - انعام/9.

نشور و آن چه که به معنای آن است، به معنای زندگی پس از مرگ می باشد. در شرح واژه بعث، حشر و نظایر آن مانند آخره و امثال آن، احادیثی آمده است که دلالت می کند بر این که تأویل هر آن چه که در ظاهر قرآن از روز قیامت تعبیر شده است، رجعت می باشد. بر هیچ کسی پوشیده نیست که یکی از آن الفاظی که به وسیله آن از روز قیامت تعبیر شده است، نشور می باشد. علاوه بر این، قمی در تفسیر خود از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «ثُمَّ إِذَا شَاء أَنشَرَهُ»(1) [سپس چون بخواهد او را برانگیزد] روایت کرده که فرمود: منظور، در روز رجعت است. پس تأمل کن.

نصر: و منصور، ناصر، نصیر، انصار و آن چه به این معنا است، مانند: نصر، نصرنا و نظایر آن و من انتصر و مانند آن که معنای انتصار و نصرت را می رسانند.

در قاموس اللغه، نصر المظلوم نصراً و نصوراً به معنای او را کمک و یاری کرد و او را از آن چیز نجات و رهایی بخشید، آمده است. همچنین انتصر منه یعنی از او انتقام گرفت. استنصره علیه یعنی از او خواست تا به او یاری رساند. به نیکو یاری رساندن، نصرت می گویند. «تناصروا» یعنی یکدیگر را یاری رساندند. تنصر به معنای پرداختن به پیروزی است. اسم فاعل آن «ناصر» و «نصیر» و جمع آن دو «أنصار» است. اسم مفعول آن نیز «منصور» می باشد.

اطلاق واژه أنصار بر افرادی از مردم مدینه که به رسول الله صلی الله علیه و آله دلداری داده و با او دوستی نموده و او را یاری کردند، مشهور است. در احادیث، تأویل نصره الله وامثال آن به علی علیه السلام و به حضرت قائم علیه السلام و قیام او و این که منظور از آیه «وَلَمَنِ انتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ»(2) [و هر که پس از ستم (دیدن) خود یاری جوید] و منظور از منصور، او می باشد آمده است.

در روایتی آمده است که منظور از منتصر، امام حسین علیه السلام می باشد و آن در زمان رجعت است. همچنین روایت شده که نصرت و یاری خداوند و رسولش

1- [1] - عبس/22.
2- [2] - شوری/41.

صلی الله علیه و آله برای ائمه علیهم السلام و دوستداران و پیروان آنان می باشد و این که خداوند متعال در زمان رجعت، آنها را یاری می کند. همین طور مراد از نصرت و یاری خدا برای رسولش و نصرت و یاری انبیاء و دیگران برای پیامبرش که خداوند واجب کرده بود نیز به همین شکل است و مصداق، حصول آن یاری در زمان رجعت، می باشد.

در روایتی، نصرالله به یاری رساندن فاطمه علیها السلام به دوستدارانش در روز قیامت تأویل برده شده است. بنا بر این صحیح است که آیاتی را که پیرامون نصرت و یاری آمده است را در موارد مناسب به یکی از تأویل هایی که ذکر نمودیم و نظایر آن که به آن تأویل ها برمی گردند، تأویل برد. در اینجا به برخی از احادیث که گواهی بر این تأویل ها می باشند، اشاره می کنیم. در مناقب ابن شهرآشوب از مجاهد و دیگران از ابوهریره پیرامون تفسیر آیه «هُوَ الَّذِیَ أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ»(1) [همو بود که تو را با یاری خود نیرومند گردانید] آمده است که فرمود: یعنی تو را با علی علیه السلام تقویت نمود. پس منظور از نصر، علی علیه السلام می باشد.(2) در تفسیر قمی پیرامون تفسیر آیه «وَلَئِن جَاء نَصْرٌ مِّن رَّبِّکَ»(3) [و اگر از جانب پروردگارت پیروزی رسد] آمده است که گفت: منظور حضرت قائم علیه السلام است و همچنین در باره تفسیر آیه «وَلَمَنِ انتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ»(4) [و هر که پس از ستم (دیدن) خود یاری جوید] گفت: منظور، حضرت قائم علیه السلام و یارانش می باشند.(5)

در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَلَمَنِ انتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ» آمده است که فرمود: منظور از آن، حضرت قائم علیه السلام است. هنگامی که قیام کند، از بنی امیه و از تکذیب کنندگان و ناصبیان و دشمنان انتقام می گیرد. در بصائر از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله

1- [1] - انفال/62.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 306.
3- [3] - عنکبوت/10.
4- [4] - شوری/41.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 126.

در حدیثی پیرامون ذکر ائمه علیهم السلام فرمود: پروردگار من عز و جل فرموده است: از مهدی برای دینم کمک می گیرم. (ادامه روایت).

در سوره بنی اسرائیل دلایل تأویل آیه «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلاَ يُسْرِف فِّى الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا»(1) [و هر کس مظلوم کشته شود به سرپرست وی قدرتی داده ایم پس (او) نباید در قتل زیاده روی کند، زیرا او (از طرف شرع) یاری شده است] به این که منظور از ولی المقتول المنصور (ولی مقتول که یاری شده)، حضرت قائم علیه السلام می باشد.

در منتخب البصائر از امام باقر علیه السلام در حدیثی پیرامون رجعت آمده است که فرمود: سپس منتصر که امام حسین علیه السلام باشد، خروج می کند و انتقام خونش را می گیرد. (ادامه روایت). در شرح واژه اتباع، دلایل این که نصرت و یاری از خدا و رسولش، خاصّ دوستداران و پیروان علی علیه السلام می باشد، آمده است. همچنین در شرح واژه خذلان، احادیثی آمده که این معنا را می رساند. حدیث دیگری نیز در آنجا آمده که شامل بر یک معنا از معانی نصرت و یاری خدا می شود. در شرح واژه حیاه آمد و در نکته آخر از خاتمه پیش رو نیز احادیثی خواهد آمد که بر این که مصداق آیه «إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِى الْحَيَاهِ الدُّنْيَا»(2) [در حقیقت ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده اند، در زندگی دنیا قطعاً یاری می کنیم] زمان رجعت است، دلالت دارد. چرا که بسیاری از انبیاء و همین طور ائمه علیهم السلام در دنیا کشته و یاری نشدند. پس آن یاری در زمان رجعت خواهد بود.

از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «فَالَّذِينَ آمَنُواْ بِهْ»(3) آمده که فرمود: منظور، رسول الله صلی الله علیه و آله است. همچنین حضرت پیرامون تفسیر

1- [1] - اسراء/33.
2- [2] - مؤمن/51.
3- [3] - اعراف/157.

آیه «وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ»(1) [و بزرگش داشتند و یاری اش کردند] فرمود: خداوند در باره پیامبرش از انبیا، پیمان گرفت که به امت هایشان این خبر را برسانند و او را یاری کنند. پس آنها او را با گفتارشان یاری کردند و امت هایشان را به آن امر نمودند و رسول الله صلی الله علیه و آله رجعت خواهد کرد و آنها نیز رجعت می کنند و به او یاری می رسانند.

در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول احادیثی آمده که دلالت دارد بر این که مراد از نصرت و یاری رسول در آیه «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ»(2) [به او ایمان بیاورید و حتماً یاریش کنید]، نصرت و یاری جانشین او، علی علیه السلام می باشد. یعنی این که خداوند متعال به انبیاء امر فرمود که در زمان رجعت، علی علیه السلام را یاری کنند. از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: جبرئیل در آیه «بنصرالله»(3) به رسول الله صلی الله علیه و آله گفته است که فاطمه علیها السلام در آسمان به نام منصوره نامیده می شود. که منظور، یاری رساندن فاطمه علیها السلام به دوستدارانش در روز قیامت است.

همچنین در متون زیارتی، اطلاق أنصارالله، أنصار رسول الله، أنصار کتاب الله و أنصار دین الله بر ائمه علیهم السلام و شهدای کربلا فراوان آمده است. حدیث دیگری نیز در این رابطه در شرح واژه حواریین آمده است. در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام حدیثی نقل شده که به جماعتی از شیعیانش فرمود: شما شیعیان آل محمد علیهم السلام، شرط الهی، انصار خدا و شما و زنانتان، خوبان هستید.

در احتجاج از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه اش در روز غدیر فرمود: علی علیه السلام، ناصر و یاری کننده دین خدا است.(4) در کتاب ابوبکر شیرازی از ابن عباس در تفسیر آیه «وَاجْعَل لِّی مِن

1- [1] - همان.
2- [2] - آل عمران/81.
3- [3] - روم/5.
4- [4] - احتجاج، ص 59.

لَّدُنکَ سُلْطَانًا نَّصِیرًا»(1) [و از جانب خود برای من تسلطی یاری بخش قرار ده] نقل شده که گفت: خداوند سبحان، دعای پیامبرش صلی الله علیه و آله را برآورده ساخت و به او علی بن أبی طالب علیه السلام را به عنوان سلطان که او را در مقابل دشمنانش یاری می کند، عطا کرد. همچنین این حدیث در شرح واژه سلطان نیز آمده است. در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَمَا لِلْظَالِمِینَ مِنْ أَنْصارٍ»(2) [ستمگران، یاوری ندارند] آمده است که فرمود: برای آنان ائمه ای نمی باشد که آنها را با نام هایشان بنامند.(3) (ادامه روایت). در همه این تأویل ها تأمل کن تا موارد هر تأویل را متناسب با آن دریابی. و خداوند، توفیق دهنده و هدایت کننده است.

نصاری: آنها، قوم عیسی علیه السلام می باشد. برخی گفته اند که وجه تسمیه آنها به این نام این است که آنان از اهالی روستای ناصره و نصوریه از سرزمین شام بودند.

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: آنها از این رو به این نام، نامیده شدند که هنگامی که عیسی علیه السلام فرمود: انصار و یاران من به سوی خدا چه کسانی هستند؟ حواریون گفتند: ما انصار الله هستیم. پس آنها به خاطر نصرت و یاری دین خدا به این نام، نامیده شدند.

در باب دوم از فصل دوم از گفتار اول احادیثی آمده است که دلالت دارد بر این که دشمنی با ائمه علیهم السلام، موجب ملحق شدن به یهود و نصاری می شود و این که دشمنان ائمه علیهم السلام، یهودی و نصرانی از دنیا می روند. کشی از ابن عباس نقل می کند که او به هنگام وفاتش گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به من امر فرمود که از جماعتی که قدریه نیز از جمله آن می باشند، برائت بجویم. آنها کسانی هستند که با نصاری در دینشان شباهت دارند. چرا که گفتند: هیچ قدر و تقدیری

1- [1] - اسراء/80.
2- [2] - بقره/270.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج1، ص 235، ح 193.

وجود ندارد. بنا بر این می توان آیاتی را که در ظاهر، پیرامون نصاری می باشد را به برخی از فرقه هایی که با شیعه امامیه و فرقه حقّه مخالفند، تأویل برد. پس دریاب و خدا می داند.

انتظار: یعنی مشتقات آن مانند: انتظروا، منتظرین و نظایر آن که مشتمل بر چشم انتظار بودن و فرصت طلبیدن می باشند. در شرح واژه «وقت» و «تربص» احادیثی آمده که می توان از آنها، تأویل انتظار را نیز استنباط نمود. پس رجوع کن تا دریابی. مؤید آن بلکه گواه آن، حدیثی است که در شرح واژه صدق، پیرامون تفسیر آیه «رِجَالٌ صَدَقُوا...»(1) [از میان مؤمنان مردانی اند که به آن چه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند] آمده و همچنین در سوره اعراف آیه «فَانتَظِرُواْ إِنِّی مَعَکُم مِّنَ الْمُنتَظِرِینَ»(2) [پس منتظر باشید که من (هم) با شما از منتظرانم] می آید. همچنین تأویل و تفسیر «نظره به معنای مهلت» نیز به همین شکل است. پس دریاب.

نظر: یعنی دیدن و مشاهده کردن و آن چه که مشتمل بر آن است. در توحید صدوق از علی علیه السلام روایت شده که در جواب فردی که در باره آیاتی که بر او مشتبه شده بود از او پرسید، فرمود: معنای آیه «وَلاَ یَنظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ»(3) [و روز قیامت به ایشان نمی نگرد] این است که آنها را مشمول خیری نمی کند. گاهی عرب می گوید، والله مَایَنْظُرْ إلَینَا فلان و قصد او تنها این است که خیری از او به ما نمی رسد. پس نظر کردن خداوند به خلقش، رحمت او نسبت به آنان است. به نظر من بر هیچ کسی پوشیده نیست که می توان این معنا را در سایر موارد مناسب نیز تطبیق داد و این که نظر کردن خداوند به سوی اهل ولایت است و ترک آن، نسبت به دشمنان ائمه علیهم السلام می باشد. پس تأمل کن و از آمدن نظر در برخی از موارد به معنای تدبر و تفکر و رؤیت قلبی و این که تأویل آن در شرح واژه إسائه و تدبر آمده است، غافل مباش. برخی از مؤیدات این مطلب نیز در شرح واژه عین

1- [1] - احزاب/23.
2- [2] - اعراف/71.
3- [3] - آل عمران/77.

آمده است. پس دریاب و خدا می داند.

نفر: و آن چه که مشتمل بر نفر است، مانند: انفروا و نظایر آن. نفر، به معنای پراکنده شدن است. زمانی که شخص فرار کند و برود، گفته می شود: نَفَر نُفُوراً. بنابراین شاید بتوان نفر را در برخی از موارد به مانند انتشار و پراکنده شدن، بر ترویج ولایت تأویل برد. چنان که این مطلب از احادیثی که در شرح واژه نفر می آید، واضح و آشکار می شود. همچنین می توان نفر را در برخی از موارد به فرار از امر ولایت و مانند آن تأویل برد و در هر تأویل باید تناسب داشتن را در نظر گرفت. از جمله احادیثی که گواه تأویل دوم می باشد، احادیثی است که در شرح واژه حمار آمده است. پس غافل مباش.

ناقور: به معنای صور (شیپور) می باشد. در شرح واژه صور، دلایل تأویل ناقور به صراحت آمده است. پس رجوع کن و بیاندیش و خداوند هدایت کننده است.

منکر: و منکرون، نکیر، نکر و سایر واژه هایی که به این معنا است. منکر به فتح کاف، بر خلاف امر معروف و شایسته می باشد و در احادیث به دشمنان ائمه علیهم السلام و برخی از آنان مانند دومی بلکه اولی نیز تأویل برده شده است. شاید آنان در تحریف کردن آیاتی که مربوط به ائمه علیهم السلام می شود و بالا بردن ولایت خود مطالبی را گفته اند و به منظور یاری کردن طریقت خود و مانند آن احادیثی را جعل نموده اند. در برخی از متون زیارتی ائمه علیهم السلام می خوانیم: «المنکر ما نهیتم عنه» منکر، آن چیزی است شما از آن نهی فرمودید.

در باب چهارم از فصل اول در ضمن حدیث مفضل، احادیثی را می آوریم که بر تأویل منکر به دشمنان ائمه علیهم السلام و این که از دوستی با آنها و امر به طاعتشان نهی شده است، دلالت دارد. در باب دوم از فصل اول نیز احادیثی می آید که بر تأویل منکر به رجال یعنی کسی که زیاد جمع می کند، دلالت دارد. در شرح واژه فحشاء به دلایل تأویل منکر به دشمنان ائمه علیهم السلام و به دومی و ولایت او اشاره کردیم. همچنین در شرح واژه معروف، دلایل تأویل آن به اولی و دومی آمده است. در حدیث زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم ذکر شده، دلایل تأویل

آیه «لَیَقُولُونَ مُنکَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا»(1) [و قطعاً آنها سخنی زشت و باطل می گویند] به فرقه دشمنان ائمه علیهم السلام و این که قرآن را تحریف کرده اند، آمده است.

چنان که به این حدیث در شرح واژه زور نیز اشاره کرده ایم. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام آمده که در حدیثی پیرامون نهی از منکر فرمود: چه منکری زشت تر از ظلم امرا به ما و کشته شدن ما توسط آنان می باشد. (ادامه حدیث). در کافی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَیَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنکَرِ»(2) [و از کار ناپسند باز می دارد] آمده است که فرمود: منظور از آن، کسی است که فضل و برتری امام را انکار کند. (ادامه روایت). از احادیثی که آوردیم، تأویل آیاتی که در آن نهی از منکر آمده است نیز، ظاهر و آشکار می شود.

در شرح واژه امر اشاره کردیم که منظور از کسانی که از منکر نهی می کنند، ائمه علیهم السلام و شیعیانشان می باشند. پس تأمل کن. اما پیرامون تأویل منکرون به کسر کاف، نیز شکی نیست که مراد، دشمنان ائمه علیهم السلام می باشند. همین طور تمام آیاتی که در آن من أنکر حقاً یا من أنکر خیراً و مانند آن آمده است، به دشمنان ائمه علیهم السلام و انکار کنندگان حقوق و امامتشان، تأویل شده و آنها به خاطر این انکار، مصداق منکران خدا و رسول، دین و کتاب آن دو، قدرت خدا و مشیت او و مانند آن شدند. در دعای دو بت قریش می خوانیم: اللهمّ إنهما أنکروا وحیک. خدایا آن دو وحی تو را انکار نمودند.

در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «قُلُوبُهُم مُّنکِرَةٌ»(3) [دل هایشان انکارکننده (حق) است] روایت شده که فرمود: یعنی قلب هایشان کافر به ولایت است. در حدیث مفضل که در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول آمده، به دلایل این که هر کسی که ائمه علیهم السلام را انکار کند، معرفت و شناخت به خدا را انکار کرده و مانند کسی است که خدا را و رسولش را مورد انکار قرار داده و این

1- [1] - مجادله/2.
2- [2] - اعراف/157.
3- [3] - نحل/22.

که هر کسی فضائل آنان را که خداوند به آنها عطا فرموده، انکار کند، قدرت و مشیت خدا را انکار کرده است، اشاره کردیم. در آن باب ها، در این مورد، حق مطلب را ادا نمودیم و برخی بررسی ها نیز در شرح واژه حجود آمده است. پس غافل مباش. قمی، منکر را در برخی از موارد به حقیقتی که مخالفین انکار می کنند، تفسیر نموده است. چنان که در تفسیر آیه «یَدّعُ الدَّاعِ إِلَی شَیْءٍ نُّکُرٍ»(1) [روزی که داعی (حق) به سوی امری دهشتناک دعوت می کند] گفت: زمانی که امام خروج کند، آنان را به آن چه که انکار می کنند، فرا می خواند.(2) از این تفسیر می توان استنباط نمود که غیر آن را نیز در موارد مناسب می توان به همین شکل تأویل برد. پس تأمل کن.

نار: و نیران و اصحاب نار و اهل نار. شکی نیست که نار (آتش) همان چیزی است که خداوند، کافران و فاسقان را به آن وعده داده است. پس تأویل أصحاب النار و اهل النار، دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و مخالفین و منکران آنان می باشد. چنان که در شرح واژه جنّه، اصحاب و واژه های دیگر نیز آمده است. همان طور که در شرح واژه دعا، دلایل تأویل کسانی که به آتش فرا می خوانند، به دشمنان ائمه علیهم السلام آمده است. همچنین سایر واژه هایی که به نار اضافه می شوند، این گونه تأویل شده اند و در شرح هر یک از آن واژه ها آمده است. همچنین در شرح واژه جنه نیز دلایل این که علی علیه السلام صاحب بهشت و جهنم است، به این معنا که هر کسی را که بخواهد وارد بهشت و هر کسی را که بخواهد وارد آتش می کند.

تأویل واژه نار به چند صورت آمده است:

1. ولایت دشمنان ائمه علیهم السلام، چرا که آن سبب افتادن در آتش حقیقی می باشد. چنان که مانند آن در تأویل جنه و در باب سوم از فصل اول آمده است.

1- [1] - قمر/6.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 319.

حلبی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «کَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِی النَّارِ»(1) [(آیا چنین کسی در چنین باغی دل انگیز) مانند کسی است که جاودانه در آتش است] روایت می کند که فرمود: متقین مانند کسی هستند که در ولایت دشمن آل محمد علیهم السلام خلود دارد و همیشه در آن است و ولایت دشمنان آل محمد علیهم السلام آتش است. هر کسی وارد آن می شود، وارد آتش شده است. (ادامه روایت).

2. آن چه که هلاک و نابودی آل محمد علیهم السلام به آن است. چنان که در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «کُلَّمَا أَوْقَدُواْ نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللّهُ»(2) [هر بار که آتشی برای پیکار بر افروختند، خدا آن را خاموش ساخت] آمده که فرمود: هرگاه جبار و ستمگری از ستمگران قصد هلاک و نابودی آل محمد علیهم السلام را نمود، خداوند او را نابود کرد. (ادامه روایت). از این حدیث چنین برمی آید که این تأویل، پیرامون آیاتی است که آتش در آنها در باره آتش فتنه های کافران و منافقین در دنیا آمده است.

3. حضرت قائم علیه السلام و آتش جنگ او در عصرش. چرا که او در سوزاندن دشمنان خدا و در گسترش نور خروجش در دنیا به مانند آتش می باشد. چنان که برخی از مؤیدهای این تأویل در شرح واژه های عذاب و واژه های دیگر آمده است. در کافی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً»(3) [(ناچار) در آتشی سوزان درآیند] آمده که فرمود: آتش جنگ در دنیا، در عهد حضرت قائم علیه السلام و آتش جهنم در آخرت، افروخته می شود. همچنین از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى»(4) [پس شما را به آتشی که زبانه می کشد هشدار دادم] روایت شده که فرمود: هنگامی که حضرت قائم علیه السلام با شمشیر خود قیام کند، از هر هزار نفر، نهصد و نود و نه نفر را

1- [1] - محمد(ص)/15.
2- [2] - مائده/64.
3- [3] - غاشیه/4.
4- [4] - لیل/14.

می کشد. (ادامه روایت). در مناقب از جابر از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً»(1) [و ما موکّلان آتش را جز فرشتگان نگردانیدیم] آمده که فرمود: منظور از نار، حضرت قائم علیه السلام است که نور و خروجش برای اهل شرق و غرب می باشد و منظور از ملائکه، کسانی هستند که مالک علم آل محمد علیهم السلام می باشند. (ادامه روایت).

تبیین معنای آن در شرح واژه ملائکه آمده است. از این حدیث چنین بر می آید که می توان اصحاب النار را در موارد مناسب به اصحاب و یاران حضرت قائم علیه السلام تأویل برد. چه بسا از برخی از احادیث بتوان چنین استنباط نمود که نار را در موارد مناسب به مطلق امام تأویل برد. چنان که در کافی از امام رضا علیه السلام روایت شده که در توصیف امام فرمود: به درستی که امام، همان آتش روی یفاع داغ برای کسی که به وسیله آن می سوزد(2)، می باشد. (ادامه روایت). یفاع به معنای زمین بلند است. بنا براین مطالبی که ذکر نمودیم، ناگزیر باید تناسب داشتن را در تأویل هر مقام در نظر گرفت. و خداوند، هدایت کننده است.

نور: و آن چه که مشتمل بر نور است مانند منیر. در قاموس اللغه نور به معنای روشنایی، محمد و چیزی که اشیاء را واضح می سازد آمده است. جمع نور، أنوار است. تنوّر الصبح تنویراً یعنی نور صبح آشکار شد. سایر مشتقات آن قد نار نوراً، نار، استنار، نورّ، تنوّر می باشد. در این رابطه، مقداری در شرح واژه ضیاء، سخن به میان آمد.

واژه نور چه به صورت نکره یا معرفه و یا به صورت مضاف به الله و غیر آن، در احادیث به چیزهایی تأویل شده که معنای آنها به یکدیگر مربوط است. از جمله آن، تأویل نور به امام حق از آل محمد و ائمه علیهم السلام و در خصوص علی علیه السلام می باشد، چرا که با ولایت آنان و علومشان، عالم منور شد و دل های مؤمنین، دنیا و دین، نورانی گردید. در روایت دیگری، نور به نور پیامبر صلی الله علیه و آله

1- [1] - مدثر/31.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 257.

و ائمه علیهم السلام که به همراه نور پیامبر صلی الله علیه و آله خلق شد و به همراه آن در صلب ها نازل شد تا به صلب عبدالمطلب رسید، تأویل برده شده است. از این رو تأویل آن به طینت و سرشت مؤمن نیز آمده است. از تأویل های دیگر آن، تأویل به هادی (هدایت کننده) و هدی (هدایت) می باشد. آشکار است که هدایت تنها با ولایت و امامت صورت می گیرد.

در احادیث، نور بیشتر به ایمان، اسلام و نور آن تأویل شده و معنای همه آنها ولایت می باشد. از تأویل های دیگر آن، تأویل به قرآن است. ظاهر و آشکار است که قرآن نیز شامل ولایت می باشد. بنابراین ناگزیر باید در تأویل هر مورد، تناسب داشتن را در نظر گرفت. در شرح واژه ظلمات، احادیثی که مبین این تأویل ها می باشد، آمده است. در اینجا به برخی از احادیثی که شاهد و گواه بر این تأویل ها می باشد، اشاره می کنیم. از جمله احادیثی که بر تأویل اول دلالت دارد، در شرح واژه موت، مشکاه و ظلمات آمده است. در تفسیر قمی پیرامون تفسیر آیه «وَيَجْعَل لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ»(1) [و برای شما نوری قرار دهد که به (برکت) آن راه سپرید] آمده که منظور از نور، امامی است که از او پیروی می کنید.(2)

در روایت صالح همدانی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ»(3) [و خدا به هر کس نوری نداده باشد او را هیچ نوری نخواهد بود] آمده که فرمود: منظور، امامی از نسل فاطمه علیها السلام است. و «ماله نور» یعنی برای او امامی نیست تا در نورش حرکت کند. همچنین حضرت پیرامون تفسیر آیه «يَسْعَى نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»(4) [آن روز که مردان و زنان مؤمن را می بینی که نورشان پیشاپیششان دوان است] فرمودند: منظور از نور، ائمه مؤمنین(ع) در روز قیامت می باشد.

1- [1] - حدید/28.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 332.
3- [3] - نور/40.
4- [4] - تحریم/12.

در نامه نگاری امام هادی علیه السلام با برخی از اصحابش آمده که فرمود: ما نور کسی هستیم که از ما تبعیت و پیروی کرد. در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند تعالی ائمه علیهم السلام را نوری در تاریکی ها برای نجات و نوری برای بیابان ها قرار داد و آنها نور خداوند در دل های مؤمنان می باشند و منظور از نور و ضیاء (روشنایی)، آنانند. در متون زیارتی می خوانیم: «أیها النورُ المُنِیر وَ النُّور الأنْوَر و النُّورُ السَّاطِع وَ نُور الله الَّذی لایَطْفَی» (ای نور روشنگر و ای نور روشن تر و ای نور درخشان و ای نور خدا که خاموش نمی شود) و مانند آن که به گونه های مختلف آمده است.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا»(1) [و ما به سوی شما نوری تابناک فرو فرستاده ایم] آمده که فرمود: آن نور، علی علیه السلام می باشد(2). در همین تفسیر از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِىَ أُنزِلَ مَعَهُ»(3) [و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند] نقل شده که فرمود: آن نور، علی علیه السلام است(4).

در احتجاج از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله در خطبه خود در روز غدیر فرموده است: ای جماعت مردم، به خدا و رسولش و نوری که با او نازل شده است، ایمان بیاورید. ای جماعت مردم، آن نور از خدا در من سپس در علی علیه السلام سپس در نسل او تا قائم، یعنی مهدی علیه السلام، پیموده شده است(5). احادیث دیگری که دلالت بر اطلاق نور بر انوار شریف امامان علیهم السلام که با پیامبر صلی الله علیه و آله در صلب ها بودند، دارد. در باب پنجم از فصل دوم از گفتار اولی آمده است. چنان که روایاتی نیز در شرح واژه حیاه آمده که از آنها تأویل نور به طینت و سرشت مؤمن استنباط می شود. پس به یاد

1- [1] - نساء/174.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 311 ،ح 307.
3- [3] - اعراف/157.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 35، ح 88.
5- [5] - الاحتجاج، ص 59.

بیاور. از جمله احادیثی که بر تأویل دوم دلالت دارد، حدیثی است که در معانی الأخبار و کتاب های دیگر از امام رضا علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «اللهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ»(1) [خدا نور آسمان ها و زمین است] آمده که گفت: یعنی او هدایت کننده اهل آسمان و زمین است. در روایت دیگری نیز آمده که فرمود: کسانی را که در آسمان و زمین هستند، هدایت می کند.

از جمله احادیثی که بر تأویل نور به ولایت و امام دلالت دارد، در شرح واژه ظلمات، مشکاه و موت آمده است. در مناقب از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِیَ أُنزِلَ مَعَهُ»(2) [و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند] روایت شده که فرمود: آن نور، ولایت است. همچنین حضرت پیرامون تفسیر آیه «یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُواْ نُورَ اللّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَیَأْبَى اللّهُ إِلاَّ أَن یُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ»(3) [می خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند ولی خداوند نمی گذارد تا نور خود را کامل کند هر چند کافران را خوش نیاید] فرمود: آن نور، ولایت می باشد. همین طور از امام کاظم علیه السلام پیرامون تفسیر آیه اخیر نقل شده که فرمود: آن نور، امامت است.(4)

از احادیثی که بر تأویل نور به موارد باقیمانده دلالت دارد، احادیثی است که در شرح واژه ظلمات نیز آمده است که عبارتند از حدیث مناقب از امام باقر علیه السلام که بر تأویل نور به ایمانی که همان ولایت باشد، دلالت دارد و همین طور حدیث کافی که بر تأویل نور به اسلام و نورش و بر تأویل آن به نور توبه و مغفرت، دلالت دارد. از جمله احادیث دیگر، احادیثی است که در شرح واژه حرام آمده و بر تأویل نور به قرآن، دلالت دارد. اجمالاً مصداق تأویل در همه آنها در این صورت، ولایت، امامت و نور امام علیه السلام می باشد. پس غافل مباش و خداوند،

1- [1] - نور/35.
2- [2] - اعراف/157.
3- [3] - توبه/32.
4- [4] - مناقب، ج 3، ص 278.

هدایت کننده است.

نهر: و انهار، چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع. نهر به معنای مکان جاری شدن آب می باشد. حلبی می گوید پیرامون تفسیر آیه «فِيهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى»(1) [در آن نهرهایی است از آبی که (رنگ و بو و طعمش) برنگشته و جوی هایی از شیری که مزه اش دگرگون نشود و رودهایی از باده ای که برای نوشندگان لذتی است و جویبارهایی از انگبین ناب] از امام صادق علیه السلام پرسیدم. حضرت فرمود: امام باقر علیه السلام فرموده است: منظور از آنها، مردان می باشد و منظور از ماء غیر آسن، علی علیه السلام در باطن قرآن است و مقصود از «و انهار من لبن»، امام می باشد و مراد از «وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ»(2) [و رودهایی از باده ای که برای نوشندگان لذتی است] علم ائمه علیهم السلام است که شیعیانشان از آن لذت می برند. (ادامه روایت). ظاهر این است که مراد امام، تأویل همه آنها به امام می باشد و این که فرمود: منظور، علم ائمه علیهم السلام است، تأویل برای خمر است. البته احتمال دارد که تأویل این آیه اخیر به علمشان باشد. پس دریاب و از تأویل نهر در مقام ذم و نکوهش به ولایت دشمنان ائمه علیهم السلام و خود آنان غافل مشو. پس تأمل کن. مؤید تمام این تأویل ها حدیثی است که در آن نهر تأویل به علم برده شده است زیرا شکی در این نیست که مجرای علم، ائمه علیهم السلام می باشند. همچنین در تأیید آن، حدیث کافی از امام باقر علیه السلام است که فرمود: به سوی ثماد می روند و نهر عظیم را می خوانند. شخصی از حضرت پرسید: نهر عظیم چیست؟ حضرت فرمود: رسول الله فرموده است: علمی که خداوند آن را عطا کرده است. (ادامه روایت). ثماد، آب کم راکد را گویند.

نهار: معنای آن معروف است. در احادیث، نهار به رسول الله صلی الله علیه و آله و به حضرت قائم علیه السلام و قیام او و به ائمه علیهم السلام و امام از ذریه

1- [1] - محمد(ص)/15.
2- [2] - همان.

فاطمه علیها السلام و آل محمد علیهم السلام تأویل شده است. پیشتر در شرح واژه ظلمات و لیل به هنگام تأویل آیه «وَآیَةٌ لَّهُمْ اللَّیْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ»(1) [و نشانه ای (دیگر) برای آنها شب است که روز را (مانند پوست) از آن برمی کنیم] دلایل این که منظور از نهار (روز)، رسول الله صلی الله علیه و آله و منظور از بیرون کشیدن آن از شب، گرفتن او از بین این امت می باشد، آمده است. در روایت حلبی و فضل بن عباس از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا»(2) [سوگند به روز چون (زمین را) روشن گرداند] آمده که فرمود: منظور از آن، قیام حضرت قائم علیه السلام است. (ادامه روایت). همچنین از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّی»(3) [سوگند به روز چون جلوه گری آغازد] روایت شده که فرمود: منظور از نهار، قائم ما اهل بیت علیهم السلام است و هنگامی که قیام کند، دولت باطل مغلوب می شود. (ادامه روایت). در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام و از ابن عباس در تفسیر آیه «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا» آمده که فرمودند: منظور، حسن و حسین و آل محمد علیهم السلام می باشد.

در روایت صدوق و دیگران از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه فوق آمده که فرمود: منظور از آن، امام از ذریه فاطمه علیها السلام می باشد که از او در باره دین خدا سؤال می شود و او آن را برای کسی که در باره آن از او پرسید، واضح می سازد. (ادامه روایت).

نجس: در مقابل طاهر (پاک) است. پس تأویل آن نیز در مقابل تأویل تطهیر که پیشتر آمده، می باشد. در تأیید این تأویل، احادیثی است که در شرح واژه رجس و ابلیس آمده است ولی واژه نجس در یک مورد و آن هم در سوره توبه به کار رفته است.

نحس: و نحسات. در سوره سجده آمده است. نحس در مقابل سعد (بخت و

1- [1] - یس/37.
2- [2] - شمس/3.
3- [3] - لیل/2.

اقبال) است. در شرح واژه سعد، تأویل سعد آمده است که ظاهراً در مقابل تأویل نحس و نحسات نیز می باشد. نحس و نحسات را در شرح واژه یوم نیز می آوریم. پس دریاب.

نعاس: در شرح واژه نوم، احادیثی آمده که می توان از آن تأویل نعاس را نیز استنباط نمود. چرا که نعاس، ابتدای خواب را که مستلزم غفلت و سستی حواس است گویند.

نفس: و أنفس و نفوس. نفس به سکون در لغت به معانی ای آمده که از جمله آنها، روح، جسد و خود آن چیز می باشد. همچنین در عرف خواص بر چیزهایی که از جمله آن نفس ناطق که مصداق انسانیت و شرط برتری انسان بر سایر حیوانات می باشد، اطلاق می شود و به آن، روح نیز می گویند، چرا که حیات بدن متوقف بر آن است. همچنین آن را به خاطر زیر و رو کردن آن در اذهان و به خاطر زیادی وابسته بودن آن به قلب مادی، قلب نیز می نامند. و برای آن به نسبت مراتب علم و عمل و عدم آن، توانایی های متفاوتی است. همین طور در برخی از مراتب، آن را عقل نیز می نامند. تمام این موارد در جایش به طور مفصل آمده است؛ ولی ما در اینجا سه مرتبه از مراتب توانایی های نفس ناطق را به منظور توضیح آن چه که خواهان بیان آن هستیم، می آوریم. بدان که نفس انسانی از آنجایی که بین نیروی شهوانی که با نفس حیوانی آمیخته و در ظلمت های مادی به همراه برانگیختن و وسوسه شیطان فرو رفته است و نیروی عقلانی و نفس ملکوتی که برای آن اولادی بِالذّات به همراه تأییدی از جانب خداوند و کمک رسانی ملک موکل می باشد، قرار گرفته است، از یکی از این سه حالت خارج نیست. زیرا نفس انسان یا از یکی از آن دو بدون دیگری یا از هر دو آنها تبعیت می کند. بنابراین اگر از اولی فقط پیروی کند، یعنی از آن اطاعت کرده و به مقتضیات دنیوی و پست آن و لذت های حیوانی و بهیمانه آن مانند: خوردن، نوشیدن، آمیزش، منازعه، چیره شدن و امثال آن بدون توجه و گرایش به انگیزه های عقلانی و شرعی و به دست آوردن صفات قدسی و اخلاق مرضیه و گوش دادن به نصایح ملکیه، اذعان کند، نفس أمّاره بِالسوء (نفس بسیار امر کننده به سوء و بدی) نامیده می شود. این حالت، تنها به خاطر ضعف یقین

به ارکان دین و مسلط شدن لشکریان جهل و چیره شدن شیاطین می باشد و صاحب این حالت در حد کفر است، اگر چه از مسلمانان شمرده شود. زیرا او در حقیقت آن انگیزه ها را که غیر خدا می باشند، می پرستد.

پس نفس تابع شهوات، پرستش کننده آن است و این گروه، از شهوات زاده شده اند که از جمله آن، شیاطین انس و جن می باشند. سپس صاحب این حالت گاهی تا حد اظهار کفر تنزل پیدا می کند. البته گاهی این شخص تا درجه مشارکت دادن بین قوانین شهوانی و عقلانی در اطاعت ترقی پیدا می کند و در این هنگام نیز نفس او أمّاره نامیده می شود تا جایی که او از انجام معاصی، آزرده خاطر می شود، به طوری که هرگاه از نیروی شهوانی تبعیت می کند، نفسش او را توبیخ و سرزنش می کند و او از انجام آن، رنجیده و غمگین می شود و توبه می کند. این حالت، حالت میانه است و نفس، در این حالت، نفس لوامه (نفس بسیار سرزنش کننده) نامیده می شود.

بر هیچ کسی پوشیده نیست که به وجود آمدن چنین حالتی، تنها به برکت تمسک به اهل بیت علیهم السلام می باشد و از این رو است که تمام مخالفین اهل بیت علیهم السلام جزء گروه اول می باشند و عبادت های آنان، چنان که پیدا است، در حقیقت، عبادت نمی باشد. سپس آن حالت یعنی حالت نفس لوّامه به نسبت علم و عمل افزایش می یابد تا این که به بالاترین درجه و مرتبه که همان ترک پیروی از نیروی شهوانی به طور کلی است، می رسد. به طوری که هیچ عملی از آن شخص سر نمی زند جز آن که وی موافق بودن آن با رضای الهی و مطابق بودنش با احادیثی که از سادات انس و جن آمده است را در نظر می گیرد. در این هنگام، نفس انسان، نفس مطمئنه (نفس آرام) نامیده می شود و خود نفس مطمئنه چنان که پیدا است، مراتبی دارد. چرا که کامل ترین و بالاترین آن، نفس معصومین، به ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و پایین تر از آنها، نفس مؤمنان کامل می باشد. پس بر هیچ کس پوشیده نیست که تمام این ترقی ها، تنها با هدایت خداوند و فیوضات رحمت او و بر حسب قابلیت ها می باشد. از این رو است که اگر آن قابلیت از آغاز فطرت کامل باشد، آن فیوضات از ابتدای عمر بلکه از آغاز خلقت و ایجاد

شامل آن می شود، چنان که در پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام این گونه بود و به همین دلیل خداوند متعال آنان را با ارواح قدسیه تأیید نمود و آنها را بر تمامی جهانیان برتری داد.

حال که این مطلب را دانستی، همچنین بدان که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام هر کدام به منزله نفس دیگری و خلقتشان از یک نفس و از یک نور بوده است، چنان که پیشتر و در باب های اخیر از فصل دوم از گفتار اول آمده است. در مناقب ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «الَّذِی خَلَقَکُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَهٍ»(1) [ای مردم از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید] آمده است که فرمود: منظور قرابت و نزدیکی رسول الله صلی الله علیه و آله و مولای آنان امیرالمؤمنین علیه السلام است. (ادامه روایت). گواه و شاهد این حدیث، همین بس که آیه «وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَکُمْ»(2) [و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود] به صورت متواتر به حضرت علی علیه السلام تفسیر شده است و همچنین احادیث در مورد این که علی علیه السلام، نفس رسول الله صلی الله علیه و آله است، متواتر می باشد. همین طور هر یک از آنان به منزله نفس این امت بلکه شایسته تر از آنان به خودشان می باشند. زیرا دل های آنان به خاطر برتری سرشتشان و به خاطر آنها و وجود و برکتشان، موجب حیات مادی و معنوی این امت می باشد و در مخالفت آنان، هلاک و نابودی ظاهری و معنوی است. بنابراین چنان که از احادیث نیز برمی آید، صحیح است که آیاتی را که در آنها نفس مطمئنه و امثال آن آمده است، در صورتی که در مقام ذم و نکوهش نباشد، به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان یا در خصوص برخی از ائمه علیهم السلام تأویل برد. چنان که از احادیثی که پیرامون نفس مطمئنه آمده است، چنین برمی آید. همین طور صحیح است که سایر افراد و نفوس مانند نفس پیامبر صلی الله علیه و آله، نفس ائمه علیهم السلام و مؤمنین و امثال آن را به ائمه علیهم السلام یا به برخی از آنان برحسب

1- [1] - نساء/1.
2- [2] - آل عمران/61.

تناسب، تأویل برد.

اما تأویل نفس در مقام ذم و نکوهش از احادیثی که در شرح نفس امّاره و نظایر آن آمده، واضح شده است و می توان از مقتضای در مقابل قرار دادن نفس در مقام ذم و نکوهش با نفس هایی که به ائمه علیهم السلام تأویل برده می شوند، چنین استنباط نمود که می توان آنها را به دشمنان ائمه علیهم السلام و رؤسای آنان تأویل برد. پس تأمل کن. همچنین بدان که از برخی احادیث چنین برمی آید که اطلاق «نفس الله» بر امام به صورت مجاز جایز است. این تأویل را پیشتر، چندین بار به ویژه در باب هفتم از فصل اول از همین گفتار و در باب سوم از فصل اول از گفتار اول آوردیم.

گویی زیارت علی علیه السلام که صفوان آن را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، به همین تأویل می باشد که فرمود: «السلام علی نفس الله القائمه فیه بالسنن» (سلام بر نفس خدا که بر پا دارنده سنت ها در آن است). همچنین به همین تأویل در مناقب از امام رضا علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَيُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ»(1) [و خداوند شما را از (عقوبت) خود می ترساند] آمده است که فرمود: یعنی علی علیه السلام با آن، آنها را بیم داد. ولی ظاهرتر این است که ضمیر در نفسه، بنابر این تأویل، به پیامبر صلی الله علیه و آله برمی گردد، چنان که آمدن نظیر آن را در باب چهارم از فصل اول از همین گفتار تبیین نمودیم. پس تأمل کن. در اینجا به برخی از احادیثی که بر تأویل های نفس که ما آوردیم دلالت دارد، اشاره می کنیم.

در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»(2) [ای نفس مطمئنه] آمده است که فرمود: این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است. در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه فوق آمده که فرمود: معنای آن تنها امام حسین(ع) است، چرا که او صاحب نفس مطمئنه راضیه مرضیه (نفس آرام خشنود و خشنود شده) و صاحب اصحاب خود از

1- [1] - آل عمران/28.
2- [2] -. فجر/27.

آل محمد علیهم السلام و صاحب رضایت الهی در روز قیامت است و او از آنها راضی است. سپس حضرت فرمود: این سوره در خصوص امام حسین و شیعه آل محمد علیهم السلام نازل شده است. (ادامه روایت).

همچنین صدوق از سدیر و او از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت در بیان حضور یافتن پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به همراه ملک الموت به هنگام قبض روح انسان مؤمن فرمود: سپس نفس او مورد ندا قرار می گیرد: «یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ»(1) [ای نفس مطمئنه] یعنی به محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش، «ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً»(2) [خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد] یعنی به ولایت «مَّرْضِیَّةً» [خداپسند] یعنی به ثواب «فَادْخُلِی فِی عِبَادِی»(3) [و در میان بندگان من درآی] یعنی محمد و آلش صلوات الله علیهم، «وَادْخُلِی جَنَّتِی»(4) [و در بهشت من داخل شو]. پس هیچ چیزی دوست داشتنی تر نزد او در این هنگام جز خارج شدن روحش و ملحق شدن به شخص ندا دهنده نیست (ادامه روایت).

در شرح واژه اطمینان به معنای مطمئنه به آن چه که در این حدیث آمده و به ولایت اشاره کردیم. پس غافل مباش. در شرح واژه شرک دلایل تأویل کشتن نفسی که خداوند، حرام کرده به امام حسین علیه السلام آمده است. بر هیچ کسی پوشیده نیست که سایر ائمه علیهم السلام بلکه شیعیانشان نیز این گونه اند.

در روایت حلبی و فضل بقباق از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا»(5) [سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد] روایت شده که فرمود: «هو المومن المستور و هو علی الحق» (او مؤمن پوشیده شده و برحق می باشد). (ادامه روایت). شاید مراد امام از نفس، انسان مؤمن و از ماسوّاها، حق

1- [1] - همان.
2- [2] - فجر/28.
3- [3] - فجر/29.
4- [4] - فجر/30.
5- [5] - شمس/7.

می باشد. و این که امام ضمیر مذکر را به کار برد یعنی گفت: هو المومن، به خاطر این بود که مذکر بودن مؤمن را در نظر گرفت. اما این که مراد از مؤمن در این حدیث، امام و پیروانشان می باشند، ظاهر و آشکار است.

در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «لاَتَقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ»(1) [خودتان را نکشید] آمده که فرمود: منظور، اهل بیت پیامبر علیهم السلام شما است. شاید مراد این است که اهل بیت پیامبر شما به منزله خود شما هستند، پس لازم است که آنها را به مانند خودتان اکرام کنید، بلکه سزاوار است که آنها نزد شما شایسته تر از خودتان باشند. در شرح واژه اتباع، دلایل این که شیعه از این امت بلکه از نفس آنها می باشد، آمده است. همچنین در شرح واژه قتل و واژه های دیگر، تأویل قتل النفس (کشتن نفس) به گمراه کردن و حیاه النفس (زندگی نفس) به هدایت به سوی ولایت و تزویج النفس (به ازدواج در آوردن نفس) به محشور شدن با کسی که نفس دوستدار او می باشد، آمده است و آن بر این که واژه نفس می تواند حتی در هنگام تأویل بر معنای ظاهری خود باشد، دلالت دارد. پس تأمل کن و غافل مشو.

ناکسون: و آن چه که این معنا را می رساند. نکّست الشیء یعنی سر آن را خم کردم. ناکس به معنای سرافکنده است. این واژه در سوره تنزیل آیه «نَاكِسُو رُؤُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ»(2) [مجرمان پیش پروردگارشان سرهاشان را به زیر افکنده اند] آمده است و نزدیک به آن نیز در سوره انبیاء به کار رفته است. ظاهر این است که مراد از ناکسون، شرمساری کسی است که ولایت را ترک کرده و صاحب قلب پشیمان می باشد. چنان که این مطلب در شرح واژه قلب آمده است. همچنین شاید بتوان آن چه که در سوره یس آمده است را با تکلّف و دشواری به همین شکل تأویل برد. پس تأمل کن و غافل مباش.

1- [1] - نساء/29.
2- [2] - سجده/12.

ناس: تأویل آن را در سوره انسان به طور مفصل تبیین نمودیم. پس به آنجا مراجعه شود.

نقض: و مشتقات آن و آن چه که بر آن دلالت دارد، مانند: الذین ینقضون و نظایر آن که در سوره نحل آیه «وَلاَ تَنقُضُواْ الأَيْمَانَ» (1) [و سوگندهای (خود را) پس از استوار کردن آنها مشکنید] و آیه «وَلاَ تَكُونُواْ كَالَّتِی نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَاثًا» (2) [و مانند آن (زنی) که رشته خود را پس از محکم بافتن (یکی یکی) از هم می گسست مباشید] و در سوره نساء و سوره مائده آیه در «فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَاقَهُمْ» (3) [پس به (سزای) پیمان شکنی شان و انکارشان] و در سوره رعد آیه «وَلاَ يِنقُضُونَ الْمِيثَاقَ» (4) [و عهد (او) را نمی شکنند] و در سوره رعد و سوره بقره آیه «الَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ» (5) [همانانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند] و در سوره انفال آیه «يَنقُضُونَ عَهْدَهُمْ» (6) [پیمان خود را می شکنند] آمده اند.

در شرح واژه عهد آمد و در شرح واژه یمین و میثاق، احادیثی خواهد آمد که دلالت می کند بر این که مراد از همه آنها، نقض و شکستن پیمان ولایت علی علیه السلام و امامتش و مراد از پیمان شکنان و نقض کنندگان آن، دشمنان او می باشند. نقض در لغت به معنای فسخ کردن می باشد.

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَلاَ تَكُونُواْ كَالَّتِی نَقَضَتْ غَزْلَهَا» (7) [و مانند آن (زنی) که رشته خود را پس از محکم بافتن (یکی یکی) از هم می گسست مباشید] روایت شده که فرمود: منظور عایشه است که

1- 1 - نحل/91.
2- 2 - نحل/92.
3- 3 - نساء/155.
4- 4 - رعد/20.
5- 5 - بقره/27
6- 6 - انفال/56.
7- 7 - نحل/92.

سوگندهای خود را شکست(1) پس دریاب.

ینبوع: چه به صورت مفرد و چه به صورت جمع. ینبوع مکانی است که آب از آن می جوشد. چنان که شرح واژه عین آمده است. این واژه در سوره بنی اسرائیل آیه «لَن نُّؤْمِنَ لَکَ حَتَّی تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الأَرْضِ یَنبُوعًا»(2) [و گفتند تا از زمین چشمه ای برای ما نجوشانی هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد] و در سوره زمر آیه «أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَکَهُ یَنَابِیعَ فِی الْأَرْضِ»(3) [مگر ندیده ای که خدا از آسمان آبی فرود آورد پس آن را به چشمه هایی که در (طبقات زیرین) زمین است راه داد] آمده است.

در شرح واژه حکم آمده که ائمه علیهم السلام ینابیع الحکم (چشمه های حکمت) هستند. همچنین در متون زیارتی و غیره آمده که آنان، ینابیع العلوم (چشمه های دانش) می باشند. بنا بر این می توان آن را در آن چه که مناسب با این دو آیه است، تطبیق داد. و خدا داناتر است.

نزاع: یعنی آن چه به معنای نزاع است. چنان که در قرآن، تنازعتم، تنازعوا و ینازعنک آمده است. نزاع به معنای بحث و مجادله است. در شرح واژه های جدال و مراء به طور مفصل و مکفی در بیان این که معنای باطنی نزاع، سخنان انکار کنندگان ولایت می باشد، سخن به میان آمد. پس غافل مباش.

نفع: و نافع یعنی آن چه که به معنای این دو واژه می باشد، مانند: ما ینفع و نظایر آن. نفع در مقابل ضرر است. در شرح واژه زبد آمد و در سوره رعد نیز احادیثی می آید که بر تأویل «ما ینفع الناس»(4) [آنچه که مردم از آن سود می برد] به آن چه که خدا از قرآن نازل کرده است، دلالت دارد و در آن امثال آن، مانند امام نیز داخل می شود. از تأویل ما ینفع الناس می توان تأویل موارد شبیه به آن را نیز

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 291، ح 65.
2- [2] - اسراء/90.
3- [3] - زمر/21.
4- [4] - بقره/164.

استنباط نمود. حتی این، نفع معنوی است که واقعی و مفید می باشد و آن، هدایت به سوی حق است که خیر دنیا و آخرت را به دنبال دارد. از جمله احادیثی که در تأیید این مطلب می باشد، احادیثی است که در شرح واژه متاع و نظایر آن آمده است.

همچنین در علل ابن شاذان از امام رضا علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ»(1) [تا شاهد منافع خویش باشند] آمده که فرمود: منظور از منافع، فواید بسیاری است. حضرت آنها را بر شمرد. سپس فرمود: از جمله آن فقیه شدن در دین و انتقال احادیث ائمه علیهم السلام به تمام گوشه ها و نواحی است، چنان که خداوند متعال فرمود: «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ»(2) [پس چرا از هر فرقه ای از آنان دسته ای کوچ نمی کنند]. پس تأمل کن تا دریابی.

نزغ: و آن چه که مشتمل بر آن است مانند: نزغ و نظایر آن. نزغ به معنای وسوسه، فساد کردن و فریفتن می باشد. نزغ الشیطان در آیاتی از قرآن آمده و می توان آن را به آن چه که شیطان انجام می دهد و یا به دومی که تأویل وسوسه های شیطان و فساد او در امر امامت و ولایت می باشد، تأویل برد. همین طور می توان آن را به وسوسه های او که در هر زمان انجام می شود و آن چه که در پی دارد و به اعمال دومی نسبت به ائمه علیهم السلام و امامت تأویل برد. مؤید این مطالب در شرح واژه همزه خواهد آمد.

نطفه: در لغت بر آب دریا و بر آب کم اطلاق می شود. در نهایه آمده است که منی از این رو، نطفه نامیده شد که کم است. جمع نطفه، نطف می باشد. نطف الماء ینطف یعنی آب کم کم چکید. واژه ماء در آیاتی از قرآن آمده و به معنای آب منی می باشد. در شرح واژه ماء و بشر دلایل تأویل ماء در آیه «وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاء بَشَرًا»(3) [و اوست کسی که از آب بشری آفرید] به این که مراد، کسی است که خدا آن را از زیر عرش آفرید و آن را نطفه پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار

1- [1] - حج/28.
2- [2] - توبه/122.
3- [3] - فرقان/54.

علیهم السلام قرار داد، آمده است. حدیث دیگری نزدیک به این مضمون در شرح واژه موت آمده که در آن نطفه در جایی به نطفه علی علیه السلام و این که آن از نطفه پیامبران می باشد، تأویل شده است. بنا براین شاید بتوان نطفه را در برخی از موارد مناسب به این شکل تأویل برد. همچنین می توان نطفه در مقام ذم و نکوهش را با این قرینه که آنها در مقابل نطفه در مقام مدح می باشند را، به نطفه دشمنان ائمه که از آب پست و بی مقدار خلق شده اند، تأویل برد. پس تأمل کن و از احادیثی که در شرح واژه فطره آمده و نوعی از تأویل برای نطفه نیز می باشد، غافل مشو. و خدا داناتر است.

استنکاف: و آن چه که مشتمل بر آن است. استنکاف به معنای تکبر، ترشرویی و امتناع می باشد. پس تأویل آن، به مانند تکبر، امتناع کردن از ولایت می باشد.

ناطق: و آن چه که به معنای آن است. مانند: ینطق و نظایر آن. نطق به معنای تکلم کردن است. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: أشهد أنک الناطق بِالحق و الناطق بالصواب (گواهی می دهم که تو در باره حق و درستی سخن می گویی). از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: امام مبین قرآن است و از رسول الله صلی الله علیه و آله به وضوح سخن می گوید. در شرح واژه قیام، دلایل این که امام قرآن ناطق می باشد، آمده است. در کتاب فضائل از ابابصیر آمده که از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «هَذَا کِتَابُنَا یَنطِقُ عَلَیْکُم بِالْحَقِّ»(1) [این است کتاب ما که علیه شما به حق سخن می گوید] پرسید و حضرت در جواب فرمود: این کتاب، سخن نمی گوید ولی محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام همان کتاب ناطق هستند. به نظر من شاید در قرائت ائمه علیهم السلام ینطق به صورت مجهول می باشد، چنان که بررسی آن به هنگام تفسیر این آیه در سوره جاثیه می آید. پس تأمل کن. بدان که بنابراین می توان آیاتی از قرآن را که در آن واژه هایی آمده که شامل نطق می شود را به سخن گفتن از حق و ولایت در موارد مناسب تأویل برد. و خداوند هدایت کننده است.

1- [1] - جاثیه/29.

نفاق: و منافقون و آن چه که به این معنا است؛ مانند: الذین نافقوا و نظایر آن. در قاموس اللغه نفاق بر وزن کِتاب به معنای عمل منافق آمده است. نافق الرجل فی الدین یعنی کفرش را پوشاند و مخفی نمود. در باب سوم از فصل دوم از گفتار اول، حدیث محمد بن فضل از امام کاظم علیه السلام آمده که خداوند متعال هر کسی را که پیامبرش را در ولایت علی علیه السلام پیروی نکند، منافق نامیده است و کسی که امامت جانشینش را انکار کند، مانند کسی است که محمد صلی الله علیه و آله را انکار نموده و خداوند سوره منافقین را در شأن آن نازل کرده است.

در کتاب مناقب از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ»(1) [و یقینا منافقان را (نیز) می شناسد] آمده که فرمود: منظور، کسانی هستند که ولایت علی علیه السلام را انکار نمودند. همچنین در این کتاب از ترمذی و گروهی، از اباسعید خدری نقل شده که گفت: منافقین را با دشمنی شان با علی بن أبی طالب علیه السلام می شناختیم.(2) در برخی از متون زیارتی علی علیه السلام می خوانیم: هر کسی که تو را یاری نکرد، منافق است. اخبار فراوانی به این معنا آمده است. پس صحیح است که منافقین و اهل نفاق و امثال آن را به مخالفین و رؤسای آنان تأویل برد همچنین می توان نفاق را به دشمنی با ائمه علیهم السلام و اعمال آنان نسبت به ائمه و شیعیانشان که در ظاهر به آنها اظهار محبت می کردند ولی اعمالی برخلاف آن انجام می دادند مانند: مقدم داشتن دشمنان آنان بر آنان و امثال آن تأویل برد. پس تأمل کن.

نفقه: و انفاق و آن چه که به معنای آن است مانند: ینفقون و نظایر آن. در قاموس اللغه، أنفق ماله به معنای (آن را هزینه کرد) و رجل منفاق به معنای (کسی که زیاد نفقه می دهد) آمده است. نفقه، درهم و مانند آن می باشد که هزینه می کنی. نفقه، فراوان در قرآن آمده و بیشتر آن در مقام مدح و ستایش است. در شرح واژه رزق، دلایل تأویل آن به خانه علم و دانش که از اهلش گرفته شده، آمده است. پس

1- [1] - عنکبوت/11.
2- [2] - مناقب، ج 3 ،ص 239.

تأویل انفاق و نفقه معنوی چنان که در شرح واژه رزق، طعام، مال و امثال آن به طور مفصل آمد، به آن می باشد. بنا براین تمام چیزهایی که انسان آنها را برای برادران مؤمنش و نزدیکان و اهل خود و دیگران از علوم گرفته شده از کتاب و سنت که به ائمه علیهم السلام برمی گردد، هزینه می کند، مانند نشر علوم دینی و دفع شبهه های مخالفین گمراه و بیان فضائل ائمه علیهم السلام و کمالات آنان و سایر چیزهایی که بر بزرگی شأن شان و امثال آن دلالت می کنند، تأویلی برای انفاقی که به آن امر شده و در مقام مدح است، می باشد. افزون بر آن، هزینه کردن جاه، اقتدار، زور و اعتبار در کمک به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان و ترویج دین شان و فضائل و علومشان نیز تأویل آن می باشد. چنان که امام عسکری علیه السلام در تفسیرش پیرامون معنای انفاق فرمود: انفاق، دست گیری از ضعفاء مانند مردی که انسان نابینایی را هدایت کند یا او را از مهلکه نجات دهد و غیر آن و این که از انسان مظلومی که ظالمی قصد آزار او را دارد، دفاع کند و آبروی مؤمنی را از واقعه ای حفظ کند و نیاز کسی را که او از برآورده کردن آن عاجز است، برآورده سازد و مانند آن می باشد.

بر هیچ کسی پوشیده نیست که در مقابل آن، کمک به ستمگران و دشمنان ائمه علیهم السلام و نظایر آن می باشد. از دیگر مصادیق انفاق، برگرداندن حقوق مالی و هزینه کردن اموال پاک و حلال برای ائمه علیهم السلام و شیعیان فقیرشان و غیر آنان و در راه ترویج حکومت آنان و نشر فضائلشان مانند نسخه برداری از کتاب های حدیث و کمک کردن به راویان برگزیده احادیث که فقیر هستند و مانند آن می باشد. بلکه آن، تفسیر و تنزیل آن است. از این رو است که در تفسیر قمی و کتاب های دیگر از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «لَن تَنَالُواْ الْبِرَّ حَتَّى تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ»(1) [هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آن چه دوست دارید انفاق کنید] روایت شده که فرمود: یعنی تا حق آل محمد علیهم السلام که فیء (غنیمتی که

1- [1] - آل عمران/92.

بدون جنگ به دست آید)، خمس و أنفال را ادا نکنید، به ثواب دست پیدا نمی کنید.(1) همچنین در احادیث آمده که مراد از آیه «يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّهِ»(2) [کسانی که اموال خویش را برای طلب خشنودی خدا و استواری روحشان انفاق می کنند] ائمه علیهم السلام و شیعیانشان می باشند.

از جمله این احادیث، حدیثی است که در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه «الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»(3) [کسانی که اموال خود را شب و روز انفاق می کنند] آمده که فرمود: این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شده است. بر هیچ کسی پوشیده نیست که در مقابل این معنا نیز هزینه کردن اموال برای دشمنان ائمه علیهم السلام و خیانت و کار کردن برای حکام جور و ستم و مانند آن می باشد. پس تأمل کن تا تأویل هر مقام را مناسب با آن و به آن چه که با آن تناسب بیشتری دارد، دریابی. و خداوند، توفیق دهنده و هدایت کننده است.

ناقه: و آن معروف است. حلبی و بقباق از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا»(4) [پس فرستاده خدا به آنان گفت زنهار ماده شتر خدا و (نوبت) آب خوردنش را حرمت نهید] روایت شده که فرمود: منظور از رسول، پیامبر ما صلی الله علیه و آله می باشد و منظور از ناقه، امامی است که خدا را به مردم تفهیم می کند و منظور از سقیاها این است که، آبشخور علم، نزد او می باشد. (ادامه روایت).

از این حدیث می توان، تأویل ناقه به امام از جانب خداوند به ویژه امیرالمؤمنین و حسینعلیهما السلام را استنباط نمود؛ چنان که در شرح واژه ثمود نیز به آن اشاره شد. پس دریاب.

نُسُک: نُسُک و مَنْسَک چه مفرد و چه جمع آن در قرآن به کار رفته است. در

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 115.
2- [2] - بقره/266.
3- [3] - بقره/274.

4- [4] - شمس/13.

قاموس اللغه، نسک به سه وجه یعنی نَسْکْ، نِسْکْ و نُسْکْ و با دو ضمه یعنی نُسُک به معنای عبادت و هر آن چه حق خدا است می باشد.

مشتقات این واژه قَدْ نَسَکَ و تَنَسَّکَ و مصدر آن نَسْکْ و مَنْسَکْ می باشد. مناسک در قرآن در آیه شریفه «أَرِنا مَناسِکَنا»(1) [و آداب دینی ما را به ما نشان ده] آمده است که به معنای معابد ما می باشد. برخی گفته اند که مَنْسَک به معنای مکان عبادت و طاعت می باشد و از این رو است که به شخص عابد، ناسک می گویند. نُسُک به معنای طاعت و هر آن چه شریعت به آن دستور داده است می باشد. در کنزالفوائد از امام کاظم علیه السلام پیرامون آیه شریفه «لِکُلِّ أُمَّهٍ جَعَلْنَا مَنسَکاً هُمْ نَاسِکُوهُ»(2) [برای هر امتی مناسکی قرار دادیم که آنها بدان عمل می کنند] آمده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: مَنْسَک همان امام هر امت پس از پیامبرش است و لزوم امام و اطاعت از او همان دین و منسک می باشد و منسک شما، علی بن ابی طالب(ع) است که امام شما پس از من می باشد و من شما را به هدایت جستن از او فرا می خوانم، چرا که او بر هدایت مستقیم است. (ادامه روایت) ظاهر حدیث، تأویل منسک به امام علیه السلام و تأویل دین به اطاعت از او می باشد و این که او همان نُسُک و آوردن منسک است. احتمال دارد که مراد پیامبر صلی الله علیه و آله این است که امام علیه السلام و اطاعت از او همان منسک است که به معنای دین می باشد. در هر صورت این حدیث بر تأویل منسک به امام علیه السلام دلالت دارد. پس تأمل کن.

انجیل: انجیل، کتاب عیسی علیه السلام است و در مقدمات سابق به ویژه در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول، دلایل این که در انجیل و سایر کتاب های آسمانی، اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و لزوم ولایت و محبت آنان و اطاعت از آنان موجود بوده و این که بیشترین علت نازل شدن کتاب های آسمانی به همین خاطر بوده و تکذیب کردن ولایت به منزله تکذیب کردن

1- [1] - بقره/128.
2- [2] - حج/67.

آنها می باشد، آمده است. از این رو روشن می شود که علل عمده این که مسیحیان انجیل را تحریف کردند، به منظور بیرون کشیدن اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و مواردی که دلالت بر حقانیت آنان و لزوم تمسک به ولایت آنان می کرده، بوده است. پس غافل مشو.

نَحْل: واژه نحل یکبار و در خود سوره نحل به کار رفته است و به معنای زنبور عسل می باشد. دلایل تأویل آن به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و بنی هاشم و این که علی علیه السلام به همین خاطر امیرالنحل (پادشاه زنبور عسل) نامیده می شود، خواهد آمد. همچنین احادیثی در این رابطه در شرح واژه شراب آمده است. پس غافل مشو.

نَخْل: نخل، چه مفرد و چه جمع آن در قرآن به کار رفته است. در شرح واژه های شَجَر و صنوان آمده است که می توان مواردی را که نخل، در مقام مدح و ستایش است را به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام و مانند آن و مواردی که نخل در مقام ذمّ و نکوهش است را به دشمنان آنان تأویل برد. در چهارمین بخش از باب چهارم از فصل اول از گفتار اول، در شرح واژه فاکهه و مانند آن آمده است که می توان نخل در مقام مدح و ستایش را به برخی از منافع که از ائمه علیهم السلام و علومشان و سایر برکات ولایت به دست می آید، تأویل کرد و در مقابل، نخل در مقام ذم و نکوهش را به دشمنان ائمه علیهم السلام تفسیر نمود. ولی این در صورتی است که منظور از نخل منافع آن باشد. پس تأمل کن. در تفسیر سوره مریم علیها السلام خواهیم گفت که درخت خرمایی که مریم صلی الله علیه و آله، حضرت عیسی علیه السلام را در زیر آن وضع حمل نمود، در محل قبر امام حسین علیه السلام بوده است.

مُنزل: المنزل من الله یعنی آن چه که خدا از آن در قرآن به ما أَنْزَلَ اللهُ یا ما أَنْزَلْنا و مانند آن تعبیر کرده است و دلالت می کند بر این که تنزیل از جانب خدا صورت گرفته است. در کتاب کافی و کتاب های دیگر در تأویل سوره نساء آیه

«آمَنُواْ بِمَا أُنزِلَ»(1) [به آن چه به سوی تو نازل شده و ایمان آورده اند] و سوره بقره آیه «وَإِن كُنتُمْ فِی رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا»(2) [و اگر در آن چه بر بنده خود نازل کرده ایم شک دارید] و آیه «بِئْسَمَا اشْتَرَوْاْ بِهِ أَنفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُواْ بِمَا أَنَزَلَ اللهُ»(3) [وه که به چه بد بهایی خود را فروختند که به آن چه خدا نازل کرده بود از سر رشک انکار آوردند] و سوره ی مائده آیه «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ»(4) [ای پیامبر آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن] و آیه هایی شبیه به این، احادیثی آمده است که مراد از آن چه که خداوند نازل کرده را ولایت و مقصود از آن چه که خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله و انبیای دیگر نازل کرده است را پیرامون حضرت علی علیه السلام و امامت او می داند. در مورد هر یک از آنها در جای خود سخن خواهیم گفت. البته برخی از آن احادیث در شرح واژه کتاب و دیگر واژه ها آمده است. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: منظور از ما أَنْزَلَ الله و الذی أَنْزَلَ الله همان ولایت علی علیه السلام است که خداوند بر کائنات واجب نمود. (ادامه روایت) در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا»(5) [و اگر در آن چه بر بنده خود نازل کرده ایم شک دارید] آمده است که فرمود: منظور از آن چه نازل کردیم، باطل نمودن پرستش بت ها غیر از الله و نهی کردن از دوستی با دشمنان خدا ودشمنی با اولیائش و تشویق به پیروی از برادر رسول الله صلی الله علیه و آله و این که مردم او را امام خود و فاضل و أرجح بدانند، می باشد و خداوند هیچ ایمان و طاعتی را بدون دوستی و موالات با علی علیه السلام نمی پذیرد. (ادامه روایت). پس تأمل کن تا تأویل هر موردی را متناسب با آن بیابی و خداوند هدایت کننده است.

1- [1] - نساء/60.
2- [2] - بقره/23.
3- [3] - بقره/90.
4- [4] - مائده/67.
5- [5] - بقره/23.

نَسْل: نسل در سوره بقره و تنزیل به معنای ذریّه آمده است و در شرح واژه ذریه، تأویل آن آمده است و شاید بتوان تأویل واژه ذریه را برای نسل نیز به کار برد. پس تأمل کن.

أنفال: أنفال و نافله در قرآن به کار رفته اند. نافله در سوره های بنی اسرائیل و انبیاء آمده است. نافله در سوره انبیاء، به پسرِ پسر تأویل برده شده است.

اما أنفال، قولی آن را غنائم دارالحرب می داند و قولی می گوید که انفال، اموالی است که به امام تعلق دارند مانند: فَیْء (غنیمتی که بدون جنگیدن به دست آید). واژه أنفال تنها در خود سوره انفال آمده است. در تفسیر آن سوره، تأویل انفال نیز خواهد آمد. ان شاء الله. همچنین در شرح واژه فَیْء، برخی از دلایل تأویل انفال به اموال امام آمده است. پس تأمل کن.

نکال: نَکال و أنکال در قرآن به کار رفته است. در کتاب نهایه آمده است که نکال به معنای عقوبتی می باشد که انسان را از انجام عملی که جزایی برای آن در نظر گرفته شده، باز می دارد. زمانی گفته می شود: نَکَّلَ به تنکیلا و نَکَلَ بِه که شخص، آن فرد را عبرتی برای دیگری قرار دهد. مؤلف گوید: از همین رو است که پیرامون آیه شریفه «فَجَعَلْنَاهَا نَکَالاً لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهَا وَمَا خَلْفَهَا»(1) [و ما آن (عقوبت) را برای حاضران و (نسل های) پس از آن عبرتی قرار دادیم] گفته اند که یعنی: ما اهل السبت (اهل روز شنبه) را عبرتی برای آبادی های اطراف آنان و آبادی های پشت سر آنان قرار دادیم تا پند و عبرت بگیرند. همچنین در نهایه آمده است که نُکُول به معنای امتناع و همچنین جمع نِکْل به معنای قید و بند سنگین می باشد. جمع دیگر آن أنکال است. در شرح واژه أغلال، تأویل غُلّ به معنای قید و بند آمده است.

بر هیچ کس پوشیده نیست که مراد از نکال در بیشتر موارد عقوبت و عذاب کردن است پس شاید بتوان در موارد مناسب آن را به عذاب و مانند آن نسبت به دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل برد. همان طور که در شرح واژه عذاب، همین تأویل صورت گرفته است. پس اندیشه کن.

1- [1] - بقره/66.

نَجْم: نجم و نجوم در قرآن به کار رفته است. نجم به معنای ستاره و گاهی به معنای گیاه بی ساقه به کار برده می شود. در احادیث، نجم به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام به ویژه امام علی علیه السلام تأویل برده شده است. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»(1) [و نشانه هایی (دیگر نیز قرار داد) و آنان به وسیله ستاره (قطبی) راهیابی می کنند] آمده است که فرمود: منظور از علامات، اوصیای الهی و منظور از نجم، پیامبر صلی الله علیه و آله است.(2) در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام پیرامون آیه مورد نظر آمده است که فرمود: منظور از نجم، علی علیه السلام است(3). در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ»(4) [و بوته و درخت چهره سایانند] آمده است که فرمود: منظور از نجم، رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد و خداوند در موارد مختلف از او به نجم یاد کرده است. سپس حضرت این آیه را قرائت فرمود: «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَى»(5) [سوگند به اختر (قرآن) چون فرود می آید] تا این که فرمود: يَسجُدان به معنای عبادت می کنند، می باشد(6). همچنین حدیث دیگری نیز در این رابطه در شرح واژه سجود آمده است. در شرح واژه شمس به دلایل این که ائمه علیهم السلام از نسل امام حسین علیه السلام، همان النَّجُوم الزّاهِرَه (ستارگان فروزان) می باشند، اشاره کردیم.

در تفسیر فرات از ابوذر آمده است که گفت: اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در میان ما، به مانند ستارگانِ هدایت گرند. در کافی از امام رضا علیه السلام آمده است که فرمود: امام به منزله ستاره هدایت گر در سیاهی ظلمت است. همچنین در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: منظور از النجم الثاقب

1- [1] - نحل/16.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 385.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2 ،ص 276.
4- [4] - رحمن/6.
5- [5] - نجم/1.
6- [6] - تفسیر قمی، ج 2، ص 321.

(ستاره فروزان)، رسول الله صلی الله علیه و آله است. پس تأمل کن.

نَدامَه: نَدامَه و نادمون در قرآن به کار رفته است. نَدَم نوعی از غم و اندوه را گویند و به این معنا است که انسان به خاطر فعلی که از او سر زده، غمگین باشد و تأسف بخورد، به طوری که آرزو کند که آن فعل اتفاق نمی افتاد. بر هیچ کس پوشیده نیست که بزرگ ترین ندامت و پشیمانی، ندامتی است که متوجه دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شیعیان آنان به هنگام مرگ و در زمان رجعت و روز قیامت می باشد و آنان به خاطر آن دشمنی و ترک ولایت، پشیمان خواهند شد. شاید بتوان ندامت را در موارد مناسب به همین معنا یعنی پشیمانی از ترک ولایت گرفت و اشخاص نادم را به دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروان آنها تأویل نمود. در سوره سبأ شاهد مثالی برای این تأویل خواهد آمد. پس غافل مشو.

أنعام: انعام جمع نعم است. در قاموس اللغه، أنعام به معنای گله گوسفند و شتر یا مخصوص شتر آمده است. همچنین مشهور است که می توان گاو را نیز به معانی آن افزود. در تفسیر عیاشی از مفضل آمده است که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «أُحِلَّتْ لَكُم بَهِيمَةُ الأَنْعَامِ»(1) [برای شما (گوشت) چارپایان حلال گردیده] پرسیدم. حضرت فرمود: منظور از بهیمه، فرزند و منظور از انعام، انسان های مؤمن می باشد.(2) به نظر من، وجه شبه در اینجا این است که انسان های مؤمن به مانند چهارپایان دارای منافع زیاد و حلال و بدون آزار و اذیت می باشند.

این وجه شبه دقیقاً بر عکس تشبیه دیگر است که در آن مخالفین ائمه علیهم السلام به خاطر عدم فهم و نداشتن قوه ادراک به بهائم تشبیه شده اند. در شرح واژه انسان، دلایل این که منظور از آیه شریفه «إِنْ هُمْ إِلاَّ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلاً»(3) مخالفین ائمه علیهم السلام می باشد و این که آنها همان نَسناس هستند، آمده است. به

1- [1] - مائده/1.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 319.
3- [3] - فرقان/44.

ادلّه تأیید کننده این مطلب در شرح واژه های حِمار، حج، دوابّ و واژه های دیگر اشاره کردیم. معنای آیه دوم در حقیقت معنای ظاهری آن است و نیاز به تأویل ندارد و تأویل آن همان است که در روایت نخست آمد. شاید بتوان آن تأویل را در موارد مناسب دیگر، با در نظر گرفتن آن چه که در شرح الرکوب و الخیل آمده است، به کار برد. پس تأمل کن.

نعمه: واژه های نِعْمَه، نَعیم، نَعْم، مَنْ أنْعَمَ علیه و تعابیری که این معنا را می رساند مانند أنْعُم، نَعْماء، الذّین أنْعَمَ اللهُ علیهم و مانند آن. در قاموس اللغه، واژه های نَعیم و النَّعماء به ضم نون به معنای رفاه، تن آسایی و مال آمده است. نِعْمَه نیز به همین معنا می باشد و جمع آن نِعَم و أنْعُم است.

تنعّم به معنای در رفاه بودن است و اسم مصدر آن نَعْمَه به فتح نون می باشد. همچنین در قاموس اللغه نِعْمَه به معنای شادمانی و ید بیضاء آمده است. النَّعْمی به صورت مقصور و النَّعْماء به صورت ممدود نیز به همین معنا است.

تعابیری همچون أنعم الله علیه و أنْعَمَ بِها نیز ذکر شده است. نعیم الله به معنای عطیّه خداوند می باشند مفسران نعمهالله در قرآن را به دین و اسلام و در برخی از آیات به پیامبر صلی الله علیه و آله تفسیر نموده اند، چرا که آن از بزرگ ترین نعمت های خداوند است. بر هیچ کس پوشیده نیست که ائمه علیهم السلام و ولایت آنان نیز از بزرگ ترین نعمات الهی می باشد و از این رو است که در احادیث بسیاری نعمه الله و النعیم و مانند آن به ائمه علیهم السلام و ولایت و معرفت آنان تأویل شده است. در احادیث آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و امام ظاهر و آن چه که پیامبر صلی الله علیه و آله از شناخت و توحید خداوند آورده است، همان نعمت ظاهری و امام غایب و ولایت، همان نعمت باطنی می باشد. همچنین در روایات آمده است که مراد از مَنْ أنْعَمَ اللهُ علیه (کسی که خدواند به او نعمت ارزانی داشت) و نظیر آن، ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها می باشند. چرا که خداوند با هدایت آنان به سوی ولایت که مستلزم تمام خیرها و خوبی ها است به آنان نعمت داد.

در اینجا تنها به برخی از احادیث به عنوان شاهد مثال اشاره می کنیم. چرا که بیشتر آنها در جای خود خواهد آمد. در مناقب این شهر آشوب از امام باقر علیه

السلام پیرامون آیه شریفه «یَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّهِ ثُمَّ یُنکِرُونَهَا»(1) [نعمت خدا را می شناسند اما باز هم منکر آن می شوند] آمده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله، ولایت علی علیه السلام را به آنان شناساند و آنها را به ولایت او امر فرمود سپس آنان بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله آن را انکار کردند(2). از ابن عباس پیرامون آیه شریفه «وَأَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ»(3) [و از نعمت پروردگار خویش (با مردم) سخن گوی] آمده است که گفت: یعنی از فضائل علی علیه السلام با آنان سخن بگو. در تفسیر عیاشی و تفاسیر دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که در جواب سؤال ابوحنیفه، پیرامون واژه نعیم در آیه فوق فرمود: ای نعمان، ما اهل بیت همان نعیمی هستم که خداوند به بندگانش ارزانی داشت و آنها پس از آن که با هم اختلاف داشتند به وسیله ما با یکدیگر مأنوس شدند و خداوند به وسیله ما بین آنان انس و الفت برقرار کرد و آنها را پس از آن که با هم دشمن بودند، برادر یکدیگر قرار داد. (ادامه روایت) از مجاهد پیرامون آیه شریفه «بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللّهِ کُفْرًا»(4) [نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند] آمده است که گفت: یعنی بنی امیه به محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام کافر شدند. از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده است که فرمود: منظور از نعمه الله، رسول الله صلی الله علیه و آله است. چرا که امتش را از ائمّه ای که راهنمایان آنها هستند، آگاه کرد. در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: به خدا قسم ما، همان نعمت خدا هستیم که خداوند آن را به بندگانش ارزانی داشت. رستگاری رستگاران به وسیله ماست.

در کتاب صدوق با سلسله سندهایی از جابر از امام محمد باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَأَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَهً وَبَاطِنَهً»(5) [و نعمت های ظاهر و باطن

1- [1] - نحل/83.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 120.
3- [3] - ضحی/11.
4- [4] - ابراهیم/28.
5- [5] - لقمان/20.

خود را بر شما تمام کرده است] آمده است که فرمود: منظور از نعمت ظاهری، پیامبر صلی الله علیه و آله و آن چه که ایشان از شناخت و توحید خداوند آورده اند، می باشد و منظور از نعمت باطنی، ولایت ما اهل بیت و پیمان دوستی با ما است. پس گروهی به هر دو نعمت ظاهری و باطنی اعتقاد پیدا کردند و گروهی نعمت ظاهری را باور دارند ولی به نعمت باطنی اعتقادی ندارند.

در روایت دیگری پیرامون آیه فوق از امام کاظم علیه السلام آمده است که فرمود: منظور از نعمت ظاهری، امام ظاهر و منظور از نعمت باطنی، امام غائب است. در کتاب مناقب از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ»(1) [راه آنان که گرامی شان داشته ای] آمده است که فرمود: یعنی هدایت کردی آنها را به اسلام و به ولایت علی علیه السلام و خشم نگرفتی بر آنان و گمراه نشدند(2). در معانی الأخبار از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: شیعه علی همان کسانی هستند که نعمت ولایت علی علیه السلام را بر آنها ارزانی داشتی. در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ» آمده است که پس از جملاتی فرمود: شما امر شدید از خدا بخواهید که تنها به راه کسانی راهنمایی بشوید که آنان با ایمان به خدا و تصدیق رسول الله صلی الله علیه و آله و ولایت محمد و آل او وشناخت حقوق ایمانی و تقیّه نیکو که بندگان به وسیله آن از شر و بدی در امان می مانند و موجب افزایش گناهان دشمنان خدا می شود. به آن راهنمایی شده اند. بر هیچ کس پوشیده نیست که با استفاده از این حدیث، می توان نِعَم را در موارد مناسب به تقیه نیز تأویل نمود. بقیه احادیث مربوط به این باب به صورت پراکنده خواهد آمد و برخی نیز در شرح واژه طیّب آمده است.

انتقام: انتقام و تعابیر که مشتمل بر این کلمه و نیز واژه نقمه می باشد، بارها در قرآن به کار رفته است، مانند: فانتقمنا و منتقمون و غیره. در متون زیارتی امام علی

1- [1] - حمد/7.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 89.

علیه السلام می خوانیم که از آن حضرت به نَقْمَةَ اللهِ دامِغَه (انتقام کوبنده خدا) و نَقْمَةَ اللهِ عَلَی الکافرین (انتقام خدا از کافران) تعبیر شده است. در باب های گذشته به ویژه در حدیث جارود که در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول ذکر شد، روایاتی مبنی بر این که حضرت قائم علیه السلام همان کسی است که خداوند به وسیله او از دشمنانش انتقام می گیرد، بیان شد و در شرح واژه وعد نیز روایاتی خواهد آمد که نشان می دهد، خداوند به علی علیه السلام وعده داد که از دشمنان آن حضرت در رجعت، انتقام بگیرد. در حدیث حافظ ابونعیم از علمای اهل سنّت پیرامون آیه شریفه «فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ»(1) [قطعا از آنان انتقام می کشیم] آمده است که گفت: منظور، انتقام گرفتن توسط حضرت علی علیه السلام است. ادلّه تأیید کننده این تأویل در تأویل واژه عذاب آمده است. چرا که نقمه در اصل به معنای عذاب و عقوبت کردن می باشد؛ اگر چه نَقَمَ به معنای بیزاری و عیب جویی کردن نیز آمده است. پس تأمل کن.

نَمِیم: نَمیَمه به معنای سخن چینی است و آن انتقال سخن از گروهی به گروه دیگر به انگیزه فساد و فتنه انگیزی می باشد. این واژه در سوره قلم آیه «هَمَّازٍ مَّشَّاء بِنَمِیمٍ»(2) [(که) عیب جوست و برای خبر چینی گام برمی دارد] آمده است. در تفسیر این آیه، دلایل تفسیر نَمیم به دومی، خواهد آمد. در شرح واژه شرّ، دلایل این که دشمنان ائمه علیهم السلام ریشه اصلی تمام شرارت ها و بدی ها هستند و تمام اعمال قبیح از جمله سخن چینی از فروع آنان می باشد، آمده است، پس تأمل کن.

نَوْم: نوم و منام. بر هیچ کسی پوشیده نیست که نَوْم شامل معنای استراحت و غفلت از خیر و شر می شود و از این رو است که این حدیث آمده است: «الناسُ نِیام فَإِذَا مَاتُوا انتبَهَوُا» [مردم همگی خوابند و چون بمیرند، بیدار می شوند.] در حدیثی آمده است که خواب، مرگ کوچک است. بنابراین شاید بتوان در موارد مناسب آن را به غفلت از ولایت و دین و شرارت های منافقین یا به آن چه که به استراحت در

1- [1] - زخرف/41.
2- [2] - قلم/11.

این موقعیت و مانند آن که در تأویل واژه های موت، غفلت، غشاوه و مانند آن آمده است، تأویل نمود.

نَجْوی: نجوی و آن چه این معنا را می رساند مانند تَناجَوا و مانند آن. ناجَی فلانٌ فُلاناً یعنی چیزی را زیر گوش او گفت. نجوا بین دو نفر است. در شرح واژه سِرّ، دلایل این که مراد از نَجْوَی، نجوای نکوهش شدگان است و آنان عداوت قلبی و درونی خود نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و تلاش برای غصب حق آنان و مسایلی از این دست را در گوش یکدیگر می گفتند، آمده است. روایات تأیید کننده این تأویل در شرح واژه قلب و شهاده آمده است.

در سوره مجادله و سوره های دیگر دلایل صریح این که مراد از نجوا همان چیزی است که بیان نمودیم، خواهد آمد. پس غافل مشو. بدان که در سوره مریم در تفسیر آیه «وَقَرَّبْنَاهُ نَجِیّاً»(1) [او را به خود نزدیک ساختیم] احادیثی نقل می کنیم مبنی بر این که خداوند تعالی با علی علیه السلام در برخی موارد نجوا کرد. بعضی از یاران آن حضرت در این باره از ایشان پرسیدند. حضرت در جواب فرمود: من با خداوند نجوا نکردم بلکه او با من نجوا کرد. (ادامه روایت) از این رو مشهور است که اهل نجوی همان اهل بیت علیهم السلام می باشند چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله مطالبی را محرمانه به آنها گفته که به احدی غیر از آنان نگفته است. و این امر در تأویل نجوا در مقام مدح و مانند آن سودمند است. پس اندیشه کن.

نجاه: نجات و اهل آن یعنی کسانی که خدا در باره آنان خبر داده است که او آنها را نجات داده است یعنی آنان را از بدی های آخرت و از گمراهی و نظایر آن رهانیده است و این مضمون در قرآن زیاد به کار رفته است.

بر هیچ کس پوشیده نیست که علل عمده نجات و رهایی از عذاب و گمراهی بلکه تنها علتی که علل دیگر بی آن فایده ندارند، همان تمسک جستن به ولایت است چرا که اهل نجات، همان ائمه علیهم السلام و شیعیان آنها هستند. از این رو از باب مبالغه در این که ائمه علیهم السلام سبب نجات هستند، راه نجات به خود ائمه

1- [1] - مریم/52.

علیهم السلام اطلاق شده است. در شرح واژه تفرّق دلایل این که گروه نجات یافته از این امّت، کسانی هستند که به ولایت تمسک جستند و به گفتار ائمه علیهم السلام عمل کردند، آمده است. همچنین در شرح واژه سفینه آمد که ائمه علیهم السلام سفینه النجاه (کشتی نجات) هستند. در شرح واژه سُبُل آوردیم که آنها راه نجاتند و در توضیح واژه زُلْفَی گفتیم که آنها اهل نجاتند. سپس اندیشه کن.

مُنادِی: واژه منادِی و نِداء و تعابیری که مشتمل این واژه اند مانند نادی و امثال آن. نِداء به کسر نون و گاهی به ضمّ آن، به معنای صدا است. ناداهُ یعنی او را صدا زد. واژه منادی و واژه های مترادف آن در سوره آل عمران آیه شریفه «رَّبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِی لِلإِيمَانِ أَنْ آمِنُواْ بِرَبِّكُمْ»(1) [پروردگارا ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می خواند که به پروردگار خود ایمان آورید] و سوره ق و أعراف، آیه های «يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ...»(2) [و روزی که منادی ندا درمی دهد] و «نَادَی أَصْحَابُ الْجَنَّهِ أَصْحَابَ النَّارِ»(3) [بهشتیان دوزخیان را آواز می دهند] و آیه های دیگر آمده است. احادیثی پیرامون آیه اولی آمده است مبنی بر این که مراد از نداء، ندا دادن به ولایت در روز غدیر و غیره می باشد و این که ندا دهنده، همان رسول الله صلی الله علیه و آله است. از این احادیث بر می آید که می توان آیه هایی شبیه به این را در موارد مناسب همین گونه تأویل نمود. در مورد آیه سوره ق روایت شده که ندا دهنده، حضرت علی علیه السلام است که دشمنانش را در روز قیامت با کلماتی که در جای خود خواهد آمد، خطاب می کند و در آن روز در حالی که پرچم حمد و ستایش را در دست دارد، ندای لا إله إلاّ الله و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله را سر می دهد. در روایتی آمده است که مراد از آیه شریفه «يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ»(4) [و روزی که منادی از جایی نزدیک ندا درمی دهد] همان چیزی است که در

1- [1] - آل عمران/193.
2- [2] - ق/41.
3- [3] - اعراف/44.
4- [4] - ق/41.

رجعت اتفاق می افتد. همین طور در بصائر از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده است که فرمود: منظور، رجعت است. در شرح واژه یوم نیز به آن اشاره خواهیم کرد. چون آیه به زمان رجعت تأویل برده شده است می توان المُناد را به علی علیه السلام تأویل نمود. همین طور روایت شده است که حضرت علی علیه السلام کمی پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام در مکان قرص خورشید ظاهر خواهد شد و ندای حقانیت ائمه علیهم السلام و ولایت آنان را سر خواهد داد، یا این که مردم را به دین خدا و ولایت خویش در رجعت فرا می خواند. و نیز احتمال دارد که ندا دهنده، جبرئیل باشد همان طور که روایت شده، اولین کسی که با حضرت قائم علیه السلام به هنگام ظهورش مصافحه می کند، جبرئیل است. سپس ندا سر می دهد، به طوری که به گوش تمام خلایق می رسد که حق با علی و ائمه علیهم السلام است. تفصیل این موضوع در رساله «الرجعه و احوالها» آمده است پس تأمل کن.

و همچنین بدان که از این احادیث استنباط می شود که می توان آیاتی مانند این را در موارد مناسب به همین شکل تأویل نمود. در اینجا برخی از دلایل آن چه را که گفتیم، به منظور آگاهی و اطلاع بصیرت خواهان می آوریم. در تهذیب از امام صادق علیه السلام آمده است که در دعای بعد از نماز غدیر آیه «رَّبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِی لِلإِيمَانِ»(1) [پروردگارا ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می خواند] را خوانده و فرمود: خدایا ما آن ندا را شنیدیم و منادی که همان رسول الله صلی الله علیه و آله باشد را تصدیق نمودیم، هنگامی که ندا سر داد تا آن چه را که تو امر کردی و بر او نازل فرمودی، ابلاغ کند. که همان ولایت ولی امر تو است (ادامه روایت) در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول دلایل تأویل مناداه در آیه شریفه «إِذَا نُودِی لِلصَّلَاهِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَهِ»(2) [چون برای نماز جمعه ندا درداده شد] به عهدی که از آنان در روز میثاق گرفته شد که همان اذعان به ولایت علی علیه السلام است،

1- [1] - آل عمران/193.
2- [2] - جمعه/9.

آمده است.

در فضائل ابن شاذان و کتاب های دیگر از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَنَادَی أَصْحَابُ الْجَنَّهِ أَصْحَابَ النَّارِ»(1) [و بهشتیان دوزخیان را آواز می دهند] و آیه شریفه «وَاسْتَمِعْ یَوْمَ یُنَادِ الْمُنَادِ مِن مَّکَانٍ قَرِیبٍ»(2) [و روزی که منادی از جایی نزدیک ندا درمی دهد به گوش باش] آمده است که فرمود: منظور از منادی، علی علیه السلام است. (ادامه روایت) در نصوص از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: برادرم علی علیه السلام در روز قیامت سوار بر ناقه ای از ناقه های بهشت است در حالی که پرچم حمد و ستایش را در دست دارد و ندای لا إله إلاّ الله و محمّدٌ رسولُ الله را سر می دهد. (ادامه روایت) دلالت تمام احادیث بر معانی مورد نظر، واضح است. پس تأمل کن.

نِساء: نسِاء و نسیان (فراموشی) و تعابیر مشتمل بر آن مانند نَسَلوا و نظایر آن. نِساء بیشتر بر معنای متعارفش اطلاق می شود، همان طور که در شرح واژه های مَرْء و مَرْأه آمده است. ولی در تفسیر آیه مباهله از سوره آل عمران، دلایل این که مراد از «نسائنا» در این آیه، حضرت فاطمه علیها السلام است، خواهد آمد. پس شاید بتوان واژه نساء را در آیه های دیگر در موارد مناسب به همین معنا تأویل برد. مؤید این مطلب در شرح واژه أُنْثی آمد که می توان أنثی را به حضرت فاطمه علیها السلام تأویل برد. اجمالاً می توان نِساء در مقام مدح را به حضرت فاطمه علیها السلام و در مقام ذم و نکوهش را به غیر آن حضرت تأویل برد. همان طور که نظیر آن در شرح واژه رِجال آمده است. در شرح واژه ذکر، دلایل تأویل نِسیْان به ترک تسمیه لازم به اسم ملزوم آمده است. در تأیید آن روایتی است که در توحید صدوق از امام علی علیه السلام پیرامون آیه شریفه «الْیَوْمَ نَنسَاهُمْ کَمَا نَسُواْ»(3) [امروز خود را از یاد بردند و آیات ما را انکار می کردند. ما (هم) امروز آنان را از یاد می بریم] آمده است

1- [1] - اعراف/44.
2- [2] - ق/41.
3- [3] - اعراف/51.

که فرمود: یعنی به آنها اجر و پاداش نمی دهیم، همان طور که به اولیای او که در دنیا مطیع وی بودند، پاداش می دهیم. آن حضرت فرمود، گاه در زمینه واژه نسیان، می فرماید ما فلانی و فلانی را فراموش کرده ایم، این زمانی است که امر به نیکی برای آنان نکرده باشد و آنان را نیز به نیکی، یاد نکند. از ظاهر حدیث چنین برمی آید که ولایت مداران اهل بیت از این موضوع مستثنی هستند، پس اندیشه کن.(1)

نَوی: این واژه در سوره انعام به معنای دانه آمده است «إِنَّ اللّهَ فَالِقُ الْحَبِّ»(2) [خدا شکافنده دانه است] در شرح واژه حَبّ، دلایل تأویل آن به کافر و سرشت او و هر کسی که از حق دور مانده است مانند دشمنان ائمه علیهم السلام آمده است. همچنین توضیحاتی را پیرامون معنای این واژه در آنجا آوردیم. پس غافل مشو.

نهی: و منْتَهی و ناهُون و آن چه به این معناست مانند یَنْهَوْن و غیره. بدان که نهی به ضم نون جمع نُهْیَه و به معنای عقل است زیرا انسان در انجام دادن یا ندادن اعمال قبیح به آن مراجعه می کند و عقل، صاحبش را از انجام آن اعمال قبیح باز می دارد.

از این رو اوُلی النّهی (خردمندان) به ائمه علیهم السلام و شیعیانشان تأویل شده است. در برخی از متون زیارتی امام علی علیه السلام می خوانیم: یا مَلْجَأَ ذَوِی النُّهیَ (ای پناه خردمندان). در معانی الأخبار از عمار بن مروان آمده است که گفت، از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّأُوْلِی النُّهَی»(3) [قطعاً در اینها برای خردمندان نشانه هایی است] سؤال کردم. حضرت در جواب فرمود: به خدا قسم منظور از اولی النُّهی ما هستیم. عرض کردم: معنای أولی النُّهی چیست؟ حضرت فرمود: آن چه که خداوند به پیامبرش خبر داد. در این زمینه پس از او، أبا فلان ادعای خلافت می کند و بر مسند خلافت می نشیند و دیگری پس از او می آید و سومی نیز بعد از آن دو، زمام خلافت را در دست می گیرد و پس از آنها بنی امیه

1- [1] - توحید، شیخ صدوق، ص 295.
2- [2] - انعام/95.
3- [3] - طه/54.

خلیفه می شوند.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را آگاه ساخت، همان طور که خدا پیامبر صلی الله علیه و آله را آگاه کرد و همچنان که پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را آگاه ساخت، همان طور این خبر از علی علیه السلام به ما رسید. پس بعد از علی علیه السلام فرمانروایی و حکومت حق بنی امیه و دیگران نمی باشد زیرا ما أولی النهی هستیم که همه این علم به ما منتهی شد و ما به خاطر امر خدا صبر پیشه کردیم. مؤلف گوید: مقصود امام صادق علیه السلام، بیان حاصل معنا است نه این که نُهی از چه چیزی مشتق شده است پس چنین پنداشته نشود که این روایت دلالت دارد بر این که نُهی از انتهاء گرفته شده است، هر چند بنا بر مطالبی که در توضیح معنای نُهی ذکر کردیم، بعید نیست که نُهی از انتهاء مشتق شده باشد. پس تأمل کن. در شرح واژه شَجر به طور مفصل و در شرح واژه سدْر به طور اجمال به دلایل تأویل سِدْرَهُ المُنْتَهَی به ائمه علیهم السلام اشاره شد. همچنین از تأویل شجره طیّبه که عبارت از پیامبر صلی الله علیه و آله و ذریه آن حضرت که ائمه علیهم السلام می باشند است، سخن به میان آمد. این مطلب در تفسیر سوره نجم نیز خواهد آمد زیرا واژه مُنْتَهی در آن نیز ذکر شده است. اما وجه تسمیه منتهی به این خاطر است که دین به آن منتهی می شود، همان طور که در شرح واژه شجر آمده است.

بنا بر این شاید بتوان آیه سوره نجم «وَأَنَّ إِلَی رَبِّکَ الْمُنتَهَی»(1) [و این که پایان (کار) به سوی پروردگار توست] و آیه «إِلَی رَبِّکَ مُنتَهَاهَا»(2) [علم آن با پروردگار تو است] در سوره نازعات را به همین شکل تأویل نمود. در شرح واژه أمر، مُنْکَر و واژه های دیگر، دلایل این که نهی کننده از منکر، بدی، فحشا و فساد و مانند اینها همان ائمه علیهم السلام و شیعیان خاص آنها هستند، آمده است پس بعید نیست که بتوان واژه ناهون (نهی کنندگان) را در موارد مناسب به ائمه علیهم السلام و

1- [1] - نجم/42.
2- [2] - نازعات/44.

شیعیانشان تأویل نمود. از این تفسیر بر می آید آن چه که آنها از آن نهی می کردند، همان عداوت و دشمنی با ائمه علیهم السلام و ترک ولایت آنها بوده است بلکه تأویل آن چه که خدا از آن نهی کرد نیز همین امر است. این نکته باید در نظر گرفته شود که در جایی می توان این تأویل ها را به کار برد که مناسب باشد. مؤید این مطلب، آیه شریفه «وَلَوْ رُدُّواْ لَعَادُواْ لِمَا نُهُواْ عَنْهُ»(1) [و اگر هم بازگردانده شوند قطعاً به آن چه از آن منع شده بودند برمی گردند] می باشد که منظور دشمنی با علی علیه السلام است. در شرح واژه امر نیز ادله تأیید کننده این تأویل آمده است. پس تأمل کن تا درک کنی و خداوند و حجت های بزرگوار او داناترند و خداوند هدایت کننده است.

1- [1] - انعام/28.

وَراء : وَراء به معنای پشت است. شاید بتوان تأویلی را که در واژه خَلْف آوردیم، در اینجا و همچنین در موارد مناسب دیگر نیز به کار ببریم. مختصری در این باره در شرح واژه نبذ سخن به میان آمد. برخی پیرامون آیه شریفه «قِیلَ ارْجِعُوا وَرَاءکُمْ َالْتَمِسُوا نُورًا»(1) [گفته می شود بازپس برگردید و نوری درخواست کنید] گفته اند که یعنی: بازگردید به دنیا. پس بازگردند.

توضُّؤ: هر چند لفظ توضُّؤ در قرآن به کار نرفته است ولی واژه هایی که بر معنای آن دلالت می کنند، در قرآن آمده است. مانند آیه شریفه سوره مائده «إِذَا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاهِ فاغْسِلُواْ وُجُوهَکُمْ»(2) [چون به (عزم) نماز برخیزید، صورت و دست هایتان را تا آرنج بشویید]. در شرح واژه تطهیر به دلایل تأویل طهَوُر، توضُّؤ و مانند آن به آن چه که به معرفت امام علیه السلام و تطهیر قلب از پلیدی جهل به ایشان و دوستی با دشمنان ایشان و مطالبی از این دست برمی گردد، اشاره شد. پس غافل مشو و خداوند هدایت کننده است. «فَاغْسِلوُا وُجُوهَکُمْ» به این معناست که بشویید آن چه را که وَجْه (صورت) شامل آن می شود. در شرح واژه ارائک، دلایل تأویل موارد مناسب به چنین معنایی آمده است. پس تأمل کن.

1- [1] - حدید/13.
2- [2] - مائده/6

هبَه: هِبَه و واژه های مشتمل بر آن مانند وَهَبَ و غیره. بدان که خداوند سبحان در موارد متعددی، موهبتی را که به بندگانش ارزانی داشته، چه به صورت خاص و چه به صورت اجمال توصیف کرده است.

بر هیچ کس پوشیده نیست که بزرگ ترین موهبات الهی، توفیق یافتن به ایمان به او و به پیامبرش صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و شناخت حقوق آنان می باشد و این که مواهب کامل الهی فقط برای ولایت مداران است، آن هم به خاطر ولایت و توسل به خداوند تعالی. پس تأمل کن تا تأویل هر مورد را بدانی.

وَقْت: وقت و آن چه به این معناست مانند میقات. وقت مقداری از زمان است و گاهی در استعاره از مکان نیز می آید. میقات نیز مانند وقت است.

از جمله مواردی که میقات برای مکان به کار می رود، مواقیتُ الحَجّ است که به معنای جایگاه های احرام می باشد. وَقَّتَهُ تَوْقیتاً یعنی برای آن امر، زمانی قرار دادی. در کتاب تأویل آیات و منابع دیگر از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِینَ* إِلَی یَومِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»(1) [تو از مهلت یافتگانی* تا روز (و) وقت معلوم] که خطاب به شیطان می باشد، آمده است که فرمود: «یوم الوقت المعلوم» روزی نیست که خداوند مردم را برمی انگیزد، بلکه خداوند به شیطان تا روزی که حضرت قائم علیه السلام را در آن روز مبعوث می دارد، مهلت داده است و در آن زمان حضرت قائم علیه السلام او را در چنگ خود می گیرد و گردنش را می زند. پس منظور از وقت معلوم، همان روز است. در کتاب فضائل ابن شاذان و کتاب های دیگر از حکم بن مروان که از اهل سنّت می باشد، آمده است که گفت: روزی عمر بن خطاب به محضر علی علیه السلام آمد و مسأله ای را از ایشان پرسید. پس از آن که حضرت به او جواب داد عمر گفت: ای اباالحسن، خداوند تو را برای حق، برگزیده است ولی قوم تو سر باز زدند. حضرت فرمودند: همانا روز تعیین حق از باطل (یوم الفصل)، میقات است. (ادامه روایت). همچنین در شرح واژه یَوْم، دلایل تأویل یوم الفصل به زمان قیام حضرت قائم علیه السلام خواهد آمد.

1- [1] - حجر/37 و 38.

بنابراین می توان این تأویل را در موارد مناسبی که لفظ وقت و میقات در آن به کار رفته است، به کار برد. همچنین احتمال دارد بتوان مواقیت را در موارد مناسب به ائمه علیهم السلام تأویل کرد و دلایل آن در شرح واژه مشعر و مانند آن آمده است، خداوند آگاه است.

تُراث: و وارِثُون و آن چه به این معناست مانند الَّذِینَ یَرِثُون و مانند آن. واژه تُراث در سوره فجر آیه «وَتَأْکُلُونَ التُّرَاثَ أَکْلًا لَمًّا»(1) [و میراث (ضعیفان) را چپاولگرانه می خورید] آمده و مراد از آن، میراث و ترکه می باشد و آن، چیزی است که مرد برای ورثه اش بر جای می گذارد و وارث، کسی است که پس از او باقی می ماند و مستحق میراث اوست. یکی از اسامی خداوند سبحان، وارث است چرا که او از خلائق ارث می برد و پس از آنها باقی می ماند. می توان واژه تُراث را در آیه فوق و آیه های شبیه به آن در موارد مناسب به میراث پیامبر صلی الله علیه و آله که منافع خلافت و خمس ها و غیره، همچون فدک می باشد، تأویل کرد.

در تأیید این تأویل، روایتی است که در احتجاج از قول پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور یکی از صحابه آمده است که فرمود: آگاه باشید که اهل بیت من، همان وارثان امر من هستند. روایت دیگری نیز در همان کتاب از امام علی علیه السلام در حدیث زندیق آمده است که وی پیرامون آیه هایی از قرآن از حضرت سؤال کرد و حضرت جواب هایی به او داد که حق را برای او روشن ساخت. اگر تمام روایت هایی را که از پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون بیان عیوب غاصبان میراث آن حضرت نقل شده است، شماره کنم، مبحث بسیار طولانی می شود. همچنین حدیث صریحی در شرح واژه صبر ذکر شد. پس تأمل کن.

در شرح واژه تابوت و مانند آن نیز دلایل این که ائمه علیهم السلام همان کسانی هستند که خداوند کتابش را به آنان به ارث داده آمده است. همان طور که خداوند در آیه شریفه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا...»(2) [سپس این کتاب را به

1- [1] - فجر/19.
2- [2] - فاطر/32.

آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم به میراث دادیم] و مانند آن به این امر اشاره کرده است.

در برخی از متون زیارتی می خوانیم: أنتُم وَرَثَهُ الکتِاب (شما وارثان کتاب هستید) یا أَنْتُمْ وَرَثَهُ الأحکام (شما وارثان احکام هستید). به این تعابیر در شرح واژه کتاب نیز اشاره شد. همچنین پیشتر، دلایل تأویل آیه یازدهم از سوره مؤمنون، «أُوْلَئِکَ هُمُ الْوَارِثُونَ* الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ»(1) [آنانند که خود وارثانند* همانان که بهشت را به ارث می برند] به علی علیه السلام بلکه به همه امامان ذکر شد که از آن می توان چنین استنباط کرد که منظور از الذین یرِثون الجنّه (کسانی که بهشت را به ارث می برند) در آیات سوره اعراف و نظایر آن، همان ائمه علیهم السلام می باشند. ظاهر این است که شیعیان نیز چون از ائمه علیهم السلام می باشند، از وارثان بهشتند. در شرح واژه مستضعفین، دلایل این که ائمه علیهم السلام همان وارثان زمین و آن چه که در آن است می باشند، آمده است. در تفسیر آیه شریفه سوره قصص «وَنُرِیدُ أَن نَّمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ»(2) [و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند، منت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم و ایشان را وارث (زمین) کنیم] نیز شرح این موضوع خواهد آمد. بنا براین می توان سایر آیات مشابه را در موارد مناسب به همین شکل تفسیر نمود. مانند آیه شریفه سوره انبیاء «أَنَّ الأَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ»(3) [زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد] و مانند آن که بارها تکرار شده است. پس تأمل کن و غافل مشو.

ولیِجه: ولیجه و إیلاج و آن چه بر این معنا دلالت می کند مانند یُولِجُ. ولیجه در سوره توبه به معنای دوست و محرم اسرار آمده است. همان طور که در آن سوره بیان خواهد شد. ایلاج به معنای داخل کردن است و مفهوم ایلاجُ اللَّیلِ فی النَّهار و

1- [1] - مؤمنون/10 و 11.
2- [2] - قصص/5.
3- [3] - انبیاء/105.

بِالعکس (داخل کردن شب در روز و بالعکس) بارها بیان شده است. تأویل ولیجه و ایلاج همان است که در تأویل لیل و نهار آمده است. پس اندیشه کن.

در امالی شیخ صدوق از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: پیامبر فرمود: به علی بن ابی طالب علیه السلام پناه ببرید و به او تمسک جویید؛ چرا که او جدا کننده بین حق و باطل است و نوه های این امت یعنی امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام از او می باشند که ائمه هُداه هستند و دوست و محرم رازی غیر از آنها برنگزینید که در این صورت خشمی از سوی پروردگارتان بر شما وارد می شود. (ادامه روایت).

در کافی از سفیان بن محمد آمده است که گفت: به امام حسن علیه السلام نامه ای نوشته و از ایشان پیرامون واژه وَلِیجَه در آیه شریفه «وَلَمْ یَتَّخِذُواْ مِن دُونِ اللّهِ وَلاَ رَسُولِهِ وَلاَ الْمؤمنین وَلِیجَةً»(1) [و غیر از خدا و فرستاده او و مؤمنان محرم اسراری نگرفته اند] سؤال کردم. حضرت در جواب فرمودند: ولیجه، کسی است که در مقابل ولیّ اَمر (امام حق)، عَلَمَ می شود، و اما آیا از خودت پرسیدی که منظور از مؤمنین در آیه چه کسانی هستند(2)؟ بدان که مؤمنین، امامان برحقند که از خدا برای مردم امان می گیرند و امان آنها مورد قبول خداوند است.

پس دلالت این حدیث به آن چه که ذکر کردیم و بر امکان تأویل مؤمن به امام به خاطر این که خدا به او امان می دهد و مؤمن از امان مشتق شده، ظاهر است.

أوتاد: وَتْد به معنای میخ، چیزی است که در زمین و دیوار چوبی و غیره کوفته می شود و جمع آن أوتاد است. این واژه در سوره نبأ آیه شریفه «وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا»(3) [و کوه ها را (چون) میخ هایی (گذاشتیم)] آمده است. در شرح واژه جِبال، دلایل این که ائمه علیهم السلام، أوتادُ الأرض هستند، آمده است. پس غافل مشو.

1- [1] - توبه/16.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 479.
3- [3] - نبأ/7.

وحده: وَحْدَه، وحید و من وَحَّدَ الله. در حدیث زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم آمد، به دلایل تأویل واحِدَه در آیه شریفه «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ»(1) [بگو من فقط به شما یک اندرز می دهم] به ولایتِ اشاره شد و از آن استنباط می شود که می توان نظایر آن را در موارد مناسب نیز به ولایت تأویل برد. در شرح واژه «ابن» دلایل تأویل وحیدَه به دومی که به معنای «زنازاده» می باشد، آمده است. همچنین در چندین مورد اشاره کردیم که منظور از اهل توحید و کسی که به یگانگی خداوند ایمان آورد، ائمه علیهم السلام و شیعیان آنان که ولایت مدار هستند، می باشند. همین طور در حدیث است که ائمه علیهم السلام ریشه اصلی تمام خوبی ها می باشند و همه نیکی ها که از جمله آن توحید می باشد از فروع آنان است. بلکه در گفتارهای سابق به ویژه در باب هفتم از فصل اول از گفتار سوم و در باب سوم از فصل اول از گفتار اول، دلایل این که مراد از توحید، در باطن، قائل شدن به امامت ائمه علیهم السلام و اقرار به ولایت آنان می باشد، آمده است. پس غافل مشو.

وُدّ: وُدّ و مَوَدَّه هر دو به معنای محبّت می باشند. پس تمام تأویل هایی که در شرح واژه حُبّ آمد در اینجا نیز مصداق پیدا می کند. دلایل این که منظور از المودّه فی الْقُربی (دوستی و مودّت با نزدیکان)، ولایت ائمه علیهم السلام است و این که دوستی با آنان در حکم دوستی با خدا و رسولش است، در شرح واژه قُربی و غیره آمده است و در سوره شوری نیز خواهد آمد. همچنین در سوره مریم علیها السلام به دلایل تأویل وُدّ در آیه شریفه «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدّاً»(2) [به زودی (خدای) رحمان برای آنان محبتی (در دل ها) قرار می دهد] به ولایت علی علیه السلام اشاره خواهد شد. در روایت شیبانی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: ما وُدُّ الله (محبت خدا) و حجت اوییم. (ادامه روایت).

بنا بر این می توان موارد این چنین که وُدّ و مَوَدَّه در مقام مدح است را به ولایت یا آن چه که به آن بر می گردد، تأویل نمود. از مطالبی که گفته شد، تأویل

1- [1] - سبا/46.
2- [2] - مریم/96.

موده به دوستی با ائمه علیهم السلام نیز آشکار می شود. بلکه در برخی احادیث آمده است که وُدّ، در حقیقت، تصحیف موده است. بر هیچ کس پوشیده نیست که یکی از اسامی خدای سبحان، ودود است که آن یا از باب مفعول به معنای محبوب می باشد؛ یعنی خدای تبارک و تعالی در دل های اولیای خود محبوب است و واضح است که مقصود از اولیاء، پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام و پیروان آنان یعنی ولایت مداران می باشند، و یا به معنای فاعل یعنی دوستدار است؛ یعنی خداوند سبحان، بندگان صالحش را دوست دارد به این معنا که او از آنها خشنود می شود و به آنها اجر و پاداش می دهد.

در اینجا نیز روشن است که منظور از بندگان صالح همان افرادی هستند که در بالا ذکر کردیم. همچنین واژه وَدّ به فتح واو در سوره نوح آیه شریفه «وَلاَ تَذَرُنَّ وَدًّا وَلاَ سُوَاعًا»(1) [و نه ود را واگذارید و نه سواع را] آمده است که نام بتی می باشد که متعلق به قبیله بنی کُلَیب بود و تأویل آن همان است که در بت های نظیر آن و در شرح واژه صَنَم آمد.

وِرد: و آن چه این معنا را می رساند. وِرد به کسر واو، آبی است که بر آب می ریزد. تأویل آن چه در مقام مدح و چه در مقام ذمّ و نکوهش به مانند تأویلی است که در شرح واژه ماء آمد. پس اندیشه کن.

وَعد: و وعید و آن چه که این معنا را می رساند مانند میعاد و ما یُوعَدون و مانند آن. بر هیچ کس پوشیده نیست که خداوند به ائمه علیهم السلام وعده داد که آنان را جانشینان خود بر روی زمین قرار می دهد و به آنان قدرت عطا می کند و انتقام آنان را از دشمنان می گیرد. همان طور که در رجعت این کار انجام خواهد گرفت و این که به آنان شفاعت و بهشت اعطا می کند و هر آن که آنان بخواهند در بهشت جای می دهد و همین طور خداوند به شیعیانشان و کسانی که به عهد خدا وفا نمودند و به پیمان ولایت تمسک جستند، وعده داد که خیرات دنیا و آخرت را به آنها ارزانی دارد و در رجعت آنها را بر دشمنانشان پیروز گرداند. همچنین به

1- [1] - نوح/23.

دشمنانشان وعده ذلت و رسوایی و عذاب در دنیا یعنی در زمان رجعت و قیام حضرت قائم علیه السلام و در آخرت را داده است. واژه وعید را می توان به وعده دادن خداوند به دشمنان ائمه علیهم السلام اطلاق کرد، چرا که تمام علما، وعید را به شر و بدی اختصاص داده اند، همان طور که وعده را مختص خوبی دانسته اند. همچنین علما برای هر یک از وعده ها و وعیدها موعد و زمان مشخصی را قائل هستند که عمده آن در زمان رجعت و قیام حضرت قائم علیه السلام در دنیا و روز قیامت در جهان آخرت، می باشد. پیش از این نیز بارها دلایل تأویل حیات دوباره و آخرت به زمان رجعت ذکر شده است. پس غافل مشو.

بنا بر این می توان واژه هایی مانند: الوَعْد، وعدالله، الوَعْد الحَقّ، الوَعْدُ الحَسَن و مانند آن و همین طور ما وَعَدَالله و ما یوعدون و مانند آن را در موارد مناسب به وعده های خدا نسبت به ائمه علیهم السلام و شیعیان و دشمنانشان تأویل نمود. همین طور می توان وعید و واژه های مترادف آن را به آن چه که خداوند به وسیله آن دشمنان ائمه علیهم السلام را تهدید کرده است، تأویل کرد. همچنین می توان روز موعود و میعاد و مانند آن را به زمان قیام حضرت قائم علیه السلام و زمان رجعت تفسیر نمود.

دلایل این تأویل، احادیثی است که بیشتر آنها در خلال تفسیر آیات خواهد آمد. در تفسیر فرات از ثمالی از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه شریفه «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ»(1) [که آن چه وعده داده شده اید راست است] آمده است که فرمود: آن چه که در باره علی علیه السلام به شما وعده داده می شود. در کافی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ»(2) [تا وقتی آن چه به آنان وعده داده می شود یا عذاب یا روز رستاخیز را ببینند] آمده است که فرمود: منظور از ساعه، خروج حضرت قائم علیه السلام است. در آن روز یعنی به هنگام قیام، حضرت قائم علیه السلام خواهند دانست که چه

1- [1] - ذاریات/5.
2- [2] - مریم/75.

کسی جایگاه بدتری دارد. (ادامه روایت).(1) از این حدیث استنباط می شود که روز موعود به معنای روز قیام حضرت قائم است بلکه دلالت آن ظاهر و آشکار است.

در کنزالفوائد پیرامون آیه شریفه «أَفَمَن وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا»(2) [آیا کسی که وعده نیکو به او داده ایم] آمده است که فرمود: منظور از آن چه وعده داده شده، حضرت علی علیه السلام است که خداوند به او وعده داد که از دشمنانش در دنیا انتقام بگیرد و به او و اولیای او در آخرت، وعده بهشت را داد. پس خوب تأمل کن، تا مورد هر تأویل را متناسب با آن بدانی و خداوند هدایت کننده است.

وَقُود: وَقُود و مشتقات آن مانند مَوْقِدَه. در قاموس اللغه وَقْد به معنای هیزم و شعله آتش آمده است. از دیگر مشتقات آن وَقُود، موقود، تَوَقَّدَ و استیقاد است. بدان که می توان تأویل واژه نار و مانند آن را در موارد مناسب برای تأویل وَقُود نیز به کار برد. و خداوند آگاه است.

ولْدان: ولْدان، وَلَد و آن چه به این معناست مانند والد، أولاد، ماوَلَدَ و مانند آن. در ادامه در باره این که مقصود از این که خداوند ولدی (فرزندی) برای خود گرفته است، چیست، صحبت خواهیم کرد.

بدان که احادیث زیادی وجود دارد که نشان می دهد، کلمه والدین به پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی تأویل می شود. وصی به امام حق یا به امام علی علیه السلام اطلاق می شود. از جمله این احادیث روایتی است که در کافی از امام رضا علیه السلام پیرامون صفات امام آمده است که فرمود: امام پدر دلسوز است(3). (ادامه روایت). روایت دیگر، روایت أصبغ بن نباته است که به طور مفصل در باب سوم از فصل اول در همین گفتار سوم آمده است و استدلالی برای اطلاق والدین بر پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام نیز به همراه دارد.

1- [1] - کافی، ج 1، ص 497.
2- [2] - قصص/61.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 258.

حدیث دیگری نیز در کتاب بشاره المصطفی از حضرت علی علیه السلام آمده است که فرمود: رسول الله فرموده است: من و تو، پدر این امّت هستیم. (ادامه روایت). روایتی نیز در تفسیر عیاشی و تفاسیر دیگر از ابابصیر از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله یکی از والدین می باشد و دیگری علی علیه السلام است. ابابصیر گفت: به حضرت عرض کردم که این مورد در کجای قرآن آمده است؟ حضرت فرمود: در آیه شریفه «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً»(1) [و به پدر و مادر احسان کنید.(2)] در تفسیر امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: بهترین والدین شما و مستحق ترین آنان نسبت به شکرگذاری شما از آنها محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است و حق ما بر شما از حق پدر و مادر واقعی تان بیشتر است. زیرا اگر از ما اطاعت کنید، شما را از آتش نجات می دهیم و به بهشت می رسانیم.

در همین تفسیر آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که حق والدین برترش یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را بشناسد و درک کند حقوقی را که نسبت به پدر و مادر واقعی خودش و سایر بندگان خدا ضایع کرده است، هیچ ضرری به او نمی رساند، چرا که این دو با تلاش خود، آنها را راضی خواهند کرد. (ادامه روایت). احادیث بسیار دیگری نیز در این زمینه هست که در محل خود خواهد آمد.

در شرح واژه أَبْ، أَخْ و اِبْن به طور کافی و وافی در این مورد که شیطان نیز به یک معنا، پدر کفّار و مخالفین می باشد، روایاتی ذکر شد. همچنین اشاره کردیم که فرزند کامل در ولایت نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی علیه السلام، انسان مؤمن و مخلص می باشد و کامل ترین آنان ائمه علیهم السلام هستند. بلکه منظور از بنی اسرائیل و بنی ابراهیم حتی منظور از بنی آدم نیز ائمه علیهم السلام هستند. همان طور که در حدیثی که در شرح واژه سرّ خواهد آمد، می خوانیم: فرزند

1- [1] - بقره/83.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 267.

آدم با فلانی و فلانی دوستی نمی کند. به آن چه که اشاره کردیم دقت تأمل کن و از روایاتی که در شرح واژه شرک آمد و نشان می داد مقصود از والدین، همان پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت خدیجه سلام الله علیها هستند و علت عاق شدن توسط آنها، دشمنی با ذرّیه ایشان یعنی ائمه علیهم السلام است غفلت مکن.

بدان بنا بر این تأویل، مراد از اولاد، تمام امت و مقصود از فرزندان عاق شده، دشمنان ائمه علیهم السلام و مخالفین آنها می باشند و برترین فرزندانی که عاق نشدند، احسان کنندگان به والدین هستند و نیز کسانی که از حیث حسب و نسب به ائمه علیهم السلام نزدیک تر می باشند، چرا که ائمه علیهم السلام از هر نظر، فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام می باشند. اگر چه آنان نسبت به سایر امت وِلْدان (جوانان) محسوب می شوند. از این رو وِلْدان و أولاد که در برخی از آیات وارد شده، به آنان تأویل، شده است. همان طور که در مناقب ابن شهر آشوب از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ»(1) [سوگند به پدری (چنان) و آن کسی را که به وجود آورد] آمده است که فرمود: منظور از والد، امیرالمؤمنین علیه السلام و منظور از آن چه که زائید، همین امامان علیه السلام می باشند.

در تفسیر عیاشی از حضرت علی علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده است که فرمود: منظور از والد، رسول الله صلی الله علیه و آله است و آن چه که زاییده، ائمه علیهم السلام می باشند. پس تأمل کن تا تأویل هر مورد را متناسب با آن بیابی. همچنین بدان، اگر به حدیثی پیرامون آن چه که ذکر کردیم در تکمله فصل اول از همین گفتار رجوع کنی، غلو کنندگانی را می شناسی که برای ائمه علیهم السلام نوعی از حلول و اتحاد و مانند آن را قائل هستند. همچنین در بین آنان مخالفان ائمه علیهم السلام را می یابی که قائلند به این که خلفایشان به ویژه خلیفه اول و دوّم، از برترین مقربین در پیشگاه خداوند می باشند و نیز برای گروهی از مشایخ خود و حتی بسیاری از افراد دیوانه، قائل به حلول و اتحاد هستند و این امر تا زمان حاضر

1- [1] - بلد/3.

در بین آنان رواج دارد و نیز درخواهی یافت که اینان همگی در زمره کسانی هستند که خداوند از قول آنان نقل می کند که گفتند، خداوند برای خود فرزندی اختیار کرده است و فقط تعابیر آنها و این که چه کسی را فرزند خدا قرار دادند، با هم تفاوت دارد. زیرا گروهی از یهودیان قائل شدند به این که عُزیز پسر خداست و برخی از مسیحیان گفتند که مسیح پسر خدا است و از هر دو فرقه یهودیت و مسیحیت، جماعتی گفتند: ما پسران خدا و حبیب اوییم. و این امر منجر به این شد که به حلول و اتحاد اعتقاد پیدا کردند و برای خود مقام والایی قائل شدند که در واقع از آنِ آنها نبود. گروهی از مشرکان نیز بر همین اساس گفتند ملائکه دختران خدا هستند. همچنین بر طبق آن چه که در تکمله یاد شده آمده است، غلو کنندگان شیعه نیز برای ائمه علیهم السلام، و مخالفان شیعه برای برخی از مشایخ خود و حتی برای برخی از افراد دیوانه قائل به حلول و اتحاد هستند. وانگهی، آنان با ادعای خلافت و وجوب اطاعت از کسانی که خداوند چنین مقامی را به آنان اعطا نکرده است به خداوند دروغ بستند و در این زمینه، همانند کسانی هستند که افرادی را فرزند خدا دانستند و به خداوند نسبتی دروغ دادند. بنا بر این می توان کسانی را که در قرآن آمده است برای خداوند فرزند قائل شدند، به همین گروه (مخالفان ائمه) تأویل نمود. تأیید این تأویل، مطلبی است که در تفسیر قمی پیرامون آیه «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَداً»(1) [و گفتند (خدای) رحمان فرزندی اختیار کرده است] آمده است که می گوید: منظور از این آیه، همان قول یهودیان به این که عزیر پسر خداست و قول مسیحیان که مسیح علیه السلام را پسر خدا می دانند و نیز اقوال غلو کنندگان پیرامون ائمه علیهم السلام می باشد(2). مؤلف گوید، منظور، الوهیت آنان و اتحادشان با خداوند است، چنان که در تکمله ذکر شد. شاید هم منظور از کلمه ائمه درآن روایت، امام به معنای مطلق باشد، در این صورت، این معنا شامل کسانی که قائل به امامت کسی که امام نیست، شده اند نیز می باشد. و خدا آگاه است و هدایت کننده است.

1- [1] - بقره/116.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 31.

وِتر: واژه وِتْر تنها در سوره فجر آمده است و معنا و تأویل آن در شرح واژه شَفْع ذکر شد.

ورز: وِزْر و أوزار. در قاموس اللغه وِزْر به کسر واو به معنای گناه، سنگینی، سلاح و بارسنگین آمده است و جمع آن أوْزار می باشد. وزیر، کسی است که وظایف سنگین پادشاه را تحمل می کند و با رأی و نظر خود به او کمک می کند.

همان طور که در تفسیر سوره طه خواهد آمد، دلالت احادیث بر این که علی علیه السلام وزیر رسول الله صلی الله علیه و آله است فراوان می باشد. در مناقب از ابن عباس پیرامون آیه شریفه «وَوَضَعْنَا عَنکَ وِزْرَکَ* الَّذِی أَنقَضَ ظَهْرَکَ»(1) [و بار گرانت را از (دوش) تو برنداشتیم باری که (گویی) پشت تو را شکست] آمده است که گفت: یعنی پشت تو را به وسیله علی بن أبی طالب علیه السلام قوی کرد(2).

در شرح واژه ذَنْب، مفهوم گناه و معصیت انبیاء علیه السلام آمده است. در احادیث، وِزْر کفر به ولایت تأویل شده است. همان طور که در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «لِیَحْمِلُواْ أَوْزَارَهُمْ کَامِلَةً یَوْمَ الْقِیَامَهِ»(3) [تا روز قیامت بار گناهان خود را تمام بردارند] فرمود: یعنی کافر شدن به ولایت را کامل کنند. ایشان همچنین پیرامون آیه شریفه «وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِینَ یُضِلُّونَهُم بِغَیْرِ عِلْمٍ»(4) [و (نیز) بخشی از بار گناهان کسانی را که ندانسته آنان را گمراه می کنند] فرمود: یعنی دشمنان ائمه علیهم السلام بار کسانی که طرفدار آنان بودند را نیز بر دوش می کشند. در روایت دیگری پیرامون این آیه آمده است که یعنی غاصبان حق امیرالمؤمنین علیه السلام، گناهان کسانی که به آنان اقتدا کردند را بر دوش می کشند. ادلّه تأیید کننده این تأویل در شرح واژه ذَنْب و غیره آمده است. پس تأمل کن

1- [1] - انشراح/2 و 3.
2- [2] - مناقب، ج 2، ص 79.
3- [3] - نحل/25.
4- [4] - همان.

وَقْر: وَقْر به فتح واو به معنای سنگینی گوش و زایل شدن شنوایی است. پیش تر دلایل تأویل سنگینی گوش و این که مراد از آن دشواری پذیرش ولایت و گوش دادن به فضائل ائمه علیهم السلام می باشد، آمده است. پس تأمل کن.

وَسْوَسَه: وسوسه و واژه هایی که شامل معنای آن می شود. در شرح واژه زَرْع به طور کامل در باره آن بحث شد پس تأمل کن. برخی از ادلّه تأیید کننده آن در شرح واژه هُمَزَه و در سوره وَسْواسْ خواهد آمد. همچنین در شرح واژه روح دلایل این که وَسْواس نام شیطان می باشد، آمده است. در تأویل ناس نیز پیرامون آن سخن به میان آمد. پس تأمل کن.

وَسَط: وَسَط و وُسْطی. در قاموس اللغه وَسَط به معنای میان و مرکز هر چیز و کانون آن است. معنای امه وسطا در آیه شریفه «جَعَلْنَاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً»(1) [شما را امتی میانه قرار دادیم] امت میانه و برگزیده است. این واژه در سوره بقره آیه شریفه «حَافِظُواْ عَلَی الصَّلَوَاتِ والصَّلاَةِ الْوُسْطَی»(2) [بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید] و آیه شریفه وَجَعَلْناکُمْ أمةً وسطاً آمده است.

در شرح واژه صلاه به دلایل تأویل الصلاه الوسطی به حضرت علی علیه السلام اشاره کردیم. در شرح واژه أمّه در باره تأویل الأمّه الوُسْطی به ائمه علیهم السلام سخن به میان آمد. شاید بتوان الأوسط را نیز در موارد مناسب به امام علیه السلام تأویل برد. پس تأملَ کن.

مَوْعِظَه: موعظه و واژه هایی که مشتمل بر این معناست مانند یَعظِکم و مانند آن. در قاموس اللغه وَعَظَهُ به معنای سخن گفتن از ثواب و عقاب به گونه ای که موجب نرمی دل شود، آمده است. در تفسیر عیاشی و تفاسیر دیگر از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَمَن جَاءهُ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِ»(3) [پس هر کس اندرزی از جانب پروردگارش بدو رسید] آمده است که فرمود: موعظه، همان توبه است. به نظر

1- [1] - بقره/143.
2- [2] - بقره/237.
3- [3] - بقره/275.

من بر هیچ کس پوشیده نیست که از بزرگ ترین گناهان، انکار ولایت و ترک آن می باشد. پس می توان موعظه را به توبه از آن و تمسّک به ولایت تفسیر نمود.

در کافی با سلسله سندهایی از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه فوق روایت شده است که فرمود: این آیه، این چنین نازل شده است: اگر آنها به پندی که در باره علی علیه السلام به آنان داده شد عمل می کردند برایشان بهتر بود (ادامه روایت). پس اندیشه کن.

مَسْتَوْدَع: این واژه در سوره هود آیه شریفه «وَیَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا»(1) [و (او) قرارگاه و محل مردنش را می داند] و سوره انعام آیه شریفه «فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ»(2) [پس (برای شما) قرارگاه و محل امانتی (مقرر کرد)] آمده است. در روایتی مستقر به معنای کسی که ایمان در قلبش استقرار یافته و هیچ گاه از آن جدا نمی شود و مستودع به معنای کسی که مدتی ایمان را در قلب خود نگه می دارد و سپس از آن جدا می شود، معنا شده است. زبیر از زمره مستودعین به شمار می آید. (ادامه روایت). و دلالت آن روشن است. پس اندیشه کن.

سَعَه: واژه هایی که شامل معنای آن می باشد مانند موسع و مانند آن. در نهایه وُسْع و سَعَه به معنای توانگری و طاقت است و واسع، از اسماء الهی است که تمام فقیران را در بر می گیرد و رحمتش، شامل همه چیز است.

اجمالاً معنای سعه و غنا در بسیاری از موارد به یک چیز برمی گردد و تأویل غنا در شرح آن واژه آمده است و شاید بتوان آن را در اینجا در موارد مناسب، پیاده کرد. در شرح واژه رحمه، معنای آیه شریفه «وَ رَحمَتِی وَسِعَتْ کل شیئ»(3) آمده است و از آن استنباط می شود که عطای خداوند سبحان فقط اهل ولایت را شامل می شود. ادلّه تأیید کننده این مطلب در شرح واژه یَسیر آمده است.

1- [1] - هود/6.
2- [2] - انعام/98.
3- [3] - اعراف/156.

وَضْع: و آن چه به این معناست مانند وَضَع و امثال آن. وضع در اصل به معنای قرار دادن و نهادن در جایی و پایین بودن مرتبه و شأن می باشد و بیشتر استعمال آن در معنای اول است. در شرح واژه میزان خواهد آمد که می توان از اطلاق وضع به معنای نصب کردن و تمکن بخشیدن، تأویلِ «وضع میزان» به انتصاب امام را استنباط کرد. و شاید بتوان این تأویل را در موارد مناسب دیگر به کار برد و خداوند هدایت کننده است.

واقعه: در سوره واقعه و حاقه خواهد آمد که مراد از واقعه روز قیامت می باشد و هر چه که به این معنا باشد نیز همین طور است. در شرح واژه قیامه و واژه های دیگر دلایل تأویل آن به رجعت و مانند آن آمده است.

وَصف: وَصْف و مایصفون. در سوره انعام و صافات و سوره های دیگر خواهد آمد که می توان مراد از کلمه وصف را توصیف نکوهش شدگان دانست یعنی آن چه که دشمنان ائمه علیهم السلام در باره آن سخن می گویند. مضمون سخن آنها نیز این است که می گویند خداوند این امت را بدون تعیین امامی که بیان کننده احکام و امور دیگر باشد، رها کرده است، پس تأمل کن.

وُقُوف: وُقُوف و واژه هایی که به این معنا هستند مانند وَقَفُوا و امثال آن. وقوف در اصل به معنای حبس می باشد. بر هیچ کس پوشیده نیست که خلائق به ویژه دشمنان ائمه علیهم السلام در روز قیامت برای سؤال شدن در باره ولایت از حرکت بازداشته می شوند، تاویل به دشمنان ائمه علیهم السلام در این مقام، مناسب تر است زیرا آنان معیار تأویل به شمار می روند. دلیل چنین تأویلی در شرح واژه سؤال آمده است.

موثق: موثق و میثاق و آن چه به این معناست. میثاق به معنای عهد و پیمانِ بسته شده است و بر وزن مِفْعال و مشتق از وثیقه می باشد. در شرح واژه عَهْد، دلایل تأویل وثیقه و میثاق به پیمان و عهد ولایت، توحید و نبوت و تصدیق به آن که از خلائق گرفته شده، آمده است. همچنین در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَاذْكُرُواْ نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِى

وَاثَقَکُم بِهِ»(1) [و نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته و (نیز) پیمانی را که شما را به (انجام) آن متعهد گردانیده به یاد آورید] آمده است که فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمان ولایت را از آنها گرفت گفتند: شنیدیم و اطاعت کردیم. سپس آن پیمان را شکستند. (ادامه روایت). اخباری از این دست فراوان می باشد. همچنین در شرح واژه عُرْوَه، تفسیر العُرْوَةَ الوُثْقَی آمده است.

وَدْق: به معنای مَطَر (باران) است و تأویل آن همان است که در شرح واژه مَطَر آوردیم. پس تأمل کن.

وَرَقَه: واژه ورقه در سوره انعام آیه شریفه «وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَهٍ»(2) [و هیچ برگی فرو نمی افتد] آمده است. در شرح واژه شَجَر به دلایل تأویل وَرَق به شیعیان اشاره کردیم. در تفسیر آیه فوق، تأویل سقوط ورقه به سقط جنین از شکم مادر خواهد آمد و شاید مراد از آن جنین، کسی باشد که اگر در قید حیات باقی می ماند، دوستدار ائمه علیهم السلام می بود. اما تعابیری مانند وَرَقُ الْجَنَّه و بِوَرَقِکُم که در قرآن آمده است، ظاهر این است که نمی توان همین تأویل را به ویژه در تعبیر دوم بدون تکلّف زیاد، پیاده کرد و شاید تأویل بِوَرقِکُم به همان تأویلی که در شرح واژه «درهم» و مانند آن آمده است مناسب تر باشد. پس مراد از بورقکم، همان تأویل است. پس اندیشه کن و خدا آگاه است.

تَوْفیق: و کسی که موفق است. در شرح واژه خذلان، دلایل این که معنای توفیق الهی و مَوَفَّق و کسی که شامل آن می شود، همان دوستداران پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و کسانی که به آنان تمسک جستند می باشند، آمده است.

وابِل: به معنای باران زیاد و فراوان می باشد و تأویل آن همان است که در شرح واژه مَطَر آمده است.

1- [1] - مائده/7.
2- [2] - انعام/59.

وَبال: وَبال در لغت به معنای سنگینی و امر ناپسند و گناه می باشد و اجمالاً تأویل آن همان است که در تأویل وِزْر آمده است، پس تأمل کن.

وَجِل: وَجل و کلماتی که مشتمل بر این معناست مانند: «وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»(1) [دلهاشان بترسد] و مانند آن. بر هیچ کس پوشیده نیست که وَجَل به معنای خوف و خشیت است. و پیشتر به دلایل این که منظور از وَجَل، ترس مؤمنان از کوتاهی در اطاعت و ولایت است اشاره کردیم. پس تأمل کن.

وَسیلَه: این واژه در سوره مائده و بنی اسرائیل آمده است و معنای آن درجه و منزلت و هر آن چه که به وسیله آن، انسان به خداوند نزدیک می شود، می باشد. از حضرت علی علیه السلام روایتی نقل شده است که خلاصه آن این است که درجه و منزلتی که خداوند به پیامبرش وعده داد، بالاترین پلکان بهشت و نهایت آرزو و بالاترین نقطه تقرب است که هزار پله دارد و مشرف بر تمام بهشت است و رسول الله صلی الله علیه و آله در آن هنگام بر آن نشسته است و آن جایگاه را با نورش روشن کرده است و من در این هنگام بر پلکان رفیع هستم و آن پلکان، پایین تراز پلکان پیامبر است و انبیاء و رسولان بر پله های دیگر ایستاد ه اند. (ادامه روایت). از احادیث استنباط می شود که می توان وسیله را در هر معنایی که باشد به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تأویل برد. در کتاب واحده از طارق بن شهاب از علی علیه السلام آمده است که فرمود: ائمه آل محمد علیهم السلام همان وسیله رسیدن به خدا و حلقه اتصال عفو و بخشش او هستند. (دامه روایت). در کتاب ریاض الجنان از جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله روایتی که در آن فضائل خود و فضائل ائمه علیهم السلام را بر شمردند آمده است که فرمود: ما وسیله رسیدن به خدا هستیم. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: و جَعَلْتَهُم الوسیلةَ إلَی رِضْوانِکَ (و آنان را وسیله رسیدن به خشنودی خویش قرار دادی).

مؤلف گوید: تأویل این کلام همان است که بارها مطرح شد مبنی بر این که ائمه علیهم السلام و ولایت و اطاعتشان علت حصول قرب الهی و بالا بردن درجه و

1- [1] - انفال/2.

منزلت می باشد و به وسیله آنان، انسان به بهشت می رسد و همین طور مقصود از وسیله ای که شرح داده شد آنان هستند، و دوستدارانشان به وسیله آنان می توانند از بهشت بهره مند شوند. پس تأمل کن.

صِلَه: و آن چه که خداوند دستور به برقراری پیوند با آن را داده است. واژه صله اگر چه در قرآن نیامده است ولی واژه هایی که دلالت بر آن می کند در قرآن آمده است مانند: یَصِلوُن. خلاصه معنای صله احسان و دلسوزی و بخشش مال و ترک قطع رابطه و آزار و دوری است.

درجه بندی صله رحم به ترتیب از فامیل های نزدیک تر به فامیل های دورتر است. برترین تمامِ صله رحم ها، صله رحم با رسول الله صلی الله علیه و آله به ویژه ائمه علیهم السلام است. همان طور که به طور مفصل در شرح واژه های قَطع و رَحمِ از آن بحث کردیم. از این رو است که در احادیث، آیه های صله به صلهِ رحم با ائمه علیهم السلام تأویل برده شده است. همان طور که از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ»(1) [و آنان که آن چه را خدا به پیوستنش فرمان داده می پیوندند] آمده است که فرمودند: رَحِم آل محمد علیهم السلام در روز قیامت به عرش بسته است و ارحام مؤمنین به ارحام آل محمد صلی الله علیه و آله متصل است و می گوید: خدایا هر کس که با ما رابطه برقرار کرد به ما وصل کن و هر کس که با ما قطع ر ابطه نمود از ما قطع کن.

در روایت معلی بن خنیس از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَيَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ»(2) [و آن چه را خدا به پیوستن آن فرمان داده می گسلند] آمده است که فرمود: منظور صله رحم با امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام است. در تفسیر امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «يَصِلُون مَا

1- [1] - رعد/21.
2- [2] - بقره/27.

أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ»(1) آمده است که فرمود: منظور از آیه، صله رحم با نزدیکان است به این که متعهد با یکدیگر باشند و حقوق یکدیگر را ادا کنند و برترین رَحِم و واجب ترین آنها از نظر حق داشتن، رحم آل محمد است چرا که حق رحم ایشان، برتر و قطع کردن رابطه با آن، ویران کننده تر و زشت تر است.

امام باقر فرموده است: هر کس که ما را با نام هایمان بنامد و ما را با لقب هایمان صدا بزند و جز به هنگام ضرورت، مخالفین ما را با نام های ما نام نبرد و با القاب ما آنها را صدا نزند، این همان معنای صله است.

در کتاب محاسن از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کس با ما صله رحم داشته باشد با رسول الله صلی الله علیه و آله صله رحم دارد و هر کس با رسول الله صلی الله علیه و آله صله رحم انجام دهد با خداوند تبارک و تعالی پیوند برقرار کرده است. (ادامه روایت). از این حدیث، امکان تأویل آیه هایی که بر صله و احسان به خدا و رسولش دلالت دارند به صله با امام، استنباط می شود. همان طور که ادلّه تأیید کننده آن در شرح واژه قرض آمد که در آنجا قَرض حَسَن در آیه شریفه «مَّن ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»(2) [کیست آن کس که به (بندگان) خدا وام نیکویی دهد] و مانند آن به صله رحم با اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله تأویل برده شد. پس اندیشه کن. و غافل مشو از این که کسی که این رابطه را برقرار می کند، انسان مؤمن و شیعه و قائل به امامت ائمه علیهم السلام است، چون هیچ قطع رابطه ای بالاتر از انکار امامت آنان نیست. همان طور که این مطلب در تفسیر امام علیه السلام که اندکی پیش در شرح واژه قطع آمد به صراحت ذکر شده است. پس تأمل کن. بدان که در شرح واژه قَوْل دلایل تأویل آیه شریفه «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ»(3) [و به راستی این گفتار را برای آنان پی در پی و به هم پیوسته نازل ساختیم] به انتصاب امام بعد از امام آمده است. همچنین در شرح واژه وسیله نیز

1- [1] - رعد/21.
2- [2] - بقره/245.
3- [3] - قصص/51.

اشاره کردیم به این که ائمه علیهم السلام حلقه اتصال برای رسیدن به عفو و بخشش الهی هستند. از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده که فرمود: ما حلقه اتصال برای رسیدن به رضایت الهی هستیم. وُصْلَه چیزی است که انسان به وسیله آن به آن چه دلخواه اوست، وصل می شود. همه این مطالب، مؤید همان است که پیشتر بیان نمودیم، مبنی بر این که کسی که با آنها رابطه برقرار کند به خدا وصل می شود و امکان ندارد که کسی جز به وسیله آنان به خیری از سوی خدا برسد. پس تأمل کن.

وَکیل: و آن چه مشتمل بر این معناست مانند توکل. بدان که وکیل همان کسی است که به او اعتماد شده و کارها به او واگذار شده است. در قاموس اللّغه وَکَلَ بِالله، تَوَکَّلَ علیه و اتَّکَلَ به معنای تسلیم خدا شد، آمده است.

همچنین وَکَلَ إلیه الْأَمْرَ به معنای کار را به او واگذاشت و به وی سپرد آمده است. پس معنای توکل بر خدا، قطع امید از تمام خلائق غیر از او می باشد. بر هیچ کس پوشیده نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نیز کسانی هستند که کلّیّه امور از جانب خدا و به امر او بر آنها واگذار شده است. بنا بر این باید به آنان تسلیم شد و نه به غیر آنها که ادعای امامت می کنند، و باید تمام امور را به آنها واگذار کرد، چرا که واگذار کردن امور به آنان در حکم واگذار کردن امور به خدا می باشد زیرا آنان، دعوت کننده از سوی خدا هستند همان طور که بارها این مطلب تبیین شد.

بنابراین می توان وکیل را در موارد مناسب به امام و توکل بر خدا را به اطاعت از امام و تسلیم شدن به او تأویل برد. با این وجود شکی نیست در این که آنان، برترین کسانی هستند که بر خداوند تبارک و تعالی توکل کردند. پس مراد از توکل کنندگان بر خدا، تنها پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام و شیعیان سابق و لاحق و نه غیر آنان می باشند. پس اندیشه کن و خداوند آگاه است.

وَیْل: در قاموس اللغه وَیْل به معنای شرّ، کلمه عذاب، یا نام یک وادی یا چاه در جهنم یا دری از درهای جهنم آمده است. روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده است که وَیل، وادی ای در جهنم است که کافر به مدت چهل سال در آن می افتد. (ادامه روایت). بنا بر این می توان وَیْل به معنای شرّ، جهنم و مانند آن را به

ص:1001

دشمنی با ائمه علیهم السلام و جهل به آنان و مانند آن در موارد مناسب تأویل برد. در کافی از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: خدای تبارک و تعالی پیرامون کِیْل (پیمانه) این آیه را نازل کرده است «وَیْلٌ لِّلْمُطَفِّفِینَ»(1) [وای بر کم فروشان] و خداوند کلمه وَیْل را در مورد کسی به کار نمی برد جز آن که او را کافر بنامد. حضرت سپس آیه را خواند(2) «فَوَیْلٌ لِّلَّذِینَ کَفَرُوا»(3) پس وای بر کسانی که کافر شدند] پس تأمل کن.

مُتَوَسِّمِین: این واژه تنها در سوره حجر آمده است. در تفسیر سوره حجر دلایل این که مراد از این واژه ائمه علیهم السلام یا ائمه و شیعیان آنان هستند، خواهد آمد. تَوَسُّم در اصل به معنای زیرکی و فراست است گویی آنان تمام چیزها را با نشان و علامت آن می شناسند. در حدیثی این طور آمده است: از فراست شخص مؤمن بپرهیزید چرا که او را نور خدا می بیند. پس تأمل کن و از دلایل تأویل وَسْم که در شرح واژه سَماء آمده است غافل مشو.

أَوثان: أَوثان جمع وَثَن و به معنای بُت است. در شرح واژه فَحْشاء دلایل این که منظور از أوثان، دشمنان ائمه علیهم السلام می باشند آمده است. در تفسیر عیاشی آمده است که از امام صادق علیه السلام پیرامون دشمنان خدا سؤال شد. حضرت فرمود آنان چهار بت هستند. از حضرت پرسیده شد که آنان کیستند؟ حضرت فرمود: ابوالفُصَیل، رَمْع، نَعْثَل و معاویه و پیروان آنها، دشمنان خدا هستند و هر کس با اینان دشمنی کند با دشمنان خدا دشمنی کرده است. همان طور که در شرح واژه فَحشاء آمده است، در برخی از روایت ها أوثان به بازی شطرنج و انواع قمار نیز به افراد ذکر شده تأویل برده شده است. پس درک کن.

وَزْن: و میزان و آن چه به این معناست مانند: موازین، زِنُوا و مانند آن. میزان هر چیزی است که با آن وزن می شود و مقادیر اشیاء به وسیله آن شناخته می شود تا

1- [1] - مطففین/1.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 36.
3- [3] - ص/27.

به عدالت و انصاف رسانده شود. در احادیث، دلایل تأویل وَزْن و میزان به امام به ویژه علی علیه السلام و تأویل موازین به ائمه علیهم السلام و انبیا علیه السلام و اوصیای الهی آمده است. همچنین در کنز الفوائد از امام صادق علیه السلام آمده است که مراد از آیه شریف «مَنْ ثَقُلَتْ موازینُهُ»(1) [هر کس که سنجیده هایش سنگین برآید] حضرت علی علیه السلام و شیعیان آن حضرت و مراد از آیه شریفه «مَنْ خَفَّت مَوازینُهُ»(2) [هر کس سنجیده هایش سبک برآید] آن سه و پیروان آنها می باشند.

در اینجا برخی از احادیث را که در بردارنده نکته ای می باشد می آوریم. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَالسَّمَاء رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِیزَانَ»(3) [و آسمان را برافراشت و ترازو را گذاشت] آمده است که فرمود: منظور از السَّماء (آسمان)، رسول الله صلی الله علیه و آله و منظور از المیزان، حضرت علی علیه السلام می باشد که خداوند او را برای خلق، انتصاب نمود. همچنین پیرامون آیه شریفه «أَلَّا تَطْغَوْا فِی الْمِیزَانِ»(4) [تا مبادا از اندازه درگذرید] آمده است که معنای آن این است که از امام سرپیچی نکنید. همین طور در مورد آیه شریفه «وَأَقِیمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ»(5) [و وزن را به انصاف برپا دارید] روایت شده که معنای آیه این است: امام را برای عدالت بر پا دارید. همچنین پیرامون آیه شریفه «وَلَا تُخْسِرُوا الْمِیزَانَ»(6) [و در سنجش مکاهید] آمده است که معنای آن به این صورت است: از حق امام نکاهید و به او ظلم نکنید.(7) این روایت در کنزالفوائد نیز از امام صادق علیه السلامآمده است ولی حضرت در آن فرمود: منظور از رَفَعَ السَّماءَ (آسمان را

1- [1] - قارعه/6.
2- [2] - قارعه/8.
3- [3] - رحمن/7.
4- [4] - رحمن/8.
5- [5] - رحمن/9.
6- [6] - همان.
7- [7] - تفسیر قمی، ج 2، ص 322.

برافراشت) این است که خداوند، پیامبر را گرفت و به سوی خود بالا برد و منظور از وَضَعَ المیزان این است که او علی را بعد از خود انتصاب نمود. (ادامه روایت). در برخی از متون زیارتی می خوانیم: «أنتُمُ الْمَوازینُ الَّتِی نَصَبَهَا اللهُ لِتَهْذیبِ شَریعَتِهِ» [شما میزان هایی هستید که خداوند، آنها را برای اصلاح شریعتش قرار داد] در مصباح الأنوار از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: من میزان دانش هستم و و علی دو کفه آن و حسن و حسین طناب های آن و فاطمه، شاهین آن می باشد و ائمه بعد از آنان، دوستداران، کینه توزان و دشمنانی را که خداوند آن را لعنت کند، وزن می کنند و مورد سنجش قرار می دهند.

در حدیث مرفوعی از همدانی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَنَضَعُ الْمَوَازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیَامَهِ»(1) [و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می نهیم] آمده است که فرمود: منظور، انبیاء و اوصیاء می باشند. مؤلف گوید: آیه به این معنا است: ما انبیاء و اوصیاء را در دنیا تا روز قیامت انتصاب نمودیم و آنها مردم را در دنیا به سوی آن چه که برایشان در آخرت سودمند است راهنمایی کرده و در آن روز برایشان شفاعت می کنند و شاید تأویل میزانُ یومِ القیامه (میزان روز قیامت)، خود انبیاء و اوصیاء باشد. شاید علت این تأویل آن باشد که آنها، صاحبان میزان و داوران در پیشگاه آن می باشند یا این که آنان در حقیقت، خودِ میزان در آن روز هستند. چرا که بیشتر نجات یافتن ها، به واسطه ولایت و اطاعت از آنان می باشد و میزان حقیقی بدون آن سودی نمی رساند. پس اندیشه کن. در برخی از متون زیارتی، چنین آمده است: یا میزانَ قِسْطِ الله و یا میزانَ الأعمال و یا میزانَ الحِساب (یعنی ای میزان عدل الهی و ای میزان اعمال و ای میزان حساب) . برخی از ادلّه تأیید کننده این تأویل در شرح واژه قِسط و موارد دیگر آمده است. در حدیث مرفوعی(2) از ابو بکیر از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه های «وَیْلٌ

1- [1] - انبیاء/47.
2- [2] - حدیث مرفوع: حدیثی است که از وسط سند آن یا آخر آن یک یا چند سند افتاده باشد و در آن بر لفظ «رفع» تصریح شده باشد.(مترجمان)

لِّلْمُطَفِّفِينَ* الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُواْ عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ* وَإِذَا كَالُوهُمْ أَو وَّزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ»(1) [وای بر کم فروشان که چون از مردم پیمانه ستانند تمام ستانند و چون برای آنان پیمانه یا وزن کنند به ایشان کم دهند] آمده است که فرمود: منظور، کم دادن در خمس تو است ای محمد صلی الله علیه و آله، یعنی کسانی که برای گرفتن غنایم حق خویش می روند، به طور کامل حق خود را می گیرند ولی هنگامی که از آنان خمس آل محمد علیهم السلام طلب می شود از آن می کاهند. (ادامه روایت). از این حدیث استنباط می شود که می توان کِیْل (پیمانه) و میزان و وَزْن را به این معنا و مانند آن تأویل برد به طوری که اطلاق هر یک از آنها برطبق معنای لغوی حقیقی شان و مصداق ظاهری شان باشد. پس تأمل کن.

وَهْن: و واژه هایی که به این معناست مانند وَهْنُوا و غیره. در قاموس اللغه وَهْن به معنای ضعف در کار و عمل می باشد و أَوْهَنَهُ و وَهَّنَهُ یعنی: او را سست کرد. دیگر مشتقات آن تُوهِنُ، واهِن و مَوْهُون می باشند.

مَوْهُون به معنای کسی است که قدرت و نیرویی ندارد. بدان، تأویل وَهْن در برخی از آیات، سستی در امر ولایت و متعلقات آن می باشد. همچنان که این تأویل از احادیثی استنباط می شود که در ذیل آیاتی آمده است که این واژه در آنها به کار رفته است. پس غافل مشو.

وَجْه: وَجْه به صورت مفرد و جمع و نیز واژه هایی که مشتمل بر این کلمه است. در قاموس اللغه و کتاب های دیگر وَجْه به معنای رویِ هر چیز آمده است. جمع وَجه، أوْجُه، وُجُوه و أُجُوه می باشد. به نظر من این معنا، معنای غالب وجه است. از جمله آیاتی که وَجْه در آن به این معنا آمده است آیه شریفه «أَفَمَن يَتَّقِى بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ»(2) [پس آیا آن کس که (به جای دست ها) با چهره خود گزند عذاب را روز قیامت دفع می کند] می باشد.

در قاموس اللغه و کتاب های دیگر، معانی دیگری نیز برای وجه ذکر شده است

1- [1] - مطففین/1تا 3
2- [2] - زمر/24

که از جمله آن جاه، قدر و منزلت و سرور قوم و قبیله می باشد. مثلاً گفته می شود: فِلانٌ وَجْهٌ وَجیهٌ یعنی: او صاحب جاه و منزلت و سرور قومش است. معنای دیگر وجه، ابتدای زمان است مانند آیه شریفه «وَجْه النَّهار»(1) یعنی ابتدای روز. معنای دیگر آن جهت است مانند آیه شریفه «...فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ»(2) [پس به هر سو رو کنید آنجا روی (به) خداست] یعنی جهت و سویی که به آن امر شده است. همین طور وُجْه به ضم واو و وِجْه به کسر واو به معنای کناره و ناحیه آمده است. مانند آیه شریفه «وَلِکُلٍّ وِجْهَهٌ هُوَ مُوَلِّیهَا...»(3) [و برای هر کسی قبله ای است که وی روی خود را به آن (سوی) می گرداند]. از دیگر معانی آن اراده و خواستن است مانند آیه شریفه «فَأَقِمْ وَجْهَکَ...»(4) [پس به سوی این دین پایدار روی بیاور] یعنی قصدت را و آیه شریفه «وَجَّهْتُ وَجْهِیَ...»(5) [من از روی اخلاص پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم] یعنی عبادتم را قصد نمودم.

معنای دیگر آن ذاتِ شیء می باشد همان طور که گفته می شود: کَرَّمَ اللهُ وَجْهَکَ یعنی خداوند خود تو را بزرگ بدارد. برخی گفته اند که وَجه در آیه شریفه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ»(6) [جز ذات او همه چیز نابود شونده است] نیز به همین معنا است. بدان که احادیث مستفیضی(7) بر تأویل وجه الله به ائمه علیهم السلام به ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام دلالت دارند. چه بسا برخی از احادیث بر این دلالت دارند که مراد از وجه، ولایت ائمه علیهم السلام و پیروی از آنان می باشد. ظاهر این است که معنا و مقصود همه این روایات، یکی است. همان

1- [1] - آل عمران/72.
2- [2] - بقره/115.
3- [3] - بقره/148.
4- [4] - روم/30.
5- [5] - انعام/72.
6- [6] - قصص/88.
7- [7] - حدیث مستفیض آن است که راویان آن در هر مرتبه زیاد باشند و بیشتر علماء بر این نظرند که راویان در هر طبقه از سه نفر بیشتر باشند. (مترجمان)

طور که بارها مطرح شد.

شاید دلیل این تأویل روایتی باشد که آن را از توحید صدوق نقل خواهیم کرد که امام علیه السلام در آن فرمود: منظور از وجه الله، دین خدا است و رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام دین خدا می باشند. (ادامه روایت). در شرح واژه دین نیز دلایل تأویل دین به ائمه علیهم السلام آمده است. احتمال دارد که این تأویل به این دلیل باشد که ائمه علیهم السلام در نزد خداوند دارای وجهه و قدر و منزلت هستند یا به این علت که آنان همان جهت و سویی هستند که خداوند امر کرد که به آن سو روی کرده شود، و این که توجه به خدا جز با توجه به سوی آنان میسّر نمی شود، حتی عمل هیچ کس جز به وسیله آنان و با ولایت آنان قبول واقع نمی شود و به جز دین و طریقت آنان، همه چیز، باطل و نابود است و همه به جز آنان و شیعیان سابق و لاحقشان نابود و گمراه هستند. همان طور که روشن خواهد شد، بیشتر این دلایل از احادیث استنباط شده است. شاید بتوان وجه به معنای نفس را نیز از باب مجاز به ائمه علیهم السلام اطلاق نمود. دلایل استعمال مجاز در مانند این مورد، در شرح واژه نفس و در فصل هایی که در آنها به واژه نفس اشاره کردیم، آمده است. البته این مطلب تنها در مواردی که نَصّی در خصوص آن آمده باشد جایز است؛ مانند آن چه که در شرح واژه نفس و در باب هفتم از فصل اول از همین گفتار به آن اشاره کردیم. پس تأمل کن و اندیشه کن و دچار توهم مشو. بدان بنا بر آن چه که گفتیم می توان وُجُوه (چهره های) ستایش شده که در قرآن آمده است مانند وجه پیامبر صلی الله علیه و آله و وجوه انبیاء و مؤمنین و مانند آن را نیز به ائمه علیهم السلام و ولایت شان تأویل برد. چرا که وجوه آنان همان دین است. همچنین می توان وجوه (چهره های) نکوهش شده مانند وجوه کفار و مانند آن را به رؤسای مخالفین ائمه علیهم السلام و امامان آنها و به پیروی آنها که آن، دینشان است تأویل برد. البته تمام این تأویل ها باید پس از در نظر گرفتن مناسبت مقام و جایگاه باشد حتی در برخی از موارد حتماً باید وجه را به معنای متعارفش گرفت. همان طور که این مطلب از برخی از احادیث روشن می شود. در اینجا برخی از احادیث را به عنوان شاهدمثالی برای این تأویل ذکر می کنیم. در باب

چهارم از فصل اول از گفتار اول از فصل دوم حدیث مفضل آمده است که بدین شرح می باشد: خداوند تبارک و تعالی، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را راه و مسیر خود قرار داده است که هدایت از آن راه به دیگران منتقل می شود. (ادامه روایت).

در فصل پنجم از گفتار اول نیز حدیثی طولانی آمده که در آن از کلام خداوند خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در عالم، سخن به میان آمده است که فرمود: من شما را قرار دادم تا قبله شما قرار گیرم و از سوی شما طلب شوم. پس همه چیز جز وجه (جهت) من نابود است و شما وجه (جهت) من هستید که نه شما و نه دوستداران شما نابود نمی شوند.

در فصل سوم از گفتار دوم، دلایل این که منظور از وجه الله، ائمه علیهم السلام می باشند، آمده است.

همچنین در شرح واژه صلاه حدیث امام علیه السلام نقل شد که فرمود: منظور از وجه الله که در آیه شریفه «فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ»(1) [پس به هر سو رو کنید آنجا روی (به) خداست] آمده است، ما هستیم. (ادامه روایت). در توحید صدوق و کتاب های دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است که از ایشان در باره آیه شریفه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»(2) [جز ذات او همه چیز نابود شونده است] پرسیده شد. حضرت در جواب فرمود: منظور از وجهه، دین خدا است. سپس فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام دین خدا و وجه الله هستند و ما دین خداییم که از طریق ما به دیگران انتقال داده می شود(3). در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده است که فرمود: منظور از وجه الله، ما هستیم که خداوند فرموده هر کس در روز قیامت اطاعت، موالات و دوستی با ما را به همراه داشته باشد هلاک نخواهد شد. همان وجهی که خداوند در باره آن فرمود: «كُلُّ

1- [1] - بقره/115.
2- [2] - قصص/88.
3- [3] - توحید صدوق، ص 151.

شَیْءٍ هالِکٌ إلّا وجهه» یعنی کسی از ما نخواهد مرد جز آن که کسی را از خود جانشین قرار می دهد و تا روز قیامت به همین شکل خواهد بود. در شرح واژه مکبّ دلایل تأویل آیه شریفه «أَفَمَن یَمْشِی مُکِبًّا عَلَی وَجْهِهِ...»(1) [پس آیا آن کس که نگون سار راه می پیماید هدایت یافته تر است] به دشمنان ائمه علیهم السلام آمده است. در شرح واژه قلب نیز از دلایل این که کب الوجه، کنایه از کرنش و تواضع است، سخن به میان آمد. این معنا نیز تأویل دیگری برای واژه وجه می باشد. شاید این تأویل به این که وجه به معنای اراده و خواست است برگردد. پس تأمل کن.

در شرح واژه أُذُن روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: خداوند، ایمان را بر جوارح بنی آدم واجب نمود و بین آنها تقسیم و پراکنده نمود. بر هیچ کس پوشیده نیست که یکی از آن جوارح، وجه (صورت) انسان است که خداوند بر آن واجب نمود که ولایت را بپذیرد و سجده کند و نسبت به مؤمنین خوشرو باشد و به ولایت تمسک جوید. پس اگر پذیرفت، ظاهر این است که این وجه، همان وجهِ در مقام مدح است و عکس آن را باید به نقطه مقابل آن تأویل برد. پس تأمل کن و غافل مشو.

وَحْی: و ما أوحی و واژه هایی که شامل معنای وحی می شود مانند أوحی و غیره. در قاموس اللغه وحی به معنای اشاره، کنایه نوشته، پیغام، الهام، سخن پوشیده و هر آن چه که برای دیگری بفرستی، آمده است. در برخی از احادیث وحی به معنای الهام آمده است. همان طور که در تفسیر عیاشی و کتاب های دیگر از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَإِذْ أَوْحَیْتُ إِلَی الْحَوَارِیِّینَ»(2) [و (یاد کن) هنگامی را که به حواریون وحی کردم] آمده است که فرمود: وحی در اینجا به معنای الهام است. از احادیث، تأویل آیه هایی مانند: ما أوحی الله و الّذی أوحی به وحیی که به ولایت، مربوط است، استنباط می شود. شاید بتوان آیات شبیه به آن را نیز به همین معنا تأویل برد. همان طور که تأویلی شبیه به این مورد در شرح «المنزل من

1- [1] - ملک/22.
2- [2] - مائده/111.

الله» آمده است. بنا بر این وحی شیاطین و مانند آن به آن چه که آنان به دوستان خود القا می کنند که همان ترک ولایت و شبهه باطله در ردّ آن است، تأویل برده می شود. ادلّه تأیید کننده این تأویل در شرح واژه هُمَزَه خواهد آمد. در اینجا به برخی از آن احادیث به منظور افزایش اطلاع و آگاهی بصیرت جویان اشاره می کنیم.

در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَاسْتَمْسِکْ بِالَّذِی أُوحِیَ إِلَیْکَ»(1) [پس به آن چه به سوی تو وحی شده است چنگ در زن] آمده است که فرمود: منظور، علی علیه السلام می باشد. همچنین حضرت پیرامون آیه شریفه «فَأَوْحَی إِلَی عَبْدِهِ مَا أَوْحَی»(2) [آنگاه به بنده اش آن چه را باید وحی کند وحی فرمود] فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون معنای آن وحی سؤال شد و پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: به من وحی شد که علی علیه السلام آقا و سرور مؤمنان و امام متقین است. (ادامه روایت).

وادی: و أودیه. وادی مکانی است آب به وفور از آن سرازیر و در آن گسترده می شود. واژه وادی برای آب جاری به کار رفته است. در شرح واژه ماء، دلایل تفسیر أودیه در برخی از آیات به قلوب (دل ها) آمده است. در تفسیر قمی پیرامون آیه شریفه «فِی کُلِّ وَادٍ یَهِیمُونَ»(3) [در هر وادیی سرگردانند] آمده است که یعنی: به هر راهی می روند و مراد از آنان، دشمنان ائمه علیهم السلام است. از این تأویل ها، تأویل «وادی أَیْمَن» استنباط می شود. در تفسیر سوره طه معنای ظاهری و باطنی وادی مقدس خواهد آمد. در شرح واژه مقدس نیز پیرامون معنای وادی مقدس سخن به میان آمد. پس غافل مشو. شاید بتوان معنای واژه های وادی و أودیه که در بالا ذکر شد را در موارد مناسب دیگر نیز به کار برد. پس تأمل کن.

1- [1] - زخرف/43.
2- [2] - نجم/10.
3- [3] - شعراء/225.

تَوْراه: تورات، کتاب حضرت موسی علیه السلام است. در گفتارهای سابق به ویژه در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول دلایل این که در تورات و کتاب های آسمانی دیگر، اَسمای پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و لزوم ولایت و پیروی از آنان موجود بوده و علل عمده نازل شدن آن کتاب ها نیز به همین دلیل بوده و این که تکذیب ولایت در حکم تکذیب آن کتاب ها می باشد، آمده است. از این توضیح روشن می شود که علل اصلی تحریف تورات به دست یهودیان این بوده که نام پیامبر صلی الله علیه و آله و اسامی ائمه علیهم السلام و آن چه که بر ولایت آنان دلالت داشته، بیرون بکشند.

وَصِیَّه: و واژه هایی که مشتمل بر معنای آن می شوند. در قاموس اللغه، أوصاه و وصّاهُ تَوْصِیَهْ به معنای «او را عهد و وصیّت کرد» آمده است. اسم مصدر آن، وِصَایَه می باشد. وَصِیَّه به معنای چیزی که به آن وصیت و سفارش شده است می باشد. وصی کسی است که به او سفارش و وصیت می شود و جمع آن اوصیاء است.

بر هیچ پژوهشگر صاحب بصیرتی به ویژه پس از در نظر گرفتن آن چه که در مقدمات سابق ذکر کردیم، پوشیده نیست که بیشترین چیزی که خداوند به انبیا و امت هایشان وصیت کرد و همچنین انبیا به ویژه رسول الله صلی الله علیه و آله، امت هایشان را به آن وصیت کردند، پس از تأکید بر اذعان به توحید و نبوت، ولایت و تمسک به آن و به ائمه علیهم السلام می باشد. حتی هر کدام از انبیا به دیگری پیرامون برپا کردن مسؤولیت های امامت و ترویج آن چه که به دین و ولایت مربوط می شود، وصیت کرده است و برترین آنها پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشند. ولی به خاطر اطلاق شدن اسم نبّی بر انبیای دیگر به آنان وصی گفته نمی شود. پس برترین اوصیا (وصیت شدگان)، امیرالمؤمنین علیه السلام و پس از او ائمه علیهم السلام می باشند که از ذریّه اویند. بنا بر این می توان آن چه در قرآن پیرامون وصیت خداوند و انبیائش آمده است را در موارد مناسب به ولایت و پیروی از ائمه علیهم السلام و محبت آنان تأویل برد. پس تأمل کن و از دلایل تأویل آیه

شریفه «الْوَصِیَّهُ لِلْوَالِدَیْنِ وَالأقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ»(1) [برای پدر و مادر و خویشاوندان (خود) به طور پسندیده وصیت کند] به آن چه که خداوند برای امام علیه السلام قرار داد و آن ثلثِ ثلثِ مال می باشد که در شرح واژه قُرْبَی آمده است، غافل مشو. بنا بر این می توان آن چه را که در باره وصایای مالی آمده است را در موارد مناسب به این شکل تأویل برد. و خدا می داند.

وَعْی: و واژه هایی که مشتمل بر این معنا می شود مانند واعِیَه و غیره. وعی در اصل به معنای فهم و حفظ می باشد مثلاً گفته می شود: فِلانٌ أَوْعَی مِنْ فُلانٍ یعنی فلانی بافهم تر و با حافظه تر از فلانی است. همچنین گفته می شود: فِلانٌ واعِی القُرآن یعنی فلانی حافظ قرآن است. وَعاهُ یعنی درک کرد آن را با تصدیق قلبی و آگاهی به آن نه به صرف حفظ الفاظش. در شرح واژه أذن، تأویل أُذُن واعِیَه به گوش علی علیه السلام آمده است. پس فهمیدن و درک کردن، کار او است و او و ائمه علیهم السلام و شیعیانشان فهیم و حافظ و هوشیار هستند. پس اندیشه کن.

وَفاه: و تَوَفِّی و واژه هایی که این معنا را می رسانند مانند یَتَوَفّاکُمْ و غیره. بدان که وفاه به معنای مرگ است و تَوَفِّی در بیشتر مواردش به معنای میراندن می باشد. چرا که این واژه در اصل به معنای پایان دادن به زندگی دنیوی و بقای ظاهری است و اطلاق آن بر غیر این معنا مانند خواب از باب مجاز است.

در شرح واژه های موت و حیاه تأویل واژه موت (مرگ) و إماتَه (میراندن) آمده است. شاید بتوان آن تأویل ها را در موارد مناسب، در تأویل وفاه و توفِّی نیز به کار برد. ولی این واژه در بیشتر موارد، به معنای متعارفش می باشد. پس تأمل کن.

مُوفُون: و واژه هایی که به این معناست مانند الَّذِینَ یوُفُون و غیره که شامل معنای وفاء و إیفاء می شوند. در نهایه آمده است که وَفَی بِالشَّیْء، أَوْفَی و وَفَی هر سه به یک معنا است. وفا به معنای تمام و کمال می باشد. «أَوْفَی الله و ذِمَّتَکَ» یعنی خدا به عهد تو وفا کرد و وَفَتْ ذمَّتُکَ یعنی به عهد تو وفا شد و «اِسْتَوْفَیْتُ حَقِّی»

1- [1] - بقره/180.

یعنی حقم را تمام و کمال گرفتم. در قرآن وفاء والذین یُوفُون به عهد، عُقُود، نذر و مانند آن تأویل برده شده است.

در شرح واژه نذر و همچنین در شرح واژه های عهد و عقود و مانند آن آمده است که مراد از آنها عهدی می باشد که خدا از بندگانش گرفته و آن این است که پس از توحید و نبوت، به ولایت ایمان بیاورند و منظور از وفای به آن عهد و پیمان باقی ماندن بر سر ولایت و انکار نکردن آن است.

در باب سوم از فصل دوم از گفتار اول دلایل این که منظور از ذمّه الله (عهد خدا) و پیمان گرفتن در باره آن، عهد ولایت می باشد، آمده است. به برخی از ادلّه تأیید کننده این تفسیر در شرح واژه نقض اشاره کردیم. بنابراین وفا کنندگان به آن عهد، پیامبر صلی الله علیه و آله بلکه انبیا، اوصیاء مؤمنان و شیعیان می باشند. همان طور که بارها این مطلب روشن شد. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّکَ وَفَیْتَ بِعَهْدِ الله» [گواهی می دهم که تو به عهد خدا وفا کردی]. بنا بر این آن دسته از آیات قرآن که بر وفای عهد خداوند، نسبت به مردم و خیر و شری که مستحق آن هستند، دلالت دارد، به ولایت و تمسک به آن یا ترک آن و امثال آن تأویل می شود. پس اندیشه کن.

تَقْوَی: تَقاوَه، مُتَّقُون و واژه هایی که به این معنا هستند مانند اتَّقُوْا، مَنْ اتَّقَی، الَّذینَ یَتَّقُون و مانند آن که مشتمل بر معنای پرهیزکاری هستند. در لغت وَقاهُ وِقایةً و واقیةً به معنای حفظ کرد او را و مصون داشت، می باشد. وقایه چیزی است که بدان، چیزِ دیگر را مصون می دارند. همچنین واژه تَوْقِیَه به معنای مصون داشتن و حفظ کردن می باشد. اتَّقَیْتُ الشَّیْءَ تَقیَّةً و تُقاةً به معنای حفظ کردم آن چیز را و مصون داشتم است. اسم مصدر آن تَقْوَی می باشد. تَقِی کسی است که نسبت به خدا ترسنده و پرهیزکار باشد. اهل تقوی کسانی هستند که به هنگام گناه، تقوی پیشه می کنند.

برخی گفته اند که تقوی در قرآن کریم به سه معنا آمده است: 1. به معنای خشیت و ترس مانند آیه شریفه «وَإیّایَ فَاتَّقُونِ»(1)[تنها از من پروا کنید]. 2. به معنای

1- [1] - بقره/41.

طاعت و عبادت. 3. به معنای منزه ساختن دل از گناهان. گفته اند تقوای حقیقی، همین معنای سوم می باشد. اجمالاً تقوی و اِتِّقاء و مشتقات آن به معنای دوری از بدی و سُوء و پرهیز از آن و مصون داشتن نفس از وسوسه ها می باشد. تقیّه نیز به همین معنا است. چرا که تقیه، پوشاندن حق و به وجود آوردن غیر آن به منظور مصون ماندن از آزار و بدی می باشد و مُتَّقی کسی است که مقیّد به این امر است. از این رو است که در عرف شرع، بر واژه عدل، زاهد و بر واژه ورع، تارک معاصی اطلاق می شود. بر هیچ کس پوشیده نیست که از امور واضح و روشن این است که بزرگ ترین معاصی و سنگین ترین آنها ترک ولایت ائمه علیهم السلام و پیروی از دشمنان آنان است. چرا که تقوای کامل برای کسی است که از آن برحذر باشد و به ولایت تمسک جوید. از این رواست که متّقین و اهل تقوی و نظایر آن به حضرت علی علیه السلام، ائمه علیهم السلام و شیعیان ایشان و علمای شیعه تأویل برده شده است.

در احادیث تقوی به محبّت آنان، ولایت آنان و شناخت حقشان تأویل برده شده است. همچنین آن چه که در بردارنده معنای پرهیزکاری است مانند «اتَّقُوالله»(1) [از خدا بپرهیزید] به پرهیز از ترک ولایت و ستم به آل محمد علیهم السلام و ولایت و دوستی با طاغوتیان و کتمان امر پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و پوشاندن علوم آنان از دوستدارانشان و افشای اسرار آنان برای دشمنانشان، تفسیر شده است. چرا که پرهیز از این امور، به منزله پرهیز از عذاب و گناهان و بدی و امر باطل بلکه به منزله پرهیز از کفر می باشد. از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام کسانی بودند که در تقوای الهی به حد کمال رسیده بودند، در برخی از روایات از آنان تعبیر به تقوی شده است، گویی آنان خود تقوایند. در اینجا چند روایت را به عنوان شاهد مثال برای آن چه که گفتیم می آوریم تا آگاهی و اطلاع بیشتری در درک و تفسیر هر مورد به آن چه که مناسب با آن است حاصل آید. و خداوند هدایت کننده است.

1- [1] - آل عمران/102.

در شرح واژه «فجار» دلایل تأویل مُتَّقین به حضرت علی علیه السلام آمده است. همچنین در شرح واژه کتاب به دلایل این که تنها انسانِ مؤمن و با تقوا است که دوستدار ائمه علیهم السلام می باشد، اشاره کردیم. همچنین در شرح واژه کلمه، دلایل این که حضرت علی علیه السلام همان کلمه التقوی می باشد که خداوند، متقین را به او ملزم کرده است، گذشت. همان طور که خداوند در این آیه فرمود: «وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى»(1) [و آرمان تقوا را ملازم آنان ساخت] در شرح واژه دعا نیز دلایل این که ائمه علیهم السلام، همان دعوت کنندگان به سوی تقوایند، آمده است.

همچنین در برخی از متون زیارتی می خوانیم: «أَنْتُمْ سادَةُ المُتَّقینَ و أَنتُمْ ذَوُو النُّهَی و التُّقَی» [یعنی شما مولای انسان های متقی هستید و شما خردمندان و باتقوایان اید.] در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: به درستی که ائمه علیهم السلام همان کسانی هستند که خداوند، تقوا را به آنها عطا نمود و آنها همان انسان های باتقوایند. در روایت جابر از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى»(2) [و پاک رفتارتر(ین مردم) از آن دور داشته خواهد شد] آمده است که فرمود: منظور از أتقی، حضرت علی علیه السلام و شیعیانِ اویند. در شرح واژه مال نیز حدیثی در این رابطه آمده است. در احتجاج از حضرت علی علیه السلام پیرامون آیه شریفه «هُدًى لِلمُتَّقِینَ»(3) آمده است که فرمود: یعنی شفائی برای متقین که از شیعیان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام می باشند است. چرا که آنان در برابر انواع کفر، تقوا پیشه کرده و از آنها دوری کردند و از گناهان کبیره پرهیز کرده و آنها را ترک نمودند و از فاش نمودن اسرار الهی و اسرار ائمه علیهم السلام تقوی ورزیده و آنها را کتمان کردند و از پوشاندن علوم از اهل آن پرهیز کرده و آنها را در بین اهل آن نشر دادند. (ادامه روایت) همچنین دلالت این حدیث بر این که اتقاء نیز به معنای پرهیز از این امور

1- [1] - فتح/26.
2- [2] - لیل/17.
3- [3] - بقره/2.

می باشد، واضح و آشکار است.

در شرح واژه ذکر، دلایل تأویل متقین به عالمین (دانشمندان) آمده است. در کتاب مناقب به نقل از کتاب ابن حنبل روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: ای علی، محبت تو تقوا و ایمان است(1). (ادامه روایت). در شرح واژه کلمه به دلایل تأویل کلمه التقوی به ولایت اشاره کردیم. از حضرت علی علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَاتَّقُوا الله»(2) آمده است که فرمود: یعنی در ستم به آل محمد علیهم السلام و ترک ولایت آنان از خدا بپرهیزید. (ادامه روایت).

در کتاب برقی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَأَمَّا مَن أَعْطَی وَاتَّقَی»(3) [اما آن که (حق خدا را) داد و پروا داشت] آمده است که فرمود: خمس را عطا نمود و از ولایت طاغوتیان پرهیز کرد. در شرح واژه عطا دلایل تأویل تقوی در آیه شریفه «هُوَ أَهْلُ التَّقْوَی»(4) [او اهل پرهیزکاری است] به پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است. همچنین در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «لَن تَنَالُواْ الْبِرَّ حَتَّی تُنفِقُواْ...»(5) [هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آن چه دوست دارید انفاق کنید] آمده است که فرمود: ما همان، بِرّ (نیکی) و تقوا و دروازه تقوا هستیم. پس تأمل کن. بدان از برخی احادیث استنباط می شود که وِقایهُ الله (پرهیزکاری از خدا) تنها به معنای مصون ماندن از ضررهای دنیوی نیست بلکه عمده آن، مصون ماندن از گمراهی و رسیدن ضرر و آزار است. در کتاب عیون و کتاب محاسن و کتاب های دیگر از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا»(6) [پس خدا او را از عواقب سوء آن چه نیرنگ می کردند حمایت فرمود] که در باب حکایت مؤمن آل فرعون می باشد آمده است که

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 293.
2- [2] - آل عمران/102.
3- [3] - لیل/5.
4- [4] - مدثر/56.
5- [5] - آل عمران/92.
6- [6] - غافر/45.

فرمود: آیه در ظاهر به معنای بر او مسلط نشدند و او را تکه تکه نکردند می باشد ولی در معنا یعنی این که خداوند او را از این که آنان، وی را از دینش خارج کنند، مصون داشت.

پس تأمل کن و از دلالت آن چه که ذکر کردیم بر معنای تقیّه و لزوم آن به ویژه نسبت به امر ولایت غافل مشو. همین طور در باره این مطلب در شرح واژه کتمان و واژه های دیگر اجمالاً سخن به میان آمد. همچنین آیه شریفه «إِلاَّ أَن تَتَّقُواْ مِنْهُمْ تُقَاةً»(1) [مگر این که از آنان به نوعی تقیه کند] در سوره آل عمران بر آن دلالت دارد. تأویل آیه شریفه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»(2) [در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست] در سوره حجرات نیز به همین ترتیب است. علمای اسلام اجمالاً بر لزوم تقیّه اتفاق نظر دارند.

در احادیث آمده است: «لادینَ لِمَنْ لاتقیّهَ لَه» [کسی که تقیه ندارد، دین ندارد]. احادیث متواتر و صریح دیگری نیز پیرامون این که حکم تقیه تا قیام حضرت قائم علیه السلام باقی است و این که در همه چیز خون می توان تقیّه کرد، آمده است. حتی تقیّه در روایت های بسیاری از مخالفین ما نیز آمده است ولی آنان از روی عناد و دشمنی در برخی موارد آن را انکار می کنند. به طور مثال ابن حجر در شرح الأربعین نوری چنین آورده است: شیعیان و غیر آنان گمان کردند که بیعت ابوبکر، تقیه بود و بر جایز شمردن تقیه، آیه های شریفه «إِلاّ مَنْ أُكره»(3) و «إلاّ أن تَتَّقُوا مِنْهُم تُقاه»(4) (که تُقاه در آیه دوم به شکل تَقِیّه نیز قرائت شده) را استدلال کردند.

همچنین به حدیثی استدلال می کنند که بدین شرح است: مردی از سران شرور عرب به در خانه پیامبر آمد و اجازه خواست تا به محضر آن حضرت برسد. پیش از دخول آن مرد، حضرت فرمود: چه مرد بدی است! سپس رسول الله صلی الله علیه و

1- [1] - آل عمران/28.
2- [2] - حجرات/13.
3- [3] - نحل/106.
4- [4] - آل عمران/28.

آله اجازه ورود به او داد و با او به نرمی و چهره گشاده سخن گفت. پس از آن که آن مرد رفت از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیده شد که وقتی از آن مرد سخن به میان آمد شما به بدی از او یاد کردی ولی وقتی که وارد خانه شد، شما با روی باز و نشاط با او به گفتگو پرداختی، این دوگانگی برای چه بود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: از بدترین بندگان خدا، کسی است که مردم به خاطر پرهیز از شرارت او، وی را ناخوش دارند. (یعنی اگر من از او به بدی یاد کردم به این دلیل بود که همنشینی با آدم شرور و بد را دوست ندارم و حال که از همنشینی با او ناگزیر شدم، آن را با ناخوشی و عدم تمایل قلبی و تنها به دلیل پرهیز از شرارت او پذیرفتم.) ابن حجر در ادامه آورده است: تقیه در نزد ما (مخالفین شیعه) نیز اثبات شده است و هیچ کس بر سر اثبات آن نزاعی ندارد و علماء تنها به خاطر این که این لفظ از مستندات شیعه است از به کار بردن آن بیزارند وگرنه، همه از آن استفاده می کنند و برخی آن را مدارا و برخی آن را مصانعه (کار ساختگی) و برخی آن را عقل مغشی (عقل پوشیده) می نامند. و ادلّه شرعی ذکر شده و نیز ادله دیگر، بر اثبات تقیّه دلالت دارد. بلکه نزاع تنها در اثبات آن برای علی علیه السلام است که آن به هیچ وجه قابل قبول نیست. همان طور که مشاهده می کنید، کلام ابن حجر سرشار از تعصب است در این که او چگونه به اثبات تقیّه برای پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراف کرد ولی اثبات آن را برای حضرت علی علیه السلام نفی نمود.

در صحیح ترمذی و کتاب های دیگر از علقمه بن وائل بن حجر از پدرش آمده است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که در جواب مردی که از او سؤال کرد اگر فرمانروایانی بر ما مسلط شوند و از دادن حقمان خودداری کرده و حق خود را از ما طلب کنند وظیفه چیست؟ حضرت فرمود: بشنوید و اطاعت کنید چرا که آنها تنها باید به آن چه که بر عهده شان است عمل کنند و شما تنها باید به آن چه که بر عهده شماست عمل کنید.

ترمذی گفت: این حدیث، حسن و صحیح است و صلاحیت آن در اثبات تقیّه بر هیچ کس پوشیده نیست و ابن حجر نیز آن را انکار نکرده است. اگر احادیث مخالفین شیعه که بر اثبات تقیّه دلالت می کند را می آوردیم، کلام طولانی می شد. به

همین دلیل، به همین مقدار اکتفا کردیم و احادیث بیشتر را در زمان تفسیر آیات خواهیم آورد. انشاء الله.

ولایَه: والی، وَلی، أوْلیاء، مَوْلَی، مُوالِی و تعابیری که این معنا را می رسانند مانند وَلّوا و تُوَلّوا و واژه های دیگری که شامل معنای دوستی و ولایت می شوند. بدان که وَلایَه به فتح واو به معنای نصرت و یاری کردن وِلایَه به کسر واو به معنای فرمانروایی و پادشاهی مصدر ولیت به ضم واو است. برخی نیز گفته اند که وَلایَه به فتح واو و وِلایَه به کسر واو هر دو به معنای حکومت می باشد. تَوَلّاهُ به معنای او را ولایت داد و تَوَلَّی الْأَمْرَ به معنای ملازم آن کار شد، است.

وَلَّی تَوْلِیَهْ به معنای پشت کرد، نیز مانند تَوَلَّی می باشد. وَلَّی عَنْهُ یعنی از او دوری و کناره گیری کرد. أوْلَی به معنای مستحق تر و شایسته تر است و والی هم معنای وَلی می باشد و هر کسی که کاری را به عهده بگیرد، او ولیّ آن کار است. «ولی» در آیه شریفه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ»(1) [وَلیِ شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند] نیز به همین معنا است. همان طور که توضیح آن انشاء الله در سوره مائده خواهد آمد. «وَلی» به معنای دوستدار، دوست، یاور، نزدیک و مانند آن نیز آمده است ولی در اصل به معنای بر عهده گرفتن و در دست گرفتن کار است. همان طور که این، معنای متبادر و متعارف آن می باشد. جمع وَلی، أوْلیاء و جمع والی، وُلاه است. مَوالی جمع مَوْلَی می باشد و مَولَی در لغت دارای معانی نزدیک به هم می باشد.

یکی از معانی مَولی، وَلیّ و کسی که مستحق به امر است می باشد. مَوْلَی به این معنا، فراوان در قرآن آمده است. از جمله آن، آیه شریفه «إنّ الله هو مولاه»(2) [همانا خداوند مولای اوست] است که مَولاه در آن به معنای ولی او و کسی که متولی نگهداری و یاری او است می باشد. از موارد دیگر، حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد که فرمود: «مَنْ کُنْتُ مَوْلاه فَهذا عَلیٌّ مَوْلاه» [یعنی هر کس که من ولی او

1- [1] - مائده/55.
2- [2] - تحریم/4.

هستم، این علی ولی او است]. این معنا از قرینه فرمایش دیگر آن حضرت که فرمود: «أَلَسْتُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» [آیا شایسته تر از شما به خودتان نیستم؟] استنباط می شود. علاوه بر این قرینه، واضح است که پیامبر صلی الله علیه و آله ولی آنان و متولی امورشان بود.

دلایل دیگری نیز بر این که مولی در این حدیث به معنای ولی است، موجود می باشد که در جای خود خواهد آمد. معانی دیگر مولی، مالک و بنده، مُعْتِق به کسر تاء (آزاد کننده) و مُعْتَق به فتح تاء (آزاد شده)، نعمت دهنده و نعمت داده شده، یاور، همنشین، دوستدار، پیرو، مهمان، شریک، نزدیک و فامیل مانند پسر عمو و نظایر آن، همسایه، هم پیمان و پشت می باشد. برخی از معانی مولی از دیگر معانی مشهورترند. پس از آگاهی از معانی این واژه ها، بدان تأویل آنها و واژه های مترادف شان، تنها در باره ائمه علیهم السلام و ولایتشان می باشد. همان طور که در فصول گذشته آمده است. همچنین از تأویل هر یک از واژه ها در جایش بحث خواهیم کرد. در اینجا به چند حدیث اشاره می کنیم که صلاحیت این را دارند که نمونه ای برای استنباط تأویل بسیاری از آیاتی که در بردارنده این واژه ها هستند، باشند.

در کشف الغمه و کتاب های دیگر از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «هُنَالِکَ الْوَلَایَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ»(1) [در آنجا (آشکار شد که) یاری به خدای حق تعلق دارد] آمده است که فرمود: همانا ولایت علی علیه السلام همان ولایت خدا است. در امالی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: ولایت علی علیه السلام، ولایت خدا است و اولیاء علی علیه السلام اولیاء خدا می باشند.

در کمال الدین از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: شیعیان منتظر ظهور حضرت قائم علیه السلام همان اولیاء الهی هستند که خداوند در قرآن، پیرامون آنان فرمود: «لاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ»(2) [نه بیمی بر آنان است و نه اندوهناک خواهند شد] در شرح واژه امر، دلایل این که ائمه آل محمد علیهم السلام،

1- [1] - کهف/44.
2- [2] - بقره/262.

اولیاء الهی و مقرب درگاه پروردگار می باشند، آمده است. از این حدیث استنباط می شود که دشمنان ائمه علیهم السلام، اولیای شیطان و غیره می باشند.

در شرح واژه اخوان، روایت امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «مَنْ والَی قوماً فَهُوَ منهم و إن لم یکن من جِنْسِهم» [هر کس که با گروهی، دوستی کند، جزء آنان محسوب می شود اگر چه جنس متفاوتی داشته باشد]. همچنین در شرح واژه اتباع، دلایل این که هر کس با آل محمد علیهم السلام دوستی نماید به خاطر دوستی اش با آنان و پیروی از آنان به منزله یکی از آل محمد علیهم السلام شمرده می شود، آمده است.

در رجال نجاشی از مردی از انصار نقل شده است که گفت: من و اشعث کندی و جریر بجلی به بیرون شهر کوفه رفته بودیم. سوسماری از کنار ما گذشت. اشعث و جریر از باب کنایه و استهزای امیرالمؤمنین علیه السلام به سوسمار گفتند: درود بر تو ای امیرمؤمنان. آن مرد انصاری ماجرا را برای علی علیه السلام بازگو نمود. حضرت فرمود: آن دو را به حال خود رها کن که همان سوسمار، امام آنها در روز قیامت است. آیا این آیه قرآن را نشنیدی که می فرماید «نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّی»(1) [وی را بدانچه روی خود را بدان سو کرده واگذاریم] در تفسیر قمی پیرامون آیه شریفه «فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّی* وَلَکِن کَذَّبَ وَتَوَلَّی»(2) [پس (گویند) تصدیق نکرد و نماز برپا نداشت* بلکه تکذیب کرد و روی گردانید] آمده است: چون رسول الله صلی الله علیه و آله مردم را در روز غدیر به بیعت با علی علیه السلام فراخواند و آن چه را که بر او نازل شده بود به مردم ابلاغ کرد و مردم بازگشتند، معاویه بر مغیره بن شعبه و ابوموسی اشعری تکیه کرد و متکبرانه به سوی قوم خود بازگشته و گفت: ما هیچ گاه به ولایت علی علیه السلام اذعان نمی کنیم و گفته محمد صلی الله علیه و آله را تصدیق نخواهیم کرد. این گونه بود که خداوند آیه فوق را نازل کرد(3). در کافی از

1- [1] - نساء/115.
2- [2] - قیامت/31 و 32.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 389.

امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَإِن تَوَلَّیْتُمْ فَاعْلَمُواْ أَنَّمَا عَلَی رَسُولِنَا الْبَلاَغُ الْمُبِینُ»(1) [پس اگر روی گردانديد بدانید که بر عهده پیامبر ما فقط رساندن (پیام) آشکار است] آمده است که فرمود: آگاه باشید که تنها دلیل هلاک انسان های پیش از شما و پس از شما تا زمان قیام حضرت قائم علیه السلام، ترک ولایت ما و انکار حق ما می باشد. (ادامه روایت).

در معانی الأخبار از امام کاظم علیه السلام آمده است که فرمود: مردم سه دسته اند: 1. عرب ها 2. اولیاء 3. کافران، منظور از عرب ها ما (ائمه) هستیم و اولیاء کسانی هستند که با ما دوستی نمودند و کافران، کسانی هستند که از ما برائت جسته و دشمنان ما می باشند. در تفسیر سوره مائده آیه شریفه «بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ»(2) [ای پیامبر آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن] و آیه شریفه «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ»(3) [وَلیِ شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند] و آیات بی شمار دیگر، دلایل این که ائمه علیهم السلام، ولی انسان ها و متولی امور آنها و شایسته تر از آنان به خودشان و مانند آن می باشند و این که حضرت علی علیه السلام، مولای هر مرد و زن مؤمن است، خواهد آمد.

احادیث دیگری نیز در این رابطه، پیش از این در شرح واژه کفر آمده است. در بصائر از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: ما، ولی امر خداییم و از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرموده است: ائمه علیهم السلام ولی امر من و پاسدار علم من می باشند. (ادامه روایت). از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: اهل بیت را پس از تو، بیرقی از تو و اولیای امر من و اهل استنباط علم خویش قرار دادم. (ادامه روایت).

1- [1] - مائده/92.
2- [2] - مائده/67.
3- [3] - مائده/55.

دلایل این که مراد از اولی الأمر در آیه شریفه سوره نساء «أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ»(1) [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید]. و غیر آن، ائمه علیهم السلام می باشند، خواهد آمد. در قرآن اطلاق واژه مَوْلَی بر رؤسای مخالفین ما بلکه بر خود مخالفین نیز آمده است. چرا که هر یک از آنان به زعم خودشان از باب تابعیت و متبوعیت. مولای دیگری می باشد. همان طور که این مطلب در سوره دخان آیه شریفه «یَوْمَ لاَیُغْنِی مَوْلًی عَن مَّوْلًی»(2) [همان روزی که هیچ دوستی از هیچ دوستی نمی تواند حمایتی کند] و غیر آن خواهد آمد. همچنین حدیثی در این رابطه در شرح واژه هجرت می آید. پس تأمل کن و غافل مشو و خدا هدایت کننده است.

1- [1] - نساء/59.
2- [2] - دخان/41.

هُزْء: هُزْء و مُشَتْهزِؤُون و واژه های مترادف آن که شامل معنای استهزا می شوند مانند: استَهْزَأُوا و مانند آن. در قاموس اللغه هَزَأَ (بر وزن مَنَعَ) مِنْهُ و بِهِ هُزْءاً و هُزُؤاً به معنای او را به سخره گرفت آمده است. تَهَزَّأَ و اِسْتَهْزَأَ نیز به همین معنا است. در احادیث، مَسْتَهْزِئین (مسخره کنندگان) و واژه های مترادف آن به دشمنان ائمه علیهم السلام و افرادی از بنی امیه و منافقان که علی علیه السلام و یا حتی رسول الله صلی الله علیه و آله را در منصوب کردن حضرت علی علیه السلام به سخره می گرفتند و همچنین به کسانی که عذاب زمان رجعت را مسخره می کنند، تأویل برده شده است.

اجمالاً هر کس که اموری را که به ائمه علیهم السلام و طریقت آنان و شیعیانشان مربوط است را به سخره بگیرد، داخل در مفهوم مستهزئین می باشند. همان طور که در شرح واژه سخریه آمده است. از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: افرادی از قاریان قرآن که وارد آتش می شوند، از کسانی هستند که آیات خدا را به باد سخره می گیرند. (ادامه روایت). شاید مراد پیامبر صلی الله علیه و آله این باشد که همه مسلمانانی که به ائمه علیهم السلام که همان آیات خدا هستند، اعتقاد ندارند وارد آتش می شوند. در شرح واژه مجرمین، دلایل این که مراد از مستهزئین (مسخره کنندگان)، بنی امیه و منافقینی می باشند که حضرت علی علیه السلام را مسخره می نمودند، آمده است. در تفسیر مقاتل از ابوحنیفه پیرامون آیه شریفه «إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ»(1) [ما فقط (آنان را) ریشخند می کنیم] آمده است که

1- [1] - بقره/14.

گفت: منظور، علی بن أبی طالب علیه السلام و اصحاب آن حضرت می باشند. در تفسیر قمی پیرامون آیه شریفه «مَا کَانُواْ بِهِ یَسْتَهْزِؤُونَ»(1) [آنچه را که به ریشخند می گرفتند به آنان خواهد رسید] آمده است: منظور عذاب در زمان رجعت است.

در دعاء دو بت قریش می خوانیم: «اَللهُمَّ الْعَنِ الَّذِینَ اسْتَهْزَأُوا بِرَسُولِکَ» [خدایا کسانی را که پیامبرت را به تمسخر گرفتند، لعنت کن]. در تفسیر سوره بقره آیه شریفه «اَللهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ»(2) خواهد آمد که منظور این است که خداوند، کفار و دشمنان حضرت علی علیه السلام را به تمسخر می گیرد.

در شرح واژه سخریّه دلایل صریح این که آن، به معنای مجازاتی برای به تمسخر گرفتن می باشد، آمده است. همچنین در سوره مطففین آیه شریفه «فَالْیَوْمَ الَّذِینَ آمَنُواْ مِنَ الْکُفَّارِ یَضْحَکُونَ»(3) [امروز مؤمنانند که بر کافران خنده می زنند] دلایل این که علی علیه السلام، در روز قیامت، دشمنانش و بت های آنان را به تمسخر می گیرند، خواهد آمد. پس غافل مشو.

هُود: هود، پیامبری است که در قوم عاد مبعوث شد و آنان را به توحید، نبوت و ولایت فراخواند. در شرح واژه عاد به برخی از ماجراهای قوم وی اشاره شد و در سوره هود به طور مفصل خواهد آمد. در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول، دلایل این که خداوند، همه پیامبران را بعد از آن که از آنان به ولایت اقرار گرفت، مبعوث کرد و این که بعثت انبیا نیز به همین منظور بوده آمده است. پس تأمل کن.

یَهوُد: یهود و الذین هادوُا در قرآن به کار رفته است. برخی گفته اند که یهود از واژه هَوادَه به معنای آرامش و صلح مشتق شده است. برخی نیز وجه دیگری را ذکر کرده اند. یهود به پیروان موسی علیه السلام گفته می شود. همچنین در باب دوم از فصل دوم از گفتار اول، احادیثی پیرامون این که دشمنی با ائمه علیهم السلام، انسان را به دین یهود و مسیحیت ملحق می کند و دشمنان ائمه علیهم السلام، یهودی یا

1- [1] - شعراء/6.

2- [2] - بقره/15.
3- [3] - مطففین/34.

مسیحی از دنیا می روند، آمده است.

کشی از ابن عباس نقل کرده است که به هنگام وفاتش گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به من امر فرمود که از چند گروه که از جمله آنان گروه مرجئه می باشد، تبرّی جوی. مرجئه، کسانی هستند که در دینشان به مانند یهود می باشند. کشی همچنین از بکر بن صالح نقل کرده است که فرمود: امام رضا علیه السلام فرمود: گروه واقفه شأن نزول آیه شریفه «قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ»(1) [و یهود گفتند دست خدا بسته است دست های خودشان بسته باد و به (سزای) آن چه گفتند از رحمت خدا دور شوند بلکه هر دو دست او گشاده است] می باشند. چرا که آنان ادعا می کردند که هیچ امامی بعد از امام موسی کاظم علیه السلام نمی باشد و خداوند در جواب آنان این آیه را نازل کرد «بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ». منظور از واژه «يَد» در معنای باطن قرآن، امام است و به سخن آنان که می گفتند هیچ امامی بعد از امام موسی کاظم علیه السلام نمی باشد، مربوط می شود. وجه شبه مخالفین ما به یهود، در شرح واژه عِجْل و همین طور در باب سوم از فصل اول از گفتار اول آمده است. بنا بر این می توان آن چه در باب یهود آمده است را به برخی از مخالفین ما یا به همه آنان تأویل برد.

هَجْر: هَجْر (جدایی) و مُهاجرین و واژه های مترادف آن که شامل معنای هجرت و شامل معنای هُجْر به ضم هاء (سخن زشت) می شوند مانند «الذین هاجَرُوا» و یهجرون و مانند آن. هُجْر به ضم هاء به معنای هذیان و سخن زشت می باشد و هَجْر به فتح ها و هِجران به کسرها به معنای رهایی و دوری است. اسم مصدر آن هِجْرَهْ است. هَجَرَ الشرک یعنی آن را در هجرت رها کرد. مُهاجَرَه یعنی رفتن از سرزمینی به سوی سرزمینی دیگر.

وجه تسمیه مهاجرین نیز به همین علت است چرا که آنان از سرزمینشان مهاجرت کرده و آن را رها نمودند و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند. هر هجرتی که برای هدفی دینی مانند طلب دانش یا حَج یا فرار کردن به سرزمینی که

1- [1] - مائده/64.

طاعت یا زهد در دنیا، در آن بیشتر باشد، هجرت به سوی خدا و رسولش محسوب می شود. همان طور که این مطلب از توضیحاتی که در سوره نساء و سوره توبه آیه های شریفه «وَمَن یَخْرُجْ مِن بَیْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَی اللّهِ وَرَسُولِهِ»(1) [و هر کس (به قصد) مهاجرت در راه خدا و پیامبر او از خانه اش به درآید] و «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن کُلِّ فِرْقَةٍ»(2) [پس چرا از هر فرقه ای از آنان دسته ای کوچ نمی کنند] خواهد آمد، روشن خواهد شد.

همچنین در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که فرمود: تنها به کسی مهاجر اطلاق می شود که حجت بر روی زمین را بشناسد. پس هر کس حجت بر روی زمین را شناخت و به آن اذعان کرد او مهاجر است. ادلّه تأیید کننده این تأویل در شرح واژه ارض آمده است که در آنجا سیر کردن و مهاجرت کردن بر روی زمین به اندیشه و تدبّر در قرآن و دین، تأویل برده شده است. بنابراین عمده تأویل هِجْرَه، ترک و رهایی از پیروی دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و لزوم تمسک به ولایت ائمه علیهم السلام می باشد چرا که ولایت ائمه علیهم السلام مصداق هجرت معنوی و روح مهاجرت دینی است. از این رو در معانی الأخبار از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: هر کس وارد دین اسلام شود و ادعای ولایت غیر آن را بکند بعد از مهاجرتش، دوباره به جایگاه نخست، بازگشته است. در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: به وطن بازآمده بعد از مهاجرت، همان کسی است که پس از شناخت ولایت ائمه علیهم السلام آن را رها کند.

همچنین در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: مهاجر، کسی است که از سیِّئات (بدی ها) دوری کرده و به سوی خدا توبه کند. بر هیچ کس پوشیده نیست که ریشه اصلی تمام سیِّئات و بزرگ ترین، آنها ولایت و دوستی با دشمنان ائمه علیهم السلام است. بله، اگر امکان داشته باشد، بعید نیست که بتوان

1- [1] - نساء/100.
2- [2] - توبه/9.

هجرت معنوی و ظاهری را رسیدن به محضر امام علیه السلام دانست. همان طور که تلاش یاران ائمه علیهم السلام در زمان شان این گونه بود، به طوری که هر یک از آنان همه ساله به حج رفته و به حضور امام می رسیدند و علوم دینشان را از او می پرسیدند و پس از آن به دیار خود باز می گشتند، یا این که به سوی راویان احادیث آنان مهاجرت می کردند یا اگر برایشان امکان دیدار با آنان فراهم نمی شد، یه سوی بارگاه های شریفشان هجرت می کردند.

در کنزالفوائد از امام کاظم علیه السلام پیرامون آیه شریفه «والَّذِینَ هَاجَرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ»(1) [و آنان که در راه خدا مهاجرت کرده اند] آمده است که فرمود: شأن نزول این آیه، علی علیه السلام می باشد. برخی از ادلّه تأیید کننده این تأویل در مقدمات سابق آمده است. از جمله آن، حدیث زندیق است که در فصل سوم از گفتار دوم پیرامون آیه شریفه «وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِیلاً»(2) [و از آنان با دوری گزیدنی خوش فاصله بگیر] ذکر شده و می گوید: منظور از آیه، این است که خداوند تبارک وتعالی به پیامبرش امر کرد که از مراعات زیاد حالِ منافقین و دشمنان علی علیه السلام و نشاندن آنان در اطراف خود دوری کند. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: «أَلْتَمِسُ ثَباتَ القَدَمِ فِی الْهِجْرَهِ إِلَیْک» [از تو ثابت قدم بودن در مهاجرت به سویت را می خواهم] پس تأمل کن و از مواردی که در قرآن هُجر به معنای هذیان آمده است، غافل مشو مانند: آیه شریفه سوره مؤمنون «سَامِرًا تَهْجُرُونَ»(3) [و شب هنگام (در محافل خود) بدگویی می کردید] یعنی شبانه، هذیان می گفتند. بر هیچ کس پوشیده نیست که عمده هذیان و سخنان قبیح، پیرامون ترک ولایت و تمسک به اهل بیت علیهم السلام و پیروی از دشمنان آنان است. همان طور که در برخی از احادیث آمده که بدترین مجالس، مجالسی است که خالی از ذکر ائمه علیهم السلام و

1- [1] - حج/58.
2- [2] - مزمل/10.
3- [3] - مؤمنون/67.

نشر فضائل آنان باشد. در شرح واژه سامر، مقداری پیرامون این موضوع سخن گفتیم. پس تأمل کن.

هُمَزَه: و هَمَزات و هَمّاز. واژه هَمَزَه در سوره هُمَزَه آیه شریفه «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ»(1) [وای بر هر بدگوی عیب جویی] آمده است. در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام پیرامون این آیه آمده است که فرمود: یعنی کسانی که در حق آل محمد علیهم السلام بدگویی و عیبجویی کردند و در جایگاهی نشستند که آل محمد علیهم السلام به آن سزاوارتر بودند. به نظر من بیشتر لغت دانان، هَمْز، لَمْز و غَمْز را به یک معنا یعنی طعنه زدن به دیگران و عیب کردن به آنان بدون حق می دانند.

برخی گفته اند که هُمَزَه به کسی گفته می شود که هم نشینش را با کلام می آزارد و لُمَزَه کسی است که با سرو چشمش اشاره می کند. در هر حال براساس این معانی، برای توجیه معنای این حدیث به تکلف و دشواری برمی خوریم. ولی در صِحاح هَمَزَهُ به معنای او را راند و دور کرد و (قَوْس همز) به معنای کمانی که تیر را بسیار دور می اندازد، آمده است.

در نهایه قَدْ هَمَزْتُهُ به او را دور کردم و راندم ترجمه شده است. بنابراین معنا که هَمْز و لَمْز به معنای دور کردن چیزی از چیزی باشد می توان حدیث فوق را بدون تکلّف و دشواری ترجمه نمود. پس ترجمه حدیث این گونه است: کسانی که حقوق آل محمد علیهم السلام را از آنها دور کردند و سلب نمودند و برجایگاهی تکیه زدند که آل محمد علیهم السلام به آن جایگاه، شایسته تر و سزاوارتر از آنان بودند. پس تأمل کن.

همچنین هَمَزات در سوره مؤمنون آیه شریفه «أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ»(2) [از وسوسه های شیطان ها به تو پناه می برم] آمده است که به معنای وسوسه ها، سیخک زدن ها و غمزه های آنان می باشد. در تفسیر امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: منظور از

1- [1] - همزه/1.
2- [2] - مؤمنون/97.

هَمْزَهُ الشیاطین، کینه و دشمنی ما اهل بیت علیهم السلام است که شیاطین آنها را در دل ها القا می کنند. (ادامه روایت). هَمّاز در سوره قلم آیه شریفه «هَمَّازٍ مَّشَّاءٍ بِنَمِیمٍ»(1) [(که) عیبجوست و برای خبرچینی گام برمی دارد] آمده است. دلایل تأویل هُمّاز به هَمَزات خواهد آمد. پس غافل مشو.

هُبُوط: هُبُوط و واژه هایی که مشتمل بر این معنا می باشند. شاید بتوان تأویل هایی را که در شرح واژه صعود آمده است، برای برخی از موارد واژه هبوط اگر مناسب باشد به کار برد.

هَجْع: هَجْع آن چه به این معناست مانند یَهْجَعُون. هَجَع به معنای خوابیدن می باشد. پس تأویل آن همان است که در شرح واژه نَوْم آمد.

تَهْلِکَه: تَهْلِکَه، هالِک، مُهْلِک و واژه هایی که این معنا را می رساند و شامل معنای نابودی و نابود کردن می شود مانند: مَنْ هَلَکَ، أَهْلَکْنا و نظایر آن. در کتاب ابانه تلعکبری از علمای اهل سنت و کتاب ابن عقده و فضائل احمد بن حنبل از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَلاتلقوا بِأَیْدیکُمْ إِلَی التَّهْلِکَه»(2) [و خود را با دست خود به هلاکت نیفکنید] آمده است که فرمود: از ولایت ما عدول نکنید که در نتیجه در دنیا و آخرت هلاک می شوید.

در برخی از متون زیارتی می خوانیم: «وَ هَلَکَ مَنْ عاداکُمْ» [کسی که با شما دشمنی ورزید نابود شد] در احادیث بسیاری از پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام آمده است که این دو بزرگوار در توصیف ائمه علیهم السلام فرموده اند: کسی که با شما دشمنی ورزد، نیست و نابود است.

در مقدمات سابق و همچنین در شرح واژه تفریق به صورت مفصل از اثبات این معنا و این که هر کس که امامی اثناعشری نباشد، نیست و نابود است، سخن به میان آمد. پس مراد از هلاکت و نابودی، نابودی معنوی و نه جسمانی است یعنی گمراهی ای که به هلاکت ابدی منتهی شود که همان «خُلوُد النار» [باقی ماندن در

1- [1] - قلم/11.
2- [2] - بقره/195.

آتش جهنم برای همیشه] است. همان طور که این مطلب در شرح واژه مَوْت و حیاه و واژه های دیگر آمد. پس منظور از نابود کردن، همان گمراه کردن است. البته نه در مواردی که اهلاک و نابود کردن به خدا نسبت داده شده است. چرا که در بیشتر این موارد، به معنای عذابی می باشد که موجب نابودی و ریشه کن شدن در دنیا شده است. البته این عذاب و نابود کردن نیز به خاطر این بود که آن قوم، ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را رها کرده و آن را نپذیرفتند، اگر چه این عذاب در امت های سابق آمده است. دلیل آن، همان است که پیش تر به آن اشاره کردیم، مبنی بر این که ولایت بر تمام امت ها واجب بود بلکه عمده تکالیف آنها، ولایت، توحید و نبوّت بوده است. در شرح واژه ولایت روایتی را از امام صادق علیه السلام آوردیم که فرمود: تنها دلیل هلاک و نابودی انسان های پیش از شما و پس از شما تا زمان قیام حضرت قائم علیه السلام، ترک ولایت ما و انکار حق ما می باشد. (ادامه روایت).

بنابراین مُهْلَکوُن به فتح لام (هلاک شدگان) همان کسانی هستند که به خاطر ترک ولایت گرفتار و مبتلا شده اند. همان طور که این مطلب روشن و تبیین شد. حتی می توان گفت مراد امام صادق علیه السلام در حدیث تَهْلِکَه که فرمود: «فَتَهْلِکُنا فی الدنیا» [پس هلاک می کنی ما را در دنیا]، هلاکت و نابودی ظاهری نیز می باشد. همان طور که در این زمانه نمونه هایی از مسخ و نظایر آن را مشاهده می کنیم. چرا که در این عصر نیز بسیاری از مخالفین ما در حقیقت به صورت الاغ، سگ و نظایر آن درآمدند. همان طور که دلیل آن در شرح واژه حِمار و واژه های دیگر آمده است. اما در برخی از مواردی که نابود و هلاک کردن به خدا نسبت داده شده، احتمال می رود که مراد این باشد که چون آنها ولایت را رها کردند، خدا نیز آنان را رها کرده است و آنان را به خودشان واگذار کرده است و همین سبب هلاکت ابدی آنان شده است. همان طور که وقتی گفته می شود آنها به دست خودشان نابود شدند، در بسیاری از موارد به همین معنا است. توضیحاتی در این رابطه در شرح واژه ضلاله آمده است. پس تأمل کن و غافل مشو.

أُهِلَّ: اِهلال در اصل به معنای بالا بردن صدا است. «ما أُهِلَّ لِغَیرِاللهِ»(1) به معنای قربانی است که با نام غیر خدا ذبح شده است. در تفسیر امام صادق علیه السلام آمده است، تحریم خوردن حیوانی که بدون نام خدا ذبح شده، نزد خداوند سبک تر است از این که در غیر موارد لزوم تقیّه، عقد نکاح یا نماز جماعتی را با اسامی دشمنان ما که غاصبان حق ما هستند، ببندید. همان طور که خداوند سبحان پیرامون هرکس که نه از روی جور و عداوت بلکه از روی تقیّه مجبور به ارتکاب برخی محرمات شود فرمود: لا إثْمَ علیه (یعنی گناهی بر او نیست). ادلّه تأیید کننده این تأویل در شرح واژه باغی و مضطرّ آمده است. پس تأمل کن.

أَهِلّه: این واژه در سوره بقره آمده است. در شرح واژه نهر آمده است که می توان اهلّه را به ائمه علیهم السلام تأویل برد. پس تأمل کن.

هامان: هامان، وزیر فرعون بود و مانع اطاعت وی از موسی علیه السلام و هارون علیه السلام شد. در احادیث فراوانی که پیرامون آیه شریف سوره قصص «وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا»(2) [به فرعون و هامان و لشکریانشان آن چه را که از جانب آنان بیمناک بودند بنمایانیم] آمده است، منظور از هامان را همین معنا می دانند. ولی در روایت مفضل از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده است که فرمود: منظور از فرعون و هامان، تیم و عَدی می باشد. (ادامه روایت). ادلّه تأیید کننده این تأویل در شرح واژه فرعون آمده است. همچنین در شرح واژه فرعون دلایل تأویل هامان به زیاد بن ابیه و نیز تأویل آن به عمروعاص و دیگر سران و یاوران حُکّام جور آمده است. همچنین در آنجا دلایل تأویل فرعون به معاویه و حاکمانی که دشمن ائمه علیهم السلام و شیعیانشان بودند، آمده است. پس تأمل کن.

هارون: هارون، برادر، وزیر و جانشین موسی علیه السلام بود. از احادیث متواتر روشن می شود که حضرت علی علیه السلام در امت اسلام نسبت به پیامبر

1- [1] - مائده/3.
2- [2] - قصص/6.

صلی الله علیه و آله، به مانند هارون علیه السلام به موسی علیه السلام در قوم بنی اسرائیل است. در شرح واژه وزیر و نیز در فصل سوم از گفتار اول و در موارد دیگر، در این رابطه سخن به میان آمد. پس غافل مشو.

مُهَیْمِن: مُهَیْمِن به معنای گواه، مراقب، حافظ، امین، شخص مورد اعتماد و کسی که متولی امور خلائق است، می باشد. تأویل هر یک از معانی آن از توضیحاتی که پیشتر آمده است، روشن می شود. پس تأمل کن.

هَوْن: و واژه هایی که این معنا را می رسانند مانند مُهان (خوار شده) و مَهین (خوار کننده) و غیره. هُون به ضمّ هاء، خواری و رسوایی است و هَوان و مَهانَه نیز به همین معنا است. هَوْن به فتح هاء به معنای آرامش و وَقار و نیز به معنای مرد حقیر می باشد. هانَ هَوْناً یعنی آسان شد.

دیگر مشتقات آن هَیِّن و أَهْوَن است. بیشتر این معانی در قرآن آمده است. همچنین ظاهر این است که خواری و رسوایی کامل از جانب خدا به ویژه در زمان رجعت و روز قیامت، مخصوص رها کننده ولایت و دشمنان ائمه علیهم السلام می باشد. در شرح واژه ثمود و واژه های دیگر دلایل تأویل عذاب هون (عذاب خوار کننده و تحقیرآمیز) به شمشیر حضرت قائم علیه السلام آمده است. در کنزالفوائد و کتاب های دیگر از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا»(1) [و بندگان خدای رحمان کسانی اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند] آمده است که فرمودند: منظور از عباد الرحمن در آیه، همان ائمه علیهم السلام می باشند که از ترس دشمنانشان با ترس و احتیاط بر روی زمین راه می روند. از این حدیث و حدیثی که در شرح واژه ثمود آمد، استنباط می شود که می توان آیات دیگری را که شامل این واژه و واژه های مترادف آن می شوند مانند واژه «عذاب مهین» [عذاب خوار کننده] و نظایر آن را به همین معنا تأویل کرد. همچنین در شرح واژه عظیم، احادیثی آمده است که می توان از آن نوع تأویل این واژه را در برخی از موارد

1- [1] - فرقان/63.

استنباط نمود. پس تأمل کن.

هَباء: تعبیر هباءً مَنْثُوراً (غبار پراکنده) در سوره فرقان و تعبیر هباءً مُنْبَثّاً (غبار پراکنده) در سوره واقعه آمده است. هباء، ذرات پراکنده ای هستند که در نور خورشید دیده می شوند. همان طور که در شرح واژه حبط گذشت، مراد از آن چه که در ذرّه اول آمده است، نابود شدن و هدر رفتن اعمال دشمنان ائمه علیهم السلام می باشد. دلیل صریحی بر این تأویل در شرح واژه عمل ذکر شده است. پس به آن رجوع کن و غافل مشو.

هُدی: هُدی، هادی، مهتدی به صورت مفرد و جمع و آن چه به این معناست مانند هُداه، مَنْ اِهْتَدَی، الذین یَهْدُون، مَنْ یَهْدِی الله و مانند آن و. در قاموس اللغه هُدَی به ضم ها و فتح دال به معنای هدایت و راهنمایی آمده است. استوهَداهُ هُدیً و هِدایَةً و هِدْیَةً به کسر هاء، به معنای راهنمایی کرد او را پس هدایت شده می باشد. هَداهُ اللهُ الطَّریقَ یعنی خداوند به او راه را نشان داد. هدوٌ اسم مبالغه در هادی و به معنای بسیار هدایت گر است. از این رو جمع آن مانند هادی، هُداه می باشد. خلاصه معنای هدایت در استعمال شرعی، راهنمایی و هدایت به سوی حق و فراخواندن به سوی آن و نشان دادن راه و امر به آن می باشد. در شرح واژه حق، تأویل هدایه به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و ولایت آنان آمده است. پس مراد از هدایت و واژه های مترادف آن، راهنمایی به سوی آنان و به ولایت آنان و دعوت به آن و ایمان به خدا و انبیائش و ائمه علیهم السلام می باشد. پس هادی (هدایت کننده) به سوی این مسیر، خداوند، پیامبرش صلی الله علیه و آله، قرآن، ائمه علیهم السلام و شیعیان کامل هستند بلکه سایر انبیا نیز در زمره آنان می باشند. مهدی کسی است که به این مسیر هدایت شده است و به ائمه علیهم السلام و به ولایت شان تمسک جسته است مانند پیامبران، اوصیای الهی، مؤمنین و امت های سابق، که از جمله این امت ها، فرقه مُحِقّ (شیعه) می باشد. در توضیح این مورد احادیث صریحی آمده است که بر تأویل هُدی بر مواردی که ذکر کردیم و بر ولایت و ائمه علیهم السلام و شناخت آنان و مسایلی از این دست، دلالت دارد و درست برعکس ضلالت می باشد.

در تفسیر امام صادق علیه السلام دلایل تأویل هدایتی که خداوند نازل کرده است به فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام که آیه های قرآن بر آن دلالت دارند، آمده است و آنها را ذکر خواهیم کرد. احادیث به صراحت بر این که ائمه علیهم السلام هدایت کننده و هدایت شده می باشند و منظور از «أَلَّذِینَ هَداهُمُ اللهُ»(1) [کسانی که خداوند آنها را هدایت کرد] و «یَهدُونَ بِالحَقّ»(2) [کسانی به حق، هدایت می کنند] و مانند آن، ائمه علیهم السلام می باشند. دلالت دارد. همچنین دلالت دارد بر این که منظور از کسانی که خداوند آنها را هدایت کرد، شیعیانند و آنانند که به مسیر ولایت، هدایت شده اند و همین طور منظور از کسی که هدایت شد، شخص مؤمنی است که به اطاعت از امام و حضرت قائم راهنمایی شده است. همچنین کسانی که از هُدی (هدایت) پیروی می کنند، شیعیان پیرو ائمه علیهم السلام می باشند. اجمالاً باید آن چه که پیرامون هدایت نازل شده است را به ائمه علیهم السلام و ولایت آنان جز در موارد اندکی که مناسب آن تأویل نباشد، تأویل برد.

مانند مواردی که در آن هدایت به صورت حکم کردن و فرمان دادن و یا در معنای لغوی خود به کار رفته است. مانند آیه شریفه «فَاهْدُوهُمْ إِلَی صِرَاطِ الْجَحِیمِ»(3) [و به سوی راه جهنم رهبری شان کنید] و مانند آن. پس شایسته است در تأویل بردن. آیات، موارد مناسب را در نظر گرفت، و خداوند هدایت کننده است. در اینجا برخی از احادیث را برای افزایش آگاهی و بصیرت می آوریم، هر چند آن چه که ذکر کردیم نیاز به توضیح ندارد. در بصائر از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَإِنَّکَ لَتَهْدِی إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ»(4) [و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می کنی] آمده است که فرمود: یعنی امر به ولایت می کنی و مردم را به سوی آن را می خوانی و منظور از صراط مستقیم (راه راست)، همان طریق ولایت

1- [1] - زمر/18.
2- [2] - اعراف/181.
3- [3] - صافات/23.
4- [4] - شوری/52.

است.در مناقب ابن شهرآشوب از امام کاظم علیه السلام پیرامون آیه شریفه «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ»(1) [او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد] آمده است که فرمود: یعنی او کسی است که رسولش صلی الله علیه و آله را به ولایت وصی اش امر کرد و ولایت، همان دین حق است.(2) (ادامه روایت). حدیث دیگری از امام کاظم علیه السلام پیرامون آیه شریفه «لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَی آمَنَّا بِهِ»(3) [و ما چون هدایت را شنیدیم بدان گرویدیم] آمده است که فرمود: منظور از هدی، همان ولایت است. (ادامه روایت). توضیح کامل این مورد در شرح واژه ی بَخْس آمده است. از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه فوق روایت شده است که فرمود: منظور از هدی، طریقت حضرت علی علیه السلام است. در کافی از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ فَلَا یَضِلُّ وَلَا یَشْقَی»(4) [هر کس از هدایتم پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت](5) روایت شده که فرمود: منظور، کسانی هستند که قائل به ائمه علیهم السلام شدند و از دستورات آنها پیروی کردند و از اطاعت آنها تخطی ننمودند.

در تفسیر فرات از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُم مِّنِّی هُدًی»(6) [پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد] روایت شده است که فرمود: منظور از هُدَی، علی بن أبی طالب علیه السلام است. در احتجاج از حضرت علی علیه السلام پیرامون آیه شریفه «هُدیً لِلْمُتَّقین»(7) آمده است که فرمود: یعنی شفائی برای متقین است که همان شیعیان محمد علیهم السلام و علی علیه السلام می باشند. چرا که آنها، کسانی هستند که در برابر انواع کفر، تقوی پیشه کرده و آنها را ترک

1- [1] - توبه/33.
2- [2] - مناقب، ج 3 ،ص 100.
3- [3] - جن/13.
4- [4] - طه/123.
5- [5] - طه/23.
6- [6] - بقره/38.
7- [7] - بقره/3.

نمودند. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده است که فرمود: منظور از هدُی، هدایت و راه روشنی برای شیعیان ماست، می باشد. همچنین واژه کتاب را که در این آیه آمده است، به حضرت علی علیه السلام تفسیر نمود. همین طور در تفسیر «ما أنزل الله » فرمود: منظور از چیزی که خدا نازل کرد همان آیاتی است که فضایل حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و اهل بیت مطهر آن دو را برشمرده است.

از جمله فضائل پیامبر صلی الله علیه و آله، ابری بود که در سفرهای پیامبر صلی الله علیه و آله برایشان سایه می افکند و آب های شوری بود که با آب دهان ایشان شیرین می شد و نظایر آن. از جمله فضائل علی علیه السلام، نشانه هایی است که بر علی علیه السلام ظاهر شد مانند سلام دادن کوه ها، صخره ها و درختان به او با تعبیر یا وَلیَّ اللهِ (ای ولی خدا) و مانند آن. پس این همان هدایتی است که خداوند آن را نازل کرده و در کتابش آن را تبیین نموده است. در واژه سبیل گذشت که اهل بیت علیهم السلام سبیل هدایت هستند و در شرح واژه هَوی نیز دلایل تأویل هُدًی مِنَ الله (هدایتی از جانب خدا) به امام علیه السلام خواهد آمد. پس تأمل کن. در معانی الأخبار از حضرت علی علیه السلام آمده است که در خطبه ای فرمود: من از هادی (هدایت کننده) و مُهْتَدی (هدایت شده) من هستم.

در غیبه النُعمانی حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون فضائل ائمه علیهم السلام آمده است که فرمود: آنها(ائمه علیهم السلام) هدایت کننده و هدایت شده هستند (ادامه روایت). در امالی شیخ صدوق از حضرت علی علیه السلام آمده است که فرمود: شأن نزول آیه شریفه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»(1) [(ای پیامبر) تو فقط هشداردهنده ای و برای هر قومی رهبری است] من هستم. چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله، انذار دهنده و من، هدایت کننده به سوی آن چه که او آورده، هستم. در کافی با سلسله سندهایی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام آمده است که فرمودند: در این آیه منظور از مُنْذِر، رسول الله صلی الله علیه و

1- [1] - رعد/7.

آله و منظور از هادی، حضرت علی علیه السلام می باشد. در هر عصری، هدایت کننده ای از ما (اهل بیت) وجود دارد که مردم را به سوی دینی که پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است، هدایت می کند. آگاه باشید به خدا قسم تاکنون همین بوده و تا زمان قیامت به همین منوال خواهد بود.(1)حدیث دیگری نیز در باب اول از فصل اول از گفتار اول آمده است که در تأیید این تأویل می باشد. در تفسیر عیاشی(2) از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: من از جمله کسانی هستم که خداوند در باره آنان فرمود: «أُوْلَـئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ»(3) [اینان کسانی هستند که خدا هدایت شان کرده است پس به هدایت آنان اقتدا کن].

همچنین در این تفسیر از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «أَفَمَن یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لاَّ یَهْدِی إِلاَّ أَن یُهْدَی»(4) [پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی نماید] آمده است که فرمود: آگاه باشید منظور از مَنْ یهدی إلَی الحق، همان محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام پس از اویند. و آگاه باشید منظور از کسانی که هدایت کننده به سوی حق نیستند، قریشیان و دیگرانی هستند که با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، بعد از وفات او مخالفت کردند.

در شرح واژه اُمَّه، دلایل تأویل آیه شریفه «أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ»(5) [جماعتی هستند که به حق راهنمایی می کنند]. به ائمه علیهم السلام آمده است. در شرح واژه اجتباء، دلایل تأویل آیه شریفه «وَ مِمَّنْ هَدَیْن» به شیعیانی که خداوند آنها را به سوی دوستی و مودّت با ائمه علیهم السلام هدایت فرمود، آمده است. همچنین در شرح واژه ضلاله، تأویلی نزدیک به همین معنا ذکر شده است. در شرح واژه صراط

1- [1] - کافی، ج 1، ص 248، باب 10.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 398، حدیث 55.
3- [3] - انعام/90.
4- [4] - یونس/35.
5- [5] - اعراف/159.

از دلایل تأویل آیه شریفه «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِیِّ وَمَنِ اهْتَدَی»(1) [زودا که بدانید یاران راه راست کیانند و چه کسی راه یافته است] به یاران حضرت قائم علیه السلام و کسانی که به پیروی از او هدایت شدند، آمده است.

در مناقب از ثابت بنانی پیرامون آیه شریفه «وَإِنّی لَغَفّارٌ»(2) تا آیه شریفه «ثُمَّ اهْتَدَی»(3) آمده است که گفت: منظور، ولایت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام است. احادیث در این باب فراوان است و هر کدام را در محل آن ذکر خواهیم کرد. و همین مقداری که آوردیم برای انسان صاحب بصیرت کافی است.

هَدی: هَدْی به فتح ها و سکون دال یا هَدِی به فتح ها و کسر دال، قربانی است که به سوی بیت الله الحرام رانده می شود. به ویژه گوسفند، شتر و گاو. مفرد آن هَدِیَّه می باشد که گاهی به آن فِداء (فِدْیه یا خون بها) نیز گفته می شود.

در شرح واژه بَیْت و کعبه دلایل تأویل آن دو به ائمه علیهم السلام آمده است. پس در این صورت می توان هَدِیّه را به هدیه اموال از اموال یا غیر آن مانند هدایت شیعیان امام و انتشار کرامت های امام و اصول طریقت وی و مانند آن که موجب شادمانی او و تقویت و کمک و بزرگداشت او می شود، تأویل برد.

در تأیید این تأویل باید بگوییم که واژه هایی مانند فِداء، أَنْعام، إنفاق، صدقه زکاه، قرض و مانند آن نیز به صله رحم با امام و مانند آن و به انجام کارهای نیکو نسبت به او و شیعیانش مانند بخشیدن علم، قدرت و غیره تأویل برده شده است. پس تأمل کن.

هَوَیْ: هوی و. أَهْواء که جمع هَوی می باشد و آن چه همین معنا را می رساند. هوی در اصل به معنای خواهش نفس و تمایلات آن می باشد. از جمله آیاتی که هوی در آن به همین معنا به کار رفته است، سوره جاثیه، آیه «أَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ

1- [1] - طه/135.

2- [2] - طه/82.
3- [3] - همان.

هَوَاهُ»(1) [پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده] و سوره قتال، آیه «وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءهُمْ»(2) [و از هوس های خود پیروی کرده اند] می باشد. «تَهْوِی إِلَیْهِمْ»(3) در سوره ابراهیم علیه السلام یعنی آنها را دوست می داری و به آنان تمایل داری. هوی به این معنا فراوان در قرآن ذکر شده است. مراد از معنای باطنی هوی این است که ائمه علیهم السلام را اصل قرار داده و آرای باطله و اقوال مخالفین را فرع قرار دهیم.

همان طور که در کافی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَیْرِ هُدًی مِنَ اللَّهِ»(4) [و کیست گمراه تر از آن که بی راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند] آمده است که فرمود: او کسی است که با نظر خود به دین عمل می کند، بی آن که آرای امامی از ائمه هُدی(ع) را در نظر بگیرد(5). احادیث دیگری که بر این معنا دلالت دارند نیز موجود است که در جایش خواهیم آورد. همچنین در باب هفتم از فصل اول از همین گفتار سوم، دلیل تأویل «مَنِ اتَّخَذَ اِلهَهُ هَواهُ»(6) (کسی که هوی و هوس خود را خدای خود قرار داده است) به کسی که نظر و رأی خود را امام خود قرار داده، آمده است.

پس تأمل کن و خدا داناتر است. هَوی در اصل به معنای سقوط از کوه و مانند آن که برخاستنی را در پی نداشته باشد است و به همین دلیل به معنای هلاکت استفاده می شود. مثلاً گفته می شود: هَوی یعنی سقوط کرد و هلاک شد. أَهْوی به معنای انداخت چیزی را می باشد. از جمله سوره هایی که هوی در آن به معنای هلاکت می باشد، سوره طه آیه شریفه «وَمَن یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَوَی»(7) [و هر

1- [1] - جاثیه/23.
2- [2] - محمد(ص)/14.
3- [3] - ابراهیم/37.
4- [4] - قصص/50.
5- [5] - کافی، ج 1، ص 436.
6- [6] - جاثیه/23.
7- [7] - طه/81.

کس خشم من بر او فرود آید قطعاً در (ورطه) هلاکت افتاده است] و سوره نجم آیه شریفه «وَالْمُؤْتَفِکَهَ أَهْوَی»(1) [و شهرها(ی سدوم و عاموره) را فرو افکند] است.

در باب پنجم از فصل دوم از گفتار اول حدیثی آمده است که در آن خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام را خطاب قرار داده و فرموده است: «مَنِ اسْتَقْبَلَنِی بَغَیْرِکمْ فَقَدْ ضَلَّ وَ هَوَی» [هر کس به وسیله غیر شما به سراغ من آید، گمراه و هلاک می شود] در برخی از متون زیارتی امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: «وَ هَوَی مَنِ اعْتَصَمَ بَغَیْرِک» [هر کس به غیر تو چنگ زند سقوط کرده و هلاک می شود]. از این مطالب استنباط می شود که می توان آیاتی را که در آن واژه هوی به معنای هلاکت آمده است را نیز به ترک ولایت تأویل برد.

پس تأمل کن و از احادیثی که بر هوی به معنای مرگ متعارف دلالت دارد، اگر چه به صورت تأویلی باشد، غافل مشو. همان طور که در کنزالفوائد از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَی»(2) [سوگند به اختر (قرآن) چون فرود می آید] آمده است که فرمود: یعنی بعد از وفات محمد صلی الله علیه و آله تنها با کینه و دشمنی آل محمد علیهم السلام آزمایش و امتحان شدید. ظاهر حدیث این است که مراد امام از نجم (ستاره)، پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. همان طور که از توضیح ایشان چنین بر می آید و همچنین منظور از سقوط ستاره، وفات پیامبر صلی الله علیه و آله است. پس تأمل کن و خداوند هدایت کننده است.

هاوِیَه: هاویه نام جهنم یا نام طبقه ای از طبقات جهنم است. تأویل آن همان است که در تأویل جهنم و نار آمد. و خدا آگاه است.

1- [1] - نجم/53.
2- [2] - نجم/1.

یَسِیر: و یُسرَی و آن چه به این معناست مانند مَیْسَرَه، یَسَّرْنا و غیره. یُسْر به معنای آسان ساختن و آسان بودن می باشد و واژه های مترادف آن نیز به همین معنا می باشند. در لغت یَسَّرَهُ لَهُ یعنی آن را آسان گردانید برای او و هذا یَسِیرٌ به معنای این، کارِ آسان و غیر دشواری است، می باشد. همچنین یَسِیر به معنای قلیل و کم نیز آمده است.

یُسْر در قرآن به حضرت علی علیه السلام و یُسْری به خیر و نیکی و به بهشت تأویل شده است. در شرح واژه اتباع، دلایل این که یُسْر از جانب خدا و رسولش، مخصوص کسانی است که حضرت علی علیه السلام را دوست بدارند و پیرو ائمه بعد از او باشند، آمده است. در تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «یُرِیدُ اللّهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلاَ یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ»(1) [خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما دشواری نمی خواهد] آمده است که فرمود: منظور از یُسْر، حضرت علی علیه السلام است و منظور از عُسْر، فلانی و فلانی می باشند. پس هر کس که از فرزندان آدم علیه السلام باشد، در ولایت فلانی و فلانی وارد نمی شود(2) یعنی هر کس در ولایت آن دو داخل شود، فقط شریک شیطان است. همچنین در همین تفسیر از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده است که فرمود: منظور از یُسْر، ولایت و منظور از عُسْر، مخالفت با ولایت و دوستی و موالات با دشمنان خدا

1- [1] - بقره/185.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 101.

است. (ادامه روایت). در محاسن برقی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْرَی»(1) [به زودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت] آمده است که فرمود: یعنی از خیر و نیکی جز آن چه را که برایش فراهم شد، نمی خواهد و پیرامون آیه شریفه «فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْرَی»(2) [به زودی راه دشواری به او خواهیم نمود] فرمود: از شر و بدی جز آن چه برایش فراهم شده است را نمی خواهد.

در روایت جابر از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْرَی» آمده است که فرمود: منظور از یُسْری، بهشت است. و پیرامون آیه شریفه «فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعَسْرَی» فرمود: منظور از عُسْرَی، جهنم است. (ادامه روایت). بنابراین می توان سایر موارد را هر جا که مناسب باشد، به همین شکل تأویل نمود. پس تأمل کن و مطالبی را که در شرح واژه شرح و ضَیِّق آمده است را در نظر بگیر. و خداوند آگاه است.

مَیْسِر: مَیْسِر به معنای قمار و بازی با تیر و نظایر آن است. برخی گفته اند، مَیْسِر هر چیزی است که در آن قمار باشد. حتی گردو بازی کودکان که بر روی آن شرط ببندند و قمار کنند، مَیْسِر محسوب می شود. در احادیث مَیْسِر به دشمنان ائمه علیهم السلام تأویل برده شده است. همان طور که در شرح واژه فحشاء و در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول، دلایل این تأویل آمده است. پس تأمل کن.

یَؤُوس: یَؤُوس و آن چه به این معناست و مشتمل بر واژه یأس می باشد مانند مَنْ یَتأَس و مانند آن. در شرح واژه قُنُوط، دلایل این که مراد از یَؤُس، ناامید از رحمت خدا و نعمت آخرت می باشد، آمده است. همچنین اشاره شد به این که یَؤُس از صفات دشمن ائمه علیهم السلام است. چرا که او مأیوس و ناامید است. پس تأمل کن.

یابِس: در شرح واژه رَطْب، دلایل تأویل یابِس در برخی از موارد آمده است و شاید بتوان همان تأویل را در موارد مناسب دیگر پیاده کرد. پس تأمل کن و خداوند آگاه است.

1- [1] - لیل/7.
2- [2] - لیل/10.

يَقَظَه: واژه يَقَظَه در سوره كهف آيه شريفه «وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظاً وَهُمْ رُقُودٌ»(1) [و مى پندارى كه ايشان بيدارند در حالى كه خفته اند] آمده است و شايد بتوان آن را در موارد مناسب ديگر بر عكس واژه هاى رُقُود و نَوْم، تأويل نمود و خداوند آگاه است.

يَتِيم: و يتامى. در قاموس اللغه، يُتْم به ضم ياء به معناى تنها بودن و نداشتن پدر آمده است و يتيم به معناى نادر و كم نظير مى باشد و جمع آن أَيْتام وَ يتامَى است. در احاديث، سه تأويل براى يتيم آمده است: 1. تأويل آن به رسول الله صلى الله عليه و آله. همان طور كه در كافى و كتاب هاى ديگر از امام باقر عليه السلام پيرامون آيه شريفه «يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَهٍ»(2) [به يتيمى خويشاوند] آمده است كه فرمود: منظور از يتيم، رسول الله صلى الله عليه و آله و منظور از مَقْرُبَه خويشى و نزديكى او است. 2. تأويل يتيم و يتامى به ائمه عليهم السلام و يتيمان آل محمد عليهم السلام. همان طور كه در شرح واژه شرک و مال، دلايل اين تأويل آمده است، و در آنجا خوردن مال يتيم به غصب اموال ائمه عليهم السلام و غنائم و چيزهايى كه به آنان تعلّق دارد توسط دشمنان آنان و دادن آنها به ديگران تفسير شده است.

در شرح واژه شرّ نيز دلايل اين كه دشمنان ائمه عليهم السلام ريشه اصلى تمام شرارت ها مى باشند و خوردن مال يتيم به ناحق از فروع آنان مى باشد، آمده است. 3. تأويل يتيم به شيعيان ضعيف كه امام شان، غائب از آنها است و آنها قادر نيستند به امام شان دسترسى پيدا كنند و از او و علومش بى بهره اند. همان طور كه در تفسير امام صادق عليه السلام پيرامون آيه شريفه «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَ ذِى الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى»(3) [و به پدر و مادر و خويشان و يتيمان احسان كنيد] در سوره بقره آمده است كه فرمود: خداوند مسلمانان را به نيكى كردن به يتيمان تشويق نموده است. چرا كه آنان از پدر محرومند. پس هر كس آنان را اكرام كند و آنان را در پناه خود بگيرد خدا را اكرام كرده است. اما محروم ترين يتيمان كسى است كه امامش را از

1- [1] - كهف/18.
2- [2] - بلد/15.
3- [3] - بقره/83.

دست داده و قادر به دسترسی به او نیست و از احکام او در مسائل شرعی مبتلا به، بی خبر است. آگاه باشید، هر کس از شیعیان ما که عالم به علوم ما است باید بداند که شیعه ای که جاهل به شریعت ما است و از دیدار ما محروم است به منزله انسان یتیم است و او یتیمی از یتیمان آل محمد علیهم السلام و محروم از مولایش می باشد. پس هر کس او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را به او بیاموزاند، در درگاه رفیق اعلی با ما خواهد بود. سپس حضرت احادیثی را در ثواب تحت تکفل قرار دادن این فرد یتیم ذکر کرده و پیرامون آیه شریفه «آتَیَ المال عَلی حَبه ذَوِی القُربی والیَتَامی»(1) فرمود: یعنی (آن مال را) به یتیمان بنی هاشم از روی نیکی و نه از باب صدقه و به غیر بنی هاشم از باب صدقه و احسان داده است. (ادامه روایت).

بر هیچ کس پوشیده نیست که دو تأویل اخیر را می توان در بسیاری از آیات که در این زمینه است، پیاده کرد، چرا که می توان غصب اموال شیعه را از آنجایی که داخل در مصداق خوردن مال یتیم است به منزله غصب اموال امام دانست. همین طور کمک کردن به امام به هر شکل، داخل در احسان به یتیمان و دادن مال به آنان است. بقیه آیات را نیز می توان با در نظر گرفتن تناسب و تأویل در هر مقام به آن چه که مناسب تر است به همین شکل تأویل نمود. و خداوند هدایت کننده است.

یَمّ: یَمّ به معنای دریا است و جمع ندارد. شاید بتوان یَمّ را در موارد مناسب به مانند بَحْر (دریا) تأویل نمود، پس تأمل کن.

تَیَمّمُ: و آن چه که مشتمل بر این کلمه است. تیمم در لغت به معنای قصد و اراده است و در شرع به معنای همان طهارت معروف می باشد. بنابراین می توان تیمّم را به مانند تطهیر و مانند آن تأویل نمود. و خداوند آگاه است.

یَوْم: و ایام. اولاً بدان در برخی از احادیث، دلایل امکان تأویل یوم و ایام در قرآن، به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام آمده است. مطالبی که در شرح واژه شَهر و نهار و مانند آن آوردیم مبنی بر این که این واژه ها نیز به ائمه علیهم السلام تأویل برده می شوند، مؤید این تأویل است. بنا بر این اشکال ندارد که

1- [1] - بقره/177.

در برخی موارد مناسب برحسب قرائن حالیه و مقالیه همین تأویل را پیاده نمود. مثلاً أیام الله، «أیام معدودات»(1) [روزهای شمرده شده] و نظایر آن را به تمامی ائمه علیهم السلام یا به برخی از آنان تأویل ببریم. همین طور الیوم الآخِر را به حضرت قائم علیه السلام تفسیر نماییم. همین طور است مواردی که تأویل آن برحسب مقتضای مقام آشکار می شود حتی شاید بتوان مواردی را برحسب مقابل و قرینه توصیف به همین صورت تأویل برد. مثلاً می توان آیه شریفه «یَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ»(2) [در روز شومی به طور مداوم تندبادی توفنده فرستادیم] و مانند آن را به خلفای جور و پیشوایان گمراهی و رؤسای آنان بلکه همچنین به روزهای آنان و زمان حکومت و شوکتشان، تأویل نمود. پس غافل مشو. در اینجا حدیثی را که گفتیم بر امکان این تأویل دلالت دارد، می آوریم. شیخ صدوق در معانی الأخبار و همچنین دیگران با سلسله سندهایی از صقر بن أبی دلف آورده اند که او گفت: به امام هادی علیه السلام عرض کردم. مولای من، از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیثی نقل شده که معنای آن را نمی دانم. حضرت فرمود: آن چه حدیثی است؟ عرض کردم: آن حدیث بدین شرح است: «لاتُعادُوا ألأَیّامَ فَتُعادیکُمْ» [با روزها دشمنی نورزید که در این صورت به دشمنی شما برمی خیزند] حضرت فرمود: بله، تا زمانی که آسمان ها و زمین بر پا است، منظور از روزها، ما هستیم. چرا که شنبه، نام رسول الله صلی الله علیه و آله و یکشنبه، امیرالمؤمنین علیه السلام و دوشنبه، حسن و حسین علیهما السلام و سه شنبه، علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهم السلام و چهارشنبه، موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و من علیهم السلام و پنج شنبه، پسرم حسن علیه السلام و جمعه، پسرِ پسرم علیه السلام است و با او گروه حق کامل می شود. پس معنای ایام، این است. و با آنها در دنیا دشمنی نورزید که در این صورت، آنها در آخرت با شما دشمنی خواهند ورزید. پس تأمل کن.

دوم بدان که از احادیث استنباط می شود که تأویل بیشتر روزهایی که بنا بر

1- [1] - بقره/184.
2- [2] - قمر/19.

قرآن به روز قیامت کبری نسبت داده شده است، روز قیام حضرت قائم علیه السلام و روز رجعت می باشد؛ مانند: یوم الدین (روز جَزا)، یوم القیامه (روز قیامت)، یوم الخُرُوج (روز قیامت)، الیوم الآخِر (روز آخرت) و نظایر آن. همین طور از احادیث استنباط می شود که می توان تأویل بسیاری از آن روزها را به روز گرفتن پیمان ولایت در عالم ذر و روز غدیر و غیره دانست.

حتی از احادیث چنین برمی آید که می توان روزهایی غیر از آن روزها را نیز حتی با کمترین مناسبت به روز قیام حضرت قائم علیه السلام و روز رجعت و روز گرفتن پیمان و مانند آن تأویل برد. مثلاً تأویل «یَومُ الحَجِّ الأَکْبَر»(1) (روز قیامت)، «یَومُ الفَتْح»(2) (روز فتح و گشایش)، «یومُ الوَقتِ المَعلُوم»(3) (روز زمان مشخص)، «یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَةَ»(4) (روزی که فریاد حق را می شنوند)، «یَومَ کان مِقدارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ»(5) (روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال می باشد)، «یَوْمَ یَنْفَخُ فِی الصُّورِ»(6) (روزی که در شیپور دمیده شود) و «یَومُ الْفَصْلِ»(7) (روز جدایی) و مانند آن، روز قیام حضرت قائم علیه السلام می باشد. همچنین تأویل «یَوم الجُمُعَه»(8) (روز جمع) و مانند آن، روز گرفتن پیمان می باشد. اجمالاً بیشتر روزهایی که در قرآن آمده است را می توان به یکی از مواردی که ذکر شد یا به بیشتر آن موارد تأویل برد. مثلاً «الیَومِ الآخِر»(9) به خود حضرت قائم علیه السلام و به روز غدیر و به روز قیام حضرت قائم علیه السلام تأویل برده شده است. ولی با استناد به احادیثی که به آن

1- [1] - توبه/3.
2- [2] - سجده/29.
3- [3] - حجر/38.
4- [4] - ق/42.
5- [5] - معارج/4.
6- [6] - انعام/73.
7- [7] - صافات/21.
8- [8] - جمعه/9.
9- [9] - بقره/62.

اشاره کردیم و غیر آن که در جای جای این کتاب خواهد آمد، باید تأویل ها بر اساس دلالت قرینه و مقتضای مقام باشد. از این رو در برخی از موارد که قرینه برای این تأویل ذکر نشده است و مقتضای مقام، آن باشد که الیوم را بر معنای ظاهر آن حمل کنیم، نمی توان براساس گمان و خیال آن را تأویل برد. پس تأمل کن. در اینجا برخی از احادیثی را که بر تأویل مورد نظر دلالت می کند و پیش از این نیز به برخی از آنها اشاره کردیم و بعد از این نیز خواهد آمد، ذکر می کنیم. احادیث دیگری نیز موجود است که در جای خود خواهد آمد. در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول دلایل تأویل یَوْمُ الْجُمُعَه به روز گرفتن پیمان ولایت آمده است و در شرح واژه جُمُعَه، امکان تأویل آن به روز قیام حضرت قائم علیه السلام را به دلیل حدیثی که پیش از این آمد، تبیین نمودیم. همچنین در آنجا به امکان تأویل الیَوْمِ الآخِر به روز غدیر اشاره شده است. در شرح واژه آیات، دلایل تأویل یوم الحج الأکبر به قیام حضرت قائم علیه السلام آمده است و در شرح واژه «حشر» دلایل تأویل آیه شریفه «یَوْمَ نَحْشُرُ»(1) [روزی را که محشور می کنیم] و مانند آن به روز رجعت ذکر شده است. همچنین در شرح واژه خروج به دلایل تأویل آیه «یَوْمَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَهَ بِالْحَقِّ ذَلِکَ یَوْمُ الْخُرُوجِ»(2) [روزی که فریاد (رستاخیز) را به حق می شنوند آن (روز) روز بیرون آمدن (از زمین) است] به زمان رجعت اشاره کردیم. تأویل این آیه خود دلیل تأیید کننده ای بر تأویل یوم الحق به زمان رجعت می باشد.

در نکته آخر از خاتمه پیش رو، دلایل تأویل آیه شریفه «فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَهٍ»(3) [فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می روند] به زمان رجعت پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد آمد. در روایت عقبه از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: پس از قیام قائم علیه السلام، امام حسین علیه السلام خروج خواهد کرد. از حضرت پرسیدند که آیا همه

1- [1] - نمل/83.
2- [2] - ق/42.
3- [3] - معارج/4.

مردم با او هستند؟ حضرت در جواب فرمود: نه، بلکه همان طور که خدا در قرآن فرمود: «يَوْمَ يُنفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا»(1) [روزی که در صور دمیده شود و گروه گروه بیایید] مردم، گروه گروه می شوند. (ادامه روایت). از این حدیث تأویل یوم الفصل به زمان قیام حضرت قائم علیه السلام استنباط می شود. چون از سوره نبأ بر می آید که روز جدایی و روزی که در شیپور دمیده می شود، یکی است.

پس تأمّل کن تا آگاه شوی. در شرح واژه دین بلکه در شرح واژه کِذْب نیز دلایل تأویل یوم الدین به روز گرفتن پیمان و به روز خروج حضرت قائم علیه السلام آمده است. در شرح واژه دین، دلایل امکان تأویل آیه هایی که در بردارنده معنای روز جزا هستند به زمان رجعت را تبیین نمودیم. همچنین در توضیح واژه رجوع دلایل تأویل آیه شریفه «لاَ يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا»(2) [ایمان آوردنش سود نمی بخشد] به زمان رجعت آمده است. بلکه برحسب معنای باطن هیچ شکی نیست که منظور از آیه، زمان رجعت است. همین طور در شرح واژه شق به دلایل تأویل «يَوْمَ تَشَقَّقُ الأَرضُ»(3) (روزی که زمین شکافته می شود) به زمان رجعت را اشاره کردیم. در شرح واژه قیامه، دلایل تأویل آیه شریفه «وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ»(4) [و روزی که گواهان برپای می ایستند] و «یوم القیامه» به زمان رجعت و روز قیام حضرت قائم علیه السلام آمده است. در شرح واژه نداء، دلایل تأویل آیه شریفه «يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ»(5) [روزی که منادی از جایی نزدیک ندا درمی دهد] به زمان رجعت را ذکر نمودیم. همچنین در شرح واژه وَقت دلایل تأویل «يَومِ الوَقتِ المَعلُومِ»(6) به زمان قیام حضرت قائم علیه السلام آمده است. در شرح واژه وعد نیز

1- [1] - نبأ/18.
2- [2] - انعام/158.
3- [3] - ق/44.
4- [4] - غافر/51.
5- [5] - ق/41.
6- [6] - حجر/38.

به دلایل تأویل «الیَوم المَوعُود»(1) به زمان قیام حضرت قائم علیه السلام اشاره نمودیم. در تفسیر قمی پیرامون آیه شریفه «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللّهِ»(2) [و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن] آمده است: منظور، روز قیام حضرت قائم علیه السلام، روز مرگ و روز قیامت است(3). پس در آن چه بیان نمودیم تأمل کن و موارد مشابه را از طریق آن درک کن. در ادامه روایاتی را ذکر خواهیم کرد که آیات در بردارنده واژه یَوْم را به آن چه که ما تأویل بردیم، تأویل می برد. پس غافل مشو.

یَقِین: یقین و واژه های مترادف آن مانند الذین یُوقِنُون، مُوقِنین و مانند آن. در قاموس اللغه، یقین به معنای برطرف کردن شک آمده است. تأویل یقین و کسی که صاحب یقین است و به یقین متصف است، دقیقاً بر عکس تأویلی است که در شرح واژه های شک و ریب آمد. همچنین در برخی از احادیث، یقین به امام تأویل برده شده است. همان طور که در خلال حدیث مفضل بن عمر که در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول ذکر شد، دلایل این تأویل آمده است.

در روایت طارق آمده است که گفت: حضرت علی علیه السلام فرمود: امام، عین الیقین و حقیقت آن است. در شرح واژه حق، دلایل این که ولایت علی علیه السلام حق الیقین می باشد، آمده است. در ابتدای تفسیر سوره بقره، دلایل تأویل آیه شریفه «وَبِالآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»(4) [و آنانند که به آخرت یقین دارند] به شیعه خواهد آمد. در آیات دیگر نیز دلایل این که موقِنین و امثال آن به استثنای مواردی که در شرح واژه رَیْب به آن اشاره کردیم، شیعیان می باشند، خواهد آمد. پس غافل مشو.

یَمین: و أَیْمان، مَیْمَنَه. در قاموس اللغه. یُمْن به ضمّ یاء به معنای برکت است. مَیْمنه نیز به معنای یُمْن می باشد. سایر مشتقات آن یمن (بر وزن عَلِمَ و کَرَمَ)، مَیْمُون، یمین و أَیْمَن می باشد.

1- [1] - بروج/2.
2- [2] - ابراهیم/5.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 369.
4- [4] - بقره/4.

جمع أَیْمَن، أَیامِنْ و جمع مَیْمُون، مَیامین می باشد. و نیز در قاموس آمده است که یمین (راست) در نقطه مقابل یَسار (چپ) و شِمال (چپ) می باشد و جمع أَیْمان است. و نیز آمده است که یَمین به معنای قسم و مؤنث است. چرا که عرب ها دست های یکدیگر را لمس می کردند و پیمان می بستند. جمع یمین به معنای قسم نیز أَیْمان است. پس از آگاهی از معانی این واژه ها بدان که در شرح واژه های عُقُود، عهد، میثاق و مانند آن، چگونگی استنباط این که مراد از یَمِین و أَیْمان، سوگند و تعهد به آن چه که مربوط به ولایت در روز گرفتن پیمان و روز غدیر و غیره می باشد، آمده است. همان طور که در تفسیر سوره نحل بر تأویل آیه شریفه «وَلاَ تَنقُضُواْ الأَیْمَانَ بَعْدَ تَوْکِیدِهَا»(1) [و سوگندهای (خود را) پس از استوار کردن آنها مشکنید] به این معنا، تصریح خواهد شد.

در کافی از امام صادق علیه السلام روایتی نقل شده است که خلاصه آن بدین شرح است: مراد از أیمان، چیزی است که در باب ولایت علی علیه السلام و الزام آنان به آن نازل شد و مراد از «تَوکِیدِها» اشاره به این است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان دستور داد در زمینه امارت و حکومت، تسلیم علی علیه السلام باشند(2).

در شرح واژه نکث، دلایل تاویل آیه سیزدهم از سوره توبه «قَوْماً نَّکَثُواْ أَیْمَانَهُمْ»(3) [گروهی که سوگندهای خود را شکستند] به اهل بصره آمده است. همچنین بدان یَمین به معنای برکت یا به معنای راست و مَیْمَنَه در احادیث به حضرت علی علیه السلام و به هر یک از ائمه علیهم السلام تأویل، و أصحاب الیمین و أصحاب المیمنه به شیعیان ایشان تأویل شده است.در روایتی که در شرح واژه مقرّبین ذکر شد، آمده است که مراد از یمین در اصحاب الیمین، امیرالمؤمنین علیه السلام است. حدیث دیگری نیز در باب چهارم از فصل دوم از گفتار اول آمده است که بر تأویل اصحاب الیمین به شیعیان دلالت دارد. در روایت اصبغ بن نباته از

1- [1] - نحل/91.
2- [2] - کافی، ج 1، ص352.
3- [3] - توبه/13.

حضرت علی علیه السلام آمده است که فرمود: منظور از اصحاب الیمین، مؤمنان حقیقی و منظور از سابقون، انبیا و اوصیا می باشند. (ادامه روایت). در روایت صدوق، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: منظور از یمین الله، ما هستیم. در روایت جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون فضائل ایشان و فضایل ائمه علیهم السلام آمده است که فرمود: منظور از یَمین الله، ما هستیم و مقصود از سَبیل (راه) و سَلْسَبیل (نام چشمه ای در بهشت)، ما می باشیم. حدیث دیگری نیز در این رابطه در شرح واژه ید، خواهد آمد. پس تأمل کن و از آمدن ید به معنای متعارفش نیز غافل مشو.

یَد: چه به صورت مفرد یا به صورت جمع مانند: أَیْدِی. ید در لغت معانی متعددی دارد. از جمله آن معانی، معنای متعارف آن می باشد که به کف دست یا از سر انگشتان تا کتف اطلاق می شود. معانی دیگر آن، مقام، وقار، نیرو، قدرت، نعمت، رحمت، احسان و غیره می باشد. یَد به بیشتر این معانی در قرآن آمده است. در کتاب واحده از طارق از حضرت علی علیه السلام آمده است که فرمود: در هر آیه ای از قرآن که واژه های عین، جنب، ید و مانند آن در آن ذکر شده است، منظور ولی و امام می باشد. (ادامه روایت). همچنین در شرح واژه یهود، حدیثی ذکر شد که به صراحت نشان می داد مراد از ید در باطن قرآن، امام علیه السلام است. در کتاب سلیم از مقداد از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: علی علیه السلام همان یدالله است که بر سر بندگانش، رحمت گسترانیده است. در برخی از متون زیارتی می خوانیم: أَشْهَدُ أَنَّ یَدَکَ الْعُلْیا الْیُمْنَی (گواهی که می دهم که دست راست رفیعت...). در نکته آخر از خاتمه پیش رو در شرح حدیث مفضل، روایت خواهد آمد مبنی بر این که زمانی که حضرت قائم علیه السلام ظهور کند دست مبارکش را دراز می کند که ید بیضاء است و می گوید: این یدالله است. (ادامه روایت). پس اندیشه کن.

اجمالاً دلالت احادیث بر اطلاق یدالله بر پیامبر صلی الله علیه و آله، ائمه علیهم السلام به ویژه علی علیه السلام واضح و ثابت شده است و آن از مجازهای رایج در کلام عرب است همان طور که دلیل آن در باب سوم از فصل اول از گفتار اول آمده

است. پس مراد این است که آنان، نعمت کامل خدا و رحمت گسترده آن و مظاهر قدرت کامل او و جلوه هایی این چنینی هستند. در شرح واژه عین نیز دلایل تأیید این مطلب آمده است. بدان که در تفسیر قمی ذیل سوره جنّ آیه «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا»(1) [دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد که (در این صورت) برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت] آمده است: خداوند، پیامبر برگزیده اش را از اخبار پیش از او و اخبار بعد از او که همان اخبار حضرت قائم علیه السلام و رجعت و قیامت باشد، آگاه می کند.

در همین تفسیر از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه فوق آمده است که فرمود: در قلب او دانش و در پشت او رَصَد است، خداوند علم خویش را به او می آموزد و علم را مانند غذایی که پرنده در دهان جوجه هایش می گذارد، در دهان پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می دهد و از طریق الهام به او آموزش می دهد. و رصد آموزش از پیامبر است. دلالت این حدیث بر این که «بین یدیه» در آیه مذکور به معنای قلب و الهام دانش به آن می باشد، واضح و روشن است(2). در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ»(3) [از آن چه در پیش رو و پشت سر دارید بترسید] آمده است که فرمود: منظور، عقوبت است. بر هیچ کس پوشیده نیست که ترک ولایت، از بزرگ ترین گناهان است و ترک کننده آن به هنگام قیام حضرت قائم علیه السلام و غیره، مجازات و عقوبت خواهد شد. پس تأمل کن.

در کافی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ

1- [1] - جن/25 و 26.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 380.
3- [3] - یس/45.

یَرَاهَا»(1) [هرگاه (غرقه) دستش را بیرون آورد به زحمت آن را می بیند] روایت شده که فرمود: مراد، آن است که در زمان فتنه بنی امیه و ستمگران به ائمه علیهم السلام، اگر فرد مؤمن، حکمتی را آشکار کند یا آن را به زبان براند، احدی از او نمی پذیرد(2). بنا بر این می توان آیاتی را که شامل واژه های ید و مابین الأیدی می شود را به یکی از آن چه که ذکر شد و مانند آن، تأویل نمود. پس تأمل کن و از آن چه در شرح واژه اُذُن آمد که خداوند تعالی ایمان را بر تمام جوارح انسان واجب فرمود، غافل مشو.

بر هیچ کس پوشیده نیست که یکی از این اعضا، دست می باشد که خداوند بر آن واجب کرد که ولایت را بپذیرد و به خاطر آن شمشیر بزند و از آن در برابر دشمنان خدا دفاع کند و با آن دست به دعا بردارد و تکبیر بگوید و مانند آن، پس هرگاه دست، این اعمال را به جا آورد، دستی نکوهش نشده و به منزله دست معصومین و پیروان آنان خواهد بود. در مقابل این دست، دست دشمنان ائمه علیهم السلام است که نکوهش شده و علیه صاحب خود در روز قیامت، شهادت خواهد داد و به گردن های آنان زنجیر شده و عذاب خواهد شد. پس اندیشه کن و خدا آگاه است. این جملات، پایان فصل دوم از گفتار سوم و در حقیقت پایان سه گفتار است. بنابراین تنها بیان خاتمه ای که قول آن را در ابتدای این گفتار داده بودیم می ماند.

1- [1] - نور/40.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 597.

خاتمه

اشاره

ص:1055

ص:1056

فصل اول

در تبیین خلاصه ای از تأویلات حروف مقطّعه می باشد که در اوایل برخی از سوره ها آمده است.

ترکیب حروف مقطعه اوایل سوره های قرآن، بدون در نظر گرفتن مکررات آن، به تعداد معصومین علیهم السلام یعنی به 14 صورت می باشد که عبارتند از: الم، المص، الر، المر، کهیعص، طه، طسم، طس، یس، ص، حم، حمعسق، ق، ن. بدان که این حروف که این 14 صورت از آنها ترکیب شده اند، در اصل، از حروف هجا می باشند. از جمله اسرار الهی این که از ترکیب آنها، این عبارت به دست می آید: علیٌّ صِراطُ حقٌّ نمْسِکُهُ (علی علیه السلام راه حقیقت است که به آن تمسک می جوییم) یا صِراطُ علیٍّ حقٌّ نمْسِکُهُ (راه علی علیه السلام طریق حق و حقیقت است و به آن تمسک می جوییم).

10 صورت از حروف مقطعه هر کدام در یک سوره به کار رفته اند که عبارتند از: المص در سوره اعراف، المر در سوره رعد، کهیعص در سوره مریم، طه در سوره طه، طس در سوره نمل، یس در سوره یس، ص در سوره ص، حمعسق در سوره شوری، ق در سوره ق و ن در سوره ن. یکی از این صورت ها در دو سوره به کار رفته است که طسم می باشد و در سوره های قصص و شعراء وارد شده است. یکی دیگر از آن صورت ها در 5 سوره به عدد اصحاب کساء، به کار رفته است که الر می باشد و در سوره های یونس، هود، یوسف، ابراهیم و حجر آمده است. 2 صورت

از آن صورت ها هر کدام در 6 سوره به کار رفته اند که مجموع سوره هایی که آن دو در آنها به کار رفته است به عدد 12 می رسد که عبارتند از الم و حم که الم در سوره های بقره، آل عمران، عنکبوت، روم، لقمان و سجده و حم در سوره های مؤمن، فُصِّلَت، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف آمده است.

بنا براین مجموع سوره هایی که حروف مقطعه در آن به کار رفته است به تعداد حروف هجاء، 29 سوره می باشد. در مجمع البیان از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که فرمود: برای هر کتاب، خالص و برگزیده ای است و برگزیده این کتاب، مقطّع و جدا خواندن حروف در آن است.

در معانی الأخبار با سلسله سند از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: الم یکی از حروف اسم اعظم خداوند است که در قرآن به صورت مقطع آمده و پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام آن را تألیف می کنند. پس هرگاه با آن نام دعا شود، قطعاً مورد استجابت قرار می گیرد(1). بعضی از علمای فاضل از این حدیث چنین استنباط می کنند که حروف مقطعه از اسرار و رموزی است که بین خداوند و پیامبرش بوده که خداوند نخواسته است، غیر از پیامبر و راسخان در علم که ائمه علیهم السلام می باشند، آن را درک کنند. مؤلف گوید: می توانیم در تأیید این گفته، از تفسیر امام صادق علیه السلام استفاده کنیم که فرمود: معنای الم این است که این کتابی که من آن را نازل کردم، از حروف مقطعه ای است که الف، لام و میم از جمله آن می باشد و آن به زبان شما و حروف هجای شما است. پس اگر راست می گویید، مانند آن بیاورید. در بحث از «ص» به روایاتی اشاره می کنیم که نشان می دهد تمام حروف مقطعه قرآن، اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. در اینجا برخی از تأویل های حروف مقطعه را به ترتیب ذکر آنها در قرآن می آوریم. ابتدا به تأویل الم، المص، الر و المر می پردازیم. در تأویل الم برخی گفته اند: معنای الم چنین است: «أَنَا اللهُ أَعْلَمُ وَ أَرَی» [من خدایی هستم که می دانم و

1- [1] - معانی الأخبار، ص 23.

می بینم] و تأویل المص را «أنا اللهُ أَعْلَمُ و أَفْصَلُ» [من خدایی هستم که می دانم و جدا می کنم]، ذکر کرده اند.

بنا بر این می توان این طور تأویل برد که خدا، داناتر است به طوری که محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و اهل بیت مطهر آن دو را برای نبوت وامامت برگزید و قرآن مجید را برای آنان و در بین آنان نازل کرد. به همین شکل می توان ما بعد آن را تأویل نمود. همان طور که در معانی الأخبار با سند از سفیان ثوری از امام صادق علیه السلام، حدیثی طولانی نقل شده است که فرمود: الم در ابتدای سوره بقره به معنای: أَنَا اللهُ المَلِکُ (من خداوند و پادشاه هستم) و در ابتدای سوره آل عمران به معنای «أنا اللهُ المجید» [من خداوند مجید هستم] می باشد و المص به معنای «أنا اللهُ المُقْتَدِرُ الصّادِقُ» [من خدای مقتدر و راستگو هستم] و المر به معنای أنا اللهُ المُحْیی الْمُمِیتُ الرَّزّاقُ (من خدای زنده کننده و میراننده و روزی دهنده هستم)، است.

در تفسیر عیاشی از ابولبید مخزومی از امام باقر علیه السلام آمده است: یا ابولبید، از فرزندان عباس 12 تن به فرمانروایی می رسند که 4 تن از آنان پس از هشتمین ایشان کشته می شوند. یکی از آنها به ذبحه یعنی درد گلو دچار می شود و او را هلاک می کند. اینان، گروهی هستند کوتاه عمر، زشت سیرت که یکی از آنها، جوانکی فاسق است و ملقب به هادی می باشد. یا ابولبید مرا در حروف مقطعه قرآن علم بسیار است. خداوند فرمود: الم ذلک الکتاب سپس پیامبر صلی الله علیه و آله قیام فرمود تا آن که نور او آشکار شد و کلمه او ثابت و استوار گشت و در زمانی تولد یافت که از هزاره هفتم، یکصد و شصت و سه سال گذشته بود. این مطلب از حروف مقطعه قرآن به دست می آید. البته در صورتی که آن را بدون مکررات بشماری.

هر حرفی از حروف مقطعه که روزگارش سرآید، قائمی از بنی هاشم در آن وقت قیام خواهد نمود. امام باقر علیه السلام در ادامه فرمود: الف برابر با عدد یک، لام، سی، میم، چهل و صاد، نود است که در مجموع صد و شصت و یک می شود. آغاز خروج و قیام امام حسین به هنگام به پایان رسیدن الم الله (یعنی الم در اول

سوره آل عمران) بود. پس هنگامی که مدت المص به پایان رسید، قائمی از فرزندان عباسی، قیام نمود و قیام قائم ما به هنگام به پایان رسیدن مدت الر می باشد (در برخی از نسخه ها المر آمده است). سپس حضرت فرمود: این نکته را درک کن و پنهان دار.(1) و نیز در تفسیر عیاشی از رحمه بن صدقه از امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی از بنی امیه که زندیق بود به خدمت حضرت رسید و عرض کرد: خداوند از المص چه اراده کرده است و چه چیز از حلال و حرام در آن است و چه سود و نفعی برای مردم دارد؟!

حضرت از این گفته به خشم آمد و فرمود: به بی شرمی ات پایان بده، الف برابر با عدد یک، لام برابر با 30 و میم برابر با 40 و صاد برابر 90 است. جمع آن چند می شود؟ آن مرد عرض کرد: 161. سپس حضرت فرمود: هنگامی که سال 161 به پایان برسد، فرمانروایی اصحاب تو نیز به پایان می رسد. راوی گفت: پس منتظر ماندیم و دیدیم هنگامی که سال 161 به پایان رسید، در روز عاشوراء بدبختی و سیه روزی وارد کوفه شد و فرمانروایی آنان به پایان رسید.

این حدیث در معانی الأخبار نیز ذکر شده است ولی در بسیاری از نسخه ها به جای عدد ستون(60)، عدد ثلاثین(30) در سه مورد آمده است و شاید صحیح تر باشد. همان طور که این مطلب، روشن خواهد شد. حقیقت امر این است که این دو حدیث از احادیث مشکل و اسرار نهان می باشند و استاد ما علامه مجلسی (قدّس سره) در کتاب بحار الأنوار به شرح و تبیین این دو حدیث پرداخته و در توضیح حدیث دوم آورده است: اگر این حدیث بر زمان فرمانروایی آنان حمل شود، صحیح نمی باشد چرا که فرمانروایی آنان 1000 ماه بوده است. اگر تاریخ هجری را مد نظر قرار دهیم باز هم مطابقت نمی کند زیرا این تاریخ از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله عقب تر است. اگر مبنای آن، تاریخ عام الفیل باشد نیز درست نخواهد شد، چرا که آن نیز از سال 161 بیشتر است. علاوه بر این که در بیشتر نسخه های معانی الأخبار احد و ثلاثون و مائه (131) آمده است و مشکل آن این است که با جمع اعداد

1- [1] - معانی الاخبار، ص 22.

حروف مطابقت نمی کند.

سپس علامه مجلسی می فرماید: برای مدتی، حل معنای این حدیث بر من مشکل شد تا این که در عیون الحساب خواندم که در ترتیب حروف ابجد اختلاف وجود دارد و ترتیب حروف ابجد قدیم که به مغاربه منسوب است به این شکل می باشد: (أبجد، هوز، حطی، کلمن، صعفض، قرست، ثخذ، ظغش)، پس صاد بی نقطه نزد آنان برابر با عدد 60 و ضاد نقطه دار برابر با 90 و سین بی نقطه مساوی با 300 و ظاء نقطه دار برابر با 800 و غین با نقطه مساوی با 900 و شین نقطه دار برابر با 1000 است. بنابراین تقدیر، جمع اعداد که در بیشتر نسخه ها آمده است یعنی 131، درست می شود و شاید اشتباه در این قول که فرمود: والصاد تسعون (صاد برابر با عدد 90 است) از سوی نسخه نویسان باشد که به گمان این که این جمله مشهور است آن را آورده اند. در این صورت یعنی در صورتی که جمع اعداد حروف 131 شود، چه مبدأ را بنا بر بعثت یا بنا بر نزول آیه قرار دهیم، در هر دو صورت درست از آب در می آید به طوری که بر هیچ اندیشمندی پوشیده نیست. همچنین علامه (ره) در شرح حدیث اول که از احادیث مشکل می باشد فرمود: چیزی که به ذهن می رسد این است که امام محمد باقر علیه السلام فرموده است: حروف مقطعه اوایل سوره های قرآن اشاره به ظهور دولت گروهی از اهل حق و دولت جماعتی از پیروان باطل آن است.

آن حضرت، ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله را از عدد اسماء حروف مقطعه با توجه به حرکت ها و نشانه ها و نیز حذف حروف مکرّر، بیرون کشیده است. مقصود از حرکات و نشانه ها، همان شکلی است که هنگام قرائت قرآن، تلفظ می شود. به این معنا که باید الف، لام و میم را نُه حرف شمرد و همین حروف را که در اول پنج سوره دیگر نیز ذکر شده را به شمار نیاورد. وقتی که حروف مقطعه اوایل سوره های قرآن را بدین گونه بشماریم 103 حرف می شود و این، موافق با تاریخ ولادت پیغمبر اکرم است زیرا هنگام تولد آن حضرت پس از گذشتن 7103 سال از ابتدای خلقت آدم بود.

منظور امام باقر علیه السلام از کلمه تبیان، بیان تاریخ ولادت پیامبر صلی الله

علیه و آله بوده است. اما این که حضرت فرمود: هر یک از این حروف مقطعه اول قرآن، اشاره است به ظهور دولتی از بنی هاشم که چون فاصله زمانی آن حروف به پایان برسد، آن دولت هم پدید می آید، بدین شرح است: مثلاً الم که در اول سوره بقره آمده، اشاره به ظهور دولت پیامبر صلی الله علیه و آله است، زیرا نخستین دولتی که در بنی هاشم پدید آمد، دولت عبدالمطلب بود. پس دولت او مبدأ تاریخ است و از موقع ظهور دولت او تا ظهور دولت پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعثت ایشان نزدیک به 71 سال بود که مطابق با عدد الم در سوره بقره می باشد. اما الم در سوره آل عمران اشاره به قیام امام حسین علیه السلام می باشد، زیرا قیام آن حضرت در اواخر سال 60 هجری اتفاق افتاد. سپس به ترتیب سوره های قرآن، نوبت به المص می رسد که در اول سوره اعراف است و با سر رسیدن مدّت آن (که 161 سال می شود) دولت بنی عباس پدید آمد. ولی این تطبیق، مشکل می نماید زیرا ظهور دولت بنی عباس و ابتدای بیعت گرفتن آنان در سال 132 هجری بوده و حال آن که در آن موقع 145 سال از بعثتی که مبدأ این تاریخ بود، می گذشت و این موافق با مضمون روایت نیست.

ولی می توانیم این مشکل را به چند صورت، حل کنیم. اول این که مبدأ این تاریخ را غیر از مبدأ الم بدانیم به این معنا که مبدأ، ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. زیرا ابتدای دعوت بنی عباس در سال 100 هجری بود. و آشکار شدن نهضت آنان در خراسان در سال 107 یا 108 هجری روی داده است. بنا بر این از موقع ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله تا آن موقع 161 سال می باشد.

توجیه دوم: منظور از قیام بنی عباس، استقرار دولت و سلطنت آنها می باشد که در اواخر زمان منصور دوانیقی انجام گرفت. در این صورت با این تاریخ که مبدأ آن بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، موافق است. سوم این که این حساب، مبنی بر حساب ابجد قدیم باشد که در شرح حدیث رحمه بن صدقه آمد و در حساب آنان صاد برابر با 60 است. بنا بر این مجموع املص، 131 می شود. پس تاریخ المص با تاریخ الم موافق خواهد شد زیرا در سال 117 هجری، دعوت بنی عباس در خراسان مطرح شد.

همچنین علامه فرمود: احتمال می رود که مبدأ این تاریخ، زمان نزول آیه المص باشد به این معنا که اگر در مکه نازل شده (چنان که مشهور است) نزول آن را نزدیک به زمان هجرت فرض کنیم و این فرض، با بیعت ظاهری بنی عباس یعنی 131 نزدیک است. و اگر در مدینه نازل شده باشد، امکان دارد نزول آن در زمانی باشد که بدون هیچ تفاوتی بر بیعت آنان منطبق شود. سپس علامه(ره) در باره قول امام محمد باقر علیه السلام که فرمود: (وقتی مدت او به سر رسید) فرمود: مقصود، تکمیل مدت زمان مربوط به قیام امام حسین علیه السلام است زیرا مدت فاصله بین شهادت آن حضرت و قیام بنی عباس نیز جزء مدت قیام آن حضرت به شمار می رود که خداوند در آن مدت از بنی امیه انتقام گرفت تا آن که آنان را نابود ساخت.

سپس علامه (ره) ادامه می دهد: در این زمنیه که امام باقر علیه السلام فرمود، قائم ما در «المر» قیام می کند چند صورت احتمال می رود. اول این که این قسمت، از احادیثی باشد که بِداء در آن راه دارد و تحقق آن مشروط به شرطی است که چون آن شرط، تحقق نپذیرفته، معنای حدیث هم که مشروط آن می باشد، محقق نگردیده است. چنان که برخی از روایت این باب، بر همین وجه، دلالت دارد. دوم این که الر در اصل المر بوده است و کاتب اشتباهاً الر نوشته باشد و مبدأ تاریخ آن هم موقع آشکار شدن نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد مانند الم و مقصود از قیام قائم علیه السلام هم قیام امام زمان به امر امامت در پنهانی باشد. زیرا امامت آن حضرت در سال 260 هجری به وقوع پیوست. پس اگر یازده سال قبل از بعثت را بر آن بیفزاییم با عدد المر موافق خواهد بود. سوم این که مقصود، تمام اعداد الر باشد که در قرآن ذکر شده است و جمع کل اعداد آن 1155 است. مؤید این مطلب این است که وقتی امام، الم را ذکر فرمود چون مقصودش یکی از آنها بوده، لفظ الله را هم با آنها آورد، تا برساند که فقط ابتدای یک سوره منظور بوده و آن هم سوره آل عمران است. ولی الر این طور نیست چون همه مکررات مقصود بوده است. علامه(ره) دو احتمال دیگر را نیز ذکر می کند ولی آنها را بعید می شمارد و ما نیز به خاطر دوری از اطناب و تفصیل، آن دو را نیاوردیم. نقل سخن علامه (ره) در اینجا به پایان رسید.

ایشان در این زمینه، حق مطلب را ادا کرده است و نیازی به افزودن مطالب دیگر ندارد. ولی باید به نکاتی چند پیرامون توجیهات او اشاره کنیم. بدان که فرمایش امام باقر علیه السلام در حدیث مخزومی که فرمود: ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله در سال 7103 بود، در واقع با اطلاعات ثبت شده تقویم نویسان و مورخان، مطابقت دارد، اگر چه برحسب ظاهر، انسان را به شک و مخالفت می اندازد زیرا آن چه که بیشتر تقویم نویسان و تاریخ نگاران، ثبت و ضبط کردند و از روایات ما نیز بر می آید، این است که عمر آدم علیه السلام 930 سال بوده و از وفات آدم علیه السلام تا طوفان نوح علیه السلام حدود 1300 سال و از طوفان نوح علیه السلام تا تولد حضرت ابراهیم علیه السلام حدود 1800 سال طول کشیده است، و فاصله زمانی تولد حضرت ابراهیم علیه السلام تا وفات حضرت موسی علیه السلام حدود 500 سال بوده است و از وفات موسی علیه السلام تا شروع پادشاهی بخت نصر حدود 900 سال (برخی گفته اند حدود 700 سال) گذشته و فاصله زمانی بین پادشاهی بخت نصر تا تولد پیامبر صلی الله علیه و آله حدود 2010 سال بوده است. پس با به حساب نیاوردن کسورات ذکر شده این روایت، نشان می دهد که ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله در سال 93 بوده است. اگر مبنای محاسبه را قول برخی بگذرایم که گفته اند فاصله زمانی بین وفات حضرت موسی علیه السلام و پادشاهی بخت نصر نزدیک به 700 سال بوده است، می توان این محاسبه را به این شکل تصحیح کرد که از خلقت آدم علیه السلام تا ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک به 5800 طول کشیده است. همان طور که برخی به آن تصریح کرده اند. البته این در صورتی است که محاسبه برحسب سال شمسی باشد ولی اگر برحسب سال قمری و ماه های عربی باشد، مجموع آن نزدیک به 6 هزار سال خواهد بود. همچنین در حدیث مذکور تصریح شده که کسورات این اعداد، با قطع نظر از شمسی یا قمری بودن، 103 سال می باشد. ما نیز می گوییم اگر بنا بر این حساب، تعداد هزاره ها 5 هزاره و تعداد سده های معلوم 8 سده باشد، تنها کسورات مابین این تاریخ ها نامشخص است. بنابراین شاید جمع آنها 303 سال شود. همان طور که امام علیه السلام از آن خبر داده است.

تصریح برخی از مورخین به این که از هبوط حضرت آدم علیه السلام بر روی زمین تا ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله 6163 سال بوده است مؤیّد این مطلب است. پس اندیشه کن. همچنین بدان که مراد علامه (ره) از این که در تطبیق الم الله (سوره آل عمران) به قیام امام حسین علیه السلام، فرمود، ظهور دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله پس از دو سال از بعثت بوده است، دفع اشکالی بود که بر آن وارد می شد و آن این که مابین آغاز بعثت تا قیام امام حسین علیه السلام 73 سال بوده است که در این صورت 2 سال از عدد مورد نظر زیادتر می شود. شاید علامه (ره) می توانست خود را به این تکلف نیندازد علاوه بر این که این مطلب، بعید نیز به نظر می رسد، بلکه می توانست، مبنای حساب را سال های شمسی قرار دهد چرا که قیام امام حسین علیه السلام به حساب سال قمری در اواخر سال 60 هجری واقع شده، در حالی که به حساب سال قمری، از زمان بعثت تا آن زمان 71 سال است چنان که بر اهل فن پوشیده نیست. البته علامه(ره) به این توجیه اشاره نکرده است، چرا که با مطالبی که در باب تاریخ قیام حضرت قائم علیه السلام ذکر خواهیم کرد، قابل تطبیق نیست. پس تأمل کن.

همچنین بدان، دلیل اولی که علامه(ره) در این که المص تاریخ قیام قائم عباسیان باشد، آورده تا از آن رفع اشکال کند، دلیل خوبی است ولی نیاز نبود که او با قرار دادن تاریخ قیام به عنوان زمان ظهور دولت آنان، متحمل این تکلف شود چون با قرار دادن تاریخ آن به عنوان زمان اصل ظهور دعوت آنان در خراسان و آغاز قیام قائم آنان و یاران شان یعنی ابومسلم، امروزه مسأله به طور کامل حل می شود، چرا که اصل ظهور آن دعوت بنا بر آن چه که خود علامه نیز در چند جمله قبل به آن تصریح کرد، در سال 117 هجری بوده است و از ولادت پیامبر تا هجرت ایشان به سال قمری تقریباً 53 سال طول کشید. پس بعد از خارج کردن تفاوتی که به سبب اختلاف ماه های ولادت، بعثت و هجرت و غیره پیش می آید و برگرداندن آن به سال شمسی، تقریباً سال 161 به دست می آید. اما استدلال علامه پیرامون حدیث رحمه بن صدقه بنا بر این که عدد صاد را برابر با ستّین(60) باشد همان طور که نزد مغاربه این چنین است، اگر چه به ماده اشکال در هر دو حدیث پایان

می دهد، ولی به چند دلیل واضح و روشن، صدق آن بر هر دو روایت، بعید است.

نخست این که امام علیه السلام در هر دو حدیث به این که عدد صاد برابر با تسعوُن(90) می باشد تصریح کرده است و بنا بر قول علامه(ره) می بایست آن را در هر دو حدیث، اشتباه نسخه برداران به حساب آورد به ویژه در این حدیث که لازم است گفته شود در دو کلمه اشتباه شده است که این امر به اعتماد بر مضامین احادیث و وثوق و اطمینان به آنها لطمه وارد می کند. علاوه بر این می توانیم حدیث رحمه بن صدقه را بدون نیاز به این که بگوییم اشتباهی در آن صورت گرفته است، توجیه کنیم و این موضوع را که در بیشتر نسخه ها ثلاثین(30) به جای ستّین(60) آمده است را مبنا قرا دهیم. همان طور که این استدلال نسبت به قسمت دوم حدیث، مناسب تر است چون روشن است که ورود بدبختی و سیه روزی به کوفه در پایان سال 131 هجری بوده است. و نیز می توان چنین استدلال کرد که امام علیه السلام در آن حدیث، ابتدا عدد حروف را این طور شمرد: الف برابر با عدد یک، لام برابر با 30، میم مساوی با 40 و صاد مساوی با 90 است، سپس فرمود: جمع آن چند می شود؟ تا این که آن مرد در جواب بگوید 161 و بدین وسیله او را از آغاز حکومت عباسیان بر طبق حدیث ابولبید، آگاه کند. ولی آن مرد در حساب جمع آن اعداد، اشتباه نمود و گفت: 131 و این تاریخ نیز برطبق سال هجری مطابق با روز ورود بدبختی و سیه روزی بود. پس امام علیه السلام آن مرد را از اشتباهش آگاه نکرد چرا که آن روز نیز از جمله روزهای از دست رفتن اصحابش بلکه از شدیدترین آن روزها بود. این گونه بود که آن مرد را از روزی که جگرش را آتش می زد و مطابق با جواب او بود، آگاه کرد. پس اندیشه کن و خوب تأمل کن تا بدانی که آن چه که علامه(ره) در آخر استدلال حدیث رحمه آورد و گفت که این استدلال، زمانی درست می شود که مبنا را بعثت قرار دهیم و نیز همین مطلب را در باره حدیث لبید ذکر کرد، توجیه درستی نیست بلکه معنای هر دو حدیث زمانی درست می شود که مبنا را بر هجرت قرار دهیم همان طور که راوی در آخر حدیث بر آن تصریح کرده و تاریخ دانان نیز بر آن تأکید دارند. پس تأمل کن. همچنین بدان روشن ترین استدلالی که علامه آن را در توجیه قیام قائم علیه السلام آورده است،

استدلال دوم می باشد چرا که در بیشتر نسخه های معتبر به جای الر، المر ثبت شده است و پیشتر ذکر شد که همه آنها، الم است. و چه بسا ترتیب قرآن نیز در نزد اهل بیت علیهم السلام این طور باشد که المر پیش از الر و نه بعد از آن آمده باشد. همچنان که به جای امامت قائم علیه السلام تعبیر به قیام قائم علیه السلام می کنند. این مطالب چیزهایی بود که به ذهن ما رسید و خدا و حجت های او، داناتر به حقایق احوال هستند.

در معانی الأخبار با سند از سفیان ثوری از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: کهیعص به معنای «أنَا الْکافِی الْهادی و الْولی الْعالم الْصادق الوعد» [من کفایت کننده، هدایت گر، ولی، دانا، راستگو و راست پیمان هستم] می باشد.

به نظر من تأویل روایت امام صادق علیه السلام چنین می باشد که او فرمود: یعنی خداوند برای شیعیان ما کافی و هدایت کننده آنان است و ولی آنان می باشد و به آنان وعده می دهد که آنان را به جایگاهی که در باطن قرآن به آنان وعده داده است می رساند. در احتجاج، مناقب و کمال الدین از سعد بن عبدالله از امام زمان علیه السلام آمده است که پیرامون تأویل کهیعص از ایشان سؤال شد. حضرت در جواب فرمود: این حروف از اخبار غیب می باشندکه خداوند بنده اش زکریا علیه السلام را از آن مطلع ساخت سپس آنها را برای محمد صلی الله علیه و آله شرح داد به این صورت که زکریا علیه السلام از پروردگارش خواست که نام پنج تن را به او بیاموزاند. خداوند جبرئیل را بر او نازل کرد و او آنها را به وی آموزاند. زکریا علیه السلام هنگامی که نام محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام را ذکر می کرد، غم و اندوه از او دور می شد و غصّه اش برطرف می گشت. ولی هنگامی که نام حسین علیه السلام را بر زبان می آورد، اشک راه گلویش را می بست و به هق هق می افتاد. روزی فرمود: خدایا مرا چه می شود؟ هنگامی که نام 4 تن از آنان را می برم از درد و رنج هایم رها می شوم و زمانی که ذکر نام حسین علیه السلام می گویم اشک از چشمانم جاری می شود و آه از نهادم برمی خیزد. خداوند تبارک و تعالی او را از ماجرایش باخبر ساخت و به او فرمود: در کهیعص، کاف، نام کربلاء و هاء به معنای هلاک شدن عترت و یاء نام یزید که

خدا او را به خاطر ظلمش به حسین علیه السلام مورد لعن خود قرار دهد و منظور از عین، عطش امام حسین علیه السلام و منظور از صاد، صبر او است. چون زکریا این کلام را شنید تا سه روز مسجد را ترک نکرد و در این سه روز مردم را از ملاقاتش بازداشت. (ادامه روایت).(1) تتمه این بحث در سوره کهیعص خواهد آمد. در معانی الأخبار از سفیان از امام صادق علیه السلام حدیثی طولانی پیرامون حروف مقطعه طه آمده است که فرمود: طه یکی از اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله و به معنای یا طالبَ الحَقِّ و الهادِی إلَیْه (ای جوینده حق و هدایت گر به سوی آن) است. به نظر من همان طور که در شرح واژه حق آمده است، تأویل طه، حضرت علی علیه السلام و ولایت او می باشد.

روایت ثعلبی در تفسیر طه، مؤیّد آن است. در روایت ثعلبی از امام صادق علیه السلام پیرامون طه آمده است که فرمود: منظور، طهارت اهل بیت علیهم السلام از پلیدی است، سپس این آیه را خواند«إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا»(2) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند]. دلالت احادیث بر این که طه از اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد، بسیار زیاد است. همان طور که در تأویل صلی الله علیه و آله خواهد آمد. در روایت سلمان از حضرت علی علیه السلام آمده است که فرمود: منظور از آیه شریفه «طه* مَا أَنزَلْنَا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَی»(3) [طه* قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی]، محمد صلی الله علیه و آله می باشد. در زیارت قائم علیه السلام می خوانیم: یَا بْنَ طه و یس (ای پسر طه و یس). شاید منظور از این که در زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام بر طه و یس، سلام می کنیم یا این است که او، خود رسول الله است و یا به اعتبار معنایی است که آن را از تفسیر ثعلبی ذکر کردیم. پس تأمل کن.

1- [1] - احتجاج، ص 463.
2- [2] - احزاب/33.
3- [3] - طه/2.

در معانی الأخبار از سفیان از امام صادق علیه السلام حدیثی طولانی نقل شده است که فرمود: طسم به معنای الطالب السمیع المُبْدِئُ المُعِید (طلب کننده، شنوا، آغازگر و بازگرداننده) و طس به معنای الطالب السمیع (طلب کننده و شنوا) می باشد. مؤلف گوید: واضح است که تأویل این حدیث چنین می باشد که خداوند، ایمان به ولایت و هر آن چه که نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام انجام دادند را مطالبه می کند و این که او مطلع است و بر آن چه که در باره آنان گفتند، شنواست.

در مجمع البیان از حضرت علی علیه السلام آمده است که به هنگام نزول طسم فرمود: طاء همان طور سیناء، سین، اسکندریه و میم مکه است و فرمود: طاء شجره طوبی، سین، سِدْرَه المُنْتَهَی و میم، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می باشد. (ادامه روایت).(1) در شرح واژه های طور، طوبی و سدره، تأویل آنها آمده است. پس تأمل کن. در خبر زندیق که در فصل سوم از گفتار دوم ذکر شد دلایل تأویل یس به محمد صلی الله علیه و آله آمده است. دعاء علی بن حسین علیه السلام که در بحث «ص» خواهد آمد، مؤید این مطلب است.

در خصال از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: رسول الله، 10 نام دارد. 5 نام از آن اسامی در قرآن آمده که عبارتند از: محمد، احمد، عبدالله، یس و ن(2). در روایت سلمان از حضرت علی علیه السلام آمده است که فرمود: منظور از یس و القرآنِ الحَکیم، محمد صلی الله علیه و آله می باشد. در معانی الأخبار از سفیان از امام صادق علیه السلام آمده است که در حدیث طولانی فرمود: یس یکی از اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله است و معنای آن یا أیها السامع الوحی (ای شنونده وحی) می باشد. (ادامه روایت). همچنین برخی گفته اند که معنای یس، یا انسان، به لغت قبیله طَیْ می باشد. برخی نیز گفته اند که معنای آن، یا سَیِّدَ الأولینَ و الآخرین است(3).

1- [1] - مجمع البیان، ج 7، ص 320.
2- [2] - خصال، ص 426.
3- [3] - معانی الأخبار، ص 23.

در زیارت قائم علیه السلام و زیارت علی علیه السلام که در بحث طه آوردیم پیرامون یس نیز سخن به میان آمده است. همچنین برخی از احادیث در این رابطه در تفسیر سوره یس و در تفسیر سوره صافات آیه «سلامٌ عَلَی آلِ یس»(1) [سلام بر آل یاسین] خواهد آمد. اجمالاً دلالت احادیث بر تأویل یس به پیامبر صلی الله علیه و آله واضح است و هیچ شکی در آن نیست. همچنین احادیثی در سوره صلی الله علیه و آله خواهد آمد که بر این معنا که صاد چشمه ای است که از زیر عرش می جوشد و در پایه راست عرش جاری می شود، دلالت دارد. به این چشمه، آب حیات نیز اطلاق می شود و رسول الله صلی الله علیه و آله در معراج از آن وضو گرفت و جبرئیل هر روز در آن غوطه ور می شود. مؤلف گوید: در شرح واژه های عرش، عَیْن، ماء و حیاه، دلایل تأویل آنها به دانش و ولایت و مانند آن آمده است. در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «ص» یکی از اسامی خداوند است که به آن قسم یاد کرد.

در روایت کفعمی از امام زین العابدین علیه السلام آمده است که در دعایش در روز عید فطر فرمود: همه سخنان تو را برای او یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر نمودم. هنگامی که تو وی را با نام هایی متمایز ساختی که او را بدان نام ها نامیدی، تو او را «طه ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ القُرْآنَ لِتَشْقَی»(2)، «یس و القرآن الحکیم»(3)، «ص و القرآن ذی الذکر»(4) و «ق و القرآن المجید»(5)، نامیدی. همچنین در این دعا می خوانیم: در کتاب تو هر جا قسمی آمده و واژه قرآن کنار آن جای گرفته است، منظور، نام پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و آن، افتخاری است که تو او را به آن مفتخر ساختی. در این دعا مطالب دیگری نیز آمده است که بر این که این حروف و حروف مقطعه دیگر از اسامی پیامبر می باشند، تصریح دارد. پس تأمل کن.

1- [1] - صافات/130.
2- [2] - طه/1و2.
3- [3] - یس/1و2.
4- [4] - ص/1و2.
5- [5] - ق/1و2.

در معانی الأخبار از سفیان از امام صادق علیه السلام آمده است که در حدیثی طولانی فرمود: حم به معنای حمید و مجید است. اما حمعسق به معنای حکیم، مُثِیب (ثواب دهنده)، عالم، سمیع، قادِر و قوی است. (ادامه روایت). مؤلف گوید: تأویل آن نیز چنین است که خداوند، ستوده، نیکو از عهده کار برآمده (مجید) و دانا است به این که دستور به ایمان به خود، رسولش و ائمه علیهم السلام را داده است و به هر کسی که از او پیروی یا نافرمانی می کند علم دارد و به آن چه که دو گروه می گویند، شنوا است و قادر و توانا بر ثواب دادن به شخص مطیع و عقاب کردن گناهکار است. در کنزالفوائد از ابن عباس آمده است که گفت: حم یکی از اسامی خدا است و عسق یه معنای «علمُ عَلیٍّ بِفِسْق کُلِّ جماعَهٍ و نِفاقِ کُلِّ فِرْقَهٍ» [آگاهی علی علیه السلام به فسق و فجور همه گروه ها و نفاق تمام فرقه ها] است.

در روایت نصرانی که از امام کاظم علیه السلام پیرامون تفسیر باطنی آیه شریفه «حم و الکتاب المُبین»(1) سؤال کرد، آمده است که فرمود: منظور، محمد صلی الله علیه و آله است که در کتاب هود به این شکل می باشد و به صورت کلمه ای با حروف ناقص بر او نازل شد. (ادامه روایت). تتمه این بحث در سوره دخان خواهد آمد.

در تفسیر ثعلبی پیرامون حمعسق آمده است: سین به معنای سناء المهدی (برتری و درخشندگی مهدی) و ق به معنای قوه عیسی علیه السلام است، هنگامی که بر زمین فرود می آید و مسیحیان را می کشد و کلیساها را خراب می کند. از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: حم به معنای حَتْم (حتمیّت) و عین به معنای عذاب و سین به معنای سنین (سال ها) مانند سال های یوسف علیه السلام است.

گفته می شود که قذف (پرتاب کردن)، خَسْف (فرو رفتن و ناپدید شدن) و مسخ در دوره آخرالزمان به دست سفیانی و یارانش و مردانی از کلیب که تعدادشان به سی هزار هزار (سی میلیون) می رسد، صورت می گیرد. در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: عین، سین، قاف، اعداد سال های حضرت قائم علیه

1- [1] - دخان/1و2.

السلام است و ق کوهی است از زمرّد سبز که گرداگرد دنیا وجود دارد و سبزی دنیا از آن کوه است و علم همه چیز در «عسق» است.

مؤلف گوید: معنای ق و القرآن المجید نیز همین است. همان طور که در معانی الأخبار از امام صادق علیه السلام حدیثی طولانی آمده است که فرمود: ق و القرآن المجید نام کوهی است که گرداگرد زمین وجود دارد. و سبزی آسمان از اوست و زمین به آن تکیه دارد. مؤید این مطلب دعائی است که کفعمی آن را ذکر کرده و بر این که «ق» یکی از اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله است، دلالت دارد. همان طور که این تأویل در بحث «ص» آمده است. همچنین در توضیح یس بلکه در شرح ص نیز آمد که «ن» از اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. در روایت سلمان از امام علی علیه السلام آمده است که فرمود: منظور از ن و القلم، محمد صلی الله علیه و آله است. در کنزالفوائد از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «ن» یکی از 10 اسامی رسول الله صلی الله علیه و آله و قلم، نام امیرالمؤمنین است.

همچنین در سوره قلم، روایت سفیان از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «ن» نهری در بهشت است. (ادامه روایت). پس تأویل «ن» به پیامبر صلی الله علیه و آله نیز ممکن است. چه بسا گفته شود که این معنای باطنی قرآن، و آن، معنای ظاهری است. پس اندیشه کن و خداوند، آگاه است.

ص:1072

فصل دوم

اشاره

در بیان نکته هایی است که باید به آنها اشاره شود.

بدان که این کتاب آن قدر گنجایش نداشت که اسناد احادیث را که طولانی می باشند، بیاوریم. از این رو به نقل مضامین احادیث، با حذف برخی از سندها یا بدون ذکر سند اکتفا کردیم. چرا که تکیه ما بیشتر بر آن است که برخی احادیث، برخی دیگر را تأیید کنند، به طوری که موجب تقویت اعتقاد به صدور آنها از ائمه علیهم السلام شود، همچنین در متن بیشتر احادیث، قرائنی هست که بر صحّت آنها دلالت دارد. به طوری که پس از مقایسه این روایات با روایاتی که در مقدمات گذشته به ویژه در باب دوم از فصل اول از گفتار اول آمد که بر ورود تأویل کل قرآن به ائمه علیهم السلام و ولایتشان دلالت می کند، هیچ شکی در صحت آنها باقی نمی ماند و مفاد آنها از حیث معنا، متواتر می گردد. بنا بر این هر حدیثی که بر این منوال است اگر چه مرسل باشد و یا از نظر مضمون یا سند ضعیف باشد، باید قبول کرد. وانگهی روایات زیادی داریم مبنی بر این که نمی توان احادیث منقول از ائمه علیهم السلام را ردّ نموده یا آنها را انکار کرد و اگر معنای حدیثی را هر طور که باشد و به هر شیوه که وارد شده باشد، نفهمیدیم باید به ائمه علیهم السلام بازگردانیم و به علم آنان ارجاع دهیم، چنان که برخی از این احادیث را در ذیل فصل اول از گفتار سوم آوردیم.

ص:1073

در روایت برقی و حسین بن سعید از عبدالله بن جندب از سفیان بن سمط آمده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: جانم فدای تو باد، مردی از جانب شما نزد ما می آید که به دروغ گویی مشهور است و برای ما حدیث می خواند و ما او را زشت می شماریم. حضرت فرمود: آیا به تو می گوید که من شب را روز گفته ام و روز را شب خوانده ام؟ سفیان جواب داد: نه. حضرت فرمود، اگر حتی چنین مطالبی را بگوید، من به او گفته ام و تو نباید او را تکذیب کنی که با این کار مرا تکذیب کرده ای.

از ابن سعید و دیگران از حسین بن مختار از زید شحام آمده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم. مردی به اسم کلیب در میان ما است که به محض این که حدیثی از نزد شما نقل شود، می گوید: من تسلیم شدم. به همین خاطر او را کلیب تسلیم نامیده ایم. حضرت فرمود: به او ترحم کنید. همچنین فرمود: آیا می دانید که معنای تسلیم چیست؟ پس ساکت شدیم. حضرت فرمود: به خدا قسم، تسلیم به معنای خشوع و فروتنی است. خداوند می فرماید: «الذینَ آمَنوُا وَ عَمِلوُا الصالِحات وَ أَخْبَتُوا إلیَ رَبِّهِم»(1) [کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و (با فروتنی) به سوی پروردگارشان آرام یافتند] این روایت را کشی در شرح زندگی صیداوی روایت کرده و ما آن را در شرح واژه اخبات آوردیم. این که این دو حدیث کنایه از مطالبی است که ذکر کردیم، واضح و آشکار است. همچنین احادیث دیگری نیز در این رابطه وجود دارد و حاکی از آن است که در واقع، نباید آن دسته از راویانی که تشیع آنان مشخص و معلوم است و سرسپرده ائمه علیهم السلام هستند و از آنان روایت می کنند و دارای ویژگی هایی عالی و کمالات هستند را با اتهام به غلو و دروغ و امثال آن، متهم کرده و خدشه دار نمود. چنان که در ذیل فصل اول از گفتار سوم گفتیم. پس مراجعه کن و تأمل کن تا دریابی، و خداوند آگاه است.

1- [1] - هود/23.

نکته اول

از آن چه تا به حال آوردیم مشخص شد که در موارد زیادی برای یک عبارت یا یک کلمه، تأویلات متعددی وجود دارد. این مطلب را می توان به چند شکل توجیه نمود: 1) همان طور که در باب اول از فصل اول از گفتار اول آوردیم، معناهای باطنی قرآن به هفت بطن یا بیشتر می رسد. بنا بر این هر معنا می تواند یک بطن از معانی باطنی قرآن باشد. 2. این که معانی احادیث یکدیگر را کامل می کند و تمام آنها به یک معنا ختم می شود. مانند آن چه که یک بار به امام و بار دیگر به حضرت علی علیه السلام و مانند این تأویل برده شده است. پس خاستگاه همه آنها یک چیز و آن لزوم اقرار به امامت ائمه علیهم السلام است. پس اندیشه کن. 3. این که مجرای تأویل به برخی از آیات و برخی از موارد اختصاص داشته باشد و مجرای تأویل دیگر آیات در دیگر موارد باشد. همان طور که در سوره ضحی، شمس و قمر به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و در آیه شریفه «الشَّمْسُ والْقَمَرُ بِحُسْبان»(1) به اولی و دومی تأویل شده است. موارد دیگر نیز به همین شکل است.

بنا بر این هر آیه ای که خالی از هرگونه تصریح برای تأویل در آن خصوص باشد باید به هنگام انتخاب تأویلی، تناسب آن تأویل با آیه مورد نظر را در نظر گرفت، به طوری که کاملاً با آیه مطابقت کند یا هر یک از تأویلات احتمالی را بیان کرد. واضح است که بیشتر تأویلاتی که تا آخر این کتاب می آوریم از این قبیل است و مراد، فقط بیان تأویل و معانی باطن برحسب احتمال و از طریق مناسبت با آیات است. چرا که علم به قرآن فقط نزد اهل آن است و تنها چیزی که از آن به ما رسیده به اندازه نمک در غذا یا بسان جویباری است نسبت به دریایی پهناور. شما از مطالبی که در این کتاب می آید، در می یابید که در بسیاری از آیات، نمی توانیم از تأویل برخی از کلمات یا حتی یک کلمه استنباط کنیم که بقیه نیز مطابق با آنها یا مطابق با برخی از آنها تأویل می شود، یعنی به صرف این که به نظر ما واژه هایی

1- [1] - رحمن/5.

شبیه دیگر واژه ها است نمی تواند تأویل آنها نیز یکسان باشد. زیرا این امر در محدوده اختیارات ما نیست. همان طور که شما نیز بر این مطلب واقف خواهید شد. علاوه بر این که ممکن است برخی از آیات را طبق حدیث یا مضمون مناسبی تأویل کنیم اگر چه آن روایت یا مضمون مناسب در آن تأویل نیامده باشد. مثلاً فُلک به ائمه علیهم السلام تأویل کرده می شود، چرا که در متون زیارتی می خوانیم: یا فُلْکَ النَّجاه (ای کشتی های نجات) و مانند آن.

بنا بر این هر کسی که در پیشگاه خداوند جسارت کند و بگوید: تأویل کلام خداوند متعال قطعاً همان است که او از قرائنی که ذکر کردیم، فهمیده، یا از متن استنباط کرده است، نادان است. هیچ انسان مؤمن به خدا و روز قیامت، نمی تواند با قطعیت آیات را تأویل کند، جز کسانی که قرآن در خانه آنان نازل شد یا کسانی که تأویل آن را به تفصیل شنیده باشند. پس گمان مبر در مواردی که به صراحت به احتمالی بودن آن تصریح نمی کنیم، دلیل بر قطعی بودن آن تأویل باشد بلکه تمام تأویل هایی که آوردیم، غیر از موارد به خصوصی که در آن بر قطعی بودنش تصریح می کنیم یا دلایل قطعی و واضحی برحسب قراین حالیه و مقالیه برایش وجود دارد، برحسب احتمال است. البته این موضوع، قطعی است که ولایت، باطن قرآن است و هیچ شکی در آن نیست و دلایل آن پیش از این آمده است و می آید. اگر کسی پس از آگاهی یافتن از احادیثی که آوردیم و بعد از این خواهد آمد، این مطلب که باطن قرآن، ولایت است را انکار کند، کافر خواهد بود و از فرقه حق (شیعه) خارج است و خدا و رسول و ائمه علیهم السلام از او برائت می جویند. پس اندیشه کن.

همان طور که از نوشته هایمان برمی آید، آن چه که در تأویل آیات به روش استنباط از احادیث می آوریم برطبق درک و فهم ما و مقتضای استنباط ما در آن است. پس برای هیچ کس مانعی وجود ندارد که به شکل بهتر و شایسته تر و متناسب تر از آن چه که ما استنباط می کنیم، استنباط کند. چرا که آن چه ما در شرح ها آوردیم الگویی کامل برای استنباط تأویل آیات است و خداوند توفیق دهنده و یاور است.

ص:1076

نکته دوم

بدان، در مقدماتی که گذشت، اشاره کردیم و در اینجا نیز تصریح می کنیم که تلاش ما در این تفسیر بر دو محور بوده است. اول این که سعی کردیم بگوییم، مراد از آن چه که بر طبق قرآن به امت های گذشته نسبت داده شده و آن چه که نسبت به اطاعت آنان از پیامبران شان و نافرمانی شان آمده است، در حقیقت، مربوط به اقرار به ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و اعتراف به حق آنان و تمسک به آنان و بیزاری جستن از دشمنان آنان می باشد، البته پس از اقرار به خدا و پیامبرانش و تصدیق مضمون اصلی رسالت پیامبران، به ویژه ولایت. دلیل این مطلب در باب های فصل دوم از گفتار اول گذشت و در آنجا دلایل این که علل عمده بعثت انبیا و نزول کتاب های آسمانی پس از اقرار به خدا و نبوت، اعتراف به ولایت حضرت علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام بوده است و این که خداوند از تمام خلایق در این زمینه پیمان گرفته، آمده است. پس اندیشه کن و غافل مشو. چرا که ما همه جا به دلایل این تأویل، اشاره نمی کنیم. دوم آن که تلاش نمودیم بیشتر آیاتی را که در باره آن امت ها و اطاعت و معصیت آنان و بدبختی و مصیبت، و خیر و نعمتی که بر سر طوائف این امت ها آمده است، بر اطاعت و نافرمانی آنان از پیامبر و ائمه علیهم السلام در امر ولایت تطبیق دهیم، چرا که ما خوبان را به خوبان و بدان را به بدان، تشبیه نمودیم. وجه شبه آن شباهت افعال و اعمال آنان با یکدیگر است. مثلاً عمل اصحاب سَبْت (روز شنبه) را به عمل بنی امیه و بنی عباس که ذریّه پیامبر صلی الله علیه و آله را کشتند، تشبیه نمودیم و اصحاب کهف را شبیه به ابوطالب و نظایر او دانستیم. همچنین داستان گوساله پرستان بنی اسرائیل را به اهل سقیفه تشبیه کردیم و تشبیهاتی از این دست که جداگانه در جای خود خواهد آمد. دلیل تشبیهات، احادیث و مطالبی است که در فصل سوم از گفتار اول و در دو باب آغازین بلکه در باب سوم از فصل اول از گفتار نخست، آمده است و بر آن دلالت دارد. مانند حدیث امام باقر علیه السلام به حمران که فرمود: همانا ظاهر قرآن، کسانی هستند که قرآن پیرامون آنان نازل شد و باطن آن، کسانی هستند که به مانند آنان عمل کردند و آن چه که در باره آنان نازل شد، در باره اینان نیز جاری می شود.

همچنین احادیث فراوان دیگری موجود است که در محل آنها اشاره کردیم. ولی باید بدانیم، همان طور که در نکته قبلی گفتیم، بیشتر این تطبیق دادن ها به مقدار درک ما از آیات و براساس احتمال و قراین احوال می باشد. همچنین مبنای بیشتر این تطبیقات، تشبیه امور ظاهری و تأویل آن به امور معنوی است. به طور مثال در ماجرای مسخ، گناهکاران بنی اسرائیل در شکل ظاهری، تبدیل به بوزینه و خاک و مانند آن شدند. دشمنان ائمه علیهم السلام نیز در معنا و باطن به چنین حیواناتی مبدل گشتند.

همان طور که حدیث ابوبصیر در باب دوم از فصل دوم از گفتار اول بر آن دلالت دارد. این حدیث را در شرح واژه های قرده، حِمار و خنزیر نیز آوردیم. تطبیق صید ماهی در روز شنبه به قتل ذریّه پیامبرصلی الله علیه و آله و تطبیق های دیگر، به همین شکل است و در باره هر یک از آنها در محل خود به گونه ای بحث خواهیم کرد که دلایل آن نیز بیان شود. و خدا آگاه است و هدایت می کند.

نکته سوم

همان طور که در شرح واژه های خیر، شر، فاحشه و دیگر واژه های و در باب های دوم و چهارم از فصل اول از گفتار اول و نیز موارد دیگر تبیین شد، معنای باطنِ تمام آن چه که خداوند در قرآن حرام کرده است، پیشوایان جور و ستم و آن چه که حلال کرده است، ائمه حق می باشند و این که ائمه حق، سرچشمه تمام خوبی ها هستند و همه نیکی ها از فروع آنان است و دشمنان ائمه علیهم السلام ریشه اصلی تمام شرارت ها هستند که تمام افعال قبیح و زشت از فروع آنان می باشد و منظور از گناهان و مناهی (آنچه که شرع آن را نهی کرده است) و پرستشِ غیرخداوند و مانند آن، دشمنان ائمه علیهم السلام می باشند. اجمالاً از آن چه که در فصول و شرح های گذشته برمی آید، تأویل امور خوب و پسندیده و موضوعاتی از این دست، ائمه علیهم السلام و ولایت آنان، شیعیانشان و هر چه که به آنان برمی گردد، می باشد و تأویل امور بد و ناپسند و مسایلی از این دست، دشمنان ائمه علیهم السلام و پیروان آنان و اطاعت و محبت آنان است.

بنابراین جایز است که برخی از کلمات قرآنی را که زیر مجموعه این دو دسته قرار می گیرد، براساس تناسب به ولایت و دشمنی با آن، تأویل ببریم، اگر چه تأویلی در خصوص آن نیامده باشد. پیش از این به دلایل این مطلب اشاره کرده ایم پس اگر تأویلی از این دست را در کتاب ما مشاهده کردید آن را انکار نکنید و بر ما خرده مگیرید. مضاف بر این که ما به فضل الهی و برکت دوستدارانش که برای ترویج شأن آنان در راستای رسالت الهی تلاش می کنیم، تأویل تمام کلمات را جز در موارد اندک به همراه دلیل آورده ایم. همان طور که از پژوهشی که گذشت و پژوهش هایی که می آید، این امر پیدا است. پس تحقیق و تأمل کن.

نکته چهارم

در باب چهارم از فصل اول از گفتار اول تشریح نمودیم که هم باید به ظاهر و هم باید به باطن قرآن ایمان داشت و این که هر دوی آنها مقصود باری تعالی بوده است، ولی چون تفاسیر متداول به شرح و تبیین ظاهر قرآن پرداخته اند و از تأویلات و معانی باطنی قرآن غافل شده اند و یا به بخش کوچکی از آن اشاره کرده اند و ما نیز بر آن بودیم تا تأویلات باطنی استنباط شده از کلام ائمه علیهم السلام را برجسته سازیم، این کتاب را به تشریح این امر و تبیین آن چه که به باطن قرآن مربوط می شود، اختصاص دادیم و به منظور جلوگیری از طولانی شدن بحث و خارج شدن از مقصود اصلی، به آن چه که به ظاهر قرآن مربوط می شد، به طور مفصل نپرداختیم، بلکه در بیشتر موارد به طور اجمال و حتی در جاهایی با اشاره به واضح بودن معنای ظاهر از تبیین آن خودداری کردیم، چرا که آوردن هر دو معنا، فقط بحث را به درازا می کشاند و چندان فایده ای در برنداشت.

بنا بر این شایسته نیست که به خاطر اکتفا نمودن به ذکر تأویل و بیان معنای باطنی، کسی به گمان این که اعتقاد ما شیعیان به مانند مذهب باطنیه و مذاهب دیگر (که خدا آنها را لعنت کند) منحصر به چیزی است که آوردیم، بر مذهب ما خدشه وارد کند و آن را انکار نماید. پس اندیشه کن و نیز بدان که قصد ما اگر چه بر اختصارگویی بود، ولی هر جایی که احساس کردیم ماهیّت بحث اقتضا می کند،

تفصیل بیشتری داده ایم. به ویژه در مواردی که حاوی دلیلی بر اثبات امامت یا نقض مخالفین ما بود. ما به فضل الهی در این کتاب، آیات فراوانی را آورده ایم که ذهن بسیاری از علماء از استدلال به آن غافل مانده است و این یکی از فوائد و برجستگی های این کتاب است. پس غافل مشو.

نکته پنجم

بدان که به طور کلی، تأویل اغلب آیات و واژه های قرآنی که در این کتاب آورده ایم بر مبنای مجاز در معنا یا اسناد یا استعاره های دیگر بوده است. بنا بر این تمام تأویل ها بر مبنای سند یا قیاس به موارد مشابه یا بر طبق قاعده عموم و اطلاق که شامل موضوع مورد بحث می شده، صورت گرفته است. البته، پیشتر دلایل این تأویل ها را نیز بیان نموده ایم، به ویژه در باب هفتم از فصل اول از گفتار دوم و در ذیل آن آورده ایم که واژه های اِلَه و رَبّ و همچنین جَلالَه نیز مجازاً به امام، تأویل می شود. این مطلب، غلو و مبالغه گویی نمی باشد و مستلزم آن نیست که بگوییم، ائمه علیهم السلام خدا هستند یا در زمینه آفرینش، روزی دادن و پرستش، دخالت دارند، بلکه در آنجا توضیح دادیم که این مجاز به خاطر این است که آنان، بندگان مقرّب خدا می باشند به طوری که اطاعت از خدا به منزله اطاعت از آنان و پرستش او مانند پیروی از آنان می باشد. در باب سوم از فصل اول از گفتار اول نیز دلایل این کاربرد مجازی را ذکر کرده ایم. پس نباید تصور شود که اعتقاد ما بر دلالت آن واژه ها به ائمه علیهم السلام بر طبق حقیقت و نه مجاز می باشد. بنابراین اگر چیزی از این قبیل به ویژه در تأویل اله به امام و تأویل الیوم الآخر به رجعت و دیگر تأویل ها را در جایی مشاهده کردید که به گمان تان حمل بر حقیقت و نه مجاز و برخلاف ظاهر شریعت بوده است، گمان تان اشتباه بوده و برخی از گمان ها به منزله گناه است، پس غفلت مکن.

ص:1080

نکته ششم

بدان که ما در نقل احادیثی که پیشتر آوردیم، اقتضای بحث و دلالت بر مقصود را به منظور جلوگیری از طولانی شدن بحث که باعث اخلال می شد، در نظر گرفتیم و مقصود از اختصار نیز همین می باشد. پس شاید مضمون یک حدیث را به صورت پراکنده و در چند مورد آورده باشیم و چه بسا خلاصه مضمون روایت را نقل کردیم ولی این نکته را رعایت نمودیم که هیچ خللی به حدیث وارد نشود و معنای آن تغییر نکند، با این وجود بسیاری از احادیث را همان طور که وارد شده اند، در لابه لای کتاب آورده ایم. همچنین برخی از این احادیث بلکه بیشتر آنها را از روی اطمینان و وثوق به راوی، از کتابی که آن احادیث در آن روایت شده است نقل کرده ایم. پس اگر اشتباهی در آنها باشد، شاید از سوی راوی آن حدیث باشد. من نیز خود را بری از اشتباه نمی دانم چرا که انسان، محکوم به اشتباه و فراموشی است و فقط معصوم است که خداوند او را از این لغزش ها مصون داشته است و او بخشنده و غفور است.

همچنین باید بدانیم که بیشتر احادیثی که از تفسیر قمی یعنی علی بن ابراهیم نقل کرده ایم بدون ذکر سند است، چرا که او در کتابش جز در موارد اندک، به سلسله سندها اشاره کرده و بیشتر این اسنادها به امام صادق علیه السلام می رسد ولی به گونه ای است که تنها پس از دقت و پژوهش زیاد، این اسناد واضح می شود، به همین خاطر تنها به نقل از او اکتفا کردیم. حتی ممکن است حدیثی را از او در غیر موردی که او آن حدیث را ذکر کرده، نقل کنیم. پس اگر مشاهده کردید که ما از قمی یا از دیگران، تأویل بدون تصریحی را که او از امام نقل کرده، ذکر کردیم یا روایتی را آوردیم که به گمان شما در کتاب قمی یافت نمی شود، نباید در خدشه وارد کردن به آن عجله کنید، چرا که ما پیشتر آوردیم که صرف این که این بزرگواران تأویلی را نقل می کنند، خود بهترین دلیل بر این است که آن تأویل، از ائمه علیهم السلام نقل شده است، اگر چه به آن تصریح نکرده باشند. پس اندیشه کن و خداوند، آگاه است.

نکته هفتم

تأویلاتی که در این کتاب می آوریم با سلسله سندهایی به ائمه علیهم السلام می رسند که در بیشتر موارد آنها را ذکر کرده ایم، به ویژه زمانی که غیرواضح و نیاز به ذکر سند باشد. ولی گاهی به دلیل واضح بودن و ضیق مجال و یا به خاطر این که کلام، روانی خود را با ذکر آنها از دست می داد به مطالبی که در شرح واژه ها و غیره آوردیم، اکتفا نمودیم و به آنها اشاره نکردیم. پس اگر چنین مواردی را مشاهده کردید نباید در آن تردید کنید. موضوع دیگر این که ما به تأسی از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و به خاطر برخی از مصالح، به جای آوردن نام برخی از دشمنان ائمه علیهم السلام، لقب آنان و تعابیر مشابه را به کار بردیم. مانند: اولی، دوّمی، سوّمی، چهارمی، ابا فصیل، ابوجهل و مانند آن. همین طور به جای ذکر اسامی برخی از مؤلفین، القاب آنان را آورده ایم، مثلاً به جای علی بن ابراهیم، قمی را به کار بردیم و مانند آن. پس غافل مشو.

نکته هشتم

بدان که اثبات رجعت که اجمالاً به این معناست که پس از قیام قائم علیه السلام و رجعت پیامبر صلی الله علیه و آله و همه امامان علیهم السلام یا برخی از آنان به ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسین علیه السلام، بعضی از مردم از قبور خویش بیرون آمده و به دنیا باز می گردند و مدّتی در آن زندگی می کنند و ائمه علیهم السلام قدرت می یابند و از دشمنان شان انتقام می گیرند، کاملاً پذیرفته شده است و هیچ تردیدی در آن راه ندارد و از ضروریات مذهب ما است و احادیثی که بر تحقق آن به طور اجمال دلالت دارد، متواتر است، اگر چه در جزئیات این موضوع، تفاوت هایی در روایات وجود دارد.

من بیش از 200 حدیث پیرامون رجعت یافته ام. به علاوه، احادیث ناظر بر این است که بیشتر مواردی که در قرآن در باره قیامت وارد شده است به روز رجعت تأویل می شود. برخی از این روایات را در شرح واژه های قیامت، آخرت، بعثت، حشر و مانند آن، آورده ایم و مخالفان ما آنها را انکار کرده و رجعت را محال

دانسته اند، همان طور که مشرکان، آخرت را انکار نموده و آیات نازل شده در زمینه زنده شدن برخی از مردگانِ اقوام گذشته، توسط خداوند را که عزیر نمونه آن است. تکذیب کردند. در برخی از احادیث آمده است که که جز فرقه قدریه، هیچ کس این قدرت الهی را انکار نمی کند. ما پیشتر، برخی از احادیثی را که بر روز رجعت دلالت دارد، ذکر کرده ایم. در اینجا قصد داریم به عنوان آخرین نکته، مختصری از احادیث پیرامون رجعت را ذکر کنیم.

همه امت اسلامی بر خروج حضرت مهدی علیه السلام که در احادیث ما از آن به قیام قائم علیه السلام تعبیر شده است، اجماع دارند، به طوری که نیاز به اثبات ندارد بلکه تنها اختلاف این است که نزد شیعه او حجت بن الحسن علیهما السلام است ولی نزد مخالفین ما او مردی از آل رسول الله صلی الله علیه و آله است که بعداً متولد می شود. ما در نقض قول آنان وجود برخی از کسانی که در گذشته عمری طولانی داشته اند را به عنوان استدلال می آوریم مانند حضرت خضر علیه السلام، ادریس علیه السلام، عیسی علیه السلام و افراد دیگر. هر کس می خواهد استدلال ما را به طور مفصل بداند، باید به کتاب های علمای شیعه پیرامون قیامت و به کتاب کمال الدین صدوق رجوع کند. در اینجا برخی از احادیثی را که وعده داده بودیم می آوریم که دوازده حدیث است.

حدیث یکم: احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید از حماد بن عیسی از حسین بن مختار از ابا محمد یعنی ابابصیر نقل می کند که گفت: امام باقر علیه السلام از من سؤال فرمود: آیا اهل عراق روز رجعت را انکار می کنند؟ در جواب عرض کردم: بله حضرت فرمود: مگر این آیه قرآن را نمی خوانند که فرمود: «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا»(1) [و آن روز که از هر امتی گروهی محشور می گردانیم] احادیثی که در شرح واژه حشر از تفسیر قمی آوردیم و همچنین روایت او از امام صادق علیه السلام، ادلّه تأیید کننده این مطلب است که تأویل این آیات، روز رجعت می باشد.

حدیث دوم: احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عبدالجبار و احمد بن حسن

1- [1] - نمل/83.

و بن علی بن فضال از پدرش حسن از حمید بن مثنی از شعیب حداد از اباصباح کنانی روایت می کند که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: جانم به فدایت. مسأله ای وجود دارد که بیزارم از آن که آن را پیش شما بر زبان بیاورم. حضرت فرمود: آیا سؤال تو در باره رجعت است؟ در جواب عرض کردم: بله، حضرت فرمود: آن، قدرت (الهی) است که تنها مذهب قدریه آن قدرت را انکار می کند. (ادامه روایت).

مؤید این حدیث، روایتی است که آن را نیز احمد بن محمد با سند از اصبغ بن نباته روایت کرده است که گفت: أبی الکوا از حضرت علی علیه السلام پیرامون رجعت پرسید. حضرت به او جواب داد که آن، حقیقت دارد و آیاتی را در استدلال بر آن ذکر فرمود. یکی از آنها بدین شرح است: حضرت فرمود: یابن الکوا مَثَل آنان یعنی مَثَل اهل رجعت، مَثَل آن گروه از بنی اسرائیل است که خداوند عز و جل در باره آن فرمود: «أَلَمْ تر إِلَی الَّذِینَ خَرَجُواْ مِن دِیَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللّهُ مُوتُواْ ثُمَّ أَحْیَاهُمْ»(1) [آیا از (حال) کسانی که از بیم مرگ از خانه های خود خارج شدند و هزاران تن بودند خبر نیافتی پس خداوند به آنان گفت تن به مرگ بسپارید آنگاه آنان را زنده ساخت] و مَثَل آنان، مَثَل عزیر علیه السلام است که به خداوند گفت: «أَوْ کَالَّذِی مَرَّ عَلَی قَرْیَةٍ وَهِیَ خَاوِیَةٌ عَلَی عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّیَ یُحْیِ_ی هَـَذِهِ اللّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللّهُ»(2) [یا چون آن کس که به شهری که بام هایش یکسر فرو ریخته بود، عبور کرد؛ (با خود می) گفت: «چگونه خداوند، (اهل) این (ویرانکده) را پس از مرگشان زنده می کند؟». پس خداوند، او را (به مدت) صد سال می میراند.] و خداوند او را به خاطر آن گناه به مدت صد سال میراند و سپس او را زنده نمود و به دنیا باز گرداند. سپس حضرت فرمود: یابن الکوا هرگز در قدرت خداوند عز و جل شک نکن. در روایت سدیر آمده است که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون رجعت سؤال نمودم، حضرت سه بار فرمود: مذهب قدریه آن را انکار می کند.

1- [1] - بقره/243.
2- [2] - بقره/259.

حدیث سوم: محمد بن حسین بن اباالخطاب از صفوان از أبا خالد فماط از عبدالرحیم قصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که حضرت این آیه شریفه «إِنَّ اللّهَ اشْتَرَی مِنَ الْمؤمنین أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم»(1) [در حقیقت خدا از مؤمنان جان و مالشان را به (بهای) این که بهشت برای آنان باشد خریده است] را خواند و سپس فرمود: آیا معنای آن را می دانی؟ عرض کردم یعنی مؤمنان پیکار می کنند و می کشند و کشته می شوند. حضرت فرمود: نه ولی کسی از مؤمنان که کشته شود، به دنیا باز می گردد تا بمیرد و کسی از مؤمنان که بمیرد به دنیا بازگردانده می شود تا کشته شود. آن، قدرتی است و آن را انکار نکن.

حدیث چهارم: احمدبن محمد بن عیسی و برادرش عبدالله بن محمد و محمد بن حسین بن ابالخطاب از حسین بن محبوب از علی بن ریاب از زراره روایت می کند که گفت: از این که از امام باقر علیه السلام سؤال کنم کراهت داشتم. پس موضوع مناسبی را بهانه قرار دادم تا بدان وسیله به خواسته ام برسم. پس به ایشان عرض کردم: مرا از کسی که کشته شد و مرد آگاه کن. حضرت فرمود: مرگ، مرگ است و کشته شدن، کشته شدن است. عرض کردم: این کلام شما را جایی نیافتم. قرآن بین مرگ و کشته شدن فرقی قائل شده است: «أَفَإِنْ مات أو قُتل»(2) [آیا اگر او بمیرد یا کشته شود] و «وَلَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لإِلَی الله تُحْشَرُونَ»(3) [و اگر (در راه جهاد) بمیرید یا کشته شوید قطعا به سوی خدا گردآورده خواهید شد] حضرت فرمود: ای زراره آن چنان که تو گفتی نیست بلکه مرگ، مرگ و کشته شدن، کشته شدن است. خداوند در قرآن فرموده است: «إِنَّ اللّهَ اشْتَرَی مِنَ الْمؤمنین أَنفُسَهُمْ»(4) عرض کردم: خدای عز و جل می فرماید: «کل نفس ذائقه الموت» آیا به نظر شما کسی که کشته شد، طعم مرگ را نچشیده است؟ حضرت فرمود: کسی که با شمشیر کشته شده است مانند کسی که در بستر جان داده، نیست. همانا هر کسی که کشته شد، ناگزیر به این

1- [1] - توبه/111.
2- [2] - آل عمران/144.
3- [3] - آل عمران/158.
4- [4] - توبه/111.

دنیا برمی گردد تا طعم مرگ را بچشد. در حدیث صحیح دیگری نیز از امام رضا علیه السلام آمده است که فرمود: آن دسته از مؤمنان که مرده اند، در رجعت، کشته می شوند و آنان که کشته شده اند، می میرند. احادیث در این زمینه، فراوان است.

حدیث پنجم: از احمد بن محمد و محمد بن حسین از بزنطی از حماد از محمد بن مسلم روایت شده که گفت: از حمران بن أعین و أبا الخطاب (البته پیش از آن که قائل به الوهیت امام صادق علیه السلام شده و منحرف گردد) حدیثی را شنیدم که می گفتند: از امام صادق علیه السلام شنیدیم که می فرمود: اولین کسی که پس از شکافته شدن زمین به دنیا رجعت می کند حسین بن علی علیه السلام است و رجعت برای عموم مردم نیست و فقط به خواص، اختصاص دارد و فقط مؤمنان خالص و مشرکان خالص به دنیا رجعت می کنند. احادیث پیرامون رجعت امام حسین علیه السلام، بسیار فراوان است.

حدیث ششم: به همین سند از حماد از بکیر بن أعین روایت شده که گفت: کسی که در او شکی نیست یعنی امام باقر علیه السلام به من فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام به دنیا باز خواهند گشت.

حدیث هفتم: قمی از ابن ابی عمیر از ابن مسکان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون آیه شریفه «وَإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ»(1) [و (یاد کن) هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم سپس شما را فرستاده ای آمد که آن چه را با شماست تصدیق کرد البته به او ایمان بیاورید و حتما یاریش کنید] فرمود: خدا تمام انبیاء مبعوث شده از زمان آدم علیه السلام را به دنیا بازمی گرداند تا امیرالمؤمنین را یاری کنند و منظور از لتؤمنن به رسول الله صلی الله علیه و آله و مقصود از لتنصرنه، حضرت علی علیه السلام می باشد.

حدیث هشتم: و از پدرش از نضر بن سوید از یحیی حلبی از عبدالحمید طائی از اباخالد کابلی از علی بن حسین علیه السلام نقل شده است که پیرامون آیه شریفه

1- [1] - آل عمران/81.

«إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ»(1) [در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد یقینا تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند] فرمود: پیامبر شما و امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه علیهم السلام به سوی شما باز می گردند. در تأیید این حدیث و حدیث قبل، قمی با سلسله سندی که مرتبه آن از حدیث صحیح پایین تر نیست از جمیل روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون معنای آیه شریفه «إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَیَوْمَ یَقُومُ الأَشْهَادُ»(2) [در حقیقت ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده اند در زندگی دنیا و روزی که گواهان برپای می ایستند قطعا یاری می کنیم] سؤال کردم؟ حضرت فرمود: منظور از آن، رجعت است. مگر نمی دانی که بسیاری از انبیاء الهی در دنیا یاری نشده و کشته شدند و ائمه علیهم السلام بعد از آنان نیز کشته شده و یاری نشدند؟ پس (بازگشت آنان) در رجعت است.

حدیث نهم: حسن به محبوب از محمدبن سلام از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه شریفه «رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَأَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَی خُرُوجٍ مِّن سَبِیلٍ»(3) [پروردگارا دو بار ما را به مرگ رسانیدی و دو بار ما را زنده گردانیدی به گناهانمان اعتراف کردیم پس آیا راه بیرون شدنی (از آتش) هست] روایت می کند که فرمود: آن، مخصوص گروه هایی در زمان رجعت یعنی پس از مرگ است. و در قیامت صورت می گیرد «فَبُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ»(4) [دور باد (از رحمت خدا) گروه ستمکاران]

حدیث دهم: در تفسیر قمی از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه «وَحَرَامٌ عَلَی قَرْیَهٍ أَهْلَکْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا یَرْجِعُونَ»(5) [و بر (مردم) شهری که آن را هلاک کرده ایم بازگشتشان (به دنیا) حرام است] آمده است که فرمود: هیچ یک از (مردم)

1- [1] - قصص/85.
2- [2] - غافر/51.
3- [3] - غافر/11.
4- [4] - مؤمنون/41.
5- [5] - انبیاء/95.

آبادی هایی که خداوند، اهل آن را با عذاب، هلاک نمود، در زمان رجعت به دنیا بر نمی گردند ولی در قیامت برمی گردند. تنها مؤمنین خالص و دیگران که با عذاب هلاک نشدند و کافران خالص، در زمان رجعت به دنیا برمی گردند. مؤید این حدیث، روایتی است که آن را صدوق با سند از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: «آگاه باشید اگر قائم ما قیام می کرد حمیرا به سوی او بازگردانده می شد تا حد (الهی) را بر او اجرا کند و انتقام مادرش فاطمه علیها السلام را بگیرد.» از حضرت پرسیدند: پس چگونه خدا، آن حدّ را تا زمان قیام آن حضرت به تأخیر انداخت؟ حضرت فرمود: «زیرا خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به خاطر رحمت مبعوث نمود و حضرت قائم علیه السلام را برای انتقام مبعوث می کند و ایشان به خاطر تهمتی که حمیرا به مادر ابراهیم یعنی ماریه کنیز پیامبر صلی الله علیه و آله زد، بر وی حد را جاری می کند.»

حدیث یازدهم: فضل بن شاذان از حسن بن محبوب از عمر بن ابامقدام از جابر روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: به خدا قسم قطعاً مردی از ما اهل بیت علیهم السلام پس از آن که 309 سال از فوت او گذشت به فرمانروایی می رسد. عرض کردم: آن، در چه زمانی اتفاق می افتد؟ حضرت فرمود: بعد از قیام قائم علیه السلام. عرض کردم: حضرت قائم علیه السلام چه مدت در جهان می ماند؟ حضرت فرمود: 19 سال و چند ماه، سپس مستنصر (یاری طلب) به دنیا می آید و او همان حسین علیه السلام است و انتقام خود و خون اصحابش را می خواهد، پس می جنگد و به اسارت می گیرد تا آن که سفّاح (خونریز) خروج می کند و او امیر المؤمنین علی بن أبیطالب است. مؤلف گوید: در کتاب «بشری» نوشته ابن طاووس از حمران از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: عمر دنیا، یکصدهزار سال است. 20هزار سال آن مخصوص سائر مردم و 80 هزار سال آن مخصوص آل محمد علیهم السلام می باشد.

همچنین از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت شده که وقتی از آن حضرت پیرامون روزی که خداوند مقدار آن را 50 هزار سال ذکر کرده است، سؤال شد، فرمود: امیرالمؤمنین در رجعتش به دنیا 44 هزار سال فرمانروایی می کند.

همچنین در روایت دیگری از ایشان آمده است که پس از آن که تبیین نمود علی علیه السلام در رجعتش به دنیا با ابلیس پیکار می کند و رسول الله پس از او ابلیس را می کشد و این که مراد از یوم الوقت المعلوم (روز زمان مشخص) همان روز رجعت است، فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام 44 هزار سال فرمانروایی می کند تا این که هر یک از مردان شیعه او صاحب هزار فرزند می شوند، یعنی هر سال یک پسر، سپس دو باغ سبز و خرّم بهشتی در مسجد کوفه و اطرافش به خواسته خداوند، پدیدار می شود.»

حدیث دوازدهم: حدیثی است که شیخ معتمد حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر با سند معتبری از مفضل بن عمر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که حدیثی بسیار طولانی می باشد و شامل جزئیات احوال قائم آل محمد علیهم السلام و قیام او و برخی از آن چه در رجعت اتفاق می افتد، می شود. ولی ما تنها چکیده بخش هایی از روایت را که به بحث ما مرتبط است، در اینجا ذکر می کنیم و هر کس خواهان جزئیات آن است به خود حدیث مراجعه کند. مفضل گفت: از مولایم امام صادق علیه السلام سؤال کردم: آیا ظهور مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف، در وقت مشخصی است و مردم آن را می دانند؟ حضرت فرمود: ابداً چنین نیست که ظهور او زمانی باشد که شیعیان ما از آن آگاه باشند. عرض کردم: چرا اینگونه است؟ حضرت فرمود: زیرا آن وقت، همان زمانی است که خداوند از آن به الساعه تعبیر کرده است. حضرت، آیاتی را که شامل ذکر واژه الساعه بود را در اشاره به این که مراد از آن، زمان ظهور مهدی منتظر علیه السلام می باشد، برایم برشمرد. سپس حضرت فرمود: هرکس برای ظهور مهدی آل محمد علیهم السلام زمانی را مشخص کند، قائل با شراکت در علم خداوند شده است و ادعا کرده است که خداوند، او را از راز خویش آگاه ساخته است. مفضل گفت: به حضرت عرض کردم: پس مردم چگونه ظهور مهدی علیه السلام را بفهمند و در رکاب او قرارگیرند؟ حضرت فرمود: او ناگهان ظاهر می شود. سپس ذکر او در همه جا می پیچد و دعوتش آشکار می شود و همه جا اسم، کنیه و نسب او را صدا می زنند و آوازه او بر سر زبان پیروان حق و باطل و موافقین و مخالفین می افتد، پس آنها در شناخت او به حجّت و دلیلی نیاز دارند و ما آن را برایشان شرح داده ایم و او را به آنان معرفی

کرده ایم و نسب او را برایشان گفته ایم و نام و کنیه او را برای ایشان، بازگو کرده و گفته ایم که او به نام جدش رسول الله صلی الله علیه و آله نامیده شده است تا حجت بر مردم تمام شود و نگویند نام، کنیه و نسب او را نمی دانیم. به خدا سوگند، او و نام و نسبش، کاملاً واضح و روشن می شود و سپس خداوند، او را ظاهر می کند. همان طور که جدّش در این آیه ها به ظهور او وعده داده بود: «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ»(1) [او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند هر چند مشرکان خوش نداشته باشند] «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّی لاَ تَکُونَ فِتْنَهٌ وَیَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلّه»(2) [و با آنان بجنگید تا فتنه ای بر جای نماند و دین یکسره از آن خدا گردد]. پس به خدا قسم ای مفضل، او قطعاً اهل مذاهب و بت پرستان و اهل اختلاف را خواهد کشت تا همه دین، یکی شود، همان طور که خداوند عز و جل فرمود: «إِنَّ الدِّینَ عِندَ اللّهِ الإِسْلاَمُ»(3) [در حقیقت دین نزد خدا همان اسلام است] و «وَمَن یَبْتَغِ غَیْرَ الإِسْلاَمِ دِینًا فَلَن یُقْبَلَ مِنْهُ»(4) [و هر که جز اسلام دینی (دیگر) جوید هرگز از وی پذیرفته نشود]. سپس امام صادق علیه السلام داستان ولادت مهدی منتظر علیه السلام را بیان نمود تا آن که فرمود: او در آخرین روز از سال 260 غایب می شود و هیچ کس او را نمی بیند تا روزی که همه کس و همه چشم ها او را مشاهده خواهند کرد. پس هر کسی غیر از این به شما گفت، او را تکذیب کنید. مفضل گفت: چه کسی مهدی منتظر علیه السلام را مورد خطاب قرار می دهد و چه کسی مخاطب او می شود؟ حضرت فرمود ملائکه و اجنّه مؤمن او را مورد خطاب خود قرار می دهند. سپس در مکه ظاهر می شود به خدا قسم ای مفضل گویی من او را می بینم که در حالی که عبای رسول الله صلی الله علیه و آله بر دوش او است و بر سرش عمّامه ای زرد دارد و به پایش نعلینِ وصله زده شده رسول الله صلی الله علیه و آله است و در

1- [1] - توبه/33.
2- [2] - بقره/193.
3- [3] - آل عمران/19.
4- [4] - آل عمران/85.

دستش چوبدستی دارد و بزهای لاغری را جلوی خود می راند تا این که آن را به بیت الله الحرام ببرد و در آنجا هیچ کس او را نمی شناسد. او به شکل جوانی زیبا، ظهور می کند. مفضل گفت: پس او چگونه ظاهر می شود؟ حضرت فرمود: او به تنهایی ظاهر می شود و به تنهایی به سوی بیت الله الحرام می آید و به تنهایی وارد کعبه می شود و در حالی که تنها است شب بر او پرده می افکند. پس زمانی که چشم ها در خواب روند و شب بسیار تاریک شود، جبرئیل، میکائیل و ملائکه صف به صف به سوی او نازل می شوند و جبرئیل به او می گوید: ای مولای من، گفتار تو پذیرفته و فرمان تو روا است. سپس مهدی منتظر علیه السلام بین رکن و مقام می ایستد و فریاد بلندی می زند و می گوید: ای گروه پاکان و ای یاران باوفای من، ای کسانی که خداوند آنها را برای ظهور من بر روی زمین، ذخیره کرده است، مطیعانه به سوی من بیایید. پس فریاد او به آنها می رسد در حالی که آنها در محراب هایشان و در بسترهایشان در شرق و غرب زمین هستند و آن فریاد را می شنوند به طوری که طنین آن فریاد به صورت یک پارچه در گوش همه مردان صدا در می آید و تمام آنان در یک چشم به هم زدن به سوی او می آیند تا در پیش او حضور یافته و نزد او شب را به صبح برسانند. آنان به تعداد اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله در روز بدر، 313 تن می باشند. مفضل گفت: به حضرت عرض کردم: ای مولای من آیا 72 مردی که به همراه حسین علیه السلام کشته شدند به همراه او ظهور می کنند؟ حضرت فرمود: بله، ظهور می کنند در حالی که اباعبدالله الحسین علیه السلام به همراه 12هزار دوست که از شیعیان علی علیه السلام هستند و عمامه سیاهی بر سر دارند، در میان آنان است. مفضل گفت: عرض کردم ای مولای من آیا قائم علیه السلام، بیعت کسانی را که پیش از ظهور او و قبل از قیامش با او بیعت کردند تغییر می دهد؟ حضرت فرمود: ای مفضل! هر بیعتی پیش از ظهور قائم علیه السلام، بیعت کفر و نفاق و خدعه است که خداوند آن بیعت و بیعت شونده را لعنت کند، بلکه، ای مفضل هنگامی که قائم علیه السلام پشتش را به بیت الله الحرام تکیه می دهد، دست مبارکش را دراز می کند در حالی که سفید خالص است و می گوید این دست خداوند و از خداوند و به امر خداوند است. سپس این آیه را تلاوت می کند: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَکَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَن نَّکَثَ فَإِنَّمَا

يَنكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» (1) [در حقیقت کسانی که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند دست خدا بالای دست های آنان است پس هر که پیمان شکنی کند تنها به زیان خود پیمان می شکند]، پس اولین کسی که دست او را می بوسد، جبرئیل علیه السلام است. سپس با او بیعت می کند و ملائکه و جنیّان شریف و سپس یاران با وفای آن حضرت با او بیعت می کنند.

سپس حضرت می فرماید: زمانی که خورشید طلوع و نور افشانی می کند، فریاد زننده ای از عین الشمس با زبان عربی مبین فریاد می زند که هر کس در آسمانها و زمین است آن را می شنود. آن فریاد زننده می گوید: ای جماعت خلائق، این مهدی آل محمد علیهم السلام است و او را با نام جدّش رسول الله صلی الله علیه و آله و کنیه اش می نامد و او را به پدرش حسن یازدهم تا حسن بن علی علیه السلام منسوب می کند و سپس می گوید: از او پیروی کنید تا هدایت شوید و با دعوت او مخالفت نکنید که گمراه می شوید. پس اولین کسی که به ندایش لبیک می گوید، ملائکه و سپس اجنّه و بعد از آن خواص آن حضرت می باشند و می گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم. خلائق سرزمین ها از خشکی و دریا و از بادیه نشین و شهرنشین در حالی که با یکدیگر سخن می گویند و برخی از آنان در باره آن چه با گوش هایشان شنیدند، سؤال می کنند، روی می آورند. پس هنگامی که نزدیک غروب خورشید شود، فریاد زننده ای از مغرب زمین فریاد می زند: ای مردم، پروردگار شما در وادی خشکی از سرزمین فلسطین ظهور کرده است و او عثمان بن عنبسه اموی از فرزندان یزید بن معاویه است، پس از او پیروی کنید تا هدایت شوید. پس ملائکه و اجنّه و خواص آن حضرت، قول او را نمی پذیرند و او را تکذیب می کنند و تمام انسآنهای مردد و دودل و منافق و کافر با فریاد اخیر گمراه می شوند. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: بعد از آن دابّه الأرض در میان رکن و مقام ظاهر می شود و بر چهره مؤمن می نویسد که او مؤمن است و بر روی کافر می نویسد که او کافر است.

سپس امام صادق علیه السلام حکایت ظهور ارتش سفیانی و زبونی آنها در

1- 1 - فتح/10.

صحرا و حکایت برخی از احوالات قائم علیه السلام در مکه به هنگام ظهورش را نقل می کند. مفضل عرض کرد: سپس مهدی علیه السلام به کجا می رود؟ حضرت فرمود: به سوی شهر جدّش رسول الله صلی الله علیه و آله، پس هنگامی که وارد آن می شود می گوید: ای مردم، این قبر جدّ من رسول الله است؟ پس همه می گویند: آری ای مهدی آل محمد علیهم السلام. حضرت می فرماید: چه کسی با او است؟ آنها می گویند: دو هم نشین او فلانی و فلانی و کسی غیر از آن دو اینجا نیست. پس حضرت دستور می دهد که آن دو را بر بالای تنه درخت خشکیده ای ببرند و او آن دو را بر آن به صلیب می کشد. پس آن درخت زنده می شود و برگ و میوه می دهد و شاخه آن رشد می کند. پس شک داران و اهل ولایت آن دو می گویند: به خدا قسم این حقاً شرافت بزرگی است و ما با ولایت آن دو رستگار شدیم. و آن گاه، ندا دهنده مهدی علیه السلام، هر کسی که دوستِ دو همنشین در آرامگاه رسول الله صلی الله علیه و آله است را ندا می دهد تا در کناری به طور جداگانه بایستند. پس خلائق به دو دسته تقسیم می شوند. مهدی علیه السلام از پیروان آن دو می خواهد که از آن دو برائت جویند و آنها نمی پذیرند. پس مهدی به باد سیاهی امر می کند و آن باد بر آن دو می وزد و آن دو را مانند تنه توخالی درخت خرما قرار می دهد. سپس دستور پایین آوردن آنها را می دهد. پس آن دو را به سوی او می برند و مهدی علیه السلام آنها را به اذن خدا زنده می کند و به خلائق دستور می دهد تا جمع شوند. سپس داستان تمام کارهای آنان را برای خلائق تعریف می کند و آن دو نیز به آن اعتراف می کنند. سپس در آن هنگام حضرت دستور قصاص آن دو را به خاطر ظلم هایی که به حاضران روا داشتند، صادر می کند. سپس آن دو را بر تنه همان درخت به صلیب می کشد و به آتشی دستور می دهد تا از زمین خارج شده و آن دو و آن درخت را بسوزاند، سپس به بادی دستور می دهد تا خاکستر آنها را در دریا بریزد همان طور که موسی علیه السلام با گوساله پرستان چنین کرد. سپس مفضل گفت: آیا آن آخرین عذاب آن دو است؟ حضرت فرمود: هرگز، ای مفضل، به خدا قسم دوباره برگشت داده می شوند و در پیشگاه سید اکبر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و صِدّیق اکبر، امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و ائمه علیهم السلام و تمام مؤمنین خالص و

کافران خالص حاضر می شوند و به خاطر تمام آن ظلم هایی که روا داشتند، قصاص می شوند و در هر روز و شب هزار بار کشته می شوند و تا هر وقت خدا بخواهد برگشت داده می شوند. سپس مهدی علیه السلام به سوی کوفه می رود و در بین کوفه و نجف منزل می گزیند و اصحابش در آن روز، 46 هزار تن از ملائکه و 46 هزار جن و 46 هزار تن از خواص آن حضرت می باشند. سپس حضرت ماجرای خرابه زَوْراء و نازل شدن لعنت بر اهل آن را ذکر کرده و سپس فرمود: بی تردید، انواع عذابی که از ابتدای دهر تا انتهای آن بر سر سایر امت های سرکش، نازل شد، بر سر ساکنان آن نازل می شود و توفانی جز توفان شمشیر بر آنان نمی وزد. پس در آن هنگام وای بر کسی که در آنجا مسکن گزیند. سپس حضرت، حکایتی طولانی را ذکر کرده و سپس فرمود: سپس لشکریان مهدی علیه السلام سفیانی را تا دمشق تعقیب می کنند و او را گرفته و بر روی صخره ای، ذبح می کنند. سپس حسین علیه السلام به همراه 12هزار دوست و 72 تن از اصحابش ظهور می کند. و چه زیبا است در آن هنگام هجوم سفید و بازگشت درخشان تو. سپس صدّیق اکبر امیرالمؤمنین علیه السلام خروج می کند و گنبد سفیدی برای او در نجف نصب می شود و ستونی از آن در نجف و ستونی در هجر و ستونی در صنعاء یمن و ستونی در ارض طیبّه بر پا می شود و گویی من می بینم که چراغ های آن گنبد بر آسمان و زمین می تابند و به این صورت رازها، آشکار می شود: «يَومَ تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا» [روزی که آن را ببینید هر شیردهنده ای آن را که شیر می دهد (از ترس) فرو می گذارد و هر آبستنی بار خود را فرو می نهد]. سپس سرور والا محمد صلی الله علیه و آله در میان انصار و مهاجرین و کسانی که به او ایمان آوردند و او را تصدیق نمودند، ظهور می کند و تکذیب کنندگان او و متخاصمان و مخالفین او در محضر او حضور می یابند.

حدیث مفضل طولانی است و تا همین جا اکتفا می کنیم.

الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی خیرخلقه محمد و آله و الأئمه المعصومین صلوات الله علیهم أجمعین حمداً و صلاهً و تسلیماً کثیراً کثیراً کثیراً.

ص:1094

جلد 2

اشاره

ص:1

ص:2

ترجمه

تفسیر روایی البرهان

جلد دوم: سوره حمد و بقره

مؤلف: علامه سید هاشم بحرانی

مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان

و دکتر صادق خورشا

(اعضای هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی)

ص:3

ص:4

فهرست مطالب

زندگینامه علامه بحرانی.....7

مقدمه مؤلف.....9

پانزده مبحث مقدماتی به قلم مؤلف.....17

مبحث اول:

فضیلت عالم و متعلم.....19

مبحث دوم:

در فضیلت قرآن.....25

مبحث سوم:

حدیث ثقلین.....33

مبحث چهارم:

هر آن چه بندگان به آن نیاز دارند در قرآن آمد.....47

مبحث پنجم:

فقط ائمه علیهم السلام، قرآن را همان طور که نازل شده است جمع کرده اند و ایشان مفسّران قرانند 51

مبحث ششم:

نهی از تفسیر قرآن به رأی و نهی از جدال در قران.....59

مبحث هفتم:

قرآن، ظاهر و باطن، عام و خاص، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ دارد و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام از آن آگاه هستند و آنان راسخان در علم هستند..... 65

مبحث هشتم:

موضوعاتی که قرآن در باره آنها نازل شده است.....71

مبحث نهم:

قرآن بر اساس «به در می گویم تا دیوار بشنود» نازل شده است.....75

مبحث دهم:

در باره آن دسته از آیات که مقصود آنها ائمه علیهم السلام می باشد.....77

مبحث یازدهم:

در معنی اینکه دین الهی شناخت مردان است.....81

مبحث دوازدهم:

معنای ثقلین و خلیفتین از نظر مخالفان.....91

مبحث سیزدهم:

علت نازل شدن قرآن به زبان عربی و معجزه نظم قرآن و دلیل تازگی آن در همه زمانها..... 97

مبحث چهاردهم:

هر حدیثی که با قرآن موافق نباشد، مردود است.....99

مبحث پانزدهم:

اولین و آخرین سوره ای که نازل شد.....103

منابع این کتاب.....1

05

مقدمه علی بن ابراهیم بر تفسیر خود.....109

سوره حمد (فاتحه الکتاب).....147

فضیلت و ثواب قرائت سوره حمد.....149

تفسیر سوره حمد.....157

سوره بقره.....183

فضیلت و ثواب قرائت سوره بقره.....185

تفسیر سوره بقره.....187

ص:6

زندگینامه علامه بحرانی

اشاره

علامه سید هاشم بن سلیمان بن اسماعیل بن عبد الجواد بن سلیمان بن ناصر موسوی کتکانی توبلی بحرانی از نوادگان سید مرتضی علم الهدی است که نسب او به امام موسی بن جعفر کاظم علیه السلام می رسد.

او در بحرین متولد شد؛ اما سیره نویسان سال تولد، روز و طول عمر او را که قسمت اعظم آن، صرف تألیف و تصنیف شد ذکر نکرده اند؛ اما براساس آن چه در کتب شرح احوال آمده است او از دانشمندان قرن یازدهم و از معاصرین شیخ حر عاملی صاحب وسائل الشیعه است. او دروس ابتدایی را نزد پدرش و یکی از دانشمندان بحرین خواند، سپس به نجف اشرف رفت و نزد بزرگترین علما، فقها و اهل حدیث شاگردی کرد. از جمله این علما شیخ فخر الدین طریحی نجمی صاحب کتاب مجمع البحرین بود؛ سپس به خراسان رفت و در جمع بزرگترین دانشمندان آن دیار قرار گرفت. هم چنین برخی از علما هم چون شیخ حر عاملی و دیگران نزد او علم آموختند. پس از آن به زادگاهش بازگشت و جایگاه اجتماعی برجسته ای در کشورش به دست آورد و به امر قضاوت و داوری پرداخت. در نتیجه، مورد توجه حکام و قدرتمندان قرار گرفت. دیگر اقشار مردم نیز به او احترام می گذاشتند و دستوراتش را اجرا می کردند. او فردی باتقوا و پرهیزکار بود که از بیان سخن حق دریغ نمی کرد و در راه خدا از سرزنش کننده ای نمی هراسید.

شیخ یوسف بحرانی در کتاب لؤلؤه البحرین گفته است: سید، مردی فاضل، راوی حدیث، گردآورنده و پژوهشگر اخبار و روایات بود. او کتاب های متعددی را تألیف کرده است که نشان دهنده قدرت پژوهش و گستردگی اطلاعات اوست. علامه بحرانی، فردی پرهیزکار بود که به شدت از حکام ستمگر و سرکش دوری می جست.

شیخ حر عاملی گفته است: سید، مردی فاضل، عالم، ماهر، دقیق، فقیه و عالم به علم تفسیر و زبان عربی و علم رجال بود. او کتابی در تفسیر قرآن

دارد که من آن را دیده ام و از آن روایت کرده ام.

سید در اعیان گفته است: او از بزرگان علم بود، که به خاطر مهارت بالا و اطلاعات بسیارش در میان گذشتگان و آیندگان نظیری ندارد. حتی علامه مجلسی نیز به پای او نمی رسد. زیرا علامه بحرانی به کتاب هایی مراجعه کرده است که در بحار

ص:7

هیچ نامی از آنها برده نشده است.

شیخ عباس قمی گفته است: سید در قداست و تقوا به درجه ای رسیده بود که مانندی نداشت. صاحب جواهر گفته است: اگر معنای عدالت، ملکه موجود در درون باشد و حسن ظاهری مدنظر قرار نگیرد، در هیچ کس نمی توان حکم به عدالت کرد، مگر اشخاصی چون مقدس اردبیلی و سید هاشم بحرانی.

تألیفات علامه بحرانی

میرزا عبد الله افندی بیش از 75 تألیف بزرگ و کوچک و متوسط برای سید هاشم بحرانی ذکر کرده است که بیشتر آنها در زمینه علوم دینی است و برخی از آنها را ذکر می کنیم: 1- تفسیرالبرهان 2- غایه المرام فی حجه الخصام فی تعیین الامام عن طریق الخاص و العام. 3- الیتیمه والدره الثمینه. 4- مدینه المعاجز. 5- معالم الزلفی فی معارف النشأه الأولی و الأخری. 6- المحجه فیما نزل فی القائم الحجه. 7- مصابیح الأنوار فی بیان معجزات النبی المختار. 8- کشف المهم فی طریق خبر غدیر خم. 9- حلیه الأبرار فی فضائل محمد صلی الله علیه و آله و آله الأطهار علیهم السلام. 10- الإنصاف فی النّص علی الأئمه الاثنی عشرالأشراف.

وفات و آرامگاه وی

شیخ یوسف بحرانی در لؤلؤه البحرین (ص 64) گفته است که ایشان در روستای نعیم در منزل شیخ عبد الله بن شیخ حسین بن علی بن کنبار درگذشت؛ زیرا وی با دختر شیخ علی بن شیخ عبد الله مذکور ازدواج کرده بود. بدن مطهرش به روستای توبلی منتقل شد و در مقبره ماتینی از مساجد مشهور روستا به خاک سپرده شد. قبر وی مزار معروفی است. درگذشت وی در سال 1107 بود. برخی از شیوخ، درگذشت او را چهار سال بعد از وفات شیخ محمد بن ماجد ذکر کرده اند که در این صورت، درگذشت وی در سال 1109 خواهد بود.(1)

1- [1] . این مطلب از قلم آقای حسین اعلمی به نقل از متن عربی تفسیر البرهان ترجمه شده است.

مقدمه مؤلف

ستایش از آن پروردگار جهانیان است، بزرگوار است خدایی که قرآن را بر بنده اش محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد تا هشدار دهنده ای برای جهانیان باشد. آن که ملک آسمان ما و زمین از آن اوست، فرزندی نگیرد و شریکی در ملک نپذیرد، او خالق هر چیز است و برای هر چیز اندازه ای قرار داد، خداوند فرموده است: «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِیرًا* وَدَاعِیًا إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُّنِیرًا»(1) [ای پیامبر ما تو را (به سمت گواه و بشارتگر و هشدار دهنده فرستادیم* و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی تابناک] و فرموده است: «وَلَا یَأْتُونَکَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاکَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِیرًا»(2) [و برای تو مثلی نیاوردند مگر آن که (ما) حق را با نیکوترین بیان برای تو آوردیم].

و سلام و صلوات بر محمد، فرستاده برگزیده اش و بر وصیّ و جانشین او علی بن ابی طالب علیه السلام، آن که او را جانشین و پشتیبان خود قرار داد و سلام و صلوات بر خاندان معصومش، ائمه اطهار که خداوند هرگونه پلیدی را از آنها زایل نمود و آنها را پاک و مطهر قرار داد. آن که آنها را دوست بدارد، نجات می یابد؛ و آن که با آنان دشمنی بورزد، به عذاب جهنم گرفتار خواهد شد.

شرف قرآن و شأن والای آن، علم سرشار و براهین روشن آن، بر اهل اسلام و ایمان پنهان نیست. قرآن هدف نهایی، رشته ای محکم، بزرگترین دستاویز و والاترین مقصود و روشن ترین راه است؛ هر کس به آن تمسک جوید نجات می یابد، و هر کس از آن سرپیچی کند، گمراه می شود؛ کتابی که آموختن، تلاوت و تفکر در معانی آن حیات بخش است، و علم به آن و عمل به دستوراتش، رهایی از گرفتاری هاست. اما عقل انسان ها به اسرار تأویل آن راه نمی یابد و ذوق سرشار به

1- [1] - احزاب/ 45-46.
2- [2] - فرقان/ 33.

نور حقایق پنهان در آن دست نمی یابد؛ به همین سبب مردم در تفسیر و تأویل آن اختلاف دارند و هر کس به اقتضای دین خود آن را به گونه ای تفسیر کرده است و براساس مکاتب و اعتقاد خویش، طریقی را برگزیده است و هر گروهی به آن چه دارند، خرسندند. آنها به ائمه اطهار که اهل قرآن و تفسیر هستند مراجعه نکردند؛ همان ها که خداوند جلیل و بزرگوار در حق آنها فرموده است: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ»(1) [با آن که تاویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند].

نه غیر از آنها، آنها کسانی هستند که به آنها علم عطا شد؛ آنها اولوالامر و اهل استنباط و اهل قرآنند؛ کسانی که مردم موظف شده اند سؤالات خویش را از آنان بپرسند.

چه کسی جز آنها قرآن را جمع آوری می کند؟ و چه کسی غیر از آنها به تنزیل و تأویل قرآن احاطه دارد؟ امام باقر علیه السلام در حدیثی فرمودند: هیچ کس نمی تواند ادعا کند که ظاهر و باطن قرآن را جمع کرده است، مگر اوصیای الهی.(2)

در حدیث دیگر از جابر نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمایند: هر کس از مردم ادعا کند که قرآن را عیناً همان طور که خداوند نازل کرده، جمع آوری کرده است، دروغ می گوید. هیچ کس جز علی بن ابی طالب و ائمه علیهم السلام پس از او، قرآن را همان طور که خداوند نازل کرده، جمع آوری و حفظ نکرده است.(3)

در حدیثی از امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام آمده است که عبد الله بن عباس نزد ایشان آمد و از تفسیر قرآن سؤال کرد پس او را به شب وعده داد؛ هنگامی که نزد او آمد گفت: ابتدای قرآن چیست؟ فرمود: سوره حمد؛ گفت: ابتدای سوره حمد چیست؟ فرمود: بسم الله؛ گفت: ابتدای بسم الله چیست؟ فرمود: بسم؛ گفت: ابتدای بسم چیست؟ فرمود: باء. سپس امام علیه السلام تمام طول شب از باء سخن می گوید؛ هنگامی که صبح نزدیک شد فرمود: اگر شب ادامه می یافت، ما نیز ادامه می دادیم. امام علی علیه السلام در حدیث دیگری فرمود: اگر

1- [1] - آل عمران/ 7.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 191، ج 1.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 191، ج 2.

می خواستم می توانستم چنان فاتحه الکتاب را تفسیر کنم که بار(1) هفتاد شتر شود.(2)

امام باقر علیه السلام در تفسیر سوره اخلاص می فرمایند: اگر برای علمی که خداوند عز و جل به من ارزانی داشته است، کاتبی را می یافتم توحید و اسلام و ایمان و دین و شریعت های خداوند بی نیاز را منتشر می کردم. چطور می توانم این کار را انجام دهم در حالی که جدم امیر مؤمنان علیه السلام کاتبی برای علمش نیافت تا جایی که بر بالای منبر آه می کشید و می فرمود: از من سؤال کنید، پیش از آن که مرا از دست بدهید؛ در درون من علم عظیمی است که قابل شمارش نیست و محدود نمی شود و من از جانب خدا برای شما حجتی تام هستم. پس «لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَهِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ»(3) (مردمی را که خدا بر آنان خشم رانده به دوستی مگیرید آنها واقعاً از آخرت سلب امید کرده اند همان گونه که کافران اهل گور قطع امید نموده اند)

امیر مؤمنان علی علیه السلام خطاب به مردی فرمود: بپرهیز از این که قرآن را تفسیر به رأی کنی! بلکه باید آن را از علما فرابگیری؛ چرا که بسیاری از آیات هستند که شبیه کلام بشرند؛ در حالی که قرآن کلام خداست و تأویل آن مانند کلام بشر نیست؛ همان طور که هیچ یک از مخلوقات شبیه او نیست، عمل خداوند بزرگوار و متعال به هیچ یک از اعمال بشر شباهت ندارد و کلام خداوند نیز به کلام انسان ها شباهتی ندارد. کلام خداوند متعال، صفت اوست و کلام بشر، اعمال آنهاست، پس کلام خداوند را به کلام بشر، تشبیه مکن که در این صورت، هلاک و گمراه می شوی.(4)

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به پیامبرش تنزیل و تأویل را آموخت؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به علی علیه السلام آموخت. امام باقر علیه السلام به قتاده که در تفسیر آیه ای اشتباه کرده بود، فرمود: ای قتاده! قرآن را تنها کسی می شناسد که در قرآن مورد خطاب واقع شده است.(5) امام باقر علیه السلام در حدیث دیگری فرمود: هیچ چیز از عقل انسان به تفسیر قرآن دورتر نیست! ابتدای

1- [1] - وقر: بار سنگین (لسان العرب- ماده و قر)
2- [2] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 43.
3- [3] - توحید صدوق، ص 92، و آیه 13 از سوره ممتحنه.
4- [4] - توحید صدوق، ص 264، ح 5.
5- [5] - کافی، ج 8، ص 212، ح 485.

آیه قرآن در یک موضوع و وسط آن در موضوع دیگر و انتهای آن نیز در موضوعی متفاوت، نازل می شود، سپس فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»(1) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] یعنی از آغاز جاهلیت.(2)

از عبد الرحمن بن حجّاج نقل شده است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: چقدر عقل انسان ها از تفسیر قرآن دور است!(3) و از جابر است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای جابر! قرآنی باطنی دارد و آن باطن نیز ظاهری دارد، سپس فرمود: ای جابر! هیچ چیز مانند تفسیر قرآن از عقل و فهم انسان ها دور نیست. ابتدای آیه قرآن در یک موضوع و وسط آن در موضوعی دیگر و آخر نیز در موضوعی متفاوت نازل شد است. قرآن، کلام به هم پیوسته ای است که به شکل های مختلفی تفسیر می شود.(4)

امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس آیه ای از قرآن را تفسیر به رأی کند، کفر ورزیده است.(5) از مرازم نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی قرآن را بیان روشنی برای هر چیز قرار داد؛ به طوری که خداوند هیچ یک از احتیاجات بندگان را رها نکرده است و هیچ بنده ای نمی تواند بگوید: ای کاش، این مطلب در قرآن وجود داشت؛ زیرا همه چیز در قرآن آمده است.(6)

از عمر بن قبیس نقل شده که امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی، هر چیزی را که امت به آن نیاز داشته، در قرآن آورده و آن را برای فرستاده اش محمد صلی الله علیه و آله بیان نموده است؛ برای هر چیزی اندازه ای قرارداد و دلیلی که بر آن دلالت کند و برای هر کس که از این مرز و اندازه، تجاوزکند، حدّی قرار داد.(7)

1- [1] - احزاب/ 33.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 17.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 17، ح 5.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 22، ح 2؛ محاسن برقی، ص 300، ح 5.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 29، ح 6.

6- [6] - محاسن برقی، ص 267، ح 352.
7- [7] - در تفسیر عیاشی، ج 1، ص 17، ح 13 این جمله نیز آمده است: که امت تا روز قیامت به آن حدّ نیازمندند.

از معلّی بن خنیس نقل شده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ امری نیست که دو نفر در آن اختلاف داشته باشند مگر آن که اصل آن در قرآن وجود دارد، اما عقل انسان آن را درنمی یابد.(1)

مولف گوید: حال که این را دانستید باید بگویم که من دیده ام اهل زمان به تفسیر کسانی تمایل دارند که آن را از ائمه اطهار که سلام خداوند بر آنها باد روایت نکرده اند، کسانی که قرآن و تفسیر در خانه آنها نازل شد و آن چه از علم به دیگران داده نشده بود به آنها عطا شد؛ بلکه واجب است که تأویل آیات را از آنها دریافت کنند؛ چرا که علم تنزیل و تأویل نزد آنهاست؛ در نتیجه آن چه از جانب آنها باشد، نور و هدایت است و آن چه ازجانب غیر آنها باشد، تاریکی و کوردلی است و بسیار تعجب می کنم از علمای علم معانی و بیان که به اشتباه گمان می کنند شناخت این دو علم موجب اطلاع از اسرار پنهانی خداوند بزرگ و جلیل در تفسیر قرآن می شود؛ چرا که گفته اند این دو علم از استقراء و جستجو در کلام فصحا و سخن پردازان عرب، شکل گرفته است و مقتضای حال و مقام مانند حذف و اضمار، فصل و وصل، حقیقت و مجاز، و غیره را در نظر می گیرد. تردیدی نیست که شناخت مقتضای حال و مقام در کتاب خدا باید از طریق اهل تنزیل تاویل یعنی اهل بیت علیهم السلام باشد؛ همان کسانی که خداوند، علم کتاب را به آنان اعطا کرده است. پس سزاوار نیست برای شناخت معانی قرآن به سراغ دیگران برویم. هر کس چنین کند، سکّان هدایت خویش را به فردی نابینا سپرده و به بیراهه، گام نهاده است. اکنون که حق، روشن و آشکار شده است، پای نهادن به راهی دیگر، گمراهی و ضلالت است؛ پس به کجا می روید؟!

من در ابتدا بسیاری از تفاسیر اهل بیت علیهم السلام را پیش از آن که به تفسیر شیخ الثقه محمد بن مسعود عیاشی، و تفسیر شیخ الثقه محمد بن عباس بن ماهیار معروف به ابن حجام دست یابم در کتاب الهادی جمع آوری کردم که شیخ فاضل، شرف الدین نجفی، این دو تفسیر و دیگر تفسیرها و کتاب هایی که به عنوان

1- [1] - محاسن برقی، ص 267، ح 355.

کتاب های مرجع در باب شانزدهم خواهد آمد، ذکر کرده و نام نویسندگان آنها را در مقدمه کتاب، آورده است. همه این کتاب ها از کتاب هایی است که به آنها مراجعه و استناد می شود. نویسنده های این کتاب ها شیوخی معتبر و دانشمندانی برگزیده هستند. چه بسا در کتاب تفسیر از ابن عباس کمتر نقل کرده ام با آن که وی شاگرد مولای ما امیر مؤمنان علی علیه السلام است. تفسیر از طریق عامه (اهل سنت) را نیز زمانی ذکر کرده ام که سخنان آنان با سخنان اهل بیت علیهم السلام سازگاری داشته یا آن که کلام ایشان در بیان فضیلت اهل بیت بوده است. به عنوان مثال ابن مغازلی شافعی از ابن عباس و او از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که حضرت فرمود: قرآن چهار بخش است، بخشی از آن درخصوص ما اهل بیت بخشی در مورد حلال و بخشی در مورد حرام و بخشی دیگر در مورد واجبات و احکام است و خداوند بهترین آیات قرآن را در مورد ما نازل کرد.(1)

من از نویسندگان تفاسیر عامّه، بسیار در شگفتم؛ زیرا با وجود آن که این روایت را نقل کرده اند؛ اما در تفاسیر خود، جز در موارد اندک، از فضایل اهل بیت علیهم السلام سخن نگفته اند؛ به ویژه نویسندگان جدیدتر آنها مانند صاحب کشاف و بیضاوی. وانگهی اگر در تفسیر آیه ای، روایت واضح و مستندی از اهل بیت علیهم السلام پیدا نکردم آن چه را که شیخ ثقه ابوالحسن علی بن ابراهیم در تفسیر خود بیان نموده است را ذکر کرده ام، چرا که این تفسیر به مولا و امام ما، امام جعفر صادق علیه السلام منسوب است. این کتاب که پیش روی شماست، از رازهای قرآن، پرده برمی دارد و شما را به آن چه که مفسران از آن آگاه نبوده اند، هدایت می کند و علوم شرعی و داستان ها و اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله و فضایل اهل بیت علیهم السلام را بیان می کند.

بنابراین کتابی فراگیر و قانونی جامع و مرجعی کافی است؛ حجت زمان است و یک اثر برگزیده به شمار می آید؛ زیرا از تفسیر اهل تنزیل و تأویل گرفته شده است، کسانی که وحی از سوی خداوند توسط جبرئیل در خانه آنها نازل شد، آنها اهل بیت رحمت، و منبع حکمت هستند که سلام خداوند بر همه آنها باد. من با این کتاب به کسی خدمت کرده ام که صاحب سعادت ابدی، و بلندمرتبگی جاودانه و

1- [1] - مناقب ابن مغازلی، ص 328، ح 375.

دولتی پایدار، و مملکتی سلیمانی و روحی قدسی، و نفسی پاک و چهره ای درخشان و شکوهی تابناک است؛ کسی که خداوند عظیم و بلندمرتبه، توسط او بازوان دین را محکم کرد، و حقیقت روشن را تایید نمود؛ او منار ایمان و نشانه اسلام، سرور همه حاکمان وغبطه اهل ایمان و اسلام است؛ کسی که حق با عزت او نورانی شد و حق را حامی و یاور است؛ به همت او، باطل نابود شد و از بین رفت، کسی که به واسطه طلعت او دین پیامبر صلی الله علیه و آله سرافراز گشت و طریق اهل کفر و گمراهی به ذلت و حقارت افتاد؛ او مخدوم اعظم و معیار بزرگ حاکمان جهان و زمامدار هدایت عرب و عجم است؛ آن که جایگاه علم و دانش را به غایت و نهایت آن رساند و کلمات برتر خداوند را بر جهانیان، ظاهر و آشکار ساخت؛ او دارای عقل تابناک و اندیشه صائب است:

رأی له کالبدر و یشرق فی الضحی

و یریک أحوال الخلائق فی غد

اندیشه او همچون ماه شب چهارده در دل تاریکی ها می درخشد و احوال آینده مردمان را بر شما نمایان می سازد.

او هدایت یافته اسلام و هدایتگر مسلمانان و حامی و یاور حق و مردم و دین است؛ سایه خداوند است بر همه مردمان؛ اگر او را به خورشید تابان تشبیه کنم به وادی دروغ نغلتیده ام و اگر او را به ابرهای باران زا تشبیه کنم به گناه، آلوده نشده ام:

ل_ه ه_مم لام_نتهی لکبارها

و همته الصغری أجلّ من الدهر

له راحه لوأنّ معشار عشرها

علی البرّ، کان أندی من البحر(1)

او همت هایی دارد که بزرگترین آنها را نهایتی نیست و همت کوچک وی، از روزگار، برتر و والاتر است، او را دستی است در نعمت، که اگر ذره ای از آن بر بیابان بیفتد، از دریا پُرآب تر خواهد شد.

مقصود من کسی است که از خاندان محمد صلی الله علیه و آله، از سلاله علوی است؛ او از امام موسی کاظم علیه السلام و نجابت او از مهدی علیه السلام است؛ او سلطان بن سلطان بن سلطان و خاقان(2) بن خاقان بن خاقان حسینی

1- [1] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 118.
2- [2] - خاقان: لقب پادشاهان ترک است.

موسوی، شاه سلیمان بهادرخان(1) است. خداوند بزرگ، دولت او جاودانه و بادوام سازد و نشانه های بلندمرتبگی او را در صفحات روزگار جاری سازد. او همواره کعبه حاکمان و پژوهندگان باقی بماند؛ نوری که وطن و مردمان، بینایی خویش را از او می ستانند؛ شهابی که خداوند به وسیله آن، گمراهان و منکران را نابود سازد و ریشه گمراهی و فساد ویران کند؛ پشتیبانی برای اهل حق باشد و طریق درست وی آثار زنگار گرفته پدران معصومش و علوم و دانش های فراموش شده آنان را زنده کند و شادابی بخشد؛ و همواره اساس دین به لطف عنایت او پایدار و بنای علم به واسطه عواطف دلسوزانه اش استوار گردد؛ رحمت کند خداوند، بنده ای را که آمین گوید.

ای آن که به تفسیر منقول از اهل بیت علیهم السلام، اشتیاق داری و خواهان حقیقت تابناکی هستی که از آنان صادر شده است؛ بدان که من مطالب موجود در کتاب تفسیر «الهادی و مصباح النادی» که پیشتر آن را تألیف کرده بودم را بر این کتاب افزودم تا برای عموم سودمند باشد و استفاده از آن برای طالبان علم و معرفت، آسان گردد و در این کار، عبرتی است برای عاقلان؛ و شفایی است برای مؤمنان و نوری برای آن دسته از بندگان خالص خداوند که طالب نور باشند. این، کتابی است مرجع که باید به آن استناد کنند و در پناه آن آرام گیرند؛ نه تفسیرهای عامه که آنها آفتاب سوزانند و این، سایه ای روحبخش.

مؤلف این کتاب، بنده خداوند، هاشم بن سلیمان بن اسماعیل حسینی بحرانی که به خداوند بی نیاز، نیازمند است گوید: من پیش از تفسیر مقدمه ای قرار دادم که دارای باب هایی است و این باب ها، مشتمل بر نکته هایی است مفید؛ این کتاب را «البرهان فی تفسیر القرآن» نامیدم و بسیاری از فضایل اهل بیت علیهم السلام در آن آمده است؛ کسانی که قرآن در منازل آنها نازل شد و آنان مرجع تنزیل و تأویل قرآن هستند. از خداوند سبحان می خواهیم که زندگی ما را آینه ای از زندگی آنان و مرگ ما را بازتابی از مرگ آنان قرار دهد. حسبنا الله و نعم الوکیل.

1- [1] - شاه سلیمان صفوی فرزند شاه عباس دوم که در سال (1106ه_) وفات یافت.

پانزده مبحث مقدماتی به قلم مؤلف

اشاره

ص:17

ص:18

1-فضیلت عالم و متعلم

1) شیخ ابو جعفر طوسی در امالی، از گروهی از ابو مفضل، از ابوعبد الله جعفر بن محمد بن جعفر بن حسن حسینی(ره) در رجب سال سیصدوهفت از محمد بن علی بن حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام از امام رضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر و او از پدرش جعفر بن محمد و او از پدرش محمد بن علی و او از پدرش علی بن الحسین و او از پدرش حسین علیهم السلام و او از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرد که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: طلب علم بر هر مسلمانی واجب است؛ پس علم را از مکان آن طلب کنید، و از اهل آن دریافت کنید؛ چرا که یادگیری علم اگر برای خدا باشد، کاری است نیکو و طلب آن عبادت و سخن گفتن از آن تسبیح خداوند، و عمل به آن جهاد و آموختن آن به کسی که آن را نمی داند صدقه و بخشش آن به اهلش، مایه نزدیکی به خداوند متعال است؛ زیرا علم، راهنمایی حلال و حرام و روشن کننده راه های بهشت است؛ علم، مونس انسان در وحشت و همنشین او در غربت و تنهایی و هم صحبت او در خلوت و انزوا و راهنمای او در آسایش و گرفتاری، و سلاح او، علیه دشمنان، و زینت و آراستگی او در میان دوستان است. خداوند به وسیله علم، قومی را مرتبت می بخشد و آنها را پیشتاز هر خیری قرار می دهد که دیگران از آنها پیروی می کنند و براساس اعمال آنان هدایت می شوند و به آراء آنان تمسک می جویند. فرشتگان، شیفته دوستی با آنها هستند، و با بالهایشان آنان را لمس می کنند؛ در صلوات خود به آنها درود می فرستند، و هر رطب و یابسی (همه مخلوقات) حتی ماهیان دریا و پرندگان و حیوانات وحشی و چهارپایان، برای آنها طلب آمرزش می کنند. دانش، دل های

مرده از جهل را زنده می کند و نور چشمان فرو رفته در تاریکی و توانایی بدن های ناتوان و ضعیف است و بنده را به بهترین جایگاه ها و مجالس نیکان و مراتب بالای دنیا و آخرت می رساند. سخن در مورد دانش، برابر با روزه است. تحقیق در مورد آن و انجام دادن آن، همانند اطاعت پروردگار و عبادت اوست، به وسیله دانش، صله رحم صورت می گیرد و حلال از حرام شناخته می شود. دانش، پیشوای عمل است و عمل، دنباله روی آن است؛ خداوند، علم را به نیکبختان الهام می کند و تیره بختان را از آن محروم می سازد؛ خوشا به حال آن که خداوند او را از نعمت دانش محروم نکند.(1)

شیخ نیز این حدیث را با سند و متن آن در کتاب مجالس، روایت کرده و تا آن جا که می گوید: آنها سرور و رهبر همه خوبی ها قرار می دهد. در این متن برخی تغییرات وجود دارد و از او و با سند او از محمد بن علی بن شاذان ازدی در کوفه، از ابو انس کثیر بن محمد حرامی از حسن بن حسین عرنی از یحیی بن یعلی از أسباط بن نصر، از شیخ از اهل بصره، از انس بن مالک روایت شده است که نبی خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علم بیاموزید که یادگیری آن کار نیک است و همانند حدیث امام رضا علیه السلام را ذکر کرده است.(2)

2- و نیز از او روایت شده که گروهی از ابو مفضل، از فضل بن محمد بن مسیب ابومحمد شعرانی بیهقی در جرجان، از هارون بن عمر بن عبدالعزیز بن محمد ابوموسی مجاشعی، از محمد بن جعفر ابن محمد علیه السلام، از پدرش ابوعبد الله علیه السلام روایت کرده است. و نیز مجاشعی گفته است امام رضا علیه السلام از پدرش موسی کاظم، و او از پدرش امام جعفر صادق علیهم السلام و او از پدرانش و آنها از علی علیهم السلام روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عالم در میان افراد نادان همچون زنده ای بین مردگان است و همه چیز در جهان، حتی ماهیان دریا و پرندگان و حیوانات وحشی و چهارپایان، برای طالب علم، طلب آمرزش می کنند؛ چرا که او سبب اتصال بین شما و خداوند است؛ و طلب علم بر هر مسلمانی واجب است.

1- [1] - امالی طوسی، ج 2، ص 102.
2- [2] - امالی صدوق، ج 2، ص 103.

3) و نیز از او نقل شده است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر روز قیامت مداد علما با خون شهیدان مقایسه شود، مداد علما بر خون شهیدان برتری داده خواهد شد.(1)

4) و نیز از او و با سند او از ابو قلابه نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس از خانه اش خارج شود و علمی را طلب کند، هفتاد فرشته او را همراهی کرده و برایش طلب آمرزش می کنند.

5) و نیز از او و با سند او از ابوذر در یک روایت طولانی نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابوذر فضیلت علم بیش از فضیلت عبادت است؛ بدان که اگر شما آنقدر نماز بخوانید که همچون قوس کمان شوید، و روزه بگیرید تا جایی که شبیه زه کمان شوید، تنها سود شما از این ها، تقوی و پرهیزکاری است.(2)

6) روایت شده که نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دو نفر سخن گفته شد که یکی از آنها لوحی را آماده می کرد و می نشست و به مردم آموزش می داد، و دیگری روزها روزه می گرفت و شب ها را بیدار می ماند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برتری نفر اول بر دومی همچون برتری من بر پایین ترین شماست.(3)

7) زمخشری در ربیع الابرار، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است: برتری عالم بر عابد همچون برتری من بر پایین ترین مردان شماست.(4)

8) و نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده: بین عالم و عابد صد درجه فاصله است که بین هر دو درجه به اندازه ارتفاع اسب از زمین به هنگام دویدن، فاصله است که به اندازه هفتاد سال، مسافت دارد.(5)

9) همچنین از انس نقل شده که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرد: اعمالتان را خالص کنید و اسلام را بزرگ و عزیز بدارید. گفتند: ای رسول خدا چگونه اسلام را عزیز بداریم؟ فرمود: با حضور نزد علما و یادگیری علم و جواب دادن به اهل هوا و هوس، چرا که هر کس جواب آنها را بدهد و نیت او خالص

1- [1] - امالی صدوق، ج 2، ص 134.
2- [2] - مجموعه ورّام، ج 2، ص 381.
3- [3] - سنن ترمذی، تحقیق ابراهیم عوض، ج 5، ص 50، باب 19، حدیث 2685.
4- [4] - ربیع الابرار، ج 3، ص 196.
5- [5] - ربیع الابرار، ج 3، ص 196.

برای خدا باشد، ثواب عبادت جن و انس برای او نوشته می شود؛ و هر کس به آنها جواب دهد و نیت او خالص برای خدا باشد، ثواب عبادت اهل مکه از زمانی که این شهر خلق شده است برای اوست. گفته شد: ای نبی خدا صلی الله علیه و آله! پس آیا ریاکار نیز پاداش علم خود را دریافت می کند؟ فرمود: خداوند بر خود واجب کرده است هر کسی که اسلام را عزیز دارد و نیت او رضای خدا باشد ثواب عبادت اهل مکه از زمانی که این شهر خلق شده، برای او باشد؛ و هر کس که چنین نیتی نداشته باشد، آتش جهنم بر او حرام می شود.(1)

10) شیخ ابوعبد الله محمد بن محمد بن نعمان مفید در کتاب اختصاص، از محمد بن حسن بن احمد از محمد بن حسن صفار، از سندی بن محمد، از ابی بختری، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: علما وارثان پیامبر هستند؛ زیرا پیامبران درهم و دیناری بر جا نگذاشتند؛ بلکه آنها احادیثی را از احادیث خود به ارث گذاشتند و هر کس برخی از این احادیث را دریافت کند، سود بسیار می برد. پس دقت کنید علم خود را از چه کسی می گیرید؛ چرا که در میان هر نسل از ما اهل بیت، افراد عادلی وجود دارند که تحریف غلو کنندگان و نسبت های ناروای باطل کنندگان و تفسیرهای افراد جاهل را نفی می کنند.(2)

11) ونیز از او در حدیثی مرفوع از ابوحمزه ثمالی از امام سجاد علیه السلام، از پدرش امام حسین علیه السلام، از پدرش علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: به خدا سوگند که خداوند کسی را بهتر از پیامبر صلی الله علیه و آله و من و اهل بیت من خلق نکرد، و فرشتگان بال هایشان را زیر پای آن دسته از شیعیان ما که طالب علم باشند، قرار می دهند.

12) و ازمولایمان امام حسن عسکری علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله، در حدیث سجده فرشتگان برای آدم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: سجده فرشتگان برای آدم علیه السلام نبود بلکه آدم علیه السلام برای آنها قبله ای بود که به خاطر خداوند بلندمرتبه به طرف او سجده می کردند، و به همین دلیل، بزرگ داشته شد و شایسته نیست هیچ کس جز برای خدا بر کس دیگری

1- [1] - ربیع الابرار، ج 4، ص 38 باب الستون، ح 147، چاپ اعلمی، بیروت.
2- [2] - اختصاص مفید، ص 234، چاپ اعلمی، بیروت.

سجده کند و تواضعی که در برابر خدا دارد برای کس دیگری داشته باشد و کسی را با سجده بر او بزرگ دارد همان طور که خداوند را بزرگ می دارد، به ضعفای شیعه ما و سایر مکلفین شیعه، دستور داده می شد تا به کسی که واسطه علوم و دانش های وصی رسول خداست و فقط به خاطر محبت علی علیه السلام که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین خلق خداست، این دانش ها را گسترش می دهد، سجده کنند. این واسطه علوم، سختی ها و مصیبت های زیادی را در بیان حقوق الهی، متحمل شدند و علی علیه السلام را واقعاً و عامداً، انکار نکردند؛ بلکه عامل این انکار، جهل و غفلت بوده است.(1)

13) محمد بن علی بن بابویه در امالی، از علی بن محمد بن ابی القاسم، از پدرش، از محمد بن ابی عمر عدنی در مکه، از ابی عباس از حمزه از احمد بن سوار از عبد الله بن عاصم از سلمه بن وردان، از انس بن مالک روایت کرده است که محمد صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که مؤمن بمیرد و ورقه ای را به جای بگذارد که بر روی آن علمی نوشته شده باشد، این ورقه در روز قیامت، پوششی میان او و آتش جهنم خواهد بود؛ و خداوند تبارک و تعالی در عوض هر حرف نوشته شده در آن، شهری هفت برابر وسیع تر از دنیا به او عطا می کند، و هر مؤمنی که ساعتی را نزد عالمی بنشیند خداوند متعال به او ندا می دهد که تو نزد محبوب من و عزت و جلال من نشسته ای؛ بنابراین تو را همراه او در بهشت سکونت خواهم داد و به تفاوت آن دو در مقام و موقعیت، اهمیتی نمی دهم.(2)

14) شیخ در مجالس از گروهی از ابو مفضل از علی بن جعفر بن مسافر هزلی در تنیس از پدرم از محمد بن یعلی، از ابو نعیم عمر بن صبح هروی، از مقاتل بن حیان، از ضحاک بن مزاحم، از نزال بن سبره، از علی علیه السلام و عبد الله بن مسعود از محمد صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: هر کس بابی از علم را بطلبد تا به وسیله آن، حقی را جایگزین باطل کند و یا هدایت را جایگزین گمراهی کند، این کار او هم چون عبادت چهل ساله یک عابد است.

15) و نیز او از گروهی، از ابو مفضل، از جعفر بن محمد ابوالقاسم موسوی در

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 385.
2- [2] - امالی صدوق مجلس دهم، ص 40، ح 3، چاپ اعلمی، بیروت.

منزلش واقع در مکه، از عبید الله بن احمد بن نهیک کوفی در مکه، از جعفر بن محمداشعری قمی، از عبد الله بن میمون قدّاح از جعفر بن محمد، از پدرانش، از علی علیه السلام نقل کرد که فرمود: مردی از انصار نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای پیامبر! حق علم چیست؟ فرمود: سکوت در برابر آن، گفت: سپس چه؟ فرمود: گوش دادن به آن، گفت:پس از آن چه؟ فرمود: حفظ آن، گفت: پس از آن چه ای نبی خدا؟ فرمود: عمل به آن، گفت: پس از آن چه؟ فرمود: سپس نشر آن.(1)

1- [1] - خصال صدوق، ص 287، باب پنجم، ح 43.

2-در فضیلت قرآن

1) شیخ در امالی با سند خود از محمد بن قاسم انباری، از ابوبکر بن علی بن عمر، از داود بن رشید، از ولید بن مسلم، از عبد الله بن لهیعه، از مشرح بن هاعان، از عقبه بن عامه نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند قلبی را که قرآن را بفهمد و حفظ کند عذاب نمی کند.(1)

2) و نیز او از حقّار، از ابو عمر بن عثمان بن احمد بن عبد الله وراق معروف به ابن سماک، از ابوقلابه عبدالملک بن محمد بن عبد الله رقاشی، از پدرم و معلی بن اسد، از عبد الواحد بن زیاد از عبد الرحمن بن اسحاق، از نعمان بن سعد، از علی علیه السلام نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین شما کسی است که قرآن بیاموزد و آن را به دیگران یاد بدهد.(2) و از او با سند دیگری مانند این حدیث نقل شده است.

3) ابن بابویه از احمد بن حسن قطان و محمد بن احمد سنانی و علی بن احمد بن موسی دقاق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب و علی بن عبد الله وراق (رض)، از ابو عباس احمد بن یحیی بن زکریا قطان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول از سلیمان بن حکیم، از ثور بن یزید، از مکحول، از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و علی آله فرمودند: «آیا کتاب پروردگار من، بعد از خداوند عز و جل، بهترین چیز نیست؟ قسم به آن که مرا مبعوث کرد، اگر قرآن را به گونه ای متقن جمع آوری نکنی، هرگز جمع آوری نخواهد شد.»

1- [1] - امالی، ج 1، ص 5.
2- [2] - شیخ در امالی آن را ذکر کرد، ج 1، ص 367، و ترمذی در سنن، ج 5، ص 174، فصل: آن چه در تعلیم قرآن آمده است، ح 2908.

پس خداوند از میان صحابه، تنها مرا به این کار اختصاص داد و برگزید.(1)

4) جعفر بن محمد بن مسعود عیاشی از پدرش، از پدرم عبد الله جعفر بن محمد، از پدرش، از پدرانش علیهم السلام نقل کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم! شما در زمان هدنه هستید و شما مسافرید و حرکت شما سریع است. شما دیده اید که شب و روز، و خورشید و ماه، هر جدیدی را کهنه می کنند و هر دوری را نزدیک می کنند و هر امر موعودی را می آورند؛ پس وسایل خود را آماده کنید؛ چرا که راه بس طولانی و دور است. مقداد ایستاد و گفت: ای پیامبر! «دار هدنه» چیست؟ فرمود: دار مصیبت و جدایی؛ پس زمانی که فتنه ها شما را همچون شب تاریک فرا بگیرند، باید به قرآن پناه ببرید؛ چرا که قرآن شفاعت کننده و مکر کننده ای راستگو است؛ هر کس آن را مقابل خود قرار دهد، او را به سوی بهشت، هدایت می کند؛ و هر کس آن را پشت سر خود قرار دهد، او را به سوی آتش جهنم سوق می دهد؛ و قرآن راهنمایی است که به سوی بهترین راه هدایت می کند؛ قرآن کتابی است که دارای تفصیل و بیان و تحصیل است؛ و تفصیل آن بیهوده نیست؛ بلکه دارای ظاهر و باطن است، ظاهر آن حکمت و باطن آن علم است؛ ظاهر آن زیبا و باطن آن عمیق است؛ قرآن پایانی دارد و بر پایان آن نیز پایانی هست؛ شگفتی های آن قابل شمارش نیست و عجایب آن شناخته نمی شود؛ قرآن دارای چراغ های هدایت و منازل حکمت است؛ قرآن راهنمایی به سوی خوبی ها است؛ البته برای هر کس که آن را بشناسد.(2)

5) یوسف بن عبد الرحمن، در حدیثی مرفوع از حارث اعور، نقل کرده که: بر امیر مؤمنان علیه السلام وارد شدم، و گفتم: ای امیر مؤمنان ما زمانی که نزد شما بودیم چیزی شنیدیم که دین خود را به آن محکم ساختیم و زمانی که از نزد شما رفتیم، مسائل متفاوت و ناراحت کننده ای را شنیدیم که نمی دانیم چیست. فرمود: آیا آنها رخ داده است؟ گفتم: بله، فرمود: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد! در میان امت تو فتنه ای خواهد بود، گفتم: چگونه باید از آنها خارج شد؟ گفت: کتاب خدا که هم خبرهای قبل از شما و هم خبرهای پس از شما را بیان می کند و نیز حکم آن چه اکنون اتفاق

1- [1] - خصال صدوق، ص 579، فصل های هفتاد، ح 1.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 13، ح 1، چاپ اعلمی، بیروت.

می افتد، در آن است؛ قرآن، جداکننده حق از باطل است و شوخی نیست؛ ستمگری که آن را به عهده گیرد ولی به غیر آن عمل کند، خداوند او را هلاک سازد؛ و هر کس هدایت را در غیر آن جست وجو کند، خداوند او را گمراه سازد؛ و قرآن رشته محکم خداوند است؛ و قرآن به یادآورنده ای داناست و آن صراط مستقیم است که هوا وهوس و تمایلات مردمان، آن را از راه راست، منحرف نمی سازد و زبان ها آن را به اشتباه نمی اندازد؛ وبا گذشت زمان، کهنه نمی شود؛ و شگفتی های آن پایان نمی یابد و علما از آن سیر نمی شوند. قرآن کتابی است که زمانی جنیان آن را شنیدند فضیلت آن را پنهان نکردند و گفتند: «إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا* يهْدِی إِلَی الرُّشْدِ»(1) [راستی ما قرآنی شگفت آور شنیدیم* به راه راست هدایت می کند] هرکس که با آن سخن بگوید، راست گفته است؛ و هر کس که به آن عمل کند، پاداش می گیرد؛ و هر کس که به آن تمسک جوید، به راه راست هدایت می شود؛ قرآن کتاب محکمی است که باطل، نه از مقابل و نه از پشت به آن وارد نمی شود؛ قرآن از جانب خداوند دانا و ستوده نازل شده است.(2)

6) و نیز از او، از ابوعبد الله مولی بنی هاشم، از ابی سخیله روایت شده است که گفت: من و سلمان از کوفه به حج رفتیم و در راه، ابوذر را دیدیم؛ گفت: دقت کنید اگر بعد از من فتنه ای پنهان بود شما را به دو فضیلت توصیه می کنم: به کتاب خدا، و به علی بن ابی طالب؛ چرا که من شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام می فرمود: تو اولین کسی هستی که به من ایمان آوردی؛ و اولین کسی هستی که در روز قیامت به من دست می دهی؛ تو راستگویی بزرگ هستی؛ تو جدا کننده حق از باطل هستی؛ تو رئیس و بزرگ مؤمنان هستی و پول و ثروت، رئیس و بزرگ منافقان است. از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه، خطبه خواند؛ یکی از سخنان ایشان این بود ...(ادامه حدیث).(3)

7) از داود بن فرقد، نقل شده است: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: شما را به قرآن توصیه می کنم؛ پس اگر آیه ای در آن یافتید که گذشتگان شما با آن

1- [1] - جن/ 1-2.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 14، ح 2.
3- 3- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 15_ 17 ، ح 4.

نجات یافته اند، به آن عمل کنید؛ و اگر آیه ای یافتید که گذشتگان شما هلاک شده اند، از آن بپرهیزید.(1)

8) از حسن بن موسی خشاب این حدیث مرفوع نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: خلافت هرگز به خاندان ابوبکر و عمر و خاندان بنی امیه و فرزندان طلحه و زبیر نمی رسد؛ چرا که آنها قرآن را قطع (تحریف) کردند و سنت ها را باطل کرده و احکام را تعطیل نمودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قرآن مایه هدایت از گمراهی و رهایی از نابینایی و نجات از لغزش و گریز از تاریکی و خلاصی از غم ها و صیانت از هلاکت و نجات از گمراهی و خروج از فتنه ها و پلی است از دنیا به آخرت و کمال دین شما در آن است. این توصیف رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره قرآن است؛ و هر کس از قرآن عدول کند، مقصدی جز آتش جهنم نخواهد داشت.(2)

9) از فضیل بن یسار روایت شده است که گفت: از امام رضا علیه السلام در باره قرآن پرسیدم، پس به من فرمود: قرآن کلام خداست.(3)

10) از امام حسن علیه السلام نقل شده که فرمود: به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شد، امت شما دچار فتنه خواهد شد. پرسیده شد: راه خروج از این فتنه ها چیست؟ فرمود: کتاب خداوند قادر متعال که باطل، نه از مقابل و نه از پشت به آن راهی ندارد. قرآن از جانب خداوند حکیم و ستوده نازل شده است، هر کس که علم را در غیر آن طلب کند، خداوند او را گمراه سازد؛ و هر ستمگری که این کار را به عهده بگیرد و به غیر آن عمل کند، خداوند او را هلاک سازد. قرآن، یادآورنده ای داناست و نوری آشکار، و راه مستقیم؛ اخبار گذشتگان و اخبار آینده شما و نیز حکم آن چه در میان شما اتفاق می افتد، در قرآن آمده است. قرآن، جدا کننده حق از باطل است و شوخی نیست؛ قرآن، کتابی است که چون جنیان آن را شنیدند گفتند: «إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا* يهْدِی إِلَی الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ» قرآن با گذشت زمان، کهنه نمی شود و عبرت های آن، مشمول مرور زمان نمی شود و شگفتی های آن

1- 1- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 15_ 17 ، ح 5 .
2- 2- تفسیر عیاشی، ج 1، ص17_ 18 ، ح 11 .

3- 3- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 17 _ 18، ح 12.

پایان نمی پذیرد.(1)

11) از محمد بن حمران روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمود: زمانی که خداوند، مخلوقات را آفرید، آنها را به دو گروه تقسیم کرد، و بعد بهترین آنها را در یکی از این دو گروه قرار داد، سپس آنها را به سه گروه تقسیم کرد و بهترین آنها را در یکی از این سه گروه قرار داد؛ خداوند همچنان به برگزیدن ادامه داد تا این که عبد مناف را برگزید؛ آن گاه از نسل عبد مناف، هاشم را برگزید، سپس از نسل هاشم، عبدالمطلب را برگزید، و از فرزندان عبدالمطلب عبد الله را انتخاب کرد و از عبد الله، محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله را برگزید، که پاک ترین و بهترین مردم بود و خداوند او را به حق به عنوان بشارت دهنده و هشدار دهنده، مبعوث کرد و این کتاب را بر او نازل کرد و هیچ چیزی نیست، مگر این که در این کتاب، بیان شده است.(2)

12) از عمرو بن قیس روایت شده است که امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی هر آن چه را که امت تا روز قیامت به آن احتیاج دارند، در کتابش نازل کرده است و برای فرستاده اش بیان کرده است. او برای هر چیزی حدی قائل شده و راهنمایی قرار داده است تا به آن راهنمایی کند و برای هر کس که از آن حد تجاوز کند، نیز مجازاتی قرار داده است. (3)

13) از زراره روایت شده است: از امام باقر علیه السلام در باره قرآن پرسیدم، به من فرمود: نه خالق است و نه مخلوق؛ بلکه قرآن کلام خالق است. (4)

14) از زراره روایت شده که از حضرت در باره قرآن پرسیدم که «آیا او خالق است؟» فرمود: نه، گفتم: آیا مخلوق است؟ فرمود: نه، اما کلام خالق است؛ یعنی قرآن بالفعل کلام خالق است.(5)

1- 1- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 17-18 ،ح 13.
2- 2- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 17-18 ،ح 14.
3- 3 - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 17-18 ،ح 14.
4- 4 - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 17-18 ،ح 15.

5- 5- تفسير عياشى، ج1،ص 17-18،ح16.

15) از مسعده بن صدقه، از امام صادق علیه السلام از پدرش، از جدش علیه السلام روایت شده است که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام برای ما خطبه خواند و در آن خطبه فرمود: گواهی می دهم که خدایی جز خداوند یکتا وجود ندارد، او شریکی ندارد و محمد، بنده و فرستاده او است؛ او را با کتابی فرستاد که این کتاب را مایه جدایی حق از باطل و حکم در میان مردمان قرار داد؛ آن را عزیز داشت و با علم خود حفظ نمود و با نورش محکم ساخت و با قدرتش آن را یاری نموده و از تحریف در برابر هوا و هوس یا تمایلات مردمان، صیانت کرد و اجازه نداد باطل، از مقابل آن و یا از پشت، وارد شود. قرآن از جانب خداوند حکیم و ستوده نازل شده است، و گذشت زمان، آن را کهنه نمی کند و شگفتی های آن پایان نمی یابد؛ هر کس با قرآن سخن بگوید، راست گفته است و هر که به آن عمل کند، پاداش گیرد؛ و هر کس به وسیله قرآن با دشمنانش روبرو شود، موفق می شود و هر که به کمک قرآن بجنگد پیروز خواهد شد و هرکه آن را به پا دارد، به سوی راه راست هدایت می شود. اخبار گذشتگان شما و حکم آن چه در بین شما اتفاق می افتد و نیز آبادی آخرت شما در قرآن است. خداوند، قرآن را با علم خود نازل نمود و فرشتگان را برای تایید آن شاهد قرار داد؛ خداوند متعال فرمود: «لَّكِنِ اللّهُ يشْهَدُ بِمَا أَنزَلَ إِلَيکَ أَنزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلآئِكَةُ يشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا»(1) [لیکن خدا به (حقانیت) آن چه بر تو نازل کرده است گواهی می دهد (او) آن را به علم خویش نازل کرده است و فرشتگان (نیز) گواهی می دهند و کافی است خدا گواه باشد]

بنابراین خداوند قرآن را نوری قرار داد که به راه بهتر و استوارتر هدایت می کند و نیز فرمود: «فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ»(2) [پس هر گاه آن را خواندیم از خواندن آن پیروی کن] و فرمود: «اتَّبِعُواْ مَا أُنزِلَ إِلَيكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلاَ تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِ أَوْلِياء قَلِيلاً مَّا تَذَكَّرُونَ»(3) [آن چه را از جانب پروردگارتان به سوی شما فرو فرستاده شده است پیروی کنید و جز او از معبودان (دیگر) پیروی مکنید چه اندک پند می گیرید] و فرمود: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَکَ وَلاَ تَطْغَوْاْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

1- [1] - نساء/ 166.
2- [2] - قیامت/ 18.
3- [3] - اعراف/ 3.

بَصِیرٌ»(1) [پس همان گونه که دستور یافته ای ایستادگی کن و هر که با تو توبه کرده (نیز چنین کند) و طغیان مکنید که او به آن چه انجام می دهید، بیناست].

پس اگر از آن چه که از سوی خداوند آمده است تبعیت کنید، پیروزی بزرگ در انتظار شماست و اگر دستورات آن را ترک کنید، خطای آشکاری است. و فرمود: «فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُم مِّنِّی هُدًی فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ فَلَا یَضِلُّ وَلَا یَشْقَی» (2) [پس اگر برای شما از جانب من رهنمودی رسد، هر کس از هدایتم پیروی کند، نه گمراه می شود و نه تیره بخت]؛ بنابراین خداوند هر خیری را که در دنیا و آخرت، امید رسیدن به آن می رود، در تبعیت از قرآن، قرار داد. قرآن، امر کننده و منع کننده است؛ حدود در آن مشخص شده است و سنت ها در آن ذکر شده است و مثال ها در آن زده شده است و دین در آن تشریع شده است تا جای بهانه ای باقی نماند و حجت را برخلق، تمام کند. خداوند با قرآن از مردمان، پیمان گرفته و براساس قرآن، عهدی از آنان گرفته تا گناه و تقوای آنان را برایشان آشکار سازد و در نتیجه آن کس که هلاک می گردد یا آن کس که زنده می ماند (در بهشت) از روی دلیل و برهان باشد و خداوند، شنوای داناست.

16) از یاسر خادم از امام رضا علیه السلام روایت شده که از او در باره قرآن سوال شد، پس فرمود: خدا لعنت کند مرجئه را و لعنت کند أباحنیفه را، ! قرآن، کلام خدا و غیرمخلوق است، هر وقت با قرآن، سخن بگویید و آن را قرائت کنید و الفاظ آن را بر زبان بیاورید، قرآن، کلام و خبر و قصه است.(3)

17) سماعه نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند کتابش را بر شما نازل نمود و آن کتابی صادق است، و در آن اخبار شما و اخبار گذشتگان شما و خبر آیندگان و خبر آسمان و زمین آمده است؛ اگر کسی می آمد و شما را از این اخبار مطلع می ساخت شما متعجب می شدید.(4)

18) سعد بن عبد الله در بصائر الدرجات، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از داود بن فرقد، روایت کرده است که امام

1- [1] - هود/ 112.
2- [2] - طه/ 123.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 19، ح 17.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 19، ح 18.

صادق علیه السلام فرمود: در هر آیه ای از قرآن، نگویید این مرد است و آن مرد است؛ در قرآن، حلال و حرام وجود دارد همچنان که اخبار گذشتگان و آیندگان و حکم آن چه در میان شما اتفاق می افتد در قرآن آمده است. قرآن، چنین است.(1)

19) زمخشری در ربیع الابرار، از امام علی علیه السلام روایت کرده است: قرآن کتابی است که خبر گذشتگان و آیندگان شما و نیز حکم آن چه اکنون بین شماست در آن آمده است.(2)

20) از امام علی علیه السلام روایت شده است: تو را به کتاب خدا توصیه می کنم چرا که قرآن ریسمانی محکم و نور آشکار و درمان سودمند و رأی مفید و پناه تمسک کننده و مایه رهایی مصیبت دیده است. کج نمی شود که آن را راست کنند و منحرف نمی شود که آن را استوار گردانند، کثرت تکرار و شنیدن آن (گذشت زمان)، آن را کهنه نمی کند، هر کسی با قرآن سخن بگوید، راست می گوید و هر کس به آن عمل کند، پیشی می جوید (رستگار می شود).(3)

21) از امام علی علیه السلام روایت شده است: قرآن ظاهرش زیبا و باطنش عمیق است. شگفتی های آن تمام شدنی نیست و عجایب آن پایانی ندارد و تاریکی ها جز با قرآن از بین نمی رود.(4)

22) از انس نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای فرزندم! از خواندن قرآن غافل نشو به هنگام صبح و عصر؛ چرا که قرآن، قلب مرده را زنده می کند و از گناه و بدی باز می دارد.(5)

23) شیخ در تهذیب علی بن حسن بن فضال، از محمد ابن علی، از محمد بن یحیی، از غیاث بن ابراهیم، از امام صادق، از پدرش، از امیر مؤمنان علیهم السلام، روایت کرده است که فرمود: سه چیز، بلغم را از بین می برد و حافظه را زیاد می کند: مسواک زدن، و روزه گرفتن و خواندن قرآن.(6)

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 78.
2- [2] - ربیع الابرار، ج 2، ص 76.

3- 3- ربيع الابرار، ج 2، ص 80.
4- 4- ربيع الابرار، ج 2، ص 80.
5- 5 - ربيع الابرار، ج 2، ص 78.
6- [6] - تهذيب، ج 4، ص 191، ح 545.

3-حدیث ثقلین

1) سعد بن عبد الله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری معروف به شاذکونی، از یحیی بن آدم، از شریک بن عبد الله، از جابر ابن یزید جعفی، از امام باقر علیه السلام نقل کرده اند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به منی فراخواند و فرمود: ای مردم! من در میان شما دو چیز ارزشمند باقی می گذارم که تا زمانی که به آن دو تمسک جویید، هرگز گمراه نخواهید شد، قرآن و اهل بیت خودم. پس این دو از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که بر من در کنار حوض کوثر وارد شوند. سپس فرمود: ای مردم من در میان شما سه حرمت را باقی می گذارم: قرآن، و اهل بیتم، و کعبه بیت الحرام. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: اما کتاب خدا را تحریف کردند و کعبه را ویران ساختند و اهل بیت پیامبر را کشتند و تمام امانت های خدا را متفرق ساختند و آن گاه، خود را بی گناه دانستند.(1)

2) محمد بن علی بن بابویه در کتاب «النصوص علی أئمه الأثنی عشرعلیهم السلام»، با سند خود از عمر بن خطاب نقل کرده که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: ای مردم! من پیش از شما به دیار باقی می روم(2) و شما در کنار حوض بر من وارد می شوید، حوضی که عرض آن به اندازه فاصله بین صنعاء و بُصری(3) است و در آن قدح هایی از نقره به تعداد ستارگان است و زمانی که کنار حوض نزد من وارد شوید من در مورد ثقلین از شما سؤال خواهم کرد؛ پس دقت

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 90.
2- [2] - فرطت القوم، أفرطهم فرطاً، یعنی در رسیدن به آب از آنان پیشی گرفت، «لسان العرب، ماده فرط»، در این جا به معنای پیشی گرفتن در رسیدن به دیار باقی است. (مترجمان)
3- [3] - بُصری: یکی از روستاهای حوران واقع در اطراف دمشق است و در گذشته و حال، کاملاً معروف بوده و هست.

کنید چگونه حق مرا در باره آن دو به جا خواهید آورد. سبب بزرگ تر، قرآن است که یک طرف آن به دست خدا و طرف دیگر آن در دست شماست، پس به آن تمسک جویید و از آن جدا نشوید؛ و اهل بیتم که خداوند دانا و آگاه به من خبر داده است این دو هرگز از هم جدا نشوند تا بر من در حوض کوثر وارد شوند. گفتم: ای نبی خدا! اهل بیت شما چه کسانی هستند؟ فرمود: اهل بیت من، از فرزندان علی و فاطمه و نه تای آنها از فرزندان حسین علیه السلام هستند. آنان امامان نیک و اهل بیت من هستند، از گوشت و خون من.

3) و نیز او در عیون اخبار الرضا علیه السلام با سند خود از امام صادق، جعفر بن محمد علیه السلام، از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین از پدرش حسین بن علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: از امیر مؤمنان علیه السلام در مورد معنای سخن رسول خدا پرسیدند: من در میان شما دو چیز با ارزش که قرآن و اهل بیت است بر جا می گذارم؛ اهل بیت چه کسانی هستند؟ فرمود: من و حسن و حسین و ائمه نه گانه از فرزندان حسین که نهمین آنها مهدی علیه السلام است و قائم آنهاست. آنها از کتاب خدا جدا نخواهند شد و قرآن نیز از آنها جدا نمی شود تا این که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حوض کوثر وارد شوند.(1)

4) و نیز در کتاب نصوص با سند خود از حُذیفه بن اُسید، روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبرش می فرمود: ای مردم من پیش از شما به دیار باقی می روم و شما در کنار حوض، بر من وارد می شوید، حوضی که عرض آن به اندازه فاصله بین بُصری و صنعاء است و در آن قدح هایی از نقره به تعداد ستارگان است، و هنگامی که بر حوض وارد شوید، من از شما در مورد ثقلین سوال خواهم کرد؛ پس دقت کنید که چگونه حق مرا در باره آن دو به جا خواهید آورد. بزرگ تر(2)، قرآن است. سببی که یک طرف آن به دست خداست و طرف دیگرش به دست شما، پس به آن تمسک جویید تا هرگز گمراه نشوید و نلغزید و از آن جدا نشوید. ثقل اصغر اهل بیت من هستند؛ چرا که خداوند مهربان و آگاه به من خبر داده است آن دو هرگز جدا نخواهند شد تا این که در حوض کوثر بر من

1- [1] - عیون اخبار الرضا (ع)، ج 1، ص 60، ح 25.

2- [2] - در نسخه دوم: الثقل الاکبر

وارد شوند... مردم! گویا من بر سر حوض می نگرم(1) چه کسی از شما بر من وارد می شود و گروهی از مردمی که به من نزدیک بودند (از امت من بودند) تأخیر خواهند داشت، پس من می گویم: ای پروردگار! آنان از من و از امت من هستند. گفته می شود: ای محمد! آیا میدانی آنها چه کردند؟ پس از تو به آیین گذشتگان خود بازگشتند، سپس سه بار فرمود: شما را به اهل بیتم توصیه می کنم، یا فرمود: در مورد اهل بیتم. سلمان برخاست و گفت: ای رسول خدا آیا مرا از ائمه بعد از خودت باخبر می سازی که اهل بیت چه کسانی هستند؟ فرمود: بهترین ائمه پس از من از اهل بیتم به تعداد اشراف بنی اسرائیل، نه تن هستند که از نسل حسین می باشند و خداوند علم و فهم مرا به آنها عطا کرده است. در نتیجه شما به آنها یاد نمی دهید چرا که آنها داناتر از شما هستند و از آنها پیروی کنید چرا که آنها با خداوند هستند و خدا نیز با آنهاست.

6) و نیز از نضر بن سوید، از خالد بن زیاد قلانسی، از مردی از امام باقر علیه السلام، از جابر بن عبد الله نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم! من میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم: ثقل اکبر، و ثقل اصغر، اگر به آن دو تمسک جویید، هرگز گمراه نخواهید شد و نخواهید لغزید و جدا نخواهید شد؛ چرا که من از خداوند مهربان و آگاه خواستم تا آنها از هم جدا نشوند تا این که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، و خداوند این خواسته مرا اجابت نمود. گفته شد: ثقل اکبر چیست؟ و ثقل اصغر چیست؟ فرمود: ثقل اکبر کتاب خداوند متعال است که یک سوی آن به دست خداست و طرف دیگر آن به دست شما و ثقل اصغر اهل بیت من هستند.(2)

7) و نیز از ابراهیم بن هاشم، از یحیی بن ابی عمران همدانی، از یونس بن عبد الرحمن، از هشام بن حکم، از سعد بن طریف إسکاف نقل کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در مورد این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم پس به آن دو تمسک جویید؛ چرا که این دو هرگز از هم جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، امام باقر علیه

1- [1] - در نسخه دوم: منتظرم چه کسی وارد می شود.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 90.

السلام فرمود: کتاب خدا هم چنان هست و ما راهنمایی کننده به سوی آنیم تا این که بر حوض کوثر وارد شویم. (1)

8)عیاشی محمد بن مسعود، از مسعده بن صدقه نقل کرده است که: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند، ولایت ما اهل بیت را قطب قرآن و قطب تمام کتاب ها قرار داد که محکمات قرآن بر گرد محور آن می چرخد و کتاب ها به آن اشاره کرده اند و همین ولایت، معیار و ملاک ایمان است. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داده تا به قرآن و آل محمد علیهم السلام اقتدا شود و این مطلب را در آخرین خطبه ای که ایراد کرد مطرح کرد و فرمود: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم: ثقل اکبر و ثقل اصغر؛ ثقل اکبر، قرآن است و ثقل اصغر، اهل بیت من؛ پس در مورد آن دو، مرا (حق مرا) حفظ کنید و تا زمانی که به آن دو تمسک جویید، هرگز گمراه نخواهید شد.(2)

9) ابن جمیله مفضل بن صالح از یکی از اصحابش نقل کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله روز جمعه بعد از نماز ظهر، خطبه خواند و رو به مردم فرمود: ای مردم! خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده است هر پیامبری فقط به اندازه نصف عمر پیامبر قبلی خود، عمر می کند، و من گمان می کنم که به زودی فرا خوانده می شوم؛ پس اجابت می کنم. من مسئولم و شما نیز مسئولید؛ آیا این سخنان را برای شما بازگو نکردم؟ حال شما چه می گویید؟ گفتند: گواهی می دهیم که تو این سخنان را بازگو کردی و نصیحت کردی و تلاش نمودی، پس خداوند بهترین پاداش را به تو ارزانی دارد. فرمود: خدای من شاهد باش. سپس فرمود: ای مردم! آیا گواهی نمی دهید که خدایی جز خدای یکتا وجود ندارد و محمد بنده و فرستاده اوست و این که بهشت و جهنم حق است و مبعوث شدن پس از مرگ نیز حق است؟ گفتند: بله. فرمود: خدای من شاهد باش. سپس فرمود: ای مردم! خداوند، مولا و سرور من است و من به مؤمنین از خودشان سزاوارترم، بدانید هر کس که من مولای اویم، علی، مولای اوست.خدایا! دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که با او دشمنی ورزد. سپس فرمود: ای مردم! من به دیار باقی

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 91.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 16، ح 9.

می شتابم و شما کنار حوض کوثر بر من وارد می شوید و عرض حوض من به اندازه فاصله بین بصری و صنعاء است و در آن قدح هایی از نقره به تعداد ستارگان است؛ بدانید زمانی که بر من وارد می شوید، من از شما در مورد ثقلین سؤال خواهم کرد، پس دقت کنید پس از من در مورد آنها چه خواهید کرد تا زمانی که مرا ملاقات کنید. گفتند: ثقلین چیست ای رسول خدا؟ فرمود: ثقل اکبر، کتاب خداست که یک سوی آن به دست خداست و طرف دیگرش به دست شما، پس به آن دو تمسک جویید تا گمراه نشوید و نلغزید؛ و ثقل اصغر، عترت من هستند و عترت من اهل بیت منند. خداوند متعال به من خبر داده است که آن دو از هم جدا نشوند تا این که به من بپیوندند و من از خدا این را خواستم و خدا این خواسته مرا اجابت نمود. پس از آنها پیشی نگیرید که گمراه می شوید و از آنها عقب نمانید که هلاک می شوید و به آنها چیزی نیاموزید که آنها از شما داناترند.(1)

10) شیخ محمد بن محمد بن نعمان مفید در امالی، از ابوالحسن علی بن محمد کاتب، از حسن بن علی زعفرانی، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از ابو عمر حفض بن عمر فراء، از زید بن حسن انماطی، از معروف بن خربوذ، نقل کرده است که گفت: شنیدم از ابا عبد الله، غلام عباس برای امام باقر علیه السلام حدیثی نقل کرد و گفت: شنیدم ابوسعید خدری می گوید: آخرین خطبه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما خواند، خطبه ای بود که در بیماری اش برای ما خواند، همان بیماری که به خاطر آن درگذشت، حضرت در حالی که بر علی بن ابی طالب علیه السلام و کنیزش میمونه تکیه کرده بود وارد شد و بر منبر نشست و سپس فرمود: ای مردم! من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم، و ساکت شد. سپس مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا، آن دو چیز ارزشمند، چه هستند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله عصبانی شد تا حدی که چهره اش سرخ شد؛ سپس آرام گرفت و فرمود: اگر نمی پرسیدی من خود به آن پاسخ می دادم، اما تو پیشی گرفتی و سخن مرا قطع کردی، سببی که یک سوی آن به دست خداست و طرف دیگرش به دست شماست و در مورد آن چنین و چنان می کنید. بدانید که آن قرآن است و ثقل اصغر، اهل بیت من، هستند. سپس فرمود: به خدا قسم من در حالی این سخن را به شما می گویم که

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 15، ح 3.

مردانی از نسل اهل شرک هستند که امید من به آنها بیش از امیدی است که به شما دارم. سپس فرمود: به خدا قسم که هر بنده ای آنها را دوست بدارد، خداوند، روز قیامت نوری به آنها عطا خواهد کرد؛ سپس امام باقر علیه السلام فرمود: ابوعبد الله چیزهایی به ما می گوید که کاملاً یقین دارد.(1)

11) شیخ طوسی، از ابن عمر، از احمد، از عبد الله بن احمد بن مستورد، از اسماعیل بن صبیح، از سفیان و او فرزند ابراهیم است، از عبد المؤمن و او ابو القاسم است، از حسن بن عطیه عوفی، از پدرش، از ابن سعید خدری نقل کرده است که شنیده است رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: من بین شما دو چیز ارزشمند به جا می گذارم. بدانید که بزرگترِ آنها کتاب خداست که ریسمانی است که از آسمان به سوی زمین کشیده شده است، و عترت من، یعنی اهل بیتم، و آن دو، از هم جدا نخواهند شد تا کنار حوض بر من وارد شوند.(2) و فرمود: بدانید که اهل بیت من اسرار من هستند که به آنها پناه می برم، و انصار، سپرهای من هستند؛ پس از بدی های آنها بگذرید و نیکان آنان را یاوری کنید.

12) محمد بن علی بن بابویه در «الغیبه»، از احمد بن حسن قطان، از عباس بن مفضل مقری، از محمد بن علی منصور، از عمرو بن عون، از خالد، از حسین، از عبید، از ابی الضحی، از زید بن ارقم نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در بین شما دو چیز ارزشمند به جا می گذارم: کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من هستند؛ پس این دو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.(3)

13) از او محمد بن ابراهیم ابن احمد بن یونس، از عباس بن مفضل، از ابی زرعه، از کثیر بن یحیی ابی مالک، از ابی عوانه، از اعمش، از حبیب، از ابو ثابت، از عامر بن واثله، از زید بن ارقم نقل شده که گفت: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجه الوداع بازگشت در غدیر خم(4) فرود آمد و دستور داد تا در زیر

1- [1] - امالی، ص 134، ح 3.
2- [2] - امالی طوسی: ج 1، ص 261 و 278 و 460.
3- [3] - کمال الدین و تمام النعمه،ص 225، ح 42، چاپ اعلمی

4- [4] - غدیرخم: نام مکانی است بین مکه و مدینه در جحفه، در آن چشمه ای است، که در آن جا رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه خواند و علی (ع) را به عنوان خلیفه مسلمین منصوب نمود.

درختان(1)، اتراق کنند. پس زیر درختان را جارو زدند. سپس فرمود: گویا من خوانده شدم، پس اجابت کردم و من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم، یکی از آنها بزرگتر از دیگری است: کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من هستند، پس دقت کنید چگونه حق مرا در باره آنها به جا می آورید؛ چرا که این دو از هم جدا نمی شوند تا این که کنار حوض بر من وارد شوند. سپس فرمود: خداوند، مولای من است و من مولای هر مرد و زن مؤمن هستم. سپس دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت، و فرمود: هر که من ولی او بودم پس از این علی، ولی اوست. خدای من! دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که با او دشمنی ورزد. گفت: به زید بن ارقم گفتم: آیا تو این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی؟ گفت: هر که در «دوحات» بود آن را با دو چشم خود دید و با دو گوش خود شنید.(2)

14) و نیز او از محمد بن جعفر بن حسین بغدادی، از عبد الله بن محمد بن عبد العزیز (به صورت دیکته)، از بشر بن ولید، از محمد بن طلحه، از اعمش، از عطیه بن سعید، از ابو سعید خدری روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من به زودی فراخوانده می شوم و اجابت می کنم و در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم: کتاب خداوند عز و جل و عترتم؛ کتاب خدا، ریسمانی است بین آسمان و زمین، و عترت من، اهل بیت من هستند و خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده است که این دو از هم جدا نشوند تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند. پس دقت کنید چگونه حق مرا در باره آنان به جا می آورید.

15) و نیز از محمد بن عمر بغدادی، از محمد بن حسین بن حفص خثعمی، از محمد بن عبید، از صالح بن موسی، از عبدالعزیز بن رفیع، از ابی صالح، از ابی هریره روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من دو چیز را بین شما بر جا می گذارم و تا زمانی که به آن دو تمسک جویید و به آنها عمل کنید، هرگز پس از من گمراه نخواهید شد. (3)

16) و نیز از محمد بن عمر حافظ، از قاسم بن عبا، از سوید، از عمرو بن

1- [1] - دوحه به معنای درخت بزرگ است و جمع آن دوحات می باشد. «القاموس- ماده دوح».

2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 225، ح 43 ؛ معانی الاخبار، ص 90، ح 2.
3- [3] - کمال الدین و تمام النعمه: ص 226، ح 45.

صالح، از زکریا، از عطیه، از ابن سعید روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما چیزی را بر جا می گذارم که تا زمانی که به آنها تمسک جویید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خداوند عز و جل که ریسمانی است امتداد یافته، و عترت من، اهل بیت من هستند که هرگز از هم جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.(1)

17) و نیز از حسن بن عبد الله بن سعید، از محمد بن احمد بن حمدان قشیری، از حسین بن حمید، از برادرم حسن بن حمید، از علی بن ثابت دهان، از سَعّاد بن سلیمان، از ابو اسحاق، از حارث، از علی علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در آستانه شتافتن به دیار باقی هستم و به زودی فرا خوانده می شوم و اجابت خواهم کرد و در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم که یکی از آنها بهتر از دیگری است: کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من هستند و این دو، از هم جدا نشوند تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند.(2)

18) و نیز از حسن بن عبد الله بن سعید، از قشیری، از مغیره بن محمد بن مهلب، از پدرم، از عبد الله بن داود، از فضیل بن مرزوق، از عطیه عوفی، از ابی سعید خدری، روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من دو چیز را در میان شما بر جا می گذارم که یکی از آنها طولانی تر از دیگری است: کتاب خدا، ریسمانی است که از آسمان به زمین کشیده است و یک سوی آن به دست خداست، و عترت من. بدانید این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. به ابی سعید گفتم: عترت او چه کسانی هستند؟ گفت: اهل بیت او علیهم السلام(3).

19) و نیز از ابن بابویه، از علی بن فضل بغدادی، از ابو عمر - صاحب ابی عباس ثعلب - نقل کرده که می گوید: شنیدم ابو عباس ثعلب در مورد این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله می پرسد: من در میان شما دو چیز با ارزش بر جا

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه: ص 226، ح 46.
2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه: ص 227، ح 47.

3- [3] - كمال الدين و تمام النعمه: ص 227، ح 47 .

می گذارم، برای چه ثقلین نامیده شدند؟ فرمود: زیرا پایبندی به آن دو دشوار است. (1)

20) و نیز، از حسن بن علی بن شعیب جوهری ابو محمد، از عیسی بن محمد علوی، از ابو عمرو احمد بن ابی حازم غفاری، از عبدالله بن موسی، از شریک، از رکین بن ربیع، از قاسم بن حسان، از زید بن ثابت روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم: کتاب خداوند عز و جل، و عترتم که اهل بیت من هستند. بدانید آن دو جانشینان پس از من هستند و هرگز از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند. (2)

21) و نیز از حسن بن علی شعیب ابو محمد جوهری، از عیسی بن محمد علوی، از حسن بن حسن حمیری در کوفه، از حسن بن حسین عدنی، از عمرو بن جمیع، از عمرو بن ابی مقدام، از جعفر بن محمد، از پدرش علیه السلام نقل کرده است که فرمود: نزد جابر بن عبد الله رفتم و گفتم: مرا از حجه الوداع باخبر کن؛ پس حدیثی طولانی ذکر کرد و سپس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم، تا زمانی که به این دو تمسک جویید، پس از من هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خداوند عز و جل، و عترتم، که اهل بیت من هستند، سپس سه بار فرمود: خدای من شاهد باش.(3)

22) و نیز از حسن بن عبد الله بن سعید، از محمد ابن احمد بن حمدان قشیری، از ابوحاتم مغیره بن محمد بن مهلب، از عبدالغفار بن محمد بن کثیر کلابی کوفی، از جریر بن عبدالحمید، از حسن بن عبید الله، از ابو الضحی، از زید بن ارقم، روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من چیزی را بین شما بر جا می گذارم که تا زمانی که به آنها تمسک جویید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا، و عترتم، که اهل بیت من هستند. این دو، هرگز از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند .(4)

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 227، ح 48.
2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 227، ح 49.
3- [3] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 227، ح 51.

4- [4] - كمال الدين و تمام النعمه، ص 228-227، ح 52.

23) و نیز از محمد بن عمه، از عبد الله بن زید ابو محمد بجلی، از محمد بن طریف، از ابن فضیل، از اعمش، از عطیه، از ابو سعید، از حبیب بن ابی ثابت، از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گویا من خوانده شدم و اجابت کردم و در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم که یکی از آنها از دیگری عظیم تر است: کتاب خداوند عز و جل، که ریسمانی کشیده شده بین آسمان و زمین است، و عترت من، که اهل بیت من هستند. آنها همیشه با یکدیگرند تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند. پس دقت کنید چگونه حق مرا در باره آنها به جا می آورید. (1)

24) و نیز از محمد بن عمه، از ابو جعفر محمد بن حسین بن حفص، از عباد بن یعقوب، از ابو مالک عمرو بن هاشم جنبی، از عبدالملک، از عطیه، از ابو سعید روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم! من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم که یکی از آنها از دیگری بزرگتر است: کتاب خداوند عز و جل، که ریسمانی بین آسمان و زمین است و عترتم، که اهل بیت من هستند و این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند.(2)

25) و نیز از محمد بن عمر، از حسن بن عبد الله بن محمد بن علی تمیمی، از پدرم، از امام علی بن موسی بن جعفر بن محمد علیه السلام، از پدرش، از پدرش جعفر بن حمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم: کتاب خدا، و عترت من، و این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که کنار حوض بر من وارد شوند. (3)

26) و نیز از ابومحمد بن نعیم بن شاذان نیسابوری، از عمویش ابوعبد الله محمد بن شاذان، از فضل بن شاذان، از عبید الله بن موسی، از اسرائیل، از ابو اسحاق، از حنش بن معتمر روایت کرده که گفت: ابوذر غفاری را دیدم که حلقه در

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 228-227، ح 54.

2- [2] - كمال الدين و تمام النعمه، ص 228-227، ح 54.
3- [3] - كمال الدين و تمام النعمه، ص 228-227، ح 55.

کعبه را گرفته است و می گوید: هر کس مرا می شناسد که می شناسد و هر کس مرا نمی شناسد من ابوذر جُندُب بن سَکَن هستم. شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم: کتاب خدا، و عترتم، که اهل بیت من هستند. این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند و مَثَل آنها همچون کشتی نوح است، هر که سوار آن شود، نجات می یابد؛ و هر که از آن عقب بماند، غرق می شود.(1)

27) و نیز از شریف الدین صدوق ابو علی محمد بن احمد بن محمد زُباره بن عبد الله بن حسن بن حسن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب که صلوات خدا و سلام او بر همه آنها باد، از علی بن محمد بن قتیبه، از فضل بن شاذان نیشابوری، از عبید الله بن موسی، از شریک عن رکین بن الربیع، از قاسم بن حسان، از زید بن ثابت نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم: کتاب خدا، و عترتم، که اهل بیت من هستند؛ این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که کنار حوض بر من وارد شوند.(2)

28) و نیز از عبد الواحد بن محمد بن عَبدوس عطار نیشابوری، از علی بن محمد بن قتیبه، از فضل بن شاذان، از اسحاق بن ابراهیم، از عیسی بن یونس، از زکریا بن ابی زائده، از عطیه عوفی، از ابو سعید خُدری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم، یکی از آنها از دیگری بزرگتر است: کتاب خدا که ریسمانی کشیده شده از آسمان به سوی زمین است و عترتم، که اهل بیت من هستند و این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند.(3)

29) و نیز از پدرش صلی الله علیه و آله، از علی بن محمد ابن قتیبه، از فضل بن شاذان، از اسحاق بن ابراهیم، از جریر، از حسن بن عبید الله، از ابی الضحی، از زید بن ارقم، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: من دو چیز ارزشمند در میان شما بر جا می گذارم: کتاب خدا، و عترت من، که اهل بیت من هستند؛ پس این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که در کنار حوض بر

1- [1] - كمال الدين و تمام النعمه، ص 229-228، ح 57.
2- [2] - كمال الدين و تمام النعمه، ص 229-228، ح 58.
3- [3] - كمال الدين و تمام النعمه، ص 229-228، ح 59.

من وارد شوند.(1)

30) و نیز از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی ابن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از غیاث بن ابراهیم، از صادق جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: از امیر مؤمنان علیه السلام در مورد معنای این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم: کتاب خدا، و عترتم؛ عترت چه کسانی هستند؟ پس فرمود: من و حسن و حسین و نه معصوم از فرزندان حسین که نهمین آنها مهدی و قائم آنان است؛ آنها از کتاب خدا جدا نمی شوند و کتاب خدا نیز از آنها جدا نمی شود تا در کنار حوض بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شوند. (2)

31) و نیز، از محمد بن الحسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از سلیم بن قیس هلالی، از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند تبارک و تعالی ما را تطهیر نمود و معصوم ساخت و ما را گواهی بر خلق و حجت هایی در زمین قرار داد و ما را با قرآن و قرآن را با ما قرار داد. ما از قرآن جدا نمی شویم و قرآن از ما جدا نمی شود.(3)

32) دیلمی، و ابوالحسن محمد بن شاذان، از زید بن ثابت روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم: قرآن و علی بن ابی طالب علیه السلام و علی برای شما از قرآن بهتر است، چرا که او کتاب خدا را برای شما ترجمه می کند.(4)

33) ابن فارسی در روضه الواعظین، از ابو جعفر باقر علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند: در خطبه ای که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را در مسجد خیف(5) خواند و در آن بر خلافت و ولایت امیر المؤمنین علی بن

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 229 ح 60.
2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 229، ح 61.
3- [3] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 229، ح 62-63.
4- [4] - ارشاد القلوب دیلمی، ج 2، در فضیلت علی (ع)
5- [5] - مسجد خیف: مسجدی مشهور در منی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن نماز گزارد.

ابی طالب علیه السلام تصریح کرد، آمده است: ای مردم! علی و پاکانی از فرزندان من، ثقل کوچکتر هستند و قرآن، ثقل بزرگتر است و هر یک از آنها روشنگر همراه خود و موافق با اوست؛ آن دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا آن که به فرمان خدا در خلقش و حکم او در زمین در کنار حوض بر من وارد شوند. بدانید که این سخن خداوند است و من آن را از قول خداوند عز و جل گفتم، بدانید که انجام دادم و بدانید که ابلاغ کردم و بدانید که به وضوح، بیان کردم، و امیر مؤمنان کسی نیست جز این برادرم؛ و حکومت بر مؤمنان، پس از من، بر کسی غیر از او جایز نیست. سپس با دستش بازوی علی علیه السلام را گرفت و آن را بالا برد. امیر المؤمنین علیه السلام اولین کسی بود که از رسول خدا بالاتر رفت و علی را آن قدر بالا برد که پاهای حضرت علی به موازات زانوی پیامبر قرار گرفت.(1) این خطبه، طولانی است و ان شاءالله در مبحث معنای ثقلین از دیدگاه مخالفان، خواهد آمد.(2)

1- [1] - روضه الواعظین، ص 102، چاپ اعلمی، بیروت.
2- [2] - در سیزدهمین مبحث از مقدمه.

ص:46

4-هر آن چه بندگان نیاز دارند در قرآن آمده است

1) از محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حدید، از مرازم از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: خداوند تبارک و تعالی توضیح هر چیزی را در قرآن نازل کرده است و خداوند هیچ یک از احتیاجات بندگان را رها نکرده است. هیچ بنده ای نمی تواند بگوید ای کاش این در قرآن نازل شده بود، زیرا خداوند همه چیز را در قرآن نازل کرده است.(1)

2) و نیز از او، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حسین ابن منذر، از عمر بن قیس، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: از حضرت شنیدم که می فرمود: خداوند تبارک و تعالی هیچ یک از احتیاجات امت را رها نکرده مگر آن که آن را در کتابش نازل کرده و برای فرستاده اش صلی الله علیه و آله بیان نموده است. خداوند برای هر چیزی اندازه ای قرار داده و برای آن اندازه، راهنمایی قرار داده تا به آن هدایت کند و برای هر که از این اندازه تجاوز کند نیز مجازاتی قرار داده است.(2)

3) و نیز از او، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حماد، از

1- [1] - اصول کافی، ج 1، ص 48، ح 1. 2- اصول کافی، ج 1، ص 48، ح 2.
2-

عبد الله بن سنان، از ابی جارود، روایت شده که امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که در مورد امری با شما سخن گفتم، پس از کتاب خدا از من سؤال کنید. سپس در یکی از احادیث خود فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از قیل و قال و فساد مالی و پرسش زیاد نهی کردند. به ایشان گفته شد: یا بن رسول الله، این سخن در کجای قرآن آمده است(1)؟ فرمود: خداوند عز و جل می فرماید: «لاَّ خَيْرَ فِی كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلاَّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاَحٍ بَيْنَ النَّاسِ»(2) (در بسیاری از رازگوییهای ایشان خیری نیست مگر کسی که (بدین وسیله) به صدقه یا کار پسندیده یا سازشی میان مردم فرمان دهد)، و فرمود: «وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ الَّتِی جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ قِيَامًا»(3)، [و اموال خود را که خداوند آن را وسیله قوام (زندگی) شما قرار داده به سفیهان مدهید] و فرمود: «لاَ تَسْأَلُواْ عَنْ أَشْيَاء إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ»(4) [از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهناک می کند مپرسید]

4) و نیز از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ثعلبه بن میمون، از معلی بن خنیس روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ امری نیست که دو نفر در آن اختلاف داشته باشند مگر آن که اصل آن در کتاب خداوند عز و جل آمده است، اما عقل انسان ها آن را درک نمی کند.(5)

5) و نیز از او، از محمد بن یحیی، از یکی از اصحابش، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، از امام صادق علیه السلام روایت شده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای مردم! خداوند تبارک و تعالی پیامبر را به سوی شما فرستاد و این کتاب را به حق بر او نازل کرد و شما در باره کتاب و کسی که آن را نازل نموده و در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی نمی دانید و خداوند او را زمانی فرستاد که مدت ها بود پیامبری فرستاده نشده بود و امتها در خواب بودند و جهل گسترش یافته بود و فتنه ها همه جا را گرفته بود و مرزهای خدا شکسته شده بود و چشمان

1- 1 - اصول کافی، ج 1، ص 48، ح 5.
2- [2] - نساء/ 114.
3- [3] - نساء/ 5.
4- [4] - مائده/ 101.

5- [5] - اصول کافی، ج 1، ص 49، ح 6.

مردمان بر حق، بسته شده بود و همه به راه ستم، منحرف شده بودند ودین، باطل شده بود و آتش جنگ ها، شعله ور بود و باغ های دنیا، زرد شده بود و شاخه هایش خشکیده بود و برگ هایش ریخته بود و امیدی به ثمر دادن آن نبود و آب آن نیز خشک شده بود، و در زمانی که نشانه های هدایت، کهنه، شده و نشانه های مرگ، آشکار گشته و دنیا، تاریک شده بود و در چشم اهل دنیا، تیره و تار می نمود و دنیا، روی از آنان برگرفته بود به گونه ای که هیچ گاه باز نمی آمد، ثمره آن فتنه بود و طعامش مردار و لباس آن ترس و ردای آن شمشیر؛ به طوری که هر آن چه را که می توانستید دریدید؛ در حالی که چشمان اهل دنیا، کور بود و روزگارشان، تیره و تار. زمانی که مردمان، رشته های خانوادگی را گسستند و خون خویش را ریختند و دخترانشان را زنده به گور کردند، رفاه و آسایش از آنان رخت بر بسته بود و آنان نه به ثواب خدا امیدوار بودند و نه از مجازات او می ترسیدند. زنده های آنان نابینا و ناقص بودند و مردگانشان نومیدانه در آتش جای داشتند. در چنین شرایطی کتابی برای ایشان آورد که در کتاب های پیامبران پیشین نبود، بلکه آنها را تأیید می کرد و حلال و حرام را از هم متمایز می ساخت. آن کتاب، قرآن است از او بخواهید برایتان سخن بگوید ولی هرگز با شما سخن نخواهد گفت. من شما را آگاه می کنم که در این قرآن، دانش همه پیشینیان و همه آیندگان تا روز قیامت وجود دارد. قرآن داوری است بین شما و مایه حل و فصل اختلافات شما، اگر در باره قرآن از من بپرسید، من شما را آگاه خواهم کرد.

6) و نیز از او، از محمد بن یحیی، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضال، از حماد بن عثمان، از عبد الاعلی بن اعین، روایت شده که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرماید: من فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و آگاه ترین مردم به کتاب خدا؛ همه رخدادها از آغاز خلقت تا روز قیامت در این کتاب آمده است همچنان که اخبار آسمان و زمین بهشت و جهنم و گزارش حوادث پیشین و رخدادهای کنونی، همگی در آن آمده است، و من به همان سادگی که به کف دستم می نگرم این مسائل را می دانم. خداوند عز و جل می فرماید: در قرآن، توضیح هر چیزی آمده است. (1)

1- [1] - اصول کافی، ج 1، ص 50، ح 8.

7) و نیز از او، از گروهی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از اسماعیل بن جابر، از امام صادق علیه السلام روایت شده که: اخبار حوادث گذشته و آینده شما و توضیح شرایط کنونی شما در قرآن آمده است و ما آن را می دانیم.(1)

8) و نیز از او، از عده ای از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل ابن مهران، از سیف بن عمیره، از ابو مغرا، از سماعه، از ابو الحسن موسی الرضا علیه السلام روایت شده که گفت به حضرت عرض کردم: آیا همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبرش هست یا شما این چنین می گویید؟ فرمود: بلکه همه چیز در کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله وجود دارد.(2)

1- [1] - اصول کافی، ج 1، ص 50، ح 9.
2- [2] - اصول کافی، ج 1، ص 50، ح 10.

5-فقط ائمه علیهم السلام قرآن را همان طور که نازل شده است جمع کرده اند و ایشان مفسّران قرآنند

1) محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل، از جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هیچ کس نمی تواند ادعا کند که تمام قرآن، ظاهر و باطن آنها را جمع آوری کرده است مگر اوصیا.(1)

2) و نیز از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ابی مقدام، از جابر نقل کرده است که: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: هیچ یک از مردم نمی تواند ادعا کند که قرآن را درست همان طور که خداوند نازل نموده، جمع آوری کرده است، مگر آن که دروغ می گوید؛ و هیچ کس آن را همان طور که خداوند، نازل کرده، گردآوری و حفظ نکرده است، مگر علی بن ابی طالب علیه السلام و ائمّه علیهم السلام پس از او.(2)

3) و نیز از احمد بن محمد، از ابن سنان، از مرازم و موسی بن بکر روایت کرده که گفتند: شنیدیم امام صادق علیه السلام می فرماید: هیچ یک از ما اهل بیت به امامت برگزیده نشده مگر آن که کتاب خدا را از ابتدا تا انتهایش می داند.(3)

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 191، باب 6، ح 1.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 191، باب 6، ح 2.
3- [3] _ بصائر الدرجات، ص 191، باب 6، ح3.

4) و نیز از محمد بن عیسی، از ابن عبد الله المؤمن، از عبدالاعلی، غلام آل سام روایت کرده است که: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: به خدا قسم من کتاب خدا را از ابتدا تا انتهایش می دانم، گویی که قرآن در کف دست من است. اخبار آسمان و زمین و اخبار گذشته و حال در آن آمده است و خداوند توضیح هر چیز را در آن گفته است. (1)

5) و نیز از هیثم هندی، از عباس بن عامر، از عمرو بن مصعب نقل کرده که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: علم تفسیر قرآن و علم تغییرات دوران و حوادث زمان، یکی از دانش هایی است که به ما داده اند و اگر خداوند، خیر و صلاح ملتی را بخواهد قرآن را به گوش آنان خواهد رساند و اگر به گوش کسی برساند که تا کنون آن را نشنیده است و ظرفیت شنیدن آن را نداشته باشد، روی می گرداند، گویی آن را نشنیده است. سپس امام لحظه ای درنگ کرد و فرمود: اگر ظرفی فراخ (اندیشه های با ظرفیت) برای این سخنان می یافتیم آنها را می گفتیم و خداوند یاری دهنده است.(2)

6) و نیز از احمد بن محمد، از برقی، از مرزبان، از عمران، از اسحاق ابن عمار روایت کرده که: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: قرآن تأویلی دارد، بعضی از این تأویل ها آمده و برخی نیامده است؛ پس هنگامی که تأویل در زمان امامی از ائمه علیهم السلام واقع شود، امام آن زمان، تأویل را می داند.(3)

7) و نیز از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر، از آن حضرت روایت کرده است که فرمود: حوادث گذشته و رخدادهای آینده و حوادث کنونی، همگی در قرآن آمده است. حتی اسامی اشخاص در قرآن آمده بود ولی حذف شد و فقط یک نام برای شخصیت های بی شمار، وجود دارد که فقط اوصیا آن را می دانند.(4)

8) و نیز از احمد بن محمد، از علی بن الحکم، از هشام بن سالم، از محمد بن

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 191، باب 6، ح 4.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 193-192، باب 7، حدیث 1.

3- [3] _ بصائر الدرجات، ص 193-192، باب 7، حديث 2. 4- بصائر الدرجات، ص 193-192، باب 7، حديث 3.
-4

مسلم نقل کرده است که گفت: بعد از این که ابو الخطاب به قتل رسید نزد او رفتم و آن چه را که از سخنان آن بزرگان قبل از حوادث، روایت شده بود ذکر کردم، پس فرمود: تو را به خداوند سوگند می دهم که دیگر در باره ما نگویی: آنان حلال و حرام و علم قرآن و حکم ما بین مردمان را می دانند. زمانی که خواستم برخیزم، لباسم را گرفت و فرمود: ای ابا محمد! حلال و حرام در مقایسه با علم، چقدر است؟ حلال و حرام بخش کوچکی از قرآن را تشکیل می دهد.(1)

9) و نیز از فضل، از موسی بن قاسم، از ابن ابی عمیر یا غیر او، از جمیل بن دراج، از زراره، از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: تفسیر قرآن، هفت پرده دارد؛ برخی از آنان گشوده است و برخی ناگشوده مانده است که فقط ائمه علیهم السلام آن را می دانند.(2)

10) و نیز از احمد بن حسین، از پدرش، از بکر بن صالح، از عبد الله بن ابراهیم بن عبد العزیز بن محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر حمیری، از یعقوب بن جعفر روایت کرده که گفت: با ابو الحسن علیه السلام در مکه بودم که مردی به او گفت: تو از قرآن آن چه را که شنیده نشده تفسیر می کنی؟ (قرآن را به گونه ای دیگر تفسیر می کنی؟) فرمود: قرآن قبل از مردم بر ما نازل شد و پیش از آن که میان مردم تفسیر شود، برای ما تفسیر شد؛ پس ما حلال و حرام آن، ناسخ و منسوخ آن و این که در سفر نازل شده یا در حضر را می دانیم و نیز می دانیم در هر شب، چند آیه و در مورد چه کسی نازل شده است. بنابراین ما حکیمان خدا در روی زمین و گواهان او بر مردمان هستیم و این سخن خداوند تبارک و تعالی است: «سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ»(3) [گواهی ایشان به زودی نوشته می شود و (از آن) پرسیده خواهند شد]، پس شهادت از آن ماست و مسأله برای آن کس که علیه او شهادت داده می شود و این دانشی است که با من است و برای تو بازگو کردم، اگر پذیرفتی، شاکر باش و اگر انکار کنی، بدان که خداوند بر همه چیز آگاه است.(4)

11) سعد بن عبد الله، از حمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از مرازم

1- 1- بصائر الدرجات، ص 193-192، باب 7، حدیث 4.

2- 2- بصائر الدرجات، ص 193، باب 8، ح 8.
3- 3 - زخرف/ 19.
4- [4] - بصائر الدرجات، ص 193، باب 8، ح 4.

بن حکیم و موسی بن بکر روایت کرد که گفتند: شنیدیم امام صادق علیه السلام می فرمود: خداوند همواره از میان ما اهل بیت، کسی را برمی گزیند که کتابش را از ابتدا تاانتها بداند و ما حلال و حرام کتاب خدا را می دانیم و تا زمانی که بتوانیم با کسی در این باره سخن بگوییم نباید آن را کتمان کنیم.

12) و نیز از احمد بن محمد بن عیسی، از عبد الرحمن بن حماد کوفی، از حسین بن علوان و عمر بن مصعب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: من فردی از قریش هستم و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، از کتاب خدا آگاه هستم. توضیح هرچیز در آن است و آغاز خلقت و امر آسمان و زمین و حوادث و اخبار گذشتگان و آیندگان در قرآن آمده است و گویی این حوادث، در برابر چشمان من است و آنها را می بینم.

13) عیاشی از اصبغ بن نباته روایت کرده: زمانی که امیر مؤمنان علیه السلام وارد کوفه شد، چهل صبح با ایشان نماز خواند و این آیه را در نماز، تلاوت کرد: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی»(1) [نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای] منافقین گفتند: به خدا قسم ابن ابی طالب علیه السلام نمی تواند قرآن بخواند و اگر می توانست قرآن بخواند، غیر از این سوره را نیز برای ما می خواند. این سخن به گوش حضرت رسید و فرمود: وای بر شما! من ناسخ قرآن را از منسوخش و محکم آن را از متشابه آن و فصل آن را از فصالش و حروف آن را از معانی اش تشخیص می دهم. حرفی نیست که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده باشد، مگر این که می دانم در مورد چه کسی، و در چه روزی، و در چه مکانی نازل شده است. وای بر شما، آیا : «إِنَّ هَذَا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولَی* صُحُفِ إِبْرَاهِیمَ وَمُوسَی»(2) [قطعاً در صحیفه های گذشته این (معنی) هست* صحیفه های ابراهیم و موسی] به خدا قسم، من این دو کتاب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث بردم و رسول خدا کتاب های ابراهیم و موسی علیهما السلام را بر من ابلاغ کرد، وای بر شما، به خدا قسم من کسی هستم که در مورد من خداوند نازل کرد: «وَتَعِیَهَا أُذُنٌ وَاعِیَهٌ»(3) [و گوشهای شنوا آن را نگاه دارد]، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله

1- [1] - أعلی/ 1.

2- [2] - أعلى/ 19-18.
3- [3] - حاقه/ 12.

بودیم که ما را از روحی باخبر نمود. من و کس دیگری که ظرفیت آن را داشت از آن آگاه شدیم. چون از نزد رسول خدا بیرون آمدیم، گفتند: الان چه گفت؟(1)

14) از سلیم بن قیس هلالی روایت شده که گفت: شنیدم امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: آیه ای بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل نشد، مگر آن که آن را برایم خواند و املا کرد؛ پس آن را به خط خود نوشتم و تأویل و تفسیر آن و ناسخ و منسوخ آن و محکم و متشابه آن را به من آموخت و از خدا برایم خواست که فهم و حفظ آن را به من بیاموزد. از زمانی که این دعا را برای من کرد، نه آیه ای از قرآن را فراموش کردم و نه علمی را که برایم املا کرد و نوشتم را از یاد بردم و هر آن چه را که خدا از حلال و حرام و امر و نهی در گذشته و آینده و نیز از طاعت و معصیت، به او آموخت، به من یاد داد و آن را حفظ کردم و حتی یک حرف آن را فراموش نکردم. سپس دستش را بر سینه ام گذاشت و از خدا خواست که قلبم را از علم و فهم و حکمت و نور پر کند و چیزی را فراموش نکردم و چیزی را نانوشته باقی نگذاشتم. گفتم: ای رسول خدا! آیا نمی ترسید که از این به بعد دچار فراموشی شوم؟ فرمود: از فراموشی یا نادانی تو نمی ترسم؛ چرا که پروردگارم مرا با خبر ساخته که او در مورد تو و شریکان تو که پس از تو خواهند بود، دعای مرا اجابت کرده است. گفتم: ای رسول خدا! شریکان من پس از من که هستند؟ فرمود: کسانی که خداوند آنها را با خودش و با من مقرون ساخت. پس فرمود: اوصیا از نسل من تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند، همگی، هدایت شده اند و دیگران نمی توانند به آنان آسیبی بزنند. آنان با قرآن هستند و قرآن با آنهاست. قرآن از آنها جدا نمی شود، آنها نیز از قرآن جدا نمی شوند. به واسطه آنها امت من پیروز می شود و به واسطه آنها به باران می رسند و به واسطه آنها بلا از آنها دور می شود و به واسطه آنها دعایشان مستجاب می شود. گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، آنها را برایم نام ببر: به من فرمود: این فرزندم و دستش را بر سر حسن علیه السلام قرار داد، سپس این فرزندم و دستش را بر سر حسین علیه السلام قرار داد، سپس پسر او که به او علی گفته می شود و در ایام حیات تو متولد خواهد شد. سلام مرا به او برسان. سپس دوازده نفر از فرزندان محمد صلی الله علیه

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 25، ح 1.

و آله کامل می شوند. به او گفتم: پدر و مادرم به فدایت، آنها را برایم نام ببر، پس آنها را فرد به فرد نام برد. به خدا سوگند، ای برادر بنی هلال، من می دانم چه کسی با مهدی امت محمد صلی الله علیه و آله که زمین را پس از آن که پر از ظلم و جور شده است، پر از عدل و داد خواهد کرد، بین رکن و مقام، بیعت خواهد کرد و حتی نام پدران و قبایل آنان را نیز می دانم.(1)

15) از سلمه بن کهیل، از کسی که با او سخن گفته روایت شده که علی علیه السلام فرمود: اگر حکومت به من برسد و امارات در اختیار من قرار گیرد به یهودیان همان گونه حکم خواهم راند که خداوند در تورات نازل کرده است تا آن که تورات به خداوند ابلاغ کند که من براساس فرامین الهی موجود در آن حکم کرده ام، و بر مسیحیان همان گونه حکم خواهم راند که خداوند در انجیل نازل کرده است تا آن که انجیل به خداوند ابلاغ کند که من براساس فرامین الهی موجود در آن حکم کرده ام، و بر مسلمانان همان گونه حکم خواهم راند که خداوند در قرآن نازل کرده است تا قرآن به خداوند ابلاغ کند که من براساس فرامین الهی موجود در آن حکم کرده ام.(2)

16) از ایوب بن حر نقل شده که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا برخی از ائمه علیهم السلام از برخی دیگر داناترند؟ فرمود: بله، ولی علم آنها به حلال و حرام و تفسیر قرآن یکی است. (3)

17) از حفص بن قرط جهنی، از جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود: علی علیه السلام صاحب حلال و حرام و علم به قرآن بود و ما نیز در طریق او هستیم.(4)

18) از سکونی، از جعفر، از پدرش، از پدرش علیه السلام روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در میان شما کسی است که به خاطر تأویل قرآن می جنگد، هم چنان که من به خاطر تنزیل آن جنگیدم و او علی بن ابی طالب

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص 25، ح 2؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 35، ح 41، چاپ اعلمی، بیروت.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 28-27،ح 3.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 28-27،ح 4.
4- 4- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 28، 29، ح 9.

علیه السلام است.(1)

19) از بشیر دهّان روایت شده که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: خداوند، اطاعت از ما را در کتابش واجب نمود و مردم نمی توانند آن را نادیده بگیرند. گزیده مال، انفال و کرامت های قرآن از آن ماست. من نمی گویم ما اصحاب غیب هستیم و کتاب خدا را می دانیم؛ همه چیز در کتاب خدا هست. خداوند علمی را به ما آموخت که احدی غیر از او آن را نمی دانست و علمی را که فرشتگان و پیامبرانش آن را می دانستند و علمی را که فرشتگان و پیامبرانش نیز آن را نمی دانستند به ما آموخت. (2)

20) از مرازم روایت شده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: همواره خداوند، یکی از ما اهل بیت را که قرآن را از اول تا آخرش بداند، برمی گزیند و حلال خدا و حرامش نزد ماست و تا زمانی که بتوانیم با کسی در این باره سخن بگوییم، نمی توانیم آن را کتمان کنیم. (3)

21) از حکم بن عتبه نقل شده است که گفت: امام باقر علیه السلام به یکی از اهالی کوفه که از او سؤالی پرسیده بود، فرمود: اگر تو را در مدینه می دیدم، آثار جبرئیل و نازل کردن قرآن بر جدّم را در خانه هایمان به تو نشان می دادم. مردمان، علم را از آبشخور ما می نوشند و آنان هدایت می شوند و ما گمراه می گردیم؟ این، محال است.(4)

22) یوسف بن سخت بصری گفته است: امضای محمد بن حسن بن علی را به خط او دیدم. در آن آمده بود: آن چه بر شما واجب است و باید بگویید، این است که ما اسوه های خداوند و امامان و جانشینان او در زمین و امنای او برخلق و حجت های خداوند در سرزمین او هستیم، حلال و حرام را می شناسیم، تأویل قرآن و فصل الخطاب را می دانیم. (5)

23) ثویر بن ابی فاخته، از پدرش نقل می کند که گفت: حضرت علی علیه

1- 1- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 28، 29، ح10.
2- 2- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 28، 29، ح 11.
3- 3- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 28، 29، ح12.

4- 4- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 28، 29، ح 14.
5- 5 - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 28، 29، ح 13.

السلام فرمود: در بین دو لوح، چیزی نیست مگر آن که من آن را می دانم. (1)

24) سلیمان بن اعمش، از پدرش نقل می کند که گفت: حضرت علی علیه السلام فرمود: هیچ آیه ای نازل نشد، مگر آن که می دانستم در باره چه کسی و کجا و بر چه کسی نازل شده است. پروردگار من به من، دلی اندیشمند و زبانی سخن پرداز بخشیده است.(2)

25) ابو صباح گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: خداوند، تنزیل و تأویل را به پیامبر صلی الله علیه و آله خود آموخت و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به علی علیه السلام آموخت.(3)

26) سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید و محمد بن خالد برقی، از نضر بن سوید، از یحیی بن عمران حلبی، از ایوب بن حرّ، از امام صادق علیه السلام یا از کسی که آن را از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، نقل کرد که از امام پرسیدیم: آیا برخی از ائمه علیهم السلام از برخی دیگر عالم تر هستند؟ فرمود: بله، ولی علم آنان به حلال و حرام و تفسیر قرآن، یکی است.(4)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص 28، 29، ح 15
2- 2- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 28، 29
3- 2 - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 28، 29، ح 15.
4- [4] - بحار الانوار، ج89، ص95 .

6-نهی از تفسیر قرآن به رأی و نهی از جدال در قرآن

1) محمد بن علی بن بابویه در «الغیبه»، از محمد بن علی ماجیلویه (رض)، از عمویم محمد بن ابی القاسم(ره)، از محمد بن علی الصیرفی کوفی، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از جابر بن یزید جعفی، از سعید بن مسیّب، از عبد الرحمن بن سمره نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به زبان هفتاد پیامبر لعنت کند کسانی را که در دین خدا جدل می کنند؛ و هر که در آیات خداوند جدل کند کفر ورزیده است. خداوند عز و جل فرمود: «مَا یُجَادِلُ فِی آیَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِینَ کَفَرُوا فَلَا یَغْرُرْکَ تَقَلُّبُهُمْ فِی الْبِلَادِ»(1) [جز آنهایی که کفر ورزیدند، کسی در آیات خدا ستیزه نمی کند پس رفت و آمدشان در شهرها تو را دستخوش فریب نگرداند]؛ هر که قرآن را تفسیر به رأی کند، به خداوند افترا و دروغ، بسته است؛ و هر که بدون آگاهی، فتوی صادر کند، فرشتگان آسمان و زمین او را لعنت می کنند؛ هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی به آتش جهنم منجر می شود. عبد الرحمن بن سمره گفت: ای رسول خدا، مرا به سوی نجات راهنمایی کن، و ایشان فرمود: ای ابن سمره، هر گاه تمایلات نفسانی، متفاوت شد و نظرات گوناگون گشت، در آن هنگام از علی بن ابی طالب علیه السلام کمک بخواه چرا که او امام امت من و خلیفه آنها پس از من است. او کسی است که حق را از باطل، قابل تشخیص می سازد. هر که از او سؤال کند، به او جواب می دهد؛ و هر که از او راهنمایی بخواهد، هدایتش می کند؛ و هر که حق را نزد او طلب کند، آن را می یابد؛ و هر که هدایت را در نزد او جستجو کند، آن را می یابد؛ هر که به او پناه برد، به او پناه

1- [1] - غافر/ 4.

می دهد؛ و هر که به او تمسک جوید، او را نجات می دهد؛ و هر که به او اقتدا کند، هدایتش می کند. ای ابن سمره، هر کس از شما که تسلیم او باشد و او را دوست بدارد، سالم می ماند؛ و هر کس از شما که او را رد کند و با او دشمنی ورزد، هلاک خواهد شد. ای ابن سمره، علی علیه السلام از من است، روح او از روح من است و طینت او از طینت من، او برادر من است و من برادر او هستم. او همسر دخترم فاطمه، بانوی تمام زنان عالم از اول تا آخر است و دو امام امت من و دو فرزندم و دو آقای جوانان اهل بهشت، حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین، از نسل او هستند که نهمین آنها قائم علیه السلام امت من است که زمین را از قسط و عدل پر خواهد کرد پس از آن که از ظلم و جور پر شده باشد.(1)

2) محمد بن یعقوب از تعدادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن علی الوشاء، از ابان احمر، از زیاد بن ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود: آن چه می دانید بگویید و آن چه نمی دانید بگویید: خداوند آگاه تر است. انسان آیه را از قرآن می گیرد که چیزی بلندتر از آن چه بین آسمان و زمین است به خاطر همان آیه به سجده می افتد.(2)

3) و نیز، از تعدادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سنان، از زید شحام نقل کرده که گفت: قتاده بن دعامه نزد ابو جعفر علیه السلام رفت و ایشان فرمود: ای قتاده! آیا تو فقیه اهل بصره هستی؟ گفت: این طور می پندارند. ابو جعفر علیه السلام فرمود: شنیده ام که قرآن را تفسیر می کنی؟ قتاده به ایشان گفت: بله؛ ابو جعفر علیه السلام فرمود: آیا قرآن را با آگاهی تفسیر می کنی یا با جهل؟ گفت: نه، با آگاهی. ابو جعفر علیه السلام فرمود: پس اگر قرآن را با آگاهی تفسیر می کنی تو خودت هستی و من از تو می پرسم. قتاده گفت: بپرسید، فرمود: در مورد سخن خداوند عز و جل در سوره سبأ به من بگو: «وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ»(3) [و در میان آنها مسافت را به اندازه مقرر داشته بودیم در این (راه)ها شبان و روزان آسوده خاطر بگردید]، قتاده گفت: یعنی هر کس از خانه اش با توشه حلال و مرکب و کرایه حلال خارج شود و قصد این خانه را کند تا زمانی که نزد خانواده اش بازگردد، در امان است. ابو جعفر علیه السلام فرمود: تو را به خدا قسم می دهم ای قتاده! آیا می دانی که گاه مردی از

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 224، باب 24، ح 1.
2- [2] - اصول کافی، ج 1، ص 42، ح 4.
3- [3] - سبا/ 18.

خانه اش با توشه حلال و مرکب و کرایه حلال خارج می شود و قصد این خانه را می کند، پس در مسیر، دزدان راه را بر او می بندند و توشه سفرش از دست می رود، و به او ضربه ای می زنند که باعث مرگ او می شود؟ قتاده گفت: بله، ابو جعفر علیه السلام فرمود: وای بر تو ای قتاده! اگر قرآن را از جانب خودت تفسیر می کردی پس هلاک شده ای و دیگران را هلاک کرده ای و اگر آن را از مردان می گرفتی پس هلاک شده و هلاک کرده ای. وای بر تو ای قتاده! تفسیر این است که هر کس با توشه حلال و مرکب و کرایه حلال از خانه اش خارج شود و قصد این خانه را کند در حالی که حق ما را بشناسد و محبت ما را در دل داشته باشد، همان طور که خداوند عز و جل فرمود: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ»(1) [پس دلهای برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده] و قصد خانه کعبه را نکرده باشد، پس به او می گوید: سوگند به خدا که ما دعوت ابراهیم علیه السلام هستیم که هر کس ما را دوست بدارد حجتش قبول خواهد شد، و در غیر این صورت، پذیرفته نخواهد شد. ای قتاده! اگر این چنین باشد تا روز قیامت، از عذاب جهنم در امان خواهد بود. قتاده گفت: چاره ای نیست به خدا سوگند، من جز همان طور که گفتم تفسیر نکردم. امام باقر علیه السلام فرمود: وای بر تو ای قتاده، کسانی قرآن را می شناسند که مخاطب قرآن واقع شده اند.(2)

4) محمد بن علی بن بابویه، از محمد بن موسی بن متوکل از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش از ریان بن صلت، از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش، از پدرانش از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند عز و جل فرمود: هر که کلام مرا به رأی خود تفسیر کند، به من ایمان نیاورده است؛ هر که مرا به مخلوقات تشبیه کند، مرا نشناخته است؛ هر که از قیاس در دین من استفاده کند، بر دین من نیست.(3)

5) و نیز، از ابو الحسن علی بن عبد الله اسواری مذکر، از ابو یوسف احمد بن محمد بن قیسی سجزّی مذکر، از ابو یعقوب از علی بن خشرم، از عیسی، از ابو عبیده، از محمد بن کعب، روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من به خاطر سه خصلت پس از خود، نگران امتم هستم: این که قرآن را نادرست تفسیر کنند، یا این که با لغزش علماء، دچار لغزش شوند، و یا این که پولی بدست آورند و

1- [1] - ابراهیم/ 37.
2- [2] - روضه کافی، ج 8، ص 212، ح 485.
3- [3] - عیون اخبار الرضا (ع)، ج 1، باب 11، ص 107، ح 4.

سپس عصیان کنند و مغرور شوند؛ اکنون راه نجات از این ها را به شما می گویم: اما در مورد قرآن به محکمات آن عمل کنید و به متشابهات آن ایمان بیاورید و در مورد عالم، منتظر باشید تا به راه حق بازگردد و از لغزش او پیروی نکنید و در مورد پول باید بگویم که راه نجات از آن، شکر نعمت و به جا آوردن حق آن است.(1)

6) و نیز، از احمد بن حسن قطان (ره)، از احمد بن یحیی، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از احمد بن یعقوب بن مطر، از محمد بن حسن بن عبدالعزیز احدب جندیشاپوری نقل کرده که در کتاب پدرم که به خط خودش بود، یافتم: از طلحه بن زید، از عبد الله بن عبید، از ابو معمر سعدانی، روایت شده است، که امیر مؤمنان علیه السلام به مردی فرمود: بپرهیز از این که قرآن را به رأی خود تفسیر کنی تا زمانی که آن را از علما بپرسی و دریابی؛ چرا که بسیاری از مواقع آیاتی هستند که شبیه کلام بشرند؛ در حالی که کلام خدا هستند و تأویل آن شبیه کلام بشر نیست، همان طور که هیچ یک از مخلوقاتش شبیه او نیست. هیچ یک از اعمال خداوند نیز مشابه اعمال بشر نیست و هیچ یک از کلمات خداوند نیز مانند کلام بشر نیست؛ زیرا کلام خداوند تبارک و تعالی صفت اوست و کلام بشر اعمال اوست، پس کلام خدا را به کلام بشر تشبیه نکن که در این صورت هلاک و گمراه خواهی شد.(2)

7) عیاشی، از زراره، از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هیچ چیز مانند تفسیر قرآن از فهم و عقل انسان ها دور نیست؛ زیرا ابتدای آیه قرآن در یک مورد نازل می شود و وسط آن در زمینه دیگر و آخر آن در موضوع دیگر نازل می شود. سپس فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»(3) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] از آغاز جاهلیت.(4)

8) از جابر روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: ای جابر! قرآن، باطنی دارد و آن باطن نیز ظاهری دارد. سپس فرمود: ای جابر! هیچ چیز مانند قرآن از فهم و عقل انسان دور نیست؛ زیرا ابتدای آیات قرآن در یک مورد نازل می شود و وسط آن در یک زمینه و آخر آن نیز در موضوع دیگر نازل

1- [1] - خصال صدوق، ص 164، ح 216، باب سوم.
2- [2] - توحید صدوق، ص 264، باب 36، ح 5 و حدیث ادامه دارد.
3- [3] - احزاب/ 33.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 29، ح 1.

می شود؛ و قرآن کلام متّصلی است که به گونه های مختلف درمی آید.(1)

9) از هشام بن سالم، از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود: هرکه قرآن را به رأی خود تفسیر کند و تفسیرش درست باشد، اجری ندارد؛ و اگر تفسیرش اشتباه باشد گناهش برعهده اوست.(2)

10) از ابو الجارود روایت شده که ابو جعفر علیه السلام فرمود: آن چه می دانید بگویید و آن چه نمی دانید بگویید: خدا آگاه تر است. انسان آیه را از قرآن می گیرد که چیزی بلندتر از آن چه بین آسمان و زمین است به خاطر آن آیه به سجده می افتد.(3)

11) از ابو بصیر نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هر که قرآن را به رأی خود تفسیر کند و تفسیرش درست باشد، اجری ندارد؛ و اگر تفسیرش اشتباه باشد، او از آسمان، دورتر است.(4)

12) از عبد الرحمن بن حجاج نقل شده است که: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: هیچ چیز مانند قرآن از فهم و عقل انسان دور نیست. (5)

13) از عمار بن موسی، روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: در مورد حکم کردن سؤال شد؟ فرمود: هر که بین دو نفر به رأی خودش قضاوت کند، کفر ورزیده است؛ و هر که آیه ای از قرآن را به رأی خودش تفسیر کند، کفر ورزیده است.(6)

14) از زراره روایت شده که امام باقر علیه السلام فرمود: از دشمنی بپرهیزید که عمل را باطل می کند و دین را از بین می برد. همانا یکی از شما آیه را می گیرد (و تفسیر می کند) که بلندتر از آسمان در آن می افتد.(7)

15) از قاسم بن سلیمان روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 29، ح 2.
2- -[2] تفسیر عیاشی، ج 1، ص 29 ،30، ح2.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 29 ،30، ح3.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 29 ،30، ح4.
5- 5- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 30، ح 5 6- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 30، ح 6
-6
-7

پدرم علیه السلام فرمود: هر گاه کسی تفسیر آیه ای از قرآن را برای آیه دیگر بکار ببرد، کفر ورزیده است.(1)

16) از یعقوب بن یزید، از یاسر، از ابو الحسن امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: جدل کردن در کتاب خدا کفر است.(2)

17) از داود بن فرقد نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: در مورد آیات قرآن نگویید که این آیه در باره این مرد و آن در باره این مرد است، در قرآن موارد حلال و حرام ذکر شده است و نیز اخبار حوادث گذشته و اخبار حوادث آینده و حکم مسائل مربوط بین شما، در قرآن آمده است؛ پس قرآن، این چنین است. رسول خدا صلی الله علیه و آله این اجازه را داشت که اگر بخواهد کاری را انجام دهد و اگر بخواهد آن را ترک کند، تا آن که وقتی واجبات و فرائض، و نمازهای پنج گانه، اعلام شد، مردم، حق داشتند به پیامبر صلی الله علیه و آله اقتدا کنند؛ زیرا خداوند فرمود: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا»(3) [و آن چه را فرستاده (او) به شما داد آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت بازایستید]

18) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: پدرم علیه السلام فرمود: هر گاه کسی تفسیر آیه ای از قرآن را برای آیه دیگر به کار ببرد، کفر ورزیده است.(4)

مؤلف گوید: محمد بن علی بن بابویه در کتاب معانی الاخبار، معنای این حدیث را از برخی علما چنین نقل کرده است: معنای این حدیث، این است که آیه را با تفسیر آیه دیگر، تفسیر کند.(5)

1-
2- 1- تفسیر عیاشی، ج 1، ص .3، ح 1. 2- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 30، ح 2. 3- تفسیر عیاشی، ج 1،ص 30، ح3.
3- 4- حشر/ 7.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 632، باب النوادر، ح 17.
5- [5] - معانی الاخبار، ص 190، ح 1، چاپ اعلمی، بیروت.

7-قرآن، ظاهر و باطن، عام و خاص، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ دارد و پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام از آن آگاه هستند و آنان راسخان در علم هستند

1) محمد بن حسن صفار، از محمد بن عبد الجبار، از محمد ابن اسماعیل، از منصور، از ابن اذینه، از فضیل بن یسار روایت کرده که گفت: از امام باقر علیه السلام در مورد این روایت پرسیدم: هر آیه ای دارای ظاهر و باطن است. ایشان فرمود: منظور از ظاهر و باطن، تأویل آن است؛ برخی از تأویل ها، گذشته است و برخی، مربوط به حوادث آینده است؛ همان گونه که خورشید و ماه به طور پیوسته، جاری هستند (قرآن برای همه زمان هاست). هر وقت، تأویل آیه یا کلمه ای از قرآن، مطرح شود، همان طور که بر مردگان،ٍصدق می کند، بر زندگان نیز صادق است؛ خداوند فرمود: «وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ»(1) [با آن که تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند] و ما آن را می دانیم.(2)

2) و نیز، از محمد بن حسین، از وهیب بن حفص، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: قرآن دارای محکم و متشابه است. محکم چیزی است که به آن ایمان می آورند و عمل می کنند و متشابه چیزی است که به آن ایمان می آورند و عمل نمی کنند و آن سخن خداوند تبارک و تعالی است: «فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا

1- [1] - آل عمران/ 7.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 199، باب 10، ح 2.

تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَهِ وَابْتِغَاء تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ»(1) [اما کسانی که در دلهایشان انحراف است برای فتنه جویی و طلب تاویل آن (به دلخواه خود) از متشابه آن پیروی می کنند با آن که تاویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند]

3) از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حماد، از برید بن معاویه عجلی، از یکی از آن دو بزرگوار علیهما السلام روایت کرده که در مورد سخن خداوند متعال: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ»(2) [با آن که تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند] فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام بیشترین مهارت را در این علم دارند زیرا خداوند هر آن چه را که از تنزیل و تأویل، نازل کرده است به ایشان آموخته است. و اینطور نیست که خداوند چیزی را بر پیامبرش نازل کند و تأویل آن را به او نیاموزد و اوصیای الهی پس از او نیز از آن آگاهند؛ و کسانی که تأویل آن را نمی دانند، هنگامی که عالم با علم در مورد آن چیزی بگوید، خداوند به آنها پاسخ می دهد: «يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا»(3) [ما بدان ایمان آوردیم همه (چه محکم و چه متشابه) از جانب پروردگار ماست]. قرآن دارای عام و خاص و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ است و کسانی که در این علم مهارت دارند از آن آگاه هستند.(4)

4) و نیز از یعقوب بن زید، از ابن ابی عمیر، از سیف بن عمیره، از ابو صباح کنانی روایت کرده است که: امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابا صالح، ما قومی هستیم که خداوند اطاعت ما را واجب کرده است؛ انفال و گزیده اموال از آن ماست و ما کسانی هستیم که در این علم مهارت داریم، همان کسانی که دیگران به آنها حسد می ورزند، کسانی که خداوند فرمود: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ»(5) [بلکه به مردم برای آن چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند].

5) و نیز، از محمد بن خالد، از سیف بن عمیره، از ابو بصیر، روایت کرده که:

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 199، باب 10، ح 3؛ آل عمران/7
2- [2] - آل عمران/ 7.

3- [3] - آل عمران/ 7.
4- [4] - بصائر الدرجات، ص 200، باب 10، ح 8.
5- [5] - بصائر الدرجات، ص 199، باب 10، ح 1 ؛ نساء/54.

ابو جعفر علیه السلام فرمود: ما کسانی هستیم که در این علم مهارت داریم و از تأویل قرآن آگاهیم.(1)

6) عیاشی از ابو محمد همدانی، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است: از او در مورد ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه پرسیدم. فرمود: ناسخ، چیزی است که الان ثابت است و منسوخ، چیزی است که گذشته است؛ محکم، آن چیزی است که به آن عمل می شود و متشابه، چیزی است که برخی از آن شبیه برخی دیگر است.(2)

7) از جابر نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمود: ای جابر! قرآن باطنی دارد و آن باطن نیز ظاهری دارد. سپس فرمود: ای جابر! هیچ چیز به اندازه قرآن از عقل و فهم انسان دور نیست؛ زیرا ابتدای آیات قرآن در یک زمینه و وسط آن در زمینه دیگر و آخر آن در زمینه متفاوتی نازل می شود. قرآن، کلام پیوسته ای است که به شکل های گوناگون درمی آید.(3)

8) از زراره نقل شده که امام باقر علیه السلام فرمود: قرآن با ناسخ و منسوخ نازل شد.(4)

9) از حمران بن اعین، از امام باقر علیه السلام روایت شده است: ظاهر قرآن، آن کسانی هستند که قرآن در رابطه با آنها نازل شده و باطن آن، کسانی هستند که به مانند اعمال آنان عمل می کنند.(5)

10) از فضیل بن یسار نقل شده که: از امام باقر علیه السلام در مورد این روایت پرسیدم: هر آیه ای که در قرآن است دارای ظاهر و باطنی است و هر حرفی که در آن است دارای حدی است و هر حدی دارای آغازی است. منظور از این سخن که قرآن دارای ظاهر و باطنی است چیست؟ فرمود: ظاهر آن، تنزیل قرآن است و باطن آن، تأویل قرآن. برخی از آن در باره حوادث گذشته است و برخی از آن مربوط به حوادثی است که هنوز اتفاق نیفتاده است؛ هم چنان که خورشید و ماه

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 200، باب 10، ح 7.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 22، ح 1.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 22، ح 2.

4- 4- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 23، ح 3.
5- 5- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 23، ح 4.

در جریان هستند، هر وقت، مصداق (تأویل) آیه ای فرا برسد، اتفاق خواهد افتاد، خداوند متعال فرمود: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ» [با آن که تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند] وما آن را می دانیم.(1)

11) از ابو بصیر روایت شده که: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: قرآن دارای محکم و متشابه است؛ محکم آن چیزی است که به آن ایمان می آوریم و عمل می کنیم و بر آن گردن می نهیم، و متشابه آن چیزی است که به آن ایمان می آوریم ولی عمل نمی کنیم. (2)

12) از مسعده بن صدقه نقل شده که: از امام صادق علیه السلام در مورد ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه پرسیدم، فرمود: ناسخ، امر ثابتی است که به آن عمل می شود، و منسوخ، امری است که به آن عمل شده است ولی چیزی آمده که آن را نسخ کرده است؛ و متشابه آن است که کسی که آن را نمی داند، امر بر او مشتبه می شود.(3)

13) از جابر نقل شده است که: از امام باقر علیه السلام در مورد موضوعی در تفسیر قرآن پرسیدم. آن حضرت به من پاسخ داد. سپس بار دیگر پرسیدم و ایشان جواب دیگری به من داد. گفتم: فدای تو بشوم، پیش از این، در مورد این مسئله جواب دیگری به من دادید. پس به من فرمود: ای جابر، قرآن دارای باطنی است که آن باطن نیز باطنی دارد و دارای ظاهری است که آن ظاهر نیز ظاهری دارد. ای جابر! هیچ چیز مانند قرآن از فهم و عقل انسان، دورتر نیست؛ زیرا ابتدای آیات قرآن در مورد یک موضوع و وسط آن در موضوع دیگر و آخر آن نیز در زمینه ای دیگر، نازل شده است؛ قرآن، کلام پیوسته ای است که به شکل های گوناگون درمی آید.(4)

14) از ابو عبد الرحمن سلمی روایت شده که علی علیه السلام بر یک قاضی، گذر کرد و به او فرمود: آیا ناسخ و منسوخ را می دانی؟ گفت: نه، فرمود: خود

1-
2- 1- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 24، ح 5 و آل عمران/7

3- 2- تفسیر عیاشی، ج 1،ص 23 ، ح، 7. 3- تفسیر عیاشی، ج 1،ص 23 ، ح، 8.
4- 4- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 24، ح، 9.

هلاک شده و دیگران را نیز هلاک کرده ای! تأویل هر حرفی از قرآن به شکل های گوناگون است.(1)

15) از ابراهیم بن عمر نقل شده که: امام صادق علیه السلام فرمود: اخبار حوادث گذشته و حوادث کنونی و حوادث آینده در قرآن آمده است. اسماء مردانی در قرآن آمده بود که حذف شد. یک اسم در قرآن بر مصادیق متفاوتی دلالت دارد که قابل شمارش نیست و فقط اوصیای الهی از آن آگاهند.(2)

16) از حماد بن عثمان نقل شده است که: به امام صادق علیه السلام گفتم: ما احادیث متفاوتی از شما می شنویم، فرمود: قرآن به هفت حرف، نازل شده است و کمترین کار برای امام این است که به هفت شکل متفاوت فتوا دهد. سپس فرمود: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسَابٍ»(3) [(گفتیم) این بخشش ماست (آن را) بی شمار ببخش یا نگاه دار].

17) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از جمیل بن دراج، از محمد بن مسلم، از زراره، از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود: قرآن یکی است و از طرف یک فرد، نازل شده است؛ اما اختلافی که در آن وجود دارد از جانب راویان به وجود آمده است.(4)

18) و نیز از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن عمیر، از عمر بن اذینه، از فضیل بن یسار نقل کرده است که به امام صادق علیه السلام گفتم: مردم می گویند که قرآن به هفت حرف، نازل شده است. فرمود: دشمنان خدا، دروغ می گویند، بلکه قرآن به یک حرف و از طرف یک فرد، نازل شده است.(5)

19) از طریق جمهور از کتاب حلیه الاولیاء، حدیثی مرفوع از عبد الله بن مسعود نقل شده است که گفت: قرآن به هفت حرف، نازل گشته است و هر حرفی از آن دارای ظاهر و باطنی است و علم ظاهر و باطن آن نزد علی بن ابی طالب علیه السلام است.(6)

1- 1- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 24، ح 10
2- 2- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 24، ح 10.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 24، ح 11؛ صاد /39.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 461، باب النوادر، ح 12.
5- [5] - کافی، ج2، ص 461، باب النوادر، ح 13.
6- [6] - حلیه الاولیاء، ج 1، ص 65.

ص:70

8-موضوعاتی که قرآن در باره آنها نازل شده است

1) محمد بن یعقوب، از تعدادی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش و همگی از ابن محبوب، از ابو حمزه، از ابی یحیی، از أصبغ بن نباته، نقل کرده است که از امیر مؤمنان علیه السلام شنیدم که می فرمود: قرآن به صورت ثلث، نازل شده است: یک سوم آن در مورد ما و دشمنان ماست، و یک سوم آن، سنت ها و امثال و یک سوم آن، واجبات و احکام است.(1)

2) و نیز، از تعدادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از حجال، از علی بن عقبه، از داود بن فرقد، از کسی که آن را ذکر کرده، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: قرآن به صورت چهار ربع (یک چهارم) نازل شده است: یک چهارم آن، حلال و یک چهارم آن، حرام و یک چهارم آن، سنت ها و احکام، و یک چهارم دیگر، خبر گذشتگان شما و اخبار آیندگان شما و آن چه موجب حل و فصل حوادث زمان حال شماست.(2)

3) و نیز از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از اسحاق به عمار، از ابی بصیر، از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: قرآن به

1- 1- کافی، ج 2، ص 461، باب النوادر، ح 1. 2- کافی، ج 2، ص 461، باب النوادر، ح 2.

2-

صورت چهار ربع، نازل شده است: یک چهارم آن، در مورد ما، و یک چهارم آن، در مورد دشمنان ما، و یک چهارم آن سنت ها و امثال، و یک چهارم آن، واجبات و احکام است.(1)

4) عیاشی، از ابو الجارود، نقل کرده است که از ابو جعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: قرآن به صورت چهار ربع، نازل شده است: یک چهارم آن در مورد ما، و یک چهارم آن در مورد دشمنان ما، و یک چهارم در مورد واجبات و احکام، و یک چهارم آن سنت ها و امثال است و کرامت های قرآن از آن ماست. (2)

5) از عبد الله بن سنان نقل شده که: از امام صادق علیه السلام در مورد قرآن و فرقان پرسیدم. فرمود: قرآن، همه کتاب و اخبار حوادث آینده است و فرقان، محکمی است که به آن عمل می شود؛ و هر محکمی، فرقان است.(3)

6) از اصبغ بن نباته نقل شده است که از امیر مؤمنان علیه السلام شنیدم که می فرمود: قرآن به صورت ثلث، نازل شد: یک سوم آن در رابطه با ما و دشمنان ماست، و یک سوم نیز سنت ها و امثال، و یک سوم دیگر، واجبات و احکام است.(4)

7) از محمد بن خالد حجاج کرخی، از یکی از اصحابش در حدیثی مرفوع از خیثمه روایت شده است که امام باقر علیه السلام فرمود: ای خیثمه ! قرآن به صورت ثلث، نازل شده است: یک سوم آن در رابطه با ما و دوستداران ماست، و یک سوم آن در رابطه با دشمنان ما و دشمن کسانی که پیش از ما بودند، و یک سوم دیگر، سنت و مَثَل است. اگر بنا بر این بود که با از بین رفتن قومی که آیه در باره آنها نازل شده است، آن آیه نیز از بین برود، دیگر چیزی از قرآن باقی نمی ماند. اما قرآن، ابتدای آن بر انتهای آن جاری است تا زمانی که آسمان ها و زمین بر پا است و هر قومی آیه ای دارد که آن را تلاوت می کند، خواه، موضوع آن آیه، خیر باشد و خواه شر؛ آنان موضوع آن آیه هستند.(5)

8) از طریق جمهور از ابن مغازلی، از ابن عباس، از پیامبر صلی الله علیه و آله

1- [1] - کافی، ج 2، ص 461، باب النوادر، ح 3.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 20، ح 1.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 20، ح 2.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 20، ح 3.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 21، ح 6 و 7.

روایت شده که فرمود: قرآن به صورت ربع نازل شده است: یک چهارم آن در رابطه با ما اهل بیت است به طور خاص، و یک چهارم آن در مورد موارد حلال، و یک چهارم آن در مورد موارد حرام، و یک چهارم دیگر در مورد واجبات و احکام است؛ و خداوند کرامت ها قرآن را در مورد ما نازل کرده است.

9) عیاشی از ابو بصیر نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می گفت: قرآن امر کننده و بازدارنده است؛ قرآن امر به بهشت می کند و از آتش جهنم بازمی دارد.(1)

10) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن سنان یا از غیر او، از کسی که آن ذکر کرده است روایت کرده: از امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا قرآن و فرقان، دو چیز مختلفند یا یک چیز واحد؟ فرمود: قرآن، همه کتاب است و فرقان، محکمی است که عمل به آن واجب است.(2)

11) و نیز، از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد، از وهیب بن حفص، از ابی بصیر نقل کرده: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: قرآن بازدارنده و امرکننده است، امر به بهشت می کند و از آتش جهنم بازمی دارد.(3)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 21، ح 6 و 7.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 461؛ باب النوادر، ح 11.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 419؛ کتاب فضل القرآن، ح 9.

ص:74

9-قرآن بر اساس «به در می گویم تا دیوار بشنود» نازل شده است(1)

نازل شده است

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از عبد الله بن محمد، از علی بن حکم، از عبد الله بن بکیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: قرآن براساس ضرب المثل «ایاک أعنی و اسمعی یا جاره» (به در می گویم تا دیوار بشنود) نازل شده است. کلینی گفت: در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: معنایش این است که وقتی خداوند عز و جل در قرآن، پیامبرش را سرزنش می کند، مقصودش آن چیزی است که قبلاً در قرآن ذکر شده است؛ مانند این آیه: «وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاکَ لَقَدْ کِدتَّ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئًا قَلِیلاً»(2) [و اگر تو را استوار نمی داشتیم قطعاً نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی]، مقصود خداوند از این آیه، کس دیگری غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله است.(3)

2) عیاشی، از عبد الله بن بکیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: قرآن براساس «به در می گویم تا دیوار بشنود» نازل شده است.(4)

3) از ابن ابی عمیر، از کسی که از او روایت کرده، از امام صادق علیه السلام

1- [1] - ضرب المثلی است که برای کسی زده می شود که سخنی را می گوید ولی مقصودش، شخصی غیر از مخاطب آن کلام است. «مجمع الامثال، ج 1، ص 49، شماره 187»
2- [2] - اسرا/ 74.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 461؛ باب النوادر، ح 14.
4-

روایت شده است که فرمود: هر وقت، خداوند، پیامبرش را سرزنش می کند مقصودش کسی است که قبلاً در قرآن ذکر شده است، مانند این آیه: «لَقَدْ کِدتَّ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئًا قَلِیلًا» مقصود از این آیه کس دیگری است. (1)

1- [1] . تفسیر عیاشی، ج 1، ص 21، ح 4و 5، اسراء /74

10-در باره آن دسته از آیات که مقصود آنها ائمه علیهم السلام می باشد

1) عیاشی از ابن مسکان روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که مقام و موقعیت ما را در قرآن نشناسد، از فتنه ها جان سالم به در نخواهد برد.(1)

2) از حنان بن سدیر، از پدرش روایت شده که امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابوالفضل! ما در کتاب خدا حقی داریم از جانب خداوند که اگر آن را پاک کند و بعد بگویند: این حق از جانب خداوند نیست یا این که از آن آگاهی نداشته باشند، فرقی نمی کند.(2)

3) از محمد بن مسلم نقل شده که امام باقر علیه السلام فرمود: ای محمد، هر گاه شنیدی از کسی در این امت به نیکی یاد کردند، پس آن ما هستیم، و هر گاه شنیدی که خداوند از قومی از گذشتگان به بدی یاد کرد، پس آنها دشمنان ما هستند.(3)

4) از داود بن فرقد، از کسی که برای او نقل کرده است روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: اگر این قرآن آن گونه که نازل گردید خوانده

1- 1 _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص24 -25 ح 1. 2- تفسیر عیاشی، ج 1، ص24 -25 ح 2. 3- تفسیر عیاشی، ج 1، ص24 -25 ح 3.
-2
-3

می شد، می دیدید که نام ما در قرآن آمده است.(1)

5) سعید بن حسین کندی از امام باقر علیه السلام حدیثی را روایت کرده است که پس از عبارت: «می دیدند نام ما در قرآن آمده است» این جمله ذکر شده است: همان طور که نام کسانی که پیش از ما بودند، آمده است.(2)

6) از میسر از امام باقر علیه السلام روایت شده است: اگر افزایش و کاهش در قرآن، صورت نمی گرفت، حق ما بر عاقلان، پوشیده نمی ماند. اگر قائم ما قیام کند و سخن بگوید، قرآن سخنان او را تأیید می کند.(3)

7) از مسعده بن صدقه، از امام باقرعلیه السلام، از پدرش، از جدش نقل شده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: عترت (اهل بیت) پیامبر صلی الله علیه و آله را با بهترین مثال های قرآن بنامید؛ این آبی گوارا و شیرین است، بنوشید و این تلخ(4) است، از آن بپرهیزید.(5)

8) عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که وقتی حضرت دیدند من این آیه: «قُلْ کَفَی بِاللّهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ»(6) [بگو کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است میان من و شما گواه باشد] و آیات مشابه آن را در قرآن، جستجو می کنم، فرمودند: همه چیز در قرآن، از آغاز تا پایان قرآن، تو را کفایت می کند، و چنین آیاتی در باره ائمه علیهم السلام است، منظور حضرت خودش بود.(7)

9) شیخ کامل شرف الدین نجفی در کتاب «تأویل الآیات الباهره فی فضائل العتره الطاهره» نقل کرده است که این روایت منقول از جانب عبد الله بن عباس (رض) از طریق عام و خاص وارد شده که گفته است: امیر مؤمنان علیه السلام به من فرمود: قرآن به صورت ربع، نازل شده است: یک چهارم آن در مورد ما، و یک چهارم در مورد دشمنان ما، و یک چهارم، سنت ها و مثل ها، و یک چهارم دیگر،

1- [1] تفسیر عیاشی، ج 1، ص24 -25 ح 4
2- 2- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 25 ح 5
3- 3_ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 25 ح 6

4- [4] - ملح اجاج: به معنای تلخ است «قاموس اللغه، ماده اجج».
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 25، ح 7.
6- [6] - رعد/ 43.
7- [7] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 25، ح 8.

واجبات و احکام است و کرامت های قرآن از آن ماست. بهترین و کرامت قرآن در این سخن خداوند متعال است: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»(1) [به سخن گوش فرامی دهند و بهترین آن را پیروی می کنند]، و منظور از القول، همان قرآن است.(2)

10) شیخ کامل گفته است: گفته او را آن چه ابو جعفر طوسی با سند خود از فضل بن شاذان، از داود بن کثیر روایت کرده، تأیید می کند. وی گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا منظور از نماز و زکات و حج در قرآن، شما هستید؟ فرمود: ای داود، منظور از نماز و زکات و روزه و حج و ماه حرام و سرزمین حرام و خانه کعبه و قبله خدا و وجه الله، ما هستیم؛ خداوند متعال فرمود: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ»(3) [پس به هر سو رو کنید آن جا روی (به) خداست]، ما، آیات و بینات هستیم و دشمنان ما در قرآن، فحشا و منکر و بغی و خمر و قمار و انصاب و ازلام و اصنام و بت ها و جبت و طاغوت و مرده و خون و گوشت خوک، هستند. ای داود، خدا ما را آفرید و کرامت بخشید و به ما برتری داد و ما را امنا و حافظان خود و خزانه داران خود بر آن چه در آسمان ها و زمین است، قرار داد. برای ما دشمنان و مخالفانی قرار داد؛ در کتابش از ما نام برد و با بهترین نام ها و دوست داشتنی ترین آنها نزد خود، برای ما کنایه آورد، تا بر دشمنان، مخفی و پوشیده بماند. دشمنان ما را در کتابش نام برد و با مبغوض ترین نام ها در نزد خویش و بندگان پرهیزگارش، از نام آنها کنایه آورد و در باره آنان ضرب المثل زد.

11) آن چه شیخ کامل با سند خود از فضل بن شاذان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند نیز این روایت را تایید می کند. حضرت در آن روایت فرمود: ما ریشه و اصل هر نیکی هستم و هر نیکی از شاخه های ماست و از جمله این نیکی ها، توحید و نماز و روزه و فرو بردن خشم و بخشش خطاکار و رحمت بر فقیر و همراهی با همسایه و اعتراف به فضیلت اهل فضل است. دشمنان ما نیز ریشه هر شر و بدی هستند، و هر بدی و زشتی از شاخه های آنهاست؛ آنها دروغ و خبر چینی و بخل و قطع رحم و رباخواری و خوردن ظالمانه مال یتیم و تجاوز از

1- [1] - زمر/ 18.

2- [2] - شواهد التنزیل، ج 1، ص 43، شماره 57 و 58، چاپ اعلمی، بیروت.
3- [3] - بقره/ 115.

حدودی که خداوند امر کرده است، و ارتکاب گناهان ظاهر یا پنهان، از زنا گرفته تا دزدی هستند، و نیز هر امر زشت و ناپسندی از این قبیل. کسی که به شاخه ای غیر از ما وابسته است، اگر بگوید با ماست، دروغ گفته است.(1)

1- [1] . کافی، ج 8، ص 242

11-در معنی اینکه دین الهی شناخت مردان است

1) سعد بن عبد الله در بصائر الدرجات، از احمد بن محمد بن عیسی بن حسین بن سعید، از حسن بن علی، از حفص مؤذن نقل کرده است که امام صادق علیه السلام به ابو الخطاب نوشت: به من خبر دادند که ادعا کردی که شراب، مردی است و زنا، مردی دیگر، نماز مردی است و روزه نیز مردی دیگر، این طور که تو می گویی نیست. ما اصل هر خیر و خوبی هستیم و شاخه های آن اطاعت خداوند؛ و دشمنان ما، اصل هر شر و بدی هستند و شاخه های آن، معصیت خداوند است. سپس نوشت: چطور ممکن است کسی که شناخته نمی شود، اطاعت شود؟! و چگونه شناخته می شود کسی که اطاعت نمی شود(1)؟!

2) و نیز از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از داود بن فرقد روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: در مورد هر آیه ای نگویید که این مردی است و آن مردی است؛ بخشی از قرآن در مورد امور حلال و بخشی در مورد امور حرام و قسمتی از آن نیز خبر حوادث گذشته و حوادث کنونی، و نیز اخبار اتفاقات آینده و قرآن، این گونه است.(2)

3) و نیز از قاسم بن ربیع وراق و محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از محمد بن سنان، از میاح مدائنی، از مفضل بن عمر نقل کرده است که او نامه ای به امام صادق علیه السلام نوشت و امام صادق علیه السلام به او این گونه جواب داد: و اما

1- 1_ بصائر الدرجات، ص 484، باب 21، ح 2. 2_ بصائر الدرجات، ص 484، باب 21، ح 3.
-2

بعد، من تو را به تقوای الهی و اطاعت خداوند توصیه می کنم؛ زیرا اطاعت خداوند و پرهیزکاری و تواضع در برابر خداوند و آرامش و تلاش در راه او و اطاعت از اوامر خداوند و نصایح پیامبران او و جنگیدن در راه رضای او و پرهیز از آن چه خدا نهی کرده است، همگی ناشی از تقوا است؛ و هر کس تقوای الهی پیشه کند، به اذن خداوند خود را از آتش جهنم حفظ کرده است و خیر دنیا و آخرت را نصیب خود ساخته است؛ و هر کس امر به تقوا کند، کمال موعظه را به جا آورده است. خداوند با لطف و رحمت خود، ما و شما را در زمره پرهیزکاران قرار دهد. نامه تو به من رسید، آن را خواندم و مفاد آن را دریافتم و خداوند را به خاطر سلامتی تو سپاس گفتم و شکر کردم. خداوند، عاقبت دنیا و آخرت را به ما و به تو عطا کند. نوشتی و در نوشته ات قومی را ذکر کردی که من آنها را می شناسم و رفتارشان تو را متعجب کرده است؛ تو در باره آنان حرف هایی شنیده ای که از حدّ آنان فراتر است، و تو از چنین سخنانی، کراهت داری و امیدی به هدایت و خوبی و پرهیزکاری و تواضع آنها نداری. به تو خبر رسیده که آنها ادعا می کنند دین، شناخت مردان است، و اگر این مردان را بشناسی، هرکاری می توانی انجام بدهی. و به یاد آوردم که تو گفته بودی: اصل دین، شناخت مردان است. خداوند به تو توفیق دهد، و گفتی که متوجه شدی آنها ادعا می کنند که نماز و زکات و روزه ماه رمضان و حج و عمره و مسجدالحرام و ماه حرام، هر یک مردانی هستند، و پاکی و غسل جنابت هم مردی است، و هر فریضه ای که خداوند عز و جل بر بندگانش واجب کرده است نیز مردی است؛ و آنها به زعم خود به تو گفتند هر کس آن مرد را بشناسد، این علم برایش کافی است و نیازی به عمل ندارد؛ گویی که نماز خوانده است و زکات پرداخته و روزه گرفته و حج و عمره به جا آورده و غسل جنابت کرده و پاک شده و شعائر الهی و ماه حرام و مسجد الحرام و بیت الحرام را بزرگ داشته است، و آنها گفته اند هر کس این را دقیقاً و مشخصاً بداند، و در قلبش ثابت باشد جایز است که در عمل، اهمال بورزد و وظیفه ندارد که در عمل تلاشی بکند و ادعا می کنند اگر آن مرد را بشناسند، این حدود در زمان خودش از آنها پذیرفته می شود، اگر چه به آنها عمل نکنند؛ و نیز به تو خبر داده اند که آنها ادعا می کنند فواحش، یعنی شراب و قمار و مردار و خون و گوشت خوک، که خداوند آنها را ممنوع کرده است نیز، مردانی هستند.

و گفتند آن چه خداوند در زمینه ازدواج با مادران و دختران و خواهران و عمه ها و خاله ها و دختران برادر و دختران خواهر، حرام کرده است و نیز زنانی که خداوند بر مؤمنان، حرام کرده است، مقصود از همه اینها، همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و غیر از این مورد، همه زنان، مباح هستند. و گفتی که به تو خبر داده اند که آنها به سراغ یک زن می روند و (زنان) یکدیگر را مشاهده می کنند و ادعا می کنند که این امر باطن و ظاهری دارد که آنها آن را می دانند؛ ظاهر، همان چیزی است که آنان از آن پرهیز می کنند و برای دفاع از خود، آن را دستاویز قرار می دهند و باطن، همان چیزی است که آنان در پی آن هستند و به خیال خودشان، به آن، امر شده اند؛ و نیز ذکر کردی که وقتی اخبار آنان را شنیدی، چقدر برایت سخت و دشوار بوده است؛ به همین خاطر برای من نامه نوشتی و در باره سخنان آنان از من پرسیدی، و این که آیا این چیزها حلال است یا حرام، و تفسیر این موضوع را از من خواستی. اکنون من این موضوع را برایت توضیح می دهم تا چیز مبهمی باقی نماند و کاملا به آن اشراف داشته باشی و دچار شبهه نشوی؛ من در نامه ام، تفسیر آن چه را که از من پرسیدی نوشتم، پس آن را با دقت، حفظ کن و دریاب همان طور که خداوند متعال فرمود: «وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ»(1) [و گوشهای شنوا آن را نگاه دارد]. و من اگر خدا بخواهد حلال آن را برایت، وصف می کنم و حرام آن را از تو نفی می کنم؛ همچنان که برایت وصف کردم و آن را به تو شناساندم تا ان شاء الله آن را دریابی، پس آن را انکار نکن ولاحول و لاقوه الا بالله، والقوه و العزه لله جمیعاً.

تو را آگاه می کنم از این که هر کس به این صفتی که تو در باره آن از من پرسیدی ایمان داشته باشد و معتقد باشد، او نزد من، مشرک به خداست؛ و این شرکی آشکار است و هیچ کس نمی تواند در آن شک کند؛ و به تو می گویم که این سخن را قومی گفتند که چیزی را شنیدند ولی آن را از اهلش در نیافتند و قادر به فهم آن نبودند و حدود آن چه را شنیدند، نشناختند؛ بنا بر این حدود آن چیزها را براساس نظر خود و به اقتضای عقلشان وضع کردند و به خاطر کذب و افترا بستن به خداوند و رسولش، و نیز به خاطر جسارتی که بر انجام گناه دارند، آن را براساس حدودی که به آنها دستور داده شده بود، وضع نکردند؛ و همین برای نشان

1- [1] - حاقه/ 12.

دادن جهالت آنان کافی است. اگر آنان این امور را براساس حدود خودش که برایشان مشخص شده بود و آنان پذیرفته بودند، وضع می کردند، مساله ای نبود و اشکالی پیش نمی آمد؛ اما آنان، آن را تحریف نموده و از حق، تجاوز کردند و در مورد آن، دروغ گفتند و در زمینه دستور خداوند و اطاعت از او اهمال ورزیدند؛ اما من به تو می گویم که خداوند عز و جل آن را با حدود خود مشخص ساخته است تا هیچ کس از حدود خدا تجاوز نکند، و اگر امر به گونه ای بود که آنها گفتند، مردم به خاطر نادانی خود معذور بودند؛ زیرا حدودی را که در این مورد برایشان مشخص شده بود، نمی شناختند و در این صورت، آن کس که در مورد حدود خداوند کوتاهی می کرد و کسی که از آن تجاوز می نمود، معذور بود؛ زیرا این حدود را نمی شناختند، اما خداوند حدودی را مشخص ساخت که جز مشرکان و کفار از آن تجاوز نمی کنند. خداوند عز و جل فرمود: «تِلْکَ حُدُودُ اللّهِ فَلاَ تَعْتَدُوهَا وَمَن یَتَعَدَّ حُدُودَ اللّهِ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ»(1). [این است حدود احکام الهی، پس از آن تجاوز مکنید و کسانی که از حدود احکام الهی تجاوز کنند، آنان همان ستمکارانند].

از روی حق و یقین به تو می گویم که خداوند تبارک و تعالی دین اسلام را برای خود برگزید و این دین را برای مخلوقات خود پسندید، در نتیجه هیچ عملی را جز با معیار اسلام از کسی نمی پذیرد و پیامبران و فرستادگان را با همین دین برانگیخت، سپس فرمود: «وَبِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ»(2) [و آن (قرآن) را به حق فرود آوردیم]، پس پیامبران و فرستادگان، و پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله را بر همین اساس و با همین دین، مبعوث کرد. اصل دین، شناخت پیامبران و ولایت آنهاست، خداوند عزّ و جلّ چیزهایی را حلال و چیزهایی را حرام قرار داد، و حلال خود را تا روز قیامت، حلال و حرامش را تا روز قیامت، حرام کرد. شناخت پیامبران و ولایت و اطاعت آنها حلال است، پس حلال، آن چیزی است که آنها حلال کردند و حرام، آن چیزی است که آنان آن را حرام دانستند؛ و آنها اصل حلال هستند و شاخه های حلال از آنهاست، از فروع آنها چیزهای حلالی است که شیعیان و اهل ولایتشان را به آن امر کردند، که بر پا داشتن نماز و پرداخت زکات و روزه

1- [1] - بقره/ 229.
2- [2] - اسراء/ 105.

ماه رمضان و حج خانه خدا و عمره و بزرگ داشتن محرمات و شعائر و مشاعر خداوند و بزرگداشت بیت الحرام و مسجد الحرام و ماه حرام و طهارت و غسل از جنابت و مکارم اخلاق و محاسن آن و تمام نیکی ها از آن جمله اند و خداوند آن را در کتاب خود ذکر کرده و فرموده است: «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاء ذِی الْقُرْبَی وَيَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»(1) [در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد؛ به شما اندرز می دهد، باشد که پند گیرید]. پس دشمنان آنان، حرام و محرّم هستند و اولیای آنان همان کسانی هستند که تا روز قیامت در امر و فرمان آن وارد می شوند. آنان، ظاهر و باطن فواحش و گناهان هستند و شراب و قمار و زنا و ربا و مردار و خون و گوشت خوک، همان چیزهای حرام و محرّم اند و اصل هر حرامی محسوب می شوند؛ و آنان شرارت هستند و اصل هر شرارتی می باشند، و همه فروع شرارت از آنهاست؛ ازجمله این فروع، آن است که حرام را حلال کرده و خود را به آنان آلوده می کنند و از فروع آنها، تکذیب کردن پیامبران و انکار اوصیای الهی و ارتکاب فواحش و گناهانی همچون زنا و دزدی و شرب خمر و مسکرات و خوردن مال یتیم و خوردن ربا و حیله گری و خیانت و ارتکاب تمام محارم و انجام دادن همه گناهان است. خداوند به عدالت و احسان و ایتاء ذی القربی، یعنی مهربانی با خویشاوندان و انجام امور آنان امر کرده است؛ و از فحشا و منکر و ظلم نهی کرده است که اینها همه از دشمنان پیامبران و اوصیای پیامبران هستند و آنها همان چیزهای هستند که از آنها و از مودّت و اطاعت آنها نهی شده است؛ و خداوند شما را به این امر، توصیه می کند شاید که متذکر شوید. من اگر به شما بگویم که گناه فاحش و شراب و قمار و زنا و مردار و خون و گوشت خوک، یک مرد است و من آگاهم از این که خداوند عز و جل، این اصل و فروع آن را حرام کرده و از آن نهی نموده و ولایت آن را همچون کسی قرار داده است که به جای خداوند، بت و شریک ها را عبادت می کند، یا کسی که هم چون فرعون، دیگران را به عبادت خود دعوت کرد، زمانی که گفت: «انا ربکم الاعلی»؛ همه اینها به یک صورت است و در یک ردیف قرار می گیرد. حال اگر

1- [1] - نحل/ 90.

می خواهی بگو که همه اینها مردی است و راه این مرد به سوی جهنم است و هر که از او پیروی کند نیز راهش به سوی جهنم است؛ مانند این سخن خداوند عز و جل که فرمود: «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ»(1) [(خداوند) تنها مردار و خون و گوشت خوک و آن چه را که (هنگام سر بریدن) بر شما حرام گردانیده است] حتماً راست گفته ام، سپس اگر من بگویم که همه اینها، فلانی است و فلانی، همه آنهاست، حتما راست گفته ام که فلانی همان معبود غیر خداست، و کسی است که از حدود خدا تجاوز کرده است؛ حدودی که خداوند، تجاوز از آن حدود را نهی کرده است. سپس به تو می گویم که اصل دین، مردی و آن مرد همان یقین و ایمان و امام اهل زمانش است، که هر کس او را بشناسد، خدا و دین او و شرایع او را شناخته است؛ و هر کس او را انکار کند، خداوند و دین او را انکار کرده است؛ و هر که نسبت به او جاهل باشد، نسبت به خدا و دین و حدود و شرایع او جاهل است و خدا و دین او جز به واسطه آن امام، شناخته نمی شود. پس این چنین است که شناخت مردان، دین الهی است.

شناخت و معرفت به دو صورت است: معرفت ثابت براساس بصیرت که دین خدا با آن شناخته می شود و به معرفت خداوند منتهی می شود، و این دقیقاً همان معرفت باطنی ثابت است، که حق آن واجب است و مستوجب شکر خداوند می شود، خدایی که با این معرفت بر شما منت بسیار نهاد، منتی که خداوند بر معرفت ظاهر و آشکار، بر هر کس از بندگانش که بخواهد، منت می نهد. و معرفت ظاهری به خداوند، بدون علم به آن، سزاوار دارندگان چنین معرفتی نیست؛ آن چنان که دارندگان معرفت باطنی سزاوارند به خاطر بصیرتی که دارند و آنان (دارندگان معرفت ظاهری) با این معرفت اندک به معرفت واقعی خداوند نمی رسند؛ چنان که خداوند در کتابش فرمود: «وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَن شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»(2) [و کسانی که به جای او می خوانند (و می پرستند) اختیار شفاعت ندارند مگر آن کسانی که آگاهانه به حق گواهی داده باشند]. هر کس شهادت حق را بگوید اما به آن اعتقاد قلبی و بصیرت نداشته باشد، خداوند

1- [1] - بقره/ 173.
2- [2] - زخرف/ 86.

ثواب کسی را که به این شهادت، اعتقاد قلبی و بصیرت دارد نمی دهد؛ همچنین هر کس حرفی را بزند که قلباً به آن اعتقاد نداشته باشد، همچون کسی که قلباً به آن حرف اعتقاد دارد و با بصیرت بر آن پافشاری می کند، عقوبت نمی شود. اکنون دانستی که حال اهل معرفت در ظاهر و اقرار به حق بدون علم به آن، از زمان گذشته تا حال تا زمانی که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله منتهی شد چگونه بوده است؟ و نیز دانستی که کار به کجا کشید و معرفت آنها به چه چیزی منتهی شد؟ آنها با معرفت اعمال و دینشان شناخته شده اند که آن دین را نزد خداوند آوردند؛ خدایی که نیکوکار، با احسان خویش و گناهکار، با گناه خویش، نزد او می آیند. گاه گفته می شود: هر کس در این امر بدون یقین و بصیرت وارد شود، همان طور که در آن وارد شده است از آن خارج می شود. خداوند به ما و شما معرفت ثابت و با بصیرت، روزی دهد و این روزی را بسیار گرداند.

و نیز تو را آگاه می کنم از این که اگر بگویم نماز و زکات و روزه ماه رمضان، و حج و عمره و مسجد الحرام، و بیت الحرام و مشعر الحرام و طهارت و غسل از جنابت، و همه فرایض، همان پیامبر است که این فرائض را از جانب پروردگارش آورده است، راست گفته ام؛ زیرا همه این فرایض با پیامبر شناخته می شود و اگر معرفت آن پیامبر صلی الله علیه و آله و ایمان به او و تسلیم در برابر او نبود، آنها شناخته نمی شد؛ و این، منت خداوند متعال، بر کسی است که با شناساندن پیامبر به او، بر وی منت نهاد.اگر پیامبر صلی الله علیه و آله نبود، من نیز چیزی از فرایض را نمی دانستم. پس همه اینها، همان پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ پیامبر صلی الله علیه و آله اصل، و آنها فرع اویند. این پیامبر بود که مرا به آن دعوت کرد و به سوی آن هدایت کرد و آن را به من شناساند و مرا به آن امر کرد؛ و من نمی توانم آن را نادیده بگیرم، و چگونه می توانم آن را نادیده بگیرم در حالی که او بین من و خداوند متعال است؟ و چگونه بر راه راست خواهم بود اگر دینی جز او را برگزینم؟ و با این وصف، چگونه این فرایض، معرفت مرد نباشد در حالی که فقط او همان کسی است که آن را از طرف خداوند عز و جل آورده است؟! و کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار کند، دین خدا را انکار کرده است با گفتن این جمله که: آیا خداوند، بشری مانند ما را به پیامبری فرستاده است؟ سپس گفتند: آیا یک انسان ما را هدایت می کند؟! پس به آن مرد کفر ورزیدند و او را تکذیب کردند و از

او روی برگرداندند و گفتند: چرا فرشته ای بر او نازل نشده است؟ خداوند تبارک و تعالی فرمود: «قُلْ مَنْ أَنزَلَ الْكِتَابَ الَّذِی جَاء بِهِ مُوسَی نُورًا وَهُدًی لِّلنَّاسِ»(1) [بگو چه کسی آن کتابی را که موسی آورده است نازل کرده (همان کتابی که) برای مردم روشنایی و رهنمود است]، و سپس در آیه دیگری فرمود: «وَقَالُواْ لَوْلا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكاً لَّقُضِیَ الأَمْرُ ثُمَّ لاَ يُنظَرُونَ* وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكاً لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلاً»(2) [و گفتند چرا فرشته ای بر او نازل نشده است؟ و اگر فرشته ای فرود می آوردیم قطعاً کار تمام شده بود، سپس مهلت نمی یافتند* و اگر او را فرشته ای قرار می دادیم حتماً وی را (به صورت) مردی در می آوردیم].

و خداوند تبارک و تعالی، دوست داشت که با مردان، شناخته شود و با اطاعت از آنها، اطاعت شود؛ بنابراین آنهارا راه و مسیر خود قرار داد که (اعمال انسان ها از همان راه) آورده می شود و راهی جز این را از بندگان نمی پذیرد؛ «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ»(3) [در آن چه (خدا) انجام می دهد چون و چرا راه ندارد ولی آنان (=انسانها) سؤال خواهند شد]؛ و در باره وجوب محبت و دوست داشتن او چنین فرمود: «مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ وَمَن تَوَلَّی فَمَا أَرْسَلْنَاکَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً»(4) [هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت، خدا را فرمان برده؛ و هر کس روی گردان شود، ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده ایم]. پس اگر کسی به تو بگوید که همه این فرایض، یک مرد است و او معنا و حدود سخن خود را بشناسد، راست گفته است؛ و هر کس این را با آن صفتی که ذکر کردم یعنی بدون طاعت، بگوید، تمسک به اصل و ترک فرع، سودی ندارد؛ هم چنان که شهادت لا اله الا الله بدون شهادت محمد رسول الله سودی ندارد؛ و خداوند هیچ پیامبری را جز با نیکی و عدل و مکارم اخلاق و اعمال نیک و نهی از فواحش پنهان و آشکار نفرستاده است. باطن این فواحش، ولایت اهل باطل، و ظاهر این فواحش، فروع اهل باطل است. خداوند هیچ گاه پیامبری را نفرستاده است که به معرفتی دعوت کند که اطاعت اوامر و نواهی خدا، همراه او نباشد. خداوند در صورتی عمل به واجباتی که

1- [1] - انعام/ 91.
2- [2] - انعام/ 9-8.
3- [3] - انبیا/ 23.
4- [4] - نساء/ 80.

حدودشان را مشخص ساخته از بندگان می پذیرد که آنها کسی را که این واجبات را از جانب او آورده و به آن دعوت می کند، بشناسند. اولین چیز، شناخت کسی است که به او دعوت می کند و سپس اطاعت از او در چیزهایی است که واجب کرده و به آن دستور داده است.

هر کس که بشناسد، اطاعت می کند و هر کس اطاعت کند، حرام را از ظاهر و باطن، حرام می داند. نمی توان باطن را برای حلال کردن ظاهر، تحریم نمود؛ زیرا خداوند، ظاهر را با باطن و باطن را با ظاهر، همگی با هم حرام کرده است و این طور نیست که اصل و فرع و باطن حرام، حرام باشد و ظاهر آن حلال گردد و باطن را حرام کند و ظاهر را حلال بداند. همچنین، درست نیست که نماز باطن را بشناسد ولی نماز ظاهر را نشناسد، و نمی توان زکات و روزه و حج و عمره و مسجد الحرام و تمام حُرُمات خداوند و شعائر او را به خاطر معرفت باطن، رها کرد؛ زیرا باطن آنها، ظاهر آنهاست و هیچ یک از این دو بدون همراهی دیگری، استوار نمی گردد. اگر باطن، حرام و خبیث باشد، ظاهر آن هم حرام و خبیث است. باطن با ظاهر شناخته و تشبیه می شود. هر کس ادعا کند با معرفت باطن، نیازی به طاعت ظاهری ندارد، دروغ گفته و شرک ورزیده است؛ و چنین فردی، نه به معرفت باطنی رسیده است و نه به طاعت، تن داده است. گفته شده است که معرفت داشته باش و هر کار خیری که دوست داری انجام بده؛ زیرا این عمل از تو پذیرفته می شود، اما آن عمل، بدون معرفت از تو پذیرفته نمی شود. وقتی به معرفت رسیدی هر طاعت یا خیری را که خواستی به جای آور، خواه کم باشد یا زیاد؛ البته به شرط آن که هیچ یک از واجبات و سنت های واجب را رها نکنی؛ در این صورت، تمام اعمالت از تو پذیرفته می شود. تو را آگاه می کنم که هر کس معرفت داشته باشد،اطاعت می کند. هنگامی که به معرفت برسد، نماز می خواند و روزه می گیرد و حج به جا می آورد و به عمره می رود و تمام حُرُمات خدا را بزرگ می دارد و هیچ یک از اینها را رها نمی کند و به تمام نیکی ها و مکارم اخلاق عمل می کند و از بدی ها می پرهیزد، و تمام اینها همان پیامبر، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و پیامبر صلی الله علیه و آله اصل آن است و او اصل تمام این هاست؛ زیرا او کسی است که اینها را آورد و به آن راهنمایی و امر کرد. خداوند عز و جل از هیچ کس، چیزی را قبول نمی کند مگر به واسطه او، پس هر کس او را بشناسد، از تمام گناهان کبیره و تمام فواحش

آشکار و پنهان پرهیز می کند و تمام محارم را حرام می داند؛ زیرا او با شناخت پیامبر صلی الله علیه و آله و اطاعت از او، به آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله در آن وارد شده، وارد می شود و از آن چه که او از آن خارج شده خارج می شود. هر که ادعا کند که او حلال را حلال می کند و حرام را حرام می کند بدون آن که پیامبر صلی الله علیه و آله را بشناسد، هیچ حلالی برایش حلال نمی شود و هیچ حرامی بر او حرام نمی شود؛ و هر کس نماز بخواند و زکات بدهد و حج به جا آورد و عمره برود و همه خوبی ها را انجام دهد، بدون معرفت آن که خداوند اطاعت او را واجب کرده است، در این صورت او هیچ یک از این اعمال را انجام نداده است و نماز نخوانده و روزه نگرفته و زکات نپرداخته و حج به جا نیاورده و عمره نرفته و غسل جنابت نکرده و پاک نشده است. او حرام خدا را حرام نکرده و حلال او را حلال نکرده است و نمازی نخوانده است، اگر چه به رکوع و سجود برود، و زکاتی نپرداخته، اگر چه از چهل درهم، یک درهم بدهد. حج و عمره او نیز پذیرفته نمی شود، و تمام این ها تنها با شناخت یک مرد، پذیرفته می شود و او کسی است که خداوند به خلق خویش دستور داده است از او اطاعت کنند و احکام را از او بگیرند؛ پس هر که او را بشناسد و احکام را از او بگیرد، خداوند عز و جل را اطاعت کرده است.(1) این حدیث طولانی است و ما به قدر نیاز، به آن پرداختیم.

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 477، باب 21، ح 1.

12-معنای ثقلین و خلیفتین از نظر مخالفان

1) مسند احمد بن حنبل در حدیثی مرفوع از علی بن ربیعه، روایت کرده است: زید بن ارقم را دیدم که نزد مختار می رفت یا از نزد او می آمد. به او گفتم:آیا شنیدی رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم؟ گفت: بله.(1)

2) از مسند احمد بن حنبل در حدیثی مرفوع از ابی سعید خدری روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما چیزی را به جا می گذارم که اگر به آن دو تمسک بجویید هرگز گمراه نخواهید شد، و آن ثقلین است که یکی از آنها بزرگتر از دیگری است: کتاب خدا، که از آسمان تا زمین امتداد دارد و عترت من، که اهل بیت من هستند و این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض بر من وارد شوند. ابن نمیر از اعمش نقل کرد که او فرمود: دقت کنید که پس از من چگونه حق مرا در باره آنان ادا می کنید.(2)

3) صحیح مسلم در حدیثی مرفوع از زید بن حیان، روایت کرده است: من و حصین بن سبره، و عمر بن مسلم، نزد زید بن ارقم رفتیم. زمانی که نزد او نشستیم، حصین به او گفت: ای زید! خیر بسیاری نصیب تو شده است؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدی و سخنش را شنیدی و همراه با او جنگیدی و با او نماز خواندی؛ خیر بسیار نصیب تو شده است. ای زید! آن چه را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدی به ما بگو. گفت: ای پسر برادرم! سوگند به خداوند که من پیر شده ام و سنم زیاد شده است و برخی از سخنانی را که از رسول خدا صلی الله علیه

1- [1] - مسند احمد بن حنبل، ج 4، ص 371.
2- [2] - مسند احمد بن حنبل، ج 3، ص 14 و 17 و 26 و 59.

و آله شنیدم، فراموش کرده ام، پس آن چه که به شما می گویم از من بپذیرید و آن چه را که نمی گویم مرا مسؤل ندانید. سپس گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکانی به نام «خُمّ» بین مکه و مدینه برای ما خطبه خواند. خدا را ستایش کرد؛ موعظه کرد و خداوند را یادآوری کرد و سپس فرمود: «اما بعد، ای مردم، من مانند شما، انسان هستم و چیزی نمانده است و که پیک حق سر برسد و من اجابت کنم. من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم که اولین آنها کتاب خدا است که نور است؛ پس قرآن را بگیرید و به آن تمسک جویید. به کتاب خدا تشویق کرد، سپس فرمود: و اهل بیت من، خدا را به یاد شما می آورم در مورد اهل بیتم. حصین گفت: اهل بیت او چه کسانی اند؟ آیا همسران او از اهل بیت او نیستند؟ گفت: همسران او از اهل بیتش نیستند. اهل بیت او کسانی هستند که صدقه دادن به آنان حرام شده است.(1)

4) مسند ابن حنبل در حدیثی مرفوع از زید بن حیان، از زید بن ارقم نقل کرده است: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتیم و سخن را آغاز کرد تا این که فرمود: آگاه باشید که من میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم: یکی از آنها کتاب خداست و آن، رشته ای است که هر کس آن را دنبال کند، هدایت می شود؛ و هر کس آن را رها کند، گمراه خواهد شد. گفتیم: آیا همسران او جزو اهل بیت او هستند؟ گفت: نه. سوگند به خداوند که زن، ممکن است برهه ای از زمان با مرد باشد، اما در نهایت او را طلاق می دهد و آن زن به خانواده و قوم خود باز می گردد. اهل بیت او ریشه او هستند و گروهی که صدقه دادن به آنها پس از پیامبر صلی الله علیه و آله حرام شده است.(2)

5) تفسیر ثعلبی در سوره آل عمران در مورد سخن خداوند متعال: «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا»(3) [و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید...]، در حدیثی مرفوع از ابو سعید خدری روایت کرده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: ای مردم! من در میان شما دو جانشین ارزشمند بر جا گذاشتم، اگر به آن دو تمسک بجویید، هرگز پس از من گمراه نخواهید شد.

1- [1] - صحیح مسلم، ج 15، ص 179، باب فضیلت های علی (ع)
2- [2] - مسند احمد بن حنبل، ج 4، ص 366.

3- [3] - آل عمران/ 103.

یکی از آنها بزرگتر از دیگری است، قرآن، که رشته ای است که از آسمان تا زمین امتداد یافته است، و عترت من که اهل بیتم هستند و این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض بر من وارد شوند. ابن مغازلی در کتاب مناقب، مانند همان حدیثی که از مسند ابن حنبل قبل از تفسیر ثعلبی نقل کردم، با سند خود به صورت مرفوع از زید، روایت کرده است. و نیز در مناقب خود، همانند همان حدیثی که از صحیح مسلم نقل کردم، از زید نقل کرده است.(1)

6) در مناقب او همچنین حدیثی مرفوع از ابو سعید خدری روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من به زودی خوانده می شوم و اجابت می کنم، و در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا خواهم گذاشت : قرآن، که رشته ای است امتداد یافته از آسمان تا زمین، و عترت من، که اهل بیتم هستند و خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده است که این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند. پس دقت کنید پس از من چگونه حق مرا در باره آنان به جا می آورید. (2)

7) احمد بن حنبل در مسند با سند خود از اسرائیل، از عثمان بن مغیره، از علی بن ربیعه نقل کرد که گفت: زید بن ارقم را دیدم که نزد مختار می ر فت یا از نزد او خارج می شد. به او گفتم: آیا نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم؟ گفت: بله.(3)

8) مصنف صحاح ستّه از سنن ابی داود، و ترمذی با سند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کردند که فرمود: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا گذاشتم تا زمانی که به آن دو تمسک بجویید، پس از من هرگز گمراه نخواهید شد: یکی از آنها بزرگتر از دیگری است و آن قرآن است که رشته ای است امتداد یافته از آسمان به زمین، و عترت من که اهل بیت من هستند. این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که در کنار حوض بر من واردشوند. پس دقت کنید چگونه حق مرا در باره آنان ادا می کنید.(4)

1- [1] - مناقب ابن مغازلی، ص 214، شماره 281.

2- [2] - مناقب ابن مغازلی، ص 214، شماره 228.
3- [3] - مسند احمد بن حنبل، ج 4، ص 371.
4- [4] - سنن ترمذی، ج 5، ص 663، شماره 3788

9) ابن مغازلی، از ابو الدنیا، در کتاب فضائل القرآن از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم: کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من هستند و نزدیکان من. گفته است یعنی آل عقیل و آل جعفر و آل عباس.(1)

10) و نیز از او، از علی بن ربیعه نقل شده که گفت: زید بن ارقم را دیدم که نزد مختار می رفت؛ گفتم: یکی از گفته های تو را شنیده ام.گفت: آن سخن چیست؟ گفتم: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم، کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من هستند. گفت:خدایا، بله.

11) و نیز از او با سند خودش نقل شده که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: من پیش از شما بر حوض وارد می شوم و زمانی که مرا ملاقات کنید، از شما در مورد ثقلین سؤال خواهم کرد که پس از من در مورد آن دو چه کردید. این سخن بر ما مبهم بود و نمی دانستیم ثقلین چیست. تا این که مردی از مهاجرین برخاست و گفت: ای نبی خدا، پدر و مادرم به فدایت، ثقلین چیست؟ فرمود: دو چیز است که بزرگترین آن دو کتاب خداست که یک طرف آن به دست خداوند متعال است و طرف دیگرش به دست شماست؛پس به آن تمسک بجویید و از آن روی برنگردانید و به آن پشت نکنید، و کوچک ترین آن دو عترت من هستند، آنها کسانی اند که به قبله من روی آوردند و دعوتم را اجابت کردند؛ پس آنها را نکشید و به آنان ظلم نکنید. من از خداوند لطیف و خبیر خواستم، پس این حق را به من داد که مانند این دو،(و به انگشت شست و سبابه «مسبّحه» اشاره کرد) و اگر خواستی بگو مانند این دو(با انگشت سبابه و انگشت وسطی) بر من وارد شوند. یاور آنها یاور من است و کسی که آنان را ناکام سازد، مرا ناکام ساخته است؛ و دشمن آنها دشمن من است . آگاه باشید که هیچ امتی پیش از شما هلاک نشده است، مگر این که از هوا و هوس خود پیروی کرده و به نبوت آن امت، تظاهر نمودند و کسی را که در میان آنها به عدالت امر کرده است، کشته اند.

12) حمیدی در (الجمع بین الصحیحین)، در مسند زید بن ارقم، از چند طریق،

1- [1] - صحیح مسلم، ج 15، ص 179، بابی در فضیلت های علی (ع).

روایت کرده است؛ازجمله این که با سند خود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرد و گفت: پیامبر در کنار آبی به نام خُم، بین مکه و مدینه برخاست تا سخنرانی کند. ابتدا خدا را ستایش کرد و او را ستود و موعظه کرد و خدا را به یاد آورد، سپس فرمود: اما بعد، ای مردم، من مانند شما انسان هستم، چیزی نمانده است که پیک پروردگارم سر برسد و من اجابت کنم. من در میان شما،دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم: یکی از آنها کتاب خداست که نور و هدایت در آن است. پس کتاب خدا را بگیرید و به آن تمسک جویید؛ پس به کتاب خدا تشویق کرد و سپس فرمود: و اهل بیت من، خدا را به یادتان می آورم در مورد اهل بیتم.(1)

13) در یکی از روایت های حمیدی آمده است: پس گفتیم: آیا همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از اهل بیت او هستند؟ فرمود: نه، به خداوند سوگند که زن در برهه ای از زمان، همراه مرد است، سپس او را طلاق می دهد و آن زن به پدر و قومش باز می گردد... ادامه روایت.

14) مسند احمد بن حنبل در حدیثی مرفوع از زید بن ثابت روایت کرد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما دو جانشین بر جا می گذارم: کتاب خدا که رشته ای است امتداد یافته بین آسمان و زمین - یا از آسمان به زمین - و عترت من که اهل بیت من هستند؛ و این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض بر من وارد شوند.(2)

15) ابن شاذان، از مجاهد نقل کرده است: که به ابن عباس گفته شد: نظر تو در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام چیست؟ گفت: به خدا سوگند که تو از با عظمت ترین و گرامی ترین ثقلین نام بردی؛ کسی که پیش از همه شهادتین گفت و به طرف هر دو قبله نماز گزارد و دوبار بیعت کرد و سبطین به او عطا شد. او پدر سبطین حسن و حسین علیهما السلام است، خورشید پس از آن که از دو قبله غایب شد، دو بار به سوی او بازگشت و دو بار شمشیر کشید. او صاحب دو حمله است و مَثَل او همچون ذی القرنین است. او مولای ما علی بن ابی طالب علیه السلام است.

16) و نیز از او در حدیثی مرفوع، از زید بن ثابت نقل شده که رسول خدا

1- [1] _ صحیح مسلم، ج 15، ص 179، بابی در فضیلت های علی (ع)
2- [2] _ مسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 181.

صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما دو چیز ارزشمند بر جا می گذارم: کتاب خدا و علی بن ابی طالب علیه السلام و بدانید که علی برای شما از کتاب خدا برتر است؛ چرا که کتاب خدا را برایتان ترجمه می کند.

17) از الجمع بین الصحاح السّته، از صحیح ابو داود سجستانی و آن _سنن_ است، از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت شده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما چیزی به جا می گذارم که تا زمانی که به آن تمسک جویید پس از من هرگز گمراه نخواهید شد: یکی از آنها بزرگتر از دیگری است و آن، کتاب خداست که رشته ای امتداد یافته از آسمان به زمین است،و عترت من، که اهل بیت من هستند و این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند. پس دقت کنید چگونه حق مرا در باره عترت من، ادا می کنید.

سفیان گفت: اهل بیت او کسانی هستند که وارثان علم او هستند؛ زیرا پیامبران تنها علم را به عنوان ارث بر جا می گذارند و آن مانند سخن نوح است: «رَبِّ اغْفِرْ لِی وَلِوَالِدَیَّ وَلِمَن دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِناً»(1) [پروردگارا بر من و پدر و مادرم و هر مؤمنی که در سرایم درآید و بر مردان و زنان با ایمان ببخشای]، منظور او دین من است و علمای دین او کسانی هستند که به او اقتدا می کنند و به آن چه از جانب خداوند آورده است، عمل می کنند، و آنها دو برتری و فضیلت دارند.

1- [1] _ نوح/ 28.

13-علت نازل شدن قرآن به زبان عربی و معجزه نظم قرآن و دلیل تازگی آن در همه زمان ها

1) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از احمد بن محمد سیاری، از ابی یعقوب بغدادی نقل کرده است که ابن سکیت به ابوالحسن علیه السلام گفت: چرا خداوند، موسی بن عمران را با عصا و ید بیضاء و ابزار سحر مبعوث کرد و عیسی را با ابزار پزشکی و محمد را که درود خداوند بر او و خاندانش و بر تمام پیامبران باد، با کلام و خطبه ها مبعوث کرد؟ ابوالحسن علیه السلام فرمود: زمانی که خداوند موسی را برانگیخت سحر و جادو بر اهل آن زمان غالب بود، پس از جانب خداوند برایشان چیزی آورد که در قدرت و توان آنها نبود و با آن سحرشان را باطل کرد و به وسیله آن حجت را بر آنها اثبات نمود. خداوند حضرت عیسی را زمانی برانگیخت که بیماری ها (زمانات(1)) رواج یافته بود و مردم به پزشکی نیاز داشتند؛ پس حضرت عیسی از جانب خداوند برایشان چیزی آورد که مانند آن را نداشتند و مرده را برایشان زنده کرد و به اذن خداوند بیماری کوری و پیسی را درمان کرد و از این طریق حجت را بر آنها اثبات نمود. خداوند محمد صلی الله علیه و آله را زمانی برانگیخت که خطبه و کلام فصیح و شعر بر آن عصر غالب بود؛ پس از جانب خداوند موعظه ها و حکمت هایی آورد که از این طریق، سخن آنها را باطل کرد و حجت را بر آنان اثبات نمود. ابن سکیت گفت: به خداوند سوگند که مانند تو را ندیدم! پس حجت بر مردم این زمان چیست؟ فرمود: عقل، که به وسیله آن،

1- [1] - «زمانه» به معنای عیب و نقص است، یعنی بیماری ای که زمانی طولانی ادامه پیدا می کند. جمع آن زمانات است. (لسان العرب، ماده زمن).

انسان کسی را که در باره خداوند، راست می گوید می شناسد و او را تأیید می کند و کسی را که در باره خداوند، دروغ می گوید، می شناسد و او را تکذیب می کند. ابن سکیت گفت: به خدا قسم که این جواب، همان جواب صحیح است. (1)

2) محمد بن علی بابویه، از حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی، از محمد بن یحیی صولی، از محمد بن موسی رازی، از پدرش روایت کرده است که گفت: روزی امام رضا علیه السلام قرآن را ذکر کرد و حجت آن و معجزه در نظم قرآن را بزرگ داشت و فرمود: قرآن، ریسمان محکم خداوند و رشته ای محکم و استوار و راه ایده آل او است که به بهشت منجر می شود و از آتش جهنم نجات می دهد؛ در طول زمان کهنه نمی شود و بر زبان ها، ضعیف و بی ارزش جلوه نمی کند؛ زیرا قرآن، تنها برای یک زمان نیست؛ بلکه دلیل و برهان و حجتی برای تمام انسان ها است «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»(2)]از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی آید وحی (نامه)ای است از حکیمی ستوده(صفات)].

3) و نیز از او، از حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی، از محمد بن یحیی صولی، از قاسم بن اسماعیل ابو ذکوان نقل شده است که: شنیدم ابراهیم بن عباس از رضا علیه السلام از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام حدیث می گوید که: مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا قرآن هنگامی که منتشر می شود و آموزش داده می شود، بر آن افزوده نمی شود، بلکه بر تازگی آن اضافه می شود؟ فرمود: زیرا خداوند متعال قرآن را تنها مخصوص یک زمان و یا یک گروه از مردم قرار نداده است، در نتیجه، قرآن در هر زمانی جدید است و برای هر قومی تا روز قیامت، تازه و جدید است.(3)

1- [1] - کافی، ج 1، ص 18، کتاب عقل و جهل شماره 20.
2- [2] - عیون اخبار الرضا (ع)، ج 2، ص 137، باب 35، ح 9؛ فصلت/ 42.
3- [3] - عیون اخبار الرضا (ع)، ج 2، ص 93، باب 32، ح 32.

14-هر حدیثی که با قرآن موافق نباشد، مردود است

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر هر حقی، حقیقتی است و بر هر کار صحیحی نوری است؛ پس آن چه با کتاب خدا موافق و مطابق بود، بگیرید و آن چه با کتاب خدا مخالف بود، رها کنید.(1)

2) و نیز از او، از محمد بن یحیی، از عبد الله بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از عبد الله بن ابی یعفور، از حسین بن ابی العلاء روایت شده که ابن ابی یعفور در این مجلس حاضر شد، گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد تفاوت احادیث پرسیدم که گاهی کسی آن را روایت می کند که مورد اطمینان ما است و گاهی راوی آن مورد اطمینان ما نیست، فرمود: هنگامی که حدیثی به شما رسید و شما در کتاب خداوند عز و جل و یا در سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله شاهدی برای آن یافتید (آن را بپذیرید) و گرنه کسی که آن حدیث را برای شما روایت کرده است به آن حدیث، شایسته تر است.(2)

3) و نیز از او، از عده ای از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از ایوب بن حر روایت شده است: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: هر چیزی به کتاب خدا و سنت باز می گردد و هر حدیثی که موافق با کتاب خدا نباشد، سخنی باطل است.3

4) و نیز از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از ایوب بن راشد، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که

1- [1] ، 2 ، 3،- کافی، ج 1، ص 55، کتاب فضل العلم، ح 3-1.
2-

فرمود: هر حدیثی که موافق با قرآن نباشد، سخن باطل است.(1)

5) و نیز از او، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم و دیگری، از امام صادق علیه السلام روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در منی خطبه خواند و فرمود: ای مردم! هر سخنی از من به شما رسید و موافق با کتاب خدا بود، من آن را گفته ام؛ و هر سخنی که از من به شما رسید و مخالف با کتاب خدا بود، من آن را نگفته ام.(2)

6) و نیز از او، از ابن ابی عمیر، از یکی از اصحابش روایت شده است که: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: هر کس با کتاب خدا و سنت محمد صلی الله علیه و آله مخالفت کند، کفر ورزیده است.(3)

7) عیاشی از هشام بن حکم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه ای در منی یا مکه فرمود: ای مردم! هر سخنی که از من به شما رسید و موافق با قرآن بود، من آن را گفته ام؛ و هر سخنی که از من به شما رسید و مخالف با قرآن بود، من آن را نگفته ام.(4)

8) از اسماعیل بن ابی زیاد سکونی، از جعفر، از پدرش، از علی علیه السلام روایت شده است: توقف کردن در مورد یک شبهه، بهتر از گرفتار شدن در مهلکه است و این که حدیثی را رها کنی بهتر از آن است که حدیثی را روایت کنی که از صحت آن اطمینان نداری. بر هر حقی، حقیقتی است و بر هر کار صحیحی، نوری است؛ پس آن چه موافق با کتاب خدا بود، بگیرید و آن چه مخالف با کتاب خدا بود، رها کنید.(5)

9) از محمد بن مسلم روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمود: ای محمد! هر روایتی که از فرد نیکوکار یا گناهکار به تو رسید و موافق با قرآن بود، آن را بگیر؛ و هر روایتی که از فرد نیکوکار یا گناهکار به تو رسید و مخالف با

1- 1- کافی، ج 2، ص 55، کتاب فضل العلم، ح 4.
2- 2- کافی، ج 2، ص 69، کتاب فضل العلم، ح 5.

3- 3 _ کافی، ج 2، ص 69، کتاب فضل العلم، ح 6. 4_ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 19، ح 2 .
4- 5- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 19، ح3.
-5

قرآن بود، آن را رها کن.(1)

10) از ایوب بن حر روایت شده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: هر چیزی به کتاب خدا و سنت باز می گردد و هر حدیثی که موافق با کتاب خدا نباشد، سخن باطل است.(2)

11) از کلیب اسدی روایت شد که: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: هر حدیثی که از ما به شما برسد و کتاب خدا آن را تأیید نکند، پس آن حدیث، باطل است.(3)

12) از سدیر روایت شده که: امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام چیزی را از ما تصدیق نمی کردند مگر آن که با کتاب خدا و سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله موافق بود.(4)

13) از حسن بن جهم، روایت شده که فرمود: اگر دو حدیث متفاوت به تو رسید، آن دو را با کتاب خدا و احادیث ما قیاس کن؛ ا گر به آن دو شبیه بود، پس آن دو حدیث، حق است و اگر به این دو شبیه نبود، باطل است.(5)

1- [1] . تفسیر عیاشی، ج 1، ص 19، ح 2.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 20، ح4.
3- 3- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 20، ح 5.
4- 4 _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 20، ح6.
5- 5- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 20، ح 7

ص:102

15-اولین و آخرین سوره ای که نازل شد

1) محمد بن یعقوب، از تعدادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، و سهل بن زیاد، از منصور بن عباس، از محمد بن حسن بن سَری، از عمویش علی بن سَری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اولین چیزی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ* اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ»، و آخرین آن، سوره «إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» بود.(1)

2) محمد بن علی بن بابویه، از احمد بن علی بن ابراهیم، از پدرش، از جدش ابراهیم بن هاشم، از علی بن معبد، از حسین بن خالد روایت کرده است که امام رضا علیه السلام فرمود: شنیدم که پدرم از پدرش علیه السلام سخن می گفت که اولین سوره ای که نازل شد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ* اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ»، و آخرین سوره ای که نازل شد «إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» بود.(2)

3) سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، و محمد بن حسین ابن ابی الخطاب و غیر این دو، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از هشام بن سالم، از سعد بن طریف خفّاف روایت کرده که گفت: به امام باقر علیه السلام گفتم: نظر شما در باره کسی که علمی را از شما بیاموزد و آن را فراموش کند چیست؟ فرمود: حجتی بر او نیست، حجت بر کسی است که حدیثی را از ما بشنود و آن را انکار کند یا به او حدیثی برسد و به آن ایمان نیاورد و کافر شود؛ اما فراموشی به دست او نیست. اولین سوره ای که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد این بود: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی»؛ اما آن را فراموش کرد. در فراموش کردن این آیه، هیچ حجتی علیه او

1- [1] - کافی، ج 2، ص 628، باب النوادر، شماره 5.
2- [2] - عیون اخبار الرضا (ع)، ج 2، ص 9، باب 30، شماره 12.

نبود (هیچ ایرادی بر او وارد نبود)؛ اما خداوند تعالی، آن را نادیده گرفت و فرمود: «سَنُقْرِؤُکَ فَلَا تَنسَی»(1) (آیات خود را) بر تو خواهیم خواند تا فراموش نکنی].(2)

1- [1] - اعلی/6
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 93

منابع این کتاب

1) تفسیر شیخ ثقه ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم، هر آن چه از او ذکر کردم از خود او است.

2) تفسیر شیخ ابوالنّضر محمد بن مسعود عیاشی، و هر آن چه از او ذکر کردم از خود اوست.

3) کتاب بصائر الدرجات از شیخ ثقه، ابو جعفر محمد بن حسن صفار، هر آن چه از او ذکر کردم از خود اوست.

4) کتاب بصائرالدرجات از شیخ ثقه سعد بن عبد الله قمی.

5) کتاب الکافی از شیخ ثقه الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی و هر آن چه از او ذکر کردم از خود اوست.

6) کتاب شیخ ثقه ابی العباس عبد الله بن جعفر حمیری قرب الإسناد، و هر آن چه از او ذکر کردم، از خود اوست.

7) کتاب الغیبه از شیخ جلیل ابو عبد الله محمد بن ابراهیم معروف به ابن زینب، و هر آن چه از او ذکر کردم از خود اوست.

8) کتاب های شیخ ابی عبد الله محمد بن محمد بن نعمان مفید: کتاب الإرشاد، کتاب الأمالی، کتاب الاختصاص.

9) کتاب الزهد از حسین بن سعید ثقه اهوازی.

10) کتاب التمحیص نیز برای اوست.

11) کتاب سُلیم بن قیس هلالی.

12) کتاب روضه الواعظین از شیخ جلیل محمد بن احمد بن علی فتّال معروف به ابن فارسی.

13) کتاب شیخ فقیه ابوالحسن محمد بن احمد بن علی بن حسین بن شاذان.

14) کتاب المسائل از ثقه جلیل علی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین

ص:105

علیه السلام از برادرش ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام.

15) کتاب های شیخ ثقه رئیس محدّثین، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی: کتاب من لا یحضره الفقیه، کمال الدین و تمام النعمه(فی الغیبه)، معانی الأخبار، علل الشرائع، بشارات الشیعه، صفات الشیعه، التوحید، عیون أخبار الرضا علیه السلام، الخصال، و ثواب الأعمال و عقاب الأعمال.

16) کتاب های شیخ الطائفه، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی: التهذیب، الاستبصار، الأمالی.

17) کتاب المجالس(شیخ الطائفه).

18) کتاب الخصائص از سید اجلّ محمد بن حسین رضی موسوی.

19) کتاب المناقب الفاخره فی العتره الطاهره از سید رضی.

20) کتاب المحاسن از شیخ ثقه ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد برقی.

21) کتاب تفسیر مجمع البیان از ابو علی فضل بن حسن طبرسی.

22) کتاب تفسیر جوامع الجامع از طبرسی.

23) کتاب کشف نهج البیان تفسیر شیخ محمد بن حسن شیبانی.

24) کتاب صحیفه الرضا علیه السلام.

25) کتاب مصباح الشریعه منسوب به مولا و امام ما جعفر بن محمد الصادق علیه السلام.

26) کتاب فاضل ولی بن نعمه الله حسینی رضوی حائری به نام منهاج الحق و الیقین.

27) کتاب تفسیر نهج البیان.

28) کتاب جامع الاخبار و از این کتاب کمتر نقل شده است.

29) کتاب تأویل الآیات الباهره فی العتره الطاهره تألیف شیخ کامل شرف الدین نجفی.

30) کتاب شیخ محمد بن عباس بن مروان بن ماهیار با (یاء) که دو نقطه زیر آن است و بعد از الف راء مهمل است، معروف به ابن جُحام با جیم مضموم و بعد از آن حاء مهمل، ابو عبد الله بزّاز با یک باء و دو زاء که با هم آمدند و بین آن دو، الف است. نجاشی و علاّمه در خلاصه گفتند: او بسیار ثقه است و آن کتابی است در باره آن چه که از قرآن در مورد اهل بیت علیهم السلام نازل شده است. نجاشی و

علاّمه گفتند: گروهی از اصحاب ما گفتند: در معنای این کتاب، کتابی مانند آن تألیف نشده است. و گفته شده که این کتاب، هزار صفحه است. کلام این دو تمام شد. من این کتاب را شخصاً ندیده ام، اما آن چه را که شیخ شرف الدین نجفی- که پیش از این نام او برده شد- نقل کرد، از این کتاب نقل می کنم، در حالی که ایشان نتوانستند بر کل کتاب محمد بن عباس، دست یابند؛ بلکه به برخی از آیات سوره اسراء تا آخر قرآن دست یافتند و من ان شاءالله آن چه را که ایشان از این کتاب ذکر کرده اند، ذکر می کنم.

31) کتاب تحفه الإخوان.

32) کتاب الطرائف از سید ابو القاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن احمد بن طاووس.

33) کتاب تحفه الأبرار از سید حسین بن مساعد حسینی نجفی و آن چه را که از جمهور نقل کردم از این کتاب و از کتاب پیش از آن، یعنی کتاب الطرائف است.

34) کتاب ربیع الأبرار تألیف محمود زمخشری که لقب او نزد آنها جارالله است.

35) کتاب الکَشّاف نیز از اوست.

36) کتاب موفق بن احمد و این دو مرد از بزرگ ترین علمای جمهور هستند.

37) کتاب المناقب از شیخ فاضل محمد بن علی بن شهر آشوب.

38) کتاب شیخ فاضل ابو الحسین ورّام.

39) کتاب الاحتجاج از شیخ احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی.

40) کتاب کامل الزیارات از شیخ ثقه ابو القاسم جعفر بن محمد بن قُولَوَیه.

41) کتاب شیخ عمر بن ابراهیم اوسی.

42) کتاب تفسیر مولا و امام ما ابو محمد حسن بن علی عسکری علیه السلام.

43) کتاب شیخ فاضل رجب برسی و کتاب های دیگری که نام آنها در کتاب خواهد آمد.

ص:107

ص:108

(1)

گفت: بسم الله الرحمن الرحیم، تفسیر کتاب مجید که از جانب خداوند عزیز و حمید که هر آن چه اراده کند انجام می دهد، بر محمد پیامبر رشید صلی الله علیه و آله نازل شده است و آن تفسیر مولای ما ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق که _ صلوات خداوند بر او و پدران و فرزندانش باد _ است.(2) امیر مؤمنان علیه السلام فرمود که پیامبر صلی الله علیه و آله نسخه ای نزد آنها آورد که در کتاب های پیشین نبود و تأییدی بود بر کتاب دیگر پیامبران؛ در این کتاب، حلال از حرام، تفکیک شده بود. این کتاب، قرآن است. اگر از آن بخواهید با شما سخن بگوید، هرگز با شما سخن نخواهد گفت. در این کتاب، اخبار حوادث گذشته و علم حوادث آینده تا روز قیامت و نیز داوری در مورد حوادثی که اکنون در حال رخ دادن است و بیان و توضیح آن چه که در آن اختلاف نظر دارید، آمده است. اگر از من بپرسید، شما را از آن آگاه خواهم کرد؛ زیرا من از شما آگاهترم.

و پیامبر صلی الله علیه و آله در حِجّه الوداع در مسجد «خَیف» فرمود: من پیش از شما بر حوض وارد می شوم و شما در کنار حوض بر من وارد می شوید؛ حوضی که عرض آن به اندازه فاصله بین بُصری و صنعاء است و در آن قدح هایی از نقره به تعداد ستارگان است؛ بدانید که من در مورد ثقلین از شما سؤال خواهم کرد. گفتند: ای رسول خدا ثقلین چیست؟ فرمود: کتاب خدا ثقل اکبر است که یک طرف آن به دست شماست، پس اگر به آن تمسک جویید، هرگز گمراه نخواهید شد

1- [1] _ مولف البرهان بخش زیادی از روایات تفسیر خود را از تفسیر روایی علی بن ابراهیم که از قدیمی ترین تفاسیر روایی است، نقل کرده است و به همین دلیل مقدمه این تفسیر را در اینجا آورده است.
2- [2] - این سخن مؤلف که خداوند از او خوشنود باد است، و بعد از آن، مقدمه تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله علیه است. و مؤلف، مقدمه را از ابتدای آن ذکر نکرده است.

و هرگز دچار لغزش نمی شوید؛ و ثقل اصغر، عترت من و اهل بیت من هستند؛ پس خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده است که آن دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا زمانی که در کنار حوض بر من وارد شوند؛ مانند این دو انگشت من، _ سپس دو انگشت سبابه اش را کنار هم قرار داد _ و نمی گویم مانند این دو _ سپس انگشت سبابه و انگشت وسطی را کنار هم گذاشت _ پس این بر آن دیگری برتری دارد. قرآن، منزلت زیادی دارد و ارزش آن بسیار و شرف آن آشکار است. هر که به آن تمسک جوید، هدایت می شود؛ و هر که از آن روی گرداند، گمراه شده و دچار لغزش می شود. بهترین چیزی که می توان به آن عمل کرد، قرآن است؛ زیرا خداوند عز و جل به پیامبر صلی الله علیه و آله خود می فرماید: «وَنَزَّلْنَا عَلَیکَ الْکِتَابَ تِبْیانًا لِّکُلِّ شَیءٍ وَهُدًی وَرَحْمَةً وَبُشْرَی لِلْمُسْلِمِینَ»(1) [این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است بر تو نازل کردیم] و فرمود: «وَأَنزَلْنَا إِلَیکَ الذِّکْرَ لِتُبَینَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَیهِمْ»(2) [این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم آن چه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی]، پس خداوند بر پیامبرش واجب نمود آن چه از احکام و واجبات و سنت ها در قرآن آمده است برای مردم بیان کند؛ و یادگیری و فهمیدن و عمل به آن چه در آن است را بر مردم، واجب نمود تا هیچ کس نسبت به آن جاهل نباشد و بهانه ای در ترک آن نداشته باشد. و ما ذکر کننده و آگاه کننده چیزی هستیم که به ما می رسد و آن را مشایخ و افراد مورد اطمینان ما از کسانی که خداوند، اطاعت آنها و ولایت شان را واجب کرده است، و عمل بندگان جز به واسطه آنها پذیرفته نمی شود، روایت کرده اند و آنها کسانی هستند که خداوند تبارک و تعالی آنها را در کتابش وصف کرده است و سؤال و یاد گرفتن از آنها را واجب نموده است. پس فرمود: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ»(3) [پس اگر نمی دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی جویا شوید]، که علم آنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله است. و آنها کسانی هستند که خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید از آنان یاد کرده و در سخنش آنها را مورد خطاب قرار داده است: «یا أَیهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا* وَجَاهِدُوا

1- [1] - نحل/ 89.
2- [2] - نحل/ 44.

3- [3] - نحل/ 43.

فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاکُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَیکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْرَاهِیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمِینَ مِن قَبْلُ وَفِی هَذَا لِیکُونَ الرَّسُولُ شَهِیدًا عَلَیکُمْ وَتَکُونُوا شُهَدَاء عَلَی النَّاسِ»(1) [ای کسانی که ایمان آورده اید، رکوع و سجود کنید و در راه خدا چنان که حق جهاد (در راه) اوست جهاد کنید. اوست که شما را (برای خود) برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است. آیین پدرتان ابراهیم (نیز چنین بوده است)، او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید و در این (قرآن نیز همین مطلب آمده است) تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید]. رسول خدا شاهد بر آنها و آنها شاهد بر مردم هستند؛ پس علم، نزد آنها و قرآن با آنها است و دین خداوند عز و جل که آن را برای پیامبران و فرشتگان و فرستادگانش پسندیده، از آنها گرفته شده است. و این سخن امیر مؤمنان علیه السلام است: آگاه باشید علمی که آدم علیه السلام آن را از آسمان به زمین آورد و هر آن چه که پیامبران تا خاتم الانبیا به آن برتری یافته اند، نزد من و نزد اهل بیت خاتم النبیین است؛ پس کجا سرگردانید، بلکه کجا می روید؟!

همچنین امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه ای فرمود: حافظانی از امت دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من و اهل بیت من، پاک هستیم؛ پس از آنها سبقت نگیرید که گمراه می شوید، و از آنها عقب نمانید که دچار لغزش می شوید، و با آنها مخالفت نکنید که گمراه می شوید، و به آنها یاد ندهید که آنها از شما آگاهتر هستند؛ آنها در میان بزرگان مردم از همه داناتر و در میان افراد کوچک مردم، از همه آنها بردبارتر هستند؛ پس، از حق و اهل آن پیروی کنید، هرجا که باشد. مطالبی که در باره ارزش بسیار آیات قرآن و علم ائمه صلی الله علیه و آله ذکر کردیم، برای آن کس که خداوند سینه اش را گسترش داده و قلبش را نورانی ساخته و اورا به ایمان هدایت کرده و با دینش بر او منت نهاده، کافی است. از خداوند یاری می خواهیم و بر او توکل می کنیم؛ چرا که او برای ما کافی است و بهترین وکیل است.

در قرآن، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، خاص و عام، تقدیم و تأخیر، منقطع و معطوف وجود دارد. حرفی به جای حرفی دیگر نشسته است و برخی از

1- [1] - حج/ 78-77.

آن، تحریف شده است. در برخی آیات، لفظ، عام است و معنایش خاص، و یا لفظش خاص و معنایش عام است. گاهی قسمتی از آیات در یک سوره و کامل آن در سوره دیگر است،و گاهی تأویل آیه در تنزیل آن است و گاه تأویلش همراه تنزیل آن است. در قرآن گاهی اجازه اطلاق بعد از حصر داده شده، گاهی به صاحب آن اجازه داده شده که انتخاب کند اگر خواست، انجام دهد واگر خواست، ترک کند. در بعضی از جاها، می توان ظاهر قرآن را اخذ کرد و بر خلاف باطن آن عمل کرد؛یعنی به ظاهر، عمل می شود و به باطن، وقعی نهاده نمی شود. گاه به صورت خبر آمده و معنای آن حکایت یک قوم است. برخی از آیات هستند که نصف آنها منسوخ است و نصف آن به حال خود، رها شده و برخی آیات، خطاب به قومی است و مقصود از آنها قوم دیگری است. در برخی آیات پیامبر صلی الله علیه و آله مورد خطاب واقع شده و درواقع مقصودش امت او است. برخی از آیات لفظش واحد و مفرد است و مقصود آن جمع است، و برخی دیگر لفظش جمع است و مقصود آن، مفرد است. برخی از آیات هستند که تحریم آنها تنها با تحلیل آن شناخته می شود. برخی آیات در جواب به ملحدین است و برخی در جواب به کافران و برخی در جواب به ثنوی ها و برخی در جواب به جهمیه و برخی در جواب به دهری ها و برخی در جواب به آتش پرستان و برخی در جواب به بت پرستان، و یا در جواب به معتزله یا تقدیر گرایان و یا جبر گرایان، و برخی از آیات در جواب به مسلمانانی است که ثواب و مجازات پس از مرگ در روز قیامت را انکار کردند؛ و یا در جواب به کسانی که معراج و اسراء را انکار کردند، و برخی در جواب به کسانی است که قضیه پیمان در عالم ذر را انکار کردند، و برخی در جواب به کسانی است که خلقت بهشت و جهنم را انکار کردند، و یا در جواب به کسانی است که قضیه رجعت و متعه را انکار کردند و نیز در جواب به کسانی است که خداوند عز و جل را توصیف کردند. در برخی از آیات نیز خداوند عز و جل، امیر مؤمنان و ائمه اطهار علیهم السلام را مورد خطاب قرار داده و فضیلت های آنها در این آیات ذکر شده است. برخی آیات در مورد ظهور قائم علیه السلام و اخبار رجعت و آن چه که خداوند تبارک و تعالی در مورد پیروزی و انتقام از دشمنان ائمه که _ صلوات خداوند بر همه آنها باد _ به آنها وعده داده است می باشد. برخی آیات راجع به قوانین اسلام و اخبار پیامبران علیهم السلام و محل تولد آنها،

برانگیخته شدن آنها، دین آنها و هلاکت امت آنهاست. برخی از آیات در مورد جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله است، و برخی تشویق و ترساندن است و در برخی آیات هم امثال و قصه هایی آمده است. ما از تمام موضوعاتی که ذکر کردیم، به صورت آیه آیه در ابتدای کتاب آورده ایم و خبر آن را همراهش ذکر کردیم تا آن را از دیگری مشخص سازد و از طریق آن، علم آن چه در قرآن است شناخته شود. توفیق و استعانت، تنها از جانب خداست و بر او توکل می کنیم و از او یاری می جوییم؛ و از او می خواهیم که بر محمد و خاندان پاکش،همان کسانی که خداوند هرگونه ناپاکی را از آنها زدود و آنها را پاک و مطهر ساخت، سلام و درود بفرستد.

ناسخ و منسوخ، عدّه زنان در زمان جاهلیت این گونه بود که اگر مرد از دنیا می رفت، زن او یک سال، عده نگه می داشت. زمانی که خداوند رسولش صلی الله علیه و آله را برانگیخت، این رسم را تغییر نداد و اجازه داد که بر عادت خود باقی بمانند؛ و خداوند در باره آن، آیه ای نازل کرد و فرمود: «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِّأَزْوَاجِهِم مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ»(1) [و کسانی از شما که مرگشان فرا می رسد و همسرانی بر جای می گذارند (باید) برای همسران خویش وصیت کنند که آنان را تا یک سال بهره مند سازند و (از خانه شوهر) بیرون نکنند]. عده زنان یک سال بود، زمانی که اسلام، قوی گشت، خداوند متعال این آیه را نازل نمود: «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا»(2) [و کسانی از شما که می میرند و همسرانی بر جای می گذارند (همسران) چهار ماه و ده روز انتظار می برند]، پس این آیه،آیه قبل را نسخ کرد که: «مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ» و نیز اگر زنی در جاهلیت، مرتکب زنا می شد در خانه اش حبس می شد تا بمیرد و مرد زنا کار نیز مورد اذیت و آزار قرار می گرفت، خداوند در این باره چنین نازل کرد: «وَاللاَّتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمْ فَاسْتَشْهِدُواْ عَلَيْهِنَّ أَرْبَعةً مِّنكُمْ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىَ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً» [و از زنان شما کسانی که مرتکب زنا می شوند چهار تن از میان خود (مسلمانان) بر آنان گواه گیرید پس اگر شهادت دادند آنان (=زنان) را در خانه ها نگاه دارید تا مرگشان

1- [1] - بقره/ 240.
2- [2] - بقره/ 234.

فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد] و در مورد مرد چنین نازل کرد: «وَاللَّذَانَ يَأْتِيَانِهَا مِنكُمْ فَآذُوهُمَا فَإِن تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُواْ عَنْهُمَا إِنَّ اللّهَ كَانَ تَوَّابًا رَّحِيمًا»(1) [و از میان شما آن دو تن را که مرتکب زشتکاری می شوند آزارشان دهید پس اگر توبه کردند و درستکار شدند، از آنان صرف نظر کنید؛ زیرا خداوند توبه پذیر مهربان است]. زمانی که اسلام قوی گشت، خداوند نازل کرد: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِی فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِئَةَ جَلْدَةٍ»(2) [به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید]، پس، این آیه آن آیه قبلی را نسخ کرد؛ و مانند این مورد بسیار زیاد است که هر کدام را ان شاء الله در جای خود ذکر خواهیم کرد.

محکم، مانند این سخن خداوند متعال: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاةِ فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَينِ»(3) [ای کسانی که ایمان آورده اید چون به (عزم) نماز برخیزید صورت و دستهایتان را تا آرنج بشویید و سر و پاهای خودتان را تا بر آمدگی پیشین (هر دو پا) مسح کنید] و از آن جمله است: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ»(4) [بر شما حرام شده است مردار و خون و گوشت خوک و آن چه به نام غیر خدا کشته شده باشد]. و نیز این سخن او: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ»(5) [(نکاح اینان) بر شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان]. تا آخر این آیه، از آیات محکم است که با تنزیل آن، نیازی به تأویلش نیست، و مانند آن بسیار است.

متشابه، آن است که ذکر کردیم یعنی آیاتی که لفظ آن یکی است و معنایش متفاوت است؛ از آن جمله، فتنه ای که خداوند متعال در قرآن ذکر کرده است که بخشی از آن، عذاب است: «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ»(6) [همان روز که آنان بر آتش عقوبت (و آزموده) شوند]؛ یعنی مورد عذاب واقع می شوند. نیز، مانند کفر، در این

1- [1] - نساء/ 15-16.
2- [2] - نور/ 2.
3- [3] - مائده/ 16.
4- [4] - مائده/ 3.
5- [5] - نساء/ 23.

6- [6] - ذاریات/ 13.

سخن خداوند: «وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ»(1) [فتنه (=شرک) از کشتار بزرگتر است]؛ یعنی کفر،و مانند دوست داشتن، در این سخن خداوند: «أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلاَدُكُمْ»(2) [اموال و فرزندان شما (وسیله) آزمایش (شما) هستند]، منظور این آیه، دوست داشتن است. ومانند آزمایش، در این سخن خداوند: «الم * أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»(3) [الف لام میم* آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند]، یعنی آزمایش نمی شوند. مانند آن بسیار است که آن را در جای خود ذکر می کنیم. مانند حق که به شکل های بسیار آمده است؛ مانند گمراهی که به شکل های بسیار آمده است، و این موارد جزو متشابه است که در آن لفظ، یکی است و معنا، متفاوت است.

مواردی که لفظ آن عام و معنای آن خاص است؛ مانند سخن خداوند متعال: «يَا بَنِى إِسْرَائِيلَ اذْكُرُواْ نِعْمَتِىَ الَّتِى أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّى فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ»(4) [ای فرزندان اسرائیل از نعمتهایم که بر شما ارزانی داشتم و (از) این که من شما را بر جهانیان برتری دادم یاد کنید]، این آیه لفظش عام و معنایش خاص است؛ زیرا آنها را بر علمای زمانشان برتری داده است، به خاطر چیزهایی که مختص آنهاست. و سخن خداوند متعال: «وَأُوتِيَتْ مِن كُلِّ شَىْءٍ»(5) [و از هر چیزی به او داده شده بود]، منظور آن بلقیس است و لفظ آن عام و معنایش خاص است،؛ زیرا چیزهای بسیاری به او داده نشد، از جمله آلت ذکور و ریش؛ و سخن خداوند متعال: «رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ* تُدَمِّرُ كُلَّ شَىْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا»(6) [بادی است که در آن عذابی پر درد (نهفته) است* همه چیز را به دستور پروردگارش بنیان کَن می کند]، لفظش عام و معنایش خاص است؛ زیرا چیزهای بسیاری را رها کرد و آنها را ویران نکرد.

آیاتی که لفظش خاص و معنایش عام است؛مانند سخن خداوند: «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِى إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِى الأَرْضِ فَكَأَنَّمَا

1- [1] - بقره/ 217.
2- [2] - انفال/ 28.
3- [3] - عنکبوت/ 1-2.

4- [4] - بقره/ 47.
5- [5] - نمل/ 23.
6- [6] - احقاف/ 25-24.

قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»(1) [از این روی بر فرزندان اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کسی را جز به قصاص قتل یا (به کیفر) فسادی در زمین بکشد چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد]. لفظ آیه مخصوص بنی اسرائیل است و معنای آن عمومیت دارد و در باره همه مردم است.

تقدیر و تأخیر، آیه ناسخ که در مورد عدّه زنان بود بر منسوخ سبقت گرفت؛ زیرا در گردآوری قرآن، آیه عده زنان در چهارماه و ده روز، بر آیه ای که عده در آن یک سال بود پیشی گرفت و می بایست ابتدا، آیه منسوخی که از قبل نازل شده بود، خوانده می شد، سپس ناسخی که بعد از آن نازل شد. و سخن خداوند متعال: «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا و رَحْمَةً»(2) [آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از (خویشان) او پیرو آن است و پیش از وی (نیز) کتاب موسی راهبر و مایه رحمت بوده است]، امام صادق علیه السلام فرمود: این گونه نازل شده است: «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى». و سخن خداوند: «إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا»(3) [جز این زندگانی دنیای ما چیزی نیست، می میریم و زندگی می کنیم]. و آن «نَمُوتُ وَنَحْيَا» است؛ زیرا دهریین اعتقادی به برانگیخته شدن پس از مرگ ندارند و به همین خاطر گفتند: «نَمُوتُ وَنَحْيَا» و حرفی را بر حرف دیگر مقدم داشتند. و سخن خداوند: «يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي»(4) [ای مریم فرمانبر پروردگار خود باش و سجده کن]، و آن «ارْكَعِي وَاسْجُدِي» است؛ و سخن خداوند «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا»(5) [شاید اگر به این سخن ایمان نیاورند تو جان خود را از اندوه در پیگیری (کار)شان تباه کنی]، آن «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ» بوده است؛ و مانند آن بسیار است.

منقطع و معطوف، منقطع و معطوف آیاتی است که در مورد خبری نازل شده

1- [1] - مائده/ 32.
2- [2] - هود/ 17.
3- [3] - مؤمنون/ 37.
4- [4] - آل عمران/ 43.

5- [5] - کهف/ 6.

است ولی قبل از تمام شدن آن خبر، قطع می شود و آیاتی غیر از آن می آید، سپس بعد از آن بر خبر اول عطف می شود؛ مانند این سخن خداوند متعال: «وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ* إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِندَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»(1) [و (یاد کن) ابراهیم را چون به قوم خویش گفت : خدا را بپرستید و از او پروا بدارید، اگر بدانید این (کار) برای شما بهتر است. واقعاً آن چه را که شما سوای خدا می پرستید جز بتانی (بیش) نیستند؛ و دروغی بر می سازید، در حقیقت کسانی را که جز خدا می پرستید، اختیار روزی شما را در دست ندارند؛ پس روزی را پیش خدا بجویید و او را بپرستید و وی را سپاس گویید که به سوی او بازگردانیده می شوید]. سپس خبر ابراهیم قطع می شود و در خطاب به امت پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: «وَإِن تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ* أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ»(2) [و اگر تکذیب کنید قطعاً امتهای پیش از شما (هم) تکذیب کردند؛ و بر پیامبر (خدا) جز ابلاغ آشکار (وظیفه ای) نیست. آیا ندیده اند که خدا چگونه آفرینش را آغاز می کند سپس آن را باز می گرداند؟ در حقیقت این (کار) بر خدا آسان است]، تا این سخن خداوند: «أُوْلَئِكَ يَئِسُوا مِن رَّحْمَتِي وَأُوْلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»(3) [آنانند که از رحمت من نومیدند و ایشان را عذابی پر درد خواهد بود]. سپس بعد از این آیه به قصه ابراهیم علیه السلام عطف کرده و فرموده است: «فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَآن جاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ»(4) [و پاسخ قومش جز این نبود که گفتند بکشیدش یا بسوزانیدش؛ ولی خدا او را از آتش نجات بخشید]؛ ومانند آن در قصه لقمان است، در این سخن خداوند: «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»(5) [و (یاد کن) هنگامی را که لقمان به پسر خویش در حالی که وی او را

1- [1] - عنکبوت/ 16-17.
2- [2] - عنکبوت/ 18-19.
3- [3] - عنکبوت/ 23-24
4- [4] - عنکبوت/ 23-24

5- [5] - لقمان/ 13

اندرز می داد گفت: ای پسرک من، به خدا شرک میاور که به راستی شرک ستمی بزرگ است]؛ سپس وصیت لقمان به پسرش تمام شدو فرمود: «وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ»(1) [و انسان را در باره پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش به او باردار شد سستی بر روی سستی]، تا این سخن خداوند: «فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»(2) [آن چه انجام می دادید شما را با خبر خواهم کرد]، سپس بر خبر لقمان عطف کرد و فرمود: «يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ»(3) [ای پسرک من، اگر (عمل تو) هموزن دانه خردلی و در تخته سنگی یا در آسمانها یا در زمین باشد، خدا آن را می آورد]، ومانند آن بسیار است.

جایی که حرفی به جای حرف دیگر نشسته است؛ مانند این سخن خداوند: «لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلاَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنْهُمْ»(4) [برای مردم غیر از ستمگرانشان بر شما حجتی نباشد؛ پس، از آنان نترسید]. در حقیقت «ولا» بوده است نه «الا»، و این سخن خدا: «يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ إِلَّا مَن ظَلَمَ»(5) [ای موسی مترس که فرستادگان، پیش من نمی ترسند لیکن کسی که ستم کرده]، منظور «ولا من ظلم» بوده است. و این سخن او: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلاَّ خَطَأً»(6) [و هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمنی را جز به اشتباه بکشد]، در حقیقت «ولا خطأ» بوده نه «الا خطا»، و این آیه: «لاَ يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْاْ رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلاّ أن تقطّعَ قُلُوبُهُم»(7) [همواره آن ساختمانی که بنا کرده اند در دلهایشان مایه شک (و نفاق) است]، در حقیقت «حتّی تقطّع قلوبهم» بوده است؛ یعنی تا زمانی که دلهای آنان قطع گردد؛ و مانند آن بسیار است.

اما آن چه بر خلاف آن چیزی است که خداوند، نازل کرده است؛ مثل این

1-
2- 1_ لقمان/ 14
3- 2 _ لقمان/ 15 3 _ لقمان/ 16
4- [4] - بقره/ 150.
5- [5] - نمل/ 11-10.
6- [6] - نساء/ 92.
7- [7] - توبه/ 110.

سخن خدا: «كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللّهِ»(1) [شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده آید، به کار پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند بازمی دارید و به خدا ایمان دارید]، امام صادق علیه السلام به قاری این آیه فرمود: بهترین امتی که کشته شدند امیر مؤمنان علیه السلام و حسن و حسین علیهما السلام، دو پسر علی هستند. به او گفته شد: یا بن رسول الله! این آیه چگونه نازل شد؟ فرمود: این گونه نازل شد: «کنتم خیر ائمه أخرجت للناس»، آیا ندیده ای که خداوند در آخر آیه، آنها را مدح کرده و گفته است است «تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللّهِ»؟. در حدیثی مشابه همین حدیث، برای امام صادق علیه السلام این آیه خوانده شد: «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»(2) [و کسانی اند که می گویند پروردگارا به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان (ما) باشد و ما را پیشوای پرهیزکاران گردان]، امام صادق علیه السلام فرمود:از خداوند، امر مهم و بزرگی را درخواست کردند و خواسته اند که آنها را پیشوا و امام متقین قرار دهد. به او گفته شد: یابن رسول الله، این آیه چگونه نازل شد؟ فرمود: این گونه نازل شد: «الذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قره اعین و اجعل لنا من المتقین اماما». و در باره این آیه «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّهِ»(3) [برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می کنند]، امام صادق علیه السلام فرمود: چگونه ممکن است که چیزی، او را از امر خدا، حفظ کند و چگونه کسی او را از مقابل، تعقیب می کند؟ به او گفته شد: پس آیه در واقع چگونه نازل شده است یا بن رسول الله؟ فرمود: این گونه نازل شد: «له معقبات من خلفه و رقیب من بین یدیه یحفظونه بامر الله»، یعنی او تعقیب کنندگانی دارد در پشت سرش و مراقبانی در مقابلش که به فرمان خداوند از او محافظت می کنند. و مانند چنین آیاتی که تغییر یافته است، بسیار است.

آیاتی که تحریف شده است؛ مانند این آیه: «لَّكِنِ اللّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنزَلَ إِلَيْكَ –

1- [1] - آل عمران/ 110.
2- [2] - فرقان/ 74.

3- [3] - رعد/ 11.

در باره علی- أَنزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلآئِکَهُ یَشْهَدُونَ»(1) [لیکن خدا به (حقانیت) آن چه بر تو نازل کرده است گواهی می دهد؛ (او) آن را به علم خویش نازل کرده است و فرشتگان (نیز) گواهی می دهند]. و این آیه: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ – در باره علی- وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»(2) [ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای]، و این آیه: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ وَظَلَمُواْ – در حق خاندان محمد- لَمْ یَکُنِ اللّهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ»(3) [کسانی که کفر ورزیدند و ستم کردند، خدا بر آن نیست که آنان را بیامرزد]، و این آیه: «وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا– در حق خاندان محمد- أَیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبُونَ»(4) [به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه بر خواهند گشت]. و این آیه: «وَلَوْ تَرَی إِذِ الظَّالِمُونَ– در حق خاندان محمد- فِی غَمَرَاتِ الْمَوْتِ»(5) [و کاش ستمکاران را در گردابهای مرگ می دیدی]، و مانند آن بسیار است که آنها را در جای خود ذکر می کنیم.(6)

1- [1] - نساء/ 166.
2- [2] - مائده/ 67.
3- [3] - نساء/ 168.
4- [4] - شعرا/ 227.
5- [5] - آیه در قرآن کریم این چنین است: « «وَلَوْ تَرَی إِذِ الظَّالِمُونَ فِی غَمَرَاتِ الْمَوْتِ» انعام/ 93.
6- [6] - منظور قمی از «ماهو معرف منه» آن چیزی است که فیض کاشانی در مقدمه ششم از مقدمه تفسیر صافی صفحه 52 ذکر کرده است و بعید نیست گفته شود، محذوفات از قبیل تفسیر و بیان بوده است و از اجزاء قرآن نبوده است، پس تبدیل از نظر معناست، یعنی آن را در تفسیر و تأویلش تغییر دادند، یعنی آن را بر خلاف آن چیزی که هست حمل کردند و معنای سخن ائمه (ع) که می گویند این چنین نازل شد این است، نه این که آن آیه با این کلمات اضافه در لفظش نازل شده و آن لفظ از آن حذف شده است. یکی از دلایل این سخن، حدیثی است که کافی با سند خود از امام صادق (ع) روایت کرد که حضرت در نامه اش به سعدالخیر نوشت: یکی از دلایل و شیوه های بی توجهی آنان به قرآن، این است که حروف آن را حفظ کردند ولی حدود آن را تغییر دادند. آنها آن را روایت می کنند؛ اما مراعات نمی کنند و جاهلان از این که آنها کلمات را نقل

کرده اند، خوششان آمد؛ ولی علما از این که آنها جانب معنا را رعایت نکردند، اندوهگین شدند. «ادامه حدیث». منظور از تحریف، نقص و اضافه در الفاظ نیست، همان طور که از ظاهر سخنان قمی در تفسیر نیز همین مطلب برمی آید؛ چرا که در جلد دوم تفسیر، صفحه 455 از قول امام صادق (ع) چنین روایت می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی (ع) فرمود: «قرآن، پشت بستر من است و در صحیفه ها و حریرها و کاغذهاست، آن را بگیرید و جمع آوری کنید و آن را هم چنان که یهود، تورات را ضایع کردند، ضایع نکنید.» کلام شیخ صدوق و ادعای اجماع از سوی برخی از بزرگان مبنی بر عدم تحریف قرآن، نیز همین گفته را تأکید می کند. برای توضیح بیشتر، مراجعه کنید به اعتقادات صدوق و کتاب البرهان علی عدم تحریف القرآن از سید مرتضی رضوی.

آن چه لفظش جمع و معنایش واحد است و آن در آیاتی است که در باره مردم، نازل شده است؛ مانند این آیه: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَخُونُواْ اللّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُواْ أَمَانَاتِکُمْ»(1) [ای کسانی که ایمان آورده اید! به خدا و پیامبر او خیانت مکنید و (نیز) در امانتهای خود خیانت نورزید]، این آیه، در خصوص ابو لبابه بن عبد الله بن منذر نازل شده و مانند این آیه: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَعَدُوَّکُمْ أَوْلِیَاء»(2) [ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید]، این آیه در مورد حاطب بن ابی بلتعه نازل شد، ومانند این آیه «الَّذِینَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُواْ لَکُمْ»(3) [همان کسانی که (برخی از) مردم به ایشان گفتند: مردمان برای (جنگ با) شما گرد آمده اند]، در مورد نعیم بن مسعود اشجعی نازل شد. و مانند این آیه: «وَمِنْهُمُ الَّذِینَ یُؤْذُونَ النَّبِیَّ وَیِقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ»(4)[و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند او زود باور است]، این آیه در خصوص عبد الله بن نفیل نازل شد. مانند این آیات، بسیار است که در جای خود ذکر می شود.

آن چه که لفظش واحد و معنایش جمع است؛ مانند این آیه: «وَجَاء رَبُّکَ وَالْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا»(5) [و (فرمان) پروردگارت و فرشته(ها) صف در صف آیند] اسم ملک، واحد و معنایش جمع است؛ مانند این آیه: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ یَسْجُدُ لَهُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَمَن فِی الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ»(6) [آیا ندانستی که خداست که هر کس در آسمانها و هر کس در زمین است و خورشید و ماه و (تمام) ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می کنند]، لفظ شجر، واحد و معنایش جمع است.

1- [1] - انفال/ 27.
2- [2] - ممتحنه/ 1.
3- [3] - آل عمران/ 173.
4- [4] - توبه/ 61.
5- [5] - فجر/ 22.
6- [6] - حج/ 18.

آن چه لفظش ماضی است ولی مراد از آن، آینده است؛ مانند این آیه: «وَيَوْمَ يُنفَخُ فِى الصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِى السَّمَاوَاتِ وَمَن فِى الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاء اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ»(1) [و روزی که در صور دمیده شود، پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است به هراس افتد، مگر آن کس که خدا بخواهد و جملگی با زبونی رو به سوی او آورند]، و مانند این آیه: «وَنُفِخَ فِى الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِى السَّمَاوَاتِ وَمَن فِى الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاء اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُم قِيَامٌ يَنظُرُونَ* وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِىءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِىَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ* وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ»(2) [و در صور دمیده می شود، پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است بیهوش درمی افتد، مگر کسی که خدا بخواهد؛ سپس بار دیگر در آن دمیده می شود و بناگاه آنان بر پای ایستاده می نگرند و زمین به نور پروردگارش روشن گردد و کارنامه (اعمال در میان) نهاده شود و پیامبران و شاهدان را بیاورند و میانشان به حق داوری گردد و مورد ستم قرار نگیرند و هر کسی (نتیجه) آن چه انجام داده است به تمام بیابد و او به آن چه می کنند داناتر است]، تا پایان آیه. تمام این ها هنوز اتفاق نیفتاده است، اما لفظ آیه نشان می دهد که اتفاق افتاده است، و مانند چنین آیاتی، بسیار است.

آیاتی که در سور ه ای آمده و پایان آن در سوره دیگری است؛ مانند این آیه از سوره بقره که در باره قصه بنی اسرائیل است؛ زمانی که حضرت موسی علیه السلام آنها را از دریا عبور داد و خداوند، فرعون و یارانش را غرق کرد و خداوند موسی را در بنی اسرائیل فرود آورد و «منّ و سَلوی»، نعمت و آرامش را بر آنها نازل کرد. به موسی گفتند: «لَن نَّصْبِرَ عَلَىَ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّکَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا- موسی به آنها فرمود: «أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِى هُوَ أَدْنَى بِالَّذِى هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُواْ مِصْرًا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ»(3) گفتند: «يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىَ يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ»(4) [گفت آیا به جای چیز بهتر خواهان چیز پست ترید؟ پس به شهر

1- [1] - نمل/ 87.
2- [2] - زمر/ 70-68.
3- [3] - بقره/ 61.
4- [4] - مائده/ 22.

فرود آیید که آن چه را خواسته اید برای شما (در آن جا مهیا)ست. ای موسی! در آن جا مردمی زورمندند و تا آنان از آن جا بیرون نروند، ما هرگز وارد آن نمی شویم؛ پس اگر از آن جا بیرون بروند ما وارد خواهیم شد]، نصف آیه در سوره بقره و نصف آن در سوره مائده است. و مانند این آیه: «اکْتَتَبَهَا فَهِیَ تُمْلَى عَلَیْهِ بُکْرَةً وَأَصِیلاً»(1) (آنها را برای خود نوشته و صبح و شام بر او املا می شود)، خداوند به آنها پاسخ داد: «وَمَا کُنتَ تَتْلُو مِن قَبْلِهِ مِن کِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ»(2) [و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خواندی و با دست (راست) خود (کتابی) نمی نوشتی و گر نه باطل اندیشان قطعاً به شک می افتادند]، نصف آیه در سوره فرقان و نصف آن در سوره عنکبوت است. و مانند آن بسیار است که ان شاء الله آن را در جای خود ذکر می کنیم.

آیاتی که نصف آن منسوخ است و نصف دیگر آن به حال خود، رها شده است؛ مانند این آیه: «وَلاَ تَنکِحُواْ الْمُشْرِکَاتِ حَتَّى یُؤْمِنَّ» [و با زنان مشرک ازدواج مکنید تا ایمان بیاورند]، پس خداوند، این آیه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد: «وَلاَ تَنکِحُواْ الْمُشْرِکَاتِ حَتَّى یُؤْمِنَّ وَلأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَیْرٌ مِّن مُّشْرِکَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْکُمْ»(3) [و با زنان مشرک ازدواج مکنید تا ایمان بیاورند. قطعاً کنیز با ایمان بهتر از زن مشرک است، هر چند (زیبایی) او شما را به شگفت آورد]؛ پس خداوند نهی کرد از این که مرد مسلمانی با زن مشرک ازدواج کند یا مرد مشرک با زن مسلمان، ازدواج کند. سپس این سخنش را نسخ کرد که: «وَلا تَنکِحُواْ الْمُشْرِکَاتِ حَتَّى یُؤْمِنَّ» با این آیه در سوره مائده: «الْیَوْمَ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّیِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ حِلٌّ لَّکُمْ وَطَعَامُکُمْ حِلٌّ لَّهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکُمْ إِذَا آتَیْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ»(4) [امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده و طعام کسانی که اهل کتابند برای شما حلال و طعام شما برای آنان حلال است و (بر شما حلال است ازدواج با) زنان پاکدامن از مسلمان و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما کتاب (آسمانی) به آنان داده شده به شرط آن که

1- [1] - فرقان/ 5.
2- [2] - عنکبوت/ 48.
3- [3] - بقره/ 221.
4- [4] - مائده/ 5.

مهرهایشان را به ایشان بدهید]؛ پس این آیه را نسخ کرد: «وَلاَ تَنكِحُواْ الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ» و این آیه را نسخ نکرد: «وَلاَ تُنكِحُواْ الْمُشِرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُواْ» نسخ نشد؛ زیرا مسلمان نمی تواند با مشرک ازدواج کند، اما می تواند با مشرکینی از یهودیان و مسیحیان، ازدواج کند؛ و این آیه: «وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالأَنفَ بِالأَنفِ وَالأُذُنَ بِالأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ»(1) [و در (تورات) بر آنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان می باشد و زخمها (نیز به همان ترتیب) قصاصی دارند] با این آیه، نسخ شد: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِى الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالأُنثَى بِالأُنثَى»(2) [در باره کشتگان بر شما (حق) قصاص مقرر شده؛ آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن]، پس این قسمت از آیه: «النَّفس بالنَّفس» تا این عبارت: «والسِّنَّ بالسَّنّ». نسخ شد؛ ولی این قسمت از آیه، نسخ نشد: «والجروح قصاص»؛ بنابراین، نصف آیه منسوخ شده و نصف دیگر آن، باقی نهاده شده است.

آیاتی که تأویل آنها در تنزیل آنها است؛ هر آیه ای که در رابطه با حلال یا حرام باشد، در زمره آیاتی است که احتیاجی به تأویل ندارد؛ مانند این آیه: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالاَتُكُمْ»(3) [(نکاح اینان) بر شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه هایتان و خاله هایتان]، این آیه، «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ»(4) [بر شما حرام شده است مردار و خون و گوشت خوک]. امثال چنین آیاتی که تأویل آنها در تنزیل آنهاست، بسیار است و ازجمله آیات محکمات به شمار می آید که معنای آن را ذکر کردیم.

آیاتی که تأویل آنها همراه تنزیل آنهاست؛ مانند این آیه: «أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِى الأَمْرِ مِنكُمْ»(5) [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید]، مردم با تنزیل این آیه از تفسیر آن بی نیاز نشدند تا این

1- [1] - مائده/ 45.
2- [2] - بقره/ 178.
3- [3] - نساء/ 23.
4- [4] - مائده/ 3.

5- [5] - نساء/ 59.

که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنها تفسیر کرد که اولوالأمر چه کسانی هستند، و مانند این آیه: «اتَّقُواْ اللّهَ وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ»(1) [از خدا پروا کنید و با راستان باشید]، مردم که این آیه را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدند با تنزیل این آیه از تفسیر آن بی نیاز نشدند، تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را آگاه کرد که صادقین چه کسانی هستند؛ و مانند این آیه: «وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ»(2) [و نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید]، این تنزیل، مردم را از تفسیر آیه، بی نیاز نکرد؛ تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود که چقدر نماز بخوانند و چقدر روزه بگیرند و چقدر زکات بدهند.

آیاتی که تاویل آن ها پیش از تنزیل آنهاست، اموری که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و حکم آن نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نبود؛ مانند آیه ظهار. سنت عرب ها در جاهلیت چنین بود که اگر مردی زنش را ظهار می کرد، آن زن تا ابد بر آن مرد، حرام می شد. زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه مهاجرت کرد، مردی به نام اوس بن صامت، زنش را ظهار کرد؛ آن زن، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و او را از این موضوع، مطلع ساخت. پیامبر صلی الله علیه و آله منتظر ماند تا در این مورد از جانب خداوند، حکمی برسد، پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: «الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَائِهِم مَّا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِى وَلَدْنَهُمْ»(3) [از میان شما کسانی که زنانشان را ظهار می کنند (و می گویند پشت تو چون پشت مادر من است]، آنان مادرانشان نیستند؛ مادران آنها تنها کسانی اند که ایشان را زاده اند). آن چه در مورد «لعان» و دیگر موارد، نازل شد نیز همین طور است؛ یعنی مواردی که حکم آنها نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نبود تا این که خداوند عز و جل، قرآن را با آن حکم بر پیامبر نازل کرد؛ بنابراین تأویل آن از تنزیل آن، پیشی گرفته بود.

آیاتی که تأویل آنها پس از تنزیل آنهاست؛ اموری که در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از آن اتفاق افتاد مانند غصب کردن حق خاندان محمد صلی الله علیه و آله، و آن چه که خداوند در مورد پیروزی آنها بر دشمنانشان به آنها

1- [1] - توبه/ 119.

2- [2] - بقره/ 43.
3- [3] - مجادله/ 2.

وعده داده است، و آن چه که خداوند در باره اخبار حضرت قائم (عج) و ظهور ایشان به پیامبرش خبر داده است و نیز اخبار رجعت و روز قیامت. همانند این آیه: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ»(1) [و در حقیقت در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد]. و این آیه: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِی الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِی ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِی لَا يُشْرِكُونَ بِی شَيْئًا»(2) [خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین (خود) قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین (خود) قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند (تا) مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند]، که در باره حضرت قائم علیه السلام از خاندان محمد که سلام و صلوات خداوند بر او و پدرانش باد نازل شده است؛ و مانند این آیه: «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ»(3) [و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم و ایشان را وارث (زمین) کنیم و در زمین قدرتشان دهیم]. و مانند چنین آیاتی که تأویل آنها، پس از تنزیل آنهاست، بسیار است.

آیاتی که لفظ آنها یکی است و معنای متفاوتی دارند؛ سخن خداوند: «وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِی كُنَّا فِيهَا وَالْعِيْرَ الَّتِی أَقْبَلْنَا فِيهَا»(4) [و از (مردم) شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم جویا شو]، منظور آن، اهل روستا واعضای کاروانهاست، و مانند این آیه: «وَتِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا»(5) [و (مردم) آن شهرها چون بیدادگری کردند هلاکشان کردیم]، منظور از آن، اهالی روستاهاست، و

1- [1] - انبیا/ 105.
2- [2] - نور/ 55.
3- [3] - قصص/ 5-6.
4- [4] - یوسف/ 82.
5- [5] - کهف/ 59.

مانند چنین آیاتی، بسیار است که آنها را در جای خود، ذکر می کنیم.

آیاتی که در آنها، رخصت پس از عزیمت- حکم- وجود دارد؛ خداوند تبارک و تعالی، گرفتن وضو و غسل کردن با آب را واجب کرد و فرمود: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاهِ فاغْسِلُواْ وُجُوهَکُمْ وَأَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرَافِقِ وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِکُمْ وَأَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَینِ وَإِن کُنتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُواْ»(1) [ای کسانی که ایمان آورده اید! چون به (عزم) نماز برخیزید صورت و دست هایتان را تا آرنج بشویید و سر و پاهای خودتان را تا برآمدگی پیشین (هر دو پا) مسح کنید و اگر جنب اید خود را پاک کنید (=غسل نمایید)]، سپس به کسی که آب نیافت، اجازه داد که با خاک، تیمم کند، فرمود: «وَإِن کُنتُم مَّرْضَی أَوْ عَلَی سَفَرٍ أَوْ جَاء أَحَدٌ مَّنکُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لاَمَسْتُمُ النِّسَاء فَلَمْ تَجِدُواْ مَاء فَتَیَمَّمُواْ صَعِیدًا طَیِّبًا فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِکُمْ وَأَیْدِیکُم مِّنْهُ»(2) [و اگر بیمار یا در سفر بودید، یا یکی از شما از قضای حاجت آمد، یا با زنان نزدیکی کرده اید و آبی نیافتید؛ پس با خاک پاک تیمم کنید و از آن به صورت و دست هایتان بکشید]، و این آیه نیز چنین است: «حَافِظُواْ عَلَی الصَّلَوَاتِ والصَّلاَهِ الْوُسْطَی وَقُومُواْ لِلّهِ قَانِتِینَ»(3) [بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید و خاضعانه برای خدا به پا خیزید]. سپس اجازه داد و فرمود: «فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالاً أَوْ رُکْبَانًا»(4) [پس اگر بیم داشتید پیاده یا سواره (نماز کنید)].

و مانند این آیه: «فَإِذَا قَضَیْتُمُ الصَّلاَهَ فَاذْکُرُواْ اللّهَ قِیَامًا وَقُعُودًا وَعَلَی جُنُوبِکُمْ»(5) [و چون نماز را به جای آوردید، خدا را (در همه حال) ایستاده و نشسته و بر پهلوآرمیده یاد کنید] امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: انسان سالم، نماز را ایستاده بپای می دارد و بیمار، نشسته نماز می خواند؛ و هر کس نتوانست، می خوابد و با اشاره، نماز می خواند و این، رخصت پس از عزیمت است.

رخصتی که صاحب آن، حق انتخاب دارد؛ اگر بخواهد، انجام دهد و اگر بخواهد، ترک کند، خداوند عز و جل اجازه داد که انسان، انسان دیگری را به خاطر

1- [1] - مائده/ 6.
2- [2] - مائده/ 6.

3- [3] - بقره/ 238.
4- [4] - بقره/ 239.
5- [5] - نساء/ 103.

کاری که با او کرده است، مجازات کند، خداوند متعال فرمود: «وَجَزَاء سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»(1) [و جزای بدی مانند آن بدی است، پس هر که درگذرد و نیکوکاری کند پاداش او بر (عهده) خداست]، این، حق انتخاب است، اگر بخواهد، مجازات می کند و اگر بخواهد، می بخشد.

رخصتی که ظاهر آن با باطنش متفاوت است؛ به ظاهر آن عمل می شود، ولی به باطن آن، ایمان ندارد و آن را نمی پذیرد؛ چرا که خداوند تبارک و تعالی، شخص مؤمن را از این که فرد کافری را دوست و ولی خود قرار دهد، نهی کرد و فرمود: «لاَّ يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاء مِن دُوْنِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللّهِ فِى شَىْءٍ»(2) [مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان به دوستی بگیرند و هر که چنین کند در هیچ چیز (او را) از (دوستی) خدا (بهره ای) نیست]. سپس اجازه داد که در هنگام تقیه، به نماز او نماز بخواند و همانند او روزه بگیرد و در ظاهرش به عمل او عمل کند ولی در باطنش بر خلاف آن، به خداوند ایمان داشته باشد؛ پس فرمود: «إِلاَّ أَن تَتَّقُواْ مِنْهُمْ تُقَاةً»(3) (مگر این که از آنان به نوعی تقیه کند). پس این، تفسیر رخصت و معنای این سخن امام صادق علیه السلام است که فرمود: خداوند تبارک و تعالی دوست دارد به رخصت های او عمل شود همچنان که دوست دارد به عزیمت های او عمل شود.

آیاتی که لفظ آنها خبر و معنای آنها حکایت است؛ مانند این آیه: «وَلَبِثُوا فِى كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا»(4) [و سیصد سال در غارشان درنگ کردند و نه سال (نیز بر آن) افزودند]، و این آیه، حکایتی در باره آنهاست و دلیل بر آن که این آیه حکایت است، این است که خداوند به آنها پاسخ داد: «قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»(5) [بگو خدا به آن چه درنگ کردند داناتر است، نهان آسمانها و زمین به او اختصاص دارد]. و سخن خداوند، حاکی از این سخن قریش است: «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»(6) [ما آنها را جز برای این که ما

1- [1] - شوری/ 40.
2- [2] - آل عمران/ 28.
3- [3] - آل عمران/ 28.

4- [4] - کهف/ 25.
5- [5] - کهف/ 26.
6- [6] - زمره/ 3.

را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند نمی پرستیم]، لفظ این آیات، خبر، ولی معنای آنها حکایت است؛ و مانند این آیات، بسیار است که آن را در جای خود ذکر می کنیم.

آیاتی که ظاهراً خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله اما در معنا خطاب به امت اوست؛ مانند این آیه: «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاء فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ»(1) [ای پیامبر! چون زنان را طلاق گویید در (زمان بندی) عده آنان طلاقشان گویید]، آیه، خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است، اما در واقع، خطاب به امت اوست. و مانند این آیه: «وَلاَ تَجْعَلْ مَعَ اللّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَی فِی جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا»(2) [با خدای یگانه معبودی دیگر قرار مده و گرنه حسرت زده و مطرود در جهنم افکنده خواهی شد]، آیاتی از این دست، بسیار است، که خداوند، پیامبرش را خطاب می کند؛ ولی خطاب واقعی آیه، به امت پیامبر صلی الله علیه و آله است. امام صادق علیه السلام نیز به این موضوع اشاره کرده است: خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را بر اساس اصل به در می گویم تا دیوار بشنود «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره» مبعوث کرد.

آیاتی که ظاهراً یک قوم را مخاطب قرار داده ولی مخاطب واقعی آنها، قوم دیگری است؛ مانند این آیه: «وَقَضَیْنَا إِلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ فِی الْکِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ – شما، ای امت محمد!- و فِی الأَرْضِ مَرَّتَیْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا کَبِیرًا»(3) [و در کتاب آسمانی(شان) به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواهید خاست]؛ پس ظاهر آیه خطاب به بنی اسرائیل است، ولی مخاطب واقعی آن، امت محمد صلی الله علیه و آله است.

آیاتی که در پاسخ به افراد زندیق و بی دین است؛ مانند این آیه: «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَکِّسْهُ فِی الْخَلْقِ أَفَلَا یَعْقِلُونَ»(4) [و هر که را عمر دراز دهیم او را (از نظر) خلقت فروکاسته (و شکسته) گردانیم آیا نمی اندیشند]، شأن نزول آیه این بود که زنادقه ادعا کردند که انسان با چرخش فلک، متولد می شود پس هنگامی که نطفه در رحم،

1- [1] - طلاق/ 1.
2- [2] - اسراء/ 39.

3- [3] - اسراء/ 4.
4- [4] - يس/ 68.

واقع می شود، از آن، شکل و غذا می گیرد و شب و روز بر آن می گذرد، پس انسان پرورش می یابد و بزرگ می شود. خداوند متعال در جواب به آنها فرمود: «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِی الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ» [و هر که را عمر دراز دهیم، او را (از نظر) خلقت فرو کاسته (و شکسته) گردانیم؛ «آیا نمی اندیشند»؟ !]؛ مقصود این است که هر کس، بزرگ شود و پیر گردد، دوباره به حالت کودکی باز می گردد و دچار ضعف و بیماری می شود. اگر واقعیت، همان طور بود که آنها ادعا کردند، در این صورت، می بایست انسان تا زمانی که صورت ها پا برجاست و شب و روز بر آن می چرخند، رشد کند؛ در حالی که چنین نیست و این از تدبیر خداوند عز و جل است که انسان در پایان عمرش دچار ضعف و نقصان شود.

آیاتی که در جواب به ثنویّت (دوگانه پرستی) آمده است؛ مانند این آیه: «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِن وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ»(1) [خدا فرزندی اختیار نکرده و با او معبودی (دیگر) نیست و اگر جز این بود قطعاً هر خدایی آن چه را آفریده (بود) باخود می برد]، فرمود: اگر دو خدا وجود داشت، هر یک از آن دو، خواستار بزرگی و مرتبت بود و زمانی که یکی از آنها می خواست انسانی را بیافریند، دیگری برای مخالفت با او، بر آن می شد تا چهارپایی بیافریند. بنابراین، به خاطر تفاوت اراده آن دو خدا، خلق جهان، در آن واحد، هم انسان بودند و هم چهارپا؛ و این از بزرگ ترین محالات است و امکان وقوع آن نیست. وقتی این موضوع، باطل شود و چنین اختلافهایی در جهان مشاهده نشود، ثنویت نیز باطل می گردد و یکتایی ثابت می شود؛ بنابراین، تدبیر حاکم بر جهان و پیوستگی و ارتباطی که بین مخلوقات، وجود دارد و نیز مسئله اختلاف آراء، و تمایلات همگی بر این دلالت می کند که خالق یکی است. خداوند متعال نیز به همین موضوع، اشاره کرده است: «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِن وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ». و نیز در این آیه: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»(2) (پس منزه است خدا).

در پاسخ به بت پرستان؛ مانند این آیه: «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ عِبَادٌ

1- [1] - مؤمنون/ 91.
2- [2] - انبیا/ 22.

أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُواْ لَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ* أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُواْ شُرَكَاءكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلاَ تُنظِرُونِ»(1) [در حقیقت کسانی را که به جای خدا می خوانید، بندگانی امثال شما هستند؛ پس آنها را (در گرفتاریها) بخوانید، اگر راست می گویید باید شما را اجابت کنند؛ آیا آنها پاهایی دارند که با آن راه بروند یا دست هایی دارند که با آن کاری انجام دهند یا چشمهایی دارند که با آن بنگرند یا گوشهایی دارند که با آن بشنوند؟! بگو: شریکان خود را بخوانید، سپس در باره من، حیله به کار برید و مرا مهلت مدهید] و مانند این آیه که سخن حضرت ابراهیم علیه السلام را حکایت می کند: «أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ* أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»(2) [آیا جز خدا، چیزی را می پرستید که هیچ سود و زیانی به شما نمی رساند اف بر شما و بر آن چه غیر از خدا می پرستید! «مگر نمی اندیشید؟»]، و مانند این آیه: «قُلِ ادْعُواْ الَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِهِ فَلاَ يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنكُمْ وَلاَ تَحْوِيلاً»(3) [بگو کسانی را که به جای او (معبود خود) پنداشتید بخوانید، (آنها) نه اختیاری دارند که از شما دفع زیان کنند و نه (آن که بلایی را از شما) بگردانند]، و مانند این آیه: «أَفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لاَّ يَخْلُقُ أَفَلا تَذَكَّرُونَ»(4) [پس، آیا کسی که می آفریند چون کسی است که نمی آفریند؟ آیا پند نمی گیرید؟!]. آیاتی که در پاسخ به زنادقه و بت پرستان است، بسیار است.

در پاسخ به دهریین؛ دهریین ادعا کردند که روزگار، همیشه بوده و تا ابد خواهد بود و هیچ تدبیر کننده و خالقی ندارد. آنها زندگی پس از مرگ و روز قیامت را انکار کردند، پس خداوند عز و جل، سخن آنها را برای پیامبرش صلی الله علیه و آله حکایت می کند و می فرماید: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا- آنها گفتند نَحْيَا و نَمُوتُ- وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»(5) [و گفتند غیر از زندگانی دنیای ما (چیز دیگری) نیست؛ می میریم و

1- [1] - اعراف/ 195-194.
2- [2] - انبیا/ 67-66.
3- [3] - اسراء/ 56.
4- [4] - نحل/ 17.
5- [5] - جاثیه/ 24.

زنده می شویم و ما را جز طبیعت هلاک نمی کند و(ولی) به این (مطلب) هیچ دانشی ندارند (و) جز (طریق) گمان نمی سپرند]، پس خداوند عز و جل به آنها پاسخ داد و فرمود: «یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِن کُنتُمْ فِی رَیْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاکُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَهٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَهٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَهٍ مُّخَلَّقَهٍ وَغَیْرِ مُخَلَّقَهٍ لِّنُبَیِّنَ لَکُمْ وَنُقِرُّ فِی الْأَرْحَامِ مَا نَشَاء إِلَی أَجَلٍ مُّسَمًّی ثُمَّ نُخْرِجُکُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ وَمِنکُم مَّن یُتَوَفَّی وَمِنکُم مَّن یُرَدُّ إِلَی أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِکَیْلَا یَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَیْئًا»(1) [ای مردم ! اگر در باره برانگیخته شدن در شکّید، پس (بدانید) که ما شما را از خاک آفریده ایم، سپس از نطفه، سپس از علقه، آن گاه از مضغه، دارای خلقت کامل و (احیاناً) خلقت ناقص، تا (قدرت خود را) بر شما روشن گردانیم و آن چه را اراده می کنیم تا مدتی معین، در رحم ها قرار می دهیم؛ آن گاه شما را (به صورت) کودک برون می آوریم، سپس (حیات شما را ادامه می دهیم) تا به حد رشدتان برسید و برخی از شما (زودرس) می میرد و برخی از شما به غایت پیری می رسد، به گونه ای که پس از دانستن (بسی چیزها) چیزی نمی داند]، سپس برای زندگی پس از مرگ و روز قیامت، مثلی زد و فرمود: «وتَرَی الْأَرْضَ هَامِدَهً- یعنی خشک و مرده- فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَیْهَا الْمَاء اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنبَتَتْ مِن کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ* ذَلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ یُحْیِی الْمَوْتَی وَأَنَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ* وَأَنَّ السَّاعَهَ آتِیَهٌ لَّا رَیْبَ فِیهَا وَأَنَّ اللَّهَ یَبْعَثُ مَن فِی الْقُبُورِ»(2) [زمین را خشکیده می بینی (ولی) چون آب بر آن فرود آوریم، به جنبش در می آید و نمو می کند و از هر نوع (رستنیهای) نیکو می رویاند این (قدرت نماییها) بدان سبب است که خدا خود، حق است و اوست که مردگان را زنده می کند و (هم) اوست که بر هر چیزی تواناست و (هم) آن که رستاخیز آمدنی است (و) شکی در آن نیست و در حقیقت خداست که کسانی را که در گورهایند برمی انگیزد] و نیز این آیه: «اللَّهُ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ فَتُثِیرُ سَحَابًا فَیَبْسُطُهُ فِی السَّمَاء کَیْفَ یَشَاءُ وَیَجْعَلُهُ کِسَفًا فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ* وَإِن کَانُوا مِن قَبْلِ أَن یُنَزَّلَ عَلَیْهِم مِّن قَبْلِهِ لَمُبْلِسِینَ* فَانظُرْ إِلَی آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ کَیْفَ یُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِکَ لَمُحْیِی الْمَوْتَی وَهُوَ عَلَی کُلِّ

1- [1] - حج/ 5.
2- [2] - حج/ 7-5.

شَیْءٍ قَدِیرٌ»(1) [خدا همان کسی است که بادها را می فرستد و ابری بر می انگیزد و آن را در آسمان هر گونه بخواهد می گستراند و انبوهش می گرداند، پس می بینی باران از لابلای آن بیرون می آید و چون آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد رسانید بناگاه آنان شادمانی می کنند* و قطعاً پیش از آن که بر ایشان فرو ریزد (آری) پیش از آن سخت نومید بودند؛* پس به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مرگش زنده می گرداند؛ در حقیقت هم اوست که قطعاً زنده کننده مردگان است و اوست که بر هر چیزی تواناست].

و نیز می فرماید: «أَفَلَمْ یَنظُرُوا إِلَی السَّمَاء فَوْقَهُمْ کَیْفَ بَنَیْنَاهَا وَزَیَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِن فُرُوجٍ* وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَیْنَا فِیهَا رَوَاسِیَ وَأَنبَتْنَا فِیهَا مِن کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ* تَبْصِرَةً وَذِکْرَی لِکُلِّ عَبْدٍ مُّنِیبٍ* وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَکًا فَأَنبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِیدِ* وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَّهَا طَلْعٌ نَّضِیدٌ* رِزْقًا لِّلْعِبَادِ وَأَحْیَیْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّیْتًا کَذَلِکَ الْخُرُوجُ»(2) [مگر به آسمان بالای سرشان ننگریسته اند که چگونه آن را ساخته و زینتش داده ایم و برای آن هیچ گونه شکافتگی نیست؟* و زمین را گستردیم و در آن لنگر(آسا کوه)ها فرو افکندیم و در آن از هر گونه جفت دل انگیز رویانیدیم،*(تا) برای هر بنده توبه کاری بینش افزا و پندآموز باشد* و از آسمان، آبی پر برکت فرود آوردیم پس بدان (وسیله) باغها و دانه های دروکردنی رویانیدیم،* و درختان تناور خرما که خوشه(های) روی هم چیده دارند،* (اینها همه) برای روزی بندگان (من) است و با آن (آب) سرزمین مرده ای را زنده گردانیدیم؛ رستاخیز (نیز) چنین است]. و نیز می فرماید: «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِیَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ یُحْیِی الْعِظَامَ وَهِیَ رَمِیمٌ* قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ»(3) [و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد، گفت: چه کسی این استخوانها را که چنین پوسیده است زندگی می بخشد؟* بگو: همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد؛ و اوست که به هر (گونه) آفرینشی داناست]، آیاتی که در پاسخ به دهریین آمده است، بسیار است.

آیاتی که در پاسخ به انکارکنندگان پاداش و مجازات، وارد شده است؛ مانند

1- [1] - روم/ 50-48.
2- [2] - ق/ 11-6.
3- [3] - یس/ 79-78.

این آیه: «یَوْمَ یَأْتِ لاَ تَکَلَّمُ نَفْسٌ إِلاَّ بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَسَعِیدٌ* فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُواْ فَفِی النَّارِ لَهُمْ فِیهَا زَفِیرٌ وَشَهِیقٌ* خَالِدِینَ فِیهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّکَ»(1) [روزی (است) که چون فرا رسد هیچ کس جز به اذن وی سخن نگوید؛ آن گاه بعضی از آنان تیره بختند و (برخی) نیکبخت،* و اما کسانی که تیره بخت شده اند در آتش، فریاد و ناله ای دارند* تا آسمانها و زمین برجاست در آن ماندگار خواهند بود؛ مگر آن چه پروردگارت بخواهد]، زمانی که قیامت فرا برسد، آسمان ها و زمین دگرگون خواهد شد. معنای آیه «مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ» این است که تا زمانی که آسمانها و زمین، پابرجاست، خدا در دنیا هست. و نیز می فرماید: «النَّارُ یُعْرَضُونَ عَلَیْهَا غُدُوًّا وَعَشِیًّا»(2) [(اینک هر) صبح و شام بر آتش عرضه می شوند)، صبح و شام در دنیا در دارالمشرکین است؛ اما در قیامت، نه صبحی است و نه شامی. و نیز می فرماید: «لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِیهَا بُکْرَةً وَعَشِیًّا»(3) (روزی شان صبح و شام در آن جا (آماده) است] منظور در باغهای دنیاست که روح مؤمنین به آن جا منتقل می شود؛ اما در بهشت جاودان، صبح و شب، وجود ندارد. و نیز می فرماید: «مِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ»(4) [پیشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد] امام صادق علیه السلام فرمود: برزخ، قبر است و پاداش و مجازات در آن است، بین دنیا و آخرت. و نشانه آن نیز سخن امام موسی بن جعفر علیه السلام است: به خدا سوگند، تنها در مورد برزخ برای شما نگران هستیم. و نیز می فرماید: «وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُواْ فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْیَاء عِندَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ* فَرِحِینَ بِمَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ وَیَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُواْ بِهِم مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاَ هُمْ یَحْزَنُونَ»(5) [هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندار، بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.* به آن چه خدا از فضل خود به آنان داده است شادمانند، و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته اند شادی می کنند که نه بیمی بر ایشان است

1- [1] - هود/ 105-107.
2- [2] - مؤمن/ 46.
3- [3] - مریم/ 62.
4- [4] - مؤمنون/ 100.
5- [5] - آل عمران/ 169-170.

و نه اندوهگین می شوند].

امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، به مؤمنان در بهشت، بشارت داده می شود، مؤمنانی که در دنیا هستند و هنوز به بهشتی ها ملحق نشده اند، به زودی خواهند رسید. از آیاتی که در پاسخ به انکارکنندگان پاداش و مجازات و عذاب قبر آمده است، بسیار است.

آیاتی که در پاسخ به انکارکنندگان معراج و اسراء آمده است؛ مانند این آیه: «وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى* ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»(1) [در حالی که او در افق اعلی بود،* سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد* تا (فاصله اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد]، و مانند این آیه: «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رُّسُلِنَا»(2) [و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو]، و مانند این آیه: «فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُونَ الْكِتَابَ مِن قَبْلِکَ»(3) [از کسانی که پیش از تو کتاب (آسمانی) می خواندند بپرس]، منظور، انبیا علیهم السلام هستند که آنان را در شب معراج، در آسمان دید.

آیاتی که در پاسخ به انکارکنندگان رویت آمده است؛ مانند این آیه: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى* أَفَتُمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى* وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى* عِندَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى* عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى»(4) [آن چه را دل دید انکار(ش) نکرد.* آیا در آن چه دیده است با او جدال می کنید؟* و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است. نزدیک سدره المنتهی،* در همان جا که جنه المأوی است].

ابو الحسن علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش، از احمد ابن محمد بن ابی نصر، از علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده که امام به من فرمود: ای احمد! اختلاف بین شما و بین اصحاب هشام بن حکم در باره نفی جسم در توحید چیست؟ گفتم: جانم به فدایت. گفتیم که ما در باره حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است، مبنی بر این که پروردگارش را به صورت یک جوان دید، معتقدیم صورت خدا را دیده است؛ ولی هشام بن حکم، قائل به نفی

1- [1] - نجم/ 9-7.

2- [2] - زخرف/ 45
3- [3] - یونس/ 94.
4- [4] - نجم/ 15-11.

جسم از خدا بود. حضرت فرمود: ای احمد، زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به معراج رفت و به سدره المنتهی رسید، حجاب ها به اندازه سوراخ سوزنی برای او شکافته شد و او پس از نور عظمت الهی، آن چه را که خداوند می خواست ببیند، دید و شما خواستید تشبیه کنید. ای احمد، این موضوع را رها کن؛ زیرا چیز زیادی از آن، بر تو گشوده نخواهد شد.

آیاتی که در پاسخ به انکارکنندگان بهشت و جهنم آمده است؛ مانند این آیه: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى* أَفَتُمَارُونَهُ عَلَى مَا يَرَى* وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى* عِندَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى* عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى»(1) [آن چه را دل دید انکار(ش) نکرد.* آیا در آن چه دیده است با او جدال می کنید؟* و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است.* نزدیک سدره المنتهی،* در همان جا که جنه الماوی است]، سدره المنتهی در آسمان هفتم و جنهالمأوی در آن جاست.

علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که مرا به معراج بردند، وارد بهشت شدم. در آن جا قصری از یاقوت سرخ دیدم که به خاطر درخششی که داشت، داخل آن از بیرونش و بیرون آن از داخل، دیده می شد؛ و در آن، ساختمانی از گوهر و زبرجد بود. گفتم: ای جبرئیل! این قصر برای کیست؟ گفت: این قصر برای کسی است که سخن پاک بگوید و بر روزه مداومت ورزد و طعام بخوراند، و در شب که مردم خواب هستند، نماز بخواند. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای رسول خدا! در میان امت تو چه کسی می تواند این کارها را انجام دهد؟ فرمود: ای علی! به من نزدیک شو، پس علی علیه السلام به او نزدیک شد؛فرمود: آیا میدانی پاک سخن پاک گفتن، چیست؟ عرض کرد: خداوند و رسول آگاهتر هستند. فرمود: کسی که بگوید: سبحان الله والحمد لله و لااله الاالله و الله اکبر، سپس فرمود: آیا میدانی که مداومت بر روزه چیست؟، عرض کرد: خداوند و رسولش آگاهتر هستند، فرمود: هر کس ماه رمضان را روزه بگیرد و یک روز از آن را افطار نکند. فرمود: آیا میدانی اطعام طعام چیست؟ عرض کرد: خداوند و رسولش آگاهتر هستند. فرمود: کسی که برای خانواده اش، چیزی را بجوید که خانواده اش با داشتن آن، از

1- [1] - نجم/ 15-11.

دیگران، بی نیاز باشند. می دانی نماز خواندن در شب در حالی که مردم خوابند چیست؟ عرض کرد: خداوند و رسولش آگاهتر هستند، فرمود: هرکس نخوابد، تا زمانی که نماز عشاء آخر را بخواند؛ ومنظور از مردمی که خوابند، یهود و نصاری هستند؛ زیرا آنها بین دو نماز می خوابند.

با همین سند نقل کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی مرا به معراج بردند، وارد بهشت شدم و در آنجا زمین بسیار سفیدی را دیدم و فرشتگان را دیدم که خشتی از طلا و خشتی از نقره می سازند و گاهی از آن دست می کشند. به آنها گفتم: چگونه است که شما، گاهی می سازید و گاهی دست می کشید؟ گفتند: تا این که نفقه به ما برسد. گفتم: نفقه شما چیست؟ گفتند: این که مومن در دنیا بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لااله الاالله و الله اکبر، پس زمانی که بگوید، می سازیم، و زمانی که خودداری کند، دست می کشیم. راوی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که پروردگارم مرا به هفت آسمانش برد، جبرئیل دستم را گرفت و مرا وارد بهشت کرد و بر روی فرشی از فرشهای بهشت، نشاند. سپس یک «به» به من داد، آن به، دو نیم شد و از میان آن یک حوری، خارج شد و در مقابل من ایستاد و گفت: السلام علیک یا محمد، السلام علیک یا أحمد، السلام علیک یا رسول الله، گفتم: و علیک السلام، تو کیستی؟ گفت: من، راضیه مرضیه هستم که خداوند جبار مرا از سه نوع آفرید، قسمت پایین بدن من از مشک و وسط آن از عنبر و قسمت بالای بدنم از کافور است و با آب حیات، خمیر شده ام. سپس خداوند عز و جل به من گفت: باش، پس برای برادرت و پسر عمویت و جانشینت علی بن ابی طالب علیه السلام شدم. راوی گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله، فاطمه سلام الله علیها را بسیار می بوسید. عایشه از این کار خشمگین شد و گفت: ای رسول خدا! تو فاطمه را زیاد می بوسی. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عایشه! من زمانی که به معراج رفتم و وارد بهشت شدم، جبرئیل مرا به درخت طوبی نزدیک کرد و از میوه آن به من خوراند؛ من آن را خوردم و زمانی که به زمین فرود آمدم، خداوند آن میوه را به آبی در پشت من تبدیل کرد و سپس با خدیجه، همبستر شدم و او فاطمه را حامله شد و من هر وقت، فاطمه را می بوسم، عطر درخت طوبی را در او استشمام می کنم. آیاتی همانند این که در پاسخ به منکرین معراج و آفرینش بهشت و جهنم آمده است،

بسیار است.

آیاتی که در پاسخ به جبری ها آمده است؛ کسانی که گفتند: ما اختیاری نداریم و مجبوریم، خداوند، کارهای ما را یکی پس از دیگری انجام می دهد و این کارها، مجازاً به مردم نسبت داده شده است، نه از روی حقیقت. و برای اثبات کلام خویش، آیاتی از کتاب خداوند عز و جل را تفسیر کردند که معنای آن را نفهمیدند؛ مانند این آیه: «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ»(1) [و تا خدا نخواهد (شما) نخواهید خواست]، و مانند این آیه: «فَمَن يُرِدِ اللَّهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا»(2) [پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید دلش را به پذیرش اسلام می گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند دلش را سخت تنگ می گرداند]، و آیات دیگری که تأویل آنها، بر خلاف معنای ظاهری آنهاست. معنای سخن جبری ها این است که پاداش و مجازات نیز باطل است؛ در حالی که آنان پاداش و مجازات را پذیرفته اند؛ بنابراین، خداوند را ظالم دانسته اند؛ چرا که مردمان را به خاطر کاری اجباری و قهری، عذاب می کند. خداوند، بلند مرتبه تر از آن است که کسی را بدون آن که کاری انجام داده باشد و یا حجت آشکاری برایش آورده باشد، مجازات کند. تمام قرآن، پاسخ به آنهاست. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «لاَ يُكَلِّفُ اللّهُ نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ»(3) [خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند. آن چه (از خوبی)به دست آورده به سود او، و آن چه (از بدی)به دست آورده به زیان اوست.]، پس کلمات «لها و علیها» در این آیه، نشان می دهد که انسان، خالق رفتار خویش است و نیز فرمود: «فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»(4) [پس هر که هموزن ذره ای نیکی کند (نتیجه) آن را خواهد دید* و هر که هموزن ذره ای بدی کند (نتیجه) آن را خواهد دید]. و نیز فرمود: «كلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ»(5) [هر کسی در گرو دستاورد خویش است] و نیز فرمود: «ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ»(6) [این

1- [1] - انسان/ 30.
2- [2] - انعام/ 125.
3- [3] - بقره/ 286.
4- [4] - زلزله/ 8-7.
5- [5] - مدثر/ 38.

6- [6] - آل عمران/ 182.

(عقوبت) به خاطر کار و کردار پیشین شماست]، و نیز فرمود: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى»(1) [و اما ثمودیان پس آنان را راهبری کردیم ولی کور دلی را بر هدایت ترجیح دادند]. و نیز فرمود: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ- منظور این است که راه خیر و شر را برایش آشکار کردیم- إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»(2) [ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس] و نیز فرمود: «وَعَادًا وَثَمُودَ وَقَد تَّبَيَّنَ لَكُم مِّن مَّسَاكِنِهِمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ* وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءهُم مُّوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِى الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ* فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُم مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُم مَّنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»(3) [و عاد و ثمود را (نیز هلاک نمودیم) قطعاً (فرجام آنان) از سراهای آنها بر شما آشکار گردیده است و شیطان کارهایشان را در نظرشان بیاراست و از راه بازشان داشت؛ با آن که (در کار دنیا) بینا بودند* و قارون و فرعون و هامان را (هم هلاک کردیم) و به راستی موسی برای آنان دلایل آشکار آورد و(لی آنها) در آن سرزمین سرکشی نمودند و (با این همه بر ما) پیشی نجستند* و هر یک (از ایشان) را به گناهش گرفتار (عذاب) کردیم از آنان کسانی بودند که بر (سر) ایشان بادی همراه با شن فرو فرستادیم و از آنان کسانی بودند که فریاد (مرگبار) آنها را فرو گرفت و برخی از آنان را در زمین فرو بردیم و بعضی را غرق کردیم و (این) خدا نبود که بر ایشان ستم کرد، بلکه خودشان بر خود ستم می کردند] همانند این آیات، بسیار است که آنها را ذکر می کنیم و هم چنین آیاتی از قرآن را که جبری ها بی آن که معنا و تفسیر آنها را بدانند، آنها را حجت قرار دادند؛ در جای خود، خواهیم آورد.

پاسخ به معتزله، جواب به آنها در قرآن بسیار است. معتزله گفتند: ما، کارهایمان را خودمان خلق می کنیم و خداوند در آن هیچ صنع یا اراده و یا مشیتی ندارد. آن چه ابلیس بخواهد می شود و آن چه خدا بخواهد نمی شود. معتزله برای اثبات خلق افعال توسط انسان، به این آیه، استناد کردند: «فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ

1- [1] - فصلت/ 17.
2- [2] - انسان/ 3.

3- [3] - عنکبوت/ 40-38.

الْخَالِقِینَ»(1) [آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است]، پس گفتند: در میان آفرینش، خلق کنندگانی غیر از خداوند نیز هستند. اما آنان، معنای خلق را نفهمیدند و این که خلق به چند صورت است. از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا خداوند کاری را به بندگان سپرده است؟ فرمود: خداوند جلیل تر و بزرگتر از این است. پرسیدند: پس آنها را بر این کار مجبور کرده است؟ فرمود: خداوند عادل تر از آن است که آنها را به کاری مجبور کند و سپس آنها را برای آن عمل عذاب کند. پرسیدند: آیا بین این دو، جایگاهی است؟ فرمود: بله. پرسیدند: آن چیست؟ فرمود: این، یکی از رازهای بین آسمان و زمین است.

و در حدیث دیگری آمده است: پرسیدند: آیا بین جبر و تقدیر، جایگاهی است؟ فرمود: بله،گفته شد: آن چیست؟ فرمود: این، رازی از رازهای خداوند است. در حدیث دیگر آمده که حضرت فرمود: این گونه بر ما وارد شده است.

راوی گفت از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، روایت شده که امام رضا علیه السلام فرمود: ای یونس، سخن قدری ها را نگو، چرا که قدری ها (تقدیرگرایان) نه سخن اهل بهشت را می گویند و نه سخن اهل جهنم و نه سخن ابلیس را. اهل بهشت گفتند: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَذَا وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا أَنْ هَدَانَا اللّٰهُ»(2) [ستایش خدایی را که ما را بدین (راه) هدایت نمود و اگر خدا ما را رهبری نمی کرد ما خود هدایت نمی یافتیم]. و سخن اهل جهنم را نگفتند. اهل جهنم گفتند: «رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَیْنَا شِقْوَتُنَا»(3) [گویند: پروردگارا شقاوت ما بر ما چیره شد] و ابلیس گفت: «رَبِّ بِمَآ أَغْوَیْتَنِی»(4) [پروردگارا به سبب آن که مرا گمراه ساختی]، گفتم: سرورم، به خدا سوگند که سخن آنها را نمی گویم، اما می گویم: «لا یکون الا ما شاء الله و أراد و قدر و قضی»، هیچ چیزی اتفاق نمی افتد مگر این که خدا بخواهد و مقدر کند، فرمود: این چنین نیست ای یونس! هیچ چیزی اتفاق نمی افتد مگر این که خدا بخواهد و اراده کند و مقدر سازد. آیا می دانی که مشیت، چیست ای یونس؟ گفتم: نه، فرمود: آن، ذکر اول است. می دانی اراده چیست؟ گفتم: نه. فرمود: تصمیم

1- [1] - مؤمنون/ 14.
2- [2] - اعراف/ 43.

3- [3] - مؤمنون/ 106.
4- [4] - حجر/ 39.

بر آن چه خدا بخواهد. می دانی تقدیر چیست؟ گفتم: نه. فرمود: قرار دادن حد و مرز اجل ها و ارزاق و باقی ماندن و فانی شدن است. می دانی قضا چیست؟ گفتم: نه. فرمود: بر پا داشتن عین است، و نمی شود مگر آن چه که خداوند در ذکر اول بخواهد.

پاسخ به انکارکنندگان رجعت، خداوند می فرماید: «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا»(1) [و آن روز که از هر امتی گروهی محشور می گردانیم] گفت: پدرم، از ابن ابی عمیر، از حماد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردم در مورد این آیه چه می گویند: «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا»، گفتم: می گویند که این اتفاق در روز قیامت است. فرمود: این طور نیست که می گویند، بلکه به هنگام رجعت است. آیا خداوند در قیامت از هر امتی گروهی را محشور می کند و دیگران را رها می کند؟! آیه روز قیامت، این آیه است که می فرماید: «وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»(2) [آنان را گرد می آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمی کنیم] و این آیه: «وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ»(3) [و بر (مردم) شهری که آن را هلاک کرده ایم بازگشتشان (به دنیا) حرام است]. امام صادق علیه السلام فرمود: هر قریه ای که خداوند اهالی آن را به عذاب خود هلاک کند، به هنگام رجعت، باز نمی گردند؛ اما در قیامت، باز می گردند و کسانی که ایمان خالص داشتند و دیگرانی که با عذاب، هلاک نشدند و در کفر خود، خالص بودند، باز می گردند. گفت: از پدرم، از ابن أبی عمیر، از عبد الله بن مسکان،از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در مورد این آیه: «وَإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ»(4) [و (یاد کن) هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم سپس شما را فرستاده ای آمد که آن چه را با شماست تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتما یاریش کنید]؛ فرمود: خداوند از زمان آدم، هیچ پیامبری را مبعوث نکرده است مگر این که به دنیا باز می گردد وامیر مؤمنان علیه السلام را

1- [1] - نمل/ 83.
2- [2] - کهف/ 47.
3- [3] - انبیا/ 95.
4- [4] - آل عمران/ 81.

یاری می کند و این آیه، ناظر به همین معناست: «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ»، منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله است «وَلَتَنصُرُنَّهُ»، منظور امیر مؤمنان علیه السلام است. و آیاتی این چنین، که خداوند تبارک و تعالی به ائمه علیهم السلام وعده پیروزی و بازگشت داده است، بسیار است. فرمود: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ ﷺ ای جماعت ائمه- وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُم فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا یَعْبُدُونَنِی لَا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئًا»(1) [خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین (خود) قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین (خود) قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند (تا) مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند]. این آیه، مربوط به زمانی است که به دنیا باز می گرداند و نیز می فرماید: «وَنُرِیدُ أَن نَّمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ* وَنُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ»(2) [و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم و ایشان را وارث (زمین) کنیم* و در زمین قدرتشان دهیم]. همه این آیات، در باره رجعت است. گفت: پدرم، از احمد بن نضر، از عمر بن شمر روایت کرده که نزد امام باقر علیه السلام، نام جابر، آورده شد، فرمود: خدا رحمت کند جابر را، علم او به حدی رسیده بود که تأویل این آیه را می دانست: «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ»(3) [در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند]، منظور از این آیه، رجعت است. و مانند این آیات بسیار است که در جای خود خواهد آمد.

پاسخ به کسانی که خداوند را وصف کردند؛ خداوند می فرماید: «وَأَنَّ إِلَی رَبِّکَ الْمُنتَهَی»(4) [و این که پایان (کار) به سوی پروردگار توست] گفت: پدرم، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی

1- [1] - نور/ 55.
2- [2] - قصص/ 5-6.
3- [3] - قصص/ 85.

4- [4] - نجم/ 42.

که سخن به خداوند، منتهی شد، از آن دست بکشید یا در مورد چیزی پایین تر از حد عرش او سخن بگویید و در مورد آن چه فراتر از عرش است، سخن نگویید. اگر قومی در مورد آن چه فراتر از عرش است، سخن بگویند، عقلشان سرگردان و ضایع می شود؛ به طوری که آن فرد را از مقابل، صدا می زنند، ولی او از پشت سرش جواب می دهد و او را از پشت سرش صدا می زنند و از مقابلش، جواب می دهد. نیز این گفته امام علیه السلام: هر کس گناهی مرتکب شود، هلاک می شود، پس نباید خداوند عز و جل را توصیف کرد مگر به آن چه که خداوند متعال، خودش را به آن وصف کرده است، و از سخنان امیر مؤمنان علیه السلام و خطبه های او و کلام آن حضرت، در نفی صفت است.(1)

ترغیب کردن، مانند این آیه: «_وَمِنَ _اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّکَ عَسَى أَن يَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»(2) [و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو (به منزله) نافله ای باشد امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند]. و نیز این آیه: «هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنجِيکُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ* تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِکُمْ وَأَنفُسِکُمْ ذَلِکُمْ خَيْرٌ لَّکُمْ إِن کُنتُمْ تَعْلَمُونَ * يَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَيُدْخِلْکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»(3) [آیا شما را بر تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می رهاند؟* به خدا و فرستاده او بگروید و در راه خدا با مال و جانتان جهاد کنید؛ این (گذشت و فداکاری) اگر بدانید برای شما بهتر است،* تا گناهانتان را بر شما ببخشاید و شما را در باغهایی که از زیر (درختان) آن، جویبارها روان است داخل گرداند]، و نیز این آیه: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا»(4) [هر کس نیکی به میان آورد، پاداشی بهتر از آن خواهد داشت] و نیز این آیه: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»(5) (هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن (پاداش) خواهد داشت)،و نیز این آیه: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَکَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ

1- [1] - ظاهراً نسخه نویسان در اینجا سهواً کلماتی را انداخته اند و صحیح آن چنین است: و خطبه ها و سخنان او در نفی صفت، بسیار است که آن را در جای خود، ذکر می کنیم.
2- [2] - اسراء/ 79.
3- [3] - صف/ 12-10.
4- [4] - نمل/ 89.

5- [5] - انعام/ 160.

فَأُوْلَئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ یُرْزَقُونَ فِیهَا بِغَیْرِ حِسَابٍ»(1) [هر که کار شایسته کند چه مرد باشد یا زن، در حالی که ایمان داشته باشد، در نتیجه آنان داخل بهشت می شوند و در آن جا بی حساب روزی می یابند].

تهدید کردن، مانند این آیه: «یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ إِنَّ زَلْزَلَهَ السَّاعَهِ شَیْءٌ عَظِیمٌ»(2) [ای مردم! از پروردگار خود پروا کنید؛ چرا که زلزله رستاخیز امری هولناک است]، و نیز این آیه: «یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ وَاخْشَوْا یَوْمًا لَّا یَجْزِی وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِ شَیْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیَاهُ الدُّنْیَا وَلَا یَغُرَّنَّکُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ»(3) [ای مردم! از پروردگارتان پروا بدارید و بترسید از روزی که هیچ پدری به کار فرزندش نمی آید و هیچ فرزندی (نیز) به کار پدرش نخواهد آمد. آری وعده خدا حق است؛ زنهار تا این زندگی دنیا شما را نفریبد و زنهار تا شیطان شما را مغرور نسازد]، ومانند آن در قرآن، بسیار است که ان شاء الله تعالی آن را در جای خود ذکر می کنیم.

قصه ها، آیات مشتمل بر قصه، آیاتی است که در آنها خداوند تبارک و تعالی، پیامبرش صلی الله علیه و آله را از اخبار پیامبران و قصه های آنها باخبر می کند، مانند این آیه: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ»(4) [ما خبرشان را بر تو درست حکایت می کنیم]، و مانند این آیه: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ»(5) [ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم بر تو حکایت می کنیم]، و نیز این آیه: «وَلقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِکَ مِنْهُم مَّن قَصَصْنَا عَلَیْکَ وَمِنْهُم مَّن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَیْکَ»(6) [و مسلماً پیش از تو، فرستادگانی را روانه کردیم؛ برخی از آنان را (ماجرایشان را) بر تو حکایت کرده ایم و برخی از ایشان را بر تو حکایت نکرده ایم] و مانند آن بسیار است که ما ان شاء الله همه آنها را در جای خود می آوریم. برای هر یک از باب هایی که به اختصار، ذکر کردیم، آیه ای را آوردیم تا بر آیه های دیگر دلالت کند و از دانشی که در این کتاب آمده است معنای

1- [1] - غافر/ 40.
2- [2] - حج/ 1.
3- [3] - لقمان/ 33.
4- [4] - کهف/ 13.

5- [5] - يوسف/ 3.
6- [6] - غافر/ 78.

آن چه را که ذکر کردیم، دریافت شود. مطالبی را که آوردیم، برای آن کس که خداوند، دل و سینه اش را باز کرده و گسترانده باشد و با دین خود، بر او منت نهاده باشد، کفایت می کند؛ همان دینی که آن را برای فرشتگان و پیامبران و رسولان خویش، پسندید. (1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 15.

ص:146

سوره حمد

اشاره

این سوره در مکه نازل شده است

ص:147

ص:148

1) التهذیب: محمد بن حسن طوسی، به اسناد خود، از محمّد بن علی بن محبوب، از عباس، از محمّد بن ابی عمیر، از ابی ایوب، از محمّد بن مسلم روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره سبع المثانی و قرآن عظیم پرسیدم: آیا سبع المثانی، سوره فاتحه است؟ فرمود: بله. عرض کردم: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» در شمار این هفت آیه است؟ فرمود: بله. آن بهترین آنهاست.(1)

2) از وی به اسناد خود، از محمّد بن حسین، از محمّد بن حماد بن زید، از عبد الله بن یحیی کاهلی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» به اسم اعظم خداوند، از سیاهی چشم به سفیدی آن نزدیک تر است.(2)

3) محمّد بن علی بن بابویه، از محمّد بن قاسم مفسر معروف به ابو الحسن جرجانی (رض)، از یوسف بن محمّد زیاد و علی بن محمّد بن سیار، از پدرانشان، از امام حسن عسکری علیه السلام، از پدر ایشان امام هادی علیه السلام، از پدر ایشان امام جواد علیه السلام، از پدر ایشان حضرت امام رضا علیه السلام، از پدر ایشان علیه السلام، از پدران ایشان علیه السلام، از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام، برایمان روایت کرد که ایشان فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ»، آیه ای از سوره فاتحه الکتاب است و این سوره هفت آیه دارد و این هفت آیه با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» کامل می شود. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

1- [1] - تهذیب: ج 2، ص 289، ح 1157.
2- [2] - تهذیب: ج 2، ص 289، ح 1159.

همانا خداوند متعال به من فرمود: ای محمّد! «وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ» [و به راستی به تو سبع المثانی و قرآن بزرگ را عطا کردیم](1) ،پس با فاتحه الکتاب، جداگانه بر من منت نهاد و آن را در کنار قرآن بزرگ قرار داد. همانا فاتحه الکتاب، ارزشمندترین چیز در گنجینه عرش است و خداوند عز و جل آن را به محمّد صلی الله علیه و آله اختصاص داد و او را بدان مفتخر ساخت و هیچ یک از پیامبران را در این امر با وی شریک نگرداند، مگر حضرت سلیمان علیه السلام را که از فاتحه الکتاب آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» را به او عطا فرمود و از بلقیس حکایت کرد، آن گاه که او گفت: «إِنِّی أُلْقِیَ إِلَیَّ کِتَابٌ کَرِیمٌ، إِنَّهُ مِن سُلَیْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» [نامه ای ارجمند برای من آمده است، که از طرف سلیمان است و (مضمون آن) این است: به نام خداوند رحمتگر مهربان](2)، بدانید که هر کس با اعتقاد به ولایت محمّد و خاندان پاک او این سوره را بخواند و به فرمان آن گردن نهد و به ظاهر و باطن آن ایمان داشته باشد، خداوند عز و جل به ازای هر حرف از آن پاداشی برتر از دنیا و تمامی اموال و خوبی های آن به او عطا فرماید؛ و هر کس به شخصی که این سوره را قرائت می کند، گوش بسپارد، به اندازه ثوابی که به قاری، دهند به او عطا شود. پس تا می توانید از این خیر و برکتی که در اختیارتان نهاده شده، بهره گیرید که آن یک غنیمت است؛ مبادا فرصتش بگذرد و حسرتش در دلهایتان باقی بماند.(3)

4) ابن بابویه نیز در حدیثی مرسل(4) گفت: به امیر مؤمنان علی علیه السلام عرض شد: آیا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» آیه ای از سوره فاتحه الکتاب است؟ ایشان فرمود: بله، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را می خواند و آیه ای از سوره حمد بر می شمرد و می فرمود: فاتحه الکتاب همان سبع المثانی است.(5)

5) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: اگر

1- [1] - حجر/ 87.
2- [2] - نمل/ 29-30.
3- [3] - عیون اخبار الرضا (ع)، ج 1، ص 270، ح 59-60.

4- [4] - حدیثی که برخی و یا همه راویان آن از سلسله سند حذف شده اند.
5- [5] - عیون اخبار الرضا (ع)، ج 1، ص 270، ح 59-60.

سوره حمد هفتاد مرتبه بر مرده ای خوانده شود و او زنده گردد، جای شگفتی نیست.(1)

6) از وی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از عبد الله بن فضل در حدیثی مرفوع(2)، روایت شده است: بر هیچ دردی سوره حمد را هفتاد بار نخواندم، مگر این که آرام یافت.(3)

7) از وی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از سلمه بن محرز، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: هر که را سوره حمد شفا نبخشد، هیچ چیز شفا ندهد.(4)

8) ابن بابویه گفت: پدرم، از محمّد بن یحیی عطار، از محمّد بن احمد، از محمد بن حسان، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی، از پدرش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: اسم اعظم خداوند در امّ الکتاب «سوره حمد» پراکنده شده است.(5)

9) وی گفت: محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن یحیی عطار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن سنان، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» به اسم اعظم خداوند از سیاهی چشم به سفیدی آن نزدیک تر است.(6)

10) علی بن ابراهیم در تفسیر خود، از ابن اذینه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» سزاوارترین کلامی است که به آوای بلند خوانده شده است و این همان آیه ای است که خداوند عز و جل در باره اش فرمود «وَإِذَا ذَکَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْاْ عَلَی أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا» [و چون در قرآن، پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی با

1- [1] - الکافی، ج 2، ص 623، ح 16 و 15 و 22.
2- [2] - حدیث مرفوع، حدیثی است که از وسط سلسله سند یا آخر آن، یک یا چند راوی افتاده باشند، اما راوی تصریح به رفع حدیث نماید و یا

حدیثی است که مستقیماً به امام (ع) استناد داده شود.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 623، ح 16 و 15 و 22.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 623، ح 16 و 15 و 22.
5- [5] - ثواب الاعمال صدوق، ص 132، چاپ اعلمی.
6- [6] - عیون اخبار الرضا (ع) ج 2، ص 8 باب 30، ح 11.

نفرت پشت می کنند].(1)

11) وی گفت: پدرم، از حسن بن علی بن فضال، از علی بن عقبه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: شیطان دو بار ناله سر داد، آن گاه که خداوند، محمّد صلی الله علیه و آله را پس از مدتی که پیغمبری نیامده بود به پیامبری برانگیخت و هنگامی که سوره حمد نازل شد.(2)

12) عیاشی به سندهای خود از حسن بن علی بن حمزه بطائنی، از پدرش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: اسم اعظم خداوند در امّ الکتاب «سوره حمد»، پراکنده شده است.(3)

13) از محمّد بن سنان، از حضرت امام کاظم علیه السلام، از پدر ایشان علیه السلام روایت شده است که حضرت به ابو حنیفه فرمود: کدام سوره آغازش حمد و میانش اخلاص و پایانش دعاست؟ ابو حنیفه حیران شد و عرض کرد: نمی دانم. حضرت فرمود: سوره ای که آغازش حمد و میانش اخلاص و پایانش دعاست، سوره حمد می باشد.(4)

14) از یونس بن عبدالرحمن، از کسی که حدیث به او مرفوع شده روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره آیه «وَلَقَدْ آتَيْنَاکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» [و به راستی به تو سبع المثانی و قرآن بزرگ را عطا کردیم] پرسیدم، ایشان فرمود: سبع المثانی سوره حمد است که هفت آیه دارد و «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یکی از آنهاست. این سوره از آن رو المثانی نام گرفته که در دو رکعت تکرار می شود.(5)

15) از ابو حمزه، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان وقتی شنید عده ای بسمله را نمی خوانند، فرمود: ارجمندترین آیه کتاب خدا، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را دزدیدند.(6)

16) از صفوان جمال روایت شده که وی گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه

1- [1] - تفسیر قمی ج 1، ص 38، اسراء/ 46.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 39 و 40.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 33، ح 1.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 33، ح 2.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 33، ح 3.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 33، ح 4.

السلام فرمود: خداوند هیچ کتابی را از آسمان فرو نفرستاد، مگر آن که آغازگر آن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» بوده است و پایان هر سوره نیز با نزول «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» در آغاز سوره بعدی مشخص شده است.

17) از ابو حمزه، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» را آشکارا و با صدای بلند می خواند و قریش با شنیدن آن، روی می گرداندند و دور می شدند. پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَإِذَا ذَکَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْاْ عَلَی أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا» [و چون در قرآن پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی با نفرت پشت می کنند]. (1)

18) حسن بن خُرَّزاذ، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر گاه کسی به امامت گروهی ایستد، شیطان به نزد شیطانی دیگر که نزدیک امام ایستاده می آید و می پرسد: آیا نام خدا را به زبان آورد؟ یعنی آیا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» را خواند؟ اگر بگوید آری، او از امام دور می شود و اگر بگوید نه، او بر گردن امام سوار می شود و پاهایش را بر سینه اش می آویزد و این گونه شیطان پیشاپیش آن گروه به امامت می ایستد تا نمازشان را به پایان رسانند.(2)

19) از عبدالملک بن عمر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: همانا شیطان چهار بار ناله سر داد: نخستین بار روزی که لعنت شد، دیگر زمانی که به زمین فرود آمد، دیگر وقتی که حضرت محمّد صلی الله علیه و آله پس از مدتی که پیغمبری نیامده بود، به پیامبری برانگیخته شد و آن گاه که سوره حمد نازل شد و او دو بار خرناس کشید: زمانی که آدم از آن درخت خورد، و وقتی که آدم از بهشت فرود آمد. حضرت فرمود: و برای این کار لعنت شد.(3)

20) از اسماعیل بن ابان در حدیثی مرفوع به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جابر عبد الله فرمود: ای

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 34، ح 6؛ اسراء/ 46

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 34، ح 7.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 34، ح 8.

جابر! آیا می خواهی بهترین سوره ای را که خداوند در کتابش نازل فرمود، به تو بیاموزم؟ جابر عرض کرد: بله، پدر و مادرم به فدایت، بیاموز. راوی می گوید: حضرت، «الْحَمْدُ للَّهِ» یعنی امّ الکتاب را به او آموخت، سپس فرمود: ای جابر، آیا می خواهی تو را از این سوره آگاه سازم؟ عرض کرد: بله، پدر و مادرم به فدایت، آگاه ساز. حضرت فرمود: آن شفای هر دردی است به جز مرگ.(1)

21) از سلمه بن محمّد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: هر که را سوره حمد شفا نبخشد، هیچ چیز شفا ندهد.(2)

22) از ابوبکر حضرمی روایت شده که: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر گاه حاجتی داشتی مثانی و سوره ای دیگر را بخوان و دو رکعت نماز بگزار و به سوی خدا دعا کن. عرض کردم: خدایت شایسته داشت، مثانی چیست؟ فرمود: فاتحه الکتاب است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ، الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ»(3)

23) از عیسی بن عبد الله، از پدرش، از جدش، از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که چون به حضرت گفتند برخی از مردم، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» را جا می اندازند، ایشان فرمود: آن آیه ای است از کتاب خدا که شیطان آن را از یادشان برده است.(4)

24) از اسماعیل بن مهران، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: همانا «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» به اسم اعظم خداوند نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی آن است.(5)

25) از سلیمان جعفری روایت شده است که گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: هر گاه یکی از شما خواست با همسرش نزدیکی کند، بایست پیش از آن وی را ناز و نوازش کند، چه این کار دل همسرش را نرمتر می کند و اگر کدورتی در دل داشته باشد، آن را از بین می برد و پس از آن که به خواسته اش دست یافت، سه مرتبه «بِسْمِ اللَّهِ» بگوید و اگر توانست هر آیه ای از

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 34، ح 9.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 34، ح 10.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 34، ح 11.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 35، ح 12.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 35، ح 13.

قرآن را که به خاطرش آمد، بخواند وگرنه همان «بِسْمِ اللَّه»، وی را کفایت کند.(1)

26) از خالد بن مختار، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: آنان را چه شده - خداوند آنان را بکشد - والاترین آیه کتاب خدا را به عمد نمی خوانند و گمان کرده اند اگر آن را آشکار کنند، بدعت می شود. آن آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است.(2)

27) شیخ در کتاب امالی به اسناد خود، گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر که به مرضی مبتلا شود، سر در گریبان کند و هفت مرتبه سوره حمد را بخواند، اگر درد برطرف شد که هیچ وگرنه هفتاد مرتبه این سوره را بخواند. من ضامن بهبود یافتن او هستم.(3)

28) جامع الاخبار، از ابن مسعود، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ایشان فرمود: هر کس که می خواهد خداوند او را از شعله های نوزده گانه ی جهنم رهایی بخشد، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را بخواند؛ زیرا آن نوزده حرف است و خداوند هر حرف را سپر شعله ای قرار می دهد.

29) از ابن مسعود، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: هر که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را بخواند، خداوند متعال برای هر حرف از آن چهار هزار پاداش برایش بنویسد و چهار هزار بدی را از او بزداید و چهار هزار مقام، برایش بالا ببرد.(4)

30) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را بخواند، خداوند متعال در بهشت هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ برایش بنا کند و در هر قصر هفتاد هزار اتاق از درّ سفید بسازد و در هر اتاق هفتاد هزار تخت از یاقوت سبز گذارد و بر هر تخت، هفتاد هزار بستر از ابریشم ظریف و زربافت بگستراند و پری سیه چشمی با هفتاد هزار طرّه موی آراسته به تاج مروارید و یاقوت به همسریش درآورد که بر گونه راستش «محمد رسول الله» نوشته شده و بر گونه چپش «علی ولی الله» و بر پیشانی اش «حسن» و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 35، ح 14.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 35، ح 16.
3- [3] - امالی طوسی، ج 1، ص 290.
4- [4] - جامع الاخبار، ص 42 فصل 22، چاپ اعلمی.

بر زنخدانش «حسین» و بر لبش «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ». عرض شد:ای رسول خدا! چنین کرامتی از برای کیست؟ فرمود: هر که با احترام و بزرگداشت بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ».(1)

31) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر مؤمن به هنگام عبور از صراط بگوید «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ»، شعله آتش فرو نشیند و گوید: ای مؤمن! بگذر؛ چرا که نور تو شعله ام را خاموش کرد.(2)

32) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه معلم به کودک بگوید: بگو: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» و کودک بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ»، خداوند برائت نامه ای برای کودک، برائت نامه ای برای پدر و مادرش و برائت نامه ای برای معلمش بنویسید.(3)

33) روایت شده که شخصی به نام عبد الرحمن در مدینه، معلم کودکان بود و یکی از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام به نام جعفر نزد او می آموخت. معلم آیه ی «الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ» را به او آموخت. هنگامی که جعفر، این آیه را برای پدر علیه السلام قرائت کرد، حضرت، معلم را فرا خواند و هزار دینار و هزار دیبا، به وی عطا فرمود و دهانش را از مروارید پر کرد. وقتی از حضرت دلیل این کار را پرسیدند در جواب فرمود: هدیه من برابر با آموزه «الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ» است که او به فرزندم داد.(4)

34) زمخشری در ربیع الابرار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است: دعایی که با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» آغاز شود، رد نخواهد شد. همانا امت من در حالی که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» بر لب دارند، روز قیامت وارد شوند و نیکی های آنها در میزان، سنگینی کند. در این هنگام، دیگر امت ها گویند: چه چیز کفه ترازوهای امت محمّد صلی الله علیه و آله را سنگینی بخشید؟ پیامبران به آنان پاسخ دهند: سرآغاز سخن ایشان سه اسم از اسم های خداوند بود که اگر در یک کفه ترازو قرار گیرد و گناهان مخلوقات در کفه دیگر، نیکی های ایشان سنگینی خواهد کرد.

1- [1] - جامع الاخبار، ص 42، فصل 22.
2- [2] - جامع الاخبار، ص 42، فصل 22.

3- [3] - جامع الاخبار، ص 42، فصل 22
4- [4] - مناقب ابن شهر آشوب ج 4، ص 66

تفسیر سوره حمد

بسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (1)

[به نام خداوند رحمتگر مهربان]

1) علی بن ابراهیم بن هاشم، از ابوالفضل عباس بن محمّد بن حمزه بن موسی بن جعفر، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از حماد بن عیسی، از حریز، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام برایم روایت کرد. وی گفت: پدرم، از نضر بن سوید، از حماد، و عبد الرحمن بن ابی نجران، و ابن فضال، از علی بن عقبه برایم روایت کرد. نیز وی گفت: پدرم، از نضر بن سوید، و احمد بن محمّد ابی نصر، از عمرو بن شمر، از جابر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام برایم روایت کرد. نیز وی گفت: پدرم، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی و هشام بن سالم، و از کلثوم بن هرم، از عبد الله بن سنان، و عبد الله بن مسکان، و از صفوان و سیف بن عمیره، و ابوحمزه ثمالی، و از عبد الله بن جندب و حسین بن خالد، از حضرت امام رضا علیه السلام برایم روایت کرد. نیز وی گفت: پدرم، از حنان، و عبد الله بن میمون قداح و ابان بن عثمان، از عبد الله بن شریک عامری، از مفضل بن عمر و ابو بصیر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام برایم روایت کرد که ایشان در تفسیر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» فرمودند. نیز وی گفت: پدرم، از عمرو بن ابراهیم راشدی، و صالح بن سعید، و یحیی بن ابی عمران حلبی، و اسماعیل بن مرّار، و ابی طالب عبد الله صلت، از علی بن یحیی، از ابو بصیر روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از تفسیر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» پرسیدم؛ ایشان فرمود: باء، بهاء و روشنایی خداوند و سین، سناء و شکوه خداوند و میم، ملک و فرمانروایی اوست و الله، معبود همه چیزهاست. او بر تمامی آفریدگان خود رحمان و بخشنده و بر مؤمنان به طور

خاص رحیم و مهربان است.(1)

2) محمد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمد بن خالد، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از عبد الله بن سنان روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره تفسیر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» پرسیدم. ایشان فرمود: باء، بهاء و روشنایی خداوند و سین، سناء و شکوه خداوند و میم، مجد و بزرگواری خداوند است؛ و برخی روایت کرده اند که میم، ملک و فرمانروایی خداوند است، و الله، خدای همه چیزهاست که بر تمامی آفریدگان خود رحمان و بخشنده و بر مؤمنان به طور خاص رحیم و بخشایشگر است.(2)

3) و از وی، از علی بن ابراهیم، از نضر بن سوید، از هشام بن حکم روایت شده است که وی گفت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره اسمهای خداوند و ریشه های آنها پرسیدم: «الله از چه مشتق شده است»؟ حضرت فرمود: ای هشام! الله از إله مشتق شده است و إله، معبود بودن را اقتضا می کند و نام، غیر از صاحب نام است. پس هر کس نام را بدون معنا بپرستد، کفر ورزیده است؛ و هر کس نام و معنا را بپرستد، شرک ورزیده و دو چیز را پرستیده است؛ و هر که معنا را و نه اسم را بپرستد، این توحید است.ای هشام! فهمیدی؟ عرض کردم: برایم بیشتر گویید. فرمود: خداوند نود و نه اسم دارد، اگر هر نامی، همان صاحب نام باشد، باید هر کدام از اسم ها، معبودی باشد. ولی خداوند، خود، معناست که این نام ها بر او دلالت کنند و همه غیر از خود او باشند. ای هشام! نان، اسمی است برای خوردنی و آب، اسمی است برای آشامیدنی و لباس، اسمی است برای پوشیدنی و آتش، اسمی است برای سوزانندگی؛ ای هشام! آیا چنان فهمیدی که با آن به دفاع بپردازی و در مبارزه با دشمنان خداوند که همراه خداوند چیز دیگری می پرستند، پیروز شوی؟ عرض کردم: بله. فرمود: ای هشام! خداوند تو را به این جهت سود بخشد و استوار دارد. هشام گوید: به خدا سوگند از زمانی که از آن مجلس برخاستم تاکنون هیچ کس در مبحث توحید بر من چیره نشده است. (3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 39.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 89، باب معانی الاسماء، ح 3.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 89، باب معانی الاسماء، ح 2.

4) و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد برقی، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که وقتی از حضرت در باره معنی الله پرسیدند، ایشان فرمود: بر تمام امور کوچک و بزرگ هیمنه و غلبه یافت.(1)

5) ابن بابویه، از پدرش روایت کرده است که وی گفت: احمد بن ادریس، از حسین بن عبد الله، از محمّد بن عبد الله، و موسی بن عمر و حسن بن علی بن ابی عثمان، از ابن سنان برایمان روایت کرد که وی گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم: اسم چیست؟ ایشان فرمود: صفتی است برای موصوف. (2)

6) و از وی، از محمّد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمّد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از صفوان بن یحیی، از کسی که برایش روایت کرده بود، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که از حضرت در باره «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» پرسیدند. ایشان فرمود: باء، بهاء و روشنی خداوند و سین، سناء و شکوه خداوند و میم، ملک و فرمانروایی خداوند است. عرض شد: الله چه؟ فرمود: الف، آلاء و نعمتهای خداوند بر آفریدگان خود با بهره مندی از ولایت ماست و لام، الزامی است که خداوند در ولایت ما بر آفریدگانش نهاده است. عرض شد: و هاء چه؟ فرمود: هوان و خواری است برای هر کس که با محمّد و خاندان محمّد صلی الله علیه و آله مخالفت کند. عرض شد: و رحمان چه؟ فرمود: برای همه عالم. عرض شد: و رحیم چه؟ فرمود: خاصّ مؤمنان.(3)

7) و از وی، از محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی (رض)، از احمد بن محمّد بن سعید بنده ی بنی هاشم، از علی بن حسن بن فضّال، از پدرش روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام در باره «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» پرسیدم، ایشان فرمود: معنای سخن کسی که می گوید «بِسْمِ اللَّهِ» این است: نشانه ای از نشانه های خداوند را که همان پرستش اوست، بر خود می نهم. عرض کردم: نشانه چیست؟ فرمود: علامت.(4)

1- [1] - کافی، ج 1، ص 89، باب معانی الاسماء، ح3
2- [2] - معانی الاخبار صدوق، ص 2، باب معنی الاسم، ح 1

3- [3] - معانی الاخبار صدوق، ص 3، باب معنی بسم الله
4- [4] - معانی الاخبار صدوق، ص 3، باب معنی بسم الله

8) و از وی، از محمّد بن قاسم جرجانی مفسر، از ابو یعقوب یوسف بن محمّد بن زیاد، و ابوالحسن علی بن محمّد سیار، که هر دو از شیعیان امامیه بودند، از پدرانشان، از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند عز و جل «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» فرمود: او خداوندی است که هر آفریده ای به هنگام نیازها و سختی ها، وقتی امیدش از همه کس جز او بریده شود و دستش از همه ی اسباب جز او گسسته گردد، به بندگی او روی آورده و می گوید: «بِسْمِ اللَّهِ»؛ یعنی در همه کارهایم از خداوندی یاری می جویم که هیچ کس جز او سزاوار پرستش نیست. هر گاه از او کمک خواهند به فریاد می رسد و چون خوانده شود، پاسخ می دهد. این همان سخنی است که در گفتگوی مردی با امام صادق علیه السلام گذشت. او به حضرت عرض کرد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، مرا راهنمایی کن که «خدا چیست»؟ اهل جدل با من بسیار سخن گفته اند و سرگردانم کرده اند. حضرت به او فرمود: ای بنده ی خدا، تاکنون سوار کشتی شده ای؟ عرض کرد: بله. فرمود: آیا پیش آمده که کشتی تو بشکند، به گونه ای که هیچ کشتی نباشد تا نجاتت دهد و هیچ شناگری نباشد تا نیازت برطرف کند؟ عرض کرد: بله. فرمود: آیا در آن جا دلت به چیزی از چیزها امید داشت تا تو را از آن ورطه نجات بخشد؟ عرض کرد: بله. فرمود: آن چیز، همان خداوند تواناست که می تواند نجات دهد؛ جایی که هیچ نجات بخشی نیست و به فریاد رسد، جایی که هیچ فریادرسی نیست. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: گاه می شود که کسی از شیعیان ما در آغاز کار خود «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را وا می گذارد. پس خداوند عز و جل او را به حادثه ای ناگوار می آزماید تا شکر گزاری و ستودن خداوند تبارک و تعالی را به یادش آورد و ننگ کوتاهی او را برای واگذاشتن کلام «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» از وی بزداید. راوی می گوید: مردی به خدمت حضرت علی بن حسین امام سجاد علیه السلام رسید و عرض کرد: مرا آگاه ساز که معنای «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» چیست؟ حضرت علیه السلام فرمود: پدرم ، از برادرش امام حسن علیه السلام، از پدرش امیر مؤمنان علیه السلام برایم نقل کرد و فرمود: مردی نزد امیر مؤمنان علیه السلام رسید و عرض کرد: ای امیر مؤمنان، مرا آگاه ساز که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» «چه معنا دارد»؟ حضرت فرمود: همانا سخنت، الله، برترین اسم در میان اسمهای خداوند عز و جل است؛ و

آن اسمی است که سزاوار نیست کسی جز الله بدان نامیده شود و هیچ آفریده ای این اسم را نگیرد. آن مرد عرض کرد: تفسیر کلمه الله چیست؟ فرمود: او کسی است که هر آفریده ای به هنگام نیازها و سختی ها وقتی امیدش از همه چیز جز او بریده شود و دستش از همه اسباب جز او گسسته گردد، به بندگی او روی می آورد. هر مهتر و بزرگی در این دنیا، هر چند بسیار بی نیاز و چیره باشد و نیاز دیگران به او بسیار باشد، نیازمند چیزهایی خواهد شد که از عهده اش برنیاید و دیگران نیز نیازمند چیزهایی شوند که در توان او نباشد، پس به هنگام ضرورت و تنگنا از همه چیز به سوی خدا دست می کشد. اما چون نگرانی اش برطرف شود، به شرک خود باز می گردد. آیا نشنیده ای که خداوند عز و جل می فرماید «قُلْ أَرَأَيْتُكُم إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللّهِ تَدْعُونَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ, بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاء وَتَنسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ» [بگو: به نظر شما اگر عذاب خدا شما را در رسد یا رستاخیز شما را دریابد اگر راستگویید کسی غیر از خدا را می خوانید، (نه) بلکه تنها او را می خوانید و اگر او بخواهد رنج و بلا را از شما دور می گرداند و آن چه را شریک (او) می گردانید فراموش می کنید].(1) خداوند عز و جل به بندگان خود فرمود: ای نیازمندان رحمت من! همانا بر شما واجب کرده ام که در همه حال نیازمند من باشید و در همه وقت، در عبادت من خاکساری کنید؛ پس در هر امری که به دست می گیرید و امید دارید به پایانش رسانید و به نهایتش برسید، به سوی من پناه جوئید. اگر بخواهم به شما عطا کنم، دیگری نتواند از شما دریغ دارد؛ و اگر بخواهم از شما دریغ دارم، دیگری نتواند به شما عطا کند. من سزاوارترین کسی هستم که از او درخواست شود و شایسته ترین کسی هستم که به سویش زاری شود؛ پس در آغاز هر کار کوچک یا بزرگی بگویید: «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»؛ یعنی در این کار از کسی یاری می جویم که هیچ کس جز او سزاوار پرستش نیست. هر گاه از او کمک خواهند به فریاد می رسد و چون خوانده شود، پاسخ می دهد. بخشنده ای که با فراخی روزی بر ما رحمت می آورد و در دین و دنیا و آخرتمان بر ما مهربان است؛ کسی که دین را بر ما آسان کرد و سهل و راحتش نمود و با جدا کردن ما از دشمنانمان به ما مرحمت فرمود. سپس حضرت

1- [1] - انعام/ 40-41

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که امری که بدان مشغول است، او را غمگین کند و او در حالی که به خداوند خلوص دارد و با قلب خویش به سویش رو کرده بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ»، از یکی از این دو جدا نخواهد بود، یا خواسته اش در دنیا به او رسد و یا نزد پروردگارش برایش فراهم آید و ذخیره شود؛ و آن چه نزد خداست برای مؤمنان بهتر و پایدارتر است.(1)

9) عیاشی از عبد الله بن سنان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» روایت کرده است که ایشان فرمود: باء، بهاء و روشنایی خداوند و سین، سناء و شکوه خداوند و میم، مجد و بزرگواری خداوند است. برخی دگر ملک و فرمانروایی خدا روایت کرده اند، و الله خدای همه آفریدگان و رحمان و بخشنده به همه عالم و رحیم و بخشایشگر به طور خاص برای مؤمنان است. برخی دگر از حضرت روایت کرده اند: الله، خدای همه چیز است.(2)

10) حسن بن خرزاذ گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام در نامه ای از معنای الله پرسیدم، ایشان فرمود: بر تمام امور کوچک و بزرگ هیمنه یافت.(3)

11) تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: گاه می شود که کسی از شیعیان ما در آغاز کار خود «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» را وا می گذارد. پس خداوند عز و جل او را به حادثه ای ناگوار دچار سازد تا شکرگزاری و ستودن خدا را به یادش آورد و گناه کوتاهی او را برای واگذاشتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» از وی بزداید. عبد الله بن یحیی خدمت امیر مؤمنان علی علیه السلام رسید، کنار حضرت تختی بود. عبد الله را فرمان داد تا بر آن بنشیند، عبد الله نشست. ناگهان تخت واژگون شد و او را بر زمین زد و تخت بر سرش افتاد. استخوان سر عبد الله، بیرون زد و سرش خون افتاد. امیر مؤمنان علیه السلام امر فرمود تا آب بیاورند و خون را از سر او بشست. سپس فرمود: نزدیک من بیا. عبد الله نزدیک ایشان شد. حضرت بر زخم او دست کشید، حال آن که درد، صبر از کف عبد الله بیرون کرده بود. حضرت بر زخم، دست کشید و آب

1- [1] - توحید صدوق، ص 230، ح 5
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 36، ح 18-20
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 36، ح 15

دهان خویش بر آن گذاشت. زخم التیام یافت و چنان شد که گویی هیچ آسیبی ندیده بود. سپس امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای عبد الله، سپاس و ستایش خدایی را که پاک کردن گناهان شیعیان ما را در سختی های ایشان در دنیا قرار داد تا طاعات آنها سالم بماند و این چنین بر آن عبادات، سزاوار پاداش شوند. عبد الله بن یحیی عرض کرد: ای امیر مؤمنان، یعنی ما فقط در دنیا به خاطر گناهانمان مجازات می شویم؟ فرمود: بله، آیا نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر؟ همانا خداوند متعال شیعیان ما را در دنیا با دچار کردن به سختی هایی که مایه آمرزش آنان می شود از گناه پاک می کند. خداوند متعال می فرماید: «وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ» [و هر (گونه) مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست و (خدا) از بسیاری درمی گذرد] تا عبادات و طاعات آنها به هنگام ورود به روز قیامت، نزدشان فراهم آید و پاداش عبادت دشمنان ما را، هر چند از آن جا که اخلاصی در آن نیست، بی مقدار است، در دنیا به آنها می دهد تا چون به روز قیامت در آمدند، بار گناهان و دشمنی آنها با محمّد و خاندانش صلی الله علیه و آله و برگزیدگان اصحابش بر آنان حاضر آید و در آتش دوزخ افکنده شوند. عبد الله بن یحیی عرض کرد: ای امیر مؤمنان! به راستی که مرا سود رساندی و آموختی. اگر ممکن است، مرا از گناهی که در این مجلس به آن در بلا افتادم آگاه ساز تا آن را تکرار نکنم. حضرت فرمود: هنگامی که نشستی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نگفتی. پس خداوند این بلا را که به آن ناخوش شدی به خاطر غفلتی که کردی قرار داد تا گناهی که از تو سر زد، پاک شود. آیا نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خداوند عز و جل برایم روایت کرد و فرمود: هر کاری بدون نام خدا آغاز شود، بی سرانجام است؟ عرض کردم: بله- پدر و مادرم به فدایت - بعد از این آن را ترک نمی کنم. فرمود: در این حال، بهره مند و سعادتمند خواهی شد. عبد الله بن یحیی گفت: ای امیر مؤمنان! تفسیر «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» چیست؟ فرمود: همانا بنده هر گاه بخواهد چیزی بخواند یا کاری انجام دهد می گوید «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» یعنی با این اسم این کار را انجام می دهم. پس هر کاری را که

انجام می دهد، اگر با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آغازش کند، کاری پر برکت خواهد بود.(1)

12) ربیع الابرار زمخشری: مردی به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کرد: چه چیزی بر وجود خدا دلالت دارد؟ برایم از عالم و عرض و جوهر چیزی مگو. ایشان فرمود: آیا دریانوردی کرده ای؟ عرض کرد: بله. فرمود: و آیا شده بادی سهمگین بر شما بوزد، آن چنان که در هراس از غرق شدن بیافتید؟ عرض کرد: بله. فرمود: و آیا امیدت از کشتی و دریانوردان قطع شده است؟ عرض کرد: بله. فرمود: آیا در دل نداشتی که کسی وجود دارد و نجاتت می دهد؟ عرض کرد: بله. فرمود: او همان خداوند سبحانه و تعالی است. خداوند عز و جل فرمود: «ضَلَّ مَن تَدْعُونَ إِلاَّ إِيَّاهُ» [هر که را جز او می خوانید ناپدید (و فراموش) می گردد](2) و «إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ» [چون آسیبی به شما رسد، به سوی او روی می آورید (و می نالید)].(3)

«الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (2)...وَلاَ الضَّالِّينَ (7)

[ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان * رحمتگر مهربان * (و) خداوند روز جزاست * (بار الها) تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم* ما را به راه راست هدایت فرما * راه آنان که گرامی شان داشته ای نه (راه) مغضوبان و نه (راه) گمراهان].

1) محمد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن خالد، از یکی از یارانمان، از محمّد بن هشام، از مسیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: شکر نعمت پرهیز از کارهای حرام است

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 22، ح 7
2- [2] - اسراء/ 67
3- [3] - نحل/ 53

و شکر کامل، گفتن «الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ» می باشد. (1)

2) شیخ فاضل علی بن عیسی در کشف الغمه از امام محمد باقر علیه السلام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: چهارپای پدرم گم شد. ایشان فرمود: اگر خداوند آن را به من بازگرداند آن چنان او را می ستایم که خشنود شود. طولی نکشید که آن را با زین و افسارش خدمت ایشان آوردند. چون امام سوار چهارپا شد و لباس خود را برچید، سر به سوی آسمان برآورد و فرمود: «الْحَمْدُ للّهِ»، و چیز دیگری نگفت، سپس فرمود: هیچ چیز را جا نیانداختم و وانگذاشتم و همه گونه های ستایش را برای خداوند عز و جل به جای آوردم و هیچ ستایشی نیست مگر آن که آن را در گفته خویش داخل کردم. سپس علی بن عیسی گفت: راست فرمود و نیک گفت، الف و لام در کلام او «الْحَمْدُ للّهِ» جنس ستایش را در بر می گیرد و آن را بر خداوند متعال یگانه می دارد. (2)

3) علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از نضر بن سوید، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند: «الْحَمْدُ للّهِ» فرمود: تمامی شکر مخصوص خداوند است و در باره کلام خداوند: «رَبِّ الْعَالَمِینَ» فرمود: آفریننده همه آفریدگان. «الرَّحْمنِ» به تمامی مخلوقات خود، «الرَّحِیمِ» به طور خاص بر مؤمنان است.درباره «مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ» فرمود: یعنی روز جزا؛ و دلیل این سخن کلام حق تعالی است «وَقَالُوا یَا وَیْلَنَا هَذَا یَوْمُ الدِّینِ» [و می گویند: ای وای بر ما، این است روز جزا]، یعنی در روز جزا؛ «ایاک نعبد» خطاب به خداوند عز و جل است؛ «وإِیَّاکَ نَسْتَعِینُ» نیز همین طور؛ «اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِیمَ» راه همان امیر مؤمنان علی علیه السلام و شناخت امام است. (3)

4) وی گفت: و پدرم، از حماد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام برایم روایت کرد که ایشان در باره کلام خداوند: «الصِّرَاطَ المُستَقِیمَ» فرمود: آن امیر مؤمنان علی علیه السلام و شناخت اوست و دلیل این که آن امیر مؤمنان است کلام خداوند متعال می باشد: «وَإِنَّهُ فِی ام الْکِتَابِ لَدَیْنَا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ» [و همانا که آن در

1- [1] - کافی، ج 2، ص 59 باب الشکر، ح 10
2- [2] - کشف الغمه، ج 2، ص 118
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 41

کتاب اصلی به نزد ما سخت والا و پر حکمت است](1) و آن در ام الکتاب و در کلام خداوند متعال «صراط مستقیم»، امیر مؤمنان علی علیه السلام است. (2)

5) و از وی، از پدرش، از قاسم بن محمّد، از سلیمان بن داوود منقری، از حفص بن غیاث روایت شده است که وی گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام صراط را وصف کرد و فرمود: هزار سال بالا رفتن و هزار سال پایین آمدن و هزار سال هموار رفتن. (3)

6) و از وی، از سعدان بن مسلم روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره صراط پرسیدم، ایشان فرمود: آن از مو نازک تر و از شمشیر برّان تر است. برخی همانند برق از آن می گذرند و برخی همانند تاختن اسب و برخی قدم زنان و برخی بر دست و سینه می خزند و چنگ زنان از آن می گذرند. پس آتش بعضی از اندام هایشان را می سوزاند و بعضی دگر را رها می کند. (4)

7) و نیز از وی از پدرش، از حماد، از حریز، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان قرائت فرمود: «اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِیمَ، صِرَاطَ الَّذِینَ أَنعَمتَ عَلَیهِمْ غَیرِ المَغضُوبِ عَلَیهِمْ وَلاَ الضَّالِّینَ» و فرمود: کسانی که بر آنان غضب شده، ناصبی ها «جنگ برافروزان با امام» هستند و گمراهان، یهودی ها و نصرانی ها می باشند. (5)

8) و از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «غَیرِ المَغضُوبِ عَلَیهِمْ وَلاَ الضَّالِّینَ» فرمود: کسانی که بر آنان خشم گرفته شده، ناصبی ها هستند و گمراهان، شک کنندگانی هستند که امام علی علیه السلام را نمی شناسند. (6)

9) سعد بن عبد الله، از احمد بن حسین، از علی بن ریان، از عبید الله بن عبد الله دهقان روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم

1- [1] - زخرف/ 4

2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 42
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 42
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 42
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 42
6- [6] - تفسیر قمی، ج 1، ص 42

که فرمود: خداوند در پشت این نطاق، زبرجدی سبز دارد که آسمان از آن سبز می شود. عرض کردم: نطاق چیست؟ فرمود: پرده است و خداوند در پشت آن هفتاد هزار جهان دارد که در آن ها «جمعیتی» بیشتر از تعداد انسان ها و جن ها همگی، فلان کس و فلان کس را لعنت می کنند.

10) و از وی، از سلمه بن خطاب، از احمد بن عبد الرحمن بن عبد ربه صیرفی، از محمّد بن سلیمان، از یقطین جوالیقی، از فلفله، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: همانا خداوند عز و جل کوهی از زبرجد سبز آفرید که دنیا را در میان گرفت و آسمان را سبز کرد و پشت آن کوه موجوداتی آفرید که آن چه از نماز و زکات بر آفریدگان خدا واجب است هیچ بر آنها واجب نشده بلکه همگی دو مرد از این امت را لعنت می گویند، و حضرت از آن دو نام برد.

11) و از وی، از محمّد بن هارون بن موسی، از ابی سهل بن زیاد واسطی، از عجلان ابی صالح روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره قبّه آدم علیه السلام پرسیدم: آیا این «جهان» قبّه ی آدم است؟ فرمود: بله و خداوند عز و جل قبّه های بسیاری دارد و اما در مغرب این زمین شما، نود و نه سرزمین سفید وجود دارد آکنده از آفریدگانی که از نور آن سرزمین ها تابناک شده اند. آنها به اندازه چشم برهم زدنی خدا را نافرمانی نمی کنند و نمی دانند خداوند عز و جل آدم را آفریده یا نه ولی از فلان کس و فلان کس بیزاری می جویند. از ایشان پرسیدند: چگونه این ممکن است و چطور آنها از فلان کس و فلان کس و فلان کس بیزاری می جویند، حال آن که نمی دانند آیا خداوند آدم را آفریده یا نیافریده است؟ حضرت به سوال کننده فرمود: آیا شیطان را می شناسی؟ عرض کرد: فقط از راه خبر. فرمود: آیا به لعنت کردن او و بیزاری جستن از او فرمان داده شده ای؟ عرض کرد: بله. فرمود: امر آنان نیز این چنین است.

12) و از وی، از محمّد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبد الرحمن، از عبد الصمد بن بشیر، از جابر بن یزید، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: در پس این خورشید شما چهل چشمه خورشید وجود دارد که هر یک از دیگری چهل سال فاصله دارد؛ در آن ها آفریدگان بسیاری وجود دارند که نمی دانند آیا خداوند آدم را آفریده یا نیافریده است. و در پس این

ص:167

ماه شما چهل قرص ماه وجود دارد که هر یک از دیگری چهل سال فاصله دارد، در آن ها آفریدگان بسیاری وجود دارند که نمی دانند آیا خداوند عز و جل آدم را آفریده یا نیافریده است. همان گونه که به زنبور الهام شده است، به آنان نیز الهام شده، دو تن را در همه وقت لعنت گویند و بر آنها فرشتگانی گمارده شده که اگر لعنت نکنند آنان را عذاب می دهند.

13) و از وی، از حسن بن عبد الصمد، از حسن بن علی بن ابی عثمان، از عباد بن عبدالخالق از کسی که برایش روایت کرده بود، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و همچنین از محمّد بن سنان، از مفضل بن عمر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند عز و جل هزار جهان دارد که هر جهان بزرگتر از هفت آسمان و هفت زمین باشد و ساکنان هیچ یک نمی دانند که خداوند جهانی دیگر به جز جهان آنها دارد و من بر همه ی آنها حجت هستم.

14) و از وی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید و محمّد بن عیسی بن عبید، از حسین بن سعید، همگی از فضاله بن ایوب، از قاسم بن برید، از محمّد بن مسلم روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره میراث دانش پرسیدم که «آن چه مقدار است»؟ آیا دربرگیرنده جوامع(1) است یا تفسیر همه ی اموری را که از آنها سخن به میان آمده در بر دارد؟ حضرت فرمود: خداوند دو شهر دارد: یکی در مشرق و دیگری در مغرب. در آن دو شهر مردمی زندگی می کنند که نه شیطان را می شناسند و نه از آفرینش او خبر دارند. ما همیشه با آنها دیدار می کنیم و آنها هر چه نیاز دارند از ما می پرسند و از ما در باره دعا سوال می کنند و ما به آنها می آموزیم. و در باره حضرت قائم ما علیه السلام و زمان ظهور ایشان می پرسند و بسیار در عبادت و تلاش هستند. شهرشان دو دروازه دارد که هر یک از دیگری هزار فرسخ فاصله دارد. آنها پیوسته در حال بزرگ داشتن و ستودن خدا و در دعا و تلاش هستند. اگر آنها را ببینید، عمل خود را ناچیز خواهید یافت. هر یک از آنها به سجده می رود و یک ماه سر از سجده بر نمی آورد. غذایشان تسبیح گفتن، جامه هایشان پارسایی و چهره هایشان

1- [1] - جوامع الکلم: سخنانی که لفظ آنها اندک است و دارای معانی بسیار می باشند.

نور افروز است. هر گاه یکی از ما را می بینند او را در میان می گیرند و به دورش حلقه می زنند و از جای پایش بر زمین تبرک می جویند. هر وقت به نماز بایستند غریوی همانند وزش باد توفنده دارند. در میان آنها کسانی در انتظار قائم ما علیه السلام سلاح بر زمین نمی گذارند و به درگاه خداوند عز و جل دعا می کنند که او را به ایشان بنمایاند و هر یک هزار سال عمر کنند. اگر آنها را ببینید، فروتنی و خاکساری و درخواست آن چه به خداوند نزدیکشان می سازد را دیده اید. اگر نزدشان نرویم گمان می کنند از آنها ناخشنودیم و اوقاتی که در کنارشان هستیم هم پیمان شده اند تا نزد ما باشند و خسته نمی شوند و از پا نمی نشینند و کتاب خداوند عز و جل را چنان که ما به آنان آموخته ایم تلاوت می کنند. در آن چه به ایشان می آموزیم چیزهایی باشد که اگر بر مردم خوانده شود باور نمی کنند و به آن کفر می ورزند. هر گاه در قرآن به چیزی برخورند که آن را نمی دانند از ما می پرسند و چون آنان را آگاه سازیم سینه هایشان برای آن چه از ما می شنوند فراخ گردد و از ما می خواهند نزدشان بمانیم تا ما را از دست ندهند و می دانند آن چه به آنها می آموزیم منّتی بزرگ از سوی خداوند بر آنهاست. برای نبرد همراه امام آماده اند و هر گاه امام برخیزد سلاح داران آنها به نبرد می شتابند و از خداوند عزّ و جل می خواهند ایشان را از جمله کسانی قرار دهد که به دست آنها دینش را یاری می کنند. آنان پیران و جوانانی هستند که هر گاه جوانی از آنها پیری را ببیند به خدمتش همچون بنده ای می نشیند و تا پیر فرمانش ندهد بر نمی خیزد. راه خواسته امام را نیک تر از هر آفریده ای می شناسند و هر گاه امام فرمان انجام کاری را به آنها دهد، برای انجام آن کار تا ابد به پا می خیزند تا این که امام و فرمانده آنها به کاری دگر دستور دهد. اگر آنان بر همه ی آفریدگان از مشرق گرفته تا مغرب وارد شوند، در ساعتی آنها را نابود می کنند و هیچ شمشیری در برابرشان کارساز نمی افتد. آنان شمشیرهایی آهنین دارند ولی نه از جنس این آهن ها، اگر یک تن از آنها شمشیر خود بر کوهی فرود آورد هر آینه آن را می شکافد و تکّه تکّه می کند. امام علیه السلام در ساعتی آنان را از هند و دیلم و روم و بربر و فارس و سرزمین های بین جابرس و جابلق که یکی در مشرق است و دیگری در مغرب، عبور می دهد و آنان بر اهل هیچ دینی وارد نمی شوند مگر این که آنان را به سوی خداوند عز و جل و اسلام دعوت کنند و آنها را به اقرار کردن به محمّد صلی الله

علیه و آله و یگانگی خدا و ولایت ما اهل بیت فرا خوانند. پس هر کس از آنها بپذیرد و به اسلام بپیوندد رهایش کنند و بر آن قوم از سوی خود امیری بنشانند و هر کس نپذیرد و به محمّد صلی الله علیه و آله و اسلام اقرار نکند و اسلام نیاورد او را بکشند؛ آن چنان که در شرق و غرب و بین آن دو و پشت کوه ها هیچ کس باقی نمی ماند مگر این که ایمان آورده باشد. (1)

15) محمّد بن حسن صفار، و سعد بن عبد الله، و شیخ مفید، که سخن از اوست، همگی از یعقوب بن یزید، از محمّد بن ابی عمیر، از یکی از یارانش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حدیثی که ایشان به حضرت امام حسن بن علی علیه السلام مرفوع کرده، روایت کرده است که ایشان فرمود: همانا خداوند دو شهر دارد که یکی در مشرق و دیگری در مغرب است. بر آن دو شهر دیوارهایی آهنین کشیده شده و هر یک هزار هزار در و هر دری دو لنگه از طلا دارد و در هر شهر به هزار هزار زبان سخن گویند که هر یک از دیگری متفاوت است و من همه آن زبانها را می دانم و حجتی غیر از من و برادرم حسین بر این دو شهر و آنچه بین آنها و روی آنهاست، نیست(2).

16) محمّد بن حسن صفار، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از ابی ایوب، از ابان بن تغلب روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم. یکی از اهالی یمن بر ایشان وارد شد. حضرت به او فرمود: ای برادر یمنی، آیا شما عالمانی دارید؟ عرض کرد: بله. فرمود: عالمان شما از علم خود چه عرضه می دارند؟ عرض کرد: در یک شب راه دو ماه را طی می کنند و با پرندگان فال می گیرند و آثار تاریخی را دنبال می کنند. حضرت به او فرمود: عالم مدینه داناتر از عالم شماست. عرض کرد: عالم مدینه از علم خود چه عرضه می دارد؟ فرمود: در ساعتی از روز راه یک سال خورشید را طی می کند آنچنان که هزار جهان مثل جهان شما را که کسی در آنها نمی داند خداوند آدم و یا شیطان را آفریده، پشت سر می گذارد. عرض کرد: آیا «اهالی آنها» شما را می شناسند؟ فرمود: بله، خداوند هیچ چیز به جز ولایت ما و بیزاری از

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 448، ح 4 باب 14

2- [2] - بصائر الدرجات، ص 318، ح 4 باب 12 و اختصاص، ص 291

دشمنان ما را بر آنها واجب نکرده است.

17) شیخ مفید در اختصاص، از محمّد ابی عبد الله رازی جامورانی، از اسماعیل بن موسی، از پدرش، از جدّش، از عبد الصمد بن علی روایت کرده است که وی گفت: مردی خدمت حضرت امام سجاد علیه السلام وارد شد. حضرت به او فرمود: تو کیستی؟ عرض کرد: من مردی ستاره شناس و آثارشناس و کاهن هستم. حضرت نگاهی به او کرد و فرمود: آیا می خواهی مردی را به تو نشان دهم که از وقتی تو نزد ما آمده ای چهارده جهان را که هر یک سه بار بزرگتر از این جهان است پشت سر گذاشته در حالی که هیچ از جایش تکان نخورده است؟ عرض کرد: او کیست؟ فرمود: من هستم و اگر می خواهی تا تو را از آن چه خورده ای و در خانه ات انباشته ای خبر دهم.

18) ابن بابویه، از محمّد بن قاسم استرآبادی مفسّر (رض)، از یوسف بن محمّد زیاد، و علی بن محمّد بن سیار، از پدرانشان، از حضرت امام حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، از پدر بزرگوارشان، از جدّ بزرگوارشان «علیهم السلام» روایت کرده است که ایشان فرمود: مردی به خدمت امام رضا علیه السلام رسید و عرض کرد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، مرا از کلام خداوند سبحانه: «الْحَمْدُ للّهِ» با خبرساز، تفسیر آن چیست؟ ایشان فرمود: پدرم، از جدّم، از امام باقر (علیهم السلام)، از امام زین العابدین، از پدر بزرگوارشان (علیهم السلام) برایم نقل کرد که مردی خدمت امیر مؤمنان علی علیه السلام رسید و عرض کرد: مرا از کلام خداوند متعال: «الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» با خبرساز، تفسیر آن چیست؟ ایشان فرمود: «الْحَمْدُ للّهِ» به این معناست که خداوند برخی از نعمت های خود را به نحو اجمال به بندگانش شناسانده است؛ چرا که آنان قادر نیستند همه آن نعمت ها را به تفصیل بشناسند و نعمت های خداوند بیش از آن است که شمرده یا شناخته شود. از این رو به آنان فرمود: بگویید: سپاس و ستایش خدایی را که به ما نعمتها عطا فرمود، او که پروردگار جهانیان است و جهانیان مجموعه همه آفریدگان از جمادات و حیوانات هستند. اما حیوانات، خداوند آن ها را در ید قدرت خود گردانندگی می کند و از روزی خود آنان را غذا می دهد و همگی را در پناه حمایت خویش گرفته است و هر یک را بنا بر مصلحت خود اداره می کند؛ و اما جمادات، خداوند آنها را به

ص:171

قدرت خویش نگاه می دارد و آنهایی را که به هم پیوسته اند نمی گذارد از یکدیگر پراکنده شوند و آن ها را که از هم جدایند نمی گذارد به هم بپیوندند و آسمان را از این که بر زمین فروافتد نگاه می دارد، مگر این که خود رخصت دهد و زمین را از این که فرو رود نگاه می دارد مگر این که خود فرمان دهد. به درستی که او بر بندگان خویش بسیار بخشنده و بخشایشگر است.

حضرت فرمود: «رَبِّ الْعَالَمِینَ» فرمانروا و آفریننده آنها که روزیشان را از جایی که می دانند و از جایی که نمی دانند می رساند؛زیرا روزی قسمت شده است و آدمی هر شیوه ای را در دنیا بپیماید روزی اش به او می رسد، نه تقوای انسان پارسا روزی او را می افزاید و نه بدکاری انسان نابکار روزی او را می کاهد و بین آدمی و روزیش پرده ای کشیده شده؛ حال آن که او جوینده ی آن است. پس اگر فردی از شما از روزی خود بگریزد، روزیش در پی او برآید همچنان که مرگ او را بجوید. خداوند جلّ جلاله فرمود: بگوئید: سپاس و ستایش خداوند را که به ما نعمتها عطا فرمود و پیش از آن که ما هست شویم در کتابهای پیامبران پیشین از ما به نیکی یاد کرد و این گونه بر محمّد صلی الله علیه و آله و آل محمّد علیهم السلام و شیعیان او واجب فرمود که چون ایشان را بر دیگران برتری بخشیده است ،او را شکر گذارند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون خداوند عز و جل موسی بن عمران علیه السلام را به پیامبری برانگیخت و با او نجوا کرد و دریا را برایش شکافت و بنی اسرائیل را نجات داد و تورات و الواح را به وی عطا فرمود و موسی مقام و منزلت خود را نزد پروردگارش دید عرض کرد: پروردگارا، تو مرا چنان گرامی داشتی که پیش از من هیچ کس را بدان ارجمند نساخته ای. پس خداوند جل و جلاله فرمود: ای موسی، مگر نمی دانی که محمّد صلی الله علیه و آله در نزد من برتر و گرامی تر از همه ی فرشتگان و تمامی آفریدگان من است؟ موسی عرض کرد: پروردگارا! اگر محمّد صلی الله علیه و آله در نزد تو از همه آفریدگانت گرامی تر است، آیا در بین خاندان پیامبرانت ارجمندتر از خاندان من هست؟ خداوند جلّ جلاله فرمود: ای موسی، مگر نمی دانی که برتری خاندان محمّد صلی الله علیه و آله بر خاندان همه پیامبران همچون برتری محمّد صلی الله علیه و آله بر تمامی پیغمبران است؟ موسی عرض کرد: پروردگارا، اگر خاندان محمّد چنینند، آیا در میان امتهای پیامبران، گرامی تر از امت من در نزد تو وجود دارد، چندان که ابرها را

ص:172

بر سر ایشان سایبان کردی و برای آنان انگبین و بلدرچین فرو فرستادی و دریا را برایشان شکافتی؟ خداوند جلّ جلاله فرمود: ای موسی، مگر نمی دانی که برتری امّت محمد صلی الله علیه و آله بر دیگر امت ها همچون برتری خود محمّد صلی الله علیه و آله بر دیگر آفریدگان من است؟ موسی عرض کرد: پروردگارا، کاش آنها را می دیدم. خداوند عز و جل به او وحی فرمود: ای موسی، تو آنان را نخواهی دید؛ زیرا اکنون زمان پیدایش آنها نیست، اما به زودی آنان را در باغ های عدن و فردوس در حضور محمّد خواهی دید که در نعمت های آن جا غوطه ورند و در خیرات و برکاتش آرمیده اند. ای موسی! آیا دوست داری کلام آنها را به گوش تو برسانم؟ موسی عرض کرد: بله ای معبود من. خداوند جل جلاله فرمود: پس همچون بنده ای ذلیل که در بارگاه پادشاهی توانمند می ایستد، در برابر من بایست و کمر خود را محکم ببند. موسی چنین کرد. از جانب پروردگارمان عز و جل ندایی برخاست که: ای امت محمد صلی الله علیه و آله! آن گاه همه آنها که هنوز در پشت پدرانشان و رحم های مادرشان بودند پاسخ دادند: لبیک اللّهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک، إنّ الحمد و النعمه لک و الملک، لا شریک لک، حضرت فرمود: پس خداوند این پاسخ را شعار حجّ قرار داد. سپس پروردگارمان عز و جل ندا داد: ای امت محمّد! حکم و قضای من برای شما این چنین است که مهرم بر خشمم پیشی گیرد و بخششم بر کیفرم. پیش از آن که مرا بخوانید شما را پاسخ می دهم و پیش از آن که از من چیزی بخواهید به شما ارزانی می دارم. هر یک از شما مرا دیدار کند و شهادت دهد که هیچ خدایی جز الله نیست، یگانه است و هیچ همتایی ندارد و محمّد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست که در گفتارش راستگو و در کردارش بر حق است و علی بن ابی طالب، برادر او و وصی و جانشین اوست که پیروی از او همچون پیروی از محمّد صلی الله علیه و آله واجب است و اولیای برگزیده و پاک او که آورنده نشانه های شگفت خداوند و دلایل حجت های خداوند می باشند پس از آن دو، اولیای او هستند، من او را به بهشت خود درآورم هر چند گناهانش به اندازه کف های روی دریا باشد. سپس امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: چون خداوند عز و جل پیامبر ما محمد صلی الله علیه و

آله را به پیامبری برانگیخت، فرمود: ای محمّد! «وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا» [و تو در جانب طور نبودی آن دم که ندا دردادیم](1) امت تو را به این ارجمندی؛ سپس خداوند عز و جل به محمّد صلی الله علیه و آله فرمود: بگو: «الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» که مرا در این برتری یگانه ساخت و به امت او فرمود: شما نیز بگویید: «الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» که این فضیلت ها را به ما اختصاص داد. (2)

19) و در الفقیه در آن چه که فضل بن شاذّان از علت ها ذکر کرده است، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: مردم در نماز، به خواندن قرآن فرمان داده شدند تا قرآن دور افتاده و ضایع نشود و نگه داشته شود و درس داده شود تا از میان نرود و ناشناخته نماند. همانا نماز با سوره حمد آغاز شد و نه با دیگر سوره ها؛ چرا که آن چه از خیر و حکمت در سوره حمد جمع آمده است در هیچ یک از سوره های قرآن و در هیچ کلام دیگری جمع نشده است؛ زیرا خداوند متعال فرمود: «الْحَمْدُ للّهِ» این سخن به جا آوردن شکری است که خداوند بر آفریدگان خود واجب کرده؛ شکر برای خوبی هایی که بندگانش را به آن ها کامیاب کرده است. «رَبِّ الْعَالَمِينَ» یگانه شمردن و ستایش خداوند است و اقرار به این که او آفریدگار فرمانرواست و نه کس دیگر. «الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» مهرورزی او و ذکر نعمت ها و بخشش های او بر تمامی آفریدگان است. «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» اقرار به برانگیختن در روز قیامت و حساب و جزاست و تأییدی است بر این که او فرمانروای آخرت است همان گونه که فرمانروای دنیاست. «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» رغبت و نزدیکی جویی به خدای متعال است و اخلاص داشتن در عمل برای او و نه دیگری. «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» طلب افزونی توفیق و عبادت و طلب استمرار یافتن نعمت ها و یاری های خداوند است. «اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ» طلب هدایت شدن به سوی دین خدا و چنگ زدن به ریسمان اوست و طلب افزونی شناخت پروردگار عز و جل و شناخت بزرگی و بزرگواری اوست. «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنعَمتَ عَلَيهِمْ» تأکید بر درخواست و رغبت است و ذکر کردن نعمت هایی است که خداوند به اولیا خود داده و نشان دادن رغبت برای داشتن چنین نعمت هایی. «غَيرِ

1- [1] - قصص/ 46
2- [2] - عیون اخبار الرضا (ع)، ج 1، ص 254 باب 28، ح 30

المَغضُوبِ عَلَيهِمْ» پناه بردن به خداست، تا از کافران ستیزه جویی نباشید که او را و امر و نهی او را کوچک می شمارند. «وَلاَ الضَّالِّينَ» تکیه کردن به خداست تا از کسانی نباشید که بدون شناخت از راه او گمراه شده اند و گمان می کنند کار نیک انجام می دهند. پس در سوره حمد خیر و حکمتی از امر آخرت و دنیا جمع شده است که هیچ چیز دیگری آن ها را در بر نمی گیرد. (1)

20) و از وی، از احمد بن حسن قطان، از عبد الرحمن بن محمّد حسینی، از ابو جعفر احمد بن عیسی بن ابی مریم عجلی، از محمّد بن احمد بن عبد الله بن زیاد عرزمی، از علی بن حاتم منقری، از مفضل بن عمر روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره صراط پرسیدم، ایشان فرمود: صراط، راهی است به سوی شناخت خداوند عز و جل و دو صراط وجود دارد: صراطی در دنیا و صراطی در آخرت؛ صراط دنیا، امامی است که پیروی از او واجب است. هر کس در دنیا او را بشناسد و به هدایت او اقتدا کند، از صراط آخرت که پل جهنم است عبور می کند و هر کس در دنیا او را نشناسد، در آخرت قدمش بر صراط بلغزد و در آتش جهنم افتاده و هلاک شود. (2)

21) و از وی، از پدرش، از محمّد بن احمد بن علی بن صلت، از عبد الله بن صلت، از یونس بن عبد الرحمن، از کسی که او ذکر کرد، از عبید الله حلبی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: صراط مستقیم، امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

22) و از وی، از محمّد بن قاسم استرآبادی مفسر، از یوسف بن محمّد بن زیاد و علی بن محمّد سیار، از پدرانشان، از حضرت امام حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال «اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِيمَ» فرمود: یعنی توفیق خود را رهنمای ما گردان تا همان گونه که در گذشته به آن تو را فرمان بردیم، در آینده عمر خود نیز به آن تو را فرمان بریم. و صراط مستقیم دو صراط است: صراطی در دنیا و صراطی در آخرت، و اما صراط

1- [1] - من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 219، ح 926

2- [2] - معانى الاخبار، ص 32، ح 1

مستقیم در دنیا، آن است که از زیاده روی فروتر و از کوتاهی کردن فراتر است و استوار و درست باشد و به هیچ باطلی نگراید. و اما صراط مستقیم در آخرت، راه مؤمنان به سوی بهشت است که راهی راست باشد و ایشان در آن نه به سوی آتش دوزخ و نه به سوی چیز دیگری می گرایند و فقط به سوی بهشت پیش می روند.(1)

23) و از وی روایت شده است که گفت: حضرت جعفر بن محمّد امام صادق علیه السلام در باره کلام خداوند عز و جل: «اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِیمَ» فرمود: می گوید: ما را به راه راست رهنمون باش و ما را به پیمودن راهی هدایت فرما که به محبت تو می انجامد و به دین تو می رساند و مانع از آن می شود که با پیروی از هواهای نفسانی و آراء شخصی خود به هلاکت در افتیم. (2)

24) و از وی، از پدرش، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمّد بن سنان، از مفضل بن عمر، از ثابت شمالی، از حضرت امام سجاد علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: بین خداوند و حجّت او هیچ حجابی نیست و خداوند در برابر حجتش هیچ پوششی ندارد. ما دروازه های خدا و صراط مستقیم و مخزن علم او، و ترجمان وحی او و پایه های یگانگی او، و جایگاه اسرار او هستیم.(3)

25) و از وی، از حسن بن محمّد بن سعید بن هاشمی، از فرات بن ابراهیم کوفی، از محمّد بن حسن بن ابراهیم، از علوان بن محمّد، از حنان بن سدیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: کلام خداوند عز و جل در سوره حمد: «صِرَاطَ الَّذِینَ أَنعَمتَ عَلَیهِمْ» یعنی محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان او علیهم السلام. (4)

26) و از وی، از حسن بن محمد بن سعید هاشمی، از فرات بن ابراهیم، از عبید بن کثیر، از محمد بن مروان، از عبید بن یحیی بن مهران قطّان، از محمّد بن حسین، از پدرش، از جدّش، روایت شده است که او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره کلام خداوند عز و جل: «صِرَاطَ الَّذِینَ أَنعَمتَ عَلَیهِمْ غَیرِ المَغضُوبِ عَلَیهِمْ وَلاَ الضَّالِّینَ» فرمود: یعنی شیعیان علی علیه السلام کسانی که به

1- [1] - معانی الاخبار صدوق، ص 32، ح 4.
2- [2] - معانی الاخبار صدوق، 33-36، ح 5.
3- [3] - معانی الاخبار صدوق، 33-36، ح 7.
4- [4] - معانی الاخبار صدوق، 33-36، ح 8.

ایشان نعمت ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را عطا فرمودی، هم آنان که بر ایشان خشم نگرفتی و گمراه نشدند. (1)

27) و از وی، از محمد بن قاسم استرآبادی مفسّر، از یوسف بن متوکل، از محمّد بن زیاد، و علی بن محمّد بن سیار، از پدرانشان، از حضرت امام حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند عز و جل: «صِرَاطَ الَّذِینَ أَنعَمتَ عَلَیهِمْ» فرمود: یعنی بگویید: ما را به راه کسانی هدایت فرما که به ایشان توفیق دادی پیرو دین تو باشند و تو را فرمان برند؛ آنان کسانی اند که خداوند عز و جل فرمود: «وَمَن یُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُوْلَئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِم مِّنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاء وَالصَّالِحِینَ وَحَسُنَ أُولَئِکَ رَفِیقًا» [و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته (یعنی) با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند](2) و همین حدیث از امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز روایت شده است. راوی می گوید: سپس حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: به آنان نعمت مال و سلامتی بدن داده نشده است، اگر چه اینها نیز نعمت های آشکار خداوند می باشد. آیا کافران و بدکاران را نمی بینید؟ خداوند شما را فرا نخواند تا دعا کنید به راه آنان هدایت شوید؛ بلکه به شما فرمان داد تا دعا کنید به راه کسانی هدایت شوید که به آنان نعمت ایمان به خداوند و تأیید رسول او صلی الله علیه و آله و ولایت محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش و یاران نیک و والا تبارش داده شده است؛ و نیز نعمت تقیه نیکی که با آن از شر بندگان خدا امان می یابند و باعث نمی شوند که گناهان و کفر دشمنان خدا افزون شود؛ بلکه با آنها مدارا می کنند و آنان را تحریک نمی کنند تا به ایشان و دیگر مؤمنان آزار رسانند و نیز نعمت شناخت حقوق برادرانشان. (3)

28) عیاشی، از محمّد بن مسلم روایت کرده است که وی گفت: از حضرت ابی عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام در باره کلام خداوند متعال: «وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ

1- [1] - معانی الاخبار صدوق، ص 36، ح 8 ؛ شواهد التنزیل: ج 1، ص 66، ح 105.

2- [2] - نساء/ 69.
3- [3] - معانى الاخبار، ص 36، ح 9.

سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ» [و به راستی به تو سبع المثانی و قرآن بزرگ را عطا کردیم](1) پرسیدم، ایشان فرمود: فاتحه الکتاب از گنج های عرش است، و در آن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم» می باشد، آیه ای که خداوند متعال در باره اش فرمود: «وَإِذَا ذَکَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْاْ عَلَی أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا» [و چون در قرآن پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی، با نفرت پشت می کنند]؛(2) و «الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ» سخن بهشتیان است در آن هنگام که خداوند را به خاطر پاداش های نیک شکر می گزارند؛ و «مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ» جبرئیل گفت: هیچ مسلمانی آن را نگفت، مگر این که خداوند و اهالی آسمانهایش وی را تأیید کردند. «إِیَّاکَ نَعْبُدُ» اخلاص پرستش است. «وإِیَّاکَ نَسْتَعِینُ» بهترین سخنی است که بندگان خدا با آن نیازهای خود را طلب می کنند. «اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِیمَ» راه پیامبران و آنان که خداوند ایشان را نعمت داد. «غَیرِ المَغضُوبِ عَلَیهِمْ» یعنی یهودیان. «وَلاَ الضَّالِّینَ» یعنی نصرانی ها. (3)

29) از محمد بن علی بن حلبی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان «مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ» را قرائت می فرمودند.(4)

30) از داوود بن فرقد روایت شده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می شنیدم که بی شمار «مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ» را قرائت می فرمودند.(5)

31) از زُهری روایت شده است که گفت: حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود: اگر همه آن چه در بین مشرق و مغرب است جان سپارد و قرآن همراه من باشد هیچ هراسان نشوم. هر گاه حضرت «مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ» را قرائت می فرمود آن را تکرار می کرد و نزدیک بود جان به جان آفرین تسلیم کند. (6)

32) از حسن بن محمّد جمال، از یکی از یارانمان روایت شده است که گفت: عبدالملک بن مروان کسی را نزد والی مدینه فرستاد تا او حضرت امام محمّد باقر علیه السلام را بدون این که ایشان را در نگرانی و هراس اندازد و پس از فراهم

1- [1] - حجر/ 87.

2- [2] - اسراء/ 46.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 36، ح 17.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 37-38، ح 21.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 37-38، ح 22.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 37، ح 23.

کردن نیازهای ایشان، نزد وی فرستد. مردی از قدریّون (منکران تقدیر خدا) نزد عبدالملک بن مروان آمده بود، همه اهل شام حاضر شده بودند و آن مرد همه آنها را «در جدل» درمانده کرده بود. عبدالملک گفت: هیچ کس جز محمّد بن علی علیه السلام حریف این مرد نیست. پس به والی مدینه نوشت که حضرت امام باقر علیه السلام را نزد او فرستد. والی مدینه نامه او را خدمت حضرت برد. امام علیه السلام به او فرمود: من پیرم و یارای بیرون رفتن از شهر را ندارم. این جعفر علیه السلام، پسرم، جانشین من است؛ او، را نزد عبدالملک رهسپار کن. چون حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر عبدالملک اموی وارد شد، او ایشان را به خاطر کم سن و سال بودن، حقیر پنداشت و روبرو کردن حضرت با مرد قدری در نظرش خوشایند نیامد؛ چرا که می ترسید او بر حضرت چیره شود. آمدن حضرت برای رویارویی با مرد قدری به گوش مردم شام رسید. چون روز بعد فرا رسید مردم برای رویارویی آن دو گرد آمدند. عبدالملک اموی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: این مرد قدری در جدل ما را به ستوه آورده و من به شما نامه نوشتم تا شما را با او روبرو کنم؛ چرا که هر کس نزد ما بود با او جدل کرده بود. حضرت فرمود: به درستی که خدا برای ما کافی است. پس چون جمع آمدند مرد قدری به حضرت عرض کرد: هر چه خواهی بپرس. حضرت فرمود: سوره حمد را بخوان. او سوره را خواند. عبدالملک اموی در حالی که من در کنارش بودم گفت: چه چیز در سوره حمد به کار ما آید، إنّا لله و إنّا إلیه راجعون! مرد قدری شروع به خواندن سوره حمد نمود تا این که به این آیه از کلام خداوند تبارک و تعالی رسید: «إِیَّاکَ نَعْبُدُ وإِیَّاکَ نَسْتَعِینُ». حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به او فرمود: بایست، از چه کسی استعانت می جوییم؟ اگر امور به تو سپرده شده چه نیازی به یاری داری؟ پس آن کافر خیره گشت، و خداوند قوم ستمگران را هدایت نمی کند. (1)

33) از داوود بن فرقد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: «اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِیمَ» یعنی علی علیه السلام. (2)

34) محمد بن علی حلبی می گوید: در حالی که پشت حضرت امام جعفر

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 37-38، ح 24.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 37-38، ح 25.

صادق علیه السلام نماز می گزاردم می شنیدم که ایشان بی شمار قرائت می فرمود: «اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِیمَ». (1)

35) از معاویه بن وهب روایت شده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره کلام خداوند متعال: «غَیرِ المَغضُوبِ عَلَیهِمْ وَلاَ الضَّالِّینَ» پرسیدم، ایشان فرمود: آنان یهودیان و نصرانی ها هستند. (2)

36) از مردی، از ابن ابی عمیر، در حدیثی مرفوع به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «غَیرِ المَغضُوبِ عَلَیهِمْ وَلاَ الضَّالِّینَ» فرمود: این چنین نازل شده است و فرمود: المغضوب علیهم: فلان کس و فلان کس و فلان کس و ناصبی ها هستند. و الضالین: شک کنندگانی هستند که امام علیه السلام را نمی شناسند. (3)

37) ابن شهرآشوب از تفسیر وکیع بن جراح، از سفیان ثوری، از سدی، از اسباط و مجاهد، از عبد الله بن عباس از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال «اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِیمَ» فرمود: ای جماعت بندگان خدا، بگویید: ما را به سوی محبت محمد(4) و اهل بیت او علیهم السلام هدایت فرما. (5)

38) و از تفسیر ثعلبی، ابن شاهین، از یارانش، از مسلم بن حیان، از ابو بریده روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره کلام خداوند متعال «اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِیمَ» فرمود: صراط محمّد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام هستند. (6)

39) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: همانا خداوند به بندگانش فرمان داده از او راه کسانی را درخواست کنند که به ایشان نعمت داده شده است و اینان صدیقان و شهدا و صالحان هستند. نیز فرمان داده تا از راه کسانی که بر آنها خشم گرفته شده است به او پناه برند؛ و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 38، ح 26.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 38، ح 27-28.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 38، ح 27-28.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 38، ح 27-28.
5- [5] - مناقب ابن شهرآشوب، ج 3، ص 73.
6- [6] - مناقب ابن شهرآشوب، ج 3، ص 73.

اینان یهودیانی هستند که خداوند متعال در باره آنها فرمود: «قُلْ هَلْ أُنَبِّئُکُم بِشَرٍّ مِّن ذَلِکَ مَثُوبَةً عِندَ اللّهِ مَن لَّعَنَهُ اللّهُ وَغَضِبَ عَلَیْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِیرَ» [بگو: آیا شما را به بدتر از (صاحبان) این کیفر در پیشگاه خدا خبر دهم؟ همانان که خدا لعنتشان کرده و بر آنان خشم گرفته و از آنان بوزینگان و خوکان پدید آورده] و فرمان داده از راه گمراهان به او پناه برند و اینان کسانی هستند که خداوند متعال در باره آنها فرمود: «قُلْ یَا أَهْلَ الْکِتَابِ لاَ تَغْلُواْ فِی دِینِکُمْ غَیْرَ الْحَقِّ وَلاَ تَتَّبِعُواْ أَهْوَاء قَوْمٍ قَدْ ضَلُّواْ مِن قَبْلُ وَأَضَلُّواْ کَثِیرًا وَضَلُّواْ عَن سَوَاء السَّبِیلِ» [بگو: ای اهل کتاب، در دین خود به ناحق گزافه گویی نکنید و از پی هوس های گروهی که پیش از این گمراه گشتند و بسیاری (از مردم) را گمراه کردند و (خود) از راه راست منحرف شدند نروید] و آنها نصرانی ها هستند. سپس امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: هر کس به خداوند کفر ورزد، او همان کسی است که بر او خشم گرفته شده و از راه خداوند عز و جل به گمراهی افتاده است. حضرت امام رضا علیه السلام نیز این چنین فرموده است.(1)

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 50، ح 23.

ص:182

سوره بقره

اشاره

تا آیه 281 در منا به هنگام حجه الوداع نازل شده است

ص:183

ص:184

1) عیاشی، از سعد اسکاف، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوره های بلند به جای تورات و سوره های صدگانی به جای انجیل و سوره های مثانی به جای زبور به من عطا شده است؛ و سوره های مفصل(1) که شصت و هفت سوره می باشد مرا برتری بخشیده است.(2)

2) ابن بابویه و عیاشی، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که ایشان فرمود: هر کس سوره بقره و آل عمران را بخواند، روز قیامت این دو سوره همانند دو ابر، یا دو عبا، بر سر او سایه می افکنند. (3)

3) عیاشی، از عمرو بن جمیع در حدیثی مرفوع به حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر کس چهار آیه اول از سوره بقره و آیه الکرسی و دو آیه بعد از آیه الکرسی و سه آیه آخر از سوره بقره را بخواند، هیچ

1- [1] - فیض کاشانی (ره) گفته است: در تفسیر این الفاظ سخن های گوناگونی گفته شده است. نزدیک ترین آنها به صحّت که سوره های قرآن را در بر می گیرد این است که الطوال (سوره های بلند) همانند صرد, هفت اول پس از سوره فاتحه باشد به گونه ای که سوره های انفال و براءه به دلیل نازل شدن هر دو در مغازی و نام گرفتن آن دو به قرینتین، یکی شمرده می شود و المئین (صدگانی) از بنی اسرائیل تا هفت سوره می باشد و از آن رو این نام گرفته اند که هر یک نزدیک به صد، آیه دارند و المفصّل (سوره های مفصّل) از سوره ی محمّد صلی الله علیه و آله تا پایان قرآن می باشد که به دلیل وجود فاصله های بسیار بین آنها این نام گرفته اند و المثانی (سوره های مثانی) بقیه ی سوره ها هستند که کمتر از المئین و بیشتر از المفصّل می باشند. گویا الطوال یک بار اساس واقع شده و المثانی به دنبال آن آمده و المئین بار دیگر اساس واقع شده و المفصّل به دنبال آن آمده است.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 43، شماره 1.

3- [3] - ثواب الاعمال شیخ صدوق، ص 132 ؛ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 43، شماره 2.

گونه بدی و ناراحتی در خود و خانواده خود و مال خود نمی بیند و شیطان به او نزدیک نمی شود و قرآن را از یاد نمی برد. (1)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 43، شماره 3.

تفسیر سوره بقره

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

الم (1) ذَلِکَ الْکِتَابُ لاَ رَیْبَ فِیهِ هُدًی لِّلْمُتَّقِینَ (2)

[الف لام میم* این است کتابی که در (حقانیت) آن هیچ تردیدی نیست (و) مایه هدایت تقواپیشگان است]

1) ابو حسن علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از یحیی بن ابی عمران، از یونس، از سعدان بن مسلم، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: کتاب، علی علیه السلام است که هیچ شکی در او نیست و «هُدًی لِّلْمُتَّقِینَ» در وصف شیعیان ماست.(1)

الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَیُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنفِقُونَ (3)

[آنان که به غیب ایمان می آورند و نماز را بر پا می دارند و ازآن چه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کنند]

1) علی بن ابراهیم گفت: از آن چه که ما به ایشان آموخته ایم خبر می دهند و آن چه را از قرآن به ایشان آموخته ایم تلاوت می کنند. «الم» از جمله حروف اسم اعظم خداوند است که در قرآن پراکنده شده(2) و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 43، چاپ اعلمی.
2- [2] - علما درباره حروف معجمه که در آغاز برخی سوره ها آمده اختلاف نظر دارند. برخی بر این باورند که آنها از جمله متشابهاتی هستند که خداوند متعال علم آنها را به خود اختصاص داده است و هیچ کس تأویل آنها را نمی داند به جز او. این از امامان (ع) روایت شده است. دیگران از

امیر مؤمنان (ع) روایت کرده اند که ایشان فرمود: «هر کتابی چکیده ای دارد و چکیده این کتاب حروف تهجّی است.» و از شعبی روایت شده که گفت: خداوند در هر کتابی سرّی دارد و سرّ او در قرآن بقیه حروف هجائی است که در اوایل سوره ها ذکر شده است. دیگران نیز بر وجه های دیگری از آن را تفسیر کرده اند. ن. ک تفسیر مجمع البیان: ج 1، ص 75.

امام علیه السلام با آن مورد خطاب قرار گرفته اند؛ پس هر گاه با آن دعا شود مستجاب گردد.(1)

2) عیاشی از سعدان بن مسلم، از برخی از یارانش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «الم، ذَلِکَ الْکِتَابُ لاَ رَیْبَ فِیهِ» فرمود: کتاب، علی علیه السلام است که هیچ شکی در او نیست و «هُدًی لِّلْمُتَّقِینَ» شیعیان پرهیزکار ما هستند و «الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَیُقِیمُونَ الصَّلاَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنفِقُونَ» از آن چه ما به آنها آموخته ایم خبر می دهند. (2)

3) ابن بابویه، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی (رض)، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از یحیی بن ابی عمران، از یونس بن عبد الرحمن، از سعدان، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «الم» حرفی از حروف اسم اعظم خداوند است که در قرآن پراکنده شده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام آن را می دانند؛ و هر گاه با آن به سوی خدا دعا کنند، دعایشان مستجاب شود. «ذَلِکَ الْکِتَابُ لاَ رَیْبَ فِیهِ هُدًی لِّلْمُتَّقِینَ» در وصف شیعیان ماست. «الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَیُقِیمُونَ الصَّلاَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنفِقُونَ» و از آن چه ما به ایشان آموخته ایم خبر می دهند و آن چه را که از قرآن به ایشان آموخته ایم تلاوت می کنند. (3)

4) و از وی، از محمد بن موسی بن متوکل (رض)، از محمّد بن یحیی عطار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از عمر ابن عبدالعزیز، از چند تن از یارانمان، از داوود بن کثیر رقی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند عز و جل: «الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ» فرمود: کسی که ایمان داشته باشد قیام قائم آل محمد علیه السلام حق است. و در نسخه ای دیگر: کسی که

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 44، ح 1.
2- [2] - معانی الاخبار، ص 23، ح 2.
3- [3] - معانی الاخبار، ص 23، ح 2.

به قیام قائم آل محمد علیه السلام اقرار کند. (1)

5) و از وی، از علی بن احمد بن محمّد دقاق (رض)، از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید، از علی بن ابی حمزه، از یحیی بن ابی القاسم روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره: «الم، ذَلِکَ الْکِتَابُ لاَ رَیْبَ فِیهِ هُدًی لِّلْمُتَّقِینَ، الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ» پرسیدم، ایشان فرمود: شیعیان پرهیزکار علی علیه السلام هستند و غیب، حضرت حجت غائب علیه السلام است و شاهد این سخن کلام خداوند متعال می باشد«وَیَقُولُونَ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَیْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُواْ إِنِّی مَعَکُم مِّنَ الْمُنتَظِرِینَ» [و می گویند: چرا معجزه ای از جانب پروردگارش بر او نازل نمی شود؟ بگو: غیب فقط به خدا اختصاص دارد. پس منتظر باشید که من هم با شما از منتظرانم].(2)

6) و از وی، به اسناد از جابر بن عبد الله انصاری در حدیثی که در آن اسامی دوازده امام علیهم السلام از جمله حضرت قائم آل محمّد علیه السلام را ذکر می کند، روایت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خوشا به حال صبر کنندگان در زمان غیبت او و خوشا به حال کسانی که بر محبتشان پای برجا می مانند؛ ایشانند که خداوند متعال در کتاب خویش چنین وصفشان فرموده: «الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ» سپس حضرت فرمود: «أُوْلَئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» [اینانند حزب خدا. آری حزب خداست که رستگارانند].(3)

7) و از وی، از محمّد بن حسن بن احمد بن ولید (رض)، از محمّد بن حسن صفار، از ابراهیم بن هاشم، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از محمّد بن قیس روایت شده است که او گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام شنیدم که نقل فرمودند: حُییّ و ابا یاسر پسران أخطب و چند تن از یهودیان اهل نجران خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: آیا در میان آن چه که از وحی خود بیان می کنی «الم» نیست؟ فرمود: بله، عرض کردند: آیا آن را جبرئیل از سوی خداوند برایت آورد؟ فرمود: بله، عرض کردند: با این که پیش از

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 29، چاپ اعلمی بیروت.

2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 29، آیه ای از یونس، ش 20.
3- [3] - کفایه الأثر، ص 60 و آیه22 مجادله.

تو پیامبران دیگری برانگیخته شده اند، به جز تو هیچ پیامبری را نمی شناسیم که از مدت فرمانروایی خود و عمر امّت خویش خبر داده باشد. آن گاه حییّ بن اخطب به یارانش رو کرد و گفت: الف برابر با یک و لام برابر با سی و میم برابر با چهل است که جمعا هفتاد و یک می شود. شگفتا از کسی که در این دین وارد شود، دینی که مدت فرمانروایی و عمر امتش هفتاد و یک سال است. سپس به رسول خدا صلی الله علیه و آله روی کرد و عرض کرد: ای محمّد، آیا غیر از «الم» حرف دیگری هم هست؟ فرمود: بله، پرسید: چیست؟ فرمود: «المص»، حیی بن اخطب گفت: این از اوّلی سنگین تر و طولانی تر است. الف برابر با یک و لام برابر با سی و میم برابر با چهل و صاد برابر با نود است که جمعاً صد و شصت و یک می شود. سپس عرض کرد: ای محمّد! آیا غیر از این باز هم هست؟ فرمود: بله، عرض کرد: چیست؟ فرمود: «الر»، گفت: این سنگین تر و طولانی تر است، الف برابر با یک و لام برابر با سی و راء برابر با دویست است. سپس عرض کرد: آیا غیر از این باز هم هست؟ فرمود: بله، عرض کرد: چیست؟ فرمود: «المر» گفت: این سنگین تر و طولانی تر است، الف برابر با یک و لام برابر با سی و میم برابر با چهل و راء برابر با دویست است. سپس عرض کرد: آیا غیر از این باز هم هست؟ فرمود: بله، عرض کردند: ای محمّد! مسئله تو برای ما مبهم ماند و نفهمیدیم این چیست که بر تو نازل شده است. آن گاه برخاستند تا بروند. در آن دم، ابو یاسر به برادرش حیی بن اخطب گفت: چه می دانی، شاید مجموع این اعداد و یا بیشتر از آن برای محمّد رقم خورده باشد. حضرت امام محمّد باقر علیه السلام می فرماید: این آیات در باره آنها نازل شد:«مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ ام الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» [پاره ای از آن آیات محکم (- صریح و روشن) است، آنها اساس کتابند و (پاره ای) دیگر متشابهاتند (که تأویل پذیرند)] حضرت علیه السلام(1) فرمود: و در واقع این آیات معنایی غیر از تفسیر حیی و ابو یاسر و یارانش دارد.

8) و از وی روایت شده است که گفت: ابوالحسن محمّد بن هارون زنجانی در نامه ای که به دست علی بن احمد بغدادی وراق به من نوشت ما را خبر داد و گفت: معاذ بن مثنی عنبری، از عبد الله بن اسماء، از جویریه، از سفیان بن سعید ثوری

1- [1] - آل عمران/ 7.

روایت کرده است که او گفت: به حضرت امام جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام عرض کردم:ای پسر رسول خدا! معنای کلام خداوند عز و جل: «الم» چیست؟ فرمود: «الم» در آغاز سوره بقره معنایش این است که من خداوند فرمانروا هستم «انا الله الملک». (1)

9) و از وی، از محمّد بن قاسم استرآبادی معروف به ابی الحسن جرجانی، از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: قریش و یهود قرآن را دروغ پنداشتند و گفتند: این سحری است آشکار که محمّد از خود ساخته است. خدای متعال در پاسخشان فرمود: «الم، ذَلِکَ الْکِتَابُ»؛ یعنی،ای محمّد، کتابی که بر تو نازل کرده ام پرداخته ی حروف جداگانه ای همچون الف و لام و میم و بر اساس زبان و الفبای خودتان است؛ پس به آنها بگو: اگر راست می گویید از دیگر گواهان خود کمک گیرید و کلامی همچون آن بیاورید. سپس با این آیه آشکار ساخت که آنان از این کار ناتوانند: «قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَی أَن یَأْتُواْ بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لاَ یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیرًا» [بگو: اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند مانند آن را نخواهند آورد هر چند برخی از آنها پشتیبان برخی (دیگر) باشند](2) سپس حق تعالی فرمود: «الم» این قرآنی که با الف و لام و میم آغاز شده کتابی است که موسی علیه السلام و دیگر پیامبران پس از او را از آمدنش خبر دادم و آنها نیز به قوم بنی اسرائیل خبر دادند که من این کتاب را همچون کتابی عزیز و عربی بر تو نازل خواهم کرد. «لَا یَأْتِیهِ الْبَاطِلُ مِن بَیْنِ یَدَیْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنزِیلٌ مِّنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ» [از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی آید. وحی (نامه)ای است از حکیمی ستوده(صفات)](3) «لاَ رَیْبَ فِیهِ» آنها در ظهور این کتاب هیچ تردیدی نداشتند؛ چرا که پیامبرانشان از نزول این کتاب بر محمّد، آنان را آگاه ساخته بودند. کتابی که به دست باطل از میان نخواهد رفت و محمّد و امّتش در همه حال آن را خواهند خواند. «هُدًی» آشکار در برابر گمراهی «لِّلْمُتَّقِینَ» کسانی که از کارهای نکوهیده پرهیز می کنند و آن چنان از چیرگی نابخردی بر جان های خود پروا دارند که هر چه آموختنش برایشان

1- [1] - معانی الاخبار، ص 22، ح 1.
2- [2] - اسراء/ 88.

3- [3] - فصلت/ 42.

واجب باشد بیاموزند و هر چه را خشنودی پروردگارشان در آن باشد در پیش گیرند.

سپس فرمود: الف حرفی از حروف کلام خداوند متعال است. الف به الله و لام به ملک و فرمانروای توانمند چیره بر تمامی آفریدگان اشاره می کند و میم بر این دلالت دارد که او در همه کارها مجید و شکوهمند و محمود و ستوده شده است. او بر قوم یهود کلام خود را حجّت نهاد و با فرستادن موسی بن عمران علیه السلام و پیامبرانی دیگر پس از او به سوی بنی اسرائیل، با همه اقوام بنی اسرائیل عهد بست و از آنان پیمان گرفت که به محمّد عرب امّی ایمان آورند، پیامبری که در مکّه برانگیخته می شود و به مدینه مهاجرت می کند. او کتابی با خود می آورد که چند سوره اش با حروف مقطّعه آغاز می گردد. امت او آن کتاب را از بر کنند و به هنگام نشستن و راه رفتن و در همه حال آن را بخوانند و خداوند عز و جل حفظ کردنش را بر ایشان آسان می سازد. آنان علی بن ابی طالب علیه السلام برادر و وصی محمّد صلی الله علیه و آله را هم پای او می شمارند؛ چرا که او همه دانش محمّد صلی الله علیه و آله را از او فرا می گیرد و امامت را پس از او عهده دار می گردد و دشمنان محمّد صلی الله علیه و آله را با شمشیر برّان خود خوار می کند و مجادله گران و ستیزه جویان را با دلایل استوارش به سکوت وا می دارد و برای ابلاغ کتاب خدا، با بندگانش به جنگ برمی خیزد و آنها را چه بخواهند و چه نخواهند به پذیرش کتاب خدا وا می دارد.

پس از این که محمد صلی الله علیه و آله به سوی فردوس برین رخت بر می بندد، بسیاری از آنان که در ظاهر ایمان آوردند، از دین بر می گردند و تأویل آن را به کژی می کشانند و معانی آن را دگرگون می سازند و آن را به گونه ای نادرست جلوه می دهند. پس این بار علی علیه السلام در راه تفسیر قرآن به جنگ با آنان بر می خیزد و این گونه فرومایگی و پستی شیطانی که آنان را فریب داده، آشکار گردد و او رانده شود و شکست خورد.

حضرت علیه السلام فرمود: خداوند محمد صلی الله علیه و آله را در مکه به پیامبری برانگیخت، سپس او را از مکه به سوی مدینه رهسپار نمود. خداوند قرآن را بر او نازل فرمود و بزرگترین سوره ی قرآن را با «الم» آغاز نمود. یعنی: «الم، ذَلِکَ الْکِتَابُ» که پیامبران پیشینم را از نزول آن بر تو ای محمّد آگاه ساختم. «لاَ

ص:192

رَيْبَ فِيهِ» خبری که پیامبران به مردمان روزگار خویش دادند تحقق یافت و کتابی مبارک که به دست باطل از میان نمی رود بر محمّد نازل شد. کتابی که محمّد صلی الله علیه و آله و امتش در همه حال آن را تلاوت می کنند.

سپس یهودیان آن را به کژی می کشانند و به نادرستی تفسیر می کنند و می کوشند تا از طول عمر امت اسلام و مدت فرمانروایی ایشان باخبر شوند؛ حال آن که خداوند، این امر را از آنها پنهان داشته است. پس گروهی از آنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را مخاطب آنها قرار داد. سخنران یهود گفت: اگر کلام محمّد صلی الله علیه و آله برحق باشد، ما به شما خبر می دهیم که عمر فرمانروایی محمّد صلی الله علیه و آله هفتاد و یک سال است؛ چرا که الف برابر با یک و لام برابر با سی و میم برابر با چهل باشد. حضرت علی علیه السلام فرمود: «المص» نیز نازل شده، با آن چه می کنید؟ گفتند: این بیشتر از قبلی است و خبر از صد و شصت و یک سال می دهد. علی علیه السلام فرمود: «الر» نیز نازل شده با آن چه می کنید؟ گفتند: این بیشتر از آن دو است و از دویست و سی و یک سال خبر می دهد. علی علیه السلام فرمود: «المر» نیز نازل شده با آن چه می کنید؟ گفتند: این خبر از دویست و هفتاد و یک سال دارد. علی علیه السلام فرمود: حال یکی از این اعداد از عمر امّت محمّد صلی الله علیه و آله خبر می دهد یا مجموع آنها؟ یهودیان در پاسخ دچار اختلاف شدند؛ برخی گفتند: یک عدد منظور است و برخی گفتند: مجموع اعداد، یعنی هفتصد و سی و چهار سال منظور است، و پس از گذشت این زمان بار دیگر فرمانروایی به ما قوم یهود می رسد. علی علیه السلام فرمود: آیا کتابی از کتاب های خداوند این چنین گفته است یا این نتیجه ایست که خود می گیرید؟ برخی گفتند: کتاب خدا این چنین گفته و برخی دگر گفتند: نتیجه ای است که خود می گیریم. علی علیه السلام به گروه اول فرمود: کتابی از کتابهای الهی را بیاورید که این چنین گفته باشد و آنان از این کار درماندند. به گروه دیگر فرمود: درستی رأی خود را ثابت کنید. گفتند: نتیجه محاسبه ی این جملات دلیل درستی رأی ماست. علی علیه السلام فرمود: چگونه این محاسبه به چنین نتیجه ای می انجامد؛ حال آن که این حروف هیچ نشانی از این ادّعای بی دلیل در خود ندارد؟ اگر کسی بگوید این حروف نمایانگر مدّت فرمانروایی محمّد صلی الله علیه و آله نیست؛ بلکه به تعداد درهم و دینار هر یک از

ما و یا به مقدار بدهی شما و یا به شمار لعنتی اشاره دارد که بر شما فرستاده شده، آن گاه چه می گویید؟ گفتند: یا اباالحسن، از گفته ی ما هیچ نشانی در «الم» و «المص» و«الر» و «المر» نیست؛ اما اگر به این دلیل رأی ما نادرست است به همین دلیل رأی تو هم درست نیست. در این لحظه خطیب سخنور آن گروه گفت: ای علی، از این که ما را در ارائه دلیل برای ادعایمان ناتوان کردی خوشحال نشو. تو نیز بر ادعای خود دلیلی ارائه نکردی و تنها ناتوانی ما را دلیلی بر ادعای خود گرفتی؛ بنابراین گفته هیچ یک از ما قابل قبول نیست. علی علیه السلام فرمود: گفته ما و شما یکسان نیست. ما بر ادعای خود دلیل داریم و آن این که این کتاب معجزه ای شگفت آور است. سپس به سوی شترهای یهودیان رو کرد و فرمود: ای شتران! بر محمّد صلی الله علیه و آله و وصی او شهادت دهید. شترها بی درنگ گفتند: ای وصی محمّد صلی الله علیه و آله! راست می گویی، حق با توست و این یهودیان دروغ می گویند. علی علیه السلام فرمود: جامه های شما نیز گواه ما هستند. ای جامه هایی که بر تن یهودیانید! بر محمّد صلی الله علیه و آله و وصی او شهادت دهید. ناگاه تمامی جامه های بر تن آنها به سخن آمده گفتند: راست می گویی ای وصی محمّد صلی الله علیه و آله! راست می گویی، شهادت می دهیم که محمّد صلی الله علیه و آله به راستی فرستاده ی خداست و علی علیه السلام به راستی وصی محمّد صلی الله علیه و آله است. هیچ مقام شریفی به زیر پای محمّد صلی الله علیه و آله درنیامد، مگر این که علی علیه السلام نیز بر همان مقام گام نهاد. شما دو برادرید که در تابش نور خداوند با هم درخشیدید و دو شریکید که در نیکی ها همتا گشتید، جز این که پس از محمّد صلی الله علیه و آله پیامبر دیگری نیست. در این هنگام یهودیان زبان درکشیدند و برخی از آنها با دیدن این صحنه به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و یهودیان و دیگر ناظران در آن جمع به ناکامی دچار شدند. این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «لاَ رَیْبَ فِیهِ» همان گونه که محمد صلی الله علیه و آله فرمود و وصی محمّد صلی الله علیه و آله به نقل از او و به نقل از پروردگار جهانیان فرمود. سپس حضرت فرمود: «هُدًی» برای شیعیان پرهیزکار محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام روشنگر و شفابخش باشد. آنان که از تمامی انواع کفر پروا کردند و به دور ماندند و از گناهان هلاکت بار پرهیز کردند و رو برتافتند و از فاش کردن اسرار خداوند و اسرار

بندگان پاک دامن او، یعنی جانشینان محمّد صلی الله علیه و آله خودداری کردند و آنها را پنهان داشتند و تنها بر آنان که سزاوار این اسرارند، آنها را آشکار ساختند و در میان ایشان آنها را منتشر کردند. (1)

10) عیاشی از محمد بن قیس روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام شنیدم که نقل فرمود: حیی و ابا یاسر، پسران اخطب، و چند تن از یهودیان اهل خیبر خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و عرض کردند: آیا در میان آن چه که از وحی خود بیان می کنی «الم» نیست؟ فرمود: بله. عرض کردند: آیا آن را جبرئیل از سوی خداوند برایت آورد؟ فرمود: بله. عرض کردند: با این که پیش از تو پیامبران دیگری برانگیخته شده اند، به جز تو هیچ پیامبری را نمی شناسیم که از مدّت فرمانروایی خود و عمر امّت خویش خبر داده باشد. آن گاه حیی به یارانش رو کرد و گفت: الف، برابر با یک و لام، برابر با سی و میم، برابر با چهل است که جمعاً هفتاد و یک می شود. شگفتا از کسی که در این دین وارد شود، دینی که مدت فرمانروایی و عمر امّتش هفتاد و یک سال است. سپس به رسول خدا صلی الله علیه و آله روی کرد و عرض کرد: ای محمّد، آیا غیر از «الم» حرف دیگری هم هست؟ فرمود: بله. عرض کرد: چیست؟ فرمود: «المص». گفت: این از قبلی سنگین تر و طولانی تر است. الف برابر با یک و لام برابر با سی.

بقیه ی این حدیث ذکر نشده و در دو نسخه از تفسیر عیاشی پس از آن حدیثی روایت شده که مناسبتی با آن ندارد.(2)

11) علی بن ابراهیم گفت: هدایت در کتاب خدا بر چند وجه است، «هُدًی» همان بیان و روشنگری است «الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ» به رستاخیز و قیامت و وعده و وعید، باور دارند.

12) و علی بن ابراهیم گفت: ایمان در کتاب خدا بر چهار گونه است: یکی اقرار کردن با زبان، که خداوند تبارک و تعالی آن را ایمان نامید، یکی باور کردن با قلب، یکی عمل کردن و دیگری تأیید کردن. و اما ایمانی که اقرار با زبان است و

1- [1] - معانی الاخبار، ص 24، ح 4.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 44، ح 2.

خداوند متعال آن را ایمان نامید و به آن پیروان خویش را این گونه ندا داد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ خُذُواْ حِذْرَكُمْ فَانفِرُواْ ثُبَاتٍ أَوِ انفِرُواْ جَمِيعًا, وَإِنَّ مِنكُمْ لَمَن لَّيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُن مَّعَهُمْ شَهِيدًا, وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ الله لَيَقُولَنَّ كَأَن لَّمْ تَكُن بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيتَنِى كُنتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا» [ای کسانی که ایمان آورده اید (در برابر دشمن) آماده باشید (- اسلحه خود را برگیرید) و گروه گروه (به جهاد) بیرون روید یا به طور جمعی روانه شوید و قطعاً از میان شما کسی است که کندی به خرج دهد؛ پس اگر آسیبی به شما رسد گوید:به راستی خدا بر من نعمت بخشید که با آنان حاضر نبودم و اگر غنیمتی از خدا به شما برسد چنان که گویی میان شما و میان او (رابطه) دوستی نبوده خواهد گفت: کاش من با آنان بودم و به نوای بزرگی می رسیدم].(1)
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: اگر مردمان شرق و غرب با زبان ایمان آورند، حال آن که از جرگه ایمان بیرون باشند، خداوند آنان را به خاطر اقرارشان مؤمن می نامد. خداوند فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ آمِنُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ» [ای کسانی که ایمان آورده اید، به خدا و پیامبر او بگروید](2) و آنان را به خاطر اقرارشان مؤمن نامید و سپس به آنان فرمود: باور کنید. و اما ایمانی که باور کردن با قلب است، خداوند متعال می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ, لَهُمُ الْبُشْرَى فِى الْحَياهِ الدُّنْيَا وَفِى الآخِرَهِ» [همانان که ایمان آورده و پرهیزکاری ورزیده اند، در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است](3) یعنی اقرار کردند و باور نمودند و نیز فرمود: «لَن نُّؤْمِنَ لَکَ حَتَّى» [هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد تا اینکه](4) یعنی تو را باور نمی کنیم و نیز فرمود «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ» [ای کسانی که ایمان آورده اید] یعنی،ای کسانی که اقرار کردید و باور نمودید. پس ایمان پنهان همان باور کردن است و باور کردن شروطی دارد که تنها به آنها حاصل می شود خداوند فرمود: «لَّيْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَالْمَلآئِكَهِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِى الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّآئِلِينَ وَفِى الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلاهَ

1- [1] - نساء/ 71-73.
2- [2] - نساء/ 136.
3- [3] - یونس 63-64.

4- [4] - بقره/ 55.

وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُواْ وَالصَّابِرِينَ فِى الْبَأْسَاء والضَّرَّاء وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِکَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» [نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و (یا) مغرب بگردانید؛ بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران ایمان آورد و مال (خود) را با وجود دوست داشتنش به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و گدایان و در (راه آزاد کردن) بندگان بدهد و نماز را برپای دارد و زکات را بدهد و آنان که چون عهد بندند به عهد خود وفادارانند و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند. آنانند کسانی که راست گفته اند و آنان همان پرهیزگارانند](1) پس هر کس به این شروط عمل کند او مؤمنی است که باور دارد.

و اما ایمانی که عمل کردن است، این همان کلام خداوند متعال است وقتی قبله پیامبرش را به سوی کعبه تغییر داد، یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: ای رسول خدا، آیا نمازهای ما به سوی بیت المقدس باطل شد؟ آن گاه خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل فرمود: «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ» [و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند](2) و نماز را ایمان نام نهاد.

و گونه چهارم ایمان، همان تأیید است که خداوند آن را به عنوان روح ایمان در قلب های مؤمنان قرار داد و فرمود: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُوْلَئِکَ كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ» [قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند (و) کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده اند هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند دوست بدارند؛ در دل اینهاست که خدا ایمان را نوشته و آنها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است](3) دلیل این سخن فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله است: زناکار در حالی که مؤمن است زنا نمی کند و دزد در حالی که مؤمن است دزدی نمی کند و تا زمانی که او مشغول به این کارها باشد، روح ایمان از او رخت بر می بندد و هنگامی که از این کارها فارغ شود به او باز می گردد.

1- [1] - بقره/ 177.
2- [2] - بقره/ 143.

3- [3] - مجادله/ 22.

از حضرت پرسیدند چه چیزی روح ایمان را از او بر می گیرد؟ فرمود: همان کسی که آن را در قلبش نهاده است. سپس فرمود: هر قلبی دو گوش دارد که بر یکی از آن دو فرشته ای رهنما و بر دیگری شیطانی فتنه گر نشسته است. این وسوسه می کند و آن باز می دارد. همچنین خداوند در باره ایمان با اشاره به دو صفت خبیث «پلید» و طیب «پاک» در قرآن فرموده است: «مَّا كَانَ اللّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَآ أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىَ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ» [خدا بر آن نیست که مؤمنان را به این (حالی) که شما بر آن هستید واگذارد تا آن که پلید را از پاک جدا کند](1) یعنی، در بین مؤمنان برخی گرچه مؤمن اند و باور قلبی دارند اما ایمانشان به ستم آلوده شده است. خداوند متعال فرموده: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يَلْبِسُواْ إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ أُوْلَئِكَ لَهُمُ الأَمْنُ وَهُم مُّهْتَدُونَ» [کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده اند آنان راست ایمنی و ایشان راه یافتگانند]. (2) اگر کسی مؤمن باشد سپس به گناهانی دست زند که خداوند او را از آنها باز داشته، ایمان خود را به ستم آلوده کرده است؛ پس تا وقتی از انجام ستمی که ایمانش را آلوده کرده به سوی خدا توبه نکند و خداوند ایمان او را پاک نگرداند، این ایمان به او سودی نمی رساند؛ و این گونه های ایمان در کتاب خدا بود.

13) تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام: حضرت در باره کلام خداوند متعال: «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» فرمود: آن مؤمنانی را که این کتاب برایشان هدایت است وصف می کند و می فرماید «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» یعنی، اموری که در معرض حواس «پنج گانه» آنها قرار نمی گیرد؛ اما ایمان به آنها برایشان واجب شده است، همچون رستاخیز، حساب، بهشت، جهنم، یگانگی خداوند و امور دیگری که از راه دیدن شناخته نمی شوند؛ بلکه با دلایلی که خداوند عزّ و جل بر آنها قرار داده مورد شناخت واقع می شوند، همچون آدم و حوا و ادریس و نوح و ابراهیم و دیگر پیامبرانی که ایمان به آنها با استناد به حجّت های خداوند متعال برایشان واجب است هر چند آنها را به چشم خود ندیده باشند و به غیب ایمان می آورند. «وَهُم مِّنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ» [و آنان از قیامت هراسناکند](3).

1- [1] - آل عمران/ 179.
2- [2] - انعام/ 82.

3- [3] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 67، ح 34 و/ 49 انبیا.

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْکَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِکَ وَبِالآخِرَهِ هُمْ يُوقِنُونَ (4)

[و آنان که بدآن چه به سوی تو فرود آمده و به آن چه پیش از تو نازل شده است ایمان می آورند و آنانند که به آخرت یقین دارند]

علی بن ابراهیم در باره کلام خداوند متعال: «والَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْکَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِکَ وَبِالآخِرَهِ هُمْ يُوقِنُونَ» گفت: به آن چه که از قرآن بر تو نازل شده و به کتابهایی که پیش از تو بر پیامبران نازل شده است.(1)

أُوْلَئِکَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (5) إِنَّ الَّذِينَ کَفَرُواْ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ ام لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ (6)

[آنان برخوردار از هدایتی از سوی پروردگار خویشند و آنان همان رستگارانند* در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند چه بیمشان دهی چه بیمشان ندهی برایشان یکسان است (آنها) نخواهند گروید]

1) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش از بکر بن صالح، از قاسم بن یزید، از ابو عمرو زبیری، روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: مرا از گونه های کفر در کتاب خداوند عز و جل آگاه ساز. ایشان فرمود: کفر در کتاب خدا پنج گونه است: یکی کفر جحود که خود دو گونه است و یکی کفر با ترک دستورات خداوند و یکی کفر برائت و دیگری کفر نعمت.

اما کفر جحود، یکی جحود و انکار ربوبیت خداست و این سخن کسی است که می گوید: نه پروردگاری هست و نه بهشتی و نه جهنمی و این سخن دو دسته از زنادقه است که به آنها دهریه هم گویند. آنانند که قرآن سخنشان را روایت کرده: «وَمَا يُهْلِکُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» [و ما را جز طبیعت هلاک نمی کند](2) و این دینی است که آنان برای خود نیک پنداشته اند و ساخته اند، بدون این که آن را ثابت کنند یا آن چه که می گویند حقیقتی داشته باشد. خداوند عز و جل فرمود: «إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 45.
2- [2] - جاثیه/ 24.

[(و) جز (طریق) گمان نمی سپرند](1) این همان چیزی است که می گویند و فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ ام لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ یُؤْمِنُونَ» یعنی به یگانگی خداوند، و این یکی از گونه های کفر است.

و اما گونه دیگر جحود، جحود و انکار شناخت است و آن این است که کسی با این که حق را شناخته و برایش ثابت شده آن را انکار کند. خداوند عز و جل فرموده: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَیْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» [و با آن که دلهایشان بدان یقین داشت از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند](2) و نیز فرمود: «وَکَانُواْ مِن قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذِینَ کَفَرُواْ فَلَمَّا جَاءهُم مَّا عَرَفُواْ کَفَرُواْ بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّه عَلَی الْکَافِرِینَ» [و از دیرباز (در انتظارش) بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند؛ ولی همین که آن چه (که اوصافش) را می شناختند برایشان آمد، انکارش کردند. پس لعنت خدا بر کافران باد](3) و این تفسیر دو گونه کفر جحود بود.

گونه سوم کفر، کفر نعمت است که خدای متعال در باره آن از حضرت سلیمان علیه السلام حکایت کرده که فرمود: «هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَأَشْکُرُ ام أَکْفُرُ وَمَن شَکَرَ فَإِنَّمَا یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن کَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ» [این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می کنم و هر کس سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می گزارد؛ و هر کس ناسپاسی کند، بی گمان پروردگارم بی نیاز و کریم است](4) و نیز خداوند عز و جل فرموده: «لَئِن شَکَرْتُمْ لأَزِیدَنَّکُمْ وَلَئِن کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِی لَشَدِیدٌ» [اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، (نعمت) شما را افزون خواهم کرد؛ و اگر ناسپاسی نمایید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود](5) و فرمود: «فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ وَاشْکُرُواْ لِی وَلاَ تَکْفُرُونِ» [پس مرا یاد کنید (تا) شما را یاد کنم و شکرانه ام را به جای آرید و با من ناسپاسی نکنید]. (6) و گونه چهارم کفر ترک دستورات خدای عز و جل است که در این باره فرمود: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِیثَاقَکُمْ لاَ تَسْفِکُونَ دِمَاءکُمْ وَلاَ تُخْرِجُونَ أَنفُسَکُم مِّن دِیَارِکُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ أَنتُمْ هَؤُلاء

1- [3] - جاثیه/ 24.
2- [1] - نمل/ 14.
3- [2] - بقره/ 89.
4- [3] - نمل/ 40.

5- [4] - ابراهیم/ 7.
6- [5] - بقره/ 152.

تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنكُم مِّن دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» [و چون از شما پیمان محکم گرفتیم که خون همدیگر را مریزید و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نکنید، سپس (به این پیمان) اقرار کردید و خود گواهید (ولی) باز همین شما هستید که یکدیگر را می کشید و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می رانید و به گناه و تجاوز بر ضد آنان به یکدیگر کمک می کنید و اگر به اسارت پیش شما آیند به (دادن) فدیه آنان را آزاد می کنید با آن که (نه تنها کشتن بلکه) بیرون کردن آنان بر شما حرام شده است. آیا شما به پاره ای از کتاب (تورات) ایمان می آورید و به پاره ای کفر می ورزید؟](1) پس آنها را به خاطر ترک دستورات خداوند عز و جل کافر دانسته و به آنها نسبت ایمان هم داده است هر چند که این ایمان را از آنها نپذیرفته و به حالشان سودمند ندانسته است و فرمود: «فَمَا جَزَاء مَن يَفْعَلُ ذَلِکَ مِنکُمْ إِلاَّ خِزْیٌ فِی الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» [پس جزای هر کس از شما که چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهد بود و روز رستاخیز ایشان را به سخت ترین عذابها باز برند و خداوند از آن چه می کنید غافل نیست](2) و گونه پنجم کفر، کفر برائت است که خداوند عز و جل در باره اش از حضرت ابراهیم علیه السلام حکایت کرده است: «كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَهُ وَالْبَغْضَاء أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ» [به شما کفر می ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید](3) یعنی از شما برائت جستیم و بیزار شدیم و نیز از قول شیطان حکایت می کند که او از دوستان انسان خود، در روز قیامت برائت و بیزاری می جوید و می گوید: «إِنِّی كَفَرْتُ بِمَآ أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ» [من به آن چه پیش از این مرا (در کار خدا) شریک می دانستید کافرم](4) و نیز خداوند متعال فرموده: «إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّهَ بَيْنِكُمْ فِی الْحَيَاهِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَهِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا» [جز خدا فقط بتهایی

1- [1] - بقره/ 84 و 85.
2- [2] - بقره/ 84 و 85.
3- [3] - ممتحنه/ 4.

4- [4] - ابراهيم/ 22.

را اختیار کرده اید که آن هم برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست؛ آن گاه روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعنت می کنند](1) یعنی از یکدیگر بیزاری می جویند. (2)

«خَتَمَ اللّهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ وَعَلَی سَمْعِهِمْ وَعَلَی أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَهٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عظِیمٌ (7)»

[خداوند بر دلهای آنان، و بر شنوایی ایشان مهر نهاده؛ و بر دیدگانشان پرده ای است و آنان را عذابی بزرگ است]

1) ابن بابویه، از محمّد ابن احمد سنانی (رض)، از محمّد بن ابی عبد الله کوفی، از سهل بن زیاد آدمی، از عبدالعظیم بن عبد الله حسنی (رض)، از ابراهیم بن ابی محمود روایت کره است که وی گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام در باره کلام خداوند عز و جل: «خَتَمَ اللّهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ وَعَلَی سَمْعِهِمْ» پرسیدم، ایشان فرمود: ختم، همان مهر نهادن بر دلهای کافران به عقوبت کفرشان است، چنان که خداوند عز و جل فرمود: «بَلْ طَبَعَ اللّهُ عَلَیْهَا بِکُفْرِهِمْ فَلاَ یُؤْمِنُونَ إِلاّ قَلِیلاً» [بلکه خدا به خاطر کفرشان بر دلهایشان مهر زده و در نتیجه جز شماری اندک (از ایشان) ایمان نمی آورند](3)

2) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کدام یک از شما دیروز از جان مؤمنی با جان خود محافظت کرد؟ علی علیه السلام فرمود: من آن کسم ای رسول خدا و با جان خود از جان ثابت بن قیس بن شمّاس انصاری محافظت کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: داستان را برای برادرانت بازگو؛ اما اسم آن منافقان نیرنگ باز را آشکار نکن، خداوند شرّ آنان را از شما دور کند و آنان را مهلت دهد تا توبه کنند، امید است که پند گیرند و بترسند. حضرت علی علیه السلام فرمود: در میان مدینه و در بین قبیله بنی فلان در حال رفتن بودم و دورتر روبروی من ثابت بن قیس بود که داشت به چاهی عمیق می رسید و در آن جا مردی از منافقان او را پس می راند تا در چاه

1- [1] - عنکبوت/ 25.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 389 باب وجوه الکفر، ش 1.
3- [3] - عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 113 باب 11، ح 16.

بیاندازد. ثابت باز ایستاد پس آن منافق دوباره او را پس راند و آن مرد متوجه نزدیک شدن من نبود تا به او رسیدم و نزدیک بود که ثابت در چاه بیافتد. از ترس جان ثابت، روا ندیدم با آن منافق درگیر شوم پس خود را در چاه انداختم به این امید که او را بگیرم، نگاه کردم و دریافتم که من زودتر از او به کف چاه رسیده ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چرا از او زودتر نرسی؟ حال آن که تو تنومندتر از او هستی و اگر تنومندی تو تنها به خاطر علم اولین و آخرین باشد که در دل توست همان علمی که خداوند آن را به رسول خدا و به تو سپرد، بدون شک سزاوار بود که تو از هر چیزی تنومندتر باشی. داستان تو و ثابت چه شد؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله به کف چاه رفتم و محکم بر پا ایستادم؛ حال آن که این کار بر من ساده تر و سبک تر از زمانی بود که آهسته گام بر می داشتم. ثابت نزدیک شد و به درون چاه سرازیر گشت. دستانم را به سویش گشودم و او در آغوشم افتاد. از این که از افتادنش به من یا خودش آسیبی برسد می ترسیدم اما همانند دسته ریحانی در دستانم قرار گرفت. ناگهان دیدم آن منافق با دو تن دیگر لب چاه ایستاد و به آن دو گفت: یک نفر را هدف گرفتیم و دو نفر را به دست آوردیم. سپس صخره ای صد منی آوردند و بر سر ما فرو انداختند. از ترس این که به ثابت نخورد او را در آغوش کشیدم و سر به سینه اش نهادم و بر روی او خم شدم. صخره به پشت سرم خورد اما همانند نسیمی که در گرمای شدید بر تنم بوزد نوازشم کرد. سپس صخره دیگری به وزن سیصد من آوردند و بر سر ما فرو انداختند. بر روی ثابت خم شدم و صخره به پشت سرم خورد؛ اما همانند آب خنکی که در روزی بسیار گرم بر تنم بریزم بر بدنم نشست. باز صخره دیگری به وزن پانصد من آوردند؛ در حالی که از بلند کردنش ناتوان بودند و آن را بر زمین می غلطاندند. آن را نیز بر سر ما فرو انداختند. بر روی ثابت خم شدم و صخره به پشت سر و کمرم خورد اما همانند جامه ای لطیف که بر تن کنم و به آن آرام گیرم بر بدنم نشست. در این هنگام شنیدم که می گفتند: اگر علی بن ابی طالب علیه السلام و ابن قیس صد جان هم داشته باشند، هیچ یک از جان هایشان از شرّ این صخره ها در امان نخواهد ماند. آن گاه رفتند و خداوند شرّشان را از ما دور کرد. سپس به فرمان خداوند لبه چاه پایین آمد و کف چاه بالا رفت تا به هم رسیدند و با سطح زمین یکی شدند و ما گام برداشتیم و بیرون شدیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابا حسن، خداوند عز و جل آن چنان فضیلت و پاداشی برای تو واجب کرده است که هیچ کس جز خودش نداند. ندا دهنده روز قیامت ندا سر می دهد: کجایند دوستداران علی بن ابی طالب؟ در این هنگام مردمی نیکوکار به پا خیزند. به آنها گویند هر که را در این صحرای قیامت می خواهید دست گیرید و به بهشت داخل کنید و در میان آن نیکوکاران کسی که کمترین تعداد را شفاعت کند هزار هزار نفر از اهل محشر را نجات دهد. سپس ندا دهنده بار دیگر ندا می دهد: بقیه دوستداران علی بن ابی طالب علیه السلام کجایند؟ گروهی در حدّ میانه ایمان برخیزند، به آنها گویند هر چه می خواهید از خدای عز و جل درخواست کنید. هر یک از آنان چیزی می طلبد و یک صد هزار برابر به او عطا می شود. باز ندا دهنده ندا می دهد: بقیه دوستداران علی بن ابی طالب علیه السلام کجایند؟ گروهی که در دنیا به خود ستم روا داشته اند بر می خیزند. ندا آید: کینه توزان علی بن ابی طالب کجایند؟ جمع انبوهی از آنان را می آورند. ندا آید: هر هزار تن از این جمع فدای یک تن از این دوست داران علی بن ابی طالب شود تا ایشان به بهشت درآیند و این گونه خداوند عز و جل دوست داران تو را نجات می دهد و دشمنانت را فدایی آنان می کند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این شریف ترین فضیلت هاست، دوست دار او، دوست دار خدا و دوستدار رسول خدا و کینه توز او، کینه توز خدا و کینه توز رسول خدا می باشد. دوستداران او برترین آفریدگان خدای متعال در میان امّت محمّد هستند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود: نگاه کن. علی علیه السلام، عبد الله بن اُبی و هفت تن از یهودیان را دید. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: ببین که خداوند بر دل ها و گوش ها و چشم هایشان مهر نهاده است. سپس فرمود: ای علی، تو پس از محمّد رسول خدا، برترین گواه خداوند روی زمین هستی. این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «خَتَمَ اللّهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ وَعَلَی سَمْعِهِمْ وَعَلَی أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ» فرشتگان و رسول خدا صلی الله علیه و آله و برترین آفریده خداوند پس از او علی بن ابی طالب علیه السلام آن پرده را می بینند و آنها را از این نشانه می شناسند. سپس خداوند متعال فرمود: «وَلَهُمْ عَذَابٌ عظِیمٌ»

در آخرت به خاطر کفری که به خدا و محمّد رسول خدا صلی الله علیه و آله ورزیده اند(1).

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللّهِ وَبِالْيَوْمِ الآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ(8)»

[و برخی از مردم می گویند: ما به خدا و روز بازپسین ایمان آورده ایم، ولی گروندگان (راستین) نیستند]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: وقتی در روز غدیر رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام را در آن جایگاه معروف ایستاند، خطاب به مردم فرمود: ای بندگان خدا، نسب مرا بیان کنید: عرض کردند: تو محمّد بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف هستی. سپس فرمود: ای مردم، آیا من از شما بر خودتان أولی نبوده، مولای شما و از شما بر خودتان سزاوارتر نیستم؟ عرض کردند: بله ای رسول خدا صلی الله علیه و آله. رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به سوی آسمان کرد و سه مرتبه فرمود: خدایا گواه باش که این بنده ات چنین گفت و آنها چنین گفتند. سپس فرمود: بدانید هر که من مولای او و از او بر خودش سزاوارتر هستم این علی مولای او و از او بر خودش سزاوارتر است. خدایا، دوستدار او را دوست بدار و دشمن او را دشمن باش. یار او را یاور باش و خوارکننده او را خوار گردان.

سپس فرمود: ای ابوبکر، برخیز و با او در مقام امیر مؤمنان بیعت کن. وی برخاست و چنین کرد. سپس فرمود: ای عمر! برخیز و با او در مقام امیر مؤمنان بیعت کن. وی برخاست و بیعت کرد. بعد از آن به همه آن نه نفر و سپس به سران مهاجرین و انصار فرمود و همه آنها بیعت کردند. از میان آن جمع، عمر بن خطاب برخاست و گفت: مبارک باشد ای پسر ابی طالب. تو مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن هستی. سپس در حالی که این عهد و پیمان بر آنان گران بود از آن جا بیرون رفته و پراکنده شدند. بعد از آن رویداد، گروهی از سرکشان ستمگر آن قوم، در میان خویش دسیسه چیدند (وگفتند:) اگر در محمد صلی الله علیه و آله شائبه ای وجود داشت (و انتقال ولایت به علی علیه السلام منشأ وحیانی نداشت) محمد

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 108، ح 57.

صلی الله علیه و آله قطعاً این مقام را به علی علیه السلام نمی سپرد و (در این صورت) آنان (توطئه کنندگان) نیز اجازه نمی دادند علی علیه السلام به این مقام برسد و در این جایگاه بماند.

اما خداوند متعال از دل های آنان و آن چه در آن می گذشت آگاه بود. آنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمدند و می گفتند: به راستی که علی علیه السلام را نزد خداوند و خود و ما محبوب ترین آفریدگان قرار دادی و او را برای در امان نگاه داشتن ما از حکومت بیدادگران و ستم گران کافی دانستی. خداوند متعال می دانست آنان در دل خلاف گفته هایشان و در سر دسیسه ای داشته، راه دشمنی در پیش گرفته اند و برآنند تا این مرد شایسته را از این امر کنار زنند. پس خداوند حضرت محمّد صلی الله علیه و آله را از نیت آنها باخبر ساخت و فرمود: ای محمّد! «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَقُولُ آمَنَّا بِاللّهِ» اوست که تو را فرمان داد تا علی علیه السلام را امام و مهتر و پیشوای امّتت گردانی، حال آن که «وَمَا هُم بِمُؤْمِنِینَ» یعنی به ولایت علی علیه السلام ایمان ندارند؛ بلکه بر کشتن تو و او تبانی کرده اند و خود را آماده کرده اند تا اگر شائبه ای در تو ببینند از علی علیه السلام سرپیچی کنند. (1)

2) علی بن ابراهیم: این آیه در باره قوم منافقان که در ظاهر به رسول خدا ایمان آوردند نازل شد. آنها به هنگام دیدار کافران به آنان می گفتند: ما با شماییم و به هنگام دیدار مؤمنان به ایشان می گفتند: ما ایمان آورده ایم. آنها به کافران می گفتند: «إِنَّا مَعَکُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ» خدای متعال به آنها چنین پاسخ داد: «اللّهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَیَمُدُّهُمْ فِی طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُونَ»(2)

3) محمّد بن حسن صفار، از ابو جعفر احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از معلی بن عثمان، از ابو بصیر روایت کرده است که او گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: حکم بن عتیبه از کسانی است که خداوند در باره آنها فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَقُولُ آمَنَّا بِاللّهِ وَبِالْیَوْمِ الآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِینَ» به خدا سوگند اگر شرق و غرب جهان را درنوردند، به دانش دست نمی یابند مگر نزد اهل بیت علیهم السلام که جبرئیل برایشان نازل شد. (3) و نیز این حدیث را محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از حسین بن

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 111، ح 58.
2- [2] - بقره / 14 و 15 ؛ تفسیر قمی، ج 1، ص 47.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 28، باب 6 ، ح 2.

سعید، از نضر بن سوید به باقی سند و متن حدیث بالا روایت کرده است. (1)

«يُخَادِعُونَ اللّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنفُسَهُم وَمَا يَشْعُرُونَ (9)»

[با خدا و مؤمنان نیرنگ می بازند ولی جز بر خویشتن نیرنگ نمی زنند و نمی فهمند]

1) حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: خبر دسیسه چینی و یاوه

گویی و بداندیشی آنها علیه علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. حضرت صلی الله علیه و آله آنها را فراخواند و سرزنش کرد. در تلاش برای اثبات ایمان خود، یکی از آنها عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، به خدا سوگند تاکنون به هیچ بیعتی همچون این بیعت اطمینان نداشته ام. امید دارم که خداوند به خاطر آن دری از قصرهای بهشت را به روی من بگشاید و مرا از برترین ساکنان و مقیمان آن قرار دهد. دیگری عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، تنها پس از این بیعت بود که از راه یافتن خود به بهشت و نجات یافتن از دوزخ اطمینان یافتم و به خدا سوگند در ازای سرباز زدن و روی بر تافتن از این بیعت هیچ عطا و پاداشی مرا خوشحال نمی کند، حتی اگر برایم سرتاسر زمین و آسمان را آکنده از مرواریدهای تر و گوهرهای درخشان کنند. دیگری عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، به خدا سوگند پس از این بیعت، شادمانی در جانم، جای هراس را گرفت و امید به بهشت خداوند متعال در دلم پر گشود و اطمینان یافتم که اگر بار گناه تمامی اهل زمین بر دوش من باشد، با این بیعت از همه ی آن پاک شده ام. سپس بر راستی گفته خود سوگند خورد و به کسی که خلاف آن را به عرض رسول خدا صلی الله علیه و آله رسانده بود لعنت فرستاد. دیگر ستمگران و سرکشان نیز پس از این سه تن، پوزش خواستند و چنین سخنانی گفتند.

خداوند عز و جل به محمّد صلی الله علیه و آله فرمود: «يُخَادِعُونَ اللّهَ» یعنی با سوگند خوردن بر آن چه که خلاف باورشان است، قصد دارند رسول خدا را

1- [1] - کافی، ج 1، ص 399 ، کتاب الحجه، ح 4.

فریب دهند «وَالَّذِینَ آمَنُوا» و نیز آنان را که علی بن ابی طالب علیه السلام سرور و مهترشان است. سپس فرمود: «وَمَا یَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنفُسَهُم» یعنی نیرنگ آنها تنها به خودشان زیان می رساند؛ چرا که خداوند تبارک و تعالی از آنها و یاریشان بی نیاز است و اگر نبود فرصتی که حق تعالی به آنها داده است، هرگز یارای گستاخی و گردن کشی نداشتند. «وَمَا یَشْعُرُونَ» ماجرا این گونه بود و خداوند پیامبرش را از دورویی و کفرورزی و دروغ گویی آنها آگاه ساخت و فرمان داد تا آنان را در جرگه ی ستمکاران و عهد شکنان لعنت گوید؛ لعنتی که در دنیا از آنها جدا نشود و بر زبان بندگان برگزیده ی خداوند جاری شود و در آخرت به سخت ترین عذاب خداوند گرفتار آیند. (1)

2) ابن بابویه، از محمّد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمّد بن حسن صفار، از هارون بن مسلم، از مسعده بن زیاد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدر بزرگوار ایشان روایت کرده است که ایشان فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: فردای قیامت نجات در گرو چیست؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: نجات در گرو این است که با خداوند از در فریب وارد نشوید که خداوند شما را فریب می دهد؛ چرا که هر کس با خدا نیرنگ بازی کند، خداوند او را می فریبد و ایمانش را از او بر می گیرد. پس اگر او می فهمید، می دانست که خود را فریب داده است. عرض کردند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه کسی خدا را می فریبد؟ فرمود: به فرمان خداوند عز و جل عمل می کند، اما در دل نیتی به جز او دارد. پس تقوا پیشه کنید و از ریا بپرهیزید که ریا شرک به خداوند عز و جل است و ریاکار در روز قیامت به چهار نام خوانده شود: ای کافر، ای بدکار، ای حیله گر، ای زیان کار عملت بر باد شد و پاداشت از میان رفت و امروز هیچ بهره ای نخواهی داشت؛ پس پاداش خود را از کسی که برایش عمل کردی بخواه.(2)

«فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّهُ مَرَضًا وَلَهُم عَذَابٌ أَلِیمٌ بِمَا کَانُوا یَکْذِبُونَ (10)»

[در دلهایشان مرضی است و خدا بر مرضشان افزود و به (سزای) آن چه به

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 113، ح 59.

2- [2] - معانى الاخبار، ص 340، ح 1.

دروغ می گفتند عذابی دردناک (در پیش) خواهند داشت]

1) حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: وقتی آنان برای پوزش طلبی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند، حضرت بزرگ منشانه آن چه در ظاهرشان دید پذیرفت و باطن آنها را به خداوند واگذار نمود؛ آن گاه جبرئیل علیه السلام فرود آمد و فرمود: ای محمّد صلی الله علیه و آله، خداوند علی اعلی بر تو سلام داد و فرمود: ستمکارانی را که در رابطه با علی علیه السلام و پوزش طلبی به خاطر شکستن بیعتشان با او و عذرخواهی به خاطر زمینه چینی برای مخالفت با او نزدت آمده اند بیرون آور تا امری شگفت بر آنها آشکار گردد و بدانند خداوند آن چنان علی علیه السلام را گرامی داشته که زمین و آسمان و کوه و دیگر آفریده های خود را به فرمان او درآورده است و این گونه او را در جایگاهی نهاده که تو را نهاده است و مقامی بخشیده که تو را بخشیده است و بگذار تا بدانند ولی خدا علی علیه السلام از آنها بی نیاز است و آنها از پس دادن تاوان رفتار خود با علی رهایی نمی یابند، مگر آن که خداوند بخواهد. خدایی که سامان امور همگان در دست اوست و علی علیه السلام در این راه بنده کوشای اوست و خدایی که حکمت امور نزد اوست و علی علیه السلام بر این اساس، کارگزار او و تحقّق بخش فرامین اوست. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن گروه را که در رابطه با علی علیه السلام و پوزش خواهی به خاطر دسیسه چینی علیه او خدمت ایشان آمده بودند خطاب کرد و فرمود تا با ایشان بیرون روند. حضرت صلی الله علیه و آله بر دامنه کوهی در مدینه ایستاد و به علی علیه السلام فرمود: ای علی، خداوند متعال اینان را فرمان داده تا یار و یاور تو باشند و کمر به خدمت تو بندند و در فرمان بری از تو بکوشند؛ پس نفع آنها در این است که از تو پیروی کنند تا در بهشت خدا همچون فرمانروایانی جاوید در ناز و نعمت به سر برند و زیانشان در این است که از تو سرپیچی کنند تا در جهنم خدا تا ابد عذاب کشند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن گروه فرمود: بدانید اگر از علی اطاعت کنید سعادتمند خواهید شد، و اگر با او مخالفت کنید سیه روز خواهید شد و خداوند او را از شما با آن کس و آن چیز که بزودی خواهید دید بی نیاز می سازد. حضرت فرمود: ای علی علیه السلام، به شکوه محمّد و خاندان پاکش که تو پس از محمّد سرورشان هستی از خداوند درخواست کن تا این کوه را به هر چه که می خواهی تبدیل کند. علی علیه السلام

چنین کرد و کوه سرتاسر نقره شد. سپس کوه ها رو به علی علیه السلام چنین زبان گشودند: ای علی، ای جانشین فرستاده پروردگار جهانیان، خداوند ما را برای تو فراهم نمود اگر خواهی ما را در کار خود خرج کن که هر گاه ما را فرا خوانی تو را پاسخ خواهیم داد تا به وسیله ما قصد خود محقّق سازی و خواست خود برآوری. سپس سرتاسر طلا شدند و کلام کوه های نقره را باز گفتند. سپس به مشک و عنبر و عبیر و جواهر و یاقوت تبدیل شدند و گفتند: ای أباحسن، ای برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله، ما در اختیار تو هستیم، هر گاه خواستی ما را فراخوان.

سپس رسول خدا فرمود: ای علی، به حق محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش علیهم السلام که تو پس از محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله سرور ایشانی. از خداوند درخواست کن که این درختانش را به مردانی تا دندان مسلّح و صخره هایش را به شیر و پلنگ و افعی تبدیل کند؛ و علی علیه السلام از خداوند چنین خواست. آن گاه، کوه ها و دشت ها و پستی و بلندی های زمین سراسر آکنده از مردانی تا دندان مسلّح شد که ده هزار مرد عادی یارای رویارویی با یک تن از آنها را نداشت و کوه ها و دشت ها و آن سرزمین ها پر از شیر و پلنگ و افعی شد و هر یک ندا دادند: ای علی علیه السلام، ای جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله، خداوند ما را گوش به فرمان تو قرار داد و فرمان داد تا تو را اجابت گوئیم و هر که را به زیردستان ما نهادی بنیادش برافکنیم. هر گاه خواستی ما را فراخوان تا تو را پاسخ دهیم و هر چه خواستی دستور ده تا تو را اطاعت کنیم. ای علی، ای جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله، تو در نظر خدا چنان جایگاه والایی داری که اگر از او بخواهی برایت سرتاسر زمین را به شکلی هم چون قوچ درآورد یا آسمان را بر زمین فرود آورد یا زمین را به سوی آسمان فرا برد، بدون شک چنین خواهد کرد. یا اگر از او درخواست کنی که آب دریاهای شور خود را به آبی گوارا یا سیماب یا خردل یا هر نوع نوشیدنی یا روغن تبدیل کند مسلّماً چنین خواهد کرد. از سرکشی این نافرمانان و سرپیچی این گردن کشان غمگین مباش. گمان کن چنان از صفحه روزگار پاک شده اند که گویا هیچ گاه در آن نبوده اند و یا آن گاه که در صحنه آخرت قرار گیرند، گویا همیشه در آن بوده اند. ای علی علیه السلام، بدان آن کس که آنها را با وجود کفر و بد کاریشان و سر پیچی کردن از فرمان تو مهلت داده است، همان کسی است که به فرعون ذوالاوتاد و نمرود بن کنعان و دیگر

یاغیان مدّعی خدایی مهلت داد، همان گونه که به نافرمان ترین سرکشان، شیطان، سرآغاز گمراهی ها مهلت داد. نه تو و نه آنان برای ماندن در این سرای گذرا آفریده نشده اید؛ بلکه برای سفر به سرای جاودان به دنیا آمده اید و از سرایی به سرایی دگر خواهید شد. پروردگار تو به این که کسی آنان را سرپرستی کند نیاز ندارد. او می خواهد تو به آنان افتخار دهی و برتری ات را در میانشان هویدا سازی. اگر پروردگارت می خواست هدایتشان می کرد، سپس فرمود: دیدن آن صحنه مرضی بر دل هایشان افکند، افزون بر مرضی که از کینه ی محمّد صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام بر تن هایشان بود. در این هنگام خداوند متعال فرمود: «فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ» یعنی در دل های آن سرکشان پر ادّعای پیمان شکن به خاطر بیعتی که با علی علیه السلام از آنان گرفتی. «فَزَادَهُمُ اللّهُ مَرَضًا» آن گونه که دل هایشان به خاطر آن نشانه ها و معجزه هایی که نشانشان دادی سرگردان شد. «وَلَهُم عَذَابٌ أَلِیمٌ بِمَا کَانُوا یَکْذِبُونَ» در آن چه که گفتند: ما بر عهد و پیمان خود استواریم. (1)

– –

«وَإِذَا قِیلَ لَهُمْ لاَ تُفْسِدُواْ فِی الأَرْضِ قَالُواْ إِنَّمَا نَحنُ مُصْلِحُونَ (11) أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَکِن لاَّ یَشْعُرُونَ (12)»

[وچون به آنان گفته شود در زمین فساد مکنید، می گویند : ما خود اصلاحگریم* بهوش باشید که آنان فسادگرانند لیکن نمی فهمند]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: آن گاه که به آن ناکثان و بیعت شکنان روز غدیر گفته شد «لاَ تُفْسِدُواْ فِی الأَرْضِ» با آشکار کردن پیمان شکنی خود در میان بندگان ناتوان خداوند تا این گونه در دینشان آنان را سردرگم کنید و در آئین و عقایدشان آشفته خاطرشان سازید «قَالُواْ إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» چرا که ما نه دین محمّد را و نه هیچ دین دیگری را باور نداریم و ما از زمره متحیران هستیم و محمّد را با پذیرفتن دین و شریعتش در ظاهر خشنود کرده ایم؛ اما در باطن به دنبال خواسته های نفس خود هستیم و این گونه از دین محمد صلی الله علیه و آله بهره مند می شویم و به آسایش

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 114، ح 60.

می رسیم و خود را از اسارت آزاد می سازیم؛ اما از فرمان برداری عموزاده او علی علیه السلام سرباز می زنیم. پس اگر دین محمّد صلی الله علیه و آله بر جهان چیره شود، ما از گروندگان آن بودیم؛ و اگر فرمانروایی اش از میان برود، از شماتت دشمنانش در امان مانده ایم. خداوند عزّ و جل فرمود: «أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ» چرا که آنان به میل خود رفتار می کنند، و خداوند متعال پیامبرش را از دورویی آنها آگاه می سازد و او هم خود آنان را لعنت می کند و هم مسلمانان را امر می کند تا لعنتشان کنند. دشمنان مؤمنان نیز به آنها اعتماد نمی کنند و با خود می گویند همان طور که اینان در میان یاران محمّد نفاق می ورزند با ما نیز دورویی می کنند؛ پس نه نزد آنها جایگاهی دارند و نه نزد اینان مورد اعتمادند. (1)

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُواْ كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُواْ أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاء أَلا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاء وَلَكِن لاَّ يَعْلَمُونَ (13)»

[و چون به آنان گفته شود: همان گونه که مردم ایمان آوردند، شما هم ایمان بیاورید می گویند: آیا همان گونه که کم خردان ایمان آورده اند ایمان بیاوریم؟! هشدار که آنان همان کم خردانند، ولی نمی دانند]

1) حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: «وَإِذَا قِيلَ» در باره کسانی است که بیعت شکستند، نیکان مؤمنان هم چون سلمان و مقداد و ابوذر و عمار به آنها گفتند: «آمِنُواْ» به رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام که حضرت وی را بر جایگاه خویش نهاد و مقام خویش به او بخشید و تمامی بهره دین و دنیا را در گرو او قرار داد، پس در ظاهر و باطن خود به این پیامبر ایمان آورید و بر امر این امام گردن نهید. «كَمَا آمَنَ النَّاسُ» مردمان مؤمن مانند سلمان و مقداد و ابوذر و عمار «قَالُواْ» در جواب، نزد هر کس که می رسیدند البته نه نزد مؤمنان، چرا که جرأت نمی کردند جواب خود را در مقابل مؤمنان آشکار سازند؛ بلکه نزد دیگر منافقان و یا بیچارگان و مؤمنانی که به آنها در پنهان داشتن کلامشان اعتماد داشتند، این چنین می گفتند: «أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاء» و منظورشان سلمان

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 118، ح 61.

و یاران او بود؛ چرا که ایشان خالصانه دل به علی بسته بودند و گوش به فرمان او سپرده بودند و آشکارا دوستداران او را دوست می داشتند و با بد خواهانش دشمنی می کردند تا آن جا که وقتی حکومت محمّد صلی الله علیه و آله به سر رسید دشمنان او خون ایشان ریختند و دیگر فرمانروایان و مخالفان محمّد صلی الله علیه و آله هلاکشان کردند. از این رو، منظور منافقان این بود که چون سلمان و یارانش به مخالفت با دشمنان محمّد صلی الله علیه و آله پرداختند، نادان و کم خردند. خداوند عز و جل فرمود: «أَلا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاء وَلَكِن لاَّ يَعْلَمُونَ» سبک مغزان و سست اندیشه گانی که در کار محمّد صلی الله علیه و آله به دیده حق نمی نگرند تا پیامبری او را درک کنند و دریابند که او به راستی و برحق خیر دین و دنیا را در گرو علی علیه السلام نهاده است. آنان چون در نشانه های آشکار خداوند نمی اندیشند، نادان می مانند و در بیم از محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان او و نیز در هراس از دشمنان ایشان به سر خواهند برد و به این باور نمی رسند که این اندیشه درهم خواهد شکست و آنها به همراهش هلاک خواهند شد. از این رو تنها اینان کم خردند و بس؛ چرا که به سبب این دورویی نه از مهر محمّد صلی الله علیه و آله و مؤمنان بهره مند می شوند و نه در دل یهودیان و دیگر کفرپیشگان جایی می یابند. اینان نزد محمّد صلی الله علیه و آله از ولایت او و بردارش علی علیه السلام و دشمنی با دشمنان ایشان دم می زنند و نزد یهودیان و ناصبی ها از دشمنی با محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام سخن می گویند. (1)

«وَإِذَا لَقُواْ الَّذِينَ آمَنُواْ قَالُواْ آمَنَّا...وَ يَمُدُّهُمْ فِى طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (15)»

«وَإِذَا لَقُواْ الَّذِينَ آمَنُواْ قَالُواْ آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْاْ إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُواْ إِنَّا مَعَكْمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ (14) اللّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِى طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (15)»

[و چون با کسانی که ایمان آورده اند برخورد کنند، می گویند: ایمان آوردیم و چون با شیطانهای خود خلوت کنند، می گویند: در حقیقت ما با شماییم ما فقط (آنان را) ریشخند می کنیم * خدا (است که) ریشخندشان می کند و آنان را در طغیانشان فرو می گذارد تا سرگردان شوند]

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 118، ح 62.

حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: هنگامی که بیعت شکنان و دسیسه پردازان یعنی «الَّذِينَ آمَنُواْ قَالُواْ آمَنَّا» همچون ایمان شما، به قصد مخالفت با علی علیه السلام و کنار زدن او از امر خلافت، با مؤمنانی همچون سلمان و مقداد و ابوذر و عمار رویاروی می شدند، به ایشان می گفتند: ما نیز همان گونه که شما ایمان آورده اید، به محمّد صلی الله علیه و آله ایمان آورده ایم و به دعوت او برای بیعت با علی و تأیید برتری وی گردن نهاده ایم و بر فرمان او سر فرود آورده ایم.اولی و دومی و سومی تا نهمی آنان هر گاه در راه خود با سلمان و یارانش روبرو می شدند، از آنها احساس تنفر کرده و دوری می جستند و می گفتند: اینان پیروان آن دو جادوگر سبک سرند و منظورشان محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بود. سپس به یکدیگر می گفتند: مراقب باشید، مبادا اینان در لغزش های زبانتان چیزی از انکار گفته های محمّد صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام بشنوند؛ چرا که نزد آنها سخن چینی کرده موجب هلاک شدنتان می شوند. اولی گفت: بنگرید تا چگونه آنان را به ریشخند می گیرم و شرّشان را از سرتان کم می کنم. سپس به سلمان و یارانش نزدیک شد و گفت: سلام بر سلمان بن اسلام، کسی که سرور مردمان، محمّد صلی الله علیه و آله در باره اش فرمود: اگر دین به ثریا آویخته باشد مردانی از فارس به آن دست خواهند یافت و این مرد بهترین آنان است و منظور حضرت تو بودی. نیز فرمود: سلمان از ما اهل بیت است و این گونه تو را همتای جبرئیل کرد. فرشته ای که در روز عباء به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: من نیز از شمایم و حضرت فرمود: تو نیز از مایی. پس جبرئیل به سوی عرشیان فراز شد و با افتخار به آسمانیان گفت: خوشا به حالم که من از اهل بیت محمّد رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. سپس به مقداد رو کرد و گفت: و سلام بر تو ای مقداد، تو کسی هستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره ات به علی علیه السلام فرمود: ای علی مقداد برادر تو در دین و همانند توست. او چنان به تو مهر می ورزد و کینه ی دشمنانت در دل دارد و دوستانت را دوست می دارد که گویی پاره ای از تن توست؛ اما مهر فرشتگان آسمان و پرده نشینان غیب به تو بیش از مهری است که تو به علی علیه السلام می ورزی و کینه آنان از دشمنانت بیش از کینه ای است که تو از دشمنان علی علیه السلام در دل داری. خوشا به حالت و خوشا به سعادتت. سپس به ابوذر گفت: سلام بر تو ای

ابوذر، تو کسی هستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره ات فرمود: در هیچ کجای زمین خاکی و آسمان سبز راستگوتر از ابوذر وجود ندارد؛ و چون از حضرت پرسیدند: به چه خاطر خداوند متعال او را این چنین برتری داد و بزرگی بخشید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از آن جا که او علی علیه السلام برادر رسول خدا را برتر می شمرد و در همه حال زبان به ستودنش می گشود و به بدخواهان و دشمنانش کینه می ورزید و دوستی دوستان و دوستدارانش را در دل می پروراند. پس خداوند عز و جل او را در کنار برترین ساکنان بهشت جای خواهد داد و در آن جا چنان جمعی را از کنیزان و خادمان و بچه های آنان بر خدمت او خواهد گماشت که تنها خود شمار آنها را داند. سپس به عمار بن یاسر گفت: سلام بر تو ای عمار که گرچه در رفاه و آسایشی و در انجام عبادات واجب و عبادات در عرف و دیگر عبادت ها تن خود به رنج نمی اندازی، اما به ولایت برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله به مقامی فراز آمده ای که آن که روز و شب بدن خود را رنجور می دارد و شب ها بیدار و روزها روزه است و مال خود را بذل و بخشش می کند، هر چند تمامی اموال دنیا را داشته باشد، به مقام تو نمی رسد. درود بر تو که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خیرخواهی برادرش علی علیه السلام و در نبرد با بدخواهانش آن چنان شایسته ات دید که از کشته شدنت در راه محبّت او و از محشور شدنت در زمره برترین یاران او در روز قیامت خبر داد.

از خداوند توفیق کرداری همچون کردار تو و یارانت خواستارم. شمایی که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و برادرش علی ولی خدا علیه السلام کوشیدید و برای بدخواهانش دشمنی ستیزه جو و برای دوستانش یار و همراهی خیرخواه بودید. خداوند روز دیدار شما را روز نیک بختی ما رقم زند. در آخر سلمان و یارانش بنا به فرمان خدای متعال ظاهر آنها را پذیرفتند و از کنار آنان گذشتند. آن منافق، از یاران خود پرسید: دیدید که چگونه آنان را ریشخند کردم و چگونه شر و دشمنی آنان را از سر خود و شما کم کردم، به نظر شما چگونه بود؟ آنان به او پاسخ دادند: شکی نیست که ما را به خوبی آسوده داشتی، تا زمانی که تو در قید حیات باشی، گزندی به ما نرسد. او گفت: رفتار شما نیز با آنان بایست چنین باشد تا روزی که فرصتی دست دهد؛ چرا که دانا مرد هوشمند، جام غم سرکشیده، سکوت می کند تا روزی که فرصتی برایش فراهم شود. آن گاه نزد یاران

منافق خود بازگشتند، یاغیانی که همچون خودشان آن چه را که پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خدای متعال در برتری امیر مؤمنان و امامت ایشان بر تمامی مکلّفان در دین بیان می فرمود، دروغ می انگاشتند.

«قَالُواْ - به آنها- إِنَّا مَعَكْمْ» در دسیسه ای که پیش گرفته اید تا اگر در محمد صلی الله علیه و آله شائبه ای وجود داشته باشد، علی علیه السلام را از این امر «خلافت» کنار زنید.

اگر می بینید و می شنوید که آنان را می ستائیم و در چاپلوسی آنها قدم پیش می گذاریم باور نکنید و هراسان نشوید «إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ» به آنها. پس خداوند عز و جل فرمود: ای محمّد «اللّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» و سزای ریشخندشان را در دنیا و آخرت خواهد داد. «وَيَمُدُّهُمْ فِی طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» به آنها مهلت می دهد و با لطف خویش با آنها می سازد؛ پس اگر دعوت او را به توبه پاسخ دهند، آنها را ببخشاید. حال آن که آنان «يَعْمَهُونَ» دست از کردار نکوهیده خود بر نمی دارند و آزار رساندن به محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را که درود خداوند بر ایشان باد ترک نمی کنند وهر اذیت و آزاری که در توانشان باشد در حق آن دو بزرگوار انجام می دهند.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: و اما این که خداوند آنها را در دنیا ریشخند می کند، از آن جا که آنها در ظاهر، دین خدا را پذیرفته و از آن فرمان می برند، خداوند با آنان بر اساس ظاهر احکام دین برخورد می کند. اما به رسول خود صلی الله علیه و آله فرمان می دهد که آنها را لعنت کند و با آنان به کنایه سخن گوید و رفتار کند تا مؤمنان بی ریا مراد حضرت را از این رفتار دریابند.

و اما این که خداوند آنها را در آخرت ریشخند می کند، پس از آن که خداوند عز و جل آنان را در سرای لعن و پستی جای داد و به شگفت ترین گونه های عذاب مجازاتشان کرد و نیز مؤمنان را در بهشت و در حضور محمّد صلی الله علیه و آله برگزیده پادشاه داور حاضر نمود، آن منافقان را که در دنیا مؤمنان را به ریشخند می گرفتند، در پیش چشم مؤمنان در خواهد آورد تا بنگرند چگونه این دورویان در شگفت ترین لعنت ها و خیره ساز ترین شکنجه ها گرفتار شده اند. در آن جا مؤمنان از شماتت منافقان، غرق در لذت و شادمانی خواهند شد و نیز در نعمت های بهشت خداوند در سرور و شادی به سر خواهند برد. مؤمنان آن سیاه

بختان را با نام ها و صفت هایشان در چند گروه خواهند شناخت. برخی به زیر دندان های مارهایی تنومند، دریده می شوند و گروهی به زیر شلاق ها و گرزها و پتک های فرشتگان عذاب چنان سرکوب شوند که عذابشان دوچندان و زجر و اندوهشان افزون گردد. برخی دگر به دریاهای جوشان دوزخ افکنده شده، غرق گردند و گروهی دگر به دست فرشتگان عذاب در میان چرک و خونابه شکنجه شوند و عده ای دگر به گونه هایی دیگر از عذاب دوزخ، دچار گردند. آن گاه کافران و منافقان دیده باز کنند، کسانی را می بینند که در دنیا آنها را به خاطر باور به ولایت محمّد صلی الله علیه و آله و علی و خاندان ایشان علیهم السلام به ریشخند می گرفته اند. مؤمنانی که برخی بر فرش های بهشتی خوش آرمیده اند و گروهی در میان میوه های بهشتی، خوش می خورند و برخی در اتاق ها و گردشگاههای بهشتی خوش می گذرانند. در آن جا جمع انبوهی از خدمتگزاران گرداگرد ایشان می چرخند و پریان سیاه چشم و کنیزان و خادمان و نوکران و غلامان در خدمتشان می ایستند و فرشتگان خدای عز و جل، از سوی پروردگارشان با هدایا و دهش ها و شگفت ترین تحفه ها و پیشکش ها وارد می شوند و لطف خداوند را برای ایشان به ارمغان آورده می گویند: «سَلاَمٌ عَلَیْکُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ» [درود بر شما به (پاداش) آن چه صبر کردید؛ راستی چه نیکوست فرجام آن سرای].(1)

آن مؤمنان از جایگاه والای خود به آن کافران و منافقان فرو نگرند و گویند: ای فلان کس و ای فلان کس و ای فلان کس و آنها را به اسم این چنین ندا دهند: در سرای ننگ و رسوایی خود چگونه به سر می برید؟ بیایید درهای بهشت را به سویتان بگشاییم تا از این عذاب برهید و در شادی نعمت های بهشتی به ما بپیوندید. آنها پاسخ دهند: وای از چنین درد و عذابی که در این جا به آن گرفتاریم. مؤمنان گویند: به این درها بنگرید. آنها چشم به درهای گشوده بهشت اندازند و گمان برند این درها به سوی دوزخ عذاب آور آنها باز شده و می توانند از آن جا به سوی بهشت رهایی یابند؛به همین خاطر، گریزان شروع به شنا در آب های جوشان می کنند و در فرار از دست فرشتگان عذاب می کوشند، اما شکنجه گران دنبالشان می کنند و آنها را به زیر گرز و پتک و شلاق می گیرند. همچنان بر آنها چنین

1- [1] - رعد/ 24.

می گذرد و عذاب ها بر سرشان فرود می آید تا سرانجام به آن درها می رسند؛ اما به ناگاه آن درها به رویشان آوار می شود. شکنجه گران سر رسیده با گرزهای خود آنها را به درون می غلتانند و به سوی دوزخ باز می گردانند. در آن دم، مؤمنان در نشیمن گاه های خود بر فرش ها آرمیده اند و اینان را به خنده و ریشخند می گیرند؛ و این همان کلام خداوند عز و جل است: «اللّهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» و نیز «فَالْیَوْمَ الَّذِینَ آمَنُواْ مِنَ الْکُفَّارِ یَضْحَکُونَ عَلَی الْأَرَائِکِ یَنظُرُونَ» [(ولی) امروز مؤمنانند که بر کافران خنده می زنند، بر تختها(ی خود نشسته) نظاره می کنند]. (1)

2) ابن شهرآشوب از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: این آیه در باره سه تن نازل شد. آنان وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست امیر مؤمنان را به ولایت برافراشت، در ظاهر ایمان آورده خوشحال شدند و چون با دشمنان امیر مؤمنان علی علیه السلام به خلوت درآمدند «قَالُواْ إِنَّا مَعَکُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ»(2)

3) و از تفسیر الهذیل و مقاتل از محمّد بن حنفیه در خبری طولانی: «إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ» یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام را، پس خداوند متعال فرمود:

«اللّهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» یعنی در آخرت سزای عمل آنان را به خاطر ریشخند کردن امیر مؤمنان علیه السلام می دهد.

4) ابن عباس گفت: چون روز قیامت فرا رسد خدای متعال به بندگان خویش فرمان می دهد که از صراط عبور کنند. مؤمنان به بهشت راه می یابند و منافقان در دوزخ فرو افتند. آن گاه خداوند متعال به دوزخ بان دستور می دهد تا منافقان را در دوزخ به ریشخند گیرد. دوزخ بان، دری را در دوزخ به روی بهشت می گشاید و آنان را چنین ندا می دهد: ای قوم منافقان، بیایید، بیایید و از جهنم به بهشت فراز شوید. منافقان هفتاد پاییز در دریاهای دوزخ شنا کنند تا این که به آن در رسیده در صدد بیرون شدن برآیند. ناگاه دوزخ بان آن در را به رویشان می بندد و دری دیگر در جایی دگر رو به بهشت بر ایشان می گشاید و می گوید: از این در به سوی بهشت بیرون روید و آنها همچون بار نخست شناکنان به آن سو روانه شوند. وقتی به آن

1- [1] - مطففین/ 34 و 35، تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 140، ح 63.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 94.

جا می رسند آن در نیز به رویشان بسته می شود و دری دیگر در جایی دگر گشوده می گردد و این عذاب تا ابد ادامه یابد. (1)

5) ابن بابویه، از محمّد بن ابراهیم بن احمد بن یونس معاذی، از احمد بن محمّد بن سعید کوفی همدانی، از علی بن حسن بن فضال، از پدرش روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام در باره کلام خداوند عز و جل «اللّهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ» پرسیدم، ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی ریشخند نمی کند، اما سزای ریشخند آنان را می دهد. (2)

6) علی بن ابراهیم گفت: «وَیَمُدُّهُمْ فِی طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُونَ» یعنی آنان را به حال خود می گذارد. (3)

«أُوْلَئِکَ الَّذِینَ اشْتَرُواْ الضَّلاَلَةَ بِالْهُدَی فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا کَانُواْ مُهْتَدِینَ (16)»

[همین کسانند که گمراهی را به (بهای) هدایت خریدند، در نتیجه داد و ستدشان سود(ی به بار) نیاورد و هدایت یافته نبودند]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «أُوْلَئِکَ الَّذِینَ اشْتَرُواْ الضَّلاَلَةَ» دین خدا را فروختند و به جایش کفر به خدا را گرفتند «فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ» یعنی در آخرت در این تجارت سودی نکرده اند؛ چرا که آنها آتش دوزخ و گونه های عذاب آن را با فروختن بهشت خریده اند، بهشتی که اگر ایمان می آوردند برایشان فراهم بود «وَمَا کَانُواْ مُهْتَدِینَ» به سوی راستی و درستی. (4)

2) علی بن ابراهیم: گمراهی در این جا سرگردانی است و هدایت آشکاری، آنان سرگردانی و گمراهی را به جای هدایت و آشکاری برگزیدند؛ پس خداوند در باره آنها مثالی زد. (5)

1- [1] - مناقب ابن شهر آشوب ج 3، ص 94.
2- [2] - توحید، ص 163، ح 1.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 47.
4- [4] - تفسیر منسوب امام حسن عسکری (ع)، ص 125، ح 64.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 47.

«مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِى اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِى ظُلُمَاتٍ لاَّ يُبْصِرُونَ (17) صُمٌّ بُكْمٌ عُمْىٌ فَهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ (18)»

[مثل آنان همچون مثل كسانى است كه آتشى افروختند و چون پيرامون آنان را روشنايى داد خدا نورشان را برد و در ميان تاريكيهايى كه نمى بينند رهايشان كرد* كرند، لالند، كورند؛ بنابراين به راه نمى آيند]

1) حضرت امام موسى كاظم عليه السلام فرمود: مثل آن منافقان «كَمَثَلِ الَّذِى اسْتَوْقَدَ نَارًا» تا به نور آن اطرافش را بنگرد؛ ولى چون ديده به پيرامون خود بگشايد، خداوند آن نور را با فرستادن باد يا بارانى خاموش كند. اين مثلى است كه حال آن منافقان را ماند. آن گاه كه خداوند والا مرتبه از آنان در ولايت على بن ابى طالب عليه السلام بيعت گرفت، در ظاهر گواهى دادند و گفتند: هيچ خدايى به جز الله نيست؛ يگانه است و هيچ همتايى ندارد و محمّد، بنده و فرستاده اوست و على، ولى و وارث و خليفه او در ميان امّت او و قاضى دين او و تحقّق بخش وعده هاى اوست و در اداره امور بندگانش، جانشين اوست. پس بر اين اساس، ميراث ها به ميراث بران رساند و پيمان زناشويى ميان مؤمنان بنا نهد. آنها نيز به سبب اداره امورشان از او فرمان برند و در دفاع از او نيك بكوشند و او را برادر خويش دانسته، از هر آن چه خود را در برابر آن محفوظ مى دارند، او را نيز حفاظت كنند و در اين راه امر او به گوش جان شنوند. آنها به ظاهر پذيرا شدند و چون مرگ فرا رسد، در حكم پروردگار جهانيان گرفتار شوند. در آن دم خداوندى

كه هيچ سرّى بر او پوشيده نيست آنان را به سبب كفر پنهان در باطنشان عذاب دهد و اين همان دمى است كه نور آنان از ميان مى رود و در تاريكى عذاب خدا و سياهى احكام عذاب آخرت درآمده، هيچ راه خروجى از آن نمى بينند و هيچ راه فرار استوارى در آن نمى يابند. سپس خداوند فرمود: «صُمٌّ» يعنى در عذاب آخرت كر و «بُكْمٌ» در ميان شعله هاى آتش دوزخ لال و «عُمْىٌ» كور شوند و اين همانند ديگر كلام حق تعالى است: «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَعْمَى» [و روز رستاخيز او را نابينا محشور مى كنيم](1) و نيز «وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا

1- 1- طه/ 124.

وَصُمًّا مَّأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا» [و روز قیامت، آنها را کور و لال و کر، به روی چهره شان درافتاده برخواهیم انگیخت؛ جایگاهشان دوزخ است، هر بار که آتش آن فرو نشیند شراره ای (تازه) برایشان می افزاییم].(1)

2) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، از پدرشان علیه السلام از جدّشان علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که ایشان فرمود: هر بنده یا امّتی به بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام وانمود کند و در درون خویش آن را بشکند و با او دورویی ورزد، در آن هنگام که فرشته مرگ بیاید تا جانش را بستاند، شیطان و یاورانش نزد او نمایان شوند و آتش دوزخ و شکنجه های گوناگون آن پیش چشم و قلب او و به زیر نشیمن گاه او با همه سختی های خود آشکار شوند. حال اگر او به علی علیه السلام ایمان آورده بود و به بیعت با او وفا کرده بود، بهشت و سراهای آن نزدش جلوه گر می شد. آن گاه فرشته عذاب به او گوید: بنگر بهشتی را که هیچ کس جز پروردگار جهانیان، مرتبه آرامش و شکوه و شادی آن را در نمی یابد. اگر بر پیمان خود در ولایت برادر محمّد صلی الله علیه و آله استوار مانده بودی، اکنون برایت فراهم بود و در روز داوری و جزا، سرنوشتت به سوی آن رقم می خورد. لیک تو پیمان شکستی و سرپیچیدی. پس آتش دوزخ و عذاب های گوناگون آن با شکنجه گران پتک در دست و افعی های دهان گشوده و عقرب های دم برافراشته و درندگان چنگال برآهیخته و دیگر گونه های عذاب دوزخ سهم و سرنوشت توست. او گوید: «یَا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا» [ای کاش با پیامبر راهی برمی گرفتم](2) و از فرمان او پیروی می کردم و به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام که بر من واجبش شمرد پایبند بودم. (3)

3) محمّد بن یعقوب، از ابن محمد، از علی بن عباس، از علی بن حماد، از عمرو بن شمر، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان در تفسیر کلام خدای عز و جل «کَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءتْ مَا حَوْلَهُ» فرمود: همچون نورافشانی خورشید، نور محمّد صلی الله علیه و آله زمین را روشن کرد. خداوند خورشید را مثلی برای محمّد صلی الله علیه و آله و ماه را مثلی

1- 1- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 130، ح 65، اسراء/ 97.
2- [2] - فرقان/ 27.
3- [3] - تفسیر منسوب به امام عسکری (ع)، ص 131، ح 66.

برای جانشین وی برشمرد و فرمود «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیَاء وَالْقَمَرَ نُورًا» [اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد](1) و نیز «وَآیَةٌ لَّهُمْ اللَّیْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ» [و نشانه ای (دیگر) برای آنها شب است که روز را (مانند پوست) از آن برمی کنیم و بناگاه آنان در تاریکی فرو می روند](2) و نیز «ذَهَبَ اللّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَکَهُمْ فِی ظُلُمَاتٍ لاَّ یُبْصِرُونَ» یعنی چون محمّد صلی الله علیه و آله درگذشت و تاریکی پدیدار شد آنان برتری اهل بیت وی علیهم السلام را ندیدند و در نیافتند؛ از این رو خداوند عز و جل می فرماید: «وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَی الْهُدَی لاَ یَسْمَعُواْ وَتَرَاهُمْ یَنظُرُونَ إِلَیْکَ وَهُمْ لاَ یُبْصِرُونَ» [و اگر آنها را به (راه) هدایت فرا خوانید نمی شنوند و آنها را می بینی که به سوی تو می نگرند در حالی که نمی بینند]. (3)

4) ابن بابویه، از محمّد بن احمد سنانی (رض)، از محمّد بن ابی عبد الله کوفی، از سهل بن زیاد آدمی، از عبدالعظیم بن عبد الله حسنی (رض)، از ابراهیم بن ابی محمود روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام در باره کلام خداوند متعال: «تَرَکَهُمْ فِی ظُلُمَاتٍ لاَّ یُبْصِرُونَ» پرسیدم، ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی بر خلاف آفریدگان خود که به ترک کردن و واگذاشتن توصیف می شوند، به این صفت وصف نمی گردد؛ اما هر گاه بداند که این کفرپیشگان از کفر و گمراهی خود باز نمی گردند لطف و یاری خود را از آنها باز می دارد و آنان را به اختیار خودشان وا می گذارد.(4)

5) علی بن ابراهیم در باره کلام خداوند متعال «صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ» می گوید: کر کسی است که نمی شنود و لال کسی است که گنگ از مادر زاییده شود و کور کسی است که بینا باشد سپس نابینا شود. (5)

«اوْ کَصَیِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِیهِ ظُلُمَاتٌ...إِنَّ اللَّه عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (20)»

«اوْ کَصَیِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِیهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ یَجْعَلُونَ أَصْابِعَهُمْ فِی آذَانِهِم مِّنَ

1- [1] - یونس/ 5.
2- [2] - یس/ 37.

3- [3] - کافی، ج 8، ص 255، ح 574 اعراف/ 198.
4- [4] - عیون اخبار الرضا (ع)، ج 1، ص 113، باب 11، ح 16.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 47.

الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ واللّهُ مُحِيطٌ بِالْكافِرِينَ (19) يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاء لَهُم مَّشَوْاْ فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُواْ وَلَوْ شَاء اللّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللّه عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ (20)»

[چون (کسانی که در معرض) رگباری از آسمان که در آن تاریکیها و رعد و برقی است (قرار گرفته اند) از (نهیب) آذرخش (و) بیم مرگ، سر انگشتان خود را در گوشهایشان نهند، ولی خدا بر کافران احاطه دارد* نزدیک است که برق چشمانشان را برباید هر گاه که بر آنان روشنی بخشد، در آن گام زنند؛ و چون راهشان را تاریک کند، (بر جای خود) بایستند؛ و اگر خدا می خواست ، شنوایی و بینایی شان را برمی گرفت که خدا بر همه چیز تواناست]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: سپس خدای عز و جل برای منافقان مثالی دیگر زد و فرمود: مثل آن چه که این قرآن در خطاب به منافقان بیان می کند، قرآنی که بر تو ای محمّد صلی الله علیه و آله! نازل شده و بیانگر یگانگی خداوند متعال بوده، پیامبری تو را آشکار ساخته و در اثبات شایستگی برادرت علی بن ابی طالب علیه السلام برای جایگاهی که تو او را در آن ایستاندی و محلّی که تو او را در آن فرود آوردی و مقامی که تو او را بدان فراز داشتی و حکومتی که تو او را بدان گماردی، دلایلی برجسته به دست داده است؛ «كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ» حق تعالی فرمود: ای محمّد صلی الله علیه و آله همان طور که در این باران چیزهایی وجود دارد که هر کس به آن دچار گردد هراسان شود، آنان نیز به خاطر سرباز زدن از بیعت با علی و ترس از این که تو ای محمّد! به دورویی آنان پی ببری همانند همان کسی هستند که در این باران و رعد و برق گرفتار آید؛ همان طور که او از ترس این که رعد، قلبش را از جای برکند یا برق، آذرخشش را بر او فرود آورد به خویش می لرزد، آنان نیز در هراسند که تو ای محمّد، به کفرورزی آنان پی ببری و این، به کشته شدن و ریشه کن شدن آنها بیانجامد. «يَجْعَلُونَ أَصْابِعَهُمْ فِى آذَانِهِم مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ» همانند آن کسانی که به رعد و برق دچار گشته، انگشت های خود را در گوش هایشان فرو می کنند تا صدای رعد، قلب آنان را از جای نکند، آنان نیز انگشت هایشان را در گوش هایشان فرو می کنند در آن هنگام که می شنوند تو با آگاهی از حال آنان،

بیعت شکنان را لعنت کرده تهدید می نمایی. «یَجْعَلُونَ أَصْابِعَهُمْ فِی آذَانِهِم مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ» تا لعنت و تهدید تو را نشنوند، مبادا که رنگ رخسارشان دگرگون شود و یاران تو از آن نشانه دریابند که مراد از لعنت و تهدید تو هم اینان هستند؛ چرا که دگرگونی و آشفتگی در چهره آنها چنین بنمایاند و این گونه اتهام آنان شدت یابد و از هلاک شدن به دست تو و فرمان تو بدین خاطر امان نیابند. سپس حق تعالی فرمود: «واللّهُ مُحِیطٌ بِالْکافِرِینَ» او بر آنها چیره است و اگر بخواهد دورویی منافقان آن جمع را برایت آشکار می گرداند و اسرارشان را برایت فاش می کند و فرمان کشتن آنان را به تو می دهد. سپس فرمود: «یَکَادُ الْبَرْقُ یَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ» و این مثل مردمانی است که به برق آسمان گرفتار شدند؛ اما دیدگانشان را از آن برنگرفتند و چهره هایشان را از آن نپوشاندند تا بلکه چشمانشان از درخشش آن در امان ماند و نه تنها به راه رهایی خود از نور آن برق نگاه نکردند، بلکه در آن برق نگریستند، پس نزدیک بود که برق چشم هایشان را برباید. آن منافقان نیز گر چه آیات محکم قرآن در پیش رویشان قرار دارد و بر پیامبری تو گواه است و راستی و درستی تو را در منصوب کردن برادرت علی علیه السلام به امامت، آشکار می سازد و اگر چه معجزه هایی که از تو ای محمّد صلی الله علیه و آله، و از برادرت علی علیه السلام می بینند، پیش چشمشان قرار دارد و گواهی است بر این که امر تو و امر او حقیقتی است که هیچ تردیدی در آن راه ندارد؛ با این همه در دلایل و نشانه هایی که از قرآن و از تو و از برادرت علی بن ابی طالب علیه السلام می بینند نمی اندیشند. پس نزدیک باشد که در باره حجت های تو از راه حق به دور افتند و این چنین هر آن عمل دگری که با آگاهی انجام داده اند، نیز باطل شود. چه، هر کس تنها از یک حق سرباز زند این انکار او را به سرباز زدن از هر حق دیگری بکشاند. از این رو آن که از یک حق سرباز زند، دیگر حقوقی که بر اوست نیز رو به باطل شدن گذارد؛ درست همانند آن کس که به حرم خورشید بنگرد و این چنین نور دیده اش از میان رود. سپس فرمود «کُلَّمَا أَضَاء لَهُم مَّشَوْاْ فِیهِ» هر گاه آن چه که به حجت بودنش باور دارند پدید آید در راه آن گام بگذارند؛ یعنی در آن استوار گردند. آنان اگر اسبهایشان مادینه آورند و زنانشان پسر زایند و نخل هایشان پربار گردد و محصول کشتزارهاشان زیاد شود و تجارتشان رونق یابد و شیر در پستان هایشان فزونی یابد، می گویند: شاید این به

برکت بیعت ما با علی علیه السلام باشد. او مردی خوش اقبال و مورد عنایت است. از این رو سزاوار است که در ظاهر از او پیروی کنیم تا در سایه بخت او به سر بریم. «وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُواْ» یعنی هر گاه اسب هایشان نرینه آورند و زنانشان دختر زایند و در تجارت خود سودی نکنند و نخل هایشان پربار نگردد و محصول کشتزارهاشان زیاد نشود به پا خیزند و گویند: این از بد شگونی بیعتی است که با علی علیه السلام بسته ایم و باوری که به محمّد صلی الله علیه و آله آورده ایم. این همانند کلام خداوند عزّ و جل است: ای محمّد، «وَإِن تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُواْ هَذِهِ مِنْ عِندِ اللّهِ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُواْ هَذِهِ مِنْ عِندِکَ» [اگر (پیشامد) خوبی به آنان برسد می گویند: این از جانب خداست و چون صدمه ای به ایشان برسد می گویند: این از طرف توست](1) خدای متعال فرمود: «قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ اللَّهِ» [بگو همه از جانب خداست](2) و برآمده از حکم کارآمد او و قضای اوست و به خاطر بد یمنی و خوش یمنی من نیست. سپس خداوند عز و جل فرمود: «وَلَوْ شَاء اللّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ» تا نتوانند از پایدار ماندن کفرشان نسبت به تو و یاران مؤمنت جلوگیری کنند و این چنین ریختن خونشان واجب شود. «إِنَّ اللّه عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ» و هیچ چیز او را به ستوه نمی آورد. (3)

2) علی بن ابراهیم گفت: کلام حق تعالی «اوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ» یعنی همانند باران و این مثل کفار است و فرموده او: «يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ» یعنی نابینا می کند. (4)

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُواْ رَبَّكُمُ الَّذِى خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (21)»

[ای مردم! پروردگارتان را که شما و کسانی را که پیش از شما بوده اند آفریده است، پرستش کنید، باشد که به تقوا گرایید]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نقل فرمود که حضرت امام سجاد

1- [1] - نساء/ 78.
2- [2] - نساء/ 78.
3- [3] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 132، ح 67.

4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 47.

علیه السلام در باره کلام خداوند متعال «یَا أَیُّهَا النَّاسُ» فرمود: یعنی فرزندان حضرت آدم که اطاعت از فرامین دین خدا برایشان واجب شده «اعْبُدُواْ رَبَّکُمُ» از فرمانی که پروردگارتان به شما داده پیروی کنید و باور داشته باشید که هیچ خدایی به جز الله نیست، یگانه است و هیچ همتایی ندارد و مثل و مانندی برایش نباشد. دادگری است که ستم نکند و بخشنده ایست که بخل نورزد و بردباری است که شتاب نکند و دانایی است که سخن بیهوده نراند و نیز محمّد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده ی اوست و خاندان محمّد صلی الله علیه و آله در میان خاندان دیگر پیامبران، بهترین است و علی علیه السلام در میان خاندان محمّد صلی الله علیه و آله بهترین است و یاران مؤمن محمّد صلی الله علیه و آله، در میان یاران دیگر پیامبران بهترین و امّت محمّد صلی الله علیه و آله در میان امت های دیگر پیامبران، بهترین هستند. سپس خدای عز و جل فرمود: «الَّذِی خَلَقَکُمْ»، او را بپرستید که شما را از نطفه ای برساخته از آبی پست و بی مقدار آفرید و تا مدتی معین آن نطفه را در جایگاهی استوار قرار داد و سرنوشت آن را رقم زد و بر این کار توانا آمد. به راستی که پروردگار جهانیان چه نیک تواناست. و فرمود: «اعْبُدُواْ رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ وَالَّذِینَ مِن قَبْلِکُمْ» یعنی او را با بزرگداشت محمد صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام بپرستید «الَّذِی خَلَقَکُمْ» تک تک شما را جان داد و سپس آراسته نمود و به بهترین صورت شکل بخشید. سپس خدای عز و جل فرمود: «وَالَّذِینَ مِن قَبْلِکُمْ» خداوند همه ی گونه های مردمان پیش از شما را آفرید «لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ» این کلام خداوند دو وجه دارد: یکی این که یعنی خداوند پیشینیان شما را آفریده باشد که پرهیزکار گردید یعنی تقوا پیشه کنید، همانند دیگر کلام خدای عز و جل «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ» [جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا بپرستند](1) و دوم این که یعنی کسی را که شما را و پیشینیان شما را آفرید بپرستید، باشد که پرهیزکار گردید. یعنی او را بپرستید باشد که از آتش دوزخ پروا پیشه کنید. این امید بخشی از سوی خداوند واجب است؛ چرا که او بزرگوارتر از آن است که بنده اش را بدون هیچ نوید بهره ای، خطاب دهد و یا او را به نیکی خود آزمند گرداند، سپس ناامیدش بگذارد. آیا نمی بینی رفتار بنده ای از

1- [1] - ذاریات/ 56

بندگان او چقدر ناپسند بود وقتی به مردی گفت: مرا خدمتی کن، باشد که به من سودی رسانی و باشد که من نیز به خاطر آن به تو سودی رسانم. آن مرد به او خدمت کرد اما او ناامیدش کرد و سودی به او نرساند. خداوند عز و جل در کارهای خود بزرگوارتر از بندگانش و در ناپسندی کردار دورتر و جدای از آنهاست. (1)

«الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الأَرْضَ فِرَاشًا...فَلاَ تَجْعَلُواْ لِلّهِ أَندَادًا وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ (22)»

«الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءِ بِنَاء وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّکُمْ فَلاَ تَجْعَلُواْ لِلّهِ أَندَادًا وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ (22)»

[همان (خدایی) که زمین را برای شما فرشی (گسترده) و آسمان را بنایی (افراشته) قرار داد و از آسمان، آبی فرود آورد و بدان، از میوه ها رزقی برای شما بیرون آورد؛ پس برای خدا همتایانی قرار ندهید در حالی که خود می دانید]

1) ابن بابویه، از محمّد بن قاسم مفسر (رض)، از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمّد بن سیار، از پدرانشان، از حضرت حسن بن علی علیه السلام، از حضرت علی بن محمّد علیه السلام، از حضرت محمّد بن علی علیه السلام، از پدر بزرگوارش حضرت علی بن موسی رضا علیه السلام، از پدر بزرگوارش موسی بن جعفر علیه السلام، از پدر بزرگوارش جعفر بن محمّد علیه السلام، از پدر بزرگوارش حضرت محمّد بن علی علیه السلام، از پدر بزرگوارش حضرت علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که ایشان در باره کلام خداوند متعال «الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاء بِنَاء» فرمود: خداوند زمین را هماهنگ با سرشتتان و سازگار با بدن هایتان بنا نهاد و آن را چنان گرم و پر حرارت نساخت که بدن هایتان را بسوزاند و نه چنان سرد که منجمدتان سازد و نه چنان عطرآگین که به مغزهایتان آسیب رساند و نه چنان بدبو که هلاکتان کند و نه همچون آب، چنان نرم و روان که غرقتان کند و نه چنان سخت و سفت که از ساخت خانه و عمارت و یا کندن قبر برای مردگانتان بازتان دارد. بلکه خداوند عز و جل به گونه ای استوارش ساخت که از آن بهره برید و آن را درخور شما و سازگار با بدن ها و ساخت و

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، ص 139، ح 68-71.

سازتان بنایش نهاد و در آن چیزهایی گذاشت که با آنها به ساخت خانه و کندن قبر و بسیاری از بهره های دیگر دست یابید و این چنین زمین را برایتان بستری قرار داد. سپس خدای عز و جل فرمود: «وَالسَّمَاء بِنَاء» یعنی آسمان را همچون سقفی بالای سرتان حفظ کرد و خورشید و ماه و ستارگان را در آن به گردش انداخت تا از آنها بهره مند شوید. سپس خداوند متعال فرمود: «وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» یعنی باران را از آسمان فرو فرستاد تا بر قله های کوه ها و تپه ها و گودال ها و دره هایتان ببارد و آن را گاه قطره قطره و گاه سنگین و پربار، در جای جای زمین پراکند تا سیرابش کند و به یک باره بر نقطه ای فرو نفرستاد که زمین ها و درختان و کشتزارها و میوه هایتان را تباه کند. سپس خدای عز و جل فرمود: «فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ» یعنی آن چه را که از زمین برایتان می رویاند «فَلاَ تَجْعَلُواْ لِلّهِ أَندَادًا» یعنی بت ها را همسان و همانند او قرار ندهید، بت هایی که نمی اندیشند و نمی شنوند و نمی بینند و بر هیچ چیز توانا نیستند «وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ» که آفرینش هیچ یک از این نعمت های ارزشمند که پروردگارتان از سر لطف به شما ارزانی کرده، در توان آنها نیست. (1)

«وَإِن كُنتُمْ فِی رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا..َهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (25)»

«وَإِن كُنتُمْ فِی رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُواْ شُهَدَاءكُم مِّن دُونِ اللّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (23) فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ وَلَن تَفْعَلُواْ فَاتَّقُواْ النَّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (24) وَبَشِّرِ الَّذِين آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُواْ مِنْهَا مِن ثَمَرَةٍ رِّزْقًا قَالُواْ هَذَا الَّذِی رُزِقْنَا مِن قَبْلُ وَأُتُواْ بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (25)»

[و اگر در آن چه بر بنده خود نازل کرده ایم شک دارید، پس اگر راست می گویید، سوره ای مانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر خدا فرا خوانید* پس اگر نکردید و هرگز نمی توانید کرد، از آن آتشی که سوختش مردمان و سنگها هستند و برای کافران آماده شده بپرهیزید* و کسانی را که ایمان آورده اند و

1- [1] - توحید صدوق، ص 403، ح 11.

کارهای شایسته انجام داده اند، مژده ده که ایشان را باغهایی خواهد بود که از زیر (درختان) آنها جویها روان است؛ هر گاه میوه ای از آن، روزی ایشان شود، می گویند: این، همان است که پیش از این (نیز) روزی ما بوده و مانند آن (نعمت ها) به ایشان داده شود و در آنجا همسرانی پاکیزه خواهند داشت و در آنجا جاودانه بمانند]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند برای کفرپیشگانی که آشکارا پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله را انکار می کردند و نیز برای دشمنان منافق رسول خدا صلی الله علیه و آله که کلام محمّد صلی الله علیه و آله را در باره برادرش علی علیه السلام نمی پذیرفتند و باور نمی کردند که محمد صلی الله علیه و آله از جانب خداوند سخن می گوید، نشانه ها و معجزات محمّد صلی الله علیه و آله و نیز نشانه هایی را که در باره علی علیه السلام در مکه و مدینه آشکار کرد را مثال آورد، آنان سرکش تر شدند و بیشتر گردنکشی کردند، فرمود: «وَإِن كُنتُمْ فِی رَیْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَی عَبْدِنَا» تا جایی که انکار می کنید محمّد صلی الله علیه و آله رسول خداست و آن چه بر او نازل شده کلام من است؛ حال آن که نشانه های شگفت انگیزی در اثبات امر او برایتان نمایان ساخته ام؛ نشانه هایی چون ابری که در سفرهایش بر او سایه می افکند یا اجسام بی جانی همچون کوه ها و صخره ها و سنگ ها و درختان که بر او درود می فرستادند یا مصون ماندن او از شر کسانی که قصد جانش را کرده بودند و قتل آنها به دست او، یا آن دو درخت دور از هم که به هم پیوستند تا او در پشتشان بنشیند و پس از آن که نیازش برآورده گشت همچون قبل، به مکان خود بازگشتند. یا آن درختی که او فرایش خواند، پس اجابت کرد و سر به زیر و رام به سوی او به راه افتاد و سپس به آن فرمان داد که بازگردد، پس گوش به حرف و فرمان بر به جای خود برگشت؛ «فَأْتُواْ»ای گروه قریش و یهود و ای گروه دشمنان که اسلام آورده اید اما از آن سرباز می زنید، و ای گروه فصیحان و بلیغان و سخنوران «سُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ» مانند محمّد صلی الله علیه و آله، مردی از میان شما که خواندن و نوشتن نمی دانست و درسی نخواند و در جهان رفت و آمدی نکرد و نزد کسی دانشی نیاموخت و شما از او چه در وطن بود و چه در سفر با خبر بودید و چهل سال بدین سان بر او گذشت و سپس به ناگاه، صاحب کامل ترین دانش ها از دانش اولین انسان ها گرفته تا دانش آخرین آنها شد. حال اگر

در این آیات شک دارید همچون این مرد، همانند این کلام را بیاورید تا ثابت شود که او چنان که می پندارید دروغ می گوید؛ چرا که اگر کسی جز خدا چیزی داشته باشد در میان آفریدگان او، کس دیگری نیز باشد که همانند آن چیز را داشته باشد؛ پس ای جماعت کتاب خوان یهودی و نصرانی اگر در قوانین دینی که محمّد صلی الله علیه و آله برایتان آورده تردید دارید و در این که او سرور اوصیا برادرش علی بن ابی طالب علیه السلام را در مقام وصی خود منصوب کرده شک دارید، حال آن که او معجزات خود را برایتان آشکار کرد و دیدید که گوشت مسموم کتف گوسفند با او حرف زد، یا گرگ با او سخن گفت، یا چوب منبر از شوق او به صدا درآمد، یا خداوند خطر سمی را که یهودیان در غذایشان ریخته بودند از او دفع کرد و این بلا را به خودشان بازگرداند و با آن هلاکشان کرد، و یا غذای کم را بر ایشان زیاد کرد «فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ» یعنی از دیگر کتاب های آسمانی مثل قرآن از جمله تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و کتاب های چهارده گانه. اما شما در هیچ یک از دیگر کتاب های خداوند متعال سوره ای را همچون یک سوره از این قرآن نمی یابید؛ پس ای جماعت یهودی و مسیحی، چگونه کلام محمّد صلی الله علیه و آله کلام خود اوست وقتی از دیگر سخنان و کتاب های خداوند برتر است؟

سپس به آن جماعت فرمود: «وَادْعُواْ شُهَدَاءكُم مِّن دُونِ اللّهِ» ای بت پرستان بت هایی که می پرستید را فراخوانید و ای نصرانی ها و یهودیان شیطان های خود را فراخوانید و ای کسانی که در میان مسلمانانید و نفاق می ورزید رفیقان بی دین خود، همان دشمنان خاندان محمّد صلی الله علیه و آله و دیگر یارانتان را فراخوانید، تا در آن چه می خواهید یاریتان کنند. «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» که محمّد صلی الله علیه و آله این قرآن را از جانب خود و از زبان خود آورده و خدای عز و جل آن را بر او فرو نفرستاده و آن چه در برتری علی علیه السلام بر همه امّت خود بیان کرده و اداره امورشان را به او سپرده به فرمان خداوندی که بهترین داوران است، نمی باشد.

سپس خداوند عز و جل فرمود: «فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ» یعنی ای ستیزه جویان با حجت های پروردگار جهانیان، اگر نیاورید «وَلَن تَفْعَلُواْ» یعنی هرگز نخواهید توانست چنین کنید «فَاتَّقُواْ النَّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» هیزم آن انسان و سنگ باشد، شعله ور شود و دوزخیان را عذاب کند. «أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ» کسانی که کلام خدا و پیامبرش را دروغ می شمارند و با حضرت علی علیه السلام ولی او و

ص:230

وصی او آتش دشمنی می افروزند. پس بدانید که از آوردن چنین سوره ای ناتوانید؛

چرا که این کتاب از سوی خدای متعال است و اگر از سوی آفریدگان او بود یارای ستیز با آن را داشتید. پس از آن که در مقابل سرزنش قرآن و مبارزطلبی آن ناتوان شدند، خداوند عز و جل فرمود: «قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَن يَأْتُواْ بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لاَ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» [بگو: اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد هر چند برخی از آنها پشتیبان برخی (دیگر) باشند]. (1)

2) حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «وَإِن كُنتُمْ»ای بت پرستان و یهودیان و دیگر ستیزه جویانی که قرآن محمّد صلی الله علیه و آله را انکار می کنید و نمی پذیرید که او برادرش علی علیه السلام را برتری داد، او را که برترین ارجمندان و ارجمندترین جهادگران است و در یاری پرهیزکاران و سرکوب گناهکاران و نابود کردن کفرپیشگان و گستراندن دین خدا در بین جهانیان هیچ همتایی ندارد. «وَإِن كُنتُمْ فِی رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا» تا پرستش بت ها را به جای خدا براندازد و از دوستی دشمنان خدا و دشمنی دوستان او باز دارد و شما را بر آن دارد که از برادر رسول خدا پیروی کنید و او را امام گیرید و باور داشته باشید که او چنان ارجمند و برتر است که خدای عز و جل هیچ ایمانی را بدون او و هیچ طاعتی را بدون ولایت او نمی پذیرد؛ و می پندارید که محمّد آن کتاب را از خود درآورده و به خداوند نسبت می دهد، پس اگر چنین است که شما می پندارید «فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ»، یعنی همانند محمّد، او که بی سواد بود و هیچ گاه نزد با سوادان آمد و شد نداشت و نزد هیچ کس شاگردی نکرد و دانشی نیاموخت. کسی که از او چه در وطن بود و چه در سفر، باخبر بودید و هرگز شما را به سوی دیاری دگر ترک نگفت مگر این که گروهی از شما از حالش باخبر و از اخبارش آگاه بود. سپس این کتاب را با چنین شگفتی هایی برایتان آورد. اگر چنان که می پندارید این کتاب کلام خودش باشد، شما فصیحان و بلیغان و شاعران و ادیبانی هستید که در هیچ دین و امّت دیگری همانندی ندارید و اگر او دروغگو باشد، زبانش زبان شما و جنسش جنس شما و سرشتش، سرشت شماست. از این

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 151، ح 76 و اسراء/ 88.

رو، نبرد با کلام او برایتان ممکن خواهد بود؛زیرا گروهی چون شما میتوانید کلامی

بهتر از آن و یا مثل آن بیاورید؛ چرا که اگر چیزی از سوی بشر و نه از سوی خداوند آمده باشد، به حتم انسانی دگر نیز خواهد توانست چیزی همانند آن بیاورد. پس همانند این کلام را بیاورید تا مرتبت آن را بشناسید و در احوالتان به دیگر همتایان خود بپیوندید، بدون شک ادعایتان ناروا و دروغی است که به خدای متعال می بندید. «وَادْعُواْ شُهَدَاءكُم مِّن دُونِ اللّهِ» کسانی که می پندارید بر حقانیت شما و همانندی کلامتان با کلام محمّد صلی الله علیه و آله، گواهی می دهند و گواهان شما آنانند که می پندارید نزد پروردگار جهانیان به عبادت های شما گواهی می دهند و نزد او برای شما شفیع می گردند «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» در سخن خود که می گویید محمّد صلی الله علیه و آله، آن کتاب را از خود درآورده است.

سپس خداوند عز و جل فرمود: «فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ» کاری که شما را در آن به مبارزه طلبیدم «وَلَن تَفْعَلُواْ» یعنی هرگز آن کار از شما بر نمی آید و توان آن را ندارید؛ پس بدانید که شما یاوه گویید و محمّد راستگوی امانت داری است که برای پیام آوری پروردگار جهانیان برگزیده شده و توسط «جبرئیل» روح الامین و برادر خویش، امیر مؤمنان و سرور اوصیا علی علیه السلام تأیید شده است. آن چه را که از امر و نهی خدای متعال، برایتان باز می گوید و آن چه را که در فضیلت علی علیه السلام وصی و برادر خود، نزدتان بیان می کند تأیید کنید «فَاتَّقُواْ» از آن عذاب «النَّارَ الَّتِی وَقُودُهَا- یعنی هیزم آن- النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» سنگ زاج که داغ ترین چیزهاست «أُعِدَّتْ» آن آتش «لِلْكَافِرِينَ» به محمّد صلی الله علیه و آله و گله مندان به پیامبری وی و آنان که علی علیه السلام را از رسیدن به حقش باز می دارند و از پذیرفتن امامت او سرباز می زنند. سپس فرمود: «وَبَشِّرِ الَّذِين آمَنُواْ» به خدا و آنان که پیامبریت را تأیید کردند و تو را امام خویش گرفتند و کلامت را تأیید کردند و در کردارت با تو همساز شدند و پس از تو برادرت علی را امام خویش گرفتند و او را وصی شایسته تو برشمردند و به فرمان او گردن نهادند و به راهی که ایشان را رهنمون شد روی آوردند و به هر آن چه در مورد تو ایمان دارند در مورد او نیز بدان ایمان آوردند، به جز مقام پیامبریت که در آن یگانه هستی. آنان فرجامشان به بهشت نیانجامد، مگر آن که او را دوست داشته باشند و کسانی را که خداوند در میان فرزندان او برایشان مشخص کرده دوست بدارند و دوستدار دیگر پیروان

ص:232

ولایت او باشند و با دشمنان و ستیزه جویانش دشمنی ورزند و آتش دوزخ، آنان

را وانگذارد و از عذاب رهایی نبخشد، مگر آن که از دوستی با مخالفان علی و خاندان او و پیروانش پرهیز کرده و از یاری کینه توزان ایشان دوری کنند. «وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ» و به آن چه که خداوند برایشان واجب کرده عمل کنند و از آن چه برایشان حرام دانسته بپرهیزند و همانند آنان که به تو کفر ورزیدند نباشند؛ پس آنان را نوید ده «أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ» بوستان هایی که «تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ» از زیر درختانش و سراهایش «كُلَّمَا رُزِقُواْ مِنْهَا» از آن بهشت «مِن ثَمَرَةٍ» از میوه های آن «رِّزْقًا» برایشان غذا آورند «قَالُواْ هَذَا الَّذِی رُزِقْنَا مِن قَبْلُ» در دنیا و اسم هایشان همان اسم هایی است که در دنیا داشتند مانند سیب و به و فلان و فلان و تفاوتشان با آن چه در دنیا بود در این است که این جا در نهایت دلپذیری هستند و همچون میوه های دنیا به نجاست و دیگر چیزهای نفرت انگیز مثل زرداب و چرکاب و خون تبدیل نشوند و تنها پس از خورده شدن، عرقی بر اندام مؤمنان روان سازند که بویی دلپذیرتر از بوی مشک دارد.

«وَأُتُواْ بِهِ» نعمت هایی از میوه های آن بوستان ها «مُتَشَابِهًا» همه همانند هم، گزیده و بی عیب و از هر گونه ای در نهایت دلپذیری و گوارایی باشند و نه همچون میوه های دنیا که برخی نارسیده و برخی دگر رسیدگی را درگذرانده رو به گندیدگی و ترشی و تلخی و دیگر اوصاف ناخوشایند گذارده باشند و نیز در رنگ و آب همچون یکدیگر اما در طعم گوناگونند. «وَلَهُمْ فِيهَا» در آن باغ ها «أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ» از هر گونه ناپاکی و ناپسندی و از حیض و خون رحم پاک باشند و از حیله گری و پنهان کاری و نیرنگ بازی و حسودی به دور باشند و شوهرستیز و درشت صدا و پلیدزبان و زشت گوی نباشند و هیچ عیب و هیچ خلق ناپسندی در آنها راه نیافته باشد. «وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» در آن بوستان ها و باغ های بهشتی جاودان سکنی گزینند.(1)

3) و نیز حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: ای جماعت شیعه ما، از خدا پروا کنید و مبادا که هیزم آن آتش باشید، اگر چه شما به خدا کفر نمی ورزید، اما باز از او بر حذر باشید و از ستم کردن به برادر

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 200، ح 92.

مؤمنتان بپرهیزید. هر مؤمنی به دیگر برادر مؤمنش که در دوستداری ما با او هم

نواست ستم ورزد، خداوند غل و زنجیرهایش را در آن آتش بر تن او گران سازد و او را رهایی نبخشد مگر به شفاعت ما، و ما به درگاه خدای متعال شفیع او نشویم مگر پس از آن که نزد برادر مؤمنش او را شفاعت کنیم؛ اگر از او درگذشت، نزد خدا شفاعتش کنیم وگرنه دیر زمانی در آتش بر جای خواهد ماند. (1)

4) حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود: ای جماعت شیعه ما، دیر یا زود بهشت، شما را درخواهد یافت، اما در به دست آوردن درجات آن از هم پیشی گیرید و بدانید آن کس از شما در آن درجات والاتر است و در کاخ ها و خانه ها و سراهای نیک تری جای می گیرد که در حقّ برادران مؤمنش وظیفه شناس تر و برای نیازمندانشان دلسوزتر باشد. خداوند عز و جل هر یک از شما را به پاداش هر کلمه نیکی که به برادر مؤمن نیازمندش گوید، بیش از آن چه که در صد هزار سال به گام خود ره بسپارد به بهشت نزدیک تر سازد؛ حتی اگر او در زمره دوزخیان و در عذاب باشد. پس نیکی به برادرانتان را کوچک نشمارید که هیچ چیز همچون آن، به شما سود نخواهد رساند.(2)

5) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمّد برقی، از پدرش، از محمّد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل، از جابر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: جبرئیل علیه السلام این آیه را این گونه بر محمّد صلی الله علیه و آله فرو فرستاد: «إِن كُنتُمْ فِی رَیْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَی عَبْدِنَا - در باره علی علیه السلام- فَأْتُواْ بِسُورَهٍ مِّن مِّثْلِهِ»(3)

6) ابن بابویه در حدیثی مرسل روایت کرده است: از امام صادق علیه السلام در باره کلام خداوند عز و جل «وَلَهُمْ فِیهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَهٌ» سؤال شد، ایشان فرمود: الأزواج المطهره، زنانی هستند که حیض نمی شوند و نجاست نمی کنند. (4)

7) و از طریق مخالفان از ابن عباس روایت شده است که وی گفت: از جمله آن چه در قرآن، ویژه رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و اهل

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 204، ح 93.
2- [2] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 204، ح 94.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 345، ح 26.
4- [4] - من لا یحضره الفقیه ج 1، ص 50، ح 195.

بیت ایشان و نه هیچ کس دیگری از مردم، نازل شده این آیه سوره بقره است

«وَبَشِّرِ الَّذِین آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ» که در باره علی علیه السلام و حمزه و جعفر و عبیده بن حارث بن عبدالمطلب فرو فرستاده شده است. (1)

«إِنَّ اللَّهَ لاَ یَسْتَحْیِی أَن یَضْرِبَ مَثَلًا...فِی الأَرْضِ أُولَئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (27)»

«إِنَّ اللَّهَ لاَ یَسْتَحْیِی أَن یَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُواْ فَیَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِینَ کَفَرُواْ فَیَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا یُضِلُّ بِهِ کَثِیرًا وَیَهْدِی بِهِ کَثِیرًا وَمَا یُضِلُّ بِهِ إِلاَّ الْفَاسِقِینَ (26) الَّذِینَ یَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِن بَعْدِ مِیثَاقِهِ وَیَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ وَیُفْسِدُونَ فِی الأَرْضِ أُولَئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (27)»

[خدای را از این که به پشه ای یا فروتر (یا فراتر) از آن مثل زند شرم نیاید، پس کسانی که ایمان آورده اند می دانند که آن (مثل) از جانب پروردگارشان بجاست ولی کسانی که به کفر گراییده اند، می گویند: خدا، از این مثل چه قصد داشته است؟ (خدا) بسیاری را با آن گمراه و بسیاری را با آن راهنمایی می کند و(لی) جز نافرمانان را با آن گمراه نمی کند* همانانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند و آن چه را خداوند به پیوستنش امر فرموده می گسلند و در زمین به فساد می پردازند؛ آنانند که زیانکارانند].

1) علی بن ابراهیم، از پدرش، از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از معلی بن خنیس، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند این مثال را در باره امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام زد که منظور از پشه، امیر مؤمنان علی علیه السلام و منظور از فراتر از او، رسول خدا صلی الله علیه و آله است(2)؛ دلیل این گفته کلام خداوند متعال است: «فَأَمَّا الَّذِینَ

1- [1] - شواهد التنزیل: ج 1، ص 74، ح 113.

2- [2] - مجلسی در بحار الانوار ج 24، ص 393: خداوند اهل بیت (ع) را برای ذات والای خویش مثال زد: (الله نور السموات و الارض) و دیگر امثال حق تعالی، تا کسی نپندارد که ائمه (ع) در کنار عظمت خداوند اندازه ای دارند یا با او در کنه ذات و صفاتش مشارکت یا حلول یا اتحاد دارند. خداوند از تمامی ایشان برتر است، خداوند تذکر می دهد که آنها گرچه والاترین و شریف ترین آفریدگانند در کنار عظمت او مانند پشه یا امثال آن هستند و خداوند متعال حقایق کلام خود و حجّت های خود (ع) را می داند.

آمَنُواْ فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ» یعنی امیر مؤمنان علیه السلام، همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن کفرپیشگان در امر او پیمان گرفت «وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُواْ فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِى بِهِ كَثِيرًا» و خداوند این چنین به آنها پاسخ داد: «وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلاَّ الْفَاسِقِينَ، الَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِن

بَعْدِ مِيثَاقِهِ - با علی علیه السلام- وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ» یعنی پیوند با امیر مؤمنان علی علیه السلام و امامان علیه السلام «وَيُفْسِدُونَ فِى الأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»

2) تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام: حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که خدای متعال فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ» [ای مردم، مثلی زده شد پس بدان گوش فرا دهید](1) و در کلام خود از مگس یاد کرد «إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَن يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ» [کسانی را که جز خدا می خوانید هرگز (حتی) مگسی نمی آفرینند هر چند برای (آفریدن) آن اجتماع کنند](2) و هنگامی که فرمود «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاء كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» [داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده اند، همچون عنکبوت است که خانه ای برای خویش ساخته و در حقیقت اگر می دانستند، سست ترین خانه ها همان خانه عنکبوت است](3) و در این سوره مثال کسی که آتش بر می افروزد و یا مثال رگبار آسمان را زد، کفرپیشگان و ناصبی ها گفتند: این چه مثال هایی است که خداوند می زند؟ و هدفشان از این سؤال طعنه زدن به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. آن گاه خداوند فرمود: ای محمّد، «إِنَّ اللَّهَ لاَ يَسْتَحْيِى» از روی شرم صرف نظر نمی کند «أَن يَضْرِبَ مَثَلًا» و به وسیله آن حقیقت را برای بندگان مؤمن خود آشکار کند. «مَّا بَعُوضَةً» یعنی آن چه که مانند پشه است «فَمَا فَوْقَهَا» که منظور از فراتر از پشه، مگس است؛ آن گاه که خداوند متعال صلاح و نفع بندگان خود را درآوردن مثال دید، آنها را مثال زد «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُواْ» به خداوند و ولایت محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خاندان پاک

1- [1] - حج/ 73.
2- [2] - حج/ 73.

3- [3] - عنکبوت/ 41.

ایشان علیه السلام و در برابر دستورات و خبرها و احوال ایشان سر فرود آوردند و در امورشان با ایشان مخالفت نکردند و تلاش نکردند که در اسرارشان راه یابند و آن چه را که از ایشان فهمیدند آشکار نساختند، مگر به دستور خودشان «فَيَعْلَمُونَ» آن مؤمنانی که چنین صفاتی دارند «أَنَّهُ» آن مثال «الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ» و خداوند با آن حقیقت را اراده کرد و آن را بیان و آشکار و نمایان فرمود.

«وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُواْ» به محمّد صلی الله علیه و آله با چرا و چگونه کردن در امر علی علیه السلام و سرباز زدن از دیگر دستورات او «فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِى بِهِ كَثِيرًا» یعنی کسانی که کفر ورزیدند می گویند: خداوند با این مثال بسیاری را گمراه و بسیاری را راهنمایی می کند؛ بنابراین، این مثالی بی معناست؛ چرا که اگر عده ای را رهنمون کند و نفع رساند، عده ای را نیز به گمراهی کشد و آسیب رساند. خداوند یاوه آنان را پاسخ داد و فرمود: «وَمَا يُضِلُّ بِهِ» یعنی خداوند با این مثل گمراه نمی کند «إِلَّا الْفَاسِقِينَ» مگر کسانی که با نیاندیشیدن در آن مثال، و معنا کردن آن بر خلاف معنایی که خداوند به آن دستور داده، در حق خود ستم کردند. سپس خداوند عز و جل به وصف آن نافرمانان که از دین خدا و اطاعت از او خارج شدند پرداخت و فرمود: «الَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ» که از آنها برای پروردگاری خویش و پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام و دوستداری و ارجمند داشتن شیعیان ایشان گرفت.

«مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ» و محکم و استوار کردن آن «وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ» از جمله پیوند با خویشاوندان و آشنایان که بایست در حقشان تعهدپذیر باشند و حقوقشان را به جای آورند و نیز برترین پیوند که واجب ترین حقوق را به دنبال دارد؛ یعنی پیوند با محمّد صلی الله علیه و آله، حقی که محمّد صلی الله علیه و آله بر گردن آنها دارد، همچون حق پدر و مادر بر گردن انسان است؛ بلکه محمّد صلی الله علیه و آله حقی والاتر از آن دو بر آنها دارد و هم چنین پیوند با او آن چنان والاست که گسستن آن بسی شرم آورتر و شرارت بارتر است. «وَيُفْسِدُونَ فِى الأَرْضِ» با سرباز زدن از پیروی آن کس که خداوند امامتش را بر آنها واجب نمود و با باور داشتن به امامت کسی که خداوند مخالفت با او را بر آنها واجب نمود. «أُولَئِكَ» که چنین صفاتی دارند «هُمُ الْخَاسِرُونَ» راه دوزخ را در پیش گرفته، از بهشت به دور مانند و این چنین به خود و یارانشان زیان رسانند؛ چه زیان هنگفتی

ص:237

که تا همیشه عذاب بر آنان واجب گشت و آسایش جاودانه از آنان رخت بربست!

حضرت فرمود: امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: بدانید هر کس آن چه را که در آن به آگاهی اطمینان بخشی نمی رسد به رأی ما واگذارد، چرا که ما را دانایان حقیقت گویی می داند که با آشکار ترین دلایل از امور آگاهیم؛ خداوند متعال

نیز چنان کاخ هایی را در بهشت به او واگذارد که منزلت آنها را نه او و نه هیچ کس دیگر به جز خدایی که آنها را آفریده و به او ارزانی داشته نمی داند. بدانید آن کس که بحث و جدل را کنار بگذاشت و به سپردن امور به دست ما بسنده کرد و از آزار رساندن به ما دست برداشت، خداوند او را بر پل صراط باز ایستاند و فرشتگان نزدش آیند و با او بر سر کردارش جدل کنند و او را از گناهانش آگاه سازند؛ به ناگاه ندایی از سوی خداوند عز و جل در رسد: ای فرشتگان من، این بنده ام در دنیا به جدل نپرداخت و امور را به دست امامانش سپرد، پس با او جدل نکنید او را در بهشت من به امامانش بسپارید تا همان گونه که در دنیا از ایشان فرمانبردار بود در این جا نیز نزدشان سکنی گزیند. اما آن کس که چرا و چگونه کرد و مخالفت ورزید و همه چیز را منکر شد، در آن روز فرشتگان بر پل صراط به او گویند: ای بنده خدا، همان طور که در دنیا با آنان که در باره امامانت سخن می گفتند جدل کردی، اکنون نیز ما را از کردارت آگاه ساز و بر سر آن به جدل بنشین. در آن هنگام ندا آید: در باره کردارش راست گفتید، پس با او درخور کردارش رفتار کنید، بدانید که او را می ایستانند و او ایستاده، حساب پس میدهد و حساب کردارش، رو به درازا می گذارد و در آن حساب، عذابش شدت می یابد. چه جانکاه است پشیمانی او و چه دردناک است افسوس های او در آن جا که تنها رحمت خداست که می تواند نجاتش دهد! البته اگر در دنیا همه فرامین دینش را فرو ننهاده باشد، وگرنه در آتش دوزخ تا ابد گرفتار خواهد شد. حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: هر کس در دنیا به نذرها و سوگندها و قول های خود وفا کرده باشد در آخرت، چنین بشنود: ای فرشتگان، این بنده در دنیا پیمان های خود را استوار داشت، پس در این جا به آن چه که به او وعده دادیم وفا کنید و از او درگذرید و با او بحث نکنید؛ آن گاه فرشتگان او را به سوی بهشت روانه کنند. اما آن کس که پیوند با خویشاوندان خود برید، اگر با خویشان محمّد صلی الله علیه و آله پیوند بسته باشد، خویشان محمّد صلی الله علیه و آله برایش نزد خویشاوندانش شفاعت

ص:238

کنند و گویند: از اعمال نیک ما و عبادات ما هر چه خواهی بردار و از او درگذر. سپس به او هر چه خواهد دهند و او از آن خویشاوند خود درگذرد و خداوند نیز به خویشان بخشنده ی محمّد صلی الله علیه و آله بدون هیچ کم و کاستی پاداش این بخشندگی را ارزانی دارد؛ و اگر آن کس با خویشاوندان خود پیوند بسته باشد،اما از خویشان محمّد(ص) بریده باشد و حق ایشان را پایمال کرده باشد و از جایگاهی که خداوند برایشان واجب نمود بازشان داشته باشد و اسامی و لقب های ایشان را بر دیگران نهاده باشد و بر اهل ولایت ایشان که مخالف او بوده اند، نام های توهین آمیز گذاشته باشد، به او گفته شود: ای بنده خدا، تو دشمنی با خاندان پاک محمّد صلی الله علیه و آله و امامان خود را برای دوستی با دشمنان ایشان برگزیدی، پس اکنون از هم آنان کمک بخواه تا یاریت کنند و او هیچ یاور و فریادرسی برای خود نمی یابد و به سوی عذاب دردناک و خفت بار دوزخ سرازیر می شود.

حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: هر کس ما را به اسم های شایسته ما، نام نهد و به لقب های بایسته ما، لقب دهد و نام های در خور ما را بر دشمنانمان نگذارد و لقب های ما را به آنان ندهد، به جز به هنگام ضرورت که ما خود نیز در این هنگام، ناگزیر دشمنانمان را به اسم ها و لقب های خودمان نام و لقب می دهیم؛ در روز قیامت خداوند متعال در باره چنین کسی به ما می فرماید: برای این دوستانتان هر آن چه می خواهید بطلبید تا به آن یاریشان کنید و ما برای آنها از درگاه خداوند عز و جل آن چنان طلبی کنیم که زمین و هر آن چه در اوست در برابر آن همچون خردلی در برابر آسمان ها و زمین باشد و خداوند متعال آن را بلکه چندین و چند برابر آن را به ایشان ارزانی دارد. به حضرت امام محمّد باقر علیه السلام گفتند: برخی کسان که خود را دوستدار شما می دانند گمان می کنند منظور از پشه، علی علیه السلام و منظور از فراتر از آن یعنی مگس، محمّد صلی الله علیه و آله است. حضرت فرمود: آنان چیزی در این باره شنیده اند، اما در جای خود قرارش نمی دهند. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار علی علیه السلام ایستاده بود. ناگهان شنید که کسی می گوید: هر چه خدا و محمّد بخواهند و کس دیگری می گوید: هر چه خدا و علی بخواهند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: محمّد و علی را با خدای متعال یکی نکنید بلکه بگویید: هر چه خدا

بخواهد، سپس محمّد بخواهد و هر چه خدا بخواهد سپس، علی بخواهد. خواست خداوند، خواست چیره ایست که هیچ چیز با آن برابری و هم پایی و نزدیکی نمی کند و محمّد رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر خداوند و قدرت او تنها همچون مگسی است که در این جاده های فراخ در پرواز است و علی علیه السلام در برابر خداوند و قدرت او تنها چون پشه ایست که در تمامی این جاده ها در پرواز است، جز این که لطف خدای متعال بر محمّد و علی آن چنان است که لطف او به تمامی بندگانش با آن همسان نشود. این چیزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در چنین جایگاهی با یاد کردن از مگس و پشه فرمود. پس ربطی به این کلام خداوند متعال ندارد: «إِنَّ اللَّهَ لاَ یَسْتَحْیِی أَن یَضْرِبَ مَثَلاً مَّا بَعُوضَةً»(1)

3) ابو علی طبرسی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: خداوند از آن رو پشه را مثال زد که او همه ی آن چه را در آفرینش فیل با آن بزرگی و آن دو عضو افزون نهاد، در آفرینش پشه نیز با همه کوچیکش قرار داد؛ پس بدین وسیله خواست تا توجه مؤمنان را به ریز نقشی آفرینش خود و شگفتی خلقتش جلب کند.(2)

4) علی بن ابراهیم گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: این کلام خداوند عز و جل در پاسخ به کسی است که پنداشت خداوند تبارک و تعالی بندگان خود را گمراه می سازد و سپس به خاطر گمراهی عذابشان می کند، پس خداوند عز و جل فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لاَ یَسْتَحْیِی أَن یَضْرِبَ مَثَلاً مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا»

«کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللَّهِ وَکُنتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْیَاکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (28)»

[چگونه خدا را منکرید با آن که مردگانی بودید و شما را زنده کرد باز شما را می میراند (و) باز زنده می کند (و) آن گاه به سوی او بازگردانده می شوید؟]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به کفرپیشگان قریش و یهود فرمود: «کَیْفَ تَکْفُرُونَ بِاللَّهِ» او که شما را به

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 205، ح 95 و 96.
2- [2] - مجمع البیان ج 1، ص 135 چاپ اعلمی بیروت.

سوی هدایت رهنمون شد و اگر از او پیروی کنید از راه هلاکت دورتان می دارد «وَكُنتُمْ أَمْوَاتًا» در کمرهای پدرانتان و رحم های مادرانتان «فَأَحْيَاكُمْ» زنده بیرونتان آورد «ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» در این دنیا و به قبر سرازیرتان کند «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» در قبرها و آن جا کسانی را که به پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام ایمان دارند در رفاه و آسایش گذارد و کفرپیشگان را به عذاب گرفتار سازد. «ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» پس از این که در قبرها می میرید و برای برانگیخته شدن در روز قیامت زنده می شوید، به سوی وعده های خداوند باز می گردید، وعده ی پاداش فرمانبری از او اگر چنین کرده باشید و وعده کیفر نافرمانی از او اگر بدان آلوده شده باشید. (1)

2) علی بن ابراهیم گفت: این کلام خداوند «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنتُمْ أَمْوَاتًا» یعنی نطفه ای بی جان و لخته ای از خون، سپس در شما روح به جریان انداخت «فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ» و بعد از آن «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» در روز قیامت.

وی گفت: زندگی در کتاب خدا گونه های بسیاری دارد، یکی سرآغاز آفرینش انسان به دست خدا در این کلام او: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي» [پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم](2) و آن روحی است که خداوند آن را آفرید و در پیکر انسان به جریان انداخت «فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِينَ» [پیش او به سجده درافتید]. (3)

گونه دوم زندگی، رویاندن گیاه در زمین است در این کلام او: «يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» [زمین را بعد از مرگش زنده می سازد](4) و زمین مرده، زمینی است که گیاهی در آن نباشد؛ بنابراین زنده کردن زمین یعنی رویاندن گیاه در آن و گونه دیگر زندگی، ورود به بهشت است در این کلام او «اسْتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُم لِمَا يُحْيِيكُمْ» [چون خدا و پیامبر شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می بخشد آنان را اجابت کنید] (5) یعنی جاودانگی در بهشت و دلیل این سخن این

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 210، ح 97.
2- [2] - حجر/ 29.
3- [3] - حجر/ 29.

4- [4] - روم/ 19.
5- [5] - انفال/ 24.

کلام اوست: «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیَوَانُ» [و زندگی حقیقی همانا (در) سرای آخرت است](1)

«هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُم مَّا فِی الأَرْضِ جَمِیعًا ثُمَّ اسْتَوَی إِلَی السَّمَاء فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (29)»

[اوست آن کسی که آن چه در زمین است، همه را برای شما آفرید، سپس به (آفرینش) آسمان پرداخت و هفت آسمان را استوار کرد و او به هر چیزی داناست]

1) ابن بابویه، از ابوحسن محمّد بن قاسم مفسّر (رض)، از یوسف بن محمّد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار، از پدرانشان، از امام حسن بن علی علیه السلام، از پدر بزرگوارش امام علی بن محمّد علیه السلام، از پدر بزرگوارش امام محمّد بن علی علیه السلام، از پدر بزرگوارش امام علی بن موسی رضا علیه السلام، از پدر بزرگوارش امام موسی بن جعفر علیه السلام، از پدر بزرگوارش امام جعفر بن محمّد علیه السلام، از پدر بزرگوارش امام محمّد بن علی علیه السلام، از پدر بزرگوارش علی بن حسین علیه السلام، از پدر بزرگوارش حسین بن علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: امیر مؤمنان علی علیه السلام در باره کلام خداوند عز و جل: «هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُم مَّا فِی الأَرْضِ جَمِیعًا ثُمَّ اسْتَوَی إِلَی السَّمَاء فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ» فرمود: او کسی است که همه آن چه در زمین است را برای شما آفرید تا از آن عبرت گیرید و با آن راه بهشت او را یابید و از عذاب دوزخ او بپرهیزید «ثُمَّ اسْتَوَی إِلَی السَّمَاء» شروع به آفرینش آن کرد و استوارش ساخت «فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ» و از آن جا که همه چیز را می داند مصلحت امور را دانست و هر آن چه را در زمین است برای نفع و مصلحت شما ای فرزندان آدم آفرید. (2)

2) محمّد یعقوب به اسناد خود، از حسن بن محبوب، از ابو جعفر احول، از سلام بن مستنیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که

1- [6] - تفسیر قمی، ج 1، ص 48 ؛ عنکبوت/ 64.

2- [1] - عيون اخبار الرضا (ع) ج 2، ص 15 باب 30، ح 29.

ایشان فرمود: خداوند عز و جل، بهشت را پیش از دوزخ و فرمانبری را پیش از نافرمانی و رحمت را پیش از خشم و نیکی را پیش از بدی و زمین را پیش از آسمان و زندگی را پیش از مرگ و خورشید را پیش از ماه و نور را پیش از تاریکی آفرید. (1)

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاَئِکَهِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَهً قَالُواْ أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِکُ الدِّمَاء وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ قَالَ إِنِّی أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ (30) وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء کُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلاَئِکَهِ فَقَالَ أَنبِئُونِی بِأَسْمَاء هَؤُلاء إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ (31) قَالُواْ سُبْحَانَکَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّکَ أَنتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ (32) قَالَ یَا آدَمُ أَنبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّا أَنبَأَهُمْ بِأَسْمَآئِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَیْبَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا کُنتُمْ تَکْتُمُونَ (33)»

[و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت (فرشتگان) گفتند: آیا در آن، کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد؛ و حال آن که ما با ستایش تو (تو را) تنزیه می کنیم و به تقدیست می پردازیم. فرمود: من چیزی می دانم که شما نمی دانید * و (خدا) همه (معانی) نامها را به آدم آموخت ، سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می گویید، از اسامی اینها به من خبر دهید * گفتند: منزهی تو ما را جز آن چه (خود) به ما آموخته ای هیچ دانشی نیست تویی دانای حکیم * فرمود: ای آدم! ایشان را از اسامی آنان خبر ده و چون (آدم) ایشان را از اسماءشان خبر داد، فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را می دانم و آن چه را آشکار می کنید و آن چه را پنهان می داشتید می دانم؟]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: چون این آیه برایشان خوانده شد: «هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُم مَّا فِی الأَرْضِ جَمِیعًا» گفتند: این در چه زمانی

1- [2] - کافی، ج 8، ص 145، ح 116.

بود؟ خداوند عز و جل فرمود: وقتی پروردگارت به فرشتگانی که همراه ابلیس روی زمین بودند (و جن یعنی فرزندان جان را از آن جا بیرون راندند و عبادت را سبک شمردند) فرمود: «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً» به جای شما که از آن جا بیرونتان می کند، این خبر بر آنها گران آمد؛ چرا که اگر به آسمان باز می گشتند عبادت برایشان دشوارتر می شد. «قَالُواْ» پروردگارا «أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِکُ الدِّمَاء» همچنان که جن ها فرزندان جانّ، چنین کردند و ما از زمین بیرونشان کردیم «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ» و تو را از صفاتی که شایسته ات نیست به دور می شماریم «وَنُقَدِّسُ لَکَ» و زمینت را از هر که نافرمانی ات کند پاک می کنیم. خداوند متعال فرمود: «إِنِّی أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» من در باره کسی که به جای شما می نشانمش چیزی از مصلحت هستی می دانم که شما از آن آگاه نیستید و نیز می دانم که کسی در میان شما در باطن خود کفر می ورزد اما شما از او بی خبرید، و او ابلیس بود که لعنت خدا بر او باد، سپس فرمود «وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء کُلَّهَا» اسم های پیامبران خدا و اسم های محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و پاکان خاندان محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و اسم های تنی چند از مردان شیعه آنها و نابودکنندگان دشمنانشان «ثُمَّ عَرَضَهُمْ» محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و امامان علیهم السلام را «عَلَی الْمَلاَئِکَهِ» یعنی اشباح ایشان را که نورهایی در میان تاریکی بودند نمایان ساخت «فَقَالَ أَنبِئُونِی بِأَسْمَاء هَؤُلاء إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ» که همگی مرا می ستایید و بزرگ می شمارید و اگر شما را در این جا باقی بگذارم بهتر از این است که کس دیگری را پس از شما به این جا بیاورم. یعنی همان گونه که از باطن کسی که در میان شماست، بی خبر بودید سزاوار است که غیب را ندانید همان گونه که اسم های کسانی را که دیدید نمی دانید. البته که از غیب چیزی نمی دانید. فرشتگان گفتند «قَالُواْ سُبْحَانَکَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّکَ أَنتَ الْعَلِیمُ» به همه چیزها «الْحَکِیمُ» که در همه کار نیکو عمل کند. خداوند عز و جل فرمود: ای آدم، فرشتگان را از اسم های خودشان و اسم های پیامبران و اسم های امامان باخبر ساز. وقتی آدم آنها را باخبر ساخت و این گونه اسم های پیامبران و امامان را دانستند، خداوند از فرشتگان پیمان گرفت تا به ایشان ایمان داشته باشند و از ایشان به برتری یاد کنند. آن گاه خداوند متعال فرمود: «أَلَمْ أَقُل لَّکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ

غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ» و آن چه در سر ابلیس می گذشت تا وقتی به او دستور داده شد که از آدم فرمان بَرَد سرپیچی کند و هر گاه بر او چیرگی یافت به هلاکتش کشانَد و نیز از پندار شما فرشتگان که می پنداشتید هر کس پس از شما پا به هستی گذارد، شما از او برترید حال آن که محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش که آدم شما را از نام های ایشان باخبر ساخت از شما برترند.(1)

2) ابن بابویه، از محمّد بن موسی بن متوکل (رض)، از محمّد بن ابی عبد الله کوفی، از محمّد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن سعید، از محمّد بن زیاد، از ایمن بن محرز، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی نام تمامی حجت های خود را به آدم علیه السلام آموخت(2)و سپس ایشان را به صورت روح بر فرشتگان نمایان ساخت و فرمود: اگر راست می گویید که چون شما مرا می ستایید و بزرگ می شمارید برای جانشینی من روی زمین سزاوارتر از آدم هستید، از نام های اینان مرا خبر دهید. فرشتگان «قَالُواْ سُبْحَانَکَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّکَ أَنتَ الْعَلِيمُ الْحَکِيمُ» خداوند تبارک و تعالی فرمود: «يَا آدَمُ أَنبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّا أَنبَأَهُمْ بِأَسْمَآئِهِمْ» والایی جایگاه آنان را نزد خدا دریافتند و دانستند که ایشان سزاوارترند تا جانشینان او در زمین و حجّت های او بر آفریدگانش باشند. سپس خداوند ایشان را از پیش چشمان آنها پنهان کرد و به ولایت و محبتشان آنها را به بندگی گرفت و به آنها فرمود: «أَلَمْ أَقُل لَّکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا کُنتُمْ تَکْتُمُونَ».

و نیز ابن بابویه، از احمد بن حسن قطان، از حسن بن علی سکری، از محمد

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 216، ح 100.
2- [2] - ابن بابویه (که خدایش بیامرزد) گفت: هنگامی که خداوند متعال همه اسمها را به آدم آموخت- برخلاف آن چه که مخالفان می گویند- تردیدی نیست که اسم های امامان (ع) از جمله آن اسم ها بوده است. همه مسلمانان در آنچه ما در این باره گفته ایم هم رأیند. از حکمت خدا به دور است که مسلمانان را از دانستن معنایی از معانی ثواب محروم کند و یا از بیان فضیلتی از فضایل امامان دریغ ورزد. چرا که ایشان همه شرعی

واحدند و دلیل این امر آن که وقتی مؤمنی به یکی از پیامبران و یا عده ای از ایشان ایمان می آورد، اما یک تن از ایشان را منکر می شد، ایمانش از او پذیرفته نمی شد. درباره امامان (ع) نیز همین گونه است و اولین ایشان و آخرین ایشان یکی باشند. حضرت امام جعفر صادق (ع) فرموده است: کسی که آخرین ما را منکر شود همانند کسی است که اولین ما را منکر شود.

بن زکریا جوهری، از جعفر بن محمّد بن عماره، از پدرش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، این حدیث را روایت کرده است.

3) عیاشی، از هشام بن سالم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: فرشتگان از کجا می دانستند که بشر بر روی زمین به فساد می پردازد و پرسیدند «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاء» جز این که پیشتر دیده باشند بشر در زمین فساد می کند و خون می ریزد؟(1)

4) از محمد بن مروان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: با پدرم علیه السلام در حال طواف کعبه بودم، ناگهان مردی بلند قامت و تنومند با عمامه ای بر سر نزدمان آمد و گفت: سلام بر تو ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله. حضرت فرمود: پدرم علیه السلام سلامش را پاسخ داد. مرد گفت: می خواهم چیزهایی از تو بپرسم که تنها یک یا دو نفر هستند که پاسخش را می دانند. حضرت فرمود: وقتی پدرم علیه السلام طواف را به پایان رساند رو به سوی حجر اسماعیل گذاشت و دو رکعت نماز به جای آورد سپس فرمود: ای جعفر به این جا بیا. سپس به آن مرد روی کرد و فرمود: گویا غریبی؟ گفت: آری، در باره این طواف آگاهم کن که چگونه و چرا پدید آمد؟ فرمود: هنگامی که خداوند به فرشتگان فرمود: «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُواْ أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا» تا آخر آیه، برخی از آنها نافرمانی کردند، پس خداوند هفت سال از آنها روی برگرداند. آنها به سوی عرش پناه آوردند و گفتند: فرمان بردار توایم،ای صاحب راه های آسمان، فرمان بردار توایم؛ تا این که خداوند توبه آنها را پذیرفت. هم چنین وقتی آدم به آن گناه دست یازید به دور کعبه طواف کرد تا این که خداوند توبه اش را از او پذیرفت. حضرت فرمود: مرد گفت: راست گفتی. پدرم علیه السلام از این که او گفت راست گفتی، تعجب کرد. مرد گفت: در باره «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ» [نون سوگند به قلم و آن چه می نویسند](2) آگاهم ساز.

فرمود: نون، رودی است در بهشت که سفیدتر از شیر است و فرمود: خداوند به قلم فرمان داد و قلم هر چه وجود داشت و هر چه را به وجود می آمد رقم زد؛

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 47، ح 4.
2- [2] - قلم/ 1.

در حالی که نزد خداوند قرار داشت و هر چه را خداوند از او می خواست می افزود و هر چه را خداوند می خواست کم می کرد. پس هر چه خداوند می خواست به وجود آمد و هر چه نمی خواست به وجود نیامد. مرد گفت: راست گفتی. پدرم علیه السلام از این که او گفت راست گفتی، تعجب کرد. مرد گفت: در باره کلام خدا: «فِی أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ» [در اموالشان حقی معلوم است](1) آگاهم ساز، این حق معلوم چیست؟ فرمود: آن چیزی است که مرد از مال خود خارج می سازد نه برای زکات، بلکه برای حوادث روزگار و بخشش. مرد گفت: راست گفتی. پدرم علیه السلام از این که او گفت راست گفتی، تعجب کرد. سپس آن مرد برخاست. پدرم فرمود: آن مرد را نزد من بیاور. دنبالش گشتم اما او را نیافتم. (2)

5) از محمّد بن مروان روایت شده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: با پدرم علیه السلام در حجر اسماعیل بودیم. ایشان ایستاده بود و نماز می گزارد، ناگهان مردی به خدمتش رسید و در کنارش نشست. وقتی نماز را به پایان رساند آن مرد بر او سلام کرد و عرض کرد: سه چیز از تو می پرسم که تنها تو و یک مرد دیگر پاسخش را می دانید. فرمود: آن سه چیست؟ عرض کرد: مرا آگاه ساز که دلیل طواف این خانه چیست؟ فرمود: هنگامی که خداوند تبارک و تعالی فرشتگان را فرمان داد که به آدم سجده کنند، فرشتگان نپذیرفتند و گفتند: «أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِکُ الدِّمَاء وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ قَالَ إِنِّی أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» خداوند از آنها خشمگین شد. سپس آنها به درگاهش توبه کردند. خداوند به آنها فرمان داد تا دور ضراح طواف کنند که همان بیت المعمور باشد. آنها هفت سال در حال طواف ضراح بر جای ماندند و از خدا به سبب آن چه که گفته بودند بخشش خواستند. آن گاه خداوند توبه آنها را پذیرفت و از آنها راضی شد. این سرآغاز طواف بود. سپس خداوند برای توبه کردن هر کس از فرزندان آدم که گناهی می کند و برای پاک شدن او از آن گناه، بیت الحرام را در مقابل ضراح قرار داد. آن مرد گفت: راست گفتی. سپس دو مسئله دیگر، همچون سوال اول بیان کرد و عرض کرد: راست گفتی. گفتم ای پدر، این مرد

1- [1] - معارج/ 24.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 47، ح 4.

کیست؟ فرمود: ای پسرم، این حضرت خضر علیه السلام است. (1)

6) حضرت امام سجاد علیه السلام در باره کلام خدا فرمود: «وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاَئِکَهِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَهً قَالُواْ أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِکُ الدِّمَاء» فرشتگان به خداوند پاسخ دادند و گفتند «أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِکُ الدِّمَاء» و این را در باره آفریده قبلی یعنی جانّ، پدر جن ها گفتند. «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ» و این گونه به خاطر عبادتی که بر درگاه خداوند کرده بودند بر او منّت گذاشتند و خدا از آنان روی گرداند. سپس همه اسمها را به آدم آموخت و به فرشتگان فرمود: «أَنبِئُونِی بِأَسْمَاء هَؤُلاء»، «قَالُواْ سُبْحَانَکَ لاَ عِلْمَ لَنَا»، فرمود «یَا آدَمُ أَنبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ» و او آنان را خبر داد، آن گاه خداوند به آنها گفت «اسْجُدُواْ لآدَمَ» [برای آدم سجده کنید](2). آنان سجده کردند و به هنگام سجده در دل گفتند: گمان نمی کردیم که خداوند خلقی را بیافریند که نزد او از ما گرامی تر باشد؛ چرا که ما گنجینه خداوند و همسایگان او و نزدیک ترین آفریدگانش به او هستیم. چون سر بالا کردند، خداوند فرمود: پاسخی را که آشکارا به من می دهید و هر آن چه را پنهان دارید خداوند می داند،به گمان این که خدا هیچ آفریده ای را نمی آفریند که نزداو از شما ارجمندتر باشد. وقتی دریافتند که گناه کرده اند به عرش پناه آوردند، و آنان گروهی از فرشتگان بودند که گرداگرد عرش به طواف می پرداختند.این، همه فرشتگان نبودند که گفتند خداوند، موجودی بیافریند که از ما نزد او ارجمندتر باشد،پس امر شدند که سجده کنند.سپس به عرش پناه آوردند و دست به دعا گشودند- حضرت به اشاره، انگشت خود را چرخاند- آنان گرداگرد عرش تا روز قیامت پناه می جویند. و نیز وقتی آدم به آن گناه دست یازید، خداوند این خانه را برای هر کس از فرزندان او که گناهی کند قرار داد. پس فرزند آدم به آن پناه می برد همان گونه که آنان به عرش پناه بردند. هنگامی که آدم به زمین فرود آمد به طواف این خانه پرداخت و آن گاه که در کنار این پناهگاه بود به خانه نزدیک شد و دستانش را رو به آسمان برافراشت و گفت: پروردگارا مرا بیامرز. ندا آمد:تو را آمرزیدم. گفت: پروردگارا و هم چنین فرزندانم را. ندا آمد ای آدم، هر

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 48، ح 6.
2- [2] - بقره/ 34.

کس از فرزندانت به سویم بیاید و در این مکان به گناهش اقرار و اعتراف کرده و توبه نماید، او را می آمرزم. (1)

7) از عیسی بن حمزه روایت شده است که گفت: مردی به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم، مردم می پندارند عمر دنیا هفت هزار سال است. حضرت فرمود: چنان نیست که می گویند. خداوند دنیا را خلق کرد و پنجاه هزار سال گذشت و ده هزار سال دیگر آن را خالی و بی گیاه و بدون هیچ موجودی رها کرد. سپس خداوند بر آن شد که بیافریند. آن گاه موجودی را که نه جن بود و نه فرشته و نه انسان، در آن آفرید و برای آنها ده هزار سال مقدّر فرمود. چون اجل آنها نزدیک شد، در زمین به فساد پرداختند. پس خداوند نابودشان کرد. باز خدا دنیا را خالی و بی گیاه و بدون هیچ موجودی ده هزار سال رها کرد. سپس در آن جن ها را آفرید و برای آنها ده هزار سال مقدّر فرمود. چون اجل آنها نزدیک شد در زمین به فساد و خون ریزی پرداختند که این همان گفته فرشتگان است «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاء» همان گونه که جن ها کردند. پس خداوند نابودشان کرد. سپس بر آن شد که آدم را بیافریند، او را آفرید و ده هزار سال برایش مقدّر فرمود. از آن روز هفت هزار و دویست سال می گذرد و اکنون شما در آخرالزمان هستید. (2)

8) وی می گوید: زراره گفت: خدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام رسیدم. ایشان فرمود: از سخنان شیعیان چه سراغ داری؟ عرض کردم: سخنان بسیاری سراغ دارم. می خواهم آتشی برافروزم و همه این حرف ها را بسوزانم. فرمود: آنها را به زیر خاک کن و آن چه را در نظرت ناپسند می نماید رها کن. آن گاه سخنان کسانی به یادم آمد که موضوع آدم را مطرح میکنند(آدمیّون). حضرت فرمود: فرشتگان از کجا می دانستند که گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاء»(3)؟ زراره گفت:حضرت می فرمود:این سخن به معنای نفی نظریه تقدیر گرائی است. سپس امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: آدم در آسمان در میان فرشتگان دوستانی داشت. وقتی آدم از آسمان به زمین فرود آمد، فرشته ای دل تنگ او شد.

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 49، ح 7.
2- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 49، ح 8.

3- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 50، ح 9.

به درگاه خداوند متعال گله کرد و از او خواست که اجازه دهد تا نزد آدم فرود آید. خداوند به او اجازه داد و فرشته، نزد آدم فرود آمد و دید که او میان بیابانی در زمین نشسته است. وقتی آدم، فرشته را دید دست بر سر گذاشت و فریادی بلند کشید. آن چنان که همه آفریدگان صدایش را شنیدند. آن گاه فرشته به او گفت: گمان دارم که با نافرمانی ات از پروردگار تنها باری توان فرسا بر دوش خود گذاشتی. آیا می دانی خداوند در باره تو به ما چه فرمود و ما چه پاسخ دادیم؟ آدم گفت: نه. فرشته گفت: خداوند فرمود: «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً» و ما گفتیم «أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِکُ الدِّمَاء» و خداوند تو را آفرید و در زمین بودنت را بهتر از در آسمان بودنت دانست. حضرت فرمود: به خدا سوگند او سه مرتبه آدم را به این سخن دلداری داد.(1)

9)از ابی عباس روایت شده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره کلام خداوند «وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء کُلَّهَا» پرسیدم که خداوند چه چیز به او آموخت؟ فرمود: زمین ها و کوه ها و دره ها و صخره ها را. سپس به زیراندازی که زیر پا داشت نگاه کرد و فرمود: این زیرانداز نیز از جمله آن چه که به او آموخت بود.(2)

10) از فضل بن عباس روایت شده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره کلام خداوند «وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء کُلَّهَا» پرسیدم که آن اسم ها چیست؟ فرمود: اسم های صحراها و گیاهان و درختان و کوههای روی زمین.(3)

11) از داوود بن سرحان عطار روایت شده است که گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم. ایشان مرا به سفره ای فرا خواند و غذایی خوردیم. سپس تشت و آب آوردند. عرض کردم: فدایت شوم، در این کلام خدا «عَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء کُلَّهَا» آیا این تشت و آب نیز از جمله آن اسم ها بود؟ فرمود: گرد وغبار و صحراها ، و با دست اشاره فرمود و گفت: و هم چنین این و این. (4)

12) حریز به نقل از کسی که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام خبری را

1- [3] - تفسير عياشى، ج 1، ص 50، ح 10.
2- [1] - تفسير عياشى، ج 1، ص 51، ح 11.
3- [2] - تفسير عياشى، ج 1، ص 51، ح 12.
4- [3] - تفسير عياشى، ج 1، ص 51، ح 13.

برایش نقل کرده بود روایت کرده است که ایشان فرمود: چون خداوند متعال آدم را آفرید به فرشتگان فرمان داد که به او سجده کنند. فرشتگان در دل گفتند: گمان نمی کردیم که خداوند موجودی بیافریند که از ما نزد او ارجمندتر باشد؛ چرا که ما گنجینه خداوند و همسایگان او و نزدیک ترین آفریدگانش به او هستیم. خداوند فرمود: «أَلَمْ أَقُل لَّکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَیْبَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا کُنتُمْ تَکْتُمُونَ»، آن چه که در باره فرزندان جانّ آشکار می کنید و آن چه که در خود پنهان می دارید. آن گاه فرشتگانی که آن سخن را گفته بودند به سوی عرش پناه آوردند. (1)

13) ابن شاذان از حضرت امام سجاد علیه السلام از پدر بزرگوارش علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: لعنت خدا بر هر کس که نگوید من چهارمین فرد از خلفای چهارگانه ام. حسین بن زید می گوید: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: شما چیزی غیر از این، روایت کرده اید؛ این طور نیست؟ حضرت فرمود: بله، خداوند در آیات محکم کتاب خویش می فرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاَئِکَهِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَهً» پس آدم اولین جانشین خدا بود و نیز «یَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ» [ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه (و جانشین) گردانیدیم](2) و داوود علیه السلام دومی بود و سومی، هارون جانشین موسی علیه السلام بود که خداوند از قول موسی فرمود: «اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ» [در میان قوم من جانشینم باش و (کار آنان را) اصلاح کن](3)و علی علیه السلام جانشین محمّد صلی الله علیه و آله است. از این رو علی علیه السلام فرمود: من چهارمین فرد از خلفای چهارگانه ام.(4)

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِکَهِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِیسَ أَبَی وَاسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ (34)»

1- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 51، ح 14.
2- [1] - ص/ 26.
3- [2] - اعراف/ 142.
4- [3] - مائه منقبه، ص 125 المنقبه: 59.

[و چون فرشتگان را فرمودیم: برای آدم سجده کنید، پس بجز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد (همه) به سجده درافتادند]

1) محمّد بن یعقوب، از حسین بن محمّد، از معلی بن محمّد، از کسی که برایش نقل کرده بود، از علی بن جعفر روایت کرده است که گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که ایشان فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله دید که افرادی از قبایل تیم و عدی و بنی امیه بر منبر ایشان می نشینند، در نظرش بسیار زشت و ناپسند آمد، خداوند متعال آیه ای از قرآن را بر او فرستاد تا او را دلداری دهد. «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِكَهِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبَى» سپس به او این چنین وحی کرد: ای محمّد! من فرمان دادم اما اطاعت نشدم. پس تو نیز اگر در باره وصی خود فرمان می دهی و اطاعت نمی کنند، غمگین مباش. (1)

2) و از وی از چندی از یارانمان، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از موسی بن بکر روایت شده است که او گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم بین کفر و شرک کدام یک پیش تر آمده است؟ فرمود: به یاد ندارم که با مردم مباحثه کرده باشی. عرض کردم: هشام بن سالم از من خواست که این سوال را از شما بپرسم. ایشان فرمود: کفر که همان انکار است و پیشینه دارتر است؛ خداوند عز و جل فرمود: «إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»(2)

3) و از او از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه روایت شده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که وقتی از ایشان پرسیدند: بین کفر و شرک کدام یک پیش تر آمده است؟ فرمود: کفر، پیشینه دارتر است و ابلیس نخستین کسی بود که کفر ورزید. کفر او چیزی جدای از شرک بود، چرا که خداوند او را به پرستش کسی به جز خدا فرا نخواند. او بعد از این که آدم را به پرستش کسی غیر از خدا فرا خواند، شرک ورزید. (3)

4) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که از ایشان پرسیدند: آیا در آن چه که خداوند آفریدگان را به آن فرا می خواند گمراهان نیز داخل می شوند؟ فرمود: بله و

1- [4] - کافی، ج 1، ص 353، ح 73.
2- [1] - کافی، ج 2، ص 284، ح 6.
3- [2] - کافی، ج 2، ص 284، ح 8.

کافران نیز در آن وارد می شوند؛ چرا که خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان فرمان داد به آدم سجده کنند(1). پس در فرمان او فرشتگان به همراه شیطان وارد شدند. شیطان همراه فرشتگان در آسمان خداوند را عبادت می کرد و فرشتگان می پنداشتند او از ایشان است؛ حال آن که نبود. پس چون خداوند به فرشتگان امر فرمود تا به آدم سجده کنند، حسدی که در دل شیطان بود آشکار شد و آن گاه فرشتگان دریافتند که شیطان از آنها نیست. به حضرت علیه السلام گفتند: چگونه آن فرمان شیطان را نیز در بر می گرفت در حالی که خداوند فرشتگان را فرمان داد تا به آدم سجده کنند؟ حضرت فرمود: شیطان در نزدیکی فرشتگان بود، ولی از جنس آنها نبود. خداوند پیش از آدم مخلوقاتی آفرید که شیطان در روی زمین فرمانروای آنان بود. پس آنها سرکشی کردند و به فساد پرداختند و خون ریختند. پس خداوند فرشتگان را برانگیخت و ایشان آنها را از پای درآوردند و ابلیس را اسیر کردند و به سوی آسمان بردند، پس در کنار فرشتگان بود و خداوند را عبادت می کرد تا این که خداوند تبارک و تعالی آدم را آفرید.

5) و از وی، از پدرش، از حسن محبوب، از عمرو بن ابی مقدام، از ثابت حذّاء، از جابر بن یزید، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام، از پدر بزرگوار ایشان، از پدران بزرگوارشان، از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی اراده فرمود که به دست خود خلقی بیافریند و این پس از گذشت هفت هزار سال از وجود جنّ و نسناس در زمین بود. خداوند خواست آدم را بیافریند پس طبقات آسمان را گشود و به فرشتگان فرمود: به سوی زمینیان بنگرید و آفریده های من، جن و نسناس را ببینید. وقتی فرشتگان گناهکاری و خونریزی و فساد ناروای آنان را در زمین دیدند، این امر بر آنان گران

1- [3] - در بحار الانوار آمده است: بدان که مسلمانان بر این که این سجده، سجده عبادت نبوده است، متفق القول هستند؛ چرا که سجده عبادت برای غیر از خداوند متعال موجب شرک است. سپس همه معانی گفته شده درباره آن سجده را می آورد و یکی از آنها را ترجیح می دهد و آن این که سجده در حقیقت به قصد عبادت خدا به سوی آفریده او به فرمان او می باشد. سپس می گوید: بدان از این اخباری که آوردیم، آشکار شود که سجده به سوی غیر خدا مجاز نیست، مگر به فرمان خود او، که در

این صورت کسی که به سوی او سجده می شود به هیچ وجه معبود نیست؛ بلکه این سجده برای تحیت است و نه برای عبادت و گزاردن سجده مجاز نیست، مگر به فرمان خداوند. «بحار: ج 11، ص 140».

آمد و خشمگین شدند و بر زمینیان افسوس خوردند و چون نتوانستند جلوی خشم خود را بگیرند، گفتند: پروردگارا تردیدی نیست که تو شکست ناپذیر و توانا و چیره و والا مرتبه ای و اینان آفریدگان ناتوان و خوار تو هستند. در دست تو در حرکت اند و با روزی تو زندگی می کنند و از عافیت تو بهره مند می شوند و تو را با انجام چنین گناهان بزرگی نافرمانی می کنند؛ اما تو بر آنان افسوس نمی خوری و خشمگین نمی شوی و به خاطر آن چه که از آنها می شنوی و می بینی انتقام خود از آنان نمی گیری و این امری است که بر ما گران آمده و آن را در حقّ تو ظلمی بزرگ می بینیم. حضرت فرمود: وقتی خداوند متعال این سخن را از فرشتگان شنید، فرمود: «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً» [من در زمین جانشینی خواهم گماشت](1) که بر زمین من، حجت من بر آفریدگان من باشد. فرشتگان گفتند: ای خداوند سبحان «أَتَجْعَلُ فِیهَا مَن یُفْسِدُ فِیهَا» [آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد](2) همان طور که فرزندان جانّ فساد کردند، و کسانی که خون بریزند، همان طور که فرزندان جانّ ریختند و به هم حسد برند و با یکدیگر کینه ورزی کنند؛ پس این آفریده ات را به جای ما جانشین خود بگذار؛ حال آن که ما حسد نمی ورزیم و کینه توز نیستیم و خون نمی ریزیم، و ما تو را با ستایش تسبیح می گوییم و تو را بزرگ می شماریم.

خداوند عز و جل فرمود: «إِنِّی أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» [من چیزی می دانم که شما نمی دانید](3) می خواهم به دست خود موجودی بیافرینم و پیامبران و رسولان و بندگان پارسا و امامان هدایت شده ی خود را از فرزندان او قرار دهم و آنان را در زمین به جانشینی خود بر آفریدگانم بگمارم تا آنان را از نافرمانی من بازدارند و از عذاب من بیم دهند و به فرمان برداری از من رهنمون شوند و به راه من درآورند و ایشان را حجت و دلیل و پیمان خود بر آفریدگانم قرار دهم.

نسناس ها «موجودات یک دست و یک پا» را از زمین بر می گیرم و از آنها پاکش می دارم و جن هایی نافرمان و سرکش را از میان آفریدگان و بندگان و برگزیدگانم برگرفته در هوا و در گوشه و کنار زمین جایشان می دهم تا در کنار

1- [1] - بقره/ 30.

2- [2] - بقره/ 30.
3- [1] - بقره/ 30.

فرزندان این آفریده ام نباشند و بین جن و آفریدگانم پرده ای اندازم تا ایشان جن ها را نبینند و با آنها هم نشینی نکنند و درنیامیزند. هر یک از فرزندان این آفریده ام که برگزیدگان منند مرا فرمان نبرد او را در جایگاه نافرمانان جای دهم و به آبشخور آنان واردش سازم و از این کار باکی ندارم. حضرت فرمود: فرشتگان گفتند: پروردگارا هر چه خواهی کن «لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّکَ أَنتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ» و خداوند به اندازه ی راهی که پانصد سال پیمودنش به درازا کشد آن فرشتگان را از عرش خود دور کرد، فرشتگان به سوی عرش پناه آوردند و به اشاره ی انگشت اجازه خواستند. پروردگار عز و جل به سویشان نگریست و رحمت خود را بر آنها فرو فرستاد و برایشان بیت المعمور را بنا نهاد و فرمود: به دور این خانه طواف کنید و عرش را فرا خوانید که رضایت من در این است. پس فرشتگان طواف کردند. بیت المعمور خانه ای است که هر روز هفتاد هزار فرشته بدان وارد شوند و تا ابد دیگر بدان باز نمی گردند. خداوند بیت المعمور را برای توبه آسمانیان بنا نهاد و کعبه را برای توبه زمینیان. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «إِنِّی خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِینَ» [من بشری را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو خواهم آفرید؛ پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید] حضرت فرمود: این را خداوند پیش از آن که آدم را بیافریند و پیش از آن که فرشتگان در این باره به او اعتراض کنند و در آغاز آفرینش آدم فرمود. حضرت فرمود: خداوند مشتی از آب گوارای فرات را با دست راست خود(1) برداشت که البته هر دو دستش راست بود و

1- [1] - ابن اثیر می گوید: یعنی هر دو دست خداوند تبارک و تعالی به صفت کمال موصوف است و در هیچ یک از آن دو هیچ عیبی وجود ندارد؛ چرا که دست چپ از دست راست کم ارزش تر است. هر کجا در قرآن و در حدیث به خدای متعال دست یا دست ها یا دست راست افزوده می شود از روی مجاز و استعاره است و خداوند از تشبیه و تجسم به دور است. النهایه- ماده (یمن) ج 5، ص 301. و مجلسی در بحار می گوید: توجیه این کلام بر سه وجه است، وجه اول: مراد از دست، قدرت است و دست راست کنایه از توانایی خداوند در لطف و احسان و رحمت است و دست چپ، کنایه از توانایی او در قهر و بلا و انتقام است. و مراد از راست

بودن هر دو دست این است که قهر و بلا و انتقام او نیز لطف و خیر و رحمت اوست. وجه دوم: مراد از این تأویل نیز آن است که هر دو در ذات او کامل است و در هیچ یک از آن دو هیچ نقصی نیست. وجه سوم: مراد از دست راست او، دست راست فرشته ایست که او بدان کار فرمانش داد و هر دو دست او راست است چرا که هر دو دست در قدرت و کمال برابر باشند. «بحار الانوار ج 11، ص 107».

با آن در کف دست خود گل ساخت تا این که آن گل خشکید. آن گاه به آن گل گفت: پیامبران و رسولان و بندگان پارسا و امامان هدایت یافته و فراخوانده شدگان به بهشت و یاران و همراهان آنها را تا روز قیامت از تو می آفرینم و از این کار باکی ندارم؛ چرا که من از آن چه می کنم بازخواست نمی شوم و این آنانند که بازخواست می شوند. سپس مشت دیگری از آب شور سوزان برداشت و با آن در کف دست خود گل ساخت و آن گل خشکید. آن گاه به آن گل گفت: ستمگران و فرعون ها و ظالمان و برادران شیطان ها و فراخوانده شدگان به دوزخ و پیروان آنها را تا روز قیامت از تو می آفرینم.

حضرت فرمود: و خداوند در مورد اینان شرط تغییر حکم «بدا(1)» گذاشت اما در مورد آفریدگان دست راست شرط تغییر حکم «بدا» نگذاشت. سپس آن دو آب را با هم درآمیخت و در کف دست خود از آن گل ساخت و بعد دست خود را چرخاند و آن را که عصاره ای از گل بود در پیش عرش گذاشت. سپس به فرشتگان بادهای چهارگانه ی شمال و جنوب و صبا و دَبور فرمان داد تا بر آن عصاره گل بگذرند. آنها بر آن گذشتند و آن را جان دادند و شکل بخشیدند و بخش بندی کردند و آراستند و در آن سرشت های چهارگانه ی سودا و خون و صفرا و بلغم را روان ساختند. فرشتگان شمال و جنوب و صبا و دبور بر آن گذشتند و سرشت های چهارگانه را در آن روان ساختند، از سوی فرشته ی شمال سودا، از سوی فرشته صبا، بلغم، از سوی فرشته دبور، صفرا و از سوی فرشته ی جنوب، خون. آن گاه جان آدم رفعت پیدا کرد و مستقل شد و اندامش کمال یافت. و این گونه از سوی سودا، دوست داشتن زنان و بلندی آرزو و آز با او همراه شد و از سوی بلغم، دوست داشتن خوردن و آشامیدن و نیکی و شکیبایی و مدارا به او پیوست و از سوی صفرا، خشم و گستاخی و دیو صفتی و ستمگری و گردن کشی

1- [1] - بدا له فی الأمر: هرگاه بهتر بودن چیزی نسبت به قبلی آشکار شود؛ و اسم آن «بداء» است و آن به این معنا بر خداوند متعال محال است. همان گونه که در روایتی از امامان (ع) آمده است: «بداء برای خداوند از روی جهل واقع نمی شود» مجمع البحرین- ماده بدا ج 1، ص 45.

با او قرین گشت و از سوی خون، دوست داشتن تباهی و خوش گذرانی و شهوترانی و به حرام خدا پرداختن با او درآمیخت.

حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: در کتاب علی علیه السلام چنین یافتم که خداوند آدم را آفرید. او چهل سال به صورت نقش و نگار باقی ماند. در این سالها شیطان ملعون از کنارش می گذشت و می گفت:کاسه ای زیر نیم کاسه است و تو از برای کاری آفریده شده ای. حضرت صادق علیه السلام فرمود: شیطان که لعنت خدا بر او باد گفت: اگر خداوند مرا فرمان دهد که به این سجده کنم، هر آینه از او سرپیچی کنم. سپس خداوند متعال در جسم آدم دمید، چون روح در پیکر او به بینی اش رسید او عطسه ای کرد و گفت: الحمد لله. خداوند متعال به او فرمود: یرحمک الله «خدا تو را رحمت کند» حضرت فرمود: و این گونه بود که رحمت خدا بر او از هر چیز دیگری پیشی گرفت.

خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان فرمود: «اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ» و شیطان رشکی را که در دلش نسبت به آدم می ورزید، نمایان کرد و از سجده سرباز زد. خداوند عز و جل فرمود: «مَا مَنَعَکَ أَلاَّ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ» [چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را باز داشت از این که سجده کنی](1) شیطان گفت: «أَنَاْ خَیْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِینٍ» [من از او بهترم؛ مرا از آتشی آفریدی و او را از گل آفریدی](2) حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: اولین کسی که به قیاس پرداخت و خود را بزرگ برشمرد، شیطان بود و اولین گناهی که خداوند به آن نافرمانی شد، همین تکبّر بود. حضرت فرمود: شیطان گفت: پروردگارا اگر از من برای سجده کردن به آدم درگذری تو را چنان پرستش کنم که هیچ یک از فرشتگان نزدیک به درگاهت و هیچ یک از پیامبران رسولت نکند. خداوند تبارک و تعالی فرمود: مرا نیازی به پرستش تو نیست. من می خواهم آن گونه ای پرستش شوم که خود می خواهم، نه آن گونه که تو می خواهی. باز هم شیطان از سجده سرباز زد. خداوند فرمود: «فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّکَ رَجِیمٌ وَإِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتِی إِلَی یَوْمِ الدِّینِ» [پس از آن (مقام) بیرون شو که تو رانده ای و تا روز جزا لعنت من بر تو باد](3) شیطان گفت:

1- [1] - اعراف/ 12
2- [2] - اعراف/ 12.

3- [3] - ص/ 77 و 78.

پروردگارا، چگونه مرا می رانی حال که تو دادگری هستی که ستم نمی ورزی و بیداد نمی کنی؟ پس آیا پاداش عملم باطل شد؟ خداوند فرمود: نه، هر چه از امر دنیا به خاطر پاداش عملت می خواهی بخواه تا ارزانی ات دارم. اولین درخواست او پایداری تا روز قیامت بود. خداوند فرمود: تو را ارزانی داشتم. گفت: مرا بر فرزندان آدم چیره ساز. فرمود: چیره ات ساختم. گفت: مرا در وجودشان همچون خونی که در رگهایشان جاری است روان کن. فرمود: روانت ساختم. گفت: هر فرزندی که به دنیا آوردند، دو فرزند برای من به دنیا آید، من آنها را ببینم اما آنها مرا نبینند و به هر شکلی که خواستم نزدشان پدید ار شوم. فرمود: ارزانی ات داشتم. گفت: پروردگارا امکان بیشتری در اختیارم بگذار. خداوند فرمود: سینه های آنها را وطن تو و فرزندانت قرار دادم. گفت: پروردگارا مرا بس است. آن گاه شیطان گفت: «فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ» [پس به عزت تو سوگند که همگی را جدا از راه به در می برم مگر آن بندگان پاکدل تو را](1)، «ثُمَّ لآتِیَنَّهُم مِّن بَیْنِ أَیْدِیهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَیْمَانِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ وَلاَ تَجِدُ أَکْثَرَهُمْ شَاکِرِینَ» [آن گاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت](2)

6) و از وی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از زراره، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: وقتی که خداوند تبارک و تعالی به ابلیس آن چنان نیرویی بخشید، آدم گفت: پروردگارا شیطان را بر فرزندانم چیره کردی و او را چون خون در رگهایشان جاری ساختی و این چنین به او ارزانی داشتی، پس به من و فرزندانم چه عطا می کنی؟ فرمود: از برای تو و فرزندانت چنین کردم که هر گناهی مرتکب شوید یک بار و هر کار نیکی انجام دهید ده بار نوشته شود. گفت: پروردگارا، امکان بیشتری در اختیارم بگذار. فرمود: تا آن زمان که جان به گلویتان رسد، درِ توبه به رویتان باز است. گفت: پروردگارا، امکان بیشتری در اختیارم بگذار . فرمود: شما را می آمرزم و باکی از این کار ندارم. گفت: مرا بس است. راوی می گوید به حضرت عرض کردم: فدایت شوم، از چه رو

1- [1] - ص/ 82و83.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 52 ؛ اعراف/ 17.

ابلیس سزاوار شد که خداوند چنین به او ارزانی کند؟ فرمود: خداوند او را به خاطر آن چه که کرده بود پاس داشت. عرض کردم: چه کرده بود فدایت شوم؟ فرمود: در آسمان دو رکعت نماز گزارد که چهار هزار سال به درازا کشید.(1)

7) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل روایت کرده است که وی گفت: حمزه بن محمد طیار برایم می گفت: شیطان از فرشتگان نبود و خداوند به فرشتگان فرمان داد به آدم سجده کنند. شیطان گفت: سجده نمی کنم. پس چگونه شیطان با سجده نکردن نافرمانی کرد؛ حال آن که از فرشتگان نبود؟!

جمیل می گوید: با هم به خدمت امام جعفر صادق علیه السلام رفتیم و به خدا سوگند که او مسئله را نیک بیان نمود؛ عرض کرد: فدایت شوم، به نظرت آن جا که خداوند مؤمنان را با کلام خویش ندا می دهد: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ» [ای کسانی که ایمان آورده اید](2) آیا منافقان نیز همراه مؤمنان در این ندا داخل شوند؟(3) فرمود: بلی، منافقان و گمراهان و همه کسانی که در ظاهر اقرار به ایمان می کنند در این ندا وارد می شوند. ابلیس نیز از جمله کسانی بود که همراه مؤمنان در ظاهر اقرار به ایمان کرد. (4)

8) حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از داود بن فرقد، از حضرت امام جعفر

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 53.
2- [2] - بقره/ 104.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 303، ح 1.
4- [4] - از آنچه در بحار آمده چنین بر می آید: خداوند متعال او را در کلمه فرشتگان وارد ساخت؛ چرا که او با آنها درآمیخته بود و در ظاهر یکی از آنها بود. خداوند آن فرشتگان حاضر را خطاب کرد و به سجده دستور داد؛ حال آن که او نیز در میانشان بود. پس این امر او را نیز دربرگرفت، یا مراد این است که خداوند آنان را با «ای فرشتگان» ندا داد، پس به شیطان نیز دستور داده شد؛ چرا که ظاهراً از آنان بود و صفات آنان را داشت. همین گونه نیز خطاب «یا ایها الذین آمنوا» منافقان را دربرمی

گیرد؛ چرا که در ظاهر از مؤمنان هستند. و اما گمان فرشتگان، احتمالاً مراد این است که آنها گمان کردند او در فرمان بردن و سرپیچی نکردن از جمله آنهاست؛ چرا که بعید است فرشتگان ندانند او از آنها نیست. چون آنها او را به آسمان فراز آوردند و قومش را به هلاکت رساندند. این امر همانند کلام امامان (ع) است که فرمودند: «سلمان از ما اهل بیت است» و نیز احتمال دارد فرشتگان گمان کرده باشند او فرشته ایست که خداوند بر جن ها حاکم کرده است. و احتمال دارد این گمان از سوی برخی از فرشتگان باشد که با گروهی که جانّ را کشتند و شیطان را فراز آوردند همراه نبوده اند.

صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: از خشم بر حذر باش که آن کلید تمام بدیهاست و فرمود: شیطان همراه فرشتگان بود و فرشتگان او را یکی از خود می پنداشتند، اما خداوند می دانست که او از ایشان نیست. هنگامی که خداوند به او فرمان داد تا به آدم سجده کند، برآشفت و خشمناک شد و خداوند آن چه را درون او بود به وسیله برآشفتگی و خشم نمایان ساخت.(1)

9) ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمّد -که خداوند از او خشنود باد- از محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، به اسناد وی در حدیثی مرفوع روایت کرده است: یکی از یهودیان خدمت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام رسید و عرض کرد: ای امیر مؤمنان، در باره چند چیز از تو می پرسم اگر مرا از آنها آگاه سازی اسلام می آورم، حضرت علی علیه السلام فرمود: ای یهودی، هر چه در نظرت آمده از من بپرس؛ چرا که هیچ کس را آگاه تر از ما اهل بیت نمی یابی. او چیزهایی پرسید تا این که عرض کرد: چرا آدم را آدم نامیدند؟ حضرت فرمود: آدم را از آن رو آدم نام نهادند که از ادیم زمین، یعنی روی زمین آفریده شد؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی جبرئیل علیه السلام را برانگیخت و به او فرمان داد که از روی زمین، چهار گونه گِل نزد او ببرد. گِل سرخ و گِل سفید و گِل خاکی و گِل سیاه؛ و امر کرد که آنها را از زمین هموار و نرم و از زمین ناهموار و سخت بیاورد. سپس به او فرمان داد چهار گونه آب بیاورد. آب شیرین و آب شور و آب تلخ و آب گندیده و باز او را دستور داد که آن آبها را در آن گِل ها بریزد و خداوند با دست خود آن را موزون و استوار ساخت. پس هیچ مقداری از گل اضافه نیامد که به آب نیاز داشته باشد و نه هیچ مقداری از آب که نیازمند گل باشد. آن گاه خداوند آب شیرین را در گلوی آن و آب شور را در چشم هایش و آب تلخ را در گوشهایش و آب گندیده را در بینی اش قرار داد. (2)

10) و از وی، از حسین بن یحیی بن ضُریس بجلی، از پدرش، از ابو جعفر عماره سکری سریانی، از ابراهیم بن عاصم قزوین، از عبد الله بن هارون کرخی، از ابو جعفر احمد بن عبد الله بن یزید بن سلّام بن عبید الله، خادم رسول خدا صلی الله

1- [1] - کتاب الزهد، ص 26، ح 61.
2- [2] - علل الشرایع، ص 180، ح 33 باب 222.

علیه و آله، از ابی عبد الله ین یزید، از یزید بن سلام روایت شده است که او گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: مرا در باره آدم آگاه ساز که «چرا آدم نامیده شد»؟ حضرت فرمود: چرا که او از گل زمین و ادیم آن «یعنی سطح آن» آفریده شد. عرض کرد: آدم از همه خاک ها آفریده شد یا از یک خاک؟ فرمود: البته از همه ی خاک ها؛ چرا که اگر از یک خاک خلق می شد مردم یکدیگر را نمی شناختند و همه یک شکل بودند. عرض کرد: ایشان در دنیا مثل و مانندی دارند؟ فرمود: خاک همانند ایشان است و گونه های سفید و سبز و بور و خاکی و سرخ و آبی دارد و انواع شیرین و شور و خشن و نرم و خرمایی دارد. بدین سبب در میان مردم نرم و خشن و سفید و زرد و سرخ و خرمایی و سیاه خاکی رنگ وجود دارد.

11) طبرسی از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که طاووس یمانی از ایشان پرسید: چرا آدم را آدم نامیدند؟ فرمود: چون گل او از ادیم «سطح» پست ترین زمین، بالا آمد. عرض کرد: چرا حوّاء را حوّاء نامیدند؟ فرمود: چون او از استخوان دنده حیّ یعنی زنده که آدم باشد، آفریده شد. عرض کرد: چرا ابلیس را ابلیس نامیدند؟ فرمود: چون او از رحمت خداوند عز و جل ناامید شد(1) و به آن امیدی ندارد. عرض کرد: چرا جنّ را جنّ نامیدند؟ فرمود: چون آنها پنهان شدند و دیده نمی شوند. (2)

12) ابن بابویه، از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی - که خداوند از او خشنود باد - از جعفر بن محمّد بن مسعود عیاشی، از پدرش، از علی بن حسن بن علی بن فضال، از محمد بن ولید، از عباس بن هلال، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: نام ابلیس، حارث است و خداوند عز و جل فرمود «یَا إِبْلِیسُ» [ای ابلیس](3) ای نافرمان، و او را ابلیس نام نهاد؛ چرا که از رحمت خداوند ناامید شد. (4)

1- [1] - أبلس: یئس، ناامید شد. الصحاح- بلس- 909:3.
2- [2] - استجنّ: استتر، پنهان شد، المعجم الوسیط ماده جنن: ج 1، ص 141، احتجاج، ج 2، ص 328.
3- [3] - حجر/ 32.
4- [4] - حجر/ 32.

13) عیاشی، از جمیل بن دَرّاج روایت کرده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره ابلیس پرسیدم: آیا او از فرشتگان یا چیزی برگرفته از امری آسمانی بود؟ حضرت فرمود: او از فرشتگان نبود؛ حال آن که آنان می پنداشتند او از آنهاست و خداوند می دانست که او از آنها نیست و نه چیزی برگرفته از امری آسمانی و ارجمند. نزد طیار رفتم و او را از آن چه شنیدم باخبر کردم. او انکار کرد و گفت: چگونه او از فرشتگان نیست در حالی که خداوند به فرشتگان می فرماید: «اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ». طیار خدمت امام رسید و از ایشان در این باره پرسید، من نیز با او بودم. او عرض کرد: فدایت شوم در کلام خداوند عز و جل «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ» [ای کسانی که ایمان آورده اید](1) و دیگر جاهایی که مؤمنین مورد خطاب قرار می گیرند، آیا در این جمله منافقان هم وارد می شوند؟ فرمود: بلی، در این جمله منافقان و گمراهان و هر کس در ظاهر به ایمان اقرار کند وارد می شود؟(2)

14)جمیل بن دراج گفت : از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره ابلیس پرسیدم آیا او از فرشتگان یا چیزی برگرفته از امری آسمانی بود؟ فرمود: او از فرشتگان و یا چیزی برگرفته از امری آسمانی نبود؛ او از جنیان و همراه فرشتگان بود و فرشتگان می پنداشتند او از آنان است و خداوند می دانست که او از آنها نیست. پس هنگامی که به سجده فرمان داده شد آن کار از او سر زد. (3)

15) از ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: نخستین کفری که به خدا ورزیده شد، آن جا بود که خداوند آدم را آفرید و ابلیس با سرباز زدن از فرمان خداوند کفر پیشه کرد و نخستین رشکی که برده شد رشکی بود که پسر آدم به برادرش برد و نخستین حرص، حرص آدم بود. او از آن درخت بازداشته شد؛ اما از آن خورد و این گونه به خاطر حرصش از بهشت بیرون شد.(4)

16) از بدر بن خلیل اسدی، از مردی از مردمان شام روایت شده است که وی

1- [1] - بقره/ 104.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 51، ح 15.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 52، ح 16.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 53، ح 17.

گفت: امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام فرمود: نخستین جایی که خداوند در آن پرستش شد، پشت کوفه بود. وقتی خداوند به فرشتگان فرمان داد که بر آدم سجده کنند، آنان پشت کوفه به سجده افتادند. (1)

17) از موسی بن بکر واسطی روایت شده است که گفت: از حضرت امام موسی علیه السلام در باره کفر و شرک پرسیدم کدام یک پیش تر آمده است؟ فرمود: به یاد ندارم با مردم مباحثه کرده باشی، عرض کردم: هشام بن حکم از من خواست تا این سوال را از شما بپرسم. ایشان فرمود: کفر که همان انکار است پیشینه دارتر است. خداوند در باره ابلیس فرمود: «أَبَی وَاسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ»(2)

«وَقُلْنَا یَا آدَمُ اسْکُنْ أَنتَ...فِی الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَی حِینٍ (36)»

«وَقُلْنَا یَا آدَمُ اسْکُنْ أَنتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَکُلاَ مِنْهَا رَغَدًا حَیْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونَا مِنَ الظَّالِمِینَ (35) فَأَزَلَّهُمَا الشَّیْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا کَا نَا فِیهِ وَقُلْنَا اهْبِطُواْ بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَکُمْ فِی الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَی حِینٍ (36)»

[و گفتیم: ای آدم! خود و همسرت در این باغ سکونت گیر(ید) و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید، و(لی) به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود* پس شیطان هر دو را از آن بلغزانید و از آن چه در آن بودند ایشان را به درآورد و فرمودیم: فرود آیید، شما دشمن همدیگرید و برای شما در زمین قرارگاه و تا چندی برخورداری خواهد بود]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: چون خداوند عز و جل ابلیس را به خاطر سرپیچی او لعنت کرد و فرشتگان را به خاطر سجده ایشان به آدم و پیروی از خدای عز و جل گرامی داشت، به آدم و حوا فرمان داد که به بهشت بروند و فرمود یَا آدَمُ اسْکُنْ أَنتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَکُلاَ مِنْهَا از بهشت «رَغَدًا» یعنی فراوان «حَیْثُ شِئْتُمَا» بدون هیچ دشواری «وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» یعنی درخت علم که درخت علم محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان محمّد صلی

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 53، ح 18.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 53، ح 19.

الله علیه و آله بود؛ آنان که خداوند عزّ و جل با آن درخت ایشان را در میان دیگر آفریدگان خود مخصوص گرداند. خداوند متعال فرمود: «وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» یعنی درخت علم که درخت علم محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش علیهم السلام است و نه هیچ کس دیگر؛ و تنها ایشانند که به فرمان خدا از آن می خورند و پس از این که پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام غذای خود را به یتیم و مسکین و اسیر دادند، آن چه که خوردنداز آن درخت بود و با آن غذا دیگر احساس گرسنگی و تشنگی و خستگی و فرسودگی نکردند؛ و آن درخت در میان دیگر درختان بهشت برتری یافت؛ چرا که دیگر درختان، یک نوع میوه و خوردنی بر خود بار داشتند، اما آن درخت و هر چه از جنس آن بود، گندم و انگور و انجیر و عُنّاب و همه گونه های میوه ها و بارها و غذاها را بر خود بار داشت که اختلاف حکایت کنندگان در ذکر نام درخت از همین جاست. برخی گفتند: گندم بود، برخی گفتند: انگور بود، برخی گفتند: انجیر بود و برخی دگر گفتند: عُنّاب بود. خداوند متعال فرمود: «وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» که بخواهید با آن در پی به دست آوردن مقام محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان او علیهم السلام برآیید؛ زیرا خداوند متعال ایشان را به این مقام مخصوص گرداند و نه هیچ کس دیگر را. این درختی است که هر کس به اذن خدا از آن بخورد، بدون این که از کسی بیاموزد علم اولین و آخرین به او الهام می شود و هر کس بدون اذن خدا از آن بخورد، از آرزوی خود ناامید می شود و پروردگارش را نافرمانی کرده است.

«فَتَكُونَا مِنَ الْظَّالِمِينَ» چرا که نافرمانی کردید و در پی مقامی برآمدید که خداوند کسی غیر از شما را به آن مخصوص گردانده است؛ همان گونه که شما راهی غیر از فرمان خدای متعال پیش گرفتید. خداوند متعال فرمود: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا» یعنی با وسوسه و مکر و فریب خود، آن دو را از بهشت و به آدم رو کرد و گفت: «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَهِ إِلاَّ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ» [پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد جز (برای) آن که (مبادا) دو فرشته گردید](1) اگر از آن بخورید از غیب آگاه خواهید شد و همچون نیروی آن کس که خداوند او را به این قدرت مخصوص گردانده قدرت می یابید «أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ» [یا از (زمره) جاودانان

1- [1] - اعراف/ 20.

شوید](1) هرگز نخواهید مرد «وَقَاسَمَهُمَا» [و برای آن دو سوگند یاد کرد](2) برایشان سوگند خورد که «إِنِّی لَکُمَا لَمِنَ النَّاصِحِینَ» [که من قطعاً از خیرخواهان شما هستم](3) و شیطان در میان دهان ماری بود که او را به درون بهشت برده بود و آدم گمان می کرد این مار است که با او سخن می گوید و نمی دانست که شیطان میان دهان او پنهان شده است. آدم به مار پاسخ داد: ای مار این سخن فریب شیطان است که خداوند لعنتش کند. چگونه ممکن است پروردگارمان به ما خیانت کند و چگونه تو خداوند را به سوگند بزرگ می شماری، اما به او نسبت خیانت و بدبینی می دهی؛ حال آن که او ارجمندترین ارجمندان است و چگونه به کاری دست یازم که پروردگارم عز و جل مرا از آن باز داشته و با او به غیر از آن چه که فرمان داده رفتار کنم؟

چون شیطان از این که آدم سخنش را بپذیرد ناامید شد، بار دیگر به میان دهان مار بازگشت و حوا را خطاب کرد به گونه ای که او گمان برد این مار است که با او سخن می گوید. شیطان به او گفت: ای حوا آیا می دانی خداوند عز و جل پس از این که دانست شما از او نیک فرمان می برید و او را ارج می نهید این درخت را که بر شما حرام کرده بود برایتان حلال نمود؟ زیرا فرشتگان گمارده شده بر این درخت که با نیزه هایشان دیگر جانوران بهشتی را از آن دور می کنند، اگر تو خواهی بدان دست یازی تو را از آن باز نمی دارند. از این جا بدان که خداوند این درخت را بر تو حلال کرده است. تو را مژده می دهم که اگر پیش از آدم از آن بخوری بر او چیره گردی و بر او امر و نهی توانی کرد. حوا گفت: به زودی سخنت را خواهم آزمود و سپس راه درخت را در پیش گرفت. فرشتگان خواستند او را با نیزه هایشان از درخت باز دارند اما خداوند به آنان چنین وحی کرد: شما به نیزه هایتان کسی را دور می رانید که عقلی ندارد تا او را از این کار باز دارد. اما آن کس که صاحب اختیارش کردم و در انتخاب آزادش گذاشتم، او را به عقلی که حجت من بر اوست واگذارید. اگر فرمان ببرد، سزاوار پاداش من می شود و اگر گردن بکشد و از فرمانم سرباز بزند، مجازات و کیفر من سزای او می گردد. از این

1- [1] - اعراف/ 20.
2- [2] - اعراف/ 21.
3- [3] - اعراف/ 21.

رو فرشتگان پس از آن که کوشیدند او را با نیزه هایشان دور کنند رهایش گذاشتند و جلوی او را نگرفتند. حوا گمان کرد از آن رو خداوند متعال فرشتگان را از دور راندن او بازداشته که درخت را پس از حرام کردن، بر او حلال کرده است. او گفت: آن مار راست می گفت و پنداشت آن که با او سخن گفته، مار بوده است. آن گاه از آن درخت خورد و هیچ تغییری در خود نیافت. پس به آدم گفت: آیا نمی دانی آن درختی که بر ما حرام شده بود از برایمان حلال شده است؟ من از آن خوردم و فرشتگان مرا از آن باز نداشتند و با خوردن از آن هیچ تغییری نکردم. آن جا بود که آدم فریفته شد و در خطا افتاد و از آن درخت خورد. پس آن چه در کتاب خدا آمده برایشان رخ داد «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا» با وسوسه و فریب خود «مِمَّا كَانَا فِيهِ» از نعمت «وَقُلْنَا»ای آدم و ای حوا و ای مار و ای شیطان «اهْبِطُواْ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» آدم و حوا و فرزندانشان دشمن مار باشند و مار و شیطان و فرزندانشان دشمن آدم و حوا «وَلَكُمْ فِى الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ» یعنی سرا و جایگاه زیستن «وَمَتَاعٌ» و بهره «إِلَى حِينٍ» تا زمان مرگ.(1)

2) ابن بابویه، از محمّد بن حسن، از محمّد بن حسن صفار، از ابراهیم بن هاشم، از عثمان، از حسن بن بسّام روایت کرده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره بهشت آدم پرسیدم، حضرت فرمود: بهشت آدم باغی از باغهای دنیا بود که خورشید و ماه در آن طلوع می کرد و اگر از باغ های بهشت جاوید بود هرگز آدم از آن بیرون نمی رفت. (2)

3) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از حسین بن میسّر روایت کرده است که گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره بهشت آدم پرسیدم. حضرت فرمود: آن باغی از باغ های دنیا بود که خورشید و ماه در آن طلوع می کرد و اگر از باغ های بهشت آخرت بود هرگز آدم از آن بیرون نمی رفت. (3)

4) علی بن ابراهیم، از پدرش در حدیثی مرفوع روایت کرده است: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند: آیا بهشت آدم، باغی از باغ های زمین بود یا

1- [1] - تفسیر امام حسن عسکری (ع)، ص 221، ح 103 و 104.
2- [2] - علل الشرایع، ص 325، ح 55 باب 385.
3- [3] - کافی، ج 3، ص 247، ح 2.

از باغ های بهشت آخرت؟ حضرت فرمود: آن از باغ های دنیا بود که خورشید و ماه در آن طلوع می کرد و اگر از باغ های بهشت آخرت بود، هرگز آدم از آن بیرون نمی رفت. حضرت فرمود: چون خداوند آدم را در بهشت جای داد و وی از روی نادانی رو به سوی آن درخت گذاشت، خداوند او را از آن جا بیرون کرد؛ چرا که خداوند او را به سرشتی آفرید که تنها با امر و نهی و خوراک و پوشش و خانه و زناشویی پایدار می ماند و تنها به وسیله امر و نهی «از طریق وضع شریعت» سود و زیان خود را از هم باز می شناسد. حضرت فرمود: شیطان به نزد آدم آمد و به او گفت: اگر شما دو تن، از این درخت که خداوند شما را از آن بازداشته است بخورید، دو ملک خواهید شد و همیشه در بهشت خواهید ماند و اگر از آن نخورید، خداوند شما را از بهشت بیرون خواهد کرد و برایشان سوگند خورد که او خیر خواه آنان است. همان گونه که خداوند گفته شیطان را حکایت کرد و فرمود: «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاَّ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّى لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ» [پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد جز (برای) آن که (مبادا) دو فرشته گردید یا از (زمره) جاودانان شوید و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیرخواهان شما هستم](1) آدم سخن شیطان را پذیرفت و آن دو از آن درخت خوردند و روی داد آن چه که خدا حکایت کرد «بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا» [برهنگی هایشان بر آنان آشکار شد](2) آن جامه های بهشتی که خداوند به آن دو پوشانده بود، از تن ایشان فرو ریخت و آن دو به برگ درختان بهشت روی آوردند و خود را با برگ پوشاندند. «وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشَّيْطَآنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ» [و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است](3) و آن دو چنان که خداوند از ایشان حکایت کرد گفتند: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» [پروردگارا ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیانکاران

1- [1] - اعراف/ 20 و 21.
2- [2] - اعراف/ 22.
3- [3] - اعراف/ 22.

خواهیم بود](1) خداوند به آن دو گفت: «اهْبِطُواْ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِی الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَی حِینٍ» یعنی تا روز قیامت. حضرت فرمود: آدم بر زمین صفا فرود آمد و صفا از آن رو این نام گرفت که صفوه خدا یعنی برگزیده او بر آن فرو آمد و حوا بر زمین مروه فرود آمد و مروه از آن رو این نام گرفت که مرأه یعنی زن بر آن فرو آمد. آدم، چهل بامداد در سجده ماند و بر بهشت می گریست. جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و گفت: ای آدم، آیا خداوند تو را به دست خود نیافرید و از روح خود در تو ندمید و فرشتگان خود را رو به تو به سجده در نیاورد؟ گفت: بله. جبرئیل گفت: آیا خداوند تو را فرمان نداد که از آن درخت نخوری، پس چرا فرمان نبردی؟ آدم گفت: شیطان به خدا سوگند خورد که خیرخواه من است و گمان نمی کردم موجودی که خدا او را آفریده سوگند دروغ به خدا یاد کند.(2)

5) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن مسکان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: حضرت موسی علیه السلام از پروردگارش خواست که او و حضرت آدم علیه السلام را گرد هم آورد و خداوند آن دو را گرد آورد. موسی علیه السلام به او گفت: ای پدر، آیا خداوند تو را به دست خود نیافرید و در تو از روح خود ندمید و فرشتگان را رو به تو به سجده درنیاورد و تو را فرمان نداد که از آن درخت نخوری، پس چرا فرمان نبردی؟ آدم علیه السلام گفت: ای موسی، گناه من چند سال پیش از آفرینشم در تورات نوشته شده که تو آن را یافتی؟ موسی علیه السلام گفت: سی هزار سال. آدم علیه السلام گفت: آن به همین سبب بود. حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: و آدم با این حجّت بر موسی چیره شد.(3)

6) از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون خداوند متعال فرشتگان خود را از برتری نیکان امت محمّد صلی الله علیه و آله و شیعیان و جانشینان علی علیه السلام باخبر ساخت و آنان را آگاه کرد که ایشان در زیر سایه لطف خداوند باری را به دوش توانند گرفت که فرشتگان یارای به دوش گرفتنش را ندارند، این گونه

1- [1] - اعراف/ 23.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 53.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 54.

برتری نیکان و پارسایان فرزندان آدم بر فرشتگان را آشکار نمود. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از این رو خداوند آنان را در برابر آدم به سجده درآورد که او نور وجود این آفریدگان والا را دربرگرفته بود؛ و سجده آنها از برای آدم نبود، بلکه آدم قبله آنان بود تا به سوی او برای خداوند به سجده افتند و این چنین او بزرگ و ارجمند شمرده شد. سزاوار نیست کسی به سوی غیر خدا سجده کند و آن چنان که در برابر خدا خاکساری می کند در برابر دیگری خاکساری کند و آن گونه که خدا را بزرگ می شمارد دیگری را به سجده بزرگ شمارد و اگر بنا بود کسی را فرمان دهم که این چنین به سوی غیر خدا سجده کند، هر آینه فرمان می دادم که ناتوانان شیعه ما و دیگر مکلّفان شیعه ما به سوی واسطان دانش وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله به سجده افتند و نیز به سوی آنان که در حقّ نیکوترین آفریده خدا پس از رسول او صلی الله علیه و آله یعنی علی علیه السلام دوستی خویش خالص گرداندند و کسانی که در راه بیان بی پرده حقوق خداوند، دشواری ها و ناملایمات را به جان خریدند و آنان که چون حقوق من برایشان آشکار گشت حقوقی که پیشتر نمی دیدند یاآن را نادیده می گرفتند در پی انکار برنیامدند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شیطان از خدا نافرمانی کرد و به هلاکت افتاد؛ چرا که گناه او تکبر بر آدم بود و آدم با خوردن از آن درخت از خدا نافرمانی کرد، اما سالم ماند و هلاک نشد؛ چرا که او به گناه تکبر بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش آلوده نشد. از این رو خداوند متعال به او فرمود: ای آدم، شیطان در باره تو مرا نافرمانی کرد و بر تو تکبر ورزید و این گونه به هلاکت افتاد. اگر او به فرمان من بر تو فروتنی می کرد و عزت و بزرگی مرا گرامی می داشت بدون شک به اوج رستگاری می رسید. همان طور که تو گر چه با خوردن از آن درخت مرا نافرمانی کردی، ولی رستگار شدی؛ چرا که تو با فروتنی بر محمّد و خاندان محمّد صلی الله علیه و آله به اوج رستگاری می رسی و هر ننگ و لغزشی از تو رخت برمی بندد، پس برای آن مقام با توسل به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش به سوی من دعا کن. آدم چنین کرد و به اوج رستگاری رسید؛ چرا

که به حلقه ما اهل بیت چنگ انداخت. (1)

7) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد قاسانی، از قاسم بن محمّد، از سلیمان منقری، از عبدالرزاق بن همام، از معمر بن راشد، از زهری - محمّد بن مسلم بن شهاب - روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام باقر علیه السلام پرسیدند: کدام عمل نزد خداوند عز و جل برتر است؟ حضرت فرمود: هیچ عملی پس از شناخت خداوند عز و جل و شناخت رسول خدا صلی الله علیه و آله برتر از نفرت از دنیا نیست و این شاخه های فراوانی دارد و گناه نیز شاخه هایی دارد. نخستین گناهی که بدان خداوند نافرمانی شد تکبر بود و آن گناه شیطان است در آن گاه که سرکشی کرد و بزرگی فروخت و کفر ورزید؛ و حرص که آن گناه آدم و حوّاست در آن گاه که خداوند عز و جل به آن دو فرمود: «فَكُلاَ مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» [و از هر جا که خواهید بخورید (ولی) به این درخت نزدیک مشوید که از ستمکاران خواهید شد] (2) و آنها رو به چیزی گذاشتند که هیچ نیازی به آن نداشتند و این گونه این خصلت تا روز قیامت درون فرزندانشان راه یافت؛ چرا که بیشترین خواسته های فرزند آدم چیزیست که هیچ نیازی به آن ندارد. سپس حسد و آن گناه فرزند آدم است، در آن جا که به برادرش رشک ورزید و او را بکشت و از آن جا شاخه های زن دوستی و دنیا دوستی و مقام دوستی و رفاه دوستی و حرف دوستی و برتری و ثروت دوستی سر برآورد که هفت خصلت شد؛ و این هفت خصلت، همگی در دنیا دوستی جمع آمد. از این روست که پیامبران و دانایان پس از آگاهی از این امر گفته اند: دوستی دنیا سرچشمه همه گناهان است و دنیا دو گونه است: دنیایی که در حدّ بسندگی است و دنیایی که نفرین شده است.(3)

8) ابن بابویه، از پدرش و محمد بن حسن، از سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حمیری از احمد بن محمّد بن عیسی و احمد بن محبوب، از محمّد بن اسحاق، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام، از پدران بزرگوارش علیهم السلام از حضرت امام علی علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 385، ح 265.
2- [2] - اعراف/ 19.

3- [3] - کافی، ج 2، ص 239، ح 8.

است که ایشان فرمود: آدم و حوا تا آن دم که از بهشت بیرون شدند هفت ساعت از روزهای دنیا در آن جا بودند تا آن که خدا از همان روز آن دو را به زمین فرود آورد.(1)

9) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از واصل بن سلیمان، از عبد الله بن سنان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند فرمان داد و نخواست، و خواست و فرمان نداد: به شیطان فرمان داد که به آدم سجده کند و خواست که او سجده نکند و اگر می خواست بی هیچ تردیدی سجده می کرد و آدم را از خوردن از آن درخت بازداشت و خواست که او از آن بخورد و اگر نمی خواست او نخورده بود.(2)

10) و از وی، از علی بن ابراهیم، از مختار بن محمّد همدانی و محمّد بن حسن، از عبد الله بن حسن علوی، همگی از فتح بن یزید جرجانی، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که ایشان فرمود: خداوند را دو اراده و دو مشیت است: اراده حتم و اراده عزم «مشیت تکوینی و مشیت تشریعی»؛در حالی که می خواهد، باز می دارد ،و در حالی که نمی خواهد فرمان می دهد. مگر ندیدی که آدم و همسرش را از خوردن از آن درخت بازداشت ولی خواست از آن بخورند و اگر نمی خواست که بخورند، خواست آن دو بر خواست خدا چیره نمی شد؛ و حضرت ابراهیم را فرمان داد که حضرت اسماعیل را سر ببرد ولی نخواست که سر او را ببرد و اگر می خواست، خواست ابراهیم بر خواست خدا چیره نمی شد.(3)

11) ابن بابویه، از احمد بن محمّد بن هیثم عجلی - که خداوند از او خشنود باد - از ابو عباس احمد بن یحیی بهلول، از پدرش، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی روح ها را دو هزار سال پیش از بدن ها آفرید و والاترین و گرامی ترین روح ها را روح های محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان پس از ایشان (علیهم السلام) قرار داد و آنها را بر آسمان ها و

1- [1] - خصال، ص 396، ح 103.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 117، ح 3.

3- [3] - کافی، ج 1، ص 117، ح 4.

زمین و کوه ها نمایان کرد پس نور ایشان همه را فرا گرفت.(1) خداوند تبارک و تعالی به آسمان ها و زمین و کوه ها فرمود: اینان دوستان و اولیاء و حجت های من بر آفریدگانم و پیشوایان مخلوقات من هستند. هیچ موجودی را نیافریدم که او را از ایشان بیشتر دوست داشته باشم، بهشت خود را از برای آنان و هر که دوستشان بدارد آفریده ام و آتش دوزخم را از برای دشمنان و ستیزه جویان آنها آفریده ام. هر کس منزلتی را که ایشان نزد من دارند و جایگاهی را که از شکوه من دارند برای خود ادّعا کند، به چنان عذابی گرفتارش کنم که هیچ کس از جهانیان را آن چنان عذاب نکرده باشم و او را با کفرپیشگان در فروترین مراتب دوزخم جای می دهم؛ و هر کس به ولایت ایشان اقرار کند و منزلتی را که نزد من دارند و جایگاهی را که از شکوه من دارند برای خود ادّعا نکند، او را با ایشان در باغ های بهشت خود فرود آورم و هر آن چه خواهند در اختیار ایشان بگذارم و بزرگ منشی خود را نثار آنها سازم و در جوار خویش جایشان دهم و ایشان را شفیع بندگان و کنیزان گنهکارم کنم؛ از این رو ولایت آنان امانتی در نزد آفریدگان من است. پس کدام یک از شما بار آن امانت را با همه سنگینی اش می تواند به دوش گیرد و آن مقام را برای خود ادعا کند و آن را از برگزیدگان من سلب کند؟ آن گاه آسمان ها وزمین وکوه ها، خود را از به دوش گرفتن چنین باری کنار کشیدند و پروا کردند از این که منزلت ایشان را برای خود ادعا کنند و جایگاهی را که ایشان از شکوه خداوند دارند برای خود آرزو کنند.

چون خداوند عز وجل، آدم و همسرش را در بهشت جای داد به آن دو فرمود: «وَكُلاَ مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» یعنی درخت گندم «فَتَكُونَا مِنَ الْظَّالِمِينَ» آن دو به منزلت محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان پس از آنها (علیهم السلام) نگریستند و آن را ارجمندترین سراهای بهشت یافتند. گفتند: پروردگارا، این منزلت از برای کیست؟ خداوند جل جلاله فرمود: سرهاتان را به سوی ساق عرش فراز آورید. آنها سر بالا کردند و دیدند نام محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان (علیهم السلام) بر ساق عرش به نوری از نورهای خداوند جبار جلّ و جلاله نوشته شده است.

1- [1] - معانی الاخبار، ص 108، ح 1.

گفتند: پروردگارا، چه گرامی اند اهل این منزلت بر تو و چه محبوبند نزد تو و چه ارجمندند بر درگاه تو! خداوند جل جلاله فرمود: اگر آنان نمی بودند من شما دو تن را نمی آفریدم. آنان گنجینه های علم منند و امینان اسرار من. مبادا به ایشان به دیده رشک بنگرید و منزلتشان را نزد من و جایگاهشان را از بزرگ منشی من برای خود آرزو کنید که این گونه در راه سرکشی و نافرمانی من گام می گذارید و از ستمگران خواهید بود. گفتند: پروردگارا این ستمگران کیستند؟ فرمود: آنان که به ناروا منزلت ایشان را برای خود ادّعا می کنند. گفتند: پروردگارا سرای ستمگران به ایشان را در آتش دوزخ خود به ما بنمای تا آن را نیز همچون منزلت ایشان در بهشت تو ببینیم. پس خداوند تبارک و تعالی به آتش دوزخ فرمان داد و آتش هر آن چه را از شکنجه و عذاب در خود داشت نمایان ساخت. خداوند عز و جل فرمود: جای ستمگران به ایشان که از منزلت ایشان می کاهند در فروترین مراتب دوزخ است. «كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا» [هر بار بخواهند از (شدت) غم از آن بیرون روند در آن باز گردانیده می شوند](1) و «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا» [هر چه پوستشان بریان گردد پوستهای دیگری بر جایش نهیم](2) و نیز «لِيَذُوقُواْ الْعَذَابَ» [تا عذاب را بچشند](3).

ای آدم و ای حوا! به سوی این نورها و حجت های من به دیده رشک ننگرید که شما را از جوار خود پایین می فرستم و خواری خود را بر شما فرو می فرستم. «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِن سَوْءَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلاَّ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ فَدَلاَّهُمَا بِغُرُورٍ» [پس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا آن چه را از عورتهایشان برایشان پوشیده مانده بود برای آنان نمایان گرداند و گفت پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد جز (برای) آن که (مبادا) دو فرشته گردید یا از (زمره) جاودانان شوید و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیرخواهان شما هستم. پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید](4) و آن دو را بر

1- [1] - حج/ 22.
2- [2] - حج/ 22.
3- [3] - نساء/ 56.
4- [4] - اعراف/ 20- 22.

این داشت که منزلت ایشان را آرزو کنند. آن دو به ایشان به دیده رشک نگریستند و به خود واگذاشته شدند تا این که از درخت گندم خوردند. آن گاه به جای گندمی که خوردند جو درآمد. اصل گندم آن میوه ایست که آن دو از آن نخوردند و اصل جو آن میوه ایست که به جای آن دانه ها که آن دو خوردند درآمد. چون از آن درخت خوردند جامه ها و زیورها از بدنشان پر کشید و لخت بر جای ماندند «وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّهِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَهِ وَأَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشَّيْطَآنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ قَالاَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» [و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد: مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است؟ گفتند: پروردگارا! ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود](1) خداوند فرمود: از جوار من پایین روید؛ چه، آن کس که مرا نافرمانی کند در جوار من در بهشت نخواهد بود. پس آن دو را پایین فرستاد و در امرار معاش به خودشان واگذاشت. چون خداوند عز و جل خواست که آن دو را ببخشد جبرئیل علیه السلام را نزدشان فرستاد و او آن دو را گفت: همانا شما در آرزوی منزلت آنان که بر شما برتری داده شدند به خود ستم کردید، پس سزای شما این شد که با فرود آمدن از جوار خداوند عز و جل به سوی زمین مجازات شوید؛ پروردگارتان را به حق آن اسم ها که بر ساق عرش نوشته دیدید فرا خوانید و از او بخواهید که شما را ببخشد. گفتند: خداوندا به حق محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان (علیهم السلام)، از تو می خواهیم که البته توبه ی ما را بپذیری و بر ما رحم آوری. پس خداوند، توبه آن دو را پذیرفت که به درستی که او بسیار توبه پذیر و مهربان است. پیوسته پیامبران خدا این امانت را نگاه می داشتند و اوصیای خود و مخلصان امت خویش را از آن خبر می دادند و اینان از به دوش گرفتن این بار، خود را کنار می گرفتند و از ادّعای آن منزلت برای خود پروا می کردند. اما آن کس که خود دانی، آن امانت را برداشت؛ پس تبار همه ستمگران تا روز قیامت از اوست و این همان کلام خدای عز و جل است که فرمود: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَهَ عَلَى السَّمَاوَاتِ

1- [1] - اعراف/ 22 و 23.

وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولاً» [ما امانت (الهی و بار تکلیف) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند و(لی) انسان آن را برداشت. راستی او ستمگری نادان بود](1).

12) و از وی از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی، از پدرش، از حمدان بن سلیمان، از علی بن محمّد بن هجم روایت شده است که او گفت: به مجلس مأمون درآمدم؛ در حالی که حضرت علی بن موسی امام رضا علیه السلام آن جا بود. مأمون به حضرت عرض کرد: ای پسر رسول خدا! آیا نگفته ای که پیامبران معصومند؟ فرمود: بله. عرض کرد: پس کلام خداوند متعال: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» [و آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت](2) چه معنا دارد؟ حضرت علیه السلام فرمود: خداوند متعال به آدم علیه السلام فرمود: «اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلاَ مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» و رو به آن دو به سوی درخت گندم اشاره کرد. «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» خداوند به آن دو نگفت از این درخت و از هر درخت دیگری از جنس آن نخورید. (3) آن دو نزدیک آن درخت نرفتند و از درختان دیگر خوردند تا این که شیطان آن دو را وسوسه کرد و گفت: «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ» [پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد](4) بلکه شما را از نزدیک شدن به درخت دیگری باز داشته است و شما را از خوردن از این درخت برحذر نداشته است، «وَقَاسَمَهُمَا إِنِّى لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ» [و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیر خواهان شما هستم](5) و آدم و حوا پیش از آن ندیده بود کسی سوگند دروغ به خدا یاد کند. «فَدَلاَّهُمَا بِغُرُورٍ» [پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید](6) آن دو، به سوگند او به خدا، اطمینان کردند و از درخت خوردند و این کار پیش از پیامبری آدم از او سر زد و این گناه بزرگی نبود که آدم به خاطرش سزاوار افتادن به دوزخ شود؛ بلکه از گناهان بخشش پذیری بود

1- [1] - احزاب/ 72.
2- [2] - طه/ 121.
3- [3] - عیون أخبار الرضا (ع)، ج 1، ص 195، ح 1.
4- [4] - اعراف/ 20.
5- [5] - اعراف/ 21.
6- [6] - اعراف/ 22.

که بر پیامبران پیش از فرو فرستادن وحی رواست. اما وقتی خداوند متعال او را برای پیامبری برگزید او معصوم بود و هیچ گناه کوچک یا بزرگی نمی کرد. خداوند عز و جل فرمود: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى» [و آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت، سپس پروردگارش او را برگزید و بر او ببخشود و (وی را) هدایت کرد](1) و نیز فرمود: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» [به یقین، خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است](2).

13) و از وی، از عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری عطار، از علی بن محمد بن قتیبه، از حمدان بن سلیمان، از عبدالسلام بن صالح هروی روایت شده است که او گفت: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، مرا از درختی که آدم و حوا از آن خوردند، آگاه ساز آن چه بوده است که مردم در آن اختلاف نظر دارند، برخی روایت کنند که آن گندم بوده و برخی روایت کنند که آن انگور بوده و برخی دگر روایت کنند که آن درخت رشک بوده است. حضرت فرمود: همه درست است. عرض کردم: چگونه همه درست است، حال آن که با هم تفاوت دارند؟ فرمود: ای ابا صلت! درختان بهشت انواع میوه را بار دارند. آن درخت گندم بود و بر خود انگور هم داشت؛ چرا که مانند درختان دنیا نبود. وقتی خداوند متعال فرشتگان را به سجده آدم درآورد و او را به بهشت اندرون ساخت و این گونه گرامیش داشت؛ او در دل گفت: آیا خداوند بشری برتر از من آفریده است؟ خداوند عز و جل دانست که در او چه می گذرد. پس به او ندا داد: سرت را فراز آر ای آدم و ساق عرش مرا بنگر. آدم سرش را بالا آورد و به ساق عرش نگریست و دید بر آن نوشته شده: هیچ خدایی جز الله نیست و محمّد صلی الله علیه و آله فرستاده اوست و علی بن ابی طالب علیه السلام امیر مؤمنان است و همسر او فاطمه سلام الله علیها بانوی زنان دو جهان است و حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند. آدم علیه السلام گفت: پروردگارا! اینان کیستند؟ خداوند عز و جل فرمود: ای آدم! ایشان از فرزندان تو هستند و از تو و از

1- [1] - طه/ 121 و 122.
2- [2] - آل عمران/ 33.

همه آفریدگان من برترند و اگر ایشان نمی بودند، نه تو را می آفریدم و نه بهشت را و نه آتش دوزخ را و نه آسمان را و نه زمین را. مبادا که به ایشان به دیده رشک بنگری که تو را از جوار خویش بیرون می رانم. آدم به ایشان به دیده رشک نگریست و منزلت آنان را برای خود آرزو کرد و این چنین شیطان بر او چیره شد و از درختی که از آن بازداشته شده بود خورد و نیز بر حوا چیره شد؛ چرا که او به حضرت فاطمه سلام الله علیها به دیده رشک نگریست و او نیز همانند آدم از آن درخت خورد و این گونه خداوند متعال آن دو را از بهشت خود بیرون راند و از جوار خود، به سوی زمین فرود آورد.(1)

14) عیاشی، از سلام بن مستنیر، از حضرت ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال «وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ» فرمود: یعنی از آن نخورید.(2)

15) از عطاء، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام، از پدر بزرگوارش، از پدران بزرگوارش، از پدران بزرگوارش، از حضرت امام علی علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: آدم و حوا تا آن دم که از بهشت بیرون شدند، هفت ساعت از روزهای دنیا در آن جا بودند تا این که خداوند از همان روز آن دو را به زمین فرود آورد. حضرت فرمود: پس آدم بر خداوند حجت آورد و گفت: پروردگارا! آیا تو پیش از آن که مرا بیافرینی، این گناه و هر چه برایم روی می دهد را بر من رقم زده بودی یا پیش از آن که آن را بر من رقم زنی، سیاه بختی بر من چیره گشت و خود به آن گناه دست زدم و آن از سوی خودم و کار خودم بود و نه از سوی تو و کار تو؟ خداوند به او فرمود: ای آدم! من تو را آفریدم و به تو خبر دادم که تو و همسرت را در بهشت جای می دهم وبا نعمت خودم به توانعام می کنم؛اما تو با نعمت و نیرویی که از سوی خویش به تو دادم و نیز با اندامی که به تو ارزانی داشتم بر نافرمانی ام توانا شدی؛ حال آن که از دیده ام پنهان نبودی و از کار تو و آن چه انجام می دهی آگاه بودم. آدم گفت: پروردگارا تو بر من حجت آوردی به آن گاه که مرا آفریدی و صورت بخشیدی و

1- [1] - عیون اخبار الرضا (ع) ج 2، ص 274، ح 67.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 53، ح 20.

در من از روح خود دمیدی. خداوند متعال فرمود: ای آدم! فرشتگانم را به سجده به سوی تو درآوردم و نامت را در آسمان هایم فراز آوردم و آفرینش تو را به بزرگ منشی خویش آغاز نمودم و در بهشت جایت دادم و این همه را تنها، از آن روی کردم که به تو خشنود گردم و تو را بدان آزمودم، بدون آن که به درگاهم عملی کرده باشی که تو را سزاوار آن چه به تو دادم، نموده باشد. آدم گفت: پروردگارا! نیکی از توست و بدی از من. خداوند فرمود: ای آدم! منم خداوند کریم که نیکی را پیش از بدی و رحمتم را پیش از خشم آفریدم و بزرگ منشی خویش را پیش تر از خوار سازیم و حجت تمام کردنم را پیش از عذاب کردنم آوردم. ای آدم! آیا تو را از آن درخت بازنداشتم و تو را خبر ندادم که شیطان دشمن تو و همسرت است و پیش از آن که وارد بهشت شوید برحذرتان نداشتم و شما را آگاه نساختم که اگر از آن درخت بخورید به خود ستم کرده اید و مرا فرمان نبرده اید؟ !ای آدم! ستمگری که مرا فرمان نبرد در جوار من در بهشت نخواهد بود. آدم گفت: بله،ای پروردگار من، حجت تو بر ما تمام است، ما به خود ستم ورزیدیم و نافرمانی کردیم، اگر ما را نیامرزی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود.

حضرت فرمود: چون آن دو نزد پروردگار خود به گناهشان اقرار کردند و اعتراف نمودند که حجت خدا برایشان تمام است، رحمت خداوند بخشنده مهربان به آنان رسید و پروردگار توبه ایشان پذیرفت؛ به درستی که او بسیار توبه پذیر و مهربان است. خداوند فرمود: ای آدم! با همسرت به سوی زمین فرود آی. اگر در پی نیکی برآیید شما را نیک خواهم کرد و اگر از برای من عمل کنید نیرویتان خواهم بخشید و اگر به خشنودسازی من روی آورید به خشنودیتان خواهم شتافت و اگر ترس از مرا پیشه خود سازید، شما را از خشم خود، به دور خواهم داشت. حضرت فرمود: در آن هنگام آدم و حوا به گریه افتادند و گفتند: پروردگارا! پس ما را یاری ده تا به اصلاح خود پردازیم و به آن چه تو را از ما خشنود کند عمل کنیم. خداوند به آن دو فرمود: هر گاه کار ناپسندی کردید از آن به سوی من توبه آورید تا شما را ببخشم. به درستی که من بسیار توبه پذیر و مهربانم. گفتند: پس ما را به رحمت خود بر آن نقطه از زمین فرود آر که نزدت دوست داشتنی تر است. حضرت فرمود: و خداوند به جبرئیل وحی کرد که آن دو را بر سرزمین مبارک مکّه فرود آورد و جبرئیل ایشان را بر آن فرود آورد و آدم را بر صفا قرار داد و حوا را بر

مروه. چون بر آن جا نهاده شدند هر دو برپا ایستادند و سرهاشان به سوی آسمان فراز آوردند و به سوی خدا با صدایی بلند، گریه سر دادند و گردن هاشان را به فروتنی کج کردند. خداوند ایشان را ندا داد: چه چیز شما را به گریه انداخت پس از این که از شما راضی شدم؟ گفتند: پروردگارا! گناهمان ما را به گریه درآورد. گناهی که ما را از جوار پروردگارمان بیرون کرد، پس ستایش فرشتگانت که تو را ای پروردگار ما بزرگ می داشتند، از چشممان پنهان شد و شرمگاه هایمان به چشم مان نمایان گشت. گناهمان ما را به کشت دنیا و خوردنی ها و آشامیدنی های آن ناگزیر کرد و با جدا کردنمان از تو، ما را به ترسی سخت در انداخت. حضرت فرمود: در آن هنگام خداوند بخشنده مهربان بر آنان رحم آورد و به جبرئیل وحی کرد: منم خداوند بخشنده مهربان، همانا به آدم و حوا رحم کردم؛ چرا که آنان به سوی من زاری کردند. پس، برایشان خیمه ای از خیمه های بهشت فرود بر و بر دوری از بهشت دلداریشان ده و آن دو را در آن خیمه جمع آور که من به خاطر گریه و ترس و تنهاییشان بر آنان رحم آوردم. پس خیمه را برایشان بر آن بلندی بین کوه های مکه برپا کن. حضرت فرمود: آن بلندی جایگاه کعبه و پی های آن بود که پیشتر، فرشتگان، آن را ساخته بودند. جبرئیل برای آدم، خیمه را بر جایگاه ستون ها و پی های کعبه فرود آورد و برپایش کرد. سپس، آدم را از صفا و حوا را از مروه پایین آورد و در خیمه قرار داد. حضرت فرمود: و ستون های خیمه، شاخه های یاقوت سرخ بود که نور و روشنایی اش سراسر کوههای مکه و اطرافش را روشن کرد. نور ستون بر زمین امتداد یافت و خداوند به حرمت خیمه و ستون که از بهشت آورده شده بودند، آن گستره را حرم قرار داد و از این رو کارهای نیک و نیز گناهان را در حرم دو چندان برشمرد. آن گاه طناب های خیمه را به قدر مسجد الحرام کشیدند و میخ کوب کردند. حضرت فرمود: و میخ های خیمه از ترکه های بهشتی بود و طنابهایش از بافت های درخت ارجوان.(1)

خداوند به جبرئیل وحی کرد: هفتاد هزار فرشته بر خیمه فرود آر تا از آن در مقابل جن های سرکش حفاظت کنند و همدم آدم و حوا باشند و بر دور خیمه به گرامیداشت کعبه و خیمه طواف کنند. فرشتگان فرود آمدند و از خیمه در مقابل

1- [1] - أرجوان درختی زیبا با گل های قرمز پررنگ (المعجم الوسیط ماده أرج: ج 1، ص 13).

شیطان های سرکش و دشمنان محافظت می کردند و به دور ستون های کعبه و خیمه، شبانه روز طواف می کردند، همان گونه که در آسمان به دور بیت المعمور طواف می کردند و ستون های بیت الحرام، در زمین مقابل بیت المعمور در آسمان بودند.

حضرت فرمود: سپس، خداوند پس از آن چه گذشت به جبرئیل وحی کرد: بر آدم و حوا فرود آی و آن دو را از جای پی های خانه ام دور کن که می خواهم گروهی از فرشتگانم را به زمین فرو فرستم تا ستون های خانه ام را برای فرشتگانم و آفریدگانم و فرزندان آدم بنا نهند. پس جبرئیل بر آدم و حوا فرود آمد و آن دو را از خیمه به بیرون برد و از بلندی بیت الحرام دور کرد و خیمه را از جایگاه آن بلندی به کنار بردند و آدم را بر صفا و حوا را بر مروه گذاشتند و خیمه را به سوی آسمان بالا بردند. آدم و حوا گفتند: ای جبرئیل! آیا به سبب ناخشنودی خدا ما را جا به جا کردی و از هم جدا ساختی یا از روی خشنودی او که چنین بر ما مقدّر گردانده است؟ جبرئیل به آن دو گفت: این به سبب ناخشنودی خدا از شما نیست؛ ولی خدا از آن چه که می کند بازخواست نمی شود. ای آدم! آن هفتاد هزار فرشته ای که خداوند بر زمین فرو فرستاد تا همدم تو باشند و به دور ستون های خانه و خیمه طواف کنند؛ از خدا خواستند که برای آنان به جای خیمه، خانه ای بر جایگاه آن بلندی مبارک در مقابل بیت المعمور بنا کند، تا به دور آن طواف کنند؛ همان گونه که در آسمان به دور بیت المعمور طواف می کردند. پس خداوند به من وحی کرد که تو و حوا را از آن دور سازم و خیمه را به سوی آسمان بالا برم. آدم گفت: خشنودیم به آن چه خدا مقدّر می کند که فرمانش در مورد ما عملی است.

آدم بر صفا و حوا بر مروه بود. آدم را به سبب دوری از حوا ترس و اندوهی سخت دست داد. از صفا پایین آمد و به شوق حوا رو به سوی مروه گذاشت تا به او سلام کند. بین صفا و مروه دره ای بود و آدم تا وقتی بر بالای صفا بود، مروه را می دید؛ اما چون به دره رسید مروه، از پیش چشمش پنهان شد. او برای رهایی یافتن از نادیده بودن مروه و از ترس این که مبادا راه را گم کرده باشد شروع به دویدن در دره کرد. چون دره را پشت سر گذاشت و از آن بالا آمد و مروه پیش چشمش آشکار شد، شروع به راه رفتن کرد تا به مروه رسید. از آن بالا رفت و به حوا سلام کرد. سپس، آن دو رو به سوی جایگاه آن بلندی کردند تا ببینند آیا پی های خانه، برافراشته شده است یا نه؛ و هر دو از خداوند خواستند تا ایشان را به

ص:280

مکان خود بازگرداند. سپس، آدم از مروه پایین آمد و به سوی صفا بازگشت و بر آن ایستاد و رو به سوی جایگاه آن بلندی نهاد و خدای را دعا کرد و باز، به حوا مشتاق شد. پس، از صفا پایین آمد و به سوی مروه، رهسپار شد و همانند کاری که بار اول کرده بود، انجام داد و بعد به صفا بازگشت و آن چه را بار اول کرده بود انجام داد. سپس از صفا به سوی مروه پایین آمد و همانند کاری که دو بار کرده بود انجام داد. سپس به صفا بازگشت و بر آن ایستاد و از خدا خواست که او و همسرش حوا را نزد هم آورد. حضرت فرمود: آدم سه بار از صفا به سوی مروه رفت و سه بار از آن به سوی صفا بازگشت؛ که در جمع شش دور بود. چون آن دو به سوی خدا دعا کردند و گریستند و از او خواستند که آن دو را نزد هم آورد، خداوند در همان ساعت از همان روز دعایشان را برآورده ساخت و آن به هنگام غروب خورشید بود.

جبرئیل نزد آدم آمد و او بر صفا ایستاده بود و رو به سوی آن بلندی، خدای را دعا می کرد. جبرئیل به او گفت: ای آدم! از صفا پایین بیا و به حوا بپیوند. آدم از صفا به سوی مروه پایین آمد و همانند آن چه سه بار کرده بود، انجام داد تا به مروه رسید. از آن بالا رفت و حوا را از آن چه جبرئیل به او خبر داده بود باخبر ساخت. هر دو از این امر بسیار شادمان شدند و خدای را سپاس گفتند و شکر کردند و این چنین سنّت سعی بین صفا و مروه پدید آمد. از این رو خداوند متعال فرمود: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا» [در حقیقت صفا و مروه از شعایر خداست (که یادآور اوست) پس، هر که خانه (خدا) را حج کند یا عمره گزارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جای آورد](1) حضرت فرمود: سپس، جبرئیل نزد ایشان آمد و از مروه پایین آوردشان و به آنها خبر داد که خداوند جبار تبارک و تعالی او را به زمین فرود آورده تا پی های بیت الحرام را به سنگی از صفا و سنگی از مروه و سنگی از طورسینا(2) و سنگی از جبل السلام که پشت کوفه است برافرازد. آن گاه خداوند به جبرئیل وحی کرد که آن خانه را بنا کن و به پایان رسان. جبرئیل آن چهار سنگ را

1- [1] - بقره/ 158.
2- [2] - طور سینا: کوهی در مصر که در کنار یک بیشه و در جنب شهری کوچک که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله فتح شد قرار دارد. «معجم

البلدان ج 4، ص 48».

به فرمان خدا از جا هایشان با بال های خود برکند و آن گونه که خداوند فرمانش داده بود، در گوشه های خانه، بر پی هایی که خداوند جبار مقدّر کرده بود و نشانهایش گذاشته بود، قرار داد. سپس خداوند به جبرئیل وحی کرد که خانه را با سنگی از کوه ابوقُبَیس(1) بنا کن و به پایان رسان و دو در، برایش قرار ده: یکی شرقی و دیگری غربی. حضرت فرمود: و جبرئیل آن را به پایان رساند و چون از آن دست کشید فرشتگان به دورش طواف کردند.

وقتی آدم و حوا، فرشتگان را دیدند که به دور کعبه طواف می کنند، به راه افتادند و کعبه را هفت دور طواف کردند، سپس، در پی چیزی برای خوردن بیرون آمدند و این در همان روز بود که به زمین فرود آمده بودند. (2)

16) از جابر جُعفی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدران بزرگوارش روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند در سرتاسر زمین مکّه را و در مکّه، بکّه(3) را برگزید و در بکّه سراپرده ای از نور پیچیده در دُرّ و یاقوت فرو فرستاد. سپس، چهار ستون در میان آن سراپرده نازل فرمود و در میان آن ستون ها که در چهار گوشه سراپرده هر یک به طول هفت ذراع(4) برپا بودند، مرواریدهایی سفید قرار داد و سپس، نور آن سراپرده را در ستون ها تاباند و آنها را که پای در زمین، سر به زیر عرش رسانده بودند، همچون چراغ ساخت. گوشه ای از زمرّد سبز بود و گوشه ای از یاقوت سرخ و گوشه ای از مروارید سفید و گوشه ای از نور پرفروغ. آن خانه بر بلندای زمین جای گرفته بود و نور آن چراغ ها که خود، سیصد و شصت چراغ بودند تا جایگاه حرم می رسید و بزرگ ترین چراغ، مقام ابراهیم بود. رکن اسود، در رحمت است تا می رسد به رکن شامی، که در انابه است و درب رکن شامی، در توسل است و درب رکن یمانی، در توبه است که این، درِ خاندان محمّد صلی الله علیه و آله و پیروان آنهاست تا می رسد به حجر الاسود. پس، این خانه، حجّت خدا بر آفریدگانش در زمین است. چون آدم به سوی زمین پایین آمد بر صفا فرود آمد و از این رو خداوند اسمی برگرفته از اسم آدم «صفوه» بر آن نهاد.

1- [1] - ابو قبیس: کوهی مشرف بر مکه « معجم البلدان ج 1، ص 80».
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 53، ح 21.
3- [3] - بکّه: جایگاه کعبه در مکّه «معجم البلدان ج 1، ص 475».

4- [4] - ذراع: کمتر از یک متر.

خداوند عز و جل می فرماید: «ان الله اصطفی آدم»(1)[همانا خداوند،آدم را برگزید] و حوا بر مروه فرود آمد، از این رو خداوند عز و جل اسمی برگرفته از اسم «مرأه» یعنی زن بر آن نهاد.آدم، مرأه را از بهشت آورده بود؛پس، چون مرأه نیافرید، آن گاه که آدم بر مقام تکیه کرده بود،از پروردگارش خواست تا کعبه را به زمین فرو فرستد و خدا چنین کرد و خانه بر زمین قرار گرفت؛ و آدم در آن آرام گرفت. ارتفاع خانه از زمین، هفت ذراع بود و چهار در داشت و عرض آن، بیست و پنج ذراع در بیست و پنج ذراع، از گوشه ای به گوشه ای بود و سراپرده، دویست ذراع در دویست ذراع بود.(2)

17) از جابر بن عبد الله از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: شیطان نخستین کسی بود که سرود خواند و نخستین کسی بود که نوحه سر داد و نخستین کسی بود که آواز خواند. چون آدم از آن درخت خورد، سرود خواند و چون او را به زمین فرستادند، آواز خواند و چون بر زمین قرار گرفت، نوحه سر داد و نعمت های بهشت را به یاد او آورد.

«فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِمَاتٍ...وَلاَ هُمْ یَحْزَنُونَ (38)»

«فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ (37) قُلْنَا اهْبِطُواْ مِنْهَا جَمِیعًا فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُم مِّنِّی هُدًی فَمَن تَبِعَ هُدَایَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاَ هُمْ یَحْزَنُونَ (38)»

[سپس، آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود و (خدا) بر او ببخشود آری او(ست که) توبه پذیر مهربان است* فرمودیم جملگی از آن فرود آیید پس، اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند بر ایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد]

1) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم صاحب شعیر، از کثیر بن کَلَثَمه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام یا حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «ا فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِمَاتٍ» فرمود که آدم چنین گفت: هیچ خدایی نیست به جز تو، پاک و منزّهی. خداوندا! تو را می ستایم. بد کردم و بر خود ستم ورزیدم؛ پس، مرا بیامرز که تو

1- [1] - آل عمران/ 33.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 57، ح 22.

بهترین آمرزندگانی. هیچ خدایی نیست به جز تو، پاک و منزّهی. خداوندا! تو را می ستایم. بد کردم و بر خود ستم ورزیدم پس، مرا بیامرز و بر من رحم کن که تو بهترین رحم کنندگانی. هیچ خدایی نیست به جز تو، پاک و منزّهی خداوندا، تو را می ستایم. بد کردم و بر خود ستم ورزیدم پس توبه ام را بپذیر، به درستی که تو بسیار توبه پذیر و مهربانی. (1)

2) کلینی می گوید: و در روایت دیگری در باره سخن خداوند عز و جل: «فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِمَاتٍ» حضرت فرمود: از خدا به حقّ محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) درخواست کرد. (2)

3) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابان بن عثمان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: آدم، چهل صبحگاه در صفا به سجده ماند و بر بهشت و بیرون شدنش از جوار خداوند عز و جل می گریست. جبرئیل علیه السلام بر او فرود آمد و گفت: ای آدم! چرا گریه می کنی؟ گفت: ای جبرئیل! چرا گریه نکنم حال آن که خداوند مرا از جوار خود بیرون راند و بر دنیا فرود آورد؟ جبرئیل گفت: ای آدم! به سوی خدا توبه کن. گفت: چگونه توبه کنم؟ آن گاه خداوند در جای کعبه، قبّه ای از نور نازل فرمود و نور آن را به اندازه حرم، بر کوههای مکه تاباند و به جبرئیل علیه السلام فرمان داد که آن گستره را نشان بگذارد. جبرئیل گفت: برخیز ای آدم، و در روز هشتم ماه ذی الحجّه او را بیرون برد و فرمان داد تا غسل کند و احرام بندد. آدم روز اول ماه ذی القعده از بهشت بیرون شد و جبرئیل او را در روز هشتم ذی الحجّه به سوی منا برد و او شب را در آن جا گذراند و چون صبح شد او را به سوی عرفات بیرون برد. جبرئیل در آن هنگام که او را از مکه بیرون آورده بود، به او احرام بستن آموخته و به لبیک گویی فرمان داده بود؛ پس چون خورشید روز عرفه میانه آسمان را گذراند به او امر کرد که لبیک گویی را ترک گوید و غسل کند و چون نماز عصر به جای آورد او را در عرفات ایستاند و کلماتی را که از پروردگارش دریافت کرده بود به او آموخت؛ و آن کلمات این دعاست: پاک و منزّهی خداوندا، تو را می ستایم هیچ خدایی نیست جز تو. بد کردم و بر خود ستم ورزیدم و به گناهم اعتراف می کنم؛ پس، مرا بیامرز به درستی که تو آمرزنده ی مهربانی. پاک و منزّهی خداوندا، تو را می ستایم.

1- [1] - کافی، ج 8، ص 304، ح 472.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 305 ذیل حدیث 472.

هیچ خدایی نیست جز تو. بد کردم و بر خود ستم ورزیدم و به گناهم اعتراف می کنم پس مرا بیامرز به درستی که تو بهترین آمرزندگانی. پاک و منزّهی خداوندا، تو را می ستایم. هیچ خدایی نیست به جز تو. بد کردم و بر خود ستم ورزیدم و به گناهم اعتراف می کنم؛ پس، مرا بیامرز. به درستی که تو بسیار توبه پذیر و مهربانی.

آدم تا به هنگام غروب خورشید در آن جا ماند و دستانش به سوی آسمان بالا برده به درگاه خداوند گریه و زاری می کرد. چون آفتاب فرو رفت، جبرئیل او را به مشعر بازگرداند و او شب را در آن جا گذراند. وقتی صبح برآمد بر کوه مشعر الحرام ایستاد و به کلماتی چند خدای را دعا کرد و خدا توبه اش را پذیرفت. سپس، رو به سوی منا گذاشت و جبرئیل فرمانش داد تا مویی را که بر سر دارد بتراشد و او تراشید و بعد او را به مکّه بازگرداند و به سوی جمره اولی برد. در آن دم، شیطان بر او نمایان شد و گفت: ای آدم! کجا می روی؟ جبرئیل، آدم را امر کرد تا به هفت سنگ او را بزند و با هر سنگی تکبیر گوید؛ پس چنین کرد و رفت. باز شیطان در جمره ثانیه بر او نمایان شد و جبرئیل آدم را فرمان داد تا به هفت سنگ او را بزند. پس او را سنگ زد و با هر سنگ تکبیر گفت و رفت. باز شیطان در جمره ثالثه بر او نمایان شد و جبرئیل فرمان داد تا به هفت سنگ او را بزند و با هر سنگ تکبیر گوید و این چنین، شیطان که لعنت خدا بر او باد، رفت. جبرئیل، به آدم گفت: بعد از امروز هرگز او را نخواهی دید. سپس او را به سوی بیت الحرام رهسپار کرد و فرمان داد که هفت بار آن را طواف کند و او چنین کرد. جبرئیل گفت: خداوند توبه ات را پذیرفت و همسرت را بر تو حلال کرد. حضرت فرمود: چون آدم، حجّش را به پایان رساند، فرشتگان او را در ابطح(1) دیدار کردند و گفتند: ای آدم، حجّ تو مقبول

1- [1] - أبطح: سرزمینی است که هم به مکّه نسبت داده می شود و هم به منا؛ چرا که از هر دو به یک اندازه فاصله دارد و چه بسا به منا نزدیک تر باشد و سرزمین محصّب است که در حج، در آن سنگ ریزه اندازند و مسجد خیف بنی کنانه، آنجاست و گفته اند از آن رو ابطح نام گرفته که آدم (ع) در آنجا تبطیح کرد؛ یعنی سنگ انداخت. «معجم البلدان: ج 1، ص 74».

افتاد؛ ولی ما دو هزار سال پیش از تو حج این خانه گزاردیم. (1)

4) علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: عمر آدم از روزی که خداوند او را آفرید تا روزی که جانش گرفت، به نهصد و سی سال رسید و در مکّه به خاک سپرده شد. خداوند، پس از این که خورشید روز جمعه از میانه آسمان گذشت، در او روح دمید و از پایین ترین دنده های او همسرش را آفرید و در همان روز او را در بهشت خود جای داد و او تنها شش ساعت از همان روز در بهشت ماند تا این که خدا را نافرمانی کرد و خداوند، پس از غروب خورشید، آن دو را از بهشت بیرون راند و آنها شب در بهشت نماندند. (2)

5) ابن بابویه، از علی بن فضل بن عباس بغدادی، از احمد بن محمّد بن سلیمان بن حارث، از محمّد بن علی بن خلف عطار، از حسین اشقر، از عمر بن ابی مقدام، از پدرش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت کرده است که وی گفت: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باره کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت و با آن به سوی پروردگارش توبه کرد پرسیدم، ایشان فرمود: او از خدا، به حق محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام خواست که توبه او را بپذیرد. پس خداوند توبه اش را پذیرفت.

6) و از وی، از محمّد بن موسی بن متوکل، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از عباس بن معروف، از بکر بن محمّد، از ابوسعید مداینی در حدیثی مرفوع در باره کلام خداوند عز و جل: «فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِمَاتٍ» روایت شده است: آدم از خدا به حق محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) درخواست کرد. (3)

7) عیاشی از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که خداوند متعال آدم را به زمین فرود آورد، او را فرمان داد که بعد از بهشت و نعمت های آن، به دست خود کشاورزی کند و از دسترنج خود بخورد؛ پس آدم به زاری نشست و

1- [1] - تفسیر قمی: ج 1، ص 54.
2- [2] - تفسیر قمی: ج 1، ص 56.
3- [3] - معانی الاخبار، ص 125، ح 2.

دویست سال بر بهشت گریست، آن گاه به سوی خدا سجده کرد و سه روز و سه شب، سر از سجده برنیاورد. سپس گفت: پروردگارا! آیا تو مرا خلق نکرده ای؟ خداوند فرمود: کرده ام. گفت: آیا رحمتت را پیش از خشمت بر من نثار نکرده ای؟ خداوند فرمود: چنین کرده ام، و اما تو صبر کردی یا شکر گزاردی؟ آدم گفت: هیچ خدایی نیست به جز تو پاک و منزّهی. همانا من به خود ستم کردم؛ پس مرا بیامرز. به درستی که تو آمرزنده و مهربانی. پس خداوند به آن دعا بر او رحم آورد و توبه اش را پذیرفت. به درستی که او بسیار توبه پذیر و مهربان است.(1)

8) محمّد بن مسلم از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: آن کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت و با آن به سویش توبه کرد و هدایت شد این دعا بود: پاک و منزّهی خداوندا، تو را می ستایم. پروردگارا، همانا من بد کردم و بر خود ستم ورزیدم؛ پس مرا بیامرز به درستی که تو آمرزنده و مهربانی. خداوندا، همانا هیچ خدایی نیست به جز تو، پاک و منزّهی و تو را می ستایم. همانا من بد کردم و بر خود ستم ورزیدم؛ پس، مرا بیامرز. به درستی که تو بهترین آمرزندگانی. خداوندا، همانا هیچ خدایی نیست جز تو، پاک و منزّهی و تو را می ستایم. همانا من بد کردم و بر خود ستم ورزیدم؛ پس مرا بیامرز. به درستی که تو آمرزنده و مهربانی. (2)

9) حسن بن راشد گفت: هر گاه از خواب برخاستی آن کلماتی را که آدم از پروردگارش آموخت بگو: منزّه و پاکی، ای پروردگار فرشتگان و رحمتت از خشمت پیشی گرفت؛ هیچ خدایی نیست به جز تو، همانا من بر خود ستم ورزیدم؛ پس مرا بیامرز و بر من رحم فرما. به درستی که تو بسیار توبه پذیر و مهربان و آمرزنده ای. (3)

10) از عبد الرحمن بن کثیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی به هنگام پیمان آدم، فرزندان او را بر وی نمایان ساخت. پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که پشت بر حضرت علی علیه السلام زده بود بر او گذشت و حضرت فاطمه سلام الله علیها در پی ایشان می آمد و حسن و حسین علیهما السلام، در پی حضرت فاطمه سلام الله علیها در

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 59، ح 24.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 59، ح 25.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 59، ح 26.

راه بودند. خداوند فرمود: ای آدم! زنهار که برایشان به دیده رشک نگری که تو را از جوار خود پایین می فرستم. چون خداوند او را در بهشت جای داد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، پیش چشم او نمایان شدند و او به ایشان به دیده رشک و حسد نگریست. در آن گاه پذیرش ولایت ایشان بر او عرضه شد و او از آن سرباز زد. پس بهشت او را با برگهایش به بیرون پرتاب کرد. وقتی از رشک و حسادتی که ورزیده بود به سوی خدا توبه آورد و به ولایت ایشان اقرار کرد و در حقّ آن پنج تن، محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام دعا کرد، خداوند او را آمرزید و از آن جاست که خداوند فرمود: «فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِمَاتٍ»(1)

11) از محمّد بن عیسی بن عبد الله علوی، از پدرش، از جدّش، از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: آن کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت این بود: پروردگارا! از تو به حق محمّد صلی الله علیه و آله می خواهم که توبه ام را بپذیری. خداوند فرمود: محمّد را چگونه می شناسی؟ گفت: زمانی که در بهشت بودم نام او را بر سراپرده شکوهمندت نوشته دیدم.(2)

12) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند متعال فرمود: «فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِمَاتٍ» که آنها را بگوید و گفت «فَتَابَ عَلَیْهِ» به آن دعا «إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ» بسیار توبه پذیر است و از توبه استقبال می کند و برای توبه کنندگان مهربان است. «قُلْنَا اهْبِطُواْ مِنْهَا جَمِیعًا» اول بار، خداوند فرمان داد که آن دو پایین روند و سپس آنان را امر فرمود که همگی پایین روند و هیچ یک از دیگری پیشی نگیرد. فرود آمدن از آن جا، این گونه بود که آدم و حوا از بهشت فرود آمدند و مار که از بهترین حیوانات بهشت بود نیز، از آن جا فرود آمد و چون ورود به بهشت بر شیطان حرام شده بود، او از اطراف بهشت فرود آمد. «فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُم» بر شما و فرزندانتان، پس از شما «مِّنِّی هُدًی»ای آدم و ای شیطان «فَمَن تَبِعَ هُدَایَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاَ هُمْ یَحْزَنُونَ» آن گاه که مخالفان به هراس افتند،هیچ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 59، ح 27.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 60، ح 28.

بیمی بر آنها نیست و آن گاه که مخالفان غمگین شوند، آنان اندوهی نخورند. حضرت فرمود: وقتی آن گناه از آدم سر زد و او از پروردگار خود عز و جل پوزش خواست، گفت: پروردگارا! توبه ام را بپذیر و پوزشم را دریاب و مرا به آن مرتبه ای که داشتم بازگردان، و مقامم را نزد خود، بلند گردان که کاستی و زیان و ذلت آن گناه بر اعضا و جوارحم،آشکار شده و سرتاسر پیکرم را فرا گرفته است . خداوند متعال فرمود: ای آدم! آیا به یاد نداری که تو را فرمان دادم هر گاه دشواری و ناگواری بر تو روی آورد و به تنگنایت افکند، مرا به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش علیهم السلام فراخوان؟ آدم گفت: بله پروردگارم. خداوند عز و جل فرمود: پس، تنها به دامان محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) چنگ زن و مرا فراخوان تا خواسته ات برآورم و تو را بیش از آن چه خواسته ای بیافزایم. آدم گفت: خدایا و بار پروردگارا، آیا جایگاه ایشان نزد تو تاآن جا رسیده که با چنگ انداختن به دامان ایشان، توبه ام را می پذیری و از گناهم در می گذری؟ حال آن که من آن کسم که فرشتگانت را به سویش به سجده درآوردی و در بهشت خود جای دادی و حوا، مادر امّت خود را به همسریش درآوردی و گرامی ترین فرشتگانت را به خدمتش گماردی. خداوند متعال فرمود: ای آدم! من فرشتگانم را از آن رو فرمان دادم تا به بزرگداشت تو به سویت سجده آورند که تو ظرف این نورها بودی و اگر پیش از گناهت، از من به حق ایشان سوگند خورده و خواسته بودی تا تو را از آن گناه نگاه دارم و از مکرهای دشمنت، شیطان، آگاه سازم تا از آن پروا کنی، هر آینه برایت کرده بودم. اما آن چه پیشتر بر علم من آشکار بود اکنون به طور کامل و دقیق روی داده است و اکنون به حق ایشان مرا فراخوان تا تو را پاسخ دهم.

در این هنگام آدم گفت: خداوندا! به شکوه محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش علیهم السلام و به شکوه محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین و پاکان خاندان ایشان بر من مرحمت فرما و توبه ام بپذیر و گناهم را ببخشای و مرا به آن مرتبه ای که از کرامت تو داشتم، بازگردان. خداوند عز و جل فرمود: توبه ات پذیرفتم و به خشنودیم بر تو روی کردم و رحمت ها و نعمت هایم را به سویت برگرداندم و تو را به آن مرتبه ای که از بزرگواری هایم داشتی بازگرداندم. از این جاست که خداوند عز و جل فرمود: «فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَّبِّهِ

كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» سپس خداوند عز و جل به آدم و حوا و شيطان و مار كه به زمين فرستاده بودشان فرمود: «وَلَكُمْ فِى الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ» [و براى شما در زمين، قرارگاه خواهد بود](1) و اقامتگاهى، تا در آن زندگى كنيد و روزها و شبهايش، شما را به تلاش در راه آخرت برانگيزد و خوشا به حال هر كس كه از آن براى سراى جاودانى توشه بربندد. «وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» [و تا چندى برخورداری خواهد بود](2) در زمين از برايتان بهره ايست تا روزى كه مرگتان فرا رسد؛ چرا كه خداوند متعال آن كاشته ها و ميوه هايتان را برون آورد و بر روى زمين، شما را جاى داده به ناز و نعمت مى پرورد و البته در آنجا شما را به آزمون هايش مى آزمايد. گاهى با نعمتهاى دنيا شما را لذت دهد، تا نعمتهاى آخرت را به ياد آريد، كه راه به دست آوردنش از هر آن چه آسايش دنيا را بكاهد و از بين برد به دور است و از هر آن چه شما را به ترک آن وادارد و كوچكش نمايد و ناچيزش جلوه دهد خالى است و گاهى دگر شما را به سختى هاى دنيا كه رحمت او را در ميان دارد بيازمايد، و به ناملايمات بيدادگر آن، كه در حقيقت گرفتاران خود را از بلا دور سازد، امتحان كند تا شما را از عذابى جاودان بيم دهد كه هيچ عافيتى در خود ندارد و هيچ راحت و رحمتى در آن راه ندارد.

13) حضرت امام حسن عسكرى عليه السلام فرمود: حضرت امام سجاد عليه السلام فرمود: پدرم عليه السلام از پدرش عليه السلام از رسول خدا صلى الله عليه و آله برايم نقل كرد و فرمود: اى بندگان خدا! وقتى خداوند متعال أشباح ما را از فراز عرش به كمر حضرت آدم منتقل فرمود، او نورى فروزان در پشت خود ديد كه

گر چه نور به چشمش مى آمد، اشباح ما بر او آشكار نبود؛ پس گفت: پروردگارا! اين نورها چيست؟ خداوند عز و جل فرمود: نورهاى اشباحى است كه از ارجمندترين جاى عرشم به پشت تو آوردم و از اين رو فرشتگان را فرمان دادم كه به سويت سجده كنند؛ چرا كه تو ظرف نورهاى ايشانى. آدم گفت: پروردگارا! كاش آنان را برايم نمايان مى ساختى. خداوند عز و جل فرمود: اى آدم! به فراز عرش بنگر، چون آدم نگريست، نور اشباح ما از پشت او بر فراز عرش افتاد و در آن

1- [1] - بقره/ 36.

2- [2] - بقره/ 36.

صورت های نورهای اشباح ما که در پشت او بود نقش بست همان گونه که چهره آدمی در آینه ای صاف نقش می بندد. او اشباح ما را دید و گفت: پروردگارا! این اشباح چیست؟ خداوند متعال فرمود: ای آدم! این ها اشباح بهترین مخلوقات و آفریدگان منند. این محمّد صلی الله علیه و آله است و من در همه ی کارهایم محمود و ستوده شده و حمید و ستودنی ام؛ پس برای او اسمی از اسمهای خود برگرفتم و این علی علیه السلام است و من علی و متعال و عظیم و شکوهمندم؛ پس برای او اسمی از اسمهای خود برگرفتم و این فاطمه سلام الله علیها است و من فاطر و شکافنده آسمان ها و زمینم و فاطم و قطع کننده ی رحمت خویش از دشمنانم در روز فرجام و داوری، و فاطم و قطع کننده دوستانم از هر آن چه موجب سرافکندگی و ننگ ایشان شود؛ پس برای ایشان اسمی از اسمهای خود برگرفتم و این دو حسن و حسین علیهما السلام هستند و من محسن و مجمل هستم «نیکی کننده و و نیکی آور»؛ پس برای ایشان اسمی از اسمهای خود برگرفتم. اینان برگزیدگان مخلوقات من و گرامی ترین آفریدگانم هستند. به خاطر ایشان می گیرم و به خاطر ایشان عطا می کنم و به خاطر ایشان مجازات می کنم و به خاطر ایشان پاداش می دهم. پس ای آدم! به سوی من به ایشان متوسّل شو و اگر حادثه ای ناگوار بر تو روی داد، ایشان را به درگاهم شفیع ساز؛ همانا من به خود سوگند حقّی خورده ام که هیچ یک از امیدواران ایشان را ناامید نکنم و هیچ یک از خواهندگان ایشان را بی پاسخ نگذارم. از این روست که وقتی آن گناه از آدم سر زد و او به حقّ ایشان، خداوند عز و جل را فراخواند، او توبه اش را پذیرفت و او را آمرزید.

و به خواست خدا در باب معنای آن کلماتی که خداوند به وسیله آنها توبه آدم را پذیرفت، حدیثی خواهد آمد که در باره این کلام خداوند متعال است: «وَقَالُواْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ» [و گفتند: دل های ما در غلاف است] تا آخر آیه. (1)

14) ابن بابویه، به اسناد خود، از معمر بن راشد، روایت کرد که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که ایشان فرمود: مردی از یهود به

1- [1] - در بیان حدیث اول از تفسیر آیه 88 از این سوره خواهد آمد. تفسیر امام حسن عسکری (ع)، ص 219، ح 102.

خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید. رو به روی ایشان ایستاد و نگاه تندی به سوی آن حضرت می کرد. حضرت فرمود: ای یهودی چه می خواهی؟ عرض کرد: تو بهتری یا موسی بن عمران، آن پیامبری که خداوند با او سخن گفت و تورات و عصا بر او نازل فرمود و دریا را برایش شکافت و ابر را به سایه افکنی بر سرش گمارد؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: برای بنده پسندیده نیست که خود را بستاید، ولی برایت می گویم: چون آدم علیه السلام دست به آن گناه زد، توبه اش این گونه بود که گفت: خداوندا! به حق محمد صلی الله علیه و آله و خاندان محمّد علیهم السلام، از تو می خواهم که مرا بیامرزی؛ پس، خداوند او را آمرزید و آن گاه که نوح علیه السلام بر کشتی سوار شد و از غرق شدن بیمناک شد، گفت: خداوندا! به حق محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان محمّد علیهم السلام، از تو می خواهم که مرا از غرق شدن نجات دهی؛ پس، خداوند نجاتش داد. نیز آن گاه که ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد، گفت: خداوندا! به حق محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان محمّد صلی الله علیه و آله از تو می خواهم که مرا از آتش نجات دهی؛ پس، خداوند آتش را بر او سرد و بی آسیب کرد. آن گاه که موسی عصایش را به زمین انداخت و در دل هراسان شد گفت: خداوندا! به حق محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان محمّد علیهم السلام، از تو می خواهم که مرا نجات دهی؛ پس، خداوند جلّ جلاله فرمود: «لَا تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَی» [مترس که تو خود برتری](1). ای یهودی! اگر موسی علیه السلام مرا می یافت و به من و پیامبریم ایمان نمی آورد ایمانش و پیامبریش هیچ سودی به او نمی رساند، ای یهودی! تنی از فرزندان من، مهدی علیه السلام است چون برون اید، عیسی بن مریم به یاریش فرود می آید و او را پیشرو خود کند و پشت سرش به نماز ایستد. (2)

15) ابن شهرآشوب، از نطنزی در کتاب خصائص، از ابن عباس روایت کرده است که وی گفت: چون خداوند متعال آدم را آفرید و از روح خود در او دمید، آدم عطسه کرد و گفت: الحمد لله، پروردگارش به او گفت: پروردگارت تو را رحمت کند. وقتی خداوند فرشتگان را به سوی او به سجده درآورد، او به شگفت آمد و

1- [1] - طه/ 68.
2- [2] - امالی صدوق، ص 181، ح 4.

گفت: پروردگارا! آیا هیچ مخلوقی آفریده ای که او را بیش از من دوست بداری؟ فرمود: بله، و اگر ایشان نبودند تو را نمی آفریدم. گفت: پروردگارا! آنان را به من بنما، پس خداوند عز و جل به پرده نشینان وحی کرد تا پرده را بالا زنند. چون پرده بالا رفت به ناگاه آدم، پنج سایه پیشاپیش عرش دید. گفت: پروردگارا! اینان کیستند؟ فرمود: ای آدم! این محمّد صلی الله علیه و آله، پیامبر من است و این علی علیه السلام، امیر مؤمنان، عمو زاده پیامبر من و وصی اوست و این فاطمه سلام الله علیها، دختر پیامبرم است و اینان حسن و حسین علیهما السلام، فرزندان علی علیه السلام و فرزندان دختر پیامبرم، هستند. سپس فرمود: ای آدم! ایشان فرزندان تو هستند، پس بر این شاد باش. هنگامی که آدم دست به آن گناه زد گفت: پروردگارا! به حق محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام)، از تو می خواهم که مرا بیامرزی، پس خداوند او را آمرزید و این همان کلماتی است که خداوند متعال فرمود: «فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِمَاتٍ» کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت این بود: خداوندا! به حقّ محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) که توبه ام را بپذیر، پس خداوند توبه اش پذیرفت.

16) از قاضی ابی عمرو عثمان بن احمد یکی از شیخ های اهل سنت در حدیثی مرفوع به ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: چون آدم به آن گناه دست زد به سایه هایی که گرداگرد عرش را روشن کرده بودند نگاه کرد و گفت: پروردگارا! نورهای سایه هایی به چشم من می آید که همانند آفرینش من هستند. آنان کیستند؟ فرمود: این نورها سایه های دو تن از فرزندان تواند. اسم یکی از ایشان محمّد صلی الله علیه و آله است که پیامبری را با تو آغاز می کنم و با او به پایان می رسانم و دیگری برادر او، و زاده برادر پدر اوست که محمّد صلی الله علیه و آله را به او حمایت کنم و به دست او یاریش دهم. و این نورها که پیرامون ایشان است، نورهای فرزندان این پیامبر و برادرش علی علیه السلام هستند که پیامبر، دخترش را به همسری او درآورد و او را با اول کسی که به پیامبری او ایمان می آورد و باورش می کند، پیوند می دهد و بانوی زنان جهانش کند و او را و فرزندانش را از آتش دوزخ به دور دارد؛ و چون قیامت شود، همه پیوندها و خویشاوندی ها بریده شود، به جز پیوند و خویشاوندی خاندان محمّد

صلی الله علیه و آله. در آن گاه آدم به شکرانه این که خداوند ایشان را از فرزندان او قرار داده به سویش سجده کرد و خداوند به پاداش آن سجده، فرشتگانش را به سجده او درآورد.(1)

17) از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِمَاتٍ» فرمود: آن کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت این بود: خداوندا! به حق محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، از تو می خواهم که توبه ام بپذیری، پس خداوند توبه اش پذیرفت. (2)

18) عیاشی از جابر روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام در باره تفسیر این آیه در باطن قرآن پرسیدم: «فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُم مِّنِّی هُدًی فَمَن تَبِعَ هُدَایَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاَ هُمْ یَحْزَنُونَ» ایشان فرمود: تفسیر هدایت، علی علیه السلام است، خداوند در باره اش فرمود: «فَمَن تَبِعَ هُدَایَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاَ هُمْ یَحْزَنُونَ»

«وَالَّذِینَ کَفَرواْ وَکَذَّبُواْ بِآیَاتِنَا أُولَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ (39)»

[(ولی) کسانی که کفر ورزیدند و نشانه های ما را دروغ انگاشتند، آنانند که اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «وَالَّذِینَ کَفَرواْ وَکَذَّبُواْ بِآیَاتِنَا» که از راستگویی محمّد صلی الله علیه و آله در خبرهایی که از قرن های پیشین آورد نشان دارد و از درستی او در آن چه که در باره علی علیه السلام و خاندان پاکش برای بندگان خدا بیان نمود و ایشان را برتری بخشید، خبر می دهد. آنان که پس از محمّد صلی الله علیه و آله سرور تمامی آفریدگان، زن و مردشان برترین ارجمندان هستند. «أُولَئِکَ» که راستگویی محمّد صلی الله علیه و آله را در خبرهایی که آورده انکار می کنند و درستی او را در گماشتن اولیا خود، یعنی علی علیه السلام سرور همه اوصیا و دیگر بزرگ زادگان

1- [1] - غایه المرام، ص 393، ح 3.
2- [2] - معانی الاخبار، ص 125، ح 1.

خاندان پاکش بر مردم نمی پذیرند «أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»(1)

«يا بَنِى إِسْرَائِيلَ اذْكُرُواْ نِعْمَتِىَ الَّتِى أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُواْ بِعَهْدِى أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّاىَ فَارْهَبُونِ (40)»

[ای فرزندان اسرائیل ! نعمت هایم را که بر شما ارزانی داشتم به یاد آرید و به پیمانم وفا کنید تا به پیمانتان وفا کنم و تنها از من بترسید]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «يا بَنِى إِسْرَائِيلَ اذْكُرُواْ نِعْمَتِىَ الَّتِى أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» آن گاه که محمّد را به پیامبری برانگیختم و او را در شهرتان جای دادم و این گونه شما را برای گرویدن به او، و ره سپردن به سویش به دشواری نیانداختم و نشانه های او و دلایل راستگویی اش را برایتان آشکار نمودم تا در باره او به شک و تردید نیافتید.

«وَأَوْفُواْ بِعَهْدِى» که پیامبرانتان از پیشینیان شما گرفتند و آنان را فرمان دادند آن پیمان را به فرزندان خود رسانند تا به محمّد عرب قریشی هاشمی که با نشانه های آشکار هویدا می شود و به معجزه هایی شگفت تأیید می گردد، ایمان آورند. معجزاتی همچون آن گاه که گوشت کتف مسموم با او سخن گفت و گرگ با او لب به سخن گشود و خداوند غذای اندک را برایش بسیار کرد و سنگ های سخت را برایش نرم ساخت و آب های جاری را برایش خشک نمود و هیچ پیامبری از پیامبران خود را به نشانه ای تأیید نکرد جز آن که برای او، همانند آن یا بهتر از آن را آورد و علی بن ابی طالب علیه السلام را از بزرگترین اولیا او قرار داد. کسی که برادر و همراه او بود و عقلش از عقل او و دانشش از دانش او و بردباری اش از بردباری او سرچشمه داشت و پس از آن که با دلایل چیره و دانش والا و برتری بی چون و چرای خود بهانه های ستیزه جویان محمد صلی الله علیه و آله را برچید، با شمشیر برّان خود به حمایت از دین او برخاست. «أُوفِ بِعَهْدِكُمْ» که به خاطر آن، آسایش جاودان را در سرای کرامت و اقامتگاه رحمت، برایتان واجب کردم. «وَإِيَّاىَ فَارْهَبُونِ» در مخالفت با محمّد صلی الله علیه و آله، زیرا من

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 227، ح 106.

آن خداوند توانایم که هر کس بر سر پذیرش من با شما بستیزد، شرش را از سرتان رفع می کنم؛ حال آن که اگر مخالفت با مرا برگزینید، آن ستیزه جویان نمی توانند انتقام مرا از شما دور کنند. (1)

2) ابن بابویه، از احمد بن حسن قطان، از حسن بن علی سکری، از محمّد بن زکریا جوهری، از جعفر بن محمّد عماره، از پدرش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: یعقوب و عیص دو برادر دو قلو بودند که نخست عیص به دنیا آمد و سپس یعقوب چشم به جهان گشود. او را یعقوب نامیدند، زیرا در عقب، یعنی در پی برادرش عیص، پا به جهان گذاشت و یعقوب همان اسرائیل است و اسرائیل به معنای بنده خدا باشد؛ چرا که إسرا یعنی بنده و ئیل همان خداوند عز و جل است. (2)

3) و در خبری دیگر روایت شده است که إسرا به معنی نیرو باشد و ئیل، همان خداوند عز و جل است که این گونه اسرائیل نیروی خداوند عز و جل معنا دهد. (3)

4) علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از جمیل از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که مردی به خدمت حضرت رسید و عرض کرد: فدایت شوم، خداوند می فرماید: «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» [مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم](4) ما او را می خوانیم ولی او ما را اجابت نمی کند. حضرت فرمود: چون شما به پیمان خود با خداوند وفا نکردید، اگر وفا کرده بودید، هر آینه خداوند به شما وفا می کرد. (5)

5) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از سماعه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند عز و جل فرمود: «وَأَوْفُواْ بِعَهْدِی» به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام تا «أُوفِ بِعَهْدِکُمْ» با بهشت به عهد خود با شما وفا کنم. (6)

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 227، ح 107.
2- [2] - علل الشرایع، ص 59، ح 1.

3- [3] - علل الشرايع، ص 59، ح 2 ؛ معانى الاخبار، ص 49، ح 1.
4- [4] - غافر/ 60.
5- [5] - تفسير قمى، ج 1، ص 56.
6- [6] - كافى ج 1، ص 357، ح 89.

6) ابن بابویه، از پدرش، از محمّد بن ابوالقاسم، از محمّد بن علی قرشی، از ابو ربیع زهرانی، از حریز، از لیث بن ابی سلیم، از مجاهد، از ابن عباس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ایشان فرمود: وقتی خداوند تبارک و تعالی آیه: «وَأَوْفُواْ بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِكُمْ» را نازل فرمود، به خدا سوگند آدم از دنیا رفته بود و از قوم خود پیمان گرفته بود که به فرزندش شیث، وفا کنند، ولی به او وفا نکردند و نوح از دنیا رفته بود و از قوم خود پیمان گرفته بود که به فرزندش سام وفا کنند، ولی امّتش به او وفا نکردند و ابراهیم از دنیا رفته بود و از قوم خود پیمان گرفته بود که به فرزندش اسماعیل وفا کنند، ولی امّتش به او وفا نکردند و موسی از دنیا رفته بود و از قوم خود پیمان گرفته بود که به وصی او یوشع بن نون وفا کنند، ولی امّتش به او وفا نکردند و عیسی بن مریم عروج کرده بود و از قومش پیمان گرفته بود که به وصی او شمعون بن حمون صفا وفا کنند، ولی امّتش به او وفا نکردند و من به زودی شما را ترک خواهم گفت و از میان شما رخت برخواهم بست و از امت خود، در ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام پیمان گرفته ام؛ حال آن که آنان سنّت امت های پیشین خود را در سرپیچی و نافرمانی از وصی من پیش گرفته اند. بدانید که من پیمانم را با شما در باره علی تجدید می کنم «فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا» [پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شکند؛ و هر که بر آن چه با خدا عهد بسته وفادار بماند، به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می بخشد]. (1)

ای مردم! پس از من علی علیه السلام، امام و جانشین من در میان شماست. او وصی و وزیر من و برادر و یاور من و شوی دختر و پدر فرزندان من و صاحب شفاعت و حوض و لوای من است. هر که او را منکر شود، مرا منکر شده و هر که مرا انکار کند، خداوند عز و جل را انکار کرده است؛ و هر کس به امامت او اقرار کند، به پیامبری من اقرار کرده و هر کس به پیامبری من اقرار کند، به یگانگی خداوند عز و جل اقرار کرده است. ای مردم! هر که علی را فرمان نبرد، مرا فرمان نبرده و هر که مرا نافرمانی کند، خداوند عز و جل را نافرمانی کرده است و هر کس علی را پیروی کند، مرا پیروی کرده و هر کس مرا پیروی کند خداوند عز و جل را

1- [1] - فتح/ 10.

پیروی کرده است. ای مردم! هر که علی را در کلام و در عمل نپذیرد، مرا نپذیرفته و هر که مرا نپذیرد، خداوند عز و جل را بر فراز عرش خود نپذیرفته است. ای مردم! هر کس از شما علی را امام خود برگزیند، مرا پیامبر خود برگزیده و هر کس مرا پیامبر خود برگزیند، خداوند عز و جل را پروردگار خویش برگزیده است. ای مردم! به درستی که علی، سرور همه اوصیا و پیشوای بی همانندان و مولای مؤمنان است. دوستدار او دوستدار من و دوستدار من دوستدار خداوند عز و جل است و دشمن او دشمن من و دشمن من دشمن خداوند عز و جل است. ای مردم! به پیمان خدا در مورد علی وفا کنید تا او در روز قیامت با بهشت خود شما را وفا کند. (1)

7) عیاشی از سماعه بن مهران روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره کلام خداوند عز و جل: «أَوْفُواْ بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِكُمْ» پرسیدم، ایشان فرمود: به ولایت علی علیه السلام که خدا بر شما واجب کرده وفا کنید تا او با بهشت خود به شما وفا کند. (2)

«وَآمِنُواْ بِمَا أَنزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلاَ تَكُونُواْ أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلاَ تَشْتَرُواْ بِآيَاتِی ثَمَنًا قَلِيلاً وَإِيَّایَ فَاتَّقُونِ(41)»

[و به آن چه نازل کرده ام، که مؤید همان چیزی است که با شماست، ایمان آرید و نخستین منکر آن نباشید، و آیات مرا به بهایی ناچیز نفروشید، و تنها از من پروا کنید «از نافرمانی من حذر کنید».]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل، به یهودیان فرمود: «وَآمِنُواْ»ای قوم یهود «بِمَا أَنزَلْتُ» بر محمّد صلی الله علیه و آله در ذکر پیامبری او و خبر امامت برادرش، علی علیه السلام و خاندان پاک او «مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ» که همانند این ذکر در کتابتان آمده است همانا محمّد، پیامبر خدا و سرور اولین و آخرین انسانهاست که به سرور همه اوصیا و جانشین فرستاده پروردگار جهانیان و جداکننده حق از باطل در میان این امّت و درب شهر حکمت و وصی فرستاده رحمت، تأیید شده است. «وَلاَ تَشْتَرُواْ بِآيَاتِی» در منزلت پیامبری

1- [1] - معانی الاخبار، ص 372، ح 1.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 60، ح 30.

محمّد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام و پاکان خاندان او علیه السلام «ثَمَناً قَلِیلاً» که پیامبری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامت امامان علیه السلام را انکار کنید و دنیای ناپایدار را به جای آن برگیرید، که آن گرچه پربار شود رو به پایان و زیان و تباهی دارد. سپس، خداوند عز و جل فرمود: «وَإِیَّایَ فَاتَّقُونِ» در پنهان کردن امر محمّد و امر وصی او، اگر پروا کنید، پیامبری پیامبر اکرم و جانشینی وصی او را کوچک نمی شمارید؛ چرا که حجت های استوار خداوند و برهان های آشکار او بر شما بهانه هایتان را برچیده و فریب کاری تان را برملا ساخته است. یهودیان مدینه، پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله را انکار و به او خیانت کردند و گفتند: ما می دانیم که محمّد صلی الله علیه و آله پیامبر است و علی علیه السلام وصی اوست، اما نه تو محمّدی و نه این، علی است و به علی علیه السلام اشاره کردند، آن گاه خداوند لباس هایی که بر تنشان و کفش هایی که بر پاهایشان بود را به سخن درآورد و هر یک از آنها به صاحب خود گفتند: دروغ گفتی ای دشمن خدا، محمّد پیامبر، همین است و علی وصی همین. اگر خدا ما را رخصت دهد، هر آینه شما را به ستوه آوریم و زخمی کنیم و به کشتن دهیم. پس، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا خداوند عز و جل به آنان مهلت می دهد؛ چرا که می داند از پشت آنها فرزندانی پاک و مؤمن برون خواهد آمد و اگر از پشت آنان جدا شوند، خداوند آنان را به عذابی دردناک گرفتار کند؛ همانا هر که ترس از دست دادن وقت را داشته باشد، کاری را به شتاب انجام دهد.(1)

2) عیاشی از جابر جعفی روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام از تفسیر این آیه در باطن قرآن پرسیدم «وَآمِنُواْ بِمَا أَنزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلاَ تَكُونُواْ أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ» ایشان فرمود: یعنی فلان کس و همراه او و هر که از آنها پیروی کند و به دین آنها بگراید. خداوند آنها را منظور داشت: «وَلاَ تَكُونُواْ أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ» یعنی به علی علیه السلام.

«وَلاَ تَلْبِسُواْ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ...وَارْكَعُواْ مَعَ الرَّاكِعِينَ (43)»

«وَلاَ تَلْبِسُواْ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُواْ الْحَقَّ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ(42) وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 228، ح 108.

وَآتُواْ الزَّكَاةَ وَارْكَعُواْ مَعَ الرَّاكِعِينَ (43)»

[و حق را به باطل درنیامیزید، و حقیقت را، با آن که خود می دانید، کتمان نکنید. * و نماز را بر پا دارید، و زکات را بدهید، و با رکوع کنندگان رکوع کنید]

1) حضرت امام حسن عسکری فرمود: خداوند با این آیه قومی از یهود را مخاطب ساخت که حق را به باطل می پوشاندند،(1) و می پنداشتند محمّد، پیامبر خدا و علی، وصی اوست؛ ولی آن دو پانصد سال پس از آن روزگار می آیند. پس، رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: آیا موافقید تورات میان ما حکم کند؟ عرض کردند: بله. آنها تورات را آوردند و از روی آن بر خلاف آن چه در آن بود خواندن آغاز کردند. آن گاه خداوند، طوماری را که از رویش می خواندند دگرگون ساخت؛ حال آن که دو تن از قاریان یهود آن را گشوده بودند و یکی اولش را در دست گرفته بود و دیگری آخرش را. آن طومار به ماری دوسر تبدیل شد و هر سری از آن، دست راست آن قاری را که او را گرفته بود، به دهان گرفت و رفت تا به زیر فشاری سهمگین دست هایشان را خرد کند و در آن حال دو مرد یهودی به فغان افتادند و نعره سر دادند. در آن میان، طومارهای دیگری نیز بود، پس، زبان گشودند و گفتند: همچنان در این عذاب گرفتارید تا وصف محمّد صلی الله علیه و آله و پیامبری او را در تورات، قرائت کنید و وصف علی علیه السلام و امامت او را بر هر آن چه خداوند متعال نازل فرموده از تورات بخوانید. پس، آن دو یهودی تورات را درست خواندند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورده، امامت علی علیه السلام، ولی خدا و وصی رسول او صلی الله علیه و آله را باور کردند. خداوند عز و جل فرمود: «وَلاَ تَلْبِسُواْ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ» که از طرفی به محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ایمان آورید و از طرفی دگر، آن دو را منکر شوید و این چنین «تَكْتُمُواْ الْحَقَّ». در پیامبری این محمّد صلی الله علیه و آله و امامت این علی علیه السلام «وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ» که آن را کتمان می کنید و این گونه با دانش و عقل خود می ستیزید. پس اگر خداوند خبردار بودنتان را بر شما حجت قرار داد، اما شما به انکار پرداختید، او حجّت خود را به هدر نداده است؛ بلکه آن را به کسان دیگری استوار می سازد و شما نمی توانید بر پروردگارتان چیره شوید و او را

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 60، ح 31.

شکست دهید. سپس خداوند عز و جل به آنان فرمود: «وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ وَارْكَعُواْ مَعَ الرَّاكِعِينَ » نماز واجبی را که محمّد صلی الله علیه و آله آورده است به پا دارید و نیز بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک و پاکدامن او که علی علیه السلام سرور و بزرگ ایشان است، درود فرستید. «وَآتُواْ الزَّكَاةَ» از دارایی هایتان آن گاه که واجب شود و از پیکرهایتان آن گاه که لازم شود و از یاریتان آن گاه که خواسته شود. «وَارْكَعُواْ مَعَ الرَّاكِعِينَ » و خاکساری کنید به همراه آنان که در برابر شکوه خداوند عز و جل خاکساری می کنند و از اولیا خداوند، یعنی محمّد صلی الله علیه و آله، پیامبر خدا و علی علیه السلام، ولی خدا و امامان پس از ایشان که سروران برگزیدگان خداوندند فرمانبری می کنند.(1)

2) شیخ طوسی، با سند خود از حسین بن سعید، از صفوان، از اسحاق بن مبارک روایت کرده است که او گفت: از ابو ابراهیم علیه السلام در باره صدقه فطر پرسیدم که آیا آن از موارد این کلام خداوند است؟ «أَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ» حضرت فرمود: بله. (2)

3) عیاشی از اسحاق بن عمار روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره این کلام خداوند پرسیدم «وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ» ایشان فرمود: آن فطره ایست که خداوند بر مؤمنان واجب فرمود. (3)

4) از ابراهیم بن عبدالحمید روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا صدقه فطر به عنوان زکات واجب است؟ ایشان فرمود: آن از موارد این کلام خداست: «وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ» و واجب است. (4)

5) از زراره، روایت شده است که گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام در حالی که فقط پسر ایشان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نزدشان بود از زکات فطر پرسیدم. ایشان فرمود: بر مرد است که از سوی خود و خانواده اش و از سوی بنده اش، مرد باشند یا زن، کوچک باشند یا بزرگ، به ازای هر نفر، یک

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 230، ح 109 و 110.
2- [2] - تهذیب، ج 4، ص 89، ح 262.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 60، ح 32.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 61، ح 33.

پیمانه خرما یا نصف پیمانه گندم بپردازد؛ و آن زکاتی است که خداوند، همراه با نماز، بر مؤمنان چه ثروتمند باشند چه نیازمند واجب کرده است و ومنظور از مؤمنان،همه مردم هستند و بیشتر مردم، دارای اموالند. عرض کردم: بر نیازمندی که خود صدقه می گیرد نیز واجب است؟ فرمود: بله، از آن صدقه ای که می گیرد بپردازد.(1)

6) از هشام بن حکم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود:(2) آیه زکات نازل شد، در حالی که مردم اموالی نداشتند؛ بلکه منظور زکات فطره بود.

7) از سالم بن مکرم جمال، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: فطره را پیش از نماز بپردازید و این کلام خداست: «وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ»: و کسی که فطره می گیرد، باید از سوی خود و خانواده اش آن را بپردازد و اگر نپرداخت و نمازش را به پایان رساند، دیگر فطره ای برایش به حساب نمی آید. (3)

8) از ابن شهرآشوب، از ابو عبیده مرزبانی و ابو نعیم اصفهانی، از کتاب های این دو در باب آن چه که از قرآن در باره علی علیه السلام نازل شده و از نطنزی در کتاب خصائص و از یاران ما، روایت شده است که حضرت امام باقر علیه السلام در باره این کلام خداوند متعال: «وَارْكَعُواْ مَعَ الرَّاكِعِينَ» فرمود: این آیه، در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله نازل شده است. آن دو نخستین کسانی بودند که نماز گزاردند و به رکوع رفتند. (4) موفق بن احمد در کتاب خود به اسناد از ابی صالح، از ابن عباس همین حدیث را روایت کرده(5) و نیز جبری از ابن عباس آن را روایت کرده است. (6)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 61، ح 34.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 61، ح 35.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 61، ح 36.
4- [4] - مناقب، ج 2، ص 13.
5- [5] - مناقب خوارزمی، ص 198.
6- [6] - تفسیر حبری، ص 237، ح 5.

«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ(44)»

[آیا مردم را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید، با این که شما کتاب (خدا) را می خوانید؟ آیا (هیچ) نمی اندیشید؟]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل، به قومی از نافرمانان و منافقان یهود که اموال نیازمندان را از آنها دریغ و پنهان می کردند و ثروتمندان را چپاول می نمودند و دیگران را به نیکی فرا می خواندند و خود نیکی نمی کردند و از بدی وا می داشتند و خود بدی می کردند، فرمود: ای گروه یهود «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ» به صدقه دادن و باز گرداندن امانت «وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ» در آن چه که بدان فرا می خوانید «وَأَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ» تورات که به نیکی امر می کند و از بدی باز می دارد و از مجازات نافرمانان خبر می دهد و از مراتب والا و ارجمندی که خداوند به فرمانبران کوشا در راه خود، ارزانی میدارد باخبر می سازد. «أَفَلاَ تَعْقِلُونَ» در مجازاتی که از سوی خدای عز و جل بدان گرفتار می شوید؛ چرا که آن چه را بدان فرا می خوانید خود در راهش گام بر نمی دارید و آن چه را از آن باز می دارید، خود در آن غرق گشته اید. آنان قومی از سران و علمای یهود بودند که صدقه ها و انفاق ها را پنهان می کردند و آنها را برای خود برداشته چپاول می نمودند. در همین اوان، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می آمدند و توده مردم خود را بر ایشان گرد می آوردند و می گفتند: این محمّد، پا از حدّ خود فراتر گذاشته و ادعای چیزی کرده که در او نیست. پس، همگی به سوی ایشان رفتند و بر آن بودند تا بر وی هجوم آورند و حتی اگر در جمع یاران خود هم باشد، ایشان را به قتل رسانند و هیچ در آن چه روزگار بر سرشان می آورد نمی اندیشیدند. چون نزد حضرت رسیدند و با جمعی انبوه در مقابلش ایستادند، سرانشان لب به سخن گشودند؛ حال آن که گماشتگان آنها همداستان شده بودند که وقتی محمّد صلی الله علیه و آله را در سخن به عجز کشاندند، شمشیرهایشان را بر او فرود آورند. سران یهود گفتند: ای محمّد! آمده ای و گمان کرده ای که همچون موسی و دیگر پیامبران پیشین فرستاده پروردگار جهانیانی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: و اما این که می گویم من فرستاده خدایم، آری هستم، اما این که بگویم من همانند موسی و دیگر پیامبران پیشینم، نه چنین نمی گویم و مرتبه ای را که خداوند متعال برای من والا داشته هرگز کوچک

نمی کنم؛ چرا که پروردگارم فرمود: ای محمّد! همانا برتری تو بر تمامی پیامبران و فرستاده شدگان و فرشتگان مقرّب، همانند برتری من، که من پروردگار توانمندم، بر تمامی دیگر آفریدگان باشد. و نیز خداوند متعال همین سخن را به موسی گفت آن گاه که او پنداشت خداوند وی را بر همه جهانیان برتری بخشیده است. این سخن بر یهودیان گران آمد و بر آن شدند که حضرت را به قتل رسانند. خواستند شمشیرهایشان بیرون کشند، اما یک به یک دست های خود را به پشت خود محکم، بسته دیدند، آن چنان که یارای تکان دادن دست های خود نداشتند و حیران شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله چون حیرت آنان را دید فرمود: نگران نباشید که خواست خداوند برایتان خیر است، شما را از هجوم آوردن به ولی خود بازداشت و به شنیدن حجت های خود در پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و جانشینی برادرش علی علیه السلام بازایستاند. سپس فرمود: ای گروه یهود! این سران شما کفر پیشه کرده اند و اموالتان را پنهان کرده اند و به حقوق شما بی اعتنایند و پس از آن که سهم شما را به چنگ خود گرفتند، به شما ستم روا داشتند و آن را کم و زیاد کردند. سران یهود گفتند: برای ما بگو حجّت در چه می آوری، آیا برای پیامبری خود و جانشینی این علی، برادرت حجّت می آوری یا برای ادعاهای یاوه ات و برای برانگیختن قوم ما علیه ما حجت خواهی آورد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نه، ولی خداوند عز و جل به پیامبرش رخصت داده تا خواستار اموالی شود که در آن به این ناتوانان و کسان آنها خیانت کرده اید و آن اموال را در این جا به نزد خود حاضر سازد و نیز حساب های شما را بخواهد و نزد خود حاضر کند و سپس کسانی را که در تصرف اموال ناتوانان با شما همدستی کرده اند فرا بخواند تا اندام آنها را بر تصرفی که کرده اند به سخن درآورد و نیز بدن شما را بر تصرفی که کرده اید به سخن وادارد.آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فرشتگان پروردگار من! گونه های اموالی را که این ستمگران از مردم خود تصرف کرده اند نزد من حاضر کنید. به ناگاه درهم ها در کیسه ها و دینارها و جامه ها و حیوان ها و گونه گونه های آن اموال، به سرعت به سوی آنها سرازیر شدند و در کنارشان قرار گرفتند. سپس، حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: حساب های این ستمگران را که در آنها این مستمندان را فریب داده اند بیاورید. ناگهان طومارها بر آنان فرود آمدند و چون بر زمین قرار گرفتند، حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: این طومارها را

بگیرید؛ پس آنها را گرفتند و در آنها سهم هر قوم را مقدار به مقدار خواندند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فرشتگان پروردگار من! به زیر اسم هر یک از اینان، آن چه را از او به سرقت رفته است بنویسید و آن را آشکار سازید. پس، نوشته ای انکارناپذیر پدید آمد؛ بلکه سهم هر قوم، مقدار به مقدار، معلوم گشت و از آنجا که آنها ده برابر آن چه به قوم خود داده بودند به خیانت برداشته بودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فرشتگان پروردگار من! از میان این اموال حاضر، قسمتی را که بر آن چه این ستمگران آشکار کرده اند افزون می آید، جدا کنید تا به صاحب حقش پرداخته شود. پس، آن اموال به جوش و خروش درآمدند و شروع به جدا شدن از یکدیگر کردند، تا اینکه جزء به جزء اموال، بر اساس آن چه در طومار نوشته و آشکار شده بود، از میان آن چه که آنها دزدیده بودند و تصرف کرده بودند مشخص شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله سهم هر کس را که در بین آن جماعت حاضر بود، به او بازگرداند و هر کس را غائب بود فرا خواند و سهم او را به وی عطا کرد و سهم هر که را درگذشته بود به وارث او بخشید و این چنین خداوند، آن یهودیان و سرانشان را رسوا کرد و برخی از آنها و برخی از توده حاضر را به سیه روزی انداخت و برخی دگر را کامیاب کرد.

پس، سران یهود به اسلام روی آوردند و گفتند: ای محمّد! گواهی می دهیم که تو برترین پیامبری و این برادرت، همان وصی برتر و کامل وتمام عیار است. خداوند، ما را به گناهانمان رسوا ساخت. پس، اگر توبه کنیم و از راه خود بازگردیم، حال ما را چگونه می بینی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنابراین، شما همراهان ما در بهشتید، و در دنیا، برادران ما در دین خدا باشید و خداوند متعال روزیتان را فراخ کند و به جای این اموال که از شما گرفته شد، چندین برابر آن را بیابید و آن جماعت، رسوایی شما را فراموش کنند، آن چنان که هیچ کس از ایشان آن را به یاد نیاورد. پس، آنان گفتند: همانا ما گواهی می دهیم که هیچ خدایی نیست به جز الله، یگانه است و هیچ شریکی برایش نیست، و همانا تو ای محمّد صلی الله علیه و آله، بنده او و فرستاده او و برگزیده او و دوست او هستی و همانا علی، برادر تو و وزیر تو و ولی دین تو و نماینده تو و رزمنده راه توست و او برای تو همچون هارون است برای موسی، جز این که به درستی هیچ پیامبری پس از تو نیست. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس، شمایید

رستگاران.(1)

2) عیاشی، از یعقوب بن شعیب روایت کرده است که حضرت ابی عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام در باره کلام خداوند متعال: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ»، دست مبارک خود بر گلو گذاشت و فرمود: همچون کسی که خود را سر می برد. (2)

3) و حجال، از ابی اسحاق، از آن که وی نام برد روایت کرده است که:«وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ» یعنی ترک می کنید. (3)

4) و علی بن ابراهیم در باره این آیه گفت: آن در باره قصه پردازان و خطیبان نازل شد و این سخن امیر مؤمنان علیه السلام است: و بر هر منبری خطیبی سخنور دارند که بر خدا و بر رسول او و بر کتاب او دروغ می بندد. (4) کمیت بن زید اسدی در این باره می گوید:

مصیبٌ علی الأعواد یوم رکوبها لما قال فیها مخطئٌ حین ینزل

«به هنگامی که بر فراز منبر است، سخن از حق می راند و چون پایین اید، به راه خطا رود».

و دیگری نیز در این معنا گفته است:

و غیر تقی یأمر الناس بالتقی طبیبٌ یداوی و الطبیب علیل

«ناپارسایی که مردم را به پرهیزکاری فرمان دهد، همچون طبیبی است که درمان می کند حال آن که خود بیمار است».

«وَاسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ...وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (46)»

«وَاسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلاَّ عَلَى الْخَاشِعِينَ (45) الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُواْ رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (46)»

[از شکیبایی و نماز یاری جویید و به راستی این (کار) گران است مگر بر فروتنان* همان کسانی که می دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد و به سوی

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 233، ح 214.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 61، ح 37.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 62، ح 38.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 56.

او باز خواهند گشت]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل به دیگر یهودیان و کافران و مشرکان فرمود: «وَاسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ» یعنی با دست کشیدن از حرام خدا و بردباری در راه ادای امانات الهی و روی برتافتن از رهبری های ناحق، و شکیبایی در راه ارج نهادن به پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و جانشینی علی علیه السلام. از بردباری در راه خدمت به ایشان و خدمت به هر آن کس که ایشان فرمان دهند، یاری جویید تا شایسته خشنودی و آمرزش خداوند و نیک بختی جاودان بهشت در کنار خداوند بخشنده شوید و با مؤمنان برگزیده همراه گردید و از دیدار خاندان محمّد صلی الله علیه و آله، سرور اولین و آخرین انسانها، و دیدار علی علیه السلام، سرور همه اوصیا و بزرگان و نیکان و برگزیدگان، بهره مند شوید که این بیش از هر نعمتی در بهشت، روشنایی بخش چشمانتان شود، سرورتان را افزون کند و شما را در هدایت به کمال رساند؛ و نیز از نمازهای پنج گانه و درود فرستادن بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش، سروران انسان های برگزیده، یاری طلبید تا به گام نهادن در بهشت، نزدیک شوید. «وَإِنَّهَا» یعنی گزاردن نمازهای پنج گانه و درود فرستادن بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش در کنار گردن نهادن به فرمانهای ایشان و ایمان داشتن به آشکار و نهانشان و دست کشیدن از چرا و چگونه کردن برای مخالفت با ایشان «لَكَبِيرَةٌ» دشوار است «إِلاَّ عَلَى الْخَاشِعِينَ» آنان که از کیفر خداوند به خاطر سرپیچی از برترین واجبات او واهمه دارند. سپس خداوند عزّ و جل در وصف فروتنان فرمود: «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُوا رَبِّهِمْ» و بر این باورند که به دیدار پروردگارشان نائل می آیند، دیداری که والاترین بخشش او به بندگان خویش است.

و البته خداوند فرمود: «يَظُنُّونَ»؛ زیرا ایشان از سرانجام خود بی خبرند و فرجام کارها از آنها پنهان شده است. «وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» به سوی بخشش های او و نیک بختی بهشت او، به پاداش ایمان و فروتنی ایشان، امّا آنان به این عاقبت یقین ندارند؛ چرا که خود را از تغییر و دگرگونی در امان نمی بینند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مؤمن تا زمانی که گاه جان سپردنش فرا رسد و فرشته مرگ بر او پدید آید، همواره از بد فرجامی در هراس است و یقین ندارد که به بهشت راه

می یابد.(1)

2) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از شعیب عقرقوفی، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر گاه علی علیه السلام از چیزی در هراس می افتاد، به نماز پناه می برد و سپس این آیه را تلاوت می فرمود: «وَاسْتَعِینُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَهِ»(2)

3) از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از سلیمان، از آن کس که وی نام برد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت در باره کلام خداوند عز و جل: «وَاسْتَعِینُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَهِ» فرمود: صبر، همان روزه است. هر گاه مرد به پیشامدی ناگوار دچار شود بایست روزه بگیرد. همانا خداوند عز و جل می فرماید: «وَاسْتَعِینُواْ بِالصَّبْرِ» یعنی به روزه.(3)

4) عیاشی، از مسمع، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: ای مسمع! چون کسی از شما به اندوهی از اندوه های دنیا گرفتار شود، چه چیزی او را از این که وضو گیرد و به مسجد درآید و دو رکعت نماز بگزارد و در آن به سوی خدا دعا کند باز می دارد؟ مگر نشنیده ای که خداوند متعال می فرماید: «وَاسْتَعِینُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَهِ»(4)

5) از عبد الله بن طلحه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «وَاسْتَعِینُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَهِ» فرمود: صبر، همان روزه است. (5)

6) از سلیمان فرّاء از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «وَاسْتَعِینُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَهِ» فرمود: صبر، همان روزه است؛ هر گاه مرد به سختی یا پیشامدی ناگوار دچار شود بایست روزه بگیرد. همانا خداوند عز و جل می فرماید: «وَاسْتَعِینُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَهِ» و صبر، همان روزه

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 237، ح 115-117.
2- [2] - کافی، ج 3، ص 480، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 4، ص 63، ح 7.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 62، ح 39.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 62، ح 40.

است.(1)

7) ابن شهرآشوب، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و ابن عباس روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «وَاسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلاَّ عَلَى الْخَاشِعِينَ» گفتند: منظور از خاشع، کسی است که به نماز روی می آورد و در آن خاکساری می کند؛ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علی علیه السلام.(2)

8) حدیث پیشین از طریق مخالفان نیز از ابن عباس روایت شده است که این را افزون دارد: «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» در باره علی علیه السلام و عثمان بن مظعون و عمار بن یاسر و برخی از یاران ایشان نازل شده است.(3)

9) ابن بابویه، از احمد بن حسن قطان، از احمد بن یحیی، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از احمد بن یعقوب بن مطر، از محمّد بن حسن بن عبدالعزیز احدب جُندی شاپوری به نقل از نوشته ی پدرش، از طلحه بن زید، از عبید الله بن عبید، از ابو معمر سعدانی، از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُوا رَبِّهِمْ» فرمود: یعنی، یقین دارند که برانگیخته می شوند و به محشر در می آیند و به حسابشان رسیدگی می شود و سزای خود را در پاداش و کیفر می بینند. ظن در این جا به معنای یقین است. (4)

10) عیاشی، از ابی معمر، از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُوا رَبِّهِمْ» فرمود: یقین دارند که برانگیخته می شوند و ظنّ آنها به معنای یقین است. (5)

11) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال «وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلاَّ عَلَى الْخَاشِعِينَ» به نماز اشاره دارد(6) و نیز در باره کلام حق تعالی: «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُوا رَبِّهِمْ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 62، ح 41.

2- [2] - مناقب: ج 2، ص 20؛ تفسیر حبری، ص 238، ح 6.
3- [3] - تفسیر حبری، ص 239، ح 7، شواهد التنزیل ج 1، ص 89، ح 126.
4- [4] - توحید، ص 267، ح 5.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 62، ح 42.
6- [6] - تفسیر قمی، ج 1، ص 57.

وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» على بن ابراهيم مى گويد: ظن در كتاب خدا بر دو وجه است: يكى ظن به معناى يقين و ديگرى ظن به معناى شك، كه در اين آيه به معناى يقين آمده است و به معناى شك، در اين آيات: «إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنًّاوَ مَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ» [ما نمى دانيم رستاخيز چيست جز گمان نمى ورزيم و ما يقين نداريم](1) و «وَظَنَنتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ»[و گمان بد كرديد](2).

«يَا بَنِى إِسْرَائِيلَ اذْكُرُواْ...عَدْلٌ وَلاَ هُمْ يُنصَرُونَ (48)»

«يَا بَنِى إِسْرَائِيلَ اذْكُرُواْ نِعْمَتِىَ الَّتِى أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّى فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (47) وَاتَّقُواْ يَوْمًا لاَّ تَجْزِى نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْئًا وَلاَ يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلاَ يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلاَ هُمْ يُنصَرُونَ (48)»

[اى فرزندان اسرائيل! از نعمت هايم كه بر شما ارزانى داشتم و (از) اين كه من شما را بر جهانيان برترى دادم ياد كنيد* و بترسيد از روزى كه هيچ كس چيزى (از عذاب خدا) را از كسى دفع نمى كند و نه از او، شفاعتى پذيرفته و نه به جاى وى بدلى گرفته مى شود و نه يارى خواهند شد]

1) عياشى، از هارون بن محمّد حلبى روايت كرده است كه او گفت: از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام در باره كلام خداوند متعال: «يَا بَنِى إِسْرَائِيلَ» پرسيدم، ايشان فرمود: آن، فقط مخصوص ماست. (3)

2) از محمّد بن على روايت شده است كه گفت: از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام در باره كلام خداوند متعال: «يَا بَنِى إِسْرَائِيلَ» پرسيدم، ايشان فرمود: آن، مخصوص خاندان محمّد صلى الله عليه و آله است. (4)

3) از ابى داوود، از كسى كه فرمايش رسول خدا صلى الله عليه و آله را شنيده بود، روايت شده است كه حضرت فرمود: من، بنده خدا هستم و اسمم احمد صلى الله عليه و آله است و نيز من، بنده خدا هستم و اسمم اسرائيل است. هر چه را خداوند به او فرمان داده، به من فرمان داده است؛ و هر كجا خداوند او را منظور

1- [1] - جاثيه/ 32.
2- [2] - فتح/ 12.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 62، ح 43.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 62، ح 44.

داشته، مرا منظور داشته است. (1)

4) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «یَا بَنِی إِسْرَائِیلَ اذْکُرُواْ نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ» و موسی علیه السلام و هارون را برای پیام بری به سوی پیشینیان شما فرستادم و این گونه ما آنان را به پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و جانشینی علی علیه السلام و امامت خاندان پاکش رهنمون شدیم و بر این امر از شما عهد و پیمانی گرفتیم که اگر به آن وفا کنید، پادشاهان بهشت و شایسته بخشش ها و شادمانی های آن خواهید شد. «وَأَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعَالَمِینَ» یعنی، با پیشینیان شما چنین کردم و آنان را در دین و دنیا برتری بخشیدم و امّا آنان را در دین برتری بخشیدم؛ چرا که ولایت محمّد صلی الله علیه و آله و علی و خاندان پاک ایشان علیه السلام را پذیرفتند؛ و نیز در دنیا برترشان داشتم و ابرها را بر سرشان سایبان کردم و برایشان انگبین و عسل فرو فرستادم و از سنگ، آبی گوارا به آنها نوشاندم و برایشان دریا را شکافتم و نجاتشان دادم و دشمنان آنان؛ یعنی فرعون و قومش را غرق کردم و این گونه آنها را بر عالمان زمانشان برتری دادم؛ عالمانی که با آیین های پیشینیان شما مخالفت می کردند و از راه ایشان، رو بر می تافتند. سپس، خداوند عز و جل فرمود: پس، اگر با پیشینیان شما در آن روزگار، به خاطر پذیرش ولایت محمّد صلی الله علیه و آله چنین کردم، البته در این زمان شما را نیک تر برتری می بخشم، اگر به عهد و پیمانی که از شما گرفته شده وفا کنید. سپس، خداوند عز و جل فرمود: «وَاتَّقُواْ یَوْمًا لاَّ تَجْزِی نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَیْئًا» و به هنگام جان دادن عذابی را که مستحقّ آن شده است از سر او دفع نکند. «وَلاَ یُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ» که برای عقب افتادن مرگ او به شفاعت بر می خیزد. «وَلاَ یُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ» و هیچ فدایی از او پذیرفته نمی شود تا به جای او بمیرد و او به جای گذاشته شود. حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: این چنین روزی، روز مرگ است؛ پس، شفیع و فدایی در جلوگیری از آن کارساز نخواهد بود؛ امّا در قیامت ما و خاندان ما، کردار شیعیان خود را به تمامی، جبران می کنیم.

در آن گاه ما برخی از شیعیانمان را در تنگناهای آن عرصات، به ناتوانی درافتاده

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 62، ح 45.

ببینیم، پس، شیعیان برگزیده خود همچون سلمان و مقداد و ابوذر و عمار و همطرازان ایشان را در زمان های دیگر، از روزگار پس از ایشان گرفته تا روز قیامت، به نزد آن ناتوانان بفرستیم تا همچون شاهین و باز بر آنها فرود آیند و آنها را به مانند صید برگیرند و شتابان به بهشت رسانند. سپس، آنان را همچون کبوتری، به نزد دیگر دوستداران و شیعیان برگزیده خود، بفرستیم تا همانند پرنده ای که دانه بر می چیند، ایشان را از آن عرصات برچینند و به کنار ما در بهشت آورند. سپس، یک تن از شیعیان ما را خواهند آورد، کسی که گرچه در کردار خود کوتاهی کرده، امّا ولایت را پذیرفته و تقیه پیشه کرده و حقوق برادرانش را پاس داشته است، و روبروی او صد تن یا بیش از آن تا صد هزار تن از ناصبی ها را می ایستانند و به او می گویند: اینان فداییان تو هستند تا از آتش دوزخ رهایی یابی. پس مؤمنان به بهشت و ناصبی ها به دوزخ درآیند و این همان کلام خداوند عز و جل است که فرمود: «رُّبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ» [چه بسا کسانی که کافر شدند](1) یعنی به ولایت، «لَوْ كَانُواْ مُسْلِمِينَ» [آرزو کنند که کاش مسلمان بودند](2) و به امر امامت گردن نهاده بودند تا مخالفانشان، فدای رهایی آنان از آتش دوزخ شوند. (3)

5) ابن بابویه به اسناد خود، از امیه بن یزید قرشی روایت کرده است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! عدل چیست؟ فرمود: خونبهاست. عرض کردند: ای رسول خدا! صرف چیست؟ فرمود: توبه است. (4)

نگارنده گوید: بین این دو تفسیر از بنی اسرائیل منافاتی وجود ندارد؛ چرا که یکی بر اساس ظاهر قرآن و دیگری بر اساس باطن قرآن است.

«وَإِذْ نَجَّيْنَاكُم مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوَءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءكُمْ وَفِى ذَلِكُم بَلاَءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ (49)»

1- [1] - حجر/ 2.
2- [2] - حجر/ 2.
3- [3] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 240، ح 118 و 119.
4- [4] - معانی الاخبار، ص 265، ح 2.

[و (به یاد آرید) آن گاه که شما را از (چنگ) فرعونیان رهانیدیم؛ (آنها) شما را سخت شکنجه می کردند، پسران شما را سر می بریدند و زنهایتان را زنده می گذاشتند؛ و در آن (امر)، آزمایش بزرگی از جانب پروردگارتان بود]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند متعال فرمود: و ای بنی اسرائیل! به یاد آورید «إِذْ نَجَّيْنَاكُم» پیشینیان شما را نجات دادیم «مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ» و کسانی که به فرعون در خویشاوندی و دین و آیین او نزدیکی می جستند، «يَسُومُونَكُمْ» شما را شکنجه می کردند «سُوَءَ الْعَذَابِ» به شکنجه های سختی که بر شما روا می داشتند؛ از جمله شکنجه های سخت آنها این بود که: فرعون، آنان را به ساخت و ساز مجبور کرده بود، و چون می ترسید که از کار کردن بگریزند، فرمان داده بود تا آنان را غل و زنجیر کنند و آنان در چنین حالتی خشت ها را از پله ها به طبقات بالا می بردند و گاه می شد یکی از آنها سقوط کند و جان سپارد، یا زمینگیر شود؛ امّا فرعونیان هیچ به او اعتنا نمی کردند، تا این که خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی کرد: به آنها بگو، هر کاری را با درود فرستادن بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش آغاز کنند تا آن کار بر ایشان سبک گردد. آنان چنین کردند و کارها برایشان سبک گشت و فرمان داد تا هر کس درود فرستادن بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش را از یاد برد و سقوط کرد و زمین گیر شد، اگر در توانش بود، برای سلامتی خود، بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش درود فرستد و اگر یارای این کار را نداشت، دیگران بالای سرش، بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش درود فرستند تا برخیزد و از آن حادثه آسیبی نبیند و آنان چنین کردند و سلامت خویش باز یافتند. «يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءكُمْ» چون به فرعون گفتند: در بنی اسرائیل پسری زائیده می شود که مرگ تو و فروپاشی پادشاهی ات به دست اوست، فرمان داد تا پسران نورسیده بنی اسرائیل را سر ببرند. زنی از زنان بنی اسرائیل به قابله ها رشوه داد تا داستان بارداری او را فاش نکنند و بارداریش به پایان رسد. آن گاه فرزند خود را در صحرایی یا در غاری یا در مکانی مخفی به دنیا آورد، و بالای سر او ده بار گفت: درود بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش. پس، خداوند فرشته ای فرستاد تا نوزاد را پرورش دهد و از یک انگشتش شیر برای او جاری ساخت تا بیاشامد و از انگشتی دگر غذایی نرم تا تناول کند. روزها گذشت و در میان قوم بنی اسرائیل کسانی که

البته تعدادشان بیشتر از کشته شدگان بود، جان سالم به در بردند و بزرگ شدند و این گونه بنی اسرائیل رشد یافت. «وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءكُمْ» آنها را بر جا می گذاشتند و به کنیزی می گرفتند. پس، بنی اسرائیل نزد موسی فریاد شکایت برآورد و گفتند: فرعونیان با دختران و خواهران ما همبستر می شوند. خداوند به آن دختران فرمان داد تا به هنگام ناخشنودی از این کار، بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او علیهم السلام درود فرستند؛ و این گونه خداوند آن مردان را به کاری یا دردی یا مرضی مزمن و یا لطفی از لطف های خود مشغول می کرد و آنان را از دختران دور می نمود. پس، دیگر هیچ زنی با آنان، همبستر نمی شد و خداوند به برکت درود فرستادن بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او، شر آنها را از سر ایشان کم می کرد.

«وَفِی ذَلِكُم» یعنی در این راه نجاتی که خداوند به آن شما را رهایی بخشید «بَلاءٌ» نعمتی «مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ» بزرگ است. خداوند عزّ و جل فرمود: «يَا بَنِی إِسْرَائِيلَ اذْكُرُواْ» [ای فرزندان اسرائیل! به یاد آرید](1) آن گاه را که بلا از پیشینیان شما دور شد و با درود فرستادن بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش بر آنان سبک گشت؛ پس، آیا نمی دانید که اگر شما به هنگام دیدار این خاندان به ایشان ایمان آورید، نعمت برایتان بسی برتر و والاتر و بزرگواری خداوند در حق شما نیک تر و فزون تر خواهد بود(2)؟

«وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ..َالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (53) »

«وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ (50) وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنتُمْ ظَالِمُونَ (51) ثُمَّ عَفَوْنَا عَنكُم مِّن بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (52) وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (53) »

[و هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم و شما را نجات بخشیدیم و فرعونیان را در حالی که شما نظاره می کردید غرق کردیم؛ * و آن گاه که با موسی چهل شب

1- [1] - بقره/ 46.

2- [2] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) ، ص 242، ح 120.

قرار گذاشتیم آن گاه در غیاب وی شما گوساله را (به پرستش) گرفتید در حالی که ستمکار بودید؛* پس از آن بر شما بخشودیم باشد که شکر گزاری کنید.* و آن گاه که موسی را کتاب و فرقان (=جداکننده حق از باطل) دادیم شاید هدایت یابید]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: و به یاد آورید «إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ» به گونه ای که نیمی از نیم دیگر جدا شد «فَأَنجَيْنَاكُمْ» در آن میان و خاندان فرعون و قومش را غرق کردیم، «وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ» به آنان در حالی که غرق می شدند؛ و این بدان سبب بود که چون موسی به دریا رسید، خداوند عزّ و جل به او وحی کرد: به بنی اسرائیل بگو دوباره مرا به یگانگی یاد کنید و در قلب هایتان، یاد محمّد صلی الله علیه و آله، سرور تمامی بندگان زن و مرد مرا بگذرانید و در دل هایتان ولایت علی علیه السلام، برادر محمّد صلی الله علیه و آله، و ولایت خاندانش را باز تکرار کنید و بگویید: خداوندا! به حقّ شکوه ایشان، ما را از روی این آب بگذران، تا این گونه آب برایتان به خشکی تبدیل شود. پس موسی به آنان این سخن گفت، آنان گفتند: آیا ما را به کاری که نمی خواهیم وا می داری؟ مگر نه این است که ما به خاطر ترس از مرگ از دست فرعونیان در گریزیم؟ حال تو می خواهی با گفتن این کلمات ما را به میان این دریای خروشان بفرستی؟ نمی دانیم از این کار تو، چه بر سر ما خواهد آمد. کالب بن یوحنا سوار بر اسب و رو به روی آن خلیج چهار فرسخی به موسی علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا! آیا خداوند تو را فرمان داده که ما این کلمات را بر زبان آوریم و به آب داخل شویم؟ فرمود: بله. گفت: و تو امر می کنی که چنین کنیم؟ فرمود: بله. پس، او ایستاد و همان طور که موسی فرمان داده بود، دو باره خدا را به یگانگی و محمّد صلی الله علیه و آله را به پیامبری و علی علیه السلام و پاکان خاندان ایشان را به ولایت، یاد کرد. سپس گفت: خدایا! به حقّ شکوه ایشان مرا از روی این آب بگذران و سپس با اسب به آب زد و بر روی آن تاخت. ناگهان آب دریا به زیر پای اسب او چون زمینی نرم شد، تا اینکه به آن سوی خلیج رسید و باز اسب را تاخت و برگشت و رو به بنی اسرائیل گفت: ای بنی اسرائیل! از خداوند و از موسی فرمان برید که این دعا، کلید گشودن درهای بهشت و بستن درهای دوزخ و سبب نزول روزی است؛ و موجب خشنودی آفریدگار قادر متعال از

بندگان زن و مرد خود می شود. امّا آنان سرپیچی کردند و گفتند: ما فقط از روی زمین به راه می افتیم.

آن گاه خداوند متعال به موسی وحی کرد «أَنِ اضْرِب بِّعَصَاکَ الْبَحْرَ» [با عصای خود بر این دریا بزن] و بگو: خداوندا! به شکوه محمّد و خاندان پاک او، این دریا را بشکاف. چون چنین گفت، دریا شکافته شد و زمین تا آن سوی خلیج نمایان گشت. موسی علیه السلام گفت: داخل شوید. گفتند: زمین گل آلود است و می ترسیم در آن فرو رویم. خداوند عز و جل فرمود: ای موسی! بگو: خداوندا! به حق شکوه محمّد و خاندان پاکش زمین را خشک فرما. چون چنین گفت، خداوند، باد صبا را فرستاد و آن زمین خشک شد. موسی علیه السلام گفت: داخل شوید. گفتند: ای پیامبر خدا! ما دوازده قبیله از دوازده پدر هستیم، اگر از یک راه داخل شویم، هر قبیله ای می خواهد از همراهان خود پیشی گیرد و این گونه، از در گرفتن نزاع بین قبیله ها در امان نخواهیم بود؛ پس اگر برای هر گروه از ما راهی جداگانه باشد، از آن چه که بر آن بیم داریم در امان خواهیم بود. خداوند به موسی فرمان داد تا با عصای خود به تعداد قبایل آنها، به دوازده نقطه دریا، دوازده ضربه بزند و بگوید: خداوندا! به حقّ شکوه محمّد و خاندان پاکش، زمین را به ما بنما و آب را از ما دور گردان. پس، دوازده راه در میان دریا گشوده شد و زمین کف دریا، با وزش باد صبا خشکید. موسی علیه السلام گفت: داخل شوید. گفتند: اگر هر گروه از ما پا در یکی از این راه ها بگذارد، نخواهد دانست چه بر سر دیگران می آید. خداوند عز و جل فرمود: بر هر یک از این کوه های آب، در میان این دوازده راه، ضربه ای بزن. موسی علیه السلام چنین کرد و گفت: خداوندا! به حقّ شکوه محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش، در این دریا راه های فراخی بگشا به گونه ای که اینان یکدیگر را ببینند. پس، چنین شد و آنها به دریا داخل شدند و چون به پایان راه رسیدند، فرعون و قومش سر رسیدند و برخی داخل شدند؛ وقتی آخرین گروه آنها پا در دریا گذاشت و اولین گروه خواست تا بیرون رود، دریا به امر خداوند متعال آنان را در میان گرفت و آنان پیش چشم یاران موسی علیه السلام غرق شدند. این همان کلام خداوند عز و جل است که فرمود: «وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ» به سوی آنها. خداوند عز و جل در زمان محمّد صلی الله علیه و آله به بنی اسرائیل فرمود: چون خداوند متعال به خاطر بزرگواری محمّد صلی الله علیه

و آله و دعای موسی علیه السلام و توسل او به خاندان محمّد صلی الله علیه و آله برای نزدیکی به خداوند، این چنین نعمت را بر پیشینیان شما تمام نمود، آیا کنون که شما محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان او علیهم السلام را می بینید، در نمی یابید که بایست به ایشان ایمان آورید؟

سپس خداوند عز و جل فرمود: «وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنتُمْ ظَالِمُونَ» موسی بن عمران علیه السلام به بنی اسرائیل گفته بود: هر گاه خداوند شما را رهایی بخشید و دشمنانتان را به هلاکت رساند، از سوی پروردگارتان کتابی برایتان می آورم که امر ها و نهی ها و پندها و اندرزها و مثال های او را در بر داشته باشد. پس هنگامی که خداوند، آنان را رهایی بخشید، به موسی امر فرمود که به وعده گاه خود برود و در پایین کوه، سی روز روزه بگیرد. موسی علیه السلام گمان کرد که پس از آن سی روز، خداوند کتاب را به او عطا می کند. موسی سی روز روزه گرفت و چون روز آخر فرا رسید پیش از گشودن روزه خود مسواک زد. خداوند عز و جل به او وحی کرد: ای موسی! مگر نمی دانی بوی دهان روزه دار نزد من از بوی مشک خوشتر است؟ ده روز دیگر روزه بگیر و چون گاه افطار رسید مسواک نزن. موسی علیه السلام چنین کرد. از آنجا که خداوند به او وعده داده بود که پس از چهل شب، کتاب را به او عطا کند، آن را به او بخشید. سامری پیشتر نزد بیچارگان بنی اسرائیل آمد و آنان را به شک انداخت و گفت: موسی به شما وعده داده پس از چهل شب به سوی شما باز می گردد؛ حال آن که منظور خدا از چهل، بیست شب و بیست روز بوده است و اینک بیست شب و بیست روز گذشته و چهل فرا رسیده و موسی سخن پروردگارش را درست نفهمیده است. پس پروردگارتان به نزدتان آمده تا به شما نشان دهد او خود می تواند شما را به سوی خویش فرا خواند و موسی را از سر نیاز به پیامبری خود نفرستاده است. سامری گوساله ای را که ساخته دست خودش بود بر ایشان نمایان کرد. آنها به او گفتند: چگونه گوساله می تواند خدا باشد؟ گفت: پروردگارتان از طریق این گوساله با شما سخن می گوید؛ همان طور که با موسی از طریق درخت سخن گفت، او در این گوساله درآمده است؛ چنان که در درخت درآمده بود. سامری آنان را فریفت و آنها گمراه شدند.

موسی علیه السلام چون بازگشت، گفت: ای گوساله! آیا چنان که اینان

می پندارند، پروردگار ما در توست؟ گوساله به سخن آمد و گفت: پروردگار ما منزّه است از این که گوساله یا درخت یا هر مکان دیگری او را در برگیرد؛ به خدا سوگند که نه ای موسی. امّا، سامری گوساله را به دیوار وصل کرد و گودالی در آن سوی دیوار کند، و یکی از یاغیان پیرو خود را در آن گودال نشاند، پس او دهان خود را بر پشت گوساله گذاشت و با بنی اسرائیل سخن گفت: «هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى» [این خدای شما و خدای موسی است]، ای موسی بن عمران علیه السلام! آنها خود را در پرستش من وا ندادند و مرا خدای خویش نگرفتند، مگر بدان سبب که در درود فرستادن بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش سستی ورزیدند و ولایت ایشان و پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و امامت وصی او را منکر شدند؛ و این سبب شد تا مرا به خدایی خویش بگیرند. خداوند متعال فرمود: چون آنان در درود فرستادن به محمّد صلی الله علیه و آله و وصی او، علی علیه السلام، سستی ورزیدند، خود را در پرستش گوساله وادادند؛ پس آیا شما از ناتوانی های بزرگتر در پی ستیزه جویی با محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هراس ندارید؛ حال آن که شما ایشان را می بینید و نشانه ها و دلایل ایشان بر شما آشکار گشته است؟ سپس خداوند عز و جل فرمود: «ثُمَّ عَفَوْنَا عَنكُم مِّن بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» یعنی ما از گوساله پرستی اجداد شما درگذشتیم، تا شاید شما ای قوم بنی اسرائیل که در عصر محمّد صلی الله علیه و آله به سر می برید شکرگزار نعمتی باشید که به پیشینیان شما و پس از آنها به شما داده ایم.

سپس حضرت علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل از آن رو از ایشان درگذشت که آنان به نام محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او، خداوند را خواندند و ولایت محمّد صلی الله علیه و آله و علی و خاندان پاک ایشان علیهم السلام را نزد خود تازه کردند؛ و در این هنگام بود که خداوند متعال بر آنان رحم آورد و از ایشان درگذشت.

سپس خداوند عز و جل فرمود: «وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» زمانی را به یاد آرید که به موسی کتاب عطا کردیم و آن، همان توراتی بود که خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت تا به آن ایمان آورند و به دستورات آن گردن نهند؛ و نیز به او فرقان عطا کردیم تا به آن حق را از باطل جدا سازد و صاحبان حق را از پیروان باطل بازشناسد؛ و این چنین وقتی خداوند متعال آنان را

با کتاب و ایمان آوردن به آن و گردن نهادن به دستورات آن گرامی داشت، به موسی علیه السلام وحی کرد: ای موسی! این کتابی است که ایشان به آن ایمان آوردند و فرقان نیز برجاست تا مؤمنان را از کافران و صاحبان حق را از پیروان باطل جدا کند. پس پیمان با آن را بر ایشان تازه کن، که من به ذات مقدس خود سوگند حقیّ خورده ام که از هیچ کس هیچ ایمان و کرداری را نپذیرم، مگر این که به آن ایمان آورند. موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! آن «فرقان» چیست؟ خداوند عز و جل فرمود: ای موسی! آن است که از بنی اسرائیل پیمان بگیری که محمّد صلی الله علیه و آله برترین پیامبران و سرور پیغامبران است ، و برادر و وصی او علی علیه السلام، برترین اوصیا است و آنانی که محمّد صلی الله علیه و آله ایشان را به ولایت منصوب می کند سروران آفریدگان هستند و شیعیان او که از او و جانشینانش پیروی می کنند و تسلیم ایشان و امر و نهی ایشان هستند، ستارگان فردوس برین و پادشاهان بهشت عدن می باشند. موسی علیه السلام آن پیمان را از بنی اسرائیل گرفت؛ حال آن که برخی از آنها به راستی آن را باور داشتند و برخی دگر عهدی زبانی بستند و در دل نپذیرفتند. پس، آن کس که به راستی باور داشت، نوری آشکار بر پیشانی اش درخشید؛ و آن کس که با زبان و نه در دل پیمان بست، از آن نور بی بهره ماند. و آن پیمان همان فرقانی شد که خداوند عز و جل به موسی علیه السلام عطا فرمود و این چنین صاحبان حق را از پیروان باطل جدا نمود. سپس، خداوند عز و جل فرمود: «لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» یعنی امید است بدانید باور داشتن به ولایت مایه ارجمندی بنده نزد خدای عز و جل است؛ همان سان که پیشینیان شما به آن ارجمند گشتند. (1)

2) عیاشی، از محمّد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» فرمود: در علم و تقدیر الهی، سی شب رقم خورده بود، سپس خداوند صواب دید حکم خود را تغییر «بداء» دهد و ده شب بر آن افزود، پس وی، پروردگار اول و آخر خود را در شب چهلم ملاقات نمود. (2)

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 245، ح 121-123.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 63، ح 46.

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ..إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (54)»

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُواْ إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِندَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (54)»

[و چون موسى به قوم خود گفت : اى قوم من! شما با (به پرستش) گرفتن گوساله برخود ستم كرديد؛ پس به درگاه آفريننده خود توبه كنيد و (خطاكاران) خودتان را به قتل برسانيد كه اين (كار) نزد آفريدگارتان براى شما بهتر است؛ پس (خدا) توبه شما را پذيرفت كه او توبه پذير مهربان است]

1) حضرت امام حسن عسكرى عليه السلام فرمود: خداوند عزّ و جل فرمود: اى قوم بنى اسرائيل! به ياد آوريد «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ» كه گوساله را پرستيدند «يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ» و از اين كار، زيان كرديد «بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ» به خدايى «فَتُوبُواْ إِلَى بَارِئِكُمْ» كسى كه شما را آفريد و صورت بخشيد «فَاقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ» آنهايى كه گوساله را نپرستيده اند، كسانى را كه به پرستش آن پرداختند به قتل رسانند. «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ» يعنى، اين كشته شدن براى شما بهتر است «عِندَ بَارِئِكُمْ» از اين كه در دنيا زنده بمانيد و خداوند شما را نيامرزد تا اين كه عمرتان در دنيا به سر رسد و فرجام شما به سوى آتش دوزخ باشد. امّا آن گاه كه كشته شويد در حالى كه توبه كار هستيد، خداوند، اين كشته شدن را كفاره گناه شما قرار مى دهد و بهشت را منزل و سراى بازگشتتان مى گرداند.

خداوند عز و جل فرمود: «فَتَابَ عَلَيْكُمْ» و توبه ى شما را پذيرفت، پيش از آن كه همه كشته شويد و مرگ بر همگى شما سر رسد، و شما را مهلت داد تا توبه كنيد و بر جاى گذاشت تا از او اطاعت كنيد. «إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ». حضرت فرمود: و اين قصه چنان بود كه چون خداوند توسط موسى عليه السلام ناحق بودن ماجراى گوساله را آشكار نمود و گوساله را به سخن درآورد تا از حيله سامرى خبر دهد، و به موسى عليه السلام امر فرمود كه هر كس آن را نپرستيده، كسى را كه به پرستش آن نشسته بكشد، بسيارى از آنان ادعاى بى گناهى كردند و گفتند: ما آن را نپرستيده ايم. خداوند عز و جل به موسى عليه السلام فرمود: اين گوساله را با سوهانى آهنين ريز ريز كن و به دريا بريز. هر كس از آب آن بنوشد، لبها و

بینی او سیاه شود و گناهش آشکار می شود. موسی چنین کرد و این گونه آنان که گوساله

ص:320

را پرستیده بودند مشخص شدند. خداوند متعال به دوازده هزار نفر که بی گناه بودند فرمان داد تا شمشیر برکشند و بر دیگران هجوم برند و آنان را بکشند. و ندا دهنده خداوند، ندا سر داد: بدانید، لعنت خداوند بر آن کسی است که دست و پایی تکان دهد تا مانع از کشته شدن به دست ایشان شود؛ و نیز لعنت خداوند بر آن کسی است که به مقتول بنگرد تا اگر دوست یا خویش وی بود او را واگذارد و از او به سوی بیگانه ای درگذرد. پس گناهکاران تسلیم شدند و بی گناهان گفتند: این مصیبت بر ما دشوارتر است تا بر اینان؛ چرا که باید به دست خود پدران و فرزندان و برادران و خویشان خود را بکشیم و این گونه ما که گوساله را نپرستیده ایم و اینان که پرستیده اند به مصیبتی یکسان دچار می شویم.

خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی کرد: ای موسی! من این بی گناهان را به چنین بلایی دچار ساختم؛ چون از کسانی که گوساله را پرستیدند دوری نجستند و آنها را ترک نگفتند و در این کار با آنان دشمنی نکردند؛ پس به ایشان بگو: هر کس خدا را به حقّ محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او علیهم السلام بخواند، کشتن کسی که از آن گناه مستحقّ مرگ شده بر او آسان شود. آنان چنین دعا کردند و خداوند آن کار را برایشان آسان نمود و از کشتن گناهکاران، هیچ دردی احساس نکردند.

کشتار در میان آنان بالا گرفت؛ حال آن که به جز دوازده هزار نفری که گوساله را نپرستیده بودند، شش هزار تن دیگر نیز در آن جمع حضور داشتند. در آن هنگام برخی از کسانی که هنوز کشته نشده بودند از توفیق الهی بهره مند شدند و به یکدیگر گفتند: آیا نه چنین است که خداوند توسل به محمّد و خاندان پاکش را امری برشمرد که با آن هیچ امیدی ناامید نمی شود و هیچ درخواستی بی پاسخ نمی ماند و افزون بر این، پیامبران نیز به آن چنگ زده اند؟ پس چرا ما به ایشان توسل نجوییم؟ پس، همگی جمع شدند و فریاد برآوردند: پروردگارا! به حقّ شکوه محمّد صلی الله علیه و آله که گرامی ترین آفریدگان است و به حقّ شکوه علی علیه السلام که برترین و والاترین آنهاست و به حقّ شکوه فاطمه سلام الله علیها ، آن زن والا و به حقّ شکوه حسن و حسین علیهما السلام نوادگان سرور پیغمبران، آن دو سرور تمامی جوانان اهل بهشت و به حقّ شکوه خاندان پاک و پاک دامن آل طه و یاسین، گناهان ما را بیامرز و از کیفر ما درگذر و این کشتار را از ما دور گردان. در

آن هنگام از آسمان به موسی ندا رسید: این کشتار را به پایان رسان؛ چون برخی از آنها از من چنین خواستند و مرا قسمی دادند که اگر آن گوساله پرستان مرا چنین قسمی داده بودند و از من خواسته بودند آنها را از گناه به دور دارم، هر آینه چنین می کردم تا آن گوساله را نپرستند و اگر شیطان مرا این چنین قسم می داد، هر آینه هدایتش می کردم و اگر نمرود و فرعون مرا چنان قسمی می دادند، هر آینه آنها را نجات می دادم. پس کشتار را از میان آنها برچید. آنها گفتند: افسوس که پیشتر به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش توسل نجستیم تا خداوند ما را از شر این فتنه دور کند و ما را از گناه به دور دارد.(1)

2) علی بن ابراهیم گفت: هنگامی که موسی علیه السلام از میعادگاه خود خارج شد و به سوی قومش بازگشت و دید آن گوساله را پرستیده اند گفت: «يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُواْ إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِندَ بَارِئِكُمْ» آنها گفتند: چگونه خود را به قتل رسانیم؟ موسی گفت: صبحگاه همگی به بیت المقدس بیایید و با خود چاقو یا تکه ای آهن یا شمشیری بیاورید. چون من بر منبر بنی اسرائیل نشستم، چهره های خود را بپوشانید، به گونه ای که هیچ کس، همراه خود را نشناسد؛ آن گاه یکدیگر را به قتل رسانید. پس هفتاد هزار تن از کسانی که گوساله را پرستیده بودند در بیت المقدس جمع آمدند و پس از این که موسی پیشاپیش آنها نماز گزارد و از منبر بالا رفت، شروع به کشتن یکدیگر کردند، تا این که جبرئیل نازل شد و گفت: ای موسی! به آنها بگو دست از کشتار بردارند؛ چرا که خداوند از آنها درگذشت؛ حال آن که ده هزار تن از ایشان به قتل رسیده بودند. و خداوند نازل فرمود: «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِندَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»(2)

«وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى...ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (56)»

«وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ (55) ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (56)»

[و چون گفتید :ای موسی! تا خدا را آشکارا نبینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 254، ح 124.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 58.

آورد؛ پس در حالی که می نگریستید، صاعقه شما را فرو گرفت* سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم، باشد که شکرگزاری کنید]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَن نُّؤْمِنَ لَکَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» و این سخن پیشینیان شما بود «فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ» یعنی صاعقه بر آنها فرود آمد «وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ» به سوی آنها «ثُمَّ بَعَثْنَاكُم» آنها را برانگیختیم «مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ» پس از مرگشان «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ».

حضرت فرمود: چون موسی علیه السلام خواست از آنها برای فرقان، پیمان بگیرد تا صاحبان حق، در باره پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام و دیگر امامان پاک، از پیروان باطل جدا شوند، آنها گفتند: «لَن نُّؤْمِنَ لَکَ» که این فرمان پروردگار توست. «حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» و در پیش چشممان هویدا شود و خود از این ما را خبر دهد. «فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ» صاعقه ای هویدا که آنان می دیدند بر سرشان فرود می آید. خداوند عز و جل فرمود: ای موسی! من دوستان خود و کسانی را که برگزیدگان مرا تأیید می کنند، ارجمند می دارم و از این کار هیچ باکی ندارم و نیز دشمنانم را که برگزیدگان مرا از حقوقشان باز می دارند، عذاب می کنم و از این کار هیچ باکی ندارم. موسی علیه السلام به دیگر کسانی که به صاعقه دچار نشده بودند گفت: چه می گویید؟ می پذیرید و گردن می نهید یا به آنها می پیوندید؟ گفتند: ای موسی! از کجا می دانی این صاعقه به چه سبب بر آنها فرود آمده است؟ شاید اصلاً به خاطر تو نبوده باشد و تنها حادثه ای از جمله حادثه های روزگار بوده که نیکوکار و بدکار را با هم در می نوردد. پس اگر صاعقه به این خاطر بر آنان فرود آمده که از فرمان تو در باره محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خاندان ایشان سرباز زده اند، از پروردگارت بخواه به حقّ محمّد و خاندانش، که ما را به سوی آنها فرا می خوانی، این صاعقه زدگان را زنده کند تا از آنها بپرسیم «چرا این بر سرشان آمد»؟ موسی به سوی خداوند دعا کرد و خدا آنان را زنده نمود. موسی علیه السلام گفت: از اینان بپرسید «چرا این بر سرشان آمد»؟ آنها پرسیدند و اینها پاسخ دادند: ای بنی اسرائیل! این عذاب، از آن رو بر ما رسید که از باور کردن امامت علی علیه السلام و پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله سرباز زدیم. ما پس از مرگمان، آسمان های خداوند و پرده ها و عرش و کرسی و

بهشت و دوزخ و سراسر ملک او را دیدیم و در هیچ کجا کسی را ندیدیم که فرمانی برنده تر و سلطنتی شکوهمند تر از محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام داشته باشد. وقتی ما در پی این صاعقه جان دادیم، ما را به دوزخ بردند و محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ندا دادند: از عذاب اینان دست بکشید؛ چرا که کسی پروردگارمان عز و جل را به حق ما و خاندان ما قسم می دهد و از او می خواهد که اینان زنده شوند پس چنین می شود. ندای ایشان پیش از آن رسید که ما را در گودال جهنم بیافکنند و در نتیجه، آنها عذاب ما را به تأخیر انداختند تا این که تو ای موسی بن عمران! ما را با دعای خود به حقّ محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش برانگیختی.

پس خداوند عز و جل به هم عصران محمّد صلی الله علیه و آله فرمود: چون توسل به محمّد و خاندان پاکش پیشینیان ستمگر شما را که به خاطر ستمشان به صاعقه گرفتار شده بودند، جان دوباره بخشید، آیا شما نباید از کاری که آنان کردند پرهیز کنید؟ کاری که آنان را به هلاکت انداخت و خداوند آنان را زنده کرد.(1)

2) ابن بابویه، از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی (رض) از پدرش، از حمدان بن سلمان نیشابوری، از علی بن محمّد بن جهم، روایت کرده است که وی گفت: به مجلس مأمون وارد شدم؛ حال آن که حضرت امام رضا علیه السلام نزد او حضور داشت. مأمون به ایشان عرض کرد: ای پسر رسول خدا! آیا شما نفرموده ای که پیامبران معصوم هستند؟ فرمود: بله. سپس مأمون در باره چند آیه ی قرآن از ایشان سؤال کرد. یکی از سؤالات او این بود که گفت: معنای کلام خداوند عز و جل: «وَلَمَّا جَاء مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِی أَنظُرْ إِلَيْکَ قَالَ لَن تَرَانِی» [و چون موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا! خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم. فرمود: هرگز مرا نخواهی دید](2) چیست؟ چگونه کلیم الله، موسی بن عمران علیه السلام، نمی دانسته که خداوند متعال اجازه دیدن خود را به او نمی دهد و چنین درخواستی از خدا کرده است؟! حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: کلیم الله، موسی بن عمران، می دانست خداوند متعال

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 256، ح 125.

2- [2] - اعراف/ 143.

منزّه از آن است که به چشم ها دیده شود؛ ولی چون خداوند متعال با او سخن گفت و با او نجوا کرد، او به سوی قوم خویش بازگشت و به ایشان خبر داد که خداوند با او سخن گفته و او را مقرّب درگاه خود گردانده و با او نجوا کرده؛ قومش به او گفتند: «لَن نُّؤْمِنَ لَکَ» تا وقتی ما نیز همچون تو، سخن او را بشنویم و آنها هفتاد هزار نفر بودند. موسی از میان آنها، هفت هزار نفر را و از میان این هفت هزار نفر، هفتصد نفر را و از میان این هفتصد نفر، هفت نفر را برگزید تا به وعده گاه خود با پروردگار ببرد. آن گاه آنان را به سمت طور سینا به راه انداخت و بر دامنه ی کوه بازایستاند و خود به سوی طور بالا رفت و از خداوند تبارک و تعالی خواست با او سخن بگوید و سخن خود را به گوش آن هفت نفر برساند. پس خداوند متعال با او سخن گفت و آنها صدایش را از پایین و بالا و راست و چپ و جلو و عقب شنیدند؛ چرا که خداوند صدا را در درخت به وجود آورد و سپس آن را از میان درخت پخش کرد؛ به گونه ای که آنها از همه سمت صدا را شنیدند و گفتند: «لَن نُّؤْمِنَ لَکَ» که صدایی که شنیدیم صدای خدا باشد «حَتَّی نَرَی اللَّهَ جَهْرَةً» وقتی این چنین درشت گویی و بزرگی و گردن کشی کردند، خداوند متعال صاعقه ای بر آنها فرو فرستاد و آنها به خاطر ستمی که کردند هلاک شدند. موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! وقتی نزد بنی اسرائیل بازگشتم به آنها چه بگویم؟ آنها خواهند گفت: تو این هفت نفر را بردی و به قتل رساندی؛ چون در ادعایی که کردی و گفتی خداوند با تو نجوا کرده است، راستگو نبودی. پس خداوند آنها را زنده کرد و جان دوباره بخشید. آنها به موسی گفتند: اگر از خدا می خواستی خود را به تو نشان دهد تا به او بنگری خواسته ات را برآورده می کرد و این گونه، ما را از چگونه بودن او با خبر می ساختی و ما چنان که حقّ شناختن اوست او را می شناختیم. موسی علیه السلام گفت: ای قوم من! خداوند به دیده ها در نمی آید و او را کیفیت و چگونگی نمی باشد؛ بلکه با آیاتش شناخته و با نشانه هایش دانسته می شود. آنها گفتند: تا این درخواست را از او نکنی به تو ایمان نمی آوریم. موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! تو خود سخن بنی اسرائیل را شنیدی و صلاح آنها را بهتر می دانی. خداوند عز و جل به موسی علیه السلام وحی کرد: ای موسی! آن چه را از تو خواستند از من بخواه، من تو را به خاطر نادانی آنها سرزنش نخواهم کرد. در آن هنگام موسی گفت: «رَبِّ أَرِنِی أَنظُرْ إِلَیْکَ قَالَ لَن تَرَانِی وَلَکِنِ

انظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکَانَهُ» [پروردگارا! خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم؛ فرمود: هرگز مرا نخواهی دید، لیکن به کوه بنگر، پس اگر بر جای خود قرار گرفت] که البته فرو می آید «فَسَوْفَ تَرَانِی فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ» [به زودی مرا خواهی دید، پس چون پروردگارش به کوه جلوه نمود](1) با نشانه ای از نشانه های خود «جَعَلَهُ دَکًّا وَخَرَّ موسَی صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ» [آن را ریز ریز ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد؛ و چون به خود آمد گفت: تو منزهی به درگاهت توبه کردم](2) گفت: از نادانی قوم خود به سوی شناختی که پیشتر از تو داشتم بازگشتم «وَأَنَاْ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ» [و من نخستین مؤمنانم](3) در میان آنها به این که تو در دیده در نمی آیی. (4) مأمون عرض کرد: آفرین! ای ابا الحسن.

3) سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از حسین بن علوان، از محمّد بن داوود عبدی، از اصبغ بن نباته، از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان در گفت و گو با ابن کواء به او فرمود: در باره هر چه می خواهی از من سؤال کن. عرض کرد: بله، برخی از یاران شما می پندارند که پس از مرگ باز می گردند. حضرت فرمود: بسیار خوب، آن چه شنیده ای بازگو و بر آن میفزا. تو به آنها چه گفتی؟ عرض کرد: گفتم: هیچ به آن چه می گویید، ایمان ندارم. حضرت به او فرمود: وای بر تو، خداوند عزّ و جل قومی را به سبب گناهانشان به بلایی دچار کرد و پیش از آن که اجل های مقدّرشان سر برسد جانشان را گرفت، سپس آنان را به دنیا بازگرداند و آنها به تمام از روزی خود برخوردار شدند، سپس بار دیگر آنها را میراند. این سخن بر ابن کواء سنگین آمد و نتوانست آن را درک کند. حضرت به او فرمود: وای بر تو، بدان که خداوند عز و جل در کتاب خود فرمود: «وَاخْتَارَ مُوسَی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلًا لِّمِیقَاتِنَا» [و موسی از میان قوم خود، هفتاد مرد برای میعاد ما برگزید](5) و آنان را با خود راهی کرد تا وقتی به سوی جمع بنی اسرائیل بازگشت، آنها برایش گواهی دهند که

1- [1] - اعراف/ 143.
2- [2] - اعراف/ 143.
3- [3] - اعراف/ 143.
4- [4] - مختصر بصائر الدرجات، ص 22.
5- [5] - اعراف/ 155.

پروردگارش با او سخن گفته است. اگر آنها به خواسته موسی علیه السلام تن در داده بودند و تأییدش کرده بودند، بدون شک برایشان بهتر بود؛ امّا به او گفتند: «لَن نُّؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللَّهَ جَهْرَةً» خداوند عزّ و جل فرمود: «فَأَخَذَتْکُمُ الصَّاعِقَةُ» یعنی مرگ «وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ* ثُمَّ بَعَثْنَاکُم مِّن بَعْدِ مَوْتِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ» می بینی ای ابن کواء! آنها به خانه های خود بازگشتند پس از آن که مرده بودند. ابن کواء عرض کرد: معنای این که سپس آنها را در همان جا که زنده کرده بود میراند چیست؟ آیا چنین شد؟ حضرت فرمود: نه، وای بر تو! آیا کتاب خدا، تو را خبر نداد؟ آن جا که می فرماید: «وَظَلَّلْنَا عَلَیْکُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَیْکُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَی»(1) و این پس از مرگ آنها بود وقتی خداوند دوباره آنها را زنده کرد. (2)

«وَظَلَّلْنَا عَلَیْکُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَیْکُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَی کُلُواْ مِن طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَکِن کَانُواْ أَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ (57)»

[و بر شما ابر را سایه گستر کردیم و بر شما انگبین و بلدرچین فرو فرستادیم، (و گفتیم) از خوراکیهای پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم بخورید؛ و(لی آنان) بر ما ستم نکردند، بلکه بر خویشتن ستم روا داشتند]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «وَ» به یاد آورید ای قوم بنی اسرائیل! هنگامی را که «ظَلَّلْنَا عَلَیْکُمُ الْغَمَامَ» وقتی در بیابان، دچار گرمای خورشید و سرمای ماه شده بودید «وَأَنزَلْنَا عَلَیْکُمُ الْمَنَّ» انگبینی که بر درختانشان می چکید تا آن را بخورند «وَالسَّلْوَی» بلدرچین که پرنده ای لذیذ و پرگوشت بود، در دسترس آنها قرار گرفت تا آن را شکار کنند. خداوند عز و جل فرمود: «کُلُواْ مِن طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ» و شکر نعمت های مرا به جای آورید و هر که را من بزرگ داشتم، بزرگ دارید؛ و هر که را من ارج نهادم، ارج نهید؛ هم آنان که از شما در باره ایشان عهد و پیمان گرفتم؛ یعنی محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش علیهم السلام، و فرمود: «وَمَا ظَلَمُونَا» هنگامی که آن چه را بدان امر شده بودید تغییر دادید، و سخنی بر خلاف آن گفتید و به عهدی

1- [1] - بقره/ 57.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 22.

که بسته بودید وفا نکردید؛ چرا که کفر ورزی کافر، چیزی از سلطنت و ملک ما نمی کاهد، همان طور که ایمان مؤمن چیزی بر آن نمی افزاید «وَلَكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» و با کفر ورزیدن و تغییر دادن آن چه به آنها گفته بودیم به خودشان زیان رساندند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای بندگان خدا! بر شماست که به ولایت ما اهل بیت باور آورید و میان هیچ یک از ما تفاوتی قائل نشوید و بنگرید چگونه خداوند بر شما سخاوت ورزید، آن چنان که حجّت های خود را برایتان آشکار کرد تا شناخت حقیقت برایتان آسان شود و شما را با تقیه توان بخشید تا از شرّ آفریدگان در امان باشید، سپس، چنانچه دگرگون شدید و تغییر یافتید، راه توبه را بر شما نمایان کرد و آن را از شما پذیرفت؛ پس شکرگزار نعمت های خداوند باشید.(1)

2) ابن بابویه، از محمّد بن احمد بن حسین بن یوسف بغدادی، از علی بن محمّد بن عنبسه، از دارم بن قبیصه، از حضرت امام رضا علیه السلام، از پدر بزرگوارش، از پدران بزرگوارش، از حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: کمأه «قارچ»، از جمله انگبینی بود که بر بنی اسرائیل فرود آمد و آن شفا دهنده چشم است و نیز خرمایی از جنس خرماهای نیک بهشت که شفادهنده مسمومیت است.(2)

3) از احمد بن محمّد خالد برقی، از محمّد بن علی، از محمّد بن فضیل، از عبد الرحمن بن زید بن اسلم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ایشان فرمود: کمأه «قارچ»، از جمله انگبین هاست و انگبین از بهشت است و آب آن شفادهنده چشم است.(3)

4) شیخ طوسی در حدیثی مرسل از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خواب بامداد، بد یُمن است و روزی را دور می کند و چهره را زرد و زشت و دگرگون می سازد، و آن، خواب انسانهای بد یمن است. خداوند متعال، روزی را بین برآمدن صبح و طلوع خورشید قسمت می کند؛ پس، از این خواب بپرهیزید. منّ و سلوی نیز بین برآمدن صبح و طلوع خورشید

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 257، ح 126.

2- [2] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 257، ح 127.
3- [3] - محاسن، ص 527، ح 761.

بر بنی اسرائیل نازل شد؛ پس، هر کس در آن ساعت خواب بود، سهم او نازل نمی شد و چون بیدار می شد، سهم خود را نمی یافت و محتاج به درخواست از دیگران می گشت. (1)

5) محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از محمّد بن عبد الله، از عبدالوهاب بن بشیر، از موسی بن قادم، از سلیمان، از زراره روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام در باره کلام خداوند متعال: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» پرسیدم، ایشان فرمود: به درستی که خداوند، والاتر و توانمند تر و ارجمند تر و دست نیافتنی تر از آن است که به او ستم شود؛ امّا او، ما امامان علیهم السلام را با خود یکی دانست و ستم به ما را ستم بر خود و ولایت ما را ولایت خود برشمرد، آن جا که فرمود: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ» [ولی شما تنها، خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند](2) ما ائمّه علیهم السلام را منظور داشت. حضرت در جای دیگری نیز در باره «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» همانند همین سخن را ذکر فرمود.(3)

6) و از وی، از علی بن محمّد، از برخی از یارانمان، از ابن محبوب، از محمّد بن فضیل، از حضرت امام علی علیه السلام روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» فرمود: به درستی که خداوند توانمند تر و دست نیافتنی تر از آن است که به او ستم شود یا به خود نسبت ستم دهد؛ امّا او، ما امامان علیهم السلام را با خود یکی دانست و ستم بر ما را ستم به خود و ولایت ما را ولایت خود برشمرد، سپس خداوند از این رو آیه ای از قرآن را بر پیامبرش صلی الله علیه و آله نازل کرد و فرمود: «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» [ما بر آنان ستم نکردیم، بلکه آنها به خود ستم می کردند](4)، عرض کردم: آیا این تنزیل است یا تأویل؟ فرمود: تنزیل. (5)

7) علی بن ابراهیم در بیان معنی این آیه گفت: وقتی موسی علیه السلام بنی

1- [1] - تهذیب، ج 2، ص 139، ح 540.
2- [2] - مائده/ 55.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 113، ح 11.

4- 4- نحل/ 118.
5- 5- کافی، ج 1، ص 360، ح 91.

اسرائیل را از دریا گذراند، آنها در بیابانی فرود آمدند و گفتند: ای موسی، ما را هلاک کردی و به قتل رساندی، ما را از آبادانی به بیابانی درآوردی که نه سایه ای در آن هست و نه درختی و نه آبی. پس، به هنگام روز ابری می آمد و در برابر خورشید بر آنها سایه می افکند و شب هنگام، برایشان انگبین نازل می شد و بر گیاهان و درختان و سنگ ها می نشست و آنها از آن می خوردند و شامگاه مرغ بریان بر سفره های آنها فرو می افتاد و پس از این که می خوردند و می نوشیدند، بال می گشود و می رفت و موسی سنگی داشت که آن را در میان اردوگاه می گذاشت و با عصای خود بر آن ضربه می زد؛ پس، دوازده چشمه، از دل سنگ فوران می کرد و هر یک به سوی توقفگاه قبیله ای جاری می شد؛ و آنها دوازده قبیله بودند. (1)

«وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُواْ هَذِهِ الْقَرْيَةَ...وَ لاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ (62) »

«وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُواْ هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُواْ مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُواْ الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُواْ حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (58) فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُواْ قَوْلاً غَيْرَ الَّذِى قِيلَ لَهُمْ فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاء بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ (59) وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُواْ وَاشْرَبُواْ مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلاَ تَعْثَوْاْ فِى الأَرْضِ مُفْسِدِينَ (60) وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَن نَّصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَ قِثَّآئِهَا وَ فُومِهَا وَ عَدَسِهَا وَ بَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِى هُوَ أَدْنَى بِالَّذِى هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُواْ مِصْرًا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَآؤُوْاْ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُواْ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعْتَدُونَ (61) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَالَّذِينَ هَادُواْ وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَ لاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ (62) »

[و (نیز به یاد آرید) هنگامی را که گفتیم: بدین شهر درآیید و از (نعمت های) آن

1- 1- تفسیر قمی، ج 1، ص 58.

هر گونه خواستید فراوان بخورید و سجده کنان از در (بزرگ) درآیید و بگویید (خداوندا) گناهان ما را بریز تا خطاهای شما را ببخشاییم و (پاداش) نیکوکاران را خواهیم افزود* اما کسانی که ستم کرده بودند (آن سخن را) به سخن دیگری غیر از آن چه به ایشان گفته شده بود تبدیل کردند و ما (نیز) بر آنان که ستم کردند به سزای این که نافرمانی پیشه کرده بودند، عذابی از آسمان فرو فرستادیم* و هنگامی که موسی برای قوم خود در پی آب برآمد، گفتیم: با عصایت بر آن تخته سنگ بزن؛ پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت (به گونه ای که) هر قبیله ای آبشخور خود را می دانست (و گفتیم) از روزی خدا بخورید و بیاشامید و(لی) در زمین سر به فساد برمدارید * و چون گفتید: ای موسی، هرگز بر یک (نوع) خوراک تاب نیاوریم، از خدای خود برای ما بخواه تا از آن چه زمین می رویاند، از (قبیل) سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز برای ما برویاند؛ (موسی) گفت: آیا به جای چیز بهتر، خواهان چیز پست ترید؟ پس، به شهر فرود آیید که آن چه را خواسته اید برای شما (در آن جا مهیا)ست و (داغ) خواری و ناداری بر (پیشانی) آنان زده شد و به خشم خدا گرفتار آمدند؛ چرا که آنان به نشانه های خدا کفر ورزیده بودند و پیامبران را به ناحق می کشتند. این از آن روی بود که سرکشی نموده و از حد درگذرانیده بودند * در حقیقت کسانی که (به اسلام) ایمان آورده و کسانی که یهودی شده اند و ترسایان و صابئان، هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان داشت و کار شایسته کرد، پس اجرشان را پیش پروردگارشان خواهند داشت و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهناک خواهند شد]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند متعال فرمود: ای قوم بنی اسرائیل! به یاد آورید «إِذْ قُلْنَا» به پیشینیان شما «ادْخُلُواْ هَذِهِ الْقَرْيَةَ» و آن روستای «اریحا»(1) در سرزمین شام بود هنگامی که از آن بیابان بیرون آمدند «فَكُلُواْ مِنْهَا» از آن روستا «حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا» در آسودگی و بدون هیچ خستگی و زحمتی «وَادْخُلُواْ الْبَابَ» دروازه روستا «سُجَّدًا» خداوند عز و جل بر بالای آن دروازه، تمثال محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را نمایان ساخت و به

1- [1] - اریحا: شهر ستمگران در شیب سرزمین اردن در شام که بین آن و بیت المقدس یک روز راه برای اسب سوار است. «معجم البلدان ج 1، ص 165».

آنان فرمان داد برای بزرگداشت آن تمثال، سجده کنند و بیعت ایشان را بر خود تازه کنند و ولایت ایشان را باز به زبان آورند و عهد و پیمانی را که در باره ایشان بسته اند به یاد آورند. «وَقُولُواْ حِطَّةٌ» یعنی بگویید سجده ما برای خداوند متعال و بزرگ داشتن تمثال محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و در پی باور ما به ولایت ایشان بوده که گناهانمان را می کاهد و بدی هایمان را پاک می کند. خداوند متعال فرمود: «نَّغْفِرْ لَكُمْ» به خاطر این کار «خَطَايَاكُمْ» که در گذشته انجام داده اید و گناهانی را که پیشتر مرتکب شده اید، از شما می زداییم. «وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ» کسانی که در میان شما گناه مخالفان ولایت را مرتکب نشده باشند و بر پیمان ولایتی که از سوی خود به خداوند تقدیم کرده اند استوار مانده باشند، به خاطر این کار، بر پاداش ها و مقام های ایشان می افزاییم و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ» و نیز فرمود: «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُواْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِى قِيلَ لَهُمْ» بر خلاف دستوری که به آنها داده شده بود، سجده نکردند و آن چه را که باید می گفتند بر زبان نیاوردند و ستم ورزیدند و پشت به سوی دروازه کردند و به پشت داخل شدند و گفتند: «هطا سمقانا» یعنی گندم سرخی که از آن بخوریم برای ما دوست داشتنی تر از چنین رفتار و گفتاری است. خداوند متعال فرمود: «فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ» و سخنی را که به آنها گفته شد تغییر دادند و به ولایت خداوند و محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خاندان پاک و پاک دامن ایشان، گردن ننهادند «رِجْزًا مِّنَ السَّمَاء بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ» و از فرمان خداوند متعال و پیروی از او سرباز زدند؛ پس عذابی که دچارش گشتند این بود که در کمتر از یک روز صد و بیست هزار تن از آنها به سبب طاعون هلاک شدند و اینان همان کسانی بودند که خداوند می دانست ایمان نمی آورند و توبه نمی کنند، اما بر آنان که می دانست توبه می کنند و یا از کمرشان فرزندی پاک بیرون می آید که خدا را به یگانگی می پرستد و به محمّد صلی الله علیه و آله ایمان می آورد و ولایت علی علیه السلام وصی و برادر او را می شناسد، این عذاب فرو نیامد.

سپس، خداوند عز و جل فرمود: «وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ» به یاد آورید ای قوم بنی اسرائیل! «وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ» برای آنها در پی آب برآمد؛ چرا که در بیابان، دچار تشنگی شده، فریاد زنان و گریه کنان گفتند: ای موسی! تشنگی، ما را از پا درآورد. موسی علیه السلام گفت: خداوندا! به حقّ محمّد صلی الله علیه و

آله، سرور پیامبران و به حقّ علی علیه السلام، سرور اوصیا و به حقّ فاطمه سلام الله علیها ، بانوی تمامی زنان و به حقّ حسن علیه السلام، سرور اولیاء و به حقّ حسین علیه السلام، برترین شهیدان و به حقّ خاندان و جانشینان ایشان که بر همه پاکان سرورند، این بندگانت را سیراب کن. خداوند متعال به او وحی کرد: ای موسی! «اضْرِب بِّعَصَاکَ الْحَجَرَ» و موسی عصا بر سنگ زد «فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَیْنًا قَدْ عَلِمَ کُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ» هر قبیله ای از فرزندان یعقوب آبشخور خود را یافت تا قبیله ها بر سر یک آبشخور با هم نزاع نکنند. خداوند عز و جل فرمود: «کُلُواْ وَاشْرَبُواْ مِن رِّزْقِ اللَّهِ» که به شما ارزانی داشته است، «وَلاَ تَعْثَوْاْ فِی الأَرْضِ مُفْسِدِینَ» و در زمین به تباهی و نافرمانی نپردازید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بر ولایت ما اهل بیت پایدار بماند، خداوند جامی از محبّت خود به او می نوشاند که چیز دیگری به جای آن آرزو نکند و هیچ کفایت بخش و نگاهبان و یاوری جز آن نخواهد؛ و هر کس خود را برای به جان خریدن سختی ها در راه ولایت ما آماده سازد، خداوند وی را آن چنان در عرصات روز قیامت درآورد که دیده تمامی حاضرین از مشاهده درجات او ناتوان شود، امّا او از درجات خویش آگاه است، چنان که در دنیا از داشته های خود آگاه بود.

سپس به او گفته شود: تو خود را برای به جان خریدن سختی ها در راه ولایت محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش آماده ساختی، پس خداوند به تو روی آورده و توانایت کرده تا در میان کسانی که در دشواری های این عرصات گرفتار شده اند، هر کس را می خواهی رهایی بخشی؛ پس او چشم می اندازد و همه را در نگاه خود گرد می آورد، سپس در میان آنها کسانی را بر می گزیند که در دنیا به او نیکی کرده اند و با سخنی یا کرداری به او مهر ورزیده اند و در نبودش سخنی ناروا را از او دور کرده اند و در مجلسی به نیکی از او یاد کرده اند و یاری اش کرده اند، و آنها را چنان جدا می کند که گویی در میان درهم ها سالم را از شکسته جدا می سازد. آن گاه به او گفته شود: آنان را به بهشت وارد ساز و در باغ های پروردگارمان هر کجا که خواهی جایشان ده و نیز به او گفته می شود: ما تو را مقامی داده ایم و توانایت کرده ایم تا هر که را خواهی در آتش دوزخ بیفکنی. پس او چشم می اندازد و همه را در نگاه خود گرد می آورد و هر کس را بخواهد از میان آنها بر می گزیند، آن گونه که دینار را از تکّه های آهن جدا سازد. سپس به او گفته

می شود: آنان را به هر کجای دوزخ که خواهی رهسپار کن و او آنها را به هر کجا از تنگناهای دوزخ که خواهد روانه کند. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند به قوم بنی اسرائیل در روزگار محمّد صلی الله علیه و آله می فرماید: اگر پیشینیان شما به ولایت محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش فرا خوانده شدند، اکنون که شما ایشان را می بینید، در راه ولایتشان به مراد و خواسته ای والا دست یافته اید. پس با تقرب به ما اهل بیت علیهم السلام، به درگاه خدا نزدیکی جویید و با روی گرداندن از ما به خشم او روی نیاورید و از رحمت او دور نشوید.

خداوند عزّ و جل فرمود: «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَن نَّصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ» و زمانی را به یاد آورید که پیشینیان شما گفتند: ما نمی توانیم غذایی یکنواخت یعنی منّ و سلوی را تحمل کنیم و بایست غذای دیگری به آن بیافزاییم «فَادْعُ لَنَا رَبَّکَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ» موسی: «أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِی هُوَ أَدْنَى بِالَّذِی هُوَ خَيْرٌ» یعنی، آیا چیزی زبون تر را به جای آن چه نیک تر است بر می گزینید؟ سپس خداوند فرمود: «اهْبِطُواْ مِصْرًا» از این بیابان به شهری از شهرها «فَإِنَّ لَکُم مَّا سَأَلْتُمْ» در آن شهر. خداوند متعال فرمود: «وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ» یعنی، تاوانی که در پیشگاه پروردگارشان و بندگان مؤمنش از آنها گرفته شد «وَالْمَسْکَنَةُ» که همان تهیدستی و فرومایگی بود، «وَبَآؤُوْاْ بِغَضَبٍ مِّنَ اللّهِ» خشم و لعنت خداوند را به دوش کشیدند، «ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ کَانُواْ يَکْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّهِ» پیش از آن که خداوند آنها را دچار خواری و نداری کند، «وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ» ایشان را به ناحق و بدون هیچ جرمی می کشتند؛ حال آن که ایشان از میان آنها و فقط به سوی خود آنها برانگیخته شده بودند. «ذَلِکَ بِمَا عَصَواْ» درماندگی بر آنها چیره شد تا این که دست به گناهانی آلودند که به خاطر آن گناهان دچار خواری و نداری شدند و به خشم خداوند گرفتار گشتند. «وَّکَانُواْ يَعْتَدُونَ» فرمان خداوند متعال را درنوردیدند و رو به سوی فرمان شیطان گذاردند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به هوش باشید تا کاری همچون کار بنی اسرائیل نکنید و خداوند را به خشم نیاورید و آمرانه از او چیزی نخواهید و هر گاه یکی از شما در روزی یا زندگانی خویش به امری ناخوشایند دچار شد، مبادا چیزی در نظر آورد تا از خداوند بخواهد، چرا که شاید موجب مرگ و نابودی او شود؛ بلکه باید بگوید: خداوندا! به حقّ شکوه محمّد و خاندان پاکش، اگر در آن

ص:334

چه من ناخوشایندش می شمارم، خیری برایم قرار دارد و برای دینم بهتر است، مرا بر آن صبور گردان و توانی عطا فرما تا تحمّلش کنم و نیرومندم ساز تا سنگینی بارش را به دوش گیرم، و اگر خیر در چیزی غیر از آن است، پس همان را بر من ارزانی فرما و مرا در همه حال به قضای خود خشنود گردان که سپاس و ستایش از برای توست. پس اگر تو چنین گویی، خداوند آن چه را خیر است برایت مقدور و مقدّر می سازد. و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای بندگان خدا! از غرق شدن در گناهان و کوچک شمردن آنها بپرهیزید؛ چرا که به دنبال ارتکاب گناه، پستی چنان بر جان گناهکار چیره می شود که او را در گناهی بزرگ تر می اندازد؛ او هم چنان گناه می کند و آن را کوچک می شمارد و پست می شود و در گناهی بزرگ تر می افتد تا این که از ولایت وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله سرباز می زند و نبوت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را منکر می شود و همچنان در این پستی می ماند تا این که یگانگی خداوند را انکار می کند و در دین خدا کفر می ورزد. سپس خداوند متعال فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ» به خدا و به آن چه خدا ایمان به آن را در باره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و پاکان خاندانش واجب فرمود. «وَالَّذِينَ هَادُواْ» یعنی یهودیان «وَالنَّصَارَى» کسانی که پنداشتند یکدیگر را در راه دین خدا نصرت و یاری می کنند، «وَالصَّابِئِينَ» کسانی که گمان کردند از دینی برون آمده اند و به دین خدا گرویده اند؛ حال آن که در سخن خود دروغ گویانی بیش نبودند، «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» در میان آن کفر پیشگان، دست از کفرورزی کشید و هر کس در میان آن مؤمنان در آینده عمرش به عهد و پیمانی ایمان آورد که از او در باره محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و جانشینان پاکش گرفته شده، «وَعَمِلَ صَالِحًا» در میان این ایمان آورندگان، «فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ» پاداش ایشان «عِندَ رَبِّهِمْ» در آخرت «وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ» در آنجا به هنگامی که ناپاکان در بیم افتند، «وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ» آن گاه که مخالفان اندوهناک شوند؛ چرا که مؤمنان با خداوند مخالفتی نکرده اند و این چنین دست به کاری نزده اند که به خاطرش بترسند و اندوهناک شوند. امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام به مردی نگاه کرد و آثار ترس را در او نمایان دید، فرمود: تو را چه شده؟ عرض کرد: من از خدا می ترسم. فرمود: ای بنده خدا، از گناهانت بترس و از جاری شدن عدالت خداوند بر تو به خاطر ستم به بندگانش بیم داشته باش و در آن چه

بر تو واجب کرده، از او اطاعت کن و در آن چه به صلاح تو دانسته، از او سرپیچی مکن و آن گاه دیگر از خداوند نترس؛ چرا که او به هیچ کس ستم روا نمی دارد و هرگز کسی را بیش از سزایش عذاب نمی کند و نیز از فرجام بد بترس که مبادا فرجامت تغییر کند و دگرگون شود. پس اگر می خواهی خداوند تو را از فرجام بد در امان دارد، بدان که هر کار نیکی انجام می دهی، به سبب نیکی خداوند و توفیق اوست و هر کار بدی انجام می دهی از آن روست که خداوند تو را مهلت داده است و تو را می بیند و در مورد تو بردبارست.

2) محمد بن یعقوب، از احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبد الله محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: جبرئیل این آیه را چنین فرود آورد: کسانی که در حق خاندان محمّد صلی الله علیه و آله ستم روا داشتند، سخنی را که به آنها گفته شد دگرگون کردند. پس ما نیز بر آنها که در حقّ این خاندان ستم ورزیدند به سزای نا فرمانیشان، عذابی از آسمان فرو فرستادیم.

3) عیاشی از سلیمان جعفری روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که در باره کلام خداوند متعال: «وَقُولُواْ حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ » فرمود: حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ما دروازه ریزش گناهان شما هستیم.

4) از ابو اسحاق، از آن که وی نام برد روایت شده است: «وَقُولُواْ حِطَّةٌ» یعنی آمرزش و از ما بریز، یعنی ما را بیامرز.

5) از زید شحام، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: جبرئیل این آیه را چنین فرود آورد: کسانی که در حق خاندان محمّد صلی الله علیه و آله ستم روا داشتند، سخنی را که به آنها گفته شد، دگرگون کردند. پس ما نیز بر آنها که در حقّ این خاندان ستم ورزیدند، به سزای نا فرمانیشان، عذابی از آسمان فرو فرستادیم.(1)

6) از صفوان جمال، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند به قوم موسی علیه السلام فرمود: «ادْخُلُواْ الْبَابَ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 63، ح 49.

سُجَّدًا وَقُولُواْ حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ * فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُواْ قَوْلاً غَيْرَ الَّذِى قِيلَ لَهُمْ»(1)

7) از اسحاق بن عمار، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان این آیه را تلاوت کرد: «ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ کَانُواْ یَکْفُرُونَ بِآیَاتِ اللَّهِ وَیَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ الْحَقِّ ذَلِکَ بِمَا عَصَواْ وَّکَانُواْ یَعْتَدُونَ» و فرمود:

به خدا سوگند، یهودیان، پیامبران را با دست های خود نزدند و با شمشیرهای خود نکشتند، بلکه سخنان ایشان را شنیدند و آن را فاش کردند و این گونه بود که پیامبران از جانب ستمگران به خاطر سخنان خود سرزنش شدند و به قتل رسیدند، پس این کار یهودیان به مثابه قتل و ستم و نافرمانی شد.(2)

8) محمّد بن یعقوب به اسناد خود، از یونس، از ابن سنان، از اسحاق بن عمار، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان این آیه را تلاوت کرد: «ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ کَانُواْ یَکْفُرُونَ بِآیَاتِ اللَّهِ وَیَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ الْحَقِّ ذَلِکَ بِمَا عَصَواْ وَّکَانُواْ یَعْتَدُونَ» و فرمود: به خدا سوگند «یهودیان» پیامبران را با دست های خود نکشتند و با شمشیرهای خود نزدند، بلکه سخنان ایشان را شنیدند و آن را فاش کردند و این گونه بود که پیامبران از جانب ستمگران به خاطر سخنان خود سرزنش شدند و به قتل رسیدند، پس این کار یهودیان به مثابه قتل و ستم و نافرمانی گشت.(3)

9) سلیم بن قیس هلالی، از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان در گفت و گویی با معاویه فرمود: ای معاویه، خداوند برای ما اهل بیت سرای آخرت را به جای دنیا برگزیده است و روا ندیده پاداش ما را در دنیا بدهد، ای معاویه، پیامبر خدا، زکریا، با ارّه قطعه قطعه شد و یحیی، فرزند زکریا، به دست قومش کشته شد؛ حال آن که او آنها را به سوی خدا فرا می خواند. به درستی که دوستداران شیطان به نبرد با دوستداران خداوند مهربان برخاسته اند.(4)

10) ابن بابویه، از ابو عباس محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از احمد بن

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 63، ح 50.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 64، ح 51.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 275، ح 6.
4- [4] - کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص 181.

محمّد بن سعید کوفی، از علی بن حسین بن علی بن فضال، از پدرش روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: چرا نصرانی ها این نام گرفته اند؟ فرمود: چون آنها اهل روستایی به نام ناصره(1) در سرزمین شام بودند که حضرت مریم و حضرت عیسی علیه السلام پس از بازگشتن از مصر، آن جا فرود آمدند. (2)

11) علی بن ابراهیم گفت: صائبی ها قومی هستند که نه مجوسی و نه یهودی و نه نصرانی و نه مسلمان می باشند، بلکه آنها اخترها و ستاره ها را می پرستند. (3)

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ...وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (66)»

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُواْ مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُواْ مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (63) ثُمَّ تَوَلَّيْتُم مِّن بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنتُم مِّنَ الْخَاسِرِينَ (64) وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَواْ مِنكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُواْ قِرَدَةً خَاسِئِينَ (65) فَجَعَلْنَاهَا نَكَالاً لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (66)»

[و چون از شما پیمان محکم گرفتیم و (کوه) طور را بر فراز شما افراشتیم (و فرمودیم) آن چه را به شما داده ایم به جد و جهد بگیرید و آن چه را در آن است به خاطر داشته باشید باشد که به تقوا گرایید * سپس شما بعد از آن (پیمان) رویگردان شدید و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود مسلماً از زیانکاران بودید* و کسانی از شما را که در روز شنبه (از فرمان خدا) تجاوز کردند نیک شناختید پس ایشان را گفتیم بوزینگانی طرد شده باشید* و ما آن (عقوبت) را برای حاضران و (نسلهای) پس از آن، عبرتی و برای پرهیزکاران پندی قرار دادیم]

1) ابن بابویه از محمّد بن علی قزوینی، از مظفر بن احمد ابوالفرج قزوینی، از محمّد بن جعفر اسدی کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از سعید بن جبیر، از عبد الله بن عباس روایت کرده است

1- [1] - ناصره: روستایی که با طبریه سیزده میل فاصله دارد و حضرت مسیح عیسی بن مریم (ع) در آنجا به دنیا آمد و اسم نصرانی ها از آن گرفته شده است. «معجم البلدان: ج 5، ص 251».
2- [2] - علل الشرائع، ص 101، ح 1؛ عیون اخبار الرضا (ع) : ج 2، ص 85، ح 10.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 59.

که وی گفت: کوهی که موسی علیه السلام بر فراز آن رفت، «طور سیناء» و «طور سینین» نام داشته، زیرا درخت زیتون روی آن بوده است؛ هر کوهی از گیاه ودرخت برخوردار باشد، طور سیناء و طور سینین نامیده می شود و هر کوهی چنین نباشد، «طور» نام گرفته، دیگر به آن طور سیناء یا طور سینین گفته نمی شود. (1)

2) احمد بن محمّد بن خالد برقی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو مغرا، از اسحاق بن عمار، و یونس روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره کلام خداوند متعال: «خُذُواْ مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ» پرسیدم که آیا منظور از قوّت، نیروی بدن است یا نیروی قلب؟ فرمود: نیروی هر دو. (2)

3) عیاشی، از اسحاق بن عمار روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره کلام خداوند متعال: «خُذُواْ مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ» پرسیدم که آیا منظور از قوّت، نیروی بدن است یا نیروی قلب؟ فرمود: نیروی هر دو. (3)

4) عبید الله حلبی گفت: یعنی خیری را که در آن «پیمان» است و کیفری را که در وا نهادن آن است به خاطر داشته باشید. (4)

5) از محمّد بن ابی حمزه، از یکی از یارانمان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «خُذُواْ مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ» فرمود: منظور سجده و نهادن دست ها بر زانو، در حالت رکوع در نماز است. (5)

6) عبد الصمد بن برار گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: منظور از بوزینه همان یهودیانی می باشد که در روز شنبه از فرمان خدا سرپیچی کردند و خداوند آنها را به بوزینه تبدیل کرد. (6)

7) از زراره از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال:

1- [1] - علل الشرائع، ص 86، ح 1.
2- [2] - محاسن برقی، ص 261، ح 319.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 64، ح 52.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 64، ح 53.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 64، ح 54.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 64، ح 55.

«فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» فرمودند: برای هر یک از آنها که به هنگام آن عقوبت، حضور داشت و به آن می نگریست و نیز برای نسل های بعد. حضرت فرمود: و برای ما نیز در آن پندی هست. (1)

8) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، از یکی از یارانش، از آدم بن اسحاق، از عبدالرزاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمّد بن سالم، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: بر اساس شیوه و سنّتی که خداوند عز و جل موسی را به پیروی از آن امر فرمود، حق تعالی روز شنبه را برای آنها روز تعطیل قرار داد. برخی از آنها روز شنبه را بزرگ داشتند و به خاطر ترس از خدا بر خود روا ندیدند که از فرمان او سر پیچی کنند؛ از این رو حق تعالی آنها را به بهشت فرستاد و برخی دگر روز شنبه را جدّی نگرفتند و عمل حرامی را که خداوند آنها را از آن بازداشته بود بر خود حلال کردند؛ از این رو خداوند عز و جل آنها را به دوزخ فرستاد؛ چون بر خلاف فرمان خداوند در روز شنبه حیوانات دریایی را حلال دانستند و آنها را صید کردند و خوردند و این گونه خداوند از آنان خشمگین شد، اگر چه آنها به خداوند مهربان شرک نورزیده بودند و در آن چه موسی برایشان آورده بود تردید نکرده بودند. خداوند عز و جل فرمود: «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَواْ مِنكُمْ فِی السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُواْ قِرَدَةً خَاسِئِينَ»(2)

9) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «وَإِذْ أَخَذْنَا» و به یاد آورید هنگامی را که گرفتیم «مِيثَاقَكُمْ» و عهدهایتان را تا به دستورات تورات و فرقانی که به موسی عطا کرده ایم عمل کنید و نیز به آن چه ویژه ذکر محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و امامان پاک خاندان ایشان نوشته شده گردن نهید؛ که ایشان سروران همه آفریدگان و برپا دارندگان حق هستند و زمانی را به یاد آورید که از شما پیمان گرفتیم تا به این حقیقت اقرار کنید و آن را به نسل های پس از خود برسانید و به آنها دستور دهید که آن را به نسل های پس از خود، یکی پس از دیگری تا آخرین ساکنان دنیا برسانند تا همگی به محمّد صلی الله علیه و آله پیغمبر خدا ایمان آورند و از دستوراتی که وی از

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 64، ح 56.

2- [2] - کافی، ج 2، ص 24، ح 1.

جانب خدا در باره علی علیه السلام ولی خدا، به آنها می دهد اطاعت کنند و در برابر اخباری که در باره جانشینان خود به گوش آنها می رساند سر فرود آورند، همان کسانی که پس از او فرمان خداوند متعال را برپا می دارند. امّا شما از پذیرفتن آن سرباز زدید و بزرگی فروختید.

«وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ» یعنی کوه را، به جبرئیل فرمان دادیم تا تکه ای از کوه فلسطین را به اندازه اردوگاه آنان، که یک فرسخ در یک فرسخ بود بردارد. او آن را برداشت و بالای سر آنها آورد. موسی علیه السلام به آنها فرمود: یا آن چه را به شما امر کردم می پذیرید یا این کوه را بر سرتان می افکنم. آنها با بی میلی دستور موسی را پذیرفتند، امّا کسانی که خداوند ایشان را از گناه به دور داشته بود فرمان بردند و با میل پذیرفتند و چون قبول کردند، همگی سجده کردند و به خاک افتادند؛ حال آن که بسیاری از آنها نه به قصد خاکساری در برابر خداوند، بلکه به خاطر نگرانی از افتادن کوه، سر بر خاک گذاشتند و برخی دگر فرمان بردند و با میل به سجده رفتند.

از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جماعت شیعه ما، خدا را سپاس گویید که توفیقش را نصیب حالتان کرد تا شما نه آن گونه که کفر پیشگان بنی اسرائیل سر بر خاک گذاشتند، بلکه آن گونه که نیکان آنها به خاک افتادند، در سجده خود به خاک افتید. خداوند عز و جل فرمود: «خُذُواْ مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ» از این امر و نهی ها در باره ارجمندی یاد کردن از محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خاندان پاک ایشان. «وَاذْكُرُواْ مَا فِيهِ» در آن چه که به شما دادیم، پاداش فراوانی را که به خاطر برپا داشتن آن به شما عطا می کنیم و نیز کیفر سختی را که به خاطر سرپیچی کردن از آن بر سرتان می آوریم به یاد داشته باشید.

«لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» از مخالفتی که موجب کیفر می شود بپرهیزید تا سزاوار پاداش فراوان شوید. خداوند عز و جل فرمود: «ثُمَّ تَوَلَّيْتُم» یعنی پیشینیان شما روی گرداندند «مِّن بَعْدِ ذَلِكَ» پس از آن که آن را برپا داشتند و به پیمانی که در باره اش بسته بودند وفا کردند، «فَلَوْلاَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» یعنی بر پیشینیان شما، اگر نبود فرصتی که خداوند به آنها داد تا توبه کنند و با برگشتن به سوی او گناهان خود را پاک کنند «لَكُنتُم مِّنَ الْخَاسِرِينَ» زیان می کردید و دنیا و آخرتتان را از دست می دادید؛ چرا که آخرتتان به سبب کفری که ورزیدید تباه می شد و دنیایتان

ص:341

آسایش خود را از شما بر می گرفت؛ چون ما ریشه ی شما را از آن بر می کندیم و این گونه تنها افسوس و آرزوهایی بر باد رفته بر دل هایتان باقی می ماند؛ امّا به شما مهلت دادیم تا توبه کنید و فرصت دادیم تا به سوی ما بازگردید؛ یعنی این کار را با پیشینیان شما کردیم.این شد که برخی توبه کردند و سعادتمند شدند و همان گونه که مقدّر شده بود، خاندانی پاک از پشتشان بیرون آمد و به خواست خداوند از زندگی نیک دنیا بهره مند شدند و به پاداش اطاعت از خداوند در آخرت به مقامی ارجمند دست یافتند.

حضرت امام حسین علیه السلام فرمود: امّا اگر آنها با نیتی پاک و باوری درست در قلبهایشان به حقّ محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش از خداوند می خواستند که ایشان را از گناه به دور دارد تا پس از مشاهده آن معجزه های خیره ساز، دیگر با او ستیزه نجویند، بدون شک از روی بخشش و بزرگواری، خواسته آنها را برآورده می ساخت؛ امّا آنها کوتاهی کردند و هوس خود را به ما اهل بیت، ترجیح دادند و هوای نفس خود را برای لذّت جویی در پیش گرفتند. خداوند عز و جل فرمود: «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَواْ مِنكُمْ فِى السَّبْتِ» وقتی در آن روز به ماهیگیری پرداختند «فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُواْ قِرَدَةً خَاسِئِينَ» و از هر چیزی به دور باشید.

«فَجَعَلْنَاهَا» یعنی شکلشان را تغییر دادیم و این گونه خوارشان ساختیم و لعنتشان کردیم و آن مسخ را برایشان قرار دادیم: «نَكَالاً» کیفری و بازدارنده ای «لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا» برای کسانی که به خاطر گناهان هلاکت بارشان سزاوار مجازات شدند و به تغییر شکل دچار گشتند «وَمَا خَلْفَهَا» و برای قومی که پس از تغییر شکل، آنها را دیدند و وقتی به کیفری که از سوی ما بر آنها فرود آمد نگریستند از انجام رفتاری همچون آنها خودداری ورزیدند «وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» تا از آن پند گیرند و حرام خدا را ترک گویند و با آن مردم را پند دهند و نافرمانی برحذر دارند.

حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود: آنها قومی بودند که بر ساحل دریا، خانه داشتند و خداوند و پیامبرش آنها را از ماهیگیری در روز شنبه بازداشته بودند. پس در پی نیرنگی برآمدند تا حرام خدا را بر خود حلال کنند، از این رو چاله هایی کندند و راه هایی رو به یک آبگیر درست کردند تا آبزیان از آن راه ها وارد چاله ها شوند و دیگر نتوانند از آنجا به قعر دریا بازگردند. روز شنبه حیوانات دریا در امان خدا به سوی آن راه ها روان شدند و به چاله ها درآمدند و در آن آبگیر و آن برکه

ص:342

جمع آمدند، چون شامگاه شد خواستند از آنجا به قعر دریا بازگردند تا از دست شکارچیان در امان مانند، پس قصد خروج کردند، امّا نتوانستند و شب هنگام در مکانی به جا ماندند که برای گرفتنشان نیازی به شکار نبود؛ زیرا به راحتی در دسترس بودند و قادر نبودند در آن مکان از خود محافظت کنند و این گونه روز یکشنبه، یهودیان آنها را می گرفتند و می گفتند: ما روز شنبه شکاری نکرده ایم، بلکه روز یکشنبه به شکار رفته ایم؛ حال آن که دشمنان خدا دروغ می گفتند؛ چرا که ماهی ها را به وسیله چاله هایی می گرفتند که در روز شنبه کنده بودند تا از این راه، مال و ثروتشان فزونی یابد و با باز شدن دستشان، از زنان و دیگر لذت ها برخوردار گردند. در این شهر بیش از هشتاد هزار کس زندگی می کرد که از میان آنها هفتاد هزار نفر دست به چنین کاری زدند و بقیه، آنها را نکوهش کردند، همان طور که خداوند متعال حکایت فرمود: «وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِی كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ» [و از اهالی آن شهری که کنار دریا بود از ایشان جویا شو](1) از این قرار که گروهی آنها را پند دادند و سرزنش کردند و از عذاب الهی ترساندند و از انتقام و بی باکی خداوند برحذر داشتند. گروهی در پاسخ به پند ایشان گفتند: «لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللّهُ مُهْلِكُهُمْ» [برای چه قومی را پند می دهید که خدا هلاک کننده ایشان است](2) و به سزای گناهانشان آنها را ریشه کن و نابود می کند. «أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا» [یا آنان را به عذابی سخت عذاب خواهد کرد](3) پند دهندگان پاسخ دادند: «مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ» [تا معذرتی پیش پروردگارتان باشد](4) چرا که امر به معروف و نهی از منکر را بر ما واجب فرمود، پس ما از بدی باز می داریم تا پروردگارمان بداند ما با آنها مخالفیم و از کارشان ناخشنود. «وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» [و شاید که آنان پرهیزگاری کنند](5) و نیز آنها را پند می دهیم باشد که پند، کارساز افتد و از این گناه هلاکت بار بپرهیزند و از مجازاتش برحذر باشند.

خداوند عز و جل فرمود: «فَلَمَّا عَتَوْاْ عَن مَّا نُهُواْ عَنْهُ» [و چون از آن چه از

1- [1] - اعراف/ 163.
2- [2] - اعراف/ 164.
3- [3] - اعراف/ 164.
4- [4] - اعراف/ 164.
5- [5] - اعراف/ 164.

آن نهی شده بودند سرپیچی کردند]، و روی برتافتند و سرباز زدند و بزرگی کردند و سرزنش ایشان را نپذیرفتند، «قُلْنَا لَهُمْ كُونُواْ قِرَدَةً خَاسِئِينَ» [به آنان گفتیم: بوزینگانی رانده شده باشید](1) از هر چیزی به دور و بر کنار مانید وقتی آن ده هزار تن دیدند آن هفتاد هزار کس پند ایشان را نمی پذیرند و به سخنان ترس انگیز و بازدارنده ی ایشان اهمیتی نمی دهند، از آنها به سوی روستایی در نزدیکی شهرشان دوری گزیدند و گفتند: خوش نداریم وقتی خداوند عذابی بر آنها فرو می فرستد، در بینشان باشیم. آن شب گذشت و در حالی که دروازه شهر بسته ماند و هیچ کس از آن بیرون نرفت و به آن وارد نشد، خداوند، تمامی آن سرکشان را به بوزینه تبدیل کرد، وقتی این خبر به گوش روستائیان رسید، به سوی آنها شتافتند و از دیوارهای شهر بالا رفتند و ناگهان آنها را دیدند که زن و مردشان به بوزینه تبدیل شده اند و لا به لای هم در جنب و جوشند. همچنان که نگاه می کردند آشنایان و بستگان و دوستان خود را شناختند، به آنها چشم دوختند و گفتند: تو فلان مرد هستی؟ تو فلان زن هستی؟ و آنها با چشمانی گریان سر تکان دادند که آری. سه روز بر این روال گذشت تا این که خداوند، باد و بارانی فرستاد و آنها را در دریا افکند و پس از آن سه روز، کسانی که به بوزینه تبدیل شده بودند از بین رفتند و البته حیواناتی که شما به شکل آن بوزینه ها می بینید، تنها شبیه به آنها بوده از جنس آنها یا از نسل آنها نمی باشند.

سپس حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود: خداوند آنها را به خاطر ماهیگیری مسخ کرد، پس در نظرت حال کسانی که اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قتل رساندند و حرمت ایشان را پایمال کردند نزد خداوند چگونه است؟ اگر چه خداوند متعال آنها را در دنیا مسخ نکرد، امّا برایشان در آخرت عذابی چندین برابر این مسخ عذاب آور آماده کرده است. عرض کردند: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! ما چنین سخنی را از بعضی ناصبی ها شنیده ایم، آنها می گویند: اگر کشتن حسین علیه السلام ناروا بود آیا نباید خداوند همچون خشمی که بر آن ماهیگیران گرفت بر قاتلان او گیرد؛ حال آن که باید کار آنها گناهی بزرگ تر از ماهیگیری در روز شنبه باشد؟

1- [1] - اعراف/ 166.

امام سجاد علیه السلام فرمود: به آن ناصبی ها بگویید: اگر گناهان شیطان بزرگ تر از گناهان کسانی است که فریب او را خوردند و کفر ورزیدند و خداوند از میان آنها هر کس را خواست مانند قوم نوح و قوم فرعون به هلاکت رساند، پس چرا شیطان را که پیش از آنها سزاوار هلاکت بود هلاک نکرد؟ و چرا کسانی را که در انجام گناهان هلاکت بار به پای شیطان نمی رسیدند هلاک کرد و به شیطان که آشکارا اعمال ناشایست انجام می داد مهلت داد؟ آیا نه این است که پروردگارمان حکیم است و در هلاک کردن برخی و برجای گذاشتن برخی دگر حکمتی در پیش گرفته است؟ در باره ماهیگیران روز شنبه و قاتلان حسین علیه السلام نیز امر چنین است و او در مورد هر یک آن چه را که درست تر و حکیمانه تر دانست انجام داد. «لَا یُسْأَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَهُمْ یُسْأَلُونَ» [در آن چه (خدا) انجام می دهد چون و چرا راه ندارد، و(لی) آنان (- انسانها) سؤال خواهند شد](1) سپس حضرت فرمود: امّا آن کسانی که در روز شنبه از فرمان خدا سرپیچی کردند، اگر به هنگام دست یازیدن به کارهای ناشایست، از خداوند، به حقّ شکوه محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش خواسته بودند که آنها را از گناه به دور دارد، هر آینه خداوند چنین می کرد. امّا خداوند عز و جل این را به آنها الهام نکرد و چنین توفیقی به آنها نداد و دانش الهی آنها را به سوی آن چه در لوح محفوظ رقم خورده بود کشاند.

حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: وقتی امام سجاد علیه السلام این حدیث را بیان فرمود، برخی از کسانی که در محضر ایشان بودند عرض کردند: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! چگونه خداوند نسل پس از آنها را به خاطر کردار ناشایست پیشینیان خود کیفر می دهد و مجازات می کند؟ حال آن که او فرموده است: «وَلاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَی» [و هیچ باربرداری بار (گناه) دیگری را برنمی دارد](2) حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود: همانا قرآن به زبان عربی نازل شده و خداوند در آن، تمامی اهل زبان را با زبان عرب ها مخاطب قرار می دهد. او به کسی که اهل تمیم است می فرماید: به فلان شهر و فلان شهر هجوم بردید و چنین و چنان کردید؛ حال آن که قوم او به آن شهر هجوم برده اند و مردم

1- [1] - انبیا/ 23.
2- [2] - انعام/ 164.

آن جا را به قتل رسانده اند و نیز به عرب می گوید: ما با فلان قوم چنین کردیم و خاندان فلان کس را در اسارت گرفتار کردیم و فلان سرزمین را ویران نمودیم. منظور خداوند این نیست که مخاطبانش در آن روزگاران همراه آنها بوده اند، بلکه می خواهد آنها کردار قوم خود را نکوهش و یا اگر نیک کردار بوده اند به آن افتخار کنند و کلام خداوند عز و جل در این آیات، به معنای نکوهیدن پیشینیان آنها و ملامت کردن خودشان می باشد. چرا که آن همان زبانی است که خداوند قرآن را به آن نازل فرموده است و نیز از آن روست که این ها از کردار پیشینیان خود خشنودند و آنها را در این کردار برحق می دانند. پس خداوند روا دیدید که بگوید: چون شما از کردار ناشایست آنها خشنودید، پس خود، آن کارها را کرده اید.(1)

«وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ ...وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (73) »

«وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُواْ بَقَرَةً قَالُواْ أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (67) قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لاَّ فَارِضٌ وَلاَ بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُواْ مَا تُؤْمَرونَ (68) قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاء فَاقِعٌ لَّوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ (69) قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ إِنَّ البَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاء اللّهُ لَمُهْتَدُونَ (70) قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لاَّ ذَلُولٌ تُثِيرُ الأَرْضَ وَ لاَ تَسْقِى الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لاَّ شِيَةَ فِيهَا قَالُواْ الآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَ مَا كَادُواْ يَفْعَلُونَ (71) وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَ اللّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ (72) فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِى اللّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (73) »

[و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: خدا به شما فرمان می دهد که ماده گاوی را سر ببرید. گفتند: آیا ما را به ریشخند می گیری؟ گفت: پناه می برم به خدا که (مبادا) از جاهلان باشم* گفتند: پروردگارت را برای ما بخوان تا بر ما روشن

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 266، ح 134-139.

سازد که آن چگونه (گاوی) است؟ گفت: وی می فرماید: آن ماده گاوی است نه پیر و نه خردسال (بلکه) میانسالی است بین این دو، پس آن چه را (بدان) مأمورید به جای آرید * گفتند: از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن کند که «رنگش چگونه است»؟ گفت: وی می فرماید: آن، ماده گاوی است زرد یکدست و خالص که رنگش بینندگان را شاد می کند* گفتند: از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن گرداند که «آن چگونه (گاوی) باشد»؟ زیرا (چگونگی) این ماده گاو بر ما مشتبه شده و(لی با توضیحات بیشتر تو) ما ان شاء الله حتماً هدایت خواهیم شد* گفت: وی می فرماید: در حقیقت، آن ماده گاوی است که نه رام است تا زمین را شخم زند و نه کشتزار را آبیاری کند. بی نقص است و هیچ لکه ای در آن نیست. گفتند: اینک سخن درست آوردی، پس آن را سر بریدند و چیزی نمانده بود که نکنند* و چون شخصی را کشتید و در باره او با یکدیگر به ستیزه برخاستید و حال آن که خدا آن چه را کتمان می کردید آشکار گردانید* پس فرمودیم: پاره ای از آن (گاو سر بریده را) به آن (مقتول) بزنید (تا زنده شود) این گونه خدا مردگان را زنده می کند و آیات خود را به شما می نمایاند، باشد که بیندیشید]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل به یهودیان مدینه فرمود: و به یاد آرید: «إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُواْ بَقَرَةً» و تکه ای از آن را بر این شخصی که در میان شما کشته شده بزنید تا به اذن خدا زنده و برپا شود و شما را از قاتل خود باخبر سازد و این در زمانی بود که آن کشته در میان آنها افتاده بود. موسی علیه السلام به امر خداوند، آنها را واداشت تا پنجاه نفر از بزرگانشان به خداوند نیرومند پُرتوان، همان خدای قوم بنی اسرائیل که محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش را بر تمامی آفریدگان برتری داد، سوگند یاد کنند و بگویند ما او را نکشته ایم و نمی دانیم چه کسی او را کشته است.اگر سوگند یاد کردند باید دیه کشته شده را بپردازند و اگر سوگند یاد نکردند باید یا قاتل را معرفی کنند و یا قاتل خودش اقرار کند تا قصاص شود، پس اگر هیچ کدام را انجام ندهند در زندانی جانکاه حبس می شوند تا اینکه یا سوگند بخورند یا قاتل را معرفی کنند یا قاتل خودش اقرار کند. آنها گفتند: ای پیغمبر خدا! آیا نمی شود به جای سوگند پول بدهیم یا به جای پول سوگند بخوریم؟ موسی فرمود: نه، خدا چنین حکم کرده است. قضیه چنین بود که زنی زیبا، در نهایت

خوش رویی و خوش اندامی و نیکی و والا نسبی در پوششی متین، با خواستگارهای بسیار در قوم بنی اسرائیل می زیست. او، سه پسرعمو داشت که به یکی از ایشان که عالم تر و پرهیزکارتر بود، راضی گشت و خواست که به عقد او درآید. آن دو پسرعمو به او حسد ورزیدند و چون آن دخترعمو او را برتر دانسته بود بر او رشک بردند و قصد جان پسر عموی برگزیده خود کردند، پس او را به ضیافتی دعوت کردند و به قتل رساندند و جسدش را به محلّ سکونت بزرگترین قبیله بنی اسرائیل بردند و شبانه در میان آن جا انداختند. چون صبح شد، او را در آن جا یافتند و دریافتند که جان باخته است. آن دو پسر عموی قاتل سر رسیدند و جامه بر تن دریدند و خاک بر سر ریختند و از آن قبیله دادخواهی کردند. موسی علیه السلام آن قبیله را فراخواند و بازخواست کرد. آنها از این که او را کشته باشند یا بدانند چه کسی او را کشته است خود را برکنار دانستند. موسی علیه السلام فرمود: خداوند حکم کرده است که اگر قاتل را نمی شناسید چنین کنید. آنها گفتند: ای موسی! این سوگند، چه سودی دارد اگر ما را از پرداختن این دیه ی سنگین بی نیاز نکند و این دیه، چه سودی دارد اگر ما را از سوگند خوردن بی نیاز نسازد؟ موسی علیه السلام فرمود: همه سودها در اطاعت از خدا و سر نهادن به فرمان او و دست کشیدن از حرام اوست. گفتند: ای پیغمبر خدا! این تاوان گرانی است؛ حال آن که ما هیچ جنایتی نکرده ایم و سوگندی سخت است؛ حال آن که هیچ حقی بر گردن ما نیست.ای کاش خداوند عز و جل قاتل را به ما می شناساند و ما را از این دشواری نجات می داد. از پروردگارت بخواه که قاتل را بر ما نمایان سازد تا به سزای کارش برسد و داستانش نزد خردمندان آشکار شود. موسی علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل حکم خود را در این کار بیان فرموده است و من نمی توانم چیزی جز حکم او به او پیشنهاد دهم و یا بر آن چه که فرموده اعتراض کنم؛ آیا ندیدید وقتی کار کردن در روز شنبه و یا گوشت شتر را بر ما حرام کرد نمی توانستیم به او پیشنهاد دهیم تا حکم خود را بر ما در آن کار تغییر دهد؟ ما باید در حکم او تسلیم او شویم و بر آن چه واجب فرموده پایبند بمانیم. موسی خواست تا حکمی را که بر دیگران نیز در چنین حادثه ای واجب می شد بر آنها واجب گرداند، امّا خداوند عز و جل به او وحی کرد: ای موسی! آن چه را پیشنهاد کردند بپذیر و از من بخواه قاتل را برایشان نمایان کنم تا او کشته شود و دیگران از

این تهمت و تاوان در امان مانند؛ چرا که می خواهم با اجابت کردن پیشنهادشان روزی خود را بر مردی که از نیکان امّت توست فراخ گردانم؛ کسی که آئین او درود فرستادن بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش می باشد و محمّد صلی الله علیه و آله و پس از وی علی علیه السلام را از همه آفریدگان برتر می داند. می خواهم در پی این ماجرا، به پاداش گوشه ای از کردارش در راه بزرگ داشتن محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش او را در دنیا بی نیاز گردانم. موسی علیه السلام گفت: پروردگارا! قاتل این مرد را بر ما نمایان فرما. خداوند متعال به او وحی کرد: به بنی اسرائیل بگو: برای اینکه خداوند قاتل را بر شما نمایان سازد به شما فرمان می دهد گاوی را سر ببرید و تکه ای از آن را بر مرد کشته شده بزنید تا زنده گردد، پس فرمان خداوند را بپذیرید وگرنه بایست درخواست خود را رها کنید و به ظاهر حکم من پایبند بمانید. این همان حکایتی است که خداوند عز و جل فرمود: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُواْ بَقَرَةً» اگر می خواهید قاتل را بشناسید، تکه ای از آن را بر مرد کشته شده بزنید تا زنده شود و از قاتل خود شما را باخبر کند. «قَالُواْ»ای موسی! «أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا» به مسخرگی می گیری؟ می پنداری خداوند به ما فرمان می دهد گاوی را سر ببریم و تکّه ای از آن را برداریم و بر مرد کشته شده بزنیم تا این گونه یک مرده با دیدن تکّه ای از بدن مرده ای دیگر زنده شود؟ چگونه این ممکن است؟ موسی علیه السلام فرمود: «أَعُوذُ بِاللّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» و به خداوند سخنی را که نگفته است نسبت دهم و همچون نادانان با امر خداوند متعال مخالفت ورزم و آن را با آن چه دیده ام قیاس کنم و از کلام و فرمان او سرباز زنم. سپس موسی علیه السلام فرمود: آیا آب مرد و آب زن، چیزی جز نطفه ای مرده است که چون به هم می رسند خداوند متعال از به هم پیوستن آنها انسانی زنده و برپا به وجود می آورد؟ و آیا بذرهایی که در زمین هایتان می کارید، در حالی که بی جان است، از هم نمی پاشد و نمی پوسد و سپس این خوشه های زیبا و باشکوه و این درختان راست قامت و دوست داشتنی از آن بیرون نمی زند؟ چون موسی علیه السلام آنها را مبهوت کرد «قَالُواْ»ای موسی! «ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ» یعنی اوصاف آن گاو چیست تا آن را پیدا کنیم، موسی علیه السلام از پروردگارش پرسید و او فرمود: «إِنَّهَا بَقَرَةٌ لاَّ فَارِضٌ» پیر نیست، «وَلاَ بِكْرٌ» کم سال و نابالغ نیست، «عَوَانٌ» میانه حال است، «بَيْنَ ذَلِكَ» بین پیری و

جوانی. «فَافْعَلُواْ مَا تُؤْمَرونَ» چون به آن فرمان داده شدید «قَالُواْ»ای موسی! «ادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُبَیِّن لَّنَا مَا لَوْنُهَا» یعنی رنگ آن گاوی که به ما امر کردی آن را سر ببریم، خداوند عز و جل پس از این پرسش و پاسخ فرمود: «إِنّهَا بَقَرَهٌ صَفْرَاء فَاقِعٌ» زرد خوش رنگ که کم رنگ نباشد تا به سفیدی گراید و پُررنگ نباشد تا به تیرگی گراید.«لَّوْنُهَا» این گونه روشن باشد. «تَسُرُّ النَّاظِرِینَ» به سوی آن را از فرح بخشی و نیکی و خوش رنگی «قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُبَیِّن لَّنَا مَا هِیَ» اوصافش را بیشتر بیان کند، خداوند عز و جل فرمود: «إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَهٌ لاَّ ذَلُولٌ تُثِیرُ ا_لأ_رْضَ» برای شخم زدن زمین راهوار نشده باشد و برای کار رام نگشته باشد. «وَلاَ تَسْقِی الْحَرْثَ» و کارش بالا کشیدن دلو آب یا گرداندن دولاب نباشد و از همه این کارها برکنار بوده باشد. «مُسَلَّمَهٌ» از همه ی عیبها و هیچ عیبی در آن نباشد. «لاَّ شِیَهَ فِیهَا» به جز رنگ خود، رنگ دیگری بر آن نباشد. وقتی این اوصاف را شنیدند گفتند: ای موسی! آیا پروردگارمان به ما فرمان داده گاوی با چنین اوصافی سر ببریم؟ گفت: آری. موسی علیه السلام در ابتدا به آنها چنین نگفت؛ چرا که اگر اول بار به آنها فرمان خداوند را رسانده بود، وقتی می گفتند: از پروردگارت بخواه تا برای ما بیان کند آن چگونه گاویست و چه رنگی دارد، دیگر نیاز نبود موسی در باره گاو از خداوند سوال کند، بلکه بایست به آنها پاسخ می داد خداوند شما را به کشتن یک گاو فرمان داده است و این چنین آنها با کشتن هر حیوانی که گاو نام داشته باشد به فرمان خداوند عمل کرده بودند. چون امر بر چنین گاوی قرار گرفت آنها به جستجو پرداختند و چنین گاوی را تنها نزد جوانی از قوم بنی اسرائیل یافتند. خداوند عز و جل، محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و پاکان خاندان ایشان را به خواب آن جوان آورد. ایشان به او گفتند: به درستی که تو دوستدار ما هستی و ما را از دیگران برتر دانسته ای، پس ما می خواهیم گوشه ای از پاداشت را در دنیا به تو عطا کنیم وقتی آنها خواستند گاوت را بخرند، آن را فقط به فرمان مادرت به آنها بفروش؛ زیرا خداوند عز و جل به مادرت الهام می کند چیزی از آنها بخواهد که تو و فرزندانت را بی نیاز کند. جوان خوشحال شد و آن قوم آمدند تا گاوش را بخرند. به او گفتند: گاو خود را چند می فروشی؟ گفت: دو دینار امّا اختیار آن با مادرم است. گفتند: ما او را به یک دینار راضی می کنیم. جوان از مادرش پرسید و او گفت: چهار دینار. جوان به آنها خبر داد. گفتند: دو دینار به تو

می دهیم. او به مادرش خبر داد و او گفت: هشت دینار. جوان به آنها خبر داد و آنها همچنان می خواستند نصف چیزی که مادرش می گفت به او بدهند و مادرش نیز قیمت را بیشتر می کرد. تا این که قیمت را به آنجا رساند که آنها باید پوست گاوی بزرگتر را از دینار انباشته کنند و این قیمت را برای فروش گاو واجب کرد. آنها گاو را سر بریدند و تکّه ای از آن را برداشتند. آن تکّه، بیخ دم بود که آدم از آن آفریده شد و به هنگام آفرینش دوباره در قیامت، بدنش از آن تشکیل می شود. آنها آن را به جسد مرد کشته شده زدند و گفتند: خداوندا! به حق شکوه محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش این مرده را زنده کن و به سخن درآور تا از قاتل خود خبر دهد. او صحیح و سالم به پا خواست و گفت: ای پیغمبر خدا! این دو پسرعموی من به خاطر دخترعمویم به من حسودی کردند و مرا کشتند و در محلّ سکونت این قبیله انداختند تا دیه ام را از آنها بگیرند. آن گاه موسی علیه السلام آن دو مرد را گرفت و کشت. پیش از آن که مرده به پا خیزد آنها تکّه ای از گاو را به او زدند امّا زنده نشد. گفتند: ای پیغمبر خدا! پس وعده ای که از جانب خدای عز و جل به ما دادی چه شد؟ موسی علیه السلام گفت: راست گفتم، دلیل این کار به خدای عز و جل بر می گردد. خداوند به او وحی فرمود: ای موسی! من خلف وعده نمی کنم؛ امّا اینان باید پوست گاوی را از دینار پر کنند و بهای گاو آن جوان را بپردازند، آن گاه این جوان زنده می شود. آنها دارایی خود را گرد آوردند و خداوند پوست آن گاو را چنان گشاده گرداند که با پنج هزار دینار پر شد. کسانی از قوم بنی اسرائیل در حضور آن جوان جان باخته که به ضربه ی تکّه ای از گاو جان دوباره یافته بود گفتند: نمی دانیم کدام یک عجیب تر است: اینکه خداوند این مرده را زنده می کند و به سخن در می آورد یا اینکه آن جوان را به چنین مال هنگفتی ثروتمند می کند. خداوند به موسی وحی فرمود: ای موسی! به بنی اسرائیل بگو: هر کس می خواهد روزی او را در دنیا نیک سازم و در بهشت خود جایگاهش را والا گردانم و محمّد صلی الله علیه و آله را در آن جا با او هم صحبت کنم، باید کرداری همچون این جوان داشته باشد. او از موسی بن عمران ذکر محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خاندان پاک ایشان را شنیده است و بر آنها درود می فرستد و ایشان را از همه ی آفریدگان، از جنیان و انسان گرفته تا فرشتگان برتر می داند، به همین دلیل من چنین مال هنگفتی را به او رساندم تا از نعمت های نیک برخوردار شود و

با هدایا و بخشش ها ارجمند گردد و دوستان خود را به نیکی بنوازد و با دارایی خود دشمنانش را سرکوب کند. آن جوان گفت: ای پیغمبر خدا! چگونه این مال را حفظ کنم و چگونه از کسانی که به خاطر آن با من دشمنی می کنند و بر من رشک می ورزند مرا در امان می داری؟ موسی علیه السلام گفت: بر سر این مال به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش درود فرست، همان طور که پیش از به دست آوردنش به ایشان درود می فرستادی؛ زیرا همان کسی که این مال را به پاداش گفتن این سخن با باوری درست نصیب تو گرداند، خود آن را برایت حفظ می کند و بدی ها را از تو دور می گرداند. آن جوان بر ایشان درود فرستاد و از آن پس، هر کس به خاطر آن مال بر او رشک می برد و قصد تباهی آن را می کرد و هر دزدی می خواست آن را برباید و هر متجاوزی نیت آن را در سر می گذراند، خداوند عز و جل به لطفی از لطف های خود او را از آن مال دور می کرد تا خودش از ستم کردن به آن جوان صرف نظر کند و یا او را به امری ناخوشایند از آن دور می گردانید و با دردسری او را از آن باز می داشت تا از سر اجبار، چشم از آن مال بپوشاند.

وقتی موسی علیه السلام به آن جوان چنین گفت و خداوند عز و جل در پی این سخن، نگاهبان او شد، آن جوان که جان دوباره یافته بود گفت: خداوندا! همان طور که این جوان با صلوات بر محمّدصلی الله علیه و آله و خاندان پاکش و با توسل جستن به ایشان از تو درخواست کرد، من نیز به حقّ این صلوات از تو می خواهم که مرا در دنیا بر جا بگذاری تا از دخترعموی خود برخوردار شوم و دشمنان و حسودانم را خوار گردانی و در کنار او روزی نیک و پاک و بسیار به من عطا فرمایی. آن گاه خداوند به موسی علیه السلام وحی فرمود: ای موسی! برای این جوان که پس از کشته شدن دوباره جان یافت، شصت سال عمر رقم خورده بود، امّا من به خاطر درخواست و توسلش به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش هفتاد سال دیگر به او بخشیدم. او در این صد و سی سال تندرست و استوار باشد و تنی قوی و غریزه ای پایدار داشته باشد، از حلال دنیا بهره مند می شود و بدون دوری از دخترعمویش زندگی می کند و چون اجل او و همسرش فرا رسد، هر دو را با هم می میرانم و در بهشت خود جای می دهم تا آنجا نیز در ناز و نعمت، همسر هم باشند. ای موسی! اگر این قاتل سیه بخت نیز همچون این جوان، با باوری درست به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش توسل می جست و از

من می خواست تا او را از حسادت به دور دارم و به روزی خود قانع گردانم، من که پادشاه والایم، هر آینه برایش چنین می کردم و یا اگر بعد از این کار، توبه می کرد و از من می خواست تا او را رسوا نکنم، بدون شک او را رسوا نمی کردم و هر آینه آن جماعت را از درخواست پیدا شدن قاتل منصرف می کردم و از راهی دگر، به آن جوان چنین مالی را می رساندم و یا اگر پس از رسوایی توبه می کرد و همچون این جوان به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش توسل می جست و از من می خواست اولیای آن جوان جان باخته را آرام کنم تا از قصاص او درگذرند و سپس کار او را از خاطر مردم پاک کنم، هر آینه چنین می کردم و دیگر هیچ کس نبود که او را به خاطر کارش سرزنش کند یا کار او را به خاطر داشته باشد و از آن سخنی به میان آورد؛ امّا توسل جستن به ایشان فضیلتی است که من به هر کس بخواهم می دهم و منم خداوند دادگر و حکیم.

وقتی آنها آن گاو را سر بریدند خداوند متعال فرمود: «فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُواْ يَفْعَلُونَ» آنها به خاطر گران بهایی گاو می خواستند این کار را نکنند، امّا خیره سری، آنها را به انجام این کار واداشت و شوق متّهم کردن موسی، آنها را به انجام این کار برانگیخت. آنها نزد موسی به فریاد آمدند و گفتند: قبیله ما را تهیدست کردی و ما را به دریوزگی انداختی و ما از روی خیره سری بیش و کم، مال خود را از دست دادیم، پس دعا کن تا حق تعالی روزی ما را فراخ گرداند. موسی علیه السلام فرمود: چه بسیار دل هایتان کور است! آیا دعای آن جوان صاحب گاو را نشنیدید که خداوند متعال به خاطر آن دعا، او را ثروتمند کرد؟ یا دعای آن جوان جان باخته را که جان دوباره یافت نشنیدید که خداوند او را از عمر دراز و کامیابی و برخورداری پایدار از حواس و جسم و عقلش بهره مند ساخت؟ چرا با دعایی همچون دعای آنها خداوند را نمی خوانید و به سوی او توسلی همچون توسل آنها نمی جویید تا نیازتان را برطرف سازد و کمبودتان را جبران نماید و نداری شما را پوشش دهد؟ گفتند: خداوندا! به سوی تو پناه آوردیم و بر نیکی تو تکیه زدیم، پس به حقّ شکوه محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بی نوایی ما را برطرف ساز و کمبودمان را جبران فرما. خداوند به موسی علیه السلام وحی فرمود: ای موسی! به آنها بگو: سرانشان به خرابه فلان قوم روند و خاک فلان نقطه را که دقیقاً آن را مشخص کرد، کمی کنار زنند و ده هزار هزار

دیناری را که آنجاست بردارند تا به هر کس آن چه را در ازای بهای گاو پرداخته، بازگردانند و اوضاعشان همچون قبل شود و هر چه را زیاد آمد بین خود قسمت کنند چرا که پنج هزار هزار دینار افزون بر آن چه در این امتحان پرداخته اند بر جای می ماند تا به پاداش توسل آنها به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او و باورشان به برتری ایشان، دارایی آنها دوچندان شود و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا» و در این باره میانتان اختلاف افتاد و با هم به ستیزه برخاستید و گناه قتل آن مرد را به گردن یکدیگر انداخته، هر یک خود و فرزندانش را از آن به کنار دانست. «وَاللّٰهُ مُخْرِجٌ» آشکار می سازد «مَّا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ» در باره خبر آن قتل، و آن چه در دل پنهان کردید و می خواستید با درخواست هایتان موسی علیه السلام را به دروغگویی متهم کنید و می پنداشتید پروردگارش خواسته ی او را برآورده نمی سازد. «فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا» تکّه ای از آن گاو «كَذَٰلِكَ يُحْيِي اللّٰهُ الْمَوْتَىٰ» در دنیا و آخرت، همان گونه که مرده ای را به دیدار مرده ای دگر زنده می گرداند. و امّا در دنیا، چون آب مرد و آب زن به هم می رسد، خداوند آن چه را در کمرها و رحم ها بی جان است زنده می گرداند و امّا در آخرت، خداوند متعال پس از دم نخست در صور و پیش از دم دوم در آن، از دریای پرآبی که در آسمان اول قرار دارد و خداوند در باره آن فرموده: «وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ» [و آن دریای سرشار (و افروخته)](1) و آبی همچون منی مرد دارد، بارانی بر زمین فرو می فرستد، آن آب منی به جسدهای پوسیده می رسد و آن جسدها از زیر زمین بیرون می آیند و زنده می شوند. خداوند عز و جل فرمود: «وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ» دیگر نشانه های خود را به جز این نشانه ها که دلیلی است بر یگانگی او و پیامبری موسی علیه السلام، پیغمبر او، و برتری محمّد صلی الله علیه و آله سرور بندگان زن و مرد او بر تمامی آفریدگان و آشکار بودن برتری او و برتری خاندان پاکش بر همه مخلوقات خداوند «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» و بیاندیشید خدایی که کارهایش چنین شگفت انگیز است. به آفریدگان خود تنها از سر حکمت فرمان می دهد و محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان او را تنها از آن رو بر می گزیند که ایشان برترین

1- [1] - طور/ 6.

خردمندان می باشند.(1)

2) ابن بابویه، از پدرش، از علی بن موسی بن جعفر بن ابو جعفر کمندانی و محمّد بن یحیی عطار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: مردی از قوم بنی اسرائیل یکی از بستگانش را به قتل رساند و او را بر سر راه بهترین قبیله بنی اسرائیل انداخت و سپس برای خونخواهی نزد آنها آمد. به موسی علیه السلام گفتند: فلان خاندان فلان کس را کشته اند، به ما بگو چه کسی او را کشته است؟(2) موسی علیه السلام فرمود: گاوی برای من بیاورید. «قَالُواْ أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» و اگر آنها هر گاوی را سر بریده بودند از آنها راضی می شدم ولی سخت گرفتند و خداوند هم بر آنها سخت گرفت «قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لاَّ فَارِضٌ وَلاَ بِكْرٌ» یعنی نه کوچک باشد و نه بزرگ «عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ» و اگر آنها هر گاوی را سر بریده بودند از آنها راضی می شدم ولی سخت گرفتند و خداوند هم بر آنها سخت گرفت «قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاء اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ* قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لاَّ ذَلُولٌ تُثِيرُ الأَرْضَ وَلاَ تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لاَّ شِيَةَ فِيهَا قَالُواْ الآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ» آنها به دنبال چنین گاوی گشتند و آن را نزد جوانی از بنی اسرائیل یافتند. جوان گفت: گاو را تنها به قیمت پُر کردن پوستش از طلا می فروشم. آنها نزد موسی علیه السلام آمدند و این را به او گفتند، موسی علیه السلام فرمود: بخرید. آن را خریدند و آوردند، موسی علیه السلام فرمان داد تا آن را سر ببرند و دمش را به مرده بزنند. وقتی چنین کردند، جوان جان باخته زنده شد و گفت: ای رسول خدا! پسرعمویم مرا به قتل رسانده و نه کسانی که قتل مرا بر گردن آنها می اندازد. پس این گونه قاتلش را شناختند. یکی از یاران موسی علیه السلام به وی عرض کرد: این گاو داستانی دارد. موسی علیه السلام فرمود: چه داستانی؟ عرض کردند: جوانی از قوم بنی اسرائیل به پدر خود بسیار نیکی می کرد. روزی کالایی خریده بود، به نزد پدرش آمد تا بهای کالا را بگیرد، امّا پدرش خواب بود و

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 273، ح 140.
2- [2] - عیون اخبار الرضا (ع): ج 2، ص 16، ح 31.

کلیدها را زیر سرش گذاشته بود. جوان که نمی خواست او را بیدار کند، کالا را پس داد. وقتی پدرش بیدار شد، او را از آن چه گذشت باخبر ساخت. پدرش گفت: خوب کردی، به جبران سودی که به خاطر من از دست دادی این گاو را بگیر. موسی علیه السلام فرمود: بنگرید که نیکی، نیکوکار را به کجا می رساند.

عیاشی نیز این حدیث را از احمد بن محمّد بن ابی نصر بزنطی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است. (1)

3) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از یکی از یارانش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: مردی از نیکان و عالمان بنی اسرائیل زنی از آنها را خواستگاری کرد و او پذیرفت. آن مرد پسر عمویی داشت که او نیز از او خواستگاری کرده بود، ولی چون بدکردار و تبهکار بود، او را نپذیرفته بود. این بدکار بر پسر عموی خود که پذیرفته شده بود حسد ورزید، پس در کمینش نشست و ناجوانمردانه او را بکشت و کشته را نزد موسی علیه السلام برد و گفت: ای پیغمبر خدا! پسر عموی من به قتل رسیده است. موسی علیه السلام فرمود: چه کسی او را کشته؟ گفت: نمی دانم. از آنجا که قتل در میان قوم بنی اسرائیل، گناهی بسیار بزرگ بود، این خبر بر موسی گران آمد. بنی اسرائیل نزد او گرد آمدند و گفتند: ای پیغمبر خدا! نظرت چیست؟ مردی از قوم بنی اسرائیل گاوی داشت و پسری نیکوکار. آن پسر نیز کالایی داشت. روزی عده ای آمدند تا کالایش را بخرند؛ حال آن که کلید خانه زیر سر پدر و پدر در خواب بود. پسر که نمی خواست پدرش را بیدار و خوابش را آشفته کند، آن قوم را جواب کرد و آنها کالای او را نخریدند. چون پدر بیدار شد گفت: پسرم با کالایت چه کردی؟ گفت: آن برجاست و نفروختمش؛ چرا که کلید، زیر سر تو بود و خوش نداشتم بیدارت کنم و خوابت را آشفته سازم. پدر گفت: این گاو را به جبران سودی که با نفروختن کالایت از دست دادی، به تو بخشیدم و خدا را به خاطر رفتار پسرش با او شکر گذاشت.

موسی علیه السلام به بنی اسرائیل فرمان داد، دقیقا چنین گاوی را سر ببرند، چون نزد موسی علیه السلام گرد آمدند و گریستند و ناله برآوردند موسی علیه

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 64، ح 57.

السلام فرمود: «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُواْ بَقَرَةً» تعجب کردند و «قَالُواْ أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا» کشته ای نزد تو آورده ایم و تو می گویی گاوی سر ببریم؟ موسی فرمود: «أَعُوذُ بِاللّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» آنها دانستند که سخنی خطا گفته اند «قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لاَّ فَارِضٌ وَلاَ بِكْرٌ» فارض، گاوی است که نر بر آن جهانیده باشند ولی آبستن نشده باشد و بکر، گاوی است که نر بر آن نجهانیده باشند. «قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ يُبَيِّن لَّنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاء فَاقِعٌ لَّوْنُهَا» یعنی زرد خوش رنگ «تَسُرُّ النَّاظِرِينَ» به سوی آن «قَالُواْ ادْعُ لَنَا رَبَّکَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ إِنَّ البَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاء اللّهُ لَمُهْتَدُونَ * قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لاَّ ذَلُولٌ تُثِيرُ ا_لأَ_رْضَ» یعنی رام نشده باشد «وَلاَ تَسْقِي الْحَرْثَ» و کاشته ها را آب نداده باشد. «مُسَلَّمَةٌ لاَّ شِيَةَ فِيهَا» هیچ خالی بر روی رنگ زرد نداشته باشد. «قَالُواْ جِئْتَ بِالْحَقِّ» چنین گاوی از برای فلانی است. رفتند تا آن را بخرند. صاحبش گفت: آن را فقط به قیمت پُر کردن پوستش از طلا می فروشم. آنها نزد موسی علیه السلام بازگشتند و این خبر را به او رساندند. موسی علیه السلام به آنها فرمود: چاره ای نیست، باید دقیقاً آن گاو را بکشید، پس با پُر کردن پوستش از طلا آن را بخرید. آنها گاو را سر بریدند و گفتند: چه دستور می دهی ای پیغمبر خدا؟ خداوند متعال به او وحی کرد: به آنها بگو: «اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا» و به او بگویید «چه کسی تو را کشته است»؟ دم گاو را برداشتند و به او زدند و گفتند: فلانی، چه کسی تو را کشته؟ گفت: فلانی پسر فلانی پسر عموی من- یعنی همان کسی که او را آورده بود- و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِکَ يُحْيِي اللّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»(1)

4) عیاشی از حسن بن علی بن فضال از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند به بنی اسرائیل فرمان داد که گاوی سر ببرند، آنها به دم گاو نیاز داشتند، امّا سخت گرفتند و خداوند هم بر آنها سخت گرفت. (2)

5) از فضل بن شاذان، از یکی از یارانمان، در حدیثی مرفوع به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: هر کسی کفش زرد رنگ به پا کند تا وقتی آن را فرسوده کند پیوسته شادمان باشد، همان گونه که خداوند فرموده: «صَفْرَاء فَاقِعٌ لَّوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ» و هر کس کفشی زرد

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 59.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 65، ح 58.

رنگ به پا کند، آن را فرسوده نمی کند تا این که از مال یا دانشی برخوردار شود. (1)

6) یونس بن یعقوب گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: مردم مکه، گاو را از بالای سینه، سر می برند، نظر شما در باره خوردن گوشتش چیست؟ حضرت لحظه ای سکوت کرد و فرمود: خداوند فرمود: «فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُواْ يَفْعَلُونَ» گوشت هیچ حیوانی را نخور مگر این که از گلو سرش را بریده باشند. (2)

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّن بَعْدِ ذَلِکَ...وَمَا اللّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (74)»

«ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّن بَعْدِ ذَلِکَ فَهِیَ كَالْحِجَارَهِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَهً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَهِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاء وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَهِ اللّهِ وَمَا اللّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (74)»

[پس دل های شما بعد از این (واقعه) سخت گردید همانند سنگ یا سخت تر از آن؛ چرا که از برخی سنگها جویهایی بیرون می زند و پاره ای از آنها می شکافد و آب از آن خارج می شود و برخی از آنها از بیم خدا فرو می ریزد، و خدا از آن چه می کنید غافل نیست]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند متعال فرمود: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم»ای جماعت یهودی! دل هایتان از نیکی و مهرورزی تهی و خشک و خشن و سخت شد، «مِّن بَعْدِ ذَلِکَ» پس از آن که چنان نشانه های شگفت انگیزی را در زمان موسی علیه السلام آشکار ساختم و نیز نشانه های معجزه آسای محمّد صلی الله علیه و آله را که پیش چشمانتان درآمد. «فَهِیَ كَالْحِجَارَهِ» خشک است و هیچ نمی پس نمی دهد، و هیچ خیری از آن سر بر نمی آورد؛ یعنی شما هیچ حقّی را از برای خداوند ادا نکردید و هیچ صدقه ای از دارایی و چهارپایانتان ندادید و هیچ خیری به کسی نرساندید و گشاده دستی نکردید، و هیچ مهمانی را میزبان نشدید و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 66، ح 59 و 60.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 66، ح 61.

هیچ مصیبت زده ای را یاری نکردید و در داد و ستد و معاشرت با یکدیگر هیچ انسانیتی نشان ندادید. «أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» دل هایتان به سختی سنگ ها بلکه سخت تر است و «از روی بی خیری به هنگام سخن گفتن» شنوندگان را در ابهام می افکند و سخنی واضح برایشان نمی گوید، همچون آن کس که گفت: تکه نانی یا تکه گوشتی خورده ام و منظور او این نبود که نمی دانم چه خورده ام، بلکه می خواست شنونده را در ابهام اندازد تا نفهمد او چه خورده است، حتی اگر خود این را بداند. و معنای این قسمت از آیه «بلکه سخت تر از سنگ» نیست؛ چرا که این نوعی استدراک «تصحیح آن چه پیشتر گفته شده» و نادرست است. خداوند عزّ و جل والاتر از آن است که خبری نادرست دهد و سپس اشتباه خود را تصحیح کند؛ زیرا او از هر آن چه که بوده و هست و نیست و اگر بود، چگونه می بود آگاه است و این آفریده ناقص است که اشتباه خود را تصحیح می کند. همچنین منظور از این قسمت آیه، این نیست که آن دلها همانند سنگ یا شدیدتر یعنی با سختی شدیدتر می باشد؛ چرا که این گونه بخش اول توسط بخش دوم انکار می شود. خداوند متعال فرمود: «فَهِیَ کَالْحِجَارَهِ» در سختی امّا سخت تر از آن یا نرم تر از آن نیست و هنگامی که به دنبال آن فرمود: «أَوْ أَشَدُّ» از گفته پیشین خود که فرمود آن سخت تر نیست برگشت، مثل اینکه بگویی: از جانب تو هیچ خیری نمی رسد نه کم و نه زیاد، پس خداوند عز و جل در ابتدا ابهام برانگیخت و فرمود: «أَوْ أَشَدُّ» و در ادامه بیان فرمود که دل های آنها در سختی شدیدتر از سنگ است، البته نه با این کلام خود: «أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» ،بلکه در آن جا که فرمود: «وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَهِ لَمَا یَتَفَجَّرُ مِنْهُ الأَنْهَارُ» یعنی ای جماعت یهودی! آن دل ها در سختی ،شدیدتر از سنگ است ،به گونه ای که از آن هیچ خیری نمی رسد؛ چرا که از برخی از سنگ ها جوی هایی بیرون می زند و خیری می رسانند و به داد آدمی می رسند. «وَإِنَّ مِنْهَا» از سنگ «لَمَا یَشَّقَّقُ فَیَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاء» قطره های آب می چکد و آن بهتر از آن دل هاست؛ چه، از برخی سنگ ها جوی هایی بیرون می زند، امّا از دل های آنها نیکی بیرون نمی زند و هیچ شکافی نمی خورد تا دست کم، اندکی نیکی بیرون دهد حتی اگر بسیار نباشد. سپس خداوند عز و جل فرمود: «وَإِنَّ مِنْهَا» یعنی از سنگ «لَمَا یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَهِ اللّهِ» وقتی بالای سرش به اسم خداوند و اسامی اولیاء او محمّد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین و پاکان خاندان ایشان علیهم السلام سوگندی

خورده شود، امّا در دل های شما هیچ از این نیکی ها یافت نمی شود. «وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»، بلکه از آن آگاه است و سزای آن را به شما می دهد و در این کار دادگرانه با شما رفتار می کند و هیچ ستم نمی ورزد، حسابتان را سخت می گرداند و کیفرتان را دردناک می سازد.

توصیفی که خداوند در اینجا از دل های آنها به دست می دهد، همانند این کلام او در سوره ی نساء است: «أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لاَّ يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا» [آیا آنان نصیبی از حکومت دارند؟ (اگر هم داشتند) به قدر نقطه پشت هسته خرمایی (چیزی) به مردم نمی دادند] و توصیفی که در اینجا از سنگ ها به دست می دهد، همانند توصیفی دیگر در این کلام اوست «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» [اگر این قرآن را بر کوهی فرو می فرستادیم یقیناً آن (کوه) را از بیم خدا فروتن (و) از هم پاشیده می دیدی](1) خداوند متعال، یهودیان و ناصبی ها را با این کلام خود نکوهش می کند.

یهودیان دو امر را با هم جمع کردند و مرتکب دو گناه شدند، سرزنش رسول خدا صلی الله علیه و آله بر یهودیان گران آمد، پس گروهی از سران و زبان آوران و سخنوران آنها گفتند: ای محمّد! تو ما را تحقیر و دل هایمان را نفرین می کنی؛ حال آن که خداوند بر خلاف پندار تو می داند که دل های ما آکنده از خیر است. ما روزه می گیریم و صدقه می دهیم و از نیازمندان دلجویی می کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا خیر در کاریست که به خاطر رضای خدا و بر طبق فرمان او انجام شود، امّا کاری که به قصد ریا و شهرت و دشمنی با رسول خدا و ثروت نمایی و فخرفروشی به او و تسلط جویی بر او انجام شود نه تنها خیری در آن نیست، بلکه شرّ خالص است و پیامدی ناگوار برای صاحبش به دنبال دارد و خداوند او را به سخت ترین شکنجه ها عذاب می کند.

آنها به ایشان عرض کردند: ای محمّد! این حرف تو بود و حرف ما این است: ما این هزینه را فقط از آن رو می پردازیم که می خواهیم امر تو را بی حاصل کنیم و یارانت را از پیرامونت پراکنده سازیم. ما این کار را والاترین جهاد می دانیم و به خاطرش از خداوند بزرگ ترین و هنگفت ترین پاداش ها را امیدواریم. دست کم ما

1- [1] - حشر/ 21.

در ادعایمان با هم برابر هستیم، پس تو چه امتیازی بر ما داری؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای برادران یهود! ممکن است صاحبان حق و پیروان باطل در ادّعا با هم برابر شوند، امّا نشانه های مسلّم خداوند و دلایل او آنها را از هم جدا کرده و از ظاهر سازی پیروان باطل پرده بر می دارد و حقیقت صاحبان حق را هویدا می سازد. فرستاده خداوند، نادانی شما را غنیمت نمی شمارد و بدون نمایاندن نشانه ای مسلّم، شما را مجبور نمی کند که تسلیم امر او شوید، بلکه نشانه ای از خداوند متعال برایتان آشکار می سازد که نمی توانید آن را باور نکنید و یارای انکار سبب ساز آن را ندارید. اگر محمّد بخواهد نشانه ای از جانب خود به شما نشان دهد، به او شک می کنید و می گویید: او نیرنگ باز است و این نشانه را خودش ساخته و پرداخته و برای آن برنامه ریخته و دسیسه چیده است. امّا اگر شما خود پیشنهاد دهید، من خواسته خودتان را به شما نشان می دهم و این گونه دیگر نمی توانید بگویید او برای این کار برنامه ریخته و دسیسه چیده و کارش برآمده از فریب و زمینه چینی است. پیشنهادتان چیست؟ پروردگار جهانیان حاضر است و به من وعده داده که هر چه شما خواستید برایتان نمایان سازد تا بهانه های کافران را برچیند و بر بصیرت مؤمنان بیافزاید. گفتند: ای محمّد! حق را ادا کردی، اگر به وعده منصفانه ات عمل کردی که هیچ، امّا اگر نکردی، تو خود اولین کسی هستی که ادعای پیامبریت را رد کرده ای، پس در توده این امت وارد می شوی و گردن به حکم تورات می نهی؛ چرا که این گونه در برابر پیشنهاد ما ناتوان شده ای و ناروا بودن ادعایی که در مورد خود می کنی آشکار شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صداقت، خبر از حقیقت شما می دهد نه تهدید، پیشنهادتان را بگویید تا در آن چه می خواهید بهانه ای برایتان باقی نماند. عرض کردند: ای محمّد! پنداشته ای که در دل های ما از دل جویی نیازمندان و یاری ناتوانان و گشاده دستی برای باطل ستیزی و حق طلبی خبری نیست، و سنگ ها از دل های ما نرم ترند و بیشتر از ما به فرمان خداوند متعال گردن می نهند. اکنون این کوه ها در اینجا حاضرند، بیا تا بسویشان رویم و از آنها گواهی بگیر که تو راست می گویی و ما دروغ. اگر زبان به تأیید راستی تو گشودند، حق با توست و پیروی از تو بر ما واجب می شود؛ امّا اگر سخن از نادرستی تو گفتند یا خاموش ماندند و پاسخت را ندادند، بدان که ادعایت نارواست و به خاطر هوس هایت خیره سری می کنی. رسول

خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بسیار خوب، بیایید نزد هر کدام که می خواهید برویم تا از آن بخواهم برای من در مقابل شما گواهی دهد. پس به سوی ناهموارترین کوهی که می دیدند رهسپار شدند و گفتند: ای محمّد! از این کوه گواهی بگیر. رسول خدا صلی الله علیه و آله به کوه فرمود: به شکوه محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش که خداوند به خاطر ذکر نام ایشان، عرش خود را بر دوش هشت فرشته، سبک کرد در آن هنگام که جمع انبوهی از آنها که تنها خدا شمارشان را می داند نتوانستند آن را حرکت دهند. و به حقّ محمّد و خاندان پاکش که خداوند به خاطر ذکر نام ایشان توبه آدم را پذیرفت و گناهش را بخشید، و او را به مقام پیشین خود بازگرداند و به حقّ محمّد و خاندان پاکش که خداوند به خاطر ذکر نام ایشان و توسّل به ایشان ادریس را در بهشت به جایگاهی والا برآورد، از تو می خواهم همان گونه که خداوند به تو سپرد، در برابر این یهودیان، برای محمّد در باره سنگ دلی آنها گواهی دهی و بگویی که اینها گفتار رسول خدا را دروغ می شمارند و انکار می کنند. ناگاه کوه به حرکت درآمد و بر خود لرزید و آبی از آن جاری شد و ندا داد: ای محمّد صلی الله علیه و آله! گواهی می دهم که تو فرستاده پروردگار جهانیان و سرور تمامی آفریدگان هستی، و گواهی می دهم که دل های این یهودیان همان طور که وصف فرمودی، سخت تر از سنگ است و هیچ خیری از آن سر نمی زند؛ حال آن که از سنگ آبی سیل آسا و خروشان بیرون می زند. نیز گواهی می دهم اینان در تهمتی که به پروردگار جهانیان می زنند تا تو را بدنام کنند، دروغگویانی بیش نیستند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای کوه! آیا خداوند به تو فرمان نداده که هر گاه چیزی را به حقّ شکوه محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش از تو خواستم مرا فرمان بری؟ به حقّ شکوه همان کسانی که خداوند به اسم ایشان نوح را از آن عذاب هولناک رهایی بخشید و آتش را بر ابراهیم، سرد و بی آسیب گرداند و او را در میان آتش، بر تخت و بالینی نرم جای داد چنان که آن نمرود سرکش این جایگاه را نزد هیچ یک از پادشاهان زمین ندیده بود و در کنارش درختانی سبز و شکوفا و خرّم رویاند و پیرامونش را آکنده از انواع گلهای چهار فصل سال نمود. کوه گفت: بله، ای محمّد! گواهی می دهم که چنین است و گواهی می دهم که اگر تو از پروردگارت بخواهی، همه مردان دنیا را بوزینه و خوک گرداند

یا همه را به فرشته تبدیل کند یا آتش را به یخ و یخ را به آتش دگرگون کند یا آسمان را بر زمین فرود آورد یا زمین را به آسمان فراز کند یا سرتاسر شرق و غرب و دره ها را به کیسه ای تبدیل سازد، هر آینه او چنین می کند. همانا خداوند، زمین و آسمان را به فرمان تو درآورده و کوه ها و دریاها به فرمان تو در کارند، و دیگر آفریده های خداوند از باد و تندر گرفته تا اندام انسان ها و اعضای حیوان ها همه گوش به فرمان تو هستند و هر آن چه تو فرمان دهی آنها اطاعت می کنند.

یهودیان گفتند: ای محمّد! امر را بر ما گنگ و مبهم کرده ای، چندی از یاران سرکشت را پشت صخره های این کوه نشانده ای و آنانند که این سخنان را می گویند، ما نمی دانیم آیا کلام آنهاست که می شنویم یا کلام این کوه، این فریب ها فقط نزد یاران ناتوانت که بر عقل هایشان چیره گشته ای کارساز می افتد. اگر راست می گویی از این جا برخیز و آن جا بایست و به این کوه فرمان بده که از بیخ کنده شود و به آن جا نزد تو آید، وقتی پیش چشم ما نزد تو آمد به او فرمان بده از بلندای ستبر خود دو نیمه شود، و تکه ی پایینی اش بر بالایی سوار شود و تکّه ی بالایی اش به زیر پایینی درآید. هر گاه بیخ کوه قلّه ی آن شد و قلّه اش بیخ آن گردید، خواهیم دانست که این کار از سوی خداوند است و ساخته دسیسه پردازی و هم دستی تو با آن دغل بازان سرکش نیست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با اشاره به سنگی به وزن پنج رطل فرمود: ای سنگ چرخ بخور، سنگ چرخید. سپس به مخاطب خویش فرمود: این سنگ تکّه ای از آن کوه است، آن را بردار و به گوشَت نزدیک کن تا آن چه را شنیدی برایت تکرار کند. مرد آن را برداشت و نزدیک گوشش برد، سنگ زبان گشود و سخن کوه را در باره تأیید راستگویی رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصف دل های یهودیان تکرار کرد و گفت دورویی آنها برای انکار امر محمّد صلی الله علیه و آله نارواست و پیامدی ناگوار برایشان به همراه دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: آیا شنیدی چه گفت؟ آیا کسی از پشت این سنگ با تو سخن گفت و تو را در این وهم انداخت که سنگ با تو سخن گفته؟ عرض کرد: نه، ولی آن چه را در باره کوه خواستم انجام بده.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی زمین پهناوری دور شد و کوه را ندا داد: ای کوه! به حقّ محمّد و خاندان پاکش که خداوند به خاطر شکوه ایشان و

ص:363

توسل جویی بندگانش به ایشان، بر قوم عاد بادی سرد و طوفانی فرستاد و آنها را همچون ریشه های نخل برهنه، از زمین برکند و به جبرئیل امر فرمود که بر سر قوم صالح نعره ای مهیب سر دهد، و آنها همچون کاه در کاهدان شدند، از تو می خواهم به اذن خدا از جایت کنده شوی و به این جا در کنار من بیایی. و حضرت دستش را پیش پای خود بر زمین گذاشت. ناگاه کوه به لرزه افتاد و همچون شتری جوان و تندرو به راه افتاد تا این که نزد حضرت رسید و دامنه خود را به انگشتان حضرت چسباند و ایستاد و گفت: من گوش به فرمان تو هستم ای رسول پروردگار جهانیان! همانا بینی این خیره سران را به خاک مالیدی؛ چه دستور می دهی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این خیره سران، از من خواسته اند تا به تو فرمان دهم که از بیخ کنده شوی و دو نیم گردی، و سپس بالایت فرود اید و پایینت فراز شود تا قلّه ات بیخ تو باشد و بیخت قلّه تو. کوه عرض کرد: آیا شما مرا به این کار فرمان می دهید ای رسول خدا؟ فرمود: بله. کوه دو نیم شد و بالایش بر زمین فرود آمد و بیخش بر بالایش قرار گرفت و پایین و بالایش جا به جا شد و ندا داد: ای جماعت یهودی! این که می بینید چیزی غیر از معجزه های موسی علیه السلام است. همان پیامبری که می پندارید به او ایمان دارید. یهودیان به یکدیگر نگاه کردند و برخی گفتند: در باره این نشانه استوار چه می توان گفت؟ برخی دیگر گفتند: این مردی خوش اقبال است که شانس می آورد و کسی که خوش اقبال است کارهای شگفت برایش صورت می پذیرد؛ بنابراین فریب آن چه را می بینید نخورید. کوه ندا سر داد: ای دشمنان خدا! آیا آن چه در باره پیامبری موسی می گفتید چیزی جز یاوه سرایی بود؟ آیا به او نگفتید: افعی شدن عصا و راه باز شدن در میان دریا و سایبانی کوه بالای سر ما، از خوش شانسی توست و این بخت توست که چنین شگفتی هایی را برایت رقم می زند، ما فریب آن چه را می بینیم نمی خوریم. پس این چنین شد و صخره های کوه ها زبان گشودند و دهان آنها را بستند و نشانه آشکار پروردگار جهانیان اطاعت را بر آنها واجب کرد.(1)

«أَفَتَطْمَعُونَ أَن يُؤْمِنُواْ لَكُمْ وَ...أَوَلاَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ (77)»

«أَفَتَطْمَعُونَ أَن يُؤْمِنُواْ لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلاَمَ اللّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 283، ح 141.

بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (75) وَإِذَا لَقُواْ الَّذِينَ آمَنُواْ قَالُواْ آمَنَّا وَإِذَا خَلاَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُواْ أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَآجُّوكُم بِهِ عِندَ رَبِّكُمْ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ (76) أَوَلاَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ (77)»

[آیا طمع دارید که (اینان) به شما ایمان بیاورند با آن که گروهی از آنان سخنان خدا را می شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می کردند و خودشان هم می دانستند*و (همین یهودیان) چون با کسانی که ایمان آورده اند برخورد کنند می گویند: ما ایمان آورده ایم و وقتی با همدیگر خلوت می کنند می گویند: چرا از آن چه خداوند بر شما گشوده است برای آنان حکایت می کنید تا آنان به (استناد) آن پیش پروردگارتان بر ضد شما استدلال کنند؟ آیا فکر نمی کنید؟* آیا نمی دانند که خداوند آن چه را پوشیده می دارند و آن چه را آشکار می کنند می داند؟]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با معجزه خود آن یهودیان را خیره کرد و با دلایل گویای خود بهانه های آنها را برچید، آن چنان که در برابر نشانه آشکار او حرفی برای آنها باقی نماند و دیگر نتوانستند به خاطر معجزه اش تهمت فریب کاری به او زنند، عرض کردند: ای محمّد! ایمان آوردیم که تو رسول هدایتگر و هدایت یافته هستی، و علی برادر تو وصی و ولی توست. امّا وقتی با دیگر یهودیان تنها می شدند به آنها می گفتند: ما در ظاهر به او ایمان آوردیم تا بتوانیم شر او را از سر خود کم کنیم و فرصت یابیم تا او و یارانش را از پا درآوریم؛ چرا که وقتی باور کنند ما با آنها هستیم، ما را از اسرار خود باخبر می سازند و چیزی را از ما پنهان نمی کنند، این گونه ما دشمنانشان را از آنها آگاه می سازیم تا وقتی آنها در گرفتاری و تشویش افتادند و نتوانستند از خود دفاع کنند و دشمن را عقب برانند، اینان بتوانند با یاری و پشتیبانی ما، به آنها ضربه بزنند. این جماعت، دیگر یهودیان را باز می داشتند تا مبادا مردم را از نشانه ها و معجزاتی که دیده اند باخبر کنند. در این هنگام خداوند متعال به محمّد رسول خود صلی الله علیه و آله خبر داد که اینان باورشان کژ، و دل و جانشان آلوده است و چنانند که اگر کسی به زبان آورد نشانه های محمّد و دلایل آشکار و معجزات خیره ساز او را دیده است، اینان سخنش را حاشا می کنند. پس خداوند عز و جل فرمود: ای محمّد! «أَفَتَطْمَعُونَ» تو و یارانت یعنی علی و خاندان

پاکش، «أَن يُؤْمِنُواْ لَكُمْ» آن یهودیانی که با حجت های خدا چشمانشان را خیره ساختید و با نشانه ها و دلیل های آشکارش، ناتوانشان کردید «أَن يُؤْمِنُواْ لَكُمْ» با دل هایشان شما را تأیید کنند و در خلوت خود با شیطانهای هم کیش خود از ارجمندی شما سخن بگویند. «وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ» یعنی از آن یهودیان بنی اسرائیل «يَسْمَعُونَ كَلاَمَ اللّهِ» بر دامنه کوه طور سینا اوامر و نواهی او را «ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ» از آن گونه ای که شنیده بودند، وقتی برای دیگر یهودیان که آنجا حاضر نبودند آن را تعریف کردند، «مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ» و خود دانستند که گفته هایشان دروغی بیش نیست. «وَهُمْ يَعْلَمُونَ» که یاوه پرداز و دروغگویند، پس از این که آنها با موسی به کوه رفتند و کلام خدا را شنیدند و از امر و نهی های او باخبر شدند و کلام خدا را به گوش دیگر کسان رساندند، بنی اسرائیل دو دسته شدند؛ در میان آنها مؤمنان بر ایمان خود استوار ماندند و در نیت های خود راستی پیشه کردند، امّا پیشینیان آن یهودیانی که در این ماجرا در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله دورویی کردند، به بنی اسرائیل گفتند: خداوند متعال، این چنین به ما گفت و امر و نهی او همین سخنانی است که برایتان گفتیم و در ادامه گفت: حتی اگر فرمان من برایتان دشوار بود، باید انجام دهید و اگر حرام من برایتان سخت بود، باید انجام ندهید «وَهُمْ يَعْلَمُونَ» که دروغ می گویند، سپس خداوند عز و جل، نفاق جاهلانه ی آنها را در جایی دگر، آشکار ساخت و فرمود: «وَإِذَا لَقُواْ الَّذِينَ آمَنُواْ قَالُواْ آمَنَّا» آنها به هنگام دیدار سلمان و مقداد و ابوذر و عمار می گفتند:

ما نیز همچون شما به پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و نیز به امامت برادرش علی بن ابی طالب علیه السلام ایمان آورده ایم و ایمان داریم که علی برادر هدایتگر، وزیر فرمانبر و جانشین او در میان امّت اوست که وعده هایش را تحقّق می بخشد و حقّ پیمانش را به جا می آورد و در انجام مسئولیت های حکومتش، نیک می کوشد و بندگان خدا را سرپرستی می کند و خشم خدا را از ایشان به دور می دارد و چون از او پیروی کنند سبب ساز خشنودی خداوند از ایشان می شود، و به درستی که جانشینان او پس از وی ستارگان درخشان و ماه های تابناک و خورشید شکوهمند فروزان هستند و دوستدارانشان، دوستان خدا و ستیزه جویانشان، دشمنان خدا هستند و برخی دگر می گفتند: گواهی می دهیم که محمّد آورنده معجزات و برپا کننده ی نشانه های آشکار الهی است، همان کسی که چون

قریشیان دسیسه ی قتلش را چیدند و در پی او برآمدند تا از پا درش آورند، خداوند دست و پایشان را خشکاند و این چنین دست هایشان از کار افتاد و پاهایشان بر جای ماند تا این که ناامید و درهم شکسته بازگشتند و البته اگر محمّد صلی الله علیه و آله خواسته بود، به تنهایی همه آنها را از پا درآورده بود. او همان کسی است که وقتی قریشیان به نزدش آمدند و او را به سوی هُبل «از بت های زمان جاهلیت» فرستادند تا آن به راستگویی آنها و دروغگویی او حکم دهد، هُبل به پایش افتاد و بر پیامبری او و امامت برادرش، علی، و جانشینی اولیاء وی پس از او در به دست گرفتن حکومت و امامت او گواهی داد؛ و او همان کسی است که چون قریشیان او و بنی هاشم را به شعب(1) کوچاندند و بر آنجا نگهبانی گماردند تا نگذارد به آنها غذا برسد یا کسی از آنجا خارج شود مبادا که به دنبال غذایی برای آنها رود، او برای همه آنها، چه کافر و چه مؤمنشان، غذایی بهتر از منّ و سلوی فراهم آورد و برای هر یک هر آن چه که دوست داشت از گونه گونه های گواراترین غذاها و انواع شیرینی ها، حاضر نمود و نیک ترین جامه ها را به آنها پوشاند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان آنها بود و چون دید دل های آنها از تنگنای آن درّه به تنگ آمده است، با دست راست و چپ خود به کوه ها اشاره کرد و به آنها فرمود: دور شوید و آنها دور شدند و از هم فاصله گرفتند و آن چنان صحرایی پدید آمد که آغاز و پایانش دیده نمی شد. سپس با دست خود اشاره کرد و فرمود: ای امانت داران محمّد و پیروان! او برویانید درختان و میوه ها و رودها و شکوفه ها و گیاهانی را که خداوند در دلتان امانت نهاد. ناگهان درختان قد برافراشته و ریحان های دلپذیر و سرسبزی های چشم نواز، سر برون آوردند؛ چنان که دل ها و دیده ها فرخنده شدند و غم ها و غصه ها از میان رخت بربستند و اندیشه ها آرام یافتند؛ و آنها می دانستند که هیچ یک از پادشاهان جهان چنین صحرایی ندارد که این چنین درختانی شگفت انگیز و میوه هایی سر فرود آورده و رودهایی به هم پیوسته، و ریحان هایی شاداب و گیاهانی زیبا در برگرفته باشد.

و محمّد همان کسی است که فرستاده ابوجهل نزدش آمد و تهدیدکنان گفت:

1- [1] - شعب: راه کوهستانی یا گشادگی میان دو کوه، منظور از شعب در این جا شعب ابی یوسف است که وقتی قریش علیه بنی هاشم هم

پیمان شد و آن پیمان نامه را نوشت، رسول خدا و بنی هاشم به آنجا پناه بردند «معجم البلدان 3/347».

ای محمّد! جنونی که در سر داری مکّه را بر تو تنگ کرد و تو را به راه یثرب درافکند و همچنان با توست تا تو را از خود بی خود کند و به کاری وادارد که به هلاکت و نابودیت می انجامد. تو شهر را بر مردم تباه می کنی و آنها را در آتشی می افکنی که خودت را می سوزاند، پایانی برای کارهای تو نمی بینم، جز این که قریشیان یکپارچه بر تو می شورند تا اثری از تو برجا نگذارند و ضرر و زیانت را از میان بردارند. تو با یاران بی خردت که فریفته تو گشته اند، با آنها رویارو می شوی و در این کارزار، کسانی به دادت می رسند که تو را باور ندارند و از تو کینه به دل دارند، امّا از روی ترس به یاری و پشتیبانی از تو می شتابند؛ چرا که می ترسند با هلاکت تو آنها نیز هلاک شوند و با نابودی تو زن و فرزند آنها نیز نابود شوند و با بیچاره شدن تو و یارانت، آنها و اطرافیانشان نیز بیچاره شوند، آنها می پندارند وقتی دشمنانت تو را شکست دهند و بی رحمانه به سرزمین آنها وارد شوند، بین دوست و دشمن تو فرقی نمی گذارند و همه را با هم ریشه کن می کنند؛ همان طور که بر زن و فرزند و مال تو دست می یابند، بر زن و فرزند و مال آنها نیز دست می یازند و آنها را به اسارت و چپاول می برند. آن که هشدار داد معذور شد و آن که توضیح داد تمام تلاشش را به کار گرفت. من در میان مدینه و در حضور تمامی یاران محمّد و همه یهودیان بنی اسرائیل که او را باور ندارند، این پیغام را به او رساندم، این چنین آن کفرپیشگان به آن فرستاده دستور داده بودند تا مؤمنان را از کنار پیامبر صلی الله علیه و آله، دور کنند و دیگر کافران حاضر در آنجا را برای شورش علیه ایشان فریب دهند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن فرستاده فرمود: آیا سخنت را پیوسته بیان کردی و پیغامت را به تمام رساندی؟ عرض کرد: بله. فرمود: پس پاسخت را بشنو. همانا ابوجهل مرا به ناخوشی و نابودی تهدید می کند و پروردگار جهانیان مرا به یاری و پیروزی وعده می دهد؛ حال آن که خبر خداوند راست تر و حرف شنوی از او سزاوارتر است. پس از این که خداوند، محمّد را یاری کند و با سخاوت و بزرگواری خود به او لطف کند، هر کس او را خوار پندارد و بر او خشم گیرد، هیچ آسیبی نمی تواند به او برساند. به ابوجهل از جانب من بگو: تو پیغامی را که شیطان در دلت انداخت به من رساندی و من پاسخی را که خداوند مهربان در خاطرم نشاند به تو دادم. بیست و نه روز بین ما جنگ درمی گیرد و خداوند به دست

ضعیف ترین یاران من، تو را هلاک خواهد کرد و تو و عتبه و شیبه و ولید و فلان کس و فلان کس _ و چندی از قریش را نام برد _ را، در حالی که جان باخته اید در چاه بدر خواهد انداخت. من هفتاد تن از شما را به قتل می رسانم و هفتاد تن را به اسارت می گیرم، و با غل و زنجیرهای درشت و سنگین می برم. سپس حضرت گروهی از مؤمنان و یهودیان و نصرانی ها و دیگر توده حاضر را ندا داد و فرمود: آیا می خواهید قتلگاه هر یک از آنها را به شما نشان دهم؟ با من به سرزمین بدر بیایید، آنجا میعادگاهی است که جمعیتی انبوه را در بزرگترین امتحان گرد هم می آورد؛ بیایید تا پایم را بر قتلگاه تک تک آنها بگذارم و شما خواهید دید که هیچ کم و زیاد نخواهد شد و تغییر نخواهد کرد و لحظه ای دیر یا زود نخواهد شد و هیچ یک از آنها را آسوده نخواهد گذاشت.

در آن میان تنها علی بن ابی طالب علیه السلام پاسخ داد و عرض کرد: بله، بسم الله. دیگران گفتند: ما به چهارپا و ابزار و توشه نیازمندیم و نمی توانیم به سوی آنجا رهسپار شویم، در حالی که چند روز راه است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیگر یهودیان فرمود: شما چه می گویید؟ عرض کردند: ما می خواهیم در خانه هایمان بمانیم و نیازی به دیدن ادّعای غیر ممکن تو نداریم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در راه آنجا هیچ رنجی نخواهید برد، یک گام که بردارید خداوند زمین را برایتان در می نوردد و شما را در گام دوم به آن جا می رساند. مؤمنان گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله راست می گوید، ما به این نشانه مفتخر می شویم. کافران و منافقان گفتند: این دروغ را خواهیم آزمود تا بهانه محمّد برچیده شود و ادعایش دلیلی علیه خودش گردد، و دروغگویی اش رسوا شود. آن قوم یک گام و سپس گام دوم را برداشتند، ناگهان خود را کنار چاه بدر یافتند و از این امر به شگفت آمدند. رسول خدا آمد و فرمود: این چاه را نشانه بگذارید و از آن به اندازه ی یک ذراع فاصله بگیرید. آنها اندازه گرفتند و چون یک ذراع شد حضرت فرمود: این قتلگاه ابوجهل است. فلان کس از انصار بر او زخم می زند و ضربه ی خلاص را عبد الله بن مسعود، ضعیف ترین یار من، بر او فرود می آورد؛ سپس فرمود: از سوی دیگر چاه، به سویی دیگر، چنین و چنان اندازه بگیرید و اندازه های مختلف را ذراع به ذراع بیان فرمود، و چون هر اندازه ای گرفته می شد محمّد صلی الله علیه و آله می فرمود: این قتل گاه عتبه است، و آن قتل گاه

ص:369

شیبه، و آن قتل گاه ولید، و فلان کس و فلان کس کشته خواهند شد تا این که همه آن هفتاد تن را اسم برد و فلان کس و فلان کس، اسیر خواهند شد تا این که از اسمهای همه آن هفتاد تن و نیز اسم پدرانشان و صفت هایشان و نسب پدرانشان و نسب بنده های خودشان و بنده های پدرانشان یاد کرد؛ سپس فرمود: از خبری که به شما دادم آگاه شدید؟ عرض کردند: بله. فرمود: و این حقیقتی است که پس از بیست و هشت روز، در روز بیست و نهم به وقوع می پیوندد، و وعده ای از سوی خداست که انجام شدنی است و قضای حتمی اوست که تحقّق آن واجب است.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای گروه مسلمانان و یهودیان!

آن چه را شنیدید بنویسید. عرض کردند: ای رسول خدا! شنیدیم و دریافتیم و فراموش نمی کنیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نوشتن بهتر و در یادآوری ماندگارتر است. عرض کردند: ای رسول خدا! حال، دوات و نویسنده از کجا بیاوریم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این با فرشتگان. سپس فرمود: ای فرشتگان پروردگار من! آن چه را از این داستان شنیدید، روی پوست هایی بنویسید و پوست هر کس را در آستین او بگذارید. سپس فرمود: ای گروه مسلمانان و یهودیان! به آستین های خود بنگرید و آن چه را در آن است بیرون آورید و بخوانید. آنها به آستین هایشان نگریستند، ناگاه هر یک از آنها در آستین خود نوشته ای یافت و آن را خواند و آن چه را رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان فرموده بود در آن دید، بدون اینکه کم و زیاد یا پیش و پس شده باشد. حضرت فرمود: آنها را به آستین هایتان بازگردانید که برای شما نشانه و برای مؤمنانتان، مایه افتخار و بر دشمنانتان حجت است؛ و آنها نوشته ها را با خود نگه داشتند، تا این که روز بدر فرا رسید و همه اتفاقات آن پایان یافت و آنها همه را بدون کم و زیاد یا پیش و پس، همچون فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله یافتند و نوشته های خود را با آن مطابقت دادند و همه را بدون کم و زیاد یا پیش و پس، همچون آن چه فرشتگان نوشته بودند یافتند. مسلمانان، ظاهر آن یهودی ها را پذیرفتند و باطنشان را به خدا واگذاردند.

وقتی آن یهودیان به یکدیگر رسیدند گفتند: چه کردید؟ به آن مسلمان ها خبر دادید، «بِمَا فَتَحَ اللّهُ عَلَيْكُمْ» از دلایل راستی پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و امامت برادرش علی علیه السلام، «لِيُحَآجُّوكُم بِهِ عِندَ رَبِّكُمْ» که شما این را دانستید

ص:370

و به چشم خود دیدید، امّا به او ایمان نیاوردید و از او فرمان نبردید. آنها از روی نادانی گمان می کردند اگر به ایشان از درستی آن نشانه ها خبر نداده بودند، دیگر محمّد صلی الله علیه و آله حجّت دیگری بر آنها نداشت. سپس خداوند عز و جل فرمود: «أَفَلاَ تَعْقِلُونَ» آن چه خداوند از دلایل پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله برایتان آشکار کرد و شما به ایشان از «درستی» آنها خبر دادید، نزد پروردگارتان حجّتی بر شماست؟ خداوند متعال فرمود: «أَوَلاَ يَعْلَمُونَ» یعنی آیا نمی دانند آنها که به برادران خود گفتند: «أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللّهُ عَلَيْكُمْ» «لِيُحَآجُّوكُم بِهِ عِندَ رَبِّكُمْ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ * أَوَلاَ يَعْلَمُونَ»- «أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ» در باره دشمنی کردن با محمّد، و نیز آن چه را که در دل های خود پنهان کردند و در ظاهر، به محمّد ایمان آوردند تا از این راه بتوانند او را نابود کنند و یارانش را از پا درآورند «وَمَا يُعْلِنُونَ» ایمانی که در ظاهر آوردند تا همدم آنها شوند و این گونه از اسرار آنها باخبر گردند و آن را به گوش کسانی که در پی آسیب رساندن به ایشان هستند برسانند؛ امّا چون خداوند نهان و عیان آنها را می دانست نهایت خواست خود و اوج هدفی را که از برانگیختن محمّد صلی الله علیه و آله در نظر داشت برای او تدارک دید، و امر او تحقّق یافت و این چنین دورویی و نیرنگ بازی آنها، هیچ آسیبی به محمّد صلی الله علیه و آله نرساند.(1)

2) ابو علی طبرسی در مجمع البیان آورده است: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: گروهی از یهودیان که ستیزه جو و دسیسه پرداز نبودند، به هنگام دیدار مسلمانان برای ایشان از وصف محمّد صلی الله علیه و آله در تورات سخن می گفتند. پس بزرگانشان آنها را از این کار بازداشتند و گفتند: آنها را از وصف محمّد صلی الله علیه و آله در تورات باخبر نسازید؛ چرا که آن را نزد پرودگارتان علیه شما حجّت می گیرند، از این رو این آیات نازل شد. (2)

3) علی بن ابراهیم گفت: این آیات در باره یهودیان نازل شد. آنها در ظاهر اسلام آوردند؛ حال آن که نفاق می ورزیدند و به هنگام دیدار محمّد صلی الله علیه و آله می گفتند: ما با شما

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 291، ح 142.
2- [2] - مجمع البیان: ج 1، ص 272.

هستیم، و به هنگام رویارویی با یهودیان می گفتند: ما با شما هستیم، آنها مسلمانان را از وصف رسول خدا صلی الله علیه و آله در تورات باخبر می کردند، پس بزرگان و عالمانشان به آنها گفتند:

«أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَآجُّوكُم بِهِ عِندَ رَبِّكُمْ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ» و خداوند به آنها پاسخ داد و فرمود: «أَوَلاَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ»(1)

«وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لاَ يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ...فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُمْ مِّمَّا يَكْسِبُونَ (79)»

«وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لاَ يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلاَّ أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلاَّ يَظُنُّونَ (78) فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِندِ اللّهِ لِيَشْتَرُواْ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلاً فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُمْ مِّمَّا يَكْسِبُونَ (79)»

[و (بعضی) از آنان، بی سوادانی هستند که کتاب (خدا) را جز خیالات خامی نمی دانند و فقط گمان می برند * پس وای بر کسانی که کتاب (تحریف شده ای) با دست های خود می نویسند، سپس می گویند: این از جانب خداست تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند، پس وای بر ایشان از آن چه دست هایشان نوشته و وای بر ایشان از آن چه (از این راه) به دست می آورند]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: ای محمّد! برخی از این یهودیان «أُمِّيُّونَ»، سواد خواندن و نوشتن ندارند؛ امّی کسی است که به مادرش نسبت داده می شود؛ یعنی او مثل آن لحظه که از شکم مادرش بیرون آمده، خواندن و نوشتن نمی داند. «لاَ يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ» که از آسمان فرو فرستاده شده و نه کسی را که به آن دروغ می بندد، و نمی توانند تفاوت این دو را دریابند؛ «إِلاَّ أَمَانِيَّ» یعنی مگر این که برایشان بخوانند و به آنها بگویند: این، کتاب خدا و کلام اوست. اگر از کتاب خدا، خلاف آن چه را در آن است برایشان بخوانند، آنها در نمی یابند. «وَإِنْ هُمْ إِلاَّ يَظُنُّونَ» سرانشان درباره دروغ بودن پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام، سرور خاندان او، برای آنها سخن می گویند و آنها از این گویندگان تقلید می کنند؛ اگر چه تقلید کردن از اینان برایشان حرام شده است. مردی به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 60.

عرض کرد: اگر آن جماعت تنها به واسطه آن چه از علمایشان می شنیدند از کتاب خدا خبر می یافتند و جز این راه دیگری نداشتند، چرا باید آنها را به خاطر تقلید از علمای یهود و پذیرفتن سخنشان نکوهش کرد؟ مگر نه این است که توده یهود، همچون توده ما از علمای خود تقلید می کرده اند؟ اگر برای آنها روا نبوده که سخن علمایشان را بپذیرند، چگونه این امر برای توده ما رواست؟ حضرت علیه السلام فرمود: توده ما و علمای ما، با توده یهود و علمای آنها از جهتی متفاوت و از جهتی برابرند. از آن جهت که برابرند خداوند، هم توده ما، و هم توده یهود را به خاطر تقلید از علمایشان نکوهش کرده است و امّا از آن جهت که متفاوتند نکوهشی بر آنها نیست.

آن مرد عرض کرد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم توضیح دهید.

حضرت علیه السلام فرمود: توده یهود، علمایشان را می شناختند و می دانستند که آنها بی پرده دروغ می گویند و حرام خواری و رشوه خواری می کنند و احکام را به خاطر رودربایستی و روابط و رشوه دهی، از حالت واجب بودن در می آورند، و می دانستند که آنها سخت، تعصب می ورزند و از این رو، بین دین های مردم تفاوت قائل می شوند و چون تعصب دارند، حقوق کسی را که علیه او یکدندگی می کنند، پایمال می نمایند و اموال دیگران را به ناروا به کسی که از او هواداری می کنند می بخشند؛ و به خاطر این ها به آنها ستم می ورزند و می دانستند که آنها به کارهای حرام، دست می یازند و به واسطه گواهی دل هایشان ناگزیر بودند که بدانند هر کس کرداری همچون کردار آن علما داشته باشد، بدکار است و با خداوند متعال مناسبتی ندارد و سزاوار واسطه بودن بین او و آفریدگارش نیست. بدین سبب وقتی آنها از کسی تقلید کردند که او را شناخته بودند و می دانستند که نباید خبر او را پذیرفت و حکایاتش را باور کرد و به امرش عمل نمود و آن هم امری که از قول کسی برایشان نقل می کند که آنها او را ندیده اند، خداوند در این هنگام آنها را نکوهش کرد و واجب دانست که آنها خود به چشم خویش، در کار رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر افکنند؛ چرا که نشانه های او آشکارتر از این بود که پنهان بماند و نمایان تر از این بود که از چشمشان دور بماند. به همین ترتیب اگر توده امت ما نیز از فقهایشان پیروی کنند؛ حال آن که بدانند آنها آشکارا هرزگی می کنند و سخت،

تعصب می ورزند و بر مال دنیا و حرام آن چنگ می اندازند و کسی را که علیه او یکدندگی می کنند حتی اگر شایسته باشد تا به اوضاعش بهبود بخشند، از پا در می آورند؛ و به کسی که هوادار او هستند حتی اگر سزاوار خواری وزبونی باشد، نیکی و دهش می کنند؛ در این صورت توده ما نیز همچون همان یهودیانی هستند که خداوند آنها را به خاطر تقلید از فقهای بدکارشان نکوهید. امّا آن فقیه که خویشتن دار باشد و از دین خود نگهبانی کند و با هوای نفسش مخالفت ورزد و گوش به فرمان مولای خویش بسپارد، توده ها باید از او تقلید کنند و چنین اوصافی تنها در برخی از فقهای شیعه و نه همه آنها جمع می آید. امّا آنان که در کردار زشت و شرم آور، پا جای پای فقیهان ناپاک می گذارند، از آنها هیچ چیزی را در باره ما نپذیرید و آنها را گرامی ندارید که آن چه آنها در باره ما نقل می کنند، بسیار آمیخته با دروغ است؛ زیرا آن ناپاکان، سخن ما را می گیرند و از روی نادانی در سراسر آن دست می برند و همه چیزش را دگرگون می کنند و به سبب کم خردی خود و دیگران، به ما دروغ می بندند؛ و این گونه از کالای دنیا، توشه برای آتش جهنم بر می گیرند. از جمله آنها گروه ناصبی ها هستند که نمی توانند عیبی از ما بجویند، پس گوشه ای از دانش های صحیح ما را فرا می گیرند و با آن، به سوی شیعیان ما روی می آورند و نزد ناصبی های جنگ افروز ما آن را تباه می کنند و چند و چندین برابرش بر آن می افزایند و این چنین دروغ هایی بر ما می بندند که از ما به دور است. پس مسلمانان شیعه و فرمانبردار ما، به گمان آن که برگرفته از دانش ماست، آن را می پذیرند و گمراه می شوند و دیگران را به گمراهی می کشانند.ضرر آن ناصبی ها بر شیعیان ناتوان ما، زیان بارتر از لشکر یزید که لعنت و عذاب بر او باد بر حسین بن علی علیه السلام و یارانش است؛ زیرا آنان جان و مال آنها را به یغما می برند و آن جان و مال باختگان در ازای گزندی که از دشمنانشان می بینند، والاترین درجات را نزد خداوند می یابند. اما آن علمای بد کار ناصبی، که خود را دوستدار ما و مخالف دشمنان ما نشان می دهند، شیعیان بیچاره ما را در شک و شبهه می اندازند و آنها را به گمراهی می افکنند و از جستجوی حقیقت راستین باز می دارند؛ و البته آن کس که در میان آن توده، خدا را در قلب خود بیابد، تنها در پی حفاظت از دین و بزرگ داشتن ولی خویش بر می آید و وی را در برابر آن یزید فریبکار کفرپیشه، تنها نمی گذارد و مؤمنانه خود را برای یاری او آماده می سازد و

در باره او راهی نیک، پیشه می سازد و آن گاه خداوند، او را با پذیرفتن کردارش، کامیاب می سازد و به پاداش رفتارش، خیر دنیا و آخرت را برایش فراهم می سازد و برای هر کس که در پی گمراه کردن اوست، لعنت دنیا و عذاب آخرت را گرد می آورد.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدترین علمای امّت ما، کسانی هستند که مردم را از ما گمراه می کنند و راه هایی را که به سوی ماست قطع می کنند و اسم های ما را بر دشمنانمان می گذارند و لقب های ما را به آنها می دهند و بر آنها درود می فرستند؛ حال آن که سزاوار لعنت هستند و بر ما لعنت می فرستند؛ حال آن که ما در کرامات خداوند غوطه وریم و با برخورداری از درود خدا و درود فرشتگان درگاه او، از درود فرستادن آنها بی نیازیم.

سپس حضرت فرمود: به امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام عرض کردند: بهترین آفریده ها پس از امامان هدایتگر و روشنی بخش تاریکی چه کسانی هستند؟ حضرت علیه السلام فرمود: علما، آن گاه که درست کار باشند. عرض کردند: و بدترین آفریدگان خدا پس از شیطان و فرعون و نمرود و آنهایی که نام و لقب شما را به خود نهاده اند و جای شما را گرفته اند و در سرزمین های شما حکمرانی می کنند چه کسانی هستند؟ حضرت علیه السلام فرمود: علما، آن گاه که بدکار باشند و باطل را آشکار و حق را پنهان کنند. خداوند عز و جل در باره اینان فرموده است: «أُولَئِکَ یَلعَنُهُمُ اللّهُ وَیَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ إِلاَّ الَّذِینَ تَابُواْ» [آنان را خدا لعنت می کند و لعنت کنندگان، لعنتشان می کنند، مگر کسانی که توبه کردند] (1). سپس خداوند متعال فرمود: «فَوَیْلٌ لِّلَّذِینَ یَکْتُبُونَ الْکِتَابَ بِأَیْدِیهِمْ ثُمَّ یَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِندِ اللّهِ لِیَشْتَرُواْ بِهِ ثَمَنًا قَلِیلاً» حضرت علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل این سخن را در باره آن گروه از یهودیان فرمود که اوصافی نوشتند و پنداشتند آن نوشته، اوصاف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است؛ حال آن که بر خلاف اوصاف ایشان بود. آنها به بیچارگان یهود می گفتند: این اوصاف پیامبری است که در آخر الزمان برانگیخته می شود: او تن و شکمی بزرگ و موی خرمایی رنگ دارد و اوصاف محمّد بر خلاف این است و آن پیامبر، پانصد سال بعد می آید و هدف آنها این بود

1- [1] - بقره/ 159- 160.

که ریاستشان بر ناتوانان یهود بر جا بماند و شایستگی آنها بر سرشان پایدار باشد و خدمت به محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خاندان برگزیدگان ایشان را از سر خود باز کنند. خداوند عز و جل فرمود: «فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ» از این اوصاف ساختگی که بر خلاف اوصاف محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام می باشد، آنها به سختی عذاب در دردناک ترین جاهای دوزخ گرفتار می شوند. «وَوَيْلٌ لَّهُمْ» از سختی دوباره عذاب، افزون بر بار نخست، «مِّمَّا يَكْسِبُونَ» از اموالی که با استوار کردن توده خود، در تکذیب محمّد رسول خدا صلی الله علیه و آله و انکار جانشینی برادرش علی ولی خدا علیه السلام، از آنها به دست می آورند.(1)

2) عیاشی از محمّد بن سالم، از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: عبد الله بن عمرو بن عاص از نزد عثمان بیرون رفت و امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام را دید، به ایشان عرض کرد:

ای علی! دیشب کاری را در سر پروراندیم که امید داریم خداوند آن را میان این امت استوار کند. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آن چه در سر پرورانده اید از من پنهان نخواهد بود، شما نهصد حرف را تحریف کردید و تغییر دادید و تبدیل ساختید، سیصد حرف را تحریف و سیصد حرف را تغییر دادید و سیصد حرف را تبدیل ساختید. «فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِندِ اللَّهِ». (2)

«وَقَالُواْ لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلاَّ أَيَّامًا مَّعْدُودَةً...فَأُوْلَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (81)»

«وَقَالُواْ لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلاَّ أَيَّامًا مَّعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِندَ اللّهِ عَهْدًا فَلَن يُخْلِفَ اللّهُ عَهْدَهُ ام تَقُولُونَ عَلَى اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ (80) بَلَى مَن كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُوْلَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (81)»

[و گفتند: جز روزهایی چند، هرگز آتش به ما نخواهد رسید بگو: مگر پیمانی از خدا گرفته اید که خدا پیمان خود را هرگز خلاف نخواهد کرد یا آن چه را

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 299، ح 143-145.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 66، ح 62.

نمی دانید به دروغ به خدا نسبت می دهید* آری کسی که بدی به دست آورد و گناهش او را در میان گیرد، پس چنین کسانی اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «وَقَالُواْ» یعنی یهودیانی که در بزهکاری ثابت قدم، در ایمان ظاهرساز، و از دورویی، شادمان بودند و به گمان خود برای نابودی رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندانش دسیسه می کردند؛ «لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلاَّ أَيَّامًا مَّعْدُودَةً» چرا که آنها در میان مسلمانان، دامادها و برادرانی سببی داشتند، پس کفر خود را از محمّد صلی الله علیه و آله و یارانش پنهان می کردند تا خویشان و دامادهای خود را در امان نگاه دارند؛ اگر چه حضرت و یارانش از این امر آگاه بودند. خویشانشان به آنها می گفتند: چرا نفاق می ورزید؛ حال آن که می دانید خداوند بدین سبب از شما خشمگین است و عذابتان می کند؟ آن یهودیان پاسخ می دادند: مدت عذابی که ما به خاطر این گناهان به آن گرفتار می شویم «أَيَّامًا مَّعْدُودَةً» سپری می شود و سپس به سوی نعمت های بهشت رهسپار می شویم. پس دلیلی نیست که بخواهیم در دنیا به سوی دشواری ها بشتابیم تا از عذابی جلوگیری کنیم که به اندازه روزهای گناهان ماست و به پایان می رسد و می گذرد، این گونه به لذت آزاد شدن از خدمتگزاری و خوشی نعمت های دنیا دست یافته ایم و آن چه بعدها بر سرمان می آید برایمان اهمیتی نخواهد داشت؛ چرا که ماندگار نیست و گذراست. پس خداوند عز و جل فرمود: «قُلْ» یا محمّد: «أَتَّخَذْتُمْ عِندَ اللّهِ عَهْدًا» که عذاب شما به خاطر کفرورزی به محمّد صلی الله علیه و آله و سرباز زدن از نشانه های او در مورد خود و علی علیه السلام و دیگر جانشینان و اولیایش تمام شدنی و ناپایدار است؟ این چنین نیست و آن عذاب، بدون شک پایدار و بی انتهاست، پس به خود جرأت ندهید که از روی کفر به خدا و رسولش و ولی برگزیده او بر امّتش پس از او، بی شرمی و گناه کنید تا امّت محمّد صلی الله علیه و آله را در وسوسه اندازید و با به کار گرفتن سیاست پدری دلرحم و مهربان و بخشاینده که دلسوزانه با فرزند خود نرمخویی می کند سرپرست آنها شوید. «فَلَن يُخْلِفَ اللّهُ عَهْدَهُ»، بنابراین از ادّعای گذرا بودن عذاب این گناهانی که مرتکب می شوید برحذر باشید. «أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» اینکه از خدا عهدی گرفته اید یا نسبت دروغی که به او می دهید، هر دو

ادعایی است که در آن دروغگویانی بیش نیستید.

سپس خداوند عز و جل فرمود: «بَلَی مَن کَسَبَ سَیِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُوْلَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ» گناهی که او را در میان می گیرد همان گناهی است که او را از بوته ی دین خدا خارج می کند و از ولایت او بی بهره می سازد و در خشم او می افکند، آن گناه شرک و کفر به خدا و کفر به پیامبری محمّد رسول خدا صلی الله علیه و آله و کفر به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است که هر گوشه ی آن، او را در میان می گیرد؛ یعنی کردارش را فرا می گیرد و همه را باطل می کند و از بین می برد. «فَأُوْلَئِکَ» که به این گناه فراگیر دست می یازند، «أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ».

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوست داشتن علی علیه السلام کاریست نیک که با وجودش هیچ گناهی اگر چه بزرگ باشد زیانی نمی رساند، جز این که دوستدار او به سختی های دنیا دچار گردد تا از گناه پاک شود و به برخی از عذاب های آخرت گرفتار شود تا این که با شفاعت سروران پاک و پاک دامن خویش، از آن رهایی یابد. دوست داشتن دشمنان علی و مخالفت با او، گناهی است که با وجودش هیچ چیز بهره ای نمی رساند، جز این که دشمنان او در دنیا به خاطر طاعاتشان، از نعمت و تندرستی و آسودگی بهره مند گردند و چون به آخرت درآیند تنها عذاب پایدار است که نصیبشان می شود. سپس فرمود: همانا هر کس ولایت علی علیه السلام را انکار کند، هرگز بهشت را به چشم خود نخواهد دید؛ جز این که بهشت را ببیند تا بداند اگر دوستدار علی علیه السلام می بود، بی شک آنجا، سرا و اقامتگاه و جایگاهش می شد و این گونه افسوس و پشیمانی بر او افزون می گردد و همانا کسی که علی علیه السلام را دوست بدارد و از دشمنانش بیزاری جوید و دوستانش را پاس دارد، هرگز دوزخ را به چشم خود نخواهد دید، جز این که دوزخ را ببیند و به او گویند: اگر شیوه ای جز این داشتی، بی شک اینجا اقامتگاه تو می شد و او اگر ستمی جز کفر به علی علیه السلام بر خود کرده باشد، دمی از آتش دوزخ به او می رسد تا به سان گرمابه ای که چرک از او می زداید، او را پاک گرداند و آن گاه با شفاعت دوستان خود از آنجا به بهشت منتقل می شود. (1)

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 303، ح 146-148.

2) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از حمدان بن سلیمان، از عبد الله بن محمّد یمانی، از منیع بن حجاج، از یونس، از صباح مزنی، از ابوحمزه، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام یا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند عز و جل فرمود: «بَلَی مَن کَسَبَ سَیِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ» آن گاه که امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام را انکار کردند، «فَأُوْلَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ»(1)

3) شیخ در امالی، به اسناد خود از حضرت امام علی علیه السلام، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که وقتی ایشان این آیه را تلاوت فرمود: «فَأُوْلَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ» به ایشان عرض کردند: ای رسول خدا! اهل آتش چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان که پس از من به ستیز با علی بر می خیزند، به همراه کافران، اهل آتش هستند؛ چرا که وقتی حق نزدشان آمده به آن کفر ورزیده اند. بدانید علی پاره تن من است، پس هر کس با او بجنگد با من جنگیده و پروردگار مرا به خشم آورده است. سپس علی علیه السلام را فرا خواند و فرمود: ای علی! جنگ با تو، جنگ با من است و پاس داشتن تو، پاس داشتن من است و تو میان من و امّت من نشانه هستی.(2)

«وَالَّذِینَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أُولَئِکَ أَصْحَابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ (82)»

[و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، آنان اهل بهشتند و در آن جاودان خواهند ماند]

1) مناقب ابن شهرآشوب: حضرت امام محمّد باقر در باره کلام خداوند متعال: «وَالَّذِینَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أُولَئِکَ أَصْحَابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ» فرمود: این آیه در باره علی علیه السلام نازل شد، او نخستین مؤمن و نخستین نماز گزار است. این حدیث را فلکی در «إبانه ما فی التنزیل» از کلبی، از ابوصالح، از ابن عباس نیز روایت کرده است.(3)

1- [1] - کافی، ج 1، ص 355، ح 82.
2- [2] - امالی، ج 1، ص 374.
3- [3] - مناقب، ج 2، ص 9.

2) و از وی، از مرزبانی، از کلبی، از ابوصالح، از ابن عباس روایت شده است که او در باره کلام خداوند متعال: «وَالَّذِینَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أُولَئِکَ أَصْحَابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ» گفت: این آیه، مخصوص حضرت علی علیه السلام نازل شد و او نخستین مؤمن و نمازگزار پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. (1)

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِیثَاقَ بنی اسرائیل لاَ تَعْبُدُونَ إِلاَّ اللّهَ...ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ إِلاَّ قَلِیلاً مِّنکُمْ وَأَنتُم مُّعْرِضُونَ (83)»

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِیثَاقَ بنی اسرائیل لاَ تَعْبُدُونَ إِلاَّ اللّهَ وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا وَذِی الْقُرْبَی وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینِ وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِیمُواْ الصَّلاَهَ وَآتُواْ الزَّکَاهَ ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ إِلاَّ قَلِیلاً مِّنکُمْ وَأَنتُم مُّعْرِضُونَ (83)»

[و چون از فرزندان اسرائیل پیمان محکم گرفتیم که جز خدا را نپرستید و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و مستمندان، احسان کنید و با مردم (به زبان) خوش سخن بگویید و نماز را به پا دارید و زکات را بدهید، آن گاه جز اندکی از شما (همگی) به حالت اعراض روی برتافتید]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل به بنی اسرائیل فرمود: به یاد آورید «إِذْ أَخَذْنَا مِیثَاقَ بنی اسرائیل» پیمانی که بر آنها استوار شد، «لاَ تَعْبُدُونَ إِلاَّ اللّهَ» بر اینکه تنها خدا را بپرستید، یعنی او را با آفریدگانش همانند نکنید و در مورد فرمانش، به او نسبت ستم ندهید و کاری را که خواسته برای رضای او انجام دهید به خاطر دیگری انجام ندهید؛ «وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا» و از آنها پیمان گرفتیم تا به جبران لطف و نیکی پدر و مادرشان به آنها و رنج های سختی که آن دو برای آسایش و آرامش آنها بر خود هموار می کنند، به ایشان نیکی کنند. «وَذِی الْقُرْبَی» و برای گرامی داشتن پدر و مادر، به خویشان آن دو نیکی کنند «وَالْیَتَامَی» و به یتیمانی که پدرانشان را از دست داده اند نیکی کنند و امور معیشت ایشان را تأمین کنند و برایشان قوت و غذا فراهم سازند و زندگی ایشان را بهبود بخشند. «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ» کسانی که هزینه ی آنها بر گردن شما نیست، «حُسْنًا» با منشی خوش با آنها رفتار کنید «وَأَقِیمُواْ الصَّلاَهَ» نمازهای پنج گانه و نیز به هنگام خشم و خشنودی و سختی و راحتی و اندوه های نشسته بر دل هایتان بر

1- [1] - مناقب، ج 2، ص 13.

محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک محمّد صلی الله علیه و آله درود فرستید. «ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ» ای یهودیان! از وفا کردن به پیمانی که از سوی پیشینیان شما به شما رسیده است «وَأَنتُم مُّعْرِضُونَ» از آن پیمان، و آن را وانهادید و نادیده گرفتید.(1)

2) ابن فارسی در «روضه الواعظین» روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره کلام خداوند متعال: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» فرمود: والدین، محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام می باشند. (2)

3) محمّد بن یعقوب به اسناد خود، از ابن فضال، از ثعلبه بن میمون، از معاویه بن عمار، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند عز و جل: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا» فرمود: با مردم به زبان خوش سخن بگویید و در باره آنها جز به نیکی سخن مگویید تا زمانی که دریابید چنین نیستند. (3)

4) و از وی به اسناد خود از ابن ابی نجران، از ابی جمیله مفضل بن صالح، از جابر بن یزید، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا» فرمود: بهترین سخنی را که دوست دارید در باره شما گفته شود، به مردم بگویید. (4)

5) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از سدیر صیرفی روایت شده است که او گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: آیا به گدایی که نمی دانم مسلمان است یا نه غذا بدهم؟ فرمود: بله. به کسی که از دوستی یا دشمنی او با حق، آگاه نیستی عطا کن. همانا خداوند عز و جل می فرماید: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا» و به کسی که با گونه ای از حق می ستیزد یا به گونه ای از باطل فرا می خواند، چیزی عطا نکن. (5)

6) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمّد قاسانی، هر دو از قاسم بن محمّد، از سلیمان بن داوود منقری، از حفص بن غیاث، از حضرت امام

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 326، ح 174.
2- [2] - روضه الواعظین، ج 1، ص 105.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 132، ح 9.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 132، ح 10.
5- [5] - کافی، ج 2، ص 13، ح 1.

جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا» فرمود: این آیه در باره اهل ذمّه «غیر مسلمانانی که به حکومت اسلام خراج می دهند» نازل شد، سپس این کلام خداوند عز و جل آن را نسخ کرد: «قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَلاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَلاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُواْ الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» [با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی آورند و آن چه را خدا و فرستاده اش حرام گردانیده اند حرام نمی دارند و متدین به دین حق نمی گردند، کارزار کنید تا با (کمال) خواری به دست خود جزیه دهند]،(1) هر کس از آنها در سرزمین اسلام زندگی کند، چیزی به جز جزیه و یا کارزار از او پذیرفته نمی شود که در صورت دوم، دارایی او فیء «غنیمت» است و تبارش اسیر، امّا اگر بپذیرند که جزیه ی خود را بدهند، اسیر کردن آنها و دارایی آنها بر ما حرام و ازدواج کردن با آنها بر ما حلال می شود و اگر پا در میدان کارزار بگذارند، اسیر کردن آنها و دارایی آنها بر ما حلال و ازدواج کردن با آنها بر ما حرام می شود. بنابراین از هیچ یک از آنها چیزی به جز اسلام آوردن یا جزیه یا کارزار پذیرفته نمی شود.(2)

7) ابن بابویه، از محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن محمّد بن خالد، از علی بن حکم، از مفضل، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا» فرمود: بهترین سخنی را که دوست دارید به شما گفته شود به مردم بگویید؛ زیرا خداوند عز و جل از کسی که لب به نفرین می گشاید و دشنام می دهد و به مؤمنان زخم زبان می زند و بی شرمانه یاوه می گوید و مصرّانه دریوزگی می کند، بیزار است و انسان متینی را که بردبار و آبرومند است و آداب می داند دوست می دارد. (3)

8) عیاشی، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا» فرمود: بهترین سخنی

1- [1] - توبه/ 29.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 11، ح 2.

3- [3] - امالی، ص 210، ح 4 چاپ اعلمی.

را که دوست دارید به شما گفته شود به مردم بگویید؛ زیرا خداوند عز و جل از کسی که لب به نفرین می گشاید و دشنام می دهد و به مؤمنان زخم زبان می زند و بی شرمانه یاوه می گوید و مصرّانه دریوزگی می کند، بیزار است و انسان متینی را که بردبار و آبرومند است و آداب می داند دوست می دارد.(1)

9) از حریز، از برید روایت شده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم آیا به مرد گدایی که نمی دانم مسلمان است یا نه، غذا بدهم؟ فرمود: بله، به کسی که از دوستی یا دشمنی او با ما اهل بیت علیهم السلام آگاه نیستی غذا بده. همانا خداوند عز و جل می فرماید: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا» و به کسی که با گونه ای از حق می ستیزد یا به گونه ای از باطل فرا می خواند، غذایی عطا نکن.(2)

10) عبد الله بن سنان گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: از خداوند پروا دارید و کاری نکنید که مردم بر سرتان مسلّط شوند، خداوند در کتاب خود می فرماید: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا» و بیمارانشان را عیادت کنید و در تشییع جنازه هایشان حاضر شوید و در مسجدهایشان کنار ایشان نماز بخوانید تا وقتی که جان بگیرید و گاه جدا شدن فرا رسد.(3)

11) از حفص بن غیاث، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند محمّد صلی الله علیه و آله را با پنج شمشیر فرستاد که یکی از شمشیرها، به سوی اهل ذمه می باشد. خداوند فرمود: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا» این آیه در باره اهل ذمه نازل شد و سپس آیه ای دیگر آن را نسخ کرد: «قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ» [با کسانی از اهل کتاب که به خدا ایمان نمی آورند کارزار کنید].(4)

12) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: و امّا این کلام خداوند متعال: «لاَ تَعْبُدُونَ إِلاَّ اللّهَ»، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سرگرم پرستش خدا شود و درخواست خود را از یاد برد، خداوند بهترین چیزی را که به

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 66، ح 63.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 66، ح 64.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 67، ح 65.
4- [4] - توبه/ 29 ؛ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 67، ح 66.

درخواست کنندگان عطا می کند به او ارزانی می دارد. و حضرت علی علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل از فراز عرش خود فرمود: ای بندگان من! با انجام آن چه به شما فرمان داده ام مرا پرستش کنید و آن چه را سود شما در آن است به من یاد ندهید؛ چرا که من از آن آگاه تر هستم و در رساندن صلاحتان بر شما بخل نمی ورزم.

13) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین والدین شما که بیش از هر پدر و مادری سزاوار سپاسگزاری شما هستند، محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام می باشند. و علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: من و علی علیه السلام، پدران این امّت هستیم و بدون شک، حقی که ما بر گردنشان داریم بیشتر از حق والدین آنهاست؛ چرا که اگر از ما فرمان برند ما آنها را از آتش دوزخ به سوی بهشت رهایی می بخشیم و از بندگی نجات داده به میان برترین آزادگان واردشان می سازیم. امّا کلام خداوند عز و جل: «وَذِی الْقُرْبَی» آنها خویشاوندان تو از سوی پدر و مادرت می باشند.آیه می فرماید: حقّ ایشان را به جای آور و بدان که از بنی اسرائیل نیز در این باره پیمان گرفته شد و از شما نیز ای امّت محمّد صلی الله علیه و آله، پیمان گرفته ایم تا حق شناس خویشاوندان محمّد صلی الله علیه و آله، همان امامانتان پس از وی باشید، و حق اهل برگزیده دین ایشان را که پس از ایشان می آیند ادا کنید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس حقّ بستگان پدر و مادرش را پاس دارد، در بهشت هزار درجه به او عطا می شود که میان هر درجه با درجه دیگر به اندازه مسافت پیمایش اسبی نجیب و تیزرو در مدت صد سال فاصله دارد. یکی از آن درجات از نقره و دیگری از طلا و دیگری از مروارید و دیگری از زمرّد و دیگری از زبرجد و دیگری از مشک و دیگری از عنبر و دیگری از کافور است، و تمامی آن درجات از این گونه هاست؛ و هر کس حقّ بستگان محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را پاس دارد، برترین درجات و فزون ترین پاداش ها به اندازه برتری محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بر پدران هم خونش به

او عطا می شود.(1)

14) و امام علیه السلام فرمود: و امّا کلام خداوند عز و جل: «وَالْیَتَامَی» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند، بندگانش را به نیکی کردن با یتیمان برانگیخته است؛ چرا که آنها از پدرانشان جدا افتاده اند. هر کس از ایشان حفاظت کند، خداوند از او حفاظت می کند؛ و هر کس ایشان را گرامی بدارد، خداوند او را گرامی می دارد؛ و هر کس به نوازش دست بر سر یتیمی بکشد، خداوند به ازای هر تار مویی که از زیر دست او گذشته، قصری برایش بنا می نهد که از دنیا و آن چه در آن است پهناورتر باشد و هر آن چه دل خواه و چشم نواز است، در آن یافت شود و ایشان در آن جاودان خواهند بود.(2)

15) و امام علیه السلام فرمود: و یتیم تر از این یتیم، کسی است که از امامش دور افتاده باشد و به وی دسترسی نداشته باشد و آنجا که با احکام دینش روبروست، از حکم وی آگاه نباشد. بدانید جایی که یکی از شیعیان دانای دانش های ما باشد و دیگری از شریعت ما بی خبر و از دیدار ما به دور باشد، این بی خبر یتیمی است که در پناه آن دانا به سر می برد؛ بدانید هر کس آن بی خبر را رهنمون شود و آگاه سازد و به او شریعت ما را بیاموزد، در کنار رفیق اعلی همراه ما باشد؛ این سخن را پدرم از پدران بزرگوارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم نقل فرمود. (3)

16) و حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: هر کس از شیعیان ما دانا به شریعت ما باشد و دیگر شیعیان بیچاره ما را از تاریکی نادانی به سوی روشنایی علمی بیرون آورد که ما به او هدیه داده ایم ، وقتی به روز قیامت درآید، تاجی بر سر دارد که تمامی آن عرصات را برای حاضران روشن می کند و دیبایی بر تن دارد که سرتاسر دنیا با نخی از آن برابری نمی کند. آن گاه ندادهنده ای از سوی خداوند متعال، ندا سر می دهد: ای بندگان خدا! این دانایی از میان دانش آموختگان خاندان محمّد صلی الله علیه و آله می باشد؛ بدانید هر کس در دنیا به دست او از

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 330، ح 189- 190 و، ص 333، ح 201- 202.
2- [2] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 338، ح 213.

3- [3] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 339، ح 214.

سرگردانی نادانی اش بیرون آمده، اکنون باید به دامان او چنگ اندازد تا به دست او از سرگردانی تاریکی این عرصات به سوی باغ های بهشتی بیرون رود. آن گاه او کسانی را که در دنیا به ایشان نیکی آموخته، یا قفل جهلی از دل هاشان گشوده، یا شبهه ای را برایشان آشکار کرده از آن جا بیرون می برد. (1)

17) و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: و امّا کلام خداوند عز و جل: «وَالْمَسَاکِینِ» آنها کسانی هستند که به زیان افتاده اند و در تهیدستی به سر می برند، بدانید هر که با گوشه ای از مال خود از ایشان دل جویی کند، خداوند با بهشت خود بر او سخاوت می ورزد و آمرزش و خشنودی خود را بهره او می سازد. حضرت علیه السلام فرمود: در میان دوستداران محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، نیازمندانی هستند که دل جویی از ایشان، برتر از دل جویی از دیگر نیازمندان است. آنان کسانی هستند که اندامشان سست و نیرویشان رو به زوال گذاشته، نمی توانند با دشمنان خدا کارزار کنند، دشمنانی که ایشان را به خاطر دینشان سرزنش می کنند و خردهایشان را سبک می شمارند. بدانید هر که ایشان را با درک خود نیرومند سازد و آموزش دهد و نیاز ایشان برطرف کند و آنان را بر دشمنان آشکارشان همچون ناصبی ها و بر دشمنان پنهانشان همچون شیطان و یاران سرکش او چیره سازد تا اینان را در راه دین خدا شکست دهند و از دوستداران رسول خدا صلی الله علیه و آله دورشان کنند، خداوند ناتوانی آنها را به جان دشمنان شیطان صفتشان می اندازد و یارای گمراه کردن آنها را از دشمنانشان می گیرد؛ خداوند متعال این سخن را به حق با زبان رسول خود صلی الله علیه و آله مقدّر فرمود.

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: هر کس نیازمندی را در دین و ناتوانی را در دانش نیرومند سازد تا بتواند جنگ افروزی ستیزه جو را با دلیل و برهان خاموش کند، در آن روز که در قبر سرازیر می شود، خداوند به او الهام می کند تا بگوید: الله، پروردگار من است و محمّد صلی الله علیه و آله، پیامبر من و علی علیه السلام، ولی من و کعبه، قبله من و قرآن، شادمانی و ساز و برگ من است و مؤمنان برادران من هستند. سپس خداوند می فرماید: حجتی آوردی که والاترین

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 339، ح 215.

درجات بهشت را برایت واجب ساخت؛ در این هنگام قبر او به دلگشاترین باغ های بهشت دگرگون می شود.

18) و امام علیه السلام فرمود: و امّا کلام خداوند عز و جل: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا»، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ» به همگی آنها «حُسْنًا» چه مؤمن و چه مخالف، «مومن» با مؤمنان، گشاده رویی،(1) و با مخالفان، مدارا می کند تا آنها را به سوی ایمان جذب کند، این گونه حتی اگر از این نتیجه ناامید شود، شرّ آنها را از سر خود و برادران مؤمنش بازداشته است.(2)

19) امام علیه السلام فرمود: و امّا کلام خداوند عز و جل: «وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ» نماز را با رکوع و سجود و در اوقات آن کامل برپا دارید و حقوقش را به جای آورید، حقوقی که اگر ادا نشود پروردگار آفریدگان آن نماز را نمی پذیرد؛ آیا می دانید آن حقوق چیست؟ این است که با درود فرستادن بر محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خاندان ایشان علیهم السلام همراه باشد و این باور را در برگیرد که ایشان برترین برگزیدگان خدا هستند و حقوق او را برپا داشته اند و دین او را یاری کرده اند.(3)

20) امام علیه السلام فرمود: «وَآتُواْ الزَّكَاةَ» از مال و مقام و نیروی بدن، با مال از برادران مؤمنت دل جویی کن و با مقام خود، آنان را به نیازهایی برسان که از روی ناتوانی در سینه هایشان بازمانده و موج می زند و با نیروی خود، به برادری کمک رسان که در بیابان یا راهی، الاغ یا شترش تلف شده و کمک می خواهد و کسی به فریادش نمی رسد؛ پس او را یاری رسان و کالایش را برایش حمل کن و سوارش کن و دستش را بگیر تا اینکه به کاروان بپیوندد و همه این کارها را در حالی انجام بده که به ولایت محمّد و خاندان پاکش باور داری؛ پس خداوند به خاطر این که ایشان را دوست می داری و از دشمنان ایشان بیزاری می جویی، کردارت را پاک و دوچندان می سازد.(4)

21) امام علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلاَّ قَلِيلاً

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 345، ح 226-228.

2- [2] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 353، ح 240.
3- [3] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 364، ح 253.
4- [4] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 364، ح 254.

مِّنكُمْ»ای گروه یهودیان که همچون اجدادتان این پیمان ها از شما گرفته شد، «وَأَنتُم مُّعْرِضُونَ» از فرمان خداوند عز و جل که آن را واجب فرمود.

نگارنده گوید: این حدیث، گزیده ای از سخن امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر آن حضرت است که حدیثی حسن است و هر کس می خواهد از آن آگاهی یابد به آن جا مراجعه کند.(1)

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لاَ تَسْفِكُونَ دِمَاءكُمْ وَلاَ...فَلاَ يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَ لاَ هُمْ يُنصَرُونَ (86)»

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لاَ تَسْفِكُونَ دِمَاءكُمْ وَلاَ تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُم مِّن دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ (84) ثُمَّ أَنتُمْ هَؤُلاء تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنكُم مِّن دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ إِن يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاء مَن يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنكُمْ إِلاَّ خِزْيٌ فِى الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (85) أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُاْ الْحَيَاهَ الدُّنْيَا بِالآخِرَهِ فَلاَ يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَ لاَ هُمْ يُنصَرُونَ (86)»

[و چون از شما پیمان محکم گرفتیم که خون همدیگر را مریزید و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نکنید، سپس (به این پیمان) اقرار کردید و خود گواهید * (ولی) باز همین شما هستید که یکدیگر را می کشید و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می رانید و به گناه و تجاوز بر ضد آنان به یکدیگر کمک می کنید و اگر به اسارت پیش شما آیند به (دادن) فدیه آنان را آزاد می کنید با آن که (نه تنها کشتن بلکه) بیرون کردن آنان بر شما حرام شده است آیا شما به پاره ای از کتاب (تورات) ایمان می آورید و به پاره ای کفر می ورزید پس جزای هر کس از شما که چنین کند جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهد بود و روز رستاخیز ایشان را به سخت ترین عذابها باز برند و خداوند از آن چه می کنید غافل نیست * همین کسانند که زندگی دنیا را به (بهای) جهان دیگر خریدند، پس نه عذاب

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 365، ح 255.

آنان سبک گردد و نه ایشان یاری شوند]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ» و ای بنی اسرائیل! زمانی را به یاد آورید که این پیمان را از پیشینیان شما نیز گرفتیم و همچنین از نسل های بعد که همچون شما از آن خبردار می شوند، «لاَ تَسْفِكُونَ دِمَاءكُمْ» که خون یکدیگر را نریزید، «وَلاَ تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُم مِّن دِيَارِكُمْ» و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نرانید، «ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ» به آن پیمان همان گونه که پیشینیان شما به آن اقرار کردند؛ به آن پایبند باشید، همان گونه که آنها پایبند بودند «وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ» بر آن نزد پیشینیانتان و خودتان «ثُمَّ أَنتُمْ» ای گروه یهودیان! «تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ» یکدیگر را می کشید «وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنكُم مِّن دِيَارِهِمْ» با زور و اجبار «تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم» و یکدیگر را یاری می کنید تا برخی از خود را از سرزمین خود بیرون رانید و برخی دگر را به ناروا در میان خود به قتل رسانید. «بِالإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» یکدیگر را در ستمگری یاری و پشتیبانی می کنید «وَإِن يَأْتُوكُمْ» یعنی کسانی که آنها را بیرون می رانید، اگر پیش از آن که آنها را بیرون رانید و ستمگرانه به قتل رسانید نزدتان آیند «أُسَارَى» در حالی که دشمنان مشترکتان آنها را به اسارت گرفته اند، «تُفَادُوهُمْ» با دارایی خود از دست دشمنان «وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ». خداوند عز و جل «إِخْرَاجُهُمْ» را تکرار می فرماید و به این بسنده نمی کند که بگوید: «وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ»، چرا که اگر چنین فرماید گمان شود که آزاد ساختن اسیران با فدیه بر آنها حرام شده است، سپس حق تعالی فرمود: «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ» آنجا که پرداخت فدیه آزادی را بر شما واجب می سازد «وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» آنجا که کشتن و بیرون راندن آنها را بر شما حرام می کند، پس اگر کتاب خدا کشتن مردمان و بیرون راندن آنها را از این سرزمین بر شما حرام کرده و نیز پرداخت فدیه آزادی اسیران را بر شما واجب ساخته است، چه در سر دارید که جایی فرمان می برید و جایی دگر نافرمانی می کنید؟ گویا به برخی کفر می ورزید و به برخی دگر ایمان دارید. سپس خداوند عز و جل فرمود: «فَمَا جَزَاء مَن يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنكُمْ»ای گروه یهودیان! «إِلاَّ خِزْيٌ» خواری «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» جزیه ای که از آنها گرفته می شود و آنها را خوار می گرداند. «وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ» به سخت ترین گونه عذاب که بسته به تفاوت گناهانشان متفاوت است. «وَمَا اللّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» یعنی آن یهودیان می کنند. سپس خداوند عز و

جل آنها را وصف فرمود: «أُولَئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُاْ الْحَیَاهَ الدُّنْیَا بِالآخِرَهِ» به جای نیک بختی بهشت که پاداش فرمان بردن از خداست، به دنیا و کالای بی ارزش آن خشنود شدند. «فَلاَ یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلاَ هُمْ یُنصَرُونَ»، هیچ کس آنها را یاری نمی کند تا آن عذاب را از آنها دور گرداند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام نزول این آیه در باره یهودیان فرمود: آنان یهودیانی هستند که پیمان خدا را شکستند و پیامبران خدا را انکار کردند و اولیا خدا را به قتل رساندند. آیا می خواهید شما را از یهودیان این امّت که با آنها یکسان هستند باخبر سازم؟ عرض کردند: بله،ای رسول خدا صلی الله علیه و آله. فرمود: گروهی از امّت من ادّعا می کنند که اهل ملّت من هستند، آنها شایستگان خاندان من و پاکان نسل مرا به قتل می رسانند و شریعت و سنت مرا دگرگون می کنند و نوه های من حسن و حسین علیهما السلام را می کشند، همان گونه که پیشینیان آن یهودیان، زکریا و یحیی را کشتند. بدانید که خداوند اینان را لعنت می کند، همان گونه که آنها را لعنت کرد و پیش از روز قیامت، هدایت یافته ای هدایتگر را از فرزندان حسین ستم دیده به سوی بازماندگان تبار آنها می فرستد تا با شمشیر اولیا خود، آنها را به سوی آتش دوزخ سرازیر کند. بدانید خداوند کشندگان حسین و دوستان و یاوران آنها را لعنت می کند و نیز کسانی را که جز از برای تقیه زبان از لعنت کردن آنها درکشند، لعنت می گوید. بدانید خداوند بر کسانی که از روی مهر و دلسوزی بر حسین علیه السلام گریه می کنند و دشمنان ایشان را لعنت می گویند و سیل خشم و عصبانیت خود را بر آنها جاری می سازند درود می فرستد.

بدانید آنان که از قتل حسین خشنودند در قتل او شریکند. بدانید که کشندگان او و یاران و پیروان و رهروان آنها، از دین خدا به دورند. بدانید خداوند به فرشتگان درگاه خود فرمان داده تا اشک های ریزان بر قتل حسین را برگیرند و به گنجینه بهشت آورند و با آب زندگانی درآمیزند تا این گونه هزاران بار گواراتر و پاک تر شود و فرشتگان اشک های افراد خوشحال و خندان بر قتل حسین را بر می گیرند و به هاویه جهنم می آورند و با آب جوشان و چرکین و کدر و کثیف آن در می آمیزند تا هزاران بار به شدت حرارت و سختی عذاب آن افزوده شود تا

عذاب دشمنان خاندان محمّد را که به آنجا منتقل می شوند دشوار گرداند. (1)

3) عیاشی، از ابو عمرو زبیری، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: کفر، در کتاب خدا بر پنج وجه است: یکی کفر برائت که خود دو گونه است و کفر نعمت و کفر به ترک فرمان خدا و کفر به آن چه که ما از فرمان خدا می گوییم، که آن کفر گناهان است و ترک فرمان خداست. این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لاَ تَسْفِكُونَ دِمَاءكُمْ» تا آن جا که فرمود: «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ» پس آنها را به خاطر ترک فرمان خداوند عز و جل کافر دانست و نیز به آنها نسبت ایمان داد، اما این ایمان را از آنها نپذیرفت و به حالشان سودمند ندانست و فرمود: «فَمَا جَزَاءِ مَن يَفْعَلُ ذَلِکَ مِنکُمْ إِلاَّ خِزْیٌ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَیَوْمَ الْقِیَامَهِ یُرَدُّونَ إِلَی أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ».

4)و نیز در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: این آیه در باره ابوذر و عثمان و تبعید شدن ابوذر به ربذه(2) به دست عثمان نازل شده است که روایت مربوط به آن را در تفسیر الهادی ذکر کردیم.(3)

«وَلَقَدْ آتَیْنَا مُوسَی الْکِتَابَ وَقَفَّیْنَا مِن بَعْدِهِ...فَفَرِیقًا کَذَّبْتُمْ وَفَرِیقًا تَقْتُلُونَ (87)»

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِن بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءكُمْ رَسُولٌ بِمَا لاَ تَهْوَى أَنفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ (87)»

[و همانا به موسی، کتاب (تورات) را دادیم و پس از او پیامبرانی را پشت سر هم فرستادیم و عیسی پسر مریم را معجزه های آشکار بخشیدیم و او را با روح القدس تأیید کردیم، پس چرا هر گاه پیامبری چیزی را که خوشایند شما نبود برایتان آورد کبر ورزیدید؛ گروهی را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند متعال در این آیه

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 367، ح 257- 258.
2- [2] - ربذه: روستایی است در مدینه که از ذات عِرق، سه روز فاصله دارد و آرامگاه ابوذر غفاری (رضوان الله تعالی علیه) در آن جاست. « معجم البلدان: ج 3، ص 24».
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 61.

سرزنش کنان یهودیانی را خطاب می کند که محمد صلی الله علیه و آله در دامنه کوه، آیات و معجزات خود را بر آنان نمایان ساخت و می فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ» تورات را که شامل احکام ما و ذکر فضایل محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان و اصحاب وی و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام و جانشینان ایشان و نیک روزی فرمانبران ایشان و سیه روزی مخالفان ایشان است. «وَقَفَّيْنَا مِن بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ» پیامبران را از پی هم فرستادیم «وَآتَيْنَا» ارزانی داشتیم به «عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ» نشانه های آشکاری چون زنده کردن مردگان، شفا دادن نابینایان و جذامی ها و خبر دادن از آن چه مردم می خوردند یا در خانه هایشان می اندوختند. «وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» یعنی جبرئیل علیه السلام آن هنگام که عیسی علیه السلام را از روزنه خانه اش به آسمان ها برد و جسدی بسان وی را در بسترش قرار داد، چنان که به جای وی کشته شد و پنداشتند مسیح بوده است. سپس خداوند متعال یهودیانی را که پیشتر در آیه: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم»(1) از آنها یاد شد سرزنش کرد و فرمود: «أَفَكُلَّمَا جَاءكُمْ رَسُولٌ بِمَا لاَ تَهْوَى أَنفُسُكُمُ» و از شما در باره آن چه که خوش نمی داشتید؛ یعنی فرمانبرداری از محمّد و خاندان پاک و پاک دامنش ،همان اولیا والا مقام و نیک تبار، عهد و پیمان می گرفت و همچنان که به پیشینیان شما گفته شد، مقصد نهایی و هدف اصلی، ولایت محمد و خاندان محمد است و آنان این پیغام را به شما رساندند. او نیز به شما می گفت که خداوند هیچ بنده ای را نیافریده و هیچ پیامبری را بر نیانگیخته جز برای اینکه همه را به سوی ولایت محمد و علی و جانشینان ایشان فرا خواند و از آنان در این باره پیمان گیرد تا بدان پایبند مانند و این چنین همه ی توده ها و امت ها در این راه کوشند. «اسْتَكْبَرْتُمْ» همان گونه که پیشینیان شما کبر ورزیدند و زکریا و یحیی را به قتل رساندند، شما نیز بزرگی فروختید و در پی قتل محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام برآمدید، اما پروردگار، تلاشتان را بر باد داد و مکرتان را به خودتان بازگرداند. «تَقْتُلُونَ» یعنی به قتل رساندید. هم چنان که شما در خطاب به کسی که قصد سرزنش او را دارید، می گویید: وای بر تو! چقدر دروغ می گویی و پرده دری می کنی! و منظورتان این نیست که او هنوز انجام نداده است، بلکه منظورتان این

1- [1] - سوره بقره/ 74.

است که چه بسیار انجام داده ای و به این کار عادت کرده ای.(1)

2) محمّد بن یعقوب، از احمد بن ادریس، از محمّد بن احسان، از محمّد بن علی، از عماره بن مروان، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: پس چرا هر گاه محمد صلی الله علیه و آله در باره ولایت علی علیه السلام چیزی را که خوشایند شما نبود برایتان آورد، کبر ورزیدید و گروهی از خاندان محمد را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید.(2)

3) عیاشی از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «أَفَكُلَّمَا جَاءكُمْ رَسُولٌ بِمَا لاَ تَهْوَى أَنفُسُكُمُ» فرمود: این مثل موسی و پیامبران بعد از وی و عیسی صلوات الله علیهم می باشد که پروردگار آن را برای امت محمد صلی الله علیه و آله بازگو می کند و می فرماید: پس هر گاه محمد صلی الله علیه و آله در باره ولایت علی علیه السلام چیزی را که خوشایند شما نبود برایتان آورد، کبر ورزیدید و گروهی از خاندان محمد را دروغگو خواندید و گروهی را کشتید؛ این تفسیر باطن آیه است.(3)

«وَقَالُواْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَل لَّعَنَهُمُ اللَّه بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلاً مَّا يُؤْمِنُونَ (88)»

[و گفتند: دل های ما در غلاف است (نه چنین نیست)، بلکه خدا به سزای کفرشان لعنتشان کرده است، پس آنان که ایمان می آورند چه اندک شماره اند!]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند متعال فرمود: «وَقَالُواْ» یعنی همان یهودیانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله معجزات خود را بر آنان نمایان ساخت و در آیه: «فَهِىَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ»(4) از آنها یاد کردیم ، گفتند: «قُلُوبُنَا غُلْفٌ»(5) ظرف نیکی و در بر گیرنده ی دانش است، با این حال ای محمد! دل های ما یاد ندارد که در هیچ یک از کتاب های خدا، فضیلتی از تو بیان

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 371، ح 260 و، ص 379، ح 264.

2- [2] - کافی ج 1، ص 346، ح 31.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 67، ح 68
4- [4] - بقره/ 74.
5- [5]- قرائت مشهور (غُلْفٌ) به سکون لام وجمع (اَغلَف) بر وزن «أحمر، حُمر» است، و به ندرت (غُلُفٌ) به ضمّ لام وجمع (غلاف) بر وزن (حمار,حُمُر)هم روایت شده است.

شده باشد و نه از زبان پیامبران چیزی از آن شنیده است. خداوند متعال در پاسخ به آنها فرمود: «بَل» دل هایشان آنچنان که می گویند ظرف دانش نیست، بلکه «لَّعَنَهُمُ اللَّه» و آنها را از نیکی به دور داشته است، «فَقَلِیلاً مَّا یُؤْمِنُونَ» ایمانشان ناچیز است، چنان که به گوشه ای از آن چه خداوند نازل کرده ایمان می آورند و به برخی دگر کفر می ورزند، پس این چنین برخی از سخنان محمد را دروغ شمردند و رفته رفته آن چه انکار کردند بیشتر و آن چه باور کردند اندک شد؛ و اگر کلمه ی _غُلْفٌ_ «غُلُفٌ» خوانده شود، به این معناست که آنان می گویند: قلب های ما را پوششی در میان گرفته است، از این رو حرف و حدیث تورا نمی فهمیم؛ همچنان که خداوند متعال می فرماید: «وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِی أَکِنَّهٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَیْهِ وَفِی آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِن بَیْنِنَا وَبَیْنِکَ حِجَابٌ» [گفتند: دل های ما از آن چه ما را به سوی آن می خوانی، سخت محجوب و مهجور است و در گوشهای ما سنگینی و میان ما و تو، پرده ای است].(1) بنابراین هر دو قرائت درست می باشد و همه مفسران از هر دو یاد کرده اند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای گروه یهودیان که در پی خیره سری با رسول خدا و فرستاده پروردگار جهانیان بر می آیید و از اعتراف به این که به خاطر گناهانتان در زمره نادانان بوده اید سرباز می زنید، همانا خداوند هیچ کس را به خاطر آن عذاب نمی کند و هرگز عذاب خود را از کسی که چنین کرده باشد، برنمی گیرد. آدم علیه السلام تنها با توبه از پروردگارش خواست که گناهش را بیامرزد، پس چگونه شما با همه خیره سریتان چنین درخواستی می کنید؟ عرض کردند: ای رسول خدا! آدم علیه السلام چگونه توبه کرد؟ ایشان فرمود: چون آن گناه از آدم سر زد و از بهشت بیرون شد و مورد سرزنش و نکوهش قرار گرفت گفت: پروردگارا! اگر توبه کنم و خود را اصلاح نمایم، آیا مرا به بهشت بازمی گردانی؟ فرمود: بله. آدم گفت: پروردگارا! چگونه توبه کنم تا توبه ام را بپذیری؟ خداوند عز و جل فرمود: مرا آن چنان تسبیح گوی که سزاوار آنم و به گناهت آن چنان اعتراف کن که سزاوار آنی و به محمّد و خاندان پاک و یاران برگزیده اش توسّل جو، همان کسانی که اسم های ایشان را به تو آموختم و به خاطرشان تو را بر فرشتگانم برتری دادم.و بدین گونه خداوند توفیق خود را نصیب او ساخت، آدم

1- [1] - فصلت/ 5.

گفت: پروردگارا! هیچ خدایی جز تو نیست، پاک و منزّهی و تو را می ستایم، بد کردم و بر خود ستم ورزیدم، پس به حق محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش و یاران برگزیده والاتبارش، بر من رحم آور که تو مهربان ترین مهربان ها هستی، پاک و منزهی و تو را می ستایم، هیچ خدایی جز تو نیست، بد کردم و بر خود ستم ورزیدم. پس به حق محمّد و خاندان پاکش و یاران برگزیده والاتبارش توبه ام را بپذیر که تو بسیار توبه پذیر و مهربانی. خداوند متعال فرمود: توبه ات را پذیرفتم و نشانه اش این که پوست دگرگون شده ات را پیراسته می کنم. و آن روز سیزدهم ماه رمضان بود. پس سه روزی را که پیش رو داری روزه بگیر که این سه روز ایام البیض است و خداوند در هر روز قسمتی از پوستت را پیراسته می کند. آدم روزه گرفت و خداوند در هر روز یک سوم پوستش را پیراسته کرد. در آن دم آدم گفت: پروردگارا! چه والاست مقام محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان و یاران برگزیده اش! خداوند به او وحی فرمود: ای آدم! اگر تو به ژرفای شکوه محمّد و یاران برگزیده اش نزد من پی می بردی، بدون شک، برترین اعمالت دوست داشتن ایشان می شد. آدم گفت: پروردگارا! مرا از مقام ایشان آگاه کن تا ایشان را بشناسم. خداوند متعال فرمود: ای آدم! اگر محمّد در کفه ای از ترازو قرار گیرد و تمامی آفریدگان از پیامبران و رسولان و فرشتگان درگاه من گرفته تا دیگر بندگان نیکوکارم از آغاز تا پایان روزگار و از خاک تا به افلاک در کفّه دیگر ترازو قرار گیرند، بدون شک، محمّد بر ایشان سنگینی خواهد کرد و اگر تنی از نیکان خاندان محمّد با تمامی خاندان های دیگر پیامبران قیاس شود، بدون شک، بر همه ایشان برتری خواهد یافت؛ و اگر تنی از یاران برگزیده محمّد در برابر تمامی یاران پیامبران دیگر سنجیده شود، بدون شک، از همه ایشان سر خواهد شد. ای آدم! اگر یکی از کافران یا همه آنها، یکی از نیکان خاندان محمّد و یاران برگزیده اش را دوست بدارد، بدون شک، خداوند پاداش این محبّت را به او می دهد و فرجام او را با توبه و ایمان رقم می زند و سپس او را به بهشت در می آورد. به درستی که خداوند بر هر یک از دوستداران محمّد و خاندان و یاران او چنان رحمتی سرازیر می کند که اگر بین تمامی آفریدگان او از آغاز تا پایان روزگار تقسیم شود، اگر چه همه کافر باشند، بدون شک، همه را بسنده می کند و به فرجامی نیک می رساند. این فرجام همان ایمان به خداست که سزاواری بهشت در گرو آن است و اگر کسی با

خاندان محمّد و یاران برگزیده او حتی با یک تن از ایشان دشمنی کند، خداوند او را به چنان عذابی گرفتار می کند که اگر بین تمامی آفریدگان او قسمت شود، بدون شک، همه را نابود می کند.(1)

«وَلَمَّا جَاءهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُواْ مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَاءهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ فَلَعْنَةُ اللّه عَلَى الْكَافِرِينَ (89)»

[و هنگامی که از جانب خداوند کتابی که مؤید آن چه نزد آنان است برایشان آمد و از دیرباز (در انتظارش) بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند، ولی همین که آن چه (که اوصافش) را می شناختند برایشان آمد، انکارش کردند. پس لعنت خدا بر کافران باد]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند یهودیان را نکوهش کرد و فرمود: «وَلَمَّا جَاءهُمْ» یعنی آن یهودیانی که یادشان گذشت و نیز برادران هم کیش آنها «كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللّهِ» یعنی قرآن «مُصَدِّقٌ» آن کتاب «لِّمَا مَعَهُمْ» از آن چه در تورات بیان شده، یعنی محمّد امّی، فرزندی از فرزندان اسماعیل توسط نیک ترین آفریدگان خدا، علی علیه السلام، ولی خدا تأیید می شود. «وَكَانُواْ» یعنی آن یهودیان «مِن قَبْلُ» رسالت محمّد صلی الله علیه و آله «يَسْتَفْتِحُونَ» از خداوند پیروزی و کامیابی می خواستند «عَلَى الَّذِينَ كَفَرُواْ» بر دشمنان و ستیزه جویان خود، پس خداوند آنها را پیروز می کرد و یاری می رساند. «فَلَمَّا جَاءهُم» به نزد آن یهودیان «مَّا عَرَفُواْ» اوصاف و ویژگی های محمّد صلی الله علیه و آله «كَفَرُواْ بِهِ» از روی حسادت و ستم، پیامبری او را انکار کردند، پس خداوند عز و جل فرمود: «فَلَعْنَةُ اللّه عَلَى الْكَافِرِينَ».

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خداوند متعال پیامبرش را از ایمان یهودیان به محمّد صلی الله علیه و آله پیش از ظهور وی و پیروزی آنها بر دشمنان به خاطر ذکر نام او و درود فرستادن بر او باخبر ساخت. حضرت علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل به یهودیان روزگار موسی و پس از آن امر فرمود که هر گاه حادثه ای

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 390، ح 266-267.

غافلگیرشان کرد یا به مصیبتی گرفتار شدند، با توسل به محمّد و خاندان پاکش به سوی او دعا کنند و از او یاری جویند. آنها چنین می کردند تا آنجا که حتی یهودیان مدینه سالهای سال پیش از ظهور محمّد صلی الله علیه و آله به این وسیله بلا و مصیبت و فاجعه را از خود دور می کردند. ده سال پیش از ظهور محمّد صلی الله علیه و آله، قبیله های اسد و غطفان و گروهی از مشرکان، با یهودیان دشمنی می کردند و در پی آزار آنها بر می آمدند، پس یهودیان با توسل به محمّد و خاندان پاکش از خداوند می خواستند که شر و بلای آنها را از سرشان رفع کند. آن چنان که گاه می شد اسد و غطفان با سه هزار سوار به روستاهای یهودیان در اطراف مدینه می تاختند و یهودیان با سیصد سوار به رویارویی با آنها می رفتند و با توسل به محمّد و خاندانش به سوی خدا دعا می کردند و این گونه آنها را شکست می دادند و در هم می شکستند. در این آوان، اسد و غطفان به یکدیگر گفتند: بیایید تا از دیگر قبیله ها برای جنگ با آنها کمک بگیریم، پس چنین کردند و انبوه شدند و سیصد هزار تن گرد هم آمدند و خواستند بر آن سیصد تن در روستایشان بتازند و آنها را به خانه هایشان عقب رانند و آب های جاری به روستایشان را بند آورند و نگذارند به آنها غذایی برسد. یهودیان امان خواستند، امّا آنها امانشان ندادند و گفتند: راهی جز آن که شما را بکشیم و به اسارت گیریم و تنبیه کنیم وجود ندارد. یهودیان به یکدیگر گفتند: چه کنیم؟ بزرگان و خردمندان آنها گفتند: آیا موسی به پیشینیان شما و نسل های پس از ایشان فرمان نداد تا از توسل به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش یاری جویند؟ و آیا به شما فرمان نداد تا به هنگام سختی ها با توسل به ایشان به درگاه خدا زاری کنید؟ گفتند: بله. بزرگان گفتند: پس چنین کنید. عرض کردند: خداوندا! به حق محمّد و خاندان پاکش، از تو می خواهیم که ما را سیراب گردانی؛ این ستمگران آب را بر ما بسته اند، پس جوانانمان ناتوان شده اند و فرزندانمان بی جان گشته اند و چیزی نمانده که هلاک شویم. آن گاه خداوند بارانی سنگین و سیل آسا و انبوه بر آنان فرو فرستاد، آن چنان که آبگیرها و چاه ها و رودها و ظرف هایشان همه پرآب شد. گفتند: این یکی از دو نعمت خدا بود پس به بام ها رفتند و لشکریانی را که گرداگرد آنها صف کشیده بودند نگریستند. باران به سختی آزارشان می داد و ساز و برگ و سلاح و دارایی آنها را تباه می کرد. از این رو، گروهی از لشکریان از یهودیان چشم پوشیدند و بازگشتند، حال آن که باران

نابهنگام در اوج گرما و در زمانی که مکّه بارانی به خود نمی دید بر آنها سخت می بارید. بازماندگان لشکر گفتند: گر چه رگبار سیرابتان کرد، امّا از کجا خوراکی به دست می آورید؟ اگر آنها بازگشتند ما می ایستیم تا بر شما و زن و فرزند و خاندان و اموالتان چیره شویم و کینه ای را که از شما به دل داریم فرو نشانیم. یهودیان گفتند: همان کسی که با توسل به محمد و خاندانش به سوی او دعا کردیم و ما را سیراب کرد، خود می تواند ما را سیر کند؛ و همان کسی که آنها را از سر ما باز کرد، خود می تواند شر بازمانده ها را نیز از سر ما رفع کند. سپس با توسل به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش به سوی خدا دعا کردند تا برایشان غذا فراهم کند، ناگاه کاروانی انبوه با دو هزار شتر و استر و الاغ که همه گندم و آرد بار داشتند سر رسیدند، و بدون این که با لشکریان روبرو شوند آنها را پشت سر گذاشتند و آن لشکریان همه در خواب بودند و هیچ متوجه آنان نشدند؛ چرا که خداوند متعال آنها را به خوابی سنگین برده بود و این چنین کاروانیان به روستا درآمدند و لشکریان جلوی آنها را نگرفتند. پس در میان روستا بار خود بر زمین گذاشتند و آن را به فروش رساندند و بازگشتند و دور شدند و لشکریان را در خواب پشت سر گذاشتند و آنها هیچ پلک نزدند. وقتی کاروان رفت، لشکریان بیدار شدند و آهنگ جنگ با یهودیان کردند و به یکدیگر گفتند: بشتابید! بشتابید! اکنون گرسنگی آنها را به ستوه آورده است و پیش ما به خواری می افتند. یهودیان پاسخ دادند: وای بر شما! آن گاه که در خواب بودید، پروردگارمان برای ما گونه گونه های غذا فراهم آورد و اگر می خواستیم تا در خواب بر شما یورش آوریم، بدون شک می توانستیم؛ امّا روا ندیدیم که بر شما ستم ورزیم، از اینجا بروید، وگرنه با توسل به محمّد و خاندانش، علیه شما به دعا می نشینیم و یاری می جوییم تا خداوند همان گونه که ما را سیر و سیراب کرد شما را به خواری اندازد، امّا آنها گردن کشیدند و ستم پیشه کردند. پس یهودیان با توسل به محمّد و خاندانش به سوی خدا دعا کردند و یاری جستند و سپس سیصد تن به رویارویی با سی هزار تن رفتند و آنها را کشتند و اسیر کردند و درهم شکستند و با استفاده از اسیرانشان از آنها پیمان گرفتند؛ و آنها از ترس جان یارانشان که در دست یهودیان اسیر بودند دیگر هیچ آزاری به ایشان نرساندند و این شد که وقتی محمّد صلی الله علیه و آله ظهور کرد از آن جا که او عرب بود، یهودیان حسد ورزیدند و او را دروغگو خواندند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون یهودیان از محمّد و خاندانش یاد کردند خداوند آنها را در رویارویی با دشمنانشان یاری کرد، ای امت محمّد! آگاه باشید و به هنگام سختی ها و دشواری هایتان از محمّد و خاندانش یاد کنید تا خداوند در برابر شیطان هایی که قصد جان شما کرده اند، فرشته های «نگاهبان» شما را یاری کند؛ چرا که هر یک از شما دو فرشته با خود همراه دارد که یکی در سمت راست او کارهای نیکش را و دیگری در سمت چپ او گناهانش را می نویسد؛ و نیز دو شیطان از سوی ابلیس با او همراه هستند که در پی فریب او بر می آیند. پس هر گاه آن دو در جان او وسوسه انگیزند و او خدا را یاد کند و بگوید: «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» و بر محمّد و خاندان پاکش درود فرستد، آن دو شیطان گلایه کنان به سوی ابلیس بگریزند و به او گویند: در کار او درماندیم، دیو ها را به یاری ما فرست. ابلیس همچنان آنها را یاری کند تا این که هزار دیو به کمکشان فرستد و آنها همگی به سوی او بروند، امّا هر گاه او را هدف بگیرند و او خدا را یاد کند و بر محمّد و خاندان پاکش درود فرستد، آنها هیچ راه و روزنی به سوی او نیابند. و به ابلیس گویند کسی جز تو حریف او نیست؛ با سپاهت به سویش برو تا بر او چیره شوی و فریبش دهی. آن گاه ابلیس با سپاهیان خود به سوی او برود، خداوند متعال به فرشتگان فرماید: این ابلیس با سپاهیانش فلان بنده یا فلان امّت مرا قصد کرده است، هوش باشید و به جنگ او بروید. پس در ازای هر شیطان رانده شده هزار فرشته سوار بر اسب های آتشین شوند و شمشیر و نیزه و تیرو کمان و چاقو و سلاح آتشین در دست گیرند و پیوسته آن شیطان ها را بیرون رانند و با سلاح های خود از پا درآورند تا این که ابلیس را اسیر کنند و سلاح ها به سوی او برکشند، در آن دم ابلیس گوید: پروردگارا! وعده ات، وعده ات، مرا تا روز قیامت مهلت داده ای. پس خداوند متعال به فرشتگان فرماید: به او وعده دادم که او را نمی میرانم، امّا هیچ وعده ای به او نداده ام که سلاح و درد و عذاب بر او چیره نسازم، ضربه ای با سلاح های خود بر او فرود آورید که من جانش را نمی گیرم، پس فرشتگان زخم ها به او زنند و سپس رهایش کنند و بروند. او هم چنان در کنار فرزندان جان باخته خود دردمند به جا ماند و هیچ التیام نیابد مگر آن گاه که سخنان کفرآمیز مشرکان به گوش او رسد. پس اگر آن مؤمن در اطاعت از خدا و یاد او و صلوات بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش بر جای بماند، آن زخم ها نیز بر ابلیس به جای ماند؛ امّا اگر آن بنده از این کار روی گرداند و در گناه و نافرمانی خداوند عز و جل

غوطه ور شود، زخم های ابلیس بهبود یابد و سپس آن چنان بر آن بنده، نیرومند گردد که او را افسار زند و بر پشتش زین گذارد و بر او سوار گردد. سپس از او پایین آید و یکی از شیطان های خود را بر او سوار کند و به یاران خود گوید: به یاد دارید به خاطر این انسان چه بر سر ما آمد؟ حال، خوار و رام ما شده است و این شیطان بر او سوار گشته است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر می خواهید دردمندی ابلیس و رنج زخم هایش را پایدار کنید، در اطاعت از خدا و یاد او و صلوات بر محمّد و خاندان محمّد صلی الله علیه و آله پایدار مانید؛ پس اگر از این کار رو گردانید، در دست ابلیس اسیر شوید و او یکی از دیوهای خود را بر پشت شما سوار کند(1).

2) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از زرعه بن محمّد، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان در باره آیه: «وَكَانُواْ مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَاءهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ» فرمود: یهودیان، در کتابهای دینی خود یافته بودند که هجرتگاه پیامبر میان دو کوه احد و عیر(2) قرار دارد؛ آنها در جستجوی آن جایگاه بیرون شدند. هنگامی که از کوهی به نام حدد گذر کردند به خود گفتند: حدد(3) همان احد است؛ پس در آنجا از هم جدا شدند و گروهی به سوی تیماء(4)، گروهی به سوی فدک و گروهی به سوی خیبر رهسپار شدند. کسانی که به سوی تیماء رفته بودند، به دیدار چندی از برادران خود مشتاق شدند. مردی از اعراب از آنجا می گذشت، پس آنها شتر او را اجاره کردند. اعرابی گفت: من شما را از میان عَیر و اُحُد می گذرانم . به او گفتند: هر گاه به آنجا رسیدی، ما را خبر کن. چون آنها را به میان شهر رساند، گفت: آن جا کوه عیر است و اینجا احد. آنها از شتر پایین آمدند و به اعرابی گفتند: به آن چه که می خواستیم رسیدیم و دیگر نیازی به شتر تو نداریم، هر جا می خواهی برو. سپس به برادران خود در فدک و خیبر نوشتند: آن جایگاه را یافتیم به سوی ما بشتابید. آنها در پاسخ نوشتند: این جا، روزگار به کام ماست و مال و ثروتی به دست آورده ایم و به

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 393، ح 268- 270.

2- [2] - کوهی در مدینه، عده ای هم معتقدند که در حجاز است، معجم البلدان ج 4، ص 172.
3- [3] - کوه مشرف بر تیماء، معجم البلدان ج 2، ص 229.
4- [4] - تیماء: فلات، و تیماء: شهری کوچک در اطراف شام.

شما نزدیک نیستیم؛ از این رو به سوی شما نمی آییم؛ در آن شهر به مال اندوزی بپردازید. چون ثروت ایشان انبوه شد، خبرشان به تُبَّع رسید، پس او به آن جا لشکر کشید و آنها را در سنگرهایشان محاصره کرد. آنها با یاران ناتوان تبع مهربانی کردند و شب هنگام برایشان خرما و جو بردند. تبع از این کار باخبر شد و بر آنها رحم آورد و امانشان داد. آنها نزد او آمدند و او به ایشان گفت: من سرزمین شما را نیک یافتم و می خواهم نزدتان سکنی گزینم. آنها گفتند: این برایت امکان پذیر نیست؛ چرا که این جا هجرتگاه پیامبر است و هیچ کس نمی تواند بر آن تسلط یابد تا این که وی ظهور کند. او گفت: من از میان خاندان خود عده ای را نزد شما به جا می گذارم تا وقتی وی هجرت کرد، او را یاری و پشتیبانی کنند. پس دو قبیله اوس و خزرج را در میانشان به جای گذاشت. چون این دو قبیله، در آنجا گسترش یافتند، به اموال یهودیان دست درازی کردند. یهودیان گفتند: وقتی محمد برانگیخته شد شما را از سرزمین و اموالمان دور می کنیم. اما وقتی خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخت، انصار به او ایمان آوردند و یهودیان کفر پیشه کردند؛ و این، همان کلام خداوند عز و جل است که فرمود: «وَكَانُواْ مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَاءهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّه عَلَى الْكَافِرِينَ»(1) عیاشی نیز، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام همین حدیث را روایت کرده است.(2)

3) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمار، روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره کلام خداوند متعال: «وَكَانُواْ مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَاءهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّه عَلَى الْكَافِرِينَ» پرسیدم، ایشان فرمود: در روزگار بین محمّد و عیسی، مردمی می زیستند که بت پرستان را از آمدن پیامبر بر حذر می داشتند و می گفتند: بدون شک، پیامبر ظهور می کند و بت هایتان را در هم می شکند و چنین و چنان می کند. اما وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله ظهور کرد او را انکار کردند.(3)

1- [1] - کافی، ج 8، ص 308، ح 481.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 68، ح 69.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 310، ح 482.

4) عیاشی، از جابر روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام در باره آیه ی: «فَلَمَّا جَاءهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ» پرسیدم، ایشان فرمود: تفسیر باطنی آن چنین است: وقتی آن چه در باره علی علیه السلام می دانستند برایشان آمد انکارش کردند، پس خداوند متعال در باره آنها فرمود: «فَلَعْنَةُ اللَّه عَلَى الْكَافِرِينَ» این تفسیر باطنی آیه است. امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: یعنی در باطن قرآن کافران همان بنی امیه می باشند. (1)

«بِئْسَمَا اشْتَرَوْاْ بِهِ أَنفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُواْ بِمَا...بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ (90)»

«بِئْسَمَا اشْتَرَوْاْ بِهِ أَنفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُواْ بِمَا أَنزَلَ اللّهُ بَغْيًا أَن يُنَزِّلُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ عَلَى مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَآؤُواْ بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ (90)»

[وه که به چه بد بهایی خود را فروختند که به آن چه خدا نازل کرده بود از سر رشک، انکار آوردند که چرا خداوند از فضل خویش بر هر کس از بندگانش که بخواهد (آیاتی) فرو می فرستد؛ پس به خشمی بر خشم دیگر گرفتار آمدند و برای کافران عذابی خفت آور است]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند متعال یهودیان را نکوهش کرد و کردارشان را به خاطر انکار محمّد صلی الله علیه و آله سرزنش کرد و فرمود: «بِئْسَمَا اشْتَرَوْاْ بِهِ أَنفُسَهُمْ» یعنی جان های خود را در برابر هدایا و باقیمانده غنائمی فروختند که «با انکار محمّد صلی الله علیه و آله» به آنها می رسید؛ حال آن که خداوند به آنها فرمان داده بود با اطاعت از خدا، جان هایشان را به او بفروشند تا او جان ها و بهره جان هایشان را در نیک بختی جاودان آخرت قرار دهد. امّا آنها چنین نکردند و خود را به چیزی فروختند که از راه دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست می آوردند تا این چنین عزّتشان در دنیا و ریاستشان بر نادانان پایدار بماند. پس به حرام خدا دست یازیدند و زیادی غنائم را از آن فرومایگان گرفتند و آنها را از راه هدایت بازداشتند و به گمراهی کشاندند. سپس خداوند عز و جل فرمود: «أَن يَكْفُرُواْ بِمَا أَنزَلَ اللّهُ بَغْيًا» یعنی از روی حسادت به آن چه خداوند در باره ایمان به محمّد بر موسی نازل کرده بود، کفر

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 69، ح 70.

ورزیدند؛ «أَن یُنَزِّلُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ عَلَی مَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»، کفر آنها به خاطر حسادت و کینه توزی نسبت به فضیلتی بود که خداوند بر پیامبر نازل کرده بود؛ یعنی قرآن که پیامبری او را در آن آشکار و نشانه و معجزه اش را در آن نمایان ساخت. «فَبَآؤُواْ بِغَضَبٍ عَلَی غَضَبٍ» یعنی روی گرداندند و خداوند پی در پی بر آنها خشم گرفت، خشم نخست هنگامی بود که عیسی بن مریم علیه السلام را دروغگو خواندند و خشم دوم آن گاه که محمّد صلی الله علیه و آله را دروغگو برشمردند(1) و خشم نخست این بود که آنها را به بوزینه گانی طرد شده تبدیل کرد و با زبان عیسی علیه السلام آنها را نفرین نمود و خشم دوم هنگامی بود که خداوند، شمشیرهای محمّد و خاندان و یاران و امتش را بر آنها چیره ساخت و این چنین خوارشان کرد، پس یا فرمان بردند و اسلام آوردند و یا زبون شدند و جزیه پرداختند.

2) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمّد برقی، از پدرش، از محمّد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: جبرئیل این آیه را این گونه بر محمّد صلی الله علیه و آله فرود آورد: وه که به چه بد بهایی خود را فروختند که به آن چه خداوند در باره علی علیه السلام نازل کرده بود، از سر رشک، انکار آوردند.(2)

3) عیاشی از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: این آیه این چنین بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد: وه که به چه بد بهایی خود را فروختند که به آن چه خداوند در باره علی علیه السلام نازل کرده بود، از سر رشک انکار آوردند. خداوند متعال در باره علی علیه السلام فرمود: «أَن یُنَزِّلُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ عَلَی مَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» یعنی علی و فرمود: «فَبَآؤُواْ بِغَضَبٍ عَلَی غَضَبٍ» یعنی بنی امیه «وَلِلْکَافِرِینَ» یعنی بنی امیه «عَذَابٌ مُّهِینٌ».(3)

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 401، ح 272.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 345، ح 25.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 69، ح 70.

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُواْ بِمَا أَنزَلَ اللّهُ قَالُواْ...فَلِمَ تَقْتُلُونَ اَنبياءَ اللّهِ مِن قَبْلُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ (91)»

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُواْ بِمَا أَنزَلَ اللّهُ قَالُواْ نُؤْمِنُ بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرونَ بِمَا وَرَاءهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ اَنبياءَ اللّهِ مِن قَبْلُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ (91)»

[و چون به آنان گفته شود: به آن چه خدا نازل کرده ایمان آورید، می گویند: ما به آن چه بر (پیامبر) خودمان نازل شده ایمان می آوریم؛ و غیر آن را با آن که (کاملا) حق و مؤید همان چیزی است که با آنان است انکار می کنند بگو: اگر مؤمن بودید، پس چرا پیش از این پیامبران خدا را می کشتید؟ !]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «وَإِذَا قِيلَ» به یهودیانی که یادشان گذشت «آمِنُواْ بِمَا أَنزَلَ اللّهُ» بر محمّد، قرآن را که شامل حلال و حرام و تکالیف و احکام است. «قَالُواْ نُؤْمِنُ بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا» یعنی تورات «وَيَكْفُرونَ بِمَا وَرَاءهُ» یعنی به چیزی جز تورات ایمان نیاوردند «وَهُوَ الْحَقُّ» که به یهودیان می گفت: آن چه که آن را غیر تورات بر می شمارید حق است؛ چرا که آن ناسخ است و آن چه خداوند عز و جل پیشتر فرستاده است منسوخ، خداوند متعال فرمود: «قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ» پس چرا می کشتید؛ یعنی چرا پیشینیان شما می کشتند: «انبیا اللّهِ مِن قَبْلُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ» به تورات، یعنی تورات به قتل پیامبران فرمان نداده است، پس اگر «تَقْتُلُونَ» پیامبران را، پس در حقیقت به توراتی که بر شما نازل کرده ام ایمان نیاورده اید؛ چرا که تورات، کشتن پیامبران را حرام دانسته است. نیز اگر به محمّد صلی الله علیه و آله و قرآنی که بر او نازل کرده ام ایمان نیاورید؛ حال آن که فرمان داده به آن ایمان آورید، پس همچنان به تورات ایمان ندارید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال به یهودیان خبر داد که هر کس به قرآن ایمان نیاورد، به تورات ایمان نداشته است؛ چرا که خداوند متعال فرمان داده به هر دو ایمان آورند. پس ایمان به یکی را بدون ایمان به دیگری نمی پذیرد. وانگهی خداوند ایمان به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را همچون ایمان به محمّد صلی الله علیه و آله واجب کرده است. از این رو هر کس بگوید: به پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله ایمان آوردم و از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام سرباز زدم، در حقیقت به پیامبری محمّد ایمان نیاورده است. به آن هنگام که

خداوند متعال همه آفریدگان را در روز قیامت بر می انگیزد، ندا دهنده پروردگارمان برای بازشناختن آفریدگان در ایمان و کفرشان ندا سر می دهد: الله اکبر

ص:404

الله اکبر و منادی دیگری ندا می دهد: در این سخن او را همراهی کنید؛ امّا دهریون(1) و معطلیون، گنگ می شوند و زبانهایشان از این سخن باز می ماند؛ حال آن که دیگر کسان پاسخ می دهند و این گونه دهریون و معطلیون با گنگی زبان از دیگر مردمان بازشناخته می شوند. سپس منادی می گوید: گواهی می دهم که هیچ خدایی جز الله نیست. آن گاه تمامی آفریدگان این سخن بگویند به جز مجوسیان و نصرانی ها و بت پرستانی که به خداوند شرک ورزیده اند. این بار آنها گنگ می شوند و این گونه از دیگر کسان بازشناخته می شوند. سپس منادی می گوید: گواهی می دهم که محمّد فرستاده خداوند است، آن گاه تمامی مسلمانان این را بگویند به جز یهودیان و نصرانی ها و دیگر مشرکان که گنگ می مانند. در این هنگام منادی دیگری در میان عرصات قیامت ندا می دهد: اینان را به خاطر گواهی بر پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله به سوی بهشت رهسپار کنید. ناگهان ندایی از جانب خداوند متعال سر می رسد: نه، بلکه «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ» [بازداشتشان نمایید که آنها مسؤولند](2). فرشتگانی که خطاب به مؤمنان گفته بودند: اینان را به خاطر گواهی بر پیامبری محمّد به سوی بهشت رهسپار کنید، از پروردگار علّت توقف آنان را جویا می شوند. خداوند متعال ندا دهد: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ» در باره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و خاندان محمّد صلی الله علیه و آله، ای زنان و مردان بنده من! همانا شما را به گواهی دیگری در کنار گواهی بر پیامبری محمّد فرمان داده ام، ای فرشتگان!اگر به آن امر گواهی دادند، پاداش ایشان را افزون کنید و در منزلگاه های نیکو سکنی دهید؛ در غیر این صورت گواهی آنها بر پیامبری محمّد و پروردگاری من سودی به ایشان نخواهد رساند، پس هر کس به آن گواهی دهد در زمره رستگاران است و هر کس گواهی ندهد در زمره هلاک شدگان است.

در آن میان کسی گوید: من بر ولایت علی بن ابی طالب گواه بودم و خاندان محمّد را دوست می داشتم؛ حال آن که دروغ می گوید و می پندارد چنین دروغی

1- [1] - به کسانی گفته می شود که به قدیم بودن دهر (روزگار) و قدیم بودن دنیا معتقدند و گردانندگی دنیا و تأثیر پذیری آن را مستند به دهر می دانند؛ به این معنا که هرگاه روزگار چیزی را از میان بردارد، چیز دیگری را جایگزین آن می کند. به عبارت دیگر، چنین افرادی در پی نفی ربوبیت

خداوند جلیل خالق می باشند؛ حال آن که خداوند تبارک و تعالی از آنچه اینان می گویند به دور است. «المقالات و الفرق، ص 194».

2- [2] - صافات/ 24.

نجاتش می دهد. خداوند به او فرماید: به زودی علی علیه السلام را بر این امر گواه خواهیم گرفت، و تو ای ابا الحسن گواهی می دهی و می گویی: بهشت بر دوستداران من و دوزخ بر دشمنان من گواه باشد.

در آن دم، نسیم بهشت بر هر آن کس که راستگوست وزیدن گیرد و او را برگیرد و به اتاق ها و جایگاه های والای بهشت وارد سازد و در سرای لطف پروردگارش فرود آورد و آنجا هیچ خستگی و فرسودگی به او دست ندهد، و باد گرم و سوزان دوزخ و دود سه شاخه آن، که هیچ سایبان و پناهگاهی در برابر شعله های دوزخ به همراه ندارد،(1) بر آن کس که دروغگوست تاختن گیرد و او را برگیرد و بالا کشاند و در آتش دوزخ وارد سازد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام فرمود: و این گونه تو سهم بهشت و جهنم را تقسیم می کنی و می گویی: این کس برای من و این کس برای تو(2).

2) عیاشی، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: به خدا سوگند این آیه، این گونه بر محمّد صلی الله علیه و آله نازل شد:واذا قیل لهم ماذا انزل ربکم فی علی «هر گاه به آنها گویند: پروردگارتان چه چیز در باره علی علیه السلام نازل فرموده است؟» یعنی به بنی امیه «قَالُواْ نُؤْمِنُ بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا» یعنی در دل هایشان به آن چه خداوند نازل فرموده است «وَيَكْفُرونَ بِمَا وَرَاءهُ» به آن چه خداوند در باره علی علیه السلام نازل فرموده است «وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ» یعنی علی علیه السلام.(3)

3) از ابن عمرو زبیری، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند در کتاب خود از قول یهودیان چنین حکایت کرد: «إِنَّ اللّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلاَّ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىَ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ» [خدا با ما پیمان بسته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا برای ما قربانیی بیاورد](4) و فرمود: «فَلِمَ تَقْتُلُونَ انبیا اللّهِ مِن قَبْلُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ» این آیه در باره قوم یهود در روزگار محمّد صلی الله علیه و آله نازل شد؛ حال آن که آنها پیامبران خدا را نکشته بودند و در روزگار

1- [1] - نگارنده آیه 30 و 31 مرسلات را در کلام خود تضمین کرده است.

2- [2] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 403، ح 275-276.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 69، ح 71.
4- [4] - آل عمران/ 183.

ایشان نبودند؛ بلکه گذشتگان آنها که پیش از آنها می زیسته اند چنین کرده بودند و آنها بودند که پیامبران را به قتل رساندند؛ امّا خداوند یهودیان روزگار محمّد صلی الله علیه و آله را در زمره آنها برشمرده و در کنار آنها قرار داده است؛ چرا که از پیشینیان خود پیروی کردند و راه آنها را پیمودند.(1)

«وَ لَقَدْ جَاءکُم مُّوسَی بِالْبَیِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَ أَنتُمْ ظَالِمُونَ (92)»

[قطعا موسی برای شما معجزات آشکاری آورد سپس آن گوساله را در غیاب وی (به خدایی) گرفتید و ستمکار شدید]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل به یهودیانی که یادشان گذشت فرمود: «وَلَقَدْ جَاءکُم مُّوسَی بِالْبَیِّنَاتِ» نشانه های آشکار بر پیامبری خود و بر آن چه که در باره فضیلت محمّد صلی الله علیه و آله و برتری او بر تمامی آفریدگان و خلافت وصی او علی علیه السلام و جانشینان وی بیان فرمود. «ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ» به خدایی پس از آن که موسی به سوی کوه رهسپار شد و جانشین خود، یعنی هارون را در میان شما به جای گذاشت و به اطاعت از او فرمان داد، «وَأَنتُمْ ظَالِمُونَ» و با کاری که کردید راه کفر در پیش گرفتید(2).

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِیثَاقَکُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَکُمُ الطُّورَ...یَأْمُرُکُمْ بِهِ إِیمَانُکُمْ إِن کُنتُمْ مُّؤْمِنِینَ (93)»

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِیثَاقَکُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَکُمُ الطُّورَ خُذُواْ مَا آتَیْنَاکُم بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُواْ قَالُواْ سَمِعْنَا وَعَصَیْنَا وَأُشْرِبُواْ فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِکُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا یَأْمُرُکُمْ بِهِ إِیمَانُکُمْ إِن کُنتُمْ مُّؤْمِنِینَ (93)»

[و آن گاه که از شما پیمان محکم گرفتیم و (کوه) طور را بر فراز شما برافراشتیم (و گفتیم) آن چه را به شما داده ایم به جد و جهد بگیرید و (به دستورهای آن) گوش فرا دهید گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم و بر اثر کفرشان (مهر) گوساله در دلشان سرشته شد بگو: اگر مؤمنید، (بدانید که) ایمانتان شما را به بد چیزی

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 69، ح 72 .

2- [2] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 408، ح 278.

وامی دارد]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: به یاد آورید سرنوشتی را که برای گذشتگان شما رقم زدیم آن گاه که از قبول دین و احکامی که موسی از جانب خداوند برایشان آورد، سرباز زدند و آن چه را در باره برتری محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و جانشینان ایشان بر دیگر مردمان آورد نپذیرفتند. «خُذُواْ مَا آتَيْنَاكُم» به تکالیفی که برایتان قرار دادیم عمل کنید، «بِقُوَّةٍ» که در اختیارتان گذاشتیم و شما را به آن توان بخشیدیم و با نهادن آن در وجودتان، کاستی هایتان را از میان بردیم «وَاسْمَعُواْ» آن چه را به شما گفته می شود و به آن فرمان داده می شوید. «قَالُواْ سَمِعْنَا» سخن تو را «وَعَصَيْنَا» از فرمان تو؛ یعنی آنها همچنان فرمان نبردند و نافرمانی خود را پنهان کردند. «وَأُشْرِبُواْ فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ» به آنها فرمان داده شد از آبی که بُراده گوساله در آن ریخته می شود، بیاشامند تا این گونه، کسی که آن را پرستیده از کسی که آن را نپرستیده است باز شناخته شود. «بِكُفْرِهِمْ» به سبب کفری که ورزیدند چنین فرمانی به آنها داده شد. «قُلْ»ای محمد! «بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ» به موسی و کفرتان به محمّد و علی و اولیاء خدا در میان خاندان ایشان «إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ» به تورات موسی، امّا پناه بر خدا، هرگز ایمان شما به تورات فرمان نمی دهد که به محمّد و علی کفر ورزید.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: خداوند متعال در عصر محمّد صلی الله علیه و آله برای بنی اسرائیل از سرگذشت پدرانشان یاد می کند، این که چگونه در روزگار موسی از آنها عهد و پیمان گرفت تا محمّد و علی و خاندان پاک و والاتبار ایشان را به خلافت بر مردم و یاران و شیعیان ایشان و بقیه امّت محمّد را به نیکی یاد کنند. «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ» به یاد آورید آن گاه را که از پدرانتان پیمان گرفتیم. «وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ» آن کوه را، وقتی از قبول آن چه از ایشان خواستیم به آن اعتراف کنند سرباز زدند. «خُذُواْ مَا آتَيْنَاكُم» آن چه را به شما ارزانی داشتیم، «بِقُوَّةٍ» یعنی با نیرویی که در خور این کار به شما عطا کردیم «وَاسْمَعُواْ» یعنی فرمان برید «قَالُواْ سَمِعْنَا» با گوش هایمان «وَعَصَيْنَا» با دل هایمان، گرچه در ظاهر همگی به خواری و زبونی، جزیه پرداختند. سپس خداوند فرمود: «وَأُشْرِبُواْ فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ» آمدند و آب بُراده گوساله ای را که پرستیده بودند نوشیدند تا

ص:408

اینکه آن چه نوشیدند به دل هایشان رسید و آنها را رسوا کرد. وقتی موسی نزد بنی اسرائیل بازگشت و دید آنها گوساله را به پرستش گرفته اند، آنها او را پذیرا شدند و از پرستش گوساله دست کشیدند. موسی به آنها فرمود: چه کسی در میان شما گوساله را پرستیده تا حکم خداوند را بر او جاری کنم؟ آنها از اینکه او حکم خداوند را بر آنها جاری کند در واهمه افتادند و پرستش گوساله را منکر شدند و هر یک از آنها گفت: من آن را نپرستیده ام؛ بلکه دیگری پرستیده است.این همان حکایتی است که خداوند از زبان موسی در خطاب به سامری بیان فرمود: «وَانظُرْ إِلَی إِلَهِکَ الَّذِی ظَلْتَ عَلَیْهِ عَاکِفًا لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ فِی الْیَمِّ نَسْفًا» [و (اینک) به آن خدایی که پیوسته ملازمش بودی بنگر. آن را قطعاً می سوزانیم و خاکسترش می کنیم (و) در دریا فرو می پاشیم](1) خداوند چنین به موسی فرمان داد و او گوساله را با سوهان ریز ریز کرد و بُراده های آن را در آبی گوارا ریخت و به آنها فرمود: از این آب بیاشامید، آنها نوشیدند و این چنین لب و بینی کسانی که گوساله را پرستیده بودند سیاه شد و لب و بینی کسانی که آن را نپرستیده بودند سفید شد و در آن هنگام حکم خداوند بر آنها جاری شد.(2)

2) عیاشی، از ابو بصیر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره کلام خداوند متعال: «وَأُشْرِبُواْ فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِکُفْرِهِمْ» فرمود: وقتی موسی علیه السلام با پروردگارش نجوا کرد، او به وی وحی فرمود که ای موسی! من قومت را در امتحانی انداخته ام. عرض کرد: پروردگارا! چگونه؟ فرمود: از طریق سامری. عرض کرد: سامری چه کرده است؟ فرمود: با زیورآلات آنها گوساله ای برایشان ساخته است. عرض کرد: پروردگارا! مگر نمی توان با زیورآلات آنها آهو یا مجسمه یا گوساله ای ساخت؟ چگونه آنها را آزموده ای؟ فرمود: او گوساله ای ساخته است که بانگ گاو سر می دهد. عرض کرد: پروردگارا! چه کسی این صدا را از او در می آورد؟ فرمود: من. در آن هنگام موسی عرض کرد: «إِنْ هِیَ إِلاَّ فِتْنَتُکَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاء وَتَهْدِی مَن تَشَاء» [این جز آزمایش تو نیست، هر که را بخواهی به وسیله آن گمراه و هر که را بخواهی هدایت می کنی](3)

1- [1] - طه/ 97.

2- [2] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 424، ح 290-291.
3- [3] - اعراف/ 155.

چون موسی به سوی قوم خود بازگشت و آنها را در حال پرستش گوساله دید، الواحی را که در دست داشت بر زمین زد و آنها تکه تکه شدند. حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: بهتر بود وقتی پروردگار این خبر را به موسی داد او این کار را می کرد. موسی مصمّم شد و گوساله را از بینی تا به دم ریز ریز کرد، سپس آن را به آتش کشید و به دریا ریخت و آنها یک به یک به خاطر نیازی که به تبرئه شدن داشتند وارد آب شدند و در میان خاکسترهای گوساله درآمدند و از آن نوشیدند و این همان کلام خداست که فرمود: «وَأُشْرِبُواْ فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِکُفْرِهِمْ».

«قُلْ إِن کَانَتْ لَکُمُ الدَّارُ الآَخِرَةُ عِندَ اللّهِ خَالِصَةً مِّن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُاْ الْمَوْتَ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ (94) وَلَن یَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ وَاللّهُ عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ (95) وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَی حَیَاةٍ وَمِنَ الَّذِینَ أَشْرَکُواْ یَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ یُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَن یُعَمَّرَ وَاللّهُ بَصِیرٌ بِمَا یَعْمَلُونَ (96)»

[بگو: اگر در نزد خدا سرای بازپسین یکسر به شما اختصاص دارد نه دیگر مردم، پس اگر راست می گویید آرزوی مرگ کنید* ولی به سبب کارهایی که از پیش کرده اند هرگز آن را آرزو نخواهند کرد و خدا به (حال) ستمگران داناست* و آنان را مسلماً آزمندترین مردم به زندگی و (حتی حریص تر) از کسانی که شرک می ورزند خواهی یافت. هر یک از ایشان آرزو دارد که کاش هزار سال عمر کند با آن که اگر چنین عمری هم به او داده شود وی را از عذاب دور نتواند داشت و خدا بر آن چه می کنند بیناست]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: وقتی خداوند متعال از زبان رسول خود محمّد صلی الله علیه و آله، آن یهودیان را سرزنش کرد و بهانه هایشان را برچید و نشانه های آشکار خود را بر آنها نمایان کرد تا بدانند محمّد سرور همه پیامبران و برگزیده تمامی بندگان است و علی سرور همه اوصیا و بهترین کسی است که پس از پیامبر به جای او می نشینند و پاکان خاندان او برپا کنندگان دین خدا، و امامان بندگان خداوند عز و جل می باشند و این گونه راه بهانه های یهودیان بسته شد و دیگر نتوانستند دلیلی

بیاورند یا شبهه ای بیافرینند؛ بر جای نشستند تا این که تعدادشان زیاد شد. آن گاه گفتند: ما نمی دانیم «تو چه می گویی؟»؛ اما حرف ما این است: ای محمّد صلی الله علیه و آله! ما بدون تو و علی علیه السلام و اهل دین و امّت تو به بهشت راه می یابیم و شما وسیله ابتلا و امتحان ما هستید و ما اولیای بی ریای خدا و بندگان نیک او هستیم و دعای ما به درگاه خداوند مستجاب می شود و پروردگارمان هیچ یک از خواسته های ما را رد نمی کند. وقتی چنین گفتند خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود: ای محمّد! به این یهودیان بگو: «إِن كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الآخِرَةُ» بهشت و نیک بختی آن «خَالِصَةً مِّن دُونِ النَّاسِ» یعنی بدون محمّد و علی و امامان و یاران ایشان و مؤمنان این امّت و محمّد و خاندان او، وسیله امتحان شما هستند و دعایتان اجابت می گردد و رد نمی شود؛ «فَتَمَنَّوُاْ الْمَوْتَ» برای آنان که در این میان دروغ می گویند و ستیزه می جویند. محمّد و علی و خاندان ایشان می گویند: آنان اولیا خدای عز و جل هستند و نه کسانی که در این دین با ایشان مخالفت می ورزند، و دعای ایشان است که مستجاب می شود؛ پس ای گروه یهودیان! اگر چنان هستید که ادّعا می کنید، برای آنان که در این میان دروغ می گویند و با شما مخالفت می کنند آرزوی مرگ کنید.

«إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» که این شمایید که راستگویید و دعایتان به درگاه خدا علیه دشمنانتان مستجاب می شود؛ پس بگویید: خداوندا! دروغگویان و ستیزه جویان ما را بمیران تا راستگویان از شرشان راحت شوند تا این گونه، حجّت شما پس از این که ثابت شد و استوار گشت بر همگان آشکار گردد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از این سخن به آنها فرمود: هر کس در میان شما چنین آرزویی کند، هر آینه نفسش بند می آید و در جا جان می دهد. یهودیان که خود می دانستند دروغ می گویند و این محمّد و علی و مؤمنان به ایشان هستند که راست می گویند، جرأت نکردند چنین دعایی کنند؛ چرا که خوب می دانستند اگر چنین کنند، می میرند. از این رو خداوند متعال فرمود: «وَلَن يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» یعنی یهودیان هرگز آرزوی مرگ نمی کنند؛ چون راه آنان راه کفر به خدا و کفر به محمد، رسول و پیامبر و برگزیده او و علی، برادر و وصی وی و امامان پاک والاتبار بوده است؛ خداوند متعال فرمود: «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ» که آن یهودیان جرأت نمی کنند تا برای دروغگو مرگ آرزو کنند؛ چرا که می دانند

ص:411

دروغگو خود آنهایند. از این رو تو را فرمان داد تا با دلایل آشکار خود چشمانشان را خیره سازی و به آنها امر کنی تا دروغگو را تعریف کنند تا در دعا ناتوان شوند و این گونه برای بیچارگان روشن شود که آنها دروغ می گویند. سپس خداوند فرمود: ای محمّد! «وَلَتَجِدَنَّهُمْ» آن یهودیان را می یابی «أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ»؛ زیرا به کسانی کفر می ورزند که خود می دانند با وجود کفر به ایشان هیچ بهره ای از نیکی های بهشت نمی برند و از این رو در کفر خود باقی ماندند. «وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُواْ» آن یهودیان «أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ» حریص تر «وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُواْ» در زندگی، یعنی مجوسی ها، از آنجا که تنها در دنیا آسودگی نصیبشان می شود و هیچ امیدی به نیکی آخرت ندارند، آنها آزمندترین مردم به زندگی هستند. پس خداوند در وصف یهودیان فرمود: «يَوَدُّ» آرزو می کند «أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ» عمری هزار ساله «بِمُزَحْزِحِهِ» دورکننده او «مِنَ الْعَذَابِ أَن يُعَمَّرَ» این عمر دیرپای او، و البته خداوند فرمود: «وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَن يُعَمَّرَ» و فقط نفرمود: «و مَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ» ؛ چرا که اگر می فرمود: وی را از عذاب دور نتواند داشت و خداوند بیناست، شاید گمان می شد که «و مَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ» به آرزوی او بر می گردد؛ امّا از آنجا که خداوند می خواست بگوید عمر درازپا نمی تواند چنین کند، فرمود: «وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَن يُعَمَّرَ» و در ادامه فرمود: «وَاللّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ» و دادگرانه بر این اساس او را کیفر می دهد و هرگز به او ستم نمی کند.(1)

2) حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: وقتی یهودیان ترسیدند چنین آرزویی کنند و خداوند بهانه هایشان را برچید، گروهی از آنها ترسان و درمانده در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: ای محمّد صلی الله علیه و آله! آیا تو و مؤمنان مخلص تو که برادرت علی علیه السلام سرور و مهتر ایشان است دعایتان مستجاب می شود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بله. عرض کردند: ای محمّد! اگر چنین است که می پنداری، به علی بگو برای پسر رئیس ما دعا کند.او جوانی خوب رو و نجیب و برازنده و نیک اندام بود که دچار پیسی و جذام شد و چنان تب کرده که هیچ کس نزدیکش نمی رود و چنان دور

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 442، ح 294.

افتاده که هیچ کس هم نشین او نمی شود و نان را بر سر نیزه به او می خورانند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او را نزد من بیاورید. او را آوردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش با چهره ای زشت و آزاردهنده و نفرت آور روبرو شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابا حسن! از خدا برای او سلامتی بخواه که خداوند متعال دعایت را مستجاب می کند. علی علیه السلام دعا کرد و هنوز دعایش به پایان نرسیده بود که ناگهان همه ناخوشی ها از آن جوان رخت بست و خوب رویی و نجابت و برازندگی و نیک اندامی بیش از پیش به او بازگشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن جوان فرمود: ای جوان! به کسی که در این بلا به فریادت رسید ایمان آور. او عرض کرد: ایمان آوردم، و نیک مؤمن شد. پدرش عرض کرد: ای محمّد! به من ستم کردی و پسرم را از من گرفتی، ای کاش در جذام و پیسی می ماند، امّا به دین تو در نمی آمد که این چنین بر من خوش تر بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امّا خداوند عز و جل او را از این بیماری نجات داد و نیک بختی بهشت را بر او واجب گرداند. پدرش عرض کرد: ای محمّد! این نه به خاطر تو و نه به خاطر یار تو بود؛ بلکه چون هنگام بهبودی او رسیده بود، سلامتی خود بازیافت؛ اگر این یار تو، یعنی علی، اجابتگر نیکی است، پس باید اجابتگر بدی نیز باشد؛ به او بگو دعا کند که من به جذام و پیسی دچار گردم و می دانم که این چنین نخواهد شد، این گونه برای این بیچارگان که فریفته تو گشته اند روشن می شود که رخت بربستن این بیماری ها از پسر من به خاطر دعای او نبوده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای یهودی! از خدا پروا کن و برای تن سالمی که به تو عطا فرموده سپاسگزار او باش و خود را در بلایی که طاقتش را نداری میافکن و نعمت های خدا را شاکرانه پذیرا باش؛ چرا که هر کس کفر نعمت کند، خداوند نعمتش را از او بر می گیرد؛ و هر کس شکر نعمت را به جای آورد، خداوند نعمتش را بر او دوچندان کند. آن یهودی گفت: انکار دشمن خدا که به او دروغ می بندد خود گونه ای از شکر نعمت های اوست، می خواهم این چنین به فرزندم نشان دهم که سخنان و ادعاهای تو بیش و کمش نارواست و خیری که به او رسید به سبب دعای یار تو، علی علیه السلام نبوده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله لبخندی زد و فرمود: وای بر تو! گفتی تندرستی پسرت به سبب دعای علی علیه السلام نبوده و تنها دعای علی با گاه

بهبودی او هم زمان شده است. حال اگر علی علیه السلام دعا کرد تا به بلایی که می خواهی دچار شوی و این چنین شد، آیا باز می گویی این بلا به سبب دعای علی علیه السلام نبوده است و تنها دعای او با گاه در بلا افتادن من هم زمان شده است؟ عرض کرد: نه، چنین سخنی نخواهم گفت؛ چرا که این حجّتی است که من در برابر دشمن خدا در دینش می آورم و نیز حجّت دشمن او بر من است و خداوند خردمندتر از آن است که چنین دعایی رابرآورده سازد و بندگانش را در فتنه اندازد و آنها را به تأیید دروغگویان فراخواند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پاسخی که دعای علی برای پسرت به همراه داشت همان پاسخی است که دعای او علیه تو به همراه دارد و خداوند متعال کاری نمی کند که موجب شود بندگانش در دینش به تردید افتند و کسی که به او دروغ می بندد تأیید شود. وقتی یهودی شبهه پردازی خود را این چنین بی نتیجه دید سرگردان شد و عرض کرد: ای محمّد! اگر راست می گویی باید علی با من چنین کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای اباحسن! این کافر هیچ چیز را نمی پذیرد و تنها سرکشی و نافرمانی و گردن کشی پیشه می کند. آن چه را می خواهد برایش دعا کن و بگو: خداوندا! او را به بلایی که پسرش از آن رنج می برد دچار کن. علی علیه السلام چنین گفت و آن یهودی به مرض آن جوان یعنی جذام و پیسی دچار شد و درد و بلا وجودش را فراگرفت؛ او فریاد برآورد و کمک خواست و گفت: ای محمّد! به راستی ات ایمان آوردم از من درگذر. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر خداوند می دانست که راست می گویی هر آینه نجاتت می داد؛ امّا او خوب می داند که تو وقتی از این درد رهایی یابی، بیشتر کفر می ورزی و اگر می دانست که با نجات یافتنت به او ایمان می آوری، هر آینه سخاوتمندانه نجاتت می داد که او سخاوتمند است و بخشنده. آن یهودی چهل سال در آن درد و پیسی بر جای ماند تا نشانه ای برای تماشاگران و پندی برای اندیشمندان و نشان و دلیلی گویا، برای محمّد در تمامی روزگاران باشد و نیز پسرش سالم و تندرست با اندامی نیک، هشتاد سال زیست تا اندرزی برای پندگیران شود و کافران را بر آن دارد که ایمان آورند و سببی شود تا دست از کفر و سرکشی بردارند. وقتی آن یهودی در بلا افتاد و پسرش از آن رهایی یافت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای بندگان خدا! از کفران نعمت های خدا بپرهیزید

که این کردار برای کننده اش بسی مصیبت بار است، هوش دارید و با فرمان برداری از خدا به او نزدیکی جویید تا به نیکی، شما را پاداش دهد؛ و در راه جهاد با دشمنان خدا از عمر خود در دنیا بکاهید تا در نیک بختی جاودان و همیشگی آخرت از عمری دراز برخوردار شوید؛ و در راه ادای حقوقی که به گردن دارید از اموالتان بگذرید تا ثروتتان در بهشت فزونی یابد. آن گاه گروهی برخاستند و عرض کردند: ای رسول خدا! ما تنی نحیف و مالی اندک داریم، چنان که نه در جهاد با دشمنان تواناییم و نه مالی افزون بر خرج زن و فرزند برایمان می ماند؛ پس ما چه کنیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدانید، شما بایست با دل ها و زبانهایتان، صدقه دهید. عرض کردند: ای رسول خدا! چگونه؟ فرمود: دل هایتان را به راه دوستی خدا، و محمّد، رسول خدا و علی، ولی خدا و وصی رسول خدا و راه دوستی والاتبارانی که دین خدا را برپا می دارند و راه دوستی شیعیان و دوستداران ایشان و دوستی برادران مؤمنتان درآورید، و نیز دل هایتان را از باورهای ستیزه جویانه و کینه توزانه، بازدارید و زبانهایتان را به یاد خدا آن چنان که سزاوار اوست و به درود بر محمّد و خاندان پاکش به سخن گشایید؛ به راستی که خداوند، به پاداش این کار، شما را به برترین درجات و والاترین مقام ها می رساند. (1)

«قُلْ مَن کَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِیلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ...وَ جِبْرِیلَ وَ مِیکَالَ فَإِنَّ اللّهَ عَدُوٌّ لِّلْکَافِرِینَ (98)»

«قُلْ مَن کَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِیلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَی قَلْبِکَ بِإِذْنِ اللّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ وَ هُدًی وَ بُشْرَی لِلْمُؤْمِنِینَ (97) مَن کَانَ عَدُوًّا لِّلَّهِ وَ مَلآئِکَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِیلَ وَ مِیکَالَ فَإِنَّ اللّهَ عَدُوٌّ لِّلْکَافِرِینَ (98)»

[بگو: کسی که دشمن جبرئیل است (در واقع دشمن خداست)؛ چرا که او به فرمان خدا، قرآن را بر قلبت نازل کرده است؛ در حالی که مؤید (کتابهای آسمانی) پیش از آن، و هدایت و بشارتی برای مؤمنان است * هر که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل است، (بداند که) خدا یقیناً دشمن کافران است]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: جبرئیل علیه السلام یهودیان را ملامت می نمود و قضای الهی را

1- [1] - تفسیر منسوب امام حسن عسکری (ع)، ص 444، ح 295.

به گونه ای که بر خلاف میلشان بود، بر آنها جاری می ساخت؛ آنها از او کینه به دل گرفتند و خداوند متعال، یهودیان را بدین سبب نکوهش فرمود. از آنجا که جبرئیل و میکائیل و دیگر فرشتگان خداوند، برای پشتیبانی از علی بن ابی طالب علیه السلام در برابر کافران، نازل می شدند تا حضرت علیه السلام با شمشیر برّان خود آنها را خوار گرداند، ناصبی ها نیز از ایشان کینه به دل داشتند، و بدین خاطر خداوند متعال، آنها را نیز سرزنش کرد و فرمود: ای محمّد! «مَن کَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِیلَ» در میان یهودیان، از آن رو که جبرئیل مانع شد تا دانیال، بخت النصر را به خاطر گناهی که وی مرتکب نشده بود به قتل رساند، تا این که کتاب خدا در میان یهودیان از اجل او خبر داد و آن چه پیشاپیش در علم الهی رقم خورده بود، بر آنها گذشت. نیز هر کس در میان کافران و دشمنان ناصبی جنگ افروز محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام با جبرئیل دشمنی می کند؛ چرا که او از جانب خداوند علی علیه السلام را تأیید کرد و در برابر دشمنانش یاری نمود؛ و هر کس با جبرئیل دشمنی می کند، چون او از محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام پشتیبانی کرد و آن دو را کمک رساند و قضای پروردگارش عز و جل را در مورد دشمنان ایشان جاری نمود و آنها را به دست بندگانی که خداوند، خود می خواست هلاک کرد؛ بداند که در حقیقت، دشمن جبرئیل، دشمن خداست. «فَإِنَّهُ» یعنی جبرئیل «نَزَّلَهُ» یعنی این قرآن را «عَلَی قَلْبِکَ»ای محمّد! «بِإِذْنِ اللّهِ» به فرمان خداوند، و این همانند کلام دیگر خداوند متعال است: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ عَلَی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنذِرِینَ بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُّبِینٍ» [روح الامین، آن را بر دلت نازل کرد تا از (جمله) هشداردهندگان باشی به زبان عربی روشن]، «مُصَدِّقًا لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ» همساز با تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و کتاب های شیث و دیگر پیامبران.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا این قرآن، نور آشکار و ریسمان محکم و پیوند استوار و مقام والا و شفای پایدار و فضیلت برتر و سعادت شکوهمند است. هر کس از آن نور جُوید، خداوند وجودش را نورانی می کند؛ و هر کس کارهایش را به وسیله آن استوار کند، خداوند او را از گناه به دور می دارد؛ و هر کس به آن چنگ زند، خداوند او را نجات می دهد؛ و هر کس او را وانگذارد، خداوند او را والا می دارد؛ و هر کس از آن شفا جوید، خداوند او را شفا می دهد؛ و

هر کس آن را بر دیگر چیزها برتری دهد، خداوند او را هدایت می کند؛ و هر کس هدایت را در غیر از آن جوید، خداوند او را گمراه می کند؛ و هر کس آن را پوشش تن و جان خود کند، خداوند او را کامیاب می سازد؛ و هر کس آن را امام خود گیرد و از آن پیروی کند و آن را تکیه گاه خود قرار دهد و رو به سویش گذارد، خداوند او را در نیک بختی بهشت و زندگی سالم پناه می دهد؛ و از این روست که فرمود: «وَهُدًی» یعنی این قرآن هدایت است. «وَبُشْرَی لِلْمُؤْمِنِینَ» یعنی نوید بخش مؤمنان در آخرت است. از این قرار، که قرآن در روز قیامت، به همراه مردی رنگ پریده، وارد می شود و می گوید: پروردگارا! این مرد را در روز، تشنه و در شب، بیدار نگاه داشتم و طمعش را به مهر تو افزون و امیدش را به آمرزشت، بسیار ساختم؛ اکنون، آن چنان که ما هر دو، تو را می پنداشتیم عمل فرما. خداوند متعال می فرماید: فرمانروایی را به دست راستش و جاودانگی را به دست چپش بسپارید و او را همدم همسرانش، همان حوریان سیاه چشم قرار دهید، و بر پدر و مادرش دیبایی بپوشانید که تمامی دنیا در برابرش هیچ باشد. در آن دم، حاضران، به پدر و مادر او می نگرند و غبطه می خورند و آن دو از آن چه به خود می بینند، به شگفت می آیند و می گویند: پروردگارا! ما را چنین مقامی داده ای، حال آن که اعمال ما درخور آن نیست.

خداوند عز و جل می فرماید: افزون بر این ها، تاج کرامتی به شما عطا می کنم که نه چشمی آن را دیده و نه گوشی از آن چیزی شنیده و نه اندیشه ای به آن راه یافته باشد. این، از آن رو نصیبتان شد که به فرزندتان قرآن آموختید، و چشمش را به دین اسلام بینا کردید و او را در دوستی محمّد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، ولی خدا پروراندید، و بر اساس دانش ایشان، به او دانش آموختید؛ چرا که خداوند متعال هرگز عملی را از کسی نمی پذیرد جز آن که با دوستی ایشان و دشمنی با دشمنان ایشان همراه باشد، حتی اگر کسی، از خاک تا به افلاک را از طلا آکنده باشد، و همه را در راه خدا صدقه داده باشد. آن چه پاداش گرفتید، از جمله مژده هایی بود که بدان نوید داده شده اید. این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَبُشْرَی لِلْمُؤْمِنِینَ» یعنی شیعیان محمّد و علی و خاندان و تبار ایشان که پس از ایشان آمدند.

سپس خداوند متعال فرمود: «مَن کَانَ عَدُوًّا لِّلّهِ» به خاطر آن چه به محمّد و

ص:417

علی و خاندان پاک ایشان بخشید، آنها، در نادانی به جایی رسیدند که گفتند: ما، از خدایی که محمّد و علی را چنان که ادعا می کنند گرامی داشته است متنفریم؛ «وَجِبْرِیلَ» و نیز هر کس با جبرئیل دشمن باشد؛ از آن رو که خداوند متعال او را پشتیبان محمّد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در برابر دشمنانشان و نیز پشتیبان دیگر پیامبران و رسولان قرار داد. «ومَلآئِکَتِهِ» یعنی و هر کس با فرشتگانی دشمنی کند که خداوند متعال، آنها را برای یاری دین خود و تأیید اولیا خود فرستاده است، و این سخنی است که برخی از ناصبی های ستیزه جو گفتند: از جبرئیل که علی را یاری می کند بیزاریم. «وَرُسُلِه» و هر کس با فرستادگان خدا: موسی و عیسی و دیگر پیامبرانی که به قبول پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام فرا خواندند، دشمنی کند، و این همان سخن ناصبی هاست که گفتند: از پیامبرانی که به قبول امامت علی فرا خوانده اند بیزاریم. «وَجِبْرِیلَ وَمِیکَالَ» یعنی و هر کس با جبرئیل و میکائیل دشمن باشد. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام فرمود: «جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپ او واسرائیل، پشت او و فرشته مرگ، جلوی او ایستاده اند و خداوند متعال از فراز عرش خود، با خشنودی به او می نگرد و یاریش می کند؛ در این هنگام برخی از ناصبی ها گفتند: از خدا و جبرئیل و فرشتگانی که همچون سخن محمّد همراه علی هستند بیزاریم، هر کس از روی لجاجت با علی بن ابی طالب علیه السلام با ایشان دشمنی ورزد، «فَإِنَّ اللّهَ عَدُوٌّ لِّلْکَافِرِینَ» به سان دشمن با آنها رفتار می کند و آنها را گرفتار می سازد و در کیفری سخت می اندازد.

سبب نزول این دو آیه، سخن ناپسند دشمنان یهودی خدا در باره خداوند تبارک و تعالی و جبرئیل و میکائیل و دیگر فرشتگان الهی بود، و نیز سخن ناصبی ها در این باره که بسی ناپسندتر از کلام یهودیان بود. از آن جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله، همیشه از فضیلت هایی که خداوند عز و جل به علی اختصاص داده بود و از ارجی که سزاوار او گردانده بود، سخن می راند و پیوسته می فرمود: جبرئیل از سوی خدا، مرا چنین خبر داده است و گاه می گفت: جبرئیل، سمت راست علی و میکائیل، سمت چپ او ایستاده اند که جبرئیل به خاطر برتری سمت راست، در برابر میکائیل به خود می بالد، هم چنان که هم نشین پادشاه شکوهمندی که در دنیا سمت راست وی نشیند، در برابر هم نشین سمت چپ او، به

خود افتخار می کند؛ و هم چنان که پیرامونیان یک پادشاه، به خاطر نزدیکی بسیار، به او افتخار می کنند، آن دو در برابر اسرافیل و عزرائیل که در پس و پیش علی علیه السلام قرار دارند، به خود می بالند. نیز گاه رسول خدا در برخی از احادیث خود می فرمود: گرامی ترین فرشتگان نزد خدا، آنانند که بیش از دیگر فرشتگان، علی بن ابی طالب علیه السلام را دوست می دارند؛ و حضرت بیان می فرمود که سوگند فرشتگان این بود: سوگند به آن که پس از محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را گرامی ترین آفریدگان قرار داد. و باز حضرت می فرمود: فرشتگان آسمان ها و پرده نشینان، همچون شوق مادری دلسوز به پسر مهربان و نیکوکار خود، که پس از ده پسر به خاک سپرده شده، برایش بر جای مانده است، شوق دیدار علی بن ابی طالب را در دل دارند. به هنگام این سخنان ناصبی ها می گفتند: تا به کی محمّد برای ستودن علی و بزرگ داشتن او، از جبرئیل و میکائیل و دیگر فرشتگان سخن می راند و علی را نزد خداوند متعال، برتر از دیگر آفریدگان بر می شمارد؟ از پروردگار و فرشتگان و جبرئیل و میکائیل و فرستادگان خدا که همه و همه پس از محمّد، علی را برتری می دهند بیزار شدیم. امّا سخن یهودیان که با خدا دشمنی می کردند، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه گام نهاد، به همراه عبد الله بن صوریا(1) نزد ایشان آمدند، او عرض کرد: ای محمّد! تو چگونه می خوابی؟ ما را پیشتر، از خواب پیامبر آخرالزمان خبر داده اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دیدگانم به خواب می رود، ولی قلبم بیدار است. عرض کرد: درست است ای محمّد! مرا خبر ده که فرزند از پدر است یا از مادر؟ فرمود: استخوان ها و اعصاب و رگ هایش از مرد است و گوشت و خون و مویش از زن است. عرض کرد: درست است ای محمّد! حال مرا خبر ده که «چرا فرزندی همانند عموهایش می شود ولی به دایی هایش شبیه نمی گردد و یا فرزندی همانند دایی هایش می شود ولی به عموهایش شبیه نمی گردد؟» فرمود: از نطفه زن و مرد

1- [1] - عبد الله بن صوریا اعور: از بنی ثعلبه بن الفیطون، در حجاز کسی آگاهتر از او به تورات نبود. وی از پیامبر بسیار ایراد می گرفت. آن گاه که او به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: هدایت، چیزی نیست جز آنچه که ما بر آنیم. از ما تبعیت کن تا هدایت یابی و نصاری نیز چنین سخنی گفتند، خداوند متعال، این آیات را نازل فرمود: (و قالوا کونوا هوداً او نصاری ... و

لا تُسئلون عمّا كانوا يعملون) سوره بقره: 135- 141. « سيره ابن هشام ج 2، ص 161 و، ص 198، طبقات ابن سعد ج 1، ص 180 ».

هر یک بر دیگری غلبه کند، خوی فرزند به خویشان وی شبیه می شود.

عرض کرد: درست است ای محمّد! مرا خبر ده که «چرا کسی فرزند می آورد و دیگری فرزند نمی آورد؟» فرمود: اگر نطفه تیره رنگ و سرخ شود، فرزندی زائیده نشود؛ و اگر ناب باشد، زائیده شود. عرض کرد: مرا از چیستی پروردگارت خبر ده. آن گاه آیه: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» [بگو اوست خدای یگانه](1) تا پایان سوره نازل شد(2). ابن صوریا عرض کرد: درست است ای محمّد! یک سوال دیگر باقی مانده است، اگر پاسخ دهی، به تو ایمان می آورم و از تو پیروی می کنم. کدام یک از فرشتگان کلام خدا را برایت می آورد؟

حضرت فرمود: جبرئیل. عرض کرد: در میان فرشتگان، او دشمن ماست و همیشه کشتار و مصیبت و جنگ بر ما فرود می آورد؛ حال آن که میکائیل، رسول ماست و شادمانی و شادکامی برایمان می آورد؛ اگر میکائیل فرشته ای بود که بر تو نازل می شد، به تو ایمان می آوردیم؛ چرا که او فرمانروایی ما را استواری می بخشد، اما جبرئیل آن را نابود می کند. از این رو، او دشمن ماست. آن گاه سلمان بر ابن صوریا حجتی آورد و گفت: گواهی می دهم که دشمن جبرئیل، دشمن میکائیل است و هر کس با این دو دشمنی کند، هر دو با او دشمن می شوند؛ و هر کس از در آشتی با آنها درآید، هر دو با او دوستی کنند. در آن دم، خداوند متعال در تأیید گفته سلمان نازل فرمود: «قُلْ مَن كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ» به خاطر اینکه او از دوستان خدا، در برابر دشمنان خدا، پشتیبانی می کند و از جانب خدا، فضیلت های علی علیه السلام، ولی خدا را فرود می آورد «فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ»، جبرئیل، این قرآن را از سوی خداوند، فرود آورده است، «عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ» به فرمان او «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» دیگر کتاب های خداوند «وَهُدًى» در برابر گمراهی، «بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ» به آنان که به پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله، ولایت علی علیه السلام و امامان پس از وی ایمان دارند، نوید ده که اگر بر دوستی محمّد و علی و خاندان پاک ایشان جان سپارند، آنها دوستان راستین خداوند هستند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای سلمان! همانا خداوند سخنت را تأیید و نظرت را استوار کرد، سپس حضرت صلی الله علیه و

1- [1] - اخلاص/ 1.

2- [2] - احتجاج طبرسی، ص 43 ، چاپ اعلمی.

آله حدیثی طولانی ذکر فرمود که در تفسیر سرورمان امام حسن عسکری علیه السلام آمده است.(1)

«وَ لَقَدْ أَنزَلْنَآ إِلَیْکَ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ وَمَا یَکْفُرُ بِهَا إِلاَّ الْفَاسِقُونَ (99)»

[و همانا بر تو، آیاتی روشن فرو فرستادیم و جز فاسقان، (کسی) آنها را انکار نمی کند]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند متعال فرمود: «وَلَقَدْ أَنزَلْنَآ إِلَیْکَ»ای محمّد! «آیَاتٍ» که از راستگویی تو در پیامبریت نشان دارد و «بَیِّنَاتٍ» روشنگر امامت برادر و وصی و برگزیده تو، علی، و نمایانگر کفر کسانی است که در کار تو و برادرت، شک می کنند و در برابر فرمانتان سرپیچی و گردن کشی پیش می گیرند. «وَمَا یَکْفُرُ بِهَا» به آیات گواه بر برتری تو و برتری علی، پس از تو بر همه مردمان «إِلاَّ الْفَاسِقُونَ» همان یهودیان دروغگو که از راه دین خدا و اطاعت او به بیراهه رفتند و آن ناصبی ها که به اسلام وانمود می کردند.(2)

«أَوَ کُلَّمَا عَاهَدُواْ عَهْدًا نَّبَذَهُ فَرِیقٌ مِّنْهُم بَلْ أَکْثَرُهُمْ لاَ یُؤْمِنُونَ (100)»

[و مگر نه این بود که (یهود) هر گاه پیمانی بستند، گروهی از ایشان، آن را دور افکندند؛ بلکه (حقیقت این است که) بیشترشان ایمان نمی آورند]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل یهودیانی را که یاد ستیزه جویی آنها گذشت و نیز ناصبی هایی را که پیمان خود شکستند سرزنش کرد و فرمود: «أَوَکُلَّمَا عَاهَدُواْ عَهْدًا» و عهد و پیمان بستند تا از محمّد اطاعت کنند و پس از او به امر علی گردن نهند و در انجام فرمان او بکوشند «نَّبَذَهُ» عهد خود را فرو نهادند «فَرِیقٌ مِّنْهُم» و بر خلاف آن عمل کردند «بَلْ أَکْثَرُهُمْ» بیشتر آن یهودیان و ناصبی ها «لاَ یُؤْمِنُونَ» یعنی در روزهای آینده عمرشان از گناه دست نمی کشند و با این که آیات و

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 448، ح 296-298.

2- [2] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 459، ح 300.

نشانه های ایشان را دیده اند توبه نمی کنند. (1)

«وَلَمَّا جَاءهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِندِ اللّهِ مُصَدِّقٌ...وَرَاء ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ (101)»

«وَلَمَّا جَاءهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِندِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ كِتَابَ اللّهِ وَرَاء ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ (101)»

[و آن گاه که فرستاده ای از جانب خداوند برایشان آمد که آن چه را با آنان بود تصدیق می داشت گروهی از اهل کتاب کتاب خدا را پشت سر افکندند چنان که گویی (از آن هیچ) نمی دانند]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «وَلَمَّا جَاءهُمْ» به سوی آن یهودیان و نیز ناصبی هایی که در پی آنها بودند، «رَسُولٌ مِّنْ عِندِ اللّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ» قرآن را که دربرگیرنده ذکر فضیلت محمّد و علی و بایستگی دوستی ایشان و دوستانشان و دشمنی با دشمنان ایشان بود «نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ» اهل تورات و دیگر کتاب های پیامبران خدا علیهم السلام «وَرَاء ظُهُورِهِمْ» به آن چه در کتابهایشان آمده بود، عمل نکردند و به پیامبری محمد و جانشینی علی، رشک ورزیدند و فضیلت هایی را که از ایشان شناخته بودند انکار کردند. «كَأَنَّهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ» و راه منکران را در پیش گرفتند و همچون بی خبران از آن روی گرداندند، گرچه خوب می دانستند که حقیقت دارد. (2)

«وَ اتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ...لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِندِ اللَّه خَيْرٌ لَّوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ (103)»

«وَ اتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيْاطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَ مَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولاَ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلاَ تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لاَ يَنفَعُهُمْ وَ لَقَدْ

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) ص 464، ح 302.
2- [2] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 471، ح 304.

عَلِمُواْ لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِی الآخِرَهِ مِنْ خَلاَقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْاْ بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ کَانُواْ یَعْلَمُونَ (102) وَ لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُواْ و اتَّقَوْا لَمَثُوبَهٌ مِّنْ عِندِ اللَّه خَیْرٌ لَّوْ کَانُواْ یَعْلَمُونَ (103)»

[و آن چه را که شیطان(صفت)ها در سلطنت سلیمان خوانده (و درس گرفته) بودند پیروی کردند، و سلیمان کفر نورزید، لیکن آن شیطان صفت)ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می آموختند و (نیز از) آن چه بر آن دو فرشته، هاروت و ماروت، در بابل فرو فرستاده شده بود، (پیروی کردند) با این که آن دو (فرشته)، هیچ کس را تعلیم (سحر) نمی کردند مگر آن که (قبلاً به او) می گفتند: ما (وسیله) آزمایشی (برای شما) هستیم، پس زنهار کافر نشوی و(لی) آنها از آن دو (فرشته)، چیزهایی می آموختند که به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند؛ هر چند بدون فرمان خدا، نمی توانستند به وسیله آن، به احدی زیان برسانند؛ و (خلاصه) چیزی می آموختند که برایشان زیان داشت و سودی بدیشان نمی رسانید؛ و قطعا (یهودیان) دریافته بودند که هر کس خریدار این (متاع) باشد، در آخرت بهره ای ندارد. وه که چه بد بود آن چه به جان خریدند، اگر می دانستند.* اگر آنها گرویده و پرهیزکاری کرده بودند، قطعاً پاداشی (که) از جانب خدا (می یافتند) بهتر بود، اگر می دانستند]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر خود فرمود: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «وَاتَّبَعُواْ» آن یهودیان و ناصبی ها «مَا تَتْلُواْ» خواندند «الشَّیَاطِینُ عَلَی مُلْکِ سُلَیْمَانَ» و پنداشتند که سلیمان علیه السلام با سحر و چاره اندیشی و نیرنگ، چنان فرمانروایی شکوهمندی را به دست آورده است، و از این راه خواستند تا مردم را از کتاب خدا باز دارند. از این قرار که وقتی یهودیان کفر پیشه و ناصبی های هم دست آنان، در این کفر، فضیلت های علی بن ابی طالب علیه السلام را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدند و معجزاتی را که خداوند متعال، به دست ایشان برای آنها نمایان ساخت به چشم دیدند، به یکدیگر روی کردند و گفتند: این محمّد، از طریق حیله و شگفت آوری و سحر و نیرنگی که خود آموخته و به علی نیز یاد داده، تنها در پی دنیاست و می خواهد تا زنده است حکمرانی ما را به دست گیرد و پس از خود به علی سپارد؛ آن چه می گوید هیچ از جانب خدا نیست، وهمه، سخن خود اوست. او سحر و نیرنگی را که به کار

می گیرد، به جان ما و بندگان بیچاره خداوند می اندازد. بهره مندترین مردم از این سحر، سلیمان بن داوود بود، که با جادوگری بر جنیان و انسان ها و شیطان ها، در سراسر دنیا حکم راند. ما نیز اگر گوشه ای از آن چه را که سلیمان آموخته بود بیاموزیم، بر نمایاندن چیزی همانند نمایش محمّد و علی توانا می شویم، و این گونه مقامی را که محمّد برای علی بر می شمارد، ما نیز برای خود ادعا می کنیم و از گردن نهادن به فرمان علی بی نیاز می شویم. در آن هنگام، خداوند متعال، همه یهودیان و ناصبی ها را نکوهید و فرمود: «نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ كِتَابَ اللّهِ» که به ولایت محمّد و علی فرمان می داد، «وَرَاء ظُهُورِهِمْ» و به آن عمل نکردند، «وَاتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ» کفرپیشگان «الشَّيَاطِينُ» یعنی سحر و نیرنگ را «عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ» و پنداشتند که سلیمان از این راه به پادشاهی رسیده است، پس با خود گفتند: ما نیز از این راه، شگفتی می آفرینیم تا مردم، از ما فرمان برند و از گردن نهادن به فرمان علی بی نیاز شویم؛ آن گاه گفتند: سلیمان، کافری زبردست در سحر بود که با جادوگری به چنان فرمانروایی و قدرتی دست یافت. خداوند متعال در پاسخ آنها فرمود: «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ» و بر خلاف آن چه این کافران می گویند، سحری به کار نگرفت، «وَلَكِنَّ الشَّيْاطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ» یعنی با آموختن سحر به مردم و نسبت دادن آن به سلیمان، کفر ورزیدند. سپس حق تعالی فرمود: «وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ» شیطان ها به مردم سحر آموختند و آن چه را بر آن دو فرشته، یعنی هاروت و ماروت، نازل شده بود، به آنها یاد دادند و این گونه کفر پیشه کردند.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پس از نوح علیه السلام، ساحران و فریب کاران، بسیار شدند؛ از این رو خداوند متعال، دو فرشته به سوی پیامبر آن روزگار فرستاد تا او را از شیوه جادوگری ساحران، آگاه سازند و به او بیاموزند که چگونه سحرشان از کار می افتد و افسونشان به خودشان باز می گردد. پیامبر خدا، این دانش را از فرشتگان گرفت و به فرمان خدا، به بندگانش رساند و آنان را امر فرمود تا برای از کار انداختن جادو، سحر بیاموزند و آنان را بازداشت که مبادا از این راه، مردم را جادو کنند. او مردم را از چیستی نوع سم و آن چه ضرر آن را از بین می برد، آگاه می ساخت و سپس به هر کس آن را می آموخت می فرمود: این سم است، پس هر که را دیدی به آن گرفتار شده، این چنین ضررش

را از او دفع کن؛ و بپرهیز از اینکه با این سم، کسی را از پا درآوری. سپس خداوند متعال فرمود: «وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ» آن پیامبر به فرشته ها فرمان داد تا به شکل انسان، بر مردم پدید آیند و آن چه را خداوند به آنها آموخته، به ایشان بیاموزند و اندرزشان دهند. خداوند متعال فرمود: «وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ» شیوه ی سحر و از کار انداختن آن را «حَتَّى يَقُولاَ» به یاد گیرنده، «إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ» امتحانی است برای بندگان تا از خداوند اطاعت کنند و با آن چه می آموزند، تنها افسون ساحران را از میان برند و آنان را جادو نکنند؛ «فَلاَ تَكْفُرْ» که این سحر را به کارگیری و در پی ضرر زدن به مردم برآیی، و بخواهی آنها را به این باور، فراخوانی که تو جان می دهی و می ستانی؛ و کاری را ادعا کنی که هیچ کس جز خداوند متعال، بر آن توانا نیست؛ چرا که این سراسر کفر است. «فَيَتَعَلَّمُونَ» جویندگان سحر، «مِنْهُمَا» یعنی از میان نیرنگ هایی که شیطان ها بر قلمرو سلیمان نوشته بودند، و هم آن چه که هاروت و ماروت بر بابل فرود آورده بودند، آموختند: «مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ» چیزی که تنها به مردم زیان می رساند. آنها راه های جدایی انداختن بین مرد و زن را آموختند، و نیرنگ پرداختند، و تعویذ ساختند و وهم انداختند که اگر چنین افسونی خاک شود و چنان کاری انجام گیرد، دل زن و شوی از یکدیگر تیره و خشمناک می شود و به جدا شدن آن دو می انجامد.

سپس خداوند عز و جل فرمود: «وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ» یعنی آنها بدون فرمان و اجازه و علم خداوند، هرگز نمی توانند به کسی گزندی برسانند؛ زیرا اگر خدا می خواست، هر آینه آنان را با زور و خشم، از این کار باز می داشت. «وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلاَ يَنفَعُهُمْ» چرا که هر گاه آن سحر را برای جادوگری و زیان رسانی بیاموزند، در حقیقت، چیزی یاد گرفته اند که برای خودشان در دینشان زیان بار است و هیچ سودی برایشان ندارد و تنها با این کار از دین خدا جدا می شوند. «وَلَقَدْ عَلِمُواْ» آن فراگیرندگان «لَمَنِ اشْتَرَاهُ» در مقابل دینی که با یادگیری سحر از آن جدا می شوند «مَا لَهُ فِى الآخِرَةِ مِنْ خَلاَقٍ» بهره ای از پاداش بهشت «وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْاْ بِهِ أَنفُسَهُمْ» و جان هایشان را در گرو عذاب انداختند؛ «لَوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ» یعنی اگر فهمیده بودند که در حقیقت، آخرت را فروخته اند و بهره ی خود را از بهشت، رها کرده اند، چرا که سحرآموزان بر این باور بودند که هیچ خدا و رسول و رستاخیز و قیامتی در کار نیست؛ «وَلَقَدْ عَلِمُواْ لَمَنِ

اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِی الآخِرَهِ مِنْ خَلاَقٍ» زیرا آنها عقیده داشتند هیچ آخرتی وجود ندارد، و از این رو بهره ای برای آنها در سرایی پس از دنیا نخواهد بود، و حتی اگر آخرتی در کار باشد به سبب کفری که به آن می ورزند، بهره ای از آن نمی برند؛ «وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْاْ بِهِ أَنفُسَهُمْ» چون آخرت را به دنیا فروختند، در واقع خود را به این کار فروختند و جان هایشان را در گرو عذاب انداختند، «لَوْ کَانُواْ یَعْلَمُونَ» که خود را به عذاب فروختند، امّا این را در نمی یابند؛ چرا که کفر پیشه کرده اند و چشم خود را از نشانه های آشکار خداوند متعال، بسته اند که اگر می دیدند، می دانستند من بدون شک به سزای این باور ناروا و انکار حقیقت عذابشان می کنم.

ابویعقوب و ابوحسن روایت کرده اند که به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردیم: در بین ما، عده ای معتقدند هاروت و ماروت دو فرشته بودند که وقتی نافرمانی آدمیان فزونی گرفت، فرشتگان، آن دو را از میان خود برگزیدند و خداوند متعال، آن دو را به همراه فرشته ای سوم به سوی زمین فرو فرستاد. هاروت و ماروت آنجا عاشق زهره شدند و خواستند با او زنا کنند و شراب نوشیدند و انسان بی گناهی را کشتند؛ از این رو خداوند، آن دو را در بابل عذاب کرد؛ جادوگران از آن دو سحر می آموختند و خداوند متعال، آن زن را به شکل ستاره ای درآورد که زهره نام دارد. حضرت علیه السلام فرمود: پناه بر خدا از این سخنان! همانا فرشتگان، به لطف خداوند متعال، از گناه به دور و از کفر و بدکاری در امان می باشند. خداوند عز و جل در باره ایشان فرمود: «لَا یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ» [از آن چه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی کنند، و آن چه را که مأمورند، انجام می دهند] و نیز: «وَلَهُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِندَهُ» [و هر که در آسمان ها و زمین است برای اوست، و کسانی که نزد اویند](1) یعنی فرشتگان «لَا یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا یَسْتَحْسِرُونَ یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ لَا یَفْتُرُونَ» [از پرستش وی تکبر نمی ورزند و درمانده نمی شوند، شبانه روز بی آن که سستی ورزند نیایش می کنند](2) و باز در باره آنها فرمود: «بَلْ عِبَادٌ مُّکْرَمُونَ لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ» [بلکه بندگانی ارجمندند که در سخن، بر او

1- [1] - تحریم/ 6
2- [2] - انبیا/ 19- 20

پیشی نمی گیرند و خود به دستور او کار می کنند](1)، اگر چنان که اینها می گویند، خداوند، آن فرشتگان را جانشینان خود در زمین قرار داده باشد و آنها در دنیا همچون پیامبران یا امامان بوده اند، آیا از پیامبران و امامان قتل نفس یا زنا سر می زند؟ مگر نمی دانی که خداوند عز و جل هرگز دنیا را بدون پیغمبر یا امامی از جنس بشر بر جای نگذاشته است؟ مگر نه این است که خداوند متعال می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ» [پیش از تو نفرستادیم] یعنی به سوی مردمان، «إِلاَّ رِجَالاً نُّوحِی إِلَیْهِم مِّنْ أَهْلِ الْقُرَی» [جز مردانی از اهل شهرها را که به آنان وحی می کردیم](2)، پس خداوند خبر داده است که فرشتگان را به زمین نفرستاده است تا امام و حاکم باشند، بلکه فرشتگان تنها به سوی پیامبران خدا فرستاده می شدند. به حضرت عرض کردیم: پس بنابراین، ابلیس هم فرشته نبوده است، فرمود: آری، او از جنس جن بود؛ آیا نشنیده اید که خدای عز و جل می فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ کَانَ مِنَ الْجِنِّ» [(یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید. پس (همه) جز ابلیس سجده کردند که از (گروه) جن بود](3) پس حق تعالی خبر داده است که ابلیس، از جنیان بود و هم اوست که خداوند متعال در باره اش فرمود: «وَالْجَآنَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ» [و پیش از آن، جن را از آتشی سوزان و بی دود خلق کردیم](4) سپس حضرت علیه السلام فرمود: پدرم از جدّم حضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم نقل کرد که ایشان فرمود: خداوند عز و جل، ما خاندان محمّد را و پیامبران را و فرشتگان درگاه خود را برگزیده است و هیچ یک از اینان را برنگزید مگر آن که می دانست اینان دست به کاری نمی زنند که به سبب آن از ولایت او بیرون شوند و دست عصمت او از سرشان برداشته شود، و به جرگه کسانی بپیوندند که سزاوار عذاب و خشم او هستند. عرض کردیم: برای ما روایت شده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به ولایت و امامت منصوب فرمود، خداوند عز و جل، در آسمان، ولایت علی را به

1- [1] - انبیا/ 26- 28.
2- [2] - یوسف/ 109.
3- [3] - کهف/ 50.
4- [4] - حجر/ 27.

گروه هایی از فرشتگان عرضه داشت؛ امّا آنها از پذیرش آن سرباز زدند و خداوند، آنها را به قورباغه تبدیل کرد. حضرت فرمود: پناه بر خدا! آنها به ما دروغ می بندند. فرشتگان، پیام آوران خدا به سوی مردم هستند، بنابراین آنها نیز همچون دیگر پیامبران و فرستادگان او می باشند. آیا پیامبران به خدا کفر می ورزند؟ عرض کردیم: خیر، فرمود: فرشتگان نیز این گونه اند. همانا فرشتگان مقامی شکوهمند و منزلتی والا دارند.(1)

2) ابن بابویه، از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی، از پدرش، از احمد بن علی انصاری، از علی بن محمّد بن جهم، روایت کرده است که وی گفت: شنیدم مأمون از حضرت امام رضا علیه السلام در باره روایت هایی پرسید که مردم در باره زهره و سهیل بازگو می کنند، و آن این که زهره نام زنی بوده که هاروت و ماروت دلباخته ی او شدند و سهیل نیز، باجگیری در یمن بوده است. حضرت فرمود: این که می گویند آن دو تبدیل به ستاره شدند دروغ است، بلکه به دو جانور دریایی تبدیل شدند و مردم به اشتباه گمان کردند که به دو ستاره تبدیل شدند. خداوند عز و جل، هیچ گاه دشمنان خود را به نورهای درخشان، مسخ نمی کند و سپس تا زمین و زمان برجاست آنها را بر جا بگذارد. موجود مسخ شده، بیش از سه روز زنده نمی ماند و می میرد، و چیزی از نسل آن باقی نمی ماند و امروزه موجود مسخ شده ای بر زمین وجود ندارد. موجوداتی مانند بوزینه و خوک و خرس و همچون اینها در حقیقت، شبیه به جانورانی هستند که خداوند، قومی را به سبب انکار یگانگی او و دروغ گو خواندن پیامبرانش، مورد خشم و نفرین خود قرار داد و آنها را به شکل آن جانوران درآورد. امّا هاروت و ماروت دو فرشته بودند که به مردم سحر می آموختند تا آنها این گونه خود را از سحر جادوگران در امان دارند و افسون های آنان را از کار بیاندازند. آن دو به کسی که می خواستند به او سحر بیاموزند پیشاپیش می گفتند: «إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلاَ تَكْفُرْ» امّا گروهی با به کارگیری آن در راهی که باید از آن پرهیز می کردند، کفر ورزیدند و با سحری که آموخته بودند، به جدایی انداختن میان زن و شوهر پرداختند؛ خداوند عز و جل می فرماید:

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 471، ح 304.

«وَمَا هم بِضَآرِّينَ بِه مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّه» یعنی به علم خداوند.(1)

3) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابان بن عثمان، از ابو بصیر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: سلیمان بن داوود علیه السلام، به جنیان دستور داد تا خانه ای از بلور برایش بنا کنند، در حالی که او بر عصای خویش تکیه داشت و به آن شیطان ها نگاه می کرد که چگونه کار می کنند و به او می نگرند. ناگهان چشمش به مردی افتاد که کنار او ایستاده بود، از او ترسید و فرمود: تو کیستی؟ پاسخ داد: من آن کسی هستم که نه رشوه می گیرم و نه از پادشاهان می ترسم؛ من فرشته مرگ هستم. آن گاه در همان حال که سلیمان به عصای خویش تکیه داشت، جان او را گرفت. جنیان یک سال به ساختن قصر می پرداختند و به سلیمان نگاه می کردند و به او نزدیک می شدند و هم چنان کار می کردند، تا این که خداوند، موریانه ای فرستاد و آن موریانه، چوب دستی سلیمان را خورد. وقتی سلیمان بر زمین افتاد انسان ها دریافتند که جنیان، غیب نمی دانند؛ چرا که اگر می دانستند، یک سال در آن عذاب خفت بار نمی ماندند. آن جن ها از موریانه، به خاطر خوردن عصای موسی تشکر کردند و از آن پس هر کجا موریانه دیدند برایش آب و گل حاضر کردند.

چون سلیمان از دنیا رفت، شیطان، سحر را بنا نهاد و شیوه آن را در کتابی نوشت و آن را پیچید و بر پشتش نوشت: این چیزی است که آصف بن برخیا برای فرمانروایی سلیمان بن داود بنا نهاد که دربردارنده گنجینه های دانش است. سپس آن را زیر تخت سلیمان پنهان کرد و سپس خود، آن را برای مردم بیرون آورد و خواند. کافران گفتند: تنها به این سبب، سلیمان بر ما چیره شد. امّا مؤمنان گفتند: این گونه نیست او بنده ی خدا و پیامبر او بود؛ از این رو خداوند متعال فرمود:

«وَاتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ الشَّياطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيمَانُ وَلَكِنَّ الشَّياطِينَ كَفَرُواْ يعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَينِ بِبَابِلَ هارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يقُولاَ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلاَ تَكْفُرْ فَيتَعَلَّمُونَ مِنْهمَا مَا يفَرِّقُونَ بِه بَينَ الْمَرْءِ وَزَوْجِه وَمَا هم بِضَآرِّينَ بِه مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّه وَيتَعَلَّمُونَ مَا يضُرُّهمْ وَلاَ ينفَعُهمْ وَلَقَدْ عَلِمُواْ لَمَنِ اشْتَرَاه مَا لَه فِى الآخِرَهِ مِنْ خَلاَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْاْ بِه أَنفُسَهمْ

1- [1] - عيون اخبار الرضا (ع)، ج 1، ص 245، ح 2.

لَوْ كَانُواْ يعْلَمُونَ».(1)

و نیز عیاشی ، از ابو بصیر، از امام محمّد باقر علیه السلام این حدیث را روایت کرده است. (2)

«یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَقُولُواْ رَاعِنَا وَقُولُواْ انظُرْنَا وَاسْمَعُواْ وَلِلکَافِرِینَ عَذَابٌ أَلِیمٌ (104)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! نگویید «راعِنا» و بگویید «انظرنا» و (این توصیه را) بشنوید و (گر نه) کافران را عذابی دردناک است]

1) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه گام نهاد، جمع انبوهی از مهاجران و انصار، گرد ایشان بودند و بسیار از ایشان می پرسیدند؛ آنها حضرت صلی الله علیه و آله را به گونه ای شکوهمند و محترمانه که سزاوار ایشان بود خطاب می کردند، چرا که خداوند متعال به آنها فرموده بود: «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِی وَلَا تَجْهرُوا لَه بِالْقَوْلِ کَجَهرِ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُکُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ»_ _[ای کسانی که ایمان آورده اید! صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید، و هم چنان که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می گویید، با او به صدای بلند، سخن مگویید مبادا بی آن که بدانید، کرده هایتان تباه شود](3) رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها مهر می ورزید و دوستشان می داشت و تا آنجا می کوشید آنها را از گناه به دور دارد که وقتی تنی از آنها با حضرت صلی الله علیه و آله سخن می گفت، ایشان به عمد، صدای خود را بر صدای او بلند می فرمود تا مبادا در پی هشدار خدا، کردارش تباه شود. روزی مردی از اعراب، از پشت دیوار، حضرت صلی الله علیه و آله را با صدایی بلند ندا داد، از آنجا که حضرت صلی الله علیه و آله می خواست اعرابی به خاطر بالا بردن صدایش گناه نکند، با صدایی بلندتر او را پاسخ گفت. اعرابی عرض کرد: مرا آگاه کن که تا چه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 64.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 70، ح 74.
3- [3] - حجرات/ 2.

زمانی توبه پذیرفته می شود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای برادر عرب! تا آن گاه که خورشید از مغرب سر برآورد، در توبه به روی آدمی باز است و این کلام خداوند عز و جل است که فرمود: «هلْ ینظُرُونَ إلاَّ أن تَأْتِیهمُ الْمَلآئِکَهُ أَوْ یأْتِی رَبُّکَ أَوْ یأْتِی بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ» [آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان به سویشان بیایند یا پروردگارت بیاید یا پاره ای از نشانه های پروردگارت بیاید](1) و آن روزی است که خورشید از مغرب طلوع می کند. «لاَ ینفَعُ نَفْسًا إِیمَانُها لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمَانِها خَیرًا» _ _[روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت (پدید)اید، کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد](2) و امّا کلمه »رَاعِنَا» از کلماتی بود که مسلمانان، با آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله را خطاب می کردند و می گفتند: «راعِنا»؛ یعنی به ما التفات کن و مراعات حال ما را بکن و همان گونه که ما سخن تو را می شنویم، تو نیز سخن ما را بشنو؛ امّا این کلمه در زبان یهودیان به این معنا بود: بشنو، خدا تو را کر کند. وقتی یهودیان شنیدند مسلمانان، رسول خدا را چنین خطاب می کنند به یکدیگر گفتند: تاکنون پنهانی به محمّد ناسزا می گفتیم، بیایید تا اکنون آشکارا به او ناسزا گوییم؛ و به قصد توهین، رسول خدا صلی الله علیه و آله را با کلمه «راعِنا» خطاب می کردند. سعد بن معاذ انصاری،(3) قصدشان را دریافت و گفت: ای دشمنان خدا! که لعنت خدا بر شما باد، قصد دشنام دادن به رسول خدا صلی الله علیه و آله می کنید و ما را در این گمان می اندازید که شما نیز به شیوه ما، ایشان را خطاب می کنید؟ به خدا سوگند اگر بار دیگر بشنوم که یکی از شما این سخن بر زبان آورد، گردنش را می زنم. اگر ناروا نمی دیدم که سزایتان را پیش از

1- [1] - أنعام/ 158.
2- [2] - أنعام/ 158.
3- [3] - سعد بن معاذ بن النعمان بن امرىء القیس بن زید بن عبدالأشهل بن جشم بن الحارث بن الخزرج بن النبیت بن مالک بن الأوس الانصاری الأوسی الأشهلی، وی در مدینه، در فاصله بین عقبه اول و عقبه دوم، به دست مصعب بن عمیر اسلام آورد. در جنگ های بدر و احد و خندق شرکت کرد. در جنگ خندق تیر خورد و یک ماه بعد بر اثر جراحت در گذشت. کسی که وی را با تیر زده بود، حبان بن العرقه بود و به هنگام زدن او بانگ

برآورد: بگیر که من ابن العرقه می باشم. از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند صورتش را در آتش جهنم بسوزاند». تهذیب الکمال ج 10، ص 300؛ سیر أعلام النبلاء ج 1، ص 279 ؛ أسد الغابه ج 2، ص 239.

کسب اجازه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام، برادر و وصی و نایب او در رسیدگی به امور امتش بدهم، هر آینه گردن هر کس را که شنیده ام در میان شما این چنین گفته است از تنش جدا می کردم. خداوند متعال در این باره فرمود: ای محمّد! «مِّنَ الَّذِينَ هادُواْ يحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِه وَيقُولُونَ سَمِعْنَا وعَصَينَا وَاسْمَعْ غَيرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِى الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهمْ قَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانظُرْنَا لَكَانَ خَيرًا لَّهمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِن لَّعَنَهمُ اللّه بِكُفْرِهمْ فَلاَ يؤْمِنُونَ إِلاَّ قَلِيلاً»_ _[برخی از آنان که یهودی اند، کلمات را از جاهای خود برمی گردانند و با پیچانیدن زبان خود و به قصد طعنه زدن در دین (اسلام با درآمیختن عبری به عربی)، می گویند: شنیدیم و نافرمانی کردیم و بشنو! (که کاش) ناشنوا گردی و (نیز از روی استهزا می گویند)، راعنا (که در عربی یعنی به ما التفات کن ولی در عبری یعنی خبیث ما) و اگر آنان می گفتند: شنیدیم و فرمان بردیم و بشنو و به ما بنگر قطعاً برای آنان بهتر و درست تر بود؛ ولی، خدا آنان را به علت کفرشان لعنت کرد، در نتیجه جز (گروهی) اندک، ایمان نمی آورند] و نیز فرمود: «يا أَيها الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَقُولُواْ رَاعِنَا»، چرا که دشمنان یهودیتان از این کلمه دستاویزی می سازند تا به رسول خدا صلی الله علیه و آله ناسزا و دشنام گویند. «وَقُولُواْ انظُرْنَا»؛ یعنی این چنین خطاب کنید و نه با کلمه راعِنا، زیرا معنایی که آنها در نظر دارند، در این کلمه نیست، و دیگر نمی توانند آن را دستاویزی برای دشنام گویی قرار دهند.

«مَّا يوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهلِ الْكِتَابِ وَلاَ الْمُشْرِكِينَ...مَن يشَاءُ وَ اللّه ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ(105) »

«مَّا يوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهلِ الْكِتَابِ وَلاَ الْمُشْرِكِينَ أَن ينَزَّلَ عَلَيكُم مِّنْ خَيرٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَاللّه يخْتَصُّ بِرَحْمَتِه مَن يشَاءُ وَ اللّه ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ(105) »

[نه کسانی که از اهل کتاب کافر شده اند و نه مشرکان، [هیچ کدام) دوست نمی دارند خیری از جانب پروردگارتان بر شما فرود اید، با آن که خدا هر که را خواهد به رحمت خود اختصاص دهد و خدا دارای فزون بخشی عظیم است]

امام حسن عسکری علیه السلام در روایتی به نقل از امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند متعال یهود، مشرکان و ناصبیان را نکوهش کرده و فرموده است: «مَّا يوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهلِ الْكِتَابِ» که منظور، یهودیان و نصاری می باشند. «وَلاَ

ص:432

الْمُشْرِكِينَ» یعنی و نه مشرکانی که ناصبی و دشمن ائمه اند و از ذکر خداوند و ذکر محمد و فضائل علی علیه السلام و سخن گفتن در باره مقام والا و جایگاه عظیم وی به خشم می آیند. «أَن یَنَزَّلَ عَلَیکُم» یعنی دوست ندارند که بر شما به تدریج نازل شود، «مِّنْ خَیرٍ مِّن رَّبِّکُمْ» یعنی از نازل شدن آیات بیشتری در فضل محمد، علی و خاندان مطهر آن دو، بیزارند و دوست ندارند که برهان معجزه آوری از آسمان نازل شود و حقانیت محمد، علی و خاندان آن دو را هویدا سازد. پس آنها به این خاطر، هم کیشان خود را از بحث و حجت با تو باز می دارند؛ چرا که می ترسند که برهان و حجت تو، آنان را خیره و معجزه تو، آنان را مبهوت سازد و از پاسخ بازدارد و در نتیجه مردم عوام آنان، به تو ایمان بیاورند یا این که علیه رؤسای خود، شورش کنند. از این رو است که آنان نمی گذارند مردم، تو را ببینند تا (مبادا) سخنان تو را بدانند (و آنان چنین می گویند) که او مهربان و بدعت گذار است و زبانی سحرآمیز دارد، و اگر او را نبینید و شما را نبیند، برایتان بهتر است و دین و دنیای شما را سالم تر نگاه می دارد.

پس آنها به این شکل، از روی آوردن مردم عوام به تو، جلوگیری می کنند. سپس خداوند عز و جل فرمود: «وَاللّه یخْتَصُّ بِرَحْمَتِه» یعنی توفیق به دین اسلام و موالات و دوستی با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام، «مَن یشَاءُ وَاللّه ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ» یعنی بر کسی که به او توفیق گرویدن دین خود را ارزانی می دارد و به موالات و دوستی با تو و برادرت علی بن ابی طالب علیه السلام هدایت می نماید.

حضرت فرمود: پس چون رسول الله صلی الله علیه و آله آنان را به این شکل مورد ملامت و سرزنش قرار داد، گروهی از آنان نزد حضرت آمدند و با او عناد ورزیده و گفتند: ای محمد! تو خلاف آن چیزی را که در دل های ما جریان دارد، به ما نسبت می دهی؛ زیرا که ما از این که حجت و برهان قاطعی بر تو نازل شود و ملزم به اجرای آن باشیم، ناراحت نیستیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یقیناً اگر اینجا با محمد عناد ورزید، خدای جهانیان با شما عناد خواهد ورزید هنگامی که نامه هایتان را برای برشمردن اعمالتان به سخن می آورد و شما می گویید: حافظان بر ما ستم کردند و اعمالی را که انجام ندادیم علیه ما نوشته اند؛ پس در این هنگام، جوارح و اعضای بدنتان به

شهادت و گواهی دادن، فراخوانده می شوند و علیه شما شهادت می دهند. پس آنها گفتند: شاهد تو، از ما دور نیست. این عمل تو، عمل دروغگویان است؛ چرا که بین ما و قیامت فاصله زمانی زیادی است. در اعضای بدنمان، آن چه را که ادعا می کنی، نشان بده تا به این که سخن تو راست است، یقین پیدا کنیم؛ و تو هرگز این کار را نمی کنی، چرا که تو از دروغگویان هستی. رسول الله صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: اعضای بدن آنان را برای شهادت دادن، به سخن بیاور. پس حضرت علی علیه السلام، اعضای بدن آنان را برای شهادت دادن به سخن آورد و علیه آنها شهادت دادند که آنان دوست ندارند که خیری از جانب پروردگارتان که همان آیه بینه و حجت و برهان معجزه واری بر نبوت او و امامت برادرش علی می باشد، بر امت محمد، به زبان محمد نازل شود؛ چرا که بیم دارند حجت و برهان او، آنان را مبهوت سازد و مردم عوام آنان، به او ایمان آورند و بسیاری از آنان دچار سردرگمی شوند. پس آنان گفتند: ای محمد! ما چیزی از این شهادت که ادعا می کنی اعضای بدنمان، به آن شهادت دادند را نشنیدیم. پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! اینان، همان کسانی هستند که خداوند در باره آنان فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ حَقَّتْ عَلَیهِمْ کَلِمَتُ رَبِّکَ لاَ یؤْمِنُونَ * وَلَوْ جَاءتْهمْ کُلُّ آیهٍ حَتَّی یرَوُاْ الْعَذَابَ الأَلِیمَ» (1) [در حقیقت، کسانی که سخن پروردگارت بر آنان تحقق یافته، ایمان نمی آورند،* هر چند هر گونه آیتی برایشان بیاید تا وقتی که عذاب دردناک را ببینند]. آنان را نفرین کن تا نابود شوند.

پس علی علیه السلام آنان را نفرین کرد و هر عضو از اعضای آنان که علیه صاحبش زبان به شهادت گشود، شکافته شد و آن شخص، در همان دم، فوت کرد.

پس گروه دیگری از حاضران که یهودی بودند گفتند: چه سنگدلی ای محمد! همه آنان را به قتل رساندی. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: من نمی توانستم نسبت به کسانی که خشم خداوند بر آنان فزونی یافته، انعطاف نشان دهم؛ اما اگر آنان به محمد، علی و آل مطهر آن دو توسل جسته و از خدا می خواستند که به آنان مهلت دهد و از آنان درگذرد، خداوند با آنان همان کاری را می کرد که با گوساله پرستان انجام داد. هنگامی که آنان به محمد صلی الله علیه و آله، علی و آل مطهر

1- 1 - يونس/ 97-96.

آن دو علیهم السلام توسل جستند و از خداوند طلب مغفرت کردند و خدا به زبان موسی، به آنان فرمود: «اگر به این صورت، در حق کسی که دیگری را به قتل رسانده دعا می شد، خداوند به بزرگی محمد، علی و خاندان مطهر آن دو، او را از گناه قتل، عفو می نمود و او را می بخشید.»

2) در روایت حسن بن اباالحسن دیلمی به نقل از کسی که با سلسله سند، آن را روایت کرده، از ابا صالح، از حماد بن عثمان، از امام رضا علیه السلام، از پدرش امام کاظم علیه السلام، از پدرش امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «یخْتَصُّ بِرَحْمَتِه مَن یشَاءُ» آمده که فرمود: کسانی که رحمت الهی به آنان اختصاص داده شده، پیامبر خدا، جانشین او، و عترت آن دو می باشند. خداوند صد رحمت را آفرید و نود و نه رحمت، نزد او برای محمد، علی و عترت آن دو ذخیره شده است و یک رحمت بر سائر موجودات، گسترده شده است. (1)

«مَا نَنسَخْ مِنْ آیهٍ أَوْ نُنسِها نَأْتِ...وَمَا لَکُم مِّن دُونِ اللّه مِن وَلِی وَلاَ نَصِیرٍ(107) »

«مَا نَنسَخْ مِنْ آیهٍ أَوْ نُنسِها نَأْتِ بِخَیرٍ مِّنْها أَوْ مِثْلِها أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّه عَلَیَ کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ(106) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّه لَه مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا لَکُم مِّن دُونِ اللّه مِن وَلِی وَلاَ نَصِیرٍ(107) »

[هر حکمی را نسخ کنیم یا آن را به(دست) فراموشی بسپاریم، بهتر از آن یا مانندش را می آوریم. مگر ندانستی که خدا بر هر کاری تواناست. * مگر ندانستی که فرمانروایی آسمان ها و زمین از آن خداست و شما جز خدا، سرور و یاوری ندارید]

امام حسن عسکری علیه السلام در روایتی به نقل از امام محمد تقی علیه السلام فرمود: «مَا نَنسَخْ مِنْ آیهٍ» یعنی حکم آن را برمی داریم «أَوْ نُنسِها» یعنی نقش آن را محو می سازیم و آن را از ذهن ها، و ذهن تو ای محمد!، پاک می سازیم؛ چنان که خداوند متعال فرمود: «سَنُقْرِؤُکَ فَلَا تَنسَی* إِلَّا مَا شَاء اللَّه إِنَّه یعْلَمُ الْجَهرَ وَمَا یخْفَی» [ما به زودی (آیات خود را به وسیله سروش غیبی) بر تو خواهیم

1- 1 - یونس/ 97-96.

خواند تا فراموش نکنی * جز آن چه خدا خواهد که او آشکار و آن چه را که نهان است می داند] یعنی این که تو را به فراموشی می اندازد و یادش از دل تو محو می شود. «نَأتِ بِخَیرٍ مِّنْها» یعنی آیه بهتری برایتان می آوریم، چرا که این آیه دومی، ثواب، مصلحت و منفعت بیشتری از آیه اولی نسخ شده، به دنبال دارد. «أَوْ مِثْلِها» یعنی به مصلحت شما، منظور این است که ما هیچ آیه را منسوخ یا تغییر نمیدهیم جز این که در آن، مصالح و منافع شما را در نظر داریم. سپس خداوند فرمود: ای محمد! «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّه عَلَىَ کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ» پس خداوند بسیار توانا است و قادر به نسخ و غیر آن می باشد. «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّه لَه مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ» یعنی او عالم به تدبیر و مصالح آنها است و او شما را با دانش خود تدبیر می کند. «وَمَا لَکُم مِّن دُونِ اللّه مِن وَلِی» یعنی او عهده دار مصالح و منافع شما است، چون تنها خداوند عز و جل کسی است که دانا به مصالح می باشد نه کس دیگر. «وَلاَ نَصِیرٍ» یعنی اگر خداوند اراده کند که امر مکروه و ناپسندی را بر شما نازل کند و یا کیفر و عذابی را بر شما فرود بیاورد، هیچ یاوری برایتان نیست تا در برابر آن شما را یاری کند. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: چه بسا خداوند، نسخ و تنزیل را به دلیل مصالح و منافعتان مقدّر ساخته تا به آن، ایمان بیاورید و با تصدیق و باور به آن، ثواب برایتان مهیا و فراوان شود. پس او از آن، همان چیزی را اراده می کند که صلاحتان در آن است و برای شما بهترین چیز است. سپس خداوند فرمود: «أَلَمْ تَعْلَمْ» یعنی ای محمد! «أَنَّ اللّه لَه مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ» یعنی او با قدرتش بر آن دو حکم می راند و بر حسب مشیت خود، آن دو را آباد می سازد و هیچ کسی نمی تواند آن چه را که او مؤخر ساخته، مقدم و آن چه را که او مقدم ساخته مؤخر کند. سپس خداوند متعال فرمود: «وَمَا لَکُم» یعنی ای جماعت یهود و تکذیب کنندگان محمد صلی الله علیه و آله و انکارکنندگان نسخ شرایع! «مِّن دُونِ اللّه» یعنی شما غیر از خداوند، کسی را ندارید که «مِن وَلِی» یعنی عهده دار مصالح شما باشد. اگر پروردگارتان شما را برای آن مصالح ارشاد و هدایت نکند، «وَلاَ نَصِیرٍ» یعنی تا شما را بدون خداوند یاری کند و شما را از عذاب او رهایی ببخشد.(1)

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) ص، 491، ح 311.

2) از عیاشی، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «مَا نَنسَخْ مِنْ آیهٍ أَوْ نُنسِها نَأْتِ بِخَیرٍ مِّنْها أَوْ مِثْلِها» روایت شده که فرمود: ناسخ، چیزی است که تغییر کرده و خداوند آن را از یادها برده است؛ مانند غیبی که دیگر نیست؛ مانند آیه: «یمْحُو اللّه مَا یشَاءُ وَیثْبِتُ وَعِندَه ام الْکِتَابِ»(1) [خدا آن چه را بخواهد محو یا اثبات می کن، و اصل کتاب نزد اوست]. حضرت فرمود: سپس خداوند، هر چه بخواهد انجام می دهد و هر چه را بخواهد تغییر می دهد؛ مانند قوم یونس علیه السلام، به هنگامی که بدا برایش حاصل شد و خداوند آنان را مورد رحمت قرار داد؛ و حضرت این آیه را مثال زد: «فَتَوَلَّ عَنْهمْ فَمَا أنتَ بِمَلُومٍ»(2) [پس، از آنان روی بگردان که تو در خور نکوهش نیستی]. حضرت فرمود: آنها را مورد رحمت خود قرار داد. (3)

3) از عمر بن زید روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «مَا نَنسَخْ مِنْ آیهٍ أَوْ نُنسِها نَأْتِ بِخَیرٍ مِّنْها أَوْ مِثْلِها» پرسیدم و حضرت فرمود: کسانی که گفتند این آیه، به این شکل است، دروغ می گویند؛ زیرا اگر خداوند، آیه ای را نسخ کند و مانند آن را بیاورد، آن را نسخ نکرده است. عرض کردم: خداوند، این طور فرموده است. حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی این گونه نفرموده است. عرض کردم: پس آیه به چه شکل است؟ حضرت فرمود: در آیه الف و واو نمی باشد و آیه را این گونه قرائت نمود: «مَا نَنسَخْ مِنْ آیهٍ أَوْ نُنسِها نَأْتِ بِخَیرٍ مِّنْها أَوْ مِثْلِها» خداوند می فرماید: هیچ امامی را نمی میرانیم یا یادش را از یادها نمی بریم، جز آن که بهتر از او را از نسلش که همانند او است می آوریم.(4)

4) شیخ در تهذیب، با سند خود از یونس، از عبد الله بن سنان روایت می کند که گفت: امام صادق علیه السلام فرموده است: مسئله رجم «سنگسار» در قرآن آمده است؛ مانند این سخن خداوند که فرمود:(5) اگر پیرمرد و پیرزن، زنا کردند، آنان

1- [1] - رعد/ 39
2- [2] - ذاریات/ 54
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1 ص 74 ح 77
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1 ص 74 ح 78.

5- [5] - اگرچه در متن، عبارت: «الشیخ و الشیخه اذا زنیا فارجموهما البته فانهما قضیا الشهوه» از آیات قرآن محسوب شده است، اما شیعه بر این باور است که این عبارت، جزء قرآن نیست و از آیات منسوخ نیز نمیباشد؛ حال آن که علمای عامه معتقدند این عبارت، در زمره آن دسته از آیات منسوخ است که حکم و تلاوت آن نسخ شده است. نگاه کنید به: جواهر التفسیر، حسین کاشفی سبزواری، ص 193؛ الجامع لاحکام القرآن، محمد بن احمد قرطبی، ج 11، ص 5 ؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج 1،ص 259؛ احکام القرآن، جصاص، ج 1، ص 219. (مترجمان)

را البته سنگسار کنید؛ زیرا دوران شهوت را سپری کرده اند.(1)

«أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْأَلُواْ رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِن قَبْلُ وَمَن يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاء السَّبِيلِ (108)»

[یا می خواهید از پیامبر خود، همان را بخواهید که قبلاً از موسی خواسته شد؛ و هر کس کفر را با ایمان عوض کند، مسلماً از راه درست گمراه شده است]

1) امام حسن عسکری علیه السلام به نقل از امام هادی علیه السلام فرمود: «أَمْ تُرِيدُونَ» یعنی، بلکه ای کفار قریش و ای یهودیان! می خواهید «أَن تَسْأَلُواْ رَسُولَكُمْ» یعنی آن آیاتی را به رسولتان عرضه کنید که نمی دانید صلاح یا تباهی شما در آن است. «كَمَا سُئِلَ مُوسَى مِن قَبْلُ» و به موسی عرضه و گفته شد: «لن نؤمن من لک حتی نری الله جهره فاخذتکم الصاعقه وَمَن يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالإِيمَانِ» یعنی، پس از پاسخ رسول الله صلی الله علیه و آله به او، به این که آن چه که پرسید صلاحیت عرضه به خداوند را ندارد، یا پس از آن که خداوند متعال برای او، آن چیزی را که عرضه کرد آشکار سازد، اگر درست باشد «وَمَن يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالإِيمَانِ» با مشاهده آیاتی که درخواست کرد، ایمان نیاورد یا هنگامی که دانست در شأن او نیست که درخواست کند و باید به همان نشانه هایی که خداوند، عرضه داشته و آیات بینه ای که آشکار ساخته بسنده کند، با عناد ورزیدن و عدم پایبندی به حجت و دلیلی که برای او آورده شده، کفر را به جای ایمان بپذیرد، «فَقَدْ ضَلَّ سَوَاء السَّبِيلِ» یعنی از راهی که به بهشت منتهی می شود منحرف گشته و در مسیری که پایان آن جهنم است، قدم گذاشته است.

حضرت فرمود: خداوند عز و جل به یهودیان فرموده است: ای یهودیان! «أَمْ

1- [1] - تهذیب، جلد 10، ص 3، ح 7.

تُرِيدُونَ» یعنی بلکه می خواهید پس از آن چه برایتان آوردیم «أَن تَسْأَلُواْ رَسُولَكُمْ». ماجرا از این قرار بود که ده تن از یهودیان به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و می خواستند که او را بیازارند(1) و پیرامون چیزهایی، از او سوال کنند که او را با آنها پریشان و آزرده کنند. در این میان مردی اعرابی که گویی کسی او را از پشت هل می داد، نزد پیامبر آمد. بر دوش آن مرد کیسه ای بود و در آن کیسه، چیزی نهاده شده بود که کیسه را پر می کرد و دیگران از محتوای آن اطلاعی نداشتند. آن مرد گفت: ای محمد! به سؤالی که از تو می پرسم پاسخ ده. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای برادر عرب! این یهودیان، پیشتر از تو آمدند تا سؤالاتی را از من بپرسند. بنابراین آیا به آنها اجازه می دهی تا با آنها آغاز کنم؟ مرد اعرابی گفت: خیر، چرا که من غریب هستم و راه دشواری را پشت سر گذاشته ام. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: بنابراین تو به خاطر غریب بودنت و این که مسیر دشواری را پیمودی از آنها شایسته تر هستی. مرد اعرابی گفت: چیزی دیگر؛ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: آن چیست؟ مرد اعرابی گفت: برای اینان کتابی است که قائل به آن هستند و گمان می کنند که آن بر حق است و من اعتقاد ندارم به این که چیزی را بفرمایید تا بر آن با تو توافق کنند و تو را تصدیق کنند تا مردم از دینشان برگردند. من با چنین چیزهایی قانع نمی شوم و قانع شدنم تنها با دلیل روشن است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: علی بن ابی طالب کجا است؟ علی فرا خوانده شد. پس آمد تا به نزدیکی رسول الله صلی الله علیه و آله رسید. مرد اعرابی گفت: ای محمد! این مرد در گفت و گوی بین من و تو چه می کند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو از من دلیل روشن و بیّن را درخواست نمودی و این، دلیل روشن و گره گشا و صاحب دانش کافی است. من، شهر حکمت هستم و این، درب آن است، پس هر کسی خواهان حکمت و دانش باشد، باید از در آن وارد شود. چون علی بن ابی طالب به پیشگاه حضرت رسول آمد رسول الله صلی الله علیه و آله با صدای بلند فرمود: ای بندگان خدا! هر کسی خواهان نگریستن به عظمت آدم، حکمت شیث، نامداری و ابهت ادریس، شکرگزاری نوح از

1- [1] - تعنته: یعنی به او آزار رساند و خواست، او در لغزش و مشقت ها بیفتد. گفته می شود: جاءَنی متعنتاً و تعنت الرجل و علیه: یعنی از او در

باره چیزی پرسید که می خواست آن چیز بر او مشتبه شود و در مشقت بیفتد «المعجم الوسیط- ریشه عنت».

پروردگار و پرستش او، وفا و دوستی ابراهیم، دشمنی و ستیز موسی با هر کسی که دشمن خدا است و نیز، دوستی عیسی با تمام مؤمنان و حسن معاشرت او است، باید به این، یعنی علی بن ابی طالب بنگرد. ایمان مؤمنین و نفاق و دورویی منافقان با او افزایش می یابد. مرد اعرابی گفت: ای محمد! این گونه پسر عمویت را مدح نمودی که شرف او، شرف تو و عزت او، عزت تو است و من جز با گواهی و شهادت کسی که در شهادت او هیچ بطلان و فسادی نمی باشد،یعنی با شهادت این سوسمار، چیزی را از این مرد نمی پذیرم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای برادر عرب! آن را از کیسه خود بیرون آور تا از آن بخواهی که شهادت بدهد و او به نبوت من و به فضیلت همین برادرم شهادت خواهد داد. پس مرد اعرابی گفت: در شکار آن خستگی ها کشیده ام و بیم دارم که بجهد(1) و بگریزد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: نترس، چرا که نمی جهد، بلکه می ایستد و به نفع ما و به تصدیق و برتری ما گواهی می دهد. مرد اعرابی گفت: من بیم دارم که جست و خیز کند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: پس اگر جست و خیز کرد، همین برای این که ما را تکذیب کنی و آن را حجتی علیه ما قرار دهی بس است؛ ولی هرگز جست و خیز نخواهد کرد و به نفع ما شهادتی حقیقی خواهد داد. پس اگر این چنین کرد آنرا رها کن، چرا که محمد درعوض آن، چیزی به تو می دهد که برایت بهتر است.پس آن مرد اعرابی، سوسمار را از کیسه بیرون آورد و بر روی زمین قرار داد. سوسمار ایستاد و به رسول الله صلی الله علیه و آله رو کرده و گونه هایش را به خاک مالید و خداوند متعال، آن را به سخن آورد؛ پس گفت: شهادت می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و هیچ شریکی ندارد و گواهی می دهم که محمد، بنده او و فرستاده او و برگزیده او و سرور پیامبران و برترین تمام خلائق، و خاتم پیامبران و پیشاهنگ خوبرویان زیباسرشت (الغرّ المحجّلین) است؛ و گواهی می دهم که برادرت، علی بن ابی طالب، دارای همین صفاتی است که آن را برشمردم و داری فضلی است که از آن یاد کردم و این که ولایتمداران او در بهشت، گرامی و دشمنانش در جهنم، جاویدانند. آن مرد اعرابی با چشمانی گریان گفت: ای رسول خدا! من نیز به آن چه که این سوسمار گواهی داد، گواهی می دهم؛ من چیزی را

1- [1] - طفر: یعنی به بالا پرید و طفره، یعنی به بالا پریدن «القاموس المحیط- ریشه طفر»

دیدم و مشاهده کردم و شنیدم که به هیچ روی از آن گریزی نیست. سپس آن مرد اعرابی به یهودیان رو کرده و گفت: وای بر شما! چه آیه و نشانه ای پس از این می خواهید و دیگر خواستار چه معجزه ای هستید؟! هیچ راهی جز این که ایمان بیاورید ندارید، و گرنه همه شما هلاک خواهید شد. پس همه آن یهودیان ایمان آورده و گفتند: ای برادر عرب! برکت سوسمار تو بر ما افزون باد.

سپس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای برادر عرب! سوسمار را رها کن تا خداوند عز و جل در عوض آن چیزی به تو بدهد که برایت بهتر است؛ چرا که آن، سوسماری است که به خدا، رسولش و به برادر رسولش ایمان داشته و شهادت به حقیقت می دهد، و سزاوار نیست که شکار شود یا اسیر باشد. این سوسمار، به خاطر دلیل رهایی اش (راه آزادی اش) (1) بر سایر سوسماران، برتری دارد؛ چرا که خداوند، او را به امیری برگزیده است. آن سوسمار، پیامبر را مورد خطاب قرار داده و گفت: ای رسول خدا! به من اجازه بده تا خود به او عوض بدهم. آن مرد اعرابی گفت: تو چه عوضی می توانی به من بدهی؟ سوسمار گفت: به همان سوراخی که مرا از آن گرفتی برو، در آن سوراخ، ده هزار دینار خسروانی و هشتصد هزار درهم است، آنها را بردار. آن مرد اعرابی گفت: من خسته و کوفته، با این جماعت حاضر که اینجا بوده و این کلام را از سوسمار شنیده اند چه کنم؟ زیرا هر کس که تازه نفس است به آنجا می رود و آن را برمی دارد. سوسمار گفت: ای برادر عرب! خداوند، آن مال را عوضی برای تو در مقابل من قرار داده است. پس هر کسی از تو پیشی گرفته و آهنگ برداشتن آن را کند، خداوند او را هلاک می گرداند. آن مرد اعرابی، خسته بود و در نتیجه، به کندی و آهستگی، حرکت می کرد. جماعتی از منافقین که نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بودند از او پیشی گرفته و دست در داخل سوراخ فرو بردند تا دینارها را از آن بیرون آورند؛ در این هنگام افعی بزرگی از آن سوراخ، بیرون آمده و به آنها حمله کرده و آنان را کشت و تا آمدن آن مرد اعرابی، آنجا ایستاد. افعی، او را مورد خطاب قرار داده و گفت: ای برادر عرب! به اینان بنگر که چگونه خداوند مرا مأمور قتل آنان قرار داد تا به مال تو که در عوض سوسمار، به آن

1- [1] - سرب به فتح سین و کسر آن و سکون راء: به معنای راه است «القاموس المحیط – ریشه سرب»

رسیده ای، دست نیابند؟ خداوند، مرا محافظ آن قرار داده است؛ اینک آن را بردار.

پس آن مرد اعرابی، درهم ها و دینارها را از سوراخ بیرون آورد، ولی توان حمل آن را نداشت. افعی او را مورد خطاب قرار داد و گفت: این ریسمانی را که به کمر داری بردار و با آن، آن دو کیسه را ببند، سپس آن ریسمان را به دُم من، گره بزن و من آن را تا منزلت خواهم کشاند. من، خادم تو و نگهبان مال تو هستم. پس افعی آمد و همچنان از آن مرد اعرابی و مالش محافظت کرد تا این که وی آن مال را در خرید زمین، ملک و باغ صرف نمود.آن گاه افعی بازگشت. (1)

«وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهلِ الْكِتَابِ لَوْ يرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ...إِنَّ اللّه عَلَى كُلِّ شَىءٍ قَدِيرٌ (109)»

«وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهلِ الْكِتَابِ لَوْ يرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَينَ لَهمُ الْحَقُّ فَاعْفُواْ وَاصْفَحُواْ حَتَّى يأْتِى اللّه بِأَمْرِه إِنَّ اللّه عَلَى كُلِّ شَىءٍ قَدِيرٌ (109)»

[بسیاری از اهل کتاب ،پس از این که حق برایشان آشکار شد، از روی حسدی که در وجودشان بود، آرزو می کردند که شما را بعد از ایمانتان کافر گردانند؛ پس عفو کنید و درگذرید تا خدا فرمان خویش را بیاورد که خدا بر هر کاری تواناست]

1) امام حسن عسکری علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهلِ الْكِتَابِ لَوْ يرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا» فرمود: یعنی به شبهاتی که بر شما وارد می کنند «حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم» یعنی به شما، زیرا خداوند شما را با محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خاندان مطهر آن دو گرامی داشت. «مِّن بَعْدِ مَا تَبَينَ لَهمُ الْحَقُّ» یعنی همان معجزاتی که بر راستی محمد صلی الله علیه و آله و فضل علی و آل آن دو دلالت می کند «فَاعْفُواْ وَاصْفَحُواْ» یعنی از جهل آنان بگذرید و با حجت های خدا با آنان مقابله کنید و به وسیله آن، کلام باطل آنان را دفع نمایید. «حَتَّى يأْتِى اللّه بِأَمْرِه» تا دستور خدا در باره آنها برای قتل در روز فتح مکه برسد. در آن هنگام، شما آنان را از شهر مکه و جزیره العرب، بیرون می کنید و به هیچ کافری اجازه ماندن در آنجا را نمی دهید. «إِنَّ اللّه عَلَى كُلِّ شَىءٍ قَدِيرٌ»

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 496 و 313.

یعنی و از آنجا که او بر همه چیز، قادر و تواناست، برایتان مقدر ساخت که با روش پسندیده تر، با آنان مقابله کنید که این شیوه به عبادت و پرستش خدا، نزدیک تر است و بیشتر به صلاح شما می باشد.(1)

«وَ أَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَ آتُواْ الزَّكَاةَ وَ مَا تُقَدِّمُواْ لأَنفُسِكُم مِّنْ خَيرٍ تَجِدُوه عِندَ اللّه إِنَّ اللّه بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (110)»

[و نماز را به پا دارید و زکات را بدهید و هر گونه نیکی که برای خویش از پیش فرستید، آن را نزد خدا باز خواهید یافت. آری خدا به آن چه می کنید بیناست]

1) امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ» یعنی با کامل کردن وضو، تکبیرات، قیام، قرائت، رکوع، سجود و حد و مرز آن، «وَآتُواْ الزَّكَاةَ» یعنی به افراد مستحق، و آن را به هیچ کافر یا منافقی ندهید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: کسی که به دشمنان ما زکات می دهد، به مانند کسی است که در حرم خداوند، دزدی می کند. «وَمَا تُقَدِّمُواْ لأَنفُسِكُم مِّنْ خَيرٍ» یعنی مقداری از مالی که آن را در اطاعت و پیروی از خداوند انفاق می کنید. پس اگر اموالی نداشتید، از آبرو و نیکنامی خود به نفع برادران مؤمنتان استفاده کنید تا به آنان را به منافعی برسانید و ضرر و زیان را از آنان بازدارید. «تَجِدُوه عِندَ اللّه» یعنی خداوند متعال، به وسیله آبرو و مقام محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خاندان مطهر آن دو، در روز قیامت به شما سود می رساند و به وسیله آن، اعمال بد شما را کاهش داده و اعمال نیک شما را چند برابر می کند و درجات شما را بالا می برد. «إِنَّ اللّه بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» یعنی او دانا است، و عمق مطالب و آن چه که در دل ها پنهان شده است را می داند (ظاهر مسایل درونی و باطن مسایل ظاهری)؛ و او بر طبق اعتقادات و نیت هایتان به شما جزا می دهد و او مانند فرمانروایان دنیوی نیست که امور، بر برخی از آنان، مشتبه شود و عمل برخی را به کسی که آن را انجام نداده و جنایت برخی را به کسی که عامل آن نبوده نسبت دهد تا در نتیجه، به خاطر جهلش به آن چه که بر او مشتبه شده، ثواب و عقابش را در حق کسانی که مستحق آن نیستند، اعمال کند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: کلید نماز،

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 515 ح 315.

طهارت و بستن آن، با تکبیر و گشودن آن با سلام دادن است. خداوند هیچ نمازی را بدون طهارت، و هیچ صدقه ای را به همراه خیانت(1) نمی پذیرد. بزرگترین طهارت نماز، که نماز بدون آن پذیرفته نمی شود و هیچ یک از طاعات، بدون آن مقبول نیست، ولایت محمد صلی الله علیه و آله و این که او سرور رسولان است و همچنین ولایت علی علیه السلام و این که او سرور جانشینان است؛ و نیز ولایت اولیای آن دو و دشمنی با دشمنان آن دو می باشد. (2)

«وَقَالُواْ لَن يدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلاَّ مَن كَانَ هودًا أَوْ...وَ لاَ خَوْفٌ عَلَيهمْ وَ لاَ همْ يحْزَنُونَ(112)»

«وَقَالُواْ لَن يدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلاَّ مَن كَانَ هودًا أَوْ نَصَارَى تِلْکَ أَمَانِيهمْ قُلْ هاتُواْ بُرْهانَکُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (111) بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهه لِلّه وَ هوَ مُحْسِنٌ فَلَه أَجْرُه عِندَ رَبِّه وَ لاَ خَوْفٌ عَلَيهمْ وَ لاَ همْ يحْزَنُونَ(112)»

[و گفتند: هرگز کسی به بهشت درنیاید، مگر آن که یهودی یا ترسا باشد. این آرزوهای(واهی) ایشان است. بگو: اگر راست می گویید، دلیل خود را بیاورید.*آری هر کس که خود را با تمام وجود به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد، پس مزد وی پیش پروردگار اوست و بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد]

1) امام حسن عسکری علیه السلام به نقل از امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «وَقَالُواْ» یعنی یهود و مسیحیان. یهود گفتند: «لَن يدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلاَّ مَن كَانَ هودًا» یعنی یهودی «أَوْ نَصَارَى» یعنی مسیحیان گفتند: هیچ کس جز مسیحیان وارد بهشت نخواهند شد. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: و غیر از آنان نیز، این سخن را گفتند. دهریون گفتند: کائنات، آغازی ندارند و ازلی می باشند و هر کس در این اعتقاد، با ما مخالفت کند، گمراه و در اشتباه و گمراه کننده است. بت پرستان گفتند: تدبیرکنندگان جهان، نور و ظلمت می باشند و هر کس که با ما در این باور مخالفت کند، گمراه شده است. مشرکین عرب گفتند: قطعاً بت های ما همان خدایانند؛ هر کس با اعتقاد ما مخالفت ورزد، در گمراهی است. پس خداوند متعال فرمود: «تِلْکَ

1- [1] - غلول: به معنای خیانت است. غلّ، أغلّ: یعنی در غنیمت و غیر آن خیانت کرد. «المعجم الوسیط- ریشه غلل»
2- [2] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 520، ح 318.

أَمَانِيهِمْ» یعنی آن چه که آن را آرزو می کنند. «قُلْ» یعنی به آنان «هاتُواْ بُرْهانَکُمْ» یعنی بر سخنتان «إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ».

از امام صادق علیه السلام نیز این حدیث نقل شده و حضرت، در آن به مجادله پیرامون دین اشاره نموده و فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از آن نهی فرمودند؛ البته به طور مطلق از آن نهی نکردند، بلکه از مجادله، جز با بهترین طریق آن، منع نمودند. آیا به کلام خداوند عز و جل گوش فرا نمی دهید که می فرماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهلَ الْکِتَابِ إِلَّا بِالَّتِی هی أَحْسَنُ» [و با اهل کتاب، جز به(شیوه ای) که بهتر است مجادله مکنید] و هم چنین می فرماید: «ادْعُ إِلِی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَجَادِلْهم بِالَّتِی هی أَحْسَنُ» [با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به(شیوه ای) که نیکوتر است مجادله کن]، پس علما، مجادله با بهترین طریق را، قرین دین دانستند و خداوند متعال، مجادله را جز از بهترین طریق آن، بر شیعیان ما حرام نموده است؛ و چگونه خداوند تمام انواع مجادله را حرام می کند، در حالی که خود می فرماید: «وَقَالُواْ لَن یدْخُلَ الْجَنَّهَ إِلاَّ مَن کَانَ هودًا أَوْ نَصَارَی» و خداوند متعال فرمود: «تِلْکَ أَمَانِیهِمْ قُلْ هاتُواْ بُرْهانَکُمْ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ»، پس خداوند، معیار علم به صداقت و ایمان افراد را، برهان، دانسته است (و آیا برهان می آورند؟) آن هم در مجادله ای که به بهترین شکل، صورت گیرد. حضرت به سخنانش ادامه داد تا این که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله به اصحابش فرموده است: بگویید: «اِیاکَ نَعْبُدُ» [(بارالها) تنها تو را می پرستیم]؛ یعنی خدای واحد را می پرسیتیم و چنان که ملحدین گفتند، نمی گوییم که: همه کائنات، بی آغاز و ازلی هستند. همچنین به مانند بت پرستان، نمی گوییم که: تدبیرکنندگان جهان، نور و ظلمت می باشند؛ و همین طور به مانند مشرکان عرب، قائل به این نیستیم که بت هایمان، همان خدایانند. پس ما هیچ چیزی را شریک تو قرار نداده و هیچ کس را به غیر از تو، چنان که این کافران، قائل به آن بودند، خدا نمی خوانیم و به مانند یهود و مسیحیان، برای تو، فرزندی را قائل نمی شویم؛ چرا که شأن تو از داشتن فرزند، بسیار برتر است. حضرت فرمود: منظور از آیه: «وَقَالُواْ لَن یدْخُلَ الْجَنَّهَ إِلاَّ مَن کَانَ هودًا أَوْ نَصَارَی» نیز همین است. کافران دیگر نیز به چیزهایی قائل شدند و خداوند متعال فرمود: ای محمد! «تِلْکَ أَمَانِیهِمْ» که آن را بدون حجت و برهان آرزو می کنند. «قُلْ هاتُواْ بُرْهانَکُمْ» یعنی

حجت و برهان ادعای خود را بیاورید. «إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ» چنان که محمد، براهین خود را که شما آن را شنیدید، آورده است. سپس فرمود: «بَلَی مَنْ أَسْلَمَ وَجْهه لِلّه» یعنی همان طور که کسانی که به رسول الله صلی الله علیه و آله ایمان آوردند، با شنیدن براهین و دلایل او چنین کردند. «وَهوَ مُحْسِنٌ» یعنی در کارش برای خدا، «فَلَه أَجْرُه» یعنی ثوابش «عِندَ رَبِّه» یعنی در روز قیامت، «وَلاَ خَوْفٌ عَلَیهمْ» یعنی به هنگامی که کافران با مشاهده آن عذاب ها می ترسند. «وَلاَ همْ یحْزَنُونَ» یعنی به هنگام مرگ، چرا که در آن لحظه، مژده بهشت برایشان آورده می شود. ان شاء الله معنای مجادله به بهترین طریق در تفسیر سوره نحل، آیه: «وَجَادِلْهم بِالَّتِی هی أَحْسَنُ» [با آنان به(شیوه ای) که نیکوتر است مجادله نمای] که به نقل از امام صادق علیه السلام می باشد، خواهد آمد و آن حدیث، طولانی می باشد و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ذکر شده است. (1) و ما در تفسیر آیه: «وَقَالُواْ لَن یدْخُلَ الْجَنَّهَ إِلاَّ مَن کَانَ هودًا أَوْ نَصَارَی» از بیم طولانی شدن سخن، به همین مقدار بسنده نمودیم. (2)

«وَقَالَتِ الْیهودُ لَیسَتِ النَّصَارَی عَلَیَ شَیءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَی...یوْمَ الْقِیامَهِ فِیمَا کَانُواْ فِیه یخْتَلِفُونَ»(113)

«وَقَالَتِ الْیهودُ لَیسَتِ النَّصَارَی عَلَیَ شَیءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَی لَیسَتِ الْیهودُ عَلَی شَیءٍ وَهمْ یتْلُونَ الْکِتَابَ کَذَلِکَ قَالَ الَّذِینَ لاَ یعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهمْ فَاللّه یحْکُمُ بَینَهمْ یوْمَ الْقِیامَهِ فِیمَا کَانُواْ فِیه یخْتَلِفُونَ»(113)

[یهودیان گفتند: ترسایان، بر حق نیستند و ترسایان گفتند: یهودیان، بر حق نیستند؛ با آن که آنان کتاب(آسمانی) را می خوانند، افراد نادان نیز(سخنی) همانند گفته ایشان گفتند، پس خداوند، روز رستاخیز، در آن چه با هم اختلاف می کردند، میان آنان داوری خواهد کرد]

1) امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «وَقَالَتِ الْیهودُ لَیسَتِ النَّصَارَی عَلَیَ شَیءٍ» یعنی دین ندارند، بلکه دین شان، باطل و کفر است؛ «وَقَالَتِ النَّصَارَی لَیسَتِ الْیهودُ عَلَی شَیءٍ» یعنی دین ندارند، بلکه دینشان،

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 526، ح 321 و 322 و در ص 543 ح 324.
2- [2] - این حدیث، در حدیث 3 ، از تفسیر آیه 125 از سوره نحل نیز خواهد آمد.

باطل و کفر است. «وَهمْ» یعنی یهود «یتْلُونَ الْکِتَابَ» یعنی تورات را، پس فرمود: هم آن گروه و هم این گروه، بدون دلیل و برهان، تقلید می کنند و آن کتاب را تلاوت کرده ولی در آن تأمل نمی کنند تا به واجبات و ضروریات آن آگاهی پیدا کرده و از گمراهی رهایی یابند. سپس فرمود: «کَذَلِکَ قَالَ الَّذِینَ لاَ یعْلَمُونَ» یعنی آن طور که خداوند به آنان امر فرموده است در آن نمی نگرند. و این سخنان را در حالی به یکدیگر گفتند که با هم اختلاف داشتند. مانند سخنانی که یهودیان و مسیحیان به یکدیگر گفتند،اینان، آنان را و آنان، اینان را تکفیر نمودند. سپس خداوند متعال فرمود: «فَاللّه یحْکُمُ بَینَهمْ یوْمَ الْقِیامَهِ فِیمَا کَانُواْ فِیه یخْتَلِفُونَ» یعنی خداوند در دنیا، گمراهی و فسق و فجور آنان را روشن می سازد و هر کدام را به اندازه استحقاق، جزا می دهد.

امام حسن علیه السلام فرمود:این آیه، تنها به این خاطر نازل شد که گروهی از یهودیان وگروهی از مسیحیان، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمده و گفتند:ای محمد! بین ما قضاوت کن. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ماجرایتان را برایم بازگو کنید. یهودیان گفتند: ما به خداوند واحد حکیم و اولیای او مؤمن هستیم، ولی دین مسیحیان، پایه و اساس ندارد و بر حق نمی باشند. مسیحیان نیز گفتند: بلکه ما به خداوند واحد حکیم و اولیای او مؤمن هستیم و دین یهود، پایه و اساسی ندارد و آنها بر حق نمی باشند.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: همه شما، باطل و در اشتباه و منحرف از دین خدا و امر او هستید. پس یهودیان گفتند: چگونه ما کافر هستیم، در حالی که در میان ما، کتاب خدا یعنی تورات می باشد و آن را قرائت می کنیم؟ مسیحیان نیز گفتند: چگونه ما کافریم، در حالی که در میان ما کتاب خدا یعنی انجیل می باشد و آن را قرائت می کنیم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای یهودیان و ای مسیحیان! شما ناآگاهانه با دین خدا مخالفت ورزیدید، چرا که اگر به آن دو کتاب عمل می نمودید، بدون دلیل و برهان یکدیگر را تکفیر نمی کردید؛ زیرا خداوند کتاب هایش را به منظور شفا دادن از کوری و جهالت، و معیاری برای سنجش هدایت از ضلالت و گمراهی نازل کرده و کسانی که به آنها عمل می کنند، به راه مستقیم هدایت می شوند. اگر شما به کتاب خدا عمل نکرده نباشید، وبال گردن شما خواهد بود و اگر به دلیل و برهان خداوند سر تسلیم فرود نیاورید، در برابر خداوند،

ص:447

نافرمان تلقی شده و در معرض خشم او خواهید بود. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله رو به یهودیان کرده و فرمود: بپرهیزید از این که به خاطر عمل کردن بر خلاف دستور خداوند و کتابش به آن چه که بر سر پیشینیان شما آمده، دچار شوید و خداوند در مورد آنان فرموده است: «فَبَدَّلَ الَّذِینَ ظَلَمُواْ قَوْلًا غَیرَ الَّذِی قِیلَ لَهمْ» [اما کسانی که ستم کرده بودند (آن سخن را) به سخن دیگری غیر از آن چه به ایشان گفته شده بود تبدیل کردند] و امر شدند به این که آن را بگویند. خداوند متعال فرمود: «فَأَنزَلْنَا عَلَی الَّذِینَ ظَلَمُواْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاء» [و ما (نیز) بر آنان که ستم کردند به سزای این که نافرمانی پیشه کرده بودند، عذابی از آسمان فرو فرستادیم] یعنی عذابی از آسمان بر آنان نازل شد، به طاعون دچار شدند و صد و بیست هزار تن از آنان مردند. سپس به جوجه تیغی گرفتار آمدند و صد و بیست هزار تن دیگر از آنان نیز مردند و اختلافشان در این بود که چون به پیش آن در رسیدند، در بلند و مرتفعی را مشاهده نمودند. پس گفتند: ما نیازی نداریم که هنگام ورود، در اینجا سجده کنیم. گمان کردیم ارتفاع در، کم است و ناگزیر از رکوع در آن هستیم، ولی این در، مرتفع است. تا کی اینان (منظورشان موسی و یوشع بن نون بود) ما را به سخره می گیرند و ما را در برابر چیزهای باطل و بیهوده به سجده وا می دارند. پس به آن در، پشت کردند و به جای کلمه حِطّه که به آن امر شده بودند گفتند: «هطا سمقانا» و منظورشان، گندم سرخ بود. پس آنان، این گونه، نافرمانی کردند. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: اینان بنی اسرائیلند که درِ حطه، در مقابلشان قرار داده شد و شما ای امت محمد! در حطه، یعنی اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله در برابر شما قرار داده شد. و شما به پیروی از هدایت آنان و پایبندی به راه آنان، فرمان داده شده اید تا به وسیله آن، خطاها و گناهانتان مورد مغفرت قرار گیرد و شمار نیکوکاران، در میان شما افزایش یابد. در حطه شما، از در حطه آنان برتر است، چرا که آن در از چوب بوده، در حالی که ما ناطق، راستگو، برگزیده، هدایتگر و فاضل هستیم؛ چنان که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: همان طور که ستارگان آسمان، مایه نجات از غرق شدن هستند، اهل بیت من، موجب در امان ماندن امت من از گمراهی در دین خود هستند و تا زمانی که در میان آنها کسانی هستند که از هدایت و سنت اهل بیت من پیروی می کنند، در آن گمراهی، هلاک نخواهند شد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کسی

بخواهد مانند من زندگی کند و مانند من بمیرد و در جنه عدن (بهشتی که اقامت در آن همیشگی است) که پروردگار، وعده آن را به من داده است، اقامت کند و شاخه ای را که با دست خود کاشته، در دست گیرد و به او بگوید: باش، پس شود، باید ولایت علی بن ابی طالب را بپذیرد و با دوست او، دوست، و با دشمن او، دشمن باشد و باید ولایت نسل بزرگوار علی علیه السلام که فرمانبردار خدایند و پس از او می آیند را نیز بپذیرد؛ چرا که آنها از سرشت من آفریده شده اند و از فهم و دانش من سیراب شده اند. پس وای بر کسانی از امت من! که فضل و برتری آنان را تکذیب و با آنان قطع رابطه می کنند، چرا که خداوند، شفاعت من را برای آنان فراهم نخواهد آورد. (1)

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن مَّنَعَ مَسَاجِدَ اللّه أَن یذْکَرَ فِیها...وَلَهمْ فِی الآخِرَهِ عَذَابٌ عَظِیمٌ (114) »

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن مَّنَعَ مَسَاجِدَ اللّهِ أَن یذْکَرَ فِیها اسْمُه وَسَعَی فِی خَرَابِها أُوْلَئِکَ مَا کَانَ لَهمْ أَن یدْخُلُوها إِلاَّ خَآئِفِینَ لهمْ فِی الدُّنْیا خِزْی وَلَهمْ فِی الآخِرَهِ عَذَابٌ عَظِیمٌ (114) »

[و کیست بیدادگرتر از آن کس که نگذارد در مساجد خدا، نام وی برده شود و در ویرانی آنها بکوشد. آنان حق ندارند جز ترسان لرزان در آن (مسجد)ها درآیند. در این دنیا ایشان را خواری و در آخرت عذابی بزرگ است]

1) امام حسن عسکری علیه السلام به نقل از امام حسن علیه السلام می فرماید: چون خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را در مکه به پیامبری مبعوث کرد و دعوتش را در آن آشکار ساخت و کلامش را در آن نشر داد و آیین های آنان را که بت می پرستیدند، ملامت نمود، آنان بر او خرده گرفته و او را مورد اهانت قرار دادند و تلاش کردند تا مساجد بنا شده را خراب کنند. این مساجد، توسط گروهی از بهترین های اصحاب محمد و شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام بنا شده و در حیاط کعبه، واقع شده بود. یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در این مکان، چیزهایی را زنده می کردند که فاسقان از بین برده بودند. این مشرکان سعی داشتند آن را خراب کنند و محمد و سایر اصحابش را بیازارند و (سرانجام) او را وادار به خروج از مکه به مدینه کردند. پیامبر به پشت سر خود نگاهی انداخت و

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 544 ح 325-326.

رو به مکه فرمود: خداوند می داند که من، تو را دوست می دارم و اگر بیم از هلاک نبود، هیچ سرزمینی را بر تو ترجیح نمی دادم و هیچ جایگزینی را به جای تو برنمی گزیدم؛ چرا که من به اجبار، از تو بیرون آمده ام؛ من از این که تو را ترک می کنم، در غم و اندوهم. پس خداوند متعال به محمد وحی نمود که ای محمد! خداوند متعال بر تو درود فرستاده و می فرماید: تو را پیروزمندانه، موفق، به سلامت، توانا و چیره، به این شهر، باز خواهم گرداند و آن وحی همان آیه: «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ»(1) [در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند] است؛ یعنی تو را موفق و پیروز به مکه باز خواهد گردانید. رسول الله صلی الله علیه و آله اصحابش را از آن باخبر ساخت و به گوش اهل مکه رساند و آنها، او را به مسخره گرفتند. پس خداوند متعال به پیامبرش فرمود: تو را بر مکه چیره خواهم ساخت و حکم من بر آنان جاری خواهد شد و مشرکان را از وارد شدن به آن باز می دارم؛ به طوری که هر یک از آنها با ترس از این که اگر دستگیر شود، کشته خواهد شد، مخفیانه وارد آن می شود. پس چون قضای خداوند بر فتح مکه حتمیت یافت و امکان پذیر شد، حضرت، عتّاب بن اسید(2) را حاکم آنجا قرار داد. چون این خبر به گوش آنان رسید گفتند: محمد، همچنان مارا خوار و سبک می شمارد، چرا که جوانکی هجده ساله را حاکم ما قرار داده است؛ در حالی که ما ریش سفیدان و خادمان بیت الله الحرام و مجاوران حرم امن الهی و بهترین مکان خداوند بر روی زمین هستیم. رسول الله صلی الله علیه و آله نامه پیمان با مردم مکه را برای عتّاب بن اسید نوشته و در ابتدای آن چنین آورد: بسم الله الرحمن الرحیم، از محمد، فرستاده خدا، به مجاوران خانه خدا و ساکنین حرام الهی. امّا بعد، و عهدنامه را ذکر کرد و عتاب بن سعید آن

1- [1] - قصص/ 85.

2- [2] - عتاب بن اسید بن ابی العیص بن أمیّه بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی بن کلاب قریشّی اموی، کنیه اش ابا عبدالرحمن است و برخی گفته اند که کنیه اش، ابا محمد می باشد. در روز فتح مکه، اسلام آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که به حنین رفت او را حاکم مکه قرار داد و وی تا وفات رسول الله صلی الله علیه و آله در مکه ماند و ابوبکر او را به آن مقام تثبیت کرد و همین طور در مکه بود تا این که در

روز وفات ابوبکر در 13 ه_ ، او نیز درگذشت. برخی گفته اند که تاریخ وفات در 23 ه_ بوده است. الکامل فی التاریخ: ج 2، ص 262؛ اصابه: ج 4 ص 211 ح 5383؛ اسد الغابه 35323/451.

را بر مردم مکه قرائت نمود. سپس امام علیه السلام پس از بیان این مطالب فرمود: سپس رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر بن ابی قحافه را به همراه ده آیه از سوره برائت که شکستن پیمان هایی که با کافران بسته شده و تحریم نزدیک شدن مشرکین به مکه در آنها ذکر شده بود را فرستاد، و ابوبکر را بر حج گمارد تا به همراه کسانی که در موسم حج به شهر مکه می رود، به حج برود و آن آیات را بر آنان بازگو کند. هنگامی که این فرمان به ابوبکر ابلاغ شد، جبرئیل در هاله ای از نور به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: ای محمد! خداوند متعال بر تو درود فرستاده و می فرماید: ای محمد! هیچ کسی جز تو یا مردی از تو نمی تواند این مأموریت را انجام دهد. پس علی را مبعوث دار تا این مأموریت را بپذیرد؛ چرا که او همان کسی است که آن پیمان ها را شکسته و آن آیات را قرائت می کند. جبرئیل فرمود: ای محمد! پروردگار تو از روی اشتباه، تردید و یا جبران خطای خود، تو را به واگذاردن آن آیات، به علی و گرفتن آن از ابوبکر امر نفرموده است، بلکه خواست تا با این کار به مسلمانان سست عقیده بفهماند که برادرت، علی، جایگاه و مقامی دارد که هیچ کسی به غیر از تو نمی تواند در آن جایگاه قرار گیرد. ای محمد! اگر چه آن غیر، از نگاه سست عقیدگان امت تو، دارای منزلتی والا و جایگاهی رفیع، برخوردار باشد.

چون علی علیه السلام، آن آیات را از دست ابوبکر گرفت، ابوبکر پس از آن، به محضر رسول الله صلی الله علیه و آله رفته و عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد ای پیامبر خدا، آیا شما به علی امر فرمودید تا این آیات را از دست من بگیرد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خیر، خداوند متعال به من امر فرمود که فقط کسی می تواند نیابت مرا به عهده بگیرد که از من باشد. خداوند به خاطر آیاتی که حمل آنها را به تو محول کرد و به خاطر طاعتی که تو را به آن مکلف ساخت، درجات رفیع و مقام های بزرگی به تو عطا خواهد کرد. پس اگر بر ولایت ما باقی بمانی و به عهدها و پیمان هایی که از تو گرفتیم وفادار بمانی و ما را در صحنه های قیامت، همراهی کنی از برترین شیعیان ما و از گرامی ترین ولایتمداران ما خواهی بود. با شنیدن این کلام، غم و اندوه ابوبکر برطرف شد. حضرت فرمود: پس علی علیه السلام به منظور انجام تکلیف الهی و شکستن آن پیمان ها به سوی دشمنان خدا رفت و مشرکین، بعد از آن سال، دیگر از ورود به حرم الهی ناامید گشتند. آنان

جمعی زیاد و عده ای کثیر بودند که خداوند بر نورش پرده افکند و آنان را در پرده هیبت و جلال افکند، به طوری که هیچ کدام از آنان پس از شنیدن آن آیات، جرأت اظهار مخالفت و نیت سوء را نداشت. حضرت فرمود: منظور از آیه «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن مَّنَعَ مَسَاجِدَ اللّه أَن يذْكَرَ فِيها اسْمُه» همین است و آن مساجد، برترین مؤمنان در مکه بود که مشرکان آنان را از عبادت در آن منع نموده و پیامبر صلی الله علیه و آله را به خروج از مکه وادار کردند. «وَسَعَى فِی خَرَابِها» یعنی در تخریب آن مساجد تلاش نمودن تا با طاعت و عبادت خدا آباد نشود. خداوند متعال فرمود: «أُوْلَئِکَ مَا کَانَ لَهمْ أَن يدْخُلُوها إِلاَّ خَآئِفِينَ» یعنی هر وقت می خواهند وارد محوطه آن مساجد در داخل حرم شوند، از این می ترسند که عذاب و حکم نافذ الهی که با شمشیر و تازیانه در باره کافران، اجرا می شود، در باره آنان نیز اجرا گردد. «لهمْ» یعنی برای این مشرکان، «فِی الدُّنْيا خِزْی» منظور از خزی، دور کردن آنان از حرم و جلوگیری از بازگشتن به این مکان مقدس است، «وَلَهمْ فِی الآخِرَهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»(1)

2) ابو علی طبرسی، پیرامون تفسیر آیه فوق، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «نزول این آیه، هنگامی بود که قریش، از وارد شدن رسول الله صلی الله علیه و آله به مکه و مسجدالحرام جلوگیری کردند.(2)

«وَلِلّه الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَينَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْه اللّه إِنَّ اللّه وَاسِعٌ عَلِيمٌ(115)»

1) علی بن ابراهیم روایت می کند که امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: این آیه در باره نمازهای مستحبی نازل شده است. هنگامی که در سفر هستی می توانی آن را به هر سو بخوانی. اما حکم نمازهای واجب در آیه: «وَحَيثُ مَا کُنتُمْ فَوَلُّواْ وُجُوهکُمْ شَطْرَه» [و هر جا بودید روی خود را به سوی آن بگردانید] آمده است که یعنی نمازهای واجب، حتماً باید به سوی قبله خوانده شوند.(3)

2) شیخ، در تهذیب با سند خود از حسین به سعید، از محمد بن حصین روایت

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 554، ح 329 و ص 558، ح 330.
2- [2] - مجمع البیان، ج 1، ص 355.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 68.

می کند که فرمود: در ضمن نامه ای از عبد صالح علیه السلام پرسیدم: کسی که در یک روز ابری، در دشتی بر روی زمین نماز می گزارد و سمت قبله را نمی داند و پس از اتمام نماز، خورشید بر او پیدا می شود و پی می برد که به سمتی غیر از سمت قبله نماز گزارده است، آیا نمازش صحیح شمرده می شود یا باید آن را قضا نماید؟ عبد صالح علیه السلام در جواب نوشت: اگر وقت نماز سپری نشده باشد باید آن را اعاده کند؛ آیا او نمی داند که خداوند متعال می فرماید: «فَأَینَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْه اللّه»(1) و سخن خداوند، حق است.

3) شیخ، در تهذیب با سند خود از احمد بن حسین، از علی بن مهزیار، از محمد بن عبد الله بن مروان روایت می کند که گفت: یونس را در مِنی دیدم که از امام هادی علیه السلام پیرامون کسی که به هنگام وقت خواندن نماز واجب، در داخل کعبه باشد و نتواند از آن بیرون اید پرسید. و حضرت در جواب فرمود: باید به پشت، دراز بکشد و با اشاره نماز بخواند و حضرت این آیه را قرائت نمود: «فَأَینَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْه اللّه»(2)

4) ابن بابویه از جعفر بن مسرور(ره)، از حسین بن محمد بن عامر، از عمویش عبد الله بن عامر، از محمد بن ابو عمیر، از حماد، از حلبی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون حکم کسی که در حال خواندن ذکر سجده بر پشت مرکبش است، پرسیدم و حضرت فرمود: به هر سو که آن مرکب او را برد باید سجده کند، چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله در راه مدینه بر روی شترش نماز می گزارد و خداوند متعال می فرماید: «فَأَینَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْه اللّه».(3)

5) عیاشی از حریز از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند آیه: «فَأَینَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْه اللّه إِنَّ اللّه وَاسِعٌ عَلِیمٌ» را تنها در باره نمازهای مستحبی نازل کرده است و رسول الله صلی الله علیه و آله هنگام رفتن به خیبر، بر روی شتر خود، به صورت اشاره و به هر سو که شترش او را می برد، نماز گزارد و همچنین به هنگام بازگشت از مکه که کعبه در پشت سرش قرار می گرفت، این گونه

1- [1] - تهذیب، ج 2، ص 49، ح 160.
2- [2] - تهذیب، ج 5، ص 453، ح 1583.

3- [3] - علل الشرائع، ص 57، ح 1.

نماز به جای آورد.(1)

6) عیاشی، از زراره روایت می کند که به امام صادق علیه السلام عرض کرد: آیا حکم نماز در سفر بر روی کشتی و مرکب، یکسان است؟ حضرت فرمود: تمام نمازهای مستحبی را می توان بر روی مرکب و کشتی به هر سویی که بروند، به صورت اشاره خواند؛ ولی برای خواندن نمازهای واجب باید از مرکب پایین آمده و آنها را بر روی زمین بخواند؛ ولی اگر کسی بترسد می تواند از مرکب پایین نیاید و به صورت اشاره، نمازش را به جای آورد. اما در کشتی، نماز را ایستاده بخوان و تلاش کن که رو به قبله باشی، چرا که نوح علیه السلام نماز واجب را در کشتی به صورت ایستاده و رو به قبله خواند؛ در حالی که آنان در داخل کشتی بودند و کشتی آنها را احاطه کرده بود. زراره گفت: به حضرت عرض کردم: نوح که در کشتی بود، چگونه قبله را پیدا کرد و روی به سوی آن نمود؟ حضرت فرمود: جبرئیل علیه السلام او را به سمت قبله می ایستاند. زراره گفت: به حضرت عرض کردم: پس باید در هر نمازی به سوی قبله تکبیر بگویم؟ حضرت فرمود: در نمازهای مستحبی نیازی نیست. در نمازهای مستحبی می توانی به هر سویی غیر از قبله، تکبیره الاحرام بگویی. سپس فرمود: برای شخصی که نماز مستحبی به جای می آورد، به هر سو رو کند، قبله او می شود. چرا که خداوند متعال فرمود: «فَأَینَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْه اللّه إِنَّ اللّه وَاسِعٌ عَلِیمٌ»(2)

7) از حماد بن عثمان روایت شده که از امام صادق علیه السلام پیرامون حکم کسی که بر پشت مرکبش سجده می گزارد پرسید و حضرت فرمود: باید به هر سو که مرکب رو کرد، سجده نماید. چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله در راه مدینه بر روی ناقه اش، نماز مستحبی می خواند. خداوند می فرماید: «فَأَینَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْه اللّه إِنَّ اللّه وَاسِعٌ عَلِیمٌ».(3)

«و قَالُواْ اتَّخَذَ اللّه وَلَدًا سُبْحَانَه بَل لَّه مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ کُلٌّ لَّه قَانِتُونَ(116)»

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 75، ح 82.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 75، ح 81.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 75، ح 82.

[و گفتند: خداوند، فرزندی برای خود اختیار کرده است. او منزه است، بلکه هر چه در آسمان ها و زمین است از آن اوست(و) همه فرمانپذیر اویند]

1) محمد بن یعقوب، از احمد بن مهران، از عبد العظیم بن عبد الله حسنی، از علی بن اسباط، از سلیمان مولی طربال، از هشام جوالیقی روایت می کند که وی از امام صادق علیه السلام پیرامون معنای سخن خداوند که فرمود سبحان الله پرسید. حضرت در جواب فرمود: منظور «منزّه دانستن خدا از آن است». (1)

ان شاء الله روایات بسیاری را در تفسیر آیه: «وَسُبْحَانَ اللّه وَمَا أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»(2) [و منزه است خدا، و من از مشرکان نیستم] در سوره یوسف خواهیم آورد. (3)

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ وَ إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يقُولُ لَه كُن فَيكُونُ(117)»

[(او) پدید آورنده آسمان ها و زمین(است) و چون به کاری اراده فرماید، فقط می گوید:(موجود) باش؛ پس(فوراً موجود) می شود]

محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از عبد الله بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از سدیر صیرفی روایت می کند که گفت: از حمران بن اعین شنیدم که از امام محمد باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ» پرسید و حضرت فرمود: خداوند عز و جل با دانش خود، تمام چیزها را بدون آن که به چیزهایی که قبلاً به وجود آمده شباهتی داشته باشد، پدید آورد. پس آسمان ها و زمین ها را در حالی پدید آورده که پیش از آن، آسمان ها و زمین هایی وجود نداشت. آیا آیه: «وَكَانَ عَرْشُه عَلَى الْمَاء» [و عرش او بر آب بود] را نشنیدی؟(4)-(5)

همچنین محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات از احمد بن محمد، از حسن بن محجوب، از علی بن رئاب، از سدیر روایت می کند که گفت: از حمران بن

1- [1] - کافی، ج 1، ص 92، ح 11.

2- [2] - یوسف/ 108.
3- [3] - این روایات در احادیث 16-12 از تفسیر آیه 108 از سوره یوسف خواهد آمد.
4- [4] - هود/ 7.
5- [5] - کافی، ج1، ص 200، ح 2.

اعین شنیدم که از امام محمد باقر علیه السلام پرسید (ادامه روایت).(1)

2) محمد بن یعقوب، از احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن یحیی روایت می کند که وی به امام هادی علیه السلام گفت: مرا از معنای اراده خداوند و اراده مخلوقات آگاه کن. حضرت فرمود: اراده کردن مخلوق، عبارت از فکری است که در ذهن صورت می گیرد و عملی است که پس از آن از او ظاهر می شود، ولی اراده خداوند به انجام چیزی، ایجاد کردن آن و نه چیز دیگر است؛ چرا که او نیاز به اندیشیدن ندارد و بررسی و تفکر نمی کند و او از این صفات، منزه است؛ چرا که آنها از صفات مخلوقات می باشند. پس اراده خداوند، همان فعل او و نه چیز دیگر است و به آن چیز می گوید باش، پس می شود بدون آن که کلمه ای بگوید یا سخنی را به زبان بیاورد و یا بررسی و تفکر کند و چنان که خداوند، قابل توصیف نیست، فعل او نیز قابل توصیف نمی باشد.(2)

«الَّذِینَ آتَینَاهمُ الْکِتَابَ یتْلُونَه حَقَّ تِلاَوَتِه أُوْلَئِکَ یؤْمِنُونَ بِه وَمن یکْفُرْ بِه فَأُوْلَئِکَ همُ الْخَاسِرُونَ (121)»

[کسانی که کتاب(آسمانی) به آنان داده ایم(و) آن را چنان که باید می خوانند، ایشانند که بدان ایمان دارند و(لی) کسانی که بدان کفر ورزند همانانند که زیانکارانند]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابو ولاد روایت می کند که تفسیر آیه: «الَّذِینَ آتَینَاهمُ الْکِتَابَ یتْلُونَه حَقَّ تِلاَوَتِه أُوْلَئِکَ یؤْمِنُونَ بِه» را از امام صادق علیه السلام پرسیدم و حضرت فرمود: آنها، همان ائمه علیهم السلام هستند.(3)

2) عیاشی، از ابو ولاد روایت می کند که وی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «الَّذِینَ آتَینَاهمُ الْکِتَابَ یتْلُونَه حَقَّ تِلاَوَتِه أُوْلَئِکَ یؤْمِنُونَ بِه»

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 117، (تکمله باب)، ح 1.
2- [2] - کافی، ج1، ص 85، ح 3.
3- [3] - کافی، ج1، ص 168، ح 4.

پرسید و حضرت فرمود: آنها، همان ائمه علیهم السلام هستند.(1)

3) از منصور، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «یتْلُونَه حَقَّ تِلاَوَتِه» روایت شده که فرمود: منظور، این است که آنها به هنگام تلاوت، گویی در بهشت و جهنم حاضر می باشند.(2)

4) حسن بن ابی الحسن دیلمی، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «الَّذِینَ آتَینَاهمُ الْکِتَابَ یتْلُونَه حَقَّ تِلاَوَتِه» روایت می کند که فرمود: آیات او را به شکل ترتیل می خوانند و در آن، تدبر ورزیده و به احکامش عمل می کنند و امید به وعده آن داشته و از هشدار آن بیم دارند و از داستان های آن پند می گیرند و دستورات آن را اجرا کرده و از آن چه نهی کرده، دست می کشند. به خدا قسم منظور از آن، این نیست که انسان، آیات آن را حفظ کند و به حروفش آگاهی یابد و سوره هایش را تلاوت کند و یک دهم و یک پنجم های آن را دریابد و حروفش را از بر کند، ولی در عین حال در انجام به حدود آن، کوتاهی ورزد؛ و منظور از آن، تنها، اندیشیدن در آیات آن و عمل به احکامش است. خداوند متعال فرمود: «کِتَابٌ أَنزَلْنَاه إِلَیکَ مُبَارَکٌ لِّیدَّبَّرُوا آیاتِه» [(این) کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده ایم تا در(باره) آیات آن بیندیشند]

«وَاتَّقُواْ یوْمًا لاَّ تَجْزِی نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَیئًا وَلاَ یقْبَلُ مِنْها عَدْلٌ وَلاَ تَنفَعُها شَفَاعَةٌ وَلاَ همْ ینصَرُونَ(123)»

[و بترسید از روزی که هیچ کس، چیزی(از عذاب خدا) را از کسی دفع نمی کند و نه بدل و بلاگردانی از وی پذیرفته شود، و نه او را میانجیگری سودمند افتد و نه یاری شوند]

تفسیر این آیه در ابتدای این سوره آمده است(3) و ما در اینجا تنها، شرح معنای عدل را به آن می افزاییم:

1) عیاشی، از یعقوب احمر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 76، ح 84.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 76، ح 84.

3- [3] - نگاه کنید به تفسیرآیه 48 از بقره.

فرمود: عدل، به معنای فریضه (واجب) می باشد.(1)

2) عیاشی از ابراهیم بن فضیل، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: امام محمد باقر علیه السلام معنای آن را فدیه (پولی که اسیر برای نجاتش دهد) ذکر کرده است. (2)

3) اسباط زُطّی روایت می کند که از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «لاَ یقْبَلُ مِنْها عَدْلٌ وَلاَ» [نه بدل و بلاگردانی از وی پذیرفته شود] پرسیدم و حضرت فرمود: منظور از صرف، مستحب و منظور از عدل، واجب است. (3)

«وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهیمَ رَبُّه بِکَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّیتِی قَالَ لاَ ینَالُ عَهدِی الظَّالِمِینَ (124)»

[و چون ابراهیم را پروردگارش، با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید،(خدا به او) فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. (ابراهیم) پرسید از دودمانم(چطور)، فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی رسد]

1) محمد بن علی بن بابویه، از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق (رض)، از حمزه بن قاسم علوی عباسی، از جعفر بن محمد بن مالک کوفی فَزاری، از محمد بن حسین بن زید زیات، از محمد بن زیاد ازدی، از مفضل بن عمر روایت می کند که وی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهیمَ رَبُّه بِکَلِمَاتٍ» پرسید: آنها چه کلماتی هستند؟ و حضرت فرمود: آنها، همان کلماتی هستند که آدم از پروردگارش دریافت کرده و با آنها توبه کرد، و ماجرا از این قرار بود که او به خدا عرض کرد: پروردگارا! به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین از تو مسألت دارم که توبه مرا بپذیری. پس خداوند، توبه او را پذیرفت که او توبه پذیر و بخشنده است. مفضل می گوید: به حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا! منظور خداوند از «فَأَتَمَّهنَّ» چیست؟ حضرت فرمود: یعنی آن کلمات را تا نام حضرت قائم علیه السلام یعنی دوازده امام که نه تن از فرزندان امام حسین

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص 76، ح 76.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 76، ح 86.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 76، ح 87.

علیه السلام می باشند، کامل کرد. مفضل گفت: به حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا! مرا از معنای آیه: «وَجَعَلَها کَلِمَةً بَاقِیةً فِی عَقِبِه»(1) [و او آن را در پی خود، سخنی جاویدان کرد باشد] آگاه کن. حضرت فرمود: منظور از آن، امامت است که خداوند، آن را در نسل امام حسین علیه السلام تا روز قیامت قرار داده است. مفضل می گوید: به حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا! چگونه خداوند امامت را در نسل امام حسین علیه السلام قرار داده و کسی را از نسل امام حسن علیه السلام به امامت بر نمی گزیند، در حالی که هر دو نفر آنها، پسران رسول خدا و نوه های او و سروران جوانان اهل بهشت هستند؟ حضرت فرمود: موسی و هارون هر دو نبی، رسول و برادر بودند و خداوند، نبوت را در نسل هارون قرار داد و هیچ کسی را از نسل موسی به پیامبری برنگزید و هیچ کسی حق ندارد که بگوید: «چرا خداوند، این چنین کرد»؟ امامت، جانشینی خداوند عز و جل است و هیچ کسی حق ندارد که بگوید: چرا خداوند، آن را در نسل امام حسین علیه السلام قرار داده و کسی را از نسل امام حسن علیه السلام به امامت بر نمی گزیند؟ چرا که خداوند در افعال خود، حکیم است. «لَا یسْأَلُ عَمَّا یفْعَلُ وَهمْ یسْأَلُونَ»(2) [در آن چه(خدا) انجام می دهد چون و چرا راه ندارد و(لی) آنان(=انسانها) سؤال خواهند شد]

تفسیر دیگری نیز برای آیه: «وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهیمَ رَبُّه بِکَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهنَّ» وجود دارد که آنچه ما ذکر کردیم اصل آن است.

ابتلاء (آزمون) بر دو نوع است: نوع اول، ابتلایی که نسبت دادن آن به خداوند، محال است و نوع دوم، جائز است. ابتلاء محال، این است که خداوند، آن شخص را بیازماید تا ا از آینده باخبر شود؛ که این ابتلا، شایسته نیست، چرا که خداوند عز و جل آگاه به غیب است. نوع دوم ابتلا این است که خداوند، آن شخص را بیازماید تا او در آن آزمون، صبر پیشه کند تا این که او مستحق آن بخشش و عطایی باشد که خداوند به او می دهد. پس باید دیگران به او نگاه کنند و از او سرمشق بگیرند و بدانند که حکمت الهی اقتضا می کند که خداوند کسی را، امام قرار دهد که از هر نظر کفایت و استقلال داشته باشد و روزگار، صلاحیت وی را ثابت کند.

1- [1] - زخرف/ 28.
2- [2] - انبیا/ 23.

کلمات، چند معنا می تواند داشته باشد که یکی از این معانی را ذکر کردیم و معنای دیگر آن، یقین است که در آیه: «وَکَذَلِک نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِیکُونَ مِنَ الْمُوقِنِین» [و این گونه ملکوت آسمان ها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد] آمده است. (1) از جمله معانی دیگر آن، شناخت به ازلیت خداوند، وحدانیت او، و منزه دانستن او از تشبیه می باشد؛ آن هنگام که ابراهیم علیه السلام به ستارگان، ماه و خورشید نگریست و با زائل شدن آنها بر این که آنها، قدیم نیستند و با قدیم نبودن آنها بر حادث بودن آنها استدلال کرد. سپس خداوند، او را از این که حکم کردن به وسیله ستارگان، اشتباه است، آگاه کرد که آن در آیه: «فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ* فَقَالَ إِنِّی سَقِیمٌ»(2) [پس نظری به ستارگان افکند* و گفت من کسالت دارم] آمده است. و خداوند، فعل نگاه کردن را به یک بار نگریستن، قید زده است، چرا که یک بار نگریستن، زمانی موجب خطا می شود که بار دوم را نیز در پی داشته باشد. دلیل این مطلب، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام است که فرمود: ای علی! اولین نگاه به نفع تو و نگاه دوم به ضرر تو است و نفعی برایت ندارد. معنای دیگر کلمات، شجاعت است و سپری شدن ایام، شجاعت ابراهیم علیه السلام را نشان داد و شاهد آن، این آیه ها است:

«إِذْ قَالَ لِأَبِیه وَقَوْمِه مَا هذِه التَّمَاثِیلُ الَّتِی أَنتُمْ لَها عَاکِفُونَ*قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءنَا لَهَا عَابِدِینَ * قَالَ لَقَدْ کُنتُمْ أَنتُمْ وَآبَاؤُکُمْ فِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ* قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمِ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِینَ* قَالَ بَل رَّبُّکُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِی فَطَرَهنَّ وَأَنَا عَلَی ذَلِکُم مِّنَ الشَّاهِدِینَ* وَتَاللَّه لَأَکِیدَنَّ أَصْنَامَکُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِینَ* فَجَعَلَهمْ جُذَاذًا إِلَّا کَبِیرًا لَّهمْ لَعَلَّهمْ إِلَیه یرْجِعُونَ»(3)

[آن گاه که به پدر خود و قومش گفت: این مجسمه هایی که شما ملازم آنها شده اید چیستند؟* گفتند: پدران خود را پرستندگان آنها یافتیم.* گفت: قطعاً شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید.* گفتند: آیا حق را برای ما آورده ای یا تو از شوخی کنندگانی.* گفت:(نه) بلکه پروردگارتان، پروردگار آسمان ها و زمین است،

1- [1] - انعام/ 75.
2- [2] - صافات/ 89-88.
3- [3] - انبیا/ 58-52.

همان کسی که آنها را پدید آورده است و من بر این(واقعیت) از گواهانم* و سوگند به خدا که پس از آن که پشت کردید و رفتید، قطعاً در کار بتانتان تدبیری خواهم کرد؛* پس آنها را جز بزرگترشان را ریز ریز کرد، باشد که ایشان به سراغ آن بروند]

و مقاومت یک مرد در برابر هزاران دشمن خدا، نهایت شجاعت است.

همچنین به معنای بردباری می باشد که آیه: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاه مُّنِيبٌ»(1) [زیرا ابراهیم بردبار و نرمدل و بازگشت کننده(به سوی خدا) بود] در بردارنده آن است. همچنین معنای دیگر آن، سخاوت است که توضیح آن در حدیث مهمانان گرانقدر ابراهیم آمده است، همچنین کلمات، به معنای کناره گیری از خانواده و قبیله است که آیه: «وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّه»(2) [و از شما و(از) آن چه غیر از خدا می خوانید کناره می گیرم] در بردارنده این معنا است. معنای دیگر آن، امر به معروف و نهی از منکر می باشد که در آیه های: «يا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يسْمَعُ وَلَا يبْصِرُ وَلَا يغْنِى عَنكَ شَيئًا* يا أَبَتِ إِنِّى قَدْ جَاءنِى مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يأتِكَ فَاتَّبِعْنِى أَهدِكَ صِرَاطًا سَوِيا* يا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيطَانَ إِنَّ الشَّيطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيا* يا أَبَتِ إِنِّى أَخَافُ أَن يمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَن فَتَكُونَ لِلشَّيطَانِ وَلِيا»(3) [پدر جان! چرا چیزی را که نمی شنود و نمی بیند و از تو چیزی را دور نمی کند می پرستی؟* ای پدر! به راستی مرا از دانش(وحی حقایقی به دست) آمده که تو را نیامده است؛ پس از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت نمایم.* پدر جان! شیطان را مپرست که شیطان،(خدای) رحمان را عصیانگر است.* پدر جان! من می ترسم از جانب(خدای) رحمان، عذابی به تو رسد و تو یار شیطان باشی]

همچنین به معنای جواب بدی را با خوبی دادن می باشد و آن، زمانی بود که پدر ابراهیم علیه السلام به او گفت: «أَرَاغِبٌ أنتَ عَنْ آلِهتِى يا إِبْراهيمُ لَئِن لَّمْ تَنتَه لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهجُرْنِى مَلِيا» [گفت: ای ابراهیم! آیا تو از خدایان من متنفری؟ اگر باز نایستی، تو را سنگسار خواهم کرد؛ و(برو) برای مدتی طولانی از من دور شو]

پس ابراهیم علیه السلام در جواب پدرش فرمود: «سَلَامٌ عَلَيكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ

1- [1] - هود/ 75.
2- [2] - مريم/ 48.
3- [3] - مريم/ 45-42.

رَبِّی إِنَّه کَانَ بی حَفِیّا»(1) [(ابراهیم) گفت: درود بر تو باد! به زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می خواهم؛ زیرا او همواره نسبت به من پر مهر بوده است]

معنای دیگر آن توکل است که بیان آن در آیه: «الَّذِی خَلَقَنِی فَهوَ یهدِینِ* وَالَّذِی هوَ یطْعِمُنِی وَیسْقِینِ* وَإِذَا مَرِضْتُ فَهوَ یشْفِینِ* وَالَّذِی یمِیتُنِی ثُمَّ یحْیینِ* وَالَّذِی أَطْمَعُ أَن یغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یوْمَ الدِّینِ»(2) [آن کس که مرا آفریده و همو راهنماییم می کند* و آن کس که او به من خوراک می دهد و سیرابم می گرداند* و چون بیمار شوم، او مرا درمان می بخشد؛* و آن کس که مرا می میراند و سپس زنده ام می گرداند* و آن کس که امید دارم روز پاداش، گناهم را بر من ببخشاید] آمده است. از جمله معانی دیگر آن حکم کردن و در آمدن در جرگه افراد صالح است که در آیه: «رَبِّ هبْ لِی حُکْمًا وَأَلْحِقْنِی بالصَّالِحِینَ»(3) [پروردگارا! به من دانش عطا کن، و مرا به صالحان ملحق فرمای] آمده است؛ یعنی مرا به افراد صالحی که تنها به حکم خداوند متعال و نیز آراء و موازینی که برهانهایی بر درست بودن آن موجود است، حکم صادر می کنند ملحق کن. تبیین این معنا در آیه: «وَاجْعَل لِّی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ»(4) [و برای من در(میان) آیندگان، آوازه نیکو گذار] آمده است. ابراهیم علیه السلام آن زبان راستین را در میان این امت برتر، از خداوند خواسته است و خداوند، آن را برایش اجابت نمود و برای او و انبیای دیگر، زبان راستینی را در میان دیگران قرار داد؛ و این معنا در آیه: «وَجَعَلْنَا لَهمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِیا»(5) [و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم] آمده است. همچنین به معنای امتحان خود اوست، هنگامی که او را در منجنیق قرار داده و به درون آتش پرتاب کردند. معنای دیگر آن، امتحان در مورد فرزند است، هنگامی که به او امر شد تا فرزندش، اسماعیل را ذبح کند. از جمله معانی دیگر آن، امتحان به خانواده است؛ هنگامی که خداوند، خانواده اش را از عراره قبطی نجات داد که پیشتر در حدیثی در شرح واژه قصه آمده است. معنای دیگر آن صبر کردن بر بدخُلقی ساره

1- [1] - مریم/ 47-46.
2- [2] - شعراء/ 82-78.
3- [3] - شعراء/ 83.
4- [4] - شعراء/ 84.

5- [5] - مريم/ 50.

است. همچنین به معنای ناچیز شمردن خود، برای طاعت و فرمانبرداری است که در آیه: «وَلَا تُخْزِنِی یوْمَ یبْعَثُونَ»(1) [و روزی که(مردم) برانگیخته می شوند، رسوایم مکن] آمده است. معنای دیگر آن، پاکی و درستکاری می باشد که در آیه: «مَا کَانَ إِبْرَاهیمُ یهودِیّا وَلاَ نَصْرَانِیّا وَلَکِن کَانَ حَنِیفًا مُّسْلِمًا وَمَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ»(2) [ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حق گرایی فرمانبردار بود و از مشرکان نبود] آمده است. از جمله معانی دیگر آن، گردآوری شروط طاعات و عبادات است که آیه: «إِنَّ صَلاَتِی وَنُسُکِی وَمَحْیای وَمَمَاتِی لِلّه رَبّ الْعَالَمِینَ* لاَ شَرِیکَ لَه وَبِذَلِکَ أُمِرْتُ وَأَنَاْ أَوَّلُ الْمُسْلِمِین»(3) [در حقیقت، نماز من و(سایر) عبادات من و زندگی و مرگ من، برای خدا، پروردگار جهانیان است*(که) او را شریکی نیست و بر این(کار) دستور یافته ام و من نخستین مسلمانم] دربردارنده این معنا است. پس او در این سخنش که فرمود: «مَحْیای وَمَمَاتِی لِلّه رَبِّ الْعَالَمِینَ» تمام شروط طاعات را گرد هم آورده است تا چیزی از آنها، پوشیده نماند و هیچ یک از معانی آن پنهان نگردد. همچنین به معنای استجابت شدن دعای او، توسط خداوند است هنگامی که فرمود: «رَبِّ أَرِنِی کَیفَ تُحْیی الْمَوْتَی» [پروردگارا! به من نشان ده، چگونه مردگان را زنده می کنی؟]. این آیه، از آیات متشابه است و در باره چگونگی و کیفیت، سوال شده و کیفیت از افعال خداوند تعالی است و تا زمانی که انسان آگاه، به آن علم نداشته باشد، نمی توان بر او عیب گرفت و نمی توان گفت که در یکتا پرستی او عیب و نقصی وجود دارد. خداوند عز و جل فرمود: «أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَی»(4) [مگر ایمان نیاورده ای؟ گفت:آری]. این، شرط کلی مؤمنان به خدا است و اگر از هر یک از آنان پرسیده شود که آیا ایمان نیاورده ای؟ باید بگوید: آری ایمان آورده ام. چنان که ابراهیم این چنین گفت. همچنین هنگامی که خداوند عز و جل به تمام ارواح بنی آدم فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی» [آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند:آری] اولین کسی که جواب آری داد، محمد صلی الله علیه و آله بود و با پیشی گرفتنش از دیگران در جواب به آری، سرور اولین و آخرین و برترین انبیا و رسولان شد. پس

1- [1] - شعراء/ 87.
2- [2] - آل عمران/ 67.
3- [3] - انعام/ 163-162.

4- [4] - بقره/ 260.

هر کسی که در جواب این سؤال به مانند ابراهیم علیه السلام پاسخ نگوید، از آیین او برگشته است. خداوند عز و جل فرمود: «وَمَن یرْغَبُ عَن مِّلَّهِ إبْرَاهیمَ إلاَّ مَن سَفِه نَفْسَه»(1) [و چه کسی جز آن که به سبک مغزی گراید، از آیین ابراهیم روی برمی تابد؟]

همچنین کلمات، به معنای برگزیده شدن ابراهیم، توسط خداوند عز و جل، در دنیا و گواهی دادن خداوند در آخرت به این که او از صالحان است، می باشد که در آیه: «وَلَقَد اصْطفَینَاه فِی الدُّنْیا وَإنَّه فِی الآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ»(2) [و ما او را در این دنیا برگزیدیم و البته در آخرت(نیز) از شایستگان خواهد بود] آمده است. منظور از صالحان، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشند که دستورات الهی را انجام و از آن چه که نهی فرموده، امتناع می ورزند و صلاحیت و شایستگی در پیشگاه او را مسئلت دارند و از عمل کردن به رأی، و قیاس در دین او اجتناب می ورزند. که در آیه: «إذْ قَالَ لَه رَبُّه أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِینَ»(3) [هنگامی که پروردگارش به او فرمود: تسلیم شو! گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم] آمده است. معنای دیگر کلمات، اقتدای انبیای پس از او، به او می باشد که در آیه: «وَوَصَّی بِها إبْرَاهِیمُ بَنِیه وَیعْقُوبُ یا بَنِی إنَّ اللّه اصْطَفَی لَکُمُ الدِّینَ فَلاَ تَمُوتُنَّ إلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ»(4) [و ابراهیم و یعقوب پسران خود را به همان(آیین) سفارش کردند(و هر دو در وصیتشان چنین گفتند): ای پسران من! خداوند برای شما این دین را برگزید، پس البته نباید جز مسلمان بمیرید] و آیه: «ثُمَّ أَوْحَینَا إلَیکَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّهَ إبْرَاهیمَ حَنِیفًا وَمَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ»(5) [سپس به تو وحی کردیم که از آیین ابراهیم حق گرای، پیروی کن؛(چرا که) او از مشرکان نبود] که خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد و آیه: «مِّلَّهَ أَبِیکُمْ إبْرَاهیمَ هوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمینَ مِن قَبْلُ»(6) [آیین پدرتان، ابراهیم(نیز چنین بوده است)، او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید] آمده است. معانی مختلفی که برای واژه کلمات در کلام امام آمده است باید به تناسب

1- [1] - بقره/ 130.
2- [2] - بقره/ 130.
3- [3] - بقره/ 131.
4- [4] - بقره/ 132.

5- [5] - نحل/ 123.
6- [6] - حج/ 78.

نیاز امت و مصالح دنیا و آخرت، به کار گرفته شود. «مِن» در سخن حضرت ابراهیم علیه السلام که فرمود: «وَمِن ذُرِّیتِی»، حرف تبعیض می باشد تا دانسته شود که برخی از افراد نسل او، شایسته امامت می باشند و برخی، این شایستگی را ندارند. صفت مسلمین نیز برای همین گروه شایسته امامت، آورده شده است؛ زیرا محال است که ابراهیم علیه السلام برای کافر یا مسلمانی که معصوم نیست دعا به امامت کند. پس درست این است که منظور از آن، مؤمنان برجسته و ممتاز می باشند وآنان فقط با دوری از کفر، این ویژگی را به دست آورده اند. همچنین کسی که از گناهان کبیره دوری کرده، در میان خواص، اخص (برگزیده خاصّان) می باشد و امام معصوم از این گروه است.

اگر باز هم امکان تخصیص زدن، وجود داشت، عصاره خاصان، از ویژگی های امام معصوم قرار می گرفت. خداوند عز و جل، عیسی را با این که نوه دختری ابراهیم علیه السلام است، ذریّه او نامیده است.

از آنجا که اطلاق ذریّه بر نوه دختری درست است و ابراهیم علیه السلام برای ذریّه خود، دعا به امامت کرده است، پس محمد صلی الله علیه و آله پس از آن که خداوند عز و جل آیه: «ثُمَّ أَوْحَینَا إِلَیکَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهیمَ حَنِیفًا»(1) [سپس به تو وحی کردیم که از آیین ابراهیم حق گرای پیروی کن] را بر وی وحی نموده و بر او حکم کرده است باید با پیروی کامل از ابراهیم علیه السلام، امامت را در معصومانی که از نسل او می باشند، قرار دهد و اگر مخالفت بورزد از مصادیق آیه: «وَمَن یرْغَبُ عَن مِّلَّهِ إِبْرَاهیمَ إِلاَّ مَن سَفِه نفْسَه» [و چه کسی جز آن که به سبک مغزی گراید، از آیین ابراهیم روی برمی تابد] قرار خواهد گرفت که شأن پیامبر صلی الله علیه و آله برتر از این نافرمانی است. خداوند عز و جل فرمود: «إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْرَاهیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوه وَهذَا النَّبِی وَالَّذِینَ آمَنُواْ»(2) [در حقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند و(نیز) این پیامبر و کسانی که(به آیین او) ایمان آورده اند] امیر المؤمنین علیه السلام پدر نسل پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله امامت را در او و او آن را در نسل معصوم

1- [1] - نحل/ 123.
2- [2] - آل عمران/ 68.

پس از خود قرار داد. معنای آیه: «لاَ ینَالُ عَهدِی الظَّالِمِینَ» این است که هر کسی که حتی یک لحظه بتی را پرستیده یا برای خداوند متعال، شریک قائل شده باشد، اگر چه پس از آن اسلام بیاورد، شایستگی امامت ندارد. ظلم به معنای قرار دادن چیزی در غیر مکان آن است و بزرگ ترین ظلم، شرک ورزیدن است. خداوند عز و جل فرمود: «إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ»(1) [به راستی، شرک ستمی بزرگ است] همچنین هر کسی که مرتکب گناه صغیره یا کبیره ای شود اگر چه پس از آن توبه کند، صلاحیت امامت را ندارد. همان طور که کسی که باید بر او حدی جاری شود نمی تواند بر کس دیگری، حد، جاری کند. بنابراین تنها، معصوم می تواند امام باشد و عصمت او جز با تصریح خداوند عز و جل بر آن که بر زبان پیامبرش جاری می سازد، دانسته نمی شود؛ زیرا عصمت، ظاهری نیست که مانند رنگ های سیاه یا سفید، و نظایر آن، دیده شود بلکه عصمت، امری باطنی و پنهانی است که جز با معرفی آن توسط خداوند عز و جل که دانای غیب است، مشخص نمی گردد. (2)

2) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابو یحیی واسطی، از هشام بن سالم و دُرُست بن ابی منصور از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: ابراهیم، پیامبر بود و تا پیش از آن که خداوند به او بفرماید: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّیتِی» به امامت برگزیده نشده بود. پس خداوند فرمود: «لاَ ینَالُ عَهدِی الظَّالِمِینَ». هر کسی که بتی را بپرستد یا وثنی باشد، امام نخواهد بود.(3)

3) محمد بن یعقوب، از محمد بن حسن، از کسانی که او ذکر کرده، از محمد بن خالد، از محمد بن سنان از زید شحام روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند تبارک و تعالی پیش از آن که ابراهیم علیه السلام را به نبوت برگزیند، او را بنده خود قرار داد و پیش از آن که او را به رسالت برگزیند، او را نبی خود قرار داد و پیش از آن که او را به دوستی برگزیند، او را رسول خود قرار داد و پیش از آن که او را به امامت برگزیند، او را دوست خود قرار داد؛ پس چون تمام این صفات در او گرد آمد، خداوند فرمود: «إِنِّی جَاعِلُکَ

1- [1] - لقمان/ 13.
2- [2] - خصال، ص 304، ح 84.

3- [3] - کافی، ج 1، ص 133، ح 1.

لِلنَّاسِ إِمَامًا». حضرت فرمود: چون امامت از دیدگاه ابراهیم علیه السلام امر عظیمی بود، به خداوند عرض کرد: «قَالَ وَمِن ذُرِّیتِی قَالَ لاَ ینَالُ عَهدِی الظَّالِمِینَ». حضرت فرمود: «انسان سفیه و نادان، امام پرهیزکار نمی شود. (1)

4) از محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسین، از اسحاق بن عبد العزیز ابی سفاتج، از جابر روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند پیش از آن که ابراهیم علیه السلام را به نبوت برگزیند، او را بنده خود قرار داد و پیش از آن که او را به رسالت برگزیند، او را نبی خود قرار داد و پیش از آن که او را به دوستی برگزیند، او را رسول خود قرار داد و پیش از آن که او را به امامت برگزیند، او را دوست خود قرار داد. پس چون تمام این صفات در او گرد آمد و دستش را گرفت(2) و به او فرمود: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» و چون امامت، از دیدگاه ابراهیم علیه السلام امر عظیمی بود، به خداوند عرض کرد: پروردگارا: «قَالَ وَ مِن ذُرِّیتِی قَالَ لاَ ینَالُ عَهدِی الظَّالِمِینَ»(3)

5) ابن بابویه، از ابوالعباس، از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از ابو احمد قاسم بن محمد بن علی هارونی، از ابوحامد عمران بن موسی بن ابراهیم، از حسن بن قاسم رقام، از قاسم بن مسلم، از برادرش عبدالعزیز بن مسلم روایت می کند که گفت: در روزگار امام رضا علیه السلام در مرو بودیم، پس در ابتدای ورودمان، در مسجد جامع در روز جمعه گرد هم آمدیم و مردم مسئله امامت را دهان به دهان چرخاندند و از اختلاف زیادی که در این زمینه، میان مردم وجود داشت، سخن گفتند. به نزد سرور و مولایم امام رضا علیه السلام رفته و او را از مسئله ای که مردم در مورد آن سخن می گفتند، باخبر ساختم. پس لبخندی زده و فرمود: ای عبدالعزیز! این قوم، به آن مسئله، نادان بوده و در دین خود فریب خورده اند. خداوند عز و جل، زمانی پیامبر خود را از دنیا بُرد که دین را برای او کامل و قرآن را که تفصیل همه چیز در آن است، بر او نازل کرد و حلال، حرام، حدود، احکام و تمام آن چه که مردم به آن نیاز دارند را در آن به طور کامل تبیین

1- [1] - کافی، ج 1، ص 133، ح 2.

2- [2] - شاید جمله «دستش را گرفت»، جمله ای معترضه از سخن راوی یا سخن امام (ع) باشد.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 134، ح 4.

نمود، پس خداوند عز و جل فرموده است: «مَّا فَرَّطْنَا فِی الکِتَابِ مِن شَیءٍ»(1) [ما هیچ چیزی را در کتاب(لوح محفوظ) فروگذار نکرده ایم] همچنین در حجه الوداع که سال آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله بود، آیه: «الْیوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الإِسْلاَمَ دِینًا»(2) [امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما(به عنوان) آیینی برگزیدم] را نازل کرد. پس امر امامت بخشی از کمال دین است و پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از وفاتش، کمال دینش را برای امتش تبیین نموده است و مسیر آنان و انحراف آنان را از مسیر حق روشن ساخته و علی علیه السلام را بر مسند علم و امامت گمارده است و تمام چیزهایی را که این امت به آن نیاز داشتند، تبیین کرده است. پس هر کسی ادعا کند که خداوند عز و جل، دینش را کامل نکرده، در حقیقت کتاب خداوند را نپذیرفته است؛ و هر کسی کتاب خداوند را نپذیرد، کافر است. مگر آنان به شأن امامت و منزلت آن نسبت به این امت، آشنا هستند که برایشان جایز باشد امام را انتخاب کنند؟ شأن و منزلت امامت بزرگتر و جایگاه آن رفیع تر و دست نایافتنی تر و ژرف تر از آن است که مردم با عقل هایشان به آن برسند یا با آرای خود به آن دست یابند و یا کسی را با انتخاب خود به عنوان امام برگزینند. تعیین امام، تنها در دست خداوند است که ابراهیم خلیل علیه السلام را پس از نبوت، به آن برگزید و صفت دوستی ابراهیم علیه السلام در مرتبه سوم قرار دارد و به این ترتیب خداوند، بزرگی ابراهیم علیه السلام را به وسیله صفت امامت، افزونی بخشیده و او را با آن ستوده و فرمود: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا». ابراهیم خلیل علیه السلام نیز شادمان از برگزیده شدن به امامت، به خداوند عرض کرد: «قَالَ وَمِن ذُرِّیتِی». خداوند متعال در جواب او فرمود: «لاَ ینَالُ عَهدِی الظَّالِمِینَ»

پس آیه، امامت و پیشوایی تمام ظالمان تا روز قیامت را باطل دانسته و امامت، حق برگزیدگان علیهم السلام است (ادامه روایت)(3)

6) عیاشی با سند خود از صفوان جمال روایت می کند که گفت: در مکه بودیم و پیرامون آیه: «وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهیمَ رَبُّه بِکَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهنَّ» گفتگو می کردیم. حضرت

1- [1] - انعام/ 38.

2- [2] - مائده/ 3.
3- [3] - عیون اخبار الرضا (ع)، ج1 ، ص 195، ح 1.

فرمود: ابراهیم علیه السلام آن کلمات را با بردن نام محمد، علی و ائمه که از نسل علی علیه السلام می باشند، در آیه: «ذُرِّیةً بَعْضُها مِن بَعْضٍ وَاللّه سَمِیعٌ عَلِیمٌ»(1) [فرزندانی که بعضی از آنان از(نسل) بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست] کامل کرد. سپس خداوند فرمود: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّیتِی قَالَ لاَ ینَالُ عَهدِی الظَّالِمِینَ» ابراهیم علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! آیا از نسل من، ظالمانی می آیند؟ خداوند فرمود: «آری، فلانی، فلانی، و فلانی و پیروان آنان» ابراهیم علیه السلام عرض کرد: «پروردگارا! محمد و علی را به آن چه که در موردشان به من وعده دادی، مقدم دار، و هر چه زودتر، آنان را یاری بخش. خداوند در آیه: «وَمَن یرْغَبُ عَنِ مِّلَّهِ إِبْرَاهیمَ إِلاَّ مَن سَفِه نَفْسَه وَلَقَدِ اصْطَفَینَاه فِی الدُّنْیا وَإِنَّه فِی الآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ»(2) [و چه کسی جز آن که به سبک مغزی گراید، از آیین ابراهیم روی برمی تابد و ما او را در این دنیا برگزیدیم و البته در آخرت (نیز) از شایستگان خواهد بود] به همین مطلب اشاره نمود. پس منظور از مله، امامت است. ابراهیم علیه السلام چون نسل خود را در مکه اسکان داد عرض کرد: «رَبِّ اجْعَلْ هذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهلَه مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهم بِاللّه وَالْیوْمِ الآخِرِ» [پروردگارا! این(سرزمین) را شهری امن گردان و مردمش را هر کس از آنان که به خدا و روز بازپسین ایمان بیاورد] پس او «مَنْ آمَنَ» را از ترس این که خداوند در جواب دعای او« نه» بگوید، استثنا کرد. چنان که خداوند در دعای اول به او فرمود: «قَالَ وَمِن ذُرِّیتِی قَالَ لاَ ینَالُ عَهدِی الظَّالِمِینَ». پس هنگامی که خداوند فرمود: «وَمَن کَفَرَ فَأُمَتِّعُه قَلِیلاً ثُمَّ أَضْطَرُّه إِلَی عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ»(3) [سپس او را با خواری به سوی عذاب آتش(دوزخ) می کشانم و چه بد سرانجامی است]، ابراهیم علیه السلام عرض کرد: پروردگارا، آن کسانی که متاع اندکی به آنان دادی چه کسانی هستند؟ خداوند فرمود: «آنها، کسانی هستند که به آیات من کافر گشتند که همان فلانی، فلانی و فلانی می باشند. »(4)

7) حریز، از کسانی که او ذکر کرده، از امام محمد باقر علیه السلام پیرامون

1- [1] - آل عمران/ 34.
2- [2] - بقره/ 130.
3- [3] - بقره/ 126.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 76، ح 77.

تفسیر آیه «لاَ ینَالُ عَهدِی الظَّالِمِینَ» روایت کرده که فرمود: «یعنی هیچ امام ظالمی نخواهد بود.»(1)

8) از هشام بن حکم، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» روایت کرده که فرمود: اگر خداوند نامی را برتر از نام امام می دانست، ما را به آن می نامید. (2)

9) سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عبدالجبار، از محمد بن خالد برقی، از فضاله بن ایوب، از عبدالحمید بن نضر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: آیا امام را که اطاعتش واجب است نفی و انکار می کنید؟! به خدا قسم هیچ منزلتی در زمین برتر از منزلت آن چه که اطاعتش واجب است، نمی باشد. مدت زیادی بود که وحی[که شامل اوامر خداوند و آن چه که اطاعتش واجب بود، می شود] بر ابراهیم علیه السلام نازل می شد تا این که برای خداوند بدا حاصل شد تا او را اکرام کند و به او عظمت ببخشد، سپس فرمود: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» پس ابراهیم علیه السلام به فضل و برتری که در امامت بود، پی برد و به خداوند عرض کرد: «وَمِن ذُرِّیتِی» یعنی آن را در نسل من قرار بده. خداوند عز و جل فرمود: «قَالَ لاَ ینَالُ عَهدِی الظَّالِمِینَ». امام صادق علیه السلام فرمود: آن، تنها در نسل من است نه دیگران. (3)

10) شیخ مفید، از ابوالحسن اسدی، از ابوالخیر صالح بن ابی حماد رازی در حدیث مرفوعی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند، پیش از آن که ابراهیم علیه السلام را نبی خود قرار دهد، او را بنده خود قرار داد و پیش از آن که او را رسول خود قرار دهد، او را به نبوت برگزید و پیش از آن که او را دوست خود قرار دهد، او را به رسالت مبعوث داشت و پیش از آن که او را امام قرار دهد، او را دوست خود قرار داده است. پس چون تمام این صفات در او گرد آمد، خداوند فرمود: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا». حضرت فرمود: چون امامت از نگاه ابراهیم علیه السلام امر عظیمی بود، به خداوند عرض کرد: «قَالَ وَمِن ذُرِّیتِی قَالَ لاَ ینَالُ عَهدِی الظَّالِمِینَ». حضرت فرمود: انسان

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص 77، ح 89.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج1، ص 77، ح 90.

3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص60.

نادان، امام پرهیزکار نمی شود.(1)

11) شیخ مفید، از ابو محمد حسن بن حمزه حسینی، از محمد بن یعقوب، از جمعی از صحابه ما، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابایحیی واسطی، از هشام بن سالم و نیز درست بن ابی منصور، از آنان در حدیثی روایت می کنند که حضرت فرمود: ابراهیم، نبی خداوند بود و به امامت برگزیده نشده بود تا این که خداوند تبارک و تعالی فرمود: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّیتِی» پس خداوند فرمود: «قَالَ لاَ ینَالُ عَهدِی الظَّالِمِینَ» یعنی هر کسی که بت یا مجسمه ای را بپرستد، امام نخواهد شد.(2)

12) جابر، روایت می کند که از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند پیش از آن که ابراهیم علیه السلام را نبی خود قرار دهد، او را بنده خود قرار داد و پیش از آن که او را رسول خود قرار دهد، او را به نبوت برگزید و پیش از آن که او را دوست خود قرار دهد او را به رسالت مبعوث داشت و پیش از آن که او را امام قرار دهد او را دوست خود برگزید است. پس چون تمام صفات در او گرد آمد و دستش را گرفت، خداوند به او فرمود: ای ابراهیم! «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا». پس چون، امامت از نگاه ابراهیم علیه السلام امر عظیمی بود، به خداوند عرض کرد: پروردگارا! «وَمِن ذُرِّیتِی قَالَ لاَ ینَالُ عَهدِی الظَّالِمِینَ»(3)

13) شیخ، در کتاب امام از حفار، از اسماعیل، از پدرش و اسحاق بن ابراهیم دبری(4)، از عبدالرزاق، از پدرش، از مینا مولی عبد الرحمن بن عَوف، از عبد الله بن مسعود، از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: منظور از دعای پدرم ابراهیم، من هستم. به حضرت عرض کردیم: ای رسول خدا! چگونه مورد دعای پدرتان ابراهیم قرار گرفتید؟ حضرت فرمود: خداوند عز و جل به ابراهیم وحی نمود که: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا». ابراهیم علیه السلام از فرط شادی به خداوند عرض کرد: پروردگارا! آیا از نسل من نیز، امامانی به مانند من هستند؟ پس

1- [1] - اختصاص، ص 22.
2- [2] - اختصاص، ص 23.
3- [3] - اختصاص، ص 23.

4- [4] - دبری منسوب به روستای دبر است که یکی از روستاهای صنعاء در یمن می باشد. «نگاه کنید به معجم البلدان: ج 2، ص 437.»

خداوند عز و جل به او وحی نمود که: ای ابراهیم با تو عهدی نمی بندم که به آن وفا نکنم. ابراهیم عرض کرد: آن عهدی که به آن وفا نمی کنی، چیست؟ خداوند فرمود: هیچ قولی در باره ظالمان نسل تو نمی دهم. ابراهیم عرض کرد: پروردگارا! چه کسانی از نسل من ظالمند که شامل عهد تو نمی شوند؟ خداوند فرمود: هر کسی که در برابر بتی غیر از من سجده کند، هرگز او را امام قرار نمی دهم و صلاحیت ندارد که امام باشد. ابراهیم علیه السلام عرض کرد: «وَاجْنُبْنِی وَبَنِی أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ* رَبِّ إِنَّهنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ»(1) [و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار.* پروردگارا! آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند]

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن دعا، به من و به برادرم علی که هرگز در برابر هیچ بتی سجده نکردیم، منتهی شد. پس خداوند، مرا نبی و علی را جانشین من قرار داد.(2)

14) از جمله روایاتی که از طریق مخالفین ما نقل شده، حدیث مرفوع شافعی ابن مغازلی در کتاب مناقب است که با ذکر سلسله سند، آن را به عبد الله بن مسعود رسانده که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: منظور از دعای پدرم ابراهیم، من هستم. راوی می گوید به حضرت عرض کردم: ای رسول خدا! چگونه مورد دعای پدرتان قرار گرفتید؟ عین حدیث قبلی در اینجا نیز آمده تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن دعا به من و به برادرم، علی، که هیچ یک از ما هرگز در برابر بتی سجده نکردیم، منتهی شد. پس خداوند، مرا نبی و علی را جانشین من قرار داد.(3)

«وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَ اتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى...(125)»

[و چون خانه(کعبه) را برای مردم محل اجتماع و(جای) امنی قرار دادیم(و فرمودیم) در مقام ابراهیم، نمازگاهی برای خود اختیار کنید]

1) علی بن ابراهیم گفت: مثابه، به معنای بازگشتن به آن است. (4)

1- [1] - ابراهیم/ 36-35.
2- [2] - امالی، ج 1، ص 388.

3- [3] - مناقب، ص 276، ح 322.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 68.

2) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فضیل، از ابو صباح کنانی روایت می کند که از امام صادق علیه السلام پیرامون حکم کسی که نماز دو رکعتی در پیشگاه مقام ابراهیم علیه السلام را در طواف حج و عمره فراموش کند، پرسید و حضرت فرمود: اگر در همین سرزمین می باشد، باید آن نماز دو رکعتی را در پیشگاه مقام ابراهیم علیه السلام بخواند؛ چرا که خداوند عز و جل فرمود: «وَاتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» ولی اگر از این سرزمین عزیمت کرده است، به او امر نمی کنم که بازگردد. (1)

3) شیخ در تهذیب با سلسله سند از موسی بن قاسم، از صفوان بن یحیی، از کسانی که برای او روایت کرده اند از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: همه باید دو رکعت نماز طواف واجب را پشت سر مقام ابراهیم به جای آورند، چرا که خداوند فرمود: «وَاتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» پس اگر آن دو رکعت را در مکان دیگری به جای آوری، باید آن نماز را دوباره بخوانی.(2)

4) از شیخ با سلسله سند از موسی بن قاسم، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو بصیر روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام، حکم کسی را پرسیدم که دو رکعت نماز طواف واجب را پشت سر مقام ابراهیم فراموش کند، در حالی که خداوند متعال فرمود: «وَاتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» و پس از آن عزیمت کند چیست؟ حضرت فرمود: اگر عزیمت کرده باشد، به او سخت نمی گیرم و او را امر نمی کنم تا بازگردد، ولی هر جایی که یادش آمد، باید نماز را بخواند.(3)

5) شیخ از موسی بن قاسم، از محمد بن سنان، از عبد الله بن مسکان، از ابو عبد الله ابزاری روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام حکم کسی که دو رکعت نماز طواف واجب را از روی فراموشی نزد حجر الاسود بخواند، پرسیدم و حضرت فرمود: باید آن دو رکعت را پشت سر مقام ابراهیم دوباره بخواند؛ زیرا خداوند می فرماید: «وَاتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» که منظور از آن، دو رکعت نماز طواف واجب است.(4)

1- [1] - کافی، ج 4، ص 425، ح1.
2- [2] - تهذیب، ج 5، ص 137، ح 451.

3- [3] - تهذيب، ج 5، ص 140، ح 463.
4- [4] - تهذيب، ج 5، ص 138، ح 454.

6) شیخ با سلسله سند از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابن مسکان روایت می کند که گفت: کسی که از حضرت در باره حکم کسی که دو رکعت نماز واجب را فراموش کند و از حج به وطن خود بازگردد، برایم نقل کرده که حضرت فرمود: باید کسی را نائب از خود بگیرد.

ابن مسکان در حدیث دیگری گفت که حضرت فرمود: اگر از حد میقات هم وطنان خود عبور کرده باشد، باید برگردد و آن دو رکعت را به جای آورد، زیرا خداوند متعال می فرماید: «وَاتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى»(1)

7) عیاشی از محمد بن فضیل، از ابو صباح روایت می کند که از امام صادق علیه السلام پیرامون حکم کسی که دو رکعت نماز طواف حج و عمره را در پیشگاه مقام ابراهیم فراموش کند، پرسیده شد؟ و حضرت فرمود: اگر در این سرزمین باشد، باید دو رکعت را در پیشگاه مقام ابراهیم به جای آورد؛ چرا که خداوند می فرماید: «وَاتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى» اگر عزیمت کرده و رفته باشد، به او امر نمی کنم که بازگردد.(2)

8) عیاشی از حلبی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم حکم کسی که طواف واجب خانه را، چه در حج و چه در عمره انجام دهد، ولی به این مسئله آگاه نباشد که باید دو رکعت نماز را در پیشگاه مقام ابراهیم علیه السلام بخواند، چیست؟ حضرت فرمود: باید آن را به جای آورد اگر چه پس از چند روز باشد؛ زیرا خداوند می فرماید: «وَاتَّخِذُواْ مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى»

«...وَ عَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَن طَهِرَا بَيتِى لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ(125)»

[و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع و سجودکنندگان، پاکیزه کنید]

1) علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: یعنی [ای ابراهیم و اسماعیل!] مشرکان را از ورود به بیت الله الحرام بازدارید. همچنین

1- [1] - تهذیب، ج 5، ص 138، ح 454.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 77؛ ح 91.

حضرت فرمود: چون ابراهیم، خانه کعبه را بنا نهاد و مردم به حج رفتند، خانه کعبه به خاطر مصیبتی که از اعمال مشرکان و بوی بد دهان آنان کشیده بود، نزد خداوند، شِکوه نمود. خداوند، به آن وحی نمود که ای کعبه! آسوده خاطر باش، به تو بشارت می دهم که در آخر الزمان مردمی را می فرستم که از شاخه های درخت برای نظافت و خلال کردن استفاده می کنند. (1)

2) محمد بن یعقوب، از حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از راویان متعددی از ابان بن عثمان، از محمد بن حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند عز و جل در کتابش می فرماید: «طَهرَا بَیتِی لِلطَّائِفِینَ وَالْعَاکِفِینَ وَالرُّکَّعِ السُّجُودِ» پس بر بنده سزاوار است که عرق و ناپاکی را از خود زدوده و تنها با طهارت وارد مکه شود.(2)

3) شیخ با سند خود از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از عمران حلبی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا زنان باید به هنگام ورود به بیت الله الحرام غسل کنند؟ حضرت فرمود: آری، خداوند می فرماید: «أَن طَهرَا بَیتِی لِلطَّائِفِینَ وَالْعَاکِفِینَ وَالرُّکَّعِ السُّجُودِ». پس بر بنده سزاوار است که عرق و ناپاکی را از خود زدوده و تنها با طهارت وارد مکه شود.(3)

4) محمد بن علی بن بابویه، از محمد بن حسن(ره)، از محمد بن حسن صفار، از احمد و عبد الله پسران محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عبد الله بن علی حلبی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا زنان باید به هنگام ورود به بیت الله الحرام غسل کنند؟ حضرت فرمود: آری، خداوند عز و جل می فرماید: «أَن طَهرَا بَیتِی لِلطَّائِفِینَ وَالْعَاکِفِینَ وَالرُّکَّعِ السُّجُودِ» پس بر بنده سزاوار است که عرق و ناپاکی را از خود زدوده و تنها باطهارت وارد مکه شود. (4)

5) عیاشی از حلبی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا زنان باید به هنگام ورود به بیت الله الحرام غسل کنند؟ حضرت فرمود: بله،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 69.

2- [2] - تهذيب، ج 5، ص 251، ح 852.
3- [3] - تهذيب، ج 5، ص 251، ح 852.
4- [4] - علل الشرائع، ص 116، ح 1، باب 151.

خداوند عز و جل می فرماید: «أَن طَهرَا بَیتِی لِلطَّائِفِینَ وَالْعَاکِفِینَ وَالرُّکَّعِ السُّجُودِ» پس بر بنده سزاوار است که عرق و ناپاکی را از خود زدوده و تنها با طهارت وارد مکه شود.(1)

6) ابو علی طبرسی در مجمع البیان، از ابن عباس روایت می کند که پیرامون شأن نزول این آیه گفت: ابراهیم علیه السلام، اسماعیل علیه السلام و هاجر را به مکه آورده و در آنجا قرار داد و مدتی از آن گذشت و قوم جرهم، در مکه اقامت گزیدند و اسماعیل با زنی از آن قبیله ازدواج کرد و هاجر وفات نمود و ابراهیم علیه السلام از ساره اجازه خواست تا نزد هاجر برود. ساره به او اجازه داد و با او شرط نمود که در آنجا از مرکب خود پایین نیاید. ابراهیم علیه السلام، در حالی که هاجر وفات نموده بود، به خانه اسماعیل رفت. و به زن او گفت: همسر تو کجا است؟ زن اسماعیل به او گفت: اسماعیل، این جا نیست و برای صید بیرون رفته است. اسماعیل، معمولاً از حرم برای صید بیرون می رفت و بازمی گشت. ابراهیم علیه السلام به او گفت: می توانم مهمان تو باشم؟ زن اسماعیل گفت: من چیزی ندارم و در خانه، هیچ کسی نیست. ابراهیم علیه السلام به او گفت: هنگامی که همسرت آمد، سلام مرا به او برسان و به او بگو که باید آستانه درش را تغییر دهد. ابراهیم علیه السلام رفت. پس اسماعیل علیه السلام به خانه بازگشت و بوی پدرش را استشمام نمود. پس به زنش گفت: آیا کسی نزد تو آمده است؟ زن اسماعیل به مانند کسی که ابراهیم را خوار و سبک شمرد به توصیف او پرداخته و گفت: پیرمردی که چنین و چنان صفتی داشت نزد من آمد. اسماعیل علیه السلام گفت: او به تو چه گفت؟ زن اسماعیل گفت: به من گفت: به همسرت سلام برسان و به او بگو باید آستانه درش را عوض کند. پس اسماعیل علیه السلام او را طلاق داد و با زن دیگری ازدواج کرد. ابراهیم علیه السلام تا هر زمان که خدا خواست درنگ نمود و سپس از ساره اجازه خواست تا به دیدار اسماعیل علیه السلام برود. ساره به او اجازه داد و با او شرط نمود که در آنجا از مرکب خود پایین نیاید. ابراهیم علیه السلام به مکه آمد تا به در خانه اسماعیل رسید. پس به زن اسماعیل گفت: همسرت کجا است؟ زن اسماعیل علیه السلام گفت: اگر خدا بخواهد الان می آید، به

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص 78، ح 95.

منزل بیا (خدا بر تو رحمت آورد). ابراهیم علیه السلام به او گفت: می توانم مهمان تو باشم؟ زن اسماعیل گفت: آری؛ پس شیر و گوشت آورد و ابراهیم علیه السلام برای او آرزوی خیر نمود.

اگر در آن هنگام، زن اسماعیل برای او نان یا گندم یا جو یا خرمایی می آورد، بخش زیادی از سرزمین خدا را این نعمت ها فرا می گرفت. زن اسماعیل به او گفت:از مرکب پایین بیا تا سرت را بشویم و ابراهیم علیه السلام پایین نیامد. پس زن اسماعیل مقام را آورد و در طرف راست او قرار داد و ابراهیم علیه السلام پایش را بر روی آن گذاشت و جای پایش بر آن ماند. پس زن اسماعیل نیمه راست سر او را شست. سپس مقام را در طرف چپ او قرار داد و جای پای او بر آن ماند و زن اسماعیل نیمه چپ سر او را شست.

آن گاه ابراهیم علیه السلام به او گفت: هنگامی که همسرت آمد، سلام مرا به او برسان و به او بگو که آستانه درت استوار شده است. چون اسماعیل آمد و بوی پدرش را استشمام کرد. اسماعیل به زنش گفت: آیا کسی نزد تو آمده است؟ زن اسماعیل گفت: آری، پیرمردی که نیکو روترین و خوشبوترین مردم بود، نزد من آمد و به من چنین و چنان گفت و من به او چنین و چنان گفتم و سر او را شستم و این، جای پاهای او بر روی مقام است. اسماعیل علیه السلام به او گفت: او ابراهیم علیه السلام بود. (1)

7) سپس ابو علی گفت: علی بن ابراهیم دقیقا همین داستان را از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابان، از امام صادق علیه السلام، البته با کمی تفاوت در کلمات آن روایت کرده که ابراهیم در پایان آن فرمود: هنگامی که همسرت آمد به او بگو: پیرمردی به اینجا آمد و برای آستانه درت، تو را سفارش به خیر می کرد. اسماعیل خود را بر روی مقام انداخت و گریه می کرد و آن را می بوسید. (2)

8) همچنین ابو علی گفت: در روایت دیگری از حضرت آمده است که ابراهیم علیه السلام از ساره اجازه خواست تا به دیدار اسماعیل برود و ساره به شرط این که در آنجا درنگ نکند و از الاغ پیاده نشود، به او اجازه داد. برخی از حضرت

1- [1] - مجمع البيان، ج 1، ص 381-380.
2- [2] - مجمع البيان، ج 1، ص 381.

پرسیدند که آن امر چگونه ممکن است؟ حضرت فرمود: ابراهیم با طی الارض آمد.

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هذَا بَلَدًا آمِنًا...إِنَّکَ أَنتَ العَزِيزُ الحَكِيمُ(129)»

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهلَه مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهم بِاللّه وَالْيوْمِ الآخِرِ قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُه قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّه إِلَى عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ(126) وَ إِذْ يرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ أَنتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (127) رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَينِ لَکَ وَمِن ذُرِّيتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّکَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تُبْ عَلَينَآ إِنَّکَ أَنتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (128) رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهمْ يتْلُو عَلَيهمْ آيَاتِکَ وَ يعَلِّمُهمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يزَكِّيهمْ إِنَّکَ أَنتَ العَزِيزُ الحَكِيمُ(129)»

[و چون ابراهیم گفت: پروردگارا! این (سرزمین) را شهری امن گردان و مردمش را هر کس از آنان که به خدا و روز بازپسین ایمان بیاورد از فرآورده ها، روزی بخش. فرمود: (ولی) هر کس کفر بورزد، اندکی برخوردارش می کنم؛ سپس او را با خواری به سوی عذاب آتش(دوزخ) می کشانم و چه بد سرانجامی است!* و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه(کعبه) را بالا می بردند(می گفتند): ای پروردگار ما! از ما بپذیر که در حقیقت تو شنوای دانایی.* پروردگارا! ما را تسلیم(فرمان) خود قرار ده و از نسل ما امتی فرمانبردار خود(پدید آر) و آداب دینی ما را به ما نشان ده و بر ما ببخشای که تویی توبه پذیر مهربان* پروردگارا! در میان آنان فرستاده ای از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه شان کند؛ زیرا که تو خود، شکست ناپذیر حکیمی]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و حسین بن محمد، از عبدویه بن عامر و محمد بن یحیی، از احمد بن احمد و همگی آنها، از احمد به محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از عقبه بن بشیر، از امام محمد باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: خداوند عز و جل به ابراهیم علیه السلام امر فرمود تا کعبه را بنا نهد و ستون های آن را برافرازد و مناسک آنها را به مردم نشان دهد. ابراهیم و اسماعیل علیه السلام هر روز، یک بخش از دیوار را بنا نهادند تا این که به محل قرار دادن حجر الاسود رسیدند. امام محمد باقر

ص:478

فرمود: آن گاه کوه ابو قُبیس، ابراهیم علیه السلام را مخاطب قرار داده و گفت: ودیعتی از تو، نزد من است. پس به ابراهیم علیه السلام حجر الاسود را داد و او آن را در مکانش قرار داد. سپس ابراهیم علیه السلام مردم را به حج فراخواند. پس فرمود: ای مردم! من ابراهیم خلیل الله هستم و خداوند شما را فرمان می دهد که به حج این خانه بیایید، پس مردم به حج رفتند و هر کسی که تا روز قیامت، به حج رود، امر او را اجابت نموده است و اولین کسانی که این فرمان را اجابت نمودند، مردمی از اهل یمن بودند. حضرت فرمود: ابراهیم علیه السلام، خانواده اش و پسرش به حج رفتند. پس آنان که مدعی هستند اسحاق، ذبیح (قربانی) است، ذبح او اینجا بوده است. همچنین از ابو بصیر روایت شده که وی از امام محمد باقر و امام صادق علیه السلام شنید که آن دو قائل بودند به این که قربانی، اسحاق بوده است. اما زراره، ادعا می کند که آن، اسماعیل بوده است. (1)

2) علی ابن ابراهیم روایت می کند که حضرت فرمود: ابراهیم دعا نمود و از پروردگارش خواست تا هر کسی از آنان که ایمان آورد را روزی دهد. پس خداوند فرمود: ای ابراهیم! «وَ مَن کَفَرَ» یعنی به کافر نیز روزی می دهم. «فَأُمَتِّعُه قَلِیلًا ثُمَّ أَضْطَرُّه إِلَی عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ»(2)

3) ابو علی طبرسی در مجمع البیان، از امام محمد باقر علیه السلام روایتی را ذکر کرده که حضرت فرمود: مراد از آن، همان میوه هایی است که از افق ها، به سوی آنان حمل می شود. همچنین وی از امام صادق علیه السلام روایتی را نقل می کند که حضرت فرمود: منظور از آن تنها، ثمرات دل ها است، یعنی آنان را دوستدار مردم ساخته تا به سوی آنان بازگردند. (3)

4) علی بن ابراهیم، از پدرش، از نضر بن سوید، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: ابراهیم علیه السلام در صحرای شام اقامت داشت. پس چون هاجر، اسماعیل را به دنیا آورد، ساره از آن امر، بسیار اندوهگین شد؛ چرا که او فرزندی از خود نداشت. از این رو ابراهیم علیه السلام را در مورد هاجر می آزرد و او را اندوهگین می ساخت. ابراهیم علیه السلام در باره

1- [1] - کافی، ج 4، ص 205، ح 4.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 69.
3- [3] - مجمع البیان، ج 1، ص 385.

این مطلب به خداوند شکوه نمود. خداوند به او چنین وحی نمود: مثل آن زن، مثل دنده کج است، اگر آن را رها کنی از آن بهره مند می شوی و اگر بخواهی آن را راست کنی، آن را می شکنی. سپس خداوند به او امر فرمود تا اسماعیل و مادرش را از آنجا بیرون ببرد. ابراهیم به خداوند عرض کرد: پروردگارا! آنان را به کجا ببرم؟ خداوند فرمود: آنان را به سوی حرم و مکان امن من، و اولین قطعه ای که از زمین آفریدم، یعنی مکه ببر. پس خداوند، جبرئیل را به همراه بُراق بر او نازل کرد و هاجر، اسماعیل، و ابراهیم علیه السلام را حمل نمود. هر وقت، ابراهیم علیه السلام به مکانی می رسید که درخت و کشتزار و خرما در آن بود، به جبرئیل می فرمود: همین جا، همین جا. و جبرئیل می گفت: خیر، به راه خود ادامه بده، به راه خود ادامه بده تا این که به مکه رسیدند؛ پس او را در مکانی که کعبه در آن است، بر زمین نهاد. ابراهیم علیه السلام با ساره عهد کرده بود که به محض پیاده شدن در آن مکان، به نزد او بازگردد. پس چون در آنجا پیاده شدند، درختی در آن بود و هاجر جامه ای را که به همراه داشت، بر آن انداخت و آنان در زیر سایه درخت نشستند. وقتی ابراهیم علیه السلام آنان را به آنجا رسانید و در آنجا مستقر کرد و خواست که نزد ساره برگردد، هاجر به او گفت: ای ابراهیم! آیا ما را در مکانی بی آب و بی کشت و زرع که هیچ کسی در آن نیست، رها می کنی؟ ابراهیم علیه السلام فرمود: خداوندی که مرا امر فرمود تا شما را در این مکان قرار دهم، شما را کفایت می کند. سپس از نزد آ نان برگشت و چون به کَداء، که نام کوهی در ذی طُوَی است، رسید، به سوی آنان نظر کرد و عرض کرد: «رَّبَّنَا إِنِّی أَسْکَنتُ مِن ذُرِّیتِی بِوَادٍ غَیرِ ذِی زَرْعٍ عِندَ بَیتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِیقِیمُواْ الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهوِی إِلَیهِمْ وَارْزُقْهم مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهمْ یشْکُرُونَ»(1) [پروردگارا! من(یکی از) فرزندانم را در درّه ای بی کشت، نزد خانه محترم تو سکونت دادم، پروردگارا! تا نماز را به پا دارند؛ پس دل های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده و آنان را از محصولات(مورد نیازشان) روزی ده؛ باشد که سپاسگزاری کنند]

سپس ابراهیم علیه السلام به راه خود رفت و هاجر باقی ماند. هنگامی که روز به نیمه های خود رسید، اسماعیل تشنه شد و آب خواست. هاجر برخاست و در آن

1- [1] - ابراهیم/ 37.

وادی در محل سعی ایستاد و صدا زد: آیا کسی در این وادی است؟ پس اسماعیل از دید او پنهان شد. هاجر از صفا بالا رفت و سرابی در آن وادی برای او جلوه گر شد و گمان کرد که آن، آب است. پس از صفا پایین آمد و میان آن وادی رفت و سعی نمود. چون به مکان سعی رسید، اسماعیل از دید او پنهان شد. سپس سرابی در ناحیه صفا بر او نمایان شد، پس به سوی آن وادی پایین آمد و آب طلب می کرد. چون اسماعیل از دید او پنهان شد، بازگشت تا به صفا رسید، پس نگاه کرد تا این که آن را هفت مرتبه انجام داد و چون در مرتبه هفتم بر روی مروه بود به اسماعیل نگریست و دید که آب از زیر پاهایش جاری شده است. پس بازگشت و شن هایی را به دور آن آب گرد آورد، چرا که آن آب، روان بود و هاجر با ریگ هایی که اطراف آب، جمع کرد، مانع(1) از جاری شدن (و هدر رفتن) آب شد؛ و به همین سبب زمزم نامیده شد.

قبیله جُرهُم در ذی المجاز(2) و عرفات اقامت داشتند. چون آب در مکه پدیدار شد، پرندگان و حیوانات وحشی به سوی آن سرازیر شدند. مردم قبیله جُرهُم، روی آوردن پرندگان و حیوانات وحشی به سوی آن مکان را مشاهده نموده و آنان را دنبال کردند تا این که چشمشان به زن و پسرکی افتاد که در آن مکان اقامت گزیده و در زیر سایه درختی نشسته اند و برای آن دو، آب از دل زمین جوشیده است. پس به هاجر گفتند: تو کیستی و این پسرک با تو چه نسبتی دارد؟ هاجر گفت: من،مادر پسر ابراهیم خلیل الرحمن هستم و این، پسر من است. خداوند به ابراهیم امر فرمود تا مرا به اینجا بیاورد. آنان به هاجر گفتند: آیا به ما اجازه می دهی تا نزدیک شما اقامت گزینیم؟ هاجر به آنان گفت: باید تا آمدن ابراهیم علیه السلام صبر کنید.

چون در روز سوم ابراهیم به دیدار آن دو رفت، هاجر به او گفت: یا خلیل الله! در این اطراف، مردمی از قبیله جُرهُم سکونت دارند و از تو می خواهند تا به آنان اجازه دهی تا در نزدیکی ما اقامت گزینند. آیا به آنان این اجازه را می دهی؟ ابراهیم فرمود: آری، پس هاجر به آنان اجازه داد و آنان در نزدیکی آن دو اقامت گزیدند و خیمه هایشان را برپا داشتند و هاجر و اسماعیل با آنان مأنوس شدند و

1- [1] - زمّته: شدّته،آن را بست «القاموس المحیط، ماده زمم» یعنی هاجر با شن، اطراف آب را بست تا جاری نشود.
2- [2] - ذی المجاز: بازاری در عرفه در ناحیه کبلک «معجم البلدان، ج 5، ص 55».

چون ابراهیم برای مرتبه دوم به دیدار آن دو آمد، به مردم زیادی که در اطراف هاجر و اسماعیل بودند نگریست و بسیار شادمان گشت. چون اسماعیل علیه السلام رشد نمود، هر یک از مردم قبیله جرهم، یک یا دو گوسفند به او دادند و هاجر و اسماعیل به وسیله آن، امرار معاش می کردند. و چون اسماعیل مرد بالغی شد، خداوند به ابراهیم علیه السلام امر فرمود تا کعبه را بنا نهد. ابراهیم عرض کرد: پروردگارا! در کدام قطعه از زمین؟ خداوند فرمود: در قطعه زمینی که آن گنبد را بر آدم نازل کردم و حرم به خاطر آن روشن شد. هنوز آن گنبدی که خداوند بر آدم علیه السلام نازل کرده برافراشته است. حتی این گنبد در زمان طوفان نوح نیز بود و چون تمام دنیا به زیر آب فرو رفت خداوند، آن گنبد را بیرون از آب برافراشته بود و تمام دنیا به غیر از مکانی که بیت الله الحرام در آن واقع است، در آب غرق شد؛ پس از این رو کعبه، بیت عتیق (خانه آزاد شده) نامیده شد؛ چرا که کعبه از غرق شدن، نجات یافته و آزاد شد.

چون خداوند عز و جل، به ابراهیم دستور بنای کعبه را داد، ابراهیم علیه السلام نمی دانست که در کدام مکان آن را بنا نهد. پس خداوند عز و جل، جبرئیل را فرستاد و او برای ابراهیم علیه السلام مکان خانه کعبه را ترسیم نمود و خداوند برای او، ستون هایی از بهشت را فرستاد و آن سنگی که خداوند بر آدم نازل کرد، سفیدتر از برف بود. ولی چون کفار با دستان خود آن را لمس کردند، آن سنگ، سیاه شد. پس ابراهیم، خانه کعبه را بنا نهاد و اسماعیل، آن سنگ را از ذی طوی آورد و آن را به ارتفاع نه ذراع در آسمان برافراشت. سپس او را بر محل آن سنگ، راهنمایی نمود و ابراهیم آن را بیرون آورد و در مکان خود که تا به امروز در آنجا است قرار داد. چون خانه کعبه بنا نهاده شد ابراهیم علیه السلام برای آن، دو در که یک در به سوی مشرق و در دیگر به سوی مغرب بود قرار داد و دری که به مغرب است، مستجار نامیده می شود. سپس ابراهیم علیه السلام شاخ و برگ درخت را بر آن افکند و هاجر نیز، جامه ای را که به همراه او بود و زیر پوشش آن قرار می گرفتند روی آن انداخت. چون ابراهیم علیه السلام آن را بنا نهاد و از ساخت آن فارغ شد، ابراهیم و اسماعیل علیه السلام مشغول حج شدند و جبرئیل در روز هشتم ذی الحجه یعنی در یوم الترویه (روز سیراب کردن)، بر آن دو نازل شد. و گفت: ای ابراهیم! برخیز و از این آب بنوش؛ زیرا در منی و عرفات، هیچ آبی نبود

و از این رو آن روز، ترویه نامیده شد. سپس او را به سوی منی بیرون برد و در آنجا ماند و با او همان کاری را کرد که با آدم علیه السلام انجام داد. ابراهیم علیه السلام پس از فارغ شدن از ساخت خانه خدا و اعمال حج به خداوند عرض کرد: «رَبِّ اجْعَلْ هذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهلَه مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهم بِاللّه وَالْيوْمِ الآخِرِ». حضرت فرمود: منظور از ثمرات القلوب (میوه های دل ها)، این است که مردم را دوستدار آنان قرار دهد تا نزد آنان، بسیار رفت و(1)آمد کنند. (2)

5) عیاشی، از منذر ثوری روایت می کند که از امام محمد باقر علیه السلام در باره آن سنگ پرسید. حضرت فرمود: سه سنگ از بهشت نازل شد که عبارتند از: حجر الاسود که نزد ابراهیم به ودیعه گذاشته شد، مقام ابراهیم، و سنگ بنی اسرائیل. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: خداوند، حجر الأبیض (سنگ سفید) را نزد ابراهیم به ودیعه گذاشت و آن سنگ از کاغذ نیز سفیدتر بود، ولی به دلیل گناهان بنی آدم سیاه شد.(3)

6) عیاشی، از جابر جُعفی، از محمد بن علی (امام باقر) علیه السلام روایت می کند که فرمود: ای جابر! چه بزرگ است افترای مردم شام بر خدا! چرا که آنان ادعا می کنند که خداوند تبارک و تعالی هنگامی که به آسمان صعود کرد، بر صخره بیت المقدس پا نهاد و بنده ای از بندگان خداوند بر سنگی قدم گذاشت و خداوند تبارک و تعالی به ما امر فرمود تا آن را نمازگاه (مصلّی) قرار دهیم. ای جابر!

خداوند تبارک و تعالی مثل و مانندی ندارد و از توصیف توصیف کنندگان برتر و در پندار خیال کنندگان نمی گنجد و از چشم بینندگان پوشیده است. با نابود شوندگان، نابود نمی شود و با افول کنندگان، غروب نمی کند. هیچ چیزی مانند او نیست و او شنوا و دانا است.(4)

7) عیاشی، از عبد الله بن غالب، از پدرش، از مردی، از علی بن حسین علیه السلام روایت می کند که فرمود: ابراهیم علیه السلام از این که به خداوند عرض کرد: «رَبِّ اجْعَلْ هذَا بَلَداً آمِناً وَارْزُقْ أَهلَه مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهم بِاللّه» ما و اولیای

1- [1] - انتیاب الرجل القوم انتیاباً : یعنی بارها نزد آنان برود. «القاموس المحیط- ماده نوب»
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 69.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 78، ح 93.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 78، ح 94.

خود و شیعیان جانشین خویش را منظور داشته است. نیز منظور از: «وَالْیوْمِ الآخِرِ قَالَ وَمَن کَفَرَ فَأُمَتِّعُه قَلِیلاً ثُمَّ أَضْطَرُّه إِلَی عَذَابِ النَّارِ» افرادی از امت او هستند که جانشینی او را انکار نموده و از او پیروی نکردند و به خدا قسم، حالِ این امت نیز این گونه است.(1)

8) عیاشی، از احمد بن محمد، از علی بن حسین علیه السلام روایت می کند که فرمود: ابراهیم علیه السلام چون به درگاه پروردگار دعا نمود که اهلش را از آن میوه ها روزی دهد، قطعه ای از خاک اردن را جدا کرد و آن قطعه، هفت بار به دور خانه کعبه طواف کرد. سپس خداوند آن را در جای خود قرار داد و وجه تسمیه طائف به این نام، به دلیل طواف به دور کعبه است. (2)

9) عیاشی، از ابن سلمه، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند، حجر الاسود را از بهشت بر آدم نازل کرد و کعبه همچون مروارید سفیدی بود؛ خداوند آن را به آسمان برد و بنیان آن باقی ماند که در مقابلِ این کعبه است. حضرت فرمود: خداوند، هر روز هفتاد هزار فرشته را وارد آن می کند که هرگز به سوی او باز نمی گردند. پس خداوند به ابراهیم و اسماعیل علیه السلام امر فرمود تا کعبه را بر روی آن ستون ها بنا نهند.(3)

10) حلبی روایت می کند که برخی از امام صادق علیه السلام در باره کعبه، این سؤال را پرسیدند که آیا پیش از بعثت نیز در آن حج انجام می شد؟ حضرت فرمود: آری، و دلیل آن در قرآن آمده است؛ آنجا که شعیب به موسی پس از آن که ازدواج نمود به جای آن که بگوید: ثمانی سنین (هشت سال) فرمود: «عَلَی أَن تَأْجُرَنِی ثَمَانِی حِجَجٍ»(4) [به این(شرط) که هشت سال برای من کار کنی] و همچنین حضرت آدم و نوح علیه السلام به حج رفتند و حضرت سلیمان بن داود علیه السلام نیز به همراه جن و انس و پرندگان و باد به حج رفت و حضرت موسی علیه السلام نیز لبیک گویان بر روی شتر سرخ موی، به حج رفت. چنان که خداوند

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 78، ح 96.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 78، ح 97.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 79، ح 98.

4- [4] - قصص/ 27.

فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ بَیتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّهَ مُبَارَکاً وَهدًی لِّلْعَالَمِینَ»(1) [در حقیقت، نخستین خانه ای که برای(عبادت) مردم نهاده شده همان است که در مکه است و مبارک و برای جهانیان(مایه) هدایت است] و نیز فرمود: «وَإِذْ یرْفَعُ إِبْرَاهیمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیتِ وَإِسْمَاعِیلُ»و فرمود: «أَن طَهرَا بَیتِی لِلطَّائِفِینَ وَالْعَاکِفِینَ وَالرُّکَّعِ السُّجُودِ»(2) [خانه مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع و سجود کنندگان پاکیزه کنید]. هنگامی که خداوند آن سنگ را بر آدم نازل کرد، کعبه وجود داشت.(3)

11) از ابن ورقاء روایت شده که گفت: به علی علیه السلام عرض کردم: اولین چیزی که از آسمان نازل شد، چه بود؟ حضرت فرمود: اولین چیزی که از آسمان به زمین نازل شد، خانه خدا در مکه است که خداوند آن را به مانند یاقوت سرخی نازل کرد، چرا که قوم نوح در زمین فسق و فجور کردند و ابراهیم علیه السلام آن را برافراشت؛ آنجا که خداوند می فرماید: «وَإِذْ یرْفَعُ إِبْرَاهیمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیتِ وَإِسْمَاعِیلُ»(4)

12) از ابو عمر و زبیری روایت شده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مرا از این که امت محمد چه کسانی هستند آگاه کن. حضرت فرمود: امت محمد، تنها بنی هاشم هستند. راوی می گوید:عرض کردم: حجت و دلیل این که امت محمد، فقط اهل بیتی که شما ذکر نمودید هستند چیست؟ حضرت فرمود: دلیل آن آیه: «وَإِذْ یرْفَعُ إِبْرَاهیمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیتِ وَإِسْمَاعِیلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّکَ أَنتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ* رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَینِ لَکَ وَمِن ذُرِّیتِنَا أُمَّهً مُّسْلِمَهً لَّکَ وَأَرِنَا مَنَاسِکَنَا وَتُبْ عَلَینَآ إِنَّکَ أَنتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ» است. چون خداوند دعای ابراهیم و اسماعیل را اجابت نمود و از نسل آنان، امت مسلمانی را قرار داد و پیامبری از آنان یعنی از آن امت را مبعوث داشت که آیات خداوند را بر آنان بخواند و آنان را تزکیه نموده و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزاند. ابراهیم علیه السلام دعای دیگری را پس از دعای اول، از خداوند مسئلت داشت و از خداوند خواست تا آنان را از شرک و بت پرستی پاکیزه سازد تا این که موقعیت او در میان آنان نیز تثبیت شود و

1- [1] - آل عمران/ 96.
2- [2] - بقره/ 125.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج1، ص 79، ح 99.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج1، ص 79، ح 100.

فقط از آنان پیروی کنند. پس به خداوند عرض کرد: «وَاجْنُبْنِی وَبَنِی أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ* رَبِّ إِنَّهنَّ أَضْلَلْنَ کَثِیرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَن تَبِعَنِی فَإِنَّه مِنِّی وَمَنْ عَصَانِی فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ»(1) [و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان، دور دار.* پروردگارا! آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند، پس هر که از من پیروی کند، بی گمان او از من است؛ و هر که مرا نافرمانی کند، به یقین تو آمرزنده و مهربانی]. این آیه دلالت دارد بر این که ائمه و امت مسلمانی که محمد صلی الله علیه و آله در آن به پیامبری مبعوث گشت، تنها از نسل ابراهیم علیه السلام هستند، چرا که ابراهیم علیه السلام فرمود: «وَاجْنُبْنِی وَبَنِی أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ»(2)

3) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولاً مِّنْهمْ» گفت: یعنی نسل اسماعیل، و از این رو بود که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: منظور از دعای ابراهیم علیه السلام من بودم. (3)

«وَمَن یرْغَبُ عَن مِّلَّهِ إِبْرَاهیمَ إِلاَّ مَن...فَلاَ تَمُوتُنَّ إَلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ(132)»

«وَمَن یرْغَبُ عَن مِّلَّهِ إِبْرَاهیمَ إِلاَّ مَن سَفِه نَفْسَه وَلَقَدِ اصْطَفَینَاه فِی الدُّنْیا وَإِنَّه فِی الآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ (130) إِذْ قَالَ لَه رَبُّه أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِینَ(131) وَوَصَّی بِها إِبْرَاهیمُ بَنِیه وَیعْقُوبُ یا بَنِی إِنَّ اللّه اصْطَفَی لَکُمُ الدِّینَ فَلاَ تَمُوتُنَّ إَلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ(132)»

[و چه کسی جز آن که به سبک مغزی گراید از آیین ابراهیم روی برمی تابد؟ و ما او را در این دنیا برگزیدیم و البته در آخرت(نیز) از شایستگان خواهد بود.* هنگامی که پروردگارش به او فرمود: تسلیم شو! گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم.*

و ابراهیم و یعقوب پسران خود را به همان(آیین) سفارش کردند(و هر دو در وصیتشان چنین گفتند): ای پسران من! خداوند برای شما این دین را برگزید، پس البته نباید جز مسلمان بمیرید]

1) ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمد بن عمران رقاق (رض)، از حمزه بن

1- [1] - ابراهیم/ 36- 35.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 79، ح 101.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 71.

قاسم علوی عباسی، از جعفر بن محمد بن مالک کوفی فزاری، از محمد بن حسین بن زید زیّات، از محمد بن زیاد ازدی، از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که در حدیثی(پیرامون تفسیر کلماتی که ابراهیم به وسیله آنها آزموده شد) فرمود: یکی از معانی کلمات، مستجاب شدن دعای او توسط خداوند است، آن گاه که به خداوند عرض کرد: «رَبِّ أَرِنِی کَیفَ تُحْیِی الْمَوْتَی»(1) [پروردگارا! به من نشان ده، چگونه مردگان را زنده می کنی؟]. این آیه از آیات متشابه است و در باره کیفیت سؤال شده، و کیفیت، از افعال خداوند تعالی است و تا زمانی که انسان آگاه، به آن علم نداشته باشد، نمی توان بر او عیب گرفت و نمی توان گفت که در یکتا پرستی او عیب و نقصی وجود دارد. چرا که خداوند به او فرمود: «أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَی»(2) [مگر ایمان نیاورده ای؟ عرض کرد:چرا]؛ این، شرط کلی مؤمنان به خدا است و اگر از هر یک از آنان پرسیده شود که آیا ایمان نیاورده ای؟ باید بگوید: آری، ایمان آورده ام؛ چنان که ابراهیم علیه السلام این چنین گفت. همچنین هنگامی که خداوند عز و جل به تمام ارواح بنی آدم فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی» [آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا] اولین کسی که جواب آری داد، محمد صلی الله علیه و آله بود و با پیشی گرفتنش از دیگران در جواب آری، سرور اولین و آخرین و برترین انبیا و رسولان شد؛ پس هر کسی که در جواب این سؤال به مانند ابراهیم علیه السلام پاسخ نگوید، از آیین او برگشته است. خداوند عز و جل فرمود: «وَمَن یرْغَبُ عَن مِّلَّهِ إِبْرَاهیمَ إِلاَّ مَن سَفِه نَفْسَه» همچنین کلمات، به معنای برگزیده شدن ابراهیم علیه السلام توسط خداوند عز و جل در دنیا و گواهی دادن خداوند در آخرت به این که او از صالحان است، می باشد که در آیه: «وَلَقَدِ اصْطَفَینَاه فِی الدُّنْیا وَإِنَّه فِی الآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ» آمده است. منظور از صالحان، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می باشند که دستورات الهی را انجام و از آن چه که نهی فرموده امتناع می ورزند و صلاحیت و شایستگی در پیشگاه او را مسئلت دارند و از عمل کردن به رأی و قیاس در دین او اجتناب می ورزند که در آیه: «إِذْ قَالَ لَه رَبُّه أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِینَ» آمده است. معنای دیگر کلمات، اقتدای انبیای پس

1- [1] - بقره/ 26.
2- [2] - بقره/ 26.

از او، به او می باشد که در آیه: «وَوَصَّی بِها إِبْرَاهیمُ بَنِیه وَیعْقُوبُ یا بَنِی إِنَّ اللّه اصْطَفَی لَکُمُ الدِّینَ فَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ» آمده است.(1)

2) ابن شهر آشوب و دیگران از صاحب شرح الاخبار از امام محمد باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَوَصَّی بِها إِبْرَاهیمُ بَنِیه وَیعْقُوبُ یا بَنِی إِنَّ اللّه اصْطَفَی لَکُمُ الدِّینَ فَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ» روایت می کنند که فرمود: منظور، به ولایت علی علیه السلام است.(2)

«أَمْ کُنتُمْ شُهدَاء إِذْ حَضَرَ یعْقُوبَ الْمَوْتُ...وَإِسْحَاقَ إِلَها وَاحِدًا وَنَحْنُ لَه مُسْلِمُونَ(133)»

«أَمْ کُنتُمْ شُهدَاء إِذْ حَضَرَ یعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِیه مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِی قَالُواْ نَعْبُدُ إِلَهکَ وَإِلَه آبَائِکَ إِبْرَاهیمَ وَإِسْمَاعِیلَ وَإِسْحَاقَ إِلَها وَاحِدًا وَنَحْنُ لَه مُسْلِمُونَ(133)»

[آیا وقتی که یعقوب را مرگ فرا رسید حاضر بودید، هنگامی که به پسران خود گفت: پس از من چه را خواهید پرستید؟ گفتند: معبود تو و معبود پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، معبودی یگانه را می پرستیم و در برابر او تسلیم هستیم]

1) عیاشی از جابر روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «إِذْ قَالَ لِبَنِیه مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِی قَالُواْ نَعْبُدُ إِلَهکَ وَإِلَه آبَائِکَ إِبْرَاهیمَ وَإِسْمَاعِیلَ وَإِسْحَاقَ إِلَها وَاحِدًا» پرسیدم و حضرت فرمود: این آیه در مورد حضرت قائم علیه السلام نیز مصداق دارد.(3)

«وَقَالُواْ کُونُواْ هودًا أَوْ نَصَارَی تَهتَدُواْ قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهیمَ حَنِیفًا وَمَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ(135)»

[و(اهل کتاب) گفتند: یهودی یا مسیحی باشید تا هدایت یابید. بگو: نه، بلکه(بر) آیین ابراهیم حق گرا(هستم) و وی از مشرکان نبود]

1) عیاشی از ولید، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: منظور از آیین حنیف، اسلام است.(4)

1- [1] - خصال، ص 308، ح 84.

2- [2] - مناقب، ص 3، ح 95؛ شرح الاخبار: ج 1، ص 236، ح 238.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 80، ح 102.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 80، ح 103.

2) عیاشی، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: از آیین حنیف چیزی جز کوتاه کردن سبیل و چیدن ناخن و ختنه باقی نمانده است.(1)

3) علی بن ابراهیم می گوید: خداوند متعال بر ابراهیم علیه السلام، آیین حنیف را که همان طهارت است، نازل کرد و شامل ده طهارت که پنج قِسم در طهارت سر و پنج قِسم دیگر در طهارت جسم است، می باشد. قسم اول عبارت است از: کوتاه کردن سبیل، بلند کردن ریش، تراشیدن یا بافتن مو، مسواک زدن و خلال کردن. اما قسم دوم شامل: تراشیدن موی بدن، ختنه کردن، چیدن ناخن، غسل جنابت و طهارت به وسیله آب می باشد؛ و منظور از آیین حنیف پاک، که ابراهیم علیه السلام آورد، همین است که نه نسخ شده و نه تا روز قیامت نسخ می شود.(2)

«قُولُواْ آمَنَّا بِاللّه وَمَا أُنزِلَ إِلَينَا وَمَا أُنزِلَ إِلَى إِبْرَاهيمَ ...فَسَيكْفِيكَهمُ اللّه وَهوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ(137)»

«قُولُواْ آمَنَّا بِاللّه وَمَا أُنزِلَ إِلَينَا وَمَا أُنزِلَ إِلَى إِبْرَاهيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيعْقُوبَ وَالأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِى مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِى النَّبِيونَ مِن رَّبِّهِمْ لاَ نُفَرِّقُ بَينَ أَحَدٍ مِّنْهمْ وَنَحْنُ لَه مُسْلِمُونَ(136) فَإِنْ آمَنُواْ بِمِثْلِ مَا آمَنتُم بِه فَقَدِ اهتَدَواْ وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا همْ فِى شِقَاقٍ فَسَيكْفِيكَهمُ اللّه وَهوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ(137)»

[بگویید: ما به خدا و به آن چه بر ما نازل شده و به آن چه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل آمده و به آن چه به موسی و عیسی داده شده و به آن چه به همه پیامبران، از سوی پروردگارشان داده شده ایمان آورده ایم. میان هیچ یک از ایشان فرق نمی گذاریم و در برابر او تسلیم هستیم* پس اگر آنان(هم) به آن چه شما بدان ایمان آورده اید ایمان آورند، قطعاً هدایت شده اند؛ ولی اگر روی برتافتند، جز این نیست که سر ستیز(و جدایی) دارند و به زودی خداوند(شر) آنان را از تو کفایت خواهد کرد که او شنوای داناست]

1) عیاشی، از مفضل بن صالح، از برخی از اصحابش پیرامون تفسیر آیه: «قُولُواْ آمَنَّا بِاللّه وَمَا أُنزِلَ إِلَينَا وَمَا أُنزِلَ إِلَى إِبْرَاهيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيعْقُوبَ وَالأَسْبَاطِ» روایت می کند که گفتند: منظور از «قُولُواْ»، آل محمد صلی الله علیه و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 80، ح 104.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 68.

آله و منظور از «فَإِنْ آمَنُواْ بِمِثْلِ مَا آمَنتُم بِه فَقَدِ اهتَدَواْ»، سایر مردم می باشد.(1)

2) عیاشی، از حنان بن سَدیر، از پدرش روایت می کند که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم:آیا فرزندان یعقوب، پیامبر بودند؟ حضرت فرمود: خیر، ولی آنان نوادگان و فرزندان انبیا بودند و همگی سعادتمندانه، از دار دنیا رخت بربستند و پیش از مرگ، توبه کرده و اعمال خود را به یاد آوردند.(2)

همچنین این حدیث را محمد بن یعقوب با سند خود از حنان، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام البته با این تفاوت روایت کرده که حضرت پس از آن که فرمود: و اعمال خود را به یاد آوردند افزود: مگر آن دو شیخ که بدون آن که توبه کنند و آن چه را که در رابطه با علی علیه السلام انجام دادند، به یاد آورند، از دار دنیا رخت بربستند. پس لعنت خدا و همه ملائکه و مردم بر آنان باد.(3)

3) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از محمد بن نعمان، از سلّام، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «آمَنَّا بِاللّه وَمَا أنزِلَ إِلَینَا» روایت می کند که فرمود: منظور از آن، تنها علی، فاطمه، حسن و حسین است و حکم آن در امامان پس از آنها نیز جاری می شود. سپس مردم، طرف سخن خداوند قرار می گیرند و خداوند می فرماید: «فَإِنْ آمَنُواْ» یعنی مردم «بِمِثْلِ مَا آمَنتُم بِه» یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین و ائمه علیهم السلام، «فَقَدِ اهتَدَواْ وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا همْ فِی شِقَاقٍ(4)»

عیاشی، از سلّام، از امام محمد باقر علیه السلام عین همین حدیث را نقل می کند. (5)

4) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه: «فَإِنَّمَا همْ فِی شِقَاقٍ» می گوید: منظور در کفر است(6). او این تفسیر را در مجمع البیان از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. (7)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 80، ح 105.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 81، ح 106.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 246، ح 343.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 344، ح 19.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 81، ح 107.
6- [6] - تفسیر قمی، ج 1، ص72.
7- [7] - مجمع البیان، ج 1، ص 407.

«صِبْغَةَ اللّه وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّه صِبْغَةً وَنَحْنُ لَه عَابِدونَ(138)»

[این است نگارگری الهی، و کیست خوش نگارتر از خدا؟ و ما او را پرستندگانیم]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطّاب، از علی بن حسّان، از عبد الرحمن بن کثیر، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «صِبْغَةَ اللّه وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّه صِبْغَةً» روایت می کند که فرمود:منظور، در آمدن مؤمنان به رنگ ولایت، در آن پیمان است.(1)

2) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و همگی از ابن محبوب، از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «صِبْغَةَ اللّه وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّه صِبْغَةً» روایت می کند که فرمود: منظور، اسلام است(2).

3) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از داود بن سرحان، از عبد الله بن فرقد، از حمران، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «صِبْغَةَ اللّه وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّه صِبْغَةً» روایت شده که فرمود: منظور از صبغه (رنگ)، اسلام است.(3)

4) از محمد بن یعقوب، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «صِبْغَةَ اللّه وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّه صِبْغَةً» روایت شده که فرمود: منظور از صبغه، اسلام است. (4)

5) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از پدرش، از فَضاله، از ابان، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «صِبْغَةَ اللّه وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّه صِبْغَةً» روایت می کند که فرمود: منظور از آن، اسلام است(5).

6) عیاشی، از زراره، از امام باقر علیه السلام و حمران، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: منظور از صبغه، اسلام است.(6)

1- [1] - کافی، ج 1، ص350، ح 53.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 12، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 12، ح 2.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 12، ح 3.
5- [5] - معانی الاخبار، ص 188، ح 1.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 81، ح 108.

7) عیاشی، از عبد الرحمن بن کثیر هاشمی(1) غلام ابو جعفر، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «صِبْغَةَ اللّه وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّه صِبْغَةً» روایت می کند که فرمود: منظور از صبغه، امیر المؤمنین علیه السلام و ولایت او در آن پیمان است.(2)

«أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهیمَ وَإِسْمَاعِیلَ وَإِسْحَاقَ وَ...وَمَا اللّه بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ(140)»

«أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهیمَ وَإِسْمَاعِیلَ وَإِسْحَاقَ وَیعْقُوبَ وَالأسْبَاطَ کَانُواْ هودًا أَوْ نَصَارَی قُلْ أَأَنتُمْ أَعْلَمُ ام اللّه وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن کَتَمَ شَهادَةً عِندَه مِنَ اللّه وَمَا اللّه بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ(140)»

[یا می گویید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط(دوازده گانه)، یهودی یا نصرانی بوده اند. بگو: آیا شما بهتر می دانید یا خدا، و کیست ستمکارتر از آن کس که شهادتی از خدا را در نزد خویش پوشیده دارد؟ و خدا از آن چه می کنید غافل نیست]

1) محمد بن یعقوب، از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابو حکم ارمنی، از عبد الله بن ابراهیم بن علی بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب، از یزید بن سلیط زیدی روایت می کند که ابو حکم گفت: عبد الله بن محمد بن عماره جرمی، از یزید بن سلیط، از امام کاظم علیه السلام در حدیث طولانی که در آن تصریح و اشاره به امام رضا علیه السلام شده، برایم نقل کرده که فرمود:ای یزید! آن، ودیعه ای نزد تو است، پس تنها، انسان عاقل یا بنده ای که از صادق بودنش آگاه هستی را از آن باخبر کن و اگر از تو شهادت خواسته شود، به آن شهادت بده؛ چرا که خداوند فرمود: «إِنَّ اللّه یأْمُرُکُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَی أَهلِها»(3)

و همچنین به ما فرموده است: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن کَتَمَ شَهادَةً عِندَه مِنَ اللّه»(4) [و کیست ستمکارتر از آن کس که شهادتی از خدا را در نزد خویش پوشیده دارد؟]

2) در ارشاد القلوب در حدیث حذیفه بن یمان (که حدیثی طولانی است و در

1- [1] - به بحار الانوار، ج 3، ص 281 ، ح 20 و معجم رجال الحديث، ج 9، ص 343 نگاه کنید.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 81، ح 109.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 252، ح 14.
4- [4] - نساء/ 58.

آن حال منافقین، پس از خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم و در بازگشت از حجه الوداع ذکر شده) آمده که حضرت فرمود: چون رسول الله صلی الله علیه و آله خواست برود، پیش آنان آمد و فرمود: در مورد چه چیزی در این روز نجوا می کردید، در حالی که من شما را از نجوا نهی کردم؟ آنها عرض کردند: ای رسول خدا! همین امروز به یکدیگر برخوردیم. پیامبر صلی الله علیه و آله خوب در آنها نگریست و سپس فرمود: شما داناترید یا خدا؟ «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهادَةً عِندَه مِنَ اللّه وَمَا اللّه بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»(1)

«سَيقُولُ السُّفَهاء مِنَ النَّاسِ مَا وَلاَّهمْ عَن قِبْلَتِهمُ الَّتِى...يهدِى مَن يشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ(142)»

«سَيقُولُ السُّفَهاء مِنَ النَّاسِ مَا وَلاَّهمْ عَن قِبْلَتِهمُ الَّتِى كَانُواْ عَلَيها قُل لِّلّه الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يهدِى مَن يشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ(142)»

_ _[به زودی مردم کم خرد، خواهند گفت: چه چیز آنان را از قبله ای که بر آن بودند رویگردان کرد؟ بگو: مشرق و مغرب از آن خداست، هر که را خواهد به راه راست هدایت می کند]

1) شیخ با سند خود از طاطری، از وهیب، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: پیرامون آیه: «سَيقُولُ السُّفَهاء مِنَ النَّاسِ مَا وَلاَّهمْ عَن قِبْلَتِهمُ الَّتِى كَانُواْ عَلَيها قُل لِّلّه الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يهدِى مَن يشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله امر فرمود تا به سوی بیت المقدس نماز بخواند؟ حضرت فرمود: «آیا نمی دانی که خداوند متعال می فرماید: «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِى كُنتَ عَلَيها إِلاَّ لِنَعْلَمَ مَن يتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن ينقَلِبُ عَلَى عَقِبَيه وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلاَّ عَلَى الَّذِينَ هدَى اللّه وَمَا كَانَ اللّه لِيضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللّه بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»(2) [و قبله ای را که (چندی) بر آن بودی مقرر نکردیم جز برای آن که کسی را که از پیامبر پیروی می کند، از آن کس که از عقیده خود برمی گردد بازشناسیم؛ هر چند (این کار) جز بر کسانی که خدا هدایت(شان) کرده سخت گران بود و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند؛ زیرا خدا (نسبت) به مردم دلسوز و مهربان است] حضرت فرمود: در حالی که آنان در حال

1- [1] - ارشاد القلوب، ج 2، ص 296.
2- [2] - بقره/ 143.

خواندن نماز بودند و دو رکعت از آن را به جای آورده بودند، بنی عبد الاشهل نزد آنان آمدند. برخی به آنان گفتند: پیامبرتان به سوی کعبه برگشته است، پس زنان در جای مردان و مردان در جای زنان ایستادند. و دو رکعت باقیمانده را به سوی کعبه خواندند. پس در یک نماز به سوی دو قبله نماز خواندند؛ و از این رو مسجد آنان، مسجدالقبلتین (مسجد دو قبله) نامیده شد.(1)

2) ابو علی طبرسی، از علی بن ابراهیم با سلسله سند از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: پس از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله سیزده سال در مکه و هفت ماه پس از مهاجرت به مدینه، به سوی بیت المقدس نماز خواند، جهت قبله به سوی کعبه تغییر یافت. حضرت فرمود: سپس خداوند او را به سوی کعبه چرخاند و دلیل آن، این بود که یهودیان، پیامبر صلی الله علیه و آله را نکوهش می کردند و به او می گفتند: تو پیرو ما هستی و به سوی قبله ما نماز می خوانی. پس رسول الله صلی الله علیه و آله از این امر بسیار اندوهگین شد و در دل شب بیرون رفت و به افق های آسمان می نگریست و منتظر دستوری از خداوند در مورد آن بود. پس چون شب را به صبح رساند و در وقت ظهر، برای نماز حاضر شد، در مسجد بنی سالم دو رکعت از نماز ظهر را خواند و جبرئیل بر او نازل شده و بازوان او را گرفت و به سوی کعبه چرخاند و این آیه را بر او نازل کرد: «قَدْ نَرَی تَقَلُّبَ وَجْهکَ فِی السَّمَاء فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضَاها فَوَلِّ وَجْهکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» [ما (به هر سو) گردانیدن رویت در آسمان را نیک می بینیم، پس (باش تا) تو را به قبله ای که بدان خشنود شوی برگردانیم؛ پس روی خود را به سوی مسجدالحرام کن]. پیامبر صلی الله علیه و آله دو رکعت از نماز را به سوی بیت المقدس و دو رکعت دیگر را به سوی کعبه خوانده بود. پس یهود و نادانان گفتند: «مَا وَلاَّهمْ عَن قِبْلَتِهمُ الَّتِی کَانُواْ عَلَیها»(2)[چه چیز آنان را از قبله ای که بر آن بودند،روی گردان کرد]

3) امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله در مکه بود، خداوند به او امر فرمود که به سوی بیت المقدس نماز

1- [1] - تهذیب، ج 2، ص 43، ح 138.
2- [2] - بقره/ 144.

بخواند و تا جایی که می تواند، کعبه را بین خود و بیت المقدس قرار دهد و اگر نتوانست، فقط باید جهت بیت المقدس را در نظر بگیرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله سیزده سال چنین می کرد. هنگامی که در مدینه به سوی بیت المقدس عبادت می نمود، به مدت هفده یا شانزده روز از رو کردن به سوی کعبه منحرف شد. از این رو، گروهی از یهودیان نافرمان (یهودیان مَرَدّه) شروع به طعنه زدن کردند و می گفتند: به خدا قسم، محمد نمی دانست چگونه نماز بگزارد تا این که به سوی قبله ما رو کرد و در نمازش از شیوه و آداب ما استفاده می کند. سخنان یهود بر رسول الله گران آمد و از قبله آنان بیزار گشت و شیفته کعبه شد. از این رو جبرئیل بر او نازل شد و رسول الله صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای جبرئیل، دوست دارم که مرا از بیت المقدس به سوی کعبه بگردانی، چرا که من از سخنانی که یهود در باره قبله شان به من می گویند، آزرده ام. جبرئیل گفت: از پروردگارت می خواهم که تو را به سوی کعبه بگرداند و او خواسته تو را رد نمی کند و امید تو را ناامید نمی سازد. چون دعای او پایان یافت، جبرئیل بالا رفت و در همان لحظه بازگشت و گفت: ای محمد! بخوان: «قَدْ نَرَی تَقَلُّبَ وَجْهکَ فِی السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضَاها فَوَلِّ وَجْهکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَیثُ مَا کُنتُمْ فَوَلُّواْ وُجُوهکُمْ شَطْرَه»(1) [ما (به هر سو) گردانیدن رویت در آسمان را نیک می بینیم، پس (باش تا) تو را به قبله ای که بدان خشنود شوی برگردانیم. پس روی خود را به سوی مسجدالحرام کن و هر جا بودید روی خود را به سوی آن بگردانید] یهودیان در آن هنگام گفتند: «مَا وَلاَّهمْ عَن قِبْلَتِهمُ الَّتِی کَانُواْ عَلَیها»، پس خداوند به بهترین شکل به آنان جواب داد و فرمود: «قُل لِّلّه الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ» یعنی شرق و غرب برای او است و این که او را به گردیدن به یک سو امر می کند به مانند آن است که شما را به سوی دیگر امر می نماید؛ «یهدِی مَن یشَاءُ إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ». آن، به نفع آنها است و با طاعت آنان، آنان را به جنات النعیم (بهشت) هدایت می کند.

گروهی از یهود نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و پرسیدند: ای محمد! تو چهارده سال به سوی بیت المقدس نماز خواندی و اکنون آن را رها نمودی. آیا آن چیزی که بر آن بودی حق بود و تو آن را با رو کردن به سوی باطل

1- [1] - بقره/ 144.

رها نمودی؟ چرا که هر چیزی که مخالف حق باشد باطل است. یا این که آن چیزی که برآن بودی باطل بود و تو در طول این مدت بر آن بودی. بنابراین از کجا بدانیم که تو اکنون نیز به باطل نیستی؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه، هم آن حق بود، و هم این حق است. خداوند متعال می فرماید: «قُل لِّلّه الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ یهدِی مَن یشَاءُ إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ»ای بندگان خدا! اگر خداوند صلاح شما را در رو کردن به سوی شرق بداند، شما را به آن امر می فرماید و اگر صلاح شما را در رو کردن به سوی غرب بداند، شما را به آن امر می کند و اگر صلاحتان را در غیر آن دو بداند، شما را به آن فرمان می دهد. بنابراین، تدبیر خداوند در میان بندگان خود را و نظر داشتن او به مصالحتان را انکار نکنید. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: شما در روز شنبه دست از کار کشیدید و در روزهای دیگر مشغول کار شدید و دوباره در روز شنبه دست از کار کشیدید و پس از آن شروع به کار کردید. آیا حق را رها کرده و به باطل عمل نمودید یا این که باطل را به حق تبدیل نمودید و یا باطل را به باطل تغییر دادید و یا حق را رها نموده و به حق دیگری عمل نمودید. هر جوابی که بدهید، سخن محمد و جوابش به شما نیز همان خواهد بود. آنان گفتند: بلکه رها کردن کار در روز شنبه حق است و کار کردن پس از آن نیز حق است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: همان طور قبله بودن بیت المقدس در وقت خود، حق است، سپس قبله بودن کعبه نیز در وقت خود، حق می باشد. آنان گفتند: ای محمد! آیا برای پروردگارت، در این که به تو دستور داد تا به سوی بیت المقدس نماز بخوانی، بدا حاصل شده بود تا این که تو را به سوی کعبه چرخاند؟

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: برای خداوند در این مورد بدا حاصل نشده بود، چرا که او به فرجام همه چیز آگاه و توانا بر مصالح است و اشتباهی انجام نمی دهد تا نیاز به تصحیح آن داشته باشد و از نظری که داده برنمی گردد و شأن او از این عمل برتر است. همچنین هیچ چیزی نمی تواند مانع خواسته اش شود و بدا، تنها برای کسی حاصل می شود که این اوصاف در او باشد، و شأن خداوند تبارک و تعالی از این صفات، بسیار برتر است.

سپس رسول الله صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: ای یهود! در باره خداوند مرا آگاه سازید، آیا بیمار نمی کند و سپس شفا نمی دهد و سلامت نمی دارد و بیمار

ص:496

نمی کند؟ آیا در این مورد، برای خداوند بدا حاصل شده است؟ آیا زنده نمی کند و نمی میراند؟ آیا شب را به دنبال روز و روز را به دنبال شب نمی آورد؟ آیا در این موارد برای خداوند، بدا حاصل شده است، گفتند: خیر. پیامبر فرمود: پس همین طور خداوند، محمد را پس از آن که به نماز خواندن به سوی بیت المقدس امر نموده بود، به نماز خواندن به سوی کعبه امر فرمود و در آن اولی برای او بدا، حاصل نشده بود؛ سپس فرمود: آیا خداوند، زمستان را به دنبال تابستان و تابستان را به دنبال زمستان نمی آورد؟ آیا در هر یک از آن دو، برای خداوند بدا حاصل شده است؟ گفتند: خیر.حضرت فرمود: پس همچنین در مورد قبله نیز برای او، بدا حاصل نشده است. سپس فرمود: آیا خداوند شما را ملزم نساخت تا در زمستان به خاطر سرما، لباس های ضخیم بپوشید و در تابستان، به خاطر گرما از آنها دوری جویید؟ گفتند: آری. پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند در یک زمان شما را به خاطر مصلحتی که می داند، به چیزی فرمان می دهد و سپس در زمان دیگری شما را به خاطر مصلحت دیگری به چیز دیگر امر می کند. بنابراین اگر در هر دو حالت از او پیروی نمودید، مستحق ثواب اویید و خداوند آیه: «وَلِلّه الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَينَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْه اللّه»(1) [و مشرق و مغرب از آن خداست، پس به هر سو رو کنید، آنجا روی (به) خداست] را نازل کرد؛ یعنی اگر به امر او به سمتی رو کنید، آن سمت، همان سمتی است که خداوند متعال را از آن مقصود می دارید و امید به ثوابش دارید.

سپس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای بندگان خدا! شما به مانند بیماران هستید و خداوند رب العالمین، به مانند پزشک است. بنابراین صلاح بیماران در آن چیزی است که پزشک می داند و به وسیله آن تدبیر می کند، نه در آن چیزی که بیمار میل به آن دارد و پیشنهاد می کند. پس در برابر امر خداوند، سر تسلیم فرود آورید تا از رستگاران باشید. برخی به امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردند: یابن رسول الله! پس چرا به قبله اول امر شد؟ حضرت فرمود: تنها به این خاطر خداوند فرمود: «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِی کُنتَ عَلَیها» که همان بیت المقدس است «إِلاَّ لِنَعْلَمَ مَن یتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن ینقَلِبُ عَلَی عَقِبَیه» [جز برای آن که کسی را

1- [1] - بقره/ 115.

که از پیامبر پیروی می کند از آن کس که از عقیده خود برمی گردد بازشناسیم] یعنی تا بدانیم که چه کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی می کند و به جاهلیت باز نمی گردد. پس از آن که دانستیم این گونه خواهد شد؛ چرا که خواست و میل مردم مکه در این بود که به سوی کعبه نماز بخوانند و خداوند خواست تا پیروان محمد صلی الله علیه و آله را از مخالفان او بازشناسد، آن هم با پیروی کردن از قبله ای که از آن بیزار هستند؛ ولی محمد صلی الله علیه و آله به آن امر می کند، و چون خواست و میل مردم مدینه در این بود که به سوی بیت المقدس نماز بخوانند، آنان را به مخالفت با آن و رو کردن به سمت کعبه فرمان داد تا کسانی که خواسته خود را نادیده می گیرند و با محمد صلی الله علیه و آله موافقت می کنند را از مخالفان او متمایز سازد. سپس خداوند فرمود: «وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلاَّ عَلَى الَّذِينَ هدَى اللّه» [هر چند (این کار) جز بر کسانی که خدا هدایت(شان) کرده، سخت گران بود] یعنی رو کردن به سوی بیت المقدس در آن وقت، برای همه جز کسانی که خداوند آنان را مورد هدایت خود قرار داد، دشوار بود. پس همه دانستیم که خداوند بر خلاف خواسته انسان به او در مورد چیزی امر می کند تا اطاعت او را در مخالفت کردن با هوی و هوس خود بیازماید.(1)

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِّتَكُونُواْ شُهدَاء عَلَى النَّاسِ وَيكُونَ الرَّسُولُ عَلَيكُمْ شَهيدًا...(143)»

[و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم، گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد]

1) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از احمد بن عائذ، از عمر بن اذینه، از بُرید عِجلی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِّتَكُونُواْ شُهدَاء عَلَى النَّاسِ» را پرسیدم و حضرت فرمود: ما، امت میانه و گواهان خدا بر خلقش و حجت او بر روی زمین هستیم.(2)

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 492، ح 312.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 146، ح 2.

2) از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابو عمیر، از ابن اذینه، از برید عجلی روایت شده که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «وَکَذَلِکَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِّتَکُونُواْ شُهدَاء عَلَی النَّاسِ وَیکُونَ الرَّسُولُ عَلَیکُمْ شَهیدًا» را پرسیدم و حضرت فرمود: ما، امت میانه و گواهان خدا بر خلقش و حجت او بر زمین هستیم.(1)

3) محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد، از پدرش، از محمد بن ابو عمیر، از ابن اذینه، از برید عجلی روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «وَکَذَلِکَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِّتَکُونُواْ شُهدَاء عَلَی النَّاسِ وَیکُونَ الرَّسُولُ عَلَیکُمْ شَهیدًا» را پرسیدم و حضرت فرمود: ما، امت میانه و گواهان خدا بر خلقش و حجت او بر روی زمین هستیم.(2)

4) از محمد بن حسن صفار، از عبد الله بن محمد، از ابراهیم بن محمد ثقفی روایت شده که وی گفت: در کتاب بندار بن عاصم، از حلبی، از هارون بن خارجه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَکَذَلِکَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِّتَکُونُواْ شُهدَاء عَلَی النَّاسِ وَیکُونَ الرَّسُولُ عَلَیکُمْ شَهیدًا» روایت شده که فرمود: ما، شاهدان و گواهان بر حلال و حرامی که نزد مردم است، و آن چه که آنها در آن کوتاهی می ورزند می باشیم.(3)

5) از محمد بن حسن صفار، از یعقوب بن زید و محمد بن حسین، از ابن ابو عمیر، از عمر بن اذینه، از برید بن معاویه عجلی روایت شده که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «وَکَذَلِکَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِّتَکُونُواْ شُهدَاء عَلَی النَّاسِ» را پرسیدم و حضرت فرمود: ما، امت میانه و گواهان خدا بر خلقش هستیم.(4)

6) سعد بن عبد الله قمی، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عبدالجبار، از محمد بن اسماعیل بن بَزیع، از علی بن نعمان، از هارون بن خارجه، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «وَکَذَلِکَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِّتَکُونُواْ شُهدَاء عَلَی النَّاسِ وَیکُونَ الرَّسُولُ عَلَیکُمْ شَهیدًا» را روایت می کند که فرمود: ما، گواهان

1- [1] - کافی، ج 1، ص 147، ح 4.

2- [2] - بصائر الدرجات، ص 77، ح 11، باب 3.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 92، ح 1، باب 13.
4- [4] - بصائر الدرجات، ص 92، ح 3، باب 13.

مردم بر حلال و حرامی هستیم که نزد ما می باشد.(1)

7) عیاشی، از برید بن معاویه روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «وَکَذَلِکَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِّتَکُونُواْ شُهدَاء عَلَی النَّاسِ وَیکُونَ الرَّسُولُ عَلَیکُمْ شَهیدًا» را پرسیدم و حضرت فرمود: ما، امت میانه و گواهان خدا بر خلقش و حجت خدا بر روی زمین هستیم(2).

8) از ابو بصیر روایت شده که گفت: از امام باقر شنیدم که می گفت: ما اسلوب حجاز هستیم. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: اسلوب حجاز چیست؟ حضرت فرمود: منظور میانه ترین اسلوب ها است. خداوند می فرماید: «وَکَذَلِکَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً». سپس حضرت فرمود: غلو کننده، به ما باز می گردد و کوتاهی کننده به ما می پیوندد(3).

9) ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «لِّتَکُونُواْ شُهدَاء عَلَی النَّاسِ وَیکُونَ الرَّسُولُ عَلَیکُمْ شَهیدًا» روایت می کند که فرمود: یعنی گواهان مردم به حلال و حرامی که نزد ما است و آن چه که آنها در آن کوتاهی می ورزند.(4)

10) عمر بن حنظله، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: آنها، ائمه علیهم السلام هستند.(5)

11) ابو عَمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند متعال می فرماید: «وَکَذَلِکَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِّتَکُونُواْ شُهدَاء عَلَی النَّاسِ وَیکُونَ الرَّسُولُ عَلَیکُمْ شَهیدًا» پس آیا گمان می بری که منظور خداوند از این آیه، تمام یکتا پرستانی که به سوی قبله نماز می گزارند هستند؟! آیا فکر می کنی کسی که شهادت او در دنیا بر پیمانه ای از خرما جائز نمی باشد و ارزشی ندارد، در آخرت خداوند از او شهادت و گواهی می خواهد و گواهی او را در حضور تمامی امت های گذشته می پذیرد؟! هرگز چنین نیست و مقصود خداوند، اینان نیستند، بلکه منظور

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 65.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 81، ح 110.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 81، ح 111.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 82، ح 113.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 82، ح 112.

خداوند از آیه، همان امتی است که دعای ابراهیم علیه السلام بر آن واجب شد: «کُنتُمْ خَیرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»(1) [شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید] و آنها، امت میانه و بهترین امت هستند که به سود انسان ها آفریده شده اند».(2)

«...وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَهَ الَّتِی کُنتَ عَلَیها إِلاَّ لِنَعْلَمَ...إِنَّ اللّه بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِیمٌ(143)»

«...وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَهَ الَّتِی کُنتَ عَلَیها إِلاَّ لِنَعْلَمَ مَن یتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن ینقَلِبُ عَلَی عَقِبَیه وَإِن کَانَتْ لَکَبِیرَهً إِلاَّ عَلَی الَّذِینَ هدَی اللّه وَمَا کَانَ اللّه لِیضِیعَ إِیمَانَکُمْ إِنَّ اللّه بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِیمٌ(143)»

[و قبله ای را که (چندی) بر آن بودی مقرر نکردیم جز برای آن که کسی را که از پیامبر پیروی می کند، از آن کس که از عقیده خود برمی گردد بازشناسیم، هر چند (این کار) جز بر کسانی که خدا هدایت(شان) کرده سخت گران بود و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند؛ زیرا خدا (نسبت) به مردم دلسوز و مهربان است]

تفسیر این آیه پیشتر در تفسیر آیه: «سَیقُولُ السُّفَهاء مِنَ النَّاسِ»(3) آمده است و در اینجا افزون بر آن چه ذکر نمودیم، احادیث دیگری را می آوریم.

1) شیخ با سند خود از طاطری از محمد بن ابی حمزه، از ابن مسکان، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره تفسیر آیه: «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَهَ الَّتِی کُنتَ عَلَیها إِلاَّ لِنَعْلَمَ مَن یتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن ینقَلِبُ عَلَی عَقِبَیه» پرسیدم که آیا خداوند پیامبر را به نماز خواندن به سوی بیت المقدس امر نمود؟ و حضرت در جواب فرمود: آری، رسول الله صلی الله علیه و آله به آسمان می نگریست و خداوند به آن چه که در دل او بود پی برد، پس فرمود: «قَدْ نَرَی تَقَلُّبَ وَجْهکَ فِی السَّمَاء فَلَنُوَلِّینَّکَ قِبْلَهً تَرْضَاها»(4)

2) شیخ، از طاطری، از وهیب، از ابو بصیر روایت کرده که گفت: به امام باقر

1- [1] - آل عمران/ 110
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 82، ح 114.
3- [3] - به حدیث (1)، از تفسیر آیه 142 از سوره بقره نگاه کنید.
4- [4] - تهذیب، ج 2، ص 43، ح 137.

علیه السلام یا امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا خدا به پیامبر امر فرمود تا به سوی بیت المقدس نماز بخواند؟ حضرت فرمود: آری، مگر نمی دانی که خداوند می فرماید: «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِی کُنتَ عَلَیها إِلاَّ لِنَعْلَمَ مَن یتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن ینقَلِبُ عَلَی عَقِبَیه وَإِن کَانَتْ لَکَبِیرَةً إِلاَّ عَلَی الَّذِینَ هدَی اللّه وَمَا کَانَ اللّه لِیضِیعَ إِیمَانَکُمْ إِنَّ اللّه بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِیمٌ». (1)

3) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن یزید، از ابو عمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: چون خداوند، پیامبر را از بیت المقدس به سوی کعبه چرخاند، این آیه را نازل کرد: «وَمَا کَانَ اللّه لِیضِیعَ إِیمَانَکُمْ إِنَّ اللّه بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِیمٌ» پس خداوند، نماز را ایمان نامید.(2)

4) عیاشی، از ابو عمرو زبیری روایت می کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مرا از معنای ایمان آگاه ساز. آیا ایمان گفتار به همراه کردار است یا گفتار بدون کردار؟ حضرت فرمود: همه ایمان را کردار تشکیل می دهد و گفتار، مقداری از آن کردار است و خداوند آن را واجب ساخته و در کتابش تبیین نموده است. نور آن، آشکار و حجت آن، ثابت است و قرآن با آن حجت، بر ایمان گواهی می دهد و به آن فرا می خواند. چون خداوند پیامبر را از بیت المقدس به سوی کعبه چرخاند، مسلمانان به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند: حکم نمازهایی که ما و مردگان ما به سوی بیت المقدس خواندیم، چیست؟

و خداوند آیه: «وَمَا کَانَ اللّه لِیضِیعَ إِیمَانَکُمْ إِنَّ اللّه بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِیمٌ» را نازل کرد؛ پس خداوند، نماز را ایمان نامید. بنابراین هر کسی تقوای الهی پیشه کند و اعضای بدنش را از گناهان حفظ نماید و هر عضوی از اعضای بدنش تمام اعمالی را که بر آن واجب شده، به طور کامل ادا کند، خداوند را در حالی که در بین اهل بهشت از افرادی که ایمان کامل دارد، ملاقات خواهد کرد و هر کسی که در چیزی از آن اعمال خیانت کند یا در آن چه که خداوند امر فرموده تعدی کند، خدا را با ایمان ناقص ملاقات خواهد کرد.(3)

1- [1] - تهذیب، ج 2، ص 44، ح 138.

2- [2] - کافی، ج 2، ص 38، ح 1.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 82، ح 115.

«قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهکَ فِی السَّمَاء فَلَنُوَلِّیَنَّکَ...وَمَا اللّه بِغَافِلٍ عَمَّا یعْمَلُونَ»(144)

«قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهکَ فِی السَّمَاء فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضَاها فَوَلِّ وَجْهکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَیثُ مَا کُنتُمْ فَوَلُّواْ وُجُوهکُمْ شَطْرَه وَإِنَّ الَّذِینَ أُوْتُواْ الْکِتَابَ لَیعْلَمُونَ أَنَّه الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ وَمَا اللّه بِغَافِلٍ عَمَّا یعْمَلُونَ»(144)

[ما (به هر سو) گردانیدن رویت در آسمان را نیک می بینیم، پس (باش تا) تو را به قبله ای که بدان خشنود شوی برگردانیم، پس روی خود را به سوی مسجدالحرام کن و هر جا بودید روی خود را به سوی آن بگردانید. در حقیقت اهل کتاب نیک می دانند که این (تغییر قبله) از جانب پروردگارشان (بجا و) درست است و خدا از آن چه می کنند غافل نیست]_

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از حریر، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: زمانی که در نماز رو به قبله ایستاده ای، رویت را از قبله برنگردان تا نمازت باطل نشود؛ زیرا خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز واجب فرمود: «فَوَلِّ وَجْهکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَیثُ مَا کُنتُمْ فَوَلُّواْ وُجُوهکُمْ شَطْرَه» و چشمانت را به زیر بیفکن و به آسمان نگاه مکن و چهره ات در نماز باید مقابل مکان سجده ات باشد.(1)

2) عیاشی، از حریز از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: در نماز به سمت قبله رو کن و چهره ات را از قبله برنگردان تا نمازت باطل نشود؛ زیرا خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز واجب فرمود: «فَوَلِّ وَجْهکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَیثُ مَا کُنتُمْ فَوَلُّواْ وُجُوهکُمْ شَطْرَه»(2)

«الَّذِینَ آتَینَاهمُ الْکِتَابَ یعْرِفُونَه کَمَا یعْرِفُونَ أَبْنَاءهمْ...الْحَقُّ مِن رَّبِّکَ فَلاَ تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ (147)»

«الَّذِینَ آتَینَاهمُ الْکِتَابَ یعْرِفُونَه کَمَا یعْرِفُونَ أَبْنَاءهمْ وَإِنَّ فَرِیقًا مِّنْهمْ لَیکْتُمُونَ الْحَقَّ وَهمْ یعْلَمُونَ (146) الْحَقُّ مِن رَّبِّکَ فَلاَ تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ (147)»

[کسانی که به ایشان کتاب (آسمانی) داده ایم، همان گونه که پسران خود را می شناسند او (=محمد) را می شناسند و مسلماً گروهی از ایشان حقیقت را نهفته

1- [1] - کافی، ج 3، ص 300، ح 6.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 83، ح 116.

می دارند و خودشان (هم) می دانند* حق از جانب پروردگار توست؛ پس مبادا از تردیدکنندگان باشی]

1) محمد بن یعقوب، از جمعی از صحابه ما، از احمد بن محمد خالد، از پدرش در حدیث مرفوعی، از محمد بن داود غنوی، از اصبغ بن نباته، از حضرت علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: منظور از «اصحاب المشأمه» (یاران شوم و شقی)، یهودیان و مسیحیان می باشند. خداوند عز و جل می فرماید: «الَّذِینَ آتَینَاهمُ الْکِتَابَ یعْرِفُونَه کَمَا یعْرِفُونَ أَبْنَاءهمْ» یعنی به محمد و ولایت در تورات و انجیل آگاهند چنان که فرزندان خود را در خانه هایشان می شناسند. «وَإِنَّ فَرِیقًا مِّنْهمْ لَیکْتُمُونَ الْحَقَّ وَهمْ یعْلَمُونَ* الْحَقُّ مِن رَّبِّکَ» یعنی تو فرستاده من به سوی آنان هستی «فَلاَ تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ». چون آن چه را که به آن آگاه بودند انکار نمودند، خداوند، آنان را به آن مبتلا نمود و روح ایمان را از آنان سلب نمود و در جسمشان سه روح قرار داد که عبارتند از: روح قدرت، روح شهوت و روح جسم، سپس آنان را به گروه چهارپایان ملحق کرد و فرمود: «إِنْ همْ إِلَّا کَالْأَنْعَامِ»(1) [آنان جز مانند ستوران نیستند] زیرا چهارپا تنها، روح قدرت را با خود دارد و با روح شهوت، علف می خورد و با روح جسم راه می رود(2)

2) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حریز، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: این آیه در شأن یهودیان و مسیحیان نازل شده است. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «الَّذِینَ آتَینَاهمُ الْکِتَابَ» یعنی تورات و انجیل «یعْرِفُونَه» یعنی رسول الله را می شناسند «کَمَا یعْرِفُونَ أَبْنَاءهمْ»؛ زیرا خداوند عز و جل در تورات و انجیل و زبور، توصیف محمد صلی الله علیه و آله و توصیف اصحاب او و هجرتش را بر آنان نازل کرده است و اشاره به این موضوع در آیه: «مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّه وَالَّذِینَ مَعَه أَشِدَّاء عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَاء بَینَهمْ تَرَاهمْ رُکَّعًا سُجَّدًا یبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّه وَرِضْوَانًا سِیمَاهمْ فِی وُجُوههم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِکَ مَثَلُهمْ فِی التَّوْرَاهِ وَمَثَلُهمْ فِی الْإِنجِیلِ»(3) [محمد صلی الله علیه و آله، پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر (و) با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و

1- [1] - فرقان/ 44.

2- [2] - کافی، ج 2، ص 215، ح 16.
3- [3] - فتح/ 29.

سجود می بینی که فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت (مشخصه) آنان بر اثر سجود در چهره هایشان است. این صفت ایشان است در تورات و مثل آنها در انجیل] آمده است و این، توصیف محمد رسول صلی الله علیه و آله در تورات و انجیل و توصیف اصحابش می باشد و چون خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله را مبعوث داشت، اهل کتاب او را شناختند، چنان که خداوند عز و جل فرمود: «لَمَّا جَاءهم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِه»(1)-(2) [ولی همین که آن چه (که اوصافش) را میشناختند بایشان آمد]

«وَلِكُلٍّ وِجْهةٌ هوَ مُوَلِّيها فَاسْتَبِقُواْ الْخَيرَاتِ أَينَ مَا تَكُونُواْ يأْتِ بِكُمُ اللّه جَمِيعًا إِنَّ اللّه عَلَى كُلِّ شَىءٍ قَدِيرٌ (148)»

[و برای هر کسی قبله ای است که وی روی خود را به آن (سوی) می گرداند پس در کارهای نیک_ _بر یکدیگر پیشی گیرید هر کجا که باشید خداوند همگی شما را (به سوی خود باز) می آورد در حقیقت خدا بر همه چیز تواناست]

1) محمد بن ابراهیم معروف به ابن زینب، از عبد الواحد بن عبد الله بن یونس، از محمد بن جعفر قرشی، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمد بن سنان، از ضُرَیس، از ابو خالد کابلی، از علی بن حسین علیه السلام یا محمد بن علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: فقداء (ناپدیدشدگان)، گروهی هستند که از بسترشان ناپدید می شوند و در مکه، شب را به صبح می رسانند؛ و منظور از آیه: «أَينَ مَا تَكُونُواْ يأْتِ بِكُمُ اللّه جَمِيعًا» همین است و آن گروه، یاران حضرت قائم علیه السلام می باشند. (3)

2) از محمد بن ابراهیم، از احمد بن محمد بن سعید بن عقده، از علی بن حسن تیملی، از حسن و محمد پسران علی بن یوسف، از سعدان بن مسلم، از مردی، از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: زمانی که به امام

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، 46.
2- [2] - بقره/ 89.

3- [3] - الغیبه نعمانی، ص 213، ح 4، باب احوالات ارتش خشم است که یاران حضرت قائم (ع) می باشند.

زمان علیه السلام اذن داده شود، خداوند عز و جل او را با نام عبری اش، فرا می خواند و سیصد و سیزده یار او را که به مانند پاره های ابر در پاییز، پراکنده اند، برمی گزیند و آنان بیرق دارند. برخی از آنان شب هنگام از بسترشان ناپدید می شوند و در مکه، شب را به صبح می رسانند و برخی دیگر روزهنگام در میان ابرها حرکت می کنند و او با نام و نام پدر و حسب و نسبش شناخته می شود. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: جانم فدایت کدام یک از آن دو گروه مؤمن ترند؟ حضرت فرمود: آنان که روز هنگام در میان ابرها حرکت می کنند و مفقودون (ناپدیدشدگان) هستند، ایمان بیشتری دارند و آیه: «أَینَ مَا تَکُونُواْ یأْتِ بِکُمُ اللّه جَمِیعًا» در شأن آنان نازل شده است.(1)

3) از محمد بن ابراهیم، از احمد بن محمد بن سعید، از احمد بن یوسف، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی، از پدرش و وهیب، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَاسْتَبِقُواْ الْخَیرَاتِ أَینَ مَا تَکُونُواْ یأْتِ بِکُمُ اللّه جَمِیعًا» روایت شده که فرمود: این آیه، در شأن حضرت قائم علیه السلام و یارانش که بدون موعد مقرر کنار یکدیگر گرد می آیند، نازل شده است.»(2)

4) از محمد بن ابراهیم از محمد بن یعقوب کلینی ابو جعفر، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن یحیی بن عمران، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن محمد و دیگران، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از عبد الواحد بن عبد الله موصلی، از ابو علی احمد بن محمد بن ابی ناشر، از احمد بن هلال، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ابی مقدام، از جابر بن یزید جعفی روایت شده که گفت: امام باقر علیه السلام در حدیثی پیرامون نشانه های حضرت قائم علیه السلام، سخن را به اینجا رسانده و فرمود: خداوند سیصد و سیزده تن یار او را که مانند پاره های ابر در پاییز پراکنده اند، بدون موعد مقرر کنار یکدیگر گرد می آورد.ای جابر! منظور از آیه: «أَینَ مَا تَکُونُواْ یأْتِ بِکُمُ اللّه جَمِیعًا إِنَّ اللّه عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ» آنان هستند. پس با حضرت قائم علیه السلام بین رکن و مقام بیعت می کنند و به همراه او عهدی از رسول الله صلی الله علیه و آله است که پسران از پدران به ارث

1- [1] - الغیبه نعمانی، ص 212، ح 3، باب احوالات ارتش خشم که یاران حضرت قائم (ع) می باشند.
2- [2] - الغیبه نعمانی، ص 241، ح 37.

برده اند.(1)

5) ابن بابویه، از احمد بن محمد یحیی عطار (رض)، از پدرش، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمد بن سنان، از ابو خالد قماط، از ضریس از ابو خالد کابلی، از سید العابدین علی بن حسین علیه السلام روایت می کند که فرمود: مردانی که مانند جنگجویان بدر، سیصد و سیزده تن هستند از بسترشان ناپدید می شوند و آیه: «أَینَ مَا تَکُونُواْ یأْتِ بِکُمُ اللّه جَمِیعًا» در شأن آنان نازل شده است و آنان، یاران حضرت قائم علیه السلام می باشند.(2)

6) ابن بابویه، از محمد بن علی ماجیلویه (رض)، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد الله برقی، از پدرش، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از امام صادق روایت شده که فرمود: آیه: «أَینَ مَا تَکُونُواْ یأْتِ بِکُمُ اللّه جَمِیعًا»، در شأن یاران حضرت قائم که ناپدید می شوند، نازل شده است. آنان شب هنگام از بسترشان ناپدید می شوند و شب را در مکه به صبح می رسانند و برخی دیگر روز هنگام در میان ابرها حرکت می کنند و او با نام، نام پدر و آرایه و نسب خود شناخته می شود. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: جانم به فدایت، کدام یک از آنها مؤمن ترند؟ حضرت فرمود: آنهایی که روز هنگام در میان ابرها حرکت می کنند(3)

7) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از اسماعیل بن جابر، از ابو خالد، از امام صادق علیه السلام، پیرامون تفسیر آیه: «فَاسْتَبِقُواْ الْخَیرَاتِ أَینَ مَا تَکُونُواْ یأْتِ بِکُمُ اللّه جَمِیعًا» روایت می کند که فرمود: منظور از خیرات، ولایت است. حضرت همچنین پیرامون تفسیر آیه: «أَینَ مَا تَکُونُواْ یأْتِ بِکُمُ اللّه جَمِیعًا» فرمود: منظور، یاران حضرت قائم (امت شمارش شده)، آنانند و نیز حضرت فرمود: به خدا قسم آنان در یک لحظه به مانند پاره های ابر در پائیز گرد هم می آیند.(4)

8) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از ابو

1- [1] - الغیبه نعمانی، ص 282، ح 67.

2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه: ص 593، ح 21، چاپ اعلمی باب نشانه های ظهور قائم (ع)
3- [3] - کمال الدین و تمام النعمه ص 610 ح 24، چاپ اعلمی باب فی نوادر الکتاب.
4- [4] - کافی، ج 8، ص 313، ح 487.

خالد کابلی روایت می کند که گفت: امام باقر علیه السلام در حدیثی پیرامون ظهور قائم علیه السلام فرمود: سپس نزد مقام می آید و دو رکعت نماز را به جای می آورد و از خداوند، حقش را می خواهد؛ سپس امام باقر علیه السلام می فرماید: به خدا قسم، منظور از مضطر در آیه: «أَمَّن يجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاه وَيكْشِفُ السُّوءَ وَيجْعَلُكُمْ خُلَفَاء الْأَرْضِ» [یا (کیست) آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می گرداند و شما را جانشینان این زمین قرار می دهد] او می باشد. پس اولین کسی که با حضرت بیعت می کند، جبرئیل است و سپس آن سیصد و سیزده مرد با او بیعت می کنند و هر کسی که در راه، او را ببیند، به او ملحق می شود و هر کسی که او را در مسیر نبیند، از بستر خود ناپدید می شود (و به او می پیوندد) و منظور از سخن امیر المؤمنین که فرمود: آنها کسانی هستند که از بسترهایشان ناپدید می شوند، همین است. حضرت پیرامون تفسیر آیه: «فَاسْتَبِقُواْ الْخَيرَاتِ أَينَ مَا تَكُونُواْ يأْتِ بِكُمُ اللّه جَمِيعًا» فرمود: منظور از خیرات، ولایت است.

9) ابو جعفر محمد بن جریر طبری، در مسند طبری، از ابو حسین محمد بن هارون، از ابوهارون بن موسی(1) بن احمد، از ابو علی حسن بن محمد نهاوندی، از ابو جعفر محمد بن ابراهیم بن عبید الله قمی قطان معروف به ابن خزاز، از محمد بن زیاد، از ابو عبد الله خراسانی، از ابو حسین عبد الله بن حسن زهری، از ابو حسان سعید بن جناح، از مسعده بن صدقه، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: امام صادق علیه السلام در حدیثی پیرامون یاران حضرت قائم که از کشورهای مختلف هستند، فرمود: یاران حضرت قائم علیه السلام یکدیگر را به مانند فرزندان یک پدر و مادر ملاقات می کنند و اگر شب هنگام از یکدیگر جدا شوند، صبح هنگام یکدیگر را ملاقات می کنند و تأویل آیه: «فَاسْتَبِقُواْ الْخَيرَاتِ أَينَ مَا تَكُونُواْ يأْتِ بِكُمُ اللّه جَمِيعًا» همین است. ابوبصیر می گوید: به حضرت عرض کردم: جانم فدای شما باد، آیا مؤمنی غیر از آنان در آن روز بر روی زمین نمی باشد؟ حضرت فرمود: چرا، وجود دارد، ولی این گروه که خداوند، حضرت قائم را در میان آنان ظاهر می کند از خواص، قاضیان، داوران و فقهای در دین می باشند که خداوند، باطن و ظاهر آنان

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 180.

را پاک و مطهر کرده است و هیچ حکمی بر آنان مشتبه نمی شود.(1)

10) عیاشی، از جابر جعفی، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که می فرمود: به زمین بچسب و به هواخواهی از هیچ کسی برنخیز تا نشانه هایی که برایت می گویم را در سالی (از سال ها) مشاهده کنی و در آن زمان منادی را خواهی دید که در دمشق ندا سر می دهد و در یکی از روستاهای این شهر، زمین فرو می رود و تعدادی از مساجد، از بین می رود. پس در آن زمان مشاهده می کنی که ترک ها از دمشق عبور کرده و در جزیره(2)، اردو می زنند و رومیان روی می آورند و در رمله(3) مستقر می شوند و آن سال، سال اختلاف در نقاط مختلف سرزمین عرب است و مردم شام در قرار گرفتن تحت یکی از این سه پرچم، اختلاف نظر پیدا می کنند: اصهب(4)، ابقع(5) و سفیانی، که قبیله مضر طرفدار بنی ذنب حمار هستند و دایی های سفیانی از قبیله کلب، طرفدار سفیانی می باشند. پس سفیانی ظهور می کند و با همراهانش بر قبیله بنی ذنب حمار یورش می برند و کشتاری که تا آن روز مانندی به خود ندیده را به راه می اندازند و مردی از قبیله بنی ذنب حمار از دمشق می آید و با همراهانش کشت و کشتار بی مانندی به راه می اندازد و آیه «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِن بَيْنِهِمْ فَوَيلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِن مَّشْهدِ يوْمٍ عَظِيمٍ»(6) [اما دسته ها(ی گوناگون) از میان آنها به اختلاف پرداختند، پس وای بر کسانی که کافر شدند از مشاهده روزی دهشتناک] اشاره به همین جریان دارد. سفیانی و همراهانش بر همگان پیروز می شوند تا این که آخرین هدف او، پیروزی بر آل محمد صلی الله علیه و آله و شیعیانشان می باشد. به خدا قسم از این رو، سفیانی لشکری را به کوفه

1- [1] - دلائل الامامه، ص 302.
2- [2] - جزیره: بین دجله و فرات در مجاورت شام می باشد که شامل منطقه مضر و منطقه بکر می شود و از این رو جزیره نامیده شد که بین دجله و فرات است «معجم البلدان، ج 2، ص 134».
3- [3] - رمله: بر چند منطقه اطلاق می شود که ازجمله آن، شهر بزرگی در فلسطین و محله خربت به سمت دجله روبه روی کرخ در بغداد و روستای بنی عامر در بحرین می باشد. «معجم البلدان، ج 3، ص 69».
4- [4] - صهبه به معنای بوری مو می باشد و أصهب به معنای کسی است که موی بوری دارد و ازهری گفته است: «صهب و صهبه به معنای سرخی

موی سر و ریش است «لسان العرب، ریشه صهب».
5- [5] - ابقع: سفیدی است که رنگش با رنگ دیگری آمیخته شده است. «لسان العرب- ریشه بقع»
6- [6] - مریم/ 37.

می فرستد و آنان مردمانی از شیعه آل محمد در کوفه را به خاک و خون می کشند و پرچمی از ناحیه خراسان به اهتزاز درمی آید و در ساحل دجله اردو می زند و مرد ضعیفی که از موالی است، به همراه پیروانش، خروج می کند و در کوفه درگیر می شوند و او لشکری را به سوی مدینه می فرستد و مردی را در مدینه می کشد و مهدی و منصور از مدینه می گریزند و آل محمد از کوچک و بزرگ به بند کشیده می شوند و ارتش در جستجوی آن دو از مدینه بیرون می رود. و مهدی علیه السلام به شیوه و سنت موسی علیه السلام، با نگرانی و احتیاط از مدینه بیرون می آید تا این که وارد مکه می شود. آن ارتش می آید تا آن که وارد بیداء(1) می شود. این ارتش هلاکت و نابودی است. همه آنها در زمین فرو می روند و فقط پیک آنان جان سالم به در می برد و حضرت قائم علیه السلام بین رکن و مقام می ایستد و نماز می خواند و به همراه وزیرش برمی گردد. سپس می فرماید: ای مردم! ما برای انتقام از کسانی که به ما ظلم نمودند و حق ما را غصب کردند از خداوند یاری می جوییم. هر کسی که پیرامون خداوند با ما اقامه حجت کند، باید بداند که ما شایسته ترین مردم نسبت به خداوند هستیم و هر کسی که در باره آدم با ما اقامه حجت کند، باید بداند که ما شایسته ترین مردم نسبت به آدم می باشیم و هر کسی که پیرامون نوح با ما اقامه حجت کند، باید بداند که ما، شایسته ترین مردم نسبت به ابراهیم می باشیم و هر کسی که در باره محمد با ما اقامه حجت کند، باید بداند که ما شایسته ترین مردم نسبت به محمد هستیم و هر کسی که پیرامون انبیا با ما اقامه حجت کند باید بداند که ما شایسته ترین مردم نسبت به انبیا هستیم و هر کسی که با ما در باره کتاب خدا، اقامه حجت کند، باید بداند که ما شایسته ترین مردم نسبت به کتاب خداییم. امروز، ما و تمام مسلمانان شهادت می دهیم که ما ستم کشیده و طرد شده ایم؛ ما را از دیار خود، بیرون رانده و دست ما را از اموال و خانواده، کوتاه کردند و ما را ناکام گذاشتند. آگاه باشید که ما و تمام مسلمانان، امروز از خداوند یاری می جوییم. در این هنگام، سیصد و ده نفر و اندی مرد که پنجاه زن در میان آنان است بدون موعد از پیش تعیین شده به مانند پاره های ابر در پاییز که به دنبال یکدیگر حرکت

1- [1] - بیداء: زمین صافی است که بین مکه و مدینه قرار دارد، البته به مکه، نزدیک تر است و روبروی ذو الحلیفه می باشد. «معجم البلدان: ج 1،

ص 523».

می کنند، گردهم می آیند. و آیه: «أَینَ مَا تَکُونُواْ یأْتِ بِکُمُ اللّه جَمِیعًا إِنَّ اللّه عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ» اشاره به همین جریان دارد. در این هنگام مردی از آل محمد صلی الله علیه و آله می گوید: از مکه خارج شو، زیرا مکه، دیاری است که مردمانش ستمگرند. سپس مهدی علیه السلام به همراه سیصدوده نفر و اندی که با او در بین رکن و مقام بیعت کردند و در حالی که عهد پیامبر صلی الله علیه و آله، پرچم، سلاح و وزیر او به همراه او است. از مکه بیرون می آیند و منادی در مکه او را با نام او و امر او، از آسمان صدا می زند تا تمام مردم زمین، نام او را که همنام پیامبر صلی الله علیه و آله است بشنوند. امام باقر علیه السلام در ادامه افزود: اگر هویت او بر شما نامعلوم باشد، عهد پیامبر، پرچم، سلاح او و نفس مطهرش که از نسل حسین علیه السلام است، بر شما پوشیده نخواهد ماند و اگر این نیز بر شما نامعلوم باشد، با آن صدا از آسمان که او را با نام و فرمانش می خواند، او را خواهید شناخت. بپرهیز از شوادّ (قیام های نابهنگام) آل محمد، زیرا برای آل محمد یک پرچم و برای دیگران، پرچم های متعددی است. پس تا مردی از نسل حسین علیه السلام را مشاهده نکردی که عهد پیامبر صلی الله علیه و آله، پرچم و سلاح او را به همراه دارد، برجای خود بنشین و به هواخواهی از هیچ کسی، قیام نکن. عهد پیامبر صلی الله علیه و آله نزد امام سجاد علیه السلام بوده و سپس به امام باقر علیه السلام رسیده است و خداوند هر کاری را بخواهد انجام می دهد. پس برای همیشه ملازم اینان باش. تو را از آن چه که گفتم (قیامهای نابهنگام آل محمد) بر حذر می دارم. در آن هنگام مردی از آل محمد به همراه سیصد و ده نفر و اندی مرد، با در دست داشتن پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله، به سوی مدینه رهسپار می شود و از بیداء می گذرد و می فرماید: این، مکان مردمی است که در زمین فرو رفتند و آیه: «أَفَأَمِنَ الَّذِینَ مَکَرُواْ السَّیئَاتِ أَن یخْسِفَ اللّه بِهِمُ الأَرْضَ أَوْ یأْتِیهِمُ الْعَذَابُ مِنْ حَیثُ لاَ یشْعُرُونَ* أَوْ یأْخُذَهمْ فِی تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هم بِمُعْجِزِینَ»(1) [آیا کسانی که تدبیرهای بد می اندیشند، ایمن شدند از این که خدا آنان را در زمین فرو ببرد یا از جایی که حدس نمی زنند عذاب برایشان بیاید* یا در حال رفت و آمدشان (گریبان) آنان را بگیرد و کاری از دستشان برنیاید] هنگامی که او وارد مدینه می شود، محمد بن

1- [1] - نحل/ 46-45.

شجری بر شیوه و سنت یوسف علیه السلام خروج می کند. سپس به کوفه می آید و تا هر زمان که خدا خواهد، در آنجا می ماند تا آن که آن را فتح می کند؛ سپس حرکت می کند و او و همراهانش و مردم زیادی که به او پیوسته اند وارد دیار عذراء(1) می شوند و سفیانی در آن هنگام در وادی رمله است تا آن که در روز ابدال (به گروهی از اولیاء و صالحین گویند)، مردمی که با سفیانی بودند به جنگ شیعیان آل محمد و مردمی که با آل محمد و از شیعیان مهدی علیه السلام بوده و به آنان پیوسته اند به جنگ سفیانی می روند. آنان، پیروان او هستند و به او می پیوندند. هر گروهی به زیر پرچم خود می رود، و این روز ابدال است. امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: در این هنگام سفیانی و تک تک همراهانش کشته می شوند و حتی پیکی از آنان نیز باقی نمی ماند و ناامید در آن روز، کسی است که از غنیمت بنی کلب قطع امید کند؛ سپس مهدی علیه السلام به کوفه می آید و آن جا مقرّ او می شود. او تمامی بندگان مسلمان را خریده و آزاد می کند و بدهی تمام بدهکاران را می پردازد و تمام بی عدالتی ها را پاسخ می دهد و در عوض هر یک از بندگانی که کشته می شود، دیه اش را به خانواده اش می دهد و بدهی تمام کشته شدگان را می پردازد و به خانواده ایشان اکرام می کند تا این که زمین را پس از آن که پر از ظلم و جور و خصومت بود، پر از عدل و داد می کند و خود و خانواده اش در دیار رُحبه(2) ساکن می شوند؛ و رُحبه، محل سکونت نوح علیه السلام بوده و زمین پاک و مقدسی است و آن مرد از آل محمد صلی الله علیه و آله تنها، در سرزمینی پاک و مقدس سکونت می کند و در همانجا به قتل می رسد؛ چرا که آل محمد صلی الله علیه و آله جانشینان پاک و مطهر هستند.(3)

11) از ابو سمینه، از بنده امام هادی علیه السلام روایت شده که گفت: از امام هادی علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «أَینَ مَا تَکُونُواْ یأْتِ بِکُمُ اللّه جَمِیعًا» پرسیدم. حضرت فرمود: به خدا قسم، منظور آیه، این است که اگر قائم ما قیام کند،

1- [1] - عذراء: روستایی در غُوطَه دمشق از سرزمین خَولان که حجربن عدیّ کندی در آنجا کشته شده و در آنجا مدفون است «معجم البلدان: ج 4، ص 91».
2- [2] - رُحْبَه: بر چند منطقه اطلاق می شود که از جمله آن، روستایی مقابل قادسیه در یک منزلی راه کوفه و روستایی نزدیک صنعاء یمن، و

ناحیه ای بین مدینه و شام نزدیک وادی القُری است. «معجم البلدان، ج 3، ص 33».
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 83، ح 117.

خداوند، شیعیانش را از تمام سرزمین ها نزد او گرد می آورد.(1)

12) از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هنگامی که به امام اذن داده شود، خداوند را با نام بزرگ ترین نام عبری اش می خواند و یاران سیصد و ده و اندی نفری اش را که به مانند پاره های ابر در پاییز پراکنده اند، برای او برمی گزیند. آنان، اصحاب ولایتند. برخی از آنها شب هنگام، از بسترشان ناپدید می شوند و شب را در مکه به صبح می رسانند و برخی دیگر روزهنگام، در میان ابرها حرکت می کنند و او با نام، نام پدر و حسب و نسبش شناخته می شود. راوی می گوید به حضرت عرض کردم: جانم فدای شما باد. کدامیک از آنها، ایمان بیشتری دارد؟ حضرت فرمود: آنانی که روزهنگام، در میان ابرها حرکت می کنند و مفقودون (ناپدیدشدگان) هستند، ایمان بیشتری دارند و آیه:

«فَاسْتَبِقُواْ الْخَيرَاتِ أَينَ مَا تَكُونُواْ يأْتِ بِكُمُ اللّه جَمِيعًا» در شأن آنان نازل شده است.(2)

13) شیخ مفید در کتاب اختصاص، از عمرو بن ابی مقدام، از جابر جعفی روایت می کند که گفت: امام باقر به من فرمود: ای جابر! بر جای خود بنشین و به هواخواهی از هیچ کس قیام نکن تا آن که نشانه هایی را که برایت می گویم مشاهده کنی؛ البته احتمال نمی دهم که تو در آن زمان حضور داشته باشی، ولی آن نشانه ها را برای مردم پس از من، نقل کن. اولین نشانه آن، اختلاف افتادن بین فرزندان فلانی است و منادی در آسمان ندا سر می دهد و صدا از ناحیه دمشق (به فتح) به سوی شما می آید و روستایی از روستاهای شام، به نام جابیه(3) در زمین فرو می رود و برخی از مساجد ایمن دمشق سقوط می کنند، و خوارجی از ناحیه ترک ها، و خوارجی نیز از ناحیه رومیان، خروج می کنند و برادران ترک، در جزیره اردو می زنند و خوارج روم در رمله مستقر می شوند. ای جابر! در آن سال اختلاف زیادی در هر نقطه از ناحیه غرب درمی گیرد و اولین سرزمین ناحیه مغرب که خراب می شود شام است و مردم اختلاف نظر پیدا می کنند که زیر کدام یک از این سه پرچم قرار گیرند: پرچم اصهب، پرچم ابقع و پرچم سفیانی. سفیانی به جنگ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 85، ح 118.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 86، ح 119.
3- [3] - جابیه: روستایی از نواحی دمشق «معجم البلدان: ج 2، ص 91».

ابقع می رود و پس از کشت و کشتار، او و همراهانش را به قتل می رساند و پس از او، اصهب را می کشد. سپس مقصود او تنها روی آوردن به سوی عراق است و ارتش او از قرقیسیاء(1) عبور می کنند و در آنجا صد هزار مرد از ظالمان را می کشند؛ و سفیانی ارتشی متشکل از هفتادهزار مرد را به سوی کوفه می فرستد و آنان مردم کوفه را کشته، به صلیب کشیده و اسیر می کنند. در این میان پرچم هایی از سوی خراسان نیز به اهتزاز درمی آید و آن لشکریان، که در بین آنان، یاران حضرت قائم علیه السلام می باشند، به سرعت از منازل سرراهشان عبور می کنند. مردی از موالی اهل کوفه خروج می کند و امیر سپاه سفیانی، او را بین حیره و کوفه به قتل می رساند و سفیانی، ارتشی را به سوی مدینه می فرستد و مهدی علیه السلام از آنجا به سوی مکه می گریزد و خبر به گوش امیر سپاه سفیانی می رسد که مهدی علیه السلام به سوی مدینه رفته است؛ پس ارتشی را به دنبال او روانه می کند، ولی به او دست نمی یابند و او به سنّت موسی بن عمران علیه السلام با ترس و احتیاط وارد مکه می شود و امیر سپاه سفیانی وارد بیداء می شود و منادی از آسمان، ندا سر می دهد: ای بیداء! این قوم را نابود ساز؛ و زمین بیداء، آنان را در دل خود فرو می برد و از آن سپاه تنها سه نفر جان سالم به در می برد که خداوند صورت های آنان را در پشت سر آنان قرار می دهد و آنان از قبیله کلب می باشند و آیه: «یا أَیها الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ آمِنُواْ بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَکُم مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوها فَنَرُدَّها عَلَی أَدْبَارِها»(2) [ای کسانی که به شما کتاب داده شده است! به آن چه فرو فرستادیم و تصدیق کننده همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید، پیش از آن که چهره هایی را محو کنیم و در نتیجه، آنها را به قهقرا بازگردانیم] در شأن آنان نازل شده است.

حضرت فرمود: در آن هنگام قائم علیه السلام، به کعبه پناه برده و به آن تکیه داده و صدا می زند: ای مردم! ما از خدا یاری می جوییم و هر کسی از مردم که ما را اجابت کند یا بداند که ما اهل بیت پیامبرتان هستیم و شایسته ترین مردم به خدا و

1- [1] - قرقیسیاء: سرزمینی است در کنار رودخانه خابور که محل اتصال خابور به فرات در آنجا است و در گوشه سوم مثلث بین خابور و فرات قرار دارد. «معجم البلدان، ج 4، ص 328».

2- [2] - نساء/ 47.

محمد صلی الله علیه و آله می باشیم. پس هر کسی که با من پیرامون آدم اقامه حجت کند، باید بداند که من شایسته ترین مردم نسبت به آدم علیه السلام هستم و هر کسی که با من در باره نوح، اقامه حجت کند، باید بداند که من شایسته ترین مردم نسبت به نوح می باشم و هر کسی که با من پیرامون ابراهیم اقامه حجت کند، باید بداند که من شایسته ترین مردم نسبت به ابراهیم هستم و هر کسی که با من در باره محمد صلی الله علیه و آله اقامه حجت کند، باید بداند که من شایسته ترین مردم نسبت به محمد می باشم و هر کسی که پیرامون انبیا با من اقامه حجت کند، باید بداند که من شایسته ترین مردم نسبت به انبیا هستم. آیا خداوند در آیات محکمش نمی فرماید که: «إِنَّ اللّه اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيةً بَعْضُها مِن بَعْضٍ وَاللّه سَمِيعٌ عَلِيمٌ»(1) [به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است.* فرزندانی که بعضی از آنان از (نسل) بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست] بنابراین من بازمانده آدم و برگزیده نوح، ابراهیم و محمد صلی الله علیه و آله هستم.

هر کسی با من پیرامون کتاب خدا اقامه حجت کند، باید بداند که من شایسته ترین مردم نسبت به کتاب خدا هستم و هر کسی که با من در باره سنت رسول الله و سیره او اقامه حجت کند، باید بداند که من شایسته ترین مردم نسبت به سنت رسول الله و سیره او هستم خدا را شاهد می گیریم که هر کس این حرف را شنیده، باید به غائبان ابلاغ کند.

به حق خداوند و حق رسول الله و حق خود که بر شما حق خویشاوندی با پیامبر دارم، درخواست می کنم تا ما را یاری کنید و در مقابل کسانی که به ما ستم می کنند از ما دفاع نمایید؛ چرا که بر ما ظلم روا شده و از دیار و فرزندان خود طرد شده ایم و بر ما ستم روا داشتند و حق ما را غصب کردند و اهل باطل را بر ما ترجیح دادند. خدا را، خدا را در نظر داشته باشید و ما را تنها مگذارید و یاریمان کنید تا خداوند شما را یاری کند. حضرت در ادامه فرمود: سپس خداوند یاران او را که سیصد و سیزده نفر هستند و به مانند پاره های ابر در پاییز پراکنده می باشند، گرد هم می آورد و ای جابر! آیه: «أَينَ مَا تَكُونُواْ يأْتِ بِكُمُ اللّه جَمِيعًا إِنَّ اللّه عَلَى

1- [1] - آل عمران/ 34-33.

كُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ» به همین جریان، اشاره دارد. آنان با او در بین رکن و مقام بیعت می کنند و او عهدی را از رسول الله که از پدران به فرزندان به ارث می رسد، به همراه دارد. ای جابر! قائم علیه السلام، مردی از نسل حسین بن علی علیه السلام می باشد که خداوند یک شبه، امور او را سامان می بخشد. اگر در مورد هر یک از نشانه های او تردید کنند، در باره این که او فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است و عالمان، یکی پس از دیگری، وارث اویند، تردید نخواهند کرد. و اگر هیچ یک از این نشانه ها راهگشا نباشد (و امر بر آنان مشتبه شود) وقتی صدایی از آسمان، بلند می شود و او را با نام و نام پدر و مادر صدا می زند، هویت او بر همگان روشن خواهد شد. (1)

ان شاء الله این حدیث به طور مسند از طریق محمد بن ابراهیم نعمانی، پیرامون تفسیر آیه: «یا أَیها الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ آمِنُواْ بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَکُم» [ای کسانی که به شما کتاب داده شده است! به آن چه فرو فرستادیم و تصدیق کننده همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید] در تفسیر سوره نساء خواهد آمد.

14) طبرسی در احتجاج از عبدالعظیم حسنی (رض) روایت می کند که گفت: به امام محمد تقی علیه السلام عرض کردم: آرزو دارم که شما همان قائم آل محمد باشید که زمین را پس از آن که پر از ظلم و جور است، از عدل و داد پر می کند. حضرت فرمود: همه ما قائم و برپا دارنده امر خداوند و هدایتگر انسان ها به دین خدا هستیم، ولی آن قائمی که زمین را از کفر و انکار می زداید و آن را آکنده از عدل و داد می سازد، ولادتش بر مردم پوشیده می باشد و از دیدگان مردم غایب است و نامیدن او که همنام رسول الله صلی الله علیه و آله و هم کنیه او می باشد، بر آنان حرام است؛ و او کسی است که زمین در اختیار او است و هر امر مشکلی بر او آسان می شود و یاران او به تعداد جنگجویان جنگ بدر، سیصد و سیزده نفر از دورترین نقاط زمین می باشند و نزد او گرد هم می آیند و آیه: «أَینَ مَا تَکُونُواْ یأْتِ بِکُمُ اللّه جَمِیعًا إِنَّ اللّه عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ» به همین موضوع اشاره دارد. پس چون این تعداد از مردم زمین در کنار او گرد آمدند خداوند، دعوت او را آشکار می سازد و زمانی که پیمان ها بر او کامل شد، ده هزار مرد با او پیمان می بندند و او به اذن

1- [1] - اختصاص، ص 55.

خداوند قیام می کند، و تا خشنودی کامل خداوند عز و جل، پیوسته دشمنان خدا را به قتل می رساند.عبدالعظیم گفت: به ایشان عرض کردم:سرورم! چگونه پی می برد به این که خداوند راضی شده است؟ حضرت فرمود: خداوند در قلب او، رحمت را القا می کند و هنگامی که وارد مدینه می شود لات و عزی را بیرون کشیده و آن دو را می سوزاند.(1)

ان شاء الله حدیثی از امام باقر علیه السلام که موافق با این مضمون در معنای آیه است، در تفسیر آیه: «وَلَوْ تَرَی إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّکَانٍ قَرِیبٍ» از سوره سبأ خواهد آمد. (2)

«وَمِنْ حَیثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...نِعْمَتِی عَلَیکُمْ وَلَعَلَّکُمْ تَهتَدُونَ (150)»

«وَمِنْ حَیثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَیثُ مَا کُنتُمْ فَوَلُّواْ وُجُوهکُمْ شَطْرَه لِئَلاَّ یکُونَ لِلنَّاسِ عَلَیکُمْ حُجَّةٌ إِلاَّ الَّذِینَ ظَلَمُواْ مِنْهمْ فَلاَ تَخْشَوْهمْ وَاخْشَوْنِی وَلأُتِمَّ نِعْمَتِی عَلَیکُمْ وَلَعَلَّکُمْ تَهتَدُونَ (150)»

[و از هر کجا بیرون آمدی (به هنگام نماز)، روی خود را به سمت مسجدالحرام بگردان؛ و هر کجا بودید، رویهای خود را به سوی آن بگردانید تا برای مردم غیر از ستمگرانشان بر شما حجتی نباشد. پس از آنان نترسید و از من بترسید تا نعمت خود را بر شما کامل گردانم و باشد که هدایت شوید]

1) علی بن ابراهیم می گوید: منظور از آیه این است که حتی از ستمگرانشان نیز نترسید و «الا» در اینجا به معنای لا است و معنای استثنا ندارد.

«فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ وَاشْکُرُواْ لِی وَلاَ تَکْفُرُونِ (152)»

[پس مرا یاد کنید (تا) شما را یاد کنم و شکرانه ام را به جای آرید و با من ناسپاسی نکنید]

1) ابن بابویه، از محمد بن حسن، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از

1- [1] - احتجاج، ص 499.
2- [2] - این مطلب در حدیث 2 از تفسیر آیه 51 سبأ خواهد آمد.

ابو محمد جعفر بن احمد بن سعید بجلی ابن اخی صفوان بن یحیی، از علی بن اسباط، از سیف بن عمیره، از ابوصبّاح بن نُعیم عبدی(1) از محمد بن مسلم روایتی نقل کرده که در آخر آن می گوید: تسبیح فاطمه زهرا صلی الله علیه و آله ذکر کثیر خداوند است که خداوند می فرماید: «اذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ»(2)

2) عیاشی، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: فرشته، نامه اعمال را در ابتدای روز و ابتدای شب نازل می کند و در آن، عمل انسان را می نویسد. پس در ابتدا و انتهای آن، عمل نیک انجام دهید تا خداوند ان شاء الله ما بین آن را ببخشد؛ چرا که خداوند فرمود: «اذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ(3)»

3) از سماعه بن مهران روایت شده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا برای شکر، تعریفی وجود دارد تا انسان با انجام آن، شاکر شود؟ حضرت فرمود: آری. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: آن چیست؟ حضرت فرمود: «الحمدُلله علی کلّ نِعمَهٍ أنعمها علیّ و ان کان لکم فیما أنعم علیه حقّ أدّاه» (خداوند را بر تمام نعمت هایی که به من ارزانی داشته، سپاس می گویم و اگر نسبت به آن چه که خداوند بر شما ارزانی داشته حقی بر گردن شماست، باید آن را ادا کنید). حضرت فرمود: آیه: «سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنَا هذَا»(4) [پاک است کسی که این را برای ما رام کرد] به همین معنا است. حضرت آیات دیگری را نیز برشمرد.(5)

4) ابو عمرو زبیری از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: کفر، در کتاب خداوند به پنج شکل آمده است که از جمله آنها کفر نعمت می باشد و آیه: «هذَا مِن فَضْلِ رَبِّی لِیبْلُوَنِی أَأَشْکُرُ ام أَکْفُرُ»(6) [این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می کنم؟] که خداوند در آن، سخن حضرت

1- [1] - ابو صباح بن نعیم عبدی: همان ابراهیم بن نعیم عبدی ابو صباح کنانی می باشد. نگاه کنید به: رجال نجاشی، ص 9، باب 24، مجمع الرجال، ج 1، ص 77 و 76.
2- [2] - معانی الاخبار، ص 194، ح 5.
3- [3] - معانی الاخبار، ص 194، ح 5.

4- [4] - زخرف/ 13.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج1، ص 86، ح 121.
6- [6] - نمل/ 40.

سلیمان را حکایت می کند و آیه: «لَئِن شَکَرْتُمْ لأَزِیدَنَّکُمْ»(1) [اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، (نعمت) شما را افزون خواهم کرد] و آیه: «فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ وَاشْکُرُواْ لِی وَلاَ تَکْفُرُونِ» از این دست آیات می باشند.(2)

5) عیاشی، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: تسبیح فاطمه زهرا سلام الله علیها ازجمله ذکر کثیر خداوند است که خداوند فرمود: «اذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ».(3)

6) عمر بن ابراهیم اوسی می گوید: جبرئیل بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شد و به او گفت: خداوند عز و جل به تو می فرماید: به امت تو چیزی را ارزانی داشتم که به هیچ یک از امت ها نداده بودم. حضرت به جبرئیل گفت: ای برادر! آن چیست؟ جبرئیل گفت: آن، آیه: «اذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ» می باشد و خداوند به خاطر بزرگی تو، این فضیلت را به همراه بخشش و موهبت فراوان، ارزانی داشته است؛ چرا که خداوند، فلک، نور علوی و نور سفلی، عرش، کرسی، بهائم، هوامّ (جانوران خزنده و گزنده سم دار)، وُحوش و چهارپایان را آفرید، ولی به هیچ یک از آنان نفرمود که: «اذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ». بنابراین تا زمانی که شکر مولایت را نسبت به آن چه به تو ارزانی داشته به جای آوری، بر تو نعمت می بخشد و به تو عطا می کند.

«یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ اسْتَعِینُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَهِ إِنَّ اللّه مَعَ الصَّابِرِینَ(153)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! از شکیبایی و نماز یاری جویید؛ زیرا خدا با شکیبایان است]

1) عیاشی از فضیل، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: ای فضیل! به هر یک از ولایتمداران ما که برخوردی، سلام ما را ابلاغ کن و به آنان بگو: من در برابر خداوند، برای شما کاری نمی توانم بکنم جز آن که ورع پیشه کرده باشید. پس از زبانتان محافظت کنید و مانع دستانتان شوید (به حرام، دست نزنید)،

1- [1] - ابراهیم/ 7.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 86، ح 122.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 86، ح 123.

صبرپیشه کنید و نماز به پای دارید؛ چرا که خداوند با صابران است.(1)

2) عیاشی از عبد الله بن طلحه، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: منظور از صبر، روزه است(2)

3) در صحیفه امام رضا علیه السلام آمده است: تمام آیاتی که در قرآن با: «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ» [ای کسانی که ایمان آورده اید!] آغاز شده، در حق ما می باشد.(3)

4) از مخالفین ما نیز در این مورد احادیثی آمده است که او از جمله آن، موفق بن احمد که از علمای بزرگ مخالفین است با سلسله سند خود، از مجاهد، از ابن عباس، از رسول اللهِ صلی الله علیه و آله نقل کرده که: در هر آیه ای از قرآن کریم که: «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ» آمده باشد، علی علیه السلام در رأس آن و امیر آن است.(4)(اولین و بهترین مصداق ایمان آورندگان، علی علیه السلام است)

5) موفق بن احمد با سند خود، از عکرمه، از ابن عباس روایت کرده که گفت: در هر آیه ای از قران که با: «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ» آمده باشد، علی علیه السلام، بزرگ و امیر آن است.(5)

«وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ یقْتَلُ فِی سَبیلِ اللّه أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْیاء وَلَکِن لاَّ تَشْعُرُونَ (154)»

[و کسانی را که در راه خدا کشته می شوند مرده نخوانید، بلکه زنده اند ولی شما نمی دانید]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد، از قاسم بن محمد از حسین بن احمد، از یونس بن ظبیان روایت می کند که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که حضرت فرمود: مردم، در باره ارواح مؤمنان چه می گویند؟ به حضرت عرض کردم: می گویند: ارواج آنان درون

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 87، ح 124.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 87، ح 125.

3- [3] - این حدیث را ابن شهر آشوب در مناقب ص 3 ح 53 به نقل از صحیفه امام رضا (ع) آورده است.
4- [4] - مناقب خوارزمی ص 188، حلیه الاولیاء، ج1، ح 64، کنز العمال، ج 11، ص 604، ح 32920.
5- [5] - مناقب خوارزمی، ص 198، صواعق المحرقه: ص 127، تاریخ الخلفا، نوشته سیوطی، ص 136.

چینه دان پرندگان سبز، در میان چراغ هایی در زیر عرش است. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند از آن منزه است. انسان مؤمن در نزد خداوند گرامی تر از آن است که روح او را در چینه دان پرندگان قرار دهد. ای یونس! به هنگام قبض روح مؤمنان، محمد صلی الله علیه و آله علی علیه السلام، فاطمه سلام الله علیها ، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و ملائکه مقرب علیهم السلام نزد آنان حاضر می شوند و هنگامی که خداوند آنان را قبض روح می کند، آن روح در قالبی به مانند قالب آنان در دنیا قرار می گیرد. آنان می خورند و می آشامند و اگر کسی نزدشان برود با آن شکلی که در دنیا داشتند، آنان را می شناسد.(1)

شیخ طوسی در تهذیب، عین این روایت را از علی بن مهزیار، از حسن، از قاسم بن محمد نقل می کند. (2)

2) شیخ طوسی در تهذیب، از ابن ابو عمیر، از حماد، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون ارواح مؤمنین پرسیدم؟ حضرت فرمود: آنها، در بهشت در شکل جسمانی شان هستند و اگر آن روح را ببینی خواهی گفت که او فلانی است. (3)

3) احمد، مسلم، نسائی و حاکم روایتی را به طور صحیح از انس نقل کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن مردی که از بهشتیان است را می آورند و خداوند عز و جل به او می فرماید: ای انسان! منزل تو چگونه است؟ آن مرد می گوید: پروردگارا! این، بهترین منزل است. خداوند می فرماید: بر تو مبارک باشد. آن مرد می گوید: از تو می خواهم که مرا به دنیا بازگردانی تا در راهت ده بار کشته شوم؛ چرا که او فضیلت شهادت را دیده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: و آن مرد را که از جهنمیان است می آورند و خداوند به او می فرماید: ای انسان! منزل چگونه است؟ آن مرد می گوید: پروردگارا! آن، بدترین منزل است. خداوند می فرماید: آیا حاضری در مقابل آن، به اندازه زمین، طلا بپردازی؟ آن مرد می گوید: آری، و خداوند به او می فرماید: دروغ گفتی چرا که من پائین تر از آن را

1- [1] - کافی، ج 3، ص 245، ح 6.

2- [2] - تهذیب، ج 1، ص 466، ح 1526، و نیز در مجمع البیان، ج 1، ص 438.
3- [3] - تهذیب، ج 1، ص 466، ح 1527، از او در مجمع البیان ج 1، ص 439.

از تو خواستم و انجام ندادی.(1)

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَىءٍ مِّنَ الْخَوفْ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الأَمَوَالِ وَ الأنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ(155) الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُواْ إِنَّا لِلّه وَ إِنَّا إِلَيه رَاجِعونَ (156) أُولَئِكَ عَلَيهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُهتَدُونَ(157)»

[و قطعاً شما را به چیزی از (قبیل) ترس و گرسنگی، و کاهشی در اموال و جانها و محصولات می آزماییم؛ و مژده ده شکیبایان را * (همان) کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد، می گویند: ما از خدا هستیم، و به سوی او باز می گردیم* بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان (باد) و راه یافتگان (هم) خود ایشانند.]

1) محمد بن ابراهیم نعمانی معروف به ابن زینب، از محمد بن همام، از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن هلال، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام، نشانه هایی است که امتحانی از جانب خداوند متعال برای بندگان مؤمنش می باشد. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: آن نشانه ها چیست؟ حضرت فرمود: آیه: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَىءٍ مِّنَ الْخَوفْ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الأَمَوَالِ وَالأنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» است. حضرت فرمود: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ» یعنی مؤمنان «بِشَىءٍ مِّنَ الْخَوفْ» یعنی از پادشاهانی از نبی فلان در اواخر سلطنتشان، «وَالْجُوعِ» به خاطر گرانی کالاهایشان، «وَنَقْصٍ مِّنَ الأَمَوَالِ» یعنی بی فایده بودن تجارت ها و کم بودن سود آن، «وَالأنفُسِ» یعنی مرگ زودهنگام، «وَالثَّمَرَاتِ» یعنی کم بودن سود چیزهایی که کاشته می شود و کم بودن برکت میوه ها، «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» یعنی به هنگام قیام حضرت قائم علیه السلام، سپس حضرت فرمود: ای محمد! این مطالب، تأویل این آیه است و خداوند عز و جل می فرماید: «وَمَا يعْلَمُ تَأْوِيلَه إِلاَّ اللّه وَالرَّاسِخُونَ فِى الْعِلْمِ»(2)-(3) [با آن که تاویلش را

1- [1] - مسند احمد ج 3، ص 239-131؛ سنن النبی، ج 6، ص 36؛ مستدرک الحاکم ج 2، ص 75؛ دُرّالمنثور، ج 1، ص 376 و ج 2 ص 377.
2- [2] - آل عمران/ 7.

3- [3] - الغیبه، ص 167 ح 6، ینابیع الموده ص 421، باب نشانه های پیش از قیام حضرت قائم (ع).

جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند]

2) محمد بن ابراهیم نعمانی، از احمد بن محمد بن سعید بن عقده، از احمد بن یوسف بن یعقوب ابوالحسن جعفی، از کتاب خود، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: بی تردید، پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام، سالی خواهد آمد که مردم در آن به گرسنگی، ترس شدید از کشته شدن و کمبود اموال، مرگ زودرس و کمبود میوه ها گرفتار می آیند و آن، در کتاب خدا، تبیین شده است. سپس حضرت این آیه را تلاوت نمود: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَیءٍ مِّنَ الْخَوفْ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الأَمَوَالِ وَالأنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِینَ»(1)

ابو جعفر محمد بن جریر طبری همین حدیث را در مسند فاطمه سلام الله علیها ، از ابوالحسن محمد بن هارون، از پدرش، از ابو علی محمد بن همام، از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن هلال، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب و ابوایّوب خزّاز، از محمد بن مسلم، از امام صادق روایت می کند که فرمود: نشانه هایی برای قیام حضرت قائم علیه السلام وجود دارد. ابو جعفر بقیه حدیث را تا آخرش نقل کرد.(2)

3) ابن بابویه، از پدرش(رض)، از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن هلال، از حسن بن محبوب از ابوایوب خزاز و علاء بن رزین، از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: پیش(3) از قیام حضرت قائم علیه السلام نشانه هایی از سوی خداوند عز و جل، برای مؤمنان وجود دارد. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: جانم فدای شما باد، آن نشانه ها چیست؟ حضرت فرمود: خداوند عز و جل می فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ» یعنی مؤمنان پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام؛ حضرت در باره: «بِشَیءٍ مِّنَ الْخَوفْ وَالْجُوعِ

1- [1] - الغیبه، ص 167، ح 6، باب نشانه های پیش از قیام حضرت قائم (ع).
2- [2] - دلائل الامامه: ص 255.
3- [3] - در منبع به جای واژه قبل، قدام آمده است و هر دو به یک معنا است.

وَنَقْصٍ مِّنَ الأَمَوَالِ وَالأنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» فرمود: یعنی آنان را به ترس از پادشاهانی از بنی فلان در اواخر سلطنتشان و گرسنگی که به خاطر گرانی قیمت ها و کمبود اموال و کساد شدن تجارت و کمی سود آن و مرگ و میر و مرگ زودرس و کمبود میوه ها و کمی سود آن چه که کشت می شود، مبتلا می سازد. «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» یعنی به آن هنگام با تعجیل در فَرَج. راوی می گوید: سپس حضرت به من فرمود: «ای محمد! این مطالب، تأویل این آیه می باشد و خداوند عز و جل می فرماید: «وَمَا يعْلَمُ تَأْوِيلَه إِلاَّ اللّه وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ»(1)-(2) [با آن که تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند]

4) محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از اسحاق بن عمار و عبد الله بن سنان، از امام صادق روایت می کند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عز و جل فرموده است: من، دنیا را قرضی میان بندگانم قرار دادم. پس هر کسی چیزی از آن را به من قرض دهد، در مقابل هر یک چیز، ده تا هفتاد برابر و هر چه بخواهم به او می بخشم و هر کسی چیزی از آن را به من قرض ندهد و من خود به زور از آن بگیرم و او صبر کند، سه خصلت را به او ارزانی می دارم که اگر یکی از آنها را به ملائکه ام ارزانی می داشتم از من به خاطر آن خصلت، خشنود می شدند راوی می گوید: سپس امام صادق علیه السلام فرمود: آیه: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهم مُّصِيبَةٌ قَالُواْ إِنَّا لِلّه وَإِنَّا إِلَيه رَاجِعونَ* أُولَئِکَ عَلَيهمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ» یکی از آن سه خصلت است و «وَرَحْمَةٌ» دومین آن خصلت و «وَأُولَئِکَ همُ الْمُهتَدُونَ» سومین خصلت است. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: این سه خصلت، به خاطر چیزی بود که خداوند به زور از او گرفت و صبرپیشه کرد.(3)

5) از محمد بن یعقوب، از علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از داود بن زربی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: هر کس مصیبت خود را هر چند پس از گذشتن زمان آن، به یاد بیاورد و بگوید: «إِنَّا لِلّه وَإِنَّا إِلَيه رَاجِعونَ و الْحَمْدُ للّه رَبِّ الْعَالَمِينَ، اللهم آجِرنی علی مصیبتی و اخلف علی منها» [همه از خداییم و

1- [1] - آل عمران/ 7.

2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه ص 588 ح 3 چاپ اعلمی، باب نشانه های قیام قائم (ع)،
3- [3] - کافی، ج 2، ص 76، ح 21.

به سوی او باز می گردیم و حمد و سپاس مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است. خدایا مرا به خاطر مصیبتم پاداش ده و چیزی را در عوض آن به من ارزانی دار] اجری به مانند اجری که در ابتدای مصیبتش به او عطا شد، داده می شود.(1)

6) محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از صالح بن ابو حماد در حدیث مرفوعی روایت می کند که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام نزد اشعث بین قیس آمد و مرگ برادرش به نام عبد الرحمن را به او تسلیت گفت و فرمود: اگر سوگواری کنی حق رحم را به جای می آوری و اگر صبر پیشه کنی، حق خداوند را ادا کرده ای؛ چرا که اگر تو صبر پیشه کنی، حکم قضا، بر تو جاری شده و تو محمود و ستایش شده هستی و اگر سوگواری کنی حکم قضاء بر تو جاری می شود و مذموم و نکوهش شده ای. اشعث به حضرت گفت: «إِنَّا لِلّه وَإِنَّا إِلَیه رَاجِعونَ». حضرت به او فرمود: آیا تأویل این آیه را می دانی؟ اشعث عرض کرد: تو غایت و نهایت دانش هستی. حضرت به او فرمود: این که گفتی إِنَّا لِلّه، اقرار تو به فرمانروایی خدا است و اما این که گفتی: «إِنَّا إِلَیه رَاجِعون» اقرار تو به فناپذیر بودن می باشد.(2)

7) سید رضی در خصائص نقل می کند که علی علیه السلام پس از آن که شنید که مردی می گوید: «إِنَّا لِلّه وَإِنَّا إِلَیه رَاجِعونَ» به او فرمود: ای مرد! این که می گوییم: إِنَّا لِلّه، اقرار ما به فرمانروایی خداوند است و این که می گوییم:«إِنَّا إِلَیه رَاجِعونَ»، اقرار ما به فناپذیر بودن می باشد.(3)

8) ابن شهر آشوب می گوید: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله خواست علی علیه السلام را به خاطر مرگ جعفر در سرزمین مؤته(4) تسلیت گوید، به او فرمود: «إِنَّا لِلّه وَإِنَّا إِلَیه رَاجِعونَ» و خداوند در شأن آن این آیه را نازل فرمود: «الَّذِینَ إِذَا أَصَابَتْهم مُّصِیبَةٌ قَالُواْ إِنَّا لِلّه وَإِنَّا إِلَیه رَاجِعونَ* أُولَئِکَ عَلَیهمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ»(5)

9) عیاشی، از ثمالی روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر

1- [1] - کافی، ج 3، ص 224، ح 6.

2- [2] - کافی، ج 3، ص 261، ح 40.
3- [3] - خصائص الائمه، ص 95.
4- [4] - موته: روستایی از روستاهای بلقاء در مرز شام است. «معجم البلدان، ج 5، ص220»
5- [5] - مناقب، ج 2، ص 120.

آیه: «وَلَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیءٍ مِّنَ الْخَوفْ وَالْجُوعِ» را پرسیدم و حضرت فرمود: آن، گرسنگی عام و خاص است و در مورد مردم شام، عام بوده و تمام آنان مبتلا می شوند، ولی در مورد کوفیان خاص بوده و تمامی آنان را شامل نمی شود، بلکه تنها، دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله به آن مبتلا می شوند و خداوند با آن گرسنگی، آنان را نابود می سازد. اما ترس، عام است و همه مردم شام را فرا می گیرد و آن ترس، زمانی است که حضرت قائم علیه السلام قیام می کند؛ ولی گرسنگی، پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام است و آیه: «وَلَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیءٍ مِّن الْخَوفْ وَالْجُوعِ» به همین مطلب اشاره دارد.(1)

10) عیاشی از اسحاق بن عمار روایت می کند که گفت: چون امام باقر علیه السلام درگذشت، ما شروع به تسلیت گفتن به امام صادق علیه السلام کردیم. پس برخی از افرادی که در آن مجلس بودند گفتند: خدا او را رحمت کند و بر او درود فرستد وقتی می خواست برای ما حدیثی بگوید آن را با جمله قال رسول الله صلی الله علیه و آله آغاز می کرد. امام صادق علیه السلام مدت زیادی خاموش ماند و زمین را می خراشید. (2) سپس به ما رو کرده و فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: خداوند تبارک و تعالی فرمود: من، دنیا را قرضی میان بندگانم قرار دادم. پس هر کس، چیزی از آن را به من قرض دهد در مقابل هر یک چیز، ده تا هفتاد برابر و هر چه بخواهم به او می بخشم و هر کس چیزی از آن را به من قرض ندهد و من خود به زور از آن بگیرم و او صبر کند، سه خصلت را به او ارزانی می دارم که اگر یکی از آنها را به ملائکه ام ارزانی می داشتم، از من به خاطر آن خصلت، خشنود می شدند. سپس حضرت آیه: «الَّذِینَ إِذَا أَصَابَتْهم مُّصِیبَهٌ قَالُواْ إِنَّا لِلّه وَإِنَّا إِلَیه رَاجِعونَ» را تا «وَأُولَئِکَ همُ الْمُهتَدُونَ» قرائت نمود.(3)

11) از اسماعیل بن زیاد سَکونی، از جعفر بن محمد، از پدرش، از اجدادش علیه السلام روایت می کند که فرمودند: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس که چهار خصلت در او باشد، از اهل بهشت خواهد بود: کسی که تکیه گاه او

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 87، ح 126.

2- [2] - نکت: یعنی زدن شاخه ای بر زمین، به طوری که اثر آن باقی بماند «القاموس المحیط، ماده نکت»
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 87، ح 127.

شهادت به یکتا پرستی خدا (لااله الاالله) باشد و هر گاه نعمتی به او ارزانی داشته شود، الحمد لله بگوید و اگر گناهی مرتکب شود، از خداوند طلب غفران کند، و اگر دچار مصیبتی شود، «إِنَّا لِلّه وَإِنَّا إِلَیه رَاجِعونَ» بگوید. (1)

12) عیاشی، از ابو علی مُهَلّبی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس که چهار خصلت در او باشد، در نور الله الأعظم جای خواهد گرفت: کسی که تکیه گاه او شهادت به یکتا پرستی خدا (لااله الاالله) باشد و هر گاه به مصیبتی دچار شد، إِنَّا لِلّه وَإِنَّا إِلَیه رَاجِعونَ بگوید، و هر گاه خیری به او رسید، الحمد لله بگوید و هر گاه مرتکب گناهی شد، أستغفر الله و أتوب الیه بگوید.(2)

13) عیاشی از عبد الله بن صالح خثعمی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: خداوند فرمود: به بنده مؤمنم نعمت ارزانی می کنم و به او می بخشم و او را روزی می دهم و از او قرض می خواهم، اگر بی چشمداشت به من قرض دهد، من در عوض هر یک از آن، هزار برابر آن و بیشتر را به او ارزانی می دارم و اگر به من قرض ندهد و من به زور و با مصیبت هایی که اموالش را به آن دچار می کنم، از او بگیرم و او صبر کند، در عوض آن، سه خصلت را به او می بخشم که اگر ملائکه ام را به برگزیدن یکی از آنها مخیر کنم، آن را برمی گزینند؛ سپس حضرت آیه: «الَّذِینَ إِذَا أَصَابَتْهم» را تا «الْمُهتَدُونَ» تلاوت نمود. (3)

14) اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: این، در صورتی است که خداوند از او چیزی را بگیرد و او صبر پیشه کرده و «إِنَّا لِلّه وَإِنَّا إِلَیه رَاجِعونَ» بگوید. (4)

15) و از امام صادق علیه السلام روایت کرده که پیرامون تفسیر آیه: «وَبَشِّرِ الصَّابِرِینَ» فرمود: منظور، مژده به بهشت و مغفرت است.(5)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 87، ح 128.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 88، ح 129.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 88، ح 130.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 88، ح 130
5- [5] - مصباح الشریعه، ص 186.

«إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللّه فَمَنْ حَجَّ الْبَيتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيه أَن يطَّوَّفَ بِهمَا وَمَن تَطَوَّعَ خَيرًا فَإِنَّ اللّه شَاكِرٌ عَلِيمٌ (158)»

[در حقیقت، صفا و مروه از شعایر خداست (که یادآور اوست)، پس هر که خانه (خدا) را حج کند یا عمره گزارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جای آورد و هر که افزون بر فریضه کار نیکی کند، خدا حق شناس و داناست]

1) ابن بابویه، از پدرش(رض)، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عمرو، از عبدالحمید بن ابی دیلم، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: از این رو صفا، به این نام نامیده شد که آن پیامبر برگزیده یعنی آدم بر آن فرود آمد و یکی از نام های حضرت آدم بر آن نهاده شد. خداوند عز و جل می فرماید: «إِنَّ اللّه اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»(1)-(2) [به یقین، خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است] و حواء بر مروه فرود آمد و مروه، از این رو مروه نامیده شد که مرأه (زن) بر آن فرود آمد، پس نامی از لفظ «مرأه» بر آن نهاده شد.

2) ابن بابویه، از پدرش(رض)، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابو عمیر، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: چون ابراهیم علیه السلام، اسماعیل علیه السلام را در مکه رها کرد، اسماعیل که کودکی بیش نبود، تشنه شد و در بین صفا و مروه، درختی وجود داشت، پس مادرش بیرون رفت تا این که بر روی صفا ایستاد و گفت: آیا در این وادی کسی هست؟ و کسی به او جواب نداد. سپس رفت تا این که به مروه رسید و گفت: آیا در این وادی کسی هست؟ و کسی به او جواب نداد. سپس او به صفا بازگشت و همان سؤال را پرسید و همین عمل را تا هفت بار تکرار نمود. پس از آن بود که خداوند آن را سنّت قرار داد. سپس جبرئیل نزد هاجر آمد و به او گفت: تو کیستی؟ هاجر گفت: من، مادر فرزند ابراهیم هستم.جبرئیل به او گفت: ابراهیم، شما را به چه کسی واگذارده است؟ هاجر گفت: من، همین سؤال را به هنگام رفتن او از او

1- [1] - آل عمران/ 33.
2- [2] - علل الشرائع، ج 2، ص 137، باب 165، ح 1.

پرسیده و گفتم: ای ابراهیم! به چه کسی ما را واگذار می کنی؟ او فرمود: به خداوند عز و جل. پس جبرئیل گفت: شما را به کسی که شما را کفایت می کند، واگذارده است. حضرت در ادامه فرمود: مردمی که به سوی آب می رفتند از آن گذرگاه در مکه عبور نمی کردند. پس آن کودک با پایش زمین را کاوید و چشمه زمزم از زمین جوشید و هاجر پس از آن که آب از دل زمین جوشید از مروه، به سوی آن کودک بازگشت. سپس از ترس آن که آب، جاری شود، با شتاب، خاک را به دور چشمه گرد آورد چرا که اگر آن را رها می کرد، روان می شد (و هدر می رفت) حضرت فرمود: چون پرندگان، آن آب را دیدند، به دور آن گرد آمدند و کاروانی از یمن که از آنجا عبور می کردند چون پرواز کردن پرندگان به دور آن مکان را دیدند، گفتند: پرندگان فقط، بر فراز آب، این گونه پرواز می کنند. بنابراین نزد آنان آمدند و از آب طلبیدند و آنان به کاروانیان آب نوشاندند و آنان نیز به هاجر و فرزندش غذا دادند و خداوند عز و جل به این وسیله، به آنها روزی داد؛ چرا کاروان از مکه می گذشت و کاروانیان به آنها غذا می دادند و آنها نیز از آب آن چشمه به کاروان می دادند. (1)

3) محمد بن یعقوب، از جمعی از صحابه ما، از احمد بن محمد، از معاویه بن حکیم، از محمد بن ابی عمیر، از حسن بن علی صیرفی، از یکی از صحابه ما روایت می کند که گفت: برخی از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا سعی بین صفا و مروه واجب است یا مستحب؟ حضرت فرمود: واجب است. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: آیا خداوند عز و جل نفرموده است که: «فَلاَ جُنَاحَ عَلَیه أَن یطَّوَّفَ بِهمَا» حضرت فرمود: آن، در باره عمره قضا بوده است. رسول الله صلی الله علیه و آله بر مشرکان شرط کرده بود که آن بت ها را از صفا و مروه بردارند و مردی مشغول به کاری شد و سعی بین صفا و مروه را انجام نداد تا این که آن روزها سپری شد و بت ها بازگردانده شد. آن گاه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و عرض کردند: فلانی، سعی بین صفا و مروه را انجام نداده و آن بت ها بازگردانده شده است، حکم آن چیست؟ در آن هنگام بود که خداوند آیه: «فَلاَ جُنَاحَ عَلَیه أَن یطَّوَّفَ بِهمَا» را نازل کرد یعنی در حالی که بت ها بر روی آن دو

1- [1] - علل الشرائع، ج 2، ص 138، باب 166، ح 1.

است.(1)

4) از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل از فضل بن شاذان و همگی از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام در حدیث حج پیامبر روایت شده که امام علیه السلام پس از طواف خانه خدا و خواندن دو رکعت نماز فرمود: صفا و مروه از مناسک خداوند است، پس با آن چه که خداوند آغاز کرده، آغاز کن. مسلمانان گمان می کردند که سعی بین صفا و مروه، عملی است که مشرکین آن را بنا نهادند. پس خداوند آیه: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللّه فَمَنْ حَجَّ الْبَيتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيه أَن يطَّوَّفَ بِهمَا» را نازل کرد.(2)

5) شیخ در تهذیب، با سند خود از موسی بن قاسم، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا زن حائض می تواند بین صفا و مروه طواف کند؟ حضرت فرمود: خیر، زیرا خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللّه»(3)

6) علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده است: قریش، بت های خود را میان صفا و مروه قرار داده بودند و هنگام سعی، آنها را لمس می کردند و در ماجرای غزوه حُدیبیّه، مشرکین مکه، مانع آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله به بیت الله الحرام شدند و با او شرط کردند که بیت الله الحرام را در سال آینده برای او خالی می کنند تا پیامبر صلی الله علیه و آله، حج عمره را به مدت سه روز انجام دهد و سپس از مکه خارج شود. چون عمره قضا در سال هفتم هجری بود، پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مکه شده و به قریش فرمود: بت هایتان را از بین صفا و مروه بردارید تاسعی کنم. پس آنها، بت ها را برداشتند و پیامبر صلی الله علیه و آله پس از برداشته شدن بتها بین صفا و مروه سعی نمود. یک مرد مسلمان از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله، طواف انجام نداد و چون رسول الله صلی الله علیه و آله طواف خود را به پایان رساند، قریش، بت ها را به جای اولشان بازگرداندند و آن مردی که سعی نکرده بود نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: قریش

1- [1] - کافی، ج 4، ص 435، ح 8.
2- [2] - کافی، ج 4، ص 245، ح 4.
3- [3] - تهذیب، ج 5، ص 394، ح 1373.

بت ها را به میان صفا و مروه بازگردانده اند، در حالی که من سعی انجام نداده ام؛ پس خداوند عز و جل آیه: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللّه فَمَنْ حَجَّ الْبَيتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيه أَن يطَّوَّفَ بِهِمَا» یعنی در حالی که بتها در صفا و مروه است.(1)

7) عیاشی، از ابوبصیر، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللّه فَمَنْ حَجَّ الْبَيتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيه أَن يطَّوَّفَ بِهِمَا» روایت می کند که فرمود: یعنی اشکالی بر او نیست که میان آن دو سعی کند.(2)

8) عیاشی از عاصم بن حمید، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللّه» روایت می کند که فرمود: یعنی اشکالی بر او نیست که میان آن دو، سعی کند و این آیه نازل شد. راوی می گوید به حضرت عرض کردم: این آیه، برای افراد خاصی است یا برای عموم می باشد؟ حضرت فرمود: این آیه، به منزله آیه: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَينَا مِنْ عِبَادِنَا»(3) [سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم به میراث دادیم] است، پس هر کس که در زمره آنان وارد شود، به منزله آنان خواهد بود. خداوند می فرماید: «وَمَن يطِعِ اللّه وَالرَّسُولَ فَأُوْلَئِکَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللّه عَلَيهم مِّنَ النَّبِيينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهدَاء وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِکَ رَفِيقًا»(4)-(5) [و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته ؛(یعنی) با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند!]

9) عیاشی، از یکی از اصحاب ما روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا سعی بین صفا و مروه واجب است یا مستحب؟ حضرت فرمود: واجب است. به حضرت عرض کردم: مگر نه این که خداوند می فرماید: «فَلاَ جُنَاحَ عَلَيه أَن يطَّوَّفَ بِهِمَا» حضرت فرمود: آن، در عمره قضا بوده است؛ و ماجرا از این قرار بود که رسول الله با مشرکان شرط کرده بود که آن بت ها را بردارند و مردی از صحابه او به کاری مشغول شد (سرگرم کاری شد) تا این که بت ها بازگردانده شد.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 73.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 88، ح 132.
3- [3] - فاطر/ 32.
4- [4] - نساء/ 69.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج1، ص 88، ح 133.

پس برخی به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و از او پرسیدند: فلانی طواف نکرده است، در حالی که بت ها بازگردانده شده است؟ امام صادق علیه السلام فرمود: از این رو بود که خداوند آیه: «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللّه فَمَنْ حَجَّ الْبَيتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيه أَن يطَّوَّفَ بِهِمَا» را نازل کرد که یعنی در حالی که بت ها در آن دو هستند.(1)

10) عیاشی، از ابن مُسکان، از حلبی روایت می کند که گفت: از حضرت پرسیدم: خداوند چرا سعی را بین صفا و مروه قرار داد؟ حضرت فرمود: ابلیس در آن وادی بر ابراهیم علیه السلام ظاهر شد و ابراهیم علیه السلام به خاطر بیزاری از سخن گفتن با او سعی نمود و آن وادی محل اقامت شیاطین بود.(2)

11) عیاشی، از حماد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: بت هایی بر روی صفا و مروه بود و چون مردم به حج می رفتند، نمی دانستند که باید چه کار کنند. این گونه بود که خداوند این آیه را نازل کرد و به این ترتیب مردم، در حالی که آن بت ها بر جایشان بود، به سعی می پرداختند و چون پیامبر صلی الله علیه و آله به حج رفت آنان را به دور انداخت(3)

«إِنَّ الَّذِينَ يكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَينَاتِ وَالْهدَى مِن بَعْدِ مَا بَينَّاه لِلنَّاسِ فِى الْكِتَابِ أُولَئِکَ يلعَنُهمُ اللّه وَيلْعَنُهمُ اللَّاعِنُونَ»(159)

[کسانی که نشانه های روشن و رهنمودی را که فرو فرستاده ایم بعد از آن که آن را برای مردم در کتاب توضیح داده ایم نهفته می دارند، آنان را خدا لعنت می کند و لعنت کنندگان، لعنتشان می کنند]

1) عیاشی، از ابن ابی عمیر، از راویانی که نام برده است، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَينَاتِ وَالْهدَى» در شأن علی علیه السلام نازل شده است.(4)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 89، ح 134.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 89، ح 135.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 89، ح 136.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 90، ح 137.

2) عیاشی، از حمران، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «إِنَّ الَّذِینَ یکْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَینَاتِ وَالْهدَی مِن بَعْدِ مَا بَینَّاه لِلنَّاسِ فِی الْکِتَابِ» روایت می کند که فرمود: منظور از آن، ما هستیم و خدا، یاری رسان است.(1)

3) عیاشی، از زید شَحّام روایت می کند که گفت: برخی از امام صادق علیه السلام پیرامون عذاب قبر، پرسیدند. حضرت فرمود: امام باقر علیه السلام برای ما نقل کرد که مردی نزد سلمان فارسی آمد و عرض کرد: برای من حدیثی بگو، ولی سلمان با او سخن نگفت و در حالی که خاموش بود بازگشت. آن مرد نیز در حالی که آیه: «إِنَّ الَّذِینَ یکْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَینَاتِ وَالْهدَی مِن بَعْدِ مَا بَینَّاه لِلنَّاسِ فِی الْکِتَابِ» را تلاوت می کرد، روی برگرداند که برود. سلمان به او گفت: به سوی من رو کن چرا که ما اگر انسان امینی را بیابیم، احادیث را برای او بازگو می کنیم؛ اما خود را برای نکیر و منکر که در قبر به پیش تو می آیند، آماده ساز که آن دو در باره رسول الله صلی الله علیه و آله از تو می پرسند و اگر شک کنی یا به خود بپیچی و به سختی جواب دهی، با گرزی که همراهشان است بر سرت می کوبند و تو تبدیل به خاکستر می شوی. آن مرد به سلمان عرض کرد: سپس چه می شود؟ سلمان گفت: سپس باز می گردی و عذاب داده می شوی. آن مرد عرض کرد: نکیر و منکر چیست؟ سلمان گفت: آن دو، نگهبانان قبر هستند. آن مرد عرض کرد: آیا دو فرشته، مردم را در قبرهایشان شکنجه می کنند؟ سلمان گفت: آری.(2)

4) عیاشی، از یکی از اصحاب ما روایت می کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم تفسیر آیه: «إِنَّ الَّذِینَ یکْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَینَاتِ وَالْهدَی مِن بَعْدِ مَا بَینَّاه لِلنَّاسِ فِی الْکِتَابِ» چیست؟ حضرت فرمود: منظور از آن، ما هستیم و خداوند، یاری رسان است؛ اگر هدایت الهی به یکی از ما برسد، او ناگزیر باید برای مردمی که بعد از او خواهند آمد، این هدایت را تشریح کند.(3)

5) محمد بن مسلم همین حدیث را روایت می کند و حضرت در آن می فرماید: آنها، اهل کتاب هستند.(4)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 90، ح 138.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 90، ح 139.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 90، ح 140.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 90، ح 141.

6) عیاشی، از عبد الله بن بُکیر، از راویانی که برای او روایت کردند، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «أُولَئِکَ یلعَنُهمُ اللّه وَیلْعَنُهمُ اللَّاعِنُونَ» نقل می کند که فرمود: منظور از آنها،(1) ما هستیم و گفته اند: منظور هَو امّ الأرض (خزندگان و جانوران گزنده روی زمین)، است.(2)

7) امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند: پس از امامان هدایت و چراغ های تاریکی، بهترین مخلوقات چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: علمای صالح. دوباره پرسیدند: بدترین مخلوقات پس از ابلیس و فرعون و کسانی که نام و لقب شما را بر دوش می کشند و جایگاه شما را غصب نمودند و در سرزمین های شما حکم می رانند، چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: علمای فاسد و آنان کسانی هستند که امور باطل را اظهار می کنند و حقائق را می پوشانند و خداوند در شأن آنان فرموده است: «أُولَئِکَ یلعَنُهمُ اللّه وَیلْعَنُهمُ اللَّاعِنُونَ»(3)

8) ابو علی طبرسی در معنای آیه فوق می گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: کسانی که اگر از آنان در مورد دانشی پرسیده شود، آن را کتمان می کنند با این که از آن آگاه هستند؛ در روز قیامت، افساری از آتش بر دهان آنان زده خواهد شد و آیه: «أُولَئِکَ یلعَنُهمُ اللّه وَیلْعَنُهمُ اللَّاعِنُونَ» در شأن آنان است.(4)

9) علی بن ابراهیم می گوید: یعنی تمام جن و انسی که مورد لعنت خداوند قرار گرفتند، آنان را لعنت می کنند.(5)

«إِلاَّ الَّذِینَ تَابُواْ وَأَصْلَحُواْ وَبَینُواْ فَأُوْلَئِکَ أَتُوبُ عَلَیهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِیمُ (160)»

[مگر کسانی که توبه کردند و (خود را) اصلاح نمودند و (حقیقت را) آشکار کردند؛ پس بر آنان خواهم بخشود و من توبه پذیر مهربانم]

1- [1] - یعنی منظور از لاعنون (لعنت کنندگان)، ما هستیم.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 91، ح 142.
3- [3] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 302، ح 144.
4- [4] - مجمع البیان، ج 1، ص 447.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 73.

1) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام: خداوند عز و جل فرمود: «الَّذِینَ تَابُواْ» یعنی از کتمان کردن آن توبه کردند و «وَأَصْلَحُواْ» یعنی اعمالشان را و آن چه که با تأویل بد، تباه ساختند را اصلاح کردند؛ آنان فضیلت فاضل و شایستگی افراد محق را انکار کردند. «وَبَیَنُواْ» یعنی صفت و ویژگی محمد صلی الله علیه و آله و ذکر علی علیه السلام و زینت او که خداوند متعال آن را برشمرده رسول الله صلی الله علیه و آله آن را ذکر کرده است. «فَأُوْلَئِکَ أَتُوبُ عَلَیهِمْ» یعنی توبه شان را می پذیرم، «وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِیمُ»(1)

«إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَمَاتُوا وَهمْ کُفَّارٌ...عَنْهمُ الْعَذَابُ وَلاَ همْ ینظَرُونَ (162)»

«إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَمَاتُوا وَهمْ کُفَّارٌ أُولَئِکَ عَلَیهمْ لَعْنَةُ اللّه وَالْمَلآئِکَهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِینَ (161) خَالِدِینَ فِیها لاَ یخَفَّفُ عَنْهمُ الْعَذَابُ وَلاَ همْ ینظَرُونَ (162)»

[کسانی که کافر شدند و در حال کفر مردند، لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر آنان باد؛* در آن (لعنت) جاودانه بمانند نه عذابشان کاسته گردد و نه مهلت یابند]

1) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، حضرت می فرماید: امام علیه السلام فرموده است: خداوند متعال فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا» یعنی به خداوند با نپذیرفتن نبوّت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام کافر شدند؛ «وَمَاتُوا وَهمْ کُفَّارٌ» یعنی بر کفرشان، «أُولَئِکَ عَلَیهمْ لَعْنَةُ اللّه» یعنی خداوند متعال دوری از رحمت و دوری از ثواب را برای آنان مقرر می سازد. «وَالْمَلآئِکَهِ» یعنی و ملائکه آنان را لعنت می کنند. «وَالنَّاسِ أَجْمَعِینَ» یعنی تمام مردم آنان را مورد لعن خود قرار می دهند؛ زیرا تمامی مأمورین نهی شده (شاید منهی به معنای عاقل باشد)، کافران را لعنت می کنند و کافران نیز می گویند: خداوند، کافران را لعنت کند. و آنان نیز در لعنت فرستادن بر خود، سهیم می شوند. «خَالِدِینَ فِیها» یعنی در لعنت و در آتش جهنم، «لاَ یخَفَّفُ عَنْهمُ الْعَذَابُ» یعنی نه یک روز و نه یک ساعت، «وَلاَ همْ ینظَرُونَ» یعنی حتی یک لحظه، آنان را از شکنجه شدن رها نمی کنند.(2)

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 571، ح 333.

2- [2] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 572، ح 334.

2) امام حسن عسکری علیه السلام به نقل از امام علی بن حسین علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته مرگ به هنگام قبض روح کتمان کنندگان اوصاف محمد رسول الله و انکار کنندگان فضیلت علی ولی الله، با نفرت انگیزترین منظر و زشت ترین چهره نزد آنان می رود و شیاطین نافرمانشان که آنان را می شناسند، گرد آنان حلقه می زنند. سپس فرشته مرگ می گوید: ای نفس خبیث که با انکار نبوت پیامبر و امامت جانشین او علی، به پروردگارت کافر شده ای! تو را مژده باد به نفرین و خشم از جانب خدا. سپس می گوید: سر و چشمانت را بالا بیاور و نگاه کن، و او می نگرد و در زیر عرش، محمد صلی الله علیه و آله را بر روی تختی پیش روی عرش خداوند رحمان، و علی علیه السلام را بر روی صندلی رو به روی او و سائر ائمه علیهم السلام را بر درجات شریفشان در حضور او می بیند. سپس بهشت را که درهایش گشوده شده است، می بیند و کاخ ها، مراتب و منازلی که آرزوی آرزومندان از درک آن قاصر است را مشاهده می کند. فرشته مرگ به او می گوید: اگر تو به ولایت آنان درمی آمدی، روح تو هم اکنون به نزد آنان عروج می کرد و جایگاه و منزل تو برای همیشه در آن بهشت می بود و چون تو مخالف آنان بودی از درک محضر آنان محروم و از مجاورت ایشان ممنوع شده ای. آنجا منزلگاه تو بود و آنان همسایگان و نزدیکان تواند پس بنگر. در این هنگام حجاب های دوزخ کنار می رود و او جهنم را با بلاها، مصیبت ها، عقرب ها، و مارها، افعی ها، انواع عذاب و غل و زنجیرهای آن، مشاهده می کند. آن گاه به او گفته می شود: اکنون منزلگاه تو آنجاست. سپس شیاطین او بر او در برابرش ظاهر می شوند، آنان، کسانی بودند که او را می فریفتند و او از آنان می پذیرفت و آنان نیز به همراه او در آنجا غل و زنجیر می شوند و مرگ او همراه با شدیدترین حسرت و بزرگ ترین تأسف خواهد بود.(1)

«وَإِلَهكُمْ إِلَه وَاحِدٌ لاَّ إِلَه إِلاَّ هوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (163)...وَالسَّحَابِ الْمُسَخِّرِ بَينَ السَّمَاء وَالأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يعْقِلُونَ (164)»

«وَإِلَهكُمْ إِلَه وَاحِدٌ لاَّ إِلَه إِلاَّ هوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ (163) إِنَّ فِى خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلاَفِ اللَّيلِ وَالنَّهارِ وَالْفُلْكِ الَّتِى تَجْرِى فِى الْبَحْرِ بِمَا ينفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنزَلَ

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 572، ح 335.

اللّه مِنَ السَّمَاءِ مِن مَّاء فَأَحْيا بِهِ الأرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَبَثَّ فِيها مِن كُلِّ دَآبَّهٍ وَتَصْرِيفِ الرِّياحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخِّرِ بَينَ السَّمَاء وَالأَرْضِ لآياتٍ لِّقَوْمٍ يعْقِلُونَ (164)»

[و معبود شما، معبود یگانه ای است که جز او هیچ معبودی نیست؛ (و اوست) بخشایشگر مهربان.* راستی که در آفرینش آسمان ها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز و کشتیهایی که در دریا روانند با آن چه به مردم سود می رساند و (هم چنین) آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و در آن هر گونه جنبنده ای پراکنده کرده و (نیز در) گردانیدن بادها و ابری که میان آسمان و زمین آرمیده است، برای گروهی که می اندیشند واقعاً نشانه هایی (گویا) وجود دارد]

1) محمد بن یعقوب، از ابو عبد الله اشعری، از یکی از اصحاب ما، در حدیث مرفوعی، از هشام بن حکم روایت می کند که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام به من فرموده است: خداوند، براهین را برای مردم با قوه عقل، کامل ساخته و پیامبران را با ادّله بینه یاری کرده و آنان را با آن ادلّه به ربوبیت خود، راهنمایی نموده و فرموده است: «وَإِلَهكُمْ إِلَه وَاحِدٌ لاَّ إِلَه إِلاَّ هوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ* إِنَّ فِى خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلاَفِ اللَّيلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِى تَجْرِى فِى الْبَحْرِ بِمَا ينفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنزَلَ اللّه مِنَ السَّمَاءِ مِن مَّاء فَأَحْيا بِهِ الأرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَبَثَّ فِيها مِن كُلِّ دَآبَّهٍ وَتَصْرِيفِ الرِّياحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخِّرِ بَينَ السَّمَاء وَالأَرْضِ لآياتٍ لِّقَوْمٍ يعْقِلُونَ(1)»

2) ابن بابویه، از پدرش، از محمد بن یحیی عطار، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابوهاشم جعفری روایت می کند که گفت: از امام جواد علیه السلام پرسیدم: معنای واحد، چیست؟حضرت فرمود: یعنی تمام زبان ها قائل به وحدانیت او باشند.(2)

3) محمد بن یعقوب، از علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و همه از ابوهاشم جعفری روایت می کنند که گفت: از امام جواد علیه السلام معنای واحد را پرسیدم. حضرت فرمود: یعنی این که تمام زبان ها قائل به وحدانیت او باشند به مانند سخن خداوند که

1- [1] - کافی، ج 1، ص 10، ح 12.
2- [2] - معانی الاخبار، ص 5، ح 1؛ توحید، ص 82، ح 1.

فرمود: «وَلَئِن سَأَلْتَهم مَّنْ خَلَقَهمْ لَيقُولُنَّ اللَّه»(1) [و اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را خلق کرده، مسلّماً خواهند گفت: خدا](2)

4) ابن بابویه، از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی(رض) از محمد بن سعید بن یحیی بُزوری، از ابراهیم بن هیثم بلدی، از پدرش، از معافی بن عِمران، از اسرائیل، از مقدام بن شُریح بن هانی، از پدرش روایت می کند که گفت: مردی اعرابی در روز جنگ جمل نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمده و عرض کرد: ای امیر المؤمنین! آیا شما قائل هستید به این که خداوند، واحد (یکی) است؟ در این هنگام مردم به سوی آن مرد اعرابی هجوم آورده و گفتند: ای اعرابی! آیا نمی بینی که امیر المؤمنین در چه اوضاع پریشانی به سر می برند؟! امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: او را رها کنید، زیرا آن چیزی که اعرابی خواستار آن است، همان چیزی است که ما از این قوم می خواهیم. سپس فرمود:ای اعرابی! سخن در باره این که خداوند، واحد (یکی) است بر چهار قسم می باشد که دو قسم از آن، بر خداوند عز و جل روا نمی باشد و دو قسم در مورد خداوند اثبات می شود. آن دو قسمی که بر خداوند روا نمی باشد: اولی این است که آن فرد از واحد (یکی)، باب اعداد را قصد کند و این، روا نمی باشد؛ زیرا کسی که دومی ندارد، در باب اعداد، داخل نمی شود. آیا نمی دانی که هر کسی که قائل شود به این که خداوند، سومی آن سه است، کافر می باشد و دومی این است که آن فرد قائل به آن شود که یکی بردن خداوند به مانند یکی از مردم است و از آن، نوع از جنس را قصد کند و این، بر او روا نیست؛ زیرا آن، تشبیه می باشد و شأن پروردگار ما از آن، برتر و بالاتر است. و آن دو قسمی که در مورد خداوند اثبات می شود: اولی این است که آن فرد، قائل شود به این که خداوند، یکی است که در اشیاء شبیهی برای او وجود ندارد و پروردگار ما، این گونه است و دومی این است که آن فرد قائل شود به این که خداوند، تک معنایی است و در وجد، عقل و وهم قابل تقسیم نیست و پروردگار ما عز و جل این گونه است.(3)

1- [1] - زخرف/ 87.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 92، ح 12.
3- [3] - توحید صدوق، 83، ح 3.

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يتَّخِذُ مِن دُونِ اللّه أَندَادًا يحِبُّونَهمْ كَحُبِّ اللّه وَالَّذِينَ آمَنُواْ أَشَدُّ حُبًّا لِّلّه وَلَوْ يرَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ إِذْ يرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّه جَمِيعًا وَأَنَّ اللّه شَدِيدُ الْعَذَابِ(165) إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُواْ مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُواْ وَرَأَوُاْ الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهمُ الأَسْبَابُ (166) وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُواْ لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهمْ كَمَا تَبَرَّؤُواْ مِنَّا كَذَلِکَ يرِيهمُ اللّه أَعْمَالَهمْ حَسَرَاتٍ عَلَيهمْ وَمَا هم بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ(167)»

[و برخی از مردم در برابر خدا، همانندهایی (برای او) برمی گزینند و آنها را چون دوستی خدا دوست می دارند. ولی کسانی که ایمان آورده اند به خدا محبت بیشتری دارند. کسانی که (با برگزیدن بتها به خود) ستم نموده اند اگر می دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند تمام نیرو(ها) از آن خداست و خدا سخت کیفر است.* آن گاه که پیشوایان از پیروان بیزاری جویند و عذاب را مشاهده کنند و میانشان پیوندها بریده گردد* و پیروان می گویند: کاش برای ما بازگشتی بود تا همان گونه که (آنان) از ما بیزاری جستند (ما نیز) از آنان بیزاری می جستیم. این گونه خداوند کارهایشان را که بر آنان مایه حسرتهاست به ایشان می نمایاند و از آتش بیرون آمدنی نیستند]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ثابت، از جابر روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يتَّخِذُ مِن دُونِ اللّه أَندَادًا يحِبُّونَهمْ كَحُبِّ اللّه» پرسیدم و حضرت فرمود: به خدا قسم، آنان دوستداران فلانی و فلانی هستند که آنها را به جای امامی که خداوند برای مردم تعیین کرده بود، برگزیدند و از این رو خداوند فرمود: «وَلَوْ يرَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ إِذْ يرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّه جَمِيعًا وَأَنَّ اللّه شَدِيدُ الْعَذَابِ* إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُواْ مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُواْ وَرَأَوُاْ الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهمُ الأَسْبَابُ* وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُواْ لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهمْ كَمَا تَبَرَّؤُواْ مِنَّا كَذَلِکَ يرِيهمُ اللّه أَعْمَالَهمْ حَسَرَاتٍ عَلَيهمْ وَمَا هم بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ» سپس امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم ای جابر! آنان، امامان تاریکی و ظلمت، و

پیروان آنان هستند.(1)

شیخ مفید نیز این حدیث را در کتاب اختصاص، نقل کرده است.(2)

2) شیخ در امالی، از ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان، از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بابویه(ره)، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از ابان بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: به هنگام قیامت منادی از بُطنان عرش(3)، صدا می زند: جانشین خداوند بر روی زمین کجا است؟ داود نبی علیه السلام برمی خیزد و ندایی از نزد خداوند عز و جل می آید که اگر چه تو جانشین خداوند بر روی زمین بوده ای، ولی منظور ما تو نبودی. سپس آن منادی برای بار دوم صدا می زند: جانشین خداوند بر روی زمین، کجا است؟ و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام برمی خیزد و ندایی از جانب خداوند عز و جل می آید که ای مخلوقات! این، علی بن ابی طالب و جانشین خداوند بر روی زمین و حجت او بر بندگانش است. پس هر کس در سرای دنیا به ریسمان او چنگ زده، امروز نیز باید به ریسمان او چنگ زند تا با نور او راه خود را پیدا کند و به دنبال او تا درجات بالای بهشت برود.در آن هنگام، مردمی که در دنیا به ریسمان او چنگ زده بودند، به دنبال او تا بهشت می روند؛ سپس ندایی از جانب خداوند عز و جل می آید که آگاه باشید که هر کس از امامی در سرای دنیا پیروی کند، باید او را در آخرت نیز به هر جایی که می رود دنبال نماید. در آن هنگام «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُواْ مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُواْ وَرَأَوُاْ الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الأَسْبَابُ* وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُواْ لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهمْ كَمَا تَبَرَّؤُواْ مِنَّا كَذَلِکَ يرِيهمُ اللّه أَعْمَالَهمْ حَسَرَاتٍ عَلَيهمْ وَمَا هم بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ»(4).

شیخ مفید نیز در کتاب امالی، این حدیث را روایت کرده است. (5)

3) عیاشی، از جابر روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پیرامون

1- [1] - کافی، ج 1، ص 305، ح 11.
2- [2] - اختصاص، ص 334.

3- [3] - من بطنان العرش: یعنی از وسط عرش و گفته اند: پایه عرش و گفته اند: بطنان جمع بطن است که بر آن قسمت هایی از زمین که پوشیده است، اطلاق می شود. منظور، عمق عرش است. «نهایه ج 1، ص137».
4- [4] - امالی طوسی، ج 1، ص 61.
5- [5] - امالی مفید، ص 285، ح 3.

تفسیر آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یتَّخِذُ مِن دُونِ اللّه أَندَادًا یحِبُّونَهمْ کَحُبِّ اللّه» پرسیدم و حضرت فرمود: آنان، دوستداران فلانی، فلانی و فلانی هستند که آنها را به جای امامی که خداوند برای مردم تعیین کرده بود، برگزیدند و از این رو خداوند فرمود: «وَلَوْ یرَی الَّذِینَ ظَلَمُواْ إِذْ یرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلّه جَمِیعًا وَأَنَّ اللّه شَدِیدُ الْعَذَابِ* إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِینَ اتُّبِعُواْ مِنَ الَّذِینَ اتَّبَعُواْ» تا این که فرمود: «مِنَ النَّارِ» جابر می گوید: سپس امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر! به خدا قسم، آنان امامان ظلم و جور و پیروان ایشان هستند.(1)

4) عیاشی، از زراره و حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یتَّخِذُ مِن دُونِ اللّه أَندَادًا یحِبُّونَهمْ کَحُبِّ اللّه وَالَّذِینَ آمَنُواْ أَشَدُّ حُبًّا لِّلّه» روایت می کنند که فرمودند: آنان، آل محمد صلی الله علیه و آله هستند.(2)

5) شیخ محمد در امالی خود، از احمد بن محمد، از پدرش محمد بن حسن بن ولید قمی، از محمد بن حسن صفّار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از قاسم بن عروه، از مردی، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام پیرامون معنای آیه: «کَذَلِکَ یرِیهمُ اللّه أَعْمَالَهمْ حَسَرَاتٍ عَلَیهمْ» روایت می کند که فرمود: یعنی آن شخص، اموالی را به دست می آورد و آنها را در هیچ امر خیری مصرف نمی کند و می میرد و دیگران آن را به ارث می برند و آن را در کار نیکی مصرف می کنند و آن شخص اموال خود را به عنوان حسنات، ترازوی اعمال دیگران می یابد.(3)

6) محمد بن یعقوب با سند خود از احمد بن ابی عبد الله، از عثمان بن عیسی، از کسانی که برای او نقل کردند، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که پیرامون تفسیر آیه: «کَذَلِکَ یرِیهمُ اللّه أَعْمَالَهمْ حَسَرَاتٍ عَلَیهمْ» روایت می کند که فرمود: او شخصی است که اموال خود را از روی بخل، در راه طاعت خداوند، انفاق نمی کند و آن را برای وارثانی که در راه طاعت خداوند یا معصیت او عمل می کنند، بر جای می گذارد. پس اگر وارث آن را در راه طاعت خداوند مصرف کند، آن شخص آن

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 91، ح 143.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 91، ح 144.
3- [3] - امالی، ص 205، ح 35.

اموال را در ترازوی اعمال دیگران می بیند و با حسرت به آن می نگرد؛ چرا که آن اموال برای او بوده است و اگر وارث، آن را در راه معصیت خداوند به کار بندد، در واقع، این او است که وارث را با مال خویش تقویت کرده تا به معصیت خداوند بپردازد.(1)

7) عیاشی، از عثمان بن عیسی، از کسانی که برای او نقل کرده اند، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «کَذَلِکَ یرِیهمُ اللّه أَعْمَالَهمْ حَسَرَاتٍ عَلَیهمْ» روایت می کند که فرمود: او شخصی است که اموال خود را از روی بخل، در راه طاعت خداوند اتفاق نمی کند و آن را برای وارثانی که در راه طاعت خداوند یا معصیت او عمل می کنند، بر جای می گذارد. پس اگر وارث آن را در راه طاعت خداوند مصرف کند، آن شخص، آن اموال را در ترازوی اعمال دیگران می بیند و بر حسرت او افزوده می شود؛ چرا که آن اموال به او تعلق داشته است و اگر وارث، آن اموال را در راه معصیت خداوند به کار بندد، درواقع، این اوست که وارث را با مال خویش تقویت کرده تا به معصیت خداوند بپردازد. (2)

8) عیاشی از منصور بن حازم روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَمَا هم بِخَارِجِینَ مِنَ النَّارِ» را پرسیدم و حضرت فرمود: دشمنان علی علیه السلام، همان کسانی هستند که تا ابد و تا آخر روزگار در آتش باقی می مانند.(3)

9) ابو علی طبرسی در معنای این آیه می گوید: اصحاب ما از امام باقر روایت کرده اند که فرمود: منظور از آیه، شخصی است که اموالی را به دست می آورد و آن را در هیچ امر خیری مصرف نمی کند و دیگران آن را به ارث می برند و آن را در کار نیکی مصرف می کنند و آن شخص، اموال خود را در ترازوی اعمال دیگران می بیند و حسرت می خورد.(4)

«یا أَیها النَّاسُ کُلُواْ مِمَّا فِی الأَرْضِ حَلاَلًا طَیبًا وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّیطَانِ إِنَّه لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ (168)»

«یا أَیها النَّاسُ کُلُواْ مِمَّا فِی الأَرْضِ حَلاَلًا طَیبًا وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّیطَانِ إِنَّه لَکُمْ

1- [1] - کافی، ج 4، ص 42، ح 2.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 91، ح 145.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 91، ح 146.
4- [4] - مجمع البیان، ج 1، ص 465.

عَدُوٌّ مُّبِينٌ (168)»

[ای مردم! از آن چه در زمین است، حلال و پاکیزه را بخورید، و از گامهای شیطان پیروی مکنید که او دشمن آشکار شماست]

1) شیخ در تهذیب با سند خود از حسن بن محبوب، از ابو خالد کوفی در حدیث مرفوعی، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: عبادت، هفتاد جزء دارد که برترین آن، طلب حلال است.(1)

2) شیخ با سند خود از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد و فضاله، از ابان بن عثمان، از عبد الرحمن بن ابی عبد الله روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون مردی که قسم خورد فرزندش را قربانی کند، پرسیدم و حضرت فرمود:آن، از گامهای شیطان است.(2)

3) شیخ با سند خود، از حسین بن سعید، از صفوان، از منصور بن حازم، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که به او فرمود: آیا ماجرای طارق را که در شهر مدینه برده فروشی می کرد، شنیده ای؟ او نزد امام باقر علیه السلام آمد و عرض کرد: ای ابا جعفر! من در حال نابودی هستم، چرا که به طلاق دادن، بنده آزاد کردن و نذر قسم خوردم. حضرت فرمود:این عمل تو از گامهای شیطان است.(3)

4) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی وَشّاء، از ابان بن عثمان، از عبد الرحمن بن ابی عبد الله، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: اگر کسی بر چیزی قسم بخورد که انجام آن بهتر از ترکش باشد، باید آن عمل را که خیر است انجام دهد و کفاره ای بر او نیست و این (متعلق قسم) از گامهای شیطان است.(4)

5) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون حکم مردی که می گفت: آن چیز، هزار سال بر من حرام باشد و اگر آن را انجام دهم، هزار قربانی

1- [1] - تهذیب، ج 6، ص 324، ح 891.
2- [2] - تهذیب، ج 8، ص 288، ح 1063.
3- [3] - تهذیب، ج 8، ص 287، ح 1058.
4- [4] - کافی، ج 7، ص 443، ح 1.

کنم پرسیده شد و حضرت فرمود: آن قسم، از گامهای شیطان است.(1)

6) عیاشی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام پیرامون حکم زنی که بر خود عهد کرده که اگر با خواهرش سخن گوید، می بایست تمام اموالش را قربانی کند و تمام بندگان و کنیزان خود را آزاد کند پرسیده شد و حضرت فرمود: اگر با خواهرش سخن بگوید، چیزی بر ذمه اش نمی باشد و این عهد و مانند آن از گامهای شیطان است.(2)

7) عیاشی از محمد بن مسلم روایت می کند که زنی از خاندان مختار در باره خواهر یا زنی از بستگان خود قسم خورد و گفت: ای فلانی! نزدیک من بیا و با من غذا بخور و آن زن در جواب او گفت: خیر. زن در برابر او قسم یاد کرد که اگر نزدیک من نیایی و غذا نخوری، قسم می خورم که هرگز با تو در زیر یک سقف، قرار نگیرم و هرگز با تو بر سر سفره ام ننشینم؛ و قسم خورد که پیاده به خانه خدا برود و همه کنیزان خود را آزاد کند. آن زن دیگر همین قسم را خورد. عمر بن حنظله، سخن آن دو را نزد امام باقر علیه السلام نقل کرد و حضرت فرمود: من در این ماجرا قضاوت می کنم به آن زن بگو که باید با او غذا بخورد و با او در زیر یک سقف بنشیند و با پای پیاده به سوی بیت الله الحرام نرود و بنده ها و کنیزان خود را آزاد نسازد و تقوای الهی پیشه کند و دیگر این گونه عهدی نبندد؛ چرا که آن از گامهای شیطان است.(3)

9) عیاشی، از عبد الرحمن بن ابی عبد الله روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام حکم مردی را پرسیدم که قسم خورده است که فرزندش را قربانی کند و حضرت فرمود: آن قسم، از گامهای شیطان است.(4)

10) عیاشی از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که آیه: «وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّیطَانِ» را قرائت نموده و فرمود: هر قسمی

1- [1] - کافی، ج 7، ص 441، ح 12.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 92، ح 147.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 92، ح 148.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 92، ح 149.

بدون در نظر گرفتن خداوند، از گامهای شیطان است.(1)

«إِنَّمَا يأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاء وَأَن تَقُولُواْ عَلَى اللّه مَا لاَ تَعْلَمُونَ (169)»

[(او) شما را فقط به بدی و زشتی فرمان می دهد و (وامی دارد) تا بر خدا چیزی را که نمی دانید، بربندید]

1) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، حضرت می فرماید: «إِنَّمَا يأْمُرُكُمْ» یعنی شیطان «بِالسُّوءِ» یعنی به عدم برگزیدن این مذهب و باور نداشتن به برترین مخلوقات خداوند، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و انکار ولایت برترین اولیای خداوند پس از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، «وَأَن تَقُولُواْ عَلَى اللّه مَا لاَ تَعْلَمُونَ» یعنی به امامت کسی که خداوند شانسی را برای او در امامت قرار نداد و او را از شرورترین دشمنانش و کافرترین آنان به خود قرار داد.(2)

«وَإِذَا قِيلَ لَهمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللّه قَالُواْ بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَينَا عَلَيه آبَاءنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهمْ لاَ يعْقِلُونَ شَيئًا وَلاَ يهتَدُونَ (170) وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُواْ كَمَثَلِ الَّذِى ينْعِقُ بِمَا لاَ يسْمَعُ إِلاَّ دُعَاء وَنِدَاء صُمٌّ بُكْمٌ عُمْى فَهمْ لاَ يعْقِلُونَ(171)»

[و چون به آنان گفته شود: از آن چه خدا نازل کرده است، پیروی کنید؛ می گویند: نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته ایم، پیروی می کنیم. آیا هر چند پدرانشان چیزی را درک نمی کرده و به راه صواب نمی رفته اند (باز هم در خور پیروی هستند)* و مَثَل (دعوت کننده) کافران چون مثل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی (مبهم چیزی) نمی شنود، بانگ می زند. (آری) کرند، لالند کورند (و) درنمی یابند]

1) محمد بن یعقوب، از ابو عبد الله اشعری، از برخی از اصحاب ما در حدیث

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 93، ح 151.
2- [2] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 581، ح 342.

مرفوعی، از هشام بن حکم روایت می کند که گفت: امام باقر علیه السلام به من فرمود: ای هشام! خداوند تبارک و تعالی در کتاب خود، عاقلان و اهل فهم را مژده داده و فرموده است: «فَبَشِّرْ عِبَادِ* الَّذِينَ يسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ»(1) [بشارت ده به آن بندگان من که* به سخن، گوش فرا می دهند]. و هشام بن حکم، آن حدیث طولانی را ذکر می کند تا آنجا که حضرت فرمود: خداوند، کسانی را که تعقل نمی ورزند، نکوهش کرده و فرمود: «وَإِذَا قِيلَ لَهمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللّه قَالُواْ بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَينَا عَلَيه آبَاءنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهمْ لاَ يعْقِلُونَ شَيئًا وَلاَ يهتَدُونَ» و فرمود: «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُواْ كَمَثَلِ الَّذِى ينْعِقُ بِمَا لاَ يسْمَعُ إِلاَّ دُعَاء وَنِدَاء صُمٌّ بُكْمٌ عُمْى فَهمْ لاَ يعْقِلُونَ(2)»

2) علی بن ابراهیم پیرامون تفسیر آیه: «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُواْ كَمَثَلِ الَّذِى ينْعِقُ بِمَا لاَ يسْمَعُ» می گوید: زمانی که صاحب حیوانات، حیوانات خود را می راند، آنها، آن صدا را می شنوند، ولی نمی دانند که او چه می خواهد. کفار نیز این چنین هستند؛ یعنی اگر برایشان قرآن بخوانی یا ایمان را بر آنان عرضه داری، به مانند حیوانات نمی فهمند.(3)

«يا أَيها الَّذِينَ آمَنُواْ كُلُواْ مِن طَيبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُواْ لِلّه إِن كُنتُمْ إِياه تَعْبُدُونَ (172)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! از نعمت های پاکیزه ای که روزی شما کرده ایم بخورید و اگر تنها او را می پرستید، خدا را شکر کنید]

1) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، حضرت می فرماید: «يا أَيها الَّذِينَ آمَنُواْ» یعنی ای کسانی که به وحدانیت خداوند و نبوت محمد رسول الله و امامت علی ولی الله ایمان آورده اید! «كُلُواْ مِن طَيبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُواْ لِلّه» یعنی بر آن چه که خداوند روزی شما قرار داده که از جمله آن، استوار ماندنتان بر ولایت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است، تا بدین وسیله شما را از شرارت های شیاطین که نسبت به پروردگار خود، سرکشند، باز

1- [1] - زمر/ 18-17.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 10، ح 12.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 73.

دارد؛ چرا که شما هر گاه با ولایت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام تجدید عهد نمایید، آن امر بر شیاطین سرکش که مورد لعنت خداوند هستند، نیز تجدید می شود و خداوند شما را از نفخات (دمیدن ها) و نفثات (فوت کردن ها)ی آنان محافظت می کند. چون رسول الله صلی الله علیه و آله این مطلب را ذکر نمود، برخی از حضرت پرسیدند: ای رسول خدا! منظور از نفخات آنان چیست؟ حضرت فرمود: همان چیزی که هنگام خشم و غضب، در انسان می دمند و موجب نابودی دین و دنیای او می شوند. گاه در حالتی غیر از خشم نیز می دمند و موجبات نابودی و هلاکت را فراهم می آورند. آیا می دانید شدیدترین چیزی که به وسیله آن در انسان می دمند چیست؟ این است که آنان به انسان چنین القا می کنند که در میان این امت، کسی هست که از ما با فضلیت تر و برتر و یا هم ردیف ما اهل بیت است. به خدا قسم هرگز چنین نیست، بلکه خداوند متعال محمد و سپس آل او را برتر از تمامی این امت قرار داد؛ چنان که خداوند متعال آسمان را بالای زمین قرار داده است و چنان که نور خورشید و ماه را بر نور ستاره سها افزونی بخشیده است. همچنین رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:منظور از «نفثات شیاطین» این است که کسی از شما چنین معتقد باشد که پس از قرآن، چیزی وجود دارد که از ذکر ما اهل بیت و درود بر ما، شفا دهنده تر است.

خداوند متعال ذکر ما اهل بیت را شفایی برای دل ها و صلوات فرستادن بر ما را عامل زدودن گناهان و پاک سازی عیوب و چند برابر شدن اعمال نیک قرار داده است.(1)

2) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، حضرت می فرماید: خداوند عز و جل فرمود: «إِن كُنتُمْ إِيَاه تَعْبُدُونَ» یعنی اگر شما تنها او را می پرستید، با پیروی کردن از کسانی که خداوند شما را به پیروی از آنان امر فرموده که همان محمد، علی و جانشینان مطهر او می باشند، شکر نعمت خداوند را به جای آورید.(2)

3) ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می گوید: بدان، آن چه که از شیوخ

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 584، ح 348.
2- [2] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 585، ح 349.

روایت کرده و آن را با دست خط عبد الله بن احمد بن خشاب (ره) دیده ام، از این قرار است: تیری در پیشانی ربیع بن زیاد حرثی فرو رفته بود و هر سال قوای او تحلیل پیدا می کرد. علی علیه السلام به عیادت او آمد و فرمود: ای ابا عبد الرحمن ربیع! چگونه ای؟ عرض کرد: ای امیر المؤمنین! حاضرم بینایی چشمانم را بدهم و این قوا از من تحلیل نرود.

حضرت به او فرمود: ارزش چشمان برای تو چقدر است؟ او عرض کرد: اگر تمام دنیا برای من بود آن را فدای چشمانم می کردم. حضرت فرمود: حتماً خداوند تو را به اندازه آن خواهد بخشید. خداوند به اندازه درد و مصیبت، می بخشد و بخشش او چندین برابر آن درد و مصیبت است. ربیع گفت: ای امیر المؤمنین، آیا می توانم در مورد برادرم عاصم بن زیاد نزد تو شکوه کنم؟ حضرت فرمود: او چه کار کرده است؟ ربیع گفت: عبای خود را به تن کرده و ملافه (لذت های مادی) را رها نموده است و خانواده و فرزندش را اندوهگین ساخته است. حضرت فرمود: عاصم را به نزد من بیاورید. چون عاصم نزد حضرت آمد، حضرت چهره در هم کشید و فرمود: وای بر تو ای عاصم! آیا فکر می کنی خداوندی که لذت ها را بر تو مباح ساخته است از لذت بردن تو بیزار است؟ تو کوچک تر از آن هستی که خداوند بخواهد با تو چنین کند.

مگر نشنیده ای که خداوند می فرماید: «مَرَجَ الْبَحْرَینِ یلْتَقِیانِ) به عیادت او آمد و فرمود: «چگونه ای ای اباعبدالرحمن او تحلیل پیدا می کرد. له بن احمد بن خشاب (ره) دیده ام از این قرار است:» (1) [دو دریا را (به گونه ای) روان کرد (که) با هم برخورد کنند] سپس فرمود: «یخْرُجُ مِنْهمَا اللّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ»(2) [از هر دو (دریا) مروارید و مرجان برآید] و فرمود: «وَمِن کُلٍّ تَأْکُلُونَ لَحْمًا طَرِیا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْیةً تَلْبَسُونَها»(3) [و از هر یک، گوشتی تازه می خورید و زیوری که آن را بر خود می پوشید بیرون می آورید].

به خدا قسم؛ این که نعمت خداوند را به مرحله عمل درآوری در نزد خداوند، محبوب تر از آن است که آنها را در مقام گفتار، محدود کنی. شما شنیده اید که خداوند می فرماید: «وَأَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ»(4) [و از نعمت پروردگار خویش (با

1- [1] - الرحمن/ 19.
2- [2] - الرحمن/ 22.
3- [3] - فاطر/ 12.
4- [4] - ضحى/ 11

مردم) سخن گوی] و «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّه الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبَادِه وَالْطَّيبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»(1) [(ای پیامبر!) بگو: زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و (نیز) روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟!]. خداوند، مؤمنان را با آن چه که با آن فرستادگان خود را مخاطب قرار داده، خطاب کرد و فرموده: «يا أَيها الَّذِينَ آمَنُواْ كُلُواْ مِن طَيبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ» و فرمود: «يا أَيها الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا»(2) [ای پیامبران! از چیزهای پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید] و رسول الله صلی الله علیه و آله به یکی از همسران خود فرمود: چرا تو را با موهای ژولیده، چشمانی بی سرمه و موی بی خضاب می بینم؟! عاصم به حضرت عرض کرد: ای امیر المؤمنین! پس چرا شما لباس خشن پوشیده و نان خشک شده می خورید؟! حضرت فرمود: خداوند متعال بر امامان عادل، واجب نمود که در هزینه های زندگی زیاده روی نکرده تا فشار فقر بر فقیران چیره نگردد. پس به محض این که علی علیه السلام بپا خاست، عاصم نیز عبا را از تن برون کرد و ملافه (لباس عادی) پوشید. (3)

«إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيكُمُ الْمَيتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهلَّ بِه لِغَيرِ اللّه فَمَنِ اضْطُرَّ غَيرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ فَلا إِثْمَ عَلَيه إِنَّ اللّه غَفُورٌ رَّحِيمٌ (173)»

[(خداوند)، تنها مردار و خون و گوشت خوک و آن چه را که (هنگام سر بریدن)، نام غیر خدا بر آن برده شده بر شما حرام گردانیده است؛ (ولی) کسی که (برای حفظ جان خود به خوردن آنها) ناچار شود، در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد، بر او گناهی نیست؛ زیرا خدا آمرزنده و مهربان است]

1) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از حماد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه: «فَمَنِ اضْطُرَّ غَيرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ» روایت می کند که فرمود: منظور از باغ، شکارچی و منظور از عاد، دزد است که مجاز نیستند در مواقع ضرورت، مردار بخورند و خوردن مردار بر آن دو، حرام است و حکمی که مَیته (مردار) در مواقع ضرورت برای مسلمانان دارد، برای اینان

1- [1] - اعراف/ 23.
2- [2] - مؤمنون/ 51.

3- [3] - شرح نهج البلاغه،از ابن ابی الحدید، ج 11، ص 26، چاپ اعلمی

ندارد و مجاز نیستند که نماز را شکسته بخوانند.(1)

2) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از بزنطی، از کسانی که برای او روایت کرده اند، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَمَنِ اضْطُرَّ غَیرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ» روایت می کند که فرمود: باغی، کسی است که علیه امام خروج کند و عادی، کسی است که راهزنی کند که خوردن مردار بر آن دو حلال نمی باشد و روایت کرده اند که عادی، دزد و باغی، شکارچی است که مجاز به شکسته خواندن نماز و خوردن مردار در صورت ضرورت نیستند.(2)

3) عیاشی، از محمد بن اسماعیل در حدیث مرفوعی، از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه: «فَمَنِ اضْطُرَّ غَیرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ» روایت می کند فرمود: منظور از باغی، انسان ظالم و منظور از عادی، انسان غاصب است.(3)

4) عیاشی از ابو بصیر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: انسان مُضطر، نباید شراب بنوشد؛ چرا که آن فائده ای جز شر و بدی برای او ندارد و اگر آن را بنوشد، او را می کشد. بنابراین نباید انسان مضطر حتی قطره ای از آن را بنوشد.(4)

5) عیاشی از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: زن یا مردی که نابینا شده و پزشکان او را معاینه کرده و گفته اند: باید به پشت دراز بکشی تا در عرض یک ماه یا چهل شب، تو را مداوا کنیم. آیا می تواند این گونه نماز بخواند که در این صورت بیماری به او باز می گردد؟(5)

حضرت فرمود: «فَمَنِ اضْطُرَّ غَیرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ»

6) عیاشی از حماد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَمَنِ اضْطُرَّ غَیرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ» روایت می کند که فرمود: منظور از باغی کسی است که علیه امام خروج نماید و منظور از عادی، دزد است. (6)

7) عیاشی از یکی از اصحاب ما روایت می کند که گفتند: زنی نزد عمر آمده و

1- [1] - کافی، ج 3، ص 438، ح 7.
2- [2] - معانی الاخبار، ص 213، ح 1.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 93، ح 152.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 93، ح 153.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 93، ح 154.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 93، ح 155.

گفت: ای امیر مؤمنان! من مرتکب زنا شدم، پس حد الهی را بر من جاری ساز. عُمَر دستور سنگ سار کردن او را صادر کرد؛ در حالی که علی علیه السلام در آنجا حاضر بود و فرمود: از او بپرس چگونه مرتکب زنا شده است؟ آن زن گفت: در بیابانی بودم که تشنگی شدیدی به من دست داد و خیمه ای را مشاهده نمودم و به سوی آن رفتم و مرد اعرابی را در آن دیدم و از او آب خواستم. آن مرد تنها در صورتی راضی می شد که به من آب دهد که من خودم را به او تسلیم کنم. من از دست او گریختم، ولی شدت تشنگی ام افزایش پیدا کرد تا این که چشمانم گود رفت و قدرت تکلم نداشتم و چون به این حد از تشنگی رسیدم، نزد آن مرد رفتم، او به من آب نوشاند و با من زنا نمود.

علی علیه السلام به عمر فرمود: این زن، از مصادیق آیه: «فَمَنِ اضْطُرَّ غَیرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ فَلا إِثْمَ عَلَیه» است و این زن، زناکار و ستمکار نیست پس او را رها کن. عمر گفت: اگر علی نمی بود، عمَر هلاک می شد.(1)

8) عیاشی، از حماد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَمَنِ اضْطُرَّ غَیرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ» روایت می کند که فرمود: منظور از باغی، شکارچی و منظور از عادی، دزد است و آن دو مجاز نیستند که نماز را شکسته بخوانند و در موارد اضطرار، مردار بخورند و آن چه که در موارد اضطرار برای دیگر مردم حلال شود، برای آنان حلال نیست.

9) ابو علی طبرسی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند: منظور از باغی کسی است که علیه امام مسلمانان، خروج کند و منظور از عادی، کسی است که از راه حق مداران، سرپیچی کند.

«إِنَّ الَّذِینَ یکْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللّه مِنَ الْکِتَابِ وَ...وَلاَ یزَکِّیهِمْ وَلَهمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ (174) »

«إِنَّ الَّذِینَ یکْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللّه مِنَ الْکِتَابِ وَیشْتَرُونَ بِه ثَمَنًا قَلِیلاً أُولَئِکَ مَا یأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ إِلاَّ النَّارَ وَلاَ یکَلِّمُهمُ اللّه یوْمَ الْقِیامَهِ وَلاَ یزَکِّیهِمْ وَلَهمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ (174) »

[کسانی که آن چه را خداوند از کتاب نازل کرده پنهان می دارند و بدان بهای

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 93، ح 156.

ناچیزی به دست می آورند، آنان جز آتش در شکمهای خویش فرو نبرند و خدا روز قیامت با ایشان سخن نخواهد گفت و پاکشان نخواهد کرد و عذابی دردناک خواهند داشت]

1) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، حضرت می فرماید: خداوند عز و جل در توصیف کسانی که فضائل ما اهل بیت را کتمان می کنند می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ یکْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللّه مِنَ الْکِتَابِ» که شامل ذکر فضل و برتری محمد صلی الله علیه و آله بر تمامی انبیا و برتری علی علیه السلام بر تمامی جانشینان می شود، «وَیشْتَرُونَ» یعنی به وسیله کتمان کردن، «ثَمَنًا قَلِیلًا» یعنی تا کامی اندک از دنیا بگیرند و ریاستی را نزد بندگان نادان خدا در این دنیا بدست آورند. خداوند متعال فرمود: «أُولَئِکَ مَا یأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ» یعنی در روز قیامت «إِلاَّ النَّارَ» یعنی به جای این که در عوض کتمانشان از مال اندک دنیا برخوردار شوند، آتش، نصیب آنها می شود. «وَلاَ یکَلِّمُهمُ اللّه یوْمَ الْقِیامَهِ» یعنی با سخن نیکو با آنان سخن نمی گوید، بلکه سخن او با آنان این است که آنان را نفرین می کند و خوار می سازد و می فرماید: شما چه بندگان بدی هستید! و ترتیبی را که من قرار دادم به هم زدید و آن را که مقدم ساختم مؤخّر کردید و آن را که مؤخر ساختم مقدم نمودید و آن کس را که دشمن داشتم، دوست داشته؛ و آن کس را که دوست می داشتم، دشمن داشتید. «وَلاَ یزَکِّیهِمْ» یعنی گناهان آنان را نمی زداید؛ زیرا گناهان، تنها با موالات و دوستی محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و خاندان مطهر آن دو، زدوده و محو می شود و گناهانی که به این وسیله زدوده و محو نشود، دو چندان شده و بزرگ تر می شود؛ «وَلَهمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ» یعنی عذاب دردناکی در آتش.(1)

2) در دعائم الاسلام، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند در روز قیامت با سه نفر سخن نمی گوید و آنان را تزکیه نمی کند و عذاب دردناکی برای آنان است که عبارتند از: پیرمردی که زنا می کند، مرد دیّوث (مردی است که غیرت ندارد و دیگران برای فسق و فجور در خانه او گرد می آیند) و زنی که در

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، س 585، ح 352.

بستر همسرش با دیگران زنا کند.(1)

«أُولَئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَوُاْ الضَّلاَلَهَ بِالْهدَی وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَهِ فَمَآ أَصْبَرَهمْ عَلَی النَّارِ(175)»

[آنان، همان کسانی هستند که گمراهی را به (بهای) هدایت و عذاب را به (ازای) آمرزش خریدند؛ پس به راستی چه اندازه باید بر آتش شکیبا باشند!]

1) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از عبد الله بن مسکان، از کسانی که برای او روایت کردند، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَمَآ أَصْبَرَهمْ عَلَی النَّارِ» نقل می کند که فرمود: آنان بر انجام اعمالی که می دانند عاقبت آن، آتش جهنم است، چه صبورند!(2)

2) عیاشی از ابن مسکان در حدیث مرفوعی، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَمَآ أَصْبَرَهمْ عَلَی النَّارِ» روایت می کند که فرمود: آنان بر انجام اعمالی که می دانند عاقبت آن، آتش جهنم است، چه صبورند! (3)

3) ابو علی طبرسی، از علی بن ابراهیم با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: آنان در برابر آتش جهنم، چه گستاخند! (4)

4) ابو علی طبرسی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: آنان به انجام اعمال اهل جهنم، چه مشتاقند!(5)

«ذَلِکَ بِأَنَّ اللّه نَزَّلَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِینَ اخْتَلَفُواْ فِی الْکِتَابِ لَفِی شِقَاقٍ بَعِیدٍ (176)»

[چرا که خداوند کتاب (تورات) را به حق نازل کرده است و کسانی که در باره کتاب (خدا) با یکدیگر به اختلاف پرداختند، در ستیزه ای دور و درازند]

1- [1] - دعائم الاسلام، ج 2، ص 448، ح 1570.

2- [2] - کافی، ج 2، ص 206، ح 2.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 94، ح 158.
4- [4] - مجمع البیان، ج 1، ص 480.
5- [5] - مجمع البیان، ج 1، ص 480.

1) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام حضرت می فرماید: «ذَلِکَ» یعنی آن عذابی که بر اینان واجب شد، آن هم به دلیل گناهانشان و جرمی که به خاطر مخالفتشان مرتکب شدند و از موالات و دوستی سرور مخلوقات خدا پس از محمد، یعنی برادر و وصی او، شانه خالی کردند. «بِأَنَّ اللّه نَزَّلَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ» یعنی خداوند این کتاب را به حق نازل کرده که در آن، کسانی را که با حق مداران مخالفت کنند و از راستگویان دوری ورزند، و به پیروی از انسان های فاسق پردازند، تهدید نموده، و آن وعده هایی که به آنان داده، حتمی و تخلف ناپذیر است. «وَإِنَّ الَّذِینَ اخْتَلَفُواْ فِی الْکِتَابِ» یعنی، پس به آن ایمان نیاوردند. برخی از آنان گفتند: آن، سحر و جادو است و برخی دیگر نیز آن را شعر قلمداد کردند و برخی دیگر قائل شدند که آن پیش گویی است. «لَفِی شِقَاقٍ بَعِیدٍ» یعنی بسیار از حقیقت دورند، گویی حق در یک طرف و آنان در طرف دیگر هستند که با حق مخالفند. علی بن حسین علیه السلام فرمود: اینها، اوصاف کسانی است که فضایل ما را کتمان و حقوق ما را انکار کرده و دیگران را با نام و لقب های ما می نامند و ستم کننده بر ما را در غصب حقوقمان، یاری نموده و همدست دشمنان ما شدند، در حالی که در موقعیتی نیست که تقیه بر او روا باشد و از جان، مال و وضع خود، هراس داشته باشد. پس ای شیعیان ما! تقوای الهی پیشه کنید و در جایی که تقیه بر شما روا نیست، با مخالفین رفق و مدارا نورزید و در جاهایی که تقیه، شما را محافظت می کند برای مصون ماندن، به مکان دیگر مهاجرت نکنید و ماجرایی را برایتان نقل خواهم کرد تا موجب مصون ماندنتان شود و شما را پند دهد و آن ماجرا، از این قرار است که دو مرد از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام نزد او آمدند و یکی از آن دو، ماری را لگد کرد و آن مار، او را نیش زد و عقربی بر روی آن دیگری افتاد، در حالی که او از کنار دیواری می گذشت؛ هر دوی آنها بر زمین افتادند و گویی به خاطر گزیده شدن، گریه و زاری می کردند. برخی این ماجرا را برای امیر المؤمنین نقل کردند و حضرت فرمود: آن دو را به حال خود واگذارید، چرا که زمان آن دو نرسیده و رنج آن دو کامل نگشته است. آن دو مرد به خانه هایشان برده شدند و به مدت دو ماه در عذاب شدیدی، ناخوش احوال ماندند. سپس امیر المؤمنین علیه السلام به دنبال آنها فرستاد و آن دو را نزد حضرت آوردند؛ در حالی که مردم می گفتند آن دو، روی دست کسانی که آنها را حمل

می کنند، خواهند مرد. حضرت به آن دو فرمود: حالتان چطور است؟ آن دو عرض کردند: درد عظیمی در ما است و در عذاب شدیدی به سر می بریم. حضرت به آن دو فرمود: از گناهانی که شما را به این عذاب گرفتار کرد از خداوند طلب مغفرت کنید و از آن چه که اجرتان را بیهوده می سازد و بار گناهانتان را افزایش می دهد به خدا پناه برید. آن دو به حضرت عرض کردند: ای امیر المؤمنین! چه ارتباطی میان گناهانمان و این ماجرا دارد؟ علی علیه السلام فرمود: هر کدام از شما به خاطر گناهتان به این درد گرفتار شده اید. حضرت رو به یکی از آنان کرد و فرمود: تو ای فلانی آیا به یاد می آوری روزی را که فلانی به سلمان فارسی(ره) با گوشه چشم اشاره کرد و چون با ما دوستی داشت به او طعنه و زخم زبان زد و تو با این که ترسی از جان، خانواده، فرزند و مالت نداشتی، بلکه بیشتر به خاطر خجالت از فلانی، جوابی به او ندادی و او را حقیر نشمردی. از این رو به این درد دچار شدی. بنابراین اگر می خواهی خداوند، این درد را از تو بر طرف سازد باید باور داشته باشی که نباید به ولایتمداران ما به چشم حقارت بنگری، و اگر در شرایط عادی، توانایی یاری آنان را داری، حتماً باید آنان را یاری کنی، مگر این که بر جان یا خانواده یا فرزند یا مالت بترسی. حضرت به آن دیگری فرمود: اما تو، آیا می دانی چرا به این درد دچار شدی؟ آن مرد عرض کرد: خیر. حضرت فرمود: آیا به یاد می آوری مکانی را که تو نزد فلان سرکش بودی و قنبر آمد و تو به خاطر احترام گذاشتن به من، به احترام او برخاستی؟ و آن سرکش به تو گفت: برای این مرد در حضور من برمی خیزی؟! و تو به او گفتی: چرا برنخیزم در حالی که ملائکه بالشان را بر سر راه او می گسترانند و او بر آنها راه می رود. چون تو این حرف را به او گفتی، او برخاست و به سوی قنبر رفت و او را کتک زده و دشنام داد و آزار و اذیت رساند و او و مرا تهدید نموده و کاری کرد که همچون کسی که خار در چشم او است، خانه نشین شوم. به این دلیل بود که آن عقرب بر روی تو افتاد و تو را گزید؛ پس اگر می خواهی که خداوند تو را از این درد شفا دهد، باور داشته باش که نباید نسبت به ما یا یکی از ولایتمداران ما در حضور دشمنانمان، عملی انجام دهی که باعث شود موقعیت ما یا آنان به خطر افتد. رسول الله صلی الله علیه و آله نیز با آن که مرا بر دیگران برتری می داد، وقتی در محضرش حضور می یافتم از جای خود برنمی خاست، در حالی که به هنگام حضور برخی از کسانی که یک دهم از

صدهزار فضیلتی که در من است را نداشتند، از جای خود برمی خاست؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله می دانست اگر برای من برخیزد، این عمل، برخی از دشمنان خدا را به اعمالی وامی دارد که او، من و مؤمنان را اندوهگین می سازد. گاهی پیامبر برای گروهی برمی خاست که می دانست پیامد بدی برای خود و آنان دربرندارد، در حالی که اگر برای من برمی خاست چنین پیامدی را برای من دربرداشت. (1)

«لَّیسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ...أُولَئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَأُولَئِکَ همُ الْمُتَّقُونَ (177)»

«لَّیسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّواْ وُجُوهکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّه وَالْیوْمِ الآخِرِ وَالْمَلآئِکَهِ وَالْکِتَابِ وَالنَّبِیینَ وَآتَی الْمَالَ عَلَی حُبِّه ذَوِی الْقُرْبَی وَالْیتَامَی وَالْمَسَاکِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ وَالسَّآئِلِینَ وَفِی الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلاهَ وَآتَی الزَّکَاهَ وَالْمُوفُونَ بِعَهدِهِمْ إِذَا عَاهدُواْ وَالصَّابِرِینَ فِی الْبَأْسَاء والضَّرَّاء وَحِینَ الْبَأْسِ أُولَئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَأُولَئِکَ همُ الْمُتَّقُونَ (177)»

[نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و (یا) مغرب بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیامبران ایمان آورد و مال (خود) را با وجود دوست داشتنش، به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و گدایان و در (راه آزاد کردن) بندگان بدهد؛ و نماز را برپای دارد و زکات را بدهد؛ و آنان که چون عهد بندند به عهد خود وفادارانند و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند. آنانند کسانی که راست گفته اند و آنان همان پرهیزکارانند]

1) علی بن ابراهیم می گوید: شرط ایمان، باور داشتن به ملائکه، کتاب خدا و پیامبر است.(2)

2) ابو علی طبرسی می گوید: آن چه از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده حکایت از آن دارد که منظور از ذوی القربی، خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله است.(3)

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 586، ح 352.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 73.

3- [3] - مجمع البيان، ج 1، ص 477.

3) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از عبد الله بن یحیی، از عبد الله بن مسکان، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاء وَالْمَسَاكِينِ»(1) [صدقات تنها به تهیدستان و بینوایان، اختصاص دارد] را پرسیدم و حضرت فرمود: فقیر، کسی است که از مردم گدایی نمی کند و مسکین، بیشتر از او تلاش می کند و بائس (بینوا)، از مسکین نیز تلاش بیشتری دارد.(2)

4) ابو علی طبرسی می گوید: از امام باقر علیه السلام روایت شده که منظور از ابن سبیل، کسی است که در راه مانده است.(3)

5) شیخ در تهذیب با سند خود، از محمد بن احمد بن یحیی، از ابو اسحاق، از برخی از اصحاب ما روایت می کند که گفت: برخی از امام صادق علیه السلام در مورد حکم مکاتب(4) که مقداری از بهای آزادی خود را داده ولی از پرداخت بقیه آن عاجز است پرسیدند و حضرت فرمود: آن مقدار، باید از مال زکات، داده شود؛ چرا که خداوند عز و جل می فرماید: «وَفِی الرِّقَابِ»(5)

6) علی بن ابراهیم گفت: منظور از «وَحِينَ الْبَأْسِ»، هنگام گرسنگی، تشنگی و ترس است و نیز هنگام کشتن (جنگ). (6)

«یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ کُتِبَ عَلَیکُمُ الْقِصَاصُ...فَمَنِ اعْتَدَی بَعْدَ ذَلِکَ فَلَه عَذَابٌ أَلِیمٌ (178)»

«یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ کُتِبَ عَلَیکُمُ الْقِصَاصُ فِی الْقَتْلَی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالأُنثَی بِالأُنثَی فَمَنْ عُفِی لَه مِنْ أَخِیه شَیءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاء إِلَیه بِإِحْسَانٍ ذَلِکَ تَخْفِیفٌ مِّن رَّبِّکُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَی بَعْدَ ذَلِکَ فَلَه عَذَابٌ أَلِیمٌ (178)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! در باره کشتگان، بر شما (حق) قصاص مقرر شده. آزاد، عوض آزاد و بنده، عوض بنده و زن، عوض زن و هر کس که از جانب

1- [1] - توبه/ 60.

2- [2] - کافی، ج 3، ص 501، ح 16.
3- [3] - مجمع البیان، ج 1، ص 487.
4- [4] - مکاتب: بنده ای است که بر سر مبلغی در قبال آزاد شدنش با مولای خود توافق می کند و با پرداخت آن مبلغ آزاد می شود «القاموس المحیط، ریشه کتب، با کمی تصرّف»
5- [5] - تهذیب، ج 8، ص 275، ح 1002.
6- [6] - تفسیر قمی، ج 1، ص 73.

برادر(دینی)اش (یعنی ولی مقتول) چیزی (از حق قصاص) به او گذشت شود (باید از گذشت ولی مقتول) به طور پسندیده پیروی کند و با (رعایت) احسان (خونبها را) به او بپردازد این (حکم)، تخفیف و رحمتی از پروردگار شماست؛ پس هر کس بعد از آن از اندازه درگذرد، وی را عذابی دردناک است]

1) محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از ابن مسکان، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «كُتِبَ عَلَيكُمُ الْقِصَاصُ فِی الْقَتْلَی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالأُنثَی بِالأُنثَی» را پرسیدم و حضرت فرمود: اگر انسان حُرّ (آزاد)، عبدی (بنده ای) را به قتل برساند، نباید او را قصاص به قتل کرد، بلکه باید به شدت، او را کتک زد و باید دیه آن عبد را به عنوان غرامت بپردازد.(1)

2) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از حلبی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «فَمَن تَصَدَّقَ بِه فَهوَ كَفَّارَةٌ لَّه»(2) [هر که از آن قصاص درگذرد پس آن کفاره گناهان او خواهد بود] را پرسیدم و حضرت فرمود: هر چه ببخشد، کفاره گناهان اوست. هم چنین حلبی می گوید: از حضرت، تفسیر آیه: «فَمَنْ عُفِی لَه مِنْ أَخِیه شَیءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاء إِلَیه بِإِحْسَانٍ» را پرسیدم و حضرت فرمود: اگر کسی صاحب حق بوده و با برادر (دینی) خود بر سر پرداخت دیه توافق کرده، سزاوار است که بر او سخت نگیرد و همچنین اگر کسی بر گردن او حقی باشد و توانایی پرداخت آن را نیز داشته باشد، سزاوار است که در پرداخت آن به برادر (دینی) خود، تعلّل نورزد و با نیکی آن را به او بدهد. همچنین حلبی می گوید: از حضرت، تفسیر آیه: «فَمَنِ اعْتَدَی بَعْدَ ذَلِکَ فَلَه عَذَابٌ أَلِیمٌ» را پرسیدم و حضرت فرمود: او مردی است که دیه را می پذیرد یا در می گذرد یا مصالحه می کند و سپس از حد خود تجاوز کرده و او را به قتل می رساند. پس چنان که خداوند عز و جل فرمود: «فَلَه عَذَابٌ أَلِیمٌ»(3)

3) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام

1- [1] - کافی، ج 7، ص 304، ح 1.
2- [2] - مائده/ 45.
3- [3] - کافی، ج 7، ص 358، ح 1.

تفسیر آیه: «فَمَن تَصَدَّقَ بِه فَهوَ کَفَّارَهٌ لَّه» را پرسیدم و حضرت فرمود: به اندازه آن چه که به جای قصاص در برابر مجروحیت و غیره، به صدقه (و دیه) راضی شد، گناهان او بخشیده می شود. ابو بصیر می گوید: از حضرت تفسیر آیه: «فَمَنْ عُفِی لَه مِنْ أَخِیه شَیءٌ فَاتِّبَاعٌ» را پرسیدم و حضرت فرمود: او مردی است که دیه را می پذیرد. پس بر او سزاوار است که با کسی که پرداخت دیه بر او لازم است، با ملایمت رفتار کند و بر او سخت نگیرد و بر کسی که باید دیه را بپردازد سزاوار است که به نیکی آن را پرداخت کند و اگر توانایی پرداخت آن را دارد، در پرداخت آن به صاحب حق، تعلّل نورزد.(1)

4) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابو جمیله، از حلبی، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَمَنِ اعْتَدَی بَعْدَ ذَلِکَ فَلَه عَذَابٌ أَلِیمٌ» روایت می کند که فرمود: منظور از آن، مردی است که درمی گذرد یا دیه را می گیرد، سپس آن کسی که دیه بر گردن او بود را مجروح می سازد و یا به قتل می رساند «فَلَه عَذَابٌ أَلِیمٌ».(2)

5) محمد بن یعقوب، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عبد الکریم، از سماعه روایت می کند که وی تفسیر آیه: «فَمَنْ عُفِی لَه مِنْ أَخِیه شَیءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاء إِلَیه بِإِحْسَانٍ» را از امام صادق علیه السلام پرسید و حضرت فرمود: او کسی است که دیه را می پذیرد. پس خداوند به کسی که صاحب حق است دستور داده که با کسی که باید دیه را بپردازد از روش پسندیده ای پیروی کند و بر او سخت نگیرد و هچنین خداوند به کسی که دیه بر گردن او است امر فرموده که اگر پرداخت آن برای او آسان است، آن را با نیکی به صاحب حق بپردازد. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: منظور از آیه: «فَمَنِ اعْتَدَی بَعْدَ ذَلِکَ فَلَه عَذَابٌ أَلِیمٌ» چیست؟ حضرت فرمود: او کسی است که دیه را می پذیرد یا مصالحه می کند، سپس آن کسی که دیه بر گردن او بود را مُثله می کند یا می کشد، پس خداوند عذاب دردناکی را به او وعده داده است.(3)

6) عیاشی، از سماعه بن مهران، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه:

1- [1] - کافی، ج 7، ص 358، ح 2.
2- [2] - کافی، ج 7، ص 359، ح 3.
3- [3] - کافی، ج 7، ص 359، ح 4.

«الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالأُنثَى بِالأُنثَى» روایت می کند که فرمود: اگر انسان حرّ (آزاد)، عبدی (بنده ای) را به قتل برساند، قصاص به قتل نمی شود، بلکه باید به شدت، کتک زده شود و دیه آن عبد را بپردازد و اگر مردی، زنی را به قتل برساند و اولیای مقتول تقاضای قصاص به قتل داشته باشند، باید اولیای مقتول نصف دیه آن مرد را به خانواده او بپردازد. (1)

7) محمد بن خالد برقی از برخی از اصحابش روایت می کند که از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه: «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ کُتِبَ عَلَیکُمُ الْقِصَاصُ» پرسیدند: آیا این آیه در مورد مسلمانان است؟ و حضرت فرمود: این آیه، در خصوص مؤمنان است.(2)

8) عیاشی از حلبی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «فَمَنْ عُفِی لَه مِنْ أَخِیه شَیءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاء إِلَیه بِإِحْسَانٍ» پرسیدم و حضرت فرمود: بر صاحب حق سزاوار است که اگر برادر (دینی)اش قادر به پرداخت دیه می باشد، در پرداخت آن به برادر (دینی) خود تعلّل نورزد و آن را به نیکی به او بپردازد. یعنی اگر قصاص را بخشید، دیه را به اولیای مقتول بپردازید تا خون مرد مسلمان هدر نرود.(3)

9) عیاشی از ابو بصیر روایت می کند که تفسیر آیه: «فَمَنْ عُفِی لَه مِنْ أَخِیه شَیءٌ» را از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام پرسید و حضرت فرمود: او کسی است که دیه را می پذیرد، پس خداوند به صاحب حق دستور داد که از روش پسندیده ای پیروی کند و بر کسی که دیه بر گردن او است، سخت نگیرد. همچنین خداوند بر کسی که دیه بر گردن او است دستور داد که اگر پرداخت آن برایش آسان است، در پرداخت آن به صاحب حق تعلّل نورزد و آن را به نیکی ادا کند.(4)

10) عیاشی از حلبی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «فَمَنِ اعْتَدَی بَعْدَ ذَلِکَ فَلَه عَذَابٌ أَلِیمٌ» را پرسیدم و حضرت فرمود: او کسی

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 94، ح 159.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 94، ح 160.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 94، ح 161.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 95، ح 162.

است که دیه را می پذیرد یا در می گذرد یا مصالحه می کند و سپس از حد خود تجاوز می کند و آن کسی را که دیه بر گردن او بود را به قتل می رساند، «فَلَه عَذَابٌ أَلِیمٌ». همچنین در نسخه دیگری آمده که حضرت فرمود: صاحب حق، به کسی که دیه بر گردن او بوده برمی خورد و او را مُثله می کند، «فَلَه عَذَابٌ أَلِیمٌ»(1).

«وَلَکُمْ فِی الْقِصَاصِ حَیاهٌ یاْ أُولِی الأَلْبَابِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ(179)»

[و ای خردمندان! شما را در قصاص زندگانی است. باشد که به تقوا گرایید]

1) در احتجاج طبرسی با سلسله سند از علی بن حسین علیه السلام در تفسیر آیه: «وَلَکُمْ فِی الْقِصَاصِ حَیاهٌ» روایت شده که فرمود: «وَلَکُمْ» یعنی ای امت محمد! «فِی الْقِصَاصِ حَیاهٌ» زیرا کسی که قصد کشتن دیگری را دارد می فهمد که او قصاص خواهد شد، پس از کشتن او دست برمی دارد و این برای کسی که می خواست او را بکشد و نیز برای خود این جنایتکار که قصد کشتن دیگری را داشت، و برای مردم دیگر، زندگی و حیات را به همراه دارد؛ چرا که دیگران نیز وقتی بدانند که قصاص، واجب است، از ترس قصاص، جرأت کشتن را پیدا نمی کنند. «یاْ أُولِی الأَلْبَابِ» یعنی ای خردمندان! «لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ». سپس حضرت فرمود: ای بندگان خدا! این قصاص، قتل شما در برابر کسانی است که آنها را در دنیا می کشید و روح او را فانی می سازید. آیا می خواهید شما را از قتلی که بزرگ تر از این قتل است و خداوند قصاص بزرگ تر این قصاص را بر قاتل آن واجب نموده، آگاه سازم؟ آنها عرض کردند: آری ای پسر رسول خدا. حضرت فرمود: بزرگتر از این قتل، قتلی است که قابل جبران نیست و دیگر هرگز زنده نخواهد شد. آنها عرض کردند: آن چیست؟ حضرت فرمود: این است که دیگران را از نبوت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام گمراه سازد و آنها را به راهی غیر از راه خداوند بکشاند و به پیروی از راه دشمنان علی علیه السلام و قائل شدن به امامت آن و بازداشتن علی علیه السلام از حقش و انکار فضل و برتری اش و اهمیت ندادن به بزرگداشت او، تحریک کنند. این همان قتلی است که مقتول را برای ابد در آتش جهنم جاویدان خواهد نمود و سزای این

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 95، ح 163.

قتل برای قاتل آن، به مانند مقتول، این است که تا ابد در آتش جهنم باقی بماند.(1)

2) علی بن ابراهیم می گوید: اگر قصاص نبود، شما یکدیگر را به قتل می رساندید.(2)

«كُتِبَ عَلَيكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيرًا الْوَصِيةُ لِلْوَالِدَينِ وَالأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ(180)»

[بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر مالی بر جای گذارد برای پدر و مادر و خویشاوندان (خود) به طور پسندیده وصیت کند (این کار) حقی است بر پرهیزکاران]

1) محمد بن یعقوب از جمعی از اصحاب ما از سهل بن زیاد از احمد بن محمد بن ابی نصر از ابن بکیر از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام حکم وصیت کردن برای وارث را پرسیدم و حضرت فرمود: جائز است. سپس حضرت این آیه را تلاوت نمود: «إِن تَرَكَ خَيرًا الْوَصِيةُ لِلْوَالِدَينِ وَالأَقْرَبِينَ»(3)

شیخ در تهذیب با سند خود از حسین بن سعید از احمد بن محمد از ابن بکیر از محمد بن مسلم از امام باقرعلیه السلام، عین این حدیث را نقل می کند.(4)

2) ابن بابویه در مَن لا یَحضُرُه الفقیه با سند خود، از محمد بن احمد بن یحیی، از محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عماد بن مروان، از سماعه بن مهران، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «الْوَصِيةُ لِلْوَالِدَينِ وَالأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» روایت می کند که فرمود: آن، حقی است که خداوند بر کسی که در حال مردن است، قرار داده است. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: آیا برای آن حد و مرزی می باشد؟ حضرت فرمود: آری. عرض کردم: و آن چیست؟ حضرت فرمود: حداقل آن، یک سوم ثلث میّت است(5).

1- [1] - احتجاج، ص 319.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 74.
3- [3] - تهذیب، ج 9، ص 199، ح 793.
4- [4] - کافی، ج 7، ص 10، ح 5.
5- [5] - من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 175، ح 615.

3) عیاشی از عمار بن مروان روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «إِن تَرَکَ خَیرًا الْوَصِیهُ» را پرسیدم و حضرت فرمود: آن، حقی است که خداوند آن را در اموال مردم برای کسی که در حال مردن است، قرار داد. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: آیا برای آن، حد و مرزی می باشد؟ حضرت فرمود: آری. عرض کردم: چه مقدار است؟ حضرت فرمود: حداقل آن، یک ششم و حداکثر آن تمام ثلث میّت است. (1)

4) عیاشی از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا وصیت برای وارث جایز است؟ حضرت فرمود: آری. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «إِن تَرَکَ خَیرًا الْوَصِیهُ لِلْوَالِدَینِ وَالأَقْرَبِینَ»(2)

5) عیاشی، از محمد بن قیس، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: اگر کسی برای غیر وارث، چه کوچک باشد یا بزرگ، چیز شایسته، و نه ناشایست را وصیت کند، وصیت او جایز می باشد(3)

6) عیاشی، از سکونی، از جعفر بن محمد، از پدرش، از علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: کسی که به هنگام مرگش برای نزدیکان خود که از او ارث نمی برند، وصیت نکند، اعمال خود را با معصیت به پایان رسانده است.(4)

7) عیاشی از ابن مسکان از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «کُتِبَ عَلَیکُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَکَ خَیرًا الْوَصِیهُ لِلْوَالِدَینِ وَالأَقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُتَّقِینَ» روایت می کند که فرمود: این آیه به وسیله آیه فرائض که همان میراث ها می باشد فسخ شده است: «فَمَن بَدَّلَه بَعْدَ مَا سَمِعَه فَإِنَّمَا إِثْمُه عَلَی الَّذِینَ یبَدِّلُونَه(5)» [پس هر کس آن (وصیت) را بعد از شنیدنش تغییر دهد، گناهش تنها بر (گردن) کسانی است که آن را تغییر می دهند] و منظور از آن، وصی می باشد.(6)

8) عیاشی، از سماعه، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «إِن تَرَکَ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص 95، ص 164.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 95، ح 165.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 95، ح 166.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 96، ح 167.
5- [5] - بقره/ 181.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 96، ح 168.

خَيرًا الْوَصِيةُ لِلْوَالِدَينِ وَالأقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» روایت می کند که فرمود: آن، حقی است که خداوند برای کسی که در حال مردن است قرار داده است. راوی می گوید به حضرت عرض کردم: آن چیست؟ حضرت فرمود: حداقل آن یک سوم، ثلث میت است.(1)

«فَمَن بَدَّلَه بَعْدَ مَا سَمِعَه فَإِنَّمَا إِثْمُه...فَلاَ إِثْمَ عَلَيه إِنَّ اللّه غَفُورٌ رَّحِيمٌ(182)»

«فَمَن بَدَّلَه بَعْدَ مَا سَمِعَه فَإِنَّمَا إِثْمُه عَلَى الَّذِينَ يبَدِّلُونَه إِنَّ اللّه سَمِيعٌ عَلِيمٌ (181) فَمَنْ خَافَ مِن مُّوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَينَهمْ فَلاَ إِثْمَ عَلَيه إِنَّ اللّه غَفُورٌ رَّحِيمٌ(182)»

[پس هر کس آن (وصیت) را بعد از شنیدنش تغییر دهد، گناهش تنها بر (گردن) کسانی است که آن را تغییر می دهند. آری خدا شنوای داناست* ولی کسی که از انحراف (و تمایل بیجای) وصیت کننده ای (نسبت به ورثه اش) یا از گناه او (در وصیت به کار خلاف) بیم داشته باشد و میانشان را سازش دهد، بر او گناهی نیست که خدا آمرزنده مهربان است]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از محمد بن مسلم روایت می کند که فرمود: از امام صادق علیه السلام حکم مردی را پرسیدم که اموالش را در راه خدا، وصیت نمود. حضرت فرمود: آن را به هر کسی که برای او وصیت کرده بدهید، اگر چه یهودی یا مسیحی باشد؛ چرا که خداوند می فرماید: «فَمَن بَدَّلَه بَعْدَ مَا سَمِعَه فَإِنَّمَا إِثْمُه عَلَى الَّذِينَ يبَدِّلُونَه إِنَّ اللّه سَمِيعٌ عَلِيمٌ».(2)

2) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن حکم، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون حکم مردی که اموالش را در راه خدا وصیت نموده، فرمود: آن اموال را به هر کسی که برایش وصیت کرده بدهید، اگر چه یهودی یا مسیحی باشد؛ چرا که خداوند می فرماید: «فَمَن بَدَّلَه بَعْدَ مَا سَمِعَه فَإِنَّمَا إِثْمُه عَلَى الَّذِينَ يبَدِّلُونَه إِنَّ اللّه سَمِيعٌ عَلِيمٌ».(3)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 96، ح 169.
2- [2] - کافی، ج 7، ص 14، ح 1.

3- [3] - کافی، ج 7، ص 14، ح 2.

3) محمد بن یعقوب، از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از علی بن مهزیار روایت می کند که گفت: امام باقر علیه السلام در ضمن نامه ای به امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: و در آن چه که پیرامون گواهی خواستن به چنین و چنان به شما امر نمودم، نجات شما در آخرتتان و اجرای آن چه که پدر و مادرتان شما را به آن وصیت کردند و نیکی از سوی شما به آنان می باشد؛ و برحذر باشید از این که وصیت آنان را تغییر دهید یا آن را به صورت دیگری اجرا کنید؛ زیرا اختیار آن از ذمه آنان خارج شده و در ذمه شما قرار گرفته است و خداوند تبارک و تعالی در کتاب خود پیرامون وصیت می فرماید: «فَمَن بَدَّلَه بَعْدَ مَا سَمِعَه فَإِنَّمَا إِثْمُه عَلَى الَّذِينَ يبَدِّلُونَه إِنَّ اللّه سَمِيعٌ عَلِيمٌ»(1)

4) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحابمان، از سهل بن زید، از محمد بن ولید، از یونس بن یعقوب روایت می کند که گفت: مردی در همدان بود و به او گفتند که پدرش مرده است. او آگاه به امر امامت نبود و به هنگام مرگ، به فرزندش وصیت نمود که چیزی در راه خدا بدهد. ما، امام صادق علیه السلام را از این که آن مرد، شیعه نبود، آگاه ساختیم و پرسیدیم که فرزندش باید با این وصیت چه کند؟ حضرت فرمود: اگر مردی به من وصیت می کرد که چیزی را به یهودی یا مسیحی بدهم، آن را به آنان می دادم. خداوند متعال می فرماید: «فَمَن بَدَّلَه بَعْدَ مَا سَمِعَه فَإِنَّمَا إِثْمُه عَلَى الَّذِينَ يبَدِّلُونَه إِنَّ اللّه سَمِيعٌ عَلِيمٌ». ببینید چه کسی به این سو (یعنی به سوی مرز) می رود، پس آن را برای او بفرستید.

5) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از حجاج خشّاب روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام حکم اموالی را پرسیدم که زنی به من وصیت نمود تا آن را در راه خدا قرار دهم. از آن زن پرسیده شد: آیا با آن به حج برویم؟ آن زن گفت: آن را در راه خدا قرار دهید. برخی نیز به آن زن گفتند: آیا آن را به آل محمد دهیم؟ آن زن گفت: آن را در راه خدا قرار دهید. حضرت فرمود: چنان که خود آن زن امر نموده، آن را در راه خدا قرار بده.راوی می گوید: عرض کردم: به من امر بفرما که چگونه آن را در راه خدا قرار دهم؟ حضرت فرمود: همان طور که آن زن به تو امر نموده آن را در راه

1- [1] - کافی، ج 7، ص 14، ح 3.

خدا قرار بده. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «فَمَن بَدَّلَه بَعْدَ مَا سَمِعَه فَإِنَّمَا إِثْمُه عَلَى الَّذِينَ يبَدِّلُونَه» اگر آن زن تو را امر می کرد که آن را به یهودی بدهی، تو آن را به مسیحی می دادی؟ راوی می گوید: پس از آن ملاقات با امام، سه سال درنگ نمودم و سپس به محضر حضرت رفته و همان سؤالی که اولین بار از حضرت پرسیده بودم را به حضرت عرض کردم و حضرت چند لحظه ای خاموش ماند و فرمود: آن را بده. به حضرت عرض کردم: آن را به چه کسی بدهم؟ حضرت فرمود: به عیسی شَلَقان(1).(2)

6) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابن مسکان، از ابو سعید روایت می کند که گفت: برخی از امام صادق علیه السلام حکم مردی را که وصیت به حج کرده ولی وصی او، آن را در فرد دیگری قرار داده، پرسیدند و حضرت فرمود: وصی او باید در عوض آن غرامت دهد و آن را در حج قرار دهد، همان طور که میّت به آن وصیت نموده است؛ چرا که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «فَمَن بَدَّلَه بَعْدَ مَا سَمِعَه فَإِنَّمَا إِثْمُه عَلَى الَّذِينَ يبَدِّلُونَه»(3)

7) عیاشی، از محمد بن مسلم روایت می کند که از امام باقر علیه السلام حکم مردی که اموالش را در راه خدا وصیت نمود، پرسیده شد و حضرت فرمود: آن اموال را به هر کسی که او وصیت کرده بدهید، اگر چه یهودی یا مسیحی باشد؛ زیرا خداوند می فرماید: «فَمَن بَدَّلَه بَعْدَ مَا سَمِعَه فَإِنَّمَا إِثْمُه عَلَى الَّذِينَ يبَدِّلُونَه»(4)

8) عیاشی از ابو سعید روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام حکم مردی را که وصیت به حج کرده ولی وصی او، آن را در فرد دیگری قرار داده پرسیدند و حضرت فرمود: وصی او باید در عوض آن غرامت دهد و آن را در حج قرار دهد، چنان که میت به آن وصیت نمود؛ چرا که خداوند تبارک و تعالی

1- [1] - عیسی شَلَقان: عیسی بن ابی منصور مولی کوفی است و از اصحاب امام باقر(ع) و امام صادق (ع) شمرده می شود و او یکی از فقهای فاضل و سرشناس و از مراجعی است که مردم مسایل حلال و حرام، فتواها و احکام را از آنان می پرسیدند و هیچ خدشه ای به حسن

شهرت آنان وارد نیست، و هیچ کس قادر به نکوهش آنان نیست. «رجال طوسی،ص 257؛ معجم رجال الحدیث، ج 41، ص 192 به نقل از شیخ مفید در رساله عدویه.»

2- [2] - کافی، ج 7، ص 15، ح 1.

3- [3] - کافی، ج 7، ص 22، ح 2.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 96، ح 170.

می فرماید: «فَمَن بَدَّلَه بَعْدَ مَا سَمِعَه فَإِنَّمَا إِثْمُه عَلَی الَّذِینَ یبَدِّلُونَه»(1)

9) عیاشی از مُثنّی بن عبد السلام روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام حکم مردی را که چیزی برای او وصیت شده، ولی پیش از آن که آن را بگیرد مرده است و فرزندی ندارد، پرسیدم و حضرت فرمود: دنبال وارث یا ولی او بگرد و آن را به او بده؛ چرا که خداوند می فرماید: «فَمَن بَدَّلَه بَعْدَ مَا سَمِعَه فَإِنَّمَا إِثْمُه عَلَی الَّذِینَ یبَدِّلُونَه». راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: او از اهل فارس است و مسلمان شده و نامی برای او نیست و ولی او را نمی شناسیم. حضرت فرمود: تلاش کن تا ولی او را پیدا کنی، پس اگر او را نیافتی و خداوند از تلاش تو آگاه شد، آن اموال را صدقه بده.(2)

10) عیاشی از محمد بن سوقه روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «فَمَن بَدَّلَه بَعْدَ مَا سَمِعَه فَإِنَّمَا إِثْمُه عَلَی الَّذِینَ یبَدِّلُونَه» را پرسیدم و حضرت فرمود: آیه ای که پس از این آیه آمده، آن را منسوخ کرده است: «فَمَنْ خَافَ مِن مُّوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا» یعنی اگر وصی بیم آن داشته باشد که وصیت کننده در وصیت تمام ثلث، از حق منحرف شده(3) و آن چه که به او وصیت کرده، بر خلاف حق بوده و مورد رضای الهی نباشد، پس، گناهی بر او نیست که آن را به حق و آن چه که مورد رضایت الهی است، تغییر داده و در راه خیر قرار دهد.(4)

11) عیاشی، از یونس در حدیث مرفوعی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَمَنْ خَافَ مِن مُّوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَینَهمْ فَلاَ إِثْمَ عَلَیه» روایت می کند که فرمود: یعنی اگر از حد خود از وصیت تجاوز و بیشتر از ثلث را وصیت نماید.(5)

12) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از رجال خویش روایت می کند که حضرت فرمود: خداوند عز و جل این اختیار را به وصی داده که اگر وصیت، در مورد امر پسندیده ای نباشد و در آن وصیت کننده، از حق منحرف شده

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 96، ح 171.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 97، ح 192.

3- [3] - جَنَف، جُنُوف= یعنی منحرف شدن از حق «القاموس المحیط- ریشه جنف»
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 97، ح 173.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 97، ح 174.

باشد، او می تواند آن را تغییر دهد و در امر پسندیده ای قرار دهد؛ چرا که خداوند عز و جل می فرماید: «فَمَنْ خَافَ مِن مُّوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَينَهمْ فَلاَ إِثْمَ عَلَيه»(1)

13) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از ابو ایوب، از محمد بن سوقه روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «فَمَن بَدَّلَه بَعْدَ مَا سَمِعَه فَإِنَّمَا إِثْمُه عَلَى الَّذِينَ يبَدِّلُونَه» را پرسیدم و حضرت فرمود: آیه ای که پس از این آیه آمده آن را منسوخ کرده است: «فَمَنْ خَافَ مِن مُّوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا» یعنی وصی اگر بیم آن داشته باشد که وصیت کننده در آن چه که از تمام ثلث به او وصیت نموده، از حق منحرف شده و آن چه که به او وصیت کرده بر خلاف حق و مورد رضایت الهی نباشد، پس گناهی بر او یعنی بر وصی نیست که آن را به حق و به آن چه که مورد رضایت الهی است تغییر داده و در راه خیر، قرار دهد.(2)

14) ابن بابویه، از محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از ابی طالب عبد الله بن صلت قمی، از یونس بن عبد الرحمن در حدیث مرفوعی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَمَنْ خَافَ مِن مُّوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَينَهمْ فَلاَ إِثْمَ عَلَيه» روایت می کند که فرمود: یعنی اگر از حدّ خود در وصیت تجاوز و بیشتر از ثلث را وصیت کند(3).

15) علی بن ابراهیم می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: اگر کسی، وصی شود، جایز نیست که وصیتی را که به او شده تغییر دهد، بلکه باید آن را طبق آن چه که وصیت کننده گفته است اجرا کند، مگر آن که وصیت کننده بر خلاف آن چه که خداوند دستور داده است، وصیت کند و در وصیت کردن، دچار معصیت و ظلم شده باشد. در این صورت وصی، می تواند آن را به حق، تغییر دهد و این، تفسیر آیه: «جَنَفًا أَوْ إِثْمًا» است، جَنَف به معنای مایل شدن به برخی از ورثه و محروم کردن برخی دیگر می باشد و اثم به معنای بنا کردن آتشکده ها و ساختن میکده می باشد که در این صورت وصی می تواند به هیچ کدام از مواردی که وصیت کننده

1- [1] - کافی، ج 7، ص 20، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 7، ص 21، ح 2.

3- [3] - علل الشرائع ج 2، ص 289، باب 369، ح 4.

او را به آن وصیت نموده، عمل نکند.(1)

16) ابو علی طبرسی می گوید: امام باقر علیه السلام در روایتی فرمود: منظور از جَنَف، این است که فرد در مسیر خطا و اشتباه باشد، به طوری که جواز یا عدم جواز آن را نداند.(2)

«یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ کُتِبَ عَلَیکُمُ الصِّیامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِن قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ (183)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! روزه بر شما مقرر شده است همان گونه که بر کسانی که پیش از شما (بودند) مقرر شده بود. باشد که پرهیزکاری کنید]

1) ابن بابویه، از محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد الله برقی، از ابوالحسن علی بن حسین برقی، از عبد الله بن جبله، از معاویه بن عمار، از حسن بن عبد الله، از پدرش، از جدّ بزرگوار خود حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام، از رسول الله صلی الله علیه و آله در باره مسایلی که یهودیان از آن پرسیدند، روایت می کند که مردی یهودی گفت: ای محمد! به من بگو که چرا خداوند روزه را بر امت تو به مدت سی روز واجب ساخته؛ در حالی که بر امت های دیگر بیشتر از آن را واجب کرده بود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که آدم علیه السلام از آن درخت خورد، به مدت سی روز در شکم او باقی ماند. پس خداوند بر نسل او، سی روز گرسنگی و تشنگی را واجب کرد و آن چه که آنان می خورند، رحمتی از جانب خداوند عز و جل بر آنان می باشد، چنان که نسبت به آدم نیز این گونه بود. این گونه بود که خداوند عز و جل، سی روز روزه را بر امت واجب نمود. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت نمود: «کُتِبَ عَلَیکُمُ الصِّیامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِن قَبْلِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ* أَیامًا مَّعْدُودَاتٍ» آن مرد یهودی گفت: راست گفتی ای محمد! (حال بگو) پاداش کسی که روزه بگیرد چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر مؤمنی که ماه رمضان را روزه بگیرد و آن را تقدیم به خدا کند، خداوند هفت خصلت را در او قرار می دهد:

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 74.
2- [2] - مجمع البیان، ج 1، ص 496.

اول این که (مال) حرام را از جسمش می زداید. دوم این که او به رحمت الهی تقرب می یابد. سوم این که کفاره اشتباه پدرش آدم علیه السلام را داده است. چهارم این که خداوند، شدت و سختی های مرگ را بر او آسان سازد. پنجم این که از گرسنگی و تشنگی در روز قیامت، در امان می ماند. ششم این که وارد بهشت می شود و از وارد شدن به آتش جهنم مصون می ماند و هفتم این که خداوند او را از میوه های بهشتی بهره مند می سازد. آن یهودی گفت: راست گفتی ای محمد! (1)

2) ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه با سند خود، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث نخعی روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند، روزه ماه رمضان را بر هیچ یک از امت های پیش از ما واجب نکرده است. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم پس آیه: «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ کُتِبَ عَلَیکُمُ الصِّیامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی الَّذِینَ مِن قَبْلِکُمْ» به چه معنا است؟ حضرت فرمود: خداوند عز و جل، روزه ماه رمضان را تنها بر انبیا و نه بر امت های آنان واجب کرده و خداوند، این امت را به روزه گرفتن در آن ماه برتری داد؛ و روزه آن را هم بر رسول الله صلی الله علیه و آله، و هم بر امت او واجب کرده است. (2)

3) عیاشی از برقی از برخی از اصحاب ما از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ کُتِبَ عَلَیکُمُ الصِّیامُ» روایت می کند که فرمود: این آیه درخصوص مؤمنین است(3).

4) عیاشی از جمیل بن دراج روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیات: «کُتِبَ عَلَیکُمُ الْقِتَالُ»(4) [بر شما کارزار واجب شده است] و «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ کُتِبَ عَلَیکُمُ الصِّیامُ» را پرسیدم و حضرت فرمود: [حکم] این آیات، شامل گمراهان، منافقان و تمام کسانی که به ظاهر به اسلام اقرار نمودند می شود.(5)

1- [1] - امالی صدوق، ص 161، ح 1.
2- [2] - من لایحضره الفقیه ج 2، ص 61، ح 267.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 97، ح 175
4- [4] - بقره/ 246.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج1، ص 97، ح 176.

«فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يطِيقُونَه فِدْيةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَن تَطَوَّعَ خَيرًا فَهوَ خَيرٌ لَّه وَأَن تَصُومُواْ خَيرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ (184) »

[(بر شما مقرر شده است) (ولی) هر کس از شما بیمار یا در سفر باشد، (به همان شماره) تعدادی از روزهای دیگر (را روزه بدارد) و بر کسانی که (روزه) طاقت فرسا است، کفاره ای است که خوراک دادن به بینوایی است و هر کس به میل خود بیشتر نیکی کند، پس آن برای او بهتر است و اگر بدانید روزه گرفتن برای شما بهتر است]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد جوهری، از سلیمان بن داود، از سفیان بن داود، از سفیان بن عُیَینه،(1) از زهری، از علی بن حسین علیه السلام روایت می کند که فرمود: اهل تسنن در روزه گرفتن کسی که در سفر یا بیمار است اختلاف پیدا کردند. برخی گفتند که باید روزه بگیرد و دیگران قائل شدند که نباید روزه بگیرد و به نظر گروه دیگری اگر خواست، روزه بگیرد و اگر نخواست روزه نگیرد و افطار کند؛ ولی به نظر ما در هر دو صورت باید افطار کند و روزه نگیرد. پس اگر کسی در سفر یا در حال بیماری روزه بگیرد، باید قضای آن را به جای آورد؛ چرا که خداوند عز و جل می فرماید: «فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيامٍ أُخَرَ»(2)

2) عیاشی، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله در سفر، روزه مستحبی یا واجب نمی گرفت. اینان [مخالفان شیعه] به دروغ می گویند که رسول خدا در سفر روزه می گرفت. این آیه بر رسول الله صلی الله علیه و آله در کُراع الغَمیم(3) به هنگام نماز صبح نازل

1- [1] - سفیان بن عُیَیْنَه هلالی کوفی، از دقیق ترین و بهترین یاران «زهری» بود و احادیث وی را بهتر از دیگران ضبط کرده است، به شرح حال او در تهذیب الکمال ج 11، ص 177 و معجم رجال الحدیث، ج 8، ص 157 نگاه کنید.

2- [2] - کافی، ج 4، ص 86، ح 1.
3- [3] - کُراع الغمیم: یکی از نواحی حجاز بین مکه و مدینه است و دشتی است مقابل عسفان که هشت مایل با آن فاصله دارد. «معجم البلدان، ج 4، ص 443».

شد؛ پس رسول الله صلی الله علیه و آله ظرف آبی خواستند و آب نوشیدند و به مردم نیز دستور دادند تا افطار کنند. گروهی گفتند: روز به نیمه رسیده و مایلیم امروز را روزه بگیریم و رسول الله صلی الله علیه و آله آنان را عُصاه (سرکشان) نامید. و تا زمان رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله، آنان با این نام، نامیده می شدند.(1)

3) عیاشی، از صبّاح بن سَیابه، روایت می کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ابن ابی یعفور به من دستور داده که از شما سؤالاتی بپرسم. حضرت فرمود: آنها چیستند؟ راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: او می پرسد: اگر ماه رمضان فرا برسد و من در خانه ام باشم، آیا می توانم به مسافرت بروم؟ حضرت فرمود: خداوند می فرماید: «فَمَن شَهِدَ مِنکُمُ الشَّهرَ فَلْیصُمْه» [پس هر کس از شما این ماه را درک کند، باید آن را روزه بدارد] کسی که در ماه رمضان در کنار خانواده خویش است نباید به سفر برود؛ مگر برای حج یا عمره و یا در طلب مالی که می ترسد در صورت تأخیر، تلف شود. (2)

4) عیاشی، از زراره، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن شَهِدَ مِنکُمُ الشَّهرَ فَلْیصُمْه» روایت می کند که فرمود: چقدر معنای این آیه برای کسی که آن را درک کند، واضح و روشن است. همچنین حضرت فرمود: هرکس که (هلال) ماه رمضان را ببیند، باید روزه بگیرد؛ و هر کس که در آن ماه به سفر برود، باید افطار کند. (3)

5) عیاشی، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام حد و مرز بیماری را که فرد به مانند سفر ملزم به افطار می کند، و در آیه: «وَمَن کَانَ مَرِیضًا أَوْ عَلَی سَفَر»(4) [و کسی که بیمار یا در سفر است] آمده است، پرسیدم و حضرت فرمود: تشخیص آن، به خود شخص واگذار شده است. پس اگر در خود احساس ضعف کرد، باید افطار کند و اگر در خود احساس توان و نیرو کرد، باید

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 100، ح 191.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 101، ح 187.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 101، ح 188.
4- [4] - بقره/ 185.

روزه بگیرد و بیمار بر همان حکمی می باشد که بود.(1)

6) عیاشی، از زهری، از علی بن حسین علیه السلام روایت می کند که فرمود: اهل تسنن، در روزه گرفتن کسی که در سفر یا بیمار است، اختلاف پیدا کردند. برخی گفتند که باید روزه بگیرد و دیگران قائل شدند که نباید روزه بگیرد، و به نظر گروه دیگری اگر خواست، می تواند روزه بگیرد و اگر نخواست، روزه نگیرد و افطار کند؛ ولی به نظر ما، در هر دو صورت باید افطار کند و روزه نگیرد. پس اگر کسی در سفر یا در حال بیماری روزه بگیرد، باید قضای آن را به جای آورد؛ چرا که خداوند عز و جل می فرماید: «فَمَن شَهدَ مِنكُمُ الشَّهرَ فَلْيصُمْه وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيامٍ أُخَرَ» و همچنین می فرماید: «يرِيدُ اللّه بِكُمُ الْيسْرَ وَلاَ يرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»(2)-(3) [خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما دشواری نمی خواهد]

7) محمد بن یعقوب، از یکی از اصحاب ما، از سهل بن زید، از حسن بن محبوب، از عبد العزیز عبدی، از عُبید بن زُراره روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «فَمَن شَهدَ مِنكُمُ الشَّهرَ فَلْيصُمْه»(4) را پرسیدم و حضرت فرمود: چقدر معنای این آیه روشن است! هر کس که (هلال) ماه رمضان را ببیند، باید روزه بگیرد؛ و هر کس که در آن ماه به سفر برود، باید افطار کند.(5)

8) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَعَلَى الَّذِينَ يطِيقُونَه فِدْيةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ» فرمود: منظور، پیرمرد سالخورده و کسی است که دچار [بیماری] تشنگی شدید می شود. حضرت پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن لَّمْ يسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا»(6) [و هر که نتواند، باید شصت بینوا را خوراک بدهد] فرمود: منظور، کسی است که به خاطر بیماری یا بیماری تشنگی شدید، نمی تواند روزه بگیرد.(7)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 100، ح 190.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 100، ح 191.
3- [3] - بقره/ 185.

4- [4] - بقره/ 185.
5- [5] - کافی، ج 4، ص 126، ح 1.
6- [6] - مجادله/ 4.
7- [7] - کافی، ج 1، ص 116، ح 1.

9) محمد بن یعقوب، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بکیر، از برخی از اصحاب ما، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَعَلَی الَّذِینَ یطِیقُونَه فِدْیهٌ طَعَامُ مِسْکِینٍ» فرمود: یعنی کسانی که به دلیل پیری سن یا بیماری تشنگی شدید، یا مانند آن، قادر به روزه گرفتن نمی باشند، باید در عوض هر روز، یک مُدّ به عنوان کفاره بدهند.(1)-(2)

10) شیخ در تهذیب با سند خود، از حسین بن سعید، از فضاله، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَعَلَی الَّذِینَ یطِیقُونَه فِدْیهٌ طَعَامُ مِسْکِینٍ» روایت می کند که فرمود: منظور، پیرمرد سالخورده و کسی است که دچار بیماری تشنگی شدید می شود. نیز حضرت پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن لَّمْ یسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّینَ مِسْکِینًا» فرمود: منظور، کسی است که به دلیل بیماری یا بیماری تشنگی شدید، نمی تواند روز بگیرد.(3)

11) ابن بابویه با سلسله سند، از ابن بکیر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَعَلَی الَّذِینَ یطِیقُونَه فِدْیهٌ طَعَامُ مِسْکِینٍ» را پرسیدم و حضرت فرمود: یعنی کسانی که به دلیل پیری یا بیماری تشنگی شدید یا مانند آن، قادر به روزه گرفتن نمی باشند، باید در عوض هر روز یک مُدّ به عنوان کفاره بدهند.(4)

12) ابو علی طبرسی می گوید: علی بن ابراهیم با سند خود، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَعَلَی الَّذِینَ یطِیقُونَه فِدْیهٌ» فرمود: یعنی هر کس که به خاطر بیماری در ماه رمضان روزه اش را افطار نمود و پس از مدتی سلامتی خودرا به دست آورد و قضای آن روزهایی را که افطار نموده به جای نیاورد تا این که ماه رمضان دیگری فرا رسید، باید قضای آن روزه ها را به جای آورده و در عوض هر یک روز یک مدّ طعام، کفاره بدهد.(5)

1- [1] - مُدّ: پیمانه ای به اندازه دو رطل یا یک رطل و یک سوم رطل می باشد یا به مقدار پر شدن دو کف دست انسان معتدل (میانه) هنگامی که دو کف دستش را دراز کند و آن دو را پر نماید «قاموس المحیط- ریشه مدد»

2- [2] - کافی، ج 4، ص116، ح 5.
3- [3] - تهذیب، ج 4، ص 237، ح 695.
4- [4] - من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 84، ح 377.
5- [5] - مجمع البیان، ج 2، ص 10.

13) عیاشی، از سماعه، از ابو بصیر روایت می کند که گفت:از حضرت تفسیر آیه: «وَعَلَی الَّذِینَ یطِیقُونَه فِدْیهٌ طَعَامُ مِسْکِینٍ» را پرسیدم و حضرت فرمود: منظور، انسان بیمار و پیرمرد سالخورده ای است که قادر به روزه گرفتن نمی باشد.(1)

4) عیاشی، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَعَلَی الَّذِینَ یطِیقُونَه فِدْیهٌ طَعَامُ مِسْکِینٍ» فرمود: منظور، پیرمرد سالخورده و کسی است که دچار بیماری تشنگی شدید می شود.(2)

15) عیاشی، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: از حضرت پرسیدم: حکم کسی که از این ماه رمضان تا ماه رمضان دیگر بیمار باشد و در بین آن، سلامتی خود را به دست نیاورد و توان روزه گرفتن را نداشته باشد، چیست؟ حضرت فرمود: در عوض هر روزی که افطار نموده باید یک مد طعام به مسکین دهد، و اگر گندم ندارد باید یک مُدّ خرما بدهد؛ چرا که خداوند می فرماید: «فِدْیهٌ طَعَامُ مِسْکِینٍ» پس اگر می تواند باید در ماه رمضان آینده روزه بگیرد و اگر قادر به روزه گرفتن نیست، باید تا ماه رمضان دیگر منتظر بماند و آن را قضا کند و اگر تا ماه رمضان دیگر نیز سلامتی خود را به دست نیاورد، باید همان طور که برای روزه هایی که در ماه رمضان گذشته نگرفته کفاره داده، در عوض هر روز از این ماه رمضان که روزه نگرفته یک مد طعام، کفاره بدهد و اگر در بین آن دو ماه رمضان، سلامتی خود را به دست آورد و تنبلی ورزید و تا فرارسیدن ماه رمضان دیگر، قضای آن روزه ها را به جا نیاورد باید هم قضای آن روزه ها را به جای آورد و هم کفاره بدهد؛ چرا که او قضای آن روزه ها را به عمد نگرفته است.(3)

16) عیاشی، از علاء، از محمد روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «وَعَلَی الَّذِینَ یطِیقُونَه فِدْیهٌ طَعَامُ مِسْکِینٍ» را پرسیدم و حضرت فرمود: منظور، پیرمرد سالخورده و کسی است که دچار بیماری تشنگی شدید می شود.(4)

17) عیاشی، از رفاعه، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَعَلَی الَّذِینَ یطِیقُونَه فِدْیهٌ طَعَامُ مِسْکِینٍ» روایت می کند که فرمود: منظور، پیرمرد

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 98، ح 178.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 97، ح 177.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 98، ح 179.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 98، ح 180.

سالخورده و زنی است که می ترسد با روزه گرفتن فرزندش را از دست بدهد.(1)

18) عیاشی، از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می گفت: اشکالی ندارد که پیرمرد سالخورده و کسی که دچار بیماری تشنگی شدید می شود، ماه رمضان روزه نگیرد؛ ولی باید در عوض هر روز که روزه نگرفته اند، یک مد طعام (و در نسخه دیگری آمده که دو مد طعام) کفاره بدهند و قضای آن روزه ها به گردن آن دو نیست و اگر قادر به پرداخت آن کفاره نیز نیستند، هیچ اشکالی ندارد.(2)

«شَهرُ رَمَضَانَ الَّذِی أُنزِلَ فِیه الْقُرْآنُ هدًی لِّلنَّاسِ وَبَینَاتٍ مِّنَ الْهدَی وَالْفُرْقَانِ ...(185)»

[ماه رمضان (همان ماه) است که در آن، قرآن فرو فرستاده شده است؛ (کتابی) که مردم را راهبر و (متضمن) دلایل آشکار هدایت و (میزان) تشخیص حق از باطل است]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبد الله بن مُغیره، از عَمرو شامی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: ماه ها نزد خداوند، از روزی که آسمان ها و زمین را آفرید، دوازده ماه بوده که در کتاب خدا نیز آمده است و نخستین ماه، ماه خداوند عز و جل یعنی ماه رمضان است که خداوند آن را ذکر نمود و قلب ماه رمضان، شب قدر است و قرآن، در اولین شب از ماه رمضان نازل شد. پس خداوند آن ماه را با (نزول) قرآن، آغاز نمود.(3)

2) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود، از حفص بن غیاث روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «شَهرُ رَمَضَانَ الَّذِی أُنزِلَ فِیه الْقُرْآنُ» را پرسیدم، و گفتم: مگر قرآن از ابتدا تا انتها در طول بیست سال، نازل نشده است؟ حضرت فرمود: قرآن به یک باره در ماه رمضان به سوی بیت معمور (محلی است در آسمان

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 98، ح 181.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 98، ح 182.
3- [3] - کافی، ج 4، ص 65، ح 1.

چهارم به موازات خانه کعبه) نازل شد و سپس در طول بیست سال به تدریج نازل گشت. سپس حضرت فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: صحف ابراهیم علیه السلام در اولین شب ماه رمضان و تورات در ششم ماه رمضان و انجیل در سیزدهمین شب ماه رمضان و زبور در هیجدهم ماه رمضان و قرآن، در بیست و سوم ماه رمضان نازل شده است.(1)

3) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از هشام بن سالم، از سعد روایت می کند که گفت: من به همراه هفت مرد دیگر نزد امام باقر علیه السلام بودیم و رمضان را بر زبان آوردیم و حضرت فرمود: نگویید: این، رمضان است یا رمضان سپری شد یا رمضان فرا رسید، چرا که رمضان، نامی از نام های خداوند عز و جل است که نه فرا می رسد و نه سپری می شود و تنها چیزی که زوال پذیر است، فرا می رسد و سپری می شود، بلکه بگویید: ماه رمضان، پس ماه به آن نام اضافه شده و آن نام، نام خداوند عز و جل است که آن را ذکر نمود و آن، همان ماهی است که قرآن در آن نازل شد و خداوند آن را مثل و عید قرار داد(2)

4) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن سنان (یا از غیر او)، از کسانی که برای او روایت کرده اند، روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون قرآن و فرقان پرسیدم که «آیا دو چیز هستند یا یک چیز؟»، حضرت فرمود: قرآن، به تمام کتاب اطلاق می شود و فرقان، آیات محکمی است که واجب است به آن عمل شود.(3)

5) شیخ در تهذیب با سند خود، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: تورات در ششم ماه رمضان و انجیل در دوازدهم ماه رمضان و زبور در هیجدهم ماه رمضان و قرآن در شب قدر نازل شده است.(4)

6) شیخ در تهذیب با سند خود، از علی بن حسن بن فضال، از محمد بن خالد

1- [1] - کافی، ج 2، ص 460، ح6.

2- [2] - کافی، ج 4، ص 69، ح 2.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 461، ح 11.
4- [4] - تهذیب، ج 4، ص 193، ح 552.

اصم، از ثعلبه بن میمون، از محمد بن یحیی روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می گفت: خداوند، از هیچ بنده ای، نمازی را پس از به جا آوردن نماز واجب و صدقه ای را پس از دادن زکات و روزه ای را پس از گرفتن روزه ماه رمضان، نمی خواهد و در باره آن از او نمی پرسد.(1)

7) شیخ در تهذیب، از علی بن حسن فضّال، از احمد بن صبیح، از حسین بن عُلوان، از عبد الله بن حسن، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: ماه رمضان، تمام روزه ها را و نحر کردن، تمام ذبح ها را و زکات، تمام صدقه ها را و غسل جنابت، تمام غسل ها را نسخ نموده است.(2)

8) عیاشی، از حارث بَصری، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که در پایان ماه شعبان فرمود: خدایا، این ماه با برکت که تو قرآن را در آن نازل کردی و آن را مایه هدایت مردم و دارای نشانه های هدایت و معیارهای سنجش حق و باطل قرار دادی، فرا رسیده است. پس ما را در این ماه، سالم نگهدار و به ما توفیق بده تا در آن با لطف و رحمت تو حق این ماه را به جا آوریم.(3)

9) عیاشی، از عَبدوس عطّار، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: به هنگام فرارسیدن ماه رمضان بگو: خدایا، ماه رمضان که تو روزه هایش را بر ما واجب نمودی و قرآن را که مایه هدایت مردم و دارای نشانه های هدایت و معیارهای سنجش حق و باطل است در آن نازل فرمودی فرارسیده است. خدایا ما را در روزه گرفتن در این ماه یاری نما و آن را از ما بپذیر و ما را در این ماه، سالم نگهدار و او را از ما راضی گردان و ما را مطیع او قرار بده در آسانی و عافیتی از خودت. به درستی که تو بر همه چیز توانایی، ای مهربان ترین مهربانان!(4)

10) عیاشی، از ابراهیم روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «شَهرُ رَمَضَانَ الَّذِی أُنزِلَ فِیه الْقُرْآنُ» پرسیدم که: چگونه قرآن در آن زمان نازل شده و مگر نه این است که از ابتدای تا انتهای قرآن، در طول

1- [1] - تهذیب، ج 4، ص 153، ح 424.
2- [2] - تهذیب، ج 4، ص 153، ح 425.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص99، ح 183.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 99، ح 184.

بیست سال نازل شده است؟ حضرت فرمود: قرآن به یکباره در ماه رمضان بر بیت معمور (محلی است در آسمان چهارم، موازی با خانه کعبه) نازل شده و سپس از بیت معمور در طول بیست سال به تدریج نازل شده است. سپس حضرت فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: صحف ابراهیم علیه السلام در اولین شب از ماه رمضان و تورات در ششم ماه رمضان و انجیل در سیزدهمین شب از ماه رمضان و زبور در هیجدهم ماه رمضان و قرآن در بیست و چهارم ماه رمضان نازل شده است.(1)

11) عیاشی، از ابن سنان، از کسانی که برای او روایت کرده اند نقل می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون معنای قرآن و فرقان پرسیدم که: آیا دو چیز هستند یا یک چیز؟ و حضرت فرمود: قرآن، به تمام کتاب اطلاق می شود و فرقان، آیات محکم آن است که عمل به آن واجب می باشد.(2)

12) ابو علی طبرسی می گوید: ثعلبی با سند خود، از ابوذر، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: صحف ابراهیم علیه السلام در سوم ماه رمضان (و در روایت واحدی، در اولین شب از ماه رمضان) و تورات موسی علیه السلام در ششم ماه رمضان و انجیل عیسی علیه السلام در سیزدهم ماه رمضان و زبور داود در هیجدهم ماه رمضان و فرقان در بیست و چهارم ماه رمضان بر محمد، نازل شده است. سپس ابو علی می گوید: «عیاشی، عین همین حدیث را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.(3)»(4)

13) علی بن ابراهیم در تفسیرش این روایت را از امام کاظم علیه السلام نقل می کند که فرمود: صحف ابراهیم علیه السلام در اول ماه رمضان و تورات در ششم ماه رمضان و انجیل در شب سیزدهم ماه رمضان و قرآن در شب چهاردهم ماه رمضان نازل شده است.

14) علی بن ابراهیم گفت: اولین باری که خداوند، روزه را واجب کرد، در ماه رمضان نبود. علی بن ابراهیم از امام کاظم علیه السلام روایت می کند که فرمود:

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 99، ح 185.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 99، ح 186.
3- [3] - این مطلب در حدیث شماره 10 از تفسیر همین آیه آمده است.
4- [4] - مجمع البیان، ج 2، ص 14.

خداوند، روزه ماه رمضان را تنها بر انبیا واجب کرده بود و بر امت های آنان واجب نبود که در آن ماه روزه بگیرند و چون خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برگزید، فضیلت ماه رمضان را به او و امتش ارزانی داشت و پیش از آن که ماه رمضان نازل شود مردم، روزهای دیگری (غیر از ماه رمضان) را روزه می گرفتند.(1)

«...فَمَن شَهدَ مِنکُمُ الشَّهرَ فَلْیصُمْه وَمَن کَانَ مَرِیضًا أَوْ عَلَی سَفَرٍ فَعِدَّهٌ مِّنْ أَیامٍ أُخَرَ...(185)»

[پس هر کس از شما این ماه را درک کند، باید آن را روزه بدارد؛ و کسی که بیمار یا در سفر است، (باید به شماره آن] تعدادی از روزهای دیگر (را روزه بدارد)]

1) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از عبدالعزیز عبدی، از عبید بن زراره روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «فَمَن شَهدَ مِنکُمُ الشَّهرَ فَلْیصُمْه» را پرسیدم و حضرت فرمود: چقدر معنای این آیه واضح است! یعنی هر کس که (هلال) ماه (رمضان) را ببیند، باید در آن، روزه بگیرد و هر کس که به سفر برود، نباید در آن ماه، روزه بگیرد.(2)

2) شیخ در تهذیب، با سندی از محمد بن احمد بن یحیی، از سهل بن زید، از علی بن اسباط، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: زمانی که ماه رمضان فرا برسد، خداوند در آن حقی دارد. خداوند متعال می فرماید: «فَمَن شَهدَ مِنکُمُ الشَّهرَ فَلْیصُمْه». پس بر هیچ کس جایز نیست که پس از فرا رسیدن ماه رمضان جز برای حج یا عمره یا اموالی که ترس از تلف شدن آن می رود یا برادری که از هلاک شدن او بیم دارد، به سفر برود؛ اما نمی تواند به خاطر تلف شدن اموال برادرش، به مسافرت برود، اما پس از گذشت شب بیست و سوم از ماه رمضان،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 74.
2- [2] - کافی، ج 4، ص 126، ح 1.

می تواند به هر جایی که بخواهد، مسافرت کند.(1)

3) شیخ در تهذیب با سند خود، از هارون بن حسن بن جبله، از سماعه، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: جانم به فدای شما باد، اگر ماه رمضان فرا برسد و من مقداری از آن ماه را روزه گرفته باشم و بخواهم به زیارت قبر امام حسین علیه السلام بروم، آیا می توانم به زیارت بروم و در ایاب و ذهاب خود روزه ام را افطار کنم یا باید در اینجا بمانم تا عید فطر فرا برسد و پس از گذشت یک یا دو روز از عید فطر، به زیارت بروم؟ حضرت فرمود: بمان تا عید فطر فرا رسد. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: جانم به فدای شما باد، آیا، این بهتر است؟ حضرت فرمود: آری، آیا در قرآن نخوانده ای که خداوند فرمود: «فَمَن شَهدَ مِنکُمُ الشَّهرَ فَلْیصُمْه»(2)

4) عیاشی، از صَبّاح بن سَیابه روایت می کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ابن ابی یعفور به من امر فرمود تا سؤالاتی را از شما بپرسم. حضرت فرمود: آنها، چه هستند؟ عرض کردم: از شما می پرسد: اگر ماه رمضان فرا برسد و من در منزلم باشم، آیا می توانم به مسافرت بروم؟ حضرت در جواب فرمود: خداوند، می فرماید: «فَمَن شَهدَ مِنکُمُ الشَّهرَ فَلْیصُمْه» پس هر کس که به هنگام فرا رسیدن ماه رمضان در میان خانواده اش باشد، جز به منظور حج یا عمره یا طلب مالی که از تلف شدن آن، بیم دارد، نباید به مسافرت برود(3).

5) عیاشی، از زراره، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن شَهدَ مِنکُمُ الشَّهرَ فَلْیصُمْه» روایت می کند که فرمود: چقدر معنای این آیه برای کسی که آن را درک کند واضح و آشکار است! راوی می گوید: سپس حضرت فرمود: هر کس که (هلال) ماه رمضان را ببیند، باید در آن ماه، روزه بگیرد و هر کس که در آن به مسافرت برود، باید روزه خود را افطار کند.(4)

6) عیاشی، از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «فَلْیصُمْه» فرمود: دهان روزه دار، جز برای سخن نیک، گشوده

1- [1] - تهذیب، ج 4، ص 216، ح 626.
2- [2] - تهذیب، ج 4، ص 316، ح 961.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 100، ح 187.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 100، ح 188.

نمی شود.(1)

«...يرِيدُ اللّه بِكُمُ الْيسْرَ وَلاَ يرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُواْ الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُواْ اللّه عَلَى مَا هدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (185) »

[خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما دشواری نمی خواهد تا شماره (مقرر) را تکمیل کنید و خدا را به پاس آن که رهنمونیتان کرده است به بزرگی بستایید؛ و باشد که شکرگزاری کنید]

1) ابن شهر آشوب، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «يرِيدُ اللّه بِكُمُ الْيسْرَ وَلاَ يرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» روایت می کند که فرمود: منظور از یُسر، امیر المؤمنین علیه السلام و منظور از عُسر، فلانی و فلانی است.(2)

2) عیاشی، از ثمالی، از امام جعفر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «يرِيدُ اللّه بِكُمُ الْيسْرَ وَلاَ يرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» روایت می کند که فرمود: منظور از یُسر، علی علیه السلام و منظور از عُسر، فلانی و فلانی هستند. پس هر کس که از نسل آدم علیه السلام باشد، تحت ولایت فلانی و فلانی قرار نمی گیرد.(3)

3) احمد بن محمد بن خالد برقی، از برخی از اصحاب خود در حدیث مرفوعی نقل می کند که حضرت پیرامون تفسیر آیه: «يرِيدُ اللّه بِكُمُ الْيسْرَ وَلاَ يرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» فرمود: منظور از یُسر، ولایت و منظور از عُسر، مخالفت با ولایت و موالات و دوستی با دشمنان خداوند است.(4)

4) احمد بن محمد بن خالد برقی، از برخی از اصحاب ما، در حدیث مرفوعی پیرامون تفسیر آیه: «وَلِتُكَبِّرُواْ اللّه عَلَى مَا هدَاكُمْ» روایت می کند که حضرت فرمود: منظور از تکبیر، بزرگداشت و منظور از هدایت، ولایت است.(5)

5) محمد بن یعقوب، از علی بن احمد، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از خلف بن حماد، از سعید نقاش، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 100، ح 189.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 103.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 101، ح 192.
4- [4] - محاسن، ص 186، ح 199.
5- [5] - محاسن، ص 142، ح 36.

تکبیری برای شب عید فطر وجود دارد، اما مستحب است. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: آن تکبیر، در کجا باید گفته شود؟ حضرت، پاسخ داد: مکان آن، در شب عید فطر به هنگام نماز مغرب و عشای آخر و نماز صبح و نماز عید است؛ پس قطع می شود. راوی می گوید: به حضرت عرض نمودم: چگونه باید آن تکبیر را بگویم؟ حضرت پاسخ داد: می گویی: «الله أکبر، الله أکبر، لاإله إلا الله، و الله أکبر، الله أکبر و لله الحمد الله أکبر علی ما هدانا» حضرت فرمود: آیه: «وَلِتُكْمِلُواْ الْعِدَّةَ» که عدّه در آن به معنای صیام (روزه ها) می باشد و «وَلِتُكَبِّرُواْ اللّه عَلَى مَا هدَاكُمْ» به همین معنا است.(1)

6) عیاشی، از سعید نقاش روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: تکبیری برای شب عید فطر وجود دارد، اما سنّت شده است که موقع آن در شب عید فطر، وقت نماز مغرب و عشاء، نماز صبح و در نماز عید است و معنای آیه: «وَلِتُكَبِّرُواْ اللّه عَلَى مَا هدَاكُمْ» همین می باشد و آن تکبیر، این است که می گویی: «الله أکبر، الله أکبر، لاإله إلا الله، و الله أکبر، الله أکبر، و لله الحمد». راوی می گوید: در روایت ابو عمرو، تکبیر آخر، چهار مرتبه ذکر شده است.(2)

7) عیاشی، از ابو عُمیر، از مردی روایت می کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: جانم فدای شما باد. در میان ما گفته می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از آن که سی روز، روزه گرفته باشد، بیست و نه روز، روزه گرفته؛ آیا درست است؟ حضرت پاسخ داد: خداوند، هیچ وقت، کمتر از این مدت را نگفته است و پیامبر صلی الله علیه و آله، همیشه سی روز، روزه گرفته است، زیرا خداوند، می فرماید: «وَلِتُكْمِلُواْ الْعِدَّةَ» پس آیا (قابل باور است که) رسول الله صلی الله علیه و آله از آن بکاهد؟ !(3)

8) عیاشی، از سعید، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: تکبیری برای عید فطر وجود دارد. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: «(مگر نه این است که) تکبیر، تنها در یوم النحر (روز دهم ذی الحجّه) می باشد؟ حضرت پاسخ داد: برای عید فطر نیز تکبیری می باشد ولی آن در نماز مغرب، عشاء، صبح،

1- [1] - کافی، ج 4، ص 166، ح 1.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 101، ح 194.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 101، ح 195.

ظهر، عصر و دو رکعت نماز عید، سنت شده است.(1)

«وَإِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْیسْتَجِیبُواْ لِی وَلْیؤْمِنُواْ بِی لَعَلَّهمْ یرْشُدُونَ (186) »

[و هر گاه بندگان من از تو در باره من بپرسند، (بگو) من نزدیکم و دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا بخواند اجابت می کنم؛ پس (آنان) باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند باشد که راه یابند]

1) علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود مِنقَری، از حماد روایت می کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خود را مشغول دعا برای برادرانم و اهل ولایت می کنم. آن، به نظر شما چگونه است؟ حضرت پاسخ داد: خداوند تبارک و تعالی، دعای شخص غائب برای غائبی دیگر را استجابت می کند و هر کس برای مردان و زنان مؤمن و برای دوستداران ما دعا کند، خداوند، برای او در ازای هر مؤمنی از زمان آدم تا روز قیامت حسنه ای می نویسد. راوی می گوید: سپس حضرت فرمود: خداوند، نمازها را در بهترین اوقات واجب کرده است؛ پس بر شما است که در تعقیبات نمازها دعا کنید. سپس حضرت برای من و کسانی که نزد او بودند، دعا فرمود(2).

2) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت می کند که گفت: به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: جانم فدای شما باد، من از خداوند، از چندین و چند سال پیش، حاجتی را خواسته بودم و با به تأخیر افتادن اجابت آن، اندکی دلگیر شدم. حضرت فرمود: ای احمد! از این که شیطان در قلب تو راهی پیدا کند و تو را ناامید سازد، بر حذر باش. امام محمد باقر علیه السلام می فرمود: مؤمن از خداوند حاجتی را می خواهد و خداوند، از آنجا که صدای مؤمن برایش دلنشین است و دوست دارد که به تضرّع او گوش فرا دهد، آن حاجت را زود برآورده نکرده و آن را به تأخیر می اندازد. سپس حضرت فرمود: به خدا سوگند، خداوند عز و جل، در آن حاجات مؤمنان که زود

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 101، ح 196.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 75.

برآورده می سازد و آن حاجات که به تأخیر می اندازد، صلاح مؤمنان را در نظر می گیرد. امام باقر علیه السلام می فرمود: سزاوار است که تمایل مؤمن به دعا در زمان رفاه بیشتر از دعای او در زمان شدت و سختی باشد و این طور نباشد که پس از آن که حاجت او برآورده شد، سست و بی رمق گردد و از دعا کردن، دلزده و خسته شود؛ چرا که دعا، نزد خداوند عز و جل، اهمیت ویژه ای دارد. تو باید صبر پیشه کنی و در طلب مال حلال و صله رحم بکوشی و عیوب دیگران را برملا مسازی، چرا که ما اهل بیت، با هر کسی که با ما قطع رابطه کند، صله رحم انجام می دهیم و هر کس که به ما بدی کند، به او خوبی می کنیم. به خدا سوگند ما در این کار، فرجامی نیکو را لحاظ می کنیم.(1) اگر صاحب نعمت در دنیا، چیزی را از خداوند بخواهد و خداوند به او ارزانی دارد، او چیزی غیر از آن چه خواسته بود را مسئلت می دارد و آن نعمت، به چشم او کوچک می آید و سیری ناپذیر خواهد شد و اگر نعمت ها فزونی یابد، این خطر وجود دارد که انسان مسلمان، حقوق واجب خود را انجام ندهد و بیم آن می رود که به خاطر آن نعمت ها در فتنه بیفتد و اسیر شیطان شود. ای احمد بن محمد! می خواهم بدانم اگر کلامی را به تو بگویم، آیا تو آن را با اطمینان از من می پذیری؟ راوی می گوید: عرض کردم: جانم به فدای شما باد، اگر به سخن شما که حجت خداوند بر روی زمین هستید، اعتماد و اطمینان نداشته باشم، پس به گفتار چه کسی باید اعتماد کنم؟! حضرت فرمود: به خداوند، بیش از من، اعتماد کن؛ چرا که خداوند عز و جل به تو وعده داده است. آیا این خداوند نیست که می فرماید: «وَإِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»، «لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّه(2)» [از رحمت خدا نومید مشوید] و «وَاللّه یعِدُکُم مَّغْفِرَةً مِّنْه وَفَضْلًا»(3) [(ولی)خداوند از جانب خود، به شما وعده آمرزش و بخشش می دهد]. پس به خداوند عز و جل بیش از دیگران اعتماد کن و در نفس هایتان چیزی جز گمان خوب به خدا قرار مدهید، چرا که او شما را می آمرزد.

3) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از

1- [1] - کافی، ج 2، ص 354، ح 1.
2- [2] - زمر/ 53.
3- [3] - بقره/ 268.

کسی که برای او روایت کرده نقل می کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: دو آیه در کتاب خداوند عز و جل وجود دارد که به آن دو عمل می کنم ولی ثمره آن را نمی بینم. حضرت فرمود: آنها، چه آیاتی می باشند؟ به حضرت عرض کردم: یکی از آن دو آیه، آیه: «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ»(1) [مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم]، می باشد. ما به درگاه الهی دعا می کنیم ولی اجابتی نمی یابیم. حضرت فرمود: به نظر تو آیا خداوند عز و جل به وعده ای که داده، عمل نمی کند؟ به حضرت عرض کردم: خیر. حضرت فرمود: پس چرا دعاهای شما مورد استجابت قرار نمی گیرد؟ به حضرت عرض کردم: نمی دانم. حضرت فرمود: ولی من تو را از علت آن آگاه می سازم، هر کس که از خداوند عز و جل در آن چه که او را به آن امر فرموده، اطاعت کند وسپس با طریقه دعا، به درگاه او دعا کند، خداوند، دعای او را استجاب می کند.

به حضرت عرض کردم: طریقه دعا کردن چیست؟ حضرت پاسخ داد: دعا را با حمد و ستایش خداوند آغاز می کنی و نعمت هایی را که به تو ارزانی داشته را بر می شماری، سپس از او سپاسگزاری می کنی و پس از آن بر محمد صلی الله علیه و آله، درود می فرستی و سپس گناهانت را برمی شماری و به آنها اعتراف می کنی و پس از آن، از آن گناهان به درگاه خداوند پناه می جویی. طریقه دعا کردن، این گونه است. سپس حضرت فرمود: آن آیه دیگر چیست؟ به حضرت عرض کردم: آن دیگری، آیه: «وَمَا أَنفَقْتُم مِّن شَیءٍ فَهوَ یخْلِفُه وَهوَ خَیرُ الرَّازِقِینَ»(2) [و هر چه را انفاق کردید، عوضش را او می دهد و او بهترین روزی دهندگان است] است. من انفاق می کنم ولی عوضی را در مقابل آن نمی بینم. حضرت فرمود: به نظر تو آیا خداوند عز و جل به وعده خود عمل نمی کند؟ به حضرت عرض کردم: خیر. حضرت فرمود: پس چرا تو در مقابل انفاق، عوضی نمی یابی؟ به حضرت عرض کردم: نمی دانم. حضرت فرمود: اگر کسی از شما آن اموال را از راه حلال به دست آورد و در راه حلال، انفاق کند، خداوند، در مقابل هر درهمی که او انفاق کرده بود، عوضی به او می داد.(3)

1- [1] - غافر/ 60.
2- [2] - سبا/39.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 352، ح 8.

4) عیاشی، از ابن ابی یعفور، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَلْیسْتَجِیبُواْ لِی وَلْیؤْمِنُواْ بِی» روایت می کند که فرمود: یعنی می دانند که من قادرم بر این که حاجاتی را که می خواهند، به آنان ارزانی دارم.(1)

5) ابو علی طبرسی می گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: ناتوان ترین مردم، کسی است که قادر به دعا نباشد و بخیل ترین مردم کسی است که در سلام کردن، بخل ورزد.(2)

6) همچنین ابو علی طبرسی می گوید: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «وَلْیؤْمِنُواْ بِی» یعنی باید باور و اطمینان پیدا کنند به این که من قادرم بر این که حاجاتی را که می خواهند به آنان ارزانی دارم و «لَعَلَّهمْ یرْشُدُونَ»، یعنی شاید آنها به سوی حق بروند؛ یعنی هدایت یابند.(3)

«أُحِلَّ لَکُمْ لَیلَهَ الصِّیامِ الرَّفَثُ إِلَی نِسَآئِکُمْ...مِنَ الْخَیطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ (187)»

«أُحِلَّ لَکُمْ لَیلَهَ الصِّیامِ الرَّفَثُ إِلَی نِسَآئِکُمْ هنَّ لِبَاسٌ لَّکُمْ وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهنَّ عَلِمَ اللّه أَنَّکُمْ کُنتُمْ تَخْتانُونَ أَنفُسَکُمْ فَتَابَ عَلَیکُمْ وَعَفَا عَنکُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهنَّ وَابْتَغُواْ مَا کَتَبَ اللّه لَکُمْ وَکُلُواْ وَاشْرَبُواْ حَتَّی یتَبَینَ لَکُمُ الْخَیطُ الأَبْیضُ مِنَ الْخَیطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ (187)»

[در شبهای روزه، همخوابگی با زنانتان بر شما حلال گردیده است. آنان برای شما لباسی هستند و شما برای آنان لباسی هستید. خدا می دانست که شما با خودتان ناراستی می کردید، پس توبه شما را پذیرفت و از شما درگذشت، پس اکنون (در شبهای ماه رمضان می توانید) با آنان همخوابگی کنید و آن چه را خدا برای شما مقرر داشته طلب کنید و بخورید و بیاشامید تا رشته سپید بامداد از رشته سیاه (شب) بر شما نمودار شود]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار و همگی از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از ابو

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 102، ح 197.
2- [2] - مجمع البیان، ج 2، ص 18.
3- [3] - مجمع البیان، ج 2، ص 18.

بصیر، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «أُحِلَّ لَکُمْ لَیلَهَ الصِّیامِ الرَّفَثُ إِلَی نِسَآئِکُمْ» فرمود: این آیه در شأن خَوّات بن جُبیر انصاری(1) نازل شده است. ماجرا از این قرار است که وی با زبان روزه به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در خندق بود و بدون آن که افطار کند، روز را به شب رساند و پیش از نزول این آیه، این چنین بود که اگر کسی از آنان می خوابید، خوردن و آشامیدن بر او حرام می شد. پس خَوّات پس از آن که روز را به شب رسانید، به سوی خانواده خود آمد و گفت: آیا غذایی نزد شما هست؟ آنها پاسخ دادند: خیر، نخواب تا غذایی را برایت آماده کنیم. وی تکیه داد و خوابش برد. خانواده او به او گفتند: آیا تو خوابیده بودی؟ او پاسخ داد: آری. او بدون آن که افطار کند، شب را به صبح رسانید و صبح هنگام به سوی خندق رفت و کم کم داشت از هوش می رفت. رسول الله صلی الله علیه و آله از کنار او عبور کرد و چون او را با این حال دید، وی رسول الله صلی الله علیه و آله را از این که چه بر او گذشته، آگاه ساخت و خداوند، آیه: «وَکُلُواْ وَاشْرَبُواْ حَتَّی یتَبَینَ لَکُمُ الْخَیطُ الأَبْیضُ مِنَ الْخَیطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ» را نازل کرد.(2)

2) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و همگی از ابن ابی عمیر، از حلبی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «الْخَیطُ الأَبْیضُ مِنَ الْخَیطِ الأَسْوَدِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از آن، سفیدی روز از سیاهی شب است.(3)

3) محمد بن یعقوب، از برخی از اصحاب ما، احمد بن محمد، از قاسم بن یحیی، از جدّ خود حسن بن راشد، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: پدرم از جدم از پدرانش برای من نقل کرده که علی علیه السلام فرمود: بر مرد مستحب است که در اولین شب از ماه رمضان، با همسر خود، آمیزش

1- [1] - خوّات بن جبیر بن نُعمان بن أمیه بن امری القیس بن ثعلبه انصاری اوسی، یکی از یاران دلاور رسول الله صلی الله علیه و آله بود که او و برادرش عبد الله بن جبیر در جنگ بدر حضور داشتند. وی در سال 40 هجری در سن 94 سالگی در مدینه درگذشت. همچنین وی از صحابه امام

علی(ع) بود. نگاه کنید به: رجال طوسی: ص 40؛ أسد الغابه، ج 2، ص 125.

2- [2] - کافی، ج 4، ص 98، ح 4.

3- [3] - کافی، ج 4، ص 98، ح 4.

کند؛ چرا که خداوند می فرماید: «أُحِلَّ لَکُمْ لَیلَةَ الصِّیامِ الرَّفَثُ إِلَی نِسَآئِکُمْ» و رفث به معنای آمیزش است.(1)

4) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعه روایت می کند که گفت: از حضرت پرسیدم: گروهی در ماه رمضان روزه گرفتند و به هنگام غروب خورشید ابر سیاهی آسمان را فراگرفت و آنها گمان نمودند که شب شده و افطار نمودند، سپس آن ابر، کنار رفت و خورشید، ظاهر گشت. روزه آنان چه حکمی دارد؟ حضرت پاسخ داد: کسی که روزه خود را افطار نموده باید قضای آن روز را به جای آورد؛ چرا که خداوند عز و جل می فرماید: «ثُمَّ أَتِمُّواْ الصِّیامَ إِلَی الَّلیلِ»(2)

5) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید از یونس، از ابو بصیر و سماعه، روایت می کند که از امام صادق علیه السلام پرسیدند: گروهی، در ماه رمضان روزه گرفتند و به هنگام غروب خورشید، ابر سیاهی آسمان را فرا گرفت و آنها، گمان کردند که شب، شده است و برخی از آنان، روزه خود را افطار نمودند. سپس آن ابر، کنار رفت و خورشید، ظاهر گشت. روزه آنان، چه حکمی دارد؟ حضرت پاسخ داد: کسی که روزه خود را افطار نموده باید قضای آن روز را به جای آورد؛ چرا که خداوند عز و جل می فرماید: «ثُمَّ أَتِمُّواْ الصِّیامَ إِلَی الَّلیلِ» پس هر کسی پیش از فرارسیدن شب، چیزی بخورد، باید قضای آن را به جای آورد چرا که او عمداً آن چیز را خورده است.(3)

6) شیخ در تهذیب، با سند خود، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حُصین بن ابی حُصین روایت می کند که گفت: به امام جواد علیه السلام نامه ای نوشته و در آن عرض کردم: جانم به فدای شما باد. موالی شما در زمان نماز صبح اختلاف نظر پیدا کردند. برخی از آنان نماز صبح را به هنگام طلوع فجر اول که به شکل مستطیل در آسمان ظاهر می شود می خوانند، و برخی دیگر، آن را به هنگام ظاهر شدن آن افق و روشن شدن آن می خوانند. راوی، این حدیث را تا اینجا می رساند که امام جواد علیه السلام در جواب نامه با دست خط خود نوشت:

1- [1] - کافی، ج 4، ص 180، ح 3.
2- [42] - کافی، ج 4، ص 100، ح 1.

3- [3] - کافی، ج 4، ص 100، ح 2.

خدا، تو را مورد رحمت خود قرار دهد. فجر، همان خیط أبیض (نخ سفید) است نه آن سفیدی که کاملاً بالا رفته باشد (فراگیر باشد) و در سفر و حضر باید آن را برای خود مشخص سازی (خدا تو را مورد رحمت خود قرار دهد) خداوند، تعیین آن را بر مخلوقات خود مبهم نساخته و فرموده است: «وَكُلُواْ وَاشْرَبُواْ حَتَّى يتَبَينَ لَكُمُ الْخَيطُ الأَبْيضُ مِنَ الْخَيطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ» پس خیط ابیض (نخ سفید) همان فجری است که با طلوع آن، خوردن و آشامیدن در روزه، حرام و خواندن نماز واجب می شود.(1)

7) علی بن ابراهیم، از پدرش در حدیث مرفوعی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: آمیزش و افطار کردن در شب ماه رمضان پس از خوابیدن، حرام بود؛ یعنی هر کس که نماز عشا را می خواند و افطار نکرده می خوابید و سپس از خواب بیدار می شد، افطار کردن بر او حرام بود و همچنین آمیزش (با همسر) در شب و روز ماه رمضان، حرام بود. مردی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله خَوّات بن جُبیر انصاری نام داشت که برادر عبد الله بن جبیر بود. رسول الله صلی الله علیه و آله عبد الله بن جبیر را در روز جنگ احد به همراه پنجاه تیرانداز بر دهانه درّه گمارد و یاران او، او را رها کردند و تنها دوازده نفر به همراه او باقی ماندند و او در ورودی درّه، کشته شد و این برادر او یعنی خوات بن جبیر پیرمردی مسن و ناتوان بود و رسول الله صلی الله علیه و آله را در جنگ خندق، همراهی می کرد. هنگامی که روز را به شب رسانید به سوی خانواده اش آمد و گفت: آیا غذایی دارید؟ آنها پاسخ دادند: خیر، نخواب تا غذایی برایت فراهم کنیم. خانواده او در آماده کردن غذا، کندی ورزیدند و او پیش از آن که افطار کند، خوابش برد و چون بیدار شد به خانواده اش گفت: غذا خوردن، در امشب بر من حرام شده است و چون شب را به صبح رسانید، به حفر خندق پرداخت و بیهوش شد. رسول الله صلی الله علیه و آله، او را (با این حال) مشاهده نمود و دلش برای او سوخت. همچنین جمعی از جوانان، مخفیانه در شب های ماه رمضان(با همسران خود) آمیزش می کردند. بنابراین خداوند، آیه: «أُحِلَّ لَكُمْ لَيلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَآئِكُمْ» را نازل کرد و آمیزش در شب های ماه رمضان و خوردن غذا پس از خواب را حلال نمود و

1- [1] - تهذیب، ج 2، ص 36، ح 115.

زمان آن، تا طلوع فجر است؛ چرا که خداوند می فرماید: «وَكُلُواْ وَاشْرَبُواْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيطُ الأَبْيضُ مِنَ الْخَيطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ» یعنی سفیدی روز از سیاهی شب(1).

8) عیاشی، از سماعه روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «أُحِلَّ لَكُمْ لَيلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَآئِكُمْ» تا «وَكُلُواْ وَاشْرَبُواْ» را پرسیدم. حضرت پاسخ داد: این آیه در شأن خَوّات بن جُبیر نازل شده است. وی با زبان روزه به همراه رسول الله، مشغول حفر خندق بود تا این که روز را به شب رسانید و پیش از نازل شدن این آیه، این چنین بود که اگر کسی از آنها (در شب ماه رمضان) می خوابید، غذا خوردن بر او حرام می شد. پس خوّات هنگامی که روز را به شب رسانید، به سوی خانواده اش بازگشت و پرسید: آیا غذایی دارید؟ آنها، پاسخ دادند: نخواب تا غذایی را برایت آماده کنیم. او تکیه داده و خوابش برد. آنها به او گفتند: آیا تو خوابیده بودی؟ او پاسخ داد: آری. پس تا صبح افطار نکرد و صبح هنگام به سوی خندق رفت و کم کم داشت بیهوش می شد. رسول الله صلی الله علیه و آله از کنار او عبور کرد و چون او را با این حال دید، از وی در باره سبب آن پرسید و او حضرت را از آن چه بر او گذشته آگاه کرد و این آیه نازل شد: «أُحِلَّ لَكُمْ لَيلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَآئِكُمْ» تا «وَكُلُواْ وَاشْرَبُواْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيطُ الأَبْيضُ مِنَ الْخَيطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ»(2)

9) عیاشی، از سعد، از یکی از اصحاب خود روایت می کند که از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام پرسیدند: حکم مردی که به هنگام سحر در (طلوع) فجر شک می کند، چیست؟ حضرت پاسخ داد: اشکالی ندارد (چون خداوند می فرماید:) «وَكُلُواْ وَاشْرَبُواْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيطُ الأَبْيضُ مِنَ الْخَيطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ» و او باید در ماه رمضان، احتیاط (زودتر بیدار شود) و پیش از زمان شک سحری بخورد. (3)

10) عیاشی، از ابو بصیر نقل می کند: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: دو مرد در سحرگاه ماه رمضان برخاسته و یکی از آن دو گفت: این، فجر است و دیگری گفت: چیزی، نمی بینم، حکم آن دو چیست؟ حضرت پاسخ داد: آن کس که

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 75.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 102، ح 198.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 102، ح 199.

یقین نکرده که آن، هنگام فجر است می تواند غذا بخورد ولی خوردن غذا بر آن که می گوید هنگام فجر می باشد، حرام شده است. چرا که خداوند می فرماید: «وَكُلُواْ وَاشْرَبُواْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيطُ الأَبْيضُ مِنَ الْخَيطِ الأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّواْ الصِّيامَ إِلَى الَّليلِ»(1)

11) عیاشی، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: جمعی از مردم در ماه رمضان روزه گرفتند و به هنگام غروب خورشید، ابر سیاهی آسمان رافرا گرفت و آنها، گمان کردند که شب شده است، و همه یا برخی از آنان، روزه خود را افطار نمودند. سپس آن ابر، کنار رفت و مشخص شد که خورشید غروب نکرده است. روزه آنان چه حکمی دارد؟ حضرت پاسخ داد: کسی که روزه خود را افطار نموده، باید قضای آن روز را به جای آورد؛ چرا که خداوند عز و جل می فرماید: «ثُمَّ أَتِمُّواْ الصِّيامَ إِلَى الَّليلِ» پس هر کس پیش از فرارسیدن شب، چیزی بخورد، باید قضای آن را به جای آورد؛ چرا که او عمداً آن چیز را خورده است.(2)

12) عیاشی، از قاسم بن سلیمان، از جراح، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «ثُمَّ أَتِمُّواْ الصِّيامَ إِلَى الَّليلِ» روایت می کند که فرمود: «منظور، روزه ماه رمضان است؛ پس هر کس هلال ماه را در روز ببیند باید روزه اش را تا شب تکمیل کند.(3)

13) عیاشی، از سماعه روایت می کند که گفت: حضرت فرمود: کسی که روزه خود را افطار نموده، باید قضای آن روز را به جای آورد؛ زیرا خداوند می فرماید: «ثُمَّ أَتِمُّواْ الصِّيامَ إِلَى الَّليلِ»، پس هر کس پیش از فرارسیدن شب، چیزی بخورد، باید قضای آن را به جای آورد؛ چرا که او عمداً آن چیز را خورده است.(4)

14) عیاشی، از عبد الله حلبی روایت می کند که گفت: از امام صادق، پرسیدم: «الْخَيطُ الأَبْيضُ مِنَ الْخَيطِ الأَسْوَدِ» به چه معنا است؟ حضرت پاسخ داد: منظور، سفیدی روز از سیاهی شب است.(5)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 102، ح 200.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 103، ح 201.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 103، ح 202.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 103، ح 203.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 103، ح 204.

«وَلاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَينَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُواْ بِها إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُواْ فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالإِثْمِ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ (188)»

[و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید، و (به عنوان رشوه قسمتی از) آن را به قضات مدهید تا بخشی از اموال مردم را به گناه بخورید؛ در حالی که خودتان (هم خوب) می دانید]

1) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از زیاد بن عیسی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَلاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَينَكُم بِالْبَاطِلِ» را پرسیدم حضرت پاسخ داد: (مردان) قریش با یکدیگر بر سر خانواده و اموالشان قمار می کردند و خداوند عز و جل، آنان را از این کار، نهی فرمود.(1)

2) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از عبد الله بن بحر، از عبد الله بن مسکان، از ابو بصیر نقل می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَلاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَينَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُواْ بِها إِلَى الْحُكَّامِ» را پرسیدم. حضرت پاسخ داد: ای ابا بصیر! خداوند عز و جل آگاه است از این که در این امت حاکمانی هستند که ستم روا می دارند؛ اما مقصود خداوند از آیه، حاکمان عادل نبوده، بلکه مقصود او تنها، حاکمان ستمگر می باشد. ای ابا محمد، اگر تو حقی بر گردن کسی داشته باشی و او را به نزد حاکمان عادل فرابخوانی و او سر باز زند و تنها حاضر باشد که در نزد حاکمان ستمگر با تو اقامه دعوا کند تا آنان به نفع او قضاوت کنند، او از جمله کسانی است که طاغوت (انسان های سرکش) را حاکم خود قرار می دهند و منظور از آیه: «أَلَمْ تر إِلَى الَّذِينَ يزْعُمُونَ أَنَّهمْ آمَنُواْ بِمَا أُنزِلَ إِلَيکَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِکَ يرِيدُونَ أَن يتَحَاكَمُواْ إِلَى الطَّاغُوتِ»(2) [آیا ندیده ای کسانی را که می پندارند به آن چه به سوی تو نازل شده و (به) آن چه پیش از تو نازل گردیده ایمان آورده اند (با این همه) می خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند؟]، همین است.(3)

1- [1] - کافی، ج 5، ص 122، ح 1.
2- [2] - نساء/ 60.

3- [3] - کافی، ج 7، ص411، ح 3.

3) شیخ، با سند خود، از محمد بن احمد بن یحیی، از محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال روایت می کند که گفت: در نامه ابو اسد به امام هادی علیه السلام خواندم که ابو اسد با خط خود نوشته بود که: تفسیر آیه: «وَلاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَينَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُواْ بِها إِلَى الْحُكَّامِ» چیست؟ و حضرت با دستخط خود در جواب نامه نوشت: منظور از حُکّام، قضات می باشند. سپس حضرت در زیر آن نوشت: منظور، این است که آن مرد می داند که آن قاضی، ظالم است و با این وجود به نزد او می رود و قاضی، به نفع او حکم می کند، پس او نسبت به معتبر دانستن حکمی که قاضی به نفعش صادر کرده، هیچ عذری ندارد؛ چرا که او می دانست که او ظالم است.(1)

4) عیاشی، از زیاد بن عیسی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَلاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَينَكُم بِالْبَاطِلِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: (مردان) قریش با یکدیگر بر سر خانواده و اموالشان قمار می کردند و خداوند، آنان را از این عمل، نهی فرمود.(2)

5) عیاشی، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَلاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَينَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُواْ بِها إِلَى الْحُكَّامِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: ای ابو بصیر، خداوند عز و جل آگاه است از این که در این امت، حاکمانی هستند که ستم روا می دارند؛ اما مقصود خداوند، حاکمان عادل نبوده، بلکه مقصود او تنها، حاکمان ستمگر می باشد. ای ابا محمد! اگر تو، حقی بر گردن کسی داشته باشی و او را به نزد حاکمان عادل، فرابخوانی و او سر باز زند و تنها، حاضر باشد که در نزد حاکمان ستمگر با تو اقامه دعوا کند تا آنان به نفع او قضاوت کنند، او از جمله کسانی است که طاغوت (انسان های سرکش) را حاکم خود قرار می دهند.(3)

6) عیاشی، از حسن بن علی روایت می کند که گفت: در نامه ابو اسد به امام رضا علیه السلام که جواب آن با دستخط خود امام بود، خواندم که ابو اسد تفسیر آیه: «وَلاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَينَكُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُواْ بِها إِلَى الْحُكَّامِ» را از حضرت

1- [1] - تهذیب، ج 6، ص 219، ح 518.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 103، ح 205.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 104، ح 206.

پرسید و حضرت در جواب به سؤال او نوشت: منظور از حُکّام، قضات می باشند. سپس حضرت در ذیل آن نوشت: منظور، این است که آن مرد می داند که آن قاضی، ظالم و سرکش است؛ پس اگر آن مرد با وجود این که می داند که قاضی ظالم است به نزد او برود و قاضی حکمی را به نفع وی صادر کند، آن مرد در معتبر دانستن آن حکم، هیچ عذری ندارد.(1)

7) عیاشی از سماعه روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی، مقداری مال دارد که تنها کفاف معاش او را می دهد و همچنین، دینی نیز بر گردن او است. آیا می تواند با آن مال، روزی خانواده اش را دهد تا خداوند در کار او گشایشی حاصل کند و سپس دین خود را ادا کند، یا این که باید به خاطر ادای آن قرض، از کس دیگری قرض کند؟ حضرت پاسخ داد: باید با آن مالی که نزد او است، دین خود را بپردازد و اموال مردم را نخورد جز در صورتی که اموال دیگری داشته باشد که بتواند به وسیله آن حقوق آنان را بدهد؛ چرا که خداوند، می فرماید: «وَلاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ»(2)

8) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زید و احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابو ایوب، از سماعه روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی از ما، مقداری مال دارد که تنها کفاف معاش او را می دهد و همچنین، دینی نیز بر گردن او است. آیا می تواند با آن مال، خانواده اش را روزی دهد تا خداوند در کار او گشایشی حاصل کند و سپس دین خود را ادا کند یا باید به خاطر ادای آن قرض، از کس دیگری قرض کند و یا باید رو به صدقه گرفتن بیاورد؟ حضرت پاسخ داد: باید با آن مالی که نزد او است، دین خود را بپردازد و اموال مردم را نخورد، جز در صورتی که اموال دیگری داشته باشد که بتواند به وسیله آن، حقوق آنان را بدهد؛ چرا که خداوند، می فرماید: «لاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلاَّ أَن تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِّنكُمْ»(3) [اموال همدیگر را به ناروا مخورید، مگر آن که داد و ستدی با تراضی یکدیگر از شما (انجام گرفته) باشد] و آن مرد نباید به خاطر ادای دین خود، از کس دیگری قرض کند، جز در

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 104، ح 207.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 104، ح 208.

3- [3] - نساء/ 29.

صورتی که بتواند به آن وفا کند، و اگر بر درب خانه ها مشغول گدایی شد، یک لقمه یا دو لقمه و یک خرما یا دو خرما به او بدهید، جز در صورتی که ولی داشته باشد که در این صورت، ولی، باید دین او را بپردازد و به وعده او عمل کند. هر کس از ما بمیرد، خداوند برای او یک ولی قرار می دهد که پس از او مسئول وفا کردن به وعده او و پرداختن دین او است.(1)

9) علی بن ابراهیم روایت می کند که امام کاظم علیه السلام فرمود: خداوند آگاه است که حاکمانی، به ناحق حکم می رانند. پس نهی فرمود از این که آنان را حاکم قرار دهند؛ چرا که آنان به حق حکم نکرده و اموال مردم باطل می شود (تصرف در آن روا نمی باشد(2)).

10) ابو علی طبرسی می گوید: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: منظور از باطل، قسم دروغ است که از طریق آن، اموالی به دست آید.(3)

«یسْأَلُونَکَ عَنِ الأهلَّهِ قُلْ هی مَوَاقِیتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ...(189)»

[در باره (حکمت) هلالها(ی ماه) از تو می پرسند، بگو: آنها (شاخص) گاه شماری برای مردم و (موسم) حج اند]

1) شیخ با سند خود، از ابوالحسن محمد بن احمد بن داود، از احمد بن محمد بن سعید، از حسن بن قاسم، از علی بن ابراهیم، از احمد بن عیسی بن عبد الله، از عبد الله بن علی بن حسین، از پدرش از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «قُلْ هی مَوَاقِیتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ» روایت می کند که فرمود: یعنی هلال های ماه، نشانگر اوقات روزه، عید فطر و حج آنان است.(4)

2) عیاشی، از زید بن ابی اسامه روایت می کند که فرمود: از امام صادق علیه السلام پیرامون معنای أهِلَّه (هلال ماه ها) پرسیده شده و حضرت فرمود: آنها، ماه ها هستند، پس اگر هلال ماه (رمضان) را دیدی، روزه بگیر و اگر (در پایان ماه) آن را مشاهده نمودی، افطار کن. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: اگر آن ماه،

1- [1] - کافی، ج 5، ص 95، ح 2.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 76.
3- [3] - مجمع البیان، ج 2، ص 25.
4- [4] - تهذیب، ج 4، ص 166 ح 472.

بیست و نه روز بود، آیا باید قضای آن روز را به جای آوریم؟ حضرت پاسخ داد: خیر، جز در صورتی که سه نفر عادل شهادت بدهند که هلال ماه رمضان را پیش از آن دیده اند که در این صورت باید آن روز که روزه نگرفته اید، را قضا کنید.(1)

3) عیاشی، از زیاد بن مُنذر روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: هنگامی که مردم روزه می گیرند روزه بگیر، و هنگامی که مردم افطار می کنند، افطار کن؛ چرا که خداوند، هلال های ماه را وسیله تعیین (ماه ها) قرار داد.(2)

4) علی بن ابراهیم: برخی از اوقات مشخص و مشهور، و برخی دیگر، نامشخص می باشند. اوقات مشخص و مشهور، چهار وقت می باشند که عبارتند از: ماه های حرام که خداوند در آیه: «مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ(3)» (از این دوازده ماه، چهار ماه ،ماهِ حرام است) ذکر نموده است و دوازده ماه که خداوند آنها را آفرید و با هلال ماه مشخص می شوند که اولین ماه آن، محرم و آخرین ماه آن، ذی الحجه است. ماه های حرام، چهار ماه است که عبارتند از: رجب به تنهایی و ذی القعده، ذی الحجّه و محرّم به صورت پشت سر هم که خداوند، جنگ را در آن ماه ها حرام نمود و چه گناهان و چه اعمال حسنه در آن ماه ها، چند برابر می شود. ماه های سیاحت مشخص است که عبارت است از: بیست روز از ذی الحجّه، محرّم، صَفر، ربیع الاول و ده روز از ربیع الثانی که خداوند، در آن ماه ها، جنگ با مشرکین را به وسیله نازل کردن آیه: «فَسِیحُواْ فِی الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهرٍ(4)» [پس (ای مشرکان!) چهار ماه (دیگر با امنیت کامل) در زمین بگردید] به تأخیر انداخت. ماه های حج، مشخص است که عبارتند از: شَوّال، ذی العقده، و ذی الحجّه. این ماه ها، از این رو ماه های حج نامیده شده اند که هر کس در این ماه ها یعنی در شوّال یا ذی القعده یا ذی الحجّه به عمره برود و نیت کند که در مکّه اقامت کند تا حج را نیز به جای آورد می تواند پس از عمره، حج تمتّع را نیز به جای آورد. ولی هر کس که در ماه های دیگری غیر از این ماه ها به عمره برود، چه نیت کند که برای حج در مکه بماند یا نیتی نکند، نمی تواند

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 104، ح 209.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 104، ح 210.

3- [3] - توبه/ 36.
4- [4] - توبه/ 2.

حج تمتع را به جای آورد؛ زیرا او در ماه های حج، وارد مکه نشده است. پس وجه تسمیه این ماه ها، به ماه های حج، به این دلیل می باشد. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «الْحَجُّ أَشْهرٌ مَّعْلُومَاتٌ(1)» [حج در ماههای معیّنی است]. همچنین ماه رمضان نیز، جزء اوقات مشخص است. اما اوقات نامعلوم، ماه هایی هستند که هر گاه امری واقع شود، باید منتظر ماند تا آنها به پایان برسند و عبارتند از: عدّه نگهداشتن زنان مطلّقه و زنانی که همسرشان از دنیا رفته باشد. پس هر گاه شوهری، همسرش را طلاق دهد، اگر آن زن، یائسه نباشد و خون حیض می بیند، باید چند بار که خداوند متعال، تعداد آن را مشخص نموده، از خون حیض پاک(2) شود و اگر آن زن، یائسه باشد و خون حیض نمی بیند باید سه ماه عده نگهدارد و در آن سه ماه، خونی نبیند؛ همچنین عده زنی که شوهرش از دنیا رفته، چهار ماه و ده روز می باشد و عده زن مطلّقه که باردار می باشد، این است که فارغ شود.

همین طور عده زنی که به دلیل ایلاء(3) بر شوهر خود، حرام شده است، چهار ماه می باشد. ازجمله موارد دیگر اوقات نامعلوم، مهلتی است که در قرض، بین قرض دهنده و قرض گیرنده معین می شود. همچنین ازجمله آن، دو ماه روزه متوالی است که در کفّاره ظهار(4) و کفّاره قتل غیرعمد واجب می شود. از موارد دیگر آن، روزه ای است که در حج، بر کسی که قربانی نیافت واجب می شود. (آخرین مورد آن) سه روز روزه ای است که در کفاره قسم واجب می شود. بنابراین، این ها، موارد اوقات مشخص و اوقات نامعلومی می باشند که خداوند آنها را در آیه: «یسْأَلُونَکَ عَنِ الأهلَّهِ قُلْ هی مَوَاقِیتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ» ذکر نموده است.(5)

سید اجلّ ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس، قواعدی را

1- [1] - بقره/ 197.
2- [2] - أقراء: جمع قُرْء به معنای پاک شدن از خون حیض است و از اضداد می باشد و آن، به این خاطر است که قَرْء، به معنای وقت می باشد و در/ 228 بقره «ثلاثهَ قروءٍ» نیز به کار رفته است.
3- [3] - ایلاء: این است که مرد سوگند بخورد آمیزش با همسر دائم خود که با او نزدیکی کرده را برای همیشه یا بدون تعیین کردن زمان، ترک کند

که شروط آن، در فقه، مشخص شده است.
4- [4] - ظِهار: این است که مرد به همسرش بگوید: «پشت تو، به مانند پشت مادرم است. «القاموس المحیط- ریشه ظهر»
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 76.

برای تشخیص هلال ماه رمضان ذکر می کند که به قرار زیر می باشد:

«قاعده اول»

1) یکی از یاران حضرت می گوید: در اولین روز ماه رمضان که مردم، در شک و یقین، به سر می بردند، نزد امام حسن عسکری علیه السلام رفتم و چون نگاه حضرت به من افتاد، فرمود: آیا دوست داری که قاعده ای را به تو بگویم تا به وسیله آن، فرارسیدن ماه رمضان را تشخیص دهی و هیچ گاه در آن شک نکنی؟ راوی می گوید: عرض کردم: آری، ای مولای من! با گفتن آن، بر من منت نهید. حضرت فرمود: ابتدا باید اول ماه محرم را بدانی. پس اگر بدانی که اولین روز ماه محرم، چه روزی است، دیگر در تشخیص اولین روز ماه رمضان شک نمی کنی. راوی می گوید: عرض کردم: چگونه تشخیص هلال ماه محرم، مرا از تشخیص هلال ماه رمضان، بی نیاز می سازد؟ حضرت پاسخ داد: تشخیص هلال ماه محرم تو را به تشخیص هلال ماه رمضان، رهنمون می سازد و به این وسیله دیگر نیازی به تشخیص هلال ماه رمضان نداری. راوی می گوید: عرض کردم: مولای من، کیفیت این قاعده را برایم شرح دهید. حضرت فرمود: ابتدا، اولین روز ماه محرم را در نظر می گیری، پس اگر اولین روز محرم، یکشنبه بود، عدد یک و اگر دو شنبه بود، عدد دو و اگر سه شنبه بود، عدد سه و اگر چهار شنبه بود، عدد چهار و اگر پنجشنبه بود، عدد پنج و اگر جمعه بود، عدد شش و اگر شنبه بود، عدد هفت را در نظر بگیر و به خاطر بسپار و به عدد ائمه علیه السلام، که دوازده است، بیفزا. سپس هر عددی که بدست آمد را هفت تا هفت تا کم کن(1) و ببین که چه عددی به دست می آید. پس اگر عدد هفت به دست آمد، اولین روز ماه رمضان، شنبه و اگر عدد شش به دست آمد، اولین روز ماه رمضان، جمعه و اگر عدد پنج به دست آمد، اولین روز ماه رمضان، پنجشنبه و اگر عدد چهار بدست آمد، اولین روز ماه رمضان، چهار شنبه و اگر عدد سه بدست آمد، اولین روز ماه رمضان، سه شنبه و اگر عدد دو بدست آمد،

1- [1] - ابن طاووس در اقبال الاعمال، احتمال داده است که جمله «فما بقی ممالایتم سبعه» اشتباه ناسخ باشد. ما نیز این جمله را ترجمه نکرده ایم، زیرا با ترجمه آن، معنای جمله، استوار نمی گردد. (مترجمان)

اولین روز ماه رمضان دوشنبه و اگر عدد یک به دست آمد، اولین روز ماه رمضان یکشنبه است. پس این گونه حساب می کنی و ان شاء الله، آن را موافق با صواب می یابی.(1)

«قاعده دوم»

2) و نیز گفت: توضیح عجیبی را بر پشت کتابی قدیمی مربوط به 14 صَفر سال 660 یافته ایم و آن را بر طبق نظر خودمان، نزدیک به صواب می دانیم. آن توضیح از این قرار است: اگر خواستی وقفه (آخرین روز ماه رمضان) و اولین روز ماه رمضان را تشخیص دهی، هلال ماه محرم را رصد کن؛ پس اگر هلال ماه محرم را تشخیص دادی، چهار روز پس از آن را بشمار. پنجمین روز آن، وقفه و ششمین روز آن، اول ماه رمضان است. پس اگر نتوانستی هلال ماه محرم را مشاهده کنی، هلال ماه صفر را رصد کن و دو روز پس از آن را بشمار. سومین روز آن، وقفه و چهارمین روز آن اول ماه رمضان است. پس اگر نتوانستی هلال ماه صفر را مشاهده کنی، هلال ماه ربیع الاول را رصد کن پس اگر آن را مشاهده کردی، یک روز پس از آن را بشمار. دومین روز آن، وقفه و سومین روز آن، اول ماه رمضان است. پس اگر نتوانستی هلال ماه ربیع الاول را مشاهده کنی، هلال ماه ربیع الثانی را رصد کن پس اگر آن را مشاهده کردی، شش روز پس از آن را بشمار. هفتمین روز آن، وقفه و هشتمین روز آن، اول ماه رمضان است. پس اگر نتوانستی هلال ماه ربیع الثانی را مشاهده کنی، هلال ماه جمادی الأولی را رصد کن. پس اگر آن را مشاهده کردی، پنج روز پس از آن را بشمار. ششمین روز آن وقفه و هفتمین روز آن، اول ماه رمضان است. پس اگر نتوانستی هلال ماه جمادی الأولی را مشاهده کنی، هلال ماه جمادی الثانی را رصد کن. پس اگر آن را مشاهده کردی، سه روز پس از آن را بشمار. چهارمین روز آن، وقفه و پنجمین روز آن اول ماه رمضان است. پس اگر نتوانستی هلال ماه جمادی الثانی را مشاهده کنی، هلال ماه رجب را رصد کن و دو روز بعد از آن را بشمار. سومین روز آن، وقفه و چهارمین روز آن اول ماه رمضان است. پس اگر نتوانستی هلال ماه رجب را مشاهده کنی، هلال ماه شعبان را رصد

1- [1] - اقبال الاعمال، ص 266.

کن. اولین روز آن، وقفه و دومین روز آن، اول ماه رمضان است. پس اگر نتوانستی هلال ماه رمضان را مشاهده کنی، هلال ماه شوال را رصد کن پس اگر آن را مشاهده کردی، چهار روز بعد از آن را بشمار. پنجمین روز آن، وقفه و ششمین روز آن، اول روز ماه رمضان است. پس اگر نتوانستی که هلال ماه شوال را مشاهده کنی، هلال ماه ذی القعده را رصد کن. پس اگر آن را مشاهده کردی، سه روز پس از آن را بشمار. چهارمین روز آن، وقفه و پنجمین روز آن، اولین روز ماه رمضان است. پس اگر نتوانستی هلال ماه ذی القعده را مشاهده کنی، هلال ماه ذی الحجه را رصد کن و هشت روز پس از آن را بشمار. نهمین روز آن، وقفه و دهمین روز آن، اولین روز ماه رمضان، است. این (قاعده) آخرین چیزی است که بر آن دست یافتیم پس آن را جز از کسی که شایستگی نقل حدیث را دارد، مخفی نگهدار.(1)

«قاعده سوم»

3) سپس ابن طاووس گفت: یکی از قواعد، قاعده ای است که آن را شنیده ایم ولی بر سند آن، که از کدام یک از ائمه علیهم السلام نقل شده است، دست نیافتیم و عبارت است از این که: روز، اول روزه شما، همان روزی است که در آن قربانی می کنید (پایان کلام ابن طاووس(2)).

«...وَلَیسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوْاْ الْبُیوتَ مِن ظُهورِها وَلَکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَی وَأْتُواْ الْبُیوتَ مِنْ أَبْوَابِها ...(189) »

[و نیکی آن نیست که از پشت خانه ها درآیید، بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند؛ و به خانه ها از در (ورودی) آنها درآیید]

1) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از احمد بن نضر، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون آیه: «وَأْتُواْ الْبُیوتَ مِنْ أَبْوَابِها» فرمود: منظور این است که در هر کاری از طریق صحیح (و نه انحرافی

1- [1] - اقبال الاعمال، ص 267.
2- [2] - اقبال الاعمال، ص 269.

و وارونه) وارد شوید.(1)

2) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد اشعری، از مُعلّی، از محمد بن جمهور، از سلیمان بن سماعه، از عبد الله بن قاسم، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: ائمه علیهم السلام، درهای خداوند عز و جل هستند که رسیدن به او، تنها از طریق آنان میسر است و اگر آنان نبودند، معرفت الهی، امکان پذیر نمی شد و خداوند، آنان را حجت خود بر مخلوقاتش قرار داد.(2)

3) محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از محمد بن حمران، از اسود بن سعید روایت می کند که گفت: در محضر امام باقر علیه السلام بودم که بدون آن که سؤالی از حضرت بپرسم، فرمود: ما، حجت خداییم،ما مدخل و دروازه خدا، زبان خدا، جلوه خدا و چشم خدا در میان مخلوقاتش، و نیز متولیان امر الهی در میان بندگانش می باشیم.(3)

4) طبرسی در احتجاج، از اصبغ بن نُباته روایت می کند که گفت: در محضر امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بودم که ابن کوّاء به نزد حضرت آمده و عرض کرد: ای امیر مؤمنان، معنای بیوت (خانه ها) در آیه: «وَلَيسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوْاْ الْبُيوتَ مِن ظُهورِها وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُواْ الْبُيوتَ مِنْ أَبْوَابِها» چیست؟ حضرت فرمود: منظور از خانه هایی که خداوند امر فرمود که باید از در آنان وارد شد، ما هستیم. ما، در و خانه های الهی هستیم که رسیدن به او، از طریق آن میسر است. پس هر کس با ما بیعت کند و ولایت ما را بپذیرد، از در خانه ها وارد شده؛ و هر کس که با ما مخالفت ورزد و دیگران را بر ما ترجیح دهد، از پشت خانه ها وارد شده است.(4)

5) عیاشی، از سعد روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «وَلَيسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوْاْ الْبُيوتَ مِن ظُهورِها وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُواْ الْبُيوتَ مِنْ أَبْوَابِها» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: خاندان محمد صلی الله علیه و آله، درهای الهی و راه رسیدن به خدا هستند و مردم را به سوی بهشت فرا می خوانند و تا روز

1- [1] - محاسن، ص 224، ح 143.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 149، ح 2.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 75، ح 1.
4- [4] - احتجاج، ص 227.

قیامت، پیشرو و راهنمای مردم به سوی بهشت می باشند.(1)

6) عیاشی، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَلَیسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوْاْ الْبُیوتَ مِن ظُهورِها» روایت می کند که فرمود: منظور، این است که در هر کاری از طریق صحیح (و نه انحرافی و وارونه) وارد شوید.(2)

7) عیاشی، از سعید بن مُنَخَّل در حدیث مرفوعی، از حضرت روایت می کند که فرمود: منظور از بیوت (خانه ها) و ابواب (درها)، ائمه علیهم السلام می باشند.(3)

8) عیاشی، از جابر، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَأْتُواْ الْبُیوتَ مِنْ أَبْوَابِها» روایت می کند که فرمود: در هر کاری از طریق صحیح آن وارد شوید.(4)

9) ابو علی طبرسی می گوید: کسانی که احرام می بستند، از درهای خانه ها وارد نمی شدند، بلکه پشت خانه ها یعنی عقب آن خانه ها را سوراخ نموده و از آن رفت و آمد می کردند و خداوند، آنان را از این کار نهی فرمود. همچنین ابو علی طبرسی می گوید: ابو جارود نیز این حدیث را از امام باقر علیه السلام نقل کرده است.(5)

10) ابو علی طبرسی روایت می کند که امام باقر علیه السلام فرمود: خاندان محمد، درب های الهی و راه رسیدن به خدا هستند و مردم را به سوی بهشت فرا می خوانند و تا روز قیامت، پیشرو و راهنمای مردم به سوی بهشت می باشند.(6)

11) علی بن ابراهیم می گوید: این آیه در شأن امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است، چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: من شهر علم و علی، دروازه آن است؛ پس تنها از دروازه شهر وارد آن شوید.(7)

12) سعد بن عبد الله، از محمد بن حسین بن ابی خَطّاب، از موسی بن سَعدان، از عبد الله بن قاسم حضرمی، از یکی از اصحابش، از ظریف، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: هر کس نزد آل محمد صلی الله علیه و آله بیاید،

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 105، ح 211.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 105، ح 212.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 105، ح 213.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 105، ح 214.
5- [5] - مجمع البیان، ج 1، ص 27.
6- [6] - مجمع البیان، ج 2، ص 27.
7- [7] - تفسیر قمی، ج 1، ص 77.

وارد چشمه زلالی می شود که دانش الهی از آن نشئت می گیرد و پایان ناپذیر است و دانش آن، قطع ناشدنی است. چرا که اگر خدا می خواست، خود را به آنها نشان می داد تا از در او به او برسند، ولی خداوند، خاندان محمد صلی الله علیه و آله را درهای خود قرار داد و رسیدن به او، تنها از طریق آنان میسر است؛ زیرا خداوند می فرماید: «وَلَیسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوْاْ الْبُیوتَ مِن ظُهورِها وَلَکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَی وَأْتُواْ الْبُیوتَ مِنْ أَبْوَابِها(1)»

«وَقَاتِلُواْ فِی سَبِیلِ اللّه الَّذِینَ یقَاتِلُونَکُمْ وَلاَ تَعْتَدُواْ إِنَّ اللّه لاَ یحِبُّ الْمُعْتَدِینَ(190)»

[و در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند بجنگید، ولی از اندازه درنگذرید؛ زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی دارد]

1) خوارزمی در مناقب، از مهذب الائمه ابوظفر عبدالملک بن علی بن محمد همدانی اهل بغداد، از محمد بن عبدالباقی بن احمد بن عبد الله از حسن بن علی بن حسن، از محمد بن عباس بن محمد بن زکریا، از ابا الحسن بن معروف، از حسن بن فهم، از محمد بن اسماعیل بن سعد، از خالدبن مخلد، و محمد بن صلت، از ربیع بن منذر، از پدرش، از محمد بن حنفیه روایت می کند که گفت: در حالی که من و امام حسن و امام حسین علیه السلام در گرمابه نشسته بودیم، ابن ملجم لعنه الله، نزد ما آمد و چون وارد شد، امام حسن و امام حسین علیه السلام که گویی از او تنفر داشتند به او فرمودند: با چه جرأتی نزد ما آمده ای؟ محمد بن حنفیه می گوید: به امام حسن و امام حسین علیه السلام عرض کردم: او را به حال خود واگذارید، چرا که به خدا قسم او نمی خواهد معصیتی را نسبت شما مرتکب شود. چون ابن ملجم را پس از ضربت خوردن علی علیه السلام به اسارت آوردند، محمد بن حنفیه گفت: شناخت من نسبت به این مرد از روزی که در گرمابه به نزد ما آمد، بیشتر نیست. حضرت علی علیه السلام در آن هنگام فرمود: ابن ملجم نزد شما، اسیر است. پس به او و به اهل منزلش، نیکی کنید. و من اگر زنده ماندم، یا او را می کشم و یا از گناه او درمی گذرم و اگر از این دنیا رفتم او را به مانند خود که یک ضربت به من

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 54.

زد، با یک ضربت بکشید. «وَلاَ تَعْتَدُواْ إِنَّ اللّه لاَ یحِبُّ الْمُعْتَدِینَ»(1)

«وَقَاتِلُوهمْ حَتَّی لاَ تَکُونَ فِتْنَةٌ وَیکُونَ الدِّینُ لِلّه فَإِنِ انتَهواْ فَلاَ عُدْوَانَ إِلاَّ عَلَی الظَّالِمِینَ (193)»

[با آنان بجنگید تا دیگر فتنه ای نباشد و دین مخصوص خدا شود. پس اگر دست برداشتند تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست]

1) ابو علی طبرسی می گوید: در روایتی، امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَقَاتِلُوهمْ حَتَّی لاَ تَکُونَ فِتْنَةٌ» فرمود: منظور از فتنه، شرک و بت پرستی است. (2)

2) ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه، از محمد بن جعفر رزّاز، از محمد بن حسین، از عثمان بن عیسی، از سماعه بن مهران، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «فَلاَ عُدْوَانَ إِلاَّ عَلَی الظَّالِمِینَ» فرمود: منظور از ظالمین، نسل قاتلان حسین علیه السلام می باشند.(3)

3) عیاشی، از حسن بیاع هروی در حدیث مرفوعی، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام، پیرامون تفسیر آیه: «فَلاَ عُدْوَانَ إِلاَّ عَلَی الظَّالِمِینَ» روایت می کند که فرمود: منظور این است که تعدی جز بر نسل قاتلان حسین علیه السلام، روا نیست.(4)

4) عیاشی، از ابراهیم، از کسی که برای او روایت کرده، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام، پیرامون تفسیر آیه: «فَلاَ عُدْوَانَ إِلاَّ عَلَی الظَّالِمِینَ» روایت می کند که فرمود: یعنی خداوند سبحان، تنها با نسل قاتلان حسین علیه السلام دشمنی می ورزد.(5)

5) ابن بابویه محمد بن علی، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی (رض)، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالسلام بن صالح هروی روایت می کند که گفت: به

1- [1] - مناقب خوارزمی، ص 282.
2- [2] - مجمع البیان، ج 1، ص 31.

3- [3] - كامل الزيارات، ص 63، ح 6.
4- [4] - تفسير عياشى، ج 1، ص 105، ح 215.
5- [5] - تفسير عياشى، ج 1، ص 105، ح 217.

امام رضا علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله، آیا حدیثی که از امام صادق علیه السلام روایت شده و حضرت در آن فرموده که هنگامی که حضرت قائم علیه السلام، قیام کند، نسل قاتلان حسین علیه السلام را به خاطر عمل پدرانشان می کشد، صحیح است؟ حضرت پاسخ داد: آری، این چنین است. به حضرت عرض کردم: پس آیه «وَلاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَی(1)» [و هیچ باربرداری، بار (گناه) دیگری را برنمی دارد] به چه معنا است؟ حضرت پاسخ داد: خداوند در تمامی سخنان خود، به راستی سخن گفته است، ولی نسل قاتلان حسین از عمل پدرانشان، خشنود و به آن افتخار می کنند و هر کس از کاری خشنود باشد، به منزله انجام دهنده آن کار است؛ و اگر مردی در مشرق کشته شود و مردی در مغرب به کشته شدن او راضی شود، این مرد، در نزد خداوند عز و جل، شریک قاتل می باشد؛ و خداوند، تنها به این دلیل که نسل قاتلان امام حسین علیه السلام از عمل پدرانشان خشنود شدند، آنان را به دست حضرت قائم علیه السلام به هنگام قیامش، به قتل می رساند. به حضرت عرض کردم: هنگامی که حضرت قائم علیه السلام قیام کند، ابتدا کدامیک از آنان را به قتل می رساند؟ حضرت پاسخ داد: قائم علیه السلام ابتدا، بنی شیبه را به قتل می رساند؛ چرا که آنان سارقین خانه خداوند عز و جل هستند.(2)

«الشَّهرُ الْحَرَامُ بِالشَّهرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ...وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّه مَعَ الْمُتَّقِینَ (194)»

«الشَّهرُ الْحَرَامُ بِالشَّهرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَی عَلَیکُمْ فَاعْتَدُواْ عَلَیه بِمِثْلِ مَا اعْتَدَی عَلَیکُمْ وَاتَّقُواْ اللّه وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّه مَعَ الْمُتَّقِینَ (194)»

[این ماه حرام، در برابر آن ماه حرام است و (هتک) حرمتها قصاص دارد. پس هر کس بر شما تعدی کرد، همان گونه که بر شما تعدی کرده بر او تعدی کنید؛ و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با تقواپیشگان است]

1) شیخ در تهذیب، با سند خود، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از علاء بن فضیل روایت می کند که گفت: از حضرت پرسیدم: آیا مسلمانان می توانند در ماه حرام با مشرکان وارد جنگ شوند؟ حضرت پاسخ داد: اگر مشرکان حرمت آن ماه را حلال بشمارند و آغازگر جنگ باشند و مسلمانان نیز بدانند که

1- [1] - انعام/ 164، اسراء/ 15، فاطر/ 18، زمر/ 7.
2- [2] - علل الشرائع، ج 1، ص 268؛ عیون اخبار الرضا (ع)، ج 1، ص 247، ح 5.

اگر وارد جنگ نشوند، مشرکان بر آنها چیره خواهند شد، اشکالی ندارد که به مقابله با آنان بپردازند. و آیه: «الشَّهرُ الْحَرَامُ بِالشَّهرِ الْحَرَام وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ» به همین معنا اشاره دارد. روم نیز در این مورد، به منزله مشرکین است؛ چرا که آنان حرمت و حقی را برای ماه حرام قائل نیستند. پس مسلمانان، می توانند در برابر آنان، وارد جنگ شوند. مشرکان برای ماه حرام، حرمت و حقی را قائل بودند، ولی آن را حلال شمردند؛ پس آن حرمت از آنان برداشته شد. همچنین، مسلمانان می توانند با ستمکاران و سرکشان، در ماه حرام، وارد جنگ شوند.(1)

2) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، همه از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: حکم مردی که کسی را در ماه حلال به قتل برساند و سپس ماه حرام فرا برسد، چیست؟ حضرت پاسخ داد: تا سپری شدن ماه حرام او را نکشید و به او آب و غذا ندهید و با او معامله نکرده و به او پناه ندهید و پس از سپری شدن ماه حرام، حد الهی را در مورد او اجرا نمایید. به حضرت عرض کردم: حکم مردی که در ماه حرام، کسی را بکشد یا دست به سرقت بزند چیست؟ حضرت پاسخ داد: حد الهی را در همان ماه حرام بر او اجرا نمایید؛ زیرا آن مرد، حرمت ماه حرام را نادیده گرفته است و خداوند عز و جل می فرماید: «فَمَنِ اعْتَدَی عَلَیکُمْ فَاعْتَدُواْ عَلَیه بِمِثْلِ مَا اعْتَدَی عَلَیکُمْ» حضرت فرمود: این آیه، پیرامون ماه حرام می باشد. سپس حضرت فرمود: «فَلاَ عُدْوَانَ إِلاَّ عَلَی الظَّالِمِینَ(2)» [پس اگر دست برداشتند تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست](3)

3) عیاشی، از علاء بن فضیل روایت می کند که گفت: از حضرت پرسیدم: آیا مسلمانان، می توانند در ماه حرام با مشرکان وارد جنگ شوند؟ حضرت پاسخ داد: اگر مشرکان، حرمت آن ماه را حلال بشمارند و آغازگر جنگ باشند و مسلمانان نیز بدانند که اگر وارد جنگ نشوند، مشرکان، بر آنها چیره خواهند شد، اشکالی ندارد که به مقابله با آنان بپردازند؛ چرا که خداوند می فرماید: «الشَّهرُ الْحَرَامُ بِالشَّهرِ

1- [1] - تهذیب، ج 6، ص 142، ح 243.
2- [2] - بقره/ 193.

3- [3] - کافی، ج 4، ص 227، ح 4.

الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ(1)»

4) ابو علی طبرسی می گوید: منظور از قصاص در «الْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ» قصاص کردن هجران و دوری(2) با وارد شدن به بیت الله الحرام در ماه حرام می باشد. مجاهد می گوید: زیرا قریش به این که رسول الله صلی الله علیه و آله را بعد از صلح حدیبیه، در حالی که حضرت در ماه ذی العقده محرم شده بود از سرزمین احرام (به مدینه) بازگرداندند، افتخار می کردند. پس خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله را در سال پس از آن و در ماه ذی العقده وارد مکه ساخت و پیامبر صلی الله علیه و آله قضای عمره خود را به جای آورد و خداوند به وسیله برداشتن مانعی که نمی گذاشت پیامبر، وارد سرزمین مکه شود، وارد شدن به مکه را قصاصی در برابر آن هجران و دوری قرار داد.

قتاده، ضحاک، ربیع، عبد الرحمن بن یزید نیز قائل به همین مطلب می باشند. مضمونی شبیه به این نیز از ابن عباس و امام باقر علیه السلام نقل شده است.(3)

«وَأَنفِقُواْ فِی سَبِیلِ اللّه وَلاَ تُلْقُواْ بِأَیدِیکُمْ إِلَی التَّهلُکَهِ وَأَحْسِنُوَاْ إِنَّ اللّه یحِبُّ الْمُحْسِنِینَ (195)»

[و در راه خدا انفاق کنید و خود را با دست خود به هلاکت میفکنید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می دارد]

1) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد و سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از یونس بن یعقوب، از حماد لحام، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: اگر مردی تمام اموال خود را در راه خدا انفاق کند، احسان نکرده و هیچ توفیقی به دست نیاورده است؛ چرا که خداوند می فرماید: «وَلاَ تُلْقُواْ بِأَیدِیکُمْ إِلَی التَّهلُکَهِ وَأَحْسِنُوَاْ إِنَّ اللّه یحِبُّ الْمُحْسِنِینَ» و منظور از محسنین، کسانی هستند که میانه رو می باشند و اعتدال می ورزند.(4)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 106، ح 216.
2- [2] - مراغمه: به معنای هجران، دوری و دشمنی است «القاموس المحیط، ریشه غم»

3- [3] - مجمع البیان، ج 2، ص 33.
4- [4] - کافی، ج 4، ص 53، ح 7.

2) عیاشی از حماد لحام، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که گفت: اگر مردی، تمام اموال خود را انفاق کند، احسان نکرده و هیچ توفیقی به دست نیاورده است؛ چرا که خداوند می فرماید: «وَلاَ تُلْقُواْ بِأَيدِيكُمْ إِلَى التَّهلُكَهِ وَأَحْسِنُوَاْ إِنَّ اللّه يحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» و منظور از محسنین، کسانی هستند که میانه رو می باشند و اعتدال می ورزند.(1)

3) عیاشی، از حذیفه، پیرامون تفسیر آیه: «وَلاَ تُلْقُواْ بِأَيدِيكُمْ إِلَى التَّهلُكَهِ» روایت می کند که حضرت فرمود: این آیه، پیرامون نفقه است. در نسخه دیگری به جای نفقه، تقیه آمده است.(2)

4) ابن بابویه، از محمد بن علی بن بشار(رض)، از علی بن ابراهیم قطان، از محمد بن عبد الله حضرمی، از احمد بن بکر، از محمد بن مصعب، از حماد بن سلمه، از ثابت، از انس، از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: اطاعت از سلطان، واجب است و هر کس که از سلطان، پیروی نکند، ترک اطاعت خدا نموده و مرتکب عملی شده که خداوند از آن نهی فرموده است؛ زیرا خداوند، می فرماید: «وَلاَ تُلْقُواْ بِأَيدِيكُمْ إِلَى التَّهلُكَهِ(3)»

«وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلّه فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ...فَفِدْيهٌ مِّن صِيامٍ أَوْ صَدَقَهٍ أَوْ نُسُكٍ...(196)»

«وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلّه فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيسَرَ مِنَ الْهدْى وَلاَ تَحْلِقُواْ رُؤُوسَكُمْ حَتَّى يبْلُغَ الْهدْى مَحِلَّه فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ بِه أَذًى مِّن رَّأْسِه فَفِدْيهٌ مِّن صِيامٍ أَوْ صَدَقَهٍ أَوْ نُسُكٍ...(196)»

[و برای خدا حج و عمره را به پایان رسانید و اگر (به علت موانعی) بازداشته شدید، آن چه از قربانی میسر است (قربانی کنید) و تا قربانی به قربآنگاه نرسیده، سر خود را متراشید و هر کس از شما بیمار باشد یا در سر ناراحتیی داشته باشد (و ناچار شود در احرام سر بتراشد)، به کفاره (آن باید) روزه ای بدارد یا صدقه ای دهد یا قربانیی بکند]

1) ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید (رض)، از محمد بن حسن

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 106، ح 208.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 106، ح 219.
3- [3] -امالی، ص 277، ح 20.

صفار، از محمد بن حسین بن ابی الخطّاب، از حماد بن عیسی، از حماد بن عثمان، از کسی که برای او نقل کرده روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: چرا خداوند، حج را به این نام، نامید؟ حضرت پاسخ داد: حجّ فلان یعنی فلانی، رستگار شد.(1)

2) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه روایت می کند که گفت: در ضمن نامه ای مسایلی که برخی از آنها مربوط به ابن بکیر و برخی مربوط به ابو عباس بود، را از امام صادق علیه السلام پرسیدم و حضرت پاسخ آنها را با دستخط خود نوشت. از حضرت تفسیر آیه: «وَلِلَّه عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيه سَبِيلًا(2)» [و برای خدا حج آن خانه بر عهده مردم است. (البته بر) کسی که بتواند به سوی آن راه یابد] را پرسیدم و حضرت فرمود: منظور از آن، هم حج و هم عمره است؛ زیرا هر دو واجب می باشند همچنین حضرت در پاسخ به این که تفسیر آیه: «وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّه» چیست، فرمود: منظور از اتمام حج، انجام دادن اعمال آن و پرهیز از آن چه شخص محرم در حج و عمره، باید از آن پرهیز کند، است. در آن نامه از حضرت تفسیر آیه: «الْحَجِّ الأَكْبَرِ(3)» و معنای آن را پرسیدم و حضرت فرمود: منظور از حج اکبر، ماندن در عرفه و رمی جمره، و منظور از حج اصغر، عمره است.(4)

3) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوَید، از عبد الله بن سنان پیرامون تفسیر آیه: «وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّه» روایت می کند که حضرت فرمود: منظور از اتمام حج و عمره این است که آمیزش، فسق و جدال در حج جایز نیست.(5)

4) شیخ در تهذیب، با سند خود، از احمد بن محمد، از حسین، از فضاله، از ابان، از فضل ابی العباس، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّه» روایت می کند که فرمود: حج و عمره، هر دو واجب می باشند.(6)

1- [1] - علل الشرائع، ج 2، ص 115، باب 148، ح 1.
2- [2] - آل عمران/ 97.

3- [3] - توبه/ 3.
4- [4] - کافی، ج 4، ص 264، ح 1.
5- [5] - کافی، ج 4، ص 337، ح 2.
6- [6] - تهذیب، ج 5، ص 495، ح 1593.

5) شیخ در تهذیب با سند خود، از موسی بن قاسم، از حماد بن عیسی، از عمر بن اذینه، از زراره بن اعین روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: بعد از حج، چه عملی با فضیلت تر است؟ حضرت پاسخ داد: عمره مفرده، پس از حج با فضیلت ترین اعمال است. (پس فرد باید اعمال عمره را به جای آورد) و سپس به هر سو که می خواهد، برود. حضرت، همچنین فرمود: عمره، به مانند حج بر خلق خداوند واجب است؛ زیرا خداوند، می فرماید: «وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ» و عمره در مدینه نازل شده است. و بهترین عمره، عمره ای است که در ماه رجب انجام شود. همچنین حضرت فرمود: اگر کسی در ماه رجب، به عمره مفرده برود و برای به جا آوردن حج، در مکه بماند، عمره او کامل و حج او ناقص است. (1)

6) شیخ، با سند خود، از موسی بن قاسم، از صفوان بن یحیی و ابن ابی عمیر، از یعقوب بن شعیب روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّه» پرسیدم: اگر کسی به جای عمره مفرده، پس از به جای آوردن عمره، درمکه بماند و حج را نیز به جای آورد، آیا حج و عمره را به اتمام رسانیده است؟ حضرت پاسخ داد: رسول الله صلی الله علیه و آله، این چنین به اصحاب خود، امر فرمود.(2)

7 ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید(رض)، از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر و حماد و صفوان بن یحیی و فضاله بن ایوب، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: عمره، به مانند حج بر افرادی که استطاعت دارند واجب است؛ زیرا خداوند می فرماید: «وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّه» عمره در مدینه، نازل شده است و بهترین عمره، عمره ای است که در ماه رجب انجام شود.(3)

8) شیخ در تهذیب، با سند خود، از حسین بن سعید، از فضاله، از معاویه بن عمار روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: محصور غیر از مصدود است. محصور، به معنای مرد بیمار می باشد (که به خاطر بیماری از انجام مناسک حج بازداشته شده است) و مصدود، مردی است که

1- [1] - تهذيب، ج 5، ص 433، ح 1502
2- [2] - تهذيب، ج 5، ص 433، ح 1504.
3- [3] - علل الشرائع، ج 2، ص 111، باب 144، ح 1.

مشرکان او را (از انجام مناسک حج) بازداشتند؛ چنان که رسول الله صلی الله علیه و آله را از ورود به مکه بازداشتند. و منع شدن شخص مصدود به دلیل بیماری نیست. ازدواج با زنان بر مصدود، حلال و بر محصور، حرام می باشد.(1)

9) شیخ، با سند خود، از موسی بن قاسم، از عبد الرحمن، از مثنی، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: اگر مرد به دلیل بیماری، از ورود به محل انجام مناسک بازداشته شد و قربانی را پیش فرستاد یا بیماری در سرش افتاد و پیش از قربانی کردن، سرش را تراشید، باید در مکانی که در آن محصور شده قربانی کند یا روزه بگیرد و یا به شصت مسکین طعام دهد.(2)

10) شیخ، با سند خود، از حسین بن سعید، از حسن، از زرعه روایت می کند که گفت: از حضرت حکم مردی را که در حج به دلیل بیماری، محصور شده را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: اگر با همراهان خود است، باید قربانی را با آنها بفرستد و مکان قرار گذاشتن او، همان جایی است که قربانی فرستاده می شود؛ یعنی اگر آن مرد، در حج می باشد، مکان قرار گذاشتن او در روز قربانی، مِنی می باشد و اگر آن مرد، در عمره است، باید به مکه برود و باید با همراهانش برای رفتن به محل قربانی، روزی را قرار بگذارد. پس اگر در آن روز، به نزد آنان برود، اعمال خود را به پایان می رساند و اگر آنان در زمان قرار، با هم اختلاف پیدا کنند، ان شاء الله به صحت حج یا عمره او ضرری وارد نمی شود.(3)

11) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و همگی از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله به منظور حِجّه الاسلام، در بیست و ششم ذ ی القعده از مدینه حرکت کرده و کنار شجره(4) رفت و آنجا نماز گزارد. سپس سوار بر شتر خود شده و به بیداء(5) رفته و از آنجا محرم

1- [1] - تهذیب، ج 5، ص 423، ح 1467.
2- [2] - تهذیب، ج 5، ص 423، ح 1469.
3- [3] - تهذیب، ج 5، ص 423، ح 1470.

4- [4] - شجره: نوعی از درخت طلح است که پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه به آنجا می آمد و در آنجا محرم می شد و آن درخت، در شش میلی مدینه است «معجم البلدان، ج 3، ص 325»
5- [5] - بیداء: نام سرزمینی صاف و بی آب و علف، میان مکه و مدینه که به مکه نزدیک تر است و از راه شرف روبروی ذوحلیفه قرار می گیرد. «معجم البلدان، ج 1، ص 523»

شد و در حالی که صد قربانی را پیشاپیش خود می راند، حج خود را آغاز نمود و مردم همگی در حالی محرم شدند که نه نیت عمره داشتند و نه می دانستند تمتّع چیست. تا این که رسول الله، وارد مکه شد و طواف کرد. مردم نیز به همراه ایشان طواف خانه خدا را به جای آوردند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله، نزد مقام ابراهیم، دو رکعت نماز گزارد و حجر الاسود را لمس نمود. سپس فرمود: با آن چه خداوند به آن آغاز نموده، آغاز کنید. آن گاه به صفا رفت و با آن آغاز نمود و بین صفا و مروه، هفت بار، سعی کرد و چون سعی ایشان در مروه پایان پذیرفت، شروع به سخنرانی کرده و به مردم امر فرمود که از احرام خارج شوند و آن اعمال را عمره قرار دهند و این دستور، دستوری از جانب خداوند عز و جل بود که به پیامبر ابلاغ شد و مردم، از احرام، خارج شدند و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: اگر (پیش از نزول آیه) می دانستم که با به همراه داشتن قربانی نمی توانم از احرام خارج شوم، قربانی به همراه خود نمی آوردم و همان کاری را انجام می دادم که شما را به آن امر کردم.

پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر قربانی که به همراه داشت نمی توانست از احرام خارج شود؛ زیرا خداوند، می فرماید: «وَلاَ تَحْلِقُواْ رُؤُوسَکُمْ حَتَّی یبْلُغَ الْهدْی مَحِلَّه». در آن هنگام سراقه بن مالک بن جُعشُم کِنانی(1) برخاست و عرض کرد: یا رسول الله، چنان دین را فهمیدیم که گویی امروز از مادر، زاده شده ایم. آیا این اعمال که ما را به آن امر فرمودی، تنها برای امسال است یا برای تمام سال ها می باشد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خیر، بلکه برای همیشه است. همچنین مرد دیگری برخاست و عرض کرد: یا رسول الله، آیا ما حاجی شده ایم با آن که با زنانمان، آمیزش کرده ایم؟ حضرت فرمود: تو هرگز به این آیه، ایمان

1- [1] - سراقه بن مالک بن جُعْشَم کنانی مُدْلجی ابوسفیان: از صحابه پیامبر و شاعر بود و در قدید، (مکانی در نزدیکی مدینه) سکونت داشت و در دوره جاهلیت، راهْ بلدی بود که جای پاها را دنبال می کرد. ابوسفیان، از او خواست تا وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله از مکه به سوی آن غار می رفت، رد ایشان را بگیرد. وی بعد از غزوه طائف در سال 8 ه_ اسلام آورد و در سال 24 ه_، در گذشت. «أسد الغابه: ج 2، ص 264- الاصابه: ج 1، ص 19».

نخواهی آورد.

و علی علیه السلام از سوی یمن آمد و اعمال حج را انجام داد و فاطمه علیه السلام را که از احرام خارج شده بود، مشاهده نمود و بوی عطر را استشمام نمود، پس برای آن که حکم خدا را بداند نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفت. رسول الله صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای علی! چه چیزی را قربانی کردی؟ علی علیه السلام پاسخ داد: همان چیزی را که پیامبر قربانی کند، من نیز با آن قربانی می کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو از احرام خارج مشو. پس پیامبر صلی الله علیه و آله او را در قربانی خود، شریک گردانید و سی و هفت قربانی را به علی علیه السلام داد و خود، سی و شش قربانی را با دستان خود ذبح نمود. سپس از هر قربانی، پاره گوشتی را برداشته و آن را در دیگی قرار داد. سپس به علی علیه السلام امر فرمود تا آن گوشت ها را بپزد. علی علیه السلام آنها را پخت و پیامبر صلی الله علیه و آله مقداری از آن را خورد و مقداری از آب گوشت را جرعه جرعه(1) نوشید و فرمود: همه ما امروز، از این قربانی ها خوردیم و حج کسی که اعمال تمتع را به جای می آورد بهتر از حج کسی است که اعمال حج و عمره را با هم انجام می دهد و همچنین بهتر از حج مفرد است.(2) راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: رسول الله صلی الله علیه و آله در شب مُحْرِم می شد یا روز؟ حضرت پاسخ داد: در روز. همچنین عرض کردم: در چه هنگام؟ حضرت پاسخ داد: به هنگام نماز ظهر.(3)

12) محمد بن یعقوب، از علی، از پدرش، از حماد، از حریز، از کسی که برای او نقل کرده، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله داشت از کنار کعب(4) بن عُجره که محرم بود می گذشت که مشاهده نمود، سر او پر از شپش است. حضرت به او فرمود: آیا این حشرات، سبب آزار تو

1- [1] - حسا المرق، یعنی آبگوشت را جرعه جرعه نوشید. «القاموس المحیط، ریشه حسو».
2- [2] - قارن: کسی است که اعمال حج و عمره را با هم انجام می دهد. مفرد: کسی است که تنها اعمال حج را انجام می دهد.
3- [3] - کافی، ج 4، ص 248، ح 6.

4- [4] - کعب بن عُجْرَه بن امیه بن عدی بَلَوی، با انصار، هم پیمان و از صحابه بود. کنیه او ابو محمد است و در تمام صحنه های جنگ، حضور داشت. وی ساکن کوفه بود و در سال 51 ه_، در سن 77 سالگی درگذشت. اسد الغابه: ج 4، ص 243؛ اصابه: ج 3، ص 297.

هستند؟ کعب پاسخ داد: آری. و این آیه نازل شد: «فَمَن کَانَ مِنکُم مَّرِیضًا أَوْ بِه أَذًی مِّن رَّأسِه فَفِدْیهٌ مِّن صِیامٍ أَوْ صَدَقَهٍ أَوْ نُسُکٍ»(1) پس رسول الله صلی الله علیه و آله به او امر فرمود تا موی سر خود را بتراشد و در کفاره خارج شدن از احرام، سه روز روزه بگیرد یا به شش مسکین هر کدام دو مدّ، طعام دهد یا یک گوسفند، قربانی نماید. امام صادق علیه السلام فرمود: هر جا در قرآن حرف (أَوْ) آمده، به معنای اختیار است و انسان می تواند یکی از دو گزینه را انتخاب کند و هر جا در قرآن چنین تعبیری آمد که: «سپس هر کس چنین نیافت باید چنان را برگزیند» در این صورت، اَوْلی، اختیار بین دو گزینه است(2).

شیخ با سند خود، از موسی بن قاسم، از عبد الرحمن، از حماد، از حریز، از امام صادق عین این حدیث را نقل می کند(3)

13) شیخ با سند خود، از موسی بن قاسم، از محمد بن عمر بن یزید، از محمد بن عُذافِر، از عمر بن یزید، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه : «فَمَن کَانَ مِنکُم مَّرِیضًا أَوْ بِه أَذًی مِّن رَّأسِه فَفِدْیهٌ مِّن صِیامٍ أَوْ صَدَقَهٍ أَوْ نُسُکٍ» فرمود: هر شخص محرمی که در خود ناراحتی یا دردی داشته باشد و به طور صحیح، عملی را انجام دهد که از احرام خارج شود باید در کفاره آن، سه روز روزه بگیرد یا به ده مسکین صدقه دهد و آنان را از طعام سیر نماید یا گوسفندی را به عنوان قربانی، ذبح نماید و خود از آن بخورد و دیگران را نیز اطعام کند و آن فرد، تنها باید یکی از این سه مورد را انجام دهد.(4)

14) عیاشی، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود:عمره، به مانند حج، واجب است؛ زیرا خداوند می فرماید: «وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَهَ لِلّه» یعنی عمره به مانند حج واجب است و هرکس حج تمتع انجام دهد، او را کفایت می کند و عمره، در ماه های حج، تمتع است.(5)

15) عیاشی، از زراره، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَأَتِمُّواْ

1- [1] - اسباب النزول، نوشته واحدی، ص 35.
2- [2] - تهذیب، ج 5، ص 333، ح 1147.

3- [3] - کافی، ج 4، ص 358، ح 2.
4- [4] - تهذیب، ج 5، ص 333، ح 1148.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 106، ح 220.

الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّه» نقل می کند که فرمود: معنای اتمام و کامل کردن حج و عمره این است که پس از به جای آوردن اعمال آن دو، از آن اعمالی که محرم در حج و عمره پرهیز می نمود، پرهیز کند.(1)

16) عیاشی، از ابو عبیده، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّه» نقل می کند که فرمود: حج، بر تمام مناسک اطلاق می شود و اعمال عمره تنها باید در مکه به جای آورده شود.(2)

17) عیاشی، از یعقوب بن شعیب روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّه» پرسیدم: آیا فرد می تواند به جای عمره مفرده، پس از انجام اعمال عمره، به انجام اعمال حج تمتع بپردازد؟ حضرت پاسخ داد: آری، رسول الله، این چنین به اصحاب خود، امر فرمود.(3)

18) عیاشی، از معاویه بن عمار دُهنی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: عمره، به مانند حج، بر خلق واجب است؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: «وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّه» و عمره، تنها مدینه نازل شده است و بهترین عمره، عمره ای است که در ماه رجب به جای آورده شود.(4)

19) عیاشی، از ابان، از فضل بن ابی العباس پیرامون تفسیر آیه: «وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّه» روایت می کند که حضرت فرمود: حج و عمره، هر دو واجب می باشند.(5)

20) عیاشی از زراره و حُمران و محمد بن مسلم روایت می کند که گفتند: از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَأَتِمُّواْ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّه» را پرسیدم و ایشان، پاسخ دادند: منظور از اتمام حج و عمره این است که آمیزش، فسق، و جدال در حج و عمره، جایز نیست.(6)

21) عیاشی، از عبد الله بن فرقد، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: قربانی، عبارت است از: شتر، گاو و گوسفند؛ و تنها در صورتی که بندی را

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 106، ح 221.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 106، ح 222.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 106، ح 223.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 107، ح 224.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 107، ح 225.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 107، ح 226.

به آن قربانی گره بزند؛ یعنی قلاده ای به گردن آن بیندازد (و معین سازد)، قربانی کردن آن واجب می شود. حضرت، همچنین فرمود: منظور از آن چه از قربانی میسر است، گوسفند می باشد.(1)

22) عیاشی، از حلبی، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيسَرَ مِنَ الْهدْی» روایت می کند که فرمود: قربانی کردن گوسفند یا شتر برای شخص محصور کفایت می کند و قربانی کردن گاو، بهتر است.(2)

23) عیاشی، از زید بن أبی أسامه روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال شد که قربانی خود را به همراه گروهی می فرستد و با آنان در روزی که قلاده بر گردن آن قربانی می افکنند و در آن، محرم می شوند، قرار می گذارد. حکم او چیست؟ حضرت پاسخ داد: در روزی که با آن قرار گذاشت، اعمالی که بر محرم، حرام می شود، بر او نیز حرام می شود تا این که قربانی به محل خود برسد. راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: اگر آن گروهی که با او قرار گذاشتند در وعده گاه با او اختلاف پیدا کنند یا کُند حرکت کنند، آیا اشکالی دارد که او در روزی که با آنان قرار گذاشته، از احرام خارج شود؟ حضرت پاسخ داد: خیر.(3)

24) عیاشی، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله به منظور حجه الوداع در بیست و ششم ذی القعده از مدینه حرکت کرده و کنار شجره رفت و آنجا نماز گزارد. سپس سوار بر شتر خود شده و به بیداء رفته و از آنجا محرم شد و در حالی که صد قربانی را پیشاپیش خود می راند، حج خود را آغاز کرد و مردم همگی، در حالی محرم شدند که نه نیت عمره داشتند و نه می دانستند که تمتع چیست. تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد و طواف کرد. مردم نیز به همراه ایشان، طواف خانه خدا را به جای آوردند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله کنار مقام ابراهیم. دو رکعت نماز گزارد و حجر الاسود را لمس کرد و آن گاه فرمود: با آن چه خداوند به آن آغاز نموده، آغاز کنید. سپس به صفا رفت و با آن آغاز کرد و بین صفا و مروه، هفت بار

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 107، ح 227.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 107، ح 228.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 107، ح 229

سعی نمود و چون سعی ایشان در مروه پایان پذیرفت، شروع به سخنرانی کرده و به مردم امر فرمود که از احرام، خارج شوند و آن اعمال را عمره قرار دهند، و این دستوری از جانب خداوند متعال بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ شد.

مردم از احرام، خارج شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر (پیش از نزول آیه) می دانستم که با به همراه داشتن قربانی، نمی توانم از احرام خارج شوم، قربانی به همراه خود نمی آوردم و همان کاری را انجام می دادم که شما را به آن امر کردم.

پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر قربانی که به همراه داشت، نمی توانست از احرام خارج شود؛ زیرا خداوند می فرماید: «وَلاَ تَحْلِقُواْ رُؤُوسَكُمْ حَتَّى يبْلُغَ الْهدْى مَحِلَّه». در آن هنگام سراقه بن مالک بن جعشم کنانی، برخاست و عرض کرد: یا رسول الله، چنان دین را فهمیدیم که گویی امروز، از مادر زاده شده ایم. آیا این اعمال که ما را به آن امر فرمودی، تنها برای امسال است یا برای تمام سال ها می باشد؟ حضرت فرمود: خیر، بلکه برای همیشه است.(1)

25) عیاشی، از حریز، از کسی که برای او روایت کرد، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ بِه أَذًى مِّن رَّأْسِه» فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله، داشت از کنار کعب بن عجره که محرم بود می گذشت که مشاهده نمود، سر او پر از شپش است. حضرت به او فرمود: آیا این حشرات، سبب آزار تو هستند؟ کعب پاسخ داد: آری. و خداوند، این آیه را نازل کرد: «فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ بِه أَذًى مِّن رَّأْسِه فَفِدْيةٌ مِّن صِيامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ» پس رسول الله صلی الله علیه و آله به او امر فرمود تا موی سر خود را بتراشد و در کفاره خارج شدن از احرام، سه روز روزه بگیرد یا به شش مسکین، هر کدام دو مدّ طعام دهد یا یک گوسفند قربانی نماید. امام صادق علیه السلام فرمود: هر جا در قرآن، حرف (اَوْ) آمده، به معنای اختیار است و انسان می تواند یکی از دو گزینه را انتخاب کند و هر جا در قرآن، چنین تعبیری آمده که: «فان لم یجد» اگر چنین نیافت، در این صورت باید تنها آن گزینه را اختیار نماید. (2)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 108، ح 231-230.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 108، ح 232.

«...فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَهِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيسَرَ مِنَ الْهدْى فَمَن لَّمْ يجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَهِ أَيامٍ فِى الْحَجِّ وَسَبْعَهٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْکَ عَشَرَهٌ کَامِلَهٌ ذَلِکَ لِمَن لَّمْ يکُنْ أَهلُه حَاضِرِى الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُواْ اللّه وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّه شَدِيدُ الْعِقَابِ (196)»

[پس هر کس از (اعمال) عمره به حج پرداخت، (باید) آن چه از قربانی میسر است (قربانی کند)؛ و آن کس که (قربانی) نیافت، (باید) در هنگام حج ، سه روز، روزه (بدارد) و چون برگشتید هفت (روز دیگر روزه بدارید) این ده (روز) تمام است این (حج تمتع) برای کسی است که اهل مسجد الحرام (=مکه) نباشد و از خدا بترسید و بدانید که خدا سخت کیفر است]

1) محمد بن يعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل به زياد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عبد الكريم بن عمرو، از سعيد اعرج، از امام صادق عليه السلام روايت می كند كه فرمود: ساكنين سَرِف(1)، مَرّ(2) و مكّه، حج تمتع ندارند؛ چرا كه خداوند متعال می فرمايد: «ذَلِکَ لِمَن لَّمْ يکُنْ أَهلُه حَاضِرِى الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»(3)

2) عياشی، از محمد بن يعقوب، از محمد بن يحيی، از احمد بن محمد، از علی بن حكم، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصير نقل می كند كه گفت: از امام صادق عليه السلام پرسيدم: آيا ساكنين مكه بايد حج تمتع به جای آورند؟ حضرت فرمود: خير، ساكنين مكه، بُستان(4)، ذات عِرق(5)، عُسفان(6) و مانند آن، تمتع ندارند.(7)

3) محمد بن يعقوب، از علی بن ابراهيم، از پدرش، از حماد بن عيسی، از

1- [1] - سَرِف: منطقه ای در شش ميلی مكه «معجم البلدان، ج 3، ص 212»
2- [2] - مَرّ: منطقه ای در فاصله يک منزلی مكه «معجم البلدان، ج 5، ص 104»
3- [3] - كافی، ج 4، ص 299، ح 1.

4- [4] - منظور از بستان، بستان بنی عامر است که دو نخل یعنی نخل یمانی و نخل شامی در آنجا وجود دارد. نخل یمانی و نخل شامی، دو وادی در نزدیکی مکه می باشند. «معجم البلدان، ج 1، ص 414».
5- [5] - عرق: کوهی بر سر راه مکه است که ذات عرق در آنجا واقع می باشد «معجم البلدان، ج 4، ص 107»
6- [6] - عسفان: بر چند منطقه اطلاق می شود که از جمله آن، منطقه ای در دو منزلی مکه بر سر راه مدینه یا آبشخوری از آبشخورهای راه میان جحفه و مکه می باشد. «معجم البلدان، ج 4، ص 107»
7- [7] - کافی، ج 4، ص 299، ح 2.

حریز، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «ذَلِکَ لِمَن لَّمْ یکُنْ أَهلُه حَاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» فرمود: کسی که منزل او، از جهت روبرو، پشت سر، راست و چپ، در هیجده میلی مسجدالحرام باشد؛ مانند: ساکنین مَرّ و امثال آن، حج تمتع ندارد.(1)

4) شیخ با سند خود، از موسی به قاسم، از صفوان بن یحیی و ابن ابی عمیر، از عبد الله بن مسکان، از عبید الله بن علی حلبی و سلیمان بن خالد و ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: بر ساکنین مکّه، مَرّ، سَرِف، حج تمتع واجب نمی باشد؛ چرا که خداوند عز و جل می فرماید: «ذَلِکَ لِمَن لَّمْ یکُنْ أَهلُه حَاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»(2)

5) شیخ، با سند خود، از موسی بن قاسم، از علی بن جعفر روایت می کند که گفت: از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: آیا ساکنین مکه می توانند پس از انجام اعمال عمره، حج تمتع را آغاز نمایند؟ حضرت پاسخ داد: آنها، صلاحیت تمتع را ندارند؛ زیرا خداوند می فرماید: «ذَلِکَ لِمَن لَّمْ یکُنْ أَهلُه حَاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»(3)

6) شیخ با سند خود، از موسی بن قاسم، از عبد الرحمن بن ابی نجران، از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «ذَلِکَ لِمَن لَّمْ یکُنْ أَهلُه حَاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» فرمود: منظور از آیه، ساکنین مکه می باشند که حج تمتع بر آنها واجب نیست. همچنین این حکم، شامل کسانی که فاصله منزلشان تا مسجدالحرام کمتر از چهل و هشت میل است مانند: ساکنین ذات عِرق و عُسفان که حوالی مکه زندگی می کنند، نیز می شود و حج تمتع بر آنها واجب نیست؛ ولی کسانی که فاصله منزلشان، تا مسجدالحرام از این مقدار بیشتر است، باید حج تمتع به جای آورند.(4)

7) شیخ، با سند خود، از موسی بن قاسم، از ابوالحسن نخعی، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «حَاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» روایت می کند که فرمود: منظور از: «حَاضِرِی الْمَسْجِدِ

1- [1] - کافی، ج 4، ص 300، ح 3.

2- [2] - تهذيب، ج 5، ص 32، ح 96.
3- [3] - تهذيب، ج 5، ص 32، ح 97.
4- [4] - تهذيب، ج 5، ص 33، ح 98.

الْحَرَامِ» کسانی هستند که فاصله منزلشان تا مکه، کمتر از حد میقات (محل احرام بستن حجاج) می باشد و حج تمتع بر آنها، واجب نیست.(1)

8) شیخ، با سند خود، از موسی بن قاسم، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام، از اجداد خود روایت می کند که فرمود: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله سعی بین صفا و مروه را به پایان رسانید و بر روی مروه بود، جبرئیل به نزد او آمد و گفت: خداوند، بر تو امر می فرماید که به مردمی که قربانی به همراه ندارند، دستور دهی تا از احرام خارج شوند. این گونه بود که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را به آن چه که خداوند به او فرمان داده بود، فرمان داد. در آن هنگام مردی به سوی حضرت رفت و عرض کرد: یا رسول الله، آیا ما حاجی شده ایم با آن که با زنانمان آمیزش کرده ایم؟ دیگران نیز گفتند: محمد از ما می خواهد کاری انجام دهیم که خود نمی کند؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر در ابتدا می دانستم که با آوردن قربانی، نمی توانم از احرام خارج شوم، قربانی به همراه خود نمی آوردم و به مانند سایر مردم، از احرام خارج می شدم. ولی من، قربانی به همراه خود آوردم و کسی که قربانی به همراه دارد تا زمانی که قربانی به محل خود برسد، نباید از احرام خارج شود. پس مردم موی خود را کوتاه نمودند و از احرام خارج شده و آن اعمال را عمره قرار دادند. در این هنگام، سراقه بن مالک بن جعشم مُدلجی به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و عرض کرد: یا رسول الله! این که به ما امر فرمودی تا از احرام خارج شویم تنها، برای امسال بود یا برای همیشه می باشد؟ پیامبر پاسخ داد: خیر، بلکه برای همیشه و تا روز قیامت به همین منوال می باشد. (در این هنگام، پیامبر صلی الله علیه و آله انگشتانش را درهم فرو برد) و خداوند آیه: «فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَهِ إِلَی الْحَجِّ فَمَا اسْتَیسَرَ مِنَ الْهدْی» را در همین رابطه، نازل کرده است.(2)

9) شیخ، با سند خود، از موسی بن قاسم، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: مسلمانان می بایست تا روز

1- [1] - تهذیب، ج 5، ص 33، ح 99.
2- [2] - تهذیب، ج 5، ص 25، ح 74.

قیامت، عمره را پیش از حج تمتع انجام دهند؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: «فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَهِ إِلَی الْحَجِّ فَمَا اسْتَیسَرَ مِنَ الْهدْی» پس همه مردم باید عمره را پیش از حج تمتع به جای آورند؛ زیرا خداوند در کتاب خود این گونه امر فرموده، و سنت رسول الله نیز به این منوال بوده است. (1)

10) شیخ با سند خود، از احمد بن محمد، از حسین، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «حَاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» روایت می کند که فرمود: منظور از آن، کسانی می باشند که فاصله منزلشان تا مکه، کمتر از حد میقات است.(2)

11) ابن بابویه، از پدرش(ره)، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عبید الله بن علی حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: عمره باید پیش از حج تمتع به جای آورده شود؛ زیرا خداوند، می فرماید: «فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَهِ إِلَی الْحَجِّ فَمَا اسْتَیسَرَ مِنَ الْهدْی». بنابراین، همه مردم باید عمره را پیش از حج تمتع به جای آورند؛ چرا که خداوند در کتاب خود به آن امر فرموده و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله نیز به همین منوال بوده است.(3)

12) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد و سهل بن زیاد و همگی، از رفاعه بن موسی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: حکم کسی که در حج تمتع برای ذبح، قربانی نیابد چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید یک روز پیش از یوم الترویه (روز هشتم ماه ذی الحجه) و در خود یوم الترویه و روز عرفه، روزه بگیرد. به حضرت عرض کردم: اگر یوم الترویه سپری شده باشد، حکم چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید سه روز پس از تشریق (عید قربان) را روزه بگیرد. به حضرت عرض کردم: اگر با این کار، کاروان او باز گردد و هیچ وسیله ای برای بازگشت نداشته باشد، حکم چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید در روز حصبه و دو روز بعد از آن، روزه بگیرد. به حضرت عرض کردم: حصبه چیست؟ حضرت پاسخ داد: حصبه، روزی است که دارد از منی باز

1- [1] - تهذیب، ج 5، ص 25، ح 75.

2- [2] - تهذيب، ج 5، ص 476، ح 1683.
3- [3] - علل الشرائع، ج 2 ،ص 115 باب 149 ح 1

می گردد(1). به حضرت عرض کردم: یعنی در حالی که مسافر است، روزه می گیرد؟

حضرت پاسخ داد: آری، مگر او در روز عرفه مسافر نبود؟! ما اهل بیت قائل به این حکم هستیم؛ چرا که معتقدیم منظور خداوند از کلمه (حج) در آیه: «فَصِیامُ ثَلاثَهِ أَیامٍ فِی الْحَجِّ» ذی الحجه بوده است.(2)

13) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، در حدیث مرفوعی پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن لَّمْ یجِدْ فَصِیامُ ثَلاثَهِ أَیامٍ فِی الْحَجِّ وَسَبْعَهٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْکَ عَشَرَهٌ کَامِلَهٌ» نقل می کند که حضرت فرمود: کامل شدن آن ده روز، به معنای کامل شدن (کفاره آن) قربانی است.(3)

14) شیخ با سند خود، از موسی بن قاسم، از ابو حسین نخعی، از صفوان بن یحیی، از عبد الرحمن بن حجاج روایت می کند که گفت: مشغول خواندن نماز بودم و امام کاظم علیه السلام پیش روی من نشسته بود و من به این امر آگاه نبودم. سپس عَبّاد بَصری نزد حضرت آمده و سلام کرد و نشست. سپس به حضرت عرض نمود: یا ابا الحسن، حکم مردی که در حج تمتع، توانایی قربانی کردن نداشته باشد، چیست؟ حضرت فرمود: باید در روزهایی که خداوند امر فرموده، روزه بگیرد. راوی می گوید: من در حال نماز، به سخنان آن دو گوش می دادم که عبّاد به حضرت عرض کرد: آن روزها، چه هستند؟ حضرت فرمود: یک روز قبل از یوم الترویه، خود یوم الترویه و روز عرفه. عبّاد عرض کرد: اگر آن روزها، سپری شده باشد، حکم چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید در صبح روز حصبه و دو روز بعد از آن، روزه بگیرد. عبّاد، عرض کرد: آیا شما، قائل به آن چه عبد الله بن حسن می گوید، نیستید؟ حضرت فرمود: مگر او چه می گوید؟ عبّاد، پاسخ داد: او می گوید: در این صورت، باید در ایام التشریق (سه روز بعد از عید قربان) روزه بگیرد. حضرت فرمود: امام صادق علیه السلام می فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله به بُدَیل(4) امر فرمود که ندا سر دهد که این سه روز، به خوردن و آشامیدن اختصاص

1- [1] - یوم النقر: روزی است که مردم از منی باز می گردند. اولین بازگشت مردم از منی، در روز دوم از آن ده روز و دومین بازگشت مردم از منی، در روز سوم از آن ده روز است. «لسان العرب، ریشه نفر»

2- [2] - کافی، ج 4، ص 506، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 4، ص 510، ح 15.
4- [4] - در حدیث شماره 20، بلال ذکر شده است که به نظر می آید مناسبتر باشد (مترجمان)

دارد و هیچ کسی نباید در این روزها، روزه بگیرد. عبّاد، عرض کرد: یا اباالحسن، پس معنای آیه: «فَصِیامُ ثَلاثَهِ أَیامٍ فِی الْحَجِّ وَسَبْعَهٍ إِذَا رَجَعْتُمْ» چیست؟ حضرت پاسخ داد: امام صادق علَیه السلام می فرمود: تمام روزهای ذی الحجه، از ماه های حج، به شمار می آید.(1)

15) شیخ با سند خود، از حسین بن سعید، از صفوان و فضاله، از رفاعه بن موسی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: حکم مردی که در حج تمتع، قربانی را برای ذبح نمی یابد، چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید یک روز پیش از یوم الترویه، خود یوم الترویه و روز عرفه را روزه بگیرد. به حضرت عرض کردم: اگر یوم الترویه سپری شده و آن مرد، به عرفات رفته باشد، حکم او چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید سه روز پس از بازگشت از منی را روزه بگیرد. به حضرت عرض کردم: یعنی در حالی که مسافر است، روزه بگیرد؟ حضرت پاسخ داد: آری، آیا او در روز عرفه، مسافر نبوده است؟! خداوند نیز می فرماید: «ثَلاثَهِ أَیامٍ فِی الْحَجِّ» به حضرت عرض کردم: پس معنای «فِی الْحَجِّ» چیست؟ حضرت فرمود: ما، اهل بیت معتقدیم که منظور از کلمه (الحج)، ذی الحجه است.(2)

16) شیخ، با سند خود از موسی بن قاسم، از محمد، از زکریا مؤمن، از عبد الرحمن بن عتبه، از عبد الله بن سلیمان صیرفی روایت می کند که امام صادق علیه السلام به سفیان ثوری(3) فرمود: آیا می دانی معنای کلمه (کامله) در آیه: «فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَهِ إِلَی الْحَجِّ فَمَا اسْتَیسَرَ مِنَ الْهدْی فَمَن لَّمْ یجِدْ فَصِیامُ ثَلاثَهِ أَیامٍ فِی الْحَجِّ وَسَبْعَهٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْکَ عَشَرَهٌ کَامِلَهٌ» چیست؟ سفیان پاسخ داد: منظور از آن، هفت و سه است.

حضرت فرمود: هر انسان عاقلی(4) می داند که هفت و سه مجموعاً ده می شود؛

1- [1] - تهذیب، ج 5، ص 230، حدیث 779.
2- [2] - تهذیب، ج 5، ص 232، ح 785.
3- [3] - سُفیان بن سعید بن مسروق ثوری ابو عبد الله کوفی: در سال 97 ه_ در کوفه به دنیا آمد و از حافظان حدیث و آشنا به علوم دینی بود. در سال 144 ه_ از کوفه خارج شد و در مکه و مدینه سکنی گزید و زمانی که مهدی عباسی در تعقیب او بود، به بصره نقل مکان کرد و در خفا، در

همان بصره درگذشت. آثار او عبارتند از: «جامع الصغیر» و «جامع الکبیر». وی در سال 161ه‍ـ در گذشت. تاریخ بغداد: ج 9، ص 151؛ سیر اعلام النبلاء: ج 7، ص 229؛ تهذیب التهذیب، ج 2، ص 353.

4- [4] - حِجَا: به معنای عقل، هوش و ادراک است «القاموس المحیط- ریشه حجا» ص 1145.

(اما منظور از کامله چیز دیگری است). سفیان عرض کرد: خدا خیرت دهد! پس منظور آن چیست؟ (بنگرید: منظور سفیان این است که من نمی دانم، خدا به شما خیر بدهد به من بگویید آن چیست؟ حضرت فرمود:) منظور از کامل شدن آن ده روز، کامل شدن قربانی است، چه آن ده روز را روزه بگیری یا قربانی کنی، پس منظور از کامل شدن آن، کامل شدن قربانی است.(1)

17) عیاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: اگر پس از انجام اعمال عمره، می خواهی حج تمتع را به جای آوری، باید از میان یک جَزور(2) یا یک گاو یا یک گوسفند، هر کدام که توانایی آن را داری، قربانی کنی و اگر توانایی قربانی کردن را نداشتی، چنان که خداوند فرمود، باید روزه بگیری.(3)

18) عیاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله، سعی را انجام داد و بر روی مروه بود، دستور حج تمتع بر او نازل شد.(4)

19) عیاشی، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَهِ إِلَی الْحَجِّ فَمَا اسْتَیسَرَ مِنَ الْهدْی» روایت می کند که فرمود: قربانی، باید قوچ فربه ای باشد و اگر (حاجی) قوچ فربه ای نیافت، باید گوساله ای را قربانی کند، ولی قوچ، بهتر است و اگر توانایی قربانی کردن گوساله را نیز نداشت، باید یک میش(5) اخته را قربانی کند و اگر توانایی هیچ کدام از آنها را نداشت، آن چه در توان اوست؛ یعنی یک گوسفند را قربانی کند.(6)

20) عیاشی از عبد الرحمن بن حجاج، روایت می کند که گفت: مشغول خواندن نماز بودم و امام کاظم علیه السلام پیش روی من نشسته بود و من به این امر، آگاه نبودم. سپس عباد بصری نزد حضرت آمده و سلام کرد و نشست. سپس به حضرت عرض نمود: یا أباالحسن! حکم مردی که در حج تمتع، توانایی قربانی

1- [1] - تهذیب، ج 5، ص 40، ح 120.

2- [2] - جَزور: بر مطلق شتر یا تنها بر شتر ماده اطلاق می شود و جمع آن، جزائر، جزر و جزرات، است. «القاموس المحیط، ریشه جزر»، ص 329.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 109، ح 234.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 109، ح 235.
5- [5] - موجوء: یعنی اخته «القاموس المحیط، ریشه وجأ»
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 109، ح 236.

کردن نداشته باشد، چیست؟ حضرت فرمود: باید در روزهایی که خداوند، امر فرموده، روزه بگیرد. راوی می گوید: من در حال نماز، به سخنان آن دو گوش می دادم که عباد به حضرت عرض کرد: آن روزها، چه هستند؟ حضرت فرمود: یک روز پیش از یوم الترویه، خود یوم الترویه و روز عرفه. عباد عرض کرد: اگر آن روزها، سپری شده باشد، حکم چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید در صبح روز حصبه و دو روز بعد از آن، روزه بگیرد. عباد، عرض کرد: آیا شما، قائل به آن چه که عبد الله بن حسن می گوید، نیستید؟ حضرت فرمود: مگر او چه می گوید؟ عباد پاسخ داد: او می گوید: در این صورت باید در ایام تشریق (سه روز بعد از عید قربان) روزه بگیرد. حضرت فرمود: امام صادق علیه السلام می فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله به بلال امر فرمود که ندا سردهد که این سه روز به خوردن و آشامیدن اختصاص دارد و هیچ کسی نباید در این روزها، روزه بگیرد. عباد، عرض کرد: یا أباالحسن! پس معنای آیه: «فَصِیامُ ثَلاثَهِ أَیامٍ فِی الْحَجِّ وَسَبْعَهٍ إِذَا رَجَعْتُمْ» چیست؟ حضرت فرمود: امام صادق علیه السلام می فرمود: ذی القعده و ذی الحجه، هر دو از ماه های حج به شمار می آیند(1).

21) عیاشی، از منصور بن حازم، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: اگر شخصی بعد از پایان اعمال عمره، نیت حج تمتع کند ولی توانایی قربانی کردن را نداشته باشد، باید یک روز پیش از یوم الترویه، خود یوم الترویه و روز عرفه را روزه بگیرد؛ و اگر این روزها را روزه نگرفت و این روزها سپری شد، باید در مکه روزه بگیرد؛ و اگر کاروان او برای این که آن روزها را روزه بگیرد، صبر نمی کند، باید در راه روزه بگیرد؛ و اگر خود می تواند به کشورش باز گردد و در مکه بماند و بخواهد آن روزها را روزه بگیرد، مانعی ندارد و می تواند چنین کند. (2)

22) عیاشی، از ربعی بن عبد الله بن جارود، نقل می کند که گفت: از امام کاظم علیه السلام تفسیر آیه: «فَصِیامُ ثَلاثَهِ أَیامٍ فِی الْحَجِّ» را پرسیدم. حضرت پاسخ داد: منظور این است که باید یک روز پیش از یوم الترویه، خود یوم الترویه و روز عرفه را روزه بگیرد؛ و اگر آن روزها سپری شده باشد، باید قضای آن روزه ها را در

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 110، ص 237.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 110، ح 238.

روزهایی که از ذی الحجه باقیمانده، به جای آورد؛ زیرا خداوند در قرآن می فرماید: «الْحَجُّ أَشْهرٌ مَّعْلُومَاتٌ»(1) [حج در ماههای معینی است].(2)

23) عیاشی، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَصِیامُ ثَلاثَهِ أَیامٍ فِی الْحَجِّ وَسَبْعَهٍ إِذَا رَجَعْتُمْ» روایت می کند که فرمود: منظور، زمانی است که به سوی خانواده خود بازگشتید(3).

24) عیاشی، از حفص بن بختری روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم:حکم کسی که سه روز، روزه کفاره را در ماه ذی الحجه به جا نیاورده و ذی الحجه سپری شده است، چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید، قربانی کند، زیرا خداوند می فرماید: «فَصِیامُ ثَلاثَهِ أَیامٍ فِی الْحَجِّ» که منظور، ماه ذی الحجه است. ابن ابی عمیر نقل می کند که حضرت فرمود: در این صورت، هفت روز روزه، از گردن او ساقط می شود.(4)

جعفر علیه السلام پرسید: آیا باید سه روز، روزه در حج و هفت روز، روزه، پشت سر هم گرفته شود یا این که باید میان آنها فاصله باشد؟ حضرت پاسخ داد: در بین خود آن سه روز و در بین خود آن هفت روز نباید هیچ فاصله ای بیفتد، ولی آن سه روز و آن هفت روز را نباید پشت سر هم روزه گرفته شود.(5)

26) عیاشی، از علی بن جعفر روایت می کند که از برادرش امام کاظم علیه السلام پرسید: آیا باید سه روز، روزه در حج و هفت روز، روزه، پشت سر هم گرفته شود یا این که باید میان آنها فاصله باشد؟ حضرت پاسخ داد: در بین خود آن سه روز و در بین خود آن هفت روز نباید هیچ فاصله ای بیفتد، ولی آن سه روز و آن هفت روز، نباید پشت سر هم روزه گرفته شود.(6)

27) عیاشی، از عبد الرحمن بن محمد عزرمی، از امام صادق علیه السلام، از جدش علی علیه السلام پیرامون سه روز، روزه ای که در حج باید گرفته شود، نقل می کند که فرمود: آن سه روز، یک روز پیش از یوم الترویه، خود یوم الترویه و روز

1- [1] - بقره/ 197.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 111، ح 239.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 111، ح 240.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 111، ح 241.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 111، ح 242.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 111، ح 243.

عرفه می باشد؛ و اگر آن روزها سپری شد، باید در شب حصبه سحری بخورد (یعنی در روز حصبه روزه بگیرد.)(1)

28) عیاشی، از غیاث بن ابراهیم، از پدرش، از علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: منظور از آن سه روزی که در حج باید روزه گرفته شود، یک روز پیش از یوم الترویه، خود یوم الترویه و روز عرفه می باشد. پس اگر آن روزها سپری شد، باید در شب حصبه، سحری بخورد و سه روز پس از آن را روزه بگیرد و هفت روز را به هنگام بازگشت روزه بگیرد. همچنین حضرت علی علیه السلام فرمود: اگر مردی نتوانست آن روزها، روزه بگیرد، باید از شب بازگشت از منی، (به مدت سه روز) روزه بگیرد. (2)

29) عیاشی، از ابراهیم بن ابی یحیی، از امام صادق علیه السلام، از پدرش، از علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: کسی که در حج تمتع است و توانایی قربانی کردن را نداشته باشد، باید یک روز پیش از یوم الترویه و خود یوم الترویه و روز عرفه را روزه بگیرد و اگر آن روزها و ایام التشریق (سه روز پس از عید قربان) نیز سپری شده باشد، باید در شب حصبه سحری بخورد و در صبح آن (به مدت سه روز) روزه بگیرد.(3)

30) عیاشی، از حریز،از زراره روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «ذَلِکَ لِمَن لَّمْ یکُنْ أهلُه حَاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» را پرسیدم. حضرت پاسخ داد: منظور از آن، ساکنین مکه می باشند که حج تمتع و عمره بر آنان واجب نیست. به حضرت عرض کردم: حد آن چه مقدار است؟ حضرت پاسخ داد: هر منطقه ای از مناطق مکه که در چهل و هشت میلی مسجد الحرام باشد، یعنی فاصله آن کمتر از عسفان و ذات عرق باشد، از مصادیق این آیه به شمار می آید. (4)

31) عیاشی، از حماد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «حَاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» فرمود: منظور از آیه کسانی می باشد که فاصله منزلشان تا مکه کمتر از حد میقات است وحج تمتع بر آنها واجب نیست.

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 111، ح 244.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 112، ح 245.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 112، ح 247.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 112، ح 248.

(1)

32) عیاشی، از علی بن جعفر روایت می کند که از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام پرسید: آیا ساکنین مکه می توانند پس از عمره، به انجام اعمال حج تمتع بپردازند؟ حضرت پاسخ داد: ساکنین مکه، صلاحیت حج تمتع را ندارند؛ زیرا خداوند می فرماید: «ذَلِکَ لِمَن لَّمْ یکُنْ أَهلُه حَاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»(2)

33) عیاشی، از سعید اعرج، از امام کاظم علیه السلام نقل می کند که فرمود: حج تمتع، بر ساکنین سرف، مرّ(3) و مکه، واجب نمی باشد؛ زیرا خداوند می فرماید: «ذَلِکَ لِمَن لَّمْ یکُنْ أَهلُه حَاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»(4)

«الْحَجُّ أَشْهرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِیهنَّ...فَإِنَّ خَیرَ الزَّادِ التَّقْوَی وَاتَّقُونِ یا أُوْلِی الأَلْبَابِ (197)»

«الْحَجُّ أَشْهرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِیهنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِی الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُواْ مِنْ خَیرٍ یعْلَمْه اللّه وَتَزَوَّدُواْ فَإِنَّ خَیرَ الزَّادِ التَّقْوَی وَاتَّقُونِ یا أُوْلِی الأَلْبَابِ (197)»

[حج در ماههای معینی است؛ پس هر کس در این (ماه)ها حج را (بر خود) واجب گرداند (بداند که) در اثنای حج، همبستری و گناه و جدال (روا) نیست و هر کار نیکی انجام می دهید خدا آن را می داند. و برای خود توشه برگیرید که در حقیقت، بهترین توشه پرهیزکاری است و ای خردمندان! از من پروا کنید]

1) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از مثنی حناط، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «الْحَجُّ أَشْهرٌ مَّعْلُومَاتٌ» فرمود: شوال، ذی القعده و ذی الحجه، ماه های حج می باشند و مردم، تنها، باید در این ماه ها به حج بروند.(5)

2) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و همگی از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «الْحَجُّ أَشْهرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِیهنَّ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 112، ح 249.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 112، ح 250.
3- [3] - سرف و مرّ: نام دو منطقه در 6 میلی مکه است.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 113، ح 251.
5- [5] - کافی، ج 4، ص 289، ح 1.

الْحَجَّ» فرمود: فرض، به معنای لبیک گفتن و اشعار و تقلید(1) است. پس هر کدام از آنها را که انجام دهد، حج را بر خود واجب کرده است و حج، تنها در ماه هایی واجب می شود که خداوند در آیه: «الْحَجُّ أَشْهرٌ مَّعْلُومَاتٌ» به آن اشاره نموده است که شامل: شوال، ذی القعده و ذی الحجه می باشد.(2)

3) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم با سند خود نقل می کند که گفت: ماه های حج، عبارتند از: شوال، ذی القعده، و ده روز از ذی الحجه. همچنین ماه های سیاحت عبارتند از: بیست روز از ذی الحجه، محرم، صفر، ربیع الأول و ده روز از ربیع الثانی.(3)

4) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «الْحَجُّ أَشْهرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِیهنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِی الْحَجِّ» فرمود: خداوند عز و جل مردم را ملتزم به شرطی کرده و خود ملتزم به شرطی شده است. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: آن دو چه هستند؟ حضرت پاسخ داد: شرطی که خداوند، مردم را به آن پایبند نموده، آیه: «الْحَجُّ أَشْهرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِیهنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِی الْحَجِّ» می باشد و آن شرطی که خود، پایبند به آن شده، آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِی یوْمَینِ فَلاَ إِثْمَ عَلَیه وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیه لِمَنِ اتَّقَی(4)» [پس هر کس شتاب کند (و اعمال را) در دو روز (انجام دهد) گناهی بر او نیست و هر که تأخیر کند (و اعمال را در سه روز انجام دهد) گناهی بر او نیست] است. حضرت فرمود: یعنی برمی گردد، در حالی که گناهی بر او نیست. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: آیا کسی که در حج، مرتکب فسق شود، حدی بر او هست؟ حضرت پاسخ داد: خداوند برای او حدی

1- [1] . حج بر سه قسم است: 1. حج تمتّع 2. حجّ اِفراد 3. حجّ قِران. حجّ تمتّع وظیفه کسانی است که وطن آنها شانزده فرسخ (حدود88 کیلومتر) یا بیشتر با مکّه معظّمه فاصله دارد. حجّ افراد و حجّ قران وظیفه کسانی است که با مکّه معظّمه کمتر از شانزده فرسخ فاصله داشته باشند، یا اهل خود مکّه معظّمه باشند. احرام در حج تمتع و افراد فقط با تلبیه تحقّق پیدا می کند، ولی در حج قران هم با تلبیه محقّق می شود و هم با

اشعار(علامت گذاشتن بر حیوان قربانی) و یا تقلید(چیزی به گردن حیوان قربانی آویزان کردن).
2- [2] - کافی، ج 4، ص 289، ح 2.
3- [3] - کافی، ج 4، ص 290، ح 3.
4- [4] - بقره/ 203.

قرار نداده و او استغفار می کند و لبیک می گوید. راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: کفاره کسی که در حج، جدال کند، چیست؟ حضرت پاسخ داد: اگر بیش از دو بار جدال کند، آن طرف مجادله که حق، با او است باید قربانی کند و کسی که حق با او نیست، باید یک گاو، قربانی نماید.(1)

5) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان بن یحیی و ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: هنگامی که محرم شدی، تقوای الهی پیشه کن و خدا را بسیار یاد کن و جز برای سخن نیکو، زبان به سخن نگشا؛ چرا که کامل شدن حج و عمره، در این است که انسان، جز سخن نیکو نگوید و زبانش را حفظ کند؛ چنان که خداوند عز و جل می فرماید: «فَمَن فَرَضَ فِیهِنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِی الْحَجِّ». رفث، در آیه به معنای آمیزش و فسوق، به معنای دروغ و فحش و جدال به این معنا است که مرد بگوید: نه به خدا قسم یا آری، به خدا قسم. بدان که اگر مرد در حالی که محرم است، سه بار پشت سر هم(2) و در یک مکان، قسم بخورد، مجادله کرده است و باید قربانی کند و آن را صدقه دهد. حضرت فرمود: از فخر و مباهات بپرهیز و با بازداشتن خود از معصیت های الهی، ورع پیشه کن؛ زیرا خداوند عز و جل می فرماید: «ثُمَّ لْیقْضُوا تَفَثَهمْ وَلْیوفُوا نُذُورَهمْ وَلْیطَّوَّفُوا بِالْبَیتِ الْعَتِیقِ(3)» [سپس باید آلودگی خود را بزدایند و به نذرهای خود وفا کنند و بر گرد آن خانه کهن (=کعبه) طواف به جای آورند]. امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از موارد چرک و آلودگی (که محرم باید آن را از خود بزداید)، این است که در حالت احرام، سخن زشتی را بگویی. پس اگر وارد مکه شوی و به دور کعبه، طواف انجام دهی و سخن نیکو بر زبان آوری، این عمل تو، کفاره آن سخن زشت، خواهد بود. راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: اگر انسان بگوید: نه، به جان خودم یا آری، به جان خودم، از مصادیق جدال می باشد؟ حضرت پاسخ داد: آن، از مصادیق جدال نیست و جدال، تنها این است که مرد

1- [1] - کافی، ج 4، ص 337، ح 1.
2- [2] - ولاء: یعنی پشت سرهم.
3- [3] - حج/ 29.

بگوید: نه، به خدا قسم یا آری، به خدا قسم(1).

6) شیخ، با سند خود، از موسی بن قاسم، از علی بن جعفر روایت می کند که گفت: از برادرم موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: معنای رفث، فسوق و جدال چیست؟ و کفاره کسی که آنها را (در حال احرام) انجام دهد، چیست؟ حضرت پاسخ داد: رفث، به معنای آمیزش و فسوق، به معنای دروغ و فخر و مباهات و جدال، این است که مرد بگوید: نه، به خدا قسم یا آری، به خدا قسم. پس هر شخص محرم که آمیزش کند، باید شتر یا گاوی را قربانی کند و اگر نتوانست، یک گوسفند، قربانی کند و اگر شخص محرم مرتکب فسق شود، باید قربانی را به عنوان صدقه بدهد.(2)

7) ابن بابویه، در من لایحضره الفقیه، با سندخود، از ابان، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «الْحَجُّ أَشْهرٌ مَّعْلُومَاتٌ» روایت می کند که فرمود: شوال، ذی القعده و ذی الحجه، ماه های حج می باشند و مردم، تنها باید در این ماه ها، به حج بروند. (3)

8) ابن بابویه، با سند خود، از محمد بن مسلم و حلبی و همگی، از امام صادق علیه السلام روایت می کنند که پیرامون تفسیر آیه: «الْحَجُّ أَشْهرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِیهنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِی الْحَجِّ» فرمود: خداوند عز و جل، مردم را ملتزم به شرطی کرده و خود، ملتزم به شرطی شده است. هر کس به آن شرط وفا کند، خداوند نیز به شرطی که به آن پایبند شده وفا می کند. راویان به حضرت عرض کردند: آن دو شرط چیستند؟ حضرت پاسخ داد: شرطی که خداوند، مردم را به آن پایبند نموده، آیه: «الْحَجُّ أَشْهرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِیهنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِی الْحَجِّ» می باشد؛ و آن شرطی که خود، پایبند به آن شده، آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِی یوْمَینِ فَلاَ إِثْمَ عَلَیه وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیه لِمَنِ اتَّقَی(4)» [پس هر کس شتاب کند (و اعمال را) در دو روز (انجام دهد)، گناهی بر او نیست؛ و هر کس تأخیر کند (و اعمال را در سه روز انجام دهد) گناهی بر او نیست (این

1- [1] - کافی، ج 4، ص 337، ح 3.
2- [2] - تهذیب، ج 5، ص 297، ح 1005.
3- [3] - من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 277، ح 1357.

4- [4] - بقره/ 203.

اختیار) برای کسی است که (از محرمات) پرهیز کرده باشد] است. حضرت فرمود: یعنی برمی گردد در حالی که گناهی بر او نیست. راویان به حضرت عرض کردند: آیا کسی که در حج، مرتکب فسق شود، حدی بر او نیست؟ حضرت پاسخ داد: خداوند برای او حدی قرار نداده؛ او استغفار می کند و لبیک می گوید. راویان از حضرت پرسیدند: کفاره کسی که در حج، جدال کند چیست؟ حضرت پاسخ داد: اگر بیش از دو بار جدال کند، آن طرف مجادله که حق، با او است، باید قربانی کند و کسی که حق با او نیست، باید یک گاو، قربانی نماید.(1)

9) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن به علی بن فضال، از ابو جمیله مفضّل بن صالح، از زید شحّام روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام معنای رفث، فسوق و جدال را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: رفث، به معنای آمیزش و فسوق، به معنای دروغ گفتن است. آیا گوش فرا نمی دهی به سخن خداوند که می فرماید: «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُوا إِن جَاءکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَینُوا أَن تُصِیبُوا قَوْمًا بِجَهالَهٍ»(2) [ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید مبادا به نادانی، گروهی را آسیب برسانید] و معنای جدال، این است که مرد بگوید: نه، به خدا قسم یا آری، به خدا قسم.(3)

10) ابن بابویه، از پدرش(ره)، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از مثنی، از زراره، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «الْحَجُّ أَشْهرٌ مَّعْلُومَاتٌ» روایت می کند که فرمود: ماه های حج شامل: شوّال، ذی القعده و ذی الحجّه می باشند. در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام آمده که حضرت در آخر آن فرمود: ماهی که عمره مفرده در آن انجام می گیرد، رجب است.(4)

11) عیاشی، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «الْحَجُّ أَشْهرٌ مَّعْلُومَاتٌ» روایت می کند که فرمود: ماه های حج، عبارتند از: شوال،

1- [1] - من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 212، ح 968.
2- [2] - حجرات/ 6.
3- [3] - معانی الاخبار، ص 294، ح 1.

4- [4] - معانى الاخبار، ص 293، ح 1.

ذی القعده و ذی الحجه.(1)

12) عیاشی، از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «الْحَجُّ أَشْهرٌ مَّعْلُومَاتٌ» فرمود: ماه های حج، عبارتند از: شوّال، ذی القعده و ذی الحجه. و مردم، تنها باید در این ماه ها به حج بروند.(2)

13) عیاشی، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «الْحَجُّ أَشْهرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِیهنَّ الْحَجَّ» فرمود: منظور آن، هلال ماه ها است. (3)

14) عیاشی، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «الْحَجُّ أَشْهرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِیهنَّ الْحَجَّ» فرمود: فرض،یعنی واجب شدن حج، که با لبیک گفتن و اشعار و تقلید(4) است. پس هر کدام از آن کارها را که انجام دهد، حج را بر خود واجب می کند؛ و حج، تنها در ماه هایی که خداوند در آیه: «الْحَجُّ أَشْهرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِیهنَّ الْحَجَّ» فرموده که همان شوال، ذی القعده و ذی الحجه می باشد، واجب می شود.(5)

15) عیاشی، از ابراهیم بن عبد الحمید، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت می کند که فرمود: کسی که در حج، جدال نماید، چه در آن مجادله، صاحب حق باشد یا نباشد، باید به شش مسکین، هر کدام نصف پیمانه طعام بدهد. پس اگر دو بار جدال کند، آن طرف مجادله که صاحب حق است باید یک گوسفند قربانی کند، و آن طرف مجادله که صاحب حق نیست، یک گاو باید قربانی کند؛ زیرا خداوند می فرماید: «فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِی الْحَجِّ». منظور از رفث، آمیزش و منظور از فسوق، دروغ گفتن و منظور از جدال، این است که مرد بگوید: نه، به خدا قسم یا آری، به خدا قسم.(6)

16) عیاشی، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «الْحَجُّ أَشْهرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِیهنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 113، ح 252.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 113، ح 253.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 113، ح 254
4- [4] . توضیح در پاورقی صفحه 630 گذشت.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 113، ح 255
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 114، ح 257.

فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِی الْحَجِّ» فرمود: منظور از رفث، آمیزش، و منظور از فسوق، دروغ و فحش، و منظور از جدال، این است که مرد بگوید: نه، به خدا قسم یا آری، خدا قسم.(1)

17) از محمد بن مسلم روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «فَمَن فَرَضَ فِیهنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِی الْحَجِّ» را پرسیدم حضرت پاسخ داد: ای محمد! خداوند، مردم را ملتزم به شرطی کرده و خود، ملتزم به شرطی شده است که هر کس به آن شرط، وفا کند، خداوند نیز به شرطی که به آن پایبند شده، وفا می کند. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: آن دو شرط، چه هستند؟ حضرت پاسخ داد: شرطی که خداوند، مردم را به آن پایبند نموده، آیه: «الْحَجُّ أَشْهرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِیهنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِی الْحَجِّ» می باشد و آن شرطی که خود، پایبند به آن شده، آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِی یوْمَینِ فَلاَ إِثْمَ عَلَیه وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیه لِمَنِ اتَّقَی(2)» [پس هر کس شتاب کند (و اعمال را) در دو روز (انجام دهد) گناهی بر او نیست و هر که تأخیر کند (و اعمال را در سه روز انجام دهد) گناهی بر او نیست (این اختیار) برای کسی است که (از محرمات) پرهیز کرده باشد] است. حضرت فرمود: یعنی برمی گردد، در حالی که گناهی بر او نیست.(3)

18) عیاشی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: اگر شخص محرم، سه بار پشت سر هم، سوگند راست یاد کند، جدال نموده و باید قربانی کند؛ و اگر یک بار سوگند دروغ یاد کند، جدال نموده و باید قربانی کند.(4)

19) عیاشی، از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اگر مرد محرمی به مرد دیگری بگوید: نه، به جانم سوگند، جدال نموده است؟ حضرت پاسخ داد: آن عبارت، مصداق جدال نمی باشد، بلکه جدال، این است که بگوید: نه، به خدا سوگند یا آری، به خدا سوگند(5).از حضرت پرسیدم:

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 114، ح 257.
2- [2] - بقره/ 203.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 114، ح 258.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 114، ح 259.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 114، ح 260.

کفاره کسی که مرتکب رفث (آمیزش) می شود، چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید قربانی را (پیشاپیش خود) براند و میان او و همسرش فاصله بیفتد تا آن که هر دو مناسک را انجام دهند و به آن مکانی که با یکدیگر آمیزش کردند، گرد هم آیند. راوی می گوید: عرض کردم :اگر بخواهند از راه دیگری غیر از آن راهی که در آن با یکدیگر آمیزش کردند، برگردند، حکم چیست؟ حضرت پاسخ داد: پس باید پس از انجام دادن مناسک، در آن راهی که می خواهند از آن بازگردند گردهم آیند. راوی می گوید: عرض کردم: آیا حدی برای کسی که در حج مرتکب فسق شود (یعنی دروغ بگوید) نمی باشد؟ حضرت فرمود: باید از خداوند آمرزش بخواهد و لبیک بگوید. راوی می گوید: کفاره کسی که در حج جدال نماید (جدال این است که مرد بگوید: نه، به خدا سوگند یا آری، به خدا سوگند) چیست؟ حضرت پاسخ داد: اگر گروهی با یکدیگر جدال نمایند، آن طرف مجادله که صاحب حق است، باید یک گوسفند قربانی کند و آن طرفی که صاحب حق نیست، باید یک گاو، قربانی نماید.(1)

20) عیاشی، از محمد بن مسلم، روایت می کند: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «الْحَجُّ أَشْهرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِی الْحَجِّ» را پرسیدم. حضرت پاسخ داد: ای محمد! خداوند عز و جل مردم را ملتزم به شرطی کرده و خود، ملتزم به شرطی شده است و هر کس به آن شرط، وفا کند، خداوند نیز به آن شرطی که به آن پایبند شده، وفا می کند. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: آن دو شرط، چه هستند؟ حضرت پاسخ داد: شرطی که خداوند، مردم را به آن پایبند نموده، آیه: «الْحَجُّ أَشْهرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِی الْحَجِّ» می باشد و آن شرطی که خود، پایبند به آن شده، آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِی يوْمَينِ فَلاَ إِثْمَ عَلَيه وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَيه لِمَنِ اتَّقَی» [پس هر کس شتاب کند (و اعمال را) در دو روز (انجام دهد) گناهی بر او نیست و هر که تأخیر کند (و اعمال را در سه روز انجام دهد) گناهی بر او نیست (این اختیار) برای کسی است که (از محرمات) پرهیز کرده باشد] است. حضرت فرمود: یعنی برمی گردد در حالی که گناهی، بر او نیست. راوی می گوید: از حضرت

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 114، ح 261.

پرسیدم: کفاره کسی که در حج، مرتکب رفث (آمیزش) می شود، چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید قربانی را (پیشاپیش خود) براند و میان او و همسرش فاصله بیفتد تا آن که هر دو مناسک را انجام دهند و به آن مکانی که با یکدیگر آمیزش کردند، گرد هم آیند. راوی می گوید: عرض کردم :اگر بخواهند از راه دیگری غیر از آن راهی که در آن با یکدیگر آمیزش کردند، برگردند، حکم چیست؟ حضرت پاسخ داد: پس باید پس از انجام دادن مناسک، در آن راهی که می خواهند از آن بازگردند گردهم آیند. راوی می گوید: عرض کردم: آیا حدی برای کسی که در حج مرتکب فسق شود (یعنی دروغ بگوید) نمی باشد؟ حضرت فرمود: باید از خداوند آمرزش بخواهد و لبیک بگوید.

21) عیاشی، از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: اگر مرد محرم بگوید: نه، به جانم سوگند، آیا جدال نموده است. حضرت، پاسخ داد: این عبارت، از مصادیق جدال نمی باشد، بلکه جدال، تنها این است که بگوید: نه، به خدا سوگند یا آری، به خدا سوگند(1).

«لَیسَ عَلَیکُمْ جُنَاحٌ أَن تَبْتَغُواْ فَضْلًا مِّن رَّبِّکُمْ (198)»

[بر شما گناهی نیست که (در سفر حج) از فضل پروردگارتان (روزی خویش) بجویید]

1) عیاشی، از عمر بن یزید بیّاع سابری، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «لَیسَ عَلَیکُمْ جُنَاحٌ أَن تَبْتَغُواْ فَضْلًا مِّن رَّبِّکُمْ» فرمود: منظور از فضل، روزی است. هنگامی که مرد، از احرام خارج شد و مناسک حج را به پایان رسانید، می تواند در موسم حج، به تجارت مشغول شود.(2)

2) ابو علی طبرسی می گوید: گفته اند که (در زمان جاهلیت) تجارت در موسم حج را گناه می شمردند و خداوند، با این آیه، برچسب گناهکار بودن را از کسانی که در هنگام حج تجارت می کردند برداشت و با این آیه، تصریح فرمود که تجارت در موسم حج جایز است. ابو علی طبرسی می گوید: این مطلب، از امامان ما روایت

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 115، ح 262.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 115، ح 263.

شده است. طبرسی می گوید: برخی نیز روایت کرده اند که معنای آیه این است که از پروردگارتان، آمرزش بخواهید. طبرسی می گوید: جابر، این حدیث را از امام باقر علیه السلام روایت کرده است.(1)

«ثُمَّ أَفِيضُواْ مِنْ حَيثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُواْ اللّه إِنَّ اللّه غَفُورٌ رَّحِيمٌ (199) »

[پس از همان جا که (انبوه) مردم روانه می شوند، شما نیز روانه شوید و از خداوند آمرزش خواهید که خدا آمرزنده مهربان است]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و همگی، از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که حضرت، ماجرای حج پیامبر صلی الله علیه و آله را ذکر نموده و فرمود: قریش، از مزدلفه که نام دیگر آن «جمع» است (به منی) باز می گشتند و مردم را از بازگشتن از آنجا بازمی داشتند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و قریش امیدوار بودند که حضرت از همان مکانی که آنها بازمی گردند، بازگردد؛ ولی خداوند این آیه را نازل کرد: «ثُمَّ أَفِيضُواْ مِنْ حَيثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُواْ اللّه» یعنی از همان جایی که ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و مردم پس از آنان بازگشتند، بازگردید.(2)

2) محمد بن یعقوب، با سند خود، از ابن محبوب، از عبد الله بن غالب، از پدرش، از سعید بن مُسَیَّب روایت می کند که گفت: از علی بن حسین علیه السلام شنیدم که می فرمود: مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد: اگر تو دانا (به همه چیز) هستی به من بگو، مردم، اشباه الناس (کسانی که شبیه مردم هستند)، و نسناس چه کسانی هستند؟ امیر المؤمنین علیه السلام پاسخ داد: ای حسین! جواب سؤال این مرد را بده. امام حسین علیه السلام فرمود: جواب این پرسش که گفتی: «ناس کیستند؟» این است که ما، «ناس» هستیم و از این رو خداوند آن لفظ را در قرآن، آیه: «ثُمَّ أَفِيضُواْ مِنْ حَيثُ أَفَاضَ النَّاسُ» آورده است؛ چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله، کسی بود که آن مردم را برگرداند. جواب

1- [1] - مجمع البیان، ج 2، ص 47.
2- [2] - کافی، ج 4، ص 247، ح 4.

سؤال دوم که گفتی: «اشباه الناس چه کسانی هستند؟» این است که منظور از آنها، شیعیان و دوستداران ما می باشند که آنان از ما محسوب می شوند و از این رو ابراهیم علیه السلام فرمود: «فَمَن تَبِعَنِی فَإِنَّه مِنِّی(1)» [پس هر که از من پیروی کند، بی گمان او از من است].

امام حسین علیه السلام در جواب سوال سوم با دست خود به گروه مردم اشاره نمود و فرمود: نسنانس، سیاهی عظیم (توده مردم) می باشند. سپس حضرت آیه: «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا(2)» [آنان جز مانند ستوران نیستند، بلکه گمراه ترند] را قرائت نمود.(3)

3) عیاشی، از زید شحّام روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «أَفِيضُواْ مِنْ حَيثُ أَفَاضَ النَّاسُ» را پرسیدم. حضرت فرمود: منظور از آیه، قریش بودند که می گفتند: ماشایسته ترین مردم، نسبت به خانه کعبه هستیم، و آنها تنها از مزدلفه بازمی گشتند و خداوند به آنها امر فرمود که از عرفه بازگردند. (4)

4) عیاشی، از رفاعه، روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «ثُمَّ أَفِيضُواْ مِنْ حَيثُ أَفَاضَ النَّاسُ» را پرسیدم. حضرت پاسخ داد: ساکنین حرم (قریش)، در مشعر و مردم، در عرفه می ایستادند و قریش زمانی شروع به بازگشت می کردند که مردمی که در عرفه بودند، بر آنان نمایان بشوند. مردی که کنیه او، ابو سیّار بود، الاغ(5) چموشی داشت و از مردمی که در عرفه بودند، پیشی می گرفت و چون قریش او را دیدند، می گفتند: این، ابو سیّار است و سپس باز می گشتند. پس خداوند به قریش امر فرمود تا در عرفه بایستند و از آن جا بازگردند.(6)

5) عیاشی، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «ثُمَّ أَفِيضُواْ مِنْ حَيثُ أَفَاضَ النَّاسُ» فرمود: منظور از ناس،

1- [1] - ابراهیم/ 36.
2- [2] - فرقان/ 44.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 244، ح 339.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 115، ح 264.

5- [5] - حمار فاره: یعنی چموش «المعجم الوسیط: ریشه فره»
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 115، ح 265.

ابراهیم و اسماعیل می باشند.(1)

6) عیاشی، از علی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «ثُمَّ أَفِيضُواْ مِنْ حَيثُ أَفَاضَ النَّاسُ» را پرسیدم. حضرت پاسخ داد: قریش، در زمان جاهلیت، از مزدلفه (به سوی منی) بازمی گشتند و می گفتند: ما شایسته ترین مردم نسبت به خانه کعبه هستیم. پس خداوند به آنان امر فرمود که از همان جایی که مردم بازمی گردند، یعنی از عرفات بازگردند.(2)

7) عیاشی در روایت حریز از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: قبیله قریش از جمع(3) و قبیله مُضَر و رَبیعه، از عرفات بازمی گشتند.(4)

8) عیاشی، از ابو صبّاح، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: ابراهیم علیه السلام، اسماعیل علیه السلام را به سوی موقف برد و آن دو از آنجا بازگشتند. سپس همه مردم از آنجا بازمی گشتند تا این که تعداد قریش افزایش یافت و گفتند: ما از آن مکانی که مردم باز می گردند، باز نمی گردیم. قریش از مزدلفه بازمی گشت و مردم دیگر را از این که از مزدلفه بازگردند منع می نمودند و آنان را وادار می نمودند که از عرفات بازگردند. هنگامی که خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث کرد، به او امر فرمود که از همان جایی که مردم باز می گردند، بازگردد و منظور خداوند از مردم، ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام بود.(5)

9) عیاشی، از جابر، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «ثُمَّ أَفِيضُواْ مِنْ حَيثُ أَفَاضَ النَّاسُ» روایت می کند که فرمود: منظور از ناس، مردم یمن می باشند.(6)

«فَإِذَا قَضَيتُم مَّنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُواْ اللّه كَذِكْرِكُمْ...مِّمَّا كَسَبُواْ وَ اللّه سَرِيعُ الْحِسَابِ(202)»

«فَإِذَا قَضَيتُم مَّنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُواْ اللّه كَذِكْرِكُمْ آبَاءكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَن يقُولُ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 116، ح 266.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 116، ح 267.
3- [3] - جمع: جمع، مُزدَلِفه، قُزَح، مَشعَر، نام هایی برای یک مکان است و از این رو، جمع نامیده شده که مردم، درآن اجتماع می کردند. «معجم البلدان، ج 2، ص 163»
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 116، ح 268.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 116، ح 269.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 116، ح 270.

رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيا وَ مَا لَه فِی الآخِرَهِ مِنْ خَلاَقٍ(200) ومِنْهم مَّن يقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْيا حَسَنَةً وَ فِی الآخِرَهِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ(201) أُولَئِکَ لَهمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُواْ وَ اللّه سَرِيعُ الْحِسَابِ(202)»

[و چون آداب ویژه حج خود را به جای آوردید، همان گونه که پدران خود را به یاد می آورید یا با یاد کردنی بیشتر، خدا را به یاد آورید و از مردم، کسی است که می گوید: پروردگارا! به ما در همین دنیا عطا کن و حال آن که برای او در آخرت نصیبی نیست.* و برخی از آنان می گویند: پروردگارا! در این دنیا به ما نیکی و در آخرت (نیز) نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش (دور) نگه دار.* آنانند که از دستاوردشان بهره ای خواهند داشت و خدا زودشمار است]

1) محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَاذْكُرُواْ اللّه فِی أَيامٍ مَّعْدُودَاتٍ(1)» [و خدا را در روزهایی معین یاد کنید] فرمود: منظور از آیه، أیّام التشریق (سه روز پس از عید قربان) است. در دوره جاهلیت، مردم پس از قربانی کردن در منی، شروع به برشمردن افتخارات قبیله واجداد خود می کردند؛ مثلاً: مردی از آنان برمی خاست و می گفت: پدرم چنین و چنان می کرد. این گونه بود که خداوند عز و جل فرمود: «فَاذْكُرُواْ اللّه كَذِكْرِكُمْ آبَاءكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا»(2) [همان گونه که پدران خود را به یاد می آورید یا با یادکردنی بیشتر، خدا را به یاد آورید]. حضرت فرمود: تکبیر، این است که بگویی: الله أکبر، الله أکبر، لاإله إلا الله والله أکبر و لله الحمد، الله أکبر علی ما هَدانا، الله أکبر علی ما رَزَقَنا مِن بَهيمه الأنعام(3)».

2) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْيا حَسَنَةً وَفِی الآخِرَهِ حَسَنَةً» فرمود: منظور از آن،

1- [1] - بقره/ 203.
2- [2] - بقره/ 198 و 199.
3- [3] - کافی، ج 4، ص 516، ح 3.

رضایت الهی و بهشت در آخرت و امرار معاش و خُلق نیکو در دنیا است. (1)

3) عیاشی، از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد قاشانی و همگی، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از سفیان بن عُیَینه، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: مردی پس از بازگشت از موقف، از پدرم پرسید: به نظر شما خداوند، (دعای) همه این مردم را اجابت می کند؟ پدرم پاسخ داد: خداوند، تمام کسانی که در این موقف هستند را چه مؤمن باشند یا کافر، می آمرزد، ولی آنان در آمرزیده شدن به سه قسم تقسیم می شوند: اول: مؤمنی که خداوند، گناهان قبل و بعد او را می آمرزد و او را از آتش جهنم می رهاند و آیه: «رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَفِی الآخِرَهِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ* أُولَئِکَ لَهمْ نَصِیبٌ مِّمَّا کَسَبُواْ وَاللّه سَرِیعُ الْحِسَابِ» به همین معنا باشد. دوم: کسانی که خداوند گناهان پیش از این آنها را می آمرزد و به آنها گفته می شود: در مابقی عمرت، اعمال نیک انجام بده. و آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِی یوْمَینِ فَلاَ إِثْمَ عَلَیه وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیه(2)» [پس هر کس شتاب کند (و اعمال را) در دو روز (انجام دهد) گناهی بر او نیست و هر که تأخیر کند(و اعمال را در سه روز انجام دهد)،گناهی بر او نیست] به همین معنا می باشد. یعنی کسانی که پیش از آن که بروند، وفات نمایند، گناهی بر آنها نیست و کسانی که تأخیر کنند، گناهی بر آنان نیست؛ یعنی بر کسانی که از گناهان کبیره پرهیز می کنند. ولی اهل تسنن قائل هستند به این که: هر کس که شتاب کند و (ذکر خدا را) در دو روز انجام دهد، گناهی بر او نیست. یعنی در بازگشت اول. همچنین می گویند: منظور از آیه: «وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیه» [و هر که تأخیر کند، گناهی بر او نیست] این است که گناهی بر کسانی که از صید پرهیز کنند نیست. آیا به نظر تو، خداوند، پس از آن که در آیه: «وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُواْ»(3) صید را حلال گردانید، آن را حرام می کند؟! در تفسیر اهل تسنن آیه به این شکل معنا شده که: هر گاه از احرام خارج شدید، از صید بپرهیزید. سوم: کافری که در این موقف می ایستد و خواستار زینت و شکوه زندگی دنیوی است. اگر در مابقی عمر خود، از شرک توبه کند، خداوند گناهان گذشته او

1- [1] - کافی، ج 5، ص 71، ح 2.
2- [2] - بقره/ 203.

3- [3] - مائده/ 2.

را می آمرزد، و اگر توبه نکند، خداوند، پاداش او را به او می دهد و او را از پاداش این موقف محروم نمی کند. و آیه: «مَن کَانَ یرِیدُ الْحَیاهَ الدُّنْیا وَزِینَتَها نُوَفِّ إِلَیهِمْ أَعْمَالَهمْ فِیها وَهمْ فِیها لاَ یبْخَسُونَ * أُوْلَئِکَ الَّذِینَ لَیسَ لَهمْ فِی الآخِرَهِ إِلاَّ النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُواْ فِیها وَبَاطِلٌ مَّا کَانُواْ یعْمَلُونَ»(1) [کسانی که زندگی دنیا و زیور آن را بخواهند (جزای) کارهایشان را در آنجا به طور کامل به آنان می دهیم و به آنان در آنجا کم داده نخواهد شد. * اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش برایشان نخواهد بود و آن چه در آنجا کرده اند به هدر رفته و آن چه انجام می داده اند، باطل گردیده است] ناظر به همین معناست. (2)

4) عیاشی، از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «فَاذْکُرُواْ اللّه کَذِکْرِکُمْ آبَاءکُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِکْرًا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: در جاهلیت، مرسوم بود که مرد می گفت: پدرم چنین و چنان بود. و این آیه در این باره نازل شده است.(3)

5) عیاشی، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام و حسین، از فضاله بن ایوب، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه فوق، حدیثی شبیه به حدیث قبل را نقل می کند که فرمود: هنگامی که مردم پس از قربانی به منی می رفتند، افتخارات پدرانشان را برمی شمردند و می گفتند: پدر من کسی بود که آن دیه ها را برعهده گرفت و کسی بود که چنین و چنان پیکار نمود. همچنین به پدرانشان قسم می خوردند و می گفتند: نه، به پدرم سوگند، نه، به پدرم سوگند.(4)

6) عیاشی، از زراره روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «فَاذْکُرُواْ اللّه کَذِکْرِکُمْ آبَاءکُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِکْرًا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: مردم، در جاهلیت می گفتند: نه، به پدرت سوگند، آری، به پدرت سوگند. پس به آنان امر شد که بگویند: نه، به خدا سوگند، آری، به خدا سوگند.(5)

1- [1] - هود/ 16-15.
2- [2] - کافی، ج 4، ص 521، ح 10.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 117، ح 271.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 117، ح 272.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 117، ح 273.

7) عیاشی، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «فَاذْکُرُواْ اللّه کَذِکْرِکُمْ آبَاءکُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِکْرًا» فرمود: در جاهلیت، مرسوم بود که مرد می گفت: پدرم چنین و چنان بود. پس این آیه، در این باره بر آنان نازل شد. (1)

8) عیاشی، از عبد الاعلی روایت می کند: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه:«رَبَّنَا آتِنَا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَفِی الآخِرَهِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» را پرسیدم و حضرت فرمود: منظور، رضایت الهی و بهشت در آخرت، و فراخی معیشت و خُلق نیکو در دنیا است.(2)

9) عیاشی، از عبدالاعلی، از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه فوق روایت می کند که فرمود: منظور، رضایت الهی و خُلق نیکو (در دنیا) و بهشت، در آخرت است.(3)

10) ابو علی طبرسی، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «أُولَئِکَ لَهمْ نَصِیبٌ مِّمَّا کَسَبُواْ وَاللّه سَرِیعُ الْحِسَابِ» فرمود: معنای آیه، این است که خداوند، همان طور که روزی آنها را یکدفعه می دهد، به حساب آنان نیز یکباره رسیدگی می کند.(4)

«وَاذْکُرُواْ اللّه فِی أَیامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَن تَعَجَّلَ فِی...وَاعْلَمُوا أَنَّکُمْ إِلَیه تُحْشَرُونَ (203)»

«وَاذْکُرُواْ اللّه فِی أَیام مَّعْدُودَاتٍ فَمَن تَعَجَّلَ فِی یوْمَینِ فَلاَ إِثْمَ عَلَیه وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیه لِمَنِ اتَّقَی وَاتَّقُواْ اللّه وَاعْلَمُوا أَنَّکُمْ إِلَیه تُحْشَرُونَ (203)»

[و خدا را در روزهایی معین یاد کنید. پس هر کس شتاب کند (و اعمال را) در دو روز (انجام دهد)، گناهی بر او نیست؛ و هر که تأخیر کند (و اعمال را در سه روز انجام دهد)، گناهی بر او نیست. (این اختیار) برای کسی است که (از محرمات) پرهیز کرده باشد؛ و از خدا پروا کنید و بدانید که شما را به سوی او گرد خواهد آورد]

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 117، ح 274.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 117، ح 275.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 117، ح 276.

4- [4] - مجمع البيان، ج 2، ص 52.

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَاذْكُرُواْ اللّه فِی أَیامٍ مَّعْدُودَاتٍ» را پرسیدم و حضرت فرمود: زمان گفتن تکبیر در ایّام تشریق (سه روز بعد از عید قربان) از نماز ظهر روز عید قربان تا نماز صبح روز سوم می باشد. آنهایی که در امصار (غیر منی) هستند، بعد از خواندن ده نماز، تکبیر می گویند. پس اگر مردم پس از بازگشت اول بازگردند، اهل امصار (آنهایی که در غیر منی هستند)، باید بمانند و هر کس که در منی می باشد، باید نماز ظهر و عصر را بخواند و سپس تکبیر بگوید.

2) محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَاذْكُرُواْ اللّه فِی أَیامٍ مَّعْدُودَاتٍ» فرمود: منظور، ایام تشریق (سه روز بعد از عید قربان) است. (حضرت حدیث خود را تا آنجا ادامه داد که فرمود:) تکبیر، در آن روز این است که بگویی: الله أکبر، الله أکبر، لاإله الا الله و الله أکبر، الله أکبر و لله الحمد، الله أکبر علی ماهدانا، الله أکبر علی ما رَزَقَنا مِن بَهیمه الأنعام.(1)

3) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از داود بن نعمان، از ابو ایوب روایت می کند که گفت: در لیله النَّفر (شب بازگشت) به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما می خواهیم زودتر حرکت کنیم. (به نظر شما) چه ساعتی می توانیم بازگردیم؟ حضرت پاسخ داد: می توانید در روز دوم بازگردید، ولی صبر کنید تا خورشید از وسط آسمان، مایل گردد و اگر می خواهید در روز سوم بازگردید به هنگام سفید شدن خورشید (به میانه رسیدن روز)، به یاری خداوند بازگردید؛ چرا که خداوند عز و جل می فرماید: «فَمَن تَعَجَّلَ فِی یوْمَینِ فَلاَ إِثْمَ عَلَیه وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیه» (راوی می گوید:) اگر حضرت بعد از گفتن این آیه، خاموش می ماند، تمام کسانی که آنجا بودند، زودتر باز می گشتند؛ ولی حضرت در ادامه فرمود: خداوند می فرماید: «وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیه.(2)»

4) محمد بن یعقوب، از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از احمد

1- [1] - کافی، ج 4، ص 516، ح 3.
2- [2] - کافی، ج 4، ص 519، ح 1

بن حسن میثمی، از معاویه بن وهب، از اسماعیل بن نجیح رمّاح روایت می کند که گفت: شبی از شب ها نزد امام صادق علیه السلام بودیم و حضرت فرمود: اینان پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِی یوْمَینِ فَلاَ إِثْمَ عَلَیه وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیه» چه می گویند؟ در پاسخ عرض کردیم: نمی دانیم. حضرت فرمود: آری، آنان می گویند معنای آیه این است که: هرکس از صحرانشینان که زودتر بازگردد گناهی بر او نیست و هر کسی از شهرنشینان که تأخیر کند، گناهی بر او نمی باشد. معنای آیه این گونه که آنها می گویند نیست. خداوند فرمود: «فَمَن تَعَجَّلَ فِی یوْمَینِ فَلاَ إِثْمَ عَلَیه وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیه لِمَنِ اتَّقَی» یعنی هیچ گناهی بر کسانی که می پرهیزند نیست و آیه، تنها در شأن شما (شیعیان) است و این شما هستید که حاجی (واقعی) اید و باقی مردم جز توده ای بیش نیستند.(1)

5) ابن بابویه، در من لایحضره الفقیه، با سند خود، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: اگر می خواهی در دومین روز بازگردی، باید صبرکنی تا خورشید از وسط آسمان، مایل گردد و اگر می خواهی تأخیر کنی و تا پایان ایام تشریق که همان روز آخر بازگشتن است، بمانی، می توانی در هر ساعتی چه پیش از مایل شدن خورشید و چه بعد از مایل شدن خورشید، بازگردی و رمی جمرات را انجام دهی. راوی می گوید: از حضرت شنیدم که پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِی یوْمَینِ فَلاَ إِثْمَ عَلَیه» می فرمود: منظور این است که تا زمانی که اهل منی بازگردند، باید از صید، پرهیز کند.(2)

6) ابن بابویه، از ابن محبوب، از ابو جعفر احول، از سلام بن مستنیر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون آیه فوق فرمود: منظور، این است که گناهی بر کسی که از آمیزش، فسوق (دروغ)، جدال و آن چه که خداوند بر محرم، حرام نموده پرهیز کند، نیست.(3)

7) ابن بابویه، از علی بن عطیه، از پدرش، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه فوق فرمود: منظور، این است که گناهی بر کسی که

1- [1] - کافی، ج 4، ص 523، ح 12.
2- [2] - من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 287، ح 1414-1415.

3- [3] - من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 288، ح 1416.

تقوا داشته باشد، نیست.(1)

8) ابن بابویه، از سلیمان بن داود منقری، از سفیان بن عُیَینه، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: منظور از آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِی یوْمَینِ فَلاَ إِثْمَ عَلَیهِ» این است که هر کس بمیرد، گناهی بر او نیست؛ و منظور از آیه: «وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیه» این است که گناهی بر کسی که از گناهان کبیره بپرهیزد، نیست.(2)

9) ابن بابویه می گوید: برخی از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِی یوْمَینِ فَلاَ إِثْمَ عَلَیه» را پرسیدند و حضرت پاسخ داد: معنای آیه، این نیست که حاجی جایز است که اگر خواست در روز دوم بازگردد و اگر نخواست بازنگردد، بلکه او بازمی گردد و خداوند او را می آمرزد؛ گویی گناهی بر او نیست.(3)

10) ابن بابویه از پدرش (ره)، از محمد بن علی بن احمد بن علی بن صلت، از عبد الله بن صلت، از یونس بن عبد الرحمن، از مفضل بن صالح، از زید شحام، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَاذْکُرُواْ اللّه فِی أَیامٍ مَّعْدُودَاتٍ» فرمود: معدودات به معنای معلومات (مشخص) می باشد که همان ایام تشریق است.(4)

11) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عَمِیره، از عبدالأعلی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: پدرم می فرمود: هر کس چه به عنوان حج یا عمره عازم این خانه (خانه کعبه) شود و از کبر و نخوت تبرّی جوید، گناهان او زدوده می شود؛ گویی دوباره از مادر زاییده شده است. سپس حضرت، آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِی یوْمَینِ فَلاَ إِثْمَ عَلَیه وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیه لِمَنِ اتَّقَی» را قرائت فرمود: راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: کبر و نخوت به چه معنا است؟ حضرت، پاسخ داد : رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: بزرگ ترین کبر و نخوت، خوار شمردن خلق خداوند و گستاخی در برابر حق است. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: خوار شمردن خلق خداوند و گستاخی در برابر حق به چه معنا است؟ حضرت پاسخ داد: این

1- [1] - من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 288، ح 1417.
2- [2] - من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 288، ح 1420.
3- [3] - من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 289، ح 1427.
4- [4] - معانى الاخبار، ص 297، ح 3.

است که حاجی، حق را نادیده بگیرد و به اهل حق افترا و زخم زبان زند و هر کس که این گونه عمل کند، با کبریای الهی ستیزه کرده است.(1)

12) شیخ در تهذیب، با سند خود، از عباس و علی بن سندی، و همگی، از حماد بن عیسی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که پیرامون تفسیر آیه: «وَیذْکُرُوا اسْمَ اللَّه فِی أَیامٍ مَّعْلُومَاتٍ(2)» [و نام خدا را در روزهای معلومی یاد کنند] می فرمود: منظور، ده روز (حج) می باشد. همچنین حضرت پیرامون تفسیر آیه: «وَیذْکُرُوا اسْمَ اللَّه فِی أَیامٍ مَّعْلُومَاتٍ» فرمود: منظور، ایام التشریق است.(3)

13) شیخ، با سند خود از، محمد بن حسین، از یعقوب بن زید، از یحیی بن مبارک، از عبد الله بن جبله، از محمد بن یحیی صیرفی، از حماد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِی یوْمَینِ فَلاَ إِثْمَ عَلَیه وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیه لِمَنِ اتَّقَی» فرمود: منظور، کسی است که در حالت احرام از صید کردن، پرهیز کند. پس اگر چیزی را صید کند، نمی تواند در بازگشت اول، بازگردد.(4)

14) شیخ، با سند خود از، محمد بن عیسی، از محمد بن یحیی، از حماد، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: اگر شخص محرم، چیزی را صید کند، نمی تواند در نفر (بازگشت) اول، بازگردد و هر کس که در نفر اول، بازگردد، تا زمانی که همه مردم بازگردند، نباید چیزی را صید کنند. آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِی یوْمَینِ فَلاَ إِثْمَ عَلَیه وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیه لِمَنِ اتَّقَی» به همین معنا می باشد؛ یعنی گناهی بر کسی که از صید کردن، پرهیز کند، نیست.(5)

15) عیاشی، از رفاعه روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام معنای «أَیّامٍ مَّعْدُودَاتٍ» را پرسیدم و حضرت فرمود: منظور، ایام التشریق است.(6)

16) عیاشی، از زید شحّام، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

1- [1] - کافی، ج 4، ص 252، ح 2.

2- [2] - حج/ 28.
3- [3] - تهذيب، ج 5، ص 478، ح 1736.
4- [4] - تهذيب، ج 5، ص 273، ح 933.
5- [5] - تهذيب، ج 5، ص 490، ح 1785.
6- [6] - تفسير عياشى، ج 1، ص 118، ح 277.

معدودات، به معنای معلومات (مشخص) می باشد که همان ایام تشریق است.(1)

17) عیاشی، از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَاذْکُرُواْ اللّه فِی أَیّامٍ مَّعْدُودَاتٍ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: زمان تکبیر گفتن، در ایّام التشریق به هنگام تعقیبات نمازها است.(2)

18) عیاشی، از حماد بن عیسی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که پیرامون تفسیر آیه: «وَاذْکُرُواْ اللّه فِی أَیامٍ مَّعْدُودَاتٍ» می فرمود: منظور، ایام التشریق است.(3)

19) عیاشی، از سلّام بن مستنیر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِی یوْمَینِ فَلاَ إِثْمَ عَلَیه وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیه لِمَنِ اتَّقَی» فرمود: یعنی گناهی بر کسی که از صید، آمیزش، فسوق (دروغ گفتن)، جدال و آن چه که خداوند بر محرم حرام نموده، پرهیز کند، نیست.(4)

20) عیاشی، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِی یوْمَینِ فَلاَ إِثْمَ عَلَیه وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیه» فرمود: یعنی برمی گردد در حالی که (خداوند)، گناه او را آمرزیده است؛ گویی که گناهی بر او نیست.(5)

21) عیاشی، از ابوایوب خزاز روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: ما می خواهیم زودتر بازگردیم (آیا می توانیم)؟ حضرت پاسخ داد: می توانید در روز دوم باز گردید؛ ولی صبر کنید تا خورشید، از وسط آسمان مایل گردد و اگر می خواهید در روز سوم باز گردید، صبر کنید تا روز به میانه برسد و سپس بازگردید؛ زیرا خداوند می فرماید: «فَمَن تَعَجَّلَ فِی یوْمَینِ فَلاَ إِثْمَ عَلَیه» (راوی می گوید:) اگر حضرت، پس از گفتن این آیه، خاموش می ماند. تمام کسانی که آنجا بودند، زودتر بازمی گشتند؛ ولی حضرت در ادامه فرمود: «وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیه(6)».

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 118، ح 278.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 118، ح 279.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 118، ح 280.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 118، ح 281.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 118، ح 282.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 118، ح 283.

22) عیاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: هنگامی که بنده مؤمن، به نیت حج، از خانه خود بیرون می رود، قدم از قدم برنمی دارد و شتر او، به اندازه یک گام او را جلو نمی برد تا این که خداوند، عمل حسنه ای را برای او می نویسد و گناهی را از او می زداید و به این وسیله بر شأن و منزلت او می افزاید؛ و هنگامی که در عرفات وقوف می کند اگر چه گناهانش به تعداد (ریگ های) زمین باشد، آمرزیده می شود و در حالی باز می گردد که گویی دوباره از مادر زاده شده است و به او گفته می شود: اعمال خود را از نو آغاز کن. خداوند می فرماید: «فَمَن تَعَجَّلَ فِی یوْمَینِ فَلاَ إِثْمَ عَلَیه وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیه لِمَنِ اتَّقَی(1)».

23) عیاشی، از ابو بصیر، روایتی مانند روایت قبل را نقل کرده و در آخرش افزوده است: هنگامی که او موی سرش را می تراشد، خداوند در عوض هر موی او که (بر زمین) می افتد، نوری را برای او در روز قیامت قرار می دهد و تمام صدقه هایی که می دهد، برای او ثبت می گردد و هنگامی که از طواف خانه خدا فارغ می شود، در حالی بازمی گردد که گویی دوباره از مادر زاده شده است.(2)

24) عیاشی، از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَمَن تَعَجَّلَ فِی یوْمَینِ فَلاَ إِثْمَ عَلَیه وَمَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیه لِمَنِ اتَّقَی» روایت می کند که فرمود: به خدا قسم، مخاطب آیه، شما هستید. رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: تنها متقیان، بر ولایت علی علیه السلام ثابت قدم می مانند.(3)

25) عیاشی، از حماد، از حضرت پیرامون تفسیر آیه: «لِمَنِ اتَّقَی» روایت می کند که فرمود: منظور، پرهیز از صید کردن است. پس اگر حاجی صید کند، باید کفاره آن را بدهد و نباید در روز دوم بازگردد.(4)

«وَمِنَ النَّاسِ مَن یعْجِبُکَ قَوْلُه فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا...وَالنَّسْلَ وَاللّه لاَ یحِبُّ الفَسَادَ (205)»

«وَمِنَ النَّاسِ مَن یعْجِبُکَ قَوْلُه فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَیشْهدُ اللّه عَلَی مَا فِی قَلْبِه وَهوَ أَلَدُّ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 119، ح 284.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 119، ح 285.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 119، ح 286.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 119، ح 287.

الْخِصَامِ (204) وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِى الأَرْضِ لِيفْسِدَ فِيها وَيهلِکَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللّه لاَ يحِبُّ الفَسَادَ (205)»

[و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب وامی دارد و خدا را بر آن چه در دل دارد گواه می گیرد و حال آن که او سخت ترین دشمنان است* و چون برگردد (یا ریاستی یابد)، کوشش می کند که در زمین فساد نماید و کِشت و نسل را نابود سازد و خداوند تباهکاری را دوست ندارد]

1) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از محبوب، از محمد بن سلیمان ازدی، از ابو جارود، از ابو اسحاق، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند که فرمود: «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِى الأَرْضِ لِيفْسِدَ فِيها وَيهلِکَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ» یعنی به وسیله ظلم و منش پلید خود (در زمین فساد می کند) «وَاللّه لاَ يحِبُّ الفَسَادَ».(1)

2) عیاشی، از حسین بن بشار روایت می کند که گفت: از امام کاظم علیه السلام تفسیر آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يعْجِبُکَ قَوْلُه فِى الْحَياهِ الدُّنْيا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از آیه، فلانی و فلانی است. همچنین حضرت پیرامون تفسیر آیه: «وَيهلِکَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ» فرمود: منظور از نسل، ذُرّیّه و منظور از حَرث، کِشت و زرع است.(2)

3) عیاشی، از زراره روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِى الأَرْضِ» را پرسیدم و آن دو فرمودند: منظور از نسل، فرزندان و منظور از حَرث، زمین است.(3)

4) عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: منظور از حَرث، ذُرّیّه است.(4)

5) عیاشی، از ابو اسحاق سبیعی، از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت

1- [1] - کافی، ج 8، ص 289، ح 435.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 119، ح 288
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 119، ح 289.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 120، ح 290.

می کند که فرمود: «وَإِذَا تَوَلَّی سَعَی فِی الأَرْضِ لِیفْسِدَ فِیها وَیهلِکَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ» یعنی به وسیله ظلم و منش پلید خود (در زمین فساد می کند) «وَاللّه لاَ یحِبُّ الفَسَادَ(1)».

6) عیاشی، از سعد اسکاف، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند در کتابش می فرماید: «وَهوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ» بلکه آنان، نزاع و ستم می کنند. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: أَلَدّ، به چه معنا است؟ حضرت پاسخ داد: منظور، دشمن سرسخت است.(2)

7) ابو علی طبرسی از ابن عباس روایت می کند که گفت: این سه آیه، در شأن انسان ریاکار نازل شده است؛ زیرا او بر خلاف آنچه که در باطنش هست، خود را می نمایاند. طبرسی می گوید: این مطلب، از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.(3)

8) طبرسی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: حرث در اینجا به معنای دین، و نسل، به معنای مردم است.(4)

9) علی بن ابراهیم نیز حدیث قبل را روایت می کند و می گوید: این آیه، در شأن دومی نازل شده و برخی می گویند که در شأن معاویه است.(5)

«وَإِذَا قِیلَ لَه اتَّقِ اللّه أَخَذَتْه الْعِزَّةُ بِالإِثْمِ فَحَسْبُه جَهنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهادُ (206)»

[و چون به او گفته شود: از خدا پروا کن! نخوت وی را به گناه کشاند؛ پس جهنم برای او بس است و چه بد بستری است!]

1) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، حضرت می فرماید: «وَإِذَا قِیلَ لَه» یعنی به کسی که مایه شگفت تو شده گفته شود: «اتَّقِ اللّه» و از عمل بد خود دست بردار، «أَخَذَتْه الْعِزَّةُ بِالإِثْمِ» یعنی آن چیزی که او در درون خود

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 120، ح 291.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 120، ح 292.
3- [3] - مجمع البیان، ج 2، ص 55.

4- [4] - مجمع البيان، ج 2، ص 55.
5- [5] - تفسير قمى، ج 1، ص 79.

دارد (او را به گناه می کشاند(1))، پس او بر بدی خود می افزاید و ستم خود را گسترش می دهد. «فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ» یعنی تا مجازات و عذابی در مقابل عمل بد او باشد «وَلَبِئْسَ الْمِهادُ» یعنی جهنمی که خود او، آن را آماده می کند و همیشه در آن می باشد.(2)

2) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام به نقل از امام حسین علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند متعال، این ظالم سرکش را که از مخالفین است نکوهش کرده است؛ چرا که او بر خلاف سخنانی که بر زبان می راند، چیز دیگری را در دل خود می پروراند و آزار مؤمنان را در سینه دارد. بنابراین ای بندگان خدا که به دروغ خود را دوستدار ما قلمداد می کنید! از خداوند بپرهیزید، و دوری کنید از گناهانی که گاهی عامل آنها بر انجام آنها اصرار می ورزد و چیزی جز ذلت و خواری، دستگیر او نمی شود و همین ذلت و خواری باعث می شود از زمره ولایتمداران محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و خاندان مطهر آنان خارج شود و در زمره دوستداران دشمنان آنان قرار گیرد. پس هر کس بر آن گناهان، اصرار ورزد، ذلت و خواری آن، او را به بدترین شقاوت و بدبختی که همان جدایی از ولایت سَرور خردمندان است، می کشاند و او از زیانکارترین زیانکاران است. برخی به امام حسین علیه السلام عرض کردند: یا بن رسول الله، آن گناهانی که منجر به ذلت و خواری بزرگ می شود چیست؟ حضرت پاسخ داد: ذلت و خواری بزرگ، این است که شما به برادرانتان که برای علی علیه السلام فضل و برتری قائلند و به امامت او و امامت خاندان مطهر او که از سوی خداوند برگزیده شده اند، معتقد می باشند، ظلم روا دارید و دشمنان آنها را یاری دهید. پس از صبر خداوند در عقابتان و طولانی بودن مهلت خداوند به شما مغرور نشوید تا (عاقبتتان) به مانند کسی که خداوند در مورد او فرمود: «كَمَثَلِ الشَّيطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّى بَرِىءٌ مِّنكَ إِنِّى أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»(3) [چون حکایت شیطان که به انسان گفت: کافر شو و چون (وی) کافر شد، گفت: من از تو بیزارم؛ زیرا من از خدا، پروردگار جهانیان می ترسم] نباشد. آن مرد پیش از شما در عهد بنی

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 617، ح 362.
2- [2] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 618، ح 363.
3- [3] - حشر/ 16.

اسرائیل زندگی می کرد و زهد و عبادت پیشه کرده بود و به او گفته شده بود: برترین زهد، این است که از ظلم و ستم به برادرانت که مؤمن به محمد، علی و خاندان مطهر آن دو می باشند، خودداری کنی و برترین عبادت، این است که به برادران مؤمنت خدمت کنی که همانند تو به سادات خلق خداوند، محمد مصطفی، علی مرتضی و خاندان برگزیده آن دو که برای حکومت بر مردم انتخاب شده اند، اعتقاد دارند. آن مرد، (بین مردم) به زهد و عبادت، شهرت داشت و برادران مؤمن او، اموال خود را نزد او به امانت می سپردند و او ادعا می کرد آنها سرقت شده و آنها را برای خود برمی داشت و در مواقعی که نمی توانست ادعای سرقت کند، امانت گرفتن آنها را انکار می کرد و خود مالک آنها می شد. او همین طور به اعمال خود ادامه داد و هیچ کس، دادخواهی در مورد او را نمی پذیرفت و هیچ کس به او گمان بد نمی برد. (مردم) تنها به سوگندهای دروغین او بسنده می کردند تا این که خداوند متعال، او را ذلیل و خوار نمود. (از قضا) کنیز زیبارویی که دیوانه شده بود، نزد او آورده شد تا برای او دعا کند و با آن بر او بدمد تا از آن جنون خلاصی یابد یا این که او را با دارویی درمان کند. این گونه بود که آن ذلت و خواری، او را واداشت که به هنگام غلبه جنون بر آن کنیز، با او زنا کند، و بدین وسیله او را آبستن نمود. چون نزدیک وضع حمل آن کنیز شد، شیطان، نزد آن مرد آمد و این فکر را به ذهن او انداخت که اگر آن کنیز، بچه خود را به دنیا آورد، بر همگان آشکار می شود که تو با او زنا کرده ای و مردم تو را می کشند. پس او را بکش و زیر محراب عبادتت دفن کن. این گونه بود که آن مرد، کنیز را به قتل رساند و او را دفن نمود. چون کسان آن کنیز، به دنبال او آمدند، آن مرد به آنها گفت: جنون او شدت یافته و به همین دلیل مرد. آنان سخن او را نپذیرفتند و او را متهم کردند و زیر محراب عبادت او را کندند و دیدند که آن کنیز به قتل رسیده و آن مرد، او را آبستن نموده و نزدیک وضع حمل او بوده است. پس آن مرد را گرفتند و دادخواهی های مردم دیگر که به آنان ظلم کرده بود نیز بر گناه او افزوده شد و اتهام او قوّت بیشتری پیدا کرد و در تنگنا قرار گرفت و به زنا کردن با آن کنیز و قتل او اعتراف نمود. این گونه بود که از جلو وعقب، زیر باد تازیانه قرار گرفت و بر درختی به صلیب کشیده شد. در این هنگام یکی از شیاطین انس، نزد او آمده و گفت: پرستش آن کسی که او را می پرستیدی و دوستی با محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و

خاندان مطهر آن دو که ادعا می کردی آنان در سختی ها و مصائب یاوران تو هستند، چه سودی برایت داشت؟! (حال) دیدی که امیدهایت بر باد رفت و بر تو آشکار گشته که سخنان آن که به تو امید می بخشید، یکی از بزرگ ترین فریب ها و بیهوده ترین بیهوده ها بوده است و من، همان امامی هستم که باید از آن پیروی می نمودی و من، همان صاحب حقی هستم که باید به او رهنمون می شدی، ولی تو فریب خوردی و کس دیگری را به جای من، امام و پیشوای خود قرار دادی. پس اگر می خواهی که تو را از دست اینان، رهایی بخشم و تو را به سرزمین دوری ببرم و سروری و سیادت آنجا را به تو دهم، در همان حال که بر چوبه دار هستی بر من سجده کن و با همین سجده، اعتراف کن که من، فرشته نجات تو هستم، تا من تو را نجات دهم. شقاوت و ذلت و خواری بر آن مرد چیره شد و سخن آن شیطان را باور کرده و بر او سجده کرد؛ سپس گفت: مرا نجات بده. آن شیطان به او پاسخ داد: من از تو برائت می جویم؛ زیرا از خداوند که پروردگار جهانیان است، بیم دارم و آن گاه به مسخره کردن و به تمسخر گرفتن او پرداخت. و آن مرد که به صلیب کشیده شده بود، حیرت زده شد و اعتقادش را به آن شیطان از دست داد و با بدترین فرجام درگذشت. بنابراین، همین باور او در باره آن شیطان، او را به این ذلت و خواری کشانید.(1)

3) در کتاب مکارم الاخلاق، عبد الله بن مسعود، در حدیثی طولانی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: ای ابن مسعود! اگر به تو گفته شود: «اتَّقِ اللّه» [تقوای الهی پیشه کن]، خشمگین مشو؛ چرا که خداوند می فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَه اتَّقِ اللّه أَخَذَتْه الْعِزَّةُ بِالإِثْمِ فَحَسْبُه جَهنَّمُ(2)»

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يشْرِى نَفْسَه ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّه وَاللّه رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ (207)»

[و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد؛ و خدا نسبت به (این) بندگان مهربان است]

1) شیخ در کتاب امالی، از ابو مفضّل، از محمد بن احمد بن یحیی بن صفوان

1- [1] - طنز: یعنی مسخره می کند.
2- [2] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 627، ح 366.

امام انطاکیه، از محفوظ بن بحر، از هیثم بن جمیل، از قیس بن ربیع، از حکیم بن جُبیر، از علی بن حسین علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یشْرِی نَفْسَه ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّه» فرمود: این آیه، در شأن حضرت علی علیه السلام به هنگامی که در بستر رسول الله صلی الله علیه و آله خوابید، نازل شده است.(1)

2) شیخ در کتاب مجالس، از جماعتی، از ابو مفضّل، از حسن بن علی بن زکریا عاصی، از احمد بن عبید الله غُدانی، از ربیع بن سیّار، از اعمش، از سالم بن ابی جَعد در حدیث مرفوعی از ابوذر روایت می کند که گفت: عُمَر بن خطّاب، به علی علیه السلام، عثمان، طلحه، زُبیر، عبدالرحمان بن عَوف و سَعد بن ابی وقّاص، دستور داد که وارد خانه ای شوند و در به روی آنها بسته شود، و به آنها سه روز فرصت داد تا در مسئله تعیین جانشین، با یکدیگر مشورت کنند. اگر پنج نفر از آنان بر سخن کسی توافق کردند و یکی از آنان مخالفت نمود، باید آن مرد، کشته شود. اگر چهار نفر موافقت کنند و دو نفر از آنان مخالفت ورزد، باید آن دو کشته شود. هنگامی که همگی بر سخن یکی از آنان موافقت کردند، علی بن ابی طالب علیه السلام به آنان گفت: مایلم که به سخنی که به شما می گویم، گوش فرا دهید و اگر حق بود، آن را پذیرفته و اگر باطل بود، آن را انکار نمایید. آنها گفتند: بگو. پس حضرت فضایل خود را برشمرد، و همگی آن فضایل را تأیید می کردند. ازجمله آن فضایل این بود که حضرت علی علیه السلام فرمود: آیا آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یشْرِی نَفْسَه ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّه» در شأن یکی از شما نازل شده است؟ و آیا کسی غیر از من در شب (هجرت پیامبر) در بستر حضرت خوابید؟ همگی پاسخ دادند: خیر.(2)

3) شیخ، در کتاب امالی، از جماعتی، از ابو مفضّل، از محمد بن محمد بن سلیمان باغَندی از محمد بن صبّاح جَرجَرایی، از محمد بن کثیر مُلّایی، از عَوف اعرابی که از اهل بصره بود، از حسن بن ابی الحسن، از انس بن مالک روایت می کند که گفت: چون رسول الله صلی الله علیه و آله به همراه ابوبکر، به سوی آن

1- [1] - امالی، ج 2، ص 61.
2- [2] - امالی، ج 2، ص 159-165.

غار رفت، به علی علیه السلام امر فرمود که در بستر او بخوابد و ردای او را بر روی خود بکشد. علی علیه السلام جان خود را در معرض کشته شدن قرار داد و در بستر رسول الله صلی الله علیه و آله خوابید. مردانی از قریش که هر کدام از نسب های مختلف بودند، تصمیم به قتل پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتند و چون خواستند که شمشیر را بر او فرود آورند، شکی نداشتند که آن مرد که در بستر خوابیده، محمد صلی الله علیه و آله است. پس به یکدیگر گفتند: بیدارش کنید تا درد کشته شدن را بچشد و این شمشیرها را که جانش را می گیرند با چشمان خود مشاهده کند. چون او را بیدار نمودند و پی بردند که علی علیه السلام در آن بستر خوابیده، او را رها کردند و در جستجوی رسول الله صلی الله علیه و آله هر کدام به سویی رفتند و خداوند، این آیه را نازل فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يشْرِی نَفْسَه ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّه وَاللّه رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ(1)»

4) شیخ، با سند خود از ابو عمر، از احمد، از حسن بن عبد الرحمن بن محمد ازدی، از پدرش، از عبدالنور بن مغیره قُرَشی، از ابراهیم بن عبد الله بن معبد، از ابن عباس روایت می کند که گفت: علی علیه السلام در شبی که رسول الله صلی الله علیه و آله از دست مشرکان گریخت، در بستر ایشان خوابید تا قریش گمراه شوند و آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يشْرِی نَفْسَه ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّه» در شأن علی علیه السلام نازل شده است. (2)

5) ابن فارسی، در کتاب روضه، از ابن عباس روایت می کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام امر فرمود تا در بستر ایشان بخوابد و پیامبر صلی الله علیه و آله به راه افتاد و قریش به بالین رسول الله صلی الله علیه و آله آمده و دیدند که علی علیه السلام در آنجا خوابیده و ردای سبزرنگ پیامبر را به روی خود انداخته است. در آن هنگام یکی از قریش گفت: او را ببیندید. افراد دیگر گفتند: این مرد، خوابیده است و اگر می خواست که بگریزد، می گریخت. چون هنگام صبح فرا رسید، علی علیه السلام از خواب برخاست و قریش او را گرفتند و به او گفتند: دوست تو کجا است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: نمی دانم. این گونه بود که

1- [1] - امالی، ج 2، ص 61.
2- [2] - امالی، ج 1، ص 258.

خداوند آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یشْرِی نَفْسَه ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّه» را در شأن علی علیه السلام، به هنگامی که در بستر رسول الله صلی الله علیه و آله آرمید، نازل کرد.(1)

6) عیاشی، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یشْرِی نَفْسَه ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّه وَاللّه رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» فرمود: این آیه، در شأن حضرت علی علیه السلام که در شبی که کفار قریش تصمیم به کشتن رسول الله را داشتند، جان خود را برای خدا و رسولش در طبق اخلاص گذاشت و در بستر رسول الله صلی الله علیه و آله آرمید، نازل شده است.(2)

7) عیاشی، از ابن عباس روایت می کند که گفت: علی علیه السلام جان خود را فدای رسول الله قرارداد و لباس حضرت را پوشیده و در بستر او خوابید و مشرکان تصمیم داشتند (که آن شب)، رسول الله صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند. ابن عباس می گوید: ابوبکر که گمان می کرد رسول الله صلی الله علیه و آله در بستر خود آرمیده به بالین حضرت آمد ولی مشاهده کرد که او علی علیه السلام است. پس به حضرت علی علیه السلام گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله، کجا است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: رسول الله صلی الله علیه و آله، به سوی بئر میمون(3) رهسپار شده و به آنجا رسیده است. ابن عباس می گوید: ابوبکر، نیز به راه افتاد و به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله وارد آن غار شد و همان طور که سنگ بر سر رسول الله صلی الله علیه و آله اصابت می کرد، بر سر او نیز می افتاد و او به خود می پیچید و فریاد می زد(4)و سرش را می بست. به او گفتند: همانا تو(5)! ولی رفیق تو فریاد برنمی آورد (و نمی نالد)، ما این عمل تو را زشت می شماریم. (6) موفق بن احمد که از مخالفین است، عین این حدیث را با سند خود، از ابن عباس نقل کرده

1- [1] - روضه المتقین، ص 117.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص120، ح 293.
3- [3] - بئر میمون: در مکه واقع است و منسوب به میمون بن خالد بن عامر بن حضرمی می باشد «معجم البلدان، ج 1، ص 302 و ج 5، ص 245».

4- [4] - یتضوّر: یعنی به خود می پیچد و فریاد می زند «لسان العرب- ریشه ضور».
5- [5] - در مسند احمد و مناقب خوارزمی، عبارت به این شکل آمده است: «إنک لئیم» و لئیم در اینجا به معنای شبیه و مانند است. گفته می شود: «هو لَئیمُهُ» یعنی او مانند و شبیه او است. نگاه کنید به: مسند احمد بن حنبل: ج 1، ص 331.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 120، ح 294.

است.(1)

8) ابن شهر آشوب در مناقب می گوید: آیه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یشْرِی نَفْسَه ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّه» در شأن علی علیه السلام که در بستر رسول الله صلی الله علیه و آله خوابید، نازل شده است.

ابراهیم ثقفی و فلکی طوسی با سند، از حکم، از سُدّی، و ابو مالک، از ابن عباس آن را روایت کرده است.

همچنین ابوالمفضّل شیبانی، با سند خود، از زین العابدین علیه السلام؛ و حسن بصری، از انس؛ و ابو زید انصاری، از عمرو بن علاء آن را روایت کرده است.

نیز ثعلبی از ابن عباس و سُدّی و معبد روایت کرده اند که آیه (فوق) در شأن علی علیه السلام میان مکه و مدینه، که در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله خوابیده بود، نازل شده است.(2)

9) (فضائل الصحابه): از عبدالملک عُکبَری و ابو مظفر سمعانی، هر دو با سندی از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: اولین کسی که جان خود را فروخت (دست از جان خود شست)، علی بن ابی طالب علیه السلام بود. زیرا مشرکان در پی (قتل) رسول الله صلی الله علیه و آله بودند و رسول الله صلی الله علیه و آله از بستر خود برخاست و به همراه ابوبکر، از مکه رهسپار (مدینه) شد و علی علیه السلام در بستر او خوابید و مشرکان آمدند و دیدند که علی علیه السلام آنجا است و رسول الله صلی الله علیه و آله را نیافتند.(3)

10) ثعلبی در تفسیر خود و ابن عقب در کتاب ملحمه و ابو سعادات در کتاب فضائل العشره و غزالی در احیاء، از ابو یقظان و جمعی از اصحاب ما، مانند: ابن بابویه، ابن شاذان، کلینی، طوسی، ابن عقده، برقی، ابن فیاض، عبدکی، صفوانی و ثقفی با سندهایشان، از ابن عباس و ابو رافع و هند بن ابی هاله روایت می کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی نمود که من بین شما پیوند برادری ایجاد نمودم و عمر یکی از شما را طولانی تر از عمر دیگری قرار دادم. پس کدام یک از شما برادرش را بر خود ترجیح می دهد. هر دو

1- [1] - مناقب خوارزمی، ص 73، مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 331.
2- [2] - مناقب، ج 2، ص 64.
3- [3] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 64.

آنها از مرگ بیزار بودند. پس خداوند به آن دو وحی نمود: آیا (نمی خواهید) مثل ولی من علی بن ابی طالب باشید که میان او و محمد، پیامبرم عقد اخوت بستم و علی، جان پیامبر را بر خود ترجیح داد و در بستر او خوابید تا با فدا کردن جان خود، از جان پیامبر صلی الله علیه و آله محافظت کند. هر دو به زمین فرود آیید و از او در مقابل دشمنش محافظت کنید. جبرئیل فرودآمده و در کنار سر حضرت نشست و میکائیل در کنار پاهای حضرت قرار گرفت و جبرئیل شروع به تکرار این جمله کرد: آفرین! آفرین! به انسانی همچون تو یا بن ابی طالب! به خدا سوگند فرشتگان به تو افتخار می کنند! و خداوند این آیه را نازل کرد: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یشْرِی نَفْسَه»(1).

11) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه فوق می گوید: منظور از آیه، امیر المؤمنین علی علیه السلام است و «یشْرِی نَفْسَه» یعنی جانش را فدا می کند.(2)

12) در نهج البیان آمده است: این آیه، در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام به هنگامی که در بستر رسول الله صلی الله علیه و آله خوابید، نازل شده است. قریش، یک شب با یکدیگر هم پیمان شده بودند تا پیامبر صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند و چنین قرار گذاشته بودند که از هر قبیله، یک مرد جوان انتخاب شود تا شب هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله خواب است، به پیامبر هجوم ببرند؛(3) و هر کدام ضربتی بر او وارد نمایند تا بدین وسیله قاتل او مشخص نشود و انتقام خون او گرفته نشود؛ و هیچ کدام نمی توانستند به تنهایی این کار را بکنند؛ چرا که به آنها آسیب می رسید. این گونه بود که جبرئیل، بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و او را از این مسئله، آگاه نمود و به او امر فرمود تا پسرعموی خود، علی علیه السلام را به جای خود در بستر قرار دهد و خود به سوی مدینه، هجرت کند و پیامبر صلی الله علیه و آله چنین کرد و چون آن جوانان، پیمان قتل پیامبر را بستند، به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله هجوم بردند و مشاهده کردند که علی علیه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله خوابیده است. علی علیه السلام در خواب، سرفه کرد و آنان، او را شناختند و ناامید و دست خالی بازگشتند و خداوند،

1- [1] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 64؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 96، ح 133.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 79.
3- [3] - کبسوا علیه: یعنی به او هجوم بردند «لسان العرب- ریشه کبس».

پیامبرش را از مکر آنان رهایی بخشید. این مضمون، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است.

13) موفق بن احمد خوارزمی در مناقب، با سند خود، از حکیم بن جبیر، از علی بن حسین علیه السلام روایت می کند که فرمود: اولین کسی که جان خود را به منظور جلب رضایت الهی، فدا نمود، علی بن ابی طالب علیه السلام بود.(1)

«یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ ادْخُلُواْ فِی السِّلْمِ کَآفَّةً وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّیطَانِ إِنَّه لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ (208)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! همگی به اطاعت (خدا) درآیید و گامهای شیطان را دنبال مکنید که او برای شما دشمنی آشکار است]

1) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی و شاء، از مثنی حناط، از عبد الله بن عجلان، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ ادْخُلُواْ فِی السِّلْمِ کَآفَّةً وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّیطَانِ إِنَّه لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ» فرمود: منظور در، ولایت ما است.(2)

2) شیخ در کتاب امالی، از ابو محمد فحام، از محمد بن عیسی بن هارون، از ابو عبد الصمد ابراهیم، از پدرش، از جدّ خود محمد بن ابراهیم روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در تفسیر آیه: «ادْخُلُواْ فِی السِّلْمِ کَآفَّةً» می فرمود: منظور، در ولایت علی بن ابی طالب است. همچنین حضرت در تفسیر آیه: «وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّیطَانِ» می فرمود: یعنی از غیر علی بن ابی طالب، پیروی نکنید.(3)

3) سعد بن عبد الله قمی، از علی بن اسماعیل بن عیسی، از حسین بن سعید، از علی بن نعمان، از محمد بن مروان، از فضیل بن یسار، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «ادْخُلُواْ فِی السِّلْمِ کَآفَّةً» فرمود: منظور در،

1- [1] - مناقب خوارزمی، ص 74.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 345، ح 29.

3- [3] -امالی، ج1، ص 306، ینابیع الموده، ص 250.

ولایت ما است. (1)

4) عیاشی، از ابو بصیر نقل می کند که گفت: امام صادق علیه السلام پیرامون آیه: «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ ادْخُلُواْ فِی السِّلْمِ کَآفَّةً وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّیطَانِ» از من پرسید: آیا معنای سلم را می دانی؟ پاسخ دادم: شما داناترید. حضرت فرمود: منظور، ولایت علی علیه السلام و امامان بعد از او می باشد. همچنین حضرت فرمود: به خدا سوگند منظور از خطوات الشیطان، ولایت فلانی و فلانی است.(2)

5) عیاشی، از زراره و حمران و محمد بن مسلم روایت می کند که گفتند: از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ ادْخُلُواْ فِی السِّلْمِ کَآفَّةً» را پرسیدیم و پاسخ دادند: یعنی به مؤمنان، امر شده تا به ما شناخت پیدا کنند.(3)

6) عیاشی، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ ادْخُلُواْ فِی السِّلْمِ کَآفَّةً» فرمود: منظور از سلم، آل محمد صلی الله علیه و آله هستند که خداوند (به مؤمنان) امر فرمود تا در آن وارد شوند.(4)

7) عیاشی، از ابوبکر کلبی، از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «آمَنُواْ ادْخُلُواْ فِی السِّلْمِ» فرمود: منظور از آن، ولایت ما است.(5)

8) عیاشی، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: منظور از سلم که خداوند، (مؤمنان) را به وارد شدن در آن امر فرمود، آل محمد صلی الله علیه و آله می باشند؛ و منظور از ریسمانی که خداوند امر فرمود که به آن چنگ زنند، نیز آنان می باشند. خداوند فرمود: «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّه جَمِیعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ»(6) [و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید](7)

9) عیاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که پیرامون

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 64.
2- [2] - تفسير عياشى، ج 1، ص 121، ح 295.
3- [3] - تفسير عياشى، ج 1، ص 121، ح 296.
4- [4] - تفسير عياشى، ج 1، ص 121، ح 297.
5- [5] - تفسير عياشى، ج 1، ص 121، ح 298.
6- [6] - آل عمران/ 103.
7- [7] - تفسير عياشى، ج 1، ص 121، ح 299.

تفسیر آیه: «وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّیطَانِ» فرمود: منظور، ولایت دومی و اولی است.(1)

10) عیاشی، از مسعد بن صدقه، از امام صادق علیه السلام، از پدرش، از جدش، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند که فرمود: دانشی که آدم علیه السلام آن را بر روی زمین آورد و تمامی فضایل انبیا (از ابتدا) تا خاتم پیامبران و رسولان، در میان عترت خاتم انبیا و رسولان، گرد آمده است. پس به کدام وادی سرگردانید و به کجا می روید ای گروه ها؟! مَثَل شما، مثل کسانی است که از نسل اصحاب السفینه (اصحاب کشتی) جدا شده اند. پس همان طور که افرادی از آنها که در آن کشتی بودند نجات یافتند، افرادی از شما که وارد این کشتی شوید، نیز نجات می یابید و من، آن را تضمین می کنم و وای بر کسی که از عترت (پیامبر صلی الله علیه و آله) دوری گزیند! چرا که آنان در میان شما به منزله ی اصحاب کهف و مَثَل آنان، مَثل باب حِطّه و آنان، باب السِّلم (دروازه صلح و آشتی) هستند، پس همگی در این دروازه، وارد شوید و از گام های شیطان، پیروی نکنید.(2)

11) ابن شهر آشوب، از امام زین العابدین علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند: آیه: «ادْخُلُواْ فِی السِّلْمِ کَآفَّةً» یعنی در، ولایت علی علیه السلام و آیه: «وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّیطَانِ» یعنی از غیر علی بن ابی طالب علیه السلام پیروی نکنید.(3)

12) ابن شهر آشوب، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «ادْخُلُواْ فِی السِّلْمِ کَآفَّةً» فرمود: منظور در، ولایت ما است.(4)

«فَإِن زَلَلْتُمْ مِّن بَعْدِ مَا جَاءتْکُمُ الْبَیِنَاتُ فَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّه عَزِیزٌ حَکِیمٌ (209)»

[و اگر پس از آن که برای شما دلایل آشکار آمد، دستخوش لغزش شدید، بدانید که خداوند توانای حکیم است]

1) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، حضرت در حدیث

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 121، ح 300.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 122، ح 301.
3- [3] - مناقب ابن شهرآشوب، ج 3، ص 96.
4- [4] - ینابیع المودّه، ص 111.

طولانی می فرماید: «فَإِن زَلَلْتُمْ» یعنی از صلح و اسلامی که کامل شدن آن با باور داشتن به ولایت علی علیه السلام می باشد و اذعان به نبوت با انکار امامت علی علیه السلام سودی ندارد؛ چنآن که اذعان به توحید با انکار نبوت، بی فایده می باشد. اگر منحرف شوید: «مِّن بَعْدِ مَا جَاءتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ» یعنی پس از آن که سخن رسول الله و فضیلت را (شنیدید) و دلایل واضح و آشکاری برای شما آورده شد که دلالت می کرد بر این که محمد صلی الله علیه و آله که شما را به امامت علی علیه السلام رهنمون می کرد، پیامبر راستی و دین او، دین حق است: «فَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّه عَزِيزٌ حَكِيمٌ» یعنی خداوند قادر است بر این که مخالفین دین خود و تکذیب کنندگان پیامبرش را مجازات کند و هیچ کس توانایی آن را ندارد که او را از گرفتن انتقام از مخالفینش، بازدارد. همچنین خداوند، قادر است به موافقین دین خود و تأیید کنندگان پیامبرش، ثواب عطا کند و هیچ کس نمی تواند او را از دادن ثواب به فرمان بُردارانش، منع کند. خداوند در افعال خود، حکیم است و اگر چه به کسی که از او اطاعت کند، خیر زیادی عطا می کند؛ ولی نسبت به او اسراف نمی ورزد و اگر چه جود و بخشش را در حق او کامل می کند؛ ولی خیرات را در غیر مکان خود، قرار نمی دهد و اگر چه کسی که از او نافرمانی کند را به شدت مجازات می کند؛ ولی نسبت به او ستم، روا نمی دارد. علی بن حسین علیه السلام فرمود: علی علیه السلام به وسیله این آیه و آیات دیگر، در روز شورا، در برابر کسانی که حق او را غصب کردند و (خلافت) او را به تأخیر انداختند، اقامه حجت نمود؛ اگر چه غصب کننده حق علی علیه السلام تنها، به خود زیان رسانده است؛ چرا که علی علیه السلام به مانند کعبه است و همان طور که خداوند امر فرمود تا (مردم) به سوی کعبه نماز بخوانند، خداوند، علی را امام مردم قرار داد تا در امور دین و دنیای خود از او پیروی کنند. پس همان طور که اگر کافران از کعبه روی گردانند، چیزی از کعبه کاسته نمی شود و به شرف و فضل آن خدشه ای وارد نمی شود؛ هم چنین این که کوتاهی کنندگان، خلافت علی علیه السلام را به تأخیر انداختند و ظالمان، حق او را غصب نمودند، از شأن علی علیه السلام نمی کاهد. علی علیه السلام در روز شورا، پس از آن که عذری آورد و هشدار داد و نهایت کوشش خود را انجام داد و (همه چیز را برای آنان) تبیین نمود، در بخشی از سخنان خود فرمود: ای جماعت اولیای خردمند! آیا خداوند نهی نفرموده که چیزهایی که خود ندارند، نمی شنوند،

نمی بینند و نمی فهمند را نظایر خداوند قرار ندهید؟ آیا رسول الله صلی الله علیه و آله مرا برپادارنده دین و دنیای شما قرار نداده است؟ آیا خداوند، مرا پناهگاه شما قرار نداده است؟ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله به شما نفرموده است که علی با حق است و حق با علی است؟ آیا به شما نفرمود که من شهر دانش و علی، دروازه آن است؟ آیا نمی بینید که من نیازی به دانش شما ندارم، در حالی که شما نیازمند به دانش من هستید؟ آیا خداوند امر فرموده که دانایان از نادانان پیروی کنند یا نادانان از دانایان پیروی کنند؟ای مردم! چرا ترتیب خردها را می شکنید! چرا کسی را که خداوند کریم وهّاب (بسیار بخشنده) مقدّم داشته، مؤخّر می سازید؟ آیا رسول الله صلی الله علیه و آله در خواستگاری فاطمه، به من جواب مثبت نداد و حتی بهترین شما را از آن محروم نکرد؟ آیا رسول الله صلی الله علیه و آله مرا هنگامی که به همراه خود در خوردن آن پرنده شریک گردانید، محبوب ترین خلق نزد خداوند، قرار نداد؟ آیا خداوند، مرا شبیه ترین خلق خود نسبت به پیامبر خود محمد صلی الله علیه و آله قرار نداده است؟ پس آیا شبیه ترین مردم به پیامبر را مؤخّر می دارید و کم شباهت ترین مردم، نسبت به او را مقدّم می کنید؟! شما را چه پیش آمده که تفکر و تعقل نمی ورزید؟! امام زین العابدین علیه السلام می گوید: علی علیه السلام همواره با این مطالب و غیر آن بر اصحاب شورا اقامه حجت می نمود وآنان، به دسیسه و طرحی که ریخته بودند، آگاهی داشتند و جز به آن چه برگزیده بودند،راضی نمی شدند.(1)

«هلْ ینظُرُونَ إِلاَّ أَن یأْتِیهمُ اللّه فِی ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلآئِکَهُ وَقُضِی الأَمْرُ وَإِلَی اللّه تُرْجَعُ الأمُورُ (210)»

[مگر انتظار آنان غیر از این است که خدا و فرشتگان در (زیر) سایبانهایی از ابر سپید به سوی آنان بیایند و کار (داوری) یکسره شود؟ و کارها به سوی خدا بازگردانده می شود]

1) ابن بابویه، از محمد بن ابراهیم بن احمد بن یونس مُعادی، از احمد بن

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص 623 ح 366.

محمد بن سعید کوفی همدانی، از علی بن حسن فضّال، از پدرش روایت می کند که گفت: از امام رضا علیه السلام تفسیر آیه: «هلْ ینظُرُونَ إِلاَّ أَن یأْتِیهمُ اللّه فِی ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلآئِکَهُ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: آیه، به این صورت نازل شده است: «هلْ ینظُرُونَ إِلاَّ أَن یأْتِیهمُ اللّه بِالمَلائکَهِ فِی ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَام». حضرت پیرامون تفسیر آیه: «جَاء رَبُّکَ وَالْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا(1)» [و (فرمان) پروردگارت و فرشته(ها) صف درصف آیند] فرمود: صفت آمدن و رفتن در شأن خداوند نیست و خداوند از این که جابه جا شود، منزه است و منظور از آیه تنها به این صورت است که: «جَاء أمرُ رَبُّکَ وَالْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا» [یعنی آن هنگام که امر خداوند و فرشتگان، صف به صف (به عرصه محشر) آیند](2)

2) سعد بن عبد الله، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از موسی بن سعدان، از عبد الله بن قاسم حضرمی، از عبد الکریم بن عمرو خثعمی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: ابلیس (به خداوند) عرض کرد: «أَنظِرْنِی إِلَی یوْمِ یبْعَثُونَ(3)» [مرا تا روزی که (مردم) برانگیخته خواهند شد مهلت ده] و خداوند، این موهبت را به او عطا نکرده و به او فرمود: «فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِینَ * إِلَی یومِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ(4)» [تو از مهلت یافتگانی * تا روز (و) وقت معلوم] پس هر گاه یوم الوقت المعلوم (روزی که زمان آن مشخص است) فرا برسد، ابلیس به همراه تمامی کسانی که از زمان خلقت آدم تا یوم الوقت المعلوم، با او بودند، ظهور می کند که همزمان با آخرین رجعت(5) است و امیر المؤمنین علیه السلام در آن رجعت می کند. راوی می گوید: به حضرت عرض نمودم: آیا چند رجعت صورت می گیرد؟ حضرت پاسخ داد: آری، چند رجعت صورت می گیرد و هر امامی که در قرنی(6) رجعت کند، در آن قرن، و انسان های خوب و بد زمان آن امام، به همراه او رجعت می کنند تا این که خداوند عز و جل، انسان مؤمن را در برابر کافر یاری کرده و

1- [1] - فجر/ 22.
2- [2] - عیون اخبار الرضا (ع)، ج 1، ص 115، ح 19.
3- [3] - اعراف/ 14.
4- [4] - حجر/ 38-37.
5- [5] - کرّه: یعنی رجعت «المعجم الوسیط- ریشه کرّ»

6- [6] - قَرْن: به معنای مردم یک زمان می باشد و به هر صد سال، یک قرن گویند. «لسان العرب، ریشه قرن»

مؤمن را بر کافر چیره(1) می گرداند. پس هر گاه یوم الوقت المعلوم، فرا برسد. امیر المؤمنین علیه السلام در میان اصحاب خود، و شیطان به همراه اصحاب خود، رجعت می کنند و وعده گاه آنان، در زمینی از سرزمین فرات می باشد که روحاء نام دارد و نزدیک به کوفه شما می باشد. آنها چنان با یکدیگر می جنگند که از زمان آفرینش جهانیان، به دست خداوند تا به آن روز، چنان جنگی بی سابقه بوده است. گویی، اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام را (پیش روی خود) می بینم که صد گام به پشت سر، برگشته اند.(2) و گویی آنان را (پیش روی خود) می بینم که برخی از آنان، پاهایشان در فرات افتاده است. به آن هنگام، خداوند جبار، در سایه هایی از ابرها و فرشتگان بر زمین فرود می آید و کار به انجام می رسد و رسول الله صلی الله علیه و آله در پیشگاه او ظاهر می شود و در دست خود سر نیزه ای از نور دارد. چون نگاه ابلیس، به آنان می افتد، عقب نشسته و به پشت سر برمی گردد. یاران او به او می گویند: تو پیروز شده ای، پس به کجا می روی؟ شیطان به آنان پاسخ می دهد: من چیزهایی را می بینم که شما (قادر به) مشاهده آنها نیستید. من، از خداوند، پروردگار جهانیان، بیم دارم. (در این هنگام) پیامبر صلی الله علیه و آله به تعقیب ابلیس رفته و زخمی را در میان دو کتف او ایجاد می کند و بدین وسیله او و تمام اصحابش، نابود می شوند. (پس از آن) همه مردم رو به عبادت خداوند عز و جل می آورند و هیچ کس، برای او شریکی قائل نمی شود و امیر المؤمنین علیه السلام به مدت چهل و چهار هزار سال فرمان می راند تا این که از هر کدام از شیعیان علی علیه السلام، در هر سال، هزار پسر از نسل او به دنیا می آید و به آن هنگام جنّتان مدّهامتان (دو بهشت که درختان سرسبزی دارد) در مسجد کوفه و اطراف آن (هر چه که خدا خواهد) ظاهر می شود.(3)

3) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور به یونس، از عمرو بن ابی شیبه روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که بدون آن که سؤالی از حضرت پرسیده شود، فرمود: هنگامی که برای خداوند بدا حاصل شود که

1- [1] - إداله: یعنی غلبه کردن. گفته می شود: «أویل لنا علی أعدائنا» یعنی ما را در برابر دشمنانمان یاری کرد. «لسان العرب- ریشه دول»
2- [2] - قهقهری: یعنی بازگشتن به پشت سر «لسان العرب- ریشه قهر»

3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 26.

مخلوقات خود را آشکار سازد و آنان را برای امری گریز ناپذیر گرد آورد، به منادی، امر می فرماید تا فریاد برآورد و به این صورت، انس و جن در کمتر از یک چشم به هم زدن گرد هم می آیند. سپس خداوند به آسمان دنیا اذن می دهد، پس نازل می شود و در پشت مردم، قرار می گیرد. سپس خداوند به آسمان دوم، اذن می دهد و آن نیز، نازل می شود و حجم آن، دو برابر چیزی است که پس از آن می آید و چون اهل آسمان دنیا، آسمان دوم را می بینند، می گویند: پروردگار ما آمد و او می گوید یعنی امر او می آید تا این که تمام آسمان ها که هر کدام از آنها دو برابر آسمان بعدی است، پشت سر هم نازل می شوند و سپس امر خداوند، نازل می شود: «فِی ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلآئِکَهُ وَقُضِی الأَمْرُ وَإِلَی اللّهِ تُرْجَعُ الأُمُورُ» تتمه این حدیث، ان شاء الله، در تفسیر آیه: «لَا یحْزُنُهمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ» [دلهره بزرگ، آنان را غمگین نمی کند] از سوره انبیا خواهد آمد(1).(2)

4) عیاشی، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «فِی ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلآئِکَهُ وَقُضِی الأَمْرُ» فرمود: او، در درون هفت گنبد از نور، در سرزمین کوفه نازل می شود و آنها نمی دانند که او در کدامین گنبد است و آن هنگامی است که او نازل می شود. (3)

5) عیاشی، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: ای ابا حمزه! گویی قائم اهل بیت خود را (پیش روی خود) می بینم که بر فراز نجف شما می رود و چون بر فراز نجف شما رود، پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله را به اهتزاز درمی آورد و زمانی که پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله را به اهتزاز درآورد، ملائکه (روز) بدر، بر او نازل می شود. همچنین امام باقر علیه السلام فرمود: حضرت قائم علیه السلام به هنگامی که می خواهد در کوفه و بر روی فاروق ظهور یابد، در گنبدی از نور نازل می شود و آن، هنگامی است که نازل می شود و منظور از «وَقُضِی الأَمْرُ»، داغی است بر روی بینی کافران، در روزی که داغ زده می شوند.(4)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 51.
2- [2] - تتمه این حدیث، در روایت شماره 8 از تفسیر آیه 103 انبیا، خواهد آمد.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 122، ح 302.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 122، ح 303.

«سَلْ بنی اسرائیل کَمْ آتَینَاهم مِّنْ آیهٍ بَینَهٍ وَمَن یبَدِّلْ نِعْمَةَ اللّه مِن بَعْدِ مَا جَاءتْه فَإِنَّ اللّه شَدِیدُ الْعِقَابِ (211) »

[از فرزندان اسرائیل بپرس چه بسیار نشانه های روشنی به آنان دادیم و هر کس نعمت خدا را پس از آن که برای او آمد (به کفران) بدل کند، خدا سخت کیفر است]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن اسباط، از علی بن ابی حمزه، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «وَاتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ الشَّیاطِینُ» [و آن چه را که شیطان(صفت)ها پیروی کردند] یعنی به ولایت شیاطین «عَلَی مُلْکِ سُلَیمَانَ»(1) [در سلطنت سلیمان]. همچنین حضرت پیرامون تفسیر آیه: «سَلْ بنی اسرائیل کَمْ آتَینَاهم مِّنْ آیهٍ بَینَهٍ» فرمود: ازجمله آنان، کسانی هستند که ایمان آوردند و کسانی هستند که انکار نمودند و برخی اذعان نموده و برخی تغییر دادند. «وَمَن یبَدِّلْ نِعْمَةَ اللّه مِن بَعْدِ مَا جَاءتْه فَإِنَّ اللّه شَدِیدُ الْعِقَابِ(2)».

2) عیاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «سَلْ بنی اسرائیل کَمْ آتَینَاهم مِّنْ آیهٍ بَینَهٍ» فرمود: ازجمله آنان، کسانی هستند که ایمان آوردند و کسانی هستند که انکار نمودند و برخی ،اذعان کرده و برخی انکار نمودند و برخی، نعمت خداوند را تغییر دادند.(3)

«کَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّه النَّبِیینَ...وَاللّه یهدِی مَن یشَاءُ إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ (213)»

«کَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّه النَّبِیینَ مُبَشِّرِینَ وَمُنذِرِینَ وَأَنزَلَ مَعَهمُ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِیحْکُمَ بَینَ النَّاسِ فِیمَا اخْتَلَفُواْ فِیه وَمَا اخْتَلَفَ فِیه إِلاَّ الَّذِینَ أُوتُوه مِن بَعْدِ مَا جَاءتْهمُ الْبَینَاتُ بَغْیا بَینَهمْ فَهدَی اللّه الَّذِینَ آمَنُواْ لِمَا اخْتَلَفُواْ فِیه مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِه وَاللّه یهدِی مَن یشَاءُ إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ (213)»

[مردم، امتی یگانه بودند. پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم دهنده برانگیخت

1- [1] - بقره/ 102.

2- [2] - کافی، ج 8، ص 290، ح 440.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 122، ح 305.

و با آنان کتاب (خود) را بحق فرو فرستاد تا میان مردم در آن چه با هم اختلاف داشتند داوری کند، و جز کسانی که (کتاب) به آنان داده شد پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد به خاطر ستم (و حسدی) که میانشان بود (هیچ کس) در آن اختلاف نکرد. پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند، به توفیق خویش، به حقیقت آن چه که در آن اختلاف داشتند هدایت کرد و خدا هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می کند]

1) محمد بن یعقوب، از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد کِندی، از احمد بن عُدَیس، از ابان بن عثمان، از یعقوب بن شعیب روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: پیش از نوح علیه السلام، امتی می زیست که در گمراهی بود. پس برای خداوند بدا حاصل شد و پیامبران را به سوی آنان فرستاد. سپس حضرت فرمود: معنای آیه، آنطور که آنها می گویند نیست؛ چرا که آنها می گویند: مردم، همچنان، یک امت می باشند. و این، دروغ است ؛چرا که خداوند در هر شب قدر، سختی یا راحتی یا باران و آن چه که بخواهد را برای سال آینده، مقدر می سازد.(1)

2) عیاشی، از زراره، حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّه النَّبِيينَ» فرمود: مردم در گمراهی بودند و خداوند، پیامبرانی را در میان آنان مبعوث داشت. اگر تو از آن مردم می پرسیدی، می گفتند: او از این امر (کار مردمان)، دست کشیده است.(2)

3) عیاشی، از یعقوب بن شعیب روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: پیش از نوح علیه السلام، امت واحدی می زیستند و برای خداوند، بدا حاصل شد و آن پیامبران را پیش از نوح علیه السلام فرستاد. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: آیا آنان هدایت شده بودند یا در گمراهی به سر می بردند؟ حضرت پاسخ داد:آنان گمراه بودند، به طوری که نه مؤمن، نه کافر و نه مشرک بودند.(3)

1- [1] - کافی، ج 8، ص 82، ح 40.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 123، ح 306.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 123، ح 307.

4) عیاشی، از یعقوب بن شیب، روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «کَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: گمراهانی پس از آدم علیه السلام و پیش از نوح علیه السلام می زیستند و برای خداوند، بدا حاصل شد و پیامبرانی را برای بشارت و هشدار فرستاد. اگر تو با اینان ملاقات می کردی، می گفتند: (مردم)، همچنان یک امت می باشند. و این، دروغ است؛ چرا که آن، چیزی بود که برای خداوند، در آن، بدا حاصل شده بود.(1)

5) عیاشی، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «کَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّه النَّبِیینَ مُبَشِّرِینَ وَمُنذِرِینَ» فرمود: این مردم، پیش از نوح علیه السلام می زیستند و گمراه بودند، پس برای خداوند، بدا حاصل شد و پیامبران را برای بشارت و هشدار، مبعوث کرد.(2)

6) عیاشی، از مسعده، از امام صادق روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «کَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّه النَّبِیینَ مُبَشِّرِینَ وَمُنذِرِینَ» فرمود: این مردم، پیش از نوح می زیستند. از حضرت پرسیده شد: آیا آنها هدایت شده بودند؟ حضرت پاسخ داد: (خیر)، بلکه گمراه بودند. (ماجرا از این قرار بود که) چون آدم علیه السلام و فرزند او صالح علیه السلام از دنیا رفتند، جانشین صالح، شیث علیه السلام به نبوت رسید، اما نمی توانست دین خدا که آدم علیه السلام و فرزند او صالح علیه السلام بر آن بودند اظهار کند؛ چرا که قابیل تهدید کرده بود که او را می کشد چنان که برادرش، هابیل را کشت. این گونه بود که شیث علیه السلام با تقیه و کتمان (دین خدا) در میان آنان می زیست و روزبه روز بر گمراهی مردم افزوده می شد تا این که تمام کسانی که با آنها بر روی زمین بودند به جزیره ای در میان دریا نزد شیث علیه السلام رفتند و شروع به پرستش خداوند نمودند. پس برای خداوند، بدا حاصل شد تا پیامبرانی را (به میان آنها) بفرستد. اگر از این نادانان پرسیده می شد، می گفتند: او از این امر، دست کشیده است و دروغ می گفتند؛ چرا که آن، چیزی است که خداوند تبارک و تعالی هر سال به آن حکم می کند. سپس حضرت این آیه را قرائت نمود:«فِیها یفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ(3)» [در آن (شب) هر (گونه) کاری (به نحوی) استوار

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 123، ح 308.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 123، ح 309.
3- [3] - دخان/ 4.

فیصله می یابد] پس خداوند تبارک و تعالی به سختی، رفاه یا باران و غیره آن، که می خواهد در آن سال اتفاق بیفتد، حکم می کند. راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: آیا آن مردم که پیش از پیامبران می زیستند، هدایت شده بودند یا در گمراهی به سر می بردند؟ حضرت پاسخ داد: آنها هدایت نشده بودند، بلکه بر فطرت و سرشت خداوند که خداوند آنها را بر آن خلق کرده بود، بودند و هیچ تغییری برای خلق خداوند، نیست و آنها هدایت نشده بودند تا این که خداوند، آنان را هدایت نمود. آیا نشنیده ای که ابراهیم علیه السلام فرمود: «لَئِن لَّمْ یهدِنِی رَبِّی لأکُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّینَ(1)» [اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود، قطعاً از گروه گمراهان بودم] یعنی آن عهد و پیمان را فراموش می کردم.(2)

7) ابو علی طبرسی می گوید اصحاب ما، از امام باقر علیه السلام نقل کرده اند که فرمود: پیش از نوح علیه السلام امت واحدی می زیستند که بر فطرت خداوند بودند، نه هدایت شده بودند و نه در گمراهی به سر می بردند تا این که خداوند، پیامبرانی را در میان آنان مبعوث کرد. محمد شیبانی، نیز این روایت را در نهج البیان از امام باقر علیه السلام نقل کرده است؛ ولی حضرت در آن روایت، پس از آن که فرمود: آنان نه هدایت شده بودند و نه در گمراهی به سر می بردند. افزود: بلکه حیران و سردرگم بودند.(3)

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُواْ الْجَنَّةَ وَلَمَّا یأْتِکُم مَّثَلُ...مَتَی نَصْرُ اللّه أَلا إِنَّ نَصْرَ اللّه قَرِیبٌ (214) »

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُواْ الْجَنَّةَ وَلَمَّا یأْتِکُم مَّثَلُ الَّذِینَ خَلَوْاْ مِن قَبْلِکُم مَّسَّتْهمُ الْبَأْسَاء وَالضَّرَّاء وَزُلْزِلُواْ حَتَّی یقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ مَعَه مَتَی نَصْرُ اللّه أَلا إِنَّ نَصْرَ اللّه قَرِیبٌ (214) »

[آیا پنداشتید که داخل بهشت می شوید؟ و حال آن که هنوز مانند آن چه بر (سر) پیشینیان شما آمد بر (سر) شما نیامده است؟ آنان دچار سختی و زیان شدند و به (هول و) تکان درآمدند تا جایی که پیامبر (خدا) و کسانی که با وی ایمان آورده بودند گفتند: پیروزی خدا کی خواهد بود؟ هش دار که پیروزی خدا نزدیک است]

1- [1] - انعام/ 77.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 123، حدیث 310.
3- [3] - مجمع البیان، ج 2، ص 65.

1) عیاشی، ازمحمد بن سنان، از معافی بن اسماعیل، روایت می کند که گفت: چون ولید به قتل رسید، جمعی از این گروه خارج شدند، به طوری که بدعت نهادند (متزلزل شدند). گفت: (در چنین شرایطی) نزد امام صادق علیه السلام رفتیم. حضرت فرمود: چه چیزی باعث شده تا در زمانی غیر از موسم حج و عمره، (از وطن خویش) خارج شوید؟ راوی گفت: یکی از آنان عرض کرد: همان چیزی که باعث شد خداوند اراده کند تا اهالی شام، متفرق شوند و خلیفه آنان به قتل برسد و بین آنان اختلاف بیفتد. حضرت فرمود: شما در باره آنان چیزی نمی دانید.سپس به ذکر حالات و شرایط آنان پرداخت. شما اکنون چنین هستید که از خانه خود خارج می شوید و به بازار می روید و نیازهای خود را برآورده کرده و باز می گردید؛ در حالی که اگر یکی از کسانی که پیش از شما بودند و عقاید شما را داشتند (از شیعیان بودند) می خواست کاری که شما می کنید را انجام بدهد، او را می گرفتند و دست و پایش را قطع می کردند و بدنش را با ارّه، قطعه قطعه می کردند و او را بر تنه درخت خرما بر دار می آویختند و اجازه نمی دادند بر مذهب خویش باقی بماند. سپس سخن خود را در همین جا رها کرد و به یکی از آیات قرآن استشهاد نمود: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُواْ الْجَنَّةَ وَلَمَّا يأْتِكُم مَّثَلُ الَّذِينَ خَلَوْاْ مِن قَبْلِكُم مَّسَّتْهمُ الْبَأْسَاء وَالضَّرَّاء وَزُلْزِلُواْ حَتَّى يقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ مَعَه مَتَى نَصْرُ اللّه أَلا إِنَّ نَصْرَ اللّه قَرِيبٌ(1)»

«كُتِبَ عَلَيكُمُ الْقِتَالُ وَهوَ كُرْه لَّكُمْ وَعَسَى أَن...وَاللّه يعْلَمُ وَأَنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ (216)»

«كُتِبَ عَلَيكُمُ الْقِتَالُ وَهوَ كُرْه لَّكُمْ وَعَسَى أَن تَكْرَهواْ شَيئًا وَهوَ خَيرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تُحِبُّواْ شَيئًا وَهوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللّه يعْلَمُ وَأَنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ (216)»

[بر شما کارزار واجب شده است در حالی که برای شما ناگوار است؛ و بسا چیزی را خوش نمی دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می دارید و آن برای شما بد است؛ و خدا می داند و شما نمی دانید]

1) در دعائم الاسلام، از علی علیه السلام روایت شده که فرمود: جهاد، بر همه مسلمانان واجب است؛ زیرا خداوند، می فرماید: «کتب علیکم القتال». پس اگر

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 124، حدیث 311.

گروهی از مسلمانان به جهاد روند تا زمانی که به یاری بقیه نیازی نباشد، آن بقیه می توانند به جهاد نروند ولی اگر به یاری آنان نیاز باشد، باید همگی به یاری آنان بروند تا به حد کفایت برسد. زیرا خداوند متعال می فرماید: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِينفِرُواْ كَآفَّةً(1)» [و شایسته نیست مؤمنان همگی (برای جهاد) کوچ کنند] پس اگر هجوم ناگهانی صورت گیرد و به همگی آنان نیاز باشد، بر تک تک آنان واجب است که به جهاد روند؛ زیرا خداوند عز و جل می فرماید: «انْفِرُواْ خِفَافًا وَثِقَالاً وَجَاهدُواْ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِى سَبِيلِ اللّه»(2) [سبکبار و گرانبار بسیج شوید و با مال و جانتان در راه خدا جهاد کنید](3)

«يسْأَلُونَکَ عَنِ الشَّهرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيه قُلْ قِتَالٌ فِيه كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللّه وَكُفْرٌ بِه وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهلِه مِنْه أَكْبَرُ عِندَ اللّه وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلاَ يزَالُونَ يقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىَ يرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُواْ وَمَن يرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِه فَيمُتْ وَهوَ كَافِرٌ فَأُوْلَئِکَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهمْ فِى الدُّنْيا وَالآخِرَهِ وَأُوْلَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ همْ فِيها خَالِدُونَ (217)»

[از تو در باره ماهی که کارزار در آن حرام است می پرسند. بگو: کارزار در آن گناهی بزرگ و باز داشتن از راه خدا و کفر ورزیدن به او و بازداشتن از مسجدالحرام (=حج) و بیرون راندن اهل آن از آنجا نزد خدا (گناهی) بزرگتر و فتنه (=شرک) از کشتار بزرگتر است و آنان پیوسته با شما می جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند و کسانی از شما که از دین خود برگردند و در حال کفر بمیرند، آنان کردارهایشان در دنیا و آخرت تباه می شود و ایشان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود]

1) علی بن ابراهیم می گوید: شأن نزول آیه از این قرار است که چون پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت نمود، دسته هایی را بر سر راه مکه می فرستاد

1- [1] - توبه/ 122.
2- [2] - توبه/ 41.
3- [3] - دعائم الاسلام، ج 1، ص 341.

تا به کاروان(1) قریش، حمله کنند. (در یکی از این روزها پیامبر صلی الله علیه و آله عبد الله بن جحش(2) را به همراه تعدادی از اصحاب خود به سوی نخله که باغ بنی عامر می باشد روانه داشت تا به هنگام رسیدن کاروان قریش از طائف، به آن کاروان حمله کنند و بار کاروان که کشمش، پوست و غذا بود را از آنان بگیرند. پس آنان به هنگام ورود کاروان که عمرو بن عبد الله حضرمی، هم پیمان عُتبه بن ربیعه در آن بود، بر سر راه آن کاروان مستقر شدند. چون نگاه حضرمی به عبد الله بن جحش و اصحابش افتاد به وحشت افتادند و آماده نبرد شده و گفتند: اینان، اصحاب محمد هستند. عبد الله بن جحش، به یاران خود دستور داد تا از مرکب هایشان پیاده شوند و سرهای خود را بتراشند. یاران او پیاده شده و سرهای خود را تراشیدند. ابن حضرمی گفت: اینان، برای عبادت (به سوی مکه آمده اند) و گزندی به ما نمی رسانند. چون کاروان قریش از این که خطری آنها را تهدید نمی کند، مطمئن شدند و سلاح های خود را بر زمین نهادند، عبد الله بن جحش به آنان حمله کرد و ابن حضرمی و یارانش را به قتل رساند و کاروان و کالاهای موجود در آن را گرفته و به مدینه آورد. آن روز، مصادف با اولین روز ماه رجب که از ماه های حرام می باشد، بود. (به همین خاطر) آنان، آن کاروان و کالاهای موجود در آن را کنار گذاشتند و چیزی از آن را برنداشتند. قریش در نامه ای به رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند: تو، حرمت ماه حرام را نادیده گرفتی و خون هایی را بر زمین ریختی و اموالی را سلب نمودی. بحث در این رابطه بالا گرفت و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله به نزد حضرت آمده و عرض کردند: ای رسول خدا! آیا (جنگ) و کشتار در ماه حرام، جایز است؟ خداوند (در جواب آنان) این آیه را نازل فرمود: «یسْأَلُونَکَ عَنِ الشَّهرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِیه قُلْ قِتَالٌ

1- [1] - عیر: به معنای کاروان است. برخی گفته اند: «عیر یعنی شتری که خواروبار حمل می کند». عیر مفردی از لفظ خود ندارد. «لسان العرب- ریشه عیر»

2- [2] - عبد الله بن جحش بن رئاب بن یعمر بن صبره بن مرّه اسدی، ابومحمد، مادر او امیمه، دختر عبدالمطلب و عمه رسول الله صلی الله علیه و آله است. او از صحابه و از کسانی بود که در اوایل ظهور اسلام، مسلمان شد و به سرزمین حبشه مهاجرت نمود و سپس به مدینه آمد و از

فرماندهان لشکریان رسول الله صلی الله علیه و آله بود. او داماد رسول الله و پسر عمه اش است و برادر زینب امّ المؤمنین می باشد. وی در سال 3 ه_. در روز احد شهید شد و او و حمزه در یک قبر به خاک سپرده شدند. حلیه الاولیاء:ج 1، ص 108، اسدالغابه: ج 3، ص 89 ت (2856).

فِيه كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللّه وَكُفْرٌ بِه وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهلِه مِنْه أَكْبَرُ عِندَ اللّه وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ» (حضرت فرمود:) یعنی جنگ در ماه حرام (گناه) بزرگی است ولی ای محمد! این که قریش مانع ورود تو به مسجدالحرام شد و به خداوند کافر گشت و تو را از مسجدالحرام بیرون کرد، (گناه آن) نزد خداوند، بزرگتر (از جنگ و کشتار) است و فتنه یعنی کافر شدن به خداوند، بزرگتر از قتل می باشد. سپس این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد: «الشَّهرُ الْحَرَامُ بِالشَّهرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيكُمْ فَاعْتَدُواْ عَلَيه بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيكُمْ»(1) [این ماه حرام در برابر آن ماه حرام است و (هتک) حرمتها قصاص دارد. پس هر کس بر شما تعدی کرد، همان گونه که بر شما تعدی کرده بر او تعدی کنید.](2)

2) در نهج البیان، از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: فتنه، در اینجا به معنای شرک است.

3) محمد بن یعقوب، با سند خود از ابان، از عمر بن یزید روایت می کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مغیریه، ادعا می کنند که امروز، جزء امشب است که می آید. حضرت فرمود: دروغ گفتند و امروز، جزء شب گذشته محسوب می شود؛ چون ساکنین نخله، در آن شب هلال را دیدند و گفتند: ماه محرم فرا رسیده است.(3)

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَالَّذِينَ هاجَرُواْ وَجَاهدُواْ فِى سَبِيلِ اللّه أُوْلَئِكَ يرْجُونَ رَحْمَتَ اللّه وَاللّه غَفُورٌ رَّحِيمٌ (218)»

[آنان که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده اند، آنان به رحمت خدا امیدوارند. خداوند آمرزنده مهربان است]

1) در کتاب اعلام الوری، پیرامون شرح ماجراهای جنگ های رسول الله صلی الله علیه و آله آمده که حضرت فرمود: سپس رسول الله صلی الله علیه و آله از

1- [1] - بقره/ 194.
2- [2] - تفسیر قمی،ج 1، ص 80.

3- [3] - کافی، ج 8، ص 332، ح 517.

عشیره(1) به مدینه بازگشت و بعد از ده شب، کرز بن جابر فهری، به خانه های مدینه شبیخون زد. رسول الله صلی الله علیه و آله در پی او از مدینه بیرون رفت تا به یک وادی به نام سفوان از مناطق بدر رسید. آن منطقه، همان جایی بود که جنگ بدر اول در آنجا اتفاق افتاد و پرچمدار آن جنگ، علی بن ابی طالب بود. پیامبر به هنگام بیرون رفتن از مدینه، زید بن حارثه را در مدینه گمارده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله بر کرز دست نیافت و او توانست بگریزد. پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه بازگشت و ماه های جمادی، رجب و شعبان را در آنجا بود و در اثناء آن، سعد بن ابی وقاص را به همراه هشت رهط (گروه مردان متشکل از سه تا هفت، یا از هفت تا ده، یا کمتر از ده و برخی گفته اند: از سه تا چهل نفر) به بیرون از مدینه (بر سر راه کاروان قریش) فرستاد، ولی او بدون آن که بجنگد، بازگشت. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله عبد الله بن جحش را به سوی نخله فرستاد و به او فرمود: در آنجا بمان تا خبری از قریش به ما برسد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او دستور جنگ نداد (چرا که) آنها در ماه حرام بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله، نامه ای برای او نوشت و به او فرمود: تو و یارانت از مدینه حرکت کنید و پس از دو روز نامه ات را بگشا و آن را بخوان و طبق آن عمل کن. چون عبد الله بعد از دو روز نامه را گشود، مشاهده نمود که در آن چنین نوشته شده است: به سوی نخله برو و در آنجا بمان تا خبری از قریش به دست ما برسد و آن را به تو ابلاغ کنیم. پس عبد الله هنگامی که آن نامه را خواند، گفت: امر شما (را با جان و دل) اطاعت می کنم (ای رسول خدا!)، هر کس میل به شهادت دارد، با من بیاید. یاران عبد الله، به همراه وی به راه افتادند و در نخله مستقر شدند. عمرو بن حضرمی، حکم بن کیسان، عثمان و مغیره (دو پسر عبد الله) در میان کاروانی که از طائف می آمد و پوست و کشمش به همراه داشت به آنجا رسیدند. چون نگاه یاران عبد الله، به آنها افتاد، واقد بن عبد الله که موی سر خود را تراشیده بود، به سوی آنها رفت. آنها گفتند: یاران عبد الله برای عمره(2) آمده اند و گزندی به ما نمی رسانند. یاران رسول الله صلی الله علیه و آله در آن روز که آخرین روز رجب بود، با یکدیگر مشورت

1- [1] - عشیره: مکانی در منطقه ینبع میان مکه و مدینه است «معجم البلدان، ج 4، ص 127».

2- [2] - عمار: یعنی آنان می خواهند عمره به جای آورند.

نمودند و گفتند: اگر با آنها بجنگید، در این ماه که ماه حرام است، با آنان جنگیده اید؛ و اگر آنها را به حال خود واگذارید، آنها امشب وارد مکه می شوند پس مانع شما می شوند. این گونه بود که یاران عبد الله توافق نمودند که با آنان بجنگند. واقد بن عبد الله تمیمی، تیری را به سمت عمرو بن حضومی پرتاب نمود و او را به قتل رساند و عثمان بن عبد الله و حکم بن کیسان امان خواستند و مغیره گریخت و آنها بر او دست نیافتند و یاران عبد الله، آن کاروان را به مدینه و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بردند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: به خدا قسم! من به شما امر نفرمودم که در ماه حرام بجنگید. دو اسیر و کاروان را از حرکت بازایستاند و چیزی از آن کالاها را نگرفت و (یاران رسول الله)، پشیمان شده و پنداشتند که بی تردید هلاک شدند.

قریش گفتند: محمد، حرمت ماه حرام را نادیده گرفته است؛ و خداوند این آیه را نازل فرمود: «یسْأَلُونَکَ عَنِ الشَّهرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِیه(1)» و چون آن آیه نازل شد، رسول الله صلی الله علیه و آله آن اموال و فدیه آن دو اسیر را گرفت و آن مسلمانان که در آن جنگ حضور داشتند، گفتند: آیا ما در این جنگ، مجاهد بوده ایم (و ثواب جهاد را درک کرده ایم)؟ خداوند در شأن آنان، این آیه را نازل کرد: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُواْ وَالَّذِینَ هاجَرُواْ» تا این که فرمود: «أُوْلَئِکَ یرْجُونَ رَحْمَتَ اللّه». این ماجرا، دو ماه پیش از (جنگ) بدر بوده است.(2)

«یسْأَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیسِرِ قُلْ فِیهمَا إِثْمٌ ...کَذَلِکَ یبینُ اللّه لَکُمُ الآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ (219) »

«یسْأَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیسِرِ قُلْ فِیهمَا إِثْمٌ کَبِیرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهمَآ أَکْبَرُ مِن نَّفْعِهمَا وَیسْأَلُونَکَ مَاذَا ینفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ کَذَلِکَ یبینُ اللّه لَکُمُ الآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ (219) »

[در باره شراب و قمار از تو می پرسند. بگو: در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است؛ و(لی) گناهشان از سودشان بزرگتر است. و از تو می پرسند: چه چیزی انفاق کنند؟ بگو: مازاد (بر نیازمندی خود) را. این گونه خداوند، آیات (خود

1- [1] - بقره/ 217.

2- [2] - اعلام الورى، ص 73.

را) برای شما روشن می گرداند، باشد که بیندیشید]

1) محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از برخی از اصحاب ما و علی بن ابراهیم، از پدرش و همگی از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از علی بن یقطین روایت می کند که گفت: مهدی، از امام موسی کاظم علیه السلام پیرامون شراب پرسید: آیا نوشیدن شراب در کتاب خداوند عز و جل، حرام شده است؟ چرا که مردم تنها می دانند که از نوشیدن شراب نهی شده و نمی دانند که «آیا آن حرام است یا نه؟» امام کاظم علیه السلام پاسخ داد: نوشیدن شراب در کتاب خداوند، حرام شده است. از حضرت پرسیدم: یا اباالحسن، در کدام آیه، خداوند عز و جل، آن را حرام نموده است؟ حضرت پاسخ داد: خداوند در آیه: «إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّی الْفَوَاحِشَ مَا ظَهرَ مِنْها وَمَا بَطَنَ وَالإِثْمَ وَالْبَغْی بِغَیرِ الْحَقِّ(1)» [پروردگار من فقط زشتکاریها را چه آشکارش (باشد) و چه پنهان، و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است] نوشیدن شراب را حرام نموده است. منظور از «مَا ظَهرَ مِنْها» زنای آشکار و نصب پرچم هایی است که (خانه های) زنان بدکاره در زمان جاهلیت با آنها شناخته می شد. منظور از «مابطن» زن هایی می باشند که پدران شما با آنها ازدواج نموده اند؛ زیرا پیش از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله اگر مردی با زنی ازدواج می نمود و پس از مدتی درمی گذشت، پسر آن مرد با آن زن در صورتی که مادرش نبود، ازدواج می کرد. پس خداوند این عمل را حرام نمود. همچنین منظور از اثم، خود شراب است. خداوند عز و جل در آیه دیگری فرمود: «یسْأَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیسِرِ قُلْ فِیهمَا إِثْمٌ کَبِیرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ» اثم، در کتاب خداوند عز و جل به معنای شراب و قمار است و گناه آن دو بزرگتر از منفعت آن دو است چنان که خداوند فرمود. مهدی گفت: ای علی بن یقطین! این حکم، فتوای بنی هاشم است. راوی می گوید: به او گفتم: راست گفتی ای امیر مؤمنان! خدا را سپاس که این دانش را از میان شما اهل بیت، خارج نکرده است. راوی می گوید: به خدا قسم، مهدی بی درنگ گفت: راست گفتی ای رافضی!(2)

2) محمد بن یعقوب، از برخی از اصحاب ما در حدیث مرسلی روایت می کند

1- [1] - اعراف/ 33.

2- [2] - کافی، ج 6، ص 406، ح 1.

که حضرت فرمود: اولین آیه ای که در تحریم نوشیدن شراب نازل شده است، آیه: «یسْأَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیسِرِ قُلْ فِیهمَا إِثْمٌ کَبِیرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ» چون این آیه نازل شد، مردم احساس کردند که شراب، قمار، انصاب (بت ها) و ازلام (تیرهایی که با آن قمار می شد) حرام است و پی بردند که اثم (گناه)، از جمله چیزهایی است که سزاوار است از آن اجتناب شود، ولی از طرف دیگر می دانستند که خداوند به طور کلی آنها را از آن چیزها باز نداشته است؛ زیرا خداوند فرمود: «وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ» سپس خداوند، آیه «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَیسِرُ وَالأَنصَابُ وَالأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّیطَانِ فَاجْتَنِبُوه لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»(1) [شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه، پلیدند (و) از عمل شیطانند. پس از آنها دوری گزینید، باشد که رستگار شوید] را نازل کرد. تحریم آن موارد در این آیه شدیدتر از آیه اولی و سختگیرانه تر بود. سپس خداوند، آیه سومی را نازل فرمود که از آیه اولی و دومی نیز شدیدتر و سختگیرانه تر بود. خداوند عز و جل فرمود: «إِنَّمَا یرِیدُ الشَّیطَانُ أَن یوقِعَ بَینَکُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاء فِی الْخَمْرِ وَالْمَیسِرِ وَیصُدَّکُمْ عَن ذِکْرِ اللّه وَعَنِ الصَّلاَةِ فَهلْ أَنتُم مُّنتَهونَ(2)» [همانا شیطان می خواهد با شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد. پس آیا شما دست برمی دارید؟] پس خداوند به مردم امر فرمود تا از این موارد، دوری گزینند و علل تحریم آنها را نیز بیان نمود. سپس فرمود که آنها حرام می باشند و از حرام بودن آنها در آیه چهارم با اشاراتی که در آیات پیشین کرده بود، پرده برداشت و فرمود: « قُل إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّی الْفَوَاحِشَ مَا ظَهرَ مِنْها وَمَا بَطَنَ وَالإِثْمَ وَالْبَغْی بِغَیرِ الْحَقِّ»(3) [پروردگار من، فقط زشتکاریها را چه آشکارش (باشد) و چه پنهان و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است]. خداوند در آیه اول فرموده بود: «یسْأَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیسِرِ قُلْ فِیهمَا إِثْمٌ کَبِیرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ» سپس در آیه چهارم فرمود: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّی الْفَوَاحِشَ مَا ظَهرَ مِنْها وَمَا بَطَنَ وَالإِثْمَ» پس خداوند (مردم را) آگاه نمود از این که اثم (گناه) در شراب و غیر آن است و نوشیدن شراب، حرام می باشد؛ زیرا خداوند می خواست که این حکم را به تدریج نازل کند تا در دل مردم جای بگیرد و (با جان و دل) به امر و نهی خدا در

1- [1] - مائده/ 90.
2- [2] - مائده/ 91.

3- [3] - اعراف/ 33.

مورد نوشیدن شراب تن در دهند و عمل خداوند از روی تدبیر، و درست بود؛ چرا که به این وسیله آنان، آن حکم را می پذیرفتند و کمتر افرادی از آنها از آن روی گردان می شدند.(1)

3) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از وشاء نقل می کند که گفت: از امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که می فرمود: میسر، به معنای قمار است.(2)

4) محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از احمد بن نضر، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: چون خداوند، آیه:«إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَیسِرُ وَالأَنصَابُ وَالأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّیطَانِ فَاجْتَنِبُوه(3)» [ای کسانی که ایمان آورده اید! شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه پلیدند (و) از عمل شیطانند؛ پس از آنها دوری گزینید، باشد که رستگار شوید.] بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد، برخی از حضرت پرسیدند: یا رسول الله، میسر چیست؟ حضرت پاسخ داد: به هر چیزی که با آن قمار شود حتی به کعاب (کعب که با آن نرد بازی کنند) و گردو، میسر گویند. از حضرت پرسیدند: انصاب چیست؟ حضرت پاسخ داد: به چیزهایی که برای خدایانشان قربانی می کردند، انصاب گویند. از حضرت پرسیدند: ازلام چیست؟ حضرت پاسخ داد: تیرهایی است که بر روی آن سوگند می خورند.(4)

5) عیاشی، از حمدویه، از محمد بن عیسی روایت می کند که گفت: ابراهیم بن عنبسه از علی بن محمد علیه السلام در ضمن نامه ای پرسید: مولا و سرور من، جانم به فدای شما باد، معنای میسر، در آیه: «یسْأَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیسِرِ؟» حضرت پاسخ داد: به هر چیزی که با آن قمار می شود، میسر گویند و هر مایع مست کننده ای حرام است.(5)

6) حسین، از موسی بن قاسم بجلی، از محمد بن علی بن جعفر بن محمد، از

1- [1] - کافی، ج 6، ص 406، ح 2.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 124، ح 9.
3- [3] - مائده/ 90.

4- [4] - کافی، ج 5، ص 122، ح 2.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 125، ح 312.

پدرش، از برادرش امام کاظم علیه السلام از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: نرد (نوعی بازی قمار بر روی تخته است) و شطرنج، از مصادیق میسر می باشند. (1)

7) عیاشی، از عامر بن سمط، از علی بن حسین علیه السلام روایت می کند که فرمود: خمر (شراب) از شش چیز درست می شود: خرما، کشمش، گندم، جو، عسل، ذرت.(2)

8) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از مردی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَیسْأَلُونَکَ مَاذَا ینفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: عفو، به معنای حد وسط و (میانه هر چیز) است.(3)

9) عیاشی، از جمیل بن دِرّاج روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَیسْأَلُونَکَ مَاذَا ینفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: عفو، به معنای حد وسط و (میانه هر چیز) است.(4)

10) عیاشی، از عبد الرحمن روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَیسْأَلُونَکَ مَاذَا ینفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: «وَالَّذِینَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ یسْرِفُوا وَلَمْ یقْتُرُوا وَکَانَ بَینَ ذَلِکَ قَوَامًا(5)» [و کسانی اند که چون انفاق کنند نه ولخرجی می کنند و نه تنگ می گیرند و میان این دو (روش) حد وسط را برمی گزینند] حضرت فرمود: این آیه پس از این آیه نازل شده است و به معنای حد وسط و (میانه هر چیز می باشد) [(6)

11) عیاشی، از یوسف، از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَیسْأَلُونَکَ مَاذَا ینفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ» فرمود: منظور، به قدر کفایت است. در روایت ابو بصیر آمده که حضرت فرمود: به معنای

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 125، ح 313.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 125، ح 314.
3- [3] - کافی، ج 4، ص 52، ح 3.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 125، ح 315.
5- [3] - فرقان/ 67.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 125، ح 315.

میانه روی می باشد(1).

12) ابو علی طبرسی می گوید: عفو، به معنای حد وسط و چیزی مابین اسراف و بخل می باشد. طبرسی می گوید: این معنا، از امام صادق علیه السلام روایت شده است(2)

13) طبرسی، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: عفو، به معنای زیادی قوت (غذای) سال است.(3)

«وَیسْأَلُونَکَ عَنِ الْیتَامَی قُلْ إِصْلاَحٌ لَّهمْ خَیرٌ وَإِنْ...لأعْنَتَکُمْ إِنَّ اللّه عَزِیزٌ حَکِیمٌ (220)»

«وَیسْأَلُونَکَ عَنِ الْیتَامَی قُلْ إِصْلاَحٌ لَّهمْ خَیرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهمْ فَإِخْوَانُکُمْ وَاللّه یعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاء اللّه لأعْنَتَکُمْ إِنَّ اللّه عَزِیزٌ حَکِیمٌ (220)»

[و در باره یتیمان از تو می پرسند، بگو: به صلاح آنان کار کردن، بهتر است و اگر با آنان همزیستی کنید، برادران (دینی) شما هستند و خدا تباهکار را از درستکار بازمی شناسد و اگر خدا می خواست (در این باره) شما را به دشواری می انداخت. آری خداوند توانا و حکیم است]

1)محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از حنان بن سدیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: عیسی بن موسی از من پرسید: کسی که قیّم شتر یتیمان است، آیا از آن شتر می تواند بهره ببرد؟ به او پاسخ دادم: اگر حوض آن شتران را کاهگل کند(4) و دنبال گمشده آنها برود و به آن شتران قطران(5) بمالد، می تواند از شیر آنها استفاده کند؛ ولی نباید آنها را چنان بدوشد که حتی قطره ای شیر در پستان آن شتر باقی نماند.(6) هم چنین نباید دوشیدن او باعث شود به بچه شتران، آسیب وارد شود.(7)

2) احمد بن محمد، از محمد بن فضیل، از ابا صباح کنانی، از امام صادق علیه

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 125، ح 318-317.
2- [2] - مجمع البیان، ج 2، ص 82.

3- [3] - مجمع البیان، ج 2، ص 82.
4- [4] - لاط الحوض: یعنی آن را کاهگل و صاف نمود. «لسان العرب- ریشه لوط».
5- [5] - هنأ البعیر: یعنی به آن هِنَاء مالید و هناء، همان قطران است «لسان العرب- ریشه هنأ».
6- [6] - نَهَکتُ النّاقهَ حَلَباً: زمانی این جمله گفته می شود که دوشنده شتر، تا آخرین قطره شیر شتر را بدوشد. «نهایه: ج 5، ص 137».
7- [7] - کافی، ج 5، ص 130، ح 4.

السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَمَن کَانَ فَقِیرًا فَلْیأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ»(1) [و هر کس تهیدست است باید مطابق عرف (از آن) بخورد] فرمود: اگر شخصی که از اموال یتیم مراقبت می کند از لحاظ معیشت درمضیقه باشد، می تواند در مال یتیم به قدر معروف (متعارف) تصرف نماید؛ اما اگر آن مال، ناچیز باشد، نمی توان ذره ای در آن تصرف کند. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: معنای آیه: «وَإِنْ تُخَالِطُوهمْ فَإِخْوَانُکُمْ» چیست؟ حضرت پاسخ داد: یعنی از اموال آنان به اندازه نیاز آنان، و از اموالت به اندازه نیاز خودت جدا می کنی و سپس آن را انفاق می نمایی. راوی می گوید: عرض کردم: در این که برخی یتیمان کوچک تر و برخی دیگر بزرگ تر هستند و برخی لباس های گرانبهاتر از برخی دیگر باید بپوشند و برخی بیشتر از برخی دیگر غذا می خورند و اموال آنها، جدا از هم نمی باشد، حکم چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید برای هر یتیمی، لباسی که قیمت آن در شأن او است در نظر گرفته شود، ولی همه یتیمان را در مورد غذا، یکسان بشمارید؛ چرا که یتیم کوچکتر پس از مدت کوتاهی به مانند بزرگ تر خود غذا می خورد.(2)

3) شیخ با سند خود، از احمد بن محمد، از عثمان بن یحیی، از سماعه روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَإِنْ تُخَالِطُوهمْ فَإِخْوَانُکُمْ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: اگر مرد، یتیمانی را تحت سرپرستی خود دارد، باید از اموال خود به اندازه آن مقدار که متناسب با هر کدام از آن یتیمان است کنار بگذارد و آنها را با هم درآمیزد و همه با هم از آن اموال استفاده کنند و آن مرد نباید ذرّه ای از اموال آنان را بکاهد(3) و یا در آن تصرف کند؛ چرا که اموال آنان به مانند آتش است.(4)

4) شیخ، با سند خود، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبد الله بن یحیی کاهلی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدند: ما به خانه برادرمان که سرپرست یتیمانی هست و خادمی نیز برای آن یتیمان نزد آنها است، می رویم و بر سر سفره آنان نشسته و از آب آنان می نوشیم و خادم آنان نیز به ما

1- [1] - نساء/ 6.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 130، ح 5.

3- [3] - ما رزأ منه شيئاً: يعنى نكاست و چيزى از آن را بر نداشت.
4- [4] - تهذيب، ج 6، ص 340، ح 949.

خدمت می کند و چه بسا غذایی که در آنجا نزد برادرمان می خوریم مقداری، از آن خود او و مقداری از آن، از اموال آن یتیمان می باشد. حکم آن چیست؟ حضرت پاسخ داد: اگر با رفتن شما نزد آنها، سودی به آنها می رسانید، هیچ اشکالی ندارد؛ ولی اگر با این کار، ضرری به آنها می رسانید، نباید نزد آنها بروید و خداوند فرمود: «بَلِ الْإِنسَانُ عَلَى نَفْسِه بَصِيرَةٌ»(1) [بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است] و شما، از (نیک و بد) خویش آگاه هستید و خداوند، فرمود: «وَإِنْ تُخَالِطُوهمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللّه يعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ(2)»

5) علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان، از عبد الله بن مسکان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: چون آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يأْكُلُونَ فِى بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيصْلَوْنَ سَعِيرًا(3)» [در حقیقت، کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند.] نازل شد، هر کس که یتیمی نزد او بود، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و از حضرت پرسیدند که اگر آنها یتیمان را بیرون کنند، چه حکمی دارد؟ و خداوند در پاسخ به آنان این آیه را نازل کرد: «وَيسْأَلُونَکَ عَنِ الْيتَامَى قُلْ إِصْلاَحٌ لَّهمْ خَيرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللّه يعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ»(4)

6) علی بن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: هیچ اشکالی ندارد که غذای خود را با غذای یتیم بیامیزی، چرا که یتیم کوچک تر، بعد از مدت کوتاهی، به مانند بزرگ تر غذا می خورد؛ اما لباس و غیره باید متناسب با نیاز هر فرد، فراهم شود.(5)

7) عیاشی، از زراره روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «وَإِنْ تُخَالِطُوهمْ فَإِخْوَانُكُمْ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: یعنی از اموال آنان به اندازه نیاز آنان و از اموالت به اندازه نیاز خودت جدا می کنی. راوی می گوید:به

1- [1] - قیامت/ 14.
2- [2] - تهذیب، ج 6، ص 339، ح 947.
3- [3] - نساء/ 10.

4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 81.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 81.

حضرت عرض کردم: در این که برخی یتیمان کوچکتر و برخی دیگر بزرگتر هستند و برخی لباس های گرانبهاتر از برخی دیگر باید بپوشند، حکم چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید برای هر یتیمی، لباسی که قیمت آن در شأن او است، در نظر گرفته شود، ولی همه یتیمان را در مورد غذا یکسان بشمارید؛ چرا که یتیم کوچکتر پس از مدتی به مانند بزرگتر خود غذا می خورد.(1)

8) عیاشی، از سماعه، روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام یا امام کاظم علیه السلام تفسیر آیه: «وَإِنْ تُخَالِطُوهمْ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور، یتیمان هستند؛ یعنی اگر مرد، یتیمانی را تحت سرپرستی خود دارد، باید از اموال خود به آن اندازه که متناسب با هر کدام از یتیمان است، کنار بگذارد و آنها را با هم درآمیزد و همه با هم از آن اموال استفاده کنند و آن مرد، نباید ذره ای از اموال آنان را بکاهد و یا در آن تصرف کند؛ چرا که اموال آنان، به مانند آتش است. (2)

9) عیاشی، از کاهلی روایت می کند که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که مرد نابینایی از حضرت پرسید: ما به خانه برادرمان که سرپرست یتیمانی هست و خادمی نیز برای آن یتیمان، نزد آنها است می رویم و بر سر سفره آنان نشسته و از آب آنان می نوشیم و خادم آنان نیز به ما خدمت می کند و چه بسا غذایی که در آنجا نزد برادرمان می خوریم مقداری از آن خود او، و مقداری از آن، از اموال آن یتیمان می باشد. خدا خیرت دهد! حکم آن چیست؟ حضرت پاسخ داد: خداوند فرموده است: «بَلِ الْإِنسَانُ عَلَى نَفْسِه بَصِيرَةٌ»(3) [بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است] و شما، از (نیک و بد) خویش آگاه هستید و خداوند فرموده است: «وَإِنْ تُخَالِطُوهمْ فَإِخْوَانُكُمْ» تا «لأَعْنَتَكُمْ» سپس حضرت فرمود: اگر با رفتن شما نزد آنها، سودی به آنها می رسد، هیچ اشکالی ندارد؛ ولی اگر با این کار، ضرری به آنها می رسانید، نباید نزد آنها بروید. (4)

10) عیاشی، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و عرض کرد: یا رسول الله! برادرم از دنیا

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 126، ح 319.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 126، ح 320.
3- [3] - قیامت/ 14.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 126، ح 321.

رفته و فرزندان او یتیم شده اند و چهارپایی را برای آنان به ارث گذاشته است؟ آیا من می توانم از آن چهارپا استفاده کنم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله پاسخ داد: اگر حوض آن را کاهگل می کنی و چهارپایی که فرار(1) کرده را باز می گردانی و آن را به چرا می بری، می توانی از شیر آن بنوشی؛ اما نباید طوری آن را بدوشی که حتی قطره ای شیر در پستان آن باقی نماند و نباید طوری باشد که به بچه آن چهارپا ضرر برسانی «وَاللّه یعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ(2)».

11) عیاشی، از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: از حضرت پرسیدم: مردی پسر یتیم برادرش را تحت سرپرستی خود دارد و آن یتیم چهارپایی از پدر خود به ارث برده است. آیا آن مرد می تواند از آن چهارپا استفاده کند؟ حضرت پاسخ داد: اگر حوض آن را کاهگل می کند و آن را به چرا می برد و چهارپایی که فرار کرده را باز می گرداند، می تواند از شیر آن چهارپا بنوشد. اما نباید طوری آن را بدوشد که حتی قطره ای شیر در پستان آن باقی نماند و نباید طوری باشد که به بچه آن چهارپا ضرر برساند. سپس حضرت فرمود: «مَن کَانَ غَنِیا فَلْیسْتَعْفِفْ وَمَن کَانَ فَقِیرًا فَلْیأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ(3)» [و هر کس که توانگر است، باید (از گرفتن اجرت سرپرستی) خودداری ورزد؛ و هر کس که تهیدست است، باید مطابق عرف (از آن) بخورد.] «وَاللّه یعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ(4)»

12) عیاشی، از محمد حلبی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَإِنْ تُخَالِطُوهمْ فَإِخْوَانُکُمْ وَاللّه یعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: از اموال آن یتیمان، به اندازه نیاز آنان و از اموال خودت به اندازه نیازت جدا کرده و سپس آن را انفاق می کنی. محمد بن مسلم نیز عین این حدیث را از امام باقر علیه السلام روایت کرده است. (5)

13) عیاشی، از علی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام حکم یتیمان را در آیه: «وَإِنْ تُخَالِطُوهمْ فَإِخْوَانُکُمْ» را پرسیدم و حضرت فرمود: باید

1- [1] - ندا البعیر و نحوه یندّ ندّاً و ندوداً: یعنی فرار کرد و گریخت «المعجم الوسیط- ریشه ندد»

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 126، ح 322.
3- [3] - نساء/ 6.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 127، ح 323.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 127، ح 324.

خرما و شیر را به آنان بدهی و برای خود نیز می توانی به اندازه نیاز خود و نیاز آنان برداری؛ و خداوند، مفسد را از مصلح می شناسد.(1)

14) عیاشی، از عبد الرحمن بن حجاج روایت می کند که گفت: به حضرت عرض نمودم: یتیمی، تحت سرپرستی من است و اموال آن یتیم نزد من است که از آن، هزینه او را می دهم و گاهی اوقات ازغذای او بهره می برم؛ اما آن مقداری که من از آن استفاده می کنم، بیشتر از آن یتیم نیست. حکم آن مقداری که استفاده می کنم، چیست؟ حضرت پاسخ داد: اشکالی ندارد و خداوند، مفسد را از مصلح می شناسد.(2)

«وَلاَ تَنكِحُواْ الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يؤْمِنَّ...وَيبَينُ آياتِه لِلنَّاسِ لَعَلَّهمْ يتَذَكَّرُونَ (221)»

«وَلاَ تَنكِحُواْ الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يؤْمِنَّ وَلأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلاَ تُنكِحُواْ الْمُشِرِكِينَ حَتَّى يؤْمِنُواْ وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيرٌ مِّن مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُوْلَئِكَ يدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللّه يدْعُوَ إِلَى الْجَنَّهِ وَالْمَغْفِرَهِ بِإِذْنِه وَيبَينُ آياتِه لِلنَّاسِ لَعَلَّهمْ يتَذَكَّرُونَ (221)»

[و با زنان مشرک ازدواج مکنید تا ایمان بیاورند. قطعاً کنیز با ایمان، بهتر از زن مشرک است هر چند (زیبایی) او شما را به شگفت آورد و به مردان مشرک زن مدهید تا ایمان بیاورند. قطعاً برده با ایمان، بهتر از مرد آزاد مشرک است هر چند شما را به شگفت آورد. آنان (شما را) به سوی آتش فرا می خوانند و خدا به فرمان خود (شما را) به سوی بهشت و آمرزش می خواند و آیات خود را برای مردم روشن می گرداند، باشد که متذکر شوند]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از حسن بن جهم روایت می کند که گفت: امام رضا علیه السلام به من فرمود: ای ابا محمد، آیا مردی که همسر مسلمان دارد، می تواند با زن مسیحی ازدواج کند؟ به حضرت عرض کردم: جانم فدای شما باد، جواب من، در محضر شما چه معنایی دارد؟ حضرت فرمود: تو نظر خود را بگو، چرا که از جواب تو، جواب من نیز معلوم می شود. عرض کردم: جایز نیست که مردی که همسر مسلمان یا غیر

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 127، ح 325.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 128، ح 326.

مسلمان دارد، با زن مسیحی ازدواج نماید. حضرت فرمود: دلیل آن چیست؟ عرض کردم: زیرا خداوند می فرماید: «وَلاَ تَنكِحُواْ الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يؤْمِنَّ» حضرت فرمود: نظرت پیرامون آیه: «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ(1)» [و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما کتاب (آسمانی) به آنان داده شده] چیست؟ به حضرت عرض کرد: این آیه به وسیله آیه: «وَلاَ تَنكِحُواْ الْمُشْرِكَاتِ» نسخ شده است. حضرت لبخندی زد و خاموش شد.(2)

«وَيسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هوَ أَذًى فَاعْتَزِلُواْ...وَاعْلَمُواْ أَنَّكُم مُّلاَقُوه وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ(223)»

«وَيسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هوَ أَذًى فَاعْتَزِلُواْ النِّسَاء فِى الْمَحِيضِ وَلاَ تَقْرَبُوهنَّ حَتَّىَ يطْهرْنَ فَإِذَا تَطَهرْنَ فَأْتُوهنَّ مِنْ حَيثُ أَمَرَكُمُ اللّه إِنَّ اللّه يحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيحِبُّ الْمُتَطَهرِينَ (222) نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُواْ حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُواْ لأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُواْ اللّه وَاعْلَمُواْ أَنَّكُم مُّلاَقُوه وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ(223)»

[از تو در باره عادت ماهانه (زنان) می پرسند. بگو: آن رنجی است. پس هنگام عادت ماهانه از (آمیزش با) زنان کناره گیری کنید و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند. پس چون پاک شدند از همان جا که خدا به شما فرمان داده است با آنان آمیزش کنید. خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست می دارد.* زنان شما کشتزار شما هستند، پس از هر جا (و هر گونه) که خواهید به کشتزار خود (در)آیید و آنها را برای خودتان مقدم دارید و از خدا پروا کنید و بدانید که او را دیدار خواهید کرد و مؤمنان را (به این دیدار) مژده ده]

1) شیخ در تهذیب، با سند خود، از احمد بن محمد، از برقی، از عمر بن یزید روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مرد با همسر حائض خود می تواند مقاربت کند؟ حضرت پاسخ داد: می تواند میان دو سُرین آن، مقاربت کند ولی نمی تواند در فرج او نزدیکی کند.(3)

2) ابن بابویه در من لایحضره الفقیه، با سند خود روایت می کند که عبید الله بن

1- [1] - مائده/ 5.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 357، ح 6.
3- [3] - تهذیب، ج 1، ص 155، ح 443.

علی حلبی، از امام صادق علیه السلام پرسید: کدام اندام زن برای شوهرش در هنگام حیض، حلال می باشد؟ حضرت پاسخ داد: آن زن، ازاری (لُنگ) را تا دو زانوی خود می بندد و روی ناف خود را نمی پوشاند. از ناف به بالای زن، بر مرد حلال است.(1)

3) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: حکم زنی که خون حیض او قطع شده و در آخرین روزهای حیض است چیست؟ حضرت پاسخ داد: اگر شهوت بر شوهرش غلبه پیدا کرده است، باید به زنش امر کند تا فرج خود را بشوید و سپس اگر آن مرد خواست، می تواند با زن خود پیش از غسل، نزدیکی کند.(2)

4) شیخ در تهذیب، با سند خود، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی به اسباط، از محمد بن حمران، از عبد الله بن ابی یعفور روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مرد می تواند از دُبُر (عقب) با زن خود آمیزش کند؟ حضرت پاسخ داد: اگر همسر او راضی باشد، اشکالی ندارد. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: پس معنای آیه: «فَأْتُوهنَّ مِنْ حَیثُ أَمَرَکُمُ اللّه» چیست؟ حضرت پاسخ داد: این (که از فرج با همسر خود آمیزش کنید) زمانی است که می خواهید صاحب فرزند شوید. پس در طلب فرزند از همان جایی که خداوند فرموده (با زنان خویش آمیزش کنید)، زیرا خداوند متعال می فرماید: «نِسَآؤُکُمْ حَرْثٌ لَّکُمْ فَأْتُواْ حَرْثَکُمْ أَنَّی شِئْتُمْ»

5) شیخ، با سند خود، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد، از امام کاظم علیه السلام روایت می کند که فرمود: آنها در مورد آمیزش با زنان از نشیمنگاهشان چه حکم می کنند؟ راوی می گوید: به حضرت پاسخ دادم: به من خبر رسیده که مردم مدینه، اشکالی در آن نمی بینند. حضرت فرمود: یهود قائل بودند به این که اگر مرد، با همسر خود از پشت، آمیزش کند، فرزند آنان لوچ می شود پس خداوند، آیه: «نِسَآؤُکُمْ حَرْثٌ لَّکُمْ فَأْتُواْ حَرْثَکُمْ أَنَّی شِئْتُمْ» را نازل کرد. یعنی بر

1- [1] - من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 54، ح 204.

2- [2] - کافی، ج 5، ص 539، ح 1.

خلاف نظر یهود، می توانید چه از پشت و چه از جلو با زنان آمیزش کنید و معنای آن، دُبُر (پشت) نیست.(1)

6) علی بن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «أَنَّی شِئْتُمْ» فرمود: یعنی هر وقت که خواستید می توانید از طریق فرج با زنانتان آمیزش کنید.(2)

7) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و همگی، از ابن محبوب، از محمد بن نعمان احول، از سلام بن مستنیر روایت می کند که گفت: نزد امام باقر علیه السلام بودم که حمران بن اعین وارد شد و پیرامون موضوعاتی از امام سؤالاتی را پرسید و چون خواست که برخیزد به امام باقر علیه السلام عرض کرد: خداوند شما را برای ما نگهدارد و ما را از شما بهره مند سازد، بدانید که هر گاه در محضر شما حضور می یابیم به وقت بازگشت، دل هایمان نرم می شود و درونمان (از فکر کردن به) دنیا و حسرت خوردن بر اموال مردم، آسوده می گردد؛ اما وقتی از نزد شما بیرون می آییم و با مردم و تجار می نشینیم، حب دنیا دوباره در دل هایمان نفوذ می کند. راوی می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: این ها فقط (کار) دل ها است که گاهی نرم و گاهی سخت می شود. سپس حضرت فرمود: اصحاب محمد صلی الله علیه و آله می گفتند: یا رسول الله! از این که نفاق در ما باشد بیم داریم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چرا از آن بیم دارید؟ آنها پاسخ دادند: هر گاه نزد شما هستیم و شما به ما تذکر داده و ما را بی میل به دنیا می سازید، (در دل هایمان) ترس(3) ایجاد می شود و دنیا را فراموش کرده و از آن دوری می گزینیم، به طوری که ما نزد شما هستیم، اما گویی آخرت و بهشت و جهنم را پیش چشمان خود مشاهده می کنیم؛ اما هر گاه از محضر شما بیرون آمده و به خانه هایمان می رویم و فرزندان خود را می بوییم و همسر و خانواده خود را می بینیم، تقریباً آن حالتی که نزد شما داشتیم را از دست می دهیم، گویی اصلاً هیچ حالتی در ما به وجود نیامده بود. (ای رسول

1- [1] - تهذیب، ج 7، ص 415، ح 1660.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 81.

3- [3] - وَجِل يَوْجَلُ وَجلاً و موجلاً: يعنى ترسيد و به وحشت افتاد «المعجم الوسيط- ريشه و جل»

خدا!) آیا بیم دارید که این حال ما نفاق باشد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: هرگز این چنین نیست، این (تغییر) حالت های شما، گام های شیطان است که در شما میل به دنیا ایجاد می کند. به خدا قسم! اگر بر آن حالتی که نزد من داشتید می ماندید، (قادر بودید) دست در دست فرشتگان بگذارید و بر روی آب، راه بروید و اگر گناه نمی کردید و در پی آن از خداوند، آمرزش نمی طلبیدید، خداوند مخلوقات دیگری را می آفرید تا گناه کنند و سپس طلب آمرزش نمایند تا خدا از آنان درگذرد. مؤمن در معرض(1) امتحان، و بسیار توبه کننده است. آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید: «إِنَّ اللّه یحِبُّ التَّوَّابِینَ وَیحِبُّ الْمُتَطَهرِینَ». همچنین می فرماید: «وَاسْتَغْفِرُواْ رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُواْ إِلَیه»(2) [و از پروردگار خود آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید](3)

8) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از برخی از اصحاب ما در حدیث مرفوعی روایت می کند که حضرت فرمود: خداوند عز و جل به توبه کنندگان، سه خصلت ارزانی داشته که اگر یکی از خصلت ها را به تمامی اهل آسمان ها و زمین می بخشید، با آن نجات می یافتند. خداوند می فرماید: «إِنَّ اللّه یحِبُّ التَّوَّابِینَ وَیحِبُّ الْمُتَطَهرِینَ» پس خداوند، هرکس را که دوست بدارد، شکنجه نمی کند. (ادامه روایت) حضرت در ادامه، آن سه خصلت را بیان می کند. ان شاء الله این حدیث به صورت کامل، در تفسیر آیه: «وَالَّذِینَ لَا یدْعُونَ مَعَ اللَّه إِلَها آخَرَ» از سوره فرقان خواهد آمد.(4)(5)

9) عیاشی، از جمیل روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: مردم به وسیله سنگ و پنبه(6) (موضع بول و غائط)، خود را تمیز می نمودند. سپس وضو (شستن با آب) که خوی پسندیده ای است ایجاد شد و رسول الله صلی الله علیه و آله، (مردم) را به آن امر فرمود و خود نیز با آب شستشو

1- [2] - مُفْتَن: یعنی امتحان شده، خداوند او را با گناه امتحان می کند و سپس او توبه می کند. دوباره مرتکب آن گناه می شود و سپس توبه می کند «نهایه: ج 3، ص 410».
2- [3] - هود/ 90.
3- [4] - کافی، ج 2، ص 309، ح 1.

4- [1] - این حدیث به صورت کامل، در حدیث شماره 1 از تفسیر آیه 68 فرقان خواهد آمد.
5- [2] - کافی، ج 2، ص 315.
6- [3] - کُرسُف: یعنی پنبه «القاموس المحیط- ریشه کرسف»

نمود و خداوند، آیه: «إِنَّ اللّه یحِبُّ التَّوَّابِینَ وَیحِبُّ الْمُتَطَهرِینَ» را نازل کرد.(1)

10) عیاشی، از سلام روایت می کند که گفت: نزد امام باقر علیه السلام بودم که حمران بن اعین وارد شد و پیرامون موضوعاتی از امام سؤالاتی را پرسید و چون خواست برخیزد، به امام عرض کرد: خداوند، شما را برای ما نگهدارد و ما را از شما بهره مند سازد، بدانید که ما، هر گاه در محضر شما حضور می یابیم، به وقت بازگشت، دل هایمان نرم می شود و درونمان (از فکر کردن به) دنیا و حسرت خوردن بر اموال مردم، آسوده می گردد. اما وقتی از نزد شما بیرون می آییم و با مردم و تجار می نشینیم، حب دنیا، دوباره در دل هایمان نفوذ می کند. راوی می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: اینها فقط (کار) دل ها است که گاهی نرم و گاهی سخت می شود. سپس حضرت فرمود: اصحاب محمد صلی الله علیه و آله می گفتند: یا رسول الله ! از این که نفاق در ما باشد بیم داریم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چرا از آن بیم دارید؟ آنها پاسخ دادند: هر گاه نزد شما هستیم و شما به ما تذکر می دهید، (در دل هایمان) ترس(2) و خوف ایجاد می شود و دنیا را فراموش کرده و از آن دوری می گزینیم؛ به طوری که ما نزد شما هستیم، اما گویی آخرت و بهشت و جهنم را پیش چشمان خود مشاهده می کنیم. اما هر گاه از محضر شما بیرون آمده و به خانه هایمان می رویم و فرزندان خود را می بوییم و همسر و خانواده خودرا می بینیم، تقریباً آن حالتی که نزد شما داشتیم را از دست می دهیم، گویی اصلاً هیچ حالتی در ما به وجود نیامده بود. (ای رسول خدا !) آیا بیم دارید که این حال ما، نفاق باشد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: هرگز این چنین نیست. این (تغییر) حالت های شما، گام های شیطان است که در شما میل ایجاد می کند. به خدا قسم اگر بر آن حالتی که نزد من داشتید می ماندید، (قادر بودید) دست در دست فرشتگان بگذارید و بر روی آب، راه بروید و اگر گناه نمی کردید و در پی آن از خداوند، آمرزش نمی طلبیدید، خداوند، مخلوقات دیگری را می آفرید تا گناه کنند و سپس طلب آمرزش نمایند تا خدا از آنان درگذرد. مؤمن در معرض امتحان، و بسیار توبه کننده است. آیا نمی دانی که خداوند می فرماید: «إِنَّ اللّه یحِبُّ التَّوَّابِینَ» و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 128، ح 327.

2- [2] - روع: يعنى هراس، رُوعّنا: يعنى ترسيديم «المعجم الوسيط- ريشه روع»

همچنین می فرماید: «وَاسْتَغْفِرُواْ رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُواْ إِلَیه»(1) [و از پروردگار خود آمرزش بخواهید سپس به درگاه او توبه کنید](2)

11) عیاشی، از ابو خدیجه، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که گفت: مردم، از آن جایی که بُسر (خرمای کال و نارس) می خوردند و غائط آنان، به صورت پشکل از آنان خارج می شد، با سه سنگ، موضع غائط خود را تمیز می کردند. (روزی) مردی از انصار، کدو(3) خورده و شکمش روان شد و با آب خود را تمیز کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله دنبال او فرستاد. راوی می گوید: آن مرد در حالی که بیم داشت از این که با تمیز کردن خود به وسیله آب، عمل بدی را مرتکب شده باشد، به نزد حضرت رفت و پیامبر به او فرمود: آیا امروز عملی انجام داده ای؟ آن مرد عرض کرد: آری، یا رسول الله! به خدا سوگند، چون غذایی خوردم که شکم من با آن روان گشته بود و با سنگ نمی توانستم خود را تمیز کنم، با آب، این کار را کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: گوارایت باشد که خداوند در شأن تو آیه: «إِنَّ اللّه یحِبُّ التَّوَّابِینَ وَیحِبُّ الْمُتَطَهرِینَ» را نازل فرموده است و تو اولین کسی هستی که با آب، خود را تمیز نمودی و اولین توبه کنندگان و اولین پاکان می باشی.(4)

12) عیاشی، از عیسی بن عبد الله از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: بر مرد حرام است که با زن حائض از طریق فرج آمیزش کند؛ زیرا خداوند می فرماید: «وَلاَ تَقْرَبُوهنَّ حَتَّیَ یطهرْنَ» پس مرد تنها می تواند با زن حائض خود، از طریقی غیر از طریق فرج مقاربت کند.(5)

13) عیاشی، از عبد الله بن یعفور روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا می توان با زنان از پشت مقاربت نمود؟ حضرت پاسخ داد: اشکالی ندارد، سپس این آیه را تلاوت نمود: «نِسَآؤُکُمْ حَرْثٌ لَّکُمْ فَأْتُواْ حَرْثَکُمْ أَنَّی شِئْتُمْ»(6)

1- [1] - هود/ 90.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 128، ح 328.
3- [3] - دُبّاء: یعنی کدو «المعجم الوسیط- ریشه دبب»
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 129، ح 329.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 129، ح 330.

6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 130، ح 331.

14) عیاشی از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُواْ حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ» فرمود: منظور این است که مرد از هر طریقی که خواست می تواند با زن خود نزدیکی کند.(1)

15) عیاشی، از صفوان بن یحیی، از یکی از اصحاب ما روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُواْ حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: یعنی می توانید از جلو یا پشت با زنانتان آمیزش کنید؛ البته باید از طریق فرج باشد.(2)

16) عیاشی، از معمر بن خَلّاد، از امام رضا علیه السلام روایت می کند که حضرت فرمود: آنها پیرامون آمیزش با زنان از پشت چه می گویند؟ راوی می گوید: پاسخ دادم: مردم مدینه، در آن اشکالی نمی بینند. حضرت فرمود: یهود قائل بودند به این که اگر مرد با زن خود از پشت آمیزش کند، فرزند آنان لوچ می شود. به همین خاطر خداوند، این آیه را نازل فرمود: «نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُواْ حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ» یعنی بر خلاف نظر یهود، می توانید از پشت یا جلو با همسرانتان آمیزش کنید؛ اما منظور از آن، آمیزش از طریق دُبُر نیست (بلکه منظور، از طریق فرج است). عین این روایت، از حسن بن علی، از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.(3)

17) عیاشی، از زراره روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُواْ حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور، آمیزش از طریق فرج است.(4)

18) عیاشی، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی با زن خود از طریق دُبُر آمیزش می کند و از آن کراهت دارد، حکم آن چیست؟ حضرت پاسخ داد: از آمیزش با زنان از طریق دُبُر(5) بپرهیزید. هم چنین حضرت فرمود: منظور از آیه: «نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُواْ حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ»

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 130، ح 332.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 130، ح 333.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 130، ح 334.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 130، ح 335.
5- [5] - محاشی: جمع مِحشاه و به معنای پایین ترین مکان قرار گرفتن غذا در روده می باشد که کنایه از دُبُر آمده است.

تنها این است که شما می توانید در هر وقت که خواستید (نه از هر طریق که خواستید)، با زنانتان آمیزش کنید.(1)

19) عیاشی، از فتح بن یزید جرجانی روایت می کند که گفت: در ضمن نامه ای از امام رضا علیه السلام پیرامون آمیزش پرسیدم و حضرت در جواب نامه فرمود: تو از من پرسیدی که حکم مردی که با کنیز خود از طریق دُبُر (پشت) آمیزش می کند چیست؟ جواب این است که زن، وسیله بازی مرد است، پس این عمل مرد، آزار زن محسوب نمی شود؛ چرا که زن، همان طور که خداوند فرمود، محل بذرافشانی می باشد.(2)

20) محمد بن یعقوب، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و علی بن ابراهیم، از پدرش از ابن ابی عمیر، از جمیل به درّاج، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «إِنَّ اللّه یحِبُّ التَّوَّابِینَ وَیحِبُّ الْمُتَطَهرِینَ» فرمود: مردم، با پنبه و سنگ (موضع بول و غائط) خود را تمیز می کردند. سپس وضو (شستشو با آب) که خوی پسندیده ای است، ایجاد شد و رسول الله صلی الله علیه و آله نیز به آن امر فرمود و خود نیز با آب، خود را تمیز می نمود. پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «إِنَّ اللّه یحِبُّ التَّوَّابِینَ وَیحِبُّ الْمُتَطَهرِینَ»(3)

«وَلاَ تَجْعَلُواْ اللّه عُرْضَةً لِّأَیمَانِکُمْ أَن تَبَرُّواْ وَتَتَّقُواْ وَتُصْلِحُواْ بَینَ النَّاسِ وَاللّه سَمِیعٌ عَلِیمٌ(224) »

[و خدا را دستاویز سوگندهای خود قرار مدهید تا (بدین بهانه)، از نیکوکاری و پرهیزکاری و سازش دادن میان مردم (باز ایستید) و خدا شنوای داناست]

1) محمد بن یعقوب، از علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علی بن اسماعیل، از اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَلاَ تَجْعَلُواْ اللّه عُرْضَةً لِّأَیمَانِکُمْ أَن تَبَرُّواْ وَتَتَّقُواْ وَتُصْلِحُواْ بَینَ النَّاسِ» فرمود: یعنی (خداوند می فرماید) اگر فراخوانده شدی تا میان دو نفر آشتی برقرار کنی، نگو من

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 130، ح 336.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 131، ح 337.

3- [3] - کافی، ج 3، ص 18، ح 13.

قسم خورده ام که چنین کاری را انجام ندهم.(1)

2) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از ابو ایوب خزّاز روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: چه راست یا دروغ به خداوند سوگند نخورید؛ چرا که خداوند می فرماید: «وَلاَ تَجْعَلُواْ اللّه عُرْضَةً لِّأَيمَانِكُمْ»(2)

3) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از یحیی بن ابراهیم، از پدرش، از ابو سلّام متعبّد روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که به سَدیر می فرمود: ای سدیر! هر کس که به خداوند سوگند یاد کند، اگر دروغگو باشد کفر ورزیده، و اگر راستگو باشد، گناه کرده است؛ چرا که خداوند می فرماید: «وَلاَ تَجْعَلُواْ اللّه عُرْضَةً لِّأَيمَانِكُمْ» شیخ مفید نیز این حدیث را در کتاب اختصاص از امام رضا علیه السلام نقل کرده است.(3)

4) عیاشی، از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَلاَ تَجْعَلُواْ اللّه عُرْضَةً لِّأَيمَانِكُمْ أَن تَبَرُّواْ وَتَتَّقُواْ وَتُصْلِحُواْ بَينَ النَّاسِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از (سوگند به خداوند) این است که مرد بگوید: نه به خدا قسم، یا آری به خدا قسم.(4)

5) عیاشی، از زراره و حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می کنند که فرمودند: منظور از آیه، کسی است که بین دو نفر، آشتی برقرار می کند و بار گناه مابین آن او را بر دوش خود می گیرد.(5)

6) عیاشی، از منصور بن حازم، از امام صادق علیه السلام و محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَلاَ تَجْعَلُواْ اللّه عُرْضَةً لِّأَيمَانِكُمْ» فرمودند: منظور این است که مرد قسم یاد کند که با برادرش و مانند آن سخن نگوید یا سوگند یاد کند که با مادرش سخن نگوید.(6)

7) عیاشی، از ایوب روایت می کند که گفت: از حضرت شنیدم که می فرمود:

1- [1] - کافی، ج 2، ص 167، ح 6.
2- [2] - کافی، ج 7، ص 34، ح 1.
3- [3] - اختصاص، ص 25، چ اعلمی
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 131، ح 338.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 131، ح 339.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 131، ح 340.

چه راست یا دروغ به خداوند سوگند نخورید؛ چرا که خداوند می فرماید: «وَلاَ تَجْعَلُواْ اللّه عُرْضَةً لِّأَيمَانِكُمْ» همچنین حضرت فرمود: اگر مردی از مرد دیگر کمک بخواهد تا بین او و دیگری آشتی برقرار کند، آن مرد نباید بگوید که من قسم خورده ام که این کار را انجام ندهم، و آیه: «وَلاَ تَجْعَلُواْ اللّه عُرْضَةً لِّأَيمَانِكُمْ أَن تَبَرُّواْ وَتَتَّقُواْ وَتُصْلِحُواْ بَينَ النَّاسِ» به همین معنا است. (1)

«لاَّ يؤَاخِذُكُمُ اللّه بِاللَّغْوِ فِى أَيمَانِكُمْ وَلَكِن يؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللّه غَفُورٌ حَلِيمٌ (225)»

[خداوند شما را به سوگندهای لغوتان مؤاخذه نمی کند ولی شما را بد آن چه دل هایتان (از روی عمد) فراهم آورده است مؤاخذه می کند و خدا آمرزنده بردبار است]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که پیرامون تفسیر آیه: «لاَّ يؤَاخِذُكُمُ اللّه بِاللَّغْوِ فِى أَيمَانِكُمْ»_ _می فرمود: لغو، به این معنا است که مرد بگوید: نه به خدا قسم، یا آری به خدا قسم و هیچ گونه اثری نداشته باشد (هیچ معامله ای با آن قسم، صورت نگیرد.) (2)

2) عیاشی، از ابو صباح روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «لاَّ يؤَاخِذُكُمُ اللّه بِاللَّغْوِ فِى أَيمَانِكُمْ»_ _را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: یعنی این که (گفته شود:) نه به خدا قسم، یا آری به خدا قسم، یا هرگز به خدا قسم و هیچ گونه اثری نداشته باشد (و با آن قسم، معامله ای صورت نگیرد).(3)

3) ابو علی طبرسی می گوید: مردم در معنای قسم لغو، اختلاف نظر داشتند. برخی گفته اند: یمین لغو، همان سوگندی است که مردم معمولاً می خورند و می گویند: نه به خدا قسم، یا آری به خدا قسم، بدون آن که معامله ای با آن صورت گیرد و مالی بدست آورند یا به کسی، ستمی روا دارند. این مطلب، از امام باقر علیه

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 131، ح 341.

2- [2] - کافی، ج 7، ص 443، ح 1.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 131، ح 342.

السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است.(1)

«لِّلَّذِينَ يؤْلُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَهِ أَشْهرٍ فَإِنْ فَآؤُوا فَإِنَّ اللّه غَفُورٌ رَّحِيمٌ (226)»

[برای کسانی که به ترک همخوابگی با زنان خود سوگند می خورند (=ایلاء)، چهار ماه انتظار (و مهلت) است، پس اگر (به آشتی) بازآمدند خداوند آمرزنده مهربان است]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسین بن سیف، از محمد بن سلیمان، روایت می کند که گفت: از امام جواد علیه السلام پرسیدم: جانم به فدای شما باد، چگونه عدّه زن مطلّقه، سه حیض یا سه ماه است، در حالی که عده زنی که شوهرش از دنیا رفته، چهار ماه و ده روز می باشد؟ حضرت پاسخ داد: عده زن مطلّقه سه قُرء می باشد (یعنی این که سه بار از خون حیض پاک شود) تا معلوم شود که در رحم او فرزندی نبوده است. اما دلیل این که عده زنی که شوهرش از دنیا رفته، چهار ماه و ده روز می باشد، این است که خداوند شرطی را به نفع زنان و شرطی را به ضرر آنان قرار داده است و در این دو شرط، هیچ گناهی نسبت به آنان مرتکب نشده است. آن شرطی که به نفع زنان می باشد، این است که آنها باید در ایلاء (این که مرد سوگند یاد کند که با زن خود آمیزش نکند) چهار ماه عده نگهدارند. خداوند می فرماید: «لِّلَّذِينَ يؤْلُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَهِ أَشْهرٍ». پس خداوند به هیچ مردی که ایلاء نموده، اجازه نداده تا مقاربت با همسر خود را بیش از چهار ماه ترک کند؛ زیرا می دانست که نهایت صبر زن در ترک مقاربت با مرد، چهار ماه می باشد. اما آن شرطی که به ضرر زنان می باشد، این است که خداوند به آنان امر فرمود که اگر شوهرانشان از دنیا رفتند باید چهار ماه و ده روز عده نگهدارند. پس خداوند در ایلاء به نفع زن و به ضرر مرد، عده و ترک مقاربت را بیش از چهار ماه قرار نداد؛ ولی در اینجا (عده زنی که شوهرش از دنیا رفته) به جبران ضرری که به مرد در ایلاء وارد شده بود، به ضرر زن و به نفع مرد، عده را چهار ماه و ده روز قرار داد. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «يتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَهَ

1- [1] - مجمع البیان، ج 2، ص 93.

أَشْهرٍ وَعَشْرًا(1)» [چهار ماه و ده روز انتظار می برند] و خداوند این ده روز عده را فقط به همراه چهار ماه ذکر کرده است، چون که می دانست نهایت صبر زن در ترک مقاربت، چهار ماه است. به همین خاطر آن مدت را به نفع و ضرر آن زن واجب کرد.(2)

2) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: حکم مردی که بدون آن که زنش را طلاق دهد یا قسمی (بر ترک مقاربت با او) یاد کند، او را رها کرده و با او همبستر نمی شود، چیست؟ حضرت فرمود: باید با همسرش مقاربت کند. همچنین حضرت فرمود: هر گاه مردی با زن خود ایلاء کند، یعنی بگوید: به خدا قسم، با تو آمیزش نمی کنم چنین و چنان. نیز بگوید: به خدا قسم، تو را به خشم می آورم؛ و سپس با آن زن دشمنی بورزد، به مدت چهار ماه حق ندارد که با همسر خود آمیزش کند و سپس حکم او پس از چهار ماه باید به امام ارجاع داده شود. پس اگر آن مرد ایفاء نمود یعنی با همسرش آشتی نمود، خداوند بخشنده و مهربان است و اگر ایفاء نکرد، مجبور می شود که آن زن را طلاق دهد و تنها در صورتی که حکم آنان به امام ارجاع داده شده باشد، می توانند از هم طلاق بگیرند و اگر چه پس از چهار ماه نیز باشد، آن مرد مجبور می شود که یا با زن خود آشتی نماید و یا او را طلاق دهد.(3)

3) محمد بن یعقوب، از علی، از پدرش، از حماد بن عیسی، از عمر بن اذینه، از بکیر بن اعین و برید بن معاویه، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند: اگر مرد با زن خود ایلاء کند (یعنی قسم یاد کند که) با او مقاربت نکند، زن تا چهار ماه نمی تواند اعتراض کند و هیچ حقی ندارد و آن مرد نیز در این که با زن خود در آن چهار ماه مقاربت نمی کند، گناهی مرتکب نشده است. اما اگر آن چهار ماه بگذرد و آن مرد با زن خود مقاربت نکند و آن نیز اعتراض نکند و راضی باشد، هیچ اجباری بر مرد نیست که با زن خود مقاربت کند اما اگر آن زن مشکل خود را نزد امام ارجاع دهد، آن مرد مجبور می شود که یا به

1- [1] - بقره/ 234.
2- [2] - کافی، ج 6، ص 113، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 6، ص 130، ح 2.

آن زن رجوع کند که او از خون حیض، پاک شود و بعد، او را طلاق دهد و تا آن زمان که سه بار از حیض پاک شود، آن مرد شایسته ترین افراد به رجوع به آن زن است. پس این، ایلائی است که خداوند متعال در کتاب خود نازل کرده و سنّت رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد.(1)

4) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فضیل از ابو صباح کنانی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: حکم زنی که با زن خود پس از نزدیکی، ایلاء کند، چیست؟ حضرت پاسخ داد: اگر چهار ماه بگذرد باید حکم به امام ارجاع داده شود، اگر چه بعد از مدتی باشد. پس اگر آن مرد بازگشت، آن زن، همسر او است و هیچ مشکلی در رجوع او نیست و اگر خواست که او را طلاق دهد، باید او را طلاق دهد. حضرت فرمود: ایلاء این است که مرد به زنش بگوید: به خدا قسم، تو را خشمگین ساخته و با تو بدرفتاری می کنم و سپس از آن زن دوری جوید و به مدت چهار ماه با آن زن آمیزش نکند. پس اگر آن چهار ماه بگذرد، ایلاء صورت گرفته و بر امام شایسته است که آن مرد را مجبور سازد که یا به آن زن رجوع کند یا او را طلاق دهد. پس اگر آن مرد بخواهد رجوع کند، خداوند، آمرزنده و مهربان است و اگر قصد داشته باشد او را طلاق دهد، خداوند شنونده و دانا است. معنای سخن خداوند در کتابش نیز همین است.(2)

5) محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری و محمد بن عبدالجبار و ابو عباس محمد بن جعفر، از ایوب بن نوح و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و حمید بن زیاد، از ابن سماعه و همگی، از صفوان، از ابن مسکان، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: ایلاءچیست؟ فرمود: ایلاء آن است که مرد به همسرش گوید: به خدا قسم، با تو آمیزش نمی کنم چنین و چنان. یا اینکه بگوید: به خدا قسم، تو را خشمگین می کنم. پس از آن چهار ماه با زن خود، مقاربت نکند؛ سپس حکم آن دو باید به امام ارجاع داده شود. پس اگر آن مرد ایفاء کند یعنی با زن خود، آشتی کند، خداوند، آمرزنده و مهربان است و اگر ایفاء

1- [1] - کافی، ج 6، ص 131، ح 4.
2- [2] - کافی، ج 6، ص 132، ح 7.

نکند، مجبور می شود که آن زن را طلاق دهد؛ و طلاقی بین آن دو صورت نمی گیرد حتی اگر پس از گذشت چهار ماه باشد، جز در صورتی که آن زن، دادخواهی خود را به امام ارجاع دهد.(1)

6) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید، از ابو عمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی روایت می کند که فرمود: اگر مرد (پس از ایلاء) کلامی بگوید یا کاری بکند که نشانه رجوع او باشد، ایفاء نموده است خداوند می فرماید: «فَإِنْ فَآؤُوا فَإِنَّ اللّه غَفُورٌ رَّحِيمٌ» یعنی اگر رجوع کنند؛ سپس حضرت فرمود: «وَإِنْ عَزَمُواْ الطَّلاَقَ فَإِنَّ اللّه سَمِيعٌ عَلِيمٌ(2)» [و اگر آهنگ طلاق کردند در حقیقت، خدا شنوای داناست].(3)

7) علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: ایلاء، این است که مرد به زنش بگوید که با او مقاربت نمی کند؛ پس اگر آن زن به این منوال صبر کند، اشکالی ندارد؛ و اگر دادخواهی خود را به امام ارجاع دهد، امام به آن مرد چهار ماه مهلت می دهد و سپس به او می گوید: یا به زندگی زناشویی خود بازگرد و یا زن خود را طلاق بده و گرنه تو را تا ابد، به بند می کشم (تو را به زندان ابد محکوم می کنم).(4)

8) علی [بن ابراهیم] می گوید: برخی روایت کرده اند که امیر المؤمنین علیه السلام آغُلی از نی ساخت و مردی که با زن خود ایلاء کرده بود و چهار ماه از آن گذشته بود را در آن قرار داده و به او فرمود: یا باید به زندگی زناشویی خود رجوع کنی، و یا آن زن را طلاق دهی؛ وگرنه این آغل که تو در آن هستی را به آتش می کشم.(5)

9) شیخ، با سند خود، از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از سماعه روایت می کند که گفت: از حضرت پرسیدم: حکم مردی که با زنش ایلاء می کند، چیست؟ حضرت پاسخ داد: ایلاء، این است که مرد به زنش بگوید: به خدا قسم، با

1- [1] - کافی، ج 6، ص 132، ح 9.
2- [2] - بقره/ 227.

3- [3] - کافی، ج 5، ص 16، ح 1.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 82.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 82.

تو مقاربت نمی کنم چنین و چنان؛ و به مدت چهار ماه با او مقاربت نمی کند. پس اگر بعد از چهار ماه، ایفاء کند؛ یعنی به سوی زنش رجوع کند، خداوند آمرزنده و مهربان است؛ و اگر پس از چهار ماه ایفا نکند، باید در بند شود تا به اجبار با زنش آشتی کند و یا او را طلاق دهد؛ و تنها زمانی بین آن دو طلاق صورت می گیرد که حکم آن دو به امام ارجاع داده شود و به صرف گذشتن چهار ماه، طلاق بین آن دو ایجاد نمی شود. پس اگر آن مرد با زنش آشتی نکند، امام آن دو را از هم طلاق می دهد.(1)

10) عیاشی، از برید بن معاویه روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در مورد ایلاء می فرمود: اگر مرد با زن خود، ایلاء کند و با او مقاربت نکند و با بدن او تماس پیدا نکند و با او همبستر نشود، تا چهار ماه مجبور به مقاربت نیست؛ اما بعد از گذشت چهار ماه، اگر آن زن اعتراضی نکند، آن مرد نیز مجبور به مقاربت نیست؛ ولی اگر آن زن، حق خود را پس از چهار ماه طلب کند، حکم او به امام ارجاع داده می شود و آن مرد، مجبور است که به زن خود رجوع کرده و با او مقاربت نماید و یا این که آن زن را طلاق دهد؛ و اگر می خواهد آن زن را طلاق دهد و زن، حیض می بیند، باید صبر کند تا زن، از خون حیض پاک شود و سپس بدون آن که با او آمیزش کند، در حضور دو شاهد عادل، او را طلاق دهد. سپس آن مرد، تا سه بار پاک شدن آن زن از خون حیض، شایسته ترین فرد، به رجوع به او است.(2)

11) عیاشی، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: هر گاه مردی، با زن خود ایلاء کند و ایلاء، این است که مرد به زنش بگوید: به خدا قسم، با تو آمیزش نمی کنم چنین و چنان؛ و بگوید: به خدا قسم، تو را خشمگین می سازم؛ و سپس با او دشمنی ورزد و بگوید: با تو بدرفتاری می کنم؛ و سپس از او دوری گزیده و با او به مدت چهار ماه مقاربت ننماید، در این صورت اگر آن مرد، ایفا کند، و ایفاء این است که با زن خود آشتی کند؛ «فَإِنَّ اللّه غَفُورٌ رَّحِيمٌ» و اگر ایفاء نکند، مجبور است که آن زن را طلاق دهد؛ و تنها زمانی بین آن دو طلاق

1- [1] - تهذیب، ج 8، ص 8، ح 24.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 132، ح 343.

ایجاد می شود که حکم آن دو، به امام ارجاع داده شود. پس اگر آن مرد بخواهد که زن خود را طلاق دهد، باید او را یک بار طلاق دهد.(1)

12) عیاشی، از ابو بصیر، روایت می کند که گفت: از حضرت پرسیدم: حکم مردی که با زن خود ایلاء کند و چهار ماه از آن بگذرد چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید حکم او به امام ارجاع داده شود؛ پس اگر می خواهد زن خود را طلاق دهد، آن زن می بایست به مانند زن مطلّقه، عده نگهدارد و اگر آن مرد رجوع کند، هیچ اشکالی ندارد.(2)

13) عیاشی، از منصور بن حازم روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: حکم مردی که با زن خود ایلاء نموده و چهار ماه از آن گذشته چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید حکم آن دو به امام ارجاع داده شود و اگر مرد بخواهد که آن زن را طلاق دهد، آن زن از او جدا می شود و باید به مانند زن مطلّقه، عده نگهدارد؛ و اگر آن مرد، او را طلاق ندهد، باید قسم خود را بشکند و به زن خود رجوع کند.(3)

14) عیاشی، از عباس بن هلال، روایت می کند که گفت: امام رضا علیه السلام به ما فرمود: مهلت ایلاء پس از آن که زن و مرد نزد حاکم شرع بیایند، چهار ماه است. پس اگر آن چهار ماه سپری شود، آن مرد یا باید با زن خود امساک کند و یا او را طلاق دهد. امساک به معنای مقاربت می باشد.(4)

15) برخی از امام صادق علیه السلام پرسیدند: اگر زن، با ایلاء از مرد خود جدا شود، آیا آن مرد می تواند با آن زن دوباره ازدواج کند؟ حضرت پاسخ داد: بعد از دو طلاق می تواند با او ازدواج نماید و برای مقاربت با آن زن باید قسم خود را بشکند.(5)

16) عیاشی، از صفوان، از برخی از اصحاب خود، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون حکم مرد ایلاء کننده ای که از طلاق دادن زن خود ابا

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 132، ح 344.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 132، ح 345.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 132، ح 346.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 132، ح 347.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 133، ح 348.

می ورزد فرمود: علی علیه السلام، چنین مردی را در آغلی از نی قرار می داد و او را در آن حبس می کرد، به او آب و غذا نمی داد تا زن خود را طلاق دهد.(1)

17) عیاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: اگر مردی با زن خود، ایلاء کند و چهار ماه بگذرد و به زن خود رجوع نکند، آن زن با ارجاع حکم خود به امام، از آن مرد طلاق می گیرد. پس اگر آن مرد بخواهد رجوع کند، باید پس از دو طلاق، رجوع کند و اگر بخواهد که او را طلاق دهد، با طلاق بائن، آن زن از او جدا می شود.(2)

«وَالْمُطَلَّقَاتُ يتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلاَثَةَ قُرُوَءٍ...بِرَدِّهِنَّ فِی ذَلِکَ إِنْ أَرَادُواْ إِصْلاَحًا (228) »

«وَالْمُطَلَّقَاتُ يتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلاَثَةَ قُرُوَءٍ وَلاَ يحِلُّ لَهنَّ أَن يكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللّه فِی أَرْحَامِهنَّ إِن كُنَّ يؤْمِنَّ بِاللّه وَالْيوْمِ الآخِرِ وَبُعُولَتُهنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِی ذَلِکَ إِنْ أَرَادُواْ إِصْلاَحًا (228) »

[و زنان طلاق داده شده باید مدت سه پاکی انتظار کشند و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارند، برای آنان روا نیست که آن چه را خداوند در رحم آنان آفریده پوشیده دارند؛ و شوهرانشان اگر سر آشتی دارند به بازآوردن آنان در این (مدت) سزاوارترند و مانند همان (وظایفی) که بر عهده زنان است]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از زراره روایت می کند که گفت: از ربیعه الرأی(3) شنیدم که می گفت: به نظر من قُرء در قرآن به معنای پاکی بین دو حیض می باشد. همچنین ربیعه الرأی گفت: هر کس بر خلاف نظر من، چیزی بگوید، دروغگو است؛ چرا که من، این مطلب را از علی علیه السلام نقل کرده ام. راوی می گوید: به ربیعه الرأی گفتم: خداوند تو را

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 134، ح 349.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص134، ح 350.
3- [3] - ربیعه الرأی: او ربیه بن فرّوخ از موالی بن تیم، اهل مدینه و کنیه او ابوعثمان است. وی در فتوای خود، نظر خود را دخالت می داد و از

قیاس استفاده می کرد و به همین خاطر به او لقب ربیعه الرأی، داده شد. او یکی از فتوا دهندگان مدینه بود. مالک بن انس، نزد او فقیه شد. وی در سال 136ه_ در هاشمیه، منطقه ای از سرزمین انبار، در گذشت. برخی گفته اند که او در مدینه در گذشته است. اهل تسنن در زمان و مکان وفات او اختلاف نظر دارند. «تاریخ بغداد: ج 8، ص 420 ت 4531؛ تهذیب تهذیب: ج 3، ص 258، ت 491.

اصلاح نماید، آیا علی علیه السلام قائل به این مطلب بود؟ ربیعه پاسخ داد: آری، قُرء یعنی پاکی، و خون در آن جمع شده و به هنگام حیض، خارج می شود.(1)

2) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر و جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از ابن ابی نصر و همگی، از جمیل بن درّاج، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: به ما بین دو حیض، قُرء (پاکی) گویند. (2)

3) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: به مابین دو حیض، قُرء (پاکی) می گویند.(3)

4) عیاشی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حجال، از ثعلبه، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: اقراء به معنای چند بار پاک شدن (از خون حیض) است.(4)

5) عیاشی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از زراره روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: خدا به شما خیر دهد، حکم مردی که زن خود را در حالت پاکی و بدون آن که با او مقاربت کرده باشد، در حضور دو شاهد عادل طلاق دهد، چیست؟ حضرت پاسخ داد: هر گاه زن، خون حیض سوم را ببیند، عده او به پایان رسیده است و می تواند ازدواج کند. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: خدا به شما خیر دهد، مردم عراق می گویند که علی علیه السلام فرموده است: آن مرد، حق دارد پیش از آن که آن زن، غسل حیض سوم را انجام دهد، به او رجوع کند. حضرت فرمود: آنان دروغ می گویند.(5)

6) شیخ در تهذیب، با سند خود، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر از حماد، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: عده زنی که حیض می بیند سه قُرء است و سه قرء، به معنای سه حیض می باشد. شیخ می گوید:

1- [1] - کافی، ج 6، ص 89، ح 1.

2- [2] - کافی، ج 6، ص 89، ح 2.
3- [3] - کافی، ج 6، ص 89، ح 3.
4- [4] - کافی، ج 6، ص 89، ح 4.
5- [5] - کافی، ج 6، ص 89، ح 1.

دلیل این که در این دو حدیث، قرء به حیض معنا شده، تقیه بوده است، زیرا در این دو حدیث، قرء به حیض تفسیر شده؛ ولی ما تبیین نمودیم که اقراء به معنای سه بار پاک شدن از حیض می باشد و شاید منظور امام از این که فرمود: سه حیض، این باشد که اگر آن زن خون حیض سوم را ببیند. زیرا آن زن از خون دو حیض، پاک شده و خون حیض سوم را می بیند و روی هم سه قُرء می شود و در حدیث نیامده که آن زن باید از حیض سوم پاک شود (پایان کلام شیخ).(1)

7) شیخ، با سند خود از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از جمیل به درّاج، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: «عده و حیض، مخصوص زنان است.(2)

8) شیخ، با سند خود از احمد بن محمد، از محمد بن عیسی، از عبد الله بن مغیره، از اسماعیل بن ابی زیاد، از امام صادق علیه السلام، از پدرش علیه السلام، از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند که پیرامون زنی که ادعا می کرد در یک ماه، سه بار حیض دیده است،فرمود: زنانی را مأمور کنید تا او را وارسی کنند و بر ادعای او شهادت بدهند. پس اگر شهادت بدهند که او راست می گوید، درستی کلام او معلوم می شود و گرنه دروغ می گوید. شیخ در کتاب تهذیب می گوید: دلیل این که حضرت فرمود: جمعی از زنان را مأمور کنید، این است که اگر آن زن در معرض اتهام نبود، ادعای او پیرامون عده و حیض پذیرفته می شد و اگر متهم بود، نیاز به شهادت زنانی غیر از او دارد تا ادعای او پذیرفته شود.(3)

9) عیاشی، از محمد بن مسلم و زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می کنند که فرمود: به مابین دو حیض، قُرْء (پاکی) می گویند.(4)

10) عیاشی، از زراره روایت می کند که گفت: از ربیعه الرأی شنیدم که می گفت: به نظر من قرء، در قرآن به معنای پاکی مابین دو حیض می باشد و به معنای حیض نیست. راوی می گوید: نزد امام باقر علیه السلام رفته و با حضرت پیرامون گفته ربیعه سخن گفتم. حضرت فرمود: ربیعه دروغ می گوید و این مطلب، نظر او نیست،

1- [1] - تهذیب، ج 8، ص 126، ح 434.

2- [2] - تهذیب، ج 1، ص 398، ح 1243.
3- [3] - تهذیب، ج 1، ص 398، ح 1242.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 133، ح 351.

بلکه آن را از علی علیه السلام شنیده است. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: خدا به شما خیر دهد، آیا علی علیه السلام قائل به این مطلب بود؟ حضرت پاسخ داد: آری، علی علیه السلام می فرمود: قرء، به معنای پاکی (از خون حیض) است. ابتدا خون پیش از موعد حیض، جمع شده و در زمان حیض، خارج می شود. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: خداوند به شما خیر دهد، حکم مردی که زن خود را در حالت پاکی بدون آن که با او مقاربت کند، در حضور دو شاهد عادل طلاق می دهد، چیست؟ حضرت پاسخ داد: هر گاه آن زن، خون حیض سوم را ببیند، عده او به پایان رسیده و بر او حلال است که ازدواج کند. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: مردم عراق می گویند: علی علیه السلام قائل بود به این که این زن تا زمانی که غسل حیض سوم را انجام نداده باشد، شوهر سابق او حق دارد به او رجوع کند. حضرت فرمود: آنها، دروغ می گویند و علی علیه السلام می فرمود: هنگامی که زن، خون حیض سوم را ببیند، عده او به پایان می رسد. در روایت دیگری از ربیعه چنین نقل شده که او گفت: آن مرد نمی تواند به زن مطلّقه خود رجوع کند و قُرْء، به معنای پاکی ما بین دو حیض است و آن زن تا غسل حیض سوم را انجام ندهد، نمی تواند ازدواج کند. پس اگر مبنا را بر این قرار دهی که قُرء به معنای مابین دو حیض می باشد، اقراء (سه پاکی) مساوی با سه ماه می باشد. پس اگر آن زن، ازجمله زنانی است که حیض منظم ندارند و در یک ماه، چند بار و در ماه دیگر، یک بار حیض می شوند، باید به مدت سه ماه، عده زن مستحاضه نگهدارد؛ و اگر از جمله زنانی است که حیض منظمی دارند و هر ماه یک حیض می بیند، مابین دو حیض برای او یک ماه حساب می شود که همان قُرء می باشد.(1)

11) عیاشی، از ابن مسکان، از ابو بصیر نقل می کند که حضرت فرمود: عده زنی که حیض می بیند و حیض او منظم می باشد، سه قرء است یعنی باید سه بار، خون حیض ببیند.(2)

12) عیاشی، از احمد بن محمد روایت می کند که حضرت فرمود: قرء، به معنای پاکی می باشد و خون، پیش از حیض جمع می شود و به هنگام حیض، خارج

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 133، ح 353-352

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 134، ح 354.

می شود.(1)

13) عیاشی، از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: اگر مردی زن خود را طلاق دهد، چه وقت طلاق آن زن به صورت بائن می شود (و مرد، حق رجوع ندارد)؟ حضرت پاسخ داد: زمانی که خون حیض سوم خارج شود.(2)

14) عیاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَالْمُطَلَّقَاتُ یتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلاَثَةَ قُرُوَءٍ وَلاَ یحِلُّ لَهنَّ أَن یکْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللّه فِی أَرْحَامِهِنَّ» فرمود: یعنی زنانی که به هنگام طلاق باردار هستند اگر شوهرشان، از این موضوع آگاه نباشد، آنها جایز نیستند و حق ندارند بارداری خود را کتمان کنند و تا زمان وضع حمل آن زن، شوهر سابق او، حق رجوع دارد.(3)

15) عیاشی، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: زنی که از شوهر خود طلاق گرفته، به محض این که اولین قطره خون حیض را ببیند، طلاق او، طلاق بائن می شود (و مرد، حق رجوع ندارد).(4)

16) عیاشی، از عبد الرحمن بن ابی عبد الله روایت می کند که از امام صادق علیه السلام پرسید: اگر مرد، زن خود را طلاق دهد، چه زمانی می تواند ازدواج کند؟ حضرت پاسخ داد: زمانی که زن خون حیض سوم را ببیند، طلاق او، طلاق بائن شده است (و مرد، حق رجوع ندارد).(5)

17) زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: أقراء به معنای (سه) پاکی می باشد. هم چنین حضرت فرمود: قُرْء، به معنای (پاکی) مابین دو حیض می باشد.(6)

«وَلَهنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیهنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَیهنَّ دَرَجَةٌ وَاللّه عَزِیزٌ حَکُیمٌ (228)»

«وَلَهنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیهنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَیهنَّ دَرَجَةٌ وَاللّه عَزِیزٌ حَکُیمٌ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 134، ح 355.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 134، ح 356.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 134، ح 357.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 134، ح 358.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 134، ح 359.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 135، ح 360.

«(228)

[به طور شایسته به نفع آنان (بر عهده مردان) است و مردان بر آنان درجه برتری دارند و خداوند توانا و حکیم است]

1) ابن بابویه در من لایحضره الفقیه، با سند خود از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: زنی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمده و عرض کرد: یا رسول الله! حق شوهر بر زن چیست؟ حضرت پاسخ داد: (حق شوهر بر زن، این است که) زن از شوهر اطاعت کند و چیزی از خانه خود را جز با اذن او صدقه ندهد و جز با اجازه او روزه مستحبی نگیرد و از آمیزش با مرد امتناع نکند، حتی اگر بر روی جهاز(1) (شتر) باشد و از خانه خود فقط با اجازه او خارج شود. پس اگر زن بدون اذن شوهر خود، خارج شود، فرشتگان آسمان و زمین و فرشتگان خشم و رحمت تا موقع بازگشت آن زن به خانه، او را لعنت می کنند. آن زن عرض کرد: یا رسول الله! چه کسی حق بیشتری بر مرد دارد؟ حضرت پاسخ داد: پدر و مادر او.آن زن عرض کرد: چه کسی از مردم، حق بیشتری بر زن دارد؟ حضرت پاسخ داد: شوهر او.آن زن عرض کرد: آیا به اندازه حقی که شوهرم بر من دارد، من نیز به گردن او حق دارم؟ حضرت پاسخ داد: خیر، حتی یک درصد نیز بر گردن او حقی نداری. آن زن فرمود: سوگند به کسی که تو را به حق، به پیامبری مبعوث کرد، هیچ گاه تحت تملّک هیچ مردی درنخواهم آمد (و با هیچ مردی ازدواج نمی کنم).(2)

2) در تفسیر علی بن ابراهیم، چنین آمده که: حق مردان بر زنان، برتر از حق زنان بر مردان است.(3)

«الطَّلاَقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسَانٍ...(229)»

[طلاق (رجعی) دو بار است. پس از آن یا (باید زن را) بخوبی نگاه داشتن یا

1- [1] - قَتَب: جهاز کوچکی است که به اندازه کوهان شتر می باشد و جمع آن، اقتاب است. «المعجم الوسیط- ریشه قتب»

2- [2] -من لا یحضره الفقیه، ج 3،ص 276،ح 1314.
3- [3] - تفسیر قمی،1،82.

بشایستگی آزاد کردن]

1) شیخ، در تهذیب، با سند خود از محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار و محمد بن جعفر و ابوالعباس رزّاز، از ایوب بن نوح و علی بن ابراهیم، از پدرش و همگی، از ابن ابی نجران، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: طلاق سنت این است که مرد، زن خود را در حالت پاکی و بدون آن که با او مقاربت کرده باشد، در حضور دو شاهد عادل، یک بار طلاق می دهد؛ سپس او را رها می کند تا عدّه خود (سه قرء) را بگذراند. پس اگر عده زن، به پایان برسد، طلاق او، طلاق بائن می شود (و مرد، حق رجوع ندارد) و می تواند از آن زن، خواستگاری کند، پس اگر آن زن بخواهد، می تواند با او ازدواج کند و اگر نخواهد، مجبور به این کار نیست. پس اگر مرد، بخواهد به زن خود رجوع کند، باید شاهد بیاورد بر این که پیش از به پایان رسیدن عده، به آن زن رجوع کرده است، در این صورت آن زن، نزد او بر یک بار طلاق سابق است.(1)

2) شیخ، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «الطَّلاَقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسَانٍ» فرمود: منظور از تسریح بِإِحْسَانٍ (رها کردن با نیکی)، طلاق سوم است.(2)

3) ابن بابویه، در من لایحضره الفقیه، با سند خود، از علی بن حسن بن فضال، از پدرش روایت می کند که گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: چرا زنی که (سه بار) طلاق داده شده و در عده است باید با مردی غیر از شوهر خود، عقد (دائم) کند تا بر شوهر خود، حلال شود؟ حضرت پاسخ داد: خداوند اجازه داده که مرد، دو بار زن خود را طلاق دهد. خداوند می فرماید: «الطَّلاَقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسَانٍ» و منظور، طلاق سوم می باشد و از آن جایی که مرد با طلاق سوم، دست به عملی زده که خداوند از آن کراهت دارد، خداوند (نکاح) آن زن را (پس از طلاق سوم) بر مرد حرام کرد و تا زمانی که با مردی غیر از او ازدواج (دائم) نکند، بر آن مرد حلال نمی شود؛ و دلیل آن این بود که مردم، طلاق را

1- [1] - تهذيب، ج 8، ص 25، ح 82.
2- [2] - تهذيب، ج 8، ص 25، ح 82.

کوچک نشمارند (و آن را بازیچه قرار ندهند) و به زن، آزار نرسانند. پس زنی که برای بار سوم طلاق داده شده و در عده است، به محض این که اولین قطره از خون (حیض) را ببیند، طلاق او از شوهرش، طلاق بائن می باشد و در صورتی بر شوهرش حلال می شود که با مرد دیگری غیر از شوهر خود، ازدواج (دائم) کند(1).

4) عیاشی، از عبد الرحمن روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: هنگامی که مرد با زن ازدواج می کند، به پیمانی که خداوند گرفته است، اذعان می کند: «فَإِمْسَاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسَانٍ»(2)

5) عیاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: زنی که تنها با ازدواج (دائم) با مردی غیر از شوهر خود، بر شوهرش حلال می شود، زنی است که مرد، او را طلاق دهد و سپس رجوع کند و سپس طلاق دهد و سپس رجوع کند و سپس برای بار سوم او را طلاق دهد. در این صورت آن زن تنها با ازدواج (دائم) با مردی غیر از شوهر خود، بر شوهرش حلال می شود. خداوند عز و جل می فرماید: «الطَّلاَقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسَانٍ» و منظور از تسریح (رها کردن)، طلاق سوم می باشد.(3)

6) عیاشی روایت می کند که امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه: «فَإِن طَلَّقَها فَلاَ تَحِلُّ لَه مِن بَعْدُ حَتَّىَ تَنکِحَ زَوْجًا غَیرَه(4)» (و اگر (شوهر برای بار سوم) او را طلاق گفت، پس از آن دیگر (آن زن) برای او حلال نیست تا این که با شوهری غیر از او ازدواج کند) فرمود: منظور از آیه، طلاق سوم می باشد پس اگر مرد، زن را برای بار آخر (بار سوم) طلاق دهد، اشکالی ندارد که پس از ازدواج جدید (که زن با مرد دیگری ازدواج کند)، به یکدیگر رجوع کنند.(5)

7) عیاشی، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند می فرماید: «الطَّلاَقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسَانٍ» منظور از تَسْرِیحٌ بِإِحْسَانٍ، طلاق سوم است.(6)

1- [1] - من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 324، ح 1570.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 135، ح 361.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 135، ح 362.
4- [4] - بقره/ 230.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 135، ح 363.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 135، ح 364.

8) عیاشی، از سماعه بن مهران روایت می کند که گفت: از حضرت پرسیدم: کدام زن است که تا با مردی غیر از شوهر خود ازدواج (دائم) نکند بر شوهرش حلال نمی شود؟ حضرت پاسخ داد: او زنی است که شوهرش او را طلاق می دهد و سپس رجوع می کند، سپس طلاق می دهد و سپس رجوع می کند، و سپس برای بار سوم، او را طلاق می دهد. در این صورت، این زن تا با مردی غیر از شوهرش ازدواج (دائم)نکند و عُسَیله(1) (شیرینی آمیزش) با آن مرد را نچشد و آن مرد، عسیله آن زن را نچشد، بر شوهرش حلال نمی شود. آیه: «الطَّلاَقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسَانٍ» به همین معنا می باشد. همچنین حضرت فرمود: منظور از تَسْرِیحٌ بِإِحْسَانٍ (رها کردن با نیکی)، طلاق سوم است. (2)

9) عیاشی، از ابو قاسم فارسی، روایت می کند که گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: جانم فدای شما باد، خداوند در کتابش می فرماید: «فَإِمْسَاکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسَانٍ» معنای آن چیست؟ حضرت پاسخ داد: منظور از امساک بالمعروف، این است که از آزار زن خود، دست بردارد و بی منت(3) و بدون آن که از او چیزی بخواهد، به او نفقه دهد و منظور از تَسْرِیحٌ بِإِحْسَانٍ، این است که او را بنابر آن چه که در قرآن آمده، او را طلاق دهد.(4)

«...وَلاَ یحِلُّ لَکُمْ أَن تَأْخُذُواْ مِمَّا آتَیتُمُوهنَّ شَیئًا...فَلاَ جُنَاحَ عَلَیهمَا فِیمَا افْتَدَتْ بِه...(229)»

«...وَلاَ یحِلُّ لَکُمْ أَن تَأْخُذُواْ مِمَّا آتَیتُمُوهنَّ شَیئًا إِلاَّ أَن یخَافَا أَلاَّ یقِیمَا حُدُودَ اللّه فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ یقِیمَا حُدُودَ اللّه فَلاَ جُنَاحَ عَلَیهمَا فِیمَا افْتَدَتْ بِه...(229)»

[برای شما روا نیست که از آن چه به آنان داده اید چیزی بازستانید، مگر آن که (طرفین) در به پا داشتن حدود خدا بیمناک باشند. پس اگر بیم دارید که آن دو، حدود خدا را برپای نمی دارند در آن چه که (زن برای آزاد کردن خود) فدیه دهد، گناهی بر ایشان نیست. این است حدود احکام الهی؛ پس از آن تجاوز مکنید]

1- [1] - عُسَیلَه: مصغّر عَسَلَه می باشد و به معنای نطفه یا آب مرد یا شیرینی آمیزش است و به خاطر لذت آن، به عسل تشبیه شده است

«القاموس المحیط- ریشه عسل».
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 135، ح 365.
3- [3] - احباء: به معنای بخشیدن بی منت و بدون آن که چیزی در مقابل آن بخواهد، است «القاموس المحیط- ریشه حبو»
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 136، ح 366.

1) علی بن ابراهیم گفت: این آیه، در شأن (طلاق) خُلع نازل شده است. (1)

2) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: طلاق خُلع، تنها به این است که زن به شوهر خود بگوید: به هیچ سوگندی در حق تو وفا نمی کنم(2) و بدون اذن تو (از خانه) بیرون می روم و در بستر تو با مردان دیگر جماع می کنم و با تو آمیزش نخواهم کرد. یا این که زن به شوهر خود بگوید: از دستورات تو پیروی نمی کنم تا مرا طلاق دهی. پس اگر زن، چنین چیزی را بگوید، بر مرد، حلال است که تمام اموالی که به آن زن بخشیده و نیز اموالی که زن از مال خودش به او داده بوده است را از آن زن بگیرد و اگر هر دو به طلاق راضی شوند، مرد می تواند او را در حالت پاکی و با حضور شهود، طلاق دهد و طلاق آن زن، با (همین) یک طلاق، تبدیل به طلاق بائن می شود و مرد می تواند (برای ازدواج با آن زن) از او خواستگاری کند و اگر آن زن خواست به ازدواج آن مرد درمی آید وگرنه با او ازدواج نمی کند. پس اگر مرد با آن زن ازدواج کند، تنها می تواند آن زن را دو بار دیگر طلاق دهد؛ و سزاوار است برای مرد که برای زن خود، همان شرطی که مرد در طلاق مبارات می گذارد را بگذارد یعنی بگوید: اگر (بخواهی) اموالی را که به من داده ای، بازپس بگیری، من مالک فرج تو می شوم (یعنی به تو رجوع می کنم). حضرت فرمود: طلاق خلع و طلاق مبارات و تخییر (یعنی زن مخیر باشد بین این که طلاق گیرد یا با قصد طلاق بماند) تنها در حالت پاکی زن و بدون آن که مرد با او آمیزش کرده باشد و با حضور دو شاهد عادل، امکان پذیر است. زن که به وسیله طلاق خلع از شوهرش جدا شده، اگر با مرد دیگری ازدواج کند و سپس آن مرد او را طلاق دهد، بر شوهر اول آن زن، حلال است که با او ازدواج کند. حضرت فرمود: شوهر نمی تواند به زن خود که با طلاق خلع یا مبارات از او جدا شده، رجوع کند، جز در صورتی که ابتدا خود زن بخواهد اموالی را که بخشیده، بازپس گیرد و مرد، اموالی را که از زن گرفته را پس دهد (که با این کار، مرد می تواند رجوع کند).(3)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 84.
2- [2] - برّ فی یمینه: یعنی در سوگند خود صادق بود و آن را نشکست. أبرها، یعنی صادقانه به سوگند خود وفا کند «لسان العرب- ریشه برر»

3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 84.

3) ابن بابویه، در من لایحضره الفقیه، با سند خود از محمد بن حمران، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: اگر زن به شوهر خود این جمله را بگوید که: از دستوراتت پیروی نمی کنم. چه موارد آن را تشریح کند و چه به صورت مبهم بگوید، بر مرد حلال می شود که اموالی را از زن بگیرد و مرد (پس از طلاق) حق رجوع به آن زن را ندارد.(1)

4) شیخ در تهذیب، با سند خود، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: اگر مرد، چیزی را به زن خود هِبه کند یا زن، چیزی را به شوهر خود هِبه کند، چه آن مال، تحت تملک درآمده باشد یا نه، حق ندارد که آن را بازپس گیرد. آیا خداوند متعال نمی فرماید: «وَلاَ یحِلُّ لَکُمْ أَن تَأْخُذُواْ مِمَّا آتَیتُمُوهنَّ شَیئًا». همچنین حضرت، آیه: «فَإِن طِبْنَ لَکُمْ عَن شَیءٍ مِّنْه نَفْسًا فَکُلُوه هنِیئًا مَّرِیئًا(2)» [اگر به میل خودشان چیزی از آن را به شما واگذاشتند، آن را حلال و گوارا بخورید] را قرائت نموده و فرمود: این (اموالی که زن و مرد به یکدیگر می بخشند) جزء صداق (مهر) و هِبه، شمرده می شود.(3)

5) عیاشی، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: بر کسی که چیزی را در راه خدا می بخشد، سزاوار نیست که آن را بازپس گیرد و اگر کسی چیزی را برای خدا یا در راه خدا نبخشیده باشد، می تواند آن را چه هدیه باشد یا هبه و چه آن مال تحت تملک درآمده باشد یا خیر، بازپس گیرد. (اما) مرد، حقی در بازپس گرفتن آن چه که به زن خود هبه کرده ندارد و زن نیز حقی در بازپس گرفتن چیزی که به شوهر خود هبه نموده، ندارد؛ چه آن مال، تحت تملک درآمده باشد یا خیر. آیا خداوند نمی فرماید: «وَلاَ یحِلُّ لَکُمْ أَن تَأْخُذُواْ مِمَّا آتَیتُمُوهنَّ شَیئًا». همچنین حضرت این آیه را قرائت فرمود: «فَإِن طِبْنَ لَکُمْ عَن شَیءٍ مِّنْه نَفْسًا فَکُلُوه هنِیئًا مَّرِیئًا(4)».

6) عیاشی، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام

1- [1] - من لایحضره الفقیه، ج 3، ص 339، ح 1633.

2- [2] - نساء/ 4.
3- [3] - تهذيب، ج 9، ص 152، ح 624.
4- [4] - تفسير عياشى، ج 1، ص 136، ح 367.

پرسیدم: طلاق خلع (که زن در آن مهریه خود را می بخشد) چگونه است؟ حضرت پاسخ داد: زمانی طلاق خلع صورت می گیرد که زن به شوهر خود بگوید: به خدا قسم، به هیچ سوگندی در حق تو وفادار نخواهم ماند و از دستورات تو پیروی نمی کنم و در بستر تو با مردان دیگر، آمیزش می کنم و بدون اذن تو نزد تو می آیم. پس اگر زن (این جملات را) بگوید، بخشیدن مهریه بر او حلال می شود و بر مرد حلال است که آن مهر و بیشتر از آن را که به زن خود داده، از او بازپس بگیرد. آیه «فَلاَ جُنَاحَ عَلَیهمَا فِیمَا افْتَدَتْ به» به همین معنا است. پس اگر مرد، آن مهر و بیشتر از آن را بازپس گیرد، طلاق آن زن از او با یک طلاق، به صورت طلاق بائن درمی آید و مرد، حق رجوع به آن زن را ندارد و زن صاحب اختیار خود است. پس اگر بخواهد، می تواند با شوهر سابق خود، ازدواج کند وگرنه هیچ اجباری بر او نمی باشد. پس اگر زن با شوهر سابق خود، ازدواج کند، دو بار دیگر نیز می تواند، طلاق بگیرد.(1)

«...تِلْکَ حُدُودُ اللّه فَلاَ تَعْتَدُوها وَمَن یتَعَدَّ حُدُودَ اللّه فَأُوْلَئِکَ همُ الظَّالِمُونَ (229)»

[کسانی که از حدود احکام الهی تجاوز کنند، آنان همان ستمکارانند]

1) عیاشی، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «تِلْکَ حُدُودُ اللّه فَلاَ تَعْتَدُوها وَمَن یتَعَدَّ حُدُودَ اللّه فَأُوْلَئِکَ همُ الظَّالِمُونَ» می فرماید: خداوند بر مرد زناکار خشمگین گشته و حد او را صد ضربه شلاق قرار داده است. پس هر کس که بر زانی خشم گیرد و بیش از صد ضربه زند، من از او به سوی خداوند، برائت و بیزاری می جویم. آیه «تِلْکَ حُدُودُ اللّه فَلاَ تَعْتَدُوها» به همین معنا است.(2)

«فَإِن طَلَّقَها فَلاَ تَحِلُّ لَه مِن بَعْدُ حَتَّى تَنکِحَ زَوْجًا...وَتِلْکَ حُدُودُ اللّه یبَینُها لِقَوْمٍ یعْلَمُونَ (230)»

«فَإِن طَلَّقَها فَلاَ تَحِلُّ لَه مِن بَعْدُ حَتَّى تَنکِحَ زَوْجًا غَیرَه فَإِن طَلَّقَها فَلاَ جُنَاحَ عَلَیهمَا أَن یتَرَاجَعَا إِن ظَنَّا أَن یقِیمَا حُدُودَ اللّه وَتِلْکَ حُدُودُ اللّه یبَینُها لِقَوْمٍ یعْلَمُونَ (230)»

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 136، ح 368.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 137، ح 369.

[و اگر (شوهر برای بار سوم) او را طلاق گفت، پس از آن دیگر (آن زن) برای او حلال نیست تا این که با شوهری غیر از او ازدواج کند (و با او همخوابگی نماید)؛ پس اگر (شوهر دوم) وی را طلاق گفت، اگر آن دو (همسر سابق) پندارند که حدود خدا را برپا می دارند، گناهی بر آن دو نیست که به یکدیگر بازگردند؛ و اینها حدود احکام الهی است که آن را برای قومی که می دانند بیان می کند]

1) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از مثنی، از عبد الکریم، از حسن صیقل روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: زنی که مرد، او را طلاق داده و جز با ازدواج (دائم) با مرد دیگری، بر او حلال نمی شود، اگر به صیغه موقّت مرد دیگری درآید، آیا بر شوهر سابق، حلال است که با آن زن ازدواج کند؟ حضرت پاسخ داد: خیر، تا زمانی که آن زن به نکاح مردی دیگر، به مانند آن چه قبل از طلاق بر آن بوده (یعنی نکاح دائم) در نیاید، شوهر سابق او نمی تواند با او ازدواج کند.(1)

2) احمد بن محمد بن ابی نصر، از مثنی، از اسحاق بن عمار روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: زنی که مرد، او را طلاق داده و جز با ازدواج (دائم) با مرد دیگری، بر او حلال نمی شود، اگر به ازدواج عبدی (بنده ای) در اید و سپس آن بنده او را طلاق دهد، آیا (اثر) آن طلاق از بین می رود (و ازدواج با او بر شوهر سابقش حلال می شود؟) حضرت پاسخ داد: آری، زیرا خداوند در قرآن، می فرماید: «حَتَّىٰ تَنكِحَ زَوْجًا غَيرَه»(2)

3) محمد بن یعقوب، از رزاز، از ایوب بن نوح و ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و حمید بن زیاد، از ابن سماعه، و همگی از صفوان، از ابن مسکان، از ابو بصیر نقل می کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کدام زن است که جز با ازدواج (دائم) با مردی غیر از شوهر (سابق) خود، بر او حلال نمی شود؟ حضرت پاسخ داد: او، زنی است که مرد، او را طلاق دهد و سپس به او رجوع کند و سپس او را طلاق داده و سپس به او رجوع کند و سپس برای بار سوم او را طلاق دهد (که در این صورت، تا با مردی

1- [1] - کافی، ج 5، ص 425، ح 2.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 425، ح 3.

غیر از شوهر سابق خود ازدواج نکند و شیرینی آمیزش با او را نچشد، بر شوهر سابق خود حلال نمی شود.(1)

4) شیخ در تهذیب، با سند خود از علی بن حسن بن فضال، از محمد بن عبد الله بن زراره، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی با زنی ازدواج می کند و سپس او را طلاق می دهد و طلاق او طلاق بائن است (و مرد، حق رجوع ندارد) سپس این زن، به عقد موقت مرد دیگری درمی آید، آیا در این صورت بر شوهر اول خود حلال می شود؟ حضرت پاسخ داد: خیر، تا زمانی که آن زن به نکاح مردی دیگری به مانند آن چه که پیش از طلاق بر آن بوده (یعنی نکاح دائم) در نیاید، شوهر سابق او نمی تواند با او ازدواج کند.(2)

5) شیخ با سند خود، از علی بن حسن بن فضال، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی از عبد الله بن مسکان، از حسن صیقل روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: زنی که مرد، او را طلاق می دهد و جز با ازدواج (دائم) با مرد دیگری، بر شوهر سابق خود حلال نمی شود، اگر به عقد موقت مرد دیگری درآید، آیا بر شوهر اول خود حلال می شود؟ حضرت پاسخ داد: خیر، زیرا خداوند متعال می فرماید: «فَإِن طَلَّقَها فَلاَ تَحِلُّ لَه مِن بَعْدُ حَتَّىَ تَنكِحَ زَوْجًا غَيرَه فَإِن طَلَّقَها فَلاَ جُنَاحَ عَلَيهمَا أَن يتَرَاجَعَا» ولی در متعه، طلاق نمی باشد.(3)

6) شیخ، با سند خود، از محمد بن علی بن محبوب، از محمد بن حسین، از صفوان، از محمد بن مضارب روایت می کند که گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا خَصی (مرد خواجه) می تواند محلِّل (سبب حلال شدن زن بر شوهر سابق) شود؟ حضرت پاسخ داد: خیر، خَصی، محلِّل نمی شود.(4)

7) ابو علی طبرسی می گوید: خداوند سبحان، حکم طلاق سوم را تبیین نمود، پس فرمود: «فَإِن طَلَّقَها» و منظور از آن بنا بر روایت امام باقر علیه السلام طلاق

1- [1] - کافی، ج 6، ص 76، ح 3.

2- [2] - تهذيب، ج 8، ص 33، ح 102.
3- [3] - تهذيب، ج 8، ص 34، ح 103.
4- [4] - تهذيب، ج 8، ص 34، ح 104.

سوم می باشد.(1)

8) عیاشی، از عبد الله بن فضاله روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: مردی که زن خود را در حالت پاکی، یک بار طلاق دهد و سپس به او رجوع کند و سپس به هنگام پاکی (در طلاق دوم) او را سه طلاقه کند و طلاق او، طلاق بائن شود، آیا مرد می تواند به آن زن رجوع کند؟ حضرت پاسخ داد: آری. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: یعنی پیش از آن که با مردی غیر از شوهر سابق خود ازدواج کند؟ حضرت پاسخ داد: آری. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: حکم مردی که زن خود را یک بار طلاق داده و سپس به او رجوع کرده و سپس او را طلاق داده و سپس به او رجوع کرده و سپس او را طلاق دهد چیست؟ حضرت پاسخ داد: تا زمانی که آن زن، با مردی دیگر ازدواج (دائم) نکند، بر شوهر سابق خود حلال نمی شود.(2)

9) عیاشی، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: طلاقی که در آن زن تا با مردی دیگری غیر از شوهر خود، ازدواج (دائم) نکند، بر او حلال نمی شود، چیست؟ حضرت پاسخ داد: تو را از همین طلاق که همسر خود را نیز به همین شیوه طلاق دادم، آگاه می کنم. همسری نزد من بود و می خواستم که او را طلاق دهم، پس با او متارکه کردم تا این که خون حیض دیده و پاک شد. سپس او را بدون آن که با او آمیزش کنم، در حضور دو شاهد طلاق دادم؛ سپس با او متارکه کردم تا این که نزدیک به پایان رسیدن عده، نزد او رفته و با او آمیزش نمودم. سپس او را متارکه کردم تا این که خون حیض دید و پاک شد. سپس او را بدون آن که با او آمیزش کنم در حضور دو شاهد طلاق دادم؛ سپس او را متارکه کردم تا این که نزدیک به پایان رسیدن عده، به او رجوع کرده و با او آمیزش نمودم. سپس او را متارکه نمودم تا این که خون حیض دید و پاک شد؛ سپس بدون آن که با او آمیزش کنم، در حضور شهود، او را طلاق دادم و دلیل این که با او این کار را انجام دادم (او را سه طلاقه کردم) تنها این بود که در او نیازی احساس نمی کردم.(3)

1- [1] - مجمع البیان، ج 2، ص 106.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 137، ح 370.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 137، ح 371.

10) عیاشی، از حسن بن زیاد روایت می کند که گفت: از حضرت پرسیدم: مردی زن خود را طلاق داده است و آن زن به عقد موقت مرد دیگری درآمده است. آیا آن زن بدین وسیله بر شوهر سابق خود حلال می شود؟ حضرت فرمود: خیر، تا زمانی که آن زن به نکاح مردی دیگر، به مانند آن چه که پیش از طلاق بر آن بوده (یعنی نکاح دائم) در نیاید، شوهر سابق او، نمی تواند با او ازدواج کند؛ و آیه: «فَإِن طَلَّقَها فَلاَ تَحِلُّ لَه مِن بَعْدُ حَتَّىَ تَنكِحَ زَوْجًا غَيرَه فَإِن طَلَّقَها فَلاَ جُنَاحَ عَلَيهِمَا أَن يتَرَاجَعَا إِن ظَنَّا أَن يقِيمَا حُدُودَ اللّه» به همین معنا است و (جدایی) در عقد موقت به وسیله طلاق نمی باشد.(1)

11) عیاشی، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: کدام طلاق است که پس از آن، زن تا با مردی غیر از شوهر (سابق) خود ازدواج (دائم) نکند، بر او حلال نمی شود؟ حضرت پاسخ داد: آن طلاق، همان است که مرد، زن خود را طلاق دهد و سپس به او رجوع کند (رجوع به معنای جماع می باشد) سپس آن زن را طلاق دهد و سپس به او رجوع کند و سپس او را طلاق دهد (که در این صورت) تا آن زن با مردی غیر از آن مرد، ازدواج (دائم) نکند، بر او حلال نمی شود. اما اگر مرد، زن خود را به این شکل طلاق ندهد، یک طلاق محسوب می شود.(2)

12) عیاشی، از عمر بن حنظله، از حضرت روایت می کند که فرمود: اگر مرد به زنش بگوید: أنت طالقه (تو رها هستی)؛ و سپس به او رجوع کند و سپس بگوید: أنت طالقه و سپس به او رجوع کند و سپس بگوید: أنت طالقه؛ در این صورت، آن زن اگر با مردی غیر از شوهر سابق خود ازدواج (دائم) کند و آن مرد، او را طلاق دهد و شاهدی بر رجوع نیاورد، شوهر سابق آن زن، اگر بخواهد می تواند با آن زن ازدواج کند.(3)

13) عیاشی، از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی زن خود را طلاق داده و سپس او را متارکه کرده تا آن که عده آن زن به پایان رسیده؛ سپس با او ازدواج کرده و سپس او را طلاق داده است

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 137، ح 372.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 138، ح 373.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 138، ح 374.

بدون آن که با او آمیزش کند و به همین ترتیب، او را سه بار طلاق داده است؛ (حکم این مرد چیست؟) حضرت پاسخ داد: آن زن تا با مردی غیر از شوهر سابق خود، ازدواج (دائم) نکند، بر شوهر سابق خود حلال نمی شود. (1)

14) عیاشی، از اسحاق بن عمار روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی زن خود را طلاق می دهد که تا آن زن با مرد دیگری غیر از او ازدواج (دائم) نکند، بر او حلال نمی شود. اگر عبدی (بنده ای) با این زن ازدواج کند، آیا (اثر) طلاق از بین می رود (و زن بر شوهر سابق خود، حلال می شود؟) حضرت پاسخ داد: آری؛ زیرا خداوند می فرماید: «حَتَّىَ تَنكِحَ زَوْجًا غَيرَه» و ازدواج با عبد، یکی از انواع ازدواج است.(2)

15) عیاشی، از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام، از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود: اگر مرد می خواهد (زن خود را) طلاق دهد، باید او را پیش از زمان عده و بدون آن که با او آمیزش کرده باشد طلاق دهد. پس اگر او را یک بار طلاق داد و سپس او را متارکه کرد تا عده آن زن به پایان برسد، در این صورت اگر بخواهد که با او ازدواج کند، باید به خواستگاری آن زن برود. پس اگر مرد، پیش از به پایان رسیدن مهلت یا عده به زن خود رجوع کند، دوبار دیگر نیز می تواند او را طلاق دهد. پس اگر مرد او را برای مرتبه دوم طلاق دهد و بخواهد که به او رجوع کند، اگر او را متارکه کرده و عده زن سپری شده، باید به خواستگاری آن زن برود و اگر پیش از به پایان رسیدن عده بخواهد به او رجوع کند، می تواند به او رجوع کند. پس اگر رجوع کرد، یک بار دیگر نیز می تواند او را طلاق دهد. پس اگر مرد، زن خود را برای بار سوم طلاق دهد، آن زن تا با مردی غیر از او ازدواج (دائم) نکند، بر او حلال نمی شود و آن زن تا زمانی که در عده دو طلاق اول و دوم می باشد، می تواند چیزهایی را به ارث بگذارد یا ارث ببرد.(3)

«وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النَّسَاء فَبَلَغْنَ أَجَلَهنَّ فَأَمْسِكُوهنَّ...وَمَن يفْعَلْ ذَلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَه(231)»

«وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النَّسَاء فَبَلَغْنَ أَجَلَهنَّ فَأَمْسِكُوهنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلاَ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 138، ح 375.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 138، ح 376.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 138، ح 377.

تُمْسِكُوهنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُواْ وَمَن يفْعَلْ ذَلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَه(231)»

[و چون آنان را طلاق گفتید و به پایان عده خویش رسیدند، پس بخوبی نگاهشان دارید یا بخوبی آزادشان کنید و(لی) آنان را برای (آزار و) زیان رساندن (به ایشان) نگاه مدارید، تا (به حقوقشان) تعدی کنید؛ و هر کس چنین کند، قطعاً بر خود ستم نموده است]

1) ابن بابویه، در من لایحضره الفقیه، با سند خود از مفضل بن صالح، از حلبی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَلاَ تُمْسِكُوهنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُواْ» را پرسیدم و حضرت فرمود: منظور این است که مرد، زن خود را طلاق می داد و چون نزدیک به پایان رسیدن مهلت عده می شد، مرد به زن خود رجوع می کرد و سپس او را طلاق می داد و به همین ترتیب او را سه طلاقه می کرد. پس خداوند عز و جل (مردم را) از این عمل نهی فرمود.(1)

2) ابن بابویه، با سند خود از بزنطی، از عبد الکریم بن عمرو، از حسن بن زیاد، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: بر مردی که زن خود را طلاق می دهد و نیازی در او نمی بیند، سزاوار نیست که به او رجوع کند و سپس او را طلاق دهد. پس منظور از ضرری که خداوند عز و جل از آن نهی فرموده، همین می باشد؛ جز در صورتی که مرد، زن را طلاق دهد و با این قصد که می خواهد دوباره با زن، زندگی را از سر بگیرد، به او رجوع کند.(2)

3) علی بن ابراهیم: در تفسیر پیرامون معنای آیه فرمود: یعنی اگر مرد، زن خود را طلاق دهد، و او را نمی خواهد، جایز نیست که به او رجوع کند.(3)

4) عیاشی، از زراره و حمران پسران اعین و محمد بن مسلم روایت می کند که گفتند: از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَلاَ تُمْسِكُوهنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُواْ» را پرسیدیم و ایشان فرمودند: منظور از آیه، مردی است که زن خود را یک بار طلاق می دهد و سپس با او متارکه می کند و نزدیک به پایان رسیدن عده، به او رجوع می کند و سپس بار دیگر او را طلاق می دهد و با او مانند مرتبه

1- [1] - من لایحضره الفقیه، ج 3، ص 323، ح 1567.
2- [2] - من لایحضره الفقیه، ج 3، ص 323، ح 1568.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 84.

پیش، متارکه می کند. پس خداوند (مردم) را از این کار نهی فرمود. (1)

5) عیاشی، از حلبی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَلاَ تُمْسِكُوهنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُواْ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور، مردی است که زن خود را طلاق می دهد و نزدیک به پایان رسیدن مهلت عده، به او رجوع می کند و سپس او را طلاق می دهد و سپس به او رجوع می کند و به همین ترتیب او را سه بار طلاق می دهد و خداوند، (مردم) را از این عمل نهی فرمود.(2)

6) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه: «وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاء فَبَلَغْنَ أَجَلَهنَّ فَلاَ تَعْضُلُوهنَّ» گفت: منظور، این است که مانع آنها نشوید، «أَن ينكِحْنَ أَزْوَاجَهنَّ إِذَا تَرَاضَوْاْ بَينَهم بِالْمَعْرُوفِ» یعنی اگر زن راضی به ازدواج حلال شود. (3)

«وَلاَ تَتَّخِذُوَاْ آياتِ اللّه هزُوًا وَاذْكُرُواْ نِعْمَتَ اللّه...وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّه بِكُلِّ شَىءٍ عَلِيمٌ(231) »

«وَلاَ تَتَّخِذُوَاْ آياتِ اللّه هزُوًا وَاذْكُرُواْ نِعْمَتَ اللّه عَلَيكُمْ وَمَا أَنزَلَ عَلَيكُمْ مِّنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَهِ يعِظُكُم بِه وَاتَّقُواْ اللّه وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّه بِكُلِّ شَىءٍ عَلِيمٌ(231) »

[و آیات خدا را به ریشخند مگیرید و نعمت خدا را بر خود و آن چه را که از کتاب و حکمت بر شما نازل کرده و به (وسیله) آن به شما اندرز می دهد به یاد آورید؛ و از خدا پروا داشته باشید و بدانید که خدا به هر چیزی داناست]

1) عیاشی، از عمرو بن جمیع در حدیث مرفوعی از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود: در تورات، آمده است: هر کس بر دنیا اندوهگین شود، در حقیقت ازقضای الهی خشمگین شده است و هر کس از مصیبتی که به آن دچار شده است شِکوه کند، از خداوند شِکوه نموده است؛ و هر کس نزد انسان ثروتمند رود و از روی ثروت و بی نیازی او به او کرنش کند، خداوند، دوسوم دین او را (از بین) می برد و هر کس از این امت، قرآن را بخواند و سپس وارد آتش شود، از زمره کسانی است که آیات الهی را به سُخره گرفتند و هر کس که مشورت نکند، پشیمان می شود و فقر، همان مرگ عظیم است.(4)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 138، ح 378.
2- [2] - تفیسر عیاشی، ج 1، ص 139، ح 379.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 84.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 139، ح 380.

«وَالْوَالِدَاتُ يرْضِعْنَ أَوْلاَدَهنَّ حَوْلَينِ كَامِلَينِ لِمَنْ أَرَادَ أَن يتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعلَى الْمَوْلُودِ لَه رِزْقُهنَّ وَكِسْوَتُهنَّ بِالْمَعْرُوفِ لاَ تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلاَّ وُسْعَها لاَ تُضَآرَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِها وَلاَ مَوْلُودٌ لَّه بِوَلَدِه وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِکَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالاً عَن تَرَاضٍ مِّنْهمَا وَتَشَاوُرٍ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيهمَا وَإِنْ أَرَدتُّمْ أَن تَسْتَرْضِعُواْ أَوْلاَدَكُمْ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيكُمْ...(233) »

[و مادران (باید) فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند؛ (این حکم) برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند و خوراک و پوشاک آنان (=مادران) به طور شایسته بر عهده پدر است. هیچ کس جز به قدر وسعش مکلف نمی شود. هیچ مادری نباید به سبب فرزندش زیان ببیند و هیچ پدری (نیز) نباید به خاطر فرزندش (ضرر ببیند) و مانند همین (احکام) بر عهده وارث (نیز) هست. پس اگر (پدر و مادر) بخواهند با رضایت و صوابدید یکدیگر کودک را (زودتر) از شیر بازگیرند گناهی بر آن دو نیست و اگر خواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید، بر شما گناهی نیست]

1) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حماد بن عثمان، روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: بعد از فطام (گرفتن کودک از شیر) شیر دهی نیست. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: جانم به فدای شما باد، منظور از فطام چیست؟ حضرت پاسخ داد: منظور، همان دو سالی است که خداوند عز و جل فرموده است.(1)

2) محمد بن یعقوب، از علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: باید به زن مطلّقه ای که باردار است تا زمان وضع حمل وی، نفقه داده شود و در مورد شیر دادن آن فرزند، او شایسته تر است تا این که شیر دادن او را زن دیگری بپذیرد. خداوند عز و جل می فرماید: «لاَ تُضَآرَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِها وَلاَ مَوْلُودٌ لَّه بِوَلَدِه وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِکَ» حضرت فرمود: زنی از ما به هنگامی که مرد می خواست با او آمیزش کند، مانع او می شد و می گفت: به تو اجازه آمیزش نمی دهم؛ زیرا می ترسم از این که به فرزندم

1- [1] - کافی، ج 5، ص 443، ح 3.

آسیب برسانم. و مرد می گفت: با تو آمیزش نمی کنم؛ زیرا می ترسم که باردار(1) شوی و مجبور شوم فرزندم را بکشم. پس خداوند عز و جل از این که مرد به زن و زن به مرد، ضرر برساند، نهی فرمود. منظور ا ز آیه: «وَعَلَی الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِکَ» این است که خداوند نهی فرمود از این که وارث، به کودک یا مادرش در شیر دادن، ضرر برساند و زن نیز نباید بیش از دو سال به فرزندش شیر دهد و اگر پدر و مادر با رضایت یکدیگر بخواهند که کودک را زودتر از دو سال، از شیر بازگیرند عمل نیکویی می باشد؛ و فصال در آیه به معنای از شیر گرفتن کودک است.(2)

3) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل و حسین بن سعید و همگی از محمد بن فضیل، از ابو صباح کنانی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «لاَ تُضَآرَّ وَالِدَهٌ بِوَلَدِها وَلاَ مَوْلُودٌ لَّه بِوَلَدِه» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: یکی از زنان مُرضِعه (شیرده) مرد خود را از جماع منع می کرد و می گفت: به تو اجازه آمیزش نمی دهم؛ زیرا می ترسم از این که حامله شوم و مجبور شوم این فرزندم که به او شیر می دهم را بکشم. مرد، زن خود را از جماع منع می کرد و می گفت: می ترسم از این که با تو آمیزش کنم و مجبور شوم که فرزندم را بکشم .از این رو با زن خود متارکه می کرد و با او آمیزش نمی کرد. پس خداوند نهی فرمود از این که زن و مرد به یکدیگر ضرر برسانند.(3)

4) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از امام صادق علیه السلام عین این حدیث را نقل می کند که امام در ادامه آن فرمود: منظور از آیه: «وَعَلَی الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِکَ» این است که خداوند نهی فرمود از این که وارث به کودک یا به مادر کودک در شیردهی فرزند خود ضرر برساند و همچنین آن زن حق ندارد که کودک خود را بیش از دو سال کامل شیر دهد. پس اگر پدر و مادر کودک، با رضایت و مشورت یکدیگر بخواهند که کودک را زودتر از دو سال از شیر بازگیرند، عمل خوبی است و فصال در آیه به معنای از شیر گرفتن کودک است.(4)

1- [1] - عَلِقَت المرأه: یعنی زن باردار شد «لسان العرب- ریشه علق».
2- [2] - کافی، ج 6، ص 103،ح 3.

3- [3] - کافی، ج 6، ص 411، ح 6.
4- [4] - کافی، ج 6، ص 41، ح 6.

5) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از ابن سنان روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اگر مردی بمیرد و زنی که بچه ای از او دارد را برجای بگذارد و آن زن، کودک خود را به خادم خود بسپارد تا او را شیر دهد و سپس زن نزد وصی آمده و حق شیر دادن به آن کودک را بخواهد، حکم چیست؟ حضرت پاسخ داد: باید به آن زن، اجرت المثل داده شود و وصی حق ندارد که آن کودک را از دامان مادرش باز گیرد تا این که کودک، به سن بلوغ رسیده و وصی، اموال او را به او بدهد.(1)

6) علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن فضیل، از ابو صباح کنانی، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: بر مرد شایسته نیست که زن خود را که بچه شیرخواری دارد از آمیزش منع کند و به او ضرر برساند و بگوید: با تو جماع نمی کنم؛ زیرا بیم دارم که باردار شوی و فرزندم را بکشی. همچنین بر زن جایز نیست که مرد را از آمیزش منع کند و به او بگوید: بیم دارم که باردار شده و فرزندم را بکشم. این مطالب، معنای ضرر رساندن مرد و زن به یکدیگر در آمیزش می باشد.(2)

7) علی بن ابراهیم: در تفسیر آیه: «وَعَلَی الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِکَ» می فرماید: نباید وارث، به زنی که شوهرش از دنیا رفته و بچه ای از او دارد ضرر برساند. پس وارث نباید با نپرداختن نفقه به مادر کودک، به او ضرری برساند و زندگی و معیشت را بر او تنگ سازد.(3)

8) علی بن ابراهیم: پیرامون تفسیر آیه: «وَعلَی الْمَوْلُودِ لَه رِزْقُهنَّ وَکِسْوَتُهنَّ بِالْمَعْرُوفِ» می فرماید: اگر مرد، از دنیا رود و کودک شیر خواری را بر جای گذارد، وارث نباید با ندادن نفقه کودک شیرخوار، به او ضرری وارد کند و همچنین بر ولی کودک لازم است که لوازم مورد نیاز کودک را به طور شایسته فراهم سازد.(4)

9) عیاشی، از داود بن حصین، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «وَالْوَالِدَاتُ یرْضِعْنَ أَوْلاَدَهنَّ حَوْلَینِ کَامِلَینِ» فرمود: تا زمانی که

1- [1] - کافی، ج 6، ص 41، ح 7، تهذیب، ج 7، ص 106، ح 356.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 85.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 85.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 85.

کودک در سن شیرخوارگی است، مادر و پدر، حق برابری نسبت به کودک دارند؛ واگر کودک از شیر گرفته شد،آن گاه پدر محق تر از مادر می باشد. پس اگر پدر از دنیا رود، مادر از عَصَبه (نزدیکان پدری) محق تر است. اگر پدر، زنی را پیدا کند که کودک او را با چهار درهم شیر می دهد و مادر خود آن کودک بگوید که تنها با گرفتن پنج درهم به کودک شیر می دهم، مرد، حق دارد که کودک را از آن زن بگیرد؛اما واقعیت آن است که اگر مرد، کودک را به مادرش بسپارد تا او را شیر دهد برای کودک، بهتر و مناسب تر است و نیز مادر از بقیه مقدّم تر است.(1)

10) عیاشی، از جمیل بن دراج روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «لاَ تُضَآرَّ وَالِدَهٌ بِوَلَدِها وَلاَ مَوْلُودٌ لَّه بِوَلَدِه» را پرسیدم و حضرت، پاسخ داد: منظور، آمیزش است.(2)

11) عیاشی، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه: «لاَ تُضَآرَّ وَالِدَهٌ بِوَلَدِها وَلاَ مَوْلُودٌ لَّه بِوَلَدِه» فرمود: هنگامی که مرد می خواست با زن خود آمیزش کند، زن، مانع او می شد و می گفت: اجازه نمی دهم که با من آمیزش کنی؛ چرا که می ترسم به فرزندم آسیب برسانم (علاوه بر این کودک ،کودک دیگری را باردار شوم). همچنین مرد، به زن می گفت: با تو آمیزش نمی کنم؛ زیرا بیم دارم که باردار شوی و مجبور شوم فرزندم را بکشم. پس خداوند نهی فرمود که مرد و زن به یکدیگر ضرر برسانند.(3)

12) عیاشی، از علاء، از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَعَلَی الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِکَ» را پرسیدم حضرت پاسخ داد: منظور از آیه، وظیفه وارث در پرداخت نفقه می باشد. وارث باید به مانند پدر کودک، به او نفقه دهد. همچنین این حدیث، از جمیل، از سَوره، از امام باقر علیه السلام نیز روایت شده است.(4)

13) عیاشی، از ابو صباح روایت می کند که گفت: برخی از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه: «وَعَلَی الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِکَ» را پرسیدند و حضرت پاسخ داد:

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 139، ح 381.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 139، ح 382.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 140، ح 383.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 140، ح 384.

یعنی همچنین وارث نباید به زن (مادر کودک) ضرر وارد کند و بگوید: کودک را از ملاقات با مادرش منع می کنم؛ و اگر به نفع آنان، چیزی نزد وارث است، وارث نباید به کودک آن زن، ضرری برساند و معیشت را بر او سخت نماید.(1)

14) عیاشی، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: باید به زن مطلّقه (که باردار است) تا زمان وضع حمل، نفقه داده شود و او نسبت به شیر دادن کودک خود از زنان دیگر، محق تر است. خداوند، می فرماید: «لاَ تُضَآرَّ وَالِدَهٌ بِوَلَدِها وَلاَ مَوْلُودٌ لَّه بِوَلَدِه وَعَلَی الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِکَ» خداوند از این که وارث، به کودک یا به مادر کودک در شیردادن به او، ضرر برساند، نهی فرموده است؛ و آن زن نیز حق ندارد که به کودک خود، بیش از دو سال کامل، شیر دهد. پس اگر پدر ومادر کودک با توافق یکدیگر بخواهند که کودک را زودتر از دو سال از شیر بگیرند، عمل خوبی است و فصال در آیه به معنای گرفتن کودک از شیر است.(2)

«وَالَّذِینَ یتَوَفَّوْنَ مِنکُمْ وَیذَرُونَ أَزْوَاجًا یتَرَبَّصْنَ...فِی أَنفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللّه بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ (234) »

«وَالَّذِینَ یتَوَفَّوْنَ مِنکُمْ وَیذَرُونَ أَزْوَاجًا یتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهنَّ فَلاَ جُنَاحَ عَلَیکُمْ فِیمَا فَعَلْنَ فِی أَنفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللّه بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ (234) »

[و کسانی از شما که می میرند و همسرانی بر جای می گذارند (همسران) چهار ماه و ده روز انتظار می برند؛ پس هر گاه عده خود را به پایان رساندند، در آن چه آنان به نحو پسندیده در باره خود انجام دهند، گناهی بر شما نیست؛ و خداوند به آن چه انجام می دهید آگاه است]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسین به سیف، از محمد بن سلیمان روایت می کند که گفت: از امام جواد علیه السلام پرسیدم: جانم به فدای شما باد، چگونه عده زن مطلّقه، سه حیض یا سه ماه است؛ در حالی که عده زنی که شوهرش از دنیا رفته، چهارماه و ده روز می باشد؟ حضرت پاسخ داد: عده زن مطلّقه، سه قُرْء می باشد (یعنی این که سه بار از خون حیض پاک شود) تا

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 140، ح 385.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 140، ح 386.

معلوم شود که در رحم او فرزندی نبوده است. اما دلیل این که عده زنی که شوهرش از دنیا رفته، چهار ماه و ده روز می باشد، این است که خداوند، شرطی را به نفع زنان و شرطی را به ضرر آنان قرار داده است و در این دو شرط، هیچ گناهی نسبت به آنان مرتکب نشده است. آن شرطی که به نفع زنان می باشد این است که آنها باید در ایلاء (این که مرد سوگند یاد کند که با زن خود آمیزش نکند)، چهار ماه عده نگهدارند. خداوند می فرماید: «لِّلَّذِينَ يؤْلُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهرٍ(1)» [برای کسانی که به ترک همخوابگی با زنان خود سوگند می خورند (=ایلاء) چهار ماه انتظار (و مهلت) است]. پس خداوند به هیچ مردی که ایلاء نموده، اجازه نداده تا مقاربت با همسر خود را بیش از چهار ماه ترک کند؛ زیرا می دانست که نهایت صبر زن، در ترک مقاربت با مرد، چهار ماه می باشد. اما آن شرطی که به ضرر زنان می باشد این است که خداوند به آنان امر فرمود که اگر شوهرانشان از دنیا رفتند، باید چهار ماه و ده روز عده نگهدارند. پس خداوند، در ایلاء، به نفع مرد و به ضرر زن، عده و ترک مقاربت را بیش از چهار ماه قرار نداد، ولی در اینجا (عده زنی که شوهرش از دنیا رفته) به جبران ضرری که به مرد در ایلاء وارد شده بود، به ضرر زن و به نفع مرد، عده را چهار ماه و ده روز قرار داد. خداوند تبارک و تعالی فرمود:«يتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهرٍ وَعَشْرًا» و خداوند، این ده روز عده را فقط به همراه چهار ماه ذکر کرده است چون که می دانست نهایت صبر زن در ترک مقاربت، چهار ماه است. به همین خاطر آن مدت را به نفع و ضرر زن، واجب کرد.(2)

2) محمد بن یعقوب، از حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از محمد بن ابی حمزه، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: زنی که شوهرش از دنیا رفته بود، نزد امام صادق علیه السلام آمد تا بپرسد حکم این که وی در خانه ای غیر از خانه خود شب را بماند، چیست؟ حضرت پاسخ داد: در زمان جاهلیت اگر شوهر زنی از دنیا می رفت، آن زن به مدت دوازده ماه، حِداد(3) می گرفت (و لباس عزا و ماتم بر تن می کرد) و چون رسول الله صلی الله علیه و آله مبعوث شد، بر

1- [1] - بقره/226
2- [2] - کافی، ج 6، ص 113، ح 1.

3- [3] - أحدّت المرأه: یعنی زن، خود را از زینت کردن و خضاب مالیدن، پس از وفات شوهرش منع کرد. «لسان العرب- ریشه حدد»

ضعف زنان، رحم نمود و عده آنان را پس از وفات شوهرشان چهارماه و ده روز قرار داد؛ ولی با این وجود آنان بر این مقدار نیز صبر نمی کنند.(1)

3) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از علی بن رئاب از ابو بصیر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا زنی که شوهرش از دنیا رفته و در عده به سر می برد، می تواند برای کار حق و واجبی از خانه بیرون آید؟ حضرت پاسخ داد: یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله از حضرت پرسید: آیا زنی که شوهرش از دنیا رفته است می تواند به منظور کارهای حق و واجبی که برایش پیش می آید، از خانه خارج شود؟ رسول الله صلی الله علیه و آله پاسخ داد: اُف بر شما باد، پیش از آن که مبعوث شوم اگر زنی، شوهر خود را از دست می داد، پشکل را بر پشت خود می انداخت و می گفت: به مدت یک سال، موهایم را شانه نمی کنم و برچشمانم سرمه نمی کشم و خضاب نمی کنم. من به شما فقط امر فرمودم که به مدت چهار ماه و ده روز، عده نگهدارید و شما بر این مقدار نیز صبر نمی کنید! آن زن نباید موهایش را شانه کند و به چشمانش سرمه بکشد و خضاب کند و نباید در روز، از خانه اش بیرون آید و نباید شب را در جایی غیر از خانه اش به سر برد. همسر رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله! اگر برای آن زن، کار حق و واجبی پیش آمد، چه کار کند؟ پاسخ داد: باید پس از زوال خورشید (مایل شدن خورشید از میانه آسمان) از خانه بیرون آید و به هنگام مساء (غروب آفتاب) بازگردد تا به این وسیله، شب را بیرون از خانه نگذرانده باشد. راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: آیا آن زن می تواند به حج برود؟ حضرت پاسخ داد: آری.(2)

4) عیاشی، از ابوبکر حضرمی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: چون آیه: «وَالَّذِينَ يتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيذَرُونَ أَزْوَاجًا يتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهرٍ وَعَشْرًا» نازل شد، زنان، شروع به خصومت و دشمنی با رسول الله صلی الله علیه و آله کردند و گفتند: مااین مقدار، صبر نمی کنیم. رسول الله صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: (پیش از بعثت من)، اگر زنی از شما، شوهر خود را از دست می داد،

1- [1] - کافی، ج 6، ص 117، ح 10.
2- [2] - کافی، ج 6، ص 117، ح 13.

پشکلی را به پشت خود و در اتاقکی در خدر «پرده سرا»، گوشه گیر می شد و چون یک سال از آن روز سپری می شد، آن پشکل را برمی داشت و تکه تکه می کرد و با آن، بر چشمانش سرمه می کشید و سپس ازدواج می کرد. پس خداوند، انتظار هشت ماه را از دوش شما برداشته است.(1)

5) عیاشی، از عبد الله بن سنان، روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام در پاسخ به این سوال که حکم زنی که شوهرش از دنیا رفته و با او جماع نکرده چیست؟ فرمود: آن زن، نباید ازدواج کند و باید به مدت چهار ماه و ده روز، عده زنی که شوهرش را از دست داده نگه دارد.(2)

6) عیاشی، از ابو بصیر، روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه: «مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيرَ إِخْرَاجٍ(3)» [که آنان را تا یک سال بهره مند سازند و (از خانه شوهر) بیرون نکنند] را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: این آیه، به وسیله آیه: «يتَرَبَّصْنَ بِأنفُسِهنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهرٍ وَعَشْرًا» نسخ شده است و آیه میراث نیز آن را نسخ کرده است.(4)

7) عیاشی، از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: جانم به فدای شما باد، چگونه عده زن مطلقه، سه حیض یا سه ماه است، در حالی که عده زنی که شوهرش از دنیا رفته، چهار ماه و ده روز می باشد؟ حضرت پاسخ داد: عده زن مطلقه، سه قُرء می باشد (یعنی این که سه بار از خون حیض پاک شود) تا معلوم شود که در رحم او فرزندی نبوده است. اما دلیل این که عده زنی که شوهرش از دنیا رفته، چهار ماه و ده روز می باشد، این است که خداوند، شرطی را به نفع زنان و شرطی را به ضرر آنان قرار داده است و در این دو شرط، هیچ گناهی نسبت به آنان مرتکب نشده است. آن شرطی که به نفع زنان می باشد، این است که آنان باید در ایلاء (این که مرد سوگند یاد کند که با زن خود آمیزش نکند) چهار ماه عده نگهدارند. خداوند می فرماید: «لِّلَّذِينَ يؤْلُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 140، ح 387.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 140، ح 388.
3- [3] - بقره/ 240.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 141، ح 389.

تَرَبُّصُ أَرْبَعَهِ أَشْهرٍ(1)» [برای کسانی که به ترک همخوابگی با زنان خود سوگند می خورند (=ایلاء) چهار ماه انتظار (و مهلت) است]. پس خداوند به هیچ مردی اجازه نداده تا مقاربت با همسر خود را بیش از چهار ماه ترک کند؛ زیرا می دانست که نهایت صبر زن در ترک مقاربت با مرد، چهار ماه می باشد. اما آن شرطی که به ضرر زنان می باشد، این است که خداوند، به آنان امر فرمود: که اگر شوهرانشان از دنیا رفتند، باید چهار ماه و ده روز عده نگهدارند. پس خداوند به این وسیله، آن ضرری که به مرد در دوران حیاتش زده بود (و به او اجازه ترک جماع بیش از چهار ماه را نداده بود) را هنگام مرگ مرد به وسیله قرار دادن عده زن بیش از چهار ماه، جبران نمود.(2)

«وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُم بِهِ مِنْ خِطْبَهِ النِّسَاء...فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (235)»

«وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُم بِهِ مِنْ خِطْبَهِ النِّسَاء أَوْ أَكْنَنتُمْ فِى أَنفُسِكُمْ عَلِمَ اللّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِن لاَّ تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلاَّ أَن تَقُولُواْ قَوْلاً مَّعْرُوفًا وَلاَ تَعْزِمُواْ عُقْدَهَ النِّكَاحِ حَتَّىَ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا فِى أَنفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (235)»

[و در باره آن چه شما به طور سربسته از آنان (در عده وفات) خواستگاری کرده یا (آن را) در دل پوشیده داشته اید، بر شما گناهی نیست. خدا می دانست که (شما) به زودی به یاد آنان خواهید افتاد، ولی با آنان قول و قرار پنهانی مگذارید مگر آن که سخنی پسندیده بگویید؛ و به عقد زناشویی تصمیم مگیرید تا زمان مقرر به سرآید؛ و بدانید که خداوند آن چه را در دل دارید می داند. پس از (مخالفت) او بترسید و بدانید که خداوند آمرزنده و بردبار است]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی روایت کرد که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را پرسیدم: «وَلَكِن لاَّ تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلاَّ أَن تَقُولُواْ قَوْلاً مَّعْرُوفًا»، امام فرمود: آن است که مرد، پیش از تمام شدن عده زن به او بگوید: در خانه خاندان فلانی با تو وعده

1- [1] - بقره/ 226.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 141، ح 390.

می گذارم؛ تا از او خواستگاری کند. مقصود از این آیه: «إِلاَّ أَن تَقُولُواْ قَوْلاً مَّعْرُوفًا» همان خواستگاری کردن است، و نباید اقدام به عقد نکاح کند تا زمانی که عدّه سرآید.(1)

2) و نیز از وی، از گروهی از یاران ما، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عبد الله بن سنان روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسدیم: «وَلَكِن لاَّ تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلاَّ أَن تَقُولُواْ قَوْلاً مَّعْرُوفًا وَلاَ تَعْزِمُواْ عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىَ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ» حضرت فرمود:منظور از سِرّ، آن است که مرد بگوید: محل وعده ما خانه خاندان فلانی است و سپس از او بخواهد که اگر عده اش تمام شد، خودش بر او پیشی نگیرد. گفتم: پس معنای این آیه چیست؟ «إِلاَّ أَن تَقُولُواْ قَوْلاً مَّعْرُوفًا» فرمود: آن است که طلب حلال کند، بی آن که قصد عقد نکاح داشته باشد، تا آن که مدت تمام شود.

3) و وی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن حمزه روایت کرده که گفت: از امام علی علیه السلام در مورد قول خداوند عز و جل پرسیدم: «وَلَكِن لاَّ تُوَاعِدُوهنَّ سِرًّا» فرمود: مرد به زن می گوید: با تو در خانه خاندان فلان وعده می گذارم و از آنها رفتار ناشایست سر می زند. خداوند عز و جل می فرماید : «إِلاَّ أَن تَقُولُواْ قَوْلاً مَّعْرُوفًا» و منظور از گفتار نیکو، خواستگاری کردن به نحو صحیح و حلال است «وَلاَ تَعْزِمُواْ عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىَ يبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَه».(2)

4) و وی از حمید بن زیاد از حسن بن محمد از غیر واحد، از ابان، از عبد الرحمن بن صادق از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «إِلاَّ أَن تَقُولُواْ قَوْلاً مَّعْرُوفًا» روایت کرده است که ایشان فرمودند: زمانی که مرد، زن را می بیند، باید به وی بگوید: من به تو علاقمند هستم و زنان را گرامی می دارم. بنابراین خودت از من پیشی نگیر و منظور از سِرّ (مخفیانه) این است که در جایی که با او وعده می گذارد، وعده خلوت نگذارد.(3)

1- [1] - کافی، ج 5، ص 434، حدیث 1.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 434، ح 2.
3- [3] - کافی، ج 5 ص، 435، ح 3 .

5) عیاشی، از عبد الله بن سنان، از پدرش، روایت می کند که: از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه: «وَلَكِن لاَّ تُوَاعِدُوهنَّ سِرًّا إِلاَّ أَن تَقُولُواْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا» پرسیدم فرمودند: منظور از این آیه، درخواست امر خیر و حلال است ، «وَلاَ تَعْزِمُواْ عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىَ يبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَه» مگر غیر از این است که مرد، پیش از آن که عدّه زن تمام شود، می گوید: با تو در خانه خاندان فلان وعده می گذارم. سپس از وی در خواست می کند زمانی که مدت زمان عده وی تمام می شود، خود در این امر از او پیشی نگیرد. سپس از ایشان در مورد آیه: «إِلاَّ أَن تَقُولُواْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا» پرسیدند، ایشان فرمود: منظور درخواست امر خیر و حلال است بدون اینکه قصد نکاح داشته باشد، تا زمانی که مدت زمان عده به پایان رسد.(1)

6) رفاعه از قول امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «قَوْلًا مَّعْرُوفًا» نقل می کند ، ایشان فرمود: منظور، سخن نیکو است.(2)

7) در روایت ابو بصیر به نقل از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «لاَّ تُوَاعِدُوهنَّ سِرًّا» آمده است: ایشان فرمودند: منظور، زمانی است که مرد پیش از پایان عده زن، با وی سخن بگوید و به وی وعده دهد: «با تو در خانه خاندان فلان وعده می گذارم». برای آن که از آنها رفتار ناشایست سر بزند.(3)

8) و در روایت عبد الله بن سنان از قول امام صادق علیه السلام آمده است: این آیه به مردی اشاره دارد که به زنی قبل از تمام شدن عدّه اش بگوید: با تو در خانه خاندان فلان وعده می گذارم. سپس از وی می خواهد زمانی که مدت عده اش به پایان رسد بر او پیشی نگیرد.(4)

9) در روایت ابو بصیر به نقل از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «لاَّ تُوَاعِدُوهنَّ سِرًّا إِلاَّ أَن تَقُولُواْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا» روایت شده است: زمانی که زن در دوره عده اش به سر می برد، به وی سخن نیکو بگو و او را به خود متمایل کن و به وی مگو: من چنین و چنان خواهم کرد و فلان کار زشت را با ناموس انجام خواهم داد؛

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 142، ح 391 .
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 142، ح 392

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 142، ح 393 .
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 142، ح 394 .

و نیز هر کار دیگری که ناشایست باشد.(1)

10) در روایت مسعده بن صدقه به نقل از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «إلاَّ أَن تَقُولُواْ قَوْلاً مَّعْرُوفًا» آمده است: مرد، خطاب به زن که در دوره عده اش به سر می برد، می گوید: ای خانم! من بسیار دوست دارم تو را شادمان کنم و زمانی که دوره عده ات تمام شود، إن شاء الله از خاطر من نخواهی نرفت، پس خودت از من پیشی نگیر. این امر باید بدون اقدام به اجرای صیغه عقد ازدواج صورت گیرد.(2)

«لاَّ جُنَاحَ عَلَيكُمْ إِن طَلَّقْتُمُ النِّسَاء مَا لَمْ تَمَسُّوهنُّ...مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ (236)»

«لاَّ جُنَاحَ عَلَيكُمْ إِن طَلَّقْتُمُ النِّسَاء مَا لَمْ تَمَسُّوهنُّ أَوْ تَفْرِضُواْ لَهنَّ فَرِيضَةً وَمَتِّعُوهنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُه وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُه مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ (236)»

[اگر زنان را مادامی که با آنان نزدیکی نکرده و بر ایشان مهری (نیز) معین نکرده اید طلاق گویید، بر شما گناهی نیست؛ و آنان را به طور پسندیده، به نوعی بهره مند کنید. توانگر به اندازه (توان) خود و تنگدست به اندازه (وسع) خود. (این کاری است) شایسته نیکوکاران]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری، از امام صادق علیه السلام نقل می کند: این آیه، به مردی اشاره دارد که همسرش را طلاق داده است؛ آیا این مرد می تواند زن را بهره مند سازد؟ ایشان می فرماید: بله می تواند. آیا این مرد دوست ندارد در زمره نیکو کاران باشد و آیا این مرد نمی خواهد جزو پرهیزکاران باشد؟ !(3)

2) و نیز محمد بن یعقوب، از علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از امام صادق علیه السلام در رابطه با مردی که همسرش را طلاق می دهد پیش از آن که با وی هم بستر شود، نقل می کند: در صورتی که برای وی مهریه ای تعیین کرده باشد، باید نیمی از آن را به وی بدهد و در صورتی که برای وی مهریه ای تعیین نکرده باشد، باید وی را همچون زنانی که در شأن او هستند، بهره مند

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 142، ح 395.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 143 ح 396.
3- [3] - کافی ، ج 6، ص 106، ح1.

سازد.(1)

3) شیخ با سند خویش، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از مردی، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام بیان می کند: از ایشان در مورد مردی که می خواهد همسر خویش را پیش از آن که با وی هم بستر شود، طلاق دهد، سؤال کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: مرد باید همسر خویش را پیش از طلاق بهره مند سازد؛ چرا که خداوند باری تعالی می فرماید: «وَمَتِّعُوهنَّ عَلَی الْمُوسِعِ قَدَرُه وَعَلَی الْمُقْتِرِ قَدْرُه».(2)

4) وی با سند خویش، از احمد بن محمد بن عیسی، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند: از ایشان در مورد مردی که می خواهد همسر خویش را طلاق دهد، سؤال کردم. ایشان فرمودند: مرد باید همسر خویش را پیش از طلاق بهره مند سازد؛ چرا که خداوند باری تعالی می فرماید: «وَمَتِّعُوهنَّ عَلَی الْمُوسِعِ قَدَرُه وَعَلَی الْمُقْتِرِ قَدْرُه».(3)

5) عیاشی، از حفص بن بختری، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد مردی که همسرش را طلاق می دهد، می پرسد: آیا این مرد باید زن را بهره مند سازد؟ ایشان می فرمایند: بله. آیا این مرد دوست ندارد در زمره نیکوکاران باشد؟ و آیا این مرد نمی خواهد جزو پرهیزکاران باشد؟(4)

6) ابو صباح، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: در صورتی که مرد همسرش را پیش از آن که با وی هم بستر شود طلاق دهد، باید نیمی از مهریه را به وی بدهد؛ و در صورتی که برای وی مهریه ای تعیین نکرده باشد، باید وی را به طور پسندیده به نوعی بهره مند سازد؛ توانگر به اندازه توان خود، و تنگدست به اندازه وسع خود؛ و این زن، عده ای ندارد و می تواند از همان لحظه، با هر کس که بخواهد ازدواج نماید.(5)

7) حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: فرد توانگر، همسرش

1- [1] - کافی ، ج 6، ص 106، ح2.
2- [2] - تهذیب، ج 8، ص 141، ح 489.

3- [3] - تهذیب، ج 8، ص 142، ح 492.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 143، ح 397.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 143، ص 398.

را با اعطای یک برده و یا کنیز به وی، بهره مند می سازد و شخص تنگدست، وی را از گندم و کشمش و جامه و درهم، بهره مند می سازد. ایشان در ادامه فرمودند: امام حسن مجتبی علیه السلام زمانی که زنی را طلاق دادند، کنیزی را به وی اعطا نمودند؛ و ایشان هرگز زنی را طلاق نمی دادند مگر آن که ایشان را از چیزی بهره مند سازند.(1)

8) ابن بکیر نقل می کند: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «وَمَتِّعُوهنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُه وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُه» سؤال نمودم که توان فرد توانگر و فرد تنگدست به چه میزان می باشد؟ ایشان فرمودند: امام سجاد علیه السلام با مرکب خویش یعنی با باری که مرکبش حمل می کرد، بهره مند می ساخت.(2)

9) محمد بن مسلم بیان می کند: از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که قصد دارد همسرش را طلاق دهد سؤال کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: مرد باید همسر خویش را پیش از طلاق بهره مند سازد. خداوند باری تعالی می فرماید: «وَمَتِّعُوهنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُه وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُه».(3) همچنان که در آیات بعدی خواهد آمد که توانگر و تنگدست با توجه به آیه: «وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» [و فرض است بر مردان پرهیزکار که زنان طلاق داده شده را به شایستگی چیزی دهند]وظایفی علاوه بر آن دارند.(4)

«وَإِن طَلَّقْتُمُوهنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلاَّ أَن يعْفُونَ أَوْ يعْفُوَ الَّذِى بِيدِه عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَن تَعْفُواْ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلاَ تَنسَوُاْ الْفَضْلَ بَينَكُمْ إِنَّ اللّه بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (237)»

[اگر پیش از آن که با آنان نزدیکی کنید، طلاقشان گفتید، در حالی که برای آنان مهری معین کرده اید؛ پس نصف آن چه را تعیین نموده اید (به آنان بدهید)، مگر این که آنان خود ببخشند یا کسی که پیوند نکاح به دست اوست ببخشد. و گذشت

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 143، ح 399 و 400.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 143، ح 401.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 143، ح 402.

4- [4] - این مورد در احادیث 10-1 تفسیر آیه 241 از سوره بقره آمده است.

کردن شما به تقوا نزدیکتر است. و در میان یکدیگر، بزرگواری را فراموش مکنید؛ زیرا خداوند به آن چه انجام می دهید بیناست]

1) محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابو عباس محمد بن جعفر رزّاز، از ایوب بن نوح، از ابن سماعه، و جمیعاً از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: در صورتی که مرد، همسرش را پیش از آن که با وی هم بستر شود طلاق دهد، زن از آن مرد جدا گشته است و قادر است از همان لحظه طلاق، با هر شخص که بخواهد ازدواج نماید؛ و در صورتی که برای وی مهریه ای تعیین کرده باشد، باید نیمی از آن را به وی دهد و در صورتی که برای وی مهریه ای تعیین نکرده باشد، باید وی را بهره مند سازد. (1)

2) صفوان، از ابن مسکان، از ابو بصیر؛ و علی بن ابراهیم، از پدرش؛ و تعدادی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه، و همگی از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص این آیه: «وَإِن طَلَّقْتُمُوهنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلاَّ أَن يعْفُونَ أَوْ يعْفُوَ الَّذِى بِيدِه عُقْدَةُ النِّكَاحِ» روایت می کند که ایشان فرمودند: این آیه به پدر یا برادر یا مردی اشاره دارد که وصی است؛ و هر کس که قادر به دخل و تصرف در اموال زن می باشد و می تواند اموال زن را برای وی به فروش رساند، اگر او گذشت کرد، اشکالی ندارد.(2)

3) صفوان، از علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص مردی که همسرش را پیش از آن که با وی هم بستر شود طلاق دهد، نقل می کند: در صورتی که برای وی مهریه ای تعیین کرده باشد، باید نیمی از آن را به وی بدهد؛ و در صورتی که برای وی مهریه ای تعیین نکرده باشد، باید وی را همچون دیگر زنان هم شأن او، بهره مند سازد. ایشان در ادامه در مورد آیه خداوند عز و جل: «أَوْ يعْفُوَ الَّذِى بِيدِه عُقْدَةُ النِّكَاحِ» فرمودند: این آیه به پدر یا برادر یا مردی اشاره دارد که وصی است؛ و هر کس که قادر به

1- [1] - کافی ، ج 6، ص 106، ح 1.

2- [2] - کافی ، ج 6، ص 106، ح 2.

دخل و تصرف در اموال زن می باشد و می تواند اموال زن را برای وی به فروش رساند و یا خرید نماید، اگر او گذشت کرد، اشکالی ندارد. (1)

4) صفوان، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر نقل می کند: از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص مردی که همسرش را پیش از آن که با وی هم بستر شود طلاق دهد، سؤال کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: در صورتی که برای وی مهریه ای تعیین کرده باشد، باید نیمی از آن را به وی بدهد؛ و در صورتی که برای وی مهریه ای تعیین نکرده باشد، باید وی را همچون دیگر زنان بهره مند سازد.(2)

5) صفوان، از تعدادی از یاران، از سهل بن زیاد و احمد بن محمد، از ابن فضال، از معاویه بن وهب، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: روزگار سختی(3) برای مردم فرا خواهد رسید که هر شخص، آن چه در دست دارد را گاز خواهد گرفت و نکویی را به فراموشی خواهد سپرد. خداوند عز و جل می فرماید: «وَلاَ تَنسَوُاْ الْفَضْلَ بَینَکُمْ» در آن زمان اقوامی پیدا خواهند شد که با نیازمندان و مسکینان، همچون افراد شرور رفتار خواهند کرد. (4)

6) شیخ با سند خویش، از حسن بن محمد بن سماعه، از احمد بن حسن میثمی، از معاویه بن وهب، از ابو ایوب، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: روزگار سختی برای مردم فرا خواهد رسید که هر شخص، آن چه در دست دارد را گاز خواهد گرفت و نیکی را به فراموشی خواهد سپرد. خداوند عز و جل می فرماید: «وَلاَ تَنسَوُاْ الْفَضْلَ بَینَکُمْ» سپس در آن زمان افرادی پیدا خواهند شد که با مضطرین [آنان که از سر ناچاری و افلاس تن به معامله می دهند] معامله خواهند کرد [و مالشان را از چنگشان در خواهند آورد]. این افراد بدترین مردمند.(5)

7) همچنین شیخ با سند خویش، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: منظور از کسی که پیوند

1- [1] - کافی ، ج 6، ص 106، ح 3.

2- [2] - کافی ، ج 6، ص 106، ح 11.
3- [3] - مردم با ظلم و ستم رو به رو خواهند شد، گویا که از شدت آن ستم، انگشتان خویش را گاز می گیرند. «النهایه : ج 3، ص 253».
4- [4] - کافی، ج 5، ص 310، ح 28.
5- [5] - تهذیب، ج 7، ص 18، ح 80.

نکاح به دست اوست، همان ولی امر زن می باشد.(1)

8) همچنین شیخ با سند خویش، از فضاله، از رفاعه نقل می کند، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد کسی که پیوند نکاح به دست اوست، سؤال کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: وی، ولی امر زن می باشد که برخی از مهر را می گیرد و برخی را نمی گیرد و حق ندارد که هیچ نگیرد. (2)

9) همچنین شیخ با سند خویش، از احمد بن محمد بن عیسی، از برقی و یا شخص دیگر، از صفوان، از عبد الله، از ابو بصیر نقل می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد کسی که پیوند نکاح به دست اوست، سؤال کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: پدر یا برادر یا مرد وصی است. کسی که قادر به دخل و تصرف در اموال زن می باشد؛ و می تواند اموال زن را برای وی به فروش رساند و یا خرید نماید و هر یک از اینها، مجاز هستند از آن مال گذشت نمایند(3).

10) همچنین شیخ با سند خویش، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو بصیر و علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، و هر دوی آنها از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کنند: از ایشان در مورد کسی که پیوند نکاح به دست اوست، سؤال کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: پدر یا برادر یا وصی است؛ و هر کس که قادر به دخل و تصرف در اموال زن می باشد، و می تواند اموال زن را برای وی به فروش رساند و یا خرید نماید و هر کدام مجاز هستند از مهریه گذشت نمایند. (4)

11) همچنین شیخ با سند خویش، از محمد بن ابی عمیر، از بسیاری از یاران ما، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد مردی که مهریه دخترش را از شوهرش گرفته و سپس از دنیا رفته است سؤال شده است: آیا این دختر مجاز است مهریه خویش را از همسرش مطالبه نماید و یا اینکه پدرش مهریه اش را گرفته است؟ ایشان در پاسخ فرمود: در صورتی که آن زن، پدرش را وکیل خود قرار داده تا مهریه اش را اخذ کند، دیگر مجاز نمی باشد مهریه را مطالبه نماید؛ ولی در صورتی که وی را وکیل نکرده باشد، می تواند آن را مطالبه نماید و زوج، برای

1- [1] - تهذيب، ج 7، ص 392، ح 1570.
2- [2] - تهذيب، ج 7، ص 392، ح 1572.
3- [3] - تهذيب ، ج 7، ص 393، ح 1573.
4- [4] - تهذيب ، ج 7، ص 484، ح 1946.

اخذ مهریه ای که پرداخت کرده است به ورثه پدر زوجه رجوع می کند، مگر آن که زوجه، دختر کم سن و سالی باشد که در این صورت، پدر وی می تواند مهریه را به جای وی دریافت نماید و هر زمان که وی را پیش از آمیزش طلاق دهد، پدرش می تواند از بخشی از مهریه اش، گذشت نماید و بخشی از آن را دریافت نماید؛ ولی نمی تواند از همه آن گذشت نماید. خداوند در آیه «إِلاَّ أَن یعْفُونَ أَوْ یعْفُوَ الَّذِی بِیدِهِ عُقْدَةُ النِّکَاحِ» اشاره به پدر و هر کسی که زن، وی را وکیل و ولی امر خویش داند، از جمله برادر و یا نزدیکان و یا غیره.(1)

12) عیاشی، از اسامه بن حفص، از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند: از ایشان در مورد مردی که زنی را به همسری بر می گزیند ولی مهریه ای را برای وی تعیین نمی کند، سؤال کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: این زن از حق ارث برخوردار می باشد و عده دارد؛ در حالی که مهریه ای ندارد. ایشان در ادامه فرمودند: آیا این آیه خداوند باری تعالی را در کتابش نخوانده ای؟: «وَإِن طَلَّقْتُمُوهنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهنَّ فَرِیضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ»(2)

13) از منصور بن حازم نقل شده است، از ایشان در مورد مردی پرسیدم که زنی را به همسری بر می گزیند و مهریه ای را برای وی تعیین می کند، سپس از دنیا می رود؛ در حالی که با وی هم بستر نشده باشد. ایشان در پاسخ فرمودند: آن زن از مهریه کامل و ارث، برخوردار می شود. به ایشان عرض کردم: راویان از شما نقل کرده اند که نیمی از مهریه به وی می رسد. ایشان فرمودند: آنها به درستی سخنان مرا به یاد نمی سپارند، این حکم به زن مطلّقه اختصاص دارد. (3)

14) از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است: کسی که پیوند نکاح به دست اوست، همان ولی امر زن می باشد. (4)

15) از زراره و حمران و محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام در رابطه با آیه: «إِلاَّ أَن یعْفُونَ أَوْ یعْفُوَ الَّذِی بِیدِهِ عُقْدَةُ النِّکَاحِ» نقل شده است که ایشان می فرمایند: منظور، ولی زن است و کسانی که مجاز هستند از همه مهریه و یا

1- [1] - تهذیب ، ج 6، ص 215، ح 507.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 144، ح 403.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 144، ح 404.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 144، ح 405.

بخشی از آن گذشت نمایند.(1)

16) از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام در رابطه با آیه: «أَوْ یعْفُوَ الَّذِی بِیدِهِ عُقْدَةُ النِّکَاحِ» نقل شده است که ایشان می فرمایند: منظور پدر، برادر، وصی و هر کسی است که قادر به دخل و تصرف در اموال زن می باشد و می تواند اموال زن را برای وی به فروش رساند و یا خرید نماید؛ هر یک از اینها مجاز هستند از مهریه گذشت نمایند.(2)

17) از رفاعه از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است: کسی که پیوند نکاح به دست اوست، همان ولی امر زن می باشد که دختر را به نکاح کسی در آورده باشد؛ و مجاز است بخشی از مهریه را دریافت نماید و بخش دیگری را رها سازد؛ ولی نمی تواند از همه مهریه گذشت نماید.(3)

18) از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام در رابطه با آیه: «أَوْ یعْفُوَ الَّذِی بِیدِهِ عُقْدَةُ النِّکَاحِ» نقل شده است که ایشان می فرمایند: منظور برادر، پدر، مرد وصی و هر کسی است که قادر به دخل و تصرف در اموال زن می باشد. به ایشان عرض نمودم: در صورتی که زن بگوید: من کارهای وی را تأیید نمی نمایم. امر چه گونه است؟ ایشان در پاسخ گفتند: زن نمی تواند ولی خویش را در مورد فروش اموال خویش مجاز دانسته و در مورد امور دیگری همچون این امر مجاز نداند.(4)

19) از رفاعه نقل شده است: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد کسی که پیوند نکاح به دست اوست، سؤال کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: همان ولی زن می باشد که دختر را به نکاح کسی در آورده باشد و مجاز است بخشی از مهریه را دریافت نماید و بخش دیگری را رها سازد؛ ولی نمی تواند از همه مهریه گذشت نماید.(5)

20) از اسحاق بن عمار نقل شده است که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «إِلاَّ أَن یعْفُونَ» سؤال کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: زن می تواند از

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 144، ح 406.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 144، ح 407.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 145، ح 408.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 145، ح 409.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 145، ح 410.

نصف مهریه خویش گذشت نماید. سپس به ایشان عرض کردم: «أَوْ یعْفُوَ الَّذِی بِیدِهِ عُقْدَهُ النِّکَاحِ» ایشان در پاسخ فرمودند: پدرِ زن، مجاز است از مهریه، گذشت نماید و همچنین برادر وی، در صورتی که قیم وی به شمار آید و در مقام پدر او باشد، مجاز به این امر می باشد؛ و در صورتی که برادر قیم و ولی وی به شمار نیاید، مجاز به دخل و تصرف در امر وی نیست.(1)

21) از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام در رابطه با آیه: «إِلاَّ أَن یعْفُونَ أَوْ یعْفُوَ الَّذِی بِیدِهِ عُقْدَهُ النِّکَاحِ» نقل شده است که ایشان می فرمایند: منظور، ولی زن و کسانی که مجاز هستند از همه مهریه و یا بخشی از آن گذشت نمایند.(2)

22) از سماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام در رابطه با آیه: «أَوْ یعْفُوَ الَّذِی بِیدِهِ عُقْدَهُ النِّکَاحِ» نقل شده است، که ایشان می فرمایند: منظور پدر، برادر، مرد وصی و هر کسی است که قادر به دخل و تصرف در اموال زن می باشد و می تواند اموال زن را برای وی به فروش رساند و یا خرید نماید؛ و هر کدام مجاز هستند از مهریه گذشت نمایند. به ایشان عرض نمودم: در صورتی که زن بگوید: من کارهای وی را تأیید نمی نمایم، امر چه گونه است؟ ایشان در پاسخ گفتند: زن نمی تواند ولی خویش را در مورد فروش اموال خویش مجاز دانسته و در مورد امور دیگری همچون این امر مجاز نداند.(3)

23) از برخی از افراد قوم بنی عطیه از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد مردی که با مال یتیم کار می کند، نقل شده است که می فرمایند: بخشی از سود آن به وی می رسد. خداوند می فرماید: «وَلاَ تَنسَوُاْ الْفَضْلَ بَینَکُمْ».(4)

24) از ابو حمزه، از امام جعفر صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: روزگار سختی برای مردم فرا خواهد رسید که هر شخص، آن چه را که در دست دارد، با دندان خواهد گرفت و نیکی را به فراموشی خواهد

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 145، ح 411.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 145، ح 412.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 145، ح 413.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 146، ح 414.

سپرد. خداوند عز و جل می فرماید: «وَلاَ تَنسَوُاْ الْفَضْلَ بَينَكُمْ».(1)

«حَافِظُواْ عَلَى الصَّلَوَاتِ والصَّلاَةِ الْوُسْطَى وَقُومُواْ لِلّه قَانِتِينَ (238)»

[بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید و خاضعانه برای خدا به پا خیزید]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، و همگی از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره نقل می کند: از امام جعفر صادق علیه السلام در باره نمازهای واجب سؤال کردم؟ ایشان در پاسخ فرمود: ما پنج نماز در طول شبانه روز داریم. سپس از ایشان سؤال کردم: آیا خداوند در قرآن از آنها نام برده و آنها را شرح داده است؟ ایشان فرمود: بله، خداوند باری تعالی به پیامبرش فرمود: «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيلِ» [نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپادار] و منظور از دلوک خورشید، زوال آن است. از زمان زوال خورشید تا هنگام نیمه شب، چهار نماز داریم که قرآن به نام و شرح و زمان آنها اشاره کرده است و نیز فرمود: منظور از «غسق اللیل» نیمه شب می باشد. سپس خداوند باری تعالی می فرماید: «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهودًا» [و (نیز) نماز صبح را، زیرا نماز صبح همواره (مقرون با) حضور (فرشتگان) است] و این پنجمین نماز به شمار می رود. خداوند باری تعالی در این رابطه می فرماید: «وَأَقِمِ الصَّلاَةَ طَرَفَى النَّهارِ» [و در دو طرف روز (اول و آخر آن) نماز را برپا دار] و منظور از دو طرف روز، غروب و صبحگاه است و «وَزُلَفًا مِّنَ اللَّيلِ» [و نخستین ساعات شب] و منظور از آن، نماز عشاء و آخرین نماز است. خدواند باری تعالی می فرماید: «حَافِظُواْ عَلَى الصَّلَوَاتِ والصَّلاَةِ الْوُسْطَى» و منظور از آن، نماز ظهر است و آن نخستین نمازی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را به پا داشت. این نماز در میان روز و میان دو نماز صبح و عصر به جا آورده می شود. در برخی از قرائت ها آمده است: «حافظوا علی الصلوات و الصلاه الوسطی صلاه العصر و قوموا لله قانتین» [بر نمازها و نماز میانه که همان نماز عصر است، مواظبت کنید؛ و خاضعانه برای خدا به پا خیزید]. ایشان در ادامه فرمود: این آیه در روز جمعه بر

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 146، ح 415.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که در سفر به سر می برد، نازل شد. ایشان، خاضعانه آن را به جا آورد و آن را در همان وضعیت خود، چه در حال سفر و چه در حال اقامت در وطن، نگاهداشت، ولی برای کسی که در حال اقامت به سر می برد، دو رکعت افزود. دو رکعتی که پیامبر آن را افزود، در روز جمعه، برای مقیم، همان دو خطبه ای است که با امام جمعه همراهی می کند؛ بنابراین هر کس در روز جمعه، فرادا نماز بگزارد، باید آن را به مانند نماز ظهر در دیگر روزها، در چهار رکعت بخواند.(1)

2) ابن بابویه روایت می کند: پدر مرحومم به من گفته است: سعد بن عبد الله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از ابو مَغرا حُمَید بن مُثنّی عِجلی، از ابو بصیر نقل می کند: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: منظور از نماز میانه، نماز ظهر است و این نخستین نمازی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است.(2)

3) علی بن ابراهیم روایت می کند: پدرم، از نضر بن سُوَید، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام نقل می کند، که ایشان فرمودند: بر نمازها و نماز میانه که همان نماز عصر است، مواظبت کنید؛ و خاضعانه برای خدا به پا خیزید.(3)

4) عیاشی، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند: در مورد نماز میانه از ایشان سؤال کردم. ایشان فرمود: «حَافِظُواْ عَلَی الصَّلَوَاتِ والصَّلاَهِ الْوُسْطَی وَقُومُواْ لِلَّه قَانِتِینَ» [بر نمازها و نماز میانه و نماز عصر مواظبت کنید؛ و خاضعانه برای خدا به پا خیزید.] منظور از نماز میانه، نماز ظهر است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را این چنین به جا می آورد.(4)

5) از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می شود که ایشان فرمودند: «حَافِظُواْ عَلَی الصَّلَوَاتِ والصَّلاَهِ الْوُسْطَی» [بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید] و نماز میانه نخستین نمازی بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را بر پا نمودند. این نماز در میان دو نماز صبح و نماز عصر به جا آورده می شود؛ و خاضعانه برای

1- [1] - کافی ، ج 3، ص 271، ح 1.

2- [2] - معانی الاخبار، ص 331، ح 1.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 87.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 146، ح 416.

به جا آوردن نماز میانه به پا خیزید. ایشان در ادامه فرمودند: این آیه، در روز جمعه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که در سفر به سر می بردند، نازل گشت. ایشان خاضعانه آن را به جا آورد و آن را در همان وضعیت خود چه در حال سفر و چه در حال سکونت نگاهداشت؛ ولی برای کسی که در حال اقامت به سر می برد، دو رکعت افزود. دو رکعتی که پیامبر آن را افزودند، در روز جمعه، برای مقیم، همان دو خطبه ای است که با امام جمعه همراهی می کند. بنا بر این هر کس در روز جمعه، فُرادا نماز بگزارد، باید آن را به مانند نماز ظهر در دیگر روزها، در چهار رکعت بخواند. سپس ایشان در خصوص آیه: «وَقُومُواْ لِلّه قَانِتِينَ» می فرمایند: یعنی باید مطیع و فرمانبر و راغب، نماز را به پا داشت.(1)

6) از زراره و محمد بن مسلم نقل شده است که از امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه: «حَافِظُواْ عَلَى الصَّلَوَاتِ والصَّلاَةِ الْوُسْطَى» سؤال نمودند و ایشان در پاسخ فرمودند: منظور، نماز ظهر است که خدواند به وسیله آن، نماز جمعه را واجب گردانید؛ و نمازی است که در آن ساعت، هر بنده مسلمانی هر آن چه از خیر و نیکی از خداوند طلب نماید، به وی عطا می کند.(2)

7) از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می شود: که منظور از «الصَّلاَةِ الْوُسْطَى» نماز میانه، نماز ظهر است؛ و آیه: «وقُومُواْ لِلّه قَانِتِينَ» به روی آوردن شخص به نماز و رعایت نماز اول وقت و به هنگام، به گونه ای که امری وی را از نماز غافل نسازد، اشاره دارد.(3)

8) از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است: منظور از نماز میانه، نماز میانه روز است که همان نماز ظهر به شمار می رود؛ و همانا یاران ما به خاطر آن، به زوال، دقت زیادی نشان می دهند.(4)

9) در روایت سماعه آمده است که منظور از آیه: «وَقُومُواْ لِلّه قَانِتِينَ»، دعا می باشد.(5)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 146، ح 417.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 147، ح 418.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 147، ح 419.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 147، ح 420.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 147 ح421.

10) از عبد الرحمن بن کثیر، از امام صادق علیه السلام درمورد آیه: «حَافِظُواْ عَلَى الصَّلَوَاتِ والصَّلاَةِ الْوُسْطَى وَقُومُواْ لِلّه قَانِتِينَ» روایت شده است که ایشان می فرمایند: منظور از کلمه «صلوات» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین - درود خداوند بر ایشان باد - می باشد و اصطلاح «الوسطی» اشاره به امیر مؤمنان علیه السلام دارد، و منظور از آیه: «وَقُومُواْ لِلّه قَانِتِينَ» یعنی مطیع و فرمانبر امامان باشید.(1)

11) ابو علی طبرسی به روایت از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام بیان می کند: منظور از قنوت، دعایی است که در حال قیام در نماز خوانده می شود.(2)

«فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالاً أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنتُمْ فَاذْكُرُواْ اللّه كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُواْ تَعْلَمُونَ (239)»

[پس اگر بیم داشتید، پیاده یا سواره (نماز کنید)؛ و چون ایمن شدید، خدا را یاد کنید که آن چه نمی دانستید به شما آموخت]

1) محمد بن یعقوب با سند خود، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابان، از عبد الرحمن، از امام صادق علیه السلام نقل می کند: از امام صادق علیه السلام در خصوص آیه: «فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالاً أَوْ رُكْبَانًا» سؤال کردم که در صورت ترس و وحشت از حیوان درنده و یا دزد چگونه نماز بگزارد؟ ایشان در پاسخ فرمودند: تکبیر گوید و با سر خویش اشاره نماید.(3)

2) عیاشی، از زراره، از امام صادق علیه السلام نقل شده است: از امام پرسیدم: در مورد نماز «مواقفه» برایم شرح دهید؟ (4) ایشان در پاسخ فرمودند: در صورتی که دشمنت منصف نباشد(5)و اجازه نماز خواندن را ندهد، نماز را چه ایستاده و چه سواره به صورت اشاره می گزاری؛ چرا که خداوند می فرماید: «فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالاً أَوْ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 147، ح 422.
2- [2] - مجمع البیان، ج 2، ص 128.
3- [3] - کافی ، ج 3، ص 457، ح 422.

4- [4] - المواقفه، نبرد، کارزار (مجمع البحرین – از مصدر وقف)
5- [5] - النَّصَف و النَّصَفه، انصاف دادن ، حق دادن. «لسان العرب – از مصدر نصف»

رُكْبَانًا» در این حال، در رکوع می گویی: لَکَ رَکَعتُ وَ اَنتَ رَبِّی «فقط برای تو رکوع می کنم و تو پروردگار من هستی». و در سجود می گویی: لَکَ سَجَدتُ وَ اَنتَ رَبِّی «فقط برای تو سجده می کنم و تو پروردگار من هستی». به هر سو که مَرکبت قصد نماید؛ اما باید در هنگام تکبیر رو به سوی قبله کنی.(1)

3) ابان بن منصور از قول امام صادق علیه السلام نقل می کند: در جنگ صِفّین، نمازهای یک روز؛ یعنی: ظهر و عصر و مغرب و عِشاء، از امیر المؤمنین علیه السلام و مردم، قضا شد. حضرت به آنها امر فرمود: تسبیح کنند و تکبیر و تهلیل بگویند. ایشان در ادامهِ فرمود: سپس امیر مؤمنان علی علیه السلام به آیه: «فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالاً أَوْ رُكْبَانًا» اشاره کرد و به آنها فرمود: این کار را در حال سواره و ایستاده انجام دهید.

حلبی از قول امام صادق علیه السلام روایت می کند: در جنگ صِفّین، نمازهای یک روز مردم به همراه علی علیه السلام قضا شد.(ادامه روایت).(2)

4) از عبد الرحمن بن ابی عبد الله، از امام صادق علیه السلام نقل می کند: در خصوص آیه: «فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالاً أَوْ رُكْبَانًا» سؤال کردم که در صورت ترس و وحشت از حیوان درنده و یا دزد چگونه نماز بگزارد؟ ایشان در پاسخ فرمودند: تکبیر بگوید و با سر خویش اشاره نماید.(3)

5) عبد الرحمن از امام صادق علیه السلام در مورد نماز زَحف [نماز در حالت نبرد] نقل می کند که ایشان فرمودند: تکبیر و تهلیل می گوید؛ و می گوید: الله أکبر. خداوند عز و جل می فرماید: «فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالاً أَوْ رُكْبَانًا»(4)

«وَالَّذِينَ يتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيةً لِّأَزْوَاجِهم...فِى أَنفُسِهنَّ مِن مَّعْرُوفٍ وَاللّه عَزِيزٌ حَكِيمٌ (240)»

«وَالَّذِينَ يتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيةً لِّأَزْوَاجِهم مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيكُمْ فِى مَا فَعَلْنَ فِى أَنفُسِهنَّ مِن مَّعْرُوفٍ وَاللّه عَزِيزٌ حَكِيمٌ (240)»

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 147، ح 423.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 147، ح 424.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 148، ح 425.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 148، ح 426.

[و کسانی از شما که مرگشان فرا می رسد و همسرانی بر جای می گذارند، (باید) برای همسران خویش وصیت کنند که آنان را تا یک سال بهره مند سازند و (از خانه شوهر) بیرون نکنند. پس اگر بیرون بروند در آن چه آنان به طور پسندیده در باره خود انجام دهند، گناهی بر شما نیست و خداوند توانا و حکیم است]

1) عیاشی، از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار نقل می کند که از امام علیه السلام در مورد آیه: «وَالَّذِينَ يتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيةً لِّأَزْوَاجِهم مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيرَ إِخْرَاجٍ» سؤال کردم و ایشان در پاسخ فرمودند: این آیه منسوخ شده است و آیه: «يتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهرٍ وَعَشْرًا» «چهار ماه و ده روز انتظار می برند؛ و آیه میراث آن را نسخ کرده است.(1)

2) ابو بصیر روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در خصوص آیه: «وَالَّذِينَ يتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيةً لِّأَزْوَاجِهم مَّتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيرَ إِخْرَاجٍ» سؤال کردم و ایشان در پاسخ فرمودند: این آیه منسوخ شده است. به ایشان عرض کردم: پس امر چگونه بوده است؟ ایشان فرمودند: زمانی که مرد از دنیا می رفت از اصل مال مرد به مدت یک سال، نفقه ای برای زن در نظر گرفته می شد؛ سپس ارث به او تعلق نمی گرفت. در آن هنگام آیه ربع و ثمن (یک چهارم و یک هشتم)، آیه پیشین را نسخ کرد و برای زن سهمی از اموال مرد در نظر گرفته شد.(2)

«وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (241)»

[و فرض است بر مردان پرهیزکار که زنان طلاق داده شده را به شایستگی چیزی دهند]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری، از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که همسرش را طلاق می دهد نقل می کند که: آیا این مرد می تواند زن را بهره مند سازد؟ ایشان می فرمایند: بله، می تواند. آیا این مرد دوست ندارد در زمره نیکوکاران باشد؟ و آیا این مرد نمی خواهد جزو پرهیزکاران باشد؟ (3)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 148، ح 427.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 149، ح 428.
3- [3] - کافی ، ج 6، ص 104، ح 1.

2) وی همچنین از علی بن ابراهیم، از پدرش و برخی از یاران، از سهل بن زیاد، از بزنطی نقل می کند: برخی از یاران از بهره مند کردن زن مطلقه به عنوان یک امر واجب یاد می کنند.(1)

3) احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، از عبد الکریم، از حلبی نقل می کند: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» سؤال کردم و ایشان در پاسخ فرمودند: زن مطلقه را باید پس از پایان عده اش، به نوعی بهره مند ساخت؛ توانگر به اندازه توان خود و تنگدست به اندازه وسع خود. از ایشان پرسیدم: چگونه می توان وی را بهره مند ساخت در حالی که وی در دوره عده اش به سر می برد و و هر دو به هم هنوز امیدوار هستند و خداوند هر آن چه بخواهد میان آن دو به وجود می آورد؟ ایشان در پاسخ فرمودند: فرد توانگر، همسرش را با اعطای یک برده و یا کنیز به وی، بهره مند می سازد و شخص تنگدست وی را از گندم و کشمش و جامه و درهم، بهره مند می سازد. ایشان در ادامه فرمودند: امام حسن مجتبی علیه السلام، زنش را با اعطای کنیز به وی، بهره مند ساخت و ایشان زنی را طلاق نداد، مگر آن که آن زن را به نوعی بهره مند ساخت.(2)

4) وی همچنین از حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از محمد بن زیاد، از عبد الله بن سنان و علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از سماعه، و همگی از امام صادق علیه السلام در خصوص آیه:_ «وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ_» نقل می کنند: زن مطلقه را باید پس از پایان عده اش به نوعی بهره مند ساخت؛ توانگر به اندازه توان خود و تنگدست به اندازه وسع خود. سپس فرمودند: چگونه می توان وی را بهره مند ساخت در حالی که وی در دوره عده اش به سر می برد و هر دو به یکدیگر نیازمند هستند و خداوند هر آن چه بخواهد میان آن دو به وجود می آورد. فرد توانگر همسرش را با اعطای یک برده و یا کنیز به وی بهره مند می سازد و شخص تنگدست وی را از گندم و کشمش و جامه و درهم، بهره مند می سازد. ایشان در ادامه فرمودند: امام حسن مجتبی علیه السلام زنی را

1- [1] - کافی ، ج 6، ص 105، ح 2.
2- [2] - کافی ، ج 6، ص 105، ح 3.

طلاق دادند و کنیزی را به وی اعطا نمود و ایشان هرگز زنی را طلاق نمی داد مگر آن که او را به نوعی بهره مند می ساخت.

وی همچنین از حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از محمد بن زیاد، از معاویه بن عمار، از قول امام صادق علیه السلام نقل می کند: امام حسن مجتبی علیه السلام زنان خویش را با کنیز، بهره مند می ساخت.(1)

5) وی همچنین از تعدادی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از ابن ابی نصر، از عبد الکریم، از ابو بصیر نقل می کند: از امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه: «وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» سؤال کردم که حد اقل متاعی که مرد تنگدست قادر است تقدیم کند چیست؟ ایشان فرمودند: روبند (نوعی حجاب) و یا چیزی شبیه به آن.(2)

6) شیخ با سند خود، از صفوان بن یحیی، از عبد الله، از ابو بصیر نقل می کند: از امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه: «وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» سؤال کردم: حد اقل متاعی که مرد تنگدست قادر است تقدیم کند چیست؟ ایشان فرمودند: روبند (نوعی حجاب) و یا چیزی شبیه به آن. (3)

7) عیاشی، از ابو بصیر نقل می کند: از امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه: «وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» سؤال کردم: حداقل متاعی که مرد تنگدست قادر است تقدیم کند چیست؟ ایشان فرمودند: روبند یا چیزی شبیه به آن.(4)

8) عیاشی، از ابو بصیر نقل می کند: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ» سؤال کردم و ایشان در پاسخ فرمودند: زن مطلقه باید پس از پایان عده اش به نوعی بهره مند شود؛ توانگر به اندازه توان خود و تنگدست به اندازه وسع خود. اما چگونه می توان وی را بهره مند ساخت در حالی که وی در دوره عده اش به سر می برد و هر دو به یکدیگر نیازمند هستند؛ و خداوند هر آن چه بخواهد، میان آن دو به وجود می آورد. فرد توانگر،

1- [1] - کافی ، ج 6، ص 105، ح 4.

2- [2] - کافی ، ج 6، ص 105، ح 5.
3- [3] - تهذیب ، ج 8، ص 140، ح 486.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 150ح 433.

همسرش را با اعطای یک برده و یا کنیز به وی بهره مند می سازد و شخص تنگدست وی را از گندم و کشمش و جامه و درهم، بهره مند می سازد. ایشان در ادامه فرمود: امام حسن مجتبی علیه السلام زنش را با اعطای کنیزی طلاق داد و ایشان هرگز زنی را طلاق نمی داد مگر آن که او را به نوعی بهره مند می ساخت.(1)

9) وی همچنین نقل می کند که حلبی گفت: زن مطلقه باید پس از پایان عده اش به نوعی بهره مند شود؛ توانگر به اندازه توان خود و تنگدست به اندازه وسع خود.(2)

10) وی همچنین روایت می کند: از ابو عبد الله (امام صادق) و ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام در خصوص زن مطلقه و بهره مندی وی سؤال کردم: ایشان در پاسخ فرمود: به میزان اموال همسرش بستگی دارد.(3)

11) وی همچنین از حسن بن زیاد، از امام صادق علیه السلام در رابطه با مردی که همسرش را طلاق می دهد پیش از آن که با وی هم بستر شود نقل می کند: در صورتی که برای وی مهریه ای تعیین کرده باشد، باید نیمی از آن را به وی بدهد؛ ولی عده ای ندارد و در صورتی که برای وی مهریه ای تعیین نکرده باشد، مهریه ای به وی تعلق نمی گیرد، ولی باید وی را بهره مند سازد؛ زیرا که خداوند در کتابش می فرماید: «وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ».(4)

12) وی همچنین از احمد بن محمد، از برخی از یاران نقل می کند: بهره مند کردن زن مطلّقه واجب است.(5)

«أَلَمْ تر إِلَى الَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيارِهِمْ وَهمْ أُلُوفٌ...وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يشْكُرُونَ (243)»

«أَلَمْ تر إِلَى الَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيارِهِمْ وَهمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهمُ اللّه مُوتُواْ ثُمَّ أَحْياهمْ إِنَّ اللّه لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يشْكُرُونَ (243)»

[آیا از (حال) کسانی که از بیم مرگ از خانه های خود خارج شدند و هزاران تن

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 149ح 430.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 149ح 431.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 149ح 432.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 150ح 433.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 150ذیل حدیث شماره : 433 و تهذیب، ج 8، ص 141، ح 490.

بودند خبر نیافتی؟ پس خداوند به آنان گفت: تن به مرگ بسپارید. آن گاه آنان را زنده ساخت. آری، خداوند نسبت به مردم صاحب بخشش است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند]

1) محمد بن یعقوب، از برخی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از عمر بن یزید، و از دیگر افراد، و برخی از آنها از امام صادق علیه السلام در خصوص آیه: «أَلَمْ تر إِلَى الَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيارِهِمْ وَهمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهمُ اللّه مُوتُواْ ثُمَّ أَحْياهمْ» روایت می کنند که ایشان می فرمایند: آنها از اهالی یکی از شهرهای دیار شام بودند، و شامل هفتاد خانه بودند و آنها هر چند وقت یکبار، مبتلا به طاعون می شدند. پس هر گاه احساس می کردند این بیماری وارد شهر آنها شده است، ثروتمندان آن شهر به دلیل قدرتشان از شهر خارج می شدند و فقیران، بسبب ضعفشان در شهر باقی می ماندند. بنابراین، افرادی که باقی می ماندند بیشتر در معرض مرگ قرار می گرفتند و کسانی که خارج می شدند کمتر دچار آن می شدند. در آن زمان، کسانی که از شهر خارج شده اند می گفتند: اگر در شهر باقی می ماندیم بیشتر در معرض مرگ قرار می گرفتیم، و کسانی که در شهر باقی می ماندند، می گفتند: اگر از شهر خارج می شدیم کمتر به چنگال مرگ گرفتار می شدیم. سپس در ادامه می فرماید: بنابراین همگی به این نتیجه رسیدند که هر گاه طاعون وارد شهر آنها شد و آن را احساس کردند، همگی از شهر، خارج شوند و از طاعون، دور شوند تا مرگ به سراغ آنها نیاید. چون طاعون را احساس کردند، همگی از شهر، خارج شده و از طاعون گریختند تا از مرگ در امان بمانند. از آن پس در سرزمینها به اذن خداوند سفر نمودند، تا این که به شهر خرابه ای رسیدند که مردم، آن را ترک کرده بودند و طاعون بر آن شهر سایه افکنده بود. پس در همان جا اتراق کردند. زمانی که بار خویش را در آن شهر بر زمین گذاشتند و مستقر شدند، خداوند باری تعالی فرمود: همگی بمیرید، پس همه در آن لحظه مردند و در نظر پوسیده آمدند. آنها در گذرگاه مردم بودند، مردم نیز آنها را جارو کرده و همه را در یک مکان جمع کردند. در آن هنگام یکی از پیامبران بنی اسرائیل به نام حزقیل، بر آنها گذر کرد. زمانی که آن استخوان ها را دید، گریست و اشک بر گونه اش جاری شد و گفت: پروردگارا! اگر تو بخواهی در همین لحظه، آنها را همچنان که میراندی، زنده خواهی کرد و آنها سرزمین های تو را آباد خواهند ساخت و بندگانت را به دنیا

خواهند آورد و با دیگر بندگان، به عبادت تو خواهند پرداخت. خداوند در آن هنگام به وی وحی کرد: آیا این چنین دوست می داری؟ پیامبر گفت: بلی، ای پروردگار! آنها را زنده کن.

در آن هنگام، خداوند به وی وحی کرد که چنین و چنان بگوید. پیامبر هر آن چه را که خداوند به وی فرموده بود بر زبان راند. امام صادق علیه السلام فرمود: آن کلمات، اسم اعظم بود. زمانی که حزقیل آن کلام را بر زبان راند، به استخوان ها نظر افکند و دید که به سوی یکدیگر پرواز می کنند و مردم دوباره زنده شدند؛ در حالی که به یکدیگر می نگریستند و تسبیح خداوند را می گفتند و تکبیر و تهلیل بر زبان می آوردند. در آن هنگام حزقیل گفت: گواهی می دهم همانا خداوند بر هر چیزی قادر و تواناست. عمر بن یزید روایت می کند: که امام صادق علیه السلام فرمودند: این آیه، در شأن این افراد نازل شده است.(1)

2) عیاشی، از حمران بن اعین، از امام صادق علیه السلام در رابطه با آیه: «أَلَمْ تر إِلَى الَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيارِهِمْ وَهمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهمُ اللّه مُوتُواْ ثُمَّ أَحْياهمْ» به ایشان عرض کردم: آیا خداوند آنها را زنده نمود تا مردم به آنها بنگرند، سپس آنها را در روز معینی میراند، سپس آنها را به دنیا بازگرداند تا در خانه ها ساکن شوند و بخورند و با زنان ازدواج نمایند؟ ایشان فرمود: خداوند آنها را بازگرداند تا این که در خانه ها ساکن شدند و خوردند و با زنان ازدواج کردند و تا زمانی که مشیت خداوند بود در آن حال باقی ماندند؛ سپس در زمان مشخصی از دنیا رفتند.(2) این روایت را سعد بن عبد الله با استناد به حمران از امام صادق علیه السلام نقل می کند.(3)

3) طبرسی در احتجاج در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می کند: خدواند قومی را که از ترس طاعون از دیارشان خارج شده بودند و تعدادشان نامعلوم بود، زنده گردانید. خداوند آنها را برای مدت طولانی میراند تا این که استخوان هایشان مُندرس و گوشتشان از هم جدا و با خاک، یکسان شدند. زمانی که خداوند اراده فرمود تا قدرت خویش را به بندگان خویش نشان دهد، پیامبری به

1- [1] - کافی ، ج 8، ص 198، ح 237.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 150ح 434.

3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 23.

نام حزقیل فرستاد. سپس پیامبر، مردگان را ندا داد و بدنهای آنها جمع شد و روحشان به کالبد آنها بازگشت. سپس به مانند روزی که از دنیا رفتند بازگشتند، بدون این که از تعداد آنها کاسته شود. آنان از آن پس، مدتی طولانی در دنیا زندگی کردند.(1)

«مَّن ذَا الَّذِی یقْرِضُ اللّه قَرْضًا حَسَنًا فَیضَاعِفَه لَه أَضْعَافًا کَثِیرَةً وَاللّه یقْبِضُ وَیبْسُطُ وَإِلَیه تُرْجَعُونَ (245)»

[کیست آن کس که به (بندگان) خدا وام نیکویی دهد تا (خدا) آن را برای او چند برابر بیفزاید؟ و خداست که (در معیشت بندگان) تنگی و گشایش پدید می آورد؛ و به سوی او بازگردانده می شوید]

1) محمد بن یعقوب از برخی از یاران، از احمد بن محمد، از وشاء، از عیسی بن سلیمان نحاس، از مفضل بن عمر، از خیبری و یونس بن ظبیان، که هر دو نقل می کنند از امام صادق علیه السلام شنیده ایم که می فرمود: چیزی نزد خداوند دوست داشتنی تر از تقدیم اموال به امام نمی باشد و همانا که خداوند آن اموال ودرهم ها را در بهشت برای وی همچون کوه اُحُد قرار خواهد داد. سپس در ادامه فرمود: خداوند باری تعالی در کتابش می فرماید: «مَّن ذَا الَّذِی یقْرِضُ اللّه قَرْضًا حَسَنًا فَیضَاعِفَه لَه أَضْعَافًا کَثِیرَةً». ایشان فرمودند: به خدا سوگند! که آن در حق امام می باشد.(2)

2) ابن بابویه بیان می دارد: محمد بن موسی بن متوکل، از قول محمد ابن یحیی عطار، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از ابو ایوب خزاز نقل می کند: از امام صادق علیه السلام شنیده ایم که می فرمودند: زمانی که آیه: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَه خَیرٌ مِّنْها» [هر کس نیکی به میان آورد، پاداشی بهتر از آن خواهد داشت] بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوندا! بر من بیفزا. در آن هنگام خداوند باری تعالی بر وی آیه: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَه عَشْرُ أَمْثَالِها» [هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن (پاداش) خواهد داشت]. سپس

1- [1] - احتجاج، ص 344.
2- [2] - کافی ، ج 1، ص 451، ح 2.

پیامبر دوباره فرمودند: خداوندا! بر من بیفزا. در آن هنگام خداوند باری تعالی بر وی آیه: «مَّن ذَا الَّذِی یقْرِضُ اللّه قَرْضًا حَسَنًا فَیضَاعِفَه لَه أَضْعَافًا کَثِیرَةً» را نازل کرد. پس پیامبر دریافت که فراوانی که خداوند به کسی عطا نماید بی شمار و بی انتهاست.(1)

3) عیاشی از علی بن عمار نقل می کند: امام صادق علیه السلام فرمودند: زمانی که آیه: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَه خَیرٌ مِّنْها» [هر کس نیکی به میان آورد، پاداشی بهتر از آن خواهد داشت] بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوندا! بر من بیفزا. در آن هنگام خداوند باری تعالی بر وی آیه: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَه عَشْرُ أَمْثَالِها» [هر کس کار نیکی بیاورد ده برابر آن پاداش خواهد داشت] را نازل کرد. سپس پیامبر دوباره فرمود: خداوندا! بر من بیفزا. در آن هنگام خداوند باری تعالی بر وی آیه: «مَّن ذَا الَّذِی یقْرِضُ اللّه قَرْضًا حَسَنًا فَیضَاعِفَه لَه أَضْعَافًا کَثِیرَةً» را نازل کرد. همانا فراوانی و کثرتی که خداوند به کسی عطا نماید بی شمار است. (2)

4) اسحاق بن عمار روایت می کند: از امام رضا علیه السلام در مورد آیه: «مَّن ذَا الَّذِی یقْرِضُ اللّه قَرْضًا» سؤال کردم و ایشان فرمودند: این امر در حق امام صدق می کند. (3)

5) محمد بن عیسی بن زیاد روایت می کند: روزی در دیوان ابن عبّاد بودم و او را در حالی که از نامه ای نسخه برداری می کرد، دیدم. سپس در مورد آن نامه از وی پرسیدم. وی در جواب گفت: این نامه امام رضا علیه السلام از خراسان برای فرزندش می باشد. از وی خواستم آن نامه را به من دهد، وایشان آن را به من داد. محتوای نامه این چنین بود: به نام خداوند بخشنده مهربان. خداوند تو را بسیار پایدار نماید و از هر دشمنی نگهدارت باشد. ای پسرم! - پدرت به فدایت باد- اموالم را برای تو شرح دادم در حالی که من در قید حیات هستم. پس از خدا می خواهم، به تو صله ای عنایت کند؛ برای آن که آن را به خویشاوندان و موالیان

1- [1] - معانی الاخبار، ص 397، ح 54.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 151، ح 435.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 151، ح 435.

موسی و جعفر علیه السلام تقدیم نمایی. اما «سعیده»(1)، او زنی است که در تنگدستی، بردبار و تواناست و به خاطر دقت نظری که دارد، رأی او صائب است؛ ولی آن، چنین نیست. خداوند می فرماید: «مَّن ذَا الَّذِی یقْرِضُ اللّه قَرْضًا حَسَنًا فَیضَاعِفَه لَه أَضْعَافًا کَثِیرَةً» و همچنین می فرماید: «لِینفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِه وَمَن قُدِرَ عَلَیه رِزْقُه فَلْینفِقْ مِمَّا آتَاه اللّه»(2) و همانا خداوند روزی فراوانی به تو عطا نماید. پسرم! - پدرت به فدایت - مگذار چیزی که به آن علاقه داری میان من و تو جدایی افکند و تو آن را از من پنهان کنی؛ چرا که در آن هنگام، بخت و اقبال را از خود، ستانده ای. والسلام.

2) ابن بابویه، از قول احمد بن محمد بن هیثم عجلی - که رحمت خداوند بر او باد - نقل می کند: احمد بن یحیی بن زکریا قطان، از قول بکر بن عبد الله بن حبیب، از قول تمیم بن بهلول، از پدرش، از ابو الحسن عبدی، از سلیمان بن مهران، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «وَاللّه یقْبِضُ وَیبْسُطُ وَإِلَیه تُرْجَعُونَ» روایت می کند: منظور این است که خداوند می بخشد و منع می کند. (3)

«أَلَمْ تر إِلَی الْمَلإِ مِن بنی اسرائیل مِن بَعْدِ مُوسَی...وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ (250)»

«أَلَمْ تر إِلَی الْمَلإِ مِن بنی اسرائیل مِن بَعْدِ مُوسَی إِذْ قَالُواْ لِنَبِی لَّهمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِکًا نُّقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّه قَالَ هلْ عَسَیتُمْ إِن کُتِبَ عَلَیکُمُ الْقِتَالُ أَلاَّ تُقَاتِلُواْ قَالُواْ وَمَا لَنَا أَلاَّ نُقَاتِلَ فِی سَبِیلِ اللّه وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِن دِیارِنَا وَأَبْنَآئِنَا فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیهمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْاْ إِلاَّ قَلِیلًا مِّنْهمْ وَاللّه عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ (246) وَقَالَ لَهمْ نَبِیهمْ إِنَّ اللّه قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طَالُوتَ مَلِکًا قَالُوَاْ أَنَّی یکُونُ له الْمُلْکُ عَلَینَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْه وَلَمْ یؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللّه اصْطَفَاه عَلَیکُمْ وَزَادَه بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللّه یؤْتِی مُلْکَه مَن یشَاءُ وَاللّه وَاسِعٌ عَلِیمٌ (247) وَقَالَ لَهمْ نَبِیهمْ إِنَّ آیةَ مُلْکِه أَن یأْتِیکُمُ التَّابُوتُ فِیه سَکِینَةٌ مِّن

1- [1] - سعیده : از زنان مورد اعتماد امام موسی کاظم (ع) بود. معجم رجال الحدیث، ج 23، ص 192.
2- [2] - طلاق / 7.

3- [3] - توحيد، ص 161، ح 2.

رَّبِّكُمْ وَبَقِيةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هارُونَ تَحْمِلُه الْمَلآئِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ (248) فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللّه مُبْتَلِيكُم بِنَهرٍ فَمَن شَرِبَ مِنْه فَلَيسَ مِنِّي وَمَن لَّمْ يطْعَمْه فَإِنَّه مِنِّي إِلاَّ مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيدِه فَشَرِبُواْ مِنْه إِلاَّ قَلِيلاً مِّنْهمْ فَلَمَّا جَاوَزَه هوَ وَالَّذِينَ آمَنُواْ مَعَه قَالُواْ لاَ طَاقَةَ لَنَا الْيوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنودِه قَالَ الَّذِينَ يظُنُّونَ أَنَّهم مُّلاَقُو اللّه كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللّه وَاللّه مَعَ الصَّابِرِينَ (249) وَلَمَّا بَرَزُواْ لِجَالُوتَ وَجُنُودِه قَالُواْ رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَينَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (250)»

[آیا از (حال) سران بنی اسرائیل پس از موسی خبر نیافتی؟ آن گاه که به پیامبری از خود گفتند: پادشاهی برای ما بگمار تا در راه خدا پیکار کنیم. (آن پیامبر) گفت: اگر جنگیدن بر شما مقرر گردد، چه بسا پیکار نکنید. گفتند: چرا در راه خدا نجنگیم با آن که ما از دیارمان و از (نزد) فرزندانمان بیرون رانده شده ایم؟ پس هنگامی که جنگ بر آنان مقرر شد، جز شماری اندک از آنان (همگی) پشت کردند و خداوند به (حال) ستمکاران داناست.* و پیامبرشان به آنان گفت: در حقیقت، خداوند طالوت را بر شما به پادشاهی گماشته است. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آن که ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از حیث مال گشایشی داده نشده است؟! پیامبرشان گفت: در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و (نیروی) بدنی بر شما برتری بخشیده است و خداوند، پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می دهد؛ و خدا گشایشگر داناست.*و پیامبرشان بدیشان گفت: در حقیقت، نشانه پادشاهی او این است که آن صندوق (عهد) که در آن آرامش خاطری از جانب پروردگارتان و بازمانده ای از آن چه خاندان موسی و خاندان هارون (در آن) بر جای نهاده اند در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند به سوی شما خواهد آمد. مسلّماً اگر مؤمن باشید، برای شما در این (رویداد) نشانه ای است.* چون طالوت با لشکریان (خود) بیرون شد، گفت: خداوند، شما را به وسیله رودخانه ای خواهد آزمود؛ پس هر کس از آن بنوشد، از (پیروان) من نیست؛ و هر کس از آن نخورد، قطعاً او از (پیروان) من است مگر

کسی که با دستش کفی برگیرد. پس (همگی) جز اندکی از آنها از آن نوشیدند و هنگامی که (طالوت) با کسانی که همراه وی ایمان آورده بودند از آن (نهر) گذشتند، گفتند: امروز ما را یارای (مقابله با) جالوت و سپاهیانش نیست. کسانی که به دیدار خداوند، یقین داشتند گفتند: بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار به اذن خدا پیروز شدند و خداوند با شکیبایان است. (249)و هنگامی که با جالوت و سپاهیانش روبرو شدند، گفتند: پروردگارا! بر (دلهای) ما شکیبایی فرو ریز و گامهای ما را استوار دار و ما را بر گروه کافران پیروز فرمای]

1) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی،از علی بن نعمان، از هارون بن خارجه، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام در خصوص آیه خداوند باری تعالی: «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْاْ إِلاَّ قَلِيلاً مِّنْهمْ» فرمود: آن تعداد کم،شصت هزار نفر بودند.(1)

2) علی بن ابراهیم، از پدرش، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از هارون بن خارجه، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند: بنی اسرائیل پس از مرگ حضرت موسی علیه السلام به معصیت پرداختند و دین خدا را تحریف کردند و از دستورات خداوند سر پیچی کردند؛ در حالی که در میان آنها پیامبری بود که به آنها امر به معروف و نهی از منکر می کرد؛ ولی آنها از وی فرمانبرداری نمی کردند. بنابر روایات نام آن پیامبر، اِرمیای نبی علیه السلام بوده است. به این دلیل خداوند جالوت را بر آنها چیره ساخت، در حالی که وی از قبطیان بود. سپس جالوت آنها را به خاک ذلت نشاند و مردان آنها را به قتل رساند و آنها را از دیار و اموال خویش خارج ساخت و زنان آنها را به بردگی کشاند. بدین سبب از ترس و وحشت به پیامبر خویش پناه بردند و به وی گفتند: از خداوند تعالی بخواه برای ما پادشاهی بفرستد تا به یاری آن در راه خدا جهاد کنیم. از آن جایی که نبوت و پیامبری در قوم بنی اسرائیل از ملک و پادشاهی جدا بود، خداوند پیامبری و پادشاهی را برای آنها توأم با یکدیگر در نظر نگرفته بود. از این روی آنها به پیامبرشان گفتند: که پادشاهی برای ما بفرست تا در رکاب وی در راه خدا جهاد کنیم. در آن هنگام پیامبرشان به آنها فرمود: «هلْ عَسَيتُمْ إِن كُتِبَ عَلَيكُمُ الْقِتَالُ أَلاَّ

1- [1] - معانی الاخبار، ص 151، ح 1.

تُقَاتِلُواْ قَالُواْ وَمَا لَنَا أَلاَّ نُقَاتِلَ فِی سَبِیلِ اللّه وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِن دِیارِنَا وَأَبْنَآئِنَا» و این عبارات همچون آیه: «فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیهمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْاْ إِلاَّ قَلِیلاً مِّنْهمْ وَاللّه عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ» می باشد. سپس پیامبرشان به آنها گفت: «إِنَّ اللّه قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طَالُوتَ مَلِکاً» آنها از این امر به خشم آمدند و گفتند: «أَنَّی یکُونُ لَه الْمُلْکُ عَلَینَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْه وَلَمْ یؤْتَ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ» زیرا که پیامبری در میان فرزندان لاوی، و ملک و پادشاهی در میان فرزندان یوسف بود؛ این در حالی است که طالوت از فرزندان بنیامین، برادر یوسف از دو طرف پدری و مادری بود و وی نه از خانواده و خانه پیامبری بود نه از خانواده ملک و پادشاهی. در این حال پیامبرشان خطاب به آنها فرمود: «إِنَّ اللّه اصْطَفَاه عَلَیکُمْ وَزَادَه بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللّه یؤْتِی مُلْکَه مَن یشَاءُ وَاللّه وَاسِعٌ عَلِیمٌ» زیرا که طالوت از لحاظ جسمی از جمله عظیم ترین آنها به شمار می رفت و شجاع و نیرومند بود و از آنها داناتر بود، ولی وی فقیر بود و به این دلیل، فقر وی را عیب می شمردند. آنها می گفتند: وی از ثروت بسیار بی بهره است، «وَقَالَ لَهمْ نِبِیهمْ إِنَّ آیةَ مُلْکِه أَن یأْتِیکُمُ التَّابُوتُ فِیه سَکِینَةٌ مِّن رَّبِّکُمْ وَبَقِیةٌ مِّمَّا تَرَکَ آلُ مُوسَی وَآلُ هارُونَ تَحْمِلُه الْمَلآئِکَةُ» و آن تابوتی بود که خداوند آن را بر موسی نازل نمود و مادر موسی، وی را در آن نهاد و سپس وی را در رودخانه افکند. در میان بنی اسرائیل تعداد زیادی بودند که به آن تبرک می کردند. زمانی که مرگ موسی فرارسید، لوحها و سپر و همه آیات و نشانه های پیامبری خویش را در آن نهاد. سپس آن را در نزد وصی خویش، یوشع به ارث نهاد. تابوت در میان بنی اسرائیل باقی ماند، به طوری آن را کوچک شمردند و بچه ها در کوچه ها با آن بازی می کردند. تا زمانی که تابوت میان بنی اسرائیل بود، با عزت و شرف و سربلندی زندگی می کردند. ولی زمانی که به معصیت روی آوردند و تابوت را کوچک شمردند، خداوند تابوت را به نزد خویش برد. پس هنگامی که از پیامبر خویش درخواست کردند، خداوند طالوت را به عنوان پادشاهی که با آنها به جهاد بپردازد فرستاد. در آن هنگام خداوند تابوت را به آنها بازگرداند و فرمود: «إِنَّ آیةَ مُلْکِه أَن یأْتِیکُمُ التَّابُوتُ فِیه سَکِینَةٌ مِّن رَّبِّکُمْ وَبَقِیةٌ مِّمَّا تَرَکَ آلُ مُوسَی وَآلُ هارُونَ تَحْمِلُه الْمَلآئِکَةُ»، ایشان در مورد بقیه فرمودند: منظور،ذریه و نسل پیامبران است.(1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 89.

3) علی بن ابراهیم گفت: و اما این آیه: «فِیه سَکِینَهٌ مِّن رَّبِّکُمْ» به این امر اشاره دارد که تابوت را میان دشمنان و مسلمانان قرار می دادند، در آن هنگام از آن شمیم خوشی با ظاهری همچون چهره انسان خارج می شد. (1)

4) علی بن ابراهیم همچنین از قول پدرش، از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام روایت می کند: سکینه، نسیم بهشت است که ظاهری همچون چهره انسان دارد. هنگامی که تابوت میان مسلمانان و کافران قرار داده می شد، اگر مردی از آن جلوتر می رفت، که باز نمی گشت تا این که یا کشته شود و یا پیروز شود، و اگر مردی پشت تابوت را خالی می کرد، کافر می شد و امام، وی را به عنوان کافر می کشت. در آن هنگام خداوند به پیامبر آنها وحی فرستاد، فردی که زره موسی اندازه قامت اوست، جالوت را خواهد کشت. وی از نوادگان لاوی، فرزند یعقوب است و نام وی داود بن آسی است. آسی به حرفه چوپانی مشغول بود و دارای ده فرزند بود که داود کوچکترین آنها بود. هنگامی که طالوت برای بنی اسرائیل فرستاده شد و آنها را برای جنگ با جالوت آماده ساخت، به آسی فرمان داد که فرزندانت را به نزد من بفرست. زمانی که همه در نزد وی حاضر گشتند، یکایک آنها را فرا خواند و سپر حضرت موسی علیه السلام را به تن آنها پوشاند. سپر برای برخی از آنها بلند و برای برخی دیگر کوتاه بود. در آن هنگام خطاب به آسی گفت: آیا یکی از فرزندانت را با خود به حضور نیاورده ای؟ وی در پاسخ گفت: بلی، کوچکترین فرزندم را برای چرا دادن گوسفندان [در دیار خویش] رها کردم. پس پسرش را به سوی وی فرستاد و وی را حاضر نمود. زمانی که او را فرا خواند، با قلاب سنگی، در دست وارد شد. طالوت در شرح این امر گفت: در مسیر خویش به سه سنگ بر خورد می کند، که به وی گفته اند: ای داود! ما را نیز با خود ببر. بنابراین آنها را در زیر جامه خویش گذاشته است. وی جنگ آور بود و از لحاظ قوای جسمانی بسیار نیرومند و شجاع. زمانی که نزد طالوت رفت، زره موسی را به وی پوشاند، پس به قامت او استوار شد. در آن هنگام طالوت سربازان را تقسیم کرد و پیامبرشان به آنها فرمود: ای بنی اسرائیل! خدواند شما را در این صحرای بی آب و علف با رودی آزمایش خواهد کرد. هر کس از آن رود بنوشد، از زمره حزب الله

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 90.

نخواهد بود؛ و هر کس از آن آب ننوشد، از جمله حزب الله خواهد بود. هر کس حق دارد فقط مشتی از آب را در دست گیرد. زمانی که به نزدیک رود رسیدند، خداوند آنها را آزاد گذاشت تا هر کدام یک مشت آب را بردارند. پس جز افراد اندک، همه از آن آب نوشیدند. تعداد کسانی که از آن آب نوشیدند شصت هزار نفر بود و همان گونه که خداوند فرمود این امتحانی برای آنها بود.(1)

5) از امام صادق علیه السلام روایت شده است: تعداد افراد اندکی که از آن آب ننوشیدند و حتی مشتی از آن را در دست نگرفته بودند، سیصد و سیزده نفر مرد بود. زمانی که از رودخانه گذشتند و به سربازان جالوت نظاره کردند، کسانی که از آن آب نوشیده بودند، گفتند: «لاَ طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنودِهِ» و کسانی که از آب ننوشیده بودند، گفتند: «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَينَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ». داود جلو رفت تا روبروی جالوت قرار گرفت. جالوت بر روی فیلی نشسته بود و بر سر آن، تاجی نهاده بود و بر پیشانی خویش یاقوتی با نوری درخشان داشت و سربازانش گرد وی بودند. داود یکی از آن سنگ ها را برداشت و به سمت راست جالوت پرتاب کرد. سنگ به هوا رفت و بر سر آنها افتاد و همگی پا به فرار گذاشتند. داود سنگ دیگری برداشت و به سمت چپ جالوت زد، سنگ بر سر آنها افتاد و همه فرار کردند. سپس جالوت را با سنگ سوم نشانه گرفت و به یاقوت پیشانی اش برخورد کرد و به مغز وی رسید و کشته شد و بر زمین افتاد.(2)

6) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد و حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از هارون بن خارجه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «إِنَّ اللّه قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكاً قَالُواْ أَنَّى يكُونُ لَه الْمُلْكُ عَلَينَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْه» روایت می کند که حضرت فرمود: طالوت نه از نسل نبوت بود و نه از نسل پادشاهی و سیادت و بنابراین خداوند فرمود: «إِنَّ اللّه اصْطَفَاه عَلَيكُمْ» و همچنین فرمود: «إِنَّ آيةَ مُلْكِه أَن يأْتِيكُمُ التَّابُوتُ فِيه سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هارُونَ» و تابوت را فرشتگان حمل کردند و آوردند. خداوند در ادامه می فرماید: «إِنَّ اللّه مُبْتَلِيكُم بِنَهرٍ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 90.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 91.

فَمَن شَرِبَ مِنْه فَلَيسَ مِنِّی وَمَن لَّمْ يطْعَمْه فَإِنَّه مِنِّی إِلاَّ مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيدِه فَشَرِبُواْ مِنْه» بنابراين همگی بجز سيصد و سيزده نفر مرد، از آن آب نوشيدند و از ميان آنها كسانی بودند كه مشتی از آب برداشتند و كسانی كه آب ننوشيدند. هنگامی كه در برابر جالوت ظاهر شدند، كسانی كه مشتی از آب را برداشتند، گفتند: «لاَ طَاقَةَ لَنَا الْيوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنودِه» و كسانی كه از آب ننوشيدند، گفتند: «كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللّه وَاللّه مَعَ الصَّابِرِينَ»(1)

7) همچنين وی با سند خويش، از احمد بن محمد، از حسين بن سعيد، از فضاله بن ايوب، از يحيی حلبی، از عبد الله بن سليمان، از امام صادق عليه السلام روايت می كند: «إِنَّ آيةَ مُلْكِه أَن يأْتِيكُمُ التَّابُوتُ فِيه سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هارُونَ تَحْمِلُه الْمَلآئِكَةُ» فرشتگان آن را به صورت گاوی ماده حمل می كردند.(2)

8) وی همچنين از علی بن ابراهيم، از پدرش، از حماد بن عيسی، از حريز، از يک راوی، از امام صادق عليه السلام در مورد آيه: «يأْتِيكُمُ التَّابُوتُ فِيه سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هارُونَ تَحْمِلُه الْمَلآئِكَةُ» روايت می كند: در سنگ ريزه های الواح،(3) علم و حكمت نهفته است.(4)

9) وی همچنين از علی بن ابراهيم، از پدرش، از ابن اسباط و محمد بن احمد، از موسی بن قاسم بجلی، از علی بن اسباط، از ابو الحسن امام رضا عليه السلام روايت می كند: از ايشان پرسيديم: خداوند به تو خير و نيكی دهد! منظور از سكينه چيست؟ ايشان فرمودند: بادی است كه از بهشت با ظاهری شبيه به چهره انسان و با بويی خوش خارج می شود؛ و اين باد همان بادی است كه بر حضرت ابراهيم عليه السلام نازل شد و به گرد اركان كعبه چرخيد؛ در حالی كه وی ستونها را بنا می كرد. به او سخنی گفتند كه خداوند، آن را در قرآن چنين نقل می كند: «فِيه سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هارُونَ تَحْمِلُه الْمَلآئِكَةُ» امام در اين باره می فرمايند: سكينه در تابوت بود. در تابوت طشتی بود كه در آن قلبهای پيامبران

1- [1] - كافی ، ج 8، ص 216، ح 498.
2- [2] - كافی ، ج 8، ص 317، ح 499.

3- [3] - رضراض: سنگ خاره و یا سنگهای کوچک. «القاموس المحیط – از مصدر رضض»
4- [4] - کافی ، ج 8، ص 317، ح 500.

شسته می شد و این تابوت در میان پیامبران بنی اسرائیل، دست به دست می شد. سپس امام رو به ما کردندو فرمودند: تابوت شما چیست؟ عرضه داشتیم: سلاح. ایشان فرمود: راست گفتید. همانا آن تابوت شماست.(1)

10) ابن بابویه روایت می کند: محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از قول محمد بن حسن صفار، از ابراهیم بن هاشم، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرحمن، از ابو الحسن امام رضا علیه السلام روایت می کند: از ایشان سؤال کردم: جانم به فدایت! تابوت موسی چه بود و چقدر ظرفیت داشت؟ ایشان فرمود: سه ذرع در دو ذرع. به ایشان عرض کردم: در آن چه بود؟ ایشان فرمود: عصای موسی و سکینه. به ایشان گفتم: سکینه چه بود؟ ایشان فرمودند: روح الله که سخن می گفت و هر گاه مردم در امری به اختلاف می رسیدند، با آنها سخن می گفت و در مورد آن چه که بخواهند آنها را آگاه می ساخت.(2)

11) عیاشی، از محمد حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند: «أَلَمْ تر إِلَى الْمَلإِ مِن بنی اسرائیل مِن بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُواْ لِنَبِی لَّهمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكاً نُّقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّه قَالَ هلْ عَسَیتُمْ إِن كُتِبَ عَلَیكُمُ الْقِتَالُ أَلاَّ تُقَاتِلُواْ قَالُواْ وَمَا لَنَا أَلاَّ نُقَاتِلَ فِی سَبِیلِ اللّه» ایشان در مورد این آیه می فرماید: در آن زمان پادشاه، سربازان را به پیش می برد و پیامبر امور را هدایت می کرد و وی را از وحی خداوند آگاه می ساخت. زمانی که این امر را به پیامبرشان گفتند، پیامبر در پاسخ به آنها فرمود: شما وفا و راستی و میلی در جهاد کردن ندارید. آنها گفتند: ما از جهاد حذر می کردیم، ولی اکنون که از دیار خویش خارج شدیم و از فرزندانمان دور گشته ایم، چاره ای جز جهاد کردن نداریم؛ و همانا که از پروردگار خویش در جهاد دشمنمان پیروی خواهیم کرد. پیامبر در مقابل فرمود: خداوند طالوت را به عنوان پادشاه شما فرستاد. در آن هنگام بزرگان بنی اسرائیل عرض کردند: چگونه طالوت بر ما سَروری کند، در حالی که نه از خاندان پیامبری است و نه از خاندان پادشاهی؟! تو می دانی که پیامبری و پادشاهی در خاندان لاوی است و یهودا و طالوت از نسل بنیامین، فرزند یعقوب هستند. در این هنگام پیامبر به آنها فرمود:

1- [1] - کافی ، ج 3، ص 471، ح 5.
2- [2] - معانی الاخبار، ص 284، ح 2.

«إِنَّ اللّه اصْطَفَاه عَلَيكُمْ وَزَادَه بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ» و ملک در دست خداوند است و در هر مکانی که اراده فرماید، آن را قرار می دهد؛ و به این گونه نیست که شما آن را انتخاب نمایید. «إِنَّ آیةَ مُلْکِه أَن یأْتِیکُمُ التَّابُوتُ» از سوی خداوند که فرشتگان آن را حمل می کنند «فِیه سَکِینَةٌ مِّن رَّبِّکُمْ وَبَقِیةٌ مِّمَّا تَرَکَ آلُ مُوسَی وَآلُ هارُونَ» و این همان چیزی بود که هر دشمنی را که با او روبرو می شدید به وسیله آن شکست می دادید. آنها در مقابل گفتند: در صورتی که تابوت بیاید، خشنود خواهیم گشت و تسلیم خواهیم شد. (1)

12) ابو بصیر از امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «لَمَّا کُتِبَ عَلَیهمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْاْ إِلاَّ قَلِیلاً مِّنْهمْ» روایت می کند که حضرت فرمود: آن تعداد اندک، شصت هزار [نفر] بود. (2)

13) ابو بصیر از امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «إِنَّ اللّه قَدْ بَعَثَ لَکُمْ طَالُوتَ مَلِکاً قَالُوَاْ أَنَّی یکُونُ لَه الْمُلْکُ عَلَینَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْه» روایت می کند: وی نه از نسل نبوت بود و نه از نسل پادشاهی. «قَالَ إِنَّ اللّه اصْطَفَاه عَلَیکُمْ» «إِنَّ آیةَ مُلْکِه أَن یأْتِیکُمُ التَّابُوتُ فِیه سَکِینَةٌ مِّن رَّبِّکُمْ وَبَقِیةٌ مِّمَّا تَرَکَ آلُ مُوسَی وَآلُ هارُونَ تَحْمِلُه الْمَلآئِکَةُ» فرشتگان، تابوت را حمل کرده و آوردند.(3)

14) حریز ،از مردی، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «أَن یأْتِیکُمُ التَّابُوتُ فِیه سَکِینَةٌ مِّن رَّبِّکُمْ وَبَقِیةٌ مِّمَّا تَرَکَ آلُ مُوسَی وَآلُ هارُونَ تَحْمِلُه الْمَلآئِکَةُ» روایت می کند: در سنگریزه های الواح، علم و حکمت نهفته است. علم و دانش از آسمان نازل گشت، سپس در لوحها نوشته شد و در تابوت قرار داده شد.(4)

15) ابو الحسن، از امام صادق علیه السلام که در مورد آیه: «وَبَقِیةٌ مِّمَّا تَرَکَ آلُ مُوسَی وَآلُ هارُونَ تَحْمِلُه الْمَلآئِکَةُ» از او پرسیده شد، روایت می کند: منظور، نسل پیامبران است.(5)

16) عباس بن هلال از ابو الحسن امام رضا علیه السلام نقل می کند: من از وی

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 151، ح 438.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 152، ح 439.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 152، ح 440.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 152، ح 441
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 153، ح 442.

شنیدم، در حالی که به فرزندش حسن می فرمود: چه چیزی به عنوان سکینه در نزد شماست؟ و حضرت آیه: «فَأَنزَلَ اللَّه سَکِینَتَه عَلَی رَسُولِه»(1) [پس خدا آرامش خود را بر فرستاده خویش فرو فرستاد] را خواندند. حسن به ایشان عرض کرد: جانم به فدایت، نمی دانم. سکینه چیست؟ ایشان فرمود: بادی با بویی خوش که از بهشت با ظاهری شبیه به چهره انسان خارج می شود. ایشان در ادامه فرمود: این نسیم همراه با پیامبران می باشد. علی بن اسباط به ایشان عرض کرد: آیا این باد بر پیامبران و اوصیا نازل می شود؟ ایشان در پاسخ فرمودند: بر پیامبران نازل می شود. و سپس فرمود: این همان بادی است که بر حضرت ابراهیم علیه السلام پس از این که کعبه را بنا کردند، نازل گشت. سپس آن چیز و آن چیز را برداشت و ابراهیم براساس آن، کعبه را بنا کرد. محمد بن علی به ایشان گفت: معنای قول خداوند: «فِیه سَکِینَهٌ مِّن رَّبِّکُمْ» چیست؟ ایشان رو به حسن کرد و فرمود: چه چیزی به مانند تابوت در میان شماست؟ حسن در پاسخ گفت: سلاح. امام فرمودند: بلی، همانا آن تابوت شماست. سپس فرمود: چه چیزی در تابوت بنی اسرائیل بود؟ ایشان در پاسخ گفت: در آن لوحهای موسی بود که شکست و طشتی که در آن قلبهای پیامبران شسته می شد.(2)

17) ابو بصیر از امام محمد باقر در خصوص آیه: «إِنَّ اللّه مُبْتَلِیکُم بِنَهرٍ فَمَن شَرِبَ مِنْه فَلَیسَ مِنِّی» روایت می کند که همگی از آن آب نوشیدند بجز سیصد وسیزده نفر مرد و از میان آنها کسانی بودند که مشتی از آب را برداشتند و کسانی بودند که از آن ننوشیدند. زمانی که وارد میدان شدند، کسانی که از آب مشتی برداشته بودند، گفتند: «لاَ طَاقَهَ لَنَا الْیوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنودِه» و کسانی که مشتی از آب برنداشته بودند، گفتند: «کَم مِّن فِئَهٍ قَلِیلَهٍ غَلَبَتْ فِئَهً کَثِیرَهً بِإِذْنِ اللّه وَاللّه مَعَ الصَّابِرِینَ».(3)

18) حماد بن عثمان روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت قائم مهدی علیه السلام با عده کمتر از فئه ظهور نخواهند کرد و تعداد فئه کمتراز ده

1- [1] - سوره فتح/ 26.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 153، ح 443.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 153، ح 444.

هزار نفر نخواهد بود.(1)

19) محمد حلبی از امام صادق علیه السلام روایت می کند: داود علیه السلام دارای چهار برادر و پدری پیر و کهن سال بود. داود برای چرای گوسفندان، در شهر خویش باقی ماند؛ سپس طالوت سربازان را به صف کرد. در آن هنگام پدرشان، داود را که کوچکترین فرزندان بود، فرا خواند. پدر گفت: ای پسرم! به سوی برادرانت با این وسایلی که ساختیم، بشتاب تا به وسیله آنها بر دشمنان چیره گردند. داود، مردی کوتاه قامت، سبزه گون، کم مو و با قلبی پاک بود. وی وارد میدان شد و دو لشکر به یکدیگر نزدیک شدند. ابو بصیر در این رابطه می گوید: شنیدم که امام می فرمود: حضرت داود بر سنگ گذری کرد. سنگ به او گفت: ای داود! مرا با خود ببر و به وسیله من جالوت را بکش؛ چرا که من برای قتل وی آفریده شدم. داود، سنگ را برداشت و در میان خورجین خویش در کنار سنگ هایی که به وسیله قلاب سنگ،(2) آنها را در دفاع از گله خویش پرتاب می کرد، قرار داد. زمانی که وارد سپاه شد، دریافت که سپاه جالوت را بسیار عظیم می شمردند. داود خطاب به آنها فرمود: چرا او را این قدر عظیم و بزرگ می شمارید؟! به خدا سوگند هر گاه او را ببینم، بدون تردید او را خواهم کشت. آوازه او پیچید تا این که به گوش طالوت رسید و نزد طالوت فرا خوانده شد. طالوت خطاب به وی گفت: ای جوان! چه مقدار توان و قدرت داری و خود را چگونه آزمودی؟ وی در پاسخ گفت: روزی شیری طرف یکی از گوسفندان گله ام می دوید، به او رسیدم و سرش را گرفتم و دهان وی را از گوسفند جدا کردم و آن را از داخل دهانش خارج نمودم. طالوت دستور داد تا زره فراخ(3) را بیاورند، سپس امام فرمود: زره را آوردند و داود، زره را در گردن خود انداخت. زره به اندازه وی بود به گونه ای که طالوت و همه حاضران قوم بنی اسرائیل از این امر شگفت زده شدند. در این هنگام طالوت گفت: به خدا سوگند، چیزی نمانده است که خداوند جالوت را به دست وی بکشد. امام در ادامه فرمودند: زمانی که صبح شد و همه گرد طالوت جمع شدند و دو سپاه رو در روی یکدیگر قرار گرفتند، داود گفت: جالوت را به من نشان دهید. زمانی که وی را دید،

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 153، ح 445.
2- [2] - مقذاف، وسیله پرتاب کردن. (سنگ) «المعجم الوسیط – مصدر قذف»

3- [3] - سابغه، وسيع ، فراخ «المعجم الوسيط – ماده سبغ»

سنگ را در قلاب سنگ خویش قرار داد و آن را پرتاب نمود و به وسط چشمانش برخورد کرد و در سر او فرو رفت و او را از مرکبش بر زمین انداخت. مردم گفتند: داود، جالوت را کشت و مردم، وی را پادشاه خویش قرار دادند، به گونه ای که هیچ یادی از طالوت نشد. قوم بنی اسرائیل به گرد داود جمع شدند و خداوند زبور را بر وی نازل نمود و به وی، ساخت آهن را آموخت و آن را برای وی نرم گرداند و به کوهها و پرندگان دستور داد با وی به تسبیح خداوند بپردازند. حضرت فرمود: هیچ کس، صدایی مانند او نداشت. داود به صورت پنهانی در میان بنی اسرائیل زندگی می کرد. وی در عبادت نیز از قدرتی بسیار برخوردار بود. (1)

20) طبرسی در (احتجاج) از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند. زمانی که طاووس یمانی از ایشان سؤال کرد: مرا از آن چه که کاستی اش حلال و فروانی اش حرام است و خداوند آن را در کتاب خویش یاد نموده است، آگه سازید. امام در پاسخ فرمودند: رودخانه طالوت؛ خداوند عز و جل می فرماید: «إِلاَّ مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيدِه»(2)

21) طبرسی ابو علی ذکر می کند: گفته شده است: بنا به نظر اکثر مفسرین، منظور از «نبی» همان «اشموئیل» که در زبان عربی «اسماعیل» است می باشد. وی هم چنین می گوید: که این امر از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است.(3)

22) وی همچنین از قول امام صادق علیه السلام روایت می کند: در آن زمان پادشاه، سربازان را به پیش می برد و پیامبر، امور را هدایت می کرد و وی را از وحی خداوند آگاه می ساخت.(4)

23) وی همچنین می گوید: گفته شده است: سکینه ای که بادی خوشبو از بهشت در آن بود، ظاهری همچون چهره انسان داشت و این سخن از امام علی علیه السلام روایت شده است.(5)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 154، ح 446.
2- [2] - احتجاج، ص 329.
3- [3] - مجمع البیان، ج 2، ص 140.
4- [4] - مجمع البیان، ج 2، ص 140.

5- [5] - مجمع البيان، ج 2، ص 144.

«فَهزَمُوهم بِإِذْنِ اللّه وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهِ اللّه الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَه مِمَّا يشَاءُ وَلَوْلاَ دَفْعُ اللّه النَّاسَ بَعْضَهمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الأَرْضُ وَلَكِنَّ اللّه ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ(251)»

[پس آنان را به اذن خدا شکست دادند و داوود، جالوت را کُشت و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داشت و از آن چه می خواست به او آموخت؛ و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نمی کرد، قطعاً زمین تباه می گردید؛ ولی خداوند نسبت به جهانیان تفضل دارد]

1) علی بن ابراهیم، از قول پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از امام صادق علیه السلام روایت می کند: همانا خداوند به برکت آن دسته از شیعیان ما که نماز می گزارند، از شیعیانی که نماز نمی گزارند، بلا را دور می سازد؛ و در صورتی که همگی ترک نماز کنند، بدون تردید هلاک خواهند شد. همچنان که خداوند به وسیله شیعیانی که زکات می دهند، بلا را از شیعیانی که زکات نمی دهند، دور می سازد؛ و اگر همگی از زکات دادن خودداری نمایند، بدون شک هلاک خواهند شد. نیز به همین گونه است که خداوند به وسیله شیعیانی که حج می گزارند، از شیعیانی که حج نمی گزارند، دفع بلا می کند؛ و در صورتی که همگی قصد ترک حج نمایند، بدون تردید هلاک خواهند شد؛ و این امر بر اساس آیه «وَلَوْلاَ دَفْعُ اللّه النَّاسَ بَعْضَهمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الأَرْضُ وَلَكِنَّ اللّه ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ» می باشد. (1)

2) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از قول پدرش، از علی بن مَعبد، از عبد الله بن قاسم، از یونس بن ظِبیان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند: همانا خداوند به برکت آن دسته از شیعیان ما که نماز می گزارند، از شیعیانی که نماز نمی گزارند، بلا را دور می سازد؛ و در صورتی که همگی قصد ترک نماز کنند، بدون تردید هلاک خواهند شد. همچنان که خداوند به وسیله شیعیانی که زکات می دهند، بلا را از شیعیانی که زکات نمی دهند، دور می سازد؛ و اگر همگی از زکات دادن خودداری نمایند، بدون شک هلاک خواهند شد. به همین گونه است که خداوند، به وسیله شیعیانی که حج می گزارند، از شیعیانی که حج نمی گزارند، دفع بلا می کند؛ و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 91.

در صورتی که همگی قصد ترک حج نمایند، بدون تردید هلاک خواهند شد؛ و این امر، بر اساس آیه: «وَلَوْلاَ دَفْعُ اللّه النَّاسَ بَعْضَهمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الأَرْضُ وَلَكِنَّ اللّه ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ» می باشد. به خداوند سوگند که این در شأن شما نازل گردیده است و شما را مد نظر داشته است.(1)

3) عیاشی، از یونس بن ظبیان، از قول امام صادق علیه السلام روایت می کند: همانا خداوند به برکت آن دسته از شیعیان ما که نماز می گزارند، از شیعیانی که نماز نمی گزارند، بلا را دور می سازد؛ و در صورتی که همگی قصد ترک نماز کنند، بدون تردید هلاک خواهند شد. همچنان که خداوند به وسیله شیعیانی که روزه می گیرند، از شیعیانی که روزه نمی گیرند، دفع بلا می کند؛ و در صورتی که همگی قصد ترک روزه نمایند، بدون شک هلاک خواهند شد. همچنین است که خداوند به وسیله شیعیانی که زکات می دهند، بلا را از شیعیانی که زکات نمی دهند، دور می سازد؛ و اگر همگی از زکات دادن خودداری نمایند، بدون شک هلاک خواهند شد. نیز به همین گونه است که خداوند به وسیله شیعیانی که حج می گزارند، از شیعیانی که حج نمی گزارند، دفع بلا می کند؛ و در صورتی که همگی قصد ترک حج نمایند، بدون تردید هلاک خواهند شد؛ و این امر بر اساس آیه: «وَلَوْلاَ دَفْعُ اللّه النَّاسَ بَعْضَهمْ بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ الأَرْضُ وَلَكِنَّ اللّه ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ» می باشد. به خداوند سوگند که این در شأن شما نازل گردیده است و شما را مد نظر داشته است.(2)

4) زمخشری در ربیع الابرار، از ابن عُمَر نقل می کند: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: همانا خداوند به برکت مسلمان نیکو کار، بلا را از صدهزار خانه، از همسایگانش دور می سازد. سپس «وَلَوْلاَ دَفْعُ اللّه النَّاسَ» را قرائت فرمود.(3)

«تِلْكَ آياتُ اللّه نَتْلُوها عَلَيكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (252)»

[(اینها) آیات خداست که ما آن را بحق بر تو می خوانیم؛ و به راستی تو از جمله

1- [1] - کافی ، ج 2، ص 326، ح 1.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 155، ح 447.

3- [3] - ربيع الابرار، ج 1، ص 804.

پیامبرانی]

فرات بن ابراهیم، از محمد بن موسی صاحب الأکسیه نقل می کند: حضرت زید بن علی در خصوص آیه: «تِلْکَ آیاتُ اللّه نَتْلُوها عَلَیکَ بِالْحَقِّ» می فرماید: فقط عالمان و دانشمندان، این آیه را درک می کنند. ایشان در ادامه فرمود: ما همان افراد هستیم. سپس آیه: «بَلْ هوَ آیاتٌ بَینَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا یجْحَدُ بِآیاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ»(1) [بلکه (قرآن) آیاتی روشن در سینه های کسانی است که علم (الهی) یافته اند؛ و جز ستمگران منکر آیات ما نمی شوند] را تلاوت فرمودند.(2)

«تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهمْ عَلَی بَعْضٍ مِّنْهم...وَلَوْ شَاء اللّه مَا اقْتَتَلُواْ وَلَکِنَّ اللّه یفْعَلُ مَا یرِیدُ (253)»

«تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهمْ عَلَی بَعْضٍ مِّنْهم مَّن کَلَّمَ اللّه وَرَفَعَ بَعْضَهمْ دَرَجَاتٍ وَآتَینَا عِیسَی ابْنَ مَرْیمَ الْبَینَاتِ وَأَیدْنَاه بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاء اللّه مَا اقْتَتَلَ الَّذِینَ مِن بَعْدِهم مِّن بَعْدِ مَا جَاءتْهمُ الْبَینَاتُ وَلَکِنِ اخْتَلَفُواْ فَمِنْهم مَّنْ آمَنَ وَمِنْهم مَّن کَفَرَ وَلَوْ شَاء اللّه مَا اقْتَتَلُواْ وَلَکِنَّ اللّه یفْعَلُ مَا یرِیدُ (253)»

[برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم. از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد؛ و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیله روح القدس تایید کردیم؛ و اگر خدا می خواست کسانی که پس از آنان بودند، بعد از آن (همه) دلایل روشن که برایشان آمد به کشتار یکدیگر نمی پرداختند؛ ولی با هم اختلاف کردند، پس بعضی از آنان کسانی بودند که ایمان آوردند و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند، و اگر خدا می خواست با یکدیگر جنگ نمی کردند؛ ولی خداوند آن چه را می خواهد انجام می دهد]

1) محمد بن یعقوب، از تعدادی یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن داود غنوی، از اصبغ بن نباته نقل می کند: روزی مردی نزد امیر المؤمنین امام علی علیه السلام آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! مردم ادعا می کنند که مؤمن زنا نمی کند و دست به سرقت نمی زند و شراب نمی نوشد و ربا

1- [1] - عنکبوت/49.
2- [2] - تفسیر فرات بن ابراهیم، ص 319، ح 432.

نمی خورد و خون کسی را به ناحق و حرام نمی ریزد. این امر بر دوش من سنگینی می کند و سینه ام از آن به تنگ می آید که بنده، به مانند من نماز گزارد و به مانند من دعا کند و با من ازدواج کند و من نیز با او ازدواج کنم، از من ارث ببرد و من نیز از او ارث ببرم؛ ولی به دلیل ارتکاب یک گناه اندک، از جمله مؤمنان خارج شود. امام علی علیه السلام در پاسخ فرمودند: راست می گویی. من از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که با استناد به کتاب خداوند عز و جل می فرماید: خدواند مردم را بر سه گونه آفریده است و برای آنها سه شأن و منزلت قرار داده است، و این امر در: «فَأَصْحَابُ الْمَيمَنَهِ مَا أَصْحَابُ الْمَيمَنَهِ (8) وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَهِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَهِ (9) وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ(10)» [یاران دست راست، کدامند یاران دست راست؟ *و یاران چپ، کدامند یاران چپ؟* و سبقت گیرندگان مقدّمند](1) یاد شده است. هر آن چه درمورد سابقون ذکر شده است، در مورد انبیا و پیامبرانِ فرستاده شده و فرستاده نشده است که خدواند در کالبد آنها پنج روح نهاده است: روح القدس و روح ایمان و روح شهوت و روح قدرت و روح بدن. با روح القدس پیامبر شدند و به صورت فرستاده شده و فرستاده نشده به بعثت رسیدند و به وسیله آن اشیا را شناختند؛ با روح ایمان به پرستش خداوند پرداختند و به او شرک نورزیدند؛ با روح قدرت با دشمنانشان جهاد کردند و معیشت خویش را سامان بخشیدند؛ با روح شهوت، طعام لذیذ خوردند و با زنان جوان به گونه حلال، نکاح کردند؛ با روح بدن در دنیا زندگی کردند و در آن زیستند. ایشان گناهانشان بخشیده می شود و از گناهشان گذشته می شود. سپس ایشان به آیه: «تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهمْ عَلَی بَعْضٍ مِّنْهم مَّن کَلَّمَ اللّه وَرَفَعَ بَعْضَهمْ دَرَجَاتٍ وَآتَینَا عِیسَی ابْنَ مَرْیمَ الْبَینَاتِ وَأَیدْنَاه بِروح القدس» اشاره فرمودند، سپس در مورد همه ایشان «وَأَیدَهم بِرُوحٍ مِّنْه»(2) [و آنها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است] را ذکر نمودند و فرمودند: خداوند تعالی با این آیه، آنها را گرامی داشت و آنها را بر دیگران برتری بخشید؛ ایشان گناهانشان بخشیده می شود و از گناهشان گذشته می شود.(3)

2) شیخ در امالی ذکر می کند: محمد بن محمد یعنی شیخ مفید، از ابو حسن

1- [1] - واقعه/8،9،10.
2- [2] - مجادله/ 22.

3- [3] - کافی ، ج 2، ص 214، ح 16

علی بن بلال، از قول محمد بن حسین بن حمید بن ربیع لخمی، از قول سلیمان بن ربیع نهدی، از قول نصر بن مزاحم منقری، از قول ابو حسن علی بن بلال، از قول عبد الله بن اسد بن منصور اصفهانی، از قول ابراهیم بن محمد بن هلال ثقفی، از قول محمد بن علی، از قول نصر بن مزاحم، از یحیی بن یَعلَی اسلمی، از علی بن حَزَوَّر، از اصبغ بن نباته نقل می کند: روزی، مردی نزد امام علی علیه السلام آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! آن قومی را که با آنها مبارزه می کنیم، در حالی که از لحاظ دعوت و پیامبر و نماز و حج یکسان هستیم، چه بنامیم؟ ایشان در پاسخ فرمودند: به همان گونه که خداوند در کتاب خویش، آنها را نامگذاری نموده است. سپس در ادامه فرمودند: من همه موضوعاتی را که در کتاب خداوند ذکر شده است می دانم. حضرت فرمود: آیا هرگز نشنیده ای که خداوند در کتاب خویش می فرماید: «تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهمْ عَلَی بَعْضٍ مِّنْهم مَّن کَلَّمَ اللّه وَرَفَعَ بَعْضَهمْ دَرَجَاتٍ وَآتَینَا عِیسَی ابْنَ مَرْیمَ الْبَینَاتِ وَأَیدْنَاه بِروح القدس وَلَوْ شَاء اللّه مَا اقْتَتَلَ الَّذِینَ مِن بَعْدِهم مِّن بَعْدِ مَا جَاءتْهمُ الْبَینَاتُ وَلَکِن اخْتَلَفُواْ فَمِنْهم مَّنْ آمَنَ وَمِنْهم مَّن کَفَرَ» هنگامی که میان مسلمانان اختلاف بروز کرد، ما از نظر خداوند عز و جل و پیامبر صلی الله علیه و آله و کتاب خدا و حق اولی تر هستیم؛ بنا براین ما همان مصداق «الذین آمنو» کسانی که ایمان آورده اند هستیم و آنها مصداق «الذین کفروا» کسانی که کفر ورزیدند هستند؛ و خداوند با اراده و مشیّت خویش، خواست با آنها مبارزه نماییم.(1) این روایت را همچنین شیخ مفید در امالی با سند خویش از علی بن حَزَوَّر نقل می کند و می گوید: مردی نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و این حدیث را دقیقاً روایت نمود.(2)

3) عیاشی، از ابو عَمرو زُبیری، از امام صادق علیه السلام روایت می کند: مؤمنان با توجه به میزان ایمان خویش در نزد خداوند، مرتبه و برتری پیدا می کنند. من به ایشان عرض کردم: آیا ایمان، مرتبه و منزلت هایی دارد که به وسیله آن، مؤمنان در نزد خداوند برتری می یابند؟ ایشان در پاسخ فرمودند: بلی. به ایشان عرض کردم: _-رحمت خداوند بر شما باد- این موضوع را برای من توضیح دهید

1- [1] - امالی، ج 1، ص 200 ، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 5، ص 258 ، تحقیق شیخ حسین اعلمی.
2- [2] - امالی مفید، ص 101، ح 3.

تا آن را درک کنم. ایشان فرمودند: همان گونه که خداوند، اولیای خویش را بر یکدیگر برتری می دهد؛ سپس فرمودند: «تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهمْ عَلَی بَعْضٍ مِّنْهم مَّن کَلَّمَ اللّه وَرَفَعَ بَعْضَهمْ دَرَجَاتٍ وَآتَینَا عِیسَی ابْنَ مَرْیمَ الْبَینَاتِ وَأَیدْنَاه بِروح القدس وَلَوْ شَاء اللّه مَا اقْتَتَلَ الَّذِینَ مِن بَعْدِهم مِّن بَعْدِ مَا جَاءتْهمُ الْبَینَاتُ وَلَکِنِ اخْتَلَفُواْ فَمِنْهم مَّنْ آمَنَ وَمِنْهم مَّن کَفَرَ» و فرمودند: «انظُرْ کَیفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهمْ عَلَی بَعْضٍ وَلَلآخِرَةُ أَکْبَرُ دَرَجَاتٍ»(1) [ببین چگونه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده ایم و قطعاً درجات آخرت و برتری آن بزرگتر و بیشتر است] و همچنین فرمودند: «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِیینَ عَلَی بَعْضٍ»(2) [و در حقیقت، بعضی از انبیا را بر بعضی برتری بخشیدیم] ایشان همچنین فرمودند: «همْ دَرَجَاتٌ عِندَ اللّه واللّه بَصِیرٌ بِمَا یعْمَلُونَ»(3) [(هر یک از) ایشان را نزد خداوند، درجاتی است و خدا به آن چه می کنند بیناست] و این است مرتبه ها و منزلت های مؤمنان نزد خداوند.(4)

4) اصبغ بن نباته روایت می کند: در روز جمل همراه با امام علی بن ابی طالب علیه السلام ایستاده بودم که ناگهان مردی نزد ایشان آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! قوم دشمن، تکبیر می گویند همچنان که ما تکبیر می گوییم و به مانند ما لاإله إلا الله می گویند و نماز می گزارند، پس برای چه با آنها مبارزه کنیم؟ در آن هنگام امام علی علیه السلام به این آیه اشاره کرد: «تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهمْ عَلَی بَعْضٍ مِّنْهم مَّن کَلَّمَ اللّه وَرَفَعَ بَعْضَهمْ دَرَجَاتٍ وَآتَینَا عِیسَی ابْنَ مَرْیمَ الْبَینَاتِ وَأَیدْنَاه بِروح القدس وَلَوْ شَاء اللّه مَا اقْتَتَلَ الَّذِینَ مِن بَعْدِهم» و قوم بعد از آنها ما هستیم «مِّن بَعْدِ مَا جَاءتْهمُ الْبَینَاتُ وَلَکِنِ اخْتَلَفُواْ فَمِنْهم مَّنْ آمَنَ وَمِنْهم مَّن کَفَرَ وَلَوْ شَاء اللّه مَا اقْتَتَلُواْ وَلَکِنَّ اللّه یفْعَلُ مَا یرِیدُ» و بر این اساس ما همان قومی هستیم که ایمان آوردیم و آنها قومی هستند که کفر ورزیدند. مرد در این حال گفت: به خدای کعبه سوگند! این قوم، کفر ورزیدند، سپس سلاح خویش را برداشت و با آنها مبارزه نمود تا این که کشته شد.(5)

1- [1] - اسراء / 21.
2- [2] - اسراء / 55.
3- [3] - آل عمران / 163.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 155، ح 448.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 155، ح 449.

5) علی بن ابراهیم نقل می کند: در روز جمل مردی نزد امیر مؤمنان امام علی علیه السلام آمد و عرض کرد: ای علی! به چه دلیل با یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله مبارزه کنیم، با کسانی که گواهی می دهند لاإله إلا الله و محمد رسول الله؟ امام علی علیه السلام فرمودند: آیه ای در کتاب خدا اجازه مبارزه با آنها را به من داده است. سپس مرد عرض کرد: و آن آیه کدام است؟ ایشان فرمودند: «تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهمْ عَلَی بَعْضٍ مِّنْهم مَّن کَلَّمَ اللّه وَرَفَعَ بَعْضَهمْ دَرَجَاتٍ وَآتَینَا عِیسَی ابْنَ مَرْیمَ الْبَینَاتِ وَأَیدْنَاه بِروح القدس وَلَوْ شَاء اللّه مَا اقْتَتَلَ الَّذِینَ مِن بَعْدِهم مِّن بَعْدِ مَا جَاءتْهمُ الْبَینَاتُ وَلَکِنِ اخْتَلَفُواْ فَمِنْهم مَّنْ آمَنَ وَمِنْهم مَّن کَفَرَ وَلَوْ شَاء اللّه مَا اقْتَتَلُواْ وَلَکِنَّ اللّه یفْعَلُ مَا یرِیدُ». در آن هنگام مرد گفت: به خدا سوگند! این قوم، کفر ورزیدند.(1)

«یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقْنَاکم مِّن قَبْلِ أَن یأْتِی یوْمٌ لاَّ بَیعٌ فِیه وَلاَ خُلَّةٌ وَلاَ شَفَاعَةٌ وَالْکافِرُونَ همُ الظَّالِمُونَ (254»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! از آن چه به شما روزی داده ایم انفاق کنید، پیش از آن که روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه شفاعتی و کافران خود ستمکارانند]

1) علی بن ابراهیم : به عبارت دیگر، دوستی (میان دوستان).(2)

«اللّه لاَ إِلَه إِلاَّ هوَ الْحَی الْقَیومُ لاَ تَأْخُذُه سِنَةٌ وَلاَ...وَلاَ یؤُودُه حِفْظُهمَا وَهوَ الْعَلِی الْعَظِیمُ (255)»

«اللّه لاَ إِلَهِ إِلاَّ هوَ الْحَی الْقَیومُ لاَ تَأْخُذُه سِنَةٌ وَلاَ نَوْمٌ لَّهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الأَرْضِ مَن ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ یَعْلَمُ مَا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلاَ یُحِیطُونَ بِشَیْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلاَّ بِمَا شَاء وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَلاَ یؤُودُه حِفْظُهمَا وَهوَ الْعَلِی الْعَظِیمُ (255)»

[خداست که معبودی جز او نیست؛ زنده و برپادارنده است؛ نه خوابی سبک او را

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 92.
2- [2] - تفسیر قمی، ج1، ص92.

فرو می گیرد و نه خوابی گران، آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست. کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند. آنچه در پیش روی آنان و آنچه در پشت سرشان است می داند. و به چیزی از علم او جز به آنچه بخواهد احاطه نمی یابند. کرسی او آسمانها و زمین را در بگرفته و نگهداری آنها بر او دشوار نیست. و اوست والای بزرگ]

1) علی بن ابراهیم گفت : پدرم از حسین بن خالد نقل کرد و گفت که امام رضا علیه السلام آیه: «الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنه _ ای النعاس _ و لا نوم له ما فی السماوات و ما فی الأرض و ما بینهما و ما تحت الثری عالم الغیب و الشهاده هو الرحمن الرحیم من ذا الذی یشفع عنده الا بإذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم» [خداست که معبودی جز او نیست؛ زنده و برپادارنده است؛ نه خوابی سبک _ به عبارت دیگر خواب آلودگی _ او را فرو می گیرد و نه خوابی گران؛ آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین و آن چه در میان این دو و آن چه در زیر خاک (زمین مرطوب) است، از آن اوست. اوست رحمتگر مهربان. کیست آنکس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟ آن چه در پیش روی آنان و آن چه در پشت سرشان است میداند] را خواند و گفت : منظوراز آن چه بین دستانشان است ، مسائل مربوط به پیامبران است ، «وما کان»، «و ما خلفهم» یعنی آن چه که هنوز به وقوع نپیوسته است، «الا بما شاء» یعنی مگر آن چه را که به آنان وحی می کند، «ولا یؤده حفظهما» یعنی حفظ آن چه که در آسمان ها و زمین است، برایش سنگین نمی آید.(1)

2) احمد بن محمد بن خالد برقی ، با سند خود، گفت: به ابو عبد الله (امام صادق) علیه السلام گفتم: «مَن ذَا الَّذِی یشْفَعُ عِنْدَه إِلاَّ بِإِذْنِه یعْلَمُ مَا بَینَ أَیدِیهمْ وَمَا خَلْفَهمْ» ، مصداق این آیه چه کسانی هستند؟ فرمود: آن شفاعت کنندگان، ما هستیم.(2)

3) محمد بن یعقوب، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربعی بن عبد الله، از فضیل بن یسار نقل می کند و می گوید: از ابو عبد الله

1- [1] - تفسیر قمی، ج1، ص92.
2- [2] - محاسن، ص183، ح184.

علیه السلام راجع به این سخن خداوند عز و جل: «وَسِعَ کرْسِیه السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ» سؤال کردم، گفت: ای فضیل! هر چیزی در کرسی است، آسمان ها و زمین؛ و همه چیز در کرسی است.(1)

4) وی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حجال، از ثعلبه بن میمون، از زراره بن اعین، نقل می کند و می گوید، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن خداوند سؤال کردم: «وَسِعَ کرْسِیه السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ»، آسمان ها و زمین کرسی را در خود جای دادند یا کرسی آسمان ها و زمین را در خود ؟ ایشان فرمود: بلکه کرسی، آسمان ها و زمین را در خود جای داد و عرش و همه چیز، در کرسی جای گرفتند.(2)

5) وی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از عبد الله بن بکیر، از زراره بن اعین، نقل می کند و می گوید: از ابا عبد الله علیه السلام راجع به این سخن خداوند: «وَسِعَ کرْسِیه السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ» سؤال کردم، آسمان ها و زمین کرسی را در خود جای دادند یا کرسی آسمان ها و زمین را در خود جای داد ؟ فرمود: همه چیز در کرسی است.(3)

6) ابن بابویه گفت: احمد بن حسن قطان برایمان نقل کرد: عبد الرحمن بن محمد حسنی برایمان نقل کرد و گفت: ابو جعفر احمد بن عیسی بن ابی مریم عجلی برایمان نقل کرد و گفت: محمد بن احمد بن عبد الله بن زیاد عرزمی برایمان نقل کرد و گفت: علی بن حاتم منقری، از مفضل بن عمر برایمان نقل کرد و گفت: از ابو عبد الله علیه السلام راجع به عرش و کرسی سؤال کردم که این دو چیستند؟ فرمود: عرش از یک دیدگاه، همه مخلوقات است و کرسی، ظرف آن؛ و از دیدگاهی دیگر، عرش همان علمی است که خداوند به پیامبران و فرستادگان و حجت های خود عطا فرمود، و کرسی همان علمی است که خداوند هیچ یک از پیامبران و فرستادگان و حجت های خود را علیه السلام از آن مطلع نفرمود.(4)

7) وی گفت: پدرم برایمان نقل کرد و گفت: سعد بن عبد الله، از قاسم بن

1- [1] - کافی ، ج1، ص102، ح3.
2- [2] - کافی ، ج1، ص102، ح4.

3- [3] - کافی ، ج1، ص102، ح5.
4- [4] - معانی الاخبار، ص29، ح1.

محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث برایمان نقل کرد و گفت: از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «وَسِعَ کرْسِیه السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ» سؤال کردم و ایشان فرمود: علم او.(1)

8) وی گفت: پدرم برایمان نقل کرد و گفت: علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابو عمیر، از عبد الله بن سنان از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن خداوند عز و جل: «وَسِعَ کرْسِیه السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ» برایمان روایت کرد و گفت: آسمان ها و زمین و هر آن چه که میان این دو است، در کرسی جای دارند؛ و عرش همان علمی است که هیچکس مقدار آن را نمی داند.(2)

9) علی بن ابراهیم گفت: پدرم از نضر بن سوید، از موسی بن بکر، از زراره، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به سخن باری تعالی: «وَسِعَ کرْسِیه السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ»، برایمان روایت کرد و گفت: از ایشان سؤال کردم که کدامیک وسیع تر است، کرسی یا آسمان ها و زمین؟ ایشان فرمود: کرسی، آسمان ها و زمین را در خود جای داده است، و هر چیزی که خداوند آفریده است در کرسی قرار دارد.(3)

10) وی گفت: پدرم از اسحاق بن هیثم، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته برایمان نقل کرد و گفت: از علی علیه السلام راجع به این سخن خداوند عز و جل: «وَسِعَ کرْسِیه السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ»، سؤال شد، ایشان فرمودند: آسمان ها و زمین و هر آفریده ای که در این دو وجود دارد، در درون کرسی قرار دارند؛ و کرسی، چهار فرشته دارد که به اذن خدا آن را حمل می کنند. یکی از این فرشته ها به شکل آدمیزاد است که از منزه ترین چهره ها نزد خداوند می باشد، و این فرشته به درگاه خداوند دعا و نیایش می کند و از خدا برای بنی آدم، شفاعت و رزق طلب می کند؛ و فرشته دوم به شکل گاو نر می باشد، و او سَرور چهارپایان است و او از خدا رزق و روزی طلب می کند و به درگاه او نیایش می کند و برای همه چهارپایان طلب شفاعت می کند؛ و فرشته سوم به شکل شاهین می باشد که سَرور پرندگان است، و او به درگاه خداوند نیایش می کند و برای تمام پرندگان طلب شفاعت و رزق می کند؛ و فرشته چهارم به شکل شیر می باشد که سَرور درندگان است، و او به خدا

1- [1] - معانی الاخبار، ص30، ح2،؛ توحید، ص327، ح1.
2- [2] - توحید ، ص327، ح2.
3- [3] - تفسیر قمی، ج1، ص93.

روی می کند و به درگاه او نیایش می کند و از خداوند برای همه درندگان طلب شفاعت ورزق می کند. در میان این چهره ها، چهره ای بهتر و با مُسمّا تر از گاو نر وجود ندارد؛ زیرا مردم بنی اسرائیل، گوساله را معبود و اله خود قرار دادند، پس هنگامی که مشغول او شدند و به جای خدا او را پرستیدند، فرشته ای که به شکل گاو نر بود، سر خود را به خاطر شرم از خدا فرود آورد، از این که به جای خدا، چیزی شبیه به او مورد پرستش قرار گرفته بود و ترسید از این که مبادا بر او عذاب نازل شود. سپس علی علیه السلام فرمود: درخت، بی شاخ و برگ بود تا این که برای خداوند فرزندی قائل شدند، و- حال این که _ خداوند بسیار بزرگتر از آن است که فرزندی داشته باشد؛ و نزدیک بود که از آن _ ادعا _ آسمان ها شکافته شوند و زمین تَرَک بردارد و کوه ها ویران شوند و فروریزند. پس در آن هنگام بود که درخت لرزید و دارای خار گشت از ترس فرود آمدن عذاب بر آن، پس چه برسد به مردمی که سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را تغییر دادند و از وصیت ایشان در حقّ علی و ائمه علیهم السلام روی گردان شدند. آیا از این نمی ترسند که بر آنان عذاب نازل شود؟! سپس این آیه را تلاوت کرد: «الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللّه كفْرًا وَأَحَلُّواْ قَوْمَهمْ دَارَ الْبَوَارِ* جَهنَّمَ يصْلَوْنَها وَبِئْسَ الْقَرَارُ» [کسانی که (شکر) نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند ننگریستی * (در آن سرای هلاکت که) جهنم است (و) در آن وارد می شوند و چه بد قرارگاهی است](1)، سپس فرمود: به خداوند سوگند ما همان نعمت خداییم که به بندگانش عطا فرموده و مردم با ما، پیروز می شوند(هر که پیروز شود به برکت ما بوده که پیروز شده است).(2)

11) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عبد الرحمن بن ابی نجران، از صفوان، از خلف بن حماد، از حسین بن زید هاشمی، از ابی عبد الله علیه السلام روایت می کند و می گوید: زینب حولاء که عطرفروش بود(3)، نزد زنان

1- [1] - ابراهیم/ 28و 29.
2- [2] - تفسیر قمی، ج1، ص93.
3- [3] - یکی از صحابه، که برقی او را از کسانی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله تراجم اعلام را روایت کرده اند، به شمار آورده است، ج2 ص164، فرهنگ لغت رجال حدیث، ج23، ص191.

و دختران پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، و به آنان عطر می فروخت، پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و او نزد آنان بود، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه به نزد ما می یایی، خانه هایمان خوشبو می شود. آن زن گفت: ای رسول خداصلی الله علیه و آله ! منزل شما با بوی شما خوشبوتر است.پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر فروختی، پس خوب رفتار کن و تقلّب نکن، چرا که این پاکی و ماندگاری بیشتری برای مال دارد. آن زن گفت: ای رسول خدا ! نیامده ام برای این که چیزی بفروشم، بلکه آمده ام تا از شما راجع به عظمت خداوند عز و جل سؤال کنم. فرمود: بزرگ است عظمت خدا، برایت از بخشی از آن سخن خواهم گفت: سپس فرمود: این زمین با تمام کسانی که روی آن هستند در مقایسه با زمینی که زیر آن است همچون حلقه ای است رها شده در یک صحرای صاف، و این دو با تمام کسانی که درون آنها و روی آنها وجود دارند، در مقایسه با زمینی که زیر آنهاست، همچون حلقه ای هستند رها شده در صحرایی صاف، و همچنین است سومی، تا این که به هفتمی رسید و این آیه را تلاوت فرمود: «خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهنَّ» [خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین آفرید](1)، و آن هفت زمین با همه آنان که درونشان و همه آنان که روی آنان هستند بر پشت خروس، همچون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و خروس دو بال دارد، بالی در شرق و بالی در مغرب و دو پایش در حد فاصل میان دو زمین قرار دارد، و آن هفت زمین و خروس با تمام کسانی که در آن و همه آنان که روی آن هستند بر صخره قرار دادند که همچون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است، و صخره با همه کسانی که درون آن اند و همه کسانی که روی آن هستند، بر پشت نهنگ قرار دارند که همچون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و آن هفت زمین و خروس و صخره و نهنگ با همه کسانی که درون آن هستند و همه کسانی که روی آن هستند، بر دریای تاریک قرار گرفته اند که همچون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و هفت و خروس و صخره و نهنگ و دریای تاریک بر روی هوای در حال حرکت قرار دارد که همچون

1- [1] - طلاق / 12.

حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و هفت و خروس و صخره و نهنگ و دریای تاریک و هوا بر خاک، همچون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است. سپس این آیه را «لَه مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَمَا بَینَهمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَی» (آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین و آن چه میان آن دو و آن چه زیر خاک است از آن اوست)(1)، تلاوت کرد.

سپس سخن در همین جا یعنی خاک و هفت زمین و خروس و صخره و نهنگ و دریای تاریک و هوا، قطع می شود و خاک و هر آن کس که درون آن است و روی آن است، در مقایسه با آسمان اول، همچون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است، و تمام اینها و آسمان دنیا با هر آن کس که روی آن و هر آن کس که درون آن است در مقایسه با آسمانی که بالای آن است همچون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و این دو آسمان و هر آن کس که درونشان و هر آن کس که رویشان است در مقایسه با آسمانی که بالای این دو است، همچون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و این سه با هر آن کس که درونشان است و هر آن کس که رویشان است در مقایسه با چهارمی، همچون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است تا این که به هفتمی رسید، و تمام آنان با هر آن کس که درونشان است و هر آنکس که رویشان است، در مقایسه با دریای پوشیده شده بر مردم زمین، همچون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است، و این هفت آسمان و دریای پنهان در مقایسه با کوه های تگرگ همچون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و این آیه را: «وَینَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِن جِبَالٍ فِیها مِن بَرَدٍ» [و (خداست که) از آسمان از کوه هایی (از ابر یخ زده) که در آنجاست، تگرگی فرو می ریزد](2)، تلاوت فرمود؛ و این هفت و دریای پوشیده شده و کوه های تگرگ در مقایسه با هوایی که قلب ها در آن حیران می گردند، همچون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و این هفت و دریای پنهان و کوه های تگرگ و هوا در مقایسه با حجاب های نور، همچون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است؛ و این هفت و دریای پنهان و کوه های تگرگ و هوا و حجاب های نور، در مقایسه با کرسی، همچون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف است. سپس این آیه را: «وَسِعَ کرْسِیه السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَلاَ یؤُودُه حِفْظُهمَا وَهوَ الْعَلِی الْعَظِیمُ» را تلاوت فرمود؛ و این هفت و دریای

1- [1] - طه/ 6.

2- [2] - نور/ 43.

پوشیده شده و کوه های تگرگ و هوا و حجاب های نور و کرسی نزد عرش، همچون حلقه ای رها شده در فلات اند؛ و این آیه را: «الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی» [خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است](1) تلاوت فرمود. در روایت حسن، حجاب ها، پیش از هوایی هستند که قلب ها در آن حیران می شوند.(2)

12) ابن بابویه گفت: پدرم برایمان نقل کرد و گفت: احمد بن ادریس، از حسین بن عبید الله، از محمد بن عبدلله، و موسی بن عمر، و حسن بن علی بن ابی عثمان، از محمد بن سنان، از امام رضا علیه السلام برایمان روایت کرد و گفت: از او پرسیدم: آیا خداوند پیش از آن که خلق را بیافریند، خود را می شناخت؟ فرمود: آری. گفتم: آن را می دید و صدایش را می شنید؟ فرمود: به آن نیازی نداشت، چرا که از آن چیزی نمی خواست. اوست نفس خود و نفس او همان قدرت اوست که نافذ است؛ بنابراین نیاز ندارد که خود را بنامد ولی برای خود، نام هایی را برگزید تا دیگران او را با آنها بخوانند؛ چرا که اگر با نام خود خوانده نشود، شناخته نمی شود. پس اولین نامی که برای خود برگزید، علی عظیم است؛ چرا که این نام از همه چیز بالاتر است، معنایش، الله است و نامش علی عظیم می باشد؛ و این اولین نام خدا بود، چرا که بر همه چیز تواناست.(3)

13) عیاشی، از معاویه بن عمار، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می کند و می گوید: گفتم: «مَن ذَا الَّذِی یشْفَعُ عِنْدَه إِلاَّ بِإِذْنِه»، گفت: آن شفاعت کنندگان، ما هستیم.(4)

14) حماد، از امام صادق علیه السلام روایت می کند و می گوید: او را دیدم که پایش را روی رانش انداخته و نشسته بود. مردی که نزد او بود به وی گفت: جانم به فدایت، این گونه نشستن، مکروه است، فرمود: نه. یهودیان گفتند: خداوند هنگامی که آسمان ها و زمین را آفرید، این گونه بر روی کرسی نشست تا استراحت کند؛ پس خداوند نازل کرد: «اللّه لاَ إِلَه إِلاَّ هوَ الْحَی الْقَیومُ لاَ تَأْخُذُه سِنَةٌ وَلاَ نَوْمٌ»،

1- [1] - طه/ 5.
2- [2] - کافی ، ج8، ص153، ح451.
3- [3] - توحید، ص191، ح4.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج1، ص156، ح451.

خداوند برای استراحت، پاهای خود را روی هم نینداخت، چنان که یهودیان گفتند.(1)

15) زراره، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «وَسِعَ کرْسِیه السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ» روایت می کند و می گوید: ابو عبد الله علیه السلام فرمود: آسمان ها وزمین و تمام آن چه را که خداوند آفرید، در کرسی جای دارند.(2)

16) زراره گفت: از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «وَسِعَ کرْسِیه السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ» سؤال کردم: کرسی در آسمان ها و زمین جای گرفت و یا آسمان ها وزمین در کرسی جای گرفتند؟ فرمود: همه چیز در کرسی جای دارد.(3)

17) حسن مثنی، از کسی که نام او را ذکر کرد، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می کند و می گوید: ابوذر گفت: ای رسول خدا! برترین آیه ای که بر تو نازل شد چه بود؟ فرمود: آیه الکرسی؛ هفت آسمان و هفت زمین در کرسی، همچون حلقه ای رها شده در صحرایی صاف هستند؛ بنابراین برتری عرش بر کرسی همچون برتری صحرا بر حلقه است.(4)

18) زراره گفت: از یکی از آن دو بزرگوار علیهما السلام راجع به این سخن باری تعالی: «وَسِعَ کرْسِیه السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ»، سؤال کردم: کدامیک در دیگری جای گرفت؟ فرمود: تمام زمین ها و تمام آسمان ها و هر آن چه که خدا آفریده، همگی در کرسی جای دارند.(5)

19) زراره گفت: از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «وَسِعَ کرْسِیه السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ»، سؤال کردم: آسمان ها و زمین در کرسی جای گرفتند یا کرسی در آسمان ها و زمین جای گرفت؟ فرمود: نه، بلکه آسمان ها و زمین در کرسی جای گرفت، و عرش و هر آن چه که خداوند آفریده، در کرسی جای دارند.(6)

20) اصبغ بن نباته گفت: از امیر المؤمنین علیه السلام راجع به این سخن باری

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص156، ح453.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج1، ص156، ح454.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج1، ص157، ح455.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج1، ص157، ح456.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج1، ص157، ح457.
6- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص157، ح458.

تعالی: «وَسِعَ کرْسِیه السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ» سؤال شد. حضرت فرمود: آسمان و زمین و هر مخلوقی که در این دو وجود دارد، در درون کرسی جای دارند، و چهار فرشته دارد که به اذن خدا آن را حمل می کنند.(1)

21) احتجاج طبرسی در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که مردی از ایشان سؤال کرد و گفت: کرسی از عرش بزرگتر است؟ حضرت فرمود: هر چیزی که خداوند آفرید در درون کرسی جای دارد به جز عرش او، و عرش بزرگتر از آن است که در کرسی جای بگیرد، گفت: پس روز را پیش از شب آفرید؟ فرمود: آری، روز را پیش از شب آفرید و خورشید را پیش از ماه و زمین را پیش از آسمان، و زمین را روی نهنگ و نهنگ را در آب قرار داد، و آب را در صخره ای شکافته شده و صخره را بر دوش فرشته و فرشته را بر خاک و خاک را بر باد عقیم(باد بی باران) و باد را بر هوا و هوا را قدرت در بر می گیرد؛ و زیر باد عقیم، چیزی نیست جز هوا و تاریکی، و در پس آن نه فراخ و وسعتی است و نه تنگی و نه هیچ چیزی که تصور شود، سپس کرسی را آفرید و آسمان ها و زمین را در آن گنجانید، و کرسی از هر آن چه که آفریده شده است، بزرگتر است؛ سپس عرش را آفرید و آن را بزرگتر از کرسی قرار داد.(2)

«لاَ إِکرَاه فِی الدِّینِ قَد تَّبَینَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَی ...(256)»

[در دین، هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است]

1) علی بن ابراهیم[گوید]: یعنی هیچ کس بر پذیرفتن این دین، مجبور نمی شود مگر بعد از آن که راه از بیراهه برایش آشکار گشت.

«...فَمَنْ یکفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَیؤْمِن بِاللّه فَقَدِ اسْتَمْسَک..ُوْلَئِک أَصْحَابُ النَّارِ همْ فِیها خَالِدُونَ (257)»

«...فَمَنْ یکفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَیؤْمِن بِاللّه فَقَدِ اسْتَمْسَک بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقَی لاَ انفِصَامَ لَها وَاللّه سَمِیعٌ عَلِیمٌ (256) اللّه وَلِی الَّذِینَ آمَنُواْ یخْرِجُهم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّوُرِ وَالَّذِینَ کفَرُواْ أَوْلِیآؤُهمُ الطَّاغُوتُ یخْرِجُونَهم مِّنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُمَاتِ أُوْلَئِک أَصْحَابُ النَّارِ همْ فِیها

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص157، ح459.

2- [2] - احتجاج، ص352.

خَالِدُونَ (257)»

[پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست چنگ زده است و خداوند شنوای داناست* خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده اند، آنان را از تاریکی ها به سوی روشنایی به در می برد؛ (ولی) کسانی که کفر ورزیده اند، سرورانشان (همان عصیانگران=) طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی ها به در می برند. آنان اهل آتشند که خود در آن جاودانند]

1) محمد بن یعقوب، از تعدادی از یارانمان، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از عبد العزیز عبدی، از عبد الله بن ابی یعفور، نقل می کند و می گوید: به ابو عبد الله علیه السلام گفتم: با مردم معاشرت دارم، و بسیار متعجب می شوم از کسانی که پیرو تو نیستند و از فلانی و فلانی پیروی می کنند، ولی امانت دار و صادق و وفادار هستند و مردمی که ولایت تو را پذیرفته اند، دارای آن امانت داری و وفاداری و صداقت نیستند، گفت: ابو عبد الله علیه السلام نشست و غضبناک به من روی کرد و فرمود: هیچ دینی نیست برای کسی که با پذیرش ولایت امام ستمگری دین ورزی می کند؛ و هیچ سرزنش و عتابی نیست بر کسی که با ولایت امامی عادل از جانب خدا، دین ورزی می نماید. گفتم:[آیا] آنان دیندار نخواهند بود و هیچ ملامت و سرزنشی بر اینان نیست؟ فرمود: آری، آنان دیندار نخواهند بود و هیچ ملامت و سرزنشی بر اینان نیست. سپس فرمود: آیا نشنیده ای این سخن خداوند عز و جل را که می فرماید: «اللّه وَلِی الَّذِینَ آمَنُواْ یخْرِجُهم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّوُرِ»، یعنی آنان را با ولایت هر امام عادلی که از جانب خدا آمده است از ظلمت های گناهان به نور هدایت و آمرزش منتقل می کند، و فرمود: «وَالَّذِینَ کفَرُواْ أَوْلِیآؤُهمُ الطَّاغُوتُ یخْرِجُونَهم مِّنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُمَاتِ»، با این[عبارات] خواست بگوید که آنان بر نور اسلام بودند، پس هنگامی که امام ستمگری را که از جانب خدای عز و جل نیامده بود به رهبری برگزیدند، با پذیرفتن ولایت او، از نور اسلام خارج شدند و به ظلمات کفر رفتند؛ پس خداوند آتش را بر آنان به همراه کفّار، واجب گردانید، و آنان اصحاب آتش هستند که در آن جاودان خواهند بود.(1)

1- [1] - کافی ، ج1، ص307، ح3.

2) وی از علی بن ابراهیم، از پدرش، و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، همگی از ابن محبوب، از عبد الله بن سنان، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقَیَ»، روایت می کنند و می گویند، فرمود: همان ایمان به خداوند یکتای واحد.(1)

3) وی از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از چندین نفر، از ابان، از محمد بن مسلم، از یکی از آن دو بزرگوار علیه السلام، راجع به این سخن باری تعالی: «فَمَنْ یکفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَیؤْمِن بِاللّه فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقَیَ»، روایت می کند که فرمود: همان ایمان است.(2)

4) ابن بابویه گفت: محمد بن علی ماجیلویه، برایمان نقل کرد و گفت: عمویم محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد الله برقی، از پدرش، از خلف بن حماد اسدی، از ابو حسن عبدی، از اعمش، از عبایه بن ربعی، از عبد الله بن عباس، برای ما نقل کرد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که دوست دارد به ریسمان محکمی که پارگی ناپذیر است چنگ زند، پس به ولایت برادر و وصی من، علی بن ابی طالب علیه السلام چنگ زند؛ چرا که هر کس که دوستدار او شد و ولایت او را برگزید، هلاک نمی شود؛ و هرکس که با او به دشمنی برخیزد، نجات نمی یابد.(3)

5) وی با سند خود، از حذیفه بن اسید نقل می کند و می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای حذیفه بعد از من حجت خدا بر شما، علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد؛ کفر به او کفر به خدا، و شرک به او شرک به خدا، و شک به او شک به خداست؛ و از دین او خارج شدن و حمله به دین او، از دین خدا خارج شدن و حمله به دین خداست و انکار او، انکار خداست؛ و ایمان به او ایمان به خداست، چرا که برادر رسول خدا و وصیّ او و امام امتِ او می باشد؛ و او همان ریسمان محکم الهی و تکیه گاه مطمئنی است که جدایی ناپذیر است، و دو گروه در آن هلاک خواهند شد، هر چند که هیچ گناهی نکرده باشند: غلو کننده و کوتاهی کننده. ای حذیفه، هرگز از علی جدا مشو که در غیر این صورت از من جدا

1- [1] - کافی ، ج2، ص12، ح1.
2- [2] - کافی ، ج2، ص12، ح3.
3- [3] - معانی الاخبار، ص368، ح1.

خواهی شد و با علی مخالفت نکن که در غیر این صورت با من مخالفت کرده ای؛ همانا علی از من است و من از او، هر کس که او را خشمگین سازد، مرا خشمگین ساخته و هر کس که او را راضی بدارد، مرا راضی داشته است.(1)

6) وی با سند خود گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امامان (ائمّه) از فرزندان حسین می باشند؛ هر کس که از آنان اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است؛ و هر کس که از آنان نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده است. ایشان همان ریسمان محکم اند، و ایشان وسیله رسیدن به خداوند متعال هستند.(2)

7) وی با سند خود گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که دوست دارد به ریسمان محکم الهی چنگ زند، پس به عشق علی و اهل بیت او تمسک جوید.(3)

8) سعد بن عبد الله قمی، با سند خود از اسحاق بن غالب، از ابو عبد الله علیه السلام نقل می کند و می گوید:ایشان در خطبه ای بلند فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله رخت بر بست و بعد از خود، در امت خود، کتاب خدا را و وصیّ خود علی بن ابی طالب علیه السلام، امیر المؤمنین و امام متّقین و ریسمان محکم الهی و دستاویز استوار که گُسستنش نباشد، و پیمان تأکید شده او، دو یار که هر کدام دیگری را تصدیق می کنند، از خود بر جای گذاشت.(4)

9) و از طریق مخالفان، موفق بن احمد با سند خود، از عبد الرحمن بن ابی لیلی نقل می کنند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: تو همان دستاویز بسیار محکم و استوار هستی.(5)

10) و حسین بن جُبَیر درنُخَب المناقب، با سند خود از امام رضا علیه السلام روایت می کند که می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که دوست دارد به ریسمان محکم الهی، چنگ زند پس به عشق علی بن ابی طالب علیه السلام، تمسک جوید.(6)

1- [1] - امالی صدوق، ص165، ح2.

2- [2] - عیون اخبار الرضا (ع)، ج2، ص63، ح217؛ ینابیع الموده، ص259 و 445.
3- [3] - عیون اخبار الرضا (ع)، ج2، ص63، ح216.
4- [4] - مختصر بصائر الدرجات، ص89.
5- [5] - مناقب خوارزمی، ص24.
6- [6] - مناقب ابن شهر آشوب، ج3، ص76.

11) ابن شاذان، از امام رضا علیه السلام، از پدرانش نقل می کند که می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بعد از من فتنه ای تاریک خواهد بود، کسی از آن نجات می یابد که به ریسمان بسیار محکم چنگ زند. گفته شد: ای رسول خدا! ریسمان بسیار محکم چیست؟ فرمود: ولایت سیّد و سرور اوصیا. گفته شد: ای رسول خدا! سیّد و سرور اوصیا کیست؟ فرمود: امیر مؤمنان. گفته شد: ای رسول خدا! امیر مؤمنان کیست؟ فرمود: مولای مسلمانان و امام ایشان بعد از من. گفته شد: ای رسول خدا! مولای مسلمانان و امام ایشان بعد از شما کیست؟ فرمود: برادرم، علی بن ابی طالب علیه السلام.(1)

12) عیاشی، از زراره و حمران و محمد بن مسلم، از ابو جعفر علیه السلام و ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىَ»، روایت می کند که ایشان فرمودند: همان ایمان به خداست، این که تنها به خداوند ایمان آورَد.(2)

13) عبد الله بن ابی یعفور گفت: به ابو عبد الله علیه السلام گفتم: با مردم معاشرت دارم و بسیار متعجب می شوم از کسانی که پیرو تو نیستند و از فلانی و فلانی پیروی می کنند، ولی امانت دار و صادق و وفادار هستند و مردمی که ولایت تو را پذیرفته اند، ولی دارای آن امانت داری و وفاداری و صداقت نیستند! گفت: ابو عبد الله علیه السلام نشست و غضبناک به من روی کرد و فرمود: هیچ دینی نیست برای کسی که با پذیرش ولایت امام ستمگری دین ورزی می کند؛ و هیچ سرزنش و عتابی نیست بر کسی که با ولایت امامی عادل از جانب خدا، دین ورزی می نماید. گفتم: آیا آنان دیندار نخواهند بود و هیچ ملامت و سرزنشی بر اینان نیست؟ فرمود: آری، آنان دیندار نخواهند بود و هیچ ملامت و سرزنشی بر اینان نیست. سپس فرمود: آیا نشنیده ای این سخن خداوند عز و جل را که می فرماید: «اللّه وَلِی الَّذِینَ آمَنُواْ یخْرِجُهم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّوُرِ»، یعنی آنان را با ولایت هر امام عادلی که از جانب خدا آمده است از ظلمت های گناهان به نور هدایت و آمرزش منتقل می کند؛ خداوند متعال فرمود: «وَالَّذِینَ کفَرُواْ أَوْلِیآؤُهمُ الطَّاغُوتُ یخْرِجُونَهم مِّنَ النُّورِ إِلَی

1- [1] - مائه منقبه، ص149، ح461.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج1، ص158، ح460.

الظُّلُمَاتِ» گفت: گفتم: آیا خداوند هنگامی که فرمود: «وَالَّذِینَ کفَرُوا»، منظورش کفار نبودند؟ گفت: فرمود: و کدامین نور برای کافر هست تا او را از تاریکی ها بیرون ببرد، و حال این که او کافر است! _ بلکه _ خداوند با این عبارات، خواست بگوید که آنان بر نور اسلام بودند؛ پس آن هنگام که امام ستمگری که از جانب خدای عز و جل نیامده بود را به رهبری برگزیدند، با اطاعت از او، از نور اسلام خارج شدند و به ظلمات کفر رفتند، پس خداوند آتش را بر آنان به همراه کفار، واجب گردانید؛ پس فرمود: «أوْلَئِک أَصْحَابُ النَّارِ همْ فِیها خَالِدُونَ».(1)

14) مسعده بن صدقه گفت: ابو عبد الله علیه السلام داستان دو گروهی را برایمان فرمود که هم پیمان بودند تا این که از جانب خدا یکی از دو گروه، استثناء شد؛ پس فرمود: خیر و شر دو آفریده از آفریده های خداوند می باشند، خداوند در آنها مشیّت در تبدیل هر آن چه را که بخواهد به آن چه که برای آن مقدّر گردانیده است دارد، از وضعی به وضع دیگر؛ و مشیت در میان مخلوقات خداوند، منتهای خیری و شری است که برای آنها قرار داده است، و این همان چیزی است که خداوند در کتاب خود فرمود: «اللّه وَلِی الَّذِینَ آمَنُواْ یخْرِجُهم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّوُرِ وَالَّذِینَ کفَرُواْ أَوْلِیآؤُهمُ الطَّاغُوتُ یخْرِجُونَهم مِّنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُمَاتِ»، بنابراین نور همان خاندان محمد صلوات الله علیهم می باشد، و تاریکی ها (ظلمات) _ همان _ دشمنان آنان اند.(2)

15) مِهزَم اسدی گفت: شنیدم که ابو عبد الله علیه السلام می فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرمود: هر قومی که به امامی غیر خدایی گرویدند را عذاب خواهم داد، حتی اگر آن مردم در عمل، نیکوکار و پرهیزکار بوده باشند؛ و هر مردمی که به امامی از جانب خدا اعتقاد پیدا کردند را خواهم بخشید، حتی اگر اعمال آن مردم، بد بوده باشد. گفتم: یعنی از آنان در می گذرد و اینان را عذاب می دهد؟ فرمود: آری، همانا خداوند می فرماید: «اللّه وَلِی الَّذِینَ آمَنُواْ یخْرِجُهم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّوُرِ»، سپس حدیث اول را ذکر کرد _ حدیث ابن ابی یعفور به روایت محمد بن حسین _ و در آن افزود: دشمنان علی، امیر المؤمنین علیه السلام همان جاودانگانِ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص158، ح461.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج1، ص158، ح462.

در آتش اند، حتی اگر در دین خود در نهایت پارسایی و زهد و عبادت بوده باشند؛ و ایمان آورندگان به علی علیه السلام همان جاودانگان در بهشت خواهند بود، حتی اگر در عمل، بر خلاف آن گروه اولی باشند.(1)

16) ابن شهر آشوب، از امام باقر علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی روایت کرده است: «وَالَّذِينَ كفَرُواْ»، [کسانی که کفر ورزیدند] به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام «أَوْلِيآؤُهمُ الطَّاغُوتُ»،[کسانی که کفر ورزیدند،سرپرستانشان طغیانگرانند]. شأن نزول این سخن، دشمنان آن حضرت و هر کس که از آنان پیروی کند، می باشد و این دشمنان، مردم را از نور بیرون بردند؛ و نور همان، ولایت علی است، پس به سوی تاریکی و ظلمت ولایت و رهبری دشمنان ایشان رفتند.(2)

17) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو بصیر، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می کند که می فرماید: هر پرچمی که پیش از قیام قائم (عج) بالا رود، صاحب آن طاغوتی است که کسی جز خدای عز و جل را می پرستد.(3)

فضیلت آیه الکرسی

1) محمد بن یعقوب، از حُمَید بن زیاد، از خشّاب، از ابن بَقّاح، از معاذ، از عمرو بن جمیع، در حدیثی مرفوع از علی بن حسین علیه السلام روایت کرد که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که چهار آیه اول سوره بقره، و آیه الکرسی و دو آیه بعد از آن، و سه آیه از آخر سوره بقره را بخواند، در خود و یا مال خود چیزی را که از آن اکراه دارد، نخواهد دید، و شیطان نزدیک او نمی شود و قرآن را فراموش نمی کند.(4)

2) وی روایت کرد از تعدادی از یارانمان، از احمد بن محمد، از حسن بن علی، از حسن بن جَهم، از ابراهیم بن مِهزَم، از مردی که شنید ابو عبد الله علیه السلام می فرمود: هر کس که آیه الکرسی را درهنگام خواب بخواند، به اذن خدا،

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص159، ح463.
2- [2] - مناقب ابن شهر آشوب، ج3، ص81.
3- [3] - کافی ، ج8، ص295، ح452.
4- [4] - کافی ، ج 1، ص454، ح5.

هراسی از فلج شدن نخواهد داشت؛ و هر کس که آن را بعد از هر فریضه ای بخواند، هیچ موجود نیش داری به او آزار نخواهد رساند.(1)

3) وی از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد، از احمد بن حسن میثمی، از یعقوب بن شعیب، از ابو عبد الله علیه السلام ، نقل می کند که می فرمود: هنگامی که خداوند عز و جل دستور داد تا این آیات بر زمین فرود آیند، خود را به عرش آویختند و گفتند: پروردگارا! ما را به کجا فرو می فرستی، نزد خطاکاران و گنهکاران؟ پس خداوند عز و جل به آنان وحی کرد که فرود آیید، به عزت و جلال خود سوگند یاد می کنم که هیچکس از آل محمّد صلی الله علیه و آله و شیعه ایشان، شما را بعد از هر یک از واجبات روزانه که بر ایشان واجب گردانیدم، نمی خواند، مگر این که به او با چشم پنهان خود، هر روز هفتاد مرتبه بنگرم که در هر یک نگاه، هفتاد حاجت او را برآورده می کنم و او را با تمام گناهانی که دارد می پذیرم، و آن: اُمّ الکتاب، و «شَهِدَ اللّه أَنَّه لاَ إِلَه إِلاَّ هوَ» [خداوند که همواره نگاهبان عدل و [درستی] است گواهی می دهد که جز او هیچ معبودی نیست](2)، و آیه الکرسی، و آیه المُلک(3) می باشد.

4)ابن بابویه گفت: حسین بن احمد بن ادریس، برایمان نقل کرد و گفت: پدرم از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از جعفر بن ازدی، از عمرو بن ابی مقداد برایمان نقل کرد و گفت: شنیدم که ابو جعفر، امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس که آیه الکرسی را یک بار بخواند، خداوند هزار بدی از بدی های دنیا و هزار بدی از بدی های آخرت را از او دور می سازد که کوچکترین بدی دنیا، فقر و کوچکترین بدی آخرت، عذاب قبر می باشد.(4)

5) وی گفت: علی بن احمد بن موسی، رضی الله عنه، برایمان نقل کرد و گفت: محمد بن ابی عبد الله کوفی، برای ما نقل کرد و گفت: موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید، از ابو الحسن، موسی بن جعفر علیه السلام برای ما روایت کرد و فرمود: یکی از پدرانم علیه السلام شنید که مردی «اُمّ الکتاب»را می خواند،

1- [1] - کافی ، ج2، ص455، ح8.
2- [2] - آل عمران/ 18.
3- [3] - اخلاص/ 1.

4- [4] - امالی، ص88، ح6.

فرمود: مورد سپاس قرار گرفت، ایمان آورد و پاداش گرفت. سپس شنید که می خواند« قُلْ هوَ اللّه أَحَدٌ» [بگو: اوست خدای یگانه](1)، و فرمود: ایمان آورد و امان داده شد. نیز شنید که می خواند «إِنَّا أَنزَلْنَاه» [همانا ما آن [قرآن] را نازل کردیم](2)، فرمود: راست گفت و بخشوده شد. سپس شنید که آیه الکرسی را می خواند، فرمود: تبریک، تبریک، رهایی این مرد از آتش، صادر شد.(3)

6) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن دراج، از محمد بن مروان، نقل می کند و می گوید: ابو عبد الله علیه السلام فرمود: آیا شما را از آن چه که رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواند هنگامی که به بستر می رفت ، باخبر کنم؟ گفتم: آری، فرمود: آیه الکرسی را می خواند و می گفت: به نام خدا، به خدا ایمان آوردم، و به طاغوت کفر ورزیدم؛ پروردگارا! مرا در خواب و بیداری، حفظ فرما.(4)

7) عیاشی، از عبد الله بن سنان، از ابو عبد الله علیه السلام نقل می کند که فرمود: برای هر چیز قلّه ای است و قلّه قرآن، آیه الکرسی است؛ هر کس که آن را یک بار بخواند، خداوند هزار بدی از بدی های دنیا و هزار بدی از بدی های آخرت را از او دور می سازد؛ کوچکترین بدی دنیا، فقر و کوچکترین بدی آخرت، عذاب قبر می باشد. و من از آن برای بالارفتن درجه، یاری می جویم.(5)

8) شیخ در امالی ، با سند خود از ابو امامه باهلی نقل می کند و می گوید: شنیدم که علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود: مردی را نمی بینم که عقل او اسلام را درک کرده باشد و او را به اسلام رهنمون شده باشد، ولی شبی را در _سواد_ آن سپری کند، گفتم: _سواد_ آن چیست؟ فرمود: تمام آن شب، تا آن زمان که این آیه را بخواند: «اللّه لاَ إِلَه إِلاَّ هوَ الْحَی الْقَیومُ»، و آیه را تا آنجا که می فرماید: «وَلاَ یؤُودُه حِفْظُهمَا وَهوَ الْعَلِی الْعَظِیمُ» خواند، سپس فرمود: اگر می دانستید که این آیه چیست - یا چه در آن است- آن را به حال خود رها نمی کردید. رسول خدا صلی

1- [1] - اخلاص/ 1.
2- [2] - قدر/ 1.

3- [3] - امالی ، ص 485، ح10.
4- [4] - کافی ، ج2، ص389، ح4.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج1، ص156، ح452.

الله علیه و آله فرمود: آیه الکرسی از گنجی که زیر عرش بود، داده شد و به هیچ پیامبری پیش از من داده نشد. امام علی علیه السلام فرمود: از زمانی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله این را شنیدم، هیچ شبی نیست که آن را نخوانم، سپس فرمود: ای ابا امامه! آن را سه مرتبه درسه نوبت از هر شب می خوانم، گفتم: ای پسر عموی محمد! چه هنگام آن را می خوانی؟ فرمود: آن را بعد از نماز عشاءِ آخر، پیش از دو رکعت، می خوانم؛ به خداوند سوگند از زمانی که این خبر را از پیامبر شما شنیدم، تا الان که تو را از آن مطلع ساختم، آن را رها نکردم. ابو امامه گفت: به خداوند سوگند! از زمانی که آن خبر را از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم، خواندن آن را رها نکردم.(1)

9) امام رضا علیه السلام، از پدرانش، روایت می کند که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: اگر کسی از شما حاجتی داشته باشد، باید صبح زودِ پنج شنبه آن را طلب کند و هنگامی که از منزل خود خارج شد، آخر سوره آل عمران و آیه الکرسی و «إِنَّا أَنزَلْنَاه» [ما آن (قرآن) را نازل کردیم](2)، و «اُمّ الکتاب» را بخواند، که همانا در آن، برآورده شدن نیازهای دنیا و آخرت نهفته است.(3)

«أَلَمْ تر إِلَی الَّذِی حَآجَّ إِبْرَاهیمَ فِی رِبِّه أَنْ آتَاه...بُهتَ الَّذِی کفَرَ وَاللّه لاَ یهدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ (258)»

«أَلَمْ تر إِلَی الَّذِی حَآجَّ إِبْرَاهیمَ فِی رِبِّه أَنْ آتَاه اللّه الْمُلْک إِذْ قَالَ إِبْرَاهیمُ رَبِّی الَّذِی یحْیی وَیمِیتُ قَالَ أَنَا أُحْیی وَأُمِیتُ قَالَ إِبْرَاهیمُ فَإِنَّ اللّه یأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِها مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهتَ الَّذِی کفَرَ وَاللّه لاَ یهدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ (258)»

[آیا از (حال) آن کس که چون خدا به او پادشاهی داده بود (و بدان می نازید،و) در باره پروردگار خود با ابراهیم محاجّه (می) کرد، خبر نیافتی؟ آنگاه که ابراهیم گفت: (پروردگار من همان کسی است که زنده می کند و می میراند.) گفت: (من (هم) زنده می کنم و (هم) می میرانم.) ابراهیم گفت: (خدا (ی من) خورشید را از خاور برمی آورد، تو آن را از باختر برآور.) پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت ماند. و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند.]

1- [1] - امالی ، ج2، ص122.
2- [2] - قدر/ 1.
3- [3] - خصال، ص623، ح10.

1) عیاشی، از ابان، از حُجر، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می کند که فرمود: ابراهیم با قوم خود مخالفت کرد و از خدایان آنان عیب جویی کرد تا این که به نزد نمرود برده شد و با آنان به محاجه پرداخت؛ ابراهیم گفت: «رَبِّیَ الَّذِی یحْیی وَیمِیتُ»، گفت: «أَنَا أُحْیی وَأُمِیتُ»، ابراهیم گفت: «فَإِنَّ اللَّه یأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِها مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِی کفَرَ وَاللَّه لاَ یهدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ»(1).

2) ابو بصیر: امام علیه السلام فرمود: هنگامی که یوسف بر پادشاه وارد شد، به او گفت: ای ابراهیم! چگونه ای؟ گفت: من ابراهیم نیستم، من یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم هستم. فرمود: او [پادشاه] وزیر پادشاهی بود که با ابراهیم در باره پروردگارش محاجه می کرد. فرمود: در سن چهار صد سالگی جوان بود(2).

3) حنان بن سدیر، از مردی از یاران ابو عبد الله علیه السلام نقل می کند و می گوید: یک روز شنیدم که حضرت فرمود: در روز قیامت، کسانی که از همه سخت تر عذاب خواهند شد، هفت نفر هستند؛ اولین ایشان پسر آدم است که برادر خود را کشت، و نمرود پسر کنعان که با ابراهیم محاجّه می کرد (3).

4) علی بن ابراهیم گفت: هنگامی که نمرود، ابراهیم را در آتش افکند، و خداوند آن را برای ابراهیم سرد و امن قرار داد، نمرود گفت: ای ابراهیم! پروردگار تو کیست؟ گفت: «رَبِّی الَّذِی یحْیی وَیمِیتُ»، نمرود به او گفت: «أَنَا أُحْیی وَأُمِیتُ»، پس ابراهیم به او گفت: چگونه زنده می گردانی و می میرانی؟ گفت: دو مردی را که محکوم به مرگ شده اند را می آورم، یکی را آزاد و دیگری را می کُشم و این گونه است که زنده و مرده گردانیده ام. ابراهیم گفت: اگر راست می گویی، کسی را که کُشتی زنده گردان، سپس گفت: این را رها کن، پروردگار من، خورشید را از مشرق بیرون می آورد، پس [اگر می توانی] آن را از مغرب بیرون بیاور. و همان گونه که خداوند عز و جل فرمود: «فَبُهِتَ الَّذِی کفَرَ» به عبارت دیگر ناامید گشت؛ و آن بدین خاطر بود که دانست خورشید از او قدیمی تر است. (4)

5) ابو علی طبرسی گفت: راجع به زمان این احتجاج اختلاف نظر وجود دارد،

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص159، ح465.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج1، ص159، ح464.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج1، ص159، ح466.
4- [4] - تفسیر قمی، ج1، ص94.

و مقاتل می گوید که هنگام شکستن بت ها، پیش از افکندن او در آتش بوده است و امام صادق علیه السلام می فرماید بعد از افکندن او در آتش و سرد شدن و امن شدن آن بر او بوده است. و گفت: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که ابراهیم به نمرود گفت: آنکس را که کشتی زنده گردان، اگر راست می گویی.(1)

«وْ کالَّذِی مَرَّ عَلَی قَرْیهٍ وَهی خَاوِیهٌ عَلَی عُرُوشِها...قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللّه عَلَی کلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (259)»

«وْ کالَّذِی مَرَّ عَلَی قَرْیهٍ وَهی خَاوِیهٌ عَلَی عُرُوشِها قَالَ أَنَّیَ یحْیی هذِه اللّه بَعْدَ مَوْتِها فَأَمَاتَه اللّه مِئَهَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَه قَالَ کمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ یوْمًا أَوْ بَعْضَ یوْمٍ قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِئَهَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَی طَعَامِک وَشَرَابِک لَمْ یتَسَنَّه وَانظُرْ إِلَی حِمَارِک وَلِنَجْعَلَک آیهً لِّلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَی العِظَامِ کیفَ نُنشِزُها ثُمَّ نَکسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَینَ لَه قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللّه عَلَی کلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ (259)»

[یا چون آن کس که به شهری که بامهایش یکسر فرو ریخته بود، عبور کرد؛ (و با خود می) گفت : (چگونه خداوند، (اهل) این (ویرانکده) را پس از مرگشان زنده می کند؟) . پس خداوند، او را (به مدت) صد سال میراند. آن گاه او را برانگیخت ، (و به او) گفت : (چقدر درنگ کردی ؟) گفت : (یک روز یا پاره ای از روز را درنگ کردم .) گفت : ((نه) بلکه صد سال درنگ کردی ، به خوراک و نوشیدنی خود بنگر (که طعم و رنگ آن) تغییر نکرده است ، و به درازگوش خود نگاه کن (که چگونه متلاشی شده است . این ماجرا برای آن است که هم به تو پاسخ گوییم) و هم تو را (در مورد معاد) نشانه ای برای مردم قرار دهیم . و به (این) استخوان ها بنگر، چگونه آنها را برداشته به هم پیوند می دهیم ؛ سپس گوشت بر آن می پوشانیم .) پس هنگامی که (چگونگی زنده ساختن مرده) برای او آشکار شد، گفت : ((اکنون) می دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست)]

1) علی بن ابراهیم گفت: پدرم برایم از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از هارون بن خارجه، از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرد که فرمود: هنگامی که بنی اسرائیل مرتکب معاصی شده و از فرمان پروردگار خود روی گردان شدند، خداوند

1- [1] - مجمع البیان، ج2، ص167.

خواست تا کسی را بر آنان مسلط گرداند که آنان را خوار می سازد و می کشد، بنابراین خداوند متعال بر اِرمیا وحی کرد: ای ارمیا! کدام سرزمین است که از میان سرزمین ها آن را برگزیدم، و از بهترین درختان در آن کاشتم، اما روی گردان شد و به جای آن خُرنوب به بار آورد؟ ارمیا، احبار بنی اسرائیل را از این مسئله مطلع گردانید؛ آنها به او گفتند: به پروردگار خود رجوع کن تا ما را از این مثال آگاه سازد. پس ارمیا هفت روز، روزه گرفت و خداوند به وی وحی کرد: ای ارمیا! اما [منظور از] سرزمین، همان بیت المقدس است؛ و اما آن چه که در آن به بار نشست، همان بنی اسرائیل است که در آنجا ساکنشان کردم و مرتکب گناه شدند و دین مرا تغییر دادند و نعمتم را به کفر تبدیل کردند؛ به خود سوگند یاد کردم که آنان را امتحانی کنم که در آن بردبار، سرگردان و حیران شود، و بر آنان شرورترین و بدترین بندگانم در ولادت و بدترین بندگانم در خوراک را مسلط گردانم، آنان را با او غافلگیر می سازم و کشته های آنان به دست او کشته شوند و ناموسشان را به اسارت ببرد و خانه هایشان را که به آن می نازند ویران کند، و سنگ هایشان را (بت ها) که با آن بر مردم فخر می فروشند، صد سال در زباله بیاندازد. ارمیا به احبار بنی اسرائیل خبر داد و آنان به او گفتند: به پروردگارت رجوع کن و به او بگو: تهیدستان و بینوایان و ضعیفان چه گناهی دارند؟ بنابراین ارمیا هفت روز روزه گرفت، سپس چیزی خورد و به او هیچ وحی نرسید. سپس هفت روز روزه گرفت و خداوند به وی وحی کرد: ای ارمیا! از این کار دست بر دار وگرنه، چهره ات را به پشت سرت برمی گردانم. فرمود: سپس باری تعالی به وی وحی نمود: به آنان بگو: زیرا شما زشتی را دیدید ولی آن را زشت نشمردید. ارمیا گفت: پروردگارا! به من بگو او کیست تا به نزد او بروم و برای خود و خانواده ام از او امان بطلبم؟ گفت: به فلان جا برو، و به دنبال پسر بچه ای برو که نقص و عیب بدنی اش از همه بیشتر باشد و از همه، زایمان شوم تری داشته باشد، و ضعیف ترین آنان از نظر بنیه جسمی، و بدترین آنها در غذا خوردن باشد، و او همان خواهد بود.

و ارمیا به آن سرزمین رفت، ناگاه جوانی را در کاروانسرایی دید که مبتلا به نقص و عیب بدنی بود و بر روی زباله هایی در وسط آن کاروانسرا رها شده بود و مادری داشت که برایش نان خشک می آورد و آن را برایش در کاسه، ترید می کرد و بر آن شیر ماده خوکی را می ریخت، سپس نزدیک آن جوان می برد و او آن را

می خورد. ارمیا گفت: اگر آن کس که خدا توصیف کرد، در دنیا باشد، این همان پسر است، پس نزدیک او شد، و به او گفت: نامت چیست؟ گفت: بخت نصر. پس دانست که او خودش است، او را درمان کرد تا اینکه از آن بیماری رهایی یافت؛ سپس به او گفت: مرا می شناسی؟ گفت: نه، تو مردی نیکوکار هستی. گفت: من ارمیا، پیامبر بنی اسرائیل هستم، خداوند به من خبر داد که تو را بر بنی اسرائیل مسلط خواهد کرد؛ مردان آنان را خواهی کشت و با آنان چنین و چنان خواهی کرد. گفت: پسر بچه در آن هنگام، از غرور و حیرت، پر شد. سپس ارمیا گفت: برایم امان نامه ای بنویس، و او برایش دستنوشته ای نوشت. او شبانه به کوه می رفت و هیزم جمع می کرد و به شهر می آورد و می فروخت، و مردم را برای جنگ با بنی اسرائیل فراخواند و آنان پذیرفتند. محل سکونت بنی اسرائیل در بیت المقدس بود، و بخت نصر و هر کسی که با او همراه شده بود به بیت المقدس رفتند و مردمان بسیاری کنار او جمع شدند. هنگامی که ارمیا از آمدن بخت نصر به سمت بیت المقدس با خبر شد، سوار بر الاغش به استقبال او رفت؛ در حالیکه امان نامه بخت نصر را به همراه داشت؛ ارمیا از بسیاری سربازان و یاران نمی توانست خود را به او برساند، بنابراین برگه را بر روی نی و یا چوبی گذاشت و بالا گرفت. گفت: تو کیستی؟ گفت: من ارمیا، همان پیامبری هستم که به تو این نوید را دادم که خداوند تو را بر بنی اسرائیل مسلط خواهد گردانید و این همان برگه امان است که به من دادی.گفت: من تنها تو را امان دادم؛ ولی خانواده ات، من از اینجا تا بیت المقدس تیری را پرتاب خواهم کرد، اگر تیر من به بیت المقدس برسد، آنان نزد من امان نخواهند داشت، ولی اگر نرسد، آنان در امان خواهند بود. پس کمان خود را برداشت و تیری را به سمت بیت المقدس پرتاب کرد؛ باد تیر را با خود برد تا اینکه آن را در بیت المقدس آویزان کرد؛ گفت: آنان از من در امان نخواهند بود. هنگامی که به کوهی از خاک در وسط شهر نگریست که وسط آن خونی می جوشید، هر قدر روی آن خاک می ریخت، باز از آن خون بیرون می زد و می جوشید؛ گفت: این چیست؟ گفت: این خون پیامبری از جانب خدا بود که پادشاهان بنی اسرائیل او را کشتند و حال خونش می جوشد و هر قدر روی آن خاک ریختیم، بازهم از آن خون بیرون می زند و همچنان می جوشد. بخت نصر گفت: تمام بنی اسرائیل را خواهم کشت تا این خون، آرام گیرد. آن خون، خون

یحیی پسر زکریا بود؛ و در زمان او، پادشاه ستمگری وجود داشت که با زنان بنی اسرائیل زنا می کرد. روزی از مقابل یحیی پسر زکریا می گذشت، یحیی به او گفت: ای پادشاه! به درگاه خدا تقوا پیشه کن! این کار، حرام است. یکی از زنانی که با آنان زنا می کرد هنگامی که (پادشاه) مست کرده بود، به او گفت: ای پادشاه! یحیی را بکش. پس پادشاه دستور داد تا سر یحیی را برایش بیاورند؛ سر یحیی را در طشتی آوردند و سر با او سخن می گفت و به او می گفت: ای تو! از خدا بترس، این کار حرام است. سپس خون در طشت جوشید تا اینکه از آن سرریز شد و بر زمین ریخت، و شروع به جوشیدن کرد و آرام نگرفت؛ و بین کشتن یحیی و خروج بخت نصر صد سال فاصله وجود داشت.

بخت نصر همچنان آنان را می کشت، روستاها را یکی یکی وارد می شد و مردان و زنان و نوجوانان و کودکان و تمام حیوانات آنان را می کشت، و خون همچنان می جوشید، تا اینکه همه آنان را از بین برد؛ سرانجام گفت: آیا کسی در این سرزمین باقی مانده است؟ گفتند: پیرزنی در فلان جا هنوز زنده است، پس کسی را به آن جا فرستاد و گردن او را روی آن خون زدند و خون، آرام شد؛ و آن پیر زن آخرین کسی بود که باقی مانده بود. بخت نصر سپس به بابل آمد و در آن شهری بنا کرد و چاهی حفر کرد و دانیال را به همراه یک ماده شیر، درون آن فرستاد، ماده شیر شروع کرد به خوردن گِل چاه و دانیال هم از شیر او می خورد و مدتی در این وضعیت به سر برد تا اینکه خداوند به پیامبری که در بیت المقدس بود، وحی کرد که این غذا و نوشیدنی را به نزد دانیال ببر و سلام مرا به او برسان. گفت: پروردگارا! دانیال در کجاست؟ فرمود: در چاهی در بابل، در فلان مکان. پس به نزد او رفت و در چاه نگریست و گفت: ای دانیال! گفت: بله، ای صدای نا آشنا! گفت: همانا پروردگارت بر تو سلام می فرستد و برایت غذا و نوشیدنی فرستاده است، و برایش آنها را به درون چاه فرستاد- گفت -: دانیال گفت: حمد و سپاس خدای را که فراموش نمی کند آنکس که او را یاد کرد، حمد و سپاس خدای را که ناامید نمی گرداند آنکس که او را فراخواند، حمد و سپاس خدای را که هر کس که بر او توکل کرد خدا برایش کافی است، حمد و سپاس خدای را که هر کسی که به او اعتماد کرد، او را به دیگری واگذار نمی کند؛ حمد و سپاس خدای را که پاداش احسان را با احسان می دهد، حمد و سپاس خدای را که پاداش صبر را با نجات بخشیدن

می دهد، حمد و سپاس خدای را که هنگام بدبختی مان، سختی ها را از بین می برد، حمد و سپاس خدای را که تکیه گاه ماست هنگامی که امیدمان از همه جا قطع می شود؛ حمد و سپاس خدای را که امید ماست هنگامی که از اعمال خود، ناامید می شویم.

گفت: بخت نصر در خواب دید که سرش از آهن، پاهایش از مس و سینه اش از طلا بود. گفت: بنابراین خوابگزاران را فراخواند و به آنان گفت: در خواب چه دیدم؟ گفتند: نمی دانیم ولی آن چه را که دیدی برایمان تعریف کن، گفت: من از فلان زمان، به شما حقوق می دهم و شما نمی دانید که در خواب چه دیدیم؟! پس دستور قتل آنان را صادر کرد و آنان را کشتند. گفت: برخی از کسانی که نزد او بودند به او گفتند: اگر کسی علمی در این زمینه داشته باشد، همانا نزد کسی است که در چاه عمیق است، چرا که ماده شیر، به او حمله نکرده است و گِل را می خورد و به او شیر می دهد.او گروهی را به دنبال دانیال فرستاد، و گفت: در خواب چه دیدم؟ گفت: دیدی که سرت از آهن است، پاهایت از مس و سینه ات از طلا می باشد. گفت: این چنین دیدم، تعبیر آن چیست؟ گفت: مُلک تو از بین خواهد رفت و تو تا سه روز آینده کشته خواهی شد؛ مردی از فارس تو را خواهد کشت. گفت: بخت النصر گفت: هفت شهر دارم، بر درب هر شهری نگهبانی وجود دارد، و به آن راضی نگشتم و یک مرغابی از مس، بر درب هر شهر گذاردم و هیچ غریبه ای وارد نمی شود مگر اینکه بر او فریاد برآوَرد و همه را آگاه می کند تا او را دستگیر کنند. گفت: پس به او گفت: مسئله همان گونه است که به تو گفتم. گفت: پس سوارکاران را به راه انداخت و گفت: هر کس را که دیدید، بکشید؛ هیچ کسی را زنده نگذارید. دانیال نزد او نشسته بود، به دانیال گفت: در این سه روز مرا رها مکن؛ اگر این سه روز بگذرد و من سالم باشم، تو را خواهم کشت. هنگامی که در روز سوم، شب را بیدار بود، اندوه او را فرا گرفت، پس خارج شد و با غلامی از فارس روبرو شد که به فرزندش خدمت می کرد، و او نمی دانست که این غلام، اهل فارس است؛ پس شمشیرش را به او داد و گفت: ای غلام! هر کس را دیدی، بکش و اگر مرا یافتی، مرا بکش. بنابراین غلام شمشیرش را گرفت و با آن ضربه ای به بخت نصر وارد آورد و او را کشت. ارمیا سوار بر اُلاغش بیرون رفت، در حالیکه توشه ای از انجیر و مقداری شربت آبمیوه به همراه داشت، به درندگان خشکی و

درندگان دریا و درندگان آسمان که لاشه ها را می خوردند نگاه کرد؛ ساعتی با خود فکر کرد، سپس گفت: «أَنَّىَ يحْيى هذِه اللّه بَعْدَ مَوْتِها»، در حالیکه درندگان آنها را خوردند، سپس خداوند او را در همان جا که بود میراند، و این مصداق همان سخن خداوند تبارک و تعالی می باشد که می فرماید: «أَوْ كالَّذِى مَرَّ عَلَى قَرْيهٍ وَهى خَاوِيهٌ عَلَى عُرُوشِها قَالَ أَنَّىَ يحْيى هذِه اللّه بَعْدَ مَوْتِها فَأَمَاتَه اللّه مِئَهَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَه»، یعنی او را زنده گردانید. هنگامی که خداوند به بنی اسرائیل رحم کرد و بخت نصر را نابود کرد، بنی اسرائیل را دوباره به دنیا بازگرداند؛ و هنگامی که خداوند بخت نصر را بر بنی اسرائیل چیره ساخته بود، عُزَیر گریخت و وارد چشمه ای شد و در آن ناپدید گشت، و ارمیا صد سال مرده بود، سپس خداوند متعال او را زنده گردانید و اولین چیزی که در او زنده گردانید چشمانش بود، همچون پوست تخم مرغ. پس نگریست و خداوند به او وحی کرد که چه مدت گذشته است؟ گفت: یک روز، سپس به خورشید نگاه کرد که بالا رفته بود، گفت: و پاسی از روز، باری تعالی فرمود: «بَل لَّبِثْتَ مِئَهَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِک وَشَرَابِک لَمْ يتَسَنَّه»، یعنی تغییر نکرده است «وَانظُرْ إِلَى حِمَارِک وَلِنَجْعَلَک آيهً لِّلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى العِظَامِ كيفَ نُنشِزُها ثُمَّ نَكسُوها لَحْمًا»، و به استخوان های پوسیده ی ترک خورده نگریست که چگونه به سوی او می آیند و چگونه گوشتی که درندگان خورده اند از اینجا و آنجا جمع می گردد و به استخوان می پیوند و به آن می چسبد تا اینکه برخاست و الاغش نیز ایستاد؛ گفت: «أَعْلَمُ أَنَّ اللّه عَلَى كلِّ شَىءٍ قَدِيرٌ».(1)

2) عیاشی، از ابو بصیر، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به سخن باری تعالی: «أَوْ كالَّذِى مَرَّ عَلَى قَرْيهٍ وَهى خَاوِيهٌ عَلَى عُرُوشِها قَالَ أَنَّىَ يحْيى هذِه اللّه بَعْدَ مَوْتِها»، روایت می کند ومی گوید: خداوند برای بنی اسرائیل پیامبری فرستاد که به او ارمیا گفته می شد. فرمود: به آنان بگو: کدام سرزمین بود که از بین بهترین سرزمین ها آن را برگزیدم و از بهترین محصولات در آن کاشتم، و از هر غریبه ای پاک نمودم، ولی او نافرمانی کرد و خُرنوب به بار آورد؟ گفت: خندیدند و او را به سُخره گرفتند، و او از آنان نزد خدا شکایت کرد، گفت: خداوند به او وحی کرد که به آنان بگو: این سرزمین همان بیت المقدس است، و منظور از محصول همان،

1- [1] - تفسیر قمی، ج1، ص94.

بنی اسرائیل است که از هر غریبه ای پاک گردانیدم و هر ستمگری را از آنان دور کردم، و آنان خلف وعده کردند و مرتکب معاصی و گناه شدند؛ بنابراین بر آنان در سرزمینشان کسی را مسلط می گردانم که خونشان را بریزد و اموالشان را بگیرد، و اگر برایم گریه کنند حتی به خاطر گریه شان به آنان رحم نخواهم کرد، و اگر به سوی من دعا کنند، دعایشان را مستجاب نخواهم کرد، آنان را از هم خواهم گسیخت و سرزمینشان از هم گسیخته خواهد شد، سپس آن را صد سال ویران می سازم، و سپس آن را آباد خواهم ساخت؛ و هنگامی که چنین گفت، اندیشمندان عجز و لابه کردند و گفتند: ای رسول خدا! ماچه گناهی مرتکب شده ایم؟! در حالی که ما کاری که آنان کردند را نکردیم. دوباره برای ما به پروردگارت رجوع کن. بنابراین هفت روز روزه گرفت، ولی وحی به او نرسید؛ پس غذایی خورد و دوباره هفت روز روزه گرفت، ولی هیچ وحیی به او نشد؛ پس غذایی خورد و دوباره هفت روز روزه گرفت، هنگامی که روز بیست ویکم فرارسید، خداوند به او وحی کرد: باید از این کاری که می کنی دست برداری، یا کاری که آن را مقدّر کرده ام می پذیری و یا اینکه چهره ات را به پشت سرت باز می گردانم! سپس به او وحی کرد که به ایشان بگو: زیرا شما منکر را دیدید ولی آن را زشت ندانستید. بنابراین خداوند بر آنان بخت نصر را چیره ساخت، و با آنان بر اساس آن چه که به تو گفته شد رفتار کرد؛ سپس بخت نصر را به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد و گفت: تو از جانب پروردگارت به آنان خبر دادی و برایشان از آن چه که با آنان انجام می دهم سخن گفتی؛ پس اگر می خواهی نزد من بمان و اگر می خواهی بیرون برو. گفت: نه بلکه بیرون می روم؛ بنابراین با خود توشه ای از انجیر و آبمیوه برداشت و بیرون رفت. هنگامی که چشمش به آن افتاد، به آن روی کرد و گفت: «أَنَّىَ يحْيى هذِه اللّه بَعْدَ مَوْتِها فَأَمَاتَه اللّه مِئَةَ عَامٍ»، خداوند، هنگام صبح، او را میراند و بعد از ظهر، پیش از غروب خورشید دوباره زنده گردانید و از میان اعضای بدنش، اولین چیزی که آفرید، چشمانش بود همچون پوست تخم مرغ. سپس به او گفته شد: چه مقدار را سپری کردی؟ گفت: یک روز، و وقتی به خورشید نگاه کرد که هنوز غروب نکرده است گفت: «أَوْ بَعْضَ يوْمٍ قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِئَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِک وَشَرَابِک لَمْ يتَسَنَّه وَانظُرْ إِلَى حِمَارِک وَلِنَجْعَلَک آيةً لِّلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى العِظَامِ كيفَ نُنشِزُها ثُمَّ نَكسُوها لَحْمًا»، گفت: و به استخوان های خود نگریست که چگونه به یکدیگر

می پیوندند و چگونه رگ ها جاری می گردند، پس هنگامی که کامل شد و ایستاد گفت: «أَعْلَمُ أَنَّ اللّه عَلَی کلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ»، و در روایت هارون: توشه ای از آبمیوه و شیر تهیه کرد.(1)

3) جابر، از ابو جعفر علیه السلام روایت می کند و می گوید: این آیه این گونه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد:«الم تر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما فلمّا تبیّن له» [آیا به استخوان ها نمی نگری که چگونه آنها را استوار می گردانیم، سپس با گوشت می پوشانیم و هنگامی که برایش روشن گشت]. حضرت فرمود: آن چه که برای پیامبر صلی الله علیه و آله روشن گشت این است که آن در آسمان هاست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: می دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست. رسول خدا تسلیم پروردگار شد و به سخن خداوند «فَلَمَّا تَبَینَ لَه قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللّه عَلَی کلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ»، ایمان آورد.(2)

4) ابو طاهر علوی، از علی بن محمد علوی، از علی بن مرزوق، از ابراهیم بن محمد، نقل می کند و می گوید: گروهی از اهل علم نقل کرده اند که ابن کوّاء به امام علی علیه السلام گفت: ای امیر مؤمنین! آیا از اهل دنیا فرزندی هست که از پدرش بزرگتر باشد؟ فرمود: آری، آنان فرزندان عُزَیر هستند آن هنگام که از روستای خود، در حالی که روی الاغ بود و کوله باری به همراه داشت که درون آن انجیر و کوزه ای از نوشیدنی بود، از روستای خرابه ای گذشت و گفت: «أَنَّیَ یحْیی هذِه اللّه بَعْدَ مَوْتِها؟»، چگونه خداوند می تواند این خرابه را پس از ویرانی آباد کند؟ پس خداوند یک صد سال او را میراند، فرزندانش بچه دار شدند و ادامه نسل دادند، سپس خداوند او را در همان سن و سالی که میرانده بود، زنده گردانید، و آنان همان فرزندانی هستند که از پدرشان بزرگتر می باشند.(3)

5) طبرسی در کتاب احتجاج، حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می کند و می گوید مُلحدی از ایشان سؤال کرد و گفت: اگر خداوند هر صد سال، یکی از مردگان را به ما باز می گرداند، از او راجع به گذشتگان خود و اینکه چگونه شدند و حالشان چگونه است و بعد از مرگ چه دیدند و با آنان چه شد، سؤال می کردیم و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص160، ح467.

2- [2] - تفسير عياشى، ج1، ص161، ح468.
3- [3] - تفسير عياشى، ج1، ص161، ح469.

بر یقین مردم افزوده می شد، و شک از بین می رفت، و زنجیرها از قلب ها برداشته می شد. امام علیه السلام فرمود: این سخن کسی است که پیامبران را انکار می کند و آنان را تکذیب می نماید و به آن چه که از جانب خداوند آورده اند باور ندارد. آنان خبر دادند و گفتند: همانا خداوند عز و جل در کتاب خود با زبان پیامبران، از احوال مردگان ما خبر داد؛ آیا کسی از خداوند و فرستادگانش راستگوتر است؟ و از کسانی که مردند، بسیاری به این دنیا بازگشتند، از جمله اصحاب کهف، که خداوند ایشان را سیصد و نه سال مرده نگهداشت و سپس در دوره قومی که منکر زنده شدن دوباره بودند، زنده گردانید تا حجت را بر آنان تمام کند، قدرت خود را به ایشان نشان دهد، و این که بدانند رستاخیز، حق است. خداوند ارمیای نبی را میراند، وی وقتی بر ویرانی بیت المقدس و اطراف آن، هنگامی که بخت نصر بر آنان حمله برد، نگریست گفت: «أَنَّىَ يحْيى هذِه اللّه بَعْدَ مَوْتِها فَأَمَاتَه اللّه مِئَةَ عَامٍ»، سپس او را زنده کرد و او به اعضای خود نگریست که چگونه جمع می شوند و به هم می چسبند و گوشت بر تن می کند و به مفاصل و رگ های خود که چگونه متصل می گردد، هنگامی که کامل شد و ایستاد گفت: «أَعْلَمُ أَنَّ اللّه عَلَى كلِّ شَىءٍ قَدِيرٌ». (1)

6) ابو علی طبرسی گفت: آنکس که بر روستا گذر کرد، همان عُزَیر بود و گفت: و این همان حدیث روایت شده از ابو عبد الله علیه السلام می باشد، گفت: و گفته شد: او ارمیا ست. این همان حدیث روایت شده از ابو جعفر علیه السلام می باشد. (2)

7) و نیز وی گفت: و از علی علیه السلام روایت شد که عُزَیر از خانواده خود جدا شد، در حالی که پنجاه سال داشت و همسرش باردار بود، و خداوند او را صد سال میراند و سپس دوباره او را زنده گردانید، و مردی پنجاه ساله به نزد خانواده خود باز گشت؛ در حالی که فرزندی داشت صد ساله، و پسرش بزرگتر از او بود و این از نشانه ها و آیات خداوند است. (3)

8) گفتم: و سعد بن عبد الله قمی در بصائر الدرجات از امیر المؤمنین علیه

1- [1] - احتجاج، ص343.

2- [2] - مجمع البيان، ج2، ص173.
3- [3] - مجمع البيان، ج2، ص174.

السلام روایت می کند که این آیه راجع به عُزَیر و عزره می باشد.(1)

«إِذْ قَالَ إِبْرَاهیمُ رَبِّ أَرِنِی کیفَ تُحْیی الْمَوْتَی...وَاعْلَمْ أَنَّ اللّه عَزِیزٌ حَکیمٌ (260)»

«إِذْ قَالَ إِبْرَاهیمُ رَبِّ أَرِنِی کیفَ تُحْیی الْمَوْتَی قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَی وَلَکن لِّیطْمَئِنَّ قَلْبِی قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّیرِ فَصُرْهنَّ إِلَیک ثُمَّ اجْعَلْ عَلَی کلِّ جَبَلٍ مِّنْهنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهنَّ یأْتِینَک سَعْیا وَاعْلَمْ أَنَّ اللّه عَزِیزٌ حَکیمٌ (260)»

[و (یاد کن) آن گاه که ابراهیم گفت : (پروردگارا! به من نشان ده ، چگونه مردگان را زنده می کنی ؟) فرمود: (مگر ایمان نیاورده ای ؟) گفت : (چرا، ولی تا دلم آرامش یابد.) فرمود: (پس ، چهار پرنده برگیر، و آنها را پیش خود، ریز ریز گردان ؛ سپس بر هر کوهی پاره ای از آنها را قرار ده ؛ آن گاه آنها را فرا خوان ، شتابان به سوی تو می آیند، و بدان که خداوند توانا و حکیم است .]

1) ابن بابویه گفت: علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق، از حمزه بن قاسم علوی عباسی، از جعفر بن محمد بن مالک کوفی فزاری، از محمد بن حسین بن زید زیات،از محمد بن زیاد ازدی، از مفضّل بن عمر، ازامام صادق جعفر بن محمد علیه السلام برایمان نقل کرد که فرمود: خداوند عز و جل دعوت ابراهیم علیه السلام را برآورده کرد هنگامی که گفت: «رَبِّ أَرِنِی کیفَ تُحْیی الْمَوْتَی»، و این آیه متشابه است و معنایش این است که راجع به کیفیت سؤال کرده است، و کیفیت از فعل خداوند عز و جل است، تا زمانی که عالم آن را نمی داند، هیچ عیب و نقصی در توحید او به وجود نمی آید. خداوند عز و جل فرمود: «أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَی» این شرطی است کلی برای هر کسی که به آن ایمان آورده است، هر گاه از یکی از ایشان سؤال شود که آیا ایمان نیاورده ای، واجب است که بگوید: بلی؛ همان گونه که ابراهیم گفت، و هنگامی که خداوند عز و جل به تمام ارواح بنی آدم فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّکمْ قَالُواْ بَلَی» [آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا.](2) اولین کسی که آری گفت، محمد صلی الله علیه و آله بود، و با پیشی گرفتن ایشان [از دیگران] در آری گفتن، سرور اولین و آخرین و برترین پیامبران و فرستادگان شد. بنابراین هر کس

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 23.

2- [2] - اعراف/ 172.

که به این مسئله جوابی را که ابراهیم داد ندهد، از حرگه ایشان خارج شده است؛ خداوند عز و جل فرمود: «وَمَن یرْغَبُ عَن مِّلَّهِ إِبْرَاهیمَ إِلاَّ مَن سَفِه نَفْسَه» [و چه کسی جز آن که به سبک مغزی گراید از آیین ابراهیم روی برمی تابد](1) پس خداوند عز و جل در دنیا او را برگزید.(2)

2) وی گفت: تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی، برایمان نقل کرد و گفت: پدرم از حمدان بن سلیمان بن نیشاپوری، از علی بن محمد بن جهم، برایمان نقل کرد و گفت: در مجلس مأمون حاضر شدم، در حالی که علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز آنجا بود، مأمون به ایشان گفت: ای پسر رسول خدا! مگر نمی گویی پیامبران معصوم اند؟ فرمود: آری. پس، از او راجع به آیاتی از قرآن سؤال کرد، و از جمله سؤالاتی که از او پرسید این بود که به او گفت: راجع به سخن باری تعالی: «رَبِّ أَرِنِی کیفَ تُحْیی الْمَوْتَی قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَی وَلَکن لِّیطْمَئِنَّ قَلْبِی» برایم بگو. امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی به ابراهیم وحی کرد: از میان بندگانم، خلیلی برای خود برگزیده ام، اگر از من راجع به زنده کردن مردگان سؤال کند، به او پاسخ می دهم. پس در دل ابراهیم این حس به وجود آمد که او همان خلیل است، بنابراین گفت: «رَبِّ أَرِنِی کیفَ تُحْیی الْمَوْتَی قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَی وَلَکن لِّیطْمَئِنَّ قَلْبِی»، راجع به برادری: «قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّیرِ فَصُرْهنَّ إِلَیک ثُمَّ اجْعَلْ عَلَی کلِّ جَبَلٍ مِّنْهنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهنَّ یأْتِینَک سَعْیا وَاعْلَمْ أَنَّ اللّه عَزِیزٌ حَکیمٌ» پس ابراهیم علیه السلام شاهین و مرغابی و طاووس و خروسی را برداشت و تکه تکه کرد و با هم مخلوط کرد، سپس روی هر کوهی که در آن اطراف بود قرار داد؛ ده قسمت بودند، و منقارهایشان را در بین انگشتانش قرار داد و هر کدام را با نامشان فرا خواند و در کنارش دانه و آب قرار داد، پس هر کدام از تکه ها به سمت یکدیگر به پرواز درآمد تا این که بدن هایشان کامل شد و هر کدام از بدن ها آمد تا این که به گردن و سر خود پیوست، و ابراهیم منقارهای آنان را رها کرد و انان پرواز کردند، سپس پایین آمدند و از آن آب نوشیدند و از آن دانه ها خوردند و گفتند: ای نبی خدا! ما را زنده کردی، خداوند تو را زنده گردان َد؛ وابراهیم گفت:

1- [1] - بقره/ 130.
2- [2] - خصال، ص308، ح84.

این خداوند است که زنده می کند و می میراند و بر هر کاری تواناست. مأمون گفت: خدا به تو خیر و برکت عطا کند ای ابا الحسن! (آفرین بر تو).(1)

3) علی بن ابراهیم گفت: پدرم، از ابن ابی عمیر، از ابو ایوب، از ابو بصیر، از ابو عبد الله علیه السلام ، برایمان نقل کرد که فرمود: ابراهیم، لاشه ای را روی ساحل کنار دریا دید که درندگان خشکی و درندگان دریا آن را می خوردند، سپس درندگان بر یکدیگر حمله آوردند و یکدیگر را خوردند، ابراهیم تعجب کرد، و گفت: پروردگارا! به من نشان بده که چگونه مردگان را زنده می گردانی، خداوند متعال فرمود: «أَوَلَمْ تُؤْمِن» گفت: «بَلَی وَلَکن لِّیطْمَئِنَّ قَلْبِی»، فرمود: «فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّیرِ فَصُرْهِنَّ إِلَیک ثُمَّ اجْعَلْ عَلَی کلِّ جَبَلٍ مِّنْهنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهنَّ یأْتِینَک سَعْیا وَاعْلَمْ أَنَّ اللّه عَزِیزٌ حَکیمٌ». بنابراین ابراهیم طاووس و خروس و کبوتر و کلاغ را برداشت، خداوند عز و جل فرمود: «فَصُرْهنَّ إِلَیک»، یعنی، آنها را تکه تکه کن سپس گوشت آنان را با یکدیگر مخلوط کن و بر ده کوه تقسیم کن، سپس منقارهای آنان را بردار و آنان را فراخوان، خواهی دید که به سرعت به سوی تو می آیند. ابراهیم آن را انجام داد و آنها را بر ده کوه تقسیم کرد، سپس آنان را فراخواند و گفت: به اذن خداوند پاسخ مرا بدهید. بنابراین تکه ها جمع می شدند و گوشت و استخوان هر یک به سرش می پیوست، و سپس به سوی ابراهیم پرواز کردند، در این هنگام ابراهیم گفت: به راستی که خداوند دانا و تواناست.(2)

4) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حسین بن حکم، نقل می کند و می گوید: برای امام موسی بن جعفر علیه السلام نوشتم تا به او خبر دهم که در من شک افتاده است، و ابراهیم علیه السلام گفت: «رَبِّ أَرِنِی کیفَ تُحْیی الْمَوْتَی»، و دوست دارم که چیزی از آن را نشانم دهی. بنابراین آن بزرگوار علیه السلام برای او نوشت: ابراهیم مؤمن بود و دوست داشت که بر ایمانش افزوده شود، ولی تو شک کرده ای و هیچ خیری در کسی که شک دارد، وجود ندارد. برایش نوشت: شک، زمانی به وجود می آید که یقین وجود نداشته باشد، پس اگر یقین حاصل آید، شک جایز نیست. و نوشت: خداوند عز و

1- [1] - عیون اخبار الرضا (ع)، ج1، ص176، ح1، چاپ اعلمی .

2- [2] - تفسیر قمی، ج1، ص98.

جل می فرماید: «وَمَا وَجَدْنَا لأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهمْ لَفَاسِقِينَ» [و در بیشتر آنان عهدی (استوار) نیافتیم و بیشترشان را جدّاً نافرمان یافتیم](1) فرمود: راجع به شخصی نازل شده است که شک دارد.(2)

5) و نیز وی، از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، ازمحمد بن ابی عمیر، از ابن اذینه، ازنصر بن قابوس، نقل کرد و گفت: ابو عبد الله علیه السلام فرمود: اگر یکی از برادرانت را دوست داشتی، پس او را از آن آگاه کن، ابراهیم علیه السلام گفت: «رَبِّ أَرِنِی کیفَ تُحْیی الْمَوْتَی قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَی وَلَکن لِّیطْمَئِنَّ قَلْبِی».(3)

6) احمد بن محمد بن خالد برقی، از محمد بن عبد الحمید، از صفوان بن یحیی نقل می کند و می گوید: از ابو الحسن امام رضا علیه السلام راجع به این سخن خداوند به ابراهیم: «أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَی وَلَکن لِّیطْمَئِنَّ قَلْبِی» پرسیدم، آیا در قلبش شک بود؟ فرمود: نه، یقین داشت ولی از خدا خواست تا بر یقینش بیافزاید.(4)

7) عیاشی، از ابو بصیر، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن ابراهیم علیه السلام : «رَبِّ أَرِنِی کیفَ تُحْیی الْمَوْتَی»، نقل می کند و می گوید: ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که ابراهیم ملکوت آسمان ها و زمین را دید، مردی را دید که زنا می کرد، پس او را نفرین کرد و او هلاک شد؛ سپس شخص دیگری را دید، او را نیز نفرین کرد و او نیز هلاک شد ، تا این که سه نفر را دید و آنها را نفرین کرد وهلاک شدند؛ بنابراین خداوند بر او وحی کرد که ای ابراهیم اگر دعایت را اجابت کنم، هیچ یک از بندگانم را باقی نمی گذاری؛ اگر می خواستم، می توانستم آنان را نیافرینم؛ بندگانم را در سه گروه آفریدم: بنده ای که مرا عبادت می کند و هیچ شریکی برایم قائل نمی شود، پس به او ثواب عطا می کنم، بنده ای که غیر از من را پرستش می کند و او را رها نخواهم کرد، و بنده ای که غیر از من را پرستش می کند ولی از نسل او کسی که مرا عبادت می کند وجود خواهد داشت. سپس روی کرد و لاشه ای را در ساحل دریا دید که بخشی از آن درون دریاست و

1- [1] - اعراف/ 102.
2- [2] - کافی ، ج2، ص293، ح1.

3- [3] - کافی ، ج2، ص470، ح1.
4- [4] - محاسن، ص247، ح249.

بخشی در خشکی، و درندگان دریا می آیند و آن بخش از آن را که در دریا است می خورند و سپس باز می گردند و با یکدیگر درگیر می شوند و یکدیگر را می خورند و درندگان خشکی می آیند و از آن می خورند و با یکدیگر در گیر می شوند و یکدیگر را می خورند. ابراهیم علیه السلام از آن چه که دید تعجب کرد و گفت: «رَبِّ أَرِنِی کیفَ تُحْیی الْمَوْتَی» گفت: چگونه بیرون می آوری و مبعوث می کنی آن چه را که از بین رفت و در درون چیز دیگری قرار گرفت؟! اینان گروه هایی اند که یکدیگر را خوردند. خداوند فرمود: مگر ایمان نیاوردی؟ گفت: «بَلَی وَلَکن لِّیطْمَئِنَّ قَلْبِی» یعنی تا این یکی را نیز ببینم، همان طور که خدا همه چیز را به من نشان داد، خداوند فرمود: «فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّیرِ فَصُرْهنَّ إِلَیک» اینان را تکه تکه می کنی و با یکدیگر مخلوط می گردانی، همان گونه که این لاشه در شکم این درندگان که یکدیگر را خوردند، مخلوط شده است، «ثُمَّ اجْعَلْ عَلَی کلِّ جَبَلٍ مِّنْهنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهنَّ یأْتِینَک سَعْیا» هنگامی که آنان را فراخواند، اجابت کردند وآن کوه ها ده عدد بودند.(1)

8) و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت می کند و می گوید: کوه ها ده عدد بودند. پرندگان: خروس و کبوتر و طاووس و کلاغ بودند. سپس گفت: چهار پرنده بردار و آنها را ریز ریز کن و با گوشت و استخوان و پرهایشان، تکه تکه کن، سپس سرهایشان را در دست بگیر، سپس آنها را بر ده کوه تقسیم کن، بر هر کوه بخشی از آنها را قرار بده. پس آن چه که بر روی این کوه بود با پر و گوشت و خون خود به نزد آن چه که بر روی کوه دیگری بود رفت، سپس نزد ابراهیم آمد تا سرش را بر گردنش قرار دهد، تا این که هر چهارتا کامل شدند.(2)

9) معروف بن خَرَّبُوذ گفت: شنیدم که ابو عبد الله علیه السلام می فرمود: هنگامی که خداوند به ابراهیم وحی کرد که چهار پرنده را بردار، ابراهیم اطاعت کرد و شتر مرغ و طاووس و غاز و خروس را برداشت و پس از این که آنان را سر برید، پَر آنان را کـَند، سپس آنها را در هاون قرار داد(3) و کوبید و بعد از آن بر روی کوه های اردن پخش کرد، و در آن زمان ده کوه وجود داشت؛ بر هر کوه، بخشی را

1- [1] - تفسیر عیاشی: ج1، ص161، ح470.
2- [2] - تفسیر عیاشی: ج1، ص162، ح471.

3- [3] - مهراس و مهراسه: هاون «القاموس المحيط».

قرار داد، سپس آنها را با نام خود فراخواند، و آنان به سمت او شتافتند؛ یعنی با سرعت، و ابراهیم در آن هنگام گفت: می دانم که خداوند بر هر کاری تواناست.(1)

10) علی بن اسباط می گوید که از ابو الحسن امام رضا علیه السلام، راجع به سخن باری تعالی: «قَالَ بَلَی وَلَکن لِّیطْمَئِنَّ قَلْبِی» پرسیدند: آیا در قلبش شک وجود داشت؟ فرمود: نه، ولی از خدا خواست تا بر یقینش بیافزاید. فرمود: و هر بخش، یکی از ده تا است.(2)

11) عبد الصمد بن بشیر گفت: قاضیان نزد ابو جعفر منصور جمع شدند، مردی راجع به جزئی از مال خود وصیت کرده بود، از آنان پرسید: جزء چه مقدار است؟ آنان نمی دانستند یک جزء چه مقدار است، بنابراین شکایت خود را نزد ابو جعفر منصور بردند. وی نامه ای را به فرماندار مدینه فرستاد تا از جعفر بن محمد علیه السلام بپرسد: مردی راجع به جزئی از مال خود وصیت کرده است، جزء چه مقدار است؟ این مسئله برای قضات دردسر ساز شده است و نمی دانند یک جزء، چه مقدار است. پس اگر وی به تو پاسخ داد که هیچ وگرنه او را با پیک به نزد من بفرست. بنابراین فرماندار شهر، به نزد ابو عبد الله علیه السلام رفت و به ایشان گفت: ابو جعفر منصور مرا فرستاد تا از تو راجع به مردی سؤال کنم که در مورد یک جزء از مال وصیت کرده است، و پیش از این از قضات سؤال کرده است، ولی نتوانستند به او بگویند که چه مقدار است؛ و منصور برایم نوشته است که اگر پاسخ آن را دادی که هیچ وگرنه تو را به نزد او بفرستم. ابو عبد الله علیه السلام فرمود: این در کتاب خدا تبیین شده است، خداوند می فرماید هنگامی که ابراهیم گفت: «رَبِّ أَرِنِی کیفَ تُحْیی الْمَوْتَی»، تا آنجا که می فرماید: «ثُمَّ اجْعَلْ عَلَی کلِّ جَبَلٍ مِّنْهنَّ جُزْءًا»، پرندگان چهار عدد بودند و کوه ها ده عدد، آن مرد از هر یک از ده جزء، یک جزء را بیرون می آورد. ابراهیم هاونی خواست و تمام پرندگان را در آن کوبید، و سرها نزد خود نگه داشت، سپس به او فرمان داده شده بود آنها را فراخواند و به پرها نگاه کرد که چگونه بیرون می آیند و به رگ ها، رگ به رگ نگریست تا این که بال هایش کامل گشت، و به سوی ابراهیم آمد؛ و ابراهیم برخی

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص162، ح472.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج1، ص163، ح473.

از سرها را برداشت و با آن سرها، پرنده مورد نظر را فراخواند، ولی سری که به سمت آن بدن گرفته بود، سر همان بدن نبود، تا این که سر دیگری را برداشت، و این بار مال همان بدن بود، بنابراین تکه ها و بدن ها کامل شدند.(1)

12) عبد الرحمن بن سیابه می گوید: زنی به من وصیت کرد و به من گفت: با یک سوم از اموالم دِین پسر برادرم را ادا می کنی، و جزئی از آن را برای فلانی قرار می دهی. راجع به آن از ابن ابی لیلی سؤال کردم و او گفت: آن زن، حقی ندارد و نمی دانم جزء چه مقدار است. بنابراین از ابو عبد الله علیه السلام سؤال کردم و به او گفتم که زن چه گفت و ابن ابی لیلی چه پاسخی داد. پس فرمود: ابن ابی لیلی دروغ گفته است، این زن یک دهم از یک سوم را دارا می باشد؛ خداوند به ابراهیم دستور داد و فرمود: «اجْعَلْ عَلَى كلِّ جَبَلٍ مِّنْهنَّ جُزْءًا»، و در آن زمان، کوه ها ده عدد بودند و این همان یک دهم از هر چیز است.(2)

13) ابو بصیر، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می کند و می گوید: مردی در مورد جزئی از مال خود وصیت کرد، ابو عبد الله علیه السلام فرمود: جزئی از ده تا. کوه ها ده عدد بودند و پرندگان، طاووس و کبوتر و خروس و هُدهُد بودند، پس خداوند به او دستور داد تا آنان را تکه تکه کند و با هم مخلوط گرداند و بر هر کوه جزئی از آن را قرار دهد و سر هر یک از آن پرندگان را در دست بگیرد. فرمود: وقتی سر هر یک از پرندگان را در دست می گرفت، هر آن چه که متعلق به آن سر بود به سمت آن به پرواز در می آمد تا این که به شکل اول خود بازگردد.(3)

14) محمد بن اسماعیل، از عبد الله بن عبد الله نقل می کند و می گوید: ابو جعفر بن سلیمان خراسانی به نزد من آمد و گفت: مردی از حاجیان خراسان نزد من آمد و با هم به گفتگو پرداختیم و گفت: یکی از برادرانمان در مرو درگذشت و صد هزار درهم را نزد من به امانت گذاشت و وصیت کرد تا یک جزء از آن را به ابو حنیفه بدهم، ولی نمی دانم که یک جزء چه مقدار از ما تَرَک او می باشد؟ پس هنگامی که به کوفه رفتم نزد ابو حنیفه رفته و از او راجع به جزء، سؤال کردم. وی به من گفت: یک چهارم، ولی نتوانستم آن را بپذیرم، بنابراین گفتم: هیچ کاری

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص163، ح475.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج1، ص164، ح475.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج1، ص164، ح476.

نمی کنم تا این که به حج بروم و جواب مسئله را جویا شوم. پس هنگامی که دیدم مردم کوفه بر یک چهارم اتفاق نظر دارند، به ابو حنیفه گفتم: ای ابو حنیفه، هیچ اشکالی در آن چه که برای تو وصیت کرده است وجود ندارد و من آن را به تو می دهم، ولی به حج می روم و راجع به مسئله بحث و جستجو می کنم. ابو حنیفه گفت: من نیز می خواهم به حج بروم. پس هنگامی که به مکه آمدیم و در طواف بودیم، ناگهان مرد سالخورده ای را دیدیم که طواف خود را تمام کرده و نشسته است و مشغول دعا و تسبیح می باشد، ناگهان ابو حنیفه به او روی کرد، و هنگامی که او را دید گفت: اگر می خواهی از بالاترین ِمردمان سؤال کنی، از این مرد سؤال کن؛ چرا که بالاتر از او هیچ کسی نیست. گفتم: این شخص کیست؟ گفت: جعفر بن محمد علیه السلام. هنگامی که نشستم، ابو حنیفه پشت سر جعفر بن محمد علیه السلام رفت، و نزدیک من نشست، و بر او سلام و درود فرستاد و او را گرامی داشت و چندین نفر از مردم نزدیک می آمدند و سلام می کردند و می نشستند. هنگامی که دیدم چگونه او را گرامی می دارند، دلم قرص شد و اطمینان یافتم؛ ابو حنیفه به من چشمک زد و اشاره کرد که صحبت کن. پس گفتم: جانم به فدایت، مردی هستم اهل خراسان، مردی وفات یافت و صد هزار درهم نزد من گذاشت و وصیت کرد تا جزئی از آن را بدهم، و نام مردی را که باید به او بپردازم را به من گفت، جانم به فدایت، یک جزء چه مقدار می باشد؟ جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: ای ابو حنیفه! برای تو وصیت کرده است، بگو چه مقدار می شود؟ گفت: یک چهارم. به ابن ابی لیلی فرمود: بگو چه مقدار می شود؟ گفت: یک چهارم. جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: از کجا ِمی گویید یک چهارم می شود؟ گفتند: به خاطر این سخن خداوند: «فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّیرِ فَصُرْهنَّ إِلَیک ثُمَّ اجْعَلْ عَلَی کلِّ جَبَلٍ مِّنْهنَّ جُزْءًا»، ابو عبد الله علیه السلام به آنان فرمود: من نیز این را شنیده ام، دانستم که پرندگان چهار عدد بودند، پس کوه ها چه تعداد بودند؟ اجزاء از آن ِکوه ها بودند نه پرندگان. گفتند: گمان کردیم که چهار عدد بوده اند، ابو عبد الله علیه السلام فرمود: ولی کوه ها ده عدد بودند.(1)

15) صالح بن سهل همدانی، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به سخن باری

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص164، ح477.

تعالی: «فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّیرِ فَصُرْهنَّ إِلَیک ثُمَّ اجْعَلْ عَلَی کلِّ جَبَلٍ مِّنْهنَّ جُزْءًا»، روایت می کند که فرمود: هدد و شاهین(1) و طاووس و کلاغ را گرفت و سر برید و سرهایشان را جدا کرد، سپس بدن های آنها را به همراه پرها و گوشت ها و استخوان هایشان در هاون کوبید تا این که با هم مخلوط شدند، سپس آن را به ده جزء بر ده کوه تقسیم کرد، سپس کنارش دانه و آب قرار داد، سپس منقارهایشان را میان انگشتان خود قرار داد، سپس گفت: باذن پروردگار به نزد من بشتابید، پس هر کدام از تکه ها به سوی تکه های دیگر از گوشت و پر و استخوان، به پرواز درآمدند تا این که بدن ها کامل شدند همان گونه که بودند، و هر بدن آمد تا این که به گردن خود که در آن منقار بود پیوست؛ پس ابراهیم، منقارهایشان را رها کرد و آنان سرشان را بالا آوردند و از آن آب نوشیدند و از آن دانه ها، برچیدند، سپس گفتند: ای نبی خدا! ما را زنده گرداندی، خداوند تو را زنده نگه دارد. ابراهیم گفت: این خداوند است که زنده می کند و می میراند. این تفسیر ظاهری است ولیکن تفسیری باطنی در درون قرآن قرار دارد، فرمود: چهار موجودی را بردار که احتمال می رود بتوانند سخن بگویند، و دانش خود را نزد آنان به ودیعه قرار بده، سپس آنان را به نقاط مختلف زمین بفرست تا حجت تو باشند بر مردم، و اگر خواستی به نزد تو بیایند، آنان را با نام بزرگ فراخوان، خواهی دید که چگونه باذن پروردگار به سوی تو خواهند شتافت.(2)

«مَّثَلُ الَّذِینَ ینفِقُونَ أَمْوَالَهمْ فِی سَبِیلِ اللّه...وَاللّه یضَاعِفُ لِمَن یشَاءُ وَاللّه وَاسِعٌ عَلِیمٌ (261)»

«مَّثَلُ الَّذِینَ ینفِقُونَ أَمْوَالَهمْ فِی سَبِیلِ اللّه کمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِی کلِّ سُنبُلَةٍ مِّئَةُ حَبَّةٍ وَاللّه یضَاعِفُ لِمَن یشَاءُ وَاللّه وَاسِعٌ عَلِیمٌ (261)»

[(صدقات) کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند همانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه ای صد دانه باشد؛ و خداوند برای هر کس که بخواهد (آن را) چند برابر می کند، و خداوند گشایشگر داناست .]

1) احمد بن محمد بن خالد برقی، از ابن محبوب، از عمر بن یزید، نقل می کند

1- [1] - صرد: پرنده ای است با سری بزرگ که گنجشک ها را شکار می کند و نخستین پرنده ای بود که برای خداوند، روزه گرفت. «القاموس المحیط، ماده صرد»
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج1، ص165، ح478.

و می گوید: شنیدم که ابو عبد الله علیه السلام می فرماید: اگر بنده ای کار خود را خوب انجام دهد، خداوند متعال عمل او را چندین برابر می گرداند و برای هر نیکی هفتصد برابر پاداش می دهد و این همان سخن باری تعالی است که می فرماید: «وَاللّه یضَاعِفُ لِمَن یشَاءُ». بنابراین کارهایی که انجام می دهید را خوب انجام دهید برای کسب ثواب از جانب خدا. به او گفتم: احسان چیست؟ گفت: فرمود: اگر نماز گزاردی، پس رکوع و سجود خود را خوب انجام بده و اگر روزه گرفتی، پس از هر آن چه که موجب تباهی روزه ات می شود دوری گزین؛ و اگر حج گزاردی، پس از هر آن چه که در حج و عمره بر تو حرام شده دوری گزین. فرمود: هر کاری که برای خدا انجام می دهی باید خالی از هر گونه ناپاکی و آلودگی باشد.(1)

2) شیخ در کتاب امالی آورده است: محمد بن محمد، از ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از حسن بن محبوب، از ابو محمد وابشی، از ابو عبد الله جعفر بن محمد علیه السلام، برایمان روایت کرد که فرمود: اگر بنده ای کار خود را خوب انجام دهد، خداوند متعال عمل او را چندین برابر می گرداند و برای هر نیکی هفتصد برابر پاداش می دهد؛ و این همان سخن باری تعالی است که می فرماید : «وَاللّه یضَاعِفُ لِمَن یشَاءُ».

3) عیاشی، از عمر بن یونس نقل می کند و می گوید: شنیدم که ابو عبد الله علیه السلام می گوید: اگر بنده ای کار خود را خوب انجام دهد، خداوند متعال عمل او را چندین برابر می گرداند و برای هر نیکی، هفتصد برابر پاداش می دهد؛ و این همان سخن باری تعالی است که می فرماید: «وَاللّه یضَاعِفُ لِمَن یشَاءُ». بنابراین کارهایی را که انجام می دهید برای کسب ثواب از جانب خدا، خوب انجام دهید. به او گفتم: احسان چیست؟ فرمود: اگر نماز گزاردی، پس رکوع و سجود خود را خوب انجام بده؛ و اگر روزه گرفتی، پس از هر آن چه که موجب تباهی روزه ات می شود دوری گزین؛ و اگر حج گزاردی، پس از هر آن چه که در حج و عمره بر تو حرام شده دوری گزین. فرمود: هر کاری که برای خدا انجام می دهی باید خالی از ناپاکی و

1- [1] - محاسن، ص254، ح283.

آلودگی باشد.(1)

4) حمران، از ابو جعفر علیه السلام روایت می کند و می گوید: به او گفتم: آیا دیده ای مؤمنی بر مسلمانی در یکی از میراث ها و مسائل و احکام برتری داشته باشد تا برای مؤمن در میراث ها و یا غیره سهم بیشتری از مسلمان باشد؟ فرمود: نه، اگر امام بر آنان حکم کند، این دو در این مسئله در یک مسیر جریان دارند، ولی در [زمینه] اعمال و آن چه که با آن به خدا نزدیک می شوند، مؤمن بر مسلمان برتری دارد. گفت: پس گفتم: مگر خدا نمی فرماید: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَه عَشْرُ أَمْثَالِها» [هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن (پاداش) خواهد داشت](2)، و گمان کردم که در نماز و زکات و روزه و حج با مؤمن در یک مرتبه قرار دارند؟ گفت: پس فرمود: مگر خداوند نفرموده است: «وَاللّه یضَاعِفُ لِمَن یشَاءُ» چندین برابر؟ بنابراین مؤمنین همان کسانی هستند که خداوند هر نیکی آنان را هفتصد برابر می گرداند، و این به خاطر برتری آنان است، و خداوند به مقدار صحت و درستی ایمان مؤمن، بر حسنات و نیکی های او می افزاید و آنها را چندین برابر می گرداند، خداوند با مؤمن، هر گونه که بخواهد رفتار می کند.(3)

5) محمد وابشی، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می کند که می فرماید: اگر بنده ای کار خود را خوب انجام دهد، خداوند متعال عمل او را چندین برابر می گرداند و برای هر نیکی هفتصد برابر پاداش می دهد، و این همان سخن باری تعالی است که می فرماید: «وَاللّه یضَاعِفُ لِمَن یشَاءُ».(4)

6) مفضّل بن محمد جُعفی گفت: از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «کمَثَلِ حَبَّهٍ أَنبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ» سؤال کردم، فرمود: منظور از دانه، همان فاطمه سلام الله علیها است و هفت جوانه، هفت فرزند او هستند که هفتمین آنان، قائم ایشان می باشد. گفتم: حسن علیه السلام چه می شود؟ فرمود: حسن امامی است از جانب خدا و اطاعت از او واجب، ولیکن جزء این هفت جوانه نمی باشد، اولین ایشان حسین علیه السلام است و آخرین ایشان، قائم آل محمد است. گفتم:

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص166، ح479.

2- [2] - انعام/ 160.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج1، ص166، ح480.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج1، ص167، ح482.

پس این سخن باری تعالی «فِی کلِّ سُنبُلَهٍ مِّئَهُ حَبَّهٍ» چیست؟ فرمود: از نسل و صُلب هر یک از آنان در کوفه، صد نفر زاده می شوند، ولی فقط این هفت تن هستند.(1)

7) ابو علی طبرسی گوید: این آیه عموماً راجع به صدقه است. این همان چیزی است که از ابو عبد الله علیه السلام روایت شده است. و گفت: و گفته شد: این آیه، مخصوص جهاد است، اما در رابطه با دیگر طاعات و عبادات در ازای هر یک، ده برابر پاداش می دهد.(2)

8) وی گفت: از ابن عمر روایت شده است که گفته: هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: پروردگارا! بر امتم بیافزا، پس این آیه نازل شد: «مَّن ذَا الَّذِی یقْرِضُ اللّه قَرْضًا حَسَنًا فَیضَاعِفَه لَه أَضْعَافًا کثِیرَهً» [کیست آن کس که به (بندگان) خدا وام نیکویی دهد تا (خدا) آن را برای او چند برابر بیفزاید]، گفت: پروردگارا! بر امتم بیافزا، پس نازل شد: «إِنَّمَا یوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهم بِغَیرِ حِسَابٍ» [بی تردید شکیبایان پاداش خود را بی حساب (و) به تمام خواهند یافت](3)،(4).

«الَّذِینَ ینفِقُونَ أَمْوَالَهمْ فِی سَبِیلِ اللّه ثُمَّ لاَ...کذَلِک یبَینُ اللّه لَکمُ الآیاتِ لَعَلَّکمْ تَتَفَکرُونَ (266)»

«الَّذِینَ ینفِقُونَ أَمْوَالَهمْ فِی سَبِیلِ اللّه ثُمَّ لاَ یتْبِعُونَ مَا أَنفَقُواْ مَنًّا وَلاَ أَذًی لَّهمْ أَجْرُهمْ عِندَ رَبِّهمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَیهمْ وَلاَ همْ یحْزَنُونَ (262) قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَهٌ خَیرٌ مِّن صَدَقَهٍ یتْبَعُهآ أَذًی وَاللّه غَنِی حَلِیمٌ (263) یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تُبْطِلُواْ صَدَقَاتِکم بِالْمَنِّ وَالأَذَی کالَّذِی ینفِقُ مَالَهِ رِئَاء النَّاسِ وَلاَ یؤْمِنُ بِاللّه وَالْیوْمِ الآخِرِ فَمَثَلُه کمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَیه تُرَابٌ فَأَصَابَه وَابِلٌ فَتَرَکه صَلْدًا لاَّ یقْدِرُونَ عَلَی شَیءٍ مِّمَّا کسَبُواْ وَاللّه لاَ یهدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ (264) وَمَثَلُ الَّذِینَ ینفِقُونَ أَمْوَالَهمُ ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّه وَتَثْبِیتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص167، ح481.
2- [2] - مجمع البیان، ج1، ص180.
3- [3] - زمر/ 10.
4- [4] - مجمع البیان، ج2، ص180.

كمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَها وَابِلٌ فَآتَتْ أُكلَها ضِعْفَينِ فَإِن لَّمْ يصِبْها وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللّه بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (265) أَيوَدُّ أَحَدُكمْ أَن تَكونَ لَه جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِى مِن تَحْتِها الأَنْهارُ لَه فِيها مِن كلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَه الْكبَرُ وَلَه ذُرِّيهٌ ضُعَفَاء فَأَصَابَها إِعْصَارٌ فِيه نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كذَلِک يبَينُ اللّه لَكمُ الآياتِ لَعَلَّكمْ تَتَفَكرُونَ (266)»

[کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، سپس در پی آن چه انفاق کرده اند، منّت و آزاری روا نمی دارند، پاداش آنان برایشان نزد پروردگارشان (محفوظ) است، و بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نمی شوند* گفتاری پسندیده (در برابر نیازمندان) و گذشت (از اصرار و تندیِ آنان)، بهتر از صدقه ای است که آزاری به دنبال آن باشد؛ و خداوند بی نیاز بردبار است.* ای کسانی که ایمان آورده اید! صدقه های خود را با منّت و آزار، باطل مکنید، مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم، انفاق می کند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارد. پس مَثَل او همچون مَثَل سنگ خارایی است که بر روی آن، خاکی (نشسته) است، و رگباری به آن رسیده و آن (سنگ) را سخت و صاف بر جای نهاده است. آنان (=ریاکاران) نیز از آن چه به دست آورده اند، بهره ای نمی برند؛ و خداوند، گروه کافران را هدایت نمی کند.* و مَثَل (صدقات) کسانی که اموال خویش را برای طلب خشنودی خدا و استواری روحشان انفاق می کنند، همچون مَثَل باغی است که بر فراز پشته ای قرار دارد (که اگر) رگباری بر آن برسد، دو چندان محصول برآورد؛ و اگر رگباری هم بر آن نرسد، بارانِ ریزی (برای آن بس است)؛ و خداوند به آن چه انجام می دهید بیناست * آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر آنها نهرها روان است ، و برای او در آن (باغ) از هر گونه میوه ای (فراهم) باشد، و در حالی که او را پیری رسیده و فرزندانی خردسال دارد، (ناگهان) گردبادی آتشین بر آن (باغ) زند و (باغ یکسر) بسوزد؟ این گونه ، خداوند آیات (خود) را برای شما روشن می گرداند، باشد که شما بیندیشید]

1) علی بن ابراهیم گوید: امام صادق علیه السلام از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که به مؤمنی نیکی کند سپس او را با زبان خود آزار دهد

و یا بر او منت گذارد، صدقه اش باطل می گردد. سپس برایش مثال زد و فرمود: «كالَّذِی ینفِقُ مَالَه رِئَاء النَّاسِ وَلاَ یؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْیوْمِ الآخِرِ فَمَثَلُه كمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَیه تُرَابٌ فَأَصَابَه وَابِلٌ فَتَرَكه صَلْدًا لاَّ یقْدِرُونَ عَلَى شَیءٍ مِّمَّا كسَبُواْ وَاللّه لاَ یهدِی الْقَوْمَ الْكافِرِینَ» و فرمود: هر کس که عطایش زیاد باشد، ولی کسی را که به او صدقه داده را آزار دهد، صدقه اش باطل می گردد؛ همان گونه که خاکی که روی صفوان است از بین می رود. صفوان، همان صخره ی بزرگی است که در صحرا می باشد، و باران می آید و خاکی که روی آن است را می شوید و با خود می برد. بنابراین خداوند این مثال را برای کسانی زد که کار نیکی را انجام می دهند، ولی بعد از آن منت می گذارند و آزار می دهند.(1)

2) و نیز وی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ چیز برایم دوست داشتنی تر از این نیست که نعمتی را پیشتر به مردی بدهم و خواهرش نیز در پی او بیاید و من به او نیز به خاطر آن مرد، احسان کنم، زیرا دیده ام که احسان نکردن به نفر بعدی، باعث می شود نفر اولی، شکر و سپاس نگوید. سپس مؤمنانی که اموال خود را برای رضای خدا و بدون هیچ منت و آزاری انفاق می کنند، مثال زد و فرمود: «وَمَثَلُ الَّذِینَ ینفِقُونَ أَمْوَالَهمُ ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّه وَتَثْبِیتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ كمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَها وَابِلٌ فَآتَتْ أُكلَها ضِعْفَینِ فَإِن لَّمْ یصِبْها وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللّه بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ»، فرمود: مَثل آنان همچون مثل باغی است که بر فراز تپه ای قرار دارد که اگر رگباری بر آن برسد، محصولش دو چندان شود؛ به عبارت دیگر محصولش چندین برابر می شود همان گونه که پاداش کسی که مال خود در راه رضای خدا انفاق می کند، چندین برابر می شود، و طلّ، همان باران ریزی است که شبانگاه بر درختان و گیاهان می بارد.(2)

3) وی از ابو عبد الله علیه السلام روایت می کند که می فرماید: خدا برای هرکس که بخواهد، چندین برابر می گرداند، برای هر آنکس که مال خود را در راه رضای خدا انفاق می کند. فرمود: هر آنکس که مال خود را در راه رضای خدا انفاق کند، سپس بر کسی که به او صدقه داده منت نهد، مصداق این سخن خداوند خواهد

1- [1] - تفسیر قمی، ج1، ص99.
2- [2] - تفسیر قمی، ج1، ص99.

بود: «أَيوَدُّ أَحَدُكمْ أَن تَكونَ لَه جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِن تَحْتِها الأَنْهارُ لَه فِيها مِن كلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَه الْكبَرُ وَلَه ذُرِّيهٌ ضُعَفَاء فَأَصَابَها إِعْصَارٌ فِيه نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ»، فرمود: منظور از اِعصار، همان بادهاست، بنابراین هر که بر کسی که به او صدقه داده است منت نهد، همچون فردی خواهد بود که باغ پر ثمری داشته باشد؛ در حالی که خود مردی سالخورده و ناتوان است و فرزندانی ناتوان دارد و ناگهان باد و یا آتشی می آید و تمام مال او را می سوزاند.(1)

4) عیّاشی، از مفضل بن صالح، از برخی از یارانش، از جعفر بن محمد یا ابو جعفر علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تُبْطِلُواْ صَدَقَاتِکم بِالْمَنِّ وَالأَذَی»، تا پایان آیه. روایت می کند که می فرماید: این آیه راجع به عثمان نازل شد و در باره معاویه و پیروانشان صدق کرد.(2)

5) سلّام بن مستنیر، از ابو جعفر علیه السلام روایت می کند، راجع به این سخن باری تعالی «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تُبْطِلُواْ صَدَقَاتِکم بِالْمَنِّ وَالأَذَی»، برای محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله، این تأویل است. فرمود: شأن نزول این آیه عثمان است.(3)

6) ابو بصیر، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تُبْطِلُواْ صَدَقَاتِکم بِالْمَنِّ وَالأَذَی»، تا آنجا که خدا می فرماید: «لاَّ یقْدِرُونَ عَلَی شَیءٍ مِّمَّا کسَبُواْ»، روایت می کند که می فرماید: منظور از صفوان، همان سنگ است، و کسانی که مال خود را برای ریا، در برابر مردم انفاق می کنند، فلانی و فلانی و معاویه و پیروان آنان می باشند.(4)

7) سلام بن مستنیر، از ابو جعفر علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «الَّذِینَ ینفِقُونَ أَمْوَالَهمُ ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّه»، روایت می کند که می فرماید: شأن نزول این آیه علی علیه السلام است.(5)

8) ابو بصیر، از ابو عبد الله علیه السلام: «وَمَثَلُ الَّذِینَ ینفِقُونَ أَمْوَالَهمُ ابْتِغَاء

1- [1] - تفسیر قمی، ج1، ص99.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج1، ص167، ح483.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج1، ص167، ح484.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج1، ص167، ح485.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج1، ص168، ح486.؛ شواهد التنزیل، ج1، ص104، ح144.

مَرْضَاتِ اللّه» روایت می کند که می فرماید: علی، امیر المؤمنین علیه السلام برترین آنان است، و او از کسانی است که مال خود را در راه رضای خدا انفاق می کنند.(1)

9) ابو بصیر، از ابو جعفر، امام باقر علیه السلام روایت می کند که می فرماید: «إِعْصَارٌ فِیه نَارٌ»، [گرد بادی که درآن آتش است] فرمود: باد است.(2)

«یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ أَنفِقُواْ مِن طَیبَاتِ مَا کسَبْتُمْ...وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّه غَنِی حَمِیدٌ (267)»

«یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ أَنفِقُواْ مِن طَیبَاتِ مَا کسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَکم مِّنَ الأَرْضِ وَلاَ تَیمَّمُواْ الْخَبِیثَ مِنْه تُنفِقُونَ وَلَسْتُم بِآخِذِیه إِلاَّ أَن تُغْمِضُواْ فِیه وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّه غَنِی حَمِیدٌ (267)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! از چیزهای پاکیزه ای که به دست آورده اید، و از آن چه برای شما از زمین برآورده ایم ، انفاق کنید؛ و در پی ناپاک آن نروید که (از آن) انفاق نمایید، در حالی که آن را (اگر به خودتان می دادند)، جز با چشم پوشی (و بی میلی) نسبت به آن ، نمی گرفتید، و بدانید که خداوند، بی نیازِ ستوده (صفات) است .]

1) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از مُعَلّـــی بن محمد، از حسن بن علی وَشّاء، از أبان، از ابو بصیر، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ أَنفِقُواْ مِن طَیبَاتِ مَا کسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَکم مِّنَ الأَرْضِ وَلاَ تَیمَّمُواْ الْخَبِیثَ مِنْه تُنفِقُونَ»، روایت می کند که می فرماید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر می فرمودند بر این که زکات نخل را بپردازند، مردم، انواعی از خرما را می آوردند که از بدترین نوع خرما بود، و آن را به عنوان زکات خود می پرداختند، خرمایی بود که به آن جُعرور و مُعافاره می گفتند که کم گوشت بود و هسته بزرگی نسبت به خود خرما داشت؛ و گروهی نیز خرمای مرغوب می آوردند. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: میوه این دو نخل را حساب نکنید، و از آن چیزی نیاورید، و راجع به آن آیه: «وَلاَ تَیمَّمُواْ الْخَبِیثَ مِنْه تُنفِقُونَ وَلَسْتُم بِآخِذِیه إِلاَّ أَن تُغْمِضُواْ فِیه»، نازل شد، و منظور از اغماض این است

1- [1] - تفسير عياشى، ج1، ص168، ح487.
2- [2] - تفسير عياشى، ج1، ص168، ح488.

که این دو نوع خرما(1) را بردارید.

2) و در روایتی دیگر، ابو بصیر، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به سخن باری تعالی : «أَنفِقُواْ مِن طَيِبَاتِ مَا كسَبْتُمْ» روایت می کند که می فرماید: مردم در دوران جاهلیت درآمدهایی از راه ناصواب به دست آوردند و هنگامی که اسلام آوردند، می خواستند آن را از اموال خود خارج کنند تا آن را صدقه دهند، ولی خداوند از پذیرفتن زکات آنان ابا کرد مگر این که از پاکترین دستاوردهای آنان باشد.(2)

3) وی، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از داود، نقل می کند و می گوید: از ابو عبد الله علیه السلام راجع به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کردم: اگر زناکار زنا کند، روح ایمان از او جدا می شود گفت: پس فرمود: این مِثل سخن باری تعالی می باشد: «وَلاَ تَيمَّمُواْ الْخَبِيثَ مِنْهِ تُنفِقُونَ»، سپس فرمود: روشن تر از آن، این سخن باری تعالی است: «وَأَيدَهم بِرُوحٍ مِّنْه» [و آنها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است](3)، همان چیزی است که از او جدا شده است.(4)

4) عیاشی، از عبد الله بن سنان، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «يا أَيها الَّذِينَ آمَنُواْ أَنفِقُواْ مِن طَيِبَاتِ مَا كسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكم مِّنَ الأَرْضِ وَلاَ تَيمَّمُواْ الْخَبِيثَ مِنْه تُنفِقُونَ»، روایت می کند که می فرماید: مردمی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند که از بدترین آن چه که نزد خود داشتند از خرمای پوست نازک، هسته درشت، که به آن مُعافاره گفته می شود، صدقه می دادند. پس خداوند راجع به آن آیه: «وَلاَ تَيمَّمُواْ الْخَبِيثَ مِنْه تُنفِقُونَ» را نازل فرمود.(5)

5) ابو بصیر گفت: از ابو عبد الله علیه السلام پرسیدم: «وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكم مِّنَ الأَرْضِ»، فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر می فرمودند بر این

1- [1] - کافی ، ج4، ص48، ح9.
2- [2] - کافی : ج4، ص48، ح10.
3- [3] - مجادله/ 22.
4- [4] - کافی ، ج2، ص216، ح17.

5- [5] - تفسیر عیاشی، ج1، ص168، ح489.

که زکات نخل را بپردازند، مردم انواعی از خرما را می آوردند که از بدترین انواع خرما بود، و آن را به عنوان زکات خود می پرداختند، خرمایی بود که به آن «جُعرور» و «مُعافاره» می گفتند، که کم گوشت بود و هسته بزرگی نسبت به خود خرما داشت، و گروهی نیز خرمای مرغوب می آوردند. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: محصول این دو نخل را حساب نکنید و از آن چیزی نیاورید، راجع به آن: خداوند متعال آیه:«یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ أَنفِقُواْ مِن طَیبَاتِ مَا کسَبْتُمْ»، تا سخن باری تعالی: «إِلاَّ أَن تُغْمِضُواْ فِیه» نازل شد. منظور از اغماض این است که این دو نوع خرما را بردارید. و فرمود: به خداوند صدقه ای که از راه حرام بدست آمده باشد، نمی رسد.(1)

6) رفاعه، از ابو عبد الله علیه السلام، راجع به این سخن باری تعالی: «إِلاَّ أَن تُغْمِضُواْ فِیه»، روایت می کند که می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله عبد الله بن رَواحه را فرستاد و فرمود: جُعرور و مُعافاره را حساب نکنید، و عده ای خرمای بد می آوردند. بنابراین خداوند باری تعالی: «وَلَسْتُم بِآخِذِیه إِلاَّ أَن تُغْمِضُواْ فِیه» نازل فرمود و ذکر کرد که عبد الله خرمای بدی را با آنان حساب کرد، بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عبد الله! جُعرور و مُعافاره را حساب نکنید.(2)

7) زراره، از ابو جعفر علیه السلام راجع به سخن باری تعالی: «وَلاَ تَیمَّمُواْ الْخَبِیثَ مِنْه تُنفِقُونَ» روایت می کند که می فرمود: بقایایی در اموال مردم وجود داشت که پیش از اسلام از ربا و راه های نادرستی بدست آورده بودند، و عده ای از آنان تعمداً آنها را برمی داشتند و آن را انفاق می کردند و صدقه می دادند، ولی خداوند آنان را از این کار نهی فرمود.(3)

8) ابو صالح، از ابو جعفر علیه السلام روایت می کند و می گوید: از او راجع به این سخن باری تعالی سؤال کردم: «وَلاَ تَیمَّمُواْ الْخَبِیثَ مِنْه تُنفِقُونَ»، فرمود: مردم هنگامی که اسلام آوردند درآمدهایی داشتند که از ربا و راه های نا صواب بدست آورده بودند، و افراد تعمداً آنها را از بین اموال خود بیرون می کشیدند و صدقه می دادند، که خداوند آنان را از این کار بازداشت، و به آنان فرمود که صدقه تنها

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص168، ح490.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج1، ص169، ح491.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج1، ص169، ح492.

باید از روزی پاک داده شود.(1)

9) اسحاق بن عمّار، از جعفر بن محمد علیه السلام روایت می کند که می فرمود: مردم مدینه فطریه را به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله می آوردند، که در میان آنها دو نوع خرما وجود داشت که به آنها جُعرور و مُعافاره می گفتند، که هسته آنها بزرگ و خود خرما کم گوشت بود، در مزه اش تلخی احساس می شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسئول حسابرسی فرمود: این دو نوع خرما را برایشان محاسبه نکن، باشد که شرمسار شوند و آن را نیاورند. بنابراین خداوند نازل فرمود: «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ أَنفِقُواْ مِن طَیبَاتِ مَا کسَبْتُمْ»، تا آنجا که می فرماید: «تُنفِقُونَ»(2)

10) محمد بن خالد ضَبی گفت: ابراهیم نخعی از کنار زنی عبور کرد که صبح زود کنار درب منزلش نشسته بود، و به او اُمّ بَکر گفته می شد، و در دستش دوک نخ داشت و مشغول ریسیدن بود، به او گفت: ای اُمّ بَکر! مگر پیر و ناتوان و رنجور نشده ای؟! آیا زمان آن فرا نرسیده است که این دوک را کنار بگذاری؟ پیرزن به او گفت: چگونه آن را کنار بگذارم و حال آن که شنیده ام علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود:این کار از بهترین و پاکترین درآمدها است.(3)

«الشَّیطَانُ یعِدُکمُ الْفَقْرَ وَیأْمُرُکم بِالْفَحْشَاء وَاللّه یعِدُکم مَّغْفِرَةً مِّنْه وَفَضْلًا وَاللّه وَاسِعٌ عَلِیمٌ (268)»

[شیطان شما را از تهیدستی بیم می دهد و شما را به زشتی وامی دارد؛ و (لی) خداوند از جانب خود به شما وعده آمرزش و بخشش می دهد، و خداوند گشایشگر داناست]

1) ابن بابویه گفت: پدرم برایم نقل کرد و گفت: محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی، از حسن بن علی، از عباس، از اسباط، از ابو عبد الرحمن برایمان نقل کرد و گفت: به ابو عبد الله، امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: بسیاری

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص169، ح493.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج1، ص169، ح494.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج1، ص170، ح495.

از اوقات، من اندوهگین می شوم ولی خانواده و مال و فرزندی ندارم و بسیاری از اوقات شاد می شوم ولی خانواده و مال و فرزندی ندارم. فرمود: هیچ کس نیست مگر این که همراه او فرشته و شیطان باشد، بنابراین شادی اش از نزدیک شدن فرشته به او و اندوهش از نزدیک شدن شیطان به او به وجود آمده است، و [مصداق آن] این سخن باری تعالی: «الشَّیطَانُ یعِدُکمُ الْفَقْرَ وَیأمُرُکم بِالْفَحْشَاء وَاللّه یعِدُکم مَّغْفِرَةً مِّنْه وَفَضْلاً وَاللّه وَاسِعٌ عَلِیمٌ»(1) می باشد.

2) علی بن ابراهیم گفت: شیطان می گوید: انفاق نکنید، چرا که تهیدست می گردید: «وَاللّه یعِدُکم مَّغْفِرَةً مِّنْه»، یعنی اگر برای خدا انفاق کنید، خداوند شما را خواهد آمرزید؛ «وَفَضْلاً»،فرمود: این به آن معناست که به شما چند برابر آن را می دهد.(2)

3) عیاشی، از هارون بن خارجه، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می کند و می گوید: به او گفتم: شاد می گردم، غیر از آن شادی که در خود و یا مال و یا در دوست خود می بینم و اندوهگین می شوم اندوهی غیر از اندوهی که در خود، یا مال یا دوست خود می بینم، فرمود: آری، شیطان در قلبت رخنه می کند و تو را سرزنش می کند و می گوید: اگر چنین کاری نزد خدا نیک بود، دشمنت را بر تو مسلط نمی گرداند و تو را نیازمند او نمی ساخت، آیا منتظر چیزی که بر سر پیشینیان تو آمد می باشی؟ آیا چیزی گفتند؟ بنابراین این در مورد کسی است که بدون اندوهی اندوهگین می شود. اما راجع به شادی، فرشته در قلب رخنه می کند و می گوید: اگر خداوند دشمن را بر تو مسلط گردانیده و تو را نیازمند او ساخته، همانا اینان روزهای اندکی هستند، و به تو نوید آمرزش و فضلی از جانب خدا را می دهم، و [این مصداق] سخن باری تعالی: «الشَّیطَانُ یعِدُکمُ الْفَقْرَ وَیأمُرُکم بِالْفَحْشَاء وَاللّه یعِدُکم مَّغْفِرَةً مِّنْه وَفَضْلاً» می باشد.(3)

«یؤتِی الْحِکمَةَ مَن یشَاءُ وَمَن یؤْتَ الْحِکمَةَ فَقَدْ أُوتِی خَیرًا کثِیرًا وَمَا یذَّکّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ (269)»

«یؤتِی الْحِکمَةَ مَن یشَاءُ وَمَن یؤْتَ الْحِکمَةَ فَقَدْ أُوتِی خَیرًا کثِیرًا وَمَا یذَّکّرُ إِلاَّ

1- [1] - علل الشرائع، ج1، ص116، ح1، چاپ اعلمی .
2- [2] - تفسیر قمی، ج1، ص100.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج1، ص170، ح496.

أُوْلُواْ الأَلْبَابِ (269)»

[(خدا) به هر کس که بخواهد حکمت می بخشد، و به هر کس حکمت داده شود، به یقین ، خیری فراوان داده شده است ؛ و جز خردمندان ، کسی پند نمی گیرد.]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ایّوب بن حُرّ، از ابو بصیر، روایت می کند که از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی پرسیدم که: «وَمَن یؤْتَ الْحِکمَةَ فَقَدْ أُوتِی خَیرًا کثِیرًا»، و ابو عبد الله، امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:منظور اطاعت از خدا و شناخت امام است.(1)

2) و نیز وی با سند خود، از یونس، از ابن مُسکان، از ابو بصیر، از ابو عبد الله علیه السلام نقل می کند و می گوید: شنیدم که می فرمود: «وَمَن یؤْتَ الْحِکمَةَ فَقَدْ أُوتِی خَیرًا کثِیرًا»، فرمود: به معنای شناخت امام و دوری از گناهان کبیره که خداوند بر آن آتش و مجازات را واجب نموده است.(2)

3) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از نضر بن سوید، از حلبی، از ابو بصیر، نقل می کند و می گوید: از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «وَمَن یؤْتَ الْحِکمَةَ فَقَدْ أُوتِی خَیرًا کثِیرًا» پرسیدم، فرمود:به معنای اطاعت از خدا و شناخت امام است.(3)

4) عیاشی، از ابو بصیر نقل می کند و می گوید: از ایشان راجع به این سخن باری تعالی: «وَمَن یؤْتَ الْحِکمَةَ فَقَدْ أُوتِی خَیرًا کثِیرًا»، سؤال کردم، فرمود: منظور، همان اطاعت از خدا و شناخت امام است.(4)

5) از ابو بصیر نقل شده که می گوید: شنیدم که ابو جعفر علیه السلام می فرمود: «وَمَن یؤْتَ الْحِکمَةَ فَقَدْ أُوتِی خَیرًا کثِیرًا»، فرمود: منظور، شناخت است.(5)

6) ابو بصیر نقل می کند و می گوید: شنیدم که ابو جعفر علیه السلام می فرمود: «وَمَن یؤْتَ الْحِکمَةَ فَقَدْ أُوتِی خَیرًا کثِیرًا»، فرمود: منظور، شناخت امام و دوری از

1- [1] - کافی ، ج1، ص142، ح11.
2- [2] - کافی، ج2، ص216، ح20.
3- [3] - محاسن، ص148، ح60.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج1، ص170، ح497.
5- [5] - این را در نسخه چاپی که از عیاشی در دست داریم، نیافتیم.

گناهان کبیره که خدا بر آن آتش را واجب نمود، است.(1)

7) سلیمان بن خالد نقل می کند و می گوید: از ابو عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «وَمَن یؤْتَ الْحِکمَةَ فَقَدْ أُوتِی خَیرًا کثِیرًا»، پرسیدم و ایشان فرمود: منظور از حکمت، همان شناخت و درک در دین است، پس هر آن کس از شما که درک کرد [و فقیه] شد، حکیم است، و مرگ هیچ مؤمنی برای شیطان گواراتر از مرگ انسان عالم و فقیه نیست.(2)

8) علی بن ابراهیم گفت: خیر کثیر، شناخت امیر المؤمنین علیه السلام و ائمّه اطهار علیهم السلام است.(3)

9) محمد بن یعقوب، از تعدادی از یارانمان، از احمد بن محمد بن خالد، از برخی از اصحابش، نقل کرد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند میان بندگانش چیزی برتر از عقل تقسیم نکرد، و خواب انسان عاقل، برتر از بیداری انسان جاهل است، و مُقیم بودن عاقل، از سفر جاهل، بهتر است و خداوند هیچ پیامبر و یا فرستاده ای را فرو نفرستاد، مگر آن زمان که عقلش کامل گشت و عقلش از تمام عقول امتش برتر شد، و آن چه که پیامبر در درون خود پنهان می کند، برتر از اجتهاد مجتهدین است و بنده به ادای واجبات نپرداخت، مگر زمانی که نسبت به او عقل و درک پیدا کرد و انسان های عابد و زاهد با تمام عبادات خود به آن چه که عاقل با عقل خود از آن بهره مند شده بهره مند نگشتند. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «وَمَا یذَّکرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ»(4)

10) و نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: حکمت، نور شناخت است و میزان تقوا و ثمره راستی و صداقت است، خداوند نعمتی بزرگتر و بالاتر و عظیم تر و با شکوه تر و زیبا تر از حکمت به قلب بندگانش عطا نفرمود. خداوند عز و جل فرمود: «یؤتِی الْحِکمَةَ مَن یشَاءُ وَمَن یؤْتَ الْحِکمَةَ فَقَدْ أُوتِی خَیرًا کثِیرًا وَمَا یذَّکرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ»(5)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص170، ح498.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج1، ص171، ح499.
3- [3] - تفسیر قمی، ج1، ص100.

4- [4] - کافی ، ج1، ص10، ح11.
5- [5] - مصباح الشریعه، ص198.

«إِن تُبْدُواْ الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هی وَإِن تُخْفُوها وَتُؤْتُوها الْفُقَرَاء فَهوَ خَیرٌ لَّکمْ(271)»

[اگر صدقه ها را آشکار کنید، این ، کار خوبی است ، و اگر آن را پنهان دارید و به مستمندان بدهید، این برای شما بهتر است ...]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فضال، از ابن بکیر، از شخصی، از ابو جعفر علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «إِن تُبْدُواْ الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هی» روایت می کند که می فرماید: یعنی زکاتی که واجب شده است. گفت: گفتم: «وَإِن تُخْفُوها وَتُؤْتُوها الْفُقَرَاء»، فرمود: یعنی مستحب، آنان دوستدار آشکار کردن واجبات و کتمان مستحبات هستند.(1)

2) و نیز او، از علی ابن ابراهیم، از پدرش، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از ابو مَغرا، از ابو بصیر، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به سخن حق تعالی: «إِن تُبْدُواْ الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هی وَإِن تُخْفُوها وَتُؤْتُوها الْفُقَرَاء فَهوَ خَیرٌ لَّکمْ»، روایت می کند که می فرماید: کمک تو به نزدیکانت، زکات به شمار نمی رود و از زکات نیست.(2)

3) و او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از اسحاق بن عمار، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به سخن باری تعالی: «وَإِن تُخْفُوها وَتُؤْتُوها الْفُقَرَاء فَهوَ خَیرٌ لَّکمْ»، روایت می کند و می گوید: این جدای از زکات است؛ چرا که زکات، آشکارا می باشد و نه مخفیانه.(3)

4) عیاشی، از حلبی، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می کند و می گوید: از او راجع به سخن باری تعالی: «وَإِن تُخْفُوها وَتُؤْتُوها الْفُقَرَاء فَهوَ خَیرٌ لَّکمْ» پرسیدم، فرمود: آن زکات نیست، ولی برای فرد صدقه محسوب می شود، زکات آشکارا می باشد و نه مخفیانه.(4)

«لِلْفُقَرَاء الَّذِینَ أُحصِرُواْ فِی سَبِیلِ اللّه لاَ یسْتَطِیعُونَ...وَمَا تُنفِقُواْ مِنْ خَیرٍ فَإِنَّ اللّه بِه عَلِیمٌ (273)»

«لِلْفُقَرَاء الَّذِینَ أُحصِرُواْ فِی سَبِیلِ اللّه لاَ یسْتَطِیعُونَ ضَرْبًا فِی الأَرْضِ یحْسَبُهمُ

1- [1] - کافی ، ج4 ص60، ح1.
2- [2] - کافی ، ج3، ص499، ح9.
3- [3] - کافی ، ج3، ص502، ح17.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج1، ص171، ح500.

الْجَاهِلُ أَغْنِياء مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهم بِسِيمَاهمْ لاَ يسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنفِقُواْ مِنْ خَيرٍ فَإِنَّ اللّه بِه عَلِيمٌ (273)»

[(این صدقات) برای آن (دسته از) نیازمندانی است که در راه خدا فرومانده اند، و نمی توانند (برای تأمین هزینه زندگی) در زمین سفر کنند. از شدّت خویشتن داری ، فرد بی اطلاع ، آنان را توانگر می پندارد. آنها را از سیمایشان می شناسی . با اصرار، (چیزی) از مردم نمی خواهند، و هر مالی (به آنان) انفاق کنید، قطعاً خدا از آن آگاه است]

1) علی بن ابراهیم گفت:ایشان همان کسانی هستند که با اصرار چیزی از مردم طلب نمی کنند و راضی هستند و صبر پیشه می کنند، با اصرار، چیزی از مردم طلب نمی کنند و نمی توانند برای تأمین هزینه زندگی در زمین سفر کنند و از شدت خویشتن داری، فرد بی اطلاع، آنان را توانگر می پندارد.(1)

2) ابو علی طبرسی گفت: ابو جعفر علیه السلام فرمود: آیه راجع به دارندگان این صفت نازل گشت، گفت: و همچنین کلبی از ابن عباس روایت کرد و آنان نزدیک چهارصد نفر مرد بودند که نه خانه ای در شهر مدینه داشتند و نه عشایری که به آن پناه برند، بنابراین در مسجد اقامت کردند و گفتند: با هر ارتشی که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرستد، می رویم؛ خداوند مردم را برای کمک به آنان تشویق کرد، بنابراین هر کسی که از غذا می خورد و از آن زیاد می آمد، شب برای ایشان می برد.(2)

3) عیاشی از جابر جعفی، از ابو جعفر علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند بر کسی که[برای گرفتن مال از مردم، به آنان] بسیار اصرار می کند، خشم می گیرد.(3)

«الَّذِينَ ينفِقُونَ أَمْوَالَهم بِاللَّيلِ وَالنَّهارِ سِرًّا وَعَلاَنِيةً فَلَهمْ أَجْرُهمْ عِندَ رَبِّهمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيهمْ وَلاَ همْ يحْزَنُونَ (274)»

«الَّذِينَ ينفِقُونَ أَمْوَالَهم بِاللَّيلِ وَالنَّهارِ سِرًّا وَعَلاَنِيةً فَلَهمْ أَجْرُهمْ عِندَ رَبِّهمْ وَلاَ خَوْفٌ

1- [1] - تفسیر قمی، ج1، ص100.
2- [2] - مجمع البیان، ج2، ص202.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج1، ص171، ح501.

عَلَيهِمْ وَلاَ هُمْ يحْزَنُونَ (274)»

[کسانی که اموال خود را شب و روز، و نهان و آشکارا، انفاق می کنند، پاداش آنان نزد پروردگارشان برای آنان خواهد بود؛ و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از ابو مَغرا، از ابو بصیر، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می کند و می گوید:در باره این سخن باری تعالی: «الَّذِينَ ينفِقُونَ أَمْوَالَهم بِاللَّيلِ وَالنَّهارِ سِرًّا وَعَلاَنِيةً»، پرسیدم ایشان فرمود: این آیه در باره زکات نمی باشد.(1)

2) ابن بابویه گفت: محمد بن عمر بن محمد جِعابی، برایمان نقل کرد و گفت: ابو محمد حسن بن عبد الله بن محمد بن عباس رازی تمیمی، برایمان نقل کرد و گفت: پدرم به من گفت: سرورم علی بن موسی الرضا علیه السلام، از پدرش، از پدرانش، از امیر المؤمنین علیه السلام، روایت کرد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله احادیث بسیاری را ذکر کرد و سپس فرمود: آیه: «الَّذِينَ ينفِقُونَ أَمْوَالَهم بِاللَّيلِ وَالنَّهارِ سِرًّا وَعَلاَنِيةً»، راجع به علی علیه السلام نازل شد.(2)

3) عیاشی از ابو بصیر نقل کرده است که از ابو عبد الله علیه السلام در باره این سخن حق تعالی پرسیدم: «الَّذِينَ ينفِقُونَ أَمْوَالَهم بِاللَّيلِ وَالنَّهارِ سِرًّا» که آیا در باره زکات است؟ ایشان فرمود: از زکات نمی باشد.(3)

4) ابو اسحاق گفت: علی ابن ابی طالب علیه السلام تنها چهار درهم داشت، یک درهم از آنها را شب صدقه داد و یک درهم را روز و یک درهم را مخفیانه و یک درهم را آشکارا بخشید. این خبر به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، ایشان فرمودند: ای علی! چه چیز تو را به انجام این کار واداشت؟ گفت: تحقق بخشیدن به وعده الهی، پس خداوند آیه: «الَّذِينَ ينفِقُونَ أَمْوَالَهم بِاللَّيلِ وَالنَّهارِ سِرًّا وَعَلاَنِيةً»، را تا پایان آیات (تا پایان سوره) نازل فرمود.(4)

5) شیخ مفید در کتاب اختصاص با سند خود گفت: رسول خدا صلی الله علیه

1- [1] - کافی ، ج3، ص499، ح9.
2- [2] - عیون اخبار الرضا (ع)، ج2، ص67، ح255.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج1، ص171، ح502.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج1، ص171، ح503، شواهد التنزیل، ج1، ص109، ح155.

و آله فرمود: ای علی! در شب گذشته چه کردی؟ گفت: چرا می پرسید ای رسول خدا؟ فرمود: چهار معنا راجع به تو نازل شد؛ گفت: - مادر و پدرم به فدایت - چهار درهم با خود داشتم که یکی را در شب و یکی را در روز و یکی را مخفیانه و یکی را آشکارا بخشیدم؛ فرمود: همانا خداوند راجع به تو نازل فرمود: «الَّذِينَ ينفِقُونَ أَمْوَالَهم بِاللَّيلِ وَالنَّهارِ سِرًّا وَعَلاَنِيةً فَلَهمْ أَجْرُهمْ عِندَ رَبِّهمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيهمْ وَلاَ همْ يحْزَنُونَ».(1)

6) و از طریق مخالفان، موفق بن احمد در کتاب مناقب، با سند خود از عبدالوهّاب بن مجاهد، از پدرش نقل می کند و می گوید: علی علیه السلام چهار درهم داشت که یکی را شب و یکی را روز و یکی را مخفیانه و یکی را آشکارا انفاق کرد، پس سخن باری تعالی: «الَّذِينَ ينفِقُونَ أَمْوَالَهم بِاللَّيلِ وَالنَّهارِ سِرًّا وَعَلاَنِيةً فَلَهمْ أَجْرُهمْ عِندَ رَبِّهمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيهمْ وَلاَ همْ يحْزَنُونَ» نازل گشت.(2)

7) نیز ابن مَغازلی در حدیثی مرفوع از طریق مخالفان، از ابن عباس راجع به سخن حق تعالی: «الَّذِينَ ينفِقُونَ أَمْوَالَهم بِاللَّيلِ وَالنَّهارِ سِرًّا وَعَلاَنِيةً»، نقل کرد و گفت: منظور، همان علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ او چهار درهم داشت که یکی را مخفیانه و یکی را آشکارا و یکی را شب و یکی را روز انفاق کرد. در تفسیر ثعلبی نیز چنین آمده است.(3)

8) ابن شهر آشوب در مناقب، از ابن عباس و سُدّی و مجاهد و کَلبی و ابی صالح و واحدی، و طوسی، و ثعلبی، و طبرسی، و ماوردی، و قشیری، و ثمالی، و نقاش، و فتال، و عبد الله بن الحسین، و علی بن حرب طائی در تفاسیر ایشان [نقل می کند] که علی بن ابی طالب چهار درهم نقره داشت که یکی را شب و یکی را روز و یکی را مخفیانه و یکی را آشکارا بخشید؛ بنابراین این آیه: «الَّذِينَ ينفِقُونَ أَمْوَالَهم بِاللَّيلِ وَالنَّهارِ سِرًّا وَعَلاَنِيةً»، نازل شد و نام هر درهم را مال قرار داد و به او نوید این را داد که مورد قبول واقع می شود. نطنزی نیز در خصائص همین حدیث را روایت کرده است.(4)

1- [1] - اختصاص، ص150.
2- [2] - مناقب خوارزمی، ص198، ینابیع المودّه، ص92.
3- [3] - مناقب ابن مغازلی، ص280، ح325، ینابیع المودّه، ص290.

4- [4] - مناقب ابن شهر آشوب، ج2، ص71.

9) ابو علی طبرسی رحمه الله علیه گفت: شأن نزول این آیه به نقل از ابن عباس این است که: این آیه راجع به علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد که چهار درهم به همراه داشت که یکی را شب و یکی را روز و یکی را مخفیانه و یکی را آشکارا بخشید. ابو علی طبرسی گفت: و این همان چیزی است که از ابو جعفر، امام باقر علیه السلام و ابو عبد الله علیه السلام روایت شده است.(1)

«الَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّبَا لاَ یَقُومُونَ إِلاَّ کَمَا یَقُومُ الَّذِی...وَمَنْ عَادَ فَأُوْلَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ(275)»

«الَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّبَا لاَ یَقُومُونَ إِلاَّ کَمَا یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ قَالُواْ إِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللّهُ الْبَیْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَن جَاءهُ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَانتَهَی فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَی اللّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُوْلَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ(275)»

[کسانی که ربا می خورند، (از گور) برنمی خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته سرش کرده است. این بدان سبب است که آنان گفتند: (داد و ستد صرفاً مانند رباست.) و حال آن که خدا داد و ستد را حلال و ربا را حرام گردانیده است. پس، هر کس اندرزی از جانب پروردگارش بدو رسید و (از رباخواری) باز ایستاد، آن چه گذشته، از آنِ اوست و کارش به خدا واگذار می شود؛ و کسانی که (به رباخواری) باز گردند، آنان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود.]

1) علی بن ابراهیم گفت: پدرم از ابن ابی عمیر، از هشام، از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرد که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که مرا به آسمان بردند جماعتی را دیدم که یکی از ایشان می خواست برخیزد، ولی به خاطر بزرگی شکمش نمی توانست برخیزد؛ گفتم: ای جبرئیل! اینان کیستند؟ گفت: اینان: «الَّذِینَ یأکلُونَ الرِّبَا لاَ یقُومُونَ إِلاَّ کمَا یقُومُ الَّذِی یتَخَبَّطُه الشَّیطَانُ مِنَ الْمَسِّ»، و آنان بر راه آل فرعون هستند و صبح و شب در آتش فرو می روند و می گویند: پروردگارا! چه هنگام قیامت فرا خواهد رسید؟(2)

2) عیاشی، از شهاب بن عبد رَبَّه نقل می کند و می گوید: شنیدم که ابو عبد الله

1- [1] - مجمع البیان، ج2، ص204.
2- [2] - تفسیر قمی، ج1، ص100، ادامه آیه در نسخه چاپی که در دست داریم، موجود نمی باشد.

علیه السلام می فرمود: ربا خوار از این دنیا بیرون نمی رود مگر زمانی که شیطان آشفته سرش کند.(1)

«ذَلِک بِأَنَّهمْ قَالُواْ إِنَّمَا الْبَیعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللّه...وَاللّه لاَ یحِبُّ کلَّ کفَّارٍ أَثِیمٍ (276)»

«ذَلِک بِأَنَّهمْ قَالُواْ إِنَّمَا الْبَیعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللّه الْبَیعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَن جَاءه مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّه فَانتَهىَ فَلَه مَا سَلَفَ وَأَمْرُه إِلَى اللّه وَمَنْ عَادَ فَأُوْلَئِک أَصْحَابُ النَّارِ همْ فِیها خَالِدُونَ (275) یمْحَقُ اللّه الْرِّبَا وَیرْبِی الصَّدَقَاتِ وَاللّه لاَ یحِبُّ کلَّ کَفَّارٍ أَثِیمٍ (276)»

[این بدان سبب است که آنان گفتند: (داد و ستد صرفاً مانند رباست .) و حال آن که خدا داد و ستد را حلال و ربا را حرام گردانیده است . پس ، هر کس اندرزی از جانب پروردگارش بدو رسید و (از رباخواری) باز ایستاد، آن چه گذشته ، از آنِ اوست و کارش به خدا واگذار می شود؛ و کسانی که (به رباخواری) باز گردند، آنان اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود* خدا از (برکت) ربا می کاهد و بر صدقات می افزاید؛ و خداوند هیچ ناسپاس گناهکاری را دوست نمی دارد.]

1) ابن بابویه در کتاب فقیه، با سند خود از عمر بن یزید بیاع سابری نقل می کند و می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: جانم به فدایت، مردم گمان می کنند که کسب سود از کسی که ناچار است حرام است و جزء ربا به شمار می آید؛ فرمود: آیا کسی را دیده ای، چه ثروتمند و چه فقیر که چیزی بخرد مگر از روی نیاز؟ ای عمر! خداوند فروش را حلال و ربا را حرام گردانید، بنابراین سود کسب کن و ربا نکن؛ گفتم: ربا چیست؟ فرمود: دراهم در قبال دراهم، دو تا در قبال یکی.

این حدیث را شیخ در کتاب تهذیب، با سند خود از عمر بن یزید بیاع سابری، از ابی عبد الله علیه السلام روایت می کند و عین آن را ذکر می کند با این اختلاف که در پایانش می گوید: گفتم: ربا چیست؟ فرمود: دراهم در برابر دراهم، دو تا در برابر یکی، و گندمی در قبال گندم، دو تا در مقابل یکی.(2)

2) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص171، ح504.
2- [2] - تهذیب ، ج7، ص18، ح78.

ایوب خزاز، از محمد بن مسلم، از یکی از آن دو بزرگوار علیه السلام راجع این به سخن خداوند عز و جل: «فَمَن جَاءه مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّه فَانتَهىَ فَلَه مَا سَلَفَ»، روایت می کند که می فرماید: موعظه همان توبه است.(1)

3) محمد بن یعقوب با سند خود، از عبید بن زراره، از ابو عبد الله علیه السلام، روایت می کند که می فرماید: ربا تنها در چیزی است که وزن و یا پیمانه شود.(2)

4) شیخ با سند خود، از حسین به سعید، از ابن ابی عمیر، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم نقل می کند و می گوید: مردی از اهالی خراسان بر ابو جعفر علیه السلام وارد شد که آنقدر ربا خورده بود که ثروتمند گشته بود، سپس از فقها سؤال کرد و آنان گفتند: هیچ چیز (هیچ عبادتی) از تو پذیرفته نمی شود مگر این که آن بهره را به صاحبانش بازگردانی؛ بنابراین به نزد ابو جعفر علیه السلام آمد و ماجرای خود را برای او تعریف کرد و ابو جعفر علیه السلام به او فرمود: راه حل تو به دست قرآن است: «فَمَن جَاءه مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّه فَانتَهىَ فَلَه مَا سَلَفَ وَأَمْرُه إِلَى اللّه» فرمود: منظور از موعظه همان توبه است.(3)

5) عیاشی، از محمد بن مسلم، از ابی عبد الله علیه السلام راجع به این سخن باری تعالی: «فَمَن جَاءه مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّه فَانتَهىَ فَلَه مَا سَلَفَ وَأَمْرُه إِلَى اللّه»، روایت می کند که می فرماید: منظور از موعظه همان توبه است.(4)

6) زراره گفت: ابو عبد الله علیه السلام فرمود: ربا تنها در مورد چیزی است که وزن و یا پیمانه شود.(5)

7) محمد بن مسلم می گوید: مردی از ابو جعفر علیه السلام سؤال کرد، در حالی که آن قدر ربا خورده بود که ثروتمند شده بود، سپس از فقها سؤال کرده بود و آنان به او گفته بودند: هیچ چیز (هیچ عبادتی) از تو پذیرفته نمی شود مگر این که آن بهره را به صاحبانش بازگردانی؛ بنابراین به نزد ابو جعفر علیه السلام آمد و ماجرای خود را برای او تعریف کرد و ابو جعفر علیه السلام به او فرمود: راه حل تو

1- [1] - کافی ، ج2، ص314، ح2.
2- [2] - کافی ، ج5، ص146، ح10.
3- [3] - تهذیب ، ج7، ص15، ح68
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج1، ص172، ح506.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج1، ص172، ح505.

به دست قرآن است: «فَمَن جَاءه مَوْعِظَهٌ مِّن رَّبِّه فَانتَهیَ فَلَه مَا سَلَفَ وَأَمْرُه إِلَی اللّه» فرمود: منظور از موعظه همان توبه است.(1)

8) شیخ با سند خود، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از زراره، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می کند و می گوید: به او گفتم: شنیدم که خداوند می فرماید: «یمْحَقُ اللّه الْرِّبَا وَیرْبِی الصَّدَقَاتِ»، و حال این که می بینم هر کسی که ربا می خورد، مالش زیاد می شود! ایشان فرمود: چه نابود کننده ای نابود کننده تر از درهم ربا، دین را نابود می کند و اگر از آن توبه کند، مالش را از دست می دهد و فقیر می گردد.(2)

9_ وی با سند خود، از محمد بن حسن صفار، از محمد بن عیسی، از سماعه بن مهران، نقل می کند و می گوید: به ابو عبد الله علیه السلام گفتم: شنیدم که خداوند در کتابش می فرماید: «یمْحَقُ اللّه الْرِّبَا وَیرْبِی الصَّدَقَاتِ»، و می بینم که هر کس که ربا می خورد مالش زیاد می شود؛ ایشان فرمودند: چه نابود کننده ای نابود کننده تر از درهم ربا، دین را نابود می کند و اگر از آن توبه کند مالش را از دست می دهد و فقیر می گردد.(3)

10) عیاشی، از سالم بن ابی حفصه، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می کند که می فرماید: خداوند می فرماید: من برای گرفتن هر چیزی، کسی را مأمور می کنم، غیر از صدقه که خود با دست خود آن را می گیرم، حتی اگر مرد و زنی یک دانه خرما و یا نصف آن را صدقه دهند آن را برای ایشان زیاد خواهم کرد، همان گونه که مردی بر تعداد گوسفندان و یا شتران خود می افزاید و آنان در روز قیامت با من ملاقات خواهند کرد، در حالی که صدقه ای که داده اند، همچون کوه احد و یا بزرگتر از احد می باشد.(4)

11) محمد قمّام، از علی بن الحسین علیه السلام، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند و می گوید: خداوند صدقه را برای شما نزد خود نگه می دارد و بر آن می افزاید، همان گونه که فرزندانتان را زیاد می کنید، تا این که در روز قیامت آن را

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص172، ح507.

2- [2] - تهذیب ، ج7، ص15، ح65.
3- [3] - تهذیب ، ج7، ص19، ح83.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج1، ص172، ح508.

همچون کوه احد بیابد.(1)

12) ابو حمزه، از ابو جعفر علیه السلام روایت می کند که می فرماید: خداوند تبارک و تعالی فرمود: من خالق همه چیزم؛ در مسائل دیگر، دیگران را مأمور کردم به غیر از صدقه که خود آن را با دست خود دریافت می کنم، حتی اگر مرد و زنی یک دانه خرما ویا نصف آن را صدقه دهند، آن را برای ایشان زیاد خواهم کرد همان گونه که مردی بر تعداد گوسفندان و یا شتران خود می افزاید، تا آن را در روز قیامت بزرگتر از کوه احد قرار دهم.(2)

13) علی بن جعفر، از برادرش موسی، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می کند و می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چیزی نیست که خداوند بر آن فرشته ای را مأمور نکرده باشد، جز صدقه که خداوند، خود با دست خود آن را می گیرد و زیاد می کند همان گونه که شما فرزندتان را، تا این که روز قیامت آن را همچون کوه احد بیابد.(3)

14) شیخ در کتاب امالی، با سند خود از علی علیه السلام، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که ایشان آیه: «فَأُوْلَئِک أَصْحَابُ النَّارِ همْ فِیها خَالِدُونَ» را تلاوت کردند؛ به ایشان گفته شد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! اصحاب دوزخ چه کسانی هستند؟ فرمود: هر کسی که بعد از (مرگ) من با علی بجنگد، پس آنان همراه با کفار از اصحاب دوزخ خواهند بود، چرا که بعد از آن که حق بر آنان نازل گشت به آن کفر ورزیدند؛ علی پاره ای از من است، بنابراین هر کسی که با او بجنگد، گویی با من جنگ کرده است و پروردگارم را خشمگین ساخته است. سپس علی علیه السلام را فراخواند و فرمود: ای علی! جنگ با تو، جنگ با من است و صلح با تو، صلح با من است و بعد از من نشانه میان من و امت من تویی. (4)

«یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّه وَذَرُواْ مَا بَقِی مِنَ الرِّبَا إِن کنتُم مُّؤْمِنِینَ (278)...لاَ تَظْلِمُونَ وَ لاَ تُظْلَمُونَ (279)»

«یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّه وَذَرُواْ مَا بَقِی مِنَ الرِّبَا إِن کنتُم مُّؤْمِنِینَ (278)فَإِن لَّمْ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص172، ح509.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج1ص173، ح510.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج1، ص173، ح511.
4- [4] - امالی، ج1، ص374، مناقب ابن مغازلی، ص50، ح73.

تَفْعَلُواْ فَأْذَنُواْ بِحَرْبٍ مِّنَ اللّه وَ رَسُولِه وَإِن تُبْتُمْ فَلَكمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكمْ لاَ تَظْلِمُونَ وَ لاَ تُظْلَمُونَ (279)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا کنید؛ و اگر مؤمنید، آن چه از ربا باقی مانده است واگذارید* و اگر (چنین) نکردید، بدانید به جنگ با خدا و فرستاده وی، برخاسته اید؛ و اگر توبه کنید، سرمایه های شما از خودتان است. نه ستم می کنید و نه ستم می بینید]

1) شیخ در تهذیب، با سند خود از حسین بن سعید، از فضاله، از ابان، از محمد بن مسلم، از ابو جعفر علیه السلام؛ و ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می کند و می گوید که آن دو راجع به مردی که دِینی برای مدت معینی بر گردن خود دارد و فرد طلبکار نزدش می آید و می گوید: از مقداری که نزد تو دارم فلان مقدار را به من بده و باقی را از تو نمی خواهم، و یا این که می گوید: مقداری از آن را به من پس بده و برای باقی آن به تو مهلت خواهم داد. فرمود: تا زمانی که بر سرمایه خود چیزی نیافزاید، اشکالی در آن نمی بینم. خداوند می فرماید: «فَلَكمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكمْ لاَ تَظْلِمُونَ وَلاَ تُظْلَمُونَ».(1)

ابن بابویه در الفقیه، با سند خود از ابان، از محمد بن مسلم، از ابو جعفر علیه السلام عین این روایت را نقل می کند.(2)

2) عیاشی، از حلبی، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به مردی که دِینی تا مدت مشخصی بر گردن دارد و طلب کارش می آید و می گوید: به من بپرداز. فرمود: هیچ اشکالی در این نمی بینم، چرا که بر سرمایه خود چیزی را نیافزوده است، و خداوند فرمود: «فَلَكمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكمْ لاَ تَظْلِمُونَ وَلاَ تُظْلَمُونَ».(3)

3) ابو عمرو زبیری، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می کند که می فرماید: توبه پاک کننده ناپاکی گناه است، خداوند فرمود: «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّه وَذَرُواْ مَا بَقِی مِنَ الرِّبَا إِن کنتُم مُّؤْمِنِینَ»، تا آنجا که می فرماید: «تُظْلَمُونَ»، و این همان توبه ای است که خداوند بندگانش را به آن دعوت نمود و نوید ثواب آن را

1- [1] - تهذیب ، ج6، ص207، ح475.
2- [2] - این روایت در الفقیه موجود نمی باشد، ج3، ص21، ح55.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج1، ص173، ح512.

داد، بنابراین هر کس که با توبه ای که خداوند به آن امر فرمود مخالفت کند، خداوند بر او خشم خواهد گرفت و آتش بر او سزاوارتر خواهد بود. (1)

4) ابو علی طبرسی گفت: از امام باقر علیه السلام روایت شده که ولید بن مغیره در جاهلیت ربا می خورد و برایش مقداری از آن مال نزد ثقیف باقی ماند، خالد بن ولید بعد از اسلام آوردن خواهان بازپس گیری آن شد، پس این آیه نازل شد.(2)

5) علی بن ابراهیم سبب نزول این آیه را این می داند که زمانی که خداوند آیه: «الَّذِینَ یأکُلُونَ الرِّبَا لاَ یقُومُونَ إِلاَّ کمَا یقُومُ الَّذِی یتَخَبَّطُه الشَّیطَانُ مِنَ الْمَسِّ» [کسانی که ربا می خورند، (از گور) برنمی خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته سرش کرده است.] (3) را نازل فرمود، خالد بن ولید نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و گفت: ای رسول خدا! پدرم نزد ثقیف، مالی را دارد که از راه ربا به دست آورده است و به هنگام مرگش به من وصیت کرد که آن را بگیرم. بنابراین خداوند تبارک و تعالی آیه: «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّه وَذَرُواْ مَا بَقِی مِنَ الرِّبَا إِن کنتُم مُّؤْمِنِینَ * فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ فَأْذَنُواْ بِحَرْبٍ مِّنَ اللّه وَرَسُولِه» را نازل کرد؛ پس فرمود: هر کس که ربا بگیرد، قتل بر او واجب می گردد و هر کس که ربا خوار باشد، قتل بر او واجب می گردد. (4)

6) علی بن ابراهیم گفت: پدرم از ابن ابی عمیر، از جمیل، از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرد که فرمود: یک درهم ربا نزد خداوند، بزرگتر از هفتاد زنای با مَحرم در بیت الله الحرام می باشد. نیز فرمود: ربا هفتاد بخش است، ساده ترین آن مثل این است که مردی در بیت الله الحرام با مادرش نزدیکی کند.(5)

7) شیخ با سند خود از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از حلبی نقل می کند و می گوید: ابو عبد الله علیه السلام فرمود: هر کسی که از روی نادانی ربا بخورد و سپس توبه کند، اگر توبه اش واقعی باشد از او پذیرفته خواهد

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص173، ح513.
2- [2] - مجمع البیان، ج2، ص210.
3- [3] - بقره/ 275.
4- [4] - تفسیر قمی، ج1، ص100.
5- [5] - تفسیر قمی، ج1، ص101.

شد. نیز فرمود: اگر کسی مالی را از پدر خود به ارث برد و متوجه شود که در آن مال، ربا وجود دارد، و در تجارت با اموال دیگر مخلوط شده، بر او حلال و گوارا خواهد بود، بنابراین آن را بخورد و از آن پول استفاده کند؛ و اگر متوجه شود که بخشی جدای از دیگر اموال، از طریق ربا می باشد، باید سرمایه اولیه را از آن بردارد و باقی را بازگرداند.(1)

8) وی با سند خود از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، از ابی عبد الله علیه السلام روایت می کند و می گوید: مردی نزد ابو عبد الله علیه السلام آمد و گفت: مالی را به ارث برده ام، و متوجه شدم که کسی که این پول را از او به ارث برده ام ربا خوار بوده است، و متوجه شدم که در این پول ربا وارد شده و از آن مطمئن هستم و دلم راضی نمی شود که از حلال آن استفاده کنم، چرا که متوجه این مسئله شده ام و از فقهایی از اهالی عراق و حجاز سؤال کردم و آنها به من گفتند: به خاطر آن چه که در آن است، خوردن از آن بر تو حلال نخواهد بود. ابو جعفر علیه السلام به او فرمود: اگر می دانی که قسمت مشخصی از آن ربا است و صاحبان آن را می شناسی، سرمایه ی اولیه خود را از آن بردار و باقی را بازگردان؛ و چنانچه با دیگر اموال مخلوط شده بود، پس تمام آن گوارای تو باد و این مال، مال توست و از آن چه صاحب آن انجام می داد دوری گزین، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن چه را که از ربا به دست نیامده بود را کنار گذاشت و باقی را بر آنان حرام گردانید. هر آن کس که این را نداند، در نادانی اش باقی خواهد ماند تا این که آگاه شود و چنانچه از حرام بودن آن آگاه شد، بر او حرام می گردد و چنانچه آن را انجام دهد، مجازات بر او واجب گردد همان گونه که بر کسی که ربا خوار است واجب می گردد.(2)

«وَإِن كانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيسَرَةٍ وَأَن تَصَدَّقُواْ خَيرٌ لَّكمْ إِن كنتُمْ تَعْلَمُونَ (280)»

[و اگر (بدهکارتان) تنگدست باشد، پس تا (هنگام) گشایش ، مهلتی (به او دهید)؛

1- [1] - تهذیب ، ج7، ص16، ح69.
2- [2] - تهذیب ، ج7، ص16، ح70.

و (اگر به راستی قدرت پرداخت ندارد،) بخشیدن آن برای شما بهتر است -اگر بدانید.]

1) محمد بن یعقوب، از تعدادی از یارانمان، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از یحیی بن عبد الله، از حسن بن حسن، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می کند که می فرماید: یک روز، پیامبر صلی الله علیه و آله از منبر بالا رفت و خداوند را حمد و ستایش گفت و بر پیامبرانش درود فرستاد، سپس فرمود: ای مردم! حاضرین به غایبین خبر دهند، هر کس که به تهیدستی مهلت دهد، در هر روز نزد خداوند عز و جل، به اندازه مالش صدقه ای دارد تا این که مال خود را پس بگیرد. سپس ابوعبد الله علیه السلام فرمود: «وَإِن كانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيسَرَةٍ وَأَن تَصَدَّقُواْ خَيرٌ لَّكمْ إِن كنتُمْ تَعْلَمُونَ»، او تهیدست است، پس از مال خود به او ببخشید و این برای شما بهتر است (1).

2) وی از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن سلیمان، از مردی از اهالی جزیزه العرب ملقب به ابو محمد نقل می کند و می گوید: مردی از امام رضا علیه السلام سؤالی پرسید و من آن را شنیدم، او به امام گفت: جانم به فدایت، خداوند عز و جل می فرماید: «وَإِن كانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيسَرَةٍ» مرا از مفهوم این مهلت که خداوند در کتابش می فرماید، آگاه کنید، آیا زمان مشخصی دارد تا اگر در چنین تنگنایی قرار گرفت، باید به او مهلت داده شود، و حال این که او مال این مرد را گرفته و خرج خانواده ی خود کرده است و هیچ محصولی ندارد تا منتظر بهره برداری از آن باشد و هیچ قرضی در دست کسی ندارد تا منتظر پس گرفتن آن باشد، و هیچ مال و پولی در دست کسی ندارد تا منتظر آوردنش باشد؟ فرمود: بله، منتظر می ماند به این اندازه که خبرش به امام برسد و امام به جای او مقداری که طلب کاران از وی طلب دارند را به آنان بپردازد. البته چنانچه او این پول را در راه اطاعت از خداوند عز و جل خرج (مصرف) کرده باشد، ولی اگر در راه معصیت پروردگار مصرف کرده باشد، پس هیچ دِینی بر گردن امام ندارد. گفتم: پس تکلیف کسی که به نزد آن مرد امانتی قرار داده و نمی داند که آیا او این را در راه اطاعت خدا خرج کرده یا معصیت خدا، چیست؟ فرمود: باید با مال او به کار بپردازد و با

1- [1] - کافی ، ج4، ص35، ح4.

سرافکندگی پول را به او پس دهد.(1)

3) علی بن ابراهیم گفت: پدرم، از سکونی، از مالک بن مغیره، از حماد بن سلمه، از علی بن زید بن جُدعان(2)، از سعید بن مسیّب، از عایشه نقل کرد که عایشه گفت: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: هیچ بدهکاری نیست که با طلبکار خود به نزد یکی از والیان مسلمان برود و از تنگدستی خود برایش بگوید مگر این که این بدهکار از دِین خود مبرّا شود و دِین او بر گردن والی مسلمانان بیافتد، چرا که اموال مسلمانان در دست اوست. حضرت علیه السلام فرمود: و هر کس که پولی را بگیرد و آن را در راه اسراف و یا معصیت مصرف نکند و برای پس دادن آن در تنگنا قرار بگیرد و نتواند آن را پس دهد، پس باید صاحب مال به او مهلت دهد تا هر وقت که خداوند به این مرد روزی عطا نماید، این مرد دِین خود را ادا کند. اگر امام عادل حضور داشت، باید امام، دِین این مرد را ادا کند، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: هر کس که مالی را از خود بر جای گذاشت، این مال، سهم ورثه ی او خواهد بود و هر کس که بعد از مرگش از خود، دِین و یا بدهی بر جای گذاشت، آن چه که پیامبر آن را ضمانت کرد بر گردن امام خواهد بود و چنانچه صاحب مال، ثروتمند و متمکّن بود و این دِین را بر او بخشید و یا از مال خود درگذشت، برایش بهتر خواهد بود «وَأَن تَصَدَّقُواْ خَيرٌ لَّكمْ إِن كنتُمْ تَعْلَمُونَ».(3)

4) عیاشی، از معاویه بن عمار دُهنی نقل می کند و می گوید: شنیدیم که ابو عبد الله علیه السلام می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که بخواهد خداوند او را در سایه عرش خود قرار دهد، در روزی که هیچ سایه ای جز سایه ی او وجود ندارد، به مستمندی مهلت دهد و یا این که از حق خود بگذرد.(4)

5) ابی جارود، از ابو جعفر علیه السلام نقل می کند که می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که دوست دارد خداوند او را از غلیان آتش

1- [1] - کافی ، ج5، ص93، ح5.

2- [2] - علی بن زید بن عبد الله بن ابی ملیکه زهیر بن عبد الله بن جدعان تمیمی بصری. از انس و ابن مسیّب و دیگران روایت کرده است، و از وی، قتاده و حمادان و سفیانان و غیره روایت کرده اند. تهذیب التهذیب، ج7، ص322.
3- [3] - تفسیر قمی، ج1، ص101.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج1، ص173، ح514.

جهنم در امان دارد، به مستمندی مهلت دهد و یا این که از حق خود در گذرد.(1)

6) قاسم بن سلیمان، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می کند که[فرمود]: ابو الیَسَر، مردی از انصار از بنی سلمه(2)نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی از شما دوست دارد که از گروه جهنمیان جدا گردد؟ مردم گفتند: ما، ای رسول خدا، و [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود: هر کس که به بدهکاری مهلت دهد و یا بر مستمندی ببخشد به این مقام می رسد.(3)

7) اسحاق بن عمّار گفت: به ابو عبد الله علیه السلام گفتم: مرد نمی تواند بدهکار را تحت فشار قرار دهد؟ فرمود: نباید فشاری به کسی بیاورد که خداوند به او مهلت داده است.(4)

8) ابان از کسی که به او خبر داد، از ابو عبد الله علیه السلام، روایت می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روزی گرم فرمودند: هر کس که بخواهد خداوند او را در سایه عرش خود قرار دهد، در روزی که هیچ سایه ای جز سایه ی او وجود ندارد، به مستمندی مهلت دهد و یا این که از حق خود بگذرد.(5)

9) حنان بن سدیر، از پدرش، از ابو جعفر علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند در روز قیامت اقوامی را از زیر عرش مبعوث می دارد که چهره هایشان از نور و لباسشان از نور و ریش هایشان از نور است و بر صندلی هایی از نور نشسته اند، فرمود: خداوند آنان را به مردم نشان می دهد، و مردم می گویند: اینان همان پیامبرانند؟ پس در آن هنگام یک منادی از زیر عرش ندا سر می دهد: اینان پیامبر نیستند. فرمود: مردم می گویند: اینان شهیدانند؟ حضرت فرمود:پس در آن لحظه یک منادی از زیر عرش ندا سر می دهد: اینان شهید نیستند، و لیکن اینان مردمی هستند که بر مؤمنین آسان می گیرند و به مستمند مهلت می دهند تا به

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص174، ح515.
2- [2] - حدیث را به طور کامل می توانید در: امالی مفید: ص315 ح7، و امالی طوسی، ج1، ص81 و ج2، ص74، ببینید. ابوالیسر، کعب بن عمرو

بن عباد بن عمرو بن سواد بن غنم بن کعب بن سلمه انصاری سَلَمی است. او همان کسی است که عباس بن عبدالمطّلب را به اسارت گرفت و در جنگ صِفّین، در کنار علی(ع) بود. به زندگی نامه او در مستدرک الحاکم، ج 3، ص 505 و سیر اعلام النبلاء، ج 2 ص 537 مراجعه کنید.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج1، ص174، ح516.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج1، ص174، ح517.

5- [5] - تفسیر عیاشی، ج1، ص174، ح518.

گشایشی برسد.(1)

10) ابن سنان، از ابی حمزه، نقل می کند که می گوید: سه گروه هستند که در روز قیامت خداوند آنان را زیر سایه خود می گیرد، در روزی که هیچ سایه ای جز سایه ی او وجود ندارد: مردی که زنی زیبا روی او را به سوی خود فراخواند، ولی او نپذیرد و او را ترک کند و بگوید: من از پروردگار عالمیان می ترسم؛ و مردی که به مستمندی مهلت دهد و یا از حقی که نزد او داشته است بگذرد؛ و مردی که قلبش با عشق به مساجد گره خورده است، «وَأَن تَصَدَّقُواْ خَيرٌ لَّكُمْ»، یعنی آن چه را که نزد او دارید را بر او ببخشایید، چرا که این برای شما بسیار بهتر است. پس، از مال خود که در نزد مستمند دارید درگذرید و یا این که برای پس دادن آن به او مهلت دهید. ابو عبد الله علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر کس که به مستمندی مهلت دهد، در هر روز نزد خداوند به همان اندازه که از مستمند طلب دارد، روزی خواهد داشت تا زمانی که حق خود را بازپس گیرد.(2)

11) عمر بن سلیمان، از مردی از اهالی الجزیره نقل می کند و می گوید: مردی از امام رضا علیه السلام سؤالی کرد و به او گفت: جانم به فدایت، خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيسَرَةٍ»، مرا از مفهوم این نظری که خداوند در کتابش می فرماید، آگاه کنید آیا زمان مشخصی دارد تا اگر در چنین تنگنایی قرار گرفت باید به او مهلت داده شود، و حال این که او مال این مرد را گرفته و خرج خانواده خود کرده است و هیچ محصولی ندارد تا منتظر بهره برداری از آن باشد و هیچ قرضی در دست کسی ندارد تا منتظر پس گرفتن آن باشد، و هیچ مال و پولی در دست کسی ندارد تا منتظر آوردنش باشد؟ فرمود: بله؛ منتظر می ماند به آن اندازه که خبرش به امام برسد و امام به جای او مقداری را که طلبکاران از وی طلب دارند به آنان بپردازد البته چنانچه او این پول را در راه اطاعت از خداوند عز و جل خرج کرده باشد، ولی اگر در راه معصیت پروردگار مصرف کرده باشد، پس هیچ دِینی بر گردن امام ندارد. گفتم: پس تکلیف کسی که به نزدآن مرد امانتی قرار داده و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص174، ح519.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج1، ص175، ح520.

نمی داند که آیا او این را در راه اطاعت خدا خرج کرده یا معصیت خدا، چیست؟ حضرت فرمود: با مال او به کار بپردازد و با سرافکندگی پول را به او پس دهد.(1)

«وَاتَّقُواْ يوْمًا تُرْجَعُونَ فِيه إِلَى اللّه ثُمَّ تُوَفَّى كلُّ نَفْسٍ مَّا كسَبَتْ وَهمْ لاَ يظْلَمُونَ (281)»

[و بترسید از روزی که در آن ، به سوی خدا بازگردانده می شوید، سپس به هر کسی (پاداش) آن چه به دست آورده ، تمام داده شود؛ و آنان مورد ستم قرار نمی گیرند.]

1) ابن شهر آشوب، در شأن نزول این آیه از واحدی نقل می کند که عِکرِمه از ابن عباس روایت کرده و گفته است: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از غزوه ی حُنَین بازگشت و خداوند سوره فتح را نازل فرمود، فرمودند: ای علی بن ابی طالب و ای فاطمه! «إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّه وَالْفَتْحُ» [چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد](2)، تا پایان سوره. سُدّی و ابن عباس گفتند: سپس آیه: «لَقَدْ جَاءكمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكم» [قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد](3) نازل شد، و بعد از نزول آن آیه شش ماه زنده ماند (زندگی کرد)، سپس هنگامی که برای حِجَّه الوداع خارج شد در راه آیه: «يسْتَفْتُونَک قُلِ اللّه يفْتِيكمْ فِى الْكلاَلَهِ» [از تو (در باره کلاله) فتوا می طلبند، بگو: خدا در باره کلاله فتوا می دهد](4) نازل شد و آیه ی تابستان نام گرفت، سپس در حالی که در عرفه ایستاده بود بر او آیه ی: «الْيوْمَ أَكمَلْتُ لَكمْ دِينَكمْ» [امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم](5) نازل شد، و بعد از آن هشتاد و یک روز در قید حیات بود، سپس بر او آیات ربا نازل گشت، سپس بعد از آن آیه «وَاتَّقُواْ يوْمًا تُرْجَعُونَ فِيه إِلَى اللّه» نازل شد که این آخرین آیه ای بود که از آسمان نازل شد و بعد از آن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیست و یک روز در قید

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص175، ح521.
2- [2] - نصر/ 1.
3- [3] - توبه/ 128.
4- [4] - نساء/ 176.
5- [5] - مائده/ 3.

حیات بود.(1)

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ إِذَا تَدَایَنتُم بِدَیْنٍ إِلَی أَجَلٍ مُّسَمًّی...وَ یُعَلِّمُکُمُ اللّهُ وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (282)»

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ إِذَا تَدَایَنتُم بِدَیْنٍ إِلَی أَجَلٍ مُّسَمًّی فَاکْتُبُوهُ وَلْیَکْتُب بَّیْنَکُمْ کَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلاَ یَأْبَ کَاتِبٌ أَنْ یَکْتُبَ کَمَا عَلَّمَهُ اللّهُ فَلْیَکْتُبْ وَلْیُمْلِلِ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ وَلْیَتَّقِ اللّهَ رَبَّهُ وَلاَ یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئًا فَإِن کَانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفِیهًا أَوْ ضَعِیفًا أَوْ لاَ یَسْتَطِیعُ أَن یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُواْ شَهِیدَیْنِ مِن رِّجَالِکُمْ فَإِن لَّمْ یَکُونَا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاء أَن تَضِلَّ إْحْدَاهُمَا فَتُذَکِّرَ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَی وَلاَ یَأْبَ الشُّهَدَاء إِذَا مَا دُعُواْ وَلاَ تَسْأَمُوْاْ أَن تَکْتُبُوْهُ صَغِیرًا أَوِ کَبِیرًا إِلَی أَجَلِهِ ذَلِکُمْ أَقْسَطُ عِندَ اللّهِ وَأَقْومُ لِلشَّهَادَهِ وَأَدْنَی أَلاَّ تَرْتَابُواْ إِلاَّ أَن تَکُونَ تِجَارَهً حَاضِرَهً تُدِیرُونَهَا بَیْنَکُمْ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ أَلاَّ تَکْتُبُوهَا وَ أَشْهِدُوْاْ إِذَا تَبَایَعْتُمْ وَلاَ یُضَآرَّ کَاتِبٌ وَلاَ شَهِیدٌ وَإِن تَفْعَلُواْ فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِکُمْ وَاتَّقُواْ اللّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللّهُ وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (282)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! هر گاه به وامی تا سررسیدی معیّن، با یکدیگر معامله کردید، آن را بنویسید. و باید نویسنده ای (صورت معامله را) بر اساس عدالت ، میان شما بنویسد. و هیچ نویسنده ای نباید از نوشتن خودداری کند؛ همان گونه (و به شکرانه آن) که خدا او را آموزش داده است . و کسی که بدهکار است باید املا کند، و او (=نویسنده) بنویسد. و از خدا که پروردگار اوست پروا نماید، و از آن ، چیزی نکاهد. پس اگر کسی که حق بر ذمه اوست ، سفیه یا ناتوان است ، یا خود نمی تواند املا کند، پس ولیّ او باید با (رعایت) عدالت ، املا نماید. و دو شاهد از مردانتان را به شهادت طلبید، پس اگر دو مرد نبودند، مردی را با دو زن ، از میان گواهانی که (به عدالت آنان) رضایت دارید (گواه بگیرید)، تا (اگر) یکی از آن دو (زن) فراموش کرد، (زنِ) دیگر، وی را یادآوری کند. و چون گواهان

1- [1] - مناقب ابن شهر آشوب، ج1، ص234.

احضار شوند، نباید خودداری ورزند. و از نوشتنِ (بدهی) چه خرد باشد یا بزرگ ، ملول نشوید، تا سررسیدش (فرا رسد). این (نوشتنِ) شما، نزد خدا عادلانه تر، و برای شهادت استوارتر، و برای این که دچار شک نشوید (به احتیاط) نزدیکتر است ، مگر آن که داد و ستدی نقدی باشد که آن را میان خود (دست به دست) برگزار می کنید؛ در این صورت ، بر شما گناهی نیست که آن را ننویسید. و (در هر حال) هر گاه داد و ستد کردید گواه بگیرید. و هیچ نویسنده و گواهی نباید زیان ببیند، و اگر چنین کنید، از نافرمانی شما خواهد بود. و از خدا پروا کنید، و خدا (بدین گونه) به شما آموزش می دهد، و خدا به هر چیزی داناست .]

1) علی بن ابراهیم گفت: در باره سخن باری تعالی: «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ إِذَا تَدَاینتُم بِدَینٍ إِلَی أَجَلٍ مُّسَمًّی فَاکتُبُوه» در خبر آمده است که: در سوره بقره پانصد حکم وجود دارد و در این آیه پانزده حکم، و در این سخن باری تعالی: «یا أَیها الَّذِینَ آمَنُواْ إِذَا تَدَاینتُم بِدَینٍ إِلَی أَجَلٍ مُّسَمًّی فَاکتُبُوه وَلْیکتُب بَّینَکمْ کاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلاَ یأْبَ کاتِبٌ أَنْ یکتُبَ کمَا عَلَّمَه اللّه»، سه حکم وجود دارد «فَلْیکتُبْ» چهار حکم «وَلْیمْلِلِ الَّذِی عَلَیه الْحَقُّ» پنج حکم که همان اقرار آن می باشد، چنان چه آن را اِملا کند. «وَلْیتَّقِ اللّه رَبَّه وَلاَ یبْخَسْ مِنْه شَیئًا» و این که خیانت نکند، شش حکم «فَإِن کانَ الَّذِی عَلَیه الْحَقُّ سَفِیها أَوْ ضَعِیفًا أَوْ لاَ یسْتَطِیعُ أَن یمِلَّ هوَ» و یا این که صلاحیت املا کردن آن را ندارد «فَلْیمْلِلْ وَلِیه بِالْعَدْلِ» یعنی نماینده مالی او املا کند، هفت حکم «وَاسْتَشْهدُواْ شَهیدَینِ من رِّجَالِکمْ» هشت حکم «فَإِن لَّمْ یکونَا رَجُلَینِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهدَاء أَن تَضِلَّ إِحْدَاهمَا فَتُذَکرَ إِحْدَاهمَا الأُخْرَی» یعنی این که یکی از آن دو فراموش کند و دیگری به او یادآوری کند، نُه حکم «وَلاَ یأْبَ الشُّهدَاء إِذَا مَا دُعُواْ» دَه حکم «وَلاَ تَسْأَمُوْاْ أَن تَکتُبُوْه صَغِیرًا أَو کبِیرًا إِلَی أَجَلِه» یعنی نگران نباشید که بنویسید آن را، خردسال باشد یا بزرگسال، یازده حکم «ذَلِکمْ أَقْسَطُ عِندَ اللّه وَأَقْومُ لِلشَّهادَهِ وَأَدْنَی أَلاَّ تَرْتَابُواْ»،یعنی شک نکنید «إِلاَّ أَن تَکونَ تِجَارَهً حَاضِرَهً تُدِیرُونَها بَینَکمْ فَلَیسَ عَلَیکمْ جُنَاحٌ أَلاَّ تَکتُبُوها» دوازده حکم «وَأَشْهدُوْاْ إِذَا تَبَایعْتُمْ» سیزده حکم «وَلاَ یضَآرَّ کاتِبٌ وَلاَ شَهیدٌ» چهارده حکم «وَإِن تَفْعَلُواْ فَإِنَّه فُسُوقٌ بِکمْ» پانزده حکم «وَاتَّقُواْ اللّه وَیعَلِّمُکمُ اللّه وَاللّه بِکلِّ شَیءٍ عَلِیمٌ».(1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج1، ص101.

2) شیخ در کتاب تهذیب، با سند خود از علی بن حسن بن فضّال، از محمد و احمد دو پسر حسن، از پدرشان، از احمد بن عمر، از عبد الله بن سنان، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می کند و می گوید: پدرم در حالی که من نیز حاضر بودم، از ایشان سؤالی پرسید راجع به این سخن حق تعالی: «حَتَّی إِذَا بَلَغَ أَشُدَّه» [تا آن گاه که به رشد کامل خود برسد](1)، فرمود: به سن بلوغ رسیدن، گفت: پس فرمود: مابین شانزده و هفده سالگی و نزدیک به آن، به سن بلوغ می رسد، گفت: چنانچه حدوداً سیزده ساله شود؟ فرمود: نه، اگر سیزده ساله شود برایش حسنات و سیئات نوشته می شود و به سن قانونی می رسد، مگر این که جاهل و یا نادان باشد. بنابراین گفت: جاهل کیست؟ فرمود: کسی که درهم را چندین برابر بخرد. گفت: چه کسی را نادان می نامند؟ فرمود:کسی که ابله است.(2)

3) عیاشی، از ابن سنان نقل می کند: به ابو عبد الله علیه السلام گفتم: چه هنگام مال پسربچه، به او داده می شود؟ فرمود: اگر به سن بلوغ برسد و رشد کند و نادان و یا جاهل نباشد. گفت: گفتم: برخی به سن پانزده و شانزده سالگی می رسند ولی بالغ نمی شوند، فرمود: اگر سیزده ساله شود، به سن قانونی رسیده، مگر آن که جاهل و یا نادان باشد. گفت: گفتم: جاهل و نادان به چه کسی می گویند؟ فرمود: جاهل کسی است که شراب خوار باشد و نادان کسی است که یکی را در عوض دو تا می گیرد. (3)

4) شیخ در کتاب التهذیب، با سند خود از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد؛ و علی بن حدید، از علی بن نعمان، از داود بن حُصَین، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به سخن باری تعالی: «فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ» روایت می کند که فرمود: این موضوع درباره دَین است که چنانچه دو مرد وجود نداشته باشند، برای شهادت یک مرد و دو زن، و چنانچه دو زن وجود نداشتند، یک مرد و سوگند مدّعی (دادخواه) کافی است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام با این حکم قضاوت میکردند.(4)

5) و امام ابو محمد عسکری علیه السلام راجع به: «وَاسْتَشْهِدُواْ شَهِيدَينِ من رِّجَالِكمْ»، فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: «شَهِيدَينِ من رِّجَالِكمْ» : یعنی از مسلمانان آزاده و عدالت پیشه و عادل شما، امام علیه السلام فرمود: آنان را

1- [1] - احقاف/ 15.
2- [2] - تهذیب ، ج9، ص182، ح731.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج1، ص175، ح522.
4- [4] - تهذیب ، ج6، ص281، ح774.

به شهادت بگیرید تا با آنان دین و مال خود را محافظت کنید و ادب خداوند و توصیه او را بکار گیرید که در آن منفعت و برکت بزرگی وجود دارد، و بر خلاف آن عمل نکنید که پشیمان خواهید شد زمانی که دیگر پشیمانی سودی ندارد. سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: سه گروه هستند که خداوند دعایشان را اجابت نمی کند، بلکه آنان را ملامت و توبیخ خواهد کرد: اولین آنها مردی است که به همسر بدی مبتلا گشته که او را آزار می دهد و به او زیان می رساند و دنیا را برایش به جهنم تبدیل می کند و دنیا را برایش تلخ و تیره می سازد و آخرت او را تباه می کند، و او می گوید: پروردگارا! خداوندا! مرا از دست او رهایی بخش، خداوند می فرماید: ای نادان! من تو را از دست او رهایی بخشیده ام و طلاق او را در دستانت قرار داده ام، و رهایی از او در طلاق دادن ِاوست. و دومین آنها مردی است که در کشوری اقامت گزیده که کشور خودش نیست و هر آن چه را که می خواهد در آنجا برایش فراهم نمی شود و هر آن چه را خواهش کند، از آن محروم می شود، می گوید: پروردگارا! از این کشور که در آن سکنی گزیده ام مرا رهایی ده. خداوند عز و جل می فرماید: ای بنده ی من! من تو را از این کشور رهایی بخشیده ام و راه های خروج از آن را برایت آشکار ساخته ام و امکان آن را برایت فراهم کرده ام بنابراین از آن خارج شو و به کشور دیگری برو که در آن می توانی سلامتی و رزق به دست آوری. و سومین آنها مردی است که خداوند به او توصیه کرد که دَین خود را با شاهد و کتابت مراقبت کند، ولی او چنین نمی کند و مال خود را بدون این که اطمینان حاصل کند، به آدم غیر قابل اعتمادی داده است و حالا او منکر این امر شده است و یا از حق او کاسته و او می گوید: پروردگارا! خداوندا! مالم را به من بازگردان. خداوند عزو جل به او می فرماید: ای بنده من! من به تو آموختم که چگونه اطمینان حاصل کنی و از این طریق از مال خود نگهداری کنی تا از بین نرود، ولی تو ابا کردی و اکنون مرا می خوانی حال که مال خود را تباه ساخته ای و از بین برده ای و توصیه مرا تغییر دادی، پس اجابت نخواهم کرد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنابراین به توصیه خداوند عمل کنید تا رستگار و موفق شوید، و بر خلاف آن عمل مکنید که پشیمان خواهید شد.(1)

6) و امام عسکری علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

1- [1] - تفسیر منسوب به امام عسکری (ع)، ص651، ح372.

«فَإِن لَّمْ یکونَا رَجُلَینِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ»، برای شهادت دادن، دو زن، معادل یک مرد است، و چنانچه دو مرد و یا یک مرد و دو زن وجود داشتند و شهادت دادند، شهادتشان برای قضاوت، قابل قبول است. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، در حالی که این سخن حق تعالی: «وَاسْتَشْهِدُواْ شَهیدَینِ من رِّجَالِکمْ» را به ما یاد آور می شد، ایشان فرمود:باید از آزادگان شما باشد نه از بردگان، چرا که خداوند عز و جل بردگانی را که در خدمت سرورانشان هستند از شهادت دادن و ادای آن معذور دانسته است، و باید از مسلمانان باشند، چرا که خداوند عز و جل مسلمانان عادل را با پذیرفتن شهادت ایشان، بر دیگران مفتخر کرد و آن را از افتخارات عاجل ایشان و از ثواب دنیا قرار داد، پیش از آن که به آخرت منتقل شوند. در این هنگام، زنی آمد و روبروی رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و گفت: مادر و پدرم به فدایت، ای رسول خدا! من از طرف زنها به نزد شما آمده ام، هر زنی که به نزد شما بیاید، همین سخن مرا به شما خواهد گفت، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! خداوند عز و جل، پروردگار مردان و زنان است و آفریننده مردان و زنان و روزی دهنده مردان وزنان، و این که آدم، پدر مردان و زنان است و این که حواء، مادر مردان و زنان است و این که شما فرستاده خدا بر زنان و مردان هستید، پس چگونه است که در شهادت دادن و میراث، دو زن، معادل یک مرد می باشند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای زن! این قضاوتی است از عادلی حکیم که ستم نمی کند و از آن چه شما را از آن منع کرده سودی به دست نمی آورد و هیچ نقصانی از آن چه که بذل کرده و بخشیده بر او عارض نمی گردد و لیکن مسائل را با علم خود تدبیر می کند. ای زن! چرا که دین و عقل شما ناقص است. آن زن گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! نقصان دین ما در چیست؟ فرمود: یکی از شما(یک زن) نصف عمر خود را به سبب حیض نماز نمی گزارد و این که شما در زندگی لعن و کفر زیاد می کنید، برخی از شماها نزد مردی ده سال یا بیشتر زندگی می کند و مرد به او احسان می کند و در ناز و نعمت قرار می دهد، ولی چنانچه روزی دستش تنگ شود و یا با او نزاع کند، زن به او می گوید: هرگز هیچ خیری از تو ندیدم. اگر زنی چنین اخلاقی نداشته باشد، پس هر چه که به سبب این نقصان بر او عارض می شود، بر او مشقتی خواهد بود و باید صبر پیشه کند و خداوند ثواب بزرگی به او می دهد، پس تو را بشارت باد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: هیچ مرد بدی وجود ندارد مگر این که زنِ بد، از او بدتر باشد؛ و هیچ زن صالح و نیکوکاری وجود ندارد مگر

ص:847

این که مرد صالح و نیکوکار از او برتر باشد، و خداوند هیچ زنی را با مردی برابر قرار نداده است مگر آن چه که خداوند از برابری فاطمه سلام الله علیها با علی علیه السلام قرار داده یعنی در شهادت دادن.(1)

7) شیخ در التهذیب، با سند خود از علی بن سعید، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به سخن حق تعالی: «وَلاَ يأْبَ الشُّهدَاء إِذَا مَا دُعُواْ»، نقل می کند که فرمود: پیش از شاهد شدن. و سخن خدا: «وَمَن يكتُمْها فَإِنَّه آثِمٌ قَلْبُه» [و هر که آن را کتمان کند قلبش گناهکار است]،(2) فرمود: بعد از شاهد شدن.(3)

8) و نیز با سند خود از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل، از ابو صبّاح، از ابو عبد الله علیه السلام، راجع به سخن حق تعالی: «وَلاَ يأْبَ الشُّهدَاء إِذَا مَا دُعُواْ»، نقل کرد که فرمود: شایسته نیست که کسی اگر برای شهادت دادن از او درخواست شود، بگوید: برای شما بر آن شهادت نمی دهم.(4)

9) و نیز با سند خود از حسین بن سعید، از نضر، از قاسم بن سلیمان، از جرّاح مدائنی، از ابو عبد الله علیه السلام نقل می کند که فرمود: چنانچه از تو دعوت به شهادت دادن شد، پس اجابت کن.(5)

10) و نیز با سند خود از احمد بن ابی عبد الله، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابو عبد الله علیه السلام، راجع به سخن باری تعالی: «وَلاَ يأْبَ الشُّهدَاء إِذَا مَا دُعُواْ» نقل می کند که فرمود: شایسته نیست که کسی اگر برای شهادت دادن از او درخواست شود، بگوید: برای شما بر آن شهادت نمی دهم.(6)

11) و نیز با سند خود از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل، از ابو الحسن علیه السلام راجع به سخن باری تعالی: «وَلاَ يأْبَ الشُّهدَاء إِذَا مَا دُعُواْ»، نقل می کند که فرمود: اگر مردی (فردی) از تو بخواهد تا برای دَین و حقّی برایش شهادت دهی، نباید سستی کنی. یا به عبارت دیگر در آن تأخیر کنی.(7)

1- [1] - تفسیر منسوب به امام عسکری (ع)، ص656، ح374.
2- [2] - بقره/ 283.

3- [3] - تهذيب ، ج6، ص275، ح750.
4- [4] - تهذيب ، ج6، ص275، ح751.
5- [5] - تهذيب ، ج6، ص275، ح752.
6- [6] - تهذيب ، ج6، ص275، ح753.
7- [7] - تهذيب ، ج6، ص276، ح754.

12) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن فضیل، از ابی صبّاح کنانی، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به سخن حق تعالی: «وَلاَ یأْبَ الشُّهدَاء إِذَا مَا دُعُواْ» روایت می کند که فرمود: شایسته نیست که کسی اگر برای شهادت دادن از او درخواست شود، بگوید: برای شما شهادت نمی دهم.(1)

13) وی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از حلبی، از ابو عبد الله علیه السلام، مثل آن را نقل می کند که فرمود: و این پیش از نوشتن است.(2)

14) عیاشی، از زید ابی اسامه(3)، از ابی عبد الله علیه السلام روایت می کند که می گوید: از ایشان راجع به سخن خدا: «وَلاَ یأْبَ الشُّهدَاء إِذَا مَا دُعُواْ» پرسیدم. حضرت فرمود: شایسته نیست که کسی اگر برای شهادت دادن از او درخواست شود، بگوید: برای شما شهادت نمی دهم.(4)

15) محمد بن فضیل، از ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام راجع به سخن حق تعالی: «وَلاَ یأْبَ الشُّهدَاء إِذَا مَا دُعُواْ» روایت می کند که فرمود: اگر مردی (فردی) از تو بخواهد تا برای دَین و حقّی، برایش شهادت دهی، هیچ کس نباید سستی کند.(5)

16) ابو صبّاح، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به سخن باری تعالی: «وَلاَ یأْبَ الشُّهدَاء إِذَا مَا دُعُواْ»، روایت می کند که فرمود: پیش از شهادت دادن، و فرمود: شایسته نیست که کسی اگر برای شهادت دادن از او درخواست شود، بگوید: برای شما شهادت نمی دهم. و این پیش از نوشتن است.(6)

17) از هشام بن سالم، از ابو عبد الله علیه السلام روایت شده است که راجع به این سخن حق تعالی: «وَلاَ یأْبَ الشُّهدَاء إِذَا مَا دُعُواْ»، فرموده است: پیش از

1- [1] - کافی ، ج7، ص379، ح2.
2- [2] - کافی ، ج7، ص280، ح2.

3- [3] - زید ابو اسامه همان زید بن یونس، معروف به زید شحّام می باشد،او از ابو عبد الله و ابو الحسن (ع) روایت کرده است؛ مراجعه شود به رجال نجاشی: ص175، ت462؛ معجم (فرهنگ لغت) رجال حدیث، ج7، ص367.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج1، ص175، ح523.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج1، ص176، ح524.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج1، ص176، ح525.

شهادت دادن.(1)

«وَإِن كنتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُواْ كاتِبًا فَرِهانٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكم بَعْضًا فَلْيؤَدِّ الَّذِى اؤْتُمِنَ أَمَانَتَه...(283)»

[و اگر در سفر بودید و نویسنده ای نیافتید وثیقه ای بگیرید؛ و اگر برخی از شما برخی دیگر را امین دانست ، پس آن کس که امین شمرده شده ، باید سپرده وی را بازپس دهد]

1) شیخ در تهذیب، با سند خود از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد و علی بن حدید، از علی بن نُعمان، از داود بن حُصَین، از ابو عبد الله علیه السلام راجع به سخن حق تعالی: «وَإِن كنتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُواْ كاتِبًا فَرِهانٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكم بَعْضًا فَلْيؤَدِّ الَّذِى اؤْتُمِنَ أَمَانَتَه» روایت می کند که فرمود: یعنی از او وثیقه بگیرد و چنانچه او را امین دانست و از او وثیقه نگرفت، بنابراین کسی که مال را می گیرد باید تقوا پیشه کند.

2) عیاشی، از محمد بن عیسی، از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هیچ وثیقه ای نیست مگر آن که (توسط داین از مدیون) قبض می شود.(2)

«...وَلْيتَّقِ اللّه رَبَّه وَلاَ تَكتُمُواْ الشَّهادَةَ وَمَن يكتُمْها فَإِنَّه آثِمٌ قَلْبُه وَاللّه بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (283) »

[و باید از خداوند که پروردگار اوست، پروا کند. و شهادت را کتمان مکنید، و هر که آن را کتمان کند قلبش گناهکار است ، و خداوند به آن چه انجام می دهید داناست .]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از ابو عبد الله راجع به سخن خداوند عزو جل: «وَمَن يكتُمْها فَإِنَّه آثِمٌ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص176 ح528.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج1، ص176، ح526.

قَلْبُه»، نقل می کند که فرمود: بعد از شهادت دادن می باشد(1).

2) ابن بابویه در کتاب الفقیه با سند خود از جابر، از ابو جعفر علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که شهادت را کتمان کند و یا به آن شهادت دهد تا از طریق آن خون مسلمانی را بریزد، و یا این که مال مسلمانی را ضایع گرداند، در روز قیامت چهره اش را ظلمتی می پوشاند بی نهایت که تا چشم کار می کند ظلمت می بیند و در چهره اش علامات و جای زخم دیده می شود و مردم او را به نام و نسب می شناسند؛ و هر کس که شهادت حقی دهد تا مال مسلمانی را با آن زنده کند، در روز قیامت محشور می شود در حالی که چهره اش را نوری پوشانده تا چشم کار می کند نور است، و تمام مردم نام و نسب او را می دانند. سپس ابو جعفر علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل می فرماید: «وَأَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلَّه» [و گواهی را برای خدا به پا دارید] (2)-(3)

3) وی نقل می کند که آن بزرگوار راجع به سخن خداوند عز و جل در آیه: «وَمَن يكتُمْها فَإِنَّه آثِمٌ قَلْبُه» فرمود: قلبش کافر است.(4)

4) عیاشی، از هشام بن سالم، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می کند و می گوید: گفتم: «وَلاَ تَكتُمُواْ الشَّهادَةَ»؟ فرمود: بعد از شهادت دادن.(5)

«لِّلَّه ما فِی السَّمَاواتِ وَمَا فِی الأَرْضِ وَإِن تُبْدُواْ...وَارْحَمْنَآ أَنتَ مَوْلاَنَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (286)»

«لِّلَّه ما فِی السَّمَاواتِ وَمَا فِی الأَرْضِ وَإِن تُبْدُواْ مَا فِی أَنفُسِكمْ أَوْ تُخْفُوه يحَاسِبْكم بِه اللّه فَيغْفِرُ لِمَن يشَاءُ وَيعَذِّبُ مَن يشَاءُ وَاللّه عَلَى كلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ (284) آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيه مِن رَّبِّه وَالْمُؤْمِنُونَ كلٌّ آمَنَ بِاللّه وَمَلآئِكتِه وَكتُبِه وَرُسُلِه لاَ نُفَرِّقُ بَينَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (285) لاَ يُكَلِّفُ اللّهُ نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَيْنَا

1- [1] - کافی ، ج7، ص381، ح2.

2- [2] - طلاق/ 2.
3- [3] - من لایحضره الفقیه، ج3، ص35، ح114.
4- [4] - من لایحضره الفقیه، ج3، ص35، ح115.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج1، ص176، ح527.

إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَآ أَنتَ مَوْلاَنَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (286)»

[آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین است از آنِ خداست . و اگر آن چه در دل های خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می کند؛ آن گاه هر که را بخواهد می بخشد، و هر که را بخواهد عذاب می کند، و خداوند بر هر چیزی تواناست * پیامبر (خدا) بد آن چه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است ، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگانش ایمان آورده اند (و گفتند:) (میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی گذاریم) و گفتند: شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا آمرزش تو را خواستاریم و فرجام به سوی توست* خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند، آنچه از خوبی به دست آورده به سود او و آنچه از بدی به دست آورده به زیان اوست. پروردگارا اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر. پروردگارا هیچ بار گرانی بر دوش ما مگذار، همچنان که بر دوش کسانی که پیش از ما بودند، نهادی. پروردگارا و آنچه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن و از ما درگذر و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور. سرور ما تویی، پس ما را بر گروه کافران پیروز کن .]

1) در کتاب احتجاج از موسی بن جعفر علیه السلام، از پدرش، از پدرانش، از حسین بن علی، از پدرش علی ابن ابی طالب علیه السلام در صحبتی طولانی با یک یهودی که از ایشان راجع به فضایل انبیا پرسیده بود و امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی داده شده است که بسیار بالاتر از آن چه که به دیگر پیامبران علیهم السلام داده شده است، می باشد، مرد یهودی از جمله سؤالاتی که از ایشان پرسید این بود که گفت: ولی ابرها به تسخیر سلیمان در آمدند و او را در شهرهایش به این طرف و آن طرف می بردند که رفتنش یک ماه و بازگشتش یک ماه به طول می انجامید، امام علی علیه السلام به او فرمود: این چنین بود. ولی به محمد صلی الله علیه و آله بهتر از اینها داده شد، از مسجد الحرا م به مسجدالاقصی برده شد ؛ یک مسیر یک ماهه را یک شبه طی کرد و به ملکوت آسمان ها سفر کرد، مسیر پنجاه هزار ساله را در کمتر از یک سوم شب طی کرد تا این که به ساق عرش رسید و به علم نزدیک گشت و از بهشت، فرشی

سبز سرازیر شد و نور، چشمانش را فرا گرفت و شکوه و عظمت پروردگارش را با دیده دل نگریست و نه با چشم سر، عظمتی که با چشم سر قابل رؤیت نبود، و میان او و[عظمت پرودگار] فاصله ای به اندازه ی طول دو انتهای کمان و یا کمتر بود «فَأَوْحَی إِلَی عَبْدِه مَا أَوْحَی» [آن گاه به بنده اش آن چه را باید وحی کند، وحی فرمود](1) و او محل این آیه ای بود که در سوره بقره بر او نازل گشته بود: «لِلَّه ما فِی السَّمَاواتِ وَمَا فِی الأَرْضِ وَإِن تُبْدُواْ مَا فِی أَنفُسِکمْ أَوْ تُخْفُوه یحَاسِبْکم بِه اللّه فَیغْفِرُ لِمَن یشَاءُ وَیعَذِّبُ مَن یشَاءُ وَاللّه عَلَی کلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ *» [آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین است از آنِ خداست. و اگر آن چه در دل های خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می کند؛ آن گاه هر که را بخواهد می بخشد، و هر که را بخواهد عذاب می کند، و خداوند بر هر چیزی تواناست.]

و این آیه از زمان آدم بر پیامبران عرضه شده بود تا این که خداوند تبارک و تعالی مردی به نام محمد صلی الله علیه و آله فرستاد. و این آیه بر امت ها عرضه شد ولی به خاطر بار سنگینش ،آنان از پذیرفتن آن ابا کردند. ولی پیامبر صلی الله علیه و آله آن را پذیرفت و بر امت خود عرضه داشت و آنان نیز آن را پذیرفتند، بنابراین هنگامی که خداوند تبارک و تعالی این را از آنان دید، دانست که آنان یارای تحملش را ندارند، پس هنگامی که پیامبر به عرش سفر کرد دوباره خداوند سخنش را بر او تکرار کرد تا متوجه شود، پس فرمود: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَیه مِن رَّبِّه»، پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خود و امت خود پاسخ داد و گفت: «وَالْمُؤْمِنُونَ کلٌّ آمَنَ بِاللّه وَمَلآئِکتِه وَکتُبِه وَرُسُلِه لاَ نُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِه»، و خداوند فرمود: اگر چنین کنند نزد من بهشت و غفران خواهند داشت. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا! اگر با ما چنین کنی،ما خواهان غفران تو هستیم و بازگشت همه به سوی توست؛ یعنی بازگشت در آخرت است. و خداوند به او پاسخ داد: این مقام را در اختیار تو و امّتت قرار دادم. سپس خداوند فرمود: اما چنانچه تو و امّتت این آیه را با شدت و بزرگی آن چه که در آن است پذیرفتید، این حق بر گردن من است که آن را از دوش امت تو بردارم ، همان آیه ای که بر امت ها عرضه داشتم، ولی آنان از پذیرفتن آن ابا کردند، و فرمود: «لاَ یکلِّفُ اللّه نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَها لَها مَا کسَبَتْ»، از خیر و نیکی «وَعَلَیها مَا اکتَسَبَتْ»، از شر. پیامبر صلی الله علیه و

1- [1] - نجم/ 10.

آله هنگامی که آن را شنید، به خداوند عرض کرد: اگر این کار را در حق من و امت من روا دارید پس بر من بیافزا. خداوند فرمود: از من بخواه. پیامبر چنین عرض کرد : «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»، خداوند عز و جل فرمود: امت تو را به فراموشی و اشتباه بازخواست نخواهم کرد به خاطر کرامت و شأنی که نزد من داری؛ در حالی که امت های پیشین اگر آن چه را که به آنان گفته شده بود فراموش می کردند، درهای عذاب را به رویشان می گشودم، و من این را از امت تو برداشتم. اگر امت های پیشین مرتکب اشتباه می شدند، برای آن اشتباه بازخواست می شدند، و به خاطر کرامت و شأنی که نزد من داری آن را از امت تو برداشتم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا ! اگر آن را به من دادی، پس بر من بیافزا. خداوند به او فرمود: از من بخواه. پیامبر عرض کرد: «رَبَّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كمَا حَمَلْتَه عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا»، یعنی سختی هایی را که بر کسانی که پیش از ما مقرر فرموده بودی، بر ما مقرر مفرما. پس خداوند به این درخواست پاسخ داد و فرمود: از امت تو سختی هایی که بر امت های پیشین بود، برداشتم ؛ نماز آنان را نمی پذیرفتم مگر در مناطقی از زمین که برایشان برگزیده بودم حتی اگر دور می بود، ولی تمام زمین را برای امت تو محل نماز و خاکش را پاک قرار دادم. این از جمله سختی هایی است که بر امت های پیشین بود، ولی به خاطر تو، آن را از امت تو برداشتم. و امت های پیشین چنانچه دچار نجاستی می شدند، باید آن را از بدن خود می بریدند؛ حال آن که برای امت تو آب را مایه پاکی قرار دادم و این از جمله سختی هایی است که بر آنها بود و از امت تو برداشتم. همچنین امت های پیشین قربانی های خود را بر گردن خود حمل می کردند و به بیت المقدس می آوردند، و هر کسی که قربانی اش پذیرفته می شد، آتشی را می فرستادم و قربانی را می خورد و قربانی دهنده شاد باز می گشت و کسی که قربانی اش پذیرفته نمی شد، اندوهگین باز می گشت. ولی قربانی امت تو را در شکم های فقرا و نیازمندان قرار دادم و هر کس که قربانی اش پذیرفته شود، چندین برابر آن را به او باز می گردانم و هرکس که قربانی اش را نپذیرم، مجازات های دنیا را از او بر می دارم، و آن را از امت تو برداشتم؛ و این از جمله سختی هایی است که بر امت های پیش از تو بوده است. امت های پیشین باید نماز خود را در تاریکی شب و وسط روز می خواندند و این از سختی هایی بود که بر آنان قرار داشت و من آن را از امت تو برداشتم و نماز شان را در اطراف شب و روز و در اوقات فعالیت و سرحالی آنان قرار دادم. بر امت های پیشین پنجاه نماز در پنجاه زمان، واجب کرده بودم و این از سختی هایی

ص:854

بود که بر دوش آنان قرار داشت، ولی از امت تو برداشتم و آن را پنج نماز در پنج زمان قرار دادم که پنجاه و یک رکعت می باشد و برایشان اجر پنجاه نماز قرار دادم.

امت های پیشین در برابر هر عمل نیکی، یک عمل نیک و هر عمل بدی یک عمل بد دریافت می کردند و این از سختی هایی بود که بر آنان قرار داشت و آن را از امت تو برداشتم و معادل هر عمل نیکی که انجام می دهند ده برابر پاداش گرفته و در ازای هر عمل بد، تنها یک عمل بد برایشان ثبت می شود. در امت های پیشین چنانچه فردی نیت عملی نیک را می کرد ولی آن را انجام نمی داد، پاداش انجام این عمل نیک برایش نوشته نمی شد و اگر آن را انجام می داد برایش یک حسنه نوشته می شد؛ حال آن که اگر فردی از امت تو نیت عملی نیک را کند و آن را انجام ندهد، برایش پاداش نوشته می شود حتی اگر آن را انجام ندهد؛ و اگر آن را انجام دهد، برایش پاداشی ده برابر نوشته می شود و این از سختی هایی است که بر آنان بوده است و از امت تو برداشتم؛ و چنانچه فردی از امت های پیشین نیت عمل بدی را می کرد، سپس آن را انجام نمی داد، برایش نوشته نمی شد و اگر آن را انجام می داد، برایش یک عمل بد نوشته می شد؛ ولی چنانچه فردی از امت تو نیت انجام عمل بدی را کند و آن را انجام ندهد، برایش حسنه نوشته می شود؛ و این از سختی هایی است که بر آنان بود و از امت تو برداشتم. امت های پیشین چنانچه مرتکب گناهی می شدند، گناهانشان بر درب هایشان نوشته می شد، توبه آنان از گناهانشان به این صورت بوده که بر آنان محبوب ترین طعام ها حرام می شد، که این را از امت تو برداشتم، و گناهانشان را رازی بین خود و ایشان قرار دادم و بر آنان پوشش های بسیاری قرار دادم و توبه ایشان را بدون هیچ مجازاتی پذیرفتم و آنان را به این مجازات نمی کنم که محبوب ترین طعام ها را بر آنان حرام گردانم. در امت های پیشین افراد، صد سال یا هشتاد سال یا پنجاه سال از گناه خود توبه می کردند ولی تا آنان را در دنیا مجازات نمی کردم توبه ایشان را نمی پذیرفتم و این از سختی هایی است که بر آنان بود، ولی از امت تو برداشتم، و فردی از امت تو حتی اگر بیست سال و یا سی سال و یا چهل سال و یا صد سال گناه کند و سپس توبه کند و اندازه ی گوشه چشمی پشیمان گردد، تمام آن را بر او خواهم بخشید.

پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: پروردگارا! اگر آن را به من دادی، پس بر من بیافزا. خداوند فرمود: از من بخواه. پیامبر عرض کرد: «رَبَّنَا وَلاَ

تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا بِه»، پس خداوند فرمود: آن را در حق تو و امت تو انجام دادم و تمام بلاهای امت ها را از آنان بر داشتم و حکم من برای تمام امت ها این است که هیچ

ص:855

مخلوقی را بیشتر از توانایی اش مکلّف نمی کنم. پیامبر عرض کرد: «وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَآ أَنتَ مَوْلاَنَا»، خداوند عز و جل فرمود: آن را با توبه کنندگان امت تو انجام دادم. سپس عرض کرد: «فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ»، خداوند فرمود: امت تو در زمین همچون خال سفیدی در گاو سیاه هستند. آنان توانمندان و چیره شوندگان هستند، به خدمت می گیرند ولی به خدمت گرفته نمی شوند، به خاطر ارجی که نزد من داری، و این حقی است بر گردن من که دین تو را بر دیگر ادیان آشکار سازم تا از شرق تا غرب عالم، هیچ دینی روی زمین جز دین تو باقی نماند و یا این که به مردم دین تو جزیه پرداخت کنند.(1)

2) علی ابن ابراهیم گفت: پدرم از ابن ابی عمیر، از هشام، از ابو عبد الله صلی الله علیه و آله نقل می کند که این آیه، مکالمه خداوند با پیامبرش صلی الله علیه و آله در شبی است که به آسمان ها برده شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : هنگامی به سدره المنتهی رسیدم که یک برگ از آن برای سایه انداختن روی امتی از امتها کافی بود، من از پروردگارم به اندازه «قَابَ قَوْسَينِ أَوْ أَدْنَى» [تا (فاصله اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد] (2) فاصله داشتم همان طور که خداوند فرمود، و خداوند مرا فراخواند: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيه مِن رَّبِّه»، و از جانب خود و امت خود پاسخ دادم: «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّه وَمَلآئِكَتِه وَكُتُبِه وَرُسُلِه لاَ نُفَرِّقُ بَينَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِه وَقَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَک رَبَّنَا وَإِلَيک الْمَصِيرُ»، خداوند فرمود: «لاَ يكلِّفُ اللّه نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَها لَها مَا كسَبَتْ وَعَلَيها مَا اكتَسَبَتْ»، من گفتم: «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»، و خداوند فرمود: تو را بازخواست نخواهم کرد.

پس گفتم: «رَبَّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَينَا إِصْرًا كمَا حَمَلْتَه عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا»، خداوند فرمود: بر دوش تو قرار نمی دهم.

من گفتم: «رَبَّنَا وَلاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا بِه وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَآ أَنتَ مَوْلاَنَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ»، خداوند فرمود: آن را به تو و امت تو عطا کردم.

امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ کسی کریم تر و بزرگوارتر از پیامبر صلی الله علیه و آله به نزد خدا فرستاده نشد تا چنین خصلتی را برای امت خود بخواهد.(3)

1- [1] - احتجاج، ص220.
2- [2] - نجم/ 9.
3- [3] - تفسیر قمی، ج1، ص102.

3) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از ابو داوود مُسترِق نقل می کند که می گوید: عمرو بن مروان با من صحبت کرد، گفت: شنیدم که ابو عبد الله علیه السلام می فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: چهار ویژگی از دوش امت من برداشته شده است: اشتباه و فراموشی و آن چه که به آن مجبور شده اند و آن چه که طاقت آن را ندارند؛ و این سخن خداوند متعال است: «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَينَا إِصْرًا كمَا حَمَلْتَه عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا بِه»، و همچنین: «إِلاَّ مَنْ أُكرِه وَقَلْبُه مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ» [مگر آن کس که مجبور شده و (لی) قلبش به ایمان اطمینان دارد](1)-(2).

4) و صاحب کتاب مُقتَضَب که راجع به امامت دوازده امام می باشد، از ابو الحسن علی بن سنان موصلی معدّل، از احمد بن محمد خلیلی آملی، از محمد بن صالح، از سلیمان بن محمد، از زیاد بن مسلم، از عبد الرحمن بن یزید بن جابر، از سلّام بن ابی عَمره، از ابو سَلمَی چوپان رسول خدا صلی الله علیه و آله، روایت می کند و می گوید: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: شبی که مرا به آسمان ها بردند، خداوند به من فرمود: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيه مِن رَّبِّه»، و من گفتم: «وَالْمُؤْمِنُونَ كلٌّ آمَنَ بِاللّه» خداوند فرمود: راست گفتی ای محمد! چه کسی را در امتت جانشین خود قرار دادی؟ گفتم: بهترین ایشان را. خداوند فرمود: علی بن ابی طالب؟ گفتم: آری. فرمود: ای محمد! خوب به زمین نگاه کردم و از روی زمین، تو را برگزیدم و نامی را که مشتق از نام های من بود برایت برگزیدم و در هیچ جایی نام من ذکر نمی شود مگر آن که نام تو نیز با من ذکر شود و من محمود «مورد ستایش» هستم و تو محمد صلی الله علیه و آله «ستایش شده» هستی، سپس دوباره به زمین نگاه کردم و علی علیه السلام را برگزیدم و نامی را که مشتق از نام های من بود، برایش برگزیدم، بنابراین من اَعلَی «برترین» و او علی «والا» است. ای محمد به راستی که تو و علی را و فاطمه و حسن و حسین را و ائمّه علیهم السلام را که از نسل اویند از اصل نور خود آفریدم و ولایت شما را بر اهل آسمان ها و زمین ها عرضه داشتم و هر آن کس که آن را بپذیرد، نزد من از مؤمنین می باشد؛ و هر آن کس که آن را انکار کند، از کافرین می باشد. ای محمد!

1- [1] - نحل/ 106.
2- [2] - کافی ، ج2، ص335، ح1.

اگر بنده ای از بندگانم مرا عبادت کند تا جایی که به مانند مَشکِ کهنه شود، سپس نزد من بیاید در حالی که منکر ولایت شماست، تا زمانی که به ولایت شما اقرار نکند، او را نخواهم بخشید.ای محمد، دوست داری که آنان را ببینی؟ گفتم: آری. به من فرمود: به سمت راست عرش نگاه کن. من هم رو به آن سو کردم و دیدم علی را و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و المهدی علیهم السلام را که در دریایی از نور ایستاده اند و نماز می خوانند و او در میانشان است، یعنی مهدی، گویی ستاره ای است مرواریدوار. خداوند فرمود: ای محمد! اینان حجت های من هستند و او قیام کننده ای است از خاندان تو، به عزت و شکوهم سوگند، او حجت واجب برای دوستانم و انتقام گیرنده از دشمنان من است.

و این حدیث از طریق مخالفان نیز روایت شده است ؛ موفق بن احمد با سندی که برای رعایت اختصار آن را حذف کردیم، از ابو سلمی(1)، چوپان پیامبر صلی الله علیه و آله، نقل می کند و حدیث، عیناً ذکر شده است(2). همچنین شیخ طوسی در کتاب الغیبه آن را با سند خود از ابو سلمی، چوپان پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند و حدیث را ذکر می کند.(3)-(4)

5) محمد بن ابراهیم نعمانی، با سند خود از ابو ایّوب مؤدّب، از پدرش، که مربی برخی از فرزندان جعفر بن محمد علیه السلام بود، نقل می کند که فرمود: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت کردند، مردی یهودی وارد مدینه شد و مسائلی را با علی علیه السلام مطرح کرد. از جمله مسائلی که آن یهودی مطرح کرد این بود که گفت: اولین کلمه ای که پیامبرتان هنگامی که شب هنگام به آسمان ها برده شد و از نزد پروردگارش بازگشت، فرمود چه بود؟ علی علیه السلام به او فرمود: و اما اولین کلمه ای که پیامبر ما فرمود،این سخن باری تعالی بود؛ «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَیه مِن رَّبِّه» مرد یهودی گفت: این، آن چیزی که من می خواستم

1- [1] - او ابو سلمی، چوپان رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد، گفته شده: نامش حریث می باشدو اهل کوفه است. ابو سلام اسود از وی

روایت کرده است، اسد الغابه، ج5، ص219، و تهذیب التهذیب، ج12، ص115.

2- [2] - مقتل حسین(ع) _ به نوشته _ خوارزمی، ج1، ص95.

3- [3] - الغیبه، ص147، ح109.

4- [4] - مقتضب الاثر، ص10- فرائد السمطین، ج2، ص319، ح571.

نبود.

علی علیه السلام فرمود: پس این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است: «وَالْمُؤْمِنُونَ کلٌّ آمَنَ بِاللّه» مرد یهودی گفت: این، آن چیزی نبود که من می خواستم. و علی علیه السلام فرمود: بگذار مسئله پنهان باقی بماند. مرد یهودی گفت: باید به من بگویی، یا شاید تو او نیستی؟ علی علیه السلام فرمود: هر چند ترجیح می دهم نگویم، اما می گویم که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که از نزد پروردگارش بازگشت و حجاب ها برایش کنار رفت پیش از آن که به جایگاه جبرئیل برسد، فرشته ای او را صدا زد و گفت: ای احمد! پیامبر پاسخ داد: لبیک، گفت: خداوند بر تو درود می فرستد و به تو می گوید بر سرور و ولی، درود فرست. رسول خدا فرمود: سرور و ولی کیست؟ فرشته گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام، مرد یهودی گفت: به خداوند سوگند که راست گفتی، این را در کتاب پدرم خوانده بودم و مرد یهودی از فرزندان داوود بود.(1)

6) عیاشی، از سعدان، از مردی، از ابو عبد الله، امام صادق علیه السلام، راجع به آیه: «وَإِن تُبْدُواْ مَا فِی أَنفُسِکمْ أَوْ تُخْفُوه یحَاسِبْکم بِه اللّه فَیغْفِرُ لِمَن یشَاءُ وَیعَذِّبُ مَن یشَاءُ»، روایت می کند که فرمود: شایسته است که خداوند هر کسی را که در قلب خود از عشق ایشان به اندازه مثقال دانه ای از خردل نداشته باشد، وارد بهشت نکند.(2)

7) ابو عَمرو زُبیری، از ابو عبد الله علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند ایمان را بر اعضا و جوارح فرزندان آدم واجب گردانید و آن را بر آنها تقسیم کرد و آن را در آنها پخش کرد، و هیچ یک از اعضا وجود ندارد که آن چه بر عضو دیگری واجب گشته بر خودش نیز واجب گشته باشد، از جمله: قلب انسان که با آن تعقل می کند و درک می کند و می فهمد و قلب، امیر بدن انسان است به گونه ای که اعضا پاسخ نمی دهند و چیزی از آنها صادر نمی شود مگر با نظر و دستور او. اما ایمانی که بر قلب واجب گشته همان اقرار و شناخت و پیوستن و راضی بودن و تسلیم این مسئله شدن است که هیچ خدایی جز الله نیست، خدای یکتایی که شریک ندارد، خداوندی یگانه که نه همسر و نه فرزند دارد و این که محمد بنده و فرستاده اوست. نیز اقرار به آن چه که از جانب خداوند آمده است،

1- [1] - غیبه نعمانی، ص68.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج1، ص176، ح529.

چه پیامبر و چه کتاب (اقرار به نبوت وقرآن) و این چیزی است که خداوند بر قلب واجب کرده است ؛ اقرار و شناخت، که این عمل قلب است و این مصداق این سخن خداوند است که: «إِلاَّ مَنْ أُكرِه وَقَلْبُه مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ وَلَكن مَّن شَرَحَ بِالْكفْرِ صَدْرًا» [مگر آن کس که مجبور شده ولی قلبش به ایمان اطمینان دارد لیکن هر که سینه اش به کفر گشاده گردد](1) و فرمود: «أَلاَ بِذِكرِ اللّه تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» [آگاه باش که با یاد خدا دل ها آرامش می یابد] (2)و فرمود: «الَّذِينَ قَالُواْ آمَنَّا بِأَفْوَاههِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهمْ» [آنان که با زبان خود گفتند: ایمان آوردیم و حال آن که دل هایشان ایمان نیاورده بود](3) و فرمود: «وَإِن تُبْدُواْ مَا فِى أَنفُسِكمْ أَوْ تُخْفُوه يحَاسِبْكم بِه اللّه فَيغْفِرُ لِمَن يشَاءُ وَيعَذِّبُ مَن يشَاءُ» این همان چیزی است که خداوند بر قلب واجب گردانید؛ یعنی اقرار و شناخت و آن، عمل اوست و این رأس ایمان است.(4)

8) عبد الصمد بن بشیر گفت: نزد ابو عبد الله علیه السلام راجع به منشأ اذان صحبت شد، و گفت: مردی از انصار در خواب خویش اذان را دید و آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله تعریف کرد و پیامبر به او دستور داد تا آن را به بلال آموزش دهد. ابو عبد الله علیه السلام فرمود: دروغ می گویند، رسول خدا صلی الله علیه و آله زیر سایه کعبه خوابیده بود که جبرئیل به همراه کاسه ای از آب بهشت آمد و پیامبر را بیدار نمود و به او دستور داد که در آن خود را بشوید، سپس در کوله ای برایش هزار هزار رنگ از نور قرار داد، سپس او را با خود بالا برد تا این که به درهای آسمان ها رسیدند، هنگامی که فرشتگان او را دیدند از درب های آسمان دور شدند و فرار کردند و گفتند: دو پروردگار وجود دارد، خدایی در روی زمین و خدایی در آسمان، خداوند به جبرئیل دستور داد و گفت: الله أکبر، الله أکبر، پس فرشته ها به سوی درب های آسمان بازگشتند و دانستند که پیامبر صلی الله علیه و آله مخلوق پروردگار است؛ بنابراین درب را باز کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله داخل شد تا این که به آسمان دوم رسید و فرشتگان از کنار درب های آ سمان دور شدند و فرار کردند و گفتند: دو پروردگار وجود دارد، خدایی در روی زمین و خدایی در آسمان، و جبرئیل گفت: أشهد أن لا إله إلاّ الله، أشهد أن لا إله إلاّ الله [گواهی می دهم که هیچ خدایی جز الله وجود ندارد]؛ بنابراین فرشته ها بازگشتند و

1- [1] - نحل/ 106.

2- [2] - رعد/ 28.
3- [3] - مائده/ 41.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج1، ص177، ح530.

دانستند که پیامبر مخلوق پروردگار است. سپس درب باز شد و پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و عبور کرد تا این که به آسمان سوم رسید و فرشتگان از کنار درب های آ سمان دور شدند و فرار کردند، جبرئیل گفت: أشهد أنّ محمّداً رسولُ الله، أشهد أنّ محمّداً رسولُ الله، فرشته ها بازگشتند و درب گشوده شد و پیامبر صلی الله علیه و آله عبور کرد تا این که به آسمان چهارم رسید و در آنجا فرشته ای را دید که روی تخت نشسته و تکیه داده است و زیر دستش سیصد هزار فرشته و زیر هر فرشته سیصد هزار فرشته قرار داشتند، پیامبر صلی الله علیه و آله خواست به سجده رود و گمان کرد که او، همان خداوند است. پس ندایی آمد که برخیز. _ فرمود: _ فرشته برخاست و بر روی دو پای خود ایستاد، فرمود: بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه شد که این مخلوق است، فرمود : همچنان تا روز قیامت همین طور ایستاده خواهد ماند.

فرمود: و درب باز شد و پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کرد و به راه افتاد تا این که به آسمان هفتم رسید. فرمود: و به «سدره المنتهی» رسید. سدره المنتهی گفت: هیچ مخلوقی پیش از تو از من عبور نکرده است، سپس به راه افتاد و نزدیک آمد و سرازیر شد و در فاصله ای به اندازه دو انتهای قاب کمان و یا نزدیکتر از خدا قرار داشت، و خداوند آیات قرآن را به بنده اش وحی کرد- فرمود - به او دو کتاب بده: کتاب اصحاب یمین را در دست راستش و کتاب اصحاب شمال را در دست چپش قرار بده، کتاب اصحاب یمین را با دست راستش برداشت و گشود و در آن نظر افکند، و دید که در آن نام بهشتیان و نام پدران و قبایل ایشان نوشته شده است. فرمود: پس خداوند فرمود: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَیه مِن رَّبِّهِ»، و پیامبر صلی الله علیه و آله به خداوند عرض کرد: «وَالْمُؤْمِنُونَ کلٌّ آمَنَ بِاللّه وَمَلآئِکتِهِ وَکتُبِهِ وَرُسُلِهِ لاَ نُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ»، و خداوند فرمود: «وَقَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»، و پیامبر صلی الله علیه و آله به خداوند عرض کرد: «غُفْرَانَک رَبَّنَا وَإِلَیک الْمَصِیرُ»، خداوند فرمود: «لاَ یکلِّفُ اللّه نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَها لَها مَا کسَبَتْ وَعَلَیها مَا اکتَسَبَتْ»، پیامبر صلی الله علیه و آله به خداوند عرض کرد: «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِینَا أَوْ أَخْطَأْنَا»، فرمود: و خداوند فرمود: آن را انجام داده ام.

پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «رَبَّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَینَا إِصْرًا کمَا حَمَلْتَه عَلَی الَّذِینَ مِن قَبْلِنَا»، خداوند فرمود: این را انجام داده ام.

پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «رَبَّنَا وَلاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا بِه وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَآ أَنتَ مَوْلاَنَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ»، و خداوند

در تمام این موارد فرمود: انجام داده ام.

سپس کتاب (نوشته) را پیچید و در دست راست خود گرفت و دیگری را گشود، کتاب اصحاب شمال را، و دید که در آن نام جهنّمیان و نام پدران و قبایلشان نوشته شده بود، فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اینان مردمی هستند که ایمان نیاورده اند. خداوند فرمود: ای محمّد! «فَاصْفَحْ عَنْهمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ یعْلَمُونَ» [(و خدا فرمود:) از ایشان روی برتاب و بگو: به سلامت. پس زودا که بدانند.](1) فرمود: هنگامی که از مناجات با پروردگار خود فارغ شد، به خانه ای ساخته شده برده شد که در آسمان هفتم و در محاذات وامتداد کعبه قرار داشت، - فرمود - تمام پیامبران و فرستادگان و فرشتگان برای او جمع شدند؛ سپس به جبرئیل فرمان رسید او اذان را ادامه داد، و نماز را به پا داشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله جلوتر از همه آنها ایستاد، و پیشنماز شد و هنگامی که از نماز فارغ شد به آنان رو کرد، و خداوند به او فرمود: «فَاسْأَلِ الَّذِینَ یقْرَؤُونَ الْکتَابَ مِن قَبْلِک لَقَدْ جَاءک الْحَقُّ مِن رَّبِّک فَلاَ تَکونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ» [از کسانی که پیش از تو کتاب (آسمانی) می خواندند بپرس. قطعاً حق از جانب پروردگارت به سوی تو آمده است. پس زنهار از تردید کنندگان مباش.](2) و پیامبر صلی الله علیه و آله در آن روز از آنان سؤال کرد، سپس پایین آمد در حالی که دو کتاب به همراه داشت، آن دو را به امیر المؤمنین علیه السلام داد. و ابو عبد الله علیه السلام فرمود: و این بود سرمنشأ اذان.(3)

9) عبد الصمد بن بشیر گفت: شنیدم که ابو عبد الله علیه السلام می فرمود: جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و او در صحرا با بُراق بود که کوچکتر از قاطر است، و بزرگتر از الاغ، و بر روی آن هزاران هزار کجاوه از نور، قرار داشت. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن نزدیک شد تا سوار آن شود، براق امتناع کرد. جبرئیل سیلی ای بر صورت او زد، سیلی ای که از آن براق، خیس عرق شد، سپس گفت: سر جای خود بایست، او محمد صلی الله علیه و آله است. سپس با سرعت او را از بیت المقدس به آسمان برد، فرشتگان از کنار درب های آسمان به پرواز درآمدند و از آن جا دور شدند، جبرئیل گفت: الله أکبر، الله أکبر، فرشتگان گفتند: بنده ای مخلوق است. فرمود: سپس جبرئیل را دیدند و

1- [1] - زخرف/ 89.

2- [2] - يونس/ 94.
3- [3] - تفسير عياشى، ج1، ص177، ح531.

گفتند: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: این محمد است، پس بر او درود فرستادند.

سپس او را به آسمان دوم برد، فرشتگان از آنجا پرواز کردند و دور شدند. جبرئیل گفت: أشهد أن لا إله إلا الله، أشهد أن لا إله إلا الله، فرشتگان گفتند: بنده ای مخلوق است، سپس جبرئیل را دیدند و گفتند: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: این محمد است. پس بر او درود فرستادند. همچنان آسمان به آسمان وضع این گونه بود، سپس اذان را کامل کرد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله در آسمان هفتم بر آنان به جماعت ایستاد و پیشنماز شد، سپس جبرئیل او را با خود برد تا این که او را به جایگاهی رساند، انگشتش را روی شانه اش قرار داد و سپس او را هُل داد، و به او گفت: به جلو برو ای محمّد! پس به او گفت: ای جبرئیل مرا در این موقعیت قرار می دهی؟ و جبرئیل به او گفت: ای محمد! من اجازه ندارم از این جایگاه عبور کنم، و تو بر جایگاهی قدم گذارده ای که پیش از تو هیچ کسی پا بر آن نگذاشته و هیچ کسی هم بعد از تو بر آن قدم نخواهد گذاشت، فرمود: خداوند هر قدر که می خواست به او مقام بزرگ و والا بخشید. _ فرمود:_ و خداوند با او سخن گفت: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَیه مِن رَّبِّه»، پیامبر عرض کرد: آری، ای پروردگار! «وَالْمُؤْمِنُونَ کُلٌّ آمَنَ بِاللّه وَمَلآئِکَتِه وَکُتُبِه وَرُسُلِه لاَ نُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِه وَقَالُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَک رَبَّنَا وَإِلَیک الْمَصِیرُ»، خداوند تبارک و تعالی فرمود: «لاَ یکلِّفُ اللّه نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَهاَ لَها مَا کسَبَتْ وَعَلَیها مَا اکتَسَبَتْ»، محمد صلی الله علیه و آله عرض کرد: «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِینَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَینَا إِصْرًا کمَا حَمَلْتَه عَلَی الَّذِینَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا بِه وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَآ أَنتَ مَوْلاَنَا فَانصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ»، فرمود: خداوند فرمود: ای محمد! بعد از تو چه کسی برای امت تو خواهد بود؟ عرض کرد: خداوند داناتر است. خداوند فرمود: علی، امیر المؤمنین.

گفت: ابو عبد الله علیه السلام فرمود: به خداوند سوگند ولایت او نبود مگر مکالمه خداوند با محمد صلی الله علیه و آله.(1)

10) قَتاده گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی این آیه را می خواندند: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَیه مِن رَّبِّه»، تا آن را به پایان برسانند، می فرمود: به خدا سوگند که خداوند از دو هزار سال پیش از آن که آسمان ها و زمین را بیافریند، کتابی دارد که آن را در نزد خود در عرش قرار داده است، دو آیه از آن را نازل کرد

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص179، ح532.

و با آنها بقره را ختم کرد، بنابراین در هر خانه ای که این دو آیه خوانده شود، شیطان وارد نمی شود. (1)

11) زراره و حمران، و محمد بن مسلم از یکی از آن دو بزرگوار علیهماالسلام راجع به آخر سوره بقره نقل می کند که فرمود: هنگامی که شما را دعوت کردند اجابت کنید، «لاَ یکلِّفُ اللّه نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَها»، فرمود: خداوند بر آن واجب نکرد «لاَ یکلِّفُ اللّه نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَها لَها مَا کسَبَتْ وَعَلَیها مَا اکتَسَبَتْ»، و سخن ایشان: «لاَ تَحْمِلْ عَلَینَا إِصْرًا کمَا حَمَلْتَه عَلَی الَّذِینَ مِن قَبْلِنَا».(2)

12) از عمرو بن مروان خزّاز نقل شده است که می گوید: شنیدم که ابو عبد الله علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: چهار ویژگی از امّت من برداشته شد: آن چه را که به اشتباه انجام دادند، و آن چه را که فراموش کردند، و آن چه که بر انجام آن مجبور بودند، و آن چه را که یارای آن را نداشتند، و این در کتاب خدا وجود دارد و این مصداق این آیه شریفه است: «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِینَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَینَا إِصْرًا کمَا حَمَلْتَه عَلَی الَّذِینَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلاَ تُحَمِّلْنَا مَا لاَ طَاقَةَ لَنَا بِه»، ونیز این سخن خداوند: «إِلاَّ مَنْ أُکرِه وَقَلْبُه مُطْمَئِنٌّ بِالإِیمَانِ» [مگر آن کس که مجبور شده ولی قلبش به ایمان اطمینان دارد](3)-(4).

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج1، ص180، ح533.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج1، ص180، ح534.
3- [3] - نحل/ 106.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج1، ص180، ح535.

جلد 3

اشاره

ص:1

ص:2

ترجمه تفسیر روایی البرهان

جلد سوم :سوره های آل عمران ، نساء و مائده

مؤلف: علامه سید هاشم بحرانی

مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان و دکتر صادق خورشا

(اعضای هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی)

ص:3

ص:4

فهرست

سوره آل عمران.....7
فضیلت و ثواب قرائت سوره آل عمران.....9
تفسیر سوره آل عمران.....11
سوره نساء.....213
فضیلت و ثواب قرائت سوره نساء.....215
تفسیر سوره نساء.....217
سوره مائده.....489
فضیلت و ثواب قرائت سوره مائده.....491
تفسیر سوره مائده.....493

ص:6

سوره آل عمران

اشاره

سوره آل عمران مدنی است؛ دارای 200 آیه می باشد و بعد از سوره انفال نازل شده است.

ص:7

ص:8

فضیلت و ثواب قرائت سوره آل عمران

1) ابن بابویه و عیّاشی از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده اند: هر کس سوره بقره و آل عمران را بخواند، این دو سوره در روز قیامت، مانند دو قطعه ابر و یا دو عبا بر سر او سایه می افکنند.(1)

2) و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: هر کس این سوره را بخواند، خداوند با خواندن هر یک از حروف آن، یک امان و پناه در مقابل آتش جهنم به او می دهد، و اگر این سوره با زعفران نوشته شود و بر گردن زنی که باردار نمیشود، آویخته شود، آن زن با اذن و اجازه خداوند تبارک و تعالی، باردار می شود، و اگر بر درخت خرما و یا درخت دیگری که میوه و یا برگ آن می ریزد، آویخته شود ، دیگر آن درخت با اذن و اجازه خداوند متعال، برگ و بار خود را نخواهد ریخت.(2)

3) و از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است: اگر با زعفران نوشته شود و بر گردن زنی که دوست دارد باردار گردد، آویخته شود، با اذن و اجازه خداوند متعال، باردار می گردد، و اگر شخص گرفتار و فقیری آن را بر گردن بیاویزد، خداوند، کار او را آسان نموده و به او رزق و روزی می دهد.(3)

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 133، چاپ اعلمی.
2- [2] - مجمع البیان، ج 2، ص 232.
3- [3] - خواص القرآن، ص 1.

ص:10

تفسیر سوره آل عمران

اشاره

بسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«الم (1) اللّهُ لا إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ (2)...لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ وَ اللّهُ عَزِیزٌ ذُو انتِقَامٍ (4)»

«الم (1) اللّهُ لا إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ (2) نَزَّلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ وَ أَنزَلَ التَّوْرَاهَ وَ الإِنجِیلَ (3) مِن قَبْلُ هُدًی لِّلنَّاسِ وَ أَنزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ بِآیَاتِ اللّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ وَ اللّهُ عَزِیزٌ ذُو انتِقَامٍ (4)»

[الف لام میم* خداست که هیچ معبود (بحقی) جز او نیست و زنده (پاینده) است* این کتاب را در حالی که مؤید آن چه (از کتاب های آسمانی) پیش از خود می باشد به حق (و به تدریج) بر تو نازل کرد و تورات و انجیل را * پیش از آن برای رهنمود مردم فرو فرستاد و فرقان (= جدا کننده حق از باطل) را نازل کرد. کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند، بی تردید عذابی سخت خواهند داشت و خداوند شکست ناپذیر و صاحب انتقام است]

1) ابن بابویه گفته است: ابوالحسن، محمد بن هارون زنجانی در نامه ای که به دست علی بن احمد بغدادی ورّاق برای من نوشته، خاطر نشان کرده است که معاذ بن مثنّی عنبریّ، از عبدالله بن اسماء، از جویریه، از سفیان بن سعید ثوری، نقل کرده است که از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: معنای «الم» که خداوند فرموده چیست؟ پاسخ داد: معنای آن در ابتدای سوره بقره؛ یعنی این که من آن خداوندی هستم که ملِک است، و در ابتدای سوره آل عمران؛ یعنی این که من آن خداوندی هستم که مجید است.(1)

1- [1] - معانی الاخبار، ص 22، ح 1.

2) علی بن ابراهیم گفته است: پدرم از نضر بن سوید از عبدالله بن سنان نقل کرده است که از امام جعفر صادق) ع) پرسیدم: معنای این آیات چیست؟

«الم * اللّهُ لا إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ * نَزَّلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَاةَ وَالإِنجِیلَ * مِن قَبْلُ هُدًی لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ بِآیَاتِ اللّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ وَاللّهُ عَزِیزٌ ذُو انتِقَامٍ» ایشان در جواب گفتند: فرقان، هر امر محکمی است و کتاب، تمامی همان قرآنی است که انبیا پیش از حضرت رسول صلی الله علیه و آله به آن باور داشتند.(1)

3) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن سنان، یا از شخص دیگری که اسمش را آورده، نقل کرده است: از امام جعفر صادق علیه السلام در باره قرآن و فرقان پرسیدم و این که آیا با هم فرق دارند و یا آن که یک چیز هستند؟ ایشان در پاسخ فرمود: قرآن، همه کتاب است و فرقان، آیات محکمی است که عمل کردن به آنها واجب است.(2)

4) عیّاشی از عبدالله بن سنان نقل کرده است که از امام جعفر صادق علیه السلام در باره تفاوت قرآن و فرقان سئوال کرده است و ایشان پاسخ داده اند: قرآن، همه کتاب و اخبار آینده است و فرقان، آیات محکمی است که باید به آنها عمل شود و هر محکمی فرقان است.(3)

5) از عبدالله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است که ایشان در تفسیر آیات: «الم * اللّهُ لا إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ * نَزَّلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَاةَ وَالإِنجِیلَ * مِن قَبْلُ هُدًی لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ بِآیَاتِ اللّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ وَاللّهُ عَزِیزٌ ذُو انتِقَامٍ *» فرموده است: هر آیه محکمی که در کتاب است، فرقان محسوب می شود و کتاب، تمامی قرآن است که همه پیامبران قبلی در آن مورد تأیید قرار گرفته اند.(4)

6) ابو علی طبرسی از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است: هر آیه محکمی که در کتاب است، فرقان محسوب می شود و کتاب،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 104.
2- [2] - کافی، ج ،2 ص، 461 ح 11.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 20، ح 2.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 185، ح 1.

همان است که همه پیامبران قبلی در آن مورد تأیید قرار گرفته اند.(1)

«إِنَّ اللّهَ لاَ یَخْفَىَ عَلَیْهِ شَیْءٌ فِی الأَرْضِ وَ لاَ فِی السَّمَاء (5)»

[در حقیقت هیچ چیز (نه) در زمین و نه در آسمان بر خدا پوشیده نمی ماند]

1) در کتاب احتجاج طبرسی آمده است: در هنگام مناظره امام صادق علیه السلام با زندیق ها، آنها از ایشان پرسیدند: مگر اعمال، وزن نمی شوند؟ امام جواب دادند: نه، اعمال، جسم نیستند که وزن شوند، بلکه صفتی هستند برای کارهایی که (انسانها) انجام داده اند. کسی به دانستن وزن اشیاء نیازمند است که تعداد اشیاء و سنگینی و سبکی آنها را نداند و در باره خداوند باید گفت: «إِنَّ اللّهَ لاَ یَخْفَىَ عَلَیْهِ شَیْءٌ».(2)

«هُوَ الَّذِی یُصَوِّرُکُمْ فِی الأَرْحَامِ کَیْفَ یَشَاء لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ(6)»

[اوست کسی که شما را آن گونه که می خواهد در رحمها صورتگری می کند. هیچ معبودی جز آن توانای حکیم نیست]

1) علی بن ابراهیم : در تفسیر این آیه فرموده است که منظور، مذکر و مؤنث ، سیاه و سفید و قرمز و سالم و بیمار بودن است.(3)

«هُوَ الَّذِیَ أَنزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ مِنْهُ آیَاتٌ مُّحْکَمَاتٌ...وَ مَا یَذَّکَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الألْبَابِ (7)»

«هُوَ الَّذِیَ أَنزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ مِنْهُ آیَاتٌ مُّحْکَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتَابِ وَأخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَهِ وَ ابْتِغَاء تَأوِیلِهِ وَ مَا یَعْلَمُ تَأوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَ مَا یَذَّکَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الألْبَابِ (7)»

[اوست کسی که این کتاب (قرآن) را بر تو فرو فرستاد. پاره ای از آن آیات

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 185، ح 1.
2- [2] - احتجاج، ص 351.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 104.

محکم (صریح و روشن) است. آنها اساس کتابند و (پاره ای) دیگر متشابهاتند (که تاویل پذیرند)؛ اما کسانی که در دل هایشان انحراف است برای فتنه جویی و طلب تاویل آن (به دلخواه خود) از متشابه آن پیروی می کنند با آن که تاویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند. (آنان که) می گویند: ما بدان ایمان آوردیم. همه (چه محکم و چه متشابه) از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی شود]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از بعضی از یارانش، از آدم بن اسحاق، از عبدالرزاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمد بن سالم، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: بعضی از مردم در باره قرآن بدون هیچ علم و دانشی سخن می گویند و این در حالی است که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «هُوَ الَّذِیَ أَنزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ مِنْهُ آیَاتٌ مُّحْکَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَهِ وَابْتِغَاء تَأْوِیلِهِ وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا یَذَّکَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ» با توجه به این آیه، آیات منسوخ، جزء متشابهات هستند و آیات ناسخ، جزء محکمات.(1)

2) و نیز او، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن اورمه، از علی بن حسان، از عبد الرحمن بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان در تفسیر آیه «هُوَ الَّذِیَ أَنزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ مِنْهُ آیَاتٌ مُّحْکَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَهِ وَابْتِغَاء تَأْوِیلِهِ وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا یَذَّکَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ» فرمود: مقصود، علی علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام می باشند.

و در باره «أُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» فرمود: مقصود، فلانی و فلانی است. و در باره «فَأَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ» فرمود: مقصود، یاران آنها و اهل ولایت آنها می باشند. و در باره «فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَهِ وَابْتِغَاء تَأْوِیلِهِ وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» فرمود: منظور، علی علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام

1- [1] - کافی، ج 2 ص 24 ح 1.

هستند.(1)

3) و نیز او، از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از ایوب بن حرّ و عمران بن علی، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: راسخان در علم، ما هستیم و ما تأویل آن را می دانیم.(2)

4) و نیز او، از علی بن محمد، از عبدالله بن علی، از ابراهیم بن اسحاق، از عبدالله بن حماد، از برید بن معاویه، از یکی از آن دو امام علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از بهترین راسخان در علم می باشد. خداوند عز و جل، تمامی تنزیل و تأویلی را که بر او فرستاد، به او آموخته است. چیزی نیست که خداوند بر او فرستاده باشد، ولی تأویل آن را به او نیاموخته باشد. جانشینان او نیز پس از او همه آنها را می دانند، و آنهایی که تأویل آن را نمی دانند، اگر در میان آنها کسی ادعای عالم بودن بکند، خداوند در جواب آنها گفته است: «یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا». قرآن، خاصّ و عام و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ دارد و راسخان در علم آن را می دانند.(3)

5) و نیز او با سند خود، از احمد بن محمد، از محمد بن ابی عمیر، از سیف بن عمیره از ابو صباح کنانی روایت کرده است که امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است: ما قومی هستیم که خداوند، اطاعت از ما را واجب گردانیده است. غنائم از آن ما است، انفال «قسمتی از مال مردم» به ما تعلق می گیرد و ما همان راسخان در علم هستیم.(4)

6) سلیم بن قیس هلالی از علی علیه السلام نقل کرده است که در یکی از گفتگوهای خود با معاویه به او گفت: ای معاویه! قرآن، حقیقت و نور و هدایت و رحمت و شفای مؤمنانی است که ایمان آوردند «وَالَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ فِی آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَیْهِمْ عَمًی»(5) [و کسانی که ایمان نمی آورند در گوشهایشان سنگینی است و

1- [1] - کافی، ج1 ص 343 ح 14.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 166، ح 1.

3- [3] - کافی، ج 1، ص 166، ح 2.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 141، ح 6.
5- [5] - فصلت/ 44.

قرآن برایشان نامفهوم است].

ای معاویه! خداوند، هیچ گروهی از گمراهان و دعوت کنندگان به آتش جهنم را به خود وانهاده است، مگر این که به آنها پاسخ داده و از قرآن برای آنها حجّت و دلیل آورده است. همچنان که از پیروی کردن گمراهان، منع فرموده و در میان آنها قرآنی فرستاده است که با آنها سخن می گوید. به هر آن که خواست، علم قرآن را آموخت و هر که را نخواست، نسبت به آن جاهل قرار داد. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود: در قرآن آیه ای وجود ندارد، مگر این که دارای ظاهر و باطنی است و هیچ حرفی از قرآن نیست که دارای حد و حدود نباشد و هر حدّی، سرآغازی در ظاهر و باطن قرآن و تأویل آن دارد و کسی تأویل آن را نمی داند، مگر خداوند و راسخان در علم. خداوند عز و جل به دیگر آحاد امت امر کرده است که بگویند: «آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا» و دیگر این که تسلیم ما باشند و علم قرآن را با ما بسنجند. خداوند عز و جل فرموده است: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلَی أُوْلِی الأَمْرِ مِنْهُمْ»(1) [و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند] و آن را می جویند.(2)

7) علی بن ابراهیم، از محمد بن احمد بن ثابت، از حسن بن محمد سماعه، از وهیب بن حفص، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که از امام شنیده است: قرآن، بازدارنده و امرکننده است؛ به رفتن به بهشت امر می کند، از آتش جهنم باز می دارد و در آن آیات محکم و متشابه وجود دارد؛ محکمات، آنهایی است که به آنها ایمان آورده می شود و بدان ها عمل می شود و از آنها پند و عبرت گرفته می شود و آیات متشابه، آیاتی است که به آنها ایمان آورده می شود ولی به آنها عمل نمی شود. و این گفته خداوند است که می فرماید: «فَأَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَهِ وَابْتِغَاء تَأْوِیلِهِ وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا» و گفت: آل محمد علیهم السلام همان راسخان در علم هستند.(3)

8) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر بن اذینه، از برید بن معاویه، از

1- [1] - نساء/ 83.

2- [2] - کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص 180.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 455.

امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از بهترین و بالاترین راسخان در علم است. تمامی تنزیلات و تأویلات را که خداوند بر او فرو فرستاده است، می داند. چیزی نیست که خداوند بر او فرستاده باشد و او تاویل آن را نداند و جانشینان او نیز پس از او همه آنها را می دانند. برید بن معاویه گفت: جانم فدای تو باد، ابو خطاب در باره شما حرف مهمّی نقل می کرد. امام پرسید: چه می گوید؟ گفتم: وی می گفت که شما علم حلال و حرام و علوم قرآن را می دانید. امام جواب دادند: علم حلال و حرام و قرآن در کنار علمی که در شب و روز اتفاق می افتد، بسیار اندک است.(1)

9) عیّاشی از عبد الرحمن کثیر هاشمی، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان گفته اند: منظور خداوند متعال از «هُوَ الَّذِی أنزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ مِنْهُ ءَایَاتٌ مُحْکَمَاتٌ»، امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام می باشد و منظور از «وَ أُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» فلان و فلان و فلان هستند و منظور از «فَأَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ» یاران آنها و اهل ولایت آنها می باشند. «فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَهِ وَابْتِغَاء تَأْوِیلِهِ»(2).

10) از امام جعفر صادق علیه السلام در باره محکم و متشابه، سئوال شد. ایشان در جواب فرمود: محکم آن است که به آن عمل شود و متشابه، آن است که امر آن بر کسی که آن را نمی داند، مشتبه می شود.(3)

11) از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: قرآن، محکم و متشابه دارد. محکم، آن است که به آن ایمان می آوریم و بدان عمل می کنیم و به آن گردن می نهیم و امّا متشابه، آن است که بدان ایمان می آوریم، ولی به آن عمل نمی کنیم و این سخن خداوند عز و جل است که می فرماید: «فَأَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَهِ وَابْتِغَاء تَأْوِیلِهِ وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا» و راسخان در علم، همان خاندان محمد علیهم السلام می باشند.(4)

12) مسعده بن صدقه، از جعفر بن محمّد، از پدرش، نقل کرده است که مردی

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 105.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 185، ح 2.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 185، ح 3.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 186، ح 4.

به امام علی علیه السلام گفت: آیا ممکن است پروردگار ما را طوری وصف کنی که محبت ما به او بیشتر و شناخت ما نسبت به او افزون تر شود؟ امام عصبانی شدند و در میان مردم خطبه خواندند و در ضمن سخنان خویش گفتند: ای بنده خدا! تو باید صفاتی را بجویی که قرآن، تو را به آنها راهنمایی کرده است و نیز صفات و ویژگیهایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشتر ذکر کرده است؛ پس او را امام و راهنمای خود قرار ده و از نور هدایت او روشنایی بجو؛ زیرا آن نعمت و حکمتی است که به تو داده شده است، پس آن چه را به تو اعطا شده است، درک کن و سپاسگزار باش. چیزهایی که شیطان تو را مجبور کرده است بدانی، ولی دانستن آنها را قرآن بر تو واجب نکرده و در سنت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هُدی علیهم السلام نیز اثری از آن وجود ندارد، علم آنها را به خداوند سبحان واگذار کن و بزرگی خداوند را با عقل خود اندازه نگیر که در آن صورت نابود خواهی شد. ای عبدالله! بدان که راسخین در علم، آنهایی هستند که خداوند آنها را از وارد شدن در پرده های پنهان غیب، بی نیاز گردانیده است.

بنابراین، آن اموری که پشت پرده های غیب نهان است و ایشان تفسیر آن را نمی دانند، جملگی می پذیرند و می گویند «آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا» خداوند هم اعتراف آنها را به ناتوانی از پرداختن به چیزهایی که بر آن احاطه علمی ندارند، ستوده است و عدم تعمق آنان در اموری که آنها را مکلّف به تحقیق در آن نکرده است، «رسوخ» نامیده است.(1)

13) برید بن معاویه گفت که از امام صادق علیه السلام در باره تفسیر آیه: «وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» پرسیدم. ایشان فرمود: یعنی تأویل تمامی قرآن. و در باره «إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» فرمود: منظور، رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ چرا که او برترین راسخان در علم است. خداوند تمامی تنزیلات و تأویلاتی را که فرو فرستاده، به او آموخته است. خداوند چیزی را بر او نازل نگردانیده، مگر این که تأویلش را به او آموخته است و اوصیای او همه این چیزها را می دانند. آنهایی که نمی دانستند، گفتند: چه بگوییم وقتی که تأویلش را نمی دانیم؟ خداوند به آنها پاسخ داد: «یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا» قرآن، خاصّ و عامّ و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه دارد و راسخان در علم آن را

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 186، ح 5.

می دانند.(1)

14) از فضیل بن یسار، از امام محمّد باقر علیه السلام نقل شده است که در باره آیه: «وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» فرمود: ما آن را می دانیم.(2)

15) از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: راسخان در علم، ما هستیم و ما تأویل آن را می دانیم.(3)

16) علی بن ابراهیم در باره آیه «فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ» گفته است که معنای آن شکّ است.(4)

«رَبَّنَا لاَتُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنکَ رَحْمَةً إِنَّکَ أَنتَ الْوَهَّابُ(8)»

[(می گویند) پروردگارا! پس از آن که ما را هدایت کردی دل هایمان را دستخوش انحراف مگردان و از جانب خود رحمتی بر ما ارزانی دار که تو خود بخشایشگری]

1) علی بن ابراهیم: معنای آیه «رَبَّنَا لاتُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنَا» این است که: شکّ نمی کنیم.(5)

2) محمد بن یعقوب، از ابو عبدالله اشعری، از یکی از یاران ما، از هشام بن حکم نقل کرد که وی از امام موسی بن جعفر علیه السلام حدیثی را نقل کرده است که در بخشی از آن گفتند: ای هشام! خداوند در باره قوم صالحین سخن می گوید. آنها گفتند: «رَبَّنَا لاَ تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِن لَّدُنکَ رَحْمَةً إِنَّکَ أَنتَ الْوَهَّابُ» آن گاه که دانستند دلها دچار لغزش می شود و به کوری و مرگ خود باز می گردد. بی گمان، کسی که در باره خداوند، اندیشه نکند، از او نمیهراسد و کسی که به خداوند نیندیشد، قلب او دارای شناختی ثابت و پایدار نمی شود که بدان بنگرد و حقیقت آن معرفت را در قلب خود بیابد. کسی دارای چنین حالتی نمی شود، مگر آن که گفتار او کردارش را تأیید کند و باطن او آیینه ظاهرش باشد. زیرا خداوندی

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 187، ح 6.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 187، ح 7.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 187، ح 8.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 105.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 105.

که نامش متعالی باد، جز با ظاهر عقل و بخش پیدا و آشکار آن بر باطن و سویدای عقل، هدایت و دلالت نمیکند.(1)

3) عیّاشی از سماعه بن مهران از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: آیه «رَبَّنَا لاَ تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» را زیاد تکرار کنید و فکر نکنید که از زیغ (لغزش) در امان هستید.(2)

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَن تُغْنِىَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَ لاَ...إِنَّ فِى ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُوْلِى الأَبْصَارِ (13)»

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَن تُغْنِىَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَ لاَ أَوْلاَدُهُم مِّنَ اللّهِ شَيْئًا وَ أُولَـ ئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ (10) كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ اللّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (11) قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ (12) قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِى فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِى سَبِيلِ اللّهِ وَ أُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُم مِّثْلَيْهِمْ رَأْىَ الْعَيْنِ وَاللّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاء إِنَّ فِى ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُوْلِى الأَبْصَارِ (13)»

[در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند، اموال و اولادشان چیزی (از عذاب خدا) را از آنان دور نخواهد کرد و آنان خود هیزم دوزخند* (آنان) به شیوه فرعونیان و کسانی که پیش از آنان بودند، آیات ما را دروغ شمردند. پس خداوند به (سزای) گناهانشان (گریبان) آنان را گرفت و خدا سخت کیفر است * به کسانی که کفر ورزیدند، بگو: به زودی مغلوب خواهید شد و (سپس در روز رستاخیز) در دوزخ محشور می شوید و چه بد بستری است * قطعا در برخورد میان دو گروه برای شما نشانه ای (و درس عبرتی) بود؛ گروهی در راه خدا می جنگیدند و دیگر (گروه) کافر بودند که آنان (مؤمنان) را به چشم دو برابر خود می دیدند و خدا هر که را بخواهد به یاری خود تایید می کند. یقینا در این (ماجرا) برای صاحبان بینش عبرتی است]

1) علی بن ابراهیم: در باره «وَأُولَـ ئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ» فرموده است: یعنی هیزم آتش هستند، و گفته است: منظور از «كَدَأْبِ ءَالِ فِرْعَوْنَ» یعنی عمل خاندان فرعون، و در باره آیه «قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَبِئْسَ

1- [1] - کافی، ج 1، ص 14، ح 12.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 187، ح 9.

الْمِهَادُ» فرموده است که: این آیه، بعد از جنگ بدر نازل شده است. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از جنگ بدر برمی گشت، نزد قبیله بنی قینقاع رفت و در آن جا بازاری بود که بازار نبط نامیده می شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نزد آنها رفت و به آنها گفت: ای قوم یهود! حتماً با خبر شدید که چه بر سر قبیله قریش آمده است! در حالی که آنها از نظر تعداد و اسلحه و مال و منال از شما بیشتر هستند؛ پس اسلام بیاورید. آنها گفتند: ای محمد! تو جنگیدن با ما را مانند جنگیدن با قوم خودت می دانی؟ به خدا قسم، اگر به جنگ ما بیایی، خواهی دید که به نبرد مردانی شجاع رفته ای. در همان زمان جیرئیل بر او نازل شد و گفت: ای محمد! «قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ * قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِى فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِى سَبِيلِ اللّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُم مِّثْلَيْهِمْ رَأْىَ الْعَيْنِ» یعنی اگر تعداد آنها دو برابر این هم بود «وَاللّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاء» مقصود آیه شریفه، رسول خدا صلی الله علیه و آله است در روز بدر «إِنَّ فِى ذَلِکَ لَعِبْرَةً لِّأُوْلِى الأَبْصَارِ».(1)

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاء وَ...مَتَاعُ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَ اللّهُ عِندَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (14)»

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَهِ وَ الأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَلِکَ مَتَاعُ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَ اللّهُ عِندَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (14)»

[دوستی خواستنی های (گوناگون) از زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسب های نشاندار و دامها و کشتزار(ها) برای مردم آراسته شده (لیکن) این جمله مایه تمتع زندگی دنیاست و (حال آن که) فرجام نیکو نزد خداست]

1) محمد بن یعقوب، از تعدادی از یاران ما، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از حسن بن ابی قتاده، از مردی ناشناس، از جمیل بن دراج، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هیچ لذتی در دنیا و آخرت برای مردم، خوشایندتر از لذّت بردن از زنان نیست؛ و این، همان گفته خداوند از عز و جل است که می فرماید: «زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاء وَالْبَنِينَ» تا آخر آیه. سپس گفت:

1- [1] - تفسیر قمی، ج1، ص 105.

اهل بهشت نیز در آن جا از هیچ لذتی بیش از لذت نکاح، بهره نمی برند، حتی لذت خوردن و نوشیدن به اندازه لذت نکاح نیست.

عیاشی، از جمیل بن دراج، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هیچ لذتی در دنیا و آخرت برای مردم... و دقیقاً همان حدیث را ذکر کرد.(1)

2) ابو علی طبرسی گفته است: قنطار، پوست گاو نر است که پر از طلا باشد و این از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است.(2)

3) علی بن ابراهیم گفته است: قناطیر، پوست گاوان نر است که پر از طلا باشد. «وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَهِ» یعنی اسبانی که می چرند، «وَالأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ»، یعنی محصول کشاورزی، «وَاللهُ عِنْده حُسْنُ الْمُئابِ» یعنی بازگشت نیکو به نزد او.(3)

«قُلْ أَؤُنَبِّئُكُم بِخَيْرٍ مِّن ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا...وَالْمُنفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالأَسْحَارِ (17)»

«قُلْ أَؤُنَبِّئُكُم بِخَيْرٍ مِّن ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (15) الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (16) الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالأَسْحَارِ (17)»

[بگو: آیا شما را به بهتر از اینها خبر دهم؟ برای کسانی که تقوا پیشه کرده اند نزد پروردگارشان باغ هایی است که از زیر (درختان) آنها نهرها روان است، در آن جاودانه بمانند و همسرانی پاکیزه و (نیز) خشنودی خدا (را دارند) و خداوند به (امور) بندگان (خود) بیناست * همان کسانی که می گویند: پروردگارا! ما ایمان آوردیم، پس گناهان ما را بر ما ببخش و ما را از عذاب آتش نگاه دار* (اینانند) شکیبایان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق کنندگان و آمرزش خواهان در سحرگاهان]

1) از طریق مخالفان از ابن عباس نقل شده است که او گفته است: «قُلْ أَؤُنَبِّئُكُم بِخَيْرٍ مِّن ذَلِكُمْ» این آیات در باره علی علیه السلام و حمزه و عبیده بن

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 187، ح 10.
2- [2] - مجمع البیان، ج 2،ص 253.
3- [3] - تفسیر قمّی، ج 1، ص 106.

حارث نازل شده است.(1)

2) علی بن ابراهیم: فرموده است آیه «أَؤُنَبِّئُكُم بِخَيْرٍ مِّن ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا» در باره کسانی است که می گویند: «رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالأَسْحَارِ». آن گاه گفت: اینها همان «الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالأَسْحَارِ» هستند و آنها همان دعا کنندگان اند.(2)

3) شیخ با سند خود از حسین بن سعید، از فضاله، از حسین بن عثمان، از سماعه، از ابو بصیر نقل کرده است که از او پرسیدم: استغفار کنندگان در سحرگاهان چه کسانی هستند؟ در جواب گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز وتر خود هفتاد بار استغفار می کرد.(3)

4) ابن بابویه با سند خود از عمر بن یزید، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: هر کس در نماز وتر خود، هفتاد بار بگوید: استغفر الله و اتوب إلیه، و یک سال این عمل را تکرار کند، خداوند او را در زمره مستغفرین بالاسحار قرار می دهد و از جانب خداوند عز و جل مورد بخشایش قرار می گیرد.(4)

5) عیّاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره «فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ»(5) [در آن جا همسرانی پاکیزه خواهند داشت] فرموده است: یعنی زنانی که نه حیض می بینند و نه حدث (هر آن چه وضو را باطل می کند) دارند.(6)

6) زراره از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمودند: کسی که دائماً نماز شب و نماز وتر بخواند و در هر نماز وتر، هفتاد بار «استغفر الله» بگوید و این کار را یک سال ادامه دهد، در زمره مستغفرین بالاسحار قرار می گیرد.(7)

7) ابو بصیر می گوید از امام صادق علیه السلام در باره «وَالمُسْتَغْفِرِينَ

1- [1] - تفسیر حبری، ص 245، ح 11.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 106.
3- [3] - تهذیب، ج 2، ص 130، ح 501.
4- [4] - خصال، ص 581، ح 3.
5- [5] - بقره/ 25، نساء/57.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 187، ح 11.
7- [7] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 188، ح 12.

بِالأَسْحَارِ» پرسیدم. ایشان جواب دادند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، هفتاد بار در نماز وتر خود استغفار می کردند.(1)

8) عُمَر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: هر کس در نماز وتر خود در پایان سحر، هفتاد بار بگوید: «أستغفرالله و اتوب إلیه» و یک سال این کار را ادامه دهد، حتماً بخشیده خواهد شد.(2)

9) عمر بن یزید می گوید، از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: هر کسی در نماز وتر خود پس از رکوع(3)، هفتاد بار استغفار کند و یک سال این عمل را ادامه دهد، از مستغفرین بالاسحار به شمار می آید.(4)

10) مفضّل بن عمر می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: جانم فدای تو، نماز شب را نمی خوانم و نماز صبح را می خوانم؛ آیا میتوانم بعد از نماز صبح، نمازهای قضای خود را بخوانم در حالی که قبل از طلوع خورشید در حال خواندن نماز هستم. فرمود: بلی، ولی خانواده ات را از این کار با خبر نساز. تا آن را سنّت نسازی و گفته خداوند عز و جل که فرموده است: «والْمُسْتَغْفِرِینَ بِالأَسْحَارِ» را باطل نکنی.(5)

«شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ وَ الْمَلاَئِکَهُ وَ أُوْلُواْ الْعِلْمِ قَآئِمَاً بِالْقِسْطِ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (18)»

[خدا که همواره به عدل قیام دارد، گواهی می دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان (او) و دانشوران (نیز گواهی می دهند که) جز او که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست]

1) محمد بن حسن صفّار از عبدالله بن جعفر، از محمد بن عیسی، از حسن بن علی وشّاء، از امام علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: بر امامان، واجباتی است که بر پیروان آنها واجب نیست. بر شیعیان ما چیزهایی واجب است که خداوند

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 188، ح 13.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 188، ح 14 و 15.

3- 7 - در متن بعد الرکوع است اما قبل الرکوع صحیح می باشد. (مترجمان)
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 188، ح 16.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 188، ح 17.

به آنها امر کرده است که بر ما واجب نیست. اما وظیفه آنها است که از ما بپرسند و مقصود از «أُوْلُواْ الْعِلْمِ قَآئِمَاً بِالْقِسْطِ» امام می باشد.(1)

2) عیاشی از جابر نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام در باره آیه «شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَأُوْلُواْ الْعِلْمِ قَآئِمَاً بِالْقِسْطِ لاإِلَـهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» پرسیدم. ایشان در جواب گفت: خداوند متعال در آیه «شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ» خودش به وجودش شهادت می دهد و او همان گونه است که خودش در باره خودش گفته است و اما عبارت: «وَالْمَلاَئِكَةُ» او فرشتگان را به خاطر این که تسلیم پروردگارشان هستند، گرامی داشته است. آنها راست گفتند و شهادت دادند، همچنان که خداوند بر خودش شهادت داد. اما در عبارت: «وَأُوْلُواْ الْعِلْمِ قَآئِمَاً بِالْقِسْطِ» مقصود از اولوا العلم، پیامبران و جانشینان آنها هستند و آنها کسانی هستند که برای ایجاد قسط به پا خاسته اند. قسط همان عدالت در ظاهر است و عدالت در باطن، علی علیه السلام می باشد.(2)

3) مرزبان قمی می گوید از امام علی علیه السلام در باره آیه: «شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَأُوْلُواْ الْعِلْمِ قَآئِمَاً بِالْقِسْطِ» پرسیدم. حضرت فرمود: مقصود، امام علیه السلام است.(3)

4) از اسماعیل، از سعید بن جبیر نقل شده است: در کعبه، سیصد و شصت بت قرار داشت. هر قبیله ای از قبایل عرب، یکی دو بت داشتند. وقتی این آیه نازل شد: «شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ» تا عبارت «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» تمامی بت های کعبه به سجده افتادند.(4)

5) سعید بن عبدالله قمی، از محمد بن عیسی بن عبید، از نضر بن سوید و جعفر بن بشیر بجلی، از هارون بن خارجه، از عبد الملک بن عطاء از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ما اولوا الذکر و اولوا العلم هستیم و حرام و حلال نیز در نزد ما است.(5)

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 56، باب 19، ح 28.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 188، ح 18.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 189، ح 19.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 189، ح 20.

5- [5] - مختصر بصائر الدرجات، ص 67.

«إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الإِسْلاَمُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ...بِآيَاتِ اللّهِ فَإِنَّ اللّهِ سَرِيعُ الْحِسَابِ (19)»

«إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الإِسْلاَمُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوْتُواْ الْكِتَابَ إِلاَّ مِن بَعْدِ مَا جَاءهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَ مَن يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللّهِ فَإِنَّ اللّهِ سَرِيعُ الْحِسَابِ (19)»

[در حقیقت، دین نزد خدا همان اسلام است و کسانی که کتاب (آسمانی) به آنان داده شده با یکدیگر به اختلاف نپرداختند، مگر پس از آن که علم برای آنان (حاصل) آمد. آن هم به سابقه حسدی که میان آنان وجود داشت و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، پس (بداند) که خدا زودشمار است]

1) عیّاشی از محمد بن مسلم روایت کرده است: از او در باره آیه «إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الإِسْلاَمُ» پرسیدم، فرمود: یعنی دینی که در آن ایمان وجود دارد.(1)

2) از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در باره آیه «إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الإِسْلاَمُ» ایشان فرمود: یعنی دینی که در آن ایمان وجود دارد.(2)

3) ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللّهِ الإِسْلاَمُ» فرمود: مقصود، پذیرفتن ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد.(3)

4) علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از حمران بن اعین، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: خداوند، ایمان را یک درجه از اسلام برتر دانسته است؛ همچنان که کعبه را یک درجه از مسجد الحرام برتر دانسته است.(4)

5) علی بن ابراهیم، از محمد بن یحیی بغدادی، از علی علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: اسلام را به گونه ای توصیف خواهم کرد که قبل از من کسی آن گونه آن را وصف نکرده باشد و کسی پس از من نیز آن گونه توصیف نخواهد کرد. اسلام همان تسلیم است، و تسلیم همان یقین، و یقین همان تصدیق، و تصدیق، همان اقرار است و اقرار، ادا کردن است و ادا کردن همان عمل کردن است. مؤمن کسی است که دینش را از پروردگارش گرفته باشد. مؤمن ایمانش را در عملش می شناسد و کافر کفر خود را در انکارش. ای مردم! دینتان، دینتان را دریابید؛ اگر

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 189، ح 21.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1 ص 189، ح 22.
3- [3] - مناقب، ج 3، ص 95.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 108.

دیندار باشید و گناه کنید بهتر از آن است که بی دین باشید و کار نیک انجام بدهید، زیرا گناه در دین آمرزیده می شود و کار نیک در غیر دین پذیرفته نمی شود.(1)

«إِنَّ الَّذِینَ یَکْفُرُونَ بِآیَاتِ اللّهِ وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ...فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِیمٍ (21)»

«إِنَّ الَّذِینَ یَکْفُرُونَ بِآیَاتِ اللّهِ وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ حَقٍّ وَ یَقْتُلُونَ الَّذِینَ یَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِیمٍ (21)»

[کسانی که به آیات خدا کفر می ورزند و پیامبران را به ناحق می کشند و دادگستران را به قتل می رسانند، آنان را از عذابی دردناک خبر ده]

1) سلیم بن قیس هلالی به نقل از امام علی علیه السلام گفته است: در گفت و گویی که آن حضرت با معاویه داشت به او فرمود: ای معاویه! خداوند برای ما اهل بیت، آخرت را به جای دنیا برگزیده است و در دنیا پاداشی برای ما قرار نداده است.

ای معاویه! پیامبر خدا، زکریّا، نجاری می کرد و یحیی، پسر زکریا به دست قومش کشته شد در حالی که مردمش را به پرستش خدای عز و جل دعوت می کرد. دلیلش این است که خداوند، دنیا را پست و بی ارزش شمرده است.

یاران شیطان همواره با یاران خداوند در جنگ و جدال بوده اند. خداوند متعال در کتابش فرموده است: «إِنَّ الَّذِینَ یَکْفُرُونَ بِآیَاتِ اللّهِ وَیَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ حَقٍّ وَیَقْتُلُونَ الَّذِینَ یَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِیمٍ»(2).

2) ابو علی طبرسی از ابو عبیده جرّاح روایت کرده است که از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم: ای رسول خدا! عذاب چه کسی در روز قیامت از همه بیشتر است؟ فرمود: مردمی که پیامبری را بکشند یا فردی را که امر به معروف و یا نهی از منکر می کند، به قتل برسانند. سپس آن حضرت این آیه را قرائت کردند: «وَیَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ حَقٍّ وَیَقْتُلُونَ الَّذِینَ یَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ». پس از آن فرمودند: ای ابو عبیده! بنی اسرائیل چهل و سه پیامبر را در ابتدای روز و در یک ساعت کشتند. سپس یکصد و دوازده نفر از عابدان بنی اسرائیل به پا خاستند و آنهایی را که

پیامبران را کشته بودند، دعوت به کار نیک و دست برداشتن از کار زشت کردند. اما

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 108.
2- [2] - کتاب سلیم بن قیس، ص 181.

آنها همه این افراد را در پایان همان روز کشتند. این همان است که خداوند در این آیه ذکر کرده است.(1)

3) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر، از یونس بن ظبیان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عز و جل می فرماید: وای بر کسانی که به وسیله دین در پی دنیا هستند و وای بر کسانی که دعوت کنندگان به قسط و عدل را به قتل می رسانند و وای بر کسانی که مؤمن در میان آنها با تقیه رفت و آمد می کند و نمیتواند ایمان خود را آشکار کند. آیا به من مغرور شده اند و یا به من جسارت می ورزند؟ به خودم قسم خورده ام که ایشان را به گونه ای در بوته آزمایش قرار دهم که حکیمِان آنان حیران و سرگردان شوند.(2)

«فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لاَّ رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَ هُمْ لاَ يُظْلَمُونَ (25)»

[پس چگونه خواهد بود (حالشان) آن گاه که آنان را در روزی که هیچ شکی در آن نیست گرد آوریم و به هر کس (پاداش) دستاوردش به تمام (و کمال) داده شود و به آنان ستم نرسد]

1) در کتاب مکارم الاخلاق در حدیثی از ابن مسعود آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای ابن مسعود! هر گاه کتاب خداوند تعالی را تلاوت کردی و به آیه ای رسیدی که در آن امر و نهی وجود دارد، با دیده عبرت بدان بنگر و به آسانی از آن نگذر. زیرا نهی آن، راهنمای ترک گناهان است و امر آن راهنمای انجام کار نیک و صلاح است. به همین دلیل است که خداوند تعالی می فرماید: «فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لاَّ رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لاَ يُظْلَمُونَ»(3)

1- [1] - مجمع البیان، ج 2، ص 262.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 226، ح 1.
3- [3] - مکارم الاخلاق، ص 441.

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَن تَشَاء...إِنَّکَ عَلَىَ کُلِّ شَىْءٍ قَدِیرٌ (26)»

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَن تَشَاء وَ تَنزِعُ الْمُلْکَ مِمَّن تَشَاء وَ تُعِزُّ مَن تَشَاء وَ تُذِلُّ مَن تَشَاء بِیَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلَىَ کُلِّ شَىْءٍ قَدِیرٌ (26)»

[بگو: بار خدایا! تویی که فرمانفرمایی. هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی فرمانروایی را باز ستانی و هر که را خواهی عزت بخشی و هر که را خواهی خوار گردانی. همه خوبی ها به دست توست و تو بر هر چیز توانایی]

1) محمد بن یعقوب با سند خود از ابراهیم بن ابی بکر بن ابی سمّال، از داود بن فرقد، از عبد الاعلی غلام آل سام نقل می کند که در باره تفسیر این آیه از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَن تَشَاء وَتَنزِعُ الْمُلْکَ مِمَّن تَشَاء» آیا خداوند عز و جل به بنی امیه پادشاهی نداده است؟ فرمود: این گونه نیست که تو می گویی. خداوند عز و جل، پادشاهی را به ما داد و بنی امیه آن را گرفت؛ مانند این است که فردی لباسی داشته باشد و شخص دیگری آن را بگیرد، پس در این صورت لباس، مال کسی نیست که آن را گرفته است.(1)

2) عیّاشی از داود بن فرقد نقل کرده است که می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: در این کلام خدا که میفرماید: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَن تَشَاء وَتَنزِعُ الْمُلْکَ مِمَّن تَشَاء» آیا خداوند پادشاهی را به بنی امیه بخشیده است؟ گفتند: این گونه نیست که مردم می گویند. خداوند پادشاهی را به ما داد، ولی بنی امیه آن را گرفت؛ مانند این است که مردی لباسی داشته باشد و دیگری آن را از او بگیرد. ولی به هر حال، لباس متعلق به کسی نیست که آن را گرفته است.(2)

«تُولِجُ اللَّیْلَ فِی الْنَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ...وَ تَرْزُقُ مَن تَشَاء بِغَیْرِ حِسَابٍ (27)»

«تُولِجُ اللَّیْلَ فِی الْنَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ تُخْرِجُ الَمَیَّتَ مِنَ الْحَىِّ وَ تَرْزُقُ مَن تَشَاء بِغَیْرِ حِسَابٍ (27)»

[شب را به روز در می آوری و روز را به شب در می آوری و زنده را از مرده بیرون می آوری و مرده را از زنده خارج می سازی و هر که را خواهی

1- [1] - کافی، ج 8، ص 266، ح 389.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 189، ح 23.

بی حساب روزی می دهی]

1) ابن بابویه می گوید: از حسن بن علی بن محمد علیه السلام سئوال شد که مرگ چیست؟ فرمود: باور داشتن چیزی که وجود [حقیقت] ندارد. پدرم، از پدر خودش و او از جدش امام صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: وقتی مؤمن می میرد، در حقیقت، نمرده است، بلکه مرده واقعی، کافر است. خداوند عز و جل می فرماید: «تخرج الحَّی من المیّت و تخرج المیّت من الحیّ» یعنی مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن، پدید می آورد.(1)

2) ابو علی طبرسی می گوید: گفته شده است که معنای این آیه، آن است که مؤمن را از کافر و کافر از مؤمن، پدید می آورد و این از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است.(2)

«لاَّ یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکَافِرِینَ أَوْلِیَاء مِن دُوْنِ...یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَی اللّهِ الْمَصِیرُ (28)»

«لاَّ یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکَافِرِینَ أَوْلِیَاء مِن دُوْنِ الْمُؤْمِنِینَ وَمَن یَفْعَلْ ذَلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللَّهِ فِی شَیْءٍ إِلاَّ أَن تَتَّقُواْ مِنْهُمْ تُقَاةً وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَی اللّهِ الْمَصِیرُ (28)»

[مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان به دوستی بگیرند و هر که چنین کند در هیچ چیز (او را) از (دوستی) خدا (بهره ای) نیست، مگر این که از آنان به نوعی تقیه کند و خداوند شما را از (عقوبت) خود می ترساند و بازگشت (همه) به سوی خداست]

1) عیّاشی از حسین بن زید بن علی، از جعفر بن محمد، از پدرش امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه می فرمود: کسی که تقیه نمی کند، اصلاً ایمان ندارد. خداوند گفته است: «إلاّ أن تتّقوا منهم تقاةً»(3).

2) علی بن ابراهیم می گوید: این آیه، نوعی مجوز و رخصت است و ظاهر آن بر خلاف باطن آن است. ظاهر آن مورد پذیرش قرار میگیرد، ولی به باطن آن جز هنگام تقیه، اقرار نمی شود. زیرا تقیّه، اجازه ای است که بر اساس آن، مؤمن ظاهراً به

1- [1] - معانی الاخبار، ص 290، ح 10.
2- [2] - مجمع البیان، ج 2، ص 271.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 190، ح 24.

دین کافر گرایش پیدا می کند و نماز او را می خواند و روزه او را می گیرد؛ زیرا در ظاهر از او میترسد و تقیّه می کند، ولی در باطن بر خلاف ظاهر، به دین خداوند، متدین است.(1)

«یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُّحْضَرًا وَ...یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفْسَهُ وَ اللّهُ رَؤُوفُ بِالْعِبَادِ (30)»

«یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُّحْضَرًا وَ مَا عَمِلَتْ مِن سُوَءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَیْنَهَا وَ بَیْنَهُ أَمَدًا بَعِیدًا وَ یُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفْسَهُ وَ اللّهُ رَؤُوفُ بِالْعِبَادِ (30)»

[روزی که هر کسی آن چه کار نیک به جای آورده و آن چه بدی مرتکب شده حاضر شده می یابد و آرزو می کند کاش میان او و آن (کارهای بد) فاصله ای دور بود و خداوند شما را از (کیفر) خود می ترساند و (در عین حال) خدا به بندگان (خود) مهربان است]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و از علی بن ابراهیم، از پدرش و همگی آنان از حسن بن محبوب، از عبدالله بن غالب، از پدرش، از سعید بن مسیّب نقل کرده اند که گفته است: امام زین العابدین علیه السلام تمامی روزهای جمعه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردم پند و اندرز می داد و آنها را به دوری از دنیا فرا می خواند و به انجام کارهای آخرت، ترغیب می کرد. این سخنان ایشان، حفظ شده و نوشته شده است. از جمله سخنان آن حضرت این است که می فرمود: ای مردم! از خدا پروا کنید و بدانید که همه شما به سوی او باز می گردید و هر کسی، هر کار خوب و یا بدی را که در این دنیا انجام داده باشد، در جلوی خود حاضر می یابد و آرزو می کند که کاش بین او و کارهای بدش فاصله زیادی بود. خداوند، شما را از انجام این کارها بر حذر می دارد. وای بر تو ای انسان غافل! اگر چه تو غافلی، اما چنین نیست که تو را وانهاده باشند و از تو غفلت ورزیده باشند. بی گمان، مرگ از هر چیزی به تو نزدیکتر است و با سرعت به سوی تو تاخت برداشته است. تو را می جوید و نزدیک است که تو را دریابد. این نزدیکی، چنان است که گویی فرشته مرگ، روحت را گرفته است و به دیار باقی شتافتهای؛ در قبر تنها شده ای و روحت در آن جا به تو پس داده شده است و دو فرشته به نام های نکیر و ناکر برای سئوال و جواب از تو و گرفتن

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 108.

امتحان سخت از تو، وارد شده اند.

بدان و آگاه باش، اوّلین چیزی که آن دو از تو می پرسند، در باره خدایی است که او را می پرستی و پیامبری که به سوی تو فرستاده شده است و دینی که بدان گرویده ای و کتابی که آن را تلاوت میکنی و امامی که ولایت او را پذیرفته ای. سپس در باره عمرت و این که چگونه آن را صرف کرده ای و در باره مال تو که آن را از کجا به دست آورده ای و در چه راهی خرج کردهای از تو سئوال می کنند.

پس دور اندیش باش و به خودت بیندیش و قبل از امتحان و پرسش و پاسخ و آزمایش، جواب را آماده کن. پس اگر مؤمن باشی و دینت را بشناسی و از راستگویان پیروی کرده و ولایت اولیای خدا را پذیرفته باشی، خداوند، حجّت و برهانت را به تو خواهد آموخت و زبانت را به درستی، گویا خواهد کرد و آن گاه درست جواب خواهی داد و از جانب خداوند عز و جل به بهشت بشارت داده خواهی شد و فرشتگان با روح و ریحان به پیشواز تو خواهند آمد، و اگر آن گونه نباشی، زبانت دچار لکنت خواهد شد و دلیل و برهان تو باطل خواهد شد و از جواب دادن باز می مانی و تو را به آتش جهنم بشارت خواهند داد. و فرشتگان عذاب با مایع سوزان دوزخ و آتش جهنم به استقبال تو خواهند آمد.

ای فرزند آدم! بدان که پس از این عذاب ها، چیزهای بزرگتر و ترسناک تر و دردناک تری در روز قیامت برای قلبها وجود دارد «ذَلِکَ یَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِکَ یَوْمٌ مَّشْهُودٌ»(1) [روزی است که مردم را برای آن گرد می آورند و آن (روز) روزی است که (جملگی در آن) حاضر می شوند] خداوند عز و جل در آن روز اوّلین و آخرین مردمان را گرد می آورد. آن روزی است که در صورها دمیده می شود و هر که در قبرها است برانگیخته می شود و آن روز «یَوْمَ الْآزِفَهِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَی الْحَنَاجِرِ کَاظِمِینَ»(2)[آن گاه که جان ها به گلوگاه می رسد، در حالی که اندوه خود را فرو می خورند] و آن روزی است که هیچ لغزشی نادیده گرفته نمی شود و از هیچ کس، فدیه پذیرفته نمی شود و عذر خواهی هیچ کس قبول نخواهد شد و امکان توبه وجود ندارد. هر چه هست، پاداش نیکی ها و بدی ها است. و هر کس که از مؤمنان باشد و ذره ای کار خیر کرده باشد، آن را می یابد و هر کس که از مؤمنان

1- [1] - هود/103.
2- [2] - غافر/18.

باشد و ذره ای کار بد کرده باشد، آن را می یابد.(1)

«قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكُمُ اللّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (31)»

[بگو: اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید و خداوند آمرزنده مهربان است]

1) محمد بن یعقوب با سند خود از جابر بن یزید، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که امام علی علیه السلام فرمود: خداوند در قرآن فرموده است «مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ وَمَن تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا»(2) [هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت، خدا را فرمان برده و هر کس روی گردان شود، ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده ایم]

خداوند اطاعت از رسول را با اطاعت از خودش و نافرمانی از او را با نافرمانی از خود قرین ساخته است و این دلیلی است بر اهمیت آن چه که به او واگذار کرده است و شاهدی است برای او در برابر کسانی که از او پیروی می کنند و یا از او نافرمانی می کنند، و این موضوع را در آیات زیادی بیان کرده است. خداوند تبارک و تعالی در تشویق به پیروی از رسول صلی الله علیه و آله و تأیید او و قبول دعوت او فرموده است: «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكُمُ اللّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ» اطاعت از رسول خدا، جلب محبت خداوند است.

رضای خداوند موجب بخشش گناهان می شود و کمال و رستگاری و ورود به بهشت را در پی دارد. پشت کردن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و روی برگرداندن از او، خشم و غضب خداوند را به دنبال دارد و دوری از او موجب آتش جهنّم می شود. این کلام او است که می فرماید: «وَمَن يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُه»(3) [و هرکس از گروههای (مخالف) به آن کفر ورزد، آتش، وعدهگاه اوست] کفر به او یعنی انکار او و نافرمانی از او.(4)

1- [1] - کافی، ج 8، ص 72، ح 29.
2- [2] - نساء/80.
3- [3] - هود/17.

4- [4] - کافی، ج 8، ص 26، ح 4.

2) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فضال، از حفص موذن، و به نقل از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر نقل کرده است که امام صادق علیه السلام سندی را در آوردند و به یاران خود نشان دادند که در آن نوشته شده بود: بدانید که خداوند هر گاه بخواهد به بنده ای خیری برساند، سینه اش را برای پذیرش اسلام گشاده می سازد. وقتی سینه گشاده را به او بخشید، زبانش به حق سخن می گوید و قلبش بر آن استوار می شود و به آن عمل می کند. وقتی خداوند همه این ها را به او داد، یعنی او اسلام آورده است. و اگر در آن حالت بمیرد، از نظر خداوند حقیقتا مسلمان مرده است و اگر خداوند، خواهان خیر بنده ای نباشد، او را به حال خود رها می کند و سینه او تنگ و تاریک می شود.

اگر بر زبانش حرف حقّی جاری شد، بر قلبش نمی نشیند و اگر قلبش آن را نپذیرفت، خداوند، توفیق عمل به او نمی دهد و اگر همه اینها در او جمع شود و او در همان حال بمیرد، از نظر خداوند، منافق مرده است.

آن حقّی که بر زبانش جاری شده، ولی قلبش آن را نپذیرفته و بدان عمل نکرده در روز قیامت به حجّت و برهانی علیه او تبدیل می شود.

پس از خداوند پروا کنید و از او بخواهید که سینه هایتان را برای پذیرش اسلام گشاده سازد و زبان تان را وادار سازد که به حق سخن بگوید، تا این که در همان حال بمیرید و جایگاه شما را، در جایگاه انسان های صالح قبل از شما قرار دهد. هیچ قوّت و قدرتی جز قوّت و قدرت او نیست و سپاس از آن خداوند پروردگار جهانیان است. هر کس بخواهد بداند که خداوند او را دوست دارد، باید به طاعت خدا عمل کند و از ما پیروی کند. آیا گفتار خداوند عزّ و جلّ را در باره پیامبرش نشنیده اید که می فرماید: «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْكُمُ اللّهُ وَ یَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ».

به خدا قسم، هیچ بنده ای هرگز از خداوند اطاعت نمی کند، مگر این که خداوند با اطاعت از ما، او را در اطاعت خود داخل گرداند. به خدا قسم، هرگز بنده ای از ما پیروی نخواهد کرد، مگر این که خداوند او را دوست بدارد و به خدا قسم، هیچ بنده ای، دست از اطاعت ما بر نمی دارد، مگر این که با ما دشمن باشد و به خدا قسم که هیچ بنده ای با ما دشمنی نمی کند، مگر این که از خداوند سرپیچی کند و هر کس

در حالت نافرمانی از خدا بمیرد، خداوند او را خوار می سازد و او را سرنگون خواهد کرد. حمد و سپاس برای خداوند، پروردگار جهانیان است. (1)

3) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمّد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: امیدوارم، افراد این امت که حقّ ما را شناخته اند، نجات یابند به جز این سه دسته: همدم سلطان ستمگر، و اهل هوی و هوس، و فاسقی که آشکارا به فسق و فجور مشغول است. سپس آیه «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكُمُ اللّهُ» را تلاوت کردند.(2)

4) احمد بن محمد بن خالد برقی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از صفوان جمال، از ابو عبیده زیاد حذاء نقل کرده است که امام باقر علیه السلام در سخنی به ایشان گفته است: ای زیاد! وای بر تو، آیا دین چیزی جز محبت است؟ آیا گفته خداوند تبارک و تعالی را نمی بینی که می فرماید: «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكُمُ اللّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ». (3)

5) ابن بابویه، از پدرش، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن حمران، از سعید بن یسار نقل کرده است که امام صادق علیه السلام به من گفتند: آیا دین چیزی غیر از حب و دوست داشتن است؟ خداوند عز و جل می فرماید: «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكُمُ اللّهُ».(4)

6) ابن بابویه، از محمد بن موسی بن متوکل، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از حمران، از کسی که از امام صادق علیه السلام شنیده است نقل کرده است که امام فرمودند: خداوند عز و جل کسی را که از او اطاعت نکند، دوست ندارد. سپس ابیات زیر را مثال آورد:

آیا خدا را نافرمانی می کنی و تظاهر می کنی که او را دوست داری؟

این امری محال است و در میان کارها، عجیب و نوبر است.

اگر عشقت راستین بود، بی گمان، خدا را اطاعت می کردی.

1- [1] - کافی، ج 8، ص 13، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 128، ح 98.
3- [3] - محاسن ، ص 262، ح 327.
4- [4] - خصال، ص 21، ح 74.

بی شک، عاشق، رام کسی است که او را دوست می دارد.(1)

7) عیاشی، از زیاد، از ابو عبیده حذّاء نقل کرده است که بر امام باقر علیه السلام وارد شدم و گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد! گاهی شیطان با من خلوت می کند و من به خباثت و شرارت مبتلا می شوم. سپس محبت خود را نسبت به شما به یاد می آورم، آن گاه جانم پاکیزه می گردد و شرارتها از بین میرود. امام علیه السلام فرمود: ای زیاد! وای بر تو، مگر دین چیزی غیر از محبت است؟ آیا نمی بینی که خداوند تعالی فرموده است: «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْكُمُ اللّهُ»(2).

8) بشیر دهّان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: شما بسیاری را می شناسید که مرا انکار می کنند و بسیاری را دوست می دارید که نسبت به من کینه دارند. گاهی این دوست داشتن به خاطر خدا و پیامبرش است و گاهی به خاطر دنیاست.

آن چه که به خاطر خدا و رسولش باشد، پاداش آن به عهده خداوند تعالی است و آن چه که به خاطر دنیا باشد به چیزی نمی ارزد. آن گاه دستش را تکان داد و گفت: تمامی افراد مرجئه و قدریه و خوارج، خودشان را بر حق می دانند، اما شما در راه خدا ما را دوست می دارید. سپس آیات «أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنكُمْ»(3) [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید] «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا»(4) [و آن چه را فرستاده (او) به شما داد آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت، باز ایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است] و «مَّنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ»(5) [هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت، خدا را فرمان برده] و «إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْكُمُ اللّهُ»(6) [اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید، تا خدا دوستتان بدارد] را تلاوت کردند.

1- [1] - امالی صدوق، ص 396، ح 3.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 190، ح 25.
3- [3] - نساء/59.
4- [4] - حشر/7.
5- [5] - نساء/80.

6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 190، ح 26.

9) برید بن معاویه عجلی گفته است: نزد امام باقر علیه السلام بودم که مردی وارد شد. او پیاده از خراسان آمده بود. دو پایش را نشان داد که پینه بسته بود و گفت: بدانید که به خدا قسم، فقط محبت شما اهل بیت، مرا از جایی که آمده ام به این جا کشانده است. امام باقر علیه السلام در جواب گفتند: به خدا قسم، اگر سنگی ما را دوست بدارد، خداوند او را با ما محشور می گرداند و آیا دین، چیزی جز دوست داشتن است؟ خداوند می فرماید: «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْكُمُ اللّهُ» و گفت «یُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَیْهِمْ»(1) [هر کس را که به سوی آنان کوچ کرده، دوست دارند] و آیا دین، چیزی جز محبت است؟(2)

10) ربعی بن عبدالله گفته است که به امام صادق علیه السلام گفته شد: جانم فدای تو، ما به نام های شما و نام های اجداد شما نام گذاری شده ایم. آیا نفعی برای ما دارد؟ جواب دادند: آری به خدا. آیا دین، چیزی محبّت است؟ خداوند فرموده است: «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْكُمُ اللّهُ وَیَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»(3).

«قُلْ أَطِیعُواْ اللّهَ وَ الرَّسُولَ فإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّ اللّهَ لاَ یُحِبُّ الْكَافِرِینَ (32)»

[بگو: خدا و پیامبر (او) را اطاعت کنید. پس اگر روی گردان شدند، قطعا خداوند کافران را دوست ندارد]

1) در کتاب تحف العقول، خطبه ای از امام علی علیه السلام آورده شده است که امام آن را در هنگامی که عده ای از مردم او را به تقسیم ناعادلانه غنایم متهم کردند، بیان کرده اند: و اما بعد، ای مردم! ما پروردگار و معبود و ولیّ نعمت خود را می ستاییم. این نعمت های ظاهری و باطنی را بدون استفاده از هیچ قوّت و قدرتی از جانب ما، به ما بخشیده است تا بر ما لطفی کند و منّتی بگذارد و ما را بیازماید که آیا سپاسگزار خواهیم بود و یا ناسپاس. هر کس شکر گزار باشد بر او می افزاید و هر کس ناسپاسی کند او را عذاب خواهد کرد و من شهادت می دهم خدایی جز خداوند یکتا نیست، او یگانه است و شریکی ندارد. یگانه و بی نیاز است، و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است. او مایه رحمت

1- [1] - حشر/9.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 190، ح 27.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 191، ح 28.

بندگان و شهرها و کشورها و چهارپایان و جانوران است، نعمتی که به وسیله آنها بر ما لطف نموده و منّت گذاشته است. ای مردم! برتری مردمان در نزد خداوند از نظر شأن و منزلت، و بزرگترین آنها در ارزش و مقام، مطیع ترین آنها به امر خداوند و عمل کننده ترین آنها به طاعت او و تابع ترین آنها از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و کوشاترین آنها در راه احیای کتاب خدا است. پس هیچ کس از بندگان جز با اطاعت از خدا و پیامبر او صلی الله علیه و آله و پیروی از کتاب خدا و سنت پیامبرش در نزد ما برتری ندارد. این کتاب خدا و عهد و پیمان و سیرت رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در میان ما است. هیچ کس نیست که این موضوع را نداند، مگر کسی که نادان و مخالف و کینه جو باشد. خداوند می فرماید: «یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاکُم مِّن ذَکَرٍ وَأُنثَی وَجَعَلْنَاکُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاکُمْ»(1) [ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گرداندیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا، پرهیزکارترین شما است] هر کس پروا پیشه کند. شریف و گرامی و اهل محبت است. و چنین هستند کسانی که از خدا و رسول او اطاعت می کنند. خداوند در کتابش می فرماید: «إِن کُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللّهُ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ»(2) [بگو: اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید و خداوند آمرزنده مهربان است]

و فرموده است: «أَطِیعُواْ اللّهَ وَالرَّسُولَ فإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّ اللّهَ لاَ یُحِبُّ الْکَافِرِینَ »(3).

«إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ ابراهیم وَآلَ...ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (34)»

«إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ ابراهیم وَآلَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِینَ (33) ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (34)»

[به یقین، خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است * فرزندانی که بعضی از آنان از (نسل) بعضی دیگرند و

1- [1] - حجرات/13.
2- [2] - آل عمران/31.
3- [3] - تحف العقول، ص 128.

خداوند شنوای داناست]

1) شیخ در کتاب امالی از ابو محمد فحام، از محمّد بن عیسی، از هارون، از ابو عبد الصمد ابراهیم، از پدرش، از جدّش ابراهیم بن عبد الصمد بن محمد بن ابراهیم نقل کرده است که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیده است که چنین می خواند: «إنَّ اللهَ اصطفَی ءَادَمَ وَنُوحاً وَءالَ ابراهیم وَءَالَ عِمْرَانَ _ و آل محمّد _ علی العالمین» و فرمود: آیه این گونه نازل شده است.(1)

2) علی بن ابراهیم: امام موسی بن جعفر علیه السلام فرموده است، این آیه چنین نازل شده است: «آل عمران و آل محمّد علی العالمین» و عبارت آل محمّد را از کتاب خدا حذف کرده اند.(2)

3) ابو علی طبرسی در مجمع البیان می گوید: در قرائت اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین این گونه آمده است: «... و آل محمد علی العالمین». (3)

4) ابن بابویه از علی بن حسین بن شاذویه مؤدّب و از جعفر بن محمد بن مسرور و آن دو از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از ریّان بن صلت نقل کرده اند که: امام رضا علیه السلام وارد مجلس مأمون شد. جماعتی از اهل عراق و خراسان به همراه مأمون در آن جا جمع شده بودند. سخن را به آن جا رساند که مأمون گفت: آیا خداوند، عترت را بر سایر افراد امت برتری داده است؟ آن گاه امام رضا علیه السلام جواب داد: خداوند عز و جل در کتاب خود، برتری عترت را بر سایر مردم، بیان داشته است. مأمون گفت: در کجای کتاب خدا؟

امام رضا علیه السلام گفت: در آیه «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَ نُوحًا وَآلَ ابراهیم وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِینَ * ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ» و فرمود: یعنی عترت، جزئی از آل ابراهیم هستند. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از فرزندان ابراهیم علیه السلام می باشد و او کسی است که حضرت ابراهیم علیه السلام قبل از همه اسمها، اسم او را می آورد. همچنان که قبلاً به هنگام سخن از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره این موضوع صحبت شد. و عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جزئی از او می باشند.(4)

1- [1] - امالی، ج 1، ص 306.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 108.
3- [3] - مجمع البیان، ج 2، ص 287.
4- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 208، ح 1، چاپ اعلمی.

5) محمد بن ابراهیم، معروف به ابن زینب نعمانی، از ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی نقل کرده است که گفته: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش و همچنین محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و همچنین علی بن محمد، و دیگران، از سهل بن زیاد و همگی آنها از حسن بن محبوب، و همچنین عبد الواحد بن عبدالله موصلی، از ابو علی احمد بن محمد بن ابی بشیر، از احمد بن هلال، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ابی مقدام، از جابر بن یزید جعفی روایت کرده اند که امام باقر علیه السلام فرموده است: ای جابر! به زمین بچسب و دست و پایت را حرکت نده تا علاماتی را که به تو می گویم، ببینی و اگر بتوانی آنها را درک کنی.

و آن گاه نشانه های حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف را ذکر کرد تا این که فرمود: حضرت قائم علیه السلام فریاد می زند: ای مردم! ما از خداوند کمک می جوییم و هر کدام از مردم اگر دعوت ما را اجابت کردند، پس ما، اهل بیت پیامبر شما هستیم و ما برترین مردم نزد خدا و محمد صلی الله علیه و آله می باشیم. هر کس در باره حضرت آدم برای من استدلال کند، پس من برترین مردمان در نزد آدم علیه السلام هستم. هر کس در باره نوح برای من استدلال کند، من برترین مردمان در نزد نوح می باشم. هر کس در مورد ابراهیم برای من استدلال کند، من نزدیکترین مردم به ابراهیم می باشم. هر کس در مورد محمد صلی الله علیه و آله برای من احتجاج کند، من برترین مردم در نزد محمد صلی الله علیه و آله می باشم و هر کس در نزد همه پیامبران با من احتجاج کند و استدلال بیاورد، پس من برترین مردم در نزد همه پیامبران می باشم.

خداوند در کتابش می فرماید «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَ نُوحًا وَآلَ ابراهیم وَآلَ عمْرَانَ علَی الْعالَمِینَ * ذُرِّیَّةً بَعضُهَا مِن بَعضٍ وَاللّهُ سَمِیع علِیمٌ» من باقیمانده آدم و ذخیره نوح و منتخب ابراهیم و برگزیده محمد صلی الله علیه و آله و جمیع خاندانش صلوات الله علیهم اجمعین می باشم.(1)

6) محمّد بن حسن صفّار از ابراهیم بن هاشم، از ابو عبدالله برقی، از خلف بن حمّاد، از محمد بن قبطی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: مردم از گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر در باره علی

1- [2] - الغيبه، ص 187.

علیه السلام غافل شدند. همچنان که در روز مشربه(1) ام ابراهیم (اتاق ماریه قبطیّه) از گفتار او غافل شدند. آن روز مردم برای عیادت پیامبر صلی الله علیه و آله به نزد او آمده بودند. سپس علی علیه السلام آمد و خواست که نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله بنشیند، ولی جایی را پیدا نکرد. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله متوجه شد که آنها برای علی علیه السلام جا باز نمی کنند، فریاد زد: ای مردم! برای علی جا باز کنید. سپس دست او را گرفت و او را نزد خود نشاند و فرمود: ای گروه مردم! این ها خاندان من هستند و شما نسبت به آنها بی توجهی می کنید. در حالی که من زنده هستم و در میان شمایم. به خدا قسم، اگر من از شما بگذرم، خداوند از شما نمی گذرد، زیرا آسایش و راحتی و بهشت و شادی و بشارت و محبت نصیب کسی خواهد شد که به دنبال علی و ولایت علی علیه السلام بوده و تسلیم او و جانشینان او باشد. در این صورت من شفیع آنها خواهم بود، زیرا آنها پیروان من هستند و هر کس از من پیروی کند، از من است. مانند همان چیزی که در میان پیروان ابراهیم اتفاق افتاد، زیرا من از ابراهیم هستم و او از من است. دین او، دین من است و دین من، دین او. سنّت او سنت من است و فضل او جزئی از فضل من است و من از او برتر هستم. و فضل من جزئی از فضل او است و گفتار خداوند، حرف من را تأیید می کند؛ آن جا که می فرماید: «ذُرِّيَّةً بَعضُهَا مِن بَعضٍ وَاللّهُ سَمِيع عَلِيمٌ». و رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانی این سخن را فرمود که در مشربه ام ابراهیم (اتاق ماریه قبطیه) بود و مردم به خاطر مریضی به عیادت ایشان(2) رفته بودند.

7) احمد بن محمّد بن خالد برقی، از علی بن حکم، از سعد بن خلف، از جابر، از امام علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردند که ایشان فرمودند: آسایش و راحتی و پیروزی و رستگاری و موفقیت و برکت و بخشش و تندرستی و سلامتی و شادی و خرّمی و رضایت و نزدیکی و خویشاوندی و یاری و پیروزی و قدرت و شادمانی و محبّت از جانب خداوند متعال به کسی داده خواهد شد که علی بن ابی طالب علیه السلام را دوست بدارد و ولایت او را بپذیرد و او را امام خود بداند و به فضل و برتری او اقرار کند و از جانشینان او پیروی کند. حقّ

1- [1] - المشربه، اتاق و یا مکان نوشیدن «القاموس المحیط _ ماده شرب».

2- [2] - بصائر الدرجات، ج 1، ص 65، باب 23، ح 1.

آنها بر من این است که من آنها را در شفاعت خود وارد کنم و حق من بر پروردگارم این است که خواسته من را در باره آنها اجابت کند. زیرا آنها پیروان من هستند و هر کس از من پیروی کند، از من است. در باره من و اوصیاء بعد از من همان اتفاقی افتاد که در باره ابراهیم علیه السلام اتفاق افتاد. زیرا، من از ابراهیم هستم و ابراهیم از من است، دین او دین من است و سنّت او سنّت من، و من از او برتر هستم. فضل من از فضل او و فضل او از فضل من است و تأیید کننده حرف من، این گفته پروردگارم می باشد که می فرماید: «ذرّیّه بعضها من بعض والله سمیع علیم».(1)

8) عیّاشی از حناب بن سریر از پدرش، از امام باقر علیه السلام نقل کرد که فرمود: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ ابراهیم وَآلَ عمْرَانَ علَی الْعالَمِینَ * ذُرِّیَّةً بَعضُهَا مِن بَعضٍ» و گفت: ما از آنها هستیم و ما باقیمانده آن خاندان می باشیم.(2)

9) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام در باره آیه زیر پرسید «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ ابراهیم» ایشان فرمود: شکل صحیح آیه چنین است: «آل ابراهیم و آل محمد علی العالمین» است. اما اسمی را در جای اسم دیگری قرار داده اند.(3)

10) ابو حمزه از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: هنگامی که پیامبری محمد صلی الله علیه و آله به پایان رسید و روزهای پیامبری او کامل شد، خداوند به او وحی کرد: ای محمد! پیامبری تو به پایان رسیده و روزهای تو تکمیل شده است. پس علم و دانشی که نزد توست و شامل ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوّت میشود، همه را در ذرّیه خود قرا بده. من آن علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم را از ذرّیه تو قطع نمی کنم، همچنان که آن را از خاندان پیامبرانی که بین تو و پدرت آدم علیه السلام بود قطع نکردم و در این باره می فرماید: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ ابراهیم وَآلَ عمْرَانَ علَی الْعالَمِینَ * ذُرِّیَّةً بَعضُهَا مِن بَعضٍ وَاللّهُ سَمِیع علِیمٌ *» خداوند تبارک و تعالی علم را نادانی قرار نداده است. و کار خود را به هیچ یک از مخلوقات خود و یا فرشتگان مقرّب

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 191، ح 29.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ص 152، ح 74.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 191، ح 30.

خود و یا هیچ پیامبر فرستاده شده ای واگذار نکرده است؛ بلکه او افرادی از فرشتگان خود را فرستاده و به آنها فرموده است که چنین و چنان کنند و به آنها دستور داده است چیزهایی را که او دوست دارد، انجام دهند و آنها را از آن چه نمی پسندد، بازداشته و هدف خلقتش را برای آنها گفته است و آنان به این هدف اطلاع پیدا کردهاند. سپس آن را به پیامبران خود و برگزیدگان پیامبران خود و یاران و بازماندگان آنها که از خون یکدیگر و خویشاوند هم می باشند، آموخته است.

این گفته خداوند متعال است که می فرماید: «فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ ابراهيم الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكاً عظِيمًا»(1) [ما به آل ابراهیم، کتاب و حکمت و ملکی عظیم داده ایم] مقصود از کتاب، نبوّت است و مقصود از حکمت، انبیا برگزیده اند که دارای حکمت هستند و مقصود از ملک عظیم، امامان هدایت گر صلوات الله علیهم اجمعین هستند و همه اینها از دودمانی هستند که از نسل یکدیگر می باشند که تا پایان دنیا، نسل های آینده و حسن عاقبت و حفظ میثاق در میان آنها قرار داده شده است تا آن که جهان به آخر برسد و تا آن زمان، درک علم و هدایت بر عهده علما و والیان امور می باشد.(2)

11) از احمد بن محمد، از امام رضا علیه السلام، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: هر کس بپندارد که از این امر (امر امامت و ولایت)رهایی یافته، دروغ گفته است. زیرا سرنوشت در دست خداست و در باره مخلوقش هر چه را اراده کند می طلبد و هر چه را بخواهد، انجام می دهد. خداوند فرموده است: «ذُرِّيَّةً بَعضُهَا مِن بَعضٍ وَاللّهُ سَمِيعٍ عليمٌ» انتهای آن خاندان از ابتدای آن است و ابتدای آن خاندان از انتهای آن. پس اگر در باره این خاندان، خبری (ویژگی) به شما رسید مبنی بر این که این ویژگی عینا (در یکی از افراد این ذریه) وجود خواهد داشت، ولی در یکی دیگر از اعضای این خاندان دیده شد، بدانید که قطعا آن خبر، درست بوده و عملی شده است.(3)

12) از ابو عبد الرحمن، از ابو کلده، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که

1- [1] - نساء/54.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 191، ح 31.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 192، ح 32.

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: آسایش و راحتی و رحمت و خوشحالی و آسانی و رضایت و بهشت و رهایی و رستگاری و نزدیکی و محبت از جانب خداوند و پیامبر او صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و به کسی تعلّق می گیرد که علی علیه السلام را دوست داشته باشد و جانشینان او را امام خود بداند. بر من واجب است که آنها را در شفاعت خودم قرار دهم و حقّ پروردگار من است که درخواست مرا در باره آنها برآورده سازد. زیرا آنها پیروان من هستند. هر کس از من پیروی کند، از من است. ماجرای ابراهیم برای من هم اتفاق افتاده است. چون او از من است و من از او هستم. دین او دین من است و دین من دین او. سنّت او سنت من است و سنّت من سنّت او. فضل من، فضل او است و من از او برتر هستم. و فضل من برای او فضل به شمار می آید و این گفته را گفتار خداوند تأیید می کند که می فرماید: «ذُرِّيَّةً بَعضُهَا مِن بَعضٍ وَاللّهُ سَمِيع عَلِيمٌ»(1).

13) از ایوب نقل است که گفت: در حال خواندن آیه «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ ابراهیم وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعالَمِينَ» بودم که امام صادق علیه السلام شنید و فرمود: و آل محمد علیهم السلام هم در آیه بود، آن را حذف کرده اند و فقط آل ابراهیم و آل عمران را باقی گذاشته اند.(2)

14) از ابو عمرو زبیری روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چه دلیلی در کتاب خدا است که آل محمد علیهم السلام، اهل بیت او به شمار می آیند؟ فرمود: گفتار خداوند تبارک و تعالی که می فرماید: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ ابراهیم وَآلَ عِمْرَانَ و آل محمدِ عَلَى الْعالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعضُهَا مِن بَعضٍ وَاللّهُ سَمِيع عَلِيمٌ» و گفتند که آیه این گونه نازل شده است. و ذریّه هر قومی از نسل و تبار آن قوم می باشد و گفتند: «اعمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»(3) [ای خاندان داوود! شکرگزار باشید و از بندگان من اندکی سپاسگزارند] و در روایت ابو خالد قمّاط از امام صادق علیه السلام در ادامه آل داود، آل عمران و آل محمّد هم آمده است.(4)

15) از شیخ طوسی، از ابو جعفر قلانسی، از حسین بن حسن، از عمرو بن ابی

1- [1] - تفسير عياشى، ج 1، ص 192، ح 33.
2- [2] - تفسير عياشى، ج 1، ص 192، ح 34.
3- [3] - سبأ/13.
4- [4] - تفسير عياشى، ج 1، ص 193، ح 35.

مقدام، از یونس بن حباب، از امام باقر علیه السلام، از پدرش، از جدّش امام علی علیه السلام، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: این قبائل را چه می شود، وقتی آل ابراهیم و آل عمران را یاد می کنند، خوشحال می شوند و وقتی آل محمد را بر زبان می آورند، دل های آن مشمئز می شود. به خدا قسم، اگر هر کدام از آنها دستورات هفتاد پیامبر را انجام بدهند، در روز قیامت خداوند از آنها قبول نمی کند، مگر این که ولایت من و علی بن ابی طالب علیه السلام را بپذیرند.

16) شیخ طوسی، از روح بن روح، از راویانش، از ابراهیم نخعی، از ابن عباس نقل کرده است که گفت: روزی بر علی علیه السلام وارد شدم و گفتم: ای ابو الحسن! ما را از آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو وصیت کرده است، با خبر ساز. فرمود: الآن به شما خبر می دهم. خداوند این دین را برایتان برگزید و آن را برایتان پسندید و نعمتش را بر شما تمام کرد که شما اهل آن بودید و به آن شایسته تر. خداوند به پیامبرش وحی کرد که به من وصیت کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: ای علی! وصیت مرا حفظ کن و عهدهای مرا به دیگران ابلاغ کن و به عهد و پیمان من وفا کن و دشمنان مرا شکست بده و دین مرا ادا کن و سنت مرا بر پا دار، به آیین من دعوت کرده و سنت مرا زنده کن. زیرا خداوند متعال مرا برگزیده است و آن موقع من دعوت برادرم موسی علیه السلام را به یاد آوردم و گفتم: بار خدایا! از اهل من وزیری برای من قرار بده، همچنان که هارون را برای موسی قرار دادی. آن گاه خداوند عز و جل به من وحی کرد: همانا علی علیه السلام وزیر تو و یاور تو و خلیفه پس از تو است. ای علی! بنابراین تو از امامان هدایت گر هستی و فرزندانت از تو هستند، پس شما رهبران هدایت و تقوی هستید و شما آن درختی هستید که ریشه اش من هستم و شاخه آن شما هستید. هر کس به آن چنگ بزند، نجات یافته است و هر کسی از آن سر پیچی کند، نابود شده است. شما آنهایی هستید که خداوند دوستی و ولایت آنها را واجب گردانیده است و از آنهایی هستید که خداوند از آنها در کتاب خود یاد کرده است و آنها را برای بندگان خود وصف نموده است. خداوند عز و جل در این آیه شریفه فرموده است: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ ابراهیم وَآلَ عمْرَانَ علَى الْعالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعضُهَا مِن بَعضٍ وَاللّهُ سَمِيع علِيمٌ*» شما برگزیدگان خداوند هستید از آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران و شما از خانواده اسماعیل هستید و از خاندان محمد که همگی

راهنما و هدایت گر هستند.

17) و از طریق مخالفان از تفسیر ثعلبی، به نقل از ابو وائل آمده است که: در مصحف ابن مسعود خواندم: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ ابراهیم _ وَآلَ محمد _ علَی الْعالَمِینَ»(1).

«إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عمْرَانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ...طَهَّرَکِ وَ اصْطَفَاکِ علَی نِسَاء الْعالَمِینَ (42)»

«إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عمْرَانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ مَا فِی بَطْنِی مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّی إِنَّکَ أَنتَ السَّمِیع الْعلِیمُ (35) فَلَمَّا وَضَعتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعتُهَا أُنثَی وَاللّهُ أَعلَمُ بِمَا وَضَعتْ وَلَیْسَ الذَّکَرُ کَالأُنثَی وَإِنِّی سَمَّیْتُهَا مَرْیَمَ وإِنِّی أُعِیذُهَا بِکَ وَ ذُرِّیَّتَهَا مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیم (36) فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أَنبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَ کَفَّلَهَا زَکَرِیَّا کُلَّمَا دَخَلَ علَیْهَا زَکَرِیَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عندَهَا رِزْقاً قَالَ یَا مَرْیَمُ أَنَّی لَکِ هَـذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عندِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَرْزُقُ مَن یَشَاء بِغَیْرِ حِسَابٍ (37) هُنَالِکَ دَعا زَکَرِیَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِی مِن لَّدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً إِنَّکَ سَمِیع الدُّعاء (38) فَنَادَتْهُ الْمَلآئِکَةُ وَ هُوَ قَائِمٌ یُصَلِّی فِی الْمِحْرَابِ أَنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیَـی مُصَدِّقًا بِکَلِمَةٍ مِّنَ اللّهِ وَ سَیِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِیًّا مِّنَ الصَّالِحِینَ (39) قَالَ رَبِّ أَنَّی یَکُونُ لِی غُلاَمٌ وَ قَدْ بَلَغَنِیَ الْکِبَرُ وَ امْرَأَتِی عاقِرٌ قَالَ کَذَلِکَ اللّهُ یَفْعلُ مَا یَشَاء (40) قَالَ رَبِّ اجْعل لِّیَ آیَةً قَالَ آیَتُکَ أَلاَّ تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاَثَةَ أَیَّامٍ إِلاَّ رَمْزًا وَاذْکُر رَّبَّکَ کَثِیرًا وَسَبِّحْ بِالْعشِیِّ وَالإِبْکَارِ (41) وَإِذْ قَالَتِ الْمَلاَئِکَةُ یَا مَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفَاکِ علَی نِسَاء الْعالَمِینَ (42)»

[چون زن عمران گفت: پروردگارا! آن چه در شکم خود دارم نذر تو کردم تا آزاد شده (از مشاغل دنیا و پرستشگر تو) باشد. پس از من بپذیر که تو خود شنوای دانایی * پس چون فرزندش را بزاد، گفت: پروردگارا! من دختر زاده ام و خدا به آن چه او زایید داناتر بود و پسر چون دختر نیست و من نامش را مریم نهادم و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده به تو پناه می دهم * پس

1- [1] - شواهد التنزیل، ج 1، ص 118، ح 165.

پروردگارش وی (=مریم) را با حسن قبول پذیرا شد و او را نیکو بار آورد و زکریا را سرپرست وی قرار داد. زکریا هر بار که در محراب بر او وارد می شد، نزد او (نوعی) خوراکی می یافت، می گفت: ای مریم! این از کجا برای تو آمده است او در پاسخ میگفت: این از جانب خداست که خدا به هر کس بخواهد بی شمار روزی می دهد *آن جا (بود که) زکریا پروردگارش را خواند (و) گفت: پروردگارا! از جانب خود فرزندی پاک و پسندیده به من عطا کن که تو شنونده دعایی *پس در حالی که وی ایستاده و در محراب (خود) دعا می کرد، فرشتگان او را ندا دردادند که خداوند تو را به (ولادت) یحیی که تصدیق کننده (حقانیت) کلمه الله (=عیسی) است و بزرگوار و خویشتندار (=پرهیزنده از آنان) و پیامبری از شایستگان است، مژده می دهد * گفت: پروردگارا! چگونه مرا فرزندی خواهد بود در حالی که پیری من بالا گرفته است و زنم نازا است؟ (فرشته) گفت: (کار پروردگار) چنین است؛ خدا هر چه بخواهد می کند * گفت: پروردگارا! برای من نشانه ای قرار ده. فرمود: نشانه ات این است که سه روز با مردم جز به اشاره سخن نگویی و پروردگارت را بسیار یاد کن و شبآنگاه و بامدادان (او را) تسبیح گوی * و (یاد کن) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است]

1) محمد بن یعقوب از حسین بن محمّد، از معلی بن محمّد، از وشّاء، از ابان بن عثمان، از اسماعیل جعفی نقل کرده است که به امام باقر علیه السلام گفتم: مغیره بن سعید از شما روایت کرده که شما فرموده اید: زن در حال حیض می تواند نماز قضا به جا بیاورد. پاسخ دادند: نه، این گونه نیست، خدا خیرش ندهد. زن عمران نذر کرد آن چه در شکمش دارد، خادم مسجد باشد و کسی که خدمتکار مسجد باشد به داخل آن می رود، ولی هرگز از آن خارج نمی شود. «فَلَمَّا وَضَعتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعتُهَا أُنثَی وَاللّهُ أَعلَمُ بِمَا وَضَعتْ وَلَیْسَ الذَّکَرُ کَالأُنثَی» وقتی که وضع حمل کرد، او را داخل مسجد برد و برای نگهداری او، انبیا، قرعه کشی کردند و قرعه به نام زکریّا افتاد و کفالت او را به عهده گرفت. مریم از مسجد خارج نشد تا وقتی که به سن بلوغ رسید. و وقتی به بلوغ زنانه رسید از مسجد خارج شد. پس آیا می توانست در آن ایامی که خارج شد، نماز قضا شده را به جا بیاورد، در حالی

که بر او واجب بود تا آخر عمرش در مسجد بماند؟(1)

2) علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: اگر به شما در باره فردی از ما چیزی گفتیم و آن گفته در او وجود نداشته باشد، ولی در پسرش و یا در نوه اش وجود داشته باشد، پس آن را انکار نکنید. خداوند به عمران وحی کرد: من پسری خوش قدم و مبارک به تو خواهم داد که نابینای مادر زاد و شخصی را که دچار پیسی شده است را شفا خواهد داد و زندگان را با اجازه من زنده خواهد کرد و او را پیامبر قوم بنی اسرائیل خواهم گردانید. او در این باره با زنش که همان مادر مریم است، سخن گفت و به او مژده داد. وقتی که آن زن باردار شد، از نظر او، پسری را باردار شده بود، اما وقتی فارغ شد، دختر بود و «قَالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعتُهَا أُنثَی»، و «لَیْسَ الذَّکَرُ کَالأُنثَی» زیرا دختر نمی تواند پیغمبر بشود. خداوند می فرماید: «وَاللّهُ أَعلَمُ بِمَا وَضَعتْ» اما وقتی خداوند، عیسی علیه السلام را به مریم بخشید، او همان کسی بود که خداوند به عمران بشارت و وعده داده بود. پس وقتی به شما در باره فردی از ما چیزی می گوییم، ممکن است در پسرش و یا در نوه اش باشد. پس آن را انکار نکنید. وقتی مریم، بالغ شد به محراب رفت و بر خود پرده ای کشید و هیچ کس او را نمی دید؛ ولی زکریا در محراب به دیدار او می رفت و میوه های تابستانی را در فصل زمستان و میوه های زمستانی را در فصل تابستان، نزد او می یافت و می گفت: «أنّی لک هذا» و او جواب می داد: «هُوَ مِنْ عندِ اللّهِ إنَّ اللّهَ یَرْزُقُ مَن یَشَاء بِغَیْرِ حِسَابٍ * هُنَالِکَ دَعا زَکَرِیَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِی مِن لَّدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً إِنَّکَ سَمِیع الدُّعاء * فَنَادَتْهُ الْمَلَآئِکَةُ وَهُوَ قَائِمٌ یُصَلِّی فِی الْمِحْرَابِ أَنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیَـی مُصَدِّقًا بِکَلِمَةٍ مِّنَ اللّهِ وَ سَیِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِیًّا مِّنَ الصَّالِحِینَ *» و حصور کسی است که بر زنان وارد نمی شود. و گفت: «رَبِّ أَنَّی یَکُونُ لِی غُلاَمٌ وَقَدْ بَلَغَنِیَ الْکِبَرُ وَامْرَأَتِی عاقِرٌ» و عاقر کسی است که دچار حیض نمی شود و نازا است.«کذلک الله یفعل ما یشاء» زکریا گفت: «رَبِّ اجْعل لِّیَ آیَةً قَالَ آیَتُکَ أَلاَّ تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاَثَةَ أَیَّامٍ إِلاَّ رَمْزًا» و چون زکریّا گمان کرد که شیاطین به او بشارت داده اند گفت: «رَبِّ اجْعل لِّیَ آیَةً قَالَ آیَتُکَ أَلاَّ تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاَثَةَ أَیَّامٍ

1- [1] . کافی، ج 3 ، ص 105، ح 4.

إِلاَّ رَمْزًا» در نتیجه سه روز سخن نگفت.(1)

3) ابن بابویه، از محمد بن علی ماجیلویه، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ریّان بن شبیب نقل کرده است که او گفته است: روز اوّل محرم بر امام رضا علیه السلام وارد شدم. از من پرسیدند: ای ابن شبیب! آیا روزه هستی؟ گفتم: نه. جواب دادند: این روزی است که زکریا در آن روز از پروردگارش درخواست کرد و گفت: «رَبِّ هَبْ لِی مِن لَّدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً إِنَّکَ سَمِیع الدُّعاء». خداوند درخواست او را اجابت کرد و به فرشتگان دستور داد و آنها زکریا را صدا زدند «وَهُوَ قَائِمٌ یُصَلِّی فِی الْمِحْرَابِ أَنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکَ بِیَحْیَـی». پس هر کس در این روز، روزه بگیرد و خدای عز و جل را بخواند، خواسته اش اجابت می شود، همچنان که درخواست زکریا علیه السلام برآورده گردید.(2)

4) علی بن ابراهیم در باره این آیه: «یَا مَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاکِ وَطَهَّرَکِ وَاصْطَفَاکِ علَی نِسَاء الْعالَمِینَ» گفته است: کلمه اصطفا دو بار در این آیه آمده است: اوّلی؛ یعنی این که او را برگزید و دومی؛ یعنی این که بدون داشتن شوهر، باردار شد. به این خاطر است که او را بر زنان عالم برتری داده است.(3)

5) ابو علی طبرسی به نقل از امام باقر علیه السلام گفته است: یعنی این که تو را از خاندان پیامبران برگزیده است و از زنا پاک گردانیده است و نیز تو را برای به دنیا آوردن عیسی برگزید، بدون این که شوهر داشته باشی.(4)

6) و نیز طبرسی گفته است: «وَاصْطَفَاکِ علَی نِسَاء الْعالَمِینَ» یعنی بر زنان زمان خودش. زیرا فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، سیّد و سرور زنان جهانیان است و گفت که این سخن از امام باقر علیه السلام است.(5)

7) ابن بابویه، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن سنان، از مفضّل بن عمر نقل کرده است که او می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: در باره این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد فاطمه سلام الله علیها که او سیّد و سرور زنان جهانیان است، ما را باخبر کن.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 109.
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 268، ح 58.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 109.
4- [4] - مجمع البیان، ج 2، ص 209.
5- [5] - مجمع البیان، ج 2، ص 290.

آیا او سرور زنان روزگار خودش می باشد؟ گفت: آن در مورد مریم است. او سیده و سرور زنان دنیای خودش بود، ولی فاطمه سلام الله علیها سید و سرور زنان تمام دوران می باشد؛ از اوّل تا آخر.(1)

8) شیخ در کتاب مجالس خود بیان داشته است که گروهی از قول ابو مفضل روایت کردند که گفت: از عبدالرزاق بن سلیمان بن غالب ازدی در ارتاج(2)، از ابو عبد الغنی حسن بن علی ازدی معانی، از عبد الرزاق بن همام حمیری، از جعفر بن سلیمان ضبعی بصری که از یمن آمده بود، از ابو هارون عبدی، از ربیعه سعدی، از حذیفه بن یمان نقل کرده اند که: هنگامی که جعفر ابی طالب از حبشه خارج شد و به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت، به اتفاق به سرزمین خیبر رفتند. در آن جا برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کاسه ای از مشک و عنبر و قطیفه آوردند و ایشان فرمود: این قطیفه را به مردی می دهم که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند. یاران پیامبر به سوی آن قطیفه سرک کشیدند. پیامبر فرمود: علی کجاست؟ عمار بن یاسر که خداوند از او خشنود باد، از جایش پرید و علی علیه السلام را صدا زد. وقتی علی آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: ای علی! این قطیفه را بگیر. علی علیه السلام آن را گرفت و صبر کرد تا این که وارد مدینه شد و به بقیع رفت که بازار مدینه بود. از یک طلاساز خواست که قطیفه را رشته رشته کند و آن طلا را به قیمت هزار مثقال فروخت. علی علیه السلام آن را در میان نیازمندان مهاجرین و انصار تقسیم کرد. سپس به خانه اش برگشت و برای خودش از آن طلا هیچ برنداشت، نه کم و نه زیاد. پیامبر صلی الله علیه و آله فردای آن روز او را در میان تعدادی از یارانش دید که حذیفه و عمّار هم در میان شان بودند. رو به علی علیه السلام کرد و فرمود: ای علی! دیروز هزار مثقال گرفتی، امروز باید، من و این یاران مرا برای ناهار مهمان کنی، و در آن روز نزد علی علیه السلام کالایی از طلا و یا نقره نبود. از روی حیا و احترام به پیامبر گفت: چشم ای رسول خدا! با کمال میل. بفرمایید و با دوستانتان داخل شوید. پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و سپس به ما گفت: بفرمایید. حذیفه

1- [1] - معانی الاخبار، ص 107، ح 1.
2- [2] - درست آن «أرتاح» است. دژ بلندی است در اطراف شهر حلب «معجم البلدان، ج 1 ، ص 140».

گفت: ما پنج نفر بودیم، من و عمّار و سلمان و ابوذر و مقداد که خداوند از او خوشنود باد داخل شدیم. علی علیه السلام نزد فاطمه سلام الله علیها رفت و از او غذا خواست. در وسط منزل دیگی از خورشت در حال جوشیدن بود و پر آب بود و بوی خوشی هم داشت. علی علیه السلام آن را برداشت و جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله و کسانی که با او بودند گذاشت. از آن خوردیم و سیر شدیم. نه کم آمد و نه زیاد. پیامبر صلی الله علیه و آله بلند شد و نزد فاطمه سلام الله علیها رفت و فرمود: «أنّی لکِ هذا یا فاطمهٌ» یعنی ای فاطمه! این را از کجا آوردی؟ فاطمه سلام الله علیها در جواب او فرمود: «هُوَ مِنْ عندِ اللّهِ إنَّ اللّهَ یَرْزُقُ مَن یَشَاء بِغَیْرِ حِسَابٍ» و ما گفتار آن دو را شنیدیم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از منزل فاطمه خارج شد و می فرمود: خدا را سپاس که مرا زنده نگه داشت تا این که دیدم در باره دختر من آن چه را که زکریا در مورد مریم دیده بود. آن گاه که در محراب بر او وارد می شد و هر بار در نزد او طعامی می دید و می گفت: «یا مریم أنّی لَکِ هَذَا» و او جواب می داد: «هُوَ مِنْ عندِ اللّهِ إنَّ اللّهَ یَرْزُقُ مَن یَشَاء بِغَیْرِ حِسَابٍ». مؤلف می گوید: روایت از این دست، بسیار است. از ترس طولانی شدن از ذکر آن خودداری کردیم.(1)

9) ابن بابویه از محمّد بن احمد سنایی، از محمّد بن ابی عبدالله کوفی، از سهل بن زیاد، از عبدالعظیم عبدالله حسنی، از ابو الحسن علی بن محمد عسکری علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: معنای رجیم یعنی رانده شده با لعن و نفرین، یعنی طرد شده از کارهای خیر. مؤمن از آن یاد نمی کند، مگر همراه با لعن و نفرین.

در علم اوّلی خداوند آمده است که وقتی امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور می کند، همه مؤمنان با پرتاب سنگ، شیطان را می رانند؛ همچنان که قبل از ظهور با لعن و نفرین او را طرد می کردند.(2)

«یَا مَرْیَمُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ وَ اسْجُدِی وَ ارْکَعی... وَ مَا کُنتَ لَدَیْهِمْ إِذْیَخْتَصِمُونَ (44)»

«یَا مَرْیَمُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ وَ اسْجُدِی وَ ارْکَعی مَعِ الرَّاکِعینَ (43) ذَلِکَ مِنْ أَنبَاء الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیکَ وَ مَا کُنتَ لَدَیْهِمْ إِذْ یُلْقُون أَقْلاَمَهُمْ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ وَ مَا کُنتَ لَدَیْهِمْ إِذْ

1- [1] - امالی، ج 2، ص 227.
2- [2] - معانی الاخبار، ص 139، ح 1.

يَخْتَصِمُونَ (44)»

[ای مریم! فرمانبر پروردگار خود باش و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع نما * این (جمله) از اخبار غیب است که به تو وحی می کنیم وگرنه وقتی که آنان قلمهای خود را (برای قرعه کشی به آب) می افکندند تا کدام یک سرپرستی مریم را به عهده گیرد نزد آنان نبودی و (نیز) وقتی با یکدیگر کشمکش می کردند، نزدشان نبودی]

1) علی بن ابراهیم در باره آیه «يَا مَرْيَمُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ وَاسْجُدِی وَارْکَعی مَع الرَّاکِعينَ» گفته است: یعنی رکوع و سجود کن. سپس به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «ذلک من أنباء الغيب نوحيه إليک» و ای محمّد! «مَا کُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُون أَقْلاَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَکْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا کُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ».(1)

2) علی بن ابراهیم گفته است: هنگامی که مریم به دنیا آمد، همه افراد آل عمران برای نگهداری او، با هم به جنگ و جدال پرداختند و با پرتاب تیر به قرعه کشی پرداختند. تیر زکریا به هدف خورد و او کفالت مریم را به عهده گرفت.(2)

3) ابن بابویه از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمودند: اوّلین کسی که در باره او قرعه کشی شده است، مریم دختر عمران است. چنان که آیه زیر می فرماید: «ومَا کُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُون أَقْلاَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَکْفُلُ مَرْيَمَ» تیرها شش تا در شش تا بودند.(3)

4) عیاشی از اسماعیل جعفی، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمودند: زن عمران نذر کرد آن چه را که در شکم خود دارد، محرّر و خادم قرار دهد و گفت: محررّ مسجد وقتی به دنیا می آید وارد مسجد می شود و دیگر از آن خارج نمی شود. وقتی که مریم را به دنیا آورد گفت: «رَبِّ إِنِّی وَضَعتُهَا أُنثَی وَاللّهُ أَعلَمُ بِمَا وَضَعتْ وَلَيْسَ الذَّکَرُ کَالأُنثَی وَإِنِّی سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وِإِنِّی أُعيذُهَا بِکَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»(4) [پروردگارا! من دختر زاده ام و خدا به آن چه او زایید داناتر بود و پسر چون دختر نیست و من نامش را مریم نهادم و او و فرزندانش را از

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 110.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 110.
3- [3] - خصال، ص 156، ح 198.
4- [4] - آل عمران/ 36.

شیطان رانده شده به تو پناه می دهم] پیامبران در قرعه کشی شرکت کردند و قرعه به نام زکریا افتاد، که شوهر خواهرش بود و نگهداری او را بر عهده گرفت و او را وارد مسجد کرد. وقتی به بلوغ زنانگی و حیض رسید، زکریّا به دیدار او رفت. او بسیار زیبا بود و چون نماز میخواند، نور او محراب را روشن می کرد.

در این حال زکریا به دیدار او رفت و دید که میوه های زمستانی در فصل تابستان و میوه های تابستانی در فصل زمستان نزد او یافت می شود. از او پرسید: «أَنَّی لَکِ هَـذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عندِ اللّهِ»(1) [این از کجا برای تو (آمده است او در پاسخ می گفت:) این از جانب خداست که خدا به هر کس بخواهد، بی شمار روزی می دهد] در این هنگام زکریا، پروردگارش را صدا زد و گفت: «إِنِّی خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِن وَرَائِی»(2) [و من پس از خویشتن از بستگانم بیمناکم] تا آن جا که خداوند قسمتی از داستان یحیی و زکریا را بیان می دارد.(3)

5) از حفص بن بختری به نقل از امام صادق علیه السلام روایت است که در باره آیه «إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ مَا فِی بَطْنِی مُحَرَّرًا»(4) [آن چه در شکم خود دارم نذر تو کردم تا آزاد شده (از مشاغل دنیا و پرستشگر تو) باشد] فرمودند: خدمتگزار باید در معبد باشد و از آن خارج نشود. اما وقتی دختر به دنیا آورد «قَالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعتُهَا أُنثَی وَاللّهُ أَعلَمُ بِمَا وَضَعتْ وَلَیْسَ الذَّکَرُ کَالأُنثَی» ولی دختر، حیض می شود و از مسجد خارج می شود و این در حالی است که محرّر نباید از مسجد خارج شود.(5)

6) و در روایت حریز از یکی از دو امام باقر و صادق علیهما السلام نقل شده است که فرمودند: او نذر کرد فرزندی را که در شکم دارد در معبد در خدمت مؤمنان باشد؛ ولی فرزند پسر در خدمت کردن مانند دختر نیست. و ادامه داد که: به سن جوانی رسید و همچنان به مؤمنان خدمت می کرد تا این که بالغ شد. زکریا به او دستور داد که حجاب برگزیند و از چشم مردم پنهان باشد و هر گاه خودش به دیدار او می رفت، می دید که در فصل تابستان میوه های زمستانی در نزد او است و

1- [1] - آل عمران/ 37.
2- [2] - مریم/ 5.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 193، ح 36.
4- [4] - آل عمران/ 35.
5- [5] - آل عمران/ 36.

در فصل زمستان، میوه های تابستانی. آن گاه به درگاه خدا دعا کرد و از او خواست که یک فرزند پسر به او عطا کند. و خداوند یحیی را به او بخشید. (1)

7) از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: خداوند به عمران وحی کرد: به تو فرزند ذکوری خواهم بخشید که خوش قدم و مبارک باشد؛ کور مادر زاد و پیس را شفا دهد و با اجازه خداوند مردگان را زنده سازد و پیامبر قوم بنی اسرائیل شود. عمران زنش را از این امر با خبر ساخت و به او مژده داد. زن عمران باردار گردید و مریم را به دنیا آورد و گفت «قَالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعتُهَا أُنثَی»(2) [گفت: پروردگارا من دختر زاده ام] امّا دختر نمی تواند پیامبر بشود.

عمران به زنش گفت مقصود این است که از او پیامبر متولد می شود. وقتی زن عمران مشاهده کرد که دختر به دنیا آورده، آن گفته را گفت. و خداوند در جوابش فرمود: «وَاللّهُ أَعلَمُ بِمَا وَضَعتْ»(3) و امام باقر علیه السلام در ادامه گفتند: آن پیامبر، عیسی فرزند مریم بود. پس اگر به شما گفتیم: امر امامت در بین ما می باشد. پس اگر در پسرش و یا پسر پسرش و یا پسر پسر پسرش دیدید، در حقیقت در خود او می باشد و حرف ما را انکار نکنید.(4)

8) از سعد إسکاف از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: ابلیس، عیسی بن مریم را دید، عیسی از او پرسید: آیا از دام های تو چیزی به من هم رسید؟ ابلیس گفت: مادربزرگ تو کسی است که گفت:«رَبِّ إِنِّی وَضَعتُهَا أُنثَی(5)وَاللّهُ أَعلَمُ بِمَا وَضَعتْ وَلَیْسَ الذَّکَرُ کَالأُنثَی وَإِنِّی سَمَّیْتُهَا مَرْیَمَ وِإِنِّی أُعیذُهَا بِکَ وَذُرِّیَّتَهَا مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ»(6)-(7) [پروردگارا! من دختر زاده ام و خدا به آن چه او زایید داناتر بود و پسر چون دختر نیست و من نامش را مریم نهادم و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده به تو پناه می دهم]

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 194، ح 38.
2- [2] - آل عمران/ 36.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 194، ح 39.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 194، ح 39.

5- [5] - علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار گفته است: یعنی چگونه ممکن است من تو را به دام بیندازم در حالی که مادر بزرگ تو وقتی مادرت را به دنیا آورد، از خدا خواست که او و ذریّه او را از شر شیطان در امان نگه دارد و تو از ذریّه او هستی. «بحارالانوار، ج 14 ص 271».
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 194، ح 40.
7- [7] - آل عمران/ 36.

9) سیف، از نجم، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که امام فرمودند: فاطمه سلام الله علیها کارهای خانه علی علیه السلام را انجام می داد؛ آرد می کرد و نان می پخت و جارو می کرد و علی علیه السلام هم کارهای بیرون را برای فاطمه انجام می داد. هیزم می آورد تا غذا بپزد. روزی به او گفت: ای فاطمه! آیا چیزی داری؟

گفت: نه به خدا قسم، سه روز است که چیزی نداریم تا از تو پذیرایی کنم. امام گفت: پس چرا به من نگفتی؟ فاطمه سلام الله علیها گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا منع کرد که از تو چیزی بخواهم و گفت: از پسر عمویت چیزی نخواه. اگر خودش چیزی آورد، آورد وگرنه تو از او چیزی نخواه.

علی علیه السلام از منزل خارج شد و مردی را دید و از او یک دینار قرض کرد. شب هنگام بود که مقداد بن اسود را دید و به او گفت: چه باعث شده است که این موقع بیرون بیایی؟ گفت: به خدا قسم، گرسنگی باعث شده است. نجم می گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: در آن موقع پیامبر زنده بود؟ گفتند: بلی زنده بود. در ادامه علی علیه السلام به مقداد گفتند: یک دینار قرض کرده ام و آن را به تو می دهم. آن را به مقداد داد و خودش به منزل رفت. مشاهده کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته و فاطمه سلام الله علیها در حال خواندن نماز است و بین آن دو، چیزی قرار دارد که پوشیده است. وقتی فاطمه سلام الله علیها نماز را تمام کرد، آن چیز را حاضر کرد. ناگهان دید که دیگ بزرگی است از نان و گوشت. پرسید: ای فاطمه! این را از کجا آوردی؟ جواب داد: «هُوَ مِنْ عندِ اللّهِ إنَّ اللّهَ یَرْزُقُ مَن یَشَاء بِغَیْرِ حِسَابٍ».

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: آیا دوست داری ماجرایی را که شبیه این ماجرا است، برایت تعریف کنم: گفتند: بلی. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: آن گاه که زکریا واردِ محراب شد و در نزد مریم طعام فراوان دید از او پرسید: «قَالَ یَا مَرْیَمُ أَنَّی لَکِ هَـذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عندِ اللّهِ إنَّ اللّهَ یَرْزُقُ مَن یَشَاء بِغَیْرِ حِسَابٍ»(1) [(می) گفت: ای مریم! این از کجا برای تو (آمده است؟ او در پاسخ می)گفت: این از جانب خداست، که خدا به هرکس بخواهد، بیشمار روزی میدهد.]

1- [1] - آل عمران/ 37.

آنها یک ماه تمام از آن غذا خوردند و آن همان ظرفی است که امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف از آن می خورد و آن ظرف نزد ما است. (1)

10) اسماعیل بن عبد الرحمن جعفی می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: مغیره می پندارد که زن حائض باید نماز قضا را به جا بیاورد، همچنان که روزه قضا به جا می آورد. امام فرمودند: نه، این گونه نیست. خدا خیرش بدهد؛ زن عمران نذر کرد، فرزندی را که در رحم دارد، خدمتکار معبد بگرداند. ولی خادم مسجد، به هیچ وجه نباید از مسجد خارج شود. وقتی مریم را به دنیا آورد گفت: «رَبِّ إِنِّی وَضَعتُهَا أُنثَی وَاللّهُ أَعلَمُ بِمَا وَضَعتْ وَلَیْسَ الذَّکَرُ کَالأُنثَی» وقتی او را به دنیا آورد، او را به مسجد برد. اما وقتی مریم به بلوغ زنانه رسید، از مسجد خارج شد. پس چگونه می توانست فرائض ایام گذشته به جا بیاورد و بر او واجب بود که تمام طول عمرش در مسجد بماند.(2)

11) از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: وقتی زکریّا از خداوند خواست که پسری به او ببخشد، فرشتگان او را صدا زدند و آن سخنان را به او گفتند. زکریا دوست داشت بداند که آیا آن صدا از جانب خداوند می باشد یا نه؛ پس به او وحی شد که سه روز سخن نگوید. و وقتی که زبان فرو بست و سخن نگفت فهمید که این کار فقط در قدرت خداوند می باشد. و این گفتار خداوند است که می فرماید: «رَبِّ اجْعل لِّیَ آیَةً قَالَ آیَتُکَ أَلاَّ تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاَثَةَ أَیَّامٍ إِلاَّ رَمْزًا»(3) [گفت: پروردگارا! برای من نشانه ای قرار ده. فرمود: نشانه ات این است که سه روز با مردم جز به اشاره سخن نگویی]

12) از حمّاد، از فردی که برایش روایت کرده، از یکی از دو امام باقر علیه السلام و یا امام صادق علیه السلام است که فرمود: وقتی زکریّا از خدا خواست که پسری به او عطا کند، خداوند یحیی را به او بخشید. پس او دچار شک شد و گفت: «رَبِّ اجْعل لِّیَ آیَةً قَالَ آیَتُکَ أَلاَّ تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاَثَةَ أَیَّامٍ إِلاَّ رَمْزًا»(4)[گفت: پروردگارا! برای من نشانه ای قرار ده. فرمود: نشانه ات این است که سه روز با مردم

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 194، ح 41.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 195، ح 42.
3- [3] - آل عمران/ 41.
4- [4] - آل عمران/ 41.

جز به اشاره سخن نگویی] و او با سر اشاره می کرد که همان رمز است. (1)

13) از اسماعیل جعفی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در باره «وَسَیِّدًا وَحَصُورًا» [و بزرگوار و خویشتندار (پرهیزکننده از زنان)] فرموده اند: یعنی این که با زنان رابطه ای نداشت «وَنَبِیًّا مِّنَ الصَّالِحِینَ». (2) (3) [و پیامبری از شایستگان است]

14) از حسین بن احمد، از پدرش، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: پیروی از خداوند، همان خدمت به او در روی زمین است و هیچ خدمتی به او با خواندن نماز، برابری نمی کند. به این خاطر بود که فرشتگان زکریّا را در حال خواندن نماز در محراب مورد خطاب قرار دادند. (4)

15) حکم بن عیینه می گوید: از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَإِذْ قَالَتِ الْمَلاَئِکَهُ یَا مَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاکِ وَطَهَّرَکِ وَاصْطَفَاکِ علَی نِسَاء الْعالَمِینَ»(5) [و (یاد کن) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است] پرسیدم که چرا «اصطفاها» دوبار آمده در حالی که انتخاب فقط یک بار است. امام علیه السلام در جواب فرمود: ای حَکَم! این امر تأویل و تفسیری دارد. به او گفتم: خداوند شما را حفظ فرماید، آن را برای ما تفسیر کن. فرمود: یعنی اوّل او را از ذریّه پیامبرانِ برگزیده شده و فرستاده شده انتخاب کرد. سپس او را پاک گردانید به نحوی که در تولید او از پدران و مادرانش ناپاکی نباشد و سپس با این آیه او را برگزید که فرمود: «یا مریمُ اقنتی لربّک و اسجدی و ارکعی» که برای سپاس گزاری از خداوند است. سپس در باره مریم و عیسی چیزهایی را که پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله نمی دانست به او آموخت و گفت: ای محمّد! «ذَلِکَ مِنْ أَنبَاء الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیکَ» یعنی در باره مریم و فرزندش و آن چیزهایی که به آنها اختصاص داده است و آنها را برتری داده و گرامی داشته است. تا آن جا که فرمود: «و ما کنت لدیهم» یعنی ای محمّد! تو در نزد آنها نبودی «إِذْ یُلْقُون أَقْلاَمَهُمْ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ» آن هنگام که از جانب پدر یتیم

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 196، ح 44.
2- [2] - آل عمران/ 39.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 196، ح 45.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 196، ح 46.
5- [5] -آل عمران/42

شده بود.

16) در روایت ابن خرزاد آمده است که: چه کسی کفالت مریم را به عهده گرفت وقتی از پدر و مادر یتیم شد «وَمَا کُنتَ لَدَیْهِمْ» ای محمد! «إِذْ یَخْتَصِمُونَ» و در باره مریم هنگامی که عیسی را به دنیا آورد. چه کسی سرپرستی مریم را به عهده می گیرد و چه کسی سرپرستی پسرش را؟ به امام صادق گفتم: خدا شما را حفظ کند، واقعاً چه کسی سرپرستی او را بر عهده گرفت؟ فرمود: آیا گفتار خداوند را نشنیدهای که می گوید: «وَکَفَّلَهَا زَکَرِیَّا»(1) [و زکریا را سرپرست وی قرار داد] و علی بن مهزیار به حدیث خود چیزی هم افزوده است که: وقتی مریم را به دنیا آورد «قَالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعتُهَا أُنثَی وَاللَّهُ أَعلَمُ بِمَا وَضَعتْ وَلَیْسَ الذَّکَرُ کَالأُنثَی وَإِنِّی سَمَّیْتُهَا مَرْیَمَ وِإِنِّی أعیذُهَا بِکَ وَذُرِّیَّتَهَا مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ»(2) [گفت: پروردگارا! من دختر زاده ام و خدا به آن چه او زایید داناتر بود و پسر چون دختر نیست و من نامش را مریم نهادم و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده به تو پناه می دهم] گفتم: آیا مریم مانند دیگر زنان دچار حیض می شد؟ امام گفت: بلی، او هم زنی مانند دیگر زنان بود.(3)

17) و در روایت دیگر در باره «إِذْ یُلْقُون أَقْلاَمَهُمْ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ» آمده است: برای نگهداری مریم قرعه انداختند که قرعه به نام زکریا افتاد و سرپرستی او را به عهده گرفت. زید بن رکانه نقل کرده است: در باره دختر حمزه با هم به جنگ و جدال پرداختند، چنان که در باره مریم کردند. به امام گفتم: جانم فدایت باد،آیا حمزه نیز سنت و رسمی را پایه گذاری کرد و همان طور که در باره مریم به دشمنی پرداختند، در باره دختر حمزه نیز چنین کردند؟ فرمود: بلی. و در باره «اصطفاک علی نساء العالمین» فرمود: یعنی زنان روزگار خودش و اما سرور همه زنان عالم، فاطمه سلام الله علیها می باشد.(4)

«إِذْ قَالَتِ الْمَلآئِکَهُ یَا مَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکِ...وَجِیهًا فِی الدُّنْیَا وَ الآخِرَهِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ (45)»

«إِذْ قَالَتِ الْمَلآئِکَهُ یَا مَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عیسَی ابْنُ

1- [1] - آل عمران/ 37.

2- [2] - آل عمران/ 36.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 19، ح 48.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 197، ح 48.

مَرْيَمَ وَجِيهًا فِی الدُّنْيَا وَ الآخِرَهِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ (45)»

[(یاد کن) هنگامی (را) که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای از جانب خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است، مژده می دهد در حالی که (او) در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان (درگاه خدا) است]

1) علی بن ابراهیم در باره آیه: «وَجِيهًا فِی الدُّنْيَا وَالآخِرَهِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» گفته است: یعنی دارای وجهه و مقام است.(1)

«وَ يُعلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَهَ وَ التَّوْرَاهَ وَ الإِنجِيلَ (48)»

[و به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می آموزد]

1) در کتاب مناقب ابن شهر آشوب به نقل از ابن جریج در باره آیه «وَيُعلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَهَ» آمده است که : خداوند متعال عیسی علیه السلام را از نُه قسمت از بخت، بهره مند ساخت، ولی به دیگران قسمتی از آن نه را داد.(2)

2) مجمع البیان از ابو علی جبائی در باره «وَيُعلِّمُهُ الْكِتَابَ» نقل کرده است: مقصود خداوند بعضی از کتابهایی است که آن را به پیامبرانش نازل کرده است، به جز تورات و انجیل، بلکه مانند زبور و دیگر کتاب ها.(3)

3) از ابو علی جبائی نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در تفسیر «وَيُعلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَهَ» گفت: قرآن و دو چیز مشابه قرآن به شما داده شده است. گفته اند: مقصود، سنت ها است و همچنین گفته شده است که منظور، همه آن اصول دینی است که خداوند به آو آموخته است.(4)

«وَ رَسُولاً إِلَی بَنِی إِسْرَائِيلَ أَنِّی قَدْ جِئْتُكُم...جِئْتُكُم بِآيَهٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُواْ اللّهَ وَ أَطِيعونِ (50)»

«وَرَسُولاً إِلَی بَنِی إِسْرَائِيلَ أَنِّی قَدْ جِئْتُكُم بِآيَهٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّی أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَهِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللّهِ وَ أُبْرِیءُ الأَكْمَهَ و الأَبْرَصَ وَ أُحْیِ الْمَوْتَی بِإِذْنِ اللّهِ وَ أُنَبِّئُكُم بِمَا تَأكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِی بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِی ذَلِكَ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 110.
2- [2] - مناقب، ج 1، ص 226.
3- [3] - مجمع البیان، ج 2، ص 298.
4- [4] - مجمع البیان، ج 2، ص 298.

لآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ (49) وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَىَّ مِنَ التَّوْرَاهِ وَ لِأُحِلَّ لَكُم بَعضَ الَّذِى حُرِّمَ علَيْكُمْ وَ جِئْتُكُم بِآيَهٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَاتَّقُواْ اللّهَ وَ أَطِيعونِ (50)»

[و (او را به عنوان) پیامبری به سوی بنی اسرائیل (می فرستد که او به آنان می گوید) در حقیقت من از جانب پروردگارتان برایتان معجزه ای آورده ام. من از گل برای شما (چیزی) به شکل پرنده می سازم، آن گاه در آن می دمم. پس به اذن خدا پرنده ای میشود و به اذن خدا نابینای مادرزاد و پیس را بهبود می بخشم و مردگان را زنده می گردانم و شما را از آن چه می خورید و در خانه هایتان ذخیره می کنید، خبر می دهم مسلما در این (معجزات) برای شما اگر مؤمن باشید، عبرت است * و (می گوید آمده ام تا) تورات را که پیش از من (نازل شده) است، تصدیق کننده باشم و تا پاره ای از آن چه را که بر شما حرام گردیده برای شما حلال کنم و از جانب پروردگارتان برای شما نشانه ای آورده ام. پس از خدا پروا دارید و مرا اطاعت کنید.]

1) علی بن ابراهیم در باره آیه «أَنِّی أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّینِ كَهَیْئَهِ الطَّیْرِ». گفته است: یعنی اندازه قرار می دهم که همان خلق تقدیر است.(1)

2) علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد بن همدانی، از جعفر بن عبدالله، از کثیر بن عیّاش، از زیاد بن منذر ابی جارود، از امام محمّد تقی علیه السلام در باره آیه: «وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِكُمْ» گفته است که امام گفت: عیسی علیه السلام به بنی اسرائیل می گفت: من پیامبر خدا هستم که به سوی شما فرستاده شده ام. و می گفت «أَنِّی أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ الطِّینِ كَهَیْئَهِ الطَّیْرِ فَأَنفُخُ فِیهِ فَیَكُونُ طَیْرًا بِإِذْنِ اللّهِ وَأُبْرِیءُ الأَكْمَهَ والأَبْرَصَ». أكمه یعنی أعمی، یعنی نابینا. مردم گفتند: ما چیزی جز سحر و جادو از تو ندیدیم. پس آیه و نشانه ای به ما نشان بده که بدانیم تو راست می گویی. عیسی علیه السلام گفت: اگر به شما خبر بدهم که چه می خورید و چه چیزی در خانه هایتان ذخیره می کنید، آن گاه چه می گویید؟ یعنی اگر به شما بگویم قبل از این که از خانه هایتان خارج بشوید، چه خوردید و چه چیزی برای شب ذخیره کرده اید، می فهمید که من راستگو هستم؟ گفتند: بلی. بنابراین به مردم می گفت این چیزها را خوردی و این چیزها را هم نوشیدی و این ها را هم

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 110.

نگهداشتی. بعضی از آنها قبول می کردند و ایمان می آوردند و بعضی از آنها هم انکار می کردند و کافر می شدند و در این موضوع، برای آنهایی که ایمان آورده بودند، نشانه هایی نهفته بود.(1)

3) علی بن ابراهیم در باره «وَلِأُحِلَّ لَکُم بَعضَ الَّذِی حُرِّمَ علَیْکُمْ» گفته است: منظور روز شنبه است و چربی حیوان و پرنده که خداوند آنها را بر بنی اسرائیل، حرام گردانیده است.(2)

4) علی بن ابراهیم: از ابن ابی عمیر، از مردی ناشناس، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَلَمَّا أَحَسَّ عیسَی مِنْهُمُ الْکُفْرَ»(3) [چون عیسی از آنان احساس کفر کرد] گفته است: یعنی وقتی عیسی شنید و دید که آنها کفر می ورزند. حواس پنجگانه که خداوند در بشر قرار داده است، عبارتند از: گوش برای صدا و چشم برای رنگها و تشخیص آنها و بینی برای شناخت بوهای خوش و بوهای گندیده و حس چشایی برای طعم غذاها و تشخیص آنها و حس لامسه برای تشخیص چیزهای گرم و سرد و نرم و خشن.(4)

5) عیّاشی از هذلی، از مردی ناشناس نقل کرده است که: عیسی علیه السلام درنگ کرد تا این که هفت ساله و یا هشت ساله شد. آن گاه شروع کرد به خبر دادن به مردم در باره چیزهایی که می خورند و چیزهایی که در خانه هایشان ذخیره می سازند و در جلوی چشم آنها مردگان را زنده می کرد و نابینا و پیس را شفا می داد و به آنها تورات را یاد می داد. وقتی که خداوند خواست، حجّت را بر آنها تمام کند، انجیل را برای آنها نازل کرد.(5)

6) از محمد بن ابی عمیر، از کسی که وی نام برده، در حدیثی مرفوع از ائمه علیهم السلام نقل شده است که ایشان فرمودند: یاران عیسی علیه السلام از او خواستند مرده ای را برایشان زنده کند. آنها را بر سر قبر سام بن نوح بود و گفت: ای سام بن نوح! به إذن خدا بلند شو. آن گاه قبر شکاف برداشت. دوباره کلامش را تکرار کرد، تکان خورد. بار دیگر تکرار کرد، سام بن نوح از قبر بیرون آمد. عیسی

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 110.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 111.

3- [3] - آل عمران/ 52.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 111.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 197، ح 49.

علیه السلام به او گفت: کدام یک برای تو بهتر است، می مانی یا برمی گردی؟ جواب داد: ای روح خدا! برمی گردم، زیرا تا امروز حرارت مرگ، یا شاید گفت نیش مرگ را، در شکمم احساس می کنم.(1)

7) از ابان بن تغلب نقل شده است که از امام صادق علیه السلام سئوال شد: آیا عیسی بن مریم کسی را بعد از مرگش زنده کرده است آن گونه که پس از آن خورد و خوراک داشته باشد و مدتی زندگی کند و فرزند داشته باشد؟ گفت: بلی، او دوستی داشت که در راه خدا با هم برادر بودند و هر گاه عیسی از جلوی منزل او رد می شد، پیش او می رفت. مدتی عیسی از او غافل شد. سپس روزی به نزد او رفت تا به او سلام کند و مادر آن فرد جلو آمد تا به عیسی سلام کند. از مادرش سراغ او را گرفت. مادرش گفت: ای رسول خدا! او درگذشت. به مادرش گفت: آیا دوست داری او را ببینی؟ گفت: بلی. عیسی به او گفت: فردا نزد تو می آیم تا به اذن خداوند، او را برای تو زنده کنم. همین که فردا آمد، نزد او رفت و به او گفت: بیا برویم بر سر قبرش. با هم رفتند تا به سر قبرش رسیدند. عیسی علیه السلام بر سر قبر ایستاد و خدا را خواند. قبر شکافته شد و پسر آن زن از قبر، زنده خارج شد. وقتی مادرش او را دید و او مادرش را، گریه کردند و عیسی به حال آن دو رحمت آورد و گفت: آیا دوست داری با مادرت در دنیا بمانی؟ گفت: ای رسول خدا! با خورد و خوراک و مدت زمان یا بدون مدت و بدون رزق و روزی؟ عیسی به او گفت: بلی به همراه رزق و روزی و خورد و خوراک به مدت بیست سال و ازدواج کنی و صاحب بچه شوی. گفت: بلی. به این صورت عیسی علیه السلام او را به مادرش برگرداند و او بیست سال زندگی کرد و صاحب فرزند گردید.(2)

8) از محمد حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت فرمود: بین داود و عیسی بن مریم چهار صد سال فاصله است. دین عیسی این بود که او با توحید و اخلاص و آن چیزهایی که نوح و ابراهیم و موسی وصیت کرده بودند، مبعوث شد. انجیل بر او نازل شد و از او عهد و پیمان گرفته شد؛ همان عهد و پیمانی که از پیامبران گرفته شده بود. در این کتاب، اقامه نماز به همراه دین و ا مر به معروف و نهی از منکر و حرام دانستن حرام و حلال دانستن حلال، برای او

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 197، ح 50.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 198، ح 51.

بیان شده بود. در انجیل بر او مواعظ و امثال و حدود نازل کرد و قصاص و احکام حدود و واجبات ارث در این احکام نبود. همچنین بر او چیزهایی نازل کرد که در مقایسه با آن چه که در تورات بر موسی نازل شده بود، به او تخفیف داده شده بود و این همان گفته خداوند متعال است در باره آن چیزی که عیسی بن مریم به بنی اسراییل گفت. «لأحِلّ لکم بعض الذی حرّمَ علیکم». و عیسی علیه السلام به کسانی از پیروانش که با او بودند دستور داد که به شریعت تورات و انجیل ایمان بیاورند.(1)

«فَلَمَّا أَحَسَّ عیسَی مِنْهُمُ الْکُفْرَ قَالَ مَنْ أَنصَارِی...آمَنَّا بِاللّهِ وَ اشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (52)»

«فَلَمَّا أَحَسَّ عیسَی مِنْهُمُ الْکُفْرَ قَالَ مَنْ أَنصَارِی إِلَی اللّهِ قَالَ الْحَوَارِیُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللّهِ آمَنَّا بِاللّهِ وَ اشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (52)»

[چون عیسی از آنان احساس کفر کرد، گفت: یاران من در راه خدا چه کسانند؟ حواریون گفتند: ما یاران (دین) خداییم، به خدا ایمان آورده ایم و گواه باش که ما تسلیم (او) هستیم]

1) ابن بابویه، از ابو العباس محمّد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی، از احمد بن محمد بن سعید کوفی، از علی بن حسن بن فضال، از پدرش نقل کرده است: که گفت از امام رضا علیه السلام پرسیدم: چرا حوّاریون، حوّاریون نامیده شده اند؟ گفت: از نظر عامّه مردم به این خاطر است که آنها کسانی بودند که لباسهای کثیف را با شستن، تمیز می کردند. این کلمه از «الخبز الحِوّاری»(2) مشتق شده است. ولی از نظر ما به این دلیل حوّاریون نامیده شده اند که آنها درون خود و دیگران را با پند و اندرز، از آلودگی گناهان پاک و تمیز می کردند.(3)

«رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنزَلَتْ وَ اتَّبَعنَا الرَّسُولَ فَاکْتُبْنَا مَع الشَّاهِدِینَ (53)»

[پروردگارا! به آن چه نازل کردی، گرویدیم و فرستاده(ات) را پیروی کردیم. پس ما را در زمره گواهان بنویس]

1) در کتاب مناقب ابن شهر آشوب به نقل از امام کاظم علیه السلام آمده است

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 198، ح 52.
2- [2] - حوّاری، آرد سفید و نرم و لطیف «المعجم الوسیط _ ماده حور».
3- [3] - علل الشرائع، ص 101 ح 1 باب 72، چاپ اعلمی.

که ایشان در باره «فَاکْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِینَ» فرمود: آن شاهدان ما هستیم. به سود پیامبران علیه امت هایشان شهادت می دهیم.(1)

«وَ مَکَرُواْ وَ مَکَرَ اللّهُ وَ اللّهُ خَیْرُ الْمَاکِرِینَ (54)»

[و (دشمنان) مکر ورزیدند و خدا (در پاسخشان) مکر در میان آورد و خداوند بهترین مکرانگیزان است]

1) ابن بابویه از محمد بن ابراهیم، از احمد بن یونس معاذی، از احمد بن محمد بن سعید کوفی همدانی، از علی بن حسین بن فضال، از پدرش نقل کرده است. که گفت: از امام رضا علیه السلام در باره «و مکروا و مکر الله» پرسیدم. فرمود: خداوند تبارک و تعالی: نیرنگ به کار نمی بندد، اما فریب مردم را با فریب پاسخ می دهد.(2)

«إِذْ قَالَ اللّهُ یَا عیسَی إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَرَافِعکَ...فَأَحْکُمُ بَیْنَکُمْ فِیمَا کُنتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ (55)»

«إِذْ قَالَ اللّهُ یَا عیسَی إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَرَافِعکَ إِلَیَّ وَ مُطَهِّرُکَ مِنَ الَّذِینَ کَفَرُواْ وَ جَاعلُ الَّذِینَ اتَّبَعوکَ فَوْقَ الَّذِینَ کَفَرُواْ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعکُمْ فَأَحْکُمُ بَیْنَکُمْ فِیمَا کُنتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ (55)»

[(یاد کن) هنگامی را که خدا گفت: ای عیسی! من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می برم و تو را از (آلایش) کسانی که کفر ورزیده اند، پاک می گردانم و تا روز رستاخیز کسانی را که از تو پیروی کرده اند فوق کسانی که کافر شده اند، قرار خواهم داد. آن گاه فرجام شما به سوی من است، پس در آن چه بر سر آن اختلاف می کردید، میان شما داوری خواهم کرد]

1) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن صالح، از حمران بن اعین، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که امام فرمود: عیسی علیه السلام با یاران خود در آن شبی که خداوند او را به نزد خود برد، قرار ملاقات گذاشت. هنگام غروب، گرد هم آمدند و آنها دوازده نفر بودند. آنها را به داخل خانه ای برد و

1- [1] - مناقب، ج 4، ص 283.
2- [2] - عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج 1، ص 115، ح 19، توحيد، ص 163، ح .

خودش از داخل چشمه ای که در گوشه آن خانه بود به دیدار آنها رفت. سرش را از داخل آب بیرون آورد و گفت: خداوند، وحی کرد که همین الآن مرا به سوی خود خواهد برد و از قوم یهود مرا پاک خواهد کرد. کدام یک از شما حاضر است که شبحی از من بر او انداخته شود و کشته شود و بر صلیب کشیده شود تا هم رتبه من باشد؟ جوانی از آنها گفت: من حاضر هستم ای روح الله! عیسی گفت: تو همان هستی. سپس عیسی به آنها گفت: فردی از میان شما تا صبح نشده دوازده گونه کفر بر من خواهد ورزید. آن گاه یکی از آنها به عیسی گفت: من همان یکی هستم ای رسول خدا!

عیسی گفت: اگر این موضوع را در درون خودت حسّ می کنی، پس همان خواهی شد. سپس عیسی به آنها گفت: بدانید که پس از من به سه گروه تقسیم خواهید شد: دو گروه از شما به خداوند تهمت خواهند زد که جایشان در آتش است و آن گروه دیگر از شمعون پیروی خواهند کرد که خداوند را باور دارند و جایشان در بهشت است. سپس خداوند تعالی، عیسی را از گوشه آن منزل به سوی خود بالا برد و آنها به او نگاه می کردند.

سپس امام باقر علیه السلام گفت: یهودیان در همان شب به دنبال عیسی آمدند که او را دستگیر کنند، ولی آن مردی را دستگیر کردند که عیسی به او گفته بود: یکی از شما قبل از فرا رسیدن صبح، دوازده گونه کفر خواهد ورزید و آن جوانی را هم که بر شبح عیسی افکنده شده بود، دستگیر کردند. او کشته شد و به صلیب کشیده شد و آن شخصی هم که عیسی به او گفته بود: قبل از این که صبح شود، دوازده کفر به من نسبت خواهی داد، به عیسی کفر ورزید.(1)

2) عیّاشی از ابن عمر، از یکی از یاران ما، از شخصی که با او صحبت کرده بود، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که امام فرمود: وقتی عیسی به آسمان برده شد، یک لباس پشمی به تن داشت که مریم، هم نخ آن را ریسیده بود و هم آن را بافته بود و هم دوخته بود. وقتی به آسمان رسید، ندا آمد: ای عیسی! زینت دنیا را از خودت دور کن.(2)

3) ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از احمد بن محمد بن

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 111.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 199، ح 53.

سعید بن عقده کوفی، از علی بن حسن بن علی بن فضال، از پدرش، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود: امر هیچ یک از پیامبران و حجج خدا بر مردم مشتبه نشد جز عیسی علیه السلام، زیرا او زنده به بالا برده شد و در میان آسمان و زمین، قبض روح گردید؛ سپس به آسمان برده شد و روحش به او بازگردانده شد.

و این همان گفته خداوند عز و جل است که می فرماید: «إِذْ قَالَ اللّهُ یَا عیسَی إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَرَافِعکَ إِلَیَّ وَ مُطَهِّرُکَ» و خداوند تعالی گفتار دیگری را در روز قیامت در تأیید کلام عیسی گفته است؛ آن جا که می فرماید: «وَکُنتُ علَیْهِمْ شَهِیدًا مَّا دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِی کُنتَ أَنتَ الرَّقِیبَ علَیْهِمْ وَأَنتَ علَی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ»(1) (2) [و تا وقتی در میانشان بودم، بر آنان گواه بودم؛ پس چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چیزی گواهی]

«إِنَّ مَثَلَ عیسَی عندَ اللّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثِمَّ قَالَ لَهُ کُن فَیَکُونُ (59)»

[در واقع مثل عیسی نزد خدا همچون مثل (خلقت) آدم است (که) او را از خاک آفرید، سپس بدو گفت: باش پس وجود یافت]

1) علی بن ابراهیم از پدرش از نضر بن سوید، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مسیحیان نجران وقتی با سه تن از رهبران خود به نامهای اهتم و عاقب و سید نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند، ناقوس می زدند و صلوات می فرستادند. یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: ای رسول خدا! آیا این در مسجد تو جایز است؟ فرمود: آنها را صدا بزنید. وقتی آنها کارشان تمام شد، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ما را به چه دعوت می کنی؟ پیامبر فرمود: به این که شهادت بدهید خدایی جز خدای یکتا نیست و این که من فرستاده خدا هستم و دیگر این که عیسی، بنده مخلوقی است که می خورد و می نوشد و حدث (بول و غائط) دارد. گفتند: پس، پدر او کیست؟ آن گاه به رسول خدا وحی نازل شد که به آنها بگو: در باره حضرت آدم چه می گویید. آیا بنده و مخلوقی بود که می خورد و می نوشید و حدث داشت و ازدواج می کرد یا نه؟ جواب دادند: بلی. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: پس پدرش کی بود؟

1- [1] - مائده/ 117.
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام ج 2، ص 193، باب 19، ح 2.

متعجب شدند و سکوت پیشه کردند. آن گاه آیه نازل شد: «إِنَّ مَثَلَ عیسَی عِندَ اللَّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثِمَّ قَالَ لَهُ کُن فَیَکُونُ» تا آیه: «فَنَجْعل لَّعنَةُ اللّهِ علَی الْکَاذِبِینَ» [و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم] آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بیایید با هم به مناظره بپردازیم. اگر حق با من بود، لعنت و نفرین بر شما باد و اگر دروغگو بودم، لعنت بر من باد. گفتند: سخنانت منصفانه است، و برای مناظره قرار گذاشتند. وقتی به خانه هایشان برگشتند، رهبران آنها، سیدّ و عاقب و اهتم گفتند: اگر با قومش با ما مباهله کند، ما با او مباهله می کنیم و او پیامبر نیست و اگر با اهل بیت خاص خود با ما به مباهله بپردازد، با او مباهله نمی کنیم؛ زیرا او اهل بیت خود را نمی آورد، مگر این که در حرف خود صادق باشد. صبح روز بعد به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند. علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین هم با او بودند. مسیحیان گفتند: اینها کیستند؟ به آنها پاسخ داده شد: این پسر عمو و جانشین و برادرش علی بن ابی طالب علیه السلام است و این دخترش فاطمه سلام الله علیها و این دو پسرانش حسن و حسین علیهما السلام می باشند. آن گاه جدا شدند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: ما رضایت می دهیم، ما را از مباهله معاف کن. رسول خدا با گرفتن جزیه با آنها مصالحه کرد و رفتند.(1)

«فَمَنْ حَآجَّکَ فِیهِ مِن بَعدِ مَا جَاءکَ مِنَ الْعلْمِ...ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعل لَّعنَةُ اللّهِ علَی الْکَاذِبِینَ (61)»

«فَمَنْ حَآجَّکَ فِیهِ مِن بَعدِ مَا جَاءکَ مِنَ الْعلْمِ فَقُلْ تَعالَوْاْ نَدْع أَبْنَاءنَا وَ أَبْنَاءکُمْ وَ نِسَاءنَا وَ نِسَاءکُمْ وَ أَنفُسَنَا و أَنفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعل لَّعنَةَ اللّهِ علَی الْکَاذِبِینَ (61)»

[پس هر که در این (باره) پس از دانشی که تو را (حاصل) آمده با تو محاجه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم، سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم]

1) شیخ در کتاب امالی با سند، خود از ابوالفتح محمد بن احمد بن ابی الفوارس، از ابو حامد احمد بن محمد صائغ، از محمد بن اسحاق سرّاج، از قتیبه بن سعید، از حاتم، از بکیر بن مسمار، از عامر بن سعد، از پدرش نقل کرده است که

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 112.

شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله سه چیز را به علی علیه السلام می گفت که اگر یکی از آنها مال من بود از حُمر النَعم(1) برای من دوست داشتنی تر بود. شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که علی علیه السلام را در یکی از جنگها جانشین خود قرار داده بود؛ علی فرمود: ای رسول خدا! آیا مرا با زنها و بچه ها جا می گذاری؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی فرمود: آیا دوست نداری که در نزد من به منزله هارون در نزد موسی باشی با این فرق که دیگر پس از من پیامبری نخواهد آمد؟ و باز شنیدم که در روز خیبر می فرمود: فردا، پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند. به همین خاطر ما با هم رقابت داشتیم. گفت: علی علیه السلام را برایم صدا بزنید. علی علیه السلام آمد در حالی که چشمانش درد می کرد. آب دهان خود را به چشمان علی علیه السلام مالید و پرچم را به دست او داد و خداوند فتح را به دست او انجام داد، و هنگامی که آیه «نَدْع أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ» نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را صدا زد و گفت: بار خدایا! اینها اهل بیت من هستند.(2)

2) از شیخ، از گروهی، از ابی مفضل، از ابو عباس احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن همدانی در کوفه، از محمد بن مفضّل بن ابراهیم بن قیس اشعری، از علی بن حسان واسطی، از عبدالرحمن بن کثیر، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش امام زین العابدین علیه السلام، از عمویش امام حسن علیه السلام نقل کرده است که امام فرمود: هنگامی که کافران کتاب محمد صلی الله علیه و آله را انکار کردند و با او به مجادله پرداختند، خداوند متعال به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «فَقُلْ تَعالَوْاْ نَدْع أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعل لَّعنَةُ اللّهِ علَى الْكَاذِبِينَ.»

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از «انفس» پدرم را و از «ابناء» من و برادرم و از «نساء» فاطمه، مادرم را همراه خود برد. ما، خانواده و گوشت و

1- [1] - حمر النعم، به معنای شتران قرمز رنگ است که از گران ترین و قوی ترین و سخت ترین چهارپایان هستند و کنایه از تمامی چیزهای خوب دنیا است.
2- [2] - امالی، ج 1، ص 313؛ صحیح مسلم، ج 4 ص 1871 ح 2 ؛ مسند احمد بن حنبل ج 1، ص 185.

خون و نفس او هستیم. ما از او هستیم و او از ما.(1)

3) شیخ مفید در کتاب «اختصاص» از محمد بن حسن بن احمد، یعنی ابن الولید، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از محمد بن اسماعیل علوی، از محمد بن زبرقان دامغانی شیخ، از ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: همه افراد امت از نیکوکار و فاسد، اجماع دارند که در حدیث آن نجرانی، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به مباهله دعوت کرد ، جز پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام هیچ کس در کساء نبود. آن گاه خداوند تبارک و تعالی فرمود: «فَمَنْ حَآجَّکَ فِیهِ مِن بَعدِ مَا جَاءکَ مِنَ الْعلْمِ فَقُلْ تَعالَوْاْ نَدْع أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءکُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءکُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَکُمْ» تأویلَ ابناؤنا، حسن و حسین علیهما السلام و تأویل نساؤنا، فاطمه سلام الله علیها و تأویل انفسنا، علی بن ابی طالب علیه السلام بود.(2)

4) شیخ در کتاب مجالس خود از قول گروهی، از ابی المفضل، از حسن بن علی بن زکریا عاصمی، از احمد بن عبید الله غدانی(3)، از ربیع بن سیّار، از اعمش، از سالم بن ابی جعد، از ابوذر نقل کرده است که عمر بن خطّاب به علی علیه السلام و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن عوف و سعد بن ابی وقّاص دستور داد که وارد منزلی شوند و در را به روی خود ببندند و در باره خلافت به مشورت بپردازند. او سه روز به آنها فرصت داد و گفت: اگر پنج نفر بر نظری توافق کردند و یک نفر مخالفت کرد، آن یک نفر باید کشته شود و اگر چهار نفر بر نظری توافق کردند و دو نفر مخالفت کردند، آن دو نفر کشته شوند. وقتی همگی بر یک شخص توافق کردند، علی بن ابی طالب علیه السلام به آنها گفت: دوست دارم که حرف مرا بشنوید، اگر درست بود_، آن را بپذیرید و اگر نادرست بود، آن را انکار کنید. گفتند: بگو. آن گاه فضائل خود را بر شمرد و آنها به آن اعتراف کردند. یکی از چیزهایی که به آنها فرمود این است: آیا در میان شما جز من کسی هست که خداوند عز و جل در باره او و همسرش و دو فرزندش آیه مباهله را نازل کرده باشد و جان او را جانِ رسولش قرار داده باشد؟ گفتند: نه.(4)

1- [1] - امالی، ج 2، ص 177.
2- [2] - اختصاص، ص 56.

3- [3] - احمد بن عبدالله غُدانی، ابو عبدالله بصری، «تهذیب التهذیب، ج 1، ص 59».
4- [4] - امالی، ج 2 ص 163.

5) از طریق مخالفین، از موفق بن احمد، که از علمای بزرگ آنها است، از قتیبه، از حاتم بن اسماعیل، از بکیر بن مسمار، از عامر بن سعد بن ابی وقّاص، از پدرش نقل کرده است که: معاویه بن ابی سفیان به سعد گفت: چه عاملی سبب شده است که از فحش دادن به علی علیه السلام دست برداری؟ سعد گفت: آیا تو خودت نگفتی که رسول خدا سه چیز را ذکر کرده است که اگر یکی از آنها نزد من باشد، از کلّ مال دنیا برایم ارزشمندتر است؟ (تو گفتی) شنیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در یکی از جنگ هایش جانشین خود قرار داده بود و به او گفت: در خانه من بمان تا برگردم. آن گاه علی علیه السلام به او گفت: ای رسول خدا! آیا مرا با زنان و کودکان می گذاری؟ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: آیا دوست نداری که در نزد من همان جایگاه را داشته باشی که هارون در نزد موسی داشت، جز این که پس از من پیامبری وجود ندارد؟

و نیز از او در روز خیبر شنیدم که می گفت: پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند. گفت: ما برای گرفتن پرچم سرک کشیدیم. پیامبر گفت: علی را برایم صدا بزنید. علی علیه السلام آمد در حالی که چشمانش درد می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهان خود را به چشمانش مالید و پرچم را به او داد و خداوند به دست او فتح را مقدر ساخت.

و این آیه نازل شد: «فَقُلْ تَعالَوْاْ نَدْع أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ» رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز مباهله، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و سپس فرمود: بار خدایا! اینها خاندان من هستند. ابو عیسی گفت: از این نظر، این یک حدیث حسن و غریب و صحیح است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا دوست نداری که جایگاه تو در نزد من، مانند جایگاه هارون در نزد موسی باشد؟ شیخین در کتاب های صحیح خود از راه های مختلف این حدیث را آورده اند. گفتار موفق بن احمد به پایان رسید.(1)

6) شیخ مفید در کتاب «اختصاص» از ابوبکر محمد بن ابراهیم علاف همدانی در همدان، از عبدالله بن محمد بن جعفر بن شاذان بزّاز، از ابو عبدالله حسن بن

1- [1] - مناقب خوارزمی، ص 59، صحیح مسلم، ج 4 ص 1871 ح 32، مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 185.

محمد بن سعید بزّاز معروف به ابن مطبقی و از جعفر دقاق و آن دو از ابو الحسن محمد بن فیض بن فیّاض دمشقی در دمشق، از ابراهیم بن عبدالله، از برادر زاده اش عبد الرزاق، از عبد الرزاق بن همام صنعانی، از معمر بن راشد، از محمد بن منکدر، از پدرش، از جدش نقل کرده است که: وقتی «سید» و «عاقب»، دو اسقف نجران، در یک گروه سواره هفتاد نفره نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می رفتند، من با آنها بودم. آن گاه که «کزز»، مسؤول هزینه های آنها، در حال حرکت بود، ناگهان قاطرش لغزید و وی گفت: بدبخت است کسی که نزد او می روی. مقصودش پیامبر صلی الله علیه و آله بود. دوست او «عاقب» به او گفت: تو بدبخت و شکست خورده هستی. گفت: چرا و به چه دلیل؟ گفت: چون تو، پیامبر أمّی، احمد صلی الله علیه و آله را بدبخت نامیدی. گفت: تو از کجا می دانی؟ گفت: مگر در باب چهارم وحی نخوانده ای که به مسیح می گوید: به بنی اسرائیل بگو: چقدر نادان هستید! خودتان را با عطر خوشبو می کنید تا به وسیله آن در بین اهل دنیا و خانواده خودتان خوشبو باشید. در حالی که درون و باطنتان در نزد من است که مانند مردار است. ای بنی اسرائیل! به پیامبر من ایمان بیاورید، آن فرستاده امّی که در آخر زمان دارای چهره ای نورانی و شتر سرخ موی است. آن که نور، او را فرا گرفته است و دارای شخصیتی نیکو است و لباسی خشن بر تن دارد. از نظر من سرور گذشتگان است و گرامی ترین بازماندگان در نزد من؛ آن که به سنّتهای من پایبند است و در بهشت من جای دارد. او به خاطر من با دست خود با مشرکان به مبارزه می پردازد. پس بنی اسرائیل را به او بشارت بده و به آنها امر کن که او را گرامی بدارند و به یاری او بشتابند.

عیسی گفت: بارالها! بارالها! کیست این بنده پاکی که قلبم او را دوست دارد ولی چشمم او را ندیده است؟

گفت: او از تو و تو از او هستی و او داماد خاندان تو است. تعداد بچه هایش کم است، ولی زن های زیادی دارد. در جایی مهم در مکه، ساکن است. ابراهیم، نسل او را از زنی پربرکت به دنیا آورده است. و او هووی مادر تو در بهشت است. او جایگاه مهمی دارد؛ چشمهایش می خوابد ولی قلبش بیدار است؛ هدیه را می پذیرد ولی صدقه قبول نمی کند. او حوضی دارد از کرانه و چاه زمزم تا غروبگاه خورشید. دو چشمه از رحیق و تسنیم (شراب و آب گوارا) در آن جاری است.

جام های شرابش به شمار ستارگان آسمان است. هر کس از آن جرعه ای بنوشد، هرگز تشنه نمی شود.

به این دلیل من او را بر دیگر انبیا برتری داده ام که حرف و عمل و نهان و آشکارش یکی است. خوشا به حال او و خوشا به حال امّت او، آنان که بر طبق آیین او زندگی می کنند و براساس سنت او می میرند و به اهل بیت او گرایش دارند. آنها در امن و امان هستند و به آنها مؤمن هستند و اطمینان دارند و در خیر و برکت زندگی می کنند.

او در زمان قحطی و خشک سالی ظهور می کند. او مرا می خواند و آسمان، عزالی(1) خود را بر او نازل می کند. تا این که اثر برکات آن را در اطراف آن مشاهده می کند. من بر هر چیزی که او دست خود را بر آن می گذارد، خیر و برکت می دهم. گفت: خدایا اسمش را بگو! گفت: بلی، او احمد است و محمّد، فرستاده من برای همه این مردم. او در شأن و منزلت از همه به من نزدیک تر است و در شفاعت کردن از همه حاضرتر است.

او مردم را به هر چه دوست می دارم، امر می کند و از هر چه مرا خوشایند نیست، نهی می نماید.

دوستش به او گفت: چگونه از ما می خواهی که از کسی که صفاتش این است بگذریم؟ گفت: احوالش را مشاهده می کنیم و به نشانه هایش نگاه می کنیم؛ اگر خودش بود، در این کار به او کمک می کنیم و با اموال خود، او را از اهل دین ما باز می داریم، به طوری که متوجه نشود ما هستیم.

ولی اگر دروغگو باشد، مانع می شویم که به خداوند عز و جل دروغ ببندد. گفت: اگر علامات را در او دیدی، چرا از او پیروی نمی کنی؟ گفت: آیا ندیدی این قوم با ما چه کردند؟ به ما احترام گذاشتند و با ما دوستی کردند و معابد را در اختیار ما گذاشتند و یاد ما را در آن جا گرامی داشتند.

اما چگونه پسندیده است که آدمی در دینی وارد شود که در آن اشراف و بردگان یکی باشند؟ وقتی وارد مدینه شدند، از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله، کسانی که آنها را دیده بودند، گفتند: تا کنون کاروانی از کاروان های عرب را

1- [1] - العزالی و العزالی، جمع عزلاء می باشد و آن محل ریزش آب است از نزدیک و این جا مقصود، باران است. «الصحاح، ماده عزل و القاموس المحیط، ماده عزل».

ندیده ایم که از آنها زیباتر باشد. دارای موهای بلند بودند و لباسهای راهبان را پوشیده بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از مسجد دور بود. من در نماز آنها حاضر شدم. بلند شدند و به سمت مشرق ایستادند تا در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز بخوانند.

تعدادی از یاران رسول خدا به سوی آنها رفتند تا مانع شوند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش آمد و فرمود: کاری با آنها نداشته باشید. وقتی نمازشان را تمام کردند، با او نشستند و به مناظره پرداختند و به او گفتند: ای ابوالقاسم ! با ما در باره عیسی سخن بگو؟

فرمود: او بنده خدا و فرستاده او است. او کلام خدا و روح خدا است که آن را به دامان مریم افکند. یکی از آنها گفت: بلکه او فرزند خدا است و دومین نفر از میان دو نفر. و دیگری گفت: بلکه سومین نفر از میان سه نفر: پدر، پسر، روح القدس. شنیده ایم قرآنی که بر تو نازل شده است دائماً می گوید: انجام دادیم، قرار دادیم، خلق کردیم.

اگر یکی بود، باید می گفت: خلق کردم، قرار دادم، و انجام دادم. آن گاه وحی، بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و ابتدای سوره آل عمران تا انتهای آیه شصت بر او نازل شد: «فَمَنْ حَآجَّکَ فِیهِ مِن بَعدِ مَا جَاءکَ مِنَ الْعلْمِ فَقُلْ تَعالَوْاْ نَدْع أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءکُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءکُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَکُمْ» تا آخر آیه. رسول خدا صلی الله علیه و آله داستان را برایشان تعریف کرد و قرآن را تلاوت کرد. آن گاه برخی از آنها به برخی دیگر گفتند: آن کسی که به دوست شما خبر داده، دلیل قاطع برایتان آورده است. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها گفت: خداوند عز و جل، به من امر کرده است که با شما مباهله کنم. آنها گفتند: اگر فردا باشد مباهله می کنیم.

گروهی از آنها به گروه دیگری از خودشان گفتند: باید ببینیم که آیا فردا با تعداد زیادی از پیروان و اراذل و اوباش با ما مباهله می کند یا با تعداد کمی از برگزیدگان و نیکان خود؛ زیرا آنها نزدیکان پیامبر و هم ردیف آنها هستند.

فردای آن روز، پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه علی علیه السلام که در سمت راست او قرار داشت و حسن و حسین علیهما السلام که در سمت چپش بودند و فاطمه سلام الله علیها که پشت سر آنها حرکت میکرد، به راه افتادند. آنها

ص:73

پارچه راه راه نجرانی(1) پوشیده بودند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز یک لباس کتانی نازک و خشن که بافت زیادی نداشت و چندان نرم نبود، بر دوش خود انداخته بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به دو درختی که در آن جا بود، امر کرد و بین آنها فاصله افتاد. و کساء (عبا) را روی آن دو درخت انداخت و آنها را به داخل آن کساء برد و شانه چپ خود را هم به همراه آنها در زیر آن عبا قرار داد. او بر کمان محکم خود تکیه داده بود و برای مباهله، دست راست خود را به سوی آسمان دراز کرد. بزرگان قوم نگاه می کردند؛ رنگ «سید» و «عاقب» زرد شد و هر دو لرزیدند تا آن جا که نزدیک بود عقلشان زائل شود. یکی از آنها به دوستش گفت: آیا با او مباهله کنیم؟ جواب داد: مگر نشنیدی که هرگز هیچ قومی با پیامبری مباهله نکرده مگر این که پس ازآن دیگر، کوچک ایشان بزرگ نشده و بزرگشان باقی نمانده است.

ولی به او نشان بده که برای تو مهمّ نیست و هر چقدر مال و اسلحه می خواهد به او بده. زیرا او اهل جنگ است. و به او بگو: آیا با اینها مباهله کنیم؟ وگرنه متوجّه می شود که ما نسبت به فضل او و فضل اهل بیت او شناخت پیدا کرده ایم. وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را برای مباهله به آسمان بالا برد، یکی از آنها به دوستش گفت: این چه رهبانیتی است؟ جلوی او را بگیر که اگر پیامبر دهانش را به نفرین بگشاید، دیگر به خانواده و پول و مال خود بر نمی گردیم. سپس آن دو گفتند: ای ابوالقاسم! آیا با اینها مباهله کنیم؟ گفت: بلی، اینها در نزد خداوند، آبرومندترین افرادی هستند که پس از من در روی زمین هستند و نزدیکترین افراد برای توسل.

گفت: سپس با ترس و لرز برگشتند و گفتند: ای ابوالقاسم! ما هزار شمشیر و هزار زره و هزار سپر و هزار دینار هر سال به تو می دهیم؛ با این شرط که زره و شمشیر و سپر به امانت نزد تو باشد تا این که افراد قوم ما که در راه هستند بیایند و آنها را آگاه سازیم به آن چه که دیدیم و مشاهده کردیم تا موضوع بر آنها معلوم شود؛ یا اسلام بیاورند و یا جزیه پرداخت کنند و یا همه ساله مورد تحریم قرار

1- [1] - نِمار: جمع نمره است که به ردا یا شنلی گفته میشود که خطوط سفید و سیاه در آن است. به ردای پشمین نیز گفته میشود. « القاموس

المحيط، ماده نمر».

گیرند.

آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از شما قبول کردم، ولی قسم به کسی که مرا با کرامت مبعوث کرد؛ اگر با من و کسانی که در زیر آن کساء هستند به مباهله می پرداختید، خداوند عز و جل، این بیابان را تبدیل به آتش بسیار برافروخته ای می کرد که تمام کسانی را که در پی شما در حال آمدن هستند، در یک چشم به هم زدن می سوزاند. آن گاه جبرئیل روح الامین بر او نازل شد و گفت: ای محمّد! خداوند صلح را به تو ابلاغ کرده است و به تو میفرماید: به عزت و عظمت و مقام والای من قسم، اگر تو با اینانی که در زیر چادر هستند به مباهله تمامی اهالی آسمان ها و زمین بپردازی، آسمان، تکه پاره شده و بر زمین می افتد و و زمین، قطعه قطعه شده و در آسمان، شناور می شود و دیگر هرگز روی هم قرار نمی گیرند و مستقر نمی شوند.

آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را بالا برد تا حدّی که سفیدی زیر بغلش پیدا بود، سپس گفت: لعنت و نفرین خداوند تا قیامت بر کسی باد که در حق شما ظلم کرده است و از اجر و پاداشی که خداوند بر شما داده کاسته است.(1)

7(ابن بابویه، از علی بن حسین بن شاذویه مؤدب و جعفر بن محمد بن مسرور، از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از ریّان بن صلت از امام رضا علیه السلام آن گاه که با مأمون و علما سخن می گفت و در باره فرق عترت و امت و برتری عترت بر امت و گزیده بودن عترت و آن حدیث طولانی را به طور کامل نقل کرد که از جمله در این حدیث آمده است، علما از امام پرسیدند: آیا خداوند متعال در باره «اصطفاء» و برگزیده شدن در قرآن صحبت کرده است؟ امام رضا علیه السلام پاسخ دادند: در دوازده مورد، ظاهر کلمه اصطفاء در قرآن ذکر شده است و این به غیر از باطن آن است و آن آیات را بیان کردند. امام در جایی از سخنانش فرمود: مورد سوم، آن جایی است که خداوند، انسان های پاک و مطهّر خود را مشخص کرده است و به پیامبر خود در آیه ابتهال دستور داده است که به کمک آنها به مباهله بپردازد. خداوند عز و جل گفته است: «فَمَنْ حَآجَّکَ فِیهِ مِن بَعدِ مَا جَاءکَ مِنَ الْعلْمِ فَقُلْ تَعالَوْاْ نَدْع أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءکُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءکُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَکُمْ» علماء گفتند: مقصود، خودش می باشد. امام رضا علیه السلام گفت:

1- [1] - اختصاص، ص 112.

اشتباه کردید، بلکه مقصود علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد و چیزی که این حرف را تأیید می کند، گفته پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد؛ آن جا که فرمود: بنو ولیعه یا دست بر می دارند و یا این که مردی مانند خودم را به سوی آنها می فرستم. مقصود ایشان، علی بن ابی طالب علیه السلام بود و منظور از فرزندان در آن آیه، حسن و حسین علیهما السلام می باشد و مقصود از زنان، فاطمه سلام الله علیها.

این همان ویژگی می باشد که کسی بر آن پیشی نمی گیرد و فضلی است که هیچ انسانی بدان نمی رسد و شرافتی است که هیچ مخلوقی قبلاً به آن نرسیده است. زیرا در این مورد سوم، او جان علی علیه السلام را مانند جان خود دانسته است. موارد چهارم و بعدی را هم ذکر کرد تا آخر حدیث. (1)

8(از ابن بابویه، از ابو احمد هانی بن ابی محمّد بن محمد عبدی، از پدرش با سند خود، از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است که وقتی امام در حال صحبت با هارون الرشید بود، هارون به او گفت: چگونه می گویید که ما از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله دنباله ای نداشت؟ زیرا نسل و دنباله از پسر امکان دارد، نه با دختر؛ و شما پسران آن دختر هستید و نمی تواند ادامه و دنباله داشته باشد. فرمود: به حق خویشاوندی و قبر و کسانی که در قبر هستند از تو می خواهم که مرا از پاسخ به این سئوال معاف کنی. گفت: ای فرزند علی علیه السلام! با دلیل و برهان به من خبر بده و تو ای موسی! بر حسب آن چه به من رسیده، سر دسته و امام زمان آنها هستی و من نمی توانم در سئوالهایی که از تو می کنم، جواب نگیرم. باید دلیل و برهانی از کتاب خدا بیاوری. شما، فرزندان علی علیه السلام، ادّعا دارید که چیزی از کتاب خدا نیست که ندانید و الف تا واو کتاب خدا را با تأویل همه آنها می دانید و بارها آیه «مَّا فَرَّطْنَا فِی الکِتَابِ مِن شَیْءٍ»(2) [ما هیچ چیزی را در کتاب (لوح محفوظ) فروگذار نکرده ایم] دلیل و برهان خود قرار داده اید. و از رأی و نظر علما و مقایسه آنها، خودتان را بی نیاز دانسته اید. آن گاه گفتم: آیا به من اجازه می دهید جواب بدهم؟ گفت: جواب بده، گفتم: أعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم «وَمِن ذُرِّیَّتِهِ دَاوُودَ

1- [1] - امالی صدوق، ص 423، ح 1.
2- [2] - انعام/ 38.

وَسُلَیْمَانَ وَأَیُّوبَ وَیُوسُفَ وَمُوسَی وَهَارُونَ وَکَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ * وَزَکَرِیَّا وَیَحْیَی وَعیسَی وَإِلْیَاسَ»(1) [و از نسل او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) و این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم * و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس]

پدر عیسی کیست ای امیرالمؤمنین!؟ گفت: پدر ندارد، گفتم: خداوند از جانب مریم او را به ذریّه پیامبران نسبت داده است و همچنین خداوند تعالی، ما را از جانب مادر ما فاطمه سلام الله علیها، به ذریّه پیامبر صلی الله علیه و آله متصل کرده است.

دلیل و برهان بیشتری بیاورم ای امیرالمؤمنین؟ گفت: بیاور. این آیه را خواندم: «فَمَنْ حَآجَّکَ فِیهِ مِن بَعدِ مَا جَاءکَ مِنَ الْعلْمِ فَقُلْ تَعالَوْاْ نَدْعِ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءکُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءکُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعل لَّعنَةُ اللَّهِ علَی الْکَاذِبِینَ» و هیچ کس ادعا نمی کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در هنگام مباهله با مسیحیان، افرادی به جز علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را زیر آن عبا برده باشد. تفسیر گفته خداوند عز و جل از «أَبْنَاءَنَا» حسن و حسین علیهما السلام و مقصود از «نساءَنَا» فاطمه سلام الله علیها و منظور از «و أنفسنا» علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد.(2)

9(عیّاشی، از حریز، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که از علی علیه السلام در باره فضائلش پرسیدند. او بعضی از آنها را برشمرد. سپس به او گفتند: بیشتر بگو. فرمود: دو دانشمند از دانشمندان مسیحی نجران نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده بودند و در باره عیسی علیه السلام صحبت می کردند. خداوند این آیه را نازل کرد: «إِنَّ مَثَلَ عیسَی عندَ اللَّهِ کَمَثَلِ آدَمَ» تا آخر آیه.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و دست علی و حسن و حسین و فاطمه صلوات الله علیهم اجمعین را گرفت و خارج شد و دستش را به آسمان بالا برد و انگشتان خود را از هم باز کرد و آنها را به مباهله دعوت کرد. امام صادق علیه السلام ادامه داد و گفت: چنین بود که در مباهله، دستش را در دست دیگرش فرو برد و آنها را رو به آسمان بلند کرد. وقتی آن دو عالم مسیحی او

1- [1] - انعام/ 84 _ 85.
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 78، ح 9.

را دیدند، یکی از آنها به دوستش گفت: به خدا قسم، اگر پیامبر باشد حتماً هلاک خواهیم شد و اگر پیامبر نباشد، قومش ما را بس است. آن گاه دست برداشتند و رفتند.(1)

10(از محمّد بن سعید ازدی، از موسی بن محمد بن رضا، از برادرش امام رضا علیه السلام نقل کرده است که او در باره آیه: «فَقُلْ تَعالَوْاْ نَدْعِ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعل لَّعنَةُ اللّهِ علَى الْكَاذِبِينَ» فرموده است: اگر خداوند می گفت: بیایید مباهله کنیم و لعنت خدا را نثار شما کنیم، آنها برای مباهله نمی آمدند. خداوند می داند که پیامبرش بیانگر رسالتهای او می باشد و از دروغگویان نمی باشد.(2)

11(از ابی جعفر احول نقل شده است که امام صادق علیه السلام گفت: قریش در باره خُمس چه می گویند؟ گفتم: می پندارند که متعلّق به آنها می باشد. گفت: به خدا، انصاف به خرج ندادند. اگر مباهله ای در کار بود با ما مباهله می کردند و اگر مبارزه ای در پیش بود با ما مبارزه می کردند، آن گاه چگونه ما و آنها با هم یکی هستیم؟(3)

12(احول نقل کرده است که روزی با امام صادق علیه السلام در باره بعضی از چیزها که مردم آن را انکار می کنند، صحبت کردم. امام گفت: به آنها بگو قریش می گویند: ما به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک هستیم، آنهایی که غنیمت به آنها تعلق می گیرد. پس به آنها بگو: رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام رفتن به جنگ بدر، غیر از اهل بیت خود هیچ کس را دعوت نکرد. و روز مباهله هم، علی و حسن و حسین علیهم السلام را با خود برد. آیا تلخ، مال ما است و شیرین، متعلّق به آنها؟(4)

13) منذر از امام علی علیه السلام نقل کرده است که امام فرمود: هنگامی که آیه «فَقُلْ تَعالَوْاْ نَدْعِ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ» تا آخر آیه، نازل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست علی و فاطمه سلام الله علیها و دو فرزند آنها را گرفت. یکی از مسیحیان گفت: این کار را نکنید که دچار سختی خواهید شد. پس دیگر مباهله

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 199، ح 54.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 199، ح 55.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 200، ح 56.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 200، ح 56.

نکردند.(1)

14) عامر به سعد نقل کرده است که معاویه به پدرم گفت: چه چیزی باعث شده که به علی ناسزا نمی گویی؟ گفت: به خاطر سه روایتی که هنگام نزول آیه مباهله از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است. آیه «تَعالَوْا نَدْع أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءکُمْ» تا آخر آیه. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دست علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را گرفت و فرمود: اینها اهل بیت من هستند.(2)

15) از طریق مخالفین در باره این موضوع بسیار روایت شده است. یکی از آنها روایتی است که مسلم در صحیح خود در جزء چهارم در باره فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در باره تفسیر آیه: «فَمَنْ حَآجَّکَ فِیهِ مِن بَعدِ مَا جَاءکَ مِنَ الْعلْم فَقُلْ تَعالَوْاْ نَدْع أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءکُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءکُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعل لَّعنَةُ اللّهِ علَی الْکَاذِبِینَ» نقل کرده است. مسلم این حدیث را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده است. حدیث طولانی است و در برگیرنده چندین فضائل علی علیه السلام می باشد؛ به خصوص در آخر آن حدیث می گوید: هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را صدا زد و فرمود: خداوندا! اینها اهل بیت من هستند. و مسلم این موضوع را در آخر جزء مذکور هم آورده است.

حمیدی هم در کتاب الجمع بین الصحیحین، با سندی از سعد بن ابی وقّاص در گفتار سوم از حدیث های فرد مسلم آن را ذکر کرده است.(3)

16) ثعلبی در تفسیر این آیه از قول مقاتل و کلبی گفته است: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را بر کاروان نجران خواند و آنان را به مباهله دعوت کرد، گفتند: برمی گردیم و در کار خودمان اندیشه می کنیم و فردا می آییم. سپس بعضی ها با یکدیگر خلوت کردند و به عاقب که مؤمن و سردسته و صاحب نظر آنها بود، گفتند: ای بنده مسیح! نظر تو چیست؟ گفت: ای گروه مسیحیان! به خدا دانستید که محمد، پیامبر مرسل است و نسبت به عیسی علیه

1- [1] - تفسير عياشى، ج 1، ص 200، ح 57.
2- [2] - تفسير عياشى، ج 1، ص 200، ح 59.
3- [3] - صحيح مسلم، ج 4 ص 1871، ذيل الحديث، ص 32.

السلام برتری دارد. به خدا قسم، هرگز قومی با پیامبری مباهله نکردند، مگر آن که پس از آن، بزرگسالان ایشان زندگی نکرده و خردسالانشان رشد ننمودهاند. اگر این کار را بکنید، نابود خواهید شد و اگر انجام ندهید فقط دینتان و اعتقادی که در باره عیسی علیه السلام دارید از بین خواهد رفت. پس با او مصالحه کنید و بروید. آن گاه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، در حالی که حسن علیه السلام را در آغوش گرفته بود، و دست حسین علیه السلام در دست او بود و فاطمه سلام الله علیها پشت سر او قرار داشت و علی علیه السلام پشت سر فاطمه سلام الله علیها راه می رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنها می فرمود: وقتی دعا کردم آمین بگوئید. اسقف نجران گفت: ای مسیحیان! من چهره هایی را می بینم که اگر به خدا قسم بدهند که کوهی را نابود کند، حتماً این کار را خواهد کرد. پس مباهله نکنید. اگر این کار را بکنید، هیچ مسیحی تا روز قیامت در روی زمین باقی نخواهد ماند. آن گاه گفتند: ای ابو القاسم! نظر ما این است که با تو مباهله نکنیم و تو را به دین خودت رها سازیم و ما هم بر دین خودمان باشیم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: اگر مباهله را نپذیرید باید مسلمان شوید تا هر چه به نفع و ضرر مسلمانان است بر شما هم تعلّق گیرد. آنها نپذیرفتند. پیامبر گفت: من به شما اعلان جنگ می دهم. گفتند: ما را طاقت جنگیدن با عرب ها نیست، ولی با شما مصالحه می کنیم به این شرط که با ما نجنگید و ما را نترسانید و ما را از دینمان برنگردانید و ما هر سال، دو هزار اسلحه به شما می دهیم. هزار تا در ماه صفر و هزار تا در ماه رجب؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله هم با آنها مصالحه کرد.

ابوبکر بن مردویه نیز این حدیث را با الفاظ و معانی بیشتر از ابن عبّاس و حسن و شعبی و سدی نقل کرده است. در روایت ثعلبی، کلمات بیشتری وجود دارد و آن این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: قسم به کسی که جانم در دست او است، عذاب، اهل نجران را فرا گرفته است؛ اگر مباهله کنند، مسخ می شوند و به بوزینه و خوک تبدیل می شوند و بیابان برای آنها تبدیل به آتش می شود و به زودی خداوند، نجران و اهل آن را نابود خواهد کرد، حتی پرندگانی که در بالای درخت هستند. هنوز یک سال بر مسیحیان نگذشته بود که نابود شدند و آن گاه خداوند این آیه را نازل کرد: «إِنَّ هَـذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَـهٍ إِلاَّ

اللّهُ وَإِنَّ اللّهَ لَهُوَ الْعزِيزُ الْحَكِيمُ»(1) [آری، داستان درست (مسیح) همین است؛ و معبودی جز خدا نیست، و خداست که در واقع، همان شکست ناپذیر حکیم است]

17) و شافعی ابن مغازلی در کتاب مناقب از قول شعبی، از جابر بن عبدالله، این حدیث را نقل کرده است که: عاقب و سید از اهالی نجران نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند. آن دو را به اسلام دعوت کرد. گفتند: ای محمّد! ما قبل از تو اسلام آورده ایم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دروغ می گویید، اگر بخواهید به شما خواهم گفت که چه چیزی مانع شد که اسلام بیاورید. گفتند: بگو. پیامبر فرمود: دوست داشتن صلیب و نوشیدن شراب و خوردن گوشت خوک. سپس آن دو را به مباهله دعوت کرد. آن دو وعده دادند که فردا برای این کار نزد او بیایند. رسول خدا، فردای آن روز در حالی که دست علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را گرفته بود، آمد. سپس به دنبال آن دو نفر فرستاد، امّا نیامدند و در نتیجه بر آنها مالیات بست. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: قسم به آن کسی که مرا به حق فرستاده است، اگر این کار را می کردند، خداوند در بیابان، باران آتش بر آنها می فرستاد. جابر گفت: این آیه در باره آنها نازل شده است.«فَقُلْ تَعالَوْاْ نَدْع أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ». شعبی گفته است: مقصود از «أَبْنَاءَنَا» حسن و حسین علیهما السلام می باشد و منظور از «نِسَاءَنَا» فاطمه سلام الله علیها است و مراد از «أَنفُسَنَا» علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد. گفتم: اخبار در این مورد از هر دو فریق شیعه و سنی فراوان است. و از ترس طولانی شدن کلام به این مقدار کم بسنده کردیم. و الله الموفق.(2)

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعالَوْاْ إِلَى كَلَمَةٍ سَوَاء...فَقُولُواْ اشْهَدُواْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (64)»

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعالَوْاْ إِلَى كَلَمَةٍ سَوَاء بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَ لاَ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لاَ يَتَّخِذَ بَعضُنَا بَعضاً أَرْبَابا مِّن دُونِ اللّهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُولُواْ اشْهَدُواْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (64)»

[بگو: ای اهل کتاب! بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است،

1- [1] - آل عمران/ 62.
2- [2] - مناقب مغازلی، ص 263، ح 310.

بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد. پس اگر (از این پیشنهاد) اعراض کردند، بگویید: شاهد باشید که ما مسلمانیم (نه شما)]

1) محمد بن حسن شیبانی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که منظور سخن در این جا، شهادت بر این موضوع است که: خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداوند است و عیسی علیه السلام بنده خدا است و او مانند حضرت آدم مخلوق می باشد.

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَآجُّونَ فِی ابراهیم وَ...كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (67)»

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَآجُّونَ فِی ابراهیم وَ مَا أُنزِلَتِ التَّورَاهُ وَ الإنجِيلُ إِلاَّ مِن بَعدِهِ أَفَلاَ تَعقِلُونَ (65) هَا أَنتُمْ هَؤُلاء حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُم بِهِ علمٌ فَلِمَ تُحَآجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُم بِهِ علْمٌ وَاللّهُ يَعلَمُ وَأَنتُمْ لاَ تَعلَمُونَ (66) مَا كَانَ ابراهیم يَهُودِيًّا وَ لاَ نَصْرَانِيًّا وَ لَكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (67)»

[ای اهل کتاب! چرا در باره ابراهیم محاجه می کنید با آن که تورات و انجیل بعد از او نازل شده است؟ آیا تعقل نمی کنید؟ * هان شما (اهل کتاب) همانان هستید که در باره آن چه نسبت به آن دانشی داشتید، محاجّه کردید؛ پس چرا در مورد چیزی که بدان دانشی ندارید، محاجّه می کنید با آن که خدا می داند و شما نمی دانید؟ * ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حق گرایی فرمانبردار بود و از مشرکان نبود]

1) علی بن ابراهیم می گوید: آیه «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَآجُّونَ فِی ابراهیم وَمَا أُنزِلَتِ التَّورَاهُ وَالإنجِيلُ إِلاَّ مِن بَعدِهِ أَفَلاَ تَعقِلُونَ» و سپس می گوید: «هَاأَنتُمْ هَؤُلاء» یعنی شما ای کسانی که «حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُم بِهِ علمٌ» یعنی در آن چیزهایی که در تورات و انجیل است «فَلِمَ تُحَآجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُم بِهِ علْمٌ» یعنی با آن چه که در صحف ابراهیم است. «والله یعلم و أنتم لا تعلمون» سپس گفت: «مَا كَانَ ابراهیم يَهُودِيًّا وَلاَ نَصْرَانِيًّا وَلَكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»(1)

2) عیاشی از عبیدالله حلبی، از امام صادق علیه السلام، از امیرالمؤمنین علیه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 112.

السلام نقل کرده است: که امام فرمود: «ما کان ابراهیم یهودیاً و لا نصرانیاً» یعنی نه یهودی بود که به سوی مغرب نماز بخواند و نه مسیحی بود که رو به سوی مشرق نماز بخواند. «و لکن کان حنیفاً مسلماً» یعنی بر دین محمد صلی الله علیه و آله بود.(1)

«إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِابراهیم لَلَّذِینَ اتَّبَعوهُ وَ...وَ اکْفُرُواْ آخِرَهُ لَعلَّهُمْ یَرْجِعونَ (72)»

«إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِابراهیم لَلَّذِینَ اتَّبَعوهُ وَ هَـذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُواْ وَ اللّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ (68) وَدَّت طَّآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْکِتَابِ لَوْ یُضِلُّونَکُمْ وَ مَا یُضِلُّونَ إِلاَّ أَنفُسَهُمْ وَ مَا یَشْعِرُونَ (69) یَا أَهْلَ الْکِتَابِ لِمَ تَکْفُرُونَ بِآیَاتِ اللّهِ وَ أَنتُمْ تَشْهَدُونَ (70) یَا أَهْلَ الْکِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنتُمْ تَعلَمُونَ (71) وَ قَالَت طَّآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْکِتَابِ آمِنُواْ بِالَّذِیَ أُنزِلَ علَی الَّذِینَ آمَنُواْ وَجْهَ النَّهَارِ وَ اکْفُرُواْ آخِرَهُ لَعلَّهُمْ یَرْجِعونَ (72)»

[در حقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند و (نیز) این پیامبر و کسانی که (به آیین او) ایمان آورده اند و خدا سرور مؤمنان است * گروهی از اهل کتاب آرزو می کنند کاش شما را گمراه می کردند؛ در صورتی که جز خودشان (کسی) را گمراه نمی کنند و نمی فهمند *ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می ورزید با آن که خود (به درستی آن) گواهی می دهید؟ * ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل درمی آمیزید و حقیقت را کتمان می کنید با این که خود می دانید؟ * و جماعتی از اهل کتاب گفتند: در آغاز روز به آن چه بر مؤمنان نازل شد، ایمان بیاورید و در پایان (روز) انکار کنید، شاید آنان (از اسلام) برگردند]

1) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از عمر بن یزید، نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا قسم، شما از خاندان محمد علیهم السلام هستید. گفتم: قربان شما بشوم، از خود آنها هستیم؟ گفت: آری، به خدا از خود آنها هستید، و سه بار این کلام را تکرار کرد. سپس به

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 201، ح 60.

من نگاه کرد و من هم به او نگاه کردم. آن گاه فرمود: ای عمر! خداوند در کتابش می فرماید: «إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِابراهیم لَلَّذِینَ اتَّبَعوهُ وَهَـذَا النَّبِیُّ وَالَّذِینَ آمَنُواْ وَاللّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ»(1)

2) احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضّال، از حمّاد بن عثمان، از عبدالله بن سلیمان صیرفی نقل کرده است که ایشان از امام باقر علیه السلام شنیده است که می گوید: «إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِابراهیم لَلَّذِینَ اتَّبَعوهُ وَهَـذَا النَّبِیُّ وَالَّذِینَ آمَنُواْ» سپس گفت: به خدا قسم، شما بر دین و بر طریقه ابراهیم هستید و شما سزاوارترین مردم به او می باشید.(2)

3) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشّاء، از مثنّی، از عبدالله بن عجلان، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که ایشان در باره آیه «إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِابراهیم لَلَّذِینَ اتَّبَعوهُ وَهَـذَا النَّبِیُّ وَالَّذِینَ آمَنُواْ» فرمود: آنها ائمه علیهم السلام هستند و کسانی که از آنها پیروی می کنند.(3)

4) شیخ در کتاب امالی خود، از محمد بن محمد، یعنی شیخ مفید، از ابو عبدالله حسین بن احمد بن مغیره، از حیدر بن محمد سمرقندی، از محمّد بن عمر کشیّ، از یعقوب بن یزید، از محمد بن عذافر، از عمر بن یزید نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابن یزید! به خدا قسم تو از ما اهل بیت هستی. گفتم: قربانت گردم، از آل محمد هستم؟ گفت: آری، به خدا قسم. گفت: جانم فدای تو، از خودشان هستم؟ گفت: آری، به خدا قسم از خود آنها هستی ای عمر! آیا کتاب خداوند عز و جل را نخوانده ای که می فرماید: «إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِابراهیم لَلَّذِینَ اتَّبَعوهُ وَهَـذَا النَّبِیُّ وَالَّذِینَ آمَنُواْ وَاللّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ» آیا این فرموده خداوند را که نامش بلند مرتبه باد، نخوانده ای که می فرماید: «فَمَن تَبِعنِی فَإِنَّهُ مِنِّی وَمَنْ عصَانِی فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ»(4) (5)[پس هر که از من پیروی کند، بیگمان، او از من است، و هر که مرا نافرمانی کند، به یقین، تو آمرزنده و مهربانی]

5) عیّاشی از عمر بن یزید، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 113.
2- [2] - محاسن ، ص ، 147، ح 57.

3- [3] - کافی، ج 1، ص 344، ح 20.
4- [4] - ابراهیم/ 36.
5- [5] - امالی، ج 1، ص 44.

فرمود: به خدا قسم، شما از آل محمّد صلوات الله علیهم اجمعین هستید. گفتم: جانم فدایت باد، از خود آنها هستم؟ گفت: به خدا از خودشان هستی. این گفته را سه بار تکرار کرد. سپس به من نگاه کرد و به من گفت: ای عمَر! خداوند می فرماید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِابراهیم لَلَّذِينَ اتَّبَعوهُ وَهَـذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَاللّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»(1)

6) از علی بن نعمان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره آیه: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِابراهیم لَلَّذِينَ اتَّبَعوهُ وَهَـذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَاللّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» فرمود: آنها ائمه علیهم السلام و پیروان آنها هستند.(2)

7) از ابو صباح کنانی نقل شده است که امام صادق علیه السلام این آیه را قرائت کرد: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِابراهیم لَلَّذِينَ اتَّبَعوهُ وَهَـذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَاللّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» سپس گفت: علی علیه السلام بر دین ابراهیم و بر طریقه او است و شما هم شایسته ترین مردم نسبت به او هستید.(3) سپس فرمود: علی علیه السلام بر دین ابراهیم و بر روش اوست و شما سزاوارترین مردم به او هستید.

8) شیخ طبرسی روایت کرده است که امام علی علیه السلام فرمود: سزاوارترین مردم نسبت به پیامبران، داناترین آنها است نسبت به آن چیزی که آورده اند. سپس این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِابراهیم لَلَّذِينَ اتَّبَعوهُ وَهَـذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَاللّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»(4)

9) زمخشری در کتاب ربیع الابرار از امام علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: بی شک سزاوارترین مردم به پیامبران، داناترین آنها هستند نسبت به آن چیزی که آورده اند. سپس این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِابراهیم لَلَّذِينَ اتَّبَعوهُ» تا آخر آیه. و فرمود: بدون شک، دوست محمد صلی الله علیه و آله کسی است که از خدا اطاعت کند. هر چند که خویشاوند محمّد نباشد و همانا دشمن محمد کسی است که از خدا نافرمانی کند، هر چند با محمّد، خویشاوند باشد.(5)

10) علی بن ابراهیم در باره آیه «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنتُمْ تَعلَمُونَ» گفته است: یعنی به صفات رسول خدا صلی الله علیه

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 201، ح 61.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 201، ح 62.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 201، ح 63.
4- [4] - مجمع البیان، ج 2، ص 318.
5- [5] - ربیع الابرار، ج 3، ص 560.

و آله که در تورات آمده است، آگاهی دارید و آن را پنهان می کنید.(1)

11) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود آمده است که امام باقر علیه السلام در باره آیه:«وَقَالَت طَّآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُواْ بِالَّذِىَ أُنزِلَ علَى الَّذِينَ آمَنُواْ وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُواْ آخِرَهُ لَعلَّهُمْ يَرْجِعونَ» فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد و چون رو به سوی بیت المقدس نماز می خواند، یهودیان از این کار خوشحال بودند. وقتی خداوند او را از نماز خواندن به سوی بیت المقدس باز داشت و دستور داد رو به کعبه نماز بخواند، یهودیان از این کار عصبانی شدند. تغییر قبله هنگام نماز ظهر بود. پس گفتند: محمد صلی الله علیه و آله، نماز ظهر را رو به قبله ما خواند، پس به آن چه که بر محمد صلی الله علیه و آله پیش از ظهر نازل شده است ایمان بیاورید و به بقیه آن کفر بورزید. منظور آنها قبله بود هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به کعبه نماز خواند. «لَعلَّهُمْ يَرْجِعونَ» یعنی امید است که رو به سوی قبله ما کنند.(2)

«وَ لاَ تُؤْمِنُواْ إِلاَّ لِمَن تَبِع دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَى...مَن يَشَاء وَ اللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعظِيمِ (74)»

«وَ لاَ تُؤْمِنُواْ إِلاَّ لِمَن تَبِع دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللّهِ أَن يُؤْتَى أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَآجُّوكُمْ عندَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاء وَ اللّهُ وَاسِع علِيمٌ (73) يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاء وَ اللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعظِيمِ (74)»

[و (گفتند) جز به کسی که دین شما را پیروی کند، ایمان نیاورید. بگو: هدایت، هدایت خداست مبادا به کسی نظیر آن چه به شما داده شده داده شود یا در پیشگاه پروردگارتان با شما محاجه کنند، بگو: (این) تفضل به دست خداست. آن را به هر کس که بخواهد می دهد و خداوند گشایشگر داناست * رحمت خود را به هر کس که بخواهد، مخصوص می گرداند و خداوند دارای بخشش بزرگ است]

1) بشاره مصطفی، از سعید بن زید بن ارطاه، از کمیل بن زیاد نقل کرده است که علی علیه السلام در سخنی فرمود: ای کمیل! رسول خدا صلی الله علیه و آله در یک روزی که مهاجران و انصار گرد هم جمع شده بودند، در نیمه ماه رمضان آن گاه که در بالای منبر خود سر پا ایستاده بود، سخنی گفت. ایشان فرمود: علی علیه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 113.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 113.

السلام و دو فرزند او، که همگی آنها از نیکان می باشند، از من می باشند و من هم از آنها هستم. آنان در مرتبه بعد از مادرشان همگی پاک و مطهر هستند. آنها بسان کشتی هستند؛ هر کس سوار آن کشتی شود، نجات پیدا می کند و هر کس جا بماند، سقوط می کند. نجات یافته در بهشت است و سقوط کرده در آتش. «الْفَضْلَ بِيَدِ اللّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاء»، «وَاللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعظِيمِ» ای کمیل! برای چه به ما حسادت می ورزند. خداوند ما را به وجود آورده است قبل از این که آنها، ما را بشناسند. آیا فکر می کنی با حسادتشان نسبت به ما، ما را از پروردگارمان باز می دارند؟(1)

«وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِن تَأْمَنْهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ...وَ يَقُولُونَ علَى اللّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعلَمُونَ (75)»

«وَ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِن تَأْمَنْهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْکَ وَ مِنْهُم مَّنْ إِن تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لاَّ يُؤَدِّهِ إِلَيْکَ إِلاَّ مَا دُمْتَ علَيْهِ قَآئِمًا ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ قَالُواْ لَيْسَ عَلَيْنَا فِى الأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَ يَقُولُونَ علَى اللّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ يَعلَمُونَ (75)»

[و از اهل کتاب کسی است که اگر او را بر مال فراوانی امین شمری، آن را به تو برگرداند و از آنان کسی است که اگر او را بر دیناری امین شمری، آن را به تو نمی پردازد، مگر آن که دایماً بر (سر) وی به پا ایستی. این بدان سبب است که آنان (به پندار خود) گفتند: در مورد کسانی که کتاب آسمانی ندارند، بر زیان ما راهی نیست و بر خدا دروغ می بندند با این که خودشان (هم) می دانند]

1) علی بن ابراهیم: در باره آیه «وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِن تَأْمَنْهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْکَ وَمِنْهُم مَّنْ إِن تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لاَّ يُؤَدِّهِ إِلَيْکَ إِلاَّ مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَآئِمًا ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ قَالُواْ لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ» فرمود: یهودیان گفتند: بر ما حلال است که مال و اموال آدمهای اُمّی را بگیریم و امیّون آنهایی هستند که کتابی ندارند. خداوند در جواب آنها فرمود: «وَيَقُولُونَ عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعلَمُونَ»(2)

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعهْدِ اللّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ...وَ لاَ يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عذَابٌ أَلِيمٌ (77)»

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعهْدِ اللّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً أُوْلَـئِکَ لاَ خَلاَقَ لَهُمْ فِى الآخِرَهِ وَ لاَ يُكَلِّمُهُمُ اللّهُ وَ لاَ يَنظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَ لاَ يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عذَابٌ أَلِيمٌ (77)»

1- [1] - بشاره مصطفی، ص 30.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 113.

[کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می فروشند، آنان را در آخرت بهره ای نیست و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی گوید و به ایشان نمی نگرد و پاکشان نمی گرداند و عذابی دردناک خواهند داشت]

1) شیخ در کتاب امالی، از حفّار، از عثمان بن احمد، از ابو قلابه، از وهب بن جریر و از ابو زید هروی و آن دو از شعبه، از اعمش، از ابو وائل، از عبدالله نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس قسمی بخورد که به وسیله آن مال برادرش را تصاحب کند، خداوند را در حال خشم و غضب ملاقات خواهد کرد. خداوند این گفته را در کتابش تأیید کرده است، آن جا که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعهْدِ اللّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً». اشعث بن قیس ناگهان ظاهر شد و گفت: این آیه در باره من نازل شده است. داوری مخاصمه ای را به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردم و او با قسم دادن من در آن باره قضاوت کرد.

2) از شیخ، از حفّار، از عثمان بن احمد، از ابو قلابه، از وهب بن جریر، از پدرش، از عدی بن عدی، از رجاء بن حیوه و از عرس بن عمیره نقل شده است که گفت: عدی بن عدی، از پدرش نقل کرده است که: امرؤالقیس و مردی از حضرموت مخاصمه خود را که بر سر یک قطعه زمین بود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا برهان و بینهای داری؟ اگر زمین تو را با قسم خوردن تصاحب کند، از کسانی خواهد بود که خداوند در روز قیامت به او نگاه نمی کند و او را به عنوان انسان درستکار نمی پذیرد و عذاب دردناک در انتظار او است. آن مرد ترسید و زمین را به او پس داد.(1)

3) شیخ، از حفّار، از عثمان بن احمد، از ابو قلابه، از ابو ولید، از ابو عوانه عبد الملک بن عمیر، از علقمه بن وائل، از پدرش نقل کرده است: مردی از حضرموت و امرؤالقیس بر سر یک قطعه زمین با هم منازعه داشتند. به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند. امرؤالقیس گفت: این مرد، زمین مرا در جاهلیت غصب کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: آیا دلیل و برهانی داری؟ گفت: نه. فرمود: پس باید قسم بخورد. گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! در این صورت، زمین مرا تصاحب خواهد کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر زمین

1- [1] - امالی، ج 1، ص 368.

تو را بگیرد، از کسانی خواهد بود که خداوند در روز قیامت به او نگاه نخواهد کرد و او را به عنوان انسان درستکار نخواهد پذیرفت و دچار عذاب دردناک خواهد شد.(1)

4) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، از یکی از دوستانش، از آدم بن اسحاق، از عبد الرزاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمّد بن سالم نقل کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: این آیه در باره عهد و پیمان نازل شده است: «إِنَّ الَّذِینَ یَشْتَرُونَ بِعهْدِ اللّهِ وَأَیْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِیلاً أُوْلَـئِکَ لاَ خَلاَقَ لَهُمْ فِی الآخِرَهِ وَلاَ یُکَلِّمُهُمُ اللّهُ وَلاَ یَنظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَلاَ یُزَکِّیهِمْ وَلَهُمْ عذَابٌ أَلِیمٌ» و کلمه «خلاق» یعنی نصیب و بهره. پس کسی که در آخرت، نصیب و بهره ای ندارد، چگونه می خواهد وارد بهشت شود؟(2)

5) عیّاشی، از علی بن میمون صائغ ابو الاکراد، از عبدالله بن ابی یعفور نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام شنیده است: سه دسته هستند که خداوند در روز قیامت به آنها نگاه نمی کند و آنها را به عنوان انسان های درستکار نمی پذیرد و دچار عذاب دردناک خواهند شد: کسی که ادعای امامت از جانب خدا بکند و حق او نباشد، کسی که امامی را که از جانب خدا می باشد انکار کند، و کسی که بگوید: فلانی و فلانی بهره ای از اسلام دارند.(3)

6) از ابوحمزه ثمالی، از امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است که فرمود: سه دسته هستند که خداوند در روز قیامت نه با آنها سخن می گوید و نه به آنها نگاه می کند و نه آنها را به عنوان انسان های درستکار می پذیرد و آنها دچار عذاب دردناک می شوند: هر کس امامی را که از جانب خدا می باشد، انکار کند، یا ادعا بکند که او امام است از جانب غیر خدا، یا بپندارد که فلانی و فلانی بهره ای از اسلام دارند.(4)

7) اسحاق بن ابی هلال، از امام علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: آیا شما را از بزرگترین زنا با خبر بکنم؟ گفتند: بلی، ای امیرالمؤمنین! گفت: زن شوهرداری که زناکار باشد و دارای بچه ای بشود و آن بچه را به شوهر خود نسبت

1- [1] - امالی، ج 1، ص 368.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 27 ح 1.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 201، ح 65.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 201، ح 65.

دهد. او همان کسی است که خداوند با او صحبت نمی کند و به او نگاه نمی کند و او را به عنوان انسان درستکار نمی پذیرد و دچار عذاب دردناک خواهد شد.(1)

8) محمد حلبی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: سه کس هستند که خداوند در روز قیامت به آنها نگاه نمی کند و آنها را نمی پذیرد و آنها دچار عذاب دردناک خواهند شد: مردان دیّوث، افراد فحشا پیشه و فحشاگر و آدم توانمندی که از مردم، طلب مال می کند.(2)

9) از ابوحمزه از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: سه کَس هستند که خداوند در روز قیامت نه با آنها صحبت می کند و نه به آنها نگاه میکند و نه آنها را می پذیرد و آنها دچار عذاب دردناک خواهند بود: پیرمرد زناکار، فقیر متکبّر و پادشاه ستمگر.(3)

10) از سکونی، از امام محمد باقر علیه السلام از پدرش امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است که رسول خدا فرمود: سه دسته هستند که خداوند در روز قیامت به آنها نگاه نمی کند و آنها را پاک نمی پذیرد و آنها دچار عذاب دردناک می شوند: کسی که دامن تکبّر را به دنبال خود می کشد، کسی که کالای خود را با دروغ، آراسته جلوه دهد و مردی که با محبت از تو استقبال کند، ولی قلبش پر از کینه و غش باشد.(4)

11) ابوذر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: سه دسته هستند که خداوند در روز قیامت، نه با آنها صحبت می کند و نه آنها را می پذیرد و آنها دچار عذاب دردناک خواهند شد. پرسیدم: این زیانکاران چه کسانی هستند؟ فرمود: آدم متکبّر، و کسی که بر دیگران منت بگذارد و کسی که کالایش را با قسم دروغ رواج دهد و بفروشد. پیامبر این گفته را سه بار تکرار کرد.(5)

12) به نقل از سلمان: سه کَس هستند که خداوند در روز قیامت به آنها نگاه نمی کند: زناکاری که موهای جو گندمی دارد و سنّی از او گذشته است، آدم فقیر و متکبّر و مغرور، آدمی که از قسم به عنوان کالا استفاده می کند. بدون قسم چیزی

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 202، ح 66.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 202، ح 67.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 202، ح 68.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 202، ح 69.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 203، ح 70.

نمی خرد و بدون قسم چیزی نمی فروشد.(1)

13) از ابو معمّر سعدی، از امام علی علیه السلام نقل شده است که امام در باره «و لا ینظر إلیهم بوم القیامه» فرمود: یعنی با خیر خواهی به آنها نگاه نمی کند؛ یعنی به آنها رحم نمی کند. بعضی اوقات عرب ها به آدمهای بزرگ و یا پادشاه می گویند: به ما نگاه نمی کنی. یعنی به ما خیر نمی رسانی، و این همان نگاهی است که خداوند به خلق خود می کند.(2)

«وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِیقًا یَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم ...تُعلِّمُونَ الْکِتَابَ وَ بِمَا کُنتُمْ تَدْرُسُونَ (79)»

«وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِیقًا یَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْکِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْکِتَابِ وَ مَا هُوَ مِنَ الْکِتَابِ وَ یَقُولُونَ هُوَ مِنْ عندِ اللّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عندِ اللّهِ وَ یَقُولُونَ علَی اللّهِ الْکَذِبَ وَ هُمْ یَعلَمُونَ (78) مَا کَانَ لِبَشَرٍ أَن یُؤْتِیَهُ اللّهُ الْکِتَابَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّهَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنَّاسِ کُونُواْ عِبَادًا لِّی مِن دُونِ اللّهِ وَ لَـکِن کُونُواْ رَبَّانِیِّینَ بِمَا کُنتُمْ تُعلِّمُونَ الْکِتَابَ وَ بِمَا کُنتُمْ تَدْرُسُونَ (79)»

[و از میان آنان گروهی هستند که زبان خود را به (خواندن) کتاب (تحریف شده ای) می پیچانند تا آن (بربافته) را از (مطالب) کتاب (آسمانی) پندارید، با این که آن از کتاب (آسمانی) نیست و می گویند آن از جانب خداست در صورتی که از جانب خدا نیست و بر خدا دروغ می بندند، با این که خودشان (هم) می دانند * هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد، سپس او به مردم بگوید به جای خدا بندگان من باشید، بلکه (باید بگوید) به سبب آن که کتاب (آسمانی) تعلیم می دادید و از آن رو که درس می خواندید، علمای دین باشید]

1) علی بن ابراهیم: در باره آیه «وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِیقًا یَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْکِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْکِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْکِتَابِ وَیَقُولُونَ هُوَ مِنْ عندِ اللّهِ» فرموده است: یهودیان چیزی را می گویند که در تورات نیست، ولی می گویند که در تورات هست. خداوند آنها را دروغگو می داند.(3)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 203، ح 71.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 203، ح 72.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 114.

2) و علی بن ابراهیم در باره «مَا کَانَ لِبَشَرٍ أَن یُؤْتِیَهُ اللّهُ الْکِتَابَ وَالْحُکْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنَّاسِ کُونُواْ عبَادًا لِّی مِن دُونِ اللّهِ وَلَـکِن کُونُواْ رَبَّانِیِّینَ» گفته است: هیچ وقت عیسی به مردم نگفت که من شما را آفریده ام و بندگان من باشید. ولی به آنها گفت: ربانیّون باشید؛ یعنی دانشمند.(1)

«وَ لاَ یَأْمُرَکُمْ أَن تَتَّخِذُواْ الْمَلاَئِکَهَ وَ النِّبِیِّینَ أَرْبَابا أَیَأْمُرُکُم بِالْکُفْرِ بَعدَ إِذْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ (80)»

[و (نیز) شما را فرمان نخواهد داد که فرشتگان و پیامبران را به خدایی بگیرید. آیا پس از آن که سر به فرمان (خدا) نهاده اید (باز) شما را به کفر وامی دارد؟]

1) علی بن ابراهیم: قومی فرشتگان را پرستش می کردند و گروهی از مسیحیان پنداشتند که عیسی خدا است و یهودیان گفتند که عزیر، پسر خدا است. آن گاه خداوند فرمود: «وَلاَ یَأْمُرَکُمْ أَن تَتَّخِذُواْ الْمَلاَئِکَهَ وَالنِّبِیِّینَ أَرْبَابا».(2)

«وَ إِذْ أَخَذَ اللّهُ مِیثَاقَ النَّبِیِّینَ لَمَا آتَیْتُکُم...وَ أَنَاْ مَعکُم مِّنَ الشَّاهِدِینَ (81)»

«وَ إِذْ أَخَذَ اللّهُ مِیثَاقَ النَّبِیِّینَ لَمَا آتَیْتُکُم مِّن کِتَابٍ وَ حِکْمَهٍ ثُمَّ جَاءکُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ علَی ذَلِکُمْ إِصْرِی قَالُواْ أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُواْ وَ أَنَاْ مَعکُم مِّنَ الشَّاهِدِینَ (81)»

[و (یاد کن) هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم؛ سپس شما را فرستاده ای آمد که آن چه را با شماست، تصدیق کرد؛ البته به او ایمان بیاورید و حتما یاریش کنید. آن گاه فرمود: آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید؟ گفتند: آری، اقرار کردیم. فرمود: پس گواه باشید و من با شما از گواهانم]

1) علی بن ابراهیم: خداوند، میثاق محمد صلی الله علیه و آله را از دیگر پیامبران گرفته است که به او ایمان بیاورند و او را یاری کنند و خبر او را به

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 114.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 114.

ملّت هایشان بدهند.(1)

2) علی بن ابراهیم گفته است: پدرم، از ابن ابی عمیر، از ابن مسکان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خداوند، هیچ پیامبری را، از حضرت آدم گرفته تا سایر پیامبران، نفرستاده است، مگر این که باز می گردند و به علی علیه السلام کمک می کنند، و این گفته خداوند است: «لتؤمِنُنَّ بِهِ» که مقصود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. «وَلَتَنصُرُنَّهُ» که مقصود امیر المؤمنین علی علیه السلام می باشد. سپس در عالم ذرّ به آنها فرمود: «أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ علَی ذَلِکُمْ إِصْرِی» یعنی عهد و پیمان مرا، «قَالُواْ أَقْرَرْنَا قَالَ» یعنی خدا به فرشتگان فرمود: «فَاشْهَدُواْ وَأَنَاْ مَعکُم مِّنَ الشَّاهِدِینَ» و این به همراه همان آیه ای است که در سوره احزاب آمده است: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثَاقَهُمْ وَ مِنکَ وَ مِن نُّوحٍ وَابراهیم وَ مُوسَی وَ عیسَی ابْنِ مَرْیَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّیثَاقًا غَلِیظًا»(2) [و (یاد کن) هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم و از (همه) آنان پیمانی استوار گرفتیم] و آیه ای که در سوره اعراف است: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ»(3) [و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت].

3) سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عبدالله بن مسکان، از فیض بن ابی شیبه نقل کرده است که امام صادق علیه السلام آیه «وَإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِیثَاقَ النَّبِیِّیْنَ» و تا آخر آیه را تلاوت کرد و فرمود: باید به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان بیاورید و به یاری علی علیه السلام بشتابید، و فرمود: بلی، به خدا قسم، از آدم گرفته تا همه پیامبران، خداوند هیچ پیامبر و یا رسولی را نفرستاده، مگر این که همه آنها را به دنیا باز میگرداند تا در حضور علی علیه السلام بجنگند.(4)

4) صاحب کتاب الواحده از ابو محمد حسن بن عبدالله اطروشی کوفی، از عبدالله بن جعفر بن محمد بجلی، از احمد بن محمد بن خالد برقی، از عبدالرحمن بن ابی نجران، از عاصم بن حمید، از ابو حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 114.

2- [2] - احزاب/ 7.
3- [3] - اعراف/ 172.
4- [4] - مختصر بصائر الدرجات، ص 25.

نقل کرده است که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی، یگانه و یکتا است و در وحدانیت خود بی همتا است. آن گاه با کلمه ای سخن گفت. آن کلمه به نور تبدیل شد و سپس از آن نور، محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را و مرا و نسل مرا آفرید. سپس با کلمه ای سخن گفت و آن کلمه به روح تبدیل شد و خداوند، آن روح را در داخل آن نور قرار داد و آن را در بدن ما جای داد. پس ما روح خدا و کلمه او هستیم و ما حجّت خلق او هستیم و همواره در پناه سایه ای سبز هستیم؛ جایی که نه خورشید است و نه ماه و نه روز و نه چشمی که پلک بزند. او را می پرستیم و به تقدیس او می پردازیم و تسبیح گوی او هستیم. او پیش از آن که خلقش را بیافریند، از پیامبران، عهد و پیمان گرفت که به ما ایمان بیاورند و به یاری ما بشتابند. آن جا که می فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّيْنَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنصُرُنَّهُ» یعنی «لتؤمننَّ» به محمد صلی الله علیه و آله ایمان بیاورند و به یاری جانشین او بشتابند. به محمّد صلی الله علیه و آله ایمان آوردند، ولی به جانشین او کمک نکردند؛ اما به زودی همگی کمک خواهند کرد. خداوند، علاوه بر پیمان محمد صلی الله علیه و آله، از من نیز عهد و پیمان گرفته است تا به همدیگر یاری برسانیم. پس همانا من به یاری محمد صلی الله علیه و آله شتافتم و در حضور او جنگیدم و دشمنانش را کشتم و از طریق کمک کردن به محمد صلی الله علیه و آله به آن عهد و پیمانی که خداوند از من گرفته بود، وفا کردم؛ اما هیچ یک از پیامبران خدا و فرستادگان او به یاری من نیامدند؛ چرا که خداوند، آنها را قبض روح کرده است؛ ولی آنان به زودی به یاری من خواهند آمد.(1)

5) حسن بن ابی الحسن دیلمی در کتابش با سند خود از فرج بن ابی شیبه نقل کرده است که امام صادق علیه السلام پس از تلاوت آیه «وَإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّيْنَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ» فرمود: مقصود، رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد و مقصود از «وَلَتَنصُرُنَّهُ» جانشین او علی علیه السلام می باشد. خداوند هر پیغمبر و یا رسولی را که فرستاده، برای پیامبری محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام از آنها عهد و

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 32.

پیمان گرفته است.(1)

6) عیاشی، از حبیب سجستانی نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام در باره آیه: «وإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنصُرُنَّهُ» پرسیدم: پس چگونه است که موسی به عیسی ایمان می آورد و او را یاری می کند، در حالی که او را ندیده است و چگونه عیسی به محمد صلی الله علیه و آله ایمان می آورد و او را یاری می دهد در حالی که او را ندیده است؟! سپس فرمود: ای حبیب! از قرآن، آیات بسیاری حذف شده است؛ ولی چیزی به آن اضافه نشده است، مگر چند تا حرف که کاتبان قرآن، این حروف را به اشتباه(2) بر قرآن افزوده‌اند و مردان نیز در آن به وادی گمان و توهّم در غلتیده‌اند، در حالی که وهم و پنداری بیش نیست. پس آیه را چنین بخوان: «واذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ- أمم- النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ». و گفت: خداوند، این آیه را این گونه نازل کرده است، ای حبیب! به خدا قسم، هیچ ملتی از ملّت هایی که قبل از موسی بودند به آن عهد و پیمانی که خدا از آنها در باره پیامبر بعد از خودشان گرفته بود، وفا نکردند. ملت موسی هم هنگامی که موسی آمد، دروغ گفتند و به او ایمان نیاوردند و به جز تعداد اندکی از آنها، کسی او را یاری نکرد. ملت عیسی هم به محمّد صلی الله علیه و آله دروغ گفتند و به او ایمان نیاوردند و هنگامی که مبعوث شد، فقط تعداد اندکی به او ایمان آوردند و یاریش کردند. این امت نیز، آن عهد و پیمانی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای علی بن ابی طالب علیه السلام گرفته بود، انکار کردند. آن روزی که علی علیه السلام را به جانشینی خود منصوب کرد و مردم را در زمان حیات خویش به پذیرش ولایت و اطاعت از او دعوت کرد و از آنان در این زمینه، گواه و تأیید گرفت. کدام عهد و پیمان از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام، محکم تر می باشد؟ به خدا قسم، وفا نکردند، بلکه انکار کردند

1- [1] - تأویل الآیات، ج 1، ص 116، ح 29.
2- [2] - این حدیث، مرسل است و هیچ کدام از اهل حدیث نگفته اند که حبیب سجستانی مورد وثوق است. در ضمن، این حدیث با آن چه که علما بر آن اجماع دارند، مغایرت دارد. علما اعتقاد دارند که قرآن کریم، همان

است که در قالب یک کتاب، جمع آوری شده و اکنون در اختیار ماست و تا روز قیامت نه بر آن افزوده می شود و نه از آن کاسته می شود.

و دروغ گفتند.(1)

7) بکیر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خداوند از پیروان ما عهد و پیمان گرفته است که ولایت ما را بپذیرند. آنها در عالم ذرّ بودند، آن روزی که از آنها در قالب عالم ذر، میثاق گرفت و آنان به خداوندی خدا و پیامبری محمد صلی الله علیه و آله اقرار کردند و نیز خداوند، امامان پاکش علیهم السلام را در حالی که در عالم ظل (مجردات) بودند، بر محمّد صلی الله علیه و آله عرضه کرد و گفت: خداوند، آنها را از گلی خلق کرده است که با آن، حضرت آدم را خلق کرده بود، و نیز فرمود: خداوند، روح شیعیان ما را دو هزار سال، پیش از بدن هایشان خلق کرده است و (ولایت) را بر آنها عرضه کرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را به آنها معرفی کرد و ما آنها را از لحن گفتارشان می شناسیم.(2)

8) زراره می گوید به امام باقر علیه السلام گفتم: آیا میتوان گفت آن گاه که خداوند در عالم ذر، در صلب آدم، از انسانها میثاق گرفت و سپس آنها را بر خویش عرضه کرد، در واقع به منزله دیدار آدمیان با خدا بوده است؟ فرمود: بلی ای زراره؛ آنها ذره ای در پیش او بودند که خداوند بر ربوبیت خویش و نبوت محمّد صلی الله علیه و آله از آنان عهد و پیمان گرفت؛ سپس عهده دار رزق و روزی آنها شد و دیدار آدمیان با خودش (خداوند) را از یاد آنان برد و در دلهای آنها شناخت خود را جایگزین ساخت. پس ناگزیر، هر که را که از او میثاق گرفته است، وارد دنیا می کند؛ اگر آن عهد و پیمانی را که در باره محمد صلی الله علیه و آله از او گرفته شده بود، انکار کند، دیگر اقرار به میثاق قبلی (اقرار به ربوبیت پروردگار) به حال او سودی ندارد؛ ولی هر کس عهد و پیمان با محمّد صلی الله علیه و آله را انکار نکند، آن اقرار پیشین در نزد پروردگار، به حال او سودمند خواهد بود.(3)

9) فیض بن ابی شیبه می گوید: امام صادق علیه السلام پس از تلاوت آیه «وإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ» تا آخر آیه، فرمود: حتماً به رسول خدا صلی الله

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 203، ح 73.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 204، ح 74.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 203، ح 73.

علیه و آله و سلم ایمان می آورید و حتماً به یاری علی علیه السلام می شتابید. گفتم: به یاری علی علیه السلام می شتابید؟ فرمود: بلی، خداوند، هیچ پیامبر و رسولی را نفرستاده، مگر این که آنها را به دنیا باز می گرداند تا در رکاب امیر المؤمنین علی علیه السلام بجنگند.(1)

10) سلام بن مُستنیر می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: کسانی نامی بر خود نهاده اند که خداوند آن نام را جز بر علی ابن ابی طالب علیه السلام ننهاده است و تأویل آن هنوز نیامده است. گفتم: جانم فدایت! چه وقت تأویل آن می آید؟ گفت: وقتی تأویل آن بیاید، خداوند، پیامبران و مؤمنان را در برابر خود جمع می کند تا به یاری علی علیه السلام بشتابند. خداوند نیز در این زمینه فرموده است: «وإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّيْنَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ءأقررتم وأخذتم على ذلكم إصرى قالو أقررنا قال فاشهدوا و أنا مَعكُم مِنَ الشَّاهِدِينَ». در آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله، پرچم را به دست علی بن ابی طالب علیه السلام می سپارد و علی علیه السلام امیر همه مخلوقات می شود و همه خلایق در زیر پرچم او قرار می گیرند و او امیر و سرور همه آنها خواهد بود. تأویل این نام، چنین است.(2)

«أَفَغَيْرَ دِينِ اللّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَن...أُوْلَـئِکَ لَهُمْ عذَابٌ أَلِيمٌ وَ مَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ(91)»

«أَفَغَيْرَ دِينِ اللّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَن فِى السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ طَوْعا وَ كَرْهًا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعونَ (83) قُلْ آمَنَّا بِاللّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَى ابراهيم وَ إِسْمَاعيلَ وَ إِسْحَـقَ وَ يَعقُوبَ وَ الأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِىَ مُوسَى وَعيسَى وَالنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (84) وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الاِسْلاَمِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِى الآخِرَهِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (85) كَيْفَ يَهْدِى اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُواْ بَعدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُواْ أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللّهُ لاَ يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (86) أُوْلَـئِکَ جَزَآؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعنَهَ اللّهِ وَ الْمَلآئِكَهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعينَ (87) خَالِدِينَ فِيهَا لاَ يُخَفَّفُ عنْهُمُ الْعذَابُ وَ لاَ هُمْ يُنظَرُونَ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 204، ح 76.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 205، ح 77.

(88) إِلاَّ الَّذِينَ تَابُواْ مِن بَعدِ ذَلِکَ وَ أَصْلَحُواْ فَإِنَّ الله غَفُورٌ رَّحِيمٌ (89) إِنَّ الَّذِينَ کَفَرُواْ بَعدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُواْ کُفْرًا لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَ أُوْلَـئِکَ هُمُ الضَّآلُّونَ (90) إِنَّ الَّذِينَ کَفَرُواْ وَ مَاتُواْ وَهُمْ کُفَّارٌ فَلَن يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِم مِّلْءُ الأَرْضِ ذَهَبًا وَ لَوِ افْتَدَى بِهِ أُوْلَـئِکَ لَهُمْ عذَابٌ أَلِيمٌ وَ مَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ(91)»

[آیا جز دین خدا را می جویند با آن که هر که در آسمانها و زمین است، خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است و به سوی او بازگردانیده می شوید * بگو: به خدا و آن چه بر ما نازل شده و آن چه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده و آن چه به موسی و عیسی و انبیای (دیگر) از جانب پروردگارشان داده شده گرویدیم و میان هیچ یک از آنان فرق نمی گذاریم و ما او را فرمانبرداریم * و هر که جز اسلام دینی (دیگر) جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است * چگونه خداوند قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند، هدایت می کند، با آن که شهادت دادند که این رسول بر حق است و برایشان دلایل روشن آمد و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی کند * آنان سزایشان این است که لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی برایشان است *در آن (لعنت) جاودانه بمانند. نه عذاب از ایشان کاسته گردد و نه مهلت یابند * مگر کسانی که پس از آن توبه کردند و درستگاری (پیشه) نمودند که خداوند آمرزنده مهربان است * کسانی که پس از ایمان خود کافر شدند، سپس بر کفر (خود) افزودند، هرگز توبه آنان پذیرفته نخواهد شد و آنان خود گمراهانند * در حقیقت، کسانی که کافر شده و در حال کفر مرده اند، اگر چه (فراخنای) زمین را پر از طلا کنند و آن را (برای خود) فدیه دهند، هرگز از هیچ یک از آنان پذیرفته نگردد. آنان را عذابی دردناک خواهد بود و یاورانی نخواهند داشت]

1) عیّاشی از عمّار بن ابی احوص، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خداوند تبارک و تعالی در ابتدای آفرینش، دو دریا خلق کرد؛ یکی از آنها شیرین و گوارا بود و دیگری شور و تلخ. آن گاه خاک آدم را از آن دریای شیرین و گوارا آفرید. سپس آن دریای شیرین را بر دریای شور و تلخ جاری ساخت و آن را به لجن بد بو تبدیل نمود. آن گاه آدم را خلق کرد. سپس از کتف

راست آدم یک مشت برداشت و آن را در صلب آدم پاشید و گفت: اینها در بهشت هستند و اهمیتی نمی دهم. سپس از کتف چپ آدم یک مشت برداشت و آن را در صلب آدم پاشید و گفت: اینها در آتش هستند و اهمیتی نمی دهم و در مقابل کاری که انجام می دهم بازخواست نمی شوم؛ ولی برای من در باره اینها و آنها بداء حاصل خواهد شد و اینها به زودی مورد سئوال قرار گرفته می شوند. امام صادق علیه السلام گفت: اما در آن روز، اصحاب شمال (جهنمّی ها) در عالم ذرّ از پروردگارشان پرسیدند: پروردگارا! چرا آتش را بر ما واجب گردانیدی، تو که داور عادل هستی، قبل از این که حجّت بر ما تمام شود و ما را با پیامبران بیازمایی و به فرمانبری یا نافرمانی ما پی ببری؟ خداوند تبارک و تعالی پاسخ داد: همین الآن با دلیل و برهان به شما خبر خواهم داد که اطاعت می کنید و یا نافرمانی؛ و پس از اطلاع، عذر و بهانه می آورید. امام صادق علیه السلام فرمود: آن گاه خداوند به مالک، متولّی آتش جهنم، وحی کرد که به آتش دستور بدهد تا زبانه بکشد و جماعتی را از خودش بیرون بریزد. سپس خارج شدند و خداوند به آنها فرمود: به میل خود وارد آتش شوید. گفتند: به میل خود وارد نمی شویم. دوباره فرمود: اطاعت کنید و وارد شوید، در غیر این صورت، بر خلاف میل شما، با همین آتش به شدت عذابتان خواهم کرد. گفتند: ما از ترس آتش به سوی تو فرار کرده ایم و در باره آن با تو به منازعه پرداخته ایم. چون تو آن را بر ما واجب گردانیده ای و ما را از دوزخیان قرار داده ای. پس چگونه ممکن است که با میل خود وارد آن شویم؟ با اصحاب یمین (بهشتیان) شروع کن و به آنها امر کن که داخل آتش بروند؛ اگر می خواهی که بین ما و آنها به عدالت رفتار کرده باشی. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به اصحاب یمین امر کرد که وارد آتش شوند و آنها در پیشگاه او در عالم ذرّ بودند. به آنها فرمود: با میل خود وارد این آتش بشوید. آنها شروع به وارد شدن در آن آتش کردند و همگی وارد آن شدند. اما خداوند، آتش را برای آنها سرد و سلامت گردانید. و آنها را از آتش بیرون آورد. سپس خداوند تبارک و تعالی اصحاب یمین و اصحاب شمال را صدا زد و به آنها گفت: آیا من پروردگار شما نیستم؟ اصحاب یمین گفتند: همین طور است بار خدایا؛ ما آفریده و مخلوق تو هستیم، به تو اقرار و از تو اطاعت می کنیم. اصحاب شمال گفتند: درست است پروردگارا؛ ما آفریده و مخلوق تو هستیم، بدون این که ما را تمایلی به آن باشد، و

این است گفتار خداوند که می فرماید: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعا وَکَرْهًا وَإِلَیْهِ یُرْجَعونَ» امام صادق علیه السلام فرمود: توحید و یکتا پرستی آنان این گونه است.(1)

2) از عبابه اسدی نقل شده است که از علی علیه السلام شنیده است که می فرماید: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعا وَکَرْهًا وَإِلَیْهِ یُرْجَعونَ» آیا این امر اتفاق افتاده است؟ گفتم: بلی، یا امیر المؤمنین. فرمود: نه، چنین نیست. قسم به کسی که جانم در دست اوست، تا آن گاه که زن با مرد مجردی(2) همراه می شود در حالی که هر دو در امان هستند و از مار و عقرب و مانند آن نیز دیگر ترسی وجود نداشته باشد.

3) صالح بن میثم می گوید: از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعا وَکَرْهًا» پرسیدم: گفت: این زمانی است که علی علیه السلام می گوید: من شایسته ترین مردم نسبت به این آیه هستم: «وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَیْمَانِهِمْ لاَ یَبْعثُ اللّهُ مَن یَمُوتُ بَلَی وَعدًا علَیْهِ حَقًّا وَل_کِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لاَ یَعلَمُونَ* لیُبیّن لهم الّذی یَختلِفونَ فیه و لیَعلم الّذینَ کفروا أنّهم کانوا کاذبینَ»(3) (4) [و با سخت ترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که میمیرد، بر نخواهد انگیخت. آری، (انجام) این وعده بر او حق است، لیکن بیشتر مردم نمیدانند* تا (خدا) آن چه را در (مورد) آن اختلاف دارند، برای آنان توضیح دهد، و تا کسانی که کافر شدهاند، بدانند که آنها خود دروغ میگفتهاند]

4) رفاعه بن موسی می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام این آیه را می خواند: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعا وَکَرْهًا» و فرمود: وقتی قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کند، زمینی باقی نمی ماند، مگر این که صدای شهادت: لا إله إلّا الله و أنّ محمداً رسول الله از آن بلند می شود.(5)

5) ابن بکیر می گوید: از ابو الحسن علیه السلام در باره آیه « وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِی

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 205، ح 78.

2- [2] - در روایت تعبیر «بمن عذب» است که برای آن معنای روشنی نیافتیم و لذا احتمال داده شد عبارت صحیح «بمن عزب» باشد. (مترجمین)
3- [3] - نحل/ آیات 38_39.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 206، ح 80.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 206، ح 81؛ ینابیع الموده، ص 421.

السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعا وَكَرْهًا» پرسیدم، فرمود: در باره حضرت قائم علیه السلام نازل شده است؛ آن گاه که بر یهودیان و مسیحیان و صابئین و زندیقها و اهل رده و کفّار در مشرق و مغرب جهان خروج می کند و اسلام را بر آنها عرضه می دارد، هر کس با میل خود اسلام را بپذیرد، به او دستور می دهد که نماز بخواند و زکات بدهد و به آن چیزی که مسلمان به انجام آن مکلّف شده و خداوند به او واجب گردانیده، امر می کند، و هر کس اسلام را نپذیرد، گردنش را می زند تا این که در مشرق و مغرب جهان کسی باقی نماند، مگر این که توحید را بپذیرد. به او گفتم: جانم فدای شما! مردم بیش از اینها هستند. فرمود: وقتی خداوند اراده کند کاری را انجام دهد، زیاد را کم می گرداند و کم را بی شمار.(1)

6) این بابویه، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم و یعقوب بن زید و همگی از ابن فضّال، از ابن بکیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که ایشان در باره آیه «وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعا وَكَرْهًا» فرمود: منظور از این آیه، پذیرش توحید و وحدانیت خداوند عز و جل است.(2)

7) شیخ در کتاب امالی، از گروهی، از ابوالمفضّل، از احمد بن عبد العزیز جوهری در بصره، از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی، از پدرش، از محمّد بن عودن بن عبدالله بن حارث، از پدرش، از عبدالله بن عباس در باره آیه «وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعا وَكَرْهًا» فرمود: فرشتگان در آسمان و مؤمنان در زمین به دلخواه، ایمان آوردند. اوّلین و قدیمی ترین فرد این ملّت در ایمان آوردن، علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد و هر امّتی یک پیشرو دارد. منافقان با اکراه و اجبار ایمان آورده اند و علی بن ابی طالب علیه السلام، اوّلین شخص این امّت است که اسلام آورده است و اوّلین کسی است که از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشرکین و پس از آن با منافقین و آنهایی که با زور ایمان آورده اند، جنگیده است.

8) شیخ با سند خود، از ابو محمد فحّام، از ابو الحسن محمد بن احمد بن عبید الله هاشمی منصوری، از عموی پدرم ابو موسی عیسی بن احمد بن عیسی بن منصور، از امام علی نقی علیه السلام، از پدرش، امام محمدّ تقی علیه السلام، از

1- [1] - تفسير عياشى، ج 1، ص 207، ح 82.
2- [2] - توحيد، ج 46 ح 7.

پدرش امام رضا علیه السلام، از پدرش امام موسی کاظم علیه السلام نقل کرده است که فرمود: نزد سرور ما امام صادق علیه السلام بودم که ناگهان اشجع سلمی(1) وارد شد و امام را مدح نمود؛ اما متوجه شد که امام صادق علیه السلام مریض است، پس نشست و حرفی نزد. سید و سرور ما امام صادق علیه السلام به او فرمود: بیماری را رها کن و چیزی را که به خاطر آن آمدی، برای ما بگو. وی دو بیت زیر را خواند:
خداوند با لطف و رحمت خویش، لباس عافیت و سلامت را بر تو بپوشاند؛ چه هنگامی که خواب بر تو غلبه کند و چه آن گاه که دچار بی خوابی میشوی. خداوند، بیماری را از جسم تو خارج کند همچنان که طناب ذلّت بار نیاز و خواهش را از گردن تو باز کرده است. امام فرمود: ای خادم! به همراه خودت چه داری؟ گفت: چهار صد درهم. فرمود : آن را به اشجع بده. آن را گرفت و تشکر کرد و رفت. امام فرمود: او را برگردانید. اشجع گفت: ای سرورم! از تو درخواست کردم، به من بخشیدی و بی نیازم کردی؛ پس چرا مرا بازگردانیدی؟ امام صادق علیه السلام فرمود : پدرم به نقل از پدرانش به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرموده است: بهترین بخشش آن است که نعمت آن بیشتر و با دوام تر باشد، و چیزی که من به تو دادم، برای تو یک نعمت پایدار نمی شود. این انگشتر مرا بگیر. اگر ده هزار درهم در قبال آن به تو دادند، بفروش و گرنه فلان موقع نزد من بازگرد تا آن مبلغ را به تو بدهم. اشجع گفت: سرور من! به راستی مرا بی نیاز گردانیدی؛ ولی من دائماً در سفر هستم و در جاهای ترسناک رفت و آمد می کنم. چیزی به من بیاموز که بتوانم از خودم محافظت کنم. امام گفت: هر گاه از چیزی ترسیدی دست راستت را بر فرق سرت بگذار و با صدای بلند این آیه را بخوان: «أَفَغَيْرَ دِينِ اللّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعونَ». اشجع گفت: به بیابانی رسیدم که در آن، جن فراوان بود. شنیدم کسی می گوید: او را بگیرید. این آیه را خواندم، آن گوینده گفت: چگونه دستگیرش کنیم در حالی که با یک آیه طیّبه از خود محافظت کرده است.(2)

9) علی بن ابراهیم در باره «أَفَغَيْرَ دِينِ اللّهِ يَبْغُونَ» گفته است: منظور این است

1- [1] - اشجع بن عمرو سلمی؛ شاعری بود ماهر و توانا و در همه زمینه ها شعر می گفت. وی در زمره شاعران بزرگ قرار دارد و هم ردیف

ابونواس و ابوالعتاهیه می باشد. ابن شهر آشوب او را از شاعران اهل بیت علیهم السلام به شمار آورده است. «اعیان الشیعه، ج 3 ص 447».

2- [2] - امالی، ج 1، ص 287.

که آیا غیر از این دین را می جویید؟ به شما گفتم که به محمّد صلی الله علیه و آله و جانشین او اقرار کنید «وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعا وَکَرْهًا» یعنی از ترس شمشیر. علی بن ابراهیم می گوید: سپس خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله دستور داد که به پیامبران و فرستادگان و کتاب اقرار کند و به او گفت: ای محمد! «قُلْ»، «آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنزِلَ علَیْنَا وَمَا أُنزِلَ علَی ابراهیم وَإِسْمَاعیلَ وَإِسْحَقَ وَیَعقُوبَ وَالأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِیَ مُوسَی وَعیسَی» و آن چه داده شده است به «النَّبِیُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لاَ نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ».(1)

10) عیّاشی از حنان بن سدیر، از پدرش نقل کرده است که می گوید از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا فرزندان یعقوب علیه السلام، پیامبر هستند؟ گفت: نه؛ ولی آنها نوه های فرزندان پیامبران می باشند. آنان فارغ البال و آسوده از دنیا رفتند. آنها توبه کردند و به یاد آوردند که چه کرده اند.(2)

11) علی بن ابراهیم در باره «و من یتبغِ غیر الإسلام دیناً فلن یُقبَلَ منه» گفته است که از آیات محکم می باشد. سپس خداوند عز و جل یاد می کند از: «الَّذِینَ یَنقُضُونَ عهْدَ اللَّهِ»(3) [همانانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند]. که در باره امیر المؤمنین علیه السلام می باشد که پس از پیامبر به او کفر ورزیدند و آن گاه این آیات نازل شد: «کَیْفَ یَهْدِی اللّهُ قَوْمًا کَفَرُواْ بَعدَ إِیمَانِهِمْ وَشَهِدُواْ أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءهُمُ الْبَیِّنَاتُ وَاللّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ * أُوْلَـئِکَ جَزَآؤُهُمْ أَنَّ علَیْهِمْ لَعنَةَ اللّهِ وَالْمَلآئِکَهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعینَ * خَالِدِینَ فِیهَا لاَ یُخَفَّفُ عنْهُمُ الْعذَابُ وَلاَ هُمْ یُنظَرُونَ * إِلاَّ الَّذِینَ تَابُواْ مِن بَعدِ ذَلِکَ وَأَصْلَحُواْ فَإِنَّ الله غَفُورٌ رَّحِیمٌ * إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ بَعدَ إِیمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُواْ کُفْرًا لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُوْلَـئِکَ هُمُ الضَّآلُّونَ * إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ وَمَاتُواْ وَهُمْ کُفَّارٌ فَلَن یُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِم مِّلْءُ الأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدَی بِهِ أُوْلَـئِکَ لَهُمْ عذَابٌ أَلِیمٌ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِینَ *» و همه اینها در باره دشمنان خاندان محمد صلی الله علیه و آله می باشد.(4)

12) طبرسی در تفسیر مجمع البیان در باره آیه: «کَیْفَ یَهْدِی اللّهُ قَوْمًا کَفَرُواْ بَعدَ إِیمَانِهِمْ وَشَهِدُواْ أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءهُمُ الْبَیِّنَاتُ وَاللّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 115.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 207، ح 83.
3- [3] - بقره/ 27.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1/ ص 115.

*أُوْلَـئِکَ جَزَآؤُهُمْ أَنَّ علَيْهِمْ لَعنَةَ اللّهِ وَالْمَلآئِکَهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعينَ * خَالِدِينَ فِيهَا لاَ يُخَفَّفُ عنْهُمُ الْعذَابُ وَلاَ هُمْ يُنظَرُونَ * إِلاَّ الَّذِينَ تَابُواْ» می گوید: گفته اند که این آیات در باره فردی از انصار به نام حارث بن سوید بن صامت می باشد. او با حیله و نیرنگ، مجذّر بن زیاد بلوی را کشته و فرار کرده بود و از اسلام برگشته بود. او به مکّه رفت؛ ولی پشیمان شد. از قبیله اش خواست از پیامبر صلی الله علیه و آله بپرسند که آیا او می تواند توبه کند؟ آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله سئوال کردند و این آیات نازل شد تا «إلاّ الذین تابوا» یکی از افراد قبیله اش این آیات را نزد او برد و او گفت: من می دانم که تو راستگو هستی و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از تو راستگوتر است و خداوند از همه صادقتر است. او به مدینه برگشت و توبه کرد و اسلام او نیکو گردید. طبرسی گفته است: این موضوع از امام صادق علیه السلام روایت شده است.(1)

«لَن تَنَالُواْ الْبِرَّ حَتَّى تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنفِقُواْ مِن شَىْءٍ فَإِنَّ اللّهَ بِهِ عَلِيمٌ(92)»

[هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آن چه دوست دارید، انفاق کنید و از هر چه انفاق کنید، قطعا خدا بدان داناست]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عمر بن عبد العزیز، از یونس بن ظبیان، نقل کرده است: که امام صادق علیه السلام این آیه را چنین خواند: «لَن تَنَالُواْ الْبِرَّ حَتَّى تُنفِقُواْ مَّا تُحِبُّونَ» و فرمود: این آیه را این گونه بخوان. (2)

2) او همچنین از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم، از پدرش، و همگی از حسن بن محبوب، از ابو ولاد حنّاط نقل کرده است که وی از امام صادق علیه السلام پرسیده است: مقصود خداوند عز و جل از احسان در آیه «و بالوالدین احساناً» چه می باشد؟ امام صادق علیه السلام جواب داد: احسان، یعنی این که همراه خوبی برای آن دو باشی و آنها را وادار نکنی که از تو چیزی بخواهند که به آن نیاز دارند، هر چند افراد بی نیازی باشند. مگر خداوند عز و جل نفرموده است: «لَن تَنَالُواْ الْبِرَّ حَتَّى تُنفِقُواْ ممَّا تُحِبُّونَ».(3)

1- [1] - مجمع البیان، ج 2، ص 338.

2- [2] - کافی، ج 8، ص 183، ح 209.
3- [3] - کافی ج 2 ،ص 126، ح 1.

3) عیاشی، از یونس بن ظبیان نقل کرده است که امام صادق علیه السلام آیه را چنین خوانده است: «لَن تَنَالُواْ الْبِرَّ حَتَّی تُنفِقُواْ مَّا تُحِبُّونَ».(1)

4) مفضّل بن عمر می گوید: روزی بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و چیزی هم همراهم بود. آن را جلوی امام گذاشتم. پرسید: این چیست؟ گفتم: این هدیه بردگان و بندگان تو است.

فرمود: ای مفضّل! پذیرش این و دیگر چیزهایی که می پذیرم از روی نیاز من به آنها نیست؛ آن را می پذیرم تا بدان پاک شوند. سپس ادامه داد و گفت: از پدرم شنیدم: اگر یک سال بر هر کس بگذرد و از مال او چیزی به ما نرسد، چه کم باشد چه زیاد، خداوند در روز قیامت به او نگاه نمی کند، مگر این که او را مورد عفو قرار دهد. سپس فرمود: ای مفضّل! این از فرائضی است که خداوند آن را بر شیعیان ما واجب گردانیده است؛ همچنان که در کتابش فرموده است: «لَن تَنَالُواْ الْبِرَّ حَتَّی تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ». آن بِرّ و پاکی و آن تقوی و راه هدایت و آن دروازه تقوی ما هستیم. دعای ما بر خدا پوشیده نمی ماند. بر حلال و حرام خود اکتفا کنید و از خداوند، درخواست کنید. بر حذر می دارم شما را از این که از احدی از فقها چیزی بپرسید که به شما مربوط نباشد و یا این که خداوند آن را از شما پنهان داشته باشد.(2)

5) محمد بن یعقوب، از تعدای از یاران ما، از احمد بن ابی عبدالله، از محمد بن شعیب، از حسین بن حسن، از عاصم، از یونس، از فردی که اسمش را ذکر کرد، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: من با شِکَر، صدقه می دهم. از او سئوال شد با شکر؟ فرمود: بلی. هیچ چیز را به اندازه شکر دوست ندارم و مایل هستم که با چیزی صدقه بدهم که از همه چیز بیشتر دوست دارم.(3)

6) علی بن ابراهیم: در باره این آیه فرموده است: یعنی به پاداش نمی رسید، مگر این که حق خاندان محمد صلی الله علیه و آله را که شامل خمس و غنایم و مالیات است به آنها بازگردانید.(4)

7) ابو علی طبرسی به نقل از ابن عمر می گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 207، ح 84.
2- [2] - تفسیر عیاشی،ج 1، ص 207، ح 85.
3- [3] - کافی، ج 4، ص 61، ح 3.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 115.

در باره این آیه سئوال شد. فرمود: یعنی این که بنده ای مال خود را ببخشد، در حالی که فردی بخیل و دوست دار دنیا باشد و امیدوار باشد که پولدار شود و از فقر بترسد.(1)

«کُلُّ الطَّعامِ کَانَ حِ_لاًّ لِّبَنِی إِسْرَائِیلَ إِلاَّ مَا...ذَلِکَ فَأُوْلَ_ئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ (94)»

«کُلُّ الطَّعامِ کَانَ حِ_لاًّ لِّبَنِی إِسْرَائِیلَ إِلاَّ مَا حَرَّمَ إِسْرَائِیلُ علَی نَفْسِهِ مِن قَبْلِ أَن تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ فَأْتُواْ بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ (93)» فَمَنِ افْتَرَیَ علَی اللّهِ الْکَذِبَ مِن بَعدِ ذَلِکَ فَأُوْلَ_ئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ (94)»

[همه خوراکیها بر فرزندان اسرائیل حلال بود جز آن چه پیش از نزول تورات، اسرائیل (=یعقوب) بر خویشتن حرام ساخته بود. بگو: اگر (جز این است و) راست می گویید، تورات را بیاورید و آن را بخوانید]

1) علی بن ابراهیم: امام علیه السلام فرمود: حضرت یعقوب علیه السلام دچار بیماری عرق النساء [سیاتیک] بود و به خاطر آن گوشت شتر را بر خود حرام کرد. یهودیان گفتند: گوشت شتر در تورات حرام شده است. خداوند در جواب آنها فرمود: «قُلْ فَأْتُواْ بِالتَّوْرَاهِ فَاتْلُوهَا إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ». اسرائیل خودش آن را بر خودش حرام کرد و برای مردم حرام نگردانید. این حکایت قوم یهود است و لفظ آن لفظ خبر است.(2)

2) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و یا شخص دیگری، از ابن محبوب، از عبدالعزیز عبدی، از عبدالله بن ابی یعفور، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: بنی اسرائیل وقتی گوشت شتر می خوردند، خاصره ایشان درد می گرفت به همین خاطر گوشت شتر را بر خودش حرام کردند و این ماجرا قبل از نزول تورات بود؛ اما وقتی تورات نازل شد، بنی اسرائیل آن را حرام نکردند؛ ولی نمی خوردند.(3)

3) عیاشی، از عبدالله بن ابی یعفور نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «کُلُّ الطَّعامِ کَانَ حِ_لاًّ لِّبَنِی إِسْرَائِیلَ إِلاَّ مَا حَرَّمَ إِسْرَائِیلُ علَی

1- [1] - مجمع البيان، ج 2، ص 343.
2- [2] - تفسير قمى، ج 1، ص 115.
3- [3] - كافى، ج 5، ص 306، ح 9.

نَفْسِهِ» پرسیدم، امام فرمود: هر گاه بنی إسرائیل گوشت شتر می خوردند، درد خاصره ایشان زیاد می شد و به همین خاطر، گوشت شتر را بر خودشان حرام کرده بودند و این ماجرا قبل از نزول تورات بود. وقتی تورات نازل شد، آن را حرام نکردند ولی نمی خوردند.(1)

4) عمر بن یزید می گوید: به ابوالحسن علیه السلام نامه نوشتم و از او در باره مردی پرسیدم که بنده خود را تدبیر کرده است؛ یعنی به او گفته: بعد از مرگ من، تو آزادی؛ آیا می تواند او را بفروشد؟ حضرت فرمود: در قرآن آمده است: «كُلُّ الطَّعامِ كَانَ حِ_لاًّ لِّبَنِی إِسْرَائِیلَ إِلاَّ مَا حَرَّمَ إِسْرَائِیلُ علَی نَفْسِهِ» (2)

« قُلْ صَدَقَ اللّهُ فَاتَّبِعواْ مِلَّةَ ابراهیم حَنِیفًا وَ مَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ (95) »

[پس کسانی که بعد از این بر خدا دروغ بندند، آنان خود ستمکارانند * بگو: خدا راست گفت، پس از آیین ابراهیم که حق گرا بود و از مشرکان نبود، پیروی کنید]

1) عیّاشی، از حبابه والبیه، از امام حسین علیه السلام شنیده است که فرمود: کسی را نمی شناسم که بر دین ابراهیم باشد، به جز ما و شیعیان ما. صالح آن را این گونه روایت کرده است: هیچ کس بر دین ابراهیم نیست. و جابر چنین روایت کرده است: من کسی را نمی شناسم که بر دین ابراهیم علیه السلام باشد.(3)

«إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعِ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبَارَکًا...فَإِنَّ الله غَنِیٌّ عنِ الْعالَمِینَ (97)»

«إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعِ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبَارَکًا وَ هُدًی لِّلْعالَمِینَ (96) فِیهِ آیَاتٌ بَیِّـنَاتٌ مَّقَامُ ابراهیم وَ مَن دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا وَ لِلّهِ علَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاع إِلَیْهِ سَبِیلاً وَ مَن کَفَرَ فَإِنَّ الله غَنِیٌّ عنِ الْعالَمِینَ (97)»

[در حقیقت، نخستین خانه ای که برای (عبادت) مردم نهاده شده، همان است که در مکه است و مبارک و برای جهانیان (مایه) هدایت است * در آن نشانه هایی روشن است (از جمله) مقام ابراهیم است و هر که در آن درآید در امان است و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 208، ح 86.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 208، ح 87.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 208، ح 88.

برای خدا، حج آن خانه بر عهده مردم است؛ (البته بر) کسی که بتواند به سوی آن راه یابد و هر که کفر ورزد، یقینا خداوند از جهانیان بی نیاز است]

1) محمد بن یعقوب، از تعدادی از یاران ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابو زراره تمیمی، از ابو احسان، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی خداوند عز و جل خواست زمین را به وجود بیاورد، به بادها دستور داد که بر سطح آب بوزند و موج ایجاد کنند. سپس کف کرده و به یک کف واحد تبدیل شوند. خداوند آنها را در مکان فعلی کعبه جمع آوری کرد و آن را به کوهی از کف تبدیل ساخت، آن گاه زمین را در زیر آن گسترانید و این همان سخن خداوند متعال است که می فرماید. «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ مُبَارَكاً» همچنین از سیف بن عمیره، از ابوبکر حضرمی، از امام صادق علیه السلام روایتی شبیه این نقل شده است.(1)

2) از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در باره: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ مُبَارَكاً وَهُدًى لِّلْعالَمِينَ * فِيهِ آيَاتٌ بَيِّـنَاتٌ» فرمود: مقصود از بینات، مقام ابراهیم علیه السلام، آن جا که روی آن سنگ ایستاد و جای پاهایش روی آن نقش بست و نیز حجر الاسود و منزل اسماعیل می باشد.(2)

3) از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمّار نقل شده است که: به امام صادق علیه السلام گفتم: رو به مکّه نماز می خواندم که یک زن جلوی من نشسته بود و یا این که در حال عبور بود. جواب داد: اشکالی ندارد. مکّه، بکّه نامیده شده است؛ زیرا مردان و زنان در آن ازدحام می کنند.(3)

4) از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان نقل شده است که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» پرسیدم که آیا بیت منظور است یا حرم؟ فرمود: هر کس وارد حرم شود و به آن پناه ببرد، از خشم خداوند در امان خواهد بود و اگر حیوانات وحشی

1- [1] - کافی، ج 4، ص 189، ح 7.
2- [2] - کافی، ج 4،ص 223، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 4، ص 526، ح7.

و یا پرندگان وارد آن جا شوند، از ترس و اضطراب و یا اذیت در امان خواهند بود تا این که از حرم خارج شوند.(1)

5) از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی نقل شده است: که از امام صادق علیه السلام در باره «وَمَن دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا» پرسیدم. امام جواب داد: اگر بنده ای در جایی غیر از حرم، مرتکب جنایتی شود و سپس به حرم پناه ببرد، کسی نمی تواند او را در حرم دستگیر کند؛ امّا از خرید کردن، منع می شود؛ نه کسی با او معامله می کند و نه به او غذا داده می شود و نه آب، و کسی با او حرف نمی زند. اگر با او این گونه رفتار شود، طولی نخواهد کشید که از آن جا خارج می شود و او را دستگیر می کنند. اگر در حرم جنایتی مرتکب شود، در همان حرم بر او حدّ جاری می شود؛ چون حرمت حرم را مراعات نکرده است.(2)

6) از محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه نقل شده است که از امام صادق علیه السلام در باره «وَمَن دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا» پرسیدم. فرمود: اگر دزدی در جایی غیر از مکّه دزدی کند و یا مرتکب جنایتی بشود و سپس به مکّه بگریزد، دستگیر نمی شود تا زمانی که در حرم است، مگر این که از آن جا خارج شود؛ اما از خرید کردن منع می شود و با او داد و ستد نمی شود و کسی همنشین او نمی شود، تا این که از آن جا خارج شود و دستگیر گردد؛ ولی اگر آن کار را در حرم انجام دهد، در همان حرم دستگیر می شود.(3)

7) از محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از ابن فضّال و حجّال، از ثعلبه، از ابو خالد قمّاط، از عبد الخالق صیقل نقل شده است: که از امام صادق علیه السلام در باره «وَمَن دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا» پرسیدم و ایشان فرمود: از من چیزی را پرسیدی که تا حالا کسی از من نپرسیده است، مگر آن کسی که خدا بخواهد. سپس فرمود: هر کسی قصد این خانه را بکند و بداند که این همان خانه ای است که خداوند به رفتن به آن جا امر فرموده است و ما اهل بیت صلوات الله علیهم

1- [1] - کافی، ج 4، ص 226، ح 1.

2- [2] - کافی، ج 4، ص 226، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 4، ص 227، ح 3.

اجمعین را بشناسد، طوری که حق شناخت ما را به جا بیاورد، در دنیا و آخرت در امن و امان می باشد.(1)

8) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از ایّوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمّار نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره پرندگان اهلی که وارد حرم شده بودند، سئوال شد. فرمود: نباید به آنها آسیبی برسد؛ چون خداوند عز و جل می فرماید: «وَمَن دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا».(2)

9) ابن بابویه با سند خود، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره «وَمَن دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا» فرمود: در باره قائم اهل بیت عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد. هر کس با او بیعت کند و همراه او داخل شود و با او دست بیعت بدهد و در زمره یارانش در آید، در امان خواهد بود.(3)

10) از او، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین، از جعفر بن بشیر، از عرزمی، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: مکّه، بکّه نامیده شده است، چون مردم در آن مکان دور هم جمع می شوند.(4)

11) از او، از محمد بن موسی بن متوکّل، از علی بن حسین سعد آبادی، از احمد بن عبدالله برقی، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا به کعبه، بکّه گفته اند؟ جواب داد: به خاطر گریه مردم در اطراف و در داخل آن.(5)

12) از او، از پدرش، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از علی بن نعمان، از سعید بن عبدالله اعرج، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: مکان خانه خدا، بکّه نام دارد و مکّه نام آن شهر است.(6)

13) از او، از محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفّار، از عبّاس بن معروف، از علی بن مهزیار، از فضاله، از ابان، از فضیل، از امام باقر علیه السلام نقل شده

1- [1] - کافی، ج 4، ص 545، ح 25.
2- [2] - علل الشرائع، ج 2، ص 159، باب 206 ح 1، چاپ اعلمی.
3- [3] - علل الشرائع، ج 1، ص 111، باب 81، ح 5.
4- [4] - علل الشرائع، ج 2، ص 100، باب 137، ح 1.
5- [5] - علل الشرائع، ج 2، ص 100، باب 137، ح 2.
6- [6] - علل الشرائع، ج2، ص 100، باب 137، ح 3.

است که فرمود: مکّه به این خاطر بکّه نامیده شده است که مردان و زنان در آن ازدحام می کنند و زنان در آن جا در مقابل تو و در سمت راست و چپ تو و به همراه تو نماز می خوانند و اشکالی ندارد؛ اما در دیگر شهرها این امر مکروه می باشد.(1)

14) از او، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد و عبدالله فرزندان محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از عبیدالله بن علی حلبی نقل شده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا مکّه، بکّه نامیده شده است؟ فرمود: چون بعضی از مردم در آن جا برخی دیگر را با دست خود کنار می زنند.(2)

15) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان در باره مردی که در خارج از حرم مرتکب جنایت بشود و سپس به حرم پناه ببرد، فرمود: بر او حدّ جاری نمی شود؛ ولی نه کسی با او صحبت می کند و نه آب و غذا به او داده می شود و به او چیزی فروخته نمی شود. اگر این کارها را انجام دهند و امکاناتی در اختیارش قرار نگیرد، در آستانه خروج قرار می گیرد و آن گاه بر او حدّ جاری می شود. اگر در داخل حرم مرتکب جنایتی بشود، در داخل حرم، حدّ بر او جاری می شود؛ زیرا حرمت حرم را نگاه نداشته است.(3)

16) عیاشی از عبدالصمد بن سعد نقل کرده است: ابو جعفر خواست خانه های اهل مکّه را از آنان بخرد و به مسجد بیفزاید؛ اما قبول نکردند. آنها را تشویق کرد؛ اما نپذیرفتند. او ناراحت شد و به نزد امام صادق علیه السلام آمد به ایشان گفت: من از این مردم خواستم که قسمتی از خانه ها و حیاط آن را بدهند تا به مسجد بیفزاییم؛ اما این اجازه را به من ندادند و مرا سخت ناراحت کردند.امام صادق علیه السلام گفتند: غمگین نباش، زیرا حجّت تو در مقابل ایشان واضح و آشکار است. گفت: با چه دلیلی برای ایشان حجّت بیاورم؟ فرمود: با کتاب خدا. پس گفت: در کجای کتاب خدا؟ حضرت این آیه را خواندند: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ». خداوند به تو خبر داده است که اوّلین خانه ای که برای مردم ساخته شده

1- [1] - علل الشرائع، ج 2، ص 100، باب 137، ح 4.

2- [2] - علل الشرائع، ج 2، ص 101، باب 137، ح 5.
3- [3] - تفسير قمى، ج 1، ص 116.

است، همانی است که در بکّه است. اگر آن خانه ها قبل از کعبه در اختیارشان بوده است، پس متعلق به آنها است؛ اما اگر خانه کعبه، قدیمی تر باشد، آن حیاط و محوطه، متعلق به خانه کعبه است. ابو جعفر با این ادلّه برای آنها دلیل و برهان آورد. آن گاه به او گفتند: هر کاری دوست داری بکن.(1)

17) از حسن بن علی بن نعمان نقل شده است: وقتی مهدی، خلیفه عباسی، در مسجد الحرام به آبادی و عمران مشغول بود، در حیاط مسجد خانه ای بود که آن را از صاحبانش طلب کرد؛ اما آنها نپذیرفتند. در این باره با فقها صحبت کرد. همگی به او گفتند: شایسته نیست که مِلک غصبی در داخل مسجد الحرام قرار دهی. علی بن یقطین به او گفت: ای امیرالمؤمنین! اگر به امام موسی علیه السلام نامه ای بنویسی به تو خواهد گفت که در این باره چه باید بکنی. او هم به والی مدینه نامه ای نوشت تا از امام موسی علیهالسلام بپرسد در باره خانه ای که خواسته ایم آن را جزء مسجد الحرام قرار دهیم؛ اما صاحب آن نمی پذیرد، چه کار باید کرد و راه خروج از این مشکل چیست؟ والی مدینه موضوع را به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفت و او هم پرسید: آیا باید حتماً جواب بدهم؟ گفت: بلی، باید جواب داد. امام فرمود: بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم. اگر خانه کعبه بعد از خانه های مردم ساخته شده، پس مردم سزاوارتر هستند برای تملک حیاط آن و اگر مردم، حیاط کعبه را تملک کرده اند، پس سزاوارتر است که این حیاط از آن کعبه باشد. وقتی نامه به دست مهدی رسید، آن را گرفت و بوسید و دستور داد که آن خانه را ویران کنند. صاحبان آن خانه نزد امام موسی کاظم علیه السلام آمدند و از او خواستند که در باره قیمت آن خانه نامه ای به مهدی بنویسد. امام هم نامه ای به او نوشت و از او خواست بخشی از بهای آن خانه را به آنها بپردازد وی نیز آنها را راضی کرد.(2)

18) از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: همان گونه که خداوند متعال خود را وصف کرده است، عرش او بر آب بود و آب بر روی هوا و هوا هم جاری نمی شود و هیچ آفریده ای جز آب نبود و آب در آن زمان، شیرین و گوارا بود. وقتی خداوند خواست زمین را بیافریند، به بادهای چهارگانه دستور داد که بر سطح آب بوزند تا این که موج به وجود آمد، سپس کف

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 208، ح 89.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 209، ح 90.

کرد، به صورت یک کف واحد؛ سپس آنها را در یک مکانی جمع کرد. آن گاه خداوند امر کرد و آن، به کوهی از کف تبدیل شد. سپس زمین را در زیر آن گسترانید. آن گاه گفت: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعالَمِينَ».(1)

19) زراره می گوید از امام باقر علیه السلام سئوال شد: آیا قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله، مردم برای حج به کعبه می رفتند؟ گفت: بلی، آنها نمی دانند که مردم برای حج به آن جا می رفتند. من به شما بگویم که آدم و نوح و سلیمان علیه السلام به همراه جن و انس و پرندگان برای حج به خانه کعبه رفتند. موسی علیه السلام سوار بر شتر قرمز رنگ به حج رفت و می گفت: لبیک، لبیک. به فرموده خداوند «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعالَمِينَ».(2)

20) عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مکّه، تمامی آن شهر می باشد و بکّه، محل آن سنگی است که مردم در آن جا ازدحام می کنند.(3)

21) جابر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: بکّه، مکان خانه کعبه است و مکّه حرم می باشد و همان است که خداوند فرموده: «وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا».(4)

22) حلبی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا مکّه، بکّه نامیده شده است؟ فرمود: چون در آن جا بعضی از مردم، برخی دیگر را با دست هایشان کنار می زنند.(5)

23) جابر می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: بکّه، مکانی است که کعبه در آن است و مکّه تمامی جاهایی است که حرم شامل آن می شود.(6)

24) حلبی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: در سنگی از سنگهای خانه کعبه نوشته ای یافته شده است با این مضمون: من همان خدا هستم،

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 209، ح 91.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ح 1، ص 210، ح 92.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 210، ح 93.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 210، ح 94.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 210، ح 95.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 210، ح 96.

صاحب بکّه، و در همان روزی آن را آفریدم که آسمانها و زمین و خورشید و ماه و آن دو کوه را خلق کردم و آنها را با هفت فرشته در برگرفتم. در سنگ دیگری نیز نوشته شده بود: این بیت الله الحرام است که در بکّه قرار دارد. خداوند، رزق و روزی مردمان آن جا را از سه طریق بر عهده گرفته است؛ گوشت و آب را مبارک آنان گردانیده است. ابراهیم علیه السلام اوّلین کسی بود که آن را هدیه کرد و بخشید.(1)

25) علی بن جعفر بن محمد از برادرش امام موسی علیه السلام نقل کرده است که ایشان در جواب این که چرا مکّه را بکّه نامیده اند، فرمود: زیرا مردم در آن جا با دست به همدیگر فشار وارد می کنند؛ یعنی در آن مسجد در اطراف کعبه، مردم با دست همدیگر را کنار می زنند.(2)

26) ابن سنان می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم در آیه «فِیهِ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ» منظور از این آیات بیّنات چیست؟ گفت: مقام ابراهیم، هنگامی که بر آن ایستاد و جای دو پایش در آن نقش بست؛ حجرالاسود و منزل اسماعیل علیه السلام.(3)

27) محمد بن مسلم می گوید از امام باقر علیه السلام پرسیدم: منظور خداوند از آیه «فیه آیات بیّنات» چیست؟ فرمود: هر که دچار ترس می شود، در آن در امن و امان است؛ مادامی که حدی از حدود خداوند که موجب دستگیری او بشود، وجود نداشته باشد. گفتم: بنابراین آیا میتوان گفت کسی که به محاربه خدا و رسولش برخاسته و در زمین به فساد مشغول است، در آن در امن و امان است؟ فرمود: داستان او مانند داستان کسی است که در جاده کمین بگذارد و گوسفندی و یا چیزی بگیرد، امام هر کاری بخواهد با او می کند. آن گاه از او در باره پرنده ای که داخل حرم می شود، پرسیدم: فرمود: نه گرفته می شود و نه مورد آزار قرار می گیرد؛ چون خداوند می فرماید: «وَمَن دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا».(4)

28) عبدالله بن سنان می گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم، آیا در آیه «وَمَن دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا» منظور خانه کعبه است یا حرم؟ فرمود: هر یک از مردم

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 210، ح 97.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 211، ح 98.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 211، ح 99.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 212، ح 100.

داخل حرم بشوند و به آن پناه بیاورند در امن و امان هستند. هر مؤمنی که داخل خانه کعبه شود و به آن پناه آورد از خشم خدا در امن و امان است و هر یک از حیوانات وحشی و درندگان و پرندگان وارد حرم شوند، آنها هم از رانده شدن و یا اذیت و آزار در امان هستند تا این که از حرم خارج شوند. (1)

29) هشام بن سالم می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس وارد مکه و داخل مسجد الحرام بشود و حق و حرمت ما را بشناسد، همان قدر که به حق و حرمت مکه پی برده است، خداوند گناهش را می بخشد و او را از امر دنیا و آخرت که برای او اهمیت دارد، بی نیاز می سازد. و این کلام خداوند است که می فرماید: «وَمَن دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا».(2)

30) مثنّی می گوید: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَمَن دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا» پرسیدم. فرمود: اگر دزدی در بیرون از حرم، کاری انجام دهد، سپس داخل حرم بشود، لازم نیست کسی او را دستگیر کند؛ اما از خرید کردن منع می شود. هیچ کس با او معامله نکند و کسی با او حرف نزند. اگر این کارها را انجام دهند و امکانات در اختیار او قرار ندهند، در آستانه خروج قرار می گیرد و دستگیر می شود و وقتی دستگیر شد، حدّ بر او جاری می شود. اگر در داخل حرم کاری انجام دهد، دستگیر شده و حدّ در حرم بر او جاری می شود. زیرا کسی که در حرم مرتکب جنایتی شده، حدّ در خود حرم بر او جاری می شود.(3)

31) عبدالله بن سنان به نقل از امام صادق علیه السلام در باره صیدی که خارج از حرم صید شود و داخل حرم آورده شود، فرمود: وقتی داخل حرم شود، ذبح نمی شود. خداوند می فرماید «وَمَن دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا».(4)

32) عمران حلبی به نقل از امام صادق در باره «وَمَن دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا» می گوید: اگر بنده ای در بیرون حرم کار بدی انجام دهد، سپس به حرم بگریزد، شایسته نیست که دستگیر شود؛ ولی از خرید کردن منع می شود و کسی با او معامله نمی کند و نه طعام داده می شود و نه آب و نه کسی با او سخن می گوید. اگر این کار در مورد او اجرا شود، در آستانه خروج قرار می گیرد و دستگیر می شود؛ اما اگر

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 212، ح 101.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 212، ح 102.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 213، ح 103.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 213، ح 104.

جرم او در حرم صورت گیرد در همان جا دستگیر می شود.(1)

33) عبد الخالق صیقل می گوید از امام صادق علیه السلام در باره «وَمَن دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا» پرسیدم: فرمود: در باره چیزی از من سئوال کردی که هیچ کس از آن نپرسیده بود، مگر آن کس که خدا بخواهد. سپس فرمود: هر کس قصد رفتن به کعبه را کند و بداند این همان خانه ای است که خداوند به رفتن به آن جا امر کرده است و ما اهل بیت را بشناسد و حق این شناخت را بجا بیاورد، در دنیا و آخرت در امان است.(2)

34) علی بن عبدالعزیز می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: جانم فدایت باد، مقصود خداوند از «آیَاتٌ بَیِّـنَاتٌ مَّقَامُ ابراهیم وَمَن دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا» چه کسانی می باشند در حالی که بعضی وقتها مرُجئه و قدری ها (جبریون) و حروریها و زنادقه که به خدا ایمان ندارند هم در آن جا وارد می شوند؟ فرمود: نه، هیچ کرامتی ندارند. پرسیدم: جانم فدایت، پس منظور چه کسانی هستند؟ فرمود: هر کس داخل آن شود و حق ما را بشناسد، همچنان که خانه کعبه را می شناسد، از گناهانش خارج می شود و غم واندوه دنیا و آخرت از او رفع می شود.(3)

35) شیخ مفید در کتاب اختصاص از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که از او در باره اوّلین ساختمانی که خداوند در روی زمین بنا کرده است، سئوال شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: رکن، همان است که در مکّه است و این کلام خداوند است که می فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعِ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبَارَکاً» گفت: راست گفتی ای محمد.(4)

36) ابن شهر آشوب به نقل از امام علی علیه السلام در باره «إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعِ لِلنَّاسِ» گفته است: مردی از او پرسید: آیا آن اوّلین خانه است؟ فرمود: نه، قبل از آن نیز خانه هایی بوده است؛ ولی آن اوّلین خانه ای است که برای مردم ساخته شده است و مبارک است. در آن هدایت و رحمت و برکت است. اوّلین کسی که آن را ساخت ابراهیم علیه السلام است. پس از او قومی از عرب از قبیله جُرهُم(5)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 213، ح 105.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 213، ح 106.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 213، ح 107.
4- [4] - اختصاص، ص 50.
5- [5] - جُرهُم، قبیله ای است در یمن. اسماعیل علیه السلام از آن قبیله زن گرفت. «القاموس المحیط _ ماده جرهم».

آن را ساختند. سپس ویران شد و عمالقه آن را ساختند. بار دیگر ویران شد و قریش آن را بنا کردند.(1)

«فِیهِ آیَاتٌ بَیِّـنَاتٌ مَّقَامُ ابراهیم وَ مَن دَخَلَهُ کَانَ...وَ مَن کَفَرَ فَإِنَّ الله غَنِیٌّ عنِ الْعالَمِینَ (97)»

«فِیهِ آیَاتٌ بَیِّـنَاتٌ مَّقَامُ ابراهیم وَ مَن دَخَلَهُ کَانَ آمِنًا وَ لِلّهِ علَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاع إِلَیْهِ سَبِیلاً وَ مَن کَفَرَ فَإِنَّ الله غَنِیٌّ عنِ الْعالَمِینَ (97)»

[در آن نشانه هایی روشن است (از جمله) مقام ابراهیم است و هر که در آن درآید، در امان است و برای خدا حج آن خانه بر عهده مردم است، (البته بر) کسی که بتواند به سوی آن راه یابد و هر که کفر ورزد، یقینا خداوند از جهانیان بی نیاز است].

1) محمد بن یعقوب، از تعدادی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم بجلی و محمد بن یحیی، از عمرکی بن علی، و همگی آنها از علی بن جعفر، از برادرش امام موسی علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: خداوند عز و جل، حج را در هر سال بر توانگران، واجب گردانیده است. همان طور که فرموده است: «وَلِلّهِ علَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاع إِلَیْهِ سَبِیلاً وَمَن کَفَرَ فَإِنَّ الله غَنِیٌّ عنِ الْعالَمِینَ» پرسیدم: آیا هر کس از ما حج بجا نیاورد کافر است؟ فرمود: نه؛ ولی اگر کسی بگوید این مسئله چنین نیست، کفر ورزیده است.(2)

2) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی بصیر، از عمر بن اذینه روایت شده که گفت: به امام صادق علیه السلام نامه نوشتم و بعضی از مسائل را به همراه ابن بکیر و بعضی دیگر را به همراهی ابوالعباس برای ایشان نوشتم. با املای امام علیه السلام جواب آمد: در باره آیه «وَلِلّهِ علَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاع إِلَیْهِ سَبِیلاً» از من پرسیدی؛ مقصود خداوند، هم حجّ است و هم عمره، چون هر دو واجب هستند.(3)

3) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از

1- [1] - مناقب، ج 2، ص 43.

2- [2] - کافی، ج 4، ص 265، ح 5.
3- [3] - کافی، ج 4، ص 264، ح 1.

حلبی از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَلِلّهِ عِلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاع إِلَیْهِ سَبِیلاً وَمَن کَفَرَ فَإِنَّ الله غَنِیٌّ عنِ الْعالَمِینَ» پرسید: آن راه چیست؟ امام فرمود: این که چیزی داشته باشد و بتواند با آن به حج برود. گفتم: اگر کسی چیزی به او بدهد که بتواند با آن به حج برود، ولی او خجالت بکشد، آیا او در زمره کسانی است که مستطیع هستند و برای حج راهی پیدا کردهاند؟ فرمود: بلی، چرا باید خجالت بکشد، هر چند سوار بر شتر بینی بریده و دُم بریده باشد و اگر بتواند مقداری پیاده و مقداری سواره برود، باید حج را انجام دهد.(1)

4) از او، از علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن یحیی خثعمی نقل شده است که حفص کناسی از امام صادق علیه السلام در باره «وَلِلّهِ علَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاع إِلَیْهِ سَبِیلاً» سئوال کرد. محمد بن یحیی خثعمی می گوید: من حضور داشتم. امام علیه السلام فرمود: هر کس صحیح و سالم باشد و در بدنش مشکلی نداشته باشد و مالی داشته باشد و توشه و مرکبی داشته باشد، او از کسانی است که توانایی رفتن به حج را دارد؛ یا این که فرمود: از کسانی است که مال دارد. حفص کناسی به ایشان گفت: پس اگر کسی سلامت بدنی داشته باشد و توان مالی را دارا باشد و توشه و مرکبی هم داشته باشد، پس او همان است که می تواند حج را به جا بیاورد (مستطیع است)؟ امام فرمود: بلی.(2)

5) از او، از تعدادی از یاران ما، از احمد بن محمّد، از ابن محبوب، از خالد بن جریر، از ابو ربیع شامی نقل شده است که از امام صادق علیه السلام در باره «مَنِ اسْتَطَاع إِلَیْهِ سَبِیلاً» سئوال شد. امام فرمود: مردم چه می گویند؟ پاسخ داده شد: توشه و مرکب. امام صادق علیه السلام فرمود: از امام باقر علیه السلام در این باره سئوال شد، ایشان فرمود: کسی که دارای مرکب و آذوقه باشند، ولی آذوقه او به همان مقداری است که به وسیله آن خانواده خود را تأمین میکند و از دیگر مردم بی نیاز می شود، اگر حق آنان را برداشته و با آن حج برود، آن وقت خانواده اش هلاک می شود. از او سئوال شد: پس معنای سبیل چیست؟ فرمود: گشاده دستی در مال. یعنی وقتی با مقداری از آن به حج می رود، مقدار دیگری را باقی بگذارد تا با آن خانواده اش را تأمین کند، مگر خداوند زکات را واجب نکرده است؛ البته فقط بر

1- [1] - کافی، ج 4، ص 266، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 4، ص 267، ح 2.

کسانی که حداقل دویست درهم داشته باشند(1). (وجوب زکات نیز زمانی است که شخص، درآمد مکفی داشته باشد)

6) از او، از محمد بن ابی عبدالله، از موسی بن عمران، از حسین بن یزید نوفلی، از سکونی نقل شده است که فردی از جبریون به امام صادق علیه السلام گفت: ای فرزند رسول خدا! در باره آیه: «وَلِلّٰهِ علَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاع إِلَیْهِ سَبِیلاً» برای من توضیح بده. آیا مگر این نیست که فقط باید استطاعت داشته باشند؟ امام فرمود: وای بر تو! یعنی توانایی مالی و مرکب، منظور قدرت بدنی نیست. آن مرد گفت: مگر چنین نیست که اگر توانایی مال و مرکب داشت، باید حج بگزارد؟ فرمود: وای بر تو، این گونه نیست که فکر می کنی؛ چه بسا مردی مال فراوانی داشته باشد که بیشتر از توشه راه باشد و مرکب هم داشته باشد ولی به حج نمی رود، مگر این که خداوند عز و جل در این کار به او اجازه بدهد.(2)

7) شیخ در کتاب تهذیب با سند خود از حسین بن سعد، از فضاله بن ایوب، از معاویه بن عمّار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان در باره «وَلِلّٰهِ علَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاع إِلَیْهِ سَبِیلاً» فرمود: این در مورد کسی است که دارای ثروت و سلامت بدن باشد و اگر به خاطر تجارت، حج را به تأخیر بیندازد و امکان پیدا نکند و در این حالت بمیرد، در واقع حکمی از احکام اسلام را بجا نیاورده است؛ چون توانایی آن را داشته است. اگر قومی بخواهند او را به حج بفرستند و او خجالت بکشد و انجام ندهد، او نیز واجبی را ترک کرده است. اگر توان دیگری نداشته باشد، مگر با سوار شدن بر خر بینی بریده و دُم بریده، باید این کار را بکند. و «من کَفَرَ» یعنی کسی که این کار را رها کند و انجام ندهد.(3)

8) از او با سند خود، از موسی بن قاسم، از معاویه بن وهب، از صفوان، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در باره «وَلِلّٰهِ علَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاع إِلَیْهِ سَبِیلاً» فرمود: چیزی داشته باشد که بتواند با آن به حج برود. گفت: اگر حج بر او عرضه شود، ولی امتناع بکند چه؟ فرمود: او از کسانی است که استطاعت دارد و نباید امتناع بکند، هر چند که سوار

1- [1] - کافی، ج 4، ص ،267، ح3.

2- [2] - کافی، ج 4، ص 267، ح 2.
3- [3] - تهذیب، ج 5، ص 18، ح 52.

بر خر بینی بریده و دُم بریده باشد. اگر می تواند مقداری پیاده برود و مقداری سواره، باید این کار را بکند.(1)

9) و نیز از او با سَند خود از احمد بن محمد، از حسین، از قاسم بن محمد، از علی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در باره «وَلِلّهِ علَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاع إِلَیْهِ سَبِیلاً» فرمود: اگر مرکبی ندارد، پیاده برود. گفتم: اگر قادر به پیاده روی نباشد؟ گفت: پیاده و سواره برود. گفت: اگر توانایی نداشته باشد؟ گفت: خادم گروهی بشود و با آنها برود. شیخ گفته است: این خبر حمل بر استحباب (مستحب بودن) می شود.(2)

10) عیّاشی، از ابراهیم بن علی، از عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب، از حسن بن محبوب، از معاویه بن عمّار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان در باره «وَلِلّهِ علَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاع إِلَیْهِ سَبِیلاً» فرمود: این در مورد کسی است که ثروت و سلامتی بدنی داشته باشد و اگر به خاطر تجارت، آن را به تأخیر بیندازد و امکان حج نیابد و بر همان حال بمیرد، در واقع حکمی از احکام اسلام را رها کرده است. اگر حج را بجا نیاورد و او توانایی داشته باشد و اگر کسی بخواهد او را با خودش ببرد و او امتناع کند و انجام ندهد، پس چاره ای ندارد مگر این که سوار بر خرِ بینی بریده و دُم بریده برای حج خارج شود. خداوند فرموده است: «وَمَن کَفَرَ فَإِنَّ الله غَنِیٌّ عنِ الْعالَمِینَ». هر کسی حج را بجا نیاورد در واقع کفر ورزیده است. چرا کافر نباشد در حالی که حکمی از احکام اسلام را بجا نیاورده است. خداوند عز و جل می فرماید: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعلُومَاتٌ فَمَن فَرَضَ فِیهِنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِی الْحَجِّ ».(3) [حج در ماه های معینی است، پس هر کس در این (ماه ها) حج را (بر خود) واجب گرداند (بداند که) در اثنای حج، همبستری و گناه و جدال (روا) نیست] پس انجام فریضه حج، لبّیک گفتن است و لباس احرام پوشیدن و تقلید کردن. هر کدام از اینها را انجام دهد فریضه حج را بجا آورده است و حج فقط در این ماه هایی که خداوند فرموده است صورت می گیرد: «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعلُومَاتٌ».(4)

1- [1] - تهذیب، ج 5، ص 3، ح 4.
2- [2] - تهذیب، ج 5، ص 10، ح 26، و استبصار، ج 2، ص 141.

3- [3] - بقره،/ 197.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 213، ح 108.

11) زراره به نقل از امام باقر علیه السلام می گوید: اسلام بر پنج چیز بنا نهاده شده است: بر نماز و زکات و حج و روزه و ولایت. پرسیدم: کدام یک از اینها برتر است؟ گفت: ولایت، برترین آنها است؛ زیرا ولایت، کلید آنها است و والی راهنما و راه بلد آنها است. پرسیدم: پس از آن کدام برتر است؟ گفت: نماز. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «نماز ستون دین شما است.» پرسیدم: پس از آن کدام برتر است؟ فرمود: زکات. زیرا آن را قرین نماز قرار داد و خودش قبل از زکات نماز گزارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زکات گناهان را از بین می برد. پرسیدم: پس از زکات کدام برتر است؟ فرمود: حجّ چون خداوند می فرماید: «وَلِلّهِ علَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاع إِلَیْهِ سَبِیلاً وَ مَن کَفَرَ فَإِنَّ الله غَنِیٌّ عنِ الْعالَمِینَ». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حجّی که پذیرفته شده باشد، بهتر از بیست نماز نافله است و هر کسی به طواف خانه کعبه برود و هفت بار دور آن بگردد و دو رکعت نمازش را درست به جا بیاورد، آمرزیده می شود. در باره (منزلت و ثواب) یوم عرفه و یوم مزدلفه نیز سخن گفت. سپس گفتم پس از حج چیست؟ فرمود: روزه. گفتم: چرا روزه در آخر قرار گرفته است؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «روزه سپر آتش جهنّم است». سپس فرمود: برترین چیزها آنهایی هستند که نتوانی بدون بازگشت به آنها و ادای آنها توبه کنی. نماز و زکات و حج و ولایت از آن چیزهایی هستند که هیچ چیز جز بجا آوردن آنها جایشان را پر نمی کند. اما روزه را اگر نگیری و یا افطار کنی و یا در سفر باشی، به جای آن در روزهای دیگر روزه می گیری و یا به جای آن گناه، فدیه می دهی و دیگر نیازی نیست که قضای آن را بجا بیاوری و مانند آن چهار چیز نیست که هیچ چیز جای آنها را نمی گیرد.(1)

12) عمر بن اذینه می گوید: از امام صادق علیه السلام در باره آیه: «وَلِلّهِ علَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاع إِلَیْهِ سَبِیلاً» پرسیدم که منظور، حجّ بدون عمره است یا نه، فرمود: مقصود، هم حجّ است و هم عمره؛ چون هر دو واجب هستند.(2)

13) از عبدالرحمن بن سیابه، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در باره «وَلِلّهِ علَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاع إِلَیْهِ سَبِیلاً» فرمود: هر کس از سلامت

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 214، ح 109.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 215، ح 110.

بدنی برخوردار باشد و از نظر مالی در تنگدستی نباشد و مال و مرکب هم داشته باشد، باید حج بگزارد.(1)

14) از او، از کنانی، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در این باره فرمود: اگر بتواند مقداری را پیاده برود و مقداری را سواره، باید این کار را انجام دهد. و در باره «مَنْ کَفَرَ» فرمود: یعنی ترک کند.(2)

15) ابو ربیع شامی گفته است: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَلِلّٰهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلاً» سئوال شد. گفت: مردم چه می گویند؟ پاسخ داده شد: مال و مرکب. آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود: از امام باقر علیه السلام در این باره سئوال شد و ایشان فرمود: اگر کسی مال و مرکب داشته باشد ولی آذوقه اش به همان مقداری باشد که با آن خانواده اش را تأمین کند و از مردم بی نیاز باشد و نزد آنان برود و حق آنان را برداشته و با آن راهی حج شود، هلاک شده است، چنین مردمی نیز هلاک شدهاند. از او سئوال شد: پس منظور از سبیل چیست؟ فرمود: گشاده دست بودن در مال، که اگر با مقداری از آن به حج می رود، مقداری دیگر را برای امرار معاش خانواده اش باقی بگذارد. مگر خداوند، زکات را بر مردم واجب نگردانیده است؛ البته فقط برای کسانی که حداقل دویست درهم داشته باشند.(3)

16) ابو بصیر می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: به مردی پیشنهاد شده است که به حج برود؛ امّا او خجالت می کشد بپذیرد. آیا او از کسانی است که استطاعت رفتن به حج را دارد؟ فرمود: بلی. به او بگو خجالت نکشد، هر چند سوار بر خر دُم بریده باشد و اگر مجبور شود مقداری از راه را پیاده و مقداری را سواره برود، باید این کار را انجام دهد.(4)

17) ابو اسامه زید شحّام می گوید از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَلِلّٰهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلاً» پرسیدم: سبیل چیست؟ فرمود: چیزی داشته باشد که بتواند با آن به حجّ برود. گفتم: اگر مالی برای رفتن به حج به او پیشنهاد شود و او شرم و حیا کند، در این باره نظر شما چیست؟ فرمود: او جزء

1- [1] - تفسیر العیّاسی، ج 1، ص 215، ح 111.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 215، ح 112.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 215، ح 113.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 216، ح 114.

کسانی است که استطاعت رفتن دارد و اگر بتواند مقداری از راه را پیاده و مقداری را سواره برود باز هم باید انجام دهد. پرسیدم در باره «و من کفر» نظر شما چیست؟ آیا در باره حجّ است؟ فرمود: بلی. منظور، کفران نعمت است. و در خبر دیگر گفته شده است: منظور ترک حج است.(1)

18) ابوبصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام در باره «مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَیْهِ سَبِیلاً» پرسیدم. ایشان فرمود: برای حج می روی و اگر مرکبی نداشتی، پیاده می روی. گفتم: قادر به انجام آن نیستم، فرمود: گاهی پیاده و گاهی سواره می روی. گفتم: نمی توانم این کار را بکنم. فرمود: خدمتکار گروهی می شوی و به همراه آنها می روی.(2)

19) عبدالرحمن بن حجّاج می گوید از امام صادق علیه السلام در باره «وَلِلّهِ علَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطَاع إِلَیْهِ سَبِیلاً» پرسیدم. فرمود: سلامتی بدنی و توانایی مالی. در روایت حفص اعور از امام صادق علیه السلام نقل شده است: قدرت بدنی و گشایش مالی.(3)

«وَ کَیْفَ تَکْفُرُونَ وَ أَنتُمْ تُتْلَی علَیْکُمْ آیَاتُ اللّهِ...فَقَدْ هُدِیَ إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ (101)»

«وَ کَیْفَ تَکْفُرُونَ وَ أَنتُمْ تُتْلَی علَیْکُمْ آیَاتُ اللّهِ وَ فِیکُمْ رَسُولُهُ وَ مَن یَعتَصِم بِاللّهِ فَقَدْ هُدِیَ إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ (101)»

[و چگونه کفر می ورزید با این که آیات خدا بر شما خوانده می شود و پیامبر او میان شماست و هر کس به خدا تمسک جوید، قطعا به راه راست هدایت شده است]

1) ابن بابویه، از علی بن فضل بن عباس بغدادی در ری معروف به ابو الحسن خیوطی، از احمد بن محمد بن سلیمان بن حارث، از محمّد بن علی بن خلف عطار، از حسین اشقر نقل کرده است که از هشام بن حکم پرسیدم: معنای این سخن شما که امام حتما باید معصوم باشد، چیست؟ گفت: در این باره از امام صادق علیه السلام پرسیدم. فرمود: معصوم کسی است که از جانب خداوند از انجام تمامی

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 216، ح 115.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 216، ح 116.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 216، ح 117.

محرّمات ممنوع می شود. چنان که خداوند تبارک و تعالی در این باره فرموده است: «وَمَن یَعتَصِم بِاللّهِ فَقَدْ هُدِیَ إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ»(1)

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ(102)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا آن گونه که حق پرواکردن از اوست، پروا کنید و زینهار جز مسلمان نمیرید]

1) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمّد، از پدرش، از نضر، از ابو الحسین، از ابو بصیر نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره «اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ» پرسیدم. ایشان فرمود: یعنی که از او اطاعت شود و مورد نافرمانی قرار نگیرد، یاد شود و فراموش نگردد. از او سپاسگزاری شود و به او کفر ورزیده نشود. از احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از نضر بن سوید، از ابوالحسین، از ابو بصیر نقل شده است که سئوالی همانند آن را از(2) امام صادق علیه السلام پرسیدم. حسین بن سعید نیز از نضر بن سوید، از ابوالحسن، از ابو بصیر، نقل کرده است که سئوالی مانند همان سئوال را از امام صادق علیه السلام پرسیدم.(3) (4)

2) ابن شهر آشوب از تفسیر وکیع، از سفیان بن مرّه همدانی، از عبد خیر نقل کرده است که از علی علیه السلام در باره «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ» پرسیدم. فرمود: به خدا قسم، غیر از اهل بیت رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین هیچ کس به آن عمل نکرد. ما خدا را یاد کردیم و او را فراموش نمی کنیم و ما او را شکر کردیم، پس هرگز به او کفر نمی ورزیم. ما از او اطاعت کردیم، پس از او نافرمانی نمی کنیم. وقتی این آیه نازل شد، صحابه گفتند: ما را طاقت آن نیست. پس آیه نازل شد «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعتُمْ» [پس تا می توانید از خدا پروا بدارید] وکیع گفت: تا آن جا که توان داشتید. سپس فرمود: «وَاسْمَعوا» [و بشنوید] آن چه را که بدان دستور داده می شوید «وَأَطِیعوا»(5) [و فرمان ببرید] یعنی این که از خدا و رسول

1- [1] - معانی الاخبار، ص 132، ح 2.
2- [2] - محاسن ، ص 204، ح 50.

3- [3] - كتاب الزهد، ص 17، ح 37.
4- [4] - معانى الاخبار، ص 240، ح 1.
5- [5] - تغابن/ 16.

او صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتش در باره آن چه به شما امر می کنند، اطاعت کنید.(1)

3) عیّاشی از حسین بن خالد، از ابو الحسن اوّل علیه السلام نقل کرده است که از او پرسیدم: آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ» چگونه خوانده می شود؟ پرسید: کدام کلمه؟ گفتم: مسلمون. امام فرمود: پاک و منزه است خداوندی که ایمان را بر آنها فرو فرستاده و آنان را مؤمن نامیده است. سپس از آنها در باره اسلام می پرسد در حالی که ایمان بالاتر از اسلام است؟ گفتم: در قرائت زید این گونه خوانده شده است. امام فرمود: امّا در قرائت علی علیه السلام _ و آن همان قرآنی است که جبریل بر محمّد صلی الله علیه و آله نازل کرده است _ چنین آمده است: «إِلاَّ وَ أَنتُم مُّسْلِّمُونَ»(با تشدید لام مسلمون) یعنی تسلیم رسول خدا صلی الله علیه و آله، سپس تسلیم امامان پس از او صلوات الله علیهم اجمعین.(2)

4) ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام در باره «اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ» پرسیدم. فرمود: یعنی از او اطاعت شود و نافرمانی نشود، از او یاد شود و فراموش نشود و از او سپاسگزاری شود و به او کفر ورزیده نشود.(3)

5) ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «اتقوا الله حق تقاته» پرسیدم. فرمود: منسوخ شده است. گفتم: کدام آیه آن را منسوخ کرده است؟ فرمود: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعتُمْ»(4) [پس تا می توانید از خدا پروا بدارید].

6) ابو علی طبرسی می گوید در باره این آیه دو نظر وجود دارد: یکی این که با آیه «فاتّقوا الله ما استَطَعتُمْ»(5) منسوخ شده است. و آن طبق روایتی است که از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است. و روایت دیگر این که منسوخ نشده است که بر طبق گفته ابن عباس و طاووس می باشد.(6)

1- [1] - مناقب، ج 2، ح 177.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 217، ح 119.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 217، ح 120.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 217، ح 121.
5- [5] - تغابن/ 16.
6- [6] - مجمع البیان، ج 2، ص 356.

«وَ اعتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعا وَ لاَ تَفَرَّقُواْ وَ اذْكُرُواْ نِعمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعدَاء فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنتُمْ عَلَىَ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (103)»

[و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آن گاه که دشمنان (یکدیگر) بودید، پس میان دلهای شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید. این گونه خداوند، نشانه های خود را برای شما روشن می کند؛ باشد که شما راه یابید]

1) علی بن ابراهیم در باره آیه «وَاعتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعا» گفته است: منظور، توحید و ولایت می باشد.(1)

2) محمد بن ابراهیم نعمانی معروف به ابن زینب، از محمد بن عبدالله بن معمّر طبرانی از موالی (غلامان) یزید بن معاویه و از ناصبیان بود. در طبرستان در سال سیصد و سی و سه از پدرش، از علی بن هاشم و حسن بن سکن، و آن دو، از عبد الرزاق بن همام، از پدرش، از مولای عبدالرحمن بن عوف، از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است که: اهل یمن به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند (و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اهل یمن به نزد شما آمدند در حالی که با صدای بِس بِس، شترانشان را به سوی شما می رانند».(2)) وقتی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند، فرمود: اینها قومی هستند که قلبهایشان لطیف است و ایمانشان راسخ. یکی از آنها «منصور» است که با هفتاد هزار نفر خارج می شود و به کمک جانشین من و جانشینی وصی من می شتابد. نیام شمشیرهایشان پوست است. گفتند: ای رسول خدا! وصیّ تو کیست؟ فرمود: همان کسی که خداوند به شما دستور داده است به او بپیوندید در آیه: «وَاعتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعا وَلاَ تَفَرَّقُواْ». گفتند: ای رسول خدا! برای ما روشن کن که این ریسمان، چیست؟ فرمود: این گفته

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 116.

2- [2] - بَس بَس کردن (به فتح باء و کسرآن) صدای راندن شتران است «لسان العرب _ ماده بسس».

خداوند است: «إِلاَّ بِحَبْلٍ مِّن اللّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ»(1) [مگر آن که به پناه امان خدا و زینهار مردم (روند) و به خشمی از خدا گرفتار آمدند] ریسمان خدا، کتابش می باشد و ریسمانی از جانب مردم، جانشین من است». گفتند: ای رسول خدا! جانشین تو کیست؟ فرمود: همان کسی که خداوند در باره او فرموده است: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ یَا حَسْرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ»(2) [تا آن که (مبادا) کسی بگوید: دریغا بر آن چه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم] گفتند: ای رسول خدا! منظور از جنب الله کیست؟ فرمود: همان کسی که خداوند در باره او می فرماید: «وَیَوْمَ یَعضُّ الظَّالِمُ علَی یَدَیْهِ یَقُولُ یَا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَع الرَّسُولِ سَبِیلاً»(3) [و روزی است که ستمکار دست های خود را می گزد (و) می گوید: ای کاش با پیامبر راهی برمی گرفتم] او همان جانشین من است و راه رسیدن به من پس از من است. گفتند: ای رسول خدا! تو را قسم می دهیم به کسی که تو را به حق به پیامبری مبعوث گردانیده است که او را به ما نشان بدهی، بسیار مشتاق دیدار او هستیم. فرمود: او کسی است که خداوند او را نشانه ای گردانیده است برای کسانی که به دنبال علامت و نشانه هستند. اگر به او نگاه کنید، همچون نگاه کسی که دارای قلب است و گوش فرا می دهد و حضور دارد، خواهید فهمید که او جانشین من است. همچنان که دانستید من پیامبر شما هستم. پس داخل صف ها بشوید و به چهره ها نگاه کنید. قلبهای شما به هر کس تمایل پیدا کرد، پس همان است. زیرا خداوند عز و جل در کتابش فرموده است: «فَاجْعلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ»(4) [پس د لهای برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده] یعنی به او و نسل او علیه السلام گرایش داشته باشد. سپس ابو عامر اشعری از میان اشعری ها و ابو غرّه خولانی از میان خولانیها و ظبیان و عثمان بن قیس از میان بنی قیس و عرفه دوسی از میان دوسیها و لاحق بن علاقه، بلند شدند و به داخل صفها رفتند و چهره ها را برانداز کردند و دست اصلع بطین(5) را گرفتند و گفتند: قلبهای ما مشتاق ایشان است ای رسول خدا! آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما نخبگان خدا هستید که جانشین رسول خدا را قبل

1- [1] - آل عمران/ 112.
2- [2] - زمر/ 56.
3- [3] - فرقان/ 27.

4- [4] - ابراهیم/ 37.
5- [5] - اصلع و بطین از صفات علی علیه السلام در کتب تاریخ است (مترجمان).

از این که به شما معرفی شود شناختید. از کجا دانستید که او همان است؟ آن گاه صدایشان را به همراه گریه بلند کردند و گفتند: ای رسول خدا! به این جمع نگه کردیم، قلبهای ما مشتاق هیچ کدام از آنها نبود؛ اما وقتی او را دیدیم قلبهای ما لرزید و سپس جانهای ما مطمئن شد و جگر ما جوشید و چشمهایمان اشکبار گردید و سینه هایمان شکافت تا آن جا که گویی او پدر ما است و ما فرزندان او. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَمَا یَعلَمُ تَأوِیلَهُ إلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعلْمِ»(1) [با آن که تاویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند] جایگاه شما جایگاه کسی است که در نیکی پیشی گرفته است و شما از آتش به دور هستید. سپس گفت: این افراد که نامشان ذکر شد، باقی ماندند و با علی علیه السلام در جنگ جمل و صفّین شرکت کردند و در جنگ صفّین به شهادت رسیدند. خداوند آنها را رحمت کند. پیامبر خدا از قبل، آنها را به بهشت بشارت داده بود و به آنها گفته بود که به همراه علی علیه السلام به شهادت خواهند رسید.(2)

3) و نیز از او، از محمد بن همام بن سهیل، از ابو عبدالله جعفر بن محمد حسنی، از ابو اسحاق ابراهیم بن اسحاق حمیری، از محمد بن زید بن عبدالرحمن تمیمی، از حسن بن حسین انصاری، از محمد بن حسین، از پدرش، از جدش نقل کرده است که امام زینالعابدین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در مسجد نشسته بودند و یارانش نیز با او بودند که فرمود: الآن از این در، کسی وارد خواهد شد که از اهل بهشت است و از چیزی سئوال خواهد کرد که برایش مهمّ است. همان موقع مرد بلند قامتی که شبیه به مردان قبیله مصر بود، وارد شد، جلو آمد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد و نشست و گفت: ای رسول خدا! من شنیده ام که خداوند عز و جل در آیه ای فرموده است: «وَاعتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعا وَلاَ تَفَرَّقُواْ». این ریسمان، کیست که خداوند امر کرده است به او چنگ بزنیم و از او جدا نشویم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدت زیادی سرش را پایین انداخت، سپس سرش را بلند کرد و با دستش به علی بن ابی طالب علیه السلام اشاره کرد و گفت: این آن طنابی است که هر کس آن را بگیرد در دنیا در امن و امان خواهد بود و در آخرتش نیز گمراه نمی شود. ناگهان آن مرد به طرف

1- [1] - آل عمران/ 7.
2- [2] - الغیبه، ص 25.

علی علیه السلام پرید و از پشت سر، او را در آغوش گرفت و پی در پی تکرار می کرد که: به ریسمان خدا و ریسمان رسول خدا صلی الله علیه و آله چنگ زده ام. سپس از جا برخاست و پشت کرد و رفت، آن گاه یکی از میان آن مردم بلند شد و گفت: ای رسول خدا! آیا به دنبال او بروم و از او بخواهم که از خداوند برای من مغفرت بخواهد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «در آن صورت، او را موفّق می بینی». آن مرد به دنبال وی رفت و به او رسید و از او خواست که از خداوند برای او آمرزش بطلبد. او به مرد گفت: آیا فهمیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من چه گفت و من به او چه گفتم؟ مرد گفت: بلی گفت: اگر به آن ریسمان چنگ بزنی، خداوند تو را می بخشد و گرنه تو را نمی بخشد.(1)

4) شیخ در کتاب امالی با سند خود ، از ابو عمر، از احمد، از جعفر بن علی بن نجیح کندی، از حسن بن حسین، از ابو حفص صائغ، از ابوالعباس عمر بن راشد ابو سلیمان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عنِ النَّعيمِ»(2) [سپس در همان روز است که از نعمت (روی زمین) پرسیده خواهید شد] فرمود: آن نعمتها ما هستیم و در باره آیه: «وَاعتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعا» فرمود: آن ریسمان ما هستیم.(3)

5) سیّد رضی در کتاب خصائص از هارون بن موسی، از احمد بن محمد بن عمّار، از ابو موسی عیسی ضریر بجلی در باره علی علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه ای که در بیماری اش خواند، فرمود: عمویم را نزد من بیاورید. منظور ایشان عبّاس که رحمت خدا بر او باد، بود. او را صدا زدند. عباس و علی علیه السلام آن حضرت را بلند کرده و بیرون بردند. ایشان در حالت نشسته با مردم نماز خواند. سپس او را بلند کردند و روی منبر نشاندند. تمامی اهالی مدینه از مهاجرین گرفته تا انصار، جمع شدند. حتی دختران، از خانه هایشان بیرون آمدند. بعضی از آنها گریه می کردند و برخی دیگر فریاد می زدند و برخی دیگر استرجاع (انا لله وانا الیه راجعون) می گفتند و بعضی هم غمگین و عبوس بودند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قدری سخن می گفت و لختی دیگر

1- [1] - الغیبه، ص 26.
2- [2] - تکاثر/ 8.

3- [3] - امالی، ج 1، ص 287؛ الصواعق المحرّقه، ص 151؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 131، ح 180؛ ینابیع المودّه، ص 274.

ساکت می شد و یکی از مطالبی که در خطبه اش فرمود، این بود: «ای گروه مهاجرین و انصار و ای تمام کسانی که از جن و انس در این روز و در این ساعت این جا حاضر هستید، باید حاضرین به غائبین اطّلاع بدهید که من کتاب خدا را در میان شما گذاشتم؛ کتابی که در آن نور و هدایت است و بیان هر آن چه که خداوند تبارک و تعالی بر شما واجب گردانیده است. آن کتاب، حجت خدا و حجت من و حجتّ جانشین من بر شما است. و دیگر این که در میان شما علم اکبر یعنی، علم دین و نور هدایت و روشنایی آن را به جا نهادم و او علی بن ابی طالب علیه السلام است و او ریسمان خداوند است «وَاعتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعا وَلاَ تَفَرَّقُواْ وَاذْکُرُواْ نِعمَةَ اللّهِ علَیْکُمْ إِذْ کُنتُمْ أَعدَاء فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعمَتِهِ إِخْوَانًا وَکُنتُمْ علَىَ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَکُم مِّنْهَا کَذَلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ آیَاتِهِ لَعلَّکُمْ تَهْتَدُونَ» «ای مردم این علی است. هر کس او را دوست بدارد و ولایت او را امروز و در آینده بپذیرد، در واقع، به عهد و پیمانی که با خدا بسته، وفا کرده است و هر کس که امروز و در آینده به دشمنی و عداوت با او بپردازد، در روز قیامت کَر و کور حاضر می شود و در نزد خدا هیچ حجّت و بهانهای نخواهد داشت.»(1)

6) و نیز از او در کتاب مناقب، از ابو مبارک بن مسرور، نقل شده است که گفت: نزد علی بن محمد بن علی اندرکی خوانده ام که از ابوالقاسم عیسی بن علی موصلی، از قاضی ابو طاهر محمد بن احمد بن عمرو نهاوندی قاضی بصره، که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن عبدالله بن سلیمان بن مطیر، از حسن بن عبد الملک، از اسباط، از اعمش، از سعید بن جبیر، از عبدالله بن عباس نقل کرده است که: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که یک اعرابی آمد و گفت: ای رسول خدا! شنیدم که می گویی: «وَاعتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعا» پس ریسمان خدا چیست که به آن چنگ بزنیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را به دست علی علیه السلام زد و فرمود: به این چنگ بزنید، این همان ریسمان محکم است.

7) عیّاشی به نقل از ابن یزید می گوید: از امام موسی بن جعفر علیه السلام در باره آیه «وَاعتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعا» پرسیدم، فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام، ریسمان محکم خداوند است.(2)

1- [1] - خصائص امیرالمومنین، ص 56.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 217، ح 122.

8) جابر به نقل از امام باقر علیه السلام می گوید: خاندان محمد صلوات الله علیهم اجمعین همان ریسمان خداوندی هستند که امر فرموده به آن چنگ بزنند «وَاعتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعا وَلاَ تَفَرَّقُواْ».(1)

9) ابن شهر آشوب، از محمد بن علی عنبری، با سند خود نقل کرده است که فردی اعرابی در باره آیه «وَاعتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعا» از پیامبر صلی الله علیه و آله سئوال کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «ای اعرابی! این ریسمان خدا است، پس به او چنگ بزن» پس آن عرب بیابانی دور زد و از پشت علی علیه السلام را بغل کرد و گفت: بار خدایا! من تو را شاهد می گیرم که به ریسمان تو چنگ زده ام. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «هر کس خوشحال می شود از این که به مردی از اهل بهشت نگاه کند، پس به این مرد نگاه کند». ابن شهر آشوب می گوید: مانند این حدیث از امام باقر و صادق علیهما السلام نیز روایت شده است.(2)

10) در تفسیر ثعلبی حدیثی مرفوع آمده است که با سند خود از امام صادق علیه السلام نقل میکند که امام در باره آیه «وَاعتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعا وَلاَ تَفَرَّقُواْ» فرمود: ما همان ریسمانی هستیم که خداوند می فرماید: «واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرّقوا».(3)

11) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در باره «ولا تفرّقوا» فرمود: خداوند تبارک و تعالی می دانست که آنها پس از پیامبر خود صلی الله علیه و آله و سلم متفرق می شوند و اختلاف می ورزند؛ به همین خاطر آنها را از متفرق شدن نهی فرمود، همچنان که در مورد گذشتگان، این کار را نهی کرده و به آنها امر کرده بود که پیرامون محور ولایت خاندان محمّد صلوات الله علیهم اجمعین گرد آیند و متفرّق نشوند.(4)

12) علی بن ابراهیم: در باره آیه «وَاذْکُرُواْ نِعمَةَ اللّهِ علَیْکُمْ إِذْ کُنتُمْ أَعدَاء فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ» فرموده است: این آیه در باره قبائل اوس و خزرج نازل شده است. صد سال بود که جنگ بین آنها ادامه داشت. سلاح های خود را کنار

1- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 217، ح 123.
2- [3] - مناقب، ج 3، ص 76.
3- [4] - الصواعق المحرّقه، ص 151؛ ینابیع المودّه، ص 119.
4- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 116.

نمی گذاشتند، نه در شب و نه در روز. تا آن جا که فرزندانشان با آن سلاح ها به دنیا آمدند و بزرگ شدند. هنگامی که خداوند پیامبر خود را فرستاد، بین آنها صلح برقرار کرد و اسلام آوردند و با کمک رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمنی از قلب هایشان بیرون رفت و با هم برادر شدند.(1)

13) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سلیمان، از پدرش نقل کرده است که امام صادق علیه السلام آیه را این گونه خواند: «وَكُنتُمْ علَىَ شَفَا حُفْرَهٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا _ بمحمّدٍ _» و گفت به خدا قسم، جبرئیل این آیه را به این صورت بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده است.(2)

14) عیّاشی از محمد بن سلیمان بصری دیلمی، از پدرش، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آیه «وَكُنتُمْ علَىَ شَفَا حُفْرَهٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا» یعنی به وسیله محمّد صلی الله علیه و آله.(3)

15) از ابو الحسن علی بن محمد بن میثم، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: بر شما بشارت باد بر بزرگترین منّتی که خداوند با این آیه بر شما گذاشته است: «وَكُنتُمْ علَىَ شَفَا حُفْرَهٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا». زیرا نجات دادن، هدیه ای است از جانب خداوند و او هرگز هدیه خود را پس نمی گیرد.(4)

16) ابن هارون نقل کرده است که هر گاه امام صادق علیه السلام اسم پیامبر صلی الله علیه و آله را بر زبان می آورد می گفت: پدرم و مادرم و جانم و خانواده ام فدای ایشان باد. در تعجب هستم که چگونه عرب ها، ما را روی سرشان نمی گذارند (احترام فوق العاده ای برای ما قائل نمی شوند) در حالی که خداوند در کتابش فرموده است: «وَكُنتُمْ علَىَ شَفَا حُفْرَهٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا» به خدا قسم که به کمک رسول خدا صلی الله علیه و آله نجات پیدا کردند.(5)

«وَ لْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّهٌ يَدْعونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ...وَ أُوْلَـئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (104)»

«وَ لْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّهٌ يَدْعونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عنِ الْمُنكَرِ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 116.
2- [2] - کافی، ج 8 ص 183، ح 208.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 218، ح 124.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 218، ح 125.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 218، ح 126.

وَ أُوْلَـ ِئکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (104)»

[و باید از میان شما گروهی (مردم را) به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وا دارند و از زشتی باز دارند و آنان همان رستگارانند]

1) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که آیه «وَلْتَکُن مِّنکُمْ أُمَّهٌ یَدْعونَ إِلَی الْخَیْرِ» در باره خاندان محمد صلوات الله علیهم اجمعین و پیروان آنها می باشد؛ آنها هستند که: «یَدْعونَ إِلَی الْخَیْرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عنِ الْمُنکَرِ».(1)

2) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه نقل کرده است که وقتی از امام صادق علیه السلام در باره امر به معروف و نهی از منکر سئوال شد و این که آیا این کار بر همه مردم واجب است یا نه؟ فرمود: نه. سئوال شد: چرا؟ فرمود: این کار از عهده یک شخص قوی و کسی که دیگران از او اطاعت می کنند و معروف و منکر را میشناسد، بر میآید، نه آدم ضعیفی که خودش راه به جایی نبرده و نمی داند در باره حق و باطل به چه کسی، چه بگوید. این گفتار خداوند عز و جل نیز بر همین موضوع دلالت دارد که می فرماید: «وَلْتَکُن مِّنکُمْ أُمَّهٌ یَدْعونَ إِلَی الْخَیْرِ وَیَأْمُرُونَ بِالْمَعرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عنِ الْمُنکَرِ» و این حکم، خاصّ است و عمومیت ندارد. همچنان که خداوند در جای دیگر می فرماید «وَمِن قَوْمِ مُوسَی أُمَّهٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعدِلُونَ»(2) [و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می کنند و به حق داوری می نمایند] نگفته است بر امت موسی و یا بر تمام قوم موسی، و حال آن که آنها در آن روز، امتّ های مختلفی بودند. امّت، شامل یک نفر و یا بیشتر از یک نفر می شود. همان طور که خداوند عز و جل می فرماید:«إِنَّ ابراهیم کَانَ أُمَّهً قَانِتًا لِلّهِ»(3) [به راستی، ابراهیم، پیشوایی بود مطیع خدا] می گوید: مطیع خداوند عز و جل بود و کسی که می تواند امر به معروف و نهی از منکر بکند؛ اما اگر هیچ قدرت و عذر و بهانه ای نداشته باشد و اطاعتی از او نشود، بر او هیچ گناهی نیست، اگر در این مصالحه وارد نشود. مسعده گفت: وقتی که از امام صادق علیه السلام در باره این حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 116.

2- [2] - اعراف/ 159.
3- [3] - نحل/ 120.

روایت شده: «إنّ أفضل الجهاد کلمه عدل عند امام جائر» [بهترین جهاد، گفتن سخن عادلانه در برابر پیشوای ستمگر است] سئوال شد که معنایش چیست؟ فرمود: این بر عهده کسی است که پس از شناخت از وی (پیشوای ستمگر) به او امر بکند و آن پیشوای ستمگر هم در چنین شرایطی از او قبول میکند و گرنه ضرورتی ندارد که این کار را انجام بدهد.(1)

3) عیّاشی از ابو عمر زبیری نقل کرده است که امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَلْتَکُن مِّنکُمْ أُمَّةٌ یَدْعونَ إِلَی الْخَیْرِ وَیَأْمُرُونَ بِالْمَعرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عنِ الْمُنکَرِ» فرمود: در این آیه، تکفیر کردن اهل قبله به وسیله گناهان مطرح شده است. چون هر مسلمانی که به کارهای خیر دعوت نکند و به معروف امر ننماید و از منکر باز ندارد، در شمار این امّتی که خداوند وصف کرده است، نخواهد بود؛ زیرا شما فکر می کنید که همه مسلمانان در شمار امّت محمد صلی الله علیه و آله می باشند، در حالی که این آیه کاملا معلوم است و امّت محمد صلی الله علیه و آله را با صفت دعوت به کار خیر و امر به معروف و نهی از منکر، مشخص کرده است و هر کس که در او این صفت وجود نداشته باشد، چگونه میتواند در زمره امت محمد صلی الله علیه و آله باشد، در حالی که شرط و صفتی که خداوند ذکر کرده است، در او نیست؟(2)

4) ابو علی طبرسی از امام صادق علیه السلام این گونه نقل کرده است: «وَلْتَکُن مِّنکُمْ أئمَّةٌ» یعنی باید در میان شما امامانی باشند. و «کُنتُمْ خَیْرَ أئمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» و شما بهترین امامانی بودید که برای مردم، تعیین شدید.(3)

«وَ لاَ تَکُونُواْ کَالَّذِینَ تَفَرَّقُواْ وَ اخْتَلَفُواْ مِن بَعدِ مَا جَاءهُمُ الْبَیِّنَاتُ وَ أُوْلَـئِکَ لَهُمْ عذَابٌ عظِیمٌ (105)»

[و چون کسانی مباشید که پس از آن که دلایل آشکار برایشان آمد، پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند و برای آنان عذابی سهمگین است]

1- [1] - کافی، ج 5، ص 59، ح 16.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 218، ح 127.

3- [3] - مجمع البيان، ج 2، ص 358.

1) طبرسی در کتاب احتجاج، از محمد و یحیی، پسران عبدالله بن حسین، از پدرشان، از جدّشان، از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده است که در یکی از گفته هایش فرمود:

وقتی ابوبکر در حال خواندن خطبه بود، ابی بن کعب بلند شد، روز جمعه اوّلین روز ماه رمضان بود، و گفت: به خدا قسم می خورم که به حال خودتان رها نشده اید، برای شما علَم و راهنما نصب شده است؛ حلال را بر شما حلال می کند و حرام را بر شما حرام می نماید، اگر از او پیروی کنید اختلاف نمی ورزید و به همدیگر پشت نمی کنید و با هم نمی جنگید و بعضی از شما از بعضی دیگر برائت نمی جوید. به خدا قسم که شما پس از او، عهد و پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را شکسته اید و در باره عترت او اختلاف ورزیده اید. اگر این مسئله از کسی که آگاه نیست، پرسیده شود، به رأی خود فتوی می دهد. از حقیقت دور شده اید و خود را به نشنیدن زده اید و پنداشته اید که اختلاف، رحمت است. چه خیال خامی! کتاب خدا، شما را از آن برحذر داشته است؛ خداوند متعال می فرماید: «وَلاَتَکُونُواْ کَالَّذِینَ تَفَرَّقُواْ وَاخْتَلَفُواْ مِن بَعدِ مَا جَاءهُمُ الْبَیِّنَاتُ وَ أُوْلَـئِکَ لَهُمْ عذَابٌ عظِیمٌ» آن گاه قرآن ما را از اختلاف شما خبر داد و فرمود: «وَلاَ یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ * إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ»(1) [در حالی که پیوسته در اختلافند * مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده و برای همین آنان را آفریده است].

یعنی برای رحمت، شما را خلق کرده است و مقصود خاندان محمد صلوات الله علیهم اجمعین می باشد. از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: ای علی! تو و پیروان تو بر فطرت خود پایبند هستید و دیگر مردم از آن تهی هستند. ای مردم! چرا سخن پیامبر خود را گوش نکردید؟ او که به شما خبر داده بود که از جانشین و امین و وزیر و برادر و دوست او، که از همه شما برتر است، دست خواهید کشید و پیمان او را خواهید شکست؟ او قلباً از همه شما پاکتر، و در اسلام از همه شما قدیمی تر، و دانش او که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یاد گرفت، از همه، بیشتر بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله میراث خود را به او داد و در باره دشمنانش به او سفارش نمود و او را جانشین خود برای امتش گردانید و سرّ خود را نزد او نهاد. پس او تنها جانشین اوست و از همه شما به او سزاوارتر

1- [1] - هود/ آیات 118 _ 119.

است. او سرور جانشینان و جانشین خاتم الانبیا است. او از همه تقواپیشگان، برتر است و مطیع ترین فرد در نزد پروردگار جهانیان است. در زمان حیات سرور پیامبران، ولایت او بر مؤمنان را پذیرفتید. من شما را بیم دادم و حجت بر شما تمام کردم و هر که پند و اندرز داد، وظیفه نصیحت کردن را انجام داده است و باکی بر او نیست. با گفته های من، هر کس کور بود، بینا گردید. شما شنیدهاید، همچنان که ما شنیدیم و دیدهاید، آن گونه که ما دیدیم و شاهد بودهاید، همان گونه که ما شاهد بودیم.(1)

«يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ...فَفِى رَحْمَهِ اللّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (107)»

«يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُم بَعدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُواْ الْعذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (106) وَأَمَّا الَّذِينَ ابيضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِى رَحْمَهِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (107)»

[(در آن) روزی که چهره هایی سپید و چهره هایی سیاه گردد، اما سیاه رویان (به آنان گویند) آیا بعد از ایمانتان کفر ورزیدید؟ پس به سزای آن که کفر می ورزیدید (این) عذاب را بچشید* و اما سپیدرویان همواره در رحمت خداوند جاویدانند]

1) علی بن ابراهیم از پدرش، از صفوان بن یحیی جمّال، از ابو جارود، از عمران بن هیثم، از مالک بن ضمره، از ابوذر که رحمت خدا بر او باد، نقل کرده است که وقتی آیه «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت، امت من در زیر پنج پرچم بر من وارد می شوند. یک پرچم به دست گوساله این امت است؛ از آنها می پرسم پس از من با ثقلین چه کردید؟ می گویند آن بزرگتر را تحریف کردیم و آن را پشت سرمان انداختیم و با آن کوچکتر، دشمنی و عداوت کردیم و به او ظلم نمودیم. و من می گویم: به جهنم داخل شوید در حالی که تشنه تشنه هستید و چهره هایتان سیاه است. سپس گروهی که پرچم آنان به دست فرعون این امت است، بر من وارد می شوند. به آنها می گویم: پس از من با ثقلین چه کردید؟ می گویند: آن بزرگتر را تحریف کردیم و پاره اش

1- [1] - احتجاج، ص 114.

کردیم و با او مخالفت ورزیدیم، اما با آن کوچکتر، دشمنی ورزیدیم و با آن جنگیدیم. پس می گویم: به آتش جهنّم وارد شوید، در حالی که تشنه تشنه هستید و چهره هایتان سیاه شده است. سپس پرچمی که به دست سامری این امت است، بر من وارد می شود. به آنها می گویم: پس از من با ثقلین چه کردید؟ می گویند: آن بزرگ تر را نافرمانی و سرپیچی کردیم و رهایش کردیم، اما آن کوچکتر را خوار گردانیدیم و نابودش کردیم و هر کار زشتی که بود، با او کردیم. می گویم: پس به آتش جهنم داخل شوید، در حالی که تشنه تشنه هستید و چهره هایتان سیاه شده است. سپس گروهی که پرچم آنها به دست مردی است که پستان دارد و همه خوارج با او هستند، بر من وارد می شوند. از آنها می پرسم پس از من با ثقلین چه کردید؟ می گویند: آن بزرگتر را پاره کردیم و از آن برائت جستیم و اما آن کوچکتر، با او جنگیدیم و او را کشتیم. من می گویم: به آتش جهنم وارد شوید، تشنه تشنه و با چهره های سیاه شده. سپس گروهی بر من وارد می شوند که پرچم آن به دست امام متقین و سید الوصیین علیه السلام و آن رهبر مشهور و جانشین پیامبر عالمیان صلی الله علیه و آله است. از آنها می پرسم: شما پس از من با ثقلین چه کردید؟ می گویند: از آن بزرگتر پیروی و اطاعت کردیم و اما آن کوچکتر را دوست داشتیم و به دوستی با او پرداختیم و از او پشتیبانی کردیم و او را یاری نمودیم تا این که خون ما در راه آنها ریخته شد. به آنها می گویم: وارد بهشت شوید در حالی که سیراب سیراب هستید و چهره هایتان سفید است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را خواند: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُم بَعدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُواْ الْعذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ ابيضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِى رَحْمَهِ اللّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». (1)

«كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ...وَإِن يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الأَدُبَارَ ثُمَّ لاَ يُنصَرُونَ (111)»

«كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُم مِّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (110) لَن يَضُرُّوكُمْ إِلاَّ أَذًى وَإِن يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الأَدُبَارَ ثُمَّ لاَ يُنصَرُونَ (111)»

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 117.

[شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید. به کار پسندیده فرمان می دهید و از کار ناپسند بازمی دارید و به خدا ایمان دارید و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند، قطعا برایشان بهتر بود. برخی از آنان مؤمنند (ولی بیشترشان) نافرمانند * (جز آزاری اندک) هرگز به شما زیانی نخواهند رسانید و اگر با شما بجنگند، به شما پشت نمایند، سپس یاری نیابند]

1) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن سنان نقل کرده است که آیه «كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» تا آخر آیه نزد امام صادق علیه السلام قرائت شد. امام صادق علیه السلام فرمود: بهترین امّتی که امیرالمؤمنین علیه السلام و دو فرزند او، حسن و حسین علیهما السلام را می کشند؟ قاری گفت: جانم فدایت! آیه چگونه نازل شده است؟ فرمود: این گونه «كُنتُمْ خَيْرَ أَئمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ». «شما بهترین امامانی هستید که برای مردم فرستاده شدید». آیا نمی بینی که خداوند آنها را ستوده است: «تَأْمُرُونَ بِالْمَعرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللّهِ».(1)

2) عیّاشی از حمّاد بن عیسی، از یکی از یارانش، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در قرائت علی علیه السلام این گونه بوده است «كُنتُمْ خَيْرَ أَئُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» و گفت: آنها خاندان محمد علیهم السلام می باشند.(2)

3) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: این آیه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است و در باره او و جانشینان او می باشد و آیه این گونه است: «كُنتُمْ خَيْرَ أَئمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عنِ الْمُنكَرِ». جبرئیل، آیه را این گونه آورده است و منظور آن محمد صلی الله علیه و آله و جانشینان او می باشند.(3)

4) از ابو عمرو زبیری نقل شده است که امام صادق علیه السلام در باره آیه «كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عنِ الْمُنكَرِ» فرمود: منظور، امّتی است که دعوت ابراهیم را بر خودش واجب می داند و آن امّتی است که خداوند در آنها و از آنها و به سوی آنها پیامبر خود را مبعوث گردانیده و آنها امّت میانه هستند و آنها بهترین امّتی هستند که برای مردم پیدا شده اند.(4)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 118.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 218، ح 128.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 219، ح 129.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 219، ح 130.

5) علی بن ابراهیم در باره «ضُرِبَتْ علَیْهِمُ الذِّلَّهُ أَیْنَ مَا ثُقِفُواْ إِلاَّ بِحَبْلٍ مِّنْ اللّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ وَبَآؤُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللّهِ» گفته است؛ یعنی: با عهد و پیمانی از جانب خدا، و عهد و پیمانی از جانب رسول خدا. همچنان که در تفسیر آیه «وَاعتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعا»(1) گذشت. معنای ریسمان خدا، کتاب او می باشد و معنای ریسمانی از جانب مردم، جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد «و ضربت علیهم المسکنه» یعنی گرسنگی.(2)

6) ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «ضُرِبَتْ علَیْهِمُ الذِّلَّهُ أَیْنَ مَا ثُقِفُواْ إِلاَّ بِحَبْلٍ مِّنْ اللّهِ» فرمود: ریسمانی از جانب خدا، همان کتاب خدا است و ریسمانی از جانب مردم، منظور، علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد.(3)

7) عیاشی، از یونس بن عبد الرحمن، از تعدادی از یاران ما، به نقل از امام صادق علیه السلام گفته است که در آیه «إِلاَّ بِحَبْلٍ مِّنْ اللّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ» منظور از ریسمانی از جانب خدا، همان کتاب خدا و منظور از ریسمانی از جانب مردم، علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد.(4)

«ضُرِبَتْ علَیْهِمُ الذِّلَّهُ أَیْنَ مَا ثُقِفُواْ إِلاَّ بِحَبْلٍ...إِنَّ اللّهَ علِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (119)»

«ضُرِبَتْ علَیْهِمُ الذِّلَّهُ أَیْنَ مَا ثُقِفُواْ إِلاَّ بِحَبْلٍ مِّنْ اللّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ وَبَآؤُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللّهِ وَضُرِبَتْ علَیْهِمُ الْمَسْکَنَهُ ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ کَانُواْ یَکْفُرُونَ بِآیَاتِ اللّهِ وَیَقْتُلُونَ الانبیا بِغَیْرِ حَقٍّ ذَلِکَ بِمَا عصَوا وَّکَانُواْ یَعتَدُونَ (112) لَیْسُواْ سَوَاء مِّنْ أَهْلِ الْکِتَابِ أُمَّهٌ قَآئِمَهٌ یَتْلُونَ آیَاتِ اللّهِ آنَاء اللَّیْلِ وَهُمْ یَسْجُدُونَ (113) یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ وَیَأْمُرُونَ بِالْمَعرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عنِ الْمُنکَرِ وَیُسَارِعونَ فِی الْخَیْرَاتِ وَأُوْلَـئِکَ مِنَ الصَّالِحِینَ (114) وَمَا یَفْعلُواْ مِنْ خَیْرٍ فَلَن یُکْفَرُوْهُ وَاللّهُ علِیمٌ بِالْمُتَّقِینَ (115) إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ لَن تُغْنِیَ عنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلاَ أَوْلاَدُهُم مِّنَ اللّهِ شَیْئًا وَأُوْلَـئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ (116) مَثَلُ

1- [2] - در احادیث 2_10 در تفسیر 103 آل عمران ذکر شده است.
2- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 118.
3- [4] - مناقب، ج 3، ص 75.

4- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 219، ح 131.

مَا يُنفِقُونَ فِى هِ ذِهِ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُواْ أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّهُ وَلَـ كِنْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (117) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ بِطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لاَ يَأْلُونَكُمْ خَبَالاً وَدُّواْ مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاء مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعقِلُونَ (118) هَاأَنتُمْ أُوْلاء تُحِبُّونَهُمْ وَلاَ يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُواْ آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْاْ عضُّواْ علَيْكُمُ الأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُواْ بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللّهَ علِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (119)»

[هر کجا یافته شوند به خواری دچار شده اند، مگر آن که به پناه امان خدا و زینهار مردم (روند) و به خشمی از خدا گرفتار آمدند و (مهر) بینوایی بر آنان زده شد. این بدان سبب بود که به آیات خدا کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند (و نیز) این (عقوبت) به سزای آن بود که نافرمانی کردند و از اندازه درمی گذرانیدند * (ولی همه آنان) یکسان نیستند. از میان اهل کتاب، گروهی درست کردارند که آیات الهی را در دل شب می خوانند و سر به سجده می نهند * به خدا و روز قیامت ایمان دارند و به کار پسندیده فرمان می دهند و از کار ناپسند باز می دارند و در کارهای نیک شتاب می کنند و آنان از شایستگانند *و هر کار نیکی انجام دهند، هرگز در باره آن ناسپاسی نبینند و خداوند (حال) تقواپیشگان داناست * کسانی که کفر ورزیدند، هرگز اموالشان و اولادشان چیزی (از عذاب خدا) را از آنان دفع نخواهد کرد و آنان اهل آتشند و در آن جاودانه خواهند بود *مثل آن چه (آنان) در زندگی این دنیا (در راه دشمنی با پیامبر) خرج می کنند، همانند بادی است که در آن سرمای سختی است که به کشتزار قومی که بر خود ستم نموده اند، بوزد و آن را تباه سازد و خدا به آنان ستم نکرده، بلکه آنان خود بر خویشتن ستم کرده اند * ای کسانی که ایمان آورده اید! از غیر خودتان (دوست و) همراز مگیرید (آنان) از هیچ نابکاری در حق شما کوتاهی نمی ورزند، آرزو دارند که در رنج بیفتید. دشمنی از لحن و سخنشان آشکار است و آن چه سینه هایشان نهان می دارد، بزرگتر است. در حقیقت، ما نشانه های (دشمنی آنان) را برای شما بیان کردیم، اگر تعقل کنید * هان شما کسانی هستید که آنان را دوست دارید و (حال آن که) آنان شما را دوست ندارند و شما به همه کتابهای (خدا)

ایمان دارید و چون با شما برخورد کنند، می گویند ایمان آوردیم و چون (با هم) خلوت کنند، از شدت خشم بر شما سر انگشتان خود را می گزند. بگو: به خشم خود بمیرید که خداوند به راز درون سینه ها داناست]

1) احمد بن محمد بن خالد برقی، از عثمان، از سماعه، از ابو بصیر نقل کرده است که امام صادق علیه السلام در باره «وَیَقْتُلُونَ الانبیا بِغَیْرِ حَقٍّ» فرمود: به خدا قسم آنها را با شمشیر نکشتند، بلکه، راز آنها را فاش کردند و افشاگری نمودند، پس کشته شدند. همین روایت را، محمد بن یعقوب، از تعدادی از یاران ما، از احمد بن ابی عبدالله، از عثمان بن عیسی با همان سند و همان متن، نقل کرده است.(1) (2)

2) عیاشی، از اسحاق بن عمّار نقل کرده است که امام صادق علیه السلام آیه «ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ کَانُواْ یَکْفُرُونَ بِآیَاتِ اللّهِ وَیَقْتُلُونَ الانبیا بِغَیْرِ حَقٍّ ذَلِکَ بِمَا عصَوا وَّکَانُواْ یَعتَدُونَ» را تلاوت کرد و فرمود: به خدا قسم، آنها را با دستهایشان نزدند و با شمشیرهایشان نکشتند، ولی حرفها و اسرار آنها را شنیدند و آن را پخش کردند. پیامبران به خاطر آن حرفها، دستگیر شده و کشته شدند. این گونه بود که به قتل و تجاوز و گناه تبدیل شد.(3)

3) علی بن ابراهیم در باره «و ما یفعلوا من خیر فلن یکفروه» گفته است: یعنی هرگز آن را انکار نکردند. سپس برای کفّار و کسانی که مالشان را در راهی غیر از راه خدا می بخشند، مثال زده است و گفته است: «مَثَلُ مَا یُنفِقُونَ فِی هِـذِهِ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا کَمَثَلِ رِیحٍ فِیهَا صِرٌّ» یعنی سرما. و «أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُواْ أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَکَتْهُ» یعنی زراعتشان «وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّهُ وَلَـکِنْ أَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ». علی بن ابراهیم در باره «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ بِطَانَهً مِّن دُونِکُمْ» گفته است که در باره یهود نازل شده است «لاَ یَأْلُونَکُمْ خَبَالاً» یعنی دشمنی، و آیه «عضُّوا علیکم الأَنَامِلَ مِنَ الْغَیْظِ» یعنی اطراف انگشتها.(4)

«وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِکَ تُبَوِّیءُ الْمُؤْمِنِینَ مَقَاعدَ لِلْقِتَالِ وَاللّهُ سَمِیع علِیمٌ(121)»

1- [1] - کافی، ج 2، ص 275 ح 7. در آن جا به جای شمشیر، شمشیرها آمده است.
2- [2] - محاسن ، ص 256، ح 290.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 219، ح 132.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 118.

[و (یاد کن) زمانی را که (در جنگ احد) بامدادان از پیش کسانت بیرون آمد (تا) مؤمنان را برای جنگیدن در مواضع خود جای دهی، و خداوند شنوای داناست]

1) علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان، از ابن مسکان، از ابو بصیر نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: سبب نزول این آیه، این است که قریش به قصد جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه خارج شدند. پیامبر هم خارج شد و به دنبال مکانی می گشت تا با آنها بجنگد.(1)

2) ابن شهر آشوب می گوید: ابن عباس و قتاده و ربیع و سدی و ابن اسحاق گفته اند که آیه «إِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِکَ» در ماه شوّال، در جنگ احد که روز مِهراس(2) هم نامیده شده است، نازل شده است.(3)

3) ابن شهر آشوب به نقل از امام صادق علیه السلام و ابن مسعود گفته است: هنگامی که ابوسفیان، قصد جنگیدن با پیامبر صلی الله علیه و آله را داشت، با سه هزار و به قولی با دو هزار نفر از قریش، آماده جنگ شد که دویست نفر از آنها سوار بر اسب بودند و دیگران، هفتصد زره داشتند.(4)

«إِذْ هَمَّت طَّآئِفَتَانِ مِنکُمْ أَن تَفْشَلاَ وَاللّهُ وَلِيُّهُمَا وَعلَى اللّهِ فَلْيَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (122)»

[آن هنگام که دو گروه از شما بر آن شدند که سستی ورزند با آن که خدا یاورشان بود و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند]

1) علی بن ابراهیم می گوید: این آیه در باره عبدالله بن ابی و گروهی از یارانش نازل شده است که از رأی او پیروی کردند و برای جنگ خارج نشدند و از یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله دست برداشتند.(5)

1- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 118.
2- [3] - مِهراس، اسم چاه آبی است در اُحُد. یوم المهراس یعنی، روز اُحد « معجم البلدان، ج 5 ص 232».
3- [4] - مناقب، ج 1، ص 191.
4- [5] - مناقب، ج 1، ص 191.

5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 118.

«وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّهُ بِبَدْرٍ وَأَنتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُواْ اللّهَ لَعلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (123)»

[و یقینا خدا شما را در (جنگ) بدر با آن که ناتوان بودید، یاری کرد. پس، از خدا پروا کنید، باشد که سپاسگزاری نمایید]

1) علی بن ابراهیم می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: آنها خوار و ذلیل نبودند؛ چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان آنها بود. بلکه آیه این گونه نازل شده است: «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّهُ بِبَدْرٍ وَأَنتُمْ ضُعفَاء» طبرسی هم شبیه آن را در مجمع البیان از قول امام صادق علیه السلام نقل کرده است.(1) (2)

2) عیاشی به نقل از ابو بصیر می گوید: نزد امام صادق علیه السلام خواندم: «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّهُ بِبَدْرٍ وَأَنتُمْ أَذِلَّةٌ» فرمود: ساکت شو. خداوند آیه را این گونه نازل نکرده است، بلکه این گونه نازل شده است: «وَ أَنْتُم قَلِيل».(3)

3) عبدالله بن سنان می گوید: پدرم از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّهُ بِبَدْرٍ وَأَنتُمْ أَذِلَّةٌ» پرسید. ایشان فرمود: خداوند این گونه نازل نکرده است. خداوند رسولش را صلی الله علیه و آله و سلم هرگز خوار نمی کند، بلکه این گونه نازل شده است: و أنتم قلیل. عیسی، از صفوان، از ابن سنان نیز مانند آن را نقل کرده است.(4)

4) ربعی بن حریز می گوید: امام صادق علیه السلام آیه را چنین خواند: «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّهُ بِبَدْرٍ وَأَنتُمْ ضُعفَاء» و گفت: آنها خوار و دلیل نبودند؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان آنها بود.(5)

5) علی بن ابراهیم داستان جنگ اُحد را چنین تعریف می کند: دلیل جنگ اُحُد این بود که وقتی قریش از جنگ بدر به مکه برگشتند به خاطر اتفاقی که برای آنها افتاده بود، یعنی هفتاد کشته و هفتاد اسیر داده بودند، پس از برگشت، ابوسفیان به آنها گفت: ای گروه قریش! اجازه ندهید که زنان شما بر کشته شدگان شما گریه کنند. زیرا گریه و اشک، وقتی خارج شود، ناراحتی و سوز دل و دشمنی محمد صلی الله علیه و آله را از بین می برد و محمد و یارانش خوشحال می شوند. وقتی با

1- [2] - مجمع البيان، ج 2، ص 381.
2- [3] - تفسير قمى، ج 1، ص 129.
3- [4] - تفسير عياشى، ج 1، ص 219، ح 133.
4- [5] - تفسير عياشى، ج 1، ص 220، ح 134.
5- [6] - تفسير عياشى، ج 1، ص 220، ح 135.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز احد جنگیدند، آن گاه به زنانشان اجازه دادند که گریه و شیون کنند. وقتی قریش خواستند در جنگ احُد با رسول خدا صلی الله علیه و آله بجنگند، نزد هم پیمانهای خود، مانند کنانه و دیگران رفتند. آنها به جمع آوری افراد و اسلحه پرداختند و با سه هزار سواره و دو هزار پیاده از مکه خارج شدند و زنان را با خودشان بردند تا (شکست بدر) را به آنها یادآوری نمایند و به جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله تشویق کنند. ابوسفیان هم، هند دختر عتبه را با خود برد. عمره، دختر علقمه حارثیه هم با آنها رفت. وقتی خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، یاران خود را جمع کرد و به آنها فرمود که خداوند به او خبر داده است که قریش جمع شده اند و می خواهند مدینه را بگیرند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یاران خود را برای جهاد و خروج از شهر تشویق کرد. عبدالله بن ابی و گروهش گفتند: ای رسول خدا! از شهر خارج نشو تا در کوچه های شهر با آنها بجنگیم و افراد ضعیف و زنان و بردگان و کنیزان هم بتوانند در دهانه کوچه ها و پشت بامها با آنها بجنگند؛ هرگز نشده است که قومی به ما حمله بکند و ما در دژها و خانه های خودمان باشیم و از آنها شکست بخوریم؛ هرگز نشده است که برای جنگ با دشمنان به بیرون رفته باشیم، مگر این که شکست خورده ایم و آنها بر ما پیروز شده اند. در مقابل، سعد بن معاذ رحمه الله علیه و دیگر افراد قبیله اوس گفتند: ای رسول خدا! تا حالا نشده است که احدی از عربها به ما طمع بکند، در حالی که ما مشرک بودیم و بتها را می پرستیدیم. اکنون، چگونه به ما طمع کرده اند، در حالی که تو در میان ما هستی؟ نه، نمی شود؛ باید برای جنگ با آنها از شهر خارج شویم، هر کس از ما کشته شد، شهید شده است و هر کس نجات یافت در راه خدا جهاد کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن او را پذیرفت و با تعدادی از یارانش از شهر خارج شدند و به دنبال مکانی می گشتند تا در آن جا با دشمن بجنگند. خداوند در این زمینه می فرماید: «وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِکَ تُبَوِّیءُ الْمُؤْمِنِینَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ» تا آیه «إِذْ هَمَّت طَّآئِفَتَانِ مِنکُمْ أَن تَفْشَلاَ» که منظور از آیه، عبدالله بن ابی و یارانش می باشند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پایگاه خود را در جایی قرار داد که راه عراق از آن جا می گذرد. عبدالله بن ابی و یاران او و گروهی از خزرج که از نظر او پیروی کرده بودند، دست از یاری پیامبر برداشتند. قریش به منطقه احُد رسیدند. رسول خدا

صلی الله علیه و آله یارانش را شمرده بود. آنها هفتصد مرد بودند. عبدالله بن جُبیر را با پنجاه تیرانداز بر ورودی درّه احد گماشت، از ترس این که کمین دشمن از آن جا وارد شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به عبدالله بن جُبیر و یارانش گفت: اگر دیدید که ما آنها را شکست دادیم و حتی داخل مکّه بردیم، از این جا تکان نخورید و اگر دیدید که آنها ما را شکست دادند و ما را تا داخل مدینه بردند، همان جا بمانید و سنگرهای خود را ترک نکنید. ابوسفیان، خالد بن ولید را با دویست سواره در کمین گذاشت و به آنها گفت: هر وقت دیدید که با هم درآمیختیم، از این دره به آنها یورش ببرید تا در پشت سرِ آنها قرار بگیرید. وقتی سوارکاران آمدند و انتخاب شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله یارانش را آماده جنگ کرد، و پرچم را به دست علی علیه السلام سپرد، انصار بر مشرکان قریش حمله کردند و به آنها شکست سختی وارد کردند و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنبال آنها افتادند. خالد بن ولید با دویست سوارکار سرازیر شد. عبدالله بن جبیر او را دید و آنها را تیرباران کرد و آنها برگشتند. یاران عبدالله بن جبیر دیدند که یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله به غارت اموال دشمن مشغول هستند. به عبدالله بن جبیر گفتند: چرا ما را این جا نگه داشته ای، در حالی که دوستان ما در حال جمع آوری غنیمت هستند و ما بدون غنیمت می مانیم. عبدالله به آنها گفت: از خدا بترسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله قبلاً به ما گفته است که از این جا تکان نخوریم. آنان حرف او را گوش نکردند و یکی یکی رفتند و سنگرهایشان را خالی کردند. عبدالله بن جبیر با دوازده نفر باقی ماند. پرچم قریش در دست طلحه بن ابی طلحه عدوی از بنی عبدالدار بود. او پیش آمد و فریاد زد: ای محمّد صلی الله علیه و آله ! می پندارید که شما با شمشیرهایتان ما را به جهنّم می فرستید و ما با شمشیرهایمان شما را به بهشت می فرستیم؟ پس هر کس می خواهد وارد بهشت شود باید به نبرد من بیاید. علی علیه السلام برای نبرد با او پیش رفت و می گفت:

یا طلح ان کنت کما تقول

لکم خیول ولنا نَصول

فاثبت لننظر اینا المقتول

و اینا اولی بما تقول

فقد اتاک الاسد الصؤول

ص:145

بصارم لیس به فلول

ینصره الناصر القاهر و الرسول

ای طلحه ! اگر همان گونه هستی که می گویی

شما اسبانی دارید و ما تیرها و سرنیزه ها

باش تا ببینیم، کدام یک از ما کشته می شود

و کدام یک از ما شایسته تریم بدآن چه می گویی

شیر دلاور، به جنگ تو آمده است

با شمشیر تیزی که هرگز به خود، کندی نمی گیرد

خداوند توانا و رسول او یاری اش می کنند

طلحه گفت: تو کیستی ای جوان؟ گفت: من علی بن ابی طالب هستم. گفت: ای «قضیم» ! تو می دانی که جز تو کسی جرأت نبرد با من را ندارد. طلحه به او حمله کرد و ضربه زد و امام علی علیه السلام با سپر، آن را دفع کرد. سپس علی علیه السلام به رانش ضربه زد و هر دو پای او را قطع کرد و با پشت بر زمین افتاد و پرچم نیز از دستش سقوط کرد. علی علیه السلام رفت تا کارش را یکسره سازد. طلحه، او را به خویشاوندی قسم داد. علی علیه السلام هم از کشتن او منصرف شد. مسلمانان گفتند: چرا کارش را تمام نکردی؟ گفت: ضربه ای به او زدم که هرگز از آن جان سالم به در نمی برد. پس از او، ابو سعید بن ابی طلحه، پرچم را به دست گرفت. علی علیه السلام او را هم کشت و پرچم بر زمین افتاد. سپس عثمان بن ابی طلحه آن را برداشت علی علیه السلام او را هم کشت و پرچم بر زمین افتاد. سپس مسافع بن ابی طلحه، آن را برداشت. علی علیه السلام او را هم کشت و پرچم بر زمین افتاد. پس از او حارث بن ابی طلحه، آن را برداشت. علی علیه السلام او را هم کشت و پرچم بر زمین افتاد. پس از او، ابو عزیز بن عثمان، پرچم را برداشت.

علی علیه السلام او را هم کشت و پرچم بر زمین افتاد. سپس عبدالله بن جمیله بن زهیر، پرچم را به دست گرفت. علی علیه السلام او را هم کشت

و پرچم بر زمین افتاد. علی علیه السلام نهمین نفر از بنی عبد الدار را هم به قتل رساند و او ارطاه بن شرحبیل بود و باز هم پرچم بر زمین افتاد. آن گاه، خادم آنها، صؤاب پرچم را به دست گرفت. علی علیه السلام به

دست راست او ضربه زد و آن را قطع کرد و پرچم بر زمین افتاد. صؤاب با دست چپ خود آن را برداشت. علی علیه السلام به دست چپش ضربه زد و آن را قطع کرد و پرچم بر زمین افتاد. سپس با دو دست بریده خود پرچم را بغل کرد و گفت: ای بنی عبد الدار! آیا وظیفه خود را آن گونه که باید انجام دادم؟ آن گاه، علی علیه السلام ضربه ای بر سر او زد و او را کشت و باز هم پرچم بر زمین افتاد. سپس عمره، دختر علقمه حارثیه، آن را برداشت و به دست گرفت. از سوی دیگر، خالد بن ولید بر عبدالله بن جبیر که یارانش فرار کرده بودند و فقط چند نفر معدود مانده بودند، حمله کرد و آنها را در محل ورودی درّه، کشت و به تعقیب مسلمانان پرداخت و آنان را نیز کشت. قریش که در حال فرار بودند، به پرچم نگاه کردند و چون دیدند که برافراشته شده است، به آن پناه بردند. خالد بن ولید جلو آمد و شروع به کشتن یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله نمود. این گونه بود که یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکست سختی خوردند و شروع به بالا رفتن از کوه کردند و از همه طرف آن بالا رفتند. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله آن شکست را دید، کلاه خود را از سر خود بیرون آورد و گفت: بدانید که من رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم، از خدا و رسول او به کجا فرار می کنید؟(1)

6) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدند: هنگامی که علی علیه السلام در حال مبارزه با طلحه بن ابی طلحه بود، طلحه به او گفت: «ای قُضیم». معنای این حرف چیست؟ فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه بود، به خاطر حمایت ابوطالب، هیچ کس نمی توانست به او جسارت کند. بنابراین کودکان را وادار می کردند که وقتی پیامبر بیرون می آید، به سوی او سنگ و کلوخ پرتاب کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این موضوع را به علی علیه السلام گفت و شکوه و گلایه نمود. علی علیه السلام گفت: پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا، وقتی بیرون رفتی مرا نیز با خودت ببر. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون رفت و علی علیه السلام هم همراه او بود. بچه ها بر طبق عادت همیشگی خود، مزاحم رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند. علی علیه السلام به آنها حمله کرد و پی در پی، سر و صورت و بینی و گوشهای آنها را گاز می گرفت. بچه ها، گریان به نزد پدرانشان می رفتند و می گفتند: علی، ما را کتک زده است. و به همین

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 118.

خاطر «قُضیم» نامیده شد.(1)

7) علی بن ابراهیم. از ابی وائل شقیق بن سلمه نقل کرده است که گفت: با عمر بن خطّاب قدم می زدم که سر و صدایی از او شنیدم. به او گفتم: دست بردار! چه شده ای عمر؟ گفت: وای بر تو! آیا آن شیر غرّان و آن جنگاور زاده جنگ را نمی بینی؟ آن که با شجاعت شدید بر کسانی که طغیان می کنند و فاسدند، با دو شمشیر و پرچم می تازد. نگاه کردم و دیدم که او علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد. به او گفتم: ای عمر! او علی بن ابی طالب است. گفت: به من نزدیک شو تا از شجاعت ها و پهلوانی هایش برایت تعریف کنم: با پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ اُحد، پیمان بستیم که فرار نکنیم و هر کس فرار کند، گمراه است و هر کس از ما کشته شود، شهید است و پیامبر رهبر او. ناگهان صد گروه جنگی به ما حمله کردند که هر گروه، صد نفر یا بیشتر بودند و ما را از آسیاب مرگ می ترساندند. علی علیه السلام را دیدم که چون شیر در میان گرد و غبار بود. مشتی از سنگریزه را برداشت و آن را به صورت ما پاشید و گفت: چهره هایتان زشت و بریده و شکافته و محروم باد! به کجا فرار می کنید. به آتش جهنّم؟ اما ما برنگشتیم. بار دوم بر ما هجوم آورد و در دستش شمشیر پهنی بود که مرگ از آن می چکید. او گفت: بیعت کردید، امّا عهد و پیمان شکستید. به خدا قسم که شما، از آنهایی که می کشم، برای کشته شدن سزاوارتر هستید. به چشمهایش نگاه کردم. مانند دو چراغ نورانی و یا دو جام پر از خون می درخشیدند. ترسیدم که به سر وقت ما بیاید و به ما حمله کند. در میان یارانم به نزد او رفتم و گفتم: ای ابوالحسن! تو را به خدا، عرب حمله می کند و فرار می کند، جنگ و گریز دارد، حمله مجددش فرار را از بین می برد. گویی که خجالت کشید و چهرها ش را از ما برگرداند و همچنان در آن ترس و وحشت به سر می برم و تا این لحظه، آن ترس از قلبم بیرون نرفته است. با رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی نمانده بود به جز ابودجانه انصاری و سماک بن خرشه و امیر المؤمنین علیه السلام. هر گاه گروهی به رسول خدا صلی الله علیه و آله حمله می کردند، امیر المؤمنین علیه السلام به استقبال آنها می رفت و مانع حمله آنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله می شد و آنها را می کشت، تا این که شمشیرش شکست. نسیبه، دختر کعب مازنی به همراه رسول خدا باقی ماند. او در

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 121.

جنگها با رسول خدا صلی الله علیه و آله می رفت و زخمی ها را درمان می کرد. پسرش نیز به همراه او بود و ترسیده بود و می خواست برگردد. به پسرش حمله کرد و گفت: ای پسر! از خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله به کجا فرار می کنی؟ با این حرف، او را باز گردانید. مردی به پسر او حمله کرد و او را کشت. آن گاه شمشیر پسرش را برداشت و به آن مرد حمله کرد و به رانش ضربه زد و او را کشت. در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: «احسنت بر تو ای نسیبه». او با دست و سینه و پستانش از رسول خدا محافظت می کرد تا این که زخمهای بسیاری بر او وارد شد. ابن قمیئه به رسول خدا صلی الله علیه و آله حمله کرد و گفت: محمد صلی الله علیه و آله را به من نشان بدهید. مرگ بر من باد اگر او زنده بماند. سپس ضربه ای به رگ گردن او زد و فریاد زد: به لات و عزّی قسم، محمّد را کشتم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی از مهاجرین که در حال فرار بود و سپر خود را پشت سرش قرار داده بود، نگاه کرد و گفت: ای صاحب سپر! آن را به طرف من پرت کن و خودت به جهنم برو. او سپرش را پرت کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به نسیبه گفت: «ای نسیبه! سپر را بردار». او سپر را برداشت و با مشرکین به مبارزه پرداخت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «جایگاه نسیبه از جایگاه فلان و فلان فلان، برتر است.» وقتی شمشیر امیر المؤمنین علیه السلام شکست، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: مرد با شمشیر می جنگد، در حالی که شمشیر من شکسته است. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله شمشیر خود، ذوالفقار را به او داد و گفت: «با این بجنگ». هر کس به رسول خدا صلی الله علیه و آله حمله می کرد، امیر المؤمنین به پیشواز او می رفت و وقتی او را می دیدند، بر می گشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به گوشه ای از کوه احد پناه برد و آن جا ایستاد. جنگ یک طرفه شده بود و یارانش شکست خورده بودند. اما علی علیه السلام همچنان با آنها می جنگید تا این که، صورت و سر و سینه و شکم و دستها و پاهایش، نود زخم برداشت و همچنان از او فرار می کردند. آنان شنیدند که کسی از آسمان فریاد می زند: لا سیف الا ذوالفقار ولا فتی الا علی جز ذوالفقار، شمشیر نیست و جز علی جوانمرد یافت نمی شود. آن گاه جبرئیل بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد و فرمود: ای محمّد! به خدا قسم، این همراهی و همدردی واقعی می باشد. و رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «زیرا

من از او هستم و او هم از من» و جبرئیل گفت: و من نیز از دو نفر هستم. هند بن عتبه در وسط سپاه قریش بود. هر گاه مردی از قریش شکست می خورد، میل و سرمه دانی به او می داد و می گفت: تو زن هستی، با این به خودت سُرمه بزن. حمزه بن عبدالمطلب مشغول حمله به گروهی بود. وقتی او را دیدند عقب نشینی کردند و هیچ کس نمی توانست در مقابل او مقاومت کند. هند، دختر عتبه به وحشی وعده ای داد و به او گفت: اگر محمّد و یا علی و یا حمزه را بکشی، آنچه تو را خشنود سازد به تو خواهم داد. وحشی، برده جبیر بن مطعم بود که حبشی بود. وحشی گفت: از پس محمّد بر نمی آیم، علی هم مردی دوراندیش و مراقب است، به او هم فکر نمی کنم. پس در کمین حمزه نشستم. وحشی گفت: دیدم که حمزه به شدت به مردم حمله می کند. از جلوی من رد شد و بر لبه نهری گام نهاد، ولی بر زمین افتاد. آن گاه، نیزه ام را برداشتم و آن را تکان دادم و پرتاب کردم. نیزه ام به لگن خاصره اش خورد و آغشته به خون از مثانه اش بیرون آمد. او بر زمین افتاد و من، شکمش را شکافتم و جگرش را در آوردم و آن را به هند دادم و گفتم: این جگر حمزه است. آن را در دهان خود گذاشت و جوید. اما خداوند آن را در دهان او مانند استخوان زانو سفت گردانید. به ناچار، آن را از دهان بیرون انداخت. آن گاه خداوند، فرشته ای را فرستاد، آن را برداشت و به جای اصلی خود برگرداند. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند نخواست که چیزی از بدن حمزه، داخل آتش جهنم گردد. آن گاه، هند به نزد حمزه رفت و عورت و گوشهایش را برید و آنها را به هم متصل گردانید و به گردن خود انداخت. در ضمن، دست و پایش را هم برید. مردم به مواضع خود برگشتند و قریش در بالای کوه مستقر شدند و ابوسفیان هم که در بالای کوه بود فریاد می زد: هُبل سربلند باد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: جوابش را بده و بگو: «خداوند، برتر و بالاتر است.» ابوسفیان گفت: ای علی! هُبَل به ما نعمت (بخت و اقبال)(1) داد. علی علیه

1- [1] - گفته اند که معنای دیگر «انعم علینا» آن این است که از نَعَم (آری) گرفته شده است. در قریش رسم بود که وقتی می خواستند کاری را شروع کنند، دو تیر را میگرفتند و روی یکی از تیرها «نَعَم» و روی دیگر «لا» می نوشتند و به کنار بت می رفتند و تیرها را می چرخاندند. اگر تیر

نَعَم خارج می شد اقدام به انجام آن کار می کردند و اگر «لا» می آمد، آن کار را انجام نمی دادند. ابوسفیان وقتی خواست به جنگ اُحد برود در برابر هُبَل این کار را انجام داد و تیر «نَعَم» بیرون آمد. «النهایه، ج 3، ص 294».

السلام جواب داد: بلکه، خداوند به ما نعمت داده است. ابوسفیان گفت: ای علی! به نام لات و عزّی از تو می پرسم: آیا محمد کشته شده است؟ علی علیه السلام گفت: خداوند تو را و لات و عزّی را لعنت کند. به خدا قسم که محمد کشته نشده است و اکنون، سخن تو را می شنود. گفت: تو راست می گویی. خداوند ابن قمیئه را لعنت کند. او ادّعا کرد که محمد را کشته است. عمرو بن قیس به تازگی اسلام آورده بود. وقتی به او خبر رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میدان جنگ است، شمشیر و سپر خود را برداشت و مانند شیر غرّان به جنگ رفت و می گفت: شهادت می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد، فرستاده خدا است. سپس وارد جنگ شد و به شهادت رسید. مردی از انصار از مقابل او گذشت و دید که بین کشته شدگان افتاده است. به او گفت: ای عمر! آیا بر دین قبلی خودت هستی؟ گفت: نه به خدا، من شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد، فرستاده او است. سپس درگذشت. آن گاه یکی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای رسول خدا! عمرو بن قیس، اسلام آورده و کشته شده است، آیا او شهید است؟ فرمود: آری، به خدا او شهید است. او تنها فردی است که یک رکعت نماز نخوانده، وارد بهشت شده است. حنظله بن ابی عامر، مردی از قبیله خزرج بود. او در همان شب که فردایش جنگ اُحُد به وقوع پیوست، با دختر عبدالله بن ابی سلول، ازدواج کرد و همان شب با او به خلوت رفت و از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه گرفت که نزد زن خود بماند و خداوند، این آیه را نازل کرد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُوْلَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَن لِّمَن شِئْتَ مِنْهُمْ»(1) [جز این نیست که مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبرش گرویده اند و هنگامی که با او بر سر کاری اجتماع کردند، تا از وی کسب اجازه نکنند، نمی روند. در حقیقت، کسانی که از تو کسب اجازه می کنند، آنانند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند. پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند، به هر کس از آنان که خواستی اجازه ده] و بر طبق همین آیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او اجازه داد. این آیه در سوره نور است در حالی که اخبار جنگ اُحد در سوره آل عمران است. این دلیلی است که قرآن بر خلاف

1- [2] - نور/ 62.

آن روندی که خداوند نازل کرده، جمع آوری شده است. طلحه با همسرش همبستر شد و هنگام صبح، در حالی که جُنُب بود، از خانه خارج گردید و در جنگ حاضر شد. وقتی حنظله خواست از منزل خارج شود، زنش به دنبال چهار نفر از انصار فرستاد و از او شهادت گرفت که با او همبستر شده است. از او پرسیدند: چرا این کار را کردی؟ گفت: دیشب در خواب دیدم که آسمان شکافته شد و حنظله از آن بالا رفت و سپس آسمان بسته شد. پس دانستم که معنای آن، شهادت است و دوست داشتم شاهد بیاورم که از او باردار هستم. وقتی حنظله، وارد جنگ شد، ابوسفیان را دید که سوار بر اسبی در میان صفها می چرخد. به او حمله کرد و بر ساق پای اسب او زد. اسب بر زمین افتاد و ابوسفیان هم از اسب سقوط کرد و فریاد زد: ای گروه قریش! من ابوسفیان هستم و این حنظله می خواهد مرا بکشد. ابوسفیان دوید و حنظله هم به دنبالش روان شد. مردی از مشرکان در جلوی او ظاهر شد و به او نیزه زد و با همان نیزه که در بدن او بود به طرف آن مشرک رفت و به او ضربه ای زد و او را کشت. حنظله هم در میان حمزه و عمرو بن جموح و عبدالله بن حزام و گروهی از انصار، بر زمین افتاد. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «دیدم که فرشتگان در بین آسمان و زمین، حنظله را با آب باران در جامهای طلایی می شویند». به همین خاطر «غسیل الملائکه» نامیده شد؛ یعنی غسل داده شده به دست فرشتگان.(1)

8) ابو علی طبرسی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل را در میان آسمان و زمین دید که بر روی یک صندلی طلایی نشسته است و می گوید: لا سیف الا ذوالفقار ولا فتی الا علی

«شمشیر، فقط ذوالفقار و جوانمرد، فقط علی است»(2)

«بَلَى إِن تَصْبِرُواْ وَتَتَّقُواْ وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَـذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُم بِخَمْسَةِ آلافٍ مِّنَ الْمَلآئِكَةِ مُسَوِّمِينَ (125)»

[آری، اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید و با همین جوش (و خروش) بر

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 123.

2- [2] - مجمع البيان، ج 2، ص 379.

شما بتازند، همان گاه پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشاندار، یاری خواهد کرد]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از ابو همام، از ابو الحسن علیه السلام نقل کرده است: که کلمه «مسوّمین» در این آیه یعنی: عمامه ها، رسول خدا صلی الله علیه و آله عمامه بر سر گذاشت آن را از جلو و پشت آویزان کرد. جبرئیل هم وقتی آن را بر سر گذاشت، آن را از جلو و پشت آویزان کرد.(1)

2) از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابو جمیله، از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: فرشتگان در جنگ بدر، عمامه های سفید فروهشته بر سر داشتند.(2)

3) عیاشی، از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: فرشتگان در جنگ بدر، عمامه های سفید فروهشته بر سر داشتند.(3)

4) از اسماعیل بن همام، از ابوالحسن علیه السلام نقل شده است که فرمود: در این آیه منظور از «مسوّمین» عمامه ها می باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله عمامه می بست و آن را از جلو و پشت آویزان می کرد.(4)

5) از ضریس بن عبدالملک، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: فرشتگانی که در جنگ بدر به محمّد صلی الله علیه و آله در روی زمین کمک کردند، دیگر هرگز صعود نکردند و نخواهند کرد تا این که به صاحب این امر (امام زمان) عجل الله تعالی فرجه الشریف کمک کنند و تعداد آنها پنج هزار می باشد.(5)

«لَيْسَ لَکَ مِنَ الأَمْرِ شَیْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ (128)»

[هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست. یا (خدا) بر آنان می بخشاید یا عذابشان می کند زیرا آنان ستمکارند]

1) شیخ مفید در کتاب اختصاص به نقل از محمد بن خالد طیالسی و محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از منخّل بن جمیل، از

1- [1] - کافی، ج 6، ص 460، ح 2.
2- [2] - کافی، ج 6، ص 461، ح 3.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 220، ح 136.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 220، ح 137.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 220، ح 138.

جابر بن یزید نقل کرده است که می گوید: این آیه را از «لیس لک من الأمر شئ» برای امام باقر علیه السلام تلاوت کردم. حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار تلاش کرد که علی علیه السلام پس از او جانشین او باشد و این همان چیزی است که خدا خواسته است؛ چرا که می فرماید: «لَیْسَ لَکَ مِنَ الأَمْرِ شَیْءٌ». چگونه ممکن است که کار به دست او نباشد، در حالی که خداوند همه چیز را به او واگذار کرده است؟ فرمود: هر چه را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حلال کرده است، حلال است و آن چه را حرام گردانیده است، حرام است.(1)

2) عیّاشی از جابر جعفی نقل کرده است که گفت: نزد امام باقر علیه السلام آیه «لَیْسَ لَکَ مِنَ الأَمْرِ شَیْءٌ» را خواندم. فرمود: آری به خدا قسم، چیزهای زیادی به او مربوط می شود و آن گونه نیست که تو فکر می کنی. اما به تو خبر بدهم که خداوند تبارک و تعالی وقتی به پیامبر خود دستور داد که جانشینی علی علیه السلام را اعلام نماید، در باره دشمنی قوم علی علیه السلام، نسبت به او و شناخت او نسبت به آنها، اندیشه کرد و به همین دلیل است که خداوند، او را در تمامی ویژگیها بر آنها برتری داده است: او اوّلین کسی بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به کسی که او را فرستاده ایمان آورد؛ او بیشترین کمک را به خداوند تعالی و فرستاده او نمود؛ او نسبت به دشمنان خدا و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از همه بی رحم تر بود و در دشمنی با مخالفان خدا و رسول از همه سر سخت تر بود؛ علم و دانش هیچ کس، با او برابر نبود؛ ویژگیهای اخلاقی پسندیده او قابل شمارش نبود. وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دشمنی قوم خود با علی علیه السلام در همه این ویژگیهای اخلاقی و به حسادت آنها نسبت به این خصوصیات اخلاقی اندیشید، بسیار نگران و ناراحت شد و خداوند به او خبر داد که این کار به او ربطی ندارد و این موضوع به خداوند برمی گردد که پس از او علی علیه السلام را جانشین و ولی امر او گرداند. منظور خداوند از آیه، چنین است. چگونه ممکن است که موضوع به رسول خدا صلی الله علیه و آله مربوط نباشد در حالی که خداوند به او اختیار داده است که هر چه را حلال کرده است، حلال باشد و هر چه را حرام کرده است، حرام باشد؛ چنان که فرموده است: «وَمَا

1- [1] - اختصاص، ص 332.

آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عنْهُ فَانتَهُوا»(1)_ (2) [و آن چه را فرستاده (او) به شما داد آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت بازایستید]

3) جابر می گوید: از امام باقر علیه السلام خواستم که این گفته خداوند را که به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لیسَ لک من الأمر شیءَ» برای من تفسیر کند. امام باقر علیه السلام فرمود: چیزی وجود دارد که خداوند آن را گفته است و چیزی هست که خداوند آن را اراده کرده است. ای جابر! رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار تلاش کرد که پس از او، علی علیه السلام جانشین او باشد، اما خداوند، بر خلاف اراده رسول خدا صلی الله علیه و آله چیز دیگری را در نظر داشت. از او پرسیدم: معنای این سخن چیست؟ فرمود: در آیه «لیس لک من الأمر شیءً» خداوند به رسولش می گوید: ای محمّد! مگر در آیه ای که از کتاب خویش، برای تو نازل کردم، درباره علی علیه السلام و یا دیگران چنین نگفتم که: «الم * أَحَسِبَ النَّاسُ أَن یُتْرَکُوا أَن یَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا یُفْتَنُونَ» تا آن جا که می فرماید: «فَلَیَعلَمَنَّ»(3)؟ [الف لام میم * آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟* و به یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند، آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته اند، معلوم دارد و دروغگویان را (نیز) معلوم دارد]

آن گاه، رسول خدا صلی الله علیه و آله این موضوع را به خداوند واگذار کرد.(4)

4) جرمی می گوید که امام باقر علیه السلام آیه را چنین خوانده است: «لَیْسَ لَکَ مِنَ الأَمْرِ شَیْءٌ أَن یَتُوبَ علَیْهِمْ أَوْ یُعذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ»(5)

«وَسَارِعواْ إِلَی مَغْفِرَهٍ مِّن رَّبِّکُمْ وَجَنَّهٍ عرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ أُعدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ (133)»

1- [1] - حشر/ 7.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 220، ح 139.
3- [3] - عنکبوت، آیات 1_3.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 221، ح 140.
5- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 221، ح 141.

[و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود و بهشتی که پهنایش (به قدر) آسمانها و زمین است (و) برای پرهیزگاران آماده شده است، بشتابید]

1) عیّاشی از داود بن سرحان، از فردی ناشناس، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «وَسَارِعواْ إِلَى مَغْفِرَهٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّهٍ عرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ» فرمود: وقتی بهشت را وصف کنند، این گونه خواهد بود، و حضرت، دو دستش را کاملا از یکدیگر باز کرد.(1)

2) ابن شهر آشوب در کتاب مناقب به نقل از تفسیر یوسف قطان، از وکیع، از ثوری، از سدّی نقل کرده است که: نزد عمر بن خطّاب بودم که کعب بن اشرف و مالک بن صیف و حییّ بن اخطب، پیش او آمدند. حیّی بن اخطب به عمر گفت: در کتاب شما از بهشتی صحبت شده است که عرض آن به اندازه آسمان ها و زمین است. اگر اندازه یک بهشت به اندازه هفت آسمان و هفت زمین باشد، پس در روز قیامت، همه این بهشت در کجا خواهد بود؟ عمر گفت: نمی دانم. آنها در این باره صحبت می کردند که ناگهان علی علیه السلام وارد شد. پرسید: در باره چه موضوعی صحبت می کنید؟ آن یهودی، مسئله را برای علی علیه السلام مطرح کرد. علی علیه السلام به آنها گفت: به من بگویید وقتی روز می شود، شب کجا می رود؟ و وقتی شب می شود، روز کجا می رود؟ گفتند: این در علم خداوند متعال می گنجد. پس علی علیه السلام فرمود: بهشت هم در علم خداوند متعال می گنجد. آن گاه علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و موضوع را به او فرمود و آیه نازل شد: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعلَمُونَ»(2)_(3) [پس اگر نمی دانید، از پژوهندگان کتابهای آسمانی جویا شوید]

3) ابن فارسی در کتاب روضه الواعظین گفته است که از مالک بن انس پرسیدند: ای ابو حمزه! بهشت در روی زمین است یا در آسمان؟ گفت: کدام زمین است که بهشت در آن جا بگیرد و کدام آسمان است که بهشت در آن بگنجد. از او پرسیده شد: پس در کجا است؟ گفت: بالای آسمان هفتم در زیر عرش.(4)

1- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 221، ح 142.
2- [3] - نحل/ 43، ا نبیاء/ 7.

3- [4] - مناقب، ج 2، ص 352.
4- [4] - روضه الواعظين، ص 554.

«الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِی السَّرَّاء وَالضَّرَّاء وَالْکَاظِمِینَ الْغَیْظَ وَالْعافِینَ عنِ النَّاسِ وَاللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ (134)»

[همانان که در فراخی و تنگی انفاق می کنند و خشم خود را فرو می برند و از مردم در می گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از یکی از یارانش، از مالک بن حصین سکونی نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ بنده ای نیست که خشم خود را فرو بخورد و خداوند عز و جل، عزّت او را در دنیا و آخرت نیفزاید. خداوند عزّ و جّل فرمود: «وَالْکَاظِمِینَ الْغَیْظَ وَالْعافِینَ عنِ النَّاسِ وَاللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ» و خداوند به جای خشم و غضب، این پاداش را به او می دهد.(1)

2) مفید در کتاب ارشاد خود از ابو محمد حسن بن محمّد، از جدّش، از محمد بن جعفر و دیگران نقل کرده است که گفته اند: مردی از خانواده امام زین العابدین علیه السلام در برابر امام ایستاد و به او فحش و ناسزا گفت. امام چیزی به او نگفت. وقتی آن مرد رفت، امام به هم نشینان خود گفت: شنیدید که این مرد چه گفت و من دوست دارم که با من بیایید و پاسخ مرا به او بشنوید. آنها گفتند: می آییم و دوست داشتیم که شما چیزی به او بگویید و ما هم چیزی به او بگوییم. امام کفشهایش را پوشید و حرکت کرد و پیوسته می فرمود: «وَالْکَاظِمِینَ الْغَیْظَ وَالْعافِینَ عنِ النَّاسِ وَاللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ» دانستیم که امام چیزی به او نخواهد گفت. امام رفت تا به منزل آن مرد رسید و نام آن مرد را صدا زد تا پیش بیاید. امام فرمود: به او بگویید که زینالعابدین، پشت در است. آن مرد به سوی ما آمد در حالی که به دنبال شرّ می گشت. او می دانست که امام آمده است تا جواب بعضی از سخنانش را بدهد. امام زینالعابدین علیه السلام به او فرمود: ای برادر! تو قبلاً با من برخورد داشتی و حرفهایی زدی؛ اگر چیزهایی که گفتی در من هست، من باید به خاطر آنها از خداوند، طلب آمرزش کنم و اگر چیزهایی که گفتی، در من نیست، خداوند، تو را ببخشاید. مرد، میان دو چشم او را بوسید و گفت: بلی، چیزهایی که در باره تو گفتم، در تو وجود ندارد و من خودم به آن حرفها سزاوارترم. راوی حدیث

1- [2] - کافی، ج 2، ص 89، ح 5.

گفته است: اسم آن مرد حسن بن حسن بود.(1)

3) و نیز او، از حسن بن محمّد، از جدّش، از پیرمردی هفتاد و چند ساله از یمن، از کسی که گفته اند نام او عبدالله بن محمد است، از عبد الرزّاق نقل کرده است که گفت: جانم فدای تو! یکی از کنیزان امام زینالعابدین علیه السلام در حال ریختن آب بر دستهای او بود که وضو بگیرد و نماز بخواند. ناگهان چُرت زد و پارچ آب از دستش افتاد و امام را زخمی کرد. امام سرش را بلند کرد و به او نگاه کرد. آن کنیز به امام گفت: خداوند می فرماید: «وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ» امام علیه السلام به او گفت: خشمم را فرو خوردم. آن کنیز گفت: «وَالْعافِينَ عنِ النَّاسِ» امام به او گفت: خداوند از تو درگذشت. آن کنیز گفت: «وَاللّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» امام گفت: برو، تو به خاطر خدا آزاد هستی.(2)

«وَالَّذِينَ إِذَا فَعلُواْ فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُواْ أَنْفُسَهُمْ...خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعمَ أَجْرُ الْعامِلِينَ (136)»

«وَالَّذِينَ إِذَا فَعلُواْ فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُواْ أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُواْ اللّهَ فَاسْتَغْفَرُواْ لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَلَمْ يُصِرُّواْ علَى مَا فَعلُواْ وَهُمْ يَعلَمُونَ (135) أُوْلَـ ئِكَ جَزَآؤُهُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعمَ أَجْرُ الْعامِلِينَ (136)»

[و آنان که چون کار زشتی کنند یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد و بر آن چه مرتکب شده اند، با آن که می دانند (که گناه است) پافشاری نمی کنند * آنان پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و بوستان هایی است که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است، جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل، چه نیکوست]

1) محمّد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن سالم، از احمد بن نضر، از عمرو بن شمر، از جابر نقل کرده است که امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَلَمْ يُصِرُّواْ علَى مَا فَعلُواْ وَ هُمْ يَعلَمُونَ» فرمود: اصرار، این است که آن گناه را ادامه بدهد و از خداوند طلب آمرزش نکند و قصد توبه نداشته باشد.(3)

1- [1] - ارشاد، ص 257.
2- [2] - ارشاد، ص 257.
3- [1] - کافی، ج 2، ص 219، ح 2.

2) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فضّال، از حفص مؤذّن، از امام صادق علیه السلام و همچنین از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از محمّد بن سنان، از اسماعیل بن جابر نقل شده است که امام صادق علیه السلام در یک حدیث طولانی که در آن به نصیحت یارانش پرداخت فرمود: شما را بر حذر می دارم از انجام چیزی که خداوند تعالی در ظاهر و باطن قرآن، آن را حرام نموده و فرموده است: «و لم یصرّوا علی مافعلوا و هم یعلمون». مقصود آیه، مؤمنان قبل از شما می باشند که بعضی از چیزها را که خداوند در کتابش شرط کرده بود، فراموش کرده بودند و فهمیدند که آنها با ترک آن چه که خداوند در کتاب خود آن را شرط کرده است، در واقع از خداوند نافرمانی کرده اند. بنابراین از خداوند طلب آمرزش کردند و دیگر آن کار را ترک نکردند. این است معنای گفتار خداوند که می فرماید: «وَلَمْ یُصِرُّواْ علَی مَا فَعلُواْ وَهُمْ یَعلَمُونَ».(1)

3) عیّاشی، از عمرو زبیری نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند رحمت کند بنده ای را که نمی پسندد ابلیس، همتای او در دینش باشد. در کتاب خدا به خاطر وجود استغفار و توبه که خداوند شما را به آن امر فرموده است، نجات از مرگ ، بینایی از نابینایی و کوری، راهنمایی به سوی هدایت و درمان دردهایی که در سینه است، وجود دارد. خداوند فرموده است: «وَالَّذِینَ إِذَا فَعلُواْ فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُواْ أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُواْ اللّهَ فَاسْتَغْفَرُواْ لِذُنُوبِهِمْ وَمَن یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَلَمْ یُصِرُّواْ علَی مَا فَعلُواْ وَهُمْ یَعلَمُونَ وَمَن یَعمَلْ سُوءًا أَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللّهَ یَجِدِ اللّهَ غَفُورًا رَّحِیمًا» این است آن چیزی که خداوند، امر فرموده است از آن استغفار شود و شرط کرده است که به همراه آن، جدا شدن از محرّمات هم صورت گیرد. چرا که می فرماید: «إِلَیْهِ یَصْعدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَالْعمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعهُ»(2) [سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود و کار شایسته به آن رفعت می بخشد و کسانی که با حیله و مکر کارهای بد می کنند عذابی سخت خواهند داشت و نیرنگشان، خود تباه می گردد] و با این آیه، استدلال می شود که فقط انجام عمل نیک و توبه است که باعث پذیرش استغفار می شود.(3)

1- [2] - کافی، ج 8، ص 10، ح 1.
2- [2] - فاطر/ 10.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 222، ح 143.

4) جابر نقل کرده است که امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَمَن یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ وَلَمْ یُصِرُّواْ علَی مَا فَعلُواْ وَهُمْ یَعلَمُونَ» فرموده است: اصرار، آن است که بنده، مرتکب گناه بشود و از خداوند طلب بخشش نکند و با خودش در باره توبه کردن، اندیشه نکند و تصمیم نگیرد. این، همان اصرار است. شیخ ورام نیز به نقل از جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَلَمْ یُصِرُّواْ علَی مَا فَعلُواْ وَهُمْ یَعلَمُونَ» روایتی شبیه آن را نقل کرده است.(1)

5) ابن بابویه، از پدرش، از عبدالله بن جعفر حمیری، از موسی بن جعفر وهب بغدادی، از علی بن معبد، از علی بن سلیمان نوفلی، از فطر بن خلیفه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان فرمود: هنگامی که آیه «وَالَّذِینَ إِذَا فَعلُواْ فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُواْ أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُواْ اللّهَ فَاسْتَغْفَرُواْ لِذُنُوبِهِمْ» نازل شد، ابلیس از کوهی در مکه که به آن کوه ثور گفته می شود، بالا رفت و با صدای بسیار بلند، عفریت های خود را صدا زد و آنها به نزد او آمدند و گفتند: ای سرور و سالار ما! چرا ما را به حضور خواسته اید؟ گفت: این آیه، نازل شده است. چه کسی از پسِ آن بر می آید؟ عفریتی از شیاطین بلند شد و گفت: من با انجام این کار و آن کار از پس آن بر می آیم. گفت: کار تو نیست. عفریت دیگری بلند شد و مانند آن را تکرار کرد. گفت: کار تو هم نیست. وسواس خنّاس بلند شد و گفت: من می توانم. شیطان گفت: با چه چیزی؟ گفت به آنها وعده می دهم و آنها را ضعیف می گردانم تا این که گناه را انجام دهند و وقتی که آن گناه را انجام دادند، استغفار کردن را از یاد آنها می برم. شیطان گفت: این، کار توست. و او را تا روز قیامت، مأمور انجام آن کار گردانید.(2)

6) از ابن بابویه، از محمد بن ابراهیم بن اسحاق، از احمد بن محمد همدانی، از احمد بن صالح بن سعد تمیمی، از موسی بن داود، از ولید بن هشام، از هشام بن حسان، از حسن بن ابی حسن بصری، از عبدالرحمن بن تمیم دوسی نقل شده است که گفت: معاذ بن جبل، گریان به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و سلام کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله جواب سلام او را داد و پرسید: ای معاذ! برای چه گریه می کنی؟ گفت: ای رسول خدا! جلوی در، یک جوان لطیف و خوش آب و

1- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 222، ح 144.

2- [4] - امالی، ص 376، ح 5.

رنگ و خوش سیما ایستاده است و مانند مادر داغداری که بر فرزند از دست داده خود گریه می کند، بر جوانی خود می گرید و می خواهد که به نزد شما بیاید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن جوان را نزد من بیاور ای معاذ! او را به نزد پیامبر برد. سلام کرد. پیامبر جواب سلام او را داد و از او پرسید: چه چیزی باعث گریه تو شده است ای جوان؟ گفت: چرا و چگونه گریه نکنم، در حالی که گناهی مرتکب شده ام که اگر خداوند عز و جل به یکی از آنها مرا مؤاخذه کند، حتماً مرا داخل آتش جهنم می گرداند و مطمئن هستم که مرا مؤاخذه خواهد کرد و هرگز مرا نخواهد بخشید. رسول خدا صلی الله علیه و آله از او پرسید: آیا چیزی را شریک خدا قرار داده ای؟ گفت: پناه بر خدا، اگر به او شرک ورزیده باشم. فرمود: آیا شخصی را کشته ای که خداوند حرام گردانیده است؟ گفت: نه. آن گاه، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند، گناهان تو را می بخشد هر چند به اندازه کوههای بلند باشد. آن جوان گفت: گناهان من از کوههای بلند، بزرگتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند، گناهان تو را می بخشد، هر چند به اندازه زمین های هفت گانه و دریاها و شنها و درختانش و هر چه که در آن است، باشد. گفت: از زمینها و دریاهایش و شنهایش و درختانش و هر چه در آن است بزرگتر می باشد. پیامبر فرمود: خداوند، گناهان تو را می بخشد هر چند به اندازه آسمانها و ستارگانش و عرش و کرسی باشد. گفت: گناهان من از آن هم بزرگتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله با حالت عصبانیت به او نگاه کرد و فرمود: وای بر تو ای جوان، آیا گناهان تو از خدایت بزرگتر است؟ آن جوان، چهره بر خاک مالید و گفت: پاک و منزه است پرودگار من، هیچ چیز از پروردگارم بزرگتر نیست. پروردگارم بزرگتر است ای رسول خدا. خداوند از هر چیز بزرگی، بزرگتر است. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا گناه بزرگ را کسی جز پروردگار بزرگ می بخشد؟ آن جوان گفت: نه، به خدا قسم ای رسول خدا. سپس آن جوان ساکت شد و پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: وای بر تو ای جوان! نمی خواهی یکی از گناهانت را به من بگویی؟ گفت: چرا به شما می گویم: هفت سال است که من نبش قبر می کنم و مرده ها را از قبر بیرون می آورم و کفن های آنها را برمی دارم. کنیزی از یکی از دختران انصار مرد. وقتی که خانواده اش او را بر سر قبرش بردند و دفن کردند و رفتند و شب فرا رسید، بر سر قبرش رفتم و آن را شکافتم و آن کنیز را از

داخل قبر بیرون آوردم و کفنش را از بدنش در آوردم و او را لخت، روی لبه قبرش رها کردم و رفتم. در حال رفتن بودم که شیطان به نزد من آمد و شروع کرد به زیبا جلوه دادن او در نزد من و می گفت: آیا شکمش را نمی بینی، آیا سفیدی اش را نمی بینی؟ آیا باسن های او را نمی بینی؟ پیوسته اینها را به من می گفت تا این که به طرف آن جنازه برگشتم و اختیار از کف داده بودم.در همین حال، به او تجاوز کردم و سپس او را در همان جا رها کردم. ناگهان صدایی را پشت سرم شنیدم که می گفت: ای جوان! وای بر تو، از سئوال و داوری روز قیامت، روزی که من و تو را در کنار هم نگاه می دارد، همچنان که تو مرا لخت و عریان در میان مردگان رها کردی و مرا از قبرم بیرون آوردی و کفن هایم را برون کردی و باعث شدی که در حال جنابت، در روز قیامت برای حساب و کتاب آماده شوم. وای بر جوانی تو از آتش جهنّم. ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! من فکر نمی کنم که هرگز بوی بهشت را استشمام کنم، نظر تو در باره من چیست ای رسول خدا؟ پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: از من دور شو ای فاسد جنایتکار. من می ترسم که از آتش تو بسوزم. تو چقدر به آتش جهنم نزدیک هستی! رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته این جمله را تکرار می کرد و به او اشاره می نمود تا این که از جلوی چشم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دور شد و به مدینه رفت. از آن جا آذوقه برداشت و به یکی از کوههای آن جا رفت و در آن جا گوشه عزلت گزید. لباس پشمی پوشید و دست هایش را به گردنش زنجیر کرد و فریاد برآورد: پروردگارا! این بنده تو، بهلول است و دست بسته، در مقابل توست. پروردگارا! تو مرا می شناسی و آن چه که می دانی، از من، سر زده است. پروردگارا! من پشیمان گشته ام و توبه کرده ام و به نزد پیامبر تو صلی الله علیه و آله و سلم آمدم، اما او مرا از خود راند و بر ترس من افزود. به اسم تو و جلال تو و عظمت قدرت تو، ای سرور من، امید مرا ناامید نگردان. و دعایم را باطل نساز و مرا از رحمت خود ناامید مساز. او به مدت چهل شبانه روز، این گفته را تکرار می کرد. درندگان و حیوانات وحشی به حال او گریه می کردند. وقتی چهل شبانه روز به پایان رسید، دو دستش را به آسمان بلند کرد و گفت: بار خدایا! برای حاجت و نیاز من چه کار کردی؟ اگر دعایم را اجابت کرده ای و گناهم را بخشیده ای، پس به پیامبرت وحی کن و اگر درخواستم را اجابت نکرده ای و گناهم را نبخشیده ای و خواهان مجازات من هستی، پس آتشی

آماده ساز تا هر چه زودتر مرا بسوزاند و یا مرا دچار عقوبتی ساز که در دنیا مرا هلاک سازد و مرا از فضاحت روز قیامت نجات بدهد. در نتیجه، خداوند تبارک و تعالی این آیه را بر پیامبر خود صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعلُواْ فَاحِشَةً» یعنی زنا «أَوْ ظَلَمُواْ أَنْفُسَهُمْ» یعنی با ارتکاب گناهی بزرگتر از زنا و نبش قبر و دزدیدن کفن ها «ذَكَرُواْ اللّهَ فَاسْتَغْفَرُواْ لِذُنُوبِهِمْ» می گوید: از خدا ترسیدند و زودتر توبه کردند «وَمَن يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّهُ» خداوند تبارک و تعال می گوید: ای محمّد! بنده من توبه کرد و به نزد تو آمد، اما تو او را از خود راندی، پس به کجا برود و قصد که کند و غیر از من از که بخواهد که گناهش را ببخشد؟ سپس خداوند عز و جل فرمود: «و لم یصرّوا علی ما فعلوا و هم یعلمون» می گوید: آنها زنا و نبش قبر و دزدیدن کفنها را ادامه ندادند «أُوْلَـئِكَ جَزَآؤُهُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعمَ أَجْرُ الْعامِلِينَ» وقتی این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد. خنده بر لب، این آیه را خواند و بیرون رفت و به یارانش فرمود: چه کسی مرا به نزد آن جوان می برد؟ معاذ گفت: ای رسول خدا! به ما خبر رسیده است که او در فلان جا است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همراه یارانش رفت تا این که به آن کوه رسیدند. از آن کوه بالا رفتند و به دنبال آن جوان گشتند. ناگهان دیدند که او در میان دو صخره ایستاده است، در حالی که دو دستش به گردنش زنجیر شده و چهره اش سیاه بود. از گریه زیاد، مژه هایش افتاده بود و می گفت: سرور من! مرا نیکو آفریدی و چهره ام را زیبا گردانیدی. کاش می دانستم با من چه می کنی، آیا در آتش جهنمّ مرا می سوزانی و یا در جوار خودت مرا ساکن می سازی. بار خدایا! تو به من نیکی بسیار نموده ای و بر من نعمتها ارزانی داشته ای، کاش می دانستم آخرِ کار من، چه می شود؛ مرا به بهشت می بری و یا به آتش جهنم می اندازی. بار خدایا! گناه من بزرگتر از آسمانها و زمین ها و بزرگتر از کرسی وسیع تو و عرش عظیم تو است. کاش می دانستم گناهم را می بخشی و یا این که مرا با آن در روز قیامت، رسوا می سازی؟ همواره جملاتی مانند اینها را می گفت و گریه می کرد و خاک بر سر می ریخت. در حالی که درندگان او را احاطه کرده بودند و پرندگان بالای سرش صف بسته بودند و آنها از گریه او می گریستند. آن گاه، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او نزدیک شد، دستهایش را از گردنش باز نمود و خاک را از سرش پاک کرد و فرمود: ای

بهلول! مژده که از آتش جهنّم رهایی یافتی. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به یارانش فرمود: این گونه، گناهان را جبران کنید، همچنان که بهلول آنها را جبران کرد. سپس آن چه را که خداوند عز و جل در باره او نازل کرده بود، برای وی تلاوت نمود و او را به بهشت، بشارت داد.(1)

«هَـذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَ هُدًى وَ مَوْعظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ (138)»

[این (قرآن) برای مردم بیانی و برای پرهیزگاران رهنمود و اندرزی است]

1) در مناقب ابن شهر آشوب آمده است: خداوند تعالی، علی علیه السلام را مانند کتاب خودش نامگذاری کرده است. در باره قرآن گفته است:«هذا بیان للناس» و در باره علی علیه السلام گفته است: «أَفَمَن كَانَ علَى بَيِّنَهٍ مِّن رَّبِّهِ»(2)_(3) [آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است].

2) در کتاب دلائل الإمامه آمده است: حسن بن معاذ رضوی، از لوط بن یحیی ازدی، از عمّاره بن زید واقدی روایت کرده است که: سالی، هشام بن عبد الملک بن مروان به حج رفت و در همان سال امام باقر علیه السلام و فرزندش امام صادق علیه السلام نیز به حج رفته بودند. امام صادق علیه السلام در ضمن سخنان خود، به این موضوع نیز اشاره کردند که: هشام به پدرم گفت: علی علیه السلام، ادعای علم غیب داشت. به خدا قسم، هیچ کس بر غیب خداوند، آگاه نیست. پس ایشان چگونه و از کجا این ادّعا را می کرد؟ پدرم به او فرمود: خداوند بر پیامبر خود صلی الله علیه و آله و سلم کتابی فرستاده است و در آن، هر چه را که هست و هر چه را که تا قیامت خواهد بود، بیان کرده است. چنان که در این آیه فرموده است : «وَنَزَّلْنَا علَيْکَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَىْءٍ»(4) [و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است بر تو نازل کردیم]، «وَهُدًى وَمَوْعظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ» و در جای دیگر که فرموده است: ؟«كُلَّ شَىْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِى إِمَامٍ مُبِينٍ»(5) [و هر چیزی را در کارنامه ای روشن برشمرده ایم] و در آیه دیگر: «مَّا فَرَّطْنَا

1- [1] _ امالی، ص 45، ح 3.
2- [2] _ هود/ 17.

3- [3] _ مناقب، ج 3، ص 240.
4- [4] - نحل/ 89.
5- 5] - يس/ 12.

فِی الکِتَابِ مِن شَیْءٍ»(1) [و ما هیچ چیزی را در کتاب (لوح محفوظ) فروگذار نکردیم] و در جای دیگر فرموده است: «وَمَا مِنْ غَائِبَهٍ فِی السَّمَاء وَالْأَرْضِ إِلَّا فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ»(2) [و هیچ پنهانی در آسمان و زمین نیست، مگر این که در کتابی روشن (درج) است] و به رسول خود وحی نمود که هیچ چیز را در پنهان و پیدای خود و در علم مکنون خود نگاه ندارد و همه آنها را به علی علیه السلام بگوید و به او دستور داد که پس از او، قرآن را جمع آوری نماید و غسل و کافور و کفن کردن او را علی علیه السلام انجام دهد، نه دیگران، و به خانواده و دوستانش فرمود: بر شما حرام است که به عورت من نگاه کنید، به جز برادرم علی. او از من است و من از او هستم. به نفع او است، هر چه به نفع من است و بر زیان او است، هر چه بر زیان من است. او قاضی دین من و انجام دهنده وعده من است. و به یارانش فرمود: علی علیه السلام بر تأویل و تفسیر قرآن می جنگد، همان گونه که من بر تنزیل آن جنگیدم. تأویل و تفسیر قرآن به تمام و کمال، فقط نزد علی علیه السلام می باشد. به همین خاطر به یارانش فرمود: «علی علیه السلام از همه شما بهتر قضاوت می کند». عمر بن خطّاب گفت: «اگر علی نبود، بی تردید، عمر هلاک شده بود.» آیا عمر به نفع علی علیه السلام شهادت می دهد و دیگران، او را انکار می کنند !؟(3)

«إِن یَمْسَسْکُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ...یَتَّخِذَ مِنکُمْ شُهَدَاء وَاللّهُ لاَ یُحِبُّ الظَّالِمِینَ (140)»

«إِن یَمْسَسْکُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَ تِلْکَ الأَیَّامُ نُدَاوِلُهَا بَیْنَ النَّاسِ وَلِیَعلَمَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُواْ وَ یَتَّخِذَ مِنکُمْ شُهَدَاء وَاللّهُ لاَ یُحِبُّ الظَّالِمِینَ (140)»

[اگر به شما آسیبی رسیده، آن قوم را نیز آسیبی نظیر آن رسید و ما این روزها(ی شکست و پیروزی) را میان مردم به نوبت می گردانیم (تا آنان پند گیرند) و خداوند کسانی را که (واقعا) ایمان آورده اند، معلوم بدارد و از میان شما گواهانی بگیرد و خداوند ستمکاران را دوست نمی دارد]

1) علی بن ابراهیم می گوید: قریش، توطئه کردند که برگردند و به مدینه حمله کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی خبر آن قوم را برای ما

1- [1] - انعام/ 38.
2- [2] - نمل/ 75.
3- [3] - دلائل الإمامه، ص 105.

می آورد؟ هیچ کس جوابش را نداد. علی علیه السلام گفت: من خبر آنها را برایت می آورم. فرمود: برو، اگر دیدی که سوار بر اسب هستند و شتران را دور می کنند، پس آنان قصد مدینه دارند. به خدا قسم اگر قصد مدینه را داشته باشند، با خدا به جنگ آنان خواهم رفت، و اگر سوار بر شتر باشند و اسبها را از خود دور کرده باشند، پس آنها قصد مکه دارند. علی علیه السلام با تمامی دردها و زخم هایی که داشت، رفت تا این که به نزدیک قریش رسید و دید که آنها سوار شتر هستند و اسبان را رها کرده اند. امیر المؤمنین علیه السلام به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشت و به او خبر داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: قصد مکه را دارند. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد، جبرئیل بر او نازل شد و گفت: ای محمّد! خداوند تبارک و تعالی به تو دستور می دهد که به دنبال آن قوم بروی و فقط کسانی که زخمی هستند با تو بیایند. رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد و یک نفر این را اعلام کرد: ای گروه مهاجرین و انصار! هر کس زخمی است، باید بیرون برود و هرکس زخمی ندارد، باید در شهر بماند. آنان، مرهم زدن به زخمهایشان و درمان آنها را شروع کردند و در همان حال، خداوند، این آیه را بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد: «وَلاَ تَهِنُواْ فِی ابْتِغَاء الْقَوْمِ إِن تَکُونُواْ تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ یَأْلَمُونَ کَمَا تَأْلَمونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللّهِ مَا لاَ یَرْجُونَ»(1) [و در تعقیب گروه (دشمنان) سستی نورزید؛ اگر شما درد می کشید آنان (نیز) همان گونه که شما درد می کشید، درد می کشند و حال آن که شما چیزهایی از خدا امید دارید که آنها امید ندارند] این آیه در سوره نساء است در حالی که باید در این سوره باشد. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «إِن یَمْسَسْکُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْکَ الأَیَّامُ نُدَاوِلُهَا بَیْنَ النَّاسِ وَلِیَعلَمَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُواْ وَیَتَّخِذَ مِنکُمْ شُهَدَاء» و با وجود درد و زخمی که داشتند، از شهر خارج شدند. وقتی رسول خدا به منطقه حمراء الأسد(2) رسید، قریش در منطقه روحاء بودند. عکرمه بن ابی جهل و حارث بن هشام و عمرو بن عاص و خالد بن ولید گفتند: برمی گردیم و به مدینه حمله می کنیم. ما که اشراف و بزرگان آنها را کشته ایم. منظورشان از این حرف، حمزه بود. مردی از

1- [1] - نساء/ 104.

2- [2] - حمراء الاسد، مکانی است در فاصله هشت میلی مدینه. «معجم البلدان، ج 2، ص 301».

مدینه به نزد آنها آمد. ماجرا را از او پرسیدند و او گفت: محمد صلی الله علیه و آله و یارانش را در منطقه حمراء الأسد دیدم که به طور جدّی به دنبال شما بودند. ابوسفیان گفت: ظلم و ستم همین است. ما بر آنها پیروز شدیم و ظلم کردیم. به خدا قسم، هیچ قوم ستمکاری، رستگار نمی شوند. نعیم بن مسعود اشجعی به نزد آنها آمد. ابوسفیان از او پرسید: کجا می خواهی بروی؟ گفت: به مدینه می روم تا برای خانواده ام غذا تهیّه کنم. ابوسفیان به او گفت: آیا می توانی به حمراء الاسد بروی و محمّد و یارانش را ملاقات کنی و به آنها بگویی که هم پیمانهای ما و موالی ما که از اقوام مختلف هستند، به نزد ما آمده اند؛ اگر کاری کنی که از ما دست بردارند، به اندازه ده شتر، بار خرما و انگور خشک به تو خواهم داد. گفت: بلی می توانم. فردای آن روز به منطقه حمراء الأسد رفت و به یاران محمد صلی الله علیه و آله گفت: به دنبال چه هستید؟ گفتند: قریش. گفت: برگردید، هم پیمان های قریش و آنهایی که عقب مانده اند با قریش، جمع شده اند و فکر می کنم که بزودی در همین ساعت، پیشگامان گروه آنها بر شما ظاهر شوند. یاران پیامبر صلی الله علیه و آله جواب دادند: خداوند، ما را کفایت می کند و او بهترین حامی است، ما باکی نداریم که پیدا شوند. جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای محمّد! برگرد. خداوند قریش را ترسانده است. آنها رفتند و به چیزی هم نگاه نمی کنند. آن گاه، رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه برگشت و خداوند این آیات را بر او فرو فرستاد: «الَّذِينَ اسْتَجَابُواْ لِلّهِ وَالرَّسُولِ مِن بَعدِ مَآ أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُواْ مِنْهُمْ وَاتَّقَواْ أَجْرٌ عظِيمٌ * الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ» که منظور از ناس، نعیم بن مسعود می باشد. این، لفظ عام است که معنای خاص دارد. «إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعواْ لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَاناً وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعمَ الْوَكِيلُ * فَانقَلَبُواْ بِنِعمَةٍ مِّنَ اللّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعواْ رِضْوَانَ اللّهِ وَاللّهُ ذُو فَضْلٍ عظِيمٍ»(1) [مردمان برای (جنگ با) شما گرد آمده اند. پس از آن بترسید ولی (این سخن) بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است * پس با نعمت و بخششی از جانب خدا (از میدان نبرد) بازگشتند در حالی که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود و همچنان خشنودی خدا را پیروی کردند و خداوند دارای بخششی عظیم است] وقتی وارد مدینه شدند، یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله به او

1- [1] - آل عمران/ آیات 172_174.

گفتند: این چه بود که بر سرِ ما آمد، در حالی که به ما وعده پیروزی داده بودی؟ آن گاه خداوند این آیه را نازل کرد: «أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُم مِّثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَـذَا قُلْ هُوَ مِنْ عندِ أَنْفُسِكُمْ»(1) [آیا چون به شما (در نبرد احد) مصیبتی رسید _ (با آن که در نبرد بدر) دو برابرش را (به دشمنان خود)رسانیدید _ گفتید: (این مصیبت) از کجا (به ما رسید)؟ بگو: آن از خود شما (و ناشی از بیانضباطی خودتان) است] و ماجرا این است که در جنگ بدر، هفتاد نفر از قریش کشته شدند و هفتاد نفر هم اسیر گشتند و حکم اسیران این بود که کشته شوند. اما انصار، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند و گفتند: ای رسول خدا! آنها را به ما ببخش و ما به جای آنها فدیه می دهیم. جبرئیل نازل شد و گفت: خداوند، جایز دانسته است که از اینها فدیه بگیرید و آنها را آزاد کنید، به شرط این که در سال آینده به تعداد کسانی که از آنها فدیه گرفته شده، شهید بشوند. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله این شرط را به مسلمانها ابلاغ کرد. آنها گفتند: راضی هستیم که امسال از آنها فدیه بگیریم و با آن تقویت بشویم، ولی در سال آینده به تعداد کسانی که از آنها فدیه گرفته ایم از ما کشته بشود و وارد بهشت بشویم. این گونه بود که از آنها فدیه گرفتند و آنها را آزاد کردند. وقتی که این روز، یعنی جنگ احد، فرا رسید، هفتاد نفر از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شدند و مسلمانها گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! این چه مصیبتی بود که با ما رسید؟ در حالی که شما به ما وعده پیروزی داده بودید؟ که این آیه نازل شد: «أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُم مِّثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَـذَا قُلْ هُوَ مِنْ عندِ أَنْفُسِكُمْ» این همان است که در روز بدر شرط آن را پذیرفته بودند.(2)

2) عیاشی، از زراره نقل کرده است که امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَتِلْکَ الأَیَّامُ نُدَاوِلُهَا بَیْنَ النَّاسِ» فرمود: از زمانی که خداوند، حضرت آدم را خلق کرده است، دو دولت وجود داشته است: یکی دولت خداوند و دیگری دولت ابلیس. پس دولت خداوند تعالی کجاست؟ آیا مگر او کسی جز همان یک قائم است؟(3)

1- [1] - آل عمران/ 165.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 131.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 222، ح 145.

«وَ لِيُمَحِّصَ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ وَ يَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (141)»

[و تا خدا کسانی را که ایمان آورده اند، خالص گرداند و کافران را (به تدریج) نابود سازد]

1) عیّاشی از حسن بن علی وشّاء با سند خود که آن را به طور مرسل به امام صادق علیه السلام نسبت می دهد، گفته است که امام فرمود: به خدا قسم، پاک گردانیده و مورد امتحان قرار داده می شوید و به خدا قسم، غربال می شوید و از شما جز «اندر» باقی نمی ماند. گفتم: «اندر» چیست؟ گفت: یعنی «بیدر» و آن این است که فردی غذایی آغشته به خاک را وارد خانه خودش کند و سپس آن را از آن جا خارج سازد، در حالی که مقداری از آن غذا با مقداری از آن خاک، مخلوط شده است. او همواره به پاک کردن آن مشغول باشد و این آلودگی بر او پنهان بماند و باز هم شروع به جداسازی آن نماید و این کار را سه بار تکرار کند، تا این که آن باقی مانده، دیگر آلوده نبوده و قابل آسیب رساندن نباشد.(1)

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُواْ الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعلَمِ اللّهُ الَّذِينَ جَاهَدُواْ مِنكُمْ وَيَعلَمَ الصَّابِرِينَ (142)»

[آیا پنداشتید که داخل بهشت می شوید بی آن که خداوند، جهادگران و شکیبایان شما را معلوم بدارد]

1) عیّاشی از داود رقی نقل کرده است که او از امام صادق علیه السلام در باره آیه «أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُواْ الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعلَمِ اللّهُ الَّذِينَ جَاهَدُواْ مِنكُمْ» سئوال کرده است و ایشان فرمود: خداوند، داناتر است بدآن چه آفریده است، قبل از این که آن را بیافریند. آنها در عالم ذرّ بودند و می داند چه کسی در جهاد شرکت می کند و چه کسی در جهاد شرکت نمی کند، همچنان که می داند که مخلوقات خود را می میراند، قبل از این که آنها بمیرند، ولی تا وقتی که زنده هستند، مرگ آنها را به آنها نشان نداده است.(2)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 222، ح 146.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 223، ح 147.

2) علی بن ابراهیم می گوید: روایت شده است که مغیره بن عاص، چپ دست بود. او هنگام رفتن به جنگ احد، سه سنگ با خود برد و گفت: با اینها محمّد صلی الله علیه و آله را می کشم. وقتی وارد کارزار شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه کرد که شمشیر به دست داشت. سنگی به طرف او انداخت که به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله خورد و شمشیر از دستش افتاد. او گفت: به لات و عزّی قسم که پیغمبر را کشتم. امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: دروغ گفتی، خداوند تو را لعنت کند. سنگ دیگری به سوی رسول خدا پرت کرد که به پیشانی او اصابت کرد. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خدایا او را سرگردان کن». وقتی مردم، ظاهر شدند، او سرگردان و متحیّر شد. آن گاه عمّار بن یاسر او را تعقیب کرده و او را کشت. خداوند درخت را بر ابن قمیئه، مسلّط گردانید. از کنار آن درخت می گذشت که در وسط درخت گیر کرد و آن درخت، گوشت او را می کشید. او همچنان در آن حالت بود که تقریباً مانند «صرّ» (پرنده ای کوچک و زرد رنگ مانند گنجشک) شده بود و در همان حالت، لعنت خدا بر او باد، هلاک شد. یاران شکست خورده رسول خدا صلی الله علیه و آله از جنگ برگشتند و خداوند بر پیامبر خود این آیه را نازل فرمود: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُواْ الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعلَمِ اللّهُ الَّذِينَ جَاهَدُواْ مِنكُمْ» یعنی هنوز ندیده بود، چرا که خداوند عز و جل، قبل از آن می دانست که چه کسی جهاد می کند و چه کسی جهاد نمی کند. در این آیه به جای فعل دیدن از فعل دانستن استفاده کرده است؛ زیرا خداوند، مردم را با کارهای آنها مؤاخذه می کند، نه با علم خودش.(1)

3) عبدالله بن جعفر حمیری با سند خود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که ایشان می گفت: به خدا قسم، آن چیزی که به سوی آن گردن می کشید و طمع آن را دارید، حاصل نمی شود، مگر این که جدا شوید و مورد آزمایش قرار گیرید و پالایش شوید و از هر چیزی، یک دهم آن از بین برود و از شما چیزی جز آن هسته اصلی (اندر)، باقی نماند، و سپس این آیه را تلاوت کرد: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُواْ الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعلَمِ اللّهُ الَّذِينَ جَاهَدُواْ مِنكُمْ وَيَعلَمَ الصَّابِرِينَ».(2)

1- [1] . تفسیر قمی، ج 1، ص 126.
2- [2] . قرب الاسناد، ص 162.

«وَلَقَدْكُنتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِن قَبْلِ أَن تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ(143)»

[و شما مرگ را پیش از آن که با آن روبرو شوید، سخت آرزو می کردید، پس آن را دیدید و (همچنان) نگاه می کردید]

1) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، نقل کرده است که امام باقر علیه السلام در باره آیه: «وَلَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِن قَبْلِ أَن تَلْقَوْهُ» تا آخر آیه، فرمود: هنگامی که خداوند به مؤمنان خبر داد که آنهایی که در جنگ بدر، شهید شده اند چه جایگاهی در بهشت دارند، به شهادت علاقه مند شدند و گفتند: بارخدایا! جنگی را به ما نشان بده که در آن شهید بشویم. آن گاه خداوند، جنگ اُحد را به آنها نشان داد و از آنان جز کسانی که خدا خواست ثابت قدم نماندند؛ این گفته خداوند است که می فرماید: «وَلَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِن قَبْلِ أَن تَلْقَوْهُ» تا آخر آیه.(1)

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ...يَضُرَّ اللّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِى اللّهُ الشَّاكِرِينَ (144)»

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىَ عقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِى اللّهُ الشَّاكِرِينَ (144)»

[و محمد جز فرستاده ای که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمده و) گذشتند، نیست .آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی گردید؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی رساند و به زودی خداوند، سپاسگزاران را پاداش می دهد]

1) علی بن ابراهیم می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جنگ اُحد، از صحنه جنگ خارج شد و مردی او را در آن حال دید. آن مرد هر کسی را می دید به او می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شده است، خودتان را نجات بدهید، خودتان را نجات بدهید. وقتی به مدینه برگشتند، خداوند این آیه را نازل کرد: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ» تا آن جا که می فرماید: «انقلبتم علی أعقابکم» یعنی به سوی کفر.(2)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 126.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 127.

2) محمد بن یعقوب با سند خود، از حنان، از پدرش، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مردم پس از پیامبر، اهل «رده» (بازگشت به کفر) خواهند بود، به جز سه نفر. گفتم: آن سه نفر کدامند؟ گفت: مقداد بن اسود و ابوذر غفّاری و سلمان فارسی که رحمت و برکت خدا بر همه آنها باد، و پس از مدت کوتاهی افراد دیگری را نیز معرفی نمود و فرمود: اینها کسانی هستند که آسیاب بر آنان چرخید (در معرض آزمایشها و دشواریها قرار گرفتند) و از بیعت خودداری کردند، تا این که امیرالمؤمنین علیه السلام را با اکراه و اجبار آوردند و او هم بیعت کرد. و این گفته خداوند عز و جل است که می فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ علَى أَعقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ علَىَ عقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِى اللّهُ الشَّاكِرِينَ».(1)

3) و نیز او، با سند خود، از ابن محبوب، از عمرو بن ابی مقدام، از پدرش، نقل کرده است که گفت: به امام باقر علیه السلام گفتم: عامه (أهل سنت) ادعا می کنند که بیعت با ابوبکر، به خاطر این که باعث اتحاد شده، موجب رضایت خداوند متعال بوده است و خداوند نمیپسندد که امّت محمد، پس از مرگ او دچار تفرقه و پراکندگی شوند. امام باقر علیه السلام فرمود: آیا کتاب خدا را نمی خوانند؟ آیا خداوند نفرموده است: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ علَى أَعقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ علَىَ عقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِى اللّهُ الشَّاكِرِينَ» به او گفتم: مردم به گونه ای دیگر آن را تفسیر می کنند. فرمود: آیا مگر خداوند عز و جل از ملتّهای گذشته خبر نداده است که آنها پس از ارسال بیّنات نیز اختلاف ورزیدند. آن جا که می فرماید: «وَآتَيْنَا عيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعدِهِم مِّن بَعدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَـكِنِ اخْتَلَفُواْ فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ وَمِنْهُم مَّن كَفَرَ وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا اقْتَتَلُواْ وَلَـكِنَّ اللّهَ يَفْعلُ مَا يُرِيدُ»(2)_(3) [و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیله روح القدس تایید کردیم و اگر خدا میخواست، کسانی را که پس از آنان بودند، بعد از آن (همه) دلایل روشن که بر ایشان آمد، به کشتار یکدیگر نمیپرداختند، ولی با هم

1- [1] - کافی، ج 8 ،ص 245، ح 341.
2- [2] - بقره/ 253.

3- [3] - کافی، ج 8، ص 270 ح 398.

اختلاف کردند. پس بعضی از آنان کسانی بودند که ایمان آوردند و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند و اگر خدا میخواست با یکدیگر جنگ نمیکردند، ولی خداوند آن چه را میخواهد، انجام میدهد]

4) شیخ در کتاب امالی با سند خود از ابن عباس نقل کرده است که گفت: علی علیه السلام در زمانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زنده بود، این آیه را دائماً می خواند: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ علَى أَعقَابِكُمْ» و می گفت: به خدا قسم، به گذشته خودمان بر نمی گردیم، پس از آن که خداوند ما را هدایت کرد؛ اگر درگذشت و یا کشته شد، با کسی که با او جنگیده، مبارزه می کنیم تا این که کشته شویم. به خدا قسم، من برادر و پسر عمو و وارث او هستم. چه کسی از من به او شایسته تر است؟(1)

5) ابن شهر آشوب، از سعید بن جبیر، از ابن عبّاس، نقل کرده است که گفت: در آیه «أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ علَى أَعقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ علَىَ عقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِى اللّهُ الشَّاكِرِينَ» منظور از شاکرین، علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد و منظور از کسانی که به گذشته خود برگشته اند، کسانی هستند که از علی علیه السلام برگشته اند.(2)

6) عیّاشی از حنان بن سدیر، از پدرش، نقل کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: مردم پس از پیامبر صلی الله علیه و آله «أهل رده» هستند، به جز سه نفر. گفتم: آن سه نفر چه کسانی هستند؟ فرمود: مقداد و ابوذر و سلمان فارسی. پس از مدت کوتاهی افراد دیگری را نیز معرفی نمود و فرمود: اینها کسانی هستند که آسیاب بر آنان چرخید (در معرض آزمایشها و دشواریها قرار گرفتند) و از بیعت کردن امتناع ورزیدند، تا این که علی علیه السلام را با اکراه و اجبار آوردند و او بیعت کرد. و این گفتار خداوند است که می فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ علَى أَعقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ علَىَ عقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِى اللّهُ الشَّاكِرِينَ».(3)

7) فضیل بن یسار می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی رسول خدا

1- [1] - امالی طوسی، ج 2، ص 116.
2- [2] - مناقب، ج 2، ص 120.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 223، ح 148.

صلی الله علیه و آله قبض روح شد، همه مردم به جاهلیت برگشتند، مگر چهار نفر که عبارت هستند از: علی علیه السلام و مقداد و سلمان و ابوذر. گفتم: پس عمّار چه؟ گفت: اگر می خواهی کسانی را نام ببرم که هیچ چیز در آنها نفوذ نکرده است، همین سه نفر هستند.(1)

8) اصبغ بن نباته می گوید: از علی علیه السلام در جنگ جمل شنیدم که می گفت: خداوند تبارک و تعالی، هرگز پیامبری را قبض روح نکرده است، مگر این که در امّت او کسی وجود دارد که با هدایت او مردم را هدایت می کند و سیرت او را دنبال می کند و بر نشانه های راه حق، راهنمایی می کند، همان راهی که خداوند بر بندگانش واجب گردانیده است؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ».(2)

9) عمرو بن ابی مقدام به نقل از پدرش می گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: عامه (اهل سنت) ادعا می کنند که بیعت با ابوبکر، به خاطر این که باعث اتحاد شده، موجب رضایت خداوند متعال بوده است و خداوند نمی پسندد که امّت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پس از مرگ او دچار تفرقه و پراکندگی شوند. امام باقر علیه السلام جواب داد: آیا مردم، کتاب خدا را نمی خوانند؟ آیا خداوند نفرموده است: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ علَى أَعقَابِكُمْ» تا آخر آیه. به او گفتم: مردم، این آیه را به گونه ای دیگر تفسیر می کنند.

آن گاه، او فرمود: مگر خداوند عز و جل، از امتّهایی که قبل از آنها بوده اند، خبر نداده و نگفته است که پس از آمدن بیّنات، باز هم اختلاف ورزیدند؟ آن جا که می فرماید: «وَآتَيْنَا عيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» [و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیله روح القدس تایید کردیم] تا آن جا که می فرماید: «فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ وَمِنْهُم مَّن كَفَرَ»(3) [پس بعضی از آنان کسانی بودند که ایمان آوردند و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند] تا آخر آیه. با این آیه، استدلال می شود که یاران محمّد صلی الله علیه و آله پس از او اختلاف ورزیدند، بعضی از آنها ایمان آوردند و برخی دیگر کفر ورزیدند.(4)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 223، ح 149.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 223، ح 150.
3- [3] - بقره/ 253.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 223، ح 151.

10) عبدالصمد بن بشیر می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: آیا می دانید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درگذشت و یا این که کشته شد؟ چون خداوند می فرماید: «أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ علَی أَعقَابِکُمْ». ایشان قبل از مرگ مسموم شد. آن دو زن، او را پیش از مرگ، مسموم کردند. مؤلف گوید: آن دو زن و پدران آنان، بدترین کسانی هستند که خداوند خلق کرده است.(1)

11) حسین بن منذر می گوید: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «أفإن مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم » پرسیدم: کشته شدن یا مرگ؟ فرمود: مقصود آیه، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشند، آنهایی که آن کارها را کردند.(2)

«وَ مَا کَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلاَّ بِإِذْنِ الله...وَ مَا اسْتَکَانُواْ وَ اللّهُ یُحِبُّ الصَّابِرِینَ (146)»

«وَ مَا کَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلاَّ بِإِذْنِ الله کِتَابا مُّؤَجَّلاً وَ مَن یُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْیَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَن یُرِدْ ثَوَابَ الآخِرَهِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِی الشَّاکِرِینَ (145) وَکَأَیِّن مِّن نَّبِیٍّ قَاتَلَ مَعهُ رِبِّیُّونَ کَثِیرٌ فَمَا وَهَنُواْ لِمَا أَصَابَهُمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ مَا ضَعفُواْ وَ مَا اسْتَکَانُواْ وَ اللّهُ یُحِبُّ الصَّابِرِینَ (146)»

[و هیچ نفسی جز به فرمان خدا نمیرد (خداوند مرگ را) به عنوان سرنوشتی معین (مقرر کرده است) و هر که پاداش این دنیا را بخواهد به او از آن می دهیم و هر که پاداش آن سرای را بخواهد از آن به او می دهیم و به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد * و چه بسیار پیامبرانی که همراه او توده های انبوه، کارزار کردند و در برابر آن چه در راه خدا بدیشان رسید، سستی نورزیدند و ناتوان نشدند و تسلیم (دشمن) نگردیدند و خداوند شکیبایان را دوست دارد]

1) عیاشی به نقل از منصور بن صیقل گوید که او از امام صادق علیه السلام شنیده است که آیه را چنین می خواند: «وَکَأَیِّن مِّن نَّبِیٍّ قَاتَلَ(3) مَعهُ رِبِّیُّونَ کَثِیرٌ»

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 224، ح 152.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 224، ح 153.

3- [3] - طبرسی می گوید: قاریان بصره و ابن کثیر و نافع و ابن عباس قُتِلَ خوانده اند(به ضم قاف و بدون الف)؛ اما بقیه و ابن مسعود قَاتَلَ خوانده اند «مجمع البیان، ج 2، ص 410».

گفت: هزاران هزار. سپس گفت: آری به خدا کشته می شوند.(1)

2) شیخ مفید در کتاب اختصاص در حدیث «هفتاد خصلت نیک علی علیه السلام که صحابه نداشتند» با سند خود از ابن دأب، به ذکر مناقب آن حضرت پرداخته تا این که گفته است: سپس کنار گذاشتن ضعف بدنی و سستی. او از جنگ اُحد بر می گشت و هشتاد زخم برداشته بود که نخ های (بخیه) از یک قسمتی وارد می شد و از قسمت دیگر خارج می شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به عیادت او رفت. او مانند یک تکه گوشت جویده شده بود که در روی یک سفره چرمی مشاهده شود. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دید، گریست و به او گفت: مردی که در راه خدا این همه بلا، بر سرش آمده باشد، سزاوار است که خداوند برای او چنین و چنان کند. علی علیه السلام گریه کنان پاسخ داد: پدر و مادرم فدای تو باد، سپاس خداوندی را که هرگز ندیده است، من از تو روی برگردانده باشم و یا فرار کرده باشم. پدر و مادرم فدای تو باد، من چگونه از نعمت شهادت محروم شدم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر خدا بخواهد، نصیب تو خواهد شد. و سپس فرمود: ابوسفیان وعده داده است که: «دیدار ما و شما در حمراء الأسد». علی علیه السلام فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد، به خدا قسم، اگر بمیرم و بر دستان مردم حمل شوم، دست از تو بر نمی دارم. آیه نازل شد که: «وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُواْ لِمَا أَصَابَهُمْ فِی سَبِيلِ اللّهِ وَمَا ضَعفُواْ وَمَا اسْتَكَانُواْ وَاللّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ» و در باره او قبلاً این آیه نازل شده بود:

«وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلاَّ بِإِذْنِ الله كِتَابا مُّؤَجَّلاً وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ الآخِرَهِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِی الشَّاكِرِينَ» او دیگر از درد زخم ها گله و شکایت نکرد، امّا آن دو زن، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و از آن چه علی علیه السلام می کشید، شکوه و گلایه کردند و گفتند: ای رسول خدا! بر او بیمناک هستیم از آن همه نخ هایی که بر جای جای زخم هایش زده شده است و از این که درد را پنهان می کند. هنگامی که علی علیه السلام داشت از دنیا می رفت، تعداد زخمهایش شمرده شد. او از فرق سر تا نوک پاهایش، هزار زخم داشت. سلام و درود خداوند بر او باد.(2)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 224، ح 154.

2- [2] - اختصاص، 158.

3) علی بن ابراهیم در باره آیه «وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ» تا آیه «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَغُلَّ»(1) [و هیچ پیامبری را نسزد که خیانت ورزد] می گوید: یعنی چه بسا پیامبرانی که قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و مؤمنان بسیاری به همراه آنها جنگیدند. ربیّون، جمع بسیار زیاد است و یک «ربوه»، ده هزار نفر است.(2)

4) ابو علی طبرسی به نقل از امام باقر علیه السلام می گوید: ربیّون، ده هزار نفر می باشد و منظور از «فَمَا وَهَنُواْ لِمَا أَصَابَهُمْ» یعنی از کشته شدن پیامبرانشان.(3)

5) ابو علی طبرسی می گوید: کسانی که ضمیر موجود در «قتل» را در آیه به نبی بر می گردانند. در این صورت، معنا چنین می شود: چه بسا پیامبرانی که قبل از آن پیغمبر، کشته شدند و گروههای زیادی همراه آن پیامبر بودند، ولی یاران او پس از او جنگیدند و تنبلی و سستی به خود راه ندادند. وی گفت: در این صورت «نبی» کشته شده است. ولی آنهایی که با او هستند، سست نشدند. خداوند سبحان در این آیه، بیان داشته است که اگر محمد صلی الله علیه و آله آن گونه که در جنگ احد، شایعه شد، کشته شده بود، این موضوع نباید باعث می شد، ضعف به خود راه دهند و سستی کنند. همچنان که کسانی که با پیامبران قبلی بودند، پس از مرگ آنها سست نشدند. این تفسیر به نقل از امام باقر علیه السلام می باشد.(4)

«وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلاَّ أَن قَالُواْ رَبَّنَا اغْفِرْ...وانصُرْنَا علَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (147)»

«وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلاَّ أَن قَالُواْ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِى أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وانصُرْنَا علَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (147)»

1) علی بن ابراهیم می گوید: در آیه «و ما کان قولهم» تا آن جا که می گوید: «فی أمرنا» منظور، اشتباهاتشان می باشد.(5)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوَاْ إِن تُطِيعواْ الَّذِينَ...مَا فِى قُلُوبِكُمْ وَاللّهُ علِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (154)»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوَاْ إِن تُطِيعواْ الَّذِينَ كَفَرُواْ يَرُدُّوكُمْ علَى أَعقَابِكُمْ فَتَنقَلِبُواْ خَاسِرِينَ

1- [1] - آل عمران/ 161.
2- [2] - تفسیر قمی ج 1، ص 127.
3- [3] - مجمع البیان، ج 2، ص 411.
4- [4] - مجمع البیان، ج 2، ص 411.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1 ص 127.

(149) بَلِ اللّهُ مَوْلاَكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ (150) سَنُلْقِى فِى قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُواْ الرُّعبَ بِمَا أَشْرَكُواْ بِاللّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ (151) وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّهُ وَعدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعتُمْ فِى الأَمْرِ وَعصَيْتُم مِّن بَعدِ مَا أَرَاكُم مَّا تُحِبُّونَ مِنكُم مَّن يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ الآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عفَا عنكُمْ وَاللّهُ ذُو فَضْلٍ علَى الْمُؤْمِنِينَ (152) إِذْ تُصْعِدُونَ وَلاَ تَلْوُونَ علَى أحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعوكُمْ فِى أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غُمَّاً بِغَمٍّ لِّكَيْلاَ تَحْزَنُواْ علَى مَا فَاتَكُمْ وَلاَ مَا أَصَابَكُمْ وَاللّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعمَلُونَ (153) ثُمَّ أَنزَلَ علَيْكُم مِّن بَعدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعاسًا يَغْشَى طَآئِفَةً مِّنكُمْ وَطَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّهِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الأَمْرِ مِن شَىْءٍ قُلْ إِنَّ الأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِى أَنفُسِهِم مَّا لاَ يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الأَمْرِ شَىْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُل لَّوْ كُنتُمْ فِى بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ علَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِىَ اللّهُ مَا فِى صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِى قُلُوبِكُمْ وَاللّهُ علِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (154)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از کسانی که کفر ورزیده اند، اطاعت کنی، شما را از عقیده تان بازمی گردانند و زیانکار خواهید گشت * آری، خدا مولای شماست و او بهترین یاری دهندگان است *به زودی در دلهای کسانی که کفر ورزیده اند، بیم خواهیم افکند؛ زیرا چیزی را با خدا شریک گردانیده اند که بر (حقانیت) آن (خدا) دلیلی نازل نکرده است و جایگاهشان آتش است و جایگاه ستمگران چه بد است * و (در نبرد احد) قطعا خدا وعده خود را با شما راست گردانید، آن گاه که به فرمان او آنان را می کشتید تا آن که سست شدید و در کار (جنگ و بر سر تقسیم غنایم) با یکدیگر به نزاع پرداختید و پس از آن که آن چه را دوست داشتید (یعنی غنایم را) به شما نشان داد، نافرمانی نمودید. برخی از شما دنیا را و برخی از شما آخرت را می خواهد. سپس برای آن که شما را بیازماید از (تعقیب) آنان منصرفتان کرد و از شما درگذشت و خدا نسبت به مؤمنان با تفضل

است * (یاد کنید) هنگامی را که در حال گریز (از کوه) بالا می رفتید و به هیچ کس توجه نمی کردید و پیامبر، شما را از پشت سرتان فرا می خواند. پس (خداوند) به سزای (این بی انضباطی) غمی بر غمتان (افزود) تا سرانجام بر آن چه از کف داده اید و برای آن چه به شما رسیده است، اندوهگین نشوید و خداوند از آن چه می کنید، آگاه است * سپس (خداوند) بعد از آن اندوه، آرامشی (به صورت) خواب سبکی بر شما فرو فرستاد که گروهی از شما را فرا گرفت و گروهی (تنها) در فکر جان خود بودند و در باره خدا، گمان های ناروا همچون گمان های (دوران) جاهلیت می بردند و می گفتند: آیا ما را در این کار، اختیاری هست؟ بگو سر رشته کارها (شکست یا پیروزی) یکسر به دست خداست. آنان چیزی را در دل هایشان پوشیده می داشتند که برای تو آشکار نمی کردند. می گفتند: اگر ما را در این کار اختیاری بود (و وعده پیامبر واقعیت داشت) در این جا کشته نمی شدیم. بگو: اگر شما در خانه های خود هم بودید، کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده، قطعا (با پای خود) به سوی قتلگاههای خویش می رفتند و (اینها) برای این است که خداوند آن چه را در دلهای شماست (در عمل) بیازماید و آن چه را در قلبهای شماست، پاک گرداند و خدا به راز سینه ها آگاه است]

1) علی بن ابراهیم در باره آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوَاْ إِن تُطِیعواْ الَّذِینَ کَفَرُواْ» گفته است: منظور عبدالله بن ابی می باشد که به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای جنگ رفت، اما سپس برگشت و یارانش را هم از جنگ ترساند.(1)

2) ابو علی طبرسی در باره آیه «بَلِ اللّهُ مَوْلاَکُمْ وَهُوَ خَیْرُ النَّاصِرِینَ» به نقل از علی علیه السلام می گوید: این آیه در جواب منافقین نازل شده است که در جنگ بدر، در روز هزیمت به مؤمنین می گفتند: به نزد برادران خود برگردید و به دین آنها بازگردید.(2)

3) علی بن ابراهیم می گوید: منظور آیه «سَنُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُواْ الرُّعبَ» قریش می باشد «بما أشرکوا بالله» و منظور از «وَلَقَدْ صَدَقَکُمُ اللَّهُ وَعدَهُ» یعنی این که شما را علیه آنها یاری کرد «إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ» یعنی وقتی که با اجازه خداوند آنها را می کشتید «حَتَّی إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعتُمْ فِی الأَمْرِ وَعصَیْتُم مِّن بَعدِ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 127.
2- [2] - مجمع البیان، ج 2، ص 413.

مَا أَرَاكُم مَّا تُحِبُّونَ مِنكُم مَّن يُرِيدُ الدُّنْيَا» منظور یاران عبدالله بن جبیر می باشند، آنهایی که پایگاه های خودشان را ترک کردند و به خاطر غنیمت فرار کردند. و منظور از «وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ الآخِرَةَ» عبدالله بن جبیر و یاران او می باشد که در آن جا ماندند و کشته شدند. «ثُمَّ صَرَفَكُمْ عنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ» یعنی تا شما را بیازماید «وَلَقَدْ عفَا عنكُمْ وَاللّهُ ذُو فَضْلٍ علَى الْمُؤْمِنِينَ» سپس یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله را که شکست خورده بودند، ذکر کرد و گفت: «إِذْ تُصْعدُونَ وَلاَ تَلْوُونَ علَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعوكُمْ» تا آن جا که می فرماید: «وَاللّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعمَلُونَ»(1)

4) در روایت ابو جارود به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است: در آیه «فَأَثَابَكُمْ غُمَّاً بِغَمٍّ» منظور از غم اوّل، شکست و کشته شدن می باشد و غم دوم، تسلّط خالد بن ولید بر آنها می باشد، و «لِّكَيْلاَ تَحْزَنُواْ علَى مَا فَاتَكُمْ» یعنی غنیمت «وَلاَ مَا أَصَابَكُمْ» یعنی کشته شدن برادرانشان «وَاللّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعمَلُونَ * ثُمَّ أَنزَلَ علَيْكُم مِّن بَعدِ الْغَمِّ» یعنی پس از شکست.(2)

5) علی بن ابراهیم می گوید: یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله از مجروحین گرفته تا غیر مجروح برگشتند و به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند و از او عذرخواهی کردند. خداوند دوست داشت که راستگو و دروغگو را به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم بشناساند. در آن حالت خواب را بر آنها غالب گردانید تا آن جا که بر زمین افتادند. منافقان، آنهایی که دروغ می گفتند آرام و قرار نداشتند و عقلهایشان را از دست داده بودند و چیزهایی می گفتند که مفهوم نبود. آن گاه خداوند فرمود: «يَغْشَى طَآئِفَةً مِّنكُمْ» که منظور مؤمنان بود «وَطَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّهِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الأَمْرِ مِن شَيْءٍ» خداوند به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «قُلْ إِنَّ الأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِى أَنفُسِهِم مَّا لاَ يُبْدُونَ لَکَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الأَمْرِ شَىْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَيهُنَا» آنها می گفتند: اگر در خانه هایمان بودیم کشته نمی شدیم. خداوند فرمود: «لَّوْ كُنتُمْ فِى بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ علَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعهِمْ وَلِيَبْتَلِىَ اللّهُ مَا فِى صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِى قُلُوبِكُمْ وَاللّهُ علِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» آن گاه خداوند به وسیله خواب به پیامبر خود صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که در قلب آن قوم چه می گذرد،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 127.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 127.

کدام یک از آنها مؤمن است و کدامیک منافق و دروغگو؛ و بر او این آیه را نازل کرد که: «مَّا کَانَ اللّهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنِینَ علَی مَآ أَنتُمْ علَیْهِ حَتَّیَ یَمِیزَ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ»(1) [و البته نباید کسانی که کافر شده اند تصور کنند این که به ایشان مهلت می دهیم برای آنان نیکوست] یعنی با خواب کردن آنها، منافق دروغگو را از مؤمن راستگو جدا کرد.(2)

6) عیّاشی، از حسین بن ابی علاء از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان از جنگ اُحد یاد کرد و گفت در آن روز دندان های پیشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شکست و مردم در دره به طرف بالا فرار می کردند و پیغمبر پشت سرشان بود و آنها را صدا می زد. غمی بر غمهایشان افزوده شد. سپس خواب را بر آنها فرو فرستاد. پرسیدم: «نُعاس» چیست؟ فرمود: خواب. وقتی بیدار شدند، گفتند: ما کافر شدیم. آن گاه ابوسفیان آمد و با خدای خود هُبل بالای کوه رفت و فریاد زد: هُبل بلند مرتبه باد! و در آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند برتر و بالاتر است». دندانهای پیشین رسول خدا صلی الله علیه و آله شکست و لثّه اش شکاف برداشت و فرمود: پروردگارا! آن چه را به ما وعده داده ای من از تو می خواهم، تو اگر بخواهی پرستیده نمی شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! کجایی»؟ گفت: ای رسول خدا! بر زمین چسبیده ام (منظور سختی جنگ بود). پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جز این از تو انتظار نمی رفت. آن گاه رسول خدا فرمود: ای علی! آب بیاور تا سر و صورتم را بشویم. علی علیه السلام در یک ظرف بزرگی برای او آب آورد. اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را رها کرد و فرمود: «با دستان خودت برایم آب بیاور» سپس علی علیه السلام با دستان خودش برای او آب آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله، ریش خود را شست.

«إِنَّ الَّذِینَ تَوَلَّوْاْ مِنکُمْ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ إِنَّمَا...وَ اللّهُ یُحْیِ_ی وَ یُمِیتُ وَ اللّهُ بِمَا تَعمَلُونَ بَصِیرٌ (156)»

«إِنَّ الَّذِینَ تَوَلَّوْاْ مِنکُمْ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّیْطَانُ بِبَعضِ مَا کَسَبُواْ وَلَقَدْ عفَا اللّهُ عنْهُمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ حَلِیمٌ (155) یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَکُونُواْ کَالَّذِینَ کَفَرُواْ وَقَالُواْ

1- [1] - آل عمران/ 179.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 128.

لإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُواْ فِی الأَرْضِ أَوْ کَانُواْ غُزًّی لَّوْ کَانُواْ عندَنَا مَا مَاتُواْ وَ مَا قُتِلُواْ لِیَجْعَلَ اللّهُ ذَلِکَ حَسْرَةً فِی قُلُوبِهِمْ وَ اللّهُ یُحْیِ_ی وَ یُمِیتُ وَ اللّهُ بِمَا تَعمَلُونَ بَصِیرٌ (156)»

[روزی که دو گروه (در احد) با هم رویاروی شدند، کسانی که از میان شما (به دشمن) پشت کردند، در حقیقت، جز این نبود که به سبب پاره ای از آن چه (از گناه) حاصل کرده بودند، شیطان آنان را بلغزانید و قطعا خدا از ایشان درگذشت. زیرا خدا آمرزگار بردبار است * ای کسانی که ایمان آورده اید! همچون کسانی نباشید که کفر ورزیدند و به برادرانشان هنگامی که به سفر رفته (و در سفر مردند) و یا جهادگر شدند (و کشته شدند) گفتند، اگر نزد ما (مانده) بودند نمی مردند و کشته نمی شدند (شما چنین سخنانی مگویید) تا خدا آن را در دلهایشان حسرتی قرار دهد و خداست (که زنده) می کند و می میراند و خداست که به آن چه می کنید بیناست]

1) عیّاشی، از زراره و حمران و محمد بن مسلم، از یکی از دو امام باقر و صادق علیهما السلام نقل کرده است که در باره آیه «إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّیْطَانُ بِبَعضِ مَا کَسَبُواْ» فرمود: در باره عقبه بن عثمان و عثمان بن سعد می باشد.(1)

2) هشام بن سالم می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی مردم در جنگ احد از گِرد رسول خدا صلی الله علیه و آله پراکنده شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فریاد زد: خداوند به من وعده داده است که مرا بر تمام دین مسلّط گرداند. بعضی از منافقین به او گفتند: حالا که شکست خورده ایم، ما را مسخره هم می کنی؟)راوی اسم دو نفر از منافقین را ذکر کرده است.(

3) عبدالرحمن بن کثیر به نقل از امام صادق علیه السلام گفته است که آیه «إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّیْطَانُ بِبَعضِ مَا کَسَبُواْ» در باره یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که در گردنه احد بودند.(2)

4) علی بن ابراهیم در باره آیه «إِنَّ الَّذِینَ تَوَلَّوْاْ مِنکُمْ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّیْطَانُ» گفته است: یعنی آنها را فریب داد و به دنبال غنیمت رفتند. «بِبَعضِ مَا کَسَبُواْ» یعنی: به دلیل گناهانشان. «وَلَقَدْ عفَا اللّهُ عنْهُمْ» سپس فرمود:

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 225، ح 156.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 225، ح 158.

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَکُونُواْ کَالَّذِینَ کَفَرُواْ» یعنی عبدالله بن ابی و یارانش که از جنگ دست کشیدند. «وَقَالُواْ لإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُواْ فِی الأَرْضِ أَوْ کَانُواْ غُزًّی لَّوْ کَانُواْ عندَنَا مَا مَاتُواْ وَمَا قُتِلُواْ لِیَجْعَلَ اللّهُ ذَلِکَ حَسْرَةً فِی قُلُوبِهِمْ وَاللّهُ یُحْیِ_ی وَیُمِیتُ وَاللّهُ بِمَا تَعمَلُونَ بَصِیرٌ».

«وَ لَئِن قُتِلْتُمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ أَوْ مُتُّمْ...وَ لَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لإِلَی الله تُحْشَرُونَ (158)»

«وَ لَئِن قُتِلْتُمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَهٌ مِّنَ اللّهِ وَ رَحْمَهٌ خَیْرٌ مِّمَّا یَجْمَعونَ (157) وَ لَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لإِلَی الله تُحْشَرُونَ (158)»

[و اگر (در راه جهاد) بمیرید یا کشته شوید، قطعا به سوی خدا، گردآورده خواهید شد]

1) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از منخل، از جابر نقل کرده است که می گوید: از امام باقر علیه السلام در باره آیه: «وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ أَوْ مُتُّمْ» پرسیدم. فرمود: آیا می دانی راه خدا چیست؟ گفتم: نه به خدا، مگر این که از شما بشنوم. فرمود: راه خدا، علی علیه السلام و نسل او می باشد؛ هر کس در راه ولایت او کشته شود، در راه خدا کشته شده است و هر کس با ولایت او بمیرد، در راه خدا مرده است.(1)

2) سعد بن عبدالله قمی، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از عبدالله بن مغیره، از کسی که برای او روایت کرده، از جابر بن یزید نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام در باره آیه: «وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ أَوْ مُتُّمْ» سئوال شد. ایشان فرمود: ای جابر! آیا می دانی راه خدا چیست؟ گفتم: نه به خدا، مگر این که از شما بشنوم. فرمود: کشته شدن در راه خدا با ولایت علی علیه السلام و فرزندان او می باشد؛ هر کس در راه ولایت علی علیه السلام کشته شده باشد، در راه خدا کشته شده است. هر کس به این آیه اعتقاد داشته باشد، باید یک بار کشته شود و یک بار هم بمیرد؛ زیرا هر کس کشته شود، برانگیخته می شود تا بمیرد و هر کس بمیرد، برانگیخته می شود تا کشته شود.(2)

3) از او، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن حسین بن ابی خطّاب و

1- [1] - معانى الأخبار، ص 167، ح 1.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 25.

عبدالله بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از زراره، نقل شده است که گفت: دوست نداشتم صراحتاً از امام باقر علیه السلام در باره رجعت، سئوال کنم، پس راهی جستم و مسأله لطیفی را مطرح کردم تا از آن طریق به جواب سئوالم برسم. پرسیدم: به من بگویید آیا کسی که کشته شده است مرده است؟ فرمود: نه. مرگ، مرگ است و کشته شدن، کشته شدن. به امام گفتم: هر کس کشته می شود، حتماً می میرد. فرمود: در قرآن کریم بین مرگ و کشته شدن، فرق گذاشته شده است. خداوند فرموده است: «أَفَإِن مِاتَ أو قُتِلَ»(1) [آیا اگر او بمیرد یا کشته شود] و فرموده است: «وَلَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لإِلَی الله تُحْشَرُونَ». پس ای زراره! آن طور که گفتی نیست؛ مرگ، مرگ است و کشته شدن، کشته شدن. خداوند عز و جل فرموده است: «إِنَّ اللّهَ اشْتَرَی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ فَیَقْتُلُونَ وَیُقْتَلُونَ وَعداً علَیْهِ حَقّاً»(2) [در حقیقت خدا از مؤمنان جان و مالشان را به (بهای) این که بهشت برای آنان باشد، خریده است؛ همان کسانی که در راه خدا می جنگند و می کشند و کشته می شوند. (این) به عنوان وعده حقی بر عهده اوست] به امام گفتم: خداوند عز و جل فرموده است: «کُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ»(3) [هر جانداری چشنده (طعم) مرگ است] آیا معتقدید کسی که کشته می شود، مرگ را نمی چشد؟ فرمود: کسی که با شمشیر کشته شود، مانند کسی نیست که در بسترش مرده است. هر کس کشته شود، چاره ای ندارد جز این که به دنیا بازگردد تا طعم مرگ را بچشد.(4)

4) عیّاشی، از جابر نقل کرده است که: از امام باقر علیه السلام در باره آیه: «وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ أَوْ مُتُّمْ» پرسیدم. به من گفت: ای جابر! می دانی راه خدا چیست؟ گفتم: نمی دانم، مگر این که از شما بشنوم. گفت: راه خدا، علی علیه السلام و نسل او می باشد. هر کس در راه ولایت او کشته شود، در راه خدا کشته شده است و هر کس در راه ولایت او بمیرد، در راه خدا مرده است.(5)

5) زراره می گوید: دوست نداشتم از امام باقر علیه السلام در باره رجعت

1- [1] - آل عمران/ 144.
2- [2] - توبه /111.
3- [3] - آل عمران/ 185 ، انبیا/35، عنکبوت/ 57.

4- [4] - مختصر البصائر الدرجات، ص 19.
5- [5] - تفسير عياشى، ج 1، ص 225، ح 159.

سئوال کنم، آن را پنهان کردم و گفتم: باید در باره یک موضوع لطیفی سئوال کنم تا به مرادم برسم. پس سئوال کردم: به من بگو آیا کسی که کشته شده، مرده است؟ فرمود: نه، مرگ، مرگ است و کشته شدن، کشته شدن. گفتم: هر کس کشته شود، حتماً مرده است. فرمود: گفته خداوند از گفته تو راست تر است. در قرآن بین آنها فرق گذاشته شده است که فرموده است: «أفإن ماتَ أو قُتِلَ» و فرموده است: «وَلَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لإِلَى الله تُحْشَرُونَ» اما ای زراره! آن گونه که گفتی نیست. مرگ، مرگ است و کشته شدن، کشته شدن. گفتم: خداوند می فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ» فرمود: هر کس کشته می شود طعم مرگ را نمی چشد. و ادامه داد: باید دوباره برگردد تا طعم مرگ را بچشد.(1)

6) زراره می گوید: امام باقر علیه السلام در باره آیه: «وَلَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لإِلَى الله تُحْشَرُونَ» و در باره آیه«كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ» فرموده است: خداوند، بین آن دو فرق گذاشته است. سپس فرمود: آیا مردی که برادرت را بکشد، تو او را خواهی کشت؟ گفتم: بلی. گفت: اما اگر به صورت طبیعی مرد آیا او را به خاطر وی می کشی؟ گفتم: نه. فرمود: حال دیدی که خداوند چگونه بین آن دو فرق گذاشته است؟(2)

7) عبدالله بن مغیره، از کسی که برایش روایت کرده است، از جابر نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام در باره آیه: «وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ»

سئوال شد. فرمود: ای جابر! آیا می دانی راه خدا چیست؟ گفتم: نه به خدا، مگر این که از شما بشنوم. فرمود: راه خدا، علی علیه السلام و نسل او می باشد؛ هر کس در راه ولایت او کشته شود، در راه خدا کشته شده است و هر کس در راه ولایت او بمیرد، در راه خدا مرده است. تمامی مؤمنان این امت یک بار باید کشته شوند و یک بار هم بمیرند. فرمود: هر کس کشته شود، برانگیخته می شود تا بمیرد و هر کس بمیرد، برانگیخته می شود تا کشته شود.(3)

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا...وَعلَى اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ(160)»

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِكَ فَاعفُ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 226، ح 160.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 226، ح 161.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 226، ح 162.

عنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِی الأَمْرِ فَإِذَا عزَمْتَ فَتَوَکَّلْ علَی اللّهِ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلِینَ (159) إِن یَنصُرْکُمُ اللّهُ فَلاَ غَالِبَ لَکُمْ وَإِن یَخْذُلْکُمْ فَمَن ذَا الَّذِی یَنصُرُکُم مِّن بَعدِهِ وَعلَی اللّهِ فَلْیَتَوَکِّلِ الْمُؤْمِنُونَ(160)»

[پس به (برکت) رحمت الهی با آنان نرم خوی (و پرمهر) شدی و اگر تند خو و سخت دل بودی، قطعا از پیرامون تو پراکنده می شدند؛ پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی، بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند، توکل کنندگان را دوست می دارد * اگر خدا، شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد و اگر دست از یاری شما بردارد، چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد کرد؟ و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند]

1) علی بن ابراهیم گفته است: سپس خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «فَبِمَا رَحْمَهٍ مِّنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِکَ» یعنی پراکنده شدند و با تو نماندند. سپس برای تأدیب رسول خود، به او فرمود: «فَاعفُ عنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِی الأَمْرِ فَإِذَا عزَمْتَ فَتَوَکَّلْ علَی اللّهِ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلِینَ * إِن یَنصُرْکُمُ اللّهُ فَلاَ غَالِبَ لَکُمْ وَإِن یَخْذُلْکُمْ فَمَن ذَا الَّذِی یَنصُرُکُم مِّن بَعدِهِ وَعلَی اللّهِ فَلْیَتَوَکِّلِ الْمُؤْمِنُونَ».(1)

2) ابن بابویه گفته است: علی بن عبدالله وراق و محمد بن احمد سنانی و علی بن احمد بن محمد رضی الله عنهم روایت کرده اند که ابو عباس احمد ابن یحیی بن زکریای قطان و او از بکر بن عبدالله بن حبیب و از تمیم بن بهلول از پدرش، از جعفر بن سلیمان بصری و وی از عبدالله بن فضل هاشمی، روایت کرده است که از امام جعفر صادق علیه السلام سئوال کردم که منظور از کلام خداوند عز و جل در آیه های «وَمَا تَوْفِیقِی إِلاَّ بِاللّهِ»(2) [و توفیق من جز به (یاری) خدا نیست] و آیه «إِن یَنصُرْکُمُ اللّهُ فَلاَ غَالِبَ لَکُمْ وَإِن یَخْذُلْکُمْ فَمَن ذَا الَّذِی یَنصُرُکُم مِّن بَعدِهِ» چیست؟ فرمود: هر گاه بنده، طاعاتی را انجام دهد که خداوند عز و جل او را بدان امر کرده است، عمل وی مطابق با امر خداوند عز و جل خواهد بود و آن بنده، موفق نامیده

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 129.

2- [2] - هود/ 88.

می شود، و هر گاه این بنده، بخواهد مرتکب معصیتی از معاصی شود، خداوند تبارک و تعالی بین او و بین آن معصیت، حائلی قرار می دهد و بنده، آن گناه را ترک می کند. ترک آن گناه به توفیق خداوند تعالی صورت می گیرد و هر وقت که خدا بین او و بین معصیت، حائلی قرار ندهد تا بنده مرتکب آن گناه شود، پس او را خوار کرده، او را یاری نکرده و به او توفیق نداده است.(1)

3) عیاشی از صفوان روایت کرده است: از امام رضا علیه السلام برای محمد بن خالد، اذن دخول گرفتم و ایشان را با خبر ساختم که او معتقد به این سخن نیست و می گوید: به خدا سوگند که از دیدار او غرضی جز رسیدن به سخنان او را ندارم. ایشان فرمودند: او را به داخل بیاور. او وارد شد و به ایشان عرض کرد: جانم فدای شما؛ بی گمان، عملی از من سر زده و به نفس خود ظلم کرده ام. گفتهاند که او در باره امام، بد می گفت و از ایشان عیب جوئی می کرد. عرض کرد: من از آن چه که از من سر زده، استغفار می کنم و دوست دارم که شما عذر مرا بپذیرید و آن چه را که از من سر زده است، ببخشید. ایشان فرمود:« بله می پذیرم» و در حالی که با دستش به من اشاره می کرد، فرمود: اگر نپذیرم، دلیلی بر بطلانِ گفته این فرد و دوستانش، و نیز مصداقی برای گفته دیگران؛ یعنی مخالفین خواهد بود. خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرموده است: «فَبِمَا رَحْمَهٍ مِّنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ کُنتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِکَ فَاعفُ عنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِی الأَمْرِ» سپس در مورد پدرش از او سئوال فرمود و او جواب داد که درگذشته است. ایشان برای پدرش استغفار کردند.(2)

4) صفوان جمال از ابی عبدالله علیه السلام و سعد اسکاف از ابو جعفر، امام باقر علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: یک اعرابی به نزد فردی از بنی عامر آمد و از پیامبر صلی الله علیه و آله سراغ گرفت، ولی او را نیافت. به او گفتند: او به گردش رفته است. او به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله گشت، اما او را نیافت. گفتند: او در منی است. او را جست، اما نیافت. گفتند: او در عرفه است. او را جست، ولی نیافت. گفتند: او در مشعر است. پس او را در موقف یافت و گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله را برای من توصیف کنید، تا بتوانم او را بیابم. مردم

1- [1] - توحید، ص 242، ح 1.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 226، ح 163.

گفتند: تو چقدر نادانی! اگر پیامبر صلی الله علیه و آله را در بین قوم بیابی، او را معظّم و مکرّم می بینی. گفت: او را برای من توصیف کنید تا از کسی در باره او سئوال نکنم. گفتند: قد رسول خدا، بلندتر از حد متوسط و کوتاه تر از قدِ بسیار بلند است. رنگ پوستِ او انگار، نقره و طلاست. طره گیسویش، نه کاملاً لخت و نه کاملاً مجعد است. پیشانی اش نسبت به بقیه مردم، بلندتر است. در چهره اش درخشندگی دیده می شود. بینی او کشیده و باریک است که در وسط، کمی قوس دارد. گشاده روست، با ریش هایی پرپشت و دندان های فاصله دار. بر لب پایینش خالی هست و گردنش همچون جامی از نقره است. فاصله بین استخوان دو کتفش، زیاد است، انگار، شکم و سینه اش یکی است. سرانگشتانی لطیف و انگشتانی بلند دارد. هنگامی که راه می رود، متمایل و لرزان راه می رود و هنگامی قصد دارد به کسی نگاه کند، رویش را کاملاً به سوی او برمی گرداند. دستش از شدت نرمی و لطافت، انگار پشت خرگوش است. اگر با کسی ایستاده باشد، رویش را باز نمی گرداند تا وقتی طرف مقابل، خودش برود، و اگر با کسی نشسته باشد، زودتر از جایش بلند نمی شود. اعرابی آمد و وقتی نگاهش به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم افتاد، او را شناخت. چوبدستی کلّه دار خود را تا سر شتر رسول خدا و نزدیک دُم شتر خود، بالا برد. مردم جلو آمدند و گفتند: ای اعرابی! تو چقدر گستاخی! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «او را رها کنید. او مردی عاقل و خبره است» و سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: «چه می خواهی؟» جواب داد:نامه های تو به ما رسید که نماز را به پا دارید، زکات بدهید، حج به جا آورید و غسل جنابت کنید. قوم من، مرا به عنوان پیشگام به سوی تو فرستادند. می خواهم که تو را قسم دهم، ولی می ترسم که عصبانی شوی. فرمود: من خشمگین نمی شوم. من کسی هستم که خداوند، در تورات و انجیل، مرا محمد، رسول، مجتبی و مصطفی نامیده است؛ کسی که فحّاش نیست و در بازار عربده نمی کشد، جواب بدی را به بدی نمی دهد، بلکه جواب بدی را با خوبی می دهد. پس هر چه می خواهی از من بپرس. من کسی هستم که خدا در قرآن در شأن او گفته است: «وَلَوْ کُنتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِکَ» پس هر چه می خواهی بپرس. گفت: خداوندی که آسمان ها را بدون ستون و تکیه گاه بیافراشت، تو را فرستاده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بله، او مرا فرستاده است. گفت: تو را قسم می دهم به

خداوندی که آسمانها به امر او برافراشته اند، آیا او کسی است که بر تو کتاب نازل کرد و تو را به نماز مفروض و زکات معقول، به رسالت رساند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بله. گفت: پس ما به خدا، فرستادگان و کتابش، به آخرت، بعث، میزان، موقف، حلال، حرام، چه کم چه زیاد، ایمان می آوریم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله برای او استغفار کرد و در حقش دعا فرمود.(1)

5) احمد بن محمد از علی بن مهزیار روایت می کند که: ابو جعفر علیه السلام برای من نوشته ای فرستاد که از فلان فرد بخواه که به من مشورت بدهد، چرا که او می داند در شهرش چه چیز جایز است و می داند که چگونه باید با سلاطین رفتار کرد. یقیناً مشورت، مبارک است؛ خداوند در قرآن به رسولش صلی اللهِ علیه و آله و سلم می فرماید: «فَاعفُ عنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِی الأَمْرِ فَإِذَا عزَمْتَ فَتَوَکَّلْ علَی اللّهِ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلِینَ» اگر آن چه می گوید، جائز باشد، نظر او را تأیید می کنم؛ در غیر این صورت، امیدوارم که انشاء الله، او را در راه درست و واضح قرار دهم. منظور از «وَشَاوِرْهُمْ فِی الأَمْرِ» طلب خیر کردن است.(2)

«وَمَا کَانَ لِنَبِیٍّ أَن یَغُلَّ وَمَن یَغْلُلْ یَأْتِ بِمَا غَلَّ یَوْمَ الْقِیَامَهِ ثُمَّ تُوَفَّی کُلُّ نَفْسٍ مَّا کَسَبَتْ وَهُمْ لاَ یُظْلَمُونَ (161)»

[و هیچ پیامبری را نسزد که خیانت ورزد و هر کس خیانت ورزد، روز قیامت با آن چه در آن خیانت کرده، بیاید. آن گاه به هر کس (پاداش) آن چه کسب کرده، به تمامی داده می شود و بر آنان ستم نرود]

1) ابن بابویه از پدرش نقل می کند که: علی بن محمد بن قتیبه از حمدان بن سلیمان، از نوح بن شعیب، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از صالح بن عقبه، از علقمه، روایت می کند که جعفر بن محمدِ صادق علیه السلام در بخشی از حدیث طولانی خود فرمود: آیا این را به پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله نسبت ندادند که در جنگ بدر، او از غنایم، بالاپوش مخملی قرمز رنگی را برای خود برداشت، اما خداوند عز و جل، آن بالاپوش را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 227، ح 164.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 228، ح 165.

سلم آشکار ساخت و نبی خود را از این خیانت، مبرا ساخت و این آیه از قرآن را نازل کرد: «وَمَا کَانَ لِنَبِیٍّ أَن یَغُلَّ وَمَن یَغْلُلْ یَأْتِ بِمَا غَلَّ یَوْمَ الْقِیَامَهِ»(1)

2) عیاشی از سماعه، روایت می کند که ابی عبدالله علیه السلام فرمود: غلول، یعنی هر چیزی است که به طور خیانت آمیز از امام، ستانده شود ، خوردن مال یتیم، شبهه است و سُحت (مال حرام)، شبهه ناک است.(2)

3) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود می گوید: امام باقر علیه السلام در باب آیه «وَمَا کَانَ لِنَبِیٍّ أَن یَغُلَّ» فرمود: خداوند راست گفت. او هیچ پیامبری را خیانتکار قرار نمی دهد. «وَمَن یَغْلُلْ یَأْتِ بِمَا غَلَّ یَوْمَ الْقِیَامَهِ» اگر کسی در چیزی خیانت کند، روز قیامت، آن را در آتش می بیند و او را مجبور می کنند که وارد آتش شود و آن را بیرون آورد.(3)

«أَفَمَنِ اتَّبَع رِضْوَانَ اللّهِ کَمَن بَاء بِسَخْطٍ مِّنَ اللّهِ...فِی قُلُوبِهِمْ وَ اللّهُ أَعلَمُ بِمَا یَکْتُمُونَ (167)»

«أَفَمَنِ اتَّبَع رِضْوَانَ اللّهِ کَمَن بَاء بِسَخْطٍ مِّنَ اللّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ (162) هُمْ دَرَجَاتٌ عندَ اللّهِ و اللّهُ بَصِیرٌ بِمَا یَعمَلُونَ (163) لَقَدْ مَنَّ اللّهُ علَی الْمُؤمِنِینَ إِذْ بَعثَ فِیهِمْ رَسُولاً مِّنْ أَنفُسِهِمْ یَتْلُو علَیْهِمْ آیَاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَیُعلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَهَ وَإِن کَانُواْ مِن قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُّبِینٍ (164) أَوَلَمَّا أَصَابَتْکُم مُّصِیبَهٌ قَدْ أَصَبْتُم مِّثْلَیْهَا قُلْتُمْ أَنَّی هَـذَا قُلْ هُوَ مِنْ عندِ أَنْفُسِکُمْ إِنَّ اللّهَ علَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (165) وَمَا أَصَابَکُمْ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ فَبِإِذْنِ اللّهِ وَ لِیَعلَمَ الْمُؤْمِنِینَ (166) وَ لْیَعلَمَ الَّذِینَ نَافَقُواْ وَ قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْاْ قَاتِلُواْ فِی سَبِیلِ اللّهِ أَوِ ادْفَعواْ قَالُواْ لَوْ نَعلَمُ قِتَالاً لاَّتَّبَعنَاکُمْ هُمْ لِلْکُفْرِ یَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلإِیمَانِ یَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَّا لَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ وَ اللّهُ أَعلَمُ بِمَا یَکْتُمُونَ (167)»

[آیا کسی که خشنودی خدا را پیروی می کند، چون کسی است که به خشمی از خدا دچار گردیده و جایگاهش جهنم است؟ و چه بد بازگشتگاهی است * (هر یک از) ایشان را نزد خداوند درجاتی است و خدا به آن چه می کنند، بیناست * به

1- [1] - امالی، ص 92، ح 3.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 229، ح 166.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 129.

یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد (که) پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد. قطعا پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند * آیا چون به شما (در نبرد احد) مصیبتی رسید _ (با آن که در نبرد بدر) دو برابرش را (به دشمنان خود) رساندید _ گفتید: این (مصیبت) از کجا (به ما رسید)؟ بگو: آن از خود شما (و ناشی از بی انضباطی خودتان) است. آری، خدا به هر چیزی تواناست * و روزی که (در احد)، آن دو گروه با هم برخورد کردند، آن چه به شما رسید، به اذن خدا بود (تا شما را بیازماید) و مؤمنان را معلوم بدارد * همچنین کسانی را که دورویی نمودند (نیز) معلوم بدارد، و به ایشان گفته شد، بیایید در راه خدا بجنگید یا دفاع کنید. گفتند: اگر جنگیدن می دانستیم، مسلما از شما پیروی می کردیم. آن روز، آنان به کفر نزدیکتر بودند تا به ایمان؛ به زبان خویش چیزی می گفتند که در دلهایشان نبود و خدا به آن چه می نهفتند، داناتر است]

1) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از عمار ساباطی روایت می کند که: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «أَفَمَنِ اتَّبَع رِضْوَانَ اللّهِ كَمَن بَاء بِسَخْطٍ مِّنَ اللّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ * هُمْ دَرَجَاتٌ عندَ اللّهِ» سئوال کردم. ایشان فرمودند: منظور از کسانی که از رضوان الله، تبیعت کرده اند، ائمه علیهم السلام هستند. ای عمار! به خدا سوگند که آنها «درجاتی» برای مؤمنین هستند و خداوند، به خاطر معرفتشان و قبول ولایت ما، اعمالشان را چند برابر می کند و به جایگاه و مراتب والایشان رفعت می بخشد.(1)

2) عیاشی از عمار بن مروان روایت کرد: از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه سئوال کردم: «أَفَمَنِ اتَّبَع رِضْوَانَ اللّهِ كَمَن بَاء بِسَخْطٍ مِّنَ اللّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» فرمود: منظور، ائمه علیهم السلام هستند. ای عمار! به خدا سوگند که آنها «درجاتی» برای مؤمنین هستند و خداوند، به خاطر معرفتشان و قبول ولایت ما، اعمالشان را چند برابر می کند و به جایگاه و مراتب والایشان رفعت می بخشد. اما ای عمار! در آیه «كَمَن بَاء بِسَخْطٍ مِّنَ اللّهِ» تا «الْمَصِيرُ» به خدا سوگند که منظور، کسانی هستند که با وجود آن که از حق علی بن ابی طالب علیه السلام و ما امامان اهل بیت علیهم السلام آگاه بودند، آن را انکار کردند و به همین

1- [1] - کافی، ج 1، ص 356، ح 84.

دلیل، به خشم خداوند دچار شدند.(1)

3) روایت شده است که امام رضا علیه السلام در باب آیه «هُمْ دَرَجَاتٌ عندَ اللّهِ» [(هر یک از) ایشان را نزد خداوند درجاتی است] فرمود: منظور از درجه، آن چیزی است که ما بین آسمان تا زمین است.(2)

4) در باب آیه «لَقَدْ مَنَّ اللّهُ علَی الْمُؤمِنِینَ إِذْ بَعثَ فِیهِمْ رَسُولاً مِّنْ أَنفُسِهِمْ» علی بن ابراهیم روایت می کند: این آیه در شأن آل محمد علیهم السلام است.(3)

5) در مورد آیه «أَوَلَمَّا أَصَابَتْکُم مُّصِیبَهٌ قَدْ أَصَبْتُم مِّثْلَیْهَا قُلْتُمْ أَنَّی هَـذَا قُلْ هُوَ مِنْ عندِ أَنْفُسِکُمْ» علی بن ابراهیم روایت می کند که این آیه می گوید: هر چه به شما می رسد، به خاطر معصیت شما است، و می گوید که در آیه «__ _إِنَّ اللّهَ علَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ * وَمَا أَصَابَکُمْ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ فَبِإِذْنِ اللّهِ وَلِیَعلَمَ الْمُؤْمِنِینَ * وَلْیَعلَمَ الَّذِینَ نَافَقُواْ وَقِیلَ لَهُمْ تَعالَوْاْ قَاتِلُواْ فِی سَبِیلِ اللّهِ » منظور، آن سیصد منافقی هستند که با عبدالله بن ابی سلول بازگشتند و جابر بن عبدالله به آنها گفت: از شما می خواهم به پیامبر و دین و دیارتان یاری رسانید. گفتند: به خدا سوگند که امروز، جنگ نیست و اگر می دانستیم و مطمئن می شدیم که جنگ هست، حتماً با شما می آمدیم. این جاست که خدا می فرماید: «هُمْ لِلْکُفْرِ یَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلإِیمَانِ یَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَّا لَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ وَاللّهُ أَعلَمُ بِمَا یَکْتُمُونَ»(4)

6) عیاشی از محمد بن ابی حمزه، از فردی ناشناس، روایت می کند که ابی عبدالله، امام صادق علیه السلام در باره آیه «أَوَلَمَّا أَصَابَتْکُم مُّصِیبَهٌ قَدْ أَصَبْتُم مِّثْلَیْهَا» فرمود: مسلمانان در جنگ بدر با یکصد و چهل نفر مواجه شدند، هفتاد نفر از آنها را کشتند و هفتاد نفر را هم به اسارت گرفتند. در جنگ احد، هفتاد نفر از مسلمانان، کشته شدند و مسلمانان از این موضوع غمگین شدند و خداوند، این آیه را نازل کرد: «أوَ لَمّا أصَابتکُمْ مُصِیبهٌ قَدْ أصبتم مثلیها»(5)

«وَ لاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُواْ فِی سَبِیلِ اللّهِ...أَلاَّ خَوْفٌ علَیْهِمْ وَ لاَ هُمْ یَحْزَنُونَ (170)»

«وَ لاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُواْ فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْیَاء عندَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ (169)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 229، ح 167.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 229، ح 168.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 129.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 129.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 229، ح 169.

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُواْ بِهِم مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاَ هُمْ يَحْزَنُونَ (170)»

[هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار، بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند * به آن چه خدا از فضل خود به آنان داده است، شادمانند و برای کسانی که از پی ایشانند و هنوز به آنان نپیوسته اند، شادی می کنند که نه بیمی بر ایشان است و نه اندوهگین می شوند].

1) علی ابن ابراهیم روایت کرده است که: پدرم، حدیثی را از حسن بن محبوب، از ابی عبیده حذاء، از ابی بصیر روایت کرده است. امام صادق علیه السلام در این حدیث فرمود: به خدا سوگند که منظور از «هم» (آنها) در این آیه، شیعه ما هستند که وقتی داخل بهشت شده و با کرامت خداوند مواجه شوند، با بشارتی که در باره برادران مؤمنشان که در دنیا به همراه آنان به شهادت نرسیدهاند، به آنان داده میشود، شادمان می شوند. آیه «أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ» در پاسخ به کسانی است که ثواب و عقاب بعد از مرگ را رد می کنند.(1)

2) محمد بن یعقوب با سند خود از حسن بن محبوب از حارث بن محمد بن نعمان از برید عجلی روایت می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد مفهوم این آیه سئوال کردم: «وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُواْ بِهِم مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ» در جواب فرمود: به خدا سوگند، آنها شیعه ما هستند، آن زمان که ارواح ایشان در جنت جای گرفته و مشمول کرامت خداوند عز و جل شدند، دانستند و یقین کردند که آ نها بر حق و بر دین خدا عز و جل هستند، پس با بشارتی که در باره برادران مؤمنشان که به شهادت نرسیدند، به آنان داده میشود، شادمان می شوند که نه بیمی بر ایشان است و نه غمگین می شوند.(2)

3) از محمد بن یعقوب با سند خود روایت می کند که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به ابی بکر می فرماید: «وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُواْ فِی سَبِيلِ اللّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاء عندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» گواهی می دهم که محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله، شهید از دنیا رفت. به خدا سوگند که او به نزد تو خواهد آمد و چون بیاید به آن یقین پیدا

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 134.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 156، ح 146.

کن، چون شیطان نمی تواند به او متشبّه شود. سپس علی علیه السلام دست ابوبکر را گرفت و پیامبر صلی الله علیه و آله را به او نشان داد و پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: ای ابوبکر! به علی و یازده فرزندش ایمان بیاور؛ آنان مانند من هستند جز در نبوت. به خاطر آن چه که تصاحب کردهای، به سوی خدا توبه کن؛ زیرا حق تو نیست. گفت: سپس رفت و ابوبکر، دیگر او را ندید.(1)

4) عیاشی، از جابر، روایت کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: من بسیار مایل به جهاد در راه خدا هستم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پس در راه خدا جهاد کن که اگر کشته شوی، زنده هستی و در نزد خدا روزی می خوری و اگر بمیری، اجر تو بر عهده خداست و اگر زنده بازگردی، از گناهان خود پاک شده ای. و این سخن، همان تفسیر این آیه است: «وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُواْ فِی سَبِیلِ اللّهِ أَمْوَاتًا»(2)

«الَّذِینَ اسْتَجَابُواْ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ مِن بَعدِ مَآ...وَ اتَّبَعواْ رِضْوَانَ اللّهِ وَ اللّهُ ذُو فَضْلٍ عظِیمٍ (174)»

«الَّذِینَ اسْتَجَابُواْ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ مِن بَعدِ مَآ أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِینَ أَحْسَنُواْ مِنْهُمْ وَاتَّقَواْ أَجْرٌ عظِیمٌ (172) الَّذِینَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعواْ لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِیمَاناً وَ قَالُواْ حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعمَ الْوَکِیلُ (173) فَانقَلَبُواْ بِنِعمَهٍ مِّنَ اللّهِ وَ فَضْلٍ لَّمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعواْ رِضْوَانَ اللّهِ وَ اللّهُ ذُو فَضْلٍ عظِیمٍ (174)»

[کسانی که (در نبرد احد) پس از آن که زخم برداشته بودند دعوت خدا و پیامبر (او) را اجابت کردند. برای کسانی از آنان که نیکی و پرهیزگاری کردند، پاداشی بزرگ است * همان کسانی که (برخی از) مردم به ایشان گفتند: مردمان برای (جنگ با) شما گرد آمده اند، پس از آن بترسید، ولی (این سخن) بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است * پس با نعمت و بخششی از جانب خدا (از میدان نبرد) بازگشتند در حالی که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود و همچنان خشنودی خدا را پیروی کردند و خداوند دارای بخششی عظیم است]

1- [1] - کافی، ج 1، ص 448، ح 13.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 230، ح 170.

روایت مربوط به این آیه از سوره آل عمران قبلاً ذکر شد.(1)

1) ابن شهر آشوب، روایت کرده است: فلکی مفسر قرآن، از کلبی، از ابی صالح، از ابن عباس، از ابی رافع، نقل کرد که این آیه در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است و شأن نزول آن این است که: در روز دوم جنگ اُحُد، علی علیه السلام مسلمانان را ندا داد و آنها او را اجابت کردند و علی علیه السلام به همراه هفتاد مرد با علَم مهاجرین، در جلوی لشکر به حرکت در آمد تا به «حمراء الاسد» برسد و دشمن را بترساند. حمراء الاسد، بازاری است که سه میل از مدینه فاصله دارد. سپس در روز جمعه به مدینه بازگشت. در آن روز، ابوسفیان از مدینه خارج شد و رفت تا به روحاء رسید. در آن جا، معبد خزاعی را دید و از او پرسید: خبر تازه چه داری؟ او این شعر را برایش خواند: از فرط سر و صدای فراوان، نزدیک بود مرکبم از بین برود؛ چرا که اسبانی چون ابابیل، در روی زمین به پیش می تازند. اسبانی که شیرانی شرزه را با خود حمل می کنند که به هنگام نبرد، انسانهایی کوتاه قامت و ناتوان و بی سلاح نیستند. ابوسفیان به قافله ای از قوم عبد قیس گفت: به محمد بگویید که من بزرگان شما را کشتم و به این هدف باز می گردم تا شما را ریشه کن کنم. و باز پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «حَسْبُنَا اللّهُ وَنِعمَ الْوَکِیلُ» ابو رافع، روایت کرده است که علی علیه السلام، این سخن را گفته است و سپس آیه «الَّذین قَالَ لَهُمُ النَّاسُ» نازل شده است.(2)

2) ابن شهر آشوب نیز گفته است: به طرق مختلف از ابی رافع، روایت شده است که در جنگ احد، وقتی مشرکان بازگشتند و به روحاء رسیدند، گفتند: نه دختران را به اسارت گرفتید و نه محمد را کشتید. این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و ایشان حضرت علی علیه السلام را به همراه گروهی از خزرجیان به تعقیب آنها فرستاد. او به دنبال آنان بود به گونه ای که مشرکان از هر مکانی که حرکت می کردند، علی علیه السلام به دنبال آنان در آن مکان مستقر می شد، و خدا این آیه را نازل کرد: «الَّذِینَ اسْتَجَابُواْ لِلّهِ وَالرَّسُولِ مِن بَعدِ مَآ أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ» و نیز در روایت ابی رافع آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بر زخم حضرت علی علیه السلام آب دهان زد و دعا کرد و او را به تعقیب مشرکین فرستاد، و این جا

1- [1] - در حدیث (1) از تفسیر آیه (140) از سوره آل عمران.
2- [2] - مناقب، ج 1، ص 194.

بود که این آیه نازل شد.(1)

3) عده ی زیادی روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام را به همراه گروهی به دنبال ابوسفیان فرستاد. یک اعرابی از قوم خزاعه، حضرت علی علیه السلام را دید و به ایشان گفت: آنها علیه شما اجتماع کرده اند؛ از آنها بترسید، یعنی ابوسفیان و یارانش. پس آنان (حضرت علی و یاران) گفتند: «حَسْبُنَا اللّهُ وَنِعمَ الْوَکِیلُ» و سپس این آیه تا قسمت «ذُو فَضْلٍ عظِیمٍ» نازل شد.

4) عیاشی از سالم بن ابی مریم، روایت کرده است که ابو عبدالله علیه السلام به من فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام را به همراه ده نفر فرستاد و آیه «اسْتَجَابُواْ لِلّهِ وَالرَّسُولِ مِن بَعدِ مَآ أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ» تا «أَجْرٌ عظِیمٌ» در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است.(2)

5) جابر روایت می کند که محمد بن علی، امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین علیه السلام و عمار بن یاسر را به مکه فرستاد، گفتند: این جوان را به سراغ اهل مکه فرستاد، و اگر افراد دیگری را به سمت اهل مکه که در آنها مبارزان و مردان فراوانی هستند، می فرستاد، بهتر بود. به خدا سوگند که کفر، از وضعیتی که اکنون داریم، برای ما بهتر است. پس رفتند و با آن دو (حضرت علی و عمار) صحبت کردند و آنان را از اهل مکه ترساندند و قدرت اهل مکه را بر ایشان، بزرگ جلوه دادند. پس حضرت علی علیه السلام فرمود: «حَسْبُنَا اللّهُ وَنِعمَ الْوَکِیلُ» و رفتند و هنگامی که وارد مکه شدند، خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله را از آن چه که آنها به علی علیه السلام گفتند و آن چه که علی علیه السلام به آنها گفت، با خبر ساخت، و خداوند، نام آنها را در کتاب خود آورد. آیه مربوط به این مسئله، این آیه است: «الَّذِینَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعواْ لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِیمَاناً وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللّهُ وَنِعمَ الْوَکِیلُ * فَانقَلَبُواْ بِنِعمَةٍ مِّنَ اللّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعواْ رِضْوَانَ اللّهِ وَاللّهُ ذُو فَضْلٍ عظِیمٍ» آیه فوق این گونه نازل شده است: الم تر الی فلان و فلان لقوا علیا وعمارا فقالا: ان اباسفیان و عبدالله بن عامر واهل مکه قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا وقالوا:

1- [1] - الدر المنثور، ج 2، ص 389.
2- [2] - تفسير عياشى، ج 1، ص 230، ح 171.

حسبنا الله و نعم الوکیل. آیا ندیدی که فلانی و فلانی، علی و عمار را دیدند و به آنها گفتند: اباسفیان و عبدالله بن عامر و اهل مکه، علیه شما متحد شده اند، پس از آنها بترسید. اما ایمان آنها بیشتر شد و گفتند: خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است.(1)

«وَ لاَ یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ أَنَّمَا نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدَادُواْ إِثْمًا وَ لَهْمُ عذَابٌ مُّهِینٌ (178)»

[و البته نباید کسانی که کافر شده اند، تصور کنند، این که به ایشان مهلت می دهیم، برای آنان نیکوست؛ ما فقط به ایشان مهلت می دهیم تا بر گناه (خود) بیفزایند و (آن گاه) عذابی خفت آور خواهند داشت]

1) عیاشی از محمد بن مسلم روایت کرده است که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: به من بگویید که مرگ برای کافر بهتر است یا زندگی؟ ایشان جواب داد: مرگ برای مؤمن و کافر، خیر است. گفتم: چرا؟ فرمود: چون خداوند می فرماید: «و ما عندالله خیرٌ للابرار»(2) [و آن چه نزد خداست برای نیکان بهتر است] و می فرماید:

«وَلاَ یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ أَنَّمَا نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدَادُواْ إِثْمًا وَلَهْمُ عذَابٌ مُّهِینٌ»(3)

2) یونس در روایتی مرفوع آورده است که به امام باقر علیه السلام گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله یک دخترش را به ازدواج فلانی درآورد؟ فرمود: بله. گفتم: دیگر دخترش را چرا به او داد؟ گفت: این کار را کرد و خدا این آیه را نازل فرمود: «وَلاَ یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ أَنَّمَا نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدَادُواْ إِثْمًا وَلَهْمُ عذَابٌ مُّهِینٌ».

«مَّا کَانَ اللّهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنِینَ علَی مَآ أَنتُمْ علَیْهِ...وَ تَتَّقُواْ فَلَکُمْ أَجْرٌ عظِیمٌ (179)»

«مَّا کَانَ اللّهُ لِیَذَرَ الْمُؤْمِنِینَ علَی مَآ أَنتُمْ علَیْهِ حَتَّیَ یَمِیزَ الْخَبِیثَ مِنَ الطَّیِّبِ وَ مَا کَانَ اللّهُ لِیُطْلِعکُمْ علَی الْغَیْبِ وَ لَکِنَّ اللّهَ یَجْتَبِی مِن رُّسُلِهِ مَن یَشَاء فَآمِنُواْ بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ إِن تُؤْمِنُواْ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 230، ح 172.
2- [2] - آل عمران/ 198.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 230، ح 173.

وَ تَتَّقُواْ فَلَكُمْ أَجْرٌ عظِيمٌ (179)»

[خدا بر آن نیست که مؤمنان را به این (حالی)که شما بر آن هستید واگذارد تا آن که پلید را از پاک جدا کند و خدا بر آن نیست که شما را از غیب، آگاه گرداند، ولی خدا از میان فرستادگانش هر که را بخواهد، برمی گزیند. پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و اگر بگروید و پرهیزکاری کنید، برای شما پاداشی بزرگ خواهد بود]

عیاشی از عجلان ابی صالح، این چنین روایت می کند که شنیدم امام صادق علیه السلام می گوید: روزها و شب ها نمی گذرند، مگر این که یک مُنادی از آسمان ندا می دهد: ای اهل حق! جدا شوید، ای اهل باطل! جدا شوید، و بدین گونه اینان از آنها و آنها از اینان، جدا می شوند. گفتم: خداوند امورت را اصلاح کند، بعد از این ندا، اینها با یکدیگر معاشرت می کنند؟ جواب داد: هرگز، خداوند در قرآن می فرماید: «مَّا كَانَ اللّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ علَى مَآ أَنتُمْ علَيْهِ حَتَّىَ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»(1)

«وَ لاَ يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللّهُ...وَ اللّهُ بِمَا تَعمَلُونَ خَبِيرٌ (180)»

«وَ لاَ يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُواْ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَ لِلّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ وَ اللّهُ بِمَا تَعمَلُونَ خَبِيرٌ (180)»

[و کسانی که به آن چه خدا از فضل خود به آنان عطا کرده بخل می ورزند، هرگز تصور نکنند که آن (بخل) برای آنان خوب است، بلکه برایشان بد است. به زودی آن چه که به آن بخل ورزیده اند، روز قیامت طوق گردنشان می شود. میراث آسمانها و زمین از آن خداست و خدا به آن چه می کنید، آگاه است]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبدالله بن مسکان، از محمد بن مسلم روایت می کند: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه سئوال کردم: «سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُواْ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ» در جواب فرمود: هر کس،

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 231، ح 174.

اندکی از زکات مالش را نپردازد، خداوند در روز قیامت، آن مال را تبدیل به ماری از جنس آتش می کند که به دور گردنش حلقه می زند و گوشتش را با دندان می کَنَد تا به حساب او رسیدگی شود و این معنای آیه «سَیُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُواْ بِهِ» است؛ یعنی آن چه از زکات که در پرداختش بخل ورزیدند.(1)

2) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از علی بن عقبه، از ایوب بن راشد، روایت می کند: شنیدم که ابو عبدالله، امام صادق علیه السلام می فرماید: منع کننده از زکات، طوقی از یک مار ماده سمی به گردن دارد که مغزش را می خورد. خداوند در این باره می فرماید: «سَیُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُواْ بِهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ» و شیخ در کتاب مجالس خود، روایت کرده است که: حسین بن ابراهیم قزوینی به ما خبر داد، محمد بن وهاب، از محمد بن احمد بن زکریا، از حسن بن علی بن فضال، از علی بن عقبه، از اسباط، از ایوب بن راشد، روایت کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: منع کننده از زکات... و عین این حدیث را ذکر می کند.(2)_(3)

3) عیاشی از محمد بن مسلم روایت کرد که از امام باقر علیه السلام، مضمون این آیه را پرسیدم: «سَیُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُواْ بِهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَلِلّهِ مِیرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ» فرمود: هیچ بنده ای نیست که از دادن زکات مالش امتناع ورزد و خداوند آن مال را، در روز قیامت، تبدیل به مار نکند. ماری از جنس آتش که چون طوقی به گردن او می آویزد و گوشتش را با دندان می کند تا آن که حسابرسی به پایان رسد. این مضمون آیه «سَیُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُواْ بِهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ» است و منظور، آن زکاتی که در دادن آن، بخل ورزیده اند.(4)

4) ابن سنان، از امام صادق علیه السلام، از پدرش و ایشان از پدرانش روایت می کند: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که صاحب شتر و گاو گوسفند باشد و در دادن زکات آن بخل ورزد، در روز قیامت در صحرایی خشک و دور افتاده قرار می گیرد و آن حیوانی که شاخ دارد، با شاخش به او می زند و آن حیوانی که دندان دارد، او را با دندانش گاز می گیرد و آن حیوانی که سُم دارد، او را

1- [1] - کافی، ج 3، ص 502، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 3، ص 505، ح 16.
3- [3] - کافی، ج 3، ص 505، ح 16.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 231، ح 176.

زیر سُم خود لِه می کند و این ادامه پیدا می کند تا خداوند از حسابرسی خلایق فارغ شود و هر کس که صاحب نخل و کشاورزی و درخت انگور باشد و در دادن زکات آن بخل ورزد، در روز قیامت، زمین او تا زمین هفتم، (هفت لایه زیر زمین) تا روز قیامت به گردن او آویخته می شود.(1)

5) یوسف طاطری روایت کرده است که از امام باقر علیه السلام شنید که فرمود: زکات را به یاد داشته باش. کسی که از دادن زکات،امتناع ورزد، خداوند در روز قیامت، مالَش را به ماری بزرگ از آتش، که در زیر گلویش دو تکه گوشت آویزان شده است، تبدیل می کند و آن مار به دور گردنش می پیچد. پس به او (مار) گفته می شود: او را نگه دار، همان طور که او تو را در دنیا نگه داشت و مراقبت کرد. این موضوع در این آیه آمده است: «سَیُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُواْ»(2)

6) و از ائمه علیهم السلام روایت شده است که: کسی که در دادن زکات بخل می ورزد، ماری بزرگ و سمّی به گردن او می آویزد که گوشتش را می خورد، و این، همان فرموده خداوند تعالی است در آیه: «سَیُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُواْ بِهِ»(3)

«لَّقَدْ سَمِع اللّهُ قَوْلَ الَّذِینَ قَالُواْ إِنَّ اللّهَ فَقِیرٌ..بِغَیْرِ حَقٍّ وَ نَقُولُ ذُوقُواْ عذَابَ الْحَرِیقِ (181)»

«لَّقَدْ سَمِع اللّهُ قَوْلَ الَّذِینَ قَالُواْ إِنَّ اللّهَ فَقِیرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِیَاء سَنَکْتُبُ مَا قَالُواْ وَ قَتْلَهُمُ الانبیا بِغَیْرِ حَقٍّ وَ نَقُولُ ذُوقُواْ عذَابَ الْحَرِیقِ (181)»

[مسلما خداوند سخن کسانی را که گفتند: خدا نیازمند است و ما توانگریم، شنید. به زودی آن چه را گفتند و به ناحق کشتن آنان پیامبران را خواهیم نوشت و خواهیم گفت: بچشید عذاب سوزان را]

1) علی بن ابراهیم: فرمود: به خدا سوگند، آنها خدا را ندیدند که فقیر است یا نه، ولی آنها دیدند که اولیای خدا فقیرند؛ پس گفتند: اگر خدا غنی بود، اولیای خود را بی نیاز می کرد. سپس به خاطر ثروتمندی خودشان، بر خدا فخر فروختند.(4)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 231، ح 177.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 232، ح 178.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 232، ح 179.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 134.

«ذَلِکَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيکُمْ وَ أَنَّ اللّهَ لَيْسَ بِظَلاَّمٍ لِّلْعبِيدِ (182)»

[این (عقوبت) به خاطر کار و کردار پیشین شماست، (وگرنه) خداوند، هرگز نسبت به بندگان (خود) بیدادگر نیست]

اختصاص: سعید بن جناح روایت می کند: عوف بن عبدالله ازدی، از جابر بن یزید جعفی، حدیثی روایت می کند که ابا جعفر، امام باقر علیه السلام در حدیث «وصف آتش» فرمود: و ملائکه می گویند: ای گروه بیچارگان! نزدیک شوید و از آن بنوشید، و اگر از آن روی بگردانند، ملائکه آنها را با گرز می زنند و به آنها گفته می شود. «ذُوقُواْ عذَابَ الْحَرِيقِ * ذَلِکَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيکُمْ وَأَنَّ اللّهَ لَيْسَ بِظَلاَّمٍ لِّلْعبِيدِ».(1)

«الَّذِينَ قَالُواْ إِنَّ اللّهَ عهِدَ إِلَيْنَا أَلاَّ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ...قَتَلْتُمُوهُمْ إِن کُنتُمْ صَادِقِينَ (183)»

«الَّذِينَ قَالُواْ إِنَّ اللّهَ عهِدَ إِلَيْنَا أَلاَّ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْکُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءکُمْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِى بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِى قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن کُنتُمْ صَادِقِينَ (183)»

[همانان که گفتند خدا با ما پیمان بسته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا برای ما قربانیای بیاورد که آتش (آسمانی) آن را (به نشانه قبول) بسوزاند. بگو: قطعا پیش از من پیامبرانی بودند که دلایل آشکار را با آن چه گفتید برای شما آوردند. اگر راست میگویید، پس چرا آنان را کشتید.]

1) علی بن ابراهیم: قومی از یهود به رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند: به تو ایمان نمی آوریم، مگر این که برای ما قربانی بیاوری که آتش آن را بسوزاند. بنی اسرائیل، تشتی داشتنند که وقتی قربانی را ذبح می کردند، آن را در داخل آن تشت قرار می دادند. پس آتشی می آمد و در آن قربانی می افتاد و آن را می سوزاند. به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم، مگر این که همان طور که بنی اسرائیل چنین می کردند، برای ما یک قربانی بیاوری که آتش آن را بسوزاند. خداوند تعالی فرمود: «قل» ای محمد! به آنها بگو: «قَدْ جَاءکُمْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِى بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِى قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن کُنتُمْ صَادِقِينَ»(2)

2) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از مروک بن عبید،

1- [1] - اختصاص، ص 362.
2- [2] - تقسیر قمی، ج 1، ص 134.

از مردی روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند قدریه را لعنت کند، خدا خوارج را لعنت کند، خدا مرجئه را لعنت کند؛ هر کدام را یک بار، ولی مرجئه را دو بار لعنت کردید؟ فرمود: اینها می گویند: قاتلان ما مؤمن هستند، پس دامانشان تا قیامت به خون ما آغشته خواهد بود. خداوند در مورد قومی در کتابش این گونه حکایت می کند: «أَلاَّ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىَ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءكُمْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِى بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِى قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» و فرمود: بین قائلین (گویندگان این سخن) و قاتلین، پانصد سال فاصله است. خدا به آنها نسبت قتل می دهد؛ چون به این کار راضی اند.

3) عیاشی از سماعه روایت می کند که شنیدم امام صادق علیه السلام در باره آیه «قُلْ قَدْ جَاءكُمْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِى بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِى قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» می فرماید: خدا می داند که آنها مرتکب قتل نشده اند، اما گرایش آنها به سمت کسانی است که مرتکب قتل شده اند. پس به خاطر این که به چنین فعلی گرایش داشته و بدان راضی بوده اند، خدا آنها را قاتلین خوانده است.(1)

4) عمر بن معمر روایت می کند که ابا عبدالله، امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: خدا قدریه و حروریه و مرجئه را لعنت کند. خدا مرجئه را لعنت کند. به ایشان عرض کردم: جانم به فدایتان، چگونه است که اینها را یک بار لعن کردید و مرجئه را دو بار؟ پس فرمود: اینها ادّعا کرده اند، کسانی که ما را کشته اند، مؤمنند. [از همین رو] دامانشان تا روز قیامت به خون ما آلوده است. آیا این آیه را نشنیده ای؟ «الَّذِينَ قَالُواْ إِنَّ اللّهَ عهِدَ إِلَيْنَا أَلاّ نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىَ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءكُمْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِى بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِى قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» پس فرمود: بین کسانی که مورد خطاب این آیه واقع شده اند و قاتلین، پانصد سال فاصله است. خداوند آنها را قاتل نامید؛ چون از کار آنها راضی اند.(2)

5) محمد بن هاشم این حدیث را از فرد دیگری روایت می کند که ابو عبدالله علیه السلام فرمود: آیه «قُلْ قَدْ جَاءكُمْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِى بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِى قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» نازل شد و خدا می دانست که آنها گفتند: به خدا سوگند که نه کسی را کشتیم و نه شاهد بودیم. این به خاطر آن است که به آنها گفته شد، از

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 232، ح 180.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 232، ح 181.

کسانی که پیامبران را کشتند، بیزار باشید، ولی آنها ابا کردند.(1)

6) محمد بن ارقط، روایت می کند که امام صادق (ع) از من پرسید: ساکن کوفه هستی؟ عرض کردم. بله. فرمود: آیا قاتلان حسین علیه السلام را در میان خود می بینید؟ عرض کردم: جانم به فدایت، من کسی از آنها را ندیدم. فرمود: بنابراین، در نظر تو قاتل، فقط کسی است که بکشد یا انجام قتل را بر عهده بگیرد. آیا این سخن خدا را نشنیده ای که می فرماید: «قُلْ قَدْ جَاءکُمْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِی بِالْبَیِّنَاتِ وَبِالَّذِی قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ» کدام پیامبر، قبل از کسانی بود که محمد در صلب آنها بود؟ در حالی که بین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عیسی علیه السلام هیچ پیامبری نبود. آنها به قتل پیامبران راضی شدند واز همین روی، قاتل نام گرفتند.(2)

«فَإِن کَذَّبُوکَ فَقَدْ کُذِّبَ رُسُلٌ مِّن قَبْلِکَ جَآؤُوا بِالْبَیِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ وَ الْکِتَابِ الْمُنِیرِ(184)»

[پس اگر تو را تکذیب کردند، بدان که پیامبرانی (هم) که پیش از تو دلایل روشن و نوشته ها و کتاب روشن آورده بودند، تکذیب شدند]

1) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود می آورد که امام باقر علیه السلام در باره آیه «فَإِن کَذَّبُوکَ فَقَدْ کُذِّبَ رُسُلٌ مِّن قَبْلِکَ جَآؤُوا بِالْبَیِّنَاتِ و الزّبر والکتاب المنیر» فرمود: منظور از بیّنات، آیات است و منظور از «الزُّبُرِ» کتاب های پیامبران اولوا العزم است و منظور از «الکتاب المنیر»، حلال و حرام است.(3)

«کُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَکُمْ...وَ ما الْحَیَاهُ الدُّنْیَا إِلاَّ مَتَاع الْغُرُورِ(185)»

«کُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَکُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فَمَن زُحْزِحَ عنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّهَ فَقَدْ فَازَ وَ ما الْحَیَاهُ الدُّنْیَا إِلاَّ مَتَاع الْغُرُورِ(185)»

[هر جانداری چشنده (طعم) مرگ است و همانا روز رستاخیز پاداش هایتان به

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 233، ح 182.

2- [2] - تفسیر عِیاشی، ج 1، ص 233، ح 183.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 135.

طور کامل به شما داده می شود. پس هر که را از آتش به دور دارند و در بهشت درآورند، قطعا کامیاب شده است و زندگی دنیا جز مایه فریب نیست]

1) علی بن ابراهیم می گوید: این حدیث از پدرم، از سلیمان دیلمی، از ابی بصیر برای من روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: در روز قیامت، حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرا خوانده می شود و بر او لباسی گلی رنگ پوشانده می شود. سپس در سمت راست عرش، جای داده می شود. بعد از آن، ابراهیم علیه السلام فرا خوانده می شود و لباسی سفید بر تن او می کنند و در سمت چپ عرش، جای داده می شود. بعد از آن، علی امیرالمؤمنین علیه السلام فراخوانده شده و به او لباس گلی رنگی می پوشانند و او را در سمت راست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار می دهند. بعد از آن اسماعیل، فراخوانده می شود و لباس سفید بر تنش می کنند و در سمت چپ ابراهیم قرار می گیرد. پس حسن علیه السلام فراخوانده می شود، لباسی گلی رنگ به تن او کرده و او را در سمت راست امیر المؤمنین علیه السلام قرار می دهند. سپس حسین علیه السلام فرا خوانده می شود و لباسی به رنگ گل سرخ به تن او می کنند و در سمت راست حسن علیه السلام قرار می گیرد. سپس ائمه علیهم السلام فراخوانده می شوند و هر کدام لباسی به رنگ گل سرخ به تن کرده و هر یک (به ترتیب) در دست راست دیگری قرار می گیرند.

سپس شیعه، فرا خوانده می شوند و مقابل آنها می ایستند. سپس فاطمه سلام الله علیها و زنانی که از شیعه او و یا از ذریه او هستند، فرا خوانده می شوند و بدون حسابرسی وارد بهشت می شوند. سپس از منتهای عرش، یک منادی از سوی خداوند و از جانب افق اعلی، ندا می دهد: بهترین پدر، پدر توست ای محمد! و او ابراهیم است.

و بهترین برادر، برادر توست و او، علی بن ابی طالب علیه السلام است و بهترین نوههای دختری، نوه های دختری تو هستند و آن دو حسن علیه السلام و حسین علیه السلام می باشند. و بهترین جنین، جنین توست که محسن نام دارد و بهترین ائمه هُدی علیهم السلام ذریه تو هستند که فلان بن فلان، تا آخر، هستند و بهترین شیعه، شیعه تو هستند. آگاه باش که محمد و جانشین او و دو نوه دختری اش و ائمه ای که از ذریه او هستند، همه رستگارند، سپس به آنها امر می شود که وارد بهشت شوند و این، در آیه «فَمَن زُحْزِحَ عنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ» آمده

ص:204

است.(1)

2) عیاشی از جابر روایت می کند که امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی رسول الله رحلت فرمود، علی علیه السلام گفت: «إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّـا إِلَيْهِ رَاجِعونَ»(2) [ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم] عجب مصیبت بزرگی است برای مؤمنین و به ویژه برای نزدیکان؛ مصیبتی که هرگز به مثل آن دچار نشدند و مثل آن را ندیدند. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله را در قبر می گذاشتند، شنیدند که منادی از سقف خانه کعبه، ندا می دهد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»(3) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] سلام خدا و رحمت و برکاتش بر شما اهل بیت باد. «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ فَمَن زُحْزِحَ عنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّهَ فَقَدْ فَازَ وَما الْحَيَاهُ الدُّنْيَا إِلاَّ مَتَاع الْغُرُورِ» خداوند برای هر موجودی، جانشینی قرار می دهد و در پس هر مصیبتی، مایه آرامشی و در هر چه از بین می رود، جانشینی قرار می دهد. پس به خدا اعتماد کنید و بر او توکل کنید و تنها به او امید داشته باشید. مصیبت زده کسی است که از ثواب محروم باشد.(4)

3) حسین روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله جان سپرد، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در خانه بودند، در حالی که جنازه پیامبر بر روی زمین بود، جبرئیل بر آنها وارد شد و گفت: سلام بر شما ای اهل بیت رحمت «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ فَمَن زُحْزِحَ عنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّهَ فَقَدْ فَازَ وَما الْحَيَاهُ الدُّنْيَا إِلاَّ مَتَاع الْغُرُورِ» هر مصیبتی که بر کسی وارد شود، خداوند، مایه تسلیت اوست و هم او جانشین و جبران کننده آن مصیبت است. پس به خدا اعتماد کنید و فقط به او امید داشته باشید. چرا که مصیبت زده کسی است که از ثواب محروم باشد. این آخرین باری است که به دنیا گام می نهم. آنها گفتند: صدایی را شنیدیم اما کسی را ندیدیم.(5)

4) هشام بن سالم روایت می کند که ابو عبدالله، امام جعفر صادق علیه السلام

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 135.
2- [2] - بقره/ 156.
3- [3] - احزاب/ 33.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 233، ح 184.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 233، ح 185.

فرمود: هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله جان سپرد، صدایی از سوی خانه کعبه شنیدند که می گفت: «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ فَمَن زُحْزِحَ عنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّهَ فَقَدْ فَازَ» اما کسی را ندیدند. آن صدا می گفت: خداوند، مایه تسلیت و جانشین در هر مصیبت است و جبرانی است برای هر چه از دست برود. پس به خدا اعتماد کنید و تنها به او امید داشته باشید؛ چرا که انسان محروم از ثواب، مصیبت زده واقعی است. عورت پیامبرتان را بپوشانید. هنگامی که حضرت علی علیه السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله را بر روی تخت گذاشت، ندا آمد که ای علی! پیراهن پیامبر را بیرون نیاور. و حضرت علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله را با پیراهن، غسل داد.(1)

5) محمد بن یونس از برخی از راویان نقل کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: « كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ و منشوره» این گونه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است، همه افراد این امتِ دوباره زنده می شوند، ولی مؤمنین به قره عین (نورچشم) محشور می گردند و فاجران در حالی که خداوند آنها را خوار و ذلیل می کند، محشور می شوند.(2)

6) زراره روایت می کند که امام باقر علیه السلام فرمود: «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ» مرگ با کشته شدن چشیده نمی شود و حتماً باید باز گردانده شود تا مرگ را بچشد.(3)

7) سعد بن عبدالله روایت می کند: محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل بن جمیل، از جابر بن یزید، روایت کردند که امام باقر علیه السلام فرمود: هر مؤمنی یک بار می میرد و یک بار کشته می شود. هر کس که کشته شود، دوباره محشور می شود تا بمیرد و هر کس که بمیرد، محشور می شود تا کشته شود. پس این آیه را برای امام باقر علیه السلام تلاوت کردم: «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ» حضرت فرمود: و منشوره (محشور شونده). پرسیدم این سخن شما چه معنایی دارد؟ فرمود: جبرئیل این آیه را این گونه بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد: «کل نفسٍ ذائقهٌ الموت و منشوره» یعنی این که در امت

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 234، ح 186.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 234، ح 187.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 234، ح 188.

هیچ فرد نیکوکار و هیچ فاجری نیست که محشور نشود. مؤمنان به سمت نور چشمانشان محشور می شوند و فجار در حالی که خدا آنها را خوار و ذلیل کرده است، محشور خواهند شد. آیا نشنیده ای که خداوند تعالی می فرماید: «وَلَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ الْعذَابِ الْأَدْنَی دُونَ الْعذَابِ الْأَکْبَرِ»(1) [و قطعاً غیر از آن عذاب بزرگتر از عذاب این دنیا (نیز) به آنان می چشانیم] و این آیه «یَا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنذِرْ»(2) [ای کشیده ردای شب بر سر* برخیز و بترسان] منظور، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که در زمان رجعت به پا می خیزد و هشدار می دهد، و در آیه «إِنَّهَا لَإِحْدَی الْکُبَرِ * نَذِیرًا لِّلْبَشَرِ»(3) [که آیات (قرآن) از پدیده های بزرگ است * بشر را هشدار دهنده است] منظور، حضرت محمد است که در رجعت (برای مردم) بیم دهنده و بر حذر دارنده است، و در مورد آیه «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ علَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ»(4) [او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است، پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند] فرمود: یعنی خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در رجعت، باز می گرداند. در آیه «حَتَّی إِذَا فَتَحْنَا علَیْهِم بَابا ذَا عذَابٍ شَدِیدٍ»(5) [تا وقتی که دری از عذاب دردناک بر آنان گشودیم] منظور، علی بن ابی طالب علیه السلام است که در رجعت باز می گردد. جابر از ابو عبدالله علیه السلام روایت می کند: امیرالمؤمنین در مورد آیه «رُّبَمَا یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُواْ لَوْ کَانُواْ مُسْلِمِینَ»(6) [چه بسا کسانی که کافر شدند، آرزو کنند که کاش مسلمان بودند] فرمود: منظور من هستم. آن هنگامی که من با پیروانم و عثمان با یارانش، خارج شویم، ما بنی امیه را می کشیم و در این زمان: «یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُواْ لَوْ کَانُواْ مُسْلِمِینَ» [کسانی که کافر شدند، آرزو کنند که کاش مسلمان بودند] مؤلف گوید: روایات مربوط به آیه «أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ علَی أَعقَابِکُمْ»(7) [آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمیگردید؟]

1- [1] - سجده/ 21.
2- [2] - مدثر/ 1_2.
3- [3] - مدثر/ 35_36.
4- [4] - توبه/ 33.
5- [5] - مومنون/ 77.

6- [6] - حجر/ 2.
7- [7] - آل عمران/ 144.

قبلاً ذکر شد.(1)

«لَتُبْلَوُنَّ فِی أَمْوَالِکُمْ وَ أَنفُسِکُمْ وَلَتَسْمَعنَّ...وَ تَتَّقُواْ فَإِنَّ ذَلِکَ مِنْ عزْمِ الأُمُورِ (186)»

«لَتُبْلَوُنَّ فِی أَمْوَالِکُمْ وَ أَنفُسِکُمْ وَلَتَسْمَعنَّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکُمْ وَ مِنَ الَّذِینَ أَشْرَکُواْ أَذًی کَثِیرًا وَ إِن تَصْبِرُواْ وَ تَتَّقُواْ فَإِنَّ ذَلِکَ مِنْ عزْمِ الأُمُورِ (186)»

[قطعا در مالها و جانهایتان آزموده خواهید شد و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و (نیز) از کسانی که به شرک گراییده اند (سخنان دل آزار) بسیاری خواهید شنید، (ولی) اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید، این (ایستادگی) حاکی از عزم استوار (شما) در کارهاست]

1) محمد بن ابراهیم نعمانی روایت می کند: احمد بن محمد بن سعید بن عقده، از احمد بن یوسف بن یعقوب جعفی، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از حکم بن ایمن، از ضریس کناسی، از ابی خالد کابلی، روایت کرده که علی بن حسین علیه السلام فرمود: بسیار دوست داشتم که به حال خود رها شوم تا با مردم، سه بار صحبت کنم و سپس خداوند متعال در باره من، آن چه را می خواهد، مقدر سازد؛ ولی خداوند، واجب(2) کرده است که صبر کنم و سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَلَتَعلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعدَ حِینٍ»(3) [و قطعاً پس از چندی خبر آن را خواهید دانست] و سپس این آیه را نیز تلاوت فرمود: «وَلَتَسْمَعنَّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکُمْ وَمِنَ الَّذِینَ أَشْرَکُواْ أَذًی کَثِیرًا وَإِن تَصْبِرُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ذَلِکَ مِنْ عزْمِ الأُمُورِ».(4)

2) ابن بابویه روایت کرده که محمد بن علی ماجیلویه از عمویش محمد بن ابی القاسم، از محمد بن علی کوفی، از محمد بن سنان، و از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق از محمد بن احمد سنانی از علی بن عبدالله وراق، از حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام که خداوند از او خشنود باد، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان، روایت کرده است که علی بن موسی علیه السلام در جواب سئوالات او

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 17.
2- [2] - العزمَه، واجب «لسان العرب _ ريشه عزم».
3- [3] - ص/88 .
4- [4] - مختصر بصائر الدرجات، ص 17.

در مورد آیه «لَتُبْلَوُنَّ فِی أَمْوَالِکُمْ وَأَنفُسِکُمْ» برایش می نویسد: منظور از «فِی أَمْوَالِکُمْ» دادن زکات و منظور از «فِی أَنفُسِکُمْ» جا دادن صبر، در دل هاست.(1)

3) عیاشی از ابی خالد کابلی، روایت می کند که علی بن حسین علیه السلام فرمود: دوست داشتم که به من اجازه داده می شد تا با مردم، سه بار صحبت کنم و بعد از آن خدا هر چه خواست در باره من، مقدر کند. سپس با دست به سینه خود، اشاره کرد و فرمود: ولی، خداوند امر کرده که صبر کنیم و سپس این آیه را تلاوت کرد: «وَلَتَسْمَعنَّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکُمْ وَمِنَ الَّذِینَ أَشْرَکُواْ أَذًی کَثِیرًا وَإِن تَصْبِرُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ذَلِکَ مِنْ عزْمِ الأُمُورِ» و جلو آمد و دستش را بالا آورد و روی سینه اش گذاشت.(2)

«وَإِذَ أَخَذَ اللّهُ مِیثَاقَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ..بِمَفَازَةٍ مِّنَ الْعذَابِ وَلَهُمْ عذَابٌ أَلِیمٌ (188)

«وَإِذَ أَخَذَ اللّهُ مِیثَاقَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلاَ تَکْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاء ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْاْ بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَبِئْسَ مَا یَشْتَرُونَ (187) لاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ یَفْرَحُونَ بِمَا أَتَواْ وَّیُحِبُّونَ أَن یُحْمَدُواْ بِمَا لَمْ یَفْعلُواْ فَلاَ تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِّنَ الْعذَابِ وَلَهُمْ عذَابٌ أَلِیمٌ (188)»

[و (یاد کن) هنگامی را که خداوند از کسانی که به آنان کتاب داده شده، پیمان گرفت که حتما باید آن را (به وضوح) برای مردم بیان نمایید و کتمانش مکنید. پس آن (عهد) را پشت سر خود انداختند و در برابر آن بهایی ناچیز به دست آوردند و چه بد معامله ای کردند *البته، گمان مبر کسانی که به آن چه کرده اند، شادمانی می کنند و دوست دارند به آن چه نکرده اند، مورد ستایش قرار گیرند. قطعا گمان مبر که برای آنان نجاتی از عذاب است (که) عذابی دردناک خواهند داشت]

1) علی بن ابراهیم در روایتی به نقل از ابی جارود می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «وَإِذَ أَخَذَ اللّهُ مِیثَاقَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلاَ تَکْتُمُونَهُ» آن پیمان، این است که خداوند در مورد حضرت محمد صلی الله علیه و آله از

1- [1] - الغیبه، ص 132.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 234، ح 189.

پیامبران صاحب کتاب، پیمان گرفت که بعد از ظهورشان او را به مردم معرفی کنند و این واقعیت را پنهان نکنند. «فَنَبَذُوهُ وَرَاء ظُهُورِهِمْ» یعنی آنها بعد از ظهورشان عهد خدا را شکستند، و فرمود: آیه «لاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ یَفْرَحُونَ بِمَا أَتَواْ وَّیُحِبُّونَ أَن یُحْمَدُواْ بِمَا لَمْ یَفْعلُواْ» در شأن منافقینی نازل شد که دوست دارند بدون این که کاری انجام داده باشند، مورد ثنا و ستایش واقع شوند.(1)

2) در روایت ابی جارود آمده است که امام باقر علیه السلام فرمود: در آیه «فَلاَ تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِّنَ الْعذَابِ» منظور از «مَفَازَةٍ مِّنَ الْعذَابِ» دوری از عذاب است «وَلَهُمْ عذَابٌ أَلِیمٌ»(2)

«إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ وَ اخْتِلاَفِ اللَّیْلِ وَ النَّهَارِ لآیَاتٍ لِّأُوْلِی الألْبَابِ(190)»

[مسلما در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه هایی (قانع کننده) است]

1) ابن بابویه می گوید: پدرم که رحمت خدا بر او باد، از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم روایت کرد که امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «وَمَن کَانَ فِی هَـذِهِ أَعمَی فَهُوَ فِی الآخِرَهِ أَعمَی»(3) [و هر که در این (دنیا) کوردل باشد، در آخرت (هم) کوردل خواهد بود] فرمود: کسی که آفرینش آسمان و زمین، در پی هم آمدن شب و روز، گردش فلک و خورشید و ماه و نشانه های بسیار عجیب، در نزد او دلالت بر این ندارد که در پشت تمام این ها حقیقتی بزرگ تر از اینها نهفته است، در آخرت کور و گمراه تر خواهد بود. و او در مقابل آن چیزهایی که ندیده است، کورتر و گمراه تر خواهد بود.(4)

2) محمد بن یعقوب، از ابی عبدالله اشعری یکی از راویان، از هشام بن حکم، روایت می کند: ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: ای هشام! خداوند در

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 135.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 136.

3- [3] - اسرا/72.
4- [4] - توحید، ص 455، ح 6.

کتاب خود به اهل عقل و فهم بشارت داده است و می فرماید: «فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئِکَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُوْلَئِکَ هُمْ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ»(1) [پس بشارت ده به آن بندگان من * که به سخن گوش فرا می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند. اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان] وی این حدیث طولانی را روایت نمود که امام در آن می فرماید: خداوند (پس از این بشارت) از اولی الالباب به بهترین شکل یاد می کند و بهترین پیرایه ها را به آنها می پوشاند و می فرماید: «يُؤتِی الْحِکْمَةَ مَن يَشَاء وَمَن يُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَيْرًا کَثِيرًا وَ مَا يَذَّکَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ»(2) [(خدا) به هر کس که بخواهد حکمت می بخشد، و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیر فراوان داده شده است؛ و جز خردمندان کسی پند نمی گیرد] و «إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلاَفِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُوْلِی الأَلْبَابِ»(3) [مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز برای خردمندان نشانه هایی (قانع کننده) است] «أَفَمَن يَعلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَبِّکَ الْحَقُّ کَمَنْ هُوَ أعمَی إِنَّمَا يَتَذَکَّرُ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ»(4) [پس آیا کسی که می داند آن چه از جانب پروردگارت به تو نازل شده، حقیقت دارد؛ مانند کسی است که کوردل است. تنها خردمندانند که عبرت می گیرند] و «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاء اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَکَّرُ أُوْلُوا الأَلْبَابِ»(5) [(آیا چنین کسی بهتر است) یا آن کسی که او در طول شب در سجده و قیام اطاعت (خدا) می کند (و) از آخرت می ترسد و رحمت پروردگارش را امید دارد. بگو: آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند، یکسانند؟ تنها خردمندانند که پند پذیرند] و «کِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْکَ مُبَارَکٌ لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَکَّرَ أُوْلُوا الأَلْبَابِ»(6) [(این) کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده ایم تا در باره آیات آن بیندیشند و خردمندان پند گیرند] و «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَی الْهُدَی وَأَوْرَثْنَا بَنِی إِسْرَائِيلَ الْکِتَابَ * هُدًی وَذِکْرَی لِأُولِی الأَلْبَابِ»(7) [و قطعاً

1- [1] - زمر/ 17_18.
2- [2] - بقره/ 269.
3- [3] - آل عمران/ 190.
4- [4] - رعد/19.

5- [5] - زمر/ 9.
6- [6] - ص/ 29.
7- [7] - غافر/ 54.

موسی را هدایت دادیم و به فرزندان اسرائیل تورات را به میراث نهادیم * (که) رهنمود و یادکردی برای خردمندان است *] ای هشام! هر چیزی نشانی دارد. دلیل وجود عقل، تفکر و دلیل تفکر، سکوت است.(1)

3) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش، از نوفلی، از سکونی، روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: با تفکر، قلبت را بیدار کن. شبها را بیدار بمان و تقوای خدا پیشه کن.(2)

4) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدر وی، از برخی راویان، از ابان، از حسن صیقل روایت می کند: از امام صادق علیه السلام در باره این که مردم می گویند: این که یک ساعت فکر کنی، بهتر از شب زنده داری است، پرسیدم. چگونه باید فکر کرد؟ فرمود: وقتی فرد از خرابه ها و ویرانه ها می گذرد، از این مکانها بپرسد: ساکنان و سازندگان شما کجایند؟ چه شده که چیزی نمی گویید؟(3)

5) محمد بن یعقوب از یکی از راویان، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از یکی از یارانش، روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: بهترین عبادت، تفکر همیشگی در زمینه خداوند متعال و قدرت او است.(4)

6) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از معمر بن خلاد روایت کرده است که شنیدم امام رضا علیه السلام می فرماید: عبادت به زیادی نماز و روزه نیست؛ عبادت، فقط تفکر در زمینه خداوند عز و جل است.(5)

7) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از اسماعیل بن سهل، از حماد، از ربعی روایت کرده است: امام صادق علیه السلام فرمود که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: تفکر، به نیکی و عمل به آن دعوت می کند.(6)

8) رسولالله صلی الله علیه و آله فرمودند: پر منزلت ترین شما در نزد خداوند متعال، کسی است که بیشتر گرسنگی بکشد و بیشتر تفکر کند و منفورترین شما در نزد خداوند، کسی است که بسیار بخورد و بخوابد.(7)

1- [1] - کافی، ج 1، ص 10و 12، ح 12.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 45، ج 1.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 45، ح 2.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 45، ح 3.
5- [5] - کافی، ج 2، ص 45، ح 4.
6- [6] - کافی، ج 2، ص 45، ح 5.
7- [7] - المحجه البیضاء، ج 5، ص 146.

9) ابن عباس روایت می کند: قومی به تفکر در ذات خدا می پرداختند، پیامبر صلی الله علیه و آله بدیشان فرمود: در خلق خدا تفکر کنید، نه در ذات او، چرا که شما نمی توانید به او فکر کنید و او را مورد بررسی قرار دهید.(1)

10) روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله از کنار قومی گذشت که مشغول تفکر بودند. پرسیدند: چرا با یکدیگر حرف نمی زنید؟ گفتند: در خلق خدای متعال تفکر می کنیم. فرمودند: این کار را ادامه دهید و به خلق او فکر کنید نه به ذات او.(2)

11) از عیسی علیه السلام سئوال شد: چه کسی بهترین مردم است؟ فرمود: کسی که نطقش ذکر و سکوتش تفکر و نگاهش برای عبرت گرفتن باشد.(3)

12) رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: به چشمانتان، سهمشان از عبادت را، بدهید. گفتند: سهم چشم از عبادت چیست، ای رسول خدا!؟(4) فرمود: نگاه به قرآن و تفکر در آن و عبرت گرفتن از عجایبش.(5)

13) ابن عباس روایت می کند: دو رکعت نماز ساده با تفکر بهتر از شب زنده داری بدون حضور قلب است. لقمان مدتی طولانی تنها می نشست. مولایش از کنار او می گذشت و به او می گفت: ای لقمان! مدتی طولانی تنها می نشینی. اگر با مردم نشسته بودی، همدم و مونسی برایت بودند؟ لقمان می گفت: مدت طولانی تنها بودن برای تفکر عمیق، مفیدتر است و مدت طولانی فکر کردن، راهنمای راه بهشت است.(6)

«الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیَامًا وَ قُعودًا وَعلَیَ...أَجْرُهُمْ عندَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللّهَ سَرِیع الْحِسَابِ (199)»

«الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیَامًا وَ قُعودًا وَعلَیَ جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذا بَاطِلاً سُبْحَانَکَ فَقِنَا عذَابَ النَّارِ (191) رَبَّنَا إِنَّکَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَیْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِینَ مِنْ أَنصَارٍ (192) رَّبَّنَا إِنَّنَا سَمِعنَا مُنَادِیًا یُنَادِی لِلإِیمَانِ أَنْ آمِنُواْ بِرَبِّکُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَکَفِّرْ عنَّا سَیِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَع الأَبْرَارِ (193) رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعدتَّنَا

1- [1] - الدر المنثور، ج 2، ص 409.
2- [2] - المحجه البيضاء، ج 8، ص 193.
3- [3] - المحجه البيضاء، ج 8، ص 195.
4- [4] - جمله های داخل کروشه از المحجه البیضاء است.
5- [5] - المحجه البيضاء، ج 8، ص 195.
6- [6] - المحجه البيضاء، ج 8، ص 195 و 196.

علَی رُسُلِکَ وَلاَ تُخْزِنَا یَوْمَ الْقِیَامَهِ إِنَّکَ لاَ تُخْلِفُ الْمِیعادَ (194) َجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّی لاَ أُضِیعِ عمَلَ عامِلٍ مِّنکُم مِّن ذَکَرٍ أَوْ أُنثَی بَعضُکُم مِّن بَعضٍ فَالَّذِینَ هَاجَرُواْ وَأُخْرِجُواْ مِن دِیَارِهِمْ وَ أُوذُواْ فِی سَبِیلِی وَ قَاتَلُواْ وَ قُتِلُواْ لأُکَفِّرَنَّ عنْهُمْ سَیِّئَاتِهِمْ وَ لأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ ثَوَابا مِّن عندِ اللّهِ وَ اللّهُ عندَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (195) لاَ یَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذِینَ کَفَرُواْ فِی الْبِلاَدِ (196) مَتَاعٌ قَلِیلٌ ثُمَّ مَأوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ (197) لَکِنِ الَّذِینَ اتَّقَوْاْ رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا نُزُلاً مِّنْ عندِ اللّهِ وَ مَا عندَ اللّهِ خَیْرٌ لِّلأَبْرَارِ (198) وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ لَمَن یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَیْکُمْ وَ مَآ أُنزِلَ إِلَیْهِمْ خَاشِعینَ لِلّهِ لاَ یَشْتَرُونَ بِآیَاتِ اللّهِ ثَمَنًا قَلِیلاً أُوْلَـئِکَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عندَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللّهَ سَرِیع الْحِسَابِ (199)»

[همانان که خدا را (در همه احوال) ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند (که) پروردگارا! اینها را بیهوده نیافریده ای، منزهی تو؛ پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار* پروردگارا! هر که را تو در آتش درآوری، یقینا رسوایش کرده ای و برای ستمکاران یاورانی نیست * پروردگارا! ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می خواند که به پروردگار خود ایمان آورید، پس ایمان آوردیم. پروردگارا! گناهان ما را بیامرز و بدیهای ما را بزدای و ما را در زمره نیکان بمیران * پروردگارا! و آن چه را که به وسیله فرستادگانت به ما وعده داده ای به ما عطا کن و ما را روز رستاخیز رسوا مگردان؛ زیرا تو وعده ات را خلاف نمی کنی * پس پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد (و فرمود که) من عمل هیچ صاحب عملی از شما را از مرد یا زن که همه از یکدیگرید، تباه نمی کنم. پس کسانی که هجرت کرده و از خانه های خود رانده شده و در راه من آزار دیده و جنگیده و کشته شده اند، بدیهایشان را از آنان می زدایم و آنان را در باغهایی که از زیر (درختان) آن نهرها روان است، درمی آورم. (این) پاداشی است از جانب خدا و پاداش نیکو نزد خداست * مبادا رفت و آمد (و جنب و جوش) کافران در شهرها

تو را دستخوش فریب کند * (این) کالای ناچیز (و برخورداری اندکی) است؛ سپس جایگاهشان دوزخ است و چه بد قرارگاهی است * ولی کسانی که پروای پروردگارشان را پیشه ساخته اند، باغهایی خواهند داشت که از زیر (درختان) آن نهرها روان است. در آن جا جاودانه بمانند. (این) پذیرایی از جانب خداست و آن چه نزد خداست برای نیکان بهتر است * و البته از میان اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و به آن چه به سوی شما نازل شده و به آن چه به سوی خودشان فرود آمده ایمان دارند در حالی که در برابر خدا خاشعند و آیات خدا را به بهای ناچیزی نمی فروشند. اینانند که نزد پروردگارشان پاداش خود را خواهند داشت. آری، خدا زود شمار است]

1) در مورد آیه «وَيَتَفَكَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ»، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر کسی که این آیه را بخواند و سپس با آن، دست بر ریشش کشد (کنایه از این که آن را به جایی حساب نکند)(1)؛ یعنی بدون فکر از آن بگذرد. و حضرت، کسانی را که از این آیه، بی توجه روی برمی گردانند، مذمت کردند.(2)

2) امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه هایشان فرموده اند: سپاس از آن خداوندی است که با مخلوقات خویش به وجود خود استدلال می کند و با محدث بودن خلقش، به ازلی بودن خود و با شباهت ایشان به هم، به بی مثل و مانند بودن خود، استدلال می کند. حواس انسان از درک او عاجزند(3) و حجاب ها او را نمی پوشانند، چرا که صانع و مصنوع، محدود کننده و محدود شونده، پرورش دهنده و پرورش یافته، از یکدیگر جدا بوده و متفاوتند. احد است آن احدی که عدد بردار نیست. و خالق است نه خالقی که معنای حرکت و نصب کردن را به همراه دارد. و شنونده است نه با وسیله، و بیننده، نه با ابزار، و شاهد نه با لمس کردن و بدون طی مسافتی، دور و نزدیک می شود. و ظاهر است نه این که با چشم ظاهر دیده شود، و پنهان است نه به خاطر لطیف بودنش. از اشیاء به خاطر غلبه اش بر آنها و قدرت بر آنها متمایز است. اشیاء با خضوع در برابر او و بازگشتشان به سوی او، از او

1- [1] - السبله، گوشه موی سبیل، جلوی ریش. «المعجم الوسیط _ ریشه سبل».
2- [2] - المحجه البیضاء، ج 8، ص 231.

3- [3] - یعنی حواس آدمی، او را درک نمی کنند.

متمایزند. هر کس او را وصف کند، او را محدود کرده است و هر کس او را محدود کند، او را شمرده است. و هر کس که او را بشمارد، ازلی بودنش را باطل کرده است. هر که از چگونگی اش سئوال کند، طلب وصف او را کرده است و هر که بگوید کجاست، او را در حیّزی (مکان) گنجانده است. او عالم است پیش از هر معلومی، و خداست پیش از وجود هر بنده ای، و قادر است پیش از وجود هر قدرتی.

3) محمد بن یعقوب، از علی، از پدرش، از ابن محبوب، از ابی حمزه روایت می کند که ابا جعفر علیه السلام در باب آیه «الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیَامًا وَقُعودًا وَعلَیَ جُنُوبِهِمْ» فرمود: انسان سالم با نشست و برخاست نماز می خواند و مریض، نشسته نمازش را می خواند. «و علی جنوبهم» و منظور کسی است که از مریض، ضعیف تر است و نمازش را نشسته می خواند.(1)

4) شیخ صدوق در امالی می گوید: محمد بن محمد یحیی، شیخ مفید از مظفر بلخی وراق، از ابو علی محمد بن همام اسکافی کاتب از عبدالله بن جعفر، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن محبوب، از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمود: مؤمن، پیوسته در نماز، خدا را به یاد دارد؛ چه ایستاده نماز بخواند و چه نشسته و چه خوابیده، و خداوند متعال می فرماید: «الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیَامًا وَقُعودًا وَعلَیَ جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذا بَاطِلاً سُبْحَانَکَ فَقِنَا عذَابَ النَّارِ»(2) شیخ مفید در کتاب امالی به این حدیث اشاره می کند و می گوید: از مظفر بن محمد بلخی از ابو علی محمد بن همام اسکافی کاتب از عبدالله بن جعفر حمیری روایت می کند و بقیه سلسله راویان و متن، مثل همان است که بیان شد.(3)

5) ابن بابویه روایت می کند که: ابوالعباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از عبدالعزیز بن یحیی در بصره، از مغیره بن محمد، از رجاء بن سلمه، از عمر بن شمر، از جابر جعفی، روایت می کند که امام باقر علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در بازگشت از نهراون در کوفه،

1- [1] - کافی، ج 3، ص 411، ح 11.

2- [2] - امالی صدوق، ج 1، ص 76.
3- [3] - امالی مفید، ص 310، ح 1.

خطبه ای را ایراد کرد و در آن خطبه آیاتی از کتاب خدا را ذکر کرد که اسامی خود او، در آن بود؛ از جمله: آیه «الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیَامًا وَقُعودًا وَعلَیَ جُنُوبِهِمْ»(1) و فرمود: منظور از ذاکر، من هستم.

6) شیبانی در نهج البیان، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت می کند که آیات پایانی سوره آل عمران در مورد علی علیه السلام و گروهی از یارانش نازل شد؛ هنگامی که خداوند متعال بعد از مرگ عمویش ابی طالب، به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور مهاجرت به مدینه را داد و قریش هم پیمان شدند که شب هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب است، به او حمله کنند و با یک ضربه او را بکشند تا قاتل او مشخص نشود و از او انتقام گرفته نشود. خداوند دستور داد که پسر عمویش علی علیه السلام در جای او بخوابد و او شب هنگام به مدینه برود. پس آن چه را که خدا به او دستور داد، انجام داد و علی علیه السلام در جای او خوابید و پیامبر به علی علیه السلام توصیه کرد که همسران ایشان را به مدینه بیاورد. پس مشرکان قریش که با یکدیگر علیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متحد و هم پیمان شده بودند، آمدند و علی علیه السلام را در جای او دیدند و عقب نشینی کردند و خداوند آن چه را که با یکدیگر عهد بسته بودند باطل کرد. سپس علی علیه السلام، خانواده و همسران ایشان را به مدینه برد. ابوسفیان از خروج او و حرکتش به مدینه آگاه شد و علی علیه السلام را تعقیب کرد تا او را بازگرداند. همراه آنها برده سیاهی بود که در پیکار، ماهر و پرجرأت بود. ابوسفیان به او دستور داد که به آنها ملحق شود و آنها را از ادامه راه باز دارد.آن برده سیاه رفت و علی علیه السلام را با یارانش دید. خود را به آنها رساند و به علی گفت: تو و همراهانت به راهتان ادامه ندهید تا سرورم بیاید. علی علیه السلام گفت: وای بر تو، به سوی سرورت بازگرد وگرنه تو را می کشم. بازنگشت، پس علی علیه السلام شمشیرش را بیرون آورد و سرش را از بدنش جدا کرد و آن گاه با همراهانش به راهشان ادامه دادند. ابوسفیان آمد و دید که برده اش کشته شده است. علی علیه السلام را دنبال کرد تا به او رسید و به او گفت: ای علی! بدون اجازه ما دختر عموهایمان را بر می داری و برده ما را می کشی؟ علی علیه السلام گفت: اجازه آنها را از کسی گرفتم که صاحب اجازه است. برو پی کارت. اما

1- [1] - معانی الاخبار، ص 59، ح 9.

ابوسفیان بازنگشت. او برای بازگرداندن علی و یارانش، تمام آن روز را با علی علیه السلام جنگید، ولی نتوانست آنها را بازگرداند. او و یارانش عاجز شدند و دست خالی و ناامید بازگشتند و علی علیه السلام، همراهانش را حرکت داد، ولی به خاطر جنگ و درگیری، ضعیف و خسته شده بودند. علی علیه السلام دستور داد که پیاده شوند تا استراحت کنند و بعد از اندک مدتی به راه بیفتند. پس پیاده شدند و هر طور که در توانشان بود، نمازشان را به جا آوردند و به خاطر ضعف و ناتوانی، خود را به گوشه ای انداختند و در همین وضعیت تا صبح، خدا را یاد می کردند و او را سپاس و شکر می گفتند و عبادت می کردند. سپس به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که در مدینه بود حرکت کردند. قبل از رسیدن آنان، جبرئیل علیه السلام نازل شد و داستان آنها را برای پیامبر حکایت کرد و چند آیه از آیات پایانی سوره آل عمران را برایش تلاوت نمود: «إِنَّکَ لاَ تُخْلِفُ الْمِیعادَ» [زیرا تو وعده ات را خلاف نمی کنی] هنگامی که علی علیه السلام، آنها را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسانید، ایشان فرمودند: خداوند متعال در شأن تو و یارانت آیاتی را نازل کرد. سپس آیات پایانی سوره آل عمران را برای او تلاوت نمود. و الحمد لله رب العالمین.

7) شیخ مفید در کتاب اختصاص با سند خود از علی بن اسباط به نقل از تعدادی از اصحاب ابن دأب، حدیثی را ذکر می کند که متضمن این مطلب است: امیر المؤمنین علیه السلام هفتاد خصلت نیک را دارا می باشد که هیچ یک از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله، این صفات را ندارند. از جمله این صفات، بخشندگی است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! در بسترم بخواب. گفت: پدر و مادرم به فدایت. از خدا و پیامبرش اطاعت می کنم. سپس علی علیه السلام در بستر ایشان خوابید و پیامبر کاری را که خدا به او امر کرده بود، انجام داد و قریش از شب تا صبح به اشتباه، علی را زیر نظر داشتند. او را گرفتند و گفتند: تو در طول شب ما را فریب دادی. پس چوب هایی از درخت کندند و با آن او را زدند تا جایی که نزدیک بود او را بکشند، اما حضرت از دست آنان گریخت. پیامبر صلی الله علیه و آله که در غار بود، برای او پیغام فرستاد که سه شتر کرایه کن؛ یکی برای من و یکی برای ابوبکر و یکی هم برای راهنما، و تو دخترانم را بیاور تا به من ملحق شوید. او این دستور را اجرا کرد. (و یکی دیگر از صفات آن حضرت علیه

السلام پاسداری و بخشش است). ابن دأب گفت: این دو صفت به چه معناست؟ فرمود: آن گاه که پیاده راه می رفت و دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر پشت خویش، حمل می کرد، در روز پنهان می شد و شب هنگام، با پای پیاده، آنان را حرکت می داد تا این که با پاهای خونین به رسول خدا رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به او فرمود: آیا می دانی در شأن تو، چه چیزی نازل شد؟ سپس او را از آیاتی که در باره او نازل شد، مطلع ساخت که تا زمانی که دنیا باقی است، اگر علی علیه السلام در دنیا باقی میماند، نمیتوانست چنین اجر و منزلتی را به دست آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! در شأن تو این آیه نازل شد: «فاستجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّی لاَ أُضِیع عمَلَ عامِلٍ مِّنکُم مِّن ذَکَرٍ أَوْ أُنثَی» و در این آیه، منظور از مردان، تو هستی و منظور از زنان، دختران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستند. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «فَالَّذِینَ هَاجَرُواْ وَأُخْرِجُواْ مِن دِیَارِهِمْ وَأُوذُواْ فِی سَبِیلِی وَقَاتَلُواْ وَقُتِلُواْ لأُکَفِّرَنَّ عنْهُمْ سَیِّئَاتِهِمْ» «وَاللّهُ عندَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ»

8) عیاشی از ابی حمزه ثمالی، روایت می کند که امام باقر علیه السلام فرمود:مؤمن همیشه در نماز خدا را یاد دارد، چه ایستاده باشد و چه نشسته و چه خوابیده. و خداوند می فرماید: «الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیَامًا وَقُعودًا وَعلَیَ جُنُوبِهِمْ» ابو حمزه ثمالی در روایتی دیگر همین حدیث را از امام باقر علیه السلام نقل می کند.(1)

9) ابی حمزه روایت می کند که از امام باقر علیه السلام شنیدم که در باره آیه «الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیَامًا» فرمود: منظور از قیاماً انسان های سالم است و (منظور از) «وَ قُعوداً» انسان های مریض و منظور از «وَعلَیَ جُنُوبِهِمْ» کسانی هستند که مریض بوده و نماز را نشسته می خوانند و یا وضعی بدتر دارند.(2)

10) ابو حمزه روایت می کند که امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیَامًا وَقُعودًا وَعلَیَ جُنُوبِهِمْ» فرمود: انسان سالم نمازش را با نشست و برخاست می خواند و انسان مریض، نماز را نشسته می خواند و منظور از «علَیَ جُنُوبِهِمْ» انسان های ضعیف تر از مریض هستند که نمازشان را نشسته می خوانند.(3)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 235، ح 190.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 235، ح 191.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 235، ح 192.

11) یونس بن ظبیان روایت می کند که: از امام باقر علیه السلام در مورد این آیه سئوال شد: «و ما للظّالمینَ مِنْ انصارٍ» در جواب فرمود: آنها ائمه ای ندارند تا آنها را با نامهایشان بخوانند.(1)

12) عبدالرحمان بن کثیر روایت می کند که ابی عبدالله علیه السلام در مورد آیه «رَّبَّنَا إِنَّنَا سَمِعنَا مُنَادِیًا یُنَادِی لِلإِیمَانِ أَنْ آمِنُواْ بِرَبِّکُمْ فَآمَنَّا» فرمود: این امیر المومنین علیه السلام است که از آسمان ندا آمد که به رسول ایمان بیاورید و او به رسول الله صلی الله علیه و آله ایمان آورد.(2)

13) اصبغ بن نباته روایت می کند که: علی علیه السلام در مورد آیات «ثَوَابا مِّن عندِ اللّهِ» و «وَمَا عندَ اللّهِ خَیْرٌ لِّلأَبْرَارِ» فرمود: که پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون این آیه فرمود: منظور از ثواب، تو هستی و منظور از الابرار، یاران تو هستند.(3)

14) محمد بن مسلم روایت می کند که امام باقر علیه السلام فرمود: مرگ برای مؤمن بهتر است؛ چرا که خداوند می فرماید: «وَمَا عندَ اللّهِ خَیْرٌ لِّلأَبْرَارِ»(4)

15) علی بن ابراهیم فرمود: آیه «رَّبَّنَا إِنَّنَا سَمِعنَا مُنَادِیًا یُنَادِی لِلإِیمَانِ» [پروردگارا! ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می خواند] یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایمان فرا می خواند. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام و یارانش را ذکر می کند و می فرماید: «فَالَّذِینَ هَاجَرُواْ وَأُخْرِجُواْ مِن دِیَارِهِمْ» [پس کسانی که هجرت کرده و از خانه های خود رانده شده اند] منظور امیرالمؤمنین علیه السلام و سلمان و اباذر و عمار هستند که در راه خدا، آزار و اذیت شدند. «وَأُوذُواْ فِی سَبِیلِی وَقَاتَلُواْ وَقُتِلُواْ لأُکَفِّرَنَّ عنْهُمْ سَیِّئَاتِهِمْ وَلأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ ثَوَابا مِّن عندِ اللّهِ وَاللّهُ عندَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ» [از خانه های خود رانده شده و در راه من آزار دیده و جنگیده و کشته شده اند. بدی هایشان را از آنان می زدایم و آنان را در باغهایی که از زیر (درختان) آن نهرها روان است درمی آورم. (این) پاداشی است از جانب خدا و پاداش نیکو نزد خداست] سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:«لاَ یَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذِینَ کَفَرُواْ فِی الْبِلاَدِ * مَتَاع قَلِیلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 235، ح 193.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 235، ح 194.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 235، ح 195.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 235، ح 196.

جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ» [مبادا رفت و آمد (و جنب و جوش) کافران در شهرها تو را دستخوش فریب کند * (این) کالای ناچیز (و برخورداری اندکی) است. سپس جایگاهشان دوزخ است و چه بد قرارگاهی است] و اما در این آیه: «وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَن يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلّهِ» [و البته از میان اهل کتاب، کسانی هستند که به خدا و به آن چه به سوی شما نازل شده و به آن چه به سوی خودشان فرود آمده، ایمان دارند، در حالی که در برابر خدا خاشعند] منظور گروهی از یهود و نصاری هستند که مسلمان شدند؛ از جمله نجاشی و یارانش.(1)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَ صَابِرُواْ وَ رَابِطُواْ وَ اتَّقُواْ اللّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ(200)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید و از خدا پروا نمایید؛ امید است که رستگار شوید]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از عبدالله بن ابی یعفور، نقل می کند که امام صادق علیه السلام در مورد آیه «اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ» فرمود: بر واجبات، صبر کنید.(2)

2) محمد بن یعقوب، از عده ای از راویان، از سهل بن زیاد، از عبدالرحمن بن ابی نجران، از حماد بن عیسی، از ابن سفاتج روایت می کند که: ابی عبدالله در مورد آیه «اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ» فرمود: بر واجبات، صبر کنید و در برابر مشکلات پایدار باشید و از حدود پیامبران دفاع کنید.

3) ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین ابی خطاب، از علی بن اسباط، از ابن ابی حمزه، از ابی بصیر نقل کرده است که: از ابا الحسن، علی علیه السلام در مورد آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ» سئوال شد. در جواب فرمود: بر مصیبتها صبور باشید و با تقیه در برابر آنها صبر کنید و از حدود کسانی که به آنها اقتدا می کنید، دفاع کنید. «و اتقوا الله لعلکم تفلحُونَ»(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 136.

2- [2] - کافی، ج 2، ص 66، ح 2.
3- [3] - معانی الاخبار، ص 369، ح 1.

4) محمد بن ابراهیم نعمانی، از علی بن احمد بن بندنیجی، از عبیدالله بن موسی علوی عباسی، از هارون بن مسلم، از قاسم بن عروه، از برید بن معاویه عجلی، روایت کرد که امام باقر علیه السلام در مورد آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ» فرمود: بر انجام واجبات، صبر کنید و در مقابل دشمنانتان پایدار باشید و از امام منتظر، دفاع کنید. شیخ مفید در کتاب الغیبه با سند خود از برید بن معاویه عجلی، عین همین حدیث را از امام باقر علیه السلام روایت کرده است.

5) محمد بن ابراهیم نعمانی، از علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از علی بن اسماعیل از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابی طفیل از امام باقر علیه السلام از پدرش علی بن حسین علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: ابن عباس، کسی را به سوی او فرستاد تا از او در مورد آیه:«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ» بپرسد. علی بن حسین علیه السلام خشمگین شد و به سئوال کننده فرمود: دوست دارم کسی که این دستور را به تو داده است از من نیز چنین سئوالی بپرسد. سپس فرمود: این آیه در باره پدرم و در باره ما نازل شده است و آن دفاع که به آن امر شده ایم، هنوز وجود نداشت و این دفاع شامل نسلی از فرزندان ما که پاسدار و مدافع هستند، خواهد شد. سپس فرمود: در صلب او یعنی ابن عباس ودیعه ای برای آتش جهنم نهاده شده است که دسته دسته از دین خدا خارج می شوند و زمین با خون فرزندانی از آل محمد علیهم السلام، رنگین می شود. این فرزندان، قیامهای متعددی می کنند و موفق نمی شوند و کسانی که ایمان آوردند و صبر پیشه می کنند و دعوت به صبر می کنند، به دفاع می پردازند تا زمانی که خداوند، که بهترین حاکمان است، حکم نماید. حدیث هایی در این مضمون در باره آیه «وَمَن کَانَ فِی هَـذِهِ أَعمَی فَهُوَ فِی الآخِرَهِ أَعمَی وَأَضَلُّ سَبِیلاً»(1) ، به شکلی دیگر خواهد آمد.(2)

6) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن مسکان روایت کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: در برابر سختی ها پایدار باشید و بر واجبات، صبر

1- [1] - در حدیث شماره (4) از تفسیر (72) إسراء خواهد آمد.
2- [2] - الغیبه، ص 132.

کنید و از حدود پیشوایان دفاع کنید.(1)

7) علی بن ابراهیم از پدرش از حسین بن خالد نقل کرد که امام رضا علیه السلام فرمود: هنگامی که روز قیامت فرا رسد، ندا دهنده، ندا می دهد که: صابران کجا هستند؟ پس گروهی از مردم به پا می خیزند. سپس ندا داده می شود که کجایند متصبّرین؟ و گروهی از مردم(2) برمی خیزند گفت: جانم به فدایت، صابران کیستند؟ گفت: آنان که بر انجام واجبات صابر هستند و متصبرین کسانی هستند که از محرمات، دوری می کنند.(3)

8) سعد بن عبدالله از یعقوب بن یزید و ابراهیم بن هاشم و از حسن بن محبوب روایت می کند که یعقوب سراج گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا زمین از عالم زنده ای که مردم در حلال و حرامشان به او مراجعه کنند، خالی می شود؟ گفت: نه، ای ابا یوسف! و این چیزی است که در کتاب خدای عز و جل آمده است آن جا که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ» [ای کسانی که ایمان آورده اید! صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید] در راه دینتان صبر پیشه کنید و در برابر دشمنانتان پایدار باشید و امامتان را در آن چه که به شما امر می کند و بر شما واجب می شمارد، همراهی کنید.(4)

9) شیخ در کتاب مجالس خود حدیثی را با سند خود در مورد اباذر نقل می کند که برای اختصار، سلسله راویان را حذف کردیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطاب به او فرمود: ای اباذر! آیا می دانی آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَاتَّقُواْ اللّهَ لَعلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» [ای کسانی که ایمان آورده اید! صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید و از خدا پروا نمایید، امید است که رستگار شوید] در باره چه چیزی نازل شده است؟ گفت :پدرم و مادرم به فدایت، نمی دانم، گفت: در انتظار برای نمازی از پس نمازی دیگر.(5)

10) عیاشی از مسعده بن صدقه، روایت می کند که امام صادق علیه السلام در مورد آیه «اصبروا» می فرماید: منظور، صبر در برابر گناهان و منظور از «صابروا»

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 136.

2- [2] - فئام، توده زیادی از مردم، «النهایه، ج 3 ص 406».
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 137.
4- [4] - مختصر بصائر الدرجات، ص 8.
5- [5] - این حدیث در امالی آمده است، ج 2، ص 138 _ 155.

صبر بر واجبات و منظور از «و اتقوالله» این است که به کارهای نیک امر کنید و از کارهای زشت و ناپسند بازدارید. پس فرمود: کدام گناه، زشت تر از این است که امتی در حق ما ظلم کنند و ما را بکشند؟ «رابطوا» یعنی در راه خدا، و ما راهی بین خداوند و مخلوقات هستیم و ما اولین حلقه ارتباط هستیم. پس هر کس با ما بجنگد، با پیامبر و آن چه که از جانب خدا آورده است، جنگیده است. «لعلکم تفلحون» یعنی شاید بهشت بر شما واجب شود، اگر این کارها و نظایر آن را انجام دهید. گواه بر این گفته، این آیه است که خداوند در آن می فرماید: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّن دَعا إِلَى اللَّهِ وَعمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِی مِنَ الْمُسْلِمِینَ»(1) [و کیست خوش گفتارتر از آن کس که به سوی خدا دعوت نماید و کار نیک کند و گوید: من (در برابر خدا) از تسلیم شدگانم]و اگر این آیه به حسب تفسیر مفسران در مورد موذنان باشد، آن وقت، قدریه و به همراه آنان، اهل بدعت به فوزی بزرگ دست می یافتند.(2)

11) ابن ابی یعفور روایت می کند که امام صادق علیه السلام پیرامون آیه«یا ایها الذین ءَامنوا اصبروا و صابروا و رابطوا» فرمود: بر واجبات، صبر کنید و در برابر سختی ها پایدار باشید و از پیشوایان دفاع کنید.(3)

12) یعقوب بن سراج نقل می کند که به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا زمین، روزی بدون عالمی که مردم به او مراجعه کنند، باقی می ماند؟ فرمود: ای ابا یوسف! در آن صورت، خدا پرستیده نمی شود. زمین از عالمی از میان ما که مردم در حلال و حرامشان به او مراجعه کنند، خالی نمی شود، و گواه آن، این آیه از کتاب خداوند است: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ» در راه دینتان، صبر پیشه کنید و در برابر دشمنانتان که با شما مخالفت می کنند، پایدار باشید و از پیشوایانتان دفاع کنید. در مورد آن چه خدا بر شما امر کرده و واجب شمرده است، تقوا پیشه کنید.

13) یعقوب سراج در روایت دیگری نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمودند: منظور از «اصبروا»، صبر بر اذیت در راه ماست. از او در مورد «صابروا» سئوال کردم، در جواب فرمود: با ولی امرتان در برابر دشمنانتان پایدار باشید و در مورد «رابطوا» پرسیدم، فرمود: از پیشوایان دفاع کنید، و همچنین پیرامون «وَاتَّقُواْ

1- [1] - فصلت/ 33.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 236، ح 197.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 236، ح 198.

اللّهَ لَعلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» پرسیدم: آیا تنزیل (تاویل ندارد) است؟ فرمود: بله. (1)

14) ابی طفیل روایت می کند که امام باقر علیه السلام در مورد این آیه، فرمود: این آیه در مورد ما نازل شده است و در آن زمان دفاعی که به آن امر شده ایم، نبوده است و از نسل ما مدافعانی خواهند آمد؛ همان گونه که از نسل ابن ناثل(2) (ابن عباس) هم مدافعانی خواهند آمد.(3)

15) برید روایت می کند که امام باقر علیه السلام در مورد «اصبروا» فرمود: یعنی صبر در برابر گناهان و منطور از «صابروا» تقیه است و «و رابطوا» یعنی از پیشوایان دفاع کنید. پس فرمود: آیا می دانی «البدو ما لبدنا» یعنی چه؟ یعنی هر وقت ما حرکت کردیم، شما هم حرکت کنید و «اتَّقُواْ اللّهَ» «ما لبدنا ربکم» (یعنی خود را به پروردگار نزدیک کنید) «لَعلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»(4) [امید است که رستگار شوید]

گفتم: جانم به فدایت، ما این گونه می خوانیم «واتَّقُواْ اللّهَ» گفت: شما آن را این چنین می خوانید و ما آن را آن چنان (با اضافه «ما لبدنا ربکم») می خوانیم.

16) حسین بن مساعد از طریق مخالفان، روایت می کند که این آیه در شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و حمزه، نازل شده است.(5)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 237، ح 200.
2- [2] - علامه مجلسی (ره) ابن ناثل را ابن عباس، ذکر کرده است. نگاه کنید به : «بحار الانوار ج 24 ص 218» .
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 237، ح 201.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 237، ح 202.
5- [5] - شواهد التنزیل، ج 1، ص 139، ح 192.

ص:226

سوره نساء

اشاره

سوره نساء مدنی است و تعداد آیاتش 176 آیه و

بعد از سوره ممتحنه نازل شده است

ص:227

ص:228

فضیلت و ثواب قرائت سوره نساء

عیاشی از رزّ بن حُبَیش از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس سوره نساء را در هر جمعه بخواند، از فشار قبر در امان خواهد بود.(1)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 241، ح 1.

ص:230

تفسیر سوره نساء

اشاره

بسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُم مِّن...إِنَّ اللّهَ کَانَ علَیْکُمْ رَقِیبًا (1)»

«یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَهٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً کَثِیرًا وَ نِسَاء وَ اتَّقُواْ اللّهَ الَّذِی تَسَاءلُونَ بِهِ وَ الأَرْحَامَ إِنَّ اللّهَ کَانَ علَیْکُمْ رَقِیبًا (1)»

[ای مردم! از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را (نیز) از او آفرید و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، پروا دارید و از خدایی که به (نام) او از همدیگر درخواست می کنید، پروا نمایید و زنهار از خویشاوندان مَبُرید که خدا همواره بر شما نگهبان است]

1) شیبانی در نهج البیان روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره تقوی پرسیدند، امام علیه السلام فرمود: تقوی، اطاعت از خداوند است؛ طوری که عصیان او نشود و همیشه نام او ذکر شود و فراموش نگردد و شکر نعمتش شود و از کفران او پرهیز گردد.

2) ابن بابویه از علی بن محمد بن احمد، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: حواء به این علت حواء نامیده شد که از «حی» یعنی موجود زنده، خلق گردید. خداوند تعالی می فرماید: «خَلَقَکُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَهٍ و خُلُقُ مِنْهَا زَوْجَهَا».(1)

1- [1] - علل الشرائع، ص 28، ح 1، باب 14.

3) ابن بابویه از علی بن احمد بن محمد، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسن بن یزید نوفلی، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: زن (امرأه) به این علت، مرأه نامیده شد چون از «مرء» یعنی مرد آفریده شد. (1)

4) در نهج البیان از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: زن از باقی مانده گل آدم به هنگام ورودش به بهشت، آفریده شد.

5) عیاشی از محمد بن عیسی، از عبدالله علوی از پدرش، از جدّش، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: حواء از قَصیرای آدم علیه السلام آفریده شد و قصیرا همان دنده کوچک است و خداوند جای آن را با گوشت، جایگزین کرد.(2)

6) و نیز او با سند خود از پدرش، از پدرانش روایت کرده است که فرمود: حواء از پهلوی آدم علیه السلام آن هنگام که خواب بود، آفریده شد.(3)

7) ابو علی واسطی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند، آدم را از آب و گل آفرید؛ لذا علاقه بنی آدم به آب و گل است و خداوند حواء را از آدم آفرید، پس علاقه زنان به مردان است؛ پس آنها را در خانه ها مصون بدارید.(4)

8) ابوبکر حضرمی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آدم علیه السلام، صاحب چهار فرزند پسر شد. خداوند نیز برای آنها چهار حوری نازل کرد و هر یک از آن حوریان را به همسری هر یک از آن پسران در آورد، پس زاد و ولد کردند. سپس خداوند آن حوریان را بازگرداند و چهار جن را به همسری آن چهار پسر در آورد و نسل بشر از آنها پی گرفته شد. لذا هر چه شکیبایی است از آن آدم و هر آن چه زیبایی است از آن حور العین و هر آن چه زشتی و بدخویی است، میراث جن است.(5)

1- [1] - علل الشرائع، ص 28، ح 1، باب 14.
2- [2] - تفسیرعیاشی، ج 1، ص 241، ح 2. این روایت با روایت دهم همین بخش در تعارض است و نظر اهل بیت علیهم السلام همین روایت

دهم است و مؤلف محترم چون در مقام جمع آوری همه روایات بوده است، این روایت را نیز ذکر کرده است. (مترجمان)

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 241، ح 3.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 241، ح 4.

5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 241، ح 5.

9) ابوبکر حضرمی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: امام علیه السلام به من فرمود: مردم در باره ازدواج آدم و فرزندانش چه می گویند؟ گفتم: می گویند که حواء در هر زایمانی، یک فرزند دختر و یک فرزند پسر به دنیا می آورد؛ پس آن پسری که از شکم اول بود، با دختری که از شکم دوم بود، ازدواج می کرد و دختری که از شکم دوم بود، با پسری که از شکم دیگر بود، ازدواج می کرد و این چنین بود که زاد و ولد کردند. امام باقر علیه السلام فرمود: این چنین نیست؛ مجوس شما را محکوم می کند، بلکه چنین است که وقتی خداوند هبه الله را به آدم بخشید و او بزرگ شد، آدم از خداوند تعالی خواست تا او را تزویج نماید. پس خداوند سبحان یک حوری از بهشت برای او فرو فرستاد و او را به همسری هبه الله درآورد و آن حوری برایش چهار پسر به دنیا آورد. پس از آن آدم، صاحب پسر دیگری شد و وقتی که او بزرگ شد با جن ازدواج نمود و صاحب چهار دختر شد. این چنین بود که پسران هبه الله با آن دختران ازدواج کردند. به این ترتیب، هر آن چه زیبایی بود میراث حوریان و هر آن چه شکیبایی بود، میراث آدم و هر آن چه کینه بود، میراث جن است و زمانی که زاد و ولد کردند، خداوند، حوریان را به آسمان بازگرداند.(1)

10) عمرو بن ابی مقدام از پدرش روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: خداوند تعالی، حواء را از چه چیزی خلق کرد؟ فرمود: این خلایق چه می گویند؟ گفتم: می گویند: خداوند، حواء را از یکی از دنده های آدم، خلق کرد. فرمود: دروغ گفتند. آیا خداوند عاجز از آن بود که او را از چیزی غیر از دنده آدم بیافریند؟ گفتم: جانم به فدایت _ یابن رسول الله _ او را از چه آفرید؟ فرمود: پدرم از پدرانش شنیده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تعالی مشتی از گل برداشت و آن را با دست راستش درهم آمیخت و هر دو دست خدا راست هستند. پس آدم را از آن آفرید و از آن گل، اندکی باقی ماند که از آن حواء را آفرید.(2)

11) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از احمد بن ادریس و محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از احمد بن

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 242، ح 6.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 242، ح 7.

حسن بن علی بن فضّال، از احمد بن ابراهیم بن عمار، از ابن توبه(1)، از زُرارَه، روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدند: نسل حضرت آدم چگونه آغاز شد؟ چرا که مردمانی داریم که می گویند: خداوند تعالی به آدم وحی نمود که دخترانش را با پسرانش تزویج نماید. لذا ریشه همه این خلایق از آن خواهران و برادران است. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند از آن چه اینان می گویند، والاتر است. آن کس که چنین می گوید بر این باور است که خداوند، برگزیدگان خلق و دوستداران و انبیا و پیامبران و زنان و مردان مؤمن و مسلمانش را از حرام آفریده و توانایی آفرینش آنها را از حلال نداشته، حال آن که خداوند با آنان عهد و پیمانی پاک و مقدس بسته است. به خدا سوگند، خبردار شدم که بعضی از حیوانات، خواهر خود را نشناخته و وقتی با او آمیزش کرد و انزال نمود، به نظرش آشنا آمد و وقتی که فهمید او خواهرش است، عورت خود را بیرون آورد و آن را به دندان گرفت و کشید تا این که آن را قطع کرد و سپس بر زمین افتاد و مُرد. زراره گفت: سپس از او در باره آفرینش حواء پرسیدند و به او گفتند: مردمانی داریم که می گویند: خداوند تعالی، حواء را از دنده چپ آدم آفرید. فرمود: خداوند از آن چه که می گویند، بزرگتر و والاتر است و معنی آن چه که اینان می گویند این است که خداوند تعالی توانایی آفرینش همسر آدم از چیزی غیر از دنده او را نداشته است و این سخن، راه را برای زشت گویی زشت گویان باز نموده و می گویند: اگر حواء از دنده آدم آفریده شده، پس آدم با خودش ازدواج نموده است. اینها را چه می شود؟ خداوند بین ما و آنها حکم نماید. سپس فرمود: خداوند، وقتی حضرت آدم علیه السلام را از گل آفرید، به فرشتگان دستور سجده داد و آنها نیز در مقابل آدم سجده کردند. آن گاه خداوند، آدم علیه السلام را به خوابی سنگین فرو برد و سپس برایش مخلوقی آفرید و او را در سوراخ مفصل ران که بین دو سُرینش بود، قرار داد و آن به این دلیل است که زن، تابع مرد باشد. سپس آن مخلوق، شروع به حرکت کرد و آدم متوجه حرکت او شد. و زمانی که آدم متوجه شد، به آن مخلوق ندا رسید که از او (آدم) دور شو، و آن گاه که آدم به آن مخلوق نگریست، دید که آن، مخلوقی است زیبا، شبیه خودش، اما از جنس مؤنث. پس با

1- [1] - عمر بن توبه ابو یحیی صنعانی، با امام صادق علیه السلام هم عصر بود و از یارانش به شمار می آمد. نگاه کنید به: معجم رجال الحدیث،

ج 13، ص 22.

او سخن گفت و او نیز با زبان خودش با او (آدم)، سخن گفت. آدم از او پرسید: تو کیستی؟ گفت: همان طور که می بینی من مخلوقی هستم آفریده پروردگار. آن گاه آدم گفت: پروردگارا! این مخلوق زیبا که همجواری و نگریستن به او مرا آرامش می بخشد، کیست؟ خداوند فرمود: این کنیز من، حواء است. آیا دوست داری که با تو باشد و تو را آرامش بخشد و با تو به گفتگو بنشیند و از دستورات تو فرمانبرداری کند؟ گفت: آری پروردگارا، و به شکرانه این نعمت تا زنده هستم، تو را حمد و ثنا گویم. خداوند تعالی فرمود: پس او را از من خواستگاری کن؛ چرا که او کنیز من است و گاهی برای شهوت جنسی نیز مناسب است. آن گاه، خداوند، غریزه شهوت را در او نهاد و قبل از آن، شناخت کافی را به او داد. آدم گفت: پروردگارا! او را از تو خواستگاری می کنم، رضای تو برای آن در چیست؟ خداوند سبحان فرمود: رضای من در این است که آموزه های دینم را به او بیاموزی. آدم گفت: پروردگارا! اگر تو خواستار آن باشی، پذیرفتم. خداوند تعالی فرمود: اراده من چنین است و او را به همسری تو در آوردم، پس او را نزد خود بیاور و در آغوشش بگیر. آدم نیز گفت: بیا. اما حواء گفت: نه، تو نزد من بیا. آن گاه، خداوند سبحان به آدم وحی کرد تا به سوی حواء برخیزد. آدم نیز برخاست و اگر چنین نبود، این زنان بودند که به خواستگاری مردان می رفتند. این است داستان حواء صلوات الله علیها. (1)

12) ابن بابویه از پدرش از محمد بن یحیی عطار، از حسین بن ابان، از محمد بن اورمه، از نوفلی از علی بن داود یعقوبی، از حسن بن مقاتل، از زراره روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره چگونگی آغاز نسل از آدم و فرزندانش پرسیدند. چرا که مردمانی داریم که می گویند: همانا خداوند تعالی به آدم وحی نمود تا دخترانش را به همسری پسرانش در آورد. و لذا ریشه همه این خلق از آن خواهران و برادران است. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند از آن چه اینان می گویند، بسی والاتر است. آنان که چنین می گویند بر این باورند که خداوند تعالی برگزیدگان خلق و دوستداران و انبیا و پیامبران و زنان و مردان مؤمن و مسلمانش را از حرام آفریده و توانایی آفرینش آنها از حلال را نداشته است؛ حال آن که خداوند با آنان عهد و پیمانی پاک و طاهر و مقدس بسته است. به خدا

1- [1] - علل الشرائع، ص 29، ح 1، باب 17.

سوگند، خبردار شدم که بعضی از حیوانات، خواهر خود را نشناخت و وقتی با او آمیزش کرد و انزال نمود، به نظرش آشنا آمد و وقتی فهمید که او خواهرش است، عورت خود را بیرون آورد و با دندانش آن را گرفت و کشید تا این که آن را قطع کرد سپس بر زمین افتاد و مُرد. حیوانی دیگر که با مادرش به صورت ناشناس چنین کرد نیز همین کار را با خود انجام داد. پس انسان چگونه با انسان بودنش و دانش و دانایی خود، این چنین می کند؟ نسلی از این مردمی که می بینید از گرفتن علم از اهل بیت پیامبران خویش سرباز زدند و آن را از جایی که نباید بگیرند، گرفتند. پس چنین شدند که می بینید؛ غرق در گمراهی و نادانی در مورد چیزهای گذشته شدند و نمی دانند از همان ابتدا که خداوند همه چیز را آفرید، چگونه بوده است. سپس فرمود: وای بر آنها! آنان چگونه بر آن چه فقهای اهل حجاز و عراق متفق القول هستند، اختلاف دارند؟ همانا خداوند باری تعالی به قلم، دستور نوشتن داد و قلم نیز آن چه را که از دویست سال قبل از پیدایش آدم بوده و تا روز قیامت نیز خواهد بود، نوشت و در تمامی کتاب های آسمانی که خداوند نازل فرموده است، ازدواج برادران با خواهران به همراه سایر محرّمات تحریم شده است. این در حالی است که از جمله این کتابهای آسمانی، این چهار کتاب مشهور را در این جهان می بینیم: تورات، انجیل، زبور و قرآن، که خداوند سبحان آنها را از لوح محفوظ بر پیامبرانش صلی الله علیه و آله نازل فرموده است. از جمله آنها: تورات بر موسی، زبور بر داود و انجیل بر عیسی و قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله است و در تمامی این کتابهای آسمانی، هیچ چیزی در مورد حلال کردن ازدواج برادر با خواهر وجود ندارد. واقعیت این است که هر کس چنین سخنان یا امثال این سخنان را می گوید، در واقع، در صدد تقویت و تحکیم استدلال های مجوس است. آنان به کجا میروند؟ خدا ایشان را بکشد! سپس شروع به صحبت در باره چگونگی پیدایش نسل آدم علیه السلام و فرزندانش کرد. فرمود: حواء در هر زایمانی برای آدم یک فرزند دختر و یک فرزند پسر به دنیا آورد. تا آن که هابیل کشته شد و وقتی قابیل، هابیل را کشت، آدم علیه السلام برای او بسیار بی تابی کرد و سوگواری نمود تا جایی که دیگر تمایلی به آمیزش با زنان نداشت و به این علت تا پانصد سال نتوانست با حواء، نزدیکی کند. سپس غم و اندوه و بی تابی اش بر طرف شد و با حواء نزدیکی نمود. آن گاه خدواند، شیث را به تنهایی به آدم بخشید و نام

شیث، هبه الله است؛ یعنی هدیه خداوند و او اولین وصی از میان آدمیان بر روی زمین بود. پس از شیث، آدم صاحب فرزندی دیگری به نام یافث شد که او نیز تنها به دنیا آمد. زمانی که این دو بزرگ شدند و خداوند خواست، نسل بشر را به این جا که می بینی، برساند و ازدواج برادران با خواهران را که تحریم نموده و در لوح محفوظ نیز نوشته بود، حفظ کند، شامگاه یک روز پنج شنبه، یک حوری از بهشت به نام «برکه» نازل فرمود و به آدم دستور داد تا او را به همسری شیث در آورد و آدم نیز چنین کرد. سپس فردای آن روز به هنگام شامگاهان، حوری دیگری از بهشت به نام «نزله» نازل فرمود و به آدم دستور داد تا او را به همسری یافث درآورد. آدم نیز چنین کرد. بدین گونه شیث، صاحب پسر و یافث، صاحب دختری شد. و وقتی بزرگ شدند، خداوند به آدم علیه السلام دستور داد تا دختر یافث را به همسری پسر شیث در آورد. آدم نیز چنین کرد و این گونه بود که از این دو نسل برگزیده، انبیا و پیامبران متولد شدند و پناه بر خدا از آن چه اینان در باره ازدواج خواهران و برادران می گویند.(1)

13) و ابن بابویه از علی بن احمد بن محمد، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از پدرش از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم که چرا خداوند تعالی آدم علیه السلام را بدون پدر و مادر و عیسی علیه السلام را بدون پدر و بقیه مردم را از پدران و مادران آفرید. امام علیه السلام فرمود: تا مردم به قدرت و توانایی خداوند، واقف گردند و بدانند که او قادر است از مؤنث (مادر) بدون مذکر (پدر) موجودی بیافریند؛ همان طور که قادر است آن موجود را بدون مذکر (پدر) و مؤنث (مادر) بیافریند و خداوند تعالی این چنین کرد تا همگان بدانند که او بر همه چیز تواناست.(2)

14) و ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبدالکریم بن عمرو، از عبدالحمید بن ابی دیلم، از امام صادق علیه السلام در حدیث بلندی روایت کرده است که فرمود: نساء (زنان) را نساء نامیدند؛ چرا که آدم علیه السلام به جز حواء، انس

1- [1] - علل الشرائع، ص 30، ح 2، باب 17.

2- [2] - علل الشرايع، ص 15، ح 1، باب 12.

یعنی مونسی نداشت.(1)

«...وَاتَّقُواْ اللّهَ الَّذِی تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ إِنَّ اللّهَ کَانَ علَیْکُمْ رَقِیبًا(1)»

[پروا دارید و از خدایی که به (نام) او از همدیگر درخواست می کنید، پروا نمایید و زنهار از خویشاوندان مبرید که خدا همواره بر شما نگهبان است]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش از ابن ابی عمیر، از جمیل بن دراج روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه شریفه قرآن پرسیدم: «وَاتَّقُواْ اللّهَ الَّذِی تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ إِنَّ اللّهَ کَانَ علَیْکُمْ رَقِیبًا» امام فرمود: منظور از ارحام، رابطه خویشاوندی مردم است. همانا خداوند سبحان، امر به صله رحم کرده و آن را بزرگ شمرده است. مگر نمی بینی که خداوند صله رحم را با تقوای خویش در یک جا آورده است؟(2)

2) محمد بن یعقوب با سندش از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: صله رحم را به جا آورید، هر چند که با یک سلام باشد. خداوند تعالی فرموده است: «وَاتَّقُواْ اللّهَ الَّذِی تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ إِنَّ اللّهَ کَانَ علَیْکُمْ رَقِیبًا».(3)

3) و محمد بن یعقوب با سندش از وشاء، از محمد بن فُضَل صیرفی، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رابطه خویشاوندی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله (ائمه اطهار علیهم السلام) به عرش بسته است. می گوید: خداوندا! در ارتباط باش با آن کس که با من در ارتباط است و قطع رابطه کن با آن کس که با من قطع رابطه کرد، و این رابطه در ارحام مؤمنین، جاری خواهد ماند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَاتَّقُواْ اللّهَ الَّذِی تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ».(4)

4) حسین بن سعید از محمد بن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه شریفه «وَاتَّقُواْ اللّهَ الَّذِی

1- [1] - علل الشرائع، ص 28، ح 1، باب 16.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 120، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 124، ح 22.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 125، ح 26.

تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ» پرسیدم. امام فرمود: منظور از ارحام، رابطه خویشاوندی مردم است. خداوند امر به صله رحم کرده و آن را بزرگ شمرده است. مگر نمی بینی که آن را با تقوای خویش در یک جا آورده است؟

5) عیاشی از أصبغ بن نباته روایت کرده است که گفت: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود: بعضی از شما خشمگین می شود و راضی نمی شود تا این که به سبب آن وارد دوزخ شود. هر یک از شما اگر با خویشاوند خود قهر کرد، باید که به او نزدیک شوید؛ چرا که اگر خویش با خویش تماس برقرار کند، آرام می گیرد و آن به این دلیل است که صله رحم به عرش بسته است. و با صدایی بلند و رَسا ندا سر می دهد که پروردگارا! در ارتباط باش با هر آن کس که با من در ارتباط است و قطع رابطه کن با هر آن کس که با من قطع رابطه کرد و آن کلام خداوند است در کتاب مقدس قرآن: «وَاتَّقُواْ اللّهَ الَّذِی تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ إِنَّ اللّهَ کَانَ علَیْکُمْ رَقِیبًا» و هر یک از شما اگر خشمگین شد و ایستاده بود، فوراً زمین بنشیند؛ چرا که بدین سان، گناه و پلیدی شیطان از بین می رود.

6) عمر بن حنظله از امیرالمؤمنین علیه السلام در باره آیه شریفه «وَاتَّقُواْ اللّهَ الَّذِی تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ» روایت کرده است که فرمود: منظور از ارحام، رابطه خویشاوندی مردم است. خداوند، أمر به صله رحم کرده و و آن را بزرگ دانسته است. مگر نمی بینی که خداوند آن را با تقوای خویش در یک جا آورده است؟(1)

7) جمیل بن درّاج از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه «وَاتَّقُواْ اللّهَ الَّذِی تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ» پرسیدم، امام فرمود: منظور از ارحام، رابطه خویشاوندی مردم است. خداوند، امر به صله رحم کرده و آن را بزرگ دانسته است. مگر نمی بینی که آن را با تقوای خویش در یک جا آورده است؟(2)

8) ابن شهر آشوب از مرزبانی با سندش از کلبی از ابو صالح از ابن عباس در باره آیه شریفه «وَاتَّقُواْ اللّهَ الَّذِی تَسَاءلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ» روایت کرده است که گفت: این آیه در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت و خویشاوندانش نازل گشت؛ به این دلیل که هر رابطه خویشاوندی _ سببی و نسبی _ جز رابطه

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 243، ح 9.
2- [2] - تفسیر عیاشی ج 1، ص 243، ح 10.

خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش قطع خواهد شد.(1)

9) ابو علی طبرسی از امام باقر علیه السلام(2) روایت کرده است که فرمود: این آیه به این معناست که در حفظ صله رحم، تقوا پیشه کنید، مبادا آن را قطع کنید.

10) علی بن ابراهیم می گوید: در روز قیامت در باره تقوا از شما خواهند پرسید که آیا تقوا پیشه کردید و نیز در باره صله رحم می پرسند که آیا آن را به جا آوردید؟(3)

11) و علی بن ابراهیم در حدیث ابی جارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: منظور، از رقیب، محافظ است.(4)

«وَ آتُواْ الْیَتَامَی أَمْوَالَهُمْ وَ لاَ تَتَبَدَّلُواْ الْخَبِیثَ بِالطَّیِّبِ وَ لاَ تَأْکُلُواْ أَمْوَالَهُمْ إِلَی أَمْوَالِکُمْ إِنَّهُ کَانَ حُوبًا کَبِیرًا (2)»

[و اموال یتیمان را به آنان (باز) دهید و مال پاک و مرغوب (آنان) را با مال ناپاک (خود) عوض نکنید و اموال آنان را همراه با اموال خود مخورید که این گناهی بزرگ است]

1) علی بن ابراهیم در معنی این آیه روایت کرده است که مال یتیم را ظالمانه نخورید که اسراف می کنید و مال حرام را با مال حلال تبدیل مکنید و پاک و حلال در کلام خدا این است.«وَمَن کَانَ فَقِیرًا فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعرُوف»(5) [و هر کس تهیدست است، باید مطابق عرف (از آن) بخورد] «وَلاَ تَأْکُلُواْ أَمْوَالَهُمْ إِلَی أَمْوَالِکُمْ» یعنی مال یتیم «إِنَّهُ کَانَ حُوبًا کَبِیرًا» یعنی گناه بزرگی است.(6)

2) شیبانی در نهج البیان در معنای آیه «وَلاَ تَتَبَدَّلُواْ الْخَبِیثَ بِالطَّیِّبِ» از ابن عباس، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اموال حلالتان را با اموال آنان به خاطر کیفیت و فزونی در آن، تبدیل مکنید.

1- [1] - مناقب، ج 2، ص 168؛ تفسیر حبری خ 253، ح 18.
2- [2] - مجمع البیان، ح 3، ص 9.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 138.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 138.
5- [5] - نساء/ 6.
6- [6] - تفسیر قمی، ج 1، ص 38.

3) طبرسی ابوعلی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام(1) روایت کرده است که فرمودند: وقتی این آیه نازل شد از معاشرت با ایتام بیزار شدند و این امر بر ایشان دشوار آمد. پس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت بردند. آن گاه خداوند، این آیه را نازل فرمود: «و یسئلونک عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر و ان تخالطوهم فاخوانکم والله یعلم المفسد من المصلح ولو شاء لاعنتکم ان الله عزیز حکیم»(2) [و در باره یتیمان از تو می پرسند، بگو: به صلاح آنان کار کردن، بهتر است و اگر با آنان همزیستی کنید، برادران (دینی) شما هستند و خدا تباهکار را از درستکار باز می شناسد. و اگر خدا می خواست (در این باره) شما را به دشواری می انداخت. آری، خداوند، توانا و حکیم است].

4) عیاشی از سماعه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: در باره مردی که مال یتیم خورده بود، پرسیدم که آیا امکان توبه برایش وجود دارد؟ امام فرمود: آن را به صاحبش برگرداند؛ چرا که خداوند تعالی می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوَالَ الْیَتَامَی ظُلْمًا إِنَّمَا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَیَصْلَوْنَ سَعیرًا»(3) [در حقیقت کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند] و فرمود: «إِنَّهُ کَانَ حُوبًا کَبِیرًا».(4)

5) از سماعه بن مهران از امام صادق علیه السلام یا امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «حُوبًا کَبِیرًا» این سخن مانند همان است که فرمود: زمین، روز قیامت مقداری از بار سنگین خود را خارج می کند.

«وَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تُقْسِطُواْ فِی الْیَتَامَی...مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ ذَلِکَ أَدْنَی أَلاَّ تَعولُواْ (3)»

«وَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تُقْسِطُواْ فِی الْیَتَامَی فَانکِحُواْ مَا طَابَ لَکُم مِّنَ النِّسَاء مَثْنَی وَثُلاَثَ وَرُبَاع فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعدِلُواْ فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ ذَلِکَ أَدْنَی أَلاَّ تَعولُواْ (3)»

[و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید، هر چه از زنان (دیگر) که شما را پسند افتاد، دو دو، سه سه، چهار چهار، به زنی گیرید. پس اگر بیم دارید

1- [1] - بقره/ 220.
2- [2] - مجمع البیان، ج 3، ص 10.
3- [3] - نساء/ 10.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 244، ح 12.

که به عدالت رفتار نکنید، به یک (زن آزاد) یا به آن چه (از کنیزان) مالک شده اید (اکتفا کنید) این (خودداری) نزدیکتر است تا به ستم گرایید (و بیهوده عیال وار گردی)]

1) علی بن ابراهیم روایت کرده است که گفت: آیه فوق به همراه آیه ذیل نازل گردید «وَیَسْتَفْتُونَکَ فِی النِّسَاء قُلِ اللّهُ یُفْتِیکُمْ فِیهِنَّ وَمَا یُتْلَی علَیْکُمْ فِی الْکِتَابِ فِی یَتَامَی النِّسَاء الَّلاتِی لاَ تُؤْتُونَهُنَّ مَا کُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَن تَنکِحُوهُنَّ»(1) [و در باره آنان رای تو را می پرسند. بگو: خدا در باره آنان به شما فتوا می دهد و (نیز) در باره آن چه در قرآن بر شما تلاوت می شود در مورد زنان یتیمی که حق مقرر آنان را به ایشان نمی دهید و تمایل به ازدواج با آنان دارید] «فَانکِحُواْ مَا طَابَ لَکُم مِّنَ النِّسَاء مَثْنَی وَثُلاَثَ وَرُبَاع» به این ترتیب نصف آیه در اول سوره و نصف دیگرش در اول آیه صد و بیست آمده است. به این دلیل که آنها ازدواج با یتیمی که او را بزرگ کرده اند، حلال نمی دانستند. پس در مورد آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله سئوال کردند که خداوند این آیه را نازل فرمود: «و یستفتونک فی النساء» تا آن جا که می فرماید: «مَثْنَی وَثُلاَثَ وَرُبَاع فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعدِلُواْ فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ ذَلِکَ أَدْنَی أَلاَّ تَعولُواْ»(2)

2) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش از نوح بن شعیب و محمد بن حسن روایت کرده است که گفت: ابن ابی عوجاء از هشام بن حکم پرسید: مگر خداوند حکیم نیست؟ گفت: آری، او احکم الحاکمین (حکیم ترین حکیمان) است. گفت: پس به من بگو این آیه که خداوند تعالی در آن می فرماید: «فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فإن خفتم ألا تعدلوا فواحده» آیا این واجب نیست؟ گفت آری. گفت: و نیز به من بگو این آیه خداوند سبحان در آن می فرماید: «وَلَن تَسْتَطِیعواْ أَن تَعدِلُواْ بَیْنَ النِّسَاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِیلُواْ کُلَّ الْمَیْلِ»(3) [و شما هرگز نمی توانید میان زنان عدالت کنید هر چند (بر عدالت) حریص باشید، پس به یک طرف یکسره تمایل نورزید تا آن (زن دیگر) را سرگشته (بلا تکلیف) رها کنید] این چگونه حکیمی است که این گونه سخن می گوید؟ اما او جوابی نداشت، پس به

1- [1] - نساء/ 127
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 138.

3- [3] - نساء/ 129.

مدینه نزد امام صادق علیه السلام رفت، امام فرمود: ای هشام! اینک نه وقت حج است، نه عمره. هشام گفت: آری جانم به فدایت، به خاطر کار مهمی آمده ام. چرا که ابن ابی عوجاء در باره مسأله ای از من سئوال کرد که جوابی برای آن نداشتم. فرمود: آن چیست؟ و او نیز ماجرا را برایش تعریف کرد. امام صادق علیه السلام به او فرمود: در باره آیه «فانحکوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلث و رباع فإن خفتم ألاّ تعدلوا فواحده» باید گفت که منظورش توانایی در نفقه است. اما در باره آیه: «وَلَن تَسْتَطِيعواْ أَن تَعدِلُواْ بَيْنَ النِّسَاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِيلُواْ كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعلَّقَهِ»(1) [و شما هرگز نمی توانید میان زنان عدالت کنید هر چند (بر عدالت) حریص باشید، پس به یک طرف یکسره تمایل نورزید تا آن (زن دیگر) را سرگشته (=بلا تکلیف) رها کنید] منظورش در مودّت و دوست داشتن است. و زمانی که هشام به ابن ابی عوجاء چنین پاسخ داد، ابن ابی عوجاء گفت: به خدا سوگند که این پاسخ از تو نیست.(2)

3) علی بن ابراهیم روایت کرده است که مردی از زنادقه از ابو جعفر احول پرسید: از آیه «فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلث و رباع فإن خفتم الاَّ تعدلوا فواحدهً» برایم بگو. و در پایان سوره آمده است که «وَلَن تَسْتَطِيعواْ أَن تَعدِلُواْ بَيْنَ النِّسَاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِيلُواْ كُلَّ الْمَيْلِ» [و شما هرگز نمی توانید میان زنان عدالت کنید هر چند (بر عدالت) حریص باشید، پس به یک طرف یکسره تمایل نورزید]. آیا بین این دو قول فرقی وجود دارد؟ ابو جعفر احول گفت: جوابی برای آن نداشتم، پس به مدینه نزد امام صادق علیه السلام رفتم و از او در باره این دو آیه پرسیدم. امام فرمود: در باره آیه «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعدِلُواْ فَوَاحِدَهً» منظور خداوند تعالی نفقه است و اما آیه «وَلَن تَسْتَطِيعواْ أَن تَعدِلُواْ بَيْنَ النِّسَاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِيلُواْ كُلَّ الْمَيْلِ» همانا قصدش در مودّت و مهربانی است. چرا که کسی نمی تواند بین دو زن در مودّت، عدالت را رعایت کند. آن گاه ابو جعفر احول نزد آن مرد بازگشت و او را با خبر ساخت، گفت: این پاسخ را شتران از حجاز آورده اند.

4) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از جمیل بن

1- [1] - نساء/ 129.

2- [2] - کافی، ج 5، ص 362، ح 1.

درّاج از زراره و محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اگر مرد، چهار زن گرفت و یکی از آنها را طلاق داد، حق ازدواج با زن پنجم را ندارد تا زمانی که عدّه زنی که طلاق داده به پایان برسد. و گفت: مرد، نباید با بیش از چهار زن (به طور همزمان) ازدواج کند.(1)

5) ابن بابویه از علی بن احمد، از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان روایت کرده که گفت: امام رضا علیه السلام در پاسخ به یکی از مسایلی که پرسیده بود، برای او چنین نوشت: دلیل این که مرد می تواند با چهار زن ازدواج کند، اما بر زن حرام است که با بیش از یک مرد ازدواج کند این است که اگر مرد با چهار زن ازدواج کند، فرزندش منتسب به اوست. اما اگر زن، بیش از یک همسر داشته باشد، معلوم نمی شود فرزندش از کیست؛ چرا که همسرانش در نکاح او مشترکند و این امر باعث گم شدن انساب و توارث و خویشاوندی می گردد. محمد بن سنان روایت کرده است که گفت: و از دلایل حلال شدن ازدواج یک مرد با چهار زن آزاد این است که زنان، تعدادشان بیش از مردان است و زمانی که به این آیه نگاه کند: «فَانکِحُواْ مَا طَابَ لَکُم مِّنَ النِّسَاء مَثْنَى وَثُلاَثَ وَرُبَاعَ» خدا می داند، آن تقدیر خداوند است تا راه برای فقیر و غنی باز شود تا مرد در حد توان و استطاعت خود همسر اختیار کند. در خصوص کنیزان نیز محدودیتی ایجاد ننموده و از آن جا که در جمع مال و اموال، هیچ محدودیتی وجود ندارد و کنیزان نیز مال و برده بشمار می آیند، لذا در تملّک کنیزکان نیز محدودیتی وجود ندارد. دلیل محدود کردن ازدواج برده مرد، حداکثر با دو زن این است که در نکاح و طلاق، نصف مرد آزاد به شمار می رود و نیز مالک نفس خویش نیست و مالی هم ندارد، بلکه صاحبش برای او هزینه می کند و این برای فرق گذاشتن بین او و مرد آزاد است تا نسبت به خدمتگزاری به اربابانش کمتر کوتاهی کند.

6) ابن بابویه از محمد بن حسن رحمه الله، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از محمد بن فضیل، از سعد جلاب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند تعالی غیرت را در وجود زنان قرار نداده و فقط زنان پلید، غیرت دارند؛ اما زنان مؤمن خیر. خداوند غیرت

1- [1] - کافی، ج 5، ص 429.

را تنها در مردان قرار داده و از این رو اختیار نمودن چهار زن و تعداد نامحدودی از کنیزکان را برای مرد حلال نموده است. اما برای زن تنها یک همسر اختیار نموده و اگر زن با مرد دیگری غیر از همسرش ارتباط داشته باشد، زناکار است.(1)

7) عیاشی از یونس بن عبد الرحمن، از یک نفر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اسراف در هر چیزی حرام است به جز در اختیار کردن زنان، چرا که خداوند تعالی فرموده است: «فَانکِحُواْ مَا طَابَ لَکُم مِّنَ النِّسَاء مَثْنَی وَثُلاَثَ وَرُبَاع» و می فرماید: خداوند کنیزانتان را نیز بر شما حلال نموده است.(2)

8) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جایز نیست که مرد (به طور همزمان) با بیش از چهار زن آزاد جماع کند.(3)

«وَآتُواْ النَّسَاء صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِن طِبْنَ لَکُمْ عن شَیْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَکُلُوهُ هَنِیئًا مَّرِیئًا (4)»

[و مهر زنان را به عنوان هدیه ای از روی طیب خاطر به ایشان بدهید و اگر به میل خودشان چیزی از آن را به شما واگذاشتند، آن را حلال و گوارا بخورید]

1) محمد بن یعقوب از تعدادی از اصحاب ما از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از سعید بن یسار روایت کرده است که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: جانم به فدایت، زنی به همسرش مقداری از مال خود را داد تا با آن کار کند و وقتی که آن مبلغ را به همسرش می داد به او گفت: از آن مال خرج کن و اگر اتفاقی برایت افتاد، آن مبلغی که خرج نمودی، حلال و پاک است و اگر اتفاقی برای من افتاد، باز هم آن مبلغی که خرج نمودی، حلال و پاک است. امام فرمود: ای سعید! دوباره مسأله را تکرار کن و وقتی سعید خواست تا مسأله را بار دیگر برای ایشان توضیح دهد، صاحب مسئله که همراه من بود، مداخله کرد، پس مسئله را برای ایشان مانند مسئله فوق، تکرار کرد و زمانی که تمام کرد، امام با انگشت به صاحب مسئله اشاره کرد و سه بار فرمود: ای فلانی!

1- [1] - علل الشرائع، ص 219، ح 1، باب 272.
2- [2] - تفسير عياشى، ج 1، ص 244، ح 13.
3- [3] - تفسير عياشى، ج 1، ص 244، ح 14.

اگر بدانی که همسرت این مبلغ را در میان خود و تو و پروردگارت به تو واگذار کرده، پس آن حلال و پاک است. و سه بار آن را تکرار کرد. سپس فرمود: خداوند تعالی می فرماید: «فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عن شَىْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا»(1)

2) محمد بن یعقوب از تعدادی از اصحاب ما از سهل بن زیاد و احمد بن محمد، از حسن بن محبوب از علی بن رئاب، از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آن چه که مرد به زنش می بخشد، برگشت پذیر نیست. زن نیز آن چه را که به مرد می بخشد، برگشت پذیر نیست؛ چه در اختیار داشته باشد یا نداشته باشد (چه تحویل داده باشد یا نداده باشد)، مگر خداوند تعالی نمی فرماید «وَلاَ يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَأْخُذُواْ مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا»(2)[و برای شما روا نیست که از آن چه به آنان دادهاید، چیزی باز ستانید] و فرمود: «فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عن شَىْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا» و این، وارد موضوع مهریه و بخشش می باشد.(3)

3) عیاشی از عبدالله بن قدّاح، از امام صادق علیه السلام، از پدرش روایت کرده است که فرمود: مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! دردی در شکم دارم. امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: آیا همسر داری؟ گفت: آری. فرمود: از همسرت درخواست بخشش مقداری از مال را بنما که او از بخشش آن راضی باشد؛ سپس با آن عسل بخر و از آب آسمان (باران) بر آن بریز و بنوش. چرا که خداوند فرموده است: «وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاء مَاء مُّبَارَكًا»(4) [و از آسمان آبی پر برکت فرود آوردیم] و فرمود: «يَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاء لِلنَّاسِ»(5) [آن گاه از درون (شکم) آن شهدی که به رنگ های گوناگون است بیرون می آید در آن برای مردم درمانی است. راستی در این (زندگی زنبوران) برای مردمی که تفکر می کنند، نشانه (قدرت الهی) است] و نیز فرمود: «فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عن شَىْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا» ان شاء الله حتماً شفاخواهی یافت. او نیز چنین کرد و شفا یافت.(6)

1- [1] - کافی، ج 5، ص 136، ح 1.
2- [2] - بقره/ 229.
3- [3] - کافی، ج 7، ص 30، ح 3.
4- [4] - ق/ 9.

5- [5] - نحل/ 69.
6- [6] - تفسير عياشى، ج 1، ص 244، ح 15.

4) سماعه بن مهران از امام صادق علیه السلام یا امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که گفت: در باره آیه «فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عن شَىْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا» پرسیدم، فرمود: منظور از آن، اموالی است که در دست زنان است و مالک آن می باشند.(1)

5) از سعید بن یسار نقل شده است که به امام صادق علیه السلام گفتم: جانم فدایتان، زنی مالی را به همسرش داد تا با آن کار کند و موقع پرداخت آن مال به او گفت که از آن مال خرج کن و اگر اتفاقی برای من پیش آمد، هر چه را که خرج کردی بر تو حلال باشد و اگر برای تو نیز اتفاقی افتاد، هر چه را که خرج کردی بر تو حلال باشد. حضرت فرمود: بار دیگر مسأله را برای من تکرار کن و هنگامی که مسأله برایشان مطرح کردم، کسی که آن موضوع برایش پیش آمده بود نیز همراه من بود و او نیز همان موضوع را برایشان تکرار کرد و پس از آن، امام صادق علیه السلام با انگشتانش به آن مرد اشاره کرد و سه مرتبه گفت: اگر اطمینان داری که همسرت آن مال را به دست تو سپرد و میان تو و خودش و خدا، آن را به تو بخشیده است، پس آن مال، حلال و پاک می باشد. سپس فرمود: خداوند می فرماید «فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عن شَىْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا»(2)

6) حمران از امام صادق علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمود: مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام از بیماری اش شکایت کرد و ایشان به وی فرمود: درهمی از مهریه زنت را بردار و با آن عسلی بخر و با آب باران بنوش. مرد، چنین کرد و شفا یافت. از امیرالمؤمنین علیه السلام سئوال شد: آیا چیزی در این باره از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدهای؟ امام فرمود: خیر، اما من شنیدم که خداوند در قرآن می فرماید: «فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عن شَىْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا» و نیز می فرماید: «يَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاء لِلنَّاسِ»(3) [(آن گاه) از درون (شکم) آن شهدی که به رنگهای گوناگون است بیرون می آید در آن برای مردم درمانی است. راستی در این (زندگی زنبوران) برای مردمی که تفکر می کنند نشانه (قدرت الهی) است] و بار دیگر فرمود: «وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاء مَاء مُّبَارَكًا» [و از آسمان

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 245، ح 16.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 245، ح 17.
3- [3] - نحل/ 69.

آبی پر برکت فرود آوردیم] فرمود: گوارا و لذیذ و برکت و شفا با هم جمع شدند و به وسیله آنها امید به شفا بستم.(1)

7) از علی بن رئاب از زراره نقل کرده است که زن نمی تواند مالی را که به شوهرش بخشیده، پی بگیرد؛ چه به تملک مرد در آمده باشد چه در نیامده باشد، آیا خداوند نمی فرماید: «فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عن شَىْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا»(2)

«وَ لاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ الَّتِی جَعلَ اللّهُ لَكُمْ قِيَاماً وَ ارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَ اكْسُوهُمْ وَ قُولُواْ لَهُمْ قَوْلاً مَّعرُوفًا (5)»

[و اموال خود را که خداوند آن را وسیله قوام (زندگی) شما قرار داده، به سفیهان مدهید؛ ولی از (عواید) آن به ایشان بخورانید و آنان را پوشاک دهید و با آنان سخنی پسندیده بگویید].

1) علی بن ابراهیم در روایتی از ابی جارود در مورد آیه «وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ» از امام باقر علیه السلام نقل کرده که منظور از سفهاء، زنان و فرزندان است. اگر مردی بداند که زن و فرزندش، نادان و فاسدند، شایسته نیست هیچ یک از آن دو را بر مالی که خداوند، مایه قوام زندگی او قرار داده است، مسلّط گرداند. می گوید: وسیله معاش و کسب روزی. و در این باره فرمود: «وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُواْ لَهُمْ قَوْلاً مَّعرُوفًا» منظور از معروف، همان وعده دادن است.

2) علی بن ابراهیم می گوید: پدرم از ابن ابی عمیر و او از ابی بصیر و او از امام صادق علیه السلام نقل کرد که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شراب خوار اگر سخن گفت، باور نکنید و اگر خواستگاری کرد به او زن ندهید و اگر مریض شد به عیادتش نروید و اگر مُرد، در مجلس او حاضر نشوید و امانتی به دست او نسپارید و اگر کسی به او اطمینان کند و امانتی به دست او بسپارد، آن امانت را نابود ساخته است و حقی بر خدا ندارد که آن چه را که از دست داده بود، به او بازگرداند و یا مزد آن را به او بدهد، چرا که خداوند می فرماید: «وَلاَ تُؤْتُواْ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 245، ح 18.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 245، ح 19.

السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ» و کدام نادان، احمق تر از شراب خوار وجود دارد؟ !(1)

3) محمد بن یعقوب از حمید بن زیاد و او از حسن بن محمد بن سماعه، از چند نفر دیگر و از ابان بن عثمان و او از حماد بن بشیر، او از ابی عبدالله علیه السلام نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس پس از این که خداوند متعال شراب خواری را به واسطه من حرام گردانید، شراب بنوشد، اگر خواستگاری کرد، شایسته نیست به او زن بدهید و سخنانش را باور نکنید و اگر بخواهد شفاعت کسی را کند، شفاعتش را نپذیرید و امانت به دست او نسپارید و اگر کسی به او امانتی بسپارد و او آن امانت را نیکو نگه ندارد و بخورد یا گم کند، کسی که به او اطمینان کرده است، بر خداوند حقی ندارد که آن مال را برایش جبران نماید و یا آن مال را به او بازگرداند.(2)

4) امام صادق علیه السلام(3) فرمود: من قصد داشتم کالایی را برای تجارت به یمن ببرم و آن را به نزد امام باقر علیه السلام بردم و به ایشان گفتم: من می خواهم فردی را برای تجارت به یمن بفرستم. ایشان به من فرمود: آیا نمی دانی که آن مرد شراب خوار است؟ گفتم: شنیدم که مؤمنان در باره او چنین می گویند. ایشان به من فرمود: آنها راست می گویند، چرا که خداوند عز و جل می فرماید:«یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَیُؤْمِنُ لِلْمؤْمِنِینَ»(4) [به خدا ایمان دارد و (سخن) مؤمنان را باور می کند] سپس ادامه دادند: تو اگر او را برای تجارت بفرستی و او آن مال را ضایع و نابود ساخت، تو بر خداوند حقی نداری که آن را برایت جبران کند. اما من او را برای تجارت فرستادم و او مالم را تباه ساخت و از خداوند خواستم که آن را جبران نماید. ایشان فرمود: فرزندم دست از این کار بردار، تو بر خداوند حقی نداری که برایت جبران نماید و یا آن مال را به تو برگرداند. نقل می کند به ایشان گفتم: چرا؟ فرمود:« خداوند عز و جل می فرماید: «وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ الَّتِی جَعلَ اللّهُ لَكُمْ قِیَاماً» آیا کسی نادان تر از شراب خوار می شناسی؟ !»(5)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 139.
2- [2] - کافی، ج 6، ص 397، ح 9.
3- [3] - و در حدیث شماره 5 خواهد آمد که تجارت کالا منسوب به اسماعیل است و امام صادق علیه السلام از این کار نهی کرده بود؛ چرا که

صحیح آن است که امام از مخالفت با پدرش و همه آن چه که در حدیث به او منسوب است، پاک و منزه باشد.

4- [4] - توبه /61.

5- [5] - کافی، ج 6، ص 397، ح 9.

5) علی بن ابراهیم از پدرش و او نیز از ابن ابی عمیر و او از حماد بن عیسی و او از حریز نقل می کند که اسماعیل پسر ابی عبدالله علیه السلام مقداری پول داشت و مردی از قریش می خواست به یمن برود. اسماعیل گفت: پدرم! کسی می خواهد به یمن برود و من فلان مقدار دینار دارم، به نظر شما آن دینارها را به او بدهم تا او از یمن برای من کالا بخرد؟ ابا عبدالله علیه السلام فرمود: پسرم، آیا نمی دانی که او شرابخوار است؟ اسماعیل گفت: مردم نیز همین را می گویند. سپس ایشان فرمود: پسرم! چنین کاری نکن. اسماعیل از دستور پدر سرپیچی کرد و دینارها را به آن مرد سپرد و او نیز آنها را خرج کرد و چیزی از آن را برای او پس نیاورد. زمانی گذشت تا این که ابا عبدالله علیه السلام و اسماعیل در آن سال به حج رفتند و مشغول طواف خانه خدا بودند که اسماعیل در آن حال می گفت: خدایا مالم را جبران کن و آن مال را به من برگردان. ابا عبدالله علیه السلام به نزد او آمد و از پشت سر با دستانش او را تکان داد و گفت: چنین مگو پسرم، به خدا سوگند که تو چنین حقی بر خدا نداری، و این حق تو نیست که آن را برایت جبران نماید یا آن را به تو بازگرداند که تو می دانستی آن مرد شراب خوار است و به او اطمینان کردی.

اسماعیل گفت: پدرم! من ندیدم که او شراب بنوشد و تنها این حرف را از مردم شنیدم. حضرت فرمود: فرزندم! خداوند عز و جل در قرآن می فرماید: «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمؤْمِنِينَ» [به خدا ایمان دارد و (سخن) مؤمنان را باور می کند].

سخن خداوند عز و جل را باور می کند و سخن مؤمنین را نیز باور دارد و اگر مؤمنان در نزد تو به چیزی شهادت دادند حرف شان را باور کن و به شراب خوار اطمینان مکن، چرا که خداوند عز و جل در قرآن می فرماید: «وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ» و کدام سفیه نادان تر از شراب خوار وجود دارد؟! با شراب خوار ازدواج مکن و شفاعتش را نپذیر و امانت به دست او مسپار و هر کس که به او اطمینان ورزد و امانت به دست او بسپارد و او آن را از بین ببرد، کسی که به شراب خوار اعتماد کرده است، بر خداوند حقی ندارد که از او بخواهد آن را برایش جبران کند یا به وی بازگرداند.(1)

6) او از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حماد، از عبدالله بن

1- [1] - کافی، ج 5، ص 299، ح 1.

سنان، از ابی جارود نقل کرده که امام باقر علیه السلام فرمود: اگر در مورد چیزی با شما سخن می گویم، از من در باره کتاب خدا سئوال کنید. سپس در حدیث دیگری می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله سر و صدای زیاد و از بین بردن مال و سئوال کردن زیاد را نهی کرده اند. به ایشان گفتند: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! این در کجای کتاب خدا آمده است؟ فرمود: خداوند عز و جل می فرماید: «لاَّ خَيْرَ فِی كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلاَّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعرُوفٍ أَوْ إِصْلاَحٍ بَيْنَ النَّاسِ»(1) [در بسیاری از رازگویی های ایشان خیری نیست، مگر کسی که (بدین وسیله) به صدقه یا کار پسندیده یا سازشی میان مردم فرمان دهد] ونیز می فرماید: «وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ الَّتِی جَعلَ اللّهُ لَكُمْ قِيَاماً»(2) [و اموال خود را که خداوند آن را وسیله قوام (زندگی) شما قرار داده به سفیهان مدهید] و همچنین می فرماید: «لاَ تَسْأَلُواْ عنْ أَشْيَاء إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ»(3) [ای کسانی که ایمان آورده اید! از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهناک می کند، مپرسید].

7) عیاشی از یونس بن یعقوب نقل کرده که: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «وَلاَتُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ» [و اموال خود را به سفیهان مدهید] پرسیدم. ایشان فرمود: کسی که به او اعتمادی نیست.(4)

8) حماد از امام صادق علیه السلام در مورد کسی که پس از حرام شمردن شراب توسط پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا، باز هم شراب می نوشد، چنین نقل می کند: اگر چنین کسی خواستگاری کرد، شایسته نیست که به او زن دهید و اگر سخنی گفت، حرفش را باور نکنید و شفاعتش را نپذیرید و امانت به دست او نسپارید که اگر چنین کنید و او آن امانت را از میان ببرد، نباید انتظار جبران آن از طرف خداوند یا بازگرداندن مالتان را داشته باشید.(5)

9) امام صادق علیه السلام فرمود: من قصد داشتم کسی را برای تجارت کالایی به یمن بفرستم و به نزد امام باقر علیه السلام رفتم و به ایشان گفتم: من می خواهم که فلانی را برای تجارت بفرستم. ایشان به من فرمود: آیا نمی دانی که او

1- [1] - نساء/ 114.

2- [2] - مائده/ 101.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 48، ح 5.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 245، ح 20.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 246، ح 21.

شراب خوار است؟ گفتم: از مؤمنان شنیدم که چنین می گویند. فرمود: حرفشان را باور کن؛ چرا که خداوند می فرماید: « يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمؤْمِنِينَ»(1) [به خدا ایمان دارد و (سخن) مؤمنان را باور می کند] سپس ادامه داد: تو اگر او را برای تجارت فرستادی و او مالت را تباه ساخت، نباید از خدا انتظار داشته باشی که آن مال را برایت جبران کند یا آن مال را به تو بازگرداند. گفتم: چرا؟ فرمود: چون که خداوند می فرماید: «وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ الَّتِی جَعلَ اللّهُ لَكُمْ قِيَاماً» [و اموال خود را که خداوند آن را وسیله قوام (زندگی) شما قرار داده به سفیهان مدهید] آیا نادانی احمق تر از شراب خوار وجود دارد؟ بنده تا زمانی که شراب ننوشد، در گستره ای از رحمت خداوند قرار دارد و اما پس از نوشیدن آن، خداوند آبرویش را می ریزد و فرزند و برادر و گوش و چشم و دست و پایش، شیطان می شود که او را به سوی بدیها سوق می دهد و از راه خیر باز می دارد.(2)

10) ابراهیم بن عبدالحمید نقل می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد این آیه پرسیدم که می فرماید: «وَلاَتُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ» ایشان فرمود: هر که شراب بنوشد، نادان است.(3)

11) علی بن ابی حمزه از امام صادق علیه السلام نقل می کند: از ایشان در مورد آیه «وَلاَتُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ» [و اموال خود را به سفیهان مدهید] ایشان فرمود: آنان یتیم هستند؛ تا زمانی که به سن رشد و بلوغ نرسیدند، اموالشان را به آنها ندهید. گفتم: چگونه اموال آنها اموال ما می شود؟ فرمود: اگر تو وارث آنان باشی.(4)

11) عبد لله بن سنان از ایشان نقل می کند که: اموالتان را به کسی که بسیار شراب می نوشد و نیز به زنان نسپارید.(5)

13) ابن بابویه در «الفقیه» نقل می کند سکونی از جعفر بن محمد و او از پدرش و پدرش نیز از پدرانش علیهم السلام روایت می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به زنان در باره اموالتان وصیت نکنید، چرا که خداوند می فرماید:

1- [1] - توبه/ 61.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 246، ح 21.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 246، ح 22.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 246، ح 23.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 247، ح 25.

«وَلاَتُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ».(1)

14) و در خبر دیگری از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَلاَتُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ» [و اموال خود را به سفیهان مدهید] پرسیده شد و ایشان فرمود: آن را به شراب خوار و به زنان نسپارید. پس ادامه دادند: و چه کسی نادان تر از شراب خوار؟! ابن بابویه می فرماید: این بدین معناست که انتخاب زن برای وصیت، مکروه است و اگر کسی به زن وصیت کند، آن زن، ملزم به اجرای وصیت بر طبق اوامر است وان شاء الله میتواند او را در آن کار، وصی قرار دهد.(2)

«وَ ابْتَلُواْ الْيَتَامَى حَتَّىَ إِذَا بَلَغُواْ النِّكَاحَ...فَأَشْهِدُواْ عَلَيْهِمْ وَ كَفَى بِاللّهِ حَسِيبًا (6)»

«وَ ابْتَلُواْ الْيَتَامَى حَتَّىَ إِذَا بَلَغُواْ النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعواْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَ لاَ تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَ بِدَارًا أَن يَكْبَرُواْ وَ مَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعفِفْ وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعرُوفِ فَإِذَا دَفَعتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُواْ عَلَيْهِمْ وَ كَفَى بِاللّهِ حَسِيبًا (6)»

[و یتیمان را بیازمایید تا وقتی به (سن) زناشویی برسند. پس اگر در ایشان رشد (فکری) یافتید، اموالشان را به آنان رد کنید و آن را (از بیم آن که مبادا بزرگ شوند)، به اسراف و شتاب مخورید و آن کس که توانگر است، باید (از گرفتن اجرت سرپرستی) خودداری ورزد و هر کس تهیدست است، باید مطابق عرف (از آن) بخورد. پس هر گاه اموالشان را به آنان رد کردید، بر ایشان گواه بگیرید. خداوند حسابرسی را کافی است].

1) علی بن ابراهیم نقل می کند: هر کس که مال یتیمانی در دست اوست، تا زمانی که آن یتیم به سن ازدواج و احتلام نرسیده، جایز نیست که مالش را به او بدهید و اگر به سن احتلام رسید، اجرای قوانین و واجبات بر او واجب می شود و نباید تبهکار و شراب خوار و زنا کار باشد و چنان چه به سن بلوغ رسید، مالش را به او برگردانید و بر آن شاهد بگیر و اگر نمی دانند که او به سن بلوغ رسیده است یا نه، با بوی زیر بغل و روییدن موی زهار، او را مورد امتحان قرار دهند و اگر او این شرایط را دارا بوده باشد، به سن بلوغ رسیده است و اگر عاقل و رشید باشد، مالش را به او بدهند و جایز نیست که به بهانه این که هنوز بزرگ نشده است، مالش را از

1- [1] - من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 168، ح 585.
2- [2] - من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 168، ح 586.

او مخفی نگه دارند و یا در این کار تعلل کنند.(1)

2) ابن بابویه در منلایحضره الفقیه نقل می کند که از امام صادق علیه السلام روایت شده است: در مورد کلام خداوند «فَإِنْ آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعواْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» از ایشان پرسیدند و فرمود: از خصوصیات رشد و بلوغ، حفظ مال است.

3) در روایت محمد بن احمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از عبدالله بن مغیره، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که ایشان در تفسیر این آیه فرمود: اگر دیدید که آنان محب آل محمد علیهم السلام هستند، مقامشان را بالا ببرید. ابن بابویه می فرماید: این حدیث در تنافی با روایت گذشته نیست و بدین معناست که اگر کسی به مرحله رشد و بلوغ رسید، یعنی همان حفظ مال، مالش را به او بدهید و همچنین اگر کسی به مرحله ای از رشد رسید که می تواند حق را بپذیرد، پس از این که به وسیله آن آزموده شود، مالش به او داده می شود. گاهی آیه در مورد مطلبی نازل شده و در مورد موضوع دیگری نیز به کار گرفته می شود.(2)

4) او با سند خود از منصور بن حازم، از هشام از امام صادق علیه السلام نقل می کند: پایان یتیمی یک یتیم، رسیدن او به مرحله احتلام است که این آخرین حد آن است و اگر فرد محتلم شد، اما رشید و عاقل نبود؛ بلکه سفیه و ناتوان بود، ولی او باید مالش را همچنان نزد خود نگه دارد.(3)

5) او با سندش از صفوان، از عیص بن قاسم، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که در مورد این که چه زمانی مال دختر یتیم را باید به او پرداخت کرد، از ایشان سئوال کردم و ایشان فرمود: وقتی فهمیدی که او اهل فساد و تباه کردن مال نیست. پرسیدم: اگر ازدواج کرده باشد چه؟ فرمود: اگر ازدواج کرد، اختیار وصی از او سلب می شود (وصی دیگر اختیار ندارد). ابن بابویه گفته است: منظور این است که اگر نُه ساله شود.(4)

6) محمّد بن یعقوب از تعدادی از دوستان ما از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعه و از ابو عبدالله، امام جعفر صادق علیه السلام در مورد این سخن خداوند که می فرماید«وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعرُوفِ» چنین نقل می کند: هر که

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 139.
2- [2] - من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 165، ح 576.
3- [3] - من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 163، ح 569.
4- [4] - من لایحضره، الفقیه، ج4، ص 164، ح 572.

چیزی را برای یتیمان بیاورد که خود بدان محتاج است و نیازمند به اموالشان بوده و در ملک آنان مشغول به کار باشد، به اندازه نیاز خود مصرف کرده و اسراف نکند و اگر کار در ملک یتیمان، نیاز او را رفع نکند، نباید چیزی از اموال آنان را تصاحب کند.(1)

7) او از تعدادی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد، و آنان از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعرُوفِ» چنین نقل می کند که منظور از معروف، همان قوت و غذاست و همان توجه وصی یا قیم در اموال یتیمان و انجام اموری است که به صلاح آنان می باشد.(2)

8) شیخ در تهذیب با سندش از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان نقل می کند که من در آن جلسه حاضر بودم که از امام صادق علیه السلام در مورد قیّم یتیمان و حق او در خرید و فروش چیزهایی که به صلاح یتیمان است، پرسیده شد و این که آیا قیّم می تواند از اموال آنان استفاده کند؟ حضرت فرمود: اگر به نیکی از اموال آنان به شکلی مناسب استفاده کند، اشکالی ندارد؛ همان گونه که خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: «وَابْتَلُواْ الْيَتَامَى حَتَّىَ إِذَا بَلَغُواْ النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعواْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلاَ تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُواْ وَمَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعفِفْ وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعرُوفِ» [و یتیمان را بیازمایید تا وقتی به (سن) زناشویی برسند پس اگر در ایشان رشد(فکری) یافتید، اموالشان را به آنان رد کنید و آن را (از بیم آن که مبادا) بزرگ شوند به اسراف و شتاب مخورید و آن کس که توانگر است باید (از گرفتن اجرت سرپرستی) خودداری ورزد و هر کس تهیدست است، باید مطابق عرف (از آن) بخورد] منظور از آن، غذا می باشد و منظور در «فلیاکل بالمعروف» وصی آنان یا قیم بر اموال آنان یا کسی که باعث اصلاح امورشان می شود، است.(3)

9) و نیز او با سندش از احمد بن محمّد، از محمد بن فضیل، از ابو صباح کنانی، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعرُوفِ» می فرماید: مردی که دست از کار معیشت خود بکشد و به فکر اصلاح امور یتیمان

1- [1] - کافی، ج 5، ص 129، ح 1.

2- [2] - کافی، ج 5، ص 130، ح 3.
3- [3] - تهذیب، ج 9، ص 244، ح 949.

باشد، اشکالی ندارد که از مال یتیمان به شکلی مناسب استفاده کند و اگر میزان آن مال کم باشد، نباید چیزی از آن بردارد.(1)

10) عیاشی از عبدالله بن اسباط، از امام صادق علیه السلام نقل می کند: شنیدم نجده حروری به ابن عباس نامه نوشت و از او در مورد قیِم، چنین پرسید: چه زمانی یتیمی یک یتیم به پایان می رسد؟ ابن عباس به او چنین نوشت: نهایت مدت زمان یتیمی یک یتیم، رسیدن او به مرحله احتلام است، اما اگر هنوز به رشد عقلی نرسیده باشد، باید او را تحت سرپرستی نگاه داشت.(2)

11) یونس بن یعقوب نقل می کند به ابو عبدالله علیه السلام گفتم: در آیه: «فَإِنْ آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعواْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» [پس اگر در ایشان رشد (فکری) یافتید اموالشان را به آنان رد کنید] چه چیزی نشان دهنده به بلوغ رسیدن آنان می باشد؟ فرمود: توانایی در حفظ کردن مالشان.(3)

12) عبدالله بن مغیره از جعفر بن محمد علیه السلام در مورد آیه «فَإِنْ آنَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعواْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» [پس اگر در ایشان رشد (فکری) یافتید اموالشان را به آنان رد کنید] نقل می کند که ایشان فرمود: اگر دیدید آنان محب آل محمد علیهم السلام هستند، مقامشان را بالا ببرید.(4)

13) محمد بن مسلم نقل می کند که از ایشان در مورد مردی پرسیدم که چارپای پسر برادرش را که یتیم است، در خانه دارد. آیا چارپای یتیم را با چارپای خود یکی کند؟ فرمود: اگر آبشان می دهد و آنان را تیمار می کند و آنها را جمع می کند، پس از شیر آن بنوشد، ولی بسیار در دوشیدن شیر تلاش نکند به طوری که فرزندان این حیوانات از دوشیدن شیر آسیب نبینند. سپس فرمود: «وَمَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعفِفْ وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعرُوفِ» [و آن کس که توانگر است باید (از گرفتن اجرت سرپرستی) خودداری ورزد و هر کس تهیدست است، باید مطابق عرف (از آن) بخورد.](5)

14) ابو اسامه از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعرُوفِ»

1- [1] - کافی، ج 5، ص 130، ح 5.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 247، ح 25.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ح 1، ص 247، ح 26.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 246، ح 27.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 247، ح 28.

نقل می کند که ایشان فرمود: مقصود از آیه، کسی است که خود را وقف نگهداری و مراقبت از اموال یتیمان کرده است و خود، چشم داشتی از این کار ندارد؛ چنین کسی اگر به فکر اصلاح مال یتیمان است، اشکال ندارد که به شکلی مناسب از آن مال مصرف کند و اگر آن مال کم باشد، نباید چیزی از آن مصرف کند.(1)

15) سماعه از امام صادق علیه السلام یا امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند که از ایشان در مورد آیه «وَمَن کَانَ غَنِیًّا فَلْیَسْتَعفِفْ وَمَن کَانَ فَقِیرًا فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعرُوفِ» [و آن کس که توانگر است باید (از گرفتن اجرت سرپرستی) خودداری ورزد و هر کس تهیدست است، باید مطابق عرف (از آن) بخورد] پرسیدم. ایشان فرمود: بله، کسی که از اموال یتیمان سرپرستی می کند در حالی که خود بدان محتاج است و نیازمند به اموالشان بوده و خود در زمین زراعی آنها مشغول به کار باشد، باید به میزان نیاز خود از آن اموال مصرف کرده و اسراف نکند و اگر زمین زراعی آنان در اندازه ای نباشد که او اوضاع خود را بهبود ببخشد، نباید از آن اموال، چیزی کم کند یا تصاحب نماید.(2)

16) اسحاق بن عمار از ابابصیر و او از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَمَن کَانَ غَنِیًّا فَلْیَسْتَعفِفْ وَمَن کَانَ فَقِیرًا فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعرُوفِ» [و آن کس که توانگر است باید (از گرفتن اجرت سرپرستی) خودداری ورزد و هر کس تهیدست است، باید مطابق عرف (از آن) بخورد] نقل می کند که ایشان فرمودند: کسی که کشت و زرع و یا چهارپایی که متعلق به یتیم است را سرپرستی کند و خود را وقف آن نموده، به گونه ای که خود نیز بدان کار مشغول است، باید به شکلی مناسب از آن مال استفاده کند. در مورد دینار و درهم هایی که در نزد او سپرده شده است، چنین حقی ندارد.(3)

17) زراره از امام باقر علیه السلام نقل می کند که از ایشان در مورد آیه «وَمَن کَانَ فَقِیرًا فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعرُوفِ» [و هر کس تهیدست است، باید مطابق عرف (از آن) بخورد] پرسیده شد و ایشان فرمود: کسی که خود را وقف اموال یتیمان کرده و چیزی از آن برای خود برندارد، می تواند از اموالشان به شکلی مناسب استفاده کند.(4)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 247، ح 29.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 248، ح 30.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 248، ح 31.
4- [4] - تفسیر عیاسی، ج 1، ص 248، ح 32.

18) رفاعه از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعرُوفِ» چنین نقل می کند: پدرم می گفت: این آیه، منسوخ شده است.(1)

19) زراره و محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام نقل می کنند که ایشان فرمود: اگر کسی با مال یتیمی که در اختیار او قرار داده شده، کار کند به شرط ضمانت آن مال، سود آن، مال یتیم خواهد بود. به ایشان گفتیم: این که خداوند در این آیه می فرماید: «وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعرُوفِ» به چه معناست؟ فرمود: منظور از آن، کسی است که خود را وقف اموال یتیمان کرده است و از آن سهمی برای خود در نظر نمی گیرد، چنین فردی می تواند به شکلی مناسب از اموالشان استفاده کند.(2)

20) ابو علی طبرسی نقل می کند که در معنی «رشداً» اختلاف نظر پیدا شد و وی آن سخنان را مطرح کرد و گفت: احتمال قوی تر آن است که منظور از آن، عقل و اصلاح مال باشد. گفت این حدیث از امام باقر علیه السلام روایت شده است.

21) طبرسی در مورد آیه «وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعرُوفِ» [و هر کس تهیدست است، باید مطابق عرف (از آن) بخورد] می گوید: معنای آن این است: کسی که فقیر است، به اندازه احتیاج و کفایت خود به صورت قرض از مال یتیم بردارد و بعدها اگر به مکنتی رسید، باید آن را به یتیم برگرداند. گفت: این حدیث از امام باقر علیه السلام روایت شده است.(3)

«لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الأَقْرَبُونَ...وَ الأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا (7)»

«لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّسَاء نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَ الأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا (7)»

[برای مردان از آن چه پدر و مادر و خویشاوندان (آنان) بر جای گذاشته اند، سهمی است و برای زنان (نیز) از آن چه پدر و مادر و خویشاوندان (آنان) بر جای گذاشته اند، سهمی (خواهد بود)؛ خواه آن (مال) کم باشد یا زیاد. نصیب هر کس، مفروض شده است]

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 248، ح 33.

2- [2] - تفسير عياشى، ج 1، ص 250، ح 43.
3- [3] - مجمع البيان، ج 3، ص 20.

1) علی بن ابراهیم: این آیه به واسطه آیه دیگر یعنی «یُوصِیکُمُ اللّهُ فِی أَوْلاَدِکُمْ»(1) (2) [خداوند به شما در باره فرزندانتان سفارش می کند] منسوخ شده است.

«وَ إِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُوْلُواْ الْقُرْبَی وَ الْیَتَامَی وَ الْمَسَاکِینُ فَارْزُقُوهُم مِّنْهُ وَ قُولُواْ لَهُمْ قَوْلاً مَّعرُوفًا (8)»

[و هر گاه خویشاوندان یتیمان و مستمندان در تقسیم (ارث) حاضر شدند، (چیزی) از آن را به ایشان ارزانی دارید و با آنان سخنی پسندیده گویید]

1) عیاشی از ابابصیر و او از اباعبدالله علیه السلام در مورد آیه «وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُوْلُواْ الْقُرْبَی وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینُ فَارْزُقُوهُم مِّنْهُ» چنین نقل می کند که ایشان فرمود: آیه فرائض، آن را منسوخ کرده است.(3)

2) در روایت دیگری از ابابصیر آمده است که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُوْلُواْ الْقُرْبَی» پرسیدم و ایشان فرمود: آیه فرائض آن را نسخ کرده است.(4) مؤلف می گوید: ممکن است دو روایت ناسخ و غیرناسخ را با یکدیگر جمع کرد؛ بدین صورت که روایت ناسخ را بر این فرض بگیریم که وجوب بخشش را نسخ می کند و روایت غیر ناسخ را بر فرض جایز و مستحب بودن بخشش بگیریم و بدین شکل میان دو روایت، منافاتی وجود ندارد و خدا آگاهتر است.(5)

3) ابوعلی طبرسی می گوید: مردم در این آیه، دو گونه اختلاف نظر دارند: یکی از آنها این است که این آیه، محکم و غیر منسوخ است و این حدیث از امام باقر علیه السلام روایت شده است.(6)

1- [1] - مجمع البیان، ج 3، ص 21.
2- [2] - نساء/ 11.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 140.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 248، ح 34.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 248، ح 35.
6- [6] - مجمع البیان، ج 3، ص 23.

4) محمد شیبانی در نهج البیان می گوید: گروهی دیگر گفتند: این آیه مسنوخ نیست، بلکه به عنوان روزی و نیاز اندک به کسانی که خدا ذکر کرده، داده می شود. و گفت که این حدیث از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است.

مؤلف می گوید: این روایت از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام، مؤید این مطلب است که این آیه، محکم و غیرمنسوخ می باشد و به افراد مذکور در آیه به عنوان روزی و نیاز اندک داده می شود و روایت ناسخ، وجوب بخشش به آنها را به واسطه آیه میراث، نسخ می کند.

«وَ لْیَخْشَ الَّذِینَ لَوْ تَرَکُواْ مِنْ خَلْفِهِمْ...فِی بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَیَصْلَوْنَ سَعیرًا (10)»

«وَ لْیَخْشَ الَّذِینَ لَوْ تَرَکُواْ مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّیَّةً ضِعافًا خَافُواْ علَیْهِمْ فَلْیَتَّقُوا اللّهَ وَ لْیَقُولُواْ قَوْلاً سَدِیدًا (9) إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوَالَ الْیَتَامَی ظُلْمًا إِنَّمَا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَیَصْلَوْنَ سَعیرًا (10)»

[و آنان که اگر فرزندان ناتوانی از خود بر جای بگذارند، بر (آینده) آنان بیم دارند، باید (از ستم بر یتیمان مردم نیز) بترسند. پس باید از خدا پروا دارند و سخنی (بجا و) درست گویند * در حقیقت، کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند و به زودی در آتش فروزان درآیند]

1) محمد بن یعقوب از تعدادی از یاران ما و آنها از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعه نقل کرده اند که امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی دو مجازات را به خورندگان مال یتیم وعده داده است: یکی از آنها مجازات آخرت، یعنی جهنم می باشد و اما مجازات دنیا، این آیه شریفه است که می فرماید: «وَلْیَخْشَ الَّذِینَ لَوْ تَرَکُواْ مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّیَّةً ضِعافًا خَافُواْ علَیْهِمْ» یعنی باید از آن بترسند که کودکانی پس از آنان باقی بمانند و با آنان به مانند برخوردی که با این یتیمان داشتند، رفتار شود.(1)

2) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم و او از پدرش، از ابن ابی عمیر، از

1- [1] - کافی، ج 5، ص 128، ح 1.

هشام بن سالم، از عجلان ابی صالح نقل می کند که در مورد کسی که مال یتیم را می خورد از امام صادق علیه السلام پرسیدم و ایشان فرمود: حال او مانند کسی است که خداوند در این آیه شریفه می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوَالَ الْیَتَامَی ظُلْمًا إِنَّمَا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَیَصْلَوْنَ سَعیرًا» سپس بدون این که از ایشان سئوال کنم، چنین ادامه دادند: هر که سرپرستی یتیمی را تا پایان مدت یتیمی اش بر عهده بگیرد و یا خودش بی نیاز شود، خداوند همان گونه که برخورنده مال یتیم، عذاب جهنم را واجب می کند، بر او بهشت را واجب می گرداند.(1)

3) محمد بن یعقوب از تعدادی از دوستان ما و آنها از سهل بن زیاد و او از احمد بن محمد بن ابی نصر نقل می کند که از ابالحسن علیه السلام در مورد مردی که مال یتیمانی در دست اوست، پرسیدم و این که به آن مال احتیاج پیدا کرده است و از آن برداشته و نیت کرده است که آن را برگرداند. ایشان فرمود: شایسته نیست که از این مال بخورد، مگر با میانه روی و اعتدال، و نباید اسراف کند، و اگر نیتش این باشد که آن مال را به یتیمان باز نگرداند، به منزله کسی است که خداوند می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوَالَ الْیَتَامَی ظُلْمًا»(2)

4) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از یکی از دوستان خود، از آدم بن اسحاق، از عبدالرزاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمود: این آیه در مورد کسی نازل شده که مال یتیم را از روی ظلم و ستم بخورد: «إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوَالَ الْیَتَامَی ظُلْمًا» خورنده مال یتیم در روز قیامت، آتش جهنم در شکمش به التهاب درآمده و از دهانش خارج می شود و همه اهل قیامت می فهمند که او خورنده مال یتیم است.(3)

5) علی بن ابراهیم می گوید: پدرم از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم و از امام صادق علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که به معراج رفتم، قومی را دیدم که آتش به دهانشان پرتاب شده و از پشت آنان خارج می شود. گفتم: ای جبرئیل! اینان کیستند؟ فرمود: اینان کسانی هستند که مال یتیم را به زور خوردند.

1- [1] - کافی، ج 5، ص 128، ح 2.

2- [2] - کافی، ج 5، ص 128، ح 3.
3- [3] - کافی، ج 5، ص 126، ح 3.

6) ابن بابویه از علی بن احمد، از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل(1)، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان نقل کرده که امام رضا علیه السلام در جواب سئوالات وی، به او چنین نوشت: خوردن مال یتیم از روی ظلم و ستم، به دلیل مفسده های زیادی، حرام شده است؛ آن مفسده ها چنین است: اول این که کسی که به زور، مال یتیم را بخورد، در کشتن او دست داشته است؛ چرا که یتیم نیازمند است و قادر به نگهداری و انجام امور خود نیست و کسی را ندارد که مانند پدر و مادرش، مراقبت و کفایت از او را بر عهده بگیرد و اگر مالش را بخورد، مانند این است که او را به قتل رسانده و بی چیز و ندار کرده است. علی رغم این که خداوند متعال ، چنین کسی را از عذاب ترسانده و فرموده است: «وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُواْ مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافًا خَافُواْ عَلَيْهِمْ» به گفته امام باقر علیه السلام، خداوند، دو مجازات را به خورنده مال یتیم وعده داده است: مجازات در دنیا و در آخرت. در حرام دانستن مال یتیم، فوائدی است، از جمله این که یتیم بر روی پای خودش می ایستد و مستقل می شود و فرزندان کسی که مال یتیم را در دست دارد، از عواقب کارهایی که در حق یتیم انجام می دهد، مصون می مانند و نیز آن شخص از مجازاتی که خداوند وعده آن را داده است، نجات می یابد. علاوه بر این که در غیر این صورت، یتیم اگر به مرحله درک و فهم رسید، می تواند انتقامش را بگیرد و تا زمانی که هر دو بمیرند، کینه و دشمنی و نفرتی در میان آنها ایجاد می شود.(2)

7) عیاشی از عبد الاعلی مولای آل سام نقل می کند که امام صادق علیه السلام بدون مقدمه فرمود: هر که ظلم و ستم روا دارد، خداوند آن مظلوم را بر او و فرزندانش و بر فرزندان فرزندانش چیره و غالب می گرداند. گفت: با خودم گفتم، او ظلم می کند و مظلوم بر فرزند یا فرزند فرزندش تسلط خواهد یافت؟! و ایشان قبل از این که من سخنی بگویم، فرمود: خداوند می فرماید: «وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُواْ مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافًا خَافُواْ عَلَيْهِمْ»(3)

8) سماعه از امام صادق علیه السلام با امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل

1- [1] - محمد بن اسماعیل برمکی رازی از علی بن عباس روایت کرده و محمد بن أبی عبدالله در جاهای زیادی از او روایت کرده است. به معجم رجال الحدیث مراجعه شود: ج 15، ص 92.
2- [2] - علل الشرائع، ص 349، ح 1، باب 238.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 249، ح 37.

می کند که ایشان فرمود: خداوند، دو مجازات را در مال یتیم قرار داد: یکی از آنها مجازات آخرت است که همان جهنم می باشد و دیگری مجازات دنیاست «وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُواْ مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافًا خَافُواْ عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللّهَ وَلْيَقُولُواْ قَوْلاً سَدِيدًا» سپس فرمود: منظور این است که خورنده مال یتیم باید از این بترسد که فرزندانی از خود باقی بگذارد و با آنها به مانند رفتار او با یتیمان برخورد شود.(1)

9) حلبی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که در کتاب علی بن ابی طالب علیه السلام آمده است: کسی که مال یتیم را از روی ظلم و ستم بخورد، سرانجام کار بدش را فرزندان پس از او خواهند چشید و فرمود: این مجازات در دنیاست که خداوند نیز می فرماید: «وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُواْ مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعافًا خَافُواْ عَلَيْهِمْ» [و آنان که اگر فرزندان ناتوانی از خود بر جای بگذارند بر (آینده) آنان بیم دارند] و در مورد مجازات آخرت نیز می فرماید: «إن الذین یأکلون أموال الیتامی ظلما إنما یأکلون فی بطونهم ناراً و سیصلون سعیراً».(2)

10) محمد بن مسلم از یکی از دو امام مذکور علیه السلام نقل می کند که به ایشان گفتم: با چه مقدار از خوردن مال یتیم، آتش جهنم بر شخص واجب می شود؟ فرمود: حتی با دو درهم.(3)

11) سماعه از امام صادق علیه السلام یا امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند از ایشان در مورد خورنده مال یتیم پرسیدم که آیا برای او راه توبه نیز وجود دارد؟ فرمود: باید آن مال را به صاحبانش برگرداند _ و فرمود: _ چرا که خداوند می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعيرًا»(4) [در حقیقت، کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند].

12) احمد بن محمد نقل می کند، از امام موسی بن جعفر علیه السلام در مورد مردی پرسیدم که مال یتیمانی در دست اوست و بدان محتاج شده و از آن مال برداشته است و خرج خود و همسرش می کند و قصد دارد که آن مال را به یتیمان

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 249، ح 38.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 249، ح 39.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 249، ح 40.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 250، ح 41.

بازگرداند؛ آیا او از کسانی است که خداوند می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوَالَ الْیَتَامَی ظُلْمًا» [در حقیقت کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند] فرمود: خیر، اما شایسته است که تنها با میانه روی و بدون اسراف از آن مال بخورد. گفتم: چه مقدار از مال یتیم را اگر بخورد و نیت کند که آن را بر نگرداند، به مانند کسی می شود که در شکمش آتش جهنم را فرو می برد؟ فرمود: اگر از طرف خود او و با نیت او باشد که آن مال را به یتیمان بازنگرداند، در این صورت، کم و زیاد آن فرقی ندارد.(1)

13) زراره و محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می کنند که ایشان فرمود: هر که با مال یتیم کار کرده و در آن ضرر و زیان کند، خود، ضامن آن است و سود آن کار برای یتیم می باشد. آن دو گفتند به ایشان عرض کردیم: خداوند می فرماید: «وَمَن کَانَ فَقِیرًا فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعرُوفِ»(2) [و هر کس تهیدست است باید مطابق عرف (از آن) بخورد] فرمود: هر که خود را وقف مال یتیمان کند و چیزی از آن سهم خود نگرداند، می تواند به شکلی مناسب از مالشان استفاده کند.(3)

14) عجلان نقل می کند به امام صادق علیه السلام گفتم: چه کسی مال یتیم را می خورد؟ فرمود: کسانی که خداوند در توصیف آنان می فرماید: «إِنَّمَا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَیَصْلَوْنَ سَعیرًا» [جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند] و بدون این که از ایشان بپرسم فرمود: هر که تا پایان مدت یتیمی یک یتیم، نگهداری از او را بر عهده بگیرد و یا یتیم، خودش بی نیاز شود، خداوند، بهشت را بر او واجب می گرداند؛ همان طور که جهنم را بر خورنده مال یتیم واجب کرده است.(4)

15) ابا ابراهیم نقل می کند: از ایشان در مورد مردی پرسیدم که مالی را به صورت معامله یا قرض از کسی نزد خود داشت و هنوز قرض آن فرد را پرداخت نکرده بود که او (طلبکار) از دنیا رفت و یتیمان خردسالی نیز پس از او باقی ماندند که این قرض به آنان می رسید و او نتوانست قرض آنان را بدهد. آیا او جزو کسانی است که مال یتیم را به زور می خورند؟ فرمود: اگر قصد پرداخت قرضشان را دارد،

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 250، ح 42.

2- [2] - نساء/ 6.
3- [3] - تفسير عياشى، ج 1، ص 250، ح 43.
4- [4] - تفسير عياشى، ج 1، ص 251، ح 44.

خیر.(1)

16) ابا ابراهیم از احول نقل می کند، از موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: کسی که مالی را می خورد و قصد پرداخت آن را ندارد، جزو کسانی است که اموال یتیمان را می خورند؟ فرمود: بله.(2)

17) عبید بن زراره از امام صادق علیه السلام نقل می کند: از ایشان در مورد گناهان کبیره سئوال کردم، فرمود: یکی از آنها، به زور خوردن مال یتیم است. در این مورد میان اصحاب ما اختلاف نظر نیست. و الحمدلله.(3)

18) ابی جارود از امام باقر علیه السلام نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در روز قیامت، مردمانی از قبرهایشان برمی خیزند که از دهانشان آتش، زبانه می‌کشد. به ایشان گفتند: ای رسول خدا! اینان کیستند؟ فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوَالَ الْیَتَامَی ظُلْمًا إِنَّمَا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَیَصْلَوْنَ سَعیرًا»(4) [در حقیقت کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند].

19) ابا بصیر نقل میکند، به اباجعفر علیه السلام عرض کردم: خداوند به شما خیر دهد، چه عملی بنده را به راحتی وارد جهنم می کند؟ فرمود: هر که درهمی از مال یتیم بخورد و ما یتیمانیم.(5)

«یُوصِیکُمُ اللّهُ فِی أَوْلاَدِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنثَیَیْنِ... (11)»

[خداوند به شما در باره فرزندانتان سفارش می کند؛ سهم پسر چون سهم دو دختر است]

1) علی بن ابراهیم نقل می کند که ابا جعفر علیه السلام در مورد این آیه فرمود: اگر مردی بمیرد و فرزندانی پس از او باقی بمانند، به فرزند پسر دو برابر دختر سهم ارث می رسد.(6)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 251، ح 45.

2- [2] - فسیر عیاشی، ج 1، ص 251، ح 45.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 251، ح 46.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 251، ح 47.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 251، ح 48.
6- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 140.

2) عیاشی از ابا جمیله مفضل بن صالح و او از بعضی از صحابه و آنها از یکی از دو امام بزرگوار علیه السلام نقل می کنند که ایشان فرمودند: فاطمه سلام الله علیها نزد ابوبکر رفت و سهم ارث خود از پیامبر صلی الله علیه و آله را از او طلب کرد؟ ابوبکر گفت: کسی از پیامبر خدا ارث نمی برد. فاطمه سلام الله علیها فرمود: آیا به خدا کفر می ورزی و قرآن را تکذیب می کنی؟ خداوند می فرماید: «یُوصِیکُمُ اللّهُ فِی أَوْلاَدِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنثَیَیْنِ»(1)

3) ابن بابویه نقل می کند که علی بن احمد رحمت خدا بر او باد، برای ما گفت که محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان، از امام رضا علیه السلام نقل کرد که برای ایشان نامه ای نوشته بود و ایشان در پاسخ سئوالاتش چنین نوشت: دلیل این که نصف سهم ارث مردان به زنان می رسد، این است که اگر زن ازدواج کند، مهریه می گیرد واین مرد است که باید آن را پرداخت کند و دلیل دیگر این که زن، جزو اهل بیت مرد است و در موقع احتیاج، مرد باید به او خرجی و نفقه بدهد، اما زن نباید خرج مرد را بدهد و در موقع احتیاج به او نفقه پرداخت کند و بدین دلیل، خداوند سهم ارث مردان را بیشتر از زنان قرار داد و همچنین در این آیه می فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّسَاء بِمَا فَضَّلَ اللّهُ بَعضَهُمْ عَلَی بَعضٍ وَ بِمَا أَنفَقُواْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ»(2) (3) [مردان سرپرست زنانند به دلیل آن که خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و (نیز) به دلیل آن که از اموالشان خرج می کنند].

4) ابن بابویه نقل می کند که علی بن حاتم از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسین بن ولید، از ابن بکیر، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام برای ما نقل کرد که به ایشان گفت: چرا سهم ارث مردان، دو برابر زنان است؟ حضرت فرمود: تا آن را مهریه زن قرار دهد. (4)

5) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم و از پدرش، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبدالرحمن، از امام رضا علیه السلام چنین نقل می کند که به ایشان گفتم: جانم فدایتان، اگر مردی بمیرد، فرزندان او چه پسر و چه دختر، از لحاظ نسبت و

1- [2] - تفسير عياشى، ج 1، ص 251، ح 49.
2- [3] - علل الشرايع، ص 349، ح 1، باب 238.
3- [4] - نساء/ 34.
4- [5] - علل الشرائع، ص 348، ح 2، باب 238.

نزدیکی به او در یک درجه قرار دارند و یکسانند؛ پس چرا فرزندان دختر، نصف سهم پسران، ارث می برند در حالی آنان ضعیف تر و کم چاره تر از مردانند؟ فرمود: برای این خداوند متعال، مردان را یک درجه بر زنان برتری داد که هزینه زنان بر عهده مردان است.(1)

6) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از ابن ابی عمیر، از هشام و حماد، از احول نقل می کنند که ابن ابی عوجاء به من گفت: زن بیچاره و ناتوانی که تنها یک سهم می برد چه باید بکند در حالی که مرد دو سهم می برد؟ گفت: چند نفر از صحابه ما از امام صادق علیه السلام در این باره چنین نقل می کردند که ایشان فرمود: وظیفه جهاد و نفقه و دیه بر عهده زن نیست و این ها بر عهده مرد می باشد و بدین دلیل است که زن یک سهم و مرد دو سهم می برد.(2)

7) محمد بن یعقوب از احمد بن محمد، از علی بن حسین، از علی بن اسباط، از حسن بن علی، از عبد الملک حیدر، از حمزه بن حمران نقل می کند که به امام صادق علیه السلام گفتم: چه کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله ارث برد؟ فرمود: فاطمه سلام الله علیها کالا و اثاثیه خانه و هر آن چه را که از آن پیامبر صلی الله علیه و آله بود، به ارث برد.(3)

8) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش از ابن ابی عمیر، از جمیل بن دراج، از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمود: علی علیه السلام علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه سلام الله علیها آن چه از پیامبر صلی الله علیه و آله باقی مانده بود را به ارث بردند.(4)

«... فَإِن کُنَّ نِسَاء فَوْقَ اثْنَتَیْنِ فَلَهُنَّ...فَلأُمِّهِ السُّدُسُ مِن بَعدِ وَصِیَّهٍ یُوصِی بِهَا أَوْ دَیْنٍ»

«... فَإِن کُنَّ نِسَاء فَوْقَ اثْنَتَیْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَکَ وَ إِن کَانَتْ وَاحِدَهً فَلَهَا النِّصْفُ وَ لأَبَوَیْهِ لِکُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَکَ إِن کَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَّمْ یَکُن لَّهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِن کَانَ لَهُ إِخْوَهٌ فَلأُمِّهِ السُّدُسُ مِن بَعدِ وَصِیَّهٍ یُوصِی بِهَا أَوْ دَیْنٍ»

1- [1] - کافی، ج 7، ص 84، ح 1.

2- [2] - کافی، ج 7، ص 85، ح 3.
3- [3] - کافی، ج 7، ص 86، ح 2.
4- [4] - کافی، ج 7، ص 86، ح 1.

[و اگر (همه ورثه) دختر (و) از دو تن بیشتر باشند، سهم آنان دو سوم ماترک است و اگر (دختری که ارث می برد) یکی باشد، نیمی از میراث از آن اوست و برای هر یک از پدر و مادر وی (=متوفی) یک ششم از ماترک (مقرر شده) است. این در صورتی است که (متوفی) فرزندی داشته باشد، ولی اگر فرزندی نداشته باشد و (تنها) پدر و مادرش از او ارث برند، برای مادرش یک سوم است (و بقیه را پدر می برد) و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می برد؛ (البته همه اینها) پس از انجام وصیتی است که او بدان سفارش کرده یا دینی (که باید استثنا شود).]

1) شیخ در کتاب تهذیب با سند خود از حسن بن محمد بن سماعه، از حسن بن محبوب، از حماد ذی ناب، از ابا بصیر، از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که بمیرد و دو دختر و یک پدر پس از او باقی بمانند، چنین نقل می کند که ایشان فرمود: «پدر یک ششم و بقیه از آنِ دو دختر می باشد» و ادامه داد: «اگر چند دختر و دو پسر نیز پس از خود باقی بگذارد، چیزی از سهم یک ششم پدر کم نمی شود». گفتم: اگر چند دختر و دو پسر و یک مادر پس از او باقی بمانند چه؟ فرمود: «سهم مادر، یک ششم و بقیه بدین صورت تقسیم می شود که به پسر دو برابر سهم دختر ارث می رسد».(1)

2) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر، و محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبدالرحمن، از صفوان یا عمر بن اذینه، از محمد بن مسلم، چنین نقل می کند که امام باقر علیه السلام، کتاب فرائض را که به املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و دست خط علی علیه السلام است، برای من خواند و در آن دیدم که چنین نوشته است: مردی که بمیرد و دختر و مادرش از او باقی بماند، برای دختر نصف است، یعنی سه سهم و برای مادر، یک ششم است، یعنی یک سهم؛ یعنی مال به چهار سهم تقسیم می شود: بخشی که شامل سه سهم باشد از آن دختر است و بخشی که شامل یک سهم است از مادر است. گفت: همچنین دیدم که در آن کتاب نوشته است: مردی که یک دختر و پدرش پس از او باقی بمانند، نصف ارث که سه سهم می باشد از آن دختر و یک ششم، سهم پدر می باشد؛ یعنی کل مال به چهار سهم تقسیم می شود، بخشی شامل سه سهم از آن دختر و بخش یک سهم

1- [1] - کافی، ج 7، ص 86، ح 1.

از آن پدر است.

محمد گفت: همچنین در آن کتاب خواندم: مردی که پدر و مادر، و یک دختر پس از او باقی بمانند، دختر، نصف ارث که سه سهم است را به ارث می برد و پدر و مادر هر یک، یک ششم آن را. مال به پنج سهم تقسیم می شود: بخشی که شامل سه سهم است از آن دختر و بخشی که شامل دو سهم است از آن پدر و مادر است.

مؤلف می گوید: مفهوم آن آیه این است که اگر مردی بمیرد و یک دختر و یک پدر یا مادر پس از او باقی بمانند، واجب آن است که دختر، نصف آن ارث و یکی از پدر یا مادر، یک ششم آن را به ارث ببرند و بقیه آن به دختر و یکی از والدین به صورت یک چهارم می رسد و واجب آن است که ارث را به شش قسمت تقسیم کنند که دختر، نصف؛ یعنی سه سهم و یکی از پدر و مادر یک سهم، معادل یک ششم آن را به ارث می برند و دو سهم باقی می ماند که به دختر و به یکی از پدر یا مادر می رسد. بدین ترتیب، نصف ارث که سه سهم بود از آن دختر می باشد. با این وجود، سه چهارم ارث به او رسیده و سهم پدر یا مادر که یک ششم بود، به هر کدام یک چهارم، ارث رسیده است و دختر پس از دریافت ارث، سه چهارم کل مال را داراست و یکی از پدر یا مادر، یک چهارم آن را به دست آورده است. و این امر واجب، موقع پرداخت به صورت کسر تقسیم می شود و با تقسیم شدن ارث به دوازده سهم، این امر درست است؛ چرا که دختر، شش سهم و یکی از پدر یا مادر، دو سهم به ارث می برند که با این وجود، چهار سهم باقی می ماند که سه تای آن از آن دختر است و یکی از پدر یا مادر، یک سهم به ارث می برند و بدین ترتیب، دختر نه سهم از دوازده سهم که همان سه چهارم است و یکی از پدر یا مادر، سه تا از دوازده سهم که همان یک چهارم است را به ارث می برند.

اگر مردی بمیرد و یک دختر و پدر و مادر پس از او باقی بمانند، واجب آن است که ارث را به شش قسمت تقسیم کنند که یک سهم برای ردّ آن به دختر خواهد بود و پدر و مادر یک پنجم دریافت می کنند؛ ولی شش سهم، موقع پرداخت، همان طور که دیدید به صورت کسر تقسیم می شود، و صحیح آن است که ارث را به سی قسمت تقسیم کنند و نصف آن که پانزده سهم است به دختر می رسد و دو ششم آن که ده سهم است از آن پدر و مادر می باشد و بدین ترتیب، پنج سهم باقی می ماند که دختر، سه تای آن را و هر یک از پدر و مادر، یک سهم از آن را به ارث

ص:269

می برند و بدین ترتیب دختر، سه پنجم مال را دریافت کرده و هر یک از پدر و مادر یک پنجم مال را به دست می آورند. اگر پس از فوت مردی، دو دختر و یکی از پدر یا مادر باقی بمانند، واجب آن است که ارث به شش قسمت تقسیم شود و دو دختر دو سوم و یکی از پدر یا مادر، یک ششم دریافت می کنند و یکی باقی می ماند که به دو دختر داده می شود و به یکی از پدر و مادر، یک پنجم می رسد که می توان آن را به سی قسمت تقسیم کرد: دو سوم آن مساوی بیست سهم و یک ششم آن پنج سهم می شود و پنج سهم برای پرداخت باقی می ماند که چهار تا از آن دو دختر و یکی از آن سهم پدر و یا مادر می شود و بدین ترتیب، دو دختر بیست و چهار سهم و یکی از پدر یا مادر، شش سهم را به ارث برده اند.

3) محمد بن یعقوب از تعدادی از اصحاب، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از تعدادی از دوستان ما، از احمد بن محمد، از علی بن ابراهیم و همه آنها از پدرش، از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از ابی ایوب خزار، از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که از وی راجع به مردی که بمیرد و پدر و مادرش پس از او باقی بمانند، پرسید و ایشان فرمود: پدر دو سهم و مادر یک سهم به ارث می برد.(1)

4) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش و از ابن ابی عمیر و محمد بن عیسی و همه آنها از یونس، از عمر بن اذینه چنین نقل می کنند که به زراره گفتم: مردم مسائلی در مورد واجبات را از امام صادق علیه السلام و پدرش صلوات الله علیه نقل می کنند که آن را برای تو مطرح می کنم و هر کدام از آنها که باطل است، بگو این باطل است و هر کدام که حق است، بگو حق است و آن را جایی نقل نکن و ساکت باش. به او گفتم: مردی از این دو بزرگوار علیه السلام نقل می کند که آنها فرمودند: کسی که بمیرد، پدر و مادر و برادران مادری اش پس از او ارثی نمی برند. زراره گفت: به خدا قسم که این باطل است. من تو را از موضوعی آگاه می سازم، چیزی برایت روایت نمی کنم. به خدا قسم که عین حقیقت است: مرد اگر بمیرد و پدر و مادرش پس از او باقی بمانند، مادر یک سوم و پدر دو سوم سهم، ارث می برند که در قرآن نیز موجود است و اگر برادرانی نیز داشته باشند؛ یعنی متوفی برادرانی از طرف پدر یا مادر داشته باشد، مادر یک ششم و پدر پنج ششم به ارث می برند و این سهم ارث بیشتر برای پدر به خاطر تأمین مخارج زندگی است و اما

1- [1] - کافی، ج 7، ص 91، ح 1.

برادران مادری از پدر نیستند و مانع از رسیدن سهم یک سوم مادر به او نمی شوند و ارث نمی برند و اگر کسی بمیرد و مادر و برادران و خواهران از پدر و مادر و برادران و خواهرانی از پدر و برادران و خواهرانی از مادر، پس از او باقی بمانند و پدر او نیز زنده نباشد، آنها ارثی نمی برند و مانع از رسیدن سهم ارث مادر به او نمی شوند، چرا که کلاله را به ارث نمی برد.(1)

5) همچنین محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، و او از پدرش و او از ابن ابی عمیر، و او از سعد بن ابی خلف، و او از ابی عباس، و از امام صادق علیه السلام نقل می کند: اگر میت، دو برادر داشته باشد، آنها مانع از سهم ارث یک سوم مادر به او می شوند و اگر تنها یک برادر داشته باشد، مانع نمی شوند و اگر چهار خواهر داشته باشد، مادر به سهم یک سوم خود نمی رسد، چرا که آنها به مانند دو برادرند و اگر سه خواهر باشند، مانع سهم ارث مادر نمی شوند.(2)

6) محمد بن یعقوب از ابی علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از ابی ایوب خزاز، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمود: میت اگر دو برادر یا چهار خواهر داشته باشد، مادر او به سهم یک سوم خود می رسد.(3)

7) او از تعدادی از اصحاب و آنها از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از عبدالله بن بحر، از حریز، از زراره نقل کرده که امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای زراره! نظر تو راجع به ارث مردی که پدر و مادر و برادران مادری اش پس از مرگ او باقی بمانند، چیست؟ زراره گفت به ایشان گفتم: به مادر، یک ششم ارث و بقیه به پدر می رسد. فرمود: از کجا این را گفتی؟ گفتم: شنیدم که خداوند عز و جل در قرآن می فرماید : «فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلأُمِّهِ السُّدُسُ» [و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می برد] ایشان به من فرمودند: وای بر تو ای زراره! آنان برادران از طرف پدرند و اگر برادران از طرف مادر باشند، مانع رسیدن سهم یک سوم به مادر نمی شوند.(4)

8) شیخ در تهذیب با سندش از حسن بن محمد بن سماعه و او از مردی و آن

1- [1] - کافی، ج 7، ص 91، ح 1، باب 17.
2- [2] - کافی، ج 7، ص 92، ح 2.
3- [3] - کافی، ج 7، ص 92، ح 4.
4- [4] - کافی، ج 7، ص 92، ح 7.

مرد از عبدالله بن وضاح(1)، از ابابصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که ایشان در مورد زنی که بمیرد و شوهر و مادر و پدر و برادرانش پس از او باقی بمانند، چنین فرمود: اگر ارث را به شش سهم تقسیم کنیم، شوهر نصف ارث یعنی سه سهم می برد و پدر یک سوم ارث که دو سهم است و مادر یک ششم که یک سهم است را به ارث می برند و برادران سهمی نمی برند تا از سهم مادر بکاهند یا بر سهم پدر بیافزایند. خداوند متعال در قرآن می فرماید:«فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلأُمِّهِ السُّدُسُ»(2) [و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می برد].

9) شیخ با سندش از علی بن ابراهیم، از پدرش از نوفلی، از سکونی، از ابو عبدالله علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمود: اولین چیزی که از مال مرده خرج می شود برای کفن، سپس بدهی و سپس وصیت و پس از آن برای ارث است.(3)

10) ابن بابوی_ه در کت_اب الفقیه با سندش از عاصم بن حمی_د، از محم_د بن قی_س، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: اول بدهی پیش از وصیت و بعد از بدهی، نوبت وصیت است و پس از آن ارث، بعد از وصیت است. مهم ترین قاضی، کتاب خداوند است.(4)

11) عیاشی از سالم اشل نقل می کند که از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند متعال، پدر و مادر را در همه وارثان وارد کرده و سهم یک ششم را از آنان کم نکرده است.

12) بکیر بن اعین از امام صادق علیه السلام نقل می کند: فرزندان و برادران،کسانی هستند که سهم آنان زیاد و کم می شود.(5)

13) ابی عباس می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: یک برادر و یک خواهر از یک سوم، محروم نمی شوند، مگر این که دو برادر یا یک برادر و دو خواهر باشند. خداوند متعال می فرماید: «فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلأُمِّهِ

1- [1] - عبدالله بن وضاح ابو محمد، کوفی، مورد اعتماد، از موالی، مدّت زیادی همراه ابا بصیر یحیی بن قاسم بود و او را می شناخت و کتاب های متعددی از اوست، از جمله کتاب نماز که بیشتر آن از ابا بصیر است. به کتاب رجال نجاشی مراجعه شود، ص 215 ت. 560 معجم رجال حدیث ج 10، ص 364.

2- [2] - تهذیب، ج 9، ص 283، ح 1023.

3- [3] - تهذیب، ج 9، ص 171، ح 698.

4- [4] - من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 143، ح 489.

5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 251، ح 50.

السُّدُسُ»(1) [و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می برد].

14) فضل بن عبدالملک نقل می کند که از امام صادق علیه السلام در مورد سهم مادر و دو خواهر پرسیدم و ایشان فرمود: یک سوم است، چرا که خداوند می فرماید: «فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلأُمِّهِ السُّدُسُ» (اگر برادرانی داشته باشد) و نمی فرماید: اگر خواهرانی داشته باشد.(2)

15) زراره از امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلأُمِّهِ السُّدُسُ» [و اگر او برادرانی داشته باشد مادرش یک ششم می برد] پرسید و ایشان فرمود: یعنی برادران از پدر و مادر یا تنها برادران از طرف پدر.(3)

16) محمد بن قیس نقل می کند که از امام باقر علیه السلام شنیدم که در مورد بدهی و وصیت چنین می فرماید: بدهی، قبل از وصیت و وصیت، پس از بدهی و سپس ارث می باشد و وصیتی برای وارث نمی باشد.(4)

«... اباؤُكُمْ وَ أَبناؤُكُمْ لاَ تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً فَرِيضَةً مِّنَ اللّهِ إِنَّ اللّهَ كَانَ علِيما حَكِيمًا (11)»

[شما نمیدانید پدران و فرزندانتان کدام یک برای شما سودمندترند. (این) فرضی است از جانب خدا، زیرا خداوند، دانای حکیم است]

1) محمد بن یعقوب از تعدادی از اصحاب و آنها از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از ابراهیم بن مِهزَم، از ابراهیم کرخی، از فرد مورد اطمینانی از دوستان برای ما نقل کرد که در مدینه، ازدواج کردم و ابا عبدالله علیه السلام به من فرمود: اوضاع زندگی ات چگونه است؟ گفتم: هر خوبی که در زنی باشد، من در این زن دیده ام؛ ولی او به من خیانت کرده است. فرمود: چه خیانتی؟ گفتم: دختر، زاییده است. ایشان فرمود: بدین دلیل از او ناراضی هستی؟ خداوند بلند مرتبه می فرماید: «اباؤُكُمْ وَأَبناؤُكُمْ لاَ تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً»(5) [شما نمی

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 252، ح 51.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 252، ح 52.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 252، ح 53.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج ،1 ص 252، ح 54.
5- [5] - کافی، ج 6، ص 4، ح 1.

دانید پدران و فرزندانتان کدام یک برای شما سودمندترند.]

«وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِن لَّمْ يَكُن...تَرَكْتُم مِّن بَعدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ...(12)»

«وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِن بَعدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّكُمْ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُم مِّن بَعدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ...(12)»

[و نیمی از میراث همسرانتان از آن شما (شوهران) است، اگر آنان فرزندی نداشته باشند و اگر فرزندی داشته باشند، یک چهارم ماترک آنان از آن شماست؛ (البته) پس از انجام وصیتی که بدان سفارش کرده اند یا دینی (که باید استثنا شود) و یک چهارم از میراث شما برای آنان است، اگر شما فرزندی نداشته باشید و اگر فرزندی داشته باشید، یک هشتم برای میراث شما از ایشان خواهد بود؛ (البته) پس از انجام وصیتی که بدان سفارش کرده اید یا دینی (که باید استثنا شود)]

1) شیخ در کتاب تهذیب با سند خود از احمد بن محمد، از محسن بن احمد، از ابان بن عثمان، از اسماعیل جعفی، از ابا جعفر امام صادق علیه السلام در مورد سهم ارث شوهر و پدر و مادر سئوال کرد و ایشان فرمود: «به شوهر، نصف ارث و به مادر یک سوم و بقیه آن به پدر می رسد» و در مورد سهم ارث زن و پدر و مادر سئوال کرد و ایشان پاسخ داد: به زن یک چهارم و به مادر یک سوم و بقیه به پدر می رسد.(1)

2) شیخ با سند خود از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن دراج، از اسماعیل بن عبدالرحمن جعفی، از امام باقر علیه السلام در مورد سهم ارث شوهر و پدر و مادر پرسید و ایشان پاسخ داد: به شوهر، نصف ارث و به مادر یک سوم و بقیه آن به پدر می رسد.(2)

3) شیخ با سند خود از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر و محمد بن عیسی بن یونس و همه آنها از عمر بن اذینه، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که کتاب فرائض را که به املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و دست خط علی علیه السلام بود، در حضور ایشان می خواندم و در آن چنین نوشته

1- [1] - تهذيب، ج 9 ،ص 284، ح 102.
2- [2] - تهذيب، ج 9، ص 284 ، ح 1029.

بود: زنی که بمیرد و شوهر و پدر و مادرش پس از او باقی بمانند، به شوهر، نصف ارث که سه سهم است و به مادر یک سوم کامل که همان دو سهم است و به پدر یک ششم که یک سهم است، می رسد.(1)

4) عیاشی از سالم اشل نقل می کند که شنیدم امام باقر علیه السلام می گفت: خداوند، شوهر و زن را در همه ارثها وارد کرده است و از سهم یک چهارم و یک هشتم آنان نکاسته است.(2)

5) بکیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمود: اگر ارث یک زن به شوهر و پدر و مادر و فرزندان دختر و پسرش برسد، سهم شوهر یک چهارم است که در کتاب خدا آمده است و به پدر و مادر، دو ششم و بقیه آن بر اساس قاعده مرد دو برابر زن، تقسیم می شود.(3)

6) شیخ در کتاب تهذیب با سندش از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر و محمد بن عیسی و یونس و همه آنها از عمر بن اذینه نقل می کنند که او گفت: به زراره گفتم: شنیدم که محمد بن مسلم و بکیر از امام باقر علیه السلام در مورد سهم الارث شوهر و پدر و مادر و یک دختر پرسیدند و ایشان پاسخ داد: به شوهر، یک چهارم ارث؛ یعنی سه سهم از دوازده سهم می رسد و به پدر و مادر یک ششم؛ یعنی چهار سهم از دوازده سهم و بقیه که پنج سهم است به دختر می رسد؛ چرا که اگر فرزند پسر بود نیز پنج سهم از دوازده سهم که همان پنج سهم است، به او می رسید. اگر دو دختر بودند نیز، پنج سهم از دوازده سهم را داشتند؛ زیرا اگر پسر بودند، به آنان چیزی غیر از آن چه باقی ماند، یعنی پنج سهم ، نمیرسید.

وی نقل می کند که زراره گفت: این همان حق است، اگر بخواهی سرپرستی را به کناری بگذاری و ارث را از سرپرستی جدا کنی. پس تردیدی نیست که کاهش و نقصان برای کسانی است که از سوی پسر و خواهرانی از طرف پدر و مادر، زیادت دارند؛ اما همسر و برادران از طرف مادر نمی توانند آن چه را که خداوند تعیین کرده است، بکاهند.(4)

7) او با سند خود از احمد بن محمد، و از ابن رئاب، از علاء بن رزین، از

1- [1] - تهذیب، ج 9 ،ص 284 ، ح 1030.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1 ص 252 ، ح 56.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 252، ح 57.
4- [4] - تهذیب، ج 9، ص 288، ح 1040.

محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که ایشان در مورد زنی که درگذشته و ارث او به شوهر و پدر و مادر و دخترش می رسد، چنین فرمود: به شوهر، یک چهارم ارث که سه سهم از دوازده سهم است، می رسد و به پدر و مادر، هر یک، یک ششم که دو سهم از دوازده سهم می شود، می رسد و بقیه که پنج سهم است به دختر می رسد؛ چرا که اگر فرزند پسر بود، بیشتر از پنج سهم از دوازده تا به او نمی رسید؛ چرا که از سهم یک ششم پدر و مادر و یک چهارم شوهر، هیچ چیزی کم نمی شود.(1)

8) او با سند خود از حسن بن محمد بن سماعه، نقل می کند که صفوان، کتابی از موسی بن بکر را به من داد و به من گفت: این شنیده های من از موسی بن بکر است و آن را در نزد او خوانده ام و در آن آمده بود که موسی بن بکر، از علی بن سعید، از زراره نقل کرده است که در این موضوع، اختلاف نظری بین اصحاب ما وجود ندارد. از امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام در مورد زنی که پس از او شوهر و مادر و دو دخترش باقی بمانند، سئوال شد و ایشان پاسخ داد: به شوهر، یک چهارم و به مادر، یک ششم و بقیه به دو دختر می رسد و اگر آن دو دختر، پسر نیز بودند، باز هم بقیه سهم به آنها می رسید. اما اگر به جای شوهر، زن قرار داشت، به سهم او چیزی اضافه نمی شد. اگر مرده پس از خود، مادر و پدر یا زن و دختری باقی بگذارد، واجب آن است که ارث به بیست و چهار قسمت، تقسیم شود و به زن، یک هشتم که سه سهم از بیست و چهار سهم است؛ به پدر یا مادر یک ششم که چهار سهم است و به دختر، نصف ارث که دوازده سهم است، می رسد و بقیه آن که پنج سهم است به سهم های دختر و هر یک از پدر و مادر به نسبت سهم هایشان، افزوده می شود و این بقیه سهم به زن نمی رسد. اگر ارث به پدر و مادر و زن و دختر برسد، بار دیگر از بیست و چهار سهم، به پدر و مادر دو ششم که هشت سهم است؛ یعنی هر یک چهار سهم و به زن یک هشتم که سه سهم است و به دختر، نصف ارث که دوازده سهم است، می رسد و بقیه که یک سهم می باشد به دختر و پدر و مادر به نسبت سهم هایشان می رسد و به زن چیزی تعلق نمی گیرد.

اگر زنی بمیرد و پدر و شوهر و دختری از او ارث ببرند، پدر دو سهم از دوازده سهم که یک ششم است و شوهر که سه سهم از دوازده تاست و دختر، نصف

1- [1] - تهذيب، ج 9، ص 288، ح 1040.

ارث که شش سهم از دوازده تاست را به ارث می برند و بقیه ارث که تنها یک سهم است به دختر و پدر به نسبت سهم هایشان می رسد و چیزی به شوهر تعلق نمی گیرد. همه کسانی که فرزند دارند، به همراه پدر و مادر و شوهر و زن، ارث می برند و اگر دارای فرزند نبوده، اما نوه داشته باشند، چه پسر و چه دختر، به مانند فرزند خودشان محسوب می شوند. فرزندان پسران به مانند پسران، ارث پسر را برده و فرزندان دختران به مانند دختران، ارث دختر را می برند و به سهم پدر و مادر و زن و شوهر چیزی اضافه نمی شود و اگر فرزندان نوه ها یا دو پشت و یا سه پشت، بعد از آنها باشند، نیز همانند فرزند از صلب پدر، ارث می برند و همان منعی که فرزندان از صلب برای ارث ایجاد می کنند را سبب می شوند.(1)

«... وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلاَلَةً أَو امْرَأَةٌ...مُضَآرٍّ وَصِيَّةً مِّنَ اللّهِ وَاللّهُ علِيمٌ حَلِيمٌ(12)»

«... وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلاَلَةً أَو امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِن كَانُواْ أَكْثَرَ مِن ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاء فِى الثُّلُثِ مِن بَعدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَآ أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَآرٍّ وَصِيَّةً مِّنَ اللّهِ وَاللّهُ علِيمٌ حَلِيمٌ(12)»

[و اگر مرد یا زنی که از او ارث می برند کلاله (=بی فرزند و بی پدر و مادر) باشد و برای او برادر یا خواهری باشد، پس برای هر یک از آن دو، یک ششم (ماترک) است و اگر آنان بیش از این باشند در یک سوم (ماترک) مشارکت دارند؛ (البته) پس از انجام وصیتی که بدان سفارش شده یا دینی که (باید استثنا شود، به شرط آن که از این طریق) زیانی (به ورثه) نرساند. این است سفارش خدا و خداست که دانای بردبار است].

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، و محمد بن عیسی و هر دوی آنها از یونس از عمر بن اذینه از بکیر بن اعین نقل می کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: زنی که پس از مرگ او، شوهر و برادران از طرف مادرش و برادران و خواهران از طرف پدرش باقی بمانند، سهم ارث آنان چگونه است؟ فرمود: به شوهر، نصف آن که سه سهم است و به برادران از طرف مادر چه پسر و چه دختر به طور یکسان، یک سوم و بقیه سهم به برادران و

1- [1] - تهذیب، ج 9، ص 288، ح 1043.

خواهران از طرف پدر، به پسر دو برابر دختر می رسد ؛ چرا که سهم ها کم نمی شود. اما سهم شوهر از نصف ارث و سهم برادران از طرف مادر از یک سوم ارث کم نمی شود. خداوند می فرماید: «فَإِن كَانُوَاْ أَكْثَرَ مِن ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاء فِى الثُّلُثِ» [و اگر آنان بیش از این باشند در یک سوم (ماترک) مشارکت دارند] و اگر تنها یک خواهر داشته باشد، سهم او یک ششم است؛ چرا که خداوند در این آیه می فرماید: «وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلاَلَةً أَو امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِن كَانُوَاْ أَكْثَرَ مِن ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاء فِى الثُّلُثِ» [و اگر مرد یا زنی که از او ارث می برند کلاله (=بی فرزند و بی پدر و مادر) باشد و برای او برادر یا خواهری باشد، پس برای هر یک از آن دو یک ششم (ماترک) است و اگر آنان بیش از این باشند در یک سوم (ماترک) مشارکت دارند] و منظور از آن مخصوصاً برادران و خواهران از طرف مادر می باشند و در آخر سوره نساء آمده است: «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللّهُ يُفْتِيكُمْ فِى الْكَلاَلَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ» یعنی خواهر از طرف پدر و مادر و خواهر از طرف پدر «فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَآ إِن لَّمْ يَكُن لَّهَا وَلَدٌ فَإِن كَانَتَا اثْنَتَيْنِ» [از تو (در باره کلاله) فتوا می طلبند، بگو: خدا در باره کلاله فتوا می دهد؛ اگر مردی بمیرد و فرزندی نداشته باشد و خواهری داشته باشد، نصف میراث از آن اوست و آن (مرد نیز) از او ارث می برد، اگر برای او (=خواهر) فرزندی نباشد. پس اگر (ورثه فقط) دو خواهر باشند، دو سوم میراث، برای آن دو است و اگر (چند) خواهر و برادرند، پس نصیب مرد، مانند نصیب دو زن است؛ خدا برای شما توضیح می دهد تا مبادا گمراه شوید و خداوند به هر چیزی داناست] و آنان کسانی هستند که سهم ارث آنان و فرزندانشان کم و زیاد می شود.

اگر ارث زنی به شوهر و برادران از طرف مادر و دو خواهر از طرف پدرش برسد، سهم شوهر، نصف ارث که سه سهم است، می باشد و به برادران از طرف مادر دو سهم و بقیه سهم به خواهران از طرف پدر می رسد و اگر یک خواهر از طرف پدر داشته باشد، باز هم بقیه سهم به او می رسد و دو خواهر از طرف پدر، اگر برادر بودند، باز هم به سهم ارث آنان چیزی اضافه نمی شد و اگر تنها یک خواهر باشد و یا به جای او یک برادر باشد، چیزی از آن چه که باقی مانده، بر سهم آنان افزوده نمی شود و به خواهران و نیز فرزند مذکر، چیزی اضافه نمی شود.

2) محمد بن یعقوب از تعدادی از یاران ما، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی،

ص:278

از احمد بن محمد و همه آنها از ابن محبوب، از علاء بن رزین و ابی ایوب و عبدالله بن بکیر، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که به ایشان عرض کردم، در مورد زنی که بمیرد و پس از او، شوهر و برادران از طرف مادر و برادران و خواهران از طرف پدرش باقی بمانند، چه حکمی وجود دارد؟ ایشان فرمود: نصف ارث که سه سهم است به شوهر، و به برادران از طرف مادر، یک سوم که دو سهم است، می رسد و میان خواهر و برادر در این زمینه فرقی نیست و بقیه سهم به برادران و خواهران از طرف پدر، بدین صورت می رسد که برادران، دو برابر خواهران، سهم می برند؛ چرا که به سهم ها چیزی افزوده نمی شود و از نصف سهم شوهر و یک سوم سهم برادران از طرف مادر، چیزی کم نمی شود و خداوند عز و جل در این باره می فرماید: «فَإِن كَانُوَاْ أَكْثَرَ مِن ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاء فِی الثُّلُثِ» [و اگر آنان بیش از این باشند در یک سوم (ماترک) مشارکت دارند] و اگر یک برادر از طرف مادر داشته باشد، سهم او یک ششم است و خداوند در این باره می فرماید: «وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلاَلَةً أَو امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ» [و اگر مرد یا زنی که از او ارث می برند کلاله (=بی فرزند و بی پدر و مادر) باشد و برای او برادر یا خواهری باشد پس برای هر یک از آن دو، یک ششم) ماترک است] که منظور از آن مخصوصاً برادران و خواهران از طرف مادر می باشند و در آخر سوره نساء آمده است: «يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللّهُ يُفْتِيكُمْ فِی الْكَلاَلَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ» [از تو (در باره کلاله) فتوا می طلبند بگو خدا در باره کلاله فتوا می دهد اگر مردی بمیرد و فرزندی نداشته باشد و خواهری داشته باشد] منظور از آن خواهر از طرف پدر و مادر و یا خواهر از طرف مادر می باشد. «فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَآ إِن لَّمْ يَكُن لَّهَا وَلَدٌ فَإِن كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِن كَانُواْ إِخْوَةً رِّجَالاً وَنِسَاء فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنثَيَيْنِ»(1) [نصف میراث از آن اوست و آن (مرد نیز) از او ارث می برد، اگر برای او (=خواهر) فرزندی نباشد؛ پس اگر(ورثه، فقط) دو خواهر باشند، دو سوم میراث برای آن دو است و اگر (چند) خواهر و برادرند، پس نصیب مرد، مانند نصیب دو زن است] و آنان کسانی هستند که سهم شان اضافه و کم می شود.

سپس فرمود: اگر زنی فوت کند و پس از او شوهر و دو خواهر از طرف

1- [1] - نساء/ 176.

مادر و دو خواهر از طرف پدر باقی بمانند، به شوهر، نصف ارث که سه سهم است و به خواهران از طرف مادر، یک سوم که دو سهم است و به خواهران از طرف پدر، یک ششم، یعنی یک سهم ارث می رسد و اگر یک خواهر از طرف پدر داشته باشد، باز هم همان قدر، سهم می گیرد؛ چرا که به بقیه سهم دو خواهر از طرف پدر چیزی افزوده نمی شود؛ حتی اگر برادر از طرف پدر بود، باز هم چیزی افزوده نمی شد. (1)

3) عیاشی از بکیر بن اعین و او از امام صادق علیه السلام نقل می کند که منظور از آیه «وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِن كَانُوٓاْ أَكْثَرَ مِن ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاء فِى الثُّلُثِ» [و اگر مرد یا زنی که از او ارث می برند کلاله (= بی فرزند و بی پدر و مادر) باشد و برای او برادر یا خواهری باشد، پس برای هر یک از آن دو، یک ششم (ماترک) است و اگر آنان بیش از این باشند در یک سوم (ماترک) مشارکت دارند] مخصوصاً برادران و خواهران از طرف مادر می باشند.

4) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل می کند که از ایشان در مورد زنی که پس از مرگ او شوهر و برادران، از طرف مادر و برادران و خواهران، از طرف پدر، از او ارث میبرند سئوال شد؟ حضرت فرمود: به شوهر، نصف ارث که سه سهم است و به خواهران از طرف مادر، یک سوم که دو سهم است، میرسد و میان خواهر و برادر فرقی نیست؛ یک سهم می ماند که به بقیه برادران و خواهران از طرف پدر میرسد؛ البته در اینجا به پسر، دو برابر دختر می رسد، زیرا از سهم ها چیزی کم نمی شود و از نصف سهم شوهر و یک سوم سهم خواهران از طرف مادر، چیزی کم نمی شود «فَإِن كَانُوٓاْ أَكْثَرَ مِن ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاء فِى الثُّلُثِ» [و اگر آنان بیش از این باشند، در یک سوم (ماترک) مشارکت دارند] و اگر تنها یک برادر باشد، سهم او یک ششم است؛ چرا که در این آیه شریفه آمده است: «وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِن كَانُوٓاْ أَكْثَرَ مِن ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاء فِى الثُّلُثِ» [و اگر مرد یا زنی که از او ارث می برند کلاله (= بی فرزند و بی پدر و مادر) باشد و برای او برادر یا خواهری باشد، پس برای هر یک از آن دو یک ششم (ماترک) است و اگر آنان بیش از این باشند در یک سوم (ماترک) مشارکت دارند] و منظور از آن به خصوص، برادران و خواهران از طرف

1- [1] - کافی، ج7 ، ص 103، ح 5 .

مادر می باشد.

«وَ اللاَّتِی یَأْتِینَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَآئِکُمْ...فَأَعرِضُواْ عنْهُمَا إِنَّ اللّهَ کَانَ تَوَّابا رَّحِیمًا (16)»

«وَ اللاَّتِی یَأْتِینَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَآئِکُمْ فَاسْتَشْهِدُواْ علَیْهِنَّ أَرْبَعةً مِّنکُمْ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتَّیَ یَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ یَجْعلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِیلاً(15) وَاللَّذَانَ یَأْتِیَانِهَا مِنکُمْ فَآذُوهُمَا فَإِن تَابا وَأَصْلَحَا فَأَعرِضُواْ عنْهُمَا إِنَّ اللّهَ کَانَ تَوَّابا رَّحِیمًا (16)»

[و از زنان شما کسانی که مرتکب زنا می شوند، چهار تن از میان خود (مسلمانان) بر آنان گواه گیرید، پس اگر شهادت دادند آنان (=زنان) را در خانه ها نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد *و از میان شما آن دو تن را که مرتکب زشتکاری می شوند آزارشان دهید، پس اگر توبه کردند و درستکار شدند از آنان صرفنظر کنید، زیرا خداوند توبه پذیر مهربان است]

1) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از یکی از یاران خود، از آدم بن اسحاق، از عبدالرزاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمد بن سالم، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که سوره نور پس از سوره نساء نازل شد و مؤید این مطلب، این آیه شریفه سوره نساء می باشد «وَاللاَّتِی یَأْتِینَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَآئِکُمْ فَاسْتَشْهِدُواْ علَیْهِنَّ أَرْبَعةً مِّنکُمْ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتَّیَ یَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ یَجْعلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِیلاً» راهی که خداوند برای آنان قرار داد در این آیه آمده است: «سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِیهَا آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ لَّعلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ * الزَّانِیَةُ وَالزَّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِئَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْکُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِی دِینِ اللَّهِ إِن کُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَلْیَشْهَدْ عذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِینَ»(1) [(این) سوره ای است که آن را نازل و آن را فرض گردانیدیم و در آن آیاتی روشن فرو فرستادیم، باشد که شما پند پذیرید * به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید در (کار) دین خدا نسبت به آن دو دلسوزی نکنید و باید گروهی از مؤمنان در کیفر آن دو حضور یابند].

2) عیاشی از جابر و او از امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «وَاللاَّتِی یَأْتِینَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَآئِکُمْ فَاسْتَشْهِدُواْ علَیْهِنَّ أَرْبَعةً مِّنکُمْ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی

1- [1] - کافی، ج 2، ص 24 ، ح 27.

الْبُيُوتِ حَتَّىَ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِيلاً» نقل می کند که ایشان فرمود: این آیه، منسوخ است و منظور از سبیل، اجرای حدود و مجازات است.(1)

3) ابابصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که از ایشان در مورد آیه «وَاللاَّتِی یَأْتِینَ الْفَاحِشَةَ مِن نِّسَآئِکُمْ» [و از زنان شما کسانی که مرتکب زنا می شوند] سئوال کرد و ایشان فرمود: این آیه منسوخ شده است. گفتم: چگونه؟ فرمود: چنین بود که اگر زن، مرتکب عمل زنا می شد و چهار شاهد به آن عمل گواهی می دادند، او را در خانهای، حبس می کردند و با او کلامی گفته نمی شد و با او مجالستی نمیشد و آب و غذایش فراهم میشد و در آن خانه میماند تا زمانی که بمیرد.

گفتم: منظور از این آیه «أو یجعل الله لهن سبیلاً» چیست؟ فرمود: سبیل، همان تازیانه، سنگسار و حبس در خانه است. گفتم: معنای این آیه چیست: «وَاللَّذَانَ یَأْتِیَانِهَا مِنکُمْ» [و از میان شما آن دو تن را که مرتکب زشتکاری می شوند]؟ فرمود: یعنی دختر باکره ای که به مانند زن متأهل، مرتکب عمل زنا شود. «فاذوهما» بدین معناست که او را نیز در خانه حبس کنید «فَإِن تَابا وَأَصْلَحَا فَأَعرِضُواْ عنْهُمَا إِنَّ اللّهَ کَانَ تَوَّابا رَّحِیمًا»(2) [پس اگر توبه کردند و درستکار شدند، از آنان صرف نظر کنید؛ زیرا خداوند، توبه پذیر و مهربان است.]

4) ابوعلی طبرسی می گوید: این آیه در میان بیشتر مفسرین، منسوخ تلقی می شود و این سخن از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است.(3)

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ علَی اللّهِ لِلَّذِینَ یَعمَلُونَ السُّوَءَ...أُوْلَـئِکَ أَعتَدْنَا لَهُمْ عذَابا أَلِیمًا (18)»

«إِنَّمَا التَّوْبَةُ علَی اللّهِ لِلَّذِینَ یَعمَلُونَ السُّوَءَ بِجَهَالَهٍ ثُمَّ یَتُوبُونَ مِن قَرِیبٍ فَأُوْلَـئِکَ یَتُوبُ اللّهُ علَیْهِمْ وَکَانَ اللّهُ علِیماً حَکِیماً (17) وَلَیْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِینَ یَعمَلُونَ السَّیِّئَاتِ حَتَّی إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّی تُبْتُ الآنَ وَلاَ الَّذِینَ یَمُوتُونَ وَهُمْ کُفَّارٌ أُوْلَـئِکَ أَعتَدْنَا لَهُمْ عذَابا أَلِیمًا (18)»

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 253 ، ح 60.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 253، ح 61.
3- [3] - مجمع البیان، ج 3 ، ص 42.

[توبه نزد خداوند تنها برای کسانی است که از روی نادانی مرتکب گناه می شوند، سپس به زودی توبه می کنند؛ اینانند که خدا توبه شان را می پذیرد و خداوند دانای حکیم است * و توبه کسانی که گناه می کنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان دررسد، می گوید: اکنون توبه کردم، پذیرفته نیست و (نیز توبه) کسانی که در حال کفر می میرند پذیرفته نخواهد بود. آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده ایم]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و همه آنها از ابن ابی عمیر، از جمیل بن دراج نقل می کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: زمانی که جان به این جا برسد، (با دست به حلقش اشاره کرد و فرمود): توبه عالم پذیرفته نیست؛ آن گاه، این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعمَلُونَ السُّوَءَ بِجَهَالَةٍ».(1)

2) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب از علاء، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمود: ای محمد بن مسلم! خداوند اگر توبه فرد مؤمن را بپذیرد، گناهان او بخشوده می شود و آن گاه پس از توبه و بخشایش، مؤمن باید اعمال خود را دو باره آغاز کند؛ اما به خدا سوگند که این کار فقط از اهل ایمان بر می آید. گفتم: اگر پس از توبه و استغفار، دوباره گناه کرده و بار دیگر طلب توبه کند، چه؟ فرمود: ای محمد بن مسلم! آیا تا به حال دیده ای که بنده مؤمنی از گناهش پشیمان شده و استغفار و توبه کند و خداوند توبه اش را نپذیرد؟

گفتم: اما اگر این کار را تکرار کند؛ یعنی گناه کرده و سپس طلب توبه و استغفار کند؟ فرمود: مؤمن، هر بار که طلب استغفار و توبه کند، خداوند او را می بخشاید؛ چرا که خداوند بخشنده و مهربان است، توبه را می پذیرد و از گناهان در می گذرد. پس بر حذر باش که مؤمنان را از رحمت خداوند، ناامید و مأیوس نکنی.(2)

3) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب و دیگران و آنها از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که

1- [1] - کافی، ج 1، ص 37 ، ح 3.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 315، ح 6.

ایشان فرمود: اگر انسان مؤمنی از روی ایمان، عمل خیری انجام دهد و سپس گمراه شده و کافر شود، آن کار خیر او نوشته شده و همه اعمال نیکی که از روی ایمان انجام داد، محاسبه می شود و اگر پس از کفرش توبه کند، کفر او عمل خیرش را از میان نمی برد.(1)

4) شیخ در کتاب تهذیب با سند خود از حسین بن علی، از علی بن حکم، از موسی بن بکر، از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل می کند: هر انسان مؤمنی که به حج رود و از روی ایمان، عمل صالح انجام دهد و سپس دچار گمراهی شده و کافر شود، اما بعد از آن توبه کرده و ایمان آورد، همه اعمال صالحی که در زمان ایمان انجام داده، برای او حساب می شود و چیزی از آن از میان نمی رود.(2)

5) ابن بابویه در کتاب الفقیه نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه اش فرمود: هر که یک سال قبل از مرگش، توبه کند، خداوند، توبه او را می پذیرد. سپس ادامه داد: یک سال زیاد است؛ هر که یک ماه قبل از مرگش، توبه کند، خداوند، توبه او را می پذیرد. سپس فرمود: یک ماه زیاد است؛ هر که یک هفته قبل از مرگش، توبه کند، خداوند، توبه او را قبول می کند. سپس فرمود: یک هفته زیاد است؛ هر که یک ساعت قبل از مرگش، توبه کند، خداوند، توبه او را قبول می کند. سپس ادامه داد: یک ساعت زیاد است؛ هر که قبل از مرگش، زمانی که روح به این جا می رسد _ به حلقش اشاره کرد _ توبه کند، خداوند، توبه او را می پذیرد.(3)

6) و نیز ابن بابویه نقل می کند که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّى تُبْتُ الآنَ» [و توبه کسانی که گناه می کنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان در رسد، می گوید: اکنون توبه کردم پذیرفته نیست] پرسیدم و ایشان فرمود: این زمانی است که احوال آخرت را با چشمانش ببنید.(4)

7) عیاشی از ابی عمرو زبیری از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «كُلُوا مِن طَيباتِ ما رَزَقناكُم وَ لا تَطغَوا فيه فَيحِلّ علَيكُم غضَبى ومَن يحلِل علَيه غَضَبى

1- [1] - کافی، ج 2، ص 334 ، ح 1.
2- [2] - تهذیب، ج 5، ص 459 ، ح 1597.
3- [3] - من لایحضره فقیه، ج 1، ص 79، ح 354.
4- [4] - من لایحضره فقیه، ج 1، ص 79، ح 355.

فَقَد هَوَی * وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی»(1) [از خوراکی های پاکیزه ای که روزی شما کردیم بخورید، (ولی) در آن زیاده روی نکنید که خشم من بر شما فرود آید، و هر کس خشم من بر او فرود آید، قطعا در ورطه هلاکت افتاده است. و به یقین، من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست راهسپر شود] پرسیدم و ایشان فرمود: این آیه، تفسیری دارد که بر آن تفسیری که مد نظر ماست، دلالت دارد و تفسیر آیه این است که خداوند، فقط زمانی که ببیند بنده اش به توبه و وعده خود وفا میکند، عمل او را می پذیرد و در آن توبه برای مؤمنان، شرط قرار نداده و فرموده است: «إِنَّمَا التَّوْبَهُ علَی اللّهِ لِلَّذِینَ یَعمَلُونَ السُّوَءَ بِجَهَالَهٍ» یعنی هر گناهی را که بنده، هر چند از روی آگاهی مرتکب شود، نشان دهنده این است که او فردی نادان است؛ چرا که با گناه و عصیان پروردگارش، خطر کرده و جان خود را به مخاطره انداخته است، خداوند متعال در این باره، کلام یوسف به برادرانش را حکایت می کند که فرمود: «هَلْ علِمْتُم مَّا فَعلْتُم بِیُوسُفَ وَأَخِیهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ»(2) [آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید] یعنی به دلیل به مخاطره انداختن جان خود برای معصیت خدا، به آنان نسبت جهل و نادانی داد.(3)

8) حلبی از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «وَلَیْسَتِ التَّوْبَهُ لِلَّذِینَ یَعمَلُونَ السَّیِّئَاتِ حَتَّی إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّی تُبْتُ الآنَ» [و توبه کسانی که گناه می کنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان در رسد، می گوید: اکنون توبه کردم، پذیرفته نیست] سئوال کرد و ایشان پاسخ داد: منظور از این آیه، کسی است که بسیار گریزنده از توبه است و زمانی توبه می کند که توبه، او را سودی نمی بخشد و از او پذیرفته نمی شود.(4)

9) زراره از امام باقر علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمود: اگر جان به این جا برسد (و با دستش به حنجره خود اشاره کرد)، توبه عالم پذیرفته نیست و توبه جاهل پذیرفته است.(5)

1- [1] - طه/ 82.
2- [2] - یوسف/ 89.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 254، ح 62.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 254 ، ح 63.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 254 ، ح 64.

10) ابوعلی طبرسی نقل می کند که در معنای کلمه «بجهاله» اختلاف نظر پیدا شد و وجوه مختلفی گفته آمد. یکی از این وجوه، آن است که هر گناهی را که بنده انجام دهد، از روی نادانی است؛ چرا که نادانی بنده، او را به این کار می کشاند و این عمل زشت را برای او زیبا جلوه می دهد، و گفت که این حدیث از امام صادق علیه السلام روایت شده است.(1)

11) علی بن ابراهیم می گوید: پدرم از ابن فضال، از علی بن عقبه، از امام صادق علیه السلام برای من نقل کرد که ایشان فرمود: در قرآن آمده است که «زعلون» زمانی که توبه اش سودی نمی بخشید، توبه کرد و از او پذیرفته نشد.

12) شیخ صدوق در کتاب امالی خود نقل می کند که گروهی از ابامفضل، از ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید بن عبدالرحمن همدانی در کوفه، از محمد بن مفضل بن ابراهیم بن قیس اشعری، از علی بن حسان واسطی، از عبدالرحمن بن کثیر، از جعفر بن محمد علیه السلام، از پدرش، از جدش علی بن حسین علیه السلام در حدیثی از حسن بن علی علیه السلام در حدیث طلحه و معاویه، نقل می کند که ایشان فرمود: نسبت خویشاوندی که به مشرک سود بخشید، به خدا قسم، برای مؤمن، سود بخش تر است، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله به عموی خود ابوطالب در زمان مرگش فرمود: «بگو لا اله الا الله، تا با این کلام، در روز قیامت، تو را مورد شفاعت قرار دهم» و رسول خدا صلی الله علیه و آله کلامی را نمی گوید و وعده نمی دهد، مگر این که از روی حتم و یقین باشد و این برای همه مردم صدق نمی کند و فقط برای شیخ ما یعنی ابوطالب، صدق می کند؛ چرا که خداوند می فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّى تُبْتُ الآنَ وَلاَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُوْلَـ ِئکَ أَعتَدْنَا لَهُمْ عذَابا أَلِيمًا» [و توبه کسانی که گناه می کنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان در رسد، می گوید: اکنون توبه کردم، پذیرفته نیست و (نیز توبه) کسانی که در حال کفر می میرند، پذیرفته نخواهد بود؛ آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده ایم]

13) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمود: مثل ابوطالب، مانند اصحاب کهف است که ایمان خود را پنهان داشته و اظهار شرک می کردند و خداوند

1- [1] - مجمع البيان، ج 3، ص 42.

اجر این گونه افراد را دو برابر می دهد.

14) ابن عباس از پدرش نقل می کند که ابوطالب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: برادرزاده ام! آیا خداوند تو را فرستاده است؟ فرمود: بله. ایشان گفت: نشانه ای بر صدق ادعایت بیاور. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن درخت را به سوی تو می خوانم؛ و سپس آن درخت را صدا زد و آن درخت جلو آمد و در مقابلش سجده کرد و سپس برگشت. ابوطالب گفت: گواهی می دهم که تو پیامبر راستگویی هستی، ای علی! به پسر عمویت یاری رسان.(1)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَرِثُواْ...أَن تَكْرَهُواْ شَيْئًا وَ يَجْعلَ اللّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (19) »

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَرِثُواْ النِّسَاء كَرْهًا وَ لاَ تَعضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُواْ بِبَعضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلاَّ أَن يَأْتِينَ بِفَاحِشَهٍ مُّبَيِّنَهٍ وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعرُوفِ فَإِن كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعسَى أَن تَكْرَهُواْ شَيْئًا وَ يَجْعلَ اللّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (19) »

[ای کسانی که ایمان آورده اید! برای شما حلال نیست که زنان را به اکراه ارث برید و آنان را زیر فشار مگذارید تا بخشی از آن چه را به آنان داده اید (از چنگشان به در) برید، مگر آن که مرتکب زشتکاری آشکاری شوند و با آنها به شایستگی رفتار کنید و اگر از آنان خوشتان نیامد، پس چه بسا چیزی را خوش نمی دارید و خدا در آن مصلحت فراوان قرار می دهد]

1) عیاشی از ابراهیم بن میمون از امام صادق علیه السلام نقل می کند که از ایشان در مورد آیه «لاَ يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَرِثُواْ النِّسَاء كَرْهًا وَلاَ تَعضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُواْ بِبَعضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ»، پرسیدم و ایشان فرمود: منظور آن است که مرد، دختر یتیمی را در خانه اش نگه می دارد و مانع ازدواج او می شود تا بتواند میراثی که به زودی به آن دختر می رسد را از او بگیرد. گفتم: «وَلاَ تَعضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُواْ بِبَعضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ» فرمود: خداوند نهی کرده است که مرد، همسرش را بزند تا آن زن به او مالی بدهد و از او طلاق بگیرد و از دست او رهایی یابد.(2)

2) هاشم بن عبدالله از سری بَجَلی نقل می کند که از امام صادق علیه السلام در مورد «وَلاَ تَعضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُواْ بِبَعضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ» پرسیدم. راوی گوید: حضرت

1- [1] - امالی صدوق، ص 491، ح 10.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 255، ح 65.

سخنانی گفتند و سپس ادامه دادند: همان گونه که نبطی ها می گویند: اگر مرد، لباس بر زن بیافکند، با این کار خود، بر زن سخت گرفته است؛ چرا که زن، دیگر نمی تواند با کسی دیگری ازدواج کند و این عمل در زمان جاهلیت، مرسوم بوده است.(1)

3) علی بن ابراهیم در معنی این آیه چنین نقل می کند: جایز نیست اگر مرد با زنی ازدواج کرد و به او میل و رغبتی نداشت و با او در نیاویخت و به او نفقه نداد، او را طلاق ندهد و بر او سخت بگیرد؛ به عبارت دیگر، زن را آن قدر در خانه، حبس کند و به او بگوید: چنین می کنم تا هر آن چه از من گرفتی، به من باز پس دهی. خداوند چنین عملی را نهی کرده است و می فرماید: «إِلاَّ أَن يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ» [مگر آن که مرتکب زشتکاری آشکاری شوند] و این همان چیزی است که در «مبحث خُلع» (طلاقی که شوهر با گرفتن مالی از زنش به آن رضا دهد) به توضیح آن پرداختیم. پس اگر زن به مانند یک زن مختلعه با شوهرش برخورد کند تا به طلاق او رضایت دهد، جایز است که مرد، آن چه را که به زن داده بود و آن چه باقی مانده، از او پس بگیرد.

4) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَرِثُواْ النِّسَاء كَرْهًا» چنین نقل می کند: در زمان جاهلیت در قبایل عربی که تازه اسلام می آوردند، رسم بوده که اگر خویشاوند کسی می مرد و زنی داشت، آن فرد لباسش را بر همسر خویشاوند خود می انداخت و با مهریه خویشاوند خود که به همسرش داده بود، او را به ازدواج خود در می آورد و علاوه بر همسر خویشاوندش، مالش را نیز به ارث می برد؛ زمانی که ابو قیس بن اسلت از دنیا رفت، مِحصَن بن ابی قیس، لباسش را بر زن پدرش که کبیشه بنت مَعمَر بن مَعبَد نام داشت، انداخت و وارث نکاح او شد و سپس او را ترک گفت و با او رابطه زناشویی نداشت و نفقه نیز به او پرداخت نمی کرد. کبیشه به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به ایشان گفت: ای رسول خدا! ابو قیس بن اسلت از دنیا رفت و پسرش محصن، نکاحم را به ارث برده است و با من ارتباطی ندارد و خرجی نیز به من نمی دهد و اجازه نمی دهد که به نزد خویشاوندانم بازگردم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خانه ات بازگرد و اگر خداوند در

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 255، ح 66.

مورد تو کلامی نازل کرد، تو را از آن باخبر می سازم و سپس آیه «وَلاَ تَنکِحُواْ مَا نَکَحَ اباؤُکُم مِّنَ النِّسَاء إِلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ کَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاء سَبِیلاً »(1) [و با زنانی که پدرانتان به ازدواج خود درآورده اند، نکاح مکنید، مگر آن چه که پیشتر رخ داده است؛ چرا که آن زشتکاری و (مایه) دشمنی و بد راهی بوده است] نازل شد و بدین ترتیب آن زن به نزد خانواده اش بازگشت. زنانی نیز در مدینه بودند که نکاح آنان به مانند کبیشه به ارث رسیده بود، اما به ارث رسیدن آنان از پسران بود؛ و بدین ترتیب آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ یَحِلُّ لَکُمْ أَن تَرِثُواْ النِّسَاء کَرْهًا»(2) نازل شد.

5) ابو علی طبرسی نقل می کند که می گویند: این آیه در مورد افرادی نازل شد که زن را در نزد خویش، حبس می کردند و به او احتیاجی نداشتند و منتظر بودند تا او بمیرد و مالش را به ارث ببرند. راوی گفت که این حدیث از امام باقر علیه السلام روایت شده است.(3)

6) شیبانی می گوید: «فاحشه» به معنی عمل زناست و اگر مردی متوجه عمل زنا از سوی همسرش شود، می تواند از او فدیه بگیرد. راوی گفت که این حدیث از امام باقر علیه السلام روایت شده است.

7) ابوعلی طبرسی می گوید: بهتر آن است که کلمه «فاحشه» را در این آیه، به معنای هر گونه گناه، در نظر بگیریم. راوی گفت که این حدیث از امام باقر علیه السلام روایت شده است.(4)

8) علی بن ابراهیم: در مورد آیه «وَعاشِرُوهُنَّ بِالْمَعرُوفِ فَإِن کَرِهْتُمُوهُنَّ فَعسَی أَن تَکْرَهُواْ شَیْئًا وَ یَجْعلَ اللّهُ فِیهِ خَیْرًا کَثِیرًا» [و با آنها به شایستگی رفتار کنید و اگر از آنان خوشتان نیامد، پس چه بسا چیزی را خوش نمی دارید و خدا در آن مصلحت فراوان قرار می دهد] فرمود: اگر مرد، همسرش را دوست نداشته باشد، یا باید او را در خانه خود نگهداری کند تا خداوند، مهر او را در دلش بیافکند و یا راه آن زن را باز کند تا برود و با دیگری ازدواج کند که در این صورت، خدواند به آن زن، محبت و خیر و خوبی و فرزند صالح عطا می کند و خداوند در این کار،

1- [1] - نساء/22.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 142.

3- [3] - مجمع البيان، ج 3 ، ص 47.
4- [4] - مجمع البيان، ج 3، ص 47.

خیر زیادی قرار داده است.(1)

«وَ إِنْ أَرَدتُّمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَ...بَعضٍ وَ أَخَذْنَ مِنكُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا (21)»

«وَ إِنْ أَرَدتُّمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلاَ تَأْخُذُواْ مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَاناً وَ إِثْماً مُّبِيناً (20) وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَ قَدْ أَفْضَى بَعضُكُمْ إِلَى بَعضٍ وَ أَخَذْنَ مِنكُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا (21)»

[و اگر خواستید همسری (دیگر) به جای همسر (پیشین خود) ستانید و به یکی از آنان مال فراوانی داده باشید، چیزی از او پس مگیرید. آیا می خواهید آن (مال) را به بهتان و گناه آشکار بگیرید؟ * و چگونه آن (مهر) را می ستانید با آن که از یکدیگر کام گرفته اید و آنان از شما پیمانی استوار گرفته اند]

1) علی بن ابراهیم می گوید: این آیه بدین معناست که اگر مردی از همسرش بیزار است، خداوند نهی کرده است که در حق زن آن قدر بدی روا دارد تا زن، مالی به او بپردازد و از او طلاق بگیرد. خداوند می فرماید: «وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعضُكُمْ إِلَى بَعضٍ» [و چگونه آن (مهر) را می ستانید با آن که از یکدیگر کام گرفته اید] و إفضاء به معنی مباشرت و نزدیکی است. خداوند می فرماید: «وَأَخَذْنَ مِنكُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا» [و آنان از شما پیمانی استوار گرفته اند] و میثاق غلیظ، همان شرطی است که خداوند به خاطر زنان بر گردن مردان نهاده است: «فَإِمْسَاكٌ بِمَعرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ»(2) [پس از آن یا (باید زن را) به خوبی نگاه داشتن یا به شایستگی آزاد کردن.]

2) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابا ایوب، از برید نقل می کند که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «و أخذن منکم میثاقاً غلیظاً» پرسیدم و ایشان فرمود: در میثاق، کلمه ای است که ازدواج به وسیله آن منعقد می گردد و کلمه «غلیظ» به معنای آبی است که از مرد به رحم زن ریخته می شود.(3)

3) عیاشی از عمر بن یزید نقل می کند که به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1 ، ص 143.
2- [2] - بقره/229.
3- [3] - کافی، ج 5 ، ص 560 ، ح 19.

جایز است که کسی با مهریه ای ازدواج کند که بیشتر از مهریه سنت رسول خداست؟ فرمود: اگر از مهریه موجود در سنت رسول صلی الله علیه و آله تجاوز کند، دیگر مهریه به شمار نمی رود و نام آن نحل است؛ چرا که خداوند می فرماید: «وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلاَ تَأْخُذُواْ مِنْهُ شَيْئًا» [و به یکی از آنان مال فراوانی داده باشید، چیزی از او پس مگیرید] منظور از آن نحل می باشد و به معنای مهریه نیست، آیا نمی دانی اگر مرد به زن خود مهریه ای بدهد و سپس زن، مختلعه گردد؛ یعنی در عوض پرداخت مالی به شوهر خود از او طلاق بگیرد، مرد می تواند مهری_ه را به طور کامل از زن بگیرد.

پس هر چه بر مهری_ه سنت رسول صلی الله علیه و آله اضافه باشد، همان طور که گفتم، نحل است، و از همین روست که اگر به دلیلی، مهری_ه نساء آن زن بر آن زن لازم آید، باید همان بپردازد. گفتم: چگونه باید مهریه نساء را پرداخت کند و میزان آن چقدر است؟ فرمود: مهریه زنان مؤمن، پانصد تاست که مهریه سنت است که گاهی کمتر از پانصد تا هم هست، اما بیشتر از آن نمی باشد و هر که مهریه سنت او و مهریه نساء او کمتر از پانصد تا باشد، باید آن را به مرد پرداخت کند و هر که با مهریه، فخر فروشی کند و اسراف نماید و بر مهریه سنت، چیزی بیفزاید، سپس به هر دلیلی، مهریه نساء بر او واجب شود، بر مهریه سنت که پانصد درهم است، نباید چیزی اضافه کند.(1)

4) یونس عجلی نقل می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَأَخَذْنَ مِنكُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا» پرسیدم و ایشان فرمود: میثاق کلمه ای است که پیوند ازدواج با آن منعقد می شود و غلیظ، آبی است که مرد به رحم زن می ریزد.(2)

5) طبرسی می گوید: میثاق غلیظ، همان عهد و پیمانی است که از شوهر در زمان عقد گرفته می شود تا بر طبق آن، زن را به نیکی نگه دارد و یا او را به شایستگی طلاق دهد. راوی گفت که این حدیث از امام باقر علیه السلام روایت شده است.(3)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 255، ح 67.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 256، ح 68.

3- [3] - مجمع البيان، ج 3، ص 50.

«وَ لاَ تَنكِحُواْ مَا نَكَحَ اباؤُكُم مِّنَ النِّسَاء إِلاَّ...مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا (23)»

«وَ لاَ تَنكِحُواْ مَا نَكَحَ اباؤُكُم مِّنَ النِّسَاء إِلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ مَقْتًا وَ سَاء سَبِيلاً (22) حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَ أَخَوَاتُكُمْ وَ عمَّاتُكُمْ وَ خَالاَتُكُمْ وَ بَنَاتُ الأَخِ وَ بَنَاتُ الأُخْتِ وَ أُمَّهَاتُكُمُ اللاَّتِى أَرْضَعنَكُمْ وَ أَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعهِ وَ أُمَّهَاتُ نِسَآئِكُمْ وَ رَبَائِبُكُمُ اللاَّتِى فِى حُجُورِكُم مِّن نِّسَآئِكُمُ اللاَّتِى دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُواْ دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلاَئِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلاَبِكُمْ وَأَن تَجْمَعواْ بَيْنَ الأُخْتَيْنِ إِلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا (23)»

[و با زنانی که پدرانتان به ازدواج خود درآورده اند، نکاح مکنید، مگر آن چه که پیشتر رخ داده است؛ چرا که آن زشتکاری و (مایه) دشمنی و بد راهی بوده است * (نکاح اینان) بر شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه هایتان و خاله هایتان و دختران برادر و دختران خواهر و مادرهایتان که به شما شیر داده اند و خواهران رضاعی شما و مادران زنانتان و دختران همسرانتان که (آنها دختران) در دامان شما پرورش یافته اند و با آن همسران همبستر شده اید. پس اگر با آنها همبستر نشده اید، بر شما گناهی نیست (که با دخترانشان ازدواج کنید)

و زنان پسرانتان که از پشت خودتان هستند و جمع دو خواهر با همدیگر، مگر آن چه که در گذشته رخ داده باشد، که خداوند آمرزنده مهربان است]

1) علی بن ابراهیم: در مورد این آیه فرمود: در میان عرب، مرسوم بوده است که با زنان پدرانشان ازدواج می کردند و اگر مردی فرزندان زیادی داشته و همسری نیز داشت که مادر آنان نبود، هر یک از فرزندانش نسبت به آن زن ادعای ازدواج داشتند و خداوند این گونه ازدواج را بر آنان حرام گردانید و سپس می فرماید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعمَّاتُكُمْ وَخَالاَتُكُمْ وَبَنَاتُ الأَخِ وَبَنَاتُ الأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللاَّتِى أَرْضَعنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعهِ وَأُمَّهَاتُ نِسَآئِكُمْ»(1)

2) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از یکی از این دو امام بزرگوار علیه السلام نقل می کند: اگر خداوند به واسطه این آیه در سوره احزاب «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 143.

رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعدِهِ أَبَدًا»(1) [و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید و مطلقا (نباید) زنانش را پس از (مرگ) او به نکاح خود درآورید؛ چرا که این (کار) نزد خدا همواره (گناهی) بزرگ است] همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را بر مردم حرام نمی گردانید، زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به واسطه این آیه «وَلاَ تَنكِحُواْ مَا نَكَحَ اباؤُكُم مِّنَ النِّسَاء إِلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ» بر حسن و حسین علیهما السلام حرام می شدند و به خیر و صلاح مرد نیست که با همسر جدش ازدواج کند.(2)

3) ابن بابویه نقل می کند که علی بن حسین بن شاذویه مؤدب و جعفر بن سرور که خداوند از آنها راضی باد، از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از ریّان بن صلت، نقل می کند که امام رضا علیه السلام در مجلس مامون در مرو حاضر شد و در آن مجلس، گروهی از مردم عراق نیز حضور داشتند و سخن به آن جا رسید که امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند در آیه تحریم می فرماید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ»... تا آخر آیه. حال به من بگویید که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود می توانست با دخترم و دختر دخترم و فرزندانی که از صلب من باشند و زاد و ولد کرده باشند، ازدواج کند؟ گفتند: خیر، و سپس فرمود: و به من بگویید که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود، صحیح بود که با یکی از دختران شما ازدواج کند؟ گفتند: بله، و ایشان فرمود: و این کلام نشان می دهد که ما از آل او هستیم و شما نیستید، و گرنه دختران شما نیز به مانند دختران ما بر ایشان حرام بودند. بدین ترتیب ما از آل او و شما از امت او هستید. (3)

4) این بابویه نقل می کند که ابو احمد هانی از محمد بن محمود عبدی که خدا از او راضی باشد، از ابی محمد بن محمود، در حدیثی مرفوع از موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند که ایشان به گفت و گوی خود با هارون الرشید اشاره کرده و فرمود: به او گفتم: ای امیر مؤمنان! اگر پیامبر صلی الله علیه و آله از مرقد خود برخیزد و زنده شود و دخترت را از تو خواستگاری کند، آیا به ایشان پاسخ مثبت می دهی؟ گفت: پناه بر خدا، چرا ندهم، بلکه با این کار بر عرب و عجم و قریش افتخار می کنم. گفتم: اما ایشان از من خواستگاری نمی¬کند و من نیز به ایشان زن

1- [1] - احزاب/ 53.

2- [2] - کافی، ج 5 ،ص 420 ، ح 1.
3- 4 - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1 ، ص 216 ، باب 23، ح 1.

نمی دهم. گفت: چرا؟ گفتم: چرا که ایشان جد من است، ولی جد شما نیست. گفت: آفرین بر تو ای موسی. (1)

5) عیاشی از حسین بن زید نقل می کند که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند، زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را به واسطه این آیه بر ما حرام گردانید «وَلاَ تَنکِحُواْ مَا نَکَحَ اباؤُکُم مِّنَ النِّسَاء» (2)

6) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که خداوند می فرماید «وَلاَ تَنکِحُواْ مَا نَکَحَ اباؤُکُم مِّنَ النِّسَاء» لذا نیکو نیست که مردی با همسر جدش ازدواج کند. (3)

7) محمد بن مسلم از یکی از این دو امام بزرگوار علیه السلام نقل می کند که ایشان در مورد این آیه فرمود: «لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاء مِن بَعدُ وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ» منظور از آنها زنانی هستند که خداوند در این آیه بر او حرام گردانید: «حُرِّمَتْ علَیْکُمْ أُمَّهَاتُکُمْ»

8) محمد بن مسلم از یکی از این دو امام بزرگوار علیه السلام در مورد مردی پرسید که کنیزی داشت که با او ارتباط داشت. آن کنیز را به مرد دیگری فروخت و آن مرد، او را آزاد کرده و کنیز ازدواج کرد و صاحب فرزند شد؛ آیا درست است که صاحب اول کنیز با دختر کنیز ازدواج کند؟ فرمود: خیر، دختر بر او حرام است؛ چرا که او فرزند خوانده صاحب اولش می باشد و در این میان، بین زنان آزاد و کنیزان فرقی نیست و سپس آیه «وَرَبَائِبُکُمُ اللاَّتِی فِی حُجُورِکُم» [و دختران همسرانتان که (آن دختران) در دامان شما پرورش یافته اند] را قرائت کرد. (4)

9) ابو عباس در مورد مردی پرسید که کنیزی داشت و پس از این که از او بهره گرفت، او را فروخت، آیا چنین فردی می تواند با دختر کنیز ازدواج کند؟

فرمود: خیر، دختر کنیز جزو کسانی است که در آیه: «وَرَبَائِبُکُمُ اللاَّتِی فِی حُجُورِکُم» [و دختران همسرانتان که (آن دختران) در دامان شما پرورش یافته] آمده است. (5)

1- 1 - عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج 1 ، ص 80 ، باب 7 ، ح 9.
2- 2 - تفسير عياشى، ج 1، ص 256 ، ح 69.
3- 3 - تفسير عياشى، ج 1، ص 256 ، ح 70.
4- 4 - تفسير عياشى، ج 1، ص 256 ، ح 74.
5- 5 - تفسير عياشى، ج 1، ص 256 ، ح 73.

10) ابا حمزه نقل می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد مردی پرسیدم که با زنی ازدواج کرد و قبل از این که با او تماسی داشته باشد، طلاقش داد، آیا دختران زن بر او حلال است؟ فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره قضاوت نموده و فرموده است: اشکالی ندارد، چرا که خداوند می فرماید: «وَرَبَائِبُكُمُ اللاَّتِی فِی حُجُورِكُم مِّن نِّسَآئِكُمُ اللاَّتِی دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُواْ دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ» [و دختران همسرانتان که (آن دختران) در دامان شما پرورش یافته اند و با آن همسران همبستر شده اید، پس اگر با آنها همبستر نشده اید، بر شما گناهی نیست] اما اگر او با دختر ازدواج می کرد و قبل از تماس با او طلاقش می داد، دیگر مادر آن دختر بر او حلال نبود. گفتم: آیا این دو، در این مورد یکسان نیستند؟ فرمود: خیر، آن یکی، مثل این نیست، وقتی خداوند می فرماید: «أُمَّهَاتُ نِسَآئِكُمْ» در آن استثنایی قرار نداده است؛ اما در آن جا «وَرَبَائِبُكُمُ...» شرط قائل شده است. بدین ترتیب می توان گفت: «و ربائبکم» را به صورت مشروط و «أُمَّهَاتُ نِسَآئِكُمْ» را به صورت مبهم و بدون قید و شرط آورده است.(1)

11) منصور بن حازِم نقل می کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی که با زنی ازدواج کند و با او تماسی نداشته باشد، آیا مادر آن زن بر او حلال است؟ فرمود: کسی از ما چنین کرد و اشکالی در آن نیست. گفتم: به خدا قسم، شیعه تنها به واسطه این کار بر سایر مردم افتخار می کند و ابن مسعود در مورد این حکم بزرگ و با شکوه، فتوا داده است که اشکالی در آن نیست. سپس علی علیه السلام در آن زمان به او فرمود: این را از کجا گفتی؟ و او گفت: از آیه «وَرَبَائِبُكُمُ اللاَّتِی فِی حُجُورِكُم مِّن نِّسَآئِكُمُ اللاَّتِی دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُواْ دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ» [و دختران همسرانتان که (آن دختران) در دامان شما پرورش یافته اند و با آن همسران همبستر شده اید پس اگر با آنها همبستر نشده اید بر شما گناهی نیست] حضرت به او فرمود: در این جا استثنا وجود دارد و «أُمَّهَاتُ نِسَآئِكُمْ» به صورت آزاد و بدون قید و شرط آمده است. با بیان این ماجرا، ساکت شده و از گفتار خود پشیمان شدم و سپس به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خداوند به شما خیر دهد، شما در این باره چه می فرمایید؟ حضرت فرمود: ای شیخ! به من می گویی که علی علیه السلام در این باره، قضاوت نموده است؛ آن گاه از من

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 256 ، ح 74.

می پرسی که من در این باره چه می گویم؟ ![1]

12) عبید از امام صادق علیه السلام در مورد مردی پرسید که کنیزی داشت و پس از بهره گرفتن از او، آن را فروخت، آیا چنین کسی می تواند با دختر کنیز ازدواج کند؟ فرمود: خیر، همان طور که خداوند می فرماید: «وَرَبَائِبُکُمُ اللاَّتِی فِی حُجُورِکُم مِّن نِّسَآئِکُمُ اللاَّتِی دَخَلْتُم بِهِنَّ»[2] [و دختران همسرانتان که (آن دختران) در دامان شما پرورش یافته اند و با آن همسران همبستر شده اید].

13) اسحاق بن عمار از جعفر بن محمد و او از پدرش علیه السلام و او از علی علیه السلام نقل می کند که «ربائب» بر شما به همراه مادرانشان که با آنان چه با ازدواج یا غیر ازدواج آمیزشی بوده است، حرامند؛ اما «امهات» در آیه، مبهم است و فرقی نمی کند که با دختران، آمیزشی شده باشد یا نشده باشد. شما آن چه را که خدا تحریم کرده، تحریم کنید و آن چه را که راجع به آن مبهم سخن گفته است، مبهم گذارید.[3]

14) محمد بن یعقوب از تعدادی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن ظریف، از عبدالصمد بن بشیر، از ابی جارود، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: ای ابا جارود! در مورد حسن و حسین علیهما السلام به شما چه می گویند؟ گفتم: انکار می کنند که آنان فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند. فرمود: و شما چه دلیلی بر ادعای خود می آورید؟ گفتم: به این آیه در مورد عیسی بن مریم علیه السلام «وَمِن ذُرِّیَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَیْمَانَ وَأَیُّوبَ وَیُوسُفَ وَمُوسَی وَهَارُونَ وَکَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ * وَزَکَرِیَّا وَیَحْیَی وَعیسَی»[4] [نسل او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) و این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم * و زکریا و یحیی و عیسی] که عیسی بن مریم علیه السلام را از نسل نوح علیه السلام قرار داده است، استناد می کنیم.

فرمود: آنها در پاسخ به شما چه گفتند؟ گفتم: آنها می گویند ممکن است پسر دختر (نوه دختری) از فرزندان باشد، ولی از صلب محسوب نمی شود. فرمود: شما برای آنان چه دلیلی آوردید؟ گفتم: این کلام خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله را

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1 ، ص 257، ح 75.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 257، ح 76.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 257، ح 77.
4- [4] - انعام/ 84 _ 85.

گفتم که می فرماید: «فَقُلْ تَعالَوْاْ نَدْع أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ» [بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم] فرمود: آنان به شما چه پاسخی دادند؟ گفتم: آنها گفتند، گاهی در کلام عرب آمده است، ابناء رجل (فرزندان مرد) و بعضی ها می گویند: ابناءنا (فرزندان ما). امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابا جارود! از کتاب خدا برای تو نقل می کنم که حسن و حسین علیهما السلام از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند که فقط کافر میتواند با آن مخالفت کند. گفتم: جانم فدایتان، این در کجای قرآن آمده است؟ فرمود: آن جایی که خداوند می فرماید: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ» تا آخر آیه، که آمده است «وَحَلاَئِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلاَبِكُمْ» [و زنان پسرانتان که از پشت خودتان هستند]، ای ابا جارود! از آنان بپ_رس که آیا ازدواج با حلیله (زنان) حسن و حسین علیهما السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال است؟ اگر گفتن_د: بله، دروغ گفتند و از حق عدول کردند و اگر گفتن_د: خی_ر، یعنی این که حسن و حسین علیهما السلام فرزندان صلبی رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند.

15) محمد بن یعقوب از ابی علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم نقل می کند که در حضور امام صادق علیه السلام بودیم که کسی آمد و از ایشان در مورد مردی سئوال کرد که با زنی ازدواج کرد، اما قبل از نزدیکی با او، آن زن از دنیا رفت؛ آیا آن مرد می تواند با مادر زنش ازدواج کند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: از میان ما کسانی بودند که چنین عملی انجام دادند و اشکالی در آن نیست. گفتم: جانم فدایتان، شیعه بر قضاوت علی علیه السلام در این امر افتخارآمیز که ابن مسعود، فتوای عدم اشکال آن را داده است، فخر می کنند. ابن مسعود به نزد امام علی علیه السلام آمد و از ایشان در این باره پرسید. ایشان به او فرمود: چنین فتوایی را از کجا آوردی؟ ابن مسعود گفت: از آیه «وَرَبَائِبُكُمُ اللاَّتِى فِى حُجُورِكُم مِّن نِّسَآئِكُمُ اللاَّتِى دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُواْ دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ» [و دختران همسرانتان که (آنها دختران) در دامان شما پرورش یافته اند و با آن همسران همبستر شده اید، پس اگر با آنها همبستر نشده اید بر شما گناهی نیست] و علی علیه السلام فرمود: این دارای استثنا است و «و أمهاتِ نسائِكُمُ» بدون قید و شرط آمده

است.

امام صادق علیه السلام به مرد گفت: آیا این روایت را که این مرد از علی علیه السلام نقل کرد، نشنیدی؟ راوی گوید: هنگامی که برخاستم، پشیمان شدم و با خود گفتم: عجب کار بدی کردم، ایشان فرمود: کسی از میان ما چنین کرد و ما اشکالی در کار او ندیدیم و من گفتم علی علیه السلام در این باره حکم فرموده است. پس از آن دوباره امام صادق علیه السلام را دیدم و به ایشان گفتم: جانم فدایتان، در باره سئوال آن مرد، آن چه را که گفتم لغزشی از سوی من بود، شما در این باره چه می فرمایید؟ فرمود: ای شیخ! مسئله ای که علی علیه السلام در آن حکم فرموده است را به من می گویی، آن گاه از من می پرسی که نظر تو در باره آن چیست؟(1)

16) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم نقل می کند که از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که کنیزی داشت و آن کنیز آزاد شد و ازدواج کرد و صاحب فرزندی شد، پرسیدم و این که آیا شایسته است که صاحب اول آن کنیز با دخترش ازدواج کند؟ فرمود: آن دختر بر او حرام است و در این باره میان کنیز آزاد و اسیر، فرقی نیست، و سپس آیه «وَرَبَائِبُکُمُ اللاَّتِی فِی حُجُورِکُم مِّن نِّسَآئِکُمُ» [و دختران همسرانتان که (آن دختران) در دامان شما پرورش یافته اند] را قرائت کرد. و نیز او از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علاء بن رزین و از محمد بن مسلم از یکی از دو امام علیه السلام چنین حدیثی را نقل کرد.(2)

17) احمد بن محمد از حسین بن سعید، از نضر بن سُوَید، از قاسم بن سلیمان، از عبید بن زراره، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که از ایشان در مورد مردی پرسیدم که کنیزی داشت و از آن بهره گرفت؛ آیا می تواند با دخترش ازدواج کند؟ ایشان فرمود: خیر، این مسئله مانند آیه «وَرَبَائِبُکُمُ اللاَّتِی فِی حُجُورِکُم مِّن نِّسَآئِکُمُ» [و دختران همسرانتان که (آن دختران) در دامان شما پرورش یافته اند] می باشد.(3)

18) شیخ در کتاب استبصار با سند خود از حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از عبدالله بن جبله، از ابن بکیر، از زراره، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که از

1- [1] - کافی، ج 5، ص 423 ، ح 4.
2- [2] - کافی، ج5، ص 433 ، ح 10.
3- [3] - کافی، ج 5،ص 433 ، ح 12.

ایشان در مورد مردی پرسیدم که کنیزی داشت و از او بهره گرفت، آیا می تواند با دختر کنیز ازدواج کند، فرمود: خیر، این مصداق این آیه است «وَرَبَائِبُکُمُ اللاَّتِی فِی حُجُورِکُم مِّن نِّسَآئِکُمُ»(1) [و دختران همسرانتان که (آن دختران) در دامان شما پرورش یافته اند].

19) شیخ با سند خود از محمد بن احمد بن یحیی، از حسن بن موسی خشّاب، از غیاث بن کلوب، از اسحاق بن عمار، از جعفر و از پدرش علیه السلام نقل می کند که علی علیه السلام می فرمود: رَبائِب بر شما به همراه مادرانشان که با آنان چه از طریق ازدواج یا غیر ازدواج، آمیزشی بوده است، حرام اند. امهات در آیه، مبهم است و فرقی نمی کند که با دختران، آمیزشی شده باشد یا نشده باشد. شما آن چه را که خدا تحریم کرده، تحریم کنید و آن چه مبهم راجع به آن سخن گفته، مبهم گذارید.(2)

20) علی بن ابراهیم می گوید: خوارج ادّعا می کردند مردی که همسرش دختری داشته باشد و مرد وی را تربیت نکرده باشد و در حِجر مرد تربیت نیافته باشد، بر او حلال است. و استناد آنان این آیه از قرآن بود که «اللاَّتِی فِی حُجُورِکُم» اما امام صادق علیه السلام فرمود: بر آنان حلال نیست.(3)

21) شیبانی در نهج البیان از امام صادق علیه السلام نقل می کند که ایشان در مورد «إِلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ» می فرماید: منظور از آن، زمان یعقوب نبی علیه السلام می باشد.

22) عیاشی از عیسی بن عبدالله نقل می کند که از امام صادق علیه السلام در مورد دو خواهر کنیزی سئوال شد که یکی از آنان با مردی ازدواج کرد؛ آیا خواهر دیگر نیز بر آن مرد حلال است؟ فرمود: در صورتی می تواند با خواهرش ازدواج کند که با او نزدیکی از فرج نکند و اگر این کار را نکند، برایش بهتر است؛ مانند زنی که در حال حیض بر شوهرش حرام است که از فرج با او نزدیکی کند و خداوند نیز در این باره می فرماید: «وَلاَ تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّیَ یَطْهُرْنَ»(4) [و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند]. و آیه «وَأَن تَجْمَعواْ بَیْنَ الأُخْتَیْنِ إِلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ» [و جمع دو

1- [1] - استبصار، ج 3، ص 160، ح 581.
2- [2] - استبصار، ج 3 ، ص 156، ح 569.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 143.
4- [4] - بقره/ 222.

خواهر با همدیگر مگر آن چه که در گذشته رخ داده باشد که خداوند آمرزنده مهربان است] بدین معناست که در این نوع ازدواج، مرد با همسرش مانند زن حائض از فرج نزدیکی نمی کند، ولی می تواند از طرق دیگر، نزدیکی کند.(1)

23) ابی عون نقل می کند که از ابا صالح حنفی شنیدم که می گفت: روزی علی علیه السلام فرمود: سئوالات خود را از من بپرسید، و ابن کواء گفت: در مورد ازدواج با دختر خواهر رضاعی و در مورد ازدواج با دو خواهر کنیز توضیحی می خواهم. حضرت فرمود: تو در گمراهی هستی، از چیزی بپرس که به تو مربوط باشد و سودی به تو ببخشد. ابن کواء گفت: ما از چیزی که نمی دانیم، می پرسیم و اگر از آن آگاهی داشتیم، سئوال نمی کردیم. حضرت فرمود: ازدواج با دو خواهر کنیز را آیه ای از قرآن حلال و آیه دیگر حرام کرده است و من نیز آن را حلال نمی کنم و حرام نمی دانم و نه خود و نه هیچ یک از اهل بیتم چنین ازدواجی نخواهند کرد.(2)

24) شیخ در تهذیب با سند خود از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبدالله بن سنان نقل کرده که شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: اگر کسی دو کنیز خواهر داشته باشد و با یکی از آنان ازدواج کند و سپس به دیگری میل و رغبت یابد که با او نیز ازدواج کند، زمانی می تواند چنین کاری کند که اولی را از خانه اش بیرون براند؛ یعنی یا او را ببخشد و آزاد کند و یا این که بفروشد و اگر او را به پسرش ببخشد، می تواند دیگری را جایگزین او نماید.(3)

25) شیخ با سند خود از بَزَوفَری، از حمید بن زیاد، از حسن از محمد بن زیاد، از معاویه بن عمار نقل می کند که از امام صادق علیه السلام در مورد مردی پرسیدم که دو کنیز خواهر داشته باشد که با یکی آمیزش داشته است، سپس به دیگری میل یابد، چنین فردی چه باید بکند؟ فرمود: اولی را کنار بگذارد و با دومی آمیزش کند. گفت: به ایشان گفتم: اگر میلش به اولی نیز کشید، چه؟ فرمود: زمانی می تواند با یکی ازدواج کند که دیگری از تملکش بیرون رود.(4)

26) شیخ از بزوفریّ و او از حمید و او از حسن بن سماعه روایت می کند که

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 258، ح 78.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 258، ح 79.
3- [3] - تهذیب، ج 7، ص 288 ، ح 1212.
4- [4] - تهذیب، ج 7، ص 288 ، ح 1213.

حسین بن هاشم از ابن مسکان، از حلبی، از امام صادق علیه السلام برای من نقل کرد که ایشان فرمود: محمد بن علی علیه السلام در مورد دو خواهر کنیزی که در نزد مردی بودند، به نقل از علی علیه السلام فرمود که ایشان فرمودند: «آیه ای آن را حلال و آیه دیگر آن را حرام می داند و من نیز آن را بر خود و فرزندانم حرام می کنم» و این کلام با آن چه ما گفتیم، منافاتی ندارد؛ چرا که علی علیه السلام فرمود: «آیه ای ازدواج با آن دو را حلال شمرده است» و منظور، تملک بدون آمیزش است. آن جا که می فرماید «آیه ای آن را حرام کرده است» منظور، آمیزش بدون تملک است. بنابراین منافاتی میان این دو آیه و این دو کلام از علی علیه السلام وجود ندارد و آن جا که می فرماید: «من آن را بر خود و فرزندانم حرام می کنم» منظور ایشان قسمت تحریم آمیزش می باشد و شاید هم منظور ایشان کراهت جمع هر دو در تملک، براساس آن چه گفتیم، باشد.(1)

27) شیخ با سند خود از علی بن حسن بن فضّال، از محمد و احمد، پسران حسن و از پدرشان، از ثعلبه بن میمون، از معمر بن یحیی بن سام(2) نقل می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد روایتی که مردم از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کنند، پرسیدیم و روایت در مورد ازدواج هایی بود که کسی را به آن امر نمی کرد و تنها آن را بر خود و فرزندانش تحریم کرده بود، پرسیدیم: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ فرمود: آیه ای چنین ازدواجی را حلال و آیه دیگر آن را حرام دانسته است. گفتیم: یعنی یک آیه، دیگری را نسخ می کند یا هر دو آیه محکمند و باید بدان عمل کرد؟ فرمود: زمانی که آن را بر خود و فرزندانش نهی کرد، این مسئله را نیز کاملا توضیح داد. گفتیم: چه چیزی باعث شده است که آن را به صراحت برای مردم توضیح ندهد؟ فرمود: ترس از این که از کلام او پیروی و اطاعت نکنند و گرنه اگر قدم های امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت و استوار می شد، کتاب خدا را به طور کامل اجرا می کرد و کلمه حق را نیز به تمامی بر پا می داشت.(3)

1- [1] - تهذیب، ج 7، ص 289، ح 2115.
2- [2] - محمد بن یحیی بن سام ضبیّ گاهی به جدش نسبت داده شده است. او از برادرش و از ابا جعفر، امام باقر علیه السلام و از فاطمه سلام الله علیها دختر علی علیه السلام روایت می کند. به تهذیب التهذیب، ج 10 ص 249 مراجعه شود، معجم رجال الحدیث ج 18، ص 270.

3- [3] - استبصار، ج 3 ، ص 173، ح 629.

«وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَ أُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَاء ذَلِكُمْ أَن تَبْتَغُواْ بِأَمْوَالِكُم مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ»

[و زنان شوهردار (نیز بر شما حرام شده است) به استثنای زنانی که مالک آنان شده اید. (این) فریضه الهی است که بر شما مقرر گردیده است و غیر از این (زنان نام برده) برای شما حلال است که زنان دیگر را به وسیله اموال خود طلب کنید، در صورتی که پاکدامن باشید و زنا کار نباشید]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابی ایوب، از محمد بن مسلم نقل می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاء إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» پرسیدم و ایشان فرمود: بدین معناست که مرد به غلام خود که کنیز او را در اختیار دارد، دستور می دهد که از کنیز دوری کن و به او نزدیک نشو؛ آن گاه آن مرد کنیز را نگاه دارد تا حیض ببیند و سپس با او نزدیکی کند و زمانی که پس از نزدیکی دوباره حیض شد، آن کنیز را بدون عقد نکاح به غلام بازگرداند.(1)

2) عیاشی از محمد بن مسلم نقل می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاء إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» پرسیدم و ایشان فرمود: بدین معناست که مرد به غلام خود که کنیز او را در اختیار دارد، دستور دهد و بگوید که از آن کنیز دوری کن و به او نزدیک نشو و آن گاه، آن مرد، کنیز را نگاه دارد تا حیض ببیند و سپس با او نزدیکی کند و چون بعد از نزدیکی، دوباره حیض شد او را بدون عقد نکاح به غلام بازگرداند.(2)

3) ابا بصیر از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاء إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» پرسید و ایشان فرمود: منظور از آن، زنان شوهردار هستند.(3)

4) ابن سنان گفته است که شنیدم امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاء إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» فرمود: یعنی به غلام که کنیز تو را در اختیار دارد، دستور دهی که از آن کنیز دوری کن تا حیض شود و سپس خود با

1- [1] - کافی، ج 5، ص 481، ح 2.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 258، ح 80.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 259 ، ح 81.

آن کنیز نزدیکی کنی.(1)

5) ابن مسکان از ابابصیر، از یکی از دو امام بزرگوار علیه السلام در مورد آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاء إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» نقل می کند که ایشان فرمودند: منظور از آن زنان شوهردار است و «إِلاَّ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» بدین معناست که اگر کنیزت را به همسری غلامت در آوردی، هر زمان که خواستی، می توانی آن را از غلام جدا کنی. گفتم: اگر به ازدواج کسی غیر از غلامش درآید، چه؟ فرمود: تا آن کنیز را خریداری نکرده، نمی تواند آن را از شوهرش جدا کند و اگر آن را خرید، مانند کالایی در دست دیگری است که اگر خریدار خواست می تواند او را از شوهر جدا کند و اگر نخواست نزد او باقی بگذارد.(2)

6) ابن خُرَّزاذ از کسی که از امام صادق علیه السلام روایت کرده بود، نقل می کند که ایشان در مورد آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاء» فرمود: آنان زنان شوهردارند.(3)

7) ابن بابویه در کتاب فقیه می گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاء» پرسیده شد و ایشان فرمود: آنان زنان شوهردارند و «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ»(4) [زنان پاکدامن از مسلمان و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما کتاب (آسمانی) به آنان داده شده] زنان پاکدامن اند.(5)

8) علی بن ابراهیم: در مورد آیه «کتاب الله علیْکُمْ» فرمود: یعنی حجت خدا بر شما در باره آن چه می گوید و آیه «وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَاء ذَلِكُمْ أَن تَبْتَغُواْ بِأَمْوَالِكُم مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ» یعنی ازدواج با زنان پارسا و غیر زناکار.(6)

« فَمَا اسْتَمْتَعتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ...إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (24)»

« فَمَا اسْتَمْتَعتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ لاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 259 ، ح 82.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 259 ، ح 83.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 259 ، ح 84.
4- [4] - مائده/ 5.
5- [5] - من لایحضره فقیه، ج 3 ، ص 276 ، ح 1313.
6- [6] - تفسیر قمی، ج 1، ص 144.

مِن بَعدِ الْفَرِیضَهِ إِنَّ اللّهَ کَانَ عَلِیمًا حَکِیمًا (24)»

[و زنانی را که متعه کرده اید، مهرشان را به عنوان فریضه ای به آنان بدهید و بر شما گناهی نیست که پس از (تعیین مبلغ) مقرر با یکدیگر توافق کنید (که مدت عقد یا مهر را کم یا زیاد کنید)، مسلما خداوند دانای حکیم است]

1) محمد بن یعقوب از تعدادی از یاران ما، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش و از ابن ابی نجران، از عاصم بن حمید و از ابابصیر نقل می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد متعه سئوال کردم و ایشان فرمود: در قرآن این آیه نازل شده است که «فَمَا اسْتَمْتَعتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِیضَهً وَلاَ جُنَاحَ عَلَیْکُمْ فِیمَا تَرَاضَیْتُم بِهِ مِن بَعدِ الْفَرِیضَهِ»(1)

2) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از کسانی که او نام برده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده است که فرمود: در اصل، این گونه نازل شده است: «فَمَا اسْتَمْتَعتُم بِهِ مِنْهُنَّ _ الی اجل مسمی _ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِیضَهً».(2)

3) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابوعمیر، از عمیر بن اذینه، از زراره روایت نموده است که گفت: عبدالله بن عمر(3) لیثیّ نزد امام باقر علیه السلام آمد و به ایشان گفت: در مورد متعه زنان چه می فرمایی؟ فرمود: خداوند آن را در کتابش و از زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله حلال نموده است و تا روز قیامت حلال می باشد. گفت: ای ابو جعفر! چنین می گویی و چندی پیش عمر آن را تحریم نموده و انجامش را نهی کرده است.

فرمود که: اگر چه این کار را هم کرده باشد. گفت: من تو را به خدا پناه می دهم از آن چه گفتی و چیزی را که عمر حرام کرده است، حلال کنی. گفت: ایشان فرمود: به راستی که تو بر رای یار خود هستی و من بر قول رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم، بیا تا ملاعنه کنیم که گفته درست همان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود و باطل آن چیزی است که رفیق شما گفته است. گفت:

1- [1] - کافی، ج 5 ،ص 448 ، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 449 ، ح 3.
3- [3] - کافی، ج 5 ،ص 449 ، ح 4.

عبدالله بن عمر جلو آمد و گفت: اگر زنان، دختران، خواهران و دختران عموی شما چنین کنند، خشنود می شوید؟ گفت: هنگامی که از زنان و دختران عمویش یاد کرد، امام، روی از وی درهم کشید.(1)

4) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد، از علی بن الحکم، از ابان بن عثمان، از ابو مریم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده است که فرمود: در مورد متعه در قرآن آیه نازل شده است و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله هم چنین بوده است.(2)

5) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از علی بن حسن بن رباط، از حریز، از عبدالرحمن بن ابو عبدالله، روایت نموده است که گفت: شنیدم که ابو حنیفه از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد متعه سئوال کرد و ایشان فرمود: از کدام یک از دو متعه می پرسی؟ گفت: در مورد متعه حج از شما سئوال کرده بودم، حال در مورد متعه زنان برایم بگو، آیا صحیح است؟

فرمود: پناه بر خدا! آیا قرآن را نخوانده ای؟«فَمَا اسْتَمْتَعتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» ابو حنیفه گفت: به خدا سوگند، گویی این آیه را هرگز نخوانده بودم.(3)

6) هم او از تعدادی از یاران ما، از سهیل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از محمد بن مسلم، روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد این آیه سئوال کردم: «وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن بَعدِ الْفَرِيضَهِ» فرمود: آن چه پس از نکاح، طرفین رضایت داده باشند، جایز است و چیزی که پیش از نکاح بوده جایز نیست؛ مگر با کسب رضایت زن و در مقابل چیزی که مرد به او بدهد و زن بپذیرد.(4)

7) عبدالله بن جعفر حمیری با سند خود از احمد بن اسحاق، از بکر بن محمد روایت کرد که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد متعه پرسیدم، فرمود: «فَمَا اسْتَمْتَعتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن بَعدِ

1- [1] - عبدالله بن عمر لیثی، نگاه کنید به معجم رجال الحدیث ج 10 ص 269 و 272.
2- [2] - کافی، ج 5 ، ص 449، ح 5.
3- [3] - کافی، ج 5، ص 449 ، ح 6.
4- [4] - کافی، ج 5، ص 456، ح 2.

الْفَرِيضَهِ».(1)

8) عیاشی: محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده است که فرمود: جابر بن عبدالله از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنها با وی در غزوه ای شرکت کردند و ایشان متعه را برای آنها حلال نمود و حضرت علی علیه السلام فرمود: اگر پسر خطاب قبل از من در این مورد پیش دستی نمی نمود، هیچ کسی جز انسان شقی و تیره روز، زنا نمی کرد.

ابن عباس می گفت: « فَمَا اسْتَمْتَعتُم بِهِ مِنْهُنَّ _ إلی أجل مسمی _ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» و آنها آن را انکار می کنند، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نه تنها آن را حرام نکرده، بلکه حلال نیز نموده است.(2)

9) ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره متعه فرمود: این آیه نازل شده است: « فَمَا اسْتَمْتَعتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلاَ جُنَاحَ علَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن بَعدِ الْفَرِيضَهِ» حضرت فرمود: در صورتی که مدت تعیین شده به سر آمد، اضافه نمودن مدت از سوی طرفین جایز است. می فرماید: زن با رضایتمندی خودش، یک مدت زمان دیگری را برای تو حلال سازد، پس تا زمانی که عده خود را که دو دوره قاعدگی طول می کشد، سپری ننماید، بر غیر تو حلال نخواهد شد.(3)

10) ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده است که ایشان آیه را این چنین قرائت می کرد: «فَمَا اسْتَمْتَعتُم بِهِ مِنْهُنَّ _ إلی أجل مسمی _ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلاَ جُنَاحَ علَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن بَعدِ الْفَرِيضَهِ» پس فرمود: به این معنی که مرد با تعیین مدت با زنی ازدواج کند و پس از پایان مدت معین شده، تغییر تازه ای به عمل آورد.

11) عبدالسلام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده است که گفت: به ایشان گفتم: در مورد متعه چه می فرمایی؟ فرمود: کلام خداوند را: «فَمَا اسْتَمْتَعتُم بِهِ مِنْهُنَّ _ إلی أجل مسمی _ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلاَ جُنَاحَ علَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن بَعدِ الْفَرِيضَهِ». گفتم: فدایت گردم، آیا از جمله چهار (زن) است؟

1- [1] - قرب الاسناد، ص 21.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 259، ح 85.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 259، ح 86.

فرمود: خیر، او اجاره ای است. گفتم: به نظر شما، زن و مرد اگر بخواهند می توانند پیش از پایان مهلت مقرر، آن را تمدید نمایند؟ فرمود: در صورتی که با رضایتمندی طرفین و با تعیین زمان و مدت اضافی باشد. اشکالی ندارد و فرمود: پس از پایان مهلت مقرر می تواند آن را تمدید کند.

12) سعد بن عبدالله در کتاب بصائر الدرجات از قاسم بن ربیع ورّاق و محمد بن حسین بن ابو خطاب، از محمد بن سنان، از میّاح مدائنی، از مفضل بن عمر روایت نموده است که او برای امام جعفر صادق علیه السلام نوشته، پس پاسخ امام را دریافت نموده و حدیث آن طولانی است و در آن، امام فرموده است: اگر مرد مسلمانی بخواهد زنی را متعه کند، آن کند که خداوند اراده نموده است و براساس کتاب و سنت پیامبر، نکاحی توافقی بکند، به دور از زنا و براساس مدت و اجرت که با هم توافق کرده اند؛ همچنان که خداوند بزرگ فرموده: «فَمَا اسْتَمْتَعتُم بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُم بِهِ مِن بَعدِ الْفَرِيضَهِ» اگر هر دو علاقمند به تمدید مهلت بر پایه همان اجرت باشند، در آخرین روز تعیین شده و قبل از غروب آفتاب می توانند نسبت به تمدید مهلت اقدام نمایند، در صورتی که روز آخر بدون تمدید سپری گردید، دیگر جایز نیست، مگر با تصمیم دیگری و لازم نیست بین آنها عده ای باشد، مگر برای مردی دیگر. پس اگر زن، مرد دیگری را بخواهد، باید 45 روز عدّه بگیرد، میراثی بین آنها وجود ندارد، پس از آن اگر بخواهد می تواند با دیگری متعه کند و این تا روز قیامت حلال است و اگر هم خواست، می تواند تا ابد فقط با همان مرد و اگر بخواهد، میتواند با بیست مرد، متعه نماید؛ البته به شرط گرفتن 45 روز عدّه پس از ترک هر کدام، و این کار تا ابدالدهر بر او حلال است؛ همه در حدودی که خداوند از زبان پیامبرش بیان نموده است که: «وَمَن يَتَعدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»(1) (2)[و هرکس از حدود الهی درگذرد، بر خویش ستم کرده است]

13) شیبانی در مورد آیه شریفه: «و لا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِن بَعدِ الفريضَهِ» از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرموده اند: یعنی این که مرد، اجرت را اضافه کند و زن، مدّت را.

1- [1] - طلاق/ 1.
2- [2] - بصائرالدرجات، ص 86.

«وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعِ مِنكُمْ طَوْلاً أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِن مِّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللّهُ أَعلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعضُكُم مِّن بَعضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلاَ مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا علَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعذَابِ ذَلِکَ لِمَنْ خَشِىَ الْعنَتَ مِنْکُمْ وَأَن تَصْبِرُواْ خَيْرٌ لَّکُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (25)»

[و هر کس از شما از نظر مالی نمی تواند زنان (آزاد) پاکدامن با ایمان را به همسری (خود) درآورد، پس با دختران جوانسال با ایمان شما که مالک آنان هستید (ازدواج کند) و خدا به ایمان شما داناتر است. (همه) از یکدیگرید؛ پس آنان را با اجازه خانواده شان به همسری (خود) درآورید و مهرشان را به طور پسندیده به آنان بدهید (به شرط آن که) پاکدامن باشند نه زناکار و دوست گیران پنهانی نباشند. پس چون به ازدواج (شما) درآمدند، اگر مرتکب فحشا شدند، پس بر آنان نیمی از عذاب (=مجازات) زنان آزاد است. این (پیشنهاد زناشویی با کنیزان) برای کسی از شماست که از آلایش گناه بیم دارد و صبر کردن برای شما بهتر است و خداوند آمرزنده مهربان است]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بکیر، از یکی از یاران ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امروز سزاوار نیست که یک مرد آزاده با یک کنیز ازدواج کند، این در جایی بود که خداوند فرموده: «وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعِ مِنكُمْ طَوْلاً» و طول به معنی مهریه است و مهریه زن آزاده، امروز به اندازه مهریه کنیز و یا کمتر از آن است.(1)

2) عیاشی: به نقل از محمد بن صدقه بصری روایت می کند که گفت: از او در مورد متعه سئوال کردم، آیا به منزله کنیزکان نیست؟ گفت: آری، آیا این سخن الهی را نخوانده ای که: «وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعِ مِنكُمْ طَوْلاً أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ». تا جایی که می فرماید: «وَلاَ مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ» همان طور که بر مرد، جایز نیست با کنیز ازدواج کند و می تواند با زن آزاد ازدواج کند، به همان صورت برای مرد جایز

1- [1] - کافی، ج 5، ص 360، ح 7.

نیست که کنیز را متعه کند، ولی می تواند با زن آزاد ازدواج کند.(1)

3) طبرسی به روایت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفته است: «وَمَن لَّمْ یَسْتَطِعِ مِنکُمْ طَوْلاً» به عبارتی دیگر، اگر کسی از شما چاره ای نداشت.(2)

4) طبرسی در کتاب التهذیب به نقل از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد ابن محمد بن ابو نصر، عن داود بن حُصین، از ابوعباس بقباق، روایت کرده است که گفت: به امام محمد باقر علیه السلام گفتم: آیا مرد میتواند با کنیز بدون اطلاع خویشاوندانش ازدواج کند؟ فرمود: اگر چنین کند، زنا است، خداوند بزرگ می فرماید: «فَانکِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ».(3)

5) طبرسی به نقل از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابو نصر روایت نموده است که گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا مرد می تواند زن را با اطلاع بستگانش متعه کند؟ فرمود: آری، خداوند بزرگ می فرماید: «فَانکِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ».(4)

6) ابن بابویه در کتاب الفقیه به نقل از داوود بن حصین، از ابو عباس بقباق روایت می کند که گفت: به امام محمد باقر علیه السلام گفتم: آیا مرد می تواند بدون اجازه خویشاوندان زن، با او ازدواج کند؟ فرمود: آن زنا است، خداوند بزرگ می فرماید: «فَانکِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ».(5)

7) عیاشی به نقل از احمد بن محمد بن ابونصر روایت نموده است که گفت: از امام رضا علیه السلام سئوال کردم. آیا می تواند کنیز را با اجازه بستگانش متعه کند؟ فرمود: آری، خداوند فرموده است: «فَانکِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ».(6)

8) ابو عبّاس روایت کرده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: آیا مرد می تواند بدون اجازه بستگان کنیز، او را متعه کند؟ فرمود: اگر چنین کند زناست، خداوند می فرماید: «فَانکِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ».(7)

9) عبدالله بن سنان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 260، ح 90.

2- [2] - مجمع البيان، ج 3، ص 63.
3- [3] - تهذيب، ج 7 ،ص 348 ، ح 1424.
4- [4] - تهذيب، ج 7 ،ص 257، ح 1110.
5- [5] - من لا يحضره الفقيه، ج 3 ،ص 286، ح 1361.
6- [6] - تفسير عياشى، ج 1، ص 260، ح 89.
7- [7] - تفسير عياشى، ج 1، ص 260، ح 91.

است که گفت: از ایشان در مورد زنان محصنه سئوال کردم، فرمود: منظور زنان مسلمان است.(1)

10) محمد بن مسلم، به نقل از یکی از دو امام علیه السلام می گوید: از ایشان در خصوص معنی آیه «فَإِذَا أُحْصِنَّ» در باب کنیزکان پرسیدم فرمود: «با آنها نزدیکی شده باشد.» گفتم: اگر با آنها نزدیکی نشده باشد، بر آنها حدّی جاری نمی شود؟ فرمود: آری.(2)

11) عبدالله بن سنان به نقل از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه «فَإِذَا أُحْصِنَّ» در خصوص کنیزکان روایت کرده است که فرمود: «احصنَّ» به معنی این است که با آنها آمیزش شده باشد. گفتم: در صورتی که با آنها آمیزش نشده باشد و مرتکب عملی شده اند که مستوجب حدّ است، آیا بر آنها حد جاری می شود؟ فرمود: آری، نیمی از حدّ؛ اما در صورتی که محصنه باشد و زنا کند، باید سنگسار شود.(3)

12) به نقل از حریز روایت شده است که گفت: از حضرت در مورد معنی مُحصَن پرسیدم که چیست؟ فرمود: کسی که بی نیاز است.(4)

13) قاسم بن سلیمان روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه: «فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَهٍ فَعلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا علَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعذَابِ» سئوال کردم، فرمود: منظور، نکاح آنان است، اگر مرتکب فحشا شوند.(5)

14) عبّاد بن صُهَیب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: سزاوار مرد مسلمان نیست که با کنیزکان ازدواج کند؛ مگر کسی که از فجور و زنا بترسد و از کنیزکان تنها یکی بر وی حلال است.(6)

15) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی ابن حکم، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از یکی از دو امام بزرگوار روایت کرده

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 260، ح 92.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 261، ح 93.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 261، ح 94.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 261، ح 95.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 261، ح 96.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 261، ح 97.

است که گفت: از ایشان در مورد آیه شریفه «فَإِذَا أُحْصِنَّ» پرسیدم، فرمود: یعنی با آنها آمیزش شود. گفتم: اگر چنین نکند، حدی بر آنها جاری نمی شود؟ فرمود: آری.(1)

16) هم او، از علی، از پدرش، از ابن ابو نجران، از عاصم بن حمید، از محمد بن قیس، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام بردگان و کنیزکان را در صورت ارتکاب زنا، اگر مسلمان و کافر و نصرانی باشند، به پنجاه ضربه شلاق بدون سنگسار و تبعید محکوم نموده است.(2)

17) و او، از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعه، روایت کرده است که گفت: از ایشان در مورد حکم افترای برده به آزاد سئوال کردم؛ فرمود: هشتاد ضربه شلاق. گفتم: اگر مرتکب زنا شود چه؟ فرمود: پنجاه ضربه شلاق زده شود.(3)

18) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از سیف بن عمیره، از ابوبکر حَضرمی روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد بنده زر خریدی که اتهام ناروایی به آزاده ای وارد کند، پرسیدم. فرمود: هشتاد ضربه شلاق محکوم می شود، این از حقوق مردم است،اما در مسائل مربوط به حقوق خداوند بزرگ، این است که نصف حد بر وی جاری شود. گفتم: آن چه از حقوق خداوند است، چیست؟ فرمود: اگر مرتکب زنا یا شرب خمر شود. اینها از حقوق خداوند است که حکم آن نصف حَد است.(4)

19) شیخ در کتاب تهذیب به نقل از یونس، از ابو بصیر، روایت نموده است که امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه «فَإِذَا أُحْصِنَّ» فرمود: یعنی اگر با آنها آمیزش شود. گفتم: به نظر شما اگر با آنها آمیزش نشود و مرتکب عمل ناروا شوند بر آنها حدی جاری نیست؟ فرمود: آری.(5)

20) شیخ به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو نصر، از جمیل، از

1- [1] - کافی، ج 7 ص، 235 ،ح 6.

2- [2] - کافی، ج 7 ،ص 238، ح 23.
3- [3] - کافی، ج 7، ص 234، ح 2.
4- [4] - کافی، ج 7 ،ص 237، ح 19.
5- [5] - تهذیب، ج 10 ، ص 16، ح 43.

برید، روایت کرده است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: اگر برده ای زنا کند، به او پنجاه ضربه شلاق زده می شود، و اگر عملش را تکرار نماید، پنجاه ضربه دیگر و اگر تکرار کرد، پنجاه ضربه.... تا هشت بار، در صورتی که هشت بار زنا کند، کشته می شود و حاکم باید به ازای بهای آن بَرده از بیت المال به اربابان وی پرداخت نماید.(1)

21) شیخ به نقل از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از حارث، از برید عجلی، از امام محمد باقر علیه السلام در مورد کنیزی که مرتکب زنا شود روایت نموده است که فرمود: به اندازه نصف حد شلاق زده شود، چه شوهر داشته باشد، چه نداشته باشد.(2)

22) علی بن ابراهیم گفت: حضرت امام جعفر صادق فرموده است که: به این دلیل، بار هشتم کشته می شود که خداوند به او رحم کرده و نخواسته است که طناب بردگی و حدّ آزاده را یک جا بر او روا دارد.(3)

23) و علی بن ابراهیم: در مورد آیه شریفه «وَلاَ مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ» فرمود: یعنی آن زن را به عنوان معشوقه قرار ندهد.(4)

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَأْکُلُواْ أَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ...وَ کَانَ ذَلِکَ علَی اللّهِ یَسِیرًا (30)»

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَأْکُلُواْ أَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ إِلاَّ أَن تَکُونَ تِجَارَةً عن تَرَاضٍ مِّنکُمْ وَ لاَ تَقْتُلُواْ أَنفُسَکُمْ إِنَّ اللّهَ کَانَ بِکُمْ رَحِیمًا (29) وَ مَن یَفْعلْ ذَلِکَ عُدْوَانًا وَ ظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِیهِ نَارًا وَ کَانَ ذَلِکَ علَی اللّهِ یَسِیرًا (30)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال همدیگر را به ناروا مخورید، مگر آن که داد و ستدی با تراضی یکدیگر از شما (انجام گرفته) باشد و خودتان را مکشید، زیرا خدا همواره با شما مهربان است * و هر کس از روی تجاوز و ستم چنین کند، به زودی وی را در آتشی درآوریم و این کار بر خدا آسان است]

1) شیخ در تهذیب، به نقل از حسن بن محبوب، از ابو ایوب، از سلمه روایت کرده است که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: مردی همچون من که درآمد

1- [1] - تهذیب، ج 1، ص 28، ح 87.
2- [2] - تهذیب، ج 10 ، ص 27، ح 82.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 144.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1 ، ص 144.

بخور و نمیری دارد و مقروض است؛ آیا میتواند این درآمد را تا زمانی که خداوند گشایش فراهم نماید و او وام خود را پرداخت کند، خرج زن و بچّه خود کند، یا با وجود مقروض بودن و تنگدستی و بدی زمانه و دشواری کسب، وام دیگری بگیرد، یا این که صدقه بپذیرد؟ فرمود: قرض مردم را ادا نماید، و مال مردم را نخورد، مگر این که توان باز پرداخت حق آنها را داشته باشد؛ چنان که خداوند می فرماید: «لاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلاَّ أَن تَكُونَ تِجَارَةً عن تَرَاضٍ مِّنكُمْ» و کسی که بر او وامی هست، قرض نکند، مگر این که قدرت پرداخت داشته باشد؛ حتّی اگر به در خانهها برود و مردم با یکی دو لقمه یا یکی دو خرما او را رد کنند؛ مگر این که کسی را داشته باشد که پس از خودش این حقوق را ایفا نماید. در میان ما کسی نیست که بمیرد و خداوند ولی یا سرپرستی برای او تعیین ننماید تا قرض و وعده های او را ادا کند.(1)

2) عیاشی به نقل از اسباط بن سالم گفت: نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی آمد و گفت: در مورد آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» برایم بگو. فرمود: منظورش قمار بوده است و اما منظور از «وَلاَ تَقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ»، مرد مسلمانی است که به تنهایی به مشرکی یورش می برد، وارد منازل آنها می شود، پس کشته شود. خداوند مسلمانان را از انجام آن باز داشته است.(2)

3) و گفت: در روایتی دیگر از ابوعلی، که آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده است، ایشان فرمود: مردانی از مسلمانانی که تنها به مشرکین حمله ور می شدند، تا زمانی که می کشتند یا کشته می شدند، پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَلاَ تَقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ إِنَّ اللّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا».(3)

4) اسباط روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَأْكُلُواْ أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ» سئوال کردم، فرمود: منظور، قمار است.(4)

5) سماعه روایت کرده است که از ایشان در مورد کسی که درآمد ناچیزی

1- [1] - تهذیب، ج 1، ص 185 ، ح 383.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 261 ، ح 98.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 261، ح 99.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 262، ح 100.

دارد و مقروض است پرسیدم که آیا آن درآمد را خرج خوراک زن و بچه خود کند، تا زمانی که خداوند گشایشی نماید و او وام خود را پرداخت کند و یا علی رغم مقروض بودن، تنگدستی و دشواری معاش، وام دیگری بگیرد یا صدقه ای بپذیرد؟ فرمود: بدهی خود را پرداخت نماید و صدقه قبول کند. مال از مردم نستاند، مگر این که توان ایفای آن را داشته باشد یا قرضی مشروط به توانگری فرد و گشایش حال به او بدهند؛ چون خداوند می فرماید: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَأْکُلُواْ أَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ إِلاَّ أَن تَکُونَ تِجَارَةً عن تَرَاضٍ مِّنکُمْ» و کسی که بر گردن او وامی هست، قرض نکند، مگر این که بتواند آن را پرداخت نماید؛ حتی اگر به در خانه های مردم مراجعه کند و او را با یکی دو لقمه یا یکی دو خرما رد کنند، مگر این که ولی داشته باشد که پس از خودش این حق را ادا نماید و در میان ما کسی نیست که بمیرد و خداوند ولی یا سرپرستی برای او معین نکند تا قرض و وعده های او را ادا کند.(1)

6) اسحاق بن عبدالله بن محمد بن علی بن حسین علیه السلام از حسن بن زید، از پدرش از حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرد که: در مورد وضوی جبیره و غسل جنابت فرد مصدوم از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله سئوال کردم، فرمود: مسح کشیدن بر آن، هم در وضو و هم در غسل جنابت کافی است. گفتم: اگر از شدت سرما از ریختن آب بر بدنش بیم داشته باشد،چطور؟ پس حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را خواند «وَلاَ تَقْتُلُواْ أَنفُسَکُمْ إِنَّ اللّهَ کَانَ بِکُمْ رَحِیمًا»(2) [و خودتان را مکشید، زیرا خدا همواره با شما مهربان است].

7) محمد بن علی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَأْکُلُواْ أَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ» روایت کرده است که فرمود: قمار را نهی کرد. قریش بر خانواده و مال فرد، قمار می کردند، پس خداوند آنها را از این عمل بازداشت و این آیه را قرائت کرد: «وَلاَ تَقْتُلُواْ أَنفُسَکُمْ إِنَّ اللّهَ کَانَ بِکُمْ رَحِیمًا» و فرمود: مسلمانان، دشمنان خود را تا درون غارها دنبال می کردند، طوری که دشمن بر آنها غالب می شد و آنها را می کشت، پس خداوند آنها را از ورود به

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 262، ح 102.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 262، ح 102.

درون غارها در پی دشمن بازداشته است.(1)

8) طبرسی می گوید: در مورد فرموده «بالباطِل» دو مقوله وجود دارد: یکی از آنها می گوید: باطل به معنی ربا، قمار، کم فروشی و ستم است. گفت: این چیزی است که از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است.(2)

9) در نهج البیان از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که: منظور، قمار، سُحت (مال حرام و کسب پلید) ربا و سوگند دروغ است.

10) ابن بابویه در کتاب الفقیه: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کسی که به عمد خود را بکشد، در آتش جهنم جاودان خواهد بود، خداوند بزرگ می فرماید «وَلاَ تَقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ إِنَّ اللّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا * وَمَن يَفْعلْ ذَلِكَ عدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ علَى اللّهِ يَسِيرًا»(3)

11) ابو علی طبرسی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: معنی آن این است که جان خود را با جنگیدن با کسی که توانش را ندارید، به خطر نیاندازید.(4)

12) علی بن ابراهیم روایت کرده است که: فرد، آن گاه که با حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در غزوات شرکت می کرد، بدون دستور پیامبر و به تنهایی به دشمن یورش می برد، پس خداوند از خودکشی او بدون دستور پیامبر نهی کرد.

13) و از طریق مخالفین: ابن المَغازلیّ روایتی دارد که آن را به ابن عباس می رساند، در مورد این آیه شریفه: «وَلاَ تَقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ إِنَّ اللّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» روایت نموده است که اهل بیت پیامبرتان را نکشید که خداوند بزرگ در کتابش می فرماید: «فَقُلْ تَعالَوْاْ نَدْع أَبْنَاءنَا وَ أَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَ نِسَاءكُمْ وأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ»(5) [بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم] گفت: منظور از «ابناء» فرزندان این امت، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و «نساء» زنان آن، فاطمه سلام الله علیها و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 262، ح 103.
2- [2] - مجمع البیان، ج 3، ص 68.
3- [3] - من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 374، ح 1767.
4- [4] - مجمع البیان، ج 3، ص 69.
5- [5] - آل عمران/61

منظور از «انفسهم» پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بودند. (1)

«إِن تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عنْهُ نُكَفِّرْ عنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُم مُّدْخَلاً كَرِيمًا (31)»

[اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی شده اید دوری گزینید، بدی های شما را از شما می زداییم و شما را در جایگاهی ارجمند درمی آوریم]

1) محمد بن یعقوب، از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از ابو جمیله، از حلبی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که در مورد آیه شریفه: «إِن تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عنْهُ نُكَفِّرْ عنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلاً كَرِيمًا» فرمود: منظور از کبائر، اعمالی است که خداوند آتش جهنم را بر آنها واجب گردانیده است.(2)

2) شیخ در تهذیب به نقل از ابو عباس احمد بن محمد بن سعید بن عقده حافظ همدانی، از ابو جعفر محمد بن مفضّل بن ابراهیم اشعری روایت کرده است که گفت: حسن بن علی بن زیاد (و او همان وشاء خزاز است که نوه ی دختری إلیاس می باشد، پس مکث کرد و بازگشت و سپس ادامه داد)، از عبدالکریم بن عمرو خثعمی، از عبدالله بن ابو یعفور و معلی بن خنیس، از ابو صامت از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: بزرگترین گناهان کبیره، هفت گناه است: شرک به پروردگار بزرگ، قتل نفس که خداوند آن را حرام کرده، مگر به حق، خوردن مال یتیم، عاق والدین، قذف محصنات، فرار از جهاد و نبرد و انکار آن چه خداوند نازل کرده است. اما در مورد شرک به خداوند بزرگ؛ آن چه که خداوند در این موضوع در مورد ما نازل کرده به شما رسیده است، آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است را به خدا و رسولش إرجاع دهی_د؛ و اما قتل نفس حرام؛ هم_ان قتل حس_ین علیه السلام و اصحابش است و اما خوردن مال یتیمان؛ به راستی که در مورد غنیمت ما به ما ظلم کردند و آن را بردند و امّا عاق پدر و مادر؛ در موردش در قرآن فرموده است: «النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ

1- [1] - مناقب ابن مغازلی، ص 264 ح 362 ؛ شواهد التنزیل، ج 1 ، ص 142 ، ح 194.

2- [2] - کافی، ج 2، ص 211 ، ح 1.

أُمَّهَاتُهُمْ»(1) [پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر (و نزدیکتر) است و همسرانش مادران ایشانند] و او برایشان پدر است، پس در زمینه فرزندان و نزدیکان پیامبر عاق پیامبر شدند و اما قذف المحصنات؛ بر منابر، فاطمه سلام الله علیها را قذف کردند و اما فرار از نبرد و جهاد؛ با امیرالمؤمنین علیه السلام بدون اکراه و از روی فرمانبرداری بیعت نمودند، ولی پس از آن از او روی گردان شدند و یاریش نکردند و اما انکار آن چه خداوند فرو فرستاده است؛ به راستی حق ما را را منکر شدند که کسی آن را انکار نمی کند و خداوند می فرماید: «إِن تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عنْهُ نُكَفِّرْ عنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلاً كَرِيمًا».(2)

3) ابن بابویه گفت: احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رضی الله عنه برای ما روایت کرد که گفت: علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابوعمیر روایت کرده است که گفت: شنیدم که امام موسی کاظم علیه السلام می فرماید: به خدا سوگند، کسی غیر از اهل کفر و انکار و اهل گمراهی و شرک در جهنم جاودان نیست و اگر کسی از مؤمنین از گناهان کبیره اجتناب کند، در مورد گناهان صغیره از او باز خواست نخواهد شد، چون که خداوند می فرماید: «إِن تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عنْهُ نُكَفِّرْ عنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلاً كَرِيمًا».

4) محمد بن یعقوب به نقل از ابن محبوب روایت کرده است که گفت: بعضی از یاران ما با من برای امام موسی بن جعفر علیه السلام نامه نوشتند و در مورد ماهیت و تعداد گناهان کبیره از ایشان سئوال کردند. ایشان نوشتند که: گناهان کبیره، یعنی کسی که از اعمالی که خداوند آنها را مستوجب آتش جهنم دانسته، دوری کند خداوند بدیهای او را می بخشد؛ البته اگر مؤمن باشد. گناهان کبیره هفت گانه که موجب آتش می شود عبارتند از: قتل نفس، عاق والدین، خوردن ربا، اخلاق جاهلی و اعرابی داشتن پس از هجرت، خوردن مال یتیم به ناحق، قذف محصنات و فرار از نبرد.

5) ابن بابویه در الفقیه، با روایت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می نویسد: اگر کسی از گناهان کبیره پرهیز نماید، خداوند تمام گناهان او را خواهد بخشید، همچنان که خود می فرماید: «إِن تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عنْهُ نُكَفِّرْ عنكُمْ

1- [1] - احزاب/ 6.
2- [2] - تهذيب، ج 4، ص 149، ح 417.

سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلاً كَرِيمًا» [اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی شده اید، دوری گزینید، بدی های شما را از شما می زداییم و شما را در جایگاهی ارجمند درمی آوریم].

6) عیاشی از میسّر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: من و علقمه حَضرمی و ابو حسان عجلی، و عبدالله بن عجلان منتظر امام محمد باقر علیه السلام بودیم، بیرون آمد و فرمود: خوش آمدید، به خدا سوگند که بوی خوش شما و ارواح شما را دوست دارم و گواهی می دهم که بر دین خدایید. پس علقمه گفت: اگر کسی بر دین خدا باشد، گواهی می دهید که از اهل بهشت باشد؟ گفت: ایشان لحظه ای درنگ کرد و سپس فرمود: خود را بیازمایید، اگر گناه کبیره ای مرتکب نشده باشید، گواهی می دهم. گفتیم: گناهان کبیره چه هستند؟ فرمود: در کتاب خدا هفت گناه است.

گفتیم: آنها را برایمان برشمار. فرمود: شرک به خداوند بزرگ، خوردن مال یتیم، خوردن ربای آشکار، عاق والدین بودن، فرار از نبرد، کشتن مؤمن و قذف محصنه. گفتیم: از ما کسی مرتکب این چیزها نشده است، فرمود: پس شما از اهل بهشت هستید.(1)

7) معاذ بن کثیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ای معاذ! گناهان کبیره، هفت گناه است، در مورد ما نازل شده و برای ما واجب گشته است. بزرگترین گناهان، شرک به خدا و قتل نفسی که خدا آن را حرام کرده است و عاق والدین بودن و قذف محصنات و خوردن مال یتیم و فرار از نبرد و انکار حق ما اهل بیت است. اما در مورد شرک به خداوند بزرگ، خداوند در مورد ما گفتنی ها را گفته است و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز گفتنی ها را گفته و به شما رسیده است، ولی خدا و رسولش را تکذیب کردند. اما در مورد قتل نفس که خداوند حرام کرده است، آنها حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و اصحابش را کشتند. اما عاق والدین، قرآن فرموده است:

«النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ و أُمَّهَاتُهُمْ»(2) [پیامبر به مومنان از خودشان و همسرانشان و مادرانشان سزاوارتر است]. و او برای آنها پدر است، آنها

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1 ، ص 263 ، ح 104.
2- [2] - احزاب/ 6.

در مورد فرزندان و خاندان پیامبر عاق او شدند. اما قذف محصنات، بر منابر فاطمه سلام الله علیها را قذف کردند. اما خوردن مال یتیم، آنها (فیء) حق ما که در کتاب خدا آمده را بردند. اما فرار از لشکر کشی و جنگ، با امیرالمؤمنین علیه السلام بدون اکراه و از روی فرمانبرداری بیعت کردند، اما پس از آن از نزد وی گریختند و یاریش نکردند، و اما انکار حق ما، چیزی است که به روشنی بیان می کنند. و در روایتی دیگر: تعرّب (اخلاق جاهلی داشتن) پس از هجرت.(1)

8) ابو خدیجه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: دروغ بستن به خدا، رسول خدا و اوصیا علیهم السلام از گناهان کبیره است.(2)

9) عباس بن هلال از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که ایشان در مورد آیه شریفه: «إن تجتنبوا کبائرَ ماتنُهونُ عنهُ نکفِّر عنکم سیئّاتِکم» فرمود که: بت پرستی، میگساری، قتل نفس، عاق والدین، قذف محصنات، فرار از نبرد و خوردن مال یتیم از گناهان کبیره هستند.(3)

10) و در روایتی دیگر از آن حضرت علیه السلام آمده است: خوردن مال یتیم به ناحق و هر آن چه که خداوند انجامش را مستوجب آتش جهنم نموده است، از گناهان کبیره است.(4)

11) از امام صادق علیه السلام در روایتی دیگر نقل شده است: و انکار هر آن چه خداوند نازل کرده است؛ آنها منکر حق ما شدند و این چیزی است که کسی آن را انکار نمی کند.(5)

12) سلیمان جعفری روایت کرده است که به امام رضا علیه السلام گفتم: در مورد امور دیوان (مشارکت در کار اداری خلفا) چه می فرمایی؟ فرمود: ای سلیمان! دخالت در کارهای آنها و کمک به آنها و تلاش برای رفع نیازهایشان برابر کفر است و نظر به آنان از روی قصد، از گناهان کبیره ای است که فرد با آن سزاوار

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 263، ح 104.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 264، ح 106.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 264، ح 107.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 264 ، ح 108.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 264، ح 109.

آتش جهنم می شود.(1)

13) سکونی، از جعفر بن محمد، از پدرش، از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: میگساری از گناهان کبیره است و ستم روا داشتن در وصیت کردن از گناهان کبیره است.(2)

14) محمد بن فضیل، از امام علی علیه السلام در مورد این آیه: «إِن تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عنْهُ نُكَفِّرْ عنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلاً كَرِيمًا» روایت کرده است که فرمود: کسی که از اموری که خداوند انجام دادن آنها را مستحق آتش دوزخ دانسته است، پرهیز کند، اگر مؤمن باشد، خداوند بدیهایش را خواهد بخشید.(3)

15) و امام جعفر صادق علیه السلام در آخرین تفسیر خود، فرمود: از خدا بترسید و جسارت و گردنکشی نکنید.(4)

16) کثیر النواء روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در مورد گناهان کبیره سئوال کردم، فرمود: هر آن چه خداوند به خاطر انجامش وعده آتش داده است.(5)

17) شیخ مفید در کتاب «امالی» گفته است: ابوالقاسم جعفر بن محمد که رحمت خدا بر او باد، از قول پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از عبدالکریم بن عمرو ابراهیم بن داحه بصری، از میسر روایت کرد که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: در مورد کسی که در امر و نهی خدا عصیان نمی کند، ولی از تو و یارانت در این موضوع، برائت می جوید، چه می گویی؟ گفت: گفتم: در حضور شما چه می توانم بگویم؟ فرمود: بگو، این منم که به شما دستور می دهم که بگویی. گفت: گفتم: او در جهنم است. فرمود: ای میسر! در مورد کسی که در دین با تو یکی است و از گناهان، هر آن چه که دیگران مرتکب می شوند، انجام می دهد، اما از گناهان کبیره پرهیز می کند؟ گفت: گفتم: در حضور شما چه می توانم بگویم؟ فرمود: بگو، این منم که به شما دستور می دهم که بگویی. گفت: گفتم: نه، فرمود: احساس سختی نکن، به راستی که او در بهشت

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 264، ح 110.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 264، ح 111.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 264 ، ح 112.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 265 ، ح 113.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1 ، ص 265، ح 114.

است، خداوند بزرگ می فرماید: «إِن تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عنْهُ نُكَفِّرْ عنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلاً كَرِيمًا».(1)

«وَلاَ تَتَمَنَّوْاْ مَا فَضَّلَ اللّهُ بِهِ بَعضَكُمْ علَى بَعضٍ...إِنَّ اللّهَ كَانَ بِكُلِّ شَىْءٍ عليمًا (32)»

«وَلاَ تَتَمَنَّوْاْ مَا فَضَّلَ اللّهُ بِهِ بَعضَكُمْ علَى بَعضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُواْ وَلِلنِّسَاء نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُواْ اللّهَ مِن فَضْلِهِ إِنَّ اللّهَ كَانَ بِكُلِّ شَىْءٍ عليمًا (32)»

[و زنهار آن چه را خداوند به (سبب) آن بعضی از شما را بر بعضی (دیگر) برتری داده، آرزو مکنید؛ برای مردان از آن چه (به اختیار) کسب کرده اند، بهره ای است و برای زنان (نیز) از آن چه (به اختیار) کسب کرده اند، بهره ای است و از فضل خدا درخواست کنید که خدا به هر چیزی داناست]

1) محمد بن یعقوب از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از ابراهیم بن ابوالبلاد، از پدرش از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هیچ فردی نیست، مگر که خداوند روزی حلال او را فراهم کرده باشد و از راه سالمی به او می رساند. از سوی دیگر، به دست آوردن آن روزی از راه حرام نیز نشان داده شده است و اگر به حرام دست یازد، از حلالی که برایش واجب کرده، او را قصاص می کند. به غیر از این دو، نزد خداوند فضل بسیار است. چنان که خود می فرماید: «وَاسْأَلُواْ اللّهَ مِن فَضْلِهِ».(2)

2) عیاشی از عبدالرحمن بن ابو نجران روایت کرده است که گفت: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه: «وَلاَ تَتَمَنَّوْاْ مَا فَضَّلَ اللّهُ بِهِ بَعضَكُمْ علَى بَعضٍ» پرسیدم. فرمود: مرد نباید زن یا دختر مرد دیگری را برای خود آرزو کند، اما می تواند مانند آنها را برای خود آرزو کند؟(3)

3) اسماعیل بن کثیر در حدیثی مرفوع از پیامبر نقل می کند که هنگامی که این آیه «وَاسْأَلُواْ اللّهَ مِن فَضْلِهِ» نازل شد، اصحاب پیامبر گفتند: این فضل چیست؟ کدام یک از شما از پیامبر سئوال می کند؟ گفت: حضرت علی بن ابی طالب علیه

1- [1] - امالی، ص 152، ح 4.
2- [2] - کافی، ج 5 ،ص 80، ح 2.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 265، ح 115.

السلام فرمود: من می پرسم. و از ایشان راجع به این فضل سئوال کرد که چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند، بندگانش را آفرید و روزی حلال را بین آنها تقسیم کرد و حرام را به آنان نشان داد، چنان که کسی حرمت حرامی را بشکند، به مقدار آن حرام، از حلال او کاسته می شود و از او باز خواست خواهد شد.(1)

4) ابو هُذیل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود: خداوند روزی بندگانش را تقسیم کرد و مقدار زیادی از آن را بدون تقسیم نزد خود باقی گذاشت، خدا می فرماید: «وَاسْأَلُواْ اللّهَ مِن فَضْلِهِ». (2)

5) ابراهیم بن ابوالبلاد، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هیچ فردی وجود ندارد، مگر این که خداوند برای او روزی حلال واجب کرده باشد که به سلامت به او رسانیده می شود و از جهتی دیگر بر این نفس، حرام را نیز عرضه نموده است. پس اگر او چیزی از حرام بردارد، خداوند با او مقابله به مثل کرده، به همان مقدار، از روزی حلالی که برایش واجب نموده می کاهد. خداوند غیر از این دو فضل بسیار دارد.(3)

6) حسین بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: به ایشان گفتم: فدایت شوم، آنها می گویند: خواب بعد از طلوع فجر مکروه است، چون که در آن زمان روزی ها تقسیم می شوند.آیا چنین چیزی درست است؟ فرمود: روزی ها مقدّر شده و تقسیم شده اند و نزد خداوند، فضل و باقیمانده ای هست که بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب، آن باقیمانده را تقسیم می کند، همان طور که خود می فرماید: «وَاسْأَلُواْ اللّهَ مِن فَضْلِهِ». سپس فرمود: و یاد خداوند بعد از طلوع فجر در طلب روزی رساتر و بهتر از سیر در زمین به منظور تجارت یا سفر در جستجوی روزی است.(4)

7) طبرسی در معنی آیه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: یعنی کسی از شما نگوید، کاش آن چه از مال و نعمت و زن زیباروی که به فلانی داده شده است، مال من می بود، چون این حسد است. اما اگر

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 265، ح 116.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 265، ح 117.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 265، ح 118.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 266، ح 119.

بگوید: خداوندا! به من نیز مانند آن عطا فرما، رواست.(1)

8) علی بن ابراهیم گفت: بر کسی جایز نیست که زن یا مال مرد مسلمانی را آرزو کند. اما اگر از خداوند فضل او را طلب نماید، رواست. «إِنَّ اللّهَ کَانَ بِکُلِّ شَیْءٍ علِیمًا»(2) [خدا به هر چیزی داناست.]

9) ابن شهر آشوب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «ذَلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاء»(3) [این فضل خداست آن را به هر که بخواهد می دهد].

از بندگانش و در مورد این آیه: «وَلاَ تَتَمَنَّوْاْ مَا فَضَّلَ اللّهُ بِهِ بَعضَکُمْ علَی بَعضٍ».

روایت کرده است که راجع به حضرت علی علیه السلام نازل شده است.(4)

«وَلِکُلٍّ جَعلْنَا مَوَالِیَ مِمَّا تَرَکَ الْوَالِدَانِ...إِنَّ اللّهَ کَانَ علَی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدًا (33)»

«وَلِکُلٍّ جَعلْنَا مَوَالِیَ مِمَّا تَرَکَ الْوَالِدَانِ وَالأَقْرَبُونَ وَالَّذِینَ عقَدَتْ أَیْمَانُکُمْ فَآتُوهُمْ نَصِیبَهُمْ إِنَّ اللّهَ کَانَ علَی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدًا (33)»

[و از آن چه پدر و مادر و خویشاوندان و کسانی که شما (با آنان) پیمان بسته اید، بر جای گذاشته اند، برای هر یک (از مردان و زنان) وارثانی قرار داده ایم؛ پس نصیبشان را به ایشان بدهید، زیرا خدا همواره بر هر چیزی گواه است]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب روایت کرده است که گفت: از امام رضا علیه السلام در مورد آیه: «وَلِکُلٍّ جَعلْنَا مَوَالِیَ مِمَّا تَرَکَ الْوَالِدَانِ وَالأَقْرَبُونَ وَالَّذِینَ عقَدَتْ أَیْمَانُکُمْ» پرسیدم فرمود: منظور خداوند، ائمه علیهم السلام هستند که پیمانهای شما را به آنها گره زده است.(5)

2) عیاشی از حسن بن محبوب روایت کرده است که گفت: برای حضرت امام رضا علیه السلام نوشتم و از او در مورد آیه: «وَلِکُلٍّ جَعلْنَا مَوَالِیَ مِمَّا تَرَکَ الْوَالِدَانِ

1- [1] - مجمع البیان، ج 3، ص 74.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 144.
3- [3] - مائده/ 54 و حدید/ 21 و جمعه/ 4.
4- [4] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 3 ، ص 99.
5- [5] - کافی،ج 1 ، ص 168، ح 1.

وَالأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ» پرسیدم، فرمود: منظور خداوند، ائمه علیهم السلام هستند، خداوند پیمانهای شما را به آنها گره زده است.(1)

3) شیخ در تهذیب به نقل از حسن بن محبوب، از ابن بکیر، از زراره نقل کرد که گفت: شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام در باره آیه: «وَلِكُلٍّ جَعلْنَا مَوَالِىَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالأَقْرَبُونَ»: فرمود: منظور از این آیه خویشان و نزدیکان در موروثات است و منظور اولیاء نعمت نیست، چون نزدیک ترین آنها به میت، نزدیکترین آنها از نظر خویشاوندی و رحم است که او را به سوی خود می کشاند.(2)

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ علَى النِّسَاء بِمَا فَضَّلَ اللّهُ...حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللّهُ...(34)»

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ علَى النِّسَاء بِمَا فَضَّلَ اللّهُ بَعضَهُمْ علَى بَعضٍ وَ بِمَا أَنفَقُواْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللّهُ...(34)»

[مردان سرپرست زنانند، به دلیل آن که خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و (نیز) به دلیل آن که از اموالشان خرج می کنند، پس زنان درستکار، فرمانبردارند (و) به پاس آن چه خدا (برای آنان) حفظ کرده]

1) شیخ در تهذیب به نقل از علی بن حسن بن فضّال، از محمد و احمد، پسران حسن از علی بن یعقوب، از مروان بن مسلم، از ابراهیم بن محرز، روایت کرده است که گفت: مردی در حضور من از امام محمد باقر علیه السلام پرسید: مردی به همسرش بگوید: اختیارت دست خودت است؟ امام علیه السلام فرمود:چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که خدا می فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ علَى النِّسَاء» این سخن ارزشی ندارد.(3)

2) ابن بابویه به نقل از محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش، از احمد ابن ابو عبدالله، از پدرش از ابوالحسن برقی، از عبدالله بن جبله، از معاویه بن عمار، از حسن بن عبدالله، از پدرانش، از جدش حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که فرمود: یک نفر یهودی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و داناترین آنها مسائلی از پیامبر پرسید، از جمله این سئوال را پرسید که برتری مردان

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 266، ح 120.
2- [2] - تهذیب، ج 9، ص 268، ح 978.
3- [3] - تهذیب، ج 8، ص 88، ح 302.

بر زنان چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مانند برتری آسمان بر زمین است و مانند برتری آب بر زمین می باشد، چون آب، زمین را زنده می کند و با وجود مردان، زنان، زنده می شوند و اگر مردان نبودند، خداوند، زنان را نمی آفرید، خدا می فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ علَی النِّسَاء بِمَا فَضَّلَ اللّهُ بَعضَهُمْ علَی بَعضٍ وَبِمَا أَنفَقُواْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ». مرد یهودی پرسید: از چه روی چنین است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند، آدم را از گل آفرید و از باقی مانده و بقیه آن گل، حوا را خلق کرد و اولین کسی که از زنان اطاعت کرد، آدم بود؛ پس خداوند او را از بهشت پایین آورد و برتری مردها بر زن ها را در دنیا نشان داده است، آیا نمی بینی که چگونه زنان به دلیل حیض و ناپاکی، فرصت عبادت را از دست می دهند و مردان دچار این ناپاکی نمی شوند؟ مرد یهودی گفت: ای محمد راست گفتی.(1)

3) ابن بابویه از علی بن احمد رحمه الله روایت کرده است که گفت: محمد بن ابو عبدالله از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس برای ما روایت کرد و گفت: قاسم بن ربیع صحاف از محمد بن سنان روایت کرده است که امام رضا در میان پاسخ هایی که به سئوالاتش داده بود، برای او نوشته بود که: علت این که به زنان، نصف میراث مردان داده می شود این است، زن وقتی شوهر می کند، دریافت کننده می شود، اما مرد در صورت ازدواج، دهنده است. به همین منظور، ارث را برای مردان بیشتر گردانید. علت دیگر برای دادن مقدار دو برابر ارث به مردان در مقابل زنان این است که: زن در صورت نیاز، تحت سرپرستی مرد می باشد و بر اوست که زن را سرپرستی کند و نفقه او را بپردازد و سرپرستی مرد بر زن لازم نیست. در صورت نیاز مرد به نفقه، زن با نپرداختن آن مؤاخذه نمی شود. به همین منظور ارث را برای مردان بسیار گردانید و این همان فرموده خداوند بزرگ است: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ علَی النِّسَاء بِمَا فَضَّلَ اللّهُ بَعضَهُمْ علَی بَعضٍ وَبِمَا أَنفَقُواْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللّهُ».(2)

4) علی بن ابراهیم می گوید: «حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ» یعنی: زنی که در صورت غیبت همسرش، خود را حفظ کند.(3)

1- [1] - علل الشرائع، ص 227، ح 1، باب 286.

2- [2] - علل الشرائع، ص 293، ح 1، باب 371.
3- [3] - تفسير قمى، ج 1، ص 145.

5) هم او روایت کرده است که گفت: در روایتی از ابو جارود، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «قَانِتَاتٌ» فرمود: یعنی زنان فرمانبردار.(1)

«... وَاللاَّتِی تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعظُوهُنَّ...فَلاَ تَبْغُواْ علَیْهِنَّ سَبِیلاً إِنَّ اللّهَ کَانَ علِیًّا کَبِیرًا (34)»

«... وَاللاَّتِی تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعنَکُمْ فَلاَ تَبْغُواْ علَیْهِنَّ سَبِیلاً إِنَّ اللّهَ کَانَ علِیًّا کَبِیرًا (34)»

[و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید، (نخست) پندشان دهید و (بعد) در خوابگاه ها از ایشان دوری کنید و (اگر تاثیر نکرد) آنان را بزنید، پس اگر شما را اطاعت کردند (دیگر) بر آنها هیچ راهی (برای سرزنش) مجویید که خدا والای بزرگ است]

1) علی بن ابراهیم گفت: این آیه اشاره به نافرمانی زن در بستر دارد، شوهر به او می گوید: از خدا بترس و به بسترت برگرد و این پند و اندرز است؛ اگر فرمانبرداری کرد، این راه درست است، اگر نه رهایش کند و رها کردن همان هجر است، اگر به بستر بازگشت که چه بهتر و اگر نه، او را بزند، زدنی که شدید نباشد و در صورتی که اطاعت کرد و همبستر شد، خداوند می فرماید: «فَإِنْ أَطَعنَکُمْ فَلاَ تَبْغُواْ علَیْهِنَّ سَبِیلاً» گفت: آنان را وادار به عشق ورزیدن نکنید، خداوند، موعظه و دشنام و زدن آنها را در خوابگاه و بستر قرار داده است: «إِنَّ اللّهَ کَانَ علِیًّا کَبِیرًا».(2)

2) طبرسی در مورد معنی هجر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «به او پشت کند» و در مورد معنی زدن هم از ایشان روایت شده است به معنی: «زدن با مسواک است.»(3)

«وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَیْنِهِمَا فَابْعثُواْ حَکَمًا...یُوَفِّقِ اللّهُ بَیْنَهُمَا إِنَّ اللّهَ کَانَ علِیمًا خَبِیرًا (35) »

«وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَیْنِهِمَا فَابْعثُواْ حَکَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَ حَکَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِن یُرِیدَا إِصْلاَحًا یُوَفِّقِ اللّهُ بَیْنَهُمَا إِنَّ اللّهَ کَانَ علِیمًا خَبِیرًا (35) »

[و اگر از جدایی میان آن دو (زن و شوهر) بیم دارید، پس داوری از خانواده آن (شوهر) و داوری از خانواده آن (زن) تعیین کنید، اگر سر سازگاری دارند خدا

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 145.
2- [2] - مجمع البیان، ج 3 ، ص 80.
3- [3] - کافی، ج 6 ،ص 146، ح 1.

میان آن دو سازگاری خواهد داد؛ آری خدا دانای آگاه است]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن الحکم، از علی بن ابو حمزه روایت کرده است که گفت: از امام موسی بن جعفر علیه السلام در مورد آیه: «وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُواْ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا» پرسیدم، فرمود: دو داور شرط می کنند که اگر خواستند، جدا کنند و اگر خواستند، پیوند دهند، چه جدا کنند و چه پیوند دهند، هر دو جایز است.(1)

2) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بن ابو عمیر، از حمّاد، از حَلبی روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام درمورد آیه: «فَابْعَثُواْ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا» پرسیدم، فرمود: داوارن تا زمانی که از زن و مرد اجازه نگرفته باشند، نمی توانند آنها را جدا کنند، باید با آنها شرط کنند که اگر بخواهند پیوند دهند و اگر بخواهند جدا سازند. در آن صورت اگر جدا کنند، جایز است و اگر پیوند دهند هم جایز است.(2)

3) هم او از حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از عبدالله بن جبله، از ابن ابو حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «فَابْعَثُواْ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا» روایت کرده است که فرمود: دو داور شرط می گذارند که اگر بخواهند جدا کنند و اگر بخواهند پیوند دهند، در آن صورت اگر جدا کنند جایز است و اگر پیوند دهند جایز است.(3)

4) هم او: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از ابو ایوب، از سماعه روایت شده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «فَابْعَثُواْ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا» سئوال کردم: به نظر شما در صورتی که دو داور از زن و مرد اجازه بگیرند و به آنها بگویند آیا شما کار خود را در اصلاح و جدا کردن به ما واگذار می کنید؟ و مرد و زن بگویند: بله، و داوران شاهدانی را بر آنها بگمارند، در آن صورت جدا کردن آنها جایز است؟ فرمود: آری، اما به شرط آن که زن پاک باشد و مرد با او جماع نکرده باشد. به ایشان گفته شد، به نظر شما اگر یک نفر از دو داور بگوید: آنها را جدا کردم و داور دیگر بگوید: آنها را جدا نکردم،

1- [1] - کافی، ج 6، ص 146، ح 2.
2- [2] - کافی، ج 6 ، ص 146، ح 2.
3- [3] - کافی، ج 6 ،ص 146، ح 3.

چطور؟ فرمود: جدا نمی شوند، مگر این که هر دو بر جداسازی اتفاق نظر پیدا کنند، و در صورت توافق بر جداسازی، جدا کردن زن و مرد جایز می گردد.(1)

5) هم او از عبدالله بن جبله و دیگران، از علاء، از محم_د بن مس_لم، از یکی از آن دو حضرت علیه السلام روایت کرده است که گفت: در مورد آیه: «فَابْعَثُواْ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا» سئوال کردم، حضرت فرمود: تا زمانی که دو داور اجازه نگرفته باشند، نمی توانند جدا کنند.(2)

6) عیاش_ی از ابن مس_لم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اس_ت که فرمود: حض_رت علی علیه السلام در قضیه ای قضاوت کرد که در آن زن و خانواده اش بر مرد شرط کرده بودند که در صورت ازدواج مجدد و گرفتن کنیزکان و ترک کردن او، آن زن مطلقه به شمار آید. حضرت علیه السلام فرمود: شرط خدا بر شرط شما مقدم است. اگر مرد خواست می تواند به شرطش وفا کند و اگر بخواهد می تواند زن خود را نگه دارد و بر او زن بگیرد و کنیز داشته باشد و اگر شرایطش را پیدا کند، او را ترک نماید؛ خداوند در کتابش می فرماید: «فَانكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاء مَثْنَى وَثُلاَثَ وَرُبَاعَ»(3) [هر چه از زنان (دیگر) که شما را پسند افتاد دو دو سه سه چهار چهار به زنی گیرید] و فرمود: «کنیزان بر شما حلال هستند» و فرمود: «وَاللاَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعنَكُمْ فَلاَ تَبْغُواْ عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا».(4) (5) [و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید، (نخست) پندشان دهید و (بعد) در خوابگاه ها از ایشان دوری کنید و (اگر تاثیر نکرد) آنان را بزنید، پس اگر شما را اطاعت کردند (دیگر) بر آنها هیچ راهی (برای سرزنش) مجویید که خدا والای بزرگ است]

7) زراره، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اگر زن با مرد ناسازگاری کند، خُلعه خواهد شد؛ یعنی باید پولی بدهد تا مرد او را طلاق دهد. پس مرد هر چه می تواند از زن بگیرد و اگر مرد همزمان با نشوز زن،

1- [1] - کافی، ج 6، ص 146، ح 4.
2- [2] - کافی، ج 6، ص 147، ح 5.

3- [3] - نساء/ 3.
4- [4] - نساء/ 34.
5- [5] - تفسير عياشى، ج 1، ص 266، ح 121.

ناسازگاری کرد، این شقاق (جدایی) است.(1)

8) محمد بن مسلم روایت کرده که: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه: «فابعثوا حکماً مِن أهلِهِ وَ حَکَماً مِن أهلِهَا» سئوال کردم، حضرت فرمود: دو داور نمی توانند بدون اجازه زوجین آنها را جدا کنند.(2)

9) زید شحّام از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که در مورد آیه «فَابْعثُواْ حَکَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَکَمًا مِّنْ أَهْلِهَا» فرمود: دو داور نباید بدون کسب اجازه از زن و مرد، تصمیم بر جدایی آنها بگیرند.(3)

10) در روایتی دیگر، حلبی از آن حضرت علیه السلام نقل کرده است که فرمود: و با مرد و زن شرط می کنند که اگر بخواهند، می توانند پیوند ایجاد کنند و اگر بخواهند جدا کنند، (در آن صورت) اگر پیوند دهند یا جدا کنند، هر دو جایز است.(4)

11) در روایت فَضاله آمده است: و اگر راضی شدند و کار جدایی را به آنها واگذار کردند، اگر جدا سازند، جایز است.(5)

12) محمد بن سیرین، از عبیده روایت کرده است که زن و مردی که گروهی از مردم هر کدام از آنها را همراهی می کردند، بر حضرت امام علی علیه السلام وارد شدند، حضرت فرمود: یک داور از خویشاوندان زن و یک داور از خویشاوندان مرد برایم بفرستید. آن گاه به آن دو داور فرمود: آیا وظیفه خود را می دانید؟ اگر صلاح ببینید که دوباره جمع شوند، آنها را با هم پیوند دهید، و اگر نظرتان بر جدایی است، پس آنان را جدا سازید. زن گفت: من راضیم به آن چه در کتاب خداوند آمده است. مرد گفت: در مورد جدایی نه. حضرت به مرد فرمود: تا به آن چه که این زن اقرار کرده، اقرار نکنی از این جا بیرون نمی روی.(6)

«وَ اعبُدُواْ اللّهَ وَ لاَ تُشْرِکُواْ بِهِ شَیْئًا وَ بِالْوَالِدَیْنِ ...مِمَّا رَزَقَهُمُ اللّهُ وَکَانَ اللّهُ بِهِم عَلِیمًا (39)»

«وَ اعبُدُواْ اللّهَ وَ لاَ تُشْرِکُواْ بِهِ شَیْئًا وَ بِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِی الْقُرْبَی وَ الْیَتَامَی وَ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 266، ح 122.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 266، ح 123.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 267، ح 124.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 267، ح 125.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 267، ح 126.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 267، ح 127.

الْمَسَاكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالجَنبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالاً فَخُورًا (36) الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ وَأَعتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عذَابا مُّهِينًا (37) وَالَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَـاء النَّاسِ وَلاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَمَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاء قِرِينًا (38) وَ مَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُواْ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَ أَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقَهُمُ اللّهُ وَكَانَ اللّهُ بِهِم عَلِيمًا (39)»

[و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر احسان کنید و در باره خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و همسایه خویش و همسایه بیگانه و همنشین و در راه مانده و بردگان خود (نیکی کنید) که خدا کسی را که متکبر و فخر فروش است، دوست نمی دارد * همان کسانی که بخل می ورزند و مردم را به بخل وا می دارند و آن چه را خداوند از فضل خویش بدانها ارزانی داشته، پوشیده می دارند و برای کافران عذابی خوار کننده آماده کرده ایم * و کسانی که اموالشان را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارند و هر کس شیطان یار او باشد، چه بد همدمی است * و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان می آوردند و از آن چه خدا به آنان روزی داده، انفاق می کردند چه زیانی برایشان داشت و خدا به (کار) آنان داناست]

1) عیاشی از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از والدین و علی علیه السلام والد دیگر است. گفتم: این در کجای قرآن آمده است؟ حضرت فرمود: بخوان «وَاعبُدُواْ اللّهَ وَلاَ تُشْرِكُواْ بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا».(1)

2) ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از والدین و علی علیه السلام آن دیگری است. و گفت که منظورش آیه ای است که در «سوره» نساء می باشد.(2)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 267، ح 128.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 268، ح 129.

3) ابن شهر آشوب: از ابان بن تَغْلِب، از حضرت امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» روایت کرده است که فرمود: مقصود از والدین، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است.(1)

4) ابن شهر آشوب از سلّام جُعفی، از امام محمد باقر علیه السلام و ابان بن تغل_ب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: این آیه در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده است. سپس گفت: شبیه این روایت در حدیث ابن جَبَله آمده است.(2)

5) هم او روایت کرده که: از رسول خدا روایت شده است که فرمود: من و علی پدران این امت هستیم. ابن شهر آشوب می گوید: مؤلف کتاب «الفائق» نیز آن را روایت کرده است.(3)

6) ابن شهر آشوب همچنین از آن حضرت علیه السلام روایت کرده است که: من و علی علیه السلام پدران این امت هستیم، پس لعنت خدا بر عاق والدین این امت باد.(4)

7) محمد بن جَریر از طریق رجال حدیث در کتاب مناقب روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: برو بیرون و فریاد بزن: لعنت خدا بر کسی که در پرداخت اجر اجیری به او ستم روا دارد؛ لعنت خدا بر کسی که غیر از مولای خود مولای دیگری برگزیند؛ لعنت خدا بر کسی که به والدین خود دشنام دهد. پس حضرت علی چنین کرد. عمر و گروهی از مردم بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدند و گفتند: آیا تفسیری برای این ندا وجود دارد؟

حضرت فرمود: آری، خداوند می فرماید: «لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی»(5) [پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی در باره خویشاوندان] هر کس بر ما ظلمی روا دارد، خداوند او را لعنت کند و می فرماید: «النَّبِیُّ أَوْلَی

1- [1] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 105.
2- [2] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 105.
3- [3] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 3 ، ص 105.

4- [4] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 105.
5- [5] - شوری/ 23.

بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»(1) [پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر (و نزدیکتر) است و همسرانش مادران ایشانند] و هر کس که من مولای اویم، پس علی هم مولای اوست و هر کس که ولایت غیر او و غیر نسل او را بپذیرد، خدا لعنتش کند و شما را گواه می گیرم که من و علی پدران این امت هستیم و هر کس به هر کدام از ما دشنام دهد، لعنت خدا بر او خواهد بود.

هنگامی که بیرون آمدند، عمر گفت: ای یاران محمد! پیامبر هیچ گاه چه در غدیر خم و چه غیر از آن به اندازه امروز بر ولایت علی تأکید نکرده بود.

خبّاب(2) بن ارث گفت: این رویداد، هفده روز پیش از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

8) عیاشی از ابوصالح، از ابن عباس در مورد فرموده خداوند: «وَالْجَارِ ذِی الْقُرْبَی وَالْجَارِ الْجُنُبِ» روایت کرده است که گفت: کسی که بین تو و او رابطه خویشاوندی نباشد. «والصاحب بالجَنْبَ» گفت: به معنی همسفر می باشد.(3)

9) علی بن ابراهیم در مورد فرموده خداوند: «وَاعبُدُواْ اللّهَ وَلاَ تُشْرِكُواْ بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِی الْقُرْبَی وَالْيَتَامَی وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِی الْقُرْبَی وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالجَنبِ» می گوید: یعنی همسفر شما. «و ابن السَّبیل» یعنی رهگذرانی که در راهشان از تو یاری می جویند. «وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» یعنی اهل و نوکران تو «إِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالاً فَخُورًا * الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ وَأَعتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عذَابا مُّهِينًا» و خداوند از بخیل به عنوان کافر یاد کرده است. پس از آن از منافقین نام می برد و می فرماید: «وَالَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَـاء النَّاسِ وَلاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَمَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاء قِرِينًا» و فرمود: «وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُواْ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقَهُمُ اللّهُ وَكَانَ اللّهُ بِهِم عَلِيمًا»(4)

1- [1] - احزاب/ 6.
2- [2] - در نسب (خباب من أرث) اختلاف وجود دارد، می گویند عربی بوده که در زمان جاهلیت به اسارت گرفته شد و در مکه فروخته شد. او از

اولین مسلمانان می باشد و علی علیه السلام فرمود، «خدا رحمت کند خباب را که مشتاقانه اسلام آورد، مطیعانه هجرت کرد و مجاهد زیست.» مراجعه کنید به کتاب اسدالغابه، ج 2 ص 98 و معجم رجال الحدیث، ج 7 ص 45.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 268 ، ح 130.

4- [4] - تفسیر قمی، ج 2 ، ص 146.

«فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّهٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِکَ علَی هَـؤُلاء شَهِيدًا (41)»

[پس چگونه است (حالشان) آن گاه که از هر امتی گواهی آوریم و تو را بر آنان گواه آوریم]

1) محمد بن یعقوب از علی بن مح_مد، از سهل بن زیاد، از یعقوب بن یزید، از زیاد قندی از س_ماعه، روای_ت کرده است که: امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّهٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِکَ علَی هَـؤُلاء شَهِيدًا» فرمود: به طور خاص در حق امت مح_مد علیهم السلام نازل شده است. در هر قرن، امامی از ما شاهد بر آنهاست و محمد صلی الله علیه و آله در هر قرن بر ما گواه است.(1)

2) سعد بن عبدالله از معلّی بن محمد بصری روایت کرده است که گفت: ابو الفضل مدنی از ابو مریم انصاری(2)، از منهال بن عمرو، از زرّ بن حبیش(3) از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: اوصیا، صاحب صراط هستند، بر آن ایستاده اند و کسی وارد بهشت نمی شود، مگر آن که اوصیا او را باز شناسند و آنها او را بشناسند و کسی وارد جهنم نمی شود، مگر آن که منکر اوصیا شود و آنها او را باز نشناسند. زیرا خداوند، آنها را در کتابش توصیف کرده است و می فرماید: «يَعرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ»(4) [که هر یک (از آن دو دسته) را از سیمایشان می شناسند]

آنان را بر پیروان شان و پیامبر صلی الله علیه و آله را بر آنان گواه و شاهد قرار داد؛ از بندگان برای پیامبر صلی الله علیه و آله و اوصیا پیمان فرمانبرداری گرفت. پس نبوت وی بر آنان نیز جاری گشت. در آیه شریفه چنین آمده است: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّهٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِکَ علَی هَـؤُلاء شَهِيدًا»(5)

3) عیاشی از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: از امام محمد باقر علیه

1- [1] - کافی، ج 1 ، ص 146 ، ح 1.
2- [2] - ابو مریم انصاری از ابو هریره و جابر روایت کرده است و جریز بن عثمان و سایرین نیز از او روایت کرده اند. مراجعه شود به تهذیب تهذیب ج 12، ص 231.

3- [3] - زر بن حبیش بن حباشه اسدی، به ابو مریم و ابو مطرف کوفی هم ملقب می شود. از عمر و عثمان و علی علیه السلام، ابوذر و ابن مسعود و دیگران روایت کرده است، و از او ابراهیم نخعی و الشعبی و غیر از آنها نیز روایت کرده اند. مراجعه کنید به تهذیب الکمال، ج 9 ص 235 و تهذیب التهذیب ج 3 ص 321 و تقریب التهذیب، ج 1، ص 259.
4- [4] - اعراف/ 46.
5- [5] - مختصر بصائر الدرجات، ص 53.

السلام در مورد آیه: «فَکَیْفَ إِذَا جِئْنَا مِن کُلِّ أمَّهٍ بِشَهِیدٍ وَجِئْنَا بِکَ علَی هَـؤُلاء شَهِیدًا» پرسیدم، فرمود: در روز قیامت، پیامبر صلی الله علیه و آله از هر امّتی شاهد آن امت را می آورد که وصی پیامر امت است و من تو را، ای علی، به عنوان شاهد امّتم می آورم.(1)

4) ابو معمر سعدی روایت کرده که: حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در وصف روز قیامت فرمود: همه مردم را در جایی جمع می نمایند و از آنها بازجویی به عمل می آورند و هیچ کس حق تکلم ندارد «إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرحْمَنُ وَقَالَ صَوَابا»(2) [مگر کسی که (خدای) رحمان به او رخصت دهد و سخن راست گوید]

و پیامبران را به پا می خیزانند و از آنها سئوال می کنند، همان طور که به حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرموده است: «فَکَیْفَ إِذَا جِئْنَا مِن کُلِّ أمَّهٍ بِشَهِیدٍ وَجِئْنَا بِکَ علَی هَـؤُلاء شَهِیدًا» و هم اوست که شاهد است بر تمام شاهدان و منظور از شاهدان، همان انبیا هستند.(3)

«یَوْمَئِذٍ یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُواْ وَعصَوُاْ الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّی بِهِمُ الأَرْضُ وَلاَ یَکْتُمُونَ اللّهَ حَدِیثًا (42)»

[آن روز کسانی که کفر ورزیده اند و از پیامبر (خدا) نافرمانی کرده اند، آرزو می کنند که ای کاش با خاک یکسان می شدند و از خدا هیچ سخنی را پوشیده نمی توانند داشت]

1) علی بن ابراهیم روایت کرده است که: کسانی که «حق» امیرالمؤمنین علیه السلام را غصب کرده اند، آرزو می کنند که ای کاش آن روز که بر غصبش هم رای گشتند، زمین آنها را می بلعید و ای کاش هرگز فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد علی علیه السلام را کتمان نمی کردند.(4)

2) عیاشی از مسعده بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام، از جدش علیه السلام روایت کرده است که امیرالمؤمنین در خطبه ای، وحشت روز قیامت را

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 268، ح 131.

2- [2] - نبا/ 38.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 268، ح 132.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 147.

توصیف می کند: بر دهانها مُهر زده شده است و سخن نمی گویند. پس دستها سخن می گویند، پاها شهادت می دهند، و پوست ها به آن چه انجام داده اند، زبان می گشایند و سخن از پروردگار پوشیده نمی دارند.(1)

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَقْرَبُواْ الصَّلاَةَ وَ أَنتُمْ سُکَارَی حَتَّیَ تَعلَمُواْمَاتَقُولُونَ...(44)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا زمانی که بدانید چه می گویید و (نیز) در حال جنابت (وارد نماز نشوید) مگر این که راهگذر باشید]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو اسامه زید شحام روایت کرده است که: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «لاَ تَقْرَبُواْ الصَّلاَةَ وَأَنتُمْ سُکَارَی» پرسیدم، فرمود: منظور مستی خواب است.(2)

2) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و همگی از حم_اد بن عیسی، از حریز، از زراره روایت کرده است که: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: خداوند بزرگ مؤمنان را از برخاستن برای نماز در حالی مستی بازداشته است، یعنی مستی ناشی از خواب.(3)

3) عیاشی از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: تنبل و خواب آلوده و سنگین برای خواندن نماز برنخیز، چون این ها از خصلت های نفاق هستند و خداوند مؤمنین را از برخاستن برای اقامه نماز در حالی مستی بازداشته است؛ یعنی مست از خواب.(4)

4) محمد بن فضل از امام علی علیه السلام در باره آیه: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَقْرَبُواْ الصَّلاَةَ وَأَنتُمْ سُکَارَی حَتَّیَ تَعلَمُواْ مَا تَقُولُونَ» روایت کرده است که فرمود: این مربوط به دوران قبل از تحریم شراب و میگساری بوده است.(5)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 268، ح 133.
2- [2] - کافی، ج 3 ،ص 371، ح 15.

3- [3] - کافی، ج 3، ص 299، ح 1.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 268 ، ح 134.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1 ، ص 269، ح 130.

5) حلبی از آن حضرت علیه السلام روایت کرده است که فرمود: منظور مستی خواب است.(1)

6) حلبی روایت کرده که: از حضرت علیه السلام در مورد آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَقْرَبُواْ الصَّلاَةَ وَأَنتُمْ سُکَارَی حَتَّیَ تَعلَمُواْ مَا تَقُولُونَ» پرسیدم. فرمود: «لاَ تَقْرَبُواْ الصَّلاَةَ وَأَنتُمْ سُکَارَی»؛ یعنی مستی خواب. می فرماید: طوری خواب آلوده نباشید که در رکوع و سجود و تکبیر نفهمید که چه می گویید و منظور آن، چیزی نیست که بیشتر مردم ادّعا می کنند، که مؤمن مست از شراب باشد، چون مؤمن نه شراب می خورد و نه مست می شود.(2)

7) زمخشری در کتاب ربیع الإبرار آورده است: خداوند در مورد شراب سه آیه نازل فرموده است: «یَسْأَلُونَکَ عنِ الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ»(3) [در باره شراب و قمار از تو می پرسند] مسلمانان به دو گروه شراب خوار و ترک کننده آن تقسیم می شوند تا این که مردی شراب خورد و به نماز ایستاد، پس هذیان گفت؛ این آیه نازل شد: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَقْرَبُواْ الصَّلاَةَ وَأَنتُمْ سُکَارَی حَتَّیَ تَعلَمُواْ مَا تَقُولُونَ». بعضی از مسلمانان شراب خوردند، تا ان که عمر نیز شراب نوشید، پس استخوان فک شتری را برداشت و با آن سر عبدالرحمن بن عوف را زخمی کرد، پس از آن با خواندن شعری از اسود بن یعفُر شروع به نوحه خواندن برای کشته شدگان بدر کرد:
یکی از جوانان و هم پیالگان در کنار چاه بدر می گوید: آیا ابن کبشه ما را وعده می دهد که زنده می شویم؟ چگونه است زندگی پژواکها و فرق سرها؟ آیا ناتوان است که مرگ را از من دفع کند و مرا زنده کند، آن گاه که استخوان هایم پوسید؟ کیست که از طرف من به خدا بگوید که من ماه روزه را رها کرده ام؟ به خدا بگو که جلوی شرابم را بگیرد و بگو جلوی غذایم را بگیرد. این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. پس خشمگین و در حالی که ردای خود را می کشید، بیرون آمد، چیزی را در دست داشت، برای زدن او بلند کرد و عمر گفت: به خدا پناه می برم از خشم خدا و خشم رسول او، در این حال خداوند بزرگ آیه: «إنَّمَا یریدُ الشَیطان أن یوقع بَینکم العداوه والبَغضاء فی الخَمر والمَیسر و یصُدّکم عن ذکر الله وعن الصّلوه

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 269، ح 136.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 269، ح 137.
3- [3] - بقره/ 219.

فَهَلْ أَنتُم مُنتَهُونَ »(1)[همانا شیطان می خواهد با شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد. پس آیا شما دست بر می دارید؟] را نازل کرد. پس عمر گفت: «انتهینا» یعنی نهی را پذیرفتم.

مؤلف می گوید: نگاه کنید به بزرگان مشایخ اهل سنت که به روایت خود آنها، چه چیزی از امامشان سر زده است. به خدا پناه می بریم از پیروی هوای نفس.(2)

«... وَ لاَ جُنُبًا إِلاَّ عابِرِی سَبِیلٍ حَتَّیَ تَغْتَسِلُواْ...وَ یُرِیدُونَ أَن تَضِلُّواْ السَّبِیلَ (44)»

«... وَ لاَ جُنُبًا إِلاَّ عابِرِی سَبِیلٍ حَتَّیَ تَغْتَسِلُواْ وَ إِن کُنتُم مَّرْضَی أَوْ علَی سَفَرٍ أَوْ جَاء أَحَدٌ مِّنکُم مِّن الْغَآئِطِ أَوْ لاَمَسْتُمُ النِّسَاء فَلَمْ تَجِدُواْ مَاء فَتَیَمَّمُواْ صَعِیدًا طَیِّبًا فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِکُمْ وَ أَیْدِیکُمْ إِنَّ اللّهَ کَانَ عفُوًّا غَفُورًا (43) أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُواْ نَصِیبًا مِّنَ الْکِتَابِ یَشْتَرُونَ الضَّلاَلَةَ وَ یُرِیدُونَ أَن تَضِلُّواْ السَّبِیلَ (44)»

[و (نیز) در حال جنابت (وارد نماز نشوید) مگر این که راهگذر باشید تا غسل کنید و اگر بیمارید یا در سفرید یا یکی از شما از قضای حاجت آمد یا با زنان آمیزش کرده اید و آب نیافته اید، پس بر خاکی پاک تیمم کنید و صورت و دستهایتان را مسح نمایید که خدا بخشنده و آمرزنده است * آیا به کسانی که بهره ای از کتاب یافته اند، ننگریستی، گمراهی را می خرند و می خواهند شما (نیز) گمراه شوید]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از جمیل روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد کسی که جنب باشد و در مساجد بنشیند، سئوال کردم. فرمود: نباید بنشیند، امّا می تواند از آنها عبور کند، به استثنای مسجد الحرام و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله.(3)

2) شیخ در کتاب تهذیب به نقل از موسی بن قاسم، از عبدالرحمن، از حمران، روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد کسی که جنب باشد و در مسجد بنشیند، سئوال کردم، آیا جایز است؟ حضرت فرمود: نه، جایز

1- [1] - مائده/ 91.
2- [2] - ربیع الابرار، ج 4، ص 51.
3- [3] - کافی، ج 3، ص 50، ح 4.

نیست، ولی می تواند از آن بگذرد؛ مگر مسجد الحرام و مسجد مدینه.(1)

3) هم او، به نقل از حسین بن سعید، از فضاله، از عبدالله بن سنان، روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد جنب و حائض پرسیدم که آیا می توانند کالایی را از مسجد بردارند؟ فرمود: آری، امّا نباید چیزی در مسجد بگذارند.(2)

4) هم او به نقل از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: منظور از ملامسه زنان، نزدیکی با آنان است.(3)

5) هم او، از شیخ مفید، از احمد بن محمد، از پدرش از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از احمد بن محمد، از ابان بن عثمان، از ابو مریم روایت کرده که از امام محمد باقر علیه السلام در مورد مردی سئوال کردم که وضو می گیرد و پس از آن کنیز را فرا می خواند تا دست او را گرفته، تا مسجد همراهی کند؛ بزرگانی از ما ادعا می کنند که این عمل ملامسه است؛ شما چه می فرمایید؟ حضرت فرمود: به خدا سوگند نه، این عمل اشکالی ندارد و شاید خودم نیز این عمل را انجام داده باشم و منظور «أَوْ لاَمَسْتُمُ النِّسَاء» نزدیکی بدون ادخال است.(4)

6) او از شیخ مفید، از احمد بن محمد، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن الحکم، از داوود بن نعمان روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد تیمّم سئوال کردم.

حضرت فرمود: عمّار، جنب شده بود، پس مانند چهار پا روی زمین غلت می زد، پیامبر با تمسخر به او فرمود: مانند چهار پا روی خاک غلت زدی، عمار! از او پرسیدیم: تیمّم چگونه است؟ دو دست خود را روی زمین گذاشت و سپس بالا آورد و صورت و دستان خود را تا کمی بالای کف مسح کرد.(5)

7) هم او، از شیخ مفید، از احمد بن محمد، از پدرش، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از احمد بن محمد، از ابن بُکیر، از

1- [1] - تهذيب، ج 6، ص 15، ح 34.
2- [2] - تهذيب، ج 1، ص 125، ح 339.
3- [3] - تهذيب، ج 7، ص 461، ح 1849.
4- [4] - تهذيب، ج 1، ص 22، ح 55.
5- [5] - تهذيب، ج 1، ص 207، ح 598.

زراره، روایت کرده است که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام در مورد تیمّم پرسیدم؛ دو دست خود را بر زمین کوبیده، بعد آنها را بالا آورد و تکان داد و پس از آن، با دستهای خویش، پیشانی و کف دستان خود را یک بار، مسح کرد.(1)

8) ابن بابویه، از پدرش از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره و محمد بن مسلم روایت کرده که از امام محمد باقر علیه السلام سئوال کردند که آیا حائض و جنب می توانند وارد مسجد شوند یا نه؟ حضرت فرمود: حائض و جنب نمی توانند وارد مسجد شوند، مگر به صورت عبوری؛ خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَلاَ جُنُبًا إِلاَّ عابِرِی سَبِیلٍ حَتَّیَ تَغْتَسِلُواْ».(2)

9) عیاشی از زراره روایت کرده است که: به حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: آیا جنب و حائض می توانند وارد مسجد شوند یا نه؟ حضرت فرمود: تنها به صورت عبوری می توانند وارد مسجد شوند؛ خداوند می فرماید: «وَلاَ جُنُبًا إِلاَّ عابِرِی سَبِیلٍ حَتَّیَ تَغْتَسِلُواْ» و می توانند چیزی از مسجد بردارند، اما نمی توانند چیزی در آن قرار دهند.(3)

10) ابو مریم روایت کرده که: از امام محمد باقر علیه السلام در مورد مردی که وضو می گیرد و کنیزی را فرا می خواند تا دست او را بگیرد و به مسجد ببرد، چه می فرمایید؟ بزرگانی از ما ادعا می کنند که این عمل، ملامسه است. حضرت فرمود: به خدا سوگند که نه ، این کار هیچ اشکالی ندارد و شاید خودم نیز آن را انجام داده باشم. منظور از «لامستم النساء» نزدیکی بدون ادخال است.(4)

11) منصور بن حازم از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: لمس یعنی جماع.(5)

12) حلبی از آن حضرت علیه السلام روایت کرده است که فرمود: همان جماع است، اما خداوند، ستار است و پوشش را دوست دارد، پس مانند شما نام

1- [1] - تهذیب، ج 1، ص 207، ح 601.

2- [2] - علل الشرائع، ص 161، ح 1.
3- [3] - تفسير عياشى، ج 1، ص 269، ح 138.
4- [4] - تفسير عياشى، ج 1، ص 269، ح 139.
5- [5] - تفسير عياشى، ج 1، ص 270، ح 140.

گذاری نکرده است.(1)

13) حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: قیس بن رُمّانه از آن حضرت سئوال کرد: وضو می گیرم و از کنیز می خواهم که دستم را بگیرد، پس از آن به پا خاسته و نماز می خوانم، آیا بر من وضوی مجدد واجب است؟ فرمود: نه. گفت: آنها ادعا می کنند، این همان لمس است. فرمود: نه، به خدا سوگند، لمس چیزی جز آمیزش یعنی جماع نیست. سپس فرمود: ابو جعفر علیه السلام در دوران پیری، وضو می گرفت و از کنیزش می خواست تا دست او را بگیرد؛ پس از جا برمی خاست و نماز می خواند.(2)

14) ابو ایوب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: تیمم با خاک برای کسی که آب پیدا نکند، مانند کسی است که با آب برکه وضو گرفته باشد. مگر خداوند نفرموده: «فَتَيَمَّمُواْ صَعيدًا طَيِّبًا»! گفت: گفتم: چنان چه در پایان وقت به آب دست یابد، چه؟ گفت: پس فرمود: نمازش گذشته است. گفت: به آن حضرت گفتم: آیا با تیمم، نماز دیگری بخواند؟ فرمود: اگر آب ببیند و توانایی به دست آوردن آن را داشته باشد، تیمم او باطل می شود.(3)

15) زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرم_ود: عمار بن یاسر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! امشب جنب شدم و آب همراهم نبود. حضرت فرمود: چه کردی؟ گفت: لباسم را از تن در آوردم بر خاک غلت زدم. پس فرمود: این کار الاغ است. در صورتی که خداوند فرموده است: «فَتَيَمَّمُواْ صَعيدًا طَيِّبًا» گفت: دستهای خود را بر زمین زده و آنها را بر یکدیگر مسح کرد، پس از آن دو دست خود را بر پیشانی کشید و سپس هر دو کف دست را مسح کرد و هر کدام را بر دیگری کشید.(4)

16) و در روایتی دیگر، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همان کاری را کرده ای که الاغ می کند. همانا خدای آب، همان خدای خاک است؛ تنها کافی است که با دو کف دستت بر زمین بزنی و آنها را بتکانی، سپس همان طور که

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 270، ح 141.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 270، ح 142.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 270، ح 143.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 270، ح 144.

خدا فرمان داده است، صورت و دست هایت را مسح بکشی.(1)

17) حسین بن ابو طلحه روایت کرده که: از امام موسی بن جعفر علیه السلام در مورد آیه «أَوْ لاَمَسْتُمُ النِّسَاء فَلَمْ تَجِدُواْ مَاء فَتَيَمَّمُواْ صَعيدًا طَيِّبًا» پرسیدم، که حد و مرز آن کدام است، منظور از «اگر آب نیافتید»، از طریق خریدن یا غیر از خریدن است؟ در صورتی که به اندازه وضو یافت شد، با چه قیمتی خریداری کند؟ هزار، صد هزار، چقدر؟ فرمود: به اندازه توان و استطاعتش.(2)

18) شیخ در کتاب تهذیب به نقل از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از برقی، از سعد بن سعد، از صفوان گفته است که از امام موسی بن جعفر علیه السلام در مورد مردی پرسیدم که برای نماز به وضو احتیاج داشت، اما آب نمی یافت، پس به قیمت صد یا هزار درهم، به مقدار وضویش آب پیدا کرد. آیا آب را بخرد و با آن وضو سازد، یا تیمم کند؟ حضرت فرمود: نه، بلکه باید خریداری نماید. برای من نیز شبیه این مسأله پیش آمد؛ آب خریداری کردم و وضو گرفتم، اما پول زیادی بابت آن پرداخت نشود.(3)

19) او به نقل از محمد بن احمد، از یعقوب بن زید، از نضر بن سوید، از عبدالله بن سنان، از ابو حمزه روایت شده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: در صورتی که مردی در مسجد الحرام یا مسجد پیامبر خوابیده باشد، محتلم شود و دچار جنابت شود، باید تیمم کند و از مسجد بدون تیمم گذر نکند. اما عبور از سایر مساجد برای او اشکالی ندارد و نباید در مساجد بنشیند.(4)

20) علی بن ابراهیم در مورد آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلاَلَةَ» گفت: منظور این است که در موضوع امیرالمؤمنین علیه السلام گمراه شدند. «وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّواْ السَّبِيلَ» یعنی مردم را از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام که صراط مستقیم است، خارج کردند.(5)

«وَاللّهُ أَعلَمُ بِأَعدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللّهِ وَلِيًّا...وَ لَكِن لَّعنَهُمُ اللّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلاَ يُؤْمِنُونَ إِلاَّ قَلِيلاً (46)»

«وَاللّهُ أَعلَمُ بِأَعدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللّهِ نَصِيرًا (45) مِّنَ الَّذِينَ هَادُواْ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 271، ح 145.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 271، ح 146.
3- [3] - تهذیب، ج 1، ص 406، ح 1276.
4- [4] - تهذیب، ج 1، ص 407، ح 1280.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 148.

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عن مَّوَاضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعنَا وَ عصَيْنَا وَ اسْمَع غَيْرَ مُسْمَع وَ رَاعنَا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ طَعنًا فِى الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُواْ سَمِعنَا وَ أَطَعنَا وَ اسْمَع وَانظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَ أَقْوَمَ وَ لَكِن لَّعنَهُمُ اللّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلاَ يُؤْمِنُونَ إِلاَّ قَلِيلاً (46)»

[و خدا به (حال) دشمنان شما داناتر است. کافی است که خدا سرپرست (شما) باشد و کافی است که خدا یاور (شما) باشد * برخی از آنان که یهودی اند، کلمات را از جاهای خود برمی گردانند و با پیچانیدن زبان خود و به قصد طعنه زدن در دین (اسلام با درآمیختن عبری به عربی) می گویند: شنیدیم و نافرمانی کردیم و بشنو (که کاش) ناشنوا گردی و(نیز از روی استهزا) می گویند راعنا (که در عربی یعنی به ما التفات کن ولی در عبری یعنی خبیث ما) و اگر آنان می گفتند: شنیدیم و فرمان بردیم و بشنو و به ما بنگر، قطعا برای آنان بهتر و درست تر بود، ولی خدا آنان را به علت کفرشان لعنت کرد؛ در نتیجه جز (گروهی) اندک ایمان نمی آورند]

1) علی بن ابراهیم: در مورد آیه: «وَاللّهُ أَعلَمُ بِأَعدَائِكُمْ _ تا آن جایی که می فرماید _ وَاسْمَع غَيْرَ مُسْمَع» فرمود: در مورد یهود نازل شد.(1)

2) امام عسکری علیه السلام فرمود که: امام موسی کاظم علیه السلام فرموده است که: واژه «رَاعنا» از الفاظی بود که مسلمانان برای مخاطب قرار دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن استفاده می کردند و معنی آن «به احوال ما رسیدگی بفرما و از ما بشنو، همچنان که ما از شما می شنویم» می باشد.

این واژه در زبان یهود به معنی «بشنو، کر شوی» بود. هنگامی که یهودیان شنیدند که مسلمانان پیامبر صلی الله علیه و آله را با واژه «راعنا» مخاطب قرار می دهند، گفتند: پیش از این، ما محمد را مخفیانه دشنام می دادیم، اما اکنون می توانیم آشکارا او را دشنام دهیم. پس یهودیان با «راعنا» پیامبر صلی الله علیه و آله را خطاب می کردند و قصد آنان دشنام بود.

سعد بن معاذ انصاری، به نیت پلید آنها پی برد و گفت: ای دشمنان خدا! لعنت خدا بر شما باد، می بینم قصد دارید به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آشکارا دشنام دهید در حالی که ما را به این گمان بیندازید که دارید با استفاده از شیوه مخاطبه ما

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 148.

با رسول خدا صلی الله علیه و آله، او را خطاب می کنید.

به خدا سوگند اگر از این پس، این واژه را از هر کدام از شما بشنوم، گردنش را خواهم زد و اگر از این اکراه نداشتم که بدون کسب اجازه از آن حضرت و از نایب و برادر او علی بن ابی طالب علیه السلام کاری انجام دهم، گردن هر کدام از شما که قبل از این هم این واژه را از او شنیده بودم، می زدم.

پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «مِّنَ الَّذِینَ هَادُواْ یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عن مَّوَاضِعِهِ وَیَقُولُونَ سَمِعنَا وَعصَیْنَا وَاسْمَع غَیْرَ مُسْمَع وَرَاعنَا لَیًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعنًا فِی الدِّینِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُواْ سَمِعنَا وَأَطَعنَا وَاسْمَع وَانظُرْنَا لَکَانَ خَیْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَکِن لَّعنَهُمُ اللّهُ بِکُفْرِهِمْ فَلاَ یُؤْمِنُونَ إِلاَّ قَلِیلاً» و فرمود: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَقُولُواْ رَاعنَا»(1) [ای کسانی که ایمان آورده اید نگویید راعنا] دشمنان شما از قوم یهود از این واژه برای دشنام به پیامبر صلی الله علیه و آله و شما استفاده می کنند و به جای آن بگویید «وَقُولُواْ انظُرْنَا»(2) [و بگویید انظرنا] به معنی شنیدیم و اطاعت کردیم، از این پس واژه «انظرنا» را به کار برید و واژه «راعنا» را رها کنید. چون مانند لفظ «راعنا» نمی توانند از آن سوء استفاده کنند. «وَاسْمَعوا»(3) [و (این توصیه را) بشنوید] هر چه رسول خدا صلی الله علیه و آله به شما می گوید، بشنوید و اطاعت کنید و منظور از: «وَلِلکَافِرِینَ»(4) [و (گرنه) کافران را] یعنی یهودیان دشنام دهنده به رسول خدا صلی الله علیه و آله و منظور از «عذَابٌ أَلِیمٌ»(5) [عذابی دردناک است] یعنی دردی سخت در دنیا و در صورت تکرار دشنام، در آخرت، آتش جهنم ابدی در انتظار آنهاست.(6)

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ آمِنُواْ بِمَا نَزَّلْنَا...أَصْحَابَ السَّبْتِ وَ کَانَ أَمْرُ اللّهِ مَفْعولاً (47)»

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ آمِنُواْ بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعکُم مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا علَی أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعنَهُمْ کَمَا لَعنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَ کَانَ أَمْرُ اللّهِ مَفْعولاً (47)»

1- [1] - بقره/ 104.
2- [2] - بقره/ 104.

3- [3] - بقره/ 104.
4- [4] - بقره/ 104.
5- [5] - بقره/ 104.
6- [6] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، ص 478، ح 305.

[ای کسانی که به شما کتاب داده شده است! به آن چه فرو فرستادیم و تصدیق کننده همان چیزی است که با شماست، ایمان بیاورید؛ پیش از آن که چهره هایی را محو کنیم و در نتیجه آنها را به قهقرا بازگردانیم یا همچنان که اصحاب سبت را لعنت کردیم، آنان را (نیز) لعنت کنیم و فرمان خدا همواره تحقق یافته است].

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از حمد بن محمد برقی، از پدرش، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخّل، از جابر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جبرئیل آیه را این چنین بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد «یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنو بما نزّلنا فی علی نورا مبینا ».(1)

2) محمد بن ابراهیم نعمانی «معروف به ابن زینب» گفت: احمد بن محمد بن سعید، از این چهار مرد، از محبوب، از محمد بن یعقوب کلینی ابو جعفر، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش از محمد بن یحیی بن عمران، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن محمد و دیگران، از سهیل بن زیاد، همگی، از حسن بن محبوب از عبدالواجد بن عبدالله موصلی، از ابو علی احمد بن محمد بن ابو ناشر، از احمد بن هلال، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ابو مقدام، از جابر بن یزید جعفی روایت کرده که امام محمد بن علی باقر علیه السلام فرمود: ای جابر ! آرامش خود را حفظ کن و دست و پایت را حرکت نده تا این که نشانه هایی را که برایت می گویم، ببینی هر چند گمان نمی کنم تا آن زمان زنده باشی، اما بعد، از قول من روایت کن: بین فرزندان فلانی اختلاف می افتد و ندا دهنده ای از آسمان ندا می دهد و صدای فتح از سوی دمشق می آید، روستایی از روستاهای شام به نام جابیه(2) در زمین فرو می رود و بخشی از سمت راست مسجد دمشق فرو می ریزد، شورشیانی از ترکان از منطقه ترک نشین سر به شورش برمی دارند و پس از آن شورش رومی ها خواهد بود. برادران ترک به پیشروی خود ادامه داده تا این که در جزیره فرود آیند و شورشیان رومی پیشروی می کنند تا این که در رمله مستقر شوند. ای جابر! در آن سال، اختلاف و درگیری های زیادی در مغرب زمین رخ خواهد داد و اولین سرزمینی که

1- [1] - کافی، ج 1، ص 345 ، ح 27.

2- [2] - جابیه، روستایی از توابع دمشق و پس از آن در توابع جیدور، در منطقه ی جولان نزدیک مرج صُفّر در شمال حوران، از صنمین و نوی دیده می شود. «معجم البلدان، ج 2، ص 91».

ویران می گردد، شام است. پس در آن جا سه گروه زیر سه پرچم با یکدیگر اختلاف پیدا می کنند: پرچم اصهب، پرچم ابقع، پرچم سفیانی. سفیانی با ابقع درگیر می شود و این دو گروه با یکدیگر میجنگند. سفیانی او و یارانش را می کشد، سپس اصهب را به قتل می رساند.

پس تمام هم و غمش را بر پیشروی به سمت عراق می گذارد. سپاهیانش از قرقیساء(1) می گذرند و در آن جا درگیر می شوند. در نتیجه، یک صد هزار از ستمکاران به هلاکت می رسند.

سفیانی سپاهی هفتاد هزار نفره به سوی کوفه گسیل می دارد. این سپاه به قتل و به صلیب کشیدن و اسیر کردن اهالی کوفه می پردازد. زمانی که آنها به این اعمال مشغولند، پرچم هایی از سوی خراسان، پیش می آیند و منزل ها را به سرعت طی می کنند و همراه آنان جمعی از یاران قائم علیه السلام هستند. یک نفر از موالی کوفه با گروهی ضعیف، قیام می کند که فرمانده لشکر سفیانی، او را بین حیره و کوفه به شهادت می رساند.

سفیانی، جمعی را به سمت مدینه می فرستد. مهدی، سلام خدا بر او باد، از مدینه به سوی مکه خارج می شود، به فرمانده سپاه سفیانی؛ پس سپاهی را به دنبال او اعزام می کند، اما قبل از رسیدن سپاه، بر اساس سنت موسی بن عمران علیه السلام، ترسان و منتظر، وارد مکه می شود و فرمانده سپاه سفیانی در بیابان فرود می آید.

در این هنگام، ندا دهنده ای از آسمان ندا می دهد: ای بیابان! این قوم را نابود کن، و بیابان آنها را می بلعد، به طوری که هیچ کس جز سه نفر جان سالم به در نمی برند. خداوند چهره این سه نفر را به پشت سرشان برمی گرداند. آنها از قبیله کلب هستند، این آیه در مورد این سه نفر نازل شد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ آمِنُواْ بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعكُم مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا علَى أَدْبَارِهَا» فرمود: در آن روز، قائم علیه السلام در مکه و در حالی که به خانه کعبه پناهنده شده و به دیوار آن تکیه کرده است، ندا می دهد: ای مردم! از خدا و هر کس که

1- [1] - قرقیساء، شهرکی در ساحل رود خابور، نزدیک دشت مالک بن طوق به فاصله 6 فرسخی آن، مصب رود خابور به فرات در آن جا است.

در دلتای بین خابور و فرات قرار دارد. «معجم البلدان ج 4،ص 328».

دعوت ما را اجابت کند، یاری می طلبم، ما خاندان پیغمبر شما محمد صلی الله علیه و آله هستیم و ما سزاوارترین و نزدیک ترین کسان به خداوند و محمد صلی الله علیه و آله هستیم.

هر کس با من در مورد آدم علیه السلام بحث کند، بداند که من به آدم نزدیکترم و هر کس از مردم در باره نوح علیه السلام بحث کند، بداند من به نوح نزدیکترم و هر کس در باره ابراهیم علیه السلام با من بحث کند، بداند من به ابراهیم سزاوارترم و هر کس در باره محمد صلی الله علیه و آله با من بحث کند، بداند من به محمد صلی الله علیه و آله نزدیکتر و سزاوارترم و هر کس در مورد پیامبران با من بحث کند، بداند من به پیغمبران سزاوارتر و نزدیکتر از هر کس دیگرم. آیا خداوند در کتاب محکم خود نفرموده است که: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ ابراهیم وَآلَ عمْرَانَ علَی الْعالَمِینَ * ذُرِّیَّةً بَعضُهَا مِن بَعضٍ وَاللّهُ سَمِیع علِیمٌ»(1) [به یقین، خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است * فرزندانی که بعضی از آنان از (نسل) بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست] پس من بقیه آدم، ذخیره ای از نوح، برگزیده ای از ابراهیم و گزیده ای از محمد، صلوات خداوند بر همه آنها باد، هستم.

هان! هر کس در باره کتاب خداوند با من بحث کند، بداند من از تمامی مردم به کتاب خدا سزاوارترم و اگر کسی از مردم در باره سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با من بحث کند، بداند من از هر کس دیگر به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله سزاوارترم.

هر کسی که امروز، سخن من را شنید، به خدا سوگند می دهم که آن را به غایبین برساند و شما را به حق خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و به حق خودم _ چون بابت خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله بر شما حق دارم _ سوگند می دهم که ما را یاری داده و کسانی که بر ما ظلم می کنند را از ظلم بر ما باز دارید.

به راستی که ما را ترساندند؛ بر ما ستم کردند و ما را از شهر و دیار و فرزندان، بیرون راندند؛ بر ما جرم و جنایت روا داشتند، از حقمان دور ساختند و اهل باطل، بر ما افترا کردند؛ شما را به خدا، شما را به خدا، مواظب ما باشید و

1- [1] - آل عمران/ 33و 34.

نافرمانی نکنید و ما را یاری دهید تا خداوند بزرگ یاری تان دهد.

حضرت فرمود: آن گاه خداوند، یارانش را که سیصد و سیزده نفرند، بدون قرار قبلی همچون پاره های ابر پاییزی، گرد هم می آورد، و این ای جابر! همان آیه ای است که خداوند در قرآن ذکر کرده است: «أَیْنَ مَا تَکُونُواْ یَأْتِ بِکُمُ اللّهُ جَمِیعا إِنَّ اللّهَ علَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ»(1) [هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را (به سوی خود باز) می آورد؛ در حقیقت خدا بر همه چیز تواناست] پس یارانش بین رکن و مقام با او بیعت می کنند و عهد نامه ای از پیغمبر صلی الله علیه و آله به همراه دارد. این عهد نامه را پسران از پدران به ارث برده اند. ای جابر! قائم علیه السلام مردی از فرزندان حسین علیه السلام است. خداوند کارش را یک شبه درست می کند.

ای جابر! هر مطلبی ممکن است برای مردم مشکل آفرین و مبهم باشد، اما این که او فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است و وارث علم علما _ یکی پس از دیگری _ میباشد، مشکل نخواهد بود؛ حتی اگر چنین شود، آن گاه که ندایی از آسمان، او را به نام مادر و پدرش می خواند، دیگر ابهامی برای ایشان وجود نخواهد داشت.(2)

3) شیخ مفید، به نقل از جابر جعفی روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام در حدیثی طولانی فرموده است، ای جابر! اولین سرزمینی که در مغرب زمین، ویران می گردد، شام است.

پس سه گروه، زیر سه پرچم با یکدیگر اختلاف پیدا می کنند: پرچم اصهب، پرچم ابقع، پرچم سفیانی. سفیانی با ابقع درگیر می شود؛ سفیانی او و یارانش را می کشد، سپس اصهب را به قتل می رساند. پس تمام هم و غمشان را بر پیشروی به سمت عراق می گذارند. سپاهیانش از قرقیساء می گذرند، در آن جا درگیری می شود. در نتیجه یک صد هزار از ستمکاران به هلاکت می رسند.

سفیانی، سپاهی هفتاد هزار نفره به سوی کوفه گسیل می دارد. این سپاه به قتل و به صلیب کشیدن و اسیری اهالی کوفه می پردازند. زمانی که آنها به این اعمال مشغولند، پرچم هایی از سوی خراسان پیش می آیند و منزل ها را به سرعت طی

1- [1] - بقره/ 148.
2- [2] - الغیبه، ص 278، ح 27.

می کنند و همراه آنان جمعی از یاران قائم علیه السلام هستند. یک نفر از موالی اهالی کوفه با گروهی ضعیف، قیام می کند، که فرمانده لشکر سفیانی او را بین حیره و کوفه به شهادت می رساند. سفیانی جمعی را به سمت مدینه می فرستد.

مهدی که درود خدا بر او باد، از مدینه به سوی مکه خارج می شود. به فرمانده سپاه سفیانی خبر می رسد که مهدی علیه السلام به سوی مکه رفته است، پس سپاهی را به دنبال او اعزام می کند؛ اما قبل از رسیدن سپاه، بر سنت موسی بن عمران علیه السلام، ترسان و منتظر، وارد مکه می شود و فرمانده سپاه سفیانی در بیابان فرود می آید.

در این هنگام، ندا دهنده ای از آسمان ندا می دهد: ای بیابان! این قوم را نابود کن، و بیابان آنها را می بلعد، به طوری که هیچ کس جز سه نفر، جان سالم به در نمی برد. خداوند چهره این سه نفر را به پشت سرشان برمی گرداند. آنها از قبیله کلب هستند؛ این آیه در مورد این سه نفر نازل شد: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ آمِنُواْ بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعکُم» منظور قائم علیه السلام است. «مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا علَی أَدْبَارِهَا»(1). مؤلف گوید: این حدیث طولانی به نقل از شیخ مفید در ذیل این آیه: «أَیْنَ مَا تَکُونُواْ یَأْتِ بِکُمُ اللّهُ جَمِیعا» از سوره بقره، پیش از این ذکر شد.(2)

4) عیاشی از عمر بن شمر، از جابر روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: این آیه بر محمد صلی الله علیه و آله، این گونه نازل شده است: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ آمِنُواْ بِمَا أنزلت فی علی مُصَدِّقًا لِّمَا مَعکُم مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا علَی أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعنَهُمْ کما لعنّا اصحاب السّبت و کان امر الله مفعولا» اما این گفته خداوند که می فرماید: «مُصَدِّقًا لِّمَا مَعکُم» یعنی باور داشتن رسول الله صلی الله علیه و آله.

«إِنَّ اللّهَ لاَ یَغْفِرُ أَن یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مَا...فَقَدِ افْتَرَی إِثْمًا عظِیمًا (48)»

«إِنَّ اللّهَ لاَ یَغْفِرُ أَن یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَن یَشَاء وَ مَن یُشْرِکْ بِاللّهِ فَقَدِ افْتَرَی إِثْمًا عظِیمًا (48)»

1- [1] - اختصاص ، 256.
2- [2] - حدیث جابر در تفسیر عیاشی، ج 1، ص 271، ح 147.

[مسلما خدا این را که به او شرک ورزیده شود، نمی بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می بخشاید و هر کس به خدا شرک ورزد، به یقین گناهی بزرگ بربافته است]

1) علی بن ابراهیم گفت: پدرم از ابن ابو عمیر، از هشام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که گفت: به حضرت گفتم: آیا گناهان کبیره جزو استثناها هستند؟ فرمود: آری.(1)

2) ابن بابویه در کتاب «الفقیه» روایت کرده است که از امام جعفر صادق علیه السلام در باره آیه: «إِنَّ اللّهَ لاَ یَغْفِرُ أَن یُشْرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَن یَشَاء» سئوال شد، آیا گناهان کبیره در مشیت خداوند وارد می شوند؟ فرمود: آری، این مورد به علم پروردگار بر می گردد؛ اگر بخواهد گناهکار را مجازات می کند و اگر بخواهد او را عفو می کند.(2)

3) هم او از محمد بن محمد بن غالب شافی، از ابو محمد مجاهد بن اعین بن داوود، از عیسی بن احمد عسقلانی، از نضر بن شمیل، از اسرائیل، از ثوَیر، از پدرش، از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در قرآن آیه ای برای من دوست داشتنی تر از این نیست که خداوند بزرگ می فرماید: «إِنَّ اللّهَ لاَ یَغْفِرُ أَن یُشْرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَن یَشَاء».(3)

4) ابن بابویه با سندش ار عباس بن بکار ضبی، از محمد بن سلیمان کوفی بزاز، از عمرو بن خالد، از زید بن علی، از پدرش علی بن الحسین علیه السلام، از پدرش حسین بن علی علیه السلام از پدرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: یک مؤمن در هر حالت یا هر ساعت و یا هر روزی، قبض روح شود و بمیرد، شهیدی صدّیق است و از حبیب خودم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: اگر مؤمنی هم سنگ گناهان اهل زمین بر شانه اش سنگینی کند، مرگ، کفاره تمام این گناهان خواهد بود. پس فرمود: هر کسی با اخلاص لا الله الا الله بگوید و در عین حال از شرک خدا بَری باشد و هر کس، در حالی از دنیا برود که هیچ شرکی به خدا نورزد، به بهشت می رود. سپس این آیه را

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 147.
2- [2] - من لا یحضره فقیه، ج 3، ص 376 ، ح 1780.

3- [3] - توحيد، ص 409 ، ح 8.

تلاوت نمود: «إِنَّ اللّهَ لاَ یَغْفِرُ أَن یُشْرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَن یَشَاء» از مریدان و پیروان تو ای علی. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: گفتم: ای رسول خدا! این استثنا برای پیروان من است؟ فرمود: به خدا سوگند، آری، این برای پیروان توست و آنها در روز قیامت در حالی که این عبارت: «لا الله الا الله، محمد رسول الله، علی بن ابی طالب حجه الله» را بر زبان جاری می کنند، از قبرهای خود بیرون می آیند. برای پیروان علی علیه السلام لباس هایی سبز رنگ و حلقه های گل و مرکب هایی از بهشت خواهند آورد. پس هر یک از آنان لباسی سبز رنگ بر تن کرده و بر سر تاج شاهی و تاج گل کرامت نهاده و سپس بر این مرکب های نجیب، سوار شده و به پرواز در می آیند. مرکب ها پرواز کرده و آنها را به بهشت می برند: «لَا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِکَةُ هَذَا یَوْمُکُمُ الَّذِی کُنتُمْ تُوعدُونَ»(1) (2) [دلهره بزرگ آنان را غمگین نمی کند و فرشتگان از آنها استقبال می کنند (و به آنان می گویند): این همان روزی است که به شما وعده می دادند].

5) عیاشی از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه: «إِنَّ اللّهَ لاَ یَغْفِرُ أَن یُشْرَکَ بِهِ» روایت کرده است که فرمود: یعنی خداوند گناه کسی که ولایت علی علیه السلام را انکار کند، نمی بخشد و اما «وَیَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَن یَشَاء» یعنی گناهان کسی که ولایت علی علیه السلام را بپذیرد، می بخشد.(3)

6) ابو عباس روایت کرده است که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد حداقل شرک انسان پرسیدم، فرمود: یعنی کسی که فکری نو (بدعتی) آورد و براساس آن دوست بدارد یا دشمن بدارد.(4)

7) قُتیبه اعشی روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «إِنَّ اللّهَ لاَ یَغْفِرُ أَن یُشْرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَن یَشَاء» سئوال کردم، فرمود: همه چیز، مشمول این استثنا می شود. در روایتی دیگر از آن حضرت علیه السلام: گناهان کبیره مشمول استثنا می شوند.(5)

1- [1] - انبیا/03.
2- [2] - من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 495، ح 892.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 272، ح 149.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 272، ح 150.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 272، ح 151.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُمْ بَلِ...علَى اللّهِ الكَذِبَ وَ كَفَى بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا (50)»

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُمْ بَلِ اللّهُ يُزَكِّى مَن يَشَاء وَ لاَ يُظْلَمُونَ فَتِيلاً (49) انظُرْ كَيفَ يَفْتَرُونَ علَى اللّهِ الكَذِبَ وَ كَفَى بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا (50)»

[آیا به کسانی که خویشتن را پاک می شمارند، ننگریسته ای؛ (چنین نیست) بلکه خداست که هر که را بخواهد پاک می گرداند و به قدر نخ روی هسته خرمایی ستم نمی بینند * ببین چگونه بر خدا دروغ می بندند و بس است که این یک گناه آشکار باشد]

1) علی بن ابراهیم گفت: اینان کسانی هستند که خود را صدیّق و فاروق و ذی النورین نامیده اند و آیه «وَلاَ يُظْلَمُونَ فَتِيلاً» فرمود: پوستی که بر روی هسته ای باشد که کنایه از آنهاست؛ سپس گفت «انظُرْ كَيفَ يَفْتَرُونَ علَى اللّهِ الكَذِبَ» اینها همان سه نفر هستند.(1)

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ...مُّطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِـلاًّ ظَلِيلاً (57)»

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَؤُلاء أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُواْ سَبِيلاً (51) أُوْلَـئِكَ الَّذِينَ لَعنَهُمُ اللَّهُ وَ مَن يَلْعنِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا (52) أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لاَّ يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا (53) أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ علَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ ابراهيم الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عظِيمًا (54) فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعيرًا (55) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُواْ الْعذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عزِيزًا حَكِيمًا (56) وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَعمِلُواْ الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَّهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِـلاًّ ظَلِيلاً (57)»

[آیا کسانی را که از کتاب (آسمانی) نصیبی یافته اند، ندیده ای که به جبت و طاغوت ایمان دارند و در باره کسانی که کفر ورزیده اند، می گویند: اینان از

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 148.

کسانی که ایمان آورده اند راه یافته ترند * اینانند که خدا لعنتشان کرده و هر که را خدا لعنت کند. هرگز برای او یاوری نخواهی یافت * آیا آنان نصیبی از حکومت دارند (اگر هم داشتند) به قدر نقطه پشت هسته خرمایی (چیزی) به مردم نمی دادند، بلکه به مردم برای آن چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده، رشک می ورزند؛ در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم * پس برخی از آنان به وی ایمان آوردند و برخی از ایشان از او روی برتافتند و (برای آنان) دوزخ پرشراره بس است * به زودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده اند در آتشی (سوزان) درآوریم که هر چه پوستشان بریان گردد، پوست های دیگری بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند. آری خداوند توانای حکیم است *و به زودی کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند در باغهایی که از زیر (درختان) آن نهرها روان است درآوریم. برای همیشه در آن جاودانند و در آن جا همسرانی پاکیزه دارند و آنان را در سایه ای پایدار درآوریم]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر پرچمی که قبل از قیام قائم علیه السلام برافراشته گردد، صاحب آن طاغوت است که به جای خداوند بزرگ، پرستیده می شود.

2) هم او از حسین بن محمد بن عامر اشعری، از معلی بن محمد روایت کرده است که گفت: حسن بن علی وشّاء از احمد بن عائذ، از ابن اذینه، از برید عجلی روایت کردم که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «أَطِیعواْ اللّهَ وَأَطِیعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ»(1) [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید] پرسیدم: جواب حضرت چنین بود: «أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُواْ نَصِیبًا مِّنَ الْکِتَابِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَیَقُولُونَ لِلَّذِینَ کَفَرُواْ هَؤُلاء أَهْدَی مِنَ الَّذِینَ آمَنُواْ سَبِیلاً» به پیشوایان گمراهی و فراخوانان به آتش جهنم می گویند که آنها از آل محمد علیهم السلام به راه خدا هدایت شده ترند: «أُوْلَـئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللّهُ وَمَن یَلْعنِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِیرًا * أَمْ لَهُمْ نَصِیبٌ مِّنَ الْمُلْکِ» یعنی امامت و خلافت «فَإِذًا لاَّ یُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِیرًا» ما همان مردمی هستیم که منظور خداوند است

1- [1] - سوره نساء/ 59

و النقیر یعنی نقطه وسط دانه گیاه، «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ علَی مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ» ما همان مردمی هستیم که به خاطر اعطای انحصاری امامت از سوی خدا، به ما حسد می ورزند.

«فَقَدْ آتَیْنَآ آلَ ابراهیم الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ وَآتَیْنَاهُم مُّلْکاً عظِیمًا» فرمود: و از آنها رسولان و انبیا و امامان را قرار دادیم، چگونه است که این را برای آل ابراهیم اقرار می کنند، ولی برای آل محمد علیهم السلام منکر می شوند؟!

«فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عنْهُ وَکَفَی بِجَهَنَّمَ سَعیرًا * إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ بِآیَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِیهِمْ نَارًا کُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَیْرَهَا لِیَذُوقُواْ الْعذَابَ إِنَّ اللّهَ کَانَ عزِیزًا حَکِیمًا»(1)

3) هم او، از تعدادی از یاران ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل، از علی علیه السلام در باره این آیه: «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ علَی مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ» روایت کرده است که فرمود: محسودان (افراد مورد رشک و حسد) ما هستیم.(2)

4) او از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از حماد بن عثمان، از ابو صباح روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ علَی مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ» سئوال کردم. حضرت فرمود: ای ابو صالح! به خدا سوگند که مردم مورد حسد، ما هستیم.(3)

5) او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابو عمیر، از عمر ابن أذینه، از برید عجلی، از امام باقر علیه السلام در باره آیه: «فَقَدْ آتَیْنَآ آلَ ابراهیم الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ وَآتَیْنَاهُم مُّلْکاً عظِیمًا» روایت کرده است که فرمود: از آنها رسولان و انبیا و امامان قرار داد؛ پس چگونه است که برای آل ابراهیم اقرار می کنند، اما برای آل محمد علیهم السلام منکر می شوند؟! گفت: گفتم: «وَآتَیْنَاهُم مُّلْکاً عظِیمًا» یعنی چه؟ فرمود: الملک العظیم، یعنی امامت را در میان آنان قرار داد؛ هر کسی از آنها اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هر کس از آنها فرمانبرداری نکند، از خداوند فرمانبرداری نکرده است، این معنی ملک عظیم است.(4)

1- [1] - کافی، ج 1، ص 159، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 160، ح 2.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 160، ح 4.
4- [4] - کافی ج 1، ص 160، ح 5.

6) هم او از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از یکی از یاران ما، از امام باقر علیه السلام در باره آیه: «وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عظِيمًا» روایت کرده است که فرمود: یعنی اطاعت واجب.(1)

7) و او به نقل از احمد بن محمد، از محمد بن ابو عمیر، از سیف ابن عمیره، از ابو صبّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ما کسانی هستیم که خداوند، اطاعت از ما را واجب گردانیده است؛ انفال از آن ماست، مال پاک از آن ماست، ما راسخون در علم هستیم و ما آنهایی هستیم که مورد حسد هستیم؛ همانان که خداوند فرموده: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ علَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ.»(2)

8) هم او از ابو مح_مد قاس_م ابوالعلاء، که رحم_ت خدا بر او باد، از عبدالعزیز بن مس_لم، از امام رضا علیه السلام در حدیثی طولانی که در وصف امام روایت شده است فرمود: و خداوند در باره امامان از اهل بیت که از خویشان و نسل پیامبرش، صلوات خدا بر آنها باد، هستند، می فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ علَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ ابراهيم الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عظِيمًا * فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعيرًا» شیخ در تهذیب به نقل از علی بن حسن فضّال، از محمد بن حسین، از ابن ابو عمیر، از سیف بن عمیره، از ابو صباح کنانی روایت کرده است که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: آن گاه شبیه همین حدیث سابق، را از سیف بن عمیره، از ابو صباح ذکر کرد.(3)

9) ابن بابویه گفت: علی بن حسین بن شاذَویه مؤدّب و جعفر بن محمد مسرور که خداوند از آنها خشنود باد، گفتند: محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از ریان بن صلت برای ما روایت کرد که حضرت امام رضا علیه السلام در مرو و در مجلس مأمون حاضر شد. در این مجلس، گروهی از علمای عراق و خراسان گرد آمده بودند... حدیث طولانی است.. و حضرت در آن فرموده است: خداوند می فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ علَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ ابراهيم الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عظِيمًا» سپس در نتیجه آن، روی سخن را

1- [1] - کافی، ج 1، ص 143، ح 4.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 143، ح 6.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 157، ح 1.

به سایر مؤمنین برمی گرداند و می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِى الأَمْرِ مِنكُمْ»(1) [ای کسانی که ایمان آوردهاید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید] یعنی همان کسانی که آنها را با کتاب و حکمت، قرین کرده و به همین دلیل مورد حسد واقع شدند. خداوند می فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ علَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ ابراهيم الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكاً عظِيمًا» نیز اطاعت از پاکان برگزیده، و ملک در این جا به معنی اطاعت و فرمانبرداری است.(2)

10) علی بن ابراهیم گفت: علی بن حسین، از احمد بن ابو عبدالله، از پدرش، از یونس، از ابو جعفر احول مؤمن طاق، از امام صادق روایت کرده است که گفت: به ایشان عرض کردم: تفسیر این آیه چیست؟ «فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ ابراهيم الْكِتَابَ» حضرت فرمود: پیغمبری. گفتم: و «الحکمه»؟ فرمود: فهم و قضاوت است.

گفتم: «وَآتَيْنَاهُم مُّلْكاً عظِيمًا» به چه معناست؟ حضرت فرمود: یعنی اطاعت واجب.(3)

11) محمد بن حسن صفّار از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابو عمیر، از ابن اذنیه، از یزید عجلی، از امام باقر علیه السلام در باره آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ» روایت کرده است که فرمود: منظور فلان کس و فلان کس هستند «و يقولونَ للذين كفروا هَولاء اهدى» می گویند که پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به جهنم «هُولاءَ أَهْدَى» از آل محمد و پیروانشان هدایت شده ترند.

«سَبِيلاً * أُوْلَـئِكَ الَّذِينَ لَعنَهُمُ اللّهُ وَمَن يَلْعنِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا * أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ» الملک یعنی خلافت و امامت «فَإِذًا لاَّ يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا»

مردمی که خداوند از آنها یاد می کند ما هستیم(4)

12) هم او، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابو عمیر، از عمر بن اذینه، از برد بن معاویه، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ علَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ» روایت کرده است که فرمود: آنان که مورد حسدند، ما هستیم؛ چون

1- [1] - نساء/ 59.
2- [2] - تفسير قمى، ج 1، ص 148.
3- [3] - عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج 1، ص 209، ح 1.
4- [4] - بصائر الدرجات، ص 48، ح 3، باب 16.

خداوند از بین همه، امامت را به ما عطا فرمود.(1)

13) محمد بن حسین و یعقوب بن یزید، از ابن ابو عمیر، از عمر بن اذینه، از برید عجلی، از امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه: «فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ ابراهیم الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكاً عظِيمًا» روایت کرده که حضرت فرمود: از میان آنها رسولان و انبیا و امامان را قرار داد، چگونه است که آن را در میان آل ابراهیم اقرار می کنند، امّا در آل محمد علیهم السلام منکر می شوند؟ گفت_م معنی آیه: «وَآتَيْنَاهُم مُّلْكاً عظِيمًا» چیست؟

فرمود: و ملک عظیم یعنی خداوند امامت را به آنها عطا فرمود و هر کس که از آنها اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است و هر کس عصیان کند، خدا را عصیان کرده است و این، مفهوم ملک عظیم است(2)

14) هم او، از احمد بن محمد، از حسین به سعید، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از محمد احول، از حُمران روایت کرده است که گفت: از حضرت علیه السلام در مورد تفسیر آیه: «فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ ابراهیم الْكِتَابَ» پرسیدم، فرمود: پیغمبری است. گفتم: معنی «الحکمه» چیست؟ فرمود: فهم و قضاوت. گفتم: «وَآتَيْنَاهُم مُّلْكاً عظِيمًا» یعنی چه؟ حضرت فرمود: فرمانبرداری.(3)

15) او از ابو محمد، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر و علی بن اسباط، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ علَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ ابراهیم الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكاً عظِيمًا» روایت کرده است که حضرت فرمود: ما همان مردمی هستیم که خداوند در آیه، ذکر کرده است و به خدا سوگند، ما مورد حسد هستیم و ما اهل این ملکی هستیم که به ما باز می گردد.

16) سعد بن عبدالله قمی از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید و عبدالله بن قاسم، همگی از حماد بن عیسی، از حین بن مختار قلانسی، از ابو بصیر در مورد این آیه: «وَآتَيْنَاهُم مُّلْكاً عظِيمًا» از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: یعنی اطاعت واجب.

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 50، ح 5، باب 16.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 50، ح 6، باب 17.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 50، ح 7، باب 17.

17) او از محمد بن عبدالحمید عطار، از منصور بن یونس، از ابوبصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: از حضرت در مورد این آیه: «فَقَدْ آتَیْنَآ آلَ ابراهیم الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَآتَیْنَاهُم مُّلْکاً عظِیمًا» سئوال کردم، فرمود: هیچ می دانی ملک عظیم چیست؟ گفتم: جانم به فدایت، شما بهتر می دانید. فرمود: یعنی اطاعت امام، واجب است.

18) شیخ در کتاب امالی به نقل از ابو عمر عبد الواحد بن عبدالله بن محمد بن مهدی، از ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید بن عبدالرحمن بن عقده، از یعقوب بن یوسف بن زیاد، از ابوغسان، از مسعود بن سعد، از جابر، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ علَی مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ» روایت کرده است که حضرت فرمود: مردم، ما هستیم.

19) عیاشی از برید بن معاویه روایت کرده است که گفت: نزد امام باقر علیه السلام بودم و در باره آیه: «أَطِیعواْ اللّهَ وَأَطِیعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ»(1) [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید] سئوال کردم، پاسخ حضرت چنین بود: «أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُواْ نَصِیباً مِّنَ الْکِتَابِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ» منظور فلان کس و فلان کس هستند. «وَیَقُولُونَ لِلَّذِینَ کَفَرُواْ هَؤُلاء أَهْدَی مِنَ الَّذِینَ آمَنُواْ سَبِیلاً» می گویند که پیشوایان گمراهی و دعوت کنندگان به جهنم، از آل محمد و پیروانشان هدایت شده ترند.

«أُوْلَـئِکَ الَّذِینَ لَعنَهُمُ اللّهُ وَمَن یَلْعنِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِیرًا * أَمْ لَهُمْ نَصِیبٌ مِّنَ الْمُلْکِ» یعنی امامت و خلافت «فَإِذًا لاَّ یُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِیرًا» مردمی که خداوند از آنها یاد می کند، ما هستیم و النَقیر، همان نقطه ای است که در وسط دانه گیاه می بینی. «أم یَحسدونَ الناسَ علی ما آتاهُمُ اللهُ مِن فضلِهِ» ما همان انسانهای مورد حسد هستیم که به دلیل آن چه خداوند از امامت به ما عطا فرمود، مورد حسد واقع شده ایم.

«فَقَدْ آتَیْنَآ آلَ ابراهیم الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَآتَیْنَاهُم مُّلْکاً عظِیمًا» می فرماید: چگونه است که واگذاری پیامبری و نبوّت و امامت را به آل ابراهیم اقرار می کنند، امّا واگذاری امامت را به آل محمد علیهم السلام منکر می شوند؟! «فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عنْهُ وَکَفَی بِجَهَنَّمَ سَعیرًا» تا آن جا که می فرماید: «وَنُدْخِلُهُمْ ظِـلاًّ

1- [1] - نساء/ 59

ظَلِیلاً» گفت: گفتم: در مورد آیه: «وَآتَیْنَاهُم مُّلْکاً عظِیمًا» در باره آل ابراهیم، مراد از ملک عظیم چیست؟ فرمود: یعنی خداوند، از آنها امامانی برگزید؛ هر کس از آنها اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هر کس از دستورات آنان نافرمانی کند، از خدا نافرمانی کرده است. این معنای ملک عظیم است.

برید عجلی از امام باقر علیه السلام مانند همین حدیث را روایت کرده است.(1) با این تفاوت که این عبارت را به آن افزوده است: که اگر غالب شدید، با عدل حکومت کنید و اگر امر حکومت به دست شما افتاد، با عدل حکومت کنید.(2)

20) ابو صباح کنانی روایت کرده که: امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابو صباح! ما قومی هستیم که خداوند، اطاعت از ما را واجب نموده است؛ انفال به ما می رسد و مال پاک و طاهر نیز همچنین، و ما راسخون فی العلم هستیم و ما همانانی هستیم که خداوند در کتابش فرمود: «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ علَی مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ» مورد رشک و حسد قرار گرفته ایم.(3)

21) یونس بن ظبیان روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که موسی علیه السلام در حال نجوا و صحبت کردن با خدایش بود، در سایه عرش خداوند بزرگ، مردی را دید، از او پرسید: ای خدا! او کیست که عرش بر او سایه انداخته است؟ فرمود: ای موسی! او از کسانی است که به خاطر آن چه خداوند از فضل خود به مردم عطا فرموده، به آنها حسد نمی ورزد.(4)

22) ابو سعید مؤدّب به نقل از ابن عباس روایت کرده که حضرت در مورد آیه: «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ علَی مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ»، فرمود: «الناس» ما هستیم و مراد از «فضله» نبوّت است.(5)

23) ابو خالد کابلی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: منظور از «مُّلْکاً عظِیمًا» امامت است که آن را در میان آنها قرار داد؛ هر کس از آنها اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هر کس از آنها نافرمانی کند، از خدا نافرمانی

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 272، ح 153.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 274، ح 154.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 274، ح 155.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 274، ح 156.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 274، ح 157.

کرده است و این یعنی ملک عظیم «وَآتَیْنَاهُم مُّلْکاً عظِیمًا».(1)

24) هم او، در روایت دیگری آورده است که حضرت فرمود: طاعتِ واجب است.(2)

25) حمران از آن حضرت روایت کرده که فرمود: «فَقَدْ آتَیْنَآ آلَ ابراهیم الْکِتَابَ» مراد از آن، نبوّت است و منظور از «الحکمه» فهم و قضاوت است و اما «مُّلْکاً عظِیمًا» همان اطاعت امامان برگزیده می باشد.(3)

26) ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام در مورد: «فَقَدْ آتَیْنَآ آلَ ابراهیم الْکِتَابَ» روایت کرده که منظور، نبوّت است. «الحکمه» مقصود حکیمان از انبیای برگزیده و اما «ملکاً عظیماً»، امامان هدایت شده از برگزیدگان هستند.

27) داود بن فَرقَد روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در حضور پسرش اسماعیل در مورد آیه «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ علَی مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ» شنیدم که می فرمود: ملکا عظیما یعنی واجب نمودن فرمانبرداری، گفت: «فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عنْهُ» گفت: گفتم: استغفر الله، پس اسماعیل به من فرمود: چرا استغفار می کنی، ای داود؟ گفتم: چون که من بارها آن را به صورت «فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عنْهُ» خوانده ام. گفت: امام صادق فرمود: همین درست است، و از آنها بعضی از فرزندان ابراهیم به آن ایمان آوردند و بعضی دیگر روی گردان شدند.

28) سلیم بن قیس هلالی در حدیثی از امیرالمؤمنین که در آن معاویه را مورد خطاب قرار می دهد، روایت کرده که به وی فرمود: به جان خودم، ای معاویه ! اگر برای تو و طلحه و زبیر از خدا درخواست آمرزش کرده ام، این ترحم و استغفار من برای شما جز لعنت و عذاب بر شما نبوده است.

جرم تو و طلحه و زبیر کوچکتر و گمراهی تان کمتر و بدعت و ضلالت شما کوچکتر از آن دو نفر که حکم تو را محکم کردند و آن دیگری که تو به خونخواهی اش برخاستی، نیست؛ آن دو، زمینه را برای آن که به ما اهل بیت ظلم کنید و بر ما مسلط شوید، آماده کردند. خداوند بزرگ و بلند مرتبه می فرماید: «أَلَمْ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 274، ح 158.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 275، ح 159.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 275، ح 160.

تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَؤُلاء أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُواْ سَبِيلاً * أُوْلَـئِكَ الَّذِينَ لَعنَهُمُ اللّهُ وَمَن يَلْعنِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا * أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لاَّ يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا * أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ علَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ ابراهيم الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عظِيمًا * فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعيرًا» تا آخر این آیات.

به راستی که ما «الناس» هستیم و ما کسانی هستیم که مورد حسد واقع شده اند و آیه«وءاتیناهم ملکاً عظیماً» به معنی این است که در میان آنها امامانی قرار می دهد؛ هر کس از آنها اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هر کس نافرمانی کند، از خدا نافرمانی کرده است. و این معنی ملکاً عظیماً است. پس چرا برای آل ابراهیم علیهم السلام این حق را اقرار می کنند، اما برای آل محمد علیهم السلام منکر می شوند؟!

ای معاویه! اگر تو و رفیقت آن را انکار می کنید، همان طور که پیش از شما طاغوتیان و نافرمانان اهل یمن و شام از اعراب ربیعه و مضر و جفاکاران امت، کافر شدند، بدان که خداوند آن را به قومی سپرده است که به آن کفر نمی ورزند.(1)

29) ابن شهر آشوب به نقل از ابوالفتوح رازی در «روض الجنان» به نقل از گفته، ابو عبدالله مرزبانی، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس در مورد آیه: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ علَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ» روایت نموده که: این آیه در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده است.(2)

30) او نقل کرده که ابو علی طبرسی در کتاب «مجمع البیان» روایت کرده که: مراد از «الناس» در این آیه، پیامبر و آل اوست و امام باقر علیه السلام فرمود: مراد از فضل این است که در آن حضرت پیامبری و در علی علیه السلام امامت قرار داده است.(3)

31) و به نقل از مخالفین، روایتی است مرفوع که ابن مغازلی آن را به امام باقر علیه السلام می رساند که در آن امام علیه السلام در باره آیه: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ

1- [1] - کتاب سلیم بن قیس، ص 179.
2- [2] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 3 ، ص 213 ؛ تفسیر حبری، ص 255 ، ح 19.
3- [3] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 3 ، ص 213 ؛ مجمع البیان، ج 3 ، ص 109.

علَی مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ» فرمود: به خدا سوگند «الناس» ما هستیم. (1)

32) علی بن ابراهیم در مورد آیه: «فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ» گفت: منظور، امیر المؤمنین علی علیه السلام است و مراد از کسانی که به او ایمان آورده اند، سلمان، ابوذر، مقداد و عمار که خداوند از آنها خشنود باد، هستند. منظور از «وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عنْهُ» غصب کنندگان حق آل محمد علیهم السلام و پیروانشان است.

در مورد اینان آیه «وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعيرًا» نازل شده است. سپس خداوند بزرگ آن چه را که برای آنان که پیش از این نامشان ذکر شد و غصب آنان بیان شده، آماده کرده، ذکر نمود و فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا»(2)

33) علی بن ابراهیم گفت: منظور از آیات، امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان علیهم السلام هستند.(3)

34) شیخ در کتاب مجالس خود گفته است: جماعتی از ابو مُفضّل برای ما روایت کرده اند که گفت: حسن بن علی بن عاصم زُفری، از سلیمان بن داود ابو ایوب الشاذَکونی منقری، از حفض بن غیاث القاضی، روایت کرده است که در زمانی که امام صادق در بند منصور، خلیفه عباسی بود، نزد وی بودم که ابن ابی العوجا بر وی وارد شد. او یک ملحد بود و به حضرت گفت: در مورد این آیه چه می گویی؟ «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُواْ الْعذَابَ» گیرم که این پوست ها مرتکب گناه شده و شکنجه شدند؛ پوست های دیگر چرا باید عذاب ببینند؟ حضرت فرمود: وای بر تو، این پوست ها هم یکی هستند، هم یکی نیستند. گفت: این معنی را به من بفهمان.

فرمود: ندیدی آن گاه که مردی قصد خشت خامی بکند، آن را بشکند، پس دوباره روی آن آب بریزد و ورز دهد و بعد آن را به شکل اولیه درآورد. این همان خشت هست، ولی در عین حال همان خشت اول نیست. گفت: آری، خداوند همه را از وجود تو، بهره مند کند.(4)

35) و در کتاب احتجاج از حفص بن غیاث روایت شده است که در مسجد الحرام شاهد سئوال ابن ابی العوجاء از امام صادق علیه السلام بودم. او در باره آیه:

1- [1] - مناقب ابن مغازلی، ص 234، ح 314.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1 ، ص 149.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1 ، ص 149.
4- [4] - امالی شیخ طوسی، ص 2، ح 193.

«كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُواْ الْعذَابَ» پرسید: گناه پوست های دیگر چیست؟ امام علیه السلام فرمود: وای بر تو، همان هست و همان نیست. گفت: آن را به چیزی در دنیا تشبیه کن تا بفهمم. حضرت علیه السلام فرمود: بسیار خوب، آیا مردی را ندیده ای که قصد یک خشت خام کند و آن را بشکند، پس آن را به قالبش بازگرداند؛ در این صورت این خشت، همان خشت اول هم هست و هم نیست.(1)

36) علی بن ابراهیم، گفته است: از امام صادق علیه السلام سئوال شده است، چگونه پوست با پوستی دیگر جایگزین می شود؟ فرمود: ندیدی اگر خشت خامی را بشکنی و تبدیل به خاکش کنی و پس از آن در قالبی که در آن بود بزنی، آیا این همان خشت خام اولیه است یا نه؟ این همان است، تغییر کرده اما اصل یکی است.(2)

37) علی بن ابراهیم گفت: آن حضرت پس از ذکر نام مؤمنینی که به ولایت آل محمد علیهم السلام اقرار کرده اند، فرمود: «وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَعمِلُواْ الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَّهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلاًّ ظَلِيلاً».(3)

38) ابن بابویه در کتاب الفقیه گفته است: از حضرت امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «لَّهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ» سئوال شد. حضرت فرمود: زوج های پاک: زنانی که حائض نمی شوند و تخلیه نمی کنند.(4)

«إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا...يَعظُكُم بِهِ إِنَّ اللّهَ كَانَ سَمِيعا بَصِيرًا (58)»

«إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَ إِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعدْلِ إِنَّ اللّهَ نِعمَّا يَعظُكُم بِهِ إِنَّ اللّهَ كَانَ سَمِيعا بَصِيرًا (58)»

[خدا به شما فرمان می دهد که سپرده ها را به صاحبان آنها رد کنید و چون میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید. در حقیقت، نیکو چیزی است که خدا شما را به آن پند می دهد. خدا شنوای بیناست]

1) محمد بن یعقوب به نقل از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن

1- [1] - احتجاج، ص 354.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1 ، ص 149.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 149.
4- [4] - من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 50، ح 195.

بن علی وشاء، از محمد بن عائذ، از ابن اذینه، از برید عجلی، روایت کرده که: از امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعدْلِ» پرسیدم. حضرت فرمود: مراد خدا ما هستیم. به طوری که امام اول ما کتاب ها، دانش و سلاحی که در دست دارد را به امام بعد از خود بدهد. «وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعدْلِ» که در دست دارید.(1)

2) هم او از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی وشاء، از احمد بن عمر روایت کرده که: از امام رضا علیه السلام در باره این آیه: «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا» سئوال کردم، فرمود: آنها امامانی از آل محمد علیهم السلام هستند، امام امانت را به امام پس از خود واگذار می کند و به هیچ کس جز او نمی دهد و او را از آن دور نمی سازد.(2)

3) او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل: از امام رضا علیه السلام در باره: «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا» روایت شده که فرمود: آنها امامان علیهم السلام هستند، امام امانت را تنها به امام پس از خود واگذار می کند و به هیچ کس غیر از او نمی دهد و او را از آن دور نمی سازد.(3)

4) او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از اسحاق بن عمار، از ابن ابو یعفور، از معلی بن خنیس، روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه: «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا» سئوال کردم. فرمود: خداوند به امام اول امر کرد که هر چه نزد خود دارد، به امام پس از خود بدهد.(4)

5) محمد بن ابراهیم نعمانی، از ابو عباس احمد بن محمد بن سعید، از احمد بن یوسف بن یعقوب جعفی، از کتابش، روایت کرده است و گفت اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی بن ابو حمزه، از پدرش و وهب ابن حفص و همگی از ابو بصیر روایت کردند که امام باقر علیه السلام در باره آیه: «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ

1- [1] - کافی، ج 1، ص 217، ح 1.

2- [2] - کافی، ج 1، ص 217، ح 2.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 218، ح 3.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 218، ح 4.

الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعدْلِ إِنَّ اللّهَ نِعمَّا يَعظُكُم بِهِ» فرمود: مراد وصیت است که هر کس از ما ائمه، به امام بعدی می دهد.(1)

6) و هم او: به نقل از علی بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره، روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعدْلِ» سئوال کردم. حضرت فرمود: خداوند به امام، امر فرمود: که امامت را به امام بعد از خود واگذار نماید و او را از امامت دور نکند، آیا آیه : «وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعدْلِ إِنَّ اللّهَ نِعمَّا يَعظُكُم بِهِ» را نشنیده‌ای؟ مراد خدا، حکّام هستند. _ ای زراره! _ آیا نمی بینی که با آن، حکام را مورد خطاب قرار داده است!؟(2)

7) سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش و حسین بن سعید، از محمد بن ابو عمیر از برید بن معاویه، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «إِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعدْلِ إِنَّ اللّهَ نِعمَّا يَعظُكُم بِهِ» روایت کرده که فرمود: منظور خداوند این است که امام اول ما، کتابها و سلاح را به امام پس از خود بدهد. و در مورد این آیه: «وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعدْلِ» فرمود: و اگر غالب شدید، باید با عدلی که در دست دارید، حکومت کنید.(3)

8) عیاشی از برید بن معاویه روایت کرده است که نزد امام محمد باقر علیه السلام بودم و از حضرت در مورد آیه «اِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا» تا «سَمِيعا بَصِيرًا» سئوال کردم، فرمود: منظور خداوند، ما امامان هستیم. به این معنی که امام اوّل از ما، کتاب ها، دانش و سلاح را به نفر بعد از خود واگذار نماید «وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعدْلِ» یعنی، (عدلی) که در دست شماست.(4)

بُرید عجلی از امام باقر علیه السلام مانند این روایت را آورده است و به آن افزوده است: که اگر به قدرت رسیدید، با عدالت حکم کنید. اگر در دستان شما قرار

1- [1] - الغیبه، ص 35 باب «آن چه در باره امامت و وصیت آمده است»
2- [2] - الغیبه، ص 36 باب «آن چه در باره امامت و وصیت آمده است.»
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 5.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 273، ح 153.

گرفت، با عدالت حکم کنید.(1)

9) زراره و حمران، و محمّد بن مسلم، از امام محمّد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: فرمودند: امام با سه خصلت شناخته می شود: از هر کس دیگر به امام پیش از (2)خود نزدیکتر است، سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله را در اختیار دارد، وصیّت هم نزد اوست، و این همان چیزی است که خداوند در کتاب خود آورده است: «إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَی أَهْلِهَا» و گفت: سلاح نزد ما به منزلت تابوت است نزد بنی اسرائیل، هر جا سلاح باشد، مُلک هم همان جاست، همانند بنی اسرائیل، هر جا که تابوت می رفت، مُلک نیز با آن می گشت.(3)

10) حلبی در باره آیه: «أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَی أَهْلِهَا» از زراره روایت کرده که: ولایت را به صاحبانش برسانید «وَإِذَا حَکَمْتُم بَیْنَ النَّاسِ أَن تَحْکُمُواْ بِالْعدْلِ» گفت: آنها آل محمد که سلام خدا بر او خاندانش باد، هستند.(4)

11) در روایت محمد بن فضیل، از امام موسی بن جعفر علیه السلام آمده است که: آنها امامانی از خاندان محمد علیهم السلام هستند. هر امام امانت را به امام بعد از خود می رساند و به هیچ کس غیر از او واگذار نمی کند و این امانت را از او دور نمی کند.(5)

12) امام باقر علیه السلام در باره آیه «إِنَّ اللّهَ نِعمَّا یَعظُکُم بِهِ» فرمود: این آیه راجع به ما نازل شده است و خداست که از او یاری خواسته میشود.(6)

13) و در روایت ابن ابو یعفور از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَی أَهْلِهَا وَإِذَا حَکَمْتُم بَیْنَ النَّاسِ أَن تَحْکُمُواْ بِالْعدْلِ» خداوند به امام فرمان داده است تا آن چه نزد خود دارد به امام بعد از خود واگذارد و همچنین به امامان دستور داده است تا با عدالت، فرمان برانند و اطاعت از آنان را برای مردم واجب کرده است.(7)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 274، ح 154.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 245، ح 17.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 275، ح 163.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 275، ح 164.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 276، ح 165.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 276، ح 166.
7- [7] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 276، ح 167.

14) ابن شهر آشوب از امام صادق علیه السلام در باره آیه: «إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَی أَهْلِهَا» روایت کرد که امام امانت را هنگام وفات به امام بعد از خود واگذار می کند.(1)

15) شیخ در کتاب تهذیب به نقل از محمد بن علی محبوب، از محمد بن حسین ابو خطاب، از صفوان بن یحیی، از ابو مَعزا، از اسحاق ابن عمار، از ابن ابو یعفور، از معلّی بن خنیس، از امام صادق علیه السلام روایت کرده، از امام در باره آیه: «إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَی أَهْلِهَا وَإِذَا حَکَمْتُم بَیْنَ النَّاسِ أَن تَحْکُمُواْ بِالْعدْلِ» سئوال کردم.

حضرت فرمود: امام باید آن چه را که نزد خود دارد، به امام پس از خود برساند و به امامان فرمان داده شده است، تا عدل پیشه سازند و به مردم دستور داده شده است تا از آنها پیروی کنند.(2)

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَطِیعواْ اللّهَ وَ أَطِیعواْ الرَّسُولَ...وَ الْیَوْمِ الآخِرِ ذَلِکَ خَیْرٌ و أَحْسَنُ تَأْوِیلاً (59)»

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَطِیعواْ اللّهَ وَ أَطِیعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ فَإِن تَنَازَعتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللّهِ وَ الرَّسُولِ إِن کُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ ذَلِکَ خَیْرٌ و أَحْسَنُ تَأْوِیلاً (59)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید؛ پس هر گاه در امری (دینی) اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به (کتاب) خدا و (سنت) پیامبر (او) عرضه بدارید، این بهتر و نیک فرجام تر است]

1) ابن بابویه گفت: بیش از یک نفر از یاران ما روایت کردند و گفتند: محمد بن همام از جعفر بن محمد فَزاریّ، از حسن بن محمد بن سماعه، از احمد بن حارث به نقل از مُفضّل بن عمر، از یونس بن ظبیان، از جابر بن یزید جُعفی روایت کرده است که شنیدم، جابر بن عبدالله انصاری می گوید: هنگامی که خداوند آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَطِیعواْ اللّهَ وَأَطِیعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ» را بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد، گفتم: ای رسول خدا! ما خدا و پیامبرش را

1- [1] - مناقب، ج 1، ص 252.
2- [2] - تهذيب، ج 6 ، ص 223.

شناختیم، پس اولوالامری که خداوند اطاعت از آنها را به اطاعت از شما پیوند داده است، چه کسانی هستند؟

حضرت فرمود: ای جابر! آنها خلیفه و جانشین من و بعد از من امامان مسلمانان هستند. اول علی ابن ابی طالب علیه السلام، سپس حسن علیه السلام، بعد از او حسین علیه السلام، بعد علی بن حسین علیه السلام، محمد بن علی علیه السلام که در تورات به «باقر» معروف است؛ تو او را خواهی دید، پس وقتی او را ملاقات کردی، سلام مرا به او برسان. پس از او صادق، جعفر بن محمد علیه السلام و بعد از او موسی بن جعفر علیه السلام، علی بن موسی علیه السلام، محمد بن علی علیه السلام، علی بن محمد علیه السلام، حسن بن علی علیه السلام و سپس امامی که هم نام و هم کینه من است، حجت خدا در زمین و بقیه او در میان بندگانش است، فرزند حسن بن علی علیه السلام، او کسی است که خداوند، ذکر و یاد خود را پس از گشودن شرق و غرب به دست این امام، در زمین گسترش می دهد. او کسی است که از دید پیروان و دوستدارانش مخفی می شود، به طوری که جز کسی که خداوند، ایمان قلبی او را آزموده باشد، نمیتواند که بر اظهار امامتش ثابت قدم بماند. جابر گفت: به ایشان عرض کردم: ای رسول خدا! آیا در زمان غیبتش بهره ای به پیروانش می رسد؟ فرمود: آری، به کسی که مرا به پیامبری برگزید، سوگند یاد می کنم که آنها از نور امامت و ولایتش چنان بهره ای می برند که کل مردم از تابش خورشید سود می برند، حتی اگر ابری هم حایل شود. ای جابر! این موضوع از رازهای پنهان گنجینه علم خداست؛ پس آن را جز از کسانی که شایستگی آن را دارند، مخفی نگهدار.(1)

2) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از محمد بن حکمی، از ابو مسروق، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که به حضرت عرض کردم: ما با مردم سخن می گوییم و آیه «أطیعوا الله و أطیعوا الرسولَ و أولی الامر منکُم» را به عنوان دلیل، ارائه می دهیم، آنها در جواب می گویند: این آیه در حق فرماندهان گروه های جنگی نازل شده است. آیه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ»(2) [ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست] و تا آخر آیه را به عنوان حجت ارائه

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه ص 241، ح 3.

2- [2] - مائده/ 55.

می کنیم، می گویند: در حق مؤمنان نازل شده است. آیه «قُل لَّا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی»(1) [بگو: به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی در باره خویشاوندان] را پیش می آوریم، پاسخ می دهند که مراد، خویشاوندان مسلمانان هستند. گفت: هر آن چه از این دست مطلب و شبیه آن را به یاد داشتم، مطرح کردم؛ به من فرمود: اگر این چنین است که می گویی، پس آنها را به مباهله دعوت کن. گفتم: چگونه باید این کار را بکنم؟ سه بار فرمود: خود را اصلاح کن، و گمانم فرمود: روزه بگیر و غسل کن و پس از آن به همراه طرف خود به صحرا بروید. پنجه دست راست را در پنجه او بیفکن و در حق او انصاف را به جای آور و از خودت شروع کن و بگو: ای خدای هفت آسمان و هفت زمین، دانای غیب و شهود، بخشاینده و مهربان، اگر ابو مسروق، حقی را انکار کرده است و دعوی باطلی دارد، بر او از آسمان عذابی دردناک نازل فرما، پس روی دعا را به سوی او برگردان و بگو: اگر فلان کس، حقی را انکار کرده است و ادعای باطلی کرده است، پس عذابی دردناک از آسمان بر وی فرو بفرست. پس از این به من فرمود: چیزی نخواهد گذشت که اثرش را خواهی دید. ابومسروق اضافه می کند: پس از آن به خدا سوگند، کسی را از خلق ندیدم که این درخواست مرا اجابت کند.(2)

3) هم او به نقل از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ساعتی که باید در آن مباهله کنی، فاصله بین طلوع فجر، و طلوع آفتاب است.(3)

4) هم او از حسین بن محمد بن معلّی بن محمّد، از حسن بن علی وشاءِ، از احمد بن عائذ از ابن اذینه، از بُرید عجلی روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این آیه «إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَی أَهْلِهَا وَإِذَا حَکَمْتُم بَیْنَ النَّاسِ أَن تَحْکُمُواْ بِالْعدْلِ»(4) [خدا به شما فرمان می دهد که سپرده ها را به صاحبان آنها رد کنید و چون میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید] سئوال کردم؟

حضرت فرمود: مراد و منظور آیه ما هستیم، یعنی (امام) اول کتاب ها و سلاح

1- [1] - شوری/ 23.

2- [2] - کافی، ج 2، ص 372، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 373 ، ح 2.
4- [4] - نساء/ 58.

را به امام بعد از خود می سپارد «وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعدْلِ» در مورد آنچه از [اموال و امانات] مردم در دستان شماست. «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعواْ اللّهَ وَأَطِيعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِى الأَمْرِ مِنكُمْ» منظور خداوند به طور ویژه، ما هستیم. به تمام مؤمنین تا روز قیامت دستور داده است تا از ما اطاعت کنند. (فإن خفتم تنازعا فی أمر فردوه إلی الله و إلی الرسول و أولی الامر منکم) آیه این چنین نازل شده است. خداوند چگونه مردم را به اطاعت از اولی الامر امر می کند اما اجازه نزاع کردن با آنها را می دهد [در حالی که اولی الامر در کنار خدا و رسول مرجع رسیدگی به منازعات هستند] . این که گفته شده است در منازعات به خدا و رسول مراجعه کنید مربوط به کسانی است که به اطاعت از خدا و رسول و اولی الامر امر شده اند . (1)

5) او با سند خود از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از حسین ابن ابی علاءِ روایت کرده است که اعتقاد خودمان در مورد اوصیا که «اطاعت از آنها واجب است» را برای امام جعفر صادق علیه السلام نقل کردم، حضرت فرمود: آری، به راستی آنها کسانی هستند که خداوند بزرگ می فرماید: «أَطِيعواْ اللّهَ وَأَطِيعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِى الأَمْرِ مِنكُمْ» و کسانی هستند که خداوند بزرگ راجع به آنها می فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ والَّذِينَ آمَنُواْ». (2) (3) [ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند]

6) هم او از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس و علی بن محمد، از سهل بن زیاد ابو سعید، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مُسکان، از ابو بصیر روایت کرده که: از امام صادق علیه السلام در باره آیه: «أَطِيعواْ اللّهَ وَأَطِيعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِى الأَمْرِ مِنكُمْ» سئوال کردم، فرمود: در حق علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیت او، حسن و حسین علیهما السلام نازل شده است. به ایشان عرض کردم: مردم می گویند: پس چرا خداوند از علی علیه السلام و اهل بیت او در کتابش نام نمی برد؟ حضرت فرمود: در پاسخ به آنها بگویید: نماز هم بر رسول نازل شد بدون آن که سه رکعتی یا چهار رکعتی آن معلوم شود. تا این که رسول خدا،

1- [1] - کافی، ج 1 ، ص 217، ح 1

2- [2] - مائده/ 55.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 143، ح 7.

خود آن را برای مردم تفسیر نمود.

زکات بر پیامبر نازل شد بی آن که ذکر شود که از هر چهل درهم، یک درهم، کنار گذاشته شود تا این که باز رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را تفسیر کرد، و حج نازل شد، امّا نفرمود: هفت بار طواف کنید و این رسول خدا بود که آن را برای مردم، تشریح کرد و آیه «أَطِیعواْ اللّهَ وَأَطِیعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ» در حق علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نازل شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق علی علیه السلام فرمود: بدانید که هر کس من مولای او هستم، پس علی هم مولای اوست و فرمود: شما را سفارش می کنم به کتاب خدا و اهل بیت خودم؛ چون که من از خداوند بزرگ تقاضا کردم تا روزی که بر حوض بهشت وارد می شوند، بین آنها جدایی نیفکند و او تقاضایم را اجابت نمود.

و همچنین فرمود: به آنها آموزش ندهید، چون آنها از شما داناترند و فرمود آنها شما را از دَر هدایت خارج نمی کنند؛ شما را به گمراهی وارد نمی توانند کنند، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله سکوت می کرد و اهل بیت خود را معرفی نمی کرد، چه بسا آل فلان کس و آل فلان کس ادعا می کردند که اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا»(1) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، و فاطمه سلام الله علیها بودند و آنها را در خانه أم سلمه زیر جامه خود قرار داد و فرمود: بار خدایا! هر پیامبری اهل و عترتی دارد و ایشان اهل و عترت من هستند. ام سلمه گفت: آیا من از اهل بیت تو نیستم؟ فرمود: تو به سوی خیر حرکت می کنی، ولی اینها اهل و عترت من هستند.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت، علی علیه السلام به دلیل تبلیغ زیاد پیامبر صلی الله علیه و آله برای او و بلند کردن دست او در میان مردم، سزاوارترین مردم برای حکومت بود.

هنگامی که امام علی علیه السلام درگذشت، پسرانش محمد بن علی و عباس بن علی و دیگر فرزندانش را وارد این موضوع نکرد؛ البته هیچ وقت این کار را

1- [1] - احزاب/ 33.

نمی کرد. اگر چنین می کرد، حسن و حسین علیهما السلام می گفتند: خداوند سبحان، همان چیزی که در حق شما نازل فرموده است، در حق ما نیز نازل فرموده و همان طور که امر به اطاعت از شما فرموده است، مردم را امر به اطاعت از ما نیز فرموده و همان طور که رسول خدا برای شما تبلیغ نمود، برای ما نیز چنین کرد و همان گونه که پلیدی را از شما دور کرد، از ما نیز دور کرد.

هنگامی که علی علیه السلام درگذشت، حسن علیه السلام به دلیل بزرگتر بودنش نسبت به حسین علیه السلام، شایسته تر بود و زمانی که وفات یافت نتوانست فرزندان خود را وارد این قضیه کند و این کار را هم هیچ گام نمی کرد، هر چند با توجه به این فرموده خداوند بزرگ که می فرماید: «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعضُهُمْ أَوْلَی بِبَعضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ»(1) [و خویشاوندان (طبق) کتاب خدا، بعضی (نسبت) به بعضی دیگر اولویت دارند] می توانست آن را برای پسران خود حلال گرداند.

در چنین حالتی حسن علیه السلام می گفت: خداوند بلند مرتبه همان طور که مردم را به فرمانبرداری از شما و پدرتان امر نموده است، مردم را به فرمانبرداری از من نیز امر فرموده است. و همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما و پدرتان تبلیغ نمود، برای من نیز چنین کرده است و همان طور که از شما و پدرتان پلیدی را دور فرمود، از من نیز دور فرموده است.

زمانی که امامت به حسین علیه السلام رسید، هیچ کدام از اهل بیت او نمی توانستند ادعایی، مانند آن چه او می توانست از پدر و برادر خود داشته باشد، اقامه نمایند. ادعایی که در صورت کنار گذاشتنش از این امر، می توانست مطرح نماید، هر چند آنها هرگز چنین کاری نمی کردند. پس حسین علیه السلام به امامت رسید. هنگامی که این امر به ایشان رسید، جا برای تأویل این آیه «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعضُهُمْ أَوْلَی بِبَعضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ» باز شد.

از این رو، بعد از حسین علیه السلام امامت به علی بن حسین علیه السلام و سپس از او به محمّد بن علی علیه السلام رسید و فرمود: «رجس» به معنای «شک» است، به خدا سوگند ما هرگز به خدایمان شک نمی کنیم.(2)

7) هم او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم ابن عمر

ص:371

1- [1] - احزاب/ 6.
2- [2] - کافی، ج 1 ، ص 226، ح 1.

یمانی، از ابن اذینه، از ابان بن ابو عیاش، از سلیم بن قیس روایت کرده که: از علی که سلام خدا بر او باد، زمانی که با مردی که نزد او آمده بود گفتگو می کرد، شنیدم. آن مرد گفت: کمترین سطحی که بنده ای در آن مؤمن می گردد، کدام است؟ کمترین سطحی که بنده ای کافر می گردد و کمترین چیزی که بنده در آن گمراه می شود، چیست؟

حضرت فرمود: سئوال کردی، اکنون جوابت را بفهم. کمترین سطحی که بنده در آن مؤمن می شود این است که خداوند بلند مرتبه خود را به او معرفی کند و بنده به اطاعت از او اقرار کند، و پیامبرش را به او معرفی کند و به اطاعت از آن حضرت اقرار کند، و امام و حجتش در زمین و شاهد خود بر خلق را به او معرفی کند و بنده به اطاعت از آن حضرت اقرار کند.

گفتم: ای امیرالمؤمنین! اگر به همه چیز، غیر از آن چه که شما توصیف فرمودید، جهل داشته باشد، باز حکم، همین است؟! فرمود آری، اگر به چیزی امر شود، دستور را اطاعت کند و اگر از کاری یا چیزی نهی شود، آن نهی را بپذیرد.

امّا کمترین حدّی که بنده در آن کافر می شود، آن است که چیزی مورد نهی الهی باشد، امّا بنده خدا به گمان این که خداوند به آن امر کرده است، به آن پایبند بماند و علاوه بر آن، آن را دین خود قرار داده و ادعا کند که آن چه را که به او امر شده، عبادت می کند. در حالی که در واقع، شیطان را عبادت کرده است، و کمترین سطحی که در آن بنده، گمراه باشد، این است که حُجت خدا و شاهد او بر بندگانش را نشناسد؛ کسی که خداوند ولایتش را بر مردم واجب و مردم را به اطاعت از او امر کرده است.

می فرماید: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَطِیعواْ اللّهَ وَأَطِیعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ» گفتم: ای امیرالمؤمنین! فدایت شوم، برای من توضیح دهید. پس حضرت فرمود: کسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین خطبه و روز وفاتش فرمود: من برای شما دو چیز باقی گذاشتم، اگر به آنها چنگ بزنید، هیچ گاه پس از من گمراه نخواهید شد: کتاب خداوند بزرگ و عترت (خانواده) و اهل بیت خودم را.

خداوند لطیف و بسیار آگاه با من پیمان بسته است که این دو، تا زمانی که بر حوض (بهشت) وارد شوند، از یکدیگر جدا نخواهند شد، درست مانند این دو. و دو

ص:372

انگشت سبابه خود را کنار هم گذاشت و فرمود: نمی گویم مانند این دو _ انگشت وسط و سبابه را کنار هم گذاشت _ تا یکی از آنها از دیگری جلو بیفتد، پس به آنها چنگ بزنید تا نلغزید و گمراه نشوید. و از آنها پیشی نگیرید تا گمراه نشوید. (1)

8) او، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی از یونس، از حماد ابن عثمان، از عیسی بن سری روایت کرده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم که در باره پایه هایی که اسلام بر آنها استوار گشته است برای من بفرما، به طوری که چون به آنها چنگ بزنم، عملم پاک باشد و غیر از آن چیزهای دیگری که نمی دانم به من زیان نرسانند، فرمود: گواهی دادن به یگانگی خدا و این که در اموال، حق زکات وجود دارد و ولایتی که خداوند بزرگ به آن امر فرموده است و آن ولایت آل محمد علیهم السلام است. گفت: حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بمیرد و امامش را نشناسد، مانند این است که به مرگ جاهلیت مرده باشد.

خداوند بزرگ می فرماید: «أَطِیعواْ اللّهَ وَأَطِیعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ». اولی الامر، اوّل علی علیه السلام بود و پس از او حسن علیه السلام، و پس از او حسین علیه السلام، بعد علی بن حسین علیه السلام و بعد محمّد بن علی علیه السلام و امر امامت این گونه باشد.

به راستی که شایسته نیست، زمین بدون امام باشد و هر کس بمیرد و امام خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. بیشترین وقتی که شخص به شناخت امام خود نیاز دارد، لحظه ای است که نَفَس او به این جا رسیده باشد (و با دست به سینه اش اشاره کرد) آن گاه خواهد گفت: اعتقاد نیکی داشتم.(2)

9) هم او به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از برید معاویه می گوید: ابو جعفر علیه السلام آیه «أَطِیعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ» را تلاوت کرده، فرمودند: یعنی اگر از اختلاف و نزاع در امری ترسیدید، به خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ولی امر خود ارجاع دهید. پرسید: چطور آنها را به اطاعت از ایشان فرمان می دهد و در ضمن اجازه منازعه با آنان را نیز می دهد؟ فرمود: این امر (اجازه به منازعه) به کسانی گفته شده که آیه

1- [1] - کافی، ج 2، ص 304، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 18، ح 9.

«أَطِيعواْ اللّهَ وَأَطِيعواْ الرَّسُولَ»(1) به آنان امر شده است.

10) ابن بابویه از عبدالله بن جعفر حمیری، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از عبدالله بن محمّد حجّال، از حمّاد بن عثمان، از ابوبصیر روایت کرده است که ابو جعفر علیه السلام در باره آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعواْ اللّهَ وَأَطِيعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» فرمود: مراد از اولی الامر، امامانی هستند از نسل علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها تا قیام قیامت.(2)

11) ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی رضی الله عنه، از عبد العزیز بن یحیی، از مغیره بن محمد، از رجاء بن سلمه، از عمرو بن شِمر، از جابر بن یزید جُعفی روایت کرده که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: چرا باید به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام مراجعه کرد؟ فرمودند: برای این که عالم (جهان) درست و پایدار بماند؛ چرا که خداوند در صورت حضور پیامبر یا امامی در میان اهل زمین، عذابش را از آنها دور می سازد.

خداوند می فرماید: «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُعذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ»(3) [ولی تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند] و در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز آمده است: ستارگان، محافظانِ اهلِ آسمان و اهل بیتم محافظان اهل زمین اند، که اگر ستارگان نباشند، خداوند بر اهل آسمان هر آن چه را خوش ندارند، نازل خواهد کرد و اگر خاندانِ من نباشند، بر اهل زمین هر آن چه مکروه و ناگوار است نازل می شود.(4)

12) علی بن ابراهیم می گوید: پدرم از حماد از حریز روایت کرده که ابو عبدالله علیه السلام فرمود: این آیه در بیانِ این امر نازل شده است که: هر گاه در چیزی با یکدیگر نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر و اولوالامر خود بازگردانید.(5)

13) عبد الرزاق، از معمّر، از ابان از سلیم بن قیس هلالی سپس حدیثی را نقل کرد که در آن گفت: امام علی علیه السلام فرمود: من هر روز و هر شب یک بار بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می شدم و ایشان با من خلوت می کردند و اصحاب

1- [1] - کافی، ج 8، ص 184، ح 212.
2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 213، ح 6.
3- [3] - انفال/ 33.
4- [4] - علل الشرائع، ص 150، ح 1، باب 103.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 149.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز می دانستند که آن حضرت تنها با من چنین رفتاری داشتند و من هر گاه سئوال می پرسیدم، آن حضرت پاسخ می دادند و هر گاه سکوت می کردم، ایشان آغاز به سخن می کردند و دعا می فرمودند که خداوند مرا حفظ کرده و توفیق فهم را به من عنایت کند، و از همان زمانی که در حقّم چنین دعایی کردند، هرگز چیزی را فراموش نکردم.

و من به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: ای نبی خدا! من از زمانی که چنین دعایی در حقّم نمودید چیزی را فراموش نکردم، پس چرا این مطالب را بر من املا کرده و مرا به نوشتن آنها فرمان می دهید؟ آیا می ترسید که من فراموش کنم؟

آن حضرت فرمودند: برادرم! من از نسیان و عدم علم تو به آن مسائل نمی ترسم، چه خداوند دعای مرا در حق تو و شریکانت که بعد از تو می آیند، اجابت کرده است، بلکه می خواهم اینها را برای شریکانت بنویسی. عرض کردم: ای رسول خدا! شرکای من چه کسانی هستند؟ فرمود: مراد اوصیا هستند که همه آنها تا زمانی که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، هدایت گر و هدایت شده می باشند و عدم یاری کسانی که آنها را رها می کنند به آنها ضرری نمی رساند.

آنها با قرآن اند و قرآن نیز همنشین آنها. قرآن را فرو نمی گذارند و قرآن نیز آنها را. تنها به واسطه ایشان یاری و باران رحمت بر این امت نازل می گردد و با دعای ایشان شرّ و بدی از امّت من دور می شود.

گفتم: ای رسول خدا! برای من اسم ببر! فرمود: این پسرم، و دستش را بر سر حسن علیه السلام گذاشت؛ سپس این پسرم، و دستش را بر سر حسین علیه السلام گذاشت؛ سپس فرزند حسین علیه السلام، که همنام توست ای علی! پس فرزند او که محمد بن علی علیه السلام نام دارد. پس از آن رو به سوی حسین علیه السلام آورد و فرمود: محمد بن علی علیه السلام در زمان حیات تو به دنیا می آید، پس سلام مرا به او برسان و پس از آن بقیه دوازده امام هستند.

عرض کردم: ای پیامبر خدا! آنها را نیز اسم ببر! پس اسم تک تک آنها را برایم گفت. به خدا سوگند، ای اهل قبیله بنی هلال! مهدی امت محمد علیهم السلام از ذرّیه ایشان است که زمین را همان طور که از ظلم و ستم پر می شود، سرشار از

ص:375

عدل و داد خواهد کرد.(1)

14) شیخ (صدوق) در کتاب امالی خود می گوید: شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان به نقل از اسماعیل بن محمد انباریّ کاتب، از ابو عبدالله ابراهیم بن محمد ازدیّ در حدیثی از شعیب بن ایوب، از معاویه بن هشام، از سفیان، از هشام بن حسان می گوید: شنیدم ابو محمد حسن بن علی علیه السلام بعد از آن که مردم در امر خلافت با او بیعت کردند، در میان آنها خطابه ایراد کرد و فرمود: ما حزب غالب خدا و خاندان مقرّب رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت پاک و مطهر آن حضرت و یکی از ثقلینی هستیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان امتش به جای گذاشته و دیگری کتاب خداست که تفصیل هر چیزی در آن آمده است و باطل به هیچ وجه در آن راه ندارد. ما اساس و تکیه گاه تفسیر قرآن هستیم، لذا در تاویل آن شکیّ نداشته، بلکه حقایق آن را به یقین خبر داریم. پس از ما اطاعت کنید، چرا که اطاعت از ما واجب است، زیرا مقرون به طاعت خدا و رسول اوست؛ خداوند فرموده است:

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَطِیعواْ اللّهَ وَأَطِیعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ فَإِن تَنَازَعتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللّهِ وَالرَّسُولِ» و «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَإِلَی أُوْلِی الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ»(2) [و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعاً از میان آنان کسانی اند که (می توانند درست و نادرست) آن را دریابند] و شما را از گوش دادن به شعار شیطان بر حذر می دارم، چرا که او برای شما دشمنی آشکار است، پس همانند یاران شیطان خواهید شد که خداوند به آنها می گوید: «لاَ غَالِبَ لَکُمُ الْیَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّی جَارٌ لَّکُمْ فَلَمَّا تَرَاءتِ الْفِئَتَانِ نَکَصَ علَی عقِبَیْهِ وَقَالَ إِنِّی بَرِیءٌ مِّنکُمْ إِنِّی أَرَی مَا لاَ تَرَوْنَ»(3) [امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد و من پناه شما هستم. پس هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند (شیطان) به عقب برگشت و گفت: من از شما بیزارم؛ من چیزی را می بینم که شما نمی بینید] پس هدفِ نیزه ها و گوشت قربانی شمشیرها و چوب خشک برای گرزهای آهنین و هدفِ تیرها می شوید و پس از آن «لاَ یَنفَع نَفْسًا إِیمَانُهَا لَمْ تَکُنْ

1- [1] - الغیبه، ص 51 بابی که در ذکر روایاتی در باره ائمه علیهم السلام آمده است.

2- [2] - نساء/ 83.
3- [3] - انفال/ 48.

آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیْرًا»(1)-(2) [کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد] مؤلف می گوید: شیخ مفید در کتاب امالی خود، این حدیث را همراه با سند و متن، روایت کرده است. (3)

15) و در اختصاصِ شیخ مفید نیز آمده است که احمد بن محمّد بن عیسی، از محمد بن خالد برقی، از قاسم بن محمد جوهری، از حسین بن ابو علاء چنین روایت کرده است که حسین بن ابو علاء می گوید: به امام صادق گفتم: اوصیایی که اطاعتشان واجب است، چه کسانی اند؟

فرمود: آنها کسانی هستند که خداوند در باره ایشان می فرماید: «أَطِیعواْ اللّهَ وَأَطِیعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ» و کسانی که خداوند می فرماید: «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون»(4)-(5) [ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند].

16) عیّاشی از بُرید بن معاویه نقل کرده، که نزد ابو جعفر علیه السلام بودم و از ایشان در باره آیه: «أَطِیعواْ اللّهَ وَأَطِیعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ» پرسیدم، جواب آن حضرت این آیه بود: «أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُواْ نَصِیباً مِّنَ الْکِتَابِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَیَقُولُونَ لِلَّذِینَ کَفَرُواْ هَؤُلاء أَهْدَی مِنَ الَّذِینَ آمَنُواْ سَبِیلاً»(6) [آیا کسانی را که از کتاب (آسمانی) نصیبی یافته اند، ندیده ای که به جبت و طاغوت ایمان دارند و در باره کسانی که کفر ورزیده اند، می گویند: اینان از کسانی که ایمان آورده اند راه یافته ترند] امامانِ گمراه کننده و دعوت کنندگان به آتش می گویند: اینها از خاندان محمد و یارانشان هدایت یافته ترند. «اُولئکَ الَّذینَ لَعَنَهُمُ اللهُ وَ مَن یَلعَنِ اللهُ فَلَن تَجِدَ لَه نصیراً اَم لهم نصیبٌ مِنَ المُلکِ»(7) [اینانند که خدا لعنتشان کرده و هر که را خدا لعنت کند. هرگز برای او یاوری نخواهی یافت * آیا آنان نصیبی از

1- [1] - انعام/ 158.
2- [2] - امالی، ج 1، ص 121.
3- [3] - امالی شیخ مفید، ص 348، ح 4.

4- [4] - مائده/ 55.
5- [5] - اختصاص، ص 277.
6- [6] - نساء/ 51
7- [7] - نساء/ 52-53.

حکومت دارند] «و نصیب من المُلک» یعنی امّت و خلافت.

«فإذا لا یؤتون الناسَ نقیرا» و ما همان مردمی «ناس» هستیم که خداوند در نظر داشته است، و «نقیر» یعنی نقطه ای که در وسط هسته (خرما) دیده می شود «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ علَی مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ»(1) [بلکه به مردم برای آن چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند] و ما همان کسانی هستیم که به خاطر «فضل و نعمت» امامت که خداوند آن را تنها به ما بخشیده است نه به دیگر آفریده هایش، مورد حسادت واقع می شویم. «فَقَدْ آتَیْنَآ آلَ ابراهیم الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَآتَیْنَاهُم مُّلْکاً عظِیمًا»(2) [در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم] می فرماید: و رسولان و پیامبران و ائمه را از ذرّیه ایشان قرار دادیم، و چگونه به این امر در باره آل ابراهیم اعتراف می کنند اما آن را در باره خاندان محمد علیهم السلام انکار می کنند! «فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عنْهُ وَکَفَی بِجَهَنَّمَ سَعیرًا» تا آیه «وَنُدْخِلُهُمْ ظِـلاًّ ظَلِیلاً»(3)[پس برخی از آنان به وی ایمان آوردند و برخی از ایشان از او روی برتافتند و (برای آنان) دوزخ پرشراره بس است * به زودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده اند در آتشی (سوزان) درآوریم که هر چه پوستشان بریان گردد، پوست های دیگری بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند. آری خداوند توانای حکیم است* و به زودی کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، در باغهایی که از زیر (درختان) آن نهرها روان است درآوریم. برای همیشه در آن جاودانند و در آن جا همسرانی پاکیزه دارند و آنان را در سایه ای پایدار درآوریم]

برید گفت: به آن حض_رت گفتم: من_ظور از ملک عظیم در آیه: «وَآتَیْنَاهُم مُّلْکاً عظِیمًا» که در باره آل ابراهیم نازل شده چی_ست؟ فرمود: یعنی این که خداوند امامانی از نسل ابراهیم علیه السلام قرار داد، هر کس آنها را اطاعت کند، خداوند را اطاعت کرده و هر که از آنها نافرمانی کند از خداوند سرکشی کرده است و این همان ملک عظیم است.

برید می گوید: سپس آیه: «إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَاتَاتِ إِلَی أَهْلِهَا» را تا

1- [1] - نساء/54

2- [2] - نساء/ 54
3- [3] - نساء/ 51_ 57

«سَمِیعا بَصِیرًا»(1)[خدا به شما فرمان می دهد که سپرده ها را به صاحبان آنها رد کنید و چون میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید. در حقیقت، نیکو چیزی است که خدا شما را به آن پند می دهد. خدا شنوای بیناست] قرائت کرده فرمود: منظور از «أهلها» ما هستیم و این که اولین امامِ ما، کتابها و دانش و سلاح را به امام بعد از خود واگذار کند.

«وَإِذَا حَکَمْتُم بَیْنَ النَّاسِ أَن تَحْکُمُواْ بِالْعدْلِ»(2) [و چون بین مردم داوری میکنید، به عدالت داوری کنید] یعنی اجرای عدالتی که در دست شماست. پس به مردم می فرماید: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ» یعنی تمام مؤمنان تا روز قیامت « أطیعوا اللهَ و أطیعوا الرسول و أولی الأمر منکم» منظور از اولی الامر فقط ما هستیم و آیه به این معنا نازل شده است که اگر از نزاع در باره چیزی ترسیدید، آن را به خدا و رسول خدا و ولی امرتان ارجاع دهید. چگونه مردم را به اطاعت از ولی امر فرمان داده و اجازه منازعه با آنها را نیز می دهد؟ البته این امر (اجازه به نزاع) تنها به کسانی داده شده که به آنان فرمان داده و فرموده است: «أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الأمر منکم»(3)

برید عجلی، همین روایت را از ابو جعفر علیه السلام با کمی اضافات نقل کرده است: هر گاه غالب شدید، به عدالت حکم کنید و هر گاه عدالت به دست شما افتاد، به عدالت حکم کنید. (4)

17) از جابر جعفی روایت شده است که در باره این آیه: «أَطِیعواْ اللّهَ وَأَطِیعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ» از ابو جعفر علیه السلام پرسیدم، فرمود: منظور از اولی الامر، اوصیا هستند.(5)

18) و در روایت ابو بصیر از آن حضرت علیه السلام نقل می کند که این آیه در باره امام علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.پس به آن حضرت گفتم: مردم به ما می گویند: چرا خداوند نخواسته است که نام علی علیه السلام و اهل بیتش را در قرآن بیاورد؟ ابو جعفر علیه السلام فرمود:

1- [1] - نساء/ 58
2- [2] - نساء/ 58

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 273، ح 153.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 274، ح 154.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 276، ح 168.

به مردم بگو: خداوند نماز را بر پیامبرش نازل کرد امّا سه رکعت یا چهار رکعتی بودن آن را مشخص نکرد تا این که آن حضرت خود جزئیات نماز را برای مردم تفسیر کرد. حجّ را نازل کرد و اما دقیق و مشخص نفرمود هفت دور طواف کنید، بلکه حضرت صلی الله علیه و آله خود برای مردم آن را تفسیر نمود و خداوند این آیه را «أَطِیعواْ اللّهَ وَأَطِیعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ» در باره علی و حسن و حسین علیهما السلام نازل کرد و آن حضرت در باره علی فرمود: هر کس که من مولای اویم پس علی مولای اوست.

و رسول خدا فرمودند: شما را به ملازمتِ کتاب خدا و اهل بیتم سفارش می کنم، من از خداوند خواستم که بین این دو جدایی نیندازد تا زمانی که هر دوی آنها در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند و خداوند آن دعا را اجابت فرمود و ایشان فرمودند: به ایشان چیزی نیاموزید؛ چرا که آنها داناتر از شمایند، آنها شما را از درب هدایت خارج نکرده و وارد ضلالت و گمراهی نیز نمی کنند.

اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله سکوت کرده و اهل این آیه را مشخص نمی کردند، آل عباس و آل عقیل و آل فلان و فلان ادعا می کردند که آیه در حق آنان نازل شده است. اما خداوند در قرآن آیه «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا»(1) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] را نازل کرده است و تأویل آن علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام می باشند و رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی و فاطمه و حسن و حسین (درود خدا بر ایشان) را گرفته و در خانه ام سلمه همگی را در زیر کساء گرد آورد و فرمود: خدایا! هر پیامبری، خانواده و عترتی ارزشمند دارد پس اینان خانواده و عترت گرانبهای من هستند. ام سلمه گفت: آیا من جزء خانواده شما نیستم؟ فرمود: تو به سوی خیر می روی، اما اینان خانواده و عترت من هستند.

و زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، علی علیه السلام به دلیل کثرت تبلیغ ولایت ایشان توسط حضرت رسول صلی الله علیه و آله (در غدیر خم) که ایشان را بالا برده و دستش را گرفت، شایسته ترین انسان به (مضمون) این آیه است. زمانی که علی علیه السلام به حال احتضار درآمد، نتوانست، بلکه هیچ گاه

1- [1] - احزاب/ 33.

چنین نمی کرد که محمد بن علی و عباس بن علی و یا هیچ یک از پسرانش را وارد کند؛ در آن صورت حسن و حسین به او می گفتند: خداوند، این آیه را در باره ما نازل کرده، همان طور که در باره شما نازل کرده است و به اطاعتِ از ما فرمان داده، همان طور که انسان ها را به اطاعت از شما فرمان داده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله (ولایت) ما را ابلاغ کرده، همان طور که (ولایت) شما را ابلاغ کرده است و پلیدی را از ما دور ساخ_ته، همان طور که از شما دور کرده است.

زمانی که علی علیه السلام درگذش_ت، حسن علیه السلام به خاطر سن بالا شایسته ترین بود و زمانی که حسن بن علی علیه السلام به احتضار دَرآمد، نتوانست بلکه چنین نمی کرد که بگوید «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعضُهُمْ أَوْلَی بِبَعضٍ»(1) [و خویشاوندان (طبق) کتاب خدا، بعضی (نسبت) به بعضی اولویت دارند] و نزول آیه را به فرزندش نسبت دهد در آن صورت حسین علیه السلام می فرمود: خداوند، همان گونه که این آیه را در باره تو و پدرت نازل کرده، در باره من نیز نازل کرده است و همان طور که به اطاعت از تو و پدرت فرمان داده، به اطاعت از من نیز امر کرده است و همان طور که پلیدی (گناه) را از تو و پدرت دور ساخته، از من نیز دور کرده است. زمانی که نوبت به حسین علیه السلام رسید از خانواده او کسی باقی نماند که بتواند همان گونه که حسین علیه السلام می توانست، در باره پدر و برادرش ادعا کند، مدّعی باشد.

در این جا بود که آیه: «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعضُهُمْ أَوْلَی بِبَعضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ»(2) [و خویشاوندان (طبق) کتاب خدا، بعضی (نسبت) به بعضی اولویت دارند] به اجرا درآمد و پس از حسین علیه السلام نوبت به علی بن حسین علیه السلام و پس از وی به محمد بن علی علیه السلام رسید. امام باقر علیه السلام فرمود: «رجس» همان شک است و به خدا سوگند ما هیچ گاه به دین خود شک نمی کنیم. (3)

19) عیاشی به نقل از ابو بصیر، حدیثی مشابه همین حدیث را با اندکی اضافات از امام صادق علیه السلام در باره آیه مذکور روایت کرده است که می گوید: خداوند، زکات را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد؛ اما مشخص

1- [1] - انفال/ 75 و احزاب/ 6
2- [2] - انفال/ 75 و احزاب/ 6.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 276، ح 169.

نکرد که برای هر چهل درهم، یک درهم زکات پرداخت می شود تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله این مسأله را برای مردم تفسیر کرد.

و نیز در پایان حدیث می گوید: زمانی که نوبت به حسین علیه السلام رسید، هیچ یک از اهل بیت ایشان نبود که بتواند در باره آن حضرت همان ادعایی را کند که ایشان (حسین علیه السلام) می توانست در باره برادر و پدرش علیهم السلام در صورتی که تصمیم به کنار گذاشتن او از امامت می گرفتند (که البته چنین نمی کردند)، بکند.

پس این امر، ادامه یافت تا نوبت حسین علیه السلام فرا رسید. لذا تأویل این آیه «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعضُهُمْ أَوْلَی بِبَعضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ» به اجرا در آمد. و پس از حسین علیه السلام نوبت به علی بن حسین و پس از آن حضرت نوبت به محمد بن علی که درود خدا برایشان باد، رسید. (1)

20) ابان روایت کرده که: روزی بر امام رضا علیه السلام وارد شدم و از آن حضرت در باره آیه: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَطِیعواْ اللّهَ وَأَطِیعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ» پرسیدم؛ فرمود: مراد از ولی امر علی بن ابی طالب علیه السلام است و سپس سکوت کرد.

ابان می گوید: زمانی که سکوت آن حضرت به طول انجامید، عرضه داشتم: سپس چه کسی؟ فرمود: سپس حسن، و بعد سکوت کرد، و زمانی که سکوتشان طولانی شد، عرض کردم: و سپس چه کسی؟ فرمود: سپس حسین.

گفتم: و بعد از آن چه کسی؟ فرمود: علی بن حسین، و سکوت کرد. و همچنان به نام هر یک که می رسید، سکوت می کرد تا این که من پرسش را تکرار می کردم و ایشان پاسخ می دادند تا این که نام همه را تا آخرین نفر گفت. (2)

21) عیاشی به نقل از عمران حلبی می گوید: از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که در باره این آیه «أَطِیعواْ اللّهَ وَأَطِیعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ» فرمود: شما این امر را از اصل خود آیه قرآن و از کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرماید: «اگر به آن تمسک جویید گمراه نخواهید شد» گرفته اید، نه از سخن

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 278، ح 170.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 278، ح 171.

فلانی یا فلانی.(1)

22) عیاشی از عبدالله بن عجلان روایت کرد که ابو جعفر علیه السلام در باره آیه «أَطِیعواْ اللّهَ وَأَطِیعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ» فرمود: این آیه در باره علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام نازل شده است و خداوند ایشان را در مقام پیامبران قرار داده است؛ با این تفاوت که ایشان چیزی را حلال یا حرام نمی کنند.(2)

23) عیاشی از حکیم چنین نقل کرده که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم. برایم بازگو، اولوالامری که خداوند به اطاعت و پیروی از آنها فرمان داده، چه کسانی هستند؟ فرمود: آنها، علی بن ابی طالب، حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر، یعنی خودم علیهم السلام هستم. پس خدای را سپاس کنید که امامان و راهبران شما را برایتان معرّفی کرد، در حالی که مردم آنها را نمی شناخته و انکار می کردند.(3)

24) عیاشی از عیسی بن سری چنین روایت می کند: به امام صادق علیه السلام گفتم: ارکان اسلام را که خداوند متعال دین پسندیده خود را بر اساس آنها بنیان نهاده و هیچ انسانی قادر به قصور و کوتاهی در شناخت آنها نیست، چیست؟ ارکانی که هر که در معرفت آنها کوتاهی کند، دینش فاسد و اعمالش پذیرفته نمی شود و هر کس بدانها عمل نماید، دینش اصلاح شده و اعمالش پذیرفته می شود و اگر چیزی را نداند، جهل او نسبت به آن شیء ضرری برایش نخواهد داشت. فرمود: بله، شهادت به این که خدایی جز خدای یگانه نیست و ایمان به رسول خدا، اعتراف به آن چه از نزد خدا آمده و پرداختِ حق اموال که همان زکات باشد و پذیرش ولایتی که خداوند به آن فرمان داده است؛ یعنی ولایت خاندان محمد علیهم السلام. سری می گوید: و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است و مراد از امامان، علی علیه السلام، حسن بن علی، سپس حسین بن علی و بعد از آن علی بن حسین، سپس محمد بن علی ابو جعفر علیه السلام می باشند.

شیعه قبل از ابو جعفر علیه السلام، مناسک و آداب حجّ و حلال و حرام را

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 278، ح 172.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 278، ح 173.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 279، ح 174.

نمی دانستند تا این که ابو جعفر علیه السلام راه را برایشان تعیین کرد و مناسک و اعمال حج و حلال و حرام را برایشان روشن کرد و بدین وسیله از مردم بی نیاز شدند و مردم شروع به یادگرفتن از آنان کردند در حالی که پیش از این آنها از مردم یاد می گرفتند و زمین بدون امام باقی نمی ماند.(1)

25) عمرو بن سعید روایت کرده در باره آیه «أَطِیعواْ اللّهَ وَأَطِیعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ» از امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم، فرمود: منظور، علی بن ابی طالب و اوصیاء بعد از آن حضرت می باشند.(2)

26) سلیم بن قیس هلالی می گوید: از علی علیه السلام شنیدم که فرمود: هیچ آیه ای از قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد، مگر این که آن را بر من خوانده و املاء فرمودند و من با خط خود آن را نوشته ام و تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه آن را به من آموخت و از خداوند خواست که فهم و حفظ آن را به من بیاموزد و از زمانی که چنین دعایی برایم فرمود، من هیچ آیه ای از آیات قرآن و هیچ دانشی که آن را بر من املا فرموده و من آن را نوشتم، فراموش نکردم و ایشان نیز هیچ حلال و حرام و امر به طاعت و نهی از معصیتی را فرو نگذاشته، مگر این که آن را به من آموخته و من حفظ کرده و حرفی از آن را فراموش نکرده ام. سپس دستش را بر سینه ام گذاشته و برایم از خداوند خواستند که قلبم را سرشار از علم و فهم و حکمت و نور کند و پس از آن چیزی را فراموش نکرده و آن چه را که ننوشته بودم، از دست ندادم.

عرض کردم: ای رسول خدا! آیا می ترسی که پس از این فراموش کنم؟ فرمود: نه، من هیچ ترسی ندارم که تو دچار فراموشی و عدم دانایی شوی، چرا که خداوند مرا آگاه کرد که دعایم را در حق تو و شریکان و یاران بعد از تو اجابت کرده است.

عرض کردم: ای رسول خدا! شریکان بعد از من چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که خداوند نام آنها را در کنار نام خود و نام من قرار داده و سپس فرمود: «أَطِیعواْ اللّهَ وَأَطِیعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ» یعنی امامان علیهم السلام. عرض کردم: ای رسول خدا! منظور از ائمه چه کسانی اند؟ فرمود: اوصیای من که تمام آنها تا آن زمان که در کنار حوض بر من وارد شوند، هدایت کننده و هدایت شده اند و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 279، ح 175.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 279، ح 176.

رفتار کسانی که آنها را خوار و تحقیر می کنند، ضرری به ایشان نمی رساند. اوصیا با قرآنند و قرآن همراه آنها. قرآن آنها را تنها نمی گذارد و آنها نیز قرآن را. تنها به واسطه ایشان (اوصیا)، امت من یاری شده و باران رحمت الهی بر آنان می بارد و تنها به خاطر وجود آنهاست که عذاب از امت من دور و دعایشان مستجاب می شود. عرض کردم: ای رسول خدا! نام آنها را بگو! فرمود: این پسرم و دستش را بر سر حسن علیه السلام قرار داد، و این پسرم و دستش را بر سر حسین علیه السلام گذاشت و سپس پسر او که علی نام دارد و در زمان حیات تو متولّد می شود؛ پس سلام مرا به او برسان. و بعد از او بقیه دوازده امام که از نسل علی بن حسین علیه السلام، به نام محمد است. عرض کردم: شما را به جان پدر و مادرم سوگند می دهم، نام آنها را بگو. سپس نام تک تک آنها را گفت. به خدا سوگند، ای اهل قبله بنی هلال، مهدی امتِ محمد نیز جزو همین امامان است که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد، بعد از آن که از ظلم و ستم پر می شود.

به خدا سوگند، من تمام کسانی را که در میان رکن و مقام با او بیعت می کنند، می شناسم و نام آنها و نام پدران و قبائلشان را نیز می دانم، و این حدیث را به طور کامل بیان کرد.(1)

27) محمد بن مسلم روایت کرده که: امام باقر علیه السلام فرمود: اگر در چیزی نزاع داشتید، به خدا و رسول و ولی امر خود رجوع کنید.(2)

28) در روایت عامر بن سعید جهنی از جابر، از امام صادق علیه السلام در تفسیر اولی الامر آمده است که منظور، خاندان محمد هستند.(3)

29) ابن شهر آشوب می گوید: حسن بن صالح بن حیّ در باره همان کلمه از امام جعفر صادق علیه السلام سئوال کرد و آن حضرت فرمود: ائمه، از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند.(4)

30) در تفسیر مجاهد آمده است که این در باره امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است؛ وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن حضرت را در مدینه به جای خود گذاشت، و علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا! آیا، مرا

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 280، ح 177.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 281، ح 178.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 181.
4- [4] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 15، ینابیع الموده، 114.

جانشین خود بر زنان و کودکان می کنی، فرمود: ای امیرالمؤمنین! آیا نمی خواهی که نسبت به من، همچون هارون نسبت به موسی باشی؛ آن زمان که فرمود: «اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ»(1) [در میان قوم من جانشینم باش، و (کار آنان را) اصلاح کن] فرمود: به خدا سوگند، می خواهم. «وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ» فرمود: منظور، علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ چرا که خداوند، بعد از محمد صلی الله علیه و آله امر این امت را به ایشان واگذار کرد و همچنین به خاطر این که رسول صلی الله علیه و آله وی را جانشین خود در مدینه کرد و خداوند، بندگان را به اطاعت از او و عدم مخالفت آن حضرت فرمان داد.(2)

31) در کتاب ابانه، نوشته فلکی آمده است: وقتی ابو برده نزد علی علیه السلام شکایت آورد، این آیه نازل شد(3)...ادامه روایت

«أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ یَزْعمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُواْ بِمَا...وَیُرِیدُ الشَّیْطَانُ أَن یُضِلَّهُمْ ضَلاَلاً بَعیدًا (60)»

«أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ یَزْعمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُواْ بِمَا أُنزِلَ إِلَیْکَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِکَ یُرِیدُونَ أَن یَتَحَاکَمُواْ إِلَی الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُواْ أَن یَکْفُرُواْ بِهِ وَیُرِیدُ الشَّیْطَانُ أَن یُضِلَّهُمْ ضَلاَلاً بَعیدًا (60)»

[آیا ندیده ای کسانی را که می پندارند به آن چه به سوی تو نازل شده و (به) آن چه پیش از تو نازل گردیده، ایمان آورده اند (با این همه) می خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند، با آن که قطعا فرمان یافته اند که بدان کفر ورزند، ولی شیطان می خواهد آنان را به گمراهی دوری دراندازد]

1) علی بن ابراهیم می گوید: این آیه در باره زبیر بن عوّام زمانی که با مردی یهودی بر سر باغی نزاع داشت، نازل شده است. زبیر گفت: آیا تو ابن شیبه یهودی را به عنوان داور می پذیری؟ یهودی گفت: و آیا تو نیز محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان داور می پذیری؟ سپس خداوند این آیه را تا انتهای آن نازل کرد: «أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ یَزْعمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُواْ بِمَا أُنزِلَ إِلَیْکَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِکَ».(4)

1- [1] - اعراف/ 142.

2- [2] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 15؛ شواهد تنزیل، ج 1، ص 148، ح 203.
3- [3] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 15.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 149.

2) شیخ طوسی در کتاب تهذیب با سندش از حسین بن سعید از عبدالله بن بحر، از عبدالله بن مُسکان، از ابوبصیر روایت می کند که: در باره آیه: «وَلاَ تَأْکُلُواْ أَمْوَالَکُم بَیْنَکُم بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُواْ بِهَا إِلَی الْحُکَّامِ لِتاکلوا فَریقاً مِن أموالِ النّاسِ بالإثم وَ أنتُم تَعمَلُون»(1) [و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید و (به عنوان رشوه قسمتی از) آن را به قضات مدهید تا بخشی از اموال مردم را به گناه بخورید، در حالی که خودتان (هم خوب) میدانید] از امام صادق علیه السلام پرسیدم. فرمود: ای ابو بصیر! خداوند می دانست که در این امت، حاکمانی ظالم هستند؛ البته مراد خداوند حاکمان عادل نیست، بلکه حاکمان ظالم را در نظر دارد.

ای ابو محمد! اگر تو حقّی به گردن انسانی داشته باشی و از آن شخص بخواهی تا آن امر را به نزد حاکمان عادل ببری، اما او امتناع نماید و آن امر را جهت قضاوت به حاکمان جور (ظالم) ارجاع دهد، قطعاً از کسانی است که داوری را به طاغوت سپرده است و آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ یَزْعمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُواْ بِمَا أُنزِلَ إِلَیْکَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِکَ یُرِیدُونَ أَن یَتَحَاکَمُواْ إِلَی الطَّاغُوتِ» بیانگر همین مضمون است.(2)

3) شیخ طوسی همچنین با سند خود از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از یزید بن اسحاق، از هارون بن حمزه غَنَوی، از حریز، از ابو بصیر روایت می کند که ابو عبدالله علیه السلام می فرماید: هر انسانی که بین او و برادرش در باره حقی نزاع در افتد و او را جهت حکم و قضاوت بینشان به یکی از برادرانش دعوت کند، اما طرف مقابل نپذیرد و قضاوت را به اینها (حاکمان ظالم) ارجاع دهد، همانند کسانی است که خداوند در باره آنها می فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ یَزْعمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُواْ بِمَا أُنزِلَ إِلَیْکَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِکَ یُرِیدُونَ أَن یَتَحَاکَمُواْ إِلَی الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُواْ أَن یَکْفُرُواْ بِهِ».(3)

4) عیاشی از یونس، غلام علی علیه السلام چنین نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: هر کسی که بین او و برادرش نزاعی درافتد و سپس از او بخواهد جهت قضاوت بین آنها به یکی از دوستان او مراجعه کنند و آن دیگری تنها

1- [1] - بقره/ 188.

2- [2] - تهذيب، ج 6، ص 219، ح 517.
3- [3] - تهذيب، ج 6 ، ص 220، ح 519.

به مراجعه نزد حاکم رضایت دهد، همچون کسی است که او را برای داوری به نزد طاغوت ببرد؛ خداوند نیز در این باره می فرماید: «یُرِیدُونَ أَن یَتَحَاکَمُواْ إِلَی الطَّاغُوتِ» تا «بَعیداً».(1)

5) ابو بصیر در باره آیه «ألم تر إلی الذین یزعمون أنهم آمنوا بما أنزل إلیک و ما أنزل من قبلک یریدون أن یتحاکموا إلی الطاغوت» سخن امام صادق را روایت می کند که فرمود: ای ابو محمد! اگر تو بر گردن شخصی حق داشته باشی و او را به حاکمان عادل دعوت کنی، اما او امتناع کند و تو را به حاکمان ظالم ارجاع دهد تا آنها حکم کنند، به منزله کسانی است که داوری طاغوت را می پذیرند.(2)

«وَ إِذَا قِیلَ لَهُمْ تَعالَوْاْ إِلَی مَا أَنزَلَ اللّهُ وَ إِلَی الرَّسُولِ رَأَیْتَ الْمُنَافِقِینَ یَصُدُّونَ عنکَ صُدُودًا (61)»

[و چون به ایشان گفته شود به سوی آن چه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر (او) بیایید، منافقان را می بینی که از تو سخت روی برمی تابند]

1) علی بن ابراهیم می گوید: منظور، تمام دشمنان خاندان محمد علیهم السلام می باشند که این آیه در باره آنها آمده است. (3)

«فَکَیْفَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِیبَهٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ...وَقُل لَّهُمْ فِی أَنفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِیغًا (63)»

«فَکَیْفَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِیبَهٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ ثُمَّ جَآؤُوکَ یَحْلِفُونَ بِاللّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلاَّ إِحْسَانًا وَتَوْفِیقًا (62) أُولَـئِکَ الَّذِینَ یَعلَمُ اللّهُ مَا فِی قُلُوبِهِمْ فَأَعرِضْ عَنْهُمْ وَعظْهُمْ وَقُل لَّهُمْ فِی أَنفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِیغًا (63)»

[پس چگونه هنگامی که به (سزای) کار و کردار پیشینشان مصیبتی به آنان می رسد، نزد تو می آیند و به خدا سوگند می خورند که ما جز نیکویی و موافقت قصدی نداشتیم * اینان همان کسانند که خدا می داند چه در دل دارند، پس از آنان

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 281، ح 179.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 281، ح 180.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 150.

روی برتاب، ولی پندشان ده و با آنها سخنی رسا که در دلشان (مؤثر) افتد، بگوی]

1) علی بن ابراهیم می گوید: این آیه از جمله آیاتی است که تأویل آن بعد از قیام قیامت صورت می گیرد؛ معنای ظاهری آن این است که هر گاه خداوند، آنها را از خاک برانگیزاند (محشور کند) برای رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند یاد می کنند که: اگر ما حق خلافت را از جایگاه اصلی اش منحرف ساختیم، تنها به دلیل احسان و یاری بوده است.

و مؤید این مطلب که تأویل این آیه در قیامت روشن می شود، حدیثی است که پدرم از ابن ابی عمیر از منصور نقل کرده است که: ابو عبدالله و ابو جعفر علیهما السلام فرموده اند: به خدا سوگند، مراد از مصیبت، همان ذلّت و خواری است که منافقان در کنار حوض به آن دچار می شوند؛ همان طور که خداوند می فرماید: «فَکَیْفَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِیبَهٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ ثُمَّ جَآؤُوکَ یَحْلِفُونَ بِاللّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلاَّ إِحْسَانًا وَتَوْفِیقًا».(1)

2) علی بن ابراهیم می گوید: پس فرمود: «أُولَـ ِئکَ الَّذِینَ یَعلَمُ اللّهُ مَا فِی قُلُوبِهِمْ» و منظور دشمنی موجود در قلب آنها نسبت به علی علیه السلام در دنیاست.

«فَأَعرِضْ عنْهُمْ وَعظْهُمْ وَقُل لَّهُمْ فِی أَنفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِیغًا» یعنی ولایت و جانشینی علی علیه السلام بعد از خود را به آنها ابلاغ کن و موضوع را به روز قیامت واگذار.(2)

3) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد بن خالد، از ابو جناده حصین بن مخارق بن عبدالرحمن بن ورقاء بن حب_شی بن جناده سلولی(3) یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، از امام موسی بن جعفر علیه السلام در باره آیه «أُولَـ ِئکَ الَّذِینَ یَعلَمُ اللّهُ مَا فِی قُلُوبِهِمْ فَأَعرِضْ عنْهُمْ» می گوید:

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 150.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 150.

3- [3] - حبشی بن جناده پسر نصر پسر اسامه پسر حارث سلولی، پیامبر صلی الله علیه و آله را در حجه الوداع دید و از ایشان روایت کرد (هر کس بدون نیاز و تنگدستی، چیزی درخواست کند، مانند این است که آتش را می خورد. «اسد الغابه (1028) 1/499»

شقاوت و بدبختی و عذاب بر آنان پیشی گرفت «وَقُل لَّهُمْ فِی أَنفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِیغًا».(1)

4) و همچنین مح_مد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، و محمّد بن اسماعیل و دیگران از منص_ور بن یون_س، از ابن اذینه، از عبدالله بن نجاش_ی روای_ت کرده که: از امام صادق علیه السلام شنیدم در باره آیه «أُولَـ_ئِکَ الَّذِینَ یَعلَمُ اللّهُ مَا فِی قُلُوبِهِمْ فَأَعرِضْ عنْهُمْ وَعظْهُمْ وَقُل لَّهُمْ فِی أَنفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِیغًا» فرمود: به خدا سوگند، مراد فلانی و فلانی است.(2)

5) عیاشی از منصور بُزُرْج به نقل از عده ای دیگر از راویان چنین روایت کرده است که امام باقر علیه السلام در باره آیه «فَکَیْفَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِیبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ» فرمود: به خدا سوگند، منظور از مصیبت، خواریِ فاسقان در کنار حوض است. عیاشی به نقل از جابر نیز نظیر همین روایت را از امام باقر روایت کرده است.(3)

6) عیاشی به نقل از عبدالله بن نجاشی می گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام در باره آیه «أُولَـ_ئِکَ الَّذِینَ یَعلَمُ اللّهُ مَا فِی قُلُوبِهِمْ فَأَعرِضْ عنْهُمْ وَعظْهُمْ وَقُل لَّهُمْ فِی أَنفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِیغًا» فرمود: به خدا سوگند، منظور، فلانی و فلانی است.(4)

«وَ مَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلاَّ لِیُطَاعَ بِإِذْنِ اللّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآؤُوکَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللّهَ تَوَّابا رَّحِیمًا (64) فَلاَ وَ رَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّیَ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا (65)»

[و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آن که به توفیق الهی از او اطاعت کنند و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر (نیز) برای آنان طلب آمرزش می کرد، قطعا خدا را

1- [1] - کافی، ج 8، ص 184، ح 211.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 338، ح 526.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 281، ح 181.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 291، ح 182.

توبه پذیر مهربان می یافتند * ولی چنین نیست؛ به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند، مگر آن که تو را در مورد آن چه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند، سپس از حکمی که کرده ای در دلهایشان احساس ناراحتی (و تردید) نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند]

1) علی بن ابراهیم: در باره آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلاَّ لِيُطَاع بِإِذْنِ اللّهِ» می فرماید: یعنی به امر خدا.(1)

2) علی بن ابراهیم روایت می کند: پدرم از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره آورده است: امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآؤُوکَ» می فرماید: منظور از ضمیر کاف، علی علیه السلام است «فَاسْتَغْفَرُواْ اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللّهَ تَوَّابا رَّحِيمًا * فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَکِّمُوکَ» منظور از ضمیر کاف، علی علیه السلام است «فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ» در باره مخالفت با تو و غصب خلافت از تو با یکدیگر هم پیمان شده و قرار گذاشته اند «ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ» مراد از آن چه حکم کردی، این است که تو ای محمد! ولایت علی علیه السلام را به زبان آوردی «وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا» یعنی تسلیم علی علیه السلام شوند.(2)

3) احمد بن محمد بن خالد برقی به نقل از عده ای از یاران و راویان ما، از محمد بن سنان، از ابو جارود چنین روایت کرده است که امام باقر علیه السلام در باره آیه «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَکِّمُوکَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا» فرمود: تسلیم، یعنی پذیرش حکم خداوند و رضایت دادن به آن.(3)

4) محمد بن یعقوب به نقل از عده ای از روایان، از احمد بن محمد برقی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حماد بن عثمان، از عبدالله کاهلی روایت می کند: امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر گروهی تنها خدا را بپرستند و برای او شریک نگیرند و نماز برپا داشته و زکات داده و حج خانه خدا را بجا آورند و ماه رمضان را روزه بگیرند، اما در باره یکی از افعال خداوند یا رسول خدا صلی الله علیه و آله

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 150.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 150.
3- [3] - محاسن، ص 171، ح 364.

چنین بگویند: ای کاش بر خلاف آن چه انجام داده، رفتار می کرد یا همین فکر به ذهنشان خطور کند، (به همین علت) مشرک می شوند، و سپس این آیه را تلاوت فرمود: «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّیَ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا» پس از آن امام صادق علیه السلام فرمود: تسلیم باشید.(1)

همچنین محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابونصر، از عبدالله بن یحیی کاهلی روایت کرده که امام صادق علیه السلام نظیر همین تفاسیر را فرموده ولی در پایان فرموده است: پس تسلیم باشید.(2)

احمد برقی نیز در محاسن، به نقل از پدرش، از صفوان بن یحیی، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از حماد بن عثمان، از عبدالله کاهلی این حدیث را آورده و روایت کرده که امام صادق علیه السلام، همین تفسیر را فرموده و در پایان آن فرمود: تسلیم باشید.(3)

5) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم به نقل از پدرش و همچنین محمد بن اسماعیل و دیگران از من_صور بن یون_س، از اذینه، از عبدالله بن نجاشی روای_ت کرده است که از امام صادق علیه السلام شنیدم در باره آیه «أُولَـ_ئِکَ الَّذِینَ یَعلَمُ اللّهُ مَا فِی قُلُوبِهِمْ فَأَعرِضْ عنهُمْ وَعظْهُمْ وَقُل لَّهُمْ فِی أَنفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِیغًا»(4) [اینان همان کسانند که خدا می داند چه در دل دارند، پس از آنان روی برتاب، ولی پندشان ده و با آنها سخنی رسا که در دلشان (مؤثر) افتد، بگوی] فرمود: به خدا سوگند، منظور، فلانی و فلانی است.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلاَّ لِیُطَاعَ بِإِذْنِ اللّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ» پس «جَآؤُوکَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللّهَ تَوَّابا رَّحِیمًا» به خدا سوگند، منظور پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام می باشند، به خاطر عملی که آنها انجام دادند؛ یعنی ای علی! اگر آن را نزد تو بیاورند و به خاطر آن چه انجام داده اند از خدا طلب آمرزش کنند و رسول نیز برایشان طلب آمرزش کند، خداوند را بسیار توبه پذیر و مهربان خواهند یافت.

1- [1] - کافی، ج 1، ص 321 ، ح 2.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 292 ، ح 6.
3- [3] - محاسن، ص 271 ، ح 365.
4- [4] - نساء/ 63.

«فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّیَ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ» امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، این همان علی علیه السلام است. «ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ» آن چه بر زبان تو ای رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری شد، و مراد همان ولایت علی علیه السلام است. «وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا» یعنی تسلیم علی شوند.(1)

6) و همچنین محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره یا برید چنین روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند در قرآن، علی علیه السلام را مخاطب خود قرار داده است. گفتم: در کجای قرآن؟ فرمود: در آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ جَآؤُوکَ فَاسْتَغْفَرُواْ اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُواْ اللّهَ تَوَّابا رَّحِیمًا * فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّیَ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ» یعنی پیمان بسته بودند که اگر محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود، دیگر امر خلافت را به بنی هاشم باز نگردانند.

«ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ» در باره آنها به قتل یا بخشش حکم کردی «وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا».(2)

7) سعد بن عبدالله قمی از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، به نقل از محمد بن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از عبدالله بن نجاشی روایت کرده که امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَلاَ وَ رَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّیَ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا» فرمود: در این جا مراد، علی علیه السلام است و مؤید این مطلب آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظَّلَمُواْ أَنفُسَهُمْ» که در این جا نیز مراد، علی علیه السلام است. «فَاسْتَغْفَرُواْ اللّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ».(3)

8) و همچنین سعد بن عبدالله قمی از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن یحیی کاهلی نقل کرده که امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کرده: «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّیَ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا» سپس فرمودند:

1- [1] - کافی، ج 8، ص 334 ، ح 566.

2- [2] - کافی، ج 1، ص 322 ، ح 7.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 71.

اگر قومی خداوند را به یگانگی بپرستند و سپس به چیزی که خدا آفریده، بگویند: چرا این گونه ساخته است؟ و ای کاش این گونه و این طور می آفرید غیر از این حالتی که الان آفریده است، به خاطر همین عملشان مشرک خواهند بود. سپس فرمود: اگر قومی خداوند را به یگانگی بپرستند، سپس در باره کاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داد، بگویند: چرا این گونه عمل کرده است؟ و این فکر در وجودشان پیدا شود؛ به خاطر همین تفکر یا گفته، مشرک خواهند شد. سپس آیه «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّیَ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا» را قرائت فرمود.(1)

9) سعد بن عبدالله قمی از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از محمد بن ابی عمیر، از ابی عباس فضل بن عبد الملک و وی نیز از امام صادق علیه السلام نقل کرده که مقصود از آیه «ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا» این است که در تمامی کارها، تسلیم خداوند شوند.(2)

10) و نیز یعقوب بن یزید و محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن ابی عمیر و حماد بن عیسی و این دو نیز از سعید بن غزوان نقل کرده اند که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: به خدا سوگند، اگر به خدای یکتا ایمان بیاورند و نماز به پا دارند و زکات دهند، اما در برابر خداوند تسلیم نشوند، به خاطر این عمل خود، مشرک خواهند بود. سپس آیه «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّیَ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا» را تلاوت نمود.(3)

11) هم او از احمد بن محمد بن عیسی، از حمّاد بن عیسی و وی نیز به نقل از حریز بن عبدالله، از جمیل بن درّاج و جمیل نیز به نقل از امام صادق علیه السلام گفته که مقصود از عبارت «وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا»، تسلیم شدن در کار است.(4)

12) هم او از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین سعید و محمد بن خالد برقی و این دو نیز از نضر بن سوید، از عیسی بن عمران حلبی، از ایوب بن حرّ که برادر کوچکِ «اویم» است، نقل کرده که از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: همانا برده عثمان، حضرت علی صلوات الله علیه را بسیار ناسزا می گفت. زن کنیزی

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 71.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 72.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 72.
4- [4] - مختصر بصائر الدرجات، ص 73.

که از کنیزان آنها بود و نزد ما می آمد و با ما الفت داشت، در این مورد با من صحبت کرد و گفت: وقتی این برده در حال مرگ بود، گفت: مرا با آنها چکار؟ به امام باقر علیه السلام گفتم: فدایت گردم، این شخص ایمان نیاورد؟ حضرت فرمود: آیا این سخن خداوند را در آیه «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّیَ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ» سپس فرمودند: حتی اگر کسی روزه بگیرد و نماز به پا دارد، بدون باور و یقین قلبی، مؤمن تلقی نمی شود.(1)

13) هم او از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبدالله بن مُسکان، از ضریس، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که از آن حضرت شنیدم که فرمود: تسلیم شدگان، رستگارند، تسلیم شدگان، همان افراد اصیل و نجیب هستند.(2)

14) حسین بن سعید در کتاب زهد از نضر بن سوید، از یحیی بن حلبی، از ایوب می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: سختترین زمانی که دشمن شما از کرده خود بیزاری می جوید، هنگامی است که جانش به این جا می رسد. در حالی که حضرت با دستش به حنجره اش اشاره کرد، سپس فرمود: مردی از خاندان عثمان، به علی علیه السلام بسیار ناسزا می گفت. کنیزی از آن مرد که نزد ما می آمد، با من صحبت کرد و گفت: وقتی آن مرد در حالت مرگ بود گفت: مرا به آنان چه کار؟ به حضرت گفتم: فدایت گردم، دلیل این سخنش، چه بود؟ حضرت فرمودند: به خاطر عذابی بود که می دید.

آیا این آیه «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّیَ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا» را نشنیده ای؟ به خدا سوگند، اگر چه شخصی نماز بگذارد و روزه بگیرد، بعید است مؤمن باشد، مگر آن که باور و یقین قلبی پیدا کند.(3)

15) عیاشی از عبدالله بن نجاشی نقل می کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: در آیه «أُولَـِئکَ الَّذِینَ یَعلَمُ اللّهُ مَا فِی قُلُوبِهِمْ فَأَعرِضْ عنْهُمْ وَعظْهُمْ وَقُل لَّهُمْ فِی أَنفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِیغًا»(4) [اینان همان کسانند که خدا می داند چه در

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 74.

2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 74.
3- [3] - كتاب زهد، ص 85 ، ح 227.
4- [4] - نساء/ 63.

دل دارند، پس از آنان روی برتاب، ولی پندشان ده و با آنها سخنی رسا که در دلشان (مؤثر) افتد، بگوی] به خدا سوگند، مقصود فلانی و فلانی است.

و آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلاَّ لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللّهِ» تا عبارت «تَوَّابا رَّحِيمًا» به خدا سوگند، مراد از آن پیامبر و علی علیه السلام است به آن چه انجام دادند، یعنی اگر آنها با طاعت نزد تو بیایند و به خاطر کردار خود از خداوند طلب آمرزش نمایند و رسول خدا برای آنان طلب آمرزش کند، حتماً خدا را بسیار توبه پذیر و مهربان می یابند. «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوکَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ» سپس امام صادق علیه السلام فرموده: به خدا سوگند منظور از ضمیر (کاف)، حضرت علی علیه السلام است.

«ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِى أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ» بر زبان تو ای رسول خدا! و مقصود از آن اقرار به ولایت حضرت علی علیه السلام است و عبارت «وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا» تسلیم به حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد.(1)

16) محمد بن علی از ابی جناده حسین بن خارق بن عبدالرحمن بن ورقاء بن حبشی بن جناده سّلولی، از امام موسی بن جعفر و ایشان از پدرش علیه السلام این گونه روایت می کند؛ «أُولَـ ـئِکَ الَّذِينَ يَعلَمُ اللّهُ مَا فِى قُلُوبِهِمْ فَأَعرِضْ عنْهُمْ» چرا که عذاب و شقاوت الهی بر آنان پیشی گرفته است و «وَقُل لَّهُمْ فِى أَنفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِيغًا».(2)

17) عیاشی از عبدالله بن یحیی کاهلی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از ایشان شنیدم فرمود: به خدا سوگند، اگر جماعتی از مردم، خداوند یکتای بی شریک را بپرستند و نماز بر پا دارند و زکات بدهند و به ادای حج بپردازند و در ماه رمضان روزه بگیرند، اما تسلیم ما نشوند، حتماً مشرک هستند و باید تسلیم گردند، و اگر جماعتی به بندگی خداوند بپردازند و نماز بر پا دارند و زکات دهند و و به ادای حج بپردازند و ماه رمضان را روزه بگیرند، اما در مورد عمل رسول خدا بگویند: چرا چنین و چنان کرده است؟ و این پرسش را با اعتقاد بپرسند، حتماً از مشرکین خواهند بود. سپس این آیه را از عبارت « فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوکَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِى أَنفُسِهِمْ حَرَجًا» تا عبارت «وَيُسَلِّمُواْ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 281، ح 182.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 282، ح 183.

تَسْلِیمًا» تلاوت کرد.(1)

18) عیاشی از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که: آیه «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّیَ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا» یعنی آن چه که محمد صلی الله علیه و آله و خاندان او قضاوت نمودند. «وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا».(2)

19) هم او از ایوب بن حر نقل می کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم که درمورد آیه «فلا و ربک لا یؤمنون حَتَّی یحکمّوک فیما شجر بینهم» تا عبارت «وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا» به طور متوالی سه بار سوگند خوردند و فرمودند: این بی ایمانی صورت نمی گیرد، مگر آن که نقطه ای سیاه در قلب ایجاد شود؛ در این صورت، حتی اگر شخص روزه بگیرد و نماز به پا دارد، مؤمن نخواهد بود. (3)

«وَ لَوْ أَنَّا کَتَبْنَا علَیْهِمْ أَنِ اقْتُلُواْ أَنفُسَکُمْ أَوِ اخْرُجُواْ...لَکَانَ خَیْرًا لَّهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِیتًا (66)»

«وَ لَوْ أَنَّا کَتَبْنَا عِلَیْهِمْ أَنِ اقْتُلُواْ أَنفُسَکُمْ أَوِ اخْرُجُواْ مِن دِیَارِکُم مَّا فَعلُوهُ إِلاَّ قَلِیلٌ مِّنْهُمْ وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعلُواْ مَا یُوعظُونَ بِهِ لَکَانَ خَیْرًا لَّهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِیتًا (66)»

[و اگر بر آنان مقرر می کردیم که تن به کشتن دهید یا از خانه های خود به در آیید، جز اندکی از ایشان آن را به کار نمی بستند و اگر آنان آن چه را بدان پند داده می شوند، به کار می بستند، قطعا برایشان بهتر و در ثبات قدم ایشان مؤثرتر بود]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش، از علی بن اسباط، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: منظور از آیه «و لو أنا کتبنا علیهم أن اقتلوا أنفسکم» این است که واقعا به امام تسلیم شوید «أَوِ اخْرُجُواْ مِن دِیَارِکُم» به خاطر جلب رضایت امام «مَّا فَعلُوهُ إِلاَّ قَلِیلٌ مِّنْهُمْ وَلَوْ» مخالفان «فَعلُواْ مَا یُوعظُونَ بِهِ لَکَانَ خَیْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِیتًا» و در این آیه «ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ» از اوامر حاکم و «وَیُسَلِّمُواْ» بندگی را به خداوند «تَسْلِیمًا» .(4)-(5)[سپس از حکمی که کرده ای در دلهایشان احساس

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 282، ح 184.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 282، ح 186.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 283، ح 187.
4- [4] - نساء/ 65
5- [5] - کافی، ج 8 ، ص 184 ، ح 210.

ناراحتی (و تردید) نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند]

2) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابی طالب، از یونس بن بَکّار، از پدرش، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آیه: «وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعلُواْ مَا یُوعظُونَ» در حق علی علیه السلام است و «لَکَانَ خَیْرًا لَّهُمْ»(1) برایشان بهتر بود.

3) وی از احمد بن مهران، از عبد العظیم، از بکار، از جابر و از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده: این آیه چنین نازل شد: «وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعلُواْ مَا یُوعظُونَ بِهِ فی علی لَکَانَ خَیْرًا لَّهُمْ».(2)

4) عیاشی از ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: عبارت «وَلَوْ أَنَّا کَتَبْنَا علَیْهِمْ أَنِ اقْتُلُواْ أَنفُسَکُمْ» به خاطر تسلیم در مقابل امام و «أَوِ اخْرُجُواْ مِن دِیَارِکُم» به خاطر رضایت امام و «مَّا فَعلُوهُ إِلاَّ قَلِیلٌ مِّنْهُمْ وَلَوْ» یعنی مخالفین «فَعلُواْ مَا یُوعظُونَ بِهِ لَکَانَ خَیْرًا لَّهُمْ» یعنی در مورد حضرت علی علیه السلام.(3)

«وَ مَن یُطِعِ اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُوْلَـئِکَ...وَ الشُّهَدَاء وَ الصَّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولَـئِکَ رَفِیقًا (69)»

«وَ مَن یُطِعِ اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُوْلَـئِکَ مَع الَّذِینَ أَنْعمَ اللّهُ علَیْهِم مِّنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَدَاء وَ الصَّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولَـئِکَ رَفِیقًا (69)»

[و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته (یعنی) با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند]

1) محمد بن یعقوب به نقل از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم از سیف بن عمیره، از ابی صّباح کنانی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود: با تقوا به ما یاری رسانید، زیرا هر کس از شما با تقوا با خداوند بلند مرتبه روبرو گردد، گشایشی نزد خداوند می یابد و خداوند بلند مرتبه می فرماید «وَمَن یُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُوْلَـئِکَ مَع الَّذِینَ أَنْعمَ اللّهُ علَیْهِم مِّنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ

1- [1] - کافی، ج 1، ص 345 ، ح 28.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 351.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 283، ح 188.

وَالشُّهَدَاء وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَـئِکَ رَفِيقًا» نبی و صدّيق و شهدا و صالحون از ميان ما هستند.(1)

2) محمد بن يعقوب از تعدادی از ياران ما، از سهل بن زياد، از محمد بن سليمان، از پدرش، از امام باقر عليه السلام نقل کرده که آن حضرت در حديثی به ابو بصير فرمود: ای ابا محمد! خداوند در کتابش از شما ياد نموده است؛ خداوند فرمود «فَأُوْلَـئِکَ مَع الَّذِينَ أَنْعمَ اللّهُ علَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاء وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَـئِکَ رَفِيقًا» که مراد از واژه نبيّون، رسول خداست و ما نيز در جايگاه شهداء و صديقين هستيم و شما نيز در جايگاه صالحان می باشيد.

پس همان طور که خداوند، شما را صالح ناميد، بکوشيد تا نام صالح برای خود فراهم کنيد.(2) اين حديث، طولانی است و ما به مقدار نياز، اين حديث را بيان نموديم و در کتاب الهادی در ذيل تفسير اين آيه، به طور کامل متن حديث را آورديم.

3) ابن بابويه می گويد: معافی بن زکريا از ابو سليمان احمد بن ابی هراسه، از ابراهيم بن اسحاق نهاوندی، از عبدالله بن حمّاد، از عثمان بن ابی شيبه، از حريز، از اعمش، از حکم بن عتبه، از قيس بن ابی حازم، از ام سلمه اين مطلب را روايت نمود که در مورد آيه «فَأُوْلَـئِکَ مَع الَّذِينَ أَنْعمَ اللّهُ علَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاء وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَـئِکَ رَفِيقًا» از رسول خدا سئوال نمودم، حضرت فرمود: مراد از «الَّذِينَ أَنْعمَ اللّهُ علَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ» من ه_ستم و مقص_ود از «الصِّدِّيقِينَ» علی بن ابی طالب عليه السلام و مراد از «وَالشُّهَدَاء» امام حس_ن و امام حسين عليهما السلام و مقصود از «الصَّالِحِينَ» حمزه و عبارت «حَسُنَ أُولَـئِکَ رَفِيقًا» دوازده امامِ بعد از من می باشند.(3)

4) شيخ در کتاب امالی خود روايت کرده که: جماعتی از مردم از ابی مفضّل روای_ت کردند که ابو عبدالله جعفر بن مح_مد بن حسن عل_وی حس_ينی (رضی الله عنه)، از موسی بن عبدالله بن حسن گفت که پدرم به نقل از جدم و ايشان نيز از پدرش عبدالله بن حسن و وی از پدر و دايی اش علی بن حسين و از امام حسن و

1- [1] - کافی، ج 2، ص 63 ، ح 12.
2- [2] - کافی، ج 8 ،ص 35 ، ح 6.
3- [3] - کفایه الاثر، ص 182.

حسین فرزندان علی بن ابی طالب علیهم السلام و آن دو از پدرشان نقل کردند که آن حضرت فرمود: مردی از انصار نزد رسول خدا آمد و گفت ای رسول خدا! تحمل دوری از تو را ندارم، من وارد خانه ام می شوم و تو را به یاد می آورد و دارایی ام را رها می کنم و به سوی تو روانه می شوم تا به خاطر عشق به تو، تو را ببینم؛ این نکته به ذهنم خطور کرد که اگر روز قیامت شود و تو وارد بهشت شوی و در بالاترین مرتبه آن قرارگیری، ای رسول خدا! چگونه با شما ارتباط برقرار کنم.

در این هنگام آیه «وَمَن یُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُوْلَـئِکَ مَع الَّذِینَ أَنْعمَ اللّهُ علَیْهم مِّنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاء وَالصَّالِحِینَ وَحَسُنَ أُولَـئِکَ رَفِیقًا» نازل شد و پیامبر آن مرد را فرا خواند و این آیه را برای او قرائت کرد و به آن به او مژده داد. (1)

5) وی در کتاب مصباح الانوار از انس بن مالک نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی نماز صبح را با ما خواندند سپس با چهره بزرگوار خود رو به سوی ما کردند. گفتم: ای رسول خدا! اگر صلاح بدانید آیه «فَأُوْلَـئِکَ مَع الَّذِینَ أَنْعمَ اللّهُ علَیْهم مِّنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاء وَالصَّالِحِینَ وَحَسُنَ أُولَـئِکَ رَفِیقًا» را برای ما تفسیر کنید. حضرت فرمودند: مقصود از واژه نبیون، من هستم و مراد از صدیقون، برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام و شهدا نیز عمویم حمزه و مراد از صالحون، دخترم فاطمه و فرزندانش حسن و حسین علیهم السلام می باشند.

در ادامه فرمود: عباس در آن جا حضور داشت؛ سپس از جا جست و در مقابل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشست و گفت: آیا من و تو و علی، فاطمه، حسن و حسین از یک اصل و ریشه نیستیم؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمو! چگونه چنین چیزی ممکن است؟ عباس گفت: زیرا تو تنها با علی و فاطمه و حسن و حسین شناخته می شوی نه با ما!؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خندید و فرمود: ای عمو! این گفته تو که مگر ما از یک اصل و ریشه نیستیم، صحیح است؛ اما ای عمو! خداوند من و علی فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را پیش از خلقت آدم علیه السلام آفرید؛ زمانی که نه آسمانی برافراشته شده بود و نه زمینی گسترش یافته بود؛ آن گاه که هنوز ظلمت و نور و بهشت و جهنم و خورشید و ماه، وجود نداشت.

عباس گفت: ای رسول خدا! آغاز آفرینش آنان چگونه بود؟ فرمود: ای عمو!

ص:400

1- [1] - امالی طوسی، ج 2، ص 233.

زمانی که خداوند خواست ما را بیافریند، تنها کلمه ای را بر زبان راند که با آن کلمه، نوری خلق شد؛ سپس با ایراد کلمه ای دیگر، روح آفریده شد.

نور را با روح درآمیخت و مرا و برادرم علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را آفرید. پیش از وجود هیچ حمد و ثنایی برای خدا، ما او را ستایش می کردیم و هنگامی که هیچ اعترافی به قداست و پاکی خداوند نبود، ما او را مقدّس داشتیم، و هنگامی که خداوند بلند مرتبه خواست که آفرینش را آغاز نماید، نور مرا شکافت و از آن نور، عرش را آفرید و نور عرش از نور من است و نور من هم از جانب خداست و نورم بهتر از نور عرش است و سپس نور برادرم علی را شکافت و به واسطه آن، نور فرشتگان خلق شد و نور فرشتگان از نور علی علیه السلام است و نور علی علیه السلام از جنس نور خداست و علی علیه السلام والاتر از ملائکه است. سپس نور دخترم فاطمه سلام الله علیها را شکافت و به واسطه آن، نور آسمان و زمین را آفرید و نور دخترم فاطمه سلام الله علیها از جنس نور خداست و نور دخترم فاطمه سلام الله علیها والاتر از نور آسمان و زمین است، سپس نور فرزندم حسن علیه السلام را شکافت و از آن نور خورشید و ماه را آفرید، نور خورشید و ماه از نور حسن علیه السلام است و نور فرزندم حسن علیه السلام از نور خداوند گرفته شده است، سپس نور فرزندم حسین علیه السلام را شکافت و از آن نور بهشت و حوریان بهشتی را به وجود آورد، نور بهشت و حوریان از فرزندم حسین علیه السلام است و نور فرزندم حسین علیه السلام از نور خداست و نور فرزندم حسین علیه السلام والاتر از نور بهشت و حوریان است.

سپس خداوند به ظلمات دستور داد تا ابرهای تیره و تار را حرکت دهند و آسمان بر ملائکه تاریک شد و ملائکه با تسبیح تقدیس خداوند، ناله نمودند و گفتند: پروردگارا! از آن لحظه که ما را آفریدی و ما را با این ارواح آشنا ساختی، هیچ سختی و مشکلی ندیدیم؛ پس سوگند به این ارواح، این ظلمات را از ما دور ساز. پس خداوند نیز از نور دخترم فاطمه سلام الله علیها فانوس هایی ایجاد نمود و آن را در درون عرش آویخت و آسمانها و زمین روشن شدند و به واسطه این نور، منوّر گشتند به همین خاطر، دخترم زهرا نامیده شد.

فرشتگان گفتند: پروردگارا! این نور درخشانی که آسمانها و زمین با آن روشن شد از آنِ کیست؟ خداوند به آنان الهام نمود که این نور را از نور جلال و

ص:401

بزرگی خود برای بنده ام فاطمه سلام الله علیها، دختر حبیبم و همسر ولی و برادر پیامبر و پدر حجت هایم بر بندگان ایجاد نمودم. ای فرشتگان! گواهی می دهم که من ثواب تسبیحات و تقدیسات شما را تا روز قیامت برای این زن و شیعه او و دوستداران آن حضرت قرار می دهم.

هنگامی که عباس، این سخن را از رسول خدا شنید، از جا جَست و ایستاد و پیشانی حضرت علی علیه السلام را بوسید و گفت: ای علی! به خدا سوگند تو حجت کامل برای مؤمنین بر خدا و روز قیامت هستی.

6) عیاشی از عبدالله بن جندب، از امام رضا علیه السلام نقل کرده که آن حضرت فرمود: شایسته است که خداوند، ولی ما را رفیق و همراه پیامبران، صدیقین، شهداء و صالحین قرار دهد و آنان چه خوب رفیقانی هستند.(1)

7) وی از ابو بصیر نقل می کند که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابا محمد! خداوند در کتابش از شما یاد نموده است سپس آیه: «مَن یُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُوْلَـئِکَ مَع الَّذِینَ أَنْعمَ اللّهُ علَیْهِم مِّنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَاء وَالصَّالِحِینَ» را خواند و فرمود: مراد از نبی، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ما صدیقان و شهداء هستیم و مراد از صالحان شما هستید، و همان طور که خداوند شما را این گونه خطاب نمود، شما نیز نام صلاح را برای خود فراهم کنید (صالح باشید). (2)

8) ابن شهر آشوب از مالک بن انس، از سُمیّ(3)، از ابی صالح، از ابن عباس نقل کرده که در آیه «وَمَن یُطِعِ اللّهَ وَالرَّسُولَ فَأُوْلَـئِکَ مَع الَّذِینَ أَنْعمَ اللّهُ علَیْهِم مِّنَ النَّبِیِّینَ» مراد از «النَّبِیِّینَ» محمد صلی الله علیه و آله و مراد از «الصِّدِّیقِینَ» حضرت علی علیه السلام می باشد؛ چون اولین کسی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق نمود و مقصود از عبارت «الشُّهَدَاء» حضرت علی علیه السلام، جعفر، حمزه و حسن و حسین علیهم السلام می باشند.(4)

9) علی بن ابراهیم: گفت که مقصود از «نَّبِیِّینَ» رسول خداست و مراد از

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 283، ح 189.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 283، ح 190.
3- [3] - سُمَی، برده ابی بکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام مخزومی، ابو عبدالله مدنی است. این مطلب از ذکوان ابی صالح سمّان و قعقاع بن حکیم و ابن مسیب و دیگران نقل شده است و از مالک بن انس و یحیی بن سعید و ابن عجلان و دیگران نیز روایت شده است. «تهذیب کمال، ج 12، ص 141؛ تهذیب التهذیب ت (2710) ج 3، ص 524، چاپ دار الفکر، بیروت».
4- [4] - مناقب، ج 3، ص 89.

«الصدّیقین» حضرت علی علیه السلام و «شُّهَدَاء» حسن و حسین علیهما السلام و «الصَّالِحِینَ» ائمه علیهم السلام می باشند و مقصود از عبارت «وَحَسُنَ أُولَـ ئِکَ رَفِیقًا» حضرت صاحب الزمان علیه السلام می باشد.(1)

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ خُذُواْ حِذْرَکُمْ فَانفِرُواْ...یَا لَیتَنِی کُنتُ مَعهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عظِیمًا (73)»

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ خُذُواْ حِذْرَکُمْ فَانفِرُواْ ثُبَاتٍ أَوِ انفِرُواْ جَمِیعا (71) وَإِنَّ مِنکُمْ لَمَن لَّیُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْکُم مُّصِیبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعمَ اللّهُ عَلَیَّ إِذْ لَمْ أَکُن مَّعهُمْ شَهِیدًا (72) وَ لَئِنْ أَصَابَکُمْ فَضْلٌ مِّنَ الله لَیَقُولَنَّ کَأَن لَّمْ تَکُن بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُ مَوَدَّةٌ یَا لَیتَنِی کُنتُ مَعهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عظِیمًا (73)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! (در برابر دشمن) آماده باشید (=اسلحه خود را برگیرید) و گروه گروه (به جهاد) بیرون روید یا به طور جمعی روانه شوید *و قطعا از میان شما کسی است که کندی به خرج دهد، پس اگر آسیبی به شما رسد، گوید: راستی خدا بر من نعمت بخشید که با آنان حاضر نبودم * و اگر غنیمتی از خدا به شما برسد، چنان که گویی میان شما و میان او (رابطه) دوستی نبوده، خواهد گفت: کاش من با آنان بودم و به نوای بزرگی می رسیدم]

1) ابوعلی طبرسی اسلحه را حِذر نامید، زیرا وسیله ای است که جلوی ترس را می گیرد. وی این سخن را از امام باقر علیه السلام روایت نموده است.(2)

2) ابوعلی طبرسی گفت از امام باقر علیه السلام روایت شده که در این آیه مراد از واژه ثبات، بخشی از سپاه و مقصود از واژه جمیع، لشکر است.(3)

3) عیاشی به نقل از سلیمان بن خالد و امام صادق علیه السلام نقل کرده که: آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ» آنها را مؤمنان نامید؛ در حالی که آنان مؤمن نیستند و هیچ کرامت و احترامی برای آنها نیست.

سپس آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ خُذُواْ حِذْرَکُمْ فَانفِرُواْ ثُبَاتٍ أَوِ انفِرُواْ جَمِیعا» تا عبارت «فَأَفُوزَ فَوْزًا عظِیمًا» را خواند، و اگر اهل آسمان و زمین بگویند: خداوند به ما نعمت عطا کرده که با رسول الله صلی الله علیه و آله نبودیم حتماً مشرک هستند و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 151.
2- [2] - مجمع البیان، ج 3، ص 128.
3- [3] - مجمع البیان، ج 3، ص 128.

هر گاه از سوی خداوند فضلی به آنها برسد، خواهند گفت: ای کاش من با آنها بودم و در راه خدا پیکار می کردم.(1)

4) ابوعلی طبرسی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود: اگر اهل آسمان و زمین بگویند: خداوند به ما نعمت بخشید که با رسول الله صلی الله علیه و آله نبودیم، با این گفته مشرک خواهند بود.(2)

5) علی بن ابراهیم گفته است که امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، اگر مشرقیان و مغربیان این سخن را بگویند، حتماً از دین خارج شده اند؛ اما خداوند به خاطر اعتراف آنان، آنها را مؤمن نامید.(3)

«وَ مَا لَکُمْ لاَ تُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ...إِنَّ کَیْدَ الشَّیْطَانِ کَانَ ضَعیفًا (76)»

«وَ مَا لَکُمْ لاَ تُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ الْمُسْتَضْعفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَـذِهِ الْقَرْیَهِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَ اجْعل لَّنَا مِن لَّدُنکَ وَلِیًّا وَ اجْعل لَّنَا مِن لَّدُنکَ نَصِیرًا (75) الَّذِینَ آمَنُواْ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ الَّذِینَ کَفَرُواْ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُواْ أَوْلِیَاء الشَّیْطَانِ إِنَّ کَیْدَ الشَّیْطَانِ کَانَ ضَعیفًا (76)»

[چرا شما در راه خدا (و در راه نجات) مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید؛ همانان که می گویند: پروردگارا! ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه اند، بیرون ببر و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش یاوری برای ما تعیین فرما * کسانی که ایمان آورده اند، در راه خدا کارزار می کنند و کسانی که کافر شده اند، در راه طاغوت می جنگند، پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان (در نهایت) ضعیف است]

1) عیاشی به نقل از سعید بن مسیب، از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که فرمود: حضرت خدیجه (س) یک سال(4) پیش از هجرت پیامبر وفات یافت و ابوطالب نیز یک سال پس از مرگ خدیجه از دنیا رفت. هنگامی که رسول خدا

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 283، ج 193.

2- [2] - مجمع البیان، ج 3، ص 130.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 151.
4- [4] - همچنین تاریخ نگاران اتفاق نظر دارند که مرگ آنها «در یک سال بوده است». بنگرید به استیعاب ح 4، ح 283 و اصابه جلد 4 ص 283 و أسد الغابه ج 5 ص 439

آن دو را از دست داد، ماندن در مکه برای ایشان زجر آور شد و بسیار غمگین بود و به خاطر کفّار قریش، احساس ترس کرد و از این موضوع به جبرئیل شکوه نمود. خداوند بر او وحی نمود: ای محمد! از قریه ای که اهل آن کفّار هستند، خارج شو و به مدینه هجرت کن، امروز در مکه برای تو یاوری نیست و علیه مشرکان جنگی بر پا کن، در همین زمان، پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی مدینه روانه شد.(1)

2) عیاشی به نقل از حُمران از امام باقر علیه السلام روایت کرده: که در آیه «وَالْمُسْتَضْعفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَـذِهِ الْقَرْیَهِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا» تا عبارت «نصیرا» مقصود از آنها ما هستیم.(2)

3) عیاشی از سماعه نقل کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله راجع به مستضعفین پرسیدم، ایشان فرمودند: آنها اهل ولایت هستند. گفتیم: مقصود شما کدام ولایت است؟ فرمود: مقصود ولایت ائمه علیهم السلام نیست، بلکه منظور از آن، ولایت در عقد نکاح و ارث و معاشرت است؛ در حالی که این اولیای امر، حتماً مؤمن و یا کافر نیستند، بلکه کسانی اند که کارشان موقوف به فرمان خداوند است.

و در آیه «وَالْمُسْتَضْعفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَـذِهِ الْقَرْیَهِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا» تا عبارت «نصیرا» مراد از آنان ما هستیم.(3)

4) علی بن ابراهیم: در این آیه «وَمَا لَکُمْ لاَ تُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَالْمُسْتَضْعفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ» فرمود: آنان که در مکه مورد شکنجه قرار گرفتند، بجنگید تا آنها را رها سازید و آنها می گویند «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَـذِهِ الْقَرْیَهِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعل لَّنَا مِن لَّدُنکَ وَلِیًّا وَاجْعل لَّنَا مِن لَّدُنکَ نَصِیرًا * الَّذِینَ آمَنُواْ» مقصود، مؤمنان از یاران پیامبر است و مراد از عبارت «یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَالَّذِینَ کَفَرُواْ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ الطَّاغُوتِ» مشرکان قریش است که به خاطر بتها می جنگیدند و پیکار می کردند.(4)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 284، ح 192.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 284، ح 193.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 284، ح 194.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 151.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّواْ أَيْدِيَكُمْ...الْقَوْمِ لاَ يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (78)»

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّواْ أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَ آتُواْ الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَهِ اللّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَ قَالُواْ رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَ الآخِرَهُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى وَ لاَ تُظْلَمُونَ فَتِيلاً (77) أَيْنَمَا تَكُونُواْ يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنتُمْ فِى بُرُوجٍ مُّشَيَّدَهٍ وَ إِن تُصِبْهُمْ حَسَنَهٌ يَقُولُواْ هَـذِهِ مِنْ عندِ اللّهِ وَ إِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَهٌ يَقُولُواْ هَـذِهِ مِنْ عندِکَ قُلْ كُلٌّ مِّنْ عندِ اللّهِ فَمَا لِهَـؤُلاء الْقَوْمِ لاَ يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (78)»

[آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد (فعلا) دست (از جنگ) بدارید و نماز را برپا کنید و زکات بدهید ولی همین که کارزار بر آنان مقرر شد، بناگاه گروهی از آنان از مردم (=مشرکان مکه) ترسیدند، مانند ترس از خدا یا ترسی سخت تر و گفتند: پروردگارا! چرا بر ما کارزار مقرر داشتی؟ چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی؟ بگو: برخورداری (از این) دنیا اندک و برای کسی که تقوا پیشه کرده آخرت بهتر است و (در آن جا) به قدر نخ هسته خرمایی بر شما ستم نخواهد رفت * هر کجا باشید شما را مرگ درمی یابد، هر چند در برجهای استوار باشید و اگر (پیشامد) خوبی به آنان برسد، می گویند: این از جانب خداست و چون صدمه ای به ایشان برسد، می گویند: این از طرف توست؛ بگو: همه از جانب خداست. (آخر) این قوم را چه شده است که نمی خواهند سخنی را (درست) دریابند]

1) محمد بن یعقوب به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عم_یر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از عبیدالله بن علی حلبی، از ابی عبدالله علیه السلام روایت می کند: که ایشان در مورد این آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّواْ أَيْدِيَكُمْ»: فرمود: مقصود این است که جلوی زبانتان را بگیرید.(1)

2) وی به نقل از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابی صباح بن عبدالحمید، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که

1- [1] - کافی، ج 2، ص 93، ح 8.

فرمود: به خدا سوگند، مثل روز روشن است که عمل حسین بن علی علیه السلام حتماً خیر امت اسلام بوده است و به خدا سوگند، آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّواْ أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ» هم برای این نازل شده که حتماً طاعت و فرمانبرداری از امام منظور است.

آنها خواستار جنگ بودند «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ» با امام حسین علیه السلام «وَقَالُواْ رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ» «نُّجِبْ دَعوَتَکَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ»(1) [تا دعوت تو را پاسخ گوییم و از فرستادگان (تو) پیروی کنیم] و خواستند این امر تا قیام امام زمان علیه السلام به تأخیر بیفتد.(2)

3) محمد بن یعقوب به نقل از علی بن حسن، از منصور، از حریز بن عبدالله، از فُضَیل و وی از امام باقر علیه السلام روایت نمودند که آن حضرت فرمود: ای فضیل! آیا راضی نمی شوید که نماز به پا دارید و زکات دهید و جلوی زبانتان را بگیرید و وارد بهشت شوید؟! سپس آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّواْ أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ» را خواند و فرمود: به خدا سوگند مقصود این آیه، شما هستید.(3)

4) عیاشی از ادریس بَرده عبدالله بن جعفر و وی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که در تفسیر این آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّواْ أَيْدِيَكُمْ» با حسن علیه السلام و «وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ» با حسین علیه السلام.

«قَالُواْ رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ» مقصود از اجل قریب تا خروج حضرت قائم علیه السلام می باشد که یاری و پیروزی، همراه اوست. خداوند فرمود «قُلْ مَتَاع الدَّنْيَا قَلِيلٌ وَالآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى»(4) الخ...

5) عیاشی از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل کرد: به خدا سوگند، کاری که حسن بن علی علیه السلام برای این امت کرد، بهتر از طلوع خورشید بر زمین بود.

و به خدا سوگند، این آیه در باره او نازل شده است: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ

1- [1] - ابراهیم/ 44.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 330، ح 506.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 289، ح 434.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 284، ح 195.

لَهُمْ كُفُّواْ أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ» که این فقط به معنای اطاعت امام است، پس خواهان جنگ با حسین علیه السلام شدند.

«فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ» «قَالُواْ رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ» و در کلام خداوند: «رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ»(1) [پروردگارا! ما را تا چندی مهلت بخش تا دعوت تو را پاسخ گوییم و از فرستادگان (تو) پیروی کنیم] خواستار تأخیر اجلشان تا ظهور قائم علیه السلام شدند.(2)

6) حلبی روایت کرده که: امام باقر علیه السلام فرمود «كُفُّواْ أَيْدِيَكُمْ» یعنی زبانهایتان.(3)

7) در روایت حسن بن زیاد عطار از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «كُفُّواْ أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ» در باره حسن بن علی علیه السلام نازل شده است که خداوند تعالی او را به انصراف (از جنگ) امر کرد.

«فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ» در مورد حسین بن علی نازل شده است. خداوند بر او واجب کرد که بجنگد و بر اهل زمین واجب کرد که به همراه او بجنگند.(4)

8) علی بن اسباط از امام باقر علیه السلام نقل کرد: اگر اهل زمین به همراه او می جنگیدند، تمامی آنان کشته می شدند.(5)

9) علیّ بن ابراهیم گفت: این آیه قبل از هجرت در مکّه نازل شده است. زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله به مدینه مهاجرت کرد و جنگ بر آنان واجب شد، این آیه منسوخ شد.

اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بی تابی کردند و خداوند این آیه را نازل کرد: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ» و آنان در مکه بودند، «كُفُّواْ أَيْدِيَكُمْ». چون آنان در مکّه از رسول الله خواستند به آنها اجازه جنگ بدهد، خداوند این آیه را نازل کرد: «كُفُّواْ أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ» و هنگامی که در مدینه، جنگ بر آنان واجب شد «وَقَالُواْ رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ». پس خداوند

1- [1] - إبراهيم/ 44.
2- [2] - تفسير عياشى، ج 1، ص 285، ح 196.
3- [3] - تفسير عياشى، ج 1، ص 285، ح 197.
4- [4] - تفسير عياشى، ج 1، ص 285، ح 198.
5- [5] - تفسير عياشى، ج 1، ص 285، ح 199.

فرمود: ای محمد! «قُلْ» «مَتَاع الدَّنْيَا قَلِيلٌ وَالآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى وَلاَ تُظْلَمُونَ فَتِيلاً» فتیل، نخ درون شکاف هسته خرماست.

سپس امام فرمود: «أَيْنَمَا تَكُونُواْ يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِی بُرُوجٍ مُّشَيَّدَهٍ» یعنی تاریکی های سه گانه ای که خداوند آنها را ذکر کرده است و آنها مشیمه، رحم و شکم هستند.(1)

«أَيْنَمَا تَكُونُواْ يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ ...وَ أَرْسَلْنَاکَ لِلنَّاسِ رَسُولاً وَ كَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا (79)»

«أَيْنَمَا تَكُونُواْ يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنتُمْ فِی بُرُوجٍ مُّشَيَّدَهٍ و إِن تُصِبْهُمْ حَسَنَهٌ يَقُولُواْ هَـذِهِ مِنْ عندِ اللّهِ وَ إِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَهٌ يَقُولُواْ هَـذِهِ مِنْ عندِکَ قُلْ كُلٌّ مِّنْ عندِ اللّهِ فَمَا لِهَـؤُلاء الْقَوْمِ لاَ يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا (78) مَّا أَصَابَکَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اللّهِ وَ مَا أَصَابَکَ مِن سَيِّئَهٍ فَمِن نَّفْسِکَ وَ أَرْسَلْنَاکَ لِلنَّاسِ رَسُولاً وَ كَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا (79)»

[هر کجا باشید شما را مرگ درمی یابد، هر چند در برجهای استوار باشید و اگر (پیشامد) خوبی به آنان برسد، می گویند: این از جانب خداست و چون صدمه ای به ایشان برسد، می گویند: این از طرف توست. بگو: همه از جانب خداست (آخر) این قوم را چه شده است که نمی خواهند سخنی را (درست) دریابند * هر چه از خوبیها به تو می رسد، از جانب خداست و آن چه از بدی به تو می رسد، از خود توست و تو را به پیامبری برای مردم فرستادیم و گواه بودن خدا بس است]

1) عیّاشی از صفوان بن یحیی، از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است: خداوند تعالی و تبارک فرمود: فرزند آدم! تو با مشیت من، همان هستی که می خواهی و می گویی، و با نیروی من، فریضه مرا به جای آوری، و با نعمت من بر معصیتم قدرت یافتی، هرگونه نیکی می یابی، از خداست و هرگونه بدی می بینی از خود توست.

زیرا در نیکی هایت من صاحب حق بیشتری هستم و تو به بدیهایت سزاوارتری و این بدان دلیل است که من در مورد آن چه انجام می دهم، مؤاخذه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 151.

نمی شوم، حال آن که مردم مورد سئوال قرار می گیرند.(1)

2) در روایت حسن بن علیّ وشاء از امام رضا علیه السلام نقل شده: و تو به بدیهایت سزاوارتری؛ تو با قدرتی که درونت قرار دادم، مرتکب گناهان شدی.(2)

3) علی بن ابراهیم گفت: مراد از کلام خداوند تعالی «وَإِن تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُواْ هَـذِهِ مِنْ عندِ اللّهِ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُواْ هَـذِهِ مِنْ عندِکَ قُلْ كُلٌّ مِّنْ عندِ اللّهِ» تمام نیکی ها و بدی هاست. سپس در باره آیه دیگر «مَّا أَصَابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّهِ وَمَا أَصَابَکَ مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَّفْسِکَ» گفت: پس این آیه بیانگر چیست و معنای دو آیه چه می باشد؟

پاسخ چنین است: معنای هر دو عبارت در کلام باقر علیه السلام و صادق علیه السلام می باشد که فرمودند: حسنات در قرآن به دو وجه می باشد و سیئات نیز این گونه است.

از جمله حسناتی که خداوند ذکر کرده، صحت، سلامتی، امنیت و گشایش روزی است و خداوند آنها را حسنات نامیده است.

«وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ» سیئه در این جا به معنای بیماری، ترس، گرسنگی و سختی است. «وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُواْ بِمُوسَى وَمَن مَّعهُ»(3) [و چون گزندی به آنان می رسید به موسی و همراهانش شگون بد می زدند] یعنی بد گمانی می کردند. وجه دوم حسنات، اعمال بندگان است و در کلام خداوند «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عشْرُ أَمْثَالِهَا»(4) [هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن (پاداش) خواهد داشت] آمده است و مانند آن بسیار است.

همچنین سیئات بر دو وجه است، از جمله: ترس، گرسنگی، سختی. مصداق آن را در آیه «وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُواْ بِمُوسَى وَمَن مَّعهُ» ذکر کردیم.

خداوند، عقوبات گناهان را نیز سیئات نامیده است. وجه دوم سیئات، اعمال بندگان است که به خاطر آنها مجازات می شوند. و این معنا در کلام خداوند آمده است: «وَمَن جَاء بِالسَّيِّئَهِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ»(5) [و هرکس بدی به میان آورد،

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 285، ح 200.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 275، ح 201.
3- [3] - اعراف/ 131.
4- [4] - انعام/ 160.
5- [5] - نمل/ 90.

به رو در آتش (دوزخ) سرنگون شوند] و آیه «مَّا أَصَابَکَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اللّهِ وَمَا أَصَابَکَ مِن سَیِّئَهٍ فَمِن نَّفْسِکَ» بدین معناست که نتیجه گناهانی که مرتکب می شوی و در دنیا و آخرت می بینی «فَمِن نَّفْسِک» از خود تو و از اعمال تو است، چون دزد انگشتانش قطع می شود و زنا کننده، تازیانه می خورد و سنگسار می شود و قاتل، کُشته می شود.

خداوند تعالی بیماری ها ترس و سختی و عقوبات گناهان را سیئات نامیده است و فرموده: «وَمَا أَصَابَکَ مِن سَیِّئَهٍ فَمِن نَّفْسِکَ» یعنی نتیجه اعمالت می باشد، و آیه «قُلْ کُلٌّ مِّنْ عندِ اللّهِ» به معنای صحت و عافیت و گشایش روزی است. و سیئاتی که مجازات گناهان است، از جانب خداست.(1)

در باره معنای این آیه از امام عسکری علیه السلام در تفسیر آیه «أَوْ کَصَیِّبٍ مِّنَ السَّمَاء فِیهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعدٌ وَبَرْقٌ»(2) [یا چون (کسانی که در معرض) رگباری از آسمان که در آن تاریکی ها و رعد و برقی است] حدیثی را ذکر کردیم.

«مَن یطِع الرَّسولَ فَقَد أطاع الله و مَن...وَ تَوَکَّلْ علَی اللّهِ وَ کَفَی بِاللّهِ وَکِیلاً (81)

«مَن یطِعِ الرَّسولَ فَقَد أطاع الله و مَن تَوَلّی فَمَا أرسَلنَاک علَیهم حَفیظَا (80) وَ یَقُولُونَ طَاعهٌ فَإِذَا بَرَزُواْ مِنْ عندِکَ بَیَّتَ طَآئِفَهٌ مِّنْهُمْ غَیْرَ الَّذِی تَقُولُ و اللّهُ یَکْتُبُ مَا یُبَیِّتُونَ فَأَعرِضْ عنْهُمْ وَ تَوَکَّلْ علَی اللّهِ وَ کَفَی بِاللّهِ وَکِیلاً (81)

[هر کس از پیامبر فرمان برد در حقیت از خداوند فرمان برده است و هر کس رویگردان شود، ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده ایم * و می گویند: فرمانبرداریم، ولی چون از نزد تو بیرون می روند، جمعی از آنان، شبانه جز آن چه تو می گویی، تدبیر می کنند و خدا آن چه را که شبانه در سر می پرورند، می نگارد. پس از ایشان روی برتاب و بر خدا توکل کن و خدا بس کارساز است]

1) محمد بن یعقوب از علیّ بن ابراهیم، از پدرش و عبدالله بن صّلت، و همگی از حمّاد بن عیسی، از حریز بن عبدالله، از زراره نقل کرده اند که امام باقر علیه السلام فرمود: شرف و رفعت و کلید هر کار و راه ورود به

امور و رضایت رحمان، اطاعت امام پس از شناخت اوست؛ خداوند عز و جل می فرماید: «مَّنْ یُطِعِ الرَّسُولَ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 151.
2- [2] - بقره/ 19.

فَقَدْ أَطَاع اللّهَ وَمَن تَوَلَّی فَمَا أَرْسَلْنَاکَ علَیْهِمْ حَفِیظاً» اگر شخصی شب را شب زنده داری کند و و روز را روزه بگیرد و تمامی اموالش را صدقه دهد و در تمامی عمرش به حج رود، در حالی که ولی الله را نشناسد تا او را یاری کند و تمامی اعمالش را با راهنمایی او انجام دهد، نزد خداوند عز و جل، حق پاداش و ثوابی ندارد و از اهل ایمان نیست، سپس فرمود: نیکوکاران این گروه را خداوند به فضل رحمتش وارد بهشت می کند.(1)

2) عیاشی از زُراره، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که: شرف و رفعت و کلید هر کار و باب انبیا و رضایت رحمان، اطاعت امام پس از شناخت اوست. سپس فرمود: خداوند می فرماید: «مَّنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاع اللّهَ» تا «حَفِیظاً» اگر شخصی شب را شب زنده داری کند و روز را روزه بگیرد و تمامی اموالش را صدقه دهد و در تمامی عمرش به حج رود در حالی که ولی الله را نشناسد تا او را یاری کند و تمامی اعمالش با ولایت او انجام شود، نزد خداوند عز و جل، حق پاداش و ثوابی ندارد و از اهل ایمان نیست، سپس فرمود: نیکوکاران این گروه را خداوند به فضل و رحمتش وارد بهشت می کند.(2)

3) عیّاشی از ابو اسحاق نحوی نقل کرد: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند نبی اش صلی الله علیه و آله را بر محبت خود تربیت کرد و فرمود: «وَإِنَّکَ لَعلی خُلُقٍ عظِیمٍ»(3) [و راستی که تو را خویی والاست] امام صادق علیه السلام فرمود: سپس امر را به او سپرد و فرمود: «وَمَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عنْهُ فَانتَهُوا»(4) [و آن چه را فرستاده (او) به شما داد، آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت، باز ایستید] و فرمود: «مَّنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاع اللّهَ» و همانا رسول الله صلی الله علیه و آله، امر را به علی علیه السلام سپرد و او را امین خویش قرار داد و شما پذیرفتید؛ اما مردم انکار کردند. به خدا سوگند، قطعاً دوستدار شماییم، اگر با کلام ما، سخن بگویید و با سکوتمان خاموش بمانید و ما واسطه میان شما و خداییم، و خداوند برای هیچ کس در تخلف از دستورمان خیری قرار

1- [1] - کافی، ج 2، ص 16، ح 5.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 285، ح 202.
3- [3] - قلم/ 4.

4- [4] - حشر/ 7.

نداد.(1)

4) و علی بن ابراهیم گفت: این آیه در مورد منافقین سخن می گوید: «وَیَقُولُونَ طَاعهٌ فَإِذَا بَرَزُواْ مِنْ عندِکَ بَیَّتَ طَآئِفَهٌ مِّنْهُمْ غَیْرَ الَّذِی تَقُولُ وَاللّهُ یَکْتُبُ مَا یُبَیِّتُونَ» یعنی آن را تغییر می دهند.(2)

5) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از سلیمان جعفری نقل کرده: شنیدم امام موسی کاظم علیه السلام در باره آیه «إِذْ یُبَیِّتُونَ مَا لاَ یَرْضَی مِنَ الْقَوْلِ»(3) [و سخنانی می گویند که وی (بدان) خشنود نیست] فرمود: یعنی فلانی و فلانی و ابوعبیده بن جرّاح. «فَأَعرِضْ عنْهُمْ وَتَوَکَّلْ علَی اللّهِ وَکَفَی بِاللّهِ وَکِیلاً»(4)

«أَفَلاَ یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ کَانَ مِنْ عندِ غَیْرِ اللّهِ لَوَجَدُواْ فِیهِ اخْتِلاَفًا کَثِیرًا (82)»

[آیا در (معانی) قرآن نمی اندیشند؛ اگر از جانب غیر خدا بود، قطعا در آن اختلاف بسیاری می یافتند]

1) در احتجاج طبرسی حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند می فرماید: «مَّا فَرَّطْنَا فِی الکِتَابِ مِن شَیْءٍ»(5) [ما هیچ چیزی را در کتاب (لوح محفوظ) فروگذار نکرده ایم] و در آن همه چیز بیان شده است. و فرمود: برخی آیات قرآن، برخی دیگر را تصدیق می کنند و هیچ اختلافی در میان آیاتش وجود ندارد.

و خداوند فرموده است:«وَلَوْ کَانَ مِنْ عندِ غَیْرِ اللّهِ لَوَجَدُواْ فِیهِ اخْتِلاَفًا کَثِیرًا» و یقیناً ظاهر قرآن زیبا است و باطنش عمیق؛ شگفتی هایش پایانی ندارد و عجایب آن تمام ناشدنی است و تنها به وسیله آن، گمراهی ها از بین می رود.(6)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 286، ح 203.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 153.
3- [3] - نساء/ 108.
4- [4] - کافی، ج 8، ص 334، ح 525.
5- [5] - انعام/ 38.

6- [6] - احتجاج، ص 262؛ نهج البلاغه، ص 61 خطبه 17.

«وَإِذَا جَاءهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعواْ بِهِ»

[و چون خبری (حاکی) از ایمنی یا وحشت به آنان برسد، انتشارش دهند].

1) محمد بن یعقوب از تعدادی یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از محمد بن عجلان روایت کرد: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل در این آیه، اقوامی را به سبب افشا کردن، سرزنش کرد(1) «وَإِذَا جَاءهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعواْ بِهِ» شما را از افشا سازی برحذر می دارم.(2)

2) سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی و علیّ بن اسماعیل ابن عیسی و محمد بن حسین بن ابوخطّاب، از عث_مان بن عیسی کلابی، از مح_مد بن عجلان روایت کرد: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی، قومی را به سبب افشا سازی سرزنش کرده و فرمود: «وَإِذَا جَاءهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعواْ بِهِ». شما را از افشا سازی بر حذر می دارم.(3)

3) عیّاشی از محمد بن عجلان نقل کرد: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند اقوامی را به سبب افشا سازی سرزنش کرده و فرمود «وَإِذَا جَاءهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعواْ بِهِ». شما را از افشا سازی بر حذر می دارم.(4)

4) احمد بن محمد بن خالد برقی از عث_مان بن عیسی، از محمد بن عجلان نقل کرد: ابا عبدالله علیه السلام فرمود: خداوند اقوامی را به سبب افشا سازی سرزنش کرد و فرمود: «وَإِذَا جَاءهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعواْ بِهِ». شما را از افشا سازی بر حذر می دارم.(5)

«وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُوْلِى الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ»

[و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعا از میان آنان کسانیاند که (میتوانند درست و نادرست) آن را دریابند]

1- [1] - أذعت الأمر و أذعت به، و أذعت السرّ إذاعةً: یعنی آن را افشا و آشکار کرده ای. أذاع بالشیء، آن را برد. «لسان العرب، ماده ذیع».
2- [2] - کافی، ج 2، ص 274، ح 1.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 103.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 286، ح 204.
5- [5] - محاسن، ص 256، ح 293.

1) علی بن ابراهیم در باره آیه «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَإِلَی أُوْلِی الأَمْرِ مِنْهُمْ» گفت: منظور، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است.(1)

2) محمد بن یعقوب از محمد بن حسن و غیره، از سهل، از محمد بن عیسی و محمد بن یحیی و محمد بن حسین، همگی از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبدالکریم بن عمرو، از عبدالحمید بن ابی دیلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند عز و جل فرمود: «أَطِیعواْ اللّهَ وَأَطِیعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ»(2) [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید] و فرمود:«وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَإِلَی أُوْلِی الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ» و این امر را، یعنی امر مربوط به مردم را به اولی الامر یعنی کسانی که دستور به اطاعت و اجابتشان داده، ارجاع داده است.(3)

3) عیَاشی از عبدالله بن عجلان، از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَإِلَی أُوْلِی الأَمْرِ مِنْهُمْ» فرمود: مقصود، ائمه علیهم السلام هستند.(4)

4) عیاشی از عبدالله بن جندب، روایت کرد که امام رضا علیه السلام برای من چنین نگاشت: رحمت خداوند بر تو! این قوم را ذکر کردی و چنین وصفشان کردی که در گذشته برادران شما بودند و میان شما و آنان اختلاف پدید آمد و نسبت به شما عداوت ورزیدند و از شما دوری جستند و به زندگی پدرم که درود و رحمت خدا بر او باد، دروغ بستند؛

در پایان این نوشته، آورده است: شیطان برای این قوم، فرصت را فراهم کرد و آنان را با شبهات فریب داد و امر دینشان را بر آنان مشتبه گرداند و زمانی چنین شد که دروغشان آشکار گردید و با یکدیگر متحد شدند و به عالم خویش دروغ گفتند و خواستند به واسطه خودشان هدایت شوند و گفتند: برای چه و چه کسی و چگونه؟ در نتیجه از همان جایی که احتیاط می کردند، هلاک شدند و آن به سبب اعمالشان بود.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 153.
2- [2] - نساء/ 59.

3- [3] - کافی، ج 1، ص 234، ح 3.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 286، ح 205.

«وَمَا رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِّلْعبِیدِ»(1) [و پروردگار تو به بندگان (خود) ستمکار نیست] این امر مسئولیت آنان نبود. بر آنان واجب و فرض بود که در هنگام تحیّر در مورد چنین مسائلی که به آن علم نداشتند، آن امور را به عالمان این موضوع ارجاع دهند، زیرا خداوند در قرآن حکیم می فرماید: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَإِلَی أُوْلِی الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ» یعنی آل محمد علیهم السلام و آنان کسانی اند که در قرآن استنباط می کنند و حلال و حرام را می شناسند و حجت خداوند بر خلقش هستند.(2)

5) شیخ مفید در اختصاص از اسحق بن عمّار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: علی بن ابی طالب علیه السلام و ما ائمه علیهم السلام بعد از او در میان این امت، همچون موسی و عالمی هستیم که موسی علیه السلام او را دیدار کرد و با او سخن گفت و از او اجازه همراهی خواست و بدین شکل، خداوند داستان آن دو را در کتابش برای پیامبر صلی الله علیه و آله بیان کرده است؛ آن جا که خداوند به موسی علیه السلام فرمود: «إِنِّی اصْطَفَیْتُکَ علَی النَّاسِ بِرِسَالاَتِی وَبِکَلاَمِی فَخُذْ مَا آتَیْتُکَ وَکُن مِّنَ الشَّاکِرِینَ»(3) [تو را با رسالت ها و با سخن گفتنم (با تو) بر مردم (روزگار) برگزیدم، پس آن چه را به تو دادم بگیر و از سپاسگزاران باش] سپس فرمود: «وَکَتَبْنَا لَهُ فِی الأَلْوَاحِ مِن کُلِّ شَیْءٍ مَّوْعظَةً وَتَفْصِیلاً لِّکُلِّ شَیْءٍ»(4) [و در الواح (تورات) برای او در هر موردی، پندی و برای هر چیزی، تفصیلی نگاشتیم] و آن عالم، علمی داشت که در الواح برای موسی نگاشته نشده بود.

موسی گمان می کرد تمامی مسائلی که در نبوتش به آن نیاز دارد و تمامی علم مورد نیاز، در الواح برای او نگاشته شده است. همان گونه که مدّعی های علم و فقه چنین گمان می کنند؛ آنان تصور می کنند تمامی فقه و علم مورد نیاز این امت در دین را دارا هستند و این علم را از رسول الله صلی الله علیه و آله آموخته اند و حفظ کرده اند. حال آن که به تمام آن چه رسول الله عالم بود، علم ندارند و از علم او اطلاعی ندارند و او را نمی شناسند. هر گاه از حلال و حرام و احکام از آنان سئوال می شود، اگر از رسول الله صلی الله علیه و آله چیزی در آن باره، روایت نشده باشد،

1- [1] - فصلت/ 46.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 286، ح 206.

3- [3] - اعراف/ 144.
4- [4] - اعراف/ 145.

از این که مردم آنان را به جهل نسبت دهند، شرم دارند و اکراه دارند از این که نتوانند سئوالی را جواب دهند. این چنین است که مردم، علم را از غیر معدنش طلب می کنند.

آنان نیز نظر و قیاس خود را در دین خدا وارد می کنند و کلام رسول الله صلی الله علیه و آله را رها می کنند و می خواهند با بدعت، کار خدا را انجام دهند؛ حال آن که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هر گونه بدعتی گمراهی است.

اگر از آنان در مورد مسئله ای در دین خدا سئوال شود و از رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد آن روایتی وجود نداشته باشد، آن را به خدا و رسولش و اولی الامر ارجاع می دهند، کسانی که علم را از آل محمد علیهم السلام آموخته اند، پاسخ آن را می دانستند.

آن چیزی که آنان را از جستجوی علم در نزد ما باز می دارد، دشمنی و حسد ورزیدن نسبت به ماست.

نه، به خدا سوگند که موسی نسبت به آن عالم، حسد نورزید. موسی علیه السلام پیامبری است که به او وحی می شد و بدین سبب او را دید و خواستار کلام با او شد و از علم او آگاه شد، بلکه نزد او به علمش اقرار کرد و نسبت به او حسد نورزید، آن گونه که این امت پس از رسول الله نسبت به علم ما و میراث ما از رسول الله صلی الله علیه و آله حسادت ورزیدند و به دانش ما رغبت نداشتند؛ آن چنان که موسی به آن عالم علاقمند شد و از او اجاره همراهی خواست تا از او علم بیاموزد و او را ارشاد کند. هنگامی که از او اجازه همراهی خواست، آن عالم دانست که موسی نمی تواند با او همراه شود و نمی داند که او چنان علمی دارد و با او صبر پیشه نمی کند.

در آن هنگام؛ عالم به او گفت «إِنَّکَ لَن تَسْتَطِیع مَعیَ صَبْرًا»(1) [گفت: تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی] موسی به او گفت: چرا صبر نداشته باشم؟ عالم به او گفت: «وَکَیْفَ تَصْبِرُ علَی مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا»(2) [و چگونه می توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری، صبر کنی] موسی با فروتنی و مهربانی از او طلب کرد تا

1- [1] - کهف/ 67.
2- [2] - کهف/ 68.

او را بپذیرد: «سَتَجِدُنِی إِن شَاء اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعصِی لَکَ أَمْرًا»(1) [ان شاء الله مرا شکیبا خواهی یافت و در هیچ کاری تو را نافرمانی نخواهم کرد] اما عالم می دانست که موسی صبر نمی کند.

ای اسحاق! به خدا سوگند، امروز، حالت قاضیان و فقها و یاران اینان نیز چنین است، به خدا سوگند، از علم ما آگاهی ندارند و آن را نمی پذیرند و تحمل نمی کنند و از آن بهره نمی جویند و همان طور که موسی علیه السلام بر علم آن عالم در حین همراهی او صبر نکرد، اینان نیز صبر نمی کنند.

موسی دانست که او چگونه علمی دارد. اعمال عالم برای موسی ناخوشایند بود؛ اما خداوند از آن راضی بود و تنها، همان حق بود. علم ما نیز در میان جاهلان، ناپسند است و از آن بهره نمی جویند، در حالی که در نظر خداوند، حق است.(2)

« وَ لَوْلاَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاَتَّبَعتُمُ الشَّیْطَانَ إِلاَّ قَلِیلاً (83)»

[و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود، مسلما جز (شمار) اندکی از شیطان پیروی می کردید]

1) عیاشی: از زُراره، از امام باقر علیه السلام و حُمران از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَلَوْلاَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ» نقل کردند: که ایشان فرمودند: فضل خداوند، رسولش است و رحمتش، ولایت ائمه علیهم السلام.(3)

2) محمد بن فضیل از امام موسی بن جعفر علیه السلام در باره آیه «وَلَوْلاَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ» نقل کرد: فضل، رسوله الله صلی الله علیه و آله و رحمتش، امیر المؤمنین علیه السلام است.(4)

3) محمد بن فضیل از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرد: رحمت، رسول الله صلی الله علیه و آله هست و فضل علی بن ابی طالب علیه السلام .(5)

4) ابن مُسکان از فردی، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَلَوْلاَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ لاَتَّبَعتُمُ الشَّیْطَانَ إِلاَّ قَلِیلاً» نقل کرد: تو از نظر قدریه می پرسی،

1- [1] - کهف/ 69.
2- [2] - اختصاص، ص 258.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 287، ح 207.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 287، ح 208.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 287، ح 209.

که آن دین من و پدرانم نیست و هیچ یک از اهل بیتم از آن سخن نمی گوید.(1)

«فَقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّهِ لاَ تُکَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَکَ...الَّذِینَ کَفَرُواْ وَ اللّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَ أَشَدُّ تَنکِیلاً (84)»

«فَقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّهِ لاَ تُکَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَکَ وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ عسَی اللّهُ أَن یَکُفَّ بَأْسَ الَّذِینَ کَفَرُواْ وَ اللّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَ أَشَدُّ تَنکِیلاً (84)»

[پس در راه خدا پیکار کن؛ جز عهده دار شخص خود نیستی، ولی مؤمنان را (به مبارزه) برانگیز؛ باشد که خداوند آسیب کسانی را که کفر ورزیده اند، (از آنان) باز دارد و خداست که قدرتش بیشتر و کیفرش سخت تر است]

1) محمد بن یعقوب با سند خود از علی بن حدید، از مُرازم نقل کرد: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند کار سختی بر عهده رسول خدا صلی الله علیه و آله نهاد که بر عهده احدی از خلقش ننهاد؛ به او این مسئولیت را داد که حتی اگر گروهی را نیافت که در جنگ او را یاری کنند، خود به تنهایی با تمامی مردم بجنگد، و حال آن که خداوند به احدی از خلقش نه قبل از آن و نه بعد از آن چنین مسئولیتی نداد.

سپس این آیه را تلاوت کرد «فَقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّهِ لاَ تُکَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَکَ» سپس فرمود: خداوند به ایشان اجازه داد تا آن چه را برای خود قرار داده بود، از آن خود کند و فرمود: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فلَهُ عشْرُ أَمْثَالِهَا»(2) [هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن (پاداش) خواهد داشت] و صلوات رسول الله را معادل ده حسنه قرار داد.(3)

2) عیّاشی از سلیمان بن خالد روایت کرد: به امام صادق علیه السلام گفتم: مردم در باره علی علیه السلام می گویند: اگر او حقّ داشت، چه چیز مانع از آن شد که حقش را نگیرد؟ فرمود: خداوند تنها به یک نفر چنین مسؤلیتی داد و او رسول الله صلی الله علیه و آله بود. «فَقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّهِ لاَ تُکَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَکَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ» و این امر تنها در مورد رسول الله می باشد و در مورد دیگران خداوند فرمود: «إِلاَّ مُتَحَرِّفاً لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلَی فِئَهٍ»(4) [مگر آن که (هدفش) کناره گیری برای نبردی (مجدد) یا پیوستن به جمعی (دیگر از همرزمانش) باشد] و در آن زمان

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 287، ح 210.
2- [2] - انعام/ 160.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 274، ح 414.
4- [4] - انفال/ 16.

گروهی نبود که او را در این امر یاری کند.(1)

3) عیّاشی از زید شحّام، از جعفر بن محمد علیه السلام نقل کرد: هرگز چنین نبود که از رسول الله طلب کمک شود و او بگوید نه؛ اگر چیزی داشت، می بخشید و اگر چیزی نداشت می فرمود: ان شاء الله می یابی، و هرگز با بدی پاسخ نداد. از زمانی که آیه «فَقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّهِ لاَ تُکَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَکَ» بر او نازل شد، با هر لشکری روبرو می شد، فرماندهی را خود بر عهده می گرفت. (2)

4) ابان از امام صادق علیه السلام روایت کرد: هنگامی که آیه «لاَ تُکَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَکَ» بر رسول الله نازل شد، شجاع ترین مردم کسی بود که به رسول الله صلی الله علیه و آله پناه می برد (حتی شجاع ترین مردم به حضرت پناه می بردند).(3)-(4)

5) عیّاشی از ثمالی، از عیص از امام صادق علیه السلام روایت کرد: رسول الله صلی الله علیه و آله مکلف به چیزی شد که احدی به آن مکلف نشد و آن این که به تنهایی در راه خدا بجنگد، و خداوند فرمود:«حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ علَی الْقِتَالِ»(5) [ای پیامبر! مؤمنان را به جهاد برانگیز] امام صادق علیه السلام فرمود: شما تنها رنج امر آسانی را باید متحمل شوید و آن ذکر خداست.(6)

6) عیاشی از ابراهیم بن مهزم، از پدرش، از شخصی، از امام صادق علیه السلام روایت کرد: هر کس در وجود خود سگی دارد که به دنبال شر است، از آن دوری کنید تا خداوند شما را از شر دیگران کفایت کند؛ خداوند می فرماید: «وَاللّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنکِیلاً» مرتکب شر و بدی نشوید.(7)

«مَّن یَشْفَع شَفَاعةً حَسَنَةً یَکُن لَّهُ...وَکَانَ اللّهُ علَی کُلِّ شَیْءٍ مُّقِیتًا (85)»

«مَّن یَشْفَع شَفَاعةً حَسَنَةً یَکُن لَّهُ نَصِیبٌ مِّنْهَا وَمَن یَشْفَع شَفَاعةً سَیِّئَةً یَکُن لَّهُ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 288، ح 211.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 288، ح 212.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 288، ح 213.
4- [4] - از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شد که فرمود، به هنگام شدّت یافتن سختی به رسول الله صلی الله علیه و آله پناه می بردیم و در آن زمان، هیچ کس نزدیک تر از او به دشمن نبود. «بحار الانوار، ح 16 ص 340».
5- [5] - انفال/ 65.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 288، ح 214.
7- [7] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 288، ح 215.

كِفْلٌ مِّنْهَا وَكَانَ اللّهُ علَى كُلِّ شَىْءٍ مُّقِيتًا (85)»

[هر کس شفاعت پسندیده کند، برای وی از آن نصیبی خواهد بود و هر کس شفاعت ناپسندیده ای کند، برای او از آن (نیز) سهمی خواهد بود و خدا همواره به هر چیزی تواناست]

1) علی بن ابراهیم گفت: کفیل آن کس که ظلم می کند، صاحب شفاعت است. «وَكَانَ اللّهُ علَى كُلِّ شَىْءٍ مُّقِيتًا».

2) علی بن ابراهیم: یعنی مقتدر است.

«وَ إِذَا حُيِّيْتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّواْ بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللّهَ كَانَ علَى كُلِّ شَىْءٍ حَسِيبًا (86)»

[و چون به شما درود گفته شد، شما به (صورتی) بهتر از آن درود گویید یا همان را (در پاسخ) برگردانید که خدا همواره به هر چیزی حسابرس است]

1) علی بن ابراهیم گفت: سلام و دیگر نیکی ها.

2) طبرسی گفت: علیّ بن ابراهیم در تفسیرش از امام باقر علیه السلام و صادق علیه السلام نقل کرده: مراد از تحیّه در این آیه، سلام و دیگر نیکی هاست.

3) ابن بابویه از امام صادق علیه السلام روایت کرد: پدرم از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرد: هر گاه یکی در میان شما عطسه کرد، برای او دعا کنید. بگویید، «رَحِمَكُمُ الله» و او می گوید: «يَغفر الله لكم و يَرحمكم». خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «وَإِذَا حُيِّيْتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّواْ بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا».(1)

4) محمد بن یعقوب از علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سّکونیّ از امام صادق علیه السلام روایت کرد: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: سلام، داوطلبانه است و جواب دادن واجب است.(2)

5) و از محمد بن یعقوب با همین استناد روایت شده: هر کس قبل از سلام، کلام را آغاز کرد پاسخش را ندهید. (3) و فرمود: قبل از کلام با سلام آغاز

1- [1] - خصال، ص 633.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 471، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 471، ح 2.

کنید، و هر کس قبل از سلام، کلام را آغاز کرد، پاسخش را ندهید.

6) محمد بن یعقوب از چند تن از راویان از احمد بن محمد، از ابن فضّال از معاویه بن وهب روایت کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل می فرماید: بخیل کسی است که از سلام کردن بخل بورزد.(1)

7) و همچنین محمد بن یعقوب از چند تن از راویان، از سهل بن زیاد، از جعفر بن زیاد، از جعفر بن محمّد اشعریّ، از ابن قداح روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: اگر یکی از شما سلام کرد با صدای بلند سلام کند و نگوید: سلام کردم و جواب سلامم را ندادند و شاید او سلام کرده باشد، اما با صدای بلند نگفته که دیگران بشوند و اگر یکی از شما جواب سلام را داد، با صدای بلند بدهد که سلام دهنده نگوید: سلام کردم و جواب سلامم را ندادند. سپس به نقل از امام علی علیه السلام فرمود: خشمگین نشوید و دیگران را خشمگین نکنید؛ بلند سلام کنید و سخن نیکو بگویید و شب هنگام که مردم خوابند، نماز بخوانید که در این صورت با درود و سلام وارد بهشت می شوید، سپس آیه: «السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ» [سلامت (بخش و) مؤمن (به حقیقت حقه خود که) نگهبان عزیز جبار (و) متکبر (است) پاک است خدا از آن چه (با او) شریک می گردانند] را برایشان تلاوت کرد.(2)_(3)

8) هم او از چند تن از راویان، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل از ابی عبیده حذّاء روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام از کنار قومی می گذشت و به آنان سلام کرد. در جواب گفتند: علیک السلام و رحمه الله و برکاته و مغفرته و رضوانه (سلام و رحمت خدا و برکات و مغفرت و خشنودی اش بر تو باد). امیرالمؤمنین علیه السلام به آنان فرمود: بیش از آن چه ملائکه به پدرمان ابراهیم گفتند به ما نگویید، آنها به ابراهیم گفتند: «رَحْمَه اللّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ»(4) [رحمت خدا و برکات او بر شما اهل بیت باد].

9) هم او از چند تن از راویان از احمد بن محمد بن خالد، از علی ابن حکم، از ابان از حسن بن منذر روایت کرد که از امام صادق علیه السلام شنیدم که

1- [1] - کافی، ج 2، ص 471، ح 6.
2- [2] - حشر/ 23.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 471، ح 7.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 472، ح 13.

می فرماید: هر کس «السلام علیکم» بگوید، ده حسنه دارد و هر کس السلام علیکم و رحمه الله بگوید، برای او بیست حسنه و هر کس السلام علیکم و رحمه الله و برکاته بگوید، برای او سی حسنه نوشته می شود.(1)

10) هم او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صالح بن سّندی، از جعفر بن بشیر، از منصور بن حازم روایت کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: سه فردی که به عنوان جمع به آنها پاسخ داده می شود، هر چند یک نفر باشد، عبارتند از: 1. به هنگام عطسه زدن، هر چند که یک نفر باشد به او گفته می شود یرحمکم الله 2. هر کس که به دیگری سلام می گوید: السلام علیکم 3. هر فردی که برای فرد دیگر دعا می کند، هر چند که تنها یک نفر باشد؛ می گوید: عافاکم الله [خدا بلا و بدی را از تو دور کند] هر چند یک نفر باشد، به هر حال کس دیگری با او هست.(2)

11) ایشان از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید،(3) از قاسم بن سلیمان، از جراح مدائنی روایت کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: کوچکتر به بزرگتر سلام کند و عابر به نشسته و گروه کمتر به گروه بیشتر.(4)

12) ایشان از علی بن ابراهیم، از صالح بن سّندی، از جعفر بن بشیر، از عنبسه بن مصعب روایت کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: گروه کمتر در سلام بر گروه بیشتر پیش دستی کنند و سواره بر پیاده و آنان که سوار قاطر هستند، بر کسانی که سوار بر الاغ هستند و آنان که سوار اسب اند بر کسانی که سوار قاطراند، سلام کنند.(5)

13) ایشان از چند تن از راویان، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از ابن بکیر، از یکی از یارانش روایت کرد که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: سواره به پیاده سلام کند و پیاده به نشسته و اگر گروهی به گروهی دیگر برخورد کرد، گروه کمتر به گروه بیشتر سلام کند و اگر فردی جماعتی را دید، به

1- [1] - کافی، ج 2، ص 471، ح 9.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 472، ح 10.

3- [3] - نگاه کن به الفهرست، ص 171 ت. 75، و معجم رجال حدیث ج 19، ص 151.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 472، ح 1.
5- [5] - کافی، ج 2، ص 472، ح 2.

آنان سلام کند.(1)

14) ایشان از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از جمیل روایت کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: اگر جماعتی در مجلسی نشسته باشند، پس جماعتی دیگر وارد شوند، گروه آخر که وارد مسجد شدند باید به آن جماعت در مجلس سلام کنند.(2)

15) ایشان از چند تن از روایان از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از ابن بکیر از یکی از یارانش روایت کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: اگر جماعتی به قومی گذر کرد، کافی است که یکی از آن جماعت سلام کند و اگر گروهی به آن قوم سلام کنند، کافی است که یکی جواب سلام را بدهد.(3)

16) ایشان از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عبدالرحمن بن حجّاج روایت کرد: اگر یک فرد از گروه سلام کند، دیگر نیازی به سلام کردن بقیه گروه نیست.(4)

و ایشان از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن یحیی، از غیاث بن ابراهیم مانند عبارت فوق را روایت کرد که: اگر یک فرد از گروه، سلام کند، دیگر نیازی به سلام کردن بقیه گروه نیست.(5)

17) هم او از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علی بن رئاب روایت کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: مصافحه «دست دادن» کامل ترین گونه تحیت برای فرد مقیم است و معانقه «در آغوش گرفتن» کامل ترین گونه سلام و تحیت برای مسافر است.(6)

18) ایشان از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی روایت کرد که امام صادق علیه السلام به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: زشت و ناپسند است برای کسی که بگوید: حیّاک الله «خدا به تو درود و سلام فرستد» سپس سکوت کند و منتظر جواب سلام باشد.(7)

1- [1] - کافی، ج 2، ص 473، ح 3.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 473، ح 5.

3- [3] - کافی، ج 2، ص 473، ح 1.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 473، ح 2.
5- [5] - کافی، ج 2، ص 473، ح 3.
6- [6] - کافی، ج 2، ص 472، ح 14.
7- [7] - کافی، ج 2، ص 472، ح 15.

19) ایشان از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعه روایت کرد که از امام صادق علیه السلام در باره فردی که در نماز است و به او سلام می شود پرسیدم، حضرت فرمود: بگوید سلام علیکم و نگوید علیکم السلام. چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله به نماز ایستاده بودند و در جواب (سلام علیکم) گفتند.(1)

20) شیخ طوسی در کتاب تهذیب با سند خود از سعد بن عبدالله، از محمد بن عبدالحمید، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از علی بن نعمان، از منصور بن حازم روایت کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: اگر فردی به تو سلام کرد و تو در نماز بودی، آرام جوابش را بده.(2)

21) شیخ طوسی همچنین با سند خود از سعد، از احمد بن حسن(3)، از عمر بن سعید، از مصدق بن صدقه، از عمار ساباطی روایت کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: از او در باره سلام به نماز گذار پرسیدم، ایشان فرمود: اگر فرد مسلمانی به تو سلام کرد و تو در نماز بودی، در قلبت (پیش خودت) جوابش را بده و صدایت را بلند نکن.(4)

22) شیخ با سند خود از احمد بن محمد، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از محمد بن مسلم روایت کرد: امام باقر علیه السلام در حال نماز بود که من داخل شدم گفتم: السلام علیک در جواب فرمود: «السلام علیک...» و گفتم حالت چطور است؟ پاسخی ندادند. هنگامی که از نماز فارغ شدند، گفتم: آیا وقتی فرد در حال گذاردن نماز است به سلام پاسخ می دهد؟ فرمود: بله، همان گونه که به وی سلام شد.

23) عبدالله بن جعفر حمیری با سند خود روایت کرد که جعفر بن محمد صادق علیه السلام فرمود: از پدرم شنیدم که گفت: اگر وارد مسجد شدی و مردم به نماز ایستاده بودند، سلام نکن و به رسول الله صلی الله علیه و آله درود بفرست و به نماز بایست و اگر گروهی نشسته و با هم صحبت می کنند، و تو وارد شدی به آنان

1- [1] - کافی، ج 3، ص 366، ح 1.
2- [2] - تهذیب، ج 2، ص 332 ، ح 1366.

3- [3] - او احمد بن حسن بن علی بن فضال است که از عمرو بن سعید روایت کرد. نگاه کن به جامع رواه ج 1 ص 621 و مجمع رجال، ج 7 ص 267.

4- [4] - تهذیب، ج 2، ص 329 ، ح 1349.

سلام کن.(1)

24) ابن بابویه از محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی قاسم، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه روایت کرد که امام جعفر علیه السلام به نقل از پدرش در حدیثی فرمود: به یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان و به سفره ای که در آن شراب نوشیده می شود و به بازی کنان شطرنج و نرد (قمار بازان) و مرد مخنث (خواجه) و شاعری که به زنان پاک دامن افترا می بندد، سلام نکنید؛ همچنین به نماز گذار سلام نکنید، چرا که اولاً نماز گذار نمی تواند جواب سلام را بدهد و ثانیاً سلام کردن برای فرد مسلمان مستحب و جواب سلام واجب است و همچنین به ربا خوار و فردی که برای دستشویی نشسته و مردی که در حمام است و فاسقی که فسق و فجور خود را آشکار می کند، نیز سلام نکنید.(2)

«فَمَا لَکُمْ فِی الْمُنَافِقِینَ فِئَتَیْنِ وَ اللّهُ...السَّلَمَ فَمَا جَعلَ اللّهُ لَکُمْ علَیْهِمْ سَبِیلاً (90)»

«فَمَا لَکُمْ فِی الْمُنَافِقِینَ فِئَتَیْنِ وَ اللّهُ أَرْکَسَهُم بِمَا کَسَبُواْ أَتُرِیدُونَ أَن تَهْدُواْ مَنْ أَضَلَّ اللّهُ وَمَن یُضْلِلِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِیلاً (88) وَدُّواْ لَوْ تَکْفُرُونَ کَمَا کَفَرُواْ فَتَکُونُونَ سَوَاء فَلاَ تَتَّخِذُواْ مِنْهُمْ أَوْلِیَاء حَتَّىَ یُهَاجِرُواْ فِی سَبِیلِ اللّهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَیْثُ وَجَدتَّمُوهُمْ وَ لاَ تَتَّخِذُواْ مِنْهُمْ وَلِیًّا وَ لاَ نَصِیرًا (89) إِلاَّ الَّذِینَ یَصِلُونَ إِلَىَ قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُم مِّیثَاقٌ أَوْ جَآؤُوکُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَن یُقَاتِلُونَکُمْ أَوْ یُقَاتِلُواْ قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شَاء اللّهُ لَسَلَّطَهُمْ علَیْکُمْ فَلَقَاتَلُوکُمْ فَإِنِ اعتَزَلُوکُمْ فَلَمْ یُقَاتِلُوکُمْ وَ أَلْقَوْاْ إِلَیْکُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعلَ اللّهُ لَکُمْ علَیْهِمْ سَبِیلاً (90)»

[شما را چه شده است که در باره منافقان دو دسته شده اید با این که خدا آنان را به (سزای) آن چه انجام داده اند، سرنگون کرده است؟ آیا می خواهید کسی را که خدا در گمراهی اش وانهاده است به راه آورید و حال آن که هر که را خدا در گمراهی اش وانهد، هرگز راهی برای (هدایت) او نخواهی یافت؟ * همان گونه که خودشان کافر شده اند، آرزو دارند (که شما نیز) کافر شوید تا با هم برابر باشید.

1- [1] - خصال، ص 484، ح 57.
2- [2] - خصال، ص 484، ح 57.

پس زنهار از میان ایشان برای خود دوستانی اختیار مکنید تا آن که در راه خدا هجرت کنند، پس اگر روی برتافتند هر کجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان و از ایشان یار و یاوری برای خود مگیرید * مگر کسانی که با گروهی که میان شما و میان آنان پیمانی است، پیوند داشته باشند یا نزد شما بیایند، در حالی که سینه آنان از جنگیدن با شما یا جنگیدن با قوم خود به تنگ آمده باشد و اگر خدا می خواست، قطعا آنان را بر شما چیره می کرد و حتما با شما می جنگیدند؛ پس اگر از شما کناره گیری کردند و با شما نجنگیدند و با شما طرح صلح افکندند، (دیگر) خدا برای شما راهی (برای تجاوز) بر آنان قرار نداده است]

1) ابوعلی طبرسی می گوید: در مورد این که شأن نزول این آیه چه کسانی هستند، اختلاف نظر وجود دارد. برخی گفته اند در باره گروهی نازل شده است که از مکه به مدینه آمدند و به مسلمانان ایمان آوردند و سپس به مکه برگشتند؛ چرا که محیط مدینه را نامناسب یافتند. آنان مشرک شدند و کالاهای مشرکان را به یمامه بردند. مسلمانان خواستند با آنان بجنگند، اما اختلاف نظر پیش آمد. عده ای گفتند: نجنگیم، چرا که مؤمن هستند و عده ای دیگر گفتند: بجنگیم، چرا که مشرک اند؛ پس خداوند این آیه را برایشان نازل کرد. ابوعلی طبرسی می گوید: که این حدیث از امام باقر علیه السلام نقل شده است.(1)

2) علی بن ابراهیم روایت می کند که این آیه برای دو قبیله اشجع و بنی ضمره نازل شده است و در اخبار آنان آمده است: آن هنگام که رسول الله صلی الله علیه و آله برای غزوه حدیبیه خارج شد، از نزدیکی سرزمین این دو قبیله عبور کرد. قبلاً رسول الله صلی الله علیه و آله با قبیله بنی ضمره، آشتی و مصالحه کرده بود. اصحاب به آن حضرت گفتند: ای رسول الله! قبیله بنی ضمره به ما نزدیک است و می ترسیم که در رفتن به مدینه با ما مخالفت کنند و به قریش، علیه ما کمک کنند؛ پس بهتر است ابتدا با آنان بجنگیم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هرگز، چرا که آنان بیشتر از همه عر بها به پدر و مادر خویش نیکی می کنند و زیاد صله رحم به جا میآورند و وفادارترین عرب ها نسبت به عهد و پیمان نیز می باشند.

سرزمین قبیله اشجع به قبیله بنی ضمره (که شاخه ای از کنانه هستند)، نزدیک بود و بین اشجع و بنی ضمره، پیمان مراعات هم جواری و صلح بسته شده بود.

1- [1] - مجمع البيان، ج 3، ص 149.

سرزمین اشجع خشک بود و سرزمین بنی ضمره سرسبز و آباد؛ پس بنی اشجع به سوی سرزمین بنی ضمره حرکت کردند. هنگامی که خبر حرکت آنها به سوی بنی ضمره به رسول الله صلی الله علیه و آله رسید، به خاطر پیمان صلح و آشتی که بین ایشان و قبیله بنی ضمره بود، حضرت رسول صلی الله علیه و آله آماده حرکت به سوی قبیله اشجع شدند تا با آنان بجنگند. پس خداوند آیه «وَدُّواْ لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ فَتَكُونُونَ سَوَاء فَلاَ تَتَّخِذُواْ مِنْهُمْ أَوْلِيَاء حَتَّىَ يُهَاجِرُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدتَّمُوهُمْ وَلاَ تَتَّخِذُواْ مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلاَ نَصِيرًا» را نازل کرد و قبیله اشجع را استثناء فرمود: «إِلاَّ الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىَ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ أَوْ جَآؤُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَن يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُواْ قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاء اللّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنِ اعتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْاْ إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعلَ اللّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلاً». محل استقرار قبیله اشجع، مناطقی به نام بیضاء، جیل و مستباح بود. آنان به رسول الله صلی الله علیه و آله نزدیک شده بودند و از این نزدیکی می ترسیدند که مبادا رسول الله صلی الله علیه و آله سپاهی را برای جنگ با آنان بفرستد و از جهتی، رسول الله صلی الله علیه و آله نیز بیم داشت که مبادا از جانب آنها با مشکلی مواجه شوند.

حضرت تصمیم گرفت به سوی آنان برود. در همان زمان که این تصمیم را گرفت و آماده حرکت شد، رئیس قبیله اشجع یعنی مسعود بن رُجیله به همراه افراد قبیله که هفتصد نفر بودند در دره سلع(1) مستقر شدند و این واقعه در ماه ربیع الاول سال ششم هجری اتفاق افتاد. رسول الله صلی الله علیه و آله اسید بن حصین را فراخواند و به او فرمود: با چند تن از یارانت به سوی آنان برو و ببین چه چیزی آنان را به این کار وا داشته است.

اسید به همراه سه نفر از یارانش خارج شد و مقابل آنان ایستاد و گفت: چه چیزی شما را به این کار وا داشته است؟ مسعود بن رجیله که رئیس آنان بود، مقابل او ایستاد و به اسید و یارانش سلام کرد و گفت: آمدیم تا با محمد صلی الله علیه و آله، پیمان صلح و آشتی ببندیم. اسید به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله برگشت تا ایشان را با خبر کند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: آن قوم

1- [1] - سلع، کوهی در نزدیکی بازار مدینه است و به گفته ازهری، سلع، مکانی در نزدیکی مدینه است. «معجم بلدان، جلد 3، ص 236».

ترسیدند که با آنان بجنگیم و تقاضای صلح و آشتی کردند.

پیامبر ده بار خرما به سوی آنان فرستاد که به سرپرست ایشان تحویل داده شد. و فرمود: «بهترین چیز، هدیه، هنگامی است که کاری داریم.» و به سوی آنان آمد و فرمود: ای جماعت اشجع! چه چیزی شما را به این کار واداشته است؟ گفتند: محل استقرارمان نزدیک شماست و از جماعت ما، کم شمارتر در قوم ما نیست.

به خاطر نزدیکی محل استقرارمان، از جنگ با شما هراس داریم و از جنگ با قوممان به خاطر کم بودن تعدادمان ناتوانیم؛ لذا آمده ایم تا با شما صلح و آشتی کنیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست آنان را قبول کرد و با آنان صلح کرد و آن روز را پیش پیامبر به سر بردند و سپس به سرزمینشان بازگشتند. و این آیه «إِلاَّ الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىَ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ» تا «فَمَا جَعلَ اللّهُ لَكُمْ علَيْهِمْ سَبِيلاً» در باره اینان نازل شده است.(1)

3) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش از احمد بن محمد ابن ابی نصر، از فضل ابی عباس روایت کرد که امام صادق علیه السلام در باره آیه «أَوْ جَآؤُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَن يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُواْ قَوْمَهُمْ» فرمود: این آیه برای بنی مدلج نازل شده اس_ت؛ چرا که آنان نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: نمی توانیم شهادت دهیم تو رسول خدا هستی؛ نه پشتیبان تو هستیم و نه به همراه قوم مان ضد تو هستیم.

گفتم: رسول الله صلی الله علیه و آله با آنان چه کرد؟ گفت: با ایشان پیمان صلح بست تا کارش با عرب ها تمام شود و سپس آنان را به دین اسلام دعوت کند که یا موافقت کنند یا در آن زمان با آنان بجنگد.(2)

4) عیاشی از سیف بن عمیره روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «أَن يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُواْ قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاء اللّهُ لَسَلَّطَهُمْ علَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ» پرسیدم، فرمود: پدرم میفرمود: این آیه در باره بنی مدلج نازل شده است که کناره گیری کردند و همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان نجنگیدند و با قوم خویش نیز نبودند. گفتم: پس با آنان چه کرد؟ فرمود: با آنان نجنگید تا این که کار دشمن

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 153.
2- [2] - کافی، ج 8 ،ص 327، ح 504.

خود را به پایان رساند و به همه آنان اعلام جنگ داد (پیمان با آنان را شکست و به آنان خبر داد که دیگر به پیمان پایبند نیست). امام فرمود «حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ» همان به تنگ آمدن است.(1)

5) طبرسی می گوید: از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: منظور از کلام خداوند «قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ» هلال بن عویمر سُلَمی است که از سوی قومش با رسول الله صلی الله علیه و آله پیمان بست و در پیمان صلح با او گفت: با این شرط که ای محمد! هر کس به نزد ما آمد، او را نترسانی(2) و هر کس به نزد تو آمد، ما او را نترسانیم؛ به سبب پیمانی که با آنان بسته است، خداوند او را نهی می کند از این که به فردی از ایشان آسیبی رساند.(3)

«سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَن يَأْمَنُوكُمْ...وَ أُوْلَـ ِئكُمْ جَعلْنَا لَكُمْ علَيْهِمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا (91)»

«سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَن يَأْمَنُوكُمْ وَ يَأْمَنُواْ قَوْمَهُمْ كُلَّ مَا رُدُّوَاْ إِلَى الْفِتْنِهِ أُرْكِسُواْ فِيهَا فَإِن لَّمْ يَعتَزِلُوكُمْ وَ يُلْقُواْ إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَ يَكُفُّوَاْ أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثِقِفْتُمُوهُمْ وَ أُوْلَـ ِئكُمْ جَعلْنَا لَكُمْ علَيْهِمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا (91)»

[به زودی گروهی دیگر را خواهید یافت که می خواهند از شما آسوده خاطر و از قوم خود (نیز) ایمن باشند، هر بار که به فتنه بازگردانده شوند، سر در آن فرو می برند؛ پس اگر از شما کناره گیری نکردند و به شما پیشنهاد صلح نکردند و از شما دست برنداشتند، هر کجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان؛ آنانند که ما برای شما علیه ایشان تسلطی آشکار قرار داده ایم]

1) علی بن ابراهیم روایت می کند که این آیه برای عیینه بن حصین فزاری نازل شده است که سرزمینشان دچار قحطی و خشکسالی شد و به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و با آن حضرت با این شرط که این در «بطن نَخْل» ساکن شود و پیامبر به او آسیبی نرساند، صلح کرد. او مردی منافق و ملعون بود و همان کسی است که رسول الله صلی الله علیه و آله در وصف او گفته: او نادانی است که

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 289، ح 216.

2- [2] - در مجمع البیان آمده است: علی أن لا تحیف یا محمد من أتاتا و لانحیف من اتاک. (با این شرط که ای محمد! هر کس به نزد ما آمد به او ستم نکنیم و هر کس که به سمت تو آمد، شما به او ستم نکنید) حیف، ستم و ظلم «قاموس محیط ماده حیف».
3- [3] - مجمع البیان، ج 3، ص 152.

قومش به اطاعت از او می پردازند.(1)

طبرسی نیز شبیه به همین حدیث را روایت کرد و گفت: از امام صادق علیه السلام روایت شده است.(2)

«وَ مَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن یَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلاَّ خَطَئًا...وَلَعنَهُ وَأَعدَّ لَهُ عذَابا عظِیمًا (93)»

«وَ مَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن یَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلاَّ خَطَئًا وَ مَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَئًا فَتَحْرِیرُ رَقَبَهٍ مُّؤْمِنَهٍ وَدِیَهٌ مُّسَلَّمَهٌ إِلَی أَهْلِهِ إِلاَّ أَن یَصَّدَّقُواْ فَإِن کَانَ مِن قَوْمٍ عدُوٍّ لَّکُمْ وَ هُوَ مْؤْمِنٌ فَتَحْرِیرُ رَقَبَهٍ مُّؤْمِنَهٍ وَإِن کَانَ مِن قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَبَیْنَهُمْ مِّیثَاقٌ فَدِیَهٌ مُّسَلَّمَهٌ إِلَی أَهْلِهِ وَتَحْرِیرُ رَقَبَهٍ مُّؤْمِنَهً فَمَن لَّمْ یَجِدْ فَصِیَامُ شَهْرَیْنِ مُتَتَابِعیْنِ تَوْبَهً مِّنَ اللّهِ وَ کَانَ اللّهُ عَلِیمًا حَکِیمًا (92) وَمَن یَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعمِّدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِیهَا وَغَضِبَ اللّهُ عَلَیْهِ وَلَعنَهُ وَأَعدَّ لَهُ عذَابا عظِیمًا (93)»

[و هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمنی را جز به اشتباه بکشد و هر کس مؤمنی را به اشتباه کشت، باید بنده مؤمنی را آزاد و به خانواده او خونبها پرداخت کند؛ مگر این که آنان گذشت کنند و اگر (مقتول) از گروهی است که دشمنان شمایند و (خود) وی مؤمن است، (قاتل) باید بنده مؤمنی را آزاد کند (و پرداخت خونبها لازم نیست) و اگر (مقتول) از گروهی است که میان شما و میان آنان پیمانی است، باید به خانواده وی خونبها پرداخت نماید و بنده مؤمنی را آزاد کند و هر کس (بنده) نیافت، باید دو ماه پیاپی به عنوان توبه ای از جانب خدا روزه بدارد و خدا همواره دانای سنجیده کار است * و هر کس عمدا مؤمنی را بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بود و خدا بر او خشم می گیرد و لعنتش می کند و عذابی بزرگ برایش آماده ساخته است]

1) علی بن ابراهیم: در باره آیه «وَمَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن یَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلاَّ خَطَئًا» می فرماید: یعنی نه به عمد و نه به اشتباه. « إلاَّ»: به معنای «نه» است و استثناء نمی باشد.(3)

2) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد ابن ابی

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 154.
2- [2] - مجمع البیان، ج 3، ص 154.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 7، ص 155.

بصیر، و ابن ابی عمیر همگی از محمد بن یحیی روایت کرده اند که از امام صادق علیه السلام در باره مردی که نسبت به همسرش ظهار می کند (یعنی می گوید تو نسبت به من به منزله مادرم هستی) پرسیدم، آیا آزاد کردن کودک به عنوان کفاره جایز است؟ فرمود: در هر آزاد کردنی، آزاد کردن کودک جایز است به جز در کفاره قتل، چرا که خداوند عز و جل می فرماید: «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ» یعنی برده مؤمنی که به سن بلوغ رسیده باشد. (1)

3) شیخ طوسی در کتاب تهذیب با سند خود از محمد بن احمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از یارانش روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: در هر آزاد کردنی، آزاد کردن کودک جایز است به جز در کفاره قتل، چرا که خداوند عز و جل می فرماید: «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ» یعنی کفاره قتل، آزاد کردن برده مؤمن به شرطی که به سن بلوغ رسیده باشد، است و کفاره ظهار، آزاد کردن کودک مسلمان نیز هست. در کفاره قسم، جایز است لباسی که عورتش را می پوشاند، بدهد، و فرمود: دو لباس. (2)

4) و همچنین شیخ، با سند خود از بزوفری، از احمد بن موسی نوفلی، از احمد بن هلال، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ» فرمود: برده، مؤمن باشد.(3)

5) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس از عبدالله بن مُسکان، از حلبی روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: العمد: هر آن چه که قصد شده باشد، است و با شمشیر یا سنگ یا عصا و یا مشت به آن زده شود. اینها همه عمدی است و غیر عمد؛ یعنی قصد چیز دیگر را داری، ولی به او بخورد.(4)

6) و محمد بن یعقوب همچنین از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از محمد بن سنان، از علاء بن فضیل روایت کرده که امام صادق علیه السلام در مورد قتل غیر عمد فرمود: دیه آن صد شتر، یا صد گوسفند، یا ده هزار درهم، یا هزار دینار است و از صد شتر، بیست و پنج بچه شتری که داخل در سال دوم شده

1- [1] - کافی، ج 7، ص 278، ح 15.
2- [2] - تهذیب، ج 8، ص 249، ح 1187.
3- [3] - تهذیب، ج 8، ص 249، ح 901.
4- [4] - کافی، ج 7، ص 278، ح 2.

و بیست و پنج بچه دوساله شتر که داخل در سه سالگی شده و بیست و پنج نفر شتری که داخل در سال چهارم شده و بیست و پنج شتری که داخل در سال پنجم شده، می باشد.

و دیه قتل غیر عمدی که شبیه به عمد است؛ یعنی آن که یک ضربه یا دو ضربه به کسی بزنی، اما قصد کشتن او را نداشته باشی، سه ثلث است: یک سوم آن سی و سه شتری که داخل در سال چهارم شده و یک سوم دیگر آن، سی و سه شتری که داخل سال پنجم شده باشد و ما بقی، سی و چهار شتری که داخل در سال ششم شده باشد و همه حامله و قابل جفت گیری باشند و اگر دیه از گوسفند باشد، هزار قوچ می باشد و دیه قتل عمد، مقابله به مثل (قصاص) و یا رضایت ولی مقتول است.(1)

7) محمد بن یعقوب همچنین از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل و حماد، از حلبی روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: دیه، ده هزار درهم یا هزار دینار می باشد.(2) و جمیل به نقل از امام صادق علیه السلام گفت: دیه، صد شتر است.

8) شیخ در پایان کتاب تهذیب با سند خود از ابن ابی عمیر، از یکی از یارانش روایت کرده که امام صادق علیه السلام در باره مردی مسلمان که در سرزمین شرک بوده و مسلمانان او را کشتند و بعد از این ماجرا، امام با خبر شد، فرموده است: به جای آن باید یک برده مؤمن را آزاد کند و این همان کلام خداوند عز و جل است که می فرماید: «فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مْؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ» سپس فرمود: «وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةً»(3)

9) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از یکی از یارانش، از محمد بن سلیمان، از پدرش روایت کرده که به امام صادق علیه السلام گفتم: در باره فردی که ماه شعبان و رمضان را روزه می گیرد، چه می گویی؟ فرمود: این دو، همان دو ماهی هستند که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللّهِ»(4) گفتم:

1- [1] - کافی، ج 7، ص 282، ح 7.
2- [2] - کافی، ج 7، ص 281، ح 5.

3- [3] - تهذیب، ج 10، ص 315، ح 1177.
4- [4] - کافی، ج 4، ص 92، ح 5.

نباید بین آن دو ماه فاصله بیندازد؟ فرمود: همین که در شب افطار می کند، همان فاصله است. و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ وصلی در روزه گرفتن نیست؛ یعنی فرد دو روز پی در پی را بدون افطار، روزه نمی گیرد و مستحب است برای بنده که سحر را ترک نکند.

10) شیخ طوسی در کتاب تهذیب با سند خود از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از سماعه روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره کلام خداوند. «وَمَن یَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعمِّدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِیهَا وَغَضِبَ اللَّهُ علَیْهِ وَلَعنَهُ وَأَعدَّ لَهُ عذَابا عظِیمًا» فرمود: آن کس که مؤمنی را که هم کیش اوست بکشد، او همان متعمدی (قاتل به عمدی) است که خداوند عز و جل در کتاب خود می فرماید: «وَأَعدَّ لَهُ عذَابا عظِیمًا». گفتم: منظور، فردی است که حادثه ای بین او و دیگری اتفاق می افتد و او را با شمشیر می زند و می کشد؟ فرمود: نه، این، آن متعمدی که خداوند عز و جل می فرماید، نیست.(1)

11) و شیخ همچنین با سند خود از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از ابی سَفاتِج روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَمَن یَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعمِّدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ». فرمود: اگر او را مجازات کند، مجازاتش جهنم است.(2)

12) و همچنین با سند خود از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان و ابن بکیر روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره مؤمنی که به عمد مؤمنی دیگر را می کشد، سئوال شد که آیا برای او توبه وجود دارد؟ فرمود: اگر او را به خاطر ایمانش کشته باشد، برایش توبه ای نیست؛ ولی اگر به خاطر خشم و یا به هر اسباب دنیوی دیگر کشته باشد، توبه او این است که قصاص شود و اگر احدی خبردار نشود، به نزد اولیا مقتول برود و نزد آنان به قتل خود اقرار کند؛ پس اگر از او گذشتند و او را نکشتند، به آنان دیه بپردازد و یک فرد را آزاد کند و دو ماه پی در پی را روزه بگیرد و شصت مسکین را به قصد توبه به درگاه خدا، طعام دهد. (3)

13) و همچنین با سن_د خود از یونس بن عبدالرحمن، از عبدالله بن س_نان

1- [1] - تهذيب، ج 10، ص 164، ح 656.
2- [2] - تهذيب، ج 10، ص 165، ح 658.
3- [3] - تهذيب، ج 10، ص 165، ح 659.

روایت کرد که امام صادق علیه السلام فرمود: کفاره خون مؤمنی که فردی او را به عمد بکشد، این است که خود را در اختیار ولی او بگذارد تا حقی که به گردنش بوده را ادا نموده باشد؛ البته در صورتی که از کرده خود پشیمان بوده و تصمیم داشته باشد آن را تکرار نکند؛ اگر از او گذشتند، باید یک برده را آزاد کند و دو ماه پی در پی روزه گیرد و شصت مسکین را طعام دهد و از کرده خود پشیمان شود و تصمیم بگیرد که دیگر آن را تکرار نکند و برای همیشه تا زمانی که زنده است، استغفار کند.

اگر به اشتباه کسی را بکشد، باید به اولیای مقتول دیه بپردازد و سپس یک بَرده را آزاد کند و اگر دسترسی به آزاد کردن برده را ندارد، باید دو ماه پی در پی را روزه بگیرد و اگر نتوانست، باید به هر یک از شصت مسکین، یک مُد طعام دهد و اگر دیه مقتول به او بخشیده شد، کفاره ای که باید برای رضای خدا انجام دهد (دو ماه روزه گرفتن و اطعام شصت فقیر) همچنان بر گردن اوست.(1)

14) عیاشی به نقل از مسعده بن صدقه می گوید که: از امام جعفر بن محمد علیه السلام در باره آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلاَّ خَطَئًا وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَئًا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ» سئوال شد، فرمود: یا آزاد کردن برده ای مؤمن است که موضوعی مربوط به خود و خدایش می باشد و یا دیه ای که به اولیا مقتول باید بپردازد. در باره «فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عدُوٍّ لَّكُمْ» فرمود: اگر مقتول از اهل شرک باشد (کسانی که پیمان صلحی ندارند)، ولی خود او مؤمن می باشد، «وَهُوَ مْؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ» آزاد کردن برده مؤمن است که موضوعی بین خود و خدایش می باشد و دیه ندارد «وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَاقٌ» باید بَرده مؤمنی را آزاد کند که موضوعی مربوط به خود و خدایش است و به صاحبان مقتول خون بها بپردازد.(2)

15) و عیاشی از حفص بن بحتَریّ، از فردی که وی ذکر کرده، روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلاَّ خَطَئًا» تا «فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مْؤْمِنٌ» فرمود: اگر از اهل شرک باشد «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ» باید یک بَرده مؤمن را آزاد کند که موضوعی مربوط به خود

1- [1] - تهذیب، ج 8، ص 322، ح 1196.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 289، ح 217.

و خدایش می باشد و دیه ندارد «وَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِّيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةً» فرمود: باید یک برده مؤمن را آزاد کند که موضوعی مربوط به خود و خدایش می باشد و به صاحبان مقتول خون بها بپردازد.(1)

16) و به نقل از مَعمَر بن یحیی می گوید: از امام صادق علیه السلام در باره مردی که نسبت به همسرش ظهار می کند (یعنی می گوید تو نسبت به من به منزله مادرم هستی) پرسیدم، آیا آزاد کردن کودک به عنوان کفاره جایز است؟

سپس فرمود: در هر آزاد کردنی، آزاد کردن کودک جایز است، به جز در کفاره قتل؛ چرا که خداوند می فرماید: «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ» یعنی کفاره قتل، آزاد کردن بَرده مؤمنی است که به سن بلوغ رسیده باشد.(2)

17) و از کردویه همدانی روایت کرده است که از امام موسی بن جعفر علیه السلام در باره آیه «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ» سئوال شد که مؤمن چگونه شناخته می شود، فرمود: از روی فطرت.(3)

18) عیاشی از سکونی، از جعفر، از پدرش روایت کرده است که علی علیه السلام فرمود: بَرده مؤمن «المؤمنه» که مد نظر خداست، کسی است که به سن بلوغ رسیده باشد (و عاقل باشد) و «النّسمه» بَرده ای است که چیزی نمی داند، مگر آن چه تو به او یاد دادی و صغیر می باشد.(4)

19) عیاشی از عامر بن احوص روایت کرده که از امام باقر علیه السلام در باره سائبه (بَرده آزاد شده)، سئوال کردم، فرمود: به قرآن مراجعه کن، و آن چه در آن آمده است آیه «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ» می باشد که مقصود از آن، ای عامر!، بَرده آزاد شده ای است که هیچ یک از انسان ها جز خداوند بر او حق ولایت ندارند. هر که حق ولایت او از آن خداوند باشد، از آن خداست و هر که حق ولایت او از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، حق ولایتش از آن امام نیز می باشد و در مقابل گناه او، امام پاسخگو است و ارثش نیز از آن امام است.(5)

20) عیاشی از ابن ابی عمیر، از یکی از یارانش روایت کرده که امام حسن یا

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 289، ح 218.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 289، ح 219.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 290، ح 220.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 290، ح 221.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 290، ح 222.

امام حسین علیهما السلام فرمودند: هر چه از رویِ عمد باشد، قصاص دارد و غیر عمد آن است که یک چیز را قصد کنی و به چیز دیگر برخورد کند.(1)

21) و او همچنین از زراره روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: خطای غیر عمد یعنی قصد انجام آن را داری ولی نمی خواهی به قتل بیانجامد و کفاره آن مقابله به مثل (قصاص) نیست و خطایی که هیچ شکی در آن نیست که خطا بوده است؛ یعنی آن که قصد چیز دیگر را داری، ولی به او برخورد می کند.

22) عیاشی از عبدالرحمن بن حجاج روایت کرده که: امام صادق علیه السلام از من در باره یحیی بن سعید پرسید آیا با مسائل شما مخالفت می کند؟ گفتم: بله؛ دو غلام در مکانی پهناور با یکدیگر پیکار کردند. یکی از آنها دست طرف مقابل را گاز گرفت و او هم در پاسخ دستش را با سنگ شکست و از شدت سرما کزاز گرفت و مُرد. شکایت به نزد یحیی بن سعید برده شد و او از زننده سنگ خواست که دیه بپردازد. ابن شُبرُمه و ابن ابی لیلی به عیسی بن موسی گفتند که ما چنین حکمی نداشتیم؛ اگر سنگ و تازیانه، عامل قتّاله باشد، قصاص نمی شود. بحث آنان ادامه پیدا کرد تا آن که عیسی بن موسی دیه پرداخت نمود. وی گفت در نزد ما حتی در صورت زدن با مشت (الوکزه) قصاص انجام می گیرد.

گفتم: گمان و ادعا می کنند که این اشتباه است و قتل عمد فقط با آلت آهنی است. پس فرمود: قتل غیر عمد (اشتباه) آن است که چیزی را نشانه بگیری و به چیزی دیگر برخورد کند؛ امّا هر چه را نشانه بگیری و به آن بزنی، عمد است.

مؤلف می گوید: در دو نسخه ای که از تفسیر عیاشی پیش من است: یُقیدون بالزکوه، می باشد.

مؤلف می گوید: واضح است که زکوه اشتباه است و صحیح آن کلمه «وکزه» می باشد.(2)

23) عیاشی از ابن سنان نیز روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام در باب دیه، قتل غیر عمدی که شبیه به عمد است و با ضربه عصا یا شلاق و یا سنگ صورت گرفته باشد، حکم به «دیه مغلظّه» یعنی با

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 290، ح 223.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 219، ح 225.

شدت دادند که صد شتر می باشد: چهل تا باردار، ما بین شتری که داخل در سال ششم شده است و شتر هشت ساله که داخل در سال نهم شده و سی تا شتر چهارساله و سی تا بچه شتر دو ساله که داخل دو سه سالگی شده است.

در مورد قتل غیر عمد فرمود: از صد شتر، سی تا شتر چهار ساله، و سی تا بچه شتر دو ساله که داخل دو سه سالگی شده، و بیست تا بچه شتر ماده که داخل در سال دوم شده، و بیست تا بچه شتر نر دو ساله که داخل در سه سالگی شده، می باشد و ارزش هر شتر بر مبنای سکه نقره، صد درهم و بر مبنای سکه طلا، ده دینار می باشد و اگر قیمت یک گوسفند با قیمت شترِ پیر، برابر نباشد، می توان به ازای هر شتر، بیست گوسفند پرداخت.(1)

24) عبدالرحمن روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام در مورد قتل غیر عمد می فرمود: بیست و پنج بچه شتر ماده دو ساله که داخل در سه سالگی شده و بیست و پنج بچه شتر ماده که داخل در سال دوم شده و بیست و پنج شتر چهار ساله و بیست و پنج شتر که داخل در سال پنجم شده است. ایشان در مورد قتل شبیه به عمد فرمود: سی و سه شتر پنج ساله یعنی شتری که دو شکم زائیده باشد تا شتری که در آن سال وارد سال هشتم شده باشد و همگی باردار باشند و سی و چهار شتر که دو شکم زائیده اند.(2)

25) و از علی بن ابی حمزه روایت کرده است که امام صادق علیه السلام می فرماید: دیه قتل غیر عمد اگر قصد هم نداشته باشد، صد شتر و یا ده هزار درهم و یا هزار گوسفند می باشد، و همچنین فرمود: دیه «مغلَّظه» (سختگیرانه) که شبیه به عمد است و عمدی نیست، بیشتر از دیه غیر عمد است و شترهای هم سن و سالی است که سی و سه تای آن شتری است که داخل در سال چهارم شده و سی و سه تا داخل در سال پنجم و سی و چهار تای بقیه (دو شکم زائیده باشد)؛ یعنی داخل در سال ششم شده اند و همه قابلیت بارداری داشته باشند.(3)

26) و به نقل از فَضل بن عبدالملک می گوید: که از امام صادق علیه السلام در باره قتل غیر عمد که دیه و کفاره دارد، پرسیدم آیا همان قتلی است که یک فرد،

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 292، ح 227.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 292، ح 28.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 292، ح 229.

فرد دیگر را می زند و نمی خواهد به قتل بیانجامد؟ فرمود: بله. گفتم: اگر چیزی را پرتاب کند و به کسی بخورد، چطور؟ فرمود: این همان قتل غیر عمدی است که هیچ شکی در آن نمی باشد و باید کفاره بدهد و دیه بپردازد(1)

27) ابن ابی عمیر از یکی از راویان روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در مورد فرد مسلمانی که در سرزمین شرک بوده و مسلمانان او را کشتند و بعد از این ماجرا، امام با خبر شد، فرمود: به جای آن باید یک برده مؤمن را آزاد کند و این همان کلام خداوند است که می فرماید: «فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مْؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَهٍ مُّؤْمِنَهٍ».(2)

28) زهری روایت کرده که علی بن حسین علیه السلام فرمود: کسی که به اشتباه (غیر عمد) فردی را بکشد، اگر دسترسی به آزاد کردن بَرده ندارد، باید دو ماه پی در پی را روزه بگیرد؛ چرا که خداوند می فرماید: «وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعمِّدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللّهُ علَيْهِ وَلَعنَهُ وَأَعدَّ لَهُ عذَابا عظِيمًا..... فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعيْنِ».(3)

29) مفضل بن عمر روایت کرده که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: روزه ماه رمضان و دو ماه پیاپی بعد از آن به قصد توبه کردن به نزد خدواند را باید انجام دهد.(4)

30) و در روایت اسماعیل بن عبدالخالق در باره «تَوْبَةً مِّنَ اللّهِ» آمده است که: به خدا سوگند، منظور، توبه از قتل و ظهار و کفّاره است.(5)

31) و در روایت ابی صبّاح کنانی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که، روزه ماه شعبان و ماه رمضان «توبةً» به خدا سوگند «من الله». (6)

32) سماعه روایت کرده که به امام صادق علیه السلام گفتم: منظور از آیه «وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعمِّدًا فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللّهُ علَيْهِ وَلَعنَهُ» چیست؟ فرمود: متعمدی که مؤمنی را که هم کیش خود اوست، بکشد و این همان

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 292، ح 230.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 293، ح 231.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 293، ح 232.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 293، ح 233.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 293، ح 234.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 293، ح 234.

متعمدی است که خداوند می فرماید. میگوید: گفتم: فردی که به سوی دیگری می رود و به خاطر خشم و غضب و به خاطر عیبی که در اوست، او را با شمشیر می زند تا بکشد در حالی که هم کیش اوست، چطور؟ فرمود: آن کسی نیست که خداوند در قرآن ذکر می کند، اما قصاص می شود و اگر اولیای مقتول قبول کنند باید دیه بپردازد. گفتم: آیا توبه هم باید بکند؟ فرمود: بله، باید یک برده مؤمن را آزاد کند و دو ماه پی در پی روزه بگیرد و شصت مسکین را طعام دهد و توبه کند و التماس نماید و امیدوارم توبه اش پذیرفته شود.(1)

33) سماعه بن مهران روایت کرده که از امام صادق علیه السلام و یا امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدم: آیا کسی که مؤمنی را می کشد توبه دارد؟ فرمود: نه، مگر این که دیه را به صاحبان مقتول بپردازد و یک برده مؤمن را آزاد کند و دو ماه پی در پی را روزه بگیرد و از خدا استغفار کند و به درگاه او التماس نماید و اگر این کار را انجام داد، امیدوارم که توبه اش پذیرفته شود. گفتم: اگر نتواند دیه را بپردازد؟ فرمود: باید از مسلمانان قرض بگیرد و دیه را به صاحبان مقتول بپردازد.(2)

34) سماعه روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعمِّدًا» پرسیدم، فرمود: کسی که مؤمنی را که هم کیش خود است به عمد بکشد، همان متعمّدی است که خداوند در کتاب خود می فرماید: «وَأَعدَّ لَهُ عذَابا عظِيمًا». گفتم: منظور، فردی است که حادثه ای بین او و دیگری اتفاق می افتد و او را با شمشیر می زند و می کشد؟ فرمود: نه، آن متعمدی که خداوند تبارک و تعالی می فرماید، نیست. سماعه روایت کرده است که پرسیدم...و ادامه حدیث. (3)

35) هشام بن سنان روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: مادامی که مؤمن خون حرامی را نریخته است، از دین خود خارج نشده است و فرمود: قاتلی که مؤمنی را به عمد بکشد، توبه اش پذیرفته نمی شود.(4)

36) ابن سنان روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره مؤمنی که به عمد مؤمنی را می کشد، پرسیدم که توبه دارد؟ فرمود: اگر او را به خاطر ایمانش کشته باشد، توبه ای ندارد، ولی اگر او را روی خشم و یا به خاطر اسباب

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 293، ح 235.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 293، ح 236.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 294، ح 236.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 294، ح 237.

دنیوی دیگر کشته باشد، توبه او این است که قصاص شود و اگر اَحَدی از موضوع با خبر نباشد به سوی اولیاء مقتول برود و نزد آنان به قتل اقرار کند و اگر از او گذشتند و او را نکشتند، به آنان دیه بدهد و یک نسمه آزاد کند و دو ماه پی در پی را روزه بگیرد و شصت مسکین را به منظور توبه به درگاه خدا آزاد کند.(1)

37) زراره روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: عمد آن است که قصد کشتن کسی را داشته باشی پس او را بکشی و به مثل آن نیز قصاص شوی. (2)

38) علی بن جعفر روایت کرده است که از برادرم موسی علیه السلام در باره فردی که بَرده اش را می کشد پرسیدم. فرمود: باید یک بَرده را آزاد کند و دو ماه پی درپی را روز بگیرد و شصت فقیر را طعام دهد و بعد از آن توبه کند.(3)

«لاَّ یَسْتَوِی الْقَاعدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ...عسَی اللّهُ أَن یَعفُوَ عنْهُمْ وَکَانَ اللّهُ عفُوًّا غَفُورًا (99)»

«لاَّ یَسْتَوِی الْقَاعدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ غَیْرُ أُوْلِی الضَّرَرِ وَ الْمُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فَضَّلَ اللّهُ الْمُجَاهِدِینَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ علَی الْقَاعدِینَ دَرَجَةً وَکُ_لاًّ وَعدَ اللّهُ الْحُسْنَی وَ فَضَّلَ اللّهُ الْمُجَاهِدِینَ علَی الْقَاعدِینَ أَجْرًا عظِیمًا (95) دَرَجَاتٍ مِّنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً وَکَانَ اللّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا (96) إِنَّ الَّذِینَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِکَةُ ظَالِمِی أَنْفُسِهِمْ قَالُواْ فِیمَ کُنتُمْ قَالُواْ کُنَّا مُسْتَضْعفِینَ فِی الأَرْضِ قَالْوَاْ أَلَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللّهِ وَاسِعةً فَتُهَاجِرُواْ فِیهَا فَأُوْلَ_ئِکَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءتْ مَصِیرًا (97) إِلاَّ الْمُسْتَضْعفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ لاَ یَسْتَطِیعونَ حِیلَةً وَلاَ یَهْتَدُونَ سَبِیلاً (98) فَأُوْلَ_ئِکَ عسَی اللّهُ أَن یَعفُوَ عنْهُمْ وَکَانَ اللّهُ عفُوًّا غَفُورًا (99)»

[مؤمنان خانه نشین که زیان دیده نیستند با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می کنند، یکسان نمی باشند؛ خداوند کسانی را که با مال و جان خود جهاد می کنند به درجه ای بر خانه نشینان مزیت بخشیده و همه را خدا

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 294، ح 238.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 294، ح 239.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 294، ح 240.

وعده (پاداش) نیکو داده، ولی مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ برتری بخشیده است * پاداش بزرگی که به عنوان درجات و آمرزش و رحمتی از جانب او (نصیب آنان می شود) و خدا آمرزنده مهربان است * کسانی که بر خویشتن ستمکار بوده اند (وقتی) فرشتگان جانشان را می گیرند، می گویند: در چه (حال) بودید؟ پاسخ می دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم. می گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؛ پس آنان جایگاهشان دوزخ است و (دوزخ) بد سرانجامی است * مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند * پس آنان (که فی الجمله عذری دارند) باشد که خدا از ایشان درگذرد که خدا همواره خطا بخش و آمرزنده است]

1) عیاشی از ابی بصیر روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: به کسی که اظهار اسلام کند یا به شما سلام کند (که سلام ویژه مسلمانان است) مگویید که تو مؤمن نیستی.(1)

2) علی بن ابراهیم روایت کرده که این آیات، زمانی نازل شد که رسول الله صلی الله علیه و آله از جنگ خیبر برگشتند و اسامه بن زید را به همراه سپاهی به سمت بعضی از سرزمین های یهود در منطقه فدک فرستادند تا آنان را به اسلام دعوت کنند.

فردی از یهودیان در یکی از آن مناطق بود که مِرداس بن نَهیک فَدکی نام داشت هنگامی که از سپاه رسول الله صلی الله علیه و آله با خبر شد، خانواده و مال و ثروتش را برداشت و به دامنه کوه رفت. پس از گذشت مدتی، جلو آمد و گفت: أشهد أن لا إله الاّ الله و أن محمداً رسول الله (شهادت می دهم که خدای جز الله نیست و محمد رسول و فرستاده اوست). اسامه بن زید او را دید و او را با نیزه زد و کُشت. هنگامی که به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله برگشت و او را با خبر کرد، رسول الله صلی الله علیه و آله به او فرمود: تو مردی را کشتی که به یگانگی خداوند و نبوت من شهادت داده بود؟ او گفت: ای رسول الله! او، فقط به خاطر حفظ جان خود، شهادت گفت. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: تو پرده از قلب او برنداشتی (از قصد او آگاهی نداشتی) و آن چه بر زبان جاری کرده بود، نپذیرفتی و از آن چه که در دل داشت، آگاه نبودی.

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 294، ح 241.

و اسامه قسم خورد که بعد از این، هر کس را که شهادتین گوید، نکُشَد.

وی در جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام با وی همراه نشد و خداوند تعالی در باره این موضوع آیه «وَلاَ تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلاَمَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عرَضَ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا فَعندَ اللّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَهٌ كَذَلِکَ كُنتُم مِّن قَبْلُ فَمَنَّ اللّهُ علَيْكُمْ فَتَبَيَّنُواْ إِنَّ اللّهَ كَانَ بِمَا تَعمَلُونَ خَبِيرًا» را نازل کرد.

سپس خداوند در باره فضیلت و برتری مجاهدان نسبت به کسانی که از حضور در جنگ شانه خالی می کردند، سخن گفت و فرمود: «لاَّ يَسْتَوِى الْقَاعدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُوْلِى الضَّرَرِ» منظور غیر اولی الضرر، الزمنی است؛(1) یعنی به جز کسانی که به بیماری مزمن دچار هستند و همچنین افرادی که معلولیت جسمانی دارند.

«وَالْمُجَاهِدُونَ فِى سَبِيلِ اللّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ» تا پایان آیه.(2)

3) علی بن ابراهیم در باره آیه «إِنَّ الَّذِينَ تتَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِكَهُ ظَالِمِى أَنْفُسِهِمْ» می گوید: این آیه در مورد کسی که از امیرالمؤمنین علیه السلام دست کشیده و در کنار او نمی جنگد، نازل شده است. پس ملائکه به هنگام مرگ به آنان می گویند: «فِيمَ كُنتُمْ قَالُواْ كُنَّا مُسْتَضْعفِينَ فِى الأَرْضِ» یعنی نمی دانستیم حق با چه کسی است و خداوند می فرماید:«أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللّهِ وَاسِعهً فَتُهَاجِرُواْ فِيهَا» منظور این که دین خدا و کتابش وسیع بود، باید به آن نظر می کردید.

و سپس می فرماید: «فَأُوْلَـ ئِکَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءتْ مَصِيرًا» و استثناء می کند و می فرماید: «إِلاَّ الْمُسْتَضْعفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ لاَ يَسْتَطِيعونَ حِيلَهً وَلاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً».(3)

4) محمد بن یعقوب به نقل از عده ای از یاران ما، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از سُلیم غلام، از هشام، از حمزه بن طیار روایت کرده که امام صادق علیه السلام به من فرمود: مردمان بر شش گونه اند. گوید: گفتم آیا اجازه میفرمایید نام ایشان را بنویسم ؟ فرمود آری. گفتم: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس اهل زنهار از اهالی بهشت و اهالی جهنم و بنویس «وَآخَرُونَ اعتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُواْ عمَلاً صَالِحاً

1- [1] - الزَّمنی، جمع زَمِن است؛ یعنی او مبتلا به مرضی است که (برای بهبودی اش) زمان زیادی طول می کشد(بیماری مزمن) «لسان العرب ماده زمن».
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 156.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 156.

وَآخَرَ سَيِّئاً عسَى اللّهُ أَن يَتُوبَ علَيْهِمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»(1) [و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کرده و کار شایسته را با (کاری) دیگر که بد است، درآمیخته اند. امید است خدا توبه آنان را بپذیرد، که خدا آمرزنده و مهربان است] گوید: گفتم: ایشان چه کسانی هستند؟ فرمود: وحشی یکی از ایشان بود. و فرمود: و بنویس «وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ إِمَّا يُعذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ علَيْهِمْ وَاللّهُ علِيمٌ حَكِيمٌ»(2) [و عدهای دیگر (کارشان) موقوف به فرمان خداست: یا آنان را عذاب میکند و یا توبه آنان را میپذیرد، و خدا دانای سنجیده کار است.] و فرمود: بنویس «الا المستضعفين مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ لاَ يَسْتَطِيعونَ حِيلَةً وَلاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً» که نه نیرنگی بسوی کفر توانند و نه بسوی ایمان راه می یابند «فاولئک عسی الله أن یعفو عنهم» و فرمود: بنویس: «أَصْحَابُ الأَعرَافِ»(3) [اهل اعراف] گفت: به ایشان گفتم: اصحاب اعراف کیانند؟ فرمود: گروهی که نیکی ها و زشتی هایشان یکسان باشد و خداوند اگر ایشان را به دوزخ درآورد، از گناه ایشان است و اگر به بهشت فرا خواند، از رحمت ذات ایزدیست.(4)

5) هم وی از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از یکی از اصحاب وی، از زراره روایت کرده که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره مستضعف پرسیدم. حضرت فرمود: کسی است که ترفندی در برابر کفر نمی یابد و کفر می ورزد و به سوی ایمان نیز راهی نمی یابد؛ نه می تواند ایمان آورد و نه می تواند کفر بورزد، ایشان کودکانند، و هر که از مردان و زنان در عقل و خرد، همپایه کودکان باشد، قلم مجازات از ایشان برداشته می شود.(5)

6) و هم او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: مستضعفان: ایشانند که دست به چاره و ترفندی نتوانند برد و راه هدایت را نیز نیابند. فرمود: نه ترفند و راهکاری به سوی ایمان توانند یافت و نه توان کفر ورزیدن دارند. کودکان و زنان و مردان

1- [1] - توبه/ 102.
2- [2] - توبه/ 106.
3- [3] - اعراف/ 48.

4- [4] - کافی، ج 2، ص 281، ح 1.
5- [5] - کافی، ج 2، ص 297، ح 1.

همپایه کودکان در عقل و خرد.(1)

7) و هم او از برخی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از زراره روایت کرده که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره مستعضف پرسیدم، فرمود: آن است که در دفع کفر از خویش حیله ای نتواند یافت و در راه رسیدن به ایمان راهکاری نتواند جست؛ نه می تواند ایمان آورد و نه می تواند کفر ورزد. فرمود: و کودکان و زنان و مردانی که در خرد در پایه ایشان باشند.(2)

8) و هم وی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از عمر بن ابان که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره مسضعفان سئوال کردم. ایشان فرمود: ایشان اهل ولایتند. گفتم: منظور چه ولایتی است؟ فرمود: بدان که منظور، ولایت دینی نیست، بلکه ولایت در ازدواج و ارث بردن و آمیزش (با خلق) است و ایشان مؤمنان نیستند و کفار نیز نیستند. از جمله ایشان، کسانی اند که کارشان متوقف بر امر خدای عز و جل است.(3)

9) و هم او از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از مثنّی، از اسماعیل جعفی روایت کرده که گفت: از امام باقر علیه السلام از دینی که بندگان نتوانند آن را نادیده گیرند، پرسیدم و ایشان فرمودند: دین گسترده است، ولی خوارج به دلیل جهل خویش آن را بر خود تنگ گرفتند. گفتم: فدایت شوم، پس رخصت می فرمایی به دینی که بر آنم با تو سخن گویم؟ فرمود: آری. گفتم: شهادت می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد، بنده و فرستاده اوست و اعتراف دارم به آن چه از سوی خدای تعالی نازل گشته و به شما تولّی دارم و از دشمنانتان و آنان که اختیار شما به دست گیرند و بر شما امیری ورزند و حقتان را سلب کنند، تبرّی می جویم. ایشان فرمود: به خدا که به چیزی جاهل نیستی و سوگند که آن چه گفتی حال ما (اهل بیت) است. گفتم: آیا کسی که این امر را نداند مسلمان است؟ فرمود: نه، مگر مستعضفان. عرض کردم: ایشان کیستند؟ فرمود: زنانتان و کودکانتان. آن گاه فرمود: آیا امّ ایمن را دیده ای. شهادت می دهم که او از اهل بهشت است، حال آن که مقامی که شما برآنید را درک نمی کرد.(4)

1- [1] - کافی ، ج 2، ص 297، ح 2.
2- [2] - کافی ،ج 2، ص 297، ح 3.
3- [3] - کافی ج 2، ص 297، ح 5.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 298، ح 6.

10) هم وی از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مسکان، از ابی بصیر، روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که فرق بین مردمان را بشناسد، مستضعف نیست.(1)

11) هم او از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از جمیل بن درّاج روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: من گاهی این مستضعفان را یاد می کنم و می گویم: ما و ایشان در منزلگاه های بهشت خواهیم بود. حضرت فرمودند: خداوند، هرگز با شما چنین نمی کند.(2)

12) ابن بابویه نقل می کند که پدرم از محمد بن حسن احمد بن ولید که رحمت خدا بر ایشان باد، از نضر بن شعیب از عبدالغفار جازی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمودند: مستضعفین چند گروه اند که با هم فرق می کنند و هر که از اهل قبله، ناصب (جدی و پایدار) نباشد، مستضعف است.(3)

13) هم او نقل می کند: محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید و فضاله بن ایوب، و همه ایشان از موسی بن بکَیر، از زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در پاسخ به سئوال من در باره آیه «إِلاَّ الْمُسْتَضْعفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ لاَ يَسْتَطِيعونَ حِيلَةً وَلاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً» فرمودند: آن است که کفر از وی برنیاید تا کفر ورزد و راه به سوی ایمان نیابد تا ایمان آورد، و کودکان و هر که از زنان و مردان در عقل و خرد، همچون کودکان باشد، قلم از وی برداشته می شود.(4)

14) هم او از پدرش محمد بن حسن بن احمد بن ولید که رحمت خدا بر ایشان باد، از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی از حسن بن علی وشّ_اء، از احمد بن عائذ، از ابی خدیجه سالم بن مکرّم جمّال، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «إِلاَّ الْمُسْتَضْعفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ لاَ يَسْتَطِيعونَ حِيلَةً وَلاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً» فرمود: نه راهی به سوی فریبکاری دارند تا فریبکاری نمایند و نه به سمت حق راه می یابند تا در آن شوند. اینان با کارهای نیک و با دوری جستن از محارمی که خداوند تبارک و تعالی از آن نهی فرموده، به

1- [1] - کافی، ج 2، ص 298، ح 7.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 298، ح 8.
3- [3] - معانی الأخبار، ص 200، ح 1.
4- [4] - معانی الاخبار، ص 200، ح 1.

بهشت وارد می شوند، ولی به مرتبه ابرار نمی رسند.(1)

15) و هم او گفت: پدرم رحمه الله از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از ابراهیم بن اسحاق، از عمر بن اسحاق، از امام صادق علیه السلام پرسیدند که مستضعفی که خدای تعالی در قرآن ذکر کرده است، چگونه تعریف می شود؟ فرمود: آن که سوره ای از سوره های قرآن را به خوبی نمیداند؛ حال آن که خداوند وی را به گونهای آفریده است که با وجود آن شایسته نیست که نداند.(2)

16) ایشان از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی، از حجر بن زائده، از حمران روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِلاَّ الْمُسْتَضْعفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ لاَ یَسْتَطِیعونَ حِیلَةً وَلاَ یَهْتَدُونَ سَبِیلاً» پرسیدم، حضرت فرمودند: ایشان اهل ولایتند. گفتم منظور چه ولایتی است؟ فرمود: هان! بدان منظور، ولایت در دین نیست، بلکه ولایت در ازدواج و ارث بردن و آمیزش با مردمان است، ایشان نه مؤمنانند و نه کافران، آنانی اند که کارشان متوقف بر امر الهی عز و جل است.(3)

17) هم چنین از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از علی بن محمد، از احمد بن محمد، از حسن بن علی، از عبدالله کریم بن عمرو خثعمی، از سلیمان بن خالد روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِلاَّ الْمُسْتَضْعفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ لاَ یَسْتَطِیعونَ حِیلَةً وَلاَ یَهْتَدُونَ سَبِیلاً» پرسیدم. ایشان فرمودند: ای سلیمان! در میان این مستضعفین کسانی هستند گردن کلفت تر از تو، مستضعفین گروهی هستند که نماز می خوانند و روزه هم می گیرند، در باره شکمهاشان و فروجشان عفت به خرج می دهند و حق را در غیر خاندان ما نمی بینند و دست خود بر شاخه های این درخت پر بار گرفتهاند «فَأُوْلَـئِکَ عسَی اللّهُ أَن یَعفُوَ عنْهُمْ وَکَانَ اللّهُ عفُوًّا غَفُورًا» اگر دست به شاخه های این درخت بیاویزند، هر چند آنها را نشناسند، و خداوند اگر از ایشان درگذرد، از سر رحمت اوست و اگر عذابشان نماید، از سر گمراهی ایشان نسبت به

1- [1] - معانی الأخبار، ص 201، ح 5.

2- [2] - معانى القرآن، ص 202، ح 7.
3- [3] - معانى الأخبار، ص 202، ح 8.

آن چه به آنان فهمانده است، باشد.(1)

18) از ابن بابویه به نقل از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از عثمان بن عیسی، از موسی بن بکر، از سلیمان بن خالد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: از ایشان در باره مستعضفین پرسیدم فرمود: زن کم خرد در اندرونی اش که کنیز به وی گوید: نماز کن و او نماز خواند و خود چیزی جز آن چه به وی گویی، فهم نکند، و «جلیب»(2) (برده) که چیزی نفهمد جز آن چه به وی گویی و دستور کنی و سالخورده نزدیک به مرگ و خردسالان، اینان مستضعفانند، ولی مردی قوی هیکل و مناقشه گر و جدال کننده که خود به داد و ستد پردازد و کس نتواند او را در معامله زیان رساند، آیا این هم مستعضف است؟ نه، هرگز چنین نیست.(3)

19) ایشان به نقل از پدرش رحمه الله، از سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از سیف بن عمیر، از ابی صبّاح کنانی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره مستضعفینی که «لاَ یَسْتَطِیعونَ حِیلَةً وَلاَ یَهْتَدُونَ سَبِیلاً» فرمود: نه حیلتی توانند به کار بست تا به کفر گروند و نه راه هدایت توانند یافت تا به ایمان گروند و آنان را با کفر و ایمان نسبتی نیست(4).

20) عیاشی: به نقل از زراره، از امام صادق علیه السلام در باره مستضعفین که نه حیلتی توانند و نه راه هدایت یابند، فرمود: نه در راه دستیابی به ایمان حیلتی به کار توانند بست و نه توانند کافر شوند، کودکان و همپایگان کودکان در خرد از میان زنان و مردان .(5)

21) ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که فرق های میان مردمان را بشناسد، مستضعف نیست.(6)

22) ایشان از ابی خدیجه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: زنان و مردان مستضعف که «لاَ یَسْتَطِیعونَ حِیلَةً وَلاَ یَهْتَدُونَ سَبِیلاً» یعنی به حق راه

1- [1] - معانی الأخبار، ص 202، ح 9.

2- [2] - جلیب، آن که از شهری به شهر دیگر می برندش.«لسان العرب ماده جلب».
3- [3] - معانی الأخبار، ص 203، ح 10.
4- [4] - معانی الاخبار، ص 203، ح 11.
5- [5] - تفسیر عیاشی ، ج 1، ص 295، ح 242.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 295، ح 243.

نتوانند یافت تا وارد آن گردند و نه حیلت های فریبکاران (ناصبی ها) را شناسند تا (بسان ایشان) حیلت سازند و فرمود: اینان با کارهای نیک و با دوری از محارمی که خداوند از آن نهی فرموده، وارد بهشت می شوند و البته به پایگاه ابرار نخواهند رسید.(1)

23) زراره نقل می کند که با امام صادق علیه السلام در باره مستضعفین سخن می گفتم و ایشان فرمودند: کجایند اهل اعراف؟ کجایند چشم انتظاران حکم الهی؟ کجایند آنان که عملی صالح را به کرداری زشت آمیختند؟ کجایند المؤلّفه قلوبهم (آنان که با اهتمام و اعطاء جلب اسلام شدند)؟ کجایند اهل تبیان (آشکار شدن) خداوند؟ کجایند مستضعفان از میان زنان و مردان و کودکان که «لاَ یَسْتَطِیعونَ حِیلَةً وَلاَ یَهْتَدُونَ سَبِیلاً». (2)

24) از زراره نقل است که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: با زنی از گروه مرجئه(3) ازدواج کنم یا از حروریه(4) و یا از قدریه؟(5) امام فرمود: نه، بر تو باد (گرفتن) زنان ناآزموده (زن ناپخته و مستضعفی که در اندرونی خود نشسته و پناهی ندارد). زراره گوید گفتم: این چنین زنی را چگونه بدانیم که مؤمن است یا کافر؟ حضرت فرمود: کجایند اهل استثنایی که خدا فرموده است؟ سخن خداوند صادقتر از سخن توست آن جا که می فرماید: «إِلاَّ الْمُسْتَضْعفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء

1- [1] - تفسیر عیاشی ، ج 1، ص 295، ح 244.
2- [2] - تفسیر عیاشی ، ج 1، ص 295، ح 245.
3- [3] - گروهی هستند که عمل را در رتبه، پس از نیت و همچنین پس از اعتقاد به ارجاء و به تاخیر انداختن آن عمل، قرار میدهند به بیان دیگر چنین نامیده شدند، چرا که بر این باور بودند که خداوند عذاب ایشان را ارجاء کرده است؛ یعنی به تاخیر انداخته و از ایشان دور کرده و معتقدند: معصیت در حالی که ایمان داریم، مشکل ساز نیست؛ همچنان که اطاعت در زمان کفر فایدهای ندارد .«دایره المعارف اعلمی ج 17 ص 72».
4- [4] - گروهی از خوارج بودند که پس از حکم قرار گرفتن حکمین بین علی علیه السلام و معاویه، در کنار اهل شام بر علی بن ابی طالب خروج کردند و گفتند: حکمی نیست مگر حکم خدا و امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام را تکفیر کردند و خود را از وی بری دانسته و «ذو

الثديه» که مارقين باشند را بر خود امير کردند علی عليه السلام لشکر کشيد و با ايشان جنگيد و نابودشان کرد و ذوالثديه را نيز از ميان برداشت و اين گروه به دليل نبرد «حروراء» به نام حروريه شناخته شدند. «المقالات و الفرق، ص 5».
5- [5] - گروهی منتسب به قدَر بودند که ميگفتند هر بندهای خالق کردار خود است و معصيتها و کفر ورزی را به تقدير و مشيت الهی نميدانستند و گفته شده است که مراد از قدريه همان معتزله است که افعال خود را به قدر منتسب می کردند .«مجمع البحرين- قدر- ج 3 ص 451 ؛ دائره المعارف الشيعيه اثر اعلمی ج 14، ص 286».

وَالْوِلْدَانِ لاَ یَسْتَطِیعونَ حِیلَةً وَلاَ یَهْتَدُونَ سَبِیلاً».(1)

25) زراره از امام صادق علیه السلام نقل می کند که از ایشان در باره آیه «إِلاَّ الْمُسْتَضْعِفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ لاَ یَسْتَطِیعونَ حِیلَةً وَلاَ یَهْتَدُونَ سَبِیلاً» پرسیدم، ایشان فرمود: مستضعف کسی است که نمی تواند کفر ورزد و به راه ایمان نیز هدایت نگردد و نه می تواند ایمان آورد و نه می تواند کافر شود، کودکان و زنان و مردانی که در خرد همچون کودکانند، قلم ثبت گناه از ایشان برداشته شده است.(2)

26) حمران از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «إِلاَّ الْمُسْتَضْعِفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ لاَ یَسْتَطِیعونَ حِیلَةً وَلاَ یَهْتَدُونَ سَبِیلاً» فرمود: «ایشان اهل ولایتند»، گفتم منظور چه ولایتی است؟ فرمود: بدان که منظور، ولایت در دین نیست، بلکه ولایت در ازدواج و ارث بردن و آمیزش با مردمان است، ایشان نه مؤمنانند و نه کافران، آنانی اند که کارشان متوقف بر امر الهی عز و جل است.(3)

27) سلیمان بن خالد روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِلاَّ الْمُسْتَضْعِفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ لاَ یَسْتَطِیعونَ حِیلَةً وَلاَ یَهْتَدُونَ سَبِیلاً» پرسیدم. ایشان فرمودند: ای سلیمان! در میان این مستضعفین کسانی هستند گردن کلفت تر از تو، مستضعفین گروهی هستند که نماز می خوانند و روزه هم می گیرند، در باره شکم هاشان و فروجشان عفت به خرج می دهند و حق را در غیر خاندان ما نمی بینند و دست خود بر شاخه های این درخت پربار گرفته اند «فَأُوْلَـئِکَ عسَی اللّهُ أَن یَعفُوَ عنْهُمْ وَکَانَ اللّهُ عفُوًّا غَفُورًا» دست به شاخه های این درخت آویختند، ولی آنها را نشناختند، و خداوند اگر از ایشان درگذرد، از سر رحمت اوست و اگر عذابشان نماید، از سر گمراهی ایشان نسبت به آن چه به آنان فهمانده است، باشد.(4)

28) سلیمان بن خالد روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در باره مستضعفان پرسیدم، فرمودند: زن ناپخته در اندرونی اش که کنیز به وی گوید: نماز کن و او نماز خواند و خود چیزی جز آن چه به وی گویی، فهم نکند، و «جلیب»

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 295، ح 246.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 296، ح 247.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 296، ح 248.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 297، ح 249.

(برده) که چیزی نفهمد جز آن چه به وی گویی و دستور کنی و سالخورده نزدیک به مرگ و خردسالان، اینان مستضعفانند؛ ولی مردی قوی هیکل و مناقشه گر و زبان آور، که خود به داد و ستد پردازد و کس نتواند او را در معامله مغبون سازد، آیا این هم مستعضف است؟ نه، هرگز چنین نیست. (1)

«وَ مَن یُهَاجِرْ فِی سَبِیلِ اللّهِ یَجِدْ فِی الأَرْضِ مُرَاغَمًا کَثِیرًا وَ سَعةً ... (100)»

[و هر که در راه خدا هجرت کند در زمین اقامتگاه های فراوان و گشایش ها خواهد یافت]

1) علی بن ابراهیم: یعنی اگر همراه با امامش مجاهدت نماید، خیر بسیار و واسع نصیبش گردد.(2)

«...وَمَن یَخْرُجْ مِن بَیْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَی اللّهِ...علی اللّهِ وَکَانَ اللّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا (100)»

«...وَمَن یَخْرُجْ مِن بَیْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَی اللّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ یُدْرِکْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَع أَجْرُهُ علی اللّهِ وَکَانَ اللّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا (100)»

[و هر کس (به قصد) مهاجرت در راه خدا و پیامبر او از خانه اش به درآید، سپس مرگش در رسد، پاداش او قطعا بر خداست و خدا آمرزنده مهربان است]

1) عیاشی: از ابی صبّاح روایت می کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در باره مردی که به امر ولایت فراخوانده شود پس آن را بشناسد در حالی که در محلی دور افتاده ساکن است و ناگهان مرگ او را درک کند، یعنی در حالی که منتظر (و مترصد) [هجرت به سوی امام] است، ناگهان مرگ او را دریابد، نظر شما چیست؟ امام فرمودند: به خدا سوگند که وی به منزله کسی است که در راه خدا و رسول خدا مهاجرت کرده و مرده است و به حق، اجر وی بر خداوند است.(3)

2) ابن ابی عمیر روایت کرده که گفت: زراره، فرزندش عبید را به مدینه فرستاد تا از ابوالحسن و عبدالله خبر بگیرد و او پیش از بازگشتن فرزندش، در راه جان سپرد. محمد بن عمیر از محمد بن حکیم که در باره آیه با امام موسی بن جعفر

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 297، ح 250.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 157.
3- [3] - تفسیرعیاشی، ج 1، ص 297، ح 251.

علیه السلام سخن می گفتم و ماجرای زراره و فرستادن فرزندش را عرض کردم. ایشان فرمودند: امیدوارم زراره از جمله کسانی باشد که خداوند در باره ایشان فرمود «وَمَن یَخْرُجْ مِن بَیْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَی اللّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ یُدْرِکْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَع أَجْرُهُ علی اللّهِ وَکَانَ اللّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا».

ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی در کتاب «الرجال» این حدیث را از حمدویه بن نصیر از محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج و دیگران نقل می کند که گفت: زراره، عبید فرزندش را به مدینه فرستاد. و ادامه همین حدیث را دقیقاً ذکر کرد(1) و همچنین احادیث دیگری نیز در باره سفر فرزند زراره به مدینه با همین مضمون ذکر می کند که در آن کتاب ثبت شده است(2) و ان شاء الله در بررسی آیه «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن کُلِّ فِرْقَهٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَهٌ لِّیَتَفَقَّهُواْ فِی الدِّینِ وَلِیُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعواْ إِلَیْهِمْ لَعلَّهُمْ یَحْذَرُونَ» از سوره برائت، بحثی تکمیلی در باره این حدیث خواهد آمد.(3)

«وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِی الأَرْضِ فَلَیْسَ علَیْکُمْ جُنَاحٌ...الَّذِینَ کَفَرُواْ إِنَّ الْکَافِرِینَ کَانُواْ لَکُمْ عدُوًّا مُّبِینًا(101)»

«وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِی الأَرْضِ فَلَیْسَ علَیْکُمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُواْ مِنَ الصَّلاَهِ إِنْ خِفْتُمْ أَن یَفْتِنَکُمُ الَّذِینَ کَفَرُواْ إِنَّ الْکَافِرِینَ کَانُواْ لَکُمْ عدُوًّا مُّبِینًا(101)»

[و چون در زمین سفر کردید، اگر بیم داشتید که آنان که کفر ورزیده اند به شما آزار برسانند، گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید؛ چرا که کافران پیوسته برای شما دشمنی آشکارند]

1) شیخ با سند خود از سعد، از احمد، از علی بن حدید، و نیز عبدالرحمن بن ابی نجران، از حماد، از حریز، از زراره روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره نماز خوف و نماز سفر پرسیدم که آیا هر دو را شکسته می خوانند؟ فرمود: آری، و نماز خوف را سزاوارتر است که شکسته خوانند تا نماز سفری که در آن ترسی نباشد.(4)

2) وی به نقل از شیخ مفید، از احمد بن محمد، از پدرش، از حسین بن حسن

1- [1] - رجال کشی، ص 153_ 155، ت 251.255.
2- [2] - تفسیرعیاشی، ج 1، ص 297، ح 252.
3- [3] - تهذیب، ج 3، ص 302 ، ح 921.
4- [4] - تهذیب، ج 2، ص 13، ح 31.

بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: نماز در سفر دو رکعت است و پیش و پس از آن چیزی نباشد، مگر نماز مغرب که سه رکعت است.(1)

3. محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش و از احمد بن ادریس، و محمد بن یحیی، جمیعاً از احمد بن محمد، از حماد بن عیسی، از حریز، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُواْ مِنَ الصَّلاَةِ إِنْ خِفْتُمْ أَن يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُواْ إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُواْ لَكُمْ عدُوًّا مُّبِينًا» فرمود: از دو رکعت، یکی را می کاهی.(2)

شیخ همین حدیث را به سند خود از احمد بن محمد، از حماد بن عیسی، از حریز، از ابی عبدالله با همین لفظ روایت می کند.

4) وی به سند خود از احمد بن محمد، از محمد بن عیسی، از عبدالله بن مغیره، از اسماعیل بن ابی زیاد، از جعفر، از پدر بزرگوارش روایت کرده که فرمود: هفت تن نمازشان را نمی شکنند: خراج گیرنده که در بین املاک خراج پردازان در گردش است، امیری که در امارت خود تفقد می کند، تاجری که با تجارت خود از بازاری به بازار دگر درمی آید، چوپان و بادیه نشینی که برای یافتن محل باران زده و پرعلوفه به جستجویند، مردی که به قصد خوشگذرانی به شکار رفته و محاربی که راه را بر مردم می بندد.

5) این حدیث را علی بن ابراهیم در تفسیر خود به استناد از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: امیرالمؤمنین فرمودند: شش تن نماز را نمی شکنند: خراج گیرانی که در منطقه جمع خراج می گردند، تاجری که به جهت تجارتش از بازاری به بازاری رود، امیری که در ملک امیری خود در گردش است، چوپانی که به دنبال محل ریزش باران و رویش گیاه در حرکت است، مردی که به قصد خوشگذرانی به شکار رفته و محاربی که راه را بر مردم می بندد.(3)

6) ابن بابویه در کتاب الفقیه: با سند خود از زراره، و محمد بن مسلم روایت

1- [1] - کافی، ج 3، ص 458، ح 4.

2- [2] - تهذیب، ج 3، ص 300، ح 914.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 157.

کرده که به امام صادق علیه السلام گفتیم: در باره نماز سفر چه می فرمایی؟ چگونه است و چند رکعت است؟ حضرت فرمود: خدای تعالی عز و جل می فرماید «وَإِذَا کُنتَ فِیهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاَةَ» پس شکستن نماز در سفر واجب گردید؛ همان طور که کامل خواندن در شهر خود واجب است. آن دو گویند: گفتیم: خدای تعالی فرموده است: «لَیْسَ علَیْکُمْ جُنَاحٌ» یعنی گناهی و حرجی بر شما نیست و امر نکرده است که: انجام دهید! پس چگونه شکستن نماز سفر واجب است؛ همان طور که کامل خواندن نماز در محل اقامت؟ حضرت فرمودند: آیا خدای عز و جل نگفته است «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعآئِرِ اللّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیْت أَوِ اعتَمَرَ فَلاَ جُنَاحَ علَیْهِ أَن یَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَن تَطَوَّع خَیْرًا فَإِنَّ اللّهَ شَاکِرٌ علِیمٌ»(1) [در حقیقت صفا و مروه از شعایر خداست (که یادآور اوست) پس هر که خانه (خدا) را حج کند یا عمره گزارد بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جای آورد و هر که افزون بر فریضه کار نیکی کند خدا حق شناس و داناست] آیا نمی بینید که طواف و هروله میان آن دو واجب است؛ چرا که خداوند آن را در قرآن ذکر می کند و رسول الله صلوات الله علیه آن را انجام می دهد، همچنین است شکستن نماز که حضرت آن را انجام داده و خداوند آن را در قرآن ذکر کرده است.

آن دو گویند: گفتیم: بنابراین کسی که در سفر چهار رکعت خوانده است، قضا کند یا خیر؟ فرمود: اگر آیه تقصیر و شکستن نماز را بر وی خوانده باشند و برایش تفسیر شده باشد و آن گاه چهار رکعت بخواند، باید قضا کند و اگر نشنیده باشد و ندانسته باشد، نیازی به اعاده نیست. همه نمازها در سفر، برای هر نماز فریضه دو رکعت است، مگر نماز مغرب که سه رکعت است و در آن شکستنی نیست و رسول الله صلوات الله علیه نیز آن را در سفر و حضر، سه رکعت خوانده است.(2)

7) شیخ با سند خود از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالله بن یحیی کاهلی روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در باره شکستن نماز می فرمود: بَریدی تا بَریدی؛ یعنی بیست و چهار میل تمام.(3)

8) عیاشی: از حریز، از زراره و محمد بن مسلم روایت کرده که به امام صادق

1- [1] - بقره/158.
2- [2] - من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 278، ح 1266.
3- [3] - تهذیب، ج 3، ص ،207 ح 493 { هر برید برابر دو فرسخ (فرسنگ = 6 کیلومتر) است و با این حساب مسافت برای شکستن نماز 24 کیلومتر است } متر جمان.

علیه السلام گفتیم: در باره نماز سفر چه می فرمایی؟ چگونه است و چند رکعت است؟ حضرت فرمود: خدای تعالی عز و جل می فرماید: «وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِی الأَرْضِ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُواْ مِنَ الصَّلاَهِ إِنْ خِفْتُمْ أَن یَفْتِنَکُمُ الَّذِینَ کَفَرُواْ إِنَّ الْکَافِرِینَ کَانُواْ لَکُمْ عدُوًّا مُّبِینًا» پس شکستن نماز در سفر واجب گردید؛ همان طور که کامل خواندن در شهر خود واجب است. آن دو گویند: گفتیم: خدای تعالی فرموده است «لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ» یعنی گناهی و حرجی بر شما نیست و امر نکرده است که انجام دهید! پس چگونه شکستن نماز سفر واجب است؛ همان طور که کامل خواندن نماز در محل اقامت؟ حضرت فرمودند: آیا خدای عز و جل نگفته است «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَهَ مِن شَعآئِرِ اللّهِ»(1) [در حقیقت صفا و مروه از شعایر خداست (که یادآور اوست)] آیا نمی بینید که طواف و هروله میان آن دو واجب است؛ چرا که خداوند آن را در قرآن ذکر کرده و نبی صلوات الله علیه آن را انجام داده است. همچنین است شکستن نماز که نبی آن را انجام داده و خداوند آن را در قرآن ذکر کرده است.

آن دو گویند: گفتیم: بنابراین کسی که در سفر، چهار رکعت خوانده است، قضا کند یا خیر؟ فرمود: اگر آیه تقصیر و شکستن نماز را بر وی خوانده باشند و برایش تفسیر شده باشد و آن گاه چهار رکعت بخواند، باید قضا کند و اگر نشنیده باشد و ندانسته باشد، نیازی به اعاده نیست. همه نمازها در سفر، برای هر نماز فریضه دو رکعت است، مگر نماز مغرب که سه رکعت است و در آن شکستنی نیست و رسول الله صلوات الله علیه نیز آن را در سفر و حضر همان سه رکعت خوانده است.(2)

9) ابراهیم بن عمر: از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند تعالی بر مقیم، پنج نماز را واجب گردانید و بر مسافر، دو رکعت تمام را واجب گرداند و بر انسان بیمناک و وحشت زده، یک رکعت؛ و این فرموده خداست که «فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُواْ مِنَ الصَّلاَهِ» یعنی خداوند میفرماید (اگر بیمناک فتنه کافران بودید) از نماز دو رکعتی شکسته بکاهید، پس می شود یک رکعت.(3)

1- [1] - بقره /158.
2- [2] - تفسیرعیاشی، ج 1، ص 297، ح 253.
3- [3] - تفسیرعیاشی، ج 1، ص 298، ح 254.

«وَ إِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاَةَ...إِنَّ الصَّلاَةَ كَانَتْ علَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابا مَّوْقُوتًا (103)»

«وَ إِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاَةَ فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُم مَّعكَ وَلْيَأْخُذُواْ أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُواْ فَلْيَكُونُواْ مِن وَرَآئِكُمْ وَلْتَأْتِ طَآئِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّواْ فَلْيُصَلُّواْ مَعكَ وَ لْيَأْخُذُواْ حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ تَغْفُلُونَ عنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعتِكُمْ فَيَمِيلُونَ علَيْكُم مَّيْلَةً وَاحِدَةً وَ لاَ جُنَاحَ علَيْكُمْ إِن كَانَ بِكُمْ أَذًى مِّن مَّطَرٍ أَوْ كُنتُم مَّرْضَى أَن تَضَعواْ أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُواْ حِذْرَكُمْ إِنَّ اللّهَ أَعدَّ لِلْكَافِرِينَ عذَابا مُّهِينًا (102) فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلاَةَ فَاذْكُرُواْ اللّهَ قِيَامًا وَقُعودًا وَعلَى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا إطمأنتم فَاقيموا الصَّلوه إِنَّ الصَّلاَةَ كَانَتْ علَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابا مَّوْقُوتًا (103)»

[و هر گاه در میان ایشان بودی و برایشان نماز برپا داشتی، پس باید گروهی از آنان با تو (به نماز) ایستند و باید جنگ افزارهای خود را برگیرند و چون به سجده رفتند (و نماز را تمام کردند) باید پشت سر شما قرار گیرند و گروه دیگری که نماز نکرده اند باید بیایند و با تو نماز گزارند و البته جانب احتیاط را فرو نگذارند و جنگ افزارهای خود را برگیرند (زیرا) کافران آرزو می کنند که شما از جنگ افزارها و ساز و برگ خود غافل شوید تا ناگهان بر شما یورش برند و اگر از باران در زحمتید یا بیمارید، گناهی بر شما نیست که جنگ افزارهای خود را بر زمین نهید، ولی مواظب خود باشید؛ بی گمان خدا برای کافران عذاب خفت آوری آماده کرده است]

1) ابن بابویه در کتاب الفقیه با سند خود از عبدالرحمن بن ابی عبدالله، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر در «غزوه ذات الرقاع»(1) به امامت اصحاب خود ایستاد و یارانش را دو گروه کرد. گروهی را در برابر دشمن صف آرایی داد و گروهی در پشت وی، صف نماز بستند و پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و دیگران نیز به الله اکبر، قامت بستند و حضرت قرائت کرد و نمازگزاران گوش فرا دادند، پیامبر به رکوع رفت و نمازگزاران هم؛ پیامبر به سجده

1- [1] - غزوه ذات الرقاع در سال چهارم و گفتهاند پنجم هجری رخ داده و غزوه خصفه از بنی ثعلبه از قبیله غطفان بود و در آن نبردی رخ نداد و نماز

خوف در آن برگزار شد. بنگرید به سیره ابن هشام ج 3 ص 213 و نیز مروج الذهب ج 2 ص 296.

رفت و نمازگزارن هم؛ آن گاه رسول الله همچنان بر پای ایستاد و نمازگزاران خود یک رکعت نماز خواندند و آن گاه یک به یک (بر نبی و بر یکدیگر) سلام دادند و آن گاه به سمت گروه دیگر یاران رفته و به جای ایشان در برابر دشمن ایستادند و آن گروه پشت رسول الله صلی الله علیه و آله صف بستند و پیامبر، الله اکبر گفت و ایشان الله اکبر گفتند، آن گاه نبی قرائت کرد و ایشان گوش سپردند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به رکوع رفت و ایشان هم؛ پیامبر به سجده رفت و ایشان نیز و آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به تشهد نشست و سلام گفت و ایشان، خود رکعتی دیگر به جای آوردند و آن گاه یک به یک (بر نبی و بر یکدیگر) سلام گفتند. و خدای تعالی به نبی مکرم صلی الله علیه و آله خود فرموده است: «وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاَةَ فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُم مَّعكَ وَلْيَأْخُذُواْ أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُواْ فَلْيَكُونُواْ مِن وَرَآئِكُمْ وَلْتَأتِ طَآئِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّواْ فَلْيُصَلُّواْ مَعكَ وَلْيَأْخُذُواْ حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ تَغْفُلُونَ عنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُم مَّيْلَةً وَاحِدَةً وَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن كَانَ بِكُمْ أَذًى مِّن مَّطَرٍ أَوْ كُنتُم مَّرْضَى أَن تَضَعواْ أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُواْ حِذْرَكُمْ إِنَّ اللّهَ أَعدَّ لِلْكَافِرِينَ عذَاًبا مُّهِيناً» و این نماز خوفی است که خداوند به رسول خود دستور برپا داشتن آن را داد.(1)

2) وی از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که نماز مغزب را به هنگام هراس و خوف به امامت گروهی بایستد ،گروه اول را یک رکعت، امامت کند و گروه دوم را دو رکعت به امامت ایستد(2).

3) علی بن ابراهیم روایت می کند: این آیه زمانی نازل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله به قصد مکه بسوی حدیبیه حرکت کرد و زمانی که خبر به قریش رسید، خالد بن ولید را با دویست سوار به عنوان کمینی در استقبال از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش فرستادند و رسول الله به روی کوه ها درگیر وی بود. همچنان در راه بودند که وقت نماز ظهر فرا رسید و بلال اذان سر داد و پیامبر صلی الله علیه و آله در پیش صف نماز ایستاد. خالد بن ولید گفت: اگر وقتی نماز می خواندند به ایشان حمله می کردیم بی شک شکستشان می دادیم، چرا که نمازشان را نمی شکستند (پایان نمی دادند) ولی اکنون دستور نماز دیگری برای ایشان می آید که از نور

1- [1] - من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 293، ح 1337.

2- [2] - من لايحضره الفقيه، ج 1، ص 294، ح 1338.

چشمشان بر ایشان محبوب تر است و چون دوباره به نماز بایستند، به آنان حمله می کنیم، ولی جبرئیل در آیه «وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاَةَ» دستور نماز خوف را بر رسول خدا فرو آورد.(1)

4) عیاشی از ابان تغلب، از جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده که فرمود: در نماز خوف مغرب باید که اصحاب را دو گروه نمود، گروهی در برابر دشمن و گروهی در صف نماز، آن گاه امام نماز می خواند و در رکعت دوم بر پای می ایستد و ایشان خود دو رکعت دیگر تمام می کنند و آن گاه نمازگزاران بر هم سلام می دهند و سپس گروه دوم آمده و امام دو رکعت دیگر را می خواند و ایشان خود یک رکعت دیگر را می خوانند و این گونه گروه اول یک قرائت (حمد و سوره) را حاضر بوده اند و گروه دوم نیز یک قرائت.(2)

5) زراره و محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می کنند که فرمود: اگر به هنگام خوف، وقت نماز مغرب فرا رسد، امام یاران را دو گروه نماید: گروهی در برابر دشمن و گروهی پشت سر وی؛ همان گونه که خداوند تبارک و تعالی فرموده است، آن گاه تکبیر گفته و نماز می خواند و چون از سجده اول برخاست، همچنان بر پای می ایستد و کسانی که یک رکعت پشت سر وی خوانده اند، برای خود یک رکعت می خوانند و آن گاه بر هم سلام می دهند و به سوی گروه دیگر می روند و در جای ایشان می ایستند و آن گاه گروه دیگر می آیند و امام هنوز ایستاده است و ایشان الله اکبر می گویند و به نماز امام می پیوندند و امام یک رکعت ایشان را به امامت می ایستد و سلام می دهد تا بدین ترتیب گروه اول، استفتاح نماز با الله اکبر را همراه امام باشند و گروه دوم، سلام دادن را با امام همراه باشند و زمانی که امام سلام می دهد، گروه دوم برمی خیزند و خود یک رکعت دیگر نماز می خوانند و این گونه امام دو رکعت خوانده و هر یک از افراد نیز دو رکعت خوانده است، رکعتی در جماعت و رکعتی را فرادی.

و اگر خوف شدیدتر از این بود، نظیر جنگ تن به تن، کشمکش، زد و خورد، و بالا گرفتن درگیری ها و کشتار، باید بدانیم که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در شب جنگ صفین که شب هریر یعنی زوزه سگ از شدت سرما بود، نماز ظهر و

1- [1] - تفسر قمی، ج 1، ص 157.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 298، ح 255.

عصر و مغرب و عشاء را به هنگام هر نماز برپا نداشت، مگر تنها با لا اله الا الله و سبحان الله و الحمد لله و دعاء و همین نماز ایشان بود و امام امر به قضای نمازها نکردند و چون به هنگام خوف، وقت نماز مغرب فرا رسید، یاران را دو گروه کرد و یک گروه را دو رکعت به امامت ایستاد و آن گاه نشست و با دست خود، ایشان را اشارتی داد و آنان رکعت سوم را خود به جا آوردند و سلام دادند و برخاسته و به جای گروه دیگر ایستادند و آن گاه گروه دوم آمدند و امام برخاست و یک رکعت که در آن قرائت حمد و سوره نبود، ایشان را امامت کرد و سه رکعت خود را تکمیل نمود و بدین ترتیب، گروه اول، سه رکعت نماز خواندند که دو رکعت به جماعت بود و یک رکعت فرادی و گروه دوم، سه رکعت خواندند که یک رکعت جماعت بود و دو رکعت فرادی و گروه اول، آغاز نماز و تکبیره الاحرام را درک کردند و گروه دیگر سلام را با امام بودند.(1)

6) محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر یا صادق علیهما السلام روایت کرده که در باره نماز مغرب فرمود: در سفر، ایرادی ندارد که نماز مغرب را مدتی عقب بیندازی و آن گاه آن را به جای آوری، اگر تمایل داشتی که نماز عشاء را آخر وقت بخوانی و اگر بخواهی میتوانی مدتی به راهت ادامه دهی تا شفق و سرخی غروب، پنهان گردد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر را با نماز عصر جمع کردند و نماز مغرب و عشای آخر وقت را نیز با هم خواندند و گاهی نماز را جلو انداخته و زود می خواندند و گاهی اندکی آن را دیرتر به جای می آوردند، چرا که خدای تعالی فرموده است «إِنَّ الصَّلاَةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابا مَّوْقُوتًا » خداوند، تنها وجوب آن را بر مؤمنان قصد کرده و قید دیگری ذکر نکرده و اگر به شکلی که برخی می پندارند بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله که داناتر و آگاهتر از همگان بود، هرگز چنین نماز به پا نمی داشت و اگر این گونه نیکوتر بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله بدان امر میفرمود و دیدیم که نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء در روز صفین با همراهی امیرالمؤمنین علی علیه السلام، از یاران ایشان فوت شد و حضرت ایشان را فرمود تا سواره یا پیاده، تکبیر گفته و تهلیل و تسبیح کنند که خدا فرموده است: «فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالاً أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنتُمْ فَاذْكُرُواْ اللّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 298، ح 256.

تَکُونُواْ تَعلَمُونَ »(1) [پس اگر بیم داشتید پیاده یا سواره (نماز کنید) و چون ایمن شدید، خدا را یاد کنید که آن چه نمی دانستید به شما آموخت]، پس علی علیه السلام ایشان را دستور به آن داد و ایشان چنین کردند.(2)

7) علی بن ابراهیم در باره آیه «فَإِذَا قَضَیْتُمُ الصَّلاَةَ فَاذْکُرُواْ اللّهَ قِیَامًا وَقُعودًا وَعلَی جُنُوبِکُمْ» گفته است: فرد سالم، ایستاده نماز می خواند، بیمار، نشسته نماز می خواند و کسی که نتواند، همان طور خوابیده، به جای حرکات نماز، اشاراتی در حد توان می کند.(3)

8) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حریز، از زراره و فضیل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «إِنَّ الصَّلاَةَ کَانَتْ علَی الْمُؤْمِنِینَ کِتَابا مَّوْقُوتًا» فرمود: یعنی واجب است و به معنی وقت درگذشتن زمان آن نمی باشد که اگر اول وقت آن بگذرد و آن نماز را ادا کند، نمازش ادا نباشد و اگر چنین بود، بی شک سلیمان بن داود علیهما السلام زمانی که نمازش را دیرتر از موعد بجا آورد، هلاک می گشت؛ ولی او همان زمانی که به یاد نمازش افتاد، آن را ادا نمود.(4)

9) وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، و نیز محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن اسماعیل، هر دو از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی؛ از حریز، از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «إِنَّ الصَّلاَةَ کَانَتْ علَی الْمُؤْمِنِینَ کِتَابا مَّوْقُوتًا» که فرمود: موقوت به معنی موجوب، یعنی واجب شده می باشد.(5)

10) وی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از داود بن فرقد روایت کرده، که گفت: این سخن حق تعالی «إِنَّ الصَّلاَةَ کَانَتْ علَی الْمُؤْمِنِینَ کِتَابا مَّوْقُوتًا» را با امام صاق علیه السلام مطرح کردم که ایشان فرمودند: به معنای کتابی ثابت می باشد و این گونه نیست که اگر اندکی شتاب کنی یا اندکی درنگ نمایی، نمازت تباه گردد؛ البته تا زمانی که وقت را با بی تفاوتی

1- [1] - بقره/239.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 299، ح 257.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 158.
4- [4] - کافی، ج 3، ص 294، ح 10 .
5- [5] - کافی، ج 3، ص 272، ح 4.

تلف نکنی، چرا که خدای تعالی در باره گروهی می فرماید: «أَضَاعوا الصَّلَاهَ وَاتَّبَعوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ غَیّاً» [نماز را تباه ساخته و از هوسها پیروی کردند و به زودی (سزای) گمراهی (خود) را خواهند دید].(1) (2)

11) عیاشی: از زراره نقل می کند که گفت: سخن آیه «إِنَّ الصَّلاَهَ کَانَتْ علَی الْمُؤْمِنِینَ کِتَابا مَّوْقُوتاً» را محضر امام صادق علیه السلام عرض کردم، فرمودند: منظور، کتاب مفروض یعنی واجب است و به این معنا نیست که وقت نماز را به تدقیق مشخص کرده باشد و به گونه ای باشد که اگر آن زمان درگذرد و شخص نماز گزارد، نمازش ادا نباشد که اگر چنین بود، حتماً سلیمان بن داود علیهما السلام زمانی که نمازش را دیرتر از موعد به جا آورد، هلاک می گشت، ولی او همان زمانی که نماز را به یاد آورد، آن را ادا نمود.(3)

12) منصور بن خالد روایت کرده که گفت: شنیدم از امام صادق علیه السلام که می گفت: «إِنَّ الصَّلاَهَ کَانَتْ علَی الْمُؤْمِنِینَ کِتَابا مَّوْقُوتاً» اگر آن گونه که می گویند (بر اساس این آیه) وقت نماز به تدقیق مشخص شده بود، بی شک، مردمان نابود بودند و کار الهی تنگ گرفتن بود، ولی آیه بدین معناست که نماز بر مؤمنان نوشته شده ای واجب است.(4)

13) زراره روایت کرده که: از امام صادق علیه السلام در باره معنای آیه «إِنَّ الصَّلاَهَ کَانَتْ علَی الْمُؤْمِنِینَ کِتَابا مَّوْقُوتاً» سئوال کردم که فرمود: همانا نماز را وقتی است و البته در امر آن فراخی و سهولتی است؛ گاهی اول وقت خوانده می شود و گاهی (به دلیلی) با تاخیری خوانده می شود، مگر نماز جمعه که آن را وقت مشخصی است و معنی آیه «إِنَّ الصَّلاَهَ کَانَتْ علَی الْمُؤْمِنِینَ کِتَابا مَّوْقُوتاً» نوشته و سندی واجب و مفروض می باشد؛ به این معنا که نماز یک فریضه است.(5)

14) زراره از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان در باره آیه «إِنَّ الصَّلاَهَ کَانَتْ علَی الْمُؤْمِنِینَ کِتَابا مَّوْقُوتاً» فرمود: اگر مقصود خدا این بود که نماز در وقتی است که در غیر آن قبول نمی گردد، آن گاه نماز، مصیبت بود، ولی هر گاه

1- [1] - مریم/59.

2- [2] - کافی، ج 3، ص 270، ح 13.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 300، ح 258.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 300، ح 259.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 300، ح 260.

نماز را به جای آوری، نمازت ادا(1) است.(2)

15) وی در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که شنیدم حضرت در باره آیه «إِنَّ الصَّلاَةَ كَانَتْ علَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابا مَّوْقُوتًا» فرمود: هرآینه خداوند، وجوب نماز بر مؤمنین را بیان کرده است و اگر این گونه که برخی می گویند نشان توقیت دقیق نماز بود، بنابراین بی شک، سلیمان بن داود علیه السلام زمانی که خدا می فرماید «حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ»(3) [در پس حجاب ظلمت شد] هلاک می گشت، چرا که اگر پیش از آن موعد می خواند، نمازش را در وقت مناسب ادا کرده بود و هیچ نمازی را وقتی طولانی تر از نماز عصر نیست.(4)

16) زراره در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّ الصَّلاَةَ كَانَتْ علَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابا مَّوْقُوتًا» این گونه روایت کرده که حضرت فرمود: منظور از آن وجوب نماز بر مؤمنان است. نماز، وقت پایان پذیر ندارد و کسی که اول وقت نماز را ترک نماید، در حق آن فراموشکاری کرده است، ولی نماز (که وقت پایان پذیر ندارد) تباه شدن و تضییع (ارزش ادای اول وقت) دارد.(5)

17) عبدالحمید بن عوّاض از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند می فرماید: «إِنَّ الصَّلاَةَ كَانَتْ علَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابا مَّوْقُوتًا» مقصود الهی از آن، وجوب نماز است و چیز دیگری اراده نکرده است.(6)

18) عبید از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت کرده که در پاسخ به سئوالم در باره آیه «إِنَّ الصَّلاَةَ كَانَتْ علَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابا مَّوْقُوتًا» فرمود: منظور کتاب و نوشته شده واجب است و به این معنا نیست که همچون حج و رمضان، وقت مشخص داشته باشد که اگر از دست بدهی، از دست رفته باشد، ولی نماز را

1- [1] - یعنی تا پیش از تاخیر بسیار یا رسیدن وقت نماز دیگر و یا حتی در صورت اهمال و تقصیر نمودن و به صورت قضا خواندن نماز که البته همه این موارد، ناپسند است و مطلوب، اشتیاق و شتاب برای نیایش با خداست. اما مقصود امام این است که هیچ نمازی حتی در صورت تاخیر ،از عهده نمازگزار خارج نمی شود و یا به گونه ای نیست که خداوند، دیگر آن

را نپذیرد، بلکه به جا آوردن یا ادای همه نمازها حتی به صورت قضا واجب است. (مترجمان).

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 300، ح 261.

3- [3] - ص/ 32.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 300، ح 262.

5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 300، ح 263.

6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 301، ح 264.

اگر بخوانی، آن را خوانده ای. (1)

«وَلاَ تَهِنُواْ فِی ابْتِغَاء الْقَوْمِ إِن تَکُونُواْ...مِنَ اللّهِ مَا لاَ یَرْجُونَ وَکَانَ اللّهُ عَلِیمًا حَکِیمًا (104)»

«وَلاَ تَهِنُواْ فِی ابْتِغَاء الْقَوْمِ إِن تَکُونُواْ تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ یَأْلَمُونَ کَمَا تَأْلَمونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللّهِ مَا لاَ یَرْجُونَ وَکَانَ اللّهُ عَلِیمًا حَکِیمًا (104)»

[و در تعقیب گروه (دشمنان) سستی نورزید؛ اگر شما درد می کشید، آنان (نیز) همان گونه که شما درد می کشید، درد می کشند و حال آن که شما چیزهایی از خدا امید دارید که آنها امید ندارند و خدا همواره دانای سنجیده کار است]

1) علی بن ابراهیم گوید که این آیه به آیه ای در سوره آل عمران، معطوف است که فرمود: «إِن یَمْسَسْکُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْکَ الأَیَّامُ نُدَاوِلُهَا بَیْنَ النَّاسِ وَلِیَعلَمَ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُواْ وَیَتَّخِذَ مِنکُمْ شُهَدَاء وَاللّهُ لاَ یُحِبُّ الظَّالِمِینَ»(2) - (3) [اگر به شما آسیبی رسیده، آن قوم را نیز آسیبی نظیر آن رسید و ما این روزهای شکست و پیروزی را میان مردم به نوبت می گردانیم (تا آنان پند گیرند) و خداوند کسانی را که (واقعا) ایمان آورده اند، معلوم بدارد و از میان شما گواهانی بگیرد و خداوند ستمکاران را دوست نمی دارد] که در ذیل همین آیه اسباب نزول را بیان کردیم.

«إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ...وَکَانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکَ عظِیمًا (113) »

«إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاکَ اللّهُ وَلاَ تَکُن لِّلْخَآئِنِینَ خَصِیمًا (105) وَ اسْتَغْفِرِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ کَانَ غَفُورًا رَّحِیمًا (106) وَ لاَ تُجَادِلْ عنِ الَّذِینَ یَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ یُحِبُّ مَن کَانَ خَوَّانًا أَثِیمًا (107) یَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلاَ یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّهِ وَهُوَ مَعِهُمْ إِذْ یُبَیِّتُونَ مَا لاَ یَرْضَی مِنَ الْقَوْلِ وَ کَانَ اللّهُ بِمَا یَعمَلُونَ مُحِیطًا (108) هَاأَنتُمْ هَـؤُلاء جَادَلْتُمْ عنْهُمْ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا فَمَن یُجَادِلُ اللّهَ عنْهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَم مَّن یَکُونُ علَیْهِمْ

1- 1 - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 301، ج 265.
2- 2 - آل عمران/140

3- 3 - تفسیر قمی، ج 1، ص 158.

وَكِيلاً (109) وَمَن يَعمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّهَ يَجِدِ اللّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا (110) وَمَن يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ علَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللّهُ عليمًا حَكِيمًا (111) وَمَن يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْم بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا (112) وَ لَوْلاَ فَضْلُ اللّهِ علَيْکَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّت طَّآئِفَةٌ مِّنْهُمْ أَن يُضِلُّوکَ وَ مَا يُضِلُّونَ إِلاَّ أَنفُسَهُمْ وَ مَا يَضُرُّونَکَ مِن شَىْءٍ وَ أَنزَلَ اللّهُ علَيْکَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ علَّمَکَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللّهِ علَيْکَ عظِيمًا (113) »

[ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم به (موجب) آن چه خدا به تو آموخته داوری کنی و زنهار جانبدار خیانتکاران مباش * و از خدا آمرزش بخواه که خدا آمرزنده مهربان است * و از کسانی که به خویشتن خیانت می کنند، دفاع مکن که خداوند هر کس را که خیانتگر و گناه پیشه باشد، دوست ندارد * (کارهای ناروای خود را) از مردم پنهان می دارند، ولی (نمی توانند) از خدا پنهان دارند و چون شبانگاه به چاره اندیشی می پردازند و سخنانی می گویند که وی (بدان) خشنود نیست. او با آنان است و خدا به آن چه انجام می دهند، همواره احاطه دارد * هان! شما همانان هستید که در زندگی دنیا از ایشان جانبداری کردید؛ پس چه کسی روز رستاخیز از آنان در برابر خدا جانبداری خواهد کرد یا چه کسی حمایتگر (و مدافع) آنان تواند بود *و هر کس کار بدی کند یا بر خویشتن ستم ورزد، سپس از خدا آمرزش بخواهد، خدا را آمرزنده مهربان خواهد یافت * و هر کس گناهی مرتکب شود، فقط آن را به زیان خود مرتکب شده و خدا همواره دانای سنجیده کار است * و هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود، سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد، قطعا بهتان و گناه آشکاری بر دوش کشیده است * و اگر فضل خدا و رحمت او بر تو نبود، طایفه ای از ایشان آهنگ آن داشتند که تو را از راه به در کنند، ولی جز خودشان (کسی) را گمراه نمی سازند و هیچ گونه زیانی به تو نمی رسانند و خدا کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آن چه را نمی دانستی به تو آموخت و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بود]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از محمد بن حسن روایت کرده که گفت: در نوادر محمد بن سنان این حدیث را به نقل از عبدالله بن سنان یافتم که

گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که خداوند هرگز قرآن را به احدی از خلقش واگذار نکرد، مگر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و به ائمه علیهم السلام. خدای عز و جل می فرماید: «إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاکَ اللّهُ وَلاَ تَکُن لِّلْخَآئِنِينَ خَصِيمًا » و مضمون آیه در میان اوصیای نبی علیهم السلام نیز جاریست.(1)

2) سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن صلت، از زرعه بن محمد حضرمی، از عبدالله بن یحیی کاهلی، از موسی بن اشیم روایت کرده که گفت: به ابی عبدالله امام صادق علیه السلام عرض کردم که می خواهم به من فرصت شرفیابی دهی و ایشان روزی را مشخص کرد و من حاضر شدم و از هر آن چه می خواستم، سئوال کردم و در حالی که ما در حال گفتگو بودیم، مردی در زد و امام گفت: چه کنیم؟ کسی در پشت در است، و من گفتم: فدایت شوم، من از آن چه نیاز داشتم، بهره مند گشتم؛ هر چه شما فرمایی، و امام اذن دخول داد و آن مرد وارد شد و مدتی سخن گفت و آن گاه از مسائلی پرسید که من عین آن را پرسیده بودم و حتی نکته ای از وی فوت نشد و امام آن مرد را پاسخی کاملاً متفاوت از پاسخ سئوالات من داد و فقط خدا میداند که از دیدن این منظره چه افکاری به من هجوم آورد. آن مرد خارج شد و مدتی نگذشت که دیگری در زد و به اذن امام وارد شد و مدتی سخن گفت و آن گاه دقیقا همان مسائل را پرسید و امام به سخنی غیر از آن چه من و آن مرد پیش از وی را پاسخ گفته بود، جواب داد و غصه در درون من بیشتر لهیب می کشید و چیزی نمانده بود که کافر شوم. آن مرد رفت و ناگهان دیگری وارد شد و همان سئوالات را از امام پرسید و ایشان پاسخی غیر از همه آن چه به ما سه نفر گفته بود، داد و دیدم که اتاق بر من تیره شد و اندوهی جانکاه بر دلم نشست. امام وقتی به من نگاه کرد و آن چه بر من رفته بود را دریافت، با دستش بر کتفم زد و گفت: ای ابن اشیم! خداوند تبارک و تعالی ملک خود را به سلیمان بن داود علیهما السلام واگذاشت و فرمود: «هَذَا عطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»(2)[این بخشش ماست، (آن را) بی شمار ببخش یا نگه دار] و خدای تعالی امر دینش را به محمد واگذاشت و فرمود: «لِتَحْکُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاکَ اللّهُ

1- [1] - کافی، ج 1، ص 210، ح 8.
2- [2] - ص/ 39.

وَلاَ تَکُن لِّلْخَآئِنِینَ خَصِیمًا» و خداوند از امر دینش به ما نیز همان چه به محمد صلی الله علیه و آله رسول خود واگذاشته بود، عطا فرموده است. (1)

3) علی بن ابراهیم: در پاره آیه «إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاکَ اللّهُ وَلاَ تَکُن لِّلْخَآئِنِینَ خَصِیمًا» گفت: شان نزول این آیه این بود که از میان قومی از انصار بنی اُبَیرق، سه برادر بودند به نام های بشیر، بِشر و مُبشّر که هر سه منافق بودند. ایشان بر خانه عموی قتاده بن نعمان(2) نقب زدند و غذایی را که برای خوراک سال خانواد ه اش فراهم کرده بود و یک سپر و شمشیر وی را با خود بردند و قتاده که از اصحاب بدر بود، به رسول الله صلی الله علیه و آله شکایت برد و گفت: ای رسول خدا! گروهی به خانه عمویم نقب زده و طعام سال خانوار و شمشیر و سپر وی را برده اند و این دزدان، اهل خاندانی پلیدند. مردی مؤمن به نام لبید بن سهل نیز در تصمیم گیری با ایشان بود. بنی ابیرق به قتاده گفتند که این کار لبید بن سهل است. این سخن به گوش لبید رسید و او شمشیر خود برکشید و به سوی ایشان شتافت و فریاد برآورد: ای بنی اُبیرق! آیا مرا به سرقت متهم می کنید؛ حال آن که شما خود بدان سزاوارترید و شما منافقانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله را هجو می گویید و به قریش نسبت های ناروا می دهید؛ یا سارقان را معرفی می کنید یا آن که شمشیرم را از خون شما سیراب می کنم. ایشان با وی مدارا کردند و گفتند: بازگرد؛ رحمت خدا بر تو باد، که تو از این اتهام بری هستی. بنو ابیرق نزد مردی از طایفه خود به نام اُسیّد بن عروه که بسیار زبان آور و شیوا سخن بود رفتند و او نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت : ای رسول خدا! قتاده بن نعمان، دست به آبروی گروهی شریف و با حسب و نسب از خاندان ما برده و ایشان را به سرقت و آن چه در ایشان نیست، متهم کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله از این جهت اندوهگین گشت و زمانی که قتاده نزد حضرت آمد، به وی رو کرد و گفت: با خاندانی شرافتمند و با حسب و نسب رو در رو شدی و ایشان را به سرقت متهم کرده ای؟ و او را سخت سرزنش نمود. قتاده از این بابت بسیار غمگین شد و نزد عمویش برگشت و گفت: ای کاش مرده بودم و با رسول الله سخن نگفته بودم؛

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 92.

2- [2] - قتاده بن نعمان بن زید بن عامر بین سواد بن ظفر از اصحاب حاضر در بدر و عقبه. او برادر ابو سعید خدری از طرف مادرش بود. (سیر اعلام النبلاء ج 2، ص 331).

چیزهایی به من گفت که بسیار آزرده شدم. عمویش گفت: خداوند، یاری رسان است، و خداوند در این باره این آیه را بر رسول الله نازل کرد که «إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاکَ اللّهُ وَلاَ تَکُن لِّلْخَآئِنِینَ خَصِیمًا* وَ اسْتَغْفِرِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ کَانَ غَفُورًا رَّحِیمًا* وَ لاَ تُجَادِلْ عنِ الَّذِینَ یَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ یُحِبُّ مَن کَانَ خَوَّانًا أَثِیمًا *یَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلاَ یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّهِ وَهُوَ مَعهُمْ إِذْ یُبَیِّتُونَ مَا لاَ یَرْضَی مِنَ الْقَوْلِ » و مراد از قول، فعل است و سخن را به منزله و همسنگ کردار آورده است. ادامه آیات چنین است: «هَاأَنتُمْ هَـؤُلاءِ جَادَلْتُمْ عنْهُمْ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا فَمَن یُجَادِلُ اللّهَ عنْهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَم مَّن یَکُونُ علَیْهِمْ وَکِیلاً وَمَن یَعمَلْ سُوءًا أَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللّهَ یَجِدِ اللّهَ غَفُورًا رَّحِیمًا * وَمَن یَکْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا یَکْسِبُهُ علَی نَفْسِهِ وَکَانَ اللّهُ علِیمًا حَکِیمًا * وَمَن یَکْسِبْ خَطِیئَهً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ یَرْمِ بِهِ بَرِیئًا » علی بن ابراهیم گوید: منظور از بی گناه در این آیه، لبید بن سهل است «فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِینًا».(1)

4) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود: شماری از مردمان طایفه بشیر الادنین گفتند که ما را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله ببرید و گفتند: در باره این هم قبیله ای خود، آن قدر با وی سخن خواهیم گفت که وی را بی گناه قلمداد کنیم؛ هم طایفه ای ما بی گناه است. زمانی که آیه «یَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلاَ یَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّهِ وَهُوَ مَعهُمْ إِذْ یُبَیِّتُونَ مَا لاَ یَرْضَی مِنَ الْقَوْلِ وَکَانَ اللّهُ بِمَا یَعمَلُونَ مُحِیطاً * هَاأَنتُمْ هَـؤُلاَءِ جَادَلْتُمْ عنْهُمْ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا فَمَن یُجَادِلُ اللّهَ عنْهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَم مَّن یَکُونُ علَیْهِمْ وَکِیلاً» نازل شد، طایفه بشیر نزد وی رفتند و گفتند ای بشیر! خدای را استغفار کن و از گناهت نزد وی توبه جوی. وی گفت : به آن که بدو سوگند می خورم، کسی سرقت نکرده است، مگر لبید، و آن گاه این آیه نازل شد: «وَمَن یَکْسِبْ خَطِیئَهً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ یَرْمِ بِهِ بَرِیئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِینًا» بشیر آن گاه، کافر شده و به مکه رفت و خداوند در باره کسانی که بشیر را معذور دانسته و نزد پیامبر آمدند تا وی را بی گناه برشمرند، این آیه را نازل کرد: «وَلَوْلاَ فَضْلُ اللّهِ علَیْکَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّت طَّآئِفَهٌ مِّنْهُمْ أَن یُضِلُّوکَ وَمَا یُضِلُّونَ إِلاَّ أَنفُسَهُمْ وَمَا یَضُرُّونَکَ مِن شَیْءٍ وَأَنزَلَ اللّهُ علَیْکَ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 158.

الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ وَعلَّمَکَ مَا لَمْ تَکُنْ تَعلَمُ وَکَانَ فَضْلُ اللّهِ علَیْکَ عظِیمًا».(1)

5) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی ،از حسین بن سعید، از سلیمان جعفری روایت می کند که گفت: از امام موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که در باره آیه «إِذْ یُبَیِّتُونَ مَا لاَ یَرْضَی مِنَ الْقَوْلِ وَکَانَ اللّهُ بِمَا یَعمَلُونَ مُحِیطاً» فرمود: مقصود، فلانی است و فلانی و ابو عبیده بن جرّاح.(2)

6) عیاشی از عامر بن کثیر سرّاج که مبلّغ حسین بن علی علیه السلام بود، از عطاء همدانی، از امام باقر علیه السلام در باره آیه «إِذْ یُبَیِّتُونَ مَا لاَ یَرْضَی مِنَ الْقَوْلِ وَکَانَ اللّهُ بِمَا یَعمَلُونَ مُحِیطاً» روایت کرده که فرمود: فلانی و فلانی و ابوعبیده بن جراح.(3)

7) در روایت عمرو بن سعید از امام موسی بن جعفر علیه السلام آمده که فرمود: آن دو و ابوعبیده بن جراح.(4)

8) در روایت عمربن صالح آمده که گفت: اولی و دومی و ابوعبیده بن جراح.(5)

9) و از رسول الله صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود: هیچ بنده ای نیست که گناه کند و برخیزد و وضو گیرد و از گناهش در برابر خدا طلب بخشش کند، مگر آن که بر خدا باشد که وی را ببخشد، چرا که خود فرماید: «وَمَن یَعمَلْ سُوءًا أَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللّهَ یَجِدِ اللّهَ غَفُورًا رَّحِیمًا ».(6)

10) و هم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرماید: همانا خداوند، بنده را مبتلا می سازد؛ حال آن که او را دوست دارد، تا صدای تضرع و شیونش را بشنود.(7)

11) و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: خدا هرگز چنین نیست که در دعا را بگشاید و دروازه اجابت را ببندد؛ چه آن که می فرماید: «ادْعونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ» (8) [مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را] و هرگز چنین نیست که باب توبه را بگشاید و دروازه آمرزش را ببندد، حال آن که خود فرماید: «وَمَن یَعمَلْ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 159.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 334، ح 525.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 301، ح 266.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 301، ح 267.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 301، ح 268.
6- [6] - ارشاد القلوب، ج 1، ص 42.
7- [7] - ربیع الابرار زمخشری، ج 2، ص 217.
8- [8] - غافر/60.

سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّهَ يَجِدِ اللّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا».(1)

12) عیاشی از عبدالله بن حماد نصاری، از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: غیبت، آن است که چیزی که در برادرت هست و خدا آن را برای او پوشانده است، بازگو نمایی؛ ولی اگر چیزی را که در وی نیست، مدعی شوی، ماخوذ به این آیه الهی هستی که «فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا».(2)

«لاَّ خَيْرَ فِى كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلاّ...مَرْضَاتِ اللّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عظِيمًا (114)»

«لاَّ خَيْرَ فِى كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلاَّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعرُوفٍ أَوْ إِصْلاَحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتَغَاء مَرْضَاتِ اللّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عظِيمًا (114)»

[در بسیاری از رازگویی های ایشان خیری نیست، مگر کسی که (بدین وسیله) به صدقه یا کار پسندیده یا سازشی میان مردم فرمان دهد و هر کس برای طلب خشنودی خدا چنین کند، به زودی او را پاداش بزرگی خواهیم داد]

1) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی، روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود:خداوند «تمحّل» را در قرآن واجب نموده است. گفتم: تمحل چیست، فدایت شوم؟ فرمود: این که چهره تو از چهره برادرت خندان تر و گشاده تر باشد و برای او تمحّل نمایی، و این قول الهی است که می فرماید: «لاَّ خَيْرَ فِى كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلاَّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعرُوفٍ أَوْ إِصْلاَحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتَغَاء مَرْضَاتِ اللّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عظِيمًا».(3)

2) وی می گوید: پدرم از برخی راویان به سندی که آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام رسانده روایت کرده که حضرت فرمود: خداوند همان طور که برای دارایی هاتان زکاتی قرار داده، برای جاه و مقام شما نیز زکاتی واجب گردانده است.(4)

3) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حمّاد، از عبدالله بن سنان، از ابی جارود نقل می کند که گفت: امام باقر علیه السلام

1- [1] - عده الداعی، ص 29.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 301، ح 269.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 160.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 160.

فرمود: اگر در باره چیزی به شما حدیثی گفتم، در باره آن از من بپرسید، چه ذکر و اشاره ای از آن در قرن آمده است؟ سپس در سخنی دیگر فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از قیل و قال، فساد مال و بسیاری خواهش و سئوال، نهی فرمود. به وی گفتند: ای نواده رسول خدا! این که می فرمایی، در کجای قرآن آمده است؟ فرمود: خدای عز و جل می فرماید «لاَّ خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلاَّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَهٍ أَوْ مَعرُوفٍ أَوْ إِصْلاَحٍ بَیْنَ النَّاسِ وَمَن یَفْعلْ ذَلِکَ ابْتَغَاء مَرْضَاتِ اللّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْرًا عظِیمًا» و فرمود: «وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَکُمُ الَّتِی جَعلَ اللّهُ لَکُمْ قِیَاماً »(1) [اموال خود را که خداوند آن را مایه استواری حیات شما قرار داده به دست ابلهان مسپارید] و فرمود:«لاَ تَسْأَلُواْ عنْ أَشْیَاء إِن تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ »(2) (3) [نپرسید از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد، شما را بد آید]

4) وی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، روایت کرده که امام صادق علیه السلام در باره آیه «لاَّ خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلاَّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَهٍ أَوْ مَعرُوفٍ أَوْ إِصْلاَحٍ بَیْنَ النَّاسِ وَمَن یَفْعلْ ذَلِکَ ابْتَغَاء مَرْضَاتِ اللّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْرًا عظِیمًا» فرمود : منظور از معروف، قرض دادن است.(4)

5) عیاشی از ابراهیم بن عبدالحمید، از یکی از رجال قم، روایت کرده که امام صادق علیه السلام در باره آیه «لاَّ خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلاَّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَهٍ أَوْ مَعرُوفٍ أَوْ إِصْلاَحٍ بَیْنَ النَّاسِ وَمَن یَفْعلْ ذَلِکَ ابْتَغَاء مَرْضَاتِ اللّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْرًا عظِیمًا» فرمود: منظور از معروف، قرض دادن است.(5)

«وَ مَن یُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدَی...مَا تَوَلَّی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءتْ مَصِیرًا (115)»

«وَ مَن یُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدَی وَ یَتَّبِع غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّی وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءتْ مَصِیرًا (115)»

[و هر کس پس از آن که راه هدایت برای او آشکار شد با پیامبر به مخالفت

1- [1] - نساء/5.
2- [2] - مائده/101.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 48، ح 5.
4- [4] - کافی، ج 4، ص 34، ح 3.
5- [5] - تفسیرعیاشی، ج 1، ص 301، ح 270.

برخیزد و (راهی) غیر راه مؤمنان در پیش گیرد، وی را بدان چه روی خود را بدان سو کرده واگذاریم و به دوزخش کشانیم و چه بازگشتگاه بدی است]

1) عیاشی از حریز، از برخی از اصحاب شیعه، از یکی از دو امام باقر یا صادق علیهما السلام روایت می کند که فرمود: وقتی امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه بود، مردمان نزد وی آمدند و گفتند: ما را پیشوایی قرار ده که در ماه رمضان ما را امامت نماید. فرمود: نه و ایشان را از اتفاق نظر در این امر، نهی نمود. چون شب فرا رسید، این گونه سخن پراکندند که: به حال رمضان بگریید، وای بر رمضان. آن گاه حارث اعور به همراه عده ای نزد امام آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! مردم لابه سر گرفته اند و از سخن شما ناخرسندند. این جا بود که امام فرمود: بگذارید هر چه خواهند کنند؛ هر که را خواهند، امام ایشان گردد و آن گاه گفت: «وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءتْ مَصِيرًا ».(1)

2) عمرو بن ابی مقدام، از پدرش ،از مردی از انصار روایت کرده که گفت: به همراه اشعث کندی و جریر بجلی از شهر خارج شدیم و زمانی که با اسب به نزدیک کوفه رسیده بودیم، بزمجه ای از برابرمان گذشت؛ اشعث و جریر گفتند: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین! و این در مخالفت با علی بن ابی طالب علیه السلام بود و زمانی که مرد انصاری خارج شد، این مساله را به علی علیه السلام عرض کرد. حضرت فرمودند: رهایشان کن؛ همان بزمجه در روز قیامت، امامشان است. آیا نشنیده ای که خدای تعالی می فرماید: «نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى».(2)

3) علی بن ابراهیم: در حالی که بشیر(3) در مکه بود، این آیه در باره وی نازل شد که: «وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءتْ مَصِيرًا»و «يشاقق» به معنی «يخالف» یعنی «مخالفت کند» است.(4)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 302، ح 271.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 302، ح 272.
3- [3] - در مجمع البیان ج 3 ، ص 181 در باره شان نزول 105 آمده است که کنیه بشیر، ابا طعمه بود و شعر می گفت و اصحاب رسول خدا

صلی الله علیه و آله را هجو می گفت و آن گاه شعر را به نام شاعر دیگری می خواند.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 159.

«إِن يَدْعونَ مِن دُونِهِ إِلاَّ إِنَاثًا وَ إِن يَدْعونَ إِلاَّ شَيْطَانًا مَّرِيدًا (117)»

[(مشرکان) به جای او جز بت های مادینه را (به دعا) نمی خوانند و جز شیطان سرکش را نمی خوانند]

1) علی بن ابراهیم گوید: قریشیان گفتند که ملائکه، دختران خدایند «إِن يَدْعونَ مِن دُونِهِ إِلاَّ إِنَاثًا وَإِن يَدْعونَ إِلاَّ شَيْطَانًا مَّرِيدًا» گوید: و ایشان جنیان را می پرستیدند.(1)

2) عیاشی از محمد بن اسماعیل رازی، از مردی که نام وی را ذکر کرده، از امام صادق علیه السلام این گونه روایت می کند که مردی بر ایشان وارد شد و گفت: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین! و حضرت سریعاً بر پا ایستاد و گفت: بس است! این نامی است که سزاوار غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام نیست و خدا وی را بدان نامیده است و هرکس جز وی اگر به این نام خوانده شود و به آن راضی باشد، مورد تعرض (مفعولیت) بوده است و اگر تاکنون چنین نشده باشد، گرفتار عواقب آن خواهد شد و این قول خدای تعالی است که می فرماید: «إِن يَدْعونَ مِن دُونِهِ إِلاَّ إِنَاثًا وَإِن يَدْعونَ إِلاَّ شَيْطَانًا مَّرِيدًا» گوید: پرسیدم: پس امام قائم از سلاله اهل بیت علیهم السلام چه نامیده می شود؟ فرمود: وی را این گونه خطاب دهند که: سلام بر تو ای بقیه الله! سلام بر تو ای فرزند رسول الله!(2)

«لَّعنَهُ اللّهُ وَ قَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عبَادِکَ...دُونِ اللّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا (119)»

«لَّعنَهُ اللّهُ وَ قَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عبَادِکَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا (118) وَ لأُضِلَّنَّهُمْ وَ لأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الأَنْعامِ وَ لآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ وَ مَن يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّن دُونِ اللّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا (119)»

[خدا لعنتش کند (وقتی که) گفت: بی گمان از میان بندگانت نصیبی معین (برای خود) برخواهم گرفت* و آنان را سخت گمراه و دچار آرزوهای دور و دراز خواهم کرد و وادارشان می کنم تا گوشهای دامها را شکاف دهند، و وادارشان می کنم تا آفریده خدا را دگرگون سازند. (ولی) هر کس به جای خدا، شیطان را دوست

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 160.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 302، ح 273.

(خدا) گیرد، قطعا دستخوش زیان آشکاری شده است]

1) علی بن ابراهیم: در باره آیه «لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِکَ نَصِیبًا مَّفْرُوضًا» فرمود که منظور، ابلیس است که می گوید: «وَلأُضِلَّنَّهُمْ وَلأُمَنِّیَنَّهُمْ وَلآمُرَنَّهُمْ فَلَیُبَتِّکُنَّ آذَانَ الأَنْعامِ وَلآمُرَنَّهُمْ فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ وَمَن یَتَّخِذِ الشَّیْطَانَ وَلِیًّا مِّن دُونِ اللّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِینًا» که خلق در این جا به معنی امر می باشد.(1)

2) عیاشی از محمد بن یونس، از یکی از اصحابش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «وَلآمُرَنَّهُمْ فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ وَمَن یَتَّخِذِ الشَّیْطَانَ وَلِیًّا مِّن دُونِ اللّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِینًا» فرمود: منظور از تغییر خلقت خدا، تغییر امر خداست با امری که (شیطان) صادر می کند.(2)

3) جابر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که وی در باره آیه «وَلآمُرَنَّهُمْ فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ وَمَن یَتَّخِذِ الشَّیْطَانَ وَلِیًّا مِّن دُونِ اللّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِینًا» فرمود: منظور از تغییر خلقت خدا، تغییر امر خداست با امری که (شیطان) صادر می کند.(3)

4) جابر، از امام صادق علیه السلام آیه «وَلآمُرَنَّهُمْ فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ وَمَن یَتَّخِذِ الشَّیْطَانَ وَلِیًّا مِّن دُونِ اللّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِینًا» فرمود: دین خدا را.(4)

5) طبرسی در باره آیه «فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اللّهِ» به نقل از امام صادق علیه السلام گفت: منظور، امر خداست.(5)

6) طبرسی در باره آیه «فَلَیُبَتِّکُنَّ آذَانَ الأَنْعامِ» گفته است: گفته اند: تا گوش ها را از بیخ، قطع کنند؛ و این از امام صادق علیه السلام روایت شده است.(6)

«یَعِدُهُمْ وَ یُمَنِّیهِمْ وَ مَا یَعِدُهُمُ الشَّیْطَانُ إِلاَّ غُرُورًا (120)»

[(آری) شیطان به آنان وعده می دهد و ایشان را در آرزوها می افکند و جز فریب به آنان وعده نمی دهد]

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 160.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 302 ، ح 274.
3- [3] - در کتاب چاپی موجود نمی باشد.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 302، ح 275.
5- [5] - مجمع البیان، ج 3، ص 195.
6- [6] - مجمع البیان، ج 3، ص 195.

1) عیاشی به نقل از جابر، روایت می کند که پیامبر اسلام فرمود: ابلیس اولین نوحه گر و اولین آواز خوان و نخستین حدا کننده بود. حضرت می فرماید: زمانی که آدم از میوه درخت ممنوعه خورد، ابلیس آواز سر داد و زمانی که به زمین فرو فرستاده شد، ابلیس با حدا خوانی او را پیش می راند و چون بر زمین فرود آمد، ابلیس نوحه سر داد و آن چه در بهشت بود را به خاطرش می آورد. پس آدم گفت: خداوندا! آن چه بین من و او نهادی، عداوتی است که من در بهشت هم تاب آن نیاوردم و اگر اکنون یاری ام نکنی، بر وی چیرگی نخواهم یافت. خدای تعالی فرمود: بدی در برابر بدی و نیکی در برابر ده برابر آن تا هفتصد برابر. گفت: خداوندا! بر من بیفزای. خدای تعالی فرمود: هیچ فرزندی از پشت تو زاده نشود، مگر دو فرشته با او قرار دهم که حفظش کنند. آدم گفت: خداوندا! بر من بیش عطا فرما. خدای تعالی فرمود: تا زمانی که روح در جسم آدمی است، او را یارای توبه کردن خواهد بود. آدم گفت: خدایا! بیفزای بر من! خدای تعالی فرمود: گناهان را می بخشم و مرا باکی نیست. آدم گفت: کفایت کردم. آن گاه ابلیس گفت: خدایا! این که بر من کرامت و برتری اش دادی، حتی اگر هم بر من فضیلتش نمی دادی، بر وی قدرت نداشتم. خدای تعالی فرمود: هیچ فرزندی از وی زاده نشود، مگر آن که از تو دو فرزند به وجود آید. ابلیس گفت: خدایا! بر من افزون عطا کن. خدای تعالی فرمود: همچون خون او، در رگ های بدنش جاری می گردی. گفت: خدایا! بیشتر عطا کن. خدای تعالی فرمود: تو و نسلت در سینه ایشان منزل می کنید. ابلیس گفت: خدایا! بیشترم ده. خدای تعالی فرمود: وعده می دهی ایشان را و به ورطه آرزوشان می کشی «وَمَا یَعدُهُمُ الشَّیْطَانُ إِلاَّ غُرُورًا». (1)

«لَّیْسَ بِأَمَانِیِّکُمْ وَ لا أَمَانِیِّ أَهْلِ الْکِتَابِ مَن...لَهُ مِن دُونِ اللّهِ وَلِیًّا وَ لاَ نَصِیرًا (123)»

«لَّیْسَ بِأَمَانِیِّکُمْ وَ لا أَمَانِیِّ أَهْلِ الْکِتَابِ مَن یَعمَلْ سُوءًا یُجْزَ بِهِ وَ لاَ یَجِدْ لَهُ مِن دُونِ اللّهِ وَلِیًّا وَ لاَ نَصِیرًا (123)»

[(پاداش و کیفر) به دلخواه شما و به دلخواه اهل کتاب نیست؛ هر کس بدی کند در برابر آن کیفر می بیند و جز خدا برای خود یار و مددکاری نمی یابد]

1) علی بن ابراهیم: یعنی این آرزوی شما و اهل کتاب که در برابر کردارتان

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 303، ح 276.

عذاب نشوید، به حقیقت نخواهد پیوست.(1)

2) عیاشی از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: زمانی که آیه «مَن یَعمَلْ سُوءًا یُجْزَ بِهِ» نازل شد، یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: چه آیه شدید اللحن و قاطعی است! رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: آیا در اموال و جان ها و اولادتان آزمایش نمی شوید؟ گفتند: آری. گفت: این از اموری است که خداوند برای آن حسناتی می نویسد و با آن سیئات را پاک می کند.(2)

«وَمَن یَعمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتَ مِن ذَکَرٍ أَوْ أُنثَی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَـئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ وَلاَ یُظْلَمُونَ نَقِیرًا (124)»

[و کسانی که کارهای شایسته کنند، چه مرد باشند یا زن، در حالی که مؤمن باشند، آنان داخل بهشت می شوند و به قدر گودی پشت هسته خرمایی مورد ستم قرار نمی گیرند]

1) علی بن ابراهیم: نقیر، نقطه ای است که بر پشت هسته خرماست.(3)

«وَ مَنْ أَحْسَنُ دِینًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لله وَ هُوَ مُحْسِنٌ و اتَّبَع مِلَّهَ ابراهیم حَنِیفًا ...(125)»

[دین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است و از آیین ابراهیم حق گرا پیروی نموده است؟]

1) علی بن ابراهیم: و آن حنیفیت دهگانه ای است که ابراهیم آورده و هیچ گاه تا روز قیامت، نسخ و دگرگون نخواهد شد.(4)

«وَاتَّخَذَ اللّهُ ابراهیم خَلِیلاً (125)»

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 160.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 303، ح 277.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 160.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 160.

[و خدا ابراهیم را دوست گرفت]

1. علی بن ابراهیم گوید: پدرم چنین حدیث گفت از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، از جعفر بن محمد علیه السلام که فرمود: ابراهیم، اولین کسی است که شن برای او به آرد بدل گشت و داستان این بود که وی به سوی دوست خود در مصر رفت تا از وی طعامی قرض کند و او را در خانه نیافت، و خوش نداشت که الاغ خود را بدون بار بازگرداند و همیانش را از شن پر کرد و زمانی که به خانه رسید، از شرمساری خر را پیش ساره رها کرد و خود دور شد و به درون اتاق رفت و خوابید و ساره بهترین آردها را درون همیان یافت و با آن نان پخت و غذایی نیک برای ابراهیم فراهم نمود. ابراهیم گفت: این غذا را از کجا آورده ای؟ از همان آردی که از دوست مصری ات گرفتی و آوردی. ابراهیم گفت: هان! این دوست من است و البته مصری نیست. از این رو بود که به ابراهیم «خُلّه»(1) یعنی دوستی عطا شد و او خدا را شکر کرد و ستود و غذا را خورد.(2)

2) ابن بابویه گوید: محمد بن موسی بن متوکل از علی بن الحسین سعد آبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از شخصی که نام برد که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: چرا خداوند عز و جل ابراهیم را خلیل و دوست خود قرار داد؟ فرمود: به خاطر سجده فراوانش بر زمین.(3)

3) هم ابن بابویه گوید: احمد بن محمد سنانی(4) از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد، از ابوالحسن امام رضا علیه السلام که فرمود: شنیدم پدرم از پدرش علیهما السلام حدیث می گوید که فرمود: خداوند عز و جل ابراهیم را خلیل خود خواند، چرا که وی هیچ کس را نراند و از هیچ کس جز خدای سبحان خواهشی نکرد.(5)

4) هم او از ابو حسن محمد بن عمرو بن علی بصری از محمد بن احمد اسدی کوفی، از سهل بن زیاد آدمی، از عبدالعظیم(6) بن عبدالله حسنی، که گفت: شنیدم از

1- [1] - خلّه به ضم خاء، صداقت و محبتی است که در خلال قلب نشیند و صفت آن گردد. « المعجم الوسیط _ ماده خلل».
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 160.
3- [3] - علل الشرایع، ص 48، ح 1، باب 32.
4- [4] - علل الشرایع، ص 49، ح 2، باب 32.
5- [5] - ن ک: ،معجم رجال الحدیث، ج 2، ص 247.
6- [6] - ن ک: ،رجال النجاشی، ص 247، ت 653.

علی بن محمد عسکری علیهماالسلام که فرمود: خدای تعالی ابراهیم را خلیل خود نگرفت، مگر به جهت کثرت صلوات وی بر محمد و اهل بیت او صلوات الله علیهم.(1)

5) و هم از وی که گفت: ابو حسن محمد بن عمرو بن علی بصری از ابو احمد محمد بن ابراهیم، از خارج اصمّ السُن در مسجد طِیبه از ابو حسن محمد بن عبدالله بن جنید، از ابوبکر عمرو بن سعید، از علی بن زاهر، از جریر، از اعمش، از عطیه عوفی، از جابر بن عبدالله انصاری که گفت: شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که می گفت: خداوند ابراهیم را خلیل خود نگرفت، مگر به خاطر آن که بسیار اطعام می کرد و شب هنگام که مردمان خواب بودند، او نماز می کرد.(2)

6) عیاشی از ابن سنان، از جعفر بن محمد علیهما السلام روایت می کند که فرمود: هر کس از شما به سفری رفت و خواست بازگردد، هر چه امکان داشت، حتی شده یک سنگ، با خود برای خانواده اش بیاورد؛ چرا که ابراهیم، زمانی که به تنگ می آمد، نزد خویشانش میرفت. یک بار، به شدت زندگی اش به تنگ آمد و نزد قومش رفت و ایشان را در «ازمه»(3) یعنی در یک قحطی سخت یافت و همان طور که رفته بود، بازگشت و چون به نزدیک منزلش رسید، از خرش پیاده شد و خورجین آن را از شن پر کرد تا شاید در لحظه نخست، دل ساره را تسکین بخشد. وقتی وارد منزلش شد، خورجین را از خر به زیر انداخت و نماز خواندن آغاز کرد. ساره آمد و در خورجین را باز کرد و آن را سرشار از آرد یافت و با آن خمیری درست کرد و نان پخت و آن گاه به ابراهیم گفت: دست بردار از این همه نماز خواندن و غذا بخور! ابراهیم گفت: این غذا از کجا آمد؟ گفت از آردی که در خورجین است. ابراهیم سر بر آسمان برداشت و گفت: شهادت می دهم که دوست تویی.(4)

7) سلیمان فرّاء از راویانی که ذکر می کند، از امام صادق علیه السلام و نیز در سند دیگر از محمد بن هارون، از راویانی که از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند، روایت کرده که فرمودند: زمانی که خداوند ابراهیم را به خلیلی گرفت، ملک الموت

1- [1] - علل الشرایع، ص 49، ح 3، باب 32.

2- [2] - علل الشرایع، ص 49 ح 4، باب 32.
3- [3] - ازمت علیه السنه، قحطی سال بر وی شدید گشت. « المعجم الوسیط. ماده أزم».
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 303، ح 278.

در صورت جوانی سفید روی که دو لباس سپید داشت و دهانش آمیخته به آب و روغن بود، بشارت دوستی را آورد، و ابراهیم وارد خانه شد و عزرائیل در حالی که از خانه بیرون می رفت از وی استقبال کرد و ابراهیم مردی بسیار غیرتمند بود و چون از خانه بیرون می رفت در را می بست و کلیدش را هم با خود می برد . روزی به دنبال حاجتی بیرون رفت و در را قفل کرد و چون بازگشت و در را گشود، مردی با آراسته ترین هیئت مردان در برابرش ایستاده بود و ابراهیم وی را گرفت و گفت: ای بنده خدا! چگونه وارد خانه من شدی؟ گفت: خدای این خانه مرا بدان وارد ساخت. ابراهیم گفت: خدای خانه سزاوارتر از من است به آن . تو که هستی؟ گفت: من عزرائیل هستم و ابراهیم هراسید و گفت :آمده ای جانم بستانی؟ گفت: نه، بلکه خداوند بنده ای را به دوستی خود گرفته و من برای او بشارت آورده ام. ابراهیم گفت: کیست این بنده بزرگوار، تا من تا زمان مرگم خادمش باشم؟ گفت : خود تو. و ابراهیم نزد ساره رفت و گفت: خداوند مرا خلیل خود قرار داده است !(1)

8) امام ابو محمد عسکری علیه السلام فرمود : امام صادق علیه السلام فرمودند که پدرم امام باقر علیه السلام از جدم علی بن حسین زین العابدین علیهما السلام، از پدرش حسین بن علی سید الشهداء، از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین از نبی مکرم اسلام روایت کرده که: مردی از نصاری گفت: ای محمد! آیا نمی گویید که ابراهیم علیه السلام خلیل خداست و اگر چنین می گویید، پس چرا مسیحیان را از گفتن این که مسیح پسر خداست، منع می کنید ؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد که این دو شباهتی به هم ندارند؛ زیرا که در سخن ما که ابراهیم خلیل خداست، خلیل مشتق از خَـلّه و خُـلّه است، اما اولی معنایش فقر و نداری است و ابراهیم خلیل به معنای فقیر به رحمت پروردگارش بود و تنها دل به وی بسته بود و از غیر او روی گردان و بی نیاز و خوددار بود و به همین دلیل وقتی که خواستند او را در آتش بیاندازند و با منجنیق وی را پرتاب کردند، خدای تعالی جبرئیل را به سوی وی فرستاد و گفت: بنده ام را دریاب! جبرئیل شتابان او را در میان هوا گرفت و گفت: هر چه خواهی مرا دستور فرما که خداوند تعالی مرا به یاری تو فرستاده است. گفت: بلکه خدا مرا کافی است و بهترین کفیل و عهده دار است. من جز او نمی طلبم و نیازی ندارم، مگر به او، و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 304، ح 279.

خداوند او را خلیل خود نامید؛ یعنی فقیر به وی و نیازمند به او و دل بریده از غیر او. اگر خلیل را از دومی مشتق بدانیم به این معناست که وی به حقیقت معانی الهی رخنه کرده و بر اسراری دست یافته که هیچ انسانی جز او درک نکرده و بنابراین شناسنده خدا و امور خدایی است و هیچ یک از این دو معنی مستوجب تشبیه خداوند به خلقش نیست، آیا این گونه نیست که اگر وی دل بریده از غیر به وی نبود، خلیل حق نمی شد و اگر شناسنده اسرار الهی نبود، خلیل حق نمی بود و کسی را که فرد بزاید، حتی اگر به وی اهانت کند و دورش نماید، از این حقیقت که فرزند وی است، خارج نمی گردد و معنای ولادت و زایش، هنوز پابرجاست؟(1)

«وَیَسْتَفْتُونَکَ فِی النِّسَاء قُلِ اللّهُ یُفْتِیکُمْ...وَتَرْغَبُونَ أَن تَنکِحُوهُنَّ...(127) »

«وَیَسْتَفْتُونَکَ فِی النِّسَاء قُلِ اللّهُ یُفْتِیکُمْ فِیهِنَّ وَمَا یُتْلَی علَیْکُمْ فِی الْکِتَابِ فِی یَتَامَی النِّسَاء الَّلاتِی لاَ تُؤْتُونَهُنَّ مَا کُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَن تَنکِحُوهُنَّ... (127) »

[و در باره آنان رای تو را می پرسند، بگو: خدا در باره آنان به شما فتوا می دهد و (نیز) در باره آن چه در قرآن بر شما تلاوت می شود در مورد زنان یتیمی که حق مقرر آنان را به ایشان نمی دهید و تمایل به ازدواج با آنان دارید]

1) علی بن ابراهیم گوید: آیه شریفه «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تُقْسِطُواْ فِی الْیَتَامَی فَانکِحُواْ مَا طَابَ لَکُم مِّنَ النِّسَاء مَثْنَی وَثُلاَثَ وَرُبَاع»(2) [و اگر بیمناک بودید که نتوانید در حق یتیمان به عدالت رفتار کنید، پس از میان زنان آزاده که برایتان نیک و مناسب باشد، هر کس دو یا سه و یا چهار همسر اختیار کنید] به همراه این آیه نازل شده که «وَیَسْتَفْتُونَکَ فِی النِّسَاء قُلِ اللّهُ یُفْتِیکُمْ فِیهِنَّ وَمَا یُتْلَی علَیْکُمْ فِی الْکِتَابِ فِی یَتَامَی النِّسَاء الَّلاتِی لاَ تُؤْتُونَهُنَّ مَا کُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَن تَنکِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعفِینَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَن تَقُومُواْ لِلْیَتَامَی بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعلُواْ مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اللّهَ کَانَ بِهِ علِیمًا»، «فَانکِحُواْ مَا طَابَ لَکُم مِّنَ النِّسَاء مَثْنَی وَثُلاَثَ وَرُبَاع» و نیمی از آیه در اول سوره است و نیم دیگر آن بعد از صد و بیست آیه، و این بدین دلیل است که اعراب حلال نمی دانستند با دخترک یتیمی ازدواج کنند که خود، وی را بزرگ کرده اند و از رسول الله صلی الله علیه و آله در باره این قضیه پرسیدند و

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 533، ح 323.
2- [2] - نساء/ 3.

خداوند این آیه را نازل کرد «وَیَسْتَفْتُونَکَ فِی النِّسَاء» تا آن جا که می فرماید «مَثْنَى وَثُلاَثَ وَرُبَاع فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعدِلُواْ فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ » [دو دو، سه سه، چهار چهار، به زنی گیرید. پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید به یک (زن آزاد) یا به آن چه (از کنیزان) مالک شده اید (اکتفا کنید)].(1)

2) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَیَسْتَفْتُونَکَ فِی النِّسَاء» روایت می کند که فرمود: از رسول خدا در باره میزان ارثی که زنان می برند، پرسیدند و خداوند یک چهارم و یک هشتم را نازل کرد.(2)

3) طبرسی: «مَا کُتِبَ لَهُنَّ» یعنی از میراث و گفته است که این از امام صادق علیه السلام روایت شده است.(3)

«وَالْمُسْتَضْعفِینَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَن تَقُومُواْ...مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اللّهَ کَانَ بِهِ عِلِیمًا (127)»

«وَالْمُسْتَضْعِفِینَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَن تَقُومُواْ لِلْیَتَامَى بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعلُواْ مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اللّهَ کَانَ بِهِ عِلِیمًا (127)»

[و (در باره) کودکان ناتوان و این که با یتیمان (چگونه) به داد رفتار کنید (پاسخگر شماست) و هر کار نیکی انجام دهید، قطعا خدا به آن داناست]

1) علی بن ابراهیم گوید: اهل جاهلیت، کودک کوچک را ارث نمی دادند و به دختر نیز از پدرش هیچ ارثی نمی دادند و میراث را تنها به کسانی می دادند که جنگ می کردند و این را در دیانت خود نیک می دانستند و زمانی که خداوند واجبات ارث را نازل نمود، از این امر بسیار خشمگین شدند و گفتند نزد رسول الله صلی الله علیه و آله برویم و در این رابطه سخن گوییم؛ شاید آن را رها کند یا تغییر دهد. ایشان نزد پیامبر آمدند و گفتند: ای رسول خدا! دختر نصف ماترک پدرش و برادرش را به ارث می برد و کودک خردسال نیز ارث می برد؛ حال آن که هیچ یک بر اسب سوار نمی شود و غنیمت به دست نمی آورد و با دشمن نمی جنگد!؟ پیامبر فرمود: به همین، امر شده ام.(4)

2) علی بن ابراهیم گوید: ایشان در مال یتیم فساد می انگیختند و خداوند

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 138.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 161.
3- [3] - مجمع البیان، ج 3، ص 202.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 161.

ایشان را امر کرد تا اموال آنان را به اصلاح آورند.(1)

«وَ إِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعلِهَا نُشُوزًا...فَإِنَّ اللّهَ كَانَ بِمَا تَعمَلُونَ خَبِيرًا (128)»

«وَ إِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعرَاضًا فَلاَ جُنَاْحَ علَيْهِمَا أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ وَ أُحْضِرَتِ الأَنفُسُ الشُّحَّ وَ إِن تُحْسِنُواْ وَ تَتَّقُواْ فَإِنَّ اللّهَ كَانَ بِمَا تَعمَلُونَ خَبِيرًا (128)»

[و اگر زنی از شوهر خویش بیم ناسازگاری یا رویگردانی داشته باشد، بر آن دو گناهی نیست که از راه صلح با یکدیگر به آشتی گرایند که سازش بهتر است، ولی بخل (و بی گذشت بودن) در نفوس، حضور (و غلبه) دارد و اگر نیکی کنید و پرهیزگاری پیشه نمایید، قطعا خدا به آن چه انجام می دهید، آگاه است]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابی حمزه روایت کرده که از امام موسی بن جعفر علیه السلام در باره آیه «وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ» پرسیدم و ایشان فرمود: اگر این گونه باشد و مرد بخواهد زن را طلاق دهد، زن به شوهر بگوید: نگاهم دار و برخی از آن چه برعهده توست، به تو می بخشم و روز و شبم را که باید با من باشی به تو می بخشم، این برای شوهر حلال است و (در این جریان) گناهی بر آن دو نیست.(2)

2) هم از وی نقل است از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی که گوید از امام صادق علیه السلام در باره آیه شریفه «وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعرَاضًا فَلاَ جُنَاْحَ علَيْهِمَا أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الأَنفُسُ الشُّحَّ وَإِن تُحْسِنُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ اللّهَ كَانَ بِمَا تَعمَلُونَ خَبِيرًا» پرسیدم و ایشان فرمودند: در باره زنی است که نزد شوهری است که او را دوست نمی دارد و به زنش می گوید: می خواهم طلاقت دهم و زن به او می گوید: چنین نکن، من دوست ندارم که به من شماتت کنند و در عوض به شبم نظر کن و هرگونه خواهی با آن عمل نما و هر چیز غیر از آن بود، از آن تو باشد، ولی همین شرایط را برای من حفظ کن، و این قول خدای تعالی است که «فَلاَ جُنَاْحَ علَيْهِمَا أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الأَنفُسُ الشُّحَّ وَإِن تُحْسِنُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ اللّهَ كَانَ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 162.
2- [2] - کافی، ج 5، ص، 146 ح 1.

بِمَا تَعمَلُونَ خَبِيرًا» و این است معنی صلح.(1)

3) از حُمید بن زیاد، از ابن سماعه، از حسین بن هاشم، از ابی بصیر روایت کرده که گفت از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعرَاضًا» پرسیدم و ایشان فرمودند: مردی، زنی نزد خود دارد که از او خوشش نمی آید و می خواهد او را طلاق دهد و زن می گوید: نگاهم دار و طلاقم نده و آن چه بر عهده ات است را به تو می بخشم و از دارایی ام به تو می بخشم و از روز و شبم بر تو حلال می کنم، و این گونه همه اینها برای او پاک و حلال است.(2)

4) عیاشی از احمد بن محمد، از ابو الحسن امام رضا علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعرَاضًا» فرمود: سرکشی کردن و نشوز مرد در باره طلاق دادن همسرش است. زن به وی می گوید: از آن چه بر عهده داری، می گذرم و چنین و چنان به تو می بخشم و از روز و شبم بر تو حلال می کنم بر آن چه با هم توافق کنند واین جایز است.(3)

5) علی بن ابی حمزه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعرَاضًا» از ایشان پرسیدم فرمودند: اگر این گونه باشد و قصد طلاق دادن زن را نماید، زن به شوهر گوید: نگاهم دار و برخی از آن چه برعهده داری را به تو می بخشم و از روز و شبم بر تو حلال می کنم، همه این چیزها از آن وی خواهد بود و آن دو را حرجی نخواهد بود.(4)

6) زراره روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در باره زن روزانه پرسیدند که هنگام عقد نکاح شرط کنند که هر گاه خواست هنگام روز نزد وی آید یا در هر روز جمعه و یا هر ماه یک روز نزد وی آید و از نفقه فلان و فلان دهد. فرمود: این شرط ها هیچ ارزشی ندارد و هرکه با زنی ازدواج کند، آن زن همان حق نفقه و سهم زنان دیگر را دارد ولی اگر مرد با زنی ازدواج کند که بترسد از نشوز و سرکشی مردش یا بترسد که بر سرش زن دیگری آورد و از حقوق خود بخشی از سهمش یا برخی از آن را به مصالحه بخشد، این امر جایز است و ایرادی ندارد.(5)

1- [1] - کافی، ج 6 ،ص 145، ح 2.
2- [2] - کافی، ج 6، ص 145، ح 3.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 304، ح 280.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 304، ح 281.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 305، ح 282.

7) علی حلبی در باره آیه «وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعرَاضًا» از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: در باره زنی است که با شوهرش زندگی میکند و شوهرش او را دوست نمی دارد و به او می گوید: می خواهم طلاقت دهم و زن به او می گوید: چنین نکن، من دوست ندارم که من را شماتت کنند ولی امشبم را درنگ نما و آن گاه هر چه خواهی کن، و هر چیز غیر از آن بود از آن تو باشد و همین شرایط را برای من حفظ کن. این قول خدای تعالی است که «فَلاَ جُنَاْحَ علَيْهِمَا أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» و مقصود، این صلح است.(1)

8) علی بن ابراهیم گوید: این آیه در باره دختر محمد بن مَسل__َمه نازل شده که زن رافع بن جریح بود. او زنی بود که پا به سن گذاشته بود و رافع زنی جوان را بر سر وی آورده بود که بیش از دختر محمد بن مسلمه، مورد پسند وی بود. دختر محمد بن مسلمه به شوهرش گفت: آیا نمی بینم که از من روی گردانی و او را بر من ترجیح می دهی؟ رافع گفت: او زن جوانی است و نزد من دوست داشتنی تر است و اگر بخواهی قبول کن که دو یا سه روز من از آن وی باشد و یک روز از آن تو و دختر محمد بن مسلمه سر باز زد از قبول این پیشنهاد و ارفع وی را یک بار طلاق داد و آن گاه، طلاق دوم را نیز بر زبان راند، ولی همسرش گفت: به خدا سوگند که راضی نمی شوم، مگر آن که بین من و او مساوات برقرار کنی. خداوند می فرماید «وَأُحْضِرَتِ الأَنفُسُ الشُّحَّ » و دختر محمد از سهم خود خرسند نشد و بر آن حرص ورزید و رافع بر او عرضه داشت که یا راضی می شوی یا آن که طلاق سوم را جاری می سازم و دختر محمد، این بار بر شویش حرص ورزید و رضایت داد و بر آن چه خواسته بود، مصالحه نمود. و خداوند فرمود «فَلاَ جُنَاْحَ علَيْهِمَا أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» و آن گاه که رضایت داد و در خانه اش مستقر گشت، ارفع نتوانست بین ایشان عدالت را به جای آورد و خداوند این آیه را نازل کرد که «وَلَن تَسْتَطِيعواْ أَن تَعدِلُواْ بَيْنَ النِّسَاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِيلُواْ كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعلَّقَةِ » [و نخواهید توانست که بین زنانتان عدالت را جاری سازید هر چند که بسیار بپایید، پس (حداقل) بسیار نیز از جاده عدل منحرف نشوید که زن را همچون زن معلقه (که معلوم نیست مطلقه است یا مزدوجه) رها کنید] که نزد یکی رود و دیگری را رها کند؛ نه همچون بیوه و نه همچون شوهردار و این سنت است در

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 306، ح 283.

حالت هایی که شبیه این است. اگر زن اقرار نموده و به آن چه شوهرش بر آن با وی مصالحه نموده، رضایت دهد، گناهی نیست نه بر شوهر و نه بر زن و اگر زن سر برتابد، طلاقش دهد یا بین دو زنش مساوات برقرار نماید و شوهر را راهی جز این نیست.(1)

9) علی بن ابراهیم در باره آیه «وَأُحْضِرَتِ الأَنفُسُ الشُّحَّ» گوید: حرص و خساست حاضر گردد در جان، و برخی از زنان، آن را اختیار کنند و برخی دیگر از آن روی گردانند.(2)

«وَلَن تَسْتَطِيعواْ أَن تَعدِلُواْ بَيْنَ النِّسَاء...وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ اللّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا (129)»

«وَلَن تَسْتَطِيعواْ أَن تَعدِلُواْ بَيْنَ النِّسَاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِيلُواْ كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعلَّقَةِ وَإِن تُصْلِحُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ اللّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا (129)»

[و شما هرگز نمی توانید میان زنان عدالت کنید، هر چند (بر عدالت) حریص باشید؛ پس به یک طرف یکسره تمایل نورزید تا آن (زن دیگر) را سرگشته (بلا تکلیف) رها کنید و اگر سازش نمایید و پرهیزگاری کنید، یقینا خدا آمرزنده مهربان است]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوح بن شعیب و محمد بن حسن روایت کرده که ابن ابی العوجاء از هشام بن حکم سئوال کرد و گفت: آیا خدا حکیم نیست؟ گفت: آری و او احکم الحاکمین است. گفت: پس در باره این آیه «فَانكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاء مَثْنَى وَثُلاَثَ وَرُبَاع فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعدِلُواْ فَوَاحِدَةً»(3) [هر چه از زنان (دیگر) که شما را پسند افتاد، دو دو، سه سه، چهار چهار، به زنی گیرید. پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید به یک (زن آزاد) یا به آن چه (از کنیزان) مالک شده اید (اکتفا کنید)] مرا آگاه نما. آیا این یک فرض و وجوب (در اثر امر) نیست؟ گفت:آری! گفت: پس بگو که این آیه چه می گوید: «وَلَن تَسْتَطِيعواْ أَن تَعدِلُواْ بَيْنَ النِّسَاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِيلُواْ كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعلَّقَةِ» کدام حکیمی این گونه سخن می گوید؟ هشام پاسخی نداشت و به مدینه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 162.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 162.
3- [3] - نساء/ 3.

نزد امام صادق علیه السلام سفر کرد و حضرت به وی گفت: ای هشام! نه وقت حج است و نه وقت عمره!؟ گفت: آری فدایت شوم، امر مهمی رخ داد. ابن ابی العوجاء از من سئوالی کرد که چیزی برای پاسخ نداشتم. فرمود: چیست این مساله؟ گوید که ماجرا را تعریف کردم و امام صادق علیه السلام فرمود: در باره آیه «فَانکِحُواْ مَا طَابَ لَکُم مِّنَ النِّسَاء مَثْنَی وَثُلاَثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعدِلُواْ فَوَاحِدَةً» منظور، عدالت در نفقه است و اما در باره آیه «وَلَن تَسْتَطِیعواْ أَن تَعدِلُواْ بَیْنَ النِّسَاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِیلُواْ کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوهَا کَالْمُعلَّقَةِ» منظور عدالت ورزیدن در محبت است. راوی گوید: زمانی که هشام این پاسخ را به ابن ابی العوجاء گفت، وی گفت: به خدا که این پاسخ از نزد خود تو نیست.(1)

2) علی بن ابراهیم گوید: یکی از زندیق ها از اباجعفر احول پرسید: در باره آیه «فَانکِحُواْ مَا طَابَ لَکُم مِّنَ النِّسَاء مَثْنَی وَثُلاَثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعدِلُواْ فَوَاحِدَةً» توضیحی بده و چرا که در آخر سوره آمده که «وَلَن تَسْتَطِیعواْ أَن تَعدِلُواْ بَیْنَ النِّسَاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِیلُواْ کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوهَا کَالْمُعلَّقَةِ». چرا بین دو قول، فرق هست؟ ابو جعفر احول گوید: من در توضیح این سئوال جوابی نداشتم؛ پس به مدینه آمدم و نزد امام صادق علیه السلام رفتم و از دو آیه سئوال کردم. ایشان فرمودند: در باره قول الهی «فَانکِحُواْ مَا طَابَ لَکُم مِّنَ النِّسَاء مَثْنَی وَثُلاَثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعدِلُواْ فَوَاحِدَةً» منظور، عدالت در نفقه است و اما در باره آیه دیگر «وَلَن تَسْتَطِیعواْ أَن تَعدِلُواْ بَیْنَ النِّسَاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِیلُواْ کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوهَا کَالْمُعلَّقَةِ» منظور، عدالت ورزیدن در محبت است، چرا که هیچ مردی نمیتواند در محبت ورزیدن به دو زن عدالت را رعایت کند. ابو جعفر احول بازگشت و به آن مرد آگاهی داد. آن مرد گفت: این خبر را شتران از حجاز به این جا حمل کرده اند.(2)

3) عیاشی از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که در باره آیه «وَلَن تَسْتَطِیعواْ أَن تَعدِلُواْ بَیْنَ النِّسَاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلاَ تَمِیلُواْ کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوهَا کَالْمُعلَّقَةِ» فرمود: منظور، در مودت و محبت است.(3)

1- [1] - کافی، ج 4، ص 362، ح 1.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 162.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 305 م 384.

4) طبرسی در باره آیه «فَتَذَرُوهَا کَالْمُعلَّقَهِ» می گوید: یعنی تا رها کنید آن زن را که به وی میلی ندارید، همچون زنی که نه شوهر دارد و نه بیوه است. وی گوید که این قول از امام باقر و امام صادق علیه السلام علیهما السلام روایت شده است.(1)

«وَإِن یَتَفَرَّقَا یُغْنِ اللّهُ کُلاًّ مِّن سَعتِهِ وَکَانَ اللّهُ وَاسِعا حَکِیمًا (130)»

[و اگر آن دو از یکدیگر جدا شوند خداوند هر یک را از گشایش خود بی نیاز گرداند و خدا همواره گشایشگر حکیم است]

1) محمد بن یعقوب با سند خود از احمد بن ابی عبدالله، از احمد بن علی، از حمدویه بنب عمران، از ابن ابی لیلی، از عاصم بن حمید روایت کرده که نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی نزد وی آمد و از نیازمندی شکایت نمود و امام وی را فرمود تا ازدواج کند. گوید: که روزگار بر آن مرد سخت تر گرفت و وی نزد امام آمد و حضرت چون از حالش پرسید، گفت که نیازمندتر شده ام. امام فرمود: جدا شو و مرد از همسرش جدا گشت. مرد، بار دیگر آمد و امام از احوالش پرسید و وی گفت: ثروتمند شدم و اوضاعم خوب است. حضرت فرمود: تو را به دو امری امر نمودم که خداوند به آنها امر کرده است. حق تعالی می فرماید: «وَأَنکِحُوا الْأَیَامَی مِنکُمْ وَالصَّالِحِینَ مِنْ عبَادِکُمْ» تا آن جا که فرماید: «وَاسِع عِلِیمٌ» یعنی و کنیزان خود را و نوکران صالحتان را به همسری دهید تا آن جا که فرماید: «واسع علیم» (2) [بیکرانه و داناست] و نیز میفرماید «وَإِن یَتَفَرَّقَا یُغْنِ اللَّهُ کُلاًّ مِّن سَعتِهِ وَکَانَ اللَّهُ وَاسِعا حَکِیمًا».(3)

«وَ للّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الأَرْضِ وَ...وَ کَانَ اللّهُ غَنِیًّا حَمِیدًا (131)»

«وَ للّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الأَرْضِ وَ لَقَدْ وَصَّیْنَا الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکُمْ وَ إِیَّاکُمْ أَنِ اتَّقُواْ اللّهَ وَ إِن تَکْفُرُواْ فَإِنَّ لِلّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الأَرْضِ وَ کَانَ اللّهُ غَنِیًّا حَمِیدًا (131)»

[و آن چه در آسمانها و آن چه در زمین است از آن خداست و ما به کسانی

1- [1] - مجمع البیان، ج 3، ص 207.

2- [2] - نور/32.
3- [3] - کافی، ج 5، ص 331، ح 6.

که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و (نیز) به شما سفارش کردیم که از خدا پروا کنید و اگر کفر ورزید (چه باک که) آن چه در آسمانها و آن چه در زمین است از آن خداست و خدا بی نیاز ستوده (صفات) است]

1) در «مصباح الشریعه» و «مفتاح الحقیقه» از کلام امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: بهترین سفارش ها و پایدارترین آنها این است که خدایت را فراموش نکنی و همیشه به یاد او باشی و وی را سرکشی نکنی و نشسته و ایستاده به عبادت وی مشغول باشی و به نعمت های وی مغرور نشوی و همواره زبان تو به شکر او گویا باشد و از سرسرای رحمت و عظمت و جلالش بیرون مشوی که گمراه گردی و در میدان هلاکت افتی؛ هر چند که بلا و دشواری به تو رسد و آتش محنت ها تو را بسوزاند. بدان که بلاهای خدایی همراه با کرامات ابدیست و دشواری هایش رضایت و قرب وی را بر جای نهد، هر چند پس از مدتی به وقوع رسد. پس چه بسیار نعمت هاست، آن را که بداند و به آن توفیق یابد!.(1)

2) روایت شده است که مردی از نبی خدا صلی الله علیه و آله طلب توصیه هایی نمود و حضرت فرمودند: هرگز خشمگین مشو که در آن نزاع با خدا باشد. آن مرد گفت: باز هم بگو و حضرت فرمود: نمازت را همچون نماز وداع کننده دنیا بخوان که در آن نزدیکی و اتصال باشد. مرد گفت: بر من بیفزای و حضرت فرمود: از خدا آزرم داشته باش، همچون حیا کردنت از همسایگان صالحت، چرا که در آن فزونی یقین باشد و خداوند، تمام آن چه را که وصیت کنندگان از اولین و آخرین انسان ها بدان توصیه می نمایند، در یک صفت واحد جمع کرده است و آن تقوی است. خدای تعالی فرماید: «وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُواْ اللّهَ» که در آن جمع تمام عبادت های صالحه است و کسان به واسطه آن به درجات عالی و رتبه های دست نیافتنی رسیده اند و به واسطه آن، در زندگی نیکو به سر برده و در انس همیشگی بوده اند. خدای تعالی فرماید: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِی جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ * فِی مَقْعدِ صِدْقٍ عندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ»(2)_(3) [همانا تقواپیشگان در میان باغ ها و رودهای بهشتی اند * در محفلی سرشار از صدق، نزد

1- [1] - مصباح الشریعه، ص 162.
2- [2] - قمر/ 54 و 54.

3- [3] - مصباح الشريعه، ص 162.

فرمانروایی توانمند]

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُونُواْ قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ...فَإِنَّ اللّهَ كَانَ بِمَا تَعمَلُونَ خَبِيرًا (135)»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ كُونُواْ قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاء لِلّهِ وَلَوْ عَلَى أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقَيرًا فَاللّهُ أَوْلَى بِهِمَا فَلاَ تَتَّبِعواْ الْهَوَى أَن تَعدِلُواْ وَإِن تَلْوُواْ أَوْ تُعرِضُواْ فَإِنَّ اللّهَ كَانَ بِمَا تَعمَلُونَ خَبِيرًا (135)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! پیوسته به عدالت قیام کنید و برای خدا گواهی دهید، هر چند به زیان خودتان یا (به زیان) پدر و مادر و خویشاوندان (شما) باشد اگر (یکی از دو طرف دعوا) توانگر یا نیازمند باشد، باز خدا به آن دو (ز شما) سزاوارتر است پس از پی هوس نروید که (در نتیجه از حق) عدول کنید و اگر به انحراف گرایید یا اعراض نمایید، قطعاً خدا به آن چه انجام می دهید آگاه است]

1) شیخ با سند خود از سهل بن زیاد، از اسماعیل بن مهران، از محمد بن منصور خزاعی، از علی بن سوید سائی، از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کند که فرمود: از پدرم در باره شهادت دادن برای ایشان (مخالفان) پرسیده بودم و ایشان در نامه ای به من نوشت: شهادت را بین خود و ایشان نزد خداوند عز و جل اقامه نما، هر چند بر ضد خودت یا والدین یا نزدیکانت، و اگر بر برادرت بیم آسیبی داشتی، دیگر نه (و شهادت به پا مدار).(1)

2) علی بن ابراهیم گوید: خداوند، مردم را امر نمود که بسیار قیامگر به قسط باشند یعنی به عدل، هر چند بر ضد خودشان یا والدینشان یا نزدیکانشان. ابو عبدالله امام صادق علیه السلام فرماید: مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد که واجب ترین آنها این است که حقیقت را به وی گوید، هر چند به ضرر خودش یا والدینش باشد و نباید به خاطر آنان از حق گفتن، اعراض نماید و فرمود: «فَلاَ تَتَّبِعواْ الْهَوَى أَن تَعدِلُواْ وَإِن تَلْوُواْ أَوْ تُعرِضُواْ فَإِنَّ اللّهَ كَانَ بِمَا تَعمَلُونَ خَبِيرًا» مقصود، روی گردانی از حق است.(2)

1- [1] - تهذیب، ج 6، ص 276، ح 757.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 163.

3) طبرسی روایت می کند که گفته شده که معنای «إِن تَلْوُواْ» دیگرگونه جلوه دادن شهادت است و «أَوْ تُعرِضُواْ» به معنی پنهان کنید است و این به روایت از امام صادق علیه السلام است.(1)

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ آمِنُواْ بِاللّهِ وَ...فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً بَعیدًا (136)»

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ آمِنُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَالْکِتَابِ الَّذِی نَزَّلَ علَی رَسُولِهِ وَالْکِتَابِ الَّذِیَ أَنزَلَ مِن قَبْلُ وَمَن یَکْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلاَئِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً بَعیدًا (136)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاد و کتابهایی که قبلا نازل کرده، بگروید و هر کس به خدا و فرشتگان او و کتابها و پیامبرانش و روز بازپسین کفر ورزد، در حقیقت، دچار گمراهی دور و درازی شده است]

1) علی بن ابراهیم: فرمود: یعنی ای کسانی که ایمان آوردید! اقرار نمایید و تصدیق نمایید.(2)

2) و نیز علی بن ابراهیم: فرمود: خداوند، ایشان را مؤمنان نامید بنا به اقرارشان و آن گاه ایشان را گفت: تصدیق کنید آن را.(3)

«إِنَّ الَّذِینَ آمَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ ثُمَّ آمَنُواْ...وَ لاَ لِیَهْدِیَهُمْ سَبِیلاً (137)»

«إِنَّ الَّذِینَ آمَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ ثُمَّ آمَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ ثُمَّ ازْدَادُواْ کُفْرًا لَّمْ یَکُنِ اللّهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَ لاَ لِیَهْدِیَهُمْ سَبِیلاً (137)»

[کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند و باز ایمان آوردند، سپس کافر شدند، آن گاه به کفر خود افزودند؛ قطعا خدا آنان را نخواهد بخشید و راهی به ایشان نخواهد نمود]

1) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن اورمه و علی بن عبدالله، از علی بن حسان، از عبدالرحمن بن کثیر، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ ثُمَّ آمَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ ثُمَّ ازْدَادُواْ کُفْرًا لَّمْ

1- [1] - مجمع البيان، ج 3، ص 213.
2- [2] - تفسير قمى، ج 1، ص 163.
3- [3] - تفسير قمى، ج 1، ص 44.

يَكُنِ اللّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلاَ لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلاً» «لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ»(1) [هرگز توبه آنان پذيرفته نخواهد شد] فرمود: در حق فلان و فلان و فلان نازل شده كه در آغاز به رسول اكرم صلى الله عليه و آله ايمان آوردند و زمانى كه ولايت بر ايشان عرضه شد و نبى صلى الله عليه و آله فرمود: هر كه من مولاى او بودم، اين على عليه السلام مولاى اوست، كفر ورزيدند. سپس با بيعت با اميرالمؤمنين عليه السلام، ايمان آوردند و آن گاه، بار ديگر كافر شدند؛ چرا كه رسول الله صلى الله عليه و آله رحلت فرمود و ايشان از اقرار به بيعت با على عليه السلام بازگشتند، و آن گاه در كفر، افزون گشتند، زمانى كه كسى را كه با على عليه السلام بيعت كرده بود، به بيعت خود گرفتند. اينان هيچ چيزى از ايمان در وجودشان باقى نماند.(2)

2) عياشى با سند خود از جابر روايت مى كند كه آيه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ» را بر محمد بن على عليهما السلام خواندم. فرمود: منظور آن دو نفر هستند و سومى و چهارمى و عبدالرحمن و طلحه و مجموعاً هفده نفر بودند. گويد: زمانى كه رسول الله صلى الله عليه و آله، على بن ابى طالب عليه السلام و عمار بن ياسر رحمه الله را به سوى مكه فرستاد، گفتند: اين بچه را فرستاده است و اى كاش ديگرى را مى فرستاد؛ چرا كه در مكه مردانى كلان هستند. آنها على عليه السلام را بچه مى ناميدند، چرا كه نام وى در كتاب خدا بچه بود به دليل اين آيه كه «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِّمَّن دَعا إِلَى اللَّهِ وَعمِلَ صَالِحًا» [و چه كسى نيكوگفتارتر است از آن كه به سوى خدا فراخواند] در حالى كه كودك است «وَقَالَ إِنَّنِى مِنَ الْمُسْلِمِينَ» [و گويد همانا من از مسلمين هستم](3) و گفتند: به خدا سوگند كه كفر بر ما سزاوارتر است از حالى كه اكنون داريم، و حركت كردند و با آن دو (على عليه السلام و عمار بن ياسر)، سخن گفتند و ايشان را از اهل مكه ترساندند و راه را بر آنان بستند و امر را بر ايشان سهمناك جلوه دادند، ولى على عليه السلام گفت: «حَسْبُنَا اللّهُ وَ نِعمَ الْوَكِيلُ» [كه خداى ما را كافى است و او بهترين عهده دار و وكيل است] و آن گاه راهش را در پيش گرفت و رفت. چون آن دو وارد مكه شدند، خداى تعالى رسول خود صلى الله عليه و آله را از سخن ايشان به على عليه السلام و سخن على عليه

1- [1] - آل عمران/ 90.
2- [2] - كافى، ج 1، ص 238، ح 42.

3- [3] - فصلت/33.

السلام به ایشان آگاه ساخت و خداوند، نام ایشان را در کتابش نازل فرمود که این آیه است: «الَّذِینَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعواْ لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِیمَاناً وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللّهُ وَنِعمَ الْوَکِیلُ» [کسانی که مردمان، ایشان را گفتند که مردم فتنه ها برای شما گرد آورده اند؛ پس از ایشان بترسید و این ایمان ایشان را افزون نمود و گفتند: خدای ما را کفایت کند و او بهترین وکیل باشد] تا جایی که میفرماید: «وَاللّهُ ذُو فَضْلٍ عظِیمٍ » [و خداوند فضلی عظیم دارد].(1)

این آیه، این گونه نازل شد: « ألم تر الی فلان و فلان لَقوا علیا و عمّارا فقالا: انّ ابا سفیان و عبدالله بن عامر و اهل مکه قد جمعوا لکم فاخشوهم فقالوا: حسبنا الله و نعم الوکیل» [آیا ندیدی فلان و فلان را که با علی و عمار روبرو شدند و گفتند: اباسفیان و عبدالله بن عامر و اهل مکه برای شما فتنه ها تدارک دیده اند، پس بترسید و آن دو گفتند: خدای ما را کفایت کند و او بهترین وکیل و عهده دار است] و فلان و فلان همان کسانی اند که خداوند در باره ایشان گوید: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ ثُمَّ آمَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ ثُمَّ ازْدَادُواْ کُفْرًا لَّمْ یَکُنِ اللّهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَلاَ لِیَهْدِیَهُمْ سَبِیلاً» که این مورد، نخستین کفر ایشان بود. اما کفر دوم، زمانی بود که نبی مکرم علیه و آله السلام گفت: از بالای این پرتگاه، مردی بر شما ظاهر خواهد شد و البته با تمام صورتش به سوی شما برون میآید و مَثَل این مرد نزد خدا، همچون مثل عیسی می باشد. در میان حاضران، همه آرزو می کردند که ای کاش کسی از خانواده وی باشد. ناگهان علی علیه السلام پیش آمد و با تمام صورتش ظاهر شد و نبی فرمود: خود اوست. و حاضران با خشم دور شدند و گفتند: فقط مانده که او را پیامبر کند و به خدا که بازگشتن به خدایان خودمان، بهتر از چیزی است که در باره پسر عموی خود می گوید و اگر همین طور پیش رود، علی، راه را بر ما خواهد بست. و خداوند این آیه را نازل کرد که: «وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیَمَ مَثَلاً إِذَا قَوْمُکَ مِنْهُ یَصِدُّونَ»(2) [و آن گاه که پسر مریم به عنوان مثال ذکر شد، ناگهان قوم تو از آن فرد، روی گردان شدند] و این کفر دوم بود. و زیادت کفر آن جا بود که خدای تعالی فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ»(3) [کسانی که ایمان آوردند و

1- [1] - آل عمران/ 173 و 174.
2- [2] - زخرف/57.

3- [3] - بینه/7.

کارهای صالح نمودند، هم ایشان بهترین انسان ها هستند] و نبی صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! در صبحگاه یا شامگاه (یعنی همواره) بهترین انسان ها هستی. مردم به نبی صلی الله علیه و آله گفتند: آیا او از آدم و نوح و ابراهیم و دیگر پیامبران برتر است؟ و خدای تعالی این آیه را نازل کرد که «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ ابراهیم» [خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم را برگزید] تا آن جا که می فرماید «سمیع علیم» [شنونده و داناست].(1)

مردم گفتند: ای نبی! پس علی از تو برتر است؟ و خداوند فرمود:(2) «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعا »(3) [بگو: ای مردم! من رسول خدایم بسوی یک یک شما] ولی او از شما بهتر است و فرزندان وی از فرزندان شما برترند و کسی که از ایشان پیروی کند، از کسی که از شما تبعیت نماید، بهتر است. جمع حاضر خشمگین برخاستند و بر سخن قبلی خویش افزودند که: بازگشتن به کفر بر ما آسان تر است از آن چه وی در حق پسر عمویش می گوید. و این همان قول الهی است که فرماید: «ثُمَّ ازْدَادُواْ كُفْرًا».(4)

3) زراره و حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده اند که در باره قول آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ آمَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ازْدَادُواْ كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ اللّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلاَ لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلاً» فرمودند: در باره عبدالله بن ابی سرح(5) که عثمان وی را به مصر فرستاد، نازل شده است و گویند: گفته است کفرشان افزون گشت، زمانی که ذره ای ایمان در وی باقی نمانده بود.(6)

4) ابی بصیر می گوید: شنیدم که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ آمَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ازْدَادُواْ كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ اللّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلاَ لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلاً» اینان کسانی هستند که باور داشته باشند شراب حرام است و آن گاه، شراب بنوشند و باور داشته

1- [1] - آل عمران/. 33 و 34.
2- [2] - در اصل کتاب این گونه است: و البته مراد این است که: و گوید که خداوند فرمود، ....
3- [3] - اعراف/ 158.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 305، ح 5.
5- [5] - عبدالله بن سعد بن ابی سرح از بنی عامر بن لؤی قرشی عامری، پیش از فتح مکه ایمان آورد و برای رسول الله صلی الله علیه و آله وحی الهی را کتابت می کرد و چون پیامبر املا می کرد: عزیز حکیم، وی مینوشت: علیم حکیم و نظیر این. آن گاه وی مرتد گشت و رسول الله وی را مهدور الدم اعلام نمود و عثمان بن عفان وی را پناه داد. بنگرید به: «اسد الغابه ج 3، ص 173».
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 305، ح 386.

باشند که زنا حرام است و آن گاه، زنا کنند و کسانی که باور داشته باشند که زکات حق است و آن را نپردازند.(1)

5) از عبدالرحمن بن کثیر هاشمی، از ابی عبدالله علیه السلام در باره قول الهی «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ ثُمَّ آمَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ ثُمَّ ازْدَادُواْ کُفْرًا لَّمْ یَکُنِ اللّهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَلاَ لِیَهْدِیَهُمْ سَبِیلاً» نقل شده است که فرمود: در باره فلانی و فلانی نازل شده که در آغاز، به رسول الله صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و پس از آن زمانی که پیامبر با گفتن هر که من مولای وی بودم این علی مولای اوست، ولایت را بر ایشان عرضه داشت، کفر ورزیدند، و بار دیگر با بیعت با علی علیه السلام که در آن گفتند: بامر الله و امر رسول الله (هرآن چه خدا و رسولش گویند، اطاعت میکنیم) و دست بیعت دادند، ایمان آوردند و چون نبی اسلام صلی الله علیه و آله درگذشت، ایشان بار دیگر کفر ورزیدند و دست از اقرار به بیعت خود با علی علیه السلام برداشتند و آن گاه در کفر افزون گشتند که بیعت کنندگان با علی را به بیعت با خود کشاندند و اینان هیچ ذره ای از ایمان در وجودشان باقی نماند.(2)

«الَّذِینَ یَتَّخِذُونَ الْکَافِرِینَ أَوْلِیَاء مِن دُونِ الْمُؤْمِنِینَ أَیَبْتَغُونَ عندَهُمُ الْعزَّةَ فَإِنَّ العزَّةَ لِلّهِ جَمِیعا (139)»

[همانان که غیر از مؤمنان، کافران را دوستان (خود) می گیرند؛ آیا سربلندی را نزد آنان می جویند؟ (این، خیالی خام است) چرا که عزت همه از آن خداست]

1) علی بن ابراهیم: فرمود: که در باره بنی امیه نازل شده است؛ زیرا آنان با این خواست پیامبر صلی الله علیه و آله که امارت را به بنی هاشم بازگردانند، مخالفت کردند و آن گاه گفت: «أَیَبْتَغُونَ عندَهُمُ الْعزَّةَ» مقصود، قدرت است.(3)

«وَقَدْ نَزَّلَ علَیْکُمْ فِی الْکِتَابِ أَنْ إِذَا...الْکَافِرِینَ فِی جَهَنَّمَ جَمِیعا (140)»

«وَقَدْ نَزَّلَ علَیْکُمْ فِی الْکِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعتُمْ آیَاتِ اللّهِ یُکَفَرُ بِهَا وَیُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلاَ تَقْعدُواْ مَعهُمْ حَتَّی یَخُوضُواْ فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ إِنَّکُمْ إِذًا مِّثْلُهُمْ إِنَّ اللّهَ جَامِع الْمُنَافِقِینَ وَ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 306، ح 287.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 307، ح 288.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 163.

الْکَافِرِینَ فِی جَهَنَّمَ جَمِیعا (140)»

[و البته (خدا) در کتاب (قرآن) بر شما نازل کرده که هر گاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می گیرد، با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند؛ چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد خواهد آورد]

1) علی بن ابراهیم گوید: آیات الله در این آیه، ائمه اهل بیت علیهم السلام می باشند.(1)

2) محمد بن یعقوب از برخی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از شعیب عقَرقوفی روایت کرده که گوید: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعتُمْ آیَاتِ اللّهِ یُکَفَرُ بِهَا وَیُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلاَ تَقْعدُواْ مَعهُمْ حَتَّی یَخُوضُواْ فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ إِنَّکُمْ إِذًا مِّثْلُهُمْ إِنَّ اللّهَ جَامِع الْمُنَافِقِینَ وَالْکَافِرِینَ فِی جَهَنَّمَ جَمِیعا» پرسیدم، فرمود: همانا منظور حق تعالی از این آیه این است که اگر شنیدی کسی حق را انکار میکند و آن را تکذیب می نماید و در باره ائمه علیهم السلام بدگویی می کند، از نزد وی برخیز و با او، هر کس که خواهد باشد، همنشین مشو.(2)

3) هم از وی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید، از ابو عمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: واجب است بر گوش که پاکی جوید از شنیدن آن چه خدا حرام کرده است و روی گردان باشد از آن چه حلال نیست؛ یعنی چیزهایی که خدا از آن نهی نموده، و اعراض کند از گوش سپردن به آن چه خشم خدای را برانگیزد که حق تعالی در این باره فرموده است: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعتُمْ آیَاتِ اللّهِ یُکَفَرُ بِهَا وَیُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلاَ تَقْعدُواْ مَعهُمْ حَتَّی یَخُوضُواْ فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ إِنَّکُمْ إِذًا مِّثْلُهُمْ إِنَّ اللّهَ جَامِع الْمُنَافِقِینَ وَالْکَافِرِینَ فِی جَهَنَّمَ جَمِیعا» و آن گاه، مورد فراموش کردن را استثنا کرده و می فرماید: «وَإِمَّا یُنسِیَنَّکَ الشَّیْطَانُ فَلاَ تَقْعدْ بَعدَ الذِّکْرَی مَع الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ»(3) (4) [و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 163.

2- [2] - کافی، ج 2، ص 280، ح 8.
3- [3] - انعام/ 68.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 129، ح 1.

اگر وقتی شیطان تو را به نحوی به فراموشی کشاند، پس از یاد آوردن و به هوش شدن، با گروه ستمکاران منشین].

4) کشی از خَلَف، از حسن بن طلحه مروزی، از محمد بن عاصم روایت کرده که گفت: شنیدم از امام رضا علیه السلام که می گوید: ای محمد بن عاصم! شنیده ام که با واقفی ها نشست و برخاست می کنی؟ گفتم: آری، فدایت شوم. با ایشان همنشین می شوم در حالی که مخالف رای ایشانم. فرمود: با ایشان همنشین مشو که خداوند فرموده است: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِی الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعتُمْ آيَاتِ اللّهِ يُكَفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلاَ تَقْعدُواْ مَعهُمْ حَتَّى يَخُوضُواْ فِی حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِّثْلُهُمْ إِنَّ اللّهَ جَامِع الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِی جَهَنَّمَ جَمِيعا» منظور از آیات، اوصیا و جانشینان نبی صلی الله علیه و آله است و کسانی که کفر ورزیدند، واقفی ها هستند.(1)

5) عیاشی از محمد بن فضیل، از ابوالحسن امام رضا علیه السلام روایت کرده که در بارهٔ آیه «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِی الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعتُمْ آيَاتِ اللّهِ يُكَفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلاَ تَقْعدُواْ مَعهُمْ حَتَّى يَخُوضُواْ فِی حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِّثْلُهُمْ إِنَّ اللّهَ جَامِع الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِی جَهَنَّمَ جَمِيعا» فرمود: اگر شنیدی که مردی، حقیقت را منکر است و آن را کذب می شمارد و از اهل حقیقت، بدگویی می کند، از نزد وی برخیز و با او همنشین مشو.(2)

6) شعیب عقرقوفی روایت کرده که امام صادق علیه السلام در بارهٔ آیه «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِی الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعتُمْ آيَاتِ اللّهِ يُكَفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلاَ تَقْعدُواْ مَعهُمْ حَتَّى يَخُوضُواْ فِی حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِّثْلُهُمْ إِنَّ اللّهَ جَامِع الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِی جَهَنَّمَ جَمِيعا» فرمود: منظور حق تعالی این است که اگر شنیدی کسی حق را انکار می کند و آن را تکذیب می نماید و در باره ائمه علیهم السلام بدگویی می کند، از نزد وی برخیز و با او، هر کس که خواهد باشد، همنشین مشو.(3)

7) ابی عمرو زبیری از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند تبارک و تعالی ایمان را بر اندام بنی بشر واجب گرداند و آن را بر اندام ها تقسیم نمود و هیچ اندامی از پیکر انسان نیست، مگر آن که قسمی از ایمان به عهده آن

1- [1] - رجال الكشى، ص 457، ت 864.
2- [2] - تفسير عياشى، ج 1، ص 307، ح 289.
3- [3] - تفسير عياشى، ج 1، ص 307، ح 290.

گذارده شده؛ البته غیر از چیزی که به اندام دیگر موکول شده است. از جمله اینها دو گوش آدمی است که با آن می شنود و خداوند بر گوش واجب نموده که از استماع آن چه حرام نمود، نزاهت و پاکی جوید و از آن چه برایش در میان نواهی الهی حلال نیست، روی گردان باشد و از گوش سپردن به آن چه موجب خشم خداست، اعراض نماید که در این باره فرموده است: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِی الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعتُمْ آيَاتِ اللّهِ يُكَفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلاَ تَقْعدُواْ مَعهُمْ حَتَّى يَخُوضُواْ فِی حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِّثْلُهُمْ إِنَّ اللّهَ جَامِع الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِی جَهَنَّمَ جَمِيعا» و آن گاه خداوند، مورد نسیان و فراموشی را استثنا کرده و فرموده است: «وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلاَ تَقْعدْ بَعدَ الذِّكْرَى مَع الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»(1) [و اگر وقتی شیطان تو را به نحوی به فراموشی کشاند، پس از یادآوردن و به هوش شدن، با گروه ستمکاران منشین] و فرمود: «فَبَشِّرْ عبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعونَ أَحْسَنَهُ » [و مژده بده بندگانم را * آنان که سخن را می شنوند و نیک ترین آن را پیروی می کنند] تا آن جا که می فرماید: «أُوْلُوا الْأَلْبَابِ»(2) [صاحبان خرد] و نیز می فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِی صَلَاتِهِمْ خَاشِعونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عنِ اللَّغْوِ مُعرِضُونَ»(3) [به راستی که مؤمنان رستگارانند آنان که در نمازشان فروتنند * و همان کسانی که از یاوه روی گردانند] و می فرماید: «وَإِذَا سَمِعوا اللَّغْوَ أَعرَضُوا عنْهُ»(4) [و چون سخن یاوه بشنوند از آن روی گردانند] و می فرماید: «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»(5) [و چون از کنار یاوه بگذرند، بسیار با وقار و سنگین بگذرند] و این همان ایمانی است که خداوند بر گوش، واجب کرده است و گوش نباید به آن چه برایش حلال نیست، اهتمامی کند و این کار گوش است و این از ایمان است.(6)

«الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِن كَانَ لَكُمْ...لِلْكَافِرِينَ علَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً (141)»

«الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِن كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللّهِ قَالُواْ أَلَمْ نَكُن مَّعكُمْ وَإِن كَانَ

1- [1] - انعام/68.
2- [2] - زمر/17 و 18.
3- [3] - مومنون/آیات 1 تا 3.
4- [4] - قصص/55.

5- [5] - فرقان/72.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 308، ح 291.

لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُواْ أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَ لَن يَجْعلَ اللّهُ لِلْكَافِرِينَ علَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً (141)»

[همانان که مترصد شمایند؛ پس اگر از جانب خدا به شما فتحی برسد، می گویند: مگر ما با شما نبودیم و اگر برای کافران نصیبی باشد، می گویند: مگر ما بر شما تسلط نداشتیم و شما را از (ورود در جمع) مؤمنان باز نمی داشتیم؟ پس خداوند، روز قیامت میان شما داوری می کند و خداوند هرگز بر (زیان) مؤمنان برای کافران راه (تسلطی) قرار نداده است]

1) علی بن ابراهیم گوید: این آیه در باره عبدالله بن ابی و یارانش که در جنگ احد از یاری رسول الله صلی الله علیه و آله باز نشستند و وقتی که رسول الله صلی الله علیه و آله در برابر کفار پیروز می گشت، می گفتند: «أَلَمْ نَكُن مَّعكُمْ» و وقتی کفار چیرگی می یافتند، می گفتند: «أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ» که یاریتان کنیم و بر ضد شما یاری نکنیم. خدای تعالی فرماید: «فَاللّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَلَن يَجْعلَ اللّهُ لِلْكَافِرِينَ علَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً». (1)

2) ابن بابویه از تمیم بن عبدالله بن تمیمی قرشی رحمه الله از پدرش، از احمد بن علی انصاری، از ابی صلت هروی، از امام رضا علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «وَلَن يَجْعلَ اللّهُ لِلْكَافِرِينَ علَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» فرمود: خداوند می فرماید که خدا برای کافران، حجتی بر مؤمنان قرار نمی دهد و خدای تعالی از کافرانی خبر داده که به ناحق، پیامبران را کشتند و با وجود کشتن ایشان، خداوند برای ایشان راهی بر (ضد) پیامبران قرار نخواهد داد. (2)

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعونَ اللّهَ وَ هُوَ خَادِعهُمْ...وَ لاَ يَذْكُرُونَ اللّهَ إِلاَّ قَلِيلاً (142)»

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعونَ اللّهَ وَ هُوَ خَادِعهُمْ وَ إِذَا قَامُواْ إِلَى الصَّلاَهِ قَامُواْ كُسَالَى يُرَآؤُونَ النَّاسَ وَ لاَ يَذْكُرُونَ اللّهَ إِلاَّ قَلِيلاً (142)»

[منافقان با خدا نیرنگ می کنند و حال آن که او با آنان نیرنگ خواهد کرد و چون به نماز ایستند با کسالت برخیزند؛ با مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 164.
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 220، باب 46.

یاد نمی کنند]

1) علی بن ابراهیم در باره قول آیه «إِنَّ الْمُنَافِقِینَ یُخَادِعونَ اللّهَ وَهُوَ خَادِعهُمْ» گوید: فریب و خدعه خداوند، عذاب باشد «وَإِذَا قَامُواْ» به همراه رسول الله صلی الله علیه و آله «إِلَی الصَّلاَهِ قَامُواْ کُسَالَی یُرَآؤُونَ النَّاسَ» که مؤمنند «وَلاَ یَذْکُرُونَ اللّهَ إِلاَّ قَلِیلاً * مُّذَبْذَبِینَ بَیْنَ ذَلِکَ لاَ إِلَی هَـؤُلاء وَلاَ إِلَی هَـؤُلاء» یعنی نه با مؤمنان بودند و نه با یهودیان بودند.(1)

2) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از حسین بن اسحاق، از علی بن مهزیار، از محمد بن عبدالحمید و حسین بن سعید، از محمد بن فضیل روایت کرده که گفت: به امام موسی بن جعفر نامه ای نوشتم و در باره مساله ای پرسیدم و حضرت در جواب نوشت: «إِنَّ الْمُنَافِقِینَ یُخَادِعونَ اللّهَ وَهُوَ خَادِعهُمْ وَإِذَا قَامُواْ إِلَی الصَّلاَهِ قَامُواْ کُسَالَی یُرَآؤُونَ النَّاسَ وَلاَ یَذْکُرُونَ اللّهَ إِلاَّ قَلِیلاً» نه از کافرانند و نه از مؤمنان و نه از مسلمانان، وانمود به ایمان می کنند و راهشان در مسیر کفر و تکذیب است. خدایشان لعنت کند.(2)

3) و هم از وی از شماری از اصحاب شیعه، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره، از سلیمان بن عمرو، از ابی مغرا خصّاف در حدیثی مرفوع از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که خدای تعالی را در خلوت یاد کند، خدا را بسیار یاد کرده است. منافقان خدا را آشکارا یاد می کردند و در خلوت یاد نمی کردند و خداوند تعالی فرمود: «یُرَآؤُونَ النَّاسَ وَلاَ یَذْکُرُونَ اللّهَ إِلاَّ قَلِیلاً»(3)

4) و هم ایشان با سند خود از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل ابن شاذان، از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره، روایت کرده که گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: بی حوصله به نماز برنخیز و نه خواب آلوده و نه با خستگی؛ چرا که اینها از صفات نفاق است و خدای تعالی بندگان را نهی کرده است که به حالت مستی به نماز ایستند و منظور، مستی خواب است و خطاب به منافقان فرموده است: «وَإِذَا قَامُواْ إِلَی الصَّلاَهِ قَامُواْ کُسَالَی یُرَآؤُونَ النَّاسَ وَلاَ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 164.

2- [2] - کافی، ج 2، ص 290، ح 2.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 364، ح 2.

يَذْكُرُونَ اللّهَ إِلاَّ قَلِيلاً».(1)

5) ابن بابويه از محمد بن ابراهيم بن احمد بن يونس معاذى، از احمد بن محمد بن سعيد كوفى همدانى، از على بن الحسن بن على بن فضّال، از پدرش روايت كرده كه گفت: از على بن موسى الرضا عليه السلام در باره آيه «يُخَادِعونَ اللّهَ وَهُوَ خَادِعهُمْ» پرسيدم، ايشان فرمود: خداوند تبارك و تعالى، خديعه و نيرنگ نمى بازد، بلكه ايشان را جزاى خديعه و فريبكارى مى دهد.(2)

6) ايشان از پدرش، از عبدالله بن جعفر، از هارون بن مسلم، از مسعده بن زياد، از جعفر بن محمد، از پدرش عليهم السلام روايت كرده كه فرمود: از رسول الله صلى الله عليه و آله پرسيدند كه فردا (در قيامت) راه نجات چيست؟ فرمود: همانا نجات در اين است كه با خدا فريبكارى نكنيد تا او نيز فريبتان دهد، چرا كه هر كه با خدا نيرنگ بازد، خداى او را فريب خورده سازد و ايمان را از وى سلب مى كند و اگر بفهمد، خود را فريب مى دهد. گفتند: با خداوند، چگونه نيرنگ بازى مى كنند؟ فرمود: به چيزى كه خداوند امر كرده، عمل مى كند، ولى چيز ديگرى از آن كار، اراده مى كند. خدا را تقوا پيشه كنيد در باره ريا كه ريا، شرك به خداى عز و جل است. ريا كننده در روز قيامت به چهار نام خوانده مى شود: اى كافر، اى فاجر، اى خيانتكار، اى خسران ديده، عملت بر باد رفت و اجرت باطل گرديد و امروز هيچ خلاقى(3) نداری و اكنون اجرت را از همان كسى بخواه كه كارهايت به خاطر او بود.(4)

7) عياشى از زراره، از امام باقر عليه السلام روايت مى كند: بى حوصله، خواب آلوده و با سنگينى خستگى به نماز برنخيز كه اين از خلال(5) نفاق است و خداوند به منافقان گفته است: «وَإِذَا قَامُواْ إِلَى الصَّلاَةِ قَامُواْ كُسَالَى يُرَآؤُونَ النَّاسَ وَلاَ يَذْكُرُونَ اللّهَ إِلاَّ قَلِيلاً».(6)

8) محمد بن فضيل روايت كرده كه به ابوالحسن، على بن موسى الرضا عليه

1- [1] - كافى، ج 3، ص 299، ح 1.
2- [2] - عيون اخبار الرضا عليه السلام ج 1، ص 115، باب 11، ح 19.

3- [3] - خلاق، حظ و نصیب از خیر و صلاح« لسان العرب ماده خلق» .
4- [4] - ثواب الاعمال، ص 301.
5- [5] - خلال، جمع خله به معنای صفت و خصلت است« لسان العرب ماده خلل».
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 308، ح 292.

السلام نامه نوشتم و از مساله ای پرسیدم و در پاسخ نوشت: خدای تعالی می فرماید: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعونَ اللّهَ وَهُوَ خَادِعهُمْ» تا آن جا که می فرماید: «سبيلاً» یعنی از عترتی نیستند و از مؤمنین هم نیستند و از مسلمین هم نمیباشند؛ وانمود به ایمان میکنند و در پنهان، کارشان کفر و تکذیب است. خدا لعنتشان کند.(1)

مؤلف گوید: در دو نسخه از تفسیر عیاشی که نزد من است، به جای عترت، کلمه عتیره آمده و همین حدیث به روایت از محمد بن یعقوب به صورت: از کافران نیستند. تا آخر حدیث آمده است.

مؤلف گوید: همین حدیث را حسین بن سعید در کتاب الزهد از محمد بن فضیل، از ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام آورده و گوید: در نامه ای از وی سئوال کردم و حدیث را ادامه می دهد و پس از سبیلا ذکر می کند: از عترت رسول الله صلی الله علیه و آله نیستند و از مؤمنین هم نیستند و از مسلمین هم نمی باشند؛ وانمود به ایمان می کنند و در پنهان، کارشان کفر و تکذیب است. خدا لعنتشان کند.(2)

9) از مسعده بن زیاد، از جعفر بن محمد، از پدرش علیهم السلام روایت کرده که: از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند که راه نجات فردا روز چیست؟ فرمود: همانا نجات در این است که با خدا فریبکاری نکنید تا او نیز فریبتان دهد، چرا که هر که با خدا نیرنگ بازد، خدای او را فریب خورده سازد و ایمان را از وی سلب می کند و اگر بفهمد، خود را فریب می دهد. گفتند: با خداوند، چگونه نیرنگ بازی می کنند؟ فرمود: به چیزی که خداوند امر کرده عمل می کند، ولی چیز دیگری از آن کار اراده می کند. خدا را تقوا پیشه کنید در باره ریا که ریا شرک به خدای عز و جل است. ریا کننده در روز قیامت به چهار نام خوانده میشود: ای کافر (ناگرونده ناسپاس)، ای فاجر (هرزه)، ای غادر (خیانتکار)، ای خاسر (زیان دیده)! عملت بر باد رفت و اجرت باطل گردید و امروز هیچ خلاقی نداری و اکنون اجرت را از همان کسی بخواه که کارهایت به خاطر او بود.(3)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 309، ح 293.
2- [2] - کتاب الزهد، ص 66، ح 176.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 309، ح 294.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْكَافِرِينَ...علَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا (144)»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاء مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَن تَجْعلُواْ لِلّهِ علَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا (144)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! به جای مؤمنان، کافران را به دوستی خود مگیرید. آیا می خواهید علیه خود حجتی روشن برای خدا قرار دهید؟]

1) در مناقب ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام روایت شده که در باره آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْكَافِرِينَ» فرمود: منظور، دشمنان خداست و «أَوْلِيَاء مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» منظور، علی بن ابی طالب علیه السلام است.(1)

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِی الدَّرْكِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَن تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا (145)»

[آری، منافقان در فروترین درجات دوزخند و هرگز برای آنان یاوری نخواهی یافت]

1) علی بن ابراهیم: فرمود: در باره عبدالله بن ابی(2) نازل شده و در حق هر منافق و مشرکی جاری است.(3)

«لاَّ يُحِبُّ اللّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوَءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلاَّ مَن ظُلِمَ وَكَانَ اللّهُ سَمِيعا علِيمًا (148)»

[خداوند، بانگ برداشتن به بد زبانی را دوست ندارد، مگر (از) کسی که بر او ستم رفته باشد و خدا شنوای داناست]

1) عیاشی با سند خود از فضل بن ابی قرّه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «لاَّ يُحِبُّ اللّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوَءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلاَّ مَن ظُلِمَ وَكَانَ اللّهُ سَمِيعا علِيمًا» فرموده است: کسی که میزبان قومی گردد و میهمانداری را به خوبی به جای نیاورد، از جمله ظالمان است و حرجی نیست بر کسان به خاطر حرف هایی که در حق ایشان زنند.(4)

1- [1] - مناقب، ج 2، ص 9.

2- [2] - عبدالله بن ابی بن سلول، سرکرده منافقان مدینه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله بود.
3- [3] - مناقب، ج 2، ص 9، ح 1.
4- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 164.

2) ابو جارود از وی نقل می کند: « الْجَهْرَ بِالسُّوَءِ مِنَ القَول» این است که صفاتی که در شخص است را برای دیگران بگویی.(1)

3) علی بن ابراهیم می گوید: آیه به این معنی است که خداوند دوست نمی دارد که فرد به ظلم و بدگویی صدایش را بلند کند و ظلم نکند، مگر به آن که خود ستم کرده است، یعنی راه را برای مقابله مثل با ظالم باز گذاشته است.(2)

4) هم از وی در حدیثی دیگر در تفسیر این آیه گوید: اگر مردی نزد تو آید و در باره تو نیکی و ثنا و عمل صالحی را بازگو کند که در تو نیست، از وی نپذیر و تکذیبش کن؛ زیرا که به تو ظلم کرده است.(3)

5) طبرسی می گوید: خداوند، شماتت را به هنگام پیروزمندی نمی پسندد، مگر بر ظالم و ایرادی ندارد که انسان بر فردی که به او ظلم کرده، پیروز گردد، به شیوه ای که در دین، پیروزی به آن شیوه جایز است و گوید که این از ابی جعفر روایت شده است(4)-(5)

6) هم او گوید: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: اگر میهمانی بر خانه مرد نشیند و او خوب میهمانداری نکند، گناهی بر میهمان نیست، اگر رفتار ناشایست وی را بازگو نماید.(6)

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يُرِيدُونَ...وَ يُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُواْ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلاً (150)»

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُواْ بَيْنَ اللّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعضٍ وَ يُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُواْ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلاً (150)»

[ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم و می خواهند میان این (دو)، راهی برای خود اختیار کنند]

1) علی بن ابراهیم: فرمود: ایشان کسانی اند که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند، ولی امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار کردند و «و یریدون ان یتخذوا

1- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 309، ح 295.
2- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 309، ح 296.
3- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 164.
4- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 164.
5- [6] - مجمع البیان، ج 3، ص 225.
6- [7] - مجمع البیان، ج 3، ص 225.

...» یعنی می خواهند به خیری دست یابند.(1)

«یَسْأَلُکَ أَهْلُ الْکِتَابِ أَن تُنَزِّلَ علَیْهِمْ...عن ذَلِکَ وَ آتَیْنَا مُوسَی سُلْطَانًا مُّبِینًا (153)»

«یَسْأَلُکَ أَهْلُ الْکِتَابِ أَن تُنَزِّلَ علَیْهِمْ کِتَابا مِّنَ السَّمَاء فَقَدْ سَأَلُواْ مُوسَی أَکْبَرَ مِن ذَلِکَ فَقَالُواْ أَرِنَا اللّهِ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُواْ الْعجْلَ مِن بَعدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَیِّنَاتُ فَعفَوْنَا عن ذَلِکَ وَ آتَیْنَا مُوسَی سُلْطَانًا مُّبِینًا (153)»

[اهل کتاب از تو می خواهند که کتابی از آسمان (یکباره) بر آنان فرود آوری؛ البته از موسی بزرگ تر از این را خواستند و گفتند: خدا را آشکارا به ما بنمای. پس به سزای ظلمشان صاعقه آنان را فرو گرفت؛ سپس بعد از آن که دلایل آشکار برایشان آمد، گوساله را (به پرستش) گرفتند و ما از آن هم درگذشتیم و به موسی برهانی روشن عطا کردیم]

1) در کتاب احتجاج طبرسی از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام در حدیثی روایت شده است که فرمود: خداوند، هنگامی که موسی روی به سوی خدا نهاد، قومی را که با وی از شهر خارج شدند، چون گفتند: «أَرِنَا اللّهِ جَهْرَةً»، نابود گردانید و ایشان را پس از آن، بار دیگر زنده کرد.(2)

«فَبِمَا نَقْضِهِم مِّیثَاقَهُمْ وَ کُفْرِهِم بَآیَاتِ...علَیْهَا بِکُفْرِهِمْ فَلاَ یُؤْمِنُونَ إِلاَّ قَلِیلاً (155)»

«فَبِمَا نَقْضِهِم مِّیثَاقَهُمْ وَ کُفْرِهِم بَآیَاتِ اللّهِ وَ قَتْلِهِمُ الانبیا بِغَیْرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَع اللّهُ علَیْهَا بِکُفْرِهِمْ فَلاَ یُؤْمِنُونَ إِلاَّ قَلِیلاً (155)»

[پس به (سزای) پیمان شکنی شان و انکارشان نسبت به آیات خدا و کشتار ناحق آنان (از) انبیا، و گفتارشان که: دل های ما در غلاف است (لعنتشان کردیم)، بلکه خدا به خاطر کفرشان بر دل هایشان مهر زده و در نتیجه جز شماری اندک (از ایشان) ایمان نمی آورند]

1) علی بن ابراهیم: در باره آیه «فَبِمَا نَقْضِهِم مِّیثَاقَهُمْ» فرمود: یعنی به دلیل نقض کردنشان پیمانشان را.(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 164.
2- [2] - احتجاج، ص 344.
3- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 164.

2) علی بن ابراهیم: در باره آیه «وَقَتْلِهِمُ الانبیا بِغَیْرِ حَقٍّ» فرمود: اینان پیامبران را نکشتند، بلکه نیاکانشان و نیاکان نیاکانشان پیامبران را کشته بودند، و اینان نیز بدان تصمیم راضی شدند و خداوند با این کار نیاکانشان، قتل را به پای ایشان نیز نوشت و بر این منوال، هر که به کاری رضایت داشته باشد، آن امر پاگیر وی نیز هست، هر چند که فاعل آن نباشد. دلیل بر این حکم، همچنین قول الهی در سوره بقره است که فرماید: «فَلِمَ تَقْتُلُونَ انبیا اللّهِ مِن قَبْلُ إِن کُنتُم مُّؤْمِنِینَ»(1) [بگو: پس از چه روی پیامبران خدا را پیش از این می کشید اگر مؤمن هستید] پس اینان خود، پیامبران را نکشته بودند، بلکه به کردار پدرانشان در حق پیامبران خشنود بودند و خداوند، قتل ایشان را به پای اینان نیز نوشت.(2)

3) عیاشی از ابی عباس، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: اگر این آیه را بخوانی «وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ» خداوند آن را بر پیش از آن می نویسد.(3) (4)

4) ابن بابویه می گوید: چنین حدیث گفت محمد بن احمد سنایی که چنین حدیث گفت محمد بن ابی عبدالله کوفی، از سهل بن زیاد ادمی، از عبدالعظیم ابن عبدالله حسنی، از ابراهیم بن ابی محمود، از ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام که گفت: از ایشان در باره این قول حق تعالی «خَتَمَ اللّهُ علَی قُلُوبِهِمْ وَعلَی سَمْعِهِمْ»(5) [خداوند بر دلهای آنان، و بر شنوایی ایشان مهر نهاده] پرسیدم، فرمود: مهم همان سرپوش نهادن بر قلب های کافران است به عنوان مجازات کفر ورزیدن ایشان؛ همچنان که رب عز و جل فرماید: «بَلْ طَبَع اللّهُ علَیْهَا بِکُفْرِهِمْ فَلاَ یُؤْمِنُونَ إِلاَّ قَلِیلاً » [بلکه خداوند، سر به مهر کرده است قلب هاشان را به دلیل کفرشان و ایمان نمی آورند، مگر بسیار اندک]

«وَ بِکُفْرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ علَی مَرْیَمَ بُهْتَانًا عظِیمًا (156)»

[و (نیز) به سزای کفرشان و آن تهمت بزرگی که به مریم زدند]

1- [2] - بقره/91.
2- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 164.

3- [4] - مشهود است که بخشی از این حدیث، افتاده و نامفهوم گشته است.
4- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 309، ح 297.
5- [6] - بقره/7.

1) علی بن ابراهیم: فرمود: یعنی به این گفته شان که مریم، فجور و فاحشگی نموده است.(1)

2) ابن بابویه از پدرش رحمه الله، از علی بن محمد ابن قتیبه، از حمدان بن سلیمان، از نوح بن شعیب، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از علقمه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: آیا نگفتند که: مریم بنت عمران علیها السلام، از مردی نجار به اسم یوسف، باردار شده است؟.(2)

«وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِیحَ عیسَی ابْنَ...إِلاَّ اتِّبَاع الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ یَقِینًا (157)»

«وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِیحَ عیسَی ابْنَ مَرْیَمَ رَسُولَ اللّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَـ_کِن شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِینَ اخْتَلَفُواْ فِیهِ لَفِی شَکٍّ مِّنْهُ مَا لَهُم بِهِ مِنْ علْمٍ إِلاَّ اتِّبَاع الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ یَقِینًا (157)»

[و گفته ایشان که: «ما مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا را کشتیم» و حال آن که آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند، لیکن امر بر آنان مشتبه شد و کسانی که در باره او اختلاف کردند، قطعا در مورد آن دچار شک شده اند و هیچ علمی بدان ندارند، جز آن که از گمان پیروی می کنند و یقینا او را نکشتند]

سخن در باره این موضوع در سوره آل عمران گذشت؛ آن جا که خدای تعالی فرماید: «یَا عیسَی إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَ رَافِعکَ إِلَیَّ »(3) [ای عیسی! من جان تو به کمال می ستانم و تو را به نزد خود می آورم] و این حدیث حمران بن اعین از ابی جعفر علیه السلام است.

«وَ إِن مِّنْ أَهْلِ الْکِتَابِ إِلاَّ لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ یَکُونُ علَیْهِمْ شَهِیدًا (159)»

[و از اهل کتاب کسی نیست، مگر آن که پیش از مرگ خود حتما به او ایمان می آورد و روز قیامت (عیسی نیز) بر آنان شاهد خواهد بود]

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 165.
2- [2] - امالی، ص 92، ح 3.

3- [3] - آل عمران/ 55.

1) علی بن ابراهیم: چرا که روایت شده است چون رسول الله صلی الله علیه و آله بازگردد، همه مردمان به وی ایمان آورند.(1)

2) همچنین علی بن ابراهیم از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از ابی حمزه، از شهر بن حوشب روایت کرده که گفت: حجاج به من گفت: ای شهر! همانا آیه ای از قرآن، مرا از پای درآورده است. گفتم: ای امیر! کدام آیه است این؟ گفت: قول خدای تعالی «وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» به خدا سوگند که من دستور می دهم که یهودی و نصرانی را گردن می زنند و آن گاه به چشم خود به آنها خیره می شوم و نمی بینم که لبانش به شهادت گفتن، تکان بخورد تا آن که جان می دهند. گفتم: امیر پاینده باد. این گونه که برداشت کرده ای نیست. گفت: پس چگونه است؟ گفتم : عیسی علیه السلام پیش از روز قیامت به دنیا باز می گردد و هیچ یهودی یا پیرو دین دیگری نمی ماند، مگر پیش از مرگ آن بزرگوار که پشت سر مهدی عجل الله تعالی فرجه به نماز ایستد، به وی ایمان آورد. حجاج گفت: زنده باد، از کجا این را می دانی؟ چه کسی به تو گفته است؟ گفتم: این حدیث را محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام فرموده است. حجاج گفت: به خدا سوگند که آن را از چشمه ای زلال آورده ای.(2)

3) عیاشی: از حارث بن مغیره، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» که فرمود: منظور، رسول الله صلی الله علیه و آله است.(3)

4) مفضل بن عمر: گوید از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» پرسیدم، فرمود: این آیه، مخصوص ما نازل شده است و هیچ یک از فرزندان فاطمه سلام الله علیها نمی میرد و از این دنیا خارج نمی گردد، مگر آن که به امامت امام اقرار می نماید؛ همچنان که فرزندان یعقوب به مقام یوسف اعتراف نمودند، آن گاه که گفتند: «تَاللّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللّهُ عَلَيْنَا »(4)_(5) [به خدا سوگند که خداوند، تو را بر ما برگزیده است]

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 165.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 165.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 309، ح 298.
4- [4] - یوسف/91.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 309، ح 299.

5) ابن سنان از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» در باره عیسی علیه السلام فرمود: ایمان اهل کتاب، همانا به محمد صلی الله علیه و آله است.(1)

6) مشرقی، با سند خود از چندین تن در باره آیه «وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» روایت کرده که: منظور، محمد صلی الله علیه و آله است و هیچ یهودی و نصرانی نمیرد، مگر آن که دریابد وی رسول خداست و وی به او کافر بوده است.(2)

7) جابر از امام امام باقر علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «وَإِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ» فرمود: هیچ کس از پیروان ادیان مختلف از اولین و آخرین نیست که بمیرد، مگر آن که رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام را بر حق دریابد(3).

«فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَ بِصَدِّهِمْ عن سَبِيلِ اللّهِ كَثِيرًا (160)»

[پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زد و به سبب آن که (مردم را) بسیار از راه خدا باز داشتند، چیزهای پاکیزه ای را که بر آنان حلال شده بود، حرام گردانیدیم]

1) علی بن ابراهیم از ابن محبوب، از عبدالله بن ابی یعفور، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می گفت: کسی که در زمینی گندمی بکارد و گندم در زمینش رشد نکند و محصولش پر از جو(4) باشد، به خاطر ستم عمل وی در تصاحب منافع زمین یا ستم کشاورز و اکره(5) است؛ چرا که خداوند فرماید: «فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عن سَبِيلِ اللّهِ كَثِيرًا» و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 310، ح 300.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص310، ح 301.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1 ص 310 ح 302.
4- [4] - احتمالا منظور، گیاهی است شبیه به جو که تو خالیست و هرز و آفت محصول می باشد و در فارسی به آن جو موش می گویند و در عربی، همان نام شعیر را دارد. (مترجمان).

5- [5] - اکره، ج اکّار به معنی زراع و کشت کننده است «جمع البحرین، ماده اکر، ج ، 208».

منظور، گوشت شتر و گاو و گوسفند است. خدا این گونه آن را نازل کرده و شما نیز همین گونه آن را بخوانید. خداوند این گونه نیست که چیزی را در کتاب خود حلال کند و آن گاه آن را پس از حلال بودن حرام کند، و این گونه هم نیست که چیزی را حرام نماید و آن گاه پس از حرام شدن، حلالش نماید. گفتم: آیا این قول حق تعالی که فرماید: «وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا علَيْهِمْ شُحُومَهُمَا»(1) [و از گاو و گوسفند، چربی آن دو را بر ایشان حرام کردیم] نیز این گونه است؟ فرمود: آری. گفتم: و اما قول حق: «إِلاَّ مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ علَى نَفْسِهِ»(2) [جز آن چه پیش از نزول تورات، اسرائیل (=یعقوب) بر خویشتن حرام ساخته بود] چطور؟ فرمود: بنی اسرائیل چون گوشت شتر می خوردند، دچار درد خاصره (تهیگاه یا پهلو) می شدند و از این رو گوشت شتر را بر خود حرام نمودند و این پیش از نزول تورات بود و وقتی که تورات نازل گشت، آنان همچنان گوشت شتر نمی خوردند، ولی آن را حرام اعلام نکرد.

2) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد یا دیگری، از ابن محبوب، از عبدالعزیز عبدی، از عبدالله بن ابی یعفور روایت کرده که گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: کسی که در زمینی گندمی بکارد و گندم رشد نکند یا محصولش بسیار پر جو باشد، به خاطر ستم وی در تصاحب منافع زمین (زیاده روی در کار کشیدن از زمین) یا ستم وی به کشاورزان و کارگران است، چرا که خداوند می فرماید: «فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا علَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عن سَبِيلِ اللّهِ كَثِيرًا» یعنی گوشت شتر و گاو و گوسفند را و نیز فرمود: بنی اسرائیل چون گوشت شتر می خوردند، دچار درد تهیگاه می شدند و از این رو گوشت شتر را بر خود حرام نمودند و این پیش از نزول تورات بود و وقتی که تورات نازل گشت، آنان همچنان گوشت شتر نمی خوردند، ولی آن را حرام اعلام نکرد.(3)

3) عیاشی از عبدالله بن ابی یعفور روایت کرده که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: کسی که در زمینی گندمی بکارد و گندم رشد نکند یا

1- [1] - انعام/146.
2- [2] - آل عمران/93 ؛ تفسیر قمی، ج 1، ص 165.

3- [3] - کافی، ج 5، ص 306، ح 9.

محصولش بسیار پر جو باشد، به خاطر ستم وی در تصاحب منافع زمین (زیاده روی در کار کشیدن از زمین) یا ستم وی به کشاورزان و کارگران است، چرا که خداوند می فرماید: «فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِینَ هَادُواْ حَرَّمْنَا علَیْهِمْ طَیِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عن سَبِیلِ اللّهِ کَثِیرًا» یعنی گوشت شتر و گاو و گوسفند را، و نیز فرمود: بنی اسرائیل چون گوشت شتر می خوردند، دچار درد تهیگاه می شدند و از این رو گوشت شتر را بر خود حرام نمودند و این پیش از نزول تورات بود و وقتی که تورات نازل گشت، آنان همچنان گوشت شتر نمی خوردند، ولی آن را حرام اعلام نکرد.(1)

«إِنَّا أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ کَمَا أَوْحَیْنَا إِلَی نُوحٍ وَ...وَ سُلَیْمَانَ وَ آتَیْنَا دَاوُودَ زَبُورًا (163)»

«إِنَّا أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ کَمَا أَوْحَیْنَا إِلَی نُوحٍ وَ النَّبِیِّینَ مِن بَعدِهِ وَ أَوْحَیْنَا إِلَی ابراهیم وَ إِسْمَاعیلَ وَ إِسْحَقَ وَ یَعقُوبَ وَ الأَسْبَاطِ وَ عیسَی وَ أَیُّوبَ وَ یُونُسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَیْمَانَ وَ آتَیْنَا دَاوُودَ زَبُورًا (163)»

[ما همچنان که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم، به تو (نیز) وحی کردیم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان (نیز) وحی نمودیم و به داوود زبور بخشیدیم]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابی حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در حدیثی طولانی فرمود: برخی از انبیا الهی پنهان بودند و از این رو نامشان نیز در قرآن نیامده است و همچون پیامبرانی که در آشکارا هدایت می نمودند صلوات الله علیهم اجمعین، در قرآن به نام، ذکری از آنان نیست و خداوند می فرماید: «وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْنَاهُمْ علَیْکَ مِن قَبْلُ وَرُسُلاً لَّمْ نَقْصُصْهُمْ علَیْکَ» یعنی آن که آن گونه که نام رسولان آشکارا رسالت کننده را برده ام، از رسولان مخفی، نامی به میان نیاوردم...(2) و این حدیث طولانی است و کامل آن را در تفسیر الهادی آورده ایم.

2) و هم ایشان از علی بن محمد، از یکی از اصحاب وی، از آدم بن اسحاق،از عبدالرزاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمد بن سالم، از امام باقر علیه

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 310، ح 303.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 115، ح 92.

السلام روایت می کند که حضرت فرمود: خداوند به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّا أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ کَمَا أَوْحَیْنَا إِلَی نُوحٍ وَالنَّبِیِّینَ مِن بَعدِهِ» و هر پیامبری را فرمود تا روش و سنتی اختیار نماید.(1)

3) عیاشی از زراره و حمران، از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام روایت کرده است که فرمودند: «أنا أوحیتُ(2) إلیک کما أوحیتُ إلی نوح والنبیین من بعده» من به تو وحی کردم همچنان که به نوح و پیامبران پس از وی وحی نمودم، و این گونه تمام وحی ها را برای محمد، مجموع گرداند.(3)

4) ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: بین آدم و نوح پیامبرانی بودند، برخی خلوت گزیده و برخی پرهیاهوتر و با دعوتِ آشکارتر و از این رو نام خلوت گزیدگان، چنان که نام پیامبران دعوت، آشکارا در قرآن ذکر شده است، وارد نشده و به اسم از ایشان یاد نشده است و خدای تعالی فرماید: «وَرُسُلاً قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَیْکَ مِن قَبْلُ وَرُسُلاً لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَیْکَ وَکَلَّمَ اللّهُ مُوسَی تَکْلِیمًا» یعنی نام پیامبران کم هیاهوتر را آن چنان که نام پیامبرانِ آشکار دعوت، ذکر شده، در قرآن نیاورده ایم.(4)

5) شیخ مفید در اختصاص گوید: عبدالله بن سلّام به یهودیان خیبر گفت: چگونه است که ندا دهنده خدای را (پیامبر را)، پیروی نمی کنید؟ گفتند: ای ابن سلام! نمی دانیم که محمد در آن چه می گوید صادق است یا نه؟ گفت: پس در باره هستی و هستی آفرین و ناسخ و منسوخ از وی می پرسیم که اگر نبی باشد آن گونه که خود می گوید، این مسائل را همچنان پیامبران پیشین، برای ما شرح می دهد. گفتند: ای ابن سلام! نزد محمد برو تا چون کلامش را نقض کنی، بنگر که چگونه پاسخت را خواهد داد. وی گفت: به حقیقت، شما قومی نادان هستید؛ چرا که اگر این محمدی باشد که موسی و داود و عیسی بن مریم بشارت آمدنش را داده اند و اگر وی خاتم پیامبران باشد، اگر تمام انس و جن گرد هم آیند تا بر محمد تنها یک

1- [1] - کافی، ج 2، ص 24، ح 1.
2- [2] - علامه مجلسی در بحار الانوار ج 16 ص 325 می گوید: شاید در قرائت این دو امام علیهما السلام (اوحیت = وحی کردم) بوده و یا اینکه نقل به معنی کرده اند را و غرض این که مراد از تشبیه، تشبیه کامل است

و هر آن چه که به پیامبران نازل شده بود ،به محمد صلی الله علیه نیز وحی شد.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 311، ح 304.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 311، ح 305.

حرف یا یک آیه را پاسخ گویند و رد کنند، به اذن الهی هرگز نتوانند. گفتند: راست می گویی ای ابن سلام، پس چاره چیست؟ گفت: تورات را برایم بیاورید و تورات را آوردند و او هزار و چهل و چهار مساله از تورات، یادداشت نمود و با آن نزد پیامبر آمد و پس از نماز صبح روز دوشنبه در محضرش نشست. گفت: سلام بر تو ای محمد! نبی اکرم صلی الله علیه و آله پاسخ گفت: و بر پیروان هدایت، سلام و رحمت و برکات خدا. که هستی؟ گفت: من عبدالله بن سلّام هستم از سران بنی اسرائیل و کسی که تورات خوانده و فرستاده یهودیان نزد تو هستم با آیاتی از تورات که حقیقت آن را برای ما بگویی تا تو را از نیکوکاران دانیم.

پیامبر فرمود: سپاس خدای را بر تمام نعمت هایش. ای ابن سلام! آیا به راستی سئوال داری یا به قصد سرسختی و لجاجت در سئوال آمده ای؟ گفت: بلکه سئوال دارم، ای محمد! فرمود: بر روش گمراهی یا بر رهیافتگی؟ گفت: بلکه بر روش رهیافتگی، ای محمد! آن گاه پیامبر فرمود: پس بپرس آن چه را که خواهی. ابن سلام گفت: نشان انصاف توست ای محمد! از خود مرا خبر ده، آیا نبی هستی یا رسول؟ فرمود: من، هم نبی هستم و هم رسول، و در قرآن می فرماید: «مِنْهُم مَّن قَصَصْنَا علَیْکَ وَمِنْهُم مَّن لَّمْ نَقْصُصْ»(1) [برخی از آنان را (ماجرایشان را) بر تو حکایت کرده ایم و برخی از ایشان را بر تو حکایت نکرده ایم] ابن سلام گفت: راست گویی ای محمد! پس بگو بدانم که عشرون (بیست) چیست؟ و نبی اسلام فرمود: عشرون آن است که زبور در بیست روز گذشته از ماه رمضان بر داود نازل شد و این در قرآن آمده که می فرماید: «وَآتَیْنَا دَاوُودَ زَبُورًا» و این حدیث، طولانی است.(2)

«رُّسُلاً مُّبَشِّرِینَ وَ مُنذِرِینَ لِئَلاَّ یَکُون لِلنَّاسِ علَی اللّهِ حُجَّةٌ بَعدَ الرُّسُلِ وَ کَانَ اللّهُ عزِیزًا حَکِیمًا (165)»

[پیامبرانی که بشارتگر و هشداردهنده بودند تا برای مردم پس از (فرستادن) پیامبران در مقابل خدا (بهانه و) حجتی نباشد و خدا توانا و حکیم است]

1- [1] - غافر/78.
2- [2] - اختصاص، ص 42.

1) تحف العقول از امام ابو الحسن علی بن محمد هادی علیه السلام روایت شده است که فرمود: خدای عز و جل، خلق را بیهوده نیافرید و بی هدف رهایشان نساخت و محض بازیچه، حکمت خود را پدیدار ننمود و این در قول الهی خبر داده شده که فرمود: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاکُمْ عبَثًا»(1) [آیا گمان بردهاید که شما را بیهوده آفریده ایم] و اگر کسی بگوید: آیا خدا نمی دانست هر یک از بندگان چه خواهد شد که ایشان را آزمود؟ گویم: آری، خدا سرانجام ایشان را پیش از پیدایش ایشان می دانست، چه خود می فرماید: «و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه»(2) [و اگر بار دیگر به این دنیا می آمدند، به همان چه از آن نهی شده بودند، باز می گشتند] و همانا ایشان را آزمود تا عدل خویش را به ایشان نشان دهد و عذابشان نکند، مگر به حجت و برهانی پس از کردار، و خود می فرماید: «وَلَوْ أَنَّا أَهْلَکْنَاهُم بِعذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَیْنَا رَسُولاً »(3) [و اگر پیش از آن ایشان را عذاب می کردیم، می گفتند که خداوندا! پس چرا رسولانی برای ما فرستادی] و می فرماید «وَمَا کُنَّا مُعذِّبِینَ حَتَّی نَبْعثَ»(4) [و ما عذاب نمی کردیم، مگر آن که از قبل رسولی فرستاده باشیم] و نیز فرماید: «رُّسُلاً مُّبَشِّرِینَ وَمُنذِرِینَ» [فرستادگانی نوید دهنده و زنهار آورنده] پس آزمایش از جانب خداوند، همراه با توانایی و استطاعتی است که به بنده اش عطا فرموده و آن باور به نهادن انسان بین جبر و اختیار (واگذاری امر وی به خودش) است و قرآن، چنین سخن رانده و احادیث روایت شده از ائمه آل رسول صلی الله علیه و علی آله وسلم نیز بر این قرار است.(5)

«لَّـکِنِ اللّهُ یَشْهَدُ بِمَا أَنزَلَ إِلَیْکَ أَنزَلَهُ بِعلْمِهِ وَ الْمَلآئِکَهُ یَشْهَدُونَ وَکَفَی بِاللّهِ شَهِیدًا (166)»

[لیکن خدا به (حقانیت) آن چه بر تو نازل کرده است، گواهی می دهد (او) آن را به علم خویش نازل کرده است و فرشتگان (نیز) گواهی می دهند و کافی است

1- [1] - مومنون/115.
2- [2] - انعام/28.
3- [3] - طه/134.
4- [4] - اسراء/15.
5- [5] - تحف العقول، ص 350.

خدا گواه باشد]

1) علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر، از ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: آیه، این گونه نازل شد که «لَّـکِنِ اللّهُ یَشْهَدُ بِمَا أَنزَلَ إِلَیْکَ _ فی علی علیه السلام _ أَنزَلَهُ بِعلْمِهِ وَالْمَلآئِکَهُ یَشْهَدُونَ وَکَفَی بِاللّهِ شَهِیدًا» [اما خدا گواه است به آن چه بر تو نازل کرد _ در باره علی _ به دانش خود نازلش کرد و فرشتگان شهادت می دهند و خود شهادت خدا، بسنده است](1)

2) عیاشی از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می گوید: «لَّـکِنِ اللّهُ یَشْهَدُ بِمَا أَنزَلَ إِلَیْکَ _ فی علی _ أَنزَلَهُ بِعلْمِهِ وَالْمَلآئِکَهُ یَشْهَدُونَ وَکَفَی بِاللّهِ شَهِیدًا» [اما خدا گواه است به آن چه بر تو نازل کرد _ در باره علی _ به دانش خود نازلش کرد و فرشتگان شهادت می دهند و خود شهادت خدا، بسنده است].(2)

«إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ وَ صَدُّواْ عن سَبِیلِ اللّهِ...وَالأرضِ و کانَ اللهُ علیماً حکیماً (170)»

«إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ وَ صَدُّواْ عن سَبِیلِ اللّهِ قَدْ ضَلُّواْ ضَلاَلاً بَعیدًا (167)إن الّذینَ کَفروا و ظَلَمُوا لم یکُنِ اللهُ لِیغفِر لهم وَ لا لِیهدیهُم طَریقاً(168) إلّا طَریقَ جَهنَّمَ خالدینَ فیها أبداً وَ کانَ ذلک علَی اللهِ یسیراً (169) یا أیها النّاسُ قَد جَاءَ کُم الرَّسُولُ بِالحقّ مِن رَبِکُم فآمِنُوا خَیراً لکم و إن تَکفُروا فإنّ للّه ما فِی السَّماوات وَالأَرضِ و کانَ اللهُ علیماً حکیماً (170)»

[بی تردید کسانی که کفر ورزیدند و (مردم را) از راه خدا باز داشتند، به گمراهی دور و درازی افتاده اند* کسانی که کفر ورزیدند و ستم کردند، خدا بر آن نیست که آنان را بیامرزد و به راهی هدایت کند، * مگر راه جهنم، که همیشه در آن جاودانند؛ و این (کار) برای خدا آسان است* ای مردم! آن پیامبر (موعود)، حقیقت را از سوی پروردگارتان برای شما آورده است. پس ایمان بیاورید که برای شما بهتر است. واگر کافر شوید (بدانید که) آن چه در آسمان ها و زمین است، از آن خداست، و خدا دانای حکیم است]

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 166.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 311، ح 306.

1) محمد بن یعقوب از احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از محمد بن فضیل، از ابی حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جبرئیل این آیه را این گونه نازل کرد که: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ وَظَلَمُواْ _ آل محمد حقهم _ لَمْ یَکُنِ اللّهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَلاَ لِیَهْدِیَهُمْ طَرِیقاً * إِلاَّ طَرِیقَ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیهَا أَبَدًا وَکَانَ ذَلِکَ عَلَی اللّهِ یَسِیرًا» [همانا کسانی که کفر ورزیدند و به ستم ستاندند _ حق خاندان محمد را _ این گونه نیست که خداوند ایشان را ببخشد و به راهی هدایتشان کند * مگر راه جهنم که در آن جاویدان بپایند و این بر خداوند آسان است] و آن گاه فرمود: «یَا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءکُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِن رَّبِّکُمْ _ فی ولایه علی _ فَآمِنُواْ خَیْرًا لَّکُمْ وَإِن تَکْفُرُواْ _ بولایه علی _ فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ» [ای کسانی که رسول از جانب خدا حقیقت را برای شما آورد _ در باره ولایت علی _ ایمان بیاورید که برای شما بهتر است و اگر کفر ورزید _ به ولایت علی _ هر آینه هر آن چه در آسمان ها و زمین است از آن خدای تواناست].(1)

2) عیاشی از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام می گفت: جبرئیل این آیه را چنین فرو آورد که «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ وَظَلَمُواْ _ آل محمد حقهم _ لَمْ یَکُنِ اللّهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَلاَ لِیَهْدِیَهُمْ طَرِیقاً» تا آن جا که فرماید: «یَسِیرًا» [همانا کسانی که کفر ورزیدند و به ستم ستاندند _ حق خاندان محمد را _ این گونه نیست که خداوند ایشان را ببخشد و به راهی هدایتشان کند] تا آن جا که فرماید: [آسان است] و آن گاه فرمود: « یَا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءکُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِن رَّبِّکُمْ _ فی ولایه علی _ فَآمِنُواْ خَیْرًا لَّکُمْ وَإِن تَکْفُرُواْ _ بولایه علی _ فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَکَانَ اللّهُ عَلِیمًا حَکِیمًا» [ای کسانی که رسول از جانب خدا حقیقت را برای شما آورد _ در باره ولایت علی _ ایمان بیاورید که برای شما بهتر است و اگر کفر ورزید _ به ولایت علی _ هر آینه هر آن چه در آسمان ها و زمین است از آن خداست و خداوند، دانا و حکیم است].(2)

3) علی بن ابراهیم گوید: ابو عبدالله علیه السلام این گونه آیه را خواند که:«إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ وَظَلَمُواْ _ آل محمد حقهم _ لَمْ یَکُنِ اللّهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ» تا آخر آیه.(3)

1- [1] - کافی، ج 1، ص 351، ح 59.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 311، ح 306.
3- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 166.

4) طبرسی: «قَدْ جَاءکُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ» گفته اند: به ولایتی از (جنس) امر پروردگار بلند مرتبه به ولایت او، و این به نقل از ابو جعفر باقر علیه السلام است .(1)

«یَا أَهْلَ الْکِتَابِ لاَ تَغْلُواْ فِی دِینِکُمْ...وَ کَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَی مَرْیَمَ وَ رُوحٌ مِّنْهُ»

«یَا أَهْلَ الْکِتَابِ لاَ تَغْلُواْ فِی دِینِکُمْ وَ لاَ تَقُولُواْ علَی اللّهِ إِلاَّ الْحَقِّ إِنَّمَا الْمَسِیحُ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اللّهِ وَ کَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَی مَرْیَمَ وَ رُوحٌ مِّنْهُ»

[ای اهل کتاب! در دین خود غلو مکنید و در باره خدا جز (سخن) درست مگویید. مسیح عیسی بن مریم فقط پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده و روحی از جانب اوست]

1) طبرسی می گوید: مسیح به این اسم نامیده شده، زیرا که ممسوح(2) البدن یعنی سترده تن از آلودگی ها و ناپاکی هاست و این از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است.(3)

2) محمد بن یعقوب گوید: از شماری از اصحاب شیعه، از احمد بن محمد بن عیسی، از حجال، از ثعلبه، از حمران روایت شده است که گفت: از ابا عبدالله امام صادق علیه السلام در باره قول الهی «و روح منه» پرسیدم، فرمود: آن روح خداوند است، ریخته شده در قالب خلقت ، که خداوند، آن را در آدم و عیسی خلق نمود.(4)

«فَآمِنُواْ بِاللّهِ وَرُسُلِهِ وَلاَ تَقُولُواْ ثَلاَثَةٌ...وَمَا فِی الأَرْضِ وَکَفَی بِاللّهِ وَکِیلاً (171)»

«فَآمِنُواْ بِاللّهِ وَرُسُلِهِ وَلاَ تَقُولُواْ ثَلاَثَةٌ انتَهُواْ خَیْرًا لَّکُمْ إِنَّمَا اللّهُ إِلَـهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَن یَکُونَ لَهُ وَلَدٌ لَّهُ مَا فِی السَّمَاوَات وَمَا فِی الأَرْضِ وَکَفَی بِاللّهِ وَکِیلاً (171)»

[پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و نگویید (خدا) سه گانه است. باز ایستید که برای شما بهتر است. خدا فقط معبودی یگانه است؛ منزه از آن است که برای او فرزندی باشد. آن چه در آسمانها و آن چه در زمین است، از آن اوست و

1- [2] - مجمع البیان، ج 3، ص 245.
2- [3] - در مجمع آمده است، اما دجال به اسم مسیح خوانده شد؛ زیرا که چشم چپ و راستش، ممسوح یعنی "سترده شده " بود و عیسی مسیح تمام تنش از آلودگی و ناپاکی "سترده شده " بود.
3- [4] - مجمع البیان، ج 3، ص 256.
4- [5] - کافی، ج 1، ص 103، ح 2.

خداوند، بس کارساز است]

1) علی بن ابراهیم: در باره آیه «فَآمِنُواْ بِاللّهِ وَرُسُلِهِ وَلاَ تَقُولُواْ ثَلاَثَةٌ انتَهُواْ» فرمود: خطاب به کسانی است که به خدایی الله و عیسی و مریم قائل بودند و خداوند فرمود: «انتَهُواْ خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللّهُ إِلَـهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَن يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَّهُ مَا فِى السَّمَاوَات وَمَا فِى الأَرْضِ وَكَفَى بِاللّهِ وَكِيلاً ».(1)

«لَّن يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عبْداً لِّلّهِ...وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيهِ جَمِيعا (172)»

«لَّن يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عبْداً لِّلّهِ وَلاَ الْمَلآئِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَن يَسْتَنكِفْ عنْ عبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيهِ جَمِيعا (172)»

[مسیح از این که بنده خدا باشد، هرگز ابا نمی ورزد و فرشتگان مقرب (نیز ابا ندارند) و هر کس از پرستش او امتناع ورزد و بزرگی فروشد، به زودی همه آنان را به سوی خود گرد می آورد]

1) علی بن ابراهیم: در باره آیه «لَّن يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عبْداً لِّلّهِ» فرمود: لایستنکف یعنی ابا نمی کند از این که بنده خدا باشد «وَلاَ الْمَلآئِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَن يَسْتَنكِفْ عنْ عبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيهِ جَمِيعا».(2)

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُواْ وَ عمِلُواْ الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ...لَهُم مِّن دُونِ اللّهِ وَلِيًّا وَ لاَ نَصِيرًا (173)»

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُواْ وَ عمِلُواْ الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ وَ أَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُواْ وَ اسْتَكْبَرُواْ فَيُعذِّبُهُمْ عذَابا أَلِيمًا وَ لاَ يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ اللّهِ وَلِيًّا وَ لاَ نَصِيرًا (173)»

[اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، پاداششان را به تمام (و کمال) خواهد داد و از فضل خود به ایشان افزونتر می بخشد و اما کسانی که امتناع ورزیده و بزرگی فروخته اند، آنان را به عذابی دردناک دچار می سازد و در برابر خدا برای خود یار و یاوری نخواهند یافت]

1) در کتاب مناقب ابن شهر آشوب: ابو الورد از امام باقر علیه السلام نقل

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 166.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 166.

می کند «وَیَزیدُهُم مِّن فَضْلِهِ» یعنی برای خاندان محمد علیهم السلام.(1)

«یَا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءکُم بُرْهَانٌ...ویهدیهم إلیه صِراطاً مُستقیماً (175)»

«یَا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءکُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّکُمْ وَ أَنزَلْنَا إِلَیْکُمْ نُورًا مُّبِینًا (174) فامّا الَّذینَ ءامَنوا بِالله و اعتصموا به فَسَیدخِلُهُم فی رَحمه مِنه وفَضلٍ ویهدیهم إلیه صِراطاً مُستقیماً (175)»

[ای مردم! در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است و ما به سوی شما نوری تابناک فرو فرستاده ایم]

1) عیاشی از عبدالله بن سلیمان روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره «یَا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءکُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّکُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَیْکُمْ نُورًا مُّبِینًا» پرسیدم، ایشان فرمودند: برهان، محمد صلی الله علیه و آله است و نور، علی علیه السلام. گوید: پرسیدم و «صِرَاطًا مُّسْتَقِیمًا» چیست؟ فرمود: صراط مستقیم، علی علیه السلام است.(2)

2) علی بن إبراهیم گوید: نور، امامت علی امیرالمؤمنین علیه السلام است و گوید: «فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُواْ بِاللّهِ وَاعتَصَمُواْ بِهِ فَسَیُدْخِلُهُمْ فِی رَحْمَهٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَیَهْدِیهِمْ إِلَیْهِ صِرَاطًا مُّسْتَقِیمًا» و ایشان کسانی هستند که به رشته ولایت امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام چنگ زدند.(3)

«یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللّهُ یُفْتِیکُمْ فِی الْکَلاَلَهِ...أَن تَضِلُّواْ وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ(176)»

«یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللّهُ یُفْتِیکُمْ فِی الْکَلاَلَهِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَکَ وَ هُوَ یَرِثُهَآ إِن لَّمْ یَکُن لَّهَا وَلَدٌ فَإِن کَانَتَا اثْنَتَیْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَکَ وَ إِن کَانُواْ إِخْوَهً رِّجَالاً وَ نِسَاء فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنثَیَیْنِ یُبَیِّنُ اللّهُ لَکُمْ أَن تَضِلُّواْ وَ اللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ(176)»

[از تو (در باره کلاله) فتوا می طلبند، بگو: خدا در باره کلاله فتوا می دهد:

1- [1] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 421.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 311، ح 307.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 166.

اگر مردی بمیرد و فرزندی نداشته باشد و خواهری داشته باشد، نصف میراث از آن اوست و آن (مرد نیز) از او ارث می برد، اگر برای او (=خواهر) فرزندی نباشد. پس اگر (ورثه فقط) دو خواهر باشند، دو سوم میراث برای آن دو است و اگر (چند) خواهر و برادرند، پس نصیب مرد، مانند نصیب دو زن است. خدا برای شما توضیح می دهد تا مبادا گمراه شوید و خداوند به هر چیزی داناست]

1) علی بن ابراهیم گوید: از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اُذینه، از بکیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر مردی فوت شود و خواهری داشته باشد، بر اساس آیه، نصف ماترک به شکل کامل از آن وی است. همچنین است اگر دختری باشد، همین ارث را میبرد و نصف دیگر ماترک اگر وارث دیگری نزدیک تر از آن خواهر یا دختر نداشته باشد، به طریق خویشاوندی به وی رسد و اگر به جای خواهر، برادری باشد، بر اساس آیه، همه میراث را به کلی می گیرد که خدای تعالی فرمود: «وَهُوَ يَرِثُهَآ إِن لَّمْ يَكُن لَّهَا وَلَدٌ» و اگر دو خواهر باشند، دو ثلث را کامل می گیرند و یک سوم باقی مانده را به طریق خویشاوندی می گیرند، و اگر جمع خواهران و برادرانی باشند، مذکر، دو برابر سهم مونث ارث می برد و همه این موارد در صورتی که میت، فرزند، والدین یا زوجه ای نداشته باشد.(1)

2) عیاشی از بکیر بن اعین نقل می کند که نزد امام باقر علیه السلام بودم و مردی وارد شد و گفت: در باره دو خواهر و یک شوهر، حکم ارث چیست؟ حضرت فرمود: زوج، نصف ماترک را می برد و دو خواهر، مابقی را. مرد گفت: مردم این گونه نمی گویند. فرمود: پس چه می گویند؟ گفت: می گویند برای دو خواهر، دو ثلث است و برای شوهر، نصف و تقسیم بر هفت می کنند. حضرت گفت: چرا این گونه می گویند؟ گفت: زیرا که خداوند برای دو خواهر، دو سوم قرار داده و برای شوهر نصف. حضرت فرمود: ایشان چه خواهند گفت اگر به جای دو خواهر یک برادر بود؟ گفت: می گویند برای شوهر، نصف و هر چه بماند برای برادر. حضرت فرمود: یعنی از فرمان خدا به کل ارث، به برادر تنها نصف می دهند و از امر خدا به شوهر، دو سوم، یعنی چهار قسمت از هفت قسمت را می دهند؟! مرد گفت: در کجا خدا چنین چیزی گفته است؟ فرمود: آیه ای که در آخر سوره نساء است،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 167.

بخوان که می فرماید: «يَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللّهُ يُفْتِيکُمْ فِی الْکَلاَلَهِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَکَ وَهُوَ يَرِثُهَآ إِن لَّمْ يَکُن لَّهَا وَلَدٌ فَإِن کَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَکَ وَإِن کَانُواْ إِخْوَةً رِّجَالاً وَنِسَاء فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللّهُ لَکُمْ أَن تَضِلُّواْ وَاللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِيمٌ» گويد: پس ابو جعفر عليه السلام گفت: بنابراين شايسته بود که از اين مال برای همسر، نصف را قرار می دادند و آن گاه بر نه تقسيم می کردند. مرد گفت: همين طور می گويند. راوی گويد: ابو جعفر عليه السلام گفت: پس اين گونه می گويند! گويد: آن گاه رو به من کرد و گفت: ای بکير! شاهد علم فرايض ارث بودی؟ گويد: گفتم چيزی که نزد من باطل است (کارآيی ندارد)، به چه کارم آيد؟ فرمود: در آن دقت کن که چون نظير اين پيش آمد کرد، در حل آن ياری ات می کند.(1)

3) حمزه بن حمران روايت کرده که از امام صادق عليه السلام در باره کلاله پرسيدم و ايشان فرمود: تا زمانی که والدين و فرزندی نداشته باشد، اين حکم، جاری است.(2)

4) محمد بن مسلم، از امام باقر عليه السلام روايت کرده که فرمود: اگر مردی مادرش و پدرش و پسرش يا دخترش را ترک نمايد (فوت کند)، و اگر او يکی از اين چهار تن را ترک کند، او مصداق آن کسی که خداوند در آيه «قُلِ اللّهُ يُفْتِيکُمْ فِی الْکَلاَلَهِ» فرموده است، نمی باشد؛ چرا که با وجود مادر و يا پدر و يا فرزند دختر يا پسر، کسی ارث نمی برد، مگر زوج يا زوجه متوفی، و زوج اگر فرزندی به همراه وی نباشد، از نصف، کمتر سهم نمی برد و زوجه اگر فرزندی به همراه نداشته باشد، کمتر از ربع، سهم نمی برد.(3)

5) محمد بن مسلم از امام باقر عليه السلام در باره آيه «يَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللّهُ يُفْتِيکُمْ فِی الْکَلاَلَهِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَکَ وَهُوَ يَرِثُهَآ إِن لَّمْ يَکُن لَّهَا وَلَدٌ فَإِن کَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَکَ وَإِن کَانُواْ إِخْوَةً رِّجَالاً وَنِسَاء فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللّهُ لَکُمْ أَن تَضِلُّواْ وَاللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِيمٌ» روايت می کند که فرمود: منظور حق تعالی، خواهر از پدر و مادر و يا خواهر از پدر است که نصف ما ترک را ارث می برد و برادر از خواهر ارث می برد، اگر

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 312، ح 308.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 312، ح 309.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 312، ح 310.

خواهر، فرزندی نداشته باشد و اگر جمع خواهران و برادرانی باشند، مذکر، دو برابر مونث ارث می برد و ایشان کسانی اند که بر سهمشان افزوده می شود و از سهمشان کاسته می گردد و همچنین فرزندانشان نیز بر سهمشان افزوده و از سهمشان کاسته می شود.(1)

6) زراره روایت کرده که گفت: امام علیه السلام فرمود: به تو خبر خواهم داد و چیزی را از تو باز نمی دارم و آن چه که می گویم به خدا حق است. فرمود: آن که اگر مادر یا پدر یا پسر یا دخترش را ترک کند، یعنی اگر یکی از این چهار تن را ترک نماید (فوت کند و وی بر جا ماند) او آن که خداوند در آیه «یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللّهُ یُفْتِیکُمْ فِی الْکَلاَلَهِ» قصد کرده، نمی باشد و با وجود پدر یا مادر یا پسر یا دختر، شخص دیگری جز زوج یا زوجه، ارث نمی برد و برادر از خواهر ارث می برد، اگر فرزندی نداشته باشد، یعنی تمام مالش را.(2)

7) بکیر گوید که مردی بر امام باقر علیه السلام وارد شد و در باره زنی پرسید که پس از مرگش، همسرش، برادرانش از مادرش و خواهری از پدرش برجای مانده بودند. حضرت فرمود: برای زوج، نصف می باشد؛ یعنی سه سهم، و برای برادران از مادر، یک سوم، برابر دو سهم و به خواهر از پدر نیز یک سهم از مجموع شش سهم تعلق می گیرد. مرد گفت: فرایض ارث زید و ابن مسعود و فرایض ارث عامه و قضات بر خلاف این است، ای ابا جعفر! ایشان می گویند: برای خواهر از پدر و مادر سه سهم است از مجموع شش سهم که تا هشت سهم نیز افزایش می یابد! ابو جعفر فرمود: چرا چنین می گویند؟ گفت: براساس آیه «وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَکَ». ابو جعفر فرمود: اگر شما بر امر خدا برهان می آورید، پس چرا حق برادر را کم کردید؛ زیرا که خداوند برای خواهر، نصف قرار داده؛ حال آن که برای برادر، کل را قرار داده و کل بیشتر از نصف است. خداوند فرماید: «فَلَهَا نِصْفُ» و برای برادر فرماید: «وَهُوَ یَرِثُهَآ» یعنی تمام مال خواهر را اگر او را فرزندی نباشد، و شما به کسی که خداوند برای او کل سهم الارث را نهاده، در برخی تقسیم ارث هایتان هیچ نمی دهید و برای کسی که خداوند برای او نصف سهم الارث را نهاده، تمام می بخشید؟! (3)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 312، ح 311.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 313، ح 312.
3- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 313، ح 313.

ص:521

سوره مائده

اشاره

سوره مائده مدنی است، به جز آیه 3 که در حجه الوداع در عرفات نازل شده است. تعداد آیات آن 120 آیه و بعد از فتح مکه نازل شده است

ص:521

ص:522

1) ابن بابویه با سند خود از ابی جارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که سوره مائده را در هر پنجشنبه بخواند، ایمانش به ستم آلوده و آمیخته نگردد و برای خدا شریکی نگیرد.(1)

2) عیاشی از زراره بن اعین، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: علی بن ابی طالب صلوات الله علیه فرمود: سوره مائده، دو یا سه ماه پیش از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شد. در روایتی از زراره، از ابی جعفر علیه السلام نظیر همین روایت آمده است.(2)

3) عیسی بن عبدالله از پدرش، از جدش، از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمود: بخش هایی از قرآن، بخش هایی دیگر را نسخ می کرد و جز این نبود که امر رسول الله صلی الله علیه و آله پایان دهنده آیه نسخ شده می گشت و از آخرین سوره هایی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، مائده بود که پیش از خود را نسخ نمود و چیزی آن را نسخ نکرد و این سوره در حالی بر پیامبر نازل شد که وی بر استر شهبای (سفید آمیخته به سرخ و سیاه) خود سوار بود و وحی بر استر گران آمد به نحوی که باز ایستاد و شکمش به تدلّی(3) آمد و به طرف زمین خم شد و تا جایی که دیدم، نافش کم مانده بود به زمین بساید و رسول الله صلی الله علیه و آله از هوش رفت، به طوری که دستش را به ذؤابه(4) شیبه بن وهب جمحی نهاد و سپس بیهوشی از رسول خدا برداشته شد و حضرت، سوره

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 134.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 317، ح 1.
3- [3] - تدلّی، به سمت پایین آویزان شد.
4- [4] - الذؤابه، پیشانی و گفته شده محل رویش موی پیشانی است، جمع آن ذوائب. «لسان العرب ماده ذأب».

مائده را بر ما قرائت نمود و رسول الله صلی الله علیه و آله بدان عمل کرد و ما نیز عمل نمودیم.(1)

4) ابی جارود، از محمد بن علی علیهما السلام روایت کرده که فرمود: هر که سوره مائده را در هر پنجشنبه خواند، ایمانش به ستم آمیخته نگردد و برای خدا شریکی نگیرد.(2)

5. شیخ مفید با سند خود از حسین بن سعید، از حماد، از حریز، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که شنیدم حضرت می گفت: عمر بن خطاب، اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله را گرد آورد و علی علیه السلام نیز در میان ایشان بود و گفت: رایتان در باره مسح بر دو پای پوش چیست؟ مغیره بن شعبه برخاست و گفت: دیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله بر دو پای پوش مسح می کرد. علی علیه السلام گفت: قبل از مائده یا بعد از آن؟ مغیره گفت: نمی دانم. علی علیه السلام فرمود: کتاب خدا از دو پای پوش پیشی گرفت. همانا مائده دو یا سه ماه پیش از رحلت رسول مکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است.(3)

6) از رسول الله صلی الله علیه و آله حدیث است که فرمود: هر که مائده را بخواند، به اجر، ده حسنه به وی عطا گردد و ده سیئه از وی پاک گردد و ده درجه وی را بالاتر ببرند به تعداد تمام یهودیان و نصرانیانی که زنده اند و نفس می کشند.(4)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 317، ح 2.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 317، ح 3.
3- [3] - تهذیب، ج 1، ص361، ح 1091 .
4- [4] - مصباح کفعمی، ص 582 و مجمع البیان، ج 3، ص 257.

تفسیر سوره مائده

اشاره

بسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَوْفُواْ بِالْعقُودِ...(1)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! به قراردادها (ی خود) وفا کنید]

1) عیاشی: از سماعه، از اسماعیل بن زیاد سکونی، از جعفر بن محمد، از پدرش، از علی صلوات الله علیهم که فرمود: در قرآن، هیچ آیه ای با این عبارت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ» نیست، مگر این که در تورات: «یا أیهَا المَسَاکین» [ای بیچارگان] در برابر آن است.(1)

2) از نضر بن سوید، از یکی از اصحاب شیعه، از عبدالله بن سنان روایت کرده، که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَوْفُواْ بِالْعقُودِ» پرسیدم، فرمود: منظور، عهود یعنی پیمانهاست. ابن سنان همین حدیث را روایت کرده است.(2)

3) عکرمه روایت کرده است که: خداوند بلند مرتبه هیچ گاه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ» نازل نکرده است، مگر آن که رأس آن گروه علی بن ابی طالب علیه السلام است.(3)

4) از عکرمه، از ابن عباس روایت شده که گفت: آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ» نازل نشده، مگر علی علیه السلام شریف و امیر آن آیه است و به حق که خداوند اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را در چندین مکان عتاب کرده و علی علیه

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 318، ح 4.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 318، ح 5.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 318، ح 6 ؛حلیه الاولیاء ج 1، ص 64 ؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 1 ، ح 78.

السلام را جز به نیکی یاد نکرده است. (1)

5) و از طریق مخالفان: موفق بن احمد با سند خود از عکرمه، از ابن عباس نقل می کند که گفت: خدای تعالی در قرآن هیچ آیه ای نازل نکرد که در آن بگوید «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ» مگر آن که علی بن ابی طالب علیه السلام شریف و امیر آن آیه باشد.(2)

6) در صحیفه الرضا علیه السلام حضرت می فرماید: در قرآن آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ» نیامده، مگر آن که در حق ما باشد.(3)

7) عیاشی از جعفر بن احمد، از عمرکی بن علی، از علی بن جعفر بن محمد، از برادرش موسی، از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که فرمود: «در قرآن هیچ آیهای با این عبارت: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ» = هان ای مؤمنان» نیست، مگر که در تورات: هان ای بیچارگان! (در برابر آن) است».(4)

8) علی بن ابراهیم از پدرش، از نضر بن سوید، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در «أَوْفُواْ بِالْعقُودِ» عقود به معنی عهود است.(5)

9) هم او از حسین بن محمد بن عامر، از معلّی بن محمد بصری، از ابن عمیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَوْفُواْ بِالْعقُودِ» فرمود: «همانا رسول الله صلی الله علیه و آله بر ایشان عهد بست برای علی علیه السلام به جانشینی در ده محفل جداگانه و آن گاه این آیه نازل شد که «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَوْفُواْ بِالْعقُودِ» که ای کسانی که ایمان آوردید! وفادار باشید به پیمان هایی که بر شما بسته شد، برای امیرالمؤمنین علیه السلام».(6)

«أُحِلَّتْ لَکُم بَهِیمَةُ الأَنْعامِ إِلاَّ مَا یُتْلَی علَیْکُمْ غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَأَنتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللّهَ یَحْکُمُ مَا یُرِیدُ (1)»

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 318 ح 7 ؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 49، ح 51 / 70 و 74 و 77.
2- [2] - مناقب خوارزمی، ص 198.

3- [3] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 53.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 318، ح 8.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 168.
6- [6] - تفسیر قمی، ج 1، ص 168.

[برای شما (گوشت) چهارپایان حلال گردیده، جز آن چه (حکمش) بر شما خوانده می شود، در حالی که نباید شکار را در حال احرام حلال بشمرید. خدا هر چه بخواهد فرمان می دهد]

1) شیخ مفید با سند خود از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: از یکی از امامان امام باقر یا امام صادق یا ابی عبدالله علیهم السلام در باره آیه «أُحِلَّتْ لَكُم بَهِيمَةُ الأَنْعامِ» پرسیدم و ایشان فرمود: جنین در شکم مادرش، چون موی برآورد و پرز بر آرد، پس پاکی (به خوبی سر بریدن) آن، همان پاکی مادرش است و این است معنایی که خداوند اراده کرده است.(1)

این حدیث را محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از محمد بن مسلم نقل کرده و گوید: یکی از دو امام علیهما السلام را پرسیدم و... نظیر همین روایت.(2)

ابن بابویه در الفقیه به اسناد از عمر بن اذینه، از محمد بن مسلم، از یکی از دو امام علیهما السلام مثل همین روایت را نقل می کند.(3)

2) عیاشی به سند خود از محمد بن مسلم، از یکی از دو امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده که در باره آیه «أُحِلَّتْ لَكُم بَهِيمَةُ الأَنْعامِ» فرمود: آن چه که در شکم است و مادرش ذبح می گردد و آن را در شکم می یابند.(4)

3) زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «أُحِلَّتْ لَكُم بَهِيمَةُ الأَنْعامِ» فرمود: منظور، جنین هایی است که در شکم چهارپایان است و امیرالمؤمنین علیه السلام دستور می داد جنین ها را بفروشند.(5)

4) هم او، به نقل از احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: یکی از اصحاب ما از امام صادق علیه السلام در باره آیه «أُحِلَّتْ لَكُم بَهِيمَةُ الأَنْعامِ» روایت می کند که فرمود: جنین در شکم مادرش، چون موی بر آورد و پرز برآرد، پاکی (به خوبی سر

1- [1] - تهذیب، ج 9، ص 58، ح 244.

2- [2] - کافی، ج 6، ص 234، ح 1.
3- [3] - من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 209، ح 966.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ح 318، ح 9.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج ،1 ص 318، ح 10.

بریدن) آن، همان پاکی و حلال شدن مادرش است.(1)

5) وهب بن وهب، از جعفر بن محمد، از پدرش علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: از علی امیرالمؤمنین علیه السلام در باره خوردن گوشت فیل و خرس و میمون پرسیدند و ایشان فرمودند: اینها از چهارپایان اهلی که خورده شوند، نمی باشند.(2)

6) مفضل روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «أُحِلَّتْ لَکُم بَهِیمَةُ الأَنْعامِ» پرسیدم و فرمود: « البهیمه» در این جا به معنای«ولی» و « الانعام» به معنای «مؤمنان» است.(3)

7) علی بن ابراهیم گوید: در باره آیه «أُحِلَّتْ لَکُم بَهِیمَةُ الأَنْعامِ» منظور این است که: جنین در شکم مادرش، چون موی برآورد و پرز برآرد، پاکی آن، همان پاکی مادرش است و این است معنایی که خداوند، اراده کرده است.(4)

8) طبرسی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده که فرمودند: منظور، جنین های چهارپایان است که چون مو درآورده، از شکم مادر خارج می گردد و حال آن که پاکی (به خوبی سر بریدن) مادر وقتی زنده بوده، فراهم گشته و اکنون پاکی این جنین نوزاد، همان پاکی مادرش است.(5)

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تُحِلُّواْ شَعآئِرَ اللّهِ...وَ اتَّقُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ شَدِیدُ الْعقَابِ (2)»

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تُحِلُّواْ شَعآئِرَ اللّهِ وَ لاَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَ لاَ الْهَدْیَ وَ لاَ الْقَلآئِدَ وَ لا آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِّن رَّبِّهِمْ وَ رِضْوَانًا وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُواْ وَ لاَ یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَن صَدُّوکُمْ عنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَن تَعتَدُواْ وَ تَعاوَنُواْ علَی الْبرِّ وَ التَّقْوَی وَ لاَ تَعاوَنُواْ علَی الإِثْمِ وَ الْعدْوَانِ وَ اتَّقُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ شَدِیدُ الْعقَابِ (2)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! حرمت شعائر خدا و ماه حرام و قربانی بی نشان و قربانی های گردن بند دار و راهیان بیت الحرام را که فضل و خشنودی

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 319، ح 11.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 319، ح 12.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 319، ح 13.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 168.
5- [5] - مجمع البیان، ج 3، ص 260.

پروردگار خود را می طلبند، نگه دارید و چون از احرام بیرون آمدید، (می توانید) شکار کنید و البته نباید کینه توزی گروهی که شما را از مسجد الحرام باز داشتند، شما را به تعدی وادارد و در نیکوکاری و پرهیزکاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید و از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است]

1) علی بن ابراهیم گوید: شعائر، احرام و طواف و نماز در مقام ابراهیم و سعی بین صفا و مروه است و همه مناسک از شعائر هستند. از جمله شعائر، این است که مرد، شتر یا گاو قربانی را پیش آورد و کوهان آن را بزند یا به جامه ای بپوشاندش یا حمایلی قلاده آن کند تا مردم بدانند که هدْی است و هیچ کس پیش راه آن قرار نگیرد و همانا شعائر به این اسم نامید شده به قصد «اشعار» مردم، تا آن را درک کنند و بشناسند. در قول حق تعالی «لاَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ» منظور، ذوالحجه است که از ماه های حرام است و قول حق تعالی «وَلاَ الْهَدْیَ» قربانی است که چون احرام کنند، پیش رانند و قول حق تعالی «وَلاَ الْقَلآئِدَ» گوید: پای پوشی را که با آن نماز خوانده است را به گردنش می آویزد و قول حق تعالی «وَلا آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ» گوید: کسانی که گرد خانه خدا حج می کنند.(1)

2) طبرسی: امام باقر علیه السلام فرمود که این آیه در باره مردی از بنی ربیعه به نام حُطم نازل شده است.(2) فرّاء می گوید: عادت عرب این بود که صفا و مروه را از شعائر نمی دانست و بین آن دو طواف نمی کردند و خداوند ایشان را از این کار نهی کرد و این از ابی جعفر علیه السلام روایت شده است در باب آیه «وَلا آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ».(3)

3) طبرسی در باره آیه «وَلا آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ» گوید: ابن عباس گفته است نزد اکثر مفسرین: در باره هر کسی است که به قصد حج حرکت نماید. ضحاک و ربیع نیز همین را گفته اند. آن گاه می گوید: و در این اختلاف است و گفته شده است که این آیه، نزد اکثر مفسرین، به آیه «فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِکِینَ حَیْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ»(4) [مشرکین را بکشید هر کجا که ایشان را یافتید] نسخ شده است، و گفته شده است

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 168.
2- [2] - تفسیر الطبری، ج 6، ص 58.

3- [3] - مجمع البيان، ج ،3 ص 263 و 264.
4- [4] - توبه/5.

که نه چیزی از این سوره، نسخ شده است و نه چیزی از این آیه، چرا که جایز نیست مشرکان در ماه های حرام مورد حمله جنگ قرار گیرند، مگر آن که خود آغازگر باشند. آن گاه طبرسی گوید که این قول از ابی جعفر علیه السلام روایت شده است.(1)

4) عیاشی از موسی بن بکر، از یکی از رجال حدیث روایت کرده که زید بن علی بر امام باقر علیه السلام وارد شد و همراه خود نامه هایی از اهل کوفه داشت که وی را نزد خود می خواندند و او را از اجتماع خود آگاه کرده و به خروج به سوی ایشان امر کردند و ابی جعفر امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی حلال را حلال کرد و حرام را حرام نمود و مثل هایی زد و سنت هایی برپا داشت و امام عالم به امر خود را در زمینه طاعاتی که واجب نمود، در شبهه ای قرار نداد، تا مبادا که سبقت جوید پیش از آن که گاه آن فرا رسد و یا مجاهدت آغاز کند پیش از حلول زمان آن، و حق تعالی در باره صید فرموده است «لاَ تَقْتُلُواْ الصَّیْدَ وَأَنتُمْ حُرُمٌ »(2) [شکار مکنید در حالی که احرام بسته اید] و آیا کشتن صید، بدتر است یا کشتن نفس حرام؟ و خداوند برای هر یک جایگاهی نهاده است و می فرماید: «وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُواْ» و می فرماید: «لاَ تُحِلُّواْ شَعآئِرَ اللّهِ وَلاَ الشَّهْرَ الْحَرَامَ» و ماه ها را شماری معلوم قرار داد و چهار ماه را حرام قرار داد و فرمود: «فسیحوا فی الارض اربعه اشهر و اعلموا انکم غیر معجزی الله»(3) (4) [و در زمین چهار ماه با آزادی گردش کنید و بدانید که شما خدای را به عجز آورنده نباشید].

5) علی بن ابراهیم: در باره آیه «وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُواْ» فرمود: شکار را برای ایشان پس از آن که حرام نموده بود، با خروج از احرام، حلال نمود. گوید: پیش از این حدیثی در باره قول حق تعالی «فَمَن تَعجَّلَ فِی یَوْمَیْنِ فَلاَ إِثْمَ علَیْهِ» ذکر شد.(5)

6) همچنین علی بن ابراهیم در باره آیه «وَلاَ یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَن صَدُّوکُمْ عنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَن تَعتَدُواْ وَتَعاوَنُواْ علَی» گوید: یعنی دشمنی قریش در غزوه حدیبیه که شما را از مسجد الحرام بازداشتند، شما را بر آن ندارد که دست درازی

1- [1] - مجمع البیان، ج 3، ص 265.

2- [2] - مائده/95.
3- [3] - توبه/2.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 319، ح 14.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 169.

کرده و به ایشان ستم نمایید. «وَتَعاوَنُواْ علَی الْبرِّ وَالتَّقْوَی وَلاَ تَعاوَنُواْ علَی الإِثْمِ وَالْعدْوَانِ» و آن گاه این آیه به این قول الهی نسخ شد که می فرماید: «فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِکِینَ حَیْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ» (1) (2) [مشرکان را هر کجا یافتید، بکشید].

«حُرِّمَتْ علَیْکُمُ الْمَیْتَهُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ...غَیْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ (3)»

«حُرِّمَتْ علَیْکُمُ الْمَیْتَهُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِیرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَیْرِ اللّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَهُ وَ الْمَوْقُوذَهُ وَ الْمُتَرَدِّیَهُ وَ النَّطِیحَهُ وَ مَا أَکَلَ السَّبُع إِلاَّ مَا ذَکَّیْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ علَی النُّصُبِ وَ أَن تَسْتَقْسِمُواْ بِالأَزْلاَمِ ذَلِکُمْ فِسْقٌ الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُواْ مِن دِینِکُمْ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ علَیْکُمْ نِعمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الإِسْلاَمَ دِینًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِی مَخْمَصَهٍ غَیْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ (3)»

[بر شما حرام شده است مردار و خون و گوشت خوک و آن چه به نام غیر خدا کشته شده باشد و (حیوان حلال گوشت) خفه شده و به چوب مرده و از بلندی افتاده و به ضرب شاخ مرده و آن چه درنده از آن خورده باشد، مگر آن چه را (که زنده دریافته و خود) سر ببرید و (همچنین) آن چه برای بتان سربریده شده و (نیز) قسمت کردن شما (چیزی را) به وسیله تیرهای قرعه؛ این (کارها همه) نافرمانی (خدا)ست. امروز کسانی که کافر شده اند، از (کارشکنی در) دین شما نومید گردیده اند. پس از ایشان مترسید و از من بترسید. امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم و هر کس دچار گرسنگی شود بی آن که به گناه متمایل باشد (اگر از آن چه منع شده است بخورد) بی تردید، خدا آمرزنده مهربان است]

1) شیخ مفید با سند خود از ابی حسین اسدی، از سهل بن زیاد، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی روایت کرده که از ابی جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام در باره آن چه برای غیر خدا حلال شده، پرسیدم فرمود: آن چه برای صنم (بت تراشیده و ساخته شده) یا وثن (بت طبیعی نظیر صخره) یا درختی ذبح شده، خداوند آن را به مانند مردار و خون و گوشت خوک، حرام کرده است. «فَمَنِ اضْطُرَّ

1- [1] - توبه/5.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 169.

غَيْرَ بَاغٍ وَلاَ عادٍ فَلا إِثْمَ»(1) [و هر که ناچار شد نه به ستمگری و نه به تعدی، گناهی بر وی نیست که گوشت مردار بخورد] گوید: به ایشان عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چه زمان، مردارخوری برای مضطر حلال می گردد؟ فرمود: پدرم از پدرش و ایشان از پدرانشان حدیث گفتند که از رسول الله صلی الله علیه و آله سئوال کردند و گفتند: ای رسول خدا! ما در سرزمینی هستیم و گرسنگی امانمان را می برد. چه زمان، خوردن مردار برایمان حلال می گردد؟ حضرت فرمودند: اگر اصطباح نکرده (غذای چاشت نخورده باشید) و اغتباق(2) ننموده باشید (غذای شام نخورده باشید) و نخواهید گیاهی را از ریشه برکنید، می توانید با مردار خود را حفظ کنید.

عبدالعظیم گوید: گفتم: ای پسر رسول خدا! معنای قول حق تعالی «فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلاَ عادٍ» چیست؟ فرمود: العادی به معنای سارق است و الباغی به معنای کسی است که به قصد عیاشی و خوشگذرانی به شکار می رود، نه این که روزی خانواده اش را به دست آرد و این دو اگر مجبور شوند، حق ندارند مردار بخورند و مردار همچون حالت اختیار، در حال اضطرار هم بر ایشان حرام است و نیز حق ندارند در سفرشان نماز یا روزه را تقصیر کنند و بشکنند.

گوید: گفتم: اما آیه «وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلاَّ مَا ذَكَّيْتُمْ» چه؟ فرمود: منخنقه آن است که گلویش فشرده شود تا آن که بمیرد و موقوذه آنست که بیمار گردد و مریضی، آن را بر زمین افکند، به گونه ای که جنبشی در آن نباشد و متردیه آن حیوانی است که از مکان بلندی به پایین پرتاب شده است یا آن که از پرتگاه کوهی به زیر افتد یا در چاه بیفتد و بمیرد و نطیحه آنست که چهارپایی دیگر آن را شاخ زده و مرده باشد و نیز حیوانی که درندگان، بخشی از آن را خورده باشند و مرده باشد و آن چه که برای تندیس ها قربانی شده باشد، همچون حیوانی که به پای شمایلهای سنگی یا صنم قربانی کنند؛ مگر آن چه که زکات آن داده شده باشد و بدینسان پاکیزه گردد.

گوید: گفتم: و «وَأَن تَسْتَقْسِمُواْ بِالأَزْلاَمِ» چه؟ فرمود: در جاهلیت، یک شتر را

1- [1] - بقره/173.
2- [2] - اصطباح، خوردن صبوح و آن غذای چاشت است و اغتباق خوردن غبوق و آن غذای شامگاه است.

ده نفری می خریدند و آن را با قداح (تیر قماربازی ناتمام تراشیده و پر و پیکان ننهاده) بین خود تقسیم می کردند و این تیرها ده تیر بود که هفت تیر، نصیب داشت و سه تیر، هیچ نصیبی نداشت و آن تیرهایی که نصیب داشتند: فَذّ، توأم، نافِس، حِلس، مُسبِل، مُعلّی و رقیب نام داشتند و آن سه تیر بی نصیب، سفیح و منیح و وَغد نام داشتند. ایشان تیرها را بین خود می گرداندند و کسی که تیری به نامش در می آمد که نصیبی نداشت، یک سوم بهای خرید شتر را می پرداخت و ده نفر هر یک به بهره خود تیری را می کشید تا آن که تیرهای بدون نصیب به سه نفر از ایشان بیفتد و بهای شتر را به گردن ایشان می نهادند و آن گاه نحرش می کردند و هفت نفری که در پرداخت بهایش هیچ هزینه ای نداده بودند، آن را می خوردند و به آن سه تن نیز که بهایش را تامین کردند، هیچ نمی دادند و زمانی که اسلام آمد، خدای تعالی این قمار بازی را نیز در جمله چیزهایی که حرام نمود، حرام کرد. و خدای تعالی فرمود: «وَأَن تَسْتَقْسِمُواْ بِالأَزْلاَمِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ» یعنی حرام است.(1)

ابن بابویه همین حدیث را در الفقیه از عبدالعظیم، از امام باقر علیه السلام روایت می کند.(2)

2) ابن بابویه از احمد بن زاید بن جعفر همدانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام بن المودّب و نیز علی بن عبدالله الوراق و حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که گفتند: علی بن ابراهیم بن هاشم در سال سیصد و هفت از پدرش، از ابی احمد(3) محمد بن زیاد ازدی و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی همگی از ابان بن عثمان احمر، از ابان بن تغلب، از ابی جعفر محمد بن علی باقر صلوات الله علیهما نقل کردند که در باره آیه «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ» فرمود: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ» که معلوم است «وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّهِ بِهِ» یعنی آن چه برای بت ها قربانی شده است و اما «وَالْمُنْخَنِقَةُ» مجوسیان، قربانی شده نمی خوردند، بلکه مرده می خوردند و گاو و گوسفند را خفه می کردند و چون خفه می شد و می مرد، آن را می خوردند. «وَالْمُتَرَدِّيَةُ» چشم های حیوان را می بستند و آن

1- [1] - تهذیب، ج 9، ص 83، ح 354.

2- [2] - من لایحضره الفقیه، ج 3، ص 216، ح 1007.
3- [3] - وی ابو احمد محمد بن ابی عمیر ازدی است. «ن ک، رجال نجاشی ، ص 326 ،ت 887».

را از بامی به پایین می انداختند و چون می مرد، آن را می خوردند. «وَالنَّطِيحَةُ» قوچ ها را به جنگ شاخ زنی می انداختند و چون یکی از آنها می مرد، آن را می خوردند. «وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلاَّ مَا ذَكَّيْتُمْ» و ایشان آن چه را گرگ و شیر می کشت، می خوردند و خداوند این امر را حرام نمود «وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ» ایشان برای آتشکده ها قربانی می کردند و قربیش نیز درخت و صخره ها را می پرستیدند و برایشان قربانی می کردند. «وَأَن تَسْتَقْسِمُواْ بِالأَزْلاَمِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ» گوید: ایشان شتری را می آوردند و بدن او را به ده بخش، تقسیم بندی می کردند آن گاه گرد آن جمع می شدند و تیرهایی را از تیردان خارج می کردند و هر یک را به یک نفر از ده نفر می دادند و تیرها ده عدد بود: هفت تا از آنها نصیب داشتند و سه تیر را نصیبی نبود. آن تیرهایی که نصیب داشتند: فذّ، توام، نافس، حلس، مسبل، معلّی و رقیب نام داشتند. فذ یک سهم داشت، توام دو سهم، مسبل سه سهم، نافس چهار سهم، حلس پنج سهم، رقیب شش سهم و معلی نیز هفت سهم می برد و آن سه تیر بی نصیب، سفیح، منیح و وغد نام داشت و بهای شتر بر عهده کسانی بود که هیچ تیر نصیب داری برایش در نمی آمد و این قمار بود و خدای عز و جل آن را حرام نمود.(1)

3) شیخ مفید با سند خود از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر چیزی از حیوان به جز خوک و شاخ خورده و پرتاب شده و آن چه حیوان درنده از آن خورده باشد، حلال است و این قول الهی است که «إِلاَّ مَا ذَكَّيْتُمْ» پس اگر چیزی از این حیوانات حلال را یافتی در حالی چشمش پلک زند یا پایش در دویدن باشد و یا دمش بجنبد، بدان که به مرحله حلال بودن آن رسیده‌ای، پس (آن را ذبح کن و) بخور. گوید: و اگر قربانی را سر بریدی و خوب ذبح نمودی و آن گاه در آتش افتاد یا در آب افتاد یا از بلندی خانه ای یا پرتگاهی سقوط کرد، اگر خوب ذبح کرده بوده باشی، خوردن گوشت آن جایز است.(2)

4) عیاشی از محمد بن عبدالله، از یکی از اصحاب وی روایت کرده، که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، چرا خداوند، گوشت مردار و خون و گوشت خوک را حرام کرده است؟ فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی این

1- [1] - خصال، ص 451، ح 57.
2- [2] - تهذيب، ج 9، ص 58، ح 241.

چیزها را به خاطر رغبت و تمایل خودش به آن چه حرام کرده یا صرف نظر و روی گردانی خودش از آن چه حلال نموده، بر بندگانش حرام یا حلال نکرده است، بلکه خود موجودات را آفرید و خود داند که با چه چیزی بدن های ایشان استوار گردد و به صلاح آید؛ پس آنها را از سر تفضل خویش بر ایشان و مصلحت آنان حلال نمود و مباح دانست و داند که چه چیز ایشان را زیان رساند؛ پس آنان را از آن منع فرمود و بر ایشان حرام نمود و آن گاه حرام را برای مضطر، مباح ساخت و در زمانی که بدنش به جز به آن، تاب بقا نداشته، آن را بر ایشان حلال نمود و امر نمود که به هنگامه ناچاری، تنها به اندازه کفایت از آن بخورد نه بیشتر.

سپس فرمود: اما مردار را کسی به آن نزدیک نشود و از آن نخورد، مگر آن که بدنش ضعیف گردد و پیکرش فرتوت گردد و قوایش به سستی گراید و نسلش منقطع گردد و مردار خورده جز به مرگ ناگهانی نمی میرد. اما خون، بدان که کَلَب(1) (بیماری هاری) می آورد و سنگدلی و رافت و رحمت انسان را می کاهد و خون خورده، ایمن نیست که فرزند یا والدین خود را هم بکشد و دوستان صمیمیاش از وی ایمن نیستند و هر که با او همنشین باشد، از وی چندان در امان نباشد. اما در باره گوشت خوک، باید بدانی که خداوند، قومی را در صورت چیزی شبیه خوک و میمون و خرس، مسخ نمود و البته خوک از جمله مسخ شده ها نمی باشد، ولی خداوند از خوردن شبیه آن مسخ شده ها نیز نهی نمود تا از آنها استفاده نجویند و عقوبت آنها نادیده گرفته نشود. اما خمر را خداوند به خاطر تاثیرش بر آدمی و فساد انگیز بودنش حرام نمود. حضرت فرماید: همانا دائم الخمر، همچون بت پرست است و شراب، وی را لرزشی نصیب سازد و نورش را بزداید و جوانمردی اش را بر باد دهد و او را به جسارت(2) در محارم، از جمله خون ریختن و ارتکاب زنا می کشاند و ایمن نیست از آن که چون مست، در حالی که خود آگاه نیست بر اندرونی ممنوعه خود تعدی نماید و میگسار به جز شر، سراغ چیز دیگر نرود.(3)

1- [1] - الکَلَب (هاری)، بیماری مسری است که با گاز گرفتن از خانواده سگ سانان به انسان منتقل میگردد و از عوارض آن ، انقباضهایی در عضلات تنفسی و بلع ، جنون، و تنشهایی در دستگاه عصبی انسان می باشد.«المعجم الوسیط. ماده کلب».
2- [2] - کافی، ج 6 ص 243 ؛ الفقیه، ج 3، ص 219.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 319، ح 15 .

5) زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر چیزی از زمره حیوانات، حلال است، مگر خوک، شاخ خورده، به حال مرگ افتاده، پرتاب شده، و سَبُع خورده، و این قول الهی است که: «إِلاَّ مَا ذَكَّيْتُمْ» پس اگر چیزی از این حیوانات حلال را یافتی در حالی که چشمش پلک زند یا پایش در دویدن باشد و یا دمش بجنبد، بدان که به مرحله حلال بودن آن رسیده‌ای، پس (آن را ذبح کن و) بخور. گوید: و اگر قربانی را سر بریدی و خوب ذبح نمودی و آن گاه در آتش افتاد یا در آب افتاد یا از بلندی خانه ای یا پرتگاهی سقوط کرد، اگر خوب ذبح کرده کنی، خوردن گوشت آن جایز است.(1)

6) عیوق بن قرظ(2) از امام صادق علیه السلام در باره آیه «الْمُنْخَنِقَةُ» روایت کرده که گفت: چهارپایی است که در طنابش خفه شده باشد «وَالْمَوْقُوذَةُ» حیوان بیماریست که درد قربانی کردن را درنمی یابد و مضطرب نمی گردد و خونی از بدنش نمی جهد «وَالْمُتَرَدِّيَةُ» آن است که از بام خانه یا شبیه آن سقوط کرده و مرده باشد «وَالنَّطِيحَةُ» آن است که از همتای خود به ضربه شاخ مرده است.(3)

7) حسن بن علی وشّاء روایت کرده است که گفت: از ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام شنیدم که فرمود: پرتاب شده و شاخ خورده و سَبُع خورده را اگر خوب آن را سر بریده باشی، بخور.(4)

«الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمْ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ...(3) »

[امروز کسانی که کافر شده اند، از (کارشکنی در) دین شما نومید گردیده اند. پس از ایشان مترسید و از من بترسید.]

1) علی بن ابراهیم: فرمود: این آیه به هنگام ولایت یافتن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد.(5)

2) عیاشی از عمرو بن شمر، از جابر روایت می کند که گفت: امام باقر علیه

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 320، ح 16.

2- [2] - ن ک، معجم رجال الحدیث ج 13، ص 217.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 321، ح 18.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 321، ح 17.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 170.

السلام در باره این آیه «الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُواْ مِن دِینِکُمْ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الإِسْلاَمَ دِینًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِی مَخْمَصَهٍ غَیْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ» فرمود: روزی که قائم علیه السلام برخیزد، بنی امیه، نومید خواهند گشت؛ چرا که ایشان اند «الذین کفروا» که از (کار شکنی در) خاندان محمد علیهم السلام قطع امید کردند.(1)

«الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ...غَیْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ (3)»

«الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الإِسْلاَمَ دِینًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِی مَخْمَصَهٍ غَیْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ (3)»

[امروز، دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم و هر کس دچار گرسنگی شود، بی آن که به گناه، متمایل باشد (اگر از آن چه منع شده است بخورد) بی تردید، خدا، آمرزنده مهربان است]

1) علی بن ابراهیم از پدرش، از صفوان بن یحیی، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: آخرین فریضه ای که خداوند، نازل فرمود، ولایت بود و پس از آن، امر واجب نازل نگشت و آن گاه خداوند در کراع الغمیم، این آیه را نازل کرد: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ» و رسول الله صلی الله علیه و آله آیه را در الجُحفه(2) به پا داشت و پس از آن فریضه ای نازل نگشت.(3)

2) ابن بابویه از ابو عباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق، از ابو احمد قاسم بن محمد بن علی هارونی، از ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم، از حسن بن قاسم رقّام، از قاسم بن مسلم، از برادرش عبدالعزیز بن مسلم روایت کرده که گفت: با امام رضا علیه السلام در مرو بودیم و در روز جمعه، پس از ورودمان به شهر در مسجد جمع شده بودیم که مردم، سخن از امر امامت بر زبان می راندند و از کثرت اختلاف در باره آن می گفتند. من بر مولا و سرورم علی بن موسی رضا علیه السلام وارد

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 321، ح 19.

2- [2] - جحفه، روستایی بزرگ در راه مکه به مدینه است و بین آن و غدیر خم، دو میل راه است.« معجم البلدان ج 2 ص 11».
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 170.

شدم و از افتادن مردم به دل این معرکه خبرشان دادم و ایشان تبسم کردند و گفتند: ای عبدالعزیز! مردم در جهل ماندند و از دینشان فریفته گشتند، خداوند عز و جل رسول صلی الله علیه و آله را به جوار خویش نبرد، مگر پس از تکمیل دین مردم و قرآن را بر ایشان نازل کرد که تفصیل هر چیز است و حلال و حرام و حدود و احکام و هر آن چیزی را که مردمان بدان نیاز دارند، به کمال در آن مشخص نمود و حق تعالی خود گوید: «مَّا فَرَّطْنَا فِی الکِتَابِ مِن شَیْءٍ »(1) [و ما هیچ چیزی را در کتاب (لوح محفوظ) فرو گذار نکردهایم] و در حجه الوداع که آخرین سال عمر شریف نبی اسلام صلی الله علیه و آله بود، این آیه را نازل کرد که «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ علَیْکُمْ نِعمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الإِسْلاَمَ دِیناً فَمَنِ اضْطُرَّ فِی مَخْمَصَهٍ غَیْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ» و امر امامت از جمله مقوله تمام و تکمیل دین است و رسول الله صلی الله علیه و آله دعوت حق را لبیک نگفت، مگر پس از آن که برای امت خود، چهارگوشه دینشان را تبیین کرد و راهشان را به روشنی به ایشان نمود و آنان را بر مسیر حق ترک گفت و علی علیه السلام را برای ایشان علامت و امام قرار داد و همه نیازهای امت را تبیین نمود. هر کس ادعا کند که خدای تعالی دین خود را تکمیل نکرده است، به واقع، کتاب خدا را رد کرده است و هر که کتاب خدا را رد کند، کافر است.(2)

این حدیث را محمد بن یعقوب در کافی از ابی محمد قاسم بن علاء(3) رحمه الله که وی خود از عبدالعزیز بن مسلم نقل کرده است، روایت می کند که گفت: با امام رضا علیه السلام بودیم و ایشان این حدیث(4) را که طولانی است ذکر نمود و شرح کامل آن را ذیل آیه «وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاء وَیَخْتَارُ » [و خدای تو هر آن چه خواهد و برگزیند، می آفریند] در سوره قصص آورده ایم.

3) طبرسی از سید دانشمند ابو حمد مهی بن نزار حسینی، از ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله حسکانی، از ابو عبدالله شیرازی، از ابوبکر جرجانی، از ابو احمد بصری، از احمد بن عمار بن خالد، از یحیی بن عبدالحمید حمّانی(5) که چنین حدیث گفت:

1- [1] - انعام/38.
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 195، باب 20، ح 1.

3- [3] - ن ک، معجم رجال الحدیث، ج 4 ، ص 32.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 154، ح 1.
5- [5] - ن ک، الجرح و التعدیل، ج 9 ص 168؛ تهذیب التهذیب، ج 11 ص 243 ؛ معجم رجال الحدیث ج 20، ص 59.

قیس بن الربیع، از ابی هارون عبدی، از ابی سعید خدری، که رسول الله صلی الله علیه و آله زمان نزول این آیه فرمود: الله اکبر بر به کمال آوردن دین و تمام نمودن نعمت و رضایت پروردگار از رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام پس از من و فرمود: هر که من مولای او بودم، پس علی مولای اوست، خدایا! موالات کن آن را که با وی دوستی نماید و معادی باش با آن که وی را به عداوت گیرد و یاری نما آن که یاریش نمود و بی کس گذار آن که تنهایش گذارد.(1)

4) ابوعلی طبرسی گوید: روایت است از امامان باقر و صادق علیهما السلام که: همانا این آیه پس از آن نازل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را در روز غدیر خم به هنگام بازگشت از حجه الوداع به عنوان پیشوا و علامت راه بندگان قرار داد و گوید: و این آخرین فریضه ای بود که خداوند نازل نمود و پس از آن فریضه ای نازل نگشت.(2)

5) شیخ مفید در امالی از ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان رحمه الله، از ابو الحسن احمد بن محمد بن حسن بن ولید، از پدرش محمد بن حسن صفار، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از مفضّل بن عمر، از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هفت چیز به من داده شده که به هیچ کس پیش از من داده نشده، مگر نبی اسلام صلی الله علیه و آله و به راستی که راه ها بر من گشوده شد، و از مرگ ها و بلایا و انساب آگاه شدم و فصل الخطاب به من آموخته شد و به اذن پروردگارم نظر به ملکوت انداختم و هیچ چیزی از پیش از دوران من و هیچ چیزی از پس از دوران من بر من پنهان نماند و همانا به ولایت من، خداوند دین این امت را تکمیل نمود و نعمت را بر ایشان تمام کرد و به اسلام ایشان، راضی گردید؛ چرا که در روز ولایت، به محمد صلی الله علیه و آله می فرماید: ای محمد! به ایشان خبر ده که امروز دینشان را تکمیل کردم و نعمت را بر ایشان تمام نمودم و به اسلام ایشان راضی گشتم. خدای تعالی به تمام این امور بر من منت نهاده است و او راست سپاس.(3)

1- [1] - مجمع البیان، ج 3، ص 274.
2- [2] - مجمع البیان، ج 3، ص 274.
3- [3] - امالی، ج 1، ص 208.

6) و هم از وی، از گروهی از ابو مفضل، از ابو محمد فضل بن محمد بن مسیب شعرانی(1) در گرگان، از هارون بن عمر بن عبدالعزیز بن محمد ابو موسی مجاشعی، از محمد بن جعفر بن محمد، از پدرش ابی عبدالله، از علی امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله که می فرمود: بنای اسلام بر پنج صفت است: بر شهادتین و قرینتین. گفتند: شهادتین را می دانیم ، ولی قرینتین چیست؟ فرمود: نماز و زکات است که هیچ یک بدون دیگری پذیرفته نمی شود؛ و روزه و حج بیت الله الحرام برای هر کس توان آن را داشته باشد و پنج صفت را با ولایت تکمیل نمود و خداوند این آیه را نازل کرد «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِى مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ».(2)

7) و هم او از حسین بن عبیدالله، از علی بن محمد علوی، از حسن بن علی بن صالح بن شعیب جوهری، از محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن محمد، از اسحاق بن اسماعیل نیشابوری، از صادق جعفر بن محمد، از پدرش، از پدرانش علیهم السلام، از حسن بن علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند عز و جل به امتنان و رحمت خویش، زمانی که فرایض را بر شما واجب گرداند، این فرایض را به خاطر نیاز خود به آنها واجب ننمود، بلکه از سر رحمت ذات پاکش که خدایی جز او نیست واجب نمود تا بین پلید و نیک تمیز داده شود و آن چه در سینه های شماست را بیازماید و آن چه در دل های شماست را به خوبی تصفیه و پاک گرداند و تا به سوی رحمت او از یکدیگر پیشی جویید و جایگاه های شما در بهشت بر یکدیگر برتری جوید و از این رو حج و عمره و برپا کردن نماز و پرداخت زکات و روزه داری و ولایت را فرض نمود و برای شما دری قرار داده تا از طریق آن همچون کلیدی به سوی وی، دروازه های فرایض را بگشایید و اگر محمد صلی الله علیه و آله و اوصیای وی از فرزندانش علیهم السلام نبودند، شما همچون چهارپایان سردرگم بودید و به سوی هیچ فریضه ای از فرایض روی نمی گرداندید و آیا به هیچ شهری جز از دروازه آن وارد شوند؟ و زمانی که با گماردن اولیای پس از نبی صلی الله علیه و آله بر شما منت نهاد، فرمود: «الْيَوْمَ

1- [1] - ن ک، رجال نجاشی، ص 439، ح 1182.
2- [2] - امالی، ج 2، ص 131.

أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ علَیْکُمْ نِعمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الإِسْلاَمَ دِینًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِی مَخْمَصَهٍ غَیْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ» و بر شما برای اولیای خود حقوقی را واجب نمود و فرمود تا آن را به جای آورید تا دارایی هایتان از زنان و اموال و خوردنی ها و نوشیدنی هاتان بر شما حلال شود و خداوند به واسطه آن برکت و فزونی نعمت و ثروت را بر شما نمایان کند تا بداند کدام یک از شما در خلوت از وی فرمان می پذیرید. آن گاه خدای عز و جل فرمود: «قُل لَّا أَسْأَلُکُمْ علَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی»(1) [بگو: از شما در برابر آن اجری نمی خواهم، مگر دوستی با نزدیکان] پس بدانید که هر که خساست ورزد، همانا از خود دریغ نموده، خداوند است بی نیاز و شمایید فقیران به رحمت او و پس از آن که اراده نمودید، عمل نمایید که خداوند و رسول و مؤمنان، عمل شما را می بینند وآن گاه به جهان غیب و شهادت گذر خواهید کرد و خدا در آن جا آن چه می کردید را به روشنی به شما نشان خواهد داد و سرانجام از آن مؤمنان است و هیچ خصومتی نیست، مگر بر ضد ستمکاران. شنیدم که جدم رسول الله صلی الله علیه و آله می گفت: من از نور خداوند عز و جل آفریده شدم و اهل بیتم از نور من خلق شدند و دوستداران ایشان از نور آنان سرشته شده اند و دیگر مردمان از آتش.(2)

8) سید رضی در کتاب مناقب از محمد بن اسحاق، از امام باقر علیه السلام، از پدرش، از جد ایشان روایت می کند که فرمود: آن گاه که رسول الله از حجه الوداع بازگشت، به سرزمینی به نام ضوجان(3) رسید که این آیه نازل شد: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ یَعصِمُکَ مِنَ النَّاسِ»(4) [هان ای رسول! آن چه از خدایت بر تو نازل شد را ابلاغ نما و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را ابلاغ نکرده ای و خداوند تو را از شر مردمان نگاهبانی می کند] و چون در پناه بودن وی از شر مردمان نازل گردید، فریاد برآورد: نماز جماعت. مردم گرد رسول الله صلی الله علیه و آله جمع شدند و حضرت فرمود: چه

1- [1] - شوری/23.
2- [2] - امالی، ج 2، ص 268.
3- [3] - در اصل نسخه این گونه است و گویا ضجنان صحیح است که کوهی است در طرف مکه، در راه مدینه از سمت پایین آن (الغمیم) در نزدیکی غدیر خم. ن ک «معجم البلدان، ج 3، ص 453».

4- [4] - مائده /67.

کسی از شما بر شما اولی تر است و همگی ایشان با صدای همهمه و فریادی گفتند: خدا و رسول خدا. و آن گاه رسول ا لله دست علی علیه السلام را گرفت و گفت: هر که من مولای اویم، علی نیز مولای اوست، خداوندا! موالات کن آن را که با وی دوستی نماید و معادی باش با آن که وی را به عداوت گیرد و یاری نما آن که یاریش نمود و بی کس گذار آن که تنهایش گذارد؛ همانا او از من است و من از اویم و او نسبت به من، همچون هارون است به موسی؛ با این تفاوت که بعد از من پیامبری نیست. این آخرین فریضه ای بود که خداوند بر امت محمد علیهم السلام فرض نمود و آن گاه خداوند تعالی این آیه را بر نبی خود نازل کرد «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِى مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ». ابی جعفر علیه السلام فرماید که مردم هر آن چه را که خدای تعالی از نماز و روزه و زکات و حج فرمود، پذیرفتند و رسول خدا را در این باره، تصدیق نمودند. ابن اسحاق گوید: به ابو جعفر علیه السلام گفتم: این امر چه زمان رخ داد؟ فرمود: هفده روز از ذی الحجه گذشته و در سال دهم هجرت به هنگام بازگشت از حجه الوداع بود که تا زمان رحلت رسول یکصد روز فاصله داشت و در روز غدیر خم نیز دوازده نفر از راویان از پیامبر شنیده بودند.

9) روایتی که شیخ فاضل و متکلّم فقیه، دانشمند و پارسای پرهیزکار ابو علی محمد بن احمد بن علی فتال معروف به ابن فارسی، که از بزرگترین قدمای امامیه و از علما و کلامیان ایشان است، در کتاب معروف «روضه الواعظین» از ابو جعفر باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه حج گزارد و تا آن زمان، تمام شریعت های الهی به امتش رسیده بود، مگر حج و ولایت که جبرئیل علیه السلام وحی آورد که: ای محمد! خداوند تو را درود می دهد و می فرماید که من هیچ نبی از انبیا و رسولانم را قبض روح نکرده ام، مگر پس از تکمیل نمودن دین خود و استوار نمودن حجّتم بر خلق، و از این امور دو فریضه که هنوز ابلاغ نگشته، باقی مانده است: فریضه حج و فریضه ولایت و جانشینی پس از تو، چرا که تاکنون زمین را از حجت خالی نکرده و تا ابد نیز نخواهم کرد. خداوند می فرماید که حج را به قومت ابلاغ نمایی. تو حج می گزاری و هر کس از اهل شهرها و حومه ها و بادیه نشینان که تواند با تو حج می گزارد و در باره حج، ایشان را به مانند آن چه در نماز و روزه و زکاتشان به آنان آموختی، آموزش ها خواهی

داد و ایشان را در باره آن به مانند آن چه پیش از این در باره دیگر شرایع بدانها ابلاغ نمودی، آگاه می سازی.

در این هنگام، منادی رسول الله صلی الله علیه و آله مردمان را ندا داد که هان! رسول خدا صلی الله علیه و آله قصد حج دارد و بر آن است تا شما را همانند آن چه از دیگر شرایع دین آموخته، آموزش دهد و شما را نسبت به آن همچون آگاهی دادنتان بر دیگر امور، آگاه سازد. رسول الله صلی الله علیه و آله روانه گشت و مردمان نیز در پی وی، روان گشتند و به وی گوش سپردند تا ببینند چه می کند تا همچون وی عمل کنند و نبی ایشان را به حج برد و شمار کسانی که با پیامبر از مدینه و اطراف آن و بادیه نشینان به حج آمدند، هفتاد هزار تن یا بیشتر بودند، به مانند شمار اصحاب موسی که ایشان را با هارون بیعت داد، ولی آنها عهد شکستند و گوساله سامری را پرستیدند. همچنین بود که رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم نیز از ایشان به شمار اصحاب موسی برای علی علیه السلام بیعت گرفت و آنان نیز بیعت را شکسته و پیروی از گوساله و سامری را همچون سنتی ناپسند از ایشان گرفتند و نظیر همان داستان را تکرار کردند و حال آن که لبیک گویی مردمان به ندای رسول الله صلی الله علیه و آله به درازای فاصله بین مکه تا مدینه بود.

و آن گاه که رسول الله صلی الله علیه و آله در توقفگاه موعود ایستاد، جبرئیل علیه السلام بر وی نازل گشت و گفت: ای محمد! خداوند عز و جل تو را درود دهد و فرماید: که همانا اجل تو و مدت حیاتت سر رسیده است و من تو را به امری فرا می خوانم که از آن چاره ای نیست و لاجرم باید انجام گردد، پس اندرز و زنهارت را بازگو و سفارش هایت را بر زبان آر و هر آن چه از دانش و میراث علوم انبیای پیشین و سلاح و صندوق و هر آن چه از نشانه های انبیای گذشته داری را به وصی و جانشین پس از خود، حجت بالغه من بر خلقم علی بن ابی طالب علیه السلام، تسلیم نما و او را برای مردمان بر پای دار و برایش عهد و پیمان و ولایت بگیر و ایشان را به بیعت و پیمانی که از ایشان گرفتی برای من و من بدان پای گیرشان کردم، و عهدی که در باره ولایت ولی خود و مولای ایشان و مولای همه زنان و مردان مؤمن علی بن ابی طالب علیه السلام با ایشان بستم، یادآور شو؛ چرا که من هیچ یک از انبیا را قبض روح نکرده ام، مگر پس از کامل کردن حجتم و دینم و به نهایت رساندن نعمتم با ولایت اولیایم و دشمنی دشمنانم که این کمال

ص:543

توحید من و دین من و نهایت نعمت من بر بندگانم با پیروی و اطاعت از ولی ام می باشد و این از آن جهت که من زمین را بدون سرپرست که حجت بر خلق باشد، رها نمی کنم و امروز دینتان را بر شما تکمیل کردم و نعمتم را بر شما به حد نهایت رساندم و به اسلام به عنوان دین شما راضی گشتم. علی علیه السلام ولیّ من و مولای هر مرد و زن مؤمن است، علی علیه السلام بنده من و وصی نبی من و جانشین پس از وی و حجت بالغه من بر مردم است و اطاعت از وی همچون اطاعت از محمد صلی الله علیه و آله نبی من است و اطاعت از محمد صلی الله علیه و آله نیز همپایه اطاعت از من است و هر که او را فرمان پذیرد، به حق که فرمان مرا به جان خریده و هر که بر وی سرکشی نماید، به حق بر من نافرمانی کرده است. وی را علَ_می بین خود و خلقم نهادم و هر که او را (به ولایت) بشناسد، مؤمن است و هر که او را انکار نماید، کافر است و هر که بر بیعت وی شرک ورزد، مشرک خواهد بود و هر کس با داشتن ولایت وی به دیدار من آید، به بهشت درآید و هر که بر دشمنی وی به محضر من آید، به آتش افکنده شود. پس ای محمد! علی را به عنوان پیشوا و نشانه راه، فراز آور و بر مردمان بیعت گیر و عهد و پیمان مرا که بدان پای گیرشان کردم، از آنان بگیر که من تو را نزد خود خواهم آورد و به زودی فراخوانده می شوی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر قوم خود بیمناک گشت و به خاطر آشنایی با عناد ورزی دائمی ایشان و نیز بغضی که نسبت به علی علیه السلام داشتند، ترسید که اهل نفاق و جدایی طلبان از امت، پراکنده شده و به جاهلیتی که داشتند، بازگردند و از جبرئیل خواست که از خداوند، آسودگی از شر مردم برای وی طلب کند و درنگ نمود تا جبرئیل از نزد خداوند، پناه از شر مردم را برایش آورد و ابلاغ پیام حق را تا رسیدن به مسجد خیف، تاخیر انداخت و جبریل باز آمد و گفت که پیامبر اندرزها و زنهارهایش بر مردم بگوید و حجت حق، علی علیه السلام را بر مردم اقامه نماید و تا زمانی که به کراع الغمیم (میان مکه و مدینه) رسیدند، از جانب خداوند برای پیامبر، پناه از مردم نیاورد و بار دیگر، جبریل ظاهر گشت و وی را به همان امری که پیش از آن گفته بود، فرمان داد. پیامبر گفت که: ای جبرئیل! می ترسم که مردمان مرا تکذیب نمایند و سخنم در باره علی علیه السلام را نپذیرند.

پیامبر بار دیگر به راه افتاد و چون به غدیر خم و سه میلی(1) جحفه رسیدند، جبرئیل در حالی که پنج ساعت از روز طی شده بود، با پیام جلوگیری و نکوهش و پناه دادن از شر مردم، باز رسید و گفت: ای محمد! خداوند تو را درود می فرستد و می فرماید: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ» [هان ای رسول! ابلاغ کن آن چه از جانب پروردگارت بر تو نازل شد] در باره علی «وَإِن لَّمْ تَفْعلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ یَعصِمُکَ مِنَ النَّاسِ»(2) [و اگر چنین نکنی رسالت پروردگار را ابلاغ نکرده ای و خداوند تو را از شر مردم حفظ می کند]. اولین نفرات کاروان به جحفه رسیده بودند و پیامبر دستور داد که بازگردانده شوند و کسانی که عقب تر مانده اند، در همین مکان باز ایستند تا علی علیه السلام را بر مردم اقامه نماید و ایشان را از آن چه خداوند در باره علی علیه السلام نازل فرموده، آگاه سازد و خبر داد که خداوند متعال وی را از شر مردمان در امان خواهد داشت.

آن گاه که پیامبر از امر حفظ و امان الهی اطمینان یافت، فرمود تا منادی صدا زند و منادی، فریاد نماز جماعت سر داد و از سمت راست مسیر، به سمت مسجد غدیر دور شد و این دستوری بود که جبرئیل از طرف خدا آورده بود. در مکان اجتماع، سلمه هایی(3) بود که رسولالله دستور داد زیر آنها تمیز و خشک شود و برای وی سنگ هایی را به مانند منبر بنهند تا بر مردم اشراف داشته باشد. مردم بازگشتند و عقب تر مانده ها در مکان اجتماع، توقف کردند و رسول الله صلی الله علیه و آله بر فراز آن سنگ ها رفت و فرمود: «سپاس خدایی راست که به توحید خود در اوج است و در یگانگی اش در دسترس خلق است و در سلطنتش شکوهمند و در ارکان قلمروی خود، عظیم است و در حالی که خود در جایگاهش است، او را به همه چیز احاطه دانش است و به قدرت و برهان خود بر تمام بندگان چیره است. ستوده ایست همواره ستایش شونده و همواره سربلند و پیوسته آغازگر است و بازآورنده و همه امور را بازگشت به وی است. آفریننده آسمان هاست و گسترانده زمین ها و حکمران بر آنهاست. دور و منزه از خصایص آفریده هاست و در منزه بودن خود نیز از تقدیس همگان برتر است و هموست پروردگار ملائکه و روح. بر

1- [1] - هر میل برابر با یک سوم فرسخ که 6 کیلومتر است، می باشد.
2- [2] - مائده/67.

3- [3] - درختی تیغ دار است که با برگ و پوست آن دباغی می کنند.« لسان العرب ماده سلم».

همه آفریدگان خود تفضل کند و بر همه مخلوقات خود بخششگر است. به نیم نگاهی همه چشم ها را بیند و هیچ چشمی او را نبیند. بخشنده و بردبار و شکیباست. رحمت او هر چیز را رسیده و به نعمتش بر همه خلقش منت نهاده، در انتقام شتاب نکند و در کیفر سزاواران عذاب، صبور و شکیباست. بر نهانها آگاه و بر درون ها داناست. پوشیده ها بر او ناپیدا نیست و پنهان ها بر او شبههناک نمی باشد. او راست فراگیری به هر چیز و چیرگی بر هر چه هست و توان در هر چیز و توانایی بر هر پدیده و او را همانندی نیست و اوست پدیدآور هر پدیده، آن گاه که هیچ پدیده نبود. جاودانه و زنده و عدل گستر است. جز او خداوندی نباشد و اوست ارجمند و حکیم.

شکوهمندتر از آن است که به دیدگان دریابندش و اوست دریابنده دیده ها و اوست پنهان بین و کاردان. کسی با دیدن، به وصف او نرسد و بر چگونگی او در نهانی و آشکاری دست نیابد، مگر به آن چه او عز و جل خود بنماید.

و گواهی می دهم که او خداوندی است که نزاهتش روزگاران را بیازمود (نسخه دیگر : فراگرفت) و نورش، ابدیت را کنار زد. هم او که بی رایزنی رایزنی، فرمانش را اجرا می کند، و او را در تقدیر نویسی اش انبازی نیست و در تدبیرگری اش، دوگونگی نباشد. هر آن چه نوآفرید، بی الگویی صورت بخشید و آفریدگان را بدون یاوری کسی و بدون رنج و یا چاره جویی، هستی بخشید. جهان، بنیان نهاد تا هست شد و آفرید تا پدیدار گشت.

پس اوست خدایی که معبودی جز او نیست. همو که سازندگیش استوار و کردارش نیکوست. دادگری است که ستم روا نمی دارد و بزرگواریست که کارها به او بازمی گردد.

و گواهی می دهم او خدایی است که هر موجودی در برابر بزرگی اش فروتن و در مقابل عزّتش رام و در برابر توانایی اش تسلیم و پیش هیبتش سر به زیراند. پادشاه قلمروها و چرخاننده سپهرها و رام کننده آفتاب و ماه که هر یک در مداری معین جریان یابند. او پرده شب را به روز و پرده روز را که شتابان در پی شب است، به شب پیچد. اوست شکننده هر ستمگر سرکش و نابود کننده هر شیطان رانده شده.

نه او را ناسازی باشد و نه برایش همپایی. یکتا و بی نیاز، نه زاده و نه زاییده

ص:546

شده، او را همتایی نبوده و خداوندی یگانه و پروردگاری بزرگوار است. بخواهد و در گذراند و اراده کند و حکم نماید. بداند و شماره کند و بمیراند و زنده کند. نیازمند و بی نیاز گرداند. بخنداند و بگریاند. نزدیک آورد و دور برد و بازدارد و بخشش کند. او راست پادشاهی و ستایش. به دست اوست تمام نیکی و بر هر چیز تواناست.

شب را در روز و روز را در شب فرو بَرد. معبودی جز او نیست، گران مایه و آمرزنده؛ اجابت کننده دعا و فزون دهنده عطا، برشمارنده نفَس ها و پروردگار جن و انس است. او که چیزی بر وی مشکل نیاید؛ فریاد فریادخواهان، او را آزرده نکند و پافشاری اصرارکنندگان، او را به ستوه نیاورد.

نیکوکاران را نگاهدار و رستگاران را دستِ یار، مؤمنان را صاحب اختیار و جهانیان را پروردگار است؛ آن که در همه احوال، سزاوار سپاس و ستایش همه آفریدگان است.

او را ستایش فراوان و سپاس جاودانه می گویم بر شادکامی و پریشان حالی و بر دشواری و آسانی، و به او و فرشتگان و نوشته ها و فرستاده هایش ایمان دارم و فرمان او را گردن می نهم و اطاعت می کنم و به سوی هر آن چه مایه خشنودی اوست، می شتابم و بدان چه حکم کرد، تسلیمم؛ از سر اشتیاق به فرمانبری از وی و بیمناکی از گوشمالی وی. زیرا او خدایی است که مکرش را ایمنی نباشد و از بی عدالتی اش هراسی نیست.

و اکنون بر بندگی خویش در محضر وی اقرار می کنم و به پروردگاری او گواهی می دهم و وظیفه خود را در آن چه به من وحی شده، انجام می دهم؛ مباد که با سرننهادنم، از سوی او عذابی سرکوبگر فرود آید که احدی را یارای پس راندن آن از من نباشد، هر چند کاردانیاش بسیار و دوستی اش خالص باشد.

چرا که معبودی جز او نیست، اوست که مرا آگاهی داد که اگر آن چه بر من نازل کرده، به مردم نرسانم، وظیفه رسالتش را انجام نداده ام، و خداوند تبارک و تعالی ایمنی از آزار مردم را برایم تضمین کرده و البته که او بسنده و بخشنده است.

پس آن گاه، چنین وحی ام فرستاد: بسم الله الرحمن الرحیم «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ _ فی علی _ وَإِن لَّمْ تَفْعلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ یَعصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» [به نام خداوند همه مهرِ مهرپرور. ای فرستاده ما ! آن چه از

سوی پروردگارت _ در باره علی علیه السلام _ بر تو وحی شد، ابلاغ کن، وگرنه رسالت خداوند را به انجام نرسانده ای؛ و او تو را از آسیب مردمان نگاه می دارد].

هان ای مردمان! آن چه بر من فرود آمده، در تبلیغ آن کوتاهی نکرده ام و اکنون سبب نزول آیه را بر شما بیان می کنم: همانا جبرئیل، سه مرتبه بر من فرود آمد و مرا از سوی سلام، پروردگارم که تنها اوست سلام، فرمانی آورد که در این مکان برپای ایستم و به هر سفید و سیاهی اعلام کنم که علی بن ابی طالب، برادر، وصی و جانشین من در میان امّت و امام پس از من است که جایگاه او نسبت به من به سان هارون نسبت به موسی است، لیکن پیامبری پس از من نخواهد بود و او پس از خدا و رسول خدا، صاحب اختیارتان است.

پروردگارم در این باره، آیه ای از کتاب خویش بر من نازل فرموده که: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ راكعون»(1) [همانا ولی، صاحب اختیار و سرپرست شما، خدا و پیامبر او و ایمان آورندگانی هستند که نماز به پا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند] و هر آینه علی بن ابی طالب علیه السلام است که نماز به پا داشته و در رکوع، زکات پرداخته و پیوسته جویای خدای عز و جل است.

و من از جبرئیل درخواستم که معاف نمودن من از رساندن این پیام به شما را درخواست نماید. زیرا کمی پرهیزکاران و فزونی منافقان و مداخله گناه پیشگان و فریبکاری مسخره کنندگان اسلام را می دانم؛ همانان که خداوند در کتاب خود در وصفشان فرموده: «يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَيْسَ فِى قُلُوبِهِمْ»(2) [به زبان آن را می گویند که در دل هایشان نیست] و آن را اندک و آسان می شمارند؛ حال آن که نزد خداوند، بس بزرگ است، و نیز از آن روی که منافقان، بارها مرا آزار رسانیده تا بدان جا که مرا اُذُن (سخن شنو و زودباور) نامیده اند، به خاطر همراهی بسیار علی علیه السلام با من و روی نمودن من به وی، تا بدان جا که خداوند در این باره آیه ای فرو فرستاد که: «الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِىَّ وَيِقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ» [و از آنانند کسانی که پیامبر خدا را می آزارند و او را سخن شنو و زودباور می نامند] بگو: « قل اذن » [آری سخن شنو است] بر علیه آنان که گمان می کنند او تنها سخن می شنود «خیر لکم» [این

1- [1] - مائده/ 55.
2- [2] - فتح/11.

برای شما بهتر است](1) تا پایان آیه.

و اگر می خواستم نام گویندگان چنین سخنی را بر زبان آورم و یا مستقیما با دستم به آنان اشاره کنم و یا مردمان را به سویشان هدایت کنم، به راحتی، این کار را می کردم، لیکن سوگند به خدا که در کارشان کرامت نموده، لب فروبستم. با این حال، خداوند از من خشنود نخواهد گشت، مگر این که آن چه در حق علی علیه السلام فرو فرستاده به گوش شما برسانم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین خواند: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ _ فی علی _ وَإِن لَّمْ تَفْعلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ یَعصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» [هان ای پیامبر ما! آن چه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده _ در حقّ علی _ ابلاغ کن؛ وگرنه کار رسالتش را انجام نداده ای، و البته خداوند تو را از آسیب مردمان نگاه می دارد]

هان ای مردمان! بدانید که خداوند، او را برایتان صاحب اختیار و امام قرار داده و پیروی او را بر مهاجران و انصار و آنان که به نیکی از ایشان پیروی می کنند و بر بادیه نشینان و شهروندان و بر عجم و عرب و آزاد و برده و بر کوچک و بزرگ و سفید و سیاه و بر هر یکتاپرست، واجب شمرده است.

فرمان او جاری، گفتار او بسنده و امرش نافذ است. ناسازگارش نفرین شده، و پیرو و باورکننده اش در مهر و رحمت است. هر آینه خداوند، او و شنوایان سخن او و فرمان بران وی را آمرزیده است.

هان ای مردمان! آخرین بار است که در این اجتماع به پا ایستاده ام. پس بشنوید و فرمان برید و دستور حق را گردن گذارید؛ چرا که خداوند عز و جل ولی و معبود شماست و پس از خداوند، ولی شما، رسول و پیامبر صلی الله علیه و آله اوست که اکنون با شما سخن می گوید و پس از من، علی علیه السلام ولی و امام شماست به فرمان پروردگار. آن گاه، امامت در فرزندان من از نسل علی علیه السلام خواهد بود. این قانون تا روز دیدار با خدا و رسول او دوام خواهد داشت.

حلال نیست، مگر آن چه خدا و رسول او و امامان حلال دانند، و حرام نیست، مگر آن چه آنان حرام دانند. خداوند عز و جل، حلال و حرام را برای من بیان فرموده و آن چه پروردگارم از کتاب خویش و حلال و حرامش به من آموخته، در اختیار علی علیه السلام نهاده ام.

1- [1] - توبه/61.

هان ای مردمان! هیچ دانشی نیست، مگر این که خداوند، آن را در جان من نبشته و من نیز آن را در جان پیشوای پرهیزکاران، علی علیه السلام بر نهاده ام. هیچ دانشی نیست، مگر آن که آن را به علی علیه السلام آموخته ام و او امام روشنگر است.

هان مردمان! از راه علی علیه السلام گم نشوید و از وی نگریزید و از سرپرستی اش روی برنگردانید. اوست که به درستی و راستی خوانده و خود نیز بدان عمل نماید و نادرستی را نابود کند و از آن بازدارد. در راه خدا نکوهش نکوهش گران، او را از کار باز ندارد. او نخستین مؤمن به خدا و رسول اوست و کسی در ایمان، به او سبقت نجسته است و همو جان خود را فدای رسول الله صلی الله علیه و آله نموده و با او همراه بوده است؛ درحالی که هیچ یک از مردان غیر از وی، خدا را به همراه رسول الله صلی الله علیه و آله عبادت نمی کردند.

هان ای مردمان! او را برتر دانید، که خداوند او را برگزیده، و پیشوایی او را بپذیرید، که خداوند، او را برپای داشته است.

هان ای مردمان! او از سوی خدا امام است و هرگز خداوند، توبه منکر او را نپذیرد و وی را نیامرزد و این حتم است نزد خداوند در باره ناسازگار علی و هرآینه او را به عذاب دردناک پایدار و جاویدان کیفر کند. پس از مخالفت با سخن من در باره وی بهراسید تا مبادا در آتشی درشوید که آتش گیره آن مردمانند و سنگ، که برای حق ستیزان آماده شده است.

هان مردمان! به خدا سوگند که پیامبران پیشین به ظهورم مژده داده اند و اکنون من فرجام پیامبران و برهان بر آفریدگان در آسمان و زمینم. آن کس که در آن، ذرهای به وادی تردید درافتد، به کفر جاهلیت نخستین درآمده و هر که در سخنان امروزم تردید کند، در تمامی رسالتم شک کرده است و هرآینه جایگاه ناباوران آن، آتش دوزخ خواهد بود.

هان ای مردمان! خداوند عز و جل به منّت خود بر من و احسان خویش به من این برتری را به من پیشکش کرد و به حق که خدایی جز او نیست. و او راست تمام ستایش من در همه روزگاران و در هر حال و مقام.

هان ای مردمان! علی علیه السلام را برتر دانید که او برترین مردمان از مرد و زن پس از من است؛ با وجود ماست که آفریدگان پایدارند و خداوند روزی شان را

ص:550

فرو می فرستد.

منفور است، منفور است؛ مغضوب است، مغضوب است آن که این گفته مرا نپذیرد!

هان! بدانید جبرئیل از سوی خداوند خبرم داد: هر آن که با علی علیه السلام بستیزد و بر ولایت او گردن ننهد، نفرین و خشم من بر او باد! پس هر نفسی بنگرد که برای فردای رستاخیز خود چه پیش فرستاده است و تقوا پیشه کنید و از ناسازگاری با علی علیه السلام بپرهیزید. مباد که گام هایتان پس از استواری درلغزد؛ که خداوند بر کردارتان آگاه است.

هان ای مردمان! قرآن را به اندیشه خوانید و ژرفی آیات و محکمات آن را فهم نمایید و در پی متشابهات آن نیفتید که به خدا سوگند، بازداری های قرآن را کس به روشنی نگوید و تفسیر آن را آشکارا بیان نکند، مگر کسی که اکنون دستش در دست من است و او را به سمت خود، فراز کشیده ام و بازویش را بالا برده و به شما اعلام می کنم: هر که من سرپرست او هستم، این علی علیه السلام سرپرست اوست و او علی بن ابی طالب برادر و وصی من است و سرپرستی و به ولایت پذیرفتن او حکمی است از جانب خداوند که بر من فرو فرستاده است.

هان ای مردمان! همانا او همجوار و همسایه خداوند است که در کتاب خود می فرماید: «یَا حَسْرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ»(1) [تا آن که مبادا کسی در روز رستاخیز بگوید: افسوسم باد بر کوتاهی و کم کاری ام در همسایه خدا]

هان ای مردمان! همانا علی و فرزندان پاکم از نسل او، وزنه کوچک ترند و قرآن وزنه بزرگتر. هر یک از این دو از دیگر همراه خود، خبر می دهد و با آن سازگار است. آن دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.

هان! بدانید که آنان امانتداران خداوند در میان آفریدگان و حاکمان او در زمین اویند.

هشدار! که خداوند عز و جل بیان کرد و من از جانب خداوند عز و جل بازگو نمودم. هان! که من وظیفه خویش را ادا کردم. هشدار که من ابلاغ

کردم و هان! به گوشتان رساندم و زنهار! روشن نمودم. هشدار! که هرگز به جز این برادرم، کسی

ص:551

1- [1] - زمر/56.

امیرالمؤمنین نخواهد بود. هشدار! که پس از من امیری بر مؤمنان، برای کسی جز او روا نباشد.

سپس دست بر بازوی علی علیه السلام زد و او را فرازتر کشید، و امیرالمؤمنین چنان بود که از همان آغاز که پیامبر صلی الله علیه و آله به خطبه برخاست، علی علیه السلام را فراز کشیده بود، به گونهای که پاهای او تا زانوی رسول خدا صلی الله علیه و آله برابر بود و آن گاه فرمود:

هان ای مردمان! این علی علیه السلام است، برادر و وصی و در دل گیرنده دانش من و هم اوست جانشین من در میان امّت و بر تفسیر کتاب خدای عز و جل که مردمان را به سوی او بخواند و به آن چه موجب خشنودی اوست، عمل کند و با دشمنانش ستیز نماید و بر فرمانبرداری از خداوند، یاریگر باشد و بازدارنده از نافرمانی او باشد. همانا اوست جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله و پیشوای ایمان آورندگان و امام هدایتگر به امر خداست و کسی که به فرمان خدا با پیمان شکنان، روی گردانان از راستی و درستی و گریختگان از دین، پیکار کند.

می گویم: به فرمان خداوند، سخن حق، نزد وی دگرگون نخواهد شد. می گویم: پروردگارا! دوستداران او را دوست دار و دشمنان او را دشمن دار. ناباورانش را و انکار کنندگان حق او را نفرین کن و خشم خود را بر نادیده گیرندگان وی فرود آر.

خداوندا! تو خود امامت را برای علی علیه السلام، ولی خود فرو فرستادی، آن هنگام که در تبیین آن به واسطه آن چه از دین مردمان، تکمیل نمودی و نعمت خود را بر ایشان، به کمال بخشیدی و اسلام را برای ایشان پسندیدی؛ وی را برترین شمردی و فرمودی: «وَمَن یَبْتَغِ غَیْرَ الإِسْلاَمِ دِینًا فَلَن یُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِی الآخِرَهِ مِنَ الْخَاسِرِینَ»(1) [و آن که جز اسلام دینی بجوید، از او پذیرفته نخواهد شد و در جهان دیگر در شمار زیانکاران خواهد بود] خداوندا! تو را گواه می گیرم که پیام تو را به مردمان رساندم.

هان ای مردمان! خداوند عز و جل، دین را با امامت علی علیه السلام تکمیل فرمود. اینک آنان که از او و جانشینانش از فرزندان من و از نسل او، تا برپایی رستاخیز و عرضه بر خدا، پیروی نکنند،«حَبِطَت أعمالُهم وَ فِی النَّار هُم خَالدونَ»(2)

1- [1] - آل عمران/ 85.
2- [2] - توبه/17.

[ایشان کرده هایشان بیهوده بوده و تنها در آتش دوزخ جاودان خواهند بود] «لا یخَفَّف عنهم العذابُ وَ لا هُم ینظَرون»(1) [نه از عذابشان کاسته شود و نه ایشان را لحظه ای امانی داده شود]

هان ای مردمان! این علی علیه السلام یاورترین شما برای من، سزاوارترین شما به من و نزدیک ترین شما به من و عزیزترین شما بر من است. خداوند عز و جل و من از او خشنودیم. آیه رضایتی در قرآن نیست، مگر در باره او و خدا هیچ گاه ایمان آوردگان را خطابی ننموده، مگر ابتدا از او، و آیه ستایشی نازل نگشته، مگر در باره او، و خداوند درآیه «هَلْ أَتَی علَی الْإِنسَانِ»(2) [آیا انسان را آن هنگام از روزگار (به یاد) آید که چیزی درخور یاد کردن نبود؟] گواهی بر بهشت رفتن نداده، مگر بری او، و آن را در حق غیر او نازل نکرده و به آن آیه، جز او را نستوده است.

هان ای مردمان! او یاور دین خدا و دفاع کننده از رسول اوست. او پرهیزکار پاکیزه و رهنمای ارشاد شده است. پیامبرتان برترین پیامبر، وصی او برترین وصی و فرزندان او برترین اوصیایند.

هان ای مردمان! فرزندان هر پیامبر از نسل اویند و فرزندان من از صلب علی اند.

هان ای مردمان! به راستی که شیطان، آدم را با رشک ورزی از بهشت رانده است؛ مبادا شما به علی علیه السلام رشک ورزید که کرده هایتان نابود و گام هایتان لغزان گردد. آدم با یک اشتباه به زمین، هبوط داده شد و حال آن که برگزیده خدای عز و جل بود. پس چگونه خواهید بود شما اگر لغزش نمایید و حال آن که شما بندگان خدایید.

آگاه باشید! که با علی نمی ستیزد، مگر تیره بخت و سرپرستی او را نمی پذیرد، مگر پرهیزگار و به او نمی گرود، مگر گرونده ای بی آلایش.

به خدا سوگند که سوره والعصر در باره علی نازل شد: «بسم الله الرحمن الرحیم* وَالْعصْر * إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِی خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْاْ بِالصَّبْرِ»(3) [به نام خداوند همه مهر مهرپرور * قسم به

1- [1] - بقره/162 و آل عمران/88.
2- [2] - انسان/1.
3- [3] - عصر/1_ 3.

عصر که انسان در زیان است * مگر آنان که ایمان آورند و کردار نیک به جای آرند و در میان خود به حق سفارش نمایند و یکدیگر را به شکیبایی توصیه کنند].

هان مردمان! خدا را گواه گرفتم و پیام او را به شما رسانیدم «وَمَا علَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ»(1) [و بر فرستاده، وظیفه ای جز بیان و ابلاغ روشن نیست].

هان مردمان! «اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ»(2) [تقوا پیشه کنید، آن گونه که بایسته است و نمیرید جز در آن حال که به اسلام گرویدگانید].

هان مردمان! به خدا و رسول و نوری که با وی نازل گشت، ایمان آورید «مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا علَی أَدْبَارِهَا»(3) [پیش از آن که چهره هایی را تباه و آن را باژگونه کنیم].

هان ای مردمان! نور از سوی خداوند عز و جل در جان من، سپس در جان علی بن ابی طالب علیه السلام، آن گاه در نسل او تا مهدی قائم علیه السلام که حق خدا و حق هر مؤمنی را باز می ستاند، جریان یافته است. چرا که خداوند عز و جل ما را بر کوتاهی کنندگان، ستیزه گران، ناسازگاران، نابکاران و گنهکاران و ستمکاران و زورگیرندگان از تمامی جهانیان، حجت آورده است.

هان مردمان! همانا من رسول خدایم و پیش از من نیز رسولانی آمده و عمرشان سپری گشته است. آیا اگر من بمیرم یا کشته شوم، به جاهلیت عقب گرد می کنید؟ و هر که (به قهقرا) بر پاشنه اش عقب گرد نماید، هرگز خدا را زیانی نخواهد رسانید و خداوند، سپاسگزاران شکیبا را پاداش خواهد داد. بدانید که علی علیه السلام و پس از او فرزندان من از نسل او، دارنده صفت شکیبایی و سپاسگزاری اند.

هان ای مردمان! اسلامتان را بر من منت نگذارید که خداوند بر شما خشم گیرد و شما را عذابی از نزد خود گرفتار نماید. همانا پروردگار شما در کمین گاه است.

ای مردمان! به زودی پس از من پیشوایانی خواهند بود که شما را به سوی آتش می خوانند و در روز رستاخیز تنها و بی یاور خواهند ماند. هان

مردمان!

ص:554

1- [1] - نور/54 و عنکبوت/18.
2- [2] - آل عمران/102.
3- [3] - نساء/ 47.

خداوند و من از آنان بیزاریم.

هان ای مردمان! آنان و یاران و پیروانشان و دنباله روان آنان در ژرف ترین جای دوزخ خواهند بود و چه جایگاه بدی است جایگاه متکبّران.

هان مردمان! اینک جانشینی خود را تا برپایی روز رستاخیز به شکل امامت و وراثت در نسل خود به امانت به جای می گذارم و اکنون ابلاغ کردم آن چه را ابلاغ نمودم تا برهان باشد بر هر شاهد و غایب و بر آنان که زاده شده یا نشده اند، پس بایسته است تا برپایی رستاخیز، این سخن را حاضران به غایبان و پدران به فرزندان برسانند و به زودی کسانی امامت را با پادشاهی جایگزین و آن را غصب خواهند نمود. هان! نفرین و خشم خدا بر غاصبان و چپاول گران! و البته در آن هنگام است که تنها به کار شما خواهیم پرداخت، ای جن و انس! و بر سر شما شعله هایی از آتش و مس گداخته فرو خواهد ریخت و هرگز یاری کرده نشوید.

هان ای مردمان! هر آینه خداوند عز و جل شما را به حالتان رها نمی کرد، مگر آن که ناپاک را از پاک جدا کند و خداوند نخواهد که شما را بر غیب آگاه گرداند.

هان ای مردمان! هیچ سرزمینی نیست، مگر این که خداوند به خاطر تکذیب اهلش، آن را نابود خواهد فرمود و آن چنان که فرمود: شهرها را در حالی که ستم پیشه می کنند، هلاک می گرداند و این امام شما و ولی شماست و او وعده نموده با خداوند است و خداوند، وعده او را به حقیقت خواهد رساند.

هان ای مردمان! پیش از شما، شمار فزونی از گذشتگان گمراه شدند و خداوند گذشتگان را نابود کرد و هم او نابودکننده آیندگان است.

او خود در کتابش آورده: «أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ * ثُمَّ نُتْبِعهُمُ الْآخِرِينَ * كَذَلِكَ نَفْعلُ بِالْمُجْرِمِينَ * وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ»(1) [آیا پیشینیان را تباه نکردیم و به دنبال آنان آیندگان را گرفتار نساختیم؟ با مجرمان این چنین کنیم. وای در این روز بر ناباوران]

هان مردمان! همانا خداوند مرا امر کرده و نهی نموده و من نیز همان گونه علی علیه السلام را امر کردم و نهی نمودم و اکنون امر و نهی را از خدای

تعالی دریافته است؛ پس فرمان او را بشنوید و از آن چه بازتان می دارد، خودداری کنید و به

ص:555

1- [1] - مرسلات/16- 19.

خواست وی درآیید و راه های گونه گون، شما را از راه او باز ندارد!

صراط مستقیم خداوند، منم که شما را به پیروی آن امر فرموده و پس از من علی علیه السلام است و آن گاه فرزندانم از نسل او، پیشوایانی به حق، که راه راست می نمایند و به واسطه آن، راه را به شیوه میانه روی می پویند.

سپس پیامبر «الحمد لله» را تا انتها قرائت کرد و فرمود: هان! به خدا سوگند، این سوره در باره من نازل شده و در باره ایشان نازل شده و شامل همه آنان می باشد و به آنان اختصاص یافته است. آنان اولیای خدایند که ترسی بر ایشان نیست و اندوهگین نمی گردند. هان بدانید که حزب خدا، چیره و غالب خواهد بود. هشدار! که ستیزندگان با امامان، اهل دو دستگی و ساربانان تباهی انگیز و همکاران شیاطین اند «یُوحِی بَعضُهُمْ إِلَی بَعضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا»(1) [هر یک از ایشان از راه فریب، دیگری را سخنان آراسته تحویل می دهد] تا آخر آیه. هان! بدانید که دوستان ایشان مؤمنانی هستند که خداوند در کتاب خود از ایشان چنین یاد کرده: «لَا تَجِدُ قَوْمًا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ یُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»(2) [نمی یابی قومی که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده باشند، ولی با ستیزه گران با خدا و رسول را، دوستی نمایند]

هان! دوستداران امامان، ایمانیان اند که قرآن چنان توصیف فرموده: «الَّذِینَ آمَنُواْ وَلَمْ یَلْبِسُواْ إِیمَانَهُم بِظُلْمٍ أُوْلَـئِکَ لَهُمُ الأَمْنُ وَهُم مُّهْتَدُونَ»(3) [آنان که ایمان آورده و باور خود را به ستم (شرک) نیالوده اند، ایشان در امان اند و هم ایشان راه یافتگان اند]

هان! یاران پیشوایان، کسانی هستند که به ایمان رسیده و از دودلی به دور هستند. هان! اولیای امامان، آنانند که با آرامش به بهشت درخواهند شد و فرشتگان، با سلام، آنان را پذیرفته و خواهند گفت: «طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِینَ»(4) [درود بر شما که پاک گردیدید، اینک داخل شوید که در بهشت، جاودانه اید] هان! اولیای ایشان آنهایی هستند که خداوند فرماید: «یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ یُرْزَقُونَ فِیهَا بِغَیْرِ حِسَابٍ»(5) [به

1- [1] - انعام/112.

2- [2] - مجادله/22.
3- [3] - انعام/82.
4- [4] - زمر/73.
5- [5] - غافر/40.

بهشت پای می نهند و در آن بدون حساب روزی داده خواهند شد] هان! دشمنان آنان آن کسانی اند که در آتش درآیند و همانا ناله افروزش جهنم را می شنوند؛ در حالی که در جوشش است و هرم شعله های آتش، همچون بازدمی زبانه می کشد «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَّعنَتْ أُخْتَهَا»(1) [هر گاه که گروهی از مردمان بدان داخل شوند، گروه دیگر را لعنت نمایند] هان! که دشمنان ایشان همانانند که خداوند در باره آنان فرموده: «كُلَّمَا أُلْقِىَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ * قَالُوا بَلَى»(2) [هر گروهی از آنان که داخل جهنم شود آتشداران دوزخ ایشان را می پرسند: مگر برایتان زنهار دهنده ای نیامد؟! می گویند: آری] هان! یاران ایشان «الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِير»(3) [کسانی اند که در نهان، از پروردگار خویش ترسانند، آمرزش و پاداش بزرگ برای آنان خواهد بود]

هان مردمان! چه بسیار فرق است میان آتش و بهشت!

هان مردمان! ستیزه جویان ما کسانی اند که خداوند، ایشان را نستوده و نفرین فرموده و دوستداران ما کسانی اند که خداوند، ایشان را ستوده و دوست می دارد.

هان مردمان! بدانید که همانا من بیم دهنده ام و علی علیه السلام هدایت گر.

هان مردمان! بدانید که من پیامبرم و علی علیه السلام وصی من است.

آگاه باشید! همانا آخرین امام از ما، مهدی قائم علیه السلام است. هان! او بر تمامی ادیان چیره خواهد بود.

هان! که اوست انتقام گیرنده از ستمکاران.

هان! که اوست فاتح دژها و ویران کننده آنها.

هان! که اوست چیره بر هر قبیله ای از شرک.

هان! که او خونخواه تمام اولیای خداست.

هان! که اوست یاور دین خدای عز و جل.

هان! که اوست پیمانه گیر از دریایی ژرف.

هان! که او بر هر ارزشمندی به اندازه ارزش او، و بر هر نادانی به اندازه نادانی اش ارج کند.

ص:557

1- [1] - اعراف/38.
2- [2] - ملک/8 و 9.
3- [3] - ملک/12.

هشدار! که او برترین و برگزیده خداوند است.

هشدار! که او وارث دانش ها و دربرگیرنده ادراک هاست.

هان! بدانید که او از سوی پروردگارش سخن می گوید و آیات و نشانه های او را برپا کند. بدانید همانا اوست بالیده و استوار.

بیدار باشید! هموست که (اختیار امور جهانیان و آیین آنان) به او واگذار شده است.

آگاه باشید! که تمامی گذشتگان، ظهور او را پیشگویی کرده اند.

آگاه باشید! که اوست حجّت پایدار و پس از او حجّتی نخواهد بود و حقیقت و نوری نیست، مگر نزد او.

هان! کسی بر او پیروز نخواهد شد و ستیزنده او یاری نخواهد گشت.

آگاه باشید که او ولی خدا در زمین، داور او در میان مردم و امانتدار امور آشکار و نهان است.

هان مردمان! من پیام خدا را برایتان آشکار کرده و تفهیم نمودم و این علی علیه السلام است که پس از من، شما را آگاه می کند. اینک شما را می خوانم که پس از پایان خطبه با من بر بیعت با وی و اعتراف به او و سپس با علی علیه السلام دست بیعت دهید. آگاه باشید من با خداوند و علی با من پیمان بسته و من اکنون از سوی خدای عز و جل برای امامت او پیمان می گیرم. «فَمَن نَّکَثَ فَإِنَّمَا یَنکُثُ علَی نَفْسِهِ»(1) [و هر که پیمان شکند، هر آینه بر ضد خود پیمان شکسته است]

هان مردمان! «إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعآئِرِ اللّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعتَمَرَ»(2) [همانا حج و عمره از شعائر (آیین های) الهی است. پس زائران خانه خدا و عمره کنندگان] تا پایان آیه.

هان مردمان! در خانه خدا حج گزارید؛ که هیچ خاندانی داخل آن نشد، مگر رشد کرده و بس شمار گشتند، و کسی از آن روی برنگردانید، مگر بی نسل و پراکنده گردیدند.

هان مردمان! مؤمنی در موقف (عرفات، مشعر، منا) نمانَد، مگر این که خدا گناهان گذشته او را بیامرزد و چون حج خود پایان بَرد، کار خود را از گیرد.

ص:558

1- [1] - فتح/10.
2- [2] - بقره/158.

هان مردمان! حاجیان، دستگیری شده اند و هزینه سفرشان جبران می شود و البته، خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نخواهد کرد.

هان مردمان! خانه خدا را با دین کامل و دانشی ژرف، زیارت کنید و از زیارتگاه ها جز با توبه و بازایستادن (از گناهان) برنگردید.

هان مردمان! نماز را به پا دارید و زکات بپردازید؛ همان سان که خداوند عز و جل امر فرموده است. پس اگر زمان بر شما دراز شد و کوتاهی کردید یا از یاد بردید، علی علیه السلام صاحب اختیار و تبیین کننده بر شماست. خداوند عز و جل او را پس از من در میان شما برنهاده و آنان که خداوند از نسل من و او (به جانشینی ما) خلق نمود،(1) پرسش های شما را پاسخ دهند و آن چه را نمی دانید به شما می آموزند.

هان! حلال و حرام بیش از آن است که من شمارش کنم و بشناسانم؛ پس یک باره به حلال فرمان می دهم و از حرام باز می دارم و مأمورم بر شما بیعت بگیرم و دست در دست من نهید در مورد پذیرش آن چه از سوی خداوند آورده ام در باره علی امیرالمؤمنین و اوصیای پس از او که آنان از من و اویند و این امامت در ایشان پایدار است و فرجام آنان، مهدی است تا روز رستاخیز که به حق، حکم خواهد داد.

هان مردمان! شما را به هرگونه حلال و حرامی راهنمایی کردم و از آن هرگز برنمی گردم و تغییری در کار نیست. بدانید و آگاه باشید! آنها را یاد کنید و نگه دارید و یکدیگر را به آن توصیه نمایید و در آن دگرگونی میندازید. هشدار که دوباره می گویم: بیدار باشید! نماز را به پا دارید و زکات بپردازید و امر به معروف کنید و از منکر بازدارید.

و بدانید که ریشه امر به معروف این است که به گفته من (در باره امامت) برسید و سخن مرا به دیگران برسانید و غایبان را به پذیرش فرمان من توصیه کنید و آنان را از ناسازگاری سخنان من بازدارید؛ همانا سخن من فرمان خدا و من است و هیچ امر به معروف و نهی از منکری جز با امام معصوم کمال نمی یابد.

هان مردمان! قرآن بر شما روشن می کند که امامان پس از علی علیه السلام فرزندان اویند و من به شما شناساندم که آنان از او و از من اند. چرا که خداوند در

1- [1] - در احتجاج: به جانشینی ما گذاشت.

کتاب خود می گوید: «وَجَعلَهَا کَلِمَةً بَاقِیَةً فِی عقِبِهِ»(1) [آن را را فرمانی پایدار در نسل او قرار داد] و مادام که به قرآن و امامان تمسک کنید، گمراه نخواهید شد.

هان مردمان! تقوا پیشه کنید و از سختی رستاخیز بهراسید، همان گونه که خداوند عز و جل فرمود: «إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعهِ شَیْءٌ عظِیمٌ »(2) [همانا لرزه روز رستاخیز حادثه بزرگ است].

مرگ، حساب، موازین و حسابرسی در برابر پروردگار جهانیان و پاداش و کیفر را یاد کنید. آن که نیکی آورد، پاداش گیرد و آن که بدی کرد، بهره از بهشت نخواهد برد.

هان مردمان! شما بیش از آنید که در یک زمان با یک دست من بیعت نمایید. از این روی خداوند عز و جل به من دستور داده که از زبان شما اقرار بگیرم و پیمان ولایت علی امیرالمؤمنین را محکم کنم و نیز بر امامان پس از او که از نسل من و اویند؛ همان گونه که اعلام کردم که ذرّیّه من از نسل اوست.

پس همگان بگویید: ما سخنان تو را شنیده، سر می نهیم و بدان خشنودیم و بر آن گردن گذاریم و بر آن چه از سوی پروردگارمان در امامت علی امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان دیگر از پشت او به ما ابلاغ کردی، با دل و جان و زبان و دست هایمان با تو پیمان می بندیم و بر این پیمان زنده ایم و خواهیم مرد و برانگیخته می شویم و هرگز آن را دگرگون و مبدل نکرده، شکّ و انکار نخواهیم داشت و از عهد و پیمان خود برنمی گردیم.

مطیع خداوندیم و از تو و علی امیرالمؤمنین علیه السلام و امامانی پیروی می کنیم که نام بردی از نسل خود و پشت او پس از حسن و حسین علیهما السلام، همان دو که جایگاه ایشان را نزد خود و منزلت ایشان در نزد خداوند تبارک و تعالی به شما گفتم و به شما بیان داشتم که آن دو، سرور جوانان اهل بهشتند و امامند پس از پدرشان علی علیه السلام که من پدر ایشانم پیش از او.

پس بگویید به خدا و تو و علی و حسن و حسین و امامانی که نام بردی، عهد و پیمانی برای امیر المؤمنین از دل و جان و زبان و روح و دستانمان دادیم و هر کس توانست با دست و گرنه با زبان پیمان بست و هرگز پیمانمان را دگرگون

1- [1] - زخرف/28.
2- [2] - حج/ 1.

نخواهیم کرد و خداوند از ما هرگز شکستن عهد نبیند. خداوند را بر آن گواه خواهیم گرفت و هر آینه خداوند بر گواهی، کافی است و تو نیز بر ما گواه باش و همه فرمان برندگان از آشکار و پنهان و فرشتگان خدا و سربازان و بندگان او و خداوند از هر شاهدی بزرگتر است.

هان مردمان! چه می گویید؟ همانا خداوند هر صدایی را می شنود و نوایی را که از دلها می گذرد، می داند. هر آن کس هدایت پذیرفت، خیر را برای خویشتن پذیرفته و آن که گمراه شد، به زیان خود رفته است و هر کس بیعت کند، هر آینه با خداوند پیمان بسته که «یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیدِیهِم»(1) [دست خدا بالای دستان آنهاست]

هان مردمان! اینک با خداوند بیعت کنید و با من پیمان بندید و با علی امیرالمؤمنین و حسن و حسین و امامان علیهم السلام پس از آنان از نسل آنان که نشانه پایدارند و خداوند نابکاران را به ایشان تباه می کند و به باوفایان به واسطه ایشان مهر می ورزد.

«فَمَن نَّکَثَ فَإِنَّمَا یَنکُثُ علَی نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَی بِمَا عاهَدَ علَیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْرًا عظِیمًا»(2) [هر که پیمان شکند جز این نیست که به زیان خود گام برداشته، و هر که بر عهدی که با خدا بسته، پابرجا ماند؛ به زودی خدا او را پاداش بزرگی خواهد داد]

هان مردمان! آن چه بر شما گفتم، بگویید و به علی علیه السلام با لقب امیرالمؤمنین سلام گویید و بگویید: «سَمِعنَا وَأَطَعنَا غُفْرَانَکَ رَبَّنَا وَإِلَیْکَ الْمَصِیرُ»(3) [شنیدیم و فرمان می بریم. پروردگارا، آمرزشت خواهیم و بازگشت به سوی تو است] و نیز بگویید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَـذَا وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا أَنْ هَدَانَا اللّهُ»(4) [تمام سپاس خدایی راست که ما را به این راهنمایی فرمود وگر نبود آن که خدا راهنمایی مان کند، راه نمی یافتیم]

هان مردمان! هر آینه برتری های علی بن ابی طالب علیه السلام نزد خداوند عز و جل که در قرآن نازل فرموده، بیش از آن است که من یک باره برشمارم. پس هر کس از مقامات او خبر داد و آنها را شناساند، تصدیق و تأییدش کنید.

1- [1] - فتح/10.
2- [2] - فتح/10.
3- [3] - بقره/285.
4- [4] - اعراف/43.

هان مردمان! آن کس که از خدا و رسولش و علی و امامانی که نام بردم پیروی کند، به رستگاری بزرگی دست یافته است.

هان مردمان! بیشترین سبقت جویان به بیعت و پیمان و سروری او و درود آوردن بر او برای مقام «امارت مؤمنان»، رستگارانند و در بهشتهایی پر بهره خواهند بود.

هان مردمان! آن چه خدا را خشنود کند، بگویید. پس اگر شما و تمامی زمینیان کفران ورزند، خدا را زیانی نخواهد رسانید.

پروردگارا! ایمان آوردندگان را بیامرز و کافران را هلاک گردان! و سپاس خدا راست پروردگار جهانیان».

پس آن گاه مردمان ندا برآوردند: آری شنیدیم و سرنهادیم بر آن چه خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کرد با دل ها و زبان ها و دست هامان. آن گاه با ازدحام و فشار بر یکدیگر به سمت رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام آمدند و با دست، بیعت کردند و اولین کسانی که با رسول الله صلی الله علیه و آله دست بیعت دادند، خلیفه اولی و دومی و سومی و چهارمی و پنجمی بودند و دیگر مهاجران و انصار و بقیه مردم به حسب جایگاه خود با ایشان دست بیعت دادند تا آن که نماز غروب را با نماز عشاء خواندند و بیعت و دست دادن تا سه روز پس از آن ادامه داشت و هر گاه که قومی بیعت می نمود، رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: «سپاس خدا راست پروردگار جهانیان. سپاس خدایی راست که ما را بر تمام جهانیان برتری داد».(1)

10) و نیز ابوعلی محمد بن احمد معروف به ابن فارسی از عبدالرحمن بن سمره روایت کرده که گفت: گفتم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! مرا به راه نجات هدایت فرما. فرمود: ای ابن سمره! چون هوا خواهی مردمان، مختلف گردید و رای و نظرها به چند دستگی گرایید، تو از علی بن ابی طالب علیه السلام پیروی کن که او امام امت من و جانشین من پس از من است و او فاروق است که حق را از باطل تمییز خواهد داد، هر که بپرسد، پاسخش گوید و هر که راه هدایت جوید، رهنمایش باشد و هر که حق را نزد وی بخواهد، خواهد یافت و هر که خواهشمند رهیافتگی باشد، در وی به دست آورد و هر که به او پناه برد، امنیتش بخشد و هر که به دامان

1- [1] - روضه الواعظين، ص 100.

وی چنگ زند، نجاتش دهد و هر که پیرو او گردد، راه نشانش دهد. ای ابن سمره! هر که خود را به وی واگذار کند و با او دوستی نماید، بی گزند باشد و هر که او را نپذیرد و به دشمنی اش برخیزد، هلاک گردد. ای ابن سمره! همانا علی علیه السلام از من است و روحش از روح من و سرشت او از سرشت من است و او برادر من است و من برادر او و همسر دختر من، فاطمه، بانوی زنان جهان از آغاز تا انجام است و از نسل او دو امام امت من و دو سرور جوانان بهشت: حسن و حسین و نه فرزند از نسل حسین هستند که آخرین ایشان قائم امت من است و جهان را چون از جور و ستم لبریز گردد، سراسر قسط و عدل خواهد نمود.(1)

11) و نیز او از ابن عباس روایت کرده که گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردمان! چه کس از خداوند نیکو گفتارتر است و از وی راستگوتر؟ ای مردمان! همانا خدای شما جل جلاله مرا فرمود تا علی علیه السلام را پیشوای مردمان و جانشین و امام و وصی خود قرار دهم و او را چون برادر و وزیر خود گیرم. ای مردمان! علی پس از من، باب هدایت است و فراخواننده به سوی پروردگار، که او صالح مؤمنان است «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّن دَعا إِلَی اللَّهِ وَعمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِی مِنَ الْمُسْلِمِینَ »(2) [و چه کسی نیکو گفتارتر از آنی است که به خداوند فراخواند و کارهای نیک به جا آورد و گوید که همانا من از اسلام آورندگانم] هان ای مردمان! همانا علی از من است و فرزندان او فرزندان من باشند و او همسر دختر و ریحانه من است، فرمان او فرمان من است و بازداری او بازداری من است؛ بر شما باد اطاعت از او و پرهیز از نافرمانی او، چرا که اطاعت از او، پیروی از من است و نافرمانی او، عصیان بر من. ای مردمان! همانا علی راستگوی این امت است و جدا کننده حق از باطل و راستین اندیشه ایشان و به راستی او هارون و یوشع و آصف و شمعون این قوم است و همانا او دروازه «حطه»(3) و کشتی نجات ایشان است و او طالوت این امت و ذوالقرنین آن است. ای

1- [1] - روضه الواعظین، ص 113.
2- [2] - فصلت/33.
3- [3] - اشاره به قرآن (وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْیَهَ فَکُلُوا مِنْهَا حَیْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّهٌ نَغْفِرْ لَکُمْ خَطَایَاکُمْ وَسَنَزِیدُ الْمُحْسِنِینَ)که خداوند، یهود را فرماید: برای بخشوده شدن رفتارهایتان به

هنگام درآمدن به مصر از دروازه این سرزمین بگذرید و بگویید: حطه یعنی حطّ من خطایانا = از گناهان ما درگذر. مترجمان.

مردمان! همانا او (مایه) رنجش مردمانِ سست نهاد است و حجت عظمی و آیه کبری است و امام اهل این دنیاست و عروه وثقی. هان ای مردمان! همانا علی با حق است و حق با علی است و بر زبانش. ای مردم! علی تقسیم کننده آتش است که کسی از ولایت پذیران وی در آن نشوند. ای اصحاب من، شما را نصیحت نمودم ولی شما نصیحت کنندگان را دوست نمی دارید.(1)

مؤلف گوید: خطبه غدیر تا این قول رسول الله صلی الله علیه و آله است که فرمود: «الحمد لله الذی فَضَّلنا علی جمیع العالمین» [سپاس خدایی راست که ما را بر همه جهانیان برتری بخشید].

و این را شیخ فاضل احمد بن علی طبرسی در احتجاج روایت کرده و می نویسد: چنین حدیث گفت سید دانشمند پرهیزکار، ابو جعفر مهدی بن ابی حرب حسینی که: خبر داد شیخ ابو علی حسن فرزند شیخ بزرگوار ابی جعفر محمد بن حسن طوسی که: خبر داد شیخ بزرگوار پدرم ابو جعفر قدس الله روحه که چنین خبر دادند جماعتی از ابی محمد هارون بن موسی تلعکبری که خبر داد ابو علی محمد بن همام، که گفت: خبر داد علی سوری که خبر داد ابو محمد علوی از فرزندان افطس و از صالحان روزگار که گفت: چنین حدیث گفت، محمد بن موسی همدانی که چنین حدیث گفت محمد بن خالد طیالسی که چنین حدیث گفت سیف بن عمیره و صالح بن عتبه بن قیس بن سعمان(2) همگی از علقمه بن محمد حضرمی، از ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که تمام شریعت های امتش مگر حج و ولایت را ابلاغ کرده بود، از مدینه به حج رفت و ... و همین حدیث را عیناً ذکر نمود که تنها تفاوت هایی ناچیز در آن هست.(3)

12) طبرسی در احتجاج در پی ذکر خطبه غدیر می گوید: از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله از این خطبه فارغ گشت، در میان مردمان مردی زیبا چهره و با جمال و خوش رایحه دیده شد که گفت: به خدا سوگند، که محمد صلی الله علیه و آله را تاکنون همچون

1- [1] - روضه الواعظین، ص 113.

2- [2] - صالح بن عقبه بن قیس بن سمعان بن ابی رُبَیحه خادم رسول الله ن ک، رجال النجاشی، ص 200، ت 532.
3- [3] - احتجاج، ص 55.

امروز ندیده ام، شور پافشاری وی برای عموزاده اش چه سرسختانه است! همانا او پیمانی محکم بست که آن را جز کافری به خداوند بزرگ و رسول او، نیارد گشودن و نفرینی است طولانی بر آن که این پیمان را بشکند. گوید: عمر چون صدای او را شنید به سوی او رو کرد و منظر وی بسیار او را خوش آمد و آن گاه روی سوی نبی صلی الله علیه و آله کرد و گفت: آیا نشنیدی این مرد چه گفت؟! گفت این چنین است و آن چنان. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: عمر! می دانی آن مرد که بود؟ گفت: خیر. فرمود: او روح الامین جبرئیل بود، پس مباد که این پیمان بشکنی که اگر چنین کنی خداوند و رسول خدا و فرشتگان و مؤمنان از تو برکنار خواهند بود.(1)

13) عیاشی از زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: آخرین فریضه ای که خداوند نازل فرمود، ولایت بود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِى مَخْمَصَهٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» و هیچ فریضه دیگری پس از آن نازل نشد تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود.(2)

14) از جعفر بن محمد خزاعی، از پدرش روایت است که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می گوید: زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله در روز جمعه به عرفات درآمد، جبرئیل علیه السلام نزد وی آمد و گفت: ای محمد! خداوند، تو را درود می دهد و می فرماید: به امتت بگو « اليومَ أكملتُ لكُم دينكم» به ولایت علی بن ابی طالب «وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِى مَخْمَصَهٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» و آیه دیگری پس از این بر شما نازل نخواهم کرد. نماز و زکات و روزه و حج را بر شما فرو فرستاده ام و این پنجمین است و چهار فریضه دیگر را نمی پذیرم، مگر به آن.(3)

15) ابن اذینه روایت کرده که گفت: از زراره شنیدم که امام باقر علیه السلام فرمود: یک فریضه نازل می شد و آن گاه فریضه ای دیگر نازل می شد و ولایت، آخرین فریضه بود و خداوند این آیه را نازل کرد که «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ

1- [1] - احتجاج، ص 66.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 321، ح 20.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 322، ح 21.

وَأَتْمَمْتُ علَيْكُمْ نِعمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الإِسْلاَمَ دِینًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِی مَخْمَصَهٍ غَیْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ». ابی جعفر علیه السلام گفت: یعنی خداوند می فرماید: پس از این فریضه، فریضه دیگری بر شما نازل نخواهم کرد.(1)

16) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کمال نعمت، ورود به بهشت است.(2)

17) سلیم بن قیس هلالی در کتابش که از آن استنساخ نمودم گوید: امیر المؤمنین علیه السلام در میان لشگریانش بر منبر، فراز شد و مردم گرد آمدند و مهاجرین و انصار نیز در آن جمع حاضر بودند و حضرت خدای را سپاس گفت و ثنا نمود و فرمود: ای مردم! همانا مناقب من بیش از آن است که به شمار آید و ذکر گردد و آن چه خداوند در قرآن نازل فرموده و آن چه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده، از جمله آن است و من از همه آن خصال نیکو و صفات برتری، به این اکتفا می کنم که: هیچ می دانید خداوند در کتاب گویای خود، پیشی گیرنده به اسلام را در چندین آیه بر پس مانده از وی برتری داده است و هیچ کس از این امت در اتصال به خدا و پیامبرش از من پیشی نجسته است؟ همگان گفتند: خدای را که آری. فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم (که آیا به یاد ندارید) که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره قول حق «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُوْلَئِکَ الْمُقَرَّبُونَ»(3) [هان پیشی گیرندگان پیشی گیرندگان * ایشان اند به نزدیک فراخوانده شدگان] پرسیدند و ایشان فرمودند: خداوند، آن را در باره پیامبران و اوصیای(4) ایشان فرو فرستاده و من برترین پیامبران و فرستادگان خدا هستم و علی علیه السلام برادر و وصی من برترین اوصیا است. در این هنگام هفتاد تن از مردان حاضر در جنگ بدر که بیشتر از انصار از جمله ابوالهیثم بن تیهان، خالدبن زید، ابو ایوب انصاری و برخی از مهاجرین همچون عمار بن یاسر بودند، برخاسته و گفتند: شهادت می دهیم که ما شنیدیم که رسول الله چنین می گفت: امیرالمؤمنین فرمود: خدا را شاهد می گیرم (در باره به یاد آورن شما) در باره قول الهی: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ أَطِیعواْ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 322، ح 22.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 322، ح 23.

3- [3] - واقعه/10 و 11.
4- [4] - وصی: اندرز داده شده و اندرز دهنده و جانشین پیامبر که از وی آموخته و مردم را به واسطه آن به دین خدا راهنمایی کند. مترجمان.

اللّهَ وَأَطِيعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِى الأَمْرِ مِنكُمْ » (1) [هان ای کسانی که ایمان آوردید! به فرمان خدا سر نهید و از رسول فرمان برید و از اولی الامر خویش] و قول حق «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعونَ» [همانا ولی شما خداوند و رسول او هستند و کسانی که ایمان آوردند؛ هما نان که نماز بر پای می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند] (2) و قول الهی: «وَلَمْ يَتَّخِذُواْ مِن دُونِ اللّهِ وَلاَ رَسُولِهِ وَلاَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً» (3) [و به جز خدا و رسول خدا و مؤمنین محرم رازی برنگرفتند] که مردم گفتند: ای رسول خدا! آیا مخصوص برخی مؤمنان است یا همه ایشان؟ و خداوند عز و جل به پیامبر امر کرد تا ولایت دارانِ امر را به ایشان آموزش دهد و برای ایشان از ولایت بگوید و آن را شرح دهد، همان گونه که در باره نماز و روزه و زکات و حجشان توضیح داد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در غدیر خم منصوب داشت و فرمود: «خدای تعالی مرا به رسالتی فرستاد که سینه ام از آن تنگ گردید و گمان بردم که مردم مرا تکذیب خواهند کرد و خداوند مرا وعید داد که یا ابلاغ نمایم یا آن که عذابم نماید». آن گاه پس از آن که فرمود تا ندای نماز جماعت دهند و بر ایشان نماز ظهر را اقامه نمود، با بلندترین فریاد خود چنین گفت: «ای مردم! خداوند، مولای من است و من مولای مؤمنین و از خود ایشان بر آنان اولی ترم، هر کس من مولای او هستم پس علی مولای اوست، خداوندا موالات کن آن را که با وی دوستی نماید و معادی باش با آن که وی را به دشمنی گیرد و یاری نما آن که یاریش نمود و بی کس گذار آن که تنهایش گذارد». آن گاه سلمان فارسی به سمت پیامبر رفت و گفت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! سرپرستان چه؟ و فرمود: سرپرستانی همچون سرپرستی و ولایت من، هر که من از خود وی به او سزاوارتر بودم، پس علی علیه السلام نیز به او از خود وی سزاوار تر است که خدا وحی نمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِى مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا این آیات، مخصوص علی علیه السلام نازل شده است؟ فرمود: «آری، در حق وی و تمام اوصیای من تا روز

1- 1 - نساء/59.
2- 2 - مائده/55

3- 3 - توبه/16.

قیامت». سلمان گفت: ای رسول خدا! نام ایشان را بگو. فرمود: «علی علیه السلام وزیر و وصی و وارث و جانشین من در امتم، و ولی هر مؤمن و مؤمنه ای پس از من، و یازده امام از فرزندان وی، فرزندم حسن و فرزندم حسین و نه تن از فرزندان وی یکی پس از دیگری سلام الله علیهم، قرآن با ایشان است و ایشان با قرآن اند و از آن جدا نمی گردند تا آن که در حوض بهشت بر من وارد گردند». آن گاه دوازده تن از مردان بدر برخاستند و گفتند: شهادت می دهیم که ما این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم، همین گونه که گفتی، نه بر آن افزودی و نه از آن کاستی. بقیه هفتاد تن نیز گفتند: همچنان که گفتی، شنیده ایم و همه آن را حفظ کردیم و این دوازده نفر برترین ما و فاضل ترین ما هستند. علی فرمود: راست می گویید، همه مردمان نمی توانند حفظ کنند؛ برخی قوه حافظه قوی تری دارند. از میان این دوازده تن، چهار نفر یعنی ابو هیثم بن تیهان، ابو ایوب انصاری، عمّار و خزیمه بن ثابت ذو شهادتین برخاستند و گفتند: شهادت می دهیم که ما قول رسول الله صلی الله علیه و آله در آن روز که علی علیه السلام در کنار پیامبر ایستاده بود را حفظ کردیم که فرمود: «هان ای مردم! خداوند، مرا امر فرموده تا امامتان و وصی خود در میان شما و جانشین خود در اهل بیتم پس از خود را و آن که خداوند در کتابش پیروی از وی را بر مؤمنین واجب نمود و شما را به ولایت پذیری فرمان داد، برایتان بگمارم. از بیم طعن اهل نفاق و تکذیب ایشان به پروردگارم رجوع کردم، پس خداوند مرا وعید داد که یا ابلاغ نمایم و یا عذابم خواهد کرد. هان ای مردم! خداوند جل ذکره، شما را در کتابش به نماز فرمان داده و آن را به نیکی بیان کرده و من نام آن را برایتان بازگو نمودم و زکات و روزه و حج را نیز به نیکی بیان نموده و آن را برایتان تفسیر نمودم و شما را در کتاب خویش به ولایت، امر فرمود و من برای شما شهادت می دهم، ای مردم! که آن، ویژه علی بن ابی طالب و اوصیای من از فرزندانم و فرزندان اوست؛ اول ایشان فرزندم حسن، سپس فرزندم حسین و سپس نه تن از سلاله فرزندم حسین علیهم السلام که از کتاب خدا جدا نگردند تا آن که در حوض بهشت بر من وارد گردند. هان ای مردمان! من بیم دهنده شما و ولی شما و امام و هدایتگر شما پس از خود را به شما شناساندم و او برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام است و او در میان شما به منزله من است. پس دیانت خود را به گردن وی نهید و در همه امورتان از او پیروی نمایید که نزد

وی تمام آن چیزی که خداوند به من آموخت، هست و خداوند مرا امر کرد تا وی را بیاموزم و شما را آگاهی دهم که این دانش نزد وی است. پس از وی بپرسید و از او و اوصیایش یاد گیرید و نکوشید که به ایشان بیاموزید و از ایشان پیش نیفتید و عقب هم نمانید که ایشان با حقاند و حق با ایشان است و از آن مزایله(1) نخواهند کرد و قرآن نیز از ایشان مزایله نمی کند».(2)

18) از طریق عامه: روایتی است که موفق بن احمد از بزرگان علمای اهل سنت در کتاب خود المناقب ذکر می کند و می گوید: سید حافظان شهردار بن شیرویه بن شهردار دیلمی در آن چه از همدان به من نوشته خبر داد، ابو فتح عبدوس بن عبدالله بن عبدوس همدانی در نوشته ای، روایت کرده که عبدالله بن اسحاق بغوی از حسن بن علیل عنزی(3)، از محمد بن عبد الرحمن زرّاع(4)، از قیس بن حفص که چنین حدیث گفت: از علی بن حسین از ابو هارون عبدی،(5) از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در آن روزی که مردم را به غدیر خم فرا خواند، امر کرد تا تیغ های زیر درخت را بروبند و آن روز، روز پنجشنبه بود که مردم را به علی علیه السلام فراخواند و بازوی او را گرفت و آن را برافراشت تا به حدی که مردم سفیدی دو زیر بغل پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند و از وی جدا نشده بود که این آیه نازل شد «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعمَتِی وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِی مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الله اکبر بر تکمیل نمودن دین و تمام دادن نعمت و خرسندی خداوندگار از رسالت من و ولایت برای علی» و فرمود: «خداوندا! موالات کن آن را که با وی دوستی نماید و معادی باش با آن که وی را به عداوت گیرد و یاری نما آن که یاریش نمود و

1- [1] - المزایله، مفارقت و جدایی نمودن با کسی« ترتیب القاموس المحیط ماده زیل».
2- [2] - کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص 170.
3- [3] - وی حسن بن علیل بن حسین بن علی بن حبیش بن سعد عنزی است که عبدالله بن اسحاق خراسانی بسیار از وی روایت کرده است و بسیار صادق بوده و در سال 290 درگذشته است. ن ک، الجرح و التعدیل ج 3 ص 32 و تاریخ بغداد ج 7، ص 398.

4- [4] - در شواهد التنزیل محمد بن عبدالرحمن الذراع آمده است، ج 1، ص 158.
5- [5] - ابوهارون عبدی البصری ،عماره بن جوین ، که از ابی سعید خدری روایت کرد و علی بن حسین عبدی از وی روایت کرده است. تهذیب التهذیب ج 7 ص 412 و تقریب التهذیب ج 2 ص 49.

بی کس گذار آن که تنهایش گذارد».

آن گاه حسان بن ثابت گفت: ای رسول خدا! اجازه می فرمایی تا ابیاتی گویم؟ فرمود: « بگو به جاودانگی خدای متعال». و حسان بن ثابت گفت: ای گروه شیخان و بزرگان قریش! به گوش گیرید این شهادت رسول خد صلی الله علیه و آله را و آن گاه سرود:

در روز غدیر نبی ایشان آنان را در منطقه خم ندا در می دهد و چه بسیار شنوای (امر الهی) بود پیامبر، آن هنگام که ندا برآورد.

که من مولای شما هستم، آری و ولی شما و ایشان گفتند، در حالی که به نظر نمی رسید که خود را وادی کوری و تجاهل در انداخته باشند:

خدای تو مولای ماست و تو ولی ما هستی و در میان خلق، کسی را نبینی که بر این امر، عصیان آورد.

پس به وی گفت که برخیز ای علی! که من به تو خشنودم پس از خود به عنوان امام و هادی مردم.(1)

19) و همچون این حدیث، روایت ابن مغازلی شافعی در المناقب است که سند آن را به ابی هریره می رساند که گفت: هر که روز هجدهم ذی الحجه روزه گیرد، خداوند روزه شصت ماه را برای وی می نویسد و این روز غدیر خم است که پیامبر دست علی بن ابی طالب را گرفت و گفت: «آیا از مؤمنین اولی تر نیستم به ایشان؟» گفتند: آری، ای رسول خدا! و فرمود:«هر که من مولای او بودم، پس علی مولای اوست؛ خدایا موالات کن آن را که با وی دوستی نماید و معادی باش با آن که وی را به عداوت گیرد و یاری نما آن که یاریش نمود و بی کس گذار آن که تنهایش گذارد» پس عمر بن خطاب به وی گفت: بخٍّ بخٍّ(2) ای علی بن ابی طالب! مولای من و مولای همه مردان و زنان مؤمن شدی. و خداوند در آن روز آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِى مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» را نازل کرد.(3)

و نظیر این، روایت ابن مردویه است در المناقب، و در آخر جلد چهارم کتاب

1- [1] - مناقب خوارزمی، ص 80 و فرائد السمطین، ج 1، ص 72، ح 39.
2- [2] - اسم صوت است که هنگام خوش آمدن و شگفتی و رضایت، به کسی گویند که موجبات فخری در وی است. مترجمان.
3- [3] - مناقب امام علی، ابن مغازلی، ص 69، ح 24.

«سرقات الشعر» ابی عبدالله مرزبانی، نظیر روایت موفق بن احمد آمده است.

20) ابوالقاسم سید علی بن موسی بن طاووس در کتاب طرائف، پس از آن که از طریق مخالفین در معنای این آیه، مشابه آن چه را که از موافقین نقل کردیم را ذکر کرده، می گوید: و از جمله نکته هایی که در فضیلت روز نزول آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِى مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» نقل شده، روایتی است که در صحاح اهل سنت آمده و مسلم در صحیح خود در جلد سوم، آن را از طارق بن شهاب بیان می کند که گفت: یهودیان به عمر گفتند: اگر آیه «أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» بر ما گروه یهودیان نازل شده بود و روزی که در آن نازل شده را می شناختیم، بی تردید، آن را عید می گرفتیم. پایان خبر.

مؤلف گوید: به همین قدری که ذکر شد بسنده می کنیم تا مطلب به درازا نکشد و اخبار قضیه غدیر نزد دو گروه موافق و مخالف اهل بیت، بسیار متواتر است.(1)

21) ابن جوزی شیخ اهل سنت در کتاب سبط می گوید: علمای سیره نویس متفقند که واقعه غدیر پس از بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از حجه الوداع در هجدهم ذی الحجه رخ داد و او اصحابش را جمع کرد که صد و بیست هزار تن بودند و فرمود: «هر که من مولای اویم، پس این علی مولای اوست».(2)

22) ابن شهر آشوب از عالیقدرترین علمای شیعه می گوید: همگان اجماع دارند که هجدهم ذی الحجه روز غدیر خم است. گوید: علما در قبول این خبر متوافقند و تنها اختلاف در تاویل آن است و شهرت و گستردگی ذکرش در حدی است که هیچ خبر دیگری در روشنی، تبیین، آشکاری و شناخته شدگی به پای آن نمی رسد تا حدی که در شناخته شدگی و روشن بودن با شناخت رخدادهای عظیم و شناخت شهرها برابری می کند و کسی آن را انکار نمی کند، مگر کافر و کسی آن را رد نمی کند، مگر معاند؛ چرا که کدامین خبر و روایتی در مسیر شناخته شدن خود بیش از هزار جلد کتاب از نوشته های تخصصی و عمومی پیشینیان و امروزیان را به خود اختصاص داده است. محمد بن اسحاق، احمد بلاذری، مسلم بن حجاج، ابونعیم

اصفهانی، ابوالحسن دارقطنی، ابوبکر بن مردویه، ابن شاهین مرورذی، ابوبکر

ص:571

1- [1] - صحیح مسلم، ج 4، ص 2313.
2- [2] - تذکره الخواص ص 30.

باقلانی، ابوالمعالی جوینی، ابو اسحاق ثعلبی، ابو سعید خرگوشی، ابو مظفر عیاش، ابن ثّلاج(1)، شعبی، زهری، اقلیشی(2)، جعابی، ابن البیع(3)، ابن ماجه، ابن عبدربه، لالکائی، شریک قاضی، ابو یعلی موصلی از چند طریق، احمد بن حنبل از چهل طریق و ابن بطّه از بیست و سه طریق از جمله راویان شیعی حدیث ولایت می باشند.(4)

در این زمینه علی بن هلال مهلّبی، کتاب الغدیر، احمد محمد بن سعید، کتاب «من روی خبر غدیر خم» و ابن جریر طبری، کتاب الولایه را با ذکر هفتاد طریق روایت این خبر و مسعود سجزی(5)، نیز کتابی را در باره راویان این خبر و طرق روایت آن به رشته تحریر درآورده است.

مؤلف گوید: نام بردن کسانی که در باره جریان غدیر خم نوشته اند و روایت آن بیش از آن چه ذکر شد، به دلیل بسیاری آن، بر حجم کتاب خواهد افزود و در صورت نیاز به اطلاع از این کتاب ها به کتاب طرائف و کتاب اقبال نوشته ابن طاووس و کتاب مناقب ابن شهر آشوب مراجعه شود.

علی بن طاووس در کتاب طرائف از محمد بن علی بن شهر آشوب در کتاب مناقب نقل می کند که گفت: جدم شهر آشوب گفت: شنیدم از ابو المعالی جوینی که شگفت زده می گفت: در بغداد کتابی را در دست صحافی دیدم در باب روایات خبر ولایت که روی جلد آن نوشته شده بود: جلد بیست و هشتم از طرق قول رسول «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» و پس از آن جلد بیست و نهم است.(6)

23) مولای ما و امام ما حضرت صادق علیه السلام فرمود: «همانا حقوق مردمان به گواهی دو شاهد داده می شود ولی حق امیرالمؤمنین علیه السلام به

1- [1] - وی فقیه محمد بن شجاع ابن ثلجی است و برخی از زندگینامه نویسان وی را ابن ثلاج هم نامیده اند. تاریخ بغداد ج 5، ص 350 _ تهذیب التهذیب ج 9 ص 220.
2- [2] - نسبت وی به اقلیش شهری در اندلس است. ن ک ، معجم البلدان، ج 1، ص 237.

3- [3] - وی حافظ قران ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد حاکم نیشابوری معروف به ابن بیع نویسنده المستدرک علی الصحیحین و یکی از راویان حدیث ولایت است. ن ک، الغدیر ج 1، ص 107 .
4- [4] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 25، ح 27.
5- [5] - وی حافظ قران و راوی حدیث مسعود بن ناصر سجزی منسوب به سجستان که به وی سجستانی نیز گفته می شود و صاحب کتاب الدرایه فی حدیث الولایه می باشد. ن ک ، سیر اعلام النبلاء ج 18 ص 532 – تذکره الحفاظ ج 4، ص 1216 و الغدیر ج 1 ص 155.
6- [6] - ینابیع الموده، ص 36.

شهادت ده هزار نفر داده نشد» و منظورش روز غدیر خم بود و این نیست مگر گمراهی از راه حق آشکار «فَمَاذَا بَعدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلاَلُ فَأَنَّی تُصْرَفُونَ * کَذَلِکَ حَقَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ علَی الَّذِینَ فَسَقُواْ أَنَّهُمْ لاَ یُؤْمِنُونَ» [پس چیست پس از حق مگر گمراهی، پس به کجا روی می آورید * چنین است کلمه پروردگار تو بر کسانی که (از راه دین خدا) بیراهه رفتند واجب و سزا گردید، که ایشان ایمان نمی آورند].(1) _ (2)

24) سعد بن عبدالله قمی از محمد بن عیسی بن عبید، از حسین بن سعید، از جعفربن بشیر بجلی(3)، از حماد بن عثمان، از ابی اسامه زید شحام روایت کرده که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بوده و مردی از مغیری ها(4) نیز نزد ایشان بود و چیزی در باره سنت ها از وی پرسید. و فرمود: هیچ چیزی نیست که بنی آدم بدان احتیاج داشته باشند، مگر آن که سنت از سوی خداوند و رسول او در باره آن صادر شده است و اگر این گونه نبود، خداوند عز و جل بدانچه بر ما حجت و برهان اقامه کرد، بر ما حجت نمی آورد. مرد مغیری گفت: مگر به چه حجت آورده است؟ و ابو عبدالله علیه السلام فرمود: با این قول که «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ علَیْکُمْ نِعمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الإِسْلاَمَ دِینًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِی مَخْمَصَهٍ غَیْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ» تا آخر آیه، که اگر سنت و فریضه اش را بر ما تمام نکرده بود، هرگز بدان حجت اقامه نمی نمود.(5)

25) شیخ مفید در کتاب امالی از ابو حسن محمد بن مظفر وراق، از ابوبکر محمد بن ابی ثلج، از حسین بن ایوب در کتابش از محمد بن غالب، از علی بن حسن، از پدرش، از عبدالله بن جبله، از ذریح محاربی، از ابی حمزه ثمالی از ابی جعفر محمد بن علی، از پدرش، از جدش علیهم السلام که فرمود: خداوند تبارک و تعالی جبرئیل علیه السلام را نزد محمد صلی الله علیه و آله فرستاد تا به ولایت

1- [1] - یونس/32 و 33.
2- [2] - مناقب، ص 3، ح 26.
3- [3] - وی جعفر بن بشر، ابو محمد بجلی وشّاء از زاهدان شیعه و پرهیزکاران و پارسایان ایشان و مورد اعتماد و در کوفه مسجدی داشت که تا به امروز در بجیله پابرجاست. «نجاشی در رجال، ص 119 ت 304».

4- [4] - فرقهای از غلاه و یاران مغیره بن سعید عجلی که معتقد به جسمیت داشتن خدا بود و مدعی نبوت گشت و محارم الهی را حلال شمرد و خالد بن عبدالله وی را در سال 119 ق در آتش سوزاند. «معجم الفرق الاسلامیه ص 232 با اندکی تصرف».
5- [5] - مختصر بصائر الدرجات، ص 66.

علی بن ابی طالب علیه السلام در حیات خویش شهادت دهد و او را پیش از رحلتش امیرالمؤمنین نامد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله نُه گروه را فراخواند و فرمود: شما را فرا خواندم تا شاهدان خدا بر روی زمین باشید؛ (با خودتان است) چه شهادت اقامه نمایید و چه پنهان نمایید. آن گاه فرمود: ای ابابکر! برخیز و علی را به امیری مؤمنین سلام ده. گفت: از جانب خدا و پیغمبرش؟ فرمود: آری، و او برخاست و علی را به امیری مؤمنان سلام داد. آن گاه فرمود: ای عمر! برخیز و علی را به امیری مؤمنین سلام ده. گفت: آیا به دستور خدا و رسول خدا او را امیرالمؤمنین می نامی؟ فرمود: آری، و او برخاست و به علی سلام داد. آن گاه به مقداد بن اسود کندی فرمود: برخیز و علی را به امیری مؤمنین سلام ده و او برخاست و سلام داد و مثل آن دو سلام دهنده دیگر، چیزی نگفت و نپرسید. آن گاه فرمود: ای سلمان! برخیز و علی را به امیری مؤمنین سلام ده. برخاست و سلام داد. آن گاه به ابی ذر غفاری فرمود: برخیز و علی را به امیری مؤمنین سلام ده. برخاست و سلام داد. آن گاه به حذیفه بن یمان(1) فرمود: برخیز و علی را به امیری مؤمنین سلام ده. برخاست و سلام داد. آن گاه به عمار بن یاسر فرمود: برخیز و علی را به امیری مؤمنین سلام ده. برخاست و سلام داد. آن گاه به عبدالله بن مسعود فرمود: برخیز و علی را به امیری مؤمنین سلام ده. برخاست و سلام داد بر امیرالمؤمنین. آن گاه به بریده فرمود: برخیز و علی را به امیری مؤمنین سلام ده. او که جوانترین فرد گروه ها بود برخاست و سلام داد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: شما را دعوت نکردم، مگر برای این امر، تا شاهدان خداوند باشید؛ چه شهادت اقامه کنید و چه ترک کنید.(2)

«...فَمَنِ اضْطُرَّ فِی مَخْمَصَهٍ غَیْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ (3)»

[و هر کس دچار گرسنگی شود بی آن که به گناه متمایل باشد (اگر از آن چه منع شده است بخورد) بی تردید، خدا آمرزنده مهربان است]

1- [1] - حذیفه بن یمان عبسی از بزرگترین صحابه رسول الله که شاهد احد و خندق و غزوه های دیگری بود و در جنگهای عراق نیز حاضر بود و در آن رشادتها نمود.« الاصابه 1642 1/ 322 چاپ دار الکتب العلمیه».
2- [2] - امالی شیخ مفید، ص 18، ح 7.

1) علی بن ابراهیم: فرمود: این آیه رخصتی است برای مضطر تا بتواند مردار، خون، گوشت خوک بخورد و مخمصه به معنای گرسنگی است.(1)

2) و هم او می گوید: در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام در باره آیه «غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ» آمده است که فرمود: یعنی بدون تعمّد در ارتکاب این گناه(2).

«يَسْأَلُونَکَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ...وَ اتَّقُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ سَرِيع الْحِسَابِ (4)»

«يَسْأَلُونَکَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ الطَّيِّبَاتُ وَ مَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُکَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللَّهُ فَکُلُواْ مِمَّا أَمْسَکْنَ عَلَيْکُمْ وَ اذْکُرُواْ اسْمَ اللّهِ عَلَيْهِ وَ اتَّقُواْ اللَّهَ إِنَّ اللّهَ سَرِيع الْحِسَابِ (4)»

[از تو می پرسند: چه چیزی برای آنان حلال شده است؟ بگو: چیزهای پاکیزه برای شما حلال گردیده و (نیز صید) حیوانات شکارگر که شما به عنوان مربیان سگهای شکاری از آن چه خدایتان آموخته به آنها تعلیم داده اید (برای شما حلال شده است) پس از آن چه آنها برای شما گرفته و نگاه داشته اند، بخورید و نام خدا را بر آن ببرید و پروای خدا بدارید که خدا زودشمار است]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و همه ایشان از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: در نامه علی صلوات الله علیه در باره قول حق «و ما علمتم من الجوارح مکلبین» فرمود که منظور سگ ها هستند.(3)

2) و هم وی از شماری از شیعیان، از سهل بن زیاد، و علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و همگی از احمد بن محمد بن ابی نصر، از جمیل بن دراج روایت کرده که گفت: از امام صادق پرسیدم: مردی سگی را به شکار می فرستد و سگ، شکار را می گیرد و مرد چاقویی ندارد که با آن حیوان را سر ببرد، آیا باید بگذارد که سگ، حیوان را بکشد و بخورد؟ ایشان فرمود: مشکلی نیست؛ خداوند فرموده است «فَکُلُواْ مِمَّا أَمْسَکْنَ عَلَيْکُمْ » و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 170.
2- [2] - تفسیر قمی،ج 1، ص 170.
3- [3] - کافی، ج 6، ص 202، ح 1.

شایسته نیست از آن چه یوزپلنگ کشته است، بخورد.(1)

3. و هم او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن الحکم، از سیف عمیره، از ابی بکر حضرمی، که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم از صید بازها و شاهین ها(2) و سگ و یوزپلنگ و فرمود: صید هیچ یک از آن چه نام بردی را نخور، مگر آن که خود با چاقو سر بریده و حلال کرده باشی آن را و مگر سگ شکاری آموزش دیده. پرسیدم اگر شکار را خفه کند؟ فرمود: بخور؛ چرا که خداوند می فرماید: «وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللّهُ فَكُلُواْ مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ».(3)

4) ابی علی اشعری از محمد بن عبدالجبار، و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و همگی از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از حلبی روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم فتوا می داد و تقیه می کرد و ما از صید با باز و شاهین می ترسیدیم، ولی اکنون دیگر هراسی نداریم و شکار آنها را حلال نمی دانیم، مگر آن که صید را به دست خود با چاقو سر ببریم تا بمیرد؛ چرا که در کتاب امیر مؤمنان علی علیه السلام است که خداوند عز و جل فرمود: «وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللّهُ فَكُلُواْ مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ» در باره سگان است.(4)

5) علی بن ابراهیم، از پدرش، از فضاله بن ایوب، از سیف بن عمیره، از ابی بکر حضرمی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: در باره شکار بازها و شاهین ها و یوزها و سگ ها پرسیدم و فرمود: هیچ چیز را نخورید پیش از آن که خود سر ببرید تا بمیرد، مگر شکار سگان. گفتم: اگر آن را کشت؟ فرمود: بخور که خدای تعالی فرموده است: « وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللّهُ فَكُلُواْ مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ » و آن گاه فرمود: همه درندگان، شکار را برای خود می گیرند، مگر سگ های تربیت شده که شکار را برای صاحبان خود می گیرند و چون سگ شکاری را به دنبال صید فرستادید، نام خدا را بر آن یاد کنید که این

1- [1] - کافی، ج 6، ص 204، ح 8.
2- [2] - الصقر، هر پرنده شکاری نظیر باز و شاهین که جمع آن اصقر و صقور و صقار و صقوره و صقاره و صُقر است «ترتیب القاموس المحیط

ماده صقر».
3- [3] - کافی، ج 6، ص 204، ح 9.
4- [4] - کافی، ج 6، ص 207، ح 1.

حلال شدن آن شکار است.(1)

6) عیاشی، از حریز، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که از ایشان در باره سگ زردشتیان که مسلمان با آن شکار کند و نام خدا را برد و سگ را به شکار بفرستد، پرسیدم و فرمود: آری، آن سگ شکاری است. اگر نام خدا را بر آن برد مشکلی نیست.(2)

7) ابی بکر حضرمی روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در باره شکار بازها و شاهین ها و یوزها و سگ ها پرسیدم و فرمود: «هیچ چیز را نخورید پیش از آن که خود سر ببرید تا بمیرد، مگر شکار سگان» گفتم: اگر آن را کشت؟ فرمود: بخور که خدای تعالی فرموده است «وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللّهُ فَكُلُواْ مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُواْ اسْمَ اللّهِ».(3)

8) ابی عبیده از امام صادق علیه السلام در باره مردی که سگ شکاری را به تعقیب رها می کند و چون رها می کند، نام خدا می برد، پرسیدم. او فرمود: از آن چه سگ برایش گرفته، می خورد، هر چند که آن را بگیرد و خفه کند و اگر سگی تربیت نشده با آن باشد، از شکار نباید خورد. گوید: گفتم شاهین و عقاب و باز چه؟ فرمود: اگر توانستی قبل از مرگش آن را سر ببری بخور و اگر نه، نخور. گفتم: بنابراین یوزپلنگ به منزله سگ نیست؟ فرمود: نه، جز سگ، حیوان شکاری دیگری وجود ندارد.(4)

9) اسماعیل بن ابی زیاد سکونی، از جعفر بن محمد، از پدرش، از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: یوزپلنگ از درندگان است و سگ های کردی اگر آموزش داده شوند، بسان سگ های سلوق(5) می باشد.(6)

10) سماعه بن مهران، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پدرم فتوا می داد و تقیه می کرد و ما از صید با باز و شاهین می ترسیدیم، ولی اکنون دیگر هراسی نداریم و شکار آنها را حلال نمی دانیم، مگر آن که صید را به دست خود با

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 170.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 322، ح 24.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 322، ح 25.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 322، ح 26.
5- [5] - روستایی در یمن که به سگهای شکاری تربیت شده معروف است.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 323، ح 27.

چاقو سرببریم تا بمیرد؛ چرا که در نامه علی علیه السلام است که خداوند عز و جل فرمود: «وَمَا علَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ» در باره سگان است. (1)

11) زراره، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: غیر از سگ ها هر آن چه که یوزپلنگها و بازها و نظیر آن شکار می کنند، نخورید از صیدشان، مگر آن که با چاقو سر ببرید؛ چرا که خداوند فرموده است: «مکلبین» [با استفاده از سگ] و غیر از سگ ها، شکارش چیزی نیست که بدون سر بریدن و حلال شدن با چاقو خورده شود.(2)

12) حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در نامه علی علیه السلام است که خداوند فرمود: «وَمَا علَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعلِّمُونَهُنَّ مِمَّا علَّمَكُمُ اللّهُ».(3)

13) جمیل از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از ایشان در باره صیدی پرسیدند که سگ می گیرد و شکارچی اجازه می دهد، خود بمیرد و فرمود: آری، بخور که خداوند می فرماید: «فَكُلُواْ مِمَّا أَمْسَكْنَ علَيْكُمْ وَاذْكُرُواْ اسْمَ اللّهِ».(4)

14) ابی جمیله، از ابن حنظله(5)، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از ایشان در باره شکاری پرسیدند که سگ می گیرد و مرد آن را می گیرد و شکار در دست وی می میرد. آیا از آن بخورد؟ و فرمود: آری، بخور که خداوند می فرماید: «فَكُلُواْ مِمَّا أَمْسَكْنَ علَيْكُمْ».(6)

15) ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَمَا علَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعلِّمُونَهُنَّ مِمَّا علَّمَكُمُ اللّهُ فَكُلُواْ مِمَّا أَمْسَكْنَ علَيْكُمْ وَاذْكُرُواْ اسْمَ اللّهِ علَيْهِ وَاتَّقُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ سَرِيع الْحِسَابِ» روایت کرده که فرمود: در خوردن آن چه سگ برایتان شکار کرده باکی نیست، اگر سگ از آن نخورده باشد و اگر پیش از رسیدن

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 323، ح 28.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 323، ح 29.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 324، ح 30.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 324، ح 31.
5- [5] - ابن حنظله ابو صحر عمر بن حنظل کوفی عجلی است که شیخ مفید و برقی وی را از اصحاب امامان باقر و صادق علیهما السلام نامیده اند و ابو جمیله از وی روایت کرده است. «معجم رجال الحدیث _ ج 13، ص 27».
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 324، ح 32.

شما سگ از آن خورده باشد، شما نخورید.(1)

16) رفاعه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یوزپلنگ از جمله آن چیزی است که خداوند می فرماید «مکلبین».(2)

17) ابان بن تغلب روایت می کند که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: هر آن چه که سگ برای شکارچی بگیرد، بخور، حتی اگر یک سوم آن باقی مانده باشد.(3)

«الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعامُ الَّذِينَ أُوتُوا...غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَ لاَ مُتَّخِذِى أَخْدَانٍ ... (5)»

«الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعامُ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ وَ طَعامُكُمْ حِلٌّ لَّهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَ لاَ مُتَّخِذِى أَخْدَانٍ ... (5)»

[امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده و طعام کسانی که اهل کتابند برای شما حلال و طعام شما برای آنان حلال است و (بر شما حلال است ازدواج با) زنان پاکدامن از مسلمان و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما کتاب (آسمانی) به آنان داده شده، به شرط آن که مهرهایشان را به ایشان بدهید، در حالی که خود پاکدامن باشید نه زناکار و نه آن که زنان را در پنهانی، دوست خود بگیرید ...]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابی جارود روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَطَعامُ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ» پرسیدم و فرمود: منظور غلّه ها و سبزیجات است.(4)

2) هم ایشان، از ابی علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از محمد(5) بن اسماعیل، از علی بن نعمان، از ابن مسکان، از قتیبه اعشی، روایت می کند که گفت:

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 324، ح 33.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 325، ح 34.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 326، ح 35.
4- [4] - کافی، ج 6، ص 264، ح 6.
5- [5] - محمدبن اسماعیل بن بزیع، از صالحان این طایفه و معتمدین شیعه بود و از علی بن نعمان روایت کرده و محمد بن عبدالجبار نیز از وی روایت می کرد «معجم رجال الحدیث ج 15، ص 100».

شنیدم مردی از امام صادق علیه السلام سئوال نمود و من هم حاضر بودم و گفت: گله ای را همراه چوپانی یهودی یا نصرانی می فرستیم و ناگهان پیش آمدی رخ می دهد و چوپان ذبح می کند، آیا از ذبح شده به دست وی بخوریم؟ حضرت فرمود: قیمت آن را وارد زندگی ات نکن و از آن نخور؛ زیرا که مساله در ذبح، نام بردن خداست و در آن بر غیر مسلمان اعتمادی نیست. آن مرد گفت: خداوند فرماید: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ» امام صادق علیه السلام فرمودند: پدرم صلوات الله علیه می گفت: منظور، تنها حبوبات و نظایر آن است.(1)

شیخ مفید این حدیث را در تهذیب با سند خود از حسین بن سعید، از علی بن نعمان، از ابن مسکان، از قتیبه، روایت می کند و می گوید که مردی از امام صادق علیه السلام همین سخن را پرسید.(2)

3) و هم او از شماری از اصحاب شیعه، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: از ایشان در باره طعام اهل کتاب و آن چه برای ایشان حلال است پرسیدم فرمود: دانه ها.(3)

4) و هم او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از سماعه، که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره طعام اهل کتاب و آن چه بر ایشان حلال است، پرسیدم فرمودند: دانه ها.(4)

5) شیخ مفید با سند خود از حسین بن سعید، از محمد بن خالد، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ» روایت کرده که فرمود: یعنی عدس و نخود و مانند آن.(5)

6) و هم او با سند خود از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از سماعه روایت کرده که گفت از امام صادق علیه السلام در باره غذای اهل کتاب و آن چه بر ایشان حلال است پرسیدم و

1- [1] - کافی،ج 6، ص 240، ح10.
2- [2] - تهذیب، ج 9، ص 64، ح 270.
3- [3] - کافی، ج 6، ص 263، ح 1.
4- [4] - کافی، ج 6، ص 263، ح 2.
5- [5] - تهذیب، ج 9، ص 88، ح 374.

ایشان فرمودند: «حبوبات».(1)

7) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از زراره بن اعین روایت کرده که از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ» پرسیدم، فرمودند: این آیه نسخ شده است به واسطه قول الهی: «وَلَا تُمْسِكُوا بِعصَمِ الْكَوَافِرِ»(2) (3) [و به پیوند های قبلی کافران متمسک نشوید (پایبند نباشید)]

8) و هم او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از حسن بن جهم روایت کرده که گفت: ابوالحسن امام رضا علیه السلام به من گفت: ای ابا محمد! در باره مردی که زنی نصرانی را بر زنی مسلمان گرفته چه می گویی؟ گفتم: فدایت شوم، سخن در محضر شما چه ارزشی دارد؟ فرمود: نه، به حتم پاسخ می دهی، این باعث می شود سخن مرا نیز بدانی. گفتم: جایز نیست نصرانی را بر زن مسلمان یا غیر مسلمان ترجیح دهی و بگیری. فرمود: چرا؟ گفتم: زیرا خداوند می فرماید: «وَلاَ تَنكِحُواْ الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ»(4) [با زنان مشرکه نکاح نکنید تا آن که ایمان آورند] فرمود: پس در باره این آیه چه می گویی: «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ » گفتم: آیه «وَلاَ تَنكِحُواْ الْمُشْرِكَاتِ» آن را نسخ کرده است. امام تبسمی کرد و دیگر چیزی نگفت.(5)

9) عیاشی، از قتیبه اعشی نقل می کند که حسن بن منذر از امام صادق علیه السلام سئوال کرد که: فردی مردی یهودی یا نصرانی را که امین وی است با گوسفندانش به چرا می فرستد و حادثه ای رخ می دهد و آن مرد، گوسفند را سر می برد و می فروشد، تکلیف چیست؟ ابو عبدالله علیه السلام فرمود: آن را نخور و در مالت وارد نکن؛ چرا که تنها اسم است و اطمینانی در ذکر آن نیست، مگر به مسلمان. در حالی که این سخنان را میشنیدم، مرد دیگری به امام صادق علیه السلام گفت: پس این آیه الهی چیست؟ «وَطَعامُ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ»

1- [1] - تهذیب، ج 9، ص 88، ح 375.
2- [2] - ممتحنه/10.
3- [3] - کافی، ج 5، ص 358، ح 8.

4- [4] - بقره/221.
5- [5] - کافی، ج 5 ،ص 257، ح 6.

فرمود: پدرم می فرمود: که منظور از آن حبوبات و نظایر آن است.(1)

10) هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَطَعامُ الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ حِلٌّ لَّکُمْ» روایت کرده که فرمود: عدس و دانه ها و نظایر آن است و و منظور از الذین اوتوا الکتاب، اهل کتاب است.(2)

11) ابن سنان، از امام صادق علیه السلام در باره «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ» روایت کرده که: منظور، زنان مسلمان است.(3)

12) مسعده بن صدقه روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکُمْ » پرسیدم و ایشان فرمود: با آیه «وَلَا تُمْسِکُوا بِعِصَمِ الْکَوَافِرِ»(4) [و به پیوند های قبلی کافران متمسک نشوید (پایبند نباشید)] نسخ شده است.

13) ابی جمیله، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکُمْ » روایت کرده که فرمود: منظور، زنان پاکدامن است.(5)

14) از امام روایت است که از ایشان در باره قول آیه «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکُمْ » پرسیدیم که منظور، کدام زنان است و معنای محصن بودن آنها چیست؟ فرمود: ایشان زنان پاکدامن ایشان هستند.(6)

«...وَ مَن یَکْفُرْ بِالإِیمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عمَلُهُ وَ هُوَ فِی الآخِرَهِ مِنَ الْخَاسِرِینَ(5)»

[و هر کس در ایمان خود شک کند، قطعا عملش تباه شده و در آخرت از زیانکاران است]

1) محمد بن حسن صفار از عبدالله بن عامر، از ابی عبدالله برقی، از حسین بن عثمان، از محمد بن فضیل، از ابی حمزه روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَمَن یَکْفُرْ بِالإِیمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عمَلُهُ وَهُوَ فِی الآخِرَهِ مِنَ الْخَاسِرِینَ»

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 324، ح 36.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 325، ح 37.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 325، ح 38.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 325، ح 38.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 325، ح 39.
6- [6] - تفسبر عیاشی، ج 1، ص 325، ح 40.

پرسیدم و ایشان فرمود: تفسیر آن در بطن قرآن است: و هر که کفر ورزد به ولایت علی علیه السلام، و علی همان ایمان است.(1)

2) ابن شهر آشوب در کتاب مناقب از امام باقر علیه السلام و نیز از زید بن علی، از ابن فارسی در الروضه از زید بن علی در باره آیه «وَمَن یَکْفُرْ بِالإِیمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عمَلُهُ وَهُوَ فِی الآخِرَهِ مِنَ الْخَاسِرِینَ» روایت می کند که فرمود: منظور، به ولایت علی علیه السلام است.(2)

3) عیاشی از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که: از وی در باره تفسیر آیه «وَمَن یَکْفُرْ بِالإِیمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عمَلُهُ» پرسیدم و فرمود: «یعنی به ولایت علی علیه السلام «وَهُوَ فِی الآخِرَهِ مِنَ الْخَاسِرِینَ»(3)

4) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی، از حماد بن عثمان، از عبید بن زراره، روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَمَن یَکْفُرْ بِالإِیمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عمَلُهُ» پرسیدم، فرمود: ترک عملی که بدان اقرار نموده است و از جمله آن که بدون آن که بیماری داشته باشد یا شدیداً درگیر کاری باشد، نماز را ترک گوید.(4)

5) و هم او از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بکیر، از عبید بن زراره روایت است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَمَن یَکْفُرْ بِالإِیمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عمَلُهُ» پرسیدم، ایشان فرمود: آن که عملی که بدان اقرار نموده است را ترک نماید. گوید: گفتم فرق این ترک عمل با آن که به کلی آن را کنار بگذارد، چیست؟ فرمود: این مثل آن کسی است که نماز خود را عمداً ترک کند نه به خاطر (ممنوعیت نماز برای او به دلیل) مست بودن و نه به خاطر بیماری.(5)

6) عیاشی از عبید بن زراره روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَمَن یَکْفُرْ بِالإِیمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عمَلُهُ» پرسیدم، فرمود: ترک عملی است که فرد به آن اقرار نموده است و از جمله ترک نماز بدون بیماری و بدون گرفتاری. گوید: گفتم: آیا گناهان کبیره، بزرگترین گناهانند؟ فرمود: آری. گفتم: آیا از ترک

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 88، ح 5، باب نوادر از ابواب ولایت.
2- [2] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 94.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 326، ح 44.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 283، ح 5.
5- [5] - کافی، ج 2، ص 285، ح 12.

نماز بزرگ ترند؟ فرمود: اگر نماز را به گونه ای که مورد پذیرش و بخشش نباشد، ترک نماید، عمل وی جزء یکی از هفت گناه کبیره است.(1)

7) از ابان بن عبدالرحمن روایت است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: کمترین چیزی که انسان به خاطر آن از اسلام خارج می گردد این است که نظری را به خلاف حق ببیند و بنا را بر آن گذارد. امام افزود: «وَمَن یَکْفُرْ بِالإِیمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عمَلُهُ» و فرمود: کسی که به ایمان کفر می ورزد، همانند آن است که به آن چه خداوند، امر کرده است، عمل نمی کند و بدان رضایت قلبی ندارد.(2)

8) محمد بن مسلم از یکی از دو امام باقر یا صادق علیهما السلام در باره آیه «وَمَن یَکْفُرْ» روایت کرده که فرمود: «ترک یک عمل است تا آن که به کلی آن را کنار گذارد و از جمله کنار گذاشتن عمدی نماز است بدون داشتن گرفتاری و بدون وجود حالت مستی» و منظور از مستی، ناهوشیاری از شدت خواب آلودگی است.(3)

9) هارون بن خارجه روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وَمَن یَکْفُرْ» پرسیدم، فرمود: از جمله آن این است که در عملش به چپ و راست رود (و عمدا از راه راستی که می شناسد، دوری گزیند).(4)

10) علی بن ابراهیم گوید: و هر کس ایمان آورد و آن گاه از اهل شرک پیروی نماید، بی شک عملش هدر گشته و به ایمان کفر ورزیده است.(5)

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاهِ...وَلِیُتِمَّ نِعمَتَهُ علَیْکُمْ لَعلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (6)»

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاهِ فاغْسِلُواْ وُجُوهَکُمْ وَأَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرَافِقِ وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِکُمْ وَأَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعبَینِ وَإِن کُنتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُواْ وَإِن کُنتُم مَّرْضَی أَوْ علَی سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مَّنکُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لاَمَسْتُمُ النِّسَاء فَلَمْ تَجِدُواْ مَاء فَتَیَمَّمُواْ صَعیدًا طَیِّبًا فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِکُمْ وَأَیْدِیکُم مِّنْهُ مَا یُرِیدُ اللّهُ لِیَجْعلَ علَیْکُم مِّنْ حَرَجٍ وَلَـکِن یُرِیدُ لِیُطَهَّرَکُمْ وَلِیُتِمَّ نِعمَتَهُ علَیْکُمْ لَعلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (6)»

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 325، ح 41.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج1، ص 325، ح 42.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 326، ح 43.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 326، ح 45.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 171.

[ای کسانی که ایمان آورده اید! چون به (عزم) نماز برخیزید صورت و دستهایتان را تا آرنج بشویید و سر و پاهای خودتان را تا برآمدگی پیشین (هر دو پا) مسح کنید و اگر جنب اید خود را پاک کنید (=غسل نمایید) و اگر بیمار یا در سفر بودید یا یکی از شما از قضای حاجت آمد یا با زنان نزدیکی کرده اید و آبی نیافتید، پس با خاک پاک تیمم کنید و از آن به صورت و دستهایتان بکشید. خدا نمی خواهد بر شما تنگ بگیرد، لیکن می خواهد شما را پاک و نعمتش را بر شما تمام گرداند. باشد که سپاس (او) بدارید]

1) شیخ مفید از محمد بن محمد بن نعمان، از احمد بن محمد بن حسن، یعنی ابن ولید، از پدرش، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، و از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از ابن بکیر روایت کرده که گفت: در باره آیه «إِذَا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاهِ» از امام صادق علیه السلام پرسیدم و گفتم: منظور چیست، از چون به نماز برخاستید؟ و فرمود: یعنی آن گاه که از خواب برخاستید. گوید: گفتم آیا خواب وضو را باطل می کند؟ فرمود: بله، اگر بر گوش غلبه کند و صدا را نشنوی.(1)

2) و هم او از شیخ مفید، از احمد بن محمد، از پدرش، از احمد بن ادریس و سعد بن عبدالله، از محمد بن احمد بن یحیی، از ابی عبدالله(2)، از حماد، از محمد بن نعمان، از غالب بن عذیل روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه عز و جل «وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِکُمْ وَأَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعبَینِ» که آیا ارجل مکسور است یا منصوب که فرمود: بلکه بر کسر است.(3)

3) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، و همگی از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره روایت کرده که گفت: به ایشان گفتم: مرا در باره میزانی از صورت که شایسته است در وضو شسته شود آن گونه که خدا در قرآن گفته، آگهی ده. فرمود: آن مقداری از صورت که خداوند تعالی فرمان به شستن آن داده و نشاید بر کس که از آن افزون شوید یا کمتر و اگر بیشتر شوید، اجری ندارد و اگر کمتر بشوید، گناه کرده است: آن مقداری

1- [1] - تهذیب، ج 1، ص7، ح9.

2- [2] - وی ابو عبدالله محمد بن خالد بن عبدالرحمن برقی است «.ن ک ، معجم رجال الحدیث ج 21، ص 218».
3- [3] - تهذیب، ج 1، ص 70، ح 188.

است که انگشتان سبابه و وسط و شست آن را در بر می گیرد است از رستنگاه مو تا چانه، و آن چه که این دو انگشت به چرخاندن بر آن بگذرد، صورت می باشد و بیشتر از آن از صورت نیست. گفتم آیا زیر گیجگاه از صورت است؟ فرمود: نه.

ابن بابویه نیز این حدیث را در الفقیه روایت کرده و می گوید: زراره بن اعین به ابی جعفر علیه السلام عرض کرد، در باره حدود صورت آگاهم کن و همین حدیث را ذکر می کند و تنها می افزاید: زراره گوید: گفتم در باره جاهایی از صورت که مو آن را فرا گرفته چه می فرمایید؟ فرمود: جایی که پوشیده از موست، نیاز نیست که به دقت به آن آب رسانید و کاوش کنید، آب خود بر آن جاری می گردد.(1) (2)

4) محمد بن یعقوب از محمد بن حسن و دیگران، از سهل بن زیاد، از علی بن حکم، از هیثم بن عروه تمیمی روایت کرده که گفت از امام صادق علیه السلام در باره آیه «فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» پرسیدم و گفتم: آیا این گونه است؟ و از پشت دست تا آرنج مسح نمودم و فرمود: قرآن این گونه نازل نشده است، بلکه این گونه است که صورت هایتان و دست هایتان از آرنج ها را بشویید. و برخاست و دستش را از آرنجش تا سر انگشتانش کشید.(3)

5) و هم او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، و همگی از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره روایت کرده که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا آگاهم نمی کنی که از کجا این را دانستی و فرمودی که: مسح کردن بر بخشی از سر است و بخشی از دو پا؟ و خندید و فرمود: ای زراره! رسول الله صلی الله علیه و آله آن را فرمود و قرآن این چنین از سوی خدا نازل شده است؛ چرا که می فرماید: «فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ» پس دانستیم که کل صورت باید شسته شود و فرمود: «وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» و بدین گونه دو دست را تا آرنج ها عطف به صورت کرده است؛ پس درمی یابیم که باید شسته شوند تا آرنج ها و آن گاه بین دو کلام، فصل و جدایی افکنده و فرموده: «وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ» و چون فرمود: «بِرُؤُوسِكُمْ» دانستیم که مسح بر بخشی از پا انجام می شود و این به دلیل وجود «باء» در آن است و آن گاه خداوند، دو پا را به سر

1- [1] - کافی، ج 3، ص27، ح 1.
2- [2] - من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 28، ح 88.
3- [3] - کافی، ج 3، ص 28، ح 5.

وصل می کند، همان گونه که دست ها را به صورت وصل نمود. می فرماید: «وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعبَينِ» و با عطف آن به سر دانستیم که مسح بر بخشی از آن می باشد. سپس این قول خدا را رسول الله صلی الله علیه و آله برای مردم تفسیر کرد و مردمان آن را فراموش و تباه نمودند. آن گاه فرمود: «فَلَمْ تَجِدُواْ مَاء فَتَيَمَّمُواْ صَعيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُم مِّنْهُ» یعنی زمانی که در صورت یافت نشدن آب، وضو را از عهده برداشت، ثابت نمود که برخی از شستن ها، مسح (کشیدن دست خیس) می باشد، یعنی مسح گونه ای از شستن و زیر مجموعه اغسلوا می تواند باشد، چرا که فرمود: «وُجُوهِكُمْ» و آن گاه به آن وصل کرد «وَأَيْدِيكُم» را و بعد فرمود: «مِّنْهُ» یعنی از آن تیمم، زیرا که دانست که تمام آن فقط بر صورت کشیده نمی شود، چرا که از آن زمین (پهنه)، با بخشی از دست خاک برمی گیرد و با بخشی از صورت نیست که از زمین خاک بر می گیرد و سپس فرمود: «مَا يُرِيدُ اللّهُ لِيَجْعلَ علَيْكُم» در دین «مِّنْ حَرَجٍ» و حرج به معنای تنگنا و زحمت است.(1)

6) و هم او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از زراره و بکیر که از امام باقر علیه السلام در باره وضوی رسول الله صلی الله علیه و آله سئوال کردند و ایشان فرمود: تشتی یا ت__َور(2) ی پر آب آوردند و دست راستش را در آب فرو برد و کف دستی آب برداشت و آن را بر صورتش ریخت و صورت را با آن شست؛ آن گاه دست چپ را در آب فرو برد، کف دستی آب برداشت و بر ساعد راستش ریخت و ساعد را از آرنج تا پایین دست شست بدون آن که دست را از پایین به بالا ببرد و آن گاه دست راست را در ظرف برده و کف دستی آب را از آرنج بر ساعد راست ریخت و همچون دست دیگر شست و آن گاه سرش را و دو پایش را با خیسی دستش و نه با برداشتن آبی تازه، مسح کشید و آن گاه فرمود: و لازم نیست (وضو گیرنده) دستش را زیر بند کفش کند. راویان گویند: سپس فرمود: خدای تبارک و تعالی می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاهِ فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ» و نمی تواند بخشی از صورت را ناشسته بگذارد و امر فرموده است به شستن دست ها تا آرنج ها و نمی تواند بخشی از دست ها تا آرنج را ناشسته

1- [1] - کافی، ج 3، ص 30، ح 4.

2- [2] - تور، ظرفی است از برنج و یا سنگی چون تغار که از آب درون آن وضو می گیرند. نهایه، ج 1 ح 199 و در القاموس المحیط آمده که تور، ظرفی است که از آن آب می نوشند.

بگذارد؛ چرا که حق تعالی می فرماید: «فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» و سپس فرمود: «و امسحوا برووسکم و ارجلکم الی الکعبین» و چون بخشی از سر را مسح نماید یا بخشی از دو پا از کعبین (برآمدگی روی پاها) تا سر انگشتان را مسح نماید، حق وضو را ادا کرده است. راویان گویند: گفتیم: کعبین کجا هستند؟ و با اشاره دست فرمود: «همین جا.» و منظورش محل مفصل بدون استخوان ساق بود. (با اشاره به انحنای زیر راستی ساق) گفتیم: این جا چیست؟ فرمود: این استخوان ساق است و کعب پایین تر از آن است. گفتیم خداوند پایدارت دارد، آیا یک کف دست آب برای صورت و یکی برای دست کافی است؟ فرمود: آری، اگر آن را پر کنی و با دو کف دست آب، کاملاً آنها را شستشو تواند داد.(1)

7) و هم از وی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابی ابی عمیر، از ابی ایوب، از محمد بن مسلم، از ابی عبدالله روایت می کند که فرمود: گوش ها از صورت نیستند و از سر (در اشاره به مسح سر) هم نیستند. گوید: از مسح، سخن گفت و فرمود: بر جلوی سرت مسح بکش و بر دو پایت مسح بکش و از پای راست شروع کن.(2)

8) هم او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که: از ایشان سئوال کردم در باره قول حق تعالی «أَوْ لاَمَسْتُمُ النِّسَاء» فرمود: منظور آمیزش است، ولی خداوند تبارک و تعالی ستیر(3) است و پوشیدگی را دوست دارد و آن گونه که مردمان سخن می گویند، نام نبرده است.(4)

9) عیاشی از ابی بکر بن حزم روایت کرد که مردی وضو گرفت و از روی پاپیوش مسح پا کشید و وارد مسجد شد و نماز خواند، علی علیه السلام نزد وی آمد و فرمود: وای بر تو! بدون وضو نماز می خوانی؟ مرد گفت: عمر مرا چنین امر نمود. گوید: حضرت دست وی را گرفت و نزد او (عمر) برد و گفت: «بنگر این مرد چه روایت می کند از قول تو» و صدایش را بالا برد. عمر گفت: آری، من امرش

1- [1] - کافی، ج 3، ص 26، ح 5.
2- [2] - کافی، ج 3، ص 29، ح 2.

3- [3] - ستیر بر وزن فعیل و به معنای فاعلی است، یعنی خواست و اراده وی، دوست داشتن پوشیدگی و نگاه داشتن خود است. «لسان العرب ماده ستر».
4- [4] - کافی، ج 5، ص 555، ح 5.

کردم. رسول الله صلی الله علیه و آله چنین می کرد. علی فرمود: پیش از سوره مائده یا بعد از آن؟ گفت: نمی دانم. حضرت فرمود: اگر نمی دانی، پس چرا فتوا صادر می کنی؟ قر آن بر پایپوش ها (ی پیامبر) مقدم است. (1)

10) میسر بن ثوبان روایت کرده که شنیدم علی علیه السلام می گفت: کتاب بر پایپوش ها و چادر پیش است.(2)

11) بکیر بن اعین روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاهِ» پرسیدم و گفتم: معنای «چون برخاستید» چیست؟ فرمود: یعنی چون از خواب برخاستید. گفتم: خواب وضو را باطل می کند؟ فرمود: آری، اگر بر گوش چیره گردد و صدایی نشنوی.(3)

12) هم او از امام باقر علیه السلام در باره آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاهِ» روایت کرده که پرسیدم: معنای آن چیست؟ فرمود: یعنی از خواب.(4)

139 زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاهِ» پرسیدم، فرمود: نمی تواند بخشی از صورت را ناشسته بگذارد و امر فرموده است به شستن دست ها تا آرنج ها و نمی تواند بخشی از دست ها تا آرنج را ناشسته بگذارد و سپس فرمود «وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِکُمْ وَأَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعبَینِ» و چون بخشی از سر را مسح نماید یا بخشی از دو پا از کعبین (برآمدگی روی پاها) تا سر انگشتان را مسح نماید، حق وضو را ادا کرده است. گوید: پرسیدم: خداوند حفظت نماید، کعبین کجاست؟ فرمود: «همین جا.» و منظورش مفصل بدون استخوان ساق بود.(5)

14) زراره و بکیر، فرزندان اعین روایت کرده اند که از امام باقر علیه السلام در باره وضوی رسول الله پرسیدیم و ایشان فرمودند: ایشان فرمود تشتی یا ت__َوری(6) پر آب آوردند و دست راستش را در آب فرو برد و کف دستی آب برداشت و آن را بر پیشانی اش ریخت و صورت را با آن شست. آن گاه دست چپ را در آب فرو

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 326، ح 46.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 326، ح 47.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 326، ح 48.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 327، ح 49.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 327، ح 50.
6- [6] - تور ، ظرفی است از برنج و یا سنگی چون تغار که از آب درون آن وضو می گیرند النه ج 1 ح 199 و در القاموس المحیط آمده که تور ظرفی است که از آن آب می نوشند.

برد کف دستی آب برداشت و بر ساعد راستش ریخت و ساعد را از آرنج تا پایین دست شست؛ بدون آن که دست را از پایین به بالا ببرد و آن گاه دست راست را در ظرف برده و کف دستی آب را از آرنج بر ساعد راست ریخت و همچون دست دیگر شست و آن گاه سرش را و دو پایش را با باقی مانده آب دستش و نه با برداشتن آبی تازه، مسح کشید و آن گاه فرمود: و لازم نیست (وضو گیرنده) دستش را زیر بند کفش کند. راویان گویند: سپس فرمود: خدای تبارک و تعالی می فرماید: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاهِ فاغْسِلُواْ وُجُوهَکُمْ وَأَیْدِیَکُمْ» و نمی تواند بخشی از صورت را ناشسته بگذارد و امر فرموده است به شستن دست ها تا آرنج ها و نمی تواند بخشی از دست ها تا آرنج را ناشسته بگذارد، چرا که حق تعالی می فرماید: «فاغْسِلُواْ وُجُوهَکُمْ وَأَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرَافِقِ» و سپس فرمود: «وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِکُمْ وَأَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعبَینِ» و چون بخشی از سر را مسح نماید یا بخشی از دو پا از کعبین (برآمدگی روی پاها) تا سر انگشتان را مسح نماید، حق وضو را ادا کرده است. راویان گویند: گفتیم: کعبین کجا هستند؟ و با اشاره دست فرمود: «همین جا.» و منظورش محل مفصل بدون استخوان ساق بود. (با اشاره به انحنای زیر راستی ساق) گفتیم: این جا چیست؟ فرمود: این استخوان ساق است و کعب پایین تر از آن است. گفتیم: خداوند پایدارت دارد، آیا یک کف دست آب برای صورت و یکی برای دست کافی است؟ فرمود: آری، اگر آن را پر کنی و دو کف دست آب کاملاً آنها را شستشو تواند داد.(1)

15) زراره روایت کرده که به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مرا در باره مقداری از صورت که شایسته است در وضو شسته شود، آن گونه که خدا در قرآن گفته آگهی ده. فرمود: آن مقداری از صورت که خداوند تعالی فرمان به شستن آن داده و نشاید بر کس که از آن افزون شوید یا کمتر و اگر بیشتر شوید، اجری ندارد و اگر کمتر بشوید، گناه کرده است: آن مقداری است که انگشتان سبابه و وسط و شست آن را در بر می گیرد، از رستنگاه مو تا چانه، و آن چه که این دو انگشت به چرخاندن بر آن بگذرد، صورت می باشد و بیشتر از آن از صورت نیست. گفتم: آیا زیر گیجگاه از صورت است؟ فرمود: نه. زراره گوید: به ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: آیا آگاهم نمی کنی که از کجا این را دانستی و فرمودی که: مسح کردن

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 327، ح 51.

بر بخشی از سر است و بخشی از دو پا؟ خندید و فرمود: ای زراره! رسول الله صلی الله علیه و آله آن را فرمود و قرآن این چنین از سوی خدا نازل شده است؛ چرا که می فرماید: «فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ» پس دانستیم که کل صورت باید شسته شود و فرمود: «وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» و بدین گونه دو دست را تا آرنج ها عطف به صورت کرده است؛ پس درمی یابیم که باید شسته شوند تا آرنج ها و آن گاه بین دو کلام فصل و جدایی افکنده و فرموده: «وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ» و چون فرمود: «بِرُؤُوسِكُمْ» دانستیم که مسح بر بخشی از پا انجام می شود و این به دلیل وجود «باء» در آن است و آن گاه خداوند دو پا را به سر وصل می کند، همان گونه که دست ها را به صورت وصل نمود. می فرماید: «وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعبَينِ» و با عطف آن به سر دانستیم که مسح بر بخشی از پاها می باشد. سپس این قول خدا را رسول الله صلی الله علیه و آله برای مردم تفسیر کرد و مردمان آن را فراموش و تباه نمودند. آن گاه فرمود: «فَلَمْ تَجِدُواْ مَاء فَتَيَمَّمُواْ صَعيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُم مِّنْهُ» یعنی زمانی که در صورت یافت نشدن آب، وضو را از عهده برداشت، ثابت نمود که برخی از شستن ها، مسح (کشیدن دست خیس) می باشد، یعنی مسح گونه ای از شستن و زیر مجموعه اغسلوا می تواند باشد، چرا که فرمود: «وُجُوهَكُمْ» و آن گاه به آن وصل کرد «وَأَيْدِيَكُمْ» را و بعد فرمود «منه» یعنی از آن تیمم، زیرا که دانست که تمام آن فقط بر صورت کشیده نمی شود؛ چرا که از آن زمین (پهنه) با بخشی از دست خاک برمی گیرد و با بخشی از صورت نیست که از زمین، خاک بر می گیرد.(1)

16) زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده که: از ایشان پرسیدم: چگونه سر را مسح می کشند؟ فرمود: خداوند می فرماید: «وَ امسَحوا بِرووسِكُم» و هر آن چه از سرت مسح نمودی، مسحت صحیح است و اگر گفته بود: «وَامْسَحُواْ رُؤُوسَكُمْ» لازم بود که تمام سر را مسح بکشی.(2)

17) صفوان روایت کرده که از ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در باره آیه «فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعبَينِ» پرسیدم. ایشان فرمودند: مردی از اباالحسن علی علیه السلام در این

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 328، ح 52.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 328، ح 53.

باره پرسید و ایشان فرمود: برای تو کافی است سوره مائده، و منظورش این بود که مسح بر سر و دو پا (یعنی کیفیت خاصی نمیخواهد و مجرد کشیدن دست تر کافی است). راوی گوید: به ایشان عرض کردم خدای تعالی فرموده است: «فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» غسل و شستن آنها چگونه است؟ فرمود: این گونه که آب را با دست راست برداری و بر دست چپ بریزی و تا آرنج دست را خیس کنی و آن گاه تا سر انگشتان دست به حالت مسح، آب را بکشی. گفتم: یک بار؟ فرمود: وی دو بار انجام می داد. گفتم: آیا (هنگام شستن دست) مو را باید کنار زد؟ فرمود: اگر مویی غیر از موی معمول داشت آری وگر نه نیازی نیست.(1)

18) میسّر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: وضو یک بار است. راوی گفت: کعب را به پشت پا تعبیر نمود.(2)

19) عبدالله بن سلیمان، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود: می خواهید وضوی رسول الله صلی الله علیه و آله را به شما نشان دهم؟ گفتیم: آری، و ایشان یک کف دست آب برداشت و بر صورتش ریخت و آن گاه یک کف دست دیگر آب برداشت و بر صورتش ریخت و آن گاه کف دست دیگری آب برداشت و بر ساعد راستش ریخت و آن گاه کف دست دیگری آب برداشت و بر ساعد چپش ریخت و بعد سر و دو پایش را مسح نمود. آن گاه دستش را بر پشت پایش نهاد و گفت: «همانا این دست است که حرکت می کند (و با دستش به عرقوب(3) اشاره کرد) و نه کعب» و در روایتی دیگر است که گفت: «به ظنبوب» (4) و فرمود: «همانا این ظنبوب است و کعب نیست».(5)

20) علی بن ابی حمزه روایت کرده که: از موسی بن جعفر علیه السلام در باره آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاهِ فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعبَينِ» پرسیدم، فرمود: راست گفت خدا. گفتم فدایت شوم، چگونه وضو می گیرند؟ فرمود: دوبار، دوبار. گفتم: مسح

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 329، ح 54.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 329، ح 55.

3- [3] - عرقوب، پی ضخیم زه مانند، در پاشنه انسان .جمع آن عراقیب است «لسان العرب ماده عرقب».
4- [4] - ظنبوب، سر ساق از جلو و گفتهاند که جلو و نمای ساق است و گفتهاند استخوان ساق است و جمع آن ظنابیت «لسان العرب ماده ظنب».
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 329، ح 56.

چگونه؟ فرمود: یک بار، یک بار. گفتم: از آب یک بار (ممکن است)؟ فرمود: آری. گفتم: فدایت شوم پاها چه؟ فرمود: آنها را خوب بشوی.(1)

21) محمد بن احمد خراسانی در حدیثی مرفوع روایت کرده که مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و در باره مسح روی پایپوشها پرسید. امام مدتی به زمین خیره ماند و آن گاه سر برداشت و فرمود: ای مرد! خدای تعالی بندگانش را به پاکیزگی فراخوانده است و آن را بر اندام ها پخش نمود و برای صورت بهره ای از آن نهاد و برای سر بهره ای و برای دستها قسمتی و برای پاها نیز نصیبی مشخص نمود. پس اگر پایپوش های تو بخشی از این اندام هستند، بر آنها مسح بکش.(2)

22) غالب بن هذیل روایت کرده که: از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعبَينِ» پرسیدم که آیا به کسره است یا با رفع؟ حضرت فرمود: بلکه به کسره است.(3)

23) عبدالله بن خلیفه ابی العریف(4) مکرانی همدانی روایت کرده که ابن کوّاء نزد علی علیه السلام رفت و در باره مسح بر روی پایپوشها سئوال کرد و ایشان فرمود: با وجود کتاب خدا از من می پرسی؟ خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاهِ فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعبَينِ» آن گاه ابن کواء همین مساله را بار دیگری نیز پرسید و حضرت همان مطلب را سه بار تکرار کرد و در نهایت هر بار آیه را تلاوت نمود.(5)

24) حسن بن زید، از جعفر بن محمد روایت کرده که علی علیه السلام در مسح کشیدن بر روی پایپوش با مردم مخالفت نمود و این در زمان خلافت عمر بود. مردم می گفتند: پیامبر را دیدیم که از روی پایپوش مسح می نمود. علی علیه السلام فرمود: آیا پیش از نزول مائده بود یا پس از آن؟ گفتند: نمی دانیم. علی علیه السلام فرمود: ولی می دانم که نبی خدا پس از سوره مائده، مسح از روی پایپوش را

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 330، ح 58.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 330، ح 59.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 330، ح 60.

4- [4] - عبدالله بن خليفه ابو عريف همدانى كوفى، از جابر روايت كرده و ابو اسحاق سباعى از وى روايت نموده است. ابن حبان وى را در ميان ثقات نام برده است. تهذيب التهذيب، ج 5 ص 198 _ تقريب التهذيب، ج 1 ص 412 _ طبقات ابن سعد ج 6 ص 121 _ رجال طوسى ص 48 ح 25.
5- [5] - تفسير عياشى، ج 1، ص 330، ح 61.

ترک نمود و به حق که اگر من بر پشت خری مسح بکشم، بهتر باشد از آن که بر روی پاپوش مسح بکشم، و این آیه را تلاوت نمود: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاهِ فاغْسِلُواْ وُجُوهَکُمْ وَأَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرَافِقِ وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِکُمْ وَأَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعبَینِ».

25) زراره نقل کرده که از امام باقر علیه السلام در باره تیمم پرسیدم و ایشان فرمود: عمار بن یاسر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: جنب شدم و آبی نداشتم. پیامبر فرمود: آن گاه چه کردی ای عمار؟ و گفت: لباسم را درآوردم و در خاک غلتیدم. پیامبر فرمود: خرها این چنین می کنند. همانا خداوند فرموده است: «فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِکُمْ وَأَیْدِیکُم مِّنْهُ» آن گاه تمام هر دو کف دست خود را بر زمین نهاد، آن گاه خاک آنها را اندکی زدود، سپس از میان دو چشمش تا زیر دو ابرویش مسح کشید و آن گاه یک دستش را بر پشت دست دیگر مالید و ابتدا از دست راست شروع کرد.(1)

26) زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند، شستن را بر صورت، دو ساق دست، و مسح سر و دو پا را واجب گردانید و چون حالت های سفر و بیماری و ضرورت پیش آمد، خداوند غسل را از عهده برداشت و غسل را به شکل مسح واجب گردانید و فرمود: «وَإِن کُنتُم مَّرْضَی أَوْ علَی سَفَرٍ أَوْ جَاء أَحَدٌ مَّنکُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لاَمَسْتُمُ النِّسَاء فَلَمْ تَجِدُواْ مَاء فَتَیَمَّمُواْ صَعیدًا طَیِّبًا فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِکُمْ وَأَیْدِیکُم مِّنْهُ»(2).

27) زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ایشان در باره آیه «مَا یُرِیدُ اللّهُ لِیَجْعلَ علَیْکُم مِّنْ حَرَجٍ وَلَـکِن یُرِیدُ لِیُطَهَّرَکُمْ وَلِیُتِمَّ نِعمَتَهُ علَیْکُمْ لَعلَّکُمْ تَشْکُرُونَ» فرمود: یعنی در دین «من حرج» و حرج به معنی تنگناست.(3)

28) عبد الاعلی، خادم آل سام نقل کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام سئوال کردم که: من زمین خوردم و ناخنم شکست و بر انگشتم کیسه صفرایی نهاده ام، چگونه وضو بگیرم؟ فرمود: این (گونه) و نمونه این را در کتاب خدا خواهی یافت که می فرماید: «وَمَا جَعلَ علَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ» [و خداوند برای شما در

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 330، ح 62.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 331، ح 63.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 331، ح 64.

دین حرج و تنگنایی قرار نداد].(1) (2)

«وَ اذْکُرُواْ نِعمَهَ اللّهِ علَیْکُمْ وَ مِیثَاقَهُ الَّذِی...وَ اتَّقُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ علِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (7)»

«وَ اذْکُرُواْ نِعمَهَ اللّهِ علَیْکُمْ وَ مِیثَاقَهُ الَّذِی وَاثَقَکُم بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعنَا وَ أَطَعنَا وَ اتَّقُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ علِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (7)»

[و نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته و (نیز) پیمانی را که شما را به (آن جام) آن متعهد گردانیده، به یاد آورید آن گاه که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم و از خدا پروا دارید که خدا به راز دلها آگاه است]

1) علی بن ابراهیم در باره آیه «وَاذْکُرُواْ نِعمَهَ اللّهِ علَیْکُمْ وَمِیثَاقَهُ الَّذِی وَاثَقَکُم بِهِ» می گوید: زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله پیمان به ولایت را از ایشان گرفت، گفتند: شنیدیم و اطاعت نمودیم. و آن گاه پیمانش را نقض کردند.(3)

2) طبرسی از ابی جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: منظور از میثاق، آن چه در حجه الوداع از تحریم محرمات، کیفیت طهارت و وجوب ولایت تبیین نمود است.(4)

3) علی بن ابراهیم در باره قول آیه «وَاذْکُرُواْ نِعمَهَ اللّهِ علَیْکُمْ وَمِیثَاقَهُ الَّذِی وَاثَقَکُم بِهِ» می گوید: یعنی اهل مکه، پیش از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را فتح نماید، بدین گونه که دست ایشان را با صلح روز حدیبیه از مدینه، کوتاه نمود.(5)

«وَ لَقَدْ أَخَذَ اللّهُ مِیثَاقَ بَنِی إِسْرَآئِیلَ وَ...ذَلِکَ مِنکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاء السَّبِیلِ (12)»

«وَ لَقَدْ أَخَذَ اللّهُ مِیثَاقَ بَنِی إِسْرَآئِیلَ وَ بَعثْنَا مِنهُمُ اثْنَیْ عشَرَ نَقِیبًا وَ قَالَ اللّهُ إِنِّی مَعکُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلاَهَ وَ آتَیْتُمُ الزَّکَاهَ وَ آمَنتُم بِرُسُلِی وَ عزَّرْتُمُوهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ اللّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّأُکَفِّرَنَّ عنکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ وَلأُدْخِلَنَّکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ فَمَن کَفَرَ بَعدَ

1- [1] - حج/78.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 331، ح 66.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 171.
4- [4] - مجمع البیان، ج 3، ص 290.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 171.

ذَلِکَ مِنکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاء السَّبِیلِ (12)»

[در حقیقت، خدا از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت و از آنان دوازده سرکرده برانگیختیم و خدا فرمود: من با شما هستم، اگر نماز برپا دارید و زکات بدهید و به فرستادگانم ایمان بیاورید و یاریشان کنید و وام نیکویی به خدا بدهید، قطعا گناهانتان را از شما می زدایم و شما را به باغهایی که از زیر (درختان) آن نهرها روان است در می آورم. پس هر کس از شما بعد از این کفر ورزد، در حقیقت از راه راست گمراه شده است]

1) ارشاد القلوب از ابن عباس، از رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیثی روایت کرده که فرمود: هان ای مردمان! هر که دوست دارد با خدا ملاقات نماید، حال آن که خداوند او از وی خشنود باشد، پس با شمار امامان علیهم السلام موالات نماید. جابر بن عبدالله برخاست و گفت: شمار امامان چند است؟ فرمود: ای جابر! از من سئوالی پرسیدی، رحمت خدا بر تو از تمام اسلام، عده ایشان به تعداد ماه هاست که نزد خداوند، دوازده ماه است در کتاب خدا؛ زمانی که آسمان ها و زمین را آفرید، و شمار ایشان به اندازه چشمههایی است که برای موسی بن عمران جاری گشت، هنگامی که با عصایش بر صخره زد و از آن دوازده چشمه جوشید، و شمار ایشان به تعداد نقیبان (مهتران) بنی اسرائیل است و خدا می فرماید: «وَلَقَدْ أَخَذَ اللّهُ مِیثَاقَ بَنِی إِسْرَآئِیلَ وَبَعثْنَا مِنهُمُ اثْنَیْ عشَرَ نَقِیبًا» . ای جابر! ائمه، دوازده تن هستند که نخستین ایشان علی بن ابی طالب و آخرین ایشان قائم علیهما السلام است.(1)

2) مناقب ابن شهر آشوب: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: در امت من چیزی هست شبیه آن چه در بنی اسرائیل بود؛ چون شباهت پاپوش با پاپوش و ریشه ریشه های دو طرف پر. در میان ایشان دوازده نقیب (سرکرده) بودند و خدا فرماید: «و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا».(2)

3) غیبه نعمانی: از ابی کریب و ابی سعید از ابو اسامه، از اشعث، از عامر، از عمویش، از مسروق که گفت: نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و او برایمان قرآن می خواند. مردی گفت: ای عبدالرحمن! آیا از رسول الله صلی الله علیه و آله

1- [1] - ارشاد القلوب، ج 2، ص 261.
2- [2] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 300.

پرسیدید که این امت پس از وی چند خلیفه دارد؟ گفت: از زمانی که به عراق آمده ام تا به حال کسی در باره این از من نپرسیده بود. آری، از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدیم و فرمود: دوازده تن، به اندازه نقیبان (سرکردگان) بنی اسرائیل.(1)

4) و هم او از عثمان بن ابی شیبه، از ابی احمد و یوسف بن موسی قطان، و سفیان بن وکیع از جریر، از اشعث بن سوّار، از عامر شعبی، از عمویش قیس بن عبد، روایت کرده که مردی اعرابی آمد و نزد عبدالله بن مسعود شد و اصحاب وی نیز حاضر بودند و گفت: عبدالله بن مسعود در میان شماست؟ و اصحاب به وی اشاره کردند و عبدالله گفت: او را یافته ای، چه می خواهی؟ گفت: می خواهم از تو چیزی بپرسم، اگر آن را از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده ای، ما را از آن با خبر کن. آیا نبی شما خبر داد که چند جانشین پس از وی خواهد بود؟ عبدالله گفت: از زمانی که به عراق آمده ام کسی چنین سئوالی از من نپرسیده بود. آری. فرمود: جانشینان پس از من دوازده تن هستند، به اندازه شمار نقیبان بنی اسرائیل.(2)

5) و هم او از مسدد بن مستورد، از حماد بن زید، از مجالد، از مسروق روایت کرده که پس از نماز مغرب نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و او ما را قرآن می آموخت. مردی از وی پرسید: ای ابا عبدالرحمن! آیا هیچ از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدی که این امت را چند خلیفه است؟ گفت: از زمانی که به عراق آمدم کسی چنین سئوالی نکرده بود. آری فرمود: خلیفههای شما دوازده تن هستند به اندازه نقیبان بنی اسرائیل.(3)

«فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَاقَهُمْ لَعنَّاهُمْ وَ...وَ نَسُواْ حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِ ...(13)»

«فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَاقَهُمْ لَعنَّاهُمْ وَ جَعلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عن مَّوَاضِعهِ وَ نَسُواْ حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِ ...(13)»

[پس به (سزای) پیمان شکستنشان لعنتشان کردیم و دلهایشان را سخت گردانیدیم (به طوری که) کلمات را از مواضع خود تحریف می کنند و بخشی از آن چه را بدان اندرز داده شده بودند، به فراموشی سپردند]

1- [1] - الغيبه، ص 74.
2- [2] - الغيبه، ص 74.
3- [3] - الغيبه، ص 75.

1) علی بن ابراهیم: فرمود: آیه «فَبِمَا نَقْضِهِم مِّیثَاقَهُمْ لَعنَّاهُمْ» به معنای نقض پیمان با امیرالمؤمنین علیه السلام است «وَجَعلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِیَةً یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عن مَّوَاضِعِهِ» منظور، کسانی هستند که امیرالمؤمنین را از جایگاهش دور نمودند و دلیل بر این که منظور از «الکلم» علی امیرالمؤمنین علیه السلام است، این قول حق تعالی است که فرمود: «وَجَعلَهَا کَلِمَةً بَاقِیَةً فِی عقِبِهِ لَعلَّهُمْ یَرْجِعونَ»(1) [و او آن را در پی خود، سخنی جاویدان کرد باشد که آنان (به توحید) بازگردند] یعنی ولایت.(2)

«وَلاَ تَزَالُ تَطَّلِع علَىَ خَآئِنَةٍ مِّنْهُمْ إِلاَّ قَلِیلاً مِّنْهُمُ فَاعفُ عنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ(13)»

[و تو همواره بر خیانتی از آنان آگاه می شوی، مگر (شماری) اندک از ایشان (که خیانتکار نیستند). پس از آنان درگذر و چشم پوشی کن که خدا نیکوکاران را دوست می دارد]

1) علی بن ابراهیم: فرمود: این آیه با آیه: «اقْتُلُواْ الْمُشْرِکِینَ حَیْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ»(3) (4) [مشرکان را هرکجا یافتید، هلاک گردانید] منسوخ شده است.

«وَ مِنَ الَّذِینَ قَالُواْ إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا...وَ سَوْفَ یُنَبِّئُهُمُ اللّهُ بِمَا کَانُواْ یَصْنَعونَ (14)»

«وَ مِنَ الَّذِینَ قَالُواْ إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِیثَاقَهُمْ فَنَسُواْ حَظًّا مِّمَّا ذُکِّرُواْ بِهِ فَأَغْرَیْنَا بَیْنَهُمُ الْعدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاء إِلَى یَوْمِ الْقِیَامَهِ وَ سَوْفَ یُنَبِّئُهُمُ اللّهُ بِمَا کَانُواْ یَصْنَعونَ (14)»

[و از کسانی که گفتند: ما نصرانی هستیم، از ایشان (نیز) پیمان گرفتیم، ولی بخشی از آن چه را بدان اندرز داده شده بودند؛ فراموش کردند و ما (هم) تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکندیم و به زودی خدا آنان را از آن چه می کرده اند (و می ساخته اند) خبر می دهد]

1) علی بن ابراهیم گوید: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: همانا عیسی

1- [1] - زخرف/28.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 171.
3- [3] - توبه/5.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 172.

بن مریم بنده آفریده خدا بود و او را خدا نامیدند « فَنَسُواْ حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِ».(1)

2) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از اسماعیل بن محمد مکی، از علی بن حسن،(2) از عمرو بن عثمان، از حسین بن خالد، از کسی که نام وی را ذکر کرده، از ابی ربیع شامی روایت کرده که گفت: ابو عبدالله علیه السلام به من گفت: هیچ یک از سیاهان را خریداری نکن و اگر چاره ای جز این نبود از النوبه(3) به غلامی گیر که ایشان از جمله کسانی هستند که خداوند می فرماید: «وَمِنَ الَّذِينَ قَالُواْ إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُواْ حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِ» هان! ایشان آن بخت را به یاد خواهند آورد و همراه با قائم علیه السلام آل محمد گروهی از ایشان خروج خواهند نمود، و با هیچ یک از اکراد نکاح نکنید که ایشان جنسی از جنیان هستند که پرده ها از ایشان برداشته شده است.(4)

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَعفُو عن كَثِيرٍ »

[ای اهل کتاب! پیامبر ما به سوی شما آمده است که بسیاری از چیزهایی از کتاب (آسمانی خود) را که پوشیده می داشتید، برای شما بیان می کند و از بسیاری (خطاهای شما) درمی گذرد.]

علی بن ابراهیم گوید: می فرماید که پیامبر صلی الله علیه و آله آن چه را که در تورات از خبرهای مربوط به وی مخفی کرده اید، آشکار می سازد و بسیاری را رها کرده و تبیین نمی کند(5). «قَدْ جَاءكُم مِّنَ اللّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُّبِينٌ».

«قدْ جَاءكُم مِّنَ اللّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُّبِينٌ (15)»

[قطعا برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشنگر آمده است.]

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 172.
2- [2] - او علی بن حسن بن فضال است.معجم رجال الحدیث ج 11 ص 340.
3- [3] - النوبه، نوبهای ها، نژاد یا نسلی از سیاهان بودند.

4- [4] - کافی، ج 5، ص 352، ح 2.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 172.

1) علی بن ابراهیم گوید: که منظور از نور پیامبر و امیرالمؤمنین و امامان علیهم السلام هستند.(1)

«یَا أَهْلَ الْکِتَابِ قَدْ جَاءکُمْ رَسُولُنَا...وَ نَذِیرٌ وَ اللّهُ علَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (19)»

«یَا أَهْلَ الْکِتَابِ قَدْ جَاءکُمْ رَسُولُنَا یُبَیِّنُ لَکُمْ یُبَیِّنُ لَکُمْ علَی فَتْرَهٍ مِّنَ الرُّسُلِ أَن تَقُولُواْ مَا جَاءنَا مِن بَشِیرٍ وَ لاَ نَذِیرٍ فَقَدْ جَاءکُم بَشِیرٌ وَ نَذِیرٌ وَ اللّهُ علَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (19)»

[ای اهل کتاب! پیامبر ما به سوی شما آمده که در دوران فترت رسولان، (حقایق را) برای شما بیان می کند، تا مبادا (روز قیامت) بگویید: برای ما بشارتگر و هشدار دهنده ای نیامد. پس قطعا برای شما بشارتگر و هشداردهنده ای آمده است و خدا بر هر چیزی تواناست]

1) علی بن ابراهیم در باره آیه «یَا أَهْلَ الْکِتَابِ قَدْ جَاءکُمْ رَسُولُنَا یُبَیِّنُ لَکُمْ» گوید: که این خطاب به اهل کتاب است «علَی فَتْرَهٍ مِّنَ الرُّسُلِ» یعنی بعد از انقطاع فرستاده شدن رسولان. آن گاه بر ایشان برهان می آورد و فرماید: «ان تقولوا» یعنی تا مبادا که بگویید: «مَا جَاءنَا مِن بَشِیرٍ وَلاَ نَذِیرٍ فَقَدْ جَاءکُم بَشِیرٌ وَنَذِیرٌ وَاللّهُ علَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ».(2)

2) محمد بن یعقوب، از شماری از اصحاب شیعه، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن محبوب، از ابی حمزه ثابت بن دینار ثمالی و ابی منصور، از ابی ربیع روایت کرده که گفت: همراه با امام باقر علیه السلام به حج رفتیم و این در سالی که هشام بن عبدالملک نیز به حج آمده بود و نافع، خادم عمر بن الخطاب نیز با وی بود. نافع به امام باقر علیه السلام در رکن کعبه در حالی که همه گرد وی جمع شده بودند، نگریست و گفت: ای امیرالمؤمنین (منظورش هشام بود)! این کیست که مردمان، گرد وی چون موج برهم آمده اند؟(3) گفت: این پیامبر کوفیان است محمد بن علی. نافع گفت: به خدا سوگند، نزد وی خواهم رفت و سئوالاتی می کنم که جز نبی، یا فرزند نبی، یا وصی نبی پاسخ آن نتواند داد. هشام گفت: برو و بپرس شاید که بتوانی شرمسارش نمایی. نافع پیش آمد تا بر فوج مردمان سوار گشت و به

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 172.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 172.
3- [3] - تداکّوا، ازدحام کردند و موج زدند «لسان العرب ماده دوک».

نزدیک امام باقر علیه السلام رسید و گفت: ای محمد بن علی! من تورات و انجیل و زبور و فرقان را خوانده ام و حلال و حرام آن را می دانم و آمده ام تا از تو مسائلی بپرسم که جز نبی یا فرزند نبی یا وصی نبی جوابگوی آن نتواند بود. راوی گوید: امام باقر علیه السلام سر بلند کرد و گفت: هر چه دلت می خواهد بپرس. نافع گفت: مرا خبر ده که بین عیسی و محمد صلی الله علیه و آله چند سال فاصله بود؟ و حضرت فرمود: بنا به قول خود پاسخت گویم یا قول تو؟ گفت به هر دو پاسخم ده. فرمود: در قول ما پانصد سال فرق است و در قول تو ششصد سال.(1)

«وَ إِذْ قَالَ مُوسَی لِقَوْمِهِ یَا قَوْمِ اذْکُرُواْ...مَّا لَمْ یُؤْتِ أَحَدًا مِّن الْعالَمِینَ (20)»

«وَ إِذْ قَالَ مُوسَی لِقَوْمِهِ یَا قَوْمِ اذْکُرُواْ نِعمَةَ اللّهِ علَیْکُمْ إِذْ جَعلَ فِیکُمْ انبیا وَ جَعلَکُم مُّلُوکاً وَ آتَاکُم مَّا لَمْ یُؤْتِ أَحَدًا مِّن الْعالَمِینَ (20)»

[و (یاد کن) زمانی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! نعمت خدا را بر خود یاد کنید آن گاه که در میان شما پیامبرانی قرار داد و شما را پادشاهانی ساخت و آن چه را که به هیچ کس از جهانیان نداده بود، به شما داد]

1) علی بن ابراهیم: میفرماید: یعنی در بنی اسرائیل. خداوند نبوت و فرمانروایی را در یک خاندان واحد برای ایشان جمع ننمود و آن گاه آن را به نبی خود محمد صلی الله علیه و آله عطا فرمود.(2)

2) سعد بن عبدالله از گروهی از اصحاب ما، از حسن بن علی بن ابی عثمان و ابراهیم بن اسحاق، از محمد بن سلیمان دیلمی، از پدرش روایت کرده که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره آیه «إِذْ جَعلَ فِیکُمْ انبیا وَجَعلَکُم مُّلُوکاً» و ایشان فرمودند: پیامبران، رسولالله صلّی الله علیه و آله و ابراهیم و اسماعیل و فرزندان وی هستند و فرمانروایان، ائمه علیهم السلام هستند. گوید: گفتم چگونه فرمانروایی به شما داده شده است؟ فرمود: فرمانروایی بهشت و فرمانروایی دوزخ.

مؤلف گوید: این حدیث را با همین سند و متن، صاحب کتاب الرجعه، ثبت

1- [1] - کافی، ج 8، ص 120، ح 93.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 172.

نموده و در آخر آن می افزاید: و فرمود: فرمانروایی بهشت و فرمانروایی رجعت.(1)

«یَا قَوْمِ ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَهَ الَّتِی...فلا تأس علی القوم الفاسقین(26)»

«یَا قَوْمِ ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَهَ الَّتِی کَتَبَ اللّهُ لَکُمْ وَلاَ تَرْتَدُّوا علَی أَدْبَارِکُمْ فَتَنقَلِبُواْ خَاسِرِینَ (21) قَالُوا یَا مُوسَی إِنَّ فِیهَا قَوْمًا جَبَّارِینَ وَ إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّیَ یَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِن یَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ (22) قَالَ رَجُلاَنِ مِنَ الَّذِینَ یَخَافُونَ أَنْعمَ اللّهُ عَلَیْهِمَا ادْخُلُواْ علَیْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّکُمْ غَالِبُونَ وَعلَی اللّهِ فَتَوَکَّلُواْ إِن کُنتُم مُّؤْمِنِینَ (23) قَالُواْ یَاَ مُوسَی إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدًا مَّا دَامُواْ فِیهَا فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّکَ فَقَاتِلا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ (24) قالَ رَبِّإِنِّی لا أَمْلِکُ إِلاَّ نَفْسِی وَ أَخِی فَافْرُقْ بَیْنَنَا وَ بَیْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِینَ(25) قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَهٌ علَیْهِمْ أَرْبَعینَ سَنَهً یَتِیهُونَ فِی الأَرْضِ فلا تأس علی القوم الفاسقین(26)»

[ای قوم من! به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته است درآیید و به عقب بازنگردید که زیانکار خواهید شد* گفتند: ای موسی! در آنجا مردمی زورمندند و تا آنان از آن جا بیرون نروند، ما هرگز وارد آن نمی شویم. پس اگر از آن جا بیرون بروند، ما وارد خواهیم شد.* دو مرد از(زمره) کسانی که از خدا می ترسیدند و خدا به آنان نعمت داده بود، گفتند: از آن دروازه بر ایشان (بتازید و) قطعا پیروز خواهید شد و اگر مؤمنید، به خدا توکل کنید.]

1) شیخ مفید از محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان، از ابی حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: زمانی که موسی ایشان را به سرزمین مقدس رساند، به ایشان گفت «ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَهَ الَّتِی کَتَبَ اللّهُ لَکُمْ وَلاَ تَرْتَدُّوا علَی أَدْبَارِکُمْ فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِینَ» در حالی که خداوند آن را برایشان نوشته بود: قَالُواَ یَا مُوسَی إِنَّ فِیهَا قَوْمًا جَبَّارِینَ وَ إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّیَ یَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِن یَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِنَّاَ دَاخِلُونَ* قَالَ رَجُلاَنِ مِنَ الَّذِینَ یَخَافُونَ أَنْعمَ اللّهُ علَیْهِمَا ادْخُلُواْ علَیْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّکُمْ غَالِبُونَ وَعلَی اللّهِ

1- [1] - مختصرالبصائر الدرجات، ص 28.

فَتَوَكَّلُواْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ* قَالُواْ يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدًا مَّا دَامُواْ فِيهَا فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّکَ فَقَاتِلا إِنَّا هَاهُنَا قَاعدُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّى لا أَمْلِکُ إِلاَّ نَفْسِى وَأَخِى فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» و زمانی که از پای نهادن سر باز زدند، خداوند آن را بر ایشان حرام کرد و در مساحتی چهار فرسخی، چهل سال سرگردان بودند و گِرد خود می چرخیدند «فَلاَ تَأْسَ علَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ».

امام باقر علیه السلام می فرماید: این قوم چون که شب می شد، منادی ایشان فریاد برمی آورد: کوچ را تا نهایت به سر برید! و با حداء و راندن حیوانات، حرکت آغاز می کردند و چون سحر می گشت، خداوند دستور می داد تا زمین بر ایشان بگردد و چون صبح می شد در منزل اول خود بودند و می گفتند: راه را گم کردیم، و این جریان تا چهل سال، همچنان برای ایشان ادامه یافت و برای ایشان ترنجبین و پرنده بریان فرو فرستاده می شد تا آن که همگی مردند، مگر دو تن: یوشع بن نون و کالب بن یوفنا و فرزندان ایشان. ایشان در زمینی به اندازه چهار فرسنگ، سرگردان بودند و چون بانگ آغاز حرکت می کردند، لباس ها و کفش هایشان بر تن ایشان می خشکید. فرمود: و با ایشان سنگی بود که اگر به آن شهر پای می نهادند، موسی با عصایش بر آن می زد و از آن دوازده چشمه جاری می گشت: از برای هر خاندانی یک چشمه. و چون دور می شدند، آب به سنگ باز می گشت و سنگ را بر روی چهارپا می نهاد. ابو عبدالله گوید: خداوند، بنی اسرائیل را فرمان داد تا به سرزمین مقدسی که برای ایشان نوشته بود، پای نهند، آن گاه خداوند این گونه خواست تا فرزندان فرزندان ایشان وارد شوند.(1)

2) عیاشی از ابی بصیر، از یکی از دو امام باقر یا صادق علیهما السلام روایت کرده که فرمود: سر مهدی(2) در طبقی به عیسی بن موسی(3) پیشکش خواهد شد. راوی گوید: گفتم: اینها هر دو مرده اند. فرمود: خداوند فرماید: « ادخلوا الارض المقدسه التی کتب الله لکم» و ایشان وارد نشدند و فرزندانشان یا فرزندان فرزندانشان وارد شدند و این (در واقع) وارد شدن آنها بود. گفتم: آیا آن چیزی که

1- [1] - اختصاص، ص 265.

2- [2] - وی مهدی عباسی فرزند ابی جعفر منصور دوانیقی و پدر هادی و رشید عباسی است.
3- [3] - عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس. فرماندهی معروف و والی سفاح بر کوفه بود. همچنان که وی را ولیعهد منصور گردانید. او در سال 167 درگذشت. «اعلام زرکلی ج 5 ح 109».

در باره مهدی و عیسی نیز گفته شده، اینسان است؟ فرمود: آری، در فرزندان ایشان خواهد بود. گفتم: چه چیزی مانع آن است تا آن چه در باره ابن الحسن گفته شده در فرزندان وی نمود یابد؟ فرمود: این مانند آن مطلب نیست.(1)

3) حریز از برخی اصحاب وی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به آن که جانم در کف اوست، بی شک، سنت های پیشینان بر شما نیز پیاده خواهد شد همچون شباهت لنگه پاپوش به لنگه دیگرش و ریشه ریشه های پر، تا آن که راهشان را (از پیش چشم عبرت بین) گم نکنید و سنت بنی اسرائیل شما را به بیراهه نیندازد.

آن گاه امام باقر علیه السلام فرمود: موسی به قومش گفت: «یَا قَوْمِ ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَةَ الَّتِی کَتَبَ اللّهُ لَکُمْ» و ایشان که ششصد هزار تن بودند به وی پاسخ دادند: «قَالُوا یَا مُوسَی إِنَّ فِیهَا قَوْمًا جَبَّارِینَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّیَ یَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِن یَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ * قَالَ رَجُلاَنِ مِنَ الَّذِینَ یَخَافُونَ أَنْعمَ اللّهُ علَیْهِمَا ادْخُلُواْ علَیْهِمُ» یکی یوشع بن نون و دیگری کالب بن یافنا بودند و گفت: آن دو پسر عموهای موسی بودند و گفتند: «ادْخُلُواْ علَیْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّکُمْ غَالِبُونَ وَعلَی اللّهِ فَتَوَکَّلُواْ إِن کُنتُم مُّؤْمِنِینَ * قَالُواْ یَا مُوسَی إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدًا مَّا دَامُواْ فِیهَا فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّکَ فَقَاتِلا إِنَّا هَاهُنَا قَاعدُونَ» تا آن جا که فرماید: «إِنَّا هَاهُنَا قَاعدُونَ» و آن چهل هزار تن سرکشی نمودند و هارون و دو فرزندش و یوشع بن نون و کالب بن یافنا نجات یافتند و خداوند آن قوم را فاسقین نامید «فَلاَ تَأْسَ علَی الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ» و ایشان هفتاد سال سرگردان بودند، چرا که ایشان سرکشی نمودند و در شباهت چون دو لنگه کفش بودند.

همانا رسول الله صلی الله علیه و آله چون رحلت نمود، کسی بر امر خداوند بر پای نبود، مگر علی و حسن و حسین علیهم السلام و سلمان و مقداد و ابوذر؛ ایشان چهل روز شکیبا بودند تا آن که علی علیه السلام به پای خواست و با مخالفان خود جنگید.(2)

4) زراره و حمران و محمد بن مسلم، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در باره آیه «یَا قَوْمِ ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَةَ الَّتِی کَتَبَ اللّهُ لَکُمْ وَلاَ تَرْتَدُّوا

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 332، ح 67.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 332، ح 68.

علَی أَدْبَارِکُمْ فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِینَ» فرمودند: آن را برای ایشان نوشت، آن گاه آن را زدود.(1)

5) ابی بصیر روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام مرا گفت: همانا خداوند به بنی اسرائیل فرمود: «ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَةَ» و ایشان وارد نشدند و آنان و فرزندانشان از آن محروم گشتند و تنها فرزندان فرزندان ایشان بدان پای نهادند.(2)

6) اسماعیل جعفی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: به ایشان گفتم که در آیه «یَا قَوْمِ ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَةَ الَّتِی کَتَبَ اللّهُ لَکُمْ وَلاَ تَرْتَدُّوا علَی أَدْبَارِکُمْ فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِینَ» آیا واقعاً آن را برای ایشان نوشته بود؟ فرمود: به خدا که آری، به حق آن را برایشان نوشته بود، سپس بر آن شد تا بر آن پای ننهند. راوی گوید: آن گاه امام، خود سخن آغاز کرد که: نماز نزد خداوند دو رکعت بود و آن را برای مسافر قرار داد و برای مقیم دو رکعت افزود و آن را چهار رکعت نمود.(3)

7) مسعده بن صدقه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از ایشان در باره آیه «ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَةَ» سئوال شد و ایشان فرمودند: آن را برای ایشان نوشت و آن گاه زدود، آن گاه برای فرزندان ایشان نوشت و بر آن پای نهادند و خداوند هر آن چه خواهد، محو گرداند و یا تثبیت نماید و نزد اوست ام الکتاب.(4)

8) علی بن اسباط، از امام رضا علیه السلام روایت کرده که: به ایشان گفتم اهالی مصر مدعی اند که سرزمینشان مقدس است. فرمود: چطور؟ گفتم: فدایت شوم، بر این باورند که از پشت ایشان، نسلی هفتاد هزار نفری محشور می گردد که بی حساب به بهشت می روند. فرمود: به خدا سوگند که نه، چنین نیست. خداوند بر بنی اسرائیل خشم نگرفت، مگر آن که ایشان را به مصر راه نشان داد و از ایشان خشنود نگشت، مگر آن که ایشان را از مصر به سرزمینی دیگر برد و به حق، خداوند به موسی وحی نمود تا استخوان های یوسف را از خاک این سرزمین خارج سازد و موسی در پی کسی بر آمد که محل قبر را بشناسد و او را به نزد زنی کور و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 332، ح 69.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 332، ح 70.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 332، ح 71.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 332، ح 72.

زمینگیر(1) راهنمایی کردند و موسی از وی خواست تا مکان قبر را به وی نشان دهد و زن سر ننهاد، مگر به دو نیکی: یکی آن که وی را از آن بیماری مزمن نجات دهد و دیگر آن که وی را با خود به بهشت در همان مرتبه ای که خود قرار دارد، ببرد. موسی این خواسته را گران یافت و خداوند به وی وحی نمود: چه چیزی از این خواسته بر تو گران می آید؟ هر چه خواهد به وی بده! و موسی چنین کرد و زن، طلوع ماه را موعد قرار داد و خداوند طلوع ماه را مدتی بازداشت تا موسی به قرارش برسد و آن زن پیکر یوسف را در سبدی مرمری از درون آب نیل خارج ساخت و موسی آن را با خود برد. راوی گوید: آن گاه حضرت فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در سفال های مصر غذا نخورید و سرتان را به گل آن نشویید که برایتان ذلت به ارث می نهد و غیرتتان می زداید.(2)

9) حسین بن علاء از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند، اهل مصر را یاد نموده و قوم موسی و این قول ایشان را که «فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّکَ فَقَاتِلا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ» را یادآور شده و این سرزمین را چهل سال بر ایشان حرام نمود و آنان را سرگردان نمود و چون شب می شد و آهنگ سفر می کردند و به راه گام می نهادند، فریاد می زدند: کوچ کوچ، شتاب شتاب(3) و همچنان این گونه بود تا خورشید غروب می کرد و چون کوچ آغاز می کردند و بر سینه راه از رفتن خسته می شدند، خداوند، زمین را می فرمود: ایشان را بگردان، و آنان همچنان می رفتند تا وقتی سحر می شد و نزدیک صبح می شد، می گفتند: این چاه آبی است، رسیدیم، پیاده شوید. چون صبح می شد، چشم می گشودند و منازل و چادرهای خود را می یافتند که در همان جای دیروز است و به یکدیگر می گفتند: ای قوم راه را گم کرده اید و اشتباه آمدید. آنان چهل سال بر این سرنوشت بودند تا آن که اذن ورودشان داد؛ حال آن که قبلا آن را برای ایشان نوشته بود.(4)

10) داوود رقی روایت کرده که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می گوید: امام باقر علیه السلام می گفت: چه نیکو سرزمینی است شام و چه مردمان بدی دارد و چه بد سرزمینی است مصر. هان! که مصر، زندان کسی است که خدا بر وی خشم

1- [5] - زمنه: مبتلا به بیماری مزمن «لسان العرب ماده زمن».

2- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 332، ح 73.
3- [2] - الوحی الوحی، شتاب کنید شتاب کنید «لسان العرب ماده وحی».
4- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 332، ح 74.

گرفته و پانهادن بنی اسرائیل به آن جز از سر خشم خدا و دست به گناه بردن ایشان در برابر امر خداوند نبود؛ چرا که فرماید: «یَا قَوْمِ ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَةَ الَّتِی کَتَبَ اللّهُ» یعنی شام، و ایشان از پای نهادن به شام سرباز زدند و چهل سال در زمین مصر و بیابان های آن سرگردان شدند و پس از چهل سال وارد شدند و بیرون رفتن ایشان از مصر و ورود ایشان به شام، تنها پس از توبه آنان و رضایت الهی از ایشان بود. در ادامه فرمود: من بیزارم از خوردن غذایی که در سفال های آنان پخته شده و دوست ندارم که سرم را با گل آن بشویم تا مبادا خاک آن برایم ذلت به ارث گذارد و غیرتم را بر باد دهد.(1)

11) ابن سنان، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَةَ الَّتِی کَتَبَ اللّهُ لَکُمْ» روایت کرده که فرمود: خداوند می دانست که ایشان سرکشی خواهند کرد و چهل سال سرگردان خواهند بود و چهل سال پس از حرام نمودن آن سرزمین بر ایشان، به آن وارد خواهند شد.(2)

12) علی بن ابراهیم: در باره آیه «ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَةَ الَّتِی کَتَبَ اللّهُ لَکُمْ» فرمود: این قول الهی زمانی نازل شد که ایشان گفتند: «یَا مُوسَی لَن نَّصْبِرَ علَیَ طَعامٍ وَاحِدٍ» [یک نوع غذا را تحمل نخواهیم کرد] و موسی به ایشان گفت: «اهْبِطُواْ مِصْراً فَإِنَّ لَکُم مَّا سَأَلْتُمْ»(3) [به مصر وارد شوید که در آن هرآن چه خواستید باشد] و گفتند: «إِنَّ فِیهَا قَوْمًا جَبَّارِینَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّیَ یَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِن یَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ» و نصف آیه این جاست و نیمه دیگرش در سوره بقره است. زمانی که به موسی گفتند: «إِنَّ فِیهَا قَوْمًا جَبَّارِینَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّیَ یَخْرُجُواْ مِنْهَا» موسی به ایشان گفت: به ناچار باید وارد شوید و گفتند: «فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّکَ فَقَاتِلا إِنَّا هَاهُنَا قَاعدُونَ». موسی، دست هارون را گرفت و آن گونه که خدا فرماید، گفت: «إِنِّی لا أَمْلِکُ إِلاَّ نَفْسِی وَأَخِی» یعنی هارون «فَافْرُقْ بَیْنَنَا وَبَیْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِینَ»، و خداوند فرمود: «قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ علَیْهِمْ أَرْبَعِینَ سَنَةً» یعنی چهل سال نمی توانند بر خاک مصر پای نهند «یَتِیهُونَ فِی الأَرْضِ» و زمانی که موسی خواست از ایشان جدا شود، بیمناک شدند و گفتند: اگر موسی از بین ما برود، عذاب بر ما نازل

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 332، ح 75.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 332، ح 76.
3- [3] - بقره/61.

خواهد شد و هراسان نزد وی رفتند و از وی خواستند تا با ایشان بماند و از خدا بخواهد که توبه ایشان را بپذیرد و خداوند به موسی وحی نمود که توبه ایشان پذیرفتم تا به مصر وارد شوند و آن را چهل سال بر آنان حرام نمودم در حالی که به عنوان مجازات این سخن ایشان که «فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّکَ فَقَاتِلا» در بیابان ها سرگردان خواهند بود. همه ایشان وارد بیابان شدند، مگر قارون. آنان از سر شب برخاسته و به قرائت تورات می پرداختند و چون صبح هنگام به نزدیک دروازه مصر می رسیدند، زمین بر ایشان می گردید و آنان را به محل اول خود باز می گرداند؛ حال آن که فاصله بین ایشان تا مصر تنها چهار فرسنگ بود و مدت چهل سال در این مکان باقی ماندند و هارون و موسی در این بیابان درگذشتند و فرزندان ایشان و فرزندان فرزندانشان به مصر پای نهادند.

گفته اند: کسی که قبر موسی علیه السلام را حفر نمود، ملک الموت در لباس آدمی بود و از این رو بنی اسرائیل، محل دفن موسی را نمی دانند. از پیامبر صلی الله علیه و آله در باره محل خاکسپاری وی پرسیدند و ایشان گفتند: در کنار راه بزرگ و نزد تپه سرخ. گوید: و بین موسی و داود علیهما السلام پانصد سال فاصله بود و بین داود و عیسی هزار و صد سال فاصله بوده است.(1)

13) ابن بابویه از احمد بن حسن قطان، از حسن بن علی سکری، از محمد بن زکریا بصری، از محمد بن عماره، از پدرش روایت کرده که به امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام عرض کردم: در باره رحلت موسی بن عمران خبرم ده. فرمود: زمانی که اجلش سر رسید و مدت عمرش را به پایان برد و روزی اش به آخر رسید، ملک الموت نزد وی آمد و گفت: سلام بر تو ای کلیم الله! موسی گفت: و بر تو سلام. که هستی؟ گفت من ملک الموتم. موسی گفت: از برای چه آمده ای؟ گفت آمده ام تا جانت بستانم. موسی گفت: از کجا روحم را می ستانی؟ گفت: از دهانت. موسی گفت: چگونه، حال آن که با این دهان با خدای تعالی هم سخن شده ام؟ گفت: پس از دستت. گفت: چگونه، حال آن که با آن تورات را به سوی مردم آوردم؟ گفت: پس از پاهایت. موسی گفت: چگونه، حال آن که با آن بر طور سینا گام نهاده ام؟ گفت: پس از چشمانت. گفت: چگونه، حال آن که همچنان به امید به خدا می نگرد؟ گفت: پس از گوشهایت. موسی گفت: چگونه، حال آن که با آن

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 172.

سخن خدایم عز و جل را شنیده ام؟ حضرت فرمود: پس خداوند، ملک الموت را الهام نمود که روحش را نستان تا او خود بخواهد. ملک الموت بازگشت و موسی مدت زمان بسیاری پس از آن به خواست خود زندگی نمود و یوشع بن نون را فرا خواند و به وی سفارش ها کرد و گفت تا آن را نزد خود نگاه دارد و وصیت ها را به شخصی که پس از وی به امارت برمی خیزد، رساند. موسی از پیش قومش رفت و در زمان تنهایی اش بر مردی گذشت که قبری می کند و به او گفت : می خواهی در کندن این قبر کمکت کنم؟ مرد گفت: آری، و او را کمک نمود تا قبر را کند و سنگ لحد را هم نهاد. آن گاه موسی بن عمران درون قبر دراز کشید تا ببیند چگونه قبری است و ناگهان پرده از چشمان وی برداشته شد و جایگاه خود را در بهشت مشاهده نمود و گفت: خداوندا! مرا نزد خود ببر! و ملک الموت همان جا جانش را ستاند و او را در قبرش به خاک سپرد و خاک روی او را صاف نمود و کسی که قبر می کند، فرشته ای بود در صورت آدمی و آن محل در بیابان بود و ناگاه ندا زننده ای از آسمان فریاد برآورد: موسی کلیم الله جان سپرد و کدامین نفس است که جان نسپرد.

پدرم از جدم، از پدرش علیهم السلام مرا چنین حدیث گفت: که از رسول الله صلی الله علیه و آله در باره قبر موسی پرسیدند فرمود: کنار راه بزرگ، نزد تپه سرخ.(1)

14) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فضال، از محمد بن حصین، از محمد بن فضیل، از عبدالرحمن بن یزید، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: داود نبی علیه السلام روز شنبه، ناگهان جان سپرد و پرندگان با بال های خود بر وی سایه افکندند و موسی در بیابان درگذشت و منادی حق از آسمان ندا برآورد: موسی جان سپرد و کدامین نفس است که جان نسپرد. (2)

15) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: آیا هارون، برادر تنی موسی علیه السلام بود؟ فرمود: آری، آیا نشنیده ای که خداوند

1- [1] - امالی ابن بابویه، ص 192، ح 2.
2- [2] - کافی، ج 3، ص 111، ح 4.

فرماید: «یَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْیَتِی وَلَا بِرَأْسِی»(1) [ای پسر مادرم! ریشم را و سرم را (چنین به خشم میان دو دستانت) مگیر] گفتم: کدامیک بزرگ تر بود؟ فرمود: هارون. پرسیدم: آیا بر هر دو وحی می شد؟ فرمود: وحی بر موسی نازل می شد و موسی آن را به هارون الهام می نمود. گفتم: می خواهم بدانم که آیا احکام و قضاوت و امر و نهی نیز در دست ایشان بود؟ فرمود: موسی بود که با خداوند نجوا می نمود و دانش را می نگاشت و در میان بنی اسرائیل قضاوت می نمود و چون موسی برای مناجات از قومش دور می گشت، هارون جانشین وی می شد. پرسیدم: کدام یک پیش از دیگری درگذشت؟ فرمود: هارون پیش از موسی جان سپرد و هر دو در بیابان درگذشتند. پرسیدم: آیا موسی فرزندی داشت؟ فرمود: نه، فرزند از آن هارون بود و خاندان پس از ایشان از نسل او بود.(2)

«وَ اتْلُ علَیْهِمْ نَبَأَ ابْنَیْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا...سوءه أخی فأصبح مِن النادمین (31)»

«وَ اتْلُ علَیْهِمْ نَبَأَ ابْنَیْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِن أَحَدِهِمَا وَ لَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّکَ قَالَ إِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ (27) لئن بَسَطتَ الَی یدکَ لَاَقتلک إنّی أخافُ اَلله رَبَّ العالَمینَ(28) إنّی أرید أن تَبَوأ بإثمی واثمک تَکون مِن أَصحاب النّار و ذلک جَزاء الظالمینَ(29) فَطوّعت لَه نَفسه قَتل أخیه فَقَتَله فَأصبح مِن الخاسرین(30) فَبعثَ اللهُ غُراباً یبحثُ فی الأرض لِیریه کیفَ یواری سوءه أخیه قال یا ویلتی أعجَزتُ ان أکون مِثل هذا الغُراب فأواری سوءه أخی فأصبح مِن النادمین (31)»

[و داستان دو پسر آدم را به درستی بر ایشان بخوان؛ هنگامی که (هر یک از آن دو) قربانیی پیش داشتند. پس از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. (قابیل) گفت: حتما تو را خواهم کشت. (هابیل) گفت: خدا فقط از تقواپیشگان می پذیرد* اگر دست خود را به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی، من دستم را به سوی تو دراز نمی کنم تا تو را بکشم، چرا که من از خداوند، پروردگار جهانیان می ترسم* من می خواهم تو با گناه من وگناه خودت (به سوی

1- [1] - طه/94.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 114.

خدا) بازگردی ودر نتیجه از اهل آتش باشی و این است سزای ستمکاران* پس نفس (اماره اش) او را به قتل برادرش ترغیب کرد و وی را کشت و از زیانکاران شد* پس خدا زاغی را برانگیخت که زمین را می کاوید تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند. (قابیل) گفت: وای بر من، آیا عاجزم که مثل این کلاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم؟ پس از (زمره) پشیمانان گردید]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابی حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند تبارک و تعالی آدم علیه السلام را امر نمود تا به این درخت نزدیک نشود و چون آن وقتی که در دانش خدا بود که از درخت خواهد خورد، فرا رسید، فراموش نمود و از درخت خورد و خدا فرماید: «وَلَقَدْ عهِدْنَا إِلَی آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عزْمًا»(1) [به حق که آدم را عهد خویش گرفتیم و او فراموشکار گشت و او را صاحب اراده نیافتیم] و چون آدم از درخت خورد، به زمین فرو فرستاده شد و برای او فرزندش هابیل و خواهر همتایش و بعد قابیل و خواهر همتایش زاده شدند. آن گاه آدم علیه السلام، هابیل و قابیل را دستور داد تا قربانی ای پیشکش کنند و هابیل، گوسفندانی داشت و قابیل، زمین کشاورزی داشت و هابیل قوچی از بهترین گوسفندانش را قربانی نمود و قابیل از کشت خود، محصولی پاک نشده را تقدیم نمود و قربانی هابیل پذیرفته شد و قربانی قابیل، مردود گشت؛ آن جا که خداوند فرماید: «وَاتْلُ علَیْهِمْ نَبَأَ ابْنَیْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِن أَحَدِهِمَا وَلَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّکَ قَالَ إِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ». قربانی را آتش خورد و قابیل به گرد آتش، خانه ای ساخت و اولین کسی بود که آتشکده بنیان نهاد و گفت: سوگند که این آتش را می پرستم تا قربانی مرا بپذیری، آن گاه ابلیس ملعون که چون خون در رگ های بنی آدم جاری است، بیامد و گفت: ای قابیل! قربانی هابیل پذیرفته شد و از آن تو پذیرفته نگشت و اگر تو او را به همین حال رها کنی، نسلی خواهد داشت که بر نسل تو فخر فروشی خواهند کرد و می گویند: ما فرزندان کسی هستیم که قربانی اش پذیرفته شد. او را بکش تا نسلی نداشته باشد که بر نسل تو فخر کنند و وی او را کشت.

وقتی قابیل نزد آدم علیه السلام بازگشت، پدرش گفت: قابیل، هابیل کجاست؟

1- [1] - طه/115.

گفت: همان جا که قربانی می کردیم، در پی او بگرد. آدم روانه گشت و هابیل را نقش زمین یافت و گفت: لعنت بر تو ای زمین که خون هابیل را بر خود گرفتی و چهل شب بر هابیل گریست.(1)

2) و هم او از شماری از اصحاب شیعه، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از کسانی که نام ایشان را برد، از محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: شما صالح نخواهید بود، مگر آن که بشناسید، و نمی شناسید، مگر آن که تصدیق نمایید و تصدیق نمی کنید، مگر آن که بپذیرید، دروازه هایی چهارگانه را که اصلاح نمی گردد اولین آنها مگر به آخری، گمراهند اصحاب سه دروازه و بسیار به راه ناراست رفتند.

خداوند تبارک و تعالی نمی پذیرد، مگر عمل صالح را و نمی پذیرد، مگر وفای به عهدها و شروط را و هر که برای خداوند به عهد و شرط خود وفا نمود و آن چه در عهدش ذکر نمود، به کار بست، به آن چه نزد خداست، دست یابد و پیمان خدا را به کمال رسانده باشد. خدای تعالی بندگان را راه های هدایت نشان داده و در آن برای ایشان منار نهاد و آگاه نمود که چگونه راه پویند و فرماید: «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی»(2) [و همانا من بی شک بسیار بخشنده ام برای کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار نیک نماید وآن گاه راه هدایت بیابد] و فرماید: «إِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ» و هر که از خدا در آن چه فرمانش داده، تقوا پیشه کند، خدای را در حال ایمان به آن چه محمد صلی الله علیه و آله آورده، دیدار خواهد کرد.(3)

3) احمد بن محمد بن خالد برقی از محمد بن علی، از عبیس بن هشام، از عبدالکریم کرّام بن عمرو خثعمی، از عمر بن حنظله روایت می کند که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم که آیهای از قرآن، مرا دو دل می کند. فرمود: آن آیه چیست؟ گفتم: قول حق «إِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ». فرمود: از چه چیز آن شک می کنی؟ گفتم: کسی که نماز خواند و روزه دارد و پرستش نماید، اعمالش پذیرفته خواهد شد؟ فرمود: همانا خداوند نمی پذیرد، مگر

1- [1] - کافی، ج 8، ح 113، ح 92.

2- [2] - طه/82.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 139، ح 6 و ج 1، ص 39، ح 3.

از تقواپیشگان صاحب شناخت. آن گاه فرمود: تو در این دنیا پارساتری یا ضحاک بن قیس؟ گفتم: نه، بلکه ضحاک بن قیس. فرمود: با این حساب، خداوند هیچ یک از آن چه گفتی را از وی نمی پذیرد.(1)

4) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از ابی حمزه، از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده، که شنیدم علی بن الحسین علیهما السلام به مردی از قریش می گفت: زمانی که دو فرزند آدم، قربانی خود را پیشکش کردند، یکی فربهترین قوچی که در گله اش بود، قربانی کرد و دیگری خوشه ای از سنبل های کشتزارش را و قربانی از صاحب قوچ که هابیل بود پذیرفته شد و از دیگری که قابیل بود، پذیرفته نشد. پس به هابیل گفت: به خدا سوگند که تو را خواهم کشت و هابیل گفت: «انما یتقبل من المتقین* لئن بسطت الَی یدک لاقتلک انی اخاف الله رب العالمین* انی ارید ان تبوا بإثمی واثمک تکون من اصحاب النار و ذلک جزاء الظالمین فطوّعت له نفسه قتل اخیه» و او نمی دانست چگونه هابیل را بکشد تا آن که ابلیس آمد و او را آموخت و گفت: سرش را بین دو سنگ بگذار و محکم بکوب و بشکن. وقتی هابیل را کشت، نمی دانست که با پیکرش چه کند. ناگهان دو کلاغ آمدند و شروع کردند به زدن یکدیگر و قصد جان هم کردند و یکی دیگری را کشت و آن گاه، آن که مانده بود با پاهایش حفره ای در زمین کند و دیگری را در آن دفن کرد. قابیل گفت: «یَا وَیْلَتَا أَعجَزْتُ أَنْ أَکُونَ مِثْلَ هَـذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِیَ سَوْءَةَ أَخِی فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِینَ» و حفره ای کند و هابیل را در آن پنهان کرد و سنتی شد تا مردگان را دفن کنند.

قابیل نزد پدرش بازگشت و آدم هابیل را با وی ندید و پرسید: فرزندم را کجا رها کردی؟ قابیل گفت: مگر مرا به نگاهبانی از وی فرستاده بودی؟ آدم علیه السلام گفت: همراه من به محل قربانی بیا و قلب آدم علیه السلام از نگرانی آن چه قابیل کرده است، هراسان گشت و زمانی که به محل رسید، کشته شدن وی را دریافت و زمینی را که خون هابیل را پذیرفت، نفرین نمود و به آدم دستور داده شد تا قابیل را لعنت کند و از آسمان قابیل را ندا آمد: نگون بخت گردی آن گاه که برادرت را کشتی. از همین روست که زمین، خون را نمی نوشد. آدم روی گرداند و رفت و چهل شبانه روز بر هابیل زاری می کرد و چون از داغ وی بیقرار گشت، به خداوند

1- [1] - محاسن ، ص 168، ح 129.

شکایت نمود و خداوند وحی نمود که تو را پسری عطا خواهم کرد که جانشین هابیل باشد. حوّاء پسری پاکیزه و مبارک زاد و چون روز هفتم میلاد نوزاد بود، خداوند، وحی نمود: ای آدم! این طفل، هبه و بخششی از من به توست، پس او را هبه الله بنام.(1)

5) و هم او گوید: پدرم از عثمان بن عیسی، از ابی ایوب، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که: با حضرت در مسجد الحرام نشسته بودم که دیدیم طاووس در گوشه ای از حرم برای یارانش سخن می گوید و گفت: آیا می دانید چه زمانی نیمی از مردم کشته شدند؟ ابو جعفر علیه السلام گفت: یا درست تر بگوییم یک چهارم مردم ای طاووس. گفت: یا یک چهارم مردم. امام فرمود: آیا می دانی که با قاتل چه کردند؟ گفتم: این مساله دشواری است. چون فردا روز شد، نزد ابو جعفر رفتم و دیدم که لباس پوشیده و بر در خانه ایستاده تا غلامش زین بر اسب نهد و پیش از آن که من چیزی بگویم، به این سخن از من استقبال نمود که در هند یا در ماورای هند، مردی هست که پایش را به طناب بسته(2) و پشمینه(3) پوشیده و ده نفر، مسئول نگاه داشتن وی هستند و چون یک تن از این ده نفر بمیرد، اهل روستا دیگری را جایگزین وی می کردند. مردم می مردند و آن ده تن کم نمی شدند، ایشان صبحها که خورشید طلوع می کرد، صورت وی را به طرف آفتاب می گرداندند و آن را همراه با خورشید می چرخاندند و آن گاه در سرما آب سرد به روی وی می پاشیدند و هنگام گرما آب داغ.

حضرت ادامه داد: شخصی بر ایشان گذشت و گفت: تو که هستی ای بنده خدا؟ مرد سرش را بلند کرد و نگاهی نمود و گفت: یا کودنترین مردمانی و یا داناترین ایشان. من از زمانی که این دنیا هست، همین جا بر پای ایستاده ام و جز تو کسی از من نپرسیده که هستی. آن گاه امام گفت: می گویند که او پسر آدم است.

خدای تعالی می فرماید: «مِنْ أَجْلِ ذَلِکَ کَتَبْنَا علَی بَنِی إِسْرَائِیلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِی الأَرْضِ فَکَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعا»(4) [از این رو بر بنی اسرائیل نوشتیم که هر کس نفسی را نه در برابر نفسی دیگر یا بدون فساد کردن وی

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 137.
2- [2] - معقول، بسته شده با عقال که طناب باشد« لسان العرب ماده عقل».
3- [3] - مسح، لباس بافته از مو یا لباس راهبان «المعجم الوسیط ماده مسح».
4- [4] - مائده/32.

در زمین بکشد، گویا که تمام انسان ها را کشته است] و لفظ آیه، مخصوص بنی اسرائیل است و معنای آن عام و در میان تمام مردم جاری است.(1)

6) ابن بابویه از ابوالحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبدالله بصری در ایلاق از ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن احمد بن جبله واعظ، از ابوالقاسم عبدالله بن احمد بن عامر طائی، از پدرش، از علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده که پدرم موسی بن جعفر مرا از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی علیهم السلام روایت کرده که: علی بن ابی طالب علیه السلام در مسجد کوفه بود که مردی از اهل شام نزد وی آمد و گفت: ای امیرمؤمنان! چند سئوال از شما دارم و ایشان فرمود: بپرس برای دانستن و نپرس برای لجبازی و عناد. و مردمان همه به ایشان خیره شده بودند. امام حسین علیه السلام حدیث را ادامه می دهد تا آن جا که فرمود، پرسید که: عمر آدم علیه السلام چقدر بود؟ و حضرت پاسخش داد: نهصد و سی سال، و از اولین کسی که شعر گفت پرسید و امام فرمود: آدم. پرسید: شعر وی چه بود؟ امام گفت: زمانی که از آسمان بر زمین فرو فرستاده شد و خاک آن و پهنه گسترده و هوای آن را دید و قابیل هابیل را کشت، چنین گفت:

سرزمین ها و هر چه در آن است، دگرگون شد

و پهنه زمین، غبار گرفته و زشت است

هر چیز دارای رنگ و طعم دگرگون شد

و بسیار کم شد خنده رویی چهره های زیبا

و شیطان که نفرین خدا بر او باد، او را چنین پاسخ داد:

دوری گزین از سرزمین ها و مردمانش

که در بهشت از دست من، عرصه گسترده تنگ آمد

تو در بهشت بودی و همسرت در آرامش

و دلت از آزار دنیا در آسایش

واز نیرنگ و فریب من رهایی نیافتی

تا آن که پرداخت هزینه اندک را از کف دادی

و اگر بخشندگی خداوند قادر نبود

ص:615

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 172.

از بهشت تنها بادی بر کفت می ماند.

آن گاه مردی دیگر نزد علی علیه السلام آمد و گفت: ای امیرمؤمنان! ما را از روز چهارشنبه که به آن و سنگینی اش بدبین هستیم، با خبرساز؛ آن کدام چهارشنبه است؟ فرمود: چهارشنبه آخر ماه است که محاق نام دارد و در آن بود که قابیل برادرش هابیل را به قتل رساند.(1)

7) عیاشی از هشام بن سالم، از حبیب سجستانی، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: زمانی که دو فرزند آدم قربانی را پیشکش کردند، و از یکی پذیرفته شد و قربانی دیگری رد شد، فرمود: از هابیل پذیرفته شد و از قابیل پذیرفته نشد. از این امر بسیار دچار حسادت گشت و بر هابیل راه ستم جست و همچنان او را زیر نگاه داشت و در خلوت هایش به دنبالش بود تا آن که دور از چشم آدم، دستش به وی رسید و بر او جسته و او را کشت و از داستان میان آن دو، پیش از آن که وی را بکشد، همان است که خدای تعالی در قرآن بیان فرموده است.

فرمود: زمانی که آدم از کشته شدن هابیل آگاه شد، بسیار بر او اندوهگین شد و به شدت بیقراری می کرد و از این امر به خدای تعالی گلایه نمود و خداوند فرمود: تو را فرزند پسری عطا خواهم کرد که جانشین هابیل باشد و زان پس حواء، پسرکی پاکیزه و مبارک زاد و چون روز هفتم شد، آدم او را شیث نامید و خداوند به وی وحی نمود که این فرزند، بخشش من به توست و او را هبه الله نام گذار.

فرمود: چون زمان رحلت آدم علیه السلام نزدیک شد، خداوند به وی وحی نمود که ای آدم! من جان تو را خواهم ستاند و در فلان روز به نزد خود خواهم آورد؛ پس به بهترین فرزندت وصیت هایی کن و او هبه من است که به تو بخشیدم، به او وصیت کن و آن چه از اسماء تو را آموزش دادیم به دست وی بسپار و اسم اعظم را به وی بگو و این را در صندوقی بگذار، که من خوش ندارم زمینم از دانایی که دانش مرا بداند و به حکم من قضاوت نماید؛ خالی ماند و او را بر بندگان من حجت قرار ده.

فرمود: آن گاه آدم، تمام فرزندانش از زن و مرد را گرد آورد و گفت: ای

1- [1] - علل الشرايع، ص 274، ح 1، باب 342.

فرزندانم! خداوند به من وحی نمود که روحم را به نزد خود به اوج خواهد برد و فرمود تا به بهترین فرزندانم سفارش نمایم و او هبه الله است و خداوند او را پس از من، برای من و شما برگزیده است، سخن او بشنوید و از او فرمانبر باشید که او وصی من و جانشین من بر شماست، و همگی گفتند که سخنش به گوش می گیریم و فرمانش می بریم و با او ستیزه نمی کنیم.

فرمود: دستور داد تا صندوق را ساختند و علم و اسماء و وصیت را در آن نهاد و به هبه الله داد و پیش از آن به وی گفت: بنگر ای هبه الله! چون جان سپردم، مرا شستشو بده و کفنم کن و بر من نماز بگذار و در حفره قبرم بنه و چون چهل روز از مرگم سپری شد، استخوان هایم را از قبرم خارج ساز و همه اش را جمع کن و در صندوق بگذار و نزد خود نگاه دار و کسی جز خودت را امین آن نساز، و زمانی که مرگ خودت فرا رسید و خود آن را دریافتی، بهترین فرزندت و آن که همواره با تو بوده و محبوب ترین ایشان نزد خودت را بخواه و به او نظیر آن چه به تو سفارش کردم، توصیه نما و زمین را خالی از دانشمندی از اهل بیت و خاندانمان، خالی مگذار.

فرزندم! خدای تعالی مرا بر زمین فرو فرستاد و مرا خلیفه خود و حجتی بر خلقش در آن ساخت و من اکنون تو را به امر خدا وصیت کرده و تو را در زمین پس از خود حجت خداوند بر خلایق قرار دادم و از زمین خارج مشو، مگر پس از آن که برای خداوند حجت و وصیی نهاده باشی و صندوق و آن چه در آن است را به وی سپرده باشی، همچنان که من دادم و به او بگو که از نسل من مردی خواهد آمد که نامش نوح است و در زمان نبوت او طوفان و غرق آدمیان رخ خواهد داد و هر که در کشتی او درنشیند، گزندی نیابد و هر که از کشتی او بر جای ماند، غرق خواهد شد و وصی خود را سفارش کن تا آن چه در صندوق است را حفظ کند و چون زمان وفاتش رسید، بهترین فرزندش و پایبندترین ایشان به خود و نیک ترینشان نزد خود را فرا خوانده و صندوق و آن چه در آن است را به وی دهد و هر وصی، وصیت خود را در صندوق نهد و یکدیگر را بدان سفارش نمایند و هر که نبوت نوح را درک نمود، با وی بر کشتی نشیند و صندوق و هر چه در آن است را بر کشتی سوار کند و کسی از آن جا نماند.

ای هبه الله و شما ای فرزندانم! از قابیل ملعون و فرزندان وی دور گردید که

ص:617

دیدید با برادرتان هابیل چه کرد و از وی و فرزندانش برحذر باشید و با ایشان ازدواج نکنید و درنیامیزید و تو ای هبه الله و خواهران و برادرانت بر بالای کوه زندگی کنید و او و فرزندانش را تنها گذارید و قابیل ملعون و بچه هایش را در عمق دره های کوه رها نمایید.

فرمود: و چون روزی که خداوند خبر داده بود جان وی را خواهد ستاند، فرا رسید، آدم برای مرگ آماده شد و بر آن سر نهاد. فرمود: و ملک الموت بر وی فرود آمد و آدم گفت: ای ملک الموت! بگذار پیش از آن که جانم بگیری، شهادت بگویم و پروردگارم را ستایش نمایم بر آن چه در حق من کرد. آن گاه گفت: شهادت می دهم که خدایی نیست جز الله، یگانه است و انبازی نیست او را و شهادت می دهم که من بنده خدایم و جانشین او در زمینش، خود از آغاز به احسانش مرا پرورد و به دست خود آفرید و جز من به دست خویش بنده ای نیافرید و از روح خود در من دمید و آن گاه صورتم را زیور داد و پیش از من احدی را همچون من نیافرید، آن گاه فرشتگانش را به سجده بر من درآورد و تمام اسماء را به من آموخت؛ حال آن که به فرشتگان نیاموخته بود. آن گاه مرا در بهشتش خانه داد و آن را خانه بقایم ننهاد و منزلی که میهنم باشد، قرار نداد و همانا که مرا آفرید تا به خاطر تقدیر و تدبیری که اراده نمود، در زمینم ساکن سازد و همه این امور را پیش از آن که مرا بیافریند، مقدر ساخته بود و من در قضا و قدر و فرمان بی چون و چرایش جاری گشتم. پس فرمود که از درخت نخورم و من سر برداشته و از آن خوردم و او از این لغزش من درگذشت و از گناهم چشم پوشی نمود و او راست شکر به خاطر تمام نعمت هایش بر من، شکری که با آن خرسندی اش از من به کمال آید. فرمود: و این جا ملک الموت روح او که صلوات خدا بر وی باد را ستاند.

پس امام باقر علیه السلام گفت: جبرئیل، کفن و کافور شستشوی آدم را فروآورد و بیل نیز همراه او بود و همراه با جبرئیل، هفتاد هزار فرشته نیز فرو آمدند تا در تشییع آدم علیه السلام حاضر باشند. فرمود: پس هبه الله وی را غسل داد و جبرئیل وی را کفن کرد و با کافور خوشبوی کرد و گفت: ای هبه الله! پیش آی و بر پدرت نماز کن و بر او بیست و پنج بار الله اکبر بگو. پس تابوت آدم را زمین نهاد و آن گاه هبه الله پیش آمد و جبرئیل از سمت راست او و ملائکه از پس ایشان

ایستادند و او بر پدرش نماز کرد و بیست و پنج بار الله اکبر گفت و جبرئیل و ملائکه به سویی رفتند و با بیل برای آدم قبری کندند و او را در قبر نهادند و جبرئیل گفت: ای هبه الله! مردگانتان را همین گونه دفن کنید و سلام بر شما و رحمت خدا و برکات او بر شما اهل بیت.

سپس ابو جعفر علیه السلام فرمود: هبه الله در میان فرزندان پدرش به فرمانبری از خدا و آن چه پدرش سفارش کرده بود، برخاست و فرزندان قابیل ملعون، منزوی گشتند و چون زمان رحلت هبه الله رسید، وی به فرزندش قینان وصیت نمود و صندوق و محتویاتش و استخوان های آدم و وصیت آدم را به وی داد و گفت: اگر دوران پیامبری نوح را درک نمودی از وی پیروی نما و صندوق را با خود به کشتی او ببر و مبادا که از کشتی وی جا بمانی؛ چرا که در دوره نبوت او طوفان و غرق رخ خواهد داد و هر که بر کشتی او نشیند نجات یابد و هر که عقب ماند، غرق می شود، فرماید: پس قینان به وصیت پدر طاعت خداوند را در میان برادرانش و فرزندان پدرش برپا داشت و چون زمان مرگش رسید به پسرش مهلائیل وصیت نمود و صندوق و هر آن چه در آن بود را به وی داد و وصیت نمود و مهلائیل وصیت قینان را عمل نمود و بر سیره وی زندگی نمود. زمانی که زمان مرگ مهلائیل فرا رسید، وی به پسرش برد وصیت نمود و صندوق و هر آن چه در آن بود را به وی داد و در باره نبوت نوح نیز به وی سفارش نمود و چون زمان مرگ برد فرا رسید، به فرزندش اخنوخ وصیت کرد که همان ادریس نبی است و صندوق و تمام آن چه در آن بود را با وصیت به وی داد و اخنوخ وصیت های پدر برپا داشت و چون زمان رحلت وی شد، خداوند به او وحی نمود: من تو را به سوی آسمان، فراز خواهم کرد و روحت را در آسمان خواهم ستاند؛ پس به فرزندت حرقائیل وصیت نما و حرقائیل، سفارش های اخنوخ را برپا داشت و چون وقت مرگ وی شد به فرزندش نوح وصیت نمود و صندوق و تمام آن چه در آن بود و وصیت را به وی داد.

امام فرمود: و صندوق همچنان نزد نوح بود تا آن که آن را به کشتی برد و چون زمان رحلت نوح فرا رسید، به فرزندش سام وصیت نمود و صندوق و تمام آن چه در آن بود و وصیت خود را به وی سپرد.(1)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 335، ح 77.

حبیب سجستانی گوید: حدیث ابی جعفر علیه السلام در همین جا پایان یافت.

8) از ابی حمزه ثمالی: از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: زمانی که آدم از درخت خورد، به زمین فرو فرستاده شد و هابیل و خواهر همتایش و قابیل و خواهر همتایش برای وی زاده شدند. سپس آدم، هابیل و قابیل را دستور داد تا قربانی پیشکش کنند و هابیل، قوچی از بهترین گوسفندانش را قربانی نمود و قابیل از کشت خود محصولی پاک نشده را همان گونه که به خانه آورده بود، تقدیم نمود و قربانی هابیل پذیرفته شد و قربانی قابیل، مردود گشت؛ آن جا که خداوند فرماید: «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِن أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ». قربانی را آتش می خورد و قابیل به گِرد آتش خانه ای ساخت و اولین کسی بود که آتشکده بنیان نهاد و گفت: سوگند که این آتش را می پرستم تا قربانی مرا بپذیری، آن گاه ابلیس ملعون که چون خون در رگ های بنی آدم جاریست بیامد و گفت: ای قابیل! قربانی هابیل پذیرفته شد و از آن تو پذیرفته نگشت و اگر تو او را به همین حال رها کنی، نسلی خواهد داشت که بر نسل تو فخر فروشی خواهند کرد و می گویند: ما فرزندان کسی هستیم که قربانی اش پذیرفته شد. او را بکش تا نسلی نداشته باشد که بر نسل تو فخر کنند و وی او را کشت.

وقتی قابیل نزد آدم علیه السلام بازگشت، پدرش گفت: قابیل، هابیل کجاست؟ گفت: همان جا که قربانی می کردیم، در پی او بگرد. آدم روانه گشت و هابیل را نقش زمین یافت و گفت: لعنت بر تو ای زمین! که خون هابیل را بر خود گرفتی و چهل شب بر هابیل گریست.

آن گاه آدم از خدا پسری خواست و فرزندی به دنیا آمد که او را هبه الله نامید؛ چرا که خداوند، آن فرزند و خواهر همتایش را هبه و بخششی قرار داده بود. زمانی که دوران پیامبری آدم سرآمد و روزهای زندگی اش را سپری کرد، خداوند به وی وحی نمود که ای آدم! نبوتت سپری شد و روزهای عمرت به سر شد، پس دانشی که نزد توست و ایمان و اسم اعظم و میراث دانش و آثار علم نبوت را تا روز قیامت در سلاله خود و اکنون نزد فرزندت هبه الله قرار ده و هرگز زمین را از عالمی که دین من به واسطه وی شناخته شود و راه پرستش من به دانش وی فهم گردد و راه نجات هر که از زمان تو تا زمان نوح به دنیا می آید باشد، خالی نخواهم

ص:620

گذاشت. خداوند، آدم را به نوح بشارت داد و فرمود: خداوند، پیامبری را برپا خواهد داشت که نامش نوح است و به خدا فرا می خواند و قومش او را تکذیب می کنند و خداوند ایشان را به طوفان نابود خواهد کرد، و میان آدم و نوح ده پدر بودند که همه ایشان پیامبر بودند و آدم به هبه الله سفارش کرد که هر کس نوح را ملاقات نمود، به وی ایمان آورده و از او پیروی کرده و تصدیقش نماید، تا از غرق برهد.

آن گاه آدم چنان بیمار گشت که در آن بیماری جان سپرد و پیش از آن هبه الله را فرستاد و گفت: چون جبرئیل را یا هر فرشته دیگری را دیدی او را از من سلام رسان و بگو: ای جبرئیل! پدر من از تو خواستار هدیه میوه های بهشتی است. جبریل به هبه الله گفت : پدرت جان سپرده است و ما تنها برای نماز گزاردن بر وی فروآمده ایم، بازگرد. هبه الله بازگشت و دید پدرش جان داده و جبرئیل او را آموخت که چگونه او را غسل دهد و غسلش داد و چون نوبت نماز گزاردن بر وی شد، هبه الله گفت: ای جبرئیل! پیش بایست و بر آدم نماز کن. جبرئیل گفت: خداوند، ما را دستور فرمود تا بر پدرت وقتی که در بهشت بود، سجده کنیم و اکنون ما را نشاید که بر کسی از فرزندان وی به امامت بایستیم. پس هبه الله جلو ایستاد و جبرئیل به همراه فرشتگان سرباز پشت وی قرار گرفت و هبه الله سی بار بر آدم تکبیر گفت و جبرئیل او را فرمان داد تا بیست و پنج تکبیر را به سوی حق تعالی فرستد. اکنون سنت ما گفتن پنج تکبیر است و بر شهدای جنگ بدر هفت یا نه تکبیر می گفتند.

آن گاه که هبه الله، آدم را دفن نمود، قابیل نزد وی آمد و گفت: می دانم که پدرم علومی را به تو اختصاص داد که چیزی از آن را خاص من نگرداند و آن علمی است که برادرت هابیل بدان نیایش نمود و قربانی اش از وی پذیرفته شد و من او را نکشتم، مگر بدلیل آن که او را نسلی نباشد تا بر نسل من افتخار کنند و بگویند ما فرزندان کسی هستیم که قربانی اش پذیرفته شد و شما فرزندان کسی هستید که قربانی اش مردود گشت و تو نیز اگر ذره ای از علمی را که پدرت تو را مختص آن نمود، نمایان سازی، همچنان برادرت هابیل، تو را نیز خواهم کشت.

پس هبه الله و فرزندان وی مدتی پس از وی، دانش و ایمان و اسم اعظم و میراث علم و آثار علم نبوت را که نزد ایشان بود پنهان داشتند تا آن که خداوند

ص:621

نوح علیه السلام را برانگیخت و وصیت هبه الله در میان فرزندان وی آشکار گردید. آن زمان که وصیت آدم را دیدند و نوح را نبی خدا یافتند که پدرشان آدم به وی بشارت داده بود و به او ایمان آوردند و پیروش گشتند و تصدیقش نمودند.

آدم با هبه الله عهد کرده بود که در آغاز هر سال با وصیت وی تجدید میثاق نمایند و آن روز عیدشان بود و نیز بر برانگیخته شدن نوح علیه السلام و زمانی که وی به پیامبری می رسد نیز پیمان بندند و همین طور در وصیت هر پیامبری بود تا آن که خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به رسالت برانگیخت.(1)

9) هشام بن الحکم گوید: ابو عبدالله فرمود: وقتی که خداوند آدم را فرمان داد تا به هبه الله وصیت کند، فرمود تا آن را پنهان دارد و سنت بر این گشت که آن را کتمان نمایند و وصیت نمود و آن را مخفی نگاه داشت. (2)

10) جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: قابیل بن آدم، پیش روی خورشید (عین الشمس) از شاخ هایش آویزان است و هرگونه بچرخد او را نیز می گردانند، چه در زمستان و چه در تابستان تا روز رستاخیز و چون رستاخیز فرا رسد، خداوند او را به دوزخ فرستد .(3)

11) زراره، از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که: سخن از فرزند قاتل آدم به میان آمد و گفتم: حال او اکنون چگونه است، آیا از اهل آتش است؟ فرمود: سبحان الله، خداوند عادل تر از آن است که مجازات دنیا را بر عقوبت آخرت وی جمع نماید.(4)

12) عیسی بن عبدالله علوی: از پدرش، از پدرانش، از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: همانا فرزند آدم که برادرش را کشت، همان قابیل بود که در بهشت به دنیا آمد.(5)

13) سلیمان بن خالد روایت کرده که: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت گردم، مردم می گویند که آدم دخترش را به نکاح پسرش درآورد. ابوعبدالله علیه السلام فرمود: مردم چنین چیزی گفته اند ولی ای سلیمان! آیا نشنیده ای که پیامبر

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 338، ح 78.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 338، ح 79.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 340، ح 80.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 340، ح 81.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 340، ح 82.

فرمود: اگر می دانستم که آدم دخترش را به ازدواج پسرش درآورده، من نیز زینب را به ازدواج قاسم در می آوردم و این گونه نبود که از دین آدم روی گردان شوم؟ گفتم: فدایت شوم، مردم گمان می کنند که قابیل، هابیل را تنها به خاطر اختلاف در باره گرفتن خواهرهایشان کشته است. و فرمود: ای سلیمان! چنین می گویی؟ آیا شرم نمی کنی اگر بخواهی این حرف را در برابر نبی خدا آدم بازگو نمایی؟ گفتم: پس به خاطر چه قابیل، هابیل را کشت؟ فرمود: به خاطر وصیت.

آن گاه فرمود: ای سلیمان! همانا خداوند تبارک و تعالی به آدم وحی نمود تا وصیت و اسم اعظم الهی را به هابیل دهد؛ حال آن که قابیل بزرگ تر بود. این سخن به قابیل رسید و خشمگین گشت و گفت: من به کرامت و وصیت اولی ترم. پس آدم به فرمان خداوند ایشان را امر کرد تا قربانی پیشکش کنند و چنین کردند و خدا قربانی هابیل را پذیرفت و قابیل نیز رشک ورزید و او را کشت.

گفتم: فدایت شوم، پس فرزندان آدم چگونه فرزنددار شدند؟ آیا زنی غیر از حواء وجود داشت و مرد دیگری غیر از آدم وجود داشت؟ فرمود: ای سلیمان! خداوند، قابیل را از حواء روزی آدم نمود و فرزند پسرشان پس از وی، هابیل بود و چون قابیل به سن مردی رسید، خداوند یک جنی مونث، ظاهر ساخت و آدم را فرمود: تا وی را به ازدواج قابیل درآورد و آدم چنین کرد و قابیل نیز به آن زن خرسند گشت و قانع بود و زمانی که هابیل به سن مردانگی رسید، خداوند برای وی حوری ای پدیدار کرد و به آدم فرمان داد تا وی را به همسری هابیل درآورد و چنین کرد و هابیل زمانی کشته شد که حوری باردار بود و پسرکی زایید و آدم او را هبه الله نامید و خداوند به آدم وحی نمود تا وصیت و اسم اعظم را به او ده و حوّاء نیز پسرکی به دنیا آورد که آدم وی را شیث نامید و چون به سن مردانگی رسید، خداوند برای او نیز یک حوری فرستاد و به آدم وحی کرد تا وی را به ازدواج شیث درآورد و چنین کرد و این حوری دخترکی زاد و آدم آن را حوره نامید و چون این دخترک بزرگ شد، آدم او را که دختر شیث بود به ازدواج هبه الله درآورد و نسل آدم از آن دو پدید آمد. هبه الله درگذشت و خداوند آدم را فرمود: وصیت و اسم اعظم و آن چه که از علم نبوت به تو آموختم و اسمائی که فراگرفته ای را به شیث فرزندت واگذار. و این حدیث داستان ایشان است، ای سلیمان!.(1)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 341، ح 83.

«مِنْ أَجْلِ ذَلِکَ کَتَبْنَا علَی بَنِی إِسْرَائِیلَ...إِنَّ کَثِیرًا مِّنْهُم بَعدَ ذَلِکَ فِی الأَرْضِ َ مُسْرِفُونَ (32)»

«مِنْ أَجْلِ ذَلِکَ کَتَبْنَا علَی بَنِی إِسْرَائِیلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِی الأَرْضِ فَکَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعا وَ مَنْ أَحْیَاهَا فَکَأَنَّمَا أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعا وَ لَقَدْ جَاء تْهُمْ رُسُلُنَا بِالبَیِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ کَثِیرًا مِّنْهُم بَعدَ ذَلِکَ فِی الأَرْضِ َ مُسْرِفُونَ (32)»

[از این روی بر فرزندان اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کسی را جز به قصاص قتل یا (به کیفر) فسادی در زمین بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است و قطعا پیامبران ما دلایل آشکار برای آنان آوردند (با این همه) پس از آن بسیاری از ایشان در زمین زیاده روی می کنند]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علی بن عقبه، از ابی خالد قماط، از حمران، روایت کرده که به امام صادق علیه السلام عرض کردم که معنای آیه «مِنْ أَجْلِ ذَلِکَ کَتَبْنَا علَی بَنِی إِسْرَائِیلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِی الأَرْضِ فَکَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعا وَمَنْ أَحْیَاهَا فَکَأَنَّمَا أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعا وَلَقَدْ جَاءتْهُمْ رُسُلُنَا بِالبَیِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ کَثِیرًا مِّنْهُم بَعدَ ذَلِکَ فِی الأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» پرسیدم و گفتم: چگونه است که «فَکَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعا» چرا که فقط یک تن را کشته است؟ فرمود: وی در جایی از دوزخ نهاده می شود که شدت عذاب اهل آن به آن جا منتهی می گردد و اگر کسی تمام انسان ها را بکشد، باز در همان جا عذاب می گردد. گفتم: اگر نفر دیگری را هم بکشد؟ فرمود: عذاب بر او دو چندان می گردد.(1)

2) هم او از علی بن ابراهیم، از پدرش، و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و هر دو از حماد بن عیسی، از ربعی بن عبدالله، از محمد بن مسلم روایت می کند که: از امام باقر علیه السلام در باره گفته خداوند عزّ و جلّ «مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِی الأَرْضِ فَکَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعا وَمَنْ أَحْیَاهَا فَکَأَنَّمَا أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعا» پرسیدم و فرمود: او را در نار جهنم، جایگاهی است که اگر تمام مردمان را هم بکشد به جایی جز همان جایگاه فرستاده نمی شود.(2)

3) و هم او از شماری از اصحاب شیعه، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان

ص:624

1- [1] - کافی، ج 7، ص 277، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 7، ص 272، ج 6.

بن عیسی، از سماعه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که گفت: از ایشان در باره آیه «مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِی الأَرْضِ فَکَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعا وَمَنْ أَحْیَاهَا فَکَأَنَّمَا أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعا وَلَقَدْ جَاءتْهُمْ رُسُلُنَا بِالبَیِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ کَثِیرًا مِّنْهُم بَعدَ ذَلِکَ فِی الأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» پرسیدم، فرمود: هر کس نفسی را از گمگشتگی به رهیافتگی آورد، گویا آن را زنده کرده و هر کس نفسی را از رهیافتگی به گمگشتگی بکشاند، به حق آن را کشته است.(1)

این حدیث را احمد بن محمد بن خالد برقی در المحاسن از عثمان بن عیسی، از سماعه بن مهران، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

و شیخ مفید نیز در امالی همین حدیث را روایت کرده و می گوید: محمد بن محمد از ابوالقاسم جعفر بن محمد، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عثمان بن عیسی، از سماعه روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: خداوند این آیه را نازل نمود که «ومَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَیْرِ نَفْسٍ» و همین حدیث را بعینه بیان می کند و تنها در آخر می گوید: به خدا سوگند که او را کشته است.(2)

4) و هم او، با سند خود از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از فضیل بن یسار روایت کرده که به امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَمَنْ أَحْیَاهَا فَکَأَنَّمَا أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعا» عرض سئوال کردم و ایشان فرمود: از آتش سوزی یا غرق. گفتم و آن که از گمگشتگی به رهیافتگی هدایت نماید چه؟ فرمود: این بزرگ ترین تاویل آیه است.(3)

این حدیث را احمد بن محمد بن خالد برقی نیز از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از فضیل روایت می کند که: به امام باقر علیه السلام عرض کردم... و نظیر همین حدیث را روایت می کند.(4)

5) و هم او از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از نضر بن سوید، از یحیی بن عمران حلبی، از ابی خالد قماط، از حمران روایت می کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، سئوال کنم؟ فرمود: آری و گفتم: پیش از این بر حالی بودم و اکنون حال دیگری دارم؛ وارد زمینی می شدم و

1- [1] - کافی، ج 2، ص 168، ح 1.
2- [2] - امالی، ج 1، ص 230.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 168، ح 2.
4- [4] - محاسن ، ص 232، ح 182.

مرد و دختر و پسر و زن را تبلیغ می کردم و خداوند هر کدام را اراده می فرمود، نجات می داد، و اکنون کسی را دعوت نمی کنم. چیست حال من؟ فرمود: چیزی بر تو نیست که آنان را آزاد بگذاری، چه هر که را خدا خواهد از تاریکی به نور می آورد و بر تو اشکالی نیست که اگر از کسی خیری مشاهده کردی، چیزی (هدایتی) را به او القاء کنی. گفتم: در باره قول حق تعالی «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعا» آگاهم ساز و فرمود: منظور (نجات) از آتش یا غرق شدن است. آن گاه سکوت نمود و بعد فرمود: تاویل اعظم این آیه این است که آن نفس را فراخواند و نفس وی را استجابت نماید.(1)

این حدیث را همچنین احمد بن محمد بن خالد البرقی از پدرش، از النضر بن سوید، از یحیی بن عمران الحلبی، از ابی خالد القماط، از حمران بن اعین روایت می کند که: به ابی عبدالله عرض کردم و بقیه حدیث را می گوید.(2)

6) و هم او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که در مکانی که آب هست، به مردم آب دهد، همچون کسی است که اسیری را آزاد کرده و کسی که مردم را در مکانی که آب نیست، آب نوشاند، همچون کسی است که نفسی را زنده کرده است «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعا».(3)

7) ابن بابویه از محمد بن حسن رحمه الله، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از علی بن عقبه، از ابی خالد قمّاط، از حمران روایت کرده که از ابی عبدالله علیه السلام معنای آیه «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعا وَلَقَدْ جَاءتْهُمْ رُسُلُنَا بِالبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم بَعدَ ذَلِكَ فِي الأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» را پرسیدم و گفتم که: تنها یک تن را کشته است؟ فرمود: وی در جایی از دوزخ نهاده می شود که شدت عذاب اهل آن به آن جا منتهی می گردد و اگر کسی تمام انسان ها را بکشد، باز در همان جا عذاب می گردد. گفتم: اگر نفر دیگری را هم بکشد؟ فرمود: عذاب بر او دو چندان می گردد.(4)

1- [1] - کافی، ج 2، ص 168، ح 3.
2- [2] - محاسن ، ص 232، ح 183.
3- [3] - کافی، ج 4، ص 57، ح 3.
4- [4] - معانی الاخبار، ص 379، ح 2.

8) عیاشی از حمران بن اعین روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «مِنْ أَجْلِ ذَلِکَ کَتَبْنَا عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَیْرِ نَفْسٍ» تا آن جا که فرماید: «فَکَأَنَّمَا أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعا» پرسیدم، فرمودند: در دوزخ، جایگاهی است که منتهای شدت عذاب همه اهل آتش است و او در آن جا نهاده می شود. گفتم: و اگر دو تن را بکشد؟ فرمود: آیا نمی بینی که در دوزخ، جایگاهی با عذاب شدیدتر از آن وجود ندارد و فرمود: آن گاه به اندازه میزان عملش بر عذاب افزوده می گردد. گفتم: و آن کس که نفسی را احیا نمود؟ فرمود: یعنی او را از آتش یا غرق یا درنده یا دشمن نجات دهد. آن گاه سکوتی کرد و رو به من کرده فرمود: تاویل اعظم آن این است که آن «نَفْس» را فرا خواند و آن «نَفْس» استجابت نماید.(1)

9) سماعهِ روایت کرده که آیه «مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِی الأَرْضِ فَکَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعا وَمَنْ أَحْیَاهَا فَکَأَنَّمَا أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعا وَلَقَدْ جَاء تْهُمْ رُسُلُنَا بِالبَیِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ کَثِیرًا مِّنْهُم بَعدَ ذَلِکَ فِی الأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» را نزد حضرت ذکر کردم و ایشان فرمود: هر کس نفسی را از گمگشتگی به رهیافتگی آورد، گویا آن را زنده کرده و هر کس نفسی را از رهیافتگی به گمگشتگی بکشاند، به حق آن را کشته است.(2)

10) حنان بن سدیر، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «ومَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِی الأَرْضِ فَکَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعا» پرسید، که فرمود: در دوزخ بیابانی است که اگر کسی همه انسان ها را بکشد، بدان فرستاده شود و اگر یک تن را نیز بکشد به همان جا فرستاده می شود.(3)

11) محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که گفت: از ایشان در باره آیه «مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِی الأَرْضِ فَکَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعا وَمَنْ أَحْیَاهَا فَکَأَنَّمَا أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعا وَلَقَدْ جَاءتْهُمْ رُسُلُنَا بِالبَیِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ کَثِیرًا مِّنْهُم بَعدَ ذَلِکَ فِی الأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» پرسیدم، فرمود: او را در آتش جایگاهی است که اگر تمام انسان ها را نیز بکشد، عذابش از آن افزون تر نگردد، و فرمود: «وَمَنْ أَحْیَاهَا فَکَأَنَّمَا أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعا» یعنی آنها را نکشد یا از غرق یا حریق نجات دهد

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 341، ح 84.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 342، ح 85.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 342، ح 86.

و بزرگ تر از همه این تفاسیر آن که، او را از گمراهی به هدایت بیاورد. (1)

12) ابی بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که گفت: از ایشان در باره «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعا وَلَقَدْ جَاءتْهُمْ رُسُلُنَا بِالبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم بَعدَ ذَلِکَ فِی الأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» سئوال کردم، فرمودند: یعنی آن که ایشان را از کفر به ایمان بکشاند.(2)

«ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم بَعدَ ذَلِکَ فِی الأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ»

[پس از آن بسیاری از ایشان در زمین زیاده روی می کنند]

1) طبرسی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اسرافکاران؛ یعنی همان کسانی که محارم خدا را حلال کرده و خون مردمان را می ریزند.(3)

«إِنَّمَا جَزَاء الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ...وَ لَهُمْ فِی الآخِرَهِ عذَابٌ عظِيمٌ (33)»

«إِنَّمَا جَزَاء الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعوْنَ فِی الأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُواْ أَوْ يُصَلَّبُواْ أَوْ تُقَطَّع أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ يُنفَوْاْ مِنَ الأَرْضِ ذَلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فِی الآخِرَهِ عذَابٌ عظِيمٌ (33)»

[سزای کسانی که با (دوستداران) خدا و پیامبر او می جنگند و در زمین به فساد می کوشند، جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند. این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، و حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از شماری از اصحاب وی، و همگی از ابان بن عثمان، از ابی صالح، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: قومی بیمار از بنی ضبه نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و رسول الله به ایشان گفت: نزد من بمانید و چون بهبود یافتید، شما را به سریه ای می فرستم. گفتند: ما را از مدینه

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 342، ح 87.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 342، ح 88.
3- [3] - مجمع البیان، ج 3، ص 323.

بیرون فرست و پیامبر صلی الله علیه و آله ایشان را به محل نگهداری شتران صدقه فرستاد و از ادرار آنها می نوشیدند و از شیر آنها می خوردند و چون حالشان بهبود یافت و توانمند شدند، سه تن از چوپانان شتران را کشتند و چون این خبر به رسول الله رسید، علی علیه السلام را فرستاد و آن گروه، ناگهان خود را در دره ای نزدیک به خاک یمن یافتند و متحیر مانده، راه گریزی به بیرون آن نداشتند و علی علیه السلام ایشان را اسیر کرده و نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آورد و این آیه نازل شد: «إِنَّمَا جَزَاء الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعوْنَ فِی الأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُواْ أَوْ يُصَلَّبُواْ أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ يُنفَوْاْ مِنَ الأَرْضِ ذَلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِی الآخِرَهِ عذَابٌ عظِيمٌ » و رسول الله صلی الله علیه و آله قطع کردن را انتخاب کرد و دستها و پاهایشان از خلاف بریده شد.(1)

شیخ مفید همین حدیث را در تهذیب با سند خود از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از ابی صالح، از امام صادق علیه السلام نقل کرده و حدیث را تا آن جا که می گوید و پاهایشان از خلاف بریده شد ذکر می کند.(2)

2) هم او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، و همگی از صفوان بن یحیی، از طلحه نهدی، از سوره بن کلیب روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی از خانه به سمت مسجد یا حاجتی دیگر بیرون می رود و کسی از پشت او را غافلگیر می کند و کتک می زند و لباسش را به زور از وی می ستاند. فرمود: افراد نزد شما در باره این چه می گویند؟ گفتم می گویند: این زورگیری(3) آشکار است و محارب، تنها به کسی گویند که در سرزمین های شرک باشد.

آن گاه فرمود: کدامیک حرمتش بیشتر است، سرزمین اسلام یا سرزمین شرک؟ گفتم: سرزمین اسلام. فرمود: اینان از اهل این آیه اند که میفرماید: «إِنَّمَا جَزَاء الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعوْنَ فِی الأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُواْ أَوْ يُصَلَّبُواْ أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ يُنفَوْاْ مِنَ الأَرْضِ ذَلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْيَا

1- [1] - کافی، ج 7، ص 245، ح 1.

2- [2] - تهذیب، ج 10، ص 134، ح 533.
3- [3] - دغر، پریدن سارق زورگیر و فشردن خود بر روی کالا تا آن که آن را از چنگ شخص به در آورد. و دغاره به معنی ربودن و دله دزدی است. «لسان العرب ماده دغر».

وَلَهُمْ فِی الآخِرَهِ عذَابٌ عظِیمٌ ».(1)

شیخ مفید همین حدیث را در تهذیب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از طلحه النهدی، از سوره بن کلیب، که گفت به ابی عبدالله عرض کردم و .. ادامه حدیث و با این فرق که: یا او را از پشت غافلگیر کند.(2)

3) و هم او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن دراج روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّمَا جَزَاء الَّذِینَ یُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَیَسْعوْنَ فِی الأَرْضِ فَسَادًا أَن یُقَتَّلُواْ أَوْ یُصَلَّبُواْ أَوْ تُقَطَّع أَیْدِیهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ یُنفَوْاْ مِنَ الأَرْضِ ذَلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیَا وَلَهُمْ فِی الآخِرَهِ عذَابٌ عظِیمٌ » پرسیدم و گفتم: کدام یک از این حدود که خداوند نام برده بر ایشان است؟ فرمود: این به عهده امام است، اگر بخواهد، قطع کند و اگر بخواهد، تبعید نماید و اگر خواهد، دار زند و اگر خواهد، بکشد. گفتم: تبعید به کجا می شود؟ فرمود: از شهری به شهری دیگر تبعید می شود و امیرالمؤمنین علیه السلام دو مرد را از کوفه به بصره تبعید نمود.(3)

شیخ مفید این حدیث را از علی ، از پدرش، با بقیه سند و متن ذکر می کند.(4)

4) هم او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که اینان در باره آیه «إِنَّمَا جَزَاء الَّذِینَ یُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَیَسْعوْنَ فِی الأَرْضِ فَسَادًا أَن یُقَتَّلُواْ أَوْ یُصَلَّبُواْ أَوْ تُقَطَّع أَیْدِیهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ یُنفَوْاْ مِنَ الأَرْضِ ذَلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیَا وَلَهُمْ فِی الآخِرَهِ عذَابٌ عظِیمٌ » فرمود: با وی خرید و فروش نمی شود، پناه داده نمی شود، و به او صدقه داده نمی شود.(5)

شیخ مفید همین حدیث را از علی، از پدرش، از حنان، از ابی عبدالله روایت می کند و تنها این اضافه را پس از پناه داده نمی شود، دارد که: و به او غذا ندهند.(6)

5) و هم او از علی، از محمد بن عیسی، از یونس، از یحیی حلبی، از برید بن معاویه روایت می کند که گفت: مردی از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّمَا

1- [1] - کافی، ج 7، ص 245، ح 3.
2- [2] - تهذیب، ج 10، ص 134، ح 532.
3- [3] - کافی، ج 7، ص 345، ح 3.
4- [4] - تهذیب، ج 10، ص 133، ح 528.
5- [5] - کافی، ج 7، ص 346، ح 4.
6- [6] - تهذیب، ج 10، ص 134، ح 531.

جَزَاء الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ» پرسید و ایشان گفت: این با امام است که با او هر چه خواهد کند. گوید: گفتم: پس تصمیم به او واگذار شده است؟ فرمود: خیر، بلکه به اندازه جنایت شخص است.(1)

همین حدیث را شیخ مفید با اسناد به یونس از یحیی حلبی، از برید بن معاویه روایت می کند که مردی از ابا عبدالله علیه السلام پرسید... ادامه حدیث.(2)

6) هم او، از علی، از پدرش، از عمرو بن عثمان، از عبیدالله بن اسحاق مدائنی، از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده که: از حضرت در باره آیه «إِنَّمَا جَزَاء الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُواْ أَوْ يُصَلَّبُواْ أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ يُنفَوْاْ مِنَ الأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عذَابٌ عظِيمٌ» پرسیدند: چه کاری را بکند مستوجب یکی از این چهار کیفر خواهد شد؟ فرمود: اگر با خدا و رسول خدا ستیز نماید و در زمین فساد به پا کند و کشتار نماید، در ازای آن کشته می شود و اگر بکشد و اموال مردمان را بگیرد، کشته شود و دار زده شود، و اگر مال کسان را بگیرد و کسی را نکشد، دست و پایش از خلاف قطع می شود و اگر شمشیر آخته کند و با خدا و رسول خدا به ستیز برخیزد و در زمین فساد انگیزد و کسی را نکشد و مالی از کس نستاند، از آن سرزمین تبعید می گردد.

گفتم: چگونه از سرزمین تبعید می گردد و حد تبعید وی چیست؟ فرمود: از سرزمینی که در آن جنایت نموده به سرزمینی دیگر تبعید می شود و به اهل آن شهر دوم می نویسند که وی تبعیدی است؛ پس با او نشست و برخاست، خرید و فروش، و ازدواج نکنید و با او غذا نخورید و ننوشید و این کار را به مدت یک سال ادامه می دهند و اگر از آن سرزمین به جای دیگری رفت، به اهل آن سرزمین نیز همانند این را می نویسند تا یکسال به پایان رسد. گفتم: و اگر به سوی سرزمین شرک رفت تا بدان پای نهد؟ فرمود: و اگر به سمت سرزمین شرک رود تا بدان وارد شود، اهل آن به جنگ گرفته شوند.(3)

شیخ مفید این حدیث را به اسناد از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عمرو بن

1- [1] - کافی، ج 7، ص 346، ح 5.
2- [2] - تهذیب، ج 10، ص 133، ح 529.
3- [3] - کافی، ج 7، ص 246، ح 8.

عثمان، با بقیه سند و متن روایت می کند.(1)

7) و هم او از علی، از محمد بن عیسی، از یونس، از محمد بن سلیمان، از عبید الله بن اسحاق، از امام موسی بن جعفر علیه السلام نظیر حدیث قبل را روایت می کند با این تفاوت که در آخر آن می گوید: این کار را یک سال ادامه می دهند، و او تا پیش از یک سال در حالی که سرشکسته شده، توبه می نماید. پس گفتم: اگر به سوی سرزمین شرک حرکت کند تا بر آن پای نهد؟ فرمود: کشته می شود.(2)

این حدیث را نیز شیخ مفید به اسناد از یونس، از محمد بن سلیمان، از عبیدالله بن اسحاق، از ابو الحسن روایت می کند.(3)

8) و هم او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن حفص، از عبدالله بن طلحه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «إِنَّمَا جَزَاء الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعوْنَ فِی الأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُواْ أَوْ يُصَلَّبُواْ أَوْ تُقَطَّع أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ يُنفَوْاْ مِنَ الأَرْضِ ذَلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِی الآخِرَهِ عذَابٌ عظِيمٌ» از ایشان پرسیدم که آیا تبعید محاربین با این تبعید متفاوت است؟ فرمود: حاکم به اندازه عمل ایشان برآنان حکم می نماید، تبعید می کند و بر دریایش سوار می کنند و اگر تبعید از سرزمینی به سرزمین دیگر باشد، وی را از کشتی (به ساحل آن سرزمین) می اندازند به گونه ای که اخراج وی از سرزمینی به سرزمین دیگر همتای قتل و دار زدن و قطع دست و پا باشد، ولی حدی است که بایستی در اندازه بریدن دست و پا و به دار کشیدن باشد.(4)

9) شیخ مفید با سند خود از محمد بن علی بن محبوب، از احمد بن محمد، از جعفر بن محمد بن عبیدالله از محمد بن سلیمان دیلمی، از عبدالله مدائنی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که گفت: به ایشان گفتم فدایت شوم، مرا در باره آیه «إِنَّمَا جَزَاء الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعوْنَ فِی الأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُواْ أَوْ يُصَلَّبُواْ أَوْ تُقَطَّع أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ يُنفَوْاْ مِنَ الأَرْضِ ذَلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِی الآخِرَهِ عذَابٌ عظِيمٌ» آگاه نما. پس ایشان دست خود را گره کرد و فرمود: ای عبدالله! این را چهار در برابر چهار بدان. و فرمود: اگر با خدا و رسول

1- [1] - تهذیب، ج 10، ص 132، ح 526.
2- [2] - کافی، ج 7، ص 247، ح 9.
3- [3] - تهذیب، ج 10، ص 132، ح 527.
4- [4] - کافی، ج 7، ص 247، ح 10.

خدا ستیز نماید و در زمین فساد به پا کند و کشتار نماید، در ازای آن کشته می شود و اگر بکشد و اموال مردمان را بگیرد، کشته شود و بر دار کشیده شود، و اگر مال کسان را بگیرد و کسی را نکشد، دست و پایش از خلاف قطع می شود و اگر شمشیر، آخته کند و با خدا و رسول خدا به ستیز برخیزد و در زمین فساد انگیزد و کسی را نکشد و مالی از کس نستاند، از آن سرزمین تبعید می گردد. گفتم: حد تبعید وی چیست؟ فرمود: یک سال از سرزمینی که در آن جنایت نموده به سرزمین دیگر تبعید می شود و به اهالی آن سرزمین نوشته می شود که وی تبعیدی است و با او غذا نخورید و نیاشامید و با وی ازدواج نکنید تا آن که به سرزمین دیگر رود و به اهالی آن سرزمین نیز چنان نامه ای نویسند و این حال تا یک سال ادامه می یابد و اگر این کار یک سال انجام پذیرد، وی سرشکسته، توبه خواهد نمود.(1)

10) و هم او با سند خود از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن یحیی، از عبدالله بن مغیره، از طلحه بن زید، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که: شنیدم حضرت می فرماید: پدرم می فرمود: جنگ را دو حکم است: اگر هنوز بر پا بود و شدت آن فرو نخوابیده بود و جنگجویان هنوز به ستوه نیامده اند، هر اسیری که در این حال گرفته شود، امام در باره وی حق تصمیم گیری دارد، اگر خواهد، گردنش را زند و اگر خواهد، دست و پایش را از خلاف و بدون تعین، بزند و بگذارد وی در خون خود دست و پا بزند تا جان بسپارد و این قول حق تعالی است که فرماید: «إِنَّمَا جَزَاءِ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعوْنَ فِی الأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُواْ أَوْ يُصَلَّبُواْ أَوْ تُقَطَّعِ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ يُنفَوْاْ مِنَ الأَرْضِ ذَلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِی الآخِرَهِ عذَابٌ عظِيمٌ» آیا نمی بینی مخیر نمودنی و حق انتخابی که خداوند امام را در آن صاحب اختیار کرده است، بر یک چیز است و آن کل (این چهار مورد) است، و تخییر بر امور مختلف نیست.

به جعفر بن محمد علیه السلام عرض کردم و در باره قول الهی «أَوْ يُنفَوْاْ مِنَ الأَرْضِ» فرمود: این برای تعقیب است. به این شکل که سواران وی را تعقیب کنند و او بگریزد و چون سواران وی را گرفتند، براساس یکی از احکامی که وصف آن نمودم، بر وی حکم گردد. و اما حکم دیگر، آن گاه است که شدت جنگ به پایان رسیده و جنگجویان بسیاری کشته شده اند و هر اسیری که در این حال گرفته شود

1- [1] - تهذيب، ج 10، ص 131، ح 523.

در دست ایشان می باشد و امام حق گزینش دارد؛ اگر خواهد، بر آنان منت نهد و اگر خواهد، در برابر جانشان از ایشان فدیه بگیرد و اگر خواهد ایشان را به بردگی گیرد و آنان برده گردند.(1)

11) علی بن ابراهیم گوید: چنین حدیث گفت مرا پدرم، از علی بن حسان، از ابی جعفر علیه السلام که فرمود: کسی که با خدا بستیزد و مال مردمان گیرد و کشتار نماید، باید که کشته شود و دار زده شود و آن که ستیزد و کشد و مالی نستاند، باید که کشته شود و دارش نمی زنند، و آن که ستیزد و مال کسان گیرد و جان نستاند، باید که دست و پایش از خلاف بریده شود و آن که ستیزد و مال نستاند و خون نریزد، باید که تبعید گردد و آن گاه خداوند استثنا کرده و می فرماید: «إِلاَّ الَّذِينَ تَابُواْ مِن قَبْلِ أَن تَقْدِرُواْ عَلَيْهِمْ» یعنی پیش از آن که امام در باره ایشان حکم نماید، توبه کنند.(2)

12) عیاشی از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: هر که در شهری از شهرها سلاح آخت و شتری را پی کرد، از مویش ببرند و او را به شهری دیگر تبعید کنند و کسی که خارج از شهرها سلاح آخته کند و ضربت بزند و شتر پی کند و مال کسان ستاند و خون کسی نریزد، محارب است و جزای او جزای محارب است و سرنوشت وی با امام است؛ اگر خواهد، بکشد و دار زند و اگر خواهد، دست و پایش را از خلاف ببرد و اگر بجنگد و بکشد و مال ستاند، امام بایستی دست راستش را به خاطر دزدی قطع کند، آن گاه وی را به اولیای دم بسپارند تا او را به گرفتن مال جریمه کنند و آن گاه او را بکشند. ابو عبیده به حضرت گفت: خداوند حفظت نماید، آیا اولیای دم می توانند از جنایت وی بگذرند؟ ابو جعفر علیه السلام فرمود: اگر چنین کردند، امام بایستی وی را بکشد؛ زیرا که جنگیده است و کشته است و سرقت نموده است. ابو عبیده گفت: و اگر اولیای دم بخواهند از وی دیه گیرند و رهایش کنند، چنین چیزی ممکن است؟ فرمود: خیر، باید کشته شود.(3)

13) ابی صالح، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: قومی بیمار

1- [1] - تهذیب، ج 6، ص 143، ح 245 ؛ کافی، ج 5، ص 32، ح 1.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 175.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 343، ح 89.

از بنی ضبه نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و رسول الله به ایشان گفت: نزد من بمانید و چون بهبود یافتید، شما را به سریه ای می فرستم. گفتند: ما را از مدینه بیرون فرست و پیامبر صلی الله علیه و آله ایشان را به محل نگهداری شتران صدقه فرستاد و از ادرار آنها می نوشیدند و از شیر آنها می خوردند و چون حالشان بهبود یافت و توانمند شدند، سه تن از چوپانان شتران را کشتند و چون این خبر به رسول الله صلی الله علیه و آله رسید، علی علیه السلام را فرستاد و آن گروه، ناگهان خود را در دره ای نزدیک به خاک یمن یافتند و متحیر مانده، راه گریزی به بیرون آن نداشتند و علی علیه السلام ایشان را اسیر کرده و نزد رسول الله آورد و این آیه نازل شد: «إِنَّمَا جَزَاء الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعوْنَ فِی الأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُواْ أَوْ يُصَلَّبُواْ أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ يُنفَوْاْ مِنَ الأَرْضِ ذَلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِی الآخِرَهِ عذَابٌ عظِيمٌ» و رسول الله صلی الله علیه و آله قطع کردن دست ها و پاهایشان از خلاف را انتخاب کرد.(1)

14) احمد بن فضل خاقانی از آل رزین گوید: در جلولاء(2) و بر جاده کاروان رو(3) از حجاج و غیر حجاج، راهزنان به رهگذران زدند و گریختند و این خبر به معتصم رسید و او به عامل خود در آن جا نوشت: این گونه راه را به تو سپرده ایم، در کنار گوش امیر مؤمنان راهزنی می کنند و آن گاه می گریزند؟ یا آن که در عقب ایشان می افتی و آنان را می یابی، یا آن که می فرماییم تا هزار ضربه تازیانه بخوری و همان جا که راهزنی کرده اند، به دار کشیده شوی.

گوید: پس در پی ایشان برآمد و بر آنان دست یافت و همگی را در سیطره خود گرفت و آن گاه به معتصم نامه ای نوشت و او فقها را گرد آورد . گوید: وی رای ابن ابی دؤاد(4) را جاری دانست و آن گاه نظر دیگران در باره حکم مربوط به ایشان را جویا شد، حال آن که ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام نیز حضور داشت، گفتند: حکم خداوند در باره ایشان پیش از این در آیه «إِنَّمَا جَزَاء

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 343، ح 90.
2- [2] - جلولاء شهرکی در عراق و طسوج در راه خراسان است و با خانقین، هفت فرسنگ فاصله دارد. «معجم البلدان ج2، ص156».

3- [3] - سابله، جادهای که بر آن گذرند و رهگذران بر آن باشند. «المعجم الوسیط ماده سبل».
4- [4] - سرکرده قضات زمان معتصم و واثق عباسی. ن ک، تاریخ بغداد اثر خطیب بغدادی ج 4، ص 141.

إِنَّمَا جَزَاء الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعوْنَ فِی الأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُواْ أَوْ يُصَلَّبُواْ أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ يُنفَوْاْ مِنَ الأَرْضِ ذَلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِی الآخِرَهِ عذَابٌ عظِيمٌ» آمده است و امیرمؤمنان می تواند به هر یک از این احکام حکم نماید.

گوید: وی رو به امام جواد علیه السلام نمود و گفت: نظر شما در باره پاسخ ایشان چیست؟ فرمود: این فقها و قاضی سخنانی گفتند که امیرمؤمنان شنید و گفت: مرا از نظر خود آگاه ساز. فرمود: ایشان در آن چه فتوا نمودند، راه نادرست رفتند، و آن چه که در این امر واجب است آن است که امیر مؤمنان به حال این راهزنان بنگرد و اگر ایشان رهگذران را تنها ترسانده باشند و کسی را نکشته یا مالی را سلب نکرده اند، ایشان را حبس نماید و این معنی تبعید ایشان از سرزمین پس از ترساندن رهگذران باشد، و اگر رهگذران را ترسانده و کسی را کشته اند، به قتل ایشان دستور دهد و اگر رهگذران را ترسانده و کسی را کشته باشند و مالی را دزدیده باشند، امیر فرماید: دست و پای ایشان را از خلاف قطع کرده و پس از آن به دارشان آویزند. وی به عامل خود نوشت که این حکم را در حق ایشان اجرا نماید.(1)

15) برید بن معاویه بن عجلی: گوید: مردی از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّمَا جَزَاء الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعوْنَ فِی الأَرْضِ فَسَادًا» پرسید و ایشان فرمودند: این امر در اختیار امام است و او هر چه خواهد، امر کند. گفتم: اختیار به امام واگذار شده است؟ فرمود: نه، بلکه به اندازه استحقاق جنایت.(2)

16) سماعه بن مهران، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّمَا جَزَاء الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعوْنَ فِی الأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُواْ أَوْ يُصَلَّبُواْ أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ يُنفَوْاْ مِنَ الأَرْضِ ذَلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِی الآخِرَهِ عذَابٌ عظِيمٌ» روایت کرده که فرمود: امام در حکم بر ایشان اختیاردار است؛ اگر خواهد، بکشد و اگر خواهد، دار زند و اگر خواهد، قطع نماید و اگر خواهد، از سرزمین تبعید نماید.(3)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 343، ح 91.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 343، ح 92.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 344، ح 93.

17) زراره، از یکی از دو امام علیهما السلام در باره آیه «إِنَّمَا جَزَاء الَّذِینَ یُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَیَسْعوْنَ فِی الأَرْضِ فَسَادًا أَن یُقَتَّلُواْ أَوْ یُصَلَّبُواْ» روایت است که فرمود: مورد معامله قرار نمی گیرد و به او غذا نمی دهند و صدقه نمی پردازند.(1)

18) جمیل بن دراج: گوید از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّمَا جَزَاء الَّذِینَ یُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَیَسْعوْنَ فِی الأَرْضِ فَسَادًا أَن یُقَتَّلُواْ أَوْ یُصَلَّبُواْ أَوْ تُقَطَّعَ أَیْدِیهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ یُنفَوْاْ مِنَ الأَرْضِ ذَلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیَا وَلَهُمْ فِی الآخِرَهِ عذَابٌ عظِیمٌ» پرسیدم که کدام یک از اموری که خداوند نام برده، در حق ایشان اجرا می شود؟ فرمود: این امر به دست امام است؛ اگر خواهد، قطع کند و اگر خواهد، دار زند و اگر خواهد، بکشد و اگر خواهد، تبعید نماید. گفتم: تبعید به کجا؟ فرمود: از سرزمینی به سرزمین دیگر. و فرمود: علی علیه السلام دو مرد را از کوفه به بصره تبعید نمود.(2)

19) سوره بن کلیب از امام باقر علیه السلام روایت کرده که: عرض کردم مردی از خانه بیرون می آید و شب هنگام به قصد نماز به سمت مسجد می رود و ناگاه مردی پیش رویش می آید و او را با چماقی می زند و لباسش را می گیرد. فرمود: نزد (افراد) شما در باره این چه می گویند؟ گفتم: می گویند این فرد، محارب نیست؛ بلکه محارب در سرزمین های شرک می باشد و این چیزی نیست جز زورگیری. فرمود: پس حرمت کدام از این دو بیشتر است، سرزمین اسلام یا سرزمین شرک؟ گفتم: سرزمین اسلام. پس فرمود: اینان همان کسانی هستند که خداوند در باره آنها می فرماید: «إِنَّمَا جَزَاء الَّذِینَ یُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَیَسْعوْنَ فِی الأَرْضِ فَسَادًا أَن یُقَتَّلُواْ أَوْ یُصَلَّبُواْ أَوْ تُقَطَّعَ أَیْدِیهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ یُنفَوْاْ مِنَ الأَرْضِ ذَلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیَا وَلَهُمْ فِی الآخِرَهِ عذَابٌ عظِیمٌ ».(3)

20) در روایت سماعه از ابی عبدالله علیه السلام آمده که فرمود: اگر مردی زنا نماید تازیانه زده می شود و شایسته است که امام او را از سرزمینی که در آن تازیانه خورده تا یک سال تبعید نماید و همچنین است اگر مردی سرقت نمود و دستش قطع گردید.(4)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 345، ح 94.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 345، ح 95.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 345، ح 96.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج ،1 ص 345، ح 97.

21) ابی اسحاق مدائنی روایت کرده که گفت: نزد امام موسی بن جعفر علیه السلام بودم که مردی وارد شد و گفت: فدایت شوم، خداوند می فرماید: «إِنَّمَا جَزَاءِ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعوْنَ فِی الأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُواْ أَوْ يُصَلَّبُواْ أَوْ تُقَطَّع أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم مِّنْ خِلافٍ أَوْ يُنفَوْاْ مِنَ الأَرْضِ» فرمود: آری، خداوند چنین فرموده است. گفت: فدایت شوم، چه کاری اگر مرتکب شوند به یکی از این چهار کیفر مستحق می گردند؟ پس ابوالحسن به وی گفت: چهار چیز است؛ پس چهار چیز را در برابر چهار چیز بدان: اگر با خدا و رسول خدا بستیزد و در زمین فساد برانگیزد و بکشد، کشته شود؛ و اگر بکشد و مال کسی را گیرد، کشته شود و به دار آویخته شود؛ و اگر مال کسی را گرفت و خون نریخت، دست و پایش از خلاف قطع شود؛ و اگر با خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله ستیزه کند و در زمین فساد انگیزد و کسی را نکشد و مالی هم سلب نکند، از آن سرزمین تبعید می شود. آن مرد گفت: فدایت شوم، حد تبعید وی چیست؟ فرمود: یک سال از سرزمینی که در آن جنایت نموده، به سرزمین دیگر تبعید می شود و به اهالی آن سرزمین نوشته می شود تا جارچی فریاد برآورد که وی تبعیدی است؛ پس با او غذا نخورید و نیاشامید و با وی ازدواج نکنید تا آن که به سرزمین دیگر رود و به اهالی آن سرزمین نیز چنان نامه ای نویسند و این حال تا یک سال ادامه می یابد و اگر این کار، یک سال انجام پذیرد، وی سرشکسته، توبه خواهد نمود. مرد گفت: فدایت شوم،اگر خواست به سرزمین شرک وارد شود؟ فرمود: اگر خواست وارد سرزمین شرک شود، گردن وی زده شود.(1)

22) در روایت ابی اسحاق مدائنی، از ابی الحسن الرضا علیه السلام آمده است که: و اگر رو سوی سرزمین شرک نهاد تا پای بدان نهد چه؟ فرمود: اهل آن به جنگ گرفته شوند.(2)

23) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از علی بن حسن تیمی، از علی بن اسباط، از داود بن ابی زید، از عبیده بن بشیر خثعمی، روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره راهزن پرسیدم و گفتم: مردم می گویند: امام در باره وی مخیر است تا هر چه خواهد سازد؟ فرمود: این گونه نیست که هر چه خواهد کند،

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1،ص 346، ح 98.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 346، ح 99.

بلکه به اندازه جنایتشان ایشان را مجازات می کند: هر که راهزنی کرد و کشت و اموال مردم سلب نمود، دست و پایش قطع می شود و به دار آویخته می شود و هر که راهزنی کرد و کشت و مال کسی را نستاند، کشته می شود و هر که راهزنی کرد و مال مردم گرفت و کسی را نکشت، دست و پایش به صورت مخالف هم قطع می شود و هر که راهزنی کرد و مال کسی را نگرفت و کسی را نکشت، به سرزمینی دیگر تبعید می شود.(1)

24) و هم او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابی ایوب، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: هر که در شهری از شهرها سلاح آخت و شتری را پی کرد، از مویش ببرند و او را به شهری دیگر تبعید کنند و کسی که خارج از شهرها سلاح آخته کند و ضربت بزند و شتر پی کند و مال کسان ستاند و خون کسی نریزد، محارب است و جزای او جزای محارب است و سرنوشت وی با امام است؛ اگر خواهد، بکشد و دار زند و اگر خواهد، دست و پایش را از خلاف ببرد و اگر بجنگد و بکشد و مال ستاند، امام بایستی دستش را به خاطر دزدی قطع کند، آن گاه وی را به اولیای دم بسپارند تا او را به گرفتن مال جریمه کنند و آن گاه او را بکشند. ابو عبیده به حضرت گفت: خداوند حفظت نماید، آیا اولیای دم می توانند از جنایت وی بگذرند؟ ابو جعفر علیه السلام فرمود: اگر چنین کردند، امام بایستی وی را بکشد؛ زیرا که جنگیده است و کشته است و سرقت نموده است. ابو عبیده گفت: واگر اولیای دم بخواهند از وی دیه گیرند و رهایش کنند، چنین چیزی ممکن است؟ فرمود: خیر، باید کشته شود.(2)

25) و هم او از شماری از اصحاب شیعه، از سهب بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از داود طایی، از یکی از اصحاب شیعه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: از ایشان در باره محارب پرسیدم و گفتم: خداوند شما را حفظ نماید. اصحاب ما گویند که امام در مجازات وی صاحب اختیار است؛ اگر خواهد، بکشد و اگر خواهد، دار زند و اگر خواهد، دست و پایش قطع نماید؟ فرمود: نه، این امور در کتاب خداوند عز و جل مشخص شده است و اگر بکشد و بگیرد، کشته شود و به دار آویخته شود و اگر بکشد و مالی نگیرد، کشته شود و اگر بگیرد و

1- [1] - کافی، ج 7، ص 247، ح 11.
2- [2] - کافی، ج 7، ص 248، ح 12.

نکشد، دست و پایش قطع شود و اگر گریخت و نتوانستند او را بگیرند و بعدها او را بگیرند، دست و پایش قطع شود، مگر آن که توبه کند و اگر توبه کند، دست و پایش قطع نشود.(1)

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَ ابْتَغُواْ إِلَیهِ الْوَسِیلَهَ وَ جَاهِدُواْ فِی سَبِیلِهِ لَعلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (35)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا کنید و به او (توسل و) تقرب جویید و در راهش جهاد کنید. باشد که رستگار شوید]

1) علی بن ابراهیم می گوید: به واسطه امام به خداوند نزدیکی جویید.(2)

2) ابن شهر آشوب می گوید: امیرالمؤمنین در باره آیه «وَابْتَغُواْ إِلَیهِ الْوَسِیلَهَ» می فرماید: من وسیله اویم.(3)

3) محمد بن حسن صفار از ابوالفضل علوی، از سعید بن عیسی کریزی بصری، از ابراهیم بن حکم بن ظهیر، از پدرش، از شریک بن عبدالله، از عبد الاعلی ثعلبی، از ابی تمام، از سلمان فارسی رحمه الله، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «قُلْ کَفَی بِاللّهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عندَهُ علْمُ الْکِتَابِ»(4) [بگو: خداوند به عنوان شاهد بین من و شما کافیست و آن که ام الکتاب نزد وی است] فرمود: منم آن که ام الکتاب نزد وی است. و خداوند او را تصدیق نمود و او را در وصیت وسیله اعطا نمود و هیچ امتی را از دستاویزی به وی و به خداوند، بی نیازی نیست که خداوند فرماید: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَابْتَغُواْ إِلَیهِ الْوَسِیلَهَ».(5).

حدیث الوسیله

1) ابن بابویه گوید: از پدرش که خداوند از او خشنود باد، از سعید بن عبدالله،

1- [1] - کافی، ج 7، ص 248، ح 13.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 175.
3- [3] - مناقب، ص 3، ح 75.

4- [4] - رعد/43.
5- [5] - بصائر الدرجات، ص 212 ح 21 باب 1.

از احمد بن محمد بن عیسی، عباس بن معروف، از عبدالله بن مغیره، از ابو جعفر عبدی، از ابو هارون عبدی، از ابی سعید خدری روایت کرده، که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر از خدا چیزی برای من خواستید، پس از وی وسیله (دستاویز) را بخواهید. از ایشان پرسیدیم که: وسیله چیست؟ فرمودند: آن جایگاه من در بهشت است، و آن هزار پلکان نردبان است و بین هر پلکان تا پلکان دیگر نردبان، به اندازه یک ماه دویدن اسب تیزرو است، و آن بین نردبان گوهر تا نردبان زبرجد، تا نردبان یاقوت، تا نردبان زر، تا نردبان نقره است و در روز قیامت آن را می آورند تا در کنار جایگاه پیامبران برنهند، و آن در میان جایگاه ها و تخت های پیامبران همچون ماه است در میان ستارگان، و هیچ نبی و صدّیق و شهیدی در آن روز نیست، مگر آن که می گوید: خوشا آن را که این جایگاه از آن اوست. آن گاه ندایی از جانب خداوند می آید تا به پیامبران و همه بندگان بشنواند که: این جایگاه محمد صلی الله علیه و آله است. پس در آن روز من با پیراهنی لطیف و نازک(1) از جنس نور پیش می آیم و بر سرم تاجی از پادشاهی و حلقه گلی از کرامت است و علی بن ابی طالب علیه السلام پیشاپیش من می رود و به دستش لوای من یعنی لوای حمد است و به روی آن نوشته شده است: «خدایی نیست جز این خدا؛ رستگاران، هم ایشانند دست یابندگان به خدا»، و چون از برابر پیامبران عبور کنیم، گویند: اینان فرشتگانی مقرّبند که ما آنها را نمی شناختیم و ندیده ایم، و چون از برابر فرشتگان بگذریم، گویند: اینان دو پیامبر فرو فرستاده اند. تا آن که بر جایگاه روم و علی علیه السلام پشت سر من بیاید و چون بر بالاترین پله آن جایگاه نشینم و علی علیه السلام یک درجه پایین تر از من نشیند، تمام پیامبران و صدیقین و شهیدان گویند: خوشا بر این دو بنده، خداوند چقدر ایشان را گرامی داشته است! و از جانب خداوند جل جلاله ندایی می آید و در گوش پیامبران و صدیقین و شهدا و مؤمنین طنین می افکند که: این حبیب من محمد صلی الله علیه و آله است و ولی من علی علیه السلام است و خوشا آنان را که وی را دوست دارند و وای بر آن که وی را کینه به دل گیرد و بر او دروغ بندد و هیچ کس در آن روز نباشد ای علی! که دوستت داشته باشد، مگر آن که به این سخن برآساید و رویش سفید گردد و قلبش شادان شود و هیچ کس نباشد که با تو دشمنی کرده باشد یا علیه تو جنگی به پا

1- [1] - الریطه، هر لباس نرم و نازکی « المعجم الوسیط _ ماده ریط».

کرده باشد یا حقی از تو را منکر شده باشد، مگر آن که چهره اش سیاه شود و پاهایش به لرزه درآید.

و درحالی که من در این حال باشم، دو فرشته به سوی من آیند: یکی از ایشان رضوان، دربان بهشت و دیگری مالک، دربان دوزخ است. پس رضوان، پیش می آید و می گوید: سلام بر تو ای احمد! و می گویم: درود بر تو ای فرشته، که هستی؟ چه نیک رو و خوش بویی! و می گوید: من رضوان، دربان بهشتم و این کلیدهای بهشت است که خداوند عزت، آنها را برای تو فرستاده است، بگیر آنها را ای احمد! و من می گویم: پذیرفتم آن را از خدایم و او راست سپاس بر آن چه که مرا بدان برتری داد، آن را به برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام بسپار. آن گاه رضوان، پس می رود و مالک، پیش می آید و می گوید: سلام بر تو ای احمد! و می گویم: سلام بر تو ای فرشته، که هستی؟ چه زشت رو و بد چهره هستی؟ می گوید: من مالک، دربان دوزخم و اینها کلیدهای دوزخ است که خدای عزت، آن را برای تو فرستاده است، بگیر آنها را ای احمد! و من می گویم: پذیرفتم آن را از خدایم و او راست سپاس بر آن چه که مرا بدان برتری داد، آن را به برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام بسپار. آن گاه مالک، پس می رود و علی علیه السلام با کلید بهشت و دوزخ پیش می آید تا آن که بر لبه جهنم ایستاده، در حالی که شررهای آن به هوا می پاشد و زبانه های آتش سر می کشد و هرم آن بسیار سوزان است و علی علیه السلام زمام آن را در دست دارد و دوزخ به علی علیه السلام می گوید: از من کناره گیر ای علی! که نورت لهیب مرا به خموشی افکند و علی علیه السلام به آن می گوید: سرد شو ای دوزخ! این را بگیر و آن را رها کن. دشمنم را برگیر و دوستم را برنه. و بی گمان، دوزخ در این روز به علی علیه السلام سرسپرده تر است از غلام شما به صاحبش، که اگر بخواهد او را با خود به راست برد یا اگر خواهد به چپ برد و بی شک، دوزخ در این روز در برابر فرمان های علی علیه السلام از هر موجود دیگری بسیار سرسپرده تر است.(1)

2) طبرسی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: از خدا برای من وسیله را بخواهید که آن جایگاه و مرتبه ای در بهشت است که تنها یک بنده را

1- [1] - معانى الاخبار، ص 116، ح 1.

به آن دسترسی است و امید آن دارم که آن بنده من باشم.(1)

3) گوید: سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته، از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: در بهشت دو مروارید هست در میانه عرش؛ یکی سپید و دیگری زرد است و در هر یک از آنها هفتاد هزار اتاق است که درها و جام های آن از یک جنس باشند و سفید: وسیله محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام اوست و زرد: از آن ابراهیم و خاندان وی است.(2)

«يُرِيدُونَ أَن يَخْرُجُواْ مِنَ النَّارِ وَمَا هُم بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عذَابٌ مُّقِيمٌ(37)»

[می خواهند که از آتش بیرون آیند در حالی که از آن بیرون آمدنی نیستند و برای آنان عذابی پایدار خواهد بود]

1) عیاشی از ابی بصیر روایت می کند که شنیدم امام باقر علیه السلام می گوید: دشمنان علی علیه السلام هستند که در آتش دوزخ جاودانند و خداوند فرماید: «وَمَا هُم بِخَارِجِينَ مِنْهَا».(3)

2) منصور بن حازم روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره «وَمَا هُم بِخَارِجِينَ مِنْهَا» پرسیدم و ایشان فرمودند: دشمنان علی اند که ابدالآبدین و دهرالداهرین (پایان ناپذیر و همیشه روزگاران) در آتش دوزخ، جاودانند.(4)

«وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعواْ أَيْدِيَهُمَا جَزَاء بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِّنَ اللّهِ وَ اللّهُ عزِيزٌ حَكِيمٌ (38)»

[و مرد و زن دزد را به سزای آن چه کرده اند، دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا ببرید و خداوند توانا و حکیم است]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از یکی از اصحاب شیعه، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که از ایشان در باره تیمم

1- [1] - مجمع البیان، ج 3، ص 327.
2- [2] - مجمع البیان، ج 3، ص 327.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 346، ح 100.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 346، ح 101.

پرسیدند و ایشان این آیه را تلاوت کردند که «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعواْ أَیْدِیَهُمَا» و فرمود: «فاغْسِلُواْ وُجُوهَکُمْ وَأَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرَافِقِ»(1) [و روی خود را و دست هایتان را تا آرنج بشویید] و فرمود: بر دو دستت از موضع قطع، مسح بکش. و فرمود: «وَمَا کَانَ رَبُّکَ نَسِیّاً»(2) (3) [و پروردگار تو فراموشکار نیست]

2) شیخ مفید با سند خود از ابی علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از اسحاق بن عمار، از موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کند که فرمود: دست سارق قطع می شود به گونه ای که شست و کف دستش باقی ماند و پای وی قطع می شود به گونه ای که پاشنه او را باقی گذارند تا به روی آن راه برود.(4)

3) و هم او با سند خود از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابی ایوب، از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم، به خاطر چقدر دزدی، دست سارق قطع می شود؟ فرمود: به خاطر یک چهارم دینار. گوید: گفتم: یعنی به خاطر دو درهم؟ فرمود: به خاطر ربع دینار، حال ارزش دینار هر قدر که بود. گوید: پس گفتم: آیا کسی که کمتر از یک چهارم دینار برباید، هنگام این کار او را سارق می نامند و آیا او نزد خداوند دزد محسوب می شود؟ فرمود: هر کس از مسلمانی چیزی را که صاحب آن است و به دست آورده برباید، نام سارق بر وی است و نزد خداوند سارق به شمار می آید، ولی قطع دست، تنها با ربع دینار و بیش از آن انجام می شود و اگر دست در کمتر از ربع دینار بریده شود، تمام مردمان را دست بریده خواهی یافت!.(5)

4) و هم او با سند خود از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن عمر حلّال روایت کرده که گفت: یاسر از برخی جوانان، از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرد که ایشان فرمودند: بنده همچنان دزدی می کند تا آن که وقتی هزینه دستش را به کمال برگرفت، خداوند دستش را رو می کند.(6)

5) عیاشی، از حماد بن عیسی، از یکی از اصحاب وی، از امام صادق علیه

1- [1] - . مائده/6.
2- [2] - مریم/64.

3- [3] - کافی، ج 3، ص 63، ح 2.
4- [4] - تهذیب، ج 10، ص 102، ح 399.
5- [5] - تهذیب، ج 10، ص 384 ؛ کافی، ج 7، ص 221، ح 6.
6- [6] - تهذیب، ج 10، ص 148، ح 590 ؛ کافی ج 7، ص 260، ح 4.

السلام روایت می کند که از حضرت در باره تیمم سئوال شد و ایشان فرمودند: «و السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما» و فرمود: «فاغْسِلُواْ وُجُوهَکُمْ وَأَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرَافِقِ»(1) [و روی خود را و دست هایتان را تا آرنج بشویید] و فرمود: بر دو دستت از موضع قطع، مسح بکش. و فرمود: «وَمَا کَانَ رَبُّکَ نَسِیّاً»(2) (3) [و پروردگار تو فراموشکار نیست]

6) گفت ابو محمد در نامه ای به ما از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از شماری از اصحاب که نام ایشان را تا امیرالمؤمنین برمی شمرد، نقل کرد که چون دست سارق را قطع کنند، انگشت شست و کف دست برای او باقی گذارده شود و به حضرت گفتند: ای امیرالمؤمنین! بخش بیشتر دستش را باقی گذاشته ای؟ به ایشان فرمود: اگر توبه نماید، آن گاه با چه وضو سازد؟ چرا که خدای تعالی می فرماید: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعواْ أَیْدِیَهُمَا جَزَاء بِمَا کَسَبَا نَکَالاً مِّنَ اللّهِ وَاللّهُ عزِیزٌ حَکِیمٌ * فَمَن تَابَ مِن بَعدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللّهَ یَتُوبُ علَیْهِ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ». (4)

7) زراره از امام باقر علیه السلام سئوال کرد: مردی سرقت کرده و دست راستش قطع می شود، آن گاه دوباره سرقت می کند و دست چپش هم قطع می شود و برای بار سوم هم سرقت می کند. فرمود: امیر المؤمنین این فرد را در زندان نگاه می داشت و می گفت: به راستی که حیا می کنم از خدایم که او را بی دستی بگذارم که با آن خود را طهارت می کند و بدون پایی که با آن به دنبال نیازهایش می رود. و فرمود: و او چون دست سارقی را قطع می کرد، بدون آن که به مفصل برسد قطع می کرد و چون پای سارقی را قطع می کرد، بدون قطع قوزکها آن را قطع می کرد و بر این باور بود که نباید ذره ای از حدود فراموش گردد.(5)

8) سماعه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر سارق را بگیرند، کف دست او را از وسط قطع می کنند و اگر تکرار کند، قدمش از وسط قطع گردد و اگر باز هم تکرار نمود، به زندان افکنده شود و اگر در زندان هم دزدی کرد،

1- [1] - مائده/6.
2- [2] - مریم/64.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 347، ح 102.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 347، ح 103.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 347، ح 104.

کشته شود.(1)

9) سکونی از جعفر بن محمد، از پدرش، از علی علیه السلام روایت کرده که سارقی را نزد حضرت آوردند و دست وی را قطع نمود، وآن گاه بار دیگر او را آوردند و پای او را قطع نمود، آن گاه برای بار سوم او را آوردند و حضرت فرمود: به راستی که شرمم می آید از آن که او را بی دستی گذارم که با آن می خورد و می نوشد و خود را طهارت می کند و بی پایی گذارم که با آن راه می رود. پس او را تازیانه زد و به زندان افکند و از بیت المال روزی او را داد.(2)

10) جمیل، از یکی از اصحاب شیعه، از یکی از دو امام علیهما السلام روایت کرده که فرمود: دست یا پای سارق قطع نمی شود، مگر آن که دو بار به سرقت اعتراف نماید و اگر از اعتراف بازگشت نماید، سرقت به عهده وی هست و اگر شاهدانی بر وی نباشد، دستش قطع نمی شود.(3)

11) سکونی از جعفر، از پدرش علیهما السلام روایت کرده که فرمود: دست و پای کسی قطع نمی شود، مگر آن که به خانه ای نقب زند یا قفلی را بشکند.(4)

12) زرقان، دوست ابن ابی دؤاد و رفیق صمیمی وی نقل می کند که: روزی ابن ابی دؤاد، غم زده از نزد معتصم بازگشت و چون از حالش پرسیدم گفت: ای کاش که بیست سال پیش مرده بودم. به او گفتم: آخر چرا؟ گفت: به خاطر آن چه امروز از این سیاه، ابی جعفر محمد بن علی بن موسی (علیه السلام) نزد امیرمؤمنان معتصم دیدم. گفتم: مگر چگونه بود؟ گفت: سارقی بر ضد خود به سرقت اعتراف نمود و خلیفه خواست که با اجرای حد بر وی، او را پاک نمایند و برای این کار فقیهان را در محضر خود جمع نمود و محمد بن علی را نیز فراخوانده بود. آن گاه از ما در باره قطع پرسید که از کجای دست باید قطع شود. گوید: من گفتم که از زند زیرین. گفت: و برهان تو بر این چیست؟ گفتم: زیرا که دست یعنی انگشتان و کف دست تا زند زیرین، چرا که خداوند در تیمم می فرماید: «فَامْسَحُواْ بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ»(5) [پس بر بخشی از صورت هاتان و بخشی از دست هاتان مسح بکشید] و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 347، ح 105.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 347، ح 106.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 348، ح 107.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 348، ح 108.
5- [5] - نساء/43.

گروهی از حاضران با من موافقت نمودند و برخی نیز گفتند: بلکه قطع بایستی از آرنج صورت گیرد. گفت: و دلیل شما بر این چیست؟ گفتند: زیرا که خدای تعالی در باره شستن دست در وضو می فرماید: «وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»(1) [و دستهایتان تا آرنج] و معلوم می شود که حد و مرز دست آرنج است.

گوید: آن گاه روی سوی محمد بن علی علیه السلام کرد و گفت: ای ابا جعفر! چه می گویی در این باره؟ و فرمود: دیگران در باره آن سخن گفتند ای امیرمؤمنان! گفت: رها کن آن چه را گفتند. نظر خود را بگو. فرمود: مرا معذور دارید ای امیرمؤمنان! گفت: به خدا سوگند که راهی نیست جز آن که ما را از آن چه می دانی، آگاه سازی؟ پس فرمود: اما چون به خدا سوگند خوردی در برابر من، باید بگویم که ایشان در این باره بر روال سنت نرفتند و قطع بایستی از مفصل ریشه انگشتان باشد و کف دست قطع نمی شود. گفت: و برهان شما بر این چیست؟ فرمود: سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «سجده بر هفت اندام است: صورت، دو دست، دو زانو و دو پا» و اگر دست از زند زیرین یا آرنج قطع شود، دیگر دستی وجود نخواهد داشت تا بر آن سجده کند، و خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ»(2) [و همانا سجده گاه ها از آن خداست] و منظور از مساجد این هفت اندامی است که بر آن سجده می شود «فَلَا تَدْعوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»(3) [پس به همراه خواندن (و بردن نام) خداوند، دیگری را نخوانید] و آن چه از آن خداست، قطع نگردد. گوید: و معتصم از این سخن بسیار خشنود گشت و دستور داد تا دست سارق را از مفاصل انگشتان و بدون کف دست، قطع کنند.

ابن ابی دؤاد گوید: قیامت برایم به پا شد و آرزو کردم که ای کاش زنده نبودم. زرقان گوید که ابن ابی دؤاد گفت: پس از سومین روز نزد معتصم رفتم و گفتم: خیرخواهی برای امیر مؤمنان بر من واجب است و من اکنون سخنی به شما می گویم که به واسطه آن به دوزخ درمی آیم. گفت: چیست این سخن؟ گوید: گفتم: این که امیر مؤمنان، فقها و علمای قومش را برای حل امری که در امری از دین رخ داده در محفلش جمع کند و از ایشان در باره حکمش بپرسد و ایشان آن چه از رای و

1- [1] - مائده/6.

2- [2] - جن/18.
3- [3] - جن/18.

نظر در باره آن دارند را در برابر فرزندان و فرماندهان و وزیران و نویسندگان امیر بر زبان آورند، در حالی که مردمان نیز از پشت درها گوش می کنند؛ آن گاه تمام سخنان ایشان را در برابر سخن مردی که نیمی از این امت به امامت وی معتقدند و بر این باورند که وی اولی تر از امیرمؤمنان است، به مقام امیری، دور ریزد و آن گاه در برابر رای تمام فقها، به حکم وی عمل نماید.

گوید: ناگهان رنگ از رخ معتصم پرید و بدان چه که وی را از آن آگاه ساختم، وقوف یافت و گفت: خداوند تو را پاداش دهد، به خاطر این نصیحت خیرخواهانه ! گوید: پس در روز چهارم، فلان وزیر را امر کرد تا ابو جعفر را به منزلش دعوت کند و او ایشان را فرا خواند و ایشان به دعوت وی پاسخ نگفت و فرمود: می دانی که من در مجالس شما حاضر نمی شوم. آن شخص گفت: من فقط شما را به غذایی دعوت می کنم و دوست دارم پا بر فرش خانه ام نهی و به منزلم قدم گذاری و می خواهم به این تبرک جویم و این بنده حقیر فلان بن فلان از وزیران خلیفه، مشتاق دیدار شماست. پس ابو جعفر علیه السلام نزد وی رفت و چون از آن غذا به ایشان دادند، طعم سم را احساس نمود و فرمود تا مرکبش را بیاورند. صاحبخانه درخواست کرد تا بیشتر بماند و ابو جعفر فرمود: «خروج من از خانه ات برای تو بهتر است» و آن روز و آن شب را همان طور در درد دل پیچه(1) بود تا آن که جان به جان آفرین تسلیم کرد.(2)

«یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ لاَ یَحْزُنکَ الَّذِینَ یُسَارِعونَ...بَینَهُم بِالقِسط إنَّ اللهَ یحبُّ المُقسِطینَ (42)»

«یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ لاَ یَحْزُنکَ الَّذِینَ یُسَارِعونَ فِی الْکُفْرِ مِنَ الَّذِینَ قَالُواْ آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِینَ هِادُواْ سَمَّاعونَ لِلْکَذِبِ سَمَّاعونَ لِقَوْمٍ آخَرِینَ لَمْ یَأْتُوکَ یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ مِن بَعدِ مَوَاضِعِهِ یَقُولُونَ إِنْ أُوتِیتُمْ هَ ذَا فَخُذُوهُ وَ إِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُواْ وَ مَن یُرِدِ اللّهُ فِتْنَتَهُ فَلَن تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللّهِ شَیْئًا أُوْلَـ ئِکَ الَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اللّهُ أَن یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِی الدُّنْیَا خِزْیٌ وَ لَهُمْ فِی الآخِرَهِ عذَابٌ عظِیمٌ (41) سمّاعون لِلکِذب أکّالونَ لِلسُّحتِ فإِنَّ جَاءوک فاحکُم بَینَهُم أو أعرض عنهم و إن تُعرض عنهم فَلَن یضُرّوک شیئاً وَ إن

1- [1] - خلفه، خرابی معده از غذا، شکم روش، دل پیچه.« المعجم الوسیط ماده خلف».
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 348، ح 109.

حَکَمتَ فاحکُم بَینَهُم بِالقِسط إنَّ اللهَ یحبُّ المُقسِطینَ (42)»

[ای پیامبر! کسانی که در کفر شتاب می ورزند، تو را غمگین نسازند؛ (چه) از آنان که با زبان خود گفتند: ایمان آوردیم و حال آن که دلهایشان ایمان نیاورده بود و (چه) از یهودیان (آنان) که (به سخنان تو) گوش می سپارند (تا بهانه ای) برای تکذیب (تو بیابند) و برای گروهی دیگر که (خود) نزد تو نیامده اند، خبرچینی (جاسوسی) می کنند، کلمات را از جاهای خود دگرگون می کنند (و) می گویند: اگر این (حکم) به شما داده شد، آن را بپذیرید و اگر آن به شما داده نشد، پس دوری کنید و هر که را خدا بخواهد، به فتنه درافکند. هرگز در برابر خدا برای او از دست تو چیزی بر نمی آید. اینانند که خدا نخواسته دلهایشان را پاک گرداند. در دنیا برای آنان رسوایی و در آخرت عذابی بزرگ خواهد بود* پذیرا و شنوای دروغ هستند (و) بسیار مال حرام می خورند. پس اگر نزد تو آمدند (یا) میان آنان داوری کن، یا از ایشان روی برتاب، و اگر داوری می کنی، پس به عدالت در میانشان حکم کن که خداوند، دادگران را دوست می دارد]

1) علی بن ابراهیم گوید: فرمود: شان نزول این آیه این بود که در مدینه دو تیره از یهودیان بنی هارون به نام های بنی نضیر و بنی قریظه بودند و بنی قریظه، هفتصد تن و بنی نضیر، هزار تن بودند و نضیر، ثروتمندتر و خوش احوال تر از قریظه بودند و هم پیمان عبدالله بن ابی بودند و چون بین بنی قریظه و بنی نضیر قتلی رخ می داد و قاتل از بنی نضیر بود، به بنی قریظه می گفتند: تن نمی دهیم به آن که یک کشته ما در برابر یک کشته شما قرار گیرد و در این ماجرا بین ایشان خطاب های بسیار زیادی جریان یافت و نزدیک بود که با هم بجنگند تا آن که قریظه راضی شد و بین خود عهدنامه ای نوشتند مبنی بر این که هر گاه مردی از بنی نضیر، مردی از بنی قریظه را کشت، تجبیه و تحمیم گردد. تجبیه آن است که روی شتر نشانده شود و صورتش به سمت دم شتر گردانده شود و صورتش تحمیم شود یعنی با گل سیاه گندیده(1) پوشانده شود و در عین حال، نیمی از دیه را بپردازد، و هر مردی از بنی قریظه، مردی از بنی نضیر را کشت، دیه کامل را بدهد و خود نیز کشته شود.

1- [1] - حمأ: گل سیاه گندیده بدبو .یک تکه از آن را حمأه گویند. «المعجم الوسیط، ماده حمأ».

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه هجرت کرد و دو قبیله اوس و خزرج نیز به اسلام گراییدند، یهودیان حامیان خود را از دست دادند و مردی از بنی قریظه مردی از بنی نضیر را کشت و بنی نضیر به بنی قریظه نوشتند که دیه را بپردازید و قاتل را نیز بدهید تا بکشیم. بنی قریظه گفتند: این حکم تورات نیست و فقط چیزی است که شما به زور، ما را بدان واداشته بودید، پس یا قتل و یا دیه و گرنه محمد بین ما و شما حکم کند، بیایید تا او را به حکمیت گیریم.

بنی نضیر نزد عبدالله بن ابی رفتند و گفتند: از محمد بخواه که شرط ما را در حکم بین ما و بنی قریظه در باره قتل، نقض نکند. عبدالله بن ابی گفت که مردی را همراه من بفرستید که سخنان من و محمد را بشنود، پس اگر وی به آن چه شما خواهید حکم نمود، که هیچ، وگرنه به حکمیت تن ندهید. ایشان مردی را با وی فرستادند و او نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا! این دو قوم قریظه و نضیر، بین خود پیمانی و کتابی و میثاقی نوشته و بر آن توافق کرده اند و اکنون در محضر شما قصد آن دارند تا آن را نقض نمایند و به حکم شما در باره خود رضایت داده اند، پس این شرط و پیمان ایشان را بر آنان نقض نکن و (نگاه دار) چرا که بنی نضیر صاحب توان و سلاح و نیروی جنگی(1) هستند و ما از پیشامدهای ناگوار و درگیری های شدید(2) نگران هستیم.

رسول الله از شنیدن این سخن، غمگین شد و پاسخی نداد و جبرئیل این آیات را نازل نمود: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ لاَ یَحْزُنکَ الَّذِینَ یُسَارِعونَ فِی الْکُفْرِ مِنَ الَّذِینَ قَالُواْ آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِینَ هِادُواْ» یعنی یهودیان «سَمَّاعونَ لِلْکَذِبِ سَمَّاعونَ لِقَوْمٍ آخَرِینَ لَمْ یَأْتُوکَ یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ مِن بَعدِ مَوَاضِعهِ» یعنی عبدالله بن ابی و بنی نضیر «یَقُولُونَ إِنْ أُوتِیتُمْ هَـذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُواْ» منظور، عبدالله بن ابی است، آن گاه که به بنی نضیر گفت: اگر طبق خواست شما حکم نکرد، حکمیت را نپذیرید «وَمَن یُرِدِ اللّهُ فِتْنَتَهُ فَلَن تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللّهِ شَیْئًا أُوْلَـئِکَ الَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اللّهُ أَن یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِی الدُّنْیَا خِزْیٌ وَلَهُمْ فِی الآخِرَهِ عِذَابٌ عظِیمٌ * سَمَّاعونَ لِلْکَذِبِ أَکَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِن جَآؤُوکَ فَاحْکُم بَیْنَهُم أَوْ أَعرِضْ عنْهُمْ وَإِن تُعرِضْ عنْهُمْ فَلَن یَضُرُّوکَ شَیْئًا وَإِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُم بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ

1- [1] - کُراع، نامی برای جمع سلاح و سپاه اسبها.« لسان العرب ماده کرع».
2- [2] - غوائل ودوائر: مصائب و بلایای روزگار.

الْمُقْسِطِينَ *وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَکَ وَعندَهُمُ التَّوْرَاهُ فِيهَا حُكْمُ اللّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِن بَعدِ ذَلِکَ وَمَا أُوْلَـئِکَ بِالْمُؤْمِنِينَ * إِنَّا أَنزَلْنَا التَّوْرَاهَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُواْ لِلَّذِينَ هَادُواْ وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُواْ مِن كِتَابِ اللّهِ وَكَانُواْ عَلَيْهِ شُهَدَاءِ فَلاَ تَخْشَوُاْ النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلاَ تَشْتَرُواْ بِآيَاتِی ثَمَنًا قَلِيلاً وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِکَ هُمُ الْكَافِرُونَ»(1) (2) [و هر که را خدا بخواهد، به فتنه درافکند. هرگز در برابر خدا برای او از دست تو چیزی بر نمی آید. اینانند که خدا نخواسته دلهایشان را پاک گرداند. در دنیا برای آنان رسوایی و در آخرت عذابی بزرگ خواهد بود* پذیرا و شنوای دروغ هستند (و) بسیار مال حرام می خورند. پس اگر نزد تو آمدند (یا) میان آنان داوری کن، یا از ایشان روی برتاب، و اگر داوری می کنی، پس به عدالت در میانشان حکم کن که خداوند، دادگران را دوست می دارد* و چگونه تو را داور قرار میدهند، با آن که تورات نزد آنان است که در آن حکم خدا (آمده) است؟ سپس آنان بعد از این (طلب داوری) پشت میکنند، و (واقعاً) آنان مومن نیستند * ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود، نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم (فرمان خدا) بودند، به موجب آن برای یهود داوری می کردند و (همچنین) الهیون و دانشمندان به سبب آن چه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند. پس از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیزی مفروشید و کسانی که به موجب آن چه خدا نازل کرده، داوری نکرده اند، آنان خود کافرانند]

مؤلف گوید: ان شاء الله در تفسیر قول حق «قُلْ فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» [بگو: پس از آن خداست حجت بالغه] در سوره انعام، از قول امام صادق علیه السلام در باره مفضّل بن عمر سخنی خواهد رفت و در آن سخن، تفسیر این قول الهی «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لاَ يَحْزُنکَ الَّذِينَ يُسَارِعونَ فِی الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُواْ آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هِادُواْ سَمَّاعونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوکَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِن بَعدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَـذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُواْ وَمَن يُرِدِ اللّهُ فِتْنَتَهُ فَلَن تَمْلِکَ لَهُ مِنَ اللّهِ شَيْئًا أُوْلَـئِکَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللّهُ أَن يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِی الدُّنْيَا خِزْیٌ وَلَهُمْ فِی الآخِرَهِ عذَابٌ عظِيمٌ» نیز بررسی

1- [1] - مائده/43 و44.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 175.

خواهد شد.

2) طبرسی گوید: امام باقر علیه السلام در باره شان نزول این آیه می فرمایند: زنی شریف و آبرومند در میان ایشان از خیبر با مردی از اشراف ایشان زنا نمود و هر دو همسردار بودند و از رجم شدن خود بددل بودند؛ پس نزد یهودیان مدینه فرستاده و در نامه ای به ایشان گفتند: از پیامبر اسلام در باره آن سئوال نمایند تا شاید طمع ایشان در این باره به رخصتی برای ایشان بیانجامد. از این رو گروهی از آنان از جمله کعب بن اشرف، و کعب بن اسید،(1) و شعبه بن عمر، و مالک بن صیف و کنانه بن ابی حقیق و دیگران به راه افتادند و گفتند: ای محمد! در باره زانی و زانیه، اگر هر دو محصن باشند ما را آگاه ساز، حکم ایشان چیست؟

فرمود: آیا به قضاوت من در این امر راضی هستید؟ گفتند: آری، و جبرئیل حکم رجم را فروآورد و پیامبر ایشان را بدان خبر داد و آنان سر باز زدند از پذیرش حکم. پس جبرئیل گفت: ابن صوریا را بین خود و ایشان قرار ده و صفات وی را ذکر کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا جوانی بدون ریش و سفید روی و یک چشم را می شناسید که در فدک ساکن و نامش ابن صوریا باشد؟ گفتند: آری. فرمود: او در میان شما چگونه آدمی است؟ گفتند: آگاه ترین یهودی روی زمین بدان چه خداوند بر موسی صلی الله علیه نازل کرد، است. فرمود: در پی وی بفرستید و چنین کردند و ابن صوریا آمد و پیامبر به وی گفت: سوگند تو را به خدایی که جز او خدایی نیست، همو که تورات را بر موسی نازل کرد و دریا را برای شما شکافت و نجاتتان بخشید و فرعونیان را غرقه نمود و ابر را بر شما سایبان کرد و بر شما ترنگبین و مرغ بریان فرو فرستاد، آیا در کتابتان رجم بر محصن وجود دارد؟ گفت آری، به همان کسی که نامش بردی، اگر بیمم نبود که خدای تورات مرا به آتش خشم بسوزاند، دروغ می گفتم یا تحریف می کردم و برای تو اعتراف نمی نمودم، ولی بگو بدانم این مساله در کتاب شما چگونه است ای محمد؟ فرمود: اگر چهار مرد عادل شهادت دهند که مرد همچون میل که در سرمه دان شده است، بر زن دخول کند، سنگسار بر ایشان واجب می گردد. ابن

1- [1] - در سیره ابن هشام، کعب بن اسد آمده و او از دشمنان رسول الله صلی الله علیه و آله از بنی قریظه بوده و طرف توافقنامه بنی قریظه

که در سال جنگ خندق، آن را نقض کردند.« سیره نبوی ابن هشام ج 2 ص 162».

صوریا گفت: در تورات نیز خداوند همین گونه بر موسی نازل کرده است.

پیامبر به وی گفت: اولین چیزی که شما به آن امر خدا و رسول او را آسوده گرفتید، چه بود؟ گفت: چون یکی از اشراف زنا می کرد، رهایش می کردیم و اگر فرد ضعیفی مرتکب می شد، حد را بر وی جاری می ساختیم و بدین سان زنا در میان اشراف ما افزایش یافت تا آن که عموزاده شاه ما نیز زنا نمود و او را سنگسار نکردیم. آن گاه مردی دیگر زنا کرد و شاه ما خواست او را سنگسار کند و خاندان وی گفتند: نه، مگر آن که فلانی را (پسرعمویت) رجم کنی. پس آن گاه گفتند: بیایید امری غیر از سنگسار را وضع کنیم و بر شریف و فروپایه جاری شود و تازیانه و لجن مالی را ایجاد کردیم و آن این گونه بود که هر دو چهل تازیانه بخورند و آن گاه صورتشان به لجن سیاه شود و بر دو الاغ سوارشان کنند و سرشان را رو به باسن الاغ بگذارند و ایشان را در میان مردم بچرخانند و این را جایگزین سنگسار نمودند.

یهودیان به ابن صوریا گفتند: چه زود وی را آگاه ساختی و بر آن همه ستایش و بزرگداشت ما سزاوار نبودی، ولی تو غائب بودی و ما دوست نداشتیم که از تو غیبت کنیم. وی گفت: او مرا به تورات قسم داد و اگر این گونه نبود چیزی به وی نمی گفتم.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا آن مرد و زن را در برابر در مسجد خود، سنگسار کردند و گفت: من اولین زنده کننده امر تو هستم پس از آن که آن را میراندند و خداوند در این ماجرا این آیه را نازل فرمود که «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعفُو عن كَثِيرٍ»(1) [هان ای اهل کتاب! رسول ما بر شما (نیز) فرستاده شد، بسیاری از چیزهایی را که از کتاب تورات پنهان می سازید را آشکار می کند و بسیاری را نیز می بخشد]

پس ابن صوریا برخاست و دو دستش را بر زانوان پیامبر صلی الله علیه و آله نهاد و گفت: پناه می جویم به خدا و به تو که بسیاری از آن چه را که امر شده ای تا از آن درگذری، برای ما بگویی! ولی پیامبر از بیان آن خودداری نمود. آن گاه ابن صوریا از پیامبر در باره خواب خویش پرسید. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: چشمانم به خواب می رود ولی دلم همچنان بیدار است. ابن صوریا گفت: راست

1- [1] - مائده/15.

می گویی. بگو آیا هیچ فرزندی می یابی که به پدر شبیه باشد، ولی هیچ نشانی از مادر در وی نباشد و آیا هیچ فرزندی هست که به مادر شبیه باشد، ولی نشانی از پدر نداشته باشد؟ پس فرمود: هر یک از ایشان که منی اش بر منی دیگری پیشی گرفته و چیرگی یابد، شباهت کودک به وی خواهد بود. گفت: راست گویی، پس آگاهم ساز که در کودک چه چیزی از آن پدر و چه چیزی از آن مادر بوده است؟ گوید: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله مدت زیادی بیهوش گردید و آن گاه در حالی که صورتش برافروخته شده بود و عرق می ریخت، به هوش آمد و فرمود: گوشت و خون و ناخن و مو از زن است و استخوان و اعصاب و رگ ها از مرد است. ابن صوریا گفت: راست گفتی. حال تو حال یک پیامبر است. و ابن صوریا همان جا اسلام آورد و گفت: ای محمد! کدام یک از فرشتگان بر تو نازل می شود؟ فرمود: جبرئیل. گفت: او را برایم توصیف کن! و نبی خدا صلی الله علیه و آله جبریل را توصیف نمود و ابن صوریا گفت: شهادت می دهم که در تورات نیز همین گونه است و شهادت می دهم که تو به حقیقت، رسول خدا هستی.

زمانی که ابن صوریا اسلام آورد، یهودیان در باره وی بدگویی کرده و زبان به دشنام وی گشودند و زمانی که خواستند برخیزند، بنی قریظه پایگیر بنی نضیر شدند و گفتند: ای محمد! بنی نضیر، برادران ما هستند و پدران ما یکی است و دین ما واحد است و نبی ما نیز یکی است؛ چون کسی از ما را بکشند، فدیه نمی دهند و در عوض دیه او، هفتاد وسق(1) خرما می دهند و اگر از ایشان بکشیم، قاتل را می کشند و دیه را دو برابر آن چه خود می دهند، یعنی صد و چهل وسق خرما می گیرند و اگر مقتول، زن باشد، به جای وی، مردی از ما را می کشند و اگر مرد باشد، دو مرد از ما می کشند و در ازای بنده، آزاده ما را می کشند و جراحت های ما نصف جراحت های ایشان است. تو بین ما و ایشان قضاوت نما. پس خداوند نیز این آیات را در سنگسار و قصاص نازل فرموده است.(2)

صفت جبرئیل علیه السلام از زبان رسول الله صلی الله علیه و آله

1- [1] - وسق، پیمانه ای معین است برابر با شصت صاع و هر صاع، برابر با پنج و سه دهم رطل است.«المعجم الوسیط ماده وسق».
2- [2] - مجمع البیان ، ج 3 ص 333.

1) در روایت شیخ مفید در اختصاص در حدیثی از عبدالله بن سلّام و سئوال وی از رسول خدا آمده است که: عبدالله بن سلام به رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کرد: مرا خبر ده که آیا جبرئیل در لباس زنان است یا در لباس مردان؟ فرمود: در لباس مردان است نه در لباس زنان. گفت: پس مرا خبر ده که خوردنی و آشامیدنی وی چیست؟ فرمود: خوردنی اش تسبیح است و نوشیدنی اش تهلیل است. گفت: راست گفتی ای محمد! پس مرا از طول قامت جبرئیل آگاه ساز. فرمود: او در میان فرشتگان میانه بالاست؛ نه بلندِ دراز است و نه کوتاهِ خُرد قامت است. وی را هشتاد گیله و طره از موهای مجعد است و بین دو چشمانش یک هلال است، پیشانی سفید(1) و چشم سیاه(2) و پا سفید(3) است. نور او در میان ملائکه، همچون نور روز در تاریکی شب است. او را بیست و چهار بال سبز زینت بسته به دُرّ و یاقوت است و بر دست و پایش مهرهایی از زینت مروارید است و بر اندام او حمایلی است که آسترش رحمت، دکمه هایش کرامت، رویه اش وقار و پرهای آن زعفرانی است؛ پیشانی روشن دارد و بینی اش محدب(4) است. گونه هایش صاف و دو طرف چانه اش گرد است، قامتی نیک دارد و نه می خورد و نه می نوشد؛ خستگی ناپذیر است و اشتباه گریز، و تا روز قیامت وحی الهی را بر دوش می کشد. گفت: آری ای محمد! راست گفتی. وی از مسائل دیگری نیز از پیامبر پرسید و نبی خدا صلی الله علیه و آله وی را پاسخ گفت و عبدالله بن سلام گفت: راست گفتی ای پیامبر! و گفت: چه کسی این اخبار به تو رسانده است؟ فرمود: جبرئیل. گفت: از چه کسی؟ فرمود: از میکائیل. گفت: و میکائیل از که؟ فرمود: از اسرافیل. گفت: و اسرافیل از که؟ فرمود: از لوح محفوظ. و گفت: لوح محفوظ از کجا؟ فرمود: از قلم. و گفت: قلم از کجا؟ فرمود: از پروردگار جهانیان. گفت: راست گفتی ای محمد!(5)

ابن بابویه که رحمت خداوند بر او باد به نقل از سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد اصفهانی از سلیمان بن داور منقری از حفص بن غیاث و دیگران نقل می کند:

1- [1] - غره، سفیدی در پیشانی. «المعجم الوسیط ماده غرر».
2- [2] - دعج و دعجه، سیاهی در چشم و غیر آن. «المعجم الوسیط ماده دعج».

3- [3] - محجل، آن که محل قرارگرفتن خلخال در پایش سفید باشد. «المعجم الوسیط ماده حجلم.
4- [4] - اقنی الانف، دارای بینی محدّب و برآمده.
5- [5] - اختصاص، ص 45.

از امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه: «لَقَدْ رَأَی مِنْ آیَاتِ رَبِّهِ الْکُبْرَی»(1) [به راستی که (برخی) از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید] پرسیدم، ایشان علیه السلام در جواب فرمود: جبرئیل را دیدم که ساقش از مروارید بود، همانند قطره بر روی گیاه و ششصد بال داشت و فاصله زمین و آسمان را پر کرده بود.(2)

معنای «سُحْت»

ابن بابویه با سند خود از علی بن ابی طالب علیه السلام در مورد آیه «أَکَّالُونَ لِلسُّحْتِ» نقل می کند: او مردی است که مشکل برادرش را برطرف می کند و سپس هدیه او را می پذیرد.(3)

عین این حدیث از علی بن ابی طالب علیه السلام در صحیفه امام رضا علیه السلام نیز روایت شده است.(4)

2) محمد بن یعقوب به نقل از تعدادی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از عمار بن مروان نقل می کند: از امام محمد باقر علیه السلام در باره غلول (خیانت و دزدی) پرسیدم. ایشان فرمود: هر چه که به امام در آن خیانت شود و یا از او دزدیده شود، سُحت است و خوردن مال یتیم و مانند آن نیز سُحتْ می باشد و سحت انواع زیادی دارد، از جمله آن: دستمزد فاحشه ها، پولی که از فروش شراب یا نبید مست کننده به دست آید و ربا بعد از بینه (پس از این که حکم آشکار، آن را حرام دانست) و پذیرفتن رشوه در قضاوت که این مورد آخر، کفر به خداوند بزرگ و پیامبرش می باشد.(5)

3) و همچنین محمد بن یعقوب به نقل از علی بن ابراهیم و از پدرش، از نوفلیّ، از سکونیّ، از امام صادق علیه السلام روایت می کند: سُحت همان بهای مردار، بهای سگ، بهای شراب، مِهریّه یا اجرت زن فاحشه، رشوه در قضاوت و دستمزد پیشگو می باشد.(6)

4) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از عده ای از دوستان ما، از احمد بن

1- [1] - نجم/ 18.

2- [2] - توحید، ص 116، ح 18.
3- [3] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ص 31، باب 31، ح 16.
4- [4] - صحیفه امام رضا علیه السلام.
5- [5] - کافی، ج 5، ص 126، ح 1.
6- [6] - کافی، ج 5، ص 126، ح 2.

اباعبدالله، از جامورانی، از حسن بن علی بن ابا حمزه، از زُرعه، از سماعه روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: سحت انواع زیادی دارد، از جمله: دستمزد حجامت گر اگر قرارداد ببندد و دستمزد زنان فاحشه و بهای شراب و رشوه در قضاوت که آن کفر به خداوند بزرگ است.(1)

5) همچنین محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سِنان، از ابن مسّکان، از یزید بن فَرقَد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از او در باره «سُحْت» پرسیدم، پاسخ داد: رشوه در قضاوت.(2)

6) همچنین محمد بن یعقوب از علی بن محمد بن بُنْدار، از احمد بن اباعبدالله، از محمد بن علی، از عبدالرحمان بن ابوهشام، از قاسم بن ولید قماری، از عبدالرحمان أصمّ، از مِسْمَع بن عبدالملک، از ابو عبدالله عامری روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره بهای سگی که شکاری نیست، پرسیدم، پاسخ داد: این سُحْت است؛ اما در بهای سگهای شکاری اشکالی وارد نیست.(3)

7) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از بعضی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شَمون، از عبدالله بن عبدالرحمان أصمّ، از مِسْمَع بن عبد الملک، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: پیشه وران، اگر همه شب را بیدار بمانند و کار کنند، این سحت است.(4)

8) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از محمد بن یحیی، از مح_مد بن حسین، از محمد بن عیس_ی، از ص_فوان از داود بن حُصَ_ین، از عمر بن ح_نظله روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در مورد دو نفر از دوستانمان پرسیدم که بینشان نزاعی در باره دَین یا میراث پیش آمده بود و قضاوت را نزد سلطان یا قضات برده بودند، پرسیدیم: آیا این مشکل حل می شود؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: هر کس قضاوت را نزد طاغوت ببرد و طاغوت برای او قضاوت کند، هر چند حق با او باشد، به خاطر این که حکم طاغوت را معیار قرار داده و این در حالی است که خداوند، دستور به کفر به طاغوت فرموده است، او فقط سحت دریافت می کند.

1- [1] - کافی، ج 5، ص 127، ح 3.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 127، ح 4.
3- [3] - کافی، ج 5، ص 127، ح 5.
4- [4] - کافی، ج 5، ص 127، ح 7.

گفت: گفتم: آن دو باید چه کار کنند؟ فرمود: به سراغ کسی بروید که از خود شما بوده است و حدیث ما را روایت کرده است و در حلال و حرام ما نگاه کرده است و احکام ما را شناخته است، پس به قضاوت او رضایت دهید. من او را قاضی بین شما قرار دادم و اگر براساس حکم ما قضاوت کرد و از او نپذیرفت، حکم خدا را کوچک شمرده است و حرف ما را رد کرده و کسی که حکم ما را رد کند، حکم خدا را رد کرده است و این در حد شرک به خداوند است.(1)

9) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب و از عبدالله بن سنان روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره یک قاضی سئوال شد که بین دو روستا قضاوت می کرد و روزیِ خود را در ازای قضاوتش از سلطان می گرفت، امام علیه السلام پاسخ داد: این سُحت است.(2)

10) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از محمد بن یحیی، از یکی از دوستانش، از محمد بن اسماعیل، از ابراهیم بن ابو بلاد روایت کرده که اسحاق بن عمَر، هنگام وفاتش وصیت کرد کنیزان آوازه خوانش را بفروشیم و بهای حاصل از فروش آنها را به امام موسی بن جعفر علیه السلام بپردازیم.

ابراهیم نقل می کند: من آن کنیزان را به سیصد هزار درهم فروختم و بهای آن را نزد امام علیه السلام بردم، و به او گفتم: دوست شما به نام اسحاق بن عمر به هنگام وفاتش وصیت کرد که کنیزان آوازه خوانش را بفروشیم و بهای آن را نزد شما آوریم و من آنها را فروختم و این بهای آنها است، سیصد هزار درهم. امام علیه السلام فرمود: من به این پول احتیاجی ندارم، این پول، سُحْت است. آموزش دادن به آن کنیزان، کفر و گوش سپردن به آنها نفاق و بهای آنها سُحْت می باشد.(3)

11) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از محمد بن بُندار، از احمد بن اباعب الله، از شریف بن سابق، از فضل بن ابوقُرّه روایت کرده که: به امام صادق علیه السلام گفتم: آنها می گویند: درآمد معلّم، سُحت است! امام علیه السلام پاسخ داد: آنان دشمنان خدایند و دروغ می گویند، آنها فقط می خواهند که قرآن را آموزش ندهند و اگر فردی دیه فرزندش را به معلم پرداخت، برای معلم حلال می باشد.(4)

1- [1] - کافی، ج 7، ص 412، ح 5.
2- [2] - کافی، ج 7، ص 409، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 5، ص 120، ح 7.
4- [4] - کافی، ج 5، ص 121، ح 2.

12) شیخ با سند خود از حسین بن سعید از فضاله، از ابان، از محمد بن مسلم و عبدالرحمان و آنها از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که: بهای سگ غیرشکاری، سُحت است؛ امّا بهای گربه اشکالی ندارد.(1)

13) همچنین شیخ با سند خود از سهل بن زیاد، از حسن بن علی وشّاء روایت کرده است که از امام رضا علیه السلام در باره خرید زن آوازه خوان پرسیدند، امام علیه السلام در پاسخ فرمود: زن آوازه خوان برای سرگرم کردن مردم می باشد و بهای آن عین بهای سگ است و بهای سگ، سُحت است و سُحت در آتش می باشد.(2)

14) عیّاشی به نقل از سلیمان بن خالد روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هر گاه خداوند، خیر و خوبی را برای بنده ای بخواهد، نکته سفیدی به قلبش الهام می کند و گوش قلبش را شنوا می سازد و فرشته ای را مأمور می کند تا او را از خطا باز دارد، و هر گاه خداوند، شرّ و بدی را برای بنده ای بخواهد، نکته ای سیاه و تاریک را به قلبش الهام می کند و گوش قلبش را ناشنوا می سازد و شیطان را مأمور می کند تا او را گمراه نماید؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود: «فمن یردالله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیّقاً حرجاً»(3) [پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید دلش را به پذیرش اسلام می گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می گرداند، چنان که گویی به زحمت در آسمان بالا می رود. این گونه خدا، پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی آورند، قرار می دهد] و بعد این آیه: «ان الذین حَقَّت علیهم کلمهُ ربک لایؤمنون»(4) [در حقیقت کسانی که سخن پروردگارت بر آنان تحقق یافته ایمان نمی آورند] و بعد این آیه را تلاوت فرمود: «أُوْلَـئِکَ الَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اللّهُ أَن یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ»(5) [اینانند که خدا نخواسته دلهایشان را پاک گرداند]

15) حسن بن علی وشّاء از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که از امام علیه السلام شنیدم که می فرمود: بهای سگ، سُحت است و سُحت در آتش

1- [1] - تهذیب، ج 6، ص 356، ح 1017.
2- [2] - تهذیب، ج 6، ص 357، ح 1019.

3- [3] - انعام/125.
4- [4] - یونس/96.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 350، ح 110.

می باشد.(1)

16) سماعه بن مِهران از امام صادق علیه السلام یا امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که سُحت، انواع زیادی دارد، از جمله: درآمد حجامت گر، دستمزد زن فاحشه، بهای شراب و رشوه در قضاوت که این کفر به خداوند محسوب می شود.(2)

17) جراح مدائنی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: پذیرفتن رشوه در قضاوت، خوردن مال سُحت به حساب می آید. و همچنین از امام علیه السلام است که «مهریّه زن فاحشه نیز سُحت می باشد».(3)

18) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: بهای سگی که شکار نمی کند، سُحت است و همچنین فرموده است: بهای گربه، اشکالی ندارد.(4)

19) عمّار بن مروان نقل می کند: از امام صادق علیه السلام در باره غلول (خیانت و دزدی) پرسیدم، امام علیه السلام در پاسخ فرمود: هر چه که در آن به امام، خیانت شود یا از او دزدیده شود، سحت است، و خوردن مال یتیم و مانند آن نیز سُحت می باشد و سُحت انواع زیادی دارد از جمله: هر آن چه که از عمل حاکمان ستمگر به دست آید و همچنین اجرت قضات، دستمزد زنان فاحشه، بهای شراب و نوشیدنی مست کننده، ربا بعد از بینه (پس از این که حکم آشکار، آن را حرام دانست) و رشوه در قضاوت ای عمّار! که این کفر به خداوند و پیامبرش می باشد.(5)

20) سکونیّ به نقل از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که: ایشان فرمود: پدر بزرگوارشان خوردن گردویی را که بچه ها از قمار به دست آورده بودند، نهی می کرد و می فرمود: این سُحت است.(6)

21) همچنین سکونیّ به نقل از پدرش و او از علی علیه السلام روایت می کند:

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 350، ح 111.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 350، ح 112.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 350، ح 113.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 350، ح 114.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 350، ح 115.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 351، ح.116.

سُحت، بهایی است که برای مردار می پردازند و همچنین بهای سگ، بهای شراب، مهریه زن فاحشه، رشوه در قضاوت و دستمزد پیشگو نیز سُحت به حساب می آید.(1)

«إِنَّا أَنزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا...مِن كِتَابِ اللّهِ وَكَانُواْ عَلَيْهِ شُهَدَاء...(44)»

«إِنَّا أَنزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُواْ لِلَّذِينَ هَادُواْ وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُواْ مِن كِتَابِ اللّهِ وَكَانُواْ عَلَيْهِ شُهَدَاء...(44)»

[ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود، نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم (فرمان خدا) بودند، به موجب آن برای یهود داوری می کردند و (همچنین) الهیون و دانشمندان به سبب آن چه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند.]

1) عیاشی از مالک جُهَنّی روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام آیه «إِنَّا أَنزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ» را تا «بِمَا اسْتُحْفِظُواْ مِن كِتَابِ اللّهِ» قرائت کرد و فرمود: این آیه در باره ما نازل شده است.(2)

2) ابو عمرو زُبَیْری از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: طهارت و پاک بودن، لازمه مقام امامت است و طهارت به معنی پاکی از گناهان و معصیت های مهلکی است که آتش جهنم را واجب می سازد. همچنین از دیگر لازمه های امامت، علم نورانی و دقیق به همه آن چه امت به آن نیاز دارند، از جمله حلال و حرام امور است و نیز مقام امامت باید عالم به کتاب قرآن باشد، چه مسائل عام قرآن چه مسائل خاص قرآن، و محکم و متشابه آن را تشخیص دهد و علوم دقیق و تأویلات غریب و ناسخ و منسوخ آن را بشناسد.

پرس_یدم: علت چیست که لازم_ه امام_ت، فقط این اموری است که ش_ما بر شمردید؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: خداوند در باره کسانی که به آنها اجازه حکومت داده و آنها را اهل حکومت قرار داده، می فرماید:

«إِنَّا أَنزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُواْ لِلَّذِينَ هَادُواْ وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالأَحْبَارُ» پس این امامان غیر از پیامبرانی هستند که مردم را با علمشان تربیت می کنند و منظور از احبار همان دانشمندان است نه ربانیون و سپس خداوند

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 351، ح 117.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 351، ح 118.

خبر داد: «بِمَا اسْتُحْفِظُواْ مِن كِتَابِ اللّهِ وَكَانُواْ عَلَيْهِ شُهَدَاء» و نگفته است به آن چه از قرآن که حمل کنند (از بَر کنند).(1)

«...فَلاَ تَخْشَوُاْ النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ وَ لاَ...بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِکَ هُمُ الْكَافِرُونَ (44)»

«...فَلاَ تَخْشَوُاْ النَّاسَ وَ اخْشَوْنِ وَ لاَ تَشْتَرُواْ بِآيَاتِى ثَمَنًا قَلِيلاً وَ مَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِکَ هُمُ الْكَافِرُونَ (44)»

[پس از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیزی مفروشید و کسانی که به موجب آن چه خدا نازل کرده، داوری نکرده اند، آنان خود کافرانند]

1) محمد بن یعقوب به نقل از برخی صحابه از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از یکی از دوستانش، از عبدالله بن کثیر، از عبدالله بن مسکان که قول را به پیامبر نسبت می دهد، روایت کرده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که بر سر دو درهم، ظالمانه قضاوت کند و اجرای آن حکم را اجبار کند، از اهل این آیه می باشد: «وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِکَ هُمُ الْكَافِرُونَ» پرسیدم: چگونه می تواند به اجرای حکمش اجبار کند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: او تازیانه و زندان دارد و حکم می کند و اگر محکوم، حکم را پذیرفت که هیچ، وگرنه حاکم با تازیانه اش او را می زند و وی را در زندان، حبس می نماید. (2) و شیخ نیز با سند خود از حسین بن سعید، از یکی از دوستانش، از عبدالله بن بُکَیْر، از عبدالله بن مسکان که قول را به پیامبر نسبت می دهد، روایت می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ...و حدیث را عینا نقل کرده است.(3)

2) و همچنین محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمر، از محمد بن حُمران از ابا بصیر روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هر کس بر سر دو درهم به غیر از آن چه خداوند نازل فرموده، قضاوت کند، کافر به خداوند بزرگ است.(4) و شیخ نیز همین روایت را با سند خود از علی بن ابراهیم از قول پدرش و .... تا آخر، نقل می کند.(5)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 351، ح 119.
2- [2] - کافی، ج 7، ص 408، ح 3.
3- [3] - تهذیب، ج 6، ص 221، ح 524.
4- [4] - کافی، ج 7، ص 408، ح 2.
5- [5] - تهذیب، ج 6، ص 221، ح 523.

3) عیّاشی به نقل از عبدالله بن مسکان از قول امام صادق و او از پدرش و او از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس در قضاوتش بر سر دو درهم، ظالمانه حکم کند و سپس اجرای آن حکم را اجبار کند، اهل این آیه می باشد: «وَمَن لَّمْ یَحْکُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِکَ هُمُ الْکَافِرُونَ». پرسیدم: ای فرزند پیامبر خدا! چگونه می تواند به اجرای حکمش اجبار کند؟ فرمود: او تازیانه و زندان دارد و حکم می کند و اگر محکوم، حکم را پذیرفت که هیچ، وگرنه حاکم با تازیانه اش او را می زند و وی را در زندان، حبس می نماید.(1)

4) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: هر کس بر سر دو درهم به غیر از آن چه خداوند نازل فرموده، قضاوت کند، کافر شده است و هر کس بر سر دو درهم قضاوت کند و در قضاوت، اشتباه نماید نیز کافر شده است.(2)

5) ابو بصیر بن علی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: شنیدم که امام علیه السلام فرمود: هر کس بر سر دو درهم به غیر از آن چه خداوند نازل فرموده، قضاوت کند، کافر به خداوند بزرگ است.(3)

6) همچنین یکی از دوستان ابو بصیر بن علی روایت کرده که از عمّار شنیدم بر بالای منبر مسجد کوفه می گفت: سه نفر شهادت دادند که عثمان کافر است و من چهارمینِ آن سه نفر هستم و این چهار نفر را نام می برم، سپس این آیات از سوره مائده را قرائت کرد: «وَمَن لَّمْ یَحْکُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِکَ هُمُ الْکَافِرُونَ» و «الظَّالِمُونَ»(4) «وَلْیَحْکُمْ أَهْلُ الإِنجِیلِ بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فِیهِ وَمَن لَّمْ یَحْکُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ». (5) (6) [و اهل انجیل باید به آن چه خدا در آن نازل کرده، داوری کنند و کسانی که به آن چه خدا نازل کرده، حکم نکنند، آنان خود نافرمانند]

7) ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که: هر کس بر سر دو درهم به غیر از آن چه خداوند نازل فرموده قضاوت کند، کافر شده است.(7)

8) ابن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: قضاوت امیرالمؤمنین

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 352، ح 120.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 352، ح 121.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 352، ح 120.
4- [4] - مائده/45.
5- [5] - مائده/47.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 352، ح 123.
7- [7] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 352، ح 124.

علی علیه السلام در زمینه دیه اعضای بدن این گونه بود: دیه بینی، اگر از جای کنده شود، یکصد شتر می باشد: سی ماده شتر چهارساله، سی ماده شتر دو ساله، بیست ماده شتر باردار و بیست شتر دو ساله نر؛ دیه چشم اگر از جایش بیرون آورده شود، پنجاه شتر می باشد؛ دیه آلت مرد، اگر از طریق خطای غیرعمدی از قسمت فوقانی قطع شود، یکصد شتر می باشد؛ همچنین دیه پا و دیه دست، اگر قطع شود پنجاه شتر می باشد. همچنین دیه گوش، اگر قطع شود و بُریده گردد، پنجاه شتر می باشد.

اما زخمها و جروح اعضا، باید دو فرد عادل از میان شما در مورد آن حکم کنند، منظور ایشان امام است و فرمود: «وَمَن لَّمْ یَحْکُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِکَ هُمُ الْکَافِرُونَ».(1)

9) ابن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: دیه بینی، اگر از جای کنده شود، یکصد شتر می باشد. دیه چشم، اگر از جایش بیرون آورده شود، پنجاه شتر می باشد، و دیه دست، اگر قطع شود، پنجاه شتر می باشد و دیه آلت مرد، اگر قطع شود، یکصد شتر می باشد و دیه گوش، اگر قطع شود، پنجاه شتر می باشد اما زخمهای کمتر از یک سوم و در مورد دیه انگشت و مانند آن، دو عادل از بین شما قضاوت کند«وَمَن لَّمْ یَحْکُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِکَ هُمُ الْکَافِرُونَ».(2)

10) ابوعباس از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که هر کس بر سر دو درهم به غیر از آن چه خداوند نازل فرموده قضاوت کند، کافر شده است. پرسیدم: به آن چه خداوند نازل فرموده، کافر شده است یا به آن چه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است؟ فرمود: وای بر تو، اگر به آن چه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده، کافر شود، آیا به آن چه خداوند نازل فرموده، کافر نشده است؟(3)

1- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 352، ح 125.
2- [3] - تفسیر عیاشی، ج ،1 ص 353، ح 127.
3- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 353، ح 127.

«وَكَتَبْنَا علَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعيْنَ بِالْعيْنِ وَالأَنفَ بِالأَنفِ وَ الأُذُنَ بِالأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ»

[و در (تورات) بر آنان مقرر کردیم که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان می باشد و زخمها (نیز به همان ترتیب) قصاصی دارند]

1) شیخ با سند خود از حسین بن سعید، از فضاله، از ابان، از زراره، از یکی از ائمه علیهم السلام در مورد آیه: «النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعيْنَ بِالْعيْنِ وَالأَنفَ بِالأَنفِ» روایت کرده است که: این آیه محکم است.(1)

2) همچنین شیخ با سند خود از محمد بن احمد بن یحیی، از علی بن محمد قاسانی، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: مردی از پدرم در مورد جنگ های امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسید، و این مرد از دوستداران ما اهل بیت بود. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را با پنج شمشیر مبعوث کرد. و شمشیرها را برشمرد تا به این جا رسید که گفت: و امّا شمشیر در نیام، شمشیری است که قصاص با آنان انجام می گیرد. خداوند متعال می فرماید: «النَّفْسَ بِالنَّفْسِ»، از نیام کشیدن آن شمشیر بر عهده اولیای مقتول و حکمش با ما است.(2)

3) محمّد بن یعقوب به نقل از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، و علی بن ابراهیم از پدرش و همگی آنها از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان روایت کرده اند که: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در باره مردی که به عمد، زنی را کشته بود سخن می گفت، فرمود: «اگر اولیای مقتول می خواهند، میتوانند قاتل را بکشند و نیمی از دیه یک مرد را به خانواده اش بدهند و اگر مایلند، نیمی از دیه (پنج هزار درم) را بگیرند و قاتل را ببخشند.» و در باره زنی که شوهرش را به عمد، کشته بود، فرمود: اگر اولیای مرد می خواهند زن را بکشند، بکشند و هیچ کس بیش از جنایت بر نفس خود، جنایتی نمی تواند بکند.(3)

1- [1] - تهذیب، ج 10، ص 183، ح 718.
2- [2] - تهذیب، ج 6، ص 137، ح 230.
3- [1] - کافی، ج7، ص 299، ح 4.

4) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام در باره قصاص بین زن و مرد، پرسیدم، امام علیه السلام فرمود: آری، در زمینه جراحات تا قبل از این که زخم ها به یک سوم برسد، حکم آن یکسان است؛ ولی اگر به یک سوم برسد، مرد برتر می شود و زن، پایین تر قرار می گیرد.(1)

5) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از عده ای از یاران ما و آنها از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از حَبَلّی روایت کرده که: از امام صادق علیه السلام در مورد دیه ها و قصاص های جراحات مردان و زنان سئوال شد، امام علیه السلام فرمود: مردان و زنان در قصاص، حکم یکسانی دارند؛ دندان با دندان، زخم با زخم، انگشت با انگشت به صورت یکسان قصاص می شود و این در صورتی است که جراحات، کمتر از ثلث دیه باشد، اما زمانی که دیه جراحات از یک سوم دیه بیشتر شد، دیه مرد را در جراحات، دو سوم دیه می کنند و دیه زن را یک سوم دیه قرار می دهند.

6) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر و از حمّاد، از حبلیف، از امام صادق علیه السلام در مورد مردی که زنی را عمداً کشته بود و اولیای زن، خواستار قتل آن مرد بودند، روایت کرده که: این امر به آنها بستگی دارد، اگر آنها نصف دیه را به اولیای مقتول دادند و آنها پذیرفتند، نصف دیه مرد از آن آنهاست و اگر زن، مرد را کشته بود، می بایست به دلیل قتل، کشته می شد و قصاص به نفس تنها راه برای آنها بود.

و فرمود: دیه جراحات مردان و زنان یک_سان است؛ دندان زن با دندان مرد، زخم موضحه (2) زن با زخم موضحه مرد، انگشت زن با انگشت مرد قصاص می شود و این در صورتی است که جراحت، کمتر از ثلث دیه باشد، و اگر از ثلث دیه بیشتر شد، دیه مرد، دو برابر دیه زن می شود. (3)

7) عیاشی به نقل از حفص بن غیاث، از جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده که خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را به همراه پنج شمشیر، مبعوث کرد؛

1- [2] - کافی، ج 7، ص 300، ح 7.
2- [3] - موضحه از زخمهایی است، که روشنی استخوان در آن نمایان باشد، یعنی سفیدی آن. «لسان العرب، ریشه (وضح)».
3- [4] - کافی، ج 7، ص 298، ح 2.

یک شمشیر از آنها در نیام است که بر کشیدن آن بر عهده غیر ماست و حکم آن به عهده ماست و اما این شمشیرِ در نیام، آن شمشیری است که قصاص با آن انجام می شود، خداوند می فرماید: «النَّفسَ بالنَّفسِ». پس برکشیدن آن شمشیر بر عهده اولیای مقتول است و حکم آن بر عهده ماست.(1)

«فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (45)»

[و هر که از آن (قصاص) درگذرد، پس آن کفاره (گناهان) او خواهد بود و کسانی که به موجب آن چه خدا نازل کرده، داوری نکرده اند، آنان خود ستمگرانند]

1) محمد بن یعقوب به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از حلبیّ از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: از او در باره آیه: «فمن تصدَّق به فهو کفّارةٌ له» پرسیدم، فرمود: کسی که به دیه راضی شود و عفو کند، به همان اندازه از گناهانش بخشیده می شود.(2)

2) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابوحمزه، از ابو بصیر روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام در باره آیه: «فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ» فرمود: «کسی که به دیه راضی شود و جراحات یا غیر آن را عفو کند، به همان اندازه از گناهانش بخشیده می شود.(3)

3) عیاشی به نقل از ابو بصیر روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «فمن تصدّق به فهو کفّارةٌ له» پرسیدم، فرمود: کسی که به دیه راضی شود و جراحات یا غیر آن را عفو کند، به همان اندازه از گناهانش بخشیده می شود.(4)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 353، ح 128.
2- [2] - کافی، ج 7، ص 358، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 7، ص 358، ح 2.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 358، ح 2.

«وَ لْيَحْكُمْ أَهْلُ الإِنجِيلِ بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فِيهِ وَ مَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (47) »

[و اهل انجیل باید به آن چه خدا در آن نازل کرده، داوری کنند و کسانی که به آن چه خدا نازل کرده، حکم نکنند، آنان خود نافرمانند]

1) عیاشی به نقل از ابو جمیله، از یکی از یارانش، از یکی از ائمه علیهم السلام روایت کرده است که: خداوند در خمس، سهمی را برای آل محمد که درود خداوند بر آنها باد، واجب فرموده است؛ امّا ابوبکر به خاطر حسد و دشمنی از این که سهمشان را به آنها بدهد، سرباز زد و خداوند فرموده است:

«وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» و ابوبکر اولین کسی بود که حق آل محمد علیهم السلام را منع کرد و بر آنها ظلم روا داشت و مردم را بر آنان مسلط کرد.

و پس از مرگ ابوبکر، عمر، بدون رأی شورایيِ مسلمانان، جانشین او شد، در حالی که آل محمد علیهم السلام از این امر راضی نبودند. عمر بدون توجه به این امر ادامه داد و حق آل محمد را به آنها نداد و همان کار ابوبکر را پی گرفت.(1)

«وَأَنزَلْنَا إِلَيْکَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ»

[و ما این کتاب (قرآن) را به حق به سوی تو فرو فرستادیم، در حالی که تصدیق کننده کتابهای پیشین و حاکم بر آنهاست. پس میان آنان بر وفق آن چه خدا نازل کرده، حکم کن]

1) محمد بن یعقوب به نقل از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوَید، از هشام بن سالم، از سلیمان بن خالد و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: نه یهودی و نه نصرانی و نه مجوسی به غیر خدا قسم داده نمی شوند، خداوند عز و جل می فرماید: «فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ».(2)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 354، ح 130.
2- [2] - کافی، ج 7، ص 451، ح 4.

2) عیاشی به نقل از سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: نه یهودی، نه نصرانی و نه مجوسی به غیر خدا قسم داده نمی شوند، خداوند می فرماید: «فَاحْکُم بَیْنَهُم بِمَا أنزَلَ اللّهُ».(1)

«وَ لاَ تَتَّبِع أَهْوَاءهُمْ عمَّا جَاءکَ مِنَ الْحَقِّ...فَیُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ (48)»

«وَ لاَ تَتَّبِع أَهْوَاءهُمْ عمَّا جَاءکَ مِنَ الْحَقِّ لِکُلٍّ جَعلْنَا مِنکُمْ شِرْعةً وَ مِنْهَاجًا وَ لَوْ شَاء اللّهُ لَجَعلَکُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَـکِن لِّیَبْلُوَکُمْ فِی مَآ آتَاکُم فَاسْتَبِقُوا الخَیْرَاتِ إِلَی الله مَرْجِعکُمْ جَمِیعا فَیُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ (48)»

[و از هواهایشان (با دور شدن) از حقی که به سوی تو آمده، پیروی مکن. برای هر یک از شما (امتها) شریعت و راه روشنی قرار داده ایم و اگر خدا می خواست شما را یک امت قرار می داد، ولی (خواست) تا شما را در آن چه به شما داده است، بیازماید. پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت گیرید. بازگشت (همه) شما به سوی خداست. آن گاه در باره آن چه در آن اختلاف می کردید، آگاهتان خواهد کرد]

1) علی بن ابراهیم: در مورد آیه: «لِکُلٍّ جَعلْنَا مِنکُمْ شِرْعةً وَمِنْهَاجًا» فرمود: هر پیامبری شریعت و روشی دارد. «وَلَـکِن لِّیَبْلُوَکُمْ فِی مَآ آتَاکُم» یعنی شما را آزمایش کند.(2)

«أَفَحُکْمَ الْجَاهِلِیَّهِ یَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ حُکْمًا لِّقَوْمٍ یُوقِنُونَ(50)»

[آیا خواستار حکم جاهلیت اند و برای مردمی که یقین دارند، داوری چه کسی از خدا بهتر است؟]

1) محمد بن یعقوب به نقل از عده ای از یاران ما و آنها از احمد بن محمد بن خالد از پدرش از امام صادق علیه السلام، این حدیث منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله را روایت می کند: قُضات چهار دسته اند: سه دسته آنها در آتش اند و یک دسته در بهشت؛ مردی که آگاهانه به ستم حکم کند، که او در آتش است، مردی که

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 354، ح 131.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 177.

ناآگاهانه به ستم حکم کند که او نیز در آتش است، مردی که ناآگاهانه به حق حکم کند که او هم در آتش است، اما مردی که آگاهانه به حق حکم کند، جایگاهش در بهشت است. و امام علیه السلام فرمود: حکم کردن دو نوع است: حکم خداوند و حکم جاهلیت؛ هر کس حکم خدا را کنار بگذارد، به حکم جاهلیت قضاوت کرده است.(1)

2) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار از ابن فضّال، از ثعلبه بن میمون، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: حکم کردن دو نوع است: حکم خداوند و حکم جاهلیت، و خداوند عز و جل می فرماید: «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ حُکْمًا لِّقَوْمٍ یُوقِنُونَ»، و گواه باشید که زید بن ثابت در واجبات، به حکم جاهلیت قضاوت کرده است.(2)

3) عیاشی به نقل از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: حکم دو نوع است: حکم خداوند و حکم جاهلیت. سپس می فرماید: «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ حُکْمًا لِّقَوْمٍ یُوقِنُونَ» می فرماید: «گواه باشید که زید به حکم جاهلیت، قضاوت کرده است» یعنی در واجبات.(3)

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْیَهُودَ وَ...إِنَّ اللّهَ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ (51)»

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْیَهُودَ وَالنَّصَارَی أَوْلِیَاء بَعضُهُمْ أَوْلِیَاء بَعضٍ وَمَن یَتَوَلَّهُم مِّنکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ (51)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! یهود و نصاری را دوستان (خود) مگیرید (که) بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند و هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد، از آنان خواهد بود. آری، خدا گروه ستمگران را راه نمی نماید]

1) در دعائم الاسلام به نقل از امام صادق علیه السلام برای ما روایت شده است که شخصی از ایشان این سئوال را پرسید: ای فرزند پیامبر خدا! به من بگو آل محمد علیهم السلام چه کسانی هستند؟ فرمود: آل محمد علیهم السلام تنها اهل بیت او هستند. گفت: عامه (اهل سنت) می گویند همه مس_لمانان، آل مح_مد به

1- [1] - کافی، ج 7، ص 407، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 7، ص 407، ح 2.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 354، ح 132.

حساب می آیند. امام صادق علیه السلام تبسمی کرد و فرمود: هم درست گفته و هم درست نگفته اند.

آن شخص می پرسد: ای فرزند پیامبر خدا! این سخن تو، هم درست گفته اند و هم درست نگفته اند، به چه معنی است؟ فرمود: درست نگفته اند به یک معنا است و درست گفته اند هم به یک معنا؛ درست نگفته اند که مسلمانان، آل محمد هستند و خدا را یگانه می دانند و پیامبر صلی الله علیه و آله را قبول دارند، در حالی که در تدیّن آنها نقص وجود دارد و در آن سهل انگار هستند.

و درست گفته اند، چرا که در بین مسلمانان کسانی از آل محمد علیهم السلام وجود دارند، هر چند با پیامبر صلی الله علیه و آله خویشاوند نیستند، و این به خاطر عمل به فرامین قرآن از جانب آنهاست، نه این که آنها آل محمدی هستند که خداوند پلیدی را از آنها دور کرد و آنها را پاک و منزّه گردانید.

پس هر کس به فرامین قرآن عمل کند و از آل محمد علیهم السلام تبعیت نماید به خاطر دوستی با آل محمد از آنهاست، هر چند نسبش از نسب محمد صلی الله علیه و آله دور باشد.

آن شخص پرسید: جانم فدای شما، آن فرامین قرآن چیست که هر کس از آن نگهبانی کند و به آن عمل کند، در آن صورت از آل محمد علیهم السلام به حساب می آید؟ فرمود: عمل به فرامین قرآن و پیروی از آل محمد که درود خداوند بر آنها باد؛ پس هر کس آنها را دوست بدارد و همان گونه که خداوند آنها را از نظر نزدیکی به پیامبرش صلی الله علیه و آله بر همه مردم مقدمّ دانسته، مقدّم بدارد، از آل محمد علیهم السلام به حساب می آید و خداوندِ در کتابش این گونه حکم کرده و فرموده است: «وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ».(1)

2) همچنین در دعائم الاسلام به نقل از امام صادق علیه السلام روایت شده است: کسی از بین شما که تقوا پیشه کند و عمل صالح انجام دهد، از ما اهل بیت است. به ایشان گفته شد: از شماست ای فرزند پیامبر!؟ فرمود: آری، از ماست، آیا سخن خداوند عز و جل را نشنیدی : «وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» و نیز سخن ابراهیم علیه السلام را که می گوید: «فَمَن تَبِعنِی فَإِنَّهُ مِنِّی».(2) (3) [پس هر که از من

1- [1] - دعائم الاسلام، ج 1، ص 29.
2- [2] - ابراهيم/ 36.
3- [3] - دعائم الاسلام، ج 1، ص 62.

پیروی کند، بی گمان، او از من پیروی کند]

«فَتَرَی الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ یُسَارِعونَ...مَا أَسَرُّواْ فِی أَنْفُسِهِمْ نَادِمِینَ (52)»

«فَتَرَی الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ یُسَارِعونَ فِیهِمْ یَقُولُونَ نَخْشَی أَن تُصِیبَنَا دَآئِرَةٌ فَعسَی اللّهُ أَن یَأْتِیَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عندِهِ فَیُصْبِحُواْ علَی مَا أَسَرُّواْ فِی أَنْفُسِهِمْ نَادِمِینَ (52)»

[می بینی کسانی که در دلهایشان بیماری است در (دوستی) با آنان شتاب می ورزند. می گویند: می ترسیم به ما حادثه ناگواری برسد. امید است خدا از جانب خود فتح (منظور) یا امر دیگری را پیش آورد تا (در نتیجه آنان) از آن چه در دل خود نهفته داشته اند، پشیمان گردند]

1) علی بن ابراهیم روایت کرده که: خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود: «فَتَرَی الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ یُسَارِعونَ فِیهِمْ یَقُولُونَ نَخْشَی أَن تُصِیبَنَا دَآئِرَةٌ» و این سخن عبدالله بن ابی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است: حکم بنی نضیر را نقض مکن، ما از مصیبت ها می ترسیم، پس خداوند فرمود: «فَعسَی اللّهُ أَن یَأْتِیَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عندِهِ فَیُصْبِحُواْ علَی مَا أَسَرُّواْ فِی أَنْفُسِهِمْ نَادِمِینَ». (1)

2) همچنین علی بن ابراهیم از داود رقی روایت کرده که: مردی در حضور من از امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «فَعسَی اللّهُ أَن یَأْتِیَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عندِهِ فَیُصْبِحُواْ علَی مَا أَسَرُّواْ فِی أَنْفُسِهِمْ نَادِمِینَ». سئوال کرد و امام علیه السلام فرمود: هفت روز پس از سوزاندن زید، (خداوند) اجازه هلاکت بنی امیه را صادر کرد. (2)

«وَیَقُولُ الَّذِینَ آمَنُواْ أَهَـؤُلاء الَّذِینَ أَقْسَمُواْ...حَبِطَتْ أَعمَالُهُمْ فَأَصْبَحُواْ خَاسِرِینَ (53)»

«وَیَقُولُ الَّذِینَ آمَنُواْ أَهَـؤُلاء الَّذِینَ أَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَیْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعکُمْ حَبِطَتْ أَعمَالُهُمْ فَأَصْبَحُواْ خَاسِرِینَ (53)»

[و کسانی که ایمان آورده اند، می گویند: آیا اینان بودند که به خداوند سوگندهای سخت می خوردند که جدا با شما هستند؟ اعمالشان تباه شد و زیانکار

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 177.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 354، ح 133.

گردیدند]

1) عیاشی به نقل از ابو بصیر روایت کرده است که: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: این قُضات: ابن عینیه، سلمه، کثیرالنواء، ابوالمقدام و تمّار (منظور، سالم تمّار است) بسیاری از مردم گمراه را آنان گمراه کرده اند و آنها از دسته ای هستند که خداوند فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَقُولُ آمَنَّا بِاللّهِ وَبِالْیَوْمِ الآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِینَ»(1) [و برخی از مردم میگویند: ما به خدا و روز بازپسین ایمان آوردهایم، ولی گروندگان (راستین) نیستند.] و آنها از دسته ای هستند که خداوند فرمود: «أَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَیْمَانِهِمْ» به خدا قسم می خورند «انهم لمعکم حبطت اعمالهم فأصبحوا خاسرین».(2)

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ مَن یَرْتَدَّ مِنکُمْ..فَضْلُ اللّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاء وَ اللّهُ وَاسِع علِیمٌ (54)»

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ مَن یَرْتَدَّ مِنکُمْ عن دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ أَذِلَّهٍ علَی الْمُؤْمِنِینَ أعزَّهٍ علَی الْکَافِرِینَ یُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَ لاَ یَخَافُونَ لَوْمَهَ لآئِمٍ ذَلِکَ فَضْلُ اللّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاء وَ اللّهُ وَاسِع علِیمٌ (54)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی (دیگر) را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند. (اینان) با مؤمنان فروتن (و) بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی ترسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد، می دهد و خدا گشایشگر داناست]

1) محمد بن ابراهیم نعمانی به نقل از احمد بن محمد بن سعید عقده، از علی بن حسن فضّال، از محمد بن عمر و محمد بن ولید، از حماد بن عثمان، از سلیمان بن هارون عجلی روایت می کند: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: یارانِ صاحب این امر، برای او محفوظ هستند؛ اگر همه مردم هم بروند، خداوند، یارانش را باز می گرداند و آنها کسانی هستند که خداوند عز و جل فرمود: «فَإِن یَکْفُرْ بِهَا هَـؤُلاء فَقَدْ وَکَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّیْسُواْ بِهَا بِکَافِرِینَ»(3)[و اگر اینان (=مشرکان) بدان کفر

1- [1] - بقره/ 8.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 354، ح 134.
3- [3] - انعام/89.

ورزند، بیگمان، گروهی (دیگر) را بر آن میگماریم که بدان کافر نباشند]، و نیز آنها کسانی هستند که خداوند عز و جل در مورد آنان فرمود: «فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ أَذِلَّهٍ علَی الْمُؤْمِنِینَ أَعزَّهٍ علَی الْکَافِرِینَ».(1)

2) عیاشی به نقل از سلیمان بن هارون روایت کرده است که: به او گفتم: بعضی از افراد عجلیّه(2) گمان می کنند که شمشیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نزد عبدالله بن حسن است.

فرمود: به خ_دا قس_م نه او و نه پدرش، آن را ندیده اند، مگر آن که پدرش در نزد امام حس_ین علیه السلام آن را دیده باشد.

این امر برای صاحبش محفوظ است، پس هرگز به چپ و راست منحرف نشوید، این امر، به خدا قسم، واضح است. به خدا قسم، اگر اهل آسمان و زمین جمع شوند تا این امر را که خداوند جایگاهش را تعیین کرده از جایگاهش تغییر دهند، نمی توانند این کار را بکنند، هر چند همه مردم به این امر کافر شوند به طوری که یک نفر هم باقی نماند، خداوند برای این امر، گروهی را می آورد که از او باشند. سپس فرمود: آیا سخن خداوند را شنیده اید که فرمود: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ مَن یَرْتَدَّ مِنکُمْ عن دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ أَذِلَّهٍ علَی الْمُؤْمِنِینَ أَعزَّهٍ علَی الْکَافِرِینَ» تا این که آیه را به پایان برد و در آیه ای دیگر فرمود: «فإن یکفر بها هولاء فقد وکلّنا بها قوماً لیسوا بها بکافرین». سپس فرمود: اهل این آیه، همان اهل آن آیه هستند.(3)

3) عیاشی از یکی از یاران خود به نقل از مردی و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده، که از او در باره این آیه پرسیدم: «فَإِن یَکْفُرْ بِهَا هَـؤُلاء فَقَدْ وَکَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّیْسُواْ بِهَا بِکَافِرِینَ». فرمود: یعنی «موالی»(4) (یاران و حامیان)

4) طبرسی روایت می کند: گفته شده است: آنها امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یارانش هستند، زمانی که با گروه های ناکثین، قاسطین و مارقین جنگید. گفت: و این از عمّار، حُذَیفه و ابن عباس نیز روایت شده است. سپس می گوید: و این از

1- [1] - الغیبه، ص 215.
2- [2] - عجلیه، طایفه ای متعصب از پیروان عمیر بن بیان عجلی. «معجم فرق اسلامیه، ص 170».
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 355، ح 135.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 355، ح 136.

امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است. (1)

5) همچنین طبرسی روایت کرده که: از علی علیه السلام روایت شده است که او در جنگ بصره فرمود: «به خدا قسم، با اهل این آیه تا امروز جنگ نشده است»، و این آیه را تلاوت کرد.(2)

6) در نهج البیان از امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است: این آیه در مورد علی علیه السلام نازل شده است.

7) علی بن ابراهیم روای_ت کرده که: این آیه خ_طاب به آن ع_ده از اص_حاب پیام_بر خدا صلی الله علیه و آله است که حق آل محمد که درود خدا بر آنها باد را غصب کردند و از دین خدا برگشتند «فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ»، و روایت کرده است: این آیه در مورد امام زمان و یاران او نازل شده است، در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش سرزنش گر نمی ترسند.(3)

8) در روایات مخالفین آمده که ثعلبی در تفسیر این آیه «فَسَوْفَ یَأْتِی اللّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ» گفته است: در مورد علی علیه السلام نازل شده است.

«إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاَةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَهُمْ رَاکِعونَ (55)»

[ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند]

1) محمد بن یعقوب به نقل از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد، از حسن بن محمد هاشمی روایت کرده است که: پدرم از احمد بن عیسی برایم روایت کرده که جعفر بن محمد از پدرش و او از جدش علیهم السلام برای من در باره آیه: «یَعرِفُونَ نِعمَتَ اللّهِ ثُمَّ یُنکِرُونَهَا»(4) [نعمت خدا را میشناسند، اما باز هم منکر آن میشوند] چنین فرمود: هنگامی که این آیه نازل شد: «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاَةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَهُمْ رَاکِعونَ» عده ای از

1- [1] - مجمع البيان، ج 3، ص 358.
2- [2] - مجمع البيان، ج 3، ص 359.
3- [3] - تفسير قمى، ج 1، ص 177.
4- [4] - نحل/83.

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد مدینه جمع شدند و به یکدیگر می گفتند: در مورد این آیه چه می گویید؟ بعضی از آنها گفتند: اگر به این آیه کافر شویم، به سایر آنها نیز کافر شده ایم و اگر به آن ایمان داشته باشیم، زمانی که فرزند ابوطالب بر ما مسلط شود، این ذلّت است. گفتند: ما می دانیم که محمد صلی الله علیه و آله در آن چه می گوید صادق است، اما ما او را ولیّ خود قرار می دهیم و آن چه را که علی علیه السلام ما را به آن امر کند، اطاعت نخواهیم کرد. فرمود: پس این آیه نازل شد: «یَعرِفُونَ نِعمَتَ اللّهِ ثُمَّ یُنکِرُونَهَا» یعنی ولایت علی علیه السلام را می دانند، اما اکثر آنها به ولایت، ایمان ندارند.(1)

2) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از یکی از یاران ما از محمد بن عبدالله، از عبدالوهاب بن بشیر، از موسی بن قادم، از سلیمان، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که: از او در مورد آیه: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَـ_کِن کَانُواْ أَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ»(2) [و (لی آنان بر ما ستم نکردند، بلکه بر خویشتن ستم روا میداشتند.] پرسیدم، فرمود: خداوند متعال بزرگتر، باشکوه تر، عزیزتر و دست نیافتنی تر از آن است که مورد ظلم واقع گردد، اما او خودش را کنار ما قرار داده و ما را با خود ممزوج ساخته، و این گونه ظلم به ما را ظلم به خودش دانسته و ولایت ما را ولایت خودش قرار داده، آن جا که می گوید: «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ» یعنی ائمه از ما. سپس در جایی دیگر می فرماید: «و ما ظلمونا و لکن کانوا أنفسهم یظلمون» سپس مثل آن را ذکر کرد.(3)

3) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از حسین بن ابو علاء روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام در باره این گفته خودمان که معتقدیم اطاعت از فرمان اوصیا واجب است ، پرسیدم؟ فرمود: آری، آنها کسانی هستند که خداوند متعال فرمود:«أَطِیعواْ اللّهَ وَأَطِیعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ»(4) [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید]،آنها کسانی هستند که در باره آنها خداوند عز و جل فرمود: «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ

1- [1] - کافی، ج 1، ص 354، ح 77.
2- [2] - بقره/57.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 113، ح 11.

4- [4] - نساء/59.

وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ».(1)

4) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد، از حسن بن محمد هاشمی، از پدرش، از احمد بن عیسی، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ» روایت کرده است که امام علیه السلام فرمود: یعنی فقط آنها مقدم بر شمایند، یعنی شایسته تر به شما، به امورتان و به جانهایتان و به اموالتان میباشند «اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ» یعنی علی علیه السلام و اولادی از او که امام هستند تا روز قیامت. سپس خداوند عز و جل آنها را وصف نموده و فرموده: «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعونَ» و امیرالمؤمنین علیه السلام در نماز ظهر بود و دو رکعت خوانده و در رکوع بود. آن حضرت، عبایی پوشیده بود که قیمتش هزار دینار بود. پیامبر صلی الله علیه و آله آن عبا را بر تن او کرده بود و نجاشی آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله هدیه داده بود. در این هنگام، فقیری آمد و گفت: سلام بر تو ای ولی خدا و ای مقدم به جانهای مؤمنان نسبت به خودشان، مسکینی را صدقه بده.

پس حضرت، آن عبا را از دوش خود انداخت و با دستش به آن اشاره کرد که آن را بردارد. پس خداوند عز و جل در این مورد، این آیه را نازل فرمود و نعمتی را که به او داده بود، به اولاد او نیز عطا فرمود. هریک از فرزندانش که به ظرفیت امامت رسیدند، در این نعمت، همپایه و همسنگ او هستند؛ یعنی آنها صدقه می دهند در حالی که در رکوع هستند. آن مسکینی که از امیرالمؤمنین علیه السلام طلب صدقه کرد، از ملائکه بود و کسانی که از اولاد علی علیه السلام که از ائمه هستند، طلب صدقه می کنند نیز از ملائکه هستند.

5) همچنین محمد بن یعقوب به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از عمر بن اذینه، از زراره، از فضیل بن یسار، از بکیر بن اعین، از محمد بن مسلم، از بُرید بن معاویه، از ابو جارود و همگی آنها از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که: خداوند عز و جل، پیامبرش را به ولایت علی علیه السلام امر کرد و این آیه را بر او نازل فرمود: «انما ولیکم الله و رسوله و الذین ءامنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم راکعون» و ولایت اولوالامر را واجب گردانید،

1- [1] - کافی، ج 1، ص 143، ح 7.

و آنها نمی دانستند که آن چیست؟ خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را امر کرد که ولایت را برای آنها تفسیر کند، آن چنان که نماز، زکات، روزه و حج را برایشان تفسیر کرده بود. پس زمانی که که این حکم از جانب خداوند برای او آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر این حکم، دلگیر شد و ترسید که آنها از دینشان بازگردند و او را تکذیب کنند. او دلگیر شد و به سوی پرودگار عز و جل بازگشت (یعنی در این زمینه اقدامی نکرد). پس خداوند عزیز و بلند مرتبه، این آیه را به او وحی کرد: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ یَعصِمُکَ مِنَ النَّاس»(1)[ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای و خدا تو را از (گزند) مردم نگاه می دارد. آری خدا، گروه کافران را هدایت نمی کند] پس به امر خداوند گردن نهاد. او در روز غدیر خم، ولایت را به علی علیه السلام داد، سپس ندا داد: نماز به جماعت است، و به مردم امر کرد که شاهدان، این موضوع را به غائبان برسانند.

عمر بن اُذَینه روایت کرده که: همه آنها به جز ابوجارود، این سخن را روایت کرده اند که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هر فریضه بعد از فریضه دیگری نازل می شد و ولایت، آخرین فریضه بود. پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ علَیْکُمْ نِعمَتِی»(2) [امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم] امام محمد باقر علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل می فرماید: بعد از این برای شما فریضه ای نمی فرستم، فرائض را برای شما تمام کردم.(3)

6) ابن بابویه به نقل از علی بن حاتم که خدا او را رحمت کند، از احمد بن محمد بن سعید همدانی، از جعفر بن عبدالله محمدی، از کثیر بن عیاش، از ابوجارود از امام محمد باقر علیه السلام در مورد این آیه: «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ» روایت کرده است که ایشان فرمود: دسته ای از یهودیان، اسلام آوردند، از جمله آنها، عبدالله بن سلاّم، اسد و ثعلبه(4)، ابن یامین و ابن صوریا بودند، که نزد

1- [1] - مائده/67.
2- [2] - مائده/3.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 229، ح 4.

4- [4] - آن دو، اسد بن عُبید و ثعلبه بن سعیه بودند.« سیره ابن هشام، ج 2 ص 206».

پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای پیامبر خدا! موسی علیه السلام، یوشع بن نون را وصی و جانشین خود قرار داد، ای رسول! وصی و جانشین تو کیست؟ و چه کسی بعد از تو ولیّ ماست؟ و این آیه نازل شد: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعونَ» سپس رسول خدا فرمود: برخیزید. پس برخاستند و به مسجد آمدند و اتفاقاً بیرون از مسجد با مسکینی برخورد کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای مسکین! آیا کسی چیزی به تو عطا نکرده است؟ گفت: آری، این انگشتر. فرمود: چه کسی این را به تو عطا کرد؟ گفت: آن مرد که نماز می خواند، این را به من عطا کرد. فرمود: در چه حالی این را بر تو عطا کرد؟ گفت: در رکوع بود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و اهل مسجد نیز تکبیر گفتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از من ولیّ شماست. گفتند: خداوند را به عنوان پروردگار پذیرفتیم و اسلام را به عنوان دین و محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان پیامبر و علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان ولیّ. پس خداوند عز و جل این آیه را نازل فرمود: «وَمَن يَتَوَلَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»(1) [و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده اند، ولیّ خود بداند (پیروز استّ چرا که) حزب خدا همان پیروزمندانند]

از عمر بن خطّاب، روایت شده که گفته است: به خدا قسم، چهل انگشتر در حال رکوع صدقه دادم تا آن چه در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد، در مورد من هم نازل شود، اما نازل نشد. (2)

7) علی بن ابراهیم به نقل از پدرش، از صفوان، از ابان بن عثمان، از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود و قومی از یهود نزد او بودند که عبدالله بن سلام هم در بین آنها بود. در همین حالت بود که این آیه نازل شد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله به سمت مسجد روانه شد و مسکینی به استقبال او آمد. حضرت فرمود: آیا کسی چیزی به تو عطا کرد؟ گفت: آری، آن نمازگزار. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش

1- [1] - مائده/56.

2- [2] - امالی، ص 107، ح 4.

آمد و با علی علیه السلام روبرو شد.(1)

8) شیخ مفید در کتاب اختصاص به نقل از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد برقی، از قاس_م بن مح_مد جوهری، از حس_ین بن ابو علاء روای_ت کرده است که: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا اطاعت از اوصیا (جانشینان) واجب است؟

امام علیه السلام فرمود: آنها کسانی هستند که خداوند فرموده است:

«أَطِیعواْ اللّهَ وَأَطِیعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ» و نیز کسانی هستند که خداوند فرموده است: «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاَةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَهُمْ رَاکِعونَ».

9) شیخ در کتاب امالی خویش به نقل از محمد بن محمد، از ابوالحسن علی بن محمد کاتب، از حسن بن علی زعفرانی، از ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی، از محمد بن علی، از عباس بن عبدالله عنبری، از عبد الرحمن بن اسود کندی یَشکُری، از عون بن عبیدالله و او از پدرش و او از جدش ابو رافع، روایت کرده است که: روزی به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم در حالی که او خواب و ماری در گوشه خانه بود. نخواستم آن را بُکشم، چون با این کار پیامبر بیدار می شد، و گمان کردم که به پیامبر وحی می شود، پس بین او و آن مار دراز کشیدم و گفتم: اگر در این مار سوء و بدی است، برای من باشد و به محمد صلی الله علیه و آله آسیبی نرسد.

پس لحظه ای درنگ کردم تا پیامبر صلی الله علیه و آله بیدار شد، در حالی که این آیه را می خواند: «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ» تا این که آیه را تا آخر، قرائت فرمود. سپس فرمود: حمد و سپاس برای خدایی است که نعمتش را بر علی علیه السلام تمام کرد و این فضلی که از جانب خداوند برای او آمد، گوارای او باد.

سپس به من فرمود، تو این جا چه می کنی؟ من خبر آن مار را به او دادم. پس به من فرمود: آن را بکُش. من نیز دستور ایشان را انجام دادم. سپس فرمود: ای ابو رافع! تو در باره قومی که با علی علیه السلام پیکار می کنند، چه خواهی کرد؟ در حالی که او بر حق است و آنها بر باطل و جهاد با آنان حق است و برای خداوند

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 178.

تعالی؛ پس هر کس نتوانست در این جهاد حضور یابد، پس حداقل با قلبش جهاد کند و دیگر چیزی فراتر از این وجود ندارد. گفتم: ای رسول خدا! در حق من نزد خدا دعا کن تا اگر آن زمان را درک کردم، مرا در مبارزه با آنها زورمند و قوی گرداند.

وی گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کرد و فرمود: هر پیامبری امینی دارد و امین من، ابو رافع است.

گفت: پس زمانی که مردم بعد از عثمان با علی علیه السلام بیعت کردند و طلحه و زبیر رفتند، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را به یاد آوردم. خانه ام را در مدینه و زمینی را که در خیبر داشتم، فروختم و خود و فرزندم با امیرالمؤمنین علیه السلام از مدینه خارج شدیم تا در کنار او شهید شوم، و همچنان با او بودم تا این که از بصره بازگشت و همراه او به جنگ صفین رفتم و در آن جا در کنار او جنگیدم و همچنین در نهروان و همچنان با او ماندم تا این که به شهادت رسید، پس به مدینه بازگشتم و نه خانه ای در آن جا داشتم و نه زمینی. حسن بن علی علیه السلام زمینی را در ینبُع به من عطا کرد و نیز نصف خانه امیرالمؤمنین علیه السلام را به من داد و من و خانواده ام در آن جا ساکن شدیم.(1)

10) ابو علی طبرسی به نقل از سید ابو حَمد مهدی بن نزار حسینی قایینی، از قاضی ابوالقاسم حسکانی که خدا او را رحمت کند، از ابوالحسن محمد بن قاسم فقیه صیدلانی، از ابو محمد عبدالله بن محمد شعرانی، از ابو علی احمد بن علی بن رزین باشانی،(2) از مظفر بن حسین انصاری، از سندی ابن علی ورّاق، از یحیی بن حمید حمانی، از قیس بن ربیع، از اعمش، از عبایه بن ربعی روایت کرده که عبدالله بن عباس کنار زمزم نشسته بود و روایت هایی را می خواند و می گفت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله. در این حال، ناگهان مردی که با عمامه ای چهره خود را پوشانده بود، جلو آمد و هر بار ابن عباس می گفت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله، آن مرد نیز می گفت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله.

این عباس گفت: تو را به خدا، تو کیستی؟ پس عمامه را از چهره اش کنار زد

1- [1] - امالی، ج 1، ص 58.
2- [2] - او احمد بن محمد بن علی بن رزین باشانی هروی است و ثقه می باشد. وفات، سال (321 ه). باشانی، منسوب به باشان است و آن روستایی از روستاهای هرات است. «معجم البلدان ج 1، ص 322؛ سیر اعلام النیلاء، ج 14، ص 523».

و گفت: ای مردم! هر کس مرا می شناسد که شناخته است و هر کس نمی شناسد، من خود را به او معرفی می کنم: من جندب بن جناده بدری، ابوذر غفاری هستم، با این دو گوش خود از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده ام، که اگر دروغ می گویم، گوشهایم کر شوند، و با این دو چشم خود ایشان را دیده ام، که اگر دروغ می گویم، چشمهایم کور شوند؛ ایشان فرمودند: «علی، رهبر نیکان و قاتل کفّار است، هر کس او را یاری کند، یاری می شود و هر کسی او را خوار کند، خوار می شود».

روزی از روزها من نماز ظهر را با پیامبر صلی الله علیه و آله گزاردم و مسکینی در مسجد، طلب کمک کرد، اما هیچ کس چیزی به او نداد. پس آن مسکین، دستش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! شاهد باش که من در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب کردم، امّا هیچ کس به من چیزی نداد.

علی علیه السلام که در رکوع بود، با انگشت کوچک دست چپش به او اشاره کرد و بر آن انگشت، انگشتر داشت. پس آن مسکین، پیش آمد و انگشتر را از انگشت کوچک حضرت برداشت و این قضیه در مقابل چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله نمازش را به پایان برد، سرش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: پروردگارا! برادرم موسی علیه السلام از تو طلب کرد و گفت: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی * وَیَسِّرْ لِی أَمْرِی * وَاحْلُلْ عقْدَةً مِّن لِّسَانِی * یَفْقَهُوا قَوْلِی * وَاجْعل لِّی وَزِیرًا مِّنْ أَهْلِی * هَارُونَ أَخِی * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی * وَأَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی»(1) [پروردگارا! من، محمد پیامبر تو و برگزیده تو هستم، پرودگارا سینه مرا گشاده کن و کار من را آسان بگردان و وزیری از میان خویشان من، علی را برایم تعیین فرما، و پشت مرا به او محکم گردان] پس بر او قرآن ناطقی نازل فرمودی: «سَنَشُدُّ عضُدَکَ بِأَخِیکَ وَنَجْعلُ لَکُمَا سُلْطَانًا فَلَا یَصِلُونَ إِلَیْکُمَا»(2) [به زودی بازویت را به (وسیله) برادرت، نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو، تسلطی قرار خواهیم داد که (با وجود) آیات ما، به شما دست نخواهند یافت] ابوذر گفت: به خدا هنوز رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن خود را به پایان نبرده بود که جبرئیل از جانب خداوند بر او نازل شد و گفت: ای محمد! بخوان. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه چیز را بخوانم؟ گفت: این آیه را

1- [1] - طه/ 25-32.
2- [2] - قصص/35.

بخوان: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ».

طبرسی می گوید: عین این حدیث را ابو اسحاق ثعلبی با همین اسناد در (تفسیرش) روایت کرده است.(1)

11) همچنین طبرسی به نقل از ابوبکر رازی در کتاب احکام القرآن، و او از مغربی و طبرسی و رمانی روایت کرده که این آیه، زمانی که علی علیه السلام در حالت رکوع، انگشترش را صدقه داد، در باره او نازل شد و این سخن مجاهد و سدّی است که از امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و جمیع علمای اهل بیت، روایت شده است. راوی می گوید: کلبی گفت: شأن نزول این آیه، عبدالله بن سلام و یارانش هستند که اسلام آوردند و دوستی یهود با آنها قطع شد. پس از آن بود که این آیه نازل شد. در روایت عطاء آمده است که عبدالله بن سلام گفت: ای رسول خدا! من دیدم که علی علیه السلام در حالت رکوع، انگشترش را صدقه داد، پس ما او را ولی خود می دانیم.(2)

12) همچنین طبرسی به نقل از سید ابو حمد از ابوالقاسم حسکانی از ابو صالح در حدیثی مرفوع با اسنادی متصل از ابو صالح، از ابن عباس روایت کرده است که گفت: عبدالله بن سلام به همراه عده ای از قومش که ایمان آورده بودند، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: خانه های ما دور است و ما جز این مجلس، همنشینی نداریم و کسی با ما نمی نشیند و کسی با ما سخن نمی گوید و قوم ما زمانی که دیدند ما به خداوند و رسولش ایمان آورده ایم و او را تصدیق کردهایم، ما را نپذیرفتند و با خودشان پیمان بستند که با ما ننشینند، با ما ازدواج نکنند و با ما سخن نگویند. این امر بر ما گران است و ما از این موضوع به تنگ آمده ایم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را برای آنها قرائت فرمود: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ».

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد رفت و مردم در حال نماز بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله مسکینی را دید و به او گفت: آیا شخصی چیزی به تو عطا کرده است؟ گفت: آری، انگشتری از نقره. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی آن را به تو عطا کرد؟ گفت: همان که ایستاده است، و با دستش به علی

1- [1] - مجمع البيان، ج 3، ص 361؛ شواهد التنزيل، ج 1، ص 177، ح 235.
2- [2] - مجمع البيان، ج 3، ص 362 ؛ احكام القرآن، ج 4، ص 102.

علیه السلام اشاره کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام در چه حالتی، آن را به تو بخشیده است؟ گفت: در حال رکوع، آن را به من بخشید. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و این آیه را قرائت فرمود: «وَمَن یَتَوَلَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ »(1)[و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده اند، ولیّ خود بداند (پیروز استّ چرا که) حزب خدا همان پیروزمندانند] و حسان بن ثابت در این باره شعری سروده است:

ای ابو الحسن! روح و جانم و هر آن کس که در مسیر هدایت، آهسته یا سریع حرکت می کند، فدای تو باد.

آیا مدح محبّر(2) تو به هدر می رود، در حالی که مدح، در درگاه خداوند، تباه نمی شود؟

تو آن هستی که در حال رکوع، زکاتی را بخشیدی، ای بهترین رکوع کننده ها! جانم فدای تو باد.

پس خداوند، بهترین ولایت را در باره تو فرود آورد و آن را در لا بلای کتاب شریعت، استوار ساخت.(3)

13) همچنین طبرسی به نقل از ابراهیم بن حکم بن ظهیر روایت می کند که عبدالله بن سلام به همراه گروهی از قومش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت داشتند و در این حال بودند که این آیه نازل شد و بلال، همان موقع اذان را گفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسجد رفت، و به صورت اتفاقی با مسکینی مواجه شد که طلب کمک می کرد، پس فرمود: چه چیز به تو دادند؟

گفت: انگشتری از نقره. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی آن را به تو عطا کرد؟ گفت: آن که ایستاده است. او کسی جز علی علیه السلام نبود. فرمود: در چه حالتی آن را به تو داد؟ گفت: در حالت رکوع، آن را به من عطا کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و این آیه را قرائت فرمود: «وَمَن یَتَوَلَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ»(4) (5) [و هر کس خدا و پیامبر او]

1- [1] - مائده/56.
2- [2] - محبّر، نیکو شده، زینت شده.
3- [3] - مجمع البیان، ج 3 ص 362.
4- [4] - مائده/56.
5- [5] - مجمع البیان، ج 3 ص 362_ 363.

14) عیاشی به نقل از حسن بن زید، از پدرش زید بن حسن، از جدش روایت کرده است که از عمار بن یاسر شنیدم که می گفت: مسکینی کنار علی بن ابی طالب علیه السلام ایستاد، در حالی که او در رکوع نماز مستحبِّی بود. آن حضرت انگشترش را بیرون آورد و به مسکین داد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و علی علیه السلام، او را از این امر آگاه ساخت و این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعونَ» تا آخر آیه، و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بر ما قرائت کرد. سپس فرمود: هر کس من مولای او هستم پس علی مولای اوست، پروردگارا! هر کس او را دوست بدارد، دوست بدار و هر کس او را دشمن بدارد، دشمن بدار.(1)

15) ابن ابو یعفور روایت کرده است که به امام صادق علیه السلام گفتم: فهم خودم از دینی که خداوند به من داده را به تو عرضه می کنم، امام علیه السلام فرمود: عرضه کن. گفتم: شهادت می دهم که خدایی جز الله نیست و شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست و آن چه را که او از جانب خداوند آورده، قبول دارم. می گوید: سپس اوصاف ائمه علیهم السلام را برای او برشمردم تا به امام محمد باقر علیه السلام رسیدم و گفتم: در مورد شما نیز آن چه در مورد آنها گفتم، می گویم. سپس فرمود: تو را از این که اسمم را در میان مردم ببری، نهی می کنم.

ابان به نقل از ابن ابو یعفور روای_ت کرده است که: این را به همراه س_خن نخست، به امام صادق علیه السلام گفتم: گمان می کنم اینان کسانی هستند که خداوند در قرآن می فرماید: «أطيعوا الله و أطيعوا الرسول و أولى الأمر منكم»(2) [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید] امام صادق علیه السلام فرمود: آیه دیگر را بخوان. گفت: به او گفتم: فدایت شوم، کدام آیه؟ فرمود: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعونَ» گفت: امام علیه السلام فرمود: خداوند تو را رحمت کند. گفت: گفتم: می گویی به خاطر این امر، خداوند تو را رحمت کند؟ گفت: فرمود: خداوند به

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1 ص 355 ح 137.

2- [2] - نساء/ 59.

خاطر این امر، تو را رحمت کند.(1)

16) ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه، نزد عده ای از یهود نشسته بود، شاید هم فرمود: پنج نفر از یهود که عبدالله بن سلام نیز در بین آنها بود، پس این آیه نازل شد: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعونَ» رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را در منزلش ترک کرد و به مسجد رفت و در راه، به ناگاه با مسکینی برخورد و از او پرسید: آیا شخصی چیزی به تو صدقه داده است؟ گفت: آری، و او، آن نمازگزار است. یکباره متوجه شدیم که او علی علیه السلام است.(2)

17) مفضّل بن صالح به نقل از یکی از یارانش و او از یکی از ائمه علیهم السلام روایت می کند: هنگامی که این آیه نازل شد: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ»این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله گران آمد و ترسید که قریش، او را تکذیب کنند، پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ»(3) [ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن] تا آخر آیه، و پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را در روز غدیر خم انجام داد.(4)

18) ابو جمیله به نقل از یکی از یارانش، از یکی از دو امام باقر و صادق علیهما السلام روایت می کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند به من وحی کرده است که چهار تن را دوست داشته باشم: علی، ابوذر، سلمان و مقداد». راوی: آیا در بین این همه مردم کسی بود که امر ولایت را بشناسد؟ فرمود: آری، سه نفر. گفتم: این آیاتی که نازل شده است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ» و آیه «أَطِيعواْ اللّهَ وَأَطِيعواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ»(5) آیا کسی در مورد شأن نزول آیه نپرسیده است که این آیه در مورد کیست؟ گفت: از وقتی که این

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 356، ح 138.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 356، ح 139.
3- [3] - مائده/67.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 357، ح 140.
5- [5] - نساء/59.

آیات، برایشان آمده است، نپرسیده اند.(1)

19) فُضیل، از امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ» روایت کرده که گفت آنها امامان علیهم السلام هستند.(2)

20) طبرسی در کتاب احتجاج می گوید: ابوالحسن علی بن محمد عسکری علیه السلام در نامه اش به مردم اهواز وقتی که از او در باره جبر و تفویض سئوال شد، گفت که: همه امت، اتفاق نظر آوردند و هیچ اختلافی در این زمینه میان آنها نیست در این که قرآن، حق است و همه فرقه ها پذیرفته اند که هیچ شکی در آن نیست. آنها در صورت اتفاق نظر در باره آن، به راه صواب رفته اند و در صورت تصدیق آن چه که خداوند نازل کرده است، به راه هدایت، رهنمون گشتهاند؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امت من همگی بر ضلالت قرار نمی گیرند (بر گمراهی، اجماع نخواهند کرد) و خبر داد که آن چه را که امت بر آن صحه گذارده اند و در آن اختلاف ندارند، همان حق است. این است معنای حدیث، نه آن چه که جاهلان به آن تأویل کرده اند و نه آن چه که معاندان گفته اند و حکم کتاب (قرآن) را باطل کرده اند و پیرو احکام و احادیث جعلی و روایات ساختگی و هواهای نفسانی هلاک آوری شده اند که آنان را به وادی مرگ می کشاند، همان احکام و روایاتی که با نص صریح قرآن و روشنی آیات واضح و مبرهن، مخالف است. ما از خدا می خواهیم که ما را در تشخیص راه درست و شناخت حق، یاری فرماید و به سوی خردمندی و نیک اندیشی، هدایت کند.

سپس گفت: اگر قرآن، خبری را تصدیق و محقق شدن چیزی را تأیید کرد و گروهی از مسلمین، آن را انکار کرده و با حدیثی جعلی به مبارزه با آن پرداختند، با این انکار و عدم پذیرش، از کافران راه گم کرده قرار می گیرند. صحیح ترین خبر، آن چیزی است که روشنی و محقق بودن آن با قرآن شناخته شود، مثل آن روایتی که همگی اجماع آورده اند که از رسول الله صلی الله علیه و آله است، آن گاه که فرمود: من پس از خود، دو جانشین را در میان شما بر جا می گذارم: کتاب خدا و عترتم. تا زمانی که به آن دو تمسّک می جوئید ، گمراه نخواهید شد و آن دو از هم جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض بهشت، به من ملحق شوند.

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 41.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 357، ح 142.

و عبارت دیگری از او با همین مفهوم وجود دارد که فرمود: من دو چیز گرانبها را در میان شما باقی می گذارم: کتاب خدا و ا هل بیتم و آنها از یکدیگر جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض بهشت، به من ملحق شوند. تا زمانی که به آن دو تمسّک می جوئید، گمراه نخواهید شد.

وقتی که شواهد این حدیث را به صورت نص صریح در کتاب خدا یافتیم، مانند این آیه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعونَ» و سپس روایات علما نیز آن را تأیید کرد که در مورد امیر المؤمنین علی علیه السلام است که او درحال رکوع، انگشتر خود را صدقه داده و خداوند به خاطر آن از وی تشکر کرده و این آیه را در شأن او نازل کرده است و دیدیم که رسول الله صلی الله علیه و آله با بیان آشکار و با این لفظ به اصحابش فرمود: «هر آن کس که من مولای اویم، از این پس، علی علیه السلام مولایش خواهد بود، خدایا دوستی کن با هر آن که با او دوستی آورد و دشمنی کن با هر آن که با او دشمنی ورزد»، و نیز فرموده است: «علی علیه السلام دین مرا ادا می کند و وعده مرا جامه عمل می پوشاند و او پس از من خلیفه شما خواهد بود». و نیز، زمانی که او را جانشین خود در مدینه قرار داد و علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا! آیا مرا با زنان و بچه ها تنها می گذاری؟ حضرت فرمود: «آیا از این که نسبت تو به من، مثل نسبت هارون به موسی باشد، خشنود نیستی، با این تفاوت که پس از من پیامبری وجود نخواهد داشت» به روشنی در یافتیم که قرآن به تأیید این اخبار و محقق شدن این شواهد، گواهی می دهد و امت اسلامی می بایست به این پیام ها، در صورتی که این پیامها با قرآن منطبق باشد و قرآن هم با آنها سازگاری داشته باشد، اذعان کنند.

چون آن را موافق قرآن یافتیم و قرآن را نیز با آن هماهنگ و همساز دیدیم، پس پیروی و الگوپذیری از آن واجب است و جز اهل عناد و فساد، کسی از حد آن نمی گذرد و عصیان نمی آورد.(1)

21) طبرسی همچنین در کتاب احتجاج، در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام در اعتراض به یک زندیق آورده است: پس منافقان به رسول الله گفتند: آیا چیزی از احکام واجبات باقی مانده که برای ما بگویی تا خیالمان راحت شود که

1- [1] - احتجاج، ص 450.

چیز دیگری باقی نمانده است؟ پس خداوند در آن مورد، این گونه نازل کرد: «قُلْ إِنَّمَا أعظُکُم بِوَاحِدَهٍ»(1) [بگو: من فقط به شما یک اندرز می دهم] یعنی ولایت و نیز خداوند فرمود: «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاَهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاهَ وَهُمْ رَاکِعونَ» و همگان اذعان دارند که تنها یک نفر در حال رکوع، زکات داده و اگر اسمش در قرآن می آمد، به همراه دیگر چیزهایی که حذف شد، حذف می شد. این مورد و دیگر رموز مشابه آن که ثبوت آنها را در قرآن ذکر کرده ام، امری است که تحریف گرها مقصود آن را درک نمی کنند، ولی تو و امثال تو آن را در می یابید، و در آن هنگام، خداوند عز و جل فرمود: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الإِسْلاَمَ دِینًا»(2) (3) [امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم]

22) و از طریق مخالفان: موفّق بن احمد در کتاب مناقب روایت کرد و گفت: امام والامقام، خورشید پیشوایان، سراج الدین ابوالفرج محمد بن احمد مکی که خداوند مقام بالایش را مستمر گرداند، برای ما روایت کرده و گفت: شیخ ابو محمد اسماعیل بن علی ابن اسماعیل گفت: سید بزرگوار، امام و مرشد بالله، ابوالحسین یحیی بن موفق بالله برایم نقل کرده که ابو احمد محمد ابن علی مؤدب معروف به مکفوف، از ابو محمد عبدالله ابن جعفر، از حسین ابن محمد ابن ابوهریره، از عبدالله ابن عبدالوهاب، از محمد بن اسود، از محمد ابن مروان، از محمد ابن سائب، از ابی صالح، از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که: عبدالله ابن سلام به همراه تعدادی از افراد طائفه اش که ایمان آورده بودند، پیش رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای فرستاده خدا! منزل ما دور است و ما غیر از این جا، هیچ جایی برای سخن گفتن و همنشینی نداریم. قوم ما وقتی دیدند ما به خدا و پیامبرش ایمان آورده ایم، ما را نپذیرفتند و سوگند یاد کردند که با ما همنشینی نکنند و با ما غذا نخورند و با ما ازدواج نکنند و با ما هیچ سخن نگویند و این برای ما بسیار سخت و طاقت فرساست. رسول الله صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود: «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ

1- [1] - سبأ/46.
2- [2] - مائده/3.

3- [3] - احتجاج، ص 255.

وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعونَ».

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی مسجد رفت و مردم را در حال نماز دید. در همین حال فقیری را مشاهده کرد. پیامبر به او فرمود: آیا کسی چیزی به تو داده است؟ گفت: بله، انگشتری از طلا. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه کسی آن را به تو داد؟ گفت: آن که ایستاده است، در حالی که با دستش به علی ابن ابی طالب علیه السلام اشاره کرد. پیامبر فرمود: در چه حالی آن را به تو داد؟ گفت در رکوع بود که انگشترش را به من داد. پیامبر بلافاصله تکبیر گفت و بعد این آیه را م خواند: «وَمَن يَتَوَلَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»(1) [و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده اند، ولیّ خود بداند (پیروز است چرا که) حزب خدا همان پیروزمندانند]

در همین حال حسان ابن ثابت قصیده ای سرود: _ابا حسن! تفدیک نفسی و_ _مهجتی....._ای ابا حسن! جانم و روحت به فدای شما باد..... تا آخر قصیده که پیش از این ذکر شده است.

23) طبرسی از شیخ زاهد، ابو الحسن علی ابن احمد عاصمی، از قاضی امام، شیخ القضاه، زاهد، اسماعیل ابن احمد واعظ، از پدرش ابوبکر احمد ابن حسین بیهقی، از ابو عبدالله حافظ، از عبدالله صفار، از ابو یحیی عبدالرحمن بن محمد بن مسلم رازی اصفهانی، از یحیی بن ضریس، از عیسی ابن عبدالله بن عمر بن علی ابن ابی طالب رضی الله عنه گفت: برای ما پدرم از پدرش، از جدش علی ابن ابی طالب روایت کرده که این آیه بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شد «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعونَ» و آن گاه پیامبر از خانه خارج شد و به مسجد رفت و مردم در مسجد، بعضی در رکوع و بعضی در سجده بودند. آن حضرت در این حال، فقیری را دید. پیامبر فرمود ؛ ای فقیر! کسی به تو چیزی داده است؟ گفت: نه، فقط این که در رکوع است، انگشتری به من داد، و با دستش به علی علیه السلام اشاره کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله تکبیر گفت و فرمود: خدا را سپاس می گویم که این آیات روشن را در شأن ابوالحسن و حسین علیهما السلام نازل کرد.

24) شیخ فاضل محمد بن علی بن شهر آشوب در باره این آیه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ

1- [1] - مائده/56.

اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ» گفته است: همه مردمان بر این اجماع دارند که این آیه در شأن علی علیه السلام در حالی که در رکوع بود و انگشترش را بخشید، نازل شده است و در میان مفسرین، هیچ اختلافی در این زمینه وجود ندارد. ثعلبی، ماوردی، قُشیری، قزوینی، رازی، نیشابوری، فلکی، طوسی، طبری و ابومسلم اصفهانی در تفاسیر خود، این موضوع را از سُدّی و مجاهد و حسن و اعمش و عتبه بن ابی حکیم و غالب ابن عبدالله و قیس ابن ربیع و عبایه ابن ربعی و عبدالله ابن عباس و ابوذر غفاری نقل کرده اند.

ابن بیع نیز در کتاب معرفه اصول الحدیث، از عیسی بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابی طالب، و واحدی د رکتاب اسباب نزول القرآن، از کلبی، از ابی صالح، از ابن عباس، و سمعانی در فضائل الصحابه، از حمید طویل، از انس، و سلیمان ابن احمد در معجم الاوسط، از عمار، و ابوبکر بیهقی در المصنف، این را ذکر کرده اند. محمد فتال در التنویر و در الروضه از عبدالله ابن سلام، و ابراهیم ثقفی از محمد ابن حنفیه و عبیدالله ابن ابی رافع و عبدالله ابن عباس و ابی صالح و شعبی و مجاهد و از زراره ابن اعین، از امام محمد بن علی باقر علیه السلام در روایاتی با الفاظی مختلف و متفق المعانی، این را ذکر کرده اند و نطنزی در الخصائص از ابن عباس و الابانه از فلکی از جابر انصاری و ناصح تمیمی و ابن عباس و کلبی و در اسباب النزول از واحدی نقل شده است که: عبدالله ابن سلام همراه تعدادی از خویشاوندان خود، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و از دوری منزلشان از مسجد شکایت کرد و گفت: قوم ما وقتی دیدند ما ایمان آورده ایم، ما را نپذیرفتند و با ما صحبت نکردند و همنشینی ما را ترک کردند.

این حدیث پیش از این ذکر شد و محمد بن علی بن شهر آشوب آن را نقل کرده و راویان دیگری را به آن افروده که ما از بیم اطاله کلام از آوردن آن معذوریم.

1) عمار بن موسی ساباطی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: انگشتری که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را صدقه داد، چهار مثقال بود. حلقه آن از نقره بود و نگین آن پنج مثقال و جنس آن یاقوت قرمز بود و به اندازه خراج شام، ارزش داشت. خراج شام، سیصد بار شتر از نقره بود و پنج بار شتر از طلا.

این انگشتر از مروان بن طوق بود. امیرالمؤمنین او را کشت و انگشترش را

ص:691

از انگشتش بیرون آورد و آن را به همراه همه غنائم، به پیامبر صلی الله علیه و آله داد. پیامبر به او دستور داد که انگشتر را نگه دارد. پس چون انگشتر را در انگشت داشت، پیش آمد و آن را در حین رکوع نمازش، آن گاه که پشت پیامبر صلی الله علیه و آله به نماز ایستاده بود، صدقه داد.

2) غزالی در کتاب «سرالعالمین» آورده است: انگشتری که علی امیرالمؤمنین علیه السلام صدقه داد، انگشتر سلیمان ابن داود بود.

3) شیخ طوسی گفت: صدقه دادن انگشتر در روز 24 ذی حجه بود و صاحب کتاب «مسار الشیعه» گفته است که در روز مباهله بود.

«وَ مَن یَتَوَلَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الَّذِینَ آمَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ(56)»

[و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده اند، ولیّ خود بداند (پیروز است چرا که) حزب خدا همان پیروزمندانند]

1) ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام روایت کرده که این آیه در شأن علی علیه السلام نازل شد.(1)

2) ابن شهر آشوب گفت: در اسباب النزول از واحدی آمده است که: «وَمَن یَتَوَلَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» یعنی که خدا و پیامبر او را دوست بدارند «وَالَّذِینَ آمَنُواْ» یعنی علی علیه السلام «فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ» یعنی شیعه خدا و رسول و ولی او «هُمُ الْغَالِبُونَ» یعنی بر همه بندگان غالبند. در این آیه، خداوند متعال ابتدا در باره خودش، سپس پیامبر و سپس ولی خود، سخن گفت. در آیه دوم هم همین گونه است. مؤلف گوید: اخبار این آیه در ذکر اخبار آیه قبل گذشت.

3) عیاشی از صفوان جمال نقل کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی این آیه در باره ولایت نازل شد، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمان داد در دوحا (دوحات غدیر خم) توقف کنند. پس آن جا را تمیز کردند و بعد نماز جماعت گزاردند و سپس فرمود: ای مردم! آیا من نسبت به شما از خودتان سزاوارتر نیستم؟گفتند: بله، یا رسول الله صلی الله علیه و آله این گونه است. فرمود: «پس هر کس

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 4.

که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا دوست بدار هر کس او را دوست می دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن می دارد.» و سپس به مردم دستور داد با او بیعت کنند. همه آمدند و بیعت کردند و هیچ کس چیزی نگفت، تا این که نوبت ابوبکر شد. رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: ای ابوبکر! با علی برای ولایت، بیعت کن. ابوبکر گفت: این سخن از طرف خداست یا از سوی پیامبرش؟ پیامبر گفت: از طرف خدا و پیامبرش. آن گاه عمر آمد. پیامبر گفت: با علی برای ولایت، بیعت کن! عمر گفت: این سخن از طرف خداست یا پیامبرش؟ رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: از طرف خدا و پیامبرش. سپس عمر، پشت کرد و رفت. پس یکدیگر را دیدند و عمر به ابوبکر گفت: چقدر پشت پسر عمویش را محکم گرفت !(چقدر او را حمایت کرد)

آن گاه عمر به سرعت از آن جمع دور شد. چیزی نگذشت که به سرعت نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت و گفت: یا رسول الله! من از این جمعیت برای حاجتی دور شدم و مردی را دیدم که لباسی سفید پوشیده بود که از آن لباس و آن مرد زیباتر ندیده ام. او بسیار خوش سیما بود و بویی بسیار خوش از او تراوش می کرد. پیامبر فرمود: پیامبر خدا با علی علیه السلام پیمانی بسته است که جز کافر، کسی این پیمان را نمی شکند. سپس فرمود: ای عمر! آیا می دانی او کیست؟ گفت: نه. فرمود: او جبرئیل است. پس برحذر باش از این که اولین کسی باشی که آن پیمان را بشکنی و کفر بورزی.

سپس امام صادق علیه السلام گفت: دوازده هزار مرد در غدیر بودند و شاهد این ماجرا بودند، ولی علی علیه السلام نتوانست حقش را بگیرد. این در حالی است که هر کس دو شاهد داشته باشد، می تواند حقش را ثابت کند «فإنَّ حزبَ اللهِ همُ الغالبون» و این در حق علی علیه السلام است(1).

«قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِّن ذَلِکَ مَثُوبَةً...شَرٌّ مَّكَاناً وَأَضَلُّ عن سَوَاء السَّبِيلِ (60)»

«قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِّن ذَلِکَ مَثُوبَةً عِندَ اللّهِ مَن لَّعنَهُ اللّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعبَدَ الطَّاغُوتَ أُوْلَـئِکَ شَرٌّ مَّكَاناً وَأَضَلُّ عن سَوَاء السَّبِيلِ (60)»

[بگو: آیا شما را به بدتر از (صاحبان) این کیفر در پیشگاه خدا خبر دهم؟

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 357، ح 143

همانان که خدا لعنتشان کرده و بر آنان خشم گرفته و از آنان بوزینگان و خوکان پدید آورده و آنان که طاغوت را پرستش کرده اند. اینانند که از نظر منزلت بدتر و از راه راست گمراه ترند]

1) امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: خداوند، بندگانش را فرمان داده که راه نعمت داده شدگان را از او بخواهند و آنها پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحین هستند و پناه ببرند به خدا از راه مغضوب شدگان و آنها یهودیان بودند که خدای تعالی در شأن ایشان می فرماید: قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِّن ذَلِکَ مَثُوبَةً عندَ اللّهِ مَن لَّعنَهُ اللّهُ وَغَضِبَ علَيْهِ وَجَعلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ»

«وَإِذَا جَآؤُوكُمْ قَالُوَاْ آمَنَّا وَقَد دَّخَلُواْ بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُواْ بِهِ وَاللّهُ أَعلَمُ بِمَا كَانُواْ يَكْتُمُونَ (61)»

[و چون نزد شما می آیند، می گویند: ایمان آوردیم، در حالی که با کفر وارد شده و قطعا با همان (کفر) بیرون رفته اند و خدا به آن چه پنهان می داشتند داناتر است]

1) علی ابن ابراهیم گفت: این آیه در باره عبدالله ابن ابی، هنگامی که اظهار اسلام کرد، نازل شد «وقَدْ دَخَلُوا بالکفر» فرمود: و با آن از ایمان خارج شدند. (1)

«وَتَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسَارِعونَ فِى الإِثْمِ وَالْعدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُواْ يَعمَلُونَ (62)»

[و بسیاری از آنان را می بینی که در گناه و تعدی و حرام خواری خود شتاب می کنند. واقعا چه اعمال بدی انجام می دادند]

1) علی ابن ابراهیم: فرمود: سحت، ما بین حلال و حرام است و آن، این است که مردی خود را برای حمل مسکرات و یا گوشت خوک و یا وسایل لهو و لعب خود را اجاره دهد. در این صورت، اجاره حلال است، ولی از این جهت که بار او

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 178.

حرام است، سحت نامیده می شود.(1)

2) علی ابن ابراهیم گفت: پدرم به نقل از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سحت، شامل: قیمت مردار، قیمت سگ و مهریه فاحشه و رشوه در قضاوت و اجرت پیشگو می باشد(2). معنای سحت به طور مفصل در مبحث پیشین گذشت.

«لَوْلاَ یَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِیُّونَ وَالأَحْبَارُ عن قَوْلِهِمُ الإِثْمَ وَأَکْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا کَانُواْ یَصْنَعونَ (63)»

[چرا الهیون و دانشمندان، آنان را از گفتار گناه (آلود) و حرامخوارگی شان باز نمی دارند؟ راستی چه بد است آن چه انجام می دادند]

1) محمد ابن یعقوب، از عده ای از صحابه، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش، و همه از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان از ابی بصیر، از عمر بن ریاح، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است. گفت: به حضرت گفتم: به من خبر رسیده است که گفته ای: هر کسی که به غیر سنّت، طلاق بدهد، طلاق او ارزشی ندارد؟ ابو جعفر علیه السلام فرمود: من این را نگفته ام، بلکه خداوند این را می گوید. آگاه باشید که به خدا اگر از روی جور و ظلم، برای شما فتوا میدادیم، از شما شرورتر بودیم؛ چرا که خدا می فرماید: «لَوْلاَ یَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِیُّونَ وَالأَحْبَارُ عن قَوْلِهِمُ الإِثْمَ وَأَکْلِهِمُ السُّحْتَ».(3)

2) عیاشی از ابی بصیر نقل کرده که به ابی عبدالله علیه السلام گفتم: عمر بن ریاح ادعا کرده است که تو گفته ای: طلاقی نیست مگر به دلیلی روشن؟ فرمود: من این را نگفته ام، بلکه خداوند متعال می گوید، به خدا سوگند، اگر ما از روی ظلم به شما فتوا بدهیم، ما از شما بدتریم؛ خداوند می فرماید: «لَوْلاَ یَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِیُّونَ وَالأَحْبَارُ»(4).

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 178.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 178
3- [3] - کافی، ج 6، ص 57، ح 1.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 358، ح 145.

«وَ قَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعنُواْ بِمَا قَالُواْ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاء»

[و یهود گفتند: دست خدا بسته است دست های خودشان بسته باد؛ و به (سزای) آن چه گفتند، از رحمت خدا دور شوند؛ بلکه هر دو دست او گشاده است، هر گونه بخواهد می بخشد]

1) ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله البرقی، از پدرش، از علی بن نعمان، از اسحاق بن عمار از کسی که شنیده است، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که او در باره آیه «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ» فرمود: منظورشان این نبود که واقعاً دست خدا بسته است، بلکه گفتند: از کار جهان، فارغ شده و کم و زیاد نمی کند و امور را تدبیر نمینماید.

بنابراین خداوند متعال در تکذیب این سخن ایشان فرمود: «غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعنُواْ بِمَا قَالُواْ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاء» یا این که نشنیده ای که خدای عز و جل می گوید: «يَمْحُو اللّهُ مَا يَشَاء وَيُثْبِتُ وَعندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (1)- (2) [خدا آن چه را بخواهد، محو یا اثبات می کند و اصل کتاب نزد اوست]

2) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه، از محمد بن حسن صفار، از محمد بن عیسی، از مشرفی، از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده که، شنیده ام ایشان فرمودند «بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ»، به او گفتم: دو دست، این چنین است؟ و با دستم به دست ایشان اشاره کردم. فرمود: نه، اگر این چنین بود که او مخلوق بود. (3)

3) شیخ در کتاب مجالس خود، گفت: عب الله حسین بن ابراهیم قزوینی، از ابو عبدالله محمد ابن وهبان هُنائی بَصری، از احمد ابن ابراهیم بن احمد، از ابو محمد حسن بن علی عبدالکریم زعفرانی، از احمد بن محمد بن خالد برقی ابو جعفر، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره آیه «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللّهِ مَغْلُولَةٌ» فرمود: آنها

1- [1] - توحید، ص 167، ح 1.
2- [2] - رعد/39.
3- [3] - توحید، ص 167، ح2 .

می گفتند: خداوند از این کار فارغ شده است. (1)

4) عیاشی از هشام مشرقی، از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند متعال آن گونه است که خودش را وصف کرده است، یگانه است و بی نیاز و نور، و سپس فرمود: «بَلْ یَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ»، به امام گفتم: آیا خداوند، دو دست مانند این دارد؟ و با دستانم به دست او اشاره کردم. فرمود: اگر این گونه بود که او مخلوق بود.(2)

5) یعقوب بن شعیب روایت می کند: از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَقَالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَهٌ» سئوال کردم. یعقوب گفت: حضرت فرمود: «این طور است.» و با دست، گردنشان را گرفتند، «ولی منظور ایشان این است که از کار جهان، فارغ شده است.» در روایتی دیگر آمده است: مقصود از گفتارشان این است که: از کار جهان، فارغ شده است. (3)

6) حمّاد از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در مورد آیه «یَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَهٌ» فرمود: یعنی از کاری که انجام شده، فارغ شده است، به خاطر آن چه که گفتند، مورد لعن قرار گرفتند، خداوند عز و جل می فرماید: «بَلْ یَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ».(4)

7) علی بن ابراهیم فرمود: گفته اند: خداوند از این کار فارغ شده جز آن چه که در تقدیر اول، مقدر فرموده، ایجاد نمی کند؛ پس خداوند به آنها پاسخ داد و فرمود: «بَلْ یَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ یُنفِقُ کَیْفَ یَشَاء» یعنی تقدیم و تأخیر می کند و می افزاید و می کاهد، برای او بداء حاصل می شود و مشیت از آن اوست.(5)

معانی کلمه ید (دست) در زبان عرب

1) ابن بابویه از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّان رحمه الله، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر، از ابی عبدالله برقی، از عبدالله بن بَحر، از ابی ایوب خزّاز، از محمد بن مسلم روایت کرده که: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیه «یا إبلیسُ ما منعک أن تسجدَ لِما خلقتُ

1- [1] - امالی، ج 2، ص 275.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 358، ح 145.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 358، ح 146.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 359، ح 147.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 178.

بیدی»(1)[ای ابلیس! چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم، سجده آوری؟] یعنی چه؟

فرمود: دست در زبان عرب به معنای قدرت و نعمت است، خداوند فرمود: «وَاذْکُرْ عبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَیْدِ»(2) [و داود، بنده ما را که دارای امکانات (متعدد) بود به یاد آور] و نیز فرمود: «وَ السّماء بَنیناهَا بأیدٍ» [و آسمان را به قدرت خویش برافراشتیم] یعنی با نیرو «وَإِنَّا لَمُوسِعونَ»(3) [و بی گمان، ما (آسمان) گستریم] و فرمود: «وَأَیَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ»(4) [و آنها را با روحی از جانب خود، تأیید کرده است] یعنی به آنها توان و نیرو داد. و در اصطلاح گفته می شود: فلانی در نزد من ید بیضاء دارد، یعنی نعمت دارد.(5)

«وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَیْکَ...فَسَادًا وَاللّهُ لاَ یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ(64)»

«وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ طُغْیَانًا وَ کُفْرًا وَ أَلْقَیْنَا بَیْنَهُمُ الْعدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاء إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ کُلَّمَا أَوْقَدُواْ نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللّهُ وَ یَسْعوْنَ فِی الأَرْضِ فَسَادًا وَاللّهُ لاَ یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ(64)»

[و قطعا آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو فرود آمده، بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود و تا روز قیامت، میانشان دشمنی و کینه افکندیم .هر بار که آتشی برای پیکار برافروختند، خدا آن را خاموش ساخت و در زمین برای فساد می کوشند و خدا، مفسدان را دوست نمی دارد]

1) علی بن ابراهیم گفت: هر گاه ستم گری خواست آل محمد علیهم السلام را هلاک کند، خداوند او را خرد کرد و درهم شکست.(6)

2) عیاشی از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «کُلَّمَا أَوْقَدُواْ نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللّهُ» فرمود: هر گاه ستم گری از ستمگران خواست، آل

1- [1] - ص/75.
2- [2] - ص/17.

3- [3] - ذاريات/47.
4- [4] - مجادله/22.
5- [5] - معانى الأخبار، ص 15، ح 8.
6- [6] - تفسير قمى، ج 1، ص 178.

محمد علیهم السلام را به هلاکت رساند، خداوند، او را درهم شکست. (1)

«وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُواْ التَّوْرَاةَ وَ الإِنجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيهِم مِّن رَّبِّهِمْ لأكَلُواْ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم»

[و اگر آنان به تورات و انجیل و آن چه از جانب پروردگارشان به سویشان نازل شده است، عمل می کردند، قطعا از بالای سرشان (برکات آسمانی) و از زیر پاهایشان (برکات زمینی) برخوردار می شدند]

1) عیاشی از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُواْ التَّوْرَاةَ وَالإِنجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيهِم مِّن رَّبِّهِمْ» پرسیدم، فرمود: منظور، ولایت است.(2)

2) محمد بن یعقوب از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان از حماد بن عیسی، از ربعی بن عبدالله، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در موردِ آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُواْ التَّوْرَاةَ وَالإِنجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيهِم مِّن رَّبِّهِمْ» سئوال کردم و ایشان فرمود: یعنی ولایت.(3)

3) محمد بن حسن صفّار از عباس بن معروف، از حماد بن عیسی، از ربعی، از محمد بن مُسلم، از امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُواْ التَّوْرَاةَ وَالإِنجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيهِم مِّن رَّبِّهِمْ» روایت کرده که فرمود: منظور، ولایت است.(4)

4) علی بن ابراهیم: فرمود: منظور از آیه «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُواْ التَّوْرَاةَ وَالإِنجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيهِم مِّن رَّبِّهِمْ»: یهودیان و مسیحیان هستند «لأكَلُواْ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم» فرمود : یعنی از بالای سرشان: باران و از زیر پاهایشان: گیاه.(5)

«مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاء مَا يَعمَلُونَ(66)»

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 359، ح 148.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 360، ح 149.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 342، ح 6.
4- [4] - بصائر الدرجات، ص 78، ح 2، باب النوادر من الابواب فی الولایه.

5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 178.

[از میان آنان گروهی میانه رو هستند و بسیاری از ایشان بد رفتار می کنند]

1) عیاشی از ابی صهباء بکریّ روایت کرده که: علی بن ابی طالب علیه السلام رأس الجالوت و اسقف مسیحیان را فرا خواند. سپس فرمود: من در باره چیزی از شما سئوال دارم و من از شما نسبت به آن آگاه تر هستم، پس از من چیزی را پنهان نکنید. سپس اسقف مسیحیان را صدا زد و فرمود: تو را به خدایی که انجیل را بر عیسی علیه السلام نازل کرد، و در پایش برکت قرار داد، او که کوران مادرزاد و مبتلایان به بیماری پیسی را شفا داد و درد چشم را از بین برد و مرده را زنده کرد و از گل، پرندگانی ساخت و شما را به آن چه می خوردید و ذخیره می کردید، خبر داد، سوگند می دهم. آن مرد گفت: بدون این ها که گفتی هم، راستش را می گویم.

پس علی علیه السلام فرمود: بنی اسرائیل پس از عیسی چند فرقه شدند؟ گفت: نه؛ قسم به خدا که فقط یک گروه هستند. علی علیه السلام فرمود: به خدای یکتا که هیچ خدایی جز او نیست، دروغ گفتی، امت عیسی علیه السلام به هفتاد و دو فرقه جدا از هم تبدیل شدند؛ همه آنها در آتش اند، جز یک گروه، خدای متعال می فرماید: «مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاء مَا يَعمَلُونَ» و این گروه است که نجات پیدا می کند. (1)

2) از یزید بن اسلم، از انس بن مالک روایت شده است که: رسول الله صلی الله علیه و آله می فرمود: امت موسی به هفتاد و یک فرقه تقسیم شد؛ هفتاد تا از آنها در جهنم و یکی در بهشت است. امت موسی علیه السلام نیز به هفتاد و دو فرقه تقسیم گشت که هفتاد و یکی از آنها در آتش و یکی در بهشت است. امت من از آن دو گروه، یک ملت بیشتر دارد؛ یک ملت در بهشت و هفتاد و دو گروه در آتش هستند. گفتند: آنها چه کسانی هستند ای رسول خدا!؟ فرمود: جماعت ها، جماعت ها.

یعقوب بن زید گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام زمانی که این روایت را از پیامبر نقل می کرد، این آیه را تلاوت کرد : «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُواْ وَاتَّقَوْاْ لَكَفَّرْنَا عنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ»(2) [و اگر اهل کتاب ایمان آورده و پرهیزکاری کرده بودند، قطعاً گناهانشان را میزدودیم] تا «سَاء مَا يَعمَلُونَ» و همچنین این آیه را تلاوت کرد:

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 359، ح 150.
2- [2] - مائده/65.

«وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعدِلُونَ»(1) [و از میان کسانی که آفریدیم، گروهی هستند که به حق هدایت می کنند و به حق داوری میکنند] یعنی امت محمد صلی الله علیه و علی آله و سلم.(2)

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن...مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِی الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (67)»

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ وَ إِن لَّمْ تَفْعلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللّهُ يَعصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِی الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (67)»

[ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای و خدا تو را از (گزند) مردم نگاه می دارد. آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی کند]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از منصور بن یونس، از ابی جارود، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: از امام شنیدم که فرمود: خداوند متعال پنج چیز را بر بندگان واجب کرده، که چهار چیز را عمل کرده و یکی را رها کرده اند.

گفتم: جانم فدای شما، آیا آنها را نام می برید؟ فرمود: نماز، در حالی که مردم نمی دانستند که چطور نماز بگزارند، جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمّد! آنها را از اوقات نماز آگاه و مطلع ساز. سپس زکات را نازل کرد و گفت: ای محمد! آنان را از زکاتشان آگاه گردان، همان طور که به نمازشان مطلع ساختی. سپس روزه را و رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانی که روز عاشورا می رسید، آبادی های اطراف را فرا می خواند که روزه بگیرند و آنها هم روزه می گرفتند. تا این که روزه ماه رمضان میان شعبان و شوال واجب شد. سپس حج را فرو فرستاد و جبرئیل نازل کرد و گفت: همان طور که آنان را از نماز و زکات و روزه آگاه کردی، آنان را نسبت به حج، مطلع ساز. سپس ولایت را نازل کرد و روز جمعه در عرفه بر او وحی شد؛ خداوند فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعمَتِی»(3)[امروز، دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم] و کمال دین

1- [1] - اعراف/181.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 359، ح 151.
3- [3] - مائده/3.

با ولایت علی علیه السلام بود و در آن زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امت من هنوز فاصله زیادی با جاهلیت ندارند و اگر این مسئله را که در مورد پسرعمویم است، به آنها خبر دهم، هر یک از آنها چیزی خواهد گفت. بدون این که زبانم بر کلامی گشوده شود، این سخن را با خود گفتم. پس از جانب خدای متعال، اراده ای قاطع و دستوری روشن رسید و مرا تهدید کرد که اگر آن را ابلاغ نکنم، مرا عذاب کند؛ این آیه نازل شد:

«یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ یَعصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللّهَ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ» پس رسول الله صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و گفت: ای مردم! خداوند، به همه پیامبران الهی پیش از من، عمری طولانی داد و سپس آنان را به سوی خود فرا خواند و آنان هم اجابت کردند. نزدیک است که من نیز فراخوانده شوم و اجابت کنم. من مسئول هستم و شما نیز مسئول هستید؛ حال شما چه می گویید؟

گفتند: شهادت می دهیم که تو ابلاغ کردی و نصیحت کردی و آن چه بر دوش تو بود، ادا نمودی. خداوند، تو را بیش از همه انبیا پاداش دهد. سپس سه بار فرمود: خدایا شاهد باش. سپس فرمود: ای جماعت مسلمانان! این شخص، پس از من، ولیّ و صاحب امر شماست و می بایست هر که در این جمع حضور داشته، غایبان را مطلع سازد.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که او امین خدا بر خلق او بود و وامدار علم و دین او که برای خود برگزیده بود. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالت احتضار قرار گرفت و علی علیه السلام را صدا زد و فرمود: ای علی! من می خواهم آن چه را که خداوند از غیب و علم و خلق و دینش به من سپرده، نزد تو به امانت بسپارم.

ای زیاد! رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ مخلوقی را در این امر، شریک نکرد. پس از ایشان، علی علیه السلام نیز در حالت احتضار قرار گرفت. پس پسرانش را صدا زد، که دوازده پسر بودند و به آنها گفت: ای فرزندانم! خداوند عز و جل خواسته که در مورد من، تنها سنت یعقوب را اجرا کند، و یعقوب، دوازده پسرش را صدا زد و ماجرای ولی امرشان را برای آنها تعریف کرد. آگاه باشید که من در مورد ولی امرتان به شما خبر می دهم. آگاه باشید که این دو نفر، فرزندان

رسول الله صلی الله علیه و آله (حسن و حسین علیهما السلام) هستند. پس به آن دو گوش بسپارید و از آنها اطاعت کنید و یاریشان کنید. من این امانت خود را به آن دو می سپارم، همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را نزد من به امانت سپرد و خداوند، آن را به محمد صلی الله علیه و آله امانت داده بود؛ یعنی خلق و غیب و دینش؛ همان دینی که برای خود برگزید. پس خداوند، آن چه را که برای علی علیه السلام از جانب محمد واجب کرده بود، همان را از طرف علی بر آنها واجب ساخت و هیچ کدام از آن دو بر دیگری برتری نداشت، مگر از نظر بزرگی سال. امام حسین علیه السلام در مجلسی که امام حسن علیه السلام حضور داشت، لب به سخن نمی گشود، مگر زمانی که امام حسن علیه السلام از جا برخیزد. سپس امام حسن علیه السلام از نزدیک شدن لحظه وداع و رفتن از دنیا آگاه شد. پس آن را به حسین علیه السلام سپرد. سپس حسین علیه السلام نیز از فرا رسیدن مرگش با خبر شد و دختر بزرگش فاطمه بنت حسین را صدا زد و کتاب پیچیده شده در پارچه ای را به همراه یک وصیت آشکار به او تحویل داد. علی بن حسین علیه السلام از درد شکم، رنج می برد و همه بر این گمان بودند که او در اثر این بیماری، بدرود حیات خواهد گفت. پس فاطمه، کتاب را به علی بن حسین علیه السلام داد و به خدا سوگند که آن کتاب به دست ما رسید.(1)

2) ابن بابویه گفت: علی بن احمد بن عبدالله بن احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش، از جدش احمد بن ابی عبدالله برقی، از محمد بن خالد برقی، از سهل بن مرزبان فارسی، از محمد بن منصور، از عبدالله بن جعفر، از محمد بن فیض بن مختار، از پدرش، از ابو جعفر محمد بن علی باقر، از پدرش، از جدش علیهم السلام روایت کرده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در حالی که سوار بر مرکبی بود، از خانه خارج شد. علی علیه السلام نیز از خانه بیرون آمد، در حالی که پیاده می رفت.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: یا سوار می شوی و یا این که باز می گردی؛ خدای متعال به من دستور داده است، زمانی که من، سوار بر مرکب هستم، تو هم سواره باشی و اگر من، پیاده می روم، تو هم پیاده بروی و آن گاه که من نشسته ام، تو هم بنشینی؛ مگر این که در حال انجام حدی از حدود الهی باشی

1- [1] - کافی، ج 1، ص 229، ح 6.

که راهی جز نشستن و برخاستن نداری. خداوند، کرامتی را به من عطا نکرده، مگر این که مثل آن را به تو نیز بخشیده است. خداوند، نبوت و رسالت را خاص من قرار داده و تو را در این رسالت، ولی من قرار داده که حدود آن را انجام دهی و در سخت ترین مسائل آن، پای بر جا بمانی.

قسم به آن کس که محمد را مبعوث کرد، آن که امامت تو را انکار کند، به من اعتقاد و ایمان ندارد و آن که به تو کفر ورزد، به نبوّت من اقرار نکرده است و به خدا ایمان نیاورده است. بی گمان، فضل و برتری تو از فضل من است و بی شک، فضل من از فضل خداست و این سخن خداوند متعال است که: « قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیرٌ ممَّا یجمعون»(1) [بگو: به فضل و رحمت خداست که (مؤمنان) باید شاد شوند و این از هر چه گرد می آورند، بهتر است] مقصود از فضل خدا، نبوّت پیامبرتان است و منظور از رحمت او، ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام «فبذلک» فرمود: یعنی با نبوّت و ولایت «فلیفرحوا» یعنی شیعه «هو خیر ممّا یجمعون» یعنی آن چه مخالفان شان از خانواده و مال و فرزند در دار دنیا گرد می آورند.

به خدا سوگند، ای علی! فقط برای این خلق شده ای که پروردگارت عبادت شود و به وسیله تو آثار و علائم دین را بشناساند و به واسطه تو دنیا را اصلاح کند و هر که تو را گم کرد، گمراه شد و هر که به سوی تو و ولایت تو هدایت نشود، هرگز به سوی خدا هدایت نخواهد شد. این سخن پروردگار من است که می فرماید: «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی»(2) [و به یقین، من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته انجام دهد و به راه راست راهسپر شود] یعنی به سوی ولایت تو هدایت شود.

پروردگار تبارک و تعالی به من دستور داده، آن چه که در حق خودم واجب می دانم، حق تو نیز واجب بدانم. حق تو بر گردن هر آن کس که به من ایمان بیاورد، واجب است. اگر تو نبودی، حزب الله و دوستداران خدا شناخته نمی شدند و با واسطه توست که دشمن خدا شناخته می شود و اگر کسی با ولایت تو، او را ملاقات نکند، چیزی برای دیدار با خداوند ندارد. خداوند متعال بر من این گونه

1- [1] - يونس/58.
2- [2] - طه/82.

نازل کرده است: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ» یعنی در ولایت تو ای علی! «وَإِن لَّمْ تَفْعلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» یعنی اگر این ولایت تو را به مردم ابلاغ نکرده بودم، عمل من، همه از بین رفته بود. هر که خدا را ملاقات کند در حالی که به ولایت تو سرنسپرد، عمل وی بیهوده است. هان! این وعده ای است که برای من محقق خواهد شد. من جز سخن خداوند عز و جل، چیزی نمی گویم و آن چه می گویم، سخن خداست که درباره تو بر من نازل کرده است. (1)

3) سعید بن عبدالله، از علی بن اسماعیل بن عیسی، از حسین بن سعید، از علی بن نعمان، از محمد بن مروان، از فُضَیل بن یَسار، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که در مورد آیه «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» فرمود: منظور، ولایت است.(2)

4) عیاشی از ابی صالح، از ابن عباس و جابر بن عبدالله روایت کرده که: خداوند متعال به پیامبرش دستور داد تا علی علیه السلام را همچون بیرقی برای مردم قرار دهد که آنها را از ولایتش آگاه سازد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله هراسناک بود که مردم بگویند جانب پسر عموی خویش را گرفته و در این مورد به او اشکال وارد کنند. پس خداوند به او این گونه وحی کرد: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ یَعصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» و رسول خدا صلی الله علیه و آله ولایت او را در روز غدیر خم اعلام کرد.(3)

5) حنان ابن سدیر، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: زمانی که جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله در حجّه الوداع نازل شد تا مسئله ولایت علی علیه السلام را اعلام کند، «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ» تا آخر آیه، فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله سه بار مکث کرد تا این که به جحفه رسید. او از بیم مردم، دست علی علیه السلام را نگرفت. زمانی که در روز غدیر خم به حجفه آمد و در مکانی که مَهیعه نامیده می شد، مردم را برای نماز جماعت فرا خواند. مردم گرد هم آمدند و پیامبر صلی الله

1- [1] - امالی، ص 399، ح 13.

2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 64.
3- [3] - تفسير عياشى، ج 1، ص 360، ح 152.

علیه و آله فرمود: چه کسی بر شما از خودتان سزاوارتر است؟

فرمود: آنان با صدای بلند گفتند: خدا و رسول او. سپس برای بار دوم به آنها فرمود و دوباره گفتند: خدا و رسول خدا، و برای بار سوم هم تکرار کرد و گفتند: خدا و رسول او. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و گفت: هر کسی که من مولای اویم، از این پس، علی مولای او خواهد بود. خدایا هر آن که با او دوستی کند، با او دوست باش و هر که با او دشمنی کند، دشمن او باش و هر کس او را یاری کند، یاور او باش و هر کس او را تنها گذارد، تنهایش گذار. او از من و من از او هستم. او برای من، همچون هارون برای موسی است و تنها تفاوت این است که پس از من پیامبری نخواهد آمد. (1)

6) عمر بن یزید، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان بدون مقدمه فرمود: ای ابا حفص! شگفت این که علی بن ابی طالب علیه السلام که با داشتن ده هزار شاهد، نتوانست حق خویش را بستاند، و حال این که انسان می تواند با دو شاهد، حق خودش را بگیرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به قصد حج از مکه خارج شد و پانزده هزار نفر به دنبال او به راه افتادند. ایشان از مکه بازگشت درحالی که پنج هزار نفر از اهل مکه، او را همراهی می کردند و زمانی که به حجفه رسید، جبرئیل، ولایت علی علیه السلام را نازل کرد. ولایت او در مِنی نازل شده بود و رسول الله صلی الله علیه و آله به خاطر نگرانی از مردم، از اجرای این امر، سرباز زد؛ پس خداوند فرمود: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ یَعصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» یعنی از آن چه که در مِنی کراهت داشتی. پس رسول خدا دستور داد تا جهازهای شترها جمع آوری و بر روی هم انباشته شد. مردی از میان جمع گفت: به خداوند سوگند که برای شما مصیبتی آورده است. به عمر گفتم: آن مرد چه کسی بود؟ گفت: آن حبشی.(2)

7) زیاد بن مُنذر، ابی جارود، سردمدار زیدیّه، روایت کرده که: نزد امام باقر علیه السلام در ابطح بودم در حالی که ایشان برای مردم حدیث می خواند. مردی از اهل بصره برخاست و به سوی او رفت. نام او عثمان اعشی بود که از حسن بصری روایت می کرد. گفت: ای فرزند رسول خدا! جانم به فدایت، حسن بصری حدیثی را

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 360 ح 153.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 361، ح 154.

برای ما روایت می کند و ادعا می کند که این آیه در شأن مردی نازل شده است و به ما نام آن مرد را نمی گوید: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» و می گوید: تفسیر آن این گونه است: آیا از مردم بیمناکی و حال آن که خداوند، تو را از گزند مردم حفظ می کند؟(1) امام باقر علیه السلام فرمود: او را چه شده؟! خداوند دینش را نپذیرد (یعنی نمازش را) بدانید که اگر بخواهد، به شما می گوید. جبرئیل بر رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: خداوند تبارک و تعالی دستور می دهد که امت خود را به سوی نمازشان راهنمایی و هدایت کنی و نماز را به ایشان آموخت و با این کار، حجت را بر او تمام کرد. پیامبر نیز به امت خود نماز را آموخت و حجت خود را بر آنها تمام کرد. بار دیگر جبرئیل آمد و گفت: خداوند تبارک و تعالی امر می کند به تو که به امت خود زکات را تعلیم بدهی، همان طور که نماز را به آنان آموختی. سپس بر او وارد شد و گفت: پروردگار به تو دستور می دهد که مردم را به روزه گرفتن هدایت و راهنمایی کنی، همان طور که به نماز و زکات راهنمایی کردی. در ماه رمضان، ما بین شعبان و شوال، این کار باید انجام گیرد و از این کارها باید پرهیز شود. پس او را با روزه آشنا ساخت و حجت را بر او تمام کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به روزه هدایت کرد و حجت را بر آنها تمام کرد. سپس بر او وارد شد و گفت: خداوند تبارک و تعالی به تو فرمان می دهد که امت خود را به حج هدایت و راهنمایی کنی، همان طور که در مورد نماز و زکات و روزه، چنین کردی، و به او حج را آموخت و حجت را بر او تمام کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز امتش را به حج هدایت کرد و حجت را بر آنها تمام کرد. سپس بر او وارد شد و گفت: خداوند تبارک و تعالی به تو فرمان می دهد که امت خود را راهنمایی کنی به این که چه کسی ولی امرشان است، همان طور که آنها را به نماز و زکات و روزه و حج رهنمون شدی. حضرت فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خداوندا! امت من دیرزمانی نیست که از جاهلیت به در آمده اند. پس خداوند این گونه نازل کرد: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» تفسیر آیه چنین است که: آیا از مردمان بیم داری؟ خداوند تو را از گزند آنان در امان می دارد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و دست علی علیه السلام را

1- [1] - تفسير عياشى، ج 1، ص 361، ح 155 ؛ شواهد التنزيل، ج 1، ص 191، ح 248.

گرفت و بالا آورد و فرمود: هر کسی که من مولای اویم، از این پس، علی مولای او خواهد بود. خدایا! دوست آن کسی باش که با او دوستی می کند و دشمن آن کسی باش که با آن که با او دشمنی می آورد و یاری کن کسی را که او را یاوری می کند و ترک کن آن که رهایش کرده است. دوست بدار کسی را که دوستش می دارد و کینه آور با آن که با او به کین برخاسته است.

8) ابی جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: زمانی که خداوند بر پیامبرش این آیه را نازل کرد: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ یَعصِمُکَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللّهَ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ » پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم! همه پیامبران پیش از من، عمری طولانی داشته اند. سپس خداوند، آنان را به سوی خود فراخواند و آنان نیز اجابت کردند. من نیز نزدیک است که فراخوانده شوم و دعوت حق را پاسخ گویم، در حالی که من مسئولم و شما نیز مسئولید.

گفتند: شهادت می دهیم که پیام خویش را رساندی و پند دادی و آن چه را که بر تو بود، به جای آوردی؛ بادا که خداوند به برتر از آن چه که دیگر پیامبرانش را پاداش داده، به تو پاداش رساند.

پیامبر فرمود: خداوندا گواه باش، سپس فرمود: ای جماعت مسلمین! شاهدان، غایبان را باخبر سازند، هر آن کس را که به من ایمان آورده و مرا راست پنداشته، به ولایت علی علیه السلام وصیت می کنم. بدانید که ولایت علی، ولایت من است و ولایت من، ولایت پروردگار من است. پیمانی است که خداوند برای انجامش از من پیمان گرفته است و مرا به رساندن آن برای شما فرمان داده است. سپس فرمود: آیا شنیدید؟ و آن را سه بار تکرار کرد. پس کسی گفت: شنیدیم ای پیامبر خدا! (1)

9) ابن شهر آشوب از تفسیر ثعلبی چنین نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ فی علی» اصل آیه این گونه نازل شده است. زمانی که این آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر کس که من مولای اویم، زین پس علی مولای

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 262، ح 156.

اوست.(1)

10) همچنین او با سند خود از کلبیّ، از ابی صالح، از ابن عباس روایت کرده که در باره این آیه گفت: در باره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را امر فرمود که آن را ابلاغ کند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. خداوندا! دوست بدار هر آن که دوستش دارد و دشمن بدار هر آن که دشمنش دارد.(2)

11) سپس گفت: در تفسیر ابن جُریج و عطاء و ثعلبی و ثوری همه بر این نکته اتفاق نظر دارند که این آیه در فضیلت علی ابن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.(3)

12) ابراهیم ثقفی با سند خود از خُدریّ و بُریده اسلمی و محمد بن علی روایت کرده است که وی گفت: این آیه در روز غدیر در باره علی علیه السلام نازل شده است.(4)

13) در تفسیر ثعلبی در معنای این آیه آمده است که امام باقر علیه السلام فرمود: معنای آن چنین است: آن چه را که بر تو در فضل علی علیه السلام از پروردگارت نازل شده، ابلاغ کن. پیش از این، روایاتی در این خصوص در تفسیر آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» تا آخر آیه ذکر شد و همچنین در باره این آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعونَ» نیز روایاتی بیان شد. روایات وارده در تفسیر معنای این آیه، خواه از طریق شیعه و خواه سنی، خارج از شمارش است.(5)

14) علی بن عیسی در کتاب «کشف الغمه» از زرّ(6) بن عبدالله روایت کرده که گفت: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، این آیه را چنین می خواندیم: « يَا أَيُّهَا

1- [1] - این حدیث در مناقب نیامده است و آن را از ثعلبی ابن بطریق در العمده روایت کرده است، ص 99، ح 132.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 21 و العمده، ص 100 ح 134 از ثعلبی.

3- [3] - مناقب، ج 3، ص 21.
4- [4] - مناقب، ج 3، ص 21.
5- [5] - مناقب، ج 3، ص 21.
6- [6] - زر بن عبدالله بن کلیب فقیمی، از اصحاب و شرفیابان به محضر حضرتش بود. «به کتاب الاصابه نگاه کنید، ج 1، ص 549».

الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ _ أنّ علیاً مولی المؤمنین _ وَإِن لَّمْ تَفْعلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ یَعصِمُکَ مِنَ النَّاسِ».(1)

«قُلْ یَا أَهْلَ الْکِتَابِ لَسْتُمْ علَی شَیْءٍ...فَلاَ تَأْسَ علَی الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ (68)»

«قُلْ یَا أَهْلَ الْکِتَابِ لَسْتُمْ علَی شَیْءٍ حَتَّیَ تُقِیمُواْ التَّوْرَاهَ وَالإِنجِیلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَیْکُم مِّن رَّبِّکُمْ وَلَیَزِیدَنَّ کَثِیرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ طُغْیَانًا وَ کُفْرًا فَلاَ تَأْسَ علَی الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ (68)»

[بگو ای اهل کتاب! تا (هنگامی که) به تورات و انجیل و آن چه از پروردگارتان به سوی شما نازل شده است، عمل نکرده اید، بر هیچ (آیین بر حقی) نیستید و قطعا آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، بر طغیان و کفر بسیاری از آنان خواهد افزود. پس بر گروه کافران اندوه مخور]

1) محمد بن حسن صفّار از محمد بن حسین و احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از صفوان، از ابن مسکان، از حجر بن زائده، از حمران، از امام باقر علیه السلام در باره این آیه «قُلْ یَا أَهْلَ الْکِتَابِ لَسْتُمْ علَی شَیْءٍ حَتَّیَ تُقِیمُواْ التَّوْرَاهَ وَالإِنجِیلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَیْکُم مِّن رَّبِّکُمْ وَلَیَزِیدَنَّ کَثِیرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ طُغْیَانًا وَکُفْرًا» روایت کرده است که فرمود: منظور، ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.(2)

2) سعد بن عبدالله از علی بن اسماعیل، از حسین سعید، از علی بن نعمان، از محمد بن مروان، از فُضیل بن یَسار، از امام باقر علیه السلام در باره این آیه « قُلْ یَا أَهْلَ الْکِتَابِ لَسْتُمْ علَی شَیْءٍ حَتَّیَ تُقِیمُواْ التَّوْرَاهَ وَالإِنجِیلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَیْکُم مِّن رَّبِّکُمْ» روایت کرده است که وی فرمود: این ولایت ماست.(3)

3) عیاشی از حمران بن اعین، از امام باقر علیه السلام در باره آیه: «قُلْ یَا أَهْلَ الْکِتَابِ لَسْتُمْ علَی شَیْءٍ حَتَّیَ تُقِیمُواْ التَّوْرَاهَ وَالإِنجِیلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَیْکُم مِّن رَّبِّکُمْ وَلَیَزِیدَنَّ کَثِیرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ طُغْیَانًا وَکُفْرًا» روایت کرده است که

1- [1] - كشف الغمه، ج 1، ص 319.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 75، ح 8، باب 8.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 64.

فرمود: آن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.(1)

«وَحَسِبُواْ أَلاَّ تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعمُواْ وَصَمُّواْ...كَثِيرٌ مِّنْهُمْ وَاللّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعمَلُونَ (71)»

«وَحَسِبُواْ أَلاَّ تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعمُواْ وَصَمُّواْ ثُمَّ تَابَ اللّهُ علَيْهِمْ ثُمَّ عمُواْ وَصَمُّواْ كَثِيرٌ مِّنْهُمْ وَاللّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعمَلُونَ (71)»

[و پنداشتند کیفری در کار نیست. پس کور و کر شدند. سپس خدا توبه آنان را پذیرفت. باز بسیاری از ایشان کور و کر شدند و خدا به آن چه انجام می دهند، بیناست]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از محمد بن حصین، از خالد بن یزید بن قمّی، از یکی از یاران خود از امام جعفر علیه السلام در مورد این آیه «وَحَسِبُواْ أَلاَّ تَكُونَ فِتْنَةٌ» روای_ت کرده است که حضرت فرمود: در آن زمان که رسول الله صلی الله علیه و آله در میان آنان بود و هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله رحلت یافت، کور و کر شدند و هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت رسید، خداوند آنان را بخشید. وی فرمود: بعد از آن تا روز قیامت، آنها همچنان، کور و کر خواهند بود.(2)

2) عیاشی به نقل از خالد بن یزید، از یکی از دوستان خود، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد این آیه «وَحَسِبُواْ أَلاَّ تَكُونَ فِتْنَةٌ» روایت کرده است که فرمود: در آن زمان، رسول الله صلی الله علیه و آله در میان آنان بود. هنگامی که رسول الله رحلت یافت، کور و کر شدند و هنگامی که امیرالمؤمنین به خلافت رسید، خداوند آنان را بخشید. وی فرمود: بعد از آن تا روز قیامت، آنها همچنان، کور و کر خواهند بود.(3)

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُواْ إِنَّ اللّهَ هُوَ الْمَسِيحُ...وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ (72)»

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُواْ إِنَّ اللّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِى إِسْرَائِيلَ اعبُدُواْ اللّهَ رَبِّى وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّهُ علَيهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 363، ح 157.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 199، ح 239.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 363، ح 158.

أَنصَارٍ (72)»

[کسانی که گفتند: خدا همان مسیح، پسر مریم است، قطعا کافر شده اند و حال آن که مسیح می گفت: ای فرزندان اسرائیل! پروردگار من و پروردگار خودتان را بپرستید که هر کس به خدا شرک آورد، قطعا خدا بهشت را بر او حرام ساخته و جایگاهش آتش است و برای ستمکاران یاورانی نیست]

1) عیاشی به نقل از زراره روایت کرده است که با یکی از دوستانم به امام صادق علیه السلام نامه ای نوشتیم و در آن از ایشان راجع به سخن مردم پرسیدیم که می گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به خدا شرک ورزد، جهنم بر او واجب است و هر کس به خدا شرک نورزد، بهشت بر او واجب است.

امام صادق علیه السلام فرمود: اما هر کس که به خداوند شرک بورزد، این شرک آشکار است و این فرموده خداوند، اشاره به این موضوع دارد: «مَن یُشْرِکْ بِاللّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّهُ علَیهِ الْجَنَّهَ». اما در باره این سخن که هر کس که به خداوند شرک نورزیده است، یقیناً بهشت به او واجب شده است؛ این جای تأمل دارد و منظور کسی است که از دستورات خداوند سرپیچی نکرده است.(1)

«لَّقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قَالُواْ إِنَّ اللّهَ ثَالِثُ...لَیَمَسَّنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ مِنْهُمْ عذَابٌ أَلِیمٌ (73)»

«لَّقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قَالُواْ إِنَّ اللّهَ ثَالِثُ ثَلاَثَهٍ وَمَا مِنْ إِلَـهٍ إِلاَّ إِلَـهٌ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ یَنتَهُواْ عمَّا یَقُولُونَ لَیَمَسَّنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ مِنْهُمْ عذَابٌ أَلِیمٌ (73)»

[کسانی که (به تثلیث قائل شده و) گفتند: خدا سومین (شخص از) سه (شخص یا سه اقنوم) است، قطعا کافر شده اند و حال آن که هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست و اگر از آن چه می گویند، باز نایستند، به کافران ایشان عذابی دردناک خواهد رسید]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن مَعبد، از دُرُست بن ابی منصور، از فضیل بن یسار روایت کرده است که: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرماید: خواست و اراده کرد و دوست نداشت و راضی نشد: خواست که چیزی جز به علمش نباشد و اراده اش نیز همانند خواست او بود، و دوست نداشت

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 363، ح 159.

که گفته شود: سومی آن سه، و برای بندگانش به کفر راضی نشد.

«مَّا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ...لَهُمُ الآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (75)»

«مَّا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلاَنِ الطَّعامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ (75)»

[مسیح، پسر مریم جز پیامبری نبود که پیش از او (نیز) پیامبرانی آمده بودند و مادرش زنی بسیار راستگو بود. هر دو غذا می خوردند. بنگر چگونه آیات (خود) را برای آنان توضیح می دهیم. سپس ببین چگونه (از حقیقت) دور می افتند]

1) ابن بابویه از تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشیّ رضی الله عنه، از پدرش، از احمد بن علی انصاری، از حسن بن جَهم، از علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علیّ، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی ابن ابی طالب علیهم السلام روایت کرد که فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرمود: «مَّا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلاَنِ الطَّعامَ» و معنای آن این است که آن دو قضای حاجت می کرده اند.(1)

2) عیّاشی به نقل از احمد بن خالد، از پدرش در حدیثی مرفوع در باره این آیه: «وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلاَنِ الطَّعامَ» روایت کرده که ایشان فرمودند: قضای حاجت می کرده اند.(2)

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لاَ تَغْلُواْ فِى دِينِكُمْ...وَأَضَلُّواْ كَثِيرًا وَضَلُّواْ عن سَوَاء السَّبِيلِ (77)»

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لاَ تَغْلُواْ فِى دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلاَ تَتَّبِعواْ أَهْوَاء قَوْمٍ قَدْ ضَلُّواْ مِن قَبْلُ وَأَضَلُّواْ كَثِيرًا وَضَلُّواْ عن سَوَاء السَّبِيلِ (77)»

[بگو: ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق، گزافه گویی نکنید و از پی هوسهای گروهی که پیش از این گمراه گشتند و بسیاری (از مردم) را گمراه کردند و (خود) از راه راست منحرف شدند، نروید]

1) علیّ بن ابراهیم: در مورد آیه: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لاَ تَغْلُواْ فِى دِينِكُمْ غَيْرَ

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج 2، ص 217، باب 46، ح 1.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 363، ح 160.

الْحَقِّ» فرمود: معنایش آن است که نگویید: عیسی، خداوند و پسر خداوند است.(1)

2) امام عسکری علیه السلام فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند، بندگانش را فرمان داد که از راه گمراهان دوری کنند؛ آنها که خداوند در باره ایشان فرمود: «قُلْ یَا أَهْلَ الْکِتَابِ لاَ تَغْلُواْ فِی دِینِکُمْ غَیْرَ الْحَقِّ وَلاَ تَتَّبِعواْ أَهْوَاء قَوْمٍ قَدْ ضَلُّواْ مِن قَبْلُ وَأَضَلُّواْ کَثِیرًا وَضَلُّواْ عن سَوَاء السَّبِیلِ» و آنان نصرانی ها هستند. حضرت رضا علیه السلام نیز چنین فرمود. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر کسی که به خداوند کفر بورزد، مورد غضب واقع می شود و از راه خدا منحرف است.(2)

«لُعنَ الَّذِینَ کَفَرُواْ مِن بَنِی إِسْرَائِیلَ علَی...وَلَـکِنَّ کَثِیرًا مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ (81)»

«لُعنَ الَّذِینَ کَفَرُواْ مِن بَنِی إِسْرَائِیلَ علَی لِسَانِ دَاوُودَ وَعیسَی ابْنِ مَرْیَمَ ذَلِکَ بِمَا عصَوا وَّکَانُواْ یَعتَدُونَ (78) کَانُواْ لاَ یَتَنَاهَوْنَ عن مُّنکَرٍ فَعلُوهُ لَبِئْسَ مَا کَانُواْ یَفْعلُونَ (79) تَرَی کَثِیرًا مِّنْهُمْ یَتَوَلَّوْنَ الَّذِینَ کَفَرُواْ لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَن سَخِطَ اللّهُ علَیْهِمْ وَفِی الْعذَابِ هُمْ خَالِدُونَ (80) وَلَوْ کَانُوا یُؤْمِنُونَ بِالله والنَّبِیِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَیْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِیَاء وَلَـکِنَّ کَثِیرًا مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ (81)»

[از میان فرزندان اسرائیل آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند. این (کیفر) به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و (از فرمان خدا) تجاوز می کردند * (و) از کار زشتی که آن را مرتکب می شدند، یکدیگر را بازنمی داشتند. راستی چه بد بود آن چه می کردند * بسیاری از آنان را می بینی که با کسانی که کفر ورزیده اند، دوستی می کنند. راستی چه زشت است آن چه برای خود پیش فرستادند که (در نتیجه) خدا بر ایشان خشم گرفت و پیوسته در عذاب می مانند * و اگر به خدا و پیامبر و آن چه که به سوی او فرود آمده، ایمان می آوردند، آنان را به دوستی نمی گرفتند، لیکن بسیاری از ایشان نافرمانند]

1) علی بن ابراهیم گفت: پدرم برای من روایت کرده که: هارون بن مسلم، از

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 183.
2- [2] - تفسیر منسوب به امام حسن عسگری علیه السلام ص 50، ح 23.

مسعده بن صَدقَه نقل کرده که: مردی از امام صادق علیه السلام در مورد گروهی از شیعه پرسید که وارد کارهای حاکم می شوند و برای آنها کار می کنند و آنان را دوست می دارند و آنان را یاری می کنند.

امام جعفر علیه السلام فرمود: آنان از شیعه نیستند، بلکه از آنانند. سپس امام صادق علیه السلام این آیه را قرائت فرمود: «لُعنَ الَّذِینَ کَفَرُواْ مِن بَنِی إِسْرَائِیلَ علَی لِسَانِ دَاوُودَ وَعیسَی ابْنِ مَرْیَمَ» تا این جای آیه : «وَلَـکِنَّ کَثِیرًا مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ». فرمود: خوکها به زبان داود و میمون ها به زبان عیسی علیه السلام. (1)

2) محمد بن یعقوب به نقل از عده ای از اصحابمان، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از ابی عبیده حذّاء، از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه «لُعنَ الَّذِینَ کَفَرُواْ مِن بَنِی إِسْرَائِیلَ علَی لِسَانِ دَاوُودَ وَعیسَی ابْنِ مَرْیَمَ» روایت کرده که فرمود: خوکان به زبان داود و میمون ها به زبان عیسی بن مریم علیه السلام.

3) عیّاشی از ابی عبیده، به نقل از امام صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: «لُعنَ الَّذِینَ کَفَرُواْ مِن بَنِی إِسْرَائِیلَ علَی لِسَانِ دَاوُودَ وَعیسَی ابْنِ مَرْیَمَ» خوکان به زبان داود و میمون ها به زبان عیسی بن مریم علیه السلام.(2)

4) طبرسیّ در باره معنای این آیه به نقل از امام باقر علیه السلام می گوید: داود، اهالی شهر أیْلَه(3) را هنگامی که به مراسم روز شنبه شان تعدّی ورزیدند، لعنت کرد و این تعدّیِ آنان در زمان خود داوود بوده است. پس داوود فرمود: خداوندا! ردای لعنت را مانند کمربند بر دو کفل آنان بپوشان، و خداوند آنان را به شکل میمون مسخ کرد. امّا عیسی علیه السلام، کسانی را لعنت کرد که بعد از آن که سفره آسمانی بر آنان نازل شد، کفر ورزیدند.(4)

5) او هم_چنین در باره آیه: «تَرَی کَثِیرًا مِّنْهُمْ یَتَوَلَّوْنَ الَّذِینَ کَفَرُواْ» روای_ت کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: به پادشاهان زورگو، اظهار محبت می کنند و هوا و هوس ها و خواسته های آنان را برایشان خوب جلوه می دهند تا از مال آنان بهره ای گیرند. در ادامه با استناد به ابی عبیده به نقل از امام باقر علیه السلام، ان شاءَ الله در باره اهالی شهر ایله صحبت خواهد شد که در سوره «المص»،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 183.
2- [2] - کافی، ج 8، ص، 200 ح، 240.
3- [3] - أیله، اسم شهری در ساحل دریای قلزم در شام قرار دارد. معجم البلدان، ج 1، ص 292.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 364، ح 161.

آیه: «واَسْأَلْهُمْ عنِ الْقَرْیَهِ الَّتِی کَانَتْ حَاضِرَهَ الْبَحْرِ» در مورد آنان سخن رفته است. ایشان فرمود: این میمون ها کسانی هستند که در روز شنبه، تعدی کردند.(1)

6) عیّاشی از محمد بن هَیَم تمیمیّ، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «کَانُواْ لاَ یَتَنَاهَوْنَ عن مُّنکَرٍ فَعلُوهُ لَبِئْسَ مَا کَانُواْ یَفْعلُونَ» روایت کرده که فرمود: آنان در دروازههای پادشاهان خود وارد نشدند و در مجالس آنان شرکت نمی جستند، ولی وقتی آنان را می دیدند، به آنان لبخند می زدند و احساس انس و الفت می کردند.(2)

7) علی بن ابراهیم: در مورد آیه: «کَانُواْ لاَ یَتَنَاهَوْنَ عن مُّنکَرٍ فَعلُوهُ لَبِئْسَ مَا کَانُواْ یَفْعلُونَ» فرمود: آنان گوشت خوک می خوردند و شراب می نوشیدند و با زنان در ایّام قاعدگی آنان نزدیکی می کردند و خداوند بر مؤمنانی که پیرو کافران اند، اعتراض کرد: «تَرَی کَثِیرًا مِّنْهُمْ یَتَوَلَّوْنَ الَّذِینَ کَفَرُواْ لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ» تا آن جا که می گوید: «وَلَـکِنَّ کَثِیرًا مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ» خداوند عز و جل، مؤمن را جز به هنگام تقیّه، از پیروی از کافر، نهی کرده است.(3)

«لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عدَاوَهً لِّلَّذِینَ آمَنُواْ...فِیهَا وَ ذَلِکَ جَزَاء الْمُحْسِنِینَ (85)»

«لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عدَاوَهً لِّلَّذِینَ آمَنُواْ الْیَهُودَ وَالَّذِینَ أَشْرَکُواْ وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّهً لِّلَّذِینَ آمَنُواْ الَّذِینَ قَالُواْ إِنَّا نَصَارَی ذَلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لاَ یَسْتَکْبِرُونَ (82) وَإِذَا سَمِعواْ مَا أُنزِلَ إِلَی الرَّسُولِ تَرَی أَعْیُنَهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عرَفُواْ مِنَ الْحَقِّ یَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاکْتُبْنَا مَع الشَّاهِدِینَ (83) وَ مَا لَنَا لاَ نُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ مَا جَاءنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَع أَن یُدْخِلَنَا رَبِّنَا مَع الْقَوْمِ الصَّالِحِینَ (84) فَأَثَابَهُمُ اللّهُ بِمَا قَالُواْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا وَ ذَلِکَ جَزَاء الْمُحْسِنِینَ (85)»

[مسلما یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده اند، دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت و قطعا کسانی را که گفتند: ما نصرانی هستیم، نزدیکترین مردم در دوستی با مؤمنان خواهی یافت؛ زیرا برخی از آنان دانشمندان و

1- [1] - مجمع البيان، ج 4، ص 397.
2- [2] - تفسير عياشى، ج 1، ص 364، ح 162.
3- [3] - تفسير قمى، ج 1، ص 183.

رهبانانی اند که تکبر نمی ورزند *و چون آن چه را به سوی این پیامبر نازل شده بشنوند، می بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته اند، اشک از چشمهایشان سرازیر می شود. می گویند: پروردگارا! ما ایمان آورده ایم. پس ما را در زمره گواهان بنویس* و برای ما چه (عذری) است که به خدا و آن چه از حق به ما رسیده، ایمان نیاوریم و حال آن که چشم داریم که پروردگارمان ما را با گروه شایستگان (به بهشت) درآورد * پس به پاس آن چه گفتند، خدا به آنان باغهایی پاداش داد که از زیر (درختان) آن نهرها جاری است در آن جاودانه می مانند و این پاداش نیکوکاران است]

1) عیاشی از مروان از یکی از یارانمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان نصاری و دشمنی شان را ذکر نمود و فرمود: آیه: «ذَلِکَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لاَ یَسْتَکْبِرُونَ» آنها قومی بین عیسی و محمد صلی الله علیه و آله بودند که انتظار آمدن محمد صلی الله علیه و آله را می کشیدند.(1)

2) علیّ بن ابراهیم: سبب نزول این آیه، این بود که وقتی سخت گیری قریش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران وی که قبل از هجرت در مکه به او ایمان آورده بودند، شدت گرفت، رسول الله صلی الله علیه و آله به آنها دستور داد که مکه را ترک کنند و به حبشه بروند. آن حضرت به جعفر بن ابی طالب فرمان داد که ایشان را همراهی کند. پس جعفر نیز به همراه هفتاد تن از مردان مسلمانان، آن جا را ترک گفت، تا سوار بر کشتی شوند.

هنگامی که خبر خارج شدن ایشان به قریش رسید، عمرو بن عاص و عمَاره بن ولید را به سوی نجّاشی فرستادند تا آنها را بازگردانند. بین عمرو و عماره دشمنی وجود داشت. سران قریش گفتند: چگونه دو مردی را که با یکدیگر دشمنی و خصومت دارند، بفرستیم؟

پس طایفه بنی مخزوم از جنایت عماره و طائفه بنی سَهْم از جنایت عمرو بن عاص گذشتند.

عماره که جوانی خوش سیما و صاحب تجمل و مرفه بود به همراه عمرو بن عاص که همسرش را نیز به همراه داشت، آن جا را ترک گفتند. چون بر کشتی سوار شدند، شراب نوشیدند و عماره به عمرو بن عاص گفت: به همسرت بگو که

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 364، ح 163.

مرا ببوسد. عمرو گفت: آیا این جائز است، سبحان الله؟! عماره ساکت شد . عمرو در جلوی کشتی قرار داشت و هنگامی که مست شد(1)، عماره او را به دریا انداخت. عمرو بدنه پیشین کشتی را گرفت و وی را گرفتند و بیرون کشیدند. آن گاه نزد نجاشی رفتند و هدایایی تقدیم او کردند. وی هدایا را از آنها قبول کرد. عمرو بن عاص گفت: پادشاها! گروهی از ما در دینمان با ما مخالفت کرده اند و خداوندگارِ ما را دشنام داده اند و به سوی شما شده اند؛ پس آنها را به ما بازگردان.

پادشاه نجاشی شخصی را به دنبال جعفر بن ابی طالب فرستاد. وی نزد او آمد، پادشاه گفت: ای جعفر! اینان چه می گویند؟ جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه گفت: چه می گویند؟ پادشاه گفت: از من می خواهند که شما را به آنها بازگردانم.

جعفر بن ابی طالب گفت: ای پادشاه! از آنها بپرس: آیا ما برده آنها هستیم؟ عمرو گفت: نه، بلکه آزادگان شریف و با اصالتی هستند.

جعفر گفت: از آنها بپرس که آیا وامی به آنها داریم که ما را به خاطر آن می خواهند؟ عمرو گفت: نه، هیچ وامی به ما ندارید.

جعفر گفت: آیا خونی بر گردن ما است که شما به خاطر آن، ما را می خواهید؟

عمرو در پاسخ گفت: نه. جعفر گفت: پس چه از ما می خواهید؟ ما را اذیت کردید، ما هم از سرزمینتان خارج شدیم. عمرو بن عاص گفت: پادشاها! با ما در دینمان مخالفت ورزیدند، به خداوندگار ما دشنام دادند، جوانان ما را به فساد و تباهی کشانیدند و در بین جامعه ما تفرقه افکندند. آنها را به ما بازگردان تا به کار خودمان فیصله دهیم و تفرقه را از میان ببریم. جعفر گفت: آری ای پادشاه! ما را خدای یکتا آفرید و سپس برای ما پیامبری فرستاد که ما را به ترک بتان و ترک بهره جویی از راه قمار و اقامه نماز و دادن زکات فرمان داد و ظلم و جور و ریختن خون به ناحق و زنا و ربا و مردارخواری و خون و گوشت خوک را بر ما حرام کرد و ما را به عدل و نیکی و احسان و کمک به خویشان دستور داد و از فحشا و منکر و ظلم و بی عدالتی نهی کرد. پادشاه نجّاشی گفت: خداوند، عیسی بن مریم علیه السلام را به خاطر همین امور فرستاد. سپس ادامه داد: ای جعفر! آیا از آن چه که خداوند بر پیامبرت نازل کرده، چیزی به خاطر داری؟ گفت:

بله. سپس سوره مریم را برای او خواند تا جایی که به این سخن خداوند رسید: «وَهُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْع

1- [1] - انتشی، شروع مستی. «المعجم الوسیط ماده نشو».

النَّخْلَهِ تُسَاقِطْ علَيْكِ رُطَباً جَنِيّاً * فَكُلِی وَاشْرَبِی وَقَرِّی عيْناً»(1) [و تنه درخت خرما را به طرف خود (بگير و) بتكان بر تو خرمای تازه می ريزد * و بخور و بنوش و ديده روشن دار. پس اگر كسی از آدميان را ديدی، بگوی: من برای (خدای) رحمان روزه نذر كرده ام و امروز مطلقاً با انسانی سخن نخواهم گفت] هنگامی كه نجّاشی اين را شنيد، به شدّت گريست و گفت: به خدای يگانه قسم، كه اين همان حق است. عمرو بن عاص گفت: پادشاها! او با ما مخالفت ورزيده، او را به ما بازگردان. نجّاشی دستش را بلند كرد و آن را به صورت عمرو زد. سپس گفت: ساكت باش؛ به خداوند يگانه قسم، اگر از او به بدی ياد كنی، حتماً تو را خواهم كشت. عمرو بن عاص از نزد پادشاه برخاست در حالی كه اشک بر چهره اش جاری بود و می گفت: پادشاها! اگر چنين است، هر آن چه تو فرمان كنی، همان است و ما متعرض آنان نمی شويم. بر فراز سر نجاشی كنيزی بود كه حشرات را از او دور می كرد. اين كنيز به عماره بن وليد كه جوانِ زيبايی بود، نگاهی كرد و عاشق او شد. هنگامی كه عمرو بن عاص به خانه بازگشت، به عماره گفت: ای كاش برای كنيزک پادشاه نامه ای ارسال می كردی. عمرو چنين كرد و كنيزک نيز جوابش را داد. عمرو به عماره گفت: به او بگو مقداری از عطر پادشاه را برای تو بفرستد. عماره به كنيزک گفت و او نيز فرستاد. عمرو بن عاص آن را گرفت و هنوز كاری كه عماره با او كرده بود و او را به دريا افكنده بود، در دل داشت.

از همين روی، عمرو بن عاص آن عطر را تحويل نجّاشی داد و گفت: پادشاها! همانا احترام پادشاه و اطاعت كردن از او برای ما امری مهم است و بر ما فرض است كه چون وارد كشورش شديم و در آن در امان بوديم، به او نيرنگ نزنيم و از راه فريب در نياييم. اين دوست من، كسی كه همراه من است، به كنيزک تو نامه ای نوشته و او را فريفته است و او از عطر تو برايش فرستاده است. و آن گاه، عطر را پيش روی پادشاه گذاشت. نجّاشی عصبانی شد و تصميم گرفت كه عماره را به قتل برساند. اما گفت: كشتن او جائز نيست. چرا كه آنان با امانِ من به كشورم وارد شدند. پس نجاشی، جادوگران را فراخواند و به آنها گفت: با او كاری كنيد كه از كشتن بدتر و شديدتر باشد. آنها او را گرفتند و در آلت تناسلی اش جيوه تزريق كردند و اين گونه شد كه صبح و شام را در ميان حيوانات وحشی می گذراند و با

1- [1] - مريم/25_26.

مردم نمی نشست و از آنان دوری می کرد. اندکی بعد، قریش به دنبال او فرستادند و در موضعی که وی برای نوشیدن آب به همراه حیوانات وحشی آمده بود، در کمین او نشستند و او را گرفتند. وی آن قدر به خود پیچید و در دستانشان فریاد کشید تا این که هلاک شد.

عمرو به سوی قریش بازگشت و آنان را از این که جعفر در حبشه در بالاترین سطح عزّت و منزلت قرار دارد، باخبر کرد. جعفر در حبشه ماند تا آن که رسول الله صلی الله علیه و آله با قریش مصالحه کرد و خیبر را فتح کرد و او با همه همراهانش بازگشت. جعفر در حبشه از اسماء، دختر عمیس، صاحب فرزندی شد که همان عبدالله بن جعفر است. نجّاشی نیز صاحب پسری شد که او را محمّد نام نهاد.

ام حبیبه دختر ابوسفیان در عقد عبدالله (1)بود. پیامبر صلی الله علیه و آله نامه ای به نجاشی نوشت و در آن ام حبیبه را از نجاشی خواستگاری کرد. نجاشی به سوی ام حبیبه فرستاد و از او برای پیامبر صلی الله علیه و آله خواستگاری نمود. ام حبیبه این امر را پذیرفت و نجاشی او را به عقد پیامبر در آورد. نجاشی به او چهارصد دینار از طرف رسول الله صلی الله علیه و آله مهریه داد. نجاشی برای او لباس و عطر های زیادی فرستاد و به او جهیزیّه داد و او را به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد. نجاشی، ماریه قب_ط_یه، «امّ ابراهیم» را نیز به همراه لباس و اس_ب و سی تن ک_شیش ب_ه سوی رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد و به آنها گفت: به سخن رسول الله صلی الله علیه و آله، شیوه نشستن، روش غذا خوردن و نوشیدن و طریقت نماز او بنگرید. هنگامی که به مدینه رسیدند، رسول الله صلی الله علیه و آله آنها را به اسلام دعوت کرد و برایشان قرآن خواند: «إِذْ قَالَ اللّهُ یَا عیسی ابْنَ مَرْیَمَ اذْکُرْ نِعمَتِی علَیْکَ وَعلَی وَالِدَتِکَ»(2) [(یاد کن) هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی پسر مریم! نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور] تا این جای سخن خداوند: «فَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُواْ مِنْهُمْ إِنْ هَـذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُّبِینٌ» [پس کسانی از آنان که کافر شده بودند، گفتند: این(ها چیزی) جز افسونی آشکار نیست] هنگامی که آن را

1- [1] - او ام حبیبه رمله دختر ابوسفیان است که به همراه همسرش عبدالله بن حجش به حبشه مهاجرت کرد. عبدالله در آن جا نصرانی شد و

بر دین خود مُرد و ام حبیبه بر دین خودش اسلام ثابت ماند. پس رسول الله صلی الله علیه و آله با او ازدواج کرد. «اعلام النساء، ج 1، ص 464».

2- [2] - مائده/ 110

از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدند، گریستند و ایمان آوردند و به سوی نجاشی بازگشتند و او را از رسول الله صلی الله علیه و آله باخبر ساختند و آن چه را که پیامبر برایشان خواند، برای نجاشی باز گفتند. پس نجاشی و آن کشیش ها گریستند و نجّاشی اسلام آورد. ولی از بیم اهالی حبشه، اسلام خویش را ابراز نکرد و کشور حبشه را به سوی رسول الله صلی الله علیه و آله ترک گفت. او هنگام عبور از دریا وفات یافت. خداوند به رسولش صلی الله علیه و آله فرمود «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عدَاوَةً لِّلَّذِینَ آمَنُواْ الْیَهُودَ» تا این جای آیه: «وَذَلِکَ جَزَاء الْمُحْسِنِینَ».(1)

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تُحَرِّمُواْ طَیِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللّهُ لَکُمْ وَ لاَ تَعتَدُواْ إِنَّ اللّهَ لاَ یُحِبُّ الْمُعتَدِینَ (87)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! چیزهای پاکیزه ای را که خدا برای (استفاده) ما حلال کرده حرام مشمارید و از حد مگذرید که خدا از حدگذرندگان را دوست نمی دارد]

1) علی بن ابراهیم می گوید: پدرم از ابی عمیر، از بعضی راویان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: این آیه در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام و بلال و عثمان بن مظعون نازل شد. امیرالمؤمنین علیه السلام قسم خورده بود که هیچ گاه در شب به خواب نرود و بلال، سوگند یاد کرده بود که در روز دست به غذا نبرد و عثمان بن مظعون قسم خورد که هرگز نزدیکی نکند. همسر عثمان که زنی زیباروی بود، نزد عایشه رفت. عایشه گفت: می بینم که آرایش نکرده ای و زیوری نداری؟ زن عثمان گفت: برای چه کسی خود را بیارایم؟ به خداوند قسم، همسرم مدتی طولانی است که با من نزدیکی نکرده است. او رهبانیّت پیشه کرده و به جامه پشمینه راهبان درآمده و در دنیا، زهد پیشه کرده است. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله آمد، عایشه وی را از این مسئله باخبر کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آمد و همه را برای نماز فراخواند. پس مردم جمع شدند و ایشان از منبر بالا رفت و خدا را حمد و ثنا گفت و فرمود: گروهی به چه می اندیشند که چیزهای خوب را بر خود حرام می کنند؟ من در شب می خوابم و در روز، مجامعت

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 183.

می کنم و غذا می خورم؛ پس هر که از سنّت من روی بگرداند، از من نیست. ایشان برخاستند و گفتند: یا رسول الله! ما بر آن چه که گذشت، قسم خورده ایم. پس خداوند تعالی بر پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را فرستاد: «لاَ یُؤَاخِذُکُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ فِی أَیْمَانِکُمْ وَلَـکِن یُؤَاخِذُکُم بِمَا عقَّدتُّمُ الأَیْمَانَ فَکَفَّارَتُهُ إِطْعامُ عشَرَهِ مَسَاکِینَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعمُونَ أَهْلِیکُمْ أَوْ کِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِیرُ رَقَبَهٍ فَمَن لَّمْ یَجِدْ فَصِیَامُ ثَلاَثَهِ أَیَّامٍ ذَلِکَ کَفَّارَهُ أَیْمَانِکُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ»(1) تا آخر آیه.(2)[خدا شما را به سوگندهای بیهوده تان مؤاخذه نمی کند ولی به سوگندهایی که (از روی اراده) می خورید (و می شکنید) شما را مؤاخذه می کند و کفاره اش خوراک دادن به ده بینواست از غذاهای متوسطی که به کسان خود می خورانید یا پوشانیدن آنان یا آزاد کردن بنده ای و کسی که (هیچ یک از اینها را) نیابد (باید) سه روز، روزه بدارد این است کفاره سوگندهای شما وقتی که سوگند خوردید]

3) عیاشی از عبدالله بن سنان روایت کرده که از حضرت در باره مردی که به همسرش بگوید: اگر من حرام یا حلالی را بنوشم، تو را طلاق داده ام؛ یا به بردگانش بگوید: اگر من حرام یا حلالی را بنوشم، همه شما آزاد هستید، پرسیدم. حضرت در جواب فرمود: قسم خورده باشد یا نخورده باشد، به حرام نباید نزدیک شود. اما در مورد امر حلال، نباید حلال را ترک گوید. زیرا او نمی تواند امری را که خدا حلال کرده، حرام کند؛ چرا که خداوند می فرماید: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تُحَرِّمُواْ طَیِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللّهُ لَکُمْ» .پس هر سوگندی در امر حلال بی معناست.(3)

4) طبرسی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: این آیه در مورد حضرت علی علیه السلام و بلال و عثمان بن مظعون نازل شد. علی علیه السلام قسم خورد که هرگز در شب نخوابد به جز آن چه که خدا بخواهد، و بلال سوگند خورد که هرگز در روز غذا نخورد و عثمان بن مظعون قسم یاد کرد که هرگز مجامعت نکند.(4)

1- [1] - مائده/89.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 186.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 364، ح 164.
4- [4] - مجمع البیان، ج 1، ص 405.

«لاَ يُؤَاخِذُكُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ فِی أَيْمَانِكُمْ وَلَـكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عقَّدتُّمُ الأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعامُ عشَرَهِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَهٍ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلاَثَهِ أَيَّامٍ ذَلِکَ كَفَّارَهُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَ احْفَظُواْ أَيْمَانَكُمْ كَذَلِکَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (89)»

[خدا شما را به سوگندهای بیهوده تان مؤاخذه نمی کند، ولی به سوگندهایی که (از روی اراده) می خورید (و می شکنید)، شما را مؤاخذه می کند و کفاره اش خوراک دادن به ده بینواست از غذاهای متوسطی که به کسان خود می خورانید یا پوشانیدن آنان یا آزاد کردن بنده ای، و کسی که (هیچ یک از اینها را) نیابد، (باید) سه روز روزه بدارد. این است کفاره سوگندهای شما. وقتی که سوگند خوردید، سوگندهای خود را پاس دارید. این گونه خداوند آیات خود را برای شما بیان می کند، باشد که سپاسگزاری کنید]

1) مح_مّد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از هارون بن مس_لم، از مس_عده بن صدقه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از او شنیدم در مورد این آیه: «لاَ يُؤَاخِذُكُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ فِی أَيْمَانِكُمْ» فرمود: قسم لغو مثل این گفته انسان است: نه، به خدا سوگند، بله به خدا سوگند، در حالی که این سوگند ها جدی نباشد.(1)

2) محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر از حمّاد، از حلبیّ روایت کرده که امام صادق علیه السلام در باره آیه: «مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعمُونَ أَهْلِيكُمْ» فرمود: یعنی همان طور که واقعیت است؛ ممکن است کسی در خانه، بیشتر از یک مُدّ غذا بخورد و نیز کسی از اهل آن خانه باشد که کمتر از یک مدّ غذا می خورد، باید حد وسط این دو را بگیرد. اگر خواستی، می توانی اُدم (خورشت) را برای آن قرار بدهی و حداقل ادم، نمک می باشد و حد متوسط آن سرکه و روغن است و بهترین آن گوشت است.(2)

3) محمد بن یعقوب همچنین از علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابی جمیله، روایت کرده که امام صادق علیه السلام در مورد کفّاره

1- [1] - کافی، ج 7، ص 443، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 7، ص 453، ح 7.

الیمین فرموده است: آزاد کردن یک بنده، یا اطعام ده مسکین از غذای متوسطی که به خانواده خویش می خورانید یا پوشانیدن آنها و غذای متوسط، روغن و سرکه است و غذای سطح بالا، نان و گوشت است. صدقه، مقدار دو مدّ از گندم برای هر نیازمند است و پوشاک، دو پیراهن می باشد. هر کس چیزی برای دادن نداشت، بر او واجب است، روزه بگیرد؛ همان گونه که خداوند عز و جل میفرماید: «فَمَن لَّمْ یَجِدْ فَصِیَامُ ثَلاَثَهِ أَیَّامٍ».(1)

4) محمد بن یعقوب از علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب از ابو ایوب، از ابو بصیر روایت کرده که: از امام باقر علیه السلام در باره «أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِیکُمْ» پرسیدم. فرمود: حد وسط آن چه که به خانواده تان غذا می دهید. گفتیم: حد وسط چیست؟ فرمود: سرکه و روغن و خرما و نان که با آن یک بار آنها را سیر کنی. گفتم: در مورد پوشانیدن آنها چطور؟ فرمود: یک پیراهن.(2)

5) و نیز محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی از اسحاق بن عمّار، از ابو ابراهیم علیه السلام نقل می کند که گفت: از ابو ابراهیم امام موسی بن جعفر علیه السلام در باره کفّاره الیمین در این آیه «فَمَن لَّمْ یَجِدْ فَصِیَامُ ثَلاَثَهِ أَیَّامٍ» پرسیدم که حد «مَن لَّمْ یَجِدْ» چیست؟ شخص گدایی می کند، ولی دارا است؛ حکم او چیست؟ سپس آن حضرت فرمود: اگر کسی بیش از قوت خانواده اش چیز دیگری نداشته باشد، مصداق «من لم یجد» خواهد بود.(3)

6) و نیز او از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علیّ بن حکم، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده که: از امام جعفر صادق علیه السلام در باره کسی که گفت: والله، و به عهد خود وفا نکرده است، پرسیدم. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: کفاره او اطعام کردن ده مسکین، هر کدام به اندازه یک مدّ آرد یا گندم، یا آزاد کردن یک بنده است و در صورتی که چیزی برای ادای دین نداشته باشد، باید سه روز متوالی روزه بگیرد.(4)

7) و نیز محمد بن یعقوب کلینی به نقل از ابو علیّ اشعریّ، از محمد بن عبدالجبّار، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، همگی از صفوان بن یحیی، از

1- [1] - کافی، ج 7، ص 452، ح 5.
2- [2] - کافی، ج 7، ص 454، ح 14.
3- [3] - کافی، ج 7، ص 452، ح 2.
4- [4] - کافی، ج 7، ص 453، ح 8.

ابن مسکان از حلمیّ، از امام جعفر علیه السلام صادق روایت کرده است که ایشان در باره کفّاره الیمین فرمود: ده مسکین را اطعام می کند، برای هر مسکین یک مدّ گندم یا یک مدّ به همراه یک مشت آرد، یا آنان را لباس می پوشاند، که برای هر انسان، دو جامه می باشد، یا یک بنده را آزاد می کند؛ البته او مختار است یکی از این سه را انتخاب کند. هر کدام که خواست. و اگر نتوانست یکی از این سه مورد را انجام دهد، بر او واجب است که سه روز، روزه بگیرد.(1)

8) عیّاشی از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره آیه «لاَ یُؤَاخِذُکُمُ اللّهُ بِاللَّغْوِ فِی أَیْمَانِکُمْ» فرمودند: منظور از لغو، سخنان فرد است که در آن می گوید: نه والله، بله والله، در صورتی که در دلش نخواهد به مضمون سوگند، عمل کند.(2)در روایتی دیگر از محمد بن مسلم آمده است که حضرت فرمود: که نیت عمل کردن به سوگند را نداشته باشد.(3)

9) از اسحاق بن عمّار روایت شده است که گفت: از امام موسی بن جعفر علیه السلام در باره این آیه :«إِطْعامُ عشَرَهِ مَسَاکِینَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعمُونَ أَهْلِیکُمْ أَوْ کِسْوَتُهُمْ» یا اطعام شصت مسکین پرسیدم که آیا اینها با هم جمع می شوند؟ فرمود: نه، ولی هر انسانی همان گونه که خداوند فرمان داد، باید چیزی بدهد. اسحاق بن عمّار می گوید: گفتم: اگر در میان خویشاوندان او محتاجی بود، می تواند به آنها بپردازد؟ حضرت فرمود: .بله. اسحاق گفت: آیا اگر آن مسکینان غیر از اهل ولایت باشند، باز هم می شود به آنها پرداخت؟ فرمود: بله، ولی اهل ولایت برای من دوست داشتنی تر هستند.(4)

10) محمد بن مسلم از یکی از آن دو بزرگوار علیه السلام روایت کرده که در باره کفاره الیمین و اطعام کردن ده مسکین فرمود: آیا نمی بینی که خداوند می فرماید: :«مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعمُونَ أَهْلِیکُمْ أَوْ کِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِیرُ رَقَبَهٍ فَمَن لَّمْ یَجِدْ فَصِیَامُ ثَلاَثَهِ أَیَّام» وقتی برای هر نفر یک مدّ در نظر گرفته میشود، ممکن است مقدار طعام خانواده تو برای هر فردی کمتر از یک مدّ باشد؛ البته آسیاب کردن و آب و خمیر کردن آن نیز حساب می شود. اما در خصوص پوشاک، اگر زمستان

1- [1] - کافی، ج 7، ص 452، ح 1.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص364، ح 165.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص364، ح 166.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 365، ح 167.

بود، لباس زمستان و اگر تابستان بود، لباس تابستان را باید تهیه کند و برای هر فقیر یک بالاپوش و یک قبا کافی است و برای زن باید لباسی تهیه شود که محرمات او را بپوشاند که شامل شلوار و روسری و تن پوش می شود. مورد دیگر سه روز روزه است. اگر خواستی باید روزه بگیری، ولی روزه گرفتن از بدن تو است و از اموالت محسوب نمی شود و جز این موارد، چیز دیگری نیست.(1)

11) سماعه بن مهران از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از ایشان در باره آیه: «مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ» در مورد کفّاره الیمین پرسیدم، حضرت فرمود: آن چه که خانواده، روزانه برای سیر شدنشان می خورند. راوی می گوید: حضرت برای هر مسکینی، یک مدّ را می پسندید. گفتم: «كِسْوَتُهُمْ» چطور؟ فرمودند: حکم این است که برای هر فردی دو عدد لباس در نظر گرفته شود.(2)

12) ابی بصیر روایت کرده که از امام باقر علیه السلام در باره آیه «مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ» پرسیدم. فرمود: «از قوت خانواده ات» و قوت در آن زمان، یک مدّ بود. گفتم: در باره «اَوْ کسوتهم» چگونه است؟ فرمود: یک لباس است.(3)

13) ابراهیم بن عبدالحمید از ابا ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت در باره اطعام کردن ده فقیر یا شصت فقیر پرسیدم که آیا همه اینها را میتوان به یک انسان داد؟ فرمود: نه، برای هر یک از آنها جدا جدا بپرداز؛ همان گونه که خداوند فرموده است. گفتم: آیا آن شخص می تواند آن را به نزدیکان خود بپردازد؟ فرمود: آری. گفتم: آیا شخص می تواند به زنانی از قشر ضعیف که اهل ولایت نیستند، نیز بپردازد؟ فرمود: آری، ولی اهل ولایت برای من دوست داشتنی تر است.(4)

14) ابن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره کفّاره الیمین فرمود: به هر مسکین از آن چه که به خانواده ات روزانه غذا می دهی، به مقدار یک مدّ بده. همچنین فرمود: یک مدّ از گندم به همراه آرد کردن و هیزم مورد نیاز آن

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 365، ح 168.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 365، ح 169.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 365، ح 170.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 365، ح 171.

است، ولی پوشاندن باید با دو پیراهن انجام شود.(1) در روایتی دیگر به نقل از آن حضرت آمده است که فرمود: برای هر مردی دو عدد لباس است و در اموری که آزاد کردن بنده لازم است، آزاد کردن بنده از میان مستضعفان انجام می گیرد.(2)

15) زُراره از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره کفاره الیمین، فرمود: آزاد کردن یک بنده، یا اطعام کردن ده مسکین از حد وسط آن خورشتی که به خانواده تان طعام می دهید، که متوسط آن سرکه و روغن است و در سطح بالاتر نان و گوشت است. صدقه دادن براساس یک مدّ برای هر فرد فقیر می باشد. پوشانیدن با دو لباس انجام می شود و هر که چیزی برای پرداختن کفّاره الیمین نداشت، بر او واجب است که روزه بگیرد. خداوند می فرماید: «فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلاَثَةِ أَيَّامٍ» و باید آن سه روز را به صورت متوالی روزه بگیرد و همچنین جائز است که در آزاد کردن بنده برای کفاره، کودک را آزاد کند. اما در آزاد کردن بنده برای کفاره قتل، حتماً باید بنده آزاد شده، اقرار کننده به توحید خداوند باشد.(3)

16) حلبّی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره کفّاره الیمین فرمود: ده مسکین را اطعام کند؛ برای هر مسکینی دو مدّ ، یک مدّ گندم و یک مدّ از آرد و یک مشت، یا این که آنها را بپوشاند؛ برای هر انسانی دو لباس، یا این که بنده ای را آزاد کند. او در انتخاب یکی از این سه مورد، مختار است و هر کدام را که خواست، میتواند انتخاب کند. اگر نتوانست یکی از این سه مورد را انجام بدهد، بر او واجب است که سه روز، روزه بگیرد.(4)

17) ابوحمزه به نقل از امام باقر علیه السلام روایت کرده که گفت: از آن حضرت شنیدم که فرمود: خداوند همان گونه که حکم محارب را در اختیار امام قرار داده که هر کار می خواهد بکند، کفّاره الیمین را نیز به مردم واگذار کرد و نیز فرمود: هر چیز که در قرآن با لفظ «أو» (یا) آمده، شخص میتواند انتخاب کند.(5)

18) زُهریّ به نقل از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که فرمود: برای کسی که چیزی برای اطعام کردن ندارد، واجب است برای ادای کفاره الیمین، سه

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 366، ح 172.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 366، ح 173.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 366، ح 174.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 366، ح 175.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 366، ح 176.

روز روزه بگیرد؛ همان طور که خداوند فرمود: «فَصِيَامُ ثَلاَثَهِ أَيَّامٍ ذَلِکَ كَفَّارَهُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ» که هر سه روز آن به صورت متوالی است نه پراکنده.(1)

19) اسحاق بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که در باره کفّاره الیمین در آیه: «فَصِيَامُ ثَلاَثَهِ أَيَّامٍ ذَلِکَ كَفَّارَهُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ» از ایشان سئوال شد که حدّ کسی که چیزی برای اطعام کردن ندارد، چیست؟ این مرد تکدّی گری می کند، ولی داراست، حکمش چیست؟ حضرت فرمود: اگر او علاوه بر قوت روزانه خانواده اش چیزی اضافی نداشته باشد، مصداق «من لم یجد» می باشد. و فرمود: و روزه گرفتن سه روز است که نباید بین آنها فاصله باشد.(2)

20) ابو خالد قَمّاط از امام جعفر صادق علیه السلام شنیده است که آن حضرت در باره کفّاره الیمین می فرماید: اگر کسی چیزی داشت که با آن اطعام کند، بر او واجب نیست که روزه بگیرد، به صورت هر کس یک مدّ، ده نفر را اطعام کند، و اگر چیزی برای اطعام کردن نداشت، سه روز روزه بگیرد یا یک بنده را آزاد کند یا این که بپوشاند و برای پوشاندن هر نفر، دو عدد لباس کافی است، یا این که ده نفر مسکین را اطعام کند. هر یک از این کارها را انجام دهد، از گردن او برداشته خواهد شد.(3)

21) علی بن ابوحمزه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر چیزی برای اطعام نیافت، سه روز به صورت متوالی، روزه بگیرد یا ده مسکین را به صورت هر کس یک مدّ ، اطعام کند.(4)

22) حلبیّ به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده: سه روز روزه گرفتن در کفاره الیمین، به صورت متوالی است و نباید بین آنها فاصله بیفتد، و همچنین فرمود: بین هر روزه گرفتن می تواند فاصله باشد، جُز سه روز روزه ای که در باره کفّاره الیمین گرفته می شود؛ خداوند می فرماید: ««فَصِيَامُ ثَلاَثَهِ أَيَّامٍ»» یعنی به صورت متوالی است. (5)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 367، ح 177.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 367، ح 178.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 367، ح 179.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 367، ح 18.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 367، ح 181.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ...وَعنِ الصَّلاَهِ فَهَلْ أَنتُم مُّنتَهُونَ (91)»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالأَنصَابُ وَالأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِّنْ عمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (90) إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَن يُوقِعِ بَيْنَكُمُ الْعدَاوَهَ وَ الْبَغْضَاء فِى الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عن ذِكْرِ اللّهِ وَعنِ الصَّلاَهِ فَهَلْ أَنتُم مُّنتَهُونَ (91)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه پلیدند (و) از عمل شیطانند. پس از آنها دوری گزینید، باشد که رستگار شوید * همانا شیطان می خواهد با شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد. پس آیا شما دست برمی دارید؟]

1) محمد بن یعقوب از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از احمد بن نضر از عمرو بن شِمر، از جابر،(1) به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که خداوند بر پیامبر این آیه «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالأَنصَابُ وَالأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِّنْ عمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ» را نازل کرد، گفته شد: ای پیامبرِ خدا! منظور از مَیْسِر چیست؟ فرمود: هر چیزی که با آن قمار می شود، حتی اگر طاس بازی و یا گردو باشد. گفتند: منظور از أنصاب چیست؟ فرمود: آن چه را که مشرکان برای خدایان خود قربانی می کنند. گفته شد: منظور از ازلام چیست؟ فرمود: تیرهای مخصوص قمار که با آن چیزی را تقسیم می کنند.(2)

2) هم_چنین مح_مد بن یعقوب، از عده ای از یارانش، از سهل بن زیاد از وش_ّاء، از امام علی علیه السلام روایت کرده که از ایشان شنیدم که می فرماید: مَیْسَر نیز قمار محسوب می شود.(3)

3) همچنین محمد بن یعقوب، از حُمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از احمد بن حس_ن میث_می، از عبدالرحمن بن زیاد بن اسلم، از پدرش، از عطاء بن یس_ار، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر مسکری حرام است و هر مسکری ماده محسوب می شود.(4)

4) علی بن ابراهیم در تفسیرش روایتی از ابو جارود به نقل از امام باقر علیه

1- [1] - نگاه کنید به رجال نجاشی، ص 287، ت 765؛ معجم رجال الحدیث، ج 13 ص 108.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 122، ح 2.
3- [3] - کافی، ج 5، ص 124، ح 9.
4- [4] - کافی، ج 6، ص 408، ح 3.

السلام آورده که ایشان در باره آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَیْسِرُ وَالأَنصَابُ وَالأَزْلاَمُ» فرمود: و امّا در باره خمر باید گفت: هر شراب مسکری اگر بماند و تخمیر شود، خمر محسوب می شود و آن چه که زیاد آن مست می کند، کم آن نیزحرام است و این به خاطر این است که ابوبکر قبل از این که شراب حرام شود، باده نوشیده بود و مست شده بود و شروع به خواندن شعر کرد و بر کشته شدگان مشرکین اهل بدر می گریست. پیامبر صلی الله علیه و آله آن را شنید و فرمود: خداوندا! جلوی دهانش را بگیر، و خداوند نیز چنین کرد. او صحبت نکرد تا این که مستی از او زائل شد، و پس از آن، خداوند دستور حرام کردن آن را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد. روزی که باده در مدینه، حرام اعلام شد، در این شهر، فقط شراب فضیخ(1) سُبْر و تَمر وجود داشت و هنگامی که دستور حرام کردن آن نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون رفت و در مسجد نشست و سپس خواست تا ظرفهای شراب را که در آن شراب می گرفتند، حاضر کنند. سپس آن ظرفها را واژگون کرده و خالی نمود و فرمود: همه اینها شراب است و خداوند آن را تحریم کرده است. بیشترین شرابی که در آن روز بر زمین ریخته شد، شراب فضیخ بود و در آن روز، ظرف شراب انگوری را سراغ ندارم که واژگون شده باشد؛ تنها یک ظرف که در آن کشمش و خرما بود، واژگون شد. در آن زمان در مدینه، شراب انگور یافت نمی شد.

خداوند، باده را چه کم و چه زیاد، خرید و فروش خمر و سود جویی از آن را حرام کرده است. همچنین رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هر که باده بنوشد، او را تازیانه بزنید، و اگر دوباره نوشید، تازیانه بزنید، اگر دوباره بازگشت، تازیانه اش بزنید و اگر برای بار چهارم نوشید، او را بکشید.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: بر خداوند، حق است، کسانی را که شُربْ خمر می کنند، از آن چه که از شرمگاه فاحشه ها خارج می شود، سیراب کند و فاحشه ها، همان زناکارانی هستند که از شرمگاهشان چرکی خارج می شود که این چِرک، مخلوطی از ماده ای عفونی و خونی غلیظ است که گرما و گندیدگی آن، اهل

1- [1] - فضیخ، عصاره انگور است، و نیز شرابی است که از خرما پیش از رطب شدن گرفته می شود «القاموس المحیط، ماده فضخ»؛ سُبْر، خرماست، پیش از آن که رطب شود «القاموس المحیط، ماده سبر».

جهنم را آزار می دهد.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که شرب خُمر کند، نماز چهل شب او پذیرفته نمیگردد. اگر دوباره شراب نوشید، نماز چهل شب او از روز نوشیدن شراب، پذیرفته نمی شود و اگر در آن چهل شبانه روز درگذشت و از آن چه که مرتکب شده بود، توبه نکرد، خداوند در روز قیامت به او از گِلِ فاسد شده می نوشاند. از آن روز، مسجدی که رسول الله صلی الله علیه و آله در آن نشست و نوشیدن شراب را ممنوع اعلام کرد، مسجد الفضیخ نام گرفت؛ چرا که بیشترین شرابهایی که بر زمین ریخته شد، از نوع فضیخ بود. امّا مَیسر، تخته نرد و شطرنج است و هر قُماری مَیْسِر محسوب می شود. أنصاب یعنی بت هایی که کافران آنها را می پرستیدند و ازلام یعنی تیرهایی که مشرکان عرب با آن چیزهایی را تقسیم می کردند که از رسوم دوره جاهلی است. همه این موارد اعم از خرید و فروش و بهره جویی از آن از سوی خدا، حرام مؤکد اعلام شده و کار پلیدی از کارهای شیطان است و خداوند حکم خَمرْ و مَیْسِر را برابر با حکم بت پرستی دانسته است.(1)

5) عیّاشی از ابوالحسن امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: شطرنج و تخته نرد و بازی اربعه عشر(2) و هر چیزی که بر سر آن قمار می شود، مَیْسرِ محسوب می شود.(3)

6) همچنین عیاشی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: مَیْسِر همان قمار است.(4)

7) هشام بن سالم روایت کرده از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: در حالی که حمزه بن عبدالمطلّب که خداوند از او خوشنود باد و یارانش در حال نوشیدن شرابی به نام «سُکُرْکه»(5) بودند، فرمود: از چربی کوهان شتر (6) یاد کردند.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 187.
2- [2] - اربعه عشر، نوعی بازی است که دو ردیف، مهره چیده می شود که در میان آن دو ردیف چیزی قرار داده می شود که با آن بازی می کنند و

در هر ردیف، هفت مهره کنده کاری قرار می دهند. «مجمع البحرین ریشه عَشَرَ».
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 367، ح 183.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 367، ح 182.
5- [5] - سکرکه، نوعی از انواع خمر است که از ذرت گرفته می شود و آن کلمه ای حبشی است که عربی شده و سُقُرْقع گفته می شود. «النهایه ج 2 ص 383».
6- [6] - سدیف، چربی کوهان شتر. «القاموس المحیط _ سدف _ 3 : 156».

حمزه به آنها گفت: چگونه آن را به دست آوریم؟ گفتند: این شتر برادرزاده ات علی علیه السلام است. او به سوی شتر رفت و آن را نحر کرد و جگر و کوهانش را گرفت و آن را نزد یارانش بُرد. فرمود: سپس علی علیه السلام آمد و چون شترش را دید، ناراحت شد. آنها به او گفتند: عمویت حمزه این کار را کرد. فرمود: علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و از این موضوع شکایت کرد. فرمود: سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به همراه علی علیه السلام به سوی خانه حمزه رفت. به حمزه خبر دادند که پیامبر صلی الله علیه و آله پشت دَر است. حمزه در حالی که خشمگین بود، خارج شد. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله خشم و غضب را در چهره اش دید، قصد بازگشت کرد. فرمود: سپس حمزه به رسول صلی الله علیه و آله گفت: اگر پسر ابوطالب بخواهد تو را با افساری به هر سو بکشاند، می تواند. پس حمزه وارد منزلش شد و پیامبر صلی الله علیه و آله برگشت.

فرمود: و این ماجرا، قبل از جنگ اُحُدْ بود. امام فرمود: پس خداوند، دستور تحریم باده را نازل کرد و رسول الله صلی الله علیه و آله دستور داد تمامی ظرفهای شراب سرنگون شود. امام فرمود: سپس برای جنگ اُحُد، به مردم فراخوان جنگ داده شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم و حمزه به جنگ رفتند و حمزه در نزدیکی پیامبر ایستاد. فرمود: وقتی دو لشکر به مصاف هم رفتند، حمزه به قلب جمعیت زد و در میان مردم ناپدید شد و سپس به جایگاه خود بازگشت. مردم به او گفتند: از خدا بترس، از خدا بترس، ای عموی رسول الله صلی الله علیه و آله! از این که رسول الله صلی الله علیه و آله از تو چیزی به دل داشته باشد. فرمود: پس برای بار دوم حمله کرد تا این که در میان مردم ناپدید شد و دوباره به جایگاه خود بازگشت و باز به او گفتند: از خدا بترس، از خدا بترس، ای عموی رسول الله صلی الله علیه و آله! از این که رسول الله صلی الله علیه و آله از تو چیزی به دل داشته باشد. پس به سوی نبی صلی الله علیه و آله رو کرد و هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دید که به سوی او می آید، رو به او کرد و او را در آغوش گرفت و بین دو چشمانش را بوسید. بار دیگر حمزه رحمه الله حمله کرد و به شهادت رسید و رسول الله صلی الله علیه و آله او را در یک نَمِره کفن کرد.(1)

1- [1] - هر ردای خط داری از پوشش های اعراب را نمره می گویند و جمع آن نِمار، گویا از نام پلنگ گرفته شد که دارای رنگ های سیاه و سفید است.«النهایه ج 5 ص 18».

امام جعفر صادق علیه السلام ادامه دادند: (آن رداء) چیزی بود شبیه پرده ای که در خانه ام می بینید. اندازه رداء چنان بود که اگر چهره اش را می پوشاند، دو پایش پیدا می شد و اگر دو پایش را می پوشاند، چهره اش پیدا می شد. فرمود: پس چهره اش را پوشاند و بر روی دو پایش إذخر(1)قرار داد.

فرمود: مردمی که در جنگ اُحُد در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، شکست خوردند و علی علیه السلام باقی ماند. پس رسول الله صلی الله علیه و آله به او فرمود: چه میکنی؟ علی علیه السلام فرمود: از این جا تکان نمی خورم. پس فرمود: جز این گمان دیگری به تو ندارم. و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا ! تو را به آن چه که به من وعده دادی، می خوانمت، مگر آن که اراده کرده باشی کسی تو را پرستش نکند. (2)

8) ابو صباح به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام گفت: از ایشان در باره نبیذ و خَمْر پرسیدم که آیا این دو به منزله یک چیز واحد محسوب می شوند؟ حضرت فرمود: خیر، نبیذ به منزله خَمْر نیست. خداوند، خمر را، چه کم و چه زیاد حرام کرده است، همان گونه که مردار و خون و گوشت خوک را حرام کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله نوشیدنی های مُسْکِر را حرام کرد و هر چه را که رسول الله صلی الله علیه و آله حرام کرد، یعنی خداوند آن را حرام کرده است.

گفتم: آیا دیدید که رسول الله صلی الله علیه و آله چگونه حدّ خمر را جاری می کرد؟ فرمود: با کفش می زد و هر گاه شارب خمر را می آوردند، بیشتر می زد و مردم بر این تعداد افزودند تا در حد هشتاد ضربه متوقف شد و علی علیه السلام در باره این موضوع به عمر اشاره کرد.(3)

9) عبدالله بن جندب از شخصی که برای او نقل کرده، روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: شطرنج و تخته نرد، میسر است.(4)

10) اسماعیل جعفی به نقل از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

1- [1] - إذْخِر، گیاهی خشک و خوشبو. «القاموس المحیط، ریشه ذخر».
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 368، ح 184.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 369، ح 185.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 369، ح 186.

شطرنج و تخته نرد، میسر است.(1)

11) یاسر خادِم از امام رضا علیه السلام نقل کرده که: از ایشان در باره مَیسِر سئوال کردم، حضرت فرمود: ثُفل(ته مانده) از هر چیزی است. حسین گفت: منظور از ثفل، درهم ها و چیزهایی غیر از آن است که شرط بندها با آن قمار می کنند.(2)

12) هشام به نقل از راویان ثقه در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت کرده که به او گفته شد: از شما روایت شده که خمر و میسر و انصاب و أزلام، مردانی هستند؟ حضرت فرمود: خداوند، بندگانش را به آن چه که درک نمی کنند، مورد خطاب قرار نمی دهد.(3)

13) زمخشری در ربیع الابرار می گوید: خداوند باری تعالی در باره خَمْر سه آیه نازل کرد: «یَسْأَلُونَکَ عنِ الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ»(4) [در باره شراب و قمار از تو می پرسند] و بعضی از مسلمانان در آن زمان شراب می نوشیدند و بعضی نمی نوشیدند تا این که مردی شرب خمر کرد و به نماز ایستاد، و شروع کرد به هذیان گفتن، آن گاه نازل شد: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَقْرَبُواْ الصَّلاَةَ وَأَنتُمْ سُکَارَی»(5) [ای کسانی که ایمان آورده اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید] نوشیدن شراب را بسیاری دیگر از مسلمانان انجام دادند، تا این که عمر شرب خمر کرد و استخوان فک شتری را گرفت و سر عبدالرحمن بن عوف را با آن زخمی کرد. پس نشست و شروع کرد به خواندن این شعر اسود بن یَعفر در باره کشته های جنگ بدر و بر این کشتهها سوگواری می کرد: از میان کنیزکان و باده ϰ﴿نوشان بزرگ و کریم، یکی در چاه بدر، فروفتاده است. یکی از بخشایشگران و بزرگواران و صاحبان قدح های بزرگ غذا برای اطعام مردم، در چاه بدر افتاده است.

آیا ابن کبشه ما را تهدید می کند که دوباره زنده خواهیم شد؟ پژواکها و جمجمه ها چگونه زنده خواهند شد؟

آیا نمی تواند مرگ را از من دور کند و چون درگذرم و استخوان هایم پوسید، مرا دوباره زنده کند؟

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 369، ح 187.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 369، ح 188.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 369، ح 189.
4- [4] - بقره/219.
5- [5] - نساء/43.

هان! چه کسی به خداوند رحمان خبر می دهد که من ماه رمضان را ترک کرده ام؟

به خداوند بگو که مرا از خوردن شراب باز دارد، بگوی به خدا که بازایستاند مرا از خوردن غذا.

پس خبر به رسول الله صلی الله علیه و آله رسید و ایشان، شتابناک در حالی که عبای خود را بر زمین می کشید و خشمگین بود، بیرون آمد. پس چیزی را که در دستش بود بلند کرد تا او را بزند، وی گفت: پناه می برم به خدا از خشم خدا و خشم پیامبرش، پس خداوند باری تعالی نازل کرد: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ» تا این جای آیه که فرمود: «فَهَلْ أَنتُم مُّنتَهُونَ» عمر گفت: ما دست برداشتیم.(1)

14) حسین بن حمدان خَصیبّی و حسن بن ابو حسن دیلمی رحمه الله (لفظ از دیلمی است) روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: ابوبکر حضرت علی علیه السلام را در یکی از محله های بنی نجّار ملاقات کرد و به او سلام کرد و دست داد و به ایشان گفت: یا ابالحسن! آیا از این که مردم مرا به عنوان خلیفه برگزیدند و حوادثی که روز سقیفه رخ داد و از بیعت کردن کراهت داشتی، چیزی به دل گرفتهای؟ به خدا قسم که آن امر از اراده من خارج بود؛ چرا که مسلمانان در باره امری به اجماع رسیدند که نمی توانستم که در باره آن با ایشان مخالفت کنم. زیرا نبی صلی الله علیه و آله فرمود: امت من بر گمراهی و ضلالت، اجماع نمی کنند.

حضرت علی علیه السلام به او فرمود: ای ابوبکر! امت پیامبر صلی الله علیه و آله کسانی هستند که بعد از او و در زمان او از وی اطاعت کردند و بر راه هدایت او قدم نهادند و با عهدی که با خدا بستند، وفا کردند و چیزی را تبدیل نکرده و تغییر ندادهاند. ابوبکر به حضرت گفت: به خدا قسم، ای علی! اگر همین اکنون، کسی که من به او اطمینان دارم، شهادت می داد که تو به این امر سزاوارتری، یقیناً خلافت را به تو تسلیم می کردم، خواه مردم، راضی و خوشنود باشند یا ناخوشنود و خشمگین.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: ای ابوبکر! آیا فردی مطمئن تر از رسول الله صلی الله علیه و آله می شناسی؟ او در چهار مکان از تو و جماعتی که همراه تو بودند، برای من بیعت گرفت که عمر و عثمان نیز در میان آنان بودند: در روز یوم الدار و در بیعت رضوان زیر درخت و روزی که در خانه امّ سلمه جلوس

1- [1] - ربيع الابرار، ج 4، ص 51.

فرمود و در روز غدیر پس از بازگشت از حجه الوداع. سپس همگی گفتید: شنیدیم و از خدا و فرستاده اش اطاعت کردیم.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به شما فرمود: خدا و فرستاده اش بر شما شاهد هستند. پس همگی گفتید: خدا و فرستاده اش بر ما شاهدند.

پیامبر صلی الله علیه و آله به شما فرمود: بعضی از شما به دیگران شهادت بدهد و کسانی از شما که شاهد و حاضر هستند به کسانی که غائبند، این خبر را برسانند و کسی از شما که شنید، آن که را نشنیده است، باخبر سازد.

سپس گفتید: بله یا رسول الله صلی الله علیه و آله، و همگی تان برخاستید و از این که خداوند به ما بزرگی و کرامت، عنایت فرمود، به من و رسول الله صلی الله علیه و آله تبریک گفتید؟ سپس عمر نزدیک شد و بر شانه ام زد و در حضور همه شما گفت: بَه به یا ابن ابی طالب، مولای من و مؤمنان شدی! ابوبکر به حضرت علی علیه السلام گفت: مرا به چیزی یادآوری کردی ای ابوالحسن! ای کاش رسول الله صلی الله علیه و آله در این جا شاهد و حاضر بود و از او می شنیدم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدا و فرستاده اش بر تو شاهدند، ای ابوبکر! اگر رسول الله صلی الله علیه و آله را زنده ببینی، به تو می گوید که تو به من ظلم کرده ای و حقّی که خدا و فرستاده اش برای من قرار داده اند و نه تو و نه هیچ مسلمانی در آن حقی ندارید، گرفته ای، آیا خلافت را به من تسلیم می کنی و خود را از آن عزل می کنی؟

ابوبکر گفت: ای اباالحسن! آیا این امر منوط به آن است که رسول الله صلی الله علیه و آله را پس از رحلتش زنده ببینم و او به من چنین بگوید؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بله، ای ابوبکر! ابوبکر گفت: اگر این که می گویی حقّ است، رسول الله را بر من نمایان کن. امیرالمؤمنین خطاب به او فرمود: آیا خدا و رسول خدا بر تو شاهدند که به آن چه که گفتی، وفا می کنی؟ ابوبکر گفت: بله. امیرالمؤمنین علیه السلام به دست ابوبکر زد و فرمود: با من به طرف مسجد قبا بیا.

هنگامی که وارد شدند، امیرالمؤمنین علیه السلام پیش افتاد. ابتدا امیرالمؤمنین و پشت سر او ابوبکر وارد مسجد شدند. ناگهان رسول الله

صلی الله علیه و آله را دیدند که در قبله مسجد نشسته بود. هنگامی که ابوبکر ایشان را دید، چون فردی بیهوش با صورت بر زمین افتاد. رسول الله صلی الله علیه و آله او را نِدا داد: ای

ص:736

گمراه شده فریفته! سرت را بالا بگیر.

پس ابوبکر سرش را بلند کرد و گفت: لبیک ای فرستاده خدا! آیا پس از مرگ، حیاتی است؟ پس حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر تو ابوبکر، همان کسی که آدمیان را زنده کرد، بی گمان، مردگان را نیز زنده می کند، چرا که او بر همه چیز تواناست. فرمود: پس ابوبکر ساکت شد و چشمانش به طرف رسول الله صلی الله علیه و آله خیره ماند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وای بر تو ای ابوبکر! آیا آن چه را که با خدا و فرستاده اش در باره علی در آن مواضع چهارگانه برای علی عهد کرده بودی، فراموش کردی؟ ابوبکر جواب داد: یا رسول الله! فراموش نکردم. پیامبر به او فرمود. پس تو را چه شده است که امروز از علی، دلیل می طلبی و به یادت می آورد و می گویی: فراموش کردم؟!

آن گاه رسول الله صلی الله علیه و آله آن چه را که بین او و بین علی ابن ابی طالب علیه السلام اتفاق افتاده بود تا آخر برای ابوبکر بازگو کرد، بی آن که کلمه ای از آن کم کند و یا آن که کلمه ای بر آن بیفزاید، سپس ابوبکر گفت: آیا برای من توبه ای هست؟ و اگر امر خلافت را به علی تسلیم کنم، آیا خداوند مرا می بخشد؟ فرمود: بله ای ابوبکر! و اگر تو به آن وفا کنی، من نیز نزد خدا ضامن تو هستم.

گفت: و رسول الله صلی الله علیه و آله در میان آن دو ناپدید شد. پس ابوبکر به عبای علی علیه السلام چنگ آویخت و گفت: ای علی! با من به سوی منبر رسول الله صلی الله علیه و آله بیا تا از منبر بالا بروم و آن چه را که در باره رسول الله صلی الله علیه و آله دیدم و مشاهده کردم و آن چه را که خطاب به من فرمود و من به ایشان گفتم و آن چه که مرا به آن فرمان داد، برای مردم بازگو کنم و خودم را از امر خلافت عزل کنم و آن را تسلیم تو کنم. سپس امیرالمؤمنین خطاب به او فرمود: من همراه تو هستم، اگر شیطانت تو را ترک کند. ابوبکر گفت: اگر مرا ترک نکرد، من او را ترک می کنم و از او سرپیچی می کنم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از او اطاعت می کنی و سرپیچی نخواهی کرد. همه آن چه را که دیدی فقط برای اتمام حجت بر تو بود. سپس دستش را گرفت و هر دو از مسجد قبا به سوی مسجد الرسول صلی الله علیه و آله رفتند و ابوبکر به خود می لرزید و رنگ رخسارهاش عوض می شد در حالی که مردم به او نگاه می کردند و نمی دانستند که علت آن چیست، تا این که عمر بن خطّاب او را دید و به او گفت: ای خلیفه رسول

ص:737

الله! تو را چه شده و به کجا شتاب میکنی؟

ابوبکر گفت: رهایم کن، ای عمر! به خدا قسم، حرفی از تو نمی شنوم. عمر به او گفت: ای خلیفه رسول الله! به کجا میروی؟ ابوبکر به او گفت: می خواهم به مسجد و منبر بروم. عمر گفت: اکنون هنگام نماز و منبر نیست. ابوبکر گفت: رهایم کن، مرا به کلام تو نیازی نیست.

عمر گفت: ای خلیفه رسول الله! آیا قبل از این که به مسجد بروی، قصد منزل را نداری تا این که وضویی به کمال بگیری؟ ابوبکر گفت: بلی. سپس ابوبکر رو به علی علیه السلام کرد و به او گفت: ای اباالحسن! کنار منبر می نشینی تا این که من به نزد تو بازگردم. امیرالمؤمنین علیه السلام تبسّمی کرد و فرمود: ای ابوبکر! گفتم که شیطانت تو را رها نمی کند، مگر آن که تو را هلاک کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و کنار منبر نشست و ابوبکر که عمر همراه او بود وارد منزل شد. عمر گفت: ای خلیفه رسول الله! چرا مرا از ماجرا با خبر نمی کنی و با من از مصیبتی که علی علیه السلام برایت ساخته، سخن نمیگویی؟ ابوبکر گفت: وای بر تو ای عمر! رسول الله صلی الله علیه و آله پس از رحلتش، زنده بازگشت و مرا در مورد ظلمی که به علی کردم، مورد خطاب قرار داد و از من خواست که حق او را به وی بازگردانم و خودم را از امر خلافت عزل کنم. عمر به او گفت: حکایت خویش را از اول تا آخر برایم بازگو کن. ابوبکر به او گفت: وای بر تو ای عمر! به خدا قسم، علی به من گفت که تو رهایم نمی کنی تا از این ستم و بی عدالتی خارج شوم و همانا تو شیطان مَنی، پس مرا رهایم کن.

عمر همچنان با او نشسته بود تا این که ابوبکر همه داستان را از اول تا آخر برایش گفت. عمر به ابوبکر گفت: تو را به خدا، ابوبکر. آیا شعرت را در اول ماه رمضان فراموش کردی، ماهی که خداوند، روزه گرفتن در آن ماه را بر ما واجب کرد؟ آن گاه که حذیفه بن یمان و سهل بن حُنیف و نعمان ازدی و خزیمه بن ثابت در روز جمعه به خانه ات آمده بودند تا دِینی را که بر تو بود، از تو طلب کنند. هنگامی که به در خانه رسیدند، شنیدند که تو در خانه، همهمه ای به راه انداخته ای، پس پشت در ایستادند و از تو اذن دخول نخواستند. سپس شنیدند که ام بکر، همسرت تو را می خواند و به تو می گوید: گرمای خورشید به مغزت آسیب رسانده است، به داخل خانه بیا و از دَر فاصله بگیر تا کسی از اصحاب محمّد صلی الله

ص:738

علیه و آله صدای تو را نشنود که اگر بشنوند، خونت را مباح می کنند. تو می دانی که کسی را که در ماه رمضان، بی آن که در سفر باشد یا به خاطر بیماری، معذور باشد، بر خلاف دستور خدا و رسولش، افطار کند، محمّد صلی الله علیه و آله او را مهدور الدم می کند و خونش را میریزد. به همسرت گفتی: باقی مانده غذای شب گذشته ام را بیاور، ای بی مادر! و جام را پر از باده کن. حذیفه و کسانی که به همراه او بودند سخنان شما را می شنیدند، در حالی که همسرت ظرف بزرگی را که در آن غذای باقی مانده از شب و جامی که لبریز از خمر بود را آورد و تو از آن ظرف بزرگ خوردی و خمر را نوشیدی و حال آن که روز روشن بود. تو این ابیات را برای همسرت خواندی:

مرا رها کن ای ام بکر و بگذار صبوحی بزنم، چرا که مرگ در جستجوی هشام است.

و بر برادرت چنگ زد که مردی سرسخت و میخواره بود.

ابن کبشه گوید که ما در روز قیامت زنده می شویم؛ تکه های جسد و جمجمه ها چگونه زنده خواهد شد؟

آن چه او می گوید، باطل است و افترا؛ کلامی است با ظاهری آراسته و از درون تهی.

هان! کیست که به خدای رحمان بگوید که من ماه رمضان را ترک گفتهام.

و رها کرده ام اسطوره های کلام را که محمد صلی الله علیه و آله به ما وحی کرده است.

به خدا بگو که مرا باز دارد از نوشیدن شراب و بازایستانَدَم از خوردن غذا.

ولی خداوند گروهی الاغ را یافت و بر آنان افساری زد و آنان در افسار خویش، بی راه و سرگردانند.

هنگامی که حذَیفه و کسانی که همراه او بودند، شنیدند که محمد را هجو می کنی، به خانه ات هجوم آوردند و تو را در حالی که کاسه ای از خمر در دست داشتی و از آن می نوشیدی، یافتند. و گفتند: ای دشمن خدا! تو را چه می شود که با خداوند و فرستاده اش مخالفت کردی؟ آن گاه، تو را با

همان وضع به محل اجتماع مردم، به مقابل دَر خانه رسول الله بردند و داستان تو را برای او بازگو کردند و شعرت را تکرار کردند. پس من نزدیکت شدم و طرف تو آمدم و در میان آن هیاهو

ص:739

به تو گفتم: بگو من این باده را شب خوردم و مست شدم و عقلم زائل شد و این کارها را که کرده ام، بدون آگاهی بوده است، امید است که مشمول مجازات حدّ نشوی. سپس محمد صلی الله علیه و آله آمد و تو را نگریست و فرمود: او را بیدار کنید.

آن گاه من گفتم: ای رسول الله! او را مست و لا یعقل یافتیم، عقلش زائل شده است. سپس فرمود: وای بر شما! باده، عقل را زائل کند. شما می دانید که باده به شما چنین می کند، با این وجود آن را می نوشید؟

سپس گفتم: بله، ای رسول الله! امرؤ القیس نیز در باره آن چنین گفته است:

گناه (کنایه از باده) نوشیدم و عقلم بر باد رفت. باده با عقل ها چنین می کند.

پس محمّد صلی الله علیه و آله فرمود: او را تا زمان بازگشتن عقلش و هوشیاری اش مهلت دهید.

به تو مهلت دادند تا آن که تو به آنان چنین نمودی که به حالت هوشیاری برگشتهای. پس محمد صلی الله علیه و آله از تو پرسید و تو همان گونه که به تو یاد داده بودم بگویی که هنگام شب، شرب خمر کردهای، پاسخ گفتی. پس امروز، تو را چه شده است که محمّد و آن چه را آورده، تصدیق می کنی؛ در حالی که او نزد ما جادوگری دروغگو محسوب می شد؟! ابوبکر گفت: وای بر تو ای ابوحَفْض! در آن چه برایم تعریف کردی، هیچ تردیدی ندارم. پس به سوی علی ابن ابی طالب علیه السلام برو و او را از فراز رفتن من بر منبر، منصرف کن. حسن دیلمی گفت: عمر به سوی علی علیه السلام رفت که به گوشه منبر نشسته بود. پس گفت: ای علی! چه شده که به دنبال خلافت افتاده ای؟ به خدا ای علی! اگر بخواهی به آن چه اراده کردهای برسی، باید پای بر خار مغیلان نهی و از مصائب بسیار عبور کنی. امیر المؤمنین علیه السلام تبسمی کرد به طوری که دندانهایش آشکار شد و پس فرمود: وای بر تو، ای عمر! اگر خلافت به تو برسد و وای بر مردم، به خاطر مصیبت وجود تو. عمر گفت: این مژده من است ای ابن ابی طالب! گمانم را به باور رساندی و سخن تو حق است. امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی خانهاش راهی شد.(1)

15) ابن شهر آشوب به نقل از قطّان (در تفسیرش)، از عمرو بن حُمران، از

ص:740

1- [1] - الهد الکبری، ص 102، إرشاد القلوب، ج 2، ص 235.

سعید، از قتاده، از حسن بصری روایت کرد که: علی علیه السلام و عثمان بن مظعون و ابوطلحه و ابوعبیده و معاذ بن جبل و سهل بن بیضاء و ابودجانه انصاری در منزل سعد بن ابی وقاص جمع شدند و چیزی خوردند. پس از آن، مقداری شراب برای آنها آورد. علی علیه السلام از جایش برخاست تا آنها را ترک گوید. عثمان، علت آن را جویا شد و علی علیه السلام فرمود: خداوند، خمر را لعنت کرده است. به خدا قسم، چیزی را که باعث شود عقلم زائل شود و مردم با دیدنم به من بخندند و دخترم را به ازدواج کسی در بیاورم که نمی شناسم، نخواهم نوشید. پس آنها را ترک کرد و به مسجد رفت. و آن گاه، جبرئیل این آیه را نازل کرد «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ» یعنی کسانی که در منزل سعد جمع شده بودند «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَیْسِرُ» تا آخر آیه و علی علیه السلام فرمود: خدا نابودش کند باده را، ای رسول الله! به خدا سوگند، حتی زمانی که کوچک بودم، به این مطلب آگاهی داشتم.

حسن دیلمی گفت: به خدای یگانه قسم، علی علیه السلام حتی قبل از این که حکم تحریم شراب بیاید، هرگز آن را ننوشید .(1)

«وَ أَطِیعواْ اللّهَ وَ أَطِیعواْ الرَّسُولَ وَاحْذَرُواْ...وَّ أَحْسَنُواْ وَ اللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ (93)»

«وَ أَطِیعواْ اللّهَ وَ أَطِیعواْ الرَّسُولَ وَاحْذَرُواْ فَإِن تَوَلَّیْتُمْ فَاعلَمُواْ أَنَّمَا علَی رَسُولِنَا الْبَلاَغُ الْمُبِینُ (92) لَیْسَ علَی الَّذِینَ آمَنُواْ وَ عمِلُواْ الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِیمَا طَعمُواْ إِذَا مَا اتَّقَواْ وَّ آمَنُواْ وَ عمِلُواْ الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَواْ وَّ آمَنُواْ ثُمَّ اتَّقَواْ وَّ أَحْسَنُواْ وَ اللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ (93)»

[و اطاعت خدا و اطاعت پیامبر کنید و (از گناهان) برحذر باشید. پس اگر روی گرداندید، بدانید که بر عهده پیامبر ما فقط رساندن (پیام) آشکار است * بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، گناهی در آن چه (قبلا) خورده اند، نیست؛ در صورتی که تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند و کارهای شایسته کنند، سپس تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند، آن گاه تقوا پیشه کنند و احسان نمایند و خدا نیکوکاران را دوست می دارد]

1) علی بن ابراهیم: میفرماید: از فرمان خدا سرپیچی نکنید و به سوی شهوانیّات مانند خَمر و قُمار نروید «فَإِن تَوَلَّیْتُمْ» می گوید: سرپیچی کردید «فَاعلَمُواْ

1- [1] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 178.

أَنَّمَا علَی رَسُولِنَا الْبَلاَغُ الْمُبِینُ» چرا که رسول صلی الله علیه و آله ابلاغ نمود و بیان کرد، پس باز ایستید.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: قومی بودند که با شرب خُمر و لهو و لعب، شب زنده داری می کردند و شب را به مسخره بازی می گذراندند و در حالی که این چنین بودند، در همان شب، به هیئت میمون و خوک درآمدند، و این سخن خداوند است: «وَاحْذَرُواْ» از این که دشمنی کنید، همچنان که اصحاب السبت (قوم یهود) دشمنی کردند و خداوند به آنان مهلت داد تا ثروتمند شدند و گفتند: روز شنبه برای ما حلال است در حالی که برای گذشتگان ما حرام بود و اگر روز شنبه را حلال می کردند، مجازات می شدند؛ ولی برای ما حرام نیست و ما با آن که آن را حلال کردیم، اموالمان زیاد شده و سلامتی ما حاصل است. خداوند شبانگاهان آنان را مجازات نمود در حالی که آنان غافل بودند و این سخن خداوند است: «وَاحْذَرُواْ» از آن چه که بر عصیان کنندگان و تعدّی کنندگان، نازل شده است. سپس هنگامی که فرمان حرام دانستن خمر و قُمار نازل شد و تحریم این دو امر شدّت گرفت، گروهی از مهاجرین و انصار گفتند: ای رسول الله! یاران ما کشته شدند در حالی که آنها نیز می نوشیدند و خداوند، آن را پلید نامید و آن را جزء اعمال شیطانی قرار داد. تو نیز سخنان بسیاری فرمودی. آیا یاران ما بعد از این که مُردند، از انجام این عمل ضرری متحمل می شوند؟ سپس خداوند، این آیه را نازل کرد: «لَیْسَ علَی الَّذِینَ آمَنُواْ وَعمِلُواْ الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِیمَا طَعمُواْ» تا آخر آیه. این برای کسی است که قبل از تحریم خَمْر، مرده یا کشته شده است و منظور از جناح همان گناهی است که شخص پس از تحریم خمر اقدام به نوشیدن آن کند.(1)

2) شیخ مفید با سند خود از یونس، از عبدالله بن سنان نقل می کند: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: حدّ خَمر، شامل کسی میشود که چه کم و چه زیاد، از آن بنوشد. پس فرمود: عمر، قدامه بن مطعون را آورد، در حالی که شرب خمر کرده بود و علیه او اقامه دلیل شد، عمر از علی علیه السلام در باره او سئوال کرد و حضرت دستور داد که او را هشتاد ضربه بزنند. قدامه گفت: ای امیرالمؤمنین! مجازات حدّ برای من نیست، چرا که من از اهل این آیه هستم: «لَیْسَ علَی الَّذِینَ آمَنُواْ وَعمِلُواْ الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِیمَا طَعمُواْ».

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 188.

گفت: علی علیه السلام فرمود: تو از اهل این آیه نیستی، چرا که غذای اهل این آیه حلال است و فقط آن چه را که خداوند بر ایشان حلال کرده را می خورند و می نوشند. پس حضرت فرمود: اگر کسی که شرب خمر کرده است، آن قدر نوشید که نفهمید چه چیز را می خورد و می نوشد، او را هشتاد ضربه شلاّق بزنید.(1)

3) عیاشی به نقل از عبدالله بن سنان، او از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: عمر بن خطّاب، قدامه بن مظعون را آورد که شرب خمر کرده بود، سپس علیه او اقامه دلیل شد. عمر از علی علیه السلام در باره او سئوال کرد. حضرت به او دستور داد، هشتاد ضربه تازیانه اش بزنند. قدامه گفت: مجازات حدّ و تازیانه برای من نیست؛ چرا که من از اهل این آیه هستم «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُواْ وَعمِلُواْ الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعمُواْ» این آیه را تا آخرش خواند. پس علی علیه السلام به او فرمود: اشتباه کردی. تو از اهل این آیه نیستی؛ چرا که طعام اهل این آیه حلال است و فقط آن چه که برایشان حلال است را می خورند و می نوشند. از ابن سنان به نقل از امام صادق علیه السلام با این جمله روایت شده است: فقط آن چه را می خورند و می نوشند که خداوند برایشان حلال کرد. پس فرمود: اگر کسی شرب خمر کرده است و آن قدر نوشید که نفهمید چه چیز را می خورد و می نوشد، او را هشتاد ضربه شلاّق بزنید.(2)

4) ابو ربیع به نقل از امام جعفر علیه السلام در مورد خَمر و نبیذ روایت کرده که فرمود: نبیذ به منزله خَمْر نیست. خداوند، خمر را چه زیاد و چه کم، حرام کرده است، همان گونه که میته و خون و گوشت خوک را حرام کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله نوشیدن هر مُسْکِری را حرام کرد. بی تردید آن چه که رسول الله صلی الله علیه و آله حرام کرده، چیزی است که خداوند آن را حرام کرده است.

گفتم: رسول الله صلی الله علیه و آله در باره خمر چگونه مجازات می کرد؟ حضرت فرمود: با کفش می زد و تعداد آن را کم و زیاد می کرد، پس از آن نیز مردم تعداد آن را کم و زیاد می کردند و برای آن حدود معینی نبود تا این که علی ابن ابی طالب علیه السلام برای مجازات شرب خمر، هشتاد ضربه شلاق تعیین کرد. زمانی که قدامه بن مظعون را زد، قدامه به حضرت گفت: مجازات حدّ و تازیانه برای من

1- [1] - تهذیب، ج 10،ص 93، ح 360.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 369، ح 190.

نیست؛ چرا که من از اهل این آیه هستم: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُواْ وَعمِلُواْ الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعمُواْ إِذَا مَا اتَّقَواْ وَّآمَنُواْ وَعمِلُواْ الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَواْ وَّآمَنُواْ» حضرت خطاب به او فرمود: اشتباه کردی، تو از آنها نیستی؛ چرا که آنها حرام را نمی نوشیدند. سپس حضرت فرمود: شارب خمر ک_سی است که مس_ت شود، آن قدر که نفهمد چه می گوید و چه کار می کند، رسول الله صلی الله علیه و آله اگر با چنین شخصی مواجه می شد، او را حدّ می زد. برای بار دوم نیز حدّ می زد و اگر بار سوم اتفاق می افتاد، گردنش را می زد. گفتم: اگر کسی نبیذ مُسکِری را نوشیده و از آن مست شده باشد، در مورد آن چگونه حکم می شود؟ فرمود: هشتاد ضربه شلّاق زده می شود و اگر برای بار سوم گرفته شد، مانند کسی که شرب خمر کرده باشد، کشته می شود. گفتم اگر شارب خمر، نبیذ مسکری بیابد و از آن مست شود، آیا هشتاد ضربه شلّاق زده می شود؟ فرمود: نه نه، کمتر از این. هر چه مست کند، حرام است چه زیاد و چه کم.(1)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللّهُ...فَمَنِ اعتَدَى بَعدَ ذَلِکَ فَلَهُ عذَابٌ أَلِيمٌ (94)»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللّهُ بِشَىْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعلَمَ اللّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعتَدَى بَعدَ ذَلِکَ فَلَهُ عذَابٌ أَلِيمٌ (94)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا شما را به چیزی از شکار که در دسترس شما و نیزه های شما باشد، خواهد آزمود تا معلوم دارد چه کسی در نهان از او می ترسد. پس هر کس بعد از آن تجاوز کند، برای او عذابی دردناک خواهد بود]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی و ابن ابو عمیر، از معاویه بن عمّار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره این آیه: «لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللّهُ بِشَىْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ» فرمود: در روز عمْره حدیبیّه، حیوانات وحشی در نزدیکی رسول الله صلی الله علیه و آله جمع شدند، به طوری که در دسترس دست ها و تیرهای آنان قرار گرفتند.(2)

2) همچنین او به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمَیر، از حمّاد، از حلبیّ روایت کرده که گفت: از امام جعفر علیه السلام در باره این آیه: «لَيَبْلُوَنَّكُمُ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 370، ح 191.
2- [2] - کافی، ج 4، ص 396، ح 1.

اللّهُ بِشَیْءٍ مِّنَ الصَّیْدِ تَنَالُهُ أَیْدِیکُمْ وَرِمَاحُکُمْ» پرسیدم. فرمود: صید در هر مکانی یافت می شد و نزد آنها جمع شدند، تا این که به آنها نزدیک شوند و خداوند بدان وسیله آنها را بیازماید.(1)

3) همچنین او از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد در حدیثی مرفوع نقل کرده است که ایشان در باره آیه: «تَنَالُهُ أَیْدِیکُمْ وَرِمَاحُکُمْ» فرمود: آن چه که دست ها به آن می رسد، تخم مرغ ها و جوجه ها است و آن چه که نیزه ها به آن می رسند، چیزهایی است که دستها بدان نمی رسند.(2)

4) شیخ مفید با سند خود از موسی بن قاسم، از ابن ابی عمَیر از حمّاد، از حلبیّ نقل کرده که: از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه «لَیَبْلُوَنَّکُمُ اللّهُ بِشَیْءٍ مِّنَ الصَّیْدِ تَنَالُهُ أَیْدِیکُمْ وَرِمَاحُکُمْ» پرسیدم. فرمود: صید از هر طرف بر آنها جمع شدند تا آن جا که به آنها نزدیک شدند تا خداوند به وسیله آن، آنها را بیازماید.(3)

5) هم_چنین او با سن_د خود از موسی بن قاسم، از عبدالرحمن، از حم_ّاد، از حریز، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: اگر شخص مُحْرِمی تخم مرغی را پایمال کند و آن را بشکند، بر او واجب است پولش را بپردازد و همه این را باید در مکه و مِنا صدقه بدهد و این سخن خداوند است: «تَنَالُهُ أَیْدِیکُمْ وَرِمَاحُکُمْ».(4)

6) عیاشی به نقل از حریز، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر مرد مُحْرِمی، کبوتری را بکشد، باید گوسفند قربانی کند و اگر جوجه ای را کُشت، باید شتر قربانی کند و اگر تخم مرغی را شکست، باید یک درهم بپردازد و باید آن را در مکّه و مِنا صدقه بدهد و این معنای سخن خداوند در قرآن است که می فرماید: «لَیَبْلُوَنَّکُمُ اللّهُ بِشَیْءٍ مِّنَ الصَّیْدِ تَنَالُهُ أَیْدِیکُمْ» منظور، تخم و جوجه، «رِمَاحُکُمْ» منظور، مادران آنها که بزرگ هستند، می باشد.(5)

7) سماعه به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام در باره این آیه: «لَیَبْلُوَنَّکُمُ

1- [1] - کافی، ج 4، ص 396، ح 2.

2- [2] - کافی، ج 4، ص 397، ح 4.
3- [3] - تهذیب، ج 5، ص 300، ح 1022.
4- [4] - تهذیب، ج 5، ص 346، ح 1202.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 371، ح 192.

اللّهُ بِشَیْءٍ مِّنَ الصَّیْدِ تَنَالُهُ أَیْدِیکُمْ» روایت می کند که فرمود: خداوند آنها را با حیوانات وحشی آزمایش کرد، که از هر طرف به سوی ایشان سرازیر شدند.(1)

8) معاویه بن عمار به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام در باره این آیه: «لَیَبْلُوَنَّکُمُ اللّهُ بِشَیْءٍ مِّنَ الصَّیْدِ تَنَالُهُ أَیْدِیکُمْ» روایت می کند که فرمود: در حج عمره حدیبیه، حیوانات وحشی در نزدیکی رسول الله صلی الله علیه و آله جمع شدند تا آن جا که در دسترس و تیر رس آنها بود، تا خداوند بدان وسیله آنها را بیازماید.(2)

9) و در روایتی از حلبی به نقل از امام جعفر علیه السلام آمده که فرمود: صیدها از هر طرف بر آنها جمع شدند تا آن جا که به آنها نزدیک شدند و در دسترس و تیررَس آنها بودند، تا این که بدان وسیله آنها را بیازماید.(3)

10) علیّ بن ابراهیم: فرمود: این آیه در غزوه حدیبیه نازل شد. خداوند برای آنها صیدها را فراهم کرد و حیوانات در میان جهاز شترانشان قرار می گرفتند تا این که خداوند آنها را بیازماید؛ یعنی امتحانشان کند و این معنای سخن خداوند است: «لِیَعلَمَ اللّهُ مَن یَخَافُهُ بِالْغَیْبِ» که قبل از آن آمده بود. ولی خداوند عز و جل احدی را عذاب نمی کند، مگر این که حجّتی پس از آشکار کردن آن فعل باشد.(4)

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَقْتُلُواْ الصَّیْدَ وَ...فَیَنتَقِمُ اللّهُ مِنْهُ وَاللّهُ عزِیزٌ ذُو انْتِقَامٍ (95)»

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَقْتُلُواْ الصَّیْدَ وَأَنتُمْ حُرُمٌ وَمَن قَتَلَهُ مِنکُم مُّتَعمِّدًا فَجَزَاء مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعمِ یَحْکُمُ بِهِ ذَوَا عدْلٍ مِّنکُمْ هَدْیًا بَالِغَ الْکَعبَهِ أَوْ کَفَّارَهٌ طَعَامُ مَسَاکِینَ أَو عدْلُ ذَلِکَ صِیَامًا لِّیَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عفَا اللّهُ عمَّا سَلَف وَ مَنْ عادَ فَیَنتَقِمُ اللّهُ مِنْهُ وَاللّهُ عزِیزٌ ذُو انْتِقَامٍ (95)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! در حالی که محرمید، شکار را مکشید و هر کس از شما عمدا آن را بکشد، باید نظیر آن چه کشته است از چهارپایان کفاره ای بدهد که (نظیر بودن) آن را دو تن عادل از میان شما تصدیق کنند و به صورت

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 371، ح 193.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 371، ح 194.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 371، ح 195.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 189.

قربانی به کعبه برسد یا به کفاره (آن) مستمندان را خوراک بدهد یا معادلش روزه بگیرد تا سزای زشتکاری خود را بچشد. خداوند از آن چه در گذشته واقع شده، عفو کرده است؛ ولی هر کس تکرار کند، خدا از او انتقام می گیرد و خداوند توانا و صاحب انتقام است]

1) شیخ مفید در تهذیب با سند حود از حسین بن سعید، از ابن فضیل، از ابو صباح نقل کرد: از امام جعفر علیه السلام در باره صید در این آیه پرسیدم: «وَمَن قَتَلَهُ مِنکُم مُّتَعمِّدًا فَجَزَاء مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعمِ» حضرت فرمود: با کشتن آهو، یک گوسفند قربانی کند و با کشتن گورخر، یک گاو قربانی کند و با کشتن شترمرغ، یک شتر قربانی کند.(1)

2) همچنین او با سند خود از حسین بن سعید، از حمّاد، از حریز، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره این آیه: «فَجَزَاء مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعمِ» فرمود: با کشتن شترمرغ، یک شتر و با کشتن گورخر، یک گاو و با کشتن آهو، یک گوسفند و با کشتن گاو ، یک گاو قربانی کند.(2)

3) همچنین او با سند خود از موسی بن قاسم، از عبدالرحمن، از علاء، از محمد بن مسلم به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که از ایشان در باره این آیه: «أَو عدْلُ ذَلِکَ صِیَامًا» پرسیدم. فرمود: عدل یعنی این که به اندازه پول قربانی، صدقه بدهد و اگر چیزی نداشت، باید به اندازه آن روزه بگیرد؛ به اندازه اطعام کردن هر مِسکینی، باید یک روز روزه بگیرد.(3)

4) و همچنین او با سند خود از حسین بن سعید، از ابن ابو عمیر، از معاویه بن عمار نقل کرده که: از امام جعفرصادق علیه السلام پرسیدم: اگر مُحْرِمی صیدی را شکار کند، حکمش چیست؟ حضرت فرمود: بر او واجب است که کفاره اش را بپردازد.

گفتم: و اگر او دوباره این کار را کرد؟ فرمود: در هر بار انجام آن عمل، بر او کفّاره واجب است.(4)

5) و شیخ طوسی گفت: حسین بن سعید به نقل از شخصی، از ابی عمیر، از

1- [1] - تهذيب، ج 5، ص 341، ح 1180.
2- [2] - تهذيب، ج 5، ص 341، ح 1181.
3- [3] - تهذيب، ج 5، ص 342، ح 1184.
4- [4] - تهذيب، ج 5، ص 372، ح 1296.

حمّاد، از حلبیّ، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: شخص مُحْرِم اگر صیدی را کشت، بر او واجب است، کفاره اش را بپردازد و یا یک صید را به مسکینی صدقه دهد و اگر دوباره بازگشت و صید را کشت، بر او جزایی نیست، چرا که خداوند از او انتقام می گیرد و این انتقام در آخرت است.(1) این قول با گفته ما منافاتی ندارد؛ چرا که اساس آن بر عمد است. چرا که اگر کسی عمداً صیدی را شکار کند، بر او یک بار کفّاره، واجب است و اگر فراموش کرده بود، به ازای هر بار شکار کردن، باید کفاره اش را بپردازد. دلیل آن روایتی است که ذکر کرده است.

6) یعقوب بن یزید از ابن ابوعمیر، از بعضی یارانش از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: اگر شخص مُحرمی صیدی را اشتباهاً شکار کرد، پس بر او واجب است که کفاره اش را بپردازد، اگر برای بار دوم اشتباهاً شکار کند، بر او واجب است کفاره اش را بپردازد، و اگر از روی عمد شکار بکند نیز کفاره بر او واجب است و اگر برای بار دوم از روی عمد شکار کند، او از آن دسته ای می شود که خداوند از او انتقام می گیرد و بر او هیچ کفاره ای نیست.(2)

7) محمد بن یعقوب از علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حلبیّ به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که در باره مُحرمی که پرندهای را شکار می کند، فرمود: در هر چیزی که شکار کند، واجب است که کفاره اش را بپردازد.(3)

8) همچنین از محمد بن یعقوب، از پدرش، از ابن ابو عمَیر، از حمّاد، از حلبیّ به نقل از امام جعفر علیه السلام در باره مُحرمی که صیدی را شکار می کند روایت می کند که فرمود: بر او کفّاره واجب است. گفتم: اگر یک بار دیگر شکار کند، چطور؟ حضرت فرمود: اگر بار دیگر شکار کند، بر او کفّاره واجب نیست. او از آن دسته ای است که خداوند عز و جل در باره ایشان فرمود: «وَمَنْ عادَ فَيَنتَقِمُ اللّهُ مِنْهُ».(4)

9) ابن ابی عمیر از بعضی یارانش روایت کرده است که: اگر شخص مُحرمی صیدی را به اشتباه، شکار کرد تا هر وقت اشتباه کند، کفّاره آن چه که شکار کرده،

1- [1] - تهذیب، ج 5، ص 372، ح 1297.
2- [2] - تهذیب، ج 5، ص 372، ح 1298.
3- [3] - کافی، ج 4، ص 394، ح 1.
4- [4] - کافی، ج 4، ص 394، ح 2.

بر او واجب است و اگر از روی عمد نیز شکار کند بر او کفاره اش واجب است. گفتم: اگر بار دیگر شکار کرد؟ فرمود: اگر بار دیگری شکار کرد، بر او کفّاره نیست، چرا که او از آن کسانی است که خداوند عز و جل در باره ایشان فرمود: « وَمَنْ عادَ فَيَنتَقِمُ اللّهُ مِنْهُ».(1)

10) همچنین ابن ابو عمیر از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از یکی از یارانش، از ابی جمیله، از زَیْد شحام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که در باره این آیه: «و من عاد فینتقم الله منه» فرمود: روزی مردی در حالی که مُحرم بود، روباهی را شکار کرد و صورت حیوان را به سوی آتش نزدیک نمود و روباه، شروع به فریاد کشیدن کرد. از مخرجش مدفوع خارج شد و یارانش او را از کاری که می کرد، نهی کردند. پس از آن رهایش کرد و آن گاه به خواب رفت. وقتی که در خواب بود ، ماری به داخل دهانش رفت و او را رها نکرد تا آن که از مَخرجش مدفوع دفع شد؛ همان گونه که با روباه چنین کرده بود. آن گاه مار او را رها کرد.(2)

11) همچنین او از علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که: از ایشان در باره این آیه «ذَوَا عدْلٍ مِّنكُمْ» پرسیدم، حضرت فرمود: منظور از عدل، رسول الله صلی الله علیه و آله و امام پس از اوست. سپس فرمود: این از چیزهایی است که نویسندگان در باره آن اشتباه کرده اند.(3)

12) همچنین او به نقل از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بکیر، از زُراره روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عدْلٍ مِّنكُمْ» پرسیدم، فرمود: منظور از عدل، رسول الله صلی الله علیه و آله و امام پس از اوست. سپس فرمود: این از چیزهایی است که نویسندگان در باره آن اشتباه کرده اند.(4)

13) همچنین او با سند خود از ابن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان روایت کرده است که: نزد امام جعفر صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کردم: «ذَوَا عدْلٍ

1- [1] - کافی، ج 4، ص 394، ح 3.
2- [2] - کافی، ج 4، ص 397، ح 6.
3- [3] - کافی، ج 4، ص 396، ح 3.
4- [4] - کافی، ج 4، ص 397، ح 5.

مِّنكُمْ»، پس فرمود: «ذَوَا عدْلٍ مِّنكُمْ» این از چیزهایی ا ست که نویسندگان در باره آن اشتباه کرده اند.(1)

14) شیخ با سند خود از محمّد بن حسن صفّار، از محمد بن حسین ابن ابی خطاب، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از حمّاد بن عثمان، از زُراره، از امام جعفر صادق علیه السلام در باره این آیه «یَحْکُمُ بِهِ ذَوَا عدْلٍ مِّنکُمْ» روایت کرده است که فرمود: عدل، رسول الله صلی الله علیه و آله و امام بعد از اوست که به آن حکم می دهند. پس او ذو عدل (عادل) است و هنگامی فهمیدی خدا توسط فرستاده اش و یا امام پس از او، چه حکم کرده است، تو را کفایت می کند و در باره آن چیزی نپرس.(2)

15) محمد بن یعقوب از علیّ بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمّد جوهری، از سلیمان بن داود، از سفیان بن عیینه، از زُهْری، از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که فرمود: روزه کفاره صید واجب است؛ خداوند عز و جل فرمود: «وَمَن قَتَلَهُ مِنکُم مُّتَعمِّدًا فَجَزَاء مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعمِ یَحْکُمُ بِهِ ذَوَا عدْلٍ مِّنکُمْ هَدْیًا بَالِغَ الْکَعبَهِ أَوْ کَفَّارَهٌ طَعامُ مَسَاکِینَ أَو عدْلُ ذَلِکَ صِیَامًا» آیا می دانی که عدل آن به روزه گرفتن چگونه است، ای زُهْری؟ گفتم: نمیدانم. فرمود: صید، قیمت گذاری می شود؛ سپس قیمت آن با قیمت گندم، برابر می گردد و آن گندم صاع به صاع پیمانه می شود و برای هر نیم صاع، یک روز روزه می گیرد.(3)

16) همچنین او، از عده ای از یاران ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد، از یکی از دوستانش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر که در احرامش، بر او قربانی واجب شود، بر اوست که هر طور که خواست آن را سر ببرد، مگر کفاره صید، همان گونه که خداوند فرمود: «هَدْیًا بَالِغَ الْکَعبَهِ».(4)

17) همچنین او از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن فضال از ابن بکیر، از یکی از یاران ما، از امام جعفر صادق علیه السلام در باره این آیه: «أَو عدْلُ ذَلِکَ صِیَامًا» فرمود: قیمت این قربانی را به غذا برآورد کند. پس برای هر یک مُدّ، یک روز روزه بگیرد. اگر تعداد مدّها بیش از دو ماه شد، پس بر او واجب نیست که

1- [1] - کافی، ج 8، ص 205، ح 247.
2- [2] - تهذیب، ج 6، ص 314، ح 867.
3- [3] - کافی، ج 4، ص 84، ح 1.
4- [4] - کافی، ج 4، ص 384، ح 2.

بیش از آن روزه بگیرد.(1)

18) عیاشی به نقل از زُراره، از امام باقر علیه السلام در باره این آیه «لاَ تَقْتُلُواْ الصَّیْدَ وَأَنتُمْ حُرُمٌ وَمَن قَتَلَهُ مِنکُم مُّتَعمِّدًا فَجَزَاء مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعمِ» روایت کرده است که فرمود: هر کس شترمرغی را بکشد، باید یک شتر را قربانی کند و هر کس الاغ یا شبیه آن را بکشد، باید یک گاو را قربانی کند و هر کس آهویی را بکشد، باید گوسفندی را قربانی کند و به کعبه برساند. بر او حقّی واجب است که اگر در حجّ و در منا بود، زمانی که مردم قربانی می کنند، ذبح کند و اگر در عمره بود، در مکّه ذِبح کند و اگر خواست آن جا را ترک کند تا آن را بخرد، پس از این که بازگشت، آن را سر ببرد؛ این می تواند جایگزین آن شود.(2)

19) ابو صباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد این آیه خداوند: «وَمَن قَتَلَهُ مِنکُم مُّتَعمِّدًا فَجَزَاء مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعمِ» روایت کرده است که فرمود: با کشتن یک آهو، یک گوسفند و با کشتن کبوتر و مانند آن یا جوجه ها، به تعداد آن بره قربانی کند و با کشتن گورخر و شتر مرغ باید شتر قربانی کند.(3)

20) ایوب بن نوح روایت کرده که با کشتن شترمرغ یک شتر و با کشتن گاو، یک گاو قربانی کند.(4)

21) در روایتی از حریز به نقل از زُراره آمده که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این آیه: «یَحْکُمُ بِهِ ذَوَا عدْلٍ مِّنکُمْ» پرسیدم، حضرت فرمود: عدل، رسول الله صلی الله علیه و آله و امام بعد از اوست. پس فرمود: و این از چیزهایی است که نویسندگان در باره آن اشتباه کرده اند.(5)

22) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در باره این آیه «یَحْکُمُ بِهِ ذَوَا عدْلٍ مِّنکُمْ» فرمود: منظورش فقط یک مرد و آن هم امام علیه السلام است.(6)

23) ابن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: امیر

1- [1] - کافی، ج 4، ص 386، ح 3.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 371، ح 196.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 371، ح 197.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 372، ح 198.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 372، ذیل حدیث 199.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 372، ح 199.

المؤمنین علیه السلام در مورد دیه هایی مثل جراحت ها و زخم های شدید فرمود: منظور از «یحکُم بِه ذَوَا عدْلٍ منکُمْ» امام است.(1)

24) زُراره نقل کرده که: از امام باقر علیه السلام شنیدم که در باره «یَحْکُمُ بِهِ ذَوَا عدْلٍ مِّنکُمْ» می فرماید: منظور از آن، رسول الله صلی الله علیه و آله و امام بعد از اوست، پس اگر امام به آن حکم کرد، تو را کفایت می کند.(2)

25) زهریّ به نقل از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که فرمود: روزه کفاره این نوع صید واجب است، خداوند تبارک و تعالی فرمود: «وَمَن قَتَلَهُ مِنکُم مُّتَعمِّدًا فَجَزَاء مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعمِ یَحْکُمُ بِهِ ذَوَا عدْلٍ مِّنکُمْ هَدْیًا بَالِغَ الْکَعبَهِ أَوْ کَفَّارَهٌ طَعامُ مَسَاکِینَ أَو عدْلُ ذَلِکَ صِیَامًا» ای زهری! آیا می دانی چگونه معادل آن روزه است؟

گفتم: نمی دانم. فرمود: صید، قیمت گذاری می شود. سپس قیمت آن با گندم برابر می شود. سپس آن گندم، صاع به صاع پیمانه می شود و شخص برای هر نصف صاع، یک روز، روزه می گیرد.(3)

26) از داود بن سُرحان به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کسی حیوانی را در حال احرام بکُشد، بر او واجب است قربانی ای مانند آن انجام دهد، و اگر گورخر بود، به جای آن گاو مادّه و اگر آهو بود، به جای آن گوسفندی بکشد که به آن از میان شما صاحب عدالتی حکم کند و فرمود: عدل او در این است که حکمی را که به نظرش میرسد، بکند یا آن که حکم به روزه کند؛ خداوند می فرماید: «هَدْیًا بَالِغَ الْکَعبَهِ» و روزه گرفتن برای کسی است که چیزی نداشته باشد که کفاره قربانی را بپردازد. پس سه روز روزه بگیرد؛ البته یک روز قبل از یوم التّرویه، و یوم الترویه، همان روز عرفه است.(4)

27) عبدالله بن سنان به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که: از ایشان در باره این سخن خدا در مورد شخص مُحرمی که عمداً حیوانی را صید کند، «فَجَزَاء مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعمِ یَحْکُمُ بِهِ ذَوَا عدْلٍ مِّنکُمْ هَدْیًا بَالِغَ الْکَعبَهِ أَوْ کَفَّارَهٌ طَعامُ مَسَاکِینَ أَو عدْلُ ذَلِکَ صِیَامًا» پرسیدم. حضرت فرمود: به کفّاره ای که

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 372، ح 200.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 372، ح 201.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 372، ح 202.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 373، ح 203.

باید بپردازد، نگاه می کنیم: یا آن را به عنوان قربانی پرداخت می کند و یا به اندازه قیمت آن غذا خریده و فقرا را اطعام کند و به هر مسکینی یک مدّ بدهد و یا این که نگاه کند که تعداد فقرا به چند نفر می رسد و برای هر فقیری یک روز روزه بگیرد.(1)

28) محمد بن مسلم از یکی از آن دو بزرگوار علیه السلام در باره «أَو عدْلُ ذَلِکَ صِیَامًا» نقل کرده که فرمود: معادل کفاره قربانی آن چیزی است که باید آن را صدقه بدهد و اگر چیزی برای صدقه دادن نداشت، به اندازه مُدّهای آن مقدار طعامی که باید به فقرا بدهد، یک روز روزه بگیرد.(2)

29) عبدالله بکیر از یکی از یارانش از امام جعفر صادق علیه السلام در باره آیه: «أَو عدْلُ ذَلِکَ صِیَامًا» روایت کرده که فرمود: قیمت این قربانی، مقدار طعام را مشخص می کند. پس اگر بخواهد روزه بگیرد، به ازای هر یک مدّ، یک روز باید روزه بگیرد، اگر تعداد مُدّها بیش از دو ماه شود، بیشتر از آن بر او واجب نیست.(3)

30) محمد بن مسلم از یکی از دو بزرگوار علیه السلام روایت کرده که در مورد آیه: «وَمَنْ عادَ فَیَنتَقِمُ اللّهُ مِنْهُ» از ایشان پرسیدم. فرمود: مردی که مُحْرِم بود، روباهی را شکار کرد و آتشی را جلوی صورت روباه قرار داد و شغال فریاد می زد و از مخرجش مدفوع دفع می کرد و یارانش او را از این کار منع می کردند و وی آن را رها کرد. هنگامی که در خواب بود، ماری آمد و وارد مقعدش شد به طوری که او مانند آن روباه، مدفوع دفع می کرد. سپس مار بیرون آمد و مرد راحت شد(4) و در روایت دیگر: پس از آن، مار وی را رها کرد.

31) حلبی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: انسان محرم وقتی که شکاری را در «حلّ» می کُشد، مجازات بر او واجب می شود. وی باید آن شکار را به فقیری ببخشد. پس اگر دوباره تکرار کرد و شکاری را کشت، بر او مجازات نیست؛ بلکه خداوند، خودش از او انتقام می گیرد.(5)

32) در روایتی دیگر از حلبی در باره مُحرمی که شکاری را کشته است از امام صادق علیه السلام نقل شده است: بر او کفاره ای است. پس اگر دوباره تکرار

1- [1] - تفسی عیاشی، ج 1، ص 373، ح 204.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 373، ح 206.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 373، ح 205.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 373، ح 207.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 374، ح 208.

کند مصداق آیه «فَیَنتَقِمُ اللّهُ مِنْهُ» خواهد بود و بر او کفاره ای نیست.(1)

«أُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَحْرِ وَ طَعامُهُ مَتَاعا...حُرُمًا وَ اتَّقُواْ اللّهَ الَّذِیَ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ (96)»

«أُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَحْرِ وَ طَعامُهُ مَتَاعا لَّکُمْ وَلِلسَّیَّارَهِ وَحُرِّمَ علَیْکُمْ صَیْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا وَ اتَّقُواْ اللّهَ الَّذِیَ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ (96)»

[صید دریا و مأکولات آن برای شما حلال شده است تا برای شما و مسافران بهره ای باشد و(لی) صید بیابان مادام که محرم می باشید، بر شما حرام گردیده است و از خدایی که نزد او محشور می شوید، پروا دارید]

1) محمد بن یعقوب به نقل از علی بن ابراهیم، از پدر او، از حمّاد، از حریز، از شخصی که برایش روایت کرده، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اگر مُحرم، ماهی را صید کند و آن را به صورت شور و تازه استفاده کند و نیز آن را توشه قرار دهد، اشکالی وجود ندارد.

و خداوند فرمود: «أُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَحْرِ وَطَعامُهُ مَتَاعا لَّکُمْ» و حضرت صادق علیه السلام فرمود: منظور، ماهی نمکینی است که می خورند. حکم تفصیلی بین آنها چنین است که: هر پرنده ای که در بیشه می باشد و در خشکی تخم می گذارد و در خشکی جوجه می آورد، جزء شکار خشکی است و آن چه که در خشکی می باشد و در دریا تخم می گذارد و در دریا جوجه می آورد، از شکار خشکی نیست؛ بلکه جزء شکار دریایی است.(2)

2) همچنین ایشان، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار و از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر چیزی که اصلش از دریاست، ولی هم در خشکی و هم در دریا می باشد، کشتن آن بر محرم جایز نیست. پس اگر چنین حیوانی را بکُشد، همچنان که خداوند فرموده است، باید مجازات شود.(3)

3) شیخ با سند خود از موسی بن قاسم، از عبدالرحمن، از حمّاد، از حریز، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خوردن ماهی تازه و شور به عنوان

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 374، ح 209.
2- [2] - کافی، ج 4، ص 392، ح 1.
3- [3] - تهذیب، ج 5، ص 365، ح 1270.

ره توشه، برای مُحرم اشکالی ندارد.

خداوند فرمود: «أُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَحْرِ وَطَعامُهُ مَتَاعا لَّکُمْ» آنهایی که می خواهند بخورند، باید انتخاب کنند. و فرمود: است: هر پرنده ای که در بیشه باشد و در خشکی تخم بگذارد و در خشکی جوجه بیاورد، از شکار خشکی است و پرنده ای که در خشکی می باشد و در دریا تخم می گذارد و در دریا جوجه می آورد، از شکار خشکی نیست، بلکه جزو شکار دریایی است. (1)

4) عیاشی از حریز، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «أُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَحْرِ وَطَعامُهُ مَتَاعا لَّکُمْ» یعنی شور آن، که مردم می خورند. و فرمود: حکم تفصیلی بین آنها چنین است که هر پرنده ای که در بیشه باشد و در خشکی تخم بگذارد، صید خشکی است و هر پرنده ای در خشکی باشد و در دریا تخم بگذارد و تولید مثل کند، صید دریایی محسوب می شود.(2)

5) زید شحّام از ابی عبدالله روایت کرد که فرمود: او در مورد این آیه «أُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَحْرِ وَطَعامُهُ مَتَاعا لَّکُمْ وَلِلسَّیَّارَهِ» فرمود: منظور، ماهی های شور و نمکین هستند و نیز آن چه را که به عنوان توشه، مورد استفاده قرار میدهند. اگر شور و نمکین نباشد و به عنوان توشه باشد، باز هم جزء متاع و بهره به شمار می رود. (3)

«جَعلَ اللّهُ الْکَعبَهَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ قِیَامًا...الأَرْضِ وَ أَنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلِیمٌ (97)»

«جَعلَ اللّهُ الْکَعبَهَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ قِیَامًا لِّلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْیَ وَ الْقَلاَئِدَ ذَلِکَ لِتَعلَمُواْ أَنَّ اللّهَ یَعلَمُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی الأَرْضِ وَ أَنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلِیمٌ (97)»

[خداوند (زیارت) کعبه بیت الحرام را وسیله به پا داشتن (مصالح) مردم قرار داده و ماه حرام و قربانیهای بی نشان و قربانیهای نشاندار را (نیز به همین منظور مقرر فرموده است) این (جمله) برای آن است تا بدانید که خدا آن چه را در آسمانها و آن چه را در زمین است می داند و خداست که بر هر چیزی داناست]

1) عیاشی به نقل از ابان بن تغلب روایت کرده که گفت: از امام جعفر صادق

1- [1] - تهذیب، ج 5، ص 365، ح 1270.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 374، ح 210.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 374، ح 211.

علیه السلام در باره: «جَعلَ اللّهُ الْکَعبَهَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ قِیَامًا لِّلنَّاسِ» پرسیدم: حضرت فرمود: خداوند آن را برای دین و زندگی دنیویشان قرار داد.(1)

2) طبرسی از سعید بن جُبیر نقل می کند که گفت: هر کس که به این خانه می آید، و می خواهد که از چیزی برای دنیا و آخرت، بهره ببرد، آن را به دست می آورد و گفت: این سخن از امام صادق علیه السلام روایت شده است.(2)

3) علی بن ابراهیم: فرمود: تا زمانی که خانه پابرجاست و مردم به حجّ می روند، هلاک نمی شوند و اگر کعبه نابود شود و از بین برود و آنها حجّ را ترک کنند، نابود می شوند (3) و تفسیر واژه های شهر حرام، هَدی و قلائِد در ابتدای همین سوره آمده است.

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَسْأَلُواْ عنْ أَشْیَاء...مِّن قَبْلِکُمْ ثُمَّ أَصْبَحُواْ بِهَا کَافِرِینَ (102)»

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَسْأَلُواْ عنْ أَشْیَاء إِن تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ وَإِن تَسْأَلُواْ عِنْهَا حِینَ یُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَکُمْ عفَا اللّهُ عنْهَا وَاللّهُ غَفُورٌ حَلِیمٌ (101) قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِکُمْ ثُمَّ أَصْبَحُواْ بِهَا کَافِرِینَ (102)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد، شما را اندوهناک می کند، مپرسید و اگر هنگامی که قرآن نازل می شود در باره آنها سئوال کنید، برای شما روشن می شود. خدا از آن (پرسشهای بیجا) گذشت و خداوند آمرزنده بردبار است* گروهی پیش از شما (نیز) از این (گونه) پرسشها کردند؛ آن گاه به سبب آن کافر شدند]

1) علی بن ابراهیم از پدرش، از حنان بن سدیر، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: صفیّه، دختر عبدالمطلب فرزندی داشت که مُرد، پس به پیش آمد و عمر بن خطّاب به او گفت: گوشواره ات را بپوشان، چرا که خویشاوندی تو با رسول الله صلی الله علیه و آله سودی برایت ندارد. او به عمر گفت: آیا تو گوشواره مرا دیدی، ای ختنه ناشده؟!

پس نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفت و او را از این موضوع با خبر کرد

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 374، ح 212.
2- [2] - مجمع البیان، ج 3، ص 423.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 194.

و گریست. رسول الله صلی الله علیه و آله خارج شد و ندا داد: نماز جماعت است، پس مردم جمع شدند و گفت: چیست در سر قومی که فکر می کنند خویشاوندی با من سودی ندارد؟! اگر من در مقام محمود قرار گرفتم، برای ضعیف ترین شما شفاعت می کنم. امروز هر کس از من بخواهد تا به او بگویم پدرش کیست، به او خبر می دهم. پس مردی بلند شد و گفت: پدر من کیست ای رسول الله؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پدر تو، شخصی نیست که تو بدان نام خوانده می شوی.

پدرت فلان بن فلان است. مرد دیگری برخاست و گفت: پدر من کیست یا رسول الله؟ فرمود: پدرت همان کسی است که بدان خوانده می شوی. پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: چیست در سر کسی که فکر می کند خویشاوندی با من سودی ندارد و در باره پدرش از من نمی پرسد؟!

عمر برخاست و گفت: پناه می برم به خدا از خشم خدا و رسول خدا، مرا ببخش که خداوند تو را بیامرزد، پس خداوند این آیه را نازل کرد:

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَسْأَلُواْ عنْ أَشْیَاء إِن تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ» تا آن جا که می فرماید: «ثُمَّ أَصْبَحُواْ بِهَا کَافِرِینَ». (1)

2) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن عیسی، از یونس، از حمّاد، از عبدالله بن سنان، از ابو جارود روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که در باره چیزی با شما صحبت کردم، از من در باره آن از کتاب خدا سئوال کنید. پس در بعضی از سخنانش فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله از قیل و قال و صحبت های اضافی و فاسد بودن اموال و داشتن سئوالهای زیاد، نهی کرده است. به او گفتند: ای فرزند رسول الله! این در کجای کتاب خداست؟

فرمود:خداوند عز و جل می فرماید: «لاَّ خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلاَّ مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَهٍ أَوْ مَعرُوفٍ أَوْ إِصْلاَحٍ بَیْنَ النَّاسِ» (2) [در بسیاری از رازگوییهای ایشان خیری نیست، مگر کسی که (بدین وسیله) به صدقه یا کار پسندیده یا سازشی میان

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 195.
2- [2] - نساء/114.

مردم فرمان دهد] و فرمود: «وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ الَّتِی جَعلَ اللّهُ لَكُمْ قِيَاماً»(1) [و اموال خود را که خداوند آن را وسیله قوام (زندگی) شما قرار داده، به سفیهان مدهید] و فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَسْأَلُواْ عنْ أَشْيَاء إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ».(2)

3) عیّاشی به نقل از احمد بن محمّد روایت کرده که: به ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام نامه ای نوشتم و در آخرش برای من نوشت: آیا هنوز از زیادی سئوال ها خودداری نمی کنید و بر آن نیستید که از این کار باز ایستید؟ از این امر پرهیز کنید؛ چرا که پیشینیان شما به خاطر زیادی سئوالهای خویش نابود شدند. خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَسْأَلُواْ عنْ أَشْيَاء إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَإِن تَسْأَلُواْ عنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عفَا اللّهُ عنْهَا وَاللّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ * قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُواْ بِهَا كَافِرِينَ ».(3)

«مَا جَعلَ اللّهُ مِن بَحِيرَهٍ وَ لاَ سَآئِبَهٍ وَ...يَفْتَرُونَ علَى اللّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعقِلُونَ (103)»

«مَا جَعلَ اللّهُ مِن بَحِيرَهٍ وَ لاَ سَآئِبَهٍ وَ لاَ وَصِيلَهٍ وَ لاَ حَامٍ وَ لَـكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ يَفْتَرُونَ علَى اللّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعقِلُونَ (103)»

[خدا (چیزهای ممنوعی از قبیل) بحیره و سائبه و وصیله و حام قرار نداده است. ولی کسانی که کفر ورزیدند، بر خدا دروغ می بندند و بیشترشان تعقل نمی کنند]

1) ابن بابویه از پدرش، از محمد بن یحیی عطّار، از محمد بن احمد بن یحیی اشعری، از عباس بن معروف، از صفوان بن یحیی، از ابن مُسْکان، از محمد بن مسلم، به نقل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان در باره این آیه: «مَا جَعلَ اللّهُ مِن بَحِيرَهٍ وَلاَ سَآئِبَهٍ وَلاَ وَصِيلَهٍ وَلاَ حَامٍ» فرمود: اهل جاهلیت، هنگامی که شتر از یک شکم، دوقلو می زایید، می گفتند: وصلت (رسید)، پس ذبح و کشتن آن را جائز نمی دانستند و آن را نمی خوردند. اگر شتر، ده کرّه می زائید آن را سائبه می خواندند و آزاد می کردند و بر پشت آن سوار نمی شدند و آن را نمی خوردند. شتر حام، شتر نر و قوی بود که آن را حلال نمی دانستند. پس خداوند

1- [1] - نساء/5.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 48، ح 5.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 374، ح 213.

عز و جل، این آیه را نازل کرد که چیزی از این شتران را حرام نکنند.

سپس این بابویه گفت: روایت شده است که شتر بحیره، اگر پنج شکم میزایید و پنجمین آن نر بود، آن را سر می بریدند و مرد و زن از آن می خوردند. اما اگر پنجمین آن مؤنث بود، گوش آن را بَحر میکردند؛ یعنی می شکستند و گوشت و لبنیّات آن برای زنان حرام بود. ولی اگر می مُرد، برای زنان، حلال می شد. سائبه، شتری بود که فرد به عنوان نذر، رها می کرد و در مواردی که خداوند کسی را از بیماری نجات داده و شفا میداد و یا او را به منزلش میرساند، ممکن بود که فرد چنین نذری انجام دهد.

اما این که وصیله به چه معنایی است، باید گفت: اگر میشی، هفت شکم میزاد و بار هفتم، برّه آن نَر بود، آن را ذبح می کردند و زن و مرد از گوشتش می خوردند. اما اگر ماده بود، در بین گوسفندان رها می شد و اگر دوقلو بود و یکی نر و یکی ماده بود، می گفتند: وصلت أخاها (به برادرش وصل شد) و ذبح نمی شد و گوشتش بر زنان حرام می شد. این همان وصیله است، مگر این که یکی از آنها میمرد، آن وقت، گوشتش بر زن و مرد حلال می شود.

و به شتر نری «حام» گفته می شد که بر بچه بچه اش سوار می شدند و گفته می شد: «حَمَی ظَهره»؛ یعنی سوار شدن بر آنها حرام است. ابن بابویه گفت: و نیز روایت شده که به شتری «حام» گفته می شد که ده شکم زاییده باشد که در این صورت، میگفتند: «حَمَی ظَهره» پس سوار شدن بر آن حرام بود و آن را از آب و علف باز نمی داشتند. (1)

2) عیاشی از محمد بن مسلم روایت کرده که امام صادق علیه السلام در مورد آیه «مَا جَعلَ اللّهُ مِن بَحِيرَهٍ وَلاَ سَآئِبَهٍ وَلاَ وَصِيلَهٍ وَلاَ حَامٍ» فرمود: مردم عصر جاهلیت، وقتی شتری دوقلو به دنیا میآورد، می گفتند: وَصَلَتْ (رسید) و وصیله از همین کلمه است، در این صورت، گوشت آن را حلال نمی دانستند و خوردن آن نیز حلال نبود. اگر ده بار می زایید، به آن سائبه می گفتند و خوردن آن و سوار شدن بر آن را حلال نمی دانستند. حام، شتر نری بود که آن را حلال نمی دانستند و خداوند عز و جل، آیه نازل کرد که هیچ کدام از این ها را حرام ندانسته است.(2)

1- [1] - معانی الاخبار، ص 148، ح 1.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 375، ح 214.

3) ابی ربیع روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در مورد «سائبه» سئوال شد و ایشان فرمود: منظور، مردی است که بَرده اش را آزاد می کند و به او می گوید: به هر جا می خواهی برو و از میراث تو چیزی به من تعلّق نخواهد گرفت و جرم و گناه تو به من ربطی نخواهد(1) داشت و شاهدی را نیز بر این موضوع، گواه می گیرد.(2)

4) عمار بن ابی احوص روایت کرده که از امام باقر علیه السلام در مورد سائبه، سئوال شد و ایشان فرمود: به قرآن مراجعه کن. ای عمار! هر جا که «فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ»(3) [باید بنده مومنی را آزاد] آمده است، منظور سائبه است و کسی جز خدا بر او ولایت و مالکیت ندارد. هر چیزی که خدا بر آن ولایت داشته باشد، رسول الله صلی الله علیه و آله نیز بر آن ولایت دارد و هر چه که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن ولایت داشته باشد، ولایت و میراث آن از آن امام نیز خواهد بود.(4)

5) عمار بن ابی احوص روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: بحیره، ماده شتری است که خودش بزاید و بچه اش نیز زاد و ولد کند، آن گاه، شکافی در گوشش ایجاد می کنند.(5)

6) علی بن ابراهیم روایت می کند: بحیره، میشی است که پنج بار زاد و ولد کند و بار ششم، عرب می گوید: گوش بریده است؛ یعنی در گوشش شکافی ایجاد می کردند و آن را متعلق به بت می دانستند و از آب و چرا بازداشته نمی شد. اما وصیله، آن بود که میشی پنج شکم میزاد و برای بار ششم، دوقلوی نر و ماده میزاد؛ در این صورت، ماده را برای بت می گذاشتند و می گفتند: «وصلت اخاها» و گوشتش را بر زنان حرام می دانستند. اما حام، شتر نری بود که جَدِّ جَدِّ شترانی دیگر باشد. در این صورت می گفتند: «حَمَی ظهره» (سوار شدن بر پشت آن حرام است) و آن را حام (گرفته شده از حمی به معنی منع کردن) می نامیدند و بر آن سوار نمی شدند و از آب و علف باز نمی داشتند و چیزی را بر آن بار نمی کردند. سپس خدا این آیه را در ردّ این احکام جاهلی، نازل کرد: «مَا جَعلَ اللّهُ مِن بَحِيرَةٍ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 375، ح 215.
2- [2] - جریره: گناه، جنایت.

3- [3] - نساء/92 ؛ مجادله/3.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 376، ح 216.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1 ص 376، ح 216.

وَلاَ سَآئِبَهٍ وَلاَ وَصِيلَهٍ وَلاَ حَامٍ وَلَـ_كِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ يَفْتَرُونَ علَى اللّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لاَ يَعقِلُونَ».(1)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ علَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لاَ يَضُرُّكُم...جَمِيعا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعمَلُونَ (105)»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ علَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لاَ يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللّهِ مَرْجِعكُمْ جَمِيعا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعمَلُونَ (105)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! به خودتان بپردازید. هر گاه شما هدایت یافتید، آن کس که گمراه شده است، به شما زیانی نمی رساند. بازگشت همه شما به سوی خداست. پس شما را از آن چه انجام می دادید، آگاه خواهد کرد]

1) در مصباح الشریعه روایت شده است که ابا ثعلب خُشَنّی، در مورد آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ علَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لاَ يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» از رسول الله صلی الله علیه و آله سئوال کرد. ایشان فرمود: امر به معروف و نهی از منکر کن، در چیزهایی که بر سرت می آید، صبر کن. پس هر گاه دیدی که از بخل اطاعت و از هوا و هوس پیروی می شود و هر کس شیفته رأی و نظر خوبش است، تو مواظب خود باش و کار مردم را از خویشتن دور کن.(2)

2) علی بن ابراهیم روایت کرده که در حدیث آمده است: خود را اصلاح کنید و از دیگران عیب جویی نکنید و از آنها به بدی یاد نکنید. اگر شما صالح باشید، گمراهی آنان ضرری به شما نمی رساند.(3)

3) در نهج البیان از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام روایت شده است: که این آیه در مورد تقیّه نازل شده است.

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ شَهَادَهُ بَيْنِكُمْ إِذَا...وَ اسْمَعواْ وَ اللّهُ لاَ يَهْدِى الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (108)»

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ شَهَادَهُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّهِ اثْنَانِ ذَوَا عدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنتُمْ ضَرَبْتُمْ فِى الأَرْضِ فَأَصَابَتْكُم مُّصِيبَهُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِن بَعدِ الصَّلاَهِ فَيُقْسِمَانِ بِاللّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لاَ نَشْتَرِى بِهِ ثَمَنًا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَ لاَ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 195.
2- [2] - مصباح الشریعه، ص 18.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 195.

نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللّهِ إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الآثِمِينَ (106) فَإِنْ عثِرَ عِلَى أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ يِقُومَانُ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاَللّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِن شَهَادَتِهِمَا وَ مَا اعتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الظَّالِمِينَ (107) ذَلِكَ أَدْنَى أَن يَأْتُواْ بِالشَّهَادَهِ عَلَى وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُواْ أَن تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعدَ أَيْمَانِهِمْ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اسْمَعواْ وَ اللّهُ لاَ يَهْدِى الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (108)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که یکی از شما را (نشانه های) مرگ در رسید، باید از میان خود دو عادل را در موقع وصیت به شهادت میان خود فرا خوانید یا اگر در سفر بودید و مصیبت مرگ شما را فرا رسید (و شاهد مسلمان نبود)، دو تن از غیر (همکیشان) خود را (به شهادت بطلبید) و اگر (در صداقت آنان) شک کردید، پس از نماز، آن دو را نگاه می دارید؛ پس به خدا سوگند یاد می کنند که ما این (حق) را به هیچ قیمتی نمی فروشیم، هر چند (پای) خویشاوند (در کار) باشد و شهادت الهی را کتمان نمی کنیم که (اگر کتمان حق کنیم) در این صورت از گناهکاران خواهیم بود * و اگر معلوم شد که آن دو دستخوش گناه شده اند، دو تن دیگر از کسانی که بر آنان ستم رفته است و هر دو (به میت) نزدیکترند، به جای آن دو (شاهد قبلی) قیام کنند. پس به خدا سوگند یاد می کنند که گواهی ما قطعا از گواهی آن دو درست تر است و (از حق) تجاوز نکرده ایم؛ چرا که (اگر چنین کنیم) از ستمکاران خواهیم بود* این (روش) برای این که شهادت را به صورت درست ادا کنند یا بترسند که بعد از سوگند خوردنشان سوگندهایی (به وارثان میت) برگردانده شود، (به صواب) نزدیکتر است و از خدا پروا دارید و (این پندها را) بشنوید و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از یارانش در حدیثی مرفوع روایت می کند که: تمیم داری، ابن بیدی(1) و ابن ابی ماریه به مسافرتی رفتند. تمیم داری مسلمان بود و آن دو نفر، نصرانی بودند. تمیم داری خورجینی داشت که علاوه بر وسایل خود، ظرفی طلاکاری شده و یک گردنبند نیز در آن گذاشته بود. او این متاع را با خود برداشته بود تا در یکی از بازارهای عرب بفروشد. اما بیماری سختی گرفت و وقتی به حال احتضار افتاد، آن چه با خود داشت به ابن بیدی و ابن

1- [1] - رجوع شود به سیر اعلام النبلاء، ج 2 444؛ الدر المنثور ج 3 ص 220.

ابی ماریه داد و به آنها گفت که آن چیزها را به ورثه او برسانند.

آن دو به مدینه آمدند و آن ظرف و گردنبند را برای خود برداشتند و بقیه را به ورثه دادند. خانواده تمیم به آن دو گفتند: آیا او مدتی طولانی مریض بوده و هزینه زیادی را به خاطر بیماری اش، پرداخته است؟ گفتند: نه، فقط چند روز مریض بود.

گفتند: در این سفر چیزی از او دزیده شد؟ گفتند: نه. گفتند: مشغول به تجارتی شد که در آن خسارت ببیند و ضرر کند؟ گفتند: نه. گفتند: ما بهترین چیزهایی را که با او بوده است، نمی یابیم؛ ظرفی که نقش هایی از طلا داشت و جواهر کاری شده بود و یک گردنبند. گفتند: او به ما نداده است که به دست شما برسانیم. اقوام تمیم، آن دو نفر را پیش رسول الله صلی الله علیه و آله آوردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را مجبور به قسم خوردن کرد. آنها قسم خوردند و رسول خدا آنها را رها کرد.

بعد از مدتی، آن ظرف و گردنبند در دست آنها دیده شد. خانواده تمیم به پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای رسول خدا! آن چیزی که به خاطر آن، از ابن بیدی و ابن ابی ماریه نزد شما شکایت آوردیم، در دستِ آنها دیده شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله منتظر ماند تا از جانب خدا، حکم این قضیه برسد.

و خداوند تبارک و تعالی فرمود: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ شَهَادَةُ بَیْنِکُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ حِینَ الْوَصِیَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عدْلٍ مِّنکُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَیْرِکُمْ إِنْ أَنتُمْ ضَرَبْتُمْ فِی الأَرْضِ» خداوند عز و جل شهادت اهل کتاب را در مورد وصیت نامه، در صورتی معتبر دانست که متوفای مسلمان در سفر بوده باشد و نتواند مسلمانی را پیدا کند تا شاهد وصیت او باشد. سپس فرمود: «فَأَصَابَتْکُم مُّصِیبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِن بَعدِ الصَّلاَةِ فَیُقْسِمَانِ بِاللّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لاَ نَشْتَرِی بِهِ ثَمَناً وَلَوْ کَانَ ذَا قُرْبَی وَلاَ نَکْتُمُ شَهَادَةَ اللّهِ إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الآثِمِینَ» منظور، شهادت اولیه ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنها گرفت «فَإِنْ عثِرَ علَی أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا» یعنی آنها قسم دروغ خوردند. «فَآخَرَانِ یقُومَانُ مَقَامَهُمَا» یعنی خانواده ای که شکایت داشتند «مِنَ الَّذِینَ اسْتَحَقَّ علَیْهِمُ الأَوْلَیَانِ فَیُقْسِمَانِ بِاللّهِ» یعنی قسم خوردند که آنها در این شکایت بیشتر از مدعیان، حق دارند و آن دو نفر در سوگند خوردن به خدا، دروغ گفته اند. «لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِن شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعتَدَیْنَا إِنَّا إِذًا لَّمِنَ

ص:763

الظَّالِمِینَ».

رسول خدا دستور داد تا خانواده تمیم، آن طور که خدا به آنها امر کرده است، قسم بخورند و آنها سوگند یاد کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله گردنبند و آن ظرف را از ابن بیدی و ابن ابی ماریه گرفت و به خانواده تمیم داری بازگرداند.

«ذَلِکَ أَدْنَی أَن یَأْتُواْ بِالشَّهَادَهِ علَی وَجْهِهَا أَوْ یَخَافُواْ أَن تُرَدَّ أَیْمَانٌ بَعدَ أَیْمَانِهِمْ»(1) علی بن ابراهیم نیز همین حدیث را با اندک تفاوتی در تفسیر خود می آورد و بعد می گوید: در آیه «تَحْبِسُونَهُمَا مِن بَعدِ الصَّلاَهِ» منظور از نماز، نماز عصر است.(2)

2) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فُضَیْل، از ابو صباح کِنانی روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ شَهَادَهُ بَیْنِکُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ حِینَ الْوَصِیَّهِ اثْنَانِ ذَوَا عدْلٍ مِّنکُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَیْرِکُمْ» سئوال کردم و گفتم: منظور از «أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَیْرِکُمْ» چیست؟ فرمود: منظور، دو نفر کافر است و پرسیدم: «ذَوَا عدْلٍ مِّنکُمْ» چه طور؟ فرمود: دو مسلمان.(3)

3) محمد بن یعقوب، از محمد بن ا سماعیل، از فضل بن شاذان و علی بن ابراهیم، از پدرش، و همگی از ابن ابی عمَیر، از هشام بن حکم روایت کرده که امام صادق علیه السلام در مورد این آیه: «و آخرانِ مِن غیرکم» فرمود: اگر انسان در جایی باشد که مسلمانی در آن جا نیست، شهادت دادن بر وصیت، توسط کسی که مسلمان نیست، جایز است.(4)

4) محمد بن یعقوب، از محمد بن احمد، از عبدالله بن صلت، از یونس بن عبد الرحمن، از محمد بن یحیی روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه سئوال کردم: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ شَهَادَهُ بَیْنِکُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ حِینَ الْوَصِیَّهِ اثْنَانِ ذَوَا عدْلٍ مِّنکُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَیْرِکُمْ» فرمود: منظور از «اللَّذان مِنْکُم» دو مسلمان و از «اللَّذان مِنْ غَیرِکم» دو نفر از اهل کتاب است و اگر کسی از اهل کتاب را نیافتید، از مجوس نیز اشکالی ندارد؛ چرا که رسول خدا

1- [1] - کافی، ج 7، ص 5، ح 7.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 196.
3- [3] - کافی، ج 7، ص 3، ح 1.
4- [4] - کافی، ج 7، ص 4، ح 3.

صلی الله علیه و آله سنّت جزیه را که برای اهل کتاب است، برای مجوس نیز قرار داده است. و این آیه (حکم) مربوط به زمانی است که فردی در دیار غربت، وفات یافته و مسلمانی را برای شهادت نیابد و دو نفر از اهل کتاب را به شهادت بگیرد. آن گاه آن دو نفر، بعد از نماز حبس می شوند تا چنین قسمی بخورند: «لاَ نَشْتَرِی بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ کَانَ ذَا قُرْبَی وَلاَ نَکْتُمُ شَهَادَةَ اللّهِ إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الآثِمِینَ».

فرمود: این وقتی است که ولیّ میّت (فرد متوفی) در شهادت آنها شک کند. اگر مشخص شود آنها شهادت دروغ داده اند، ولیّ متوفی نباید شهادت آن دو نفر را نقض کرده و خلاف آن عمل کند، تا این که دو شاهد دیگر را بیاورد که جای دو شاهد اولی را بگیرند و آن دو، قسم بخورند: «لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِن شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعتَدَیْنَا إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الظَّالِمِینَ». وقتی چنین کرد، شهادت دو شاهد اولی نقض میشود و شهادت دو شاهد دومی، جایز میگردد؛ خداوند عز و جل میفرماید: «ذَلِکَ أَدْنَی أَن یَأْتُواْ بِالشَّهَادَةِ عَلَی وَجْهِهَا أَوْ یَخَافُواْ أَن تُرَدَّ أَیْمَانٌ بَعدَ أَیْمَانِهِمْ»(1)

5) شیخ با سند خود از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از حمزه بن حُمران روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مفهوم این آیه: «ذَوَا عدْلٍ مِّنکُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَیْرِکُمْ» چیست؟

فرمود: منظور از «اللَّذان مِنْکُم» دو مسلمان و مقصود از «اللَّذانِ مِنْ غَیْرِکُم» دو نفر از اهل کتاب است. فرمود: و این مربوط به زمانی است که فردی مسلمان در دیار غربت جان بسپارد و به دنبال دو نفر مسلمان باشد که شاهد وصیت او باشند، ولی کسی را نیابد. پس باید دو نفر از اهل کتاب که اهل ذمّه بوده و مورد تأیید اطرافیانشان باشند، به شهادت بگیرد. (2)

6) عیاشی از ابی اُسامه روایت کرده است که: از امام صادق در مورد آیه: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ شَهَادَةُ بَیْنِکُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ حِینَ الْوَصِیَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عدْلٍ مِّنکُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَیْرِکُمْ» سئوال کردم. فرمود: آن دو، دو نفر کافرند و پرسیدم: پس منظور از «ذَوَا عدْلٍ مِّنکُمْ» چیست؟ فرمود: دو مسلمان.(3)

7) زید شَحّام روایت کرده است که: مفهوم آیه «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ شَهَادَةُ

1- [1] - کافی، ج 7، ص 4، ح 6.
2- [2] - تهذیب، ج 6، ص 253، ح 655.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 376، ح 217.

بَيْنِكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّهِ اثْنَانِ ذَوَا عدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ» را از امام صادق علیه السلام پرسیدم. فرمود: منظور از آن دو، دو نفر کافر است.(1)

8) علی بن سالم از فردی روایت کرده که در مورد این آیه از امام صادق علیه السلام سئوال کردم: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ شَهَادَهُ بَیْنِکُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ حِینَ الْوَصِیَّهِ اثْنَانِ ذَوَا عدْلٍ مِّنکُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَیْرِکُمْ» ایشان فرمود: اللذان منکم: یعنی دو مسلمان و اللذان من غیرکم: یعنی دو نفر از اهل کتاب و اگر کسی از اهل کتاب را نیافت، از مجوس هم جائز است؛ چون رسول الله صلی الله علیه و آله سنّت جزیه دادن اهل کتاب را برای مجوس هم قرار داد.

این مربوط به زمانی است که کسی در دیار غربت بمیرد و مسلمانی را نیابد، پس دو نفر از اهل کتاب را به شهادت می گیرد و آنها بعد از نماز حبس می شوند تا این گونه سوگند یاد کنند که: «لاَ نَشْتَرِی بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ کَانَ ذَا قُرْبَی وَلاَ نَکْتُمُ شَهَادَهَ اللّهِ إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الآثِمِینَ» فرمود: و این زمانی است که ولیّ متوفّی در شهادت آن دو شاهد شک کند «فَإِنْ عثِرَ علَی أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا» یعنی اگر آن دو شاهد، شهادت دروغ بدهند، وَلیّ متوفّی حق ندارد شهادت آنها را نقض کند، مگر این که دو شاهد دیگر بیاورد که جای آن دو شاهد اولی را بگیرند: «فَیُقْسِمَانِ بِاللّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِن شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعتَدَیْنَا إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الظَّالِمِینَ» و اگر این چنین کند، شهادت آن دو شاهد اولی نقض شده و عمل به شهادت آن دو نفر دیگر جائز می شود. خداوند می فرماید: «ذَلِکَ أَدْنَی أَن یَأْتُواْ بِالشَّهَادَهِ علَی وَجْهِهَا أَوْ یَخَافُواْ أَن تُرَدَّ أَیْمَانٌ بَعدَ أَیْمَانِهِمْ».(2)

9) ابن فُضَیْل روایت کرده است که: از امام موسی بن جعفر علیه السلام در مورد آیه: «إِذَا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ حِینَ الْوَصِیَّهِ اثْنَانِ ذَوَا عدْلٍ مِّنکُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَیْرِکُمْ» سئوال کردم. فرمود: «اللذان منکم» یعنی دو مسلمان و «اللذان من غیرکم»، یعنی از اهل کتاب. پس اگر از اهل کتاب، کسی را نیافتید، از مجوس نیز جائز است؛ چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: با آنها مثل اهل کتاب برخورد کنید. این زمانی است که مسلمانی در دیار غربت بمیرد و دو نفر مسلمان را برای

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 376، ح 218.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 376، ح 219.

این که شاهد وصیت او باشند، نیابد؛ پس دو نفر از اهل کتاب را شاهد قرار می دهد.(1)

10) حُمران روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «اللَّذان مِن غَیرِکُم» یعنی از اهل کتاب، و این تنها مربوط به زمانی است که مسلمانی در دیار غربت بمیرد و دو نفر مسلمان بخواهد تا شاهد وصیت او باشند، اما مسلمانی را نیابد. پس باید دو نفر از اهل کتاب را که اهل ذمّه بوده و اطرافیانشان از آنها راضی اند، برای شهادت برگزیند.(2)

11) سعد بن عبدالله از قاسم بن ربیع وراق و محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمد بن سِنان، از میّاح مدائنی، از مفضّل بن عمر روایت می کند که امام صادق علیه السلام در نامه ای که به او نوشت، فرمود: و امّا این که ذکر کردهای که آنها شهادت یکدیگر را بر غیر همکیش خود جائز می دانند، صحیح نیست و این، تأویلِ این سخن خداوند عز و جل نیست: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ شَهَادَةُ بَیْنِکُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ حِینَ الْوَصِیَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عدْلٍ مِّنکُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَیْرِکُمْ إِنْ أَنتُمْ ضَرَبْتُمْ فِی الأَرْضِ فَأَصَابَتْکُم مُّصِیبَةُ الْمَوْتِ» چرا که این موضوع، زمانی جائز است که فردی مسافر باشد و به حال احتضار بیفتد؛ آن گاه دو نفر انسان عادل همکیش را برای شهادت برمی گزیند و اگر نیافت، دو نفر دیگر را انتخاب می کند که قرآن می خوانند؛ به شرط این که از اولیا و نزدیکان متوفّی نباشند.

«تَحْبِسُونَهُمَا مِن بَعدِ الصَّلاَةِ فَیُقْسِمَانِ بِاللّهِ» عزّ و جل «إِنِ ارْتَبْتُمْ لاَ نَشْتَرِی بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ کَانَ ذَا قُرْبَی وَلاَ نَکْتُمُ شَهَادَةَ اللّهِ إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الآثِمِینَ * فَإِنْ عثِرَ عَلَی أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ یقُومَانُ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِینَ اسْتَحَقَّ عَلَیْهِمُ الأَوْلَیَانِ» یعنی از ورثه و اولیای متوفی «فَیُقْسِمَانِ بِاللّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِن شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعتَدَیْنَا إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الظَّالِمِینَ * ذَلِکَ أَدْنَی أَن یَأْتُواْ بِالشَّهَادَةِ عَلَی وَجْهِهَا أَوْ یَخَافُواْ أَن تُرَدَّ أَیْمَانٌ بَعدَ أَیْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعواْ»(3)

«یَوْمَ یَجْمَع اللّهُ الرُّسُلَ فَیَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُواْ لاَ علْمَ لَنَا إِنَّکَ أَنتَ علاَّمُ الْغُیُوبِ (109)»

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 377، ح 320.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 377، ح 320.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 86.

[(یاد کن) روزی را که خدا پیامبران را گرد می آورد، پس می فرماید: چه پاسخی به شما داده شد؟ می گویند: ما را هیچ دانشی نیست. تویی که دانای رازهای نهانی]

1) علی بن ابراهیم روایت کرده که پدرم از حسن بن محبوب، از علاء بن محمد بن مسلم روایت کرد که امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند متعال در روز قیامت می پرسد: مردم چگونه اوصیای شما را اجابت کردند؟ و آنها می گویند: نمی دانیم که بعد از ما با آنها چه کردند.(1)

2) محمد بن یعقوب با سند خود از ابن محجوب، از هشام بن سالم، از یزید کُناسی روایت می کند: در مورد آیه: «يَوْمَ يَجْمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُواْ لاَ عِلْمَ لَنَا» از امام صادق علیه السلام سئوال کردم. فرمود: این آیه، تأویلی دارد و می گوید: کسانی که جانشینان امت شما بودند، چگونه دعوت اوصیای شما را اجابت کردند؟ و آنها می گویند: نمی دانیم که بعد از ما چه کردند.(2)

3) ابن بابویه از احمد بن محمد بن عبدالرحمن مُقریء از: ابو عمرو محمد بن جعفر مُقریء و جرجانی، از ابوبکر محمد بن حسن موصلی در بغداد، از محمد بن عاصمِ طریقی، از ابو زید عیّاش بن یزید بن حسن بن علی کَحّال، برده زید بن علی، از ابی یزید بن حسن روایت کرده است که: موسی بن جعفر علیه السلام برایم حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل کرد که در مورد آیه: «يَوْمَ يَجْمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُواْ لاَ عِلْمَ لَنَا» فرمود: آنها می گویند ما از غیرِ تو (خدا) خبری نداریم. امام صادق علیه السلام فرمود: تمام قرآن، نوعی سرزنش است و باطن آن انس و نزدیک شدن به خدا است. ابن بابویه می گوید: منظور از این جمله، این است که در پسِ آیاتِ توبیخ و هراس انگیز، آیات رحمت و غفران است.(3)

4) عیاشی از یزید کناسی روایت کرده اسم که: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: مفهوم این آیه چیست؟ «يَوْمَ يَجْمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُواْ لاَ عِلْمَ لَنَا» فرمود: کسانی که جانشینان امّت شما بودند، چگونه دعوت اوصیای شما را اجابت کردند؟ و آنها می گویند: نمی دانیم که بعد از ما چه کردند.(4)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 197.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 338، ح 535.
3- [3] - معانی الأخبار، ص 231، ح 1.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ص 377، ح 221.

«إِذْ قَالَ اللّهُ يَا عيسى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ...كَفَرُواْ مِنْهُمْ إِنْ هَـذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُّبِينٌ (110)»

«إِذْ قَالَ اللّهُ يَا عِيسى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعمَتِى علَيْکَ وَ علَى وَالِدَتِکَ إِذْ أَيَّدتُّکَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُکَلِّمُ النَّاسَ فِى الْمَهْدِ وَ کَهْلاً وَ إِذْ عِلَّمْتُکَ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ التَّوْرَاةَ وَ الإِنجِيلَ وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ کَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِى فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَکُونُ طَيْرًا بِإِذْنِى وَ تُبْرِىءُ الأَکْمَهَ وَ الأَبْرَصَ بِإِذْنِى وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوتَى بِإِذْنِى وَ إِذْ کَفَفْتُ بَنِى إِسْرَائِيلَ عنکَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ کَفَرُواْ مِنْهُمْ إِنْ هَـذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُّبِينٌ (110)»

[(یاد کن) هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی پسر مریم! نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور آن گاه که تو را به روح القدس تایید کردم که در گهواره (به اعجاز) و در میانسالی (به وحی) با مردم سخن گفتی و آن گاه که تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم و آن گاه که به اذن من از گل (چیزی) به شکل پرنده می ساختی، پس در آن می دمیدی و به اذن من، پرنده ای می شد و کور مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می دادی و آن گاه که مردگان را به اذن من (زنده از قبر) بیرون می آوردی و آن گاه که (آسیب) بنی اسرائیل را هنگامی که برای آنان حجتهای آشکار آورده بودی، از تو باز داشتم. پس کسانی از آنان که کافر شده بودند، گفتند: این(ها چیزی) جز افسونی آشکار نیست]

1) ابن بابویه می گوید: جعفر بن محمد بن مسور که خدا بر او رحمت آورد، از حسین بن محمد بن عامر، از ابو عبدالله سیّاری، از ابی یعقوب بغدادی روایت کرده که ابن سکّیت به ابوالحسن امام رضا علیه السلام عرض کرد: چرا خداوند متعال، موسی بن عمران را با ید بیضاء (دست درخشان) و عصا و ابزار سحر و عیسی را با علم پزشکی و محمد صلی الله علیه و آله را با کلام و خطبه و سخن، مبعوث کرد؟ ایشان فرمود: خداوند متعال وقتی موسی را مبعوث کرد، عصر، عصر سحر و جادوگری بود و موسی از جانب خدا برای آنها چیزی را آورد که قادر نباشند مثل آن را انجام دهند و با آن سحرشان را باطل کرد و از این طریق، حجّت خویش را بر ایشان ثابت کرد. خداوند تبارک و تعالی، عیسی را زمانی مبعوث کرد که دوره بیماری های مزمن بود و مردم به علم طب نیاز داشتند و عیسی از جانب خدای متعال برایشان چیزی را آورد که مثل آن را نداشتند و ندیده بودند و با آن مردگان را زنده کرد و انسان کور و پیسی گرفته را به اذن خداوند عز و جل شفا داد و این

ص:769

گونه برای آنها حجّت آورد. خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را زمانی مبعوث گردانید که عصر خطبه و کلام بود. و فکر می کنم که فرموده باشد: عصر شعر و محمد صلی الله علیه و آله کتاب خدا و مواعظ و احکام آن را آورد و نشان داد که سخنان آنان باطل و پوچ است و این گونه برای آنها حجت آورد. ابن سکیت گفت: به خدا که در این زمانه، هرگز کسی مثل شما را ندیدم. در این زمانه، حجت برای مردم چیست؟ ایشان فرمود: چیزهایی که در مورد خدا صادق باشد، با عقل شناخته می شود و عقل آن را تصدیق می کند و آن چه که دروغ است نیز شناخته می شود و سپس عقل، آن را تکذیب می کند. ابن سکیت گفت: به خدا قسم که جواب، فقط همین می توانست باشد.(1)

2) محمد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از ابی جَمیله، از ابان بن تَغلِب و دیگران روایت کرده که: از اباعبدالله سئوال شد: آیا عیسی بن مریم علیه السلام کسی را بعد از مرگش زنده کرد که همان صفات زندگان مثل خوردن و رزق و فرزند و طول عمر را داشته باشد؟

ایشان جواب داد: بله. او دوستی صمیمی داشت که به دین عیسی علیه السلام وارد شده بود و عیسی علیه السلام نزد او می رفت و مهمان او می شد. مدتی عیسی علیه السلام از او دیدار نکرد و بعد از مدّتی به سراغ او رفت تا به او سلامی بدهد. مادر او پیش عیسی آمد و عیسی علیه السلام سراغ دوستش را از او گرفت. گفت: ای رسول خدا! فوت کرد. عیسی گفت: می خواهی او را ببینی؟ جواب داد: بله. عیسی علیه السلام گفت: فردا می آیم تا به اذن خداوند تبارک و تعالی او را برایت زنده کنم. چون فردا فرا رسید، عیسی پیش مادر دوستش آمد و گفت: با من بیا تا به کنار قبر او برویم. آن دو رفتند تا به قبر او رسیدند. عیسی بر فراز قبر ایستاد و دعا کرد. به ناگاه قبر شکاف خورد و فرزندِ آن زن، زنده از قبر بیرون آمد. وقتی مادرش او را در مقابل خود دید، هر دو شروع به گریه کردند.

دل عیسی از حال آن دو به رحم آمد و به دوستش گفت: می خواهی در این دنیا و پیش مادرت بمانی؟ گفت: ای رسول خدا! با خوردن و رزق و زمان برای زندگی و یا بدون اینها؟ عیسی گفت: با خوردن و رزق و طول عمر؛ بیست سال عمر می کنی، ازدواج می کنی و صاحب فرزند می شوی. گفت: اگر چنین است، بله

1- [1] - علل الشرايع، ص 147، باب 99، ح 6.

می خواهم. پس عیسی او را مادرش بازگرداند و او بیست سال زندگی کرد و ازدواج کرد و صاحب فرزند شد. (1)

3) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از یکی از راویان، از علی بن حکم، از ربیع بن محمد، از عبدالله بن سُلَیْمِ عامری روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: عیسی بن مریم علیه السلام به سراغ قبر یحیی بن زکریا علیه السلام رفت و از خدا خواست که او را زنده کند و دعا کرد.

خداوند نیز دعای او را اجابت کرد و یحیی از قبر خارج شد. به عیسی گفت: از من چه می خواهی؟ عیسی جواب داد: از تو می خواهم که مونس من باشی و همان طور که قبلاً زنده بودی، اکنون نیز در دنیا باشی. گفت: هنوز گرمی مرگِ من فرو ننشسته و تو می خواهی که مرا به دنیا بازگردانی تا حرارت مرگ، دوباره به تن من بنشیند؟! پس او را ترک کرد و عیسی او را به قبر بازگرداند.(2)

«وَإِذْ أَوْحَیْتُ إِلَی الْحَوَارِیِّینَ أَنْ آمِنُواْ بِی وَبِرَسُولِی قَالُوَاْ آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ (111)»

[و (یاد کن) هنگامی را که به حواریون وحی کردم که به من و فرستاده ام ایمان آورید. گفتند: ایمان آوردیم و گواه باش که ما مسلمانیم]

1) ابن بابویه از ابو عباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی که خداوند از او خوشنود باد، از احمد بن محمّد بن سعید کوفی، از علی بن حسن بن علی بن فضال، از پدرش روایت می کند که از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسیدم: چرا به حواریون، حواریون گفته شده است؟ فرمود: آنها در بین مردم، حواریون نام گرفته اند، چون لباس شوی (گازر) بودند و با شست و شوی لباس ها، آنها را از کثافت و چرک، پاک می کردند و حواری، اسمی است که از خُبزِ حُوّار(3) (نان سفید خالص) مشتق شده است. و اما در نزد ما، بدان جهت حواریین نام

1- [1] - کافی، ج 8، ص 337، ح 532.
2- [2] - کافی، ج 3، ص 260، ح 37.
3- [3] - حُوّاری: آرد سفید، آرد ناب و خالص و بهترین و خالص ترین نوع آن و خبر حوّاری: نان سفید خالص. «لسان العرب ؛ القاموس المحیط ؛

الصحاح، ريشه حور».

گرفته اند که هم خود اخلاص می ورزیدند و هم دیگران را با پند و تذکر از چرک گناه، خالص و پاک می کردند.

پرسیدم: در باره نصاری بگو، چرا نصاری نام گرفتند؟ فرمود: چون آنها اهل روستایی به نام ناصره، واقع در سرزمین شام بودند. روستایی که مریم و عیسی علیه السلام بعد از بازگشت شان از مصر در آن جا ساکن شدند. (1)

2) عیاشی از محمد بن یوسف صنعانی، از پدرش روایت کرده که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: «وَإِذْ أَوْحَیْتُ إِلَی الْحَوَارِیِّینَ» یعنی چه؟ فرمود: یعنی به آنها الهام شد.(2)

«إِذْ قَالَ الْحَوَارِیُّونَ یَا عیسَی ابْنَ مَرْیَمَ...أُعذِّبُهُ عذَابا لاَّ أُعذِّبُهُ أحَدًا مِّنَ الْعالَمِینَ (115)»

«إِذْ قَالَ الْحَوَارِیُّونَ یَا عیسَی ابْنَ مَرْیَمَ هَلْ یَسْتَطِیع رَبُّکَ أَن یُنَزِّلَ عَلَیْنَا مَآئِدَةً مِّنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُواْ اللّهَ إِن کُنتُم مُّؤْمِنِینَ (112) قَالُواْ نُرِیدُ أَن نَّأْکُلَ مِنْهَا وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَ نَعلَمَ أَن قَدْ صَدَقْتَنَا وَ نَکُونَ عَلَیْهَا مِنَ الشَّاهِدِینَ (113) قَالَ عیسَی ابْنُ مَرْیَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنزِلْ عَلَیْنَا مَآئِدَةً مِّنَ السَّمَاء تَکُونُ لَنَا عیداً لِّأَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا وَ آیَةً مِّنکَ وَ ارْزُقْنَا وَ أَنتَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ (114) قَالَ اللّهُ إِنِّی مُنَزِّلُهَا عَلَیْکُمْ فَمَن یَکْفُرْ بَعدُ مِنکُمْ فَإِنِّی أُعذِّبُهُ عذَابا لاَّ أُعذِّبُهُ أحَدًا مِّنَ الْعالَمِینَ (115)»

[و (یاد کن) هنگامی را که حواریون گفتند: ای عیسی پسر مریم! آیا پروردگارت می تواند از آسمان خوانی برای ما فرود آورد؟ (عیسی) گفت: اگر ایمان دارید از خدا پروا دارید * گفتند: می خواهیم از آن بخوریم و دلهای ما آرامش یابد و بدانیم که به ما راست گفته ای و بر آن از گواهان باشیم* عیسی پسر مریم گفت: بار الها! پروردگارا! از آسمان، خوانی بر ما فرو فرست تا عیدی برای اول و آخر ما باشد و نشانه ای از جانب تو و ما را روزی ده که تو بهترین روزی دهندگانی * خدا فرمود: من آن را بر شما فرو خواهم فرستاد، ولی هر کس از شما پس از آن انکار ورزد، وی را (چنان) عذابی کنم که هیچ یک از جهانیان را (آن چنان) عذاب نکرده باشم]

1- [1] - علل الشرائع، ص 101، باب 72، ح 1.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 378، ح 222.

1) عیاشی روایت کرده که یحیی حلبی در مورد: «هَلْ یَسْتَطِیع رَبُّکَ» می گوید: قرائت آن «هَلْ تَسْتَطِیع رَبَّکَ» است؛ یعنی آیا می توانی پروردگارت را بخوانی؟(1)

2) عیسی علوی از پدرش روایت کرده که امام باقر علیه السلام فرمود: در مائده، «سفره» ای که بر بنی اسرائیل نازل شد و با زنجیرهایی از طلا آویزان شده بود، نُه ماهی و نُه قرص نان وجود داشت.(2)

3) فیض بن مختار، روایت کرده که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرماید: وقتی آن سفره بر عیسی نازل شد، به حواریون گفت: از آن نخورید تا وقتی که خدا به شما اجازه دهد. اما مردی از آنها از آن غذاها خورد. یکی از حواریون گفت: ای روح الله! فلان شخص از آن خورد. عیسی از او پرسید: از آن خوردی؟ گفت: نه. حواریون گفتند: چرا، به خدا قسم، ای روح الله! که از آن خورد. عیسی به آنها گفت: برادرتان را تصدیق کنید و مشاهدات خود را تکذیب کنید.(3)

4) عیسی علوی از پدرش روایت می کند که امام باقر علیه السلام فرمود: در مائده ای که بر بنی اسرائیل نازل شد و با زنجیرهایی از طلا آویزان شده بود، نُه ماهی و نُه قرص نان وجود داشت.(4)

5) فُضَیْل بن یَسار روایت می کند که امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: خوکهای قوم عیسی در مورد آن سفره، پرس و جو کردند، اما به آن ایمان نیاوردند و خدا آنها را به شکل خوک درآورد.(5)

6) عبدالصمد بن بُندار روایت کرده که شنیدم امام موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: این خوک ها عده ای از گازرها بودند که ماجرای مائده (سفره) را تکذیب کردند و از این روی، آنان را به شکل خوک درآوردند.(6)

7) طبرسی روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: معنی آیه این است: آیا می توانی پروردگارت را بخوانی؟(7)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 378، ح 223.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 378، ح 224.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 378، ح 225.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 378، ح 226.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 378، ح 227.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 379، ح 228.
7- [7] - مجمع البیان، ج 3، ص 451.

8) طبرسی می گوید: از عمار بن یاسر روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سفره ای پر از گوشت و نان نازل شد. چون آنها از عیسی غذایی را خواستند که دائم از آن بخورند و تمام نشود. فرمود: به آنها گفته شد: تا وقتی در آن خیانت نکنید، آن را پنهان نکنید و سفره را جمع نکنید، برای شما این سفره باقی می ماند و اگر چنین کاری بکنید، مستوجب عذاب می شوید. هنوز روز را به شب نرسانده بودند که خیانت و پنهان کاری کردند و سفره را برچیده و خیانت نمودند.(1)

9) طبرسی روایت کرده که ابن عباس گفته است: عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت: سی روز، روزه بگیرید و بعد هر چه را دوست دارید از خدا بخواهید، که به شما می دهد. پس، سی روز روزه گرفتند و بعد از آن به عیسی گفتند: اگر ما برای کسی کاری بکنیم و کارش را به پایان برسانیم، او به ما غذایی می دهد.

حال، همان طور که به ما دستور داده شده بود، روزه گرفتیم و گرسنگی کشیدیم، پس از خدا بخواه برای ما سفره ای از آسمان نازل کند. پس از آن، ملائک در حالی که سفره ای را حمل می کردند، رو به آنها آوردند. بر آن سفره، هفت قرص نان و هفت ماهی بود و ملائکه آن سفره را در مقابل آنها قرار دادند و همه آنها از اول تا آخر، از آن خوردند.

و راوی می گوید که این حدیث از امام باقر علیه السلام روایت شده است. (2)

10) امام ابو محمد حسن عسکری علیه السلام در تفسیر خود می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند متعال بر عیسی سفره ای را نازل کرد که در آن چهار قرص نان و چهار ماهی کوچک بود. خداوند به این سفره، برکتی داد که چهار هزار و هفتصد نفر از آن خوردند و سیر شدند.(3)

11) علی بن ابراهیم: در مورد آیه «إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيع رَبُّكَ أَن يُنَزِّلَ علَيْنَا مَآئِدَةً مِّنَ السَّمَاء» می فرماید: عیسی گفت: «اتَّقُواْ اللّهَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ» و چنان که خداوند در قرآن نقل میکند، آنها گفتند: «نُرِيدُ أَن نَّأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعلَمَ أَن قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ علَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ» و سپس عیسی گفت: «اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنزِلْ علَيْنَا مَآئِدَةً مِّنَ السَّمَاء تَكُونُ لَنَا عيداً لِّأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا

1- [1] - مجمع البیان، ج 3، ص 455.
2- [2] - مجمع البیان، ج 3، ص 455.
3- [3] - تفسیر منسوب به امام عسگری علیه السلام، ح 19.

وَآیَةً مِّنکَ وَارْزُقْنَا وَأَنتَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ» و خداوند، بدین گونه برای آنان اتمام حجت کرد: «إِنِّی مُنَزِّلُهَا علَیْکُمْ فَمَن یَکْفُرْ بَعدُ مِنکُمْ فَإِنِّی أُعذِّبُهُ عذَابا لاَّ أُعذِّبُهُ أَحَدًا مِّنَ الْعالَمِینَ» پس آن گاه، گرد آن جمع شده و از آن می خوردند تا این که سیر می شدند و سپس آن سفره برچیده میشد. بزرگان و مرفّهانِ آنها گفتند: ما به فرومایگان اجازه نمی دهیم تا از آن بخورند. پس خداوند، آن مائده (سفره) را از آنها دور کرد و آنها را به شکل میمون و خوک درآورد.

12) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن حسن اشعری روایت می کند که ابو الحسن امام موسی الرضا علیه السلام فرمود: فیل، تغییر شکل یافته پادشاهی بسیار زنا کار است و گرگ، تغییر شکل یافته یک اعرابی دیوث است. خرگوش از زنی که به همسرش خیانت می کرد و بعد از حیض، غسل نمی کرد به چنین هیأتی درآمده است و خفاش، شکل تغییر یافته کسی است که خرماهای مردم را می دزدید. میمون و خوک، مسخ شده قومی از بنی اسرائیل هستند که در روز شنبه، تعدی کردند (و پای به حرام نهادند). مارماهی و سوسمار، مسخ شده فرقه ای از بنی اسرائیل هستند که وقتی آن سفره بر عیسی بن مریم علیه السلام نازل شد، ایمان نیاوردند و به همین خاطر، سرگردان و پراکنده شده و گروهی از آنها به دریا افتادند و گروهی دیگر در خشکی سرگردان شدند. موش، زنی کوچک و بدکاره است و عقرب، سخن چین بوده و خرس و وزغ و زنبور، گوشت فروشانی بودهاند که کم فروشی می کردهاند.(1)

«وَ إِذْ قَالَ اللّهُ یَا عیسَی ابْنَ مَرْیَمَ أَأَنتَ...وَ أَنتَ علَی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ (117)»

«وَ إِذْ قَالَ اللّهُ یَا عیسَی ابْنَ مَرْیَمَ أَأَنتَ قُلتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَأُمِّیَ إِلَـهَیْنِ مِن دُونِ اللّهِ قَالَ سُبْحَانَکَ مَا یَکُونُ لِی أَنْ أَقُولَ مَا لَیْسَ لِی بِحَقٍّ إِن کُنتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عِلِمْتَهُ تَعلَمُ مَا فِی نَفْسِی وَ لاَ أَعلَمُ مَا فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنتَ عِلاَّمُ الْغُیُوبِ (116) مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلاَّ مَا أَمَرْتَنِی بِهِ أَنِ اعبُدُواْ اللّهَ رَبِّی وَ رَبَّکُمْ وَ کُنتُ عِلَیْهِمْ شَهِیدًا مَّا دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِی کُنتَ أَنتَ الرَّقِیبَ علَیْهِمْ وَ أَنتَ علَی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ (117)»

[و (یاد کن) هنگامی را که خدا فرمود: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم

1- [1] - کافی، ج 6، ص 246، ح 14.

گفتی من و مادرم را همچون دو خدا به جای خداوند بپرستید؟ گفت: منزهی تو؛ مرا نزیبد که (در باره خویشتن) چیزی را که حق من نیست، بگویم. اگر آن را گفته بودم، قطعا آن را می دانستی. آن چه در نفس من است، تو می دانی و آن چه در ذات توست، من نمی دانم. چرا که تو خود دانای رازهای نهانی * جز آن چه مرا بدان فرمان دادی، (چیزی) به آنان نگفتم. (گفته ام) که خدا، پروردگار من و پروردگار خود را عبادت کنید و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم. پس چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان نگهبان بودی و تو بر هر چیز گواهی]

1) علی بن ابراهیم: در مورد آیه «وَإِذْ قَالَ اللّهُ یَا عیسَی ابْنَ مَرْیَمَ أَأَنتَ قُلتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَأُمِّیَ إِلَـهَیْنِ مِن دُونِ اللّهِ» می فرماید: لفظ آیه، ماضی است و معنای آن مستقبل؛ یعنی هنوز آن را نگفته است و به زودی خواهد گفت. چرا که نصرانی ها گمان می کردند که عیسی علیه السلام به آنان گفته است: من و مادرم را به جای الله، خدای خود قرار دهید.

و چون روز قیامت فرا رسد، خداوند، نصاری و حضرت عیسی بن مریم را در یک جا جمع می کند و به او می گوید: آیا چیزی را که در مورد تو إدّعا می کنند، تو به آنها گفتی؟ آنان چنین ادعا میکنند: «اتَّخِذُونِی وَأُمِّیَ إِلَـهَیْنِ» و عیسی می گوید: «سُبْحَانَکَ مَا یَکُونُ لِی أَنْ أَقُولَ مَا لَیْسَ لِی بِحَقٍّ إِن کُنتُ قُلْتُهُ فَقَدْ علِمْتَهُ تَعلَمُ مَا فِی نَفْسِی وَلاَ أَعلَمُ مَا فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنتَ علاَّمُ الْغُیُوبِ * مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلاَّ مَا أَمَرْتَنِی بِهِ أَنِ اعبُدُواْ اللّهَ رَبِّی وَرَبَّکُمْ وَکُنتُ علَیْهِمْ شَهِیدًا مَّا دُمْتُ فِیهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنِی کُنتَ أَنتَ الرَّقِیبَ علَیْهِمْ وَأَنتَ علَی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ» و شاهد این که عیسی علیه السلام چنین چیزی به آنها نگفته است، این آیه است: «هَذَا یَوْمُ یَنفَع الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ»(1) (2) [این روزی است که راستگویان را راستیشان سود بخشد]

2) عیاشی از ثعلبه بن میمون، از یکی از راویان، روایت می کند که امام باقر علیه السلام فرمود: در آیه «أَأَنتَ قُلتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَأُمِّیَ إِلَـهَیْنِ مِن دُونِ اللّهِ» که خطاب به عیسی گفته شده، مفهوم این است که: آن را نگفته است و به زودی خواهد گفت. خداوند اگر بداند که چیزی اتفاق خواهد افتاد، به گونه ای از آن خبر

1- [1] - مائده/119.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 197.

می دهد، انگار که قبلاً اتفاق افتاده است.(1)

3) سلیمان بن خالد روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدا به عیسی «أَأَنتَ قُلتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَأُمِّیَ إِلَـٰهَیْنِ مِن دُونِ اللَّهِ» پرسیدم که آیا خداوند، چنین چیزی را گفته است؟ فرمود: خداوند اگر بخواهد که چیزی وجود داشته باشد، قبل از این که به وجود بیاید، آن را بیان می دارد؛ انگار از قبل بوده است.(2)

4) عیاشی از جابر جعفی روایت می کند که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه: «تَعلَمُ مَا فِی نَفْسِی وَلاَ أَعلَمُ مَا فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنتَ علاَّمُ الْغُیُوبِ» فرمود: اسم اعظم خداوند، هفتاد و سه حرف دارد که خداوند تبارک و تعالی یکی از حرف های آن را پنهان کرده است و به همین دلیل، کسی از آن چه در وجود اوست، آگاه نیست. آن هفتاد و دو حرف را به آدم علیه السلام داد و انبیا، آن را به ارث بردند تا به عیسی علیه السلام رسید و این گفته عیسی علیه السلام: «تَعلَمُ مَا فِی نَفْسِی» آن چه در درون من است؛ یعنی همان هفتاد و دو حرف از اسم اعظم. می گوید: تو به من این حروف را یاد دادی و تو از آن آگاهی «وَلاَ أَعلَمُ مَا فِی نَفْسِکَ» می گوید: چون تو آن حرف را از خلق خود پنهان داشتی، کسی نمی داند در وجود تو چیست.(3)

5) عبدالله بن بشیر از امام صادق علیه السلام روایت می کند: عیسی علیه السلام دو حرف از آن هفتاد و دو حرف را داشت و با آن کار می کرد و موسی علیه السلام چهار حرف و ابراهیم علیه السلام شش حرف و نوح علیه السلام هشت حرف و آدم بیست و پنج حرف داشت و تمام این حروف برای رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع شد. تعداد حروف اسم خداوند، هفتاد و سه حرف است که هفتاد و دو حرف آن نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود و یک حرف از او پنهان ماند.(4)

«إِن تُعذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عبَادُکَ وَ إِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنتَ الْعزِیزُ الْحَکِیمُ (118)»

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 379، ح 229.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، س 379، ح 230.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 379، ح 231.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 379، ح 231.

[اگر عذابشان کنی، آنان بندگان تواند و اگر بر ایشان ببخشایی، تو خود توانا و حکیمی]

1) در کتاب دُرّ المنثور از ابوذر روایت شده است که: شبی، رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می خواند و تا صبح، این آیه را در رکوع و سجود تکرار می کرد: «إِن تُعذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عبَادُکَ» وقتی صبح شد، گفتم: ای رسول خدا! تا صبح، پیوسته این آیه را می خواندید! فرمود: از پروردگار برای امتم شفاعت می خواستم و آن را به من عطا کرد و ان شاء الله، این شفاعت به کسی می رسد که ذره ای به خدا شرک نورزد.(1)

«قَالَ اللّهُ هَذَا يَوْمُ يَنفَع الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ...عنْهُمْ وَرَضُواْ عنْهُ ذَلِکَ الْفَوْزُ الْعظِيمُ (119)»

«قَالَ اللّهُ هَذَا يَوْمُ يَنفَع الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَّضِىَ اللّهُ عنْهُمْ وَرَضُواْ عنْهُ ذَلِکَ الْفَوْزُ الْعظِيمُ (119)»

[خدا فرمود: این روزی است که راستگویان را راستی شان سود بخشد. برای آنان باغهایی است که از زیر (درختان) آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانند. خدا از آنان خشنود است و آنان (نیز) از او خشنودند. این است رستگاری بزرگ]

1) علی بن ابراهیم می گوید: پدرم، از حسن بن محبوب، از محمد بن نعمان، از ضُرَیس روایت می کند که امام باقر علیه السلام در مورد «هَذَا يَوْمُ يَنفَع الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ» فرمود: هنگامی که روز قیامت فرا رسد و مردم برای حساب، محشور شوند، با سختی های روز قیامت مواجه می شوند و به عرصه قیامت نمی رسند؛ مگر این که تلاش بسیار زیاد بکنند. سپس در آن جا می ایستند و خداوند جبّار بر فراز عرش خود، بر آنها اشراف دارد. اولین فردی که با آن ندایی که تمام خلایق را شنوا می کند، فراخوانده میشود، محمد بن عبدالله قریشی عربی است. او (محمد صلی الله علیه و آله) پیش می آید و در قسمت راست عرش می ایستد.

سپس اسم وصیّ و جانشین او علی بن ابی طالب علیه السلام خوانده می شود و او جلو می آید و در سمت چپ رسول الله صلی الله علیه و آله می ایستد و سپس امت محمد صلی الله علیه و آله فرا خوانده می شوند و در سمت چپ علی علیه

1- [1] - الدر المنثور، ج 3، ص 240.

السلام می ایستند. پس تک تک پیامبران از اول تا به آخر، با اوصیا ی آنان فرا خوانده می شوند و با امتهای خویش در سمت چپ عرش می ایستند.

و سپس فرمود: اولین کسی که برای پرسش و پاسخ فراخوانده می شود، قلم است. قلم پیش می رود و در شکل آدمیان در محضر خداوند متعال می ایستد. خداوند می گوید: آیا هر آن چه از وحی را که به تو الهام کردم و تو را بدان امر نمودم، در لوح نگاشتی؟ قلم می گوید: بله، ای پروردگار! تو می دانی که هر چه از وحی به من الهام کردی و امر فرمودی، من در لوح نوشتم. پس خداوند متعال می فرماید: شاهد تو در این امر کیست؟ می گوید: آیا ما سوی الله را از راز پنهان تو مطلع گردانم؟ و خداوند به او می گوید: حجت و دلیل تو درست و کارساز بود.

سپس لوح فراخوانده می شود. پس با ظاهر آدمیان پیش می آید و در کنار قلم می ایستد و خداوند به او می گوید: آیا قلم، آن چه از وصیم را که به او الهام کردم و او را بدان امر نمودم، بر روی تو نوشت؟ لوح می گوید: بله، ای پروردگار! و اسرافیل را از این امر مطلع ساختم. پس اسرافیل فراخوانده می شود و او با ظاهر آدمیان جلو می آید و در کنار قلم و لوح می ایستد.

خداوند می فرماید: لوح، تو را از آن چه که قلم بر او نوشت، آگاه کرد؟ می گوید: بله، ای پروردگار! و من آن را به جبرئیل گفتم. سپس جبرئیل فراخوانده می شود. او جلو می آید و در کنار اسرافیل می ایستد. خداوند می فرماید: آیا اسرافیل، این مطلب را به تو رساند؟ می گوید: بله و من آن را به تمام پیامبرانت ابلاغ کردم و هر آن چه از امر تو که به من مربوط می شد، به آنها رساندم و رسالت تو را به تک تک پیامبران و رسولان سپردم. تمام وحی، حکمت و کتابت را به آنها ابلاغ کردم و آخرین کسی را که از رسالت، وحی، حکمت، علم، کتاب و کلام تو با خبر ساختم، حبیب تو، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله عربی قریشی اهل حرم بود.

امام باقر علیه السلام فرمود: اولین کسی که از ابناء آدم برای پرسش و پاسخ فرا خوانده می شود، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است. خدا او را نزدیک می آورد تا در آن روز هیچ یک از خلائق، نزدیک تر از او به خداوند متعال نباشند.

و خدا می فرماید: ای محمد! آیا جبرئیل هر چه را که به تو وحی کردم و کتاب و حکمت و عملی که به واسطه او بر تو فرستادم، به تو رساند؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید: بله، ای پروردگار! جبرئیل تمام آن چه را که به او وحی کردی،

ص:779

به من رساند و کتاب و علم و حکمتی را که فرستادی، به من انتقال داد.

خداوند به محمد صلی الله علیه و آله می گوید: کتاب و علم و حکمت مرا که جبرئیل به تو رساند، به امتت ابلاغ کردی؟ رسول خدا می گوید: بله، هر آن چه از کتاب و علم و حکمتت را که به من وحی کردی، به آنها رساندم و در این راه بسیار تلاش کردم.

خدا به محمد صلی الله علیه و آله می گوید: شاهدت کیست؟ محمد صلی الله علیه و آله می گوید: در تبلیغ این رسالت، تو و ملائکه و نیکو خصلتان امتم، شاهد من هستید و همین شاهدان، برای تو کافی است. سپس ملائکه فراخوانده می شوند و به تبلیغ رسالت از جانب محمّد صلی الله علیه و آله گواهی می دهند.

سپس امت محمد علیهم السلام فراخوانده شده و خدا از آنها می پرسد: آیا محمد، رسالت، کتاب، علم و حکمت مرا به شما ابلاغ کرد و آن را به شما آموخت؟ آنها به ابلاغ رسالت و علم و حکمت از سوی محمد صلی الله علیه و آله گواهی می دهند.

خداوند به محمد صلی الله علیه و آله می گوید: آیا کسی از امتت را به عنوان حجت و جانشین من بر روی زمین، جانشین خود ساختی تا بعد از تو علم و حکمت مرا در بین آن امت، زنده نگه دارد و کتاب مرا برای ایشان تفسیر کرده و موارد مورد اختلاف را برایشان توضیح دهد؟

محمد صلی الله علیه و آله می گوید: بله. برادر، وزیر، وصی، و بهترین فرد از امتم، علی بن ابی طالب علیه السلام را در بین آنها به جانشینی خود گذاشتم. در زمان حیاتم او را علَم و معرّف امت خود ساختم و آنها را به اطاعت از او دعوت کردم. او را جانشین خود در میان امتم ساختم تا پیشوایی باشد که بعد از من تا روز قیامت، امت من او را سرمشق خود قرار دهند.

پس علی بن ابی طالب علیه السلام فراخوانده شده و به او گفته می شود: آیا محمد صلی الله علیه و آله تو را وصی و جانشین خود در بین امتش قرار داد و تو در زمان حیاتش همچون علَمی برای امت او بودی؟ و آیا بعد از او در بین امتش، به پاخاستی؟ علی علیه السلام می گوید: بله، ای پروردگار! محمد صلی الله علیه و آله مرا وصی و جانشین خود در بین

امتش و علَمی برای آنها قرار داد و بعد از آن که روح محمد را ستاندی و او را به سوی خود، فراز بردی، امت او مرا تکذیب

ص:780

کرده و بر من نیرنگ کردند. مرا در موضع ضعف قرار داده و نزدیک بود مرا از پای درآورند. در مقابل چشم من، آن را که تو پیش نهادی، به عقب راندند و آن را که تو به عقب راندی، طلایهدار کردند. به سخنان من گوش نسپردند و از فرمان من اطاعت نکردند. پس در راه تو با آنها جنگیدم تا این که مرا از پای درآوردند.

پس به علی علیه السلام گفته می شود: آیا حجت و خلیفه ای را در بین امت محمد علیهم السلام به جا گذاشتی تا بعد از تو، بندگان مرا به دین و راه من دعوت کند؟ علی علیه السلام می گوید: بله، ای پروردگار! فرزند خود و دختر پیامبرت، حسن علیه السلام را جانشین خویش ساختم.

پس حسن بن علی علیه السلام فراخوانده می شود و آن چه از علی پرسیده شد از او می پرسند. و سپس تک تک امامان علیهم السلام به همراه مردم زمانشان فراخوانده میشوند و حجت و دلیل خود را بیان می کنند. خداوند، عذر آنان را روا دانسته و می پذیرد و می فرماید: «هَذَا یَوْمُ یَنفَع الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ» در این جا حدیث امام باقر علیه السلام پایان یافت. (1)

2) در کتاب مصباح الشریعه روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمود: حقیقت صدق اقتضا می کند که خداوند، سخن بندهاش را راست انگارد، همچنان که در روایت امام آمد که در روز قیامت، خداوند، درستی گفتار عیسی را تأیید میکند و این برای راست گویان امت محمّد علیهم السلام برائتی است و خداوند عز و جل فرمود: «هَذَا یَوْمُ یَنفَع الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ».(2)

پایان تفسیر سوره مائده

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 198.
2- [2] - مصباح الشریعه، ص 35.

جلد 4

اشاره

ص:1

ص:2

ترجمه

تفسیر روایی البرهان

جلد چهارم : انعام، اعراف، انفال و توبه

مؤلف: علامه سید هاشم بحرانی

مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان

و دکتر صادق خورشا

(اعضای هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی)

ص:3

ص:4

ص:5

فهرست

سوره انعام..... 7

فضیلت و ثواب قرائت سوره انعام..... 9

تفسیر سوره انعام..... 13

سوره اعراف..... 185

فضیلت و ثواب قرائت سوره اعراف..... 187

تفسیر سوره اعراف..... 189

سوره انفال..... 369

فضیلت و ثواب قرائت سوره انفال..... 371

تفسیر سوره انفال..... 373

سوره توبه..... 503

فضیلت و ثواب قرائت سوره توبه..... 505

تفسیر سوره توبه..... 507

سوره انعام

اشاره

سوره انعام مکی است، جز آیه های 20 و 23 و 91 و 93 و 114 و 141 و 152 و 153 که مدنی است. این سوره 165 آیه دارد و پس از سوره حجر نازل شده است.

ص:7

ص:8

فضیلت و ثواب قرائت سوره انعام

1) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام روایت کرد که فرمود: سوره انعام یک جا و در یک آن نازل شد و هفتاد هزار فرشته آن را با بانگ تکبیر «الله اکبر» و سرود «لا اله الا الله» و «سبحان الله» مشایعت و همراهی کردند. پس هر کس که این سوره را تلاوت کند، این هفتاد هزار فرشته، تسبیح گوی وی تا روز رستاخیز خواهند بود.(1)

2) محمد بن یعق_وب با سن_د خود از حسن بن علی بن ابو حم_زه، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: سوره انعام یک جا نازل شد و هفتاد هزار فرشته آن را همراهی کردند تا این که بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل شد. پس آن را بزرگ و سترگ و عظیم دارید و به تحقیق که نام خداوند عز و جلّ هفتاد بار در آن آمده است. اگر مردم فضل و فضیلت تلاوت آن را بدانند، هیچ گاه تلاوت آن را رها نخواهند کرد.(2)

3) عیاشی از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: سوره انعام یکجا نازل شد و هنگامی که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد، هفتاد هزار فرشته آن را مشایعت و همراهی کردند. پس آن را بزرگ و گرامی دارید. به درستی که نام خداوند تبارک و تعالی در هفتاد جا از آن آمده است و اگر مردم فضل و فضیلت قرائت آن را بدانند، هرگز تلاوت آن را ترک نخواهند کرد. سپس امام رضا علیه السلام فرمود: هر کسی که نیازی و حاجتی به خداوند داشته و خواهان برآورده شدن آن باشد، پس باید چهار رکعت نماز همراه با تلاوت سوره فاتحه و سوره انعام بخواند و هنگام نماز و پس از فراغت از تلاوت دو سوره، همواره بگوید: «یا کریم یا کریم یا کریم، یا عظیم یا عظیم یا عظیم، یا اعظم من کل

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 201 .
2- [2] _ کافی، ج 2، ص 455، ح 12 .

عظیم، یا سمیع الدعاء، یا من لا تُغیِّره الایام و اللیالی، صل علی محمد و آل محمد و ارحم ضعفی و فقری و فاقتی و مسکنتی، فانک اعلم بها منّی، و انت اعلم بحاجتی، یا من رحم الشیخ یعقوب حین رَدِّ علیه یوسف قُرّه عینه، یا من رحم ایّوب بعد حلول بلائه، یا من رحم محمداً صلی الله علیه و آله و سلم، و من الیُتم آواه، و نصَره علی جبابره قریش و طواغیتها، و امکنه منهم، یا مُغیث یا مغیث یا مغیث» یعنی «ای بخشنده، ای بخشنده، ای بخشنده، ای بزرگ، ای بزرگ، ای بزرگ، ای بزرگتر از هر بزرگی، ای شنونده دعا و نیایش، ای کسی که گذر روزان و شبان وی را تغییر و تبدیل نمی کند، بر محمد و آل او درود فرست و بر ضعف و ناتوانی ام و فقر و تنگدستی ام و ذلت و خواری ام رحمت فرما، به درستی که تو بیش از من از آن آگاهی و به نیاز من آگاهتری، ای خداوندی که بر شیخ یعقوب رحمت آوردی آن هنگام که نور چشم یوسف را به وی باز گرداندی. ای خداوندی که ایوب را مورد رحمت خود قرار دادی آن هنگامی که گرفتار بلا بود. ای خداوندی که رحمتت را بر محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستادی و وی را از یتیمی پناه دادی و او را بر ستمگران و گردنکشان قریش یاری دادی و به وی توانایی دادی تا برآنان چیره و پیروز شد. ای مدد رسان، ای نجات دهنده، ای پناه دهنده» و اگراین دعا را چندین بار تکرار کند، به خدا سوگند، خدایی که جان من در دست اوست، چنان چه پس از گزاردن و به جا آوردن این چنین نماز و پس از خواندن این دعا و بعد از تلاوت این سوره، تمام نیاز و حاجت های خود را از خداوند عز و جل بخواهی، قطعاً خداوند آنها را از تو دریغ نخواهد کرد و همه خواسته ها و حاجت های تو را ان شاء الله برآورده خواهد ساخت.(1)

4) از ابو صالح از ابن عباس روایت شده است که فرمود: هر که سوره انعام را هر شب بخواند، از جمله آسودگان و ایمن شدگان در روز رستاخیز در خواهد آمد و هیچ گاه آتش را با چشمان خود نخواهد دید.(2)

5) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: سوره انعام به یک باره نازل شد و هفتاد هزار فرشته آن را همراهی کردند تا این که بر حضرت محمد

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 383، ح 1 .
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 384، ح 2 .

صلی الله علیه و آله نازل شد. پس آن را گرامی و بزرگ دارید و اگر مردم فضل و فضیلت تلاوتش را بدانند، هیچ گاه آن را رها نخواهند کرد.(1)

6) «جوامع الجامع» طبرسی از ابی بن کعب، از حضرت پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، روایت کرده است که فرمود: سوره انعام به یک باره بر من نازل شد، در حالی که هفتاد هزار فرشته آن را همراهی می کردند و با صدایی دلنواز، خداوند را تسبیح و ستایش می کردند. پس هر کسی که آن را بخواند، آن هفتاد هزار فرشته بر او به تعداد هر آیه از سوره انعام و به مدت یک شبانه روز درود خواهند فرستاد.(2)

سپس از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام شبیه این روایت را آورد، ولی چنین روایت کرد: تا روز قیامت برای او تسبیح خواهند کرد و صاحب «مفتاح» نیز شبیه آن را روایت کرده است.(3)

7) در «مصباح» کفعمی نیز از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: هر که این سوره را از آغاز تا «تکسبون»(4) [و آن چه را به دست می آورید] بخواند، خداوند عز و جل چهل هزار فرشته را جهت خدمت به وی خواهد گمارد تا به اندازه عبادتشان برای وی تا روز رستاخیز به ثبت برسانند.

سپس میگوید: در کتاب «الافراد و الغرائب» چنین آمده است: هر که آن کار را پس از نماز صبح انجام دهد، چهل فرشته بر او نازل می شوند و به اندازه عبادتشان، برای وی تا روز رستاخیز به ثبت خواهد رسید.

آن گاه میگوید: در کتاب «الوسیط» چنین آمده است: هرکه آن کار را تا هنگامی که به صبح برسد، انجام دهد، خداوند عز و جل هزار فرشته را جهت محافظت و نگهبانی از وی خواهد گمارد و به اندازه اعمالشان تا روز رستاخیز برای وی به ثبت خواهد رسید.(5)

8) و از امام صادق علیه السلام روایت شد که فرمود: هر که این سوره را با آب مشک و زعفران بنویسد و آن را به مدت شش روز پیاپی بنوشد، رزق و روزی

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1 ، ص 384، ح 3 .
2- [2] _ جوامع الجوامع، ص 122 .
3- [3] _ مصباح کفعمی، ص 582 .
4- [4] _ انعام/3 .
5- [5] _ مصباح کفعمی، ص 582 .

بسیار نصیب وی خواهد شد و به کم فهمی و افسردگی و خمودگی دچار نخواهد شد و به خواست خداوند از همه رنجها و دردها شفا خواهد یافت.

ص:12

تفسیر سوره انعام

اشاره

بسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِم يَعْدِلُونَ (1)»

[ستایش خدایی را که آسمانها و زمین را آفرید و تاریکی ها و روشنایی را پدید آورد. با این همه، کسانی که کفر ورزیده اند (غیر او را) با پروردگار خود برابر می کنند.]

1) از ابن بابویه از پدرش که خدا از او خشنود باد، از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش، از خلف بن حماد اسدی، از ابوالحسن عبدی، از اعمش، از عبابه بن ربعی، از عبدالله ابن عباس روایت کرده است که گفت: هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، شبانه به آسمان صعود داده شد، جبرئیل وی را به رودخانه ای رساند که به آ ن «نور» گویند و آن همان رودخانه و نوری است که این سخن خدای تبارک و تعالی: «جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ» بدان اشاره دارد. پس هنگامی که او را به آن رودخانه برد، جبرئیل به وی گفت: ای محمد! به برکت خدای عز و جلّ عبور کن، زیرا که خداوند، بینش و بصیرت تو را نورانی ساخت و راهها را برای تو هموار کرد و گسترانید. به درستی که هیچ کس از این رودخانه عبور نکرده است، نه فرشتگان مقرب درگاه خداوندی و نه پیامبران فرو فرستاده وی. ولی من هر روز یک بار در آن غوطه ور می شوم و سپس بیرون می آ یم و بالهایم را تکان می دهم و هیچ قطره ای از بالهایم نمی افتد، مگر این که خدای تبارک و تعالی از آن قطره فرشته ای مقرب بیافریند که دارای بیست هزار

چهره و چهل هزار زبان هستند به طوری که هر زبان با زبانی سخن می گوید و زبان دیگر آن را در نمی یابد.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عبور کرد تا این که به حجابها رسید و تعداد حجابها پانصد حجاب است. از یک حجاب تا حجاب دیگر، مسافت پانصد سال است. سپس جبرئیل علیه السلام به حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای محمد! به پیش رو. حضرت که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: ای جبرئیل! چرا با من نمی آیی؟ جبرئیل گفت: اجازه عبور از این جا را ندارم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله تا جایی که خدا می خواست پیش رفت تا این که آن چه را که پروردگار تبارک و تعالی فرمود، شنید. فرمود: ای محمد! من محمودم و تو محمد هستی. اسم تو را از نام خود برگرفته ام، هر کسی که رابطه اش را با تو وصل کند، من نیز رابطه ام را با او وصل خواهم ساخت و هر که رابطه اش را با تو قطع کند، من نیز رابطه خویش را با او قطع خواهم نمود. بر بندگان من نازل شو و با آنان در مورد این کرامتی که من به تو ارزانی داشتم، خبر ده و من پیامبری را نفرستاده ام، مگر این که برای وی یاوری (وزیری) قرار داده ام و تو رسول منی و علی علیه السلام وزیر (و یاور) تو است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد، در حالی که کراهت داشت از این که چیزی را به مردم بگوید، زیرا واهمه داشت که مردمانی که تازه دوره جاهلیت را پشت سر خود گذاشته بودند، او را متهم (به دروغ) سازند تا این که شش روز سپری شد.

پس خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل کرد. «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ أَن یَقُولُواْ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَیْهِ کَنزٌ أَوْ جَاء مَعَهُ مَلَکٌ إِنَّمَا أَنتَ نَذِیرٌ وَاللّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ»(1) [و مبادا تو برخی از آن چه را که به سویت وحی می شود، ترک گویی و سینه ات بدان تنگ گردد که می گویند: چرا گنجی بر او فرو فرستاده نشده یا فرشته ای با او نیامده است؟ تو فقط هشدار دهنده ای و خدا بر هر چیزی نگهبان است.] حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله تا روز هشتم صبر و درنگ کردند و سپس خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل کرد: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ

1- [1] _ هود/12 .

إِنَّ اللّهَ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ»،(1) [ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی، پیامش را نرسانده ای و خدا تو را از (گزند) مردم نگاه می دارد. آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.] حضرت فرمودند: این تهدیدی است پس از هشدار. من حتما امر پروردگارم تبارک و تعالی را اجرا خواهم کرد، زیرا که نسبت دروغ بستن به من از سوی قومم آسانتر است از این که خداوند کیفر دردناک در دنیا و آخرت بر من وارد کند. _ گفت: _ جبرئیل به حضرت علی علیه السلام با لقب امیرالمومنین سلام کرد و حضرت علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا! من سخنی را می شنوم اما چیزی را نمی بینم. فرمود: ای علی! این جبرئیل است که از سوی پروردگارم آمده است و خبر تصدیق آن چه را به من وعده کرده بود، به من رسانده است.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به یکایک اصحابش دستور دادند که به او با لقب امیر مؤمنان سلام کنند. و گفت: ای بلال! به مردم ابلاغ کن که کسی باقی نماند، مگر این که فردا صبح در غدیر خم حضور داشته باشد، مگر این که مریض باشد. هنگامی که صبح فردا رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله با گروهی از مردم بیرون آمد، خداوند را ستایش کرد و فرمود: ای مردم! بیگمان، خدای تبارک و تعالی مرا با پیامی به سوی شما فرستاده است و من از آن به تنگ آمده ام، از ترس این که مبادا به من تهمت بزنید یا نسبت دروغ به من ببندید، تا این که خداوند هشدارهای پیاپی بر من فرو فرستاد، پس تکذیب من از سوی شما آسانتر است از این که خدا مرا کیفر دهد. همانا خداوند تبارک و تعالی مرا به «اسرا» برد و به گوش من رساند و فرمود: ای محمد! من محمودم و تو محمدی. اسمت را از اسم خویش مشتق کرده ام، پس هر که رابطه خود را به تو پیوند دهد، من نیز رابطه خود را با او پیوند خواهم زد و هر که با تو قطع رابطه کند، من نیز با او قطع رابطه خواهم کرد، پس به سوی بندگانم فرود آی و خبر این کرامت را که من به تو بخشیدم به آنان ده و من پیامبری را نفرستاده ام، مگر این که وزیری و یاوری برای او قرار داده ام و تو پیامبر منی و علی علیه السلام یار و وزیر تو است.

سپس حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و آن را بالا برد تا جایی که مردم توانستند سفیدی زیر بغل دست هر دو

1- [1] _ مائده/67 .

را ببینند، در حالی که پیش از آن کسی آن را ندیده بود و فرمود: ای مردم ! به درستی که خدای تبارک و تعالی مولای من است و من مولای مؤمنان هستم. پس هر که من مولای او بودم، علی نیز مولای او است. خداوندا ! هر که او را دوست دارد، دوست بدار و هر که با او دشمنی کند، با او دشمنی کن. و یاری رسان به هر که به او یاری رساند و هر که او را تنها بگذارد، او را تنها بگذار.

تردید کنندگان و منافقان و کسانی که دلهایشان بیمار و منحرف است گفتند: ما از این سخن او به خداوند پناه می جوییم، این سخن حتمی و (واجب و الزامی) نیست و ما نمی پذیریم که علی وزیر او باشد و این به خاطر تعصب او است. اما سلمان و مقداد و ابوذر و عمار بن یاسر گفتند: به خدا قسم، ما هنوز این صحنه را ترک نکرده بودیم که این آیه نازل شد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا»(1) [امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم.]

پیامبر صلی الله علیه و آله آن (عبارت را) سه بار تکرار کردند، سپس فرمودند: همانا که کمال دین و اتمام نعمت و رضایت پروردگار در این پیامی است که من به سوی شما آورده ام که ولایت پس از من در علی بن ابی طالب علیه السلام نهفته است.(2)

2) امام حسن عسگری علیه السلام میفرماید: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند این آیه را نازل کرد: «الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِم يَعْدِلُونَ» که در این آیه ردی بود بر سه گروه، هنگامی که فرمود: «الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ» به هر دلایل کسانی پاسخ داده است که گفتند: اشیا را آغازی نیست و آنها ازلی اند. سپس فرمود: «وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ». در این عبارت به ثنویه پاسخ داده است، یعنی کسانی که گفتند: روشنایی و تاریکی است که جهان را تدبیر می کنند، سپس فرمود: «ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِم يَعْدِلُونَ» و این به منزله پاسخی است به عربهای مشرک که گفتند: خدای واقعی، بتهای ما است. سپس خداوند این آیه را نازل کرد: «قُلْ

1- [1] _ مائده/ 3.

2- [2] _ امالی، ص 29، ح 10 .

هُوَ الله أَحدٌ»(1) [بگو: اوست خدای یگانه] تا آخر آن. و پاسخی بود به هر که ادعا نمود رقیب و همتا در برابر خدا وج_ود دارد.رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: بگویید: «إِیَّاکَ نَعْبُدُ»(2) [تنها تو را می پرستیم] یعنی خدای واحدی را می پرستیم و مانند دهریه نمی گوییم: اشیا آغاز ندارند و دایمی اند و مانند ثنویه نمی گوییم که روشنایی و تاریکی مدبر (امور جهان) هستند و مانند عربهای مشرک نمی گوییم: بتهای ما خدایان ما هستند. برای تو شریک قایل نمی شویم و کسی را به جز تو به خدایی نمی پذیریم. آن گونه که آن کافران می گویند و مانند یهودیان و مسیحیان نمی گوییم که: تو را فرزند است، سخت پاک و منزه از آن گفته ها هستی.(3)

و این حدیث با حدیث دیگری که ان شاء الله خواهد آمد، ارتباط دارد. حدیثی که پیرامون این فرموده خداوند «وَقَالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌ ابْنُ اللّهِ»(4) [و یهود گفتند: عزیر پسر خداست] است و از سوره برائت می باشد.

3) محمد بن یعقوب: با سند خود از ابن محبوب، از ابو جعفر احول، از سلام بن مستنیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: به درستی که خدای عز و جلّ، بهشت را قبل از آتش آفریده است و طاعت را پیش از آفریدن معصیت، خلق کرد و رحمت را قبل از خشم و خیر را قبل از شر و زمین را پیش از آسمان و زندگی را قبل از مرگ و خورشید را قبل از ماه و نور را قبل از ظلمت آفرید(5).

4) عیاشی از جعفر بن احمد، از عمرکی بن علی، از عبیدی، از یونس بن عبد الرحمان، از علی بن جعفر، از ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرد که فرمود: هر نمازی دو وقت دارد و وقت روز جمعه، زوال خورشید است. سپس آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَجَعَلَ

1- [1] _ اخلاص/1 .
2- [2] _ فاتحه/5 .
3- [3] _ تفسیر منسوب به امام عسگری علیه السلام، ص 542، ح 324 .
4- [4] _ توبه/30 .
5- [5] _ کافی، ج 8، ص 145، ح 116 .

الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِم يَعْدِلُونَ». فرمود: یعنی این که ظلمت و نور و ستم و عدالت را یکسان و برابر میدانند.(1)

«هُوَ الَّذِی خَلَقَکُم مِّن طِینٍ ثُمَّ قَضَی أَجَلاً وَأَجَلٌ مُّسمًّی عِندَهُ ثُمَّ أَنتُمْ تَمْتَرُونَ (2)»

[اوست کسی که شما را از گل آفرید، آن گاه مدتی را (برای شما عمر) مقرر داشت و اجل حتمی نزد اوست. با این همه (بعضی از) شما (در قدرت او) تردید می کنید.]

1) علی بن ابراهیم از پدرش، از نضر بن سوید، از حلبی، از عبدالله بن مُسکان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اجل مَقضیّ آن است که حتمی است و خدا آن را قرار داده و حتماً انجام می شود، و اجل مُسمّی آن است که در آن تغییر وجود دارد؛ اگر بخواهد جلو می اندازد و اگر بخواهد به تاخیر می اندازد. ولی اجل حتمی، نه تقدیم در آن وجود دارد و نه تاخیر.(2)

2) و از همو نقل شده است که: یاسر از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند پیامبری را نفرستاد، مگر با تحریم خمر و این که به بَدا اقرار کند، که خداوند هر چه را بخواهد انجام میدهد؛ و این که در میراثش کُندُر باشد(3)

3) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از ابن بُکیر، از زراره، از حمران، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در باره این سخن خدای تبارک و تعالی از او پرسیدم: «قَضَی أَجَلاً وَأَجَلٌ مُّسمًّی عِندَهُ»، فرمود: آنها دو اجل هستند: اجل حتمی و اجل معلق.(4)

4) محمد بن ابراهیم نعمانی از احمد بن محمد بن سعید ، از علی بن حسن، از محمد بن خالد اصمّ، از عبدالله بن بکیر، از ثعلب بن میمون، از زراره، از حمران بن اعین، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 384، ح 4

2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 201 .
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 201 .
4- [4] _ کافی، ج 1، ص 114، ح 4.

جل: «قَضَى أَجَلاً وَأَجَلٌ مُّسمًّى عِندَهُ» فرمود: بی گمان، آنها دو اجل هستند: اجل حتمی، و اجل موقوف (معلق). حمران گفت: اجل حتمی چیست؟ فرمود: آن است که خداوند متعال را در آن اراده و مشیئتی است. حمران گفت: من امیدوارم که امر سفیانی (در زمان ظهور) از جمله اجل موقوف باشد! ابو جعفر امام باقر علیه السلام فرمود: خیر، به خدا سوگند که در زمره اجل حتمی است(1).

5) عیاشی از مسعده بن صدقه، از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه «ثُمَّ قَضَى أَجَلاً وَأَجَلٌ مُّسمًّى عِندَهُ ثُمَّ أَنتُمْ تَمْتَرُونَ»، روایت کرد که فرمود: اجل غیر مسمی، موقوف (معلق) است، هر چه می خواهد از آن مقدم می دارد و هر چه می خواهد از آن به تاخیر می اندازد. اما اجل مسمی (تعیین شده) عبارت است از نزول آن چه می خواهد از شب قدر امسال تا شب قدر سال آینده، اتفاق بیفتد. فرمود: این همان فرموده خداوند عز و جل است: «فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ»(2) [پس چون اجلشان فرا رسد، نه (می توانند) ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش].

6) از حمران، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این آیه از وی پرسیدم: «ثُمَّ قَضَى أَجَلاً وَأَجَلٌ مُّسمًّى عِندَهُ» و ایشان در جواب فرمودند: مسمی، آن چیزی است که برای ملک الموت در آن شب تعیین گردیده است و آن همان فرموده خداوند است: «فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ» و آن عبارت است از آن چه برای ملک الموت در شب قدر تعیین شده است و اما در آن دیگری، اختیار دارد، اگر بخواهد مقدم می دارد و اگر بخواهد به تاخیر میاندازد.(3)

7) از حمران نقل شده است که: از امام صادق علیه السلام پیرامون فرموده خداوند: «ثُمَّ قَضَى أَجَلاً وَأَجَلٌ مُّسمًّى عِندَهُ» سئوال کردم. ایشان در جواب فرمودند: دو اجل است: اجلی موقوف (معلق) که خدا هر چه می خواهد در مورد آن انجام می دهد و اجل حتمی.(4)

1- [1] _ الغیبه، ص 203.
2- [2] _ اعراف/34، نحل/61 .
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 384، ح 7 .

4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 384، ح 7 .

8) و در روایت حمران از او علیه السلام آمده است: اجل نامسمی نزد او، اجل موقوفی است که هر چه می خواهد در آن مقدم می دارد و هر چه می خواهد به تأخیر می اندازد و اما اجل مسمی عبارت است از آن چه در شب قدر معین می گردد.(1)

9) از حصین، از امام صادق علیه السلام در باره این آیه «قَضَی أَجَلاً وَأَجَلٌ مُّسمًّی عِندَهُ» روایت شده است که فرمود: اجل نخست عبارت است از آن چه به فرشتگان و رسولان و پیامبران وحی شده است و اجل تعیین شده نزد او عبارت است از اجلی که خدا از مخلوقات پنهان داشته است.(2)

«وَهُوَ اللّهُ فِی السَّمَاوَاتِ وَ فِی الأَرْضِ یَعْلَمُ سِرَّکُمْ وَجَهرَکُمْ وَیَعْلَمُ مَا تَکْسِبُونَ (3)»

[و او در آسمانها و زمین خداست، نهان و آشکار شما را می داند و آن چه را به دست می آورید (نیز) می داند.]

1) ابن بابویه از احمد بن محمد بن یحیی عطار که خدا از او خشنود باد، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از علی خزاز، از مثنی حناط از ابو جعفر _ گمان دارم منظور محمد بن نعمان باشد _ روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام در مورد فرموده خداوند تبارک و تعالی «وَهُوَ اللّهُ فِی السَّمَاوَاتِ وَفِی الأَرْضِ» پرسیدم. فرمود: بدینسان که او در هر مکانی هست. گفتم: با ذات خود؟ گفت: وای بر تو! بدان که مکانها اندازه هایی دارند و اگر بگویی: با ذات خویش در جایی است، این مستلزم این است که بگویی: به اندازه هایی و جز آن؛ بلکه او از آ فریده هایش به دور است و بر خلق خویش از لحاظ علم، قدرت، احاطه، تسلط و ملک (تملک) احاطه دارد و علم وی نسبت به آن چه در زمین است، کمتر از علم او به آن چه که در آسمان است، نیست. هیچ چیز از وی دور نمی شود و اشیا نزد او از لحاظ علم، قدرت، احاطه، تسلط و ملک یکسان است.(3)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 384 ، ح 8 .
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 384، ح 9 .
3- [3] _ او حسن به علی بن زیاد بجلی کوفی وشاء خراز است .از مثنی بن حناط روایت کرده و یعقوب بن زید از او روایت کرده است: «رجال

نجاشی، ص 39،؛ معجم رجال الحدیث، ج 5، ص 34 و ص 65 ».

2) شیخ مفید در «ارشاد» آورده است: روایت شده است که یکی از احبار یهود نزد ابوبکر آمد و به او گفت: آیا تو خلیفه پیامبر این امت هستی؟ پس به او گفت: ما در تورات می خوانیم که خلفای پیامبران عالمترین امتهای آنان هستند، به من بگو خدا کجا است؟ آیا در آسمان یا در زمین است؟ ابوبکر به وی گفت: او در آسمان بر روی عرش است. آن مرد یهودی گفت: چرا زمین را خالی از او می بینم و بر حسب این قول، او در جایی به خصوص وجود دارد و در جاهای دیگر نیست؟ ابوبکر گفت: این سخن زندیقان (کافران) است. برو گم شو و گرنه تو را می کشم.

آن عالم یهودی رفت، در حالی که تعجب کرده بود و اسلام را تمسخر می کرد. امیر مؤمنان علی علیه السلام به او برخورد و گفت: ای یهودی! من سئوال تو را و پاسخی که به تو داده شد را دانستم. ما می گوییم: خدای عز و جلّ مکان را خلق کرد، پس جایی ندارد و از این که در جایی بگنجد منزه است و او در همه جا هست، بی آن که تماسی باشد یا جواری و علم او به آن چه در آنها است، احاطه دارد و هیچ چیز از آنها خالی از تدبیر او نیست و من به تو در مورد این که: آن چه در یکی از کتابهای شما آمده است، آن چه را که من ذکر کردم، تصدیق و تایید می کند، خبر می دهم. پس اگر آن را دریابی، آیا به آ ن ایمان می آوری؟ آن مرد یهودی گفت: بله.

فرمود: آیا در برخی از کتابهایتان این را دیده ای که موسی بن عمران علیه السلام روزی نشسته بود که یکی از فرشتگان مشرق زمین نزد او آمد و حضرت موسی به وی گفت: از کجا آمده ای؟ گفت: از نزد خدای عز و جل. سپس فرشته ای از مغرب زمین نزد وی آمد و از او پرسید: از کجا آمده ای؟ گفت: از آسمان هفتم به سوی تو آمده ام، از نزد خداوند متعادل. پس از آن فرشته دیگری نزد او آمد و گفت: از زمین هفتم به سوی تو آ مده ام، از نزد خدای متعال. موسی علیه السلام گفت: منزه باد خدایی که هیچ جایی از او خالی نمی شود و به جایی، نزدیکتر از جای دیگر نیست.

آن مرد یهودی گفت: شهادت می دهم خدایی جز الله وجود ندارد، این همان حق است و تو بر حق هستی و شایستگی تو برای خلافت پیامبرت، بیشتر از کسی است که این مقام را غصب کرده است.(1)

3) علی بن ابراهیم در مورد تفسیر این سخن خدای تبارک و تعالی: «یَعْلَمُ سِرَّکُمْ وَجَهرَکُمْ» میگوید: سرّ، عبارت است از آن چه در درون خود مخفی نموده است و جهر، آن چه آن را اظهار کرده است و کتمان، آن چه به قلبش خطور می کند و سپس آن را فراموش کند.(2)

«وَمَا تَأْتِیهِم مِّنْ آیَهٍ مِّنْ آیَاتِ رَبِّهِمْ...وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ(18)»

«وَمَا تَأْتِیهِم مِّنْ آیَهٍ مِّنْ آیَاتِ رَبِّهِمْ إِلاَّ کَانُواْ عَنْهَا مُعْرِضِینَ (4) فَقَدْ کَذَّبُواْ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءهُمْ فَسَوْفَ یَأْتِیهِمْ أَنبَاء مَا کَانُواْ بِهِ یَسْتَهْزِؤُونَ (5) أَلَمْ یَرَوْاْ کَمْ أَهْلَکْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ مَّکَّنَّاهُمْ فِی الأَرْضِ مَا لَمْ نُمَکِّن لَّکُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاء عَلَیْهِم مِّدْرَارًا وَجَعَلْنَا الأَنْهَارَ تَجْرِی مِن تَحْتِهِمْ فَأَهْلَکْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِن بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِینَ (6) وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَیْکَ کِتَابًا فِی قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَیْدِیهِمْ لَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُواْ إِنْ هَـذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُّبِینٌ (7) وَقَالُواْ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَیْهِ مَلَکٌ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَکًا لَّقُضِیَ الأَمْرُ ثُمَّ لاَ یُنظَرُونَ (8) وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَکًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلاً وَلَلَبَسْنَا عَلَیْهِم مَّا یَلْبِسُونَ (9) وَلَقَدِ اسْتُهْزِیءَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِکَ فَحَاقَ بِالَّذِینَ سَخِرُواْ مِنْهُم مَّا کَانُواْ بِهِ یَسْتَهْزِؤُونَ (10) قُلْ سِیرُواْ فِی الأَرْضِ ثُمَّ انظُرُواْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ الْمُکَذِّبِینَ (11) قُل لِّمَن مَّا فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ قُل لِلّهِ کَتَبَ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ لَیَجْمَعَنَّکُمْ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ لاَ رَیْبَ فِیهِ الَّذِینَ خَسِرُواْ أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لاَ یُؤْمِنُونَ (12) وَلَهُ مَا سَکَنَ فِی اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ (13) قُلْ أَغَیْرَ اللّهِ أَتَّخِذُ وَلِیًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَهُوَ یُطْعِمُ وَلاَ یُطْعَمُ قُلْ إِنِّیَ أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلاَ تَکُونَنَّ

1- [1] _ ارشاد، ص 108 .
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1ص 201 .

مِنَ الْمُشْرِكَينَ (14) قُلْ إِنِّىَ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّى عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (15) مَّن يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِکَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ (16) وَإِن يَمْسَسْکَ اللّهُ بِضُرٍّ فَلاَ كَاشِفَ لَهُ إِلاَّ هُوَ وَإِن يَمْسَسْکَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدُيرٌ (17) وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ(18)»

[و هیچ نشانه ای از نشانه های پروردگارشان به سویشان نمی آمد، مگر آن که از آن روی بر می تافتند. * آنان حق را هنگامی که به سویشان آمد تکذیب کردند، پس به زودی (حقیقت) خبرهای آن چه را که به ریشخند می گرفتند به آنان خواهد رسید. * آیا ندیده اند که پیش از آنان چه بسیار امتها را هلاک کردیم؟ (امتهایی که) در زمین به آنان امکاناتی دادیم که برای شما آن امکانات را فراهم نکرده ایم و (بارانهای) آسمان را پی در پی بر آنان فرو فرستادیم و رودبارها از زیر (شهرهای) آنان روان ساختیم، پس ایشان را به (سزای) گناهانشان هلاک کردیم و پس از آنان نسلهای دیگری پدید آوردیم. * و اگر مکتوبی نوشته بر کاغذ بر تو نازل می کردیم و آنان آن را با دستهای خود لمس می کردند، قطعا کافران می گفتند: این (چیزی) جز سحر آشکار نیست. * و گفتند: چرا فرشته ای بر او نازل نشده است؟ و اگر فرشته ای فرود می آوردیم، قطعا کار تمام شده بود، سپس مهلت نمی یافتند * و اگر او را فرشته ای قرار می دادیم، حتما وی را (به صورت) مردی در می آوردیم و امر را همچنان بر آنان مشتبه می ساختیم. * و پیش از تو پیامبرانی به استهزا گرفته شدند، پس آن چه را ریشخند می کردند گریبانگیر ریشخندکنندگان ایشان گردید. * بگو: در زمین بگردید، آن گاه بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است. * بگو: آن چه در آسمانها و زمین است از آن کیست؟ بگو: از آن خداست که رحمت را بر خویشتن واجب گردانیده است. یقینا شما را در روز قیامت که در آن هیچ شکی نیست گرد خواهد آورد. خود باختگان کسانی اند که ایمان نمی آورند. * و آن چه در شب و روز آرام (و تکاپو) دارد از آن اوست و او شنوای داناست. * بگو: آیا غیر از خدا پدیدآورنده آسمانها و زمین سرپرستی برگزینم و اوست که خوراک می دهد و خوراک داده نمی شود بگو: من مامورم که نخستین کسی باشم که اسلام آورده است و (به من

فرمان داده شده که) هرگز از مشرکان مباش * بگو: اگر به پروردگارم عصیان ورزم، از عذاب روزی بزرگ می ترسم. * آن روز کسی که (عذاب) از او برگردانده شود، قطعا (خدا) بر او رحمت آورده و این است همان رستگاری آشکار. * و اگر خدا به تو زیانی برساند، کسی جز او برطرف کننده آن نیست و اگر خیری به تو برساند، پس او بر هر چیزی تواناست]

1) علی بن ابراهیم در مورد این آیه: «وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلاَّ كَانُواْ عَنْهَا مُعْرِضِينَ» تا این آیه «وَأَنْشَأْنَا مِن بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ * وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِى قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُواْ إِنْ هَـذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُّبِينٌ» میگوید: محکم است (یعنی از جمله آیه های محکم است).(1)

2) همو: خداوند عز و جل از زبان قریش فرمود: «وَقَالُواْ لَوْلا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ» یعنی بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، «وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَّقُضِىَ الأَمْرُ ثُمَّ لاَ يُنظَرُونَ» خدای عز و جلّ خبر داد که این آیه اگر بیاید و فرشته (جبرئیل) اگر نازل شود و ایمان نیاورند، هلاک خواهند شد. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از روی مهربانی و رحمت به این امت، از خدا (در مورد برداشتن عذاب) طلب بخشش و گذشت کرد و خداوند حق شفاعت را به وی داد. سپس خداوند فرمود: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلاً وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ * ولَقَدِ اسْتُهْزِىءَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُواْ مِنْهُم مَّا كَانُواْ بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ» یعنی عذاب بر آنها نازل شد. سپس فرمود: «قُلْ» به آنان ای محمد! «سِيرُواْ فِى الأَرْضِ ثُمَّ انظُرُواْ» یعنی در قرآن و اخبار (سرگذشت) پیامبران نگاه کنید. «كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ».(2)

3) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین بن سعید و همگی از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از عبدالله بن مسکان، از زید بن ولید خثعمی، از ابو الربیع شامی نقل کردهاند که: از امام صادق علیه السلام پیرامون این سخن خدای تبارک و تعالی: «قُلْ سِيرُواْ فِى الأَرْضِ ثُمَّ

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص202 .
2- [2] _ . تفسیر قمی، ج 1 ، ص 202 .

انظُرُواْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ الذین مِن قبلهمَ»(1) پرسیدم. فرمود: منظور او این است که: در قرآن تأمل کنید و بدانید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند چگونه بود و در آن چه به شما خبر داده است، نگاه کنید.(2)

4) عیاشی: از عبدالله بن ابو یعفور، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمودند: «لبسوا علیهم» یعنی «لبس الله علیهم» زیرا که خدا میفرماید: «وَلَلَبَسْنَا عَلَیْهِم مَّا یَلْبِسُونَ».(3)

5) علی بن ابراهیم میگوید: سپس فرمود: «قُلْ» به آ نان «لِّمَن مَّا فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ» «لِلَّهِ کَتَبَ عَلَی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ لَیَجْمَعَنَّکُمْ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ» یعنی رحمت را بر خود واجب کرده است.(4)

6) و نیز از وی نقل شده است که گفت: این فرموده خدای متعال: «وَلَهُ مَا سَکَنَ فِی اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» یعنی آ ن چه که در شب و روز آفریده است، همه از آن خدا است.

سپس خدای عز و جلّ بر آنان محاجه نموده و فرمود: «قل» به آنان «أَغَیْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِیًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ» یعنی پدید آورنده آنها است. و این آیه شریفه: «وَهُوَ یُطْعِمُ وَلاَ یُطْعَمُ» تا «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ» از آیه های محکم است.(5)

«قُلْ أَیُّ شَیْءٍ أَکْبَرُ شَهَادهً قُلِ اللّهِ شَهِیدٌ بِیْنِی وَبَیْنَکُم ...(19)»

[بگو: گواهی چه کسی از همه برتر است؟ بگو: خدا میان من و شما گواه است.]

1) علی بن ابراهیم میگوید: در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در مورد این سخن خدای تبارک و تعالی: «قُلْ أَیُّ شَیْءٍ أَکْبَرُ شَهَادهً

1- [1] _. این گونه در اصل نسخه آمده است و صورت درست آن «قل سیروا فی الارض فأنظروا کیف کان عاقبه الذین من قبل» است و آن آیه 42 از سوره روم و همچنین «أولم یسیروا فی الأرض فینظروا کیف کان

عاقبه الذین من قبلهم» وآ ن آیه 9 و آیه 44 از سوره فاطر و آیه 21 از سوره غافر است.

2- [2] _. کافی، ج 8، ص 249، ح 349

3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 385، ح 10 .

4- [4] _ تفسیر قمی، ج 1 ، ص 202 .

5- [5] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 202 .

قُلِ اللّهِ شَهِیدٌ بِیْنِی وَبَیْنَکُم» فرمود: از این رو است که مشرکان اهل مکه گفتند: ای محمد! خدا پیامبر دیگری غیر از تو نیافته است که بفرستد؟! ما کسی را نمی بینیم که گفته های تو را باور کند. این امر در آغاز دعوت آن حضرت اتفاق افتاده است، در حالی که ایشان در آن هنگام در مکه بود. گفتند: ما از یهودیان و مسیحیان در مورد تو سئوال کردیم و آنان ادعا کردند که تو در کتابهای آنان ذکر نشده ای، پس کسی را بیاور که شهادت دهد تو رسول خدایی. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: خدا بین من و شما گواه است.(1)

2) ابن بابویه: از جعفر بن محمد بن مسرور که خدا از او خشنود باد، از محمد بن جعفر بن بُطه، از گروهی از یارانمان، از محمد بن عیسی بن عبید نقل کرده است که گفت: حضرت رضا علیه السلام به من فرمود: چه می گویی اگر به تو چنین گفته شود: آیا خدای عز و جلّ شی ء است یا شیء نیست؟ _ گفت: _ گفتم: خدای عز و جلّ ثابت کرد که او شیء است، آن جا که می فرماید: «قُلْ أَیُّ شَیْءٍ أَکْبَرُ شَهَادةً قُلِ اللّهِ شَهِیدٌ بِیْنِی وَبَیْنَکُم». و من می گویم: او شیء است اما نه مانند اشیا، زیرا که نفی شیئیت از او مستلزم نفی و ابطال او است. به من فرمود: راست گفتی و نیکو. سپس امام رضا علیه السلام فرمود: مردم سه دیدگاه در باره توحید دارند: نفی، تشبیه و اثبات بدون تشبیه. قول به نفی جایز نیست و قول به تشبیه جایز نیست، زیرا که چیزی شبیه به خدای تبارک و تعالی نیست و راه درست، همان روش سوم است یعنی اثبات بدون تشبیه(2).

3) عیاشی از هشام مشرقی نقل کرده است که گفت: مردی نامه ای به ابوالحسن خراسانی علیه السلام نوشت و در آن از معنی توحید پرسید، پس به من فرمود: چه می گویی اگر به شما بگویند: در مورد خدا به ما بگو که آیا او شیء است یا شیء نیست؟ _ گفت: _ گفتم: همانا خدای عز و جل ثابت کرد که او شیء است و فرمود: «قُلْ أَیُّ شَیْءٍ أَکْبَرُ شَهَادةً قُلِ اللّهِ شَهِیدٌ بِیْنِی وَبَیْنَکُم» [اما آیا] بگویم خداوند شیء است مانند اشیاء یا بگوییم: خدا جسم است؟ [نه چنین نمی گوییم] پس فرمود: قولی که نیز مانند این اقوال ضعیف و مردود است این است که گفته شود خدا جسم است اما نه مانند اجسام؛ در حالی که هیچ مخلوقی از مخلوقات شبیه او نیست.

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 202 .
2- [2] _ توحید، ص 12، ح8

گفت: سپس فرمود: مردم سه دیدگاه در باره توحید دارند: نفی، تشبیه و اثبات بدون تشبیه. قول به نفی جایز نیست و قول به تشبیه نیز جایز نیست، زیرا که چیزی شبیه به خدای تبارک و تعالی نیست و روش سوم، اثبات است بدون تشبیه و این از این رو است که او مثبِت (اثبات کننده و آفرینشگر) است و چیزی شبیه او نیست و او همان گونه است که خود توصیف کرده است: احد، صمد و نور.(1)

«... وَأُوحِیَ إِلَیَّ هَذَا الْقُرْآنُ لأُنذِرَکُم بِهِ وَمَن بَلَغَ أَئِنَّکُمْ...هُوَ إِلَـهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِی بَرِیءٌ مِّمَّا تُشْرِکُونَ (19)»

«... وَأُوحِیَ إِلَیَّ هَذَا الْقُرْآنُ لأُنذِرَکُم بِهِ وَمَن بَلَغَ أَئِنَّکُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللّهِ آلِهَةً أُخْرَی قُل لاَّ أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَـهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِی بَرِیءٌ مِّمَّا تُشْرِکُونَ (19)»

[... و این قرآن به من وحی شده تا به وسیله آن شما و هر کس را (که این پیام به او) برسد هشدار دهم. آیا واقعا شما گواهی می دهید که در جنب خدا خدایان دیگری است؟ بگو: من گواهی نمی دهم. بگو؟ او تنها معبودی یگانه است و بی تردید من از آن چه شریک (او) قرار می دهید بیزارم.]

1) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابن اذینه، از مالک جهنی نقل میکند: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در باره فرموده خدای عز و جل: «وَأُوحِیَ إِلَیَّ هَذَا الْقُرْآنُ لأُنذِرَکُم بِهِ وَمَن بَلَغَ» چه میفرمایید؟ فرمود: در میان آ ل محمد که سلام و درود خدا بر ایشان باد، هر کسی که به مقام امامت رسیده است، به وسیله قرآن هشدار می دهد؛ همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله با قرآن هشدار داد.(2)

همین حدیث را محمد بن یعقوب از احمد بن مهران، از عبدالعظیم، از ابن اذینه، از مالک جهنی روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم... و مشابه همین حدیث را آورده است.(3)

2) عیاشی: از زراره و حمران، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که در مورد این سخن خدای عز و جل: «وَأُوحِیَ إِلَیَّ هَذَا الْقُرْآنُ

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 385، ح 11 .
2- [2] _ کافی، ج 1، ص 344، ح 21 .
3- [3] _ کافی، ج 1 ص 351 ح 61 .

لأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ» فرمود: منظور او، ائمه پس از او است که آنان به وسیله قرآن به مردم هشدار می دهند.(1)

3) ابو خالد کابلی میگوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «وَأُوحِیَ إِلَیَّ هَذَا الْقُرْآنُ لأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ» منظور خداوند تبارک و تعالی در «وَمَن بَلَغَ» حقیقت چه چیزی است؟ فرمود: هر که از میان ذریه اوصیا به درجه امامت رسیده است، با قرآن هشدار می دهد، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هشدار میداد.(2)

4) از عبدالله بن بکیر، از محمد، از امام باقر علیه السلام در این فرموده خدا «لأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ» فرمود: علی علیه السلام از جمله کسانی است که (به مرحله) «بلغ» رسیدند.(3)

5) سعد بن عبدالله از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از احمد بن نضر خزاز، از عبدالرحمان بن ابو نجران، از ابو جمیله مفضل بن صالح اسدی، از مالک جهنی نقل کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «وَأُوحِیَ إِلَیَّ هَذَا الْقُرْآنُ لأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ» فرمود: ما ائمه با قرآن هشدار می دهیم، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هشدار داده است.(4)

6) ابن بابویه از احمد بن محمد بن یحیی عطار که رحمت خدا بر او باد، از سعد بن عبدالله، از عبدالله بن عامر(5)، از عبدالرحمان بن ابو نجران، از یحیی بن عمران حلبی، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: از ایشان در مورد این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَأُوحِیَ إِلَیَّ هَذَا الْقُرْآنُ لأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ» سئوال شد و ایشان فرمود: با هر زبان.(6)

7) همچنین علی ابن ابراهیم میگوید: «أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللّهِ آلِهَةً أُخْرَى» خدا به محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، میفرماید: اگر

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 386، ح 12 .
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 386، ح 13 .

3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 386، ح 14 .
4- [4] _ مختصر بصائر الدرجات، ص 62 .
5- [5] _ ابو محمد عبد الله بن عامر بن عمران بن ابو عمر اشعری، شیخی است از یاران برجسته ما. او از ابن ابی نجران روایت کرده است.« بنگرید به: معجم الرجال الحدیث، ج10، ص228، 229».
6- [6] _ علل الشرایع، ص 152، باب 105 .

شهادت دهند، با آنان شهادت ندهی « قُل لاَّ أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَـهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِی بَرِیءٌ مِّمَّا تُشْرِکُونَ».(1)

«الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَعْرِفُونَهُ کَمَا یَعْرِفُونَ أَبْنَاءهُمُ الَّذِینَ خَسِرُواْ أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لاَ یُؤْمِنُونَ (20)»

[کسانی که کتاب (آسمانی) به آنان داده ایم، همان گونه که پسران خود را می شناسد، او (=پیامبر) را می شناسد. کسانی که به خود زیان زده اند، ایمان نمی آورند]

1) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابو عمیر، از حماد، از حریز، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: این آیه در مورد یهودیان و مسیحیان نازل شده است. خدای تبارک و تعالی میفرماید: «الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ» یعنی تورات و انجیل «یَعْرِفُونَهُ کَمَا یَعْرِفُونَ أَبْنَاءهُمُ» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، زیرا که خدای عز و جلّ صفات محمد صلی الله علیه و آله و صفات اصحابش و بعثت او و این که به کجا هجرت می کند را در تورات، انجیل و زبور، برای آنان بیان کرده است و این همان فرموده خداست: «مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَاء بَیْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُکَّعًا سُجَّدًا یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِیمَاهُمْ فِی وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِکَ مَثَلُهُمْ فِی التَّوْرَاهِ وَمَثَلُهُمْ فِی الْإِنجِیلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَی عَلَی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِیَغِیظَ بِهِمُ الْکُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِیمًا»(2) [محمد پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر (و) با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می بینی. فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت (مشخصه) آنان اثر سجود در چهره هایشان است. این صفت ایشان است در تورات و مثل آنها در انجیل چون کشته ای است که جوانه خود برآورد و آن را مایه دهد تا ستبر شود و بر ساقه های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد تا از (انبوهی) آنان (خدا) کافران را به خشم دراندازد. خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 202 .
2- [2] _ فتح/29 .

شایسته کرده اند آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است.] این صفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و صفت اصحابش در تورات و انجیل است، پس هنگامی که خداوند عز و جل او را به عنوان پیامبر فرستاد، اهل کتاب او را شناختند، همان طوری که خدای جل جلاله فرمود.(1)

2) علی بن ابراهیم میگوید: عمر بن خطاب به عبدالله بن سلام گفت: آیا محمد را در کتابتان می شناسید؟ گفت: آری، به خدا سوگند، ما او را هنگام دیدنش با صفتهایی که خدا برای ما بیان کرده است، می شناسیم، همچنان که فرزندان خود را می شناسیم، هنگامی که با بچه های دیگر مشغول بازی باشند. و ابن سلام این گونه قسم خورد: قسم به خدا، من او را بیش از پسرم می شناسم.(2)

«وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُواْ...وَاللّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ (23)»

«وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُواْ أَيْنَ شُرَكَآؤُكُمُ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ (22) ثُمَّ لَمْ تَكُن فِتْنَتُهُمْ إِلاَّ أَن قَالُواْ وَاللّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ (23)»

[و (یاد کن) روزی را که همه آنان را محشور می کنیم، آن گاه به کسانی که شرک آورده اند، می گوییم: کجایند شریکان شما که (آنها را شریک خدا) می پنداشتید؟ * آن گاه عذرشان جز این نیست که می گویند: به خدا، پروردگارمان سوگند که ما مشرک نبودیم.]

1) و نیز علی بن ابراهیم میگوید: «وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُواْ أَيْنَ شُرَكَآؤُكُمُ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ * ثُمَّ لَمْ تَكُن فِتْنَتُهُمْ» یعنی دروغ آنان.(3)

2) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از ابن عباس، از حسن بن عبد الرحمان، از عاصم بن حمید، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: قول خدای عز و جل در «وَاللّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ». منظور آنان، ولایت علی علیه السلام است.(4)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 46 .

2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 203 .
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 203 .
4- [4] _ کافی، ج 8، ص 287، ح 432 .

3) علی بن ابراهیم از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از علی بن اسباط، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام در مورد این فرموده خداوند: «وَاللّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» روایت کرده است که یعنی به ولایت علی علیه السلام.(1)

4) عیاشی از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خدا در روز قیامت گذشت می کند، گذشتنی که به ذهن کسی خطور نمی کند، تا جایی که اهل شرک می گویند: «وَاللّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ».(2)

5) ابو معمر سعدی میگوید: مردی نزد حضرت علی علیه السلام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! من در کتاب فرو فرستاده خدا در شک و تردید افتادم. پس حضرت علی علیه السلام فرمود: مادرت در سوگت بنشیند، چگونه در کتاب فرو فرستاده خدا شک کردی؟ آن مرد گفت: زیرا که من کتاب را در حالی می بینم که قسمتهایی از آن بخشهای دیگرش را تکذیب و نفی می کند. فرمود: بگو ببینم به چه شک کرده ای؟

گفت: زیرا در جایی خداوند می فرماید: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلاَّ مَنْ أَذِنَ لَهُ الرحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا»(3) [روزی که روح و فرشتگان به صف می ایستند و (مردم) سخن نگویند، مگر کسی که (خدای) رحمان به او رخصت دهد و سخن راست گوید.] و در جایی که از آنان استنطاق می شود و به حرف زدن و صحبت کردن در می آیند، می گوید: «وَاللّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» و می گوید «يَوْمَ الْقِيَامَهِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا»(4) [روز قیامت، بعضی از شما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعنت می کنند] و می گوید: «إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ»(5) [این مجادله اهل آتش، قطعا راست است] و می گوید: «لاَتَخْتَصِمُوا لَدَيَّ»(6) [(خدا) می فرماید در پیشگاه من با همدیگر مستیزید] و می گوید: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 206 .
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1 ، ص 386، ح 15 .
3- [3] _ نبا/38 .

4- [4] _ عنكبوت/25 .
5- [5] _ ص/64 .
6- [6] _ ق/28 .

يَكْسِبُونَ»(1) [امروز بر دهانهای آنان مهر می نهیم و دستهایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان بدآن چه فراهم می ساختند، گواهی می دهند] پس گاهی سخن می گویند و گاهی سخن نمی گویند، گاهی پوست و دست و پاهایشان را به سخن وا می دارد و گاهی سخن نمی گویند، مگر کسانی که از طرف خدای رحمان اجازه دارند و سخن درستی بر زبان رانند. ای امیر مؤمنان ! (آیا این تناقض) نیست؟

علی علیه السلام به او فرمودند: این (موارد) همه در یک جا رخ نمیدهد و جایگاههای آنها با یکدیگر متفاوت است، ولی همه آنها در همان روز که اندازه آن پنجاه هزار سال است، اتفاق میافتد. خداوند در آن روز آفریده ها را در جایی جمع میکند که در آن با یکدیگر آشنا می شوند و با یکدیگر سخن می گویند و برای یکدیگر طلب استغفار و آمرزش می کنند و آنان همان کسانی هستند که از پیامبران و از اتباع (اوصیا) ایشان پیروی کردهاند و در دار دنیا در انجام کارهای نیک و پارسایی با یکدیگر همکاری کردند. در حالی که اهل معصیت، یکدیگر را لعن و نفرین می کنند و آنان از کسانی هستند که معصیت و نافرمانی از آنان دیده شده است و در انجام ظلم و تجاوز در دنیا با یکدیگر همکاری کردند و مستکبران و مستضعفان آنان، یکدیگر را نفرین می کنند و به یکدیگر نسبت کفر می دهند و همدیگر را تکفیر می کنند.

سپس ایشان را در جایی گرد میآورند که در آن جا از یکدیگر فرار می کنند و این همان فرموده خداست که: «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ»(2) [روزی که آدمی از برادرش * و از مادرش و پدرش * و از همسرش و پسرانش می گریزد] کسانی که در دار دنیا برای گسترش ظلم و تجاوز همکاری می کردند «لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ»(3) [در آن روز هر کسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می دارد]. سپس آنان را در جایی گرد میآورند که در آن می گریند، تا جایی که اگر این صداها به گوش اهل دنیا برسد، تمامی خلایق را از زندگی عادی خود باز میدارد و کوهها را خرد می کند، مگر این که

1- [1] _ یس/65 .
2- [2] _ عبس/34-36 .
3- [3] _ عبس/37 .

خدا چیز دیگری اراده کند و آنان آنقدر در حال گریستن باقی می مانند تا این که خون گریه کنند.

پس از آن در جایی جمع می شوند که در آن استنطاق می شوند و به اقرار و حرف زدن واداشته میشوند و مورد بازپرسی قرار می گیرند، پس می گویند: «وَاللّٰهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» و به آن چه انجام دادند، اعتراف نمی کنند. پس بر دهانهایشان مهر زده می شود و دست و پا و پوستهایشان به سخن واداشته می شود، پس به حرف می آیند و به هر معصیتی که انجام داده بودند، شهادت می دهند. سپس آن مهر از زبانهایشان برداشته می شود و به پوست و دست و پاهایشان می گویند: «لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا» [چرا بر ضد ما شهادت دادید؟] می گویند: «أَنطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِی أَنطَقَ كُلَّ شَیْءٍ»(1) [همان خدایی که هر چیزی را به زبان درآورده]. سپس در جایی جمعشان می کنند که در آن تمامی مخلوقات استنطاق می شوند و هیچ یک از آ نان نمی تواند سخن گوید، مگر آن که خدای بخشنده به او اجازه دهد و سخن درستی گوید و آنان را در جایی گرد میآورند که در آن به نزاع می پردازند و بعضی از خلایق در مقابل خلایق دیگر محکوم می شوند و منظور از «قول» همین است و همه این (اتفاقات) قبل از حساب انجام می گیرد، و هنگامی که محاسبه شروع می شود، هر انسانی مشغول اعمال و کارهای خویش می گردد و ما بر کت آن روز را از خدا می خواهیم.(2)

6) سلیم بن قیس هلالی: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: و اما فرقه هدایت یافته و ایماندار و تسلیم شده و به توفیق رسیده و نجات یافته و ارشاد پذیرفته، همان است که به من ایمان آورده و به امر من سر تسلیم فرود آورده است و از من پیروی کرده است و تولای مرا سرلوحه کار خویش قرار داده و از دشمن من تبرّا جسته است و محبت مرا در دل داشته و بغض و کینه دشمن مرا در سر انباشته است. همان فرقهای که حق من و امامت من و لزوم اطاعت از من بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، را شناخته است و دچار شک و تردید نشده است، زیرا خداوند تبارک و تعالی، نور شناخت و معرفت حق ما را به دلهای آنان تابانده است و این دلها را به فضیلت ما آ شنا

1- [1] _ فصلت/21 .

2- [2] _ تفسير عياشى، ج 1 ، ص 387، ح 16 .

ساخته است و به آ نها الهام کرده است و دست آنان را گرفته و جزو شیعه ما قرار داده است تا این که دلهایشان آرامش یافته و به چنان یقینی رسیدهاند که حتی برای لحظهای تردید نمیکنند که اوصیای پس از من تا روز قیامت، هدایت کننده و هدایت یافتهاند و آنان همان کسانی اند که خدا در بسیاری از آیات قرآن کریم، آنان را قرین خود و پیامبر خود صلی الله علیه و آله و سلم ساخته است. خدای عز و جل ما را طاهر و پاکیزه گردانده و به ما عصمت بخشیده و ما را بر خلایق خود، شهید و گواه قرار داده است و به عنوان حجت خود در زمین و حافظان و خزانه داران علم الهی و کان و سرچشمه حکم خداوندی و بازگو و بیان کننده وحی خویش تعیین کرده است. او ما را با قرآن و قرآن را با ما قرار داده است، به طوری که ما هیچ گاه از قرآن جدا نمی شویم و قرآن نیز از ما جدا نمی شود تا این که بر حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شویم، همان گونه که خود آن حضرت که سلام و درود خدا بر ایشان باد، فرمودند.

بنابراین، از میان هفتاد و سه فرقه، آن فرقه تنها فرقه ای است که از آتش و از همه فتنه ها و گمراهی ها و شبهه ها رهایی یافته است و آنان به حق اهل بهشتند و آنان هفتاد هزار نفرند و بدون حساب وارد بهشت می شوند و دین و آیین تمامی آن هفتاد و دو فرقه باطل است. آنان یار و یاور آیین شیطان و پیرو ابلیس و یاران او و دشمن خدا و رسولش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، هستند و خدا و رسولش را به فراموشی سپردند. ایشان دشمنان مؤمنان اند و بدون حساب وارد آتش خواهند شد و از خدا و رسولش تبری جسته اند و برای خدا و رسولش که سلام و درود خدا بر ایشان باد، شریک قایل شده اند و نسبت به او کفر ورزیده اند و نادانسته غیر از خدا را پرستیده اند، در حالی که گمان می کردند که کار خوبی انجام می دهند، در روز قیامت می گویند: «وَاللّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ»، «فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلاَ إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ».(1) (2) [همان گونه که برای شما سوگند یاد می کردند، برای او (نیز) سوگند یاد می کنند و چنان پندارند که حق به جانب آنهاست. آگاه باش که آنان همان دروغگویانند].

1- [1] _ مجادله/18 .
2- [2] _ کتاب سلیم بن قیس، ص 86 .

و همه این حدیث ان شاء الله در تفسیر این فرموده خداوند عز و جل: «فَیَحْلِفُونَ لَهُ کَمَا یَحْلِفُونَ لَکُمْ» از سوره مجادله خواهد آمد.

7) طبرسی میگوید، مراد این است: عذر خواستن آ نان چیزی نبود، مگر این که گفتند...؛ و این همان معنایی است که از امام صادق علیه السلام روایت شده است.(1)

«وَمِنْهُم مَّن یَسْتَمِعُ إِلَیْکَ وَجَعَلْنَا عَلَی قُلُوبِهِمْ أَکِنَّةً...وَإِن یُهْلِکُونَ إِلاَّ أَنفُسَهُمْ وَ مَا یَشْعُرُونَ (26)»

«وَمِنْهُم مَّن یَسْتَمِعُ إِلَیْکَ وَجَعَلْنَا عَلَی قُلُوبِهِمْ أَکِنَّةً أَن یَفْقَهُوهُ وَفِی آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِن یَرَوْاْ کُلَّ آیَةٍ لاَّ یُؤْمِنُواْ بِهَا حَتَّی إِذَا جَآؤُوکَ یُجَادِلُونَکَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُواْ إِنْ هَذَآ إِلاَّ أَسَاطِیرُ الأَوَّلِینَ (25) وَهُمْ یَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ یَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِن یُهْلِکُونَ إِلاَّ أَنفُسَهُمْ وَ مَا یَشْعُرُونَ (26)»

[و برخی از آنان به تو گوش فرا می دهند، و (لی) ما بر دلهایشان پرده ها افکنده ایم تا آن را نفهمند، و در گوشهایشان سنگینی (قرار داده ایم). و اگر هر معجزه ای را ببینند به آن ایمان نمی آورند. تا آن جا که وقتی نزد تو می آیند و با تو جدال می کنند، کسانی که کفر ورزیدند، می گویند: این (کتاب) چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست. * و آنان (مردم را) از آن باز می دارند و (خود نیز) از آن دوری می کنند و (لی) جز خویشتن را به هلاکت نمی افکنند و نمی دانند.]

1) علی بن ابراهیم می گوید: سپس قریش را ذکر کرد و گفت: «وَمِنْهُم مَّن یَسْتَمِعُ إِلَیْکَ وَجَعَلْنَا عَلَی قُلُوبِهِمْ أَکِنَّةً أَن یَفْقَهُوهُ» یعنی پوشش را «وَفِی آذَانِهِمْ وَقْرًا» یعنی کری «وَإِن یَرَوْاْ کُلَّ آیَةٍ لاَّ یُؤْمِنُواْ بِهَا حَتَّی إِذَا جَآؤُوکَ یُجَادِلُونَکَ» یعنی با تو به نزاع می پردازند. «یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُواْ إِنْ هَذَآ إِلاَّ أَسَاطِیرُ الأَوَّلِینَ» یعنی دروغهای اقوام گذشته.(2)

2) نیز علی بن ابراهیم میگوید: منظور از این فرموده خدای عز و جل: «وَهُمْ یَنْهَوْنَ عَنْهُ وَیَنْأَوْنَ عَنْهُ» بنی هاشم است؛ آنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاری می کردند و قریش را از تعدی به وی منع می کردند و خود از او دور میشدند؛

1- [1] _ مجمع البيان، ج 4، ص 26 .
2- [2] _ تفسير قمى ، ج 1، ص 203 .

یعنی از او فاصله میگرفتند و در حالی که به او کمک میکردند، ایمان نمیآوردند.(1)

«وَلَوْ تَرَىَ إِذْ وُقِفُواْ عَلَى النَّارِ فَقَالُواْ يَا لَيْتَنَا...لَعَادُواْ لِمَا نُهُواْ عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (28)»

«وَلَوْ تَرَىَ إِذْ وُقِفُواْ عَلَى النَّارِ فَقَالُواْ يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلاَ نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (27) بَلْ بَدَا لَهُم مَّا كَانُواْ يُخْفُونَ مِن قَبْلُ وَلَوْ رُدُّواْ لَعَادُواْ لِمَا نُهُواْ عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (28)»

[و ای کاش (منکران را) هنگامی که بر آتش عرضه می شوند، می دیدی که می گویند: کاش بازگردانده می شدیم و (دیگر) آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم و از مؤمنان می شدیم. * (ولی چنین نیست) بلکه آن چه را پیش از این نهان می داشتند، برای آنان آشکار شده است. و اگر هم بازگردانده شوند قطعا به آن چه از آن منع شده بودند برمی گردند و آنان دروغگویند.]

1) علی بن ابراهیم میگوید: این فرموده خدای عز و جل: «وَلَوْ تَرَىَ إِذْ وُقِفُواْ عَلَى النَّارِ فَقَالُواْ يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلاَ نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» در باره بنی امیه نازل شد.

سپس میگوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «بَلْ بَدَا لَهُم مَّا كَانُواْ يُخْفُونَ مِن قَبْلُ» یعنی از دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام «وَلَوْ رُدُّواْ لَعَادُواْ لِمَا نُهُواْ عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ».(2)

2) عیاشی از محمد بن مسلم، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش روایت کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه خود فرمودند: پس هنگامی که در برابر آتش قرار داده شدند «فَقَالُواْ يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلاَ نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * بَلْ بَدَا لَهُم مَّا كَانُواْ يُخْفُونَ مِن قَبْلُ وَلَوْ رُدُّواْ لَعَادُواْ لِمَا نُهُواْ عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُون».(3)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 203 .
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 203 .
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 388، ح 17 .

3) از عثمان بن عیسی از برخی اصحابش، از همان حضرت (امیرالمؤمنین) علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خدا به آبی فرمود: زلال و شیرین باش تا بهشت و اهل طاعتم را از تو بیافرینم و به آبی دیگر فرمود: شور و تلخ باش تا آتش و اهل معصیت خویش را از تو خلق کنم، پس این دو آب را بر گِل جاری و روانه ساخت، سپس مشتی بر گرفت، با این (دست) که دست راست بود و آنان را مانند ذر و ذرات (در عالم ذر) خلق کرد، سپس آنان را بر خودشان شاهد قرار داد: آیا من پروردگار شما نیستم و بر شما است که از من اطاعت کنید؟ گفتند: چرا. پس به آتش گفت: آتش باش؛ که ناگهان به آ تشی بر افروخته مبدل شد و به آنان گفت: در آن سقوط کنید. برخی از آنان شتاب کردند و برخی دیگر در سعی خود، کند بودند و برخی در جای خود باقی ماندند و هنگامی که گرمای آن را یافتند و دیدند، بازگشتند و کسی از آنان وارد آ ن نشد.

سپس مشتی با این (دست) برداشت و آ نان را همانند آن دسته، مانند ذر آفرید و آنان را بر خودشان شهادت و گواهی داد، چون شهادت دیگران بر خودشان. و به آنان گفت: در آتش سقوط کنید. برخی از آنان تأمل کردند و برخی دیگر شتاب کردند و برخی در یک چشم به هم زدن عبور کردند. همه آنان در آن سقوط کردند، پس فرمود: سالم از آ ن خارج شوید و از آن، بی آن که گزندی به آنها برسد، خارج شدند و دیگران گفتند: ای پروردگار ما! ما را ببخش و به ما اجازه ده تا آن چه را انجام دادند ما نیز انجام دهیم. فرمود: شما را بخشیدم و به شما اجازه دادم.

بعضی از آنان شتاب کردند و بعضی از آ نان کُندی نشان دادند و برخی جایگاه خود را ترک نکردند، آن گونه که در بار اول انجام دادند و این همان فرموده خداوند است: «وَلَوْ رُدُّواْ لَعَادُواْ لِمَا نُهُواْ عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ».(1)

4) از خالد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «وَلَوْ رُدُّواْ لَعَادُواْ لِمَا نُهُواْ عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» آنان در اصل ملعون بودند.(2)

5) از جابر بن عبدالله که رحمت خدا بر او باد (با حذف سند)، روایت شده است که گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را هنگامی که از کوفه بیرون می آمد، دیدم. به دنبال او راه افتادم، تا این که به گورستان یهودیان رسید و در وسط آن

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 388، ح 18 .
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 388، ح 19 .

قرار گرفت و ندا سر داد که: ای یهودیان! ای یهودیان! پس از داخل گورهایشان به وی جواب دادند: اطاعت، ای مطلاع ما! یعنی: ای سرور ما!

گفت: چگونه به عذاب (خدا) گرفتار آمدید؟ گفتند: به علت سرکشی و نافرمانی از تو که به منزله هارون هستی؛ ما و آنان که از تو نافرمانی کردند تا روز قیامت در عذاب به سر خواهیم برد.

سپس فریادی بر آورد که نزدیک بود آسمانها شکافته شوند. سپس از آن صحنه هولناک، بی هوش با صورت بر زمین افتادم و هنگامی که به هوش آمدم، امیر مؤمنان را دیدم که بر تختی از یاقوت سرخ نشسته و بر سرش تاجی از جواهر است و حله هایی سبز و زرد بر تن دارد و چهره وی مانند قرص ماه میدرخشد. پس گفتم: سرورم، این ملک، بس عظیم است! فرمود: آری ای جابر! ملک ما از ملک سلیمان فرزند داود بزرگتر است و سلطنت ما از سلطنت او عظیم تر است.

سپس بازگشته و وارد کوفه شدیم و من به دنبال او وارد مسجد شدم. ایشان چند گام برداشت، در حالی که می فرمود: قسم به خدا، این کار را نمی کنم، نه به خدا این کار هیچ گاه از من سر نزند. گفتم: سرورم با که صحبت می کنی؟ و چه کسی را مورد خطاب قرار می دهی؟ در حالی که من کسی را نمی بینم! ایشان فرمودند: ای جابر! حجابها دریده شد و من توانستم برهوتی را ببینم و شنبویه و حبتر را دیده ام، در حالی که در درون تابوتی در برهوت مورد شکنجه قرار داشتند، پس صدا زدند که: ای ابوالحسن! ای امیر مؤمنان! ما را به دنیا برگردان تا به فضیلت و ولایت تو اقرار و اعتراف کنیم. پس گفتم: قسم به خدا این کار را نمی کنم، نه به خدا این کار هیچ گاه از من سر نزند. سپس این آیه را خواندند: «وَلَوْ رُدُّواْ لَعَادُواْ لِمَا نُهُواْ عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ» ای جابر! هیچ کسی با وصیت یکی از اوصیای پیامبران مخالفت نکند، مگر این که خدا او را در روز قیامت، نابینا محشور میکند و در صحنه های قیامت با افتان و خیزان بر زمین می خورد. (1)

«وَقَالُواْ إِنْ هِيَ إِلاَّ حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (29)...فَذُوقُواْ العَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُون (30)»

«وَقَالُواْ إِنْ هِيَ إِلاَّ حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ (29) وَلَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُواْ عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُواْ بَلَى وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُواْ العَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُون (30)»

1- [1] _ تاويل الايات: ج1 ص 163 ح 2 .

[و گفتند: جز زندگی دنیای ما (زندگی دیگری) نیست و برانگیخته نخواهیم شد. * و اگر بنگری هنگامی را که در برابر پروردگارشان باز داشته می شوند. (خدا) می فرماید: آیا این حق نیست؟ می گویند: چرا، سوگند به پروردگارمان (که حق است). می فرماید: پس به (کیفر) آن که کفر می ورزیدید، این عذاب را بچشید]

1) و علی بن ابراهیم میگوید: سپس خدای عز و جل گفتار دهریون را حکایت کرده و فرمود: «وَقَالُواْ إِنْ هِیَ إِلاَّ حَیَاتُنَا الدُّنْیَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِینَ» پس خداوند فرمود: «وَلَوْ تَرَی إِذْ وُقِفُواْ عَلَی رَبِّهِم» گفت: حکایتی از قول کسی است که روز قیامت را انکار کرده است. (1)

«قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ کَذَّبُواْ بِلِقَاء اللّهِ حَتَّی إِذَا...وَلَلدَّارُ الآخِرَةُ خَیْرٌ لِّلَّذِینَ یَتَّقُونَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ (32)»

«قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ کَذَّبُواْ بِلِقَاء اللّهِ حَتَّی إِذَا جَاءتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُواْ یَا حَسْرَتَنَا عَلَی مَا فَرَّطْنَا فِیهَا وَهُمْ یَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَی ظُهُورِهِمْ أَلاَ سَاء مَا یَزِرُونَ (31) وَمَا الْحَیَاةُ الدُّنْیَا إِلاَّ لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الآخِرَةُ خَیْرٌ لِّلَّذِینَ یَتَّقُونَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ (32)»

[کسانی که لقای الهی را دروغ انگاشتند، قطعا زیان دیدند. تا آن گاه که قیامت بناگاه بر آنان در رسد، می گویند: ای دریغ بر ما! بر آن چه در باره آن کوتاهی کردیم. و آنان بار سنگین گناهانشان را به دوش می کشند. چه بد است باری که می کشند. * و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست، و قطعا سرای بازپسین برای کسانی که پرهیزگاری می کنند بهتر است. آیا نمی اندیشید؟]

1) علی بن ابراهیم: [اوزارهم] یعنی گناهانشان.(2)

2) طبرسی از اعمش، از ابو صالح، از ابو سعید، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که در این آیه فرمود: اهل آتش جایگاهشان در بهشت را می بینند و می گویند: یا حسرتا.(3)

3) محمد بن یعقوب از ابو عبدالله اشعری، از برخی اصحاب ما در حدیثی مرفوع از هشام بن حکم، روایت کرده است که: امام موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: ای هشام! سپس اهل عقل و تفکر را پند داد و از آخرت بیم داد، و

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص204
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص204
3- [3] _ مجمع البیان، ج 4، ص 40.

فرمود: «وَمَا الْحَيَاهُ الدُّنْيَا إِلاَّ لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الآخِرَهُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ».(1)

«قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُکَ الَّذِی یَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لاَ یُکَذِّبُونَکَ...وَلَقدْ جَاءکَ مِن نَّبَإِ الْمُرْسَلِینَ (34)»

«قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُکَ الَّذِی يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لاَ يُکَذِّبُونَکَ وَلَکِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللّهِ يَجْحَدُونَ (33) وَلَقَدْ کُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِکَ فَصَبَرُواْ عَلَى مَا کُذِّبُواْ وَأُوذُواْ حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلاَ مُبَدِّلَ لِکَلِمَاتِ اللّهِ وَلَقدْ جَاءکَ مِن نَّبَإِ الْمُرْسَلِينَ (34)»

[به یقین، می دانیم که آن چه می گویند تو را سخت غمگین می کند. در واقع آنان تو را تکذیب نمی کنند، ولی ستمکاران آیات خدا را انکار می کنند. * و پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند، ولی بر آن چه تکذیب شدند و آزار دیدند شکیبایی کردند تا یاری ما به آنان رسید، و برای کلمات خدا هیچ تغییردهنده ای نیست. و مسلما اخبار پیامبران به تو رسیده است.]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از محمد بن ابو حمزه، از یعقوب بن شعیب، از عمران بن میثم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردی آیه: «فَإِنَّهُمْ لاَ يُکَذِّبُونَکَ وَلَکِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللّهِ يَجْحَدُونَ» را بر امیر مؤمنان علیه السلام قرائت کرد. ایشان فرمود: بلی، قسم به خدا او را به شدت تکذیب کردند. اما آیه بدون تشدید یعنی چنین نازل شده است: لایَکذِبونک، یعنی باطلی را نمیآورند که با آن، حق تو را تکذیب کنند. (2)

2) از همو از محمد بن حسن و دیگران، از سهل، از محمد بن عیسی و محمد بن یحیی و محمد بن حسین، همگی از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عمرو، از عبدالحمید بن ابو دیلم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «فَإِنَّهُمْ لاَ يُکَذِّبُونَکَ وَلَکِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللّهِ يَجْحَدُونَ» فرمود: و لکن آنها بدون این که دلیل و حجتی داشته باشند، انکار می کنند.(3)

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 11، ح 12 و تحف العقول، ص 282.
2- [2] _ کافی، ج 8، ص 200، ح241

3- [3] _ کافی، ج 1، ص233، ح3.

3) عیاشی از عمار بن میثم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردی نزد امیر مؤمنان علیه السلام آیه: «فَإِنَّهُمْ لاَ یُکَذِّبُونَکَ وَلَکِنَّ الظَّالِمِینَ بِآیَاتِ اللّهِ یَجْحَدُونَ» را قرائت کرد. ایشان فرمود: بلی و قسم به خدا به شدت آن را تکذیب کردند و آیه بدون تشدید یعنی چنین نازل شده است: لا یکذبونک، تو را تکذیب نمیکنند، یعنی حقی را نمیآورند که با آن، حق تو را تکذیب کنند(1).

4) از حسین بن منذر، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که در باره این فرموده حق تعالی: «فَإِنَّهُمْ لاَیُکَذِّبُونَکَ».فرمود: نمی توانند سخن تو را باطل پندارند(2).

5) علی بن ابراهیم میگوید: همانا این آیه نزد امام صادق علیه السلام قرائت شد، ایشان فرمود: بلی و قسم به خدا به شدت آن را تکذیب کردند و آیه چنین نازل شده است: لا یکذبونک، تو را تکذیب نمیکنند، یعنی حقی را نمیآورند که با آن حق، تو را باطل کنند(3).

6) علی بن ابراهیم از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، روایت کرده است که: امام صادق علیه السلام فرمود: ای حفص! هر که صبر می کند، کم صبر کرده است و هرکه بی تابی کند، کم بی تابی کرده است. سپس فرمود: بر تو است که در همه امور صبر کنی، زیرا که خداوند، محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد را مبعوث کرد و به او دستور داد که صبر و ملایمت را پیشه خود سازد. و فرمود: «وَاصْبِرْ عَلَی مَا یَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِیلاً»(4) [و بر آن چه می گویند شکیبا باش و از آنان با دوری گزیدنی خوش فاصله بگیر] و فرمود: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَدَاوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ»(5) [و نیکی با بدی یکسان نیست. (بدی را) آن چه خود بهتر است دفع کن. آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است گویی دوستی یکدل می گردد] پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم صبر کرد تا این که تهمتهای بزرگی را به او نسبت داده اند، ایشان به تنگ آمد و خداوند عز و جل این آیه را نازل کرد: «وَلَقَدْ

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 388، ح20 .

2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 388، ح 21 .
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص204.
4- [4] _ مزمل/10.
5- [5] _ فصلت/34.

نَعْلَمُ أَنَّکَ یَضِیقُ صَدْرُکَ بِمَا یَقُولُونَ»(1) [و قطعا می دانیم که سینه تو از آن چه می گویند، تنگ می شود].

او را تکذیب کردند و به او تهمت زدند و به خاطر این غمگین شد و خدا این آیه را نازل کرد: «وَقَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَیَحْزُنُکَ الَّذِی یَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لاَ یُکَذِّبُونَکَ وَلَکِنَّ الظَّالِمِینَ بِآیَاتِ اللّهِ یَجْحَدُونَ * وَلَقَدْ کُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِکَ فَصَبَرُواْ عَلَی مَا کُذِّبُواْ وَأُوذُواْ حَتَّی أَتَاهُمْ نَصْرُنَا» و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود را به صبر ملزم ساخته است، پس آنان شروع کردند به بدگویی و تکذیب خدای تبارک و تعالی؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: من در مورد خود، خانواده و ناموسم صبر کردم، اما نمی توانم در رابطه با بدگویی به خدا صبر کنم. سپس خدا این آیه ها را نازل کرد: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٍ * فَاصْبِرْ عَلَی مَا یَقُولُونَ»(2) [و در حقیقت، آسمانها و زمین و آن چه را که میان آن دو است، در شش هنگام آفریدیم و احساس ماندگی نکردیم. * و بر آن چه می گویند صبر کن]. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، در همه احوال، صبر را پیشه خود ساخت.

سپس در مورد ائمه از خاندانش که سلام و درود خدا بر ایشان باد، بشارت داده است و به صبر توصیف شدند و فرمود: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَکَانُوا بِآیَاتِنَا یُوقِنُونَ»(3) [و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند.] و آن گاه امام صادق علیه السلام فرمودند: (جایگاه) صبر نسبت به ایمان، مانند (جایگاه) سر در بدن است. پس خدا او را (به خاطر صبرش) مورد ستایش قرار داده است و این آیه را بر او نازل کرد: «وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنَی عَلَی بَنِی إِسْرَآئِیلَ بِمَا صَبَرُواْ وَدَمَّرْنَا مَا کَانَ یَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَمَا کَانُواْ یَعْرِشُون»(4) [وعده نیکوی پروردگارت به فرزندان اسرائیل تحقق یافت و آن چه را که فرعون و قومش ساخته و افراشته بودند، ویران کردیم]. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

1- [1] _ حجر/97.
2- [2] _ ق/38-39.
3- [3] _ سجده/24.

4- [4] _ اعراف/137.

(این آیه) آیه بشارت و انتقام است و خدا (به مسلمانان) اجازه داده است که مشرکان را هر جا که می یابند، بکشند. پس خدا آنان را به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوستدارانش کشت و در اجر و پاداش صبرش تعجیل کرد، علاوه بر اجر و پاداشی که در آخرت برای او ذخیره کرده است.(1)

7) ابن بابویه از پدرش، از علی بن احمد بن قتیبه، از حمدان بن سلیمان، از نوح بن شعیب، از محمد بن اسماعیل، از صالح، از علقمه، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان به من فرمودند: مگر آنان به او _ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم _ نسبت دروغ نبسته اند، هنگامی که به آنان خبر داد که او رسول خدا است، تا این که خداوند عز و جل این آیه را نازل کرد: «وَلَقَدْ کُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِکَ فَصَبَرُواْ عَلَی مَا کُذِّبُواْ وَأُوذُواْ حَتَّی أَتَاهُمْ نَصْرُنَا».(2)

«وَ إِن کَانَ کَبُرَ عَلَیْکَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَن...وَ لَـکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاَ یَعْلَمُونَ (37)»

«وَ إِن کَانَ کَبُرَ عَلَیْکَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَن تَبْتَغِیَ نَفَقًا فِی الأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِی السَّمَاء فَتَأْتِیَهُم بِآیَةٍ وَ لَوْ شَاء اللّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَی الْهُدَی فَلاَ تَکُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِینَ (35) إِنَّمَا یَسْتَجِیبُ الَّذِینَ یَسْمَعُونَ وَ الْمَوْتَی یَبْعَثُهُمُ اللّهُ ثُمَّ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ (36) وَ قَالُواْ لَوْلاَ نُزِّلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّ اللّهَ قَادِرٌ عَلَی أَن یُنَزِّلَ آیَةً وَ لَـکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاَ یَعْلَمُونَ (37)»

[و اگر اعراض کردن آنان (از قرآن) بر تو گران است، اگر می توانی نقبی در زمین یا نردبانی در آسمان بجویی تا معجزه ای (دیگر) برایشان بیاوری، (پس چنین کن) و اگر خدا می خواست، قطعا آنان را بر هدایت گرد می آورد، پس زنهار از نادانان مباش. * تنها کسانی (دعوت تو را) اجابت می کنند که گوش شنوا دارند، و (اما) مردگان را خداوند (در قیامت) بر خواهد انگیخت؛ سپس به سوی او بازگردانیده می شوند. * و گفتند: چرا معجزه ای از جانب پروردگارش بر او نازل نشده است؟ بگو: بی تردید، خدا قادر است که پدیده ای شگرف فرو فرستد، لیکن بیشتر آنان نمی دانند.]

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص204.
2- [2] _ امالی، ص 92، ج 3.

1) علی بن ابراهیم میگوید: در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام در باره این آیه: «وَإِن کَانَ کَبُرَ عَلَیْکَ إِعْرَاضُهُمْ» چنین آمده است: فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خیلی علاقه داشت که حارث بن عامر بن عبد مناف اسلام آورد. پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، وی را به (اسلام) فراخواند و تلاش کرد تا او اسلام بیاورد، اما شقاوت بر او غالب آمد (توفیق نیافت که مسلمان شود). این امر بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گران آمد و خداوند تبارک و تعالی این آیات را نازل کرد: «وَإِن کَانَ کَبُرَ عَلَیْکَ إِعْرَاضُهُمْ» تا «نَفَقًا فِی الأَرْضِ» می گوید: نفقاً به معنای سَرَباً (روزنه، نقب) است.(1)

2) علی بن ابراهیم پیرامون این سخن خدای تبارک و تعالی: «نَفَقًا فِی الأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِی السَّمَاء» میگوید: اگر بتوانی زمین را حفر کنی یا به بالای آسمان روی؛ یعنی نمی توانی این کار را بکنی. سپس فرمود: «وَلَوْ شَاء اللّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَی الْهُدَی» یعنی همه آنان را مؤمن قرار خواهد داد.(2)

3) همو در مورد این قول خداوند: «فَلاَ تَکُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِینَ» میگوید: خطاب به پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد است، ولی در حقیقت، مردم را اراده کرده است. سپس فرمود: «إِنَّمَا یَسْتَجِیبُ الَّذِینَ یَسْمَعُونَ» یعنی تعقل و تصدیق می کنند. «وَالْمَوْتَی یَبْعَثُهُمُ اللّهُ» یعنی باور می کنند که مردگان از سوی خدا برانگیخته می شوند. «وَقَالُواْ لَوْلاَ نُزِّلَ عَلَیْهِ آیَةٌ» میگوید: آنان نمی دانند اگر آیه نازل شود و به آن ایمان نیاورند، هلاک خواهند شد.(3)

4) علی بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه: «إِنَّ اللّهَ قَادِرٌ عَلَی أَن یُنَزِّلَ آیَةً»: روایت کرده است که فرمود: و در آخر الزمان آیه هایی را به شما نشان خواهد داد، از جمله: دابه الأرض، دجّال، نزول عیسی بن مریم علیه السلام و طلوع آفتاب از مغرب.(4)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 205.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 205.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 205.
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص206.

«وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِی الأَرْضِ وَلاَ طَائِرٍ یَطِیرُ بِجَنَاحَیْهِ إِلاَّ أُمَمٌ أَمْثَالُکُم مَّا فَرَّطْنَا فِی الکِتَابِ مِن شَیْءٍ ثُمَّ إِلَی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ (38) وَالَّذِینَ کَذَّبُواْ بِآیَاتِنَا صُمٌّ وَبُکْمٌ فِی الظُّلُمَاتِ مَن یَشَإِ اللّهُ یُضْلِلْهُ وَمَن یَشَأْ یَجْعَلْهُ عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ (39) قُلْ أَرَأَیْتُکُم إِنْ أَتَاکُمْ عَذَابُ اللّهِ أَوْ أَتَتْکُمُ السَّاعَةُ أَغَیْرَ اللّهِ تَدْعُونَ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ (40) بَلْ إِیَّاهُ تَدْعُونَ فَیَکْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَیْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنسَوْنَ مَا تُشْرِکُونَ (41) وَلَقَدْ أَرْسَلنَآ إِلَی أُمَمٍ مِّن قَبْلِکَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاء وَالضَّرَّاء لَعَلَّهُمْ یَتَضَرَّعُونَ (42) فَلَوْلا إِذْ جَاءهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُواْ وَلَـکِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ مَا کَانُواْ یَعْمَلُونَ (43)»

[و هیچ جنبنده ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند؛ مگر آن که آنها (نیز) گروه هایی مانند شما هستند، ما هیچ چیزی را در کتاب (لوح محفوظ) فروگذار نکرده ایم؛ سپس (همه) به سوی پروردگارشان محشور خواهند گردید. * و کسانی که آیات ما را دروغ پنداشتند، در تاریکیهای (کفر) کر و لالند، هر که را خدا بخواهد گمراهش می گذارد؛ و هر که را بخواهد بر راه راست قرارش می دهد. * بگو: به نظر شما، اگر عذاب خدا شما را دررسد یا رستاخیز شما را دریابد، اگر راستگویید، کسی غیر از خدا را می خوانید؟ * (نه) بلکه تنها او را می خوانید، و اگر او بخواهد، رنج و بلا را از شما دور می گرداند، و آن چه را شریک (او) می گردانید، فراموش می کنید. * و به یقین، ما به سوی امتهایی که پیش از تو بودند (پیامبرانی) فرستادیم، و آنان را به تنگی معیشت و بیماری دچار ساختیم، تا به زاری و خاکساری درآیند. * پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید تضرع نکردند؟ ولی (حقیقت این است که) دلهایشان سخت شده، و شیطان آن چه را انجام می دادند، برایشان آراسته است.]

1) علی بن إبراهیم در باره این آیه: «وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِی الأَرْضِ وَلاَ طَائِرٍ یَطِیرُ بِجَنَاحَیْهِ إِلاَّ أُمَمٌ أَمْثَالُکُم» روایت کرد که فرمود: منظور او، آفریده هایی مانند شماست و فرمود: همه آن چه را خلق کرده است، مخلوقاتی مانند شمایند. گفت: «مَّا فَرَّطْنَا فِی الکِتَابِ مِن شَیْءٍ» یعنی: رها نکرده ایم «ثُمَّ إِلَی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ». (1)

1- [1] _ تفسیر قمی،:ج1ص206.

2) محمد بن یعقوب از ابو محمد قاسم بن علاء که رحمت خدا بر او باد، از عبد العزیز بن مسلم، از امام رضا علیه السلام، روایت کرده است که فرمود: خداوند عز و جلّ پیامبر ما را قبض روح نکرده است، مگر این که دین را برای او کامل کرده و قرآن را که در آن بیان همه چیز است، نازل کرده است و در آن حلال و حرام، حدود و احکام و تمامی آن چه را مردم به آن نیاز دارند، به طور کامل بیان کرده است. پس خدای عز و جل فرمود: «مَّا فَرَّطْنَا فِی الکِتَابِ مِن شَیْءٍ».(1)

3) علی بن ابراهیم میگوید: منظور از این سخن پروردگار تبارک و تعالی: «وَالَّذِینَ کَذَّبُواْ بِآیَاتِنَا صُمٌّ وَبُکْمٌ فِی الظُّلُمَاتِ» این است که، آن چه می گویی بر آنان پوشیده مانده است.(2)

4) علی بن ابراهیم میگوید: «مَن یَشَإِ اللّهُ یُضْلِلْهُ» یعنی او را شکنجه می دهد. «وَمَن یَشَأْ یَجْعَلْهُ عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ» یعنی برای او بیان می کند تا به راه (راست) هدایت شود.(3)

5) علی بن ابراهیم از احمد بن محمد، از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه: «الَّذِینَ کَذَّبُواْ بِآیَاتِنَا صُمٌّ وَبُکْمٌ» روایت کرد که فرمود: از هدایت کرند؛ یعنی پیام هدایت را نمی شنوند و لالند و سخنی نیکو نمی گویند. «فِی الظُّلُمَاتِ» یعنی تاریکی های کفر «وَمَن یَشَإِ اللّهُ یُضْلِلْهُ وَمَن یَشَأْ یَجْعَلْهُ عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ» و این پاسخی است بر قدریه این امت و خدا آنان را در روز قیامت با صابئیها، مسیحیان و مجوسیان محشور می گرداند و می گویند: «وَاللّهِ رَبِّنَا مَا کُنَّا مُشْرِکِینَ»(4) [به خدا، پروردگارمان سوگند که ما مشرک نبودیم.] خداوند می فرماید: «انظُرْ کَیْفَ کَذَبُواْ عَلَی أَنفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا کَانُواْ یَفْتَرُونَ»(5) [ببین چگونه به خود دروغ می گویند و آن چه برمی بافتند از ایشان یاوه شد] _ فرمود: _ پس رسول خدا که سلام و درود خدا بر ایشان باد، فرمودند: بی گمان، برای هر امتی مجوسیانی است و مجوسیان این امت کسانی هستند که می گویند: قَدَر (تقدیر الهی) وجود ندارد و به زعم آنان

1- [1] _ کافی:ج1 ص153ح1.
2- [2] _ تفسیر قمی: ج1ص206.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 206.

4- [4] _ انعام/ 23.
5- [5] _ انعام/24.

مشیت و قدرت به آنان (برمی گردد) و از آنِ آنها است (و آنان خود، مالک سرنوشت خویش هستند).(1)

6) علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد، از عبد الکریم، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه بن علی روایت کرد که: از امام باقر علیه السلام در باره این آیه «وَالَّذِینَ کَذَّبُواْ بِآیَاتِنَا صُمٌّ وَبُکْمٌ فِی الظُّلُمَاتِ مَن یَشَإِ اللّهُ یُضْلِلْهُ وَمَن یَشَأْ یَجْعَلْهُ عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ» پرسیدم. پس امام علیه السلام فرمودند: این آیه در مورد کسانی نازل شده است که اوصیای خودشان را تکذیب کردند «صُمٌّ وَبُکْمٌ» چنان که خدا فرمود: «فِی الظُّلُمَاتِ» کسی که از فرزندان ابلیس باشد، به اوصیا ایمان ندارد و هیچ گاه آنان را باور ندارد و آنان کسانی هستند که خدا آنها را گمراه ساخته است و کسانی که از فرزندان آدم هستند، به اوصیا ایمان می آورند. پس آنان «عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ». _ راوی میگوید:_ و از او شنیدم که می فرمود: همه آیات ما را در بطن قرآن تکذیب کردند، زیرا که همه اوصیا را تکذیب کرده اند. سپس فرمود: «قل» بگو به آنان ای محمد! «أَرَأَیْتُکُم إِنْ أَتَاکُمْ عَذَابُ اللّهِ أَوْ أَتَتْکُمُ السَّاعَةُ أَغَیْرَ اللّهِ تَدْعُونَ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ» و پاسخ آنان را داد و فرمود: «بَلْ إِیَّاهُ تَدْعُونَ فَیَکْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَیْهِ إِنْ شَاء وَتَنسَوْنَ مَا تُشْرِکُونَ» هنگامی که گزندی به شما برسد، خدا را می خوانید، ولی هنگامی که آن گزند از شما برطرف شود، (آن چه را برای او شریک می گردانید، فراموش می کنید) «تَنسَوْنَ مَا تُشْرِکُونَ» یعنی بتها را رها می کنید.

و این فرموده خدای عز و جل به پیامبرش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد: «وَلَقَدْ أَرْسَلنَآ إِلَی أُمَمٍ مِّن قَبْلِکَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاء وَالضَّرَّاء لَعَلَّهُمْ یَتَضَرَّعُونَ» یعنی تا توسل و التماس کنند. سپس فرمود: «فَلَوْلا إِذْ جَاءهُمْ» یعنی چرا در هنگام نازل شدن آن «بَأْسُنَا تَضَرَّعُواْ وَلَـکِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ مَا کَانُواْ یَعْمَلُونَ» ولی چون التماس و توسل نکردند، خدا (نعمتهای) دنیا را برای آنان جاری کرد و آنان را به عنوان کیفر و عقوبتی در قبال کار بدشان، بی نیاز ساخته است. پس هنگامی که «فَرِحُواْ بِمَا أُوتُواْ أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ»(2) [هنگامی که به آن چه داده شده بودند، شاد گردیدند، ناگهان (گریبان) آنان را

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 206.

2- [2] _ انعام/44.

گرفتیم و یکباره نومید شدند] یعنی ناامید شدند. و این همان فرموده خدای تبارک و تعالی در هنگام مناجات با موسی علیه السلام بود.(1)

7) علی بن ابراهیم از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرد که فرمود: در مناجات خدا با موسی علیه السلام چنین آمده است: ای موسی! هنگامی که فقر را در حال آمدن ببینی، پس بگو: خوش آمدی ای شعار و (علامت) شایستگان. و هنگامی که ثروت به سوی تو بیاید، بگو: گناهی است که کیفر آن به زودی خواهد آمد. پس خدا دنیا را برای هیچ کس هموار نسازد مگر به خاطر گناه او، تا این گناه او را به فراموشی و غفلت (از یاد خدا) مبتلا کند، پس توبه نمی کند. بنابراین، روی آوردن دنیا به سوی وی، به منزله عقوبت و کیفر آن گناهی است که از او سر زده است.(2)

«فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ...الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (45)»

«فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُواْ بِمَا أُوتُواْ أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ (44) فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (45)»

[پس چون آن چه را که بدان پند داده شده بودند فراموش کردند، درهای هر چیزی (از نعمتها) را بر آنان گشودیم، تا هنگامی که به آن چه داده شده بودند شاد گردیدند؛ ناگهان (گریبان) آنان را گرفتیم، و یکباره نومید شدند * پس ریشه آن گروهی که ستم کردند برکنده شد، و ستایش برای خداوند، پروردگار جهانیان است]

1) علی بن ابراهیم میگوید: از جعفر بن محمد، از عبدالکریم بن عبدالرحیم، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از پدرش حمزه روایت شده است که از امام باقر علیه السلام پیرامون این آیه: «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» سئوال کردم.

فرمودند: و اما این سخن خداوند تبارک و تعالی: «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ» یعنی هنگامی که ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را ترک کردند، در حالی که به آن امر شدند «فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْء» یعنی دولت و (شوکت و نفوذ) آنان

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 206.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 207.

در دنیا و آن چه برای آنان گسترده شده است و اما در این فرموده وی: «حَتَّى إِذَا فَرِحُواْ بِمَا أُوتُواْ أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ» منظور، قیام و ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است، به طوری که گویی هیچ گاه شوکت و نفوذی نداشته اند. مقصود از کلمه «بَغْتةً» که در آیه شریفه آمده، همین است. بنابراین خداوند تبارک و تعالی با نازل کردن این آیه بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، (ظهور) حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را به ایشان خبر داده است.(1)

2) محمد بن حسن صفار از عبدالله بن عامر، از ابو عبدالله برقی، از حسین بن عثمان، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: و اما گفته او «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ» هنگامی که ولایت علی علیه السلام (با وجود دستور خداوند به پیروی از او) «فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَىْءٍ» یعنی دولت آنان در دنیا و آن چه در آن برای آنان فراهم شده است و اما «حَتَّى إِذَا فَرِحُواْ بِمَا أُوتُواْ أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ» یعنی قیام حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف.(2)

3) ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری، از فضیل بن عیاض، از ابو عبدالله علیه السلام، روایت کرده است که به ایشان عرض کردم: چه کسی در میان مردم، پارسا است؟ فرمودند: کسی که از ارتکاب کارهایی که خدا حرام کرده است خودداری کند و از (اینان) دوری گزیند. و اگر از شبهه ها خودداری نکند، در کارهای حرام گرفتار می شود، در حالی که آن را نمی شناسد و اگر منکر را ببیند و آن را انکار نکند و زشت نشمارد، در حالی که می تواند آن را از بین ببرد، (در این صورت) وی دوست دارد که (مردم) خدا را معصیت کنند و هر که دوست دارد که خدا مورد معصیت قرار گیرد، آشکارا با خداوند دشمنی کرده است و هر که دوست دارد ستمگران باقی و پایدار بمانند، به معنی این است که وی دوست دارد خدا مورد معصیت قرار گیرد و این در حالی

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 207.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 89، ح 5.

است که خدای تبارک و تعالی خود را به خاطر از بین بردن ستمگران ستایش کرده است «فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».(1) همچنین علی بن ابراهیم از قاسم بن محمد، از ابو عبدالله، امام جعفر صادق علیه السلام این حدیث را روایت کرده است.(2)

4) ابو جعفر بن جریر طبری: از ابو حسین محمد بن هارون بن موسی، از پدرش، از ابو علی حسن بن محمد نهاوندی، از محمد بن احمد قاشانی، از علی بن سیف، از پدرش، از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: سه آیه در مورد بنی فلان نازل شده است: این آیه «حَتَّىَ إِذَا أَخَذَتِ الأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَآ أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلاً أَوْ نَهَارًا»(3) [تا آن گاه که زمین پیرایه خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن قدرت دارند، شبی یا روزی فرمان (ویرانی) ما آمد.] یعنی حضرت قائم علیه السلام با شمشیر «فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالأَمْسِ»(4) [و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز وجود نداشته است] و این فرموده خدای عز و جلّ «فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُواْ بِمَا أُوتُواْ أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ* فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» امام صادق علیه السلام فرمودند: با شمشیر. و این فرموده خدای عز و جلّ «فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُم مِّنْهَا يَرْكُضُونَ * لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ»(5) [پس چون عذاب ما را احساس کردند بناگاه از آن می گریختند * (هان) مگریزید و به سوی آن چه در آن متنعم بودید و (به سوی) سراهایتان بازگردید. باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید] یعنی حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف از بنی فلان می پرسد که گنجهای بنی امیه کجا است.(6)

5) عیاشی: از امام هادی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: روزی قنبر مولای امیر مؤمنان علیه السلام را نزد حجاج بن یوسف آوردند. حجاج به او گفت:

1- [1] - معانی الاخبار، ص 252، ح 1.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 207.
3- [3] _ یونس/24.
4- [4] _ یونس/24.

5- [5] _ انبیاء/12_13.
6- [6] _ دلائل امامه، ص 247.

چه کارهایی برای علی بن ابی طالب علیه السلام انجام می دادی؟ گفت: در گرفتن وضو به او کمک میکردم. به او گفت: او پس از پایان یافتن وضو چه می گفت؟ گفت: این آیه را تلاوت می کرد: «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُواْ بِمَا أُوتُواْ أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ * فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ». پس حجاج گفت: آیا این آیه ها را بر ما تأویل می کرد؟ گفت: بلی. گفت: اگر سر(1) (گردن) تو را بزنم چه می کنی؟ گفت: در این صورت، من نیکبخت می شوم و تو نگون بخت می شوی. پس دستور داد او را بکشند.(2)

6) از ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام، پیرامون معنای این آیه «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ» روایت شده است که فرمود: یعنی هنگامی که ولایت علی علیه السلام را که به آن امر شده بودند، رها کردند «أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ * فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» _ فرمود: _ در مورد فرزندان عباس نازل شده است.(3)

7) منصور بن یونس: از ابو عبدالله علیه السلام در مورد این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ» تا «فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ» روایت شده است که فرمودند: بنی امیه به صورت ناگهانی گرفتار شدند و بنی عباس به طور آشکار گرفتار می شوند.(4)

8) فضیل بن عیاض از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرد که از ایشان پرسیدم: پارسا چه کسی است؟ فرمودند: کسی که از (ارتکاب) کارهایی که خداوند حرام کرده است، خودداری کند و از اینان (احتمالاً منظور حضرت، بنی عباس است) دوری کند. اگر از شبهه ها دوری نکند، در حرام گرفتار می شود، در حالی که آن را نمی شناسد. شخص اگر منکر را ببیند و در حالی که می تواند آن را از بین ببرد، آن را زشت نشمارد (نهی از منکر نکند)، در این صورت دوست دارد خدا مورد معصیت قرار گیرد و هر که دوست داشته باشد (مردم) خدا را معصیت کنند، آشکارا

1- [1] _ علاوه: بالاترین نقطه سر یا گردن.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 389، ح 22.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 389، ح 23.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 390 ، ح 24.

با خدا دشمنی کرده است و هر که دوست دارد ستمگران باقی بمانند، در این صورت، دوست دارد خدا مورد معصیت قرار گیرد. به درستی که خدای عز و جلّ خود را به خاطراز بین بردن ستمگران ستایش نموده و فرموده است: «فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».(1)

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ ...انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ (46)»

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُم مَّنْ إِلَـهٌ غَيْرُ اللّهِ يَأْتِيكُم بِهِ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ (46)»

[بگو: به نظر شما، اگر خدا شنوایی شما و دیدگانتان را بگیرد و بر دلهایتان مهر نهد، آیا غیر از خدا کدام معبودی است که آن را به شما باز پس دهد؟ بنگر چگونه آیات خود را (گوناگون) بیان می کنیم، سپس آنان روی برمی تابند.]

1) علی بن ابراهیم میگوید: در این سخن خدای تبارک و تعالی: «قل» بگو به قریش «إِنْ أَخَذَ اللّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُم» چه کسی غیر از خدا آن (عذاب را) از شما دور سازد؟ و «ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ» یعنی دروغ می گویند.(2)

2) از او: از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام در باره این آیه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُم» روایت کرد که فرمود: می گوید: اگر خدا هدایت را از شما بگیرد «مَّنْ إِلَـهٌ غَيْرُ اللّهِ يَأْتِيكُم بِهِ انظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ» اعراض می کنند.(3)

«قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلاَّ الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ (47)»

[بگو: به نظر شما، اگر عذاب خدا ناگهان یا آشکارا به شما برسد، آیا جز گروه ستمگران (کسی) هلاک خواهد شد؟]

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص390، ح 25.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 208.
3- [3] _ تفسیر قمی:ج 1، ص 208.

1) علی بن ابراهیم میگوید: (این آیه) هنگام هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه و اصحابش که در زحمت و درد و بیماری افتادند، نازل شده است. پس آنان از حال خویش به رسول خدا که سلام و درود خدا بر ایشان باد، شکایت کردند، پس خدای بلند مرتبه این آیه را نازل کرد: «قُلْ» یعنی بگو به آنان ای محمد «أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَكُ إِلاَّ الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ» یعنی در دنیا فقط دچار زحمت وآسیب می شوند و اما شکنجه دردناک که موجب هلاک است، فقط متوجه قوم ستمگر است.(1)

«قُل لاَّ أَقُولُ لَكُمْ عِندِی خَزَآئِنُ اللّهِ وَلا أَعْلَمُ الْغَيْبَ...مِّن دُونِهِ وَلِیٌّ وَلاَ شَفِيعٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (51)»

«قُل لاَّ أَقُولُ لَكُمْ عِندِی خَزَآئِنُ اللّهِ وَلا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّی مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ مَا يُوحَی إِلَیَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِی الأَعْمَی وَالْبَصِيرُ أَفَلاَ تَتَفَكَّرُونَ (50) وَأَنذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحْشَرُواْ إِلَی رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُم مِّن دُونِهِ وَلِیٌّ وَلاَ شَفِيعٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (51)»

[بگو: به شما نمیگویم گنجینههای خدا نزد من است؛ و غیب نیز نمیدانم؛ و به شما نمیگویم که من فرشتهام. جز آن چه را که به سوی من وحی میشود، پیروی نمیکنم. بگو: آیا نابینا و بینا یکسان است؟ آیا تفکر نمی کنید؟ * و به وسیله این (قرآن) کسانی را که بیم دارند که به سوی پروردگارشان محشور شوند هشدار ده؛ (چرا) که غیر او برای آنها یار و شفیعی نیست، باشد که پروا کنند]

1) علی بن ابراهیم میگوید: سپس فرمود: «قُلْ» به آنان ای محمد! «لاَّأَقُولُ لَكُمْ عِندِی خَزَآئِنُ اللّهِ وَلا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّی مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ مَا يُوحَی إِلَیَّ» خزاین و گنجینه های خدا را از آن من نیست و غیب را نمی دانم و هر چه می گویم از جانب خدا است. سپس فرمود: «هَلْ يَسْتَوِی الأَعْمَی وَالْبَصِيرُ» یعنی کسی که می داند و کسی که نمی داند. «أَفَلاَ تَتَفَكَّرُونَ» سپس فرمود: «وَأَنذِرْ بِهِ» یعنی قرآن «الَّذِينَ يَخَافُونَ» یعنی امید دارند «أَن يُحْشَرُواْ إِلَی رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُم مِّن دُونِهِ وَلِیٌّ وَلاَ شَفِيعٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ».(2)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 208.

2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 209.

2) طبرسی میگوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: با قرآن هشدار ده کسانی را که به خدایشان امید دارند و رغبت دارند به آن چه که نزد او است نائل شوند، زیرا قرآن شفاعت کننده است و شفاعت آن مورد قبول است.(1)

«وَلاَ تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِيِّ...ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (54)»

«وَلاَ تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْکَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِکَ عَلَيْهِم مِّن شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَکُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ (52) وَکَذَلِکَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِّيَقُولواْ أَهَؤُلاء مَنَّ اللّهُ عَلَيْهِم مِّن بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاکِرِينَ (53) وَإِذَا جَاءکَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلاَمٌ عَلَيْکُمْ کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنکُمْ سُوءًا بِجَهَالَهٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (54)»

[و کسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان می خوانند در حالی که خشنودی او را می خواهند مران. از حساب آنان چیزی بر عهده تو نیست، و از حساب تو (نیز) چیزی بر عهده آنان نیست، تا ایشان را برانی و از ستمکاران باشی. * و بدین گونه ما برخی از آنان را به برخی دیگر آزمودیم، تا بگویند: آیا اینانند که از میان ما، خدا بر ایشان منت نهاده است؟ آیا خدا به (حال) سپاسگزاران داناتر نیست؟ * و چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند، نزد تو آیند، بگو: درود بر شما، پروردگارتان رحمت را بر خود مقرر کرده که هر کس از شما به نادانی کار بدی کند و آن گاه به توبه و صلاح آید، پس وی آمرزنده مهربان است.]

1) علی بن ابراهیم میگوید: شأن نزول این آیه این بود که در مدینه گروهی فقیر و مؤمن بودند که به آنان اهل صُفَّه می گفتند و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به آنان دستور داده بود که در صفه ای قرار گیرند و به آن پناه ببرند و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شخصاً به آنان سرکشی می کرد و گاهی غذا برای آنان می برد و آنان پیش رسول خدا که سلام و درود خدا

1- [1] _ مجمع البیان، ج 4، ص60.

بر ایشان باد، در حال رفت و آمد بودند و او نیز با آنان نشست و برخاست میکرد و به آنان دلداری می داد. اما ثروتمندان و صحابه مرفهای که نزد او میآمدند، این رفتار پیامبر را بر نمی تافتند و می گفتند: آنان را از خود بران.

روزی مردی از انصار نزد رسول خدا آمد و مردی از اهل صفه نزد وی بود و خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله چسبانده بود، در حالی که رسول خدا مشغول صحبت با او بود. آن مرد انصاری در جایی دور از آنان نشست. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به وی گفت: جلوتر بیا. اما این کار را نکرد. پیامبر که سلام و درود خدا بر ایشان باد، فرمود: شاید میترسی که مبادا فقر او به تو سرایت کند؟! مرد انصاری گفت: اینها را از خود بران، پس خدا این آیه را نازل کرد: «وَلاَ تَطْرُدِ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَیْکَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَیْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِکَ عَلَیْهِم مِّن شَیْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَکُونَ مِنَ الظَّالِمِینَ».(1)

2) عیاشی از اصبغ بن نباته روایت کرد: حضرت علی علیه السلام بر روی منبر در حال ایراد خطبه نماز جمعه بود که اشعث بن قیس با عجله از روی سر و گردن مردم به سوی او شتافت و گفت: ای امیر مؤمنان! حُمْر (فقرا و تنگدستان) مانع شدند از این که روی تو را ببینم. حضرت علی علیه السلام فرمود: مرا با مردان تنومند فقیر(2)چه کار؟ (چرا من باید آنان را برنجانم؟) آیا قومی را از خود برانم که در ابتدای روز در طلب رزق و روزی خدا خارج می شوند و در آخر روز خدا را یاد می کنند؟ آیا آنان را از خود برانم تا از جمله ستمگران باشم؟!(3)

3) همچنین علی بن ابراهیم میگوید: سپس فرمودند: «وَکَذَلِکَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ» یعنی پولداران را با بی نیازی و ثروت در آزمایش قرار داده ایم، تا ببینیم چگونه فقرا و نیازمندان را کمک کنند و چگونه وظایف مالی شان را نسبت به آنان انجام می دهند و فقرا و بیچارگان را مورد آزمایش قرار داده ایم تا ببینیم چگونه فقر را تحمل می کنند و از آن چه در دست ثروتمندان است، روی گردان می شوند.

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 209.

2- [2] _ ضیاطره که مفرد آن ضیطار است به افراد تنومندی که ثروتی ندارند، گفته میشود.« النهایه ج 3، ص 87» از سیاق متن به نظر میآید که حمر، مترادف ضیاطره باشد. (مترجمان)
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص390، ح 26.

«لِّيَقُولواْ» يعنى فقرا «أهَـؤُلاء» آيا اين ثروتمندان «مَنَّ اللّهُ عَلَيْهِم مِّن بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ».

خداوند تبارک و تعالى رسول خويش كه سلام و درود خدا بر او و اهل بيت او باد را ملزم ساخته است كه به توبه كنندگانى كه كارهاى بد را انجام داده اند، سپس توبه كردند، سلام گويد. و فرمود: «وَإِذَا جَاءكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» يعنى رحمت را براى كسانى كه توبه كردند، واجب كرده است و دليل اين امر، اين فرموده خدا است: «أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ».(1)

4) محمد بن يعقوب از على بن ابراهيم، از پدرش، از ابن ابو عمير، از جميل، از زراره، از امام باقر عليه السلام روايت كرد كه فرمود: هنگامى كه روح به اين جا برسد _ در اين هنگام دستش را روى گلويش گذاشت _ ديگر توبه عالم پذيرفته نمى شود، ولى توبه انسان جاهل قبول مى شود.(2)

5) طبرسى ميگويد: گفته شده است كه اين آيه در مورد توبه كنندگان نازل شده است و اين معنا و مضمون از امام صادق عليه السلام روايت شده است.(3)

6) عياشى: از ابو عمر زبيرى، از امام صادق عليه السلام روايت كرد كه فرمود: خدا رحمت كند بنده اى را كه قبل از مرگ توبه كند، زيرا كه توبه، پليدى معصيت را پاک مى كند و از بدبختى و شقاوت هلاكت نجات مى دهد و خدا آن را براى بندگان شايسته اش واجب ساخته است و فرمود: «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»، «وَمَن يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا»(4)_(5) [و هر كس كار بدى كند يا بر خويشتن ستم ورزد، سپس از خدا آمرزش بخواهد، خدا را آمرزنده مهربان خواهد يافت].

1- [1] _ تفسير قمى، ج 1، ص 210.
2- [2] _ كافى، ج 2، ص 319، ح 3.
3- [3] _ مجمع البيان، ج 4، ص 65.

4- [4] _ نساء/110.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص390، ح 27.

7) و از طریق مخالفان، روایتی است که از ابن عباس نقل شده است در باره این آیه: «وَإِذَا جَاءکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیَاتِنَا» تا آخر آیه. میگوید این آیه در مورد علی علیه السلام، حمزه، جعفر و زید نازل شده است.(1)

«وَکَذَلِکَ نفَصِّلُ الآیَاتِ وَلِتَسْتَبِینَ سَبِیلُ الْمُجْرِمِینَ (55)...وَاللّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِینَ (58)»

«وَکَذَلِکَ نفَصِّلُ الآیَاتِ وَلِتَسْتَبِینَ سَبِیلُ الْمُجْرِمِینَ (55) قُلْ إِنِّی نُهِیتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ قُل لاَّ أَتَّبِعُ أَهْوَاءکُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَاْ مِنَ الْمُهْتَدِینَ (56) قُلْ إِنِّی عَلَی بَیِّنَهٍ مِّن رَّبِّی وَکَذَّبْتُم بِهِ مَا عِندِی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُکْمُ إِلاَّ لِلَّهِ یَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَیْرُ الْفَاصِلِینَ (57) قُل لَّوْ أَنَّ عِندِی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِیَ الأَمْرُ بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَاللّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِینَ (58)»

[و این گونه، آیات (خود) را به روشنی بیان می کنیم تا راه و رسم گناهکاران روشن شود. * بگو: من نهی شده ام که کسانی را که شما غیر از خدا می خوانید بپرستم. بگو: من از هوسهای شما پیروی نمی کنم، وگرنه گمراه شوم و از راه یافتگان نباشم. * بگو: من از جانب پروردگارم دلیل آشکاری (همراه) دارم، و (لی) شما آن را دروغ پنداشتید، (و) آن چه را به شتاب خواستار آنید در اختیار من نیست. فرمان جز به دست خدا نیست، که حق را بیان می کند، و او بهترین داوران است. * بگو: اگر آن چه را با شتاب خواستار آنید نزد من بود، قطعا میان من و شما کار به انجام رسیده بود، و خدا به (حال) ستمکاران داناتر است.]

1) همچنین علی بن ابراهیم در باره این آیه میگوید: «وَکَذَلِکَ نفَصِّلُ الآیَاتِ وَلِتَسْتَبِینَ سَبِیلُ الْمُجْرِمِینَ» یعنی روش آنان، تا هنگامی که آنان را توصیف می کنیم، آنان را بشناسی. سپس میگوید: «قُلْ إِنِّی نُهِیتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ قُل لاَّ أَتَّبِعُ أَهْوَاءکُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَاْ مِنَ الْمُهْتَدِینَ * قُلْ إِنِّی عَلَی بَیِّنَهٍ مِّن رَّبِّی وَکَذَّبْتُم بِهِ» یعنی با بینه ای که من دارم. «مَا عِندِی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ» یعنی آیه ها و نشانه هایی که خواسته اند. «إِنِ الْحُکْمُ إِلاَّ لِلَّهِ یَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَیْرُ الْفَاصِلِینَ» یعنی بین حق و باطل جدا می کند. سپس گفت: «قُلْ» به آنان «لَّوْ أَنَّ عِندِی مَا تَسْتَعْجِلُونَ

1- [3] _ تفسیر حبری، ص 265، ح 26، شواهد التنزیل، ج 1، ص 196، ح 254.

بِهِ لَقُضِیَ الأَمْرُ بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ» یعنی هنگامی که آیه بیاید، هلاک می شوید و آن چه بین من و شما است، به پایان می رسد.(1)

2) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از علی بن عباس، از علی بن حماد، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: خداوند عز و جل به محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: «لَّوْ أَنَّ عِندِی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِیَ الأَمْرُ بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ»، فرمودند: اگر من مامور بودم که آن چه در سینه هایتان مخفی نگه می دارید را به شما بگویم و اعلام کنم که همانا آرزوی مرگم را در دل دارید تا پس از من به اهل بیتم ستم کنید، پس شما مانند کسی که خدای عز و جل در باره او فرمود: «مَثَلُهُمْ کَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ نَاراً فَلَمَّا أَضَاءتْ مَا حَوْلَهُ ذهَبَ اللهُ بِنُورهِم و تَرَکهُم فِی ظُلُمَاتٍ لا یُبصِرُون»(2) [مثل آنان همچون کسانی است که آتشی افروختند و چون پیرامون آنان را روشنایی داد، خدا نورشان را برد و در میان تاریکیهایی که نمیبینند، رهایشان کرد] می گوید: زمین به نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم درخشان شده است؛ مانند درخشش خورشید. پس خدا محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، را به خورشید همانند کرد و وصی را به ماه و این همان فرموده خدای عز و جل است: «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیَاء وَالْقَمَرَ نُورًا»(3) [اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد] و نیز این فرموده: «وَآیَةٌ لَّهُمْ اللَّیْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ»(4) [و نشانه ای (دیگر) برای آنها شب است که روز را (مانند پوست) از آن برمی کنیم و به ناگاه آنان در تاریکی فرو می روند] و نیز این سخن خدای عز و جل: «ذَهَبَ اللّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَکَهُمْ فِی ظُلُمَاتٍ لاَّ یُبْصِرُونَ»(5) [خدا نورشان را برد و در میان تاریکیهایی که نمی بینند، رهایشان کرد] یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم قبض روح شده است، پس فضیلت اهل بیت او که سلام و درود خدا بر ایشان باد را ندیده اند و این همان فرموده خدای عز و جلّ است که میفرماید: «وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَی الْهُدَی لاَ یَسْمَعُواْ

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 210.
2- [2] _ بقره/17.
3- [3] _ یونس/5.
4- [4] _ یس/37.
5- [5] _ بقره/17.

وَتَرَاهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْکَ وَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ»(1) _ (2) [و اگر آنها را به (راه) هدایت فرا خوانید، نمی شنوند و آنها را می بینی که به سوی تو می نگرند، در حالی که نمی بینند].

«وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لاَ يَعْلَمُهَا إِلاَّ هُوَ وَيَعْلَمُ مَا...وَلاَ رَطْبٍ وَلاَ يَابِسٍ إِلاَّ فِی کِتَابٍ مُّبِينٍ (59)»

«وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لاَ يَعْلَمُهَا إِلاَّ هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلاَّ يَعْلَمُهَا وَلاَ حَبَّةٍ فِی ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَلاَ رَطْبٍ وَلاَ يَابِسٍ إِلاَّ فِی کِتَابٍ مُّبِينٍ (59)»

[و کلیدهای غیب، تنها نزد اوست. جز او (کسی) آن را نمی داند، و آن چه در خشکی و دریاست می داند، و هیچ برگی فرو نمی افتد مگر (این که) آن را می داند، و هیچ دانه ای در تاریکیهای زمین، و هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتابی روشن (ثبت) است.]

1) علی بن ابراهیم میگوید: «وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ» یعنی عالم غیب «لاَيَعْلَمُهَا إِلاَّ هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلاَّ يَعْلَمُهَا وَلاَ حَبَّةٍ فِی ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَلاَ رَطْبٍ وَلاَ يَابِسٍ إِلاَّ فِی کِتَابٍ مُّبِينٍ» میگوید: وَرَقه: یعنی جنین سقط شده و حبّه: یعنی فرزند و ظلمات الارض: یعنی رَحم ها و رَطب: آن چه می ماند و زندگی می کند و یابس: تصویر بچه ناقص است(3) و تمامی اینها در کتابی روشن ثبت شده است.(4)

2) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین بن سعید، همه از نضر بن سوید، از یحیی بن عمران، از عبدالله بن مسکان، از زید بن ولید خثعمی، از ابو ربیع شامی روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام پیرامون این فرموده خدای عز و جل: «وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلاَّ يَعْلَمُهَا وَلاَحَبَّةٍ فِی ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَ لاَرَطْبٍ وَلاَ يَابِسٍ إِلاَّ فِی کِتَابٍ مُّبِينٍ» پرسیدم. فرمودند: ورقه: جنین سقط شده و حبّه: فرزند و ظلمات الارض: رحمها، و

1- [1] _ اعراف/198.
2- [2] _ کافی، ج 8، ص380، ح 574.

3- [3] _ ما تغیض الارحام: جنینی است که کمتر از هفت ماه باشد و غَیض به معنای جنین سقط شدهای است که آفرینش آن کامل نشده است. «القاموس المحیط، ماده غیض»
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 210.

رطب: آن چه زنده می ماند و یابس: آن چه که ناتمام از شکم می افتد (سقط میشود) و تمامی اینها در کتابی روشن ثبت شده است.(1)

3) ابن بابویه: از محمد بن حسن، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از یحیی بن عمران حلبی، از ابو بصیر روایت کرد که از ایشان پیرامون این فرموده خدای عز و جل: «وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَهٍ إِلاَّ یَعْلَمُهَا وَلاَ حَبَّهٍ فِی ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَلاَ رَطْبٍ وَلاَ یَابِسٍ إِلاَّ فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ» پرسیدم. فرمودند: ورقه: جنین سقط شده و حبّه: فرزند، و ظلمات الارض: رحمها، و رطب: آن چه زنده می ماند و یابس: آن چه که ناتمام از شکم می افتد (سقط میشود) و تمامی اینها در کتابی روشن ثبت شده است.(2)

4) عیاشی: از ابو ربیع شامی روایت کرده است که: از ابو عبدالله علیه السلام در مورد این فرموده خدای تبارک و تعالی: «وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَهٍ إِلاَّ یَعْلَمُهَا» تا «إِلاَّ فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ» سئوال کردم. فرمودند: ورقه: جنین سقط شده و حبّه: فرزند و ظلمات الارض: رحمها و رطب: آن چه زنده می ماند و یابس: آن چه که ناتمام از شکم می افتد (سقط میشود) و تمامی اینها در کتابی روشن ثبت شده است.(3)

5) از حسین بن خالد، روایت است که از امام علی علیه السلام در مورد این آیه سئوال کردم: «وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَهٍ إِلاَّ یَعْلَمُهَا وَلاَ حَبَّهٍ فِی ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَلاَ رَطْبٍ وَلاَ یَابِسٍ إِلاَّ فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ» پس فرمودند: ورقه: جنین سقط شده است، یعنی قبل از این که پدید آید (و کامل شود)، از شکم مادرش می افتد (سقط میشود).

_ راوی گوید: _ پس گفتم: و این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلاَ حَبَّهٍ» یعنی چه؟ فرمودند: منظور، فرزندی است که در شکم مادرش است و پیش از آن که کامل شود، بیفتد و به مرحله زایمان نرسد.

_ راوی گوید: _ گفتم: و این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلا رَطْبٍ» یعنی چه؟ فرمودند: یعنی مضغه؛ و مضغه آن است که جنین، قبل از به کمال رسیدن خلقت، یعنی قبل از این که به مرحله دیگر منتقل شود، در رحم جای داده شود. _

1- [1] _ کافی، ج 8، ص380، ح 574.
2- [2] _ معانی الأخبار، ص 215، ح 1 .
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 391، ح 28.

گفتم:_ و این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلا یَابِسٍ» یعنی چه؟ فرمودند: فرزند کامل._ گفتم: _ و این سخن خدای تبارک و تعالی: «فِی کِتَابٍ مُبِینٍ» یعنی چه؟ فرمودند: «فی إمامٍ مبیُن».(1)(کتاب در این جا به معنای امام است).

«وَهُوَ الَّذِی یَتَوَفَّاکُم بِاللَّیْلِ وَیَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ...أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لاَ یُفَرِّطُونَ (61)»

«وَهُوَ الَّذِی یَتَوَفَّاکُم بِاللَّیْلِ وَیَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ یَبْعَثُکُمْ فِیهِ لِیُقْضَی أَجَلٌ مُّسَمًّی ثُمَّ إِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ ثُمَّ یُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ (60) وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَیُرْسِلُ عَلَیْکُم حَفَظَةً حَتَّیَ إِذَا جَاء أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لاَ یُفَرِّطُونَ (61)»

[و اوست کسی که شبان گاه، روح شما را (به هنگام خواب) می گیرد؛ و آن چه را در روز به دست آورده اید می داند؛ سپس شما را در آن بیدار می کند، تا هنگامی معین به سر آید؛ آن گاه بازگشت شما به سوی اوست ؛ سپس شما را به آن چه انجام می داده اید آگاه خواهد کرد. * و اوست که بر بندگانش قاهر (و غالب) است؛ و نگهبانانی بر شما می فرستد، تا هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، فرشتگان ما جانش بستانند، در حالی که کوتاهی نمی کنند.]

1) همچنین علی بن ابراهیم میگوید: در این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَهُوَ الَّذِی یَتَوَفَّاکُم بِاللَّیْلِ» منظور، خواب است. «مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ» یعنی آن چه را در روز انجام داده ای و این سخن خدای تبارک و تعالی: «ثُمَّ یَبْعَثُکُمْ فِیهِ» یعنی آن چه از خیر و شر انجام داده ای.(2)

2) و نیز میگوید: در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام در مورد این سخن خدای تبارک و تعالی: «لِیُقْضَی أَجَلٌ مُّسَمًّی» آمده است که فرمود: آن مرگ است. «ثُمَّ إِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ ثُمَّ یُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ».

سپس فرمودند: و اما در این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَیُرْسِلُ عَلَیْکُم حَفَظَةً» منظور، فرشتگانی است که شما را حفظ می کنند و اعمالتان را ثبت می کنند. «حَتَّیَ إِذَا جَاء أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا» و آنان همان فرشتگانند «وَهُمْ لاَ یُفَرِّطُونَ» یعنی کوتاهی نمی کنند.(3)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 391، ح 29 .
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 210.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 210.

3) ابن بابویه میگوید از امام صادق علیه السلام در باره قول خدای عز و جل: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»(1) [خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می ستاند] و همچنین این سخن خدای تبارک و تعالی: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِی وُكِّلَ بِكُمْ»(2) [بگو: فرشته مرگی که بر شما گمارده شده، جانتان را می ستاند] و آیه «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِكَةُ طَيِّبِينَ»(3) [همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی که پاکند، می گیرند] و «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظَالِمِی أَنفُسِهِمْ»(4) [همانان که فرشتگان جانشان را می گیرند، در حالی که بر خود ستمکار بوده اند] و همچنین در باره این فرموده حق تعالی: «وَ لَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُواْ الْمَلآئِكَةُ»،(5) [و اگر ببینی آن گاه که فرشتگان جان کافران را می ستانند] سئوال کردند و گفتند: در حالی که ممکن است در همه آفاق، در عرض یک ساعت، آنقدر افراد بمیرند که کسی به جز خدا نمی تواند آنها را بشمارد، پس چگونه امکان دارد (که فرشته مرگ بتواند جان همه آنان را بگیرد)؟

امام فرمودند: همانا خداوند تبارک و تعالی برای فرشته مرگ یارانی از فرشتگان قرار داده است که قبض روح می کنند و جایگاه او مانند جایگاه داروغه ای است که یارانی از انسانها (مردم) دارد و آنها را برای انجام کارهایش می فرستد. پس فرشتگان، آنها را قبض روح می کنند. فرشته مرگ علاوه بر کسانی که خود قبض روح می کند، مردمان دیگر را نیز از طریق فرشتگان قبض روح می کند و خدای عز و جل نیز از طریق فرشته مرگ، جان ایشان را می گیرد.(6)

«ثُمَّ رُدُّواْ إِلَى اللّهِ مَوْلاَهُمُ الْحَقِّ أَلاَ لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ (62)»

[آن گاه به سوی خداوند، مولای بحقشان برگردانیده شوند. آگاه باشید که داوری از آن اوست، و او سریعترین حسابرسان است.]

ص:62

1- [1] _ زمر/42.
2- [2] _ سجده/11.
3- [3] _ نحل/32.
4- [4] _ نحل/28.
5- [5] _ انفال/50.

6- [6] _ من لايحضره الفقيه، ج 1، ص 82، ح 371.

1) عیاشی از داود بن فَرقد، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: مروان بن حکم وارد مدینه شد، پس روی تختی دراز کشید، (در حالی که یکی از غلامان حسین علیه السلام در آن جا بود) و گفت: «رُدُّواْ إِلَی اللّهِ مَوْلاَهُمُ الْحَقِّ ألاَ لَهُ الْحُکْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِینَ» _ فرمود: _ پس امام حسین به غلامش فرمودند: آن مرد در هنگام ورود چه گفت؟ گفت: بر روی تخت دراز کشید و این آیه را خواند: «رُدُّواْ إِلَی اللّهِ مَوْلاَهُمُ الْحَقِّ» تا «الْحَاسِبِینَ». امام حسین علیه السلام فرمودند: آری، به خدا، من و اصحابم به بهشت برگردانده شدیم و او و یارانش به آتش برگردانده شدند.(1)

«قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَی أَن یَبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِکُمْ ...لِّکُلِّ نَبَإٍ مُّسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (67)»

«قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَی أَن یَبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِکُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِکُمْ أَوْ یَلْبِسَکُمْ شِیَعاً وَیُذِیقَ بَعْضَکُم بَأْسَ بَعْضٍ انظُرْ کَیْفَ نُصَرِّفُ الآیَاتِ لَعَلَّهُمْ یَفْقَهُونَ (65) وَکَذَّبَ بِهِ قَوْمُکَ وَهُوَ الْحَقُّ قُل لَّسْتُ عَلَیْکُم بِوَکِیلٍ (66) لِّکُلِّ نَبَإٍ مُّسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (67)»

[بگو: او تواناست که از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد یا شما را گروه گروه به هم اندازد (و دچار تفرقه سازد) و عذاب بعضی از شما را به بعضی (دیگر) بچشاند. بنگر، چگونه آیات (خود) را گوناگون بیان می کنیم، باشد که آنان بفهمند. * و قوم تو آن (=قرآن) را دروغ شمردند، در حالی که آن بر حق است. بگو: من بر شما نگهبان نیستم. * برای هر خبری هنگام (وقوع) است، و به زودی خواهید دانست.]

1) طبرسی میگوید: «مِّن فَوْقِکُمْ» حاکمان ستمگر، «مِن تَحْتِ أَرْجُلِکُمْ» بردگان بد و بی خیر. طبرسی میگوید: و این معنا و مضمون از امام صادق علیه السلام نقل شده است. «أَوْ یَلْبِسَکُمْ شِیَعاً» یعنی: به وسیله دشمنی و تعصبی که میان آنان می اندازد، به نزاع و کشمکش می پردازند و این همان معنایی است که از امام صادق علیه السلام روایت شده است. «وَیُذِیقَ بَعْضَکُم بَأْسَ بَعْضٍ» همسایگی بد. _

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 391، ح 30.

گفت:_ و این همان معنایی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است و مانند همین حدیث در «نهج البیان» از امام صادق علیه السلام روایت شده است.(1)

2) علی بن ابراهیم در باره این فرموده خدای عز و جل: «یَبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِکُمْ» گفته است: منظور از عذاب، حاکم ستمگر است «أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِکُمْ» یعنی فرومایگان و کسی که بی خیر است «أَوْ یَلْبِسَکُمْ شِیَعاً» میگوید، منظور تعصب است «وَیُذِیقَ بَعْضَکُم بَأْسَ بَعْضٍ» یعنی همسایگی بد. علی بن ابراهیم میگوید: این معنا و مضمون از امام صادق علیه السلام روایت شده است.(2)

3) و نیز وی نقل کرده است که در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام، در مورد این سخن خدای تبارک و تعالی: «هُوَ الْقَادِرُ عَلَی أَن یَبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِکُمْ» چنین آمده است که مراد از این عذاب، دود و فریاد است «أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِکُمْ» یعنی فرو رفتن زمین «أَوْ یَلْبِسَکُمْ شِیَعاً» وآن عبارت است از اختلاف در دین و تهمت زدن به یکدیگر «وَیُذِیقَ بَعْضَکُم بَأْسَ بَعْضٍ» عبارت است از این که شما یکدیگر را خواهید کشت و تمام (این اعمال) در میان اهل قبله (مسلمانان) صورت می گیرد. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «انظُرْ کَیْفَ نُصَرِّفُ الآیَاتِ لَعَلَّهُمْ یَفْقَهُونَ * وَکَذَّبَ بِهِ قَوْمُکَ وَهُوَ الْحَقُّ» یعنی قرآن که قریش آن را تکذیب کردند.

سپس فرمود: و این سخن خدای تبارک و تعالی: «لِّکُلِّ نَبَإٍ مُّسْتَقَرٌّ» یعنی این که هر خبری حقیقت دارد «وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ». و فرمود: «انظُرْ کَیْفَ نُصَرِّفُ الآیَاتِ لَعَلَّهُمْ یَفْقَهُونَ» یعنی برای آن که بفهمند. و آن گاه فرمود: «وَکَذَّبَ بِهِ قَوْمُکَ وَهُوَ الْحَقُّ» یعنی قرآن که قریش آن را تکذیب کردند. و این فرموده خدای عز و جل: «قُل لَّسْتُ عَلَیْکُم بِوَکِیلٍ» «لِّکُلِّ نَبَإٍ مُّسْتَقَرٌّ» یعنی هر خبری وقتی دارد. «وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ».(3)

1- [1] _ مجمع البیان، ج 4، ص 78.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 211.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 211.

«وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِی آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّی يَخُوضُواْ فِی حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّکَ الشَّيْطَانُ فَلاَ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْرَی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (68) وَمَا عَلَی الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَیْءٍ وَلَـکِن ذِکْرَی لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (69) وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُواْ دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَکِّرْ بِهِ أَن تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا کَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ اللّهِ وَلِیٌّ وَلاَ شَفِيعٌ وَإِن تَعْدِلْ کُلَّ عَدْلٍ لاَّ يُؤْخَذْ مِنْهَا أُوْلَـئِکَ الَّذِينَ أُبْسِلُواْ بِمَا کَسَبُواْ لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا کَانُواْ يَکْفُرُونَ (70) قُلْ أَنَدْعُو مِن دُونِ اللّهِ مَا لاَ يَنفَعُنَا وَلاَ يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَی أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللّهُ کَالَّذِی اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِی الأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَی الْهُدَی ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَی اللّهِ هُوَ الْهُدَیَ وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (71)»

[و چون ببينی کسانی (به قصد تخطئه) در آيات ما فرو می روند از ايشان روی برتاب، تا در سخنی غير از آن درآيند؛ و اگر شيطان تو را (در اين باره) به فراموشی انداخت، پس از توجه، (ديگر) با قوم ستمکار منشين * و چيزی از حساب آنان (=ستمکاران) بر عهده کسانی که پروای (خدا) دارند، نيست. ليکن، تذکر دادن (لازم) است، باشد که (از استهزا) پرهيز کنند. * و کسانی را که دين خود را به بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنيا آنان را فريفته است، رها کن؛ و (مردم را) به وسيله اين (قرآن) اندرز ده؛ مبادا کسی به (کيفر) آن چه کسب کرده به هلاکت افتد، در حالی که برای او در برابر خدا ياری و شفاعتگری نباشد؛ و اگر (برای رهايی خود) هرگونه فديه ای دهد، از او پذيرفته نگردد. اينانند که به (سزای) آن چه کسب کرده اند به هلاکت افتاده اند، و به (کيفر) آن که کفر می ورزيدند، شرابی از آب جوشان و عذابی پر درد خواهند داشت. * بگو: آيا به جای خدا چيزی را بخوانيم که نه سودی به ما می رساند و نه زيانی و آيا پس از اين که خدا ما را هدايت کرده از عقيده خود بازگرديم؟ مانند کسی که شيطانها او را در بيابان از راه به در برده اند، و حيران (بر جای مانده) است؟ برای او يارانی است که وی

را به سوی هدایت می خوانند که: به سوی ما بیا. بگو: هدایت خداست که هدایت (واقعی) است، و دستور یافته ایم که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم.]

1) علی بن ابراهیم میگوید: در این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِی آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّی يَخُوضُواْ فِی حَدِيثٍ غَيْرِهِ» یعنی: کسانی که قرآن را تکذیب می کنند و به استهزا می گیرند. _ سپس میگوید: _ و اگر شیطان در آن زمان باعث شود که تو دستور من را فراموش کنی، «فَلاَ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».(1)

2) علی بن ابراهیم: از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از سیف بن عمیره، از عبد الاعلی بن اعین نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هرکه به خدا و روز قیامت ایمان دارد، نباید در مجلسی بنشیند که در آن به امام دشنام می دهند، یا در آن مجلس، غیبت فردی مسلمانی را می کنند. خداوند در کتابش می فرماید: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِی آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّی يَخُوضُواْ فِی حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلاَ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».(2)

3) ابن بابویه از محمد بن موسی بن متوکل، از علی بن حسین سعد آبادی، از احمد بن ابو عبدالله برقی، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر، از پدرش علیه السلام، روایت کرده است که فرمود: علی بن حسین علیه السلام فرمودند: حق نداری با هر که می خواهی، بنشینی، زیرا که خدای تبارک و تعالی می فرماید: «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِی آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّی يَخُوضُواْ فِی حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلاَ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»،(3) و برای تو جایز نیست که هر چه می خواهی بر زبان برانی، زیرا که خدایی که یاد او بزرگ و با شکوه است، می فرماید: «وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»،(4) [و چیزی را که بدان علم نداری، دنبال مکن]. زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خدا رحمت فرستد به بنده ای که سخن نیکو بگوید و

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 211.

2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 212.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 212.
4- [4] _ اسراء/36.

بهره برد و یا خاموش شود و در امان ماند. برای تو جایز نیست هر چه را بخواهی بشنوی، زیرا که خدای تبارک و تعالی می فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِکَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً»(1) _ (2) [زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد].

4) طبرسی: امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: هنگامی که این آیه «فَلاَ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِين» نازل شد، مسلمانان گفتند: چه کار کنیم؟ اگر هر گاه که مشرکان قرآن را مورد تمسخر قرار می دهند، ما بلند شویم و رهایشان کنیم، پس دیگر هیچ وقت نمیتوانیم وارد مسجد الحرام شویم و دور بیت الحرام (خانه خدا) طواف کنیم! پس خدای عز و جل این آیه را نازل کرده است: «وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَىْءٍ» و به آنان دستور داده است که تا آن جا که در توانشان هست به آنان تذکر دهند و آنان را آگاه سازند.(3)

5) علی بن ابراهیم در باره این آیه «وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِم مِّن شَىْءٍ» میگوید: یعنی اهل تقوی و پرهیز به جای آنان که تقوا ندارند، مورد مؤاخذه قرار نمی گیرند. «وَلَكِن ذِكْرَى» یعنی: یادآوری کن. «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» تا تقوا را پیشه خود سازند.(4)

6) عیاشی: از ربعی بن عبدالله، از امام باقر علیه السلام در باره این آیه «وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا» روایت کرد که فرمود: سخن در باره خداست و جدال در باره قرآن «فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُواْ فِى حَدِيثٍ غَيْرِهِ» _ فرمود: _ و از جمله حدیث غیر، سخن قصه گویان است.(5)

7) علی بن ابراهیم میگوید: سپس فرمود: «وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُواْ دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» یعنی: سرگرمی ها «وَذَكِّرْ بِهِ أَن تُبْسَلَ نَفْسٌ» یعنی: تسلیم می شود. «بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ اللّهِ وَلِىٌّ وَلاَ شَفِيعٌ وَإِن تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لاَّ يُؤْخَذْ مِنْهَا» یعنی: روز قیامت، نه فدیه ای از این افراد پذیرفته می شود و نه چیزی که جلوی عذاب شدن آنان را بگیرد، «أُوْلَـئِکَ الَّذِينَ أُبْسِلُواْ بِمَا كَسَبُواْ»

1- [1] _ اسراء/36.
2- [2] _ علل الشرایع، ص 332، ح 80، باب 385.

3- [3] _ مجمع البیان، ج 4، ص80.
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 212.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 392، ح 31.

یعنی: با کارهایشان تسلیم شدند. «لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُواْ يَكْفُرُونَ».

فرمود: خداوند تبارک و تعالی به عنوان استدلال علیه بت پرستان چنین میفرماید: «قُلْ» به آنان «أَنَدْعُو مِن دُونِ اللّهِ مَا لاَ يَنفَعُنَا وَلاَ يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللّهُ» و این فرموده وی: «كَالَّذِى اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ» یعنی: او را فریب دادند «فِى الأَرْضِ» پس او «حَيْرَانَ» و این سخن خدای متعال: «لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا» یعنی: به ما برگرد، و این، کنایه از ابلیس است. پس خدا به آنان پاسخ داد و فرمود: «قُلْ» به آنان ای محمد: «إِنَّ هُدَى اللّهِ هُوَ الْهُدَىَ وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ».(1)

«وَهُوَ الَّذِى خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ...عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (73)»

«وَهُوَ الَّذِى خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُن فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنفَخُ فِى الصُّوَرِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ (73)»

[و او کسی است که آسمانها و زمین را به حق آفرید، و هر گاه که می گوید: باش، بی درنگ موجود شود؛ سخنش راست است؛ و روزی که در صور دمیده شود، فرمانروایی از آن اوست؛ داننده غیب و شهود است؛ و اوست حکیم آگاه.]

1) ابن بابویه میگوید: پدرم که رحمت خداوند بر او باد، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی فضال، از ثعلبه بن میمون، از بعضی از اصحاب ما، از ابو عبدالله امام صادق علیه السلام، پیرامون این فرموده خدای تبارک و تعالی: «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَهِ». روایت کرده است که فرمود: غیبت آن است که صورت نگرفته و شهادت آن است که صورت گرفته است.(2)

إن شاء الله تعالی، تفسیر صور و دمیدن در آن در سوره زمر خواهد آمد.

«وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَهً...رَبِّى شَيْئًا وَسِعَ رَبِّى كُلَّ شَىْءٍ عِلْمًا أَفَلاَ تَتَذَكَّرُونَ (80)»

«وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ لأَبِیهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّی أَرَاکَ وَ قَوْمَکَ فِی ضَلاَلٍ مُّبِینٍ (74) وَکَذَلِکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ

ص:68

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 212.
2- [2] _ معانی الأخبار، ص 146 ح 1.

(75) فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَـذَا رَبِّى فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لا أُحِبُّ الآفِلِينَ (76) فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَـذَا رَبِّى فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِى رَبِّى لأكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ (77) فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَـذَا رَبِّى هَـذَآ أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّى بَرِىءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ (78) إِنِّى وَجَّهْتُ وَجْهِىَ لِلَّذِى فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (79) وَ حَآجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِّى فِى اللّهِ وَ قَدْ هَدَانِ وَلاَ أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلاَّ أَن يَشَاء رَبِّى شَيْئًا وَسِعَ رَبِّى كُلَّ شَىْءٍ عِلْمًا أَفَلاَ تَتَذَكَّرُونَ (80)»

[و (یاد کن) هنگامی را که ابراهیم به پدر خود آزر گفت: آیا بتان را خدایان (خود) می گیری؟ من همانا تو و قوم تو را در گمراهی آشکاری می بینم. * و این گونه، ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد. * پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره ای دید؛ گفت: این پروردگار من است. و آن گاه چون غروب کرد، گفت: غروب کنندگان را دوست ندارم. * و چون ماه را در حال طلوع دید، گفت: این پروردگار من است. آن گاه چون ناپدید شد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود، قطعا از گروه گمراهان بودم. * پس چون خورشید را برآمده دید، گفت: این پروردگار من است. این بزرگتر است. و هنگامی که افول کرد، گفت: ای قوم من! من از آن چه (برای خدا) شریک می سازید بیزارم. * من از روی اخلاص، پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را پدید آورده است؛ و من از مشرکان نیستم. * و قومش با او به ستیزه پرداختند. گفت: آیا با من در باره خدا محاجه می کنید و حال آن که او مرا راهنمایی کرده است؟ و من از آن چه شریک او می سازید بیمی ندارم، مگر آن که پروردگارم چیزی بخواهد. علم پروردگارم به هر چیزی احاطه یافته است. پس آیا متذکر نمی شوید؟]

1) ابن بابویه از تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی که خدا از او راضی و خشنود باد: از پدرش، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جهم روایت کرده است که در مجلس مأمون حضور داشتم و علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز نزد وی بودند. مأمون به ایشان گفت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! شما عقیده داری که پیامبران معصومند؟ فرمود: بلی. پس در مورد برخی از

آیه های قرآن که مربوط به پیامبران بود سئوال کرد و از جمله این که به ایشان گفت: این فرموده خدای عز و جل در مورد ابراهیم علیه السلام: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ رَأَی کَوْکَبًا قَالَ هَـذَا رَبِّی» را توضیح دهید.

سپس حضرت رضا علیه السلام فرمودند: هنگامی که ابراهیم علیه السلام از نقبی که در آن مخفی شده بود، بیرون آمد، سه گروه از مردم را یافت: گروهی که ستاره زهره را و گروهی که ماه را و گروهی که خورشید را می پرستیدند. پس هنگامی که شب بر او سایه انداخت و ستاره زهره را دید، (از روی انکار و طلب علم) گفت: این خدای من است؟! هنگامی که این ستاره افول کرد، گفت: من افول کنندگان را دوست ندارم، زیرا که افول از صفات حادث است نه چیزی که قدیم است. پس از آن، وقتی که ماه را دید که طلوع کرده است، انکارآمیز و پرسشگرانه گفت: این پروردگار من است؟ زمانی که ماه از دیدگان نهان شد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکند، از گمراهان خواهم بود.

چون صبح شد و خورشید را دید که درخشان و آشکار است، (از روی انکار و پرسش، نه از روی پذیرش و اقرار) گفت: این پروردگار من است؟! این از زهره و ماه هم بزرگتر است! آن گاه که خورشید غروب کرد، به گروه های سه گانه ای که زهره، ماه و خورشید را می پرستیدند، گفت: «یَا قَوْمِ إِنِّی بَرِیءٌ مِّمَّا تُشْرِکُونَ * إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ حَنِیفًا وَمَا أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِکِینَ». ابراهیم علیه السلام خواست برای آنان بطلان دینشان را روشن و ثابت کند که پرستش همانند زهره، ماه یا خورشید سزاوار نیست و تنها شایسته ستایش، همانا آفریننده آنها و خالق آسمان ها و زمین است. آن چه ابراهیم با آن بر قومش حجت آورد و استدلال کرد، از چیزهایی بود که خداوند عز و جل به او الهام کرده بود. همچنان که می فرماید: «وَتِلْکَ حُجَّتُنَا آتَیْنَاهَا إِبْرَاهِیمَ عَلَی قَوْمِهِ»(1) [و آن حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم]. پس مأمون گفت: آفرین بر تو ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.(2)

2) محمد بن حسن صفار: از احمد بن محمد، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از عبدالله بن مسکان، روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره «وَکَذَلِکَ

1- [1] _ انعام/83.
2- [2] _ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 175.

نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ» فرمود: خدا روزنه ای برای حضرت ابراهیم در آسمانهای هفت گانه گشود تا این که توانست بالای عرش را نیز ببیند و روزنه ای در زمینهای هفت گانه برای وی گشوده شد و همین کار برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز انجام گرفت و من می بینم که این کار برای صاحبتان و ائمه پس از او که سلام و درود خدا بر ایشان باد، نیز انجام می گیرد.(1)

3) از او: از احمد بن محمد، از برقی، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از ابو بصیر، روایت کرد که فرمود: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم مانند ابراهیم علیه السلام ملکوت آسمانها و زمین را دیده است؟ فرمود: بلی، و نیز به صاحب شما نشان داده شده است.(2)

4) از او: از محمد، از عبدالله بن محمد بن حجال، از ثعلبه، از عبد الرحیم، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که در تفسیر این آیه: «وَکَذَلِکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ» فرمودند: خداوند زمین را از جا کَند تا ابراهیم، زمین و آن چه بر روی آن است را ببیند و آسمان را از جای کند تا آن را و موجوداتی که در آن هستند و نیز فرشته ای که آن را حمل می کند و نیز عرش و آن چه بر روی آن قرار دارد را ببیند. همه این چیزها به صاحب شما نیز نشان داده شده است.(3)

5) محمد بن یعقوب: از بعضی از یاران ما، از احمد بن محمد برقی، در حدیثی مرفوع از جاثلیق (عالم بزرگ مسیحیان) روایت کرده است که وی از امیر مؤمنین علیه السلام سئوال کرد... و آن گاه حدیث را ذکر کرده و میگوید: «الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ»،(4) [کسانی که عرش (خدا) را حمل می کنند و آنها که پیرامون آنند] آنان عبارتند از عالمانی که خدا بار علمش را بر دوش آنان گذاشته است و هر آن چه خداوند تبارک و تعالی در ملکوت خویش خلق کرده است، از این چهار شئ خارج نمی باشد و آن همان ملکوتی است که خدا به بندگان برگزیده اش و به

1- [1] _ بصائر الدرجات، ص 113، ح 2، باب20.
2- [2] _ بصائر الدرجات، ص 113، ح 4، باب 20.
3- [3] _ بصائر الدرجات، ص 112، ح 1، باب20.

4- [4] _ غافر/7.

خلیل وی علیه السلام نشان داده است. پس فرمود: «وَكَذَلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ».(1)

ان شاء الله تمامی متن این حدیث هنگام ذکر عرش خواهد آمد.

6) و نیز از او: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن ابو عمیر، از ابو ایوب خزاز، از ابو بصیر، از ابو عبدالله امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: هنگامی که ابراهیم علیه السلام ملکوت آسمانها و زمین را مشاهده میکرد، ناگهان مردی را دید که در حال ارتکاب زنا بود، پس او را نفرین کرد و آن مرد در جا درگذشت. سپس شخص دیگری را دید (که همان کار را انجام میداد)؛ او را نیز نفرین کرد و آن شخص نیز درگذشت. تا این که سه نفر را دید و آنان را نفرین کرد و آنان در اثر نفرین او مُردند. پس خدای عز و جل به وی وحی کرد: ای ابراهیم! دعای تو مستجاب است، اما بندگان مرا نفرین نکن، زیرا که من اگر می خواستم، آنان را نمی آفریدم. من آفریدگانم را بر سه گروه آفریده ام: بنده ای که مرا می پرستد و شریکی برای من قائل نمی شود و من او را پاداش می دهم و بنده ای که غیر از مرا عبادت می کند و نمی تواند از کیفر من فرار کند و بنده ای که غیر مرا عبادت می کند، ولی از پشت او کسانی را بیرون می آورم که مرا عبادت می کنند.(2)

این حدیث از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابو عمیر، از ابو ایوب خزاز، از ابو بصیر، از ابو عبدالله علیه السلام نیز روایت شده است.(3)

7) علی بن ابراهیم: از پدرش، از اسماعیل بن مرار، از یونس بن عبد الرحمان، از هشام، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: زمین و آن چه بر روی آن است و آسمان و آن چه در آن است و فرشته ای که آن را حمل می کند و عرش و آن که بر روی آن است، از جا کنده شد و همین کار برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنین علیه السلام انجام گرفت.(4)

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 213.
2- [2] _ کافی، ج 8، ص 305، ح 473.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 213.

4- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 213.

8) در اختصاص شیخ مفید از حسن بن احمد بن سلمه لؤلؤی، از محمد بن مثنی، از پدرش، از عثمان بن زید، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: از ایشان در باره این آیه «وَكَذَلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» پرسیدم و به زمین نگاه می کردم. ایشان دستشان را به سوی آسمان گرفتند و فرمودند: سرت را بالا بگیر. من سرم را بالا بردم و به سقف نگاه کردم، در حالی که روزنه ای در آن ایجاد شد تا این که نگاهم به نوری درخشان افتاد، به طوری که نمی توانستم به آن نگاه کنم. سپس به من فرمودند: ابراهیم علیه السلام این گونه ملکوت آسمانها و زمین را مشاهده کرد. پس از آن به من فرمود: به زمین نگاه کن. این کار را کردم. فرمود: سرت را بالا بگیر. پس من سرم را بالا گرفتم که ناگهان دیدم سقف در حالت اولیه اش می باشد.

پس از آن دستم را گرفتند و مرا از خانه ای که در آن بودم خارج کردند و وارد خانه ای دیگر کردند، پس لباسهایی را که بر تن داشتند در آوردند و لباسهای دیگری پوشیدند و به من فرمودند: نگاهت را پایین بینداز. من نگاهم را پایین انداختم. فرمودند: چشمانت را باز نکن. من برای یک ساعت منتظر شدم. سپس فرمودند: آیا می دانی الان کجایی؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: تو در همان ظلمتی قرار داری که ذوالقرنین از آن عبور کرده است. به ایشان عرض کردم: قربانت گردم، اجازه می دهی چشمم را باز کنم تا تو را ببینم؟ فرمودند: باز کن. تو هیچ چیزی را نخواهی شناخت. چشمانم را باز کردم و ناگهان خود را در تاریکی و ظلمتی دیدم که نمی توانستم جلوی پایم را ببینم. سپس کمی راه رفتند و ایستادند و فرمودند: تو نزد عین الحیاتی (چشمه زندگانی) ایستاده ای که خضر علیه السلام از آن نوشیده بود. سپس به راه افتادیم و از آن جهان به جهانی دیگر وارد شدیم و در آن راه رفتیم و جهانی را دیدیم که مانند جهان ما دارای ساختمانها و خانهها و مردم بود. سپس به جهان سوم وارد شدیم که مانند جهان اول و دوم بود. تا این که وارد پنج جهان شدیم، سپس به من فرمودند: این ملکوت زمین است و ابراهیم علیه السلام آن را ندیده است. او ملکوت آسمان را دیده بود که از دوازده جهان تشکیل شده است. همه این جهانها مانند همین است که دیدی و هرگاه امامی از ما رحلت کند، امامی دیگر در یکی از این عالمها ساکن می شود، تا این که آخرین آنان یعنی امام

قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف در عالمی که ما در آن ساکن هستیم، حضور پیدا می کند. سپس به من فرمودند: نگاهت را پایین بینداز. سپس دستم را گرفت و ناگهان خود را در همان خانه ای که از آن خارج شده بودیم، یافتیم. آن لباس ها را درآورده و لباسهای قبلی خود را بر تن پوشیدند و به مجلس قبلی برگشتیم. به او عرض کردم: قربانت گردم، چه وقتی از روز گذشته است؟ فرمودند: سه ساعت.(1)

این حدیث را از محمد بن حسن صفار در «بصائر الدرجات»، از حسن بن احمد بن سلمه، از محمد بن مثنی، از عثمان بن زید، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرد و گفت: از ایشان در باره این فرموده خدا: «وَکَذَلِکَ نُرِی» پرسیدم... تا آخر حدیث، با این اضافه: و تو بر عین الحیاتی (چشمه حیات) ایستاده ای که خضر علیه السلام از آن نوشید. پس آب را نوشید و من نیز نوشیدم و از آن جهان بیرون آمدیم، حدیث را تا آخرش آورده است.(2)

9) امام عسکری علیه السلام فرمود: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمودند: ای ابوجهل! آیا داستان ابراهیم خلیل علیه السلام را نمی دانی، هنگامی که به ملکوت بالا برده شد؟ این سخن پروردگارم بر داستان ابراهیم دلالت دارد: «وَکَذَلِکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ» خداوند بینایی او را نیرومند ساخت، هنگامی که او را تا آسمان بالا برد تا جایی که زمین و آن چه بر روی آن است را به طور آشکار دید. سپس نگاه کرد و مرد و زنی را دید که در حال ارتکاب فحشا بودند، پس دعا کرد که هلاک شوند و به هلاکت رسیدند. سپس دو نفر دیگر را دید که آنها نیز در حال ارتکاب فحشا بودند و خواست که آنان را نفرین کند که خداوند به او وحی کرد: ای ابراهیم! دعایت را بر علیه بندگان مرد و زن من متوقف کن، زیرا که من بسیار آمرزنده و مهربان و بسیار شفیق و بردبار هستم و گناهان بندگانم ضرری به من نمی رساند و همچنین طاعات آنها سودی به من نمی رساند و من با آنان مانند تو با کینه توزی رفتار نمی کنم. دعایت را بر بندگان مرد و زن من متوقف کن. چرا که تو بنده ای هشدار دهنده بیش نیستی و شریک من در اداره مملکت نمیباشی و نه بر من و نه بر بندگانم سیطره و تسلط نداری. رابطه بندگانم با من از سه حالت خارج نیست: یا

1- [1] _ اختصاص ص322.
2- [2] _ بصائر الدرجات، ص 375، باب 13، ح 4.

این که توبه کردهاند و من توبه آنان را پذیرفته ام و گناهانشان را بخشیده ام و عیبهای آنان را پوشانده ام و یا این که عذابم را از آنان دور ساخته ام، زیرا که من می دانم که از پشت آنان فرزندانی مؤمن خارج خواهند شد، پس نسبت به پدران کافر، مهربانی نشان می دهم و نسبت به مادران کافر، در کیفر دادن تأمل می کنم و عذابم را از آنان برمی دارم تا آن مؤمن از پشت ایشان بیرون آید. سپس هرگاه که پراکنده شدند، عذابم بر آنان نازل می شود و مصیبت از طرف من آنان را احاطه می کند و اگر نه این حالت و نه آن حالت صورت گیرد، عذابی را که برای آنان آماده کردهام، بیش از عذابی است که آرزو داری بر آنان نازل شود. ای ابراهیم! عذاب من بر بندگان بر حسب جلال و کبریا و شوکت و عظمت من نازل می شود. بندگانم را به من واگذار کن و دخالت نکن، زیرا که من همان جبّار و بردبار، دانا و حکیم هستم و آنان را با علمم تدبیر می کنم و قضا و قَدَرم را بر آنان جاری می کنم.

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمودند: ای ابو جهل! بدان که خدای عز و جل عذاب را از تو دور ساخته است، زیرا که می داند از پشت تو فرزندانی پاکیزه به وجود خواهند آمد؛ (یعنی پسر تو عکرمه که امور مسلمین را به عهده خواهد گرفت) و اگر در این مقام، خدا و رسولش را اطاعت کند، نزد خدا دارای مقام والایی خواهد شد، در غیر این صورت، عذاب حتماً بر تو نازل میشد.(1)

10) و نیز علی بن ابراهیم میگوید: این فرموده خدای عز و جل: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ رَأَی کَوْکَبًا قَالَ هَـذَا رَبِّی فَلَمَّا أَفَلَ» یعنی افول کرد و ناپدید شد «قَالَ لا أُحِبُّ الآفِلِینَ».(2)

11) همچنین علی بن ابراهیم میگوید: از پدرم، از صفوان، از ابن مسکان، از ابو عبدالله علیه السلام روایت شده است که فرمود: پدر ابراهیم علیه السلام یعنی آزر، منجم نمرود بن کنعان بود. به وی گفت: من در محاسبات نجومی چنین می بینم که در این زمان مردی ظهور می کند و این دین را دگرگون می کند و به دینی دیگر دعوت می کند. نمرود گفت: از کدام سرزمین ظهور خواهد کرد؟ گفت: در این

1- [1] _ تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ص 512، ح 314.

2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 213.

سرزمین. خانه نمرود در سرزمین کوثی ربّا بود،(1) پس نمرود به او گفت: آیا به دنیا آمده است؟ آذر جواب داد: خیر. گفت: پس بهتر است مردان را از زنان جدا کنیم. همین کار را انجام دادند. سپس مادر ابراهیم به ابراهیم آبستن شد و آبستنی خویش را اظهار نکرد. هنگامی که زایمان او فرا رسید، گفت: ای آذر! من مریض شدم و می خواهم از تو جدا شوم و در آن زمان هرگاه زنی مریض می شد، از شوهرش فاصله می گرفت. پس خارج شد و در غاری گوشه نشینی کرد و ابراهیم علیه السلام را زایید و او را آماده کرد و قنداق بر او بست و در غار گذاشت و به خانه اش برگشت و با سنگ در غار را بست. خدا شیر را از انگشت شصت برای وی جاری ساخت و مادرش به او سر می زد و نمرود مردی را بر هر زن آبستنی گماشت و هر فرزند پسری را که به دنیا میآمد، سر می برید. پس مادر ابراهیم پسرش را از مرگ نجات داد و ابراهیم در یک روز به اندازه یک ماه، بزرگ می شد، تا این که در این غار، سیزده سال از عمرش گذشت.

پس از گذشت این مدت، مادرش برای دیدن او آمد و هنگامی که خواست از او جدا شود، ابراهیم به وی در آویخت و به مادرش گفت: مادر! مرا از این جا بیرون بیاور. به او گفت: پسرم! پادشاه اگر بداند تو در این زمان به دنیا آمدی، تو را می کشد. هنگامی که مادرش بیرون آمد، از غار خارج شد، در حالی که خورشید غروب کرده بود. به ستاره زهره در آسمان نگاه کرد و گفت: این پروردگار من است و موقعی که غروب کرد، گفت: اگر این پروردگار من بود، حرکت نمی کرد و افول نمی کرد. سپس گفت: من افول کنندگان را دوست ندارم _ و آفل یعنی ناپدید شونده _ . زمانی که به مشرق نگاه کرد، ماه را در حال طلوع دید و گفت: این پروردگار من است، این بزرگتر و زیباتر است. ولی هنگامی که حرکت کرد و ناپدید شد، ابراهیم گفت: «لَئِن لَّمْ یَهْدِنِی رَبِّی لأکُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّینَ». موقعی که صبح شد و خورشید طلوع کرد و نورش را دید و دنیا از طلوع آن نورانی شد، گفت: این پروردگار من است، این بزرگتر و زیباتر است. زمانی که حرکت کرد و ناپدید شد، خداوند، پهنه آسمانها را برای او آشکار کرد تا این که عرش و آن چه بر روی آن است را دید و نیز ملکوت آسمانها و زمین را به وی نشان داد و در این هنگام

1- [1] _ کوثی ربّا در سرزمین بابل عراق که زادگاه ابراهیم خلیل علیه السلام بود و در همان جا در آتش انداخته شد و مقام وی در آن جا قرار

دارد. «معجم البلدان، ج 4، ص 487».

گفت: «يَا قَوْمِ إِنِّى بَرِىءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّى وَجَّهْتُ وَجْهِىَ لِلَّذِى فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» پس پیش مادرش رفت و مادر، او را وارد خانه کرد و جزو فرزندانش قرار داد.

همچنین از امام صادق علیه السلام در باره این سخن ابراهیم علیه السلام: «هَـذَا رَبِّى» سئوال شد: یعنی چگونه می شود ابراهیم ستارگان را با عبارت «هَـذَا رَبِّى» مورد خطاب قرار دهد؟ فرمودند: خیر، کسی که این را امروز بگوید، حکم مشرک را دارد، در حالی که شرک از ابراهیم علیه السلام سر نزده است، بلکه او در جستجوی پروردگارش بود، و در غیر این صورت، شرک است.

هنگامی که مادر ابراهیم، ابراهیم را به خانه اش راه داد، آزر به وی نگاه کرد و گفت: این چه کسی است که در سرزمین پادشاه باقی مانده است، در حالی که پادشاه پسران مردم را می کشد؟ گفت: این پسر تو است و او را در فلان زمان زاییده بودم، آن زمان که از تو جدا شده بودم. گفت: وای بر تو، اگر پادشاه بداند، جایگاه ما نزد وی از بین خواهد رفت. آزر، صاحب امر و وزیر نمرود بود و برای وی و مردم بت می ساخت و این بتها را به فرزندانش می داد تا بفروشند و او همواره در بتخانه بود. مادر ابراهیم به آذر گفت: نگران نباش، اگر پادشاه متوجه نشود این پسر ماست، برای ما باقی می ماند و اگر متوجه شود، من به جای شما از او دفاع خواهم کرد.

آزر هرگاه به ابراهیم علیه السلام نگاه می کرد، مهر او بیشتر در دلش میافتاد و بیشتر او را دوست می داشت و بتها را به وی می داد تا آنها را بفروشد، همان گونه که برادرانش آنها را می فروختند. او در گردن این بتها نخ می بست و بر زمین می کشید و می گفت: چه کسی این بتهای بی خبر و بی سواد را می خرد؟ ! و آنها را در آب و گل غوطه ور می کرد و به آنها می گفت: بنوشید و بخورید و سخن بگویید. برادرانش داستانش را به پدر گفتند و پدر، او را از این کار نهی کرد، ولی ابراهیم گوش نداد. پس او را در خانه زندانی کرده و اجازه نداد خارج شود. قوم ابراهیم با او محاجه کردند و ابراهیم علیه السلام به آنان گفت: «أَتُحَاجُّونِّى فِى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ» یعنی برای من تبیین کرد: «وَلاَ أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلاَّ أَن يَشَاء رَبِّى شَيْئًا وَسِعَ رَبِّى كُلَّ شَىْءٍ عِلْمًا أَفَلاَ تَتَذَكَّرُونَ» سپس به آنان گفت: «وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلاَ تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَىُّ الْفَرِيقَيْنِ

ص:77

أَحَقُّ بِالأَمْنِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ» یعنی من به امنیت شایسته ترم، چون خدا را عبادت می کنم، یا شما که بتها را می پرستید؟(1)

12) ابن بابویه میگوید: از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق که خدا از او راضی و خشنود باد، نقل شده است که گفت: از حمزه ابو القاسم علوی عباسی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که... و حدیث مورد آزمایش قرار دادن ابراهیم علیه السلام توسط خدای عز و جل را ذکر کرده و گفته است: از جمله آن ابتلاها، یقین است و این همان سخن خدای عز و جلّ است که فرمود: «وَكَذَلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» و همچنین شناخت قدیم بودن آفریدگار و توحید او و منزه شمردن او از تشبیه است، زمانی که به ستاره و ماه و خورشید نگاه کرد و با افول هر کدام بر حدوث آنها استدلال کرد و با حدوث آنها بر ایجاد کننده آن استدلال نمود.(2)

و این حدیث طولانی است و ما همه آن را در تفسیر این آیه «وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ» آورده ایم و آن حدیثی حسن است.

13) شیخ با سند خود از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن صلت، از بکر بن محمد، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: مردی در باره وقت مغرب از ایشان سئوال کرد. فرمودند: خدای عز و جل در کتاب خود به ابراهیم علیه السلام میفرماید: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا» و این اول وقت است و آخر آن ناپدید شدن شفق است و اول وقت (نماز) عشا، از بین رفتن سرخی و آخر وقت آن تا تاریکی اول شب است، یعنی نیمه شب.(3)

14) طبرسی در کتاب احتجاج، گفتگوی امیرالمؤمنین علیه السلام با یک مرد یهودی را نقل کرده و چنین روایت میکند: مرد یهودی به وی گفت: ادعا می کنند که عیسی بن مریم در گهواره، در حالی که بچه ای کوچک بود، سخن گفت. حضرت علی علیه السلام به او فرمودند: محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین بود؛ او در حالی که دست چپش را بر روی زمین گذاشته بود و دست راستش را به طرف آسمان برده بود و لبهایش را به توحید خدا گشوده بود، از شکم مادر زاده شد.

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 213 .
2- [2] _ خصال، ص 305، ح 84.
3- [3] _ تهذیب، ج 2، ص 30، ح 88.

مرد یهودی گفت: ابراهیم با عبرت گیری از معرفت خدای عز و جل به آگاهی رسید و این ایمان است که بر استدلالهای علمی وی سایه افکنده است.

حضرت علی علیه السلام به وی فرمودند: چنین بود، اما به محمد صلی الله علیه و آله و سلم نعمتهای بهتری اعطا شده است. او با عبرت گیری از شناخت خدای عز و جل آگاه شد و بر استدلالهای علمی وی، ایمان سایه افکنده بود. ابراهیم هنگامی که پانزده سال داشت، آگاه شد، در حالی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، هفت ساله بود که گروهی از بازرگانان نصاری آمدند و با کالاهایشان میان صفا و مروه فرود آمدند. برخی از آنان به او نگاه کردند و او را با صفت، خبر بعثت و نشانه هایش شناختند و به وی گفتند: ای پسر! اسم تو چیست؟ فرمود: محمد. گفتند: نام پدرت چیست؟ فرمود: عبدالله. گفتند: نام این چیست؟ و با دستهایشان به آسمان اشاره کردند. فرمود: آسمان. گفتند: پروردگار آنها کیست؟ فرمود: خدا. سپس جواب تندی به آنان داد و فرمود: آیا می خواهید مرا نسبت به خدای عز و جل در شک و تردید بیندازید؟!

وای بر تو _ ای یهودی _ آن حضرت با وجود این که قومش کافر بودند، با عبرت پذیری به خدای عز و جل معرفت پیدا کرد و آگاهی یافت. او در حالی «لا اله الا الله» می گفت و در میان آنان بود که آنان (اشیاء ارزشمند) را به وسیله تیرهای قرعه تقسیم می کردند و بتها را می پرستیدند.(1)

15) عیاشی: از ابو بصیر روایت کرده است که: از ابو عبدالله امام صادق علیه السلام پیرامون این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ لأَبِیهِ آزَرَ» پرسیدم. فرمودند: نام پدرش، آزر بود.(2)

16) زرارِه روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «وَکَذَلِکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ» سئوال کردم و ایشان در جواب فرمودند: زمین برای او از جا کنده شد تا این که زمین و آن چه در آن است و آسمان و آن چه در آن است و فرشته ای که آن را حمل می کند و عرش و آن چه بر روی آن است را دید.(3)

1- [1] _ احتجاج، ص 213، ص 223.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 392، ح 33.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 393، ح 33.

17) از عبدالرحیم قصیر، از امام باقر علیه السلام، در مورد این فرموده خدا «وَکَذَلِکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ»، روایت شده است که فرمودند: آسمانهای هفت گانه برای وی از جا کنده شد تا این که آسمان هفتم و آن چه در آن است و همچنین زمینهای هفت گانه و آن چه در آن است را دید و همین کاری که در مورد ابراهیم علیه السلام انجام گرفت، در مورد محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز صورت گرفت و من می بینم که همین کار در مورد صاحبتان صورت خواهد گرفت.(1)

18) از زراره، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام، در باره این آیه: «وَکَذَلِکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ» روایت شده است که امام باقر علیه السلام فرمودند: آسمانها برای او از جا کنده شد تا جایی که عرش و آن چه بر روی آن است را مشاهده کرد. گفت: آسمانها، زمین، عرش و کرسی؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: زمین برای وی شکافته شد تا جایی که زمین را دید و همچنین آسمان و آن چه در آن است و فرشته ای که آن را حمل می کند و کرسی و آن چه بر روی آن است را نیز دید.(2)

19) از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این آیه: «وَکَذَلِکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ» فرمودند: بینایی اش آن قدر زیاد شد که در آسمان نفوذ کرد و آن چه در آن است را دید و عرش و آن چه را بالای آن است و زمین و آن چه زیر آن است را مشاهده کرد.(3)

20) از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: زمانی که ملکوت آسمانها و زمین به ابراهیم نشان داده شد، التفات کرد، مردی را دید که زنا می کرد و آرزوی مرگ او را کرد. آن مرد، در جا از دنیا رفت. سپس مرد دیگری را در همان حالت دید و آرزوی مرگش را کرد و چنین شد، تا این که سه مرد را دید و مرگ آنان را از خدا خواست و آنان نیز در جا هلاک شدند. خدا به وی وحی کرد که ای ابراهیم! دعای تو مستجاب است، بر علیه بندگانم دعا نکن. زیرا که اگر میخواستم، آنان را نمی آفریدم و من آفریدگانم را بر سه گروه خلق

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 393، ح 34.

2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 393، ح 35.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 393، ح 36.

کرده ام: بنده ای که مرا عبادت می کند و شریکی برای من قایل نمی شود، من او را پاداش می دهم و بنده ای که غیر از مرا می پرستد و این بنده نمی تواند از من فرار کند و بنده ای که غیر از مرا عبادت می کند، ولی از پشت او کسی را بیرون می آورم که مرا عبادت میکند.(1)

21) از محمد بن مسلم، از یکی از دو امام باقر یا صادق علیهما السلام در مورد ابراهیم علیه السلام موقعی که ستاره را دید، روایت شده است که فرمودند: همانا او در جستجوی پروردگارش بود و کفر نمی ورزید و هر که از مردم مانند آن به ذهنش خطور کند، همان حکم را دارد.(2)

22) از ابو عبیده، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در مورد این سخن ابراهیم صلوات الله علیه: «لَئِن لَّمْ یَهْدِنِی رَبِّی لأکُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّینَ» فرمود: یعنی فراموش کننده عهد و پیمان.(3)

23) از ابان بن عثمان، از کسی که نام وی را ذکر کرده است، از ائمه که سلام و درود خدا بر ایشان باد، روایت شده است که از جمله داستان ابراهیم علیه السلام، این بود که ایشان در زمان نمرود فرزند کنعان به دنیا آمده بود، در حالی که چهار نفر بر زمین حکومت می کردند: دو نفر مؤمن و دو نفر کافر: سلیمان بن داود، ذوالقرنین، نمرود بن کنعان و بخت النصر. به نمرود گفتند که امسال پسری به دنیا خواهد آمد که موجب هلاکت شما و از بین رفتن دین و بت هایتان خواهد شد. نمرود، قابله ها را بر زنان گماشت و دستور داد که هر پسری را که در آن سال متولد شود، بکشند. مادر ابراهیم علیه السلام، به جای آن که ابراهیم را در شکم خویش آبستن شود، در پشت خود آبستن شد و هنگامی که وضع حمل کرد، او را در تونلی مخفی کرد و پوششی بر او گذاشت و او بر خلاف دیگر کودکان، بسیار زود بزرگ می شد و مادرش به او سرکشی می کرد. آن گاه، حضرت ابراهیم علیه السلام از تونل بیرون آمد و ستاره زهره را دید و پیش از آن، ستاره ای زیباتر از آن را ندیده بود. او گفت: این پروردگار من است. ولی دیری نگذشت که ماه طلوع کرد و هنگامی که ماه را دید، آن را بزرگ شمرد و گفت: این بزرگتر است، این همان پروردگار من

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 394، ح 37.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 394، ح 38.

3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 394، ح 39.

است. اما زمانی که افول کرد، گفت: من افول کنندگان را دوست ندارم. هنگامی که ابراهیم روز را مشاهده کرد و خورشید (را دید) که طلوع میکند، گفت: این پروردگار من است، این بزرگتر است از آن چه تا کنون دیدهام. اما موقعی که افول کرد، گفت: «لَئِن لَّمْ یَهْدِنِی رَبِّی لَأَکُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّینَ»، «إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ حَنِیفًا وَمَا أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِکِینَ».(1)

24) از حجر نقل شده است که گفت: علاء بن سیابه کسی را فرستاد تا از امام صادق علیه السلام پیرامون این فرموده خدا: «هَذَا رَبِّی» بپرسد و این که اگر امروز کسی عین این گفته را بگوید، مشرک است. فرمودند: این سخن ابراهیم علیه السلام از روی شرک نبود، بلکه خواستار خدا و در جستجوی پروردگارش بود و این سخن از غیر وی، شرک است.(2)

25) از محمد بن حُمران نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون این فرموده خدا در مورد داستان ابراهیم علیه السلام: «هَذَا رَبِّی» پرسیدم. فرمودند: از این سخن، (شرک) را اراده نکرده است، بلکه غیر آن چه را که گفته بود، اراده کرده است.(3)

26) ابن فارسی در «روضه الواعظین» و غیر آن، از ابو عمرو و ابو سعید خدری روایت کرده است که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود و ابو طُفَیل عامر بن واثله، وارد شدند و در برابر ایشان نشستند، در حالی که ناراحتی بر صورتشان آشکار بود و گفتند: پدر و مادرانمان قربان تو گردند _ ای رسول خدا! _ ما از گروهی از مردم در مورد برادر و پسر عمویت چیزهایی را می شنویم که باعث ناراحتی ما می شود و ما از تو اجازه می خواهیم که به آنان پاسخ دهیم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: چه می توانند در مورد برادرم و پسرعمویم علی بن ابی طالب بگویند؟

آنان گفتند: می گویند: چه فضلیتی در پیشی گرفتن علی علیه السلام به اسلام می تواند برای او باشد، در حالی که او هنگامی که اسلام آورد، بچه ای بیش نبود و

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 394، ح 40.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 395، ح 41.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 395، ح 42.

مانند چنین سخنانی. پس فرمودند: آیا این شما را غمگین می سازد؟ گفتند: آری، به خدا. فرمودند: به خدا قسم، از شما می پرسم: آیا از کتابهای گذشته ندانسته اید که ابراهیم علیه السلام را پدرش از پادشاه ستمگر فراری داد و مادرش او را بین چند تا درخت گز شور(1) بر ساحل رودخانه ای که آب آن در زمانی مابین غروب خورشید و آمدن شب سرازیر می شد، زاد و هنگامی که او را زایید و ابراهیم بر روی زمین قرار گرفت، از زیر مادر برخاست و دست بر صورت و سر خود می کشید و لا اله الا الله را زیاد بر زبان جاری میساخت. سپس لباسی را برداشت و با آن بدنش را خشک کرد، در حالی که مادر به او نگاه می کرد و از او به وحشت افتاد. سپس شروع کرد به هروله (پویه کردن _ راه رفتن تند) در برابر مادرش و حال آن که نگاهش به آسمان بود. سپس آن چه خدا در مورد او فرمود، از وی سرزد: «وَكَذَلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ* فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَـذَا رَبِّى» تا «إِنِّى بَرِىءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ».

و شما دانسته اید که فرعون، موسی بن عمران علیه السلام را تعقیب می کرد و شکم مادران آبستن را می شکافت و بچه ها را می کشت تا موسی علیه السلام را بکشد. پس زمانی که مادرش او را زایید، به او دستور داده شد که او را بردارد و در تابوت بگذارد و تابوت را به دریا بیندازد. او در حالت سرگردانی باقی ماند تا این که موسی علیه السلام با او حرف زد و گفت: مادر، مرا در تابوت بگذار و تابوت را در دریا بینداز. مادرش در حالی که از سخن گفتن او به وحشت افتاده بود گفت: پسرم، می ترسم غرق شوی. به او گفت: نترس، خدا مرا به تو برخواهد گرداند. پس آن چه را به او دستور داده شد، انجام داد و موسی در تابوتی که در دریا افتاده بود، باقی ماند تا این که دریا او را به ساحل انداخت و او سالم به مادرش برگردانده شد، در حالی که هیچ غذایی نخورده و هیچ نوشیدنی ننوشیده بود و در پناه (خدا) بود. _ روایت شده است که مدت باقی ماندن او در تابوت، هفتاد روز بود و روایت شده است که هفت ماه بود _ و خداوند عز و جل در مورد بچگی و طفولیت حضرت

1- [1] . اثل: درختی است دراز و راست، که عمر را طولانی می کند، شاخه های بسیار و درهمی دارد و برگ آن ریز است. این درخت دارای

چوبی سفت و خوب است که در نزدیکی آب در شنزارها می روید « الرائد، ص 33».

موسی علیه السلام چنین فرموده است: «وَلِتُصْنَعَ عَلَی عَیْنِی * إِذْ تَمْشِی أُخْتُکَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلَی مَن یَکْفُلُهُ فَرَجَعْنَاکَ إِلَی أُمِّکَ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ»(1) [تا زیر نظر من پرورش یابی. * آن گاه که خواهر تو می رفت و می گفت: آیا شما را بر کسی که عهده دار او گردد، دلالت کنم؟ پس تو را به سوی مادرت بازگردانیدیم تا دیده اش روشن شود و غم نخورد].

و همچنین داستان عیسی بن مریم را که خدا در باره اش چنین فرمود: «فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِی قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیّاً»(2) [پس از زیر (پای) او (فرشته) وی را ندا داد که غم مدار، پروردگارت زیر (پای) تو چشمه آبی پدید آورده] تا «إنسِیّاً» و در هنگام ولادت با مادرش سخن گفت و در موقع اشاره مادر به وی گفت: «قَالُوا کَیْفَ نُکَلِّمُ مَن کَانَ فِی الْمَهْدِ صَبِیّاً * قَالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتَانِیَ الْکِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِیّاً * وَجَعَلَنِی مُبَارَکاً»(3) [گفتند: چگونه با کسی که در گهواره (و) کودک است، سخن بگوییم؟ * (کودک) گفت: منم بنده خدا. به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است. * و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته] تا آخر آیه. پس در هنگام ولادتش، سخن گفت و کتاب و پیامبری به وی اعطا شد و به نماز و زکات، در روز سوم از ولادتش، سفارش شده بود و در روز دوم ولادت با آنان سخن گفت.و همه شما می دانید که خدای عز و جل من و علی علیه السلام را از یک نور آفریده است و ما در پشت آدم در حال تسبیح خدای عز و جل بودیم و تا روزگار عبدالمطلب، صدای تسبیح ما در هر عصر و دورانی، در پشتها و شکمها شنیده می شد و نور ما در چهره پدران و مادران ما نمایان می شد، تا جایی که نامهای ما بر روی پیشانیشان به صورت نور نوشته و آشکار بود.

سپس نور ما جدا شد و نصف آن در عبدالله و نصف دیگرش در عمویم ابوطالب قرار گرفت و تسبیح ما از پشت آنان شنیده می شد و هنگامی که پدر و عمویم در مجلسی از مجالس قریش حضور می یافتند، نور من از پشت پدرم و نور علی از پشت پدرش نمایان بود، تا این که از پشت پدران ما و شکمهای مادرانمان خارج شدیم.

1- [1] _ طه/39_40 .

2- [2] _ مريم/24.
3- [3] _ مريم/29_31.

حبیب من جبرئیل در هنگام ولادت علی علیه السلام فرود آمد و به من گفت: ای حبیب خدا! خدا به تو سلام می رساند و ولادت برادرت علی علیه السلام را به تو تبریک می گوید و می فرماید: این وقت ظهور و آشکار شدن نبوت تو است و زمان آشکار کردن وحی و پرده برداشتن از رسالت تو است و من به وسیله برادر، وزیر، شبیه و خلیفه تو و کسی که پشت تو را به وسیله او محکم و استوار گردانیدم و نامت را با او بالا بردم، تو را تأیید کردهام. پس با شتاب برخاستم و فاطمه بنت اسد، مادر علی علیه السلام را دیدم که زایمان او نزدیک بود. او در میان زنان بود و قابله ها دور وی را گرفته بودند. آن گاه، حبیب من جبریل گفت: ای محمد! پوششی میان او و خویش بینداز و هنگامی که علی علیه السلام را می زاید، او را بگیر. پس آن چه را به آن امر شدم، انجام دادم. سپس به من گفت: ای محّمد! دستت را دراز کن، زیرا که او به منزله دست راست تو است (یاور تو است). پس من دستم را به سوی مادرش دراز کردم و ناگهان علی علیه السلام به طرف دستان من متمایل شد و دست راستش را در گوش راستش گذاشته و اذان گفت و طبق آیین حنیفیت (آیین ابراهیم علیه السلام) اقامه خواند و به وحدانیت خدای عز و جل و به پیامبری من شهادت داد. آن گاه به سوی من خم شده و گفت: درود بر تو ای رسول خدا! برادرم، بخوانم؟ پس گفتم: بخوان، قسم به آن که جان من در دست او است، با صحفی (کتابهای آسمانی) که خدای عز و جل بر آدم علیه السلام و شیث مسؤلیت آن را به عهده گرفته بود، شروع کرد و آن را از نخستین تا آخرین حرفش خواند، تا جایی که اگر شیث حضور داشت، اقرار می کرد که او (یعنی علی علیه السلام) بهتر از او حفظ کرده است. سپس صحیفه های موسی و صحیفه های ابراهیم و تورات موسی علیه السلام را تلاوت کرد، به طوری که اگر موسی حاضر بود، اقرار می کرد که بهتر از او حفظ کرده است. سپس زبور داود علیه السلام را خواند تا جایی که اگر داود حضور داشت، اعتراف می کرد که بهتر از او حفظ کرده است. سپس انجیل عیسی علیه السلام را طوری تلاوت کرد که اگر عیسی علیه السلام حضور داشت، اذعان می کرد که بهتر از وی حفظ کرده است. سپس قرآن را که خدا بر من نازل کرد، از اولش تا آخرش خواند. من دیدم که او آن را مانند من در این ساعت حفظ کرده است، بی آن که حتی آیه ای از آن را به گوش او رسانده باشم.

سپس مرا خطاب کرد و من نیز او را خطاب کردم، مانند خطابی که بین پیامبران و اوصیا رد و بدل می شود.

سپس به حالت طفولیت برگشت و همین حالت برای یازده امام از نسل وی که سلام و درود خدا بر ایشان باد، صورت گرفت و همه آنان به هنگام ولادت، مانند انبیا رفتار می کردند.

پس چرا غمگین می شوید و گفته های اهل شک و شرک به خدای عز و جل، چه ضرری می توانند به شما برساند؟ آیا می دانید که من بهترین پیامبران هستم و وصی من بهترین اوصیا است و پدرم آدم علیه السلام، زمانی که دید نام من و نام علی و نام دخترم فاطمه و حسن و حسین و نام فرزندانشان که سلام و درود خدا بر ایشان باد، بر روی ساق (پایه) عرش با نور نوشته شده است، گفت: ای پروردگار و سرورم! آیا مخلوقی را آفریده ای که نزد تو عزیزتر از من باشد؟ فرمود: ای آدم! اگر این نامها نبودند، نه آسمانی برمیآوردم و نه زمینی میگستراندم و نه فرشته ای مقرب و نه پیامبری مرسل را میآفریدم و نه تو را خلق میکردم ای آدم!

هنگامی که آدم علیه السلام از فرمان خدا سرپیچی کرد، به حق ما از او خواست که توبه اش را قبول کند و گناهش را بیامرزد. خدا درخواستش را پذیرفت و ما همان کلماتی بودیم که آدم از پروردگارش عز و جل دریافت کرد و توبه او را پذیرفت و گناهش را آمرزید و به وی گفت: ای آدم! مژده می دهم به تو که این اسماء از نسل و فرزندان تواند. از آن پس او خدای عز و جل را ستایش کرد و به وسیله ما بر فرشتگان مباهات کرد و این از جمله فضایل ما و فضلیتی است که خدا به ما ارزانی داشت.

پس سلمان و همراهانش برخاستند، در حالی که می گفتند: رستگاران ماییم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمودند: رستگاران شمایید و بهشت از بهر شما آفریده شده است و آتش برای دشمنان ما و شما آفریده شده است.

تذکر: در باره این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آغاز حدیث در مورد داستان ابراهیم علیه السلام که فرمود: «پدرش او را از پادشاه ستمگر فراری داد و مادرش او را میان چند تا درخت گز شور زاییده است...» و نیز این روایت که در آن چنین آمده است: «حضرت پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمودند: این شما را غمگین ساخته است؟ گفتند: بلی، ای رسول

ص:86

خدا! فرمودند: به خدا قسمتان می دهم، آیا از کتابهای پیشین به اطلاع شما رسیده است که پدر ابراهیم خلیل الله علیه السلام، از دنیا رفت در حالی که ابراهیم در شکم مادرش بود و مادر میترسید مبادا نمرود بن کنعان که لعنت خدا بر او باد، او را بکشد؟ زیرا که (نمرود) شکم زنان آبستن را می شکافت و فرزندان آنها را می کشت. پس مادرش او را آورد و در میان چند تا درخت گز شور در ساحل رودخانه قرار داد و این رودخانه حرزان نام داشت و از غروب خورشید تا آمدن شب به جریان می افتاد...» باید گفت که این دو بخش از حدیث، دلیلی است بر این که آزر، پدر واقعی او نبود، چنان که احادیث و قرآن تصریح می کنند به این که آزر پس از ولادت او (یعنی ابراهیم علیه السلام) زنده بود و این معنا را روایتی از امیر مؤمنان علیه السلام تایید می کند که میفرماید: آزر پدر ابراهیم علیه السلام در تربیت بود (یعنی پدر خوانده وی بود). و در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: نام پدرم ابراهیم تارح(1) بود و در قاموس آمده است: که تارح _ بر وزن آدم _ پدر ابراهیم خلیل است.

و طبرسی در جوامع الجامع می گوید: نسب شناسان اجماع دارند که نام پدر ابراهیم تارح است. وی گفته است: اصحاب ما گفتند: آزر، پدر بزرگ مادری ابراهیم بود. همچنین روایت شده است که وی عموی او بود و نیز گفتند: پدران پیامبر ما صلی الله علیه و آله تا آدم یکتاپرست بودند و از او علیه السلام روایت کردند: خدای عز و جل همچنان ما را از پشت پاکیزگان به رحم زنان پاکیزه منتقل می کند.(2)

مؤلف می گوید: روایات در باره این موضوع، به خواست خدای عز و جل در باره این فرموده خداوند: «وَتَقلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ» خواهد آمد.

و خدای عز و جل پیرامون یعقوب علیه السلام و فرزندانش چنین میفرماید: «أَمْ کُنتُمْ شُهَدَاء إِذْ حَضَرَ یَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِیهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِی قَالُواْ نَعْبُدُ إِلَهَکَ وَإِلَهَ آبَائِکَ إِبْرَاهِیمَ وَإِسْمَاعِیلَ وَإِسْحَقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»(3) [آیا وقتی که یعقوب را مرگ فرا رسید، حاضر بودید، هنگامی که به پسران خود گفت:

1- [1] _ بحار الانوار، ج 12، ص 42، ح 31.
2- [2] _ جوامع الجوامع، ص 129.

3- [3] _ بقره/133.

پس از من چه را خواهید پرستید؟ گفتند: معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، معبودی یگانه را می پرستیم و در برابر او تسلیم هستیم.] و در این آیه تصریح کرده است که اسماعیل از پدران یعقوب است و در حقیقت عموی وی بود.(1)

و در باره این معنی، حدیثی در ذیل این فرموده خدای عز و جل «رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصَّالِحِینَ * فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِیمٍ» [ای پروردگار من! مرا (فرزندی) از شایستگان بخش. * پس او را به پسری بردبار مژده دادیم.] در سوره صافات،(2) خواهد آمد و خداوند سبحان داناتر است.

«الَّذِینَ آمَنُواْ وَلَمْ یَلْبِسُواْ إِیمَانَهُم بِظُلْمٍ أُوْلَـئِکَ لَهُمُ الأَمْنُ وَهُم مُّهْتَدُونَ (82)»

[کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده اند، آنان راست ایمنی و ایشان راه یافتگانند.]

1) محمد بن یعقوب با سند خود از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از نضر بن سوید، از یحیی بن عمران حلبی، از ابو بصیر، روایت کرد که از امام صادق علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «الَّذِینَ آمَنُواْ وَلَمْ یَلْبِسُواْ إِیمَانَهُم بِظُلْمٍ» پرسیدم و ایشان فرمودند: یعنی به شک.(3)

2) و از او: از محمد بن یحیی، از احمد بن ابو زاهر، از حسن بن موسی خشاب، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر،(4) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده تبارک و تعالی: «الَّذِینَ آمَنُواْ وَلَمْ یَلْبِسُواْ إِیمَانَهُم بِظُلْمٍ» فرمودند: به آن چه محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، از ولایت آورده است (ایمان آورده اند) و آن را با ولایت فلان و فلان در

1- [1] _ روضه الواعظین، ص 93.
2- [2] _ آیات 100_101.
3- [3] _ کافی، ج 2، ص 293، ح 4 .
4- [4] _ او علی بن حسّان بن کثیر هاشمی است، کتابی در تفسیر دارد و از عمویش عبد الرحمان بن کثیر، بسیار روایت می کند. نگاه کنید به: « معجم رجال الحدیث ج 11، ص 311».

نیامیخته اند و این گونه ایمان در آمیخته با ولایت ایشان، همان درآمیختن با ظلم است.(1)

3) از او: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در مورد این فرموده خدای عز و جل: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يَلْبِسُواْ إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ»، فرمودند: آن (ظلم) شرک است.(2)

4) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که پیرامون این فرموده خدای تبارک و تعالی: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يَلْبِسُواْ إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ» فرمودند: زراره و اصحاب او در زمره این گروه هستند (که ایمان خود را با ظلم درنیامیختند).(3)

5) از ابو بصیر نقل شده است که گفت: به ایشان عرض کردم: شیطان در این سن و سال زیادی که دارم به من اصرار کرد تا مرا ناامید کند. امام علیه السلام فرمودند: بگو: ای کافر و ای مشرک! دروغ می گویی. من به پروردگارم ایمان دارم و برای او نماز می گزارم، روزه می گیرم، او را ستایش می کنم و ایمانم را با ظلم در نمی آمیزم.(4)

6) از جابر جعفی: از دیگری که حدیث را برای وی روایت کرده است، نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال حرکت بود که سیاهی ای را از دور دید. فرمودند: این سیاهی است که انیس و همدم ندارد. هنگامی که نزدیک شد، سلام کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وی فرمود: مقصد شما کجا است ای مرد؟ گفت: یثرب. فرمود: در آنجا چه می خواهی؟ گفت: محمد را می خواهم. فرمودند: من محمدم. گفت: قسم به آن که تو را به حق فرستاده است، از هفت روز پیش چشمم به انسان نیفتاده است و هیچ غذایی نخوردهام، مگر همان غذایی که مرکبم میخورد.

حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به اسلام دعوت کرد و او اسلام آورد. پس مرکب سفرش او را بر زمین انداخت و مُرد و حضرت پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، دستور داد غسل و کفن شود و بر وی

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 341، ح 3.
2- [2] _ کافی، ج 5، ص 114، ح 1.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 395، ح43.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 395، ح 44.

نماز گزارد. _ فرمود:_ زمانی که در درون قبر قرار داده شد، فرمودند: این مرد از کسانی است که ایمان آورده اند و ایمان خودشان را با ظلم در نیامیخته اند. (1)

7) از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام، روایت کرد که به ایشان عرض کردم: در این آیه: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يَلْبِسُواْ إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ» آیا زنا از جمله «ظلم» است؟ فرمودند: به خدا از آنان پناه می برم. خیر، بلکه گناه است و اگر بنده از آن توبه کند، خدا توبه او را می پذیرد و فرمودند: شخص معتاد به زنا و سرقت و آدم می خواره، مانند بت پرست است.(2)

8) از یعقوب بن شعیب، از همان امام علیه السلام روایت شده است که در باره این گفته خدا: «وَلَمْ يَلْبِسُواْ إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ»، فرمودند: گمراهی و آن چه بالاتر از آن است.(3)

9) ابو بصیر از امام (صادق) علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: «بظُلْمٍ» یعنی با شک.(4)

10) از عبدالرحمان بن کثیر هاشمی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در مورد این آیه: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يَلْبِسُواْ إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ»، فرمودند: به آن چه محمد صلی الله علیه و آله از ولایت آورده است، ایمان آورده اند و آن را با ولایت فلانی و فلانی مخلوط نکرده اند، زیرا که آن همان لبس به ظلم است و فرمودند: همه ایمان به یکباره از هم گسیخته نمیشود و از بین نمیرود، بلکه رفته رفته به سوی گمراهی و کفر میرود (بخشی از آن در گمراهی و بخشی دیگر در کفر قرار میگیرد). عرض کردم: آیا بین گمراهی و کفر درجه ای وجود دارد؟ فرمودند: دستگیره ها و دست آویزهای ایمان چه بسیارند!(5)

11) از ابوبصیر نقل شده است که در باره این آیه شریفه: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يَلْبِسُواْ إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ» از امام صادق علیه السلام سئوال کردم و ایشان فرمودند: ای ابو بصیر! پناه می برم به خدای تبارک و تعالی از این که از جمله کسانی باشی که

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 396، ح 45.

2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 396، ح 46.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 396، ح 47.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 396، ح 48.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 396، ح 49.

ایمانشان را با ظلم در آمیختهاند. سپس فرمودند: آنان خوارج و اصحاب ایشان هستند.(1)

«وَتِلْکَ حُجَّتُنَا آتَیْنَاهَا إِبْرَاهِیمَ عَلَی قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاء إِنَّ رَبَّکَ حَکِیمٌ عَلِیمٌ(83)»

[و آن حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم. درجات هر کس را که بخواهیم فرا می بریم، زیرا پروردگار تو حکیم داناست.]

روایات در مورد معنای این آیه، در تفسیر این گفته خدای عز و جل: «فلما جَنَّ علیهِ اللیلُ رَأی کوکباً» قبلاً ذکر شد.

«وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَقَ وَ یَعْقُوبَ کُلاًّ هَدَیْنَا وَ نُوحًا...قُل لاَّ أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِکْرَی لِلْعَالَمِینَ (90)»

«وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَقَ وَ یَعْقُوبَ کُلاًّ هَدَیْنَا وَ نُوحًا هَدَیْنَا مِن قَبْلُ وَ مِن ذُرِّیَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَیْمَانَ وَأَیُّوبَ وَیُوسُفَ وَ مُوسَی وَهَارُونَ وَکَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ (84) وَزَکَرِیَّا وَیَحْیَی وَعِیسَی وَإِلْیَاسَ کُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِینَ (85) وَإِسْمَاعِیلَ وَالْیَسَعَ وَیُونُسَ وَلُوطاً وَکُلاًّ فضَّلْنَا عَلَی الْعَالَمِینَ (86) وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّیَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَیْنَاهُمْ وَهَدَیْنَاهُمْ إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ (87) ذَلِکَ هُدَی اللّهِ یَهْدِی بِهِ مَن یَشَاء مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَکُواْ لَحَبِطَ عَنْهُم مَّا کَانُواْ یَعْمَلُونَ (88) أُوْلَـئِکَ الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ وَ الْحُکْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِن یَکْفُرْ بِهَا هَـؤُلاء فَقَدْ وَکَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّیْسُواْ بِهَا بِکَافِرِینَ (89) أُوْلَـئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ قُل لاَّ أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِکْرَی لِلْعَالَمِینَ (90)»

[و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم، و همه را به راه راست درآوردیم، و نوح را از پیش راه نمودیم، و از نسل او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) و این گونه، نیکوکاران را پاداش می دهیم * و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند، * و اسماعیل و یسع و

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص396، ح 50.

یونس و لوط، که جملگی را بر جهانیان برتری دادیم. * و از پدران و فرزندان و برادرانشان برخی را (بر جهانیان برتری دادیم)، و آنان را برگزیدیم و به راه راست راهنمایی کردیم. * این، هدایت خداست که هر کس از بندگانش را بخواهد بدان هدایت می کند. و اگر آنان شرک ورزیده بودند، قطعا آن چه انجام می دادند از دستشان می رفت. * آنان کسانی بودند که کتاب و داوری و نبوت بدیشان دادیم؛ و اگر (اینان= مشرکان) بدان کفر ورزند، بی گمان، گروهی (دیگر) را بر آن گماریم که بدان کافر نباشند. * اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است؛ پس به هدایت آنان اقتدا کن. بگو: من، از شما هیچ مزدی بر این (رسالت) نمی طلبم. این (قرآن) جز تذکری برای جهانیان نیست.]

1) محمد بن یعقوب: از تعدادی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن ظریف، از عبدالصمد بن بشیر، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که امام باقر علیه السلام فرمودند: ای ابو جارود! در باره حسن و حسین علیهما السلام به شما چه می گویند؟ گفتم: انکار می کنند که آنان پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند.

فرمودند: به چه چیز بر آنان احتجاج کردی؟ عرض کردم: با این سخن خدای عز و جل در باره عیسی بن مریم علیه السلام: «وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى» احتجاج کردیم، زیرا که عیسی بن مریم را از نسل نوح علیه السلام معرفی کرده است.

فرمودند: به شما چه گفتند؟ عرض کردم: گفتند: ممکن است پسر دختر از فرزندان شخص باشد، ولی از صُلب (پشت) او نیست. فرمودند: در پاسخ به آنان چه گفته اید؟ عرض کردم: با این سخن خدای عز و جل به رسولش صلی الله علیه و آله و سلم استدلال کردهایم که فرمود: «فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ»(1) [بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم.] سپس فرمودند: چه گفتند؟ عرض کردم: گفتند: عربها گاهی می گویند: «ابناء رجل» پسران یک

1- [1] _ آل عمران/61.

مرد و ممکن است دیگران بگویند: «ابناؤنا» پسران ما (به هر دو صورت گفته میشود، ولی صورت دوم از روی مسامحه است). _ گفت: _ سپس امام باقر علیه السلام فرمودند: ای ابو جارود! من برهان و دلیل این مسئله را از کتاب خدای عز و جل برای شما بیان می کنم که آنان از صلب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند و این دلیل را فقط کافران رد می کنند. عرض کردم: قربانت گردم، این آیه کجا است؟ فرمودند: آن جایی که خدای عز و جل فرمود: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ»(1) [بر شما حرام شده است مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان] تا آخر آیه. تا این سخن خدای تبارک و تعالی: «وحَلاَئِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلاَبِكُمْ»،(2) [و زنان پسرانتان که از پشت خودتان هستند] پس ای ابو جارود! از آنان بپرس، آیا نکاح همسران آنان برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حلال است؟ اگر گفتند: بلی، در این صورت آنان دروغ می گویند و مرتکب گناه بزرگی شده اند و اگر بگویند: خیر، پس آنان پسران وی و از صلب او هستند.(3)

این حدیث را علی بن ابراهیم نیز در تفسیر خود از پدرش، از ظریف بن ناصح، از عبدالصمد بن بشیر ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده و گفته است: امام باقر علیه السلام به من فرمودند: ای ابو جارود! در باره حسن و حسین علیهما السلام چه می گویند؟ و این حدیث را تا آخر آورده است، اما این عبارت اضافی در آن وجود دارد: « عیسی را از نسل ابراهیم قرار داده است» و نیز این اضافهها: «از آنان بپرس _ ای ابو جارود _ آیا نکاح با همسران آنان برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جایز است؟ اگر گفتند: بلی، پس به خدا قسم دروغ می گویند و مرتکب گناه بزرگی شدند و اگر گفتند: خیر، به خدا قسم آنان از صلب او هستند و به خاطر صُلب بر او تحریم شدند» و در آن روایت، اختلاف اندکی وجود دارد.(4)

1- [1] _ نساء/23.
2- [2] _ نساء/23.
3- [3] _ کافی، ج 8، ص 317، ح 50.
4- [4] __ تفسیر قمی، ج 1، ص 215.

2) و از همو، از علی بن ابراهیم, از پدرش، از حسن بن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از ابو جعفر امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: خدای عز و جل در کتابش می فرماید: «وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ * وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلاًّ فضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ * وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ *أُوْلَـئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَـؤُلاء فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُواْ بِهَا بِكَافِرِينَ» خداوند در این آیه ها امر رسالت را به بهترین اهل بیت و بهترین برادران (منظور حسن و حسین علیهما السلام هستند) و نسل ایشان و اگذار کرده است و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است که فرمود: اگر امت تو نسبت به آن کفر بورزند، ما اهل بیت تو را که سلام و درود خدا بر ایشان باد، به ایمانی (رسالتی) که تو را به آن فرو فرستادیم، می گماریم و آنان هرگز به آن کفر نخواهند ورزید. همچنان که ایمانی که پس از تو به اهل بیت تو علیهم السلام خواهیم سپرد را تباه نخواهیم کرد و آن را به علمای امت تو و اولیای امر من پس از تو و اهل استنباط علمی که دروغ، گناه، تقلب، ناسپاسی و ریا در آن راه نیست، خواهیم سپرد.(1)

3) احمد بن محمد بن خالد برقی: از پدرش، از محمد بن سنان، از ابو عُیینه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: بر ابو عباس وارد شدم در حالی که مردمان هر یک در جای خود نشسته بودند. پس ایشان که خوان (غذا) در برابرش گسترده بود، دستش را به سوی من دراز کرد و دستم را گرفت و من به سوی او رفتم. اما پایم به گوشه خوان برخورد کرد و به من حالتی دست داد که خدا می خواست آن حالت برای من پیش بیاید. خداوند متعال می فرماید: «فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَـؤُلاء فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُواْ بِهَا بِكَافِرِينَ» به خدا قسم، قومی هستند که نماز را برپا می دارند و زکات به جای می آورند و خدا را بسیار یاد می کنند.(2)

4) و از همو: از ابن فضال، از ابو اسحاق ثعلبه بن میمون، از بشیر دهّان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: به خدا قسم، خداوند تبارک

1- [1] _ کافی، ج 8، ص 119، ح 92.

2- [2] _ محاسن، ص 588، ح 88.

و تعالی در قرآن، نسبت حضرت عیسی بن مریم را از طرف زنان به ابراهیم علیه السلام رسانده است. _ سپس فرمودند: _ «وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ» تا: «وَيَحْيَى وَعِيسَى».(1)

5) محمد بن ابراهیم نعمانی: از احمد بن محمد بن سعید بن عقده روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: یاران صاحب این امر برای وی محفوظند و اگر همه مردم از بین بروند، خدا یارانش را برای او می آورد و آنان همان کسانی اند که خدای عز و جل در مورد آنان میفرماید: «فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَـؤُلاء فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُواْ بِهَا بِكَافِرِينَ» و نیز همان کسانی اند که خدا در باره آنان میفرماید: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ»(2) _(3) [به زودی خدا گروهی (دیگر) را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند. (اینان) با مؤمنان فروتن (و) بر کافران سرفرازند].

6) عیاشی از محمد بن فضیل، از ثمالی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ كُلاًّ هَدَيْنَا» فرمود: تا آن را در اهل بیت او قرار دهیم «وَنُوحاً هَدَيْنَا مِن قَبْلُ» تا آن را در اهل بیت او قرار دهیم. پس امر (رسالت) را در نسل آینده خاندان انبیا، آنان که قبل از ابراهیم و از ابراهیم بودند، قرار داد و به آن امر فرمود.(4)

7) از بشیر دهّان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: به خدا قسم، خدا در قرآن عیسی بن مریم را به ابراهیم علیه السلام از طرف زنان منسوب کرده است. (نسبت حضرت عیسی بن مریم را از طرف زنان به ابراهیم علیه السلام رسانده است) سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ» تا آخر این دو آیه، و عیسی علیه السلام را ذکر کرده است.(5)

1- [1] _ محاسن، ص 156، ح 88.
2- [2] _ مائده/54.
3- [3] _ الغیبه، ص 215 .
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 397، ح51 .

5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 397، ح 52 .

8) از ابو حرب بن ابو اسود روایت شده است که(1) گفت: حجاج به دنبال یحیی بن مَعمَر فرستاد (و چون حاضر شد به او) گفت: به من خبر رسیده که تو ادعا می کنی حسن و حسین علیهما السلام از نسل پیامبرند و این را از کتاب خدا استنباط می کنید و من کتاب خدا را از اول تا آخرش خواندهام، ولی این موضوع را نیافته ام. گفت: مگر سوره انعام را نمی خوانی: «وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ» تا «وَيَحْيَى وَعِيسَى»؟ مگر عیسی از نسل ابراهیم نبود، در حالی که پدر نداشت؟ گفت: راست می گویی.(2)

9) از محمد بن عِمران نقل شده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی نزد او آمد و گفت: آیا از عیسی بن زید بن علی تعجب نمی کنی که ادعا می کند فقط در ظاهر امر است که ولایت علی علیه السلام را میپذیرد، و ما نمی دانیم، شاید او هفتاد خدا به غیر از خداوند را میپرستید! راوی گفت: امام فرمودند: من چه کار کنم؟ خداوند عز و جل فرموده است: «فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَـؤُلاء فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُواْ بِهَا بِكَافِرِينَ» _ و با دستشان به ما اشاره کردند _ پس گفتم: به خدا سوگند که ما آن را به خوبی درک کرده و میفهمیم.(3)

10) از عباس بن هلال، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود: مردی نزد عبد الله بن حسن آمد و او در سباله(4) بود. آن مرد در مورد حج از او سئوال کرد و عبدالله بن حسن به او گفت: بفرما این جعفر بن محمد؛ اوست که خود را در این مقام نشانده است (مدعی پاسخ به چنین پرسشهایی است)، از او بپرس. آن مرد به طرف امام جعفر صادق علیه السلام رفت و از او سئوال کرد. حضرت به او فرمودند: من دیدم نزد عبد الله بن حسن بودی، به تو چه گفت؟ گفت: از او پرسیدم و به من دستور داد نزد تو بیایم و گفت: بفرما این جعفر بن محمد؛ اوست که خود را در این مقام نشانده است. پس جعفر علیه السلام فرمودند: بلی، من از کسانی هستم که خدا در کتابش در مورد آنان فرمود: «أُوْلَـئِکَ الَّذِينَ هَدَى اللّهُ

1- [1] _ ابو حرب بن ابو اسود دِیلی بصری، نقه است و گفته شده است که نام وی محجن و یا عطاء بود. در سال صد و هشت درگذشت. «تقریب التهذیب ج 2 ص 410 ت22».
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 397، ح 53.

3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 397، ح 54.
4- [4] _ بنو سَبّاله: نام قبیله، و سِبال: جایی میان بصره و مدینه «ماده سبل» _«معجم البلدان، ج 3، ص 182».

فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ»، هرچه می خواهی بپرس. پس آن مرد از وی پرسید و ایشان همه سئوالاتش را پاسخ داد.(1)

11) از ابن سِنان، از سلیمان بن هارون روایت کرده است که: خداوند فرموده است: اگر اهل آسمان و زمین جمع بشوند تا این امر را از جایگاه خود که خدا در آن قرار داده است، بردارند، نخواهند توانست و اگر همه مردم کافر شوند تا این که کسی مؤمن باقی نماند، برای این امر کسانی را خواهد آورد که اهل آن باشند. سپس فرمودند: مگر نمی شنوی که خداوند میفرماید: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ مَن یَرْتَدَّ مِنکُمْ عَن دِینِهِ»(2) [ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما از دین خود برگردد] تا آخر آیه و در آیه ای دیگر میفرماید: «فَإِن یَکْفُرْ بِهَا هَـؤُلاء فَقَدْ وَکَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّیْسُواْ بِهَا بِکَافِرِینَ»؟ سپس فرمودند: که اهل این آیه، همان اهل آن آیه است.(3)

12) ثُمالی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خدای تبارک و تعالی در کتابش میفرماید: «وَنُوحًا هَدَیْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّیَّتِهِ دَاوُودَ» تا این که می فرماید: «أُوْلَـئِکَ الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ وَالْحُکْمَ وَالنُّبُوَّةَ» تا «بِهَا بِکَافِرِینَ» در این آیه ها امر رسالت به بهترین اهل بیت و بهترین برادران (منظور حسن و حسین علیهما السلام هستند) و نسل ایشان و اگذار شده است و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است که فرمود: اگر امت تو نسبت به آن کفر بورزند، میگوید: ما اهل بیت تو را که سلام و درود خدا بر ایشان باد، به ایمانی (رسالتی) که تو را به آن فرو فرستادم، می گمارم و آنان هرگز به آن کفر نخواهند ورزید. همچنان که ایمانی که پس از تو به اهل بیت تو علیهم السلام خواهم سپرد را تباه نخواهم کرد و آن را به علمای امت تو و اولیای امر من پس از تو و اهل استنباط علمی که دروغ، گناه، تقلب، ناسپاسی و ریا در آن راه نیست، خواهم سپرد.(4)

13) همچنین علی بن ابراهیم روایت کرده است که: منظور خدای عز و جل در «ذَلِکَ هُدَی اللّهِ یَهْدِی بِهِ مَن یَشَاء مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَکُواْ» پیامبرانی هستند که

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 398، ح 55.

2- [2] _ مائده/54.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 398، ح 56.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 398، ح 57.

پیش از این ذکر شدند «لَحَبِطَ عَنْهُم مَّا کَانُواْ یَعْمَلُونَ» سپس فرمود: «أُوْلَـئِکَ الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ وَالْحُکْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِن یَکْفُرْ بِهَا هَـؤُلاء» یعنی اصحاب او و قریش و کسانی که بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام را انکار کردند «فَقَدْ وَکَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّیْسُواْ بِهَا بِکَافِرِینَ» یعنی شیعه امیر مؤمنان علیه السلام. سپس از باب تأدیب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أُوْلَـئِکَ الَّذِینَ هَدَی اللّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ» ای محمد! سپس فرمود: «قُلْ» به قومت «لاَّ أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ» یعنی بابت نبوت و قرآن «أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِکْرَی لِلْعَالَمِینَ».(1)

«وَمَا قَدَرُواْ اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُواْ مَا أَنزَلَ اللّهُ...یُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَی صَلاَتِهِمْ یُحَافِظُونَ (92)»

«وَمَا قَدَرُواْ اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُواْ مَا أَنزَلَ اللّهُ عَلَی بَشَرٍ مِّن شَیْءٍ قُلْ مَنْ أَنزَلَ الْکِتَابَ الَّذِی جَاء بِهِ مُوسَی نُورًا وَهُدًی لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِیسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ کَثِیرًا وَعُلِّمْتُم مَّا لَمْ تَعْلَمُواْ أَنتُمْ وَلاَ آبَاؤُکُمْ قُلِ اللّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ (91) وَهَـذَا کِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ مُبَارَکٌ مُّصَدِّقُ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَی وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالآخِرَهِ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَی صَلاَتِهِمْ یُحَافِظُونَ (92)»

[و آن گاه که (یهودیان) گفتند: خدا چیزی بر بشری نازل نکرده، بزرگی خدا را چنان که باید نشناختند. بگو: چه کسی آن کتابی را که موسی آورده است نازل کرده؟ (همان کتابی که) برای مردم روشنایی و رهنمود است، (و) آن را به صورت طومارها درمی آورید. (آن چه را) از آن (می خواهید) آشکار و بسیاری را پنهان می کنید، در صورتی که چیزی که نه شما می دانستید و نه پدرانتان، (به وسیله آن) به شما آموخته شد. بگو: خدا (همه را فرستاده)؛ آن گاه بگذار تا در ژرفای (باطل) خود به بازی (سرگرم) شوند. * و این خجسته کتابی است که ما آن را فرو فرستادیم، (و) کتابهایی را که پیش از آن آمده، تصدیق می کند و برای این که (مردم) ام القری (=مکه) و کسانی را که پیرامون آنند هشدار دهی. و کسانی که به آخرت ایمان می آورند به آن (قرآن نیز) ایمان می آورند و آنان بر نمازهای خود مراقبت می کنند.]

1- [1] _ تفسیر قمی، :ج 1، ص 216.

1) محمد بن یعقوب از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربعی بن عبدالله، از فُضَیل بن یسار، روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: خدا توصیف پذیر نیست و چگونه توصیف شود، در حالی که در کتابش میفرماید: «وَمَا قَدَرُواْ اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»؟ پس هیچ گاه به اندازه ای توصیف نشود، مگر این که بالاتر از این توصیف باشد.(1)

2) ابن بابویه، از محمد بن محمد بن عصام کلینی نقل کرده است که محمد بن عیسی بن عُبّید برای ما روایت کرد و گفت: از ابوالحسن علی بن محمد عسکری علیه السلام در باره این سخن خداوند عز و جل: «وَالْأَرْضُ جَمِیعًا قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَالسَّماوَاتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ»(2) [و حال آن که روز قیامت، زمین یکسره در قبضه (قدرت) اوست و آسمانها در پیچیده به دست اوست. او منزه است و برتر است از آن چه (با وی) شریک می گردانند.] سئوال کردم. ایشان فرمودند: این تعبیر خدای تبارک و تعالی در مورد کسانی است که او را به خلقش تشبیه کردند؛ مگر نمی بینی که فرموده است: «وَمَا قَدَرُواْ اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» یعنی هنگامی که گفتند: همه زمین در روز قیامت در قبضه قدرت او است و آسمانها در پیچیده به دست راست اوست، (قدر و منزلت او را چنان که باید نشناختند). همچنان که خدای عز و جل فرمود: «وَ مَا قَدَرُواْ اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُواْ مَا أَنزَلَ اللّهُ عَلَی بَشَرٍ مِّن شَیْءٍ» سپس خدای تبارک و تعالی خود را از قبضه (چنگ) و (دست راست) پاک و منزه ساخت و فرمود: «سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ»(3)_(4) [او منزه است و برتر است از آن چه (با وی) شریک می گردانند.]

3) و نیز علی بن ابراهیم میگوید: «وَمَا قَدَرُواْ اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» یعنی از طریق توصیف او به صفاتش، نتوانستند به عظمت خدا برسند «إِذْ قَالُواْ مَا أَنزَلَ اللّهُ عَلَی بَشَرٍ مِّن شَیْءٍ» و آنان از قریش و یهودند، پس خدا به آنان پاسخ داد و استدلال کرد و فرمود: «قُلْ» به آنان ای محمد! «مَنْ أَنزَلَ الْکِتَابَ الَّذِی جَاء بِهِ مُوسَی نُورًا وَهُدًی لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِیسَ تُبْدُونَهَا» یعنی بعضی از آنها را می خوانید و

1- [1] _ کافی، ج 1، ص80، ح 11.
2- [2] _ زمر/67.

3- [3] _ زمر/67.
4- [4] _ توحید، ص 16، ح 1.

«تخفون کثیراً» بسیاری از اخبار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پنهان میکنید «وَعُلِّمْتُم مَّا لَمْ تَعْلَمُواْ أَنتُمْ وَلاَ آبَاؤُكُمْ قُلِ اللّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ یعنی تکذیبی که در ژرفای باطل خود که در آن، به بازی سرگرم بودند.

سپس فرمود: «وَهَـذَا كِتَابٌ» یعنی قرآن «أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ» یعنی تورات، انجیل و زبور «وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَی وَمَنْ حَوْلَهَا» یعنی مکه و از این رو به آن ام القری گفتند که نخستین جایی است که خداوند تبارک و تعالی آن را آفریده است «وَالَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ یُؤْمِنُونَ بِهِ» یعنی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن «وَهُمْ عَلَی صَلاَتِهِمْ یُحَافِظُونَ».(1)

4) عیاشی، از علی بن اسباط روایت کرده است که: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: چرا پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، اُمّی نامیده می شود؟ فرمود: به مکه منسوب شده است و این از گفته خدای تعالی است که فرمود: «وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَی وَمَنْ حَوْلَهَا» و ام القری مکه است و به همین جهت اُمّی گفته شده است(2).

5) ابن بابویه میگوید: پدرم که رحمت خدا بر او باد، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابو عبدالله محمد بن خالد برقی، از جعفر بن محمد صیرفی روایت کرده است که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: ای پسر رسول خدا! چرا به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امی گفته شده است؟

ایشان فرمودند: مردم چه می گویند؟ عرض کردم: ادعا می کنند که او از این رو امی نامیده شده است که خواندن را نمی دانست. پس فرمودند: دروغ گفته اند. لعنت خدا برآنان باد. چگونه ممکن است؛ حال آن که خدا در محکم کتابش می فرماید: «هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِّنْهُمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَیُزَكِّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»(3) [اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد] پس چگونه به آنان چیزی را یاد می داد که نمی دانست؟! قسم به خدا، رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به هفتاد و دو زبان می خوان_د و

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 216.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 34، ح 86
3- [3] _ جمعه/2.

می نوشت، _ و یا به هفتاد و سه زبان _ و از این رو به او امی گفته شده است، چون از اهل مکه بود و مکه از امهات (مادران) قری (شهرها) بود و این همان گفته خدای عز و جل است که فرمود: «وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا».(1)

6) و نیز از همو: از محمد بن حسن که خدا از او خشنود باد، از سعدی بن عبدالله, از حسن بن موسی خشاب، از علی بن حسان و غیر او در حدیثی مرفوع از امام باقر علیه السلام روایت شده است که وی گفت، به امام علیه السلام عرض کردم: مردم ادعا می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نوشتن و خواندن را نمی دانست. فرمودند: چگونه ممکن است، در حالی خدای عز و جل فرموده است: «هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولًا مِّنْهُمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَیُزَکِّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ» پس چگونه کتاب و حکمت را به آنان می آموخت، در حالی که خود قادر بر خواندن و نوشتن نبود؟! عرض کردم: پس چرا به او نبی امی گفته شده است؟ فرمودند: به مکه منسوب شده است و این همان فرموده خداست: «وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا» ام القری، مکه است و لذا به وی امی گفته شده است.(2)

7) عیاشی از عبدالله بن سنان نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام روایت شده است که پیرامون این سخن خدای تبارک و تعالی: «قُلْ مَنْ أَنزَلَ الْکِتَابَ الَّذِی جَاء بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِیسَ تُبْدُونَهَا»، فرمودند: آنان هرچه را می خواستند، پنهان می داشتند و هر چه را می خواستند، آشکار می کردند.(3)

8) و در روایتی دیگر ازامام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: آن را در کاغذ می نوشتند، سپس هرچه را می خواستند، آشکار می کردند و هر چه را می خواستند، پنهان می داشتند و فرمودند: هر کتابی که نازل شده است، نزد اهل علم است.(4)

1- [1] _ علل الشرائع، ص 151، ح 1، باب 105.
2- [2] _ علل الشرائع، ص152، ح 2، باب 105.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 399، ح 58.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 399، ح 58.

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ...لَقَد تَّقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنكُم مَّا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ (94)»

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوْحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَ مَن قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنزَلَ اللّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلآئِكَةُ بَاسِطُواْ أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُواْ أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ (93) وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّهٍ وَتَرَكْتُم مَّا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاء ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاء لَقَد تَّقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنكُم مَّا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ (94)»

[و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ می بندد یا می گوید: به من وحی شده، در حالی که چیزی به او وحی نشده باشد، و آن کس که می گوید: به زودی نظیر آن چه را خدا نازل کرده است نازل می کنم؟ و کاش ستمکاران را در گردابهای مرگ می دیدی که فرشتگان (به سوی آنان) دستهایشان را گشوده اند (و نهیب می زنند:) جانهایتان را بیرون دهید؛ امروز به (سزای) آن چه بناحق بر خدا دروغ می بستید و در برابر آیات او تکبر می کردید، به عذاب خوارکننده کیفر می یابید. * و همان گونه که شما را نخستین بار آفریدیم (اکنون نیز) تنها به سوی ما آمده اید، و آن چه را به شما عطا کرده بودیم پشت سر خود نهاده اید، و شفیعانی را که در (کار) خودتان، شریکان (خدا) می پنداشتید با شما نمی بینیم. به یقین، پیوند میان شما بریده شده، و آن چه را که می پنداشتید از دست شما رفته است.]

1) محمد بن یعقوب از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از یکی آن دو امام علیهما السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل از ایشان پرسیدم: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوْحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ». فرمودند: این آیه در مورد ابن ابی سرح که عثمان او را بر مصر گماشت نازل شد و او از جمله کسانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، خون او را در روز فتح مکه مباح کرده بود. او کاتب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و وحی نازل شده بر آن حضرت را می نوشت. هنگامی که خدای عز و جل این آیه را نازل کرد: «إنَّ اللّه عزيزٌ حكيمٌ»، او چنین نوشت: «انّ الله علیم حکیم» [بی گمان، خداوند دانا و حکیم است]. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: این گونه که تو نوشتی،

ص:102

نیست، زیرا که خدا عزیز (با عزت) و حکیم است (ان الله عزیز حکیم). ابن ابی سرح به منافقین می گفت: من همانند آن چیزی که او در قرآن می آورد را از خودم میگویم، ولی او به من اعتراض نمیکند (کلام مرا تغییر نمیدهد). پس خدای تبارک و تعالی این آیه را در مورد او نازل کرد.(1)

2) علی بن ابراهیم میگوید: پدرم، از صفوان، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از ابو عبدالله امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: عبدالله بن سعد بن ابی سرح، برادر رضاعی عثمان بود و به مدینه آمده بود. او اسلام آورد و خوش خط بود و هرگاه وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل می شد، آن حضرت او را میخواست تا آن چه را بر او نازل شده، بنویسد و هرگاه رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به وی میفرمود: «سَمِیعٌ بَصِیرٌ» سمیع علیم می نوشت و هرگاه می فرمود: «وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ» به جای خبیر، بصیر می نوشت و میان حرف تاء و یاء فرق می گذاشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: او یکی است. پس کافر و مرتد شد و به مکه بازگشت و به قریش گفت: به خدا قسم محمد نمی داند چه می گوید. من به سیاق گفته های او، چیزهایی را می گویم و به خاطر آن چه که می گویم، به من هیچ اعتراضی نمی کند. پس من نیز همان طور که خدا (آیه) نازل می کند، (آیه) نازل میکنم. خداوند بر پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، این آیه را نازل کرد: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَی عَلَی اللّهِ کَذِبًا أَوْ قَالَ أُوْحِیَ إِلَیَّ وَلَمْ یُوحَ إِلَیْهِ شَیْءٌ وَمَن قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنزَلَ اللّهُ».

زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مکه را فتح کرد، دستور داد تا او (عبدالله بن سعد بن ابی سرح) را بکشند. عثمان در حالی که دست او را گرفته بود، وی را به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در مسجد بود، آورد و گفت: ای رسول خدا! او را ببخش. رسول خدا لب به سخن نگشود. عثمان گفته اش را تکرار کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باز هم ساکت ماند. سپس عثمان همان در خواست را تکرار کرد. رسول خدا که سلام و درود خدا بر ایشان باد، فرمود: او را به تو بخشیدم. هنگامی که وی از آن جا رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرم_ود: مگر نگفت_م: هر که او را دید، باید او را بکشد؟ مردی

1- [1] _ کافی، ج 8، ص 200، ح 242.

گفت: چشمم به شما بود _ ای رسول خدا _ (و توقع داشتم) به من اشاره کنید تا او را بکشم. اما رسول خدا که سلام و درود خدا بر ایشان باد، فرمودند: پیامبران با اشاره، (کسی را) نمی کشند. پس او از جمله طُلَقا (آزاد شدگان) بود.(1)

3) عیاشی از حسین بن سعید، از یکی از آن دو امام علیهما السلام، روایت کرده است که در مورد این سخن خدای تبارک و تعالی: «أَوْ قَالَ أُوْحِیَ إِلَیَّ وَلَمْ یُوحَ إِلَیْهِ شَیْءٌ» از ایشان پرسیدم. فرمودند: این آیه در مورد ابن أبی سرح که عثمان او را بر مصر گماشته بود، نازل شد و او از جمله کسانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز فتح مکه، خون آنان را مباح کرده بود. ابن ابی سرح، کاتب وحی بود و آیات نازل شده بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را مینوشت. هر گاه که خداوند متعال «فَإِنَّ اللهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ» را بر آن حضرت نازل می کرد، او می نوشت: فَإِنَّ اللهَ عَلیمٌ حَکِیمٌ . ابن ابی سرح به منافقین می گفت: من به سیاق آن چه او می آورد، چیزهایی را می گویم، ولی به خاطر آن چه که می گویم به من هیچ اعتراضی نمی کند. سپس خدا آن آیه ها را در مورد او نازل کرد.(2)

4) ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که در باره این آیه: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَی عَلَی اللّهِ کَذِبًا أَوْ قَالَ أُوْحِیَ إِلَیَّ وَلَمْ یُوحَ إِلَیْهِ شَیْءٌ وَمَن قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنزَلَ اللّهُ» فرمود: منظور کسی است که در حالی که امام علیه السلام حضور دارد، ادعای امامت می کند.(3)

5) طبرسی آورده است که گفته شده که این آیه در مورد مُسیلَمه هنگامی که ادعای پیامبری کرد، نازل شد و این آیه: «سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنزَلَ اللّهُ» در مورد عبدالله بن سعد بن ابی سرح نازل شد. چرا که او وحی را برای پیامبر که سلام و درود خدا بر ایشان باد، می نوشت و هر گاه به او میفرمود: بنویس: «عَلِیماً حَکِیماً» او غَفوراً رَحیماً می نوشت و اگر به او میگفت: «غَفُوراً رَحِیماً» بنویس، علیماً حکیماً می نوشت. سپس مرتد شد و به مکه برگشت و گفت: من مانند آن چه را خدا نازل

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص217.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص399، ح 59.

3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 399، ح 60.

کرده است، نازل خواهم کرد. طبرسی میگوید: و این روایت از امام باقر علیه السلام روایت شده است.(1)

6) و نیز علی بن ابراهیم میگوید: سپس خدای عز و جل آن چه را که دشمنان آل محمد که سلام و درود خدا بر ایشان باد، در هنگام مرگ خواهند دید، حکایت کرد و فرمود: «وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ» یعنی: کسانی که حق آل محمد که سلام و درود خدا بر ایشان باد را غصب کرده اند «فِی غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلآئِکَةُ بَاسِطُواْ أَیْدِیهِمْ أَخْرِجُواْ أَنفُسَکُمُ الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ» فرمودند: یعنی تشنگی «بِمَا کُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّهِ غَیْرَ الْحَقِّ وَکُنتُمْ عَنْ آیَاتِهِ تَسْتَکْبِرُونَ» _ فرمودند:_ آن چه را خدا در باره آل محمد که سلام و درود خدا بر ایشان باد، نازل کرده است، انکار می کنید. سپس فرمود: «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى کَمَا خَلَقْنَاکُمْ أَوَّلَ مَرَّهٍ وَتَرَکْتُم مَّا خَوَّلْنَاکُمْ وَرَاء ظُهُورِکُمْ وَمَا نَرَى مَعَکُمْ شُفَعَاءکُمُ الَّذِینَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِیکُمْ شُرَکَاء» و شریکان، ائمه آنانند «لَقَد تَّقَطَّعَ بَیْنَکُمْ» یعنی دوستی و محبت «وَضَلَّ عَنکُم» یعنی باطل شد «مَّا کُنتُمْ تَزْعُمُونَ».(2)

7) علی بن ابراهیم، از پدرش و از بعضی از یاران ما، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: این آیه در مورد معاویه و بنی امیه و شرکاء و ائمه آنان نازل شده است.(3)

8) عیاشی از سلام، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ»، فرمود: (منظور از عذاب الهون) تشنگی روز قیامت است.(4)

9) از فُضَیل روایت کرده که: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «أَخْرِجُواْ أَنفُسَکُمُ الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ» فرمود: منظور، تشنگی است.(5)

10) در کتاب صفه الجنه والنار از سعید بن جناح نقل شده است که گفت: از عوف بن عبدالله ازدی، از جابر بن یزد جُعفی، از امام باقر علیه السلام روایت شده

1- [1] _ مجمع البیان، ج 4، ص 111.

2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 217.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 218.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 399، ح 61.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 400، ح 62.

است که فرمودند: هرگاه خدا بخواهد روح انسان کافر را بگیرد، می گوید: ای فرشته مرگ! تو و یارانت نزد دشمنم بروید، زیرا من او را مورد آزمایش قرار داده ام و این آزمایش را به نیکویی انجام داده ام و او را به دارالسلام (جایگاه آرامش) دعوت کردم، اما او نپذیرفت و بر دشنام دادن به من اصرار ورزید. او به من و نعمتهای من کفر ورزیده و به من بر فراز عرش، دشنام داده است. پس روحش را بگیر تا این که او را با صورت در آتش بیندازی _ فرمودند: _ پس فرشته مرگ به سراغ او می آید، در حالی که چهره او (یعنی فرشته مرگ) منفور و زشت است و چشمان او مانند برقی است که به سرعت ظاهر می شود و صدای او مانند غرش رعد است. رنگ او مانند تکه های شب تاریک و نفس او مانند زبانه آتش است. سر او در آسمان زیرین و یک پای او در مشرق و پای دیگرش در مغرب است و گامهای او در هوا است و او (فرشته مرگ) دارای سیخی است با شاخه های بسیار و پانصد فرشته که او را یاری می دهند. همراه آنان تازیانه هایی از قلب جهنم است که مانند تازیانه های دیگر نرم است، ولی از زبانه های آتش جهنم ساخته شده است و همراه آنان عبایی از مو و اخگری از اخگر های جهنم است. سپس فرشته ای از خازنان (نگهبانان) آتش بر او وارد می شود که به او سحفطائیل می گویند و جرعه ای از آتش به او می نوشاند که بر اثر نوشیدن آن همواره تشنه می ماند تا این که وارد آتش شود. هنگامی که به فرشته مرگ نگاه می کند، چشم او خیره می شود و عقل از سرش می پرد، و در این هنگام می گوید: ای فرشته مرگ! مرا به دنیا برگردان. _ فرمود:_ فرشته مرگ می گوید: «كَلاّ إنَّهَا كَلِمةٌ هُو قائِلُهَا»(1) [نه چنین است. این سخنی است که او گوینده آن است].

فرمود: سپس می گوید: ای فرشته مرگ! مال و اهل و فرزندانم و آن چه را در دنیا داشتم، به که واگذار کنم؟ می گوید: برای دیگران بگذار و وارد آتش شو. فرمود: او را با آن سیخ چنان می زند که شاخه ای از آن نمی ماند، مگر این که در یکی از رگها و مفصل های بدن او فرو میرود. سپس او را چنان می کِشد که روحش را از جلوی پاهایش می کَند تا این که به زانوها برسد و در این هنگام به یارانش دستور می دهد که با تازیانه به جانش بیفتند. سپس دستور می دهد که این شکنجه را متوقف کنند، ولی بی هوشی و شدت مرگ را قبل از خروج روح به او

1- [1] _ مؤمنون/100.

می چشاند، گویی که او را با هزار شمشیر زده اند و این شکنجه آن قدر شدید و دردناک است که حتی اگر نیروی جن و انس را داشت، باز هم هر رگ او از آن شکنجه شکایت می کرد و این شکنجه در دردناکی و پایداری مانند سیخی است که شاخه های زیادی دارد و بر پشمی خیس انداخته شده است. سپس او را احاطه می کند و چیزی را باقی نمی گذارد، مگر این که آن را بکَند و چنین است خروج جان کافر از هر رگ و عضو و مفصل و مو. پس هر گاه روح به کام او رسید، فرشتگان بر صورت و باسن او می زنند و به او گفته می شود: «أَخْرِجُواْ أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ» و این همان گفته خداوند عز و جل است: «يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لاَ بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِّلْمُجْرِمِينَ وَ يَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا»(1) [روزی که فرشتگان را ببینند، آن روز برای گناهکاران بشارتی نیست و می گویند: دور و ممنوع آید از رحمت خدا] و می گویند: ورود به بهشت برای شما اکیداً تحریم شده است.

آن گاه فرمود: روح او خارج می شود و فرشته مرگ آن را میان چکش و سندان می گذارد، به طوری که سر انگشتانش شکسته می شود و چشمان او آخرین چیزی است که از بدن او کنده شده و بیرون آورده می شود. پس از آن چنان بوی گندی می پیچد که تمامی اهل آسمان از آن آزرده می شوند و می گویند: لعنت خدا باد بر این روح کافر و گندیده ای که از دنیا خارج شده است. خدا او را لعنت می کند و لعنت کنندگان او را لعن می کنند. هر گاه که روحش به آسمان زیرین آورده شود، درهای آسمان بر روی او بسته می شوند و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است که میفرماید: «لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاء وَلاَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ»(2) [در حقیقت، کسانی که آیات ما را دروغ شمردند و از (پذیرفتن) آنها تکبر ورزیدند، درهای آسمان را برایشان نمی گشایند و در بهشت درنمی آیند، مگر آن که شتر در سوراخ سوزن داخل شود و بدینسان بزهکاران را کیفر می دهیم] و خدا میفرماید: روح ایشان را به آنان برگردانید، من

1- [1] _ فرقان/22.
2- [2] _ اعراف/40.

ایشان را از آن آفریده ام و به آن باز می گردانم و بار دیگر، ایشان را از آن خارج می کنم.(1)

«إِنَّ اللّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَی یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَیِّتِ مِنَ الْحَیِّ ذَلِکُمُ اللَّهُ فَأَنَّی تُؤْفَکُونَ (95) فَالِقُ الإِصْبَاحِ وَ جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَنًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ (96)»

[خدا شکافنده دانه و هسته است. زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می آورد. چنین است خدای شما؛ پس چگونه (از حق) منحرف می شوید؟* (هموست که) شکافنده صبح است. و شب را برای آرامش و خورشید و ماه را وسیله حساب قرار داده. این اندازه گیری آن توانای داناست.]

1) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از صالح بن ابو حماد، از حسین بن یزید، از حسن ین علی بن ابو حمزه، از ابراهیم، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: هنگامی که خدای عز و جل اراده کرد آدم علیه السلام را بیافریند، جبریل علیه السلام را در نخستین ساعت روز جمعه فرستاد. او دست راستش را مشت کرد که وسعت آن از آسمان هفتم تا آسمان زیرین بود و از هر آسمانی خاکی برداشت. سپس قبضه ای دیگر (مشت دیگری) برداشت که وسعت آن از بالاترین زمین هفتم تا دورترین زمین هفتم بود. پس خدای عز و جل به کلمهاش دستور داد مشت اول را با دست راستش بگرفت و مشت دیگر را با دست چپش، پس گل را دو نیمه کرد. مشتی از آسمان گرفت و مشتی از زمین ، سپس به آن چه در دست چپش بود، فرمود: از تو پیامبران، انبیا، اوصیا، صدّیقان، مؤمنان و شهدا و کسانی را که می خواهم گرامی بدارم، آفریده ام. پس برای آنان آن چه گفت و چنان که گفت، واجب شده است. آن گاه به گلی که در دست راستش بود، فرمود: از تو گردنکشان، مشرکان، منافقان و طاغوتها و کسانی که می خواهم آنان را خوار و نگون بخت کنم، می آفرینم. پس برای آنان آن چه گفت و بر طبق آن چه گفت، واجب شد (نوشته شد). سپس هر دو گِل با هم آمیخته شدند و این همان گفته خدای عز و جل است که فرمود: «إِنَّ اللّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَی» دانه ها که خدا محبت و دوستی اش را در آن قرار داده است، گِل مؤمنان است و هسته ها گِل کافرانی که از هر خیری دور شده اند و خدا آن را نَوَی (هسته) گفته است، چون از حق دور شد و فاصله گرفت.

همچنین خدای عز و جل فرمود: «یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَیِّتِ مِنَ الْحَیِّ» حیّ، مؤمن است که گِل آن از گِل انسان کافر خارج می شود. و مرده ای که از زنده خارج می شود، همان کافری است که از گِل مؤمن خارج می شود. پس حیّ، مؤمن است و میّت، کافر است و این همان گفته خدای عز و

1- [1] _ اختصاص، ص 359.

جل است که فرمود: «أَوَمَن کَانَ مَیْتًا فَأَحْیَیْنَاهُ»(1) [آیا کسی که مرده (دل) بود و زنده اش گردانیدیم] پس مرگ او در نتیجه آمیخته شدن گِل او با گِل انسان کافر بود و زندگی وی هنگامی بود که خدای عز و جل با سخن خویش آنها را از هم جدا ساخت و خداوند عز و جل این چنین، انسان مؤمن را در هنگام تولدش، از تاریکی که در آن وارد شده است، بیرون میآورد و سپس به سوی نور و روشنایی میبَرد و انسان کافر را پس از ورود به نور و روشنایی به تاریکی میبَرد و این همان گفته خدای عز و جل است که فرمود: «لِیُنذِرَ مَن کَانَ حَیًّا وَیَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَی الْکَافِرِینَ»(2) (3) [تا هر که را (دلی) زنده است، بیم دهد و گفتار (خدا) در باره کافران محقق گردد].

2) عیاشی: از صالح بن سهل، با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَی» فرمود: حَبّ (دانه) یعنی آن چه دوست دارد (یا آن چه او را دوست دارد) و نَوی (هسته ها) آن چه از حق دور شده و آن را نپذیرفته است.(4)

3) از مفضّل روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد گفته خدا «فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَی» پرسیدم. فرمودند: حَبّ (دانه) یعنی مؤمن و خداوند فرموده است: «وألقیتُ علیکَ مَحَبةً مِنی»،(5) [و مهری از خودم بر تو افکندم] و

1- [1] _ انعام/122.
2- [2] _ یس/7.
3- [3] _ کافی، ج 2، ص 4، ح 7.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص400، ح 63.
5- [5] _ طه/39.

منظور از نوی (هسته ها) انسان کافر است که از حق دور شده و آن را نپذیرفته است.(1)

4) همچنین علی بن ابراهیم میگوید: در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «إِنَّ اللّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَی»، فرمود: حَبّ یعنی آن چه را دوست داشته است (یا آن چه او را یعنی خدا را دوست داشته است) و نّوی یعنی آن چه از حق دور شده است.(2)

5) و نیز همو، در مورد این سخن خدای تبارک و تعالی: «إِنَّ اللّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَی» فرمود: حَبّ عبارت است از بیرون آوردن علم از امامان که سلام و درود خدا بر ایشان باد، و نوی آن چه از او دور شده است «یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَیِّتِ مِنَ الْحَیِّ» فرمودند: مؤمن از کافر، و کافر از مؤمن.(3)

6) و در کتاب نهج البیان: در تفسیر این آیه، امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن خارج می کند.

7) همچنین علی بن ابراهیم میگوید: در باره این سخن خدای عز و جل: «فَالِقُ الإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّیْلَ سَکَنًا» تا گفته او «فَالِقُ الإِصْبَاحِ» فرمود: یعنی روز و روشنایی را پس از تاریکی می آورد.(4)

8) عیاشی: عبدالله بن فضل نوفلی، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: هر گاه می خواهید حاجتهای خود را دنبال کنید، آن را در روز دنبال کنید، زیرا که خدا حیا را در چشمها قرار داده است و هرگاه می خواهید ازدواج کنید، در شب ازدواج کنید، زیرا که خدا شب را مایه آرامش قرار داده است.(5)

9) حسن بن علی بن بنت الیاس گفت: از امام رضا علیه السلام شنیدم: به درستی که خدا شب را مایه آرامش و زنان را موجب آرامش قرار داده است و از جمله کارهای مستحب، ازدواج و اطعام کردن (میهمانی دادن) در هنگام شب است.(6)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 400، ح64.

2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 218.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 218.
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 218.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص400، ح 65
6- [6] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص400، ح 66.

10) از علی بن عُقبه، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: در هنگام شب ازدواج کنید، چرا که خدا آن را موجب آرامش قرار داده است و حاجتهای خود را در هنگام شب طلب نکنید، زیرا که شب، تاریک است.(1)

«وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُواْ بِهَا فِی ظُلُمَاتِ...وَخَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ وهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (101)»

«وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُواْ بِهَا فِی ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الآیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (97) وَهُوَ الَّذِیَ أَنشَأَکُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَهٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الآیَاتِ لِقَوْمٍ یَفْقَهُونَ (98) وَهُوَ الَّذِیَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاء مَاء فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ کُلِّ شَیْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُّخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُّتَرَاکِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِن طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِیَهٌ وَجَنَّاتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ وَالزَّیْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَیْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُواْ إِلِی ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَیَنْعِهِ إِنَّ فِی ذَلِکُمْ لآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (99) وَجَعَلُواْ لِلّهِ شُرَکَاء الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُواْ لَهُ بَنِینَ وَبَنَاتٍ بِغَیْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَی عَمَّا یَصِفُونَ (100) بَدِیعُ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ أَنَّی یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَکُن لَّهُ صَاحِبَهٌ وَخَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ وهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (101)»

[و اوست کسی که ستارگان را برای شما قرار داده تا به وسیله آنها در تاریکیهای خشکی و دریا راه یابید. به یقین ما دلایل (خود) را برای گروهی که می دانند به روشنی بیان کرده ایم * و او همان کسی است که شما را از یک تن پدید آورد. پس (برای شما) قرارگاه و محل امانتی (مقرر کرد) بی تردید ما آیات (خود) را برای مردمی که می فهمند، به روشنی بیان کرده ایم * و اوست کسی که از آسمان آبی فرود آورد. پس به وسیله آن از هر گونه گیاه برآوردیم و از آن (گیاه) جوانه سبزی خارج ساختیم که از آن دانه های متراکمی برمی آوریم و از شکوفه درخت خرما خوشه هایی است نزدیک به هم و (نیز) باغهایی از انگور و زیتون و انار همانند و غیر همانند، خارج نمودیم. به میوه آن چون ثمر دهد و به (طرز) رسیدنش، بنگرید. قطعا در اینها برای مردمی که ایمان می آورند، نشانه هاست * و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند با این که خدا آنها را خلق کرده است و برای

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 400، ح 67.

او بی هیچ دانشی پسران و دخترانی تراشیدند. او پاک و برتر است از آن چه وصف می کنند * پدیدآورنده آسمانها و زمین است. چگونه او را فرزندی باشد در صورتی که برای او همسری نبوده و هر چیزی را آفریده و اوست که به هر چیزی داناست]

1) علی بن ابراهیم میگوید: در این سخن خدای عز و جل: «وَهُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُواْ بِهَا فِی ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» نجوم یعنی آل محمد که سلام و درود خدا بر ایشان باد. و نیز میگوید: و این سخن خداوند عز و جل: «وَهُوَ الَّذِیَ أَنشَأَکُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَهٍ» یعنی: از آدم «فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ»: مستقر عبارت است از ایمانی که در دل انسان تا زمان مرگ او پایدار می ماند و مُستودع : یعنی کسی که ایمان از او سلب شده است.(1)

2) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مرار، از یونس، از بعضی از یاران ما، از امام علی علیه السلام، روایت کرد که فرمود: خدا انبیا را بنا به نبوت خلق کرده است، پس چیزی جز انبیا نمی توانند باشند، و مؤمنان را بنا به ایمان آفریده است پس چیز دیگری جز مومن نمی توانند باشند، و ایمان را به گروهی از مردم امانت داده است و اگر بخواهد آن را برای آنان کامل می کند، و اگر بخواهد آن را از آنان سلب می کند _ فرمودند _ و در مورد آنان این (آیه) «فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ» جاری شده است. و به من فرمودند: فلانی دارای ایمان مستودع بود، و هنگامی که به ما دروغ بست، خدا ایمانش را از او گرفت.(2)

3) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از یکی از دو امام علیهما السلام روایت شده است که گفت: شنیدم ایشان می فرمودند: بی گمان خدای عز و جل برای ایمان گروهی را آفریده است که ایمانشان زوال پذیر نیست و گروهی را میان آن دو گروه خلق کرده است، و ایمان را نزد برخی از آنان به امانت گذاشته است. پس اگر بخواهد آن را برای آنان کامل می کند و به کمال می رساند و اگر بخواهد آن را از

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 218.
2- [2] _ کافی، ج 2، ص 306، ح 4.

آنان بگیرد، آن را می گیرد و از جمله آنان فلانی است که ایمانش به امانت گذاشته شده است.(1)

4) عیاشی، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که به آن حضرت گفتم: (منظور از) «وَهُوَ الَّذِیَ أَنشَأَکُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَهٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ» چیست؟ فرمودند: مردم شهری که تو در آن هستی چه می گویند؟ گفت: گفتم: می گویند: مستقر یعنی در رحم و مستودع (به امانت گذاشته شده) یعنی در صُلب.

فرمودند: آنان دروغ می گویند، مستقر: یعنی ایمانی که در دل استقرار یافته است و هیچ گاه از آن گرفته نمی شود، و مستودع: یعنی ایمانی که برای مدتی به امانت گذاشته می شود و سپس از انسان سلب می شود، و زبیر از جمله آنان بود.(2)

5) از جعفر بن مروان نقل شده است که گفت: هنگامی که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رحلت کرد، زبیر شمشیرش را از نیام بیرون کشید و گفت: آن را در نیام قرار نمی دهم تا این که با علی علیه السلام بیعت کنم. سپس شمیشرش را برگرفت و با علی علیه السلام جنگید، او از جمله کسانی بود که ایمان نزد وی به امانت گذاشته شد، پس با روشنایی نور آن ایمان حرکت کرد، سپس خدا آن را از او گرفت.(3)

6) از سعید بن ابی اصبغ نقل شده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که در باره این گفته خدای عز و جل: «فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ» از او سئوال شد، و در پاسخ فرمودند: این ایمان در رحم مستقر است و در صلب به امانت گذاشته شده است. ممکن است ایمان نزد او به امانت گذاشته شود، ولی از او گرفته شود. زبیر در هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله با روشنایی و نور ایمان حرکت می کرد تا جایی که شمشیر خود را برگرفت در حالی که می گفت: ما با کسی جز علی علیه السلام بیعت نمی کنیم.(4)

7) از محمد بن فضیل، از امام علی علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خداوند تبارک و تعالی: «وَهُوَ الَّذِیَ أَنشَأَکُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَهٍ فَمُسْتَقَرٌّ

1- [1] _ کافی، ج 2، ص 306، ح 1.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 400، ح 68.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 401، ح 69.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 401، ح 70.

وَمُسْتَوْدَعٌ»، فرم_ودند: ایمان مستقر، تا روز قیامت _ یا تا ابد _ مستقر می ماند، و ایمان مستودع (به امانت گذاشته شده)، خدا آن را قبل از مرگ از انسان سلب می کند.(1)

8) از صفوان نقل شده است که گفت: در حالی که محمد بن خلف نشسته بود امام علی علیه السلام از من سئوال کرد و فرمود: آیا یحیی بن قاسم حَذاء مرده است؟ جواب دادم: بلی، زُرعَه نیز مرده است. پس فرمود: جعفر علیه السلام می گفت: «فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ»، مستقر عبارت است از گروهی از مردم که ایمان به آنان داده می شود و در دلشان ثابت میگردد و مستودع، کسانی هستند که ایمان به آنان داده میشود، ولی بعداً از آنان گرفته می شود.(2)

9) از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده است که در مورد این سخن خداوند تبارک و تعالی: «فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ» از ایشان سئوال شد، ایشان فرمودند: مستقر عبارت است از ایمان ثابت و پایدار، و مستودع عبارت است از ایمان به امانت گذاشته شده.(3)

10) از احمد بن محمد نقل شده است که گفت: امام رضا علیه السلام در میان بنی زُرَیق ایستادند و به من با صدای بلند فرمودند: ای احمد! گفتم: جانم به فدایت بفرمایید. فرمودند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کردند، مردم سعی کردند نور خدا را خاموش کنند، اما اراده خدا بر این تعلق گرفت که نورش را با امیر مؤمنان علیه السلام کامل کند. هنگامی امام علی علیه السلام وفات یافت، ابن ابی حمزه و یارانش سعی کردند نور خدا را خاموش کنند، اما اراده خداوند بر این تعلق گرفت که نورش را به کمال برساند. و اهل حق، هنگامی که کسی به آنان ملحق شود، به خاطر آمدن او شادمان می شوند و اگر کسی از جمع آنان خارج شود، به خاطر خروج او نا امید نمی شوند، چرا که آنان به امرشان یقین دارند. ولی اهل باطل، زمانی که کسی به آنان بپیوندد، به خاطر آمدن او خوشحال می شوند، و هر گاه کسی از جمع آنان خارج شود،ناامید می شوند، زیرا که آنان نسبت به امرشان شک دارند. خدا می فرماید: «فَمُسْتَقَرٌّ

1- [1] _ تفسیر عیاشی: ج 1، ص 401، ح 71.

2- [2] _ تفسیر عیاشی: ج 1، ص 401، ح 72.
3- [3] _ تفسیر عیاشی: ج 1، ص 401، ح 73 .

وَمُسْتَوْدَعٌ» _ گفت: _ سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: مستقر یعنی (ایمان) پایدار، و مستودع به معنای ایمان به امانت گذاشته شده است.(1)

11) از محمد بن مسلم نقل شده است که گفت: از آن حضرت شنیدم که میفرمود: خدا گروهی از مردم را برای ایمانی زوال ناپذیر خلق کرده است و گروهی از مردم را برای کفری زوال ناپذیر خلق کرده است و گروهی را میان آن دو خلق کرده است. ایمان نزد بعضی از آنان به امانت گذاشته شده است و هر گاه بخواهد آن را کامل کند، کامل می کند و هرگاه بخواهد آن را از آنان بگیرد، می گیرد.(2)

12) شیخ در تهذیب: با سند خود از محمد بن علی بن محبوب، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از ابو عاصم یوسف، از محمد بن سلیمان دیلمی نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: جانم فدای تو باد، شیعه شما می گویند ایمان، مستقر و مستودع است، به من چیزی را بیاموز که اگر بگویم، ایمان خود را با آن به کمال می رسانم.

فرمودند: در پایان هر نماز واجب بگو: «رضیتُ بالله رباً، و بمحمّدٍ نبیّاً، و بالإسلام ديناً، و بالقُرآنِ کتاباً، وبالکعبه قِبلةً، وبعَلیٍّ وَلیّاً، وإماماً، وبالحَسن والحُسین والأئمه صَلواتُ الله علیهم، اللّهمّ إنّی رَضِیتُ بهم أئمّةً فارضَنی لهم، إنّک علی کُلِّ شیءٍ قدیر».(3)

13) و علی بن ابراهیم میگوید: این سخن خدای عز و جل: «وَهُوَ الَّذِیَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاء مَاء فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ کُلِّ شَیْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُّخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُّتَرَاکِبًا» یعنی بر روی هم «وَمِنَ النَّخْلِ مِن طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِیَةٌ» یعنی خوشه «وَجَنَّاتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ» منظور باغها است. گفت: و این سخن خدای تبارک و تعالی: «انظُرُواْ إِلَی ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَیَنْعِهِ» یعنی رسیدن آن «إِنَّ فِی ذَلِکُمْ لآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ * وَجَعَلُواْ لِلّهِ شُرَکَاء الْجِنَّ» گفت: آنان جن را می پرستیدند «وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُواْ لَهُ بَنِینَ وَبَنَاتٍ بِغَیْرِ عِلْمٍ» یعنی حقیقت را پوشاندند و [باطلشان را] زینت

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 401، ح 74.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 401، ح 75.

3- [3] _ تهذيب، ج 2، ص 109، ح 412.

بخشیده اند، پس خدای عز و جل در پاسخ به آنان گفت: «بَدِیعُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ أَنَّی یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَکُن لَّهُ صَاحِبَهٌ وَخَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ وهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ».(1)

14) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از سدیر صیرفی نقل کرده است که گفت: از حُمران بن أَعیَن شنیدم که از امام باقر علیه السلام در مورد این سخن خدای عز و جل «بَدِیعُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ» می پرسید. امام باقر علیه السلام فرمود: خدای عز و جل با علم خود همه اشیا را ایجاد کرده است بدون این که نمونه ای قبل از آن باشد. آسمانها و زمینها را ابداع کرده است در حالی که قبل از آن نه آسمانها بود و نه زمینها. مگر گفته خدا را نمی شنوی که می گوید: «وَکَانَ عَرشُهُ عَلَی الْمَاءِ»؟(2)_(3) [و عرش او بر آب بود].

این حدیث را محمد بن صفار نیز در بصائر الدرجات از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از سدیر روایت کرد، و گفت: از حمران بن اعین شنیدم که از امام صادق علیه السلام می پرسید...و ادامه حدیث.(4)

15) عیاشی از سَدیر نقل کرده است که گفت: از حمران شنیدم که از امام باقر علیه السلام در مورد این گفته خدای عز و جل «بَدِیعُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ» می پرسید. امام باقر علیه السلام به وی فرمود ند: همه اشیا را با علم خود و بدون مثال (نمونه) قبلی ایجاد کرده است و آسمانها و زمینها را ایجاد کرده است در حالی که آسمانها و زمینها قبل از آن وجود نداشتند، آیا این سخن حق تعالی را نمی شنوی که فرمود: «وَکَانَ عَرشُهُ عَلَی الْمَاءِ».(5) [و عرش او بر آب بود].

«لاَّ تُدْرِکُهُ الأَبْصَارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ (103)...وَ مَا أَنتَ عَلَیْهِم بِوَکِیلٍ (107)»

«لاَّ تُدْرِکُهُ الأَبْصَارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ (103) قَدْ جَاءکُم بَصَآئِرُ مِن رَّبِّکُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِیَ فَعَلَیْهَا وَمَا أَنَاْ عَلَیْکُم بِحَفِیظٍ (104) وَکَذَلِکَ نُصَرِّفُ

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 218.
2- [2] _ هود/7.
3- [3] _ کافی، ج 1، ص 200، ح 2.
4- [4] _ ب_صائر الدرجات، ص 117، ح 1.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 402، ح 76.

الآيَاتِ وَلِيَقُولُواْ دَرَسْتَ و لِنُبَيِّنَه ِ قَوْمٍ يَعْلَمُونَ (105) اتَّبِعْ مَا أُوحِىَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ لا إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِينَ (106) وَ لَوْ شَاء اللَّهُ مَا أَشْرَکُواْ وَ مَا جَعَلْنَاکَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَ مَآ أَنتَ عَلَيْهِم بِوَکِيلٍ (107)»

[چشمها او را درنمی یابند و اوست که دیدگان را درمی یابد و او لطیف آگاه است * به راستی رهنمودهایی از جانب پروردگارتان برای شما آمده است. پس هر که به دیده بصیرت بنگرد، به سود خود او و هر کس از سر بصیرت ننگرد، به زیان خود اوست و من بر شما نگهبان نیستم * و این گونه آیات (خود) را گوناگون بیان می کنیم تا مبادا بگویند تو درس خوانده ای و تا این که آن را برای گروهی که می دانند، روشن سازیم * از آن چه از پروردگارت به تو وحی شده پیروی کن. هیچ معبودی جز او نیست و از مشرکان روی بگردان * و اگر خدا می خواست آنان شرک نمی آوردند و ما تو را بر ایشان نگهبان نکرده ایم و تو وکیل آنان نیستی]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابو نجران، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «لاَّ تُدْرِکُهُ الأَبْصَارُ». فرمودند: احاطه وهم و خیال است، آیا این کلام وی را «قَدْ جَاءکُم بَصَآئِرُ مِن رَّبِّکُمْ» نمی بینی، و منظور او بینایی چشم نیست «فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ» او بَصَر با چشم را اراده نکرده است، «وَمَنْ عَمِىَ فَعَلَيْهَا» منظور وی نابینایی چشمها نیست، بلکه احاطه وهم است. چنان که گفته می شود: فلانی در شعر بینا است، و فلانی در فقه بینا است، و فلانی در لباس بینا است، خدا بزرگتر است از این که با چشم دیده شود.(1)

این حدیث را ابن بابویه نیز در کتاب (توحید) از پدرش و او محمد بن یحیی عطار، از احمد بن محمد بن عیسی با بقیه سند و متن روایت کرده است. (2)

2) محمد بن یحیی: از احمد بن محمد، از ابو هاشم جعفری، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است و گفت: از ایشان سئوال کردم که آیا می توان خدا را توصیف کرد؟ فرمودند: مگر قرآن نمی خوانی؟ گفتم: چرا، فرمودند: مگر این سخن

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 76، ح 9.
2- [2] _ توحید، ص 112، ح 10.

خدای عز و جل را نخوانده ای که میفرماید: «لاَّ تُدْرِکُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الأَبْصَارَ»؟ گفتم: چرا، فرمودند: آیا ابصار را می شناسی؟!

گفتم: بلی، فرمودند: چیست؟ گفتم: بینایی چشمها است، فرمودند: توهم دلها از بینایی چشمها بزرگتر است، پس توهمها او را درک نمی کنند در حالی که او توهم ها را درک می کند(1) و این حدیث را ابن بابویه نیز در کتاب توحید از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن صفار، از احمد بن محمد، از ابو هاشم جعفری، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است.(2)

3) و نیز از وی: از محمد بن ابو عبدالله، از کسی که ذکر کرده است، از محمد بن عیسی، از داود بن قاسم ابو هاشم جعفری نقل شده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «لاَّ تُدْرِکُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الأَبْصَارَ» یعنی چه؟ فرمودند: ای ابو هاشم، توهم قلبها دقیقتر از بینایی چشمها است، تو ممکن است بتوانی با وَهْمَ خویش، سِند و هند و سرزمینهایی را که وارد آنها نشده ای درک کنی، ولی با بینایی ات نمی توانی آنها را درک کنی و توهم قلبها آن را درک نمی کند، چه برسد به بینایی چشمها!.(3)

4) و از همو: از احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، نقل شده است که گفت: ابو قره محدِّث(4) از من خواست که او را بر امام رضا علیه السلام وارد کنم. از وی اجازه خواستم و اجازه داد، پس بر او وارد شد و در باره حلال و حرام و احکام سئوال کرد تا این که به توحید رسید. ابو قره گفت: برای ما روایت شده است که خدا رؤیت و کلام را میان دو پیامبر تقسیم کرده است، کلام نصیب موسی، و رؤیت نصیب محمد صلی الله علیه و آله و سلم شد.

امام رضا فرمودند: پس چه کسی از طرف خدا به ثقلین از جن و انس، ابلاغ میکند که چشمها او را در نمی یابند و علم آنان به او احاطه پیدا نمی کند و چیزی مانند او نیست، آیا این ابلاغ کننده، محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست؟ گفت: بلی. فرمودند: چگونه مردی برای تمامی مردم فرستاده می شود و به آنان خبر

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 77، ح 10.
2- [2] _. توحید، ص 112، ح 11.
3- [3] _ کافی، ج 1، ص 77، ح
4- [4] _ ابو قره محدث: او موسی بن طارق زبیدی، قاضی شهر زبید است. بنگرید به: الجرح و التعدیل، ج 8، ص 148؛ سیر اعلام النبلاء، ج 9، ص 346؛ تهذیب التهذیب، ج 10، ص 349.

می دهد که از جانب خدا آمده است و این که او آنان را از جانب خدا به خدا و به دستور خدا دعوت می کند و میگوید: چشمها او را درک نمیکنند و علم آنان به او احاطه پیدا نمی کند و چیزی همانند او نیست؟ سپس می گوید: من با چشم خود او را دیدم و علم من به او احاطه کرده است و او بر صورت بشر است؟! آیا حیا نمی کنند؟! زندیقان نتوانستند این تهمت را به او بزنند که چیزی را از جانب خدا بیاورد و سپس چیز دیگری را برخلاف آن و به صورتی دیگر بیاورد؟!

ابو قره گفت: خدای تبارک و تعالی میفرماید: «وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزلَةً أُخرَی»،(1) [و قطعا بار دیگری هم او را دیده است] امام رضا علیه السلام فرمودند: دنباله این آیه بر آن چه دیده است دلالت می کند، آن جا که می فرماید: «مَا کَذَبَ الْفُؤادُ مَا رَأی»،(2) [آن چه را دل دید انکارش نکرد] قلب محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن چه را که چشمش دید، تکذیب نکرد؛ سپس در مورد آن چه را دیده است خبر داده و فرموده است: «لَقَدْ رَأی مِن آیَاتِ رَبِّهِ الْکُبْرَیَ»،(3) [به راستی که (برخی) از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید] پس آیات خدا غیر از خدا است و خدا فرمود: «وَ لایُحِیطُونَ بِهِ عِلْماً»(4) [و حال آن که ایشان بدان دانشی ندارند] پس هرگاه چشمها او را می بیند، علم نیز به او احاطه می کند و معرفت حاصل می شود. ابو قره گفت: پس روایات را تکذیب می کنید؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: اگر روایات مخالف قرآن باشد، آن را (یعنی روایات را) تکذیب می کنم و آن چه مسلمانان بر آن اجماع دارند این است که علم نمی تواند به او احاطه کند، و چشمها او را درک نمی کند، و چیزی مانند او نیست.(5)

و این حدیث را ابن بابویه نیز در توحید از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن یعقوب کلینی، از احمد بن ادریس با بقیه سند و متن روایت کرده است.(6)

1- [1] _ نجم/13.
2- [2] _ نجم/11.
3- [3] _ نجم/18.
4- [4] _ طه/110.
5- [5] _ کافی، ج 1، ص 74، ح 2.
6- [6] _ توحید صدوق، ص 110، ح 9.

5) و از همو: از علی بن محمد، از امام رضا علیه السلام نقل شده است که گفت: فرمودند: بدان _ خدا خیر را به تو یاد دهد _ که خدای تبارک و تعالی قدیم است، و قِدم (قدیم بودن) صفت او است و این صفت، انسان عاقل را راهنمایی می کند به این که چیزی قبل از او وجود ندارد و چیزی با او در دیمومیّتش (دایم و باقی بودنش) نیست، پس برای ما با اقرار عامه به معجزه این صفت، روشن شده است که چیزی قبل از خدا وجود ندارد و چیزی در بقای خدا، با او نیست و قول آنان که ادعا کردند که چیزی قبل از او یا با او وجود دارد، باطل می شود که اگر چیزی در بقای او با او باشد، نمی تواند خالق او باشد، زیرا که همچنان با او است. پس چگونه خالق چیزی که همچنان با او است باشد؟ اگر چیزی قبل از او بود، اول، آن شیء خواهد بود، نه این؛ و آن اول، سزاوارتر خواهد بود به این که آفریننده اول با او باشد.

سپس خدای تبارک و تعالی خویش را با نامهایی توصیف کرده است که خلق را دعوت کرده است که او را با آنها بخوانند، زیرا که خدا آنان را خلق کرد و آنان را بنده خویش ساخت و مورد آزمایش قرار داد. پس خود را سمیع، بصیر، قادر، ناطق، ظاهر، باطن، لطیف، خبیر، عزیز، حکیم، علیم و همانند آنها خوانده است. هنگامی که کینه توزان و تکذیب کنندگان آن نامها را دیدند و از ما شنیدند که از خدای عز و جل خبر می دهیم که چیزی مانند او نیست و چیزی از خلق مانند او نیست، گفتند: به ما خبر بدهید، هنگامی که ادعا کردید که همانند و شبیهی برای خدا نیست، چگونه با او در اسمای حسنی شریک شدید و خود را با همه آنها نام گذاری کردید؟ این کار شما دلالت می کند بر این که شما در همه حالتهای او مانند او هستید، یا در بعضی از آنها، و نه در بعضی دیگر، زیرا که نامهای طیب، شما را جمع کرده است (در آن مشترک هستید).

در پاسخ به آنان گفته شده است: خدای تبارک و تعالی بر بندگان، بعضی از نامهای خود را با اختلاف در معانی آنها واجب کرده است، چنان که یک اسم دو معنی مختلف را در خود جمع می کند و دلیل این (گفته) قول جایز و رایج نزد مردم است و آن همان است که خدا خلق را با آن مورد خطاب قرار داده است، پس بر حسب عقلشان با آنان سخن گفته است تا حجتی بر تباه کردن آن چه که تباه می کنند، بر آنان باشد. ممکن است به انسان: سگ، الاغ، گاو نر، شکر، علقمه و

اسد گفته شود و همه اینها بر حسب تفاوتها و حالت هایش است و این نامها بر حسب معانی اصلی آنها اطلاق نشده است، زیرا که انسان، شیر و سگ نیست، پس این معنا را درک کن. رحمت خدا بر تو باد.

و بی گمان، خداوند متعال، عالم نامیده می شود؛ البته نه به خاطر آن علم حادثی که توسط آن به اشیا علم پیدا کرده است و از این علم کمک گرفته است تا امور آینده اش را حفظ کند و در خلق مخلوقات خود و تباه کردن آن چه که از خلقش به فنا رسانده است، تأمل و عدم شتاب نشان دهد. بلکه منظور، اموری است که اگر به آن امور، علم نداشته باشد و این علم به او کمک نکند، جاهل و ضعیف خواهد بود. همچنان که علمای از مردم، به خاطر علم حادث، به عالم نام گذاری شدند (نام عالم بر آنها نهاده شده است)، چون نسبت به آن جاهل بودند و چه بسا علم به اشیا از آنها جدا شود و به حالت جهل برگردند. اما خداوند از این رو عالم خوانده شده است چون همه اشیاء را می داند و چیزی وجود ندارد که نسبت به آن بی اطلاع باشد، پس خالق و مخلوق در نام عالم شریک هستند و هر دو نام عالم را یدک میکشند، اما همان گونه که دیدی، معنای علم در آن دو متفاوت است.

پروردگار ما سمیع نام گذاری شده است، نه به خاطر داشتن سوراخی که به وسیله آن صدا را می شنود ولی به وسیله آن نمی بیند، چنان که ما با سوراخی که توسط آن می شنویم، نمی توانیم چیزی را ببینیم. خدا خبر داده است که چیزی از صداها بر او مخفی نیست، اما نه به آن شکل که ما نام گذاری شدیم (آن طور که به ما سمیع گفته میشود)، زیرا هر دو در نام سمیع مشترک هستیم، ولی معنا مختلف است. بینایی نیز چنین است، اما نه به وسیله سوراخی که توسط آن می بیند چنان که ما توسط سوراخی که در ما تعبیه شده است، می بینیم و نمی توانیم در کاری دیگر از آن استفاده کنیم. اما خداوند، بصیر و بینا است و این بصیرت با معنای بصیرتی که در انسان وجود دارد، برابر نیست. پس ما در اسم، مشترک هستیم، ولی معنای آن متفاوت است (اشتراک لفظی).

او قائم است اما نه به معنی ایستادن و استوار بودن بر پا، آن هم با زحمت؛ چنان که اشیاء می ایستند، بلکه قائم است و خبر می دهد که حافظ است، مانند این که بگوییم: فلان شخص قائم به امر ما است (به عهده می گیرد) او خدا است که بر هر نفس بر حسب آن چه را انجام داده، قائم است. قائم در سخن مردم به معنای

ص:121

باقی نیز هست و نیز قائم به معنای خبر دادن از کفایت و کافی بودن است مانند این گفته تو به فرد دیگر: نسبت به امر بنی فلان قیام کن، یعنی آنها را کفایت کن (امور آنها را به جای آنها انجام ده). این در حالی است که قائم در معنای انسانی به کسی گفته میشود که بر روی پا میایستد. پس ما در اسم، مشترک هستیم، ولی معنای آن متفاوت است (اشتراک لفظی).

اما لطیف بودن خداوند متعال، از این رو نیست که ضعیف و لاغر و کوچک است، بلکه از روی نفوذ در اشیاء و غیر ممکن بودن درک او است، مانند این که به شخصی بگویی: این امر لطیف تر و دقیقتر از آن است که بتوانم درکش کنم، و فلانی در روش خود لطیف شد. گفته او به شما خبر می دهد که عقل در درک او دچار ابهام شد و قابل دسترسی نیست و عمیق و لطیف شد و وهم و توهم نمی تواند او را درک کند، و خدا چنین است و چنان لطیف شده است که نمی توان با حد و حدودی آن را درک کرد، و یا آن را با توصیفی محدود کرد. و لطافت در نزد ما (مفهوم انسانی) عبارت از کوچکی و کمی است. بنابراین ما در اسم، مشترک هستیم، ولی معنای آن متفاوت است.

اما (صفت) خبیر به این معنا است که چیزی از (علم) او خارج نمی شود و چیزی را جا نمی گذارد، اما نه برای تجربه و نه برای عبرت گرفتن از اشیاء تا تجربه و اعتبار، چیزی را به علم او بیفزاید به طوری که اگر نبود، به آنها علم پیدا نمی کرد. زیرا هر که چنین باشد، جاهل است و خدا همچنان نسبت به آن چه خلق می کند، خبیر و دانا است، ولی خبیر از مردم (در مفهوم انسانی) کسی است که از روی جهل طلب خبر می کند و یاد گیرنده است، بنابراین ما در اسم، مشترک هستیم، ولی معنای آن متفاوت است (اشتراک لفظی).

اما در باره (نام) ظاهر باید گفت: به خدا، ظاهر گفته میشود، نه از بهر این که او بر اشیاء به وسیله سوار شدن بر آنها و یا نشستن بر آنها و صعود به قله آنها، ظاهر شده است، بلکه از این رو به او ظاهر گفته میشود که بر اشیاء غلبه و قدرت دارد؛ مانند این که کسی بگوید: بر دشمنانم ظاهر شدم (غلبه پیدا کردم)، و خدا مرا بر دشمنم ظاهر کرد (پیروز کرد) و از ظفر و پیروزی و غلبه، خبر می دهد. و چنین است ظهور خدا بر اشیاء.

وجه دیگر این است که او برای کسی که بخواهد، ظاهر است و چیزی بر او مخفی نیست و این که او تدبیر کننده تمامی مخلوقات است. پس کدام ظاهر، ظاهرتر و واضحتر از خدای تبارک و تعالی است؟! زیرا که تو هر جا بروی، مخلوقاتش را می یابی و آثار او در تو به اندازه ای است که تو را بی نیاز می کند. و کسی که از ما ظاهر است، کسی است که خود ظاهر است و با حد و حدودش معلوم است، بنابراین ما در اسم، مشترک هستیم، ولی معنای این اسم، متفاوت است (اشتراک لفظی).

اما در باره (نام) باطن، باید گفت که معنی آن، نفوذ در باطن و درون آن به وسیله فرو رفتن در آن نیست. (این صفت) در مورد خدا به معنی نفوذ و فرو رفتن در اشیاء از لحاظ علم، حفظ و تدبیر است؛ مانند این که بگوییم: در «فلان شئ» فرو رفتم؛ یعنی نسبت به همه جزئیات آن آگاهی یافته ام و سر درونی اش را دانسته ام. باطن نزد ما چیزی است که مخفی و مستقر در شئ است. بنابراین ما در داشتن نام، مشترک هستیم، ولی معنای آن نام متفاوت است.

اما نام قاهر به معنای سیطره از طریق سعی و خستگی و چاره جویی و مدارا و توطئه نیست، چنان که بندگان یکدیگر را قهر می کنند (غلبه می کنند)، پس مقهور در میان آنان قاهر می گردد و قاهر به مقهور مبدل می شود. اما در مورد خدای تبارک و تعالی به این معنی است که همه مخلوقاتش ملازم خواری و ذلت هستند،آن هم نسبت به خالق خویش و این که کمتر میتوانند چیزی را که خالق برای آنان خواسته است، منع کنند و حتی برای یک چشم به هم زدن از سیطره او خارج نمی شوند و چون که به ایشان بگوید: باش، میباشند (کُن فیَکُون). اما معنای قاهر در میان ما همان گونه است که بیان نموده و توصیف کردم. پس ما در اسم، مشترک هستیم، ولی معنای آن متفاوت است (اشتراک لفظی). و چنین است همه نامها و اگر چه نتوانستیم همه آنها را ذکر کرده و در این جا بیاوریم، اما کافی است از آن چه برایت ذکر کردیم، عبرت بگیری و خداوند تبارک و تعالی به ما و شما ارشاد و توفیق عنایت کند.(1)

6) ابن بابویه، از حسن بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب، نقل کرده است که گفت: ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در باره این سخن خدای عز و

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 93، ح 2.

جل: «لاَّ تُدْرِکُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الأَبْصَارَ»، فرمودند: توهمات دلها نمی تواند او را درک کند، چه برسد به بینایی چشمها؟ !(1)

7) و از همو: از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از احمد بن محمد بن سعید مولی بن هاشم، از منذر بن محمد، از علی بن اسماعیل میثمی، از اسماعیل بن فضل، نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون این که

آیا خدای تبارک و تعالی در روز معاد دیده می شود یا نه پرسیدم؟ فرمودند: سخت پاک و منزه باشد خدای عز و جل از این (ادعا). _ ای ابن فضل! _ چشمها نمی توانند چیزی را درک کنند مگر آن چه رنگ و کیفیت دارد و خدا آفریننده همه رنگها و کیفیتها است.(2)

8) عیاشی: از ابو حمزه ثمالی، از علی بن الحسین علیهما السلام نقل کرده است که گفت: از وی شنیدم که می گفت: خداوند با وحی محکم خویش توصیف نمی شود و پروردگار ما بزرگتر از این است که توصیف شود و چگونه آن که حدی برای آن نمی توان قائل شد، توصیف شود، در حالی که اوست که چشمان را درک می کند (و بر آنها سیطره دارد) «لاَّ تُدْرِکُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ».(3)

9) از اشعث بن حاتم، نقل شده است که میگوید: ذو الریاستین گفت: به امام علی علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم، مرا در باره اختلاف مردم در رؤیت (خدا)، مطلع ساز؛ برخی از آنان میگویند: قابل رؤیت نیست. ایشان فرمودند: ای ابو العباس! هر که خدا را بر خلاف آن چه را که خدا خود را توصیف کرده است توصیف کند، بر خدا سخت افترا زده است، چرا که خدا می فرماید: «لاَّ تُدْرِکُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ» و این بینایی ها با چشمها نیست، بلکه چشمهایی است که در دل است. خدا نمی تواند مورد توهمات واقع شود و نمی توان کیفیت او را درک کرد.(4)

1- [1] _ امالی، ص 334، ح 2.
2- [2] _ امالی، ص 334، ح 3.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 403، ح 77.

4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 403، ح 78.

10) علی بن ابراهیم در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «قَدْ جَاءکُم بَصَآئِرُ مِن رَّبِّکُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِیَ فَعَلَیْهَا» میگوید: منظور کوری نفس است، چون مرتکب معاصی می شود. و در این، آیه پاسخی است بر جبریه ای که ادعا می کنند فعل و اکتساب ندارند.(1)

11) علی بن ابراهیم در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَکَذَلِکَ نُصَرِّفُ الآیَاتِ وَلِیَقُولُواْ دَرَسْتَ وَلِنُبَیِّنَهُ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ» میگوید: قریش به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند: اخباری را که برای ما می آوری، از علمای یهود یاد می گیری و آن را مورد بحث قرار می دهی.(2)

12) همو میگوید: سخن خدای تبارک و تعالی: «اتَّبِعْ مَا أُوحِیَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ لا إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ» منسوخ است با این فرموده خدای متعال: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»(3)_(4) [مشرکان را هر کجا یافتید بکشید].

13) و نیز از وی: جبریون به این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا أَشْرَکُواْ» استدلال می کنند که ما همه کارها را با مشیت خدا انجام می دهیم و دخالتی در آن نداریم ، در حالی که آیه به آن معنا است که اگر خدا بخواهد، تمامی مردم را معصوم قرار دهد به طوری که کسی او را معصیت نکند، این کار را انجام می دهد، اما او به آنان امر و نهی کرد و نعمتهایی را ارزانی داشت که کاستی ها و نواقص آنان را مرتفع سازد و این همان حجت خدا بر آنان است (یعنی استطاعت)، تا سزاوار ثواب و عقاب باشند، و تا آن چه را خدا از تفضّل (لطف)، آمرزش، رحمت، بخشش و گذشت، گفته است، باور کنند.(5)

«وَ لاَ تَسُبُّواْ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ فَیَسُبُّواْ اللّهَ...وَلَـکِنَّ أَکْثَرَهُمْ یَجْهَلُونَ (111)»

«وَ لاَ تَسُبُّواْ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ فَیَسُبُّواْ اللّهَ عَدْوًا بِغَیْرِ عِلْمٍ کَذَلِکَ زَیَّنَّا لِکُلِّ أُمَّهٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَی رَبِّهِم مَّرْجِعُهُمْ فَیُنَبِّئُهُم بِمَا کَانُواْ یَعْمَلُونَ (108) وَأَقْسَمُواْ بِاللَّهِ جَهْدَ أَیْمَانِهِمْ

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 219.

2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 219.
3- [3] _ توبه/5.
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 219.
5- [5] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 219 .

لَئِن جَاءتْهُمْ آيَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الآيَاتُ عِندَ اللّهِ وَ مَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءتْ لاَ يُؤْمِنُونَ (109) وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُواْ بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِى طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (110) وَ لَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلآئِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَىْءٍ قُبُلاً مَّا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ إِلاَّ أَن يَشَاء اللّهُ وَلَـ_كِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ (111)»

[و آنهایی را که جز خدا را می خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی (و) به نادانی، خدا را دشنام خواهند داد. این گونه برای هر امتی کردارشان را آراستیم؛ آن گاه بازگشت آنان به سوی پروردگارشان خواهد بود و ایشان را از آن چه انجام می دادند، آگاه خواهد ساخت * و با سخت ترین سوگندهایشان به خدا سوگند خوردند که اگر معجزه ای برای آنان بیاید حتما بدان می گروند. بگو: معجزات تنها در اختیار خداست و شما چه می دانید که اگر (معجزه هم) بیاید باز ایمان نمی آورند * و دلها و دیدگانشان را برمی گردانیم (در نتیجه به آیات ما ایمان نمی آورند) چنان که نخستین بار به آن ایمان نیاوردند و آنان را رها می کنیم تا در طغیانشان سرگردان بمانند * و اگر ما فرشتگان را به سوی آنان می فرستادیم و اگر مردگان با آنان به سخن می آمدند و هر چیزی را دسته دسته در برابر آنان گرد می آوردیم، باز هم ایمان نمی آوردند، جز این که خدا بخواهد؛ ولی بیشترشان نادانی می کنند]

1) علی بن ابراهیم نقل کرده است که پدرم این حدیث را از مَسعَده بن صَدَقَه، از ابو عبدالله امام صادق علیه السلام، روایت کرده است. وی میگوید: از وی در باره این فرموده پیامبر اکرم که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، سئوال شد: همانا شرک نامحسوس تر از راه رفتن مورچه بر روی سنگ صاف و سیاه در شب تاریک است. ایشان فرمودند: مؤمنان آن چه را مشرکین به جز خدا عبادت می کردند، دشنام می دادند و مشرکان به آن چه مؤمنان می پرستیدند، بدگویی می کردند. پس خدا مؤمنین را از دشنام دادن به خدایانشان نهی کرد تا کفار، خدای مؤمنان را مورد دشنام قرار ندهند و بدین وسیله مؤمنان برای خدای عز و جل نادانسته شریک قائل نشوند. آن گاه فرمودند: «وَلاَ تَسُبُّواْ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ فَيَسُبُّواْ اللّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ».(1)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 219.

2) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد، از علی بن محمد بن سعد، از محمد بن مسلم، از اسحاق بن موسی، نقل کرده است که گفت: از برادرم، از عمویم، از پدرم، از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرد که فرمود: سه مجلس وجود دارد که خدا از آنها نفرت دارد و خشم خود را بر اهل آن مجالس می فرستد، پس با آنها همنشینی نکنید: مجلسی که در آن زبانی حضور دارد که در فتوایش دروغ می گوید؛ و مجلسی که ذکر دشمنان ما در آن تازه و ذکر ما کهنه و فرسوده است؛ و مجلسی که در آن کسانی باشند که (مردم را) از ما روی گردان می سازند، در حالی که تو می دانی.

_ گفت:_ سپس امام صادق علیه السلام سه آیه از کتاب خدا را تلاوت کردند گویی که در دهان ایشان بود _یا گفت: در کف ایشان _ : «وَلاَ تَسُبُّواْ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ فَیَسُبُّواْ اللّهَ عَدْوًا بِغَیْرِ عِلْمٍ»، «وَإِذَا رَأَیْتَ الَّذِینَ یَخُوضُونَ فِی آیَاتِنَا فَأَعْرِض عَنْهُمْ حَتَّی یَخُوضواْ فِی حَدِیث غَیْرِهِ،(1) [و چون ببینی کسانی [به قصد تخطئه] در آیات ما فرو می روند، از ایشان روی برتاب تا در سخنی غیر از آن درآیند]، «وَلا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُکُمْ الْکَذِبَ هَذَا حَلاَلٌ وَهذَا حَرَامٌ لِتَفتَرُوا عَلَی اللّه الْکَذِبَ»(2)_(3) [و برای آن چه زبان شما به دروغ می پردازد مگویید این حلال است و آن حرام تا بر خدا دروغ بندید].

3) عیاشی: از عمر طَیالِسی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلاَ تَسُبُّواْ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ فَیَسُبُّواْ اللّهَ عَدْوًا بِغَیْرِ عِلْمٍ» پرسیدم. _ گفت: _ پس فرمود: ای عُمَر! آیا کسی را دیده ای که به خدا دشنام دهد؟ گفتم: خدا مرا فدای تو کند، چگونه ممکن است؟ فرمودند: هر که ولی خدا را دشنام دهد، خدا را دشنام داده است.(4)

4) علی بن ابراهیم میگوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «کَذَلِکَ زَیَّنَّا لِکُلِّ أُمَّهٍ عَمَلَهُمْ» یعنی این که پس از مورد آزمایش قرار دادن آنان و ورود آنان به آن عمل. پس خدا این کار را به خویش نسبت داده است و دلیل این که آن (تزیین)،

1- [1] _ انعام/68.

2- [2] _ نحل/116.
3- [3] _ کافی، ج 2، ص 280، ح 12.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 403، ح 79.

به علت کار پیشین آنهاست، این سخن خدای عز و جل است: «ثُمَّ إِلَى رَبِّهِم مَّرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ» سپس قول آنان را یعنی قریش را چنین روایت کرده است: «وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءتْهُمْ آيَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا» پس خدای تبارک و تعالی فرمود: «قُلْ إِنَّمَا الآيَاتُ عِندَ اللّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءتْ لاَ يُؤْمِنُونَ» یعنی قریش.(1)

5) و نیز وی میگوید: در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ» می فرماید: دلهای آنان را وارونه می کنیم به طوری که قسمت پایین دلهایشان بالا باشد و بینایی شان را کور می کنیم به طوری که نتوانند هدی (هدایت) را ببینند. علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند: بی گمان، اولین جهادی که به آن مکلف می شوید: جهاد با دست، سپس جهاد با زبانهایتان، سپس جهاد با قلبهایتان است. هر که قلبش معروفی را (کار نیکی) معروف نشناسد و منکری را (کار زشتی را) زشت نشمارد، قلبش وارونه می شود به طوری که پایین آن در بالا قرار گیرد، هیچ خیری را نمی پذیرد. «كَمَا لَمْ يُؤْمِنُواْ بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ» یعنی در عالم ذَر و پیمان «وَنَذَرُهُمْ فِى طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» یعنی گمراه می شوند.(2)

6) عیاشی: از زراره و حمران و محمد بن مسلم، از ابو جعفر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ» تا آخر آیه فرمود: این فرموده خداوند: «كَمَا لَمْ يُؤْمِنُواْ بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ» هنگامی بود که از آنان عهد و پیمان گرفت.(3)

7) همچنین علی ابن ابراهیم میگوید: سپس خدا پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را نسبت به آن چه در سینه هایشان بود، آگاه ساخت و این که آنان موافقند. و فرمود: «وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلآئِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَىْءٍ قُبُلاً» یعنی به طور آشکار «مَّا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ إِلاَّ أَن يَشَاء اللّهُ» و این نیز از جمله

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 220.
2- [2] _ تقسیر قمی، ج 1، ص 220.
3- [3] _ تقسیر عیاشی، ج 1، ص 403، ح 80 .

آیاتی است که جبریون به آن استدلال می کنند. و معنای این سخن خدای تبارک و تعالی: «إِلاَّ أَن یَشَاء اللّهُ» این است که: مگر این که آنان را به ایمان مجبور کند.(1)

«وَکَذَلِکَ جَعَلْنَا لِکُلِّ نِبِیٍّ عَدُوًّا شَیَاطِینَ الإِنسِ وَ...مِّن رَّبِّکَ بِالْحَقِّ فَلاَ تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ (114)»

«وَکَذَلِکَ جَعَلْنَا لِکُلِّ نِبِیٍّ عَدُوًّا شَیَاطِینَ الإِنسِ وَ الْجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلَی بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاء رَبُّکَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مَا یَفْتَرُونَ (112) وَ لِتَصْغَی إِلَیْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ بِالآخِرَهِ وَ لِیَرْضَوْهُ وَ لِیَقْتَرِفُواْ مَا هُم مُّقْتَرِفُونَ (113) أَفَغَیْرَ اللّهِ أَبْتَغِی حَکَمًا وَ هُوَ الَّذِی أَنزَلَ إِلَیْکُمُ الْکِتَابَ مُفَصَّلاً وَالَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّکَ بِالْحَقِّ فَلاَ تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ (114)»

[و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطانهای انس و جن برگماشتیم. بعضی از آنها به بعضی برای فریب (یکدیگر) سخنان آراسته القا می کنند و اگر پروردگار تو می خواست، چنین نمی کردند. پس آنان را با آن چه به دروغ می سازند واگذار * و (چنین مقرر شده است) تا دلهای کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند به آن (سخن باطل) بگراید و آن را بپسندد و تا این که آن چه را باید به دست بیاورند، به دست آورند * پس آیا داوری جز خدا جویم با این که اوست که این کتاب را به تفصیل به سوی شما نازل کرده است و کسانی که کتاب (آسمانی) بدیشان داده ایم، می دانند که آن از جانب پروردگارت به حق فرو فرستاده شده است پس تو از تردیدکنندگان مباش]

1) علی بن ابراهیم میگوید: خدا پیامبری را نفرستاد، مگر این که در امتش «شَیَاطِینَ الإِنسِ وَالْجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلَی بَعْضٍ» یعنی این عبارت را به یکدیگر می گویند: به سخن پر زرق و برق از روی غرور و تکبر ایمان نیاورید، چرا که آن وحی، دروغ است.(2)

2) همو میگوید: از پدرم، از حسین بن سعید، از بعضی از محدثان خود، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: خدا هیچ پیامبری را نفرستاده

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 220.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 220.

است، مگر این که در امتش دو شیطان وجود داشته باشد که او را آزار دهند و مردم را پس از او گمراه کنند. شیطان های نوح عبارت بودند از قیطفوص و خرام، و شیطان های ابراهیم، مکثل و رزام، و شیطان های موسی، سامری و مرعتیبا، و شیطان های عیسی، بولس و مرتیون، و شیطان های محمد صلی الله علیه و آله و سلم، حَبتر و زُرَیق بودند.(1)

3) طبرسی میگوید: از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: شیطان ها در هنگام دیدار با یکدیگر، آن چه را موجب گمراهی مردم می گردد، به یکدیگر القا می کنند تا این که از یکدیگر یاد گیرند.(2)

4) همچنین علی بن ابراهیم میگوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلِتَصْغَی إِلَیْهِ أَفْئِدَهُ الَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ بِالآخِرَهِ» لتَصْغَی إلیه: یعنی منافقان به سخن او گوش می دهند و با زبان خودشان می پذیرند، اما دلهایشان ایمان نمی آورد، «وَلِیَقْتَرِفُواْ» یعنی تا منتظرشوند «مَا هُم مُّقْتَرِفُونَ» یعنی منتظرند. سپس گفت: «قُلْ» به آنان ای محمد! «أَفَغَیْرَ اللّهِ أَبْتَغِی حَکَمًا وَهُوَ الَّذِی أَنزَلَ إِلَیْکُمُ الْکِتَابَ مُفَصَّلاً» یعنی میان حق و باطل جدا می کند.(3)

«وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلاً لاَّ مُبَدِّلِ لِکَلِمَاتِهِ...إِن یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلاَّ یَخْرُصُونَ (116)»

«وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلاً لاَّ مُبَدِّلِ لِکَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ (115) وَإِن تُطِعْ أَکْثَرَ مَن فِی الأَرْضِ یُضِلُّوکَ عَن سَبِیلِ اللّهِ إِن یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلاَّ یَخْرُصُونَ (116)»

[و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست * و اگر از بیشتر کسانی که در (این سرزمین) می باشند، پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه می کنند. آنان جز از گمان (خود) پیروی نمی کنند و جز به حدس و تخمین نمی پردازند]

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 220.
2- [2] _ مجمع البیان، ج 4، ص 140.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 221.

1) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از عبدالله بن اسحاق علوی، از محمد بن زید رزامی، از محمد بن سلیمان دیلمی، از ابو حمزه، از ابو بصیر، نقل کرده است که گفت: حج را با ابو عبدالله علیه السلام گزاردیم، آن هم در سالی که فرزندش موسی علیه السلام در آن متولد شد. هنگامی که در (منطقه) اَبواء فرود آمدیم، ایشان سفره غذا را برای ما انداخت و هر گاه به اصحابش غذا می داد، به مقدار زیاد و با کیفیت خوب می داد.

گفت: ما در حال غذا خوردن بودیم که فرستاده حُمَیده از راه رسید. به وی عرض کرد: حمیده می گوید: من خویش را نشناختم و اگر زایمانم فرا برسد، من آن چه را می یافتم، مییابم و شما به من دستور دادید که پیش از شما این فرزندتان را نبینم (پیش از زایمان، شما را فرا خوانم). پس امام صادق علیه السلام برخاست و با آن فرستاده به راه افتاد و هنگامی که آن جا را ترک میکرد، اصحابش به او عرض کردند: خداوند تو را خوشحال کند و ما را فدای تو گرداند، حمیده برای تو چه زاییده است؟ فرمودند: خدا او را سالم نگهدارد، خدا پسری برای من ارزانی داشته است و او بهترین کسی است که خدای عز و جل آفریده است. حمیده در مورد او خبری را به من گفت که فکر می کرد من آن را نمی دانم، در حالی که بهتر از او می دانستم.

گفتم: قربانت گردم، حمیده چه خبری را به شما داده است؟ فرمودند: گفت هنگامی که این پسر متولد شد، دو دستش بر زمین و سرش رو به آسمان بود. من به او خبر دادم که این عمل، نشانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نشانه وصی پس از اوست.

گفتم: قربانت گردم، این (نشانه) چه ارتباطی با نشانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و نشانه وصی پس از او دارد؟ به من فرمودند: در شبی که نطفه جدم منعقد شد، فرشته ای برای پدر جدم جامی را آورد که در آن شرابی رقیق تر از آب، نرمتر از کره، شیرین تر از عسل، خنک تر از یخ و سفیدتر از شیر بود. به او نوشاند و به او دستور جماع (نزدیکی) را داد. ایشان برخاستند و جماع را انجام دادند، سپس نطفه و عُلقه جدم منعقد شد. همان شبی که نطفه پدرم منعقد شد، فرشته نزد جدم آمد و به جدم (همان جام) را که به جد پدرم نوشانیده بود، نوشاند و همان دستور را به وی داد. پس برخاستند و عمل جماع را انجام دادند و نطفه و علقه پدرم منعقد شد.

ص:131

همان شبی که نطفه من منعقد شد، فرشته ای به پیش پدرم آمد و همان جام را که به آنان نوشانیده بود، نوشاند و همان دستور را به وی داد. پس ایشان از جا بلند شدند و عمل جماع را انجام دادند و نطفه و علقه من منعقد شد. همان شبی که نطفه پسرم منعقد شد، فرشته ای مانند فرشته ای که پیش آنان آمده بود نزد من آمد، پس همان کار را برای من انجام داد که برای آنان انجام داده بود. پس بلند شدم و خدای من می داند که من خوشحالم به آن چه خدا به من می دهد، پس عمل جماع را انجام دادم و این پسرم به وجود آمد و در برابر شما است و به خدا قسم که او امام شما پس از من است.

نطفه امام از آن چه که به تو گفتم تشکیل شده است و هر گاه نطفه به مدت چهار ماه در رحم قرار می گیرد و روح در آن ایجاد می شود، خداوند تبارک و تعالی فرشته ای را می فرستد که حَیَوان نام دارد که پس بر روی بازوی راستش این آیه را نوشته است: «وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلاً لاَّ مُبَدِّلِ لِکَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» و هنگامی که از شکم مادرش بیرون می آید، دو دستش بر روی زمین، و سرش به سوی آسمان قرار دارد. بالا بردن سرش به سوی آسمان از این رو است که ندا دهنده ای از وسط عرش از جانب پروردگار عزت از افق برین با نامش و نام پدرش ندا می دهد و می گوید: ای فلانی پسر فلانی، ثابت و پایدار می شوی و به خاطر هدف بزرگی که تو را برای آن آفریده ام، تو برگزیده من از مخلوقات من هستی و جایگاه راز من و محرم علم من و امین من در وحی ام و خلیفه من در زمین هستی و رحمتم را برای تو و برای کسانی که از تو پیروی می کنند، واجب کردم و بهشتم را به آنان بخشیدم و ایشان را در جوار خویش سکنی دادم. قسم به عزت و جلالم، بر کسانی که با تو دشمنی کنند، شدیدترین عذابم را نازل می کنم، حتی اگر رزق و روزیم را برای او در دنیا گسترش بدهم. هر گاه که صدا _ صدای کسی که ندا می دهد _ باز ایستاد، به او جواب می دهد، در حالی که دستهایش را بر روی زمین گذاشته است و سرش را به طرف آسمان بالا برده است و می گوید: «شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ وَالْمَلاَئِکَهُ وَأُوْلُواْ الْعِلْمِ قَآئِمَاً بِالْقِسْطِ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»(1) [گواهی می دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان (او) و دانشوران (نیز گواهی می دهند که) جز او که توانا و حکیم است، هیچ معبودی

1- [1] _ عمران/18.

نیست] _ فرمود: _ پس هرگاه آن (آیه را) گفت، خدا علم اول و علم آخر را به او می دهد، و شایسته دیدار روح در شب قدر می شود. گفتم: قربانت گردم، مگر روح جبرئیل نیست؟ فرمودند: روح بزرگتر از جبرئیل است. جبرئیل از فرشتگان است ولی روح مخلوقی بزرگتر از فرشتگان است، مگر خدای تبارک و تعالی نمیفرماید که: «تَنَزَّلُ الْمَلائِکَهُ وَالرُّوحُ»؟ (1) [در آن [شب] فرشتگان با روح].

مانند این حدیث از محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از احمد بن حسن، از مختار بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر روایت شده است.(2)

2) و نیز از محمد بن یعقوب: از از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از حسن بن راشد، نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می گوید: خداوند تبارک و تعالی هرگاه قصد داشته باشد امام را بیافریند، به یکی از فرشتگان دستور می دهد که جرعه ای از آب از زیر عرش بردارد، آن را به پدرش می نوشاند و از آن (آب) امام آفریده می شود. او به مدت چهل روز و یک شب در شکم مادرش باقی می ماند و صدا را نمی شنود، سپس سخن را می شنود. و چون متولد شود، خدا آن فرشته را می فرستد و میان چشمهایش (این آیه) را می نویسد: «وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ صِدْقًا وَ عَدْلاً لاَّ مُبَدِّلِ لِکَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» پس هر گاه امامی که قبل از او بوده است رحلت کند، برای او مناره ای از نور برافراشته می شود و به وسیله آن اعمال بندگان را می بیند و از همین روست که خدا بر خلقش احتجاج می کند (چرا که حجت را بر آنان تمام کرده است).(3)

3) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از منصور بن یونس، از یونس ابن ظبیان، نقل کرده است که گفت، از امام صادق علیه السلام شنیدم که می گوید: خدای عز و جل هرگاه بخواهد امام را از امام خلق کند، فرشته ای را می فرستد و این فرشته جرعه ای از آب زیر عرش بر می دارد. سپس آن را در امام قرار میدهد _ یا گفت: می دهد _ و امام آن را می نوشد و به مدت چهل

1- [1] _ قدر/4.

2- [2] _ کافی، ج 1، ص 316، ح 1.
3- [3] _ کافی، ج 1، ص 317، ح 2.

روز در رحم باقی می ماند در حالی که سخن را نمی شنود، سپس سخن را می شنود. پس هر گاه که مادرش او را زایید، خدا آن فرشته را که آن جرعه را برداشته بود، می فرستد و بر روی بازوی راستش (این آیه را) می نویسد: «وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلاً لاَّ مُبَدِّلِ لِکَلِمَاتِهِ» پس هر گاه به این امر قیام کرد، خدا در هر شهری مناره ای برای او برافراشته میسازد که به وسیله آن اعمال بندگان را نظاره کند.(1)

4) و از همو: از تعدادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از ابن محجوب، از ربیع بن محمد مسلی، از محمد بن مروان، نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می گوید: امام در شکم مادرش می شنود و هرگاه که متولد شد میان شانه هایش این (آیه) نوشته می شود: «وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلاً لاَّ مُبَدِّلِ لِکَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» هرگاه که امر (مقام امامت) به وی واگذار گردید، خدا برای او ستونی از نور قرار می دهد که با آن اعمال اهل هر شهر را نظاره می کند.(2)

5) و از همو: از گروهی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از جمیل بن دَرَّاج، نقل شده است که گفت: بیش از یک نفر از اصحاب ما روایت کردند که می گفتند: در باره امام سخن نگویید، زیرا که امام سخن را می شنود در حالی که در شکم مادرش قرار دارد. هر گاه که او را زایید، فرشته میان چشمهایش (این آیه را) می نویسد: «وَتَمَّتْ کَلِمَه رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلاً لاَّ مُبَدِّلِ لِکَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»، و هنگامی که امر (امامت را) به عهده گرفت، در هر شهر مناره ای از نور برای او برافراشته می شود که از آن اعمال بندگان را نظاره می کند.(3)

6) و از همو: از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد خالد برقی، از پدرش، از محمد بن سنان، از محمد بن مروان، نقل شده است که گفت: حضرت امام صادق علیه السلام این آیه را این چنین تلاوت فرمودند: «وَتَمَّتْ کَلِمَه رَبِّکَ الحُسنی صِدْقًا وَعَدْلاً» پس گفتم: قربانت گردم، آن را (به این صورت) می خوانیم: «وَتَمَّتْ کَلِمَته رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلاً» پس فرمودند: همانا در این آیه، کلمه حُسنی وجود دارد(4).

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 318، ح 3.
2- [2] _ کافی، ج 1، ص 318، ح 4 .

3- [3] _ کافی، ج 8، ص 205، ح 6 .
4- [4] - کافی، ج 1، ص 318، ح 249.

7) علی بن ابراهیم میگوید: پدرم این حدیث را برای من از پدرم، از ابن ابو عمیر، از ابن مسکان، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: هر گاه خدا امام را در شکم مادرش میآفریند، بر روی بازوی راستش (این آیه) نوشته می شود «وَتَمَّتْ کَلِمَه رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلاً لاَّ مُبَدِّلِ لِکَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ».(1)

8) و از همو، روایت شده است که پدرم این حدیث را برای من از حمید بن شعیب، از حسن بن راشد، نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: هر گاه خدا (بخواهد) امام را خلق کند، جرعه ای از زیر عرش از آب ابرهای (پر باران) بر می دارد و آن را به یکی از فرشتگان می دهد. او به پدرش می نوشاند و (از آن آب) امام آفریده می شود و هنگامی که به دنیا می آید، خدا آن نوشته را برای امام می فرستد و میان چشمهایش (این آیه را) می نویسد: «وَتَمَّتْ کَلِمَته رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلاً لاَّ مُبَدِّلِ لِکَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» پس هر گاه که آن امامی که قبل از او بوده است رحلت کرد، برای وی مناره ای برافراشته می شود که توسط آن اعمال بندگان را نظاره کند، و از این رو (خدا) به وسیله او بر خلقش اتمام حجت می کند.(2)

9) عیاشی از یونس بن ظبیان نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام این (حدیث) را شنیدم: هر گاه خدا بخواهد امامی از امام متولد شود و به وجود آید، هفت برگ از بهشت برای وی آورده می شود و آنها را قبل از جماع می خورد _ فرمودند: _ زمانی که نطفه اش در رحم بسته می شود، سخنان را در شکم مادرش می شنود و هنگامی که او را می زاید، ستونی از نور برای وی میان آسمان و زمین برافراشته می شود، «وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلاً». امام صادق علیه السلام فرمودند: وَشّاء هنگامی که این حدیث روایت شد، گفت: (این حدیث) را از من روایت نکنید.(3)

10) از یونس بن ظبیان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هنگامی که خدا می خواهد روح امامی را بگیرد و امام دیگری را پس از وی بیافریند، قطره ای را از زیر عرش به زمین فرود می آورد و آن را بر روی

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 221.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 221.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 403، ح 81.

ثمره ای _ یا یکی از حبوبات _ می اندازد. فرمودند: خدا از آن قطره، نطفه ای در صلب خلق می کند، سپس آن نطفه به رحم منتقل می شود و چهل روز در آن می ماند و پس از گذشت این چهل روز، صداها را می شنود و پس از چهار ماه بر روی بازوی راستش این آیه نوشته می شود: «وَتَمَّتْ کَلِمَه رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلاً لاَّ مُبَدِّلِ لِکَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» و هرگاه پای بر زمین بگذارد، حکمت نصیب وی می گردد و به بردباری و متانت زینت داده می شود و جامه هیبت و شکوه بر تن او پوشانده می شود و برای او چراغی از نور قرار داده می شود که به وسیله آن (درون انسانها را) می شناسد و اعمال بندگان را می بیند.(1)

11) همچنین علی بن ابراهیم میگوید: خدای عز و جل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «وَإِن تُطِعْ أَکْثَرَ مَن فِی الأَرْضِ یُضِلُّوکَ عَن سَبِیلِ اللّهِ» یعنی تو را در مورد امام، سرگردان می کنند، زیرا که آنان در مورد او اختلاف دارند

«إِن یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَإِن هُمْ إِلاَّ یَخرُصُونَ» یعنی بدون علم و از روی حدس و گمان سخن می گویند.(2)

«فَکُلُواْ مِمَّا ذُکِرَ اسْمُ اللّهِ عَلَیْهِ إِن کُنتُمْ بِآیَاتِهِ مُؤْمِنِینَ (118)...وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّکُمْ لَمُشْرِکُونَ (121)»

«فَکُلُواْ مِمَّا ذُکِرَ اسْمُ اللّهِ عَلَیْهِ إِن کُنتُمْ بِآیَاتِهِ مُؤْمِنِینَ (118) وَ مَا لَکُمْ أَلاَّ تَأْکُلُواْ مِمَّا ذُکِرَ اسْمُ اللّهِ عَلَیْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَکُم مَّا حَرَّمَ عَلَیْکُمْ إِلاَّ مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَیْهِ وَإِنَّ کَثِیرًا لَّیُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِم بِغَیْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِینَ (119) وَ ذَرُواْ ظَاهِرَ الإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِینَ یَکْسِبُونَ الإِثْمَ سَیُجْزَوْنَ بِمَا کَانُواْ یَقْتَرِفُونَ (120) وَ لاَ تَأْکُلُواْ مِمَّا لَمْ یُذْکَرِ اسْمُ اللّهِ عَلَیْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسْقٌ وَ إِنَّ الشَّیَاطِینَ لَیُوحُونَ إِلَی أَوْلِیَآئِهِمْ لِیُجَادِلُوکُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّکُمْ لَمُشْرِکُونَ (121)»

[پس اگر به آیات او ایمان دارید، از آن چه نام خدا (به هنگام ذبح) بر آن برده شده است بخورید * و شما را چه شده است که از آن چه نام خدا بر آن برده شده است نمی خورید، با این که (خدا) آن چه را بر شما حرام کرده، جز آن چه بدان ناچار

1- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 404، ح 82.
2- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 221.

شده اید برای شما به تفصیل بیان نموده است و به راستی بسیاری (از مردم دیگران را) از روی نادانی با هوسهای خود گمراه می کنند. آری پروردگار تو به (حال) تجاوزکاران داناتر است * و گناه آشکار و پنهان را رها کنید. زیرا کسانی که مرتکب گناه می شوند، به زودی در برابر آن چه به دست می آوردند، کیفر خواهند یافت * و از آن چه نام خدا بر آن برده نشده است، مخورید؛ چرا که آن قطعا نافرمانی است و در حقیقت، شیطانها به دوستان خود وسوسه می کنند تا با شما ستیزه نمایند و اگر اطاعتشان کنید، قطعا شما هم مشرکید]

1) عیاشی از عمر بن حنظله، نقل کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَكُلُواْ مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللّهِ عَلَيْهِ» روایت کرده است که: و اما (در باره مجوس باید گفت که) مجوس از اهل کتاب نیستند و اما یهودیان و مسیحیان، اگر بسمله (بسم الله الرحمن الرحیم) بگویند، اشکالی ندارد.(1)

2) از محمد بن مسلم، نقل شده است که گفت: از او در باره مردی که حیوان را ذبح می کند و لا اله الا الله می گوید، یا تسبیح، یا تکبیر میگوید پرسیدم و ایشان فرمودند: همه این (واژگان) از نامهای خدا است.(2)

3) از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که گفت: از ایشان در باره حیوانی که به دست زن و پسربچه ذبح می شود، پرسیدم که آیا می توان آن را خورد؟ فرمودند: بلی، اگر زن مسلمان باشد و نام خدا را بر زبان آورد، ذبیحه وی حلال است و اگر پسر بچه، توانایی ذبح کردن را دارد و نام خدا را بر زبان آورد، ذبیحه وی حلال است و اگر مرد مسلمان باشد، اما فراموش کند بسم الله بگوید، خوردن (حیوانی را که ذبح شده است) در صورت عدم شک در او، اشکالی ندارد.(3)

4) از حمران، نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در باره حیوان ذبح شده توسط ناصبی و یهودی چنین می فرمایند: تا نام خدا از او را

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 404، ح 83.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 404، ح 84.

3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 404، ح 85.

نشنیدهای، از ذبیحه او نخور، مگر این سخن خدای تبارک و تعالی را نشنیدهای که فرمود: «وَلاَ تَأْكُلُواْ مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللّهِ عَلَيْهِ».(1)

5) علی بن ابراهیم میگوید: «فَكُلُواْ مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللّهِ عَلَيْهِ» گفت: از حیوانات ذبح شده. سپس گفت: «وَمَا لَكُمْ أَلاَّ تَأْكُلُواْ مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ» یعنی برای شما تبیین کرد «إِلاَّ مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِم بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ».

و نیز میگوید: و این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَذَرُواْ ظَاهِرَ الإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُواْ يَقْتَرِفُونَ»، یعنی منظور از ظاهر گناه، معصیتها است و منظور از باطن یعنی شرک و شک در دل. و این سخن خدای تبارک و تعالی «بِمَا كَانُواْ يَقْتَرِفُونَ» یعنی انجام می دادند.(2)

6) علی بن ابراهیم میگوید: در این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلاَ تَأْكُلُواْ مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللّهِ عَلَيْهِ» منظور، حیوانات کشته شده توسط یهودیان و مسیحیان است و آن چه بر طبق (احکام) اسلام ذبح نشود. سپس میگوید: «وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَآئِهِمْ» یعنی وحی دروغ و فسق و فجور به اولیای آنان از انسانها و آنان که از آنان اطاعت می کنند «لِيُجَادِلُوكُمْ» یعنی تا با شما نزاع کنند. «وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ».(3)

7) عیاشی: از داود بن فَرقد، نقل کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم، قربانت گردم، من در کنار قبری نماز می خواندم که ناگهان مردی از پشت سرم گفت: «أَتُرِيدُونَ أَن تَهْدُواْ مَنْ أَضَلَّ اللّهُ»(4) [آیا می خواهید کسی را که خدا در گمراهی اش وا نهاده است به راه آورید] «وَ اللّهُ أَرْكَسَهُم بِمَا كَسَبُواْ»(5) [با این که خدا آنان را به (سزای) آن چه انجام داده اند سرنگون کرده است]. گفت: به او رو کردم _ پس از این که این آیه را برای من تأویل کرد و من نمی دانم چه کسی بود _ و من می گفتم: «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 404، ح 86.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 221.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 222.

4- [4] _ نساء/88.
5- [5] _ نساء/88.

أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ» که ناگهان (متوجه شدم) که وی هارون بن سعد است.(1) _ گفت:_ امام صادق علیه السلام خندیدند و سپس فرمودند: پس به خواست خدا، تو درست پاسخ دادی _ یا فرمودند: سخن درستی گفتی _.(2)

«أَوَ مَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِى بِهِ...وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُواْ يَمْكُرُونَ (124)»

«أَوَ مَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِى النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِى الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ (122) وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِى كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجَرِمِيهَا لِيَمْكُرُواْ فِيهَا وَ مَا يَمْكُرُونَ إِلاَّ بِأَنفُسِهِمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ (123) وَ إِذَا جَاءتْهُمْ آيَةٌ قَالُواْ لَن نُّؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِىَ رُسُلُ اللّهِ اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُواْ صَغَارٌ عِندَ اللّهِ وَ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُواْ يَمْكُرُونَ (124)»

[آیا کسی که مرده(دل) بود و زنده اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود، چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکیهاست و از آن بیرون آمدنی نیست. این گونه برای کافران آن چه انجام می دادند، زینت داده شده است * و بدین گونه در هر شهری گناهکاران بزرگش را می گماریم تا در آن به نیرنگ پردازند (ولی) آنان جز به خودشان نیرنگ نمی زنند و درک نمی کنند * و چون آیتی برایشان بیاید، می گویند: هرگز ایمان نمی آوریم تا این که نظیر آن چه به فرستادگان خدا داده شده است به ما (نیز) داده شود. خدا بهتر می داند رسالتش را کجا قرار دهد. به زودی کسانی را که مرتکب گناه شدند به (سزای) آن که نیرنگ می کردند، در پیشگاه خدا خواری و شکنجه ای سخت خواهد رسید]

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از برید، نقل کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «أَوَ مَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِى بِهِ فِى النَّاسِ» چنین فرمودند: مرده ای که چیزی را نمی داند

1- [1] _ هارون بن سعد عجلی کوفی، زیدی بود. بنگرید به «معجم رجال حدیث، ج 7، ص 115و ج 19، ص 226».

2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 405، ح 87.

«نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» يعنی امامی که به آن اقتدا می کند «كَمَن مَّثَلُهُ فِی الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا» _ فرمودند: _ کسی که امام را نمی شناسد.(1)

2) و علی بن ابراهیم در باره این سخن خدای عز و جل: «أَوَ مَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ» میگوید: یعنی نسبت به حق و ولایت نادان است، پس او را به آن هدایت کردیم «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» نور یعنی ولایت «كَمَن مَّثَلُهُ فِی الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا» یعنی در ولایت کسانی دیگر غیر از امامان که سلام و درود خدا بر آنان باد «كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ».(2)

3) عیاشی: از بُرَید عِجلی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «أَوَ مَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»، فرمودند: میّت: کسی است این مقام [امامت] را نمی شناسد _ فرمودند: _ آیا می دانی «میّتاً» یعنی چه؟ گفت: گفتم: قربانت گردم، خیر. فرمودند: میّت: کسی است که چیزی را نمی داند «فَأَحْيَيْنَاهُ» با این امر «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» _ فرمودند: _ مانند این مردمی که امام را نمی شناسند.(3)

4) و در روایتی دیگر، از برید عجلی، نقل کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «أَوَ مَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» پرسیدم. فرمودند: میّت: کسی است که این مقام را نمی شناسد، یعنی این امر را «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا» یعنی امامی که به او اقتدا می کند، یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام، گفتم: پس این سخن خداوند: «كَمَن مَّثَلُهُ فِی الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا» یعنی چه؟ فرمودند (در حالی که با دستش اشاره می کرد): این مردمی که چیزی را نمی دانند.(4)

5) علی بن ابراهیم میگوید: این فرموده خدای عز و جل: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجَرِمِيهَا» یعنی رؤسا (رئیسان) «لِيَمْكُرُواْ فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلاَّ بِأَنفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ» یعنی خود مکر و توطئه می کنند، زیرا که خدا آنان را به سبب (این مکر) شکنجه می دهد «وَإِذَا جَاءتْهُمْ آيَةٌ قَالُواْ لَن نُّؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 142، ح 13.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 222.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 405، ح 88.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 405، ح 89.

أُوتِیَ رُسُلُ اللّهِ» _ گفت:_ اکابر (رؤسا) گفتند: ما ایمان نمی آوریم مگر این که مانند پیامبران وحی و کلام خدا بر ما نازل شود. خدای تبارک و تعالی فرمود: «اللّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَیُصِیبُ الَّذِینَ أَجْرَمُواْ صَغَارٌ عِندَ اللّهِ وَعَذَابٌ شَدِیدٌ بِمَا کَانُواْ یَمْکُرُونَ» یعنی خدا را در نهان معصیت می کنند.(1)

6) عیاشی: از صَفوان، از ابن سِنان، نقل کرده است که گفت: از وی شنیدم که می فرمود: شما سزاوارترین مردم به ورع و پارسایی هستید؛ از بیماران عیادت کنید و جنازه ها را تشییع کنید. مردم به فلان جا و فلان جا رفتند، اما شما به جایی رفتید که خدا رفته است، «اللّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ».(2)

«فَمَن یُرِدِ اللّهُ أَن یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن یُرِدْ...إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لآتٍ وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِینَ (134)»

«فَمَن یُرِدِ اللّهُ أَن یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن یُرِدْ أَن یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقًا حَرَجًا کَأَنَّمَا یَصَّعَّدُ فِی السَّمَاء کَذَلِکَ یَجْعَلُ اللّهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ (125) وَهَـذَا صِرَاطُ رَبِّکَ مُسْتَقِیمًا قَدْ فَصَّلْنَا الآیَاتِ لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ (126) لَهُمْ دَارُ السَّلاَمِ عِندَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِیُّهُمْ بِمَا کَانُواْ یَعْمَلُونَ (127) وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعًا یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَکْثَرْتُم مِّنَ الإِنسِ وَقَالَ أَوْلِیَآؤُهُم مِّنَ الإِنسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَ بَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِیَ أَجَّلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاکُمْ خَالِدِینَ فِیهَا إِلاَّ مَا شَاء اللّهُ إِنَّ رَبَّکَ حَکِیمٌ عَلِیمٌ (128) وَ کَذَلِکَ نُوَلِّی بَعْضَ الظَّالِمِینَ بَعْضًا بِمَا کَانُواْ یَکْسِبُونَ (129) یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالإِنسِ أَلَمْ یَأْتِکُمْ رُسُلٌ مِّنکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیَاتِی وَ یُنذِرُونَکُمْ لِقَاء یَوْمِکُمْ هَـذَا قَالُواْ شَهِدْنَا عَلَی أَنفُسِنَا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیَاهُ الدُّنْیَا وَ شَهِدُواْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ کَانُواْ کَافِرِینَ (130) ذَلِکَ أَن لَّمْ یَکُن رَّبُّکَ مُهْلِکَ الْقُرَی بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ (131) وَلِکُلٍّ دَرَجَاتٌ مِّمَّا عَمِلُواْ وَمَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ (132) وَرَبُّکَ الْغَنِیُّ ذُو الرَّحْمَهِ إِن یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَ یَسْتَخْلِفْ مِن بَعْدِکُم مَّا یَشَاء کَمَآ أَنشَأَکُم مِّن ذُرِّیَّهِ قَوْمٍ آخَرِینَ (133) إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لآتٍ وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِینَ (134)»

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 222.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 405، ح 90.

[کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید دلش را به پذیرش اسلام می گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می گرداند. چنان که گویی به زحمت در آسمان بالا می رود. این گونه خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی آورند قرار می دهد * و راه راست پروردگارت همین است. ما آیات (خود) را برای گروهی که پند می گیرند به روشنی بیان نموده ایم * برای آنان نزد پروردگارشان سرای عافیت است و به (پاداش) آن چه انجام می دادند، او یارشان خواهد بود * و (یاد کن) روزی را که همه آنان را گرد می آورد (و می فرماید) ای گروه جنیان! از آدمیان (پیروان) فراوان یافتید و هواخواهان آنها از (نوع) انسان می گویند: پروردگارا! برخی از ما از برخی دیگر بهره برداری کرد و به پایانی که برای ما معین کردی رسیدیم. (خدا) می فرماید: جایگاه شما آتش است در آن ماندگار خواهید بود، مگر آن چه را خدا بخواهد (که خود تخفیف دهد) آری پروردگار تو حکیم داناست * و این گونه برخی از ستمکاران را به (کیفر) آن چه به دست می آوردند، سرپرست برخی دیگر می گردانیم * ای گروه جن و انس! آیا از میان شما فرستادگانی برای شما نیامدند که آیات مرا بر شما بخوانند و از دیدار این روزتان به شما هشدار دهند؟ گفتند ما به زیان خود گواهی دهیم (که آری آمدند) و زندگی دنیا فریبشان داد و بر ضد خود گواهی دادند که آنان کافر بوده اند * این (اتمام حجت) بدان سبب است که پروردگار تو هیچ گاه شهرها را به ستم نابوده نکرده، در حالی که مردم آن غافل باشند * و برای هر یک (از این دو گروه) از آن چه انجام داده اند (در جزا) مراتبی خواهد بود و پروردگارت از آن چه می کنند غافل نیست * و پروردگار تو بی نیاز و رحمتگر است. اگر بخواهد شما را می برد و پس از شما هر که را بخواهد جانشین (شما) می کند. همچنان که شما را از نسل گروهی دیگر پدید آورده است * قطعا آن چه به شما وعده داده می شود، آمدنی است و شما درمانده کنندگان (خدا) نیستید]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از محمد بن حمران، از سلیمان بن خالد، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمودند: هر گاه خدای عز و جل خیری را برای بنده خود بخواهد، نقطه ای از نور در قلبش قرار می دهد و گوش دلش را باز می کند و فرشته ای را برای او می گمارد که او را (به راه راست) هدایت می کند و هر گاه بدی را برای بنده ای

بخواهد، نقطه ای سیاه در دلش ایجاد می کند و گوش دلش را مسدود می کند و شیطانی را بر او می گمارد که او را گمراه کند. سپس این آیه را تلاوت فرمودند:

«فَمَن یُرِدِ اللّهُ أَن یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن یُرِدْ أَن یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقًا حَرَجًا کَأَنَّمَا یَصَّعَّدُ فِی السَّمَاء».(1)

و این حدیث را ابن بابویه نیز در «توحید» از پدرش از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش با بقیه سند و متن روایت کرده است.(2)

2) و از همو: از بعضی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال، از ابو جمیله، از محمد حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: به درستی که دل در درون انسان به تکاپو می افتد تا حق را بیابد، پس هرگاه که آن را یافت، آرامش گیرد. سپس امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت فرمودند: «فَمَن یُرِدِ اللّهُ أَن یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن یُرِدْ أَن یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقًا حَرَجًا کَأَنَّمَا یَصَّعَّدُ فِی السَّمَاء».(3)

3) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از فضاله، از ابو مغرا، از ابو بصیر، از خیثمه عبدالرحمن جعفی نقل کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند: همانا دل، تا زمانی که حق را نیافته است از جایگاه خود بیرون افتاده و به طرف حنجره وارونه میشود، اما آن گاه که حق را بیابد، آرامش می گیرد. سپس انگشتان خویش را جمع کرده و این آیه را خواندند: «فَمَن یُرِدِ اللّهُ أَن یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَ مَن یُرِدْ أَن یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقًا حَرَجًا».(4)

4) ابن بابویه میگوید: عبدالواحد بن محمد بن عَبدوُس عطار در نیشابور در سال سیصد و پنجاه و دو، این حدیث را برای ما روایت کرد و گفت: علی بن محمد بن قُتیبه، از حمدان بن سلیمان نیشابوری برای من نقل کرد که از علی بن موسی الرضا علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل سئوال کردم: « فَمَن یُرِدِ اللّهُ أَن یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ» و ایشان فرمودند: کسی را که خدا می خواهد او را با ایمان خویش در دنیا به سوی بهشت و خانه کرامت خود در آخرت هدایت کند،

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 126، ح 2.
2- [2] _ توحید، ص 415، ح 14.
3- [3] _ کافی، ج 2، ص 308، ح 5.
4- [4] _ محاسن، ص 202، ح 41.

سینه وی را برای تسلیم به خدا و اعتماد بر او و اطمینان به پاداشی که وعده داده است، می گشاید تا این که او (به خدای خویش) اطمینان پیدا کرده و آرامش یابد. و هر که را که می خواهد به خاطر کفری که به خدا ورزیده و معصیت وی را در دنیا مرتکب شده است، از بهشت خویش و خانه کرامتش در آخرت گمراه سازد، سینه اش را تنگ می کند تا این که در کفر خود شک کند و قلبش در نتیجه اعتقادش مضطرب و پریشان شود تا این به این حالت درآید که: «کَأَنَّمَا یَصَّعَّدُ فِی السَّمَاء کَذَلِکَ یَجْعَلُ اللّهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ».(1)

5) و از همو نقل شده است که گفت: از پدرم که رحمت خدا بر او باد، از سعد ین عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی فضال، از ثعلبه بن میمون، از زراره، از عبدالخالق بن عبد ربه نقل شده است که از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «وَمَن یُرِدْ أَن یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقًا حَرَجًا کَأَنَّمَا یَصَّعَّدُ فِی السَّمَاء» پرسیدم و ایشان فرمودند: گاه سینه ممکن است تنگ باشد، ولی دارای روزنهای باشد که توسط آن بشنود و ببیند و حَرَج یعنی دلی که سربسته است و دریچه ای در آن وجود ندارد که به وسیله آن صداها را بشنود و اشیاء را ببیند.(2)

6) عیاشی: از ابو جمیله، از عبدالله بن ابو جعفر علیه السلام،(3) از برادرش امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمودند: به راستی که قلب در درون انسان، اضطراب و نگرانی از خود نشان می دهد و در جستجوی حق است، اگر به آن رسید، آرامش می گیرد. سپس این آیه را خواندند: «فَمَن یُرِدِ اللّهُ أَن یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن یُرِدْ أَن یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقًا حَرَجًا کَأَنَّمَا یَصَّعَّدُ فِی السَّمَاء».(4)

7) از سلیمان بن خالد نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: خدا هر گاه خیری را برای بنده ای بخواهد، در قلبش نقطه ای

1- [1] _ معانی الاخبار، ص 145، ح 2.
2- [2] _ معانی الاخبار، ص 145، ح 1.
3- [3] . عبدالله فرزند امام محمد باقر علیه السلام، از اصحاب برادرش امام صادق علیه السلام شناخته شده است و از راویان احادیث او است و

ابو جمیله مُفَضَّل بن صالح از وی روایت کرده است. بنگرید به: «معجم رجال الحدیث، ج 10، ص 86 و 310».
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 406، ح 92.

سفید ایجاد می کند و گوشهای قلبش را می گشاید و فرشته ای را بر وی می گمارد که او را هدایت کند و هرگاه برای بنده خویش، بدی را اراده کند، نقطه ای سیاه در قلبش ایجاد می کند و گوشهای قلبش را می بندد و شیطانی را بر وی می گمارد که او را گمراه کند. سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «فَمَن یُرِدِ اللّهُ أَن یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ».(1)

این حدیث را سلیمان بن خالد، از آن حضرت چنین روایت کرده است: «نقطه ای از نور» و نگفته است: «نقطهای سفید».

8) از ابو بصیر از خیثمه نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمودند: همانا دل، تا زمانی که حق را نیافته است از جایگاه خود بیرون افتاده و به طرف حنجره اش وارونه میشود، اما آن گاه که حق را بیابد، آرامش می گیرد. سپس انگشت هایش را به هم بسته و این آیه را خواندند: «فَمَن یُرِدِ اللّهُ أَن یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن یُرِدْ أَن یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقًا حَرَجًا».(2)

9) و از همو نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام به موسی بن أشیَم(3) فرمود: آیا می دانی حَرَج چیست؟ گفت: خیر. پس انگشتان دستش را به هم بست و فرمود: مانند چیز سربسته است که هیچ چیزی وارد آن نمی شود و از آن خارج نمی شود.(4)

10) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «کَذَلِکَ یَجْعَلُ اللّهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ» فرمودند: (رجس) یعنی شک.(5)

11) و در کتاب «اختصاص»: از محمد بن عیسی بن عبید، از نضر بن سوید، از علی بن ابو صامت، از ادیم بن حُرّ نقل شده است که گفت: موسی ابن اشیم از امام صادق علیه السلام (در حالی که من حاضر بودم) در باره آیه ای از کتاب خدا

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 406، ح 93.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 406، ح 94.

3- [3] _ موسی بن اشیم از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام بود، سپس در مذهب خَطّابیه درآمد، و به ابو الخَطّاب پیوست. بنگر: معجم رجال الحدیث، ج 19، ص 17.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 406، ح 94.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 406، ح 95.

پرسید. ایشان پاسخ دادند و هنوز از این مجلس خارج نشده بود که مردی آمد و در مورد همان آیه سئوال کرد و پاسخی به او دادند برخلاف پاسخی که به موسی بن اشیم گفته بودند، بود. سپس ابن اشیم گفت: از این پاسخهای ضد و نقیض، سخت به شک افتادم گویی که قلبم با چاقو تکه تکه می شد و عرض کردم: ما از ابو قتاده در شام جدا شدیم در حالی که حتی در یک حرف مثلاً واو و مشابه آن، دچار اشتباه نمی شد، و اکنون نزد کسی آمده ایم که مرتکب این همه اشتباهات می شود؟!

من در این حال بودم که مردی دیگر نزد وی آمد و در باره همان آیه از ایشان پرسید. پاسخی را دادند غیر از پاسخی که به من داده بودند و برخلاف پاسخی که به مرد بعد از من دادند. سپس از من فاصله گرفتند و من متوجه شدم که این کار را عمداً انجام دادند. چیزی با خودم میگفتم و امام صادق علیه السلام به من رو کردند و فرمودند: ای ابن اشیم! فلان کار و فلان کار را انجام نده. منظور امام چیزی بود که به خود گفته بودم. آن گاه فرمودند: ای ابن اشیم! خدا به سلیمان بن داود، صلاحیت داده و گفته است: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامُنُنْ أوْ أمْسِکْ بغَیْرِ حِسَابٍ»(1) [(گفتیم) این بخشش ماست (آن را) بی شمار ببخش یا نگاه دار] و به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم اختیار داد و فرمود: «وَمَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا»(2) [و آن چه را فرستاده (او) به شما داد آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت باز ایستید] پس اختیاری را که به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم داد، به ما نیز داده است: «فَمَن یُرِدِ اللّهُ أن یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن یُرِدْ أن یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقًا حَرَجًا» ای ابن اشیم! آیا می دانی حَرَج چیست؟ گفتم: خیر، پس در حالی که انگشتهایشان را به هم بستند، فرمودند: آن (حرج) عبارت است از شئ سربسته ای که چیزی از آن بیرون نمی آید و چیزی وارد آن نمی شود.(3)

12) و نیز علی ابن ابراهیم در تفسیر خود میگوید: حَرَج: چیزی است که راه ورود ندارد و ضَیّق: چیزی است که راه ورود تنگی دارد، گویی که به زحمت به طرف آسمان صعود می کند. گفت: مانند درختی که دور آن درختهای بسیاری

1- [1] _ ص/39.
2- [2] _ حشر/7.

3- [3] _ اختصاص، ص 330.

است و نمی تواند شاخه هایش را به این طرف و آن طرف دراز کند، پس به طرف آسمان بالا می رود و به آن حِرجه گویند.(1)

13) همچنین علی بن ابراهیم میگوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَهَـ_ذَا صِرَاطُ رَبِّکَ مُسْتَقِیمًا» یعنی: راه روشن «قَدْ فَصَّلْنَا الآیَاتِ لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ» و این سخن خدای عز و جل: «لَهُمْ دَارُ السَّلاَمِ عِندَ رَبِّهِمْ» یعنی در بهشت، و سلام: امنیت، عافیت و خوشحالی است.

و ان شاء الله توضیحات بیشتری در هنگام تفسیر این فرموده خدای عز و جل: «وَاللّهُ یَدْعُوَ إِلَی دَارِ السَّلامِ»(2) [و خدا (شما را) به سرای سلامت فرا می خواند] در سوره یونس، خواهد آمد.

سپس فرمود: «وَهُوَ وَلِیُّهُمْ بِمَا کَانُواْ یَعْمَلُونَ» یعنی خدای عز و جل ولیّ آنان است؛ یعنی به آنان سزاوارتر است. و در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَیَوْمَ یِحْشُرُهُمْ جَمِیعًا یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَکْثَرْتُم مِّنَ الإِنسِ وَقَالَ أَوْلِیَآؤُهُم مِّنَ الإِنسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ» فرمود: هر که قومی را دوست داشته باشد، از آنان است، حتی اگر از سنخ آنان نباشد. فرمود: این سخن خدای عز و جل: «رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِیَ أَجَّلْتَ لَنَا» یعنی: قیامت. و در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَکَذَلِکَ نُوَلِّی بَعْضَ الظَّالِمِینَ بَعْضًا بِمَا کَانُواْ یَکْسِبُونَ» فرمود: هر که را که اولیای آنان را دوست بدارد (و از آنان پیروی و اطاعت کند)، سرپرست آنان میکنیم (ولایت می دهیم)؛ پس در روز قیامت در کنار آنان قرار می گیرند.(3)

14) محمد بن یعقوب: از محمد بن عیسی، از ابراهیم بن عبدالحمید، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمودند: خدا هیچ گاه از ظالم انتقام نمی گیرد، مگر به وسیله انتقام از ظالمی دیگر و این همان فرموده خدای عز و جل است: «وَکَذَلِکَ نُوَلِّی بَعْضَ الظَّالِمِینَ بَعْضًا».(4)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 222.
2- [2] _ یونس/25.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 222.

4- [4] _ کافی، ج 2، ص 251، ح 19.

15) و علی بن ابراهیم میگوید: خدای عز و جل استدلالی را بر علیه جن و انس در روز قیامت ذکر کرده و میفرماید: «یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالإِنسِ أَلَمْ یَأْتِکُمْ رُسُلٌ مِّنکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیَاتِی وَیُنذِرُونَکُمْ لِقَاء یَوْمِکُمْ هَـذَا قَالُواْ شَهِدْنَا عَلَی أَنفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَیَاهُ الدُّنْیَا وَشَهِدُواْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ کَانُواْ کَافِرِینَ». و نیز علی بن ابراهیم میگوید: این سخن خدای عز و جل: «ذَلِکَ أَن لَّمْ یَکُن رَّبُّکَ مُهْلِکَ الْقُرَی بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ» یعنی به کسی ظلم نمی کند، مگر پس از این که آن چه را به آنان می فرستد بیان کند و اگر ایمان نیاورند، هلاک می شوند. و این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلِکُلٍّ دَرَجَاتٌ مِّمَّا عَمِلُواْ» یعنی آنان را بر حسب اعمالشان درجاتی است «وَمَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ». و این سخن خدای عز و جل: «إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لآتٍ» یعنی: (غافل نیست) از قیامت و پاداش و کیفر «وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِینَ». (1)

«وَجَعَلُواْ لِلّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالأَنْعَامِ نَصِیبًا...فَهُوَ یَصِلُ إِلَی شُرَکَآئِهِمْ سَاء مَا یَحْکُمُونَ (136)»

«وَجَعَلُواْ لِلّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالأَنْعَامِ نَصِیبًا فَقَالُواْ هَـذَا لِلّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَـذَا لِشُرَکَآئِنَا فَمَا کَانَ لِشُرَکَآئِهِمْ فَلاَ یَصِلُ إِلَی اللّهِ وَمَا کَانَ لِلّهِ فَهُوَ یَصِلُ إِلَی شُرَکَآئِهِمْ سَاء مَا یَحْکُمُونَ (136)»

[و (مشرکان) برای خدا از آن چه از کشت و دامها که آفریده است سهمی گذاشتند و به پندار خودشان گفتند: این ویژه خداست و این ویژه بتان ما. پس آن چه خاص بتانشان بود به خدا نمی رسید، (ولی) آن چه خاص خدا بود به بتانشان می رسید. چه بد داوری می کنند]

1) علی بن ابراهیم میگوید: عربها هر گاه چیزی را می کاشتند، می گفتند: این برای خداست، و این برای خدایان ماست. هر گاه آن کاشته خود را آبیاری می کردند و آب از آن چه برای خدا بود به آن چه برای بتها بود، نفوذ و سرایت میکرد، راه آن را نمی بستند و می گفتند: خدا بی نیازتر است. اما هر گاه آب از آن چه برای بتها بود در آن چه برای خدا بود، نفوذ میکرد، راه آن را می بستند و می گفتند: خدا بی نیازتر است. اگر هم چیزی از آن چه برای خدا بود بر آن چه برای

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 223.

بت ها بود،می افتاد، آن را برنمی گرداندند و می گفتند: خدا بی نیازتر است. اگر چیزی از آن چه برای بتها بود در چیزی که برای خدا بود، می افتاد آن را برمی گردانیدند و می گفتند: خدا بی نیازتر است، پس خداوند متعال در باره رفتار آنان، این آیه را بر پیامبر خویش صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد و رفتار و گفتار ایشان را در آن حکایت کرد: «وَجَعَلُواْ لِلّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالأَنْعَامِ نَصِيباً فَقَالُواْ هَـذَا لِلّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَـذَا لِشُرَكَآئِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَآئِهِمْ فَلاَ يَصِلُ إِلَى اللّهِ وَمَا كَانَ لِلّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَآئِهِمْ سَاء مَا يَحْكُمُونَ».

طبرسی نیز مشابه آن چه را در معنای آیه ذکر کردیم، از علی بن ابراهیم نقل کرده است. سپس گفت: و این همان معنایی است که از ائمه ما که سلام و درود خدا بر آنان باد، روایت شده است.(1)_(2)

«وَكَذَلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلاَدِهِمْ شُرَكَآؤُهُمْ...فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ (137)»

«وَكَذَلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلاَدِهِمْ شُرَكَآؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُواْ عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ (137)»

[و این گونه برای بسیاری از مشرکان، بتانشان کشتن فرزندانشان را آراستند تا هلاکشان کنند و دینشان را بر آنان مشتبه سازند و اگر خدا می خواست، چنین نمی کردند. پس ایشان را با آن چه به دروغ می سازند رها کن]

1) علی بن ابراهیم میگوید: یعنی: نیاکانشان کشتن فرزندانشان را برای آنان زیبا جلوه داده اند «لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُواْ عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ» یعنی آنان را فریب می دهند و دینشان را بر آنان مشتبه می سازند «وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ».(3)

«وَقَالُواْ هَـذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لاَّ يَطْعَمُهَا إِلاَّ مَن نّشَاء...عَلَى اللّهِ قَدْ ضَلُّواْ وَ مَا كَانُواْ مُهْتَدِينَ (140)»

«وَقَالُواْ هَـذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لاَّ يَطْعَمُهَا إِلاَّ مَن نّشَاء بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لاَّ يَذْكُرُونَ اسْمَ اللّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاء عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِم بِمَا كَانُواْ يَفْتَرُونَ (138) وَقَالُواْ مَا فِى بُطُونِ هَـذِهِ الأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا وَإِن يَكُن مَّيْتَةً فَهُمْ فِيهِ

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 223.
2- [2] _ مجمع البیان، ج 4، ص 169.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 224.

شُرَكَاء سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حِكِيمٌ عَلِيمٌ (139) قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُواْ أَوْلاَدَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُواْ مَا رَزَقَهُمُ اللّهُ افْتِرَاء عَلَى اللّهِ قَدْ ضَلُّواْ وَ مَا كَانُواْ مُهْتَدِينَ (140)»

[و به زعم خودشان گفتند: اینها دامها و کشتزارهای ممنوع است که جز کسی که ما بخواهیم، نباید از آن بخورد و دامهایی است که (سوار شدن بر) پشت آنها حرام شده است و دامهایی (داشتند) که (هنگام ذبح) نام خدا را بر آنها نمی بردند. به صرف افترا بر (خدا) به زودی (خدا) آنان را به خاطر آن چه افترا می بستند، جزا می دهد * و گفتند: آن چه در شکم این دامهاست اختصاص به مردان ما دارد و بر همسران ما حرام شده است و اگر (آن جنین) مرده باشد، همه آنان (از زن و مرد) در آن شریکند. به زودی (خدا) توصیف آنان را سزا خواهد داد. زیرا او حکیم داناست * کسانی که از روی بی خردی و نادانی فرزندان خود را کشته اند و آن چه را خدا روزیشان کرده بود از راه افترا به خدا حرام شمرده اند، سخت زیان کردند. آنان به راستی گمراه شده و هدایت نیافته اند]

1) علی بن ابراهیم، در باره این سخن خدای عز و جل: «وَقَالُواْ هَـذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ» میگوید: حِجر: یعنی حرام شده است «لاَّ يَطْعَمُهَا إِلاَّ مَن نّشَاء بِزَعْمِهِمْ» آن را بر گروهی تحریم می کردند «وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا» یعنی: شتر ماده ای که پنج بار زائیده است و شتر نذر شده و شتر ماده ای که ده بار زائیده و شتری که مدت طولانی نزد صاحبش مانده به طوری که صاحبش آن را بعد از ده بار زاییدن رها کرده است.

سپس علی بن ابراهیم در باره این فرموده خدای تبارک و تعالی: «وَقَالُواْ مَا فِی بُطُونِ هَـذِهِ الأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا وَإِن يَكُن مَّيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاء» میگوید: آنان جنینی را که از شکم چهارپایان در می آوردند، بر زنان تحریم می کردند، ولی اگر مرده بود، مردان و زنان آن را می خوردند. خدای عز و جل گفتارشان را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکایت کرد و فرمود: «وَقَالُواْ مَا فِی بُطُونِ هَـذِهِ الأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا وَإِن يَكُن مَّيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاء سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حِكِيمٌ عَلِيمٌ».(1)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 224.

2) و علی بن ابراهیم میگوید: «قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ قَتَلُواْ أَوْلاَدَهُمْ سَفَهًا بِغَیْرِ عِلْمٍ» یعنی بدون فهم (و درک) «وَحَرَّمُواْ مَا رَزَقَهُمُ اللّهُ» و آنان قومی بودند که فرزندانشان را از ترس گرسنگی می کشتند و این عبارت بر این سخن خدای عز و جل «وَکَذَلِکَ زَیَّنَ لِکَثِیرٍ مِّنَ الْمُشْرِکِینَ قَتْلَ أَوْلاَدِهِمْ شُرَکَآؤُهُمْ»(1) [و این گونه برای بسیاری از مشرکان بتانشان کشتن فرزندانشان را آراستند] عطف شده است. پس خداوند فرمود: «وَلاَ تَقْتُلُواْ أَوْلاَدَکُمْ خَشْیَةَ إِمْلاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِیَّاکُم»(2) (3) [و از بیم تنگدستی فرزندان خود را مکشید؛ ماییم که به آنها و شما روزی می بخشیم].

«وَ هُوَ الَّذِی أَنشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَ غَیْرَ مَعْرُوشَاتٍ...وَ لاَ تُسْرِفُواْ إِنَّهُ لاَ یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ (141)»

«وَ هُوَ الَّذِی أَنشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَ غَیْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُکُلُهُ وَ الزَّیْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَ غَیْرَ مُتَشَابِهٍ کُلُواْ مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ آتُواْ حَقَّهُ یَوْمَ حَصَادِهِ وَ لاَ تُسْرِفُواْ إِنَّهُ لاَ یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ (141)»

[و اوست کسی که باغهایی با داربست و بدون داربست و خرمابن و کشتزار با میوه های گوناگون آن و زیتون و انار شبیه به یکدیگر و غیر شبیه پدید آورد. از میوه آن چون ثمر داد بخورید و حق (بینوایان از) آن را روز بهره برداری از آن بدهید، (ولی) زیاده روی مکنید که او اسرافکاران را دوست ندارد]

علی بن ابراهیم میگوید: باغها.(4)

1) علی بن ابراهیم نقل کرده است که: خدا در روز و وقت درو، از هر زمینی مشتی از محصولات را برای فقرا و بیچارگان واجب و تعیین کرد و همچنین از میوه چینی درخت خرما و در خرمای (چیده شده) و همچنین هنگام بذر پاشیدن.(5)

2) علی بن ابراهیم میگوید: احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از شعیب عقرقوفی نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَآتُواْ حَقَّهُ یَوْمَ حَصَادِهِ»

1- [1] _ انعام/137.
2- [2] _ اسراء/31.
3- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 224.
4- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 224.
5- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 224.

سئوال کردم و ایشان فرمودند: مقداری از (حبوبات) خوشه های باقی مانده بر زمین که جمع و برداشت شده است و مشتی از خرمایی که مقدار آن پیش بینی شده است. گفت: از ایشان پرسیدم، پس از بردن به خانه، آیا می شود آن را به مساکین داد؟ فرمودند: خیر، سخاوتمندتر آن است که قبل از این که آن را به خانه اش ببرد، آن را بدهد.(1)

3) و از همو: از احمد بن ادریس، از برقی، از سعد بن سعد، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که که از وی سئوال شد: اگر فقرا در هنگام درو حاضر نباشند، چه کار کند؟ گفت: چیزی بر او نیست.(2)

4) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از معاویه بن شریح، گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می گفت: در کشت، دو حق واجب است: حقی که بر شما واجب است و حقی را که می دهی. عرض کردم: چه چیزی بر من واجب است؟ و چه چیزی باید بدهم؟ فرمودند: اما چیزی که بر شما واجب است، یک دهم و نصف یک دهم است و اما چیزی را که باید بدهی، این سخن خدای عز و جل است: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» یعنی از برداشت هر درو پس از درو دیگر و همواره این را تکرار می کرد: مقداری از هر پُشته درو، مقداری از هر پُشته درو، تا این که تمام شود.(3)

5) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» نقل شده است که همگی گفتند: امام باقر علیه السلام فرمودند: این صدقه است به این صورت که مشتی از برداشت را پس از مشتی از برداشت به فقیر می دهد و از برداشت خرما، دو مشت از هر برداشت، پس از دو مشت از هر برداشت، تا این که تمام شود و به نگهبان دست مزدی مشخص می دهی و از درختان خرما (گونه های بی ارزش از خرما را) رها می کنی و برای نگهبان یک و دو و سه خوشه از خوشه های خرما روی دیوار نگهداشته می شود.(4)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 225.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 225.

3- [3] _ کافی، ج 3، ص 564، ح 1.
4- [4] _ کافی، ج 3، ص 565، ح 2.

6) و از همو: از بعضی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از حسن بن علی وشاء، از عبدالله بن مسکان، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: شاخه های درختان را در هنگام شب نبُرید و در هنگام شب درو نکن و در هنگام شب قربانی نکن و در هنگام شب بذر نپاش، چرا که اگر این کار را در شب انجام دهی، آدمهای قانع و معتر (فقیر عبوری) بیش تو نخواهند آمد.

گفتم: قانع و مُعتَر، چه کسانی هستند؟ فرمودند: قانِع: کسی که به آن چه که به او می دهی قناعت می کند و مُعتَر: یعنی کسی که عبور می کند و از تو طلب کمک می کند و اگر شب هنگام درو کنی، کسی از تو طلب کمک نخواهد کرد و این همان فرموده خدای عز و جل است: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» در هنگام درو؛ یعنی مشتی پس از مشت دیگر در هنگام درو. و اگر دانه های آن جدا شد، پس دو مشت پس از دو مشت و همچنین هنگام رسیدن ثمره ها و میوه ها و همچنین هنگام بذر پاشیدن و در شب بذر نپاش؛ زیرا که از بذر، همان مقداری را باید بدهی که از درو می دهی.(1)

7) و از همو: از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی، از ابان، از ابو مریم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» فرمودند: (یعنی) مقداری از برداشت را در روز درو می دهی، اگر در بیدر انباشته شود. و اگر در پیمانه قرار گیرد، یک دهم و نصف یک دهم داده می شود.(2)

8) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن ابو نضر، از امام علی علیه السلام نقل شده است که گفت: در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلاَ تُسْرِفُواْ» از ایشان پرسیدم. فرمودند: پدرم علیه السلام می فرمود: از مصادیق اسراف در هنگام درو و میوه چینی این است که مرد با هر دو مشتش صدقه بپردازد. پدرم هر گاه یکی از غلامانشان را می دید که با هر دو مشتش صدقه می دهد، با صدای بلند به وی می گفت: مشتی پس از مشتی از برداشت و انباشته ای پس از انباشته ای از خوشه های حبوبات جمع شده، بده.(3)

1- [1] _ کافی، ج 3، ص 565، ح 3.
2- [2] _ کافی، ج 3، ص 565، ح 4.

3- [3] _ کافی، ج 3، ص 566، ح 6.

9) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از مُرازم، از مُصادِف نقل شده است که گفت: با امام صادق علیه السلام در یکی از زمینهایش بودم و کشاورزان درحال جمع کردن و برداشت محصول بودند. مردی فقیر آمد و طلب کمک کرد. گفتم: خدا روزیت دهد. فرمودند: ساکت باش، شما حق ندارید این کار را بکنید تا این که سه تا مشت از برداشت را بدهید. پس اگر دادید، هر چه بدهید برای شما است، و هر چه ندادید، برای شما است.(1)

10) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از هشام بن مثنی، نقل شده است که گفت: مردی از امام صادق علیه السلام در مورد این سخن خدای عز و جل: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلاَ تُسْرِفُواْ إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» پرسید و ایشان فرمودند: فلانی فرزند فلان انصاری _ نام او را ذکر کرد _ کشت داشت و هر گاه درو می کرد و برداشت را جمع می کرد، همه آن چه را درو کرده بود به عنوان صدقه می داد و خود و خانواده اش بی نصیب می ماندند. خدای عز و جل این عمل را اسراف خوانده است.(2)

11) عبدالله بن جعفر حِمیَری در کتاب خود قُرب الإسناد: از احمد بن ابو نصر نقل کرده است که گفت: از وی _ یعنی امام رضا علیه السلام _ در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلاَ تُسْرِفُواْ» پرسیدم که چه چیزی اسراف است؟ فرمودند: آنان که پیش از شما بودند، این گونه قرائت می کردند؟ عرض کردم: چگونه؟ فرمودند: دهان را در هنگام تلفظ (حرف) حاء باز کن _ عرض کردم: حَصَادِه _ و پدرم می فرمود: از مصادیق اسراف در هنگام درو و میوه چینی، این است که انسان با همه دو مشتش صدقه دهد و پدرم هر گاه در صحنه های درو حاضر می شد و می دید که یکی از غلامانش با هر دو مشتش صدقه می دهد، با صدای بلند به او می فرمود: با یک دست بده؛ مشتی پس از مشتی و انباشته ای پس از انباشته ای از خوشه ها. شماها آن را بیدر (خرمن) می نامید.(3)

12) عیاشی از حسن بن علی، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای عز و جل: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» سئوال

1- [1] _ کافی، ج 3، ص 566، ح 5.
2- [2] _ کافی، ج 4، ص 55، ح 5.
3- [3] _ قرب الاسناد، ص 162.

کردم. فرمودند: از مقدار انباشته (پشته) و دو مشت که به فقرای حاضر می دهی و فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از درو کردن در هنگام شب نهی کرد.(1)

13) از هاشم بن مُثَنَّی نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: این فرموده خدای تبارک و تعالی: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» یعنی چه؟ فرمودند: به هر که در هنگام درو کردن حاضر باشد بده، چه مشرک باشد چه غیر مشرک.(2)

14) از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای عز و جل: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» پرسیدم. فرمودند: به مسلمانان حاضر هنگام درو بده، و اگر کسی حاضر نبود مگر یک فرد مشرک، به او نیز بده.(3)

15) از معاویه بن مَیسَره نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می گوید: در کشت، دو حق واجب است: حقی که بر تو واجب است و حقی که می دهی؛ اما (حقی که) بر تو واجب است، یک دهم و نصف یک دهم است، و اما حقی را که می دهی، همانا که خداوند در مورد آن میفرماید: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ»، از انباشته می دهید، پس از آن نیز از انباشته می دهید تا این که (درو) تمام شود.(4)

16) و در روایت عبدالله بن سنان، از وی علیه السلام نقل شده است که فرمودند: از آن به فقرا و بیچارگانی که حاضر باشند می دهی، حتی اگر یک مشرک حاضر باشد (به او نیز میدهی).(5)

17) از زراره و حمران بن اعین و محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره گفته خدای عز و جل: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ»،

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 406، ح 96 و 97.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 407، ح 98.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 407، ح 99.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 407، ح 100.

5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 407، ح 101.

فرمودند: از آن انباشته پس از انباشته ای و از خوشه های گندم مشتی پس از مشتی دیگر می دهی.(1)

18) از زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ»، فرمودند: این حقی است که با صدقه فرق می کند و از آن به بیچارگان، مشتی پس از مشتی می دهد و از محصولات درو و چیده شده، مشت مشت می دهد تا این که تمام شود و برای شخص چیننده، دستمزدی مشخص پرداخت می کند و خرمای بی ارزش و نامرغوب رها می شود و چیده نمی شود و آن چه از خوشه ها یکی دو تا سه تا که بر روی دیوار می ماند، برای نگهبان به عنوان دستمزد مراقبت و محافظتی که انجام داده است، گذاشته می شود.(2)

19) از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام، روایت شده است که فرمودند: درو کردن و چیدن را نمی شود در هنگام شب انجام داد، زیرا که خدا می فرماید: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلاَ تُسْرِفُواْ إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» فرمودند: فلانی فرزند فلان انصاری _ از وی نام برده است _ کشت داشت و در هنگام چیدن محصول، همه آن را به عنوان صدقه می داد و خود و خانواده اش بی بهره می ماندند. خدا این کار او را اسراف خوانده است.(3)

20) از احمد بن محمد، از امام رضا علیه السلام در باره اسراف در درو کردن و چیدن روایت شده است که فرمودند: مرد اگر با همه دو مشت خود صدقه دهد اسراف کرده است و هر گاه پدرم در صحنه درو حاضر می شد و یکی از غلامانش را میدید که با همه دو مشت خود صدقه می دهد، با صدای بلند به او می گفت: با یک دست، مشت مشت و انباشته ای پس از انباشته ای از خوشه ها را بده.(4)

21) سماعه، از امام صادق علیه السلام در باره این فرموده حق تعالی روایت کرده است که: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» فرمود: حق او روز درو بر تو واجب است و آن از زکات نیست. مشتی پس از مشتی و انباشته ای پس از انباشته ای از

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 407، ح 102.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 407، ح 103.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 408، ح 104.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 408، ح 105.

خوشه ها به درخواست کننده کمک می کنی. محصول را در شب درو نکن و همچنین از چیدن خرما در شب بپرهیز. همانا خدای عز و جل می فرماید: «یَوْمَ حَصَادِهِ»، پس اگر در شب درو کنی، هیچ کسی حاضر نخواهد بود تا درخواست کمک کند و همچنین در شب قربانی نکن.(1)

22) از سَماعه، از امام صادق علیه السلام، از پدرش، از پیامبر اکرم که سلام و درود خدا بر ایشان باد، روایت شده است که وی از چیدن خرما در شب و درو کردن کشت در شب کراهت داشتند، زیرا که خدا می فرماید: «وَآتُواْ حَقَّهُ یَوْمَ حَصَادِهِ» گفتند: ای پیامبر خدا! چه حقی بر آن واجب است؟ فرمودند: مقداری از آن را به بیچاره و درخواست کننده کمک بده.(2)

23) از جراح مداینی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَآتُواْ حَقَّهُ یَوْمَ حَصَادِهِ» فرمودند: مقداری از آن را به بیچارگانی که نزد تو حاضرند، می دهی. با دستت مشت مشت می دهی تا این که تمام شود.(3)

24) از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: درو کردن و چینش را نمی شود در شب انجام داد، چرا که خدا می فرماید: «وَآتُواْ حَقَّهُ یَوْمَ حَصَادِهِ»، و حقی که بر آن محصول واجب است، مقداری از خوشه های حبوبات است.(4)

25) از محمد حلبی، از امام صادق، از امام باقر، از علی بن الحسین صلوات الله علیهم اجمعین روایت شده است که به قهرمان خود (مسئول مالی) فرمودند (پس از این که به وی خبر رسید که او چیدن خرما را از آخر شب شروع کرده است): این کار را نکن، مگر نمی دانی که رسول خدا صل صلی الله علیه و آله و سلم از درو کردن و چیدن در شب نهی کرده است؟ و می فرمودند: به درخواست کننده از انباشته های خوشه ها را می دهی و این حق وی در روز درو کردن است.(5)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 409، ح 106.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 409، ح 107.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 409، ح 108.

4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 409، ح 109.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 409، ح 110.

26) از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» پرسیدم چگونه (این حق) پرداخت می شود؟ فرمودند: با دستت خوشه ها را برمی داری و میدهی و خدا آن را حق نامیده است. _ گفت:_ گفتم: و حق آن در روز درو کردن چیست؟ فرمودند: خوشه هایی را به اهل خاصه (شیعه) که نزد تو حاضر هستند، می دهی.(1)

27) از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ»، پرسیدم که چگونه این حق داده می شود؟ فرمودند: با دستت انباشته خوشه ها را می گیری و به اشخاص بیچاره یکی پس از دیگری می دهی تا این که (برداشت محصول) تمام شود و در هنگام بریدن و جمع کردن و چیدن، مشت مشت می دهی تا این که تمام می شود.(2)

28) از ابو جارود زیاد بن مُنذر نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کردند: «وَآتُواْ حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» و فرمودند: انباشته خوشه ها را از جاهای مختلف یکی پس از دیگری جمع آوری می کنی و به اشخاص بیچاره می دهی.(3)

«وَ مِنَ الأَنْعَامِ حَمُولَةً وَ فَرْشًا كُلُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ وَ لاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ (142)»

[و (نیز) از دامها حیوانات بارکش و حیوانات کرک و پشم دهنده را (پدید آورد) از آن چه خدا روزیتان کرده است بخورید و از پی گامهای شیطان مروید که او برای شما دشمنی آشکار است]

1) علی بن ابراهیم: در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَمِنَ الأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا» فرمود: منظور او لباس و فرش (پلاس) است «وَلاَ تَتَّبِعُواْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ» تفسیر آن در سوره بقره آمده است.(4)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 409، ح 111.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 409، ح 112.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 225.

4- [4] _ کافی، ج 8، ص 283، ح 427.

«ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الأُنثَيَيْنِ نَبِّؤُونِى بِعِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (143) وَمِنَ الإِبْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الأُنثَيَيْنِ أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاء إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَـ ذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (144)»

[هشت فرد (آفرید و بر شما حلال کرد) از گوسفند دو تا و از بز دو تا. بگو: آیا (خدا) نرهای (آنها) را حرام کرده یا ماده را یا آن چه را که رحم آن دو ماده در بر گرفته است؟ اگر راست می گویید از روی علم به من خبر دهید. * و از شتر دو و از گاو دو. بگو: آیا (خدا) نرهای (آنها) را حرام کرده یا ماده ها را یا آن چه را که رحم آن دو ماده در بر گرفته است. آیا وقتی خداوند شما را به این (تحریم) سفارش کرد حاضر بودید؟ پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد تا از روی نادانی مردم را گمراه کند؟ آری خدا گروه ستمکاران را راهنمایی نمی کند]

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن ابو عبدالله، از محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از اسماعیل جعفی و عبدالکریم بن عمر و عبدالحمید بن ابو دیلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: نوح علیه السلام جفتهای هشتگانه را که خدای عز و جل در باره آن گفته است: «ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ»، «وَمِنَ الإِبْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ» در کشتی حمل کرد. از گوسفندان دو جفت برداشت: جفت اهلی که مردم آن را پرورش می دهند و جفت دیگر عبارت بود از گوسفندان وحشی (قوچ وحشی) که در کوهها زندگی می کنند و خدا شکار آنها را حلال نموده است. از بز دو جفت برداشت: جفت اهلی که مردم پرورش می دهند و جفت دیگر عبارت بود از آهوان که در بیابانها زندگی می کنند. از شتران دو جفت: شترهای خراسانی و عربی. از گاو دو جفت: جفت اهلی که مردم پرورش می دهند و جفت دیگر گاو وحشی و هر پرنده پاکیزه چه وحشی و چه اهلی. سپس زمین در آب غرق شد.(1)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 225.

2) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابراهیم بن محمد، از سلمی، از داوود رَقِّی نقل شده است که گفت: یکی از خوارج از من در مورد این آیه ها: «مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الأُنثَيَيْنِ»، «وَمِنَ الإِبْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ» پرسید که خدا از آنها چه چیزی را حلال و چه را حرام کرده است؟ من پاسخی برای آنان نداشتم. در سالی که در حج بودم، نزد امام صادق علیه السلام آمدم و آن مسئله را به وی گفتم. فرمودند: «وَمِنَ الإِبْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ» خدای تعالی در هنگام قربانی کردن در مِنی: گوسفند و بز اهلی را حلال کرده است و قربانی کردن گوسفند و بز کوهی را حرام کرده است و اما (در باره) این سخن خدای عز و جل: «وَمِنَ الإِبْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ» (باید گفت:) پس خدای تبارک و تعالی در هنگام قربانی کردن، شتران اصیل (نژاد) را حلال کرده است و اما غیر اصیل را حرام کرده است و گاوهای اهلی را برای قربانی کردن حلال دانسته است و گاوهای کوهی را حرام کرده است. پس به طرف آن مرد راه افتادم و این پاسخ را به وی گفتم. گفت: این چیزی(پاسخی) است که شتران از حجاز آوردند.(1)

3) شیخ مفید در کتاب اختصاص: از محمد بن حسن صفار و حسن بن مثیل، از ابراهیم بن هاشم، از ابراهیم بن محمد، از سلمی، از داود رقی نقل کرده است که گفت: یکی از خوارج در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ» تا: «وَمِنَ الإِبْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ» از من پرسید که خدا کدام یک از آنها را حلال کرده است و کدام یک را حرام کرده است؟ گفت: من پاسخی برای وی نداشتم. پس در هنگام حج نزد امام صادق علیه السلام آمدم و عرض کردم: فدایت شوم، مردی از خوارج در مورد فلان و فلان مسئله از من پرسید. ایشان فرمودند: خدای عز و جل در هنگام قربانی کردن در مِنی، شتران اصیل و گرامی نژاد را حلال و شتران غیر اصیل (و دو رگه) را حرام نموده است و گاوهای اهلی را حلال و کوهی را حرام دانسته است و این همان گفته خدای تبارک و تعالی است: «وَمِنَ الإِبْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ». _ گفت:_ پس به طرف آن مرد به راه افتادم و این پاسخ را به او گفتم. وی گفت: این چیزی است که شتران از حجاز آوردند.(2)

1- [1] _ کافی، ج 8، ص 283، ح 427.
2- [2] _ اختصاص، ص 54.

4) عیاشی: از ایوب ابن نوح ابن دَرّاج نقل کرده است که گفت: از امام هادی علیه السلام در باره گاو میش پرسیدم و به او خبر دادم که اهل عراق می گویند که این حیوان، مسخ شده است. (انسانی که بر اثر نفرین خدا به حیوان مبدل شده است.) فرمودند: مگر این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَمِنَ الإِبْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ» را نشنیدی؟! و به ابوالحسن علیه السلام پس از آمدن من از خراسان نامهای نوشتم و از او در مورد گفته ایوب در باره گاومیش پرسیدم. ایشان این عبارت را برای من نوشتند: آن همان است که به شما گفته است.(1) از داود رقی نقل شده است که گفت: یکی از خوارج پیرامون این آیه در کتاب خدا «مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْن» از من سئوال کرد و حدیث یاد شده را با اندکی اختلاف ذکر کرده است.(2)

5) از صفوان جَمّال نقل شده است که گفت: تجارت من به مصر بود و دوستی از خوارج در آن بود. در هنگام سفرم برای حج نزد من آمد و به من گفت: آیا از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الأُنثَيَيْنِ نَبِّؤُونِى بِعِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ»، «وَمِنَ الإِبْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ» چیزی را شنیدی که در آن مشخص کند کدام حلال و کدام حرام است؟

گفتم: چیزی را در این باره از ایشان نشنیده ام. به من گفت: تو قصد داری به آن جا بروی و من دوست دارم از ایشان در مورد این مسئله بپرسی. _ گفت:_ پس من حج را گزاردم و نزد امام صادق علیه السلام آمدم و از ایشان مسئله آن مرد خارجی را پرسیدم. به من فرمودند: از گوسفندان و بز، کوهی را حرام کرده است و اهلی را حلال کرده است _ یعنی در هنگام قربانی کردن _ و از شتران، شتران اصیل را حلال کرده است و از گاو، گاو وحشی را، حلال شناخته است و گاوهای کوهی را حرام دانسته است و از شتران، شتران غیر اصیل و دو رگه را _ برای قربانی کردن _ حرام کرده است.

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 410، ح 114.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 410، ح 115.

گفت: پس از ترک آن جا، برای وی یعنی مرد خارجی، آن پاسخ را بازگو کردم و او گفت: اگر جد وی آن همه خون نمی ریخت، من از امامی دیگر غیر از وی پیروی نمی کردم.(1)

6) و از علی بن ابراهیم در باره معنای آن دو آیه نقل شده است که فرمود: این حیواناتی است که خدا در کتابش در این آیه: «وَأَنزَلَ لَكُم مِّنْ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ».(2) [و برای شما از دامها هشت قسم پدید آورد] حلال کرده است. سپس در این آیه تفسیر کرده و چنین فرموده است: «مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْن»، «وَمِنَ الإِبْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ» و در باره این سخن خدای عز و جل: «مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ» فرمودند: منظور او اهلی و کوهی است «وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْن» منظور وی اهلی و وحشی کوهی است «وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ» یعنی اهلی و وحشی کوهی «وَمِنَ الإِبْلِ اثْنَيْنِ» یعنی غیر اصیل و اصیل. پس خدا این (گونه حیوانات) را حلال کرده است.(3)

«قُل لاَّ أَجِدُ فِی مَا أُوْحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّمًا عَلَی طَاعِمٍ...فَإِنَّ رَبَّکَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ (145)»

«قُل لاَّ أَجِدُ فِی مَا أُوْحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّمًا عَلَی طَاعِمٍ یَطْعَمُهُ إِلاَّ أَن یَکُونَ مَیْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِیرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَیْرِ اللّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ بَاغٍ وَ لاَ عَادٍ فَإِنَّ رَبَّکَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ (145)»

[بگو در آن چه به من وحی شده است بر خورنده ای که آن را می خورد، هیچ حرامی نمی یابم، مگر آن که مردار یا خون ریخته یا گوشت خوک باشد که اینها همه پلیدند یا (قربانی ای که) از روی نافرمانی (به هنگام ذبح) نام غیر خدا بر آن برده شده باشد. پس کسی که بدون سرکشی و زیاده خواهی (به خوردن آنها) ناچار گردد. قطعا پروردگار تو آمرزنده مهربان است]

1) علی بن ابراهیم گفت: گروهی به این آیه «قُل لاَّ أَجِدُ فِی مَا أُوْحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّمًا عَلَی طَاعِمٍ یَطْعَمُهُ إِلاَّ أَن یَکُونَ مَیْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِیرٍ فَإِنَّهُ

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 411، ح 116.

2- [2] _ زمر/6.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 225.

رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّهِ بِهِ» استدلال کردند و این آیه را چنین تأویل کردند که چیزی جز اینها حرام نیست و همه حیوانات را حلال شناخته اند: میمون، سگ، حیوانات درنده، گرگ، شیر، قاطر، الاغ و چهار پایان و ادعا کردند که همه آنها حلال است به خاطر این که خدای عز و جل فرموده است: «قُل لاَّ أَجِدُ فِی مَا أُوْحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّمًا عَلَی طَاعِمٍ یَطْعَمُهُ» و در این مسئله مرتکب اشتباه آشکاری شدند. این آیه پاسخی است بر آن چه را عربها حلال و یا حرام کردند، زیرا که آنان بر خود برخی چیزها را حلال و برخی دیگر را حرام می کردند. خدای عز و جل گفته آنان را حکایت کرد و فرمود: «وَقَالُواْ مَا فِی بُطُونِ هَـذِهِ الأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُکُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَی أَزْوَاجِنَا وَإِن یَکُن مَّیْتَةً فَهُمْ فِیهِ شُرَکَاء»(1) [و گفتند آن چه در شکم این دامهاست اختصاص به مردان ما دارد و بر همسران ما حرام شده است و اگر (آن جنین) مرده باشد، همه آنان (از زن و مرد) در آن (شریکند)]. پس هر گاه جنین (حیوان) زنده می افتاد، مردان می توانستند آن را بخورند در صورتی که بر زنان حرام بود، و اگر مرده بود، هم مرد و هم زن آن را می خوردند، و این همان سخن خدای تبارک و تعالی: «وَقَالُواْ مَا فِی بُطُونِ هَـذِهِ الأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُکُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَی أَزْوَاجِنَا وَإِن یَکُن مَّیْتَةً فَهُمْ فِیهِ شُرَکَاء» است.(2)

2) شیخ با سند خود از حسین بن سعید، از محمد بن ابو عمیر، از ابن اذینه، از زراره نقل کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره حکم خوردن مار ماهی پرسیدم. فرمودند: مار ماهی چیست؟ پس آن را برای ایشان توصیف کردم. فرمودند: «قُل لاَّ أَجِدُ فِی مَا أُوْحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّمًا عَلَی طَاعِمٍ یَطْعَمُهُ» تا آخر آیه، سپس فرمودند: خدا در قرآن چیزی از حیوانات را حرام نکرده است مگر خوک و خوردن هر چیز دریایی که پوستی مانند کاغذ ندارد (پولک)، مکروه است و حرام نیست. (3)

3) و از همو: از حسین بن سعید، از عبدالرحمان بن ابو نجران، از عاصم بن حُمید، از محمد بن مسلم نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره

1- [1] _ انعام/139.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 225.
3- [3] _ تهذیب، ج 9، ص 5، ح 15.

مار ماهی، ماهی کولومه و ماهی های بی پوست پرسیدم که آیا خوردن آنها حرام است؟

پس به من فرمودند: ای محمد! این آیه را که در سوره انعام است بخوان: «قُل لاَّ أَجِدُ فِی مَا أُوْحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّمًا»، _ گفت: آن را تا آخرش خواندم._ فرمودند: حرام آن چیزی است که خدا و رسولش در کتابش حرام کرده است، اما ممکن است آنان [مردم و مخالفین] از چیزهایی روی گردان شوند و ما نیز از آنها روی گردان می شویم.(1)

4) عیاشی: از حَریز، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که گفت: از وی در مورد پرندگان شکاری و حیوانات وحشی سئوال شد تا این که حیواناتی مانند خارپشت، خفاش، الاغ، قاطر، اسب ذکر شد. فرمودند: چیزی حرام نیست مگر آن چه را خدا در کتابش حرام کرده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز خیبر مسلمانان را از خوردن گوشت الاغ نهی کردند و علت نهی این است که مبادا مرکبهایشان را از بین ببرند. در حقیقت، الاغ حرام نیست. آن گاه فرمودند: این آیه ها را بخوان: «قُل لاَّ أَجِدُ فِی مَا أُوْحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّمًا عَلَی طَاعِمٍ یَطْعَمُهُ إِلاَّ أَن یَکُونَ مَیْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِیرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَیْرِ اللّهِ بِهِ». (2)

5) از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: اصحاب مُغیره برای من می نوشتند که از ایشان در باره ماهی اسپیله (یا اسپیلی) و مار ماهی و ماهی کولومه و آن چه بی پوست است، سئوال کنم که آیا خوردن آنها حرام یا حلال است؟ گفت: از ایشان در مورد آنها پرسیدم، فرمودند: ای محمد! این آیه را در سوره انعام بخوان: «قُل لاَّ أَجِدُ فِی مَا أُوْحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّمًا عَلَی طَاعِمٍ یَطْعَمُهُ إِلاَّ أَن یَکُونَ مَیْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِیرٍ» _ گفت: _ آن را تا آخر خواندم. فرمودند: حرام همان است که خدا در کتابش حرام کرده است؛ اما آنان [مردم و مخالفین] از چیزهایی روی گردان می شوند و ما نیز از آنها روی گردان می شویم. (3)

6) از زُراره نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره ماهی اسپیله پرسیدم. فرمودند: ماهی اسپیله چیست؟ آن را برای ایشان توصیف کردم.

1- [1] _ تهذیب، ج 9، ص 6، ح 16.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 411، ح 117.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 411، ح 118.

فرمودند: «قُل لاَّ أَجِدُ فِی مَا أُوْحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّمًا عَلَی طَاعِمٍ یَطْعَمُهُ» تا آخر آیه، سپس فرمودند: خدا چیزی از حیوانات را در قرآن حرام ندانسته است مگر خوک و هر حیوانی در دریا که پوست نداشته باشد، خوردن آن مکروه است. گفتم: پوست چیست؟ فرمودند: آن چه که مانند کاغذ است؛ و حرام نیست، بلکه مکروه است.(1)

«وَ عَلَی الَّذِینَ هَادُواْ حَرَّمْنَا کُلَّ ذِی ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ...ذَلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ (151)»

«وَ عَلَی الَّذِینَ هَادُواْ حَرَّمْنَا کُلَّ ذِی ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَیْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلاَّ مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَایَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِکَ جَزَیْنَاهُم بِبَغْیِهِمْ وِ إِنَّا لَصَادِقُونَ (146) فَإِن کَذَّبُوکَ فَقُل رَّبُّکُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلاَ یُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِینَ (147) سَیَقُولُ الَّذِینَ أَشْرَکُواْ لَوْ شَاء اللّهُ مَا أَشْرَکْنَا وَلاَ آبَاؤُنَا وَلاَ حَرَّمْنَا مِن شَیْءٍ کَذَلِکَ کَذَّبَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِم حَتَّی ذَاقُواْ بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِندَکُم مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِن تَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَإِنْ أَنتُمْ إَلاَّ تَخْرُصُونَ (148) قُلْ فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاء لَهَدَاکُمْ أَجْمَعِینَ (149) قُلْ هَلُمَّ شُهَدَاءکُمُ الَّذِینَ یَشْهَدُونَ أَنَّ اللّهَ حَرَّمَ هَـذَا فَإِن شَهِدُواْ فَلاَ تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاء الَّذِینَ کَذَّبُواْ بِآیَاتِنَا وَالَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ وَهُم بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ (150) قُلْ تَعَالَوْاْ أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ أَلاَّ تُشْرِکُواْ بِهِ شَیْئًا وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا وَلاَ تَقْتُلُواْ أَوْلاَدَکُم مِّنْ إِمْلاَقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَإِیَّاهُمْ وَ لاَ تَقْرَبُواْ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلاَ تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّهُ إِلاَّ بِالْحَقِّ ذَلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ (151)»

[و بر یهودیان هر (حیوان) چنگال داری را حرام کردیم و از گاو و گوسفند پیه آن دو را بر آنان حرام کردیم به استثنای پیه هایی که بر پشت آن دو یا بر روده هاست یا آن چه با استخوان درآمیخته است. این (تحریم) را به سزای ستم کردنشان به آنان کیفر دادیم و ما البته راستگوییم * (ای پیامبر)! پس اگر تو را تکذیب کردند بگو: پروردگار شما دارای رحمتی گسترده است و (با این حال) عذاب او از گروه مجرمان بازگردانده نخواهد شد * کسانی که شرک آوردند، به زودی خواهند

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 412، ح 119.

گفت: اگر خدا می خواست، نه ما و نه پدرانمان شرک نمی آوردیم و چیزی را (خودسرانه) تحریم نمی کردیم. کسانی هم که پیش از آنان بودند همین گونه (پیامبران خود را) تکذیب کردند تا عقوبت ما را چشیدند. بگو: آیا نزد شما دانشی هست که آن را برای ما آشکار کنید؟ شما جز از گمان پیروی نمی کنید و جز دروغ نمی گویید * بگو برهان رسا ویژه خداست و اگر (خدا) می خواست قطعا همه شما را هدایت می کرد * بگو گواهان خود را که گواهی می دهند به این که خدا اینها را حرام کرده بیاورید. پس اگر هم شهادت دادند تو با آنان شهادت مده و هوسهای کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند و کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند و (معبودان دروغین را) با پروردگارشان همتا قرار می دهند، پیروی مکن * بگو: بیایید تا آن چه را پروردگارتان بر شما حرام کرده برای شما بخوانم. چیزی را با او شریک قرار مدهید و به پدر و مادر احسان کنید و فرزندان خود را از بیم تنگدستی مکشید. ما شما و آنان را روزی می رسانیم و به کارهای زشت چه علنی آن و چه پوشیده اش نزدیک مشوید و نفسی را که خدا حرام گردانیده جز به حق مکشید. اینهاست که (خدا) شما را به (انجام دادن) آن سفارش کرده است. باشد که بیندیشد]

1) عیاشی: از محمد حلبی، از امام صادق علیه السلام، فرمودند: بر بنی اسرائیل هر چه که دارای ناخن باشد و چربی ها، حرام شده است «إِلاَّ مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ».(1)

2) علی بن ابراهیم گفت: گفته خدای عز و جل: «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا كُلَّ ذِى ظُفُرٍ» یعنی یهودیان که خدا بر آنان گوشت پرندگان و چربی را _ با وجود این که دوست داشتند _ حرام کرده است، مگر چربی ای که در پشت گوسفندان یا در پهلوی آنها است، آن هم در صورتی که خارج از شکم باشد و این همان گفته خداوند عز و جل است که فرمود: «حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلاَّ مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا» یعنی در پهلوها «أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُم بِبَغْيِهِمْ وإِنَّا لَصَادِقُونَ» و معنای گفته وی «ذَلِكَ جَزَيْنَاهُم بِبَغْيِهِمْ» این است که پادشاهان بنی اسرائیل فقرا را از خوردن گوشت پرندگان و چربی ها منع می کردند. خدا آن را به سبب تجاوز آنان بر فقرا تحریم کرده است.

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 412، ح 120.

سپس خدا به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «فَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل رَّبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلاَ يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ» و فرمود: «سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُواْ لَوْ شَاء اللّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلاَ آبَاؤُنَا وَلاَ حَرَّمْنَا مِن شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم حَتَّى ذَاقُواْ بَأْسَنَا» ای محمد! «قُلْ» به آنان «هَلْ عِندَكُم مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِن تَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَإِنْ أَنتُمْ إَلاَّ تَخْرُصُونَ»، سپس فرمود: «قُلْ» به آنان «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاء لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ».(1)

3) شیخ در امالی نقل کرده است که گفت: محمد بن محمد _ یعنی شیخ مفید _ از ابوالقاسم جعفر بن محمد، از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از هارون بن مسلم، از مَسعَده بن زیاد نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» سئوال شد و شنیدم که فرمودند: خدای تبارک و تعالی در روز قیامت به بنده اش می گوید: بنده من! آیا عالم بودی؟ اگر بگوید: بلی، به او می گوید: چرا به آن چه که می دانستی عمل نکردی؟ و اگر بگوید: بی اطلاع بودم، به او می گوید: چرا مشغول یادگیری نشدی تا به آن عمل کنی؟ پس بر او اتمام حجت کند و این همان حجت بالغه است.(2)

4) عیاشی: از حسین نقل کرده است که گفت: از ابوطالب قمی شنیدم که از سَدیر روایت می کرد که امام صادق علیه السلام فرمودند: ما حجت بالغه هستیم بر هر چه در پایین آسمان و روی زمین است.(3)

5) علامه حلی در کشکول، از احمد بن عبدالرحمان ناوردی، در روز جمعه از ماه رمضان، سال سیصد و بیست نقل کرده است که گفت: از مولایم امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «قُلْ فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاء لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ» سئوال کردم و امام صادق علیه السلام فرمودند: حجت بالغه یعنی حجتی که به جاهلان اهل کتاب می رسد، و با جهل خود از آن باخبر می شوند، آن گونه که عالم با علم خود آن را می داند، زیرا که خدای عز و جل بزرگوارتر و عادل تر است از این که کسی را بدون حجت مورد شکنجه قراردهد. سپس امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت فرمودند: «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 226.
2- [2] _ امالی، ج 1، ص 8.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 412، ح 121.

لَهُم مَّا يَتَّقُونَ»(1) [و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آن که هدایتشان نمود بی راه بگذارد، مگر آن که چیزی را که باید از آن پروا کنند، برایشان بیان کرده باشد].

سپس امام صادق علیه السلام شروع کرد به روایت این حدیث: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت نکردند، مگر پس از اکمال دین و اتمام نعمت و رضایت پروردگار، و خدا بر پیامبرش در منطقه کَراع الغمیم(2) این آیه را نازل کرد: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»(3) [ای پیامبر، آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی، پیامش را نرسانده ای] زیرا که پیامبر خدا که سلام و درود خدا بر ایشان باد، از مرتد شدن منافقین که دشمنی با علی علیه السلام را پنهان می داشتند، میترسیدند. هنگامی که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله پس از تمام شدن حجه الوداع به غدیر خم رسیدند، به ایراد خطبه برای مهاجرین و انصار پرداخته و خطاب به آنان پس از ستایش خدا فرمودند: ای گروه مهاجران و انصار! آیا من از خود شما به شما سزاوارتر نیستم؟ گفتند: به خدا قسم بلی. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه بار فرمودند که خدایا، خود شاهد باش. سپس فرمودند: ای علی! علی علیه السلام جواب دادند: اطاعت ای رسول خدا، پس فرمودند: برخیز! زیرا که خدا به من دستور داده است که پیام و رسالت های او را در باره تو ابلاغ کنم و جبرییل آن را از طرف خدا نازل کرده است: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»(4) [ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی، پیامش را نرسانده ای]. پس حضرت علی علیه السلام برخاست و رسول خدا که سلام و درود خدا بر ایشان باد، دست او را گرفته و بازویش را بالا بردند تا این که مردم سفیدی زیر بغلش را دیدند. سپس فرمودند: هر که من مولای اویم، علی نیز مولای اوست. خدایا هر که او را دوست می دارد، دوست بدار و با هر کسی که با او دشمن است، دشمنی کن و به آن که به او یاری

1- [1] _ توبه/115.
2- [2] . کراع الغمیم: جایی است در حجاز میان مکه و مدینه و آن دره ای ست در مقابل عفان به فاصله هشت مایل. «معجم البلدان، ج 4، ص 443».

3- [3] _ مائده/67.
4- [4] _ مائده/67.

می رساند، یاری برسان و تنها بگذار کسی را که او را تنها می گذارد. عمر بن خطاب اولین کسی از مهاجرین و انصار بود که برخاست، و گفت: خوشا به حالت ای علی! تو مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی. آن گاه جبرئیل نازل شد و این آیه را فرود آورد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا»(1) [امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم] بنابراین خداوند متعال در امروز، دین خود را برای شما مهاجرین و انصار، توسط علی علیه السلام تکمیل کرد و نعمت خویش را بر شما تمام نمود. پس به او گوش کنید و از او اطاعت کنید تا رستگار شوید و بدانید که مثل علی علیه السلام در بین شما مانند کشتی نوح است که هر که سوار آن شود نجات می یابد و هرکه از آن جا بماند، در دریای گمراهی غرق می شود و هرکه از آن پیشی گیرد از دین خارج می شود و مثل علی علیه السلام در بین شما مانند حِطّه در میان بنی اسرائیل است؛ هر که وارد آن شود امنیت و نجات می یابد و هر که از آن جا بماند به هلاکت می رسد و دچار گمراهی می گردد.

پس روزی سخت تر از آن روز، بر منافقین نگذشته است و منافقین در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به کینه توزی نسبت به علی علیه السلام معروف بودند. به دنبال آن، خدا این آیه را بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَن لَّن يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ * وَلَوْ نَشَاء لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِى لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ»(2) [آیا کسانی که در دلهایشان مرضی هست پنداشتند که خدا هرگز کینه آنان را آشکار نخواهد کرد؟ * و اگر بخواهیم، قطعا آنان را به تو می نمایانیم. در نتیجه ایشان را به سیمای (حقیقی شان) می شناسی و از آهنگ سخن به (حال) آنان پی خواهی برد و خداست که کارهای شما را می داند]. «وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ»(3) [و خدا از همداستانی آنان آگاه است] این سر و این راز، دشمنی با علی علیه السلام است. مردم در آن گفته رسول

1- [1] _ مائده/3.
2- [2] _ محمد/29_30.
3- [3] _ محمد/26.

خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره علی علیه السلام دچار فتنه و آشوب شدند و داد سخن دادند و سخن های بسیاری گفتند.

زمانی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، آن جا را به قصد مدینه ترک کرد، در میان اصحابش سخنرانی کرده و فرمود: به درستی که خدای عز و جل علی علیه السلام را به سه ویژگی اختصاص داده است که به کسی از اولین و آخرین نداده است، این ویژگی ها را بشناسید: او صدّیق اکبر (راستگوی بزرگ)، فاروق اعظم (جدا کننده بزرگ میان حق و باطل) است و خدا به وسیله او دین را تایید کرده و به اسلام عزت بخشیده و به پیامبر شما یاری رسانده است. عمر بن خطاب از جا برخاست و گفت: این سه ویژگی که خدا به علی ارزانی داشته است و به کسی از پیشینیان و متاخران نداده است، چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خداوند متعال به علی علیه السلام برادری مانند پیامبر شما محمد خاتم انبیا را داده است و کسی برادری مانند مرا ندارد و او را به همسری مانند فاطمه اختصاص داده است و کس دیگری را به همسری مانند او مختص نساخته است و او را به دو پسر مانند حسن و حسین علیهما السلام سروران جوانان اهل بهشت مختص کرده است در صورتی که کسی پسرانی مانند آن دو را ندارد، پس آیا همتایی برای وی می شناسید، آیا شبیهی برای او سراغ دارید؟

همانا جبرییل در روز احد بر من نازل شد و گفت: ای محمد! گوش بده: شمشیری نیست مگر ذوالفقار و جوانمردی نیست مگر علی. و به اطلاع من رسانده است که هیچ شمشیری مانند شمشیر علی علیه السلام نیست و هیچ جوانمردی مانند علی نیست و پیش از آن در روز جنگ بدر فرشته ای که به آن رضوان می گویند، از آسمان زیرین ندا در داده بود که هیچ شمشیری مانند شمشیر ذوالفقار نیست و هیچ جوانمردی مانند علی نیست. همانا علی علیه السلام سرور متقین و امام مؤمنان است و راهبر بزرگواران اصیل است و کسی از قریش با او دشمنی نمی کند، مگر این که حرام زاده باشد و کسی از عربها با او دشمنی نمی کند، مگر این که فرزند سفاح باشد و کسی از سایر مردم با او دشمنی نمیکند، مگر این که بدبخت باشد و کسی از میان زنان با او دشمنی نمیکند، مگر این که سَلَقلَقِیّه باشد.(1)

1- [1] _ سلقلیقه یعنی زنی که که از مقعدش خونریزی و حیض کند « القاموس المحیط، ماده سلق».

به درستی که خدای عز و جل علی علیه السلام را برای مردم در میان مهاجرین و انصار و نیز میان خدای متعال و خلق او قرار داده است. پس هر که او را بشناسد و از او اطاعت کند مؤمن است و هر که نسبت به او جاهل باشد و از او اطاعت نکند و دشمنی نکند با کسی که با او دشمنی کند، گمراه است، پس ای گروههای مسلمانان! آیا ایمان آوردید؟ (سه بار این گفته را تکرار کردند). آنان گفتند: ایمان آوردیم و تسلیم شدیم ای رسول خدا. آنان با زبانشان ایمان آوردند و در قلبشان کفر ورزیدند، پس خدا این آیه را بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ لاَ یَحْزُنکَ الَّذِینَ یُسَارِعُونَ فِی الْکُفْرِ مِنَ الَّذِینَ قَالُواْ آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ»،(1) [ای پیامبر، کسانی که در کفر شتاب می ورزند تو را غمگین نسازند. از آنان که با زبان خود گفتند ایمان آوردیم و حال آن که دلهایشان ایمان نیاورده بود] پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این سخن را در حضور اصحابشان گفتند: ای علی! کسی از اصحابم تو را دوست ندارد، مگر این که مؤمن و متقی (پرهیزگار) باشد و کسی با تو دشمنی نمی کند مگر این که منافق بدبخت باشد و تو _ ای علی _ و شیعه تو از جمله رستگاران در روز قیامت هستید و شیعه تو در روز قیامت در حالی که صورتهایشان درخشان است از حوض خواهند نوشید، در حالی که پیروان دشمنت در حالی نزد حوض گرد هم خواهند آمد که چهره هایشان سیاه است. تو شیعه ات را از آن آب می نوشانی و دشمنت را محروم می کنی. پس خدای عز و جل این آیه را نازل کرد: «یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ» با موالات علی علیه السلام و دشمنی با علی «فَأَمَّا الَّذِینَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَکْفَرْتُم بَعْدَ إِیمَانِکُمْ فَذُوقُواْ الْعَذَابَ بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ * وَأَمَّا الَّذِینَ ابْیَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِی رَحْمَهِ اللّهِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ»(2) [(در آن) روزی که چهره هایی سپید و چهره هایی سیاه گردد. اما سیاهرویان (به آنان گویند) آیا بعد از ایمانتان کفر ورزیدید؟ به سزای آن که کفر می ورزیدید (این) عذاب را بچشید * و اما سپیدرویان همواره در رحمت خداوند جاویدانند].

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن پیام را رساند، منافقان گفتند: همانا، محمد از این رو بازوی علی را بالا می برد و آیه های قرآن را یکی

1- [1] _ مائده/41.
2- [2] _ آل عمران/106_107.

پس از دیگری بر ما تلاوت می کند که ما را گمراه کند و او را بر ما ترجیح و برتری دهد. سپس شب هنگام گرد هم آمدند و گفتند: محمد ما را از دینی که در جاهلیت بر آن بودیم، منحرف ساخته و فریب داده است. او به ما گفت: «هر که لا اله الا الله بگوید، آن چه برای ماست برای او و آن چه بر ماست بر او خواهد بود» و اکنون برخلاف این وعده، عمل کرده است. پیامبر در سخنرانی خود گفت: «من سرور فرزندان آدم هستم بی آن که افتخار کنم»، و ما این گفته را تحمل کردیم. سپس گفت: «علی سرور عربها است»، سپس او را بر همه جهانیان از پیشینیان و متاخران ترجیح داد و گفت: «علی بهترین بشر است و هرکه این را نپذیرد، کافر است». سپس گفت: «فاطمه سرور زنان جهانیان است». و گفت: «حسن و حسین سروران جوانان اهل بهشتند». و گفت: «حمزه، سرور شهیدان است و جعفر ذو الجناحین است و با این بالها در بهشت با فرشتگان هر جایی که بخواهد، پرواز می کند و عباس _ عموی او _ تو بر تارک پیشانی (بین دو چشمان) او میدرخشد و همتای پدرش است و کار سقایت (آب دادن) را در دنیا به عهده دارد و بنی شیبه، عهده دار کلید داری (کعبه)اند». او صفات خیر و جایگاههای فضیلت و شرافت را در دنیا و آخرت در خویش و به ویژه در اهل بیت خویش جمع کرده است و ما را از پیروان خود و پیروان خاندان خود قرار داده است.

نضر بن حارث فهری گفت: فردا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرد هم آیید تا من بیایم و آن چه را که او در آغاز اسلام به ما وعده داده بود، خواستار شوم و آن چه را که می گوید، بررسی کنم و سپس به احتجاج با او می پردازیم. آنان به هنگام صبح این کار را انجام دادند. نضر بن حارث آمد و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد و گفت: ای رسول خدا! اگر تو سرور فرزندان آدم هستی و برادر تو سرور عربهاست و دخترت سرور زنان جهان و دو پسرت حسن و حسین سروران جوانان اهل بهشت و عموی تو حمزه سرور شهدا و پسر عموی تو ذوالجناحین با ملائکه هر جا که می خواهد، پرواز می کند و عموی تو بر تارک پیشانی (بین دو چشمان) تو میدرخشد و همتای پدرت است، و بنی شیبه کلید دار (کعبه)اند، پس برای سایر قریش و عربها چه می ماند؟ تو در آغاز اسلام به ما گفته بودی که اگر به دعوت شما ایمان بیاوریم، آن چه برای تو است برای ما و آن چه بر تو است بر ما خواهد بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سرش را برای مدت طولانی پایین انداخت، سپس سرش را بالا گرفت و فرمود: قسم به خدا، این من نیستم که این را برای آنان خواستهام، بلکه خداست (که این شرافت را به آنها داده است)، گناه من چیست؟! پس از آن نضر بن حارث آن جا را ترک کرد، در حالی که می گفت: خدایا اگر این حق است و از نزد توست، پس ما را از آسمان سنگباران کن و یا عذابی دردناک بر ما نازل کن. خداوند متعال گفته نضر بن حارث را جواب گفت و این آیه نازل شد: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» تا «وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»(1) [(ولی) تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند ... و تا آنان طلب آمرزش می کنند] نازل شد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنبال نضر بن حارث فهری فرستاد و او را احضار کرد و آن آیه را بر او تلاوت کرد. وی گفت: ای رسول خدا! من همه آن گفته ها را پنهان داشته بودم. فقط من و کسانی که شرافت و فضیلت در دنیا و آخرت را که برای خاندانت قرار داده ای، برای آنان قرار نداده ای، از آن راز آگاه بودیم. پس خدا آن چه را پنهان داشتیم آشکار کرده است. من از شما درخواست می کنم که به من اجازه دهی تا مدینه را ترک کنم، چرا که دیگر طاقت ماندن در آن را ندارم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را نصیحت کرد و گفت: پروردگارت کریم و بزرگوار است. اگر صبر پیشه کنی، خدا تو را از موهبتهای خویش محروم نخواهد کرد. پند مرا بپذیر و تسلیم شو، زیرا که خدا خلقش را با انواع ناملایمات می آزماید و از هر که می خواهد، این ناملایمات را می کاهد و خلق و امر از آن او است و عطایای او بس بزرگ است و نیکی او گسترده است. اما نضر بن حارث نپذیرفت و از او اجازه گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او اجازه داد. او به خانه اش رفت و بر مرکبش سوار شد، در حالی که خشمگین بود و می گفت: خدایا، اگر این از جانب تو باشد، پس ما را از آسمان سنگباران کن و یا عذابی دردناک بر من نازل کن. هنگامی که از مدینه خارج شد، ناگهان خدای تبارک و تعالی پرنده ای فرستاد که سنگ بزرگی در چنگال داشت و آن را بر سرش فرو فرستاد و و در داخل مغزش فرو رفت و از شکمش خارج شد و بر پشت

1- [1] _ انفال/33.

مرکوبش افتاد و از شکمش بیرون آمد و به دنبال آن، شترش دچار اضطراب شد و بر زمین افتاد و نضربن حارث، بی جان از پشت آن سقوط کرد. سپس خدای عز و جل این آیه ها را نازل کرد: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِّنَ اللَّهِ ذِى الْمَعَارِجِ»(1) [پرسنده ای از عذاب واقع شونده ای پرسید * که اختصاص به کافران دارد (و) آن را بازدارنده ای نیست * (و) از جانب خداوند صاحب درجات (و مراتب) است].

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنبال منافقانی که شب هنگام با نضر بن حارث گرد هم آمده بودند، فرستاد و این آیه را برآنان تلاوت کرد و فرمود: به نزد صاحب خویش فهری بروید و به او نگاه کنید. آنان هنگامی که او را دیدند شروع به ولوله و گریه کردند و گفتند: هر که با علی علیه السلام دشمنی کند و این دشمنی را آشکار کند، علی با شمشیر خود او را می کشد و هر که از مدینه به خاطر دشمنی با علی خارج شود، خدا آن چه را که می بینیم بر او نازل می کند. قسم به خدا، هر گاه به مدینه بازگردیم، عزیزترین افراد آن شهر، خوارترین پیروان علی علیه السلام را مانند سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و مانند آنان (یعنی مستضعفان شیعه) را اخراج خواهند کرد.

خداوند متعال آن چه را که آنان گفتند به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم، وحی نمود و هنگامی که به مدینه رفتند، رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به آنان اطلاع داد. آنان به دروغ به خدا سوگند خوردند که آن سخن را نگفته اند و خدا این آیه را در باره آنان نازل کرد: «يَحْلِفُونَ بِاللّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلاَمِهِمْ» [به خدا سوگند می خورند که (سخن ناروا) نگفته اند در حالی که قطعا سخن کفر گفته و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده اند]، به ظاهر گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که: ما به خدا و رسولش در آن چه به اطاعت علی علیه السلام به ما دستور داده شده، ایمان آورده و تسلیم شده ایم. «وَهَمُّواْ بِمَا لَمْ يَنَالُواْ» [و بر آن چه موفق به انجام آن نشدند، همت گماشتند]، از کشتن پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، در شب عَقَبه و اخراج شیعیان ضعیف از مدینه از روی دشمنی با علی علیه السلام و کینه توزی با او «وَمَا نَقَمُواْ إِلاَّ أَنْ أَغْنَاهُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ مِن فَضْلِهِ» [و به عیبجویی برنخاستند مگر (بعد از) آن که خدا و

1- [1] _ معارج/1_3.

پیامبرش از فضل خود آنان را بی نیاز گردانیدند] با شمشیر علی علیه السلام در جنگهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فتوحات او «فَإِن يَتُوبُواْ يَكُ خَيْراً لَّهُمْ وَإِن يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللّهُ عَذَاباً أَلِيماً فِى الدُّنْيَا وَالآخِرَهِ وَمَا لَهُمْ فِى الأَرْضِ مِن وَلِيٍّ وَلاَ نَصِيرٍ»(1) [اگر توبه کنند برای آنان بهتر است و اگر روی برتابند، خدا آنان را در دنیا و آخرت عذابی دردناک می کند و در روی زمین یار و یاوری نخواهند داشت]. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن آیه را خواند، گفتند: ای رسول خدا! ما توبه کردیم. اما با زبان توبه کردند، نه در دلهایشان.

زمانی که مجدداً گرد هم آمدند و گفتند: ما در مورد علی و اهل بیتش و پیروانش چیزی را پنهان نمی داریم، مگر این که خدا برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم آشکار میکند و او آن را برای ما میخواند؛ محمد که سلام و درود خدا بر او باد، بر ما خطبه ایراد کرد. او در سخنان خود گفت: ای مردم! هیچ پیامبری از پیامبران نبود، مگر این که پس از آن پیامبر، پیامبری منسوخ شده است. اگر مُلکی در آخرت نداریم و از شیعه علی علیه السلام نیز نیستیم، کاش که ما بهره ای از این مُلک (در دنیا) داشتیم. ما در ظاهر نشان میدهیم که علی را دوست داریم و به او ایمان داریم تا او یار و پشتیبان ما در دنیا باشد وگر نه ما به او ایمان نداریم. در آسمان نیز نیازی به او نیست؛ نه به علی و نه به غیر از او. محمد به ما می گوید که مُلک پس از او برای کسی از امتش به کمال نمی رسد، مگر این که از علی اطاعت کند و به او یاری رساند. در این هنگام خدا بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را نازل کرد: «أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لاَّ يُؤْتُونَ النَّاسَ»(2) [آیا آنان نصیبی از حکومت دارند (اگر هم داشتند) (چیزی) به مردم نمی دادند] یعنی علی و شیعه وی «نَقِيرًا * أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكاً عَظِيمًا»(3) [نقطه پشت هسته خرمایی * بلکه به مردم برای آن چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند. در حقیقت، ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم] چنان که به محمد و آل محمد در دنیا و آخرت ارزانی داشته ایم «فَمِنْهُم

1- [1] _ توبه/74.
2- [2] _ نسا/53.
3- [3] _ نسا/54.

مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا»(1) [پس برخی از آنان به وی ایمان آوردند و برخی از ایشان از او روی برتافتند و (برای آنان) دوزخ پرشراره بس است].

پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ایراد خطبه پرداخت و به آنان فرمود: ای گروههای مهاجرین و انصار! اصحاب مرا چه شده است که هر گاه ابراهیم و آل (خاندان) ابراهیم نزد آنان ذکر شوند، چهره هایشان نورانی می گردد و دلهایشان شادمان می شود و هر گاه محمد و خاندانش برای آنان ذکر می شوند، چهره هایشان دگرگون می شود و سینه هایشان به تنگ می آید؟ به درستی که خدای عز و جل چیزی را به ابراهیم و آل ابراهیم نداده است، مگر این که به محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین نیز مانند آن را داده است و ما در حقیقت، آل ابراهیم هستیم.

همانا خدا هیچ پیامبری را برنگزیده است، مگر این که خاندان آن پیامبر را نیز برگزیده است و در میان آنان درستکاران و شهدا و شایستگان را قرار داده است. این جبرئیل است که آن چه را که از امر آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، توهم کردید و آن را مخفی نگاه داشتید و در میان خود پنهان و آشکار کردید، از سوی پروردگارم برای من تلاوت می کند. سپس این آیه را بر آنان تلاوت کرد: «أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لاَّ يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا» پس آنان به خدا قسم دروغین یاد کردند که آنان در میانشان پنهان و آشکار نکردند. پس خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل کرد: «قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ»(2) [گواهی می دهیم که تو واقعا پیامبر خدایی و خدا (هم) می داند که تو واقعا پیامبر او هستی و خدا گواهی می دهد که مردم دو چهره، سخت دروغگویند] یعنی: ای رسول خدا! اگر نزد آنان (در جلسه آنان) بودی، به خدا قسم دروغین یاد نمیکردند «اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاء مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ»(3)_(4)

1- [1] _ نسا/55.
2- [2] _ منافقون/1.
3- [3] _ منافقون/2_3.

4- [4] _ الکشکول فیما جری علی آل الرسول (مجموعهای از آن چه بر آل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گذشت) از سید حیدر بن علی آملی، ص 207 _ 215.

[سوگندهای خود را (چون) سپری بر خود گرفته و (مردم را) از راه خدا باز داشته اند راستی که آنان چه بد می کنند * این بدان سبب است که آنان ایمان آورده سپس به انکار پرداخته و در نتیجه بر دلهایشان مهر زده شده و (دیگر) نمی فهمند].

6) علی بن ابراهیم آورده است که: «فَلَوْ شَاءَ» خدا «لَهَداکُمْ» یعنی: شما را بر یک امر جمع می کرد، اما شما را بر اختلاف قرار داده است، سپس گفت: «قُلْ» ای محمد، به آنان «هَلُمَّ شُهَدَاءکُمُ الَّذِینَ یَشْهَدُونَ أَنَّ اللّهَ حَرَّمَ هَـذَا» و این عبارت بر این سخن خدای عز و جل: «وَقَالُواْ مَا فِی بُطُونِ هَـذِهِ الأَنْعَامِ»(1) [و گفتند آن چه در شکم این داماهاست] معطوف است. سپس فرمود: «فَإِن شَهِدُواْ فَلاَ تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَلاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاء الَّذِینَ کَذَّبُواْ بِآیَاتِنَا وَالَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ بِالآخِرَهِ وَهُم بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ». سپس به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قُلْ» به آنان «تَعَالَوْاْ أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ أَلاَّ تُشْرِکُواْ بِهِ شَیْئًا وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا».(2)

7) عیاشی: از ابو بصیر نقل کرده است که گفت: نزد امام باقر علیه السلام بودم؛ در حالی که به متکای خود تکیه داده بود، آیه های محکمی را از سوره انعام که چیزی آنها را منسوخ نکرده است، خواند و فرمود: این سوره را هفتاد هزار فرشته همراهی کرده است: «قُلْ تَعَالَوْاْ أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ أَلاَّ تُشْرِکُواْ بِهِ شَیْئًا».(3)

8) از عمرو بن ابی مِقدام، از پدرش، از علی بن الحسین صلوات الله علیه نقل شده است که در باره این آیه: «الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ»، فرمودند: منظور از ما ظهر: ازدواج با زن پدر، و منظور از ما بطن زنا است.(4)

9) علی بن ابراهیم: در این سخن خدای عز و جل: «وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا» گفت: منظور از والدین: رسول خدا و امیر مؤمنان صلوات الله علیهما است.(5)

10) همچنین علی بن ابراهیم میگوید: این فرموده خداوند: «وَلاَ تَقْتُلُواْ أَوْلاَدَکُم مِّنْ إمْلاَقٍ» تا «ذَلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ». همه این آیه ها از جمله آیات محکمات است.(6)

1- [1] _ انعام/139 .
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 226.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 412، ح 122.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 413، ح 123.
5- [5] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 226.
6- [6] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 227.

«وَأَنَّ هَـ ذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لاَ تَتَّبِعُواْ...یَصْدِفُونَ عَنْ آیَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا کَانُواْ یَصْدِفُونَ (157)»

«وَأَنَّ هَـ ذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَن سَبِیلِهِ ذَلِکُمْ وَصَّاکُم بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ (153) ثُمَّ آتَیْنَا مُوسَی الْکِتَابَ تَمَامًا عَلَی الَّذِیَ أَحْسَنَ وَ تَفْصِیلاً لِّکُلِّ شَیْءٍ وَ هُدًی وَرَحْمَه لَّعَلَّهُم بِلِقَاء رَبِّهِمْ یُؤْمِنُونَ (154) وَهَـ ذَا کِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ مُبَارَکٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُواْ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ (155) أَن تَقُولُواْ إِنَّمَا أُنزِلَ الْکِتَابُ عَلَی طَآئِفَتَیْنِ مِن قَبْلِنَا وَإِن کُنَّا عَن دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِینَ (156) أَوْ تَقُولُواْ لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَیْنَا الْکِتَابُ لَکُنَّا أَهْدَی مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءکُم بَیِّنَهٌ مِّن رَّبِّکُمْ وَ هُدًی وَرَحْمَهٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن کَذَّبَ بِآیَاتِ اللّهِ وَ صَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِی الَّذِینَ یَصْدِفُونَ عَنْ آیَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا کَانُواْ یَصْدِفُونَ (157)»

[و (بدانید) این است راه راست من، پس از آن پیروی کنید و از (راه های دیگر) که شما را از راه وی پراکنده می سازد، پیروی مکنید. اینهاست که (خدا) شما را به آن سفارش کرده است. باشد که به تقوا گرایید * آن گاه به موسی کتاب دادیم برای این که (نعمت را) بر کسی که نیکی کرده است، تمام کنیم و برای این که هر چیزی را بیان نماییم و هدایت و رحمتی باشد. امید که به لقای پروردگارشان ایمان بیاورند * و این خجسته کتابی است که ما آن را نازل کردیم. پس از آن پیروی کنید و پرهیزگاری نمایید. باشد که مورد رحمت قرار گیرید * تا نگویید کتاب (آسمانی) تنها بر دو طایفه پیش از ما نازل شده و ما از آموختن آنان بی خبر بودیم * یا نگویید اگر کتاب بر ما نازل می شد، قطعا از آنان هدایت یافته تر بودیم .اینک حجتی از جانب پروردگارتان برای شما آمده و رهنمود و رحمتی است. پس کیست ستمکارتر از آن کس که آیات خدا را دروغ پندارد و از آنها روی گرداند؟ به زودی کسانی را که از آیات ما روی می گردانند، به سبب (همین) اعراضشان به عذابی سخت مجازات خواهیم کرد]

1) علی بن ابراهیم میگوید: در این سخن خدای عز و جل: «وَأَنَّ هَـ ذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیمًا» منظور از صراط مستقیم، امام است «فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ» یعنی غیر امام «فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَن سَبِیلِهِ» یعنی در امام از هم جدا و دچار اختلاف می شوید.(1)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 227.

2) سپس علی بن ابراهیم از حسن بن علی، از پدرش، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابو خالد قماط، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَأَنَّ هَـٰذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَن سَبِیلِهِ»، فرمودند: سبیل، ما هستیم، پس هر که [از پیروی ما] امتناع کرد، اینها سُبُل اند.(1)

3) محمد بن حسن صفّار: از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر، از علی بن اسباط، از محمد بن فضیل، از حمزه ثمالی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که گفت: از ایشان پیرامون این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَأَنَّ هَـٰذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیمًا فَاتَّبِعُوهُ» پرسیدم. فرمودند: به خدا قسم آن (صراط مستقیم) علی علیه السلام است، به خدا سوگند صراط و میزان، او است.(2)

4) عیاشی: از بُرَید عِجلی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «وَأَنَّ هَـٰذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَن سَبِیلِهِ» آیا می دانی منظور از «صِرَاطِی مُسْتَقِیمًا» چیست؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: ولایت علی علیه السلام و اوصیا است که سلام و درود خدا بر آنان باد. فرمودند: و آیا می دانی منظور از «فَاتَّبِعُوهُ» چیست؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: یعنی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه. فرمودند: و آیا می دانی منظور از «وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَن سَبِیلِهِ» چیست؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: قسم به خدا ولایت فلانی و فلانی است. آن گاه فرمودند: آیا می دانی منظور از «فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَن سَبِیلِهِ» عرض کردم: خیر. فرمودند: یعنی از راه علی علیه السلام.(3)

5) از سعد، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در باره آیه: «وَأَنَّ هَـٰذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیمًا فَاتَّبِعُوهُ» فرمودند: صراطی را که نشان داده است، صراط آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، است.(4)

6) ابن فارسی در روضه آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره این آیه: «وَأَنَّ هَـٰذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 227.
2- [2] _ بصائر الدرجات، ص 89، ح 9.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 413، ح 124.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 413، ح 125.

عَن سَبِيلِهِ»، فرمودند: از خدا درخواست کردم که آن را برای علی علیه السلام قرار دهد و همان کار را کرد.(1)

7) شرف الدین در تأویل آیات باهره میگوید: تاویل آن، همان است که علی بن ابراهیم در تفسیر خود ذکر کرده است. گفت: پدرم از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَأَنَّ هَـذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیمًا فَاتَّبِعُوهُ». فرمودند: راه امامت «فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ» یعنی راههای دیگر غیر از آن «ذَلِکُمْ وَصَّاکُم بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ».(2)

8) سپس شرف الدین میگوید: علی بن یوسف بن جُبیر در کتاب «نهج الایمان» چینن آورده است که: صراط مستقیم در این آیه همان علی بن ابی طالب علیه السلام است. هنگامی که ابراهیم ثقفی آن حدیث را در کتابش روایت کرد و با سند خود، آن را به ابو بَرزَه اسلمی رساند، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «وَأَنَّ هَـذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَن سَبِیلِهِ»، فرمودند: از خدا درخواست کردم که این فضیلت را برای علی علیه السلام قرار دهد، پس همین کار را کرده است.(3)

مؤلف گوید: ابن شهر آشوب این حدیث را با اسناد خود به ابو بزره اسلمی در مناقب از ابراهیم ثقفی روایت کرده و گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند... و عین این حدیث را نقل کرده است.(4)

9) ابن شهرآشوب: از ابن عباس نقل کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قضاوت می کرد در حالی که علی علیه السلام در برابر او و مردی در سمت راست و مردی دیگر در سمت چپش بودند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: جهت راست و چپ موجب گمراهی است و راه درست، همان جاده راه راست است. سپس با دست خود اشاره کرد و فرمودند: «وَأَنَّ هَـذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیمًا فَاتَّبِعُوهُ».(5)

1- [1] _ روضه الواعظین، ص 106.
2- [2] _ تأویل الآیات، ج 1، ص 167، ح 9.
3- [3] _ تأویل الآیات، ج 1، ص 167، ح 10.

4- [4] _ مناقب، ج 3، ص 72.
5- [5] _ مناقب، ج 3، ص 74.

10) از جابر بن عبد الله نقل شده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اصحابش را نزد خود گرد هم آورد و در حالی با دست خود به علی علیه السلام اشاره می کردند فرمودند: «وَأَنَّ هَـذَا صِرَاطِی مُسْتَقِیمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَن سَبِیلِهِ».(1)

11) و همچنین علی بن ابراهیم میگوید: «ذَلِکُمْ وَصَّاکُم بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ» یعنی: تا تقوی پیشه کنید. سپس گفت: «ثُمَّ آتَیْنَا مُوسَی الْکِتَابَ تَمَامًا عَلَی الَّذِیَ أَحْسَنَ» یعنی: کتاب برای او به کمال رسیده است بر اثر کار نیکوی او «وَتَفْصِیلاً لِّکُلِّ شَیْءٍ وَهُدًی وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُم بِلِقَاء رَبِّهِمْ یُؤْمِنُونَ» از آیات محکم است.

و نیز میگوید: و این سخن خداوند تبارک و تعالی: «وَهَـذَا کِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ» یعنی قرآن «مُبَارَکٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُواْ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ» یعنی تا مورد رحمت قرار گیرد. و این سخن خدای تبارک و تعالی: «أَن تَقُولُواْ إِنَّمَا أُنزِلَ الْکِتَابُ عَلَی طَآئِفَتَیْنِ مِن قَبْلِنَا وَإِن کُنَّا عَن دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِینَ» یعنی: یهود و مسیحیان، و ما از آموختن آنان بی خبر بوده ایم.

و این فرموده خدای عز و جل: «أَوْ تَقُولُواْ لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَیْنَا الْکِتَابُ لَکُنَّا أَهْدَی مِنْهُمْ» یعنی: قریش. آنان گفتند: اگر کتاب بر ما نازل می شد، هدایت ما بیشتر از آنان می بود و بیشتر اطاعت می کردیم «فَقَدْ جَاءکُم بَیِّنَةٌ مِّن رَّبِّکُمْ وَ هُدًی وَ رَحْمَةٌ» یعنی قرآن «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن کَذَّبَ بِآیَاتِ اللّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا» یعنی: از آن مانع شده است «سَنَجْزِی الَّذِینَ یَصْدِفُونَ عَنْ آیَاتِنَا» یعنی: دفع می کنند و از آیه های ما مانع می شوند «سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا کَانُواْ یَصْدِفُونَ».(2)

«هَلْ یَنظُرُونَ إِلاَّ أَن تَأْتِیهُمُ الْمَلآئِکَةُ أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أَوْ یَأْتِیَ...خَیْرًا قُلِ انتَظِرُواْ إِنَّا مُنتَظِرُونَ (158)»

«هَلْ یَنظُرُونَ إِلاَّ أَن تَأْتِیهُمُ الْمَلآئِکَةُ أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ لاَ یَنفَعُ نَفْسًا إِیمَانُهَا لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیْرًا قُلِ انتَظِرُواْ إِنَّا مُنتَظِرُونَ (158)»

1- [1] _ مناقب، ج 3، ص 74.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 227.

[آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان به سویشان بیایند یا پروردگارت بیاید یا پاره ای از نشانه های پروردگارت بیاید. (اما) روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت (پدید) آید، کسی که قبلا ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد. بگو: منتظر باشید که ما (هم) منتظریم]

1) علی بن ابراهیم: از پدرم، از صفوان، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باره این سخن خدای عز و جل: «يَوْمَ يَأْتِى بَعْضُ آيَاتِ رَبِّکَ لاَ يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ» فرمودند: این آیه به این صورت: أو اکتسبت، نازل شده است. « فِى إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انتَظِرُواْ إِنَّا مُنتَظِرُونَ »، فرمودند: هنگامی که خورشید از مغرب طلوع کند، در آن هنگام، هر که ایمان بیاورد، این ایمان برای او بی فایده است.(1)

2) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از حمدان بن سلیمان، از حکم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «لاَ يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ» یعنی در روز میثاق «أَوْ كَسَبَتْ فِى إِيمَانِهَا خَيْرًا»، فرمودند: اقرار به انبیا و اوصیا و به ویژه امیر مؤمنان علیه السلام. فرمودند: ایمان هیچ کس به او سودی نمیرساند، چون جان از وی سلب شده است.(2)

3) ابن بابویه گفت: پدرم که خدا از او خشنود باد، از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «يَوْمَ يَأْتِى بَعْضُ آيَاتِ رَبِّکَ لاَ يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ» چنین فرمودند: آیات عبارتند از: ائمه و آیه منتظره: یعنی قائم علیه السلام. پس در آن روز ایمان برای هیچ کس فایدهای در برنخواهد داشت، زیرا که قبل از قیام وی با شمشیر، ایمان نیاورده بود، گرچه به پدرانش علیه السلام ایمان آورده بود.(3)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 228.
2- [2] _ کافی، ج 1، ص 355، ح 81.
3- [3] _ کمال الدین و تمام النعمه، ص 316، باب 33، ح 6.

4) و از همو: از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی که رحمت خدا بر او باد، از جعفر بن محمد بن مسعود، وحید بن محمد بن نعیم سمرقندی، از محمد بن مسعود عیاشی، از علی بن محمد بن شُجاع، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمان، از علی بن حمزه، از ابو بصیر نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ لاَ یَنفَعُ نَفْسًا إِیمَانُهَا لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیْرًا» چنین فرمودند: یعنی خروج قائم منتظر علیه السلام از بین ما است. سپس فرمودند: ای ابو بصیر! خوشا به حال پیروان قائم ما، که در انتظار ظهور وی در زمان غیبت و پیرو او در زمان ظهورش هستند. آنان اولیای خدایند که هیچ ترسی بر آنان نیست و نه دچار نگرانی و غمگینی می شوند.(1)

5) احمد بن محمد بن خالد برقی: از علی بن حکم، از ربیع بن محمد مسلی، از عبدالله بن سلیمان عامری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: زمین نمی تواند بدون حجت باشد؛ حجتی که حلال و حرام را می شناسد و به راه خدا دعوت می کند و حجت از زمین منقطع نمی شود مگر برای مدت چهل روز قبل از روز قیامت. پس هر گاه که حجت برداشته می شود، درِ توبه بسته می شود و دیگر ایمان برای هیچ کسی فایده نخواهد داشت. کسی که قبل از برداشته شدن حجت ایمان نیاورده باشد. آنان اشرار خلق خدا هستند و آنانند که قیامت بر علیه آنان برپا می شود.(2)

6) ابو جعفر محمد بن جریر طبری در کتاب «مناقب فاطمه سلام الله علیها» از ابو حسین محمد بن هارون بن موسی، از پدرش، از ابو علی محمد بن همام، از عبد الله بن جعفر حِمیری، از ایوب بن نوح، از ربیع بن محمد مُسلی، از عبدالله بن سلیمان عامری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: هیچ گاه زمین از حجت خالی نمی شود؛ حجتی که حلال و حرام را می شناسد و مردم را به راه خدا فرا می خواند و این حجت از زمین منقطع نمی شود، مگر برای چهل روز قبل از روز قیامت. پس هر گاه که حجت برداشته شود، درِ توبه بسته می شود و ایمان برای نفس (انسان) مثمر ثمر نخواهد بود. زیرا که این نفس قبل از برداشته

1- [1] _ کمال الدین و تمام النعمه، ص 334 ح 54، ینابیع الموده ص 422.
2- [2] _ محاسن، ص 236، ح 202.

شدن حجت، ایمان نیاورده بود و آنان بدترین خلق خدا هستند و آنانند که قیامت بر علیه آنان بر پا خواهد شد.(1)

7) عیاشی: از مسعده بن صدقه، از ابو جعفر محمد، از پدرش، از جدش که سلام و درود خدا بر آنان باد، نقل کرده است که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: نزدیک است که عمل از مردم منقطع شود (تلاش ایشان سودی نبخشد) و در توبه به روی آنان بسته شود «لاَیَنفَعُ نَفْسًا إِیمَانُهَا لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیْرًا».(2)

8) از زراره و حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ لاَ یَنفَعُ نَفْسًا إِیمَانُهَا»، فرمودند: از جمله نشانه های زمان مفید نبودن ایمان، طلوع خورشید از مغرب، خروج دابه (چهار پا)، دود، و مردی که اصرار بورزد در حالی که عمل ایمان را انجام نداده است، میباشد. سپس آیه ها و نشانه های دیگر پشت سر هم می آیند.(3)

9) از حفص بن غیاث، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که گفت: مردی از امام باقر علیه السلام در باره جنگهای امیرمؤمنان علیه السلام پرسید. (سئوال کننده از دوستداران ما بود.) _ وی گفت:_ امام باقر علیه السلام فرمودند: همانا خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم را با پنج شمشیر فرستاده است: سه تا از آنها از نیام بیرون شده اند و تا پایان جنگ در نیام قرار نمی گیرند و جنگ هیچ گاه به پایان نمی رسد، مگر پس از طلوع خورشید از مغرب. پس هرگاه خورشید از مغرب طلوع کرد، تمامی مردم در آن روز ایمان خواهند آورد و آن گاه «لاَیَنفَعُ نَفْسًا إِیمَانُهَا لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیْرًا».(4)

10) از ابو بصیر: از یکی از دو امام علیهما السلام نقل شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیْرًا»، فرمودند: مؤمن گناهکار،

1- [1] _ دلائل الامامه، ص 225.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 413، ح 126.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 413، ح 127.

4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 414، ح 128.

کثرت گناهانش و کم بودن حسناتش، میان او و ایمان حایل شده است. پس خیری را از ایمانش به دست نیاورده است.(1)

«إِنَّ الَّذِینَ فَرَّقُواْ دِینَهُمْ وَکَانُواْ شِیَعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِی شَیْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَی اللّهِ ثُمَّ یُنَبِّئُهُم بِمَا کَانُواْ یَفْعَلُونَ (159)»

[کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند، تو هیچ گونه مسؤول ایشان نیستی. کارشان فقط با خداست. آن گاه به آن چه انجام می دادند، آگاهشان خواهد کرد]

1) علی بن ابراهیم، در باره این سخن خدای تبارک و تعالی «إِنَّ الَّذِینَ فَرَّقُواْ دِینَهُمْ وَکَانُواْ شِیَعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِی شَیْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَی اللّهِ ثُمَّ یُنَبِّئُهُم بِمَا کَانُواْ یَفْعَلُونَ» گفت: از امیرالمؤمنین علیه السلام جدا شدند و گروه گروه شدند.(2)

2) علی بن ابراهیم: از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خداوند تبارک و تعالی «إِنَّ الَّذِینَ فَرَّقُواْ دِینَهُمْ وَکَانُواْ شِیَعًا»، فرمودند: به خدا قسم، قوم از دینشان جدا شدند.(3)

3) عیاشی: کُلیب صَیداوی آورده است که: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل «إِنَّ الَّذِینَ فَرَّقُواْ دِینَهُمْ وَکَانُواْ شِیَعًا» پرسیدم. فرمودند: علی علیه السلام این آیه را این گونه می خواندند: «فارقوا دینهم». و فرمودند: به خدا قسم، قوم از دینشان جدا شدند.(4)

«مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَن جَاء بِالسَّیِّئَهِ فَلاَ یُجْزَی إِلاَّ مِثْلَهَا وَهُمْ لاَ یُظْلَمُونَ(160)»

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 414، ح 129.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 228.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 228.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 414، ح 130.

[هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن (پاداش) خواهد داشت و هر کس کار بدی بیاورد، جز مانند آن جزا نیابد و بر آنان ستم نرود]

1) محمد بن یعقوب: از بعضی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از برقی، از قاسم بن محمد، از عیص، از نجم بن حطب، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: هر که نیت کرد روزه بگیرد، سپس نزد برادرش بیاید و او از وی درخواست کند که نزد او افطار کند، پس باید افطار کند و موجب خوشحالی و شادمانی او شود، زیرا که خداوند تبارک و تعالی اجر ده روز روزه را برای وی منظور خواهد کرد و این همان سخن خدای عز و جل است که میفرماید: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا». (1)

2) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از حماد، از حلبی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که از وی در باره روزه در حال اقامت سئوال شد. ایشان فرمودند: سه روز در هر ماه: پنجشنبه از جمعه (یک هفته)، و چهارشنبه از جمعه، و پنجشنبه از جمعه ای دیگر و فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام میفرمود: روزه گرفتن ماه صبر و سه روز از هر ماه، نگرانی و پریشانی در سینه انسان را از بین می برد و روزه گرفتن سه روز از هر ماه، برابر با صیام الدهر (روزه داری در همه عمر) است. خدای عز و جل می فرماید: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا». (2)

3) و از همو: از بعضی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابو نضر نقل شده است که گفت: از امام علی السلام در مورد چگونگی روزه در ماه سئوال کردم. فرمودند: سه روز در ماه یعنی در هر ده روز یک روز است. خدای تبارک و تعالی می فرماید: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا». (3)

4) احمد بن محمد بن خالد برقی: از پدرش، از نضر، از یحیی حلبی، از ابن مسکان، از زراره نقل کرده است که گفت: در حالی که من حاضر بودم، از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ

1- [1] _ کافی، ج 4، ص 150، ح 2.
2- [2] _ کافی، ج 4، ص 93، ح 6.
3- [3] _ کافی، ج 4، ص 93، ح 7.

أَمْثَالِهَا» سئوال شد که آیا برای اینان که این امر [ولایت] از آنان شناخته نیست، جاری است؟ فرمودند: آن، ویژه مؤمنان است.

به او عرض کردم: خدا تو را نگهدارد، پس کسی که روزه گرفته و نماز خوانده و از کارهای حرام اجتناب ورزیده و پرهیزکاری وی نیکو بوده است و این امر را نمی شناسد و دشمنی نمی ورزد، چه می شود؟ فرمودند: خدا آنان را با رحمت خود وارد بهشت می کند.(1)

5) ابن بابویه: از پدرش، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از ابن ابو عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: علی بن الحسین صلوات الله علیهما می فرمودند: وای بر کسی که یکان های (یک های) وی بر اعشار (یک دهم های) او غلبه کرده است. عرض کردم: منظورتان چیست؟ فرمودند: مگر نشنیدی خدای عز و جل می گوید: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَن جَاء بِالسَّیِّئَهِ فَلاَ یُجْزَی إِلاَّ مِثْلَهَا»؟ اگر بنده یک حسنه انجام دهد، ده حسنه برای وی نوشته می شود و اگر یک عمل بد انجام بدهد، یک عمل بد برای او به ثبت می رسد. به خدا پناه می بریم از کسی که در یک روز ده سیئه از او سر بزند در حالی که یک حسنه هم نداشته باشد تا حسناتش بر سیئاتش غلبه کند.(2)

6) شیخ در امالی: از احمد بن هارون قاضی، از محمد بن جعفر بن بُطه، از احمد بن اسحاق بن سعد(3)، از بکر بن محمد، از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام ، از پدرانش صلوات الله علیهم اجمعین نقل شده است که فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: مردم در نماز جمعه سه جایگاه دارند: مردی که با سکوت و آرامش (حضور قلب) در برابر امام، نماز جمعه را می گزارد و این عمل او به منزله کفاره از گناهانش از یک جمعه تا جمعه دیگر به اضافه سه روز است، زیرا که خدای عز و جل میفرماید: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» و مردی که با سر و صدا و پریشانی و نگرانی، نماز جمعه را به جا میآورد؛ پس بهره وی از نماز، همین قدر بیش نیست. و مردی که در نماز جمعه حاضر شده است، ولی در حالی

1- [1] _ محاسن، ص 158، ح 94.
2- [2] _ معانی الاخبار، ص 248، ح 1.

3- [3] _. احمد بن اسحاق بن عبد الله بن سعد بن مالک اشعری، از بکر بن محمد ازدی روایت کرده است. «بنگرید به: معجم رجال الحدیث، ج 2، ص 46 و 47».

که امام مشغول ایراد خطبه است برمیخیزد و شروع به نماز خواندن می کند. این مرد از جمله کسانی است که هر گاه از خدای عز و جل طلب اجر و پاداش کند، خدا اگر بخواهد، به او اجر و پاداش می دهد و اگر بخواهد، محرومش می کند.(1)

7) عیاشی: از سکونی، از جعفر بن محمد، از پدرش علیه السلام نقل کرده است که فرمودند: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: هر که سه روز در ماه روزه گیرد و به او گفته شود: آیا تو همه ماه را روزه ای؟ پس بگوید: بلی، راست گفته است. زیرا که خدای عز و جل می فرماید: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا».(2)

8) زراره و حمران و محمد بن مسلم: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کردهاند که گفتند: از ایشان در باره این سخن خدای عز و جل: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» پرسیدم که آیا در مورد مسلمانانی که ایمانشان ضعیف است، نازل شده است؟ فرمودند: خیر، بلکه در باره همه مؤمنان نازل شده است و بر خدا حق است که آنان را مورد رحمت خویش قراردهد.(3)

9) حسین بن سعید، با سند خود در حدیثی مرفوع از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: روزه گرفتن ماه صبر، و سه روز در هر ماه، موجب از بین رفتن نگرانی های سینه انسان است و روزه گرفتن سه روز در هر ماه، برابر با روزه گرفتن همه عمر است «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا».(4)

10) از برخی اصحاب ما، از احمد بن محمد نقل شده است که از وی سئوال کردم: در باره روزه مستحب چه کار باید بکنیم؟ گفت: روزه داری در سه روز از هر ماه: پنجشنبه اول ماه، و چهارشنبه وسط ماه، و پنجشنبه آخر ماه، و چهارشنبه میان دو پنجشنبه، خدای عز و جل می فرماید: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» و سه روز در هر ماه، برابر با روزه گرفتن همه عمر است.(5)

1- [1] _ امالی، ج 2، ص 44.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 415، ح 131 .

3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 415، ح 132 .
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 415، ح 133 .
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 415، ح 134 .

11) از علی بن عمار نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: « مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» از جمله آن، روزه گرفتن سه روز از هر ماه است.(1)

12) محمد بن عیسی گفت: در روایت شریف، از محمد بن علی علیه السلام روایت شده است که _ و من هرگز محمدی مانند وی ندیده ام (یعنی پیرو دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم)_ فرمودند: منظور خدا از حسنه: ولایت ما اهل بیت و سیئه: دشمنی با ما اهل بیت است که سلام و درود خدا بر آنان باد.(2)

13) از محمد بن حکیم، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: هرکه نیت روزه کند سپس نزد برادرش بیاید و او از وی درخواست کند که نزدش افطار کند، پس افطار کند و موجب خوشحالی وی شود، بابت آن روزه، ده روز برای او منظور می شود، و این همان فرموده خداوند تبارک و تعالی است: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَن جَاء بِالسَّيِّئَهِ فَلاَ يُجْزَى إِلاَّ مِثْلَهَا».(3)

14) از زراره، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: همانا خدای تبارک و تعالی در نسل آدم سه ویژگی قرار داده است: یکی آنکه اگر کسی از آنان قصد کند حسنهای را انجام دهد، اما آن را انجام ندهد، برای او حسنه نوشته می شود و هر که قصد انجام حسنه را داشته باشد و آن را انجام بدهد، ده حسنه برای وی ثبت می شود. و هر که قصد ارتکاب سیئهای را داشته باشد، اما آن را مرتکب نشود، برای او نوشته نمی شود؛ اما اگر آن را مرتکب شود، یک سیئه برای وی به ثبت می رسد و نیز این ویژگی که زمان توبه را برای آنان تا رسیدن روح به حنجره قرار داده است. ابلیس گفت: پروردگارا! برای آدم سه ویژگی قرار دادی، برای من نیز سه ویژگی قرار بده. خداوند تبارک و تعالی فرمود: برای تو این ویژگیها را قرار دادم که هر گاه فرزندی از آدم به وجود آید، فرزندی از تو نیز به وجود آید. و اینکه مانند جریان خون در رگها، در درون آنان قرار گیری. و اینکه

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 415، ح 135 .
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 415، ح 136 .

3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 415، ح 137 .

سینه هایشان قرارگاه و منزل تو قرار گیرد. پس ابلیس گفت: پروردگارا! این ویژگی ها برایم بس است.(1)

15) از زراره، از همان امام علیه السلام روایت شده است که در باره این آیه شریفه: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» فرمودند: هر که آن دو نفر را ذکر کند و در هر صبح بر آنان لعنت بفرستد، خدا هفتاد حسنه برای او می نویسد و ده سیئه از او پاک می کند و او را ده درجه بالا می برد.(2)

16) از عبدالله حلبی، از امام صادق علیه السلام، از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است که فرمودند: روزه گرفتن ماه صبر و سه روز از هر ماه، نگرانی های سینه را از بین می برد و روزه گرفتن سه روز از هر ماه (برابر با) روزه گرفتن همه عمر است، خدا می فرماید: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا».(3)

17) علی بن حسن آورده است: در کتاب اسحاق بن عمر، در کتاب پدرم یافتم که از کسی که نامش را نمی دانم، از ابن یَسار، از پدرش، از امام صادق علیه السلام شنیده است که فرمودند: ای یسار! آیا می دانی، روزه گرفتن سه روز یعنی چه؟ _ گفت: _ گفتم: فدایت شوم، نمی دانم. فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام وفاتش، (روزه گرفتن) روز پنجشنبه از اول ماه، و چهارشنبه در وسط هر ماه و پنجشنبه در آخر ماه را به ارمغان آورده است و این همان سخن خدای تبارک و تعالی: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» است. او همه عمرش را روزه دار بود. سپس فرمودند: من به روزه دار خیلی غبطه می خورم، زیرا که او در حال اطاعت از خدا است و در حالی که به غذا و خوردنی و نوشیدنی اشتها دارد، وارد شامگاه می شود! به درستی که روزه به بدن یاری می رساند (تقویت می کند) و از آن حفاظت و مراقبت می کند.(4)

18) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از حمّاد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از وی شنیدم که می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزه میگرفت، تا جایی

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 415، ح 138 .

2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 415، ح 139 .
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 415، ح 140 .
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 415، ح 141 .

که به وی گفته شد افطار کند. پس افطار کرد تا آن که به وی امر به روزه شد، سپس مانند روزه داود علیه السلام، یک روز در میان روزه گرفت و در حالی که سه روز از ماه را روزه میگرفت، قبض روح شد. _ و فرمود:_ این روزهها برابر با روزه همه دهر (تمام عمر) است و وحر را از بین میبرد. حماد گفت: وحر چیست؟ حضرت فرمود: وحر به معنای وسوسه است. من گفتم: آنها چه روزهایی هستند؟ فرمود: اولین پنجشنبه هر ماه و اولین چهارشنبه وسط ماه و آخرین پنجشنبه ماه. گفتم: چرا این روزها برای روزه انتخاب شده است؟ فرمود: زیرا هر گاه قرار بود بر هر یک از امتهای پیشین، عذاب نازل شود، در این روزهای ترسناک نازل میشد.(1)

«قُلْ إِنَّنِی هَدَانِی رَبِّی إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ دِینًا...إِنَّ رَبَّکَ سَرِیعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِیمٌ (165)»

«قُلْ إِنَّنِی هَدَانِی رَبِّی إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ دِینًا قِیَمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِیمَ حَنِیفًا وَمَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ (161) قُلْ إِنَّ صَلاَتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ (162) لاَ شَرِیکَ لَهُ وَبِذَلِکَ أُمِرْتُ وَأَنَاْ أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ (163) قُلْ أَغَیْرَ اللّهِ أَبْغِی رَبًّا وَهُوَ رَبُّ کُلِّ شَیْءٍ وَلاَ تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ إِلاَّ عَلَیْهَا وَلاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَی ثُمَّ إِلَی رَبِّکُم مَّرْجِعُکُمْ فَیُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ (164) وَهُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلاَئِفَ الأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّیَبْلُوَکُمْ فِی مَا آتَاکُمْ إِنَّ رَبَّکَ سَرِیعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِیمٌ (165)»

[بگو: آری، پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده است. دینی پایدار، آیین ابراهیم حق گرای و او از مشرکان نبود * بگو: در حقیقت نماز من و (سایر) عبادات من و زندگی و مرگ من برای خدا پروردگار جهانیان است * (که) او را شریکی نیست و بر این (کار) دستور یافته ام و من نخستین مسلمانم * بگو: آیا جز خدا پروردگاری بجویم با این که او پروردگار هر چیزی است؟ و هیچ کس جز بر زیان خود (گناهی) انجام نمی دهد و هیچ باربرداری بار (گناه) دیگری را برنمی دارد. آن گاه بازگشت شما به سوی پروردگارتان خواهد بود. پس ما را به آن چه در آن اختلاف می کردید، آگاه خواهد کرد * و اوست کسی که شما را در

1- [1] _ کافی، ج 4، ص 89، ح 1.

زمین جانشین (یکدیگر) قرار داد و بعضی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد. تا شما را در آن چه به شما داده است، بیازماید. آری پروردگار تو زودکیفر است و (هم) او بس آمرزنده مهربان است]

1) علی بن ابراهیم: در این سخن خدای تبارک و تعالی: «قُلْ إِنَّنِی هَدَانِی رَبِّی إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ دِینًا قِیَمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِیمَ حَنِیفًا وَمَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ» حنیفیّت همان (اصول) دهگانه هستند که ابراهیم علیه السلام آنها را آورد.(1)

2) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمان، از عبدالله بن مسکان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در این سخن خدای عز و جل: «حَنَیفَاً مُسْلِمَاً»(2) [حق گرایی فرمانبردار بود]، فرمود: خالص و با اخلاص، که هیچ اثری از عبادت بتها در آن نیست.(3)

3) احمد بن محمد بن خالد برقی: از پدرش، از یونس بن عبد الرحمان، از عبدالله بن مسکان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «حَنَیفَاً مُسْلِمَاً» فرمود: خالص و با اخلاص که هیچ چیزی آن را آلوده نمی کند.(4)

4) عیاشی: از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: حنیفیت، چیزی را باقی نگذاشته است، حتی چیدن ناخن و گرفتن شارب و ختنه کردن نیز از آن جمله است. (5)

5) از جابر جعفی، از امام جواد علیه السلام روایت شده است که فرمود: هیچ احدی از امت ما به دین ابراهیم ایمان نمی آورد مگر ما و شیعه ما. (6)

6) از طلحه بن زید، از جعفر بن محمد، از پدرش، از اجدادش که سلام و درود خدا بر آنان باد، از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: همانا خدای عز و جل خلیل خویش را به

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 228.
2- [2] _ آل عمران/67.
3- [3] _ کافی، ج 2، ص 13، ح 1.
4- [4] _ المحاسن، ص 251، ح 269.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 417، ح 142.
6- [6] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 417، ح 143.

عنوان حنیفی مخلص برانگیخت و او را به گرفتن شارب و چیدن ناخن و زدن موی زیر بغل و روی عانه و ختنه کردن امر کرد.(1)

7) از عمر بن ابو میثم نقل شده است که گفت: از حسین بن علی صلوات الله علیهما شنیدم که می فرمود: هیچ کس جز ما و شیعه ما جزء امت ابراهیم نیست و سایر مردم از آن دور و بری هستند.(2)

8) علی بن ابراهیم میگوید: این سخن خدای عز و جل: «قُلْ إِنَّ صَلاَتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ * لاَ شَرِیکَ لَهُ وَبِذَلِکَ أُمِرْتُ وَأَنَاْ أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ» سپس فرمود: «قُلْ» به آنها بگو ای محمد: «أَغَیْرَ اللّهِ أَبْغِی رَبًّا وَهُوَ رَبُّ کُلِّ شَیْءٍ وَلاَ تَکْسِبُ کُلُّ نَفْسٍ إِلاَّ عَلَیْهَا وَلاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَی» یعنی هیچ کس گناه دیگری را بر عهده نمی گیرد.(3)

9) ابن بابویه از احمد بن محمد بن هیثم عجلی و احمد بن حسن قطّان و محمد بن احمد سنانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مُکتّب و عبدالله بن محمد صائغ و علی بن عبدالله ورّاق که خداوند از آنان خشنود باد، از ابو عباس احمد بن یحیی بن زکریا قطان، از بکر بن عبدالله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از ابو معاویه، از اعمش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در حالی که آن حضرت شرایع و بنیان های دین را توصیف می کرد، فرمود: خداوند هیچ چیزی را بیشتر از تلاش و طاقت انسان به او تکلیف نمی کند و اعمال بندگان، مخلوق تقدیر هستند نه مخلوق تکوین، و خداوند، خالق هر چیزی است. ما نه به جبر اعتقاد داریم و نه به تفویض. خدای عز و جل سالم را در عوض بیمار اخذ نمی کند (گناه شخص گناهکار را به پای فرد بیگناه نمینویسد) و فرزندان بشر را به گناه پدرانشان عذاب نمی کند، همان گونه که در کتاب محکم خود می فرماید: «وَلاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَی» و خدای عز و جل فرمود: «وَأَن لَّیْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَی».(4) [و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست] و برای خدای تبارک و تعالی شایسته است که عفو کند و برتری دهد و زیبنده او نیست که ظلم کند. خدای عز و

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 417، ح 144
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 417، ح 145.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 228.

4- [4] _ نجم/39.

جل بر بندگان خویش واجب نمیکند تا از شخصی اطاعت کنند که می داند موجب گمراهی و ضلالت آنان میشود. پروردگار، کسی را که میداند کفر خواهد ورزید و به جای خداوند متعال، شیطان را عبادت می کند، برای رسالت خویش انتخاب نمی کند و از میان بندگانش برنمی گزیند و فقط انسان معصوم و پاک را انتخاب می کند.(1)

10) و نیز از همو، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی(2) از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از عبدالسلام بن صالح هروی نقل کرده است که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: در باره حدیثی که از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرموده: هنگامی که حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف خروج کند، نسل و ذریه قاتلان امام حسین علیه السلام را به واسطه آن چه پدرانشان انجام دادند به قتل می رساند، چه میگویید؟ فرمود: بله، همین طور است.

عرض کردم: پس معنای این سخن خدای عز و جل: «وَلاَ تَزِرُ وَازِرَهٌ وِزْرَ أُخْرَی» چیست؟ آن حضرت فرمود: خدای بلند مرتبه در تمامی سخنان خویش راست میگوید و لکن طوایفی که پدرانشان امام حسین علیه السلام را به قتل رساندند، از اعمال پدرانشان راضی هستند و به آن افتخار می کنند و کسی که به کاری راضی باشد، مثل کسی است که آن کار را انجام داده باشد. اگر شخصی در مشرق کشته شده باشد و شخصی دیگر در مغرب زمین از آن قتل راضی باشد، نزد خدای عز و جل شریک قتل محسوب می شود و اگر هنگامی که حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف خروج کند، آنان را به قتل برساند، به این دلیل است که آنان به عمل پدرانشان راضی بودند. راوی گفت: به آن حضرت عرض کردم: امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف که از خاندان شماست، خروج خویش را با چه کسانی آغاز می کند؟ فرمود: با بنی شیبه آغاز می کند و دستان ایشان را قطع می کند، زیرا آنان سارقان خانه خدای عز و جل هستند.(3)

1- [1] _ توحید، ص 406، ح 5، الخصال، ص 603، ح 9.
2- [2] _ احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از استادان و مشایخ صدوق است و شیخ صدوق از وی بسیار روایت کرده است. بنگرید به: «معجم رجال الحدیث، ج 2، ص 120».

3- [3] _ عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج 1، ص 247، باب 28، ح 5، علل الشرائع، ص 268، باب 164، ح 1.

11) و علی بن ابراهیم میگوید: این سخن خدای عز و جل: «وَهُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلاَئِفَ الأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» یعنی در قدر و مال «لِّیَبْلُوَکُمْ» تا شما را بیازماید «فِی مَا آتَاکُمْ إِنَّ رَبَّکَ سَرِیعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِیمٌ».(1)

12) عیاشی: از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نمی گوییم یک درجه است؛ چرا که بی گمان، خدا می فرماید: درجات است؛ بعضی بالاتر از بعضی دیگر است. همانا مردمان با اعمال خویش بر یکدیگر برتری پیدا میکنند.(2)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 228.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 417، ح 146.

ص:196

سوره اعراف

اشاره

مکی است به جز آیههای 163 تا پایان آیه 170 که مدنی است و 206 آیه دارد که بعد از سوره ص نازل شده است.

ص:197

ص:198

فضیلت و ثواب قرائت سوره اعراف

1) ابن بابویه: با سند خود از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کسی که سوره اعراف را در هر ماه بخواند، در روز قیامت از کسانی خواهد بود که نه ترسی خواهند داشت و نه حزن و اندوهی. اگر هر جمعه آن را بخواند، در روز قیامت از کسانی خواهد بود که حساب از او برداشته می شود. آگاه باشید که در این سوره، آیات محکم وجود دارد و خواندن آن را ترک نکنید، زیرا که در روز قیامت گواهی می دهد که چه کسی آن را خوانده است. (1)

2) عیاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: کسی که سوره اعراف را بخواند، در روز قیامت از کسانی خواهد بود که نه ترسی خواهند داشت و نه حزن و اندوهی. اگر هر جمعه آن را بخواند، در روز قیامت از کسانی خواهد بود که حساب از او برداشته می شود.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: آگاه باشید که در آن آیات محکم وجود دارد و خواندن و تلاوت و قیام (عمل بر مقتضای آن) بر آن را ترک نکنید، زیرا که در روز قیامت به کسی که آن را خوانده است، نزد خداوند تبارک و تعالی گواهی می دهد. (2)

3) و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: کسی که این سوره را بخواند، خداوند در روز قیامت میان او و ابلیس پرده ای قرار می دهد و دوست حضرت آدم خواهد بود و کسی که با گلاب و زعفران آن را بنویسد و بر خود بیاویزد، تا زمانی که بر او آویخته است، به اذن خدای تعالی هیچ حیوان درنده و هیچ دشمنی به او نزدیک نمیشود. (3)

1- [1] _ کافی، ج 2، ص 13، ح 1.
2- [2] _ کافی، ج 2، ص 13، ح 1.
3- [3] _ کافی، ج 2، ص 13، ح 1.

ص:200

تفسیر سوره اعراف

اشاره

بسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«المص (1)»

[الف لام میم صاد]

1) ابن بابویه میگوید: ابو حسن هارون زنجانی در آن چه که برای من به خط علی بن احمد بغدادی وراق نوشت، از معاذ بن مثنی عنبری، از عبدالله بن اسماء، از جویریه، از سفیان بن سعید ثوری، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که آن حضرت فرمود: معنای «المص» این است که من خداوند توانا و راستگو هستم.(1)

2) علی بن ابراهیم میگوید: از پدرم، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از محمد بن قیس، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: حُیی بن اخطب و برادرش ابو یاسر ابن اخطب و گروهی از یهودیان اهل نجران نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و به وی عرض کردند: آیا «الم» از جمله آن چه است که بر تو نازل شده است؟ فرمودند: بلی. گفتند: آیا جبرئیل آن را از طرف خدا بر تو نازل کرده است؟ فرمودند: بلی. گفتند: خداوند قبل از تو پیامبرانی را فرستاده است و ما کسی غیر از شما را سراغ نداریم که در باره مدت حکومت و روزی امت خویش خبر داده باشد (پیشگویی کرده باشد). حضرت فرمودند: آن گاه حُیی ابن اخطب به سوی اصحابش برگشت و به آنان گفت: حرف الف یک، لام سی، میم چهل است و مجموع آن هفتاد و یک سال است. عجبا از کسی که به دینی گرایش پیدا کند که مدت حکومت و روزی امت آن هفتاد و یک سال است. حضرت در ادامه فرمودند: سپس به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگشت و

1- [1] _ معانی الاخبار، ص 22، ح 1.

گفت: ای محمد! آیا آیه ای جز آن هست؟ فرمودند: بلی. گفت: بگو. فرمودند: «المص» گفت: این آیه سنگین تر و درازتر است؛ حرف الف یک، لام سی، میم چهل، و صاد نود، پس مجموع آن صد و شصت و یک سال است. سپس به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: آیا جز این وجود دارد؟ فرمودند: بلی. گفت بگو. فرمودند: «الر»(1) گفت: این سنگین تر و طولانی تر است؛ الف یک، لام سی و را دویست، آیا جز این هست؟ فرمودند: بلی، گفت: بگو. فرمودند: «المر»(2) گفت: این طولانی تر و سنگین تر است؛ الف یک، لام سی، میم چهل و را دویست است، سپس گفت: آیا جز این هست؟ فرمودند: بلی. گفت: امر تو بر ما مشتبه شده است و ما نمی دانیم چه چیزی به تو عطا شده است. سپس آن جا را ترک کردند. سپس ابویاسر به برادرش حیی گفت: تو چه می دانی، شاید محمد این و بیش از این را جمع کرده باشد!

امام باقر علیه السلام فرمودند: از این آیه ها برخی محکم نازل شده است که امّ الکتاب هستند و برخی متشابه و این آیه ها در وجوهی دیگر، غیر از آن چه که حیی و ابو یاسر و اصحاب آنان تأویل کردند، جاری می شوند.(3)

3) احمد بن محمد بن خالد برقی: از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از ابو اسماعیل سراج، از خیثمه بن عبدالرحمان جعفی نقل کرده است که گفت: ابو لبید بحرانی این حدیث را برای من نقل کرد که: مردی در مکه نزد امام باقر علیه السلام آمد و از وی چند مسئله پرسید و ایشان جواب دادند. (سپس آن حدیث را ذکر کرد تا این که گفت:) به او گفت: «المص» چیست؟ _ ابو لبید گفت:_ ایشان جوابی دادند که من آن را فراموش کردم. آن مرد بیرون آمد. امام صادق علیه السلام به من فرمودند: این تفسیر ظاهری (این آیات) قرآن است، آیا مایلی که تفسیر آن را در بطن و باطن قرآن به تو بگویم؟

عرض کردم: آیا برای قرآن بطن و ظهر وجود دارد؟ فرمودند: بلی، به درستی که کتاب خدا را ظاهر و باطن و مُعاین و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و سنت و امثال و فصل و وصل و حروف و تصریف است. هر که ادعا کند کتاب خدا مبهم

1- [1] _ یونس/1 ، هود/1، و یوسف و ابراهیم/1 و حجر/1.

2- [2] _ رعد/1.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 229.

است، هلاک شده است و دیگران را نیز هلاک کرده است. سپس فرمود: این را حفظ کن: الف یک، لام سی، میم چهل، و صاد نود است. گفتم: این میشود یکصد و شصت و یک. فرمود: ای ابو لبید! هر گاه سال صد و شصت و یک فرا رسد، خداوند حکومت را از قومی سلب خواهد کرد.(1)

4) محمد بن علی بن بابویه گفت: از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی که خداوند از وی خشنود باد، از جعفر بن محمد بن مسعود عیاشی، از پدرش نقل کرده است که گفت: از احمد بن احمد، از علی بن سلیمان بن خصیب، از یک راوی ثقه، از ابو جمعه رحمه بن صدقه نقل شده است که گفت: مردی زندیق از بنی امیه نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت: منظور از این سخن خدای عز و جل: «المص» در کتابش چیست و چه حلال و حرامی در آن است و چه چیز سودمندی برای مردم در آن وجود دارد؟ _ گفت:_ امام صادق علیه السلام خشمگین شد و فرمود: وای بر تو، ساکت باش! الف یک، لام سی، میم چهل و صاد نود است. مجموع آنها چقدر است؟ آن مرد گفت: صد و شصت و یک است. حضرت علیه السلام فرمودند: هر گاه سال صد و شصت و یک به اتمام برسد، حکومت یاران تو نیز به اتمام خواهد رسید. _ گفت: _ پس ما منتظر شدیم و هنگامی که سال صد شصت و یک پایان یافت، در روز عاشورا سیاه جامگان و سیاه پرچمان یعنی عباسیان وارد کوفه شدند و ملک و حکومت آنان (بنی امیه) از بین رفت.(2)

5) عیاشی از ابو جمعه رحمه بن صدقه نقل کرده است که گفت: مردی زندیق از بنی امیه نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت: منظور خدا از «المص» در کتابش چیست و چه حلال و حرامی در آن است و چه چیز سودمندی برای مردم در آن وجود دارد؟

_ گفت: _ امام صادق علیه السلام خشمگین شد و فرمود: وای بر تو، ساکت باش! الف یک، لام سی، میم چهل و صاد نود است. مجموع آنها چقدر است؟ آن مرد گفت: صد و شصت و یک است. حضرت علیه السلام فرمودند: هر گاه سال صد و شصت و یک به اتمام برسد، حکومت یاران تو نیز به اتمام خواهد رسید. _

1- [1] _ محاسن، ص 270، ح 360.

2- [2] _ معانی الاخبار، ص 28، ح5.

گفت:_ ما منتظر شدیم و هنگامی که سال صد شصت و یک پایان یافت، در روز عاشورا سیاه جامگان و سیاه پرچمان یعنی عباسیان وارد کوفه شدند و حکومت آنان از بین رفت(1).

6) خیثمه جعفی: از ابو لبید مخزومی چنین روایت کرد که امام باقرعلیه السلام فرمودند: ای ابو لبید! دوازده نفر از فرزندان عباس به حکومت خواهند رسید و پس از روز هشتم، چهار نفر از آنان کشته خواهند شد؛ یکی از آنان به بیماری عفونت در دهان همراه با ورم مبتلا می شود و این بیماری او را از پای در می آورد، و آنان گروهی اند که عمرهایشان و نیز مدت حکومتشان کوتاه است و رفتار آنان ناشایسته است و از جمله آنان آن مردک فاسق است که به هادی، ناطق و غاوی ملقب می شود. ای ابولبید! به درستی که در حروف مقطعه قرآن، علم فراوانی است. همانا خدای تبارک و تعالی «الم * ذَلِکَ الْکِتَابُ»(2) [الف لام میم * این است کتابی که در (حقانیت) آن هیچ تردیدی نیست] را نازل کرده است، پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم قیام کرد تا این که نور وی چیره شد و کلمه او پای گرفت و در هنگامی متولد شد که از هزاره هفتم، صد و سه سال گذشته بود.

سپس فرمودند: و بیان این مسئله در کتاب خدا در حروف مقطعه است، هنگامی که آنها را بدون تکرار بشماری؛ و هیچ حرفی از حروف مقطعه نیست که روزهای آن سپری شود، مگر این که قائمی از بنی هاشم در هنگام پایان یافتن آن ظاهر شود.

و فرمودند: الف یک، لام سی، میم چهل، و صاد نود است و مجموع آنها صد و شصت و یک می باشد، سپس قیام حسین بن علی علیه السلام صورت گرفت. «الم * اللّهُ»(3) [الف لام میم * خداست] هنگامی که مدت او به پایان رسید، قائم فرزندان عباس به هنگام «المص» ظاهر شد و قائم ما در هنگام پایان یافتن آن (و رسیدن) به «الر» قیام می کند. این مسئله را درک کن و نسبت به آن آگاه باش و آن را مخفی کن.(4)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 7، ح 2
2- [2] _ بقره/1_2.
3- [3] _ آل عمران/1_2.

4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 8، ح 3.

«كِتَابٌ أُنزِلَ إِلَيْکَ فَلاَ يَكُن فِى صَدْرِکَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ...فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ (11)»

«كِتَابٌ أُنزِلَ إِلَيْکَ فَلاَ يَكُن فِى صَدْرِکَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (2) اتَّبِعُواْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلاَ تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِ أَوْلِيَاء قَلِيلاً مَّا تَذَكَّرُونَ (3) وَكَم مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَآئِلُونَ (4) فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءهُمْ بَأْسُنَا إِلاَّ أَن قَالُواْ إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (5) فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ (6) فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَآئِبِينَ (7) وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَـئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (8) وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَـئِکَ الَّذِينَ خَسِرُواْ أَنفُسَهُم بِمَا كَانُواْ بِآيَاتِنَا يِظْلِمُونَ (9) وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِى الأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلاً مَّا تَشْكُرُونَ (10) وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلآئِكَةِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ (11)»

[كتابى است كه به سوى تو فرو فرستاده شده است. پس نبايد در سينه تو از ناحيه آن تنگى باشد تا به وسيله آن هشدار دهى و براى مؤمنان پندى باشد * آن چه را از جانب پروردگارتان به سوى شما فرو فرستاده شده است، پيروى كنيد و جز او از معبودان (ديگر) پيروى مكنيد. چه اندک پند مى گيريد! * و چه بسيار شهرها كه (مردم) آن را به هلاكت رسانيديم و در حالى كه به خواب شبآنگاهى رفته يا نيمروز غنوده بودند، عذاب ما به آنها رسيد * و هنگامى كه عذاب ما بر آنان آمد، سخنشان جز اين نبود كه گفتند: راستى كه ما ستمكار بوديم * پس قطعا از كسانى كه (پيامبران) به سوى آنان فرستاده شده اند، خواهيم پرسيد و قطعا از (خود) فرستادگان (نيز) خواهيم پرسيد * و از روى دانش به آنان گزارش خواهيم داد و ما (از احوال آنان) غايب نبوده ايم * و در آن روز سنجش (اعمال) درست است. پس هر كس ميزانهاى (عمل) او گران باشد، آنان خود رستگارانند * و هر كس ميزانهاى (عمل) او سبک باشد، آنانند كه به خود زيان زده اند؛ چرا كه به آيات ما ستم كرده اند * و قطعا شما را در زمين قدرت عمل داديم و براى شما در آن وسايل معيشت نهاديم (اما) چه كم سپاسگزارى مى كنيد * و در حقيقت، شما را خلق كرديم. سپس به صورتگرى شما پرداختيم. آن گاه به فرشتگان گفتيم:

برای آدم سجده کنید. پس (همه) سجده کردند، جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود]

1) علی بن ابراهیم میگوید: این سخن خدای عز و جل: «کِتَابٌ أُنزِلَ إِلَیْکَ» خطاب به حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است «فَلاَ یَکُن فِی صَدْرِکَ حَرَجٌ مِّنْهُ» یعنی ضِیق و تنگنا «لِتُنذِرَ بِهِ وَذِکْرَی لِلْمُؤْمِنِینَ» سپس خدای عز و جل به مردم فرمود: «اتَّبِعُواْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکُم مِّن رَّبِّکُمْ وَلاَ تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِ أَوْلِیَاء» به جز محمد «قَلِیلاً مَّا تَذَکَّرُونَ».(1)

2) عیاشی: از مسعده بن صدقه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه ای فرمودند: خداوند میفرماید: «اتَّبِعُواْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکُم مِّن رَّبِّکُمْ وَلاَ تَتَّبِعُواْ مِن دُونِهِ أَوْلِیَاء قَلِیلاً مَّا تَذَکَّرُونَ» پس در پیروی از آن چه که برای شما از جانب خدا آورده است، رستگاری بزرگ و عظیمی است و در ترک آن، اشتباهی آشکار است.(2)

3) علی بن ابراهیم: این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَکَم مِّن قَرْیَةٍ أَهْلَکْنَاهَا فَجَاءهَا بَأْسُنَا» یعنی شکنجه ما «بَیَاتًا» در شب «أَوْ هُمْ قَائِلُونَ» یعنی نیمروز. و این سخن خدای عز و جل: «فَمَا کَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءهُمْ بَأْسُنَا إِلاَّ أَن قَالُواْ إِنَّا کُنَّا ظَالِمِینَ» محکم است.(3)

4) و از همو: این سخن خدای عز و جل: «فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِینَ أُرْسِلَ إِلَیْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِینَ» یعنی این که از پیامبران در باره رسالتی که بر دوش آنان گذاشته شده است، سئوال می شود. و این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَلَنَقُصَّنَّ عَلَیْهِم بِعِلْمٍ وَمَا کُنَّا غَآئِبِینَ» یعنی کارهای آنان زیر نظر ما بود. و این سخن خدای عز و جل: «وَالْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ» یعنی مجازات بر حسب کارهای نیک یا بد؛ و این همان سخن خداست: «فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِینُهُ فَأُوْلَـئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِینُهُ فَأُوْلَـئِکَ الَّذِینَ خَسِرُواْ أَنفُسَهُم بِمَا کَانُواْ بِآیَاتِنَا یِظْلِمُونَ قَلِیلاً مَّا تَشْکُرُونَ * ثُمَّ صَوَّرْنَاکُمْ» گفت: ائمه را که سلام و درود خدا بر آنان باد انکار می کنند.

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 229.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 9، ح 4.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 230.

و این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلَقَدْ مَکَّنَّاکُمْ فِی الأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَکُمْ فِیهَا مَعَایِشَ» یعنی مختلف و گوناگون «قَلِیلاً مَّا تَشْکُرُونَ» یعنی خدا را شکر نمی کنید. علی بن ابراهیم میگوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلَقَدْ خَلَقْنَاکُمْ» یعنی شما را در صلب و پشت مردان آفریده ایم «ثُمَّ صَوَّرْنَاکُمْ» در رحمهای زنان. سپس میگوید: و پسر مریم در صلب و پشت مرد، صورتگری نشد، بلکه این کار در رحم زن صورت گرفت؛ اگر چه در صلب و پشت پیامبران آفریده شده بود. او به آسمان برده شد، در حالی لباس پشمی بر تن داشت.(1)

5) علی بن ابراهیم میگوید: از احمد بن محمد، از جعفر بن عبدالله محمدی، از کثیر بن عیاش، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که درباره این سخن خدای عز و جل: «وَلَقَدْ خَلَقْنَاکُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاکُمْ» فرمودند: اما «خَلَقْنَاکُمْ» به صورت نطفه، سپس علقه، پس از آن مضغه، سپس استخوان، سپس گوشت. و اما «صَوَّرْنَاکُمْ» یعنی چشم، بینی، گوش، دهان، دست ها، و پاها و مانند آنها را بیافرید و سپس زشت، زیبا، تنومند، دراز، کوتاه و غیره را قرار داد.(2)

«قَالَ مَا مَنَعَکَ أَلاَّ تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ قَالَ أَنَاْ خَیْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِن طِینٍ (12)»

[فرمود: چون تو را به سجده امر کردم، چه چیز تو را باز داشت از این که سجده کنی؟ گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتشی آفریدی و او را از گل آفریدی]

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن یقطین، از حسین بن میاح، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: همانا ابلیس خود را با آدم مقایسه کرد و گفت: «خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِینٍ» و اگر جوهری را که خدای عز و جل آدم علیه السلام را از آن آفریده است با آتش مقایسه می کرد، به این نتیجه می رسید که نور و درخشش آن جوهر، از آتش بیشتر است.(3)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 230.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 230.
3- [3] _ کافی، ج 1، ص 47، ح 18.

2) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن عبدالله عقیلی، از عیسی بن عبدالله قرشی نقل شده است که گفت: ابو حنیفه نزد امام صادق علیه السلام آمد، و امام به او فرمودند: ای ابو حنیفه! به من گفتهاند که تو قیاس می کنی؟ گفت: بلی. فرمودند: قیاس مکن، زیرا که اول کسی که قیاس کرد، ابلیس بود، هنگامی که گفت: «خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِینٍ» و آتش را با گل مقایسه کرد و اگر نورانیت آدم را با نورانیت آتش مقایسه کرده بود، برتری و فاصله و فرق بین این دو نور و صفای یکی از آنها بر دیگری را درک می کرد.(1)

3) احمد بن محمد بن خالد برقی: از پدرش، از حماد بن عیسی، از بعضی از اصحاب او نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه فرمودند: وای بر تو، ابلیس اول کسی بود که به قیاس روی آورد و آن هنگامی بود که به سجده بر آدم امر شد و گفت: «خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِینٍ».(2)

4) عیاشی: از داود بن فرقد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمودند: فرشتگان گمان می کردند که ابلیس از آنان است، اما خدای عز و جل می دانست که او از آنان نیست، پس خدای عز و جل تعصب او را آشکار نمود و ابلیس گفت: «خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِینٍ».(3)

«قَالَ فَبِمَا أَغْوَیْتَنِی لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِیمَ (16)...مِنْهُمْ لأَمْلأنَّ جَهَنَّمَ مِنکُمْ أَجْمَعِینَ (18)»

«قَالَ فَبِمَا أَغْوَیْتَنِی لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِیمَ (16) ثُمَّ لآتِیَنَّهُم مِّن بَیْنِ أَیْدِیهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَیْمَانِهِمْ وَ عَن شَمَآئِلِهِمْ وَ لاَ تَجِدُ أَکْثَرَهُمْ شَاکِرِینَ (17) قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْؤُومًا مَّدْحُورًا لَّمَن تَبِعَکَ مِنْهُمْ لأَمْلأنَّ جَهَنَّمَ مِنکُمْ أَجْمَعِینَ (18)»

[گفت: پس به سبب آن که مرا به بیراهه افکندی، من هم برای (فریفتن) آنان حتما بر سر راه راست تو خواهم نشست * آن گاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 47، ح 20.
2- [2] _ محاسن، ص 211، ح 80.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 12، ح 5.

یافت * فرمود: نکوهیده و رانده از آن (مقام) بیرون شو که قطعا هر که از آنان از تو پیروی کند، جهنم را از همه شما پر خواهم کرد]

1) محمد بن یعقوب: از ابن محبوب، از حَنان و علی بن رئاب، از زراره نقل کرده است که گفت: به او (امام باقر علیه السلام) عرض کردم: این سخن خدای عز و جل: «لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِیمَ * ثُمَّ لآتِیَنَّهُم مِّن بَیْنِ أَیْدِیهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَن أَیْمَانِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ وَلاَ تَجِدُ أَکْثَرَهُمْ شَاکِرِینَ» یعنی چه؟ _ زراره گفت:_ امام باقر علیه السلام فرمودند: ای زراره! تردیدی نیست که ابلیس به کمین تو و اصحاب تو نشسته است و از گمراه کردن دیگران فارغ شده است.(1)

2) احمد بن محمد بن خالد برقی: از ابن محبوب، از حنان بن سدیر و علی بن رئاب، از زراره نقل کرده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: معنای این سخن خدای تبارک و تعالی: «لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِیمَ * ثُمَّ لآتِیَنَّهُم مِّن بَیْنِ أَیْدِیهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَیْمَانِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ وَلاَ تَجِدُ أَکْثَرَهُمْ شَاکِرِینَ» چیست؟ امام باقر علیه السلام فرمودند: ای زراره! ابلیس در کمین تو و اصحاب تو نشسته و از گمراه کردن دیگران فارغ شده است.(2)

3) عیاشی: از ابوبصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: منظور از صراطی که ابلیس گفت: «لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِیمَ * ثُمَّ لآتِیَنَّهُم مِّن بَیْنِ أَیْدِیهِم وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَیْمَانِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ وَلاَ تَجِدُ أَکْثَرَهُمْ شَاکِرِینَ» علی علیه السلام است.(3)

4) از زراره نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره «لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِیمَ _ تا _ شَاکِرِینَ» سئوال کردم و ایشان فرمودند: ای زراره! ابلیس قصد تو و اصحاب تو را دارد و از گمراه کردن دیگران فارغ شده است.(4)

5) طبرسی: از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در معنای این آیه: «مِّن بَیْنِ أَیْدِیهِمْ» فرمود: امر آخرت را برای آنان آسان می کنم «وَمِنْ خَلْفِهِمْ» به

1- [1] _ کافی، ج 8، ص 145، ح 118.
2- [2] _ محاسن، ص 171، ح 138.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 13، ح 6.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 13، ح 7.

آنان دستور می دهم اموال را جمع آوری کنند و حقوق را از این اموال نپردازند تا برای ورثه آنان باقی بماند «عَنْ أَیْمَانِهِمْ» دینشان را با آراستن گمراهی و زیبا نشان دادن شبهه ها تباه می کنم «عَن شَمَآئِلِهِمْ» از طریق ترغیب آنان به لذت ها و چیره کردن شهوت ها بر دلهای آنان.(1)

6) علی بن ابراهیم: در معنای این آیه روایت کرده است که: و اما «بَیْنِ أَیْدِیهِمْ» منظور از جانب آخرت است و به آنان خبر خواهم داد که نه بهشت و نه آتش و نه بعث و نشور در کار خواهد بود. امّا «خَلْفِهِمْ» می گوید: از جانب دنیای آنان، به آنان دستور می دهم مشغول جمع آوری مال باشند و به آنان امر می کنم که اموالشان را به هیچ یک از ارحام و خویشاوندان نرسانند و حقی از آن را ندهند و به آنان دستور می دهم به ذریه و فرزندانشان زیاد ندهند و آنان را از تباه شدن اموالشان بیم می دهم. اما معنای «عَنْ أَیْمَانِهِمْ» این است که شیطان می گوید: (از جانب دینشان) اگر گمراه باشند این گمراهی را برای آنان زیبا نشان می دهم، و اگر در راه درست باشند، آن قدر تلاش می کنم تا آنها را از این راه راست خارج سازم؛ و اما معنای «عَن شَمَآئِلِهِمْ» این است که شیطان می گوید: از ناحیه لذتها و شهوتها؛ خدا می گوید: «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَیْهِمْ إِبْلِیسُ ظَنَّهُ». [و قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت](2) (3)

7) علی بن ابراهیم میگوید: و اما در این سخن خدای عز و جل: «اخْرُجْ مِنْهَا مَذْؤُومًا مَّدْحُورًا» منظور از مذؤوم: معیوب و منظور از مدحور: رانده شده است، یعنی کسی که در جهنم انداخته شده است.(4)

«وَ یَا آدَمُ اسْکُنْ أَنتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّهَ فَکُلاَ مِنْ...وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّی لَکُمَا لَمِنَ النَّاصِحِینَ (21)»

«وَ یَا آدَمُ اسْکُنْ أَنتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّهَ فَکُلاَ مِنْ حَیْثُ شِئْتُمَا وَ لاَ تَقْرَبَا هَـذِهِ الشَّجَرَهَ فَتَکُونَا مِنَ الظَّالِمِینَ (19) فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّیْطَانُ لِیُبْدِیَ لَهُمَا مَا وُورِیَ عَنْهُمَا مِن

1- [1] _ مجمع البیان، ج 4، ص 228.
2- [2] _ سبا/20.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 231.
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 231.

سَوْءَاتِهِمَا وَ قَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَـذِهِ الشَّجَرَهِ إِلاَّ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ (20) وَ قَاسَمَهُمَا إِنِّى لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ (21)»

[و ای آدم ! تو با جفت خویش در آن باغ سکونت گیر و از هر جا که خواهید بخورید، (ولی) به این درخت نزدیک مشوید که از ستمکاران خواهید شد * پس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا آن چه را از عورتهایشان برایشان پوشیده مانده بود، برای آنان نمایان گرداند و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد، جز (برای) آنکه (مبادا) دو فرشته گردید یا از (زمره) جاودانان شوید * و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعا از خیرخواهان شما هستم]

1) علی بن ابراهیم میگوید: این سخن خدای عز و جل: «وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّهَ فَكُلاَ مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَـذِهِ الشَّجَرَهَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» همان گونه است که خداوند فرموده است: «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِىَ لَهُمَا مَا وُورِىَ عَنْهُمَا مِن سَوْءَاتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَـذِهِ الشَّجَرَهِ إِلاَّ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ * وَقَاسَمَهُمَا» یعنی برای آن دو سوگند خورد «إِنِّى لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ».(1)

2) سپس علی بن ابراهیم میگوید: پدرم این حدیث را به صورت مرفوع برای من روایت کرد و گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد بهشت سئوال شد که آدم در بهشت دنیا بود یا آخرت؟ ایشان فرمودند: در بهشت دنیا بود و در آن خورشید و ماه طلوع می کرد و اگر از بهشت آخرت بود، هیچ گاه آدم از آن اخراج نمی شد و هیچ گاه ابلیس وارد آن نمی شد. فرمودند: خدا او را در بهشت مسکن داد، اما او از روی جهل و نادانی به درخت نزدیک شد. پس خدای تبارک و تعالی او را اخراج کرد، زیرا که طوری آفریده شده بود که دوام نمی یافت، مگر با امر و نهی و غذا و لباس و مسکن و ازدواج و نمی توانست آن چه را به او سود و یا آسیب می رساند باز شناسد، مگر با احکامی که خدا تعیین می کند. پس ابلیس نزد وی آمد و به او گفت: همانا اگر از این درختی که خدا شما را از خوردن آن نهی کرد، بخورید، به دو فرشته مبدل خواهید شد و تا ابد در بهشت خواهید ماند و اگر از این درخت نخورید، خدا شما را از بهشت خارج خواهد کرد. او برای آنان سوگند یاد کرد که

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 231.

از روی صداقت آنان را نصیحت می کند، همان گونه که خدای عز و جل از زبان او گفته است: «مَا نَهَاکُمَا رَبُّکُمَا عَنْ هَـٰذِهِ الشَّجَرَهِ إِلاَّ أَن تَکُونَا مَلَکَیْنِ أَوْ تَکُونَا مِنَ الْخَالِدِینَ * وَقَاسَمَهُمَا إِنِّی لَکُمَا لَمِنَ النَّاصِحِینَ». آدم گفته او را پذیرفت و باور کرد و او و همسرش از آن درخت خوردند و همان نتیجه ای را که خدا آنها را از آن بر حذر داشت، صورت گرفت و عورت آنان آشکار شد و لباسی را که خدا از لباس های بهشت بر تن آنان کرده بود بر زمین افتاد و سراسیمه خود را با برگ درختان بهشت پوشاندند. پس ندایی از جانب خداوند به آنان رسید که: «أَلَمْ أَنْهَکُمَا عَن تِلْکُمَا الشَّجَرَهِ وَأَقُل لَّکُمَا إِنَّ الشَّیْطَآنَ لَکُمَا عَدُوٌّ مُّبِینٌ»(1) آنان همان گونه که خدای عز و جل فرموده بود، گفتند: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ»(2) و خدا به آنان فرمود: «اهْبِطُواْ بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَکُمْ فِی الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَی حِینٍ»(3) _ گفت: _ تا روز قیامت.

امام فرمود: آدم بر صفا فرود آمد، و از این رو به آن صفا گفته اند چون صفوه (برگزیده) خدا بر آن فرود آورده شد و حوا بر مروه فرود آمد و از این رو به آن مروه گفته شده است چون مرأه (زن) بر روی آن فرود آورده شد. آدم به مدت چهل بامداد سجده کنان و گریان در حسرت بهشت باقی ماند. سپس حضرت جبرئیل بر وی نازل شد و گفت: ای آدم! مگر خدا تو را با دست خود نیافریده است و از روح خود در تو ندمیده است و ملائکه را به سجود برای تو وادار نکرده است؟ گفت: چرا. گفت: مگر به تو دستور نداده است که از درخت نخوری؟ چرا از دستور او سرپیچی کردی؟ گفت: ای جبرییل! ابلیس برای من به خدا سوگند خورد که راستگو و پند دهنده من است و من فکر نمی کردم که آفریده ای وجود دارد که به دروغ به خدا قسم بخورد.(4)

3) همو: از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: هنگامی که آدم علیه السلام از بهشت رانده شد، جبرییل علیه السلام بر وی نازل شد و به وی گفت: ای آدم! مگر خدا تو را با دست خویش نیافرید و از روحش در تو ندمید و

1- [1] _ اعراف/1
2- [2] _ اعراف/23
3- [3] _ اعراف/24

4- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 53.

فرشتگان خود را به سجده برای تو وادار نکرد و بنده خویش حوا را همسر تو قرار نداد و تو را در بهشت سکنا نداد و آن را در اختیار تو نگذاشت و به طور مستقیم (شفاهی) تو را از خوردن از آن درخت نهی نکرد؟ اما تو از این درخت خوردی و از دستور خدا سرپیچی کردی؟ آدم علیه السلام گفت: ای جبرییل! همانا ابلیس برای من به خدا سوگند خورد که در نصحیت به من راستگو است و گمان نمی بردم که کسی از آفریدگان خدا به دروغ، به خداوند قسم بخورد.(1)

«فَدَلاَّهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا...وَ لَكُمْ فِى الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (24)»

«فَدَلاَّهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّهِ وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَهِ وَأَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ (22) قَالاَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (23) قَالَ اهْبِطُواْ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِى الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (24)»

[پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید. چون آن دو از (میوه) آن درخت (ممنوع) چشیدند، برهنگی هایشان بر آنان آشکار شد و به چسبانیدن (برگ های درختان) بهشت بر خود آغاز کردند و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد: مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است؟ * گفتند: پروردگارا! ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلما از زیانکاران خواهیم بود * فرمود: فرود آیید که بعضی از شما دشمن بعضی (دیگرید) و برای شما در زمین تا هنگامی (معین) قرارگاه و برخورداری است]

1) علی بن ابراهیم میگوید: احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از ابن ابو عمیر، از بعضی از اصحابش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا»، فرمودند: عورت آنان برای آنان آشکار نبود، اما آشکار شد؛ یعنی در داخل بدن قرار داشت.(2)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 231.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 231.

2) و در مورد این فرموده خدای عز و جل: «وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّهِ» گفت: یعنی عورت های خویش را با آن می پوشانند «وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَهِ وَأَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشَّيْطَآنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ» پس همان گونه که خدای عز و جل حکایت کرد، گفتند: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» و خدا فرمود: «اهْبِطُواْ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» یعنی آدم و ابلیس «وَلَكُمْ فِى الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» یعنی تا روز قیامت.(1)

3) عیاشی: از موسی بن محمد بن علی از برادرش امام هادی علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: درختی که خدا آدم و همسر وی را از خوردن میوه آن نهی کرده بود، درخت حسادت و رشک بود. خداوند از او خواسته بود که به کسانی که خدا آنان را بر او و بر آفریدگانش برتری داد، با چشم حسادت نگاه نکند. اما خداوند تبارک و تعالی در این زمینه، اراده و عزیمتی در او نیافت.(2)

4) از جمیل بن دراج از بعضی از یاران ما، از یکی از آنان نقل شده است که گفت: از امام علیه السلام پرسیدم: خدا چگونه آدم را به خاطر نسیان و فراموشی مورد مؤاخذه قرار داده است؟ فرمودند: وی دچار فراموشی نشده بود و چگونه فراموش میکرد، در حالی که به او مرتب یادآوری می کرد و ابلیس به وی می گفت: «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَـذِهِ الشَّجَرَهِ إِلاَّ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ».(3)_(4)

5) مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السلام در حدیثی مرفوع از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، روایت کرده است که: هنگامی که موسی علیه السلام از بهر مسئله نماز به آسمان عروج کرده بود، از پروردگار خود درخواست کرد که او را نزد پدرش آدم ببرد. خدا خواسته او را برآورده کرد و موسی علیه السلام به آدم گفت: ای آدم! تو همان کسی هستی که خدا با دست خود تو را آفرید و از روح خویش در تو دمید و فرشتگان را به سجده برای تو وادار کرد و بهشت خویش را در اختیار تو قرار داد و تو را در جوارش مسکن داد و رو در رو با تو سخن گفت، سپس تو را از خوردن از یک درخت نهی کرد؟ اما تو نتوانستی صبر

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 232.

2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 13، ح 8.
3- [3] _ اعراف/20
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 13، ح 9.

کنی تا این که به خاطر خوردن آن به زمین فرود آورده شدی. تو نتوانستی خود را از خوردن میوه آن باز داری و ابلیس تو را وسوسه کرد و تو از وی اطاعت کردی، پس تو بودی که به خاطر معصیت خویش، ما را از بهشت اخراج کردی.

آدم علیه السلام گفت: پسرم، با پدرت در باره آن چه از این درخت متحمل شده است، مهربان باش. ای پسرم! دشمنم از روی مکر و فریب با من رفتار کرد و برای من به خدا قسم خورد که در مشورت با من راست می گوید. او از روی تظاهر به نصیحت، به من گفت: ای آدم! من از حال و وضع تو غمگینم. گفتم: چگونه؟ گفت: من به تو و به نزدیک بودن با تو انس گرفته بودم و تو در حال ترک آن چه در آن به سر می بری و انتقال یافتن به آن چه که از آن کراهت داری، هستی. به او گفتم: چاره چیست؟ گفت: چاره کار نزد تو است. آیا تو را به درخت جاودان و ملک فنا ناپذیر رهنمون سازم؟ تو و همسرت از این درخت بخورید و در نتیجه در بهشت تا ابد با من خواهید بود. او برای من به دروغ سوگند خورد که در نصیحت به من راست می گوید و من _ ای موسی _ گمان نمی بردم کسی وجود دارد که به دروغ به خدا سوگند بخورد. پس سوگند او را باور کردم و این عذر من بود. ای پسرم! به من بگو، آیا در آن چه خدا بر تو نازل کرده است دیدهای که گناه من قبل از آفریدن من وجود داشته است؟

موسی علیه السلام به او گفت: روزگاری طولانی قبل از آفریدن تو. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: پس آدم در محاجه بر موسی فائق آمد. حضرت این عبارت را سه بار تکرار کرد.(1)

6) از عبدالله ابن سنان نقل شده است که گفت: در حالی که من حاضر بودم، از حضرت امام صادق علیه السلام سئوال شد: چه مدتی آدم و همسرش در بهشت باقی ماندند تا این که گناهشان باعث اخراج آنها از بهشت شد؟ فرمودند: به درستی که خدای تبارک و تعالی روح خویش را در آدم در هنگام زوال خورشید در روز جمعه دمید و سپس همسرش را از دنده های پایین (سینه اش) بیافرید، سپس فرشتگان خود را به سجده برای او وادار کرد و از همان روز در بهشتش جای داد. به خدا قسم، تنها شش ساعت از آن روز در بهشت نگذشته بود که از فرمان خدا سرپیچی کرد. خدا حکم اخراج آنان را پس از غروب آفتاب

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 13، ح 10.

صادر کرد. آنان شب را در بهشت بیتوته نکردند ولی تا صبح روز بعد در بهشت بودند. سپس عورت آنان برایشان آشکار شد و پروردگار به آنان ندا کرد و فرمود: مگر شما را از آن درخت نهی نکردم؟! آدم علیه السلام از پروردگارش احساس شرم کرد و برای او اظهار خضوع نمود و گفت: پروردگارا! ما به خود ستم کردیم و به گناهمان اقرار کردیم، ما را ببخش. خدا به آنان گفت: از آسمانهایم به سوی زمین فرود آیید، چرا که آدم های گناهکار نه در بهشتم و نه در آسمانهایم همجوار من نمی شوند.

سپس حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: آدم علیه السلام هنگامی که از درخت خورد، به یاد آورد که خدا او را از آن نهی کرده بود، پس احساس پشیمانی کرد و خواست که از آن درخت دور شود، اما آن درخت سرش را گرفت و به طرف خود کشید و به او گفت: چرا قبل از خوردن از من فرار نکردی؟(1)

7) از برخی از اصحاب ما، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این آیه: «بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا» فرمودند: «عورت آنان برای آنان آشکار نبود، اما آشکار شد» یعنی در داخل بدن آنان قرار داشت.(2)

«يَا بَنِى آدَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِى سَوْءَاتِكُمْ وَ...إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاء لِلَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ (27)»

«يَا بَنِى آدَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِى سَوْءَاتِكُمْ وَ رِيشًا و لِبَاسُ التَّقْوَىَ ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (26) يَا بَنِى آدَمَ لاَ يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّهِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَاتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لاَ تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاء لِلَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ (27)»

[ای فرزندان آدم! در حقیقت ما برای شما لباسی فرو فرستادیم که عورتهای شما را پوشیده می دارد و (برای شما) زینتی است (ولی) بهترین جامه (لباس) تقوا است. این از نشانه های (قدرت) خداست. باشد که متذکر شوند * ای فرزندان آدم! زنهار تا شیطان شما را به فتنه نیندازد، چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند و لباسشان را از ایشان برکند تا عورتهایشان را بر آنان نمایان کند.

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 14، ح 11.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 15، ح 12.

در حقیقت او و قبیله اش شما را از آنجا که آنها را نمی بینید، می بینند. ما شیاطین را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند]

1) عیاشی: از زراره و حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «یَا بَنِی آدَمَ»، فرمودند: خطاب در این آیه به عامه مردم است.(1)

2) علی بن ابراهیم: در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «یَا بَنِی آدَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَیْکُمْ لِبَاسًا یُوَارِی سَوْءَاتِکُمْ وَرِیشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَیَ ذَلِکَ خَیْرٌ» فرمودند: لباس تقوی لباس سفید است.

3) همو گفت: در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «یَا بَنِی آدَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَیْکُمْ لِبَاسًا یُوَارِی سَوْءَاتِکُمْ وَرِیشًا»، فرمودند: منظور از لباس، لباسی که می پوشند و منظور از ریاش، متاع (اثاث) و مال است و اما لباس تقوی، عفاف و پاکدامنی است. همانا برای انسان عفیف و پاکدامن عورتی آشکار نمی شود حتی اگر برهنه باشد، اما انسان گناهکار، عورتش آشکار است حتی اگر لباس بر تن داشته باشد. خدای عز و جل می فرماید: «وَلِبَاسُ التَّقْوَیَ ذَلِکَ خَیْرٌ» یعنی عفاف و پاکدامنی بهتر است «ذَلِکَ خَیْرٌ ذَلِکَ مِنْ آیَاتِ اللّهِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ» و این سخن خدای عز و جل: «یَا بَنِی آدَمَ لاَ یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطَانُ کَمَا أَخْرَجَ أَبَوَیْکُم مِّنَ الْجَنَّهِ» از جمله آیه های محکم است.(2)

«وَإِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَهً قَالُواْ وَجَدْنَا عَلَیْهَا آبَاءنَا وَ اللّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللّهَ لاَ یَأْمُرُ بِالْفَحْشَاء أَتَقُولُونَ عَلَی اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ (28)»

[و چون کار زشتی کنند، می گویند: پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده است. بگو: قطعاً خدا به کار زشت فرمان نمی دهد. آیا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟]

1) علی بن ابراهیم در باره این سخن خدای عز و جل: «وَإِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَهً قَالُواْ وَجَدْنَا عَلَیْهَا آبَاءنَا وَاللّهُ أَمَرَنَا بِهَا» یعنی کسانی که بت ها را پرستیدند. سپس

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 15، ح 13.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 232.

خدا به آنان پاسخ داد و فرمود: «قُلْ» به آنان «إِنَّ اللّهَ لاَ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاء أَتَقُولُونَ عَلَى اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ».(1)

2) محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن منصور نقل کرده است که گفت: از امام علیه السلام در باره این فرموده خدای تبارک و تعالی: «وَإِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَةً قَالُواْ وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءنَا وَاللّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللّهَ لاَ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاء أَتَقُولُونَ عَلَى اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» پرسیدم و ایشان فرمود: آیا تا به حال کسی را دیده ای که ادعا کند خدای عز و جل ما را به زنا یا شرب خمر یا چیزی از کارهای حرام، امر کرده است؟ گفتم: خیر.

فرمودند: پس این فاحشه و گناه بزرگی که ادعا می کنند خدای عز و جل ما را به آن فرمان داده است، چیست؟ عرض کردم: خدای عز و جل و ولی او داناترند. امام فرمودند: این ادعا از سوی ائمه ظلم و ستم مطرح شده است. آنان ادعا کردند که خدای عز و جل به آنان دستور داده است که قومی را امام خود قرار دهند که خدا به قرار دادن آنان به عنوان امام امر نکرده است. خدا به آنان پاسخ رد داده است و به ما خبر داده است که بر او دروغ بسته اند. خدای عز و جل این کار آنها را فاحشه خوانده است.(2)

این حدیث را محمد بن یعقوب: از عده ای از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابی وهب، از محمد ابن منصور نقل کرده است که گفت: از وی پرسیدم... و این حدیث را ذکر کرده است و در پایان آن گفته: پس خبر داده است که آنان بر وی دروغ بسته اند، و این کارشان را فاحشه خوانده است.(3)

3) عیاشی: از مسعده ابن صدقه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: هر که ادعا کند خدا به گناه و فحشا امر کرده است، بر خدای عز و جل دروغ بسته است و هر که ادعا کند که خیر و شر، بدون اراده الهی است، خدا را از سلطنت و تسلط خود خارج ساخته است و هر که ادعا کند گناهان، بدون نیروی خدا انجام

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 232.
2- [2] _ بصائر الدرجات، ص 49، بابا 16، ح 4.

3- [3] _ کافی، ج 1، ص 305، ح 9.

گرفته است، بر خدا دروغ بسته است و هر که بر خدا دروغ ببندد، خدا او را وارد آتش می کند.(1)

4) از محمد بن منصور، از عبد صالح (امام موسی بن جعفر) علیه السلام نقل شده است که گفت: از آن حضرت در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَإِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَةً» تا «أَتَقُولُونَ عَلَى اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» پرسیدم و ایشان فرمود: آیا تا به حال کسی را دیده ای که ادعا کند خدای عز و جل ما را به زنا و خوردن شراب و چیزی از این کارهای حرام، امر کرده است؟ گفتم: خیر. گفت: پس این فاحشه ای که ادعا می کنند خدا ما را به آن دستور داده است، چیست؟ گفتم: خدا و ولی اش داناتر است. گفت: این ادعا از جانب ائمه ظلم و ستم مطرح شده است، آنان ادعا کردند که خدای عز و جل آنان را به قرار دادن آنها به عنوان امام امر فرموده است، پس خدا به آنان پاسخ داده و به ما خبر داده است که آنان بر او دروغ بسته اند و این کارشان را فاحشه خوانده است.(2)

5) از ابوبصیر نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: هر که ادعا کند که خدا به فحشا امر می کند، بر خدا دروغ بسته است. و هر که ادعا کند که خیر و شر به دست خود او است، بر خدا دروغ بسته است.(3)

«قُلْ أَمَرَ رَبِّی بِالْقِسْطِ وَأَقِیمُواْ وُجُوهَکُمْ عِندَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ کَمَا بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ (29)»

[بگو: پروردگارم به دادگری فرمان داده است و (این که) در هر مسجدی روی خود را مستقیم (به سوی قبله) کنید و در حالی که دین خود را برای او خالص گردانیده اید، وی را بخوانید. همان گونه که شما را پدید آورد (به سوی او) برمی گردید]

1) علی بن ابراهیم: «قُلْ أَمَرَ رَبِّی بِالْقِسْطِ وَأَقِیمُواْ وُجُوهَکُمْ عِندَ کُلِّ مَسْجِدٍ» یعنی به عدل.(4)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 15، ح 14.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 15، ح 15.

3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 16، ح 16.
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 232.

2) شیخ در تهذیب: از علی بن حسن طاطری، از ابن ابو حمزه، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت، از ایشان در مورد این سخن خدای عز و جل: «وَأَقِيمُواْ وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» پرسیدم و ایشان فرمودند: این همان قبله است.(1)

3) از همو: با سند خود از محمد بن علی محبوب، از احمد، از حسن بن علی فضال، از ابو جمیله، از محمد بن علی حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَأَقِيمُواْ وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» پرسیدم. فرمودند: مساجدی بنا شده است، پس به آنان امر شده است به سوی مسجد الحرام (کعبه) نماز بخوانند.(2)

4) عیاشی: از ابو بصیر، از یکی از دو امام علیهما السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَأَقِيمُواْ وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» فرمودند: به سوی قبله.(3)

5) از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَأَقِيمُواْ وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» فرمودند: مساجدی بنا شده است و به آنان امر شده است، در هنگام نماز رو به مسجد الحرام بایستند.(4)

6) ابوبصیر، از یکی از دو امام علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: یعنی به سوی قبله که در آن عبادت بت ها انجام نمی گیرد و عبادت در آن فقط برای خدا است.(5)

7) از حسین بن مهران، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَأَقِيمُواْ وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ»، فرمودند: یعنی ائمه علیهم السلام.(6)

1- [1] _ تهذیب، ج 2، ص 43، ح 134.
2- [2] _ تهذیب، ج 2، ص 43، ح 136.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 16، ح 17.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 16، ح 19.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 16، ح 20.

6- [6] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 16، ح 18.

« فَرِيقًا هَدَى وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلاَلَهُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاء مِن دُونِ اللّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ (30)»

[(در حالی که) گروهی را هدایت نموده و گروهی گمراهی بر آنان ثابت شده است. زیرا آنان شیاطین را به جای خدا دوستان (خود) گرفته اند و می پندارند که راه یافتگانند]

1) علی بن ابراهیم: «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ» یعنی در روز قیامت «فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلاَلَهُ» یعنی عذاب بر آنها حتمی شده است.(1)

2) و نیز علی بن ابراهیم میگوید: در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «كمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ * فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلاَلَهُ» فرمودند: هنگامی که آنان را آفرید، آنان را به صورت مؤمن و کافر، بدبخت و سعادتمند آفرید و به همین صورت در روز قیامت برخی هدایت شده و برخی گمراه باز خواهند گشت. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاء مِن دُونِ اللّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ» منظور قدریه ای هستند که به قدر اعتقاد ندارند و ادعا می کنند که بر هدایت و گمراهی قادرند و این اختیار را خودشان در دست دارند؛ اگر بخواهند هدایت می شوند و هر گاه بخواهند گمراه می شوند. آنان مجوس این امتند. دشمنان خدا دروغ می گویند، مشیت و قدرت از آن خدا است «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ» هر که او را بدبخت آفریده است، بدبخت به سوی او باز خواهد گشت و هر که در هنگام خلقت او را سعادتمند آفریده است، به این صورت به سوی ما باز خواهد گشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: بدبخت آن است که در شکم مادرش بدبخت بوده است و سعادتمند کسی است که در شکم مادرش از سعادت و خوشبختی برخوردار بوده است.(2)

3) ابن بابویه گفت: پدرم که رحمت خدا بر او باد، از سعد بن عبدالله، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد سیاری، از محمد بن عبدالله بن مهران کرخی، از حنان بن سدیر، از پدرش، از ابو اسحاق لیثی نقل کرده است که گفت: از امام باقر علیه

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 232.

2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 232.

السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ * فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلاَلَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاء مِن دُونِ اللّهِ» فرمود: یعنی به جای ائمه حق، ائمه ظلم و ستم را برگزیدند، «وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ».(1)

«يَا بَنِى آدَمَ خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ و كُلُواْ وَ اشْرَبُواْ وَ لاَ تُسْرِفُواْ إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (31)»

[ای فرزندان آدم! جامه خود را در هر نمازی برگیرید و بخورید و بیاشامید (ولی) زیاده روی مکنید که او اسرافکاران را دوست نمی دارد]

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در مورد این سخن خدای عز و جل: «خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» فرمودند: در دو عید و روز جمعه.(2)

این حدیث را همچنین شیخ در تهذیب با سند خود از حسین بن سعید، از فضاله، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.(3)

2) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که در این سخن خدای عز و جل: «خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ»، فرمودند: از جمله آن، شانه زدن در هر نماز است.(4)

3) شیخ: با اسناد به علی بن حاتم، از حسن بن علی، از پدرش، از فضاله، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: هر که در نماز جماعت مردم در دو عید حاضر نشده است، غسل کند و خود را معطر کند و تنها نماز بخواند، همان گونه که در نماز جماعت می خواند و خداوند تبارک و تعالی فرمود: «خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ»، یعنی در دو عید و جمعه.(5)

1- [1] _ علل الشرائع، ص 332، ح 81، باب 385.
2- [2] _ کافی، ج 3، ص 424، ح 8.
3- [3] _ تهذیب، ج 3، ص 241، ح 647.

4- [4] _ کافی، ج 6، ص 489، ح 7.
5- [5] _ تهذیب، ج 3، ص 136، ح 297.

4) از همو: با اسناد به محمد بن علی بن محبوب از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضاله، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام مانند آن روایت شده است و چنین افزوده است: در روز عرفه، مردم در شهرهای بزرگ بدون امام گرد هم می آیند و خدای عز و جل را عبادت می کنند.(1)

5) و از همو: با اسناد به محمد بن احمد بن داود، از محمد بن حسن، از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد بن یحیی، از مردی، از زبیر بن عقبه، از فضال بن موسی نهدی، از علاء بن سیابه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ»، فرمودند: یعنی غسل کردن به هنگام دیدار با هر امام.(2)

6) ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه به صورت مرسل آورده است که: از امام رضا علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» سئوال شد و ایشان فرمودند: از جمله آن، شانه زدن در هنگام هر نماز است.(3)

7) از همو، از اسماعیل بن منصور بن احمد قصار در فرغانه نقل شده است که گفت: از ابو عبدالله محمد بن قاسم بن عبدالله بن حسن بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام احمد انصاری ابو علی، از احمد بن محمد بن خالد برقی، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبه بن میمون، از عبدالرحمان بن حجاج، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که پیرامون این سخن خدای عز و جل: «خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ» فرمودند: شانه زدن روزی می آورد و مو را زیبا می کند و حاجت را بر آورده می سازد و آب پشت را زیاد می کند و بلغم را از میان می برد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قسمت زیر ریش را چهل بار و بالای آن را هفت بار شانه می زد و می فرمودند: شانه زدن هوش را افزایش می دهد و بلغم را از بین می برد.(4)

1- [1] _ تهذیب، ج 3، ص 136، ح 298.
2- [2] _ تهذیب، ج 6، ص 110، ح 197.
3- [3] _ من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 75، ح 319.

4- [4] _ خصال، ص 268، ح 3.

8) عیاشی: از محمد بن فضیل، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «خُذُواْ زِینَتَکُمْ عِندَ کُلِّ مَسْجِدٍ»، فرمودند: منظور لباس است.(1)

9) از حسین بن مهران، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدا: «خُذُواْ زِینَتَکُمْ عِندَ کُلِّ مَسْجِدٍ»، فرمودند: منظور، ائمه که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند.(2)

10) از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای عز و جل: «خُذُواْ زِینَتَکُمْ عِندَ کُلِّ مَسْجِدٍ» پرسیدم و ایشان فرمودند: در شامگاه عرفه.(3)

11) از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در مورد این سخن خدای تبارک و تعالی: «خُذُواْ زِینَتَکُمْ عِندَ کُلِّ مَسْجِدٍ» پرسیدم و ایشان فرمودند: منظور شانه زدن در هنگام هر نماز است، چه نماز واجب و چه نماز مستحب.(4)

12) عمار نوفلی از پدرش نقل کرده است که گفت: از امام علی علیه السلام شنیدم که فرمودند: شانه زدن موجب از بین رفتن وبا است و گفت: امام صادق علیه السلام در مسجد شانهای داشتند که هر گاه از نماز فارغ می شدند، با آن شانه می زدند.(5)

13) از محاملی، از بعضی از اصحابش، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «خُذُواْ زِینَتَکُمْ عِندَ کُلِّ مَسْجِدٍ» فرمودند: لباس ها در دو عید و جمعه ها.(6)

14) از خیثمه بن ابی خیثمه نقل شده است که گفت: حسن بن علی علیه السلام هر گاه برای نماز آماده می شد، بهترین لباس هایش را می پوشید. به وی میگفتند: ای پسر رسول خدا! چرا بهترین لباس هایت را بر تن می کنی؟ میفرمود:

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 16، ح 21.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 16، ح 22.

3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 17، ح 24.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 17، ح 25.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 17، ح 26.
6- [6] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 17، ح 27.

همانا خدا زیبا است و زیبایی را دوست دارد، خود را برای خدا زیبا می کنم و او می گوید: «خُذُواْ زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ»، پس دوست دارم بهترین لباس هایم را بپوشم.(1)

15) طبرسی، در تفسیر این آیه از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: برای نماز در روزهای جمعه و عید، خود را با همان آرایشی که نزد شما معمول است، آرایش دهید .(2)

16) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش و تعدادی از اصحابمان، از احمد بن محمد، همگی از عثمان بن عیسی، از اسحاق بن عبدالعزیز، از بعضی اصحاب، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که به او عرض کرد: گاهی برای ما اتفاق می افتد که در راه سفر به مکه باشیم و بخواهیم محرم شویم، شیر به خود می مالیم و هر زمان که نوره (داروی نظافت) همراه ما نیست خود را با آرد می مالیم و من از این کار سخت در شک و تردید افتادهام؟ فرمودند: آیا از اسراف می ترسی؟ عرض کردم: بلی. فرمودند: در چیزهایی که بدن را اصلاح می کند اسرافی نیست و من خودم گاهی دستور می دهم آرد سفید را با روغن آغشته کنند و آن را به خود می مالم. اسراف فقط در چیزهایی است که مال را تباه می کند و به بدن آسیب می رساند.

عرض کردم: پس صرفه جویی چیست؟ فرمودند: این که نان و نمک را بخوری در حالی که می توانی غیر از آن را بخوری. عرض کردم: میانه روی چیست؟ فرمودند: نان و گوشت و شیر و سرکه و روغن، گاهی از این می خوری و گاهی از آن.(3)

17) و از همو: از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از صالح بن عقبه، از سلیمان بن صالح نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: حداقل میزان اسراف که از آن نهی شده است، چیست؟ فرمودند: این که لباس مهمانی ات را که آبروی تو را حفظ می کند، در غیر

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 18، ح 29.
2- [2] _ مجمع البیان، ج 4، ص 244.

3- [3] _ کافی، ج 4، ص 53، ح 10.

مهمانی (برای کار) بپوشی و دور ریختن بقیه آب لیوان و خوردن خرما و دور انداختن هسته های آن به این طرف و آن طرف.(1)

18) و از همو: از تعدای از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از جامورانی، از حسن بن علی بن حمزه، از سیف بن عمیره، از اسحاق بن عمار نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا مؤمن می تواند ده پیراهن داشته باشد؟ فرمودند: بلی. عرض کردم: بیست تا!؟ فرمودند: بلی، عرض کردم: سی تا!؟ فرمودند: بلی، این اسراف نیست، بلکه اسراف آن است که لباس مهمانی ات را در غیر مورد آن بپوشی و استفاده کنی.(2)

19) عیاشی: از ابان بن تغلب نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: آیا فکر می کنی خداوند به کسانی که نزد او کرامت دارند، روزی می دهد و روزی را از کسانی که نزد وی خوار و ذلیل هستند، باز می دارد؟ مال مال خدا است و آن را نزد انسان به صورت ودیعه و امانت می گذارد و به آنان اجازه داده است که در خوردن و نوشیدن و پوشیدن و ازدواج و سوار شدن میانه روی کنند و بقیه را به فقرای مؤمنان ببخشند تا به آنان سر و سامان دهند. پس هر که این کار را انجام دهد، هر چه می خورد و می نوشد و بر آن سوار می شود و با آن ازدواج کند، حلال است و بقیه بر او حرام است _ سپس فرمودند: _ «وَلاَ تُسْرِفُواْ إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» آیا مردی را دیده ای که خدا مالی را نزد او به امانت گذاشته است تا با آن اسبی به قیمت ده هزار درهم بخرد، در حالی که اسبی به قیمت بیست درهم برای او کافی است؟! و کنیزکی را می خرد با هزار دینار، در حالی که کنیزکی به قیمت بیست دینار برای وی کافی است؟ و فرمودند: «وَلاَ تُسْرِفُواْ إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»(3)

20) از هارون بن خارجه نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که از مردم چیزی را بخواهد، حال آن که روزی آن روز را دارد، از جمله مسرفان محسوب می شود.(4)

1- [1] _ کافی، ج 4، ص 56، ح 10.
2- [2] _ کافی، ج 6، ص 441، ح 4.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 16، ح 23.

4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 17، ح 28.

21) علی بن ابراهیم، در تفسیر این آیه میگوید: مردمی وجود داشتند که برهنه دور خانه خدا به طواف می پرداختند، مردان در روز و زنان در شب. خدا به آنان دستور داده است که لباس بپوشند و آنان چیزی را جز قوت (حداقل غذا) نمی خوردند. خدا به آنان امر کرده است که بخورند و بیاشامند و اسراف نکنند و گفت: در دو عید و روزهای جمعه، مردم غسل کنند و لباس های سفید بپوشند. و نیز در تفسیر این آیه روایت شده است: شانه زدن هنگام هر نماز.(1)

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللّهِ الَّتِیَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الْطَّیِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ...کَذَلِکَ نُفَصِّلُ الآیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (32)»

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللّهِ الَّتِیَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الْطَّیِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِی لِلَّذِینَ آمَنُواْ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا خَالِصَهً یَوْمَ الْقِیَامَهِ کَذَلِکَ نُفَصِّلُ الآیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (32)»

[(ای پیامبر)! بگو زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و (نیز) روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟ بگو: این (نعمتها) در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند و روز قیامت (نیز) خاص آنان می باشد. این گونه آیات (خود) را برای گروهی که می دانند به روشنی بیان می کنیم]

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از عبدالله بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از یحیی بن ابو علاء، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام، عبدالله بن عباس را به سوی ابن کواء و اصحابش فرستاد در حالی پیراهنی نازک و حله بر تن داشت. هنگامی او را دیدند گفتند: ای ابن عباس! تو نزد ما بهترین ما هستی، چرا این لباس را بر تن داری؟! گفت: این آیه اولین چیزی است که با شما به وسیله آن محاجه می کنم «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللّهِ الَّتِیَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّیِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» و (همچنین) خدای عز و جل فرمود: «خُذُواْ زِینَتَکُمْ عِندَ کُلِّ مَسْجِدٍ».(2) (3)

2) از همو: از تعدادی از اصحاب ما نقل شده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام آمدم در حالی که ردایی از خز و طیلسان بر تن داشتم، پس به من نگاه کرد. گفتم: قربانت گردم، ردایی از خز و طیلسان بر تن دارم، نظرتان چیست؟

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 233.
2- [2] _ اعراف/31
3- [3] _ کافی، ج 6، ص 441، ح 6.

فرمودند: خز اشکال ندارد. عرض کردم: قسمت زیرین آن خز است. فرمودند: در خز اشکالی نیست، زیرا که امام حسین علیه السلام در حالی زخمی شدند که بر تن او ردایی از خز بود. سپس فرمودند، عبدالله ابن عباس هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام او را به نمایندگی از خود به خوارج فرستاد تا برای مذاکره در برابر آنان قرار گیرد، بهترین لباس هایش را پوشید و خود را با بهترین عطرش معطر ساخت و بهترین مرکوب هایش را سوار شد. پس خارج شد و برای مذاکره در برابر آنان قرار گرفت . آنان گفتند: ای ابن عباس! در حالی که تو بهترین ما هستی با لباس جباران و گردنکشان و مرکوب هایشان، به سراغ ما آمده ای؟! پس ابن عباس این آیه را برای آنان خواند: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِىَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ». من می پوشم و خود را زینت می دهم، زیرا که خدا زیبا است و زیبایی را دوست دارد، به شرطی که حلال باشد.(1)

3) و نیز همو گفت: از علی بن محمد بن بندار، از احمد بن ابو عبدالله، از محمد بن علی، نقل شده است که روزی سفیان ثوری در مسجد الحرام گذر میکرد و ابوعبدالله علیه السلام را دید در حالی که بر تن او لباس هایی گرانقیمت و زیبا بود. گفت: به خدا قسم، نزد او می روم و او را سرزنش می کنم. به او نزدیک شد و گفت: ای پسر رسول خدا! به خدا قسم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مانند این لباس را نپوشیده بود و همچنین علی و نه هیچ کدام از پدرانت.

امام صادق علیه السلام به او فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زمان فقر و قحطی به سر می برد. وی بر حسب شرایط اقتصادی آن زمان و توانایی خویش، امرار معاش می کرد. ولی نعمتهای دنیا پس از آن روزگار، فراوان شد. شایسته ترین مردم برای استفاده از این نعمتها، نیکان آن مردم هستند_ سپس این آیه را خواندند _ «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِىَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» ما شایسته ترین کسی هستیم که از آن چه خدای عز و جل به وی عطا فرموده است بردارد. ولی من _ ای ثوری _ لباسی را که اکنون بر تن می بینی، برای مردم می پوشم سپس دست سفیان را به طرف خود کشید و لباس زبرین را بالا زد و لباس زیرین را نشان داد که خشن بود. ایشان فرمودند: این را برای خود می پوشم و آن چه را دیده ای برای مردم. سپس لباس سفیان را کنار زد و معلوم شد که ظاهر آن خشن و

1- [1] _ کافی، ج 6، ص 442، ح 7.

درون آن نرم است. آن گاه فرمودند: این لباس خشن را برای مردم پوشیدی و لباس نرم را برای خودت پوشیده ای تا راحت و آسوده باشی(1).

4) و از همو: از از تعدادی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد بن اشعری، از ابن قداح نقل شده است که گفت: روزی امام صادق علیه السلام به من تکیه کرده بود _ یا گفت: بر پدرم _ عباد ابن کثیر بصری او را دید در حالی که بر تن او لباس هایی نرم و زیبا بود. گفت: ای ابو عبدالله! تو از خاندان رسالت هستی و پدرت چنین و چنان بود؛ چرا این گونه لباسهای نرم و گران قیمت را بر تن می کنی؟ چرا لباس هایی پستتر از این لباس را نمی پوشی؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: «وای بر تو _ ای عباد _ «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِىَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» خدای عز و جل هنگامی که بر بنده خود نعمتی را ارزانی بدارد، دوست دارد آن را بر او ببیند و اشکالی در این کار نیست... تا آخر حدیث.(2)

5) و از همو: از گروهی، از سهل بن زیاد، از حسن بن علی وشاء، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که گفت: به ایشان عرض کردم: فدایت شوم، چقدر مردم از کسی که غذایی با کیفیت بد میخورد و لباسی با کیفیت بد میپوشد و اظهار خواری می کند، خوششان می آید! فرمودند: مگر نمی دانی یوسف علیه السلام پیامبر بود و فرزند پیامبر بود، اما با وجود این، قباهای ابریشمی دارای دکمه های زرین بر تن می کرد و در مجالس آل فرعون برای داوری و قضاوت می نشست؟ مردم به لباس هایش احتیاج نداشتند، بلکه به عدلش نیازمند بودند. در حقیقت چیزی که در امام مورد نیاز است، این است که راستگو باشد و هر گاه وعده دهد، این وعده را عملی کند و هر گاه قضاوت کند، در این قضاوت عادل و دادگر باشد و خدا هیچ گاه غذا و نوشیدنی حلال را تحریم نمی کند، بلکه حرام را چه کم و چه زیاد، حرام دانسته است، و خدا می فرماید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِىَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ».(3)

6) و از همو: از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن عبدالله بن احمد، از علی بن نعمان، از صالح بن حمزه، از ابان بن مصعب، از یونس بن ظبیان

1- [1] _ کافی، ج 6، ص 442، ح 8.
2- [2] _. کافی، ج 6، ص 443، ح 13
3- [3] _ کافی، ج 6، ص 453، ح 5.

یا _ معلی بن خُنَیس _ نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: از این زمین چه بهره ای داری؟ ایشان لبخند زدند و فرمودند: همانا خدای تبارک و تعالی جبرئیل علیه السلام را فرستاد و به او دستور داد که با انگشت شصت خود هشت رود در زمین ایجاد کند که این رودها از آن جمله است: سیحون و جیحون که همان رودخانه بلخ است و خشوع که همان رودخانه شاش است و مهران یعنی رودخانه هندوستان و نیل در مصر و دجله و فرات. پس هر چه این رودخانه ها آب می دهد یا می گیرد از آن ما است و هر چه برای ماست، برای شیعیان ما نیز هست و دشمن ما را از آن بهره نیست، مگر آن که به ناحق گرفته است، (مُلک) ولیّ ما (یعنی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) وسیع تر است از آن چه میان زمین و آسمان است، سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «قُلْ هِی لِلَّذِینَ آمَنُواْ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا» که از آنها به ناحق گرفته شده است «خَالِصَهً» برای آنان «یَوْمَ الْقِیَامَهِ» بدون غصب.(1)

7) و از همو: از تعدادی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از حسن بن علی وشاء، از امام رضا علیه السلام نقل شده است که گفت: از ایشان شنیدم که فرمودند: علی بن حسین علیه السلام در زمستان جبه و جامه خز و عرقچین خز می پوشید و در تابستان می فروخت و بهای آن را به عنوان صدقه می داد، سپس می گفت: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللّهِ الَّتِیَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّیِّبَاتِ مِنَ الرِّزْق».(2)

8) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم بن عتیبه نقل شده است که گفت: نزد امام باقر علیه السلام آمدم در حالی که در خانه ای مجهز بود و بر تن او پیراهنی خیس و روپوشی رنگ آمیزی شده بود و این رنگ آمیزی بر شانه او اثر گذاشته بود، پس به نگاه کردن به خانه و قیافه وی مشغول شدم. فرمودند: ای حکم! در مورد آن چه می بینی، چه می گویی؟ عرض کردم: چه می توانم بگویم در حالی که شما را با این قیافه می بینم؟ این کار را در میان ما فقط نوجوانان انجام می دهند. فرمودند: ای حکم! «مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللّهِ الَّتِیَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّیِّبَاتِ مِنَ الرِّزْق»؟! این از جمله نعمت هایی است که خدا برای

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 337، ح 5.
2- [2] _ کافی، ج 6، ص 451، ح 4.

بندگان خود اختصاص داده است. و اما این خانه ای را که می بینی، خانه زن است و من تازه ازدواج کرده ام و خانه عروس باید این چنین باشد.(1)

9) محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری: از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابو نضر، از حضرت رضا علیه السلام در حدیثی مفصل روایت کرده است که _ تا این که گفت:_ به من فرمودند: در باره لباس خشن چه می گویی؟ عرض کردم: به من خبر رسیده است که حسن علیه السلام لباس خوب می پوشید و امام صادق علیه السلام لباس جدید را می گرفت و دستور میداد تا آن را در آب قرار دهند. به من فرمودند: بپوش و خود را آراسته کن، زیرا که علی بن حسین علیه السلام جبه خز به قیمت پانصد درهم و جامه خز به قیمت پنجاه دینار می پوشید. آن را در زمستان بر تن می کرد و پس از پایان زمستان، آن را می فروخت و بهای آن را صدقه می داد و این آیه را خواندند: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِىَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْق».(2)

10) شیخ در امالی آورده است که: از ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان که رحمت خدا بر او باد، از ابو حسن علی بن محمد بن حُبیش کاتب، از حسن بن علی زعفرانی، از ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی، از عبدالله بن محمد بن عثمان، از علی بن محمد بن ابوسیف، از فضیل بن خُدیج، از ابو اسحاق همدانی نقل شده است که گفت: هنگامی که امیر مؤمنان علی ابن ابی طالب علیه السلام، محمد ابن ابی بکر را بر مصر و توابع آن گماشت، به وی نامه فرستاد و به او دستور داد که آن را برای اهل مصر بخواند و به توصیه های او در نامه عمل کند، و این متن نامه است:

«بسم الله الرحمن الرحیم، از بنده خدا، امیر مؤمنان علی ابن ابی طالب به مردم مصر و محمد ابن ابی بکر _ و تمام حدیث را ذکر کرد و از جمله آن: _ و بدانید _ ای بندگان خدا _ پرهیزگاران هم به خیر عاجل (زود رس) و هم به خیر آجل (با تأخیر) دست یافته اند و با اهل دنیا در دنیای خودشان شریک شدند. اما اهل دنیا در آخرتشان با آنان شریک نشده اند. خداوند آنان (پرهیزگاران) را در برخورداری از نعمت های دنیا، مادامی که در دنیا به سر می برند اختیار داده است و آنان را بی نیاز ساخته است، خدای عز و جل می گوید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِىَ أَخْرَجَ

1- [1] _ کافی، ج 6، ص 446، ح 1.
2- [2] _ قرب الاسناد، ص 157.

لِعبَادِهِ وَالْطَّیِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِی لِلَّذِینَ آمَنُواْ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا خَالِصَهً یَوْمَ الْقِیَامَهِ کَذَلِکَ نُفَصِّلُ الآیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ»، آنان به بهترین وجه در دنیا سکنی گزیده اند و از بهترین خوراک های آن خورده اند، پس با اهل دنیا در دنیای خودشان شریک شدند و از خوراک های پاکیزه ای که اهل دنیا می خورند، آنان نیز می خورند و از نوشیدنی های پاکیزه ای که اهل دنیا می نوشند، آنان نیز می نوشند و از بهترین زنانی که آنان با آنها ازدواج می کنند، برای خود می گزینند و فردا در همسایگی خدا به سر خواهند برد و از او درخواست نعمت خواهند کرد و او نیز به آنان ارزانی خواهد داشت و دعوت آنان را خواهد پذیرفت و بهره آنان از لذت ها را نخواهد کاست. پس ای بندگان خدا! هر که عقل و خرد دارد، به این نعمت ها مشتاق است، و برای تحصیل آن باید تقوای خدا را پیشه خود سازد. و لاحول و لا قوه الا بالله.

ای بندگان خدا! هر گاه پرهیزگار شوید و به پیامبرتان از طریق رعایت حق اهل بیتش که سلام و درود خدا بر آنان باد، وفادار ماندید، (در این صورت) او را به بهترین وجه می پرستید و به بهترین وجه سپاسگزاری خواهد کرد و به بهترین صورت صبر و سپاس را انجام خواهید داد و بهترین سعی و کوشش را مبذول خواهید کرد و حتی اگر نماز دیگران از نماز شما طولانی تر و روزه آنها از شما بیشتر باشد، اما باز پرهیزگاری شما نسبت به خدا بیشتر است و نصیحت شما برای اولیای امور فزونتر خواهد بود.(1)

این حدیث طولانی است که بسیاری از آن را در این سخن خدای عز و جل در سوره هود ذکر کردیم: «وَأَقِمِ الصَّلاَهَ طَرَفَیِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ اللَّیْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئَاتِ»(2) [و در دو طرف روز (=اول و آخر آن) و نخستین ساعات شب نماز را برپا دار زیرا خوبیها بدیها را از میان می برد. این برای پندگیرندگان پندی است].

11) عیاشی: از حکم بن عتیبه روایت کرده است که: روزی امام باقر علیه السلام را دیدم در حالی که ردایی سرخ بر تن وی بود. به او خیره شدم. ایشان

1- [1] _ امالی شیخ طوسی، ج 1، ص 25، امالی شیخ مفید، ص 263، ح 3.

2- [2] _ هود/114.

فرمودند: ای ابو محمد! اشکالی در این کار نیست، سپس این آیه را خواندند: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِىَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْق». (1)

12) از وشاء، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمودند: علی بن حسین علیه السلام جبه و جامه خز و عرقچین می پوشید و سپس جامه را می فروخت و بهای آن را به عنوان صدقه می داد و می فرمود: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِىَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْق».(2)

13) از یوسف بن ابراهیم نقل شده است که: نزد امام صادق علیه السلام آمد در حالی که جبه خز و طیلسان خز بر تن او بود. ایشان به من نگاه کردند. گفتم: فدایت شوم، در باره جبه و جامه خز و طیلسان خز که تن من هست، چه می گویی؟ فرمودند: اشکالی نیست. گفتم. قسمت زیرین آن خز است. فرمودند: اشکالی نیست، حسین بن علی علیه السلام هنگامی که زخمی شد، جبه خز بر تنش بود. سپس فرمودند: هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام عبدالله بن عباس را به نمایندگی از خود به نزد خوارج فرستاد، بهترین لباس هایش را پوشید و خود را با بهترین عطر معطر ساخت و بر بهترین مرکوبش سوار شد. سپس به دیدار آنان رفت و با آنان به مذاکره پرداخت. آنان گفتند: ای ابن عباس! در حالی که تو بهترین مردم هستی، چرا با لباس و مرکوب جباران و گردنکشان نزد ما آمدی؟! سپس ایشان این آیه را «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِىَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْق» خواندند و گفتند: من بهترین لباس ها را می پوشم و خود را می آرایم، زیرا که خدا زیبا است و زیبایی را دوست دارد، اما باید از حلال باشد.(3)

14) از عباس بن هلال شامی، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که گفت: گفتم: قربانت شوم، مردم از کسی که خوراک با کیفیت پایین را می خورد و لباس با کیفیت پایین را می پوشد و اظهار تواضع و خشوع می کند، سخت در تعجبند! فرمودند: مگر نمی دانی که یوسف پسر یعقوب پیامبر بود و پدرانش نیز پیامبر بودند، با این حال قباهای ابریشمی که دکمه هایش زرین بود، می پوشید و در مجالس آل فرعون برای قضاوت و داوری می نشست؟ مردم به لباسش نیازمند

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 18، ح 30.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 18، ح 31.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 18، ح 32.

نبودند، بلکه به عدل و دادگریش نیاز داشتند و همانا نیاز مردم به امام در این است که راستگو باشد و به وعده اش عمل کند و در قضاوت و داوری اش عادل باشد. خدا هیچ گاه خوراک و نوشیدنی حلال را حرام نکرده است، بلکه حرام را چه کم و چه زیاد باشد، حرام دانسته وفرمود: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِىَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْق».(1)

15) از احمد بن محمد، از ابو الحسن علیه السلام روایت شده است که فرمودند: علی ابن الحسین علیه السلام گاهی لباسی با قیمت پانصد دینار و جامهای با قیمت پنجاه دینار را می پوشید و زمستان خود را با آن سپری می کرد و هر گاه زمستان به سر می رسید، آن را می فروخت و بهای آن را صدقه می داد.(2)

16) و از عمر بن علی، از پدرش امام سجاد علیه السلام روایت شده است که که ایشان عبای ابریشمی را با پنجاه دینار می خرید و هنگامی که تابستان فرا می رسید، آن را به عنوان صدقه می بخشید و اشکالی در این کار نمی دید و این آیه را می خواند: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِىَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْق».(3)

«قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّىَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا...وَ أَن تَقُولُواْ عَلَى اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ (33)»

«قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّىَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ وَ الإِثْمَ وَ الْبَغْىَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَن تُشْرِک بِاللّه مَا لَم يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ أَن تَقُولُواْ عَلَى اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ (33)»

[بگو: پروردگار من فقط زشتکاریها را چه آشکارش (باشد) و چه پنهان و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است و (نیز) این که چیزی را شریک خدا سازید که دلیلی بر (حقانیت) آن نازل نکرده و این که چیزی را که نمی دانید، به خدا نسبت دهید]

1) شیخ: با سند خود از برقی، از نضر بن سوید، از حلبی، از عمرو بن ابو مقدام، از پدرش، از امام سجاد علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمودند:

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 19، ح 33.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 19، ح 34.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 20، ح 35.

«الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ» منظور از ما ظهر، ازدواج با زن پدر و منظور از ما بطن، زنا است.(1)

2) محمد بن یعقوب: از عدهای از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابو وهب، از محمد بن منصور نقل شده است که گفت: از امام موسی بن جعفر علیه السلام در مورد این سخن خدای عز و جل: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ» پرسیدم. فرمودند: همانا قرآن را ظاهر و باطن است. همه آن چه را خدا در قرآن حرام دانسته، ظاهر است و باطن آن ائمه جور هستند و همه آنچه را خدا در قران حلال دانسته، ظاهر است و باطن آن، ائمه حق هستند.(2)

3) و از همو: از ابو علی اشعری، از عده ای از اصحاب ما و علی بن ابراهیم از پدرش، از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: در این سخن خدای عز و جل: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالإِثْمَ وَالْبَغْیَ بِغَیْرِ الْحَقِّ»، «مَا ظَهَرَ مِنْهَا» یعنی زنای آشکار و برافراشتن پرچم هایی که زنان بدکار و فاحشه در جاهلیت برمی افراشتند. و «وَمَا بَطَنَ» منظور، ازدواج با زنان پدران است. قبل از این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به پیامبری مبعوث شود، در میان مردم چنین مرسوم بود که هر گاه مردی از دنیا میرفت و زن وی باقی می ماند، پسر آن مرد با او ازدواج می کرد در صورتی که کنیزک نداشت. خدای عز و جل این کار را تحریم کرد. و اما منظور از «الإِثْم» همان شراب است.(3)

4) عیاشی: از محمد بن منصور نقل کرده است که گفت: از امام موسی بن جعفر علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ» سئوال کردم. فرمود: به درستی که قرآن را ظاهر و باطنی است و ظاهر آن، هر چه را که خدا در کتابش حرام کرده است و باطن آن عبارت است از ائمه ظلم و پیشوایان ستم. و ظاهرش عبارت است از هر چه که خدا در کتاب خود حلال دانسته است و باطن آن عبارت است از ائمه حق که سلام و درود خدا بر آنان باد.(4)

1- [1] _ تهذیب، ج 7، ص 472، ح 1894.
2- [2] _ کافی، ج 1، ص 305، ح 10.

3- [3] _ کافی، ج 6، ص 406، ح 1.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 20، ح 36.

5) علی بن حمزه گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هیچ کس نیست که از خدای تبارک و تعالی غیرتمندتر باشد، و چه کسی غیرتمندتر از آن است که فواحش را چه ظاهر و چه باطن حرام دانسته است؟ !(1)

6) علی بن یقطین میگوید: مهدی از ابوالحسن علیه السلام در باره خمر (شراب) پرسید که آیا در کتاب خدا تحریم شده است؟ زیرا مردم نهی را (یعنی کارهایی که از آنها نهی شده است) می شناسند ولی تحریم را (یعنی کارهایی که حرام دانسته شده اند) نمی شناسند. ابو الحسن علیه السلام به او فرمودند: بلی، تحریم شده است. گفت ای ابوالحسن! در چه جایی از کتاب خدا تحریم شده است؟

فرمودند: آن جا که خدای تبارک و تعالی می فرماید: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالإِثْمَ وَالْبَغْیَ بِغَیْرِ الْحَقِّ». و اما در این سخن خدای تبارک و تعالی: «مَا ظَهَرَ مِنْهَا» منظور زنای آشکار و برافراشتن پرچم هایی است که زنان فاحشه در جاهلیت بر می افراشتند. و در این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَمَا بَطَنَ» منظور زنانی است که پدران با آنها ازدواج کردند. زیرا که در دوران قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله، هرگاه مردی می مرد و زنی از او باقی می ماند، پس از وی پسرش در صورتی که کنیزکی نداشت با او ازدواج می کرد. خداوند این کار را تحریم کرده است؛ و اما این سخن خدای عز و جل «الإِثْمَ» منظور از آن شراب است، و خداوند در جای دیگر می فرماید: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ قُلْ فِیهِمَا إِثْمٌ کَبِیرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ»(2) [در باره شراب و قمار از تو می پرسند. بگو در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است] پس منظور از اثم در کتاب خدا، شراب است و منظور از میسر نرد است و گناه آن همان طوری که گفت، بزرگ است. اما مراد از این سخن خداوند متعال: «الْبَغْیَ»، زنا به صورت مخفی است. سپس مهدی گفت: به خدا قسم که این حکم، فتوایی هاشمی است (یعنی از جانب مردی از بنی هاشم صادر شده است).(3)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 20، ح 37.
2- [2] _ بقره/219.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 20، ح 38.

مؤلف گوید: این حدیث قبلاً به طور مسند از طریق محمد ابن یعقوب در باره این سخن خدای عز و جل: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ» از سوره بقره آمده است.

7) علی بن ابراهیم میگوید: در این سخن خدای تبارک و تعالی: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ» ائمه ظلم و پیشوایان ظلم و ستم نیز از آن جمله هستند و مراد از «وَالإِثْمَ» شراب است. «وَالْبَغْیَ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَأَن تُشْرِکُواْ بِاللّهِ مَا لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَن تَقُولُواْ عَلَی اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» و این پاسخی است به کسی که بدون علم و اطلاع چیزی در باره دین خدا بگوید و به غیر از حکم خدا به قضاوت بپردازد. پس همان گناهی را متحمل می شود که کسی که به خدا شرک بورزد و کارهای حرام و فواحش را حلال بداند، آن گناه را متحمل می شود. بنابراین نسبت دادن یک حکم به خدا بدون آگاهی یافتن به این معانی و نکته ها حرام است.(1)

«وَلِکُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ یَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لاَ یَسْتَقْدِمُونَ (34) یَا بَنِی آدَمَ إِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ رُسُلٌ مِّنکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیَاتِی فَمَنِ اتَّقَی وَ أَصْلَحَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاَ هُمْ یَحْزَنُونَ (35) وَالَّذِینَ کَذَّبُواْ بِآیَاتِنَا وَ اسْتَکْبَرُواْ عَنْهَا أُوْلَـئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ (36) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَی عَلَی اللّهِ کَذِبًا أَوْ کَذَّبَ بِآیَاتِهِ أُوْلَـئِکَ یَنَالُهُمْ نَصِیبُهُم مِّنَ الْکِتَابِ حَتَّی إِذَا جَاءتْهُمْ رُسُلُنَا یَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُواْ أَیْنَ مَا کُنتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ قَالُواْ ضَلُّواْ عَنَّا وَ شَهِدُواْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ کَانُواْ کَافِرِینَ (37) قَالَ ادْخُلُواْ فِی أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِکُم مِّن الْجِنِّ وَ الإِنسِ فِی النَّارِ کُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَّعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّی إِذَا ادَّارَکُواْ فِیهَا جَمِیعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لأُولاَهُمْ رَبَّنَا هَـؤُلاء أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ قَالَ لِکُلٍّ ضِعْفٌ وَلَـکِن لاَّ تَعْلَمُونَ (38) وَ قَالَتْ أُولاَهُمْ لأُخْرَاهُمْ فَمَا کَانَ لَکُمْ عَلَیْنَا مِن فَضْلٍ فَذُوقُواْ الْعَذَابَ بِمَا کُنتُمْ تَکْسِبُونَ (39)»

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 233.

[و برای هر امتی اجلی است. پس چون اجلشان فرا رسد، نه (می توانند) ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش * ای فرزندان آدم! چون پیامبرانی از خودتان برای شما بیایند و آیات مرا بر شما بخوانند، هر کس به پرهیزگاری و صلاح گراید، نه بیمی بر آنان خواهد بود و نه اندوهگین می شوند * و کسانی که آیات ما را دروغ انگاشتند و از (پذیرش) آنها تکبر ورزیدند، آنان همدم آتشند (و) در آن جاودانند * کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد یا آیات او را تکذیب کند؟ اینان کسانی هستند که نصیبشان از آن چه مقرر شده به ایشان خواهد رسید تا آن گاه که فرشتگان ما به سراغشان بیایند که جانشان بستانند، می گویند: آن چه غیر از خدا می خواندید، کجاست؟ می گویند: از (چشم) ما ناپدید شدند و علیه خود گواهی می دهند که آنان کافر بودند * می فرماید در میان امتهایی از جن و انس که پیش از شما بوده اند داخل آتش شوید. هر بار که امتی (در آتش) درآید، همکیشان خود را لعنت کند تا وقتی که همگی در آن به هم پیوندند. (آن گاه) پیروانشان در باره پیشوایانشان می گویند: پروردگارا! اینان ما را گمراه کردند. پس دو برابر عذاب آتش به آنان بده (خدا) می فرماید: برای هر کدام (عذاب) دو چندان است، ولی شما نمی دانید * و پیشوایانشان به پیروانشان می گویند: شما را بر ما امتیازی نیست. پس به سزای آن چه به دست می آوردید، عذاب را بچشید]

1) عیاشی: از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی «فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ» فرمودند: او است که برای فرشته مرگ (اجل را) تعیین می کند.(1)

مؤلف گوید: روایات در مورد این آیه و با این معنی در این کلام خدای عز و جل «_ _ثُمَّ قَضَى أَجَلاً وَأَجَلٌ مُّسمًّى عِندَهُ» [آن گاه مدتی را (برای شما عمر) مقرر داشت و ا جل حتمی نزد اوست] از سوره انعام، ذکر شده است.

2) علی بن ابراهیم میگوید: این سخن خدای عز و جل: «وَالَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُواْ عَنْهَا» از جمله آیات محکم است و این سخن خدای تبارک و تعالی «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُوْلَـئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُم مِّنَ الْكِتَابِ» یعنی مجازات گناهانی که در کتاب ما ذکر شد، به آنان می رسد. و این سخن خدای تبارک و تعالی: «قَالُواْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ قَالُواْ ضَلُّواْ

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 21، ح 39.

عَنَّا» یعنی باطل شدند. _ فرمودند:_ و این کلام خداوند: «قَالَ ادْخُلُواْ فِی أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِکُم مِّن الْجِنِّ وَالإِنسِ فِی النَّارِ کُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَّعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّی إِذَا ادَّارَکُواْ فِیهَا جَمِیعًا» یعنی گرد هم آمدند: و این کلام خداوند «أُخْتَهَا»: یعنی (امتی) که بعد از آن آمده است، در بت پرستی از آنان پیروی کرده است. و مراد از این سخن خدای عز و جل: «قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لأُولاَهُمْ رَبَّنَا هَـؤُلاء أَضَلُّونَا» پیشوایان ظلم و ستم است.(1)

3) طبرسی در باره این سخن خدای عز و جل: «رَبَّنَا هَـؤُلاء أَضَلُّونَا» نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: مراد از آن ائمه و پیشوایان ظلم و ستم هستند.(2)

4) علی بن ابراهیم میگوید: در باره این سخن خدای عز و جل: «فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ» خداوند فرمود: «لِکُلٍّ ضِعْفٌ وَلَـکِن لاَّ تَعْلَمُونَ» سپس این را نیز فرمود: «وَقَالَتْ أُولاَهُمْ لأُخْرَاهُمْ فَمَا کَانَ لَکُمْ عَلَیْنَا مِن فَضْلٍ فَذُوقُواْ الْعَذَابَ بِمَا کُنتُمْ تَکْسِبُونَ» این را از روی شماتت گفتند.(3)

5) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از عده ای از اصحاب ما، از آدم بن اسحاق، از عبدالرزاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمد بن سالم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ»(4) [و جز تباهکاران ما را گمراه نکردند] فرمودند: هنگامی که به راه و روش آنان مردم را دعوت کردیم. و این همانند سخن خدای تبارک و تعالی در باره آنان به هنگام جمع کردن آنان برای وارد کردن آنان به آتش است که میفرماید: «وَقَالَتْ أُخْرَاهُمْ لأُولاَهُمْ رَبَّنَا هَـؤُلاء أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ» و این سخن خدای تبارک و تعالی: «کُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَّعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّی إِذَا ادَّارَکُواْ فِیهَا جَمِیعًا» برخی از آنان از برخی دیگر تبری جستند و همدیگر را لعن و نفرین کردند؛ یعنی برخی از آنان می خواهند بر برخی دیگر در محاجه پیروز شوند به این امید که فلاح و رستگاری پیدا کنند تا از عذاب بزرگی که بر آنان نازل شده است، نجات

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 234.
2- [2] _ مجمع البیان، ج 4، ص 251.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 234.

4- [4] _ شعرا/99.

یابند. اما آن هنگام، نه هنگام امتحان و نه آزمایش و نه پذیرفتن عذر و نه موقع نجات و رهایی است.(1)

«إِنَّ الَّذِینَ کَذَّبُواْ بِآیَاتِنَا وَ اسْتَکْبَرُواْ عَنْهَا لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاء وَلاَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ حَتَّی یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیَاطِ وَ کَذَلِکَ نَجْزِی الْمُجْرِمِینَ (40) لَهُم مِّن جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَ کَذَلِکَ نَجْزِی الظَّالِمِینَ (41) وَالَّذِینَ آمَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ لاَ نُکَلِّفُ نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَهَا أُوْلَـئِکَ أَصْحَابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ (42) وَ نَزَعْنَا مَا فِی صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ تَجْرِی مِن تَحْتِهِمُ الأَنْهَارُ وَ قَالُواْ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَـذَا وَ مَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا أَنْ هَدَانَا اللّهُ لَقَدْ جَاءتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُواْ أَن تِلْکُمُ الْجَنَّهُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ (43)»

[در حقیقت، کسانی که آیات ما را دروغ شمردند و از (پذیرفتن) آنها تکبر ورزیدند، درهای آسمان را برایشان نمی گشایند و در بهشت درنمی آیند، مگر آن که شتر در سوراخ سوزن داخل شود و بدینسان بزهکاران را کیفر می دهیم * برای آنان از جهنم بستری و از بالایشان پوشش هاست و این گونه بیدادگران را سزا می دهیم * و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، هیچ کسی را جز به قدر توانش تکلیف نمی کنیم. آنان همدم بهشتند (که) در آن جاودانند * و هر گونه کینه ای را از سینه هایشان می زداییم. از زیر (قصرهای)شان نهرها جاری است و می گویند: ستایش خدایی را که ما را بدین (راه) هدایت نمود و اگر خدا ما را رهبری نمی کرد، ما خود هدایت نمی یافتیم. در حقیقت، فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند و به آنان ندا داده می شود که این همان بهشتی است که آن را به (پاداش) آن چه انجام می دادید، میراث یافته اید]

1) علی بن ابراهیم در باره این سخن خدای عز و جل: « إِنَّ الَّذِینَ کَذَّبُواْ بِآیَاتِنَا وَاسْتَکْبَرُواْ عَنْهَا لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاء وَلاَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ حَتَّی یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیَاطِ» میگوید: پدرم از فضاله، از ابان بن عثمان، از ضریس، از امام باقر

1- [1] _ کافی، ج 2، ص 26، ح 1.

علیه السلام این حدیث را روایت کرد که فرمودند: این آیه در باره طلحه و زبیر نازل شده است و جمل در آیه جمل آنان است.(1)

2) عیاشی: از منصور بن یونس، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «إِنَّ الَّذِینَ کَذَّبُواْ بِآیَاتِنَا وَاسْتَکْبَرُواْ عَنْهَا لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاء وَلاَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّی یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیَاطِ»، فرمودند: در مورد طلحه و زبیر نازل شده است و آنان بودند که باعث جنگ جمل شدند(2).

3) و از سعید بن جناح: از عوف بن عبدالله ازدی، از جابر بن یزید جعفی، از امام باقر علیه السلام _ در حدیث گرفتن روح کافر _ روایت شده است که فرمودند: روح او خارج می شود و فرشته مرگ آن را میان چکش و سندان قرار می دهد. پس سر انگشتانش را جدا می کند و در پایان چشمهایش را می شکافد. بویی گند از آن می پیچد که همه دوزخیان از آن ناراحت می شوند و می گویند: لعنت خدا باد بر این روح کافر بدبویی که از دنیا خارج شده است. خدا و لعنت کنندگان آن را لعنت و نفرین می کنند و هر گاه روح وی به آسمان زیرین آورده می شود، درهای آسمان به روی او بسته می شود و این همان گفته خداوند تبارک و تعالی است: «إِنَّ الَّذِینَ کَذَّبُواْ بِآیَاتِنَا وَاسْتَکْبَرُواْ عَنْهَا لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاء وَلاَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّی یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیَاطِ وَکَذَلِکَ نَجْزِی الْمُجْرِمِینَ» خدای عز و جل می فرماید: آن را به او برگردانید. «مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ وَفِیهَا نُعِیدُکُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُکُمْ تَارَةً أُخْرَی» [از این (زمین) شما را آفریده ایم در آن شما را بازمی گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می آوریم].(3) _(4)

و این روایت در گفته خدای عز و جل: «أَخْرِجُواْ أَنفُسَکُمُ الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا کُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَی اللّهِ غَیْرَ الْحَقِّ» [(جانهایتان) را بیرون دهید امروز، به (سزای) آن چه بناحق بر خدا دروغ می بستید و در برابر آیات او تکبر می کردید] آیه از سوره انعام، در پیش ذکر شده است.(5)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 234.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 21، ح 40.
3- [3] _ طه/55.
4- [4] _ اختصاص، ص 360.

5- [5] _ از تفسیر آیه های 93_94.

4) و علی بن ابراهیم میگوید: دلیل این که بهشت جاودان در آسمان است این سخن خدای عز و جل است: «لاَ تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاء وَلاَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ»، و دلیل بر این که آتش در زمین قرار دارد، سخن خدای تبارک و تعالی: «وَيَقُولُ الْإِنسَانُ أَئِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيّاً * أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَکُ شَيْئاً * فَوَرَبِّکَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيّاً»(1) [و انسان می گوید آیا وقتی بمیرم، به راستی زنده (از قبر) بیرون آورده می شوم * آیا انسان به یاد نمی آورد که ما او را قبلاً آفریده ایم و حال آنکه چیزی نبوده است * پس به پروردگارت سوگند که آنها را با شیاطین محشور خواهیم ساخت و در حالی که به زانو درآمده اند، آنان را گرداگرد دوزخ حاضر خواهیم کرد] در سوره مریم است و معنای «حَوْلَ جَهَنَّمَ» دریای پیرامون دنیا است که به آتش مبدل می شود، و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است: «وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ»(2) [دریاها آنگه که جوشان گردند] سپس خدا آنان را پیرامون جهنم احضار می کند و صراط از زمین تا بهشت کشیده می شود. و این سخن خداوند متعال: «جِثِيّاً» یعنی بر زانوهایشان. سپس فرمود: «وَّنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيّاً»(3) یعنی در زمین، هنگامی به آتش مبدل شود.(4)

5) طبرسی: از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: اما اعمال و ارواح مؤمنان به آسمان برده می شود و درهای آسمان برای آنان باز می شود. اما عمل و روح انسان کافر بالا برده می شود و هنگامی که به آسمان می رسد، فرشته ای این ندا را سر می دهد که: او را به سجین پایین ببرید. و آن دره ای است در حضر موت که به آن برهوت می گویند.(5)

6) مفید در اختصاص: از ابو جعفر احمد بن محمد بن عیسی نقل شده است که گفت: از سعید بن جناح از عوف بن عبدالله ازدی، از عده ای از اصحاب ما، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر گاه خدای تبارک اراده کند بنده مؤمن خود را قبض روح کند،

1- [1] _ مریم/66_68.
2- [2] _ تکویر/6.
3- [3] _ مریم/72.

4- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 234.
5- [5] _ مجمع البیان، ج 4، ص 254.

می گوید: ای فرشته مرگ! تو و یارانت به طرف بنده ام بروید، چون خود را وقف راه من کرده است. روح وی را برایم بیاورید تا او را نزد خود راحت کنم. فرشته مرگ با چهره ای زیبا و لباس های پاکیزه و بوی خوش می آید، پس دم در می ایستد بی آن که از دربانی اجازه گیرد و یا حجابی یا پرده ای را بدرد و یا دری را بشکند و همراه او پانصد فرشته از یاران او هستند، در حالی که مقادیر زیادی از ریحان، ابریشم سفید و مشک بسیار عالی همراه آنان است. آنان می گویند: سلام بر تو ای ولی خدا، به تو بشارت می دهیم که پروردگار به تو سلام می رساند و او از تو راضی و خرسند است و شما را بشارت می دهیم به آسایش و ریحان و بهشت مملو از نعمت ها.

_ فرمودند:_ روح یعنی راحت و آسایش از دنیا و مصیبت های آن و ریحان یعنی رایحه های گوناگون بهشت. پس ریحان بر چانه اش قرار داده می شود و بوی خوش آن به روحش می رسد و همچنان در راحت و آسایش به سر می برد تا این که روحش (از بدن) خارج شود. سپس رضوان خازن بهشت پیش او می آید و به او جرعه ای از بهشت می نوشاند که نه در قبرش و نه در روز قیامت دچار تشنگی شود تا این که سیراب وارد بهشت می شود. سپس می گوید: ای فرشته مرگ! روحم را برگردان تا روحم بدنم را و بدنم روحم را ستایش کند. _ گفت:_ فرشته مرگ می گوید: هر کدام از شما بر صاحبش ثنا و ستایش گوید. روح می گوید: ای بدن! خدا جزای خیر به تو دهد، تو در اطاعت از خدا پیشرو و در معصیت خدا کُند بودی، خدا بهترین اجر و ثواب را به تو دهد و سلام بر تو تا روز قیامت. بدن نیز به روح مانند آن عبارت ها را می گوید. _ فرمودند:_ سپس فرشته مرگ با صدای بلند به روح می گوید: ای روح پاکیزه! دنیا را در حالی که مؤمن و مورد رحمت خدا و شادمان هستی، ترک کن _ فرمودند: _ فرشتگان با مهربانی با او رفتار کردند و سختی ها را بر او آسان نمودند و راههای ورود به بهشت را برای وی هموار کردند و سرنوشت او، زندگی جاودانه شده است.

_ فرمودند: _ هر گاه روح به کام برسد، فرشتگان محافظی که همراه او هستند می گویند: ای فرشته مرگ! نسبت به دوست ما مهربان باش و با ملایمت با او رفتار کن، او بهترین برادر و همنشین بود و هیچ گاه کارهایی که موجب خشم خداوند است را بر ما دیکته نکرد. هر گاه روحش از بدنش جدا شود، مانند یک درخت

ص:243

خرمای سفید خارج می شود و در تکه مشک سفید و در همه ریحان های بهشت قرار داده می شود و به طور محکم کار گذاشته می شود و فرشته های قبض کننده روح به طرف آسمان زیرین بالا می برند. سپس درهای بهشت به روی او باز می شود و دربانان به او می گویند: درود خداوند بر بدنی که این روح در آن قرار داشته است، کارهای نیک او به نظر ما می رسید و صدای زیبای او در هنگام تلاوت قرآن به سمع ما می رسید.

_ فرمودند:_ پس درهای آسمان و دربانان به خاطر جدایی از او به گریه می افتند و می گویند: پروردگارا، این بنده تو عملی صالح داشت و ما صدای شیرین او را در هنگام (تلاوت قرآن) می شنیدیم. و می گویند: خدایا! به جای او بنده صالح دیگری برای ما بفرست که آن چه را به گوش ما می رسانید، او نیز به گوش ما برساند. خدا هر چه می خواهد انجام می دهد. سپس او را به جایی که مورد استقبال همه فرشتگان آسمان است بالا می برند و برای او شفاعت و طلب مغفرت می کنند و خداوند تبارک و تعالی می گوید: رحمت من بر این روح پاکیزه. ارواح مؤمنان از او مانند استقبال از کسی که از او دور بودهاند، استقبال می کنند و به یکدیگر می گویند: این روح را تا به هوش آمدنش، رها کنید، چرا که او از رنج و سختی عظیمی خارج شده است. آن گاه که استراحت کرد، به سوی او می شتابند و شروع به پرسیدن سئوال از او می کنند و می گویند فلانی و فلانی چه میکردند. اگر با خبر شوند که او مرده است به گریه می افتند و انا لله و انا الیه راجعون [ما برای خدا، و به سوی خدا باز خواهیم گشت] می گویند و می گویند: مادر هاویه اش (تعبیری قرآنی از جهنم) او را برده است. انا لله و انا الیه راجعون. حضرت فرمودند: خداوند می گوید: آن را به او(زمین) بر گردانید، چرا که من ایشان را از آن خلق کردم و ایشان را به آن باز می گردانم و بار دیگر، ایشان را از آن بیرون خواهم آورد.(1)

7) علی بن ابراهیم میگوید: این سخن خدای عز و جل: «لَهُم مِّن جَهَنَّمَ مِهَادٌ» یعنی جاهایی «مِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ» یعنی آتشی که آنان را می پوشاند. _ میگوید:_ و این سخن خدای عز و جل: «لاَ نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَهَا» یعنی آن چه را می توانند انجام دهند. و این سخن خدای عز و جل: «وَنَزَعْنَا مَا فِی صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ» یعنی دشمنیای که از سینه آنان بیرون کشیده خواهد شد؛ یعنی از مؤمنان _ در بهشت _

1- [1] _ ا ختصاص، 345.

هنگامی که وارد آن می شوند. چنان که خدا می فرماید: «الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَـ_ذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا أَنْ هَدَانَا اللّهُ لَقَدْ جَاءتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُواْ أَن تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ».(1)

8) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد،(2) از معلی بن محمد، از احمد بن محمد، از ابن هلال،(3) از پدرش، از ابو سفاتج، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَـ_ذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا أَنْ هَدَانَا اللّهُ» فرمودند: در روز قیامت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علیه السلام و ائمه از فرزندان وی فرا خوانده می شوند و برای حسابرسی از مردم گماشته می شوند. هر گاه شیعه آنان، ایشان را ببینند می گویند: «الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَـ_ذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلا أَنْ هَدَانَا اللّهُ» یعنی: خداوند ما را به وسیله ولایت امیر مؤمنان علیه السلام و ائمه از فرزندان وی که سلام و درود خدا بر آنان باد، هدایت نموده است.(4)

«وَنَادَی أَصْحَابُ الْجَنَّهِ أَصْحَابَ النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا...فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَهُ اللّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (44)»

«وَنَادَی أَصْحَابُ الْجَنَّهِ أَصْحَابَ النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُواْ نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَهُ اللّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (44)»

[و بهشتیان دوزخیان را آواز می دهند که ما آن چه را پروردگارمان به ما وعده داده بود دست یافتیم. آیا شما (نیز) آن چه را پروردگارتان وعده کرده بود راست و درست یافتید؟ می گویند: آری. پس آواز دهنده ای میان آنان آواز درمی دهد که لعنت خدا بر ستمکاران باد]

1) علی بن ابراهیم میگوید: پدرم از محمد بن فضیل، از ابوالحسن علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: مؤذن: امیر مؤمنان صلوات الله علیه است که اذانی را سر می دهد که همه آفریدگان آن را می شنوند و دلیل این ادعا، سخن خدای عز و

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 235.

2- [2] _ حسین بن محمد عامر اشعری، از مشایخ شیخ کلینی است و از معلی روایت می کند. «معجم رجال الحدیث ، ج6 ، ص 73.»
3- [3] _ احمد بن محمد بن عبدالله بن مروان انباری، شیخ معلی است و از احمد بن هلال نقل می کند. بنگرید به: «معجم رجال الحدیث، ج 2، ص 286».
4- [4] _ کافی، ج 1، ص 346، ح 33.

جل در سوره برائت است: «وَأَذَانٌ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ».(1) امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: اذان مردم، من بودم.(2)

2) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از احمد بن عمر حلال نقل کرده است که گفت: از ابوالحسن علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» پرسیدم. فرمودند: مؤذن همان علی ابن ابی طالب امیرمؤمنان علیه السلام است.(3)

3) ابن بابویه گفت: از ابو عباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی که رحمت خدا بر او باد، از عبدالعزیز بن یحیی در بصره، از مغیره بن محمد، از رجاء بن سلمه، از عمرو بن شمر، از جابر جعفی، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: امیر مؤمنان علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در هنگام ترک نهروان این خطبه را ایراد فرمودند. زیرا به او خبر رسیده بود که معاویه به وی دشنام می دهد و از او خرده می گیرد و اصحابش را به قتل می رساند، سپس به ایراد خطبه پرداختند، تا این جا که گفتند: مؤذن در دنیای آخرت منم. خدای عز و جل می فرماید: «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» و آن موذن، من هستم. و نیز می فرماید: «وَأَذَانٌ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ» و آن اذان، من هستم.(4)

4) عیاشی: از محمد بن فضیل، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» فرمودند: مؤذن همان امیر مؤمنان علیه السلام است.(5)

5) طبرسی میگوید: حاکم ابو قاسم حسکانی، با سند خود از محمد بن حنفیه، از امام علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: من آن مؤذن هستم.(6)

6) از همو: با سند خود از ابو صالح، از ابن عباس روایت کرده است که گفت: علی علیه السلام در کتاب خدا اسمهایی دارد که مردم آنها را نمی شناسند، و از آن جمله است این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ» و اوست که در

1- [1] _ توبه/3 .
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 235 ینابیع الموده، ص 101.
3- [3] _ کافی، ج 1، ص 352، ح 70.
4- [4] _ معانی الاخبار، ص 59، ح 9، ینابیع الموده، ص 101.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 21، ح 41، شواهد التنزیل، ج 1، ص 203، ح 363
6- [6] _ مجمع البیان، ج 4، ص 259، شواهد التنزیل، ج 1، ص 202، ح 262، ینابیع الموده، ص 101.

میان مردم اذان سر می دهد و میگوید: لعنت خدا بر کسانی باد که ولایت مرا تکذیب کردند و حقم را پایمال کردند.(1)

7) ابن فارسی در روضه میگوید: امام باقرعلیه السلام این آیه را تلاوت کردند: «وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّهِ أَصْحَابَ النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُواْ نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَهُ اللّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» و فرمودند: مؤذن (حضرت) علی علیه السلام است.(2)

«وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ...قَالُواْ إِنَّ اللّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ (50)»

«وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْاْ أَصْحَابَ الْجَنَّهِ أَن سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ (46) وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاء أَصْحَابِ النَّارِ قَالُواْ رَبَّنَا لاَ تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (47) وَ نَادَى أَصْحَابُ الأَعْرَافِ رِجَالاً يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُواْ مَا أَغْنَى عَنكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ (48) أَهَـؤُلاء الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لاَ يَنَالُهُمُ اللّهُ بِرَحْمَهٍ ادْخُلُواْ الْجَنَّهَ لاَ خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلاَ أَنتُمْ تَحْزَنُونَ (49) وَ نَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّهِ أَنْ أَفِيضُواْ عَلَيْنَا مِنَ الْمَاء أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ قَالُواْ إِنَّ اللّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ (50)»

[و میان آن دو (گروه) حایلی است و بر اعراف مردانی هستند که هر یک (از آن دو دسته) را از سیمایشان می شناسند و بهشتیان را که هنوز وارد آن نشده (ولی بدان) امید دارند، آواز می دهند که سلام بر شما * و چون چشمانشان به سوی دوزخیان گردانیده شود، می گویند: پروردگارا! ما را در زمره گروه ستمکاران قرار مده * و اهل اعراف مردانی را که آنان را از سیمایشان می شناسند ندا می دهند (و) می گویند: جمعیت شما و آن (همه) گردنکشی که می کردید به حال شما سودی نداشت * آیا اینان همان کسان نبودند که سوگند یاد می کردید که خدا آنان را به رحمتی نخواهد رسانید (اینک) به بهشت درآیید؛ نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می شوید * و دوزخیان بهشتیان را آواز می دهند که از آن آب یا از آن

1- [1] _ مجمع البیان، ج 4، ص 259، ینابیع الموده، ص 101.

2- [2] _ روضه الواعظين، ص 118.

چه خدا روزی شما کرده بر ما فرو ریزید. می گویند: خدا آنها را بر کافران حرام کرده است]

1) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از عبدالله بن عبد الرحمان اصم، از هیثم بن واقد، از مُقرّن نقل کرده است که گفت: از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که فرمودند: ابن کواء نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و به او عرض کرد: ای امیر مؤمنان! تفسیر آیه «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ» چیست؟ فرمودند: ما بر روی اعراف هستیم و ما یارانمان را با سیمای ایشان می شناسیم و ما اعراف هستیم و خدای عز و جل شناخته نمی شود، مگر از راه معرفت و شناخت ما. ما اعراف هستیم که خدا در روز قیامت ما را بر روی صراط نگاه می دارد. هیچ کس وارد بهشت نمی شود، مگر آن کس که ما را شناخته و ما او را شناخته ایم و هیچ کس وارد آتش نمی شود، مگر کسی که ما را انکار کرده و ما نیز او را انکار کرده ایم.

به درستی که خدای تبارک و تعالی اگر بخواهد، می تواند مردم را با خود آشنا سازد تا این که حدود او را بشناسند و از در او به او رجوع کنند. خدا ما را به عنوان باب (در) و صراط و راه و دروازه ورود به درگاه او قرار داده است. هر که از ولایت ما منحرف شود و یا دیگران را بر ما ترجیح دهد، همانا او از صراط و راه راست منحرف است. کسانی که مردم به آنان پناه بردند، یکسان نیستند و نیز یکسان نیست این که مردم به چشمه های گل آلود که همدیگر را خالی و تهی می کنند، بروند یا این که به سوی ما بیایند. کسی که به سوی ما بیاید به سوی چشمه های صاف و زلالی رفته است که به امر پروردگار جاری است، چشمه هایی که هیچ گاه پایان پذیر نیست و همواره جاری است.(1)

2) و نیز از همو، از برخی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از سلیم مولی طربال، از هشام، از حمزه بن طیار نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمودند: مردم شش گروهند. _ گفت:_ عرض کردم: آیا به من اجازه می دهی بنویسم؟ فرمودند: بلی. عرض کردم: چه بنویسم؟ فرمودند: بنویس و آن حدیث را ذکر کردند تا این که فرمودند: و اصحاب اعراف را نیز بنویس. عرض کردم: اصحاب اعراف کدامند؟ فرمودند: آنان قومی هستند که

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 141، ح 9 ؛ ینابیع الموده، ص 102.

کارهای نیک و بد آنان یکسان و مساوی است. و خدا اگر آنان را وارد آتش کند، به علت گناهانشان است و اگر آنان را وارد بهشت کند، با رحمت خود این کار را می کند.

و من تمامی این حدیث را در تفسیر این سخن خدای عز و جل: «إلاَّ الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لا یَسْتَطِیعُونَ حِیلَةً وَلا یَهْتَدُونَ سَبِیلاً» ذکر کردم.(1)

3) و نیز از همو، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بُکیر و علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از مردی از زراره نقل شده است که گفت: امام باقر علیه السلام به من فرمودند: در باره اصحاب اعراف چه می گویی؟ عرض کردم: آنان یا مؤمن و یا کافرند. سپس فرمودند: به خدا قسم آنان نه مؤمنند و نه کافر و اگر مؤمن بودند مانند مؤمنان وارد بهشت می شدند و اگر کافر بودند مانند کافران وارد آتش می شدند. آنان قومی اند که حسنات و سیئات آنان مساوی اند و در اعمالشان کم آورده اند و آنان همانان هستند که خدای عز و جل گفته است.

عرض کردم: آیا آنان اهل بهشت هستند یا آتش؟ فرمودند: آنان را در جایی که خدا رها کرده است، رها می کنم. عرض کردم: آیا آنان را به خدا موکول می کنی؟ فرمودند: بلی، من آنان را به حکم خدا موکول می کنم. چنان که خدا آنان را به مشیت خود موکول کرده است؛ اگر بخواهد، آنان را با رحمت خود وارد بهشت می کند و اگر بخواهد، آنان را به علت گنا هانشان به سوی آتش سوق می دهد و به آنان ستم نکرده است. عرض کردم: آیا کافر وارد بهشت می شود؟ فرمودند خیر. عرض کردم: آیا کسی غیر از کافر وارد آتش می شود؟ _ گفت:_ فرمودند: خیر، مگر این که خدا بخواهد. ای زراره! من می گویم: اگر خدا خواست، ولی تو نمی گویی، اگر خدا خواست. تو اگر بزرگ شوی برمی گردی و گره هایت گشوده می شود.(2)

4) ابن بابویه میگوید: از ابو عباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی که رحمت خدا بر او باد، از عبدالعزیز بن یحیی در بصره، از مغیره بن محمد نقل شده است که گفت: از رجاء بن سلمه، از عمرو بن شمر، از جابر جعفی، از امام باقر علیه

1- [1] _ کافی، ج 2، ص 281، ح 1 .
2- [2] _ کافی، ج 2، ص 404، ح 1 .

السلام، از امام علی علیه السلام روایت شده است که در خطبه ای که کمی پیش به آن اشاره شده است، فرمودند: ما اصحاب اعراف هستیم، من و عمویم و برادرم و پسر عمویم. قسم به خدای شکافنده دانه ها و هسته ها، دوستداران ما هیچ گاه وارد آتش نمی شوند و دشمنان ما هیچ گاه وارد بهشت نمی گردند. خدای عز و جل می فرماید: «وَعَلَی الأَعْرَافِ رِجَالٌ یَعْرِفُونَ کُلاًّ بِسِیمَاهُمْ».(1)

5) سعد بن عبدالله در بصائر الدرجات از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از عبد الرحمان بن ابو هاشم، از ابو سلمه سالم بن مکرم جمال،(2) از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَعَلَی الأَعْرَافِ رِجَالٌ یَعْرِفُونَ کُلاًّ بِسِیمَاهُمْ» فرمودند: آن مردان ما هستیم، ما ائمه می دانیم چه کسانی وارد آتش می شوند و چه کسانی وارد بهشت می شوند؛ چنان که شما مردان قبایلتان را می شناسید. پس نیکان و بدکاران آنها از هم باز شناخته می شوند.(3)

6) و نیز همو: از احمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل صیرفی، از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام و اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَعَلَی الأَعْرَافِ رِجَالٌ یَعْرِفُونَ کُلاًّ بِسِیمَاهُمْ» فرمودند: آنان همان ائمه که سلام و درود خدا بر آنان باد، می باشند.(4)

7) و نیز از همو: از ابو جوزاء بن منبه بن عبدالله تمیمی، از حسین بن علوان کلبی، از سعد بن طریف، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره این آیه: «وَعَلَی الأَعْرَافِ رِجَالٌ یَعْرِفُونَ کُلاًّ بِسِیمَاهُمْ» پرسیدم.

فرمودند: ای سعد! منظور از اعراف، آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند. هیچ کس وارد بهشت نمی شود، مگر کسی که آنان را می شناسد و آنان نیز او را می شناسند و هیچ کس وارد آتش نمی شود، مگر کسی که آنان را انکار

1- [1] _ معانی الاخبار، ص 59، ح 9.

2- [2] _ او سالم بن مکرم جمّال است و کنیه او ابو خدیجه است. امام صادق علیه السلام کنیه ابا سلمه را به او داد. بنگرید به: «معجم رجال الحدیث، ج 8، ص »22.
3- [3] _ مختصر بصائر الدرجات، ص 51.
4- [4] _ مختصر بصائر الدرجات، ص 52.

کرده است و آنان نیز او را انکار کردند و اعراف آنانند و خدا شناخته نمی شود، مگر از راه معرفت و شناخت ایشان.(1)

8) و نیز از همو: از احمد و عبدالله ابنی محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از ابو ایوب خزاز، از بُرید بن معاویه عجلی نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در مورد این فرموده خدای عز و جل سئوال کردم: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ» و ایشان فرمودند: در باره این امت نازل شده است و مراد از رجال: ائمه علیهم السلام از آل محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، هستند. عرض کردم: منظور از اعراف چیست؟ فرمودند: صراطی است میان بهشت و آتش. هر کسی که یکی از ائمه ما برای او که یکی از مؤمنان گنهکاراست، شفاعت کند، رهایی مییابد و هر کسی که برای وی شفاعت نکنند، در آتش سقوط خواهد کرد.(2)

9) و نیز از همو: از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حسین بن علوان، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته نقل شده است که گفت: نزد امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودم. مردی آمد و به وی گفت: ای امیرمؤمنان، تفسیر: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ» چیست؟ امام علی علیه السلام به وی فرمودند: اَعراف ما هستیم که یارانمان را با نشانه هایشان می شناسیم. اعراف ما هستیم که خداوند متعال جز از راه معرفت ما شناخته نمی شود. اعراف ما هستیم که در روز قیامت میان بهشت و آتش نگهداشته می شویم (گماشته می شویم) و کسی وارد بهشت نمی شود، مگر آن که ما را شناخته است و ما نیز او را شناخته ایم و کسی وارد آتش نمی شود، مگر آن که ما را انکار کرده است و ما نیز او را انکار کرده ایم. چرا که خدای عز و جل اگر بخواهد، خود را برای مردم معرفی می کند تا این که حدود او را بشناسند و از باب او به او رجوع کنند. اما وی ما را درب، صراط، راه و دروازه ورود به خود قرار داده است.(3)

10) و نیز از همو: از علی بن محمد بن علی بن سعد اشعری، از حمدان بن یحیی، از بشیر بن حبیب، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که از ایشان

1- [1] _ مختصر بصائر الدرجات، ص 52.
2- [2] _ مختصر بصائر الدرجات، ص 52.
3- [3] _ مختصر بصائر الدرجات، ص 52.

پیرامون این فرموده خدای عز و جل: «وَبَیْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَی الأَعْرَافِ رِجَالٌ»، سئوال شد. فرمودند: آن عبارت است از حصاری میان بهشت و آتش و بر آن محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، و علی و حسن و حسین و فاطمه و خدیجه کبری که سلام و درود خدا بر آنان باد، گماشته شده اند. پس ندا در می دهند که: دوستداران ما کجایند؟ شیعه ما کجایند؟ شیعیان به سوی آنان می آیند و آنان را با نام هایشان و اسامی پدرانشان می شناسند و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است که: «یَعْرِفُونَ کُلاًّ بِسِیمَاهُمْ» پس دست آنان را می گیرند و آنان را از صراط عبور می دهند و وارد بهشت می کنند.(1)

11) و از همو: از معلی بن محمد بصری، از ابو فضل مدائنی، از ابو مریم انصاری، از منهال بن عمرو، از زر بن حبیش نقل شده است که گفت: از امیر مؤمنان صلوات الله علیه شنیدم که فرمود: هنگامی که انسان وارد قبرش می شود، دو فرشته نزد او می آیند که نامشان منکر و نکیر است. پس اولین سئوالی که از او می پرسند، در مورد پروردگارش است و سپس از پیامبرش و سپس از ولیّ او. هر گاه پاسخ داد، نجات می یابد و اگر بازماند و سرگردان شد، آن دو فرشته او را شکنجه می دهند. مردی گفت: حال کسی که پروردگار و پیامبرش می شناسد، اما ولی اش را نشناسد، چه می شود؟ فرمودند:«مُّذَبْذَبِینَ بَیْنَ ذَلِکَ لاَ إِلَی هَـؤُلاء وَلاَ إِلَی هَـؤُلاء وَمَن یُضْلِلِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِیلاً»(2) پس او همان کسی است که راه نجات ندارد.

به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: ولی خدا کیست؟ فرمودند: ولی شما در این زمان علی علیه السلام و پس از وی وصی او است و برای هر زمانی عالمی است که خدا به وسیله او بر بندگان اتمام حجت می کند تا مانند گمراهانی که قبل از آنان بودند نباشند؛ گمراهانی که وقتی از پیامبرانشان جدا شدند (وفات یافتند) گفتند: «رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَیْنَا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آیَاتِکَ مِن قَبْلِ أَن نَّذِلَّ وَنَخْزَی»(3) به علت گمراهی که از آنان سر زده است و آن، جهالت و نادانی آنان نسبت به آیه ها است؛ آیه هایی که اوصیایند. خدای عز و جل به آنان چنین پاسخ داده: «قُلْ کُلٌّ

1- [1] _ مختصر بصائر الدرجات، ص 53.
2- [2] _ نسا/143.

3- [3] _ طه/134.

مُّتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى»(1) [بگو: همه در انتظارند. پس در انتظار باشید. زودا که بدانید یاران راه راست کیانند و چه کسی راه یافته است] بلکه تربصشان به این صورت بود که گفتند: ما از شناخت اوصیا بی نیازیم تا این که امامی را بشناسیم. پس خدا به این وسیله آنان را می شناسد.

بنابراین، اوصیا همان اصحاب صراطند و بر آن گماشته می شوند و کسی وارد بهشت نمی شود، مگر آن کسی که آنان را شناخته است و آنان نیز او را شناخته اند و کسی وارد آتش نمی شود، مگر آن که آنان را انکار کرده است و آنان نیز او را انکار کرده اند؛ زیرا که آنان عارفان خدای عز و جل هستند و خدا آنان را هنگام بستن عهد و پیمان، با آنان آشنا ساخته است و آنان را در کتابش توصیف کرده است. خدای عز و جل فرموده است: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ». آنان شاهد بر اولیایشان هستند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آنان گواه است و برای آنان از بندگان عهد و پیمان طاعت گرفت. پس پیامبری اش بر آنان جاری شده است. و این همان فرموده خدای عز و جل است: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَـؤُلاء شَهِيدًا * يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَعَصَوُاْ الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الأَرْضُ وَلاَ يَكْتُمُونَ اللّهَ حَدِيثًا»(2)_(3)

12) و نیز از همو: از احمد بن حسن بن علی فضال، از علی بن اسباط، از احمد بن حنان، از بعضی از اصحابش، از کسی که برای او روایت کرده است، از اصبغ بن نباته، از سلمان فارسی نقل شده است که گفت: قسم به خدا، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که به علی علیه السلام گفت: ای علی! تو و اوصیای پس از من _ یا گفت: پس از تو _ اعرافند و خداوند شناخته نمی شود، مگر از راه معرفت و شناخت تو. اعراف کسانی هستند که کسی از شما وارد بهشت نمی شود، مگر کسی که او را شناخته است و او نیز شما را شناخته است، و کسی وارد آتش نمی شود، مگر کسی که او شما را انکار کرده است و شما نیز او را انکار کرده اید.(4)

1- [1] _ طه/135.
2- [2] _ نسا/41_42.
3- [3] _ مختصر بصائر الدرجات ، ص 53.

4- [4] _ مختصر بصائر الدرجات ، ص 54، ينابيع الموده، ص 102.

13) و از همو: از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم حضرمی، از بعضی از یاران او، از سعد بن طریف نقل شده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: این فرموده خدای عز و جل: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ» به چه معناست؟ فرمودند: ای سعد! آنان اعرافند و کسی وارد بهشت نمی شود، مگر آن کسی که آنان را شناخته است و آنان نیز او را شناخته اند و کسی وارد آتش نمی شود، مگر آن کسی که آنان را انکار کرده است و آنان نیز او را انکار کرده اند و آنان اعراف اند؛ یعنی خدا شناخته نمی شود، مگر از راه معرفت و شناخت آنان. کسی که پناه آورندگان به او پناه بردند و کسی که از راه و روش مردم تبعیت می کند، یکسان نیستند. مردم به چشمه ای گل آلود روی آوردند که در همدیگر سرازیر و خالی می شوند.

اما کسی که به آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، روی آورده است، به چشمه ای صاف و زلال که با علم خدا جاری است و پایان پذیر نیست و هیچ گاه خشک نمی شود، روی آورده است. اگر خدا بخواهد، راه خویش را به آنان نشان می دهد تا این که از دری که معین کرده است، به خدا مراجعه کنند. خداوند، محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، را به عنوان در ورود به خویش قرار داده است و این همان فرموده خداست: «وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوْاْ الْبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا وَلَـكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُواْ الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» [نیکی آن نیست که از پشت خانهها درآیید است، بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند، و به خانهها از در (ورودی) آنها درآید].(1) (2)

14) و نیز از همو: از محمد بن حسین بن خطاب، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل بن جمیل، از جابر بن یزید نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره اعراف پرسیدم که چه کسانی هستند؟ فرمودند: آنان با کرامت ترین آفریدگان نزد خدای تبارک و تعالی هستند.(3)

15) و از همو: از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن مسکان، از ابو بصیر نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در

1- [1] _ بقره/ 189.
2- [2] _ مختصر بصائر الدرجات ، ص 54.
3- [3] _ مختصر بصائر الدرجات ، ص 54.

باره این فرموده خدای عز و جل: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ» سئوال کردم. فرمودند: آنان ائمه اهل بیت که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند وآنان دری از یاقوت سرخ بر حصار بهشت هستند و هر امامی از ما، آن چه را پس از اوست، می شناسد. پس مردی گفت: معنای: آن چه پس از اوست، چیست؟ فرمودند: از قرنی که در آن به سر می برد تا قرنی که گذشته است.(1)

16) و از همو: از معلی بن محمد بصری، از محمد بن جمهور، از عبدالله بن عبد الرحمان اصم، از هیثم بن واقد، از مقرن نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: ابن کواء نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد... تا پایان حدیث. و این (حدیث) در حدیث های نخست از طریق محمد بن یعقوب آمده است.(2)

17) و از همو: از احمد بن حسین کنانی، از عاصم بن محمد محاربی، از یزید بن عبدالله خیبری، از محمد بن حسین بجلی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این آیه: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ» فرمودند: اصحاب اعراف ما هستیم. هر که ما را می شناسد، سرنوشت او بهشت است و هر که ما را انکار کند، سرنوشت او آتش است.(3)

18) علی بن ابراهیم، گفت: از پدرم، از حسن بن محبوب، از ابو ایوب، از بُرید، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: اعراف تپه هایی میان بهشت و آتش است و رجال، ائمه علیهم السلام هستند که با شیعیانشان بر روی اعراف می ایستند و مؤمنان بدون حساب به بهشت هدایت می شوند. ائمه به شیعه خود که مرتکب گناه شدهاند، می گویند: به برادرانتان در بهشت نگاه کنید که چگونه بی حساب به بهشت هدایت می شوند و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است: «سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ» سپس به آنان گفته می شود: به دشمنانتان در آتش نگاه کنید و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است: «وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاء أَصْحَابِ النَّارِ قَالُواْ رَبَّنَا لاَ تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَنَادَى أَصْحَابُ الأَعْرَافِ رِجَالاً يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ» در آتش «قَالُواْ مَا أَغْنَى عَنكُمْ

1- [1] _ مختصر بصائر الدرجات ، ص 55.

2- [2] _ مختصر بصائر الدرجات ، ص 55.
3- [3] _ مختصر بصائر الدرجات ، ص 55.

جَمْعُكُمْ» در دنیا «وَمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ» سپس به آن عده ای از دشمنانشان که در آتش هستند، می گویند: آیا اینان شیعه و برادران منند که شما در دنیا قسم می خوردید که آنان مورد رحمت خدا قرار نخواهند گرفت؟ سپس ائمه که سلام و درود خدا بر آنان باد، به شیعه خود می گویند: «ادْخُلُواْ الْجَنَّةَ لاَ خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلاَ أَنتُمْ تَحْزَنُونَ» سپس «وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُواْ عَلَيْنَا مِنَ الْمَاء أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ».(1)

19) طبرسی میگوید: در مورد (رجال) که این جا آمده است، اختلاف است و چندین قول وجود دارد _ تا این که گفت: _ امام باقر علیه السلام فرمودند: آنان آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند. کسی وارد بهشت نمی شود، مگر آن کسی که آنان را شناخته است و آنان نیز او را شناخته اند و کسی وارد آتش نمی شود، مگر آن کسی که آنان را انکار کرده است و آنان نیز او را انکار کرده اند.(2)

20) و نیز طبرسی گفته است: امام صادق علیه السلام فرمودند: اعراف عبارت است از تپه هایی میان بهشت و آتش و بر آن هر پیامبری و هر خلیفه پیامبری با گناهکاران از اهل زمانه خود می ایستد، چنان که صاحب و فرمانده ارتش با سربازان ضعیف خود می ایستد، و نیکوکاران به بهشت هدایت می شوند. آن خلیفه (جانشین) به گناهکارانی که با او ایستادهاند می گوید: به برادران نیکوکارتان نگاه کنید که چگونه به بهشت هدایت شدند، پس گناهکاران بر آنان سلام می کنند و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است: «وَنَادَوْاْ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَن سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ».

سپس خدای سبحانه تعالی خبر داده است «لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ» که آنان (یعنی گناهکاران) وارد بهشت نمیشوند و چشم طمع دارند که خدا آنان را با شفاعت پیامبر و امام وارد بهشت کند و این گناهکاران به اهل آتش نگاه می کنند و می گویند: «رَبَّنَا لاَ تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». سپس اصحاب اعراف که عبارت از پیامبران و جانشینانشان هستند، برخی از دوزخیان را صدا می زنند و آنان را سرزنش می کنند: «مَا أَغْنَى عَنكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ * أَهَـؤُلاء الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ» یعنی: آیا اینان همان مستضعفینی هستند که شما آنان را تحقیر می کردید و

1- [1] _ مختصر بصائر الدرجات ، ص 231.

2- [2] _ مجمع البيان، ج 4، ص 261.

با دنیایی که داشتید بر آنان مباهات می کردید؟ سپس به دستور خدا به این مستعضفان می گویند: «ادْخُلُواْ الْجَنَّةَ لاَ خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلاَ أَنتُمْ تَحْزَنُونَ».(1)

21) و نیز طبرسی میگوید: حاکم ابوالقاسم حسکانی با سند خود از اصبغ بن نباته نقل کرده است که گفت: نزد علی علیه السلام نشسته بودم که ابن کواء نزد وی آمد و از او در باره این آیه سئوال کرد و ایشان فرمودند: وای بر تو ای ابن کواء، این ما هستیم که در روز قیامت میان بهشت و آتش می ایستیم. هر که ما را یاری کرد، ما او را با نشانه اش می شناسیم و او را وارد بهشت می کنیم و هر که از ما متنفر بود، ما او را با نشانه اش می شناسیم و وارد آتش می کنیم.(2)

22) و شیبانی در معنای این آیه میگوید: امام باقر علیه السلام فرمودند: رجال در این جا ائمه از آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند که بر اعراف پیرامون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار دارند و مؤمنان را با نشانه خودشان می شناسند. هر که آنان را شناخت، او را می شناسند و وارد بهشت می کنند و هر که آنان را انکار کرد و آنان او را انکار کردند، وارد آتش می کنند.

23) عیاشی: از مسعده بن صدقه، از جعفر بن محمد، از پدرش، از پدر بزرگش، از امام علی علیهم السلام روایت کرد که فرمودند: من راهبر مؤمنان هستم و من نخستین پیشروان و خلیفه رسول پروردگار جهانیان و تقسیم کننده بهشت و آتش و من صاحب اعراف هستم.(3)

24) از هلقام، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که گفت: از ایشان در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ» پرسیدم که منظور از «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ» چیست؟ فرمودند: مگر شما اشخاصی خبره و دانا از قبایلتان تعیین نمی کنید تا اشخاص شایسته را از ناشایسته تشخیص دهند؟ عرض کردم: بلی. فرمودند: همانا ما هستیم آن مردانی که هر دو گروه را با نشانه های خاص خودشان می شناسند.(4)

1- [1] _ مجمع البیان، ج 4، ص 261.

2- [2] _ مجمع البيان، ج 4، ص 262، تفسير فرات، ص 48، شواهد التنزيل، ج 1، ص 198، ح 256، ينابيع الموده، ص 102.
3- [3] _ تفسير عياشى، ج 2، ص 21، ح 42.
4- [4] _ تفسير عياشى، ج 2، ص 21، ح 43.

25) از زاذان، از سلمان نقل شده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیش از ده بار شنیدم که به علی علیه السلام می فرمودند: ای علی، تو و اوصیای پس از تو اعراف میان بهشت و آتش هستید و کسی وارد بهشت نمی شود، مگر آن کسی که شما را شناخته است و شما نیز او را شناخته اید و کسی وارد آتش نمی شود، مگر آن کسی که شما را انکار کرده است و شما نیز او را انکار کرده اید.(1)

26) از سعید بن طریف، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در مورد این آیه: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ» فرمودند: ای سعد! آنان آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد هستند و کسی وارد بهشت نمی شود، مگر کسی که آنان را شناخته است و آنان نیز او را شناخته اند و کسی وارد آتش نمی شود، مگر کسی که آنان را شناخته است و آنان نیز او را انکار کرده اند.(2)

27) از طیار، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که گفت: به او عرض کردم: اصحاب اعراف چه کسانی هستند؟ فرمودند: کسانی هستند که حسنات و سیئاتشان مساوی شده است، پس اگر خدا آنان را وارد بهشت کرد، با رحمت خویش این کار را کرده است و اگر آنان را شکنجه داد، به آنان ظلم نکرده است.(3)

28) از کرام نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: هر گاه روز قیامت فرا رسد، هفت گنبد از نور و روشنایی که از یاقوت سبز و سفید تشعشع می کند، برافراشته می شود. در هر گنبد، امام زمان آن قرار دارد، در حالی که اهل زمانش، چه نیکان و چه بدکاران باشند، دور او گرد هم می آیند تا این که پشت دروازه بهشت قرار گیرند. سپس صاحب اولین گنبد نظری می کند و به وسیله این نظر، اهل ولایتش را از دشمنانش جدا می کند، سپس به سوی دشمنانش می آید و می گوید: آیا شما هستید که قسم خوردید رحمت خدا شامل حال آنان نمی شود؟! آن گاه به اصحاب خویش میگوید: بی هیچ ترس و بیمی وارد بهشت شوید. در این هنگام چهره ظالم سیاه می گردد و این در حالی که یاران امام از آنجا عبور می کنند و به سوی بهشت روانه می شوند و می گویند: «رَبَّنَا لاَ تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». هر گاه اهل گنبد دوم به تعداد کم کسانی که وارد بهشت می شوند و تعداد

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 22، ح 44، ینابیع الموده، ص 102.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 22، ح 45.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 22، ح 46.

زیاد کسانی که به آتش وارد می شوند، نگاه میکنند، می ترسند و واهمه دارند که مبادا وارد بهشت نشوند و این همان فرموده خدای تبارک و تعالی «لَمْ یَدْخُلُوهَا وَهُمْ یَطْمَعُونَ» است.(1)

29) از ثمالی نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَعَلَی الأَعْرَافِ رِجَالٌ یَعْرِفُونَ کُلاًّ بِسِیمَاهُمْ» سئوال شد. امام باقر علیه السلام فرمودند: ما اعراف هستیم و نمی توان خدا را شناخت مگر به وسیله شناخت ما و ما اعراف هستیم و کسی وارد بهشت نمی شود، مگر کسی که ما را شناخته است و ما نیز او را شناخته ایم. کسی وارد آتش نمی گردد، مگر آن کسی که ما را انکار کرده است و ما نیز او را انکار کرده ایم. اگر خدا میخواست خویش را به مردم معرفی کند، این کار را می کرد، اما او ما را سبب و راه و در ورود به خود قرار داده است.(2)

30) و از طریق مخالفان: (تفسیر ثعلبی) در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَعَلَی الأَعْرَافِ رِجَالٌ یَعْرِفُونَ کُلاًّ بِسِیمَاهُمْ» از ابن عباس نقل کرده است که گفت: اعراف، موضعی است بلند از صراط و عباس، حمزه، علی بن ابی طالب و جعفر ذوالجناحین در کنار آن گماشته می شوند و آنان شیعه خود را با سفیدی صورتشان و دشمنانشان را با سیاهی چهره شان می شناسند.

31) محمد بن یعقوب: از تعد ادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه ثابت بن دینار ثمالی و ابو منصور، از ابو ربیع نقل کرده است که گفت: با امام باقر علیه السلام به حج رفتم(3) در سالی که هشام بن عبد الملک به همراه نافع غلام عمر بن خطاب در حج بودند. نافع، امام باقر علیه السلام را آن هنگامی که در رکن خانه خدا بودند و مردم دور او را گرفته بودند، دید. او به هشام بن عبدالملک رو کرد و گفت: ای امیر مؤمنان! آن مردی که مردم نزدیک است که به خاطرش زیر پاها له شوند، کیست؟ گفت: او پیامبر اهل کوفه است. او محمد بن علی است. گفت: حتما به سوی او خواهم رفت و سئوالهایی را بر او

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 22، ح 47.

2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 23، ح 48.
3- [3] _ شواهد التنزیل، ج 1، ص 198، ح 257 و 258؛ الصواعق المحرقه، ص 169؛ ینابیع الموده، ص 102.

مطرح می کنم که کسی نتواند به آن پاسخ دهد، مگر این که پیامبر باشد یا فرزند پیامبر، و یا وصی پیامبر. گفت: برو و از او سئوال کن، شاید که او را خجلت زده کنی. نافع آمد و در همان حال که (از شدت ازدحام) بر روی شانه مردم سوار بود، در برابر امام باقر علیه السلام قرار گرفت و گفت: ای محمد بن علی! من تورات و انجیل و زبور و فرقان را خوانده ام و حلال و حرام این کتب را شناخته ام. من آمده ام تا سئوالهایی را مطرح کنم که کسی نمی تواند پاسخ دهد مگر اینکه پیامبر یا وصی پیامبر یا فرزند پیامبر باشد. _ گفت:_ امام باقر علیه السلام سرش را بالا برده و فرمودند: از هر چه می خواهی بپرس. گفت: به من بگو، چند سال میان عیسی و محمد صلی الله علیه و آله فاصله وجود دارد؟ فرمودند: آیا بر حسب قول تو بگویم یا بر حسب قول خودم؟ گفت: هر دو. فرمودند: پانصد سال بر حسب قول من و ششصد سال بر حسب قول تو.

گفت: در باره این فرموده خدای عز و جل به پیامبرش: «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رُّسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِن دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً یُعْبَدُونَ»(1) [و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو، آیا در برابر (خدای) رحمان خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرر داشته ایم] به من بگو که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از چه کسی پرسیدند در حالی که بین او و عیسی پانصد سال فاصله بود؟ امام باقر علیه السلام این آیه را تلاوت فرمودند: «سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی الَّذِی بَارَکْنَا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیَاتِنَا»(2) [منزه است آن (خدایی) که بنده اش را شبآن گاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم سیر داد تا از نشانه های خود به او بنمایانیم که او همان شنوای بیناست] و از جمله آیاتی که خداوند تبارک و تعالی به محمد صلی الله علیه و آله و سلم هنگام بردن وی به بیت المقدس نشان داد این بود که خدای عز و جل پیشینیان و متاخران انبیا و پیامبران را محشور ساخت، سپس به جبرئیل علیه السلام فرمان داد که اذان گوید. جبرئیل دوبار اذان گفت و دو بار اقامه کرد و در اذان خود گفت: «حیّ علی خیر العمل». سپس محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیش آمد و نماز جماعت گزارد و هنگام ترک آن جا به آنان فرمودند: به چه

1- [1] _ زخرف/45.
2- [2] _ اسرا/1.

شهادت می دهید و چه را عبادت می کنید؟ گفتند: شهادت می دهیم که خدایی جز الله نیست، یکتا است و شریکی ندارد و تو پیامبر خدا هستی، خدا از ما بر این شهادت دادن عهد و پیمان گرفته است. نافع گفت: راست گفته ای ای ابو جعفر، اکنون در باره این فرموده خدای عز و جل: «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا»(1) [آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمانها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم؟ آیا (باز هم) ایمان نمی آورند] به من بگو. فرمودند: خدای تبارک و تعالی هنگامی که آدم را به زمین پایین آورد، آسمانها به هم چسبیده بود و چیزی را نمی باراند و زمین به هم چسبیده بود (یک تکه بود) و چیزی را نمی رویانید و هنگامی که خدای عز و جل توبه آدم علیه السلام را پذیرفت، به آسمان دستور داد. ابرها در آسمان پدید آمد. سپس به آن دستور داد که باران ببارد. و به زمین دستور داد که درختان را برویاند و میوه های خود را بدهد و رودخانه ها در آن جاری شد. قبل از آن رتق (به هم چسبیدگی) بود و پس از آن فتق است.

نافع گفت: راست گفته ای ای پسر رسول خدا! تفسیر این فرموده خدای عز و جل: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ»(2) [روزی که زمین به غیر این زمین و آسمانها (به غیر این آسمانها) مبدل گردد] را به من بگو. کدام زمین در آن روز دگرگون خواهد شد؟ امام باقر علیه السلام فرمودند: سرزمینی است که به صورت تکه نانی باقی خواهد ماند و از آن خواهند خورد تا خدای عز و جل از کار حساب فارغ شود. نافع گفت: آیا آنان به خورد و خوراک سرگرم خواهند شد؟ امام باقر علیه السلام فرمودند: آیا آنان در آن روز سرگرم تر خواهند بود یا هنگامی که در آتش باشند؟ گفت: بلکه هنگام قرار گرفتن آنان در آتش. فرمودند: قسم به خدا آنان سرگرم نخواهند شد و هر گاه غذا بخواهند، زقوم (درختی که میوه آن بسیار تلخ و ناگوار است) به خورد آنان خواهند داد و هر گاه درخواست نوشیدنی بکنند، آنان از حمیم (آب گرم جوشان و بسیار پرچرک) نوشانده خواهند شد.

سپس گفت: راست می گویی ای پسر رسول خدا. اکنون فقط یک مسئله مانده است. فرمودند: آن چیست؟ گفت: به من بگو که خدای تبارک و تعالی کی بود؟

1- [1] _ انبیا/30.
2- [2] _ ابراهیم/48.

فرمودند: وای بر تو، خدا کی نبوده است که به تو بگویم: کی بوده است. پاک و منزه باد آن که همچنان یکتا و صمد بود و خواهد ماند و همسری و فرزندی را برای خویش قرار نداده است. سپس فرمودند: ای نافع! اکنون جواب سئوالات مرا بده. گفت: چیست؟ فرمودند: در باره اصحاب نهروان چه می گویی؟ اگر بگویی که امیر مؤمنان به حق آنان را کشت، در این صورت مرتد شده ای و اگر بگویی آنان را از روی باطل کشت، در این صورت کافری. _ گفت: _ نافع آن جا را ترک کرد در حالی که می گفت: به خدا قسم که تو به حق، داناترین مردم هستی. پس به سوی هشام بازگشت و او به وی گفت: چه کار کردی؟ گفت: مرا با سخنان تو کاری نیست. به خدا او به حق داناترین مردم است و او به حق فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و اصحاب، حق دارند او را به عنوان پیامبر بشناسند.(1)

علی بن ابراهیم این حدیث را در تفسیر این آیه، از پدرش، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه ثمالی، از ابو ربیع روایت کرد که گفت: مراسم حج را با امام باقر علیه السلام در سالی که هشام بن عبدالملک برای حج آمده بود و نافع مولای عمر بن خطاب با وی بود، گزاردم... و آن حدیث را آورد.(2)

در روایت محمد بن یعقوب اضافه هایی وجود دارد. در روایت علی بن ابراهیم در گفته نافع به امام باقر علیه السلام آمده است: در باره گفته خدای عز و جل: «یَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَیْرَ الأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» به من بگو: در آن روز کدام زمین و کدام آسمان دگرگون خواهد شد؟ امام باقر علیه السلام فرمودند: به یک تکه نان سفید که از آن خواهند خورد تا این که خدا از محاسبه آفریدگان فارغ شود. نافع گفت: آیا آنان از خوردن دست خواهند کشید؟ امام باقر علیه السلام فرمودند: آیا در آن روز مشغول تر خواهند بود یا هنگامی که در آتش باشند؟ نافع گفت: هنگامی که در آتش باشند. فرمودند: خدا فرموده است: «وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّهِ أَنْ أَفِیضُواْ عَلَیْنَا مِنَ الْمَاء أَوْ مِمَّا رَزَقَکُمُ اللّهُ» آنان از فکر خوردن و نوشیدن بیرون نخواهند شد زیرا که آنان غذا طلب خواهند کرد و طعام زقوم به آنان داده خواهد شد و طلب نوشیدنی خواهند کرد و شراب حمیم به آنان داده خواهد شد. پس گفت: راست گفته ای... تا آخر حدیث.

1- [1] _ کافی، ج 8، ص 120، ح 93.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 236.

32) و ابن طاوس در کتاب «الدروع الواقیه» آورده است که: در حدیث آمده است که اهل آتش هنگامی که وارد آتش می شوند و شکنجه و حوادث ترسناک آن را می بینند و عذاب و عقوبت آن را در مییابند _ چنان که امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: تو در باره آتشی که حتی کسی را که از او عاجزانه التماس کند، باقی نمی گذارد و نمی تواند از عذاب کسی که به او متوسل میشود و تسلیم او می گردد، بکاهد، چه میدانی در باره آتشی که ساکنان خود را به داغ ترین و شدیدترین انتقامها و شکنجهها می اندازد! _ متوجه میشوند که بهشتیان در پاداش بزرگ و نعمتهای ماندگار به سر می برند، پس امیدوار می شوند که به آنان غذا یا نوشیدنی دهند تا قسمتی از عذاب دردناکشان کم شود، چنان که خدای عز و جل در کتاب گرامی خویش می فرماید: «وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّهِ أَنْ أَفِيضُواْ عَلَيْنَا مِنَ الْمَاء أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ» _ فرمودند: _ به مدت چهل سال به آنان پاسخ داده نمی شود و سپس با زبان تحقیر آمیز و با توهین به آنان پاسخ می دهند که: «إِنَّ اللّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ».

فرمودند: آنان خازنان آتش را می بینند، در حالی که ناظر مصیبت های وارده به آنان هستند و امیدوار می شوند، به هر طریقی فرجی را نزد آنان بیابند. چنان که خدای عز و جل می فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ فِى النَّارِ لِخَزَنَهِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ»(1) [و کسانی که در آتشند به نگهبانان جهنم می گویند، پروردگارتان را بخوانید تا یک روز از این عذاب را به ما تخفیف دهد] _ فرمودند: _ به مدت چهل سال به آنان پاسخ داده نمی شود _ بعد از این که ناکام و ناامید شدند به آنان پاسخ می دهند: «فَادْعُوا وَمَا دُعَاء الْكَافِرِينَ إِلَّا فِى ضَلَالٍ»(2) [پس بخوانید (ولی) دعای کافران جز در بیراهه نیست].

_ فرمودند:_ هر گاه از خازنان جهنم نا امید می شوند، به مالک رئیس خازنان مراجعه می کنند، به امید این که او آنان را از آن خفت و خواری نجات دهد، چنان که خدای عز و جل می فرماید: «وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبّكَ» و به مدت چهل سال به آنان پاسخ داده نمی شود، در حالی که در عذاب و شکنجه به سر

1- [1] _ غافر/49.
2- [2] _ غافر/50.

می برند. سپس به آنان پاسخ می دهند، چنان که خدای عز و جل در کتاب مکنون خویش می فرماید: «قَالَ إِنَّکُم مَّاکِثُونَ»(1) [پاسخ دهد، شما ماندگارید].

33) عیاشی: از ابراهیم بن عبدالحمید، از یکی از آن دو امام علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: همانا اهل آتش، تشنه می میرند و تشنه وارد قبرهایشان می شوند و تشنه محشور می شوند و تشنه وارد جهنم می شوند. پس خویشاوندانشان را در بهشت به آنان نشان می دهند و به آنان می گویند: مقداری از آب یا روزی را که خدا به شما داده است، به ما دهید.(2)

34) از زهری، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که می فرماید: روز «تناد» یعنی روزی که اهل آتش، بهشتیان را صدا می زنند که مقداری از آب یا روزی را که خدا به شما داده است، به ما دهید.(3)

«الَّذِینَ اتَّخَذُواْ دِینَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَیَاهُ الدُّنْیَا...أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَ الأَمْرُ تَبَارَکَ اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ (54)»

«الَّذِینَ اتَّخَذُواْ دِینَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَیَاهُ الدُّنْیَا فَالْیَوْمَ نَنسَاهُمْ کَمَا نَسُواْ لِقَاء یَوْمِهِمْ هَـذَا وَ مَا کَانُواْ بِآیَاتِنَا یَجْحَدُونَ (51) وَ لَقَدْ جِئْنَاهُم بِکِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَی عِلْمٍ هُدًی وَرَحْمَهً لِّقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (52) هَلْ یَنظُرُونَ إِلاَّ تَأْوِیلَهُ یَوْمَ یَأْتِی تَأْوِیلُهُ یَقُولُ الَّذِینَ نَسُوهُ مِن قَبْلُ قَدْ جَاءتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَل لَّنَا مِن شُفَعَاء فَیَشْفَعُواْ لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَیْرَ الَّذِی کُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُواْ أَنفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُم مَّا کَانُواْ یَفْتَرُونَ (53) إِنَّ رَبَّکُمُ اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهَارَ یَطْلُبُهُ حَثِیثًا وَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَ الأَمْرُ تَبَارَکَ اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ (54)»

[همانان که دین خود را سرگرمی و بازی پنداشتند و زندگی دنیا مغرورشان کرد پس همان گونه که آنان دیدار امروز خود را از یاد بردند و آیات ما را انکار می کردند، ما (هم) امروز آنان را از یاد می بریم * و در حقیقت، ما برای آنان کتابی آوردیم که آن را از روی دانش روشن و شیوایش ساخته ایم و برای گروهی

1- [1] _ زخرف/77.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 23، ح 49.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 24، ح 50.

که ایمان می آورند، هدایت و رحمتی است * آیا (آنان) جز در انتظار تاویل آنند؟ روزی که تاویلش فرا رسد، کسانی که آن را پیش از آن به فراموشی سپرده اند می گویند: حقا فرستادگان پروردگار ما حق را آوردند. پس آیا (امروز) ما را شفاعتگرانی هست که برای ما شفاعت کنند یا (ممکن است به دنیا) بازگردانیده شویم تا غیر از آن چه انجام می دادیم انجام دهیم؟ به راستی که (آنان) به خویشتن زیان زدند و آن چه را به دروغ می ساختند از کف دادند * در حقیقت پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر عرش (جهانداری) استیلا یافت. روز را به شب که شتابان آن را می طلبد می پوشاند و (نیز) خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده اند (پدید آورد). آگاه باش که (عالم) خلق و امر از آن اوست. فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان]

1) علی بن ابراهیم: خدای عز و جل فرموده است: «الَّذِینَ اتَّخَذُواْ دِینَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَیَاهُ الدُّنْیَا فَالْیَوْمَ نَنسَاهُمْ کَمَا نَسُواْ لِقَاء یَوْمِهِمْ هَـذَا» یعنی آنان را رها می کنیم و نسیان نزد خدای عز و جل، برابر با ترک و رها کردن است.(1)

2) ابن بابویه: با سند خود از ابو معمر سعدانی، از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «فَالْیَوْمَ نَنسَاهُمْ کَمَا نَسُواْ لِقَاء یَوْمِهِمْ هَـذَا» فرمودند: مراد او از نسیان این است که او آنان را پاداش نداده است. چنان که اولیای خود را پاداش داده است؛ اولیایی که در دنیا از او اطاعت کردند و به یاد او بودند؛ کسانی که به او ایمان آوردند و در غیب از او بیم داشتند.(2)

محمد بن یعقوب کلینی میگوید: از علی بن محمد معروف بعلان، از ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم، از حسن بن قاسم رقام،(3) از قاسم بن مسلم، از برادرش نقل شده است که گفت: از امام رضا علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «نَسُواْ اللّهَ فَنَسِیَهُمْ»(4)_(5) پرسیدم. فرمودند: همانا هیچ گاه از خدای تبارک و

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 238.
2- [2] _ توحید، ص 259، ح 5.

3- [3] _ محمد بن محمد بن عصام کلینی. بنگرید به « معجم رجال الحدیث، ج 17، ص 199.»
4- [4] _ آن را در معانی الاخبار، ص 96، و عیون اخبار الرضا ، ج 1، باب 20، ص 195، ح 1 بنگرید.
5- [5] _ توبه/67.

تعالی فراموشی و سهو سر نمی زند، بلکه کسی که مخلوق محدث (حادث) است دچار فراموشی و غفلت می شود. مگر این سخن خدای عز و جل را نشنیده ای که فرموده است: «وَ مَا کَانَ رَبُّکَ نَسِیّاً»(1) و در حقیقت، او کسانی را که وی و دیدار روز قیامت را فراموش کرده اند، مجازات می کند، به این صورت که آنان را دچار خودفراموشی میکند. آنجا که فرموده است: «وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُوْلَئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»(2) و این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَالْیَوْمَ نَنسَاهُمْ کَمَا نَسُواْ لِقَاء یَوْمِهِمْ هَـذَا» یعنی آنان را رها می کنیم، چنان که آنان دیدار این روز را فراموش کردند.

4) علی بن ابراهیم میگوید: در این سخن خدای تبارک و تعالی: «هَلْ یَنظُرُونَ إِلاَّ تَأْوِیلَهُ یَوْمَ یَأْتِی تَأْوِیلُهُ» (این آیه) از جمله آیاتی است که تأویل آنها پس از تنزیل آشکار می شود. فرمودند: آن تاویل در هنگام قیام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و روز قیامت صورت خواهد گرفت «یَقُولُ الَّذِینَ نَسُوهُ مِن قَبْلُ» یعنی: آن را رها کردند «قَدْ جَاءتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَل لَّنَا مِن شُفَعَاء فَیَشْفَعُواْ لَنَا» و فرمودند: این روز قیامت است: «أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَیْرَ الَّذِی کُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُواْ أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُم» یعنی از آنان باطل شد «مَّا کَانُواْ یَفْتَرُونَ».

و فرمودند: این سخن خدای تبارک و تعالی: «إِنَّ رَبَّکُمُ اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ» یعنی در شش وقت و زمان «ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ» یعنی با قدرت خویش بر عرش بالا رفت «یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهَارَ یَطْلُبُهُ حَثِیثاً» یعنی سریعاً.(3)

5) صاحب کتاب «ثاقب المناقب» حدیثی را از ابو هاشم جعفری، از محمد ابن صالح ارمنی نقل کرده و گفته است: به ابو محمد حسن عسکری علیه السلام عرض کردم: معنای این فرموده خدای عز و جل: «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِن بَعْدُ»(4) (5) را به من بگو. فرمودند: امر از آن خدا است پیش از این که امر کند و پس از این که امر کند به آن چه می خواهد. با خود گفتم: این، تاویل این فرموده خدای عز و جل

1- [1] _ مریم/64.
2- [2] _ حشر/19.

3- [3] _ توحید، ص 159، ح 1.
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 238.
5- [5] _ روم/4.

است که میفرماید: «أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبَارَکَ اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ». پس ایشان به طرف من آمد و فرمود: همان گونه است که تو با خودت گفتی «أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبَارَکَ اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ».(1)

«ادْعُواْ رَبَّکُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْیَةً إِنَّهُ لاَ یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ (55) وَ لاَ تُفْسِدُواْ فِی الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا وَ ادْعُوهُ خَوْفًا وَ طَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللّهِ قَرِیبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِینَ (56)»

[پروردگار خود را به زاری و نهانی بخوانید که او از حد گذرندگان را دوست نمی دارد * و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید و با بیم و امید او را بخوانید که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است]

1) علی بن ابراهیم میگوید: این فرموده خدای عز و جل: «ادْعُواْ رَبَّکُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْیَةً» یعنی در آشکار و نهان، و این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلاَ تُفْسِدُواْ فِی الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللّهِ قَرِیبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِینَ» یعنی اصلاح آن (زمین) به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علیه السلام صورت گرفت، اما مردم به سبب ترک امیر مؤمنان علیه السلام و فرزندان او، آن را تباه ساختند.(2)

2) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از محمد بن علی، از ابن مسکان، از مُیسّر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که به آن حضرت عرض کردم: منظور از این سخن خدای عز و جل: «وَلاَ تُفْسِدُواْ فِی الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا» چیست؟ فرمودند: ای میسر! همانا که زمین تباه و فاسد بود، پس خدای عز و جل به وسیله پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم آن را اصلاح کرد و فرمود: «وَلاَ تُفْسِدُواْ فِی الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا».(3)

3) عیاشی: از میسر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در باره این فرموده خداوند تبارک و تعالی: «وَلاَ تُفْسِدُواْ فِی الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا» فرمودند: همانا که زمین تباه و فاسد بوده است و خدا به وسیله پیامبرش صلی الله علیه و آله

1- [1] _ الثاقب فی المناقب، ص 564، ح 502.

2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 238.
3- [3] _ کافی، ج 8، ص 58، ح 20.

و سلم آن را اصلاح نموده است. سپس فرمود: «وَلاَ تُفْسِدُواْ فِی الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا».(1)

«وَ هُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتَّی...کَذَلِکَ نُصَرِّفُ الآیَاتِ لِقَوْمٍ یَشْکُرُونَ (58)»

«وَ هُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتَّی إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالاً سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّیِّتٍ فَأَنزَلْنَا بِهِ الْمَاء فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِن کُلِّ الثَّمَرَاتِ کَذَلِکَ نُخْرِجُ الْموْتَی لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ (57) وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِی خَبُثَ لاَ یَخْرُجُ إِلاَّ نَکِدًا کَذَلِکَ نُصَرِّفُ الآیَاتِ لِقَوْمٍ یَشْکُرُونَ (58)»

[و اوست که بادها را پیشاپیش (باران) رحمتش مژده رسان می فرستد تا آن گاه که ابرهای گرانبار را بردارند، آن را به سوی سرزمینی مرده برانیم و از آن باران فرود آوریم و از هر گونه میوه ای (از خاک) برآوریم. بدینسان مردگان را (نیز از قبرها) خارج می سازیم. باشد که شما متذکر شوید * و زمین پاک (و آماده) گیاهش به اذن پروردگارش برمی آید و آن (زمینی) که ناپاک (و نامناسب) است (گیاهش) جز اندک و بی فایده برنمی آید. این گونه آیات (خود) را برای گروهی که شکر می گزارند، گونه گون بیان می کنیم]

1) علی بن ابراهیم میگوید: این فرموده خدای عز و جل: «وَهُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ» تا «کَذَلِکَ نُخْرِجُ الْموْتَی» دلیلی است بر برانگیخته شدن (بعث و نشور)، و آن پاسخی است به زندیقان (منکران وجود خدا). و نیز میگوید: و این فرموده خدای عز و جل: «وَالْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ» مثال و تشبیهی است برای ائمه صلوات الله علیهم، که علم آنان به اجازه خدا است «وَالَّذِی خَبُثَ» و (این) مثالی است برای دشمنان ایشان «لاَ یَخْرُجُ» علم آنان «إِلاَّ نَکِدًا» یعنی کدر و فاسد.(2)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 23، ح 51.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 238.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُواْ اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَـهٍ غَيْرُهُ إِنِّىَ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (59)»

[همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم. پس گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست. من از عذاب روزی سترگ بر شما بیمناکم]

داستان هود، نوح، شیب و لوط علیه السلام به خواست خدا در سوره هود خواهد آمد.

«أَوَعَجِبْتُمْ أَن جَاءكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِّنكُمْ...فَاذْكُرُواْ آلاء اللّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (69)»

«أَوَعَجِبْتُمْ أَن جَاءكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَاذكُرُواْ إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاء مِن بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِى الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُواْ آلاء اللّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (69)»

[آیا تعجب کردید که بر مردی از خودتان پندی از جانب پروردگارتان برای شما آمده تا شما را هشدار دهد؟ و به خاطر آورید زمانی را که (خداوند) شما را پس از قوم نوح جانشینان (آنان) قرار داد و در خلقت بر قوت شما افزود. پس نعمتهای خدا را به یاد آورید. باشد که رستگار شوید]

1) محمد بن حسن صفار: از حسین بن محمد، از مُعلی بن محمد و محمد بن جمهور، از عبدالله بن عبد الرحمان، از هیثم بن واقد، از ابو یوسف بزاز، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: ایشان این آیه را خواندند: «فَاذْكُرُواْ آلاء اللّهِ» و فرمودند: آیا معنای آلاء الله را می دانی؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: آن بزرگترین نعمت های خداوند متعال بر آفریدگان خویش است و آن ولایت ما است.(1)

«قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِى... فَانتَظِرُواْ إِنِّى مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ (71)»

«قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِى فِى أَسْمَاء سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَآؤكُم مَّا نَزَّلَ اللّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ فَانتَظِرُواْ إِنِّى مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ (71)»

1- [1] _ بصائر الدرجات، ص 91، باب 12، ح 3.

[گفت، راستی که عذاب و خشمی (سخت) از پروردگارتان بر شما مقرر گردیده است. آیا در باره نامهایی که خود و پدرانتان (برای بتها) نامگذاری کرده اید و خدا بر (حقانیت) آنها برهانی فرو نفرستاده با من مجادله می کنید؟ پس منتظر باشید که من (هم) با شما از منتظرانم]

1) عیاشی: از احمد بن محمد، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که از او شنیدم که می فرمودند: صبر و انتظار فرج چه نیکو است! آیا سخن بنده شایسته خدا را نشنیده ای که فرمود: «فَانتَظِرُواْ إِنِّی مَعَکُم مِّنَ الْمُنتَظِرِینَ». (1)

«قَالَ الْمَلأُ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُواْ مِن قَوْمِهِ لِلَّذِینَ اسْتُضْعِفُواْ...قَالَ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُواْ إِنَّا بِالَّذِیَ آمَنتُمْ بِهِ کَافِرُونَ (76)»

«قَالَ الْمَلأُ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُواْ مِن قَوْمِهِ لِلَّذِینَ اسْتُضْعِفُواْ لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِ قَالُواْ إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ (75) قَالَ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُواْ إِنَّا بِالَّذِیَ آمَنتُمْ بِهِ کَافِرُونَ (76)»

[سران قوم او که استکبار می ورزیدند به مستضعفانی که ایمان آورده بودند گفتند: آیا می دانید که صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟ گفتند: بی تردید ما به آن چه وی بدان رسالت یافته است، مؤمنیم * کسانی که استکبار می ورزیدند، گفتند: ما به آن چه شما بدان ایمان آورده اید، کافریم]

1) ابن بابویه میگوید: محمد بن حسن بن احمد بن ولید که خداوند از او خشنود باد، از محمد بن حسن صفار و سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر حمیری، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از علی بن اسباط، از سیف بن عمیره، از زید شحام، نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: صالح پیامبر علیه السلام مدت زمانی را در میان قومش نبود و هنگامی که از آنان دور شد، مردی میانسال و خوش اندام بود که شکمی افتاده و ریشی بلند داشت. اما زمانی که برگشت، شکم او فرو رفته و گونههایش لاغر و جمع شده بود و قامتی متوسط داشت. بنابراین قومش او را نشناختند. هنگامی که به نزد آنان برگشت، آنان سه طبقه (گروه) بودند: گروهی منکر او شدند و هیچ گاه حاضر به بازگشت نبودند و گروهی نسبت به او در حالت شک و تردید بودند و گروهی ایمان داشتند و بر

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 23، ح 52.

یقین بودند. پس حضرت صالح علیه السلام از گروه شکاک و دو دل (گروه دوم) شروع کرد. به آنان گفت: من صالح هستم. آنان او را تکذیب کردند و به وی دشنام دادند و از خود دور ساختند و گفتند: ما از تو به خدا برائت می جوییم. شمایل و (قیافه) صالح با تو فرق می کرد. _ فرمودند:_ پس از آن به طرف منکران رفت، اما آنان نیز به گفته او گوش ندادند و سخت از او اظهار تنفر کردند.

سپس به طرف گروه سوم راه افتاد. آنان اهل یقین بودند. به آنان گفت: من صالح هستم. گفتند: به ما نشانه ای نشان بده که ما شک نکنیم که تو همان صالح هستی. ما شک نداریم که خدای تبارک و تعالی که آفریدگار است، به هر صورتی که می خواهد، آفریدگان خویش را دگرگون می کند و نشانه های قائم در هنگام قیام او به اطلاع ما رسیده است و آنها را بررسی کردیم. بی گمان، خبر هنگامی نزد ما صحیح است که از آسمان آمده باشد. صالح علیه السلام به آنان گفت: من همان صالح هستم که ماده شتر را برای شما آورده بودم. گفتند: راست می گویی و آن همان شتری است که در حال بررسی آن هستیم. بگو نشانه آن چیست؟ گفت: آن شتر در یک روز آب می خورد و شما در روزی دیگر. گفتند به خدا و به آن چه از جانب خدا آورده ای، ایمان آوردیم و آن گاه خدای تبارک و تعالی فرمود: «أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِ». اهل یقین گفتند: «إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ» و شک کنندگان و منکران گفتند: «إِنَّا بِالَّذِیَ آمَنتُمْ بِهِ کَافِرُونَ».

عرض کردم: آیا در آن روز عالمی در میان آنان بود؟ فرمودند: خدا عادل تر است از این که زمین را بدون عالمی رها کند که این عالم به خدای عز و جل راهنمایی کند. این قوم پس از خارج شدن و برانگیخته شدن صالح به مدت هفت روز امامی را نمی شناختند. اما آنان با آن مقداری که از دین خدا نزد آنان بود، متفق القول و پکپارچه بودند. هنگامی که صالح علیه السلام ظاهر شد، دور او را گرفتند. در حقیقت، داستان حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز مانند داستان صالح علیه السلام است.(1)

2) عیاشی: از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل علیه السلام پرسید: قوم صالح چگونه به هلاکت رسیدند؟ فرمود: ای محمد! همانا صالح شانزده ساله

1- [1] _ کمال الدین و تمام النعمه، ص 137، ح 6.

بود که در میان قومش برانگیخته شد. در میان آنان زندگی کرد تا این که به سن صد و بیست سال رسید. اما آنان دعوت او را اجابت نکردند. _ فرمودند: _ و آنان هفتاد بت داشتند که آنها را می پرستیدند و از پرستش خدا روی گردان بودند و اعراض می کردند و هنگامی که صالح رفتار آنان را دید، گفت: ای قوم! من به سوی شما برانگیخته شدم در حالی که شانزده ساله بودم و اکنون صد و بیست ساله ام و من دو امر را به شما پیشنهاد می کنم و اگر بخواهید، از من سئوال کنید تا من از خدایم سئوال کنم و او به شما و به سئوال هایتان پاسخ دهد و اگر بخواهید، از خدایان شما سئوال کنم. اگر به این سئوالات پاسخ دادند، من شما را ترک خواهم کرد. زیرا در این صورت هم من از شما متنفر خواهم شد و هم شما از من. گفتند: این پیشنهاد عادلانه ایست ای صالح. آنان روزی را تعیین کردند که این کار را انجام دهند.

فرمود: آنان در آن روز در حالی که بت هایشان را بر پشت خویش حمل می کردند، بیرون آمدند. سپس غذا و نوشیدنی هایشان را آماده کردند و پس از خوردن و نوشیدن، او را فرا خواندند و گفتند: ای صالح! بپرس. صالح بت بزرگشان را صدا زد و گفت: نامش چیست؟ آنان نامش را گفتند. او را با نام صدا کرد. اما پاسخ نداد. صالح گفت: چرا جواب نمی دهد؟ به او گفتند: بت دیگر را صدا کن. سپس همه آنها را با نام های خودشان صدا زد، اما هیچ کدام جواب ندادند. پس گفت: ای قوم! با چشم خود دیدید، من بتان شما را فرا خواندم، اما هیچ کدام از آنان پاسخ مرا ندادند. اکنون شما از من سئوال کنید تا خدایم را دعوت کنم تا همین الان پاسخ شما را بدهد. آنان به سوی بت هایشان آمدند و به آنها گفتند: چرا جواب صالح را نمی دهید؟ اما پاسخی ندادند. گفتند: ای صالح، دور شو و بگذار کمی با بت هایمان باشیم. _ فرمودند: _ سپس زیراندازها و فرشهایشان را کنار زدند و لباس هایشان را بیرون آوردند و خود را در خاک غلطانیدند و خاک را بر سرهایشان پاشیدند و به بت هایشان گفتند: اگر امروز به صالح پاسخ ندهید، کار ما به افتضاح و رسوایی خواهد کشید.

_ فرمود:_ سپس او را صدا زدند و گفتند ای صالح! بیا و از آنها بپرس. صالح دوباره آمد و از آنها سئوال کرد. اما جوابی ندادند. گفتند: حقیقت امر این است که صالح می خواست جواب او را بدهند. _ فرمود: _ پس به آنان گفت: ای قوم! روز در حال سپری شدن است و خدایان شما تا به حال به من پاسخ نداده اند. پس از

ص:272

من بپرسید تا خدایم را دعوت کنم و او نیز پاسخ شما را همین الآن دهد. _ فرمودند: _ هفتاد مرد از بزرگان و شخصیت های برجسته آنان خود را به عنوان نماینده به صالح معرفی کردند و گفتند: ای صالح! ما از شما می پرسیم. گفت: آیا همه اینان شما را تأیید می کنند؟ گفتند: بلی هر گاه اینان پاسخ شما را دهند، پاسخ ما نیز همان است. گفتند: ای صالح، ما از شما می پرسیم و هر گاه پروردگارت پاسخت را داد، ما از تو پیروی خواهیم کرد و به تو پاسخ مثبت خواهیم داد و همه اهالی قریه ما با تو بیعت می کنند. صالح گفت: هر چه می خواهید از من بپرسید. آنان گفتند: کنار آن کوه _ که در نزدیکی آنان بود _ برویم تا از تو سئوال کنیم.

صالح به راه افتاد و آنان نیز با او به راه افتادند و هنگامی که به آن کوه رسیدند گفتند: ای صالح! از پروردگارت بخواه که همین الان از این کوه یک شتر ماده سرخ و بور پر مو که از حاملگی و آبستنی آن شش ماه گذشته است _ و در روایت محمد بن نصیر چنین آمده است: سرخ و بور و میان پهلوهایش یک میل فاصله است _ بیرون بیاورد. صالح گفت: از من چیزی خواسته اید که برای من سخت است، اما برای پروردگارم آسان است. پس این حاجت را از خدا خواست. کوه به گونه ای شکافته شد که عقل ها در هنگام شنیدن صدایش در شگفت ماند و نزدیک بود از جا کنده شود و بپرد _ فرمود: _ کوه مانند یک زن حامله در هنگام زایش، دچار اضطراب و تکان شد. آن گاه به طور ناگهانی سر آن شتر ماده از آن شکاف بیرون آمد و به محض این که تمامی گردنش بیرون آمد، شروع به نشخوار کرد. سپس سایر بدنش بیرون آمد و بر روی زمین ایستاد. آنان هنگامی که این صحنه را دیدند، گفتند: ای صالح! چه زود پروردگارت در خواست تو را برآورده کرد! از او بخواه که بچه اش را نیز بیرون بیاورد. _ فرمودند:_ پس این را نیز از خدا خواست. آن شتر ماده بچه اش را بیرون انداخت و آن بچه شروع به حرکت کرد و دور و بر مادرش چرخید و حضرت صالح به آنان گفت: ای قوم! آیا چیزی مانده است؟ گفتند: خیر. به سوی قوم برویم تا آن چه را دیدیم برای آنان بازگوییم تا به تو ایمان بیاورند.

فرمودند: آنان برگشتند و هنوز آن هفتاد نفر به قومشان نرسیده بودند که شصت و چهار نفر از آنان مرتد شدند و گفتند: این کار صالح، جادو بود. اما شش نفر از آنان بر ایمان خود باقی ماندند و گفتند: آن چه را دیده ایم، حق است. پس

جر و بحث در میان آن افراد به درازا کشید و برگشتند، در حالی که صالح را تکذیب می کردند، مگر آن شش نفر. پس از آن نیز یک نفر از آن شش نفر دچار شک و تردید شد و از جمله کسانی بود که دست و پای شتر ماده را پی کرد.

محمد بن نصیر در حدیثی که روایت کرد، این عبارت ها را اضافه کرد: سعید بن یزید به من گفت که وی کوهی را که شتر ماده از آن بیرون آمد، در شام دیده است و دیده که چگونه پهلوی آن شتر ماده در کوه تاثیر گذاشته و در آن خطی ایجاد کرده است و نیز کوه دیگری را دید که فاصله اش با آن کوه یک میل است.

مؤلف گوید: _ ان شاء الله _ این حدیث با سند خود در سوره هود خواهد آمد و این داستان از طریق محمد بن یعقوب روایت شده است.

«فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُواْ فِی دَارِهِمْ جَاثِمِینَ (78)»

[آن گاه زمین لرزه آنان را فرو گرفت و در خانه هایشان از پا درآمدند]

1) از جابر بن عبدالله نقل شده است که گفت: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از منطقه حجر هنگام غزوه تبوک گذر کرد، به اصحاب خویش فرمودند: هرگز احدی وارد این روستا نشود و هیچ گاه از آب آن نخورید و بر این قوم که عذاب خدا بر آنان نازل شده است وارد نشوید، مگر این که گریان باشید از این که به گرفتاری و مصیبت آنان گرفتار شوید.

سپس فرمودند: اما بعد؛ از پیامبرتان درخواست نکنید که آیه ها و نشانه ها را برای شما نشان دهد. قوم صالح از پیامبرشان خواستند که آیهای به آنان نشان دهد. خدا شتر مادهای را برای آنان فرستاد. این شتر ماده از یک طرف کوه وارد می شد و از طرف دیگر بیرون می آمد و در روزی که آب خوردن، نوبت او بود، از آب آنان می خورد _ و جایی را که بچه آن شتر ماده از کوه کوچک و دور افتاده بالا رفت، به آنان نشان داد _ ولی آنان از فرمان پروردگارشان سرپیچی کردند و آن را کشتند. خدا هر کس از آنان را که در مشرق و مغرب زمین زیر آسمان بود به هلاکت رساند، مگر یک مرد به نام: ابو رغال و او همان ابو ثقیف است و در حرم (پناه و بارگاه) خدا بود و حرم خدا، او را از عذاب خدا حفظ کرد. هنگامی که از حرم خدا

بیرون آمد، دچار همان سرنوشت شد و به خاک سپرده شد و شاخه ای از طلا

ص:274

با وی به خاک سپرده شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبر ابو رغال را به آنان نشان داد. قوم، یعنی همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با شمشیرهای خودشان قبر او را نبش کردند و آن شاخه طلا را از زیر خاک بیرون آوردند. سپس حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سر خود را با تکهای پارچه پوشانید و به سرعت آن دره را پشت سرگذاشت.(1)

«وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ...مِّن دُونِ النِّسَاء بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (81)»

«وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّن الْعَالَمِينَ (80) إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ النِّسَاء بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (81)».

[و لوط را (فرستادیم)، هنگامی که به قوم خود گفت: آیا آن کار زشتی را مرتکب می شوید که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است؟* شما از روی شهوت به جای زنان با مردان درمی آمیزید. آری شما گروهی تجاوز کارید]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از ابان بن عثمان، از ابو بصیر، از یکی از آن دو امام علیهما السلام روایت کرده است که در باره سخن لوط علیه السلام: «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ»(2) [و (یاد کن) لوط را هنگامی که به قوم خود گفت شما به کاری زشت می پردازید که هیچ یک از مردم زمین در آن (کار) بر شما پیشی نگرفته است] فرمودند: همانا ابلیس در ظاهری زیبا نزد آنان آمد و لباس زنانه به تن داشت. او نزد گروهی از جوانانشان آمد و به آنان دستور داد که با او آمیزش جنسی کنند. او می دانست که اگر او از آنان بخواهد که با آنان آمیزش کند، نمی پذیرند. پس از آنان خواست که با خود او این کار را بکنند. هنگامی که با او آمیزش کردند، این کار را لذت بخش یافتند. آن گاه آنان را ترک کرد و آنها را به همدیگر واگذار کرد.(3)

2) عیاشی: از یزید بن ثابت نقل کرده است که گفت: مردی از امیر مؤمنان علیه السلام سئوال کرد: آیا جایز است با زنان از پشت (دبر) جماع کرد؟ فرمودند:

1- [1] _ مجمع البیان، ج 4، ص 297.
2- [2] _ عنکبوت/28.
3- [3] _ کافی، ج 5، ص 544، ح 4.

تو آدمی فرو مایه شدی، خدا تو را خوار کند. مگر این سخن خدای تبارک و تعالی را نشنیده ای: «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ».(1)

3) از عبدالرحمان بن حجاج نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در مورد جماع از دبر (پشت) با زنان چنین فرمودند: من آیه ای در قرآن را سراغ ندارم که این کار را حلال کرده باشد، مگر یک آیه: «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ النِّسَاء».(2)

«وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَن قَالُواْ أَخْرِجُوهُم مِّن قَرْيَتِكُمْ...فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (84)»

«وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَن قَالُواْ أَخْرِجُوهُم مِّن قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ (82) فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (83) وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَرًا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (84)»

[ولی پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: آنان را از شهرتان بیرون کنید. زیرا آنان کسانی اند که به پاکی تظاهر می کنند * پس او و خانواده اش را غیر از زنش که از زمره باقیماندگان (در خاکستر مواد گوگردی) بود، نجات دادیم * و بر سر آنان بارشی (از مواد گوگردی) بارانیدیم. پس ببین فرجام گنهکاران چسان بود].

1) از ابن عباس روایت شده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خدا آن کسی را که از غیر سروران خود اطاعت کند و آن کسی را که حد فاصل و مرز زمین را تغییر دهد و آن کسی را که از راه راست، کور و گمراه شود و آن کسی را که پدر و مادرش را لعن و نفرین کند و آن کسی را که برای غیر از خدا حیوان را ذبح و قربانی کند و آن کسی را که با حیوان عمل جنسی انجام دهد و آن کسی را که کار قوم لوط را انجام دهد، لعن و نفرین می کند. و سه بار این جمله را تکرار کردند.(3)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 26، ح 55.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 26، ح 56.
3- [3] _ الدر المنثور، ج 3، ص 497.

2) از جابر بن عبدالله نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: یکی از شدیدترین نگرانیهای من این است که امت من کار قوم لوط را انجام دهند.(1)

3) از ابن عباس روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هرکسی را یافتید که کار قوم لوط را انجام میدهد، چه فاعل باشد چه مفعول، او را بکشید.(2)

«وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُواْ اللّهَ...ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ (85)»

«وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُواْ اللّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَـهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُواْ الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَ لاَ تَبْخَسُواْ النَّاسَ أَشْيَاءهُمْ وَ لاَ تُفْسِدُواْ فِى الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاَحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ (85)»

[و به سوی (مردم) مدین برادرشان شعیب را (فرستادیم) گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که برای شما هیچ معبودی جز او نیست. در حقیقت شما را از جانب پروردگارتان برهانی روشن آمده است. پس پیمانه و ترازو را تمام نهید و اموال مردم را کم مدهید و در زمین پس از اصلاح آن فساد مکنید. این (رهنمودها) اگر مؤمنید، برای شما بهتر است]

1) عیاشی، از یحیی بن مساور همدانی، از پدرش نقل کرده است که گفت: مردی از اهل شام نزد امام سجاد علیه السلام آمد و گفت: آیا تو علی بن حسین هستی؟ فرمودند: بلی، گفت: آیا پدر تو بود که مؤمنان را کشت؟ علی بن حسین گریه کردند و سپس چشمهایشان را خشک کردند و فرمودند: وای بر تو، چگونه اطمینان یافتی که پدرم مؤمنان را کشته است؟ گفت: از روی این گفته وی: برادران ما به ما تجاوز کردند، پس ما به خاطر این تجاوزشان با آنان جنگیدیم. امام فرمودند: وای بر تو، مگر قرآن را نمی خوانی؟ گفت: بلی. فرمودند: خدای تبارک و تعالی فرمود: «وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا»، «وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا»(3) [و به سوی (قوم) ثمود برادرشان صالح را (فرستادیم)] پس آنها برادران دینی آنان بودند یا

1- [1] _ الدر المنثور، ج 3، ص 497.

2- [2] _ الدر المنثور، ج 3، ص 497.
3- [3] _ هود/61.

برادران عشیره ای؟ آن مرد به وی گفت: بلکه برادران عشیره ای آنان. فرمودند: پس اینان برادران عشیرهای شان هستند نه دینی. (چگونه ممکن است آنان را بکشد؟) گفت: تو گره از کار من گشوده ای، خداوند گره تو را بگشاید.(1)

«وَإِن كَانَ طَآئِفَةٌ مِّنكُمْ آمَنُواْ بِالَّذِى أُرْسِلْتُ بِهِ...رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ (89)»

«وَإِن كَانَ طَآئِفَةٌ مِّنكُمْ آمَنُواْ بِالَّذِى أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَآئِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُواْ فَاصْبِرُواْ حَتَّى يَحْكُمَ اللّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (87) قَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُواْ مِن قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ (88) قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُم بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَن نَّعُودَ فِيهَا إِلاَّ أَن يَشَاء اللّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ (89)»

[و اگر گروهی از شما به آن چه من بدان فرستاده شده ام، ایمان آورده و گروه دیگر ایمان نیاورده اند. صبر کنید تا خدا میان ما داوری کند (که) او بهترین داوران است * سران قومش که تکبر می ورزیدند، گفتند: ای شعیب! یا تو و کسانی را که با تو ایمان آورده اند از شهر خودمان بیرون خواهیم کرد یا به کیش ما برگردید. گفت: هر چند کراهت داشته باشیم؟ * اگر بعد از آنکه خدا ما را از آن نجات بخشیده (باز) به کیش شما برگردیم، در حقیقت به خدا دروغ بسته ایم و ما را سزاوار نیست که به آن بازگردیم، مگر آنکه خدا پروردگار ما بخواهد (که) پروردگار ما از نظر دانش بر هر چیزی احاطه دارد. بر خدا توکل کرده ایم. بار پروردگارا! میان ما و قوم ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی]

1) از ابن عباس نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه شعیب را یاد می کرد، میفرمود: «او خطیب و سخنور پیامبران است.» به خاطر رفتار نیک وی با قومش آن گاه که ایشان را به (رسالت خویش) فرا

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 23، ح 53.

می خواند و نیز برخورد خوب او با قومش، آن گاه که دست رد بر سینه او زدند و او را تکذیب کردند و وی را به سنگسار و تبعید از سرزمینشان تهدید کردند.(1)

2) از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: و اما شعیب، همانا که او به مدین فرستاده شد، در حالی که آن شهر بیش از چهل خانه نداشت. (2)

3) و امیر مؤمنان علیه السلام هر گاه که در جنگ، رو در روی دشمن قرار می گرفت، می فرمود: خداوندا، قلبها پراکنده شده و گردنها کشیده شده و نگاهها خیره مانده و قدمها روی گردان شده (در مسیر دیگری گام نهاده) و بدنها لاغر شده است. خدایا، نهفته، آشکار شده است و دیگهای(کانون های) کینه ها به جوش آمده است. خدایا! ما به پیشگاه تو از نبودن پیامبرمان و انبوهی دشمن مان و اختلاف خواسته ها و هوس هایمان، شِکوه می کنیم. پروردگارا! گره اختلاف ما با قوممان را به حق بگشا و تو بهترین گشایندگان هستی.(3)

4) راوندی در قصص انبیا از ابن بابویه نقل کرده است که گفت: از ابو عبدالله محمد بن شاذان بن احمد بن عثمان برواذی، از ابو علی محمد بن محمد بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی، از صالح بن سعید ترمذی، از عبدالمنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن مُنبه یمانی روایت شده است که گفت: همانا شعیب و ایوب صلوات الله علیهما و بلعم باعورا از فرزندان خاندانی بودند که هنگام سوزاندن ابراهیم و نجات وی به او ایمان آورده بودند و با وی به سوی شام هجرت کردند. حضرت ابراهیم دختران لوط را به ازدواج آنان در آورد. هر پیامبری که قبل از بنی اسرائیل و پس از ابراهیم صلوات الله علیه آمد، از نسل این خاندان هستند. خدا شعیب را برای اهل مدین فرستاد و آنان نه از تیره شعیب و نه از قبیله وی بودند؛ بلکه یکی از امت هایی بودند که خداوند عز و جل، شعیب صلوات الله علیه را به سوی آنان فرستاد، آن هنگامی که پادشاهی ستمگر بر آنان حکومت می کرد و کسی از پادشاهان معاصرش یارای مقابله با او را نداشت و آنان کم فروشی می کردند و حق مردم را ادا نمی کردند. علاوه بر این که به خدا کفر می ورزیدند و پیامبرش را تکذیب می کردند و قومی سرکش بودند و هر گاه برای خودشان کالاها را پیمانه و

1- [1] _. الدر المنثور، ج 3، ص 501
2- [2] _.كمال الدين و تمام النعمه، ج 1، ص 211، باب 22، ح2
3- [3] _ نهج البلاغه، ص 373، خطبه 15.

یا وزن می کردند، این کار را به طور کامل انجام می دادند. آنان در آسایش زندگی می کردند. آن پادشاه به آنان دستور داد که غذا را احتکار و پیمانه و ترازوهایشان را کم کنند و شعیب به آنان نصیحت می کرد. آن پادشاه او را احضار کرد و به او گفت: در باره کاری که انجام می دهم چه می گویی؟ آیا تو راضی هستی یا ناراضی؟ شعیب گفت: خداوند عز و جل به من وحی کرد که هر گاه پادشاهی کاری همچون کار تو را انجام دهد، به او پادشاه فاجر و تبهکار گویند.

آن پادشاه، او را تکذیب کرد و او و قومش را از شهر خود بیرون کرد و خدای عز و جل از زبان آنان فرمود: «لَنُخْرِجَنَّکَ یَا شُعَیْبُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ مَعَکَ مِن قَرْیَتِنَا» شعیب به پند و نصیحت آنان پرداخت. آنان گفتند: ای شعیب! «أَصَلاَتُکَ تَأْمُرُکَ أَن نَّتْرُکَ مَا یَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَن نَّفْعَلَ فِی أَمْوَالِنَا مَا نَشَاء»(1) [آیا نماز تو به تو دستور می دهد که آن چه را پدران ما می پرستیده اند رها کنیم یا در اموال خود به میل خود تصرف نکنیم] سپس آنان او را با تبعید از سرزمینش مورد اذیت قرار دادند. خدا گرما و ابر را بر آن شهر مسلط کرد تا این که از گرما به تنگ آمدند. سپس به مدت نه روز در آن حالت باقی ماندند و آبشان داغ شد به طوری که نمی توانستند از آن بخورند. پس به یکی از باغاتشان رفتند و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است که: «وَأَصْحَابُ الأَیْکَهِ» و خدا ابری سیاه بر سر آنان بر افراشت و آنان زیر سایه آن گرد آمدند. آن گاه خدا آتشی از آن ابر به سوی آنان فرستاد و همه آنان را سوزاند و کسی از آنان نجات نیافت. و این همان فرموده خدای عز و جل است: «فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ یَوْمِ الظُّلَّهِ»(2) [عذاب روز ابر (آتشبار) آنان را فرو گرفت]. هر گاه نام شعیب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذکر میشد، می گفتند: او سخنور پیامبران در روز قیامت است. هنگامی که قوم شعیب گرفتار آن عذاب شدند، شعیب و ایمان آورندگان به مکه رفتند و در آن تا زمان مرگشان باقی ماندند و روایت درست این است که شعیب علیه السلام از آن جا بیرون آمد و به مدین رفت و در آن اقامت گزید و در آن جا ابن عمران صلوات الله علیهما با وی ملاقات کرد.(3)

1- [1] _ هود/87.
2- [2] _ شعرا/189.
3- [3] _ قصص الانبیا، ص 146، ح 159.

«ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَهِ الْحَسَنَهَ حَتَّى عَفَواْ وَّقَالُواْ قَدْ مَسَّ آبَاءنَا الضَّرَّاء وَالسَّرَّاء فَأَخَذْنَاهُم بَغْتَهً وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ (95)»

[آن گاه به جای بدی (=بلا) نیکی (=نعمت) قرار دادیم تا انبوه شد. پس در حالی که بی خبر بودند، به ناگاه (گریبان) آنان را گرفتیم]

1) ابن بابویه میگوید: از حسین بن ابراهیم بن احمد بن هاشم مکتب که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن جعفر اسدی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید، از علی بن غراب، از خیر الجعافر، از جعغر بن محمد، از پدرش، از جدش، از پدرش که سلام و درود خدا بر آنان باد، روایت کرده است که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سبیل ها را کوتاه و ریش ها را طولانی کنید و خود را شبیه به مجوسیان نکنید. _ کسایی گفت: کلمه «تعفی» یعنی طولانی و افزون گردد._ خدای عز و جل گوید: «_ __حَتَّى عَفَواْ__ _» یعنی فزونی یافتند.(1)

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُواْ وَ اتَّقَواْ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاء وَالأَرْضِ وَلَـكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ (96)»

[و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعا برکاتی از آسمان و زمین برایشان می گشودیم. ولی تکذیب کردند. پس به (کیفر) دستاوردشان (گریبان) آنان را گرفتیم]

1) از موسی طائفی نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: نان را گرامی دارید، چه خدا آن را از برکات آسمان فرو فرستاده است و از برکات زمین بیرون آورده است.(2)

1- [1] _ معانی الاخبار، ص 291، ح 1.
2- [2] _ الدر المنثور، ج 3، ص 506.

«أَفَأَمِنُواْ مَكْرَ اللّهِ فَلاَ يَأْمَنُ مَكْرَ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ (99) أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الأَرْضَ مِن بَعْدِ أَهْلِهَا أَن لَّوْ نَشَاء أَصَبْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَ يَسْمَعُونَ (100) تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَآئِهَا وَلَقَدْ جَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ بِمَا كَذَّبُواْ مِن قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللّهُ عَلَىَ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ (101) وَ مَا وَجَدْنَا لأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ (102)»

[آیا از مکر خدا خود را ایمن دانستند (با آنکه) جز مردم زیانکار (کسی) خود را از مکر خدا ایمن نمی داند * مگر برای کسانی که زمین را پس از ساکنان (پیشین) آن به ارث می برند، باز ننموده است که اگر می خواستیم آنان را به (کیفر) گناهانشان می رساندیم و بر دلهایشان مهر می نهادیم تا دیگر نشنوند * این شهرهاست که برخی از خبرهای آن را بر تو حکایت می کنیم. در حقیقت پیامبرانشان دلایل روشن برایشان آوردند. اما آنان به آن چه قبلا تکذیب کرده بودند (باز) ایمان نمی آوردند. این گونه خدا بر دلهای کافران مهر می نهد * و در بیشتر آنان عهدی (استوار) نیافتیم و بیشترشان را جدا نافرمان یافتیم]

1) علی بن ابراهیم در باره این فرموده خدای عز و جل: «أَفَأَمِنُواْ مَكْرَ اللّهِ»، میگوید: مکر از جانب خدا، عذاب و شکنجه است.(1)

2) عیاشی از صفوان جمال نقل کرده است که گفت: پشت سر امام صادق علیه السلام نماز گزاردم، ایشان به زمین چشم دوخت و سپس فرمودند: خدایا، مرا از مکر خودت در امان نگذار. سپس با صدای آشکار فرمودند: «فَلاَ يَأْمَنُ مَكْرَ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ».(2)

3) علی بن ابراهیم میگوید: و این فرموده خدای عز و جل: «أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الأَرْضَ» آیا تبیین نکرده است «مِن بَعْدِ أَهْلِهَا أَن لَّوْ نَشَاء أَصَبْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ» تا آخر آیه. سپس فرمودند: «تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ» ای محمد «مِنْ أَنبَآئِهَا» یعنی از اخبار آن «فَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ بِمَا كَذَّبُواْ مِن قَبْلُ» یعنی در عالم نخستین و در عالم ذر. و فرمودند: آنان در دنیا به آن چه که در عالم ارواح (ذر) (قبل از آفرینش)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 238.

2- [2] _ تفسیر عیاشی، ح 2، ص 26، ح 58.

تکذیب کرده بودند، ایمان نمی آورند و این پاسخی است به کسانی که عهد و پیمان را در عالم ارواح (ذر) منکر شدند.(1)

4) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از عبدالله بن محمد جعفی و عقبه، همگی از امام باقر علیه السلام روایت کردهاند که فرمودند: خدای عز و جل خلایق و آفریدگان را آفرید، پس کسانی را که دوست داشت، از آن چه که دوست می داشت، آفرید. از جمله چیزهایی که دوست می داشت گل بهشت بود و چیزهایی را که دوست می داشت، از این گل آفریده است. کسانی را که از آنان متنفر بود، از چیزهایی که او از آنها متنفر بود، بیافرید و چیزهایی را که از آنها تنفر داشت، از آتش آفرید. سپس آنان را در زیر سایه ها (ظلال) فرستاد. عرض کردم: ظلال چیست؟ فرمودند: مگر سایه خودت را زیر آفتاب به عنوان یک شیء نمی بینی، حال آن که شیء نیست؟ سپس پیامبران را از میان آنان فرستاد. آنان مردم را به ایمان به خدای عز و جل دعوت کردند و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است: «وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»(2) [و اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را خلق کرده است؟ مسلما خواهند گفت خدا. پس چگونه (از حقیقت) بازگردانیده می شوند] سپس آنان را به سوی ایمان به پیامبران دعوت کردند. برخی ایمان آوردند و برخی منکر شدند. سپس آنان را به سوی ولایت ما دعوت کردند. به خدا قسم، کسی به آن (ولایت) ایمان آورد که (ما را) دوست داشت و کسی آن را منکر شد که (با ما) دشمنی داشت و این همان سخن خداوند عز و جل است که میفرماید: «فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ» است، سپس امام باقر علیه السلام فرمودند: تکذیب در آن جا نیز وجود داشت .(3)

گفت: این حدیث را ابن بابویه در علل از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، با بقیه سند و متن روایت کرده است.

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 238.
2- [2] _ زخرف/87.
3- [3] _ کافی، ج 2، ص 8، ح 3، علل الشرائع، ص 144، ح 3، باب 97.

5) علی بن ابراهیم: این فرموده خدای عز و جل: «وَمَا وَجَدْنَا لأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍ» یعنی آن عهد و پیمانی را که در عالم ارواح (ذر) از آنان گرفتیم، در دنیا به آن وفادار نبودند «وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ».(1)

6) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حسین بن حکم نقل کرده است که گفت: به امام موسی کاظم علیه السلام نوشتم که من در شک و تردید هستم. ابراهیم علیه السلام گفت: «رَبِّ أَرِنِی كَيْفَ تُحْيِ_ی الْمَوْتَی»(2) [پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می کنی؟] و من دوست دارم چیزی مانند آن را به من نشان دهی. ایشان چنین نوشتند: همانا ابراهیم ایمان داشت اما دوست داشت ایمان او افزونتر گردد و تو در شک و تردید هستی و آدم شکاک بی خیر است. شک در صورتی جایز است که یقین حاصل نشده باشد، پس هر گاه یقین حاصل شود، شک جایز نیست. _ و نوشت:_ همانا خدای عز و جل می فرماید: «وَمَا وَجَدْنَا لأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ» و فرمودند: در مورد شک کننده نازل شده است.(3)

7) عیاشی از ابوذر نقل کرده است که گفت: به خدا قسم، از کسانی که خدا از آنان عهد و پیمان گرفت، هیچ کسی به جز اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و گروهی اندک از شیعه آنان صادق و وفادار به عهد نبوده است و این همان فرموده خداست که: «وَمَا وَجَدْنَا لأَكْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ» و این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلَ_كِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يُؤْمِنُونَ» [ولی بیشتر مردم نمی گروند].(4)_(5)

8) و از همو، نقل شده است که حسین ابن حکم واسطی گفت: به بعضی از بندگان شایسته در باره حالت شکی که به من دست داده است، نوشتم. فرمودند: شک در صورتی درست و به جا است که در مورد چیزهایی ناشناخته باشد و هر گاه یقین حاصل شود، شک جایز نیست. خداوند می فرماید: «وَمَا وَجَدْنَا لأَكْثَرِهِم

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 238.
2- [2] _ بقره/260.
3- [3] _ کافی، ج 2، ص 293، ح 1.
4- [4] _ رعد/1.

5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 26، ح 59.

مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ» و این آیه در باره شک کنندگان نازل شده است.(1)

«ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِم مُّوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ ومَلَئِهِ فَظَلَمُواْ بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (103)»

[آن گاه بعد از آنان موسی را با آیات خود به سوی فرعون و سران قومش فرستادیم، ولی آنها به آن (آیات) کفر ورزیدند. پس ببین فرجام مفسدان چگونه بود!]

1) عیاشی: از عاصم بصری در حدیثی مرفوع نقل کرده است که: همانا فرعون هفت شهر ساخته بود تا از موسی در امان باشد. او کسانی را به نگهبانی و سختگیری گماشت و شیری را قرار داد تا از او در برابر موسی حفاظت کند. _ فرمود: _ خدا موسی علیه السلام را به سوی فرعون فرستاد و او وارد شهر شد. هنگامی که شیرها او را دیدند، دم هایشان را تکان دادند و پا به فرار گذاشتند. او به هیچ شهری وارد نشد، مگر این که دروازه اش برای او باز شد تا این که به شهری که کاخ فرعون در آن قرار داشت، رسید. پس پشت در کاخ نشست، در حالی که جلیقه پشمین بر تن داشت و عصایش همراه او بود. هنگامی که حاجب بیرون آمد، موسی علیه السلام به او گفت: از فرعون اجازه ورود بگیر. حاجب به او اعتنا نکرد. موسی علیه السلام به وی گفت: من پیامبر و فرستاده خداوند جهانیانم _ فرمود: _ پس در آن حالت برای مدتی طولانی باقی ماند و مرتب اجازه ورود می خواست. هنگامی که برای ورود اصرار ورزید، حاجب به وی گفت: آیا پروردگار جهانیان کسی دیگر غیر از تو را نیافت که بفرستد؟ پس موسی خشمگین شد و در را با عصای خویش کوبید. هیچ دری میان او و فرعون باقی نماند، مگر این که باز شد تا این که فرعون که در مجلس بود، به او نگاه کرد و گفت: او را وارد کنید.

فرمود: موسی علیه السلام وارد شد در حالی که فرعون زیر گنبدی بسیار بلند نشسته بود که ارتفاع آن هشتاد ذرع بود. فرمود: موسی علیه السلام گفت: من

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 27، ح 60.

فرستاده پروردگار جهانیان به سوی تو هستم. فرعون گفت: آیه ای را نشان ده، اگر واقعاً راستگو هستی. موسی عصایش را بر زمین انداخت و این عصا دو شاخه داشت و ناگهان به ماری مبدل شد و یکی از دو شاخه بر زمین افتاده بود و شعبه دیگر بالای گنبد بود. فرعون به درون آن نگاه کرد در حالی که آتش در آن شعله ور بود. آن مار به سوی فرعون آمد و فرعون از شدت ترس، خود را خیس کرد و فریاد زد: ای موسی! آن را بردار. (1)

«قَالُواْ أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَ أَرْسِلْ فِی الْمَدَآئِنِ حَاشِرِینَ (111)»

[گفتند او و برادرش را بازداشت کن و گردآورندگانی را به شهرها بفرست]

1) عیاشی: از یونس بن ظبیان نقل کرده است که گفت: امام علیه السلام فرمود: روزی که موسی و هارون علیه السلام بر فرعون وارد شدند، در مجلس او فرزندی حرام زاده وجود نداشت و همه همنشینان او فرزند ازدواج (حلال زاده) بودند و اگر حرام زادهای در میانشان بود، دستور کشتن آن دو [موسی و هارون] را صادر می کرد. پس گفتند: «أَرْجِهْ وَأَخَاهُ» و به وی دستور دادند که عجله نکند و در این امر نظر کند. سپس امام علیه السلام دست خود را بر سینه اش گذاشت و گفت: و ما نیز چنین هستیم، کسی با ما دشمنی نمی کند، مگر حرام زاده ها.(2)

2) از موسی بن بکر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: شهادت می دهم که مرجئه بر دین کسانی هستند که گفتند: «أَرْجِهِ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِی الْمَدَائِنِ حَاشِرِینَ»(3)_(4) [او و برادرش را در بند دار و گردآورندگان را به شهرها بفرست].

«وَأَوْحَیْنَا إِلَی مُوسَی أَنْ أَلْقِ عَصَاکَ فَإِذَا هِیَ تَلْقَفُ مَا یَأْفِکُونَ (117)»

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 27، ح 61.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 28، ح 62.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 28، ح 63.
4- [4] _ شعرا/36

[و به موسی وحی کردیم که عصایت را بینداز. پس (انداخت و اژدها شد) و ناگهان آن چه را به دروغ ساخته بودند، فرو بلعید]

1) عیاشی: از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: عصای موسی از آن آدم بود، سپس به شعیب و پس از آن به موسی بن عمران منتقل شد و آن عصا ترسناک بود و آن چه را به دروغ انجام می دادند، می بلعید و آن چه را به انجام آن دستور داده می شد، انجام می داد و میان آن، دو شاخه می شد که یکی در زمین و دیگری در سقف قرار می گرفت و فاصله میان آنها چهل ذرع (گز) بود و آن چه را به دروغ انجام می دادند، با زبان خود می بلعید(1).

2) مفید در اختصاص: از احمد بن محمد بن یحیی عطار، از پدرش، از حمدان بن سلیمان نیسابوری نقل کرده است که گفت: از عبدالله بن محمد یمانی، از منیع، از مجاشع، از معلی، از محمد بن فیض، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: عصای موسی از آن آدم بود و سپس به شعیب و پس از آن به موسی منتقل شد و اکنون نزد ما است و من آن را از قبل می شناختم و این عصا هنوز سبز است، به گونهای که گویی تازه از درخت جدا شده است. هر گاه از آن خواسته شود، سخن می گوید و برای قائم ما عجل الله تعالی فرجه الشریف آماده شده است و با آن همان کاری را انجام خواهد داد که موسی انجام می داد و دیگران را به وحشت می اندازد و آن چه را به دروغ، به خدا می بندند، در کام خود فرو می برد و دستورات صادره را انجام می دهد. پس هنگامی که این عصا آمد، آن چه را به دروغ به خدا نسبت می دادند، می بلعید و برای آن دو شاخه باز شده بود که یکی در زمین و دیگری در سقف بود و فاصله میان آنها چهل ذراع (بازو) بود و با زبان خود کارهای باطل آنان را می بلعید.(2)

3) محمد بن یعقوب گفت: از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است که فرمودند: نسبت به آن چه به آن امید نداری، امیدوارتر به آن چه به آن امید داری، باش _ تا این که فرمودند: _ و جادوگران فرعون بیرون آمدند تا عزت را برای فرعون بخواهند، اما مؤمن بازگشتند.(3)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 28، ح 64.
2- [2] _ اختصاص، ص 269.

3- [3] _ کافی، ج 5، ص 83، ح 3، به صورت مسند.

«وَ قَالَ الْمَلأُ مِن قَوْمِ فِرْعَونَ أَتَذَرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُواْ...نَسْتَحْيِ_ى نِسَاءهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ (127)»

«وَ قَالَ الْمَلأُ مِن قَوْمِ فِرْعَونَ أَتَذَرُ مُوسَى وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُواْ فِى الأَرْضِ وَيَذَرَکَ وَ آلِهَتَکَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءهُمْ وَ نَسْتَحْيِ_ى نِسَاءهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ (127)»

[و سران قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را رها می کنی تا در این سرزمین فساد کنند و (موسی) تو و خدایانت را رها کند؟ (فرعون) گفت: بزودی پسرانشان را می کشیم و زنانشان را زنده نگاه می داریم و ما بر آنان مسلطیم]

1) علی بن ابراهیم میگوید: فرعون بتها را می پرستید، سپس ادعای ربوبیت کرد. فرعون گفت: «سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءهُمْ وَنَسْتَحْيِ_ى نِسَاءهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ» یعنی غالبیم.(1)

«قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللّهِ وَاصْبِرُواْ إِنَّ الأَرْضَ لِلّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاء مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (128)»

[موسی به قوم خود گفت: از خدا یاری جویید و پایداری ورزید که زمین از آن خداست. آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می دهد و فرجام (نیک) برای پرهیزگاران است]

1) محمد بن یعقوب: از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو خالد کابلی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: در کتاب علی علیه السلام این نوشته را یافته ایم: «إِنَّ الأَرْضَ لِلّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاء مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» من و اهل بیتم وارث زمین شدیم و ما متقیان هستیم و همه زمین از آن ما است. هر که زمینی از زمینهای مسلمانان را احیا و آباد کرد، خراج آن را باید به یکی از ائمه اهل بیتم که سلام و درود خدا بر آنان باد، بپردازد و هر چه از آن بخورد برای اوست و اگر آن را ترک یا خراب کند و پس از او مردی دیگر از مسلمانان بگیرد و آن را آباد و زنده کند، به آن (زمین) شایسته تر است از کسی که آن را ترک کرده است. او نیز باید خراج آن را به یکی از ائمه اهل بیتم که سلام و درود خدا بر آنان باد، بدهد و هر چه از آن بخورد برای او است تا این که قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف که از اهل بیتم است، با شمشیر ظهور کند و آنها را در

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 239.

اختیار بگیرد و تحت کنترل خود درآورد و آنان را از آن جا بیرون کند؛ همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مالک آن شده بود و از آن محافظت می کرد. البته به جز زمینهایی که در دست شیعه ما است. این سرزمینها را به آنان (شیعیان) به صورت اقطاع می دهد و آن را در دست خودشان باقی می گذارد.(1)

2) از همو: از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از علی بن اسباط، از صالح بن حمزه، از پدرش، از ابوبکر حضرمی نقل شده است که گفت: هنگامی که امام باقر علیه السلام به شام نزد هشام بن عبدالملک برده شد و پشت در کاخ او قرار گرفت، به اصحابش و به کسانی که از بنی امیه و دیگران در مجلس او بودند، گفت: وقتی مرا در حال سرزنش محمد بن علی دیدید و سپس دیدید که سکوت کردم، هر یک از شما به سوی او بیاید و او را سرزنش کند.

سپس دستور ورود ایشان را داد. هنگامی که امام باقر علیه السلام بر او وارد شد، با دست خود گفت: السلام علیکم و به همه آنان سلام کرد. سپس نشست. هشام به خاطر ترک سلام بر وی به عنوان خلیفه و نشستن او بدون اجازه، خشمگین تر شده و سرزنش کنان به سوی او آمد و سخنانی گفت از جمله این که: ای محمد بن علی! شما همچنان در حال برانگیختن اختلاف میان مسلمانان و دعوت برای خودتان و ادعای امامت از روی نابخردی و نادانی هستید و او را سخت مورد سرزنش قرار داد. هنگامی که ساکت شد، مردان حاضر در مجلس یکی پس از دیگری سرزنش کنان نزد وی آمدند. هنگامی که این قوم ساکت شدند، حضرت علیه السلام از جا بلند شدند و سپس فرمودند: ای مردم! به کجا می روید؟ و به کجا سوق داده می شوید؟ پیشینیان شما نیز به وسیله ما هدایت شدند؛ خدا پسینیان شما را نیز به ما ختم میکند. اگر برای شما حکومتی زودرس باشد، حکومت آینده و به تاخیر افتاده از آن ما خواهد بود و حکومتی پس از حکومت ما نخواهد بود. زیرا که عاقبت از آن ما خواهد بود: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ».

هشام دستور داد که امام را زندانی کنند و هنگامی که زندانی شد، (با زندانیان) سخن گفت و هیچ کس در زندان نماند، مگر این که او را بوسید و با او اظهار دوستی کرد. زندانبان نزد هشام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! من می ترسم که اهل شام بین تو و این تخت خلافت مانع شوند (بر علیه حکومت تو بشورند).

1- [1] _. کافی، ج 1، ص 336، ح 1.

سپس داستان او را برای وی باز گفت و هشام دستور داد او و اصحابش را با پیک به مدینه بازگردانند و دستور داد که در بازار ظاهر نشود و آنان را از غذا و نوشیدنی باز داشت. به مدت سه روز راه رفتند بی آن که غذا و آبی همراه آنان باشد تا این که به دروازه مدیَن رسیدند. این دروازه نیز به روی آنان بسته شد و اصحابش از گرسنگی و تشنگی اظهار ناراحتی کردند. _ گفت:_ آن حضرت از کوهی بالا رفت که بر آنان مشرف بود و با صدای بلند فرمود: ای اهالی این شهر ستمگر! من بقیه الله هستم و خدا می فرماید: «بَقِيَّةُ اللّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ وَمَا أَنَاْ عَلَيْكُم بِحَفِيظٍ»(1) [اگر مؤمن باشید باقیمانده (حلال) خدا برای شما بهتر است و من بر شما نگاهبان نیستم].

در میان آنان پیرمردی بود. پیرمرد نزد آنان آمد و گفت: ای قوم! به خدا قسم این دعوت و پیام شعیب پیامبر است. به خدا قسم اگر بازارها را برای این مرد نگشایید، عذاب خدا شما را از بالاو از پایین پاهایتان فرا خواهد گرفت. این بار مرا باور کنید و دیگر هر چه می خواهید تکذیبم کنید؛ چرا که من از روی اخلاص شما را نصیحت می کنم. _ گفت:_ آنان زود بازارها را برای محمد بن علی علیه السلام و اصحابش گشودند. پس خبر آن پیرمرد به هشام ابن عبدالملک رسید و به دنبالش فرستاد و او را احضار کرد، اما کسی نمی داند با او چه کاری کرد.(2)

3) عیاشی: از عمار ساباطی نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: «إِنَّ الأَرْضَ لِلّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاء مِنْ عِبَادِهِ» آن چه که برای خدا است، برای رسولش نیز هست و آن چه برای رسول او است، برای امام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز هست.(3)

4) از ابو خالد کابلی، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمودند: ما در کتاب علی علیه السلام این نوشته را «إِنَّ الأَرْضَ لِلّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاء مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» یافته ایم. زمین به من و اهل بیتم به ارث رسیده است و متقیان ما هستیم و همه زمین از آن ما است. هر که زمینی را از زمینهای مسلمانان را احیا و آباد کرد، خراج آن را باید به یکی از ائمه اهل بیتم علیهم السلام بپردازد و آن چه

1- [1] _ هود/86.
2- [2] _ کافی، ج 1، ص 392، ح 5.
3- [3] _. تفسیر عیاشی، ج 2، ص 28، ح 65

را از آن (زمین) خورد برای او است. و اگر آن را پس از آبادی، ترک و خراب کرد و مردی دیگر از مسلمانان پس از وی آن را گرفت و آباد و احیا کرد، او به آن زمین، از کسی که آن را ترک کرده است، شایسته تر است. البته باید خراج آن را به امام از اهل بیتم بپردازد و آن چه را که از حاصل آن می خورد، برای او است تا این که قائم از اهل بیتم که سلام و درود خدا بر آنان باد، با شمشیر ظاهر شود و آن را مالک شود و از آن محافظت کند و او را از آن خارج کند. همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را صاحب شده و از آن محافظت کرده بود، مگر آن چه در دست شیعه ما است. قائم آن را به آنان اقطاع (تیول) می دهد و زمینی را به خودشان واگذار می کند.(1)

«قَالُواْ أُوذِينَا مِن قَبْلِ أَن تَأْتِينَا وَ مِن بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ...لَنُؤْمِنَنَّ لَکَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَکَ بَنِی إِسْرَآئِيلَ (134)»

«قَالُواْ أُوذِينَا مِن قَبْلِ أَن تَأْتِينَا وَ مِن بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَن يُهْلِکَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِى الأَرْضِ فَيَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (129) وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَونَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِّن الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (130) فَإِذَا جَاءتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُواْ لَنَا هَـذِهِ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُواْ بِمُوسَى وَمَن مَّعَهُ أَلا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِندَ اللّهُ وَلَـكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ (131) وَقَالُواْ مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِن آيَةٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنِينَ (132) فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلاَتٍ فَاسْتَكْبَرُواْ وَكَانُواْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ (133) وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُواْ يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّکَ بِمَا عَهِدَ عِندَکَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَکَ وَ لَنُرْسِلَنَّ مَعَکَ بَنِی إِسْرَآئِيلَ (134)»

[(قوم موسی) گفتند: پیش از آن که تو نزد ما بیایی و (حتی) بعد از آن که به سوی ما آمدی مورد آزار قرار گرفتیم. گفت: امید است که پروردگارتان دشمن شما را هلاک کند و شما را روی زمین جانشین (آنان) سازد. آن گاه بنگرد تا چگونه عمل می کنید * و در حقیقت ما فرعونیان را به خشکسالی و کمبود محصولات دچار کردیم. باشد که عبرت گیرند * هنگامی که نیکی (و نعمت) به

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 28، ح 66.

آنان روی می آورد، می گفتند: این برای (شایستگی) خود ماست و چون گزندی به آنان می رسید، به موسی و همراهانش شگون بد می زدند. آگاه باشید که (سرچشمه) بدشگونی آنان تنها نزد خداست (که آنان را به بدی اعمالشان کیفر می دهد) لیکن بیشترشان نمی دانستند * و گفتند: هر گونه پدیده شگرفی که به وسیله آن ما را افسون کنی، برای ما بیاوری ما به تو ایمان آورنده نیستیم * پس بر آنان طوفان و ملخ و کنه ریز و غوکها و خون را به صورت نشانه هایی آشکار فرستادیم و باز سرکشی کردند و گروهی بدکار بودند * و هنگامی که عذاب بر آنان فرود آمد، گفتند: ای موسی! پروردگارت را به عهدی که نزد تو دارد، برای ما بخوان. اگر این عذاب را از ما برطرف کنی، حتما به تو ایمان خواهیم آورد و بنی اسرائیل را قطعا با تو روانه خواهیم ساخت].

1) علی بن ابراهیم میگوید: ایمان آورندگان به موسی علیه السلام گفتند: ما قبل از آمدن تو، به وسیله قتل فرزندانمان مورد آزار قرار می گرفتیم و همچنین پس از آمدن تو. زیرا فرعون آنان را به خاطر ایمانشان به موسی زندانی کرد. «قَالَ» موسی: «عَسَى رَبُّكُمْ أَن يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الأَرْضِ فَيَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» مراد از نظر، یعنی می بیند چگونه رفتار خواهند کرد. نظر را به جای رؤیت قرار داده است. و در این فرموده خدای عز و جل: «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَونَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِّن الثَّمَرَاتِ» مراد از سنین، سالهای قحطی است، هنگامی که خدا طوفان، ملخ، شپش، قورباغه و خون بر آن نازل کرد. و اما در این فرموده خدای عز و جل «فَإِذَا جَاءتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُواْ لَنَا هَـذِهِ» حسنه در این جا یعنی صحت و سلامتی و امنیت و فراخی زندگی است «وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ» سیئه این جا گرسنگی و ترس و بیماری است «يَطَّيَّرُواْ بِمُوسَى وَ مَن مَّعَهُ» یعنی موسی و همراهانش را به فال بد می گیرند.

فرمودند: این فرموده خدای عز و جل: «وَقَالُواْ مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِن آيَةٍ لِّتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ * فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلاَتٍ فَاسْتَكْبَرُواْ وَكَانُواْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ» هنگامی که جادوگران و کسانی که از مردم به او ایمان آوردند سجده کردند، هامان به فرعون گفت: همانا مردم به موسی ایمان آورده اند. نگاه کن چه کسی به دین موسی گرویده است و او را زندانی کن. پس تمامی ایمان آورندگان به او از بنی اسرائیل را در زندان افکند.

موسی نزد او آمد و گفت: بنی اسرائیل را به حال خودشان رها کن. اما فرعون این کار را نکرد. خدا در آن سال طوفان را بر آنان فرستاد و خانه هایشان را ویران کرد تا این که به سوی صحرا بیرون آمدند و خیمه و چادر زدند. فرعون به موسی علیه السلام گفت: پروردگارت را دعا کن تا این طوفان را متوقف کند تا من بنی اسرائیل و یارانت را آزاد کنم. موسی علیه السلام پروردگارش را دعا کرد و طوفان را متوقف ساخت و فرعون خواست که بنی اسرائیل را آزاد کند، اما هامان به او گفت: اگر بنی اسرائیل را آزاد کنی، موسی بر تو غلبه خواهد یافت و ملک تو را از بین خواهد برد. پس به حرف او گوش داد و بنی اسرائیل را آزاد نساخت.

خداوند در سال دوم ملخ را بر آنان فرستاد، پس هر چه از کشت و درخت بود را از بین برد تا این که نزدیک بود که مو و ریشهایشان را نیز بکند و لباس از تن آنها درآورد. فرعون سخت از این حادثه نا امید شد و گفت: ای موسی! پروردگارت را دعا کن تا شر این ملخ را از ما کوتاه کند تا من بنی اسرائیل و یارانت را آزاد کنم. موسی علیه السلام به درگاه پروردگارش دعا کرد. پروردگار نیز ملخ را متوقف کرد، اما هامان نگذاشت که او بنی اسرائیل را آزاد کند. خداوند در سال سوم شپش را بر آنان نازل کرد و بر اثر آن، کشت ایشان از میان رفت و دچار قحطی و گرسنگی شدند. فرعون به موسی گفت: اگر شپش را از ما دفع کنی، من دست از سر بنی اسرائیل برخواهم داشت. موسی به درگاه پروردگارش دعا کرد تا این که شپش از میان رفت. _ فرمود:_ نخستین چیزی را که خدا در آن زمان آفرید، شپش بود، اما فرعون بنی اسرائیل را آزاد نکرد. سپس خداوند پس از آن قورباغه ها را بر آنان نازل کرد تا جایی که در خورد و خوراکشان نیز یافت می شد و گفته می شود: که آن قورباغه ها از دبر (مقعد) و گوش و بینی هایشان نیز بیرون می آمد. آنان سخت از این عذاب در رنج بودند. آن گاه نزد موسی علیه السلام آمدند و گفتند: خدای را دعا کن تا این قورباغه ها را از ما دور سازد؛ در این صورت ما به تو ایمان خواهیم آورد و بنی اسرائیل را با تو خواهیم فرستاد. موسی علیه السلام به درگاه پروردگارش دعا کرد و این عذاب را نیز از آنان برداشت. هنگامی که نپذیرفتند که بنی اسرائیل را آزاد کنند، خدا آب نیل را به خون تبدیل کرد، به طوری که هر شخص قبطی آن را به صورت خون می دید و شخص اسرائیلی آن را به صورت آب می دید. هر اسرائیلی که از آن می خورد، به آب مبدل

میشد و هنگامی که شخص قبطی از آن می خورد، به خون مبدل میشد. قبطی به اسرائیلی می گفت: آب را در دهانت بگذار و پس از آن در دهانم بریز. هنگامی که آب را در دهان قبطی می ریخت، به خون مبدل می شد. آنان سخت از این حالت در رنج و عذاب بودند. به موسی علیه السلام گفتند: به خدا قسم، اگر خدا ما را از شر این خون رها کند، ما بنی اسرائیل را با تو خواهیم فرستاد.

هنگامی که خدا آن خون را از میان برد، به وعده خودشان عمل نکردند و بنی اسرائیل را آزاد نکردند. خدا نیز رجز را بر آنان فرو فرستاد و منظور از رجز، یخ است و تا آن روز آن را ندیده بودند و بسیاری در نتیجه آن جان باختند و سخت در عذاب و رنج ماندند. عذابی بر آنان نازل شده بود که قبلاً نمی شناختند: «قَالُواْ یَا مُوسَی ادْعُ لَنَا رَبَّکَ بِمَا عَهِدَ عِندَکَ لَئِن کَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَکَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَکَ بَنِی إِسْرَآئِیلَ». موسی به درگاه پروردگارش دعا کرد و آن یخ را متوقف کرد و او بنی اسرائیل را آزاد ساخت. هنگامی که آنان را آزاد کرد، گرد موسی علیه السلام جمع شدند و او از مصر خارج شد و کسانی که از فرعون فرار کرده بودند به وی پیوستند و این خبر به فرعون رسید. هامان به او گفت: من تو را از آزاد کردن بنی اسرائیل نهی کردم و اکنون می بینی چگونه نزد او گرد هم آمدند. فرعون سخت ناراحت شد و از همه شهرها نیرو جمع کرد و برای تعقیب موسی بیرون آمد.(1)

2) طبرسی: در باره معنای رجز، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که به یخی سرخ رنگ مبتلا شدند که قبلاً آن را ندیده بودند. پس در نتیجه آن هلاک شدند و سخت در رنج و عذاب افتادند. زیرا به چیزهایی مبتلا شدند که قبلاً ندیده بودند. طبرسی نیز این داستان را در مجمع البیان(2) ذکر کرده است. و گفته است: این حدیث را علی بن ابراهیم با سند خود، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است.(3)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 239.
2- [2] _ مجمع البیان، ج 4، ص 340.
3- [3] _ مجمع البیان، ج 4، ص 343.

3) عیاشی: از سلیمان، از رضا علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «لَئِن کَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَکَ»، فرمودند: رجز یعنی یخ، _ سپس فرمود: _ خراسان سرزمین (رجز) برف است.(1)

4) ابو یعقوب راوی تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام میگوید: به امام علیه السلام عرض کردم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علیه السلام آیاتی داشتند که با آیات و نشانه های موسی علیه السلام برابری کند؟ امام علیه السلام فرمودند: علی علیه السلام خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و آیه های رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، همان آیه های علی علیه السلام و آیه های علی علیه السلام همان آیه های رسول خدا صلی الله علیه و آله است و هیچ آیه ای نیست که خدای عز و جل به موسی علیه السلام و یا دیگر انبیا داده باشد، مگر این که به مانند آن و یا بزرگتر از آن را به محمد که سلام و درود خدا بر او باد نیز داده است.

اما (در باره) عصایی که موسی علیه السلام داشت و به افعی مبدل شد و آن چه را جادوگران از چوب دستی و طنابهایشان نشان دادند، بلعیده بود، (باید گفت) محمد صلی الله علیه و آله و سلم بهتر از آن را داشت. گروهی از یهودیان نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و از وی سئوال کردند و به بحث و مجادله با او پرداختند. هر چه آنان آوردند، پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، چیزی را برایشان آورد که آنان را دچار شگفتی کرد. آنان به وی گفتند: ای محمد! اگر واقعاً پیامبر هستی، پس عصایی مانند عصای موسی را برای ما بیاور. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: چیزی را که برای شما آورده ام (قرآن) بزرگتر از عصای موسی است؛ زیرا پس از من تا روز قیامت ماندگار خواهد ماند و با همه دشمنان و مخالفان رو به رو خواهد شد و هیچ کس از آنان نمی تواند سوره ای از آن را مورد معارضه قرار دهد و مانند آن را بیاورد. ولی عصای موسی از بین رفت و نزد او باقی نماند که مورد آزمایش قرار گیرد. آن طور که قرآن مورد آزمایش قرار گرفته است. وانگهی من چیزی را برایتان می آورم که بزرگتر از عصای موسی است. گفتند: بیاور. فرمود: عصای موسی در دست او بود و آن را می انداخت. پس آن دسته از قبطیان که کافر بودند، می گفتند: موسی در به کار بردن عصای خود، حیله و

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 29، ح 68.

نیرنگ اعمال می کند. اما خداوند چوب را برای محمد به اژدها تبدیل خواهد کرد به طوری که دست او با آن چوبها تماس پیدا نمی کند و آن را زیر نظر نمی گیرد. وقتی به خانه های خود بازگشتید و امشب در تجمع گاهتان در آن خانه گرد آمدید، خدای عز و جل همه ستونهای چوبی سقفهای آن خانه را به اژدها مبدل خواهد کرد و این ستون ها بیش از صد ستون است و زَهره (صفرای) چهار نفر از شما خواهد ترکید و سایرین تا صبح فردا بی هوش خواهند افتاد و یهودیان نزد شما خواهند آمد و داستان را برای آنان باز خواهید گفت. ولی آنان شما را باور نخواهند کرد. سپس آن مارها در میان آنان ظاهر می شوند و چشمهایشان پر از مار خواهد شد، همچنان که شب قبل برای شما اتفاق افتاد. سپس گروهی از آنان خواهند مرد و گروهی دچار دیوانگی و اضطراب خواهند شد و بیشترشان بی هوش میشوند.

امام علیه السلام فرمودند: قسم به آن کسی که خدا او را به حق به پیامبری فرستاده است، همه آن قوم به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، خندیدند ، بی آن که به او احترام بگذارند یا او را بزرگ دارند. آنان به همدیگر می گفتند: به آن چه ادعا کرده است نگاه کنید که چگونه از جایگاه خود بالاتر رفته است؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اگر الان می خندید، فردا گریه خواهید کرد، و از آن چه که به شما خبر می دهم و مشاهده می کنید، دچار حیرت و سرگردانی خواهید شد. هان! هر که از شما از مشاهده آن اتفاق در ترس و وحشت بیفتد و از مرگ در هراس افتد، بگوید: خدایا! به محمد مصطفی و علی مرتضی و اولیایشان که هر که امرش را برای آنان تسلیم کند، نجات می یابد، قسمت می دهم که به من بر آن چه می بینم قوت قلب دهی. اگر اشخاص مورد علاقه تان که آنان را دوست می دارید و می خواهید زنده بمانند، بمیرند، این دعا را برای آنان بخوانید تا خدای عز و جل آنان را زنده کند و قوت قلب دهد.

پس آنان آن جا را ترک کردند و در آن جایگاه گرد هم آمدند و شروع کردند به تمسخر محمد که سلام و درود خدا بر او باد و گفته وی مبنی بر این که آن ستون ها به اژد ها مبدل خواهد شد. آنان صدای جنبشی در سقف شنیدند و ناگهان آن ستون ها به اژدها تبدیل شدند در حالی که سرهایشان را به سمت دیوار پیچیدند و به سمت آنان به حرکت در آمدند تا آنان را ببلعند. هنگامی که به آن قوم رسیدند، از آنان روی گردانیدند و به طرف آن چه که در خانه از خمره و کوزه و هاون و

ص:296

صندلی و چوب و نرده بود، حرکت کردند تا آنها را ببلعند و بخورند. پس به آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته بود، مبتلا شدند و چهار نفر از آنان مردند و گروهی دچار اضطراب شدند و گروهی از مرگ به وحشت افتادند. پس همان دعای رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، را خواندند و دلهایشان پایدار و استوار و قوی شد. برخی از آنان برای چهار نفری که مردند، دعا کردند و سپس زنده شدند. هنگامی که این صحنه را دیدند، گفتند: این دعا مستجاب است و به درستی که محمد راستگو است؛ اگر چه برای ما سخت است که او را باور کنیم و از وی پیروی کنیم. چرا آن دعا را نخوانیم تا دلهای ما به او ایمان بیاورد و او را باور کند و از اوامر و نواهی او اطاعت کند؟ سپس آن دعا را خواندند و خدای عز و جل دلهای آنان را به ایمان متمایل و خوشایند ساخت و کفر را در دلهایشان منفور کرد. پس به خدا و رسولش ایمان آوردند. هنگامی که صبح فرا رسید، یهودیان آمدند و ستون ها دوباره به اژدها مبدل شدند، چنان که بودند. یهودیان آن را مشاهده کردند، پس متحیر و سرگردان شدند و بدبختی بر آنان چیره و غالب شد.

فرمود: و اما ید (ید بیضا) نیز برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود؛ بلکه هزار بار بهتر از آن را داشت. آن حضرت که سلام و درود خدا بر او باد، دوست می داشت که حسن و حسین علیه السلام پیش او بیایند و آنان نزد دایه شان بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تاریکی شب آنان را صدا می زد و میفرمود: ای ابو محمد! ای ابو عبدالله! نزد من بیایید. با وجود فاصله دور آنان، پس از این که صدایش به گوش آنان میرسید، می آمدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انگشت سبابه اش را (به این صورت) از در خارج می کرد و آن انگشت برای آنان زیباتر و بهتر از ماه و خورشید می درخشید. آنان می آمدند و سپس انگشت به حالت قبلی برمی گشت. هر گاه حاجتش از ملاقات و سخن گفتن با آنان برآورده می شد، می فرمود: به جای قبلی خود برگردید؛ و با سبابه اش (به این صورت) همه جا را نورانی میکرد، در حالی که این سبابه زیباتر و بهتر از ماه خورشید می درخشید و آنان را احاطه میکرد و از آنان تا برگشت به جای قبلی محافظت می کرد. سپس انگشت ایشان به رنگ معمول خود برمی گشت.

اما (در باره) طوفانی که خدا برای قبطی ها فرستاد، خدای عز و جل مانند آن را برای قوم مشرکان به عنوان نشانه ای برای محمد که سلام و درود خدا بر او باد،

ص:297

فرستاده بود. _ فرمودند:_ مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به او ثابت ابن ابی اقلح(1) می گفتند در یکی از غزوه ها مردی از مشرکان را کشت و زن آن مرد نذر کرد که در جمجمه قاتل شوهرش شراب بخورد. هنگامی که در جنگ احد آن حوادث برای مسلمانان اتفاق افتاد، ثابت بر روی تپه ای کشته شد و مشرکان آنجا را ترک کردند و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد و اصحابش سرگرم به خاک سپردن یارانش بود. آن زن نزد ابوسفیان آمد و از او درخواست کرد که کسی را به جایگاه آن مرد کشته شده بفرستد تا سرش را ببرد و برای او بیاورد تا بدین وسیله به نذر خود وفا کند و در جمجمه اش شراب بخورد. مژده قتل او قبلاً توسط یکی از بردگانش به وی رسیده بود، پس او را آزاد کرد و به او کنیزکی بخشید. سپس این درخواست را از ابو سفیان کرد و او نیز دویست نفر از افراد نترس را در تاریکی شب فرستاد تا سر او را ببرند و برای آن زن بیاورند. آنان به راه افتادند. پس بادی آمد و آن مرد (ثابت) را به سرازیری دره برد و آنان او را تعقیب کردند تا سرش را ببرند. آن گاه باران شدیدی باریدن گرفت و آن دویست نفر را غرق کرد و کسی نتوانست اثری را نه از آن مرد مقتول و نه از آن دویست نفر پیدا کند. بدین وسیله، خدا آن زن کافر را از آن چه می خواست بازداشت. این حادثه بزرگتر از طوفان بود و به عنوان آیه و نشانهای برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم محسوب میشود.

اما (در باره) ملخی که بر بنی اسرائیل فرستاده شد، (باید گفت) که خدا بزرگتر از آن را نسبت به دشمنان محمد صلی الله علیه و آله و سلم انجام داد. چرا که خدا ملخی را فرستاد که خود مشرکان را خورد؛ در صورتی که ملخ موسی، مردان قبطی را نخورد، بلکه کشت آنان را خورد. حکایت آن بدین صورت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از سفرهایش به سوی شام بود در حالی که دویست نفر از یهودیان این منطقه، او را در هنگام ترک مکه و بازگشت به آن تعقیب می کردند و قصد کشتن او را داشتند زیرا میترسیدند که دولت یهود به دست او از بین برود. پس قصد قتل او را کردند، اما چون همراه کاروان بود، جرأت

1- [1] _ عاصم بن ثابت بن ابی اقلح انصاری، از انصار نخستین و اولیه بود. او کشته شد و دبر (باد غربی) از او حمایت کرد و نگذاشت مشرکان

مکه به او برسند و به همین روی، حَمِیّ الدَّبر نامیده شد.« الاصابه، ج 4، ص3، ت 4340».

نکردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه می خواست قضای حاجت کند به جایی دور، پشت درختان انبوه یا خرابه ای و یا صحرا می رفت. آن حضرت روزی برای قضای حاجت بیرون آمد و دور شد و مشرکان او را تعقیب کردند و دور او را گرفتند و شمشیرهایشان را برای قتل ایشان بیرون کشیدند. خدای عز و جل از زیر پای محمد که سلام و درود خدا بر او باد، از زیر شنها، ملخهای بسیاری بیرون آورد. ملخها به آنان هجوم آوردند و بدین ترتیب مشرکان به ملخها سرگرم شده و از حضرت بازماندند. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قضای حاجت کرد، به کاروان برگشت در حالی که ملخها هنوز مشغول خوردن آنان بودند. کاروانیان به وی گفتند: ای محمد! آن گروهی که به دنبال تو افتادند را چه شده است؛ چرا هیچ کدام از آنان برنگشتند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آمده بودند تا مرا بکشند، اما خدا ملخ را بر آنان فرستاد. کاروانیان آمدند و دیدند که برخی از آنان به هلاکت رسیده و برخی دیگر نزدیک است بمیرند و ملخها سرگرم خوردن آنان هستند. همچنان به آنان نگاه می کردند تا این که ملخها همه اجسادشان را خورده و چیزی را باقی نگذاشتند.

اما در باره شپش، باید گفت که خدا قدرتش را برای دشمنان محمد صلی الله علیه و آله به وسیله شپش نیز نشان داده است. داستان به این ترتیب است که هنگامی که دعوت ایشان در مدینه گسترش یافت و مقام و جایگاه او در پرتو رسالت بالا رفت، روزی برای اصحابش در باره آزمایش و امتحان انبیا علیه السلام توسط خدا و از صبرشان در اطاعت از او سخن می گفتند. ایشان میفرمودند: همانا میان رکن و مقام، قبر هفتاد پیامبر وجود دارد و آنان بر اثر آسیبی که به سبب گرسنگی و شپش به آنان رسید، درگذشتند. برخی از منافقین یهود و بعضی از شیاطین کافر قریش این خبر را شنیدند و در محفل خود به توطئه و دسیسه پرداختند و به توافق رسیدند که محمد که سلام و درود خدا بر او باد را یافته و او را با شمشیرهای خود بکشند تا دروغ نگوید. آنان که تعدادشان دویست نفر بود، توطئه چیدند که او را به هنگام بیرون آمدن از مدینه محاصره کنند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی تنها بیرون آمد. آن قوم شروع به تعقیب او کردند. در همین هنگام، یکی از آنان در لباسهای خود شپش دید. سپس بدن و پشتش شروع به خارش کرد. او خجالت کشید و از یارانش فاصله

ص:299

گرفت. یکی دیگر از مشرکان نیز در لباسش شپش دید. او هم دور شد. این ماجرا همین طور ادامه یافت تا این که همه آنان متوجه شدند که بدنشان شپش گذاشته است. سپس برگشتند. شپش آن قدر زیاد شد که بر آنان چیره شد و حلق آنان را فراگرفت و دهانهای آنان بسته شد و غذا و آب در دهانهایشان فرو نمی رفت و به این ترتیب، همه آنان طی دو ماه مردند. برخی از آنان در مدت پنج روز و برخی در ده روز یا کمتر و یا بیشتر هلاک شدند. هنوز دو ماه نگذشته بود که همه آنان بر اثر شپش و گرسنگی و تشنگی جان سپردند. این بود آن شپشی که خدا بر دشمنان محمد صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان نشانه فرستاد.

اما در باره قورباغه ها نیز باید گفت که خدا مانند آن را برای دشمنان محمد که سلام و درود خدا بر او باد، فرستاد و آن هنگامی بود که خواستند ایشان را بکشند. البته خداوند تبارک و تعالی آنان را به وسیله موش به هلاکت رساند. حکایت به این صورت بود که دویست نفر که برخی از آنان از کفار عرب و برخی یهودی و برخی از عامه مردم بودند، در موسم حج گرد هم آمدند و با خود گفتند: حتماً محمد را خواهیم کشت. پس به طرف مدینه به راه افتادند. وقتی چند منزل را سپری کردند، ناگهان آبی را در برکهای یافتند که از آبی که حمل می کردند، گواراتر بود. پس آن چه از آب که همراهشان بود را بر زمین ریختند و مشک هایشان را با آن آب پر کردند و آن جا را ترک کردند تا به زمینی رسیدند که موش و قورباغه در آن بسیار بود. در آن جا فرود آمدند و بار سفر و شترهایشان را در همان مکان گذاشتند. قورباغهها و موشها به جان مشک هایشان افتادند و آنها را سوراخ کردند و آب آنها در آن زمین سنگلاخی ریخت. مدتی نگذشت که احساس تشنگی کردند، ولی آبی همراه آنان نبود. پس به طرف حوضهایی که از آن آب برداشته بودند برگشتند و دیدند که موشها و قورباغهها قبل از آنها به آن جا رسیدهاند و آبراههایی ایجاد کرده و آب آن برکهها در آن زمین سنگلاخ فرو رفته است. آنان بر زمین افتادند و از یافتن آب ناامید شدند. نشانه های مرگ بر آنان ظاهر شد و هیچ کس از آنان رهایی نیافت، مگر یک نفر از آنان که همچنان بر زبان خود و بر شکم خود، نام محمد که سلام و درود خدا بر او باد، را می نوشت و می گفت: « ای پروردگار محمد و آل محمد! من از آزار رساندن به محمد صلی الله علیه و آله و سلم توبه کردم. پس به حق محمد و آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد،

گرفتاری مرا برطرف کن». او نجات یافت و خدا تشنگی را از او دور ساخت. کاروانی به وی رسید و کاروانیان او را آب دادند و متاع قوم و شترهای آنان بردند. شتران بر تحمل تشنگی از مردان کاروان صبورتر بودند. آن مرد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، آن شتران و اموال را به او بخشید.

اما در باره خون، باید گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی حجامت کرد و خون خارج شده از خود را به ابو سعید خدری داد و به او فرمود: آن را دور انداز. اما وی آن را خورد. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به وی فرمود: با آن چه کردی؟ گفت: ای رسول خدا! آن را خوردم. فرمود: مگر به تو نگفتم دور بیانداز؟ گفت: آن را در جایی که کسی نبیند مخفی کردم. رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مبادا که دیگر چنین کاری بکنی. بدان که خداوند تبارک و تعالی، گوشت و خون تو را بر آتش حرام کرد؛ چون با گوشت و خون من درآمیخته است. در این هنگام، چهل نفر از منافقین شروع به تمسخر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کردند و می گفتند: او ادعا کرده که خدری را از آتش رها کرده است زیرا خونش با خون او مخلوط شده است. او دروغگویی بیش نیست و ما خون او را کثیف می دانیم. پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، فرمود: به خدا قسم، خدا آنان را با خون شکنجه خواهد کرد و آنان را با آن به هلاکت خواهد رساند، اگر چه قبطیان با آن نمردند. مدت زیادی نگذشته بود که به خونریزی دایمی از بینی و ریزش خون از دندانهای آسیای خود مبتلا شدند و غذاها و نوشیدنی هایشان با خون مخلوط می شد و آن را می خوردند. به مدت چهل بامداد در این حالت شکنجه و عذاب باقی ماندند تا این که در نهایت، به هلاکت رسیدند.

اما در باره سنین (سالهای قحطی) و کمبود میوه باید گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبیله مضر را نفرین کرد و فرمود: خدایا! عذابت را بر مضر شدت ببخش و بر آنان سالهای قحطی مانند سالهای یوسف بفرست. پس خدای تبارک و تعالی آنان را به قحطی و گرسنگی مبتلا کرد. از اطراف برای آنان مواد غذایی میآمد، ولی هر گاه آن را می خریدند، پیش از این که به خانه هایشان برسانند میگندید و فاسد می شد و اموالشان از بین می رفت و نفع و فایده ای

در غذای خویش نمی یافتند، تا این که بحران قحطی و گرسنگی شدید، سخت به آنان آزار و آسیب رساند تا جایی که مجبور شدند سگهای مرده را بخورند. آنان استخوانهای مردگان را می سوزاندند و می خوردند و کارشان به جایی رسید که قبرهای مردگان را نبش کردند و آنان را خوردند. حتی گاهی اوقات، زنان، بچه های خودشان را می خوردند، تا این که گروههایی از رؤسای قریش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: ای محمد! تو با مردان دشمنی؛ این زنان و بچه ها و حیوانات چه گناهی کردهاند؟ رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: شما بابت کارتان مورد مجازات قرار گرفته اید و بچه ها و حیوانات شما هدف عذاب نیستند؛ هر گاه خدا بخواهد، خسارت آنان را با همه منافع در دنیا و آخرت جبران خواهد کرد. خداوند تبارک و تعالی خسارت آنان را جبران خواهد کرد و مضر را خواهد بخشید و آن گاه گفت: خدایا! گرفتاری آنان را برطرف کن. خرمی و آسایش و رفاه به آنان بازگشت و این همان گفته خدای عز و جل در مورد آنان است؛ در جایی که نعمتهای او را بر آنان بر می شمرد و میفرماید: «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * الَّذِی أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ»(1) _(2) [باید خداوند این خانه را بپرستند همان (خدایی) که در گرسنگی غذایشان داد و از بیم (دشمن) آسوده خاطرشان کرد].

اما حکایت کاستن (طمس) اموال را نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داشت که در تفسیر این فرموده خدای عز و جل: «رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ»(3) [پروردگارا اموالشان را نابود کن و آنان را دل سخت گردان]، خواهد آمد.

«وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُواْ يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الأَرْضِ وَ...وَفِی ذَلِكُم بَلاء مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ (141)»

«وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُواْ يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِی بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِی إِسْرَآئِيلَ بِمَا صَبَرُواْ وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُواْ يَعْرِشُونَ (137) وَجَاوَزْنَا بِبَنِی إِسْرَآئِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْاْ عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ

1- [1] _ قریش/3_4.
2- [2] _ تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 410، ح 280_287.

3- [3] _ يونس/88.

لَّهُمْ قَالُواْ يَا مُوسَى اجْعَل لَّنَا إِلَـهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (138) إِنَّ هَـؤُلاء مُتَبَّرٌ مَّا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ (139) قَالَ أَغَيْرَ اللّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَـهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (140) وَإِذْ أَنجَيْنَاكُم مِّنْ آلِ فِرْعَونَ يَسُومُونَكُمْ سُوَءَ الْعَذَابِ يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءكُمْ وَفِى ذَلِكُم بَلاء مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ (141)»

[و به آن گروهی که پیوسته تضعیف می شدند، (بخشهای) باختر و خاوری سرزمین (فلسطین) را که در آن برکت قرار داده بودیم، به میراث عطا کردیم و به پاس آن که صبر کردند، وعده نیکوی پروردگارت به فرزندان اسرائیل تحقق یافت و آن چه را که فرعون و قومش ساخته و افراشته بودند، ویران کردیم * و فرزندان اسرائیل را از دریا گذراندیم تا به قومی رسیدند که بر (پرستش) بتهای خویش همت می گماشتند. گفتند: ای موسی! همان گونه که برای آنان خدایانی است، برای ما (نیز) خدایی قرار ده. گفت: راستی شما نادانی می کنید * در حقیقت آن چه ایشان در آنند، نابود (و زایل) و آن چه انجام می دادند، باطل است * گفت: آیا غیر از خدا معبودی برای شما بجویم با این که او شما را بر جهانیان برتری داده است؟ * و (یاد کن) هنگامی را که شما را از فرعونیان نجات دادیم که شما را سخت شکنجه می کردند، پسرانتان را می کشتند و زنانتان را زنده باقی می گذاشتند و در این برای شما آزمایش بزرگی از جانب پروردگارتان بود]

1) علی بن ابراهیم در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُواْ يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِى بَارَكْنَا فِيهَا» میگوید: یعنی بنی اسرائیل؛ هنگامی که خدای عز و جل فرعون را به هلاکت رساند، زمین و آن چه از آن فرعون بود را به ارث بردند. و این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِى إِسْرَآئِيلَ بِمَا صَبَرُواْ» یعنی رحمت نسبت به موسی علیه السلام برای آنان به کمال رسید «وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُواْ يَعْرِشُونَ» یعنی آثار و تاکستانها و کاخها.

اما این فرموده خدای عز و جل: «وَجَاوَزْنَا بِبَنِى إِسْرَآئِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْاْ عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَّهُمْ» یعنی هنگامی که خدا فرعون و اصحابش را غرق کرد و موسی علیه السلام و اصحابش از دریا عبور کردند، قوم موسی به قومی رسیدند که

مشغول پرستیدن بتها بودند. به موسی گفتند: «يَا مُوسَى اجْعَل لَّنَا إِلَـهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ» موسی گفت: «إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ * إِنَّ هَـؤُلاء مُتَبَّرٌ مَّا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ * قَالَ أَغَيْرَ اللّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَـهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ * وَإِذْ أَنجَيْنَاكُم مِّنْ آلِ فِرْعَونَ يَسُومُونَكُمْ سُوَءَ الْعَذَابِ يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءكُمْ وَفِى ذَلِكُم بَلاء مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ» على بن ابراهيم میگوید: این آیه ها از جمله آیه های محکم است.(1)

2) ابن شهر آشوب نقل کرده است که هنگامی که راس الجالوت به علی علیه السلام گفت: هنوز سی سال از رحلت پیامبرتان نگذشته بود که شمشیر به روی یکدیگر کشیدید. حضرت فرمودند: شما هم هنوز پاهایتان از آب دریا خشک نشده بود که به موسی علیه السلام گفتید «اجْعَل لَّنَا إِلَـهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ».(2)

«وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلاَثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ...فِى قَوْمِى وَأَصْلِحْ وَلاَ تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (142)»

«وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلاَثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِى فِى قَوْمِى وَأَصْلِحْ وَلاَ تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ (142)»

[و با موسی سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر تمام کردیم تا آن که وقت معین پروردگارش در چهل شب به سر آمد و موسی (هنگام رفتن به کوه طور) به برادرش هارون گفت: در میان قوم من جانشینم باش و (کار آنان را) اصلاح کن و راه فسادگران را پیروی مکن]

1) محمد بن یعقوب: از تعدادی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن اسماعیل، از بعضی از یارانش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خدای تبارک و تعالی دنیا را در شش روز آفرید. سپس این شش روز را از سایر روزهای سال جدا کرد. سال برابر با سیصد و پنجاه و چهار روز است و ماه شعبان هیچ گاه کامل نمی شود و ماه رمضان هیچ گاه کاستی نمی پذیرد و فریضه نمی تواند ناقص باشد، همانا خدای عز و جل می فرماید: «وَلِتُكْمِلُواْ الْعِدَّةَ»(3) [تا شماره (مقرر) را تکمیل کنید] و ماه شوال بیست و نه روز است و ذیالعقده سی

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 241.
2- [2] _ مناقب، ج 2، ص 46.
3- [3] _ بقره/185.

روز است و خدای عز و جل می فرماید: «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلاَثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً» و ذی الحجه بیست و نه روز و محرم سی روز است، سپس ماههای پس از آنها یک ماه کامل و دیگری ناقص است.(1)

2) طبرسی روایت کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: موسی علیه السلام به قومش گفت: من سی روز در بین شما نیستم.تا بر آنان سخت نگیرد. سپس آن مدت را ده روز افزایش داد و در این کار خلف وعده نیست. زیرا که اگر چهل شب تأخیر میکرد، قبل از آن سی شب تأخیر کرده بود.(2)

3) عیاشی، از محمد حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدا: «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلاَثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ» فرمودند: در ده شب از ذی الحجهای که ناقص است (بیست و نه روز است) تا این که به ماه شعبان رسید، پس گفت: ناقص است و به اتمام نمی رسد.(3)

4) از فضیل بن یسار نقل شده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم، وقتی را در باره آنان تعیین کن. فرمودند: همانا علم خدا با علم تعیین کنندگان زمان اختلاف دارد؛ مگر نشنیده ای که خداوند میفرماید: تا چهل شب و نه موسی و نه بنی اسرائیل آن ده شب را نمی دانستند. اما هنگامی که با آنان سخن گفت، گفتند: موسی دروغ گفته است و خلف وعده کرده است. پس اگر این موضوع برای شما روایت شد، بگویید: خدا و رسولش راست گفتند؛ که در این صورت، دو پاداش نصیب شما می شود.(4)

5) از فضیل بن یسار، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هنگامی که موسی خواست بیرون آید تا با پروردگارش خلوت کند، به آنان سی روز وعده داد. هنگامی که خدا ده شب به آن سی شب اضافه کرد، قومش گفتند: موسی خلف وعده کرد و آن کاری را کردند که کردند.(5)

و از محمد بن علی ابن حنیفه نیز مانند این حدیث روایت شد.

1- [1] _ کافی، ج 4، ص 78، ح 2.
2- [2] _ مجمع البیان، ج 4، ص 349.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 29، ح 69.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 29، ح 70.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 30، ح 71.

«وَلَمَّا جَاء مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِى...وَبِكَلاَمِى فَخُذْ مَا آتَيْتُکَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ (144)»

«وَلَمَّا جَاء مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِى أَنظُرْ إِلَيْکَ قَالَ لَن تَرَانِى وَلَـكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِى فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ موسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَکَ تُبْتُ إِلَيْکَ وَأَنَاْ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ (143) قَالَ يَا مُوسَى إِنِّى اصْطَفَيْتُکَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالاَتِى وَبِكَلاَمِى فَخُذْ مَا آتَيْتُکَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ (144)»

[و چون موسى به ميعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض كرد: پروردگارا! خود را به من بنماى تا بر تو بنگرم. فرمود: هرگز مرا نخواهى ديد، ليكن به كوه بنگر. پس اگر بر جاى خود قرار گرفت به زودى مرا خواهى ديد. چون پروردگارش به كوه جلوه نمود، آن را ريز ريز ساخت و موسى بيهوش بر زمين افتاد و چون به خود آمد گفت: تو منزهى، به درگاهت توبه كردم و من نخستين مؤمنانم * فرمود: اى موسى! تو را با رسالتها و با سخن گفتنم (با تو) بر مردم (روزگار) برگزيدم. پس آن چه را به تو دادم بگير و از سپاسگزاران باش]

1) ابن بابويه از تميم بن عبدالله بن تميم قرشى كه خداوند از او خشنود باد، نقل كرده است كه از پدرم، از حمدان بن سليمان نيسابورى، از على بن محمد بن جهم نقل شده است كه گفت: در مجلس مأمون حضور داشتم در حالى كه امام رضا عليه السلام نزد او بود. مأمون به او گفت: اى پسر رسول خدا! مگر نمى گويى كه پيامبران معصومند؟ فرمود: بلى. سپس از ايشان در باره برخى از آيه هاى قرآن در مورد پيامبران سئوال كرد. از جمله اين سئوال كه معناى اين گفته خداى عز و جل: چيست؟ «وَلَمَّا جَاء مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِى أَنظُرْ إِلَيْکَ قَالَ لَن تَرَانِى وَلَـكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ» چگونه كليم الله موسى ابن عمران عليه السلام از خدا طلب رؤيت كرد، حال آن كه مى دانست نمى توان خدا را ديد؟

حضرت رضا عليه السلام فرمودند: كليم الله موسى بن عمران عليه السلام مى دانست كه خداى عز و جل را نمى توان با چشمها ديد، اما آن گاه كه خداى عز و جل با او سخن گفت و او را مقرب درگاهش قرار داد، نزد قومش بازگشت و به آنان خبر داد كه خداى عز و جل با او سخن گفته و او را به خود نزديک ساخته و با او مناجات كرده است. آنان گفتند: ما به

تو ایمان نخواهیم آورد، مگر این که سخنش را بشنویم چنان که تو شنیدی.
تعداد آن قوم هفتصد هزار نفر بود. هفتاد

ص:306

هزار نفر از میان آنان برگزید و سپس هفت هزار نفر از میان آنان را انتخاب کرد و از میان آنان هفتصد نفر را و در نهایت هفتاد مرد برای میقات پروردگارش برگزید وآنان را به طور سینا برد و در دامنه کوه مسکن داد. موسی علیه السلام از طور بالا رفت و از خدای تبارک و تعالی درخواست کرد که با او سخن گوید و سخنش را به سمع آنان برساند. خدای عز و جل با او سخن گفت و سخنش را از بالا و پایین و چپ و راست و پشت و جلو شنیدند. زیرا که خدای عز و جل آن را در درخت پدید آورد. سپس آن را از آن درخت خارج کرد تا آن را از همه جهات شنیدند. اما آنها به او گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مبنی بر این که سخنی را که شنیده ایم، سخن خدا بوده است، مگر این که خدا را به طور آشکارا ببینیم. هنگامی که این خواسته بزرگ را بر زبان آوردند و استکبار ورزیدند و گردنکشی کردند، خدای عز و جل صاعقه ای را فرستاد و در نتیجه، آنان را به سبب ظلم و ستمشان مجازات کرد و آنان به هلاکت رسیدند.

موسی علیه السلام گفت: پروردگارا! به هنگام مراجعت، اگر بنی اسراییل گفتند: تو آنان را بردی و به قتل رساندی؛ زیرا که در ادعای مناجات با خدای عز و جل راستگو نبودی، به آنان چه بگویم؟ خداوند آنان را زنده کرد و با او فرستاد. آنان گفتند: تو اگر از خدا بخواهی که او را ببینی، خواهد پذیرفت و در این صورت، به ما خواهی گفت که خدا چگونه است و ما او را آن طور که شایسته است، خواهیم شناخت. موسی علیه السلام گفت: ای قوم! همانا خدا با چشمها دیده نمی شود و دارای کیفیت نیست، بلکه با آیه ها و نشانه ها و آثارش شناخته می شود. آنان گفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم، مگر این که از او این حاجت را بخواهی.

موسی علیه السلام گفت: پروردگارا! تو گفته بنی اسرائیل را شنیدی و تو به مصلحت آنان داناتری. پس خدای عز و جل به او فرمود: ای موسی! آن چه را آنان طلب کردند، تو از من طلب کن. من تو را به علت نادانی شان مورد مؤاخذه قرار نخواهم داد. آن گاه موسی علیه السلام گفت: «رَبِّ أَرِنِی أَنظُرْ إِلَیْکَ قَالَ لَن تَرَانِی وَلَـٰکِنِ انظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکَانَهُ» در حالی که سقوط خواهد کرد «فَسَوْفَ تَرَانِی فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ» به یکی از نشانه هایش «جَعَلَهُ دَکًّا وَخَرَّ موسَی صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ» می گوید: من به شناخت خود از تو از نادانی

قومم برگشتم (من نیز آنان را نادان میدانم) «وَأَنَاْ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» از آنان. زیرا تو دیده نمی شوی. پس مامون گفت: آفرین بر تو ای ابوالحسن.(1)

2) و نیز ابن بابویه میگوید: از پدرم که خداوند از او خشنود باد، از سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث نخعی قاضی نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا» پرسیدم. فرمودند: کوه در دریا فرو ریخت و هنوز در حال فرو ریختن است.(2)

3) و نیز ابن بابویه میگوید: از هارون بن موسی، از محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابو عمیر، از هشام نقل شده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم، هنگامی که معاویه بن وهب و عبد الملک بن اعین نزد وی آمدند. معاویه ابن وهب به وی عرض کرد: ای پسر رسول خدا! در باره حدیثی که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پروردگارش را دید، چه می گویی و در کدام صورت او را دیده است؟ و نیز در باره حدیثی که روایت کردهاند که مؤمنان، پروردگارشان را در بهشت می بینند، بگو که چگونه می بینند؟ حضرت علیه السلام تبسم کردند. سپس فرمودند: ای معاویه! چه قدر ناشایست است که انسان پس از گذشت هفتاد یا هشتاد سال، در حالی که در مملکت خدا و از نعمتهای او بهره مند است، خدا را چنان که شایسته است، نشناسد؟

سپس فرمودند: ای معاویه! همانا محمد که سلام و درود خدا بر او باد، پروردگار تبارک و تعالی را با چشم ندیده است. رؤیت بر دو وجه است: رؤیت قلب و رؤیت چشم. هر که منظورش رؤیت قلب باشد، ادعای او درست است و هر که منظورش رؤیت با چشم باشد، دروغ گفته است و به خداوند و آیاتش کفر ورزیده است؛ زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر که خدا را به خلقش تشبیه کند، کافر است.

پدرم، از پدرش، از حسین بن علی علیه السلام برای من چنین نقل کرده است که از امیر مؤمنان علیه السلام سئوال شد: ای برادر رسول خدا! آیا پروردگارت را

1- [1] _ عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج 1، ص 178، ح 1.
2- [2] _ توحيد، ص 120، ح 23.

دیده ای؟ فرمودند: چگونه کسی را عبادت کنم که او را ندیده ام؟ چشمها عیان و آشکار او را مشاهده نکرده اند، بلکه دلها و قلبها به وسیله حقایق ایمان دیده اند. اگر چنین باشد که فرد مؤمن با چشم خویش پروردگارش را ببیند، میتوان گفت، هر که دیدن و رؤیت او جایز است، مخلوق است و هر مخلوقی باید خالق داشته باشد. در این صورت، او را موجود و مخلوق قرار داده ای و هر که او را به مخلوقات خود تشبیه کند، برای خدا شریک قائل شده است. وای بر آنان، مگر گفته خدای عز و جل را نشنیدند: «لاَّ تُدْرِکُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ»(1) [چشمها او را درنمی یابند و اوست که دیدگان را درمی یابد و او لطیف آگاه است] و گفته خداوند تبارک و تعالی به موسی علیه السلام: «لَن تَرَانِی وَلَـکِنِ انظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِی فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا» بلکه در حقیقت، بخشی از نور او بر کوه درخشید، همانند نوری که از سوراخ سوزن خارج می شود. و زمین سخت به لرزه در آمد و کوهها تکان شدیدی خوردند و موسی بی هوش بر زمین افتاد. هنگامی که به خود آمد و خداوند روحش را به او بازگرداند، گفت: خدایا تو پاک و منزهی، توبه کردم از گفته کسی که ادعا کرد که تو قابل دیدن هستی و به همان شناخت خویش نسبت به تو برگشتم که چشمها نمی توانند تو را درک کنند و من اول کسی هستم که به تو ایمان می آورد و اولین اقرار کنندگان به این که تو می بینی، اما دیده نمی شوی و این که تو در منظر اعلی هستی.

سپس فرمودند: همانا معرفت و شناخت پروردگار و اقرار به بندگی او، بهترین و واجب ترین فریضه بر انسان است و حد معرفت این است که خدا را از طریق شریک قرار ندادن برای او بشناسد و این که شبیه و همتایی ندارد و این که بداند که او قدیم، ثابت، موجود و نامفقود و توصیف شدهای است که شبیه یا نظیر یا باطل کنندهای برای او قابل تصور نیست «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَهُوَ السَّمِیعُ البَصِیرُ»(2) [چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بینا] و پس از او معرفت و شناخت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سلم و گواهی و شهادت به پیامبری او است و کمترین شناخت نسبت به پیامبر، اقرار به پیامبری او است و این که کتاب یا امر یا نهی که

1- [1] _ انعام/103.
2- [2] _ شوری/11.

از طرف او آمده است، در حقیقت از جانب خدا آمده است و پس از او معرفت و شناخت امامی است که باید به او در نعت و صفت و اسم وی در سختی و آسانی اقتدا کند. حداقل شناخت امام این است که بدانیم که او در همه چیز با پیامبر صلی الله علیه و آله برابر است، جز پیامبری، و این که او وارث پیامبر است و اطاعت از وی به منزله اطاعت از خدا و اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و نیز به منزله تسلیم به خداوند در همه امور و ارجاع به او و عمل به دستور او است؛ و این که بداند، امام پس از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، علی ابن ابی طالب و پس از او حسن، سپس حسین بن علی، و پس از علی فرزندش محمد و پس از محمد، فرزندش جعفر و پس از جعفر، فرزندش موسی و پس از موسی، فرزندش علی و پس از علی، فرزندش محمد و پس از محمد، فرزندش علی و پس از علی، فرزندش حسن و پس از او حجت است که از فرزندان حسن سلام الله علیهم اجمعین میباشد.

سپس فرمودند: ای معاویه! در این امر، اصلی را برای تو قرار دادم و طبق آن عمل کن و اگر بر آن چه که بر آن بودی، می مردی، هلاک میشدی و در بدترین حالت و شرایط بودی. قول کسانی که ادعا کردند که خدای عز و جل با چشم قابل رؤیت است، تو را فریب ندهد. بلکه آنان قول عجیب تر از این قول را نیز گفتهاند، مگر ایشان آن کار مکروه را به آدم علیه السلام نسبت نداده اند و مگر آن نسبتهای ناشایست را به ابراهیم علیه السلام نداده اند؟ مگر نسبت قتل را در داستان پرنده، به داود علیه السلام نداده اند؟ مگر ماجرای زلیخا را به یوسف صدیق نسبت نداده اند؟ مگر به موسی علیه السلام آن نسبت های ناشایست را نداده اند؟ مگر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داستان زید را نسبت نداده اند؟ مگر به علی ابن ابی طالب علیه السلام داستان قطیفه را نسبت نداده اند؟ آنان از دادن این نسبتها قصد داشتند اسلام را مورد سرزنش قرار دهند تا به گذشته خود بازگردند. اما خدای تبارک و تعالی چشمهایشان را کور کرد، همچنان که دلهایشان را کور کرده است. پاک و منزه باد خدا از آن نسبتهای دروغین.(1)

4) و نیز از ابن بابویه نقل شده است که گفت: از محمد بن علی بن محمد بن حاتم معروف به کرمانی، از ابو عباس احمد بن عیسی وشاء بغدادی، از احمد بن

1- [1] _ كفايه الاثر، ص 256.

طاهر قمی، از محمد بن بحر بن سهل شیبانی، از احمد بن مسرور، از سعد بن عبدالله قمی، از حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ولی امر و فرزند حسن علیه السلام روایت شده است که گفت: گفتم: _ ای سرورم! _ علت این که مردم نمی توانند امامی را برای خودشان برگزینند، چیست؟ فرمودند: امامی مصلح یا مفسد؟ عرض کردم: مصلح. فرمودند: آیا در حالی که کسی نمیداند در باره صلاح و فساد، چه چیزی به ذهن دیگران خطور می کند، جایز است مفسد را برگزینند؟ عرض کردم: بلی.

فرمودند: اکنون علت را به عنوان برهانی برای تو می آورم که عقل تو به آن اطمینان یابد. در باره پیامبرانی که خدای عز و جل ایشان را برگزید و کتاب را بر آنان نازل کرد و آنان را به وسیله وحی و عصمت تایید کرد، با من بگوی؛ زیرا که آنان شخصیتهای برجسته امتها هستند و آنان را مایه هدایت قرار داد، مانند موسی و عیسی علیه السلام. اگر بخواهند امامی برگزینند، آیا جایز است با وجود رجحان عقل و کمال علمی که داشتند، امامی منافق برگزینند در حالی که گمان می برند که او مؤمن است؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: موسی با وجود این که با خدا سخن گفت و با وجود این که عقل و عملش به کمال رسیده بود و وحی بر او نازل می شد، هفتاد نفر از کسانی که در ایمان و اخلاصشان شک و شبهه نداشت را از میان شخصیتهای قوم و لشکر خویش برای میقات پروردگارش برگزید، در حالی که در میان آنان منافقانی نیز بودند. خدای عز و جل می فرماید: «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِّمِيقَاتِنَا»(1) [و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد برای میعاد ما برگزید] پس چون به این نتیجه رسیدیم که کسی را که خدا برای پیامبری برگزیده است، افسد را و نه اصلح را انتخاب کرده است در حالی که گمان می برد اصلح است و نه افسد، دریافتیم که انتخاب و گزینش، مختص کسی است که درون سینه ها را و آن چه را در وجدان و سرشت انسانها مخفی است، می داند. و این که بهترین پیامبران که اهل صلاح را قصد داشتند، اهل فساد را برگزیدند، در گزینش مهاجرین و انصار خطری (ملامتی) نیست.(2)

1- [1] _ اعراف/155.
2- [2] _ کمال الدین و تمام النعمه، ص 415، ح 21.

5) محمد بن حسن صفار: از بعضی از اصحاب ما، از احمد بن محمد سیاری، از احمد بن محمد، از ابو محمد عبید بن ابو عبدالله فارسی و غیر او، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: همانا کروبیان، قومی از شیعه ما و از خلق نخستین می باشند و خدا آنان را بهشت عرش قرار داده است و اگر یک نور از آنان بر اهل زمین می تابید، برای آنان کافی بود. سپس فرمودند: وقتی که موسی علیه السلام آن خواستهها را از پروردگارش طلب کرد، خداوند تبارک و تعالی به یکی از کروبیان دستور داد و او در کوه، متجلی شد و آن را در هم کوبید.(1)

6) عیاشی: از ابو بصیر، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: آن گاه که موسی از پروردگارش تبارک و تعالی خواست تا او را ببیند: «قَالَ رَبِّ أَرِنِی أَنظُرْ إِلَیْکَ قَالَ لَن تَرَانِی وَلَـکِنِ انظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِی» _ فرمود: _ هنگامی که موسی از کوه بالا رفت، درهای آسمان گشوده شد و فرشتگان گروه گروه آمدند، در حالی که در دستشان ستون و بالای سرشان نور و روشنایی بود و گروه گروه از کنار او رد می شدند و می گفتند: ای فرزند عمران! پا بر جا باش، چرا که تو حاجتی بس بزرگ خواسته ای. _ فرمود:_ موسی همچنان ایستاده بود تا این که پروردگار جل جلاله متجلی شد؛ پس کوه را در هم کوبید و موسی بی هوش بر زمین افتاد. هنگامی که خدا روح را به او باز گرداند، به هوش آمد «قَالَ سُبْحَانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَأَنَاْ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ». (2)

7) ابن ابی عمیر گفت: تعدادی از اصحاب ما برای من روایت کردند که آتش او را احاطه کرد تا از صحنه هولناکی که دیده بود، فرار نکند.

و گفت: همین مرد از برخی موالی او چنین روایت کرد: شایسته است که سه روز صبر کنیم تا مطمئن شویم آیا شخص صاعقه زده، مرده است یا خیر و یا این که پیش از آن، حالش روشن شود، زیرا ممکن است روح به بدن او بازگردد.(3)

8) از ابو بصیر نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: همانا موسی ابن عمران علیه السلام هنگامی که از پروردگارش خواست تا به او نگاه کند، خدا با وی قرار گذاشت که در جایی بنشیند. پس به فرشتگان

1- [1] _ بصائر الدرجات، ص 82، ح 2.
2- [2] _ تفسير عياشى، ج 2، ص 30، ح 72.
3- [3] _ تفسير عياشى، ج 2، ص 30، ح 73.

دستور داد گروه گروه همراه با برق و رعد و باد و صاعقه ها از کنار وی عبور کنند. هر گاه دسته ای از کنار وی رد می شد، لرزه بر تن او می افتاد، و سرش را بالا می برد و سئوال می کرد: آیا پروردگارم در میان شما است؟ به او پاسخ می دادند که او در حال آمدن است. ای فرزند عمران! تو امری بس بزرگ را طلب کرده ای.(1)

9) از حفص بن غیاث نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در باره این گفته خدا: «فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَخَرَّ موسَی صَعِقًا» فرمود: کوه و دریا فرو ریخت و تا به حال در حال فرو ریختن است.(2)

10) در روایتی دیگر چنین آمده است که آتش موسی را احاطه کرد تا از آن صحنه ترسناکی که دید، فرار نکند. و نیز فرمود: هنگامی که موسی بی هوش بر زمین افتاد، جان باخت و وقتی که خدا روحش را به او بازگرداند، به هوش آمد و گفت: «سُبْحَانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَأَنَاْ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ».(3)

11) علی بن ابراهیم: همانا خدای عز و جل به موسی وحی کرد: من تورات و الواح را تا چهل روز بر تو نازل خواهم کرد: و این چهل روز، همه ماه ذی العقده و ده روز از ذی الحجه است. موسی به اصحابش گفت: همانا خدای تبارک و تعالی به من وعده داده است که تورات و الواح را در این سی روز بر من نازل کند. خدا به وی دستور داد که نگوید: «تا چهل روز» تا به تنگ نیایند. سپس موسی علیه السلام به میقات (وعده گاه) رفت و هارون را در بنی اسرائیل جانشین خود کرد. هنگامی که آن مدت از سی روز تجاوز کرد و موسی علیه السلام برنگشت، خشمگین شدند و خواستند که هارون را بکشند. آنان گفتند: موسی به ما دروغ گفت و فرار کرد. پس به پرستش گوساله پرداختند. هنگامی که روز دهم ذی حجه فرا رسید، خداوند تبارک و تعالی الواح و احکام و اخبار و سنتها و داستانهای مورد نیاز ایشان را بر موسی علیه السلام نازل کرد. هنگامی که خدا تورات را بر وی نازل کرد و با او سخن گفت، موسی گفت: «رَبِّ أَرِنِی أَنظُرْ إِلَیْکَ» و خدا به او چنین وحی کرد «لَن تَرَانِی» یعنی توانایی انجام این کار را نداری «وَلَـکِنِ انظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِی» _ فرمود:_ پس خدا حجاب را برداشت

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 30، ح 74.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 31، ح 75.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 31، ح 76.

و موسی به کوه نگاه کرد و کوه در دریا فرو ریخت و هنوز در حال فرو ریختن است. فرشتگان نازل شدند و درهای آسمان گشوده شد. خدا به فرشتگان چنین وحی کرد: مراقب باشید موسی فرار نکند. فرشتگان نازل شدند و دور موسی علیه السلام را گرفتند و گفتند: ای فرزند عمران! مقاومت کن، چرا که تو امری بس بزرگ از خدا خواسته ای. چون موسی به کوه نگاه کرد که فرو می ریخت و فرشتگان را دید که فرود می آمدند، با صورت بر زمین افتاد و از ترس خدا و صحنه هولناکی که دید، جان باخت. خدا روح را به وی باز گرداند و او سرش را بالا آورد و به هوش آمد و گفت: «سُبْحَانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَأَنَاْ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ» یعنی اولین کسی که باور کرد که تو قابل رؤیت نیستی. خدای عز و جل گفت: «یَا مُوسَی إِنِّی اصْطَفَیْتُکَ عَلَی النَّاسِ بِرِسَالاَتِی وَبِکَلاَمِی فَخُذْ مَا آتَیْتُکَ وَکُن مِّنَ الشَّاکِرِینَ» و جبرییل چنین او را فرا خواند: ای موسی! من جبرئیل، برادر تو هستم.(1)

«وَکَتَبْنَا لَهُ فِی الأَلْوَاحِ مِن کُلِّ شَیْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِیلاً لِّکُلِّ شَیْءٍ...بِأَنَّهُمْ کَذَّبُواْ بِآیَاتِنَا وَکَانُواْ عَنْهَا غَافِلِینَ (146)»

«وَکَتَبْنَا لَهُ فِی الأَلْوَاحِ مِن کُلِّ شَیْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِیلاً لِّکُلِّ شَیْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَکَ یَأْخُذُواْ بِأَحْسَنِهَا سَأُوریکُمْ دَارَ الْفَاسِقِینَ (145) سَأَصْرِفُ عَنْ آیَاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَإِن یَرَوْاْ کُلَّ آیَةٍ لاَّ یُؤْمِنُواْ بِهَا وَإِن یَرَوْاْ سَبِیلَ الرُّشْدِ لاَ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلاً وَإِن یَرَوْاْ سَبِیلَ الْغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلاً ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُواْ بِآیَاتِنَا وَکَانُواْ عَنْهَا غَافِلِینَ (146)»

[و در الواح (تورات) برای او در هر موردی پندی و برای هر چیزی تفصیلی نگاشتیم. پس (فرمودیم): آن را به جد و جهد بگیر و قوم خود را وادار کن که بهترین آن را فرا گیرند. به زودی سزای نافرمانان را به شما می نمایانم * به زودی کسانی را که در زمین بناحق تکبر می ورزند از آیاتم روی گردان سازم (به طوری که) اگر هر نشانه ای را (از قدرت من) بنگرند، بدان ایمان نیاورند و اگر راه صواب را ببینند آن را برنگزینند و اگر راه گمراهی را ببینند، آن را راه خود قرار دهند. این بدان سبب است که آنان آیات ما را دروغ انگاشته و غفلت ورزیدند]

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 241.

1) عیاشی: از ابو حمزه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره جفر چنین فرمودند: همانا خدای تبارک و تعالی در الواحی که بر موسی علیه السلام نازل کرد، بیان و توضیح همه چیز وجود داشت، اعم از کارهایی که رخ داده و آنها که تا روز قیامت رخ خواهد داد. هنگامی که ایام موسی به سر رسید، خدا به وی وحی کرد که الواح را که زبرجدی از بهشت بود، به عنوان امانت و ودیعه در کوهی قرار دهد که به آن زینت می گویند. موسی به این کوه آمد و کوه شکافته شد و او الواح را به صورت پیچیده در آن قرار داد و سپس کوه بسته شد و آن را در دل خود جای داد. آن امانت همچنان در دل کوه بود تا این که خدا پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری بر انگیخت. کاروانی از یمن آمد و کاروانیان می خواستند با پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، دیدار کنند. هنگامی که به کوه رسیدند، کوه از هم شکافته شد و الواح به صورت پیچیده چنان که موسی قرار داده بود، بیرون آمد. پس آن گروه آن را برداشتند و هنگامی که در دستشان قرار گرفت، خدا ترس و وحشت را در دلهایشان انداخت و نمی توانستند به آن نگاه کنند و پیوسته از آن بیم داشتند تا این که آن را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بردند. خدا جبرییل را نزد پیامبرش که سلام و درود خدا بر او باد، فرو فرستاد و داستان آن گروه و آن چه را برای آنان اتفاق افتاده بود، تعریف کرد. هنگامی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، بر وی سلام کردند و او بلافاصله از آنان در مورد آن چه را یافتند، پرسید. آنان گفتند: از کجا می دانی ما چه را یافته ایم؟ فرمود: پروردگارم به من گفت و آن الواح است. گفتند: ما گواهی می دهیم که تو رسول خدا هستی.

پس الواح را بیرون آوردند و به وی دادند. او به آن نگاه کرد و آن را خواند که به زبان عبرانی (عبری) بود. سپس امیر مؤمنان علیه السلام را فرا خواند و فرمود: این را بگیر، چرا که علم اولین و آخرین در آن است و آن الواح موسی است و پروردگارم به من دستور داد که آن را به تو دهم. حضرت علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا! من نمیتوانم آن را بخوانم. فرمود: همانا جبرییل به من فرمود که به تو دستور دهم امشب آن را بخوانی. پس (علی علیه السلام) آن را زیر سرش قرار داد. هنگامی که صبح فرا رسید، خدا هر چیزی را که در آن بود، به او آموخته بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او دستور داد که نسخه ای از

آن را آماده کند. حضرت آن را در پوست میش نوشت که همان جفر است و علم نخستینیان و پیشینیان در آن است و آن نزد ما است و عصای موسی نیز نزد ما است و ما وارث انبیا که درود خدا بر همه آنان باد، هستیم.(1)

_ گفت:_ امام باقر علیه السلام فرمودند: آن صخرهای که الواح موسی در زیر درختی در آنجا قرار داشت، در دره هایی قرار دارد که به فلان نام معروف است.

2) محمد بن حسن صفار: از علی بن خالد، از یعقوب، از عباس بن وراق، از عثمان بن عیسی، از ابن مسکان، از لیث مرادی و او از سدیر، حدیثی را روایت کرده است که چنین میگوید: نزد امام علیه السلام آمدم و عرض کردم: لیث مرادی از شما حدیثی را روایت کرد. فرمودند: چیست؟ عرض کردم: فدایت شوم، حدیث یمانی است. فرمود: بلی، درست است. نزد امام باقر علیه السلام بودم که مردی از اهل یمن نزد ما آمد و امام از او در باره یمن سئوال کرد و او شروع کرد به سخن گفتن. پس امام باقر علیه السلام به وی فرمود: آیا فلان خانه و فلان خانه را می شناسی؟ گفت: بلی، آن را دیدهام. پس از آن امام باقر علیه السلام فرمودند: آیا تخته سنگی را که در آن جا، در فلان جا و فلان جاست می شناسی؟ گفت: بلی، دیدهام. سپس آن مرد به امام گفت: من تا به حال کسی را داناتر از شما به اماکن مختلف ندیده ام. هنگامی که آن مرد برخاست، امام باقر علیه السلام فرمودند: ای ابو فضل! آن تخته سنگ، همان تخته سنگی بود که موسی در آن جا خشمگین شد و الواح را بر زمین انداخت. آن مقداری که از تورات از بین رفته است را آن تخته سنگ در خود نگه داشته است. هنگامی که خدا رسولش را صلی الله علیه و آله و سلم برانگیخت، به او تقدیم کرد و آن نزد ما است.(2)

3) و از همو: از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از صباح مزنی، از حارث بن حصیره، از حَبه عُرنی نقل کرده است که گفت: از امیر مؤمنان علی علیه السلام شنیدم که فرمود: یوشع بن نون، وصی موسی بن عمران بود و الواح موسی از زبرجد سبز بود. هنگامی که موسی علیه السلام به خشم آمد، الواح را از دستش بر زمین انداخت و قسمتی از آن خرد شد و قسمتی باقی ماند و

1- [1] _ تفسير عياشى، ج 2، ص 31، ح 77.
2- [2] _ بصائر الدرجات، ص 140، باب 10، ح 7.

قسمتی به آسمان رفت. آن گاه که خشم موسی فرو نشست، به یوشع بن نون گفت: آیا توضیح و تفسیر آن چه در الواح است، نزد تو است؟

گفت: بلی، پس همچنان گروهی پس از گروه دیگر آن را بر ارث می بردند تا این که به دست سه گروه از یمن افتاد و خدای تبارک و تعالی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در تهامه برانگیخت و این خبر به آنان رسید. آنان گفتند: این پیامبر چه می گوید؟ گفته شد: از شراب و زنا نهی می کند و به اخلاق نیکو و حُسن همسایگی دستور می دهد. گفتند: او به آن چه در دست ما است، از ما شایسته تر است. پس به توافق رسیدند که فلان ماه نزد وی بیایند. خدا بر جبرئیل علیه السلام وحی کرد که نزد پیامبر علیه السلام برود و آن خبر را به وی برساند. جبرئیل نزد او آمد و گفت: فلانی و فلانی و فلانی آن چه را در الواح بود به ارث بردند؛ و الواح موسی علیه السلام و آنان در فلان ماه و در فلان شب نزد تو خواهند آمد.

فرمودند: حضرت آن شب را در انتظارشان بود. پس آن کاروان از راه فرا رسید و در خانهاش را زدند در حالی که می گفتند: ای محمد! گفت: بلی ای فلان بن فلان و ای فلان بن فلان و ای فلان بن فلان و ای فلان بن فلان. کتابی را که از یوشع فرزند نون، وصی موسی فرزند عمران به ارث برده اید کجا است؟ گفتند: گواهی می دهیم که خدایی جز الله نیست و او یکتا است و هیچ شریکی ندارد و تو رسول خدا هستی. به خدا قسم، از هنگامی که به دست ما افتاد، هیچ کس قبل از تو به آن آگاهی نیافته است. _ فرمودند:_ پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، آن را گرفت و آن کتابی ظریف به زبان عبرانی بود. آن را به من داد و من آن را زیر سرم قرار دادم. هنگامی که صبح شد، دیدم که کتابی گرانقدر به زبان عربی است و علم آن چه را خدا از هنگام آفرینش آسمانها و زمین تا روز قیامت خلق کرده است در آن وجود دارد. پس آن را دانستم.(1)

4) و از همو: از معاویه بن حکیم، از محمد بن سعید بن غزوان، از مردی، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: مردی از اهل بلخ نزد او آمد و امام به او فرمود: ای خراسانی! آیا فلان دره را می شناسی؟ عرض کرد: بلی. فرمود:

1- [1] _ بصائر الدرجات، ص 143، باب 11، ح 6.

آیا شکافی را در آن دره با فلان مشخصه می شناسی؟ گفت: بلی. فرمود: دجال از این شکاف بیرون خواهد آمد.

سپس مردی از اهل یمن نزد وی آمد و به وی فرمود: ای یمانی! آیا فلان راه کوهستانی و فلان راه را می شناسی؟ گفت: بلی. فرمودند: آیا درختی را در آن راه با فلان مشخصه می شناسی؟ گفت: بلی. فرمود: آیا تخته سنگی را زیر آن درخت می شناسی؟ گفت: بلی. فرمود: آن همان سنگی است که الواح موسی علیه السلام را برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم نگاه داشت.(1)

5) علی بن ابراهیم: در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَكَتَبْنَا لَهُ فِی الأَلْوَاحِ مِن كُلِّ شَیْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِیلاً لِّكُلِّ شَیْءٍ» میگوید: یعنی همه چیزهایی که آفریده شد. و میگوید: و این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ» یعنی با قوت قلب «وَأْمُرْ قَوْمَكَ یَأْخُذُواْ بِأَحْسَنِهَا» یعنی به بهترین احکامی که در آن است.(2)

6) محمد بن حسن صفار: از محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن عمر، از عبد الله بن ولید بن سمان نقل کرده است که گفت: امام باقر علیه السلام به من فرمودند: ای عبدالله! شیعه در باره علی علیه السلام و موسی و عیسی چه می گویند؟ عرض کردم: فدایت شوم، از کدام ویژگی آنان از من می پرسی؟ فرمودند: در باره علم از تو پرسیدم. آنان در فضیلت، با یکدیگر یکسان هستند. گفت: عرض کردم: فدایت شوم، چه می توانم در باره آنان بگویم.

سپس فرمودند: به خدا او از آنان داناتر است. _ سپس فرمودند: _ ای عبدالله! مگر نمی گویند: علی علیه السلام همان علمی را دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارد؟ عرض کردم: بلی. فرمودند: پس با این حجت با آنان محاجه کن. همانا خدای تبارک و تعالی به موسی فرمود: «وَكَتَبْنَا لَهُ فِی الأَلْوَاحِ مِن كُلِّ شَیْءٍ» و دانستیم که تمام امر را برای او بیان نکرده است. اما خدای تبارک و تعالی در سوره نحل به محمد که سلام و درود خدا بر او باد، فرمود: «وَجِئْنَا بِكَ شَهِیدًا عَلَى

1- [1] _ بصائر الدرجات، ص 144، باب 11، ح 7.

2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 242.

هَـؤُلاء وَنَزَّلْنَا عَلَیْکَ الْکِتَابَ تِبْیَانًا لِّکُلِّ شَیْءٍ» [و تو را (هم) بر این (امت) گواه آوردیم و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است](1) _ (2)

به خواست خدا، برخی احادیث در این باره در سخن خدای عز و جل: «وَنَزَّلْنَا عَلَیْکَ الْکِتَابَ تِبْیَانًا لِّکُلِّ شَیْءٍ» در سوره نحل خواهد آمد.

7) علی بن ابراهیم میگوید: و این سخن خدای تبارک و تعالی: «سَأُرِیکُمْ دَارَ الْفَاسِقِینَ» یعنی قومی گناهکار برای شما خواهند آمد و حکومت از آن آنان خواهد بود.(3).

8) عیاشی: از محمد بن سابق بن طلحه انصاری نقل کرده است که گفت: از جمله گفته های هارون به موسی علیه السلام هنگامی که امام را نزد او آوردند، این بود که پرسید: این چه خانهِ ایست؟ فرمود: این خانه فاسقان است. گفت: و این آیه را خواندند: «سَأَصْرِفُ عَنْ آیَاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَإِن یَرَوْاْ کُلَّ آیَهٍ لاَّ یُؤْمِنُواْ بِهَا وَإِن یَرَوْاْ سَبِیلَ الرُّشْدِ لاَ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلاً» سپس هارون به وی گفت: این خانه برای کیست؟ فرمودند: برای شیعه ما مایه چشم روشنی و برای دیگران فتنه است. گفت: چرا صاحب این خانه، منزل خویش را بازپس نمی گیرد؟ فرمود: هنگامی که از او گرفته شد آباد بود و او آن را نمی گیرد، مگر این که آباد باشد.(4)

9) و علی بن ابراهیم میگوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «سَأَصْرِفُ عَنْ آیَاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ» یعنی قرآن را از کسانی که در زمین به ناحق تکبر می ورزند، دور می سازم. میگوید: هنگامی که ایمان و صدق و وفا و کار نیک را ببینند، آن را به عنوان راه زندگی قرار نمی دهند و هر گاه شرک و زنا و معصیت ها را بینند، آن را می پذیرند و به آن عمل می کنند.(5)

1- [1] _ نحل/89.
2- [2] _ بصائر الدرجات، ص 222، باب 5، ح 3.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 242
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 32، ح 78.
5- [5] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 242.

«وَالَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا وَلِقَاء الآخِرَهِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلاَّ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ (147)»

[و کسانی که آیات ما و دیدار آخرت را دروغ پنداشتند، اعمالشان تباه شده است. آیا جز در برابر آن چه می کردند، کیفر می بینند؟]

1) علی بن ابراهیم: در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَالَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا وَلِقَاء الآخِرَهِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلاَّ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ» میگوید: این آیه، محکم است.(1)

«وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِن بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلاً جَسَدًا...رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (149)»

«وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى مِن بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلاً جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ أَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّهُ لاَ يُكَلِّمُهُمْ وَلاَ يَهْدِيهِمْ سَبِيلاً اتَّخَذُوهُ وَكَانُواْ ظَالِمِينَ (148) وَلَمَّا سُقِطَ فَى أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْاْ أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّواْ قَالُواْ لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ (149)»

[و قوم موسی پس از (عزیمت) او از زیورهای خود مجسمه گوساله ای برای خود ساختند که صدای گاو داشت. آیا ندیدند که آن (گوساله) با ایشان سخن نمی گوید و راهی بدانها نمی نماید؟ آن را (به پرستش) گرفتند و ستمکار بودند * و چون انگشت ندامت گزیدند و دانستند که واقعا گمراه شده اند، گفتند: اگر پروردگار ما به ما رحم نکند و ما را نبخشاید، قطعا از زیانکاران خواهیم بود]

1) عیاشی: از محمد بن ابو حمزه، از کسی که نام او را ذکر کرده است، از امام صادق علیه السلام، روایت کرد که فرمودند: خدای تبارک و تعالی هنگامی که به موسی اطلاع داد که قومش مشغول پرستش گوساله ای که صدا در می آورد، هستند، چونان کسی که دیده باور نکرد و هنگامی که آنان را دید، سخت خشمگین شد و الواح را از دست خود بر زمین انداخت. امام صادق علیه السلام فرمودند: دیدن با چشم، بر شنیدن برتری دارد.(2)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 242.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 32، ح 79.

2) و علی بن ابراهیم میگوید: این فرموده خدای عز و جل: «وَلَمَّا سُقِطَ فَی أَیْدِیهِمْ» یعنی هنگامی که موسی نزد آنان آمد و گوساله را سوزاند «قَالُواْ لَئِن لَّمْ یَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَیَغْفِرْ لَنَا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ».(1)

«وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَی إِلَی قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا...فَلاَ تُشْمِتْ بِیَ الأَعْدَاء وَلاَ تَجْعَلْنِی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ(150)»

«وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَی إِلَی قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِی مِن بَعْدِیَ أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّکُمْ وَأَلْقَی الأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِیهِ یَجُرُّهُ إِلَیْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکَادُواْ یَقْتُلُونَنِی فَلاَ تُشْمِتْ بِیَ الأَعْدَاء وَلاَ تَجْعَلْنِی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ(150)»

[و چون موسی خشمناک و اندوهگین به سوی قوم خود بازگشت، گفت: پس از من چه بد جانشینی برای من بودید. آیا بر فرمان پروردگارتان پیشی گرفتید؟ و الواح را افکند و (موی) سر برادرش را گرفت و او را به طرف خود کشید. (هارون) گفت: ای فرزند مادرم! این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند. پس مرا دشمن شاد مکن و مرا در شمار گروه ستمکاران قرار مده]

1) طبرسی: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمودند: رحمت خدا بر برادرم موسی علیه السلام باد؛ کسی که چیزی را میشنود، مانند کسی نیست که چیزی را میبیند. همانا خدا فتنه قومش را به او خبر داد و او دانست که آن چه را خدا به او خبر داده، صحت و حقیقت دارد ولی با این حال الواح را در دست داشت. او هنگامی که نزد قومش بازگشت و آنان را دید، به خشم آمد، و الواح را بر زمین انداخت.(2)

2) حمزه بن محمد علوی، از احمد بن محمد بن سعید، از فضل بن خباب جمحی، از محمد بن ابراهیم حمصی، از محمد بن احمد موسی طائی، از پدرش از ابن مسعود نقل کرده است که _ در حدیثی _ امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: داستان من شبیه داستان برادرم هارون است، آن جا که به برادرش گفت: «ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکَادُواْ یَقْتُلُونَنِی» پس اگر گفتی آنان او را ضعیف نشمردند و قصد کشتن او را نداشتند، در این صورت کفر ورزیدهاید، و اگر بگویید او را ضعیف

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 242.
2- [2] _ مجمع البیان، ج 4، ص 364.

شمردند و قصد کشتن او را داشتند و از این رو اقدامی علیه آنان نکرد، پس وصی معذورتر است.(1)

«إِنَّ الَّذِینَ اتَّخَذُواْ الْعِجْلَ سَیَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیَا وَکَذَلِکَ نَجْزِی الْمُفْتَرِینَ (152)»

[آری، کسانی که گوساله را (به پرستش) گرفتند، به زودی خشمی از پروردگارشان و ذلتی در زندگی دنیا به ایشان خواهد رسید و ما این گونه دروغ پردازان را کیفر می دهیم]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از مِنقری، از سفیان بن عُیینه، از سُدّی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: بنده، ایمان خود را به خدا به مدت چهل روز خالص نمی گرداند _ یا گفت: چه نیکو است اگر بنده ای، ذکر خدای عز و جل را برای چهل روز خالص گرداند _ مگر این که خدای عز و جل او را زهد نسبت به دنیا دهد و درد دنیا و دوای آن را به او بیاموزد و حکمت را در دل او ریشه دار کند و زبانش را به آن جاری سازد. _ سپس این آیه را تلاوت فرمودند: _ «إِنَّ الَّذِینَ اتَّخَذُواْ الْعِجْلَ سَیَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیَا وَکَذَلِکَ نَجْزِی الْمُفْتَرِینَ» پس صاحب بدعتی را نمی بینی، مگر این که ذلیل باشد و شخصی را که به خدای عز و جل و رسولش، و اهل بیت او که سلام و درود خدا بر آنان باد، افترا می بندد را نمی بینی، مگر این که خوار و ذلیل باشد.(2)

2) عیاشی: از داود بن فرقد نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: حاجتی برای من پیش آمد و به خاطر آن به مسجد رفتم _ و هر گاه حاجتی برای من پیش آید، چنین می کنم _ هنگامی که در شبستان مشغول نماز خواندن بودم، ناگهان مردی بالای سرم ظاهر شد. گفتم:از کجایی؟ گفت: از اهل کوفه ام. گفت: گفتم: از کدام قبیلهای؟ گفت:

1- [1] _ علل الشرائع، ج 1، ص 179، باب 122، ح 7.
2- [2] _ کافی، ج 2، ص 14، ح 6.

از قبیله اسلم. گفتم: از چه فرقهای؟ گفت: از زیدیه ام. گفت: گفتم: ای اسلمی! چه کسی را از آنان می شناسی؟ گفت: بهترین و سرورترین و عاقل ترین و با فضیلت ترین آنان را هارون ابن سعد می دانم. گفتم: ای اسلمی، او پیشوای کسانی است که عجل (گوساله) را می پرستیدند. مگر این فرموده خدای عز و جل را نشنیده ای که می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ اتَّخَذُواْ الْعِجْلَ سَیَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیَا» زیدی واقعی محمد بن سالم است که فروشنده نی است.(1)

«وَ اخْتَارَ مُوسَی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلاً لِّمِیقَاتِنَا فَلَمَّا...وَیُؤْتُونَ الزَّکَـاهَ وَالَّذِینَ هُم بِآیَاتِنَا یُؤْمِنُونَ (156)»

«وَ اخْتَارَ مُوسَی قَوْمَهُ سَبْعِینَ رَجُلاً لِّمِیقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَکْتَهُم مِّن قَبْلُ وَ إِیَّایَ أَتُهْلِکُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاء مِنَّا إِنْ هِیَ إِلاَّ فِتْنَتُکَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاء وَ تَهْدِی مَن تَشَاء أَنتَ وَلِیُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَ أَنتَ خَیْرُ الْغَافِرِینَ (155) وَاکْتُبْ لَنَا فِی هَـذِهِ الدُّنْیَا حَسَنَهً وَ فِی الآخِرَهِ إِنَّا هُدْنَا إِلَیْکَ قَالَ عَذَابِی أُصِیبُ بِهِ مَنْ أَشَاء وَرَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ فَسَأَکْتُبُهَا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَـاهَ وَالَّذِینَ هُم بِآیَاتِنَا یُؤْمِنُونَ (156)»

[و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد برای میعاد ما برگزید و چون زلزله آنان را فرو گرفت، گفت: پروردگارا! اگر می خواستی آنان را و مرا پیش از این هلاک می ساختی. آیا ما را به (سزای) آن چه کم خردان ما کرده اند هلاک می کنی؟ این جز آزمایش تو نیست. هر که را بخواهی به وسیله آن گمراه و هر که را بخواهی هدایت می کنی. تو سرور مایی. پس ما را بیامرز و به ما رحم کن و تو بهترین آمرزندگانی. * و برای ما در این دنیا نیکی مقرر فرما و در آخرت (نیز) زیرا که ما به سوی تو بازگشته ایم. فرمود: عذاب خود را به هر کس بخواهم می رسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است و به زودی آن را برای کسانی که پرهیزگاری می کنند و زکات می دهند و آنان که به آیات ما ایمان می آورند، مقرر می دارم]

1) عیاشی: از حارث بن مغیره، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به ایشان عرض کردم: عبدالله بن عجلان به هنگام بیماریای که سبب مرگش شد میگفت که او نمی میرد، ولی درگذشت. فرمودند: خدا گناهانش را

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 33، ح 82.

نیامرزد، کجا رفت؟ همانا موسی هفتاد مرد از قومش را برگزید و هنگامی که به عذاب رجفه (لرزش) مبتلا شدند، گفت: پروردگارا! به داد یارانم برس. خداوند گفت: همانا من به جای آنان قومی بهتر در اختیار تو قرار خواهم داد. موسی علیه السلام گفت: من آنان را شناخته ام و بوی آنان را یافته ام (یعنی به آنان عادت کرده ام و دلم برای آنان تنگ شده است) فرمود: خدا آنان را به صورت پیامبر برانگیخت.(1) و مانند این حدیث از ابان بن عثمان، از حارث نیز روایت شده است؛ فقط او آورده است: هنگامی که صاعقه آنان را گرفت... و کلمه رجفه (لرزش)(2) را ذکر نکرده است. روایات مربوط به این فرموده خدای عز و جل: «وَلَمَّا جَاء مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ» پیشتر آمده است.

2) ابن بابویه، از محمد بن علی بن حاتم معروف به کرمانی، از ابو عباس احمد بن عیسی وشاء بغدادی، از احمد بن طاهر قمی، از محمد بن بحر بن سهل شیبانی، از احمد بن مسرور، از سعد بن عبدالله قمی _ در حدیثی طولانی _ از (حضرت) قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف روایت کرده است که عرض کردم: سرورم، به من بگو از علتی که مردم را از انتخاب امام برای خودشان مانع می شود؟ فرمودند: امام مصلح یا مفسد؟ عرض کردم: مصلح. فرمودند: آیا جایز است مفسد را انتخاب کنند با وجود این که هیچ کس نمی تواند آن چه را از صلاح یا فساد در ذهن دیگران خطور می کند، بداند؟ عرض کردم: بلی. فرمودند: پس علت واقعی را اکنون همراه برهان برای تو می آورم. _ در روایتی دیگر: آن را برای تو با برهان تقویت کردم _ تا عقل تو به این برهان اطمینان یابد. در باره پیامبرانی که خدای عز و جل برگزید و کتابهای آسمانی را بر آنان نازل کرد و آنان را به وسیله وحی و عصمت تایید کرد، و آنان مشاهیر امتهای خود هستند و نسبت به اختیار صحیح، از آنان هدایت شده ترند، مانند موسی و عیسی علیهما السلام، برای من بگو، آیا با کمال رسیدن عقل و خرد و علمشان، جایز است هنگامی که بخواهند امامی را برگزینند، انسان منافق را برگزینند در حالی که گمان می برند که او مومن است؟ عرض کردم: خیر. فرمودند: موسی کلیم الله با وجود خرد و علم کاملش و نازل شدن وحی بر او، از بزرگان قومش و فرماندهان ارتش خویش، هفتاد مرد را برای میقات (وعدگاه)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 34، ح 83.

2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 34، ح 84.

پروردگارش برگزید و آنان از جمله کسانی بودند که شکی در ایمان و اخلاقشان نداشت؛ اما او منافقان را برگزید. خدای عز و جل فرموده است: «وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلاً لِّمِيقَاتِنَا» تا این جا که«لَن نُّؤْمِنَ لَکَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً»(1) [تا خدا را آشکارا نبینیم هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد] «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ»(2) [صاعقه آنان را فرو گرفت] پس هنگامی که دیدیم کسی که خدا او را به پیامبری برگزیده است، به جای آن که اصلح را انتخاب کند، افسد را برگزیده است، دریافتیم که گزینش فقط از آن کسی است که درون سینهها و سرشتها و نهادها را می داند و نیز دریافتیم، حال که پیامبران برگزیده به هنگام گزینش اهل صلاح، اهل فساد را برمیگزینند، در گزینش مهاجرین و انصار، ملامتی بر آنان نیست.(3)

3) علی بن ابراهیم میگوید: همانا موسی علیه السلام هنگامی که به بنی اسرائیل گفت: خدا با من سخن می گوید و مناجات می کند، سخن او را باور نکردند. پس به آنان گفت: از میان شما کسانی را برمی گزینم که با من بیایند تا سخن خدا را بشنوند. آنان هفتاد نفر از بهترینشان را برگزیدند و با موسی به وعده گاه رفتند. موسی علیه السلام نزدیک شد و با پروردگارش به مناجات پرداخت و خدای تبارک و تعالی با وی سخن گفت. سپس موسی علیه السلام به اصحابش گفت: بشنوید و نزد بنی اسرائیل به آن گواهی دهید. گفتند: «لَن نُّؤْمِنَ لَکَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً» [تا خدا را آشکارا نببینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد،]. از او بخواه تا برای ما ظاهر شود. پس خدای عز و جل صاعقه ای فرو فرستاد و آنان سوختند و این همان گفته اوست که میفرماید: «وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَن نُّؤْمِنَ لَکَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ * ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»(4) [و چون گفتید: ای موسی! تا خدا را آشکارا نبینیم، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد. و در حالی که می نگریستید، صاعقه شما را فرو گرفت * سپس شما را پس از مرگتان برانگیختیم، باشد که شکرگزاری کنید]. این آیه در

1- [1] _ بقره/55.
2- [2] _ نسا/153.
3- [3] _ کمال الدین و تمام النعمه، ص 421، ح 21.
4- [4] _ بقره/55_56.

سوره بقره است و بقیه آن در سوره اعراف است. پس نصف آیه در سوره بقره و نصف دیگرش این جا در سوره اعراف است.

هنگامی که موسی دید چگونه اصحابش به هلاکت رسیدند، غمگین شد و گفت: «رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَکْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِیَّایَ أَتُهْلِکُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاء مِنَّا» زیرا که موسی علیه السلام گمان برد که آنان بر اثر گناهان بنی اسرائیل به هلاکت رسیدند. پس گفت: «إِنْ هِیَ إِلاَّ فِتْنَتُکَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاء وَتَهْدِی مَن تَشَاء أَنتَ وَلِیُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنتَ خَیْرُ الْغَافِرِینَ * وَاکْتُبْ لَنَا فِی هَـذِهِ الدُّنْیَا حَسَنَةً وَفِی الآخِرَهِ إِنَّا هُدْنَـا إِلَیْکَ» پس خدای تبارک و تعالی فرمود: «عَذَابِی أُصِیبُ بِهِ مَنْ أَشَاء وَرَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ فَسَأَکْتُبُهَا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَـاهَ وَالَّذِینَ هُم بِآیَاتِنَا یُؤْمِنُونَ».(1)

4) عیاشی از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: هنگامی که موسی علیه السلام با پروردگارش مناجات کرد، خدای تبارک و تعالی به وی وحی کرد که ای موسی! من قومت را مورد آزمایش قراردادم. گفت: ای پروردگارم! به چه چیزی؟ گفت: به وسیله سامری که از زیورآلاتشان گوساله ساخت.

گفت: پروردگارا! از زیورآلاتشان می توان آهو یا مجسمه یا گوساله ساخت، پس چگونه آنان را فریب داده است؟ گفت: برای آنان گوساله ای را ساخت و آن را به صدا وا داشت. گفت: پروردگارا! چه کسی آن را به صدا درآورد؟ فرمود: من. آن گاه موسی گفت: «إِنْ هِیَ إِلاَّ فِتْنَتُکَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاء وَتَهْدِی مَن تَشَاء».(2)

5) از محمد بن ابو حمزه، از کسانی که نامشان را ذکر کرده است، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَی مِن بَعْدِهِ مِنْ حُلِیِّهِمْ عِجْلاً جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ»(3)[و قوم موسی پس از (عزیمت) او از زیورهای خود مجسمه گوساله ای برای خود ساختند که صدای گاو داشت] فرمود: موسی گفت: پروردگارا! چه کسی گوساله را به صدا درآورد؟

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 243.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 34، ح 85.

3- [3] _ اعراف/148.

خداوند فرمود: من آن را به صدا درآوردم. موسی گفت: «إِنْ هِیَ إِلاَّ فِتْنَتُکَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاء وَتَهْدِی مَن تَشَاء».(1)

6) از ابن مُسکان، از وَصّافی،(2) از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: از جمله مناجات خدا با موسی این بود که گفت: پروردگارا! سامری گوساله را ساخت، پس چه کسی آن را به صدا در آورد؟ خدا به وی وحی کرد: ای موسی! آن امتحان و آزمایش من است، پس در باره آن از من سئوال نکن.(3)

7) از اسماعیل بن عبد العزیز، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: آن جا که موسی گفت: تو پدر حکما و خردمندان هستی.(4)

«الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ...أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَـئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (157)»

«الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوبًا عِندَهُمْ فِی التَّوْرَاهِ وَالإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبَاتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبَآئِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلاَلَ الَّتِی کَانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذِینَ آمَنُواْ بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِیَ أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَـئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (157)»

[همانان که از این فرستاده پیامبر درس نخوانده که (نام) او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می یابند، پیروی می کنند. (همان پیامبری که) آنان را به کار پسندیده فرمان می دهد و از کار ناپسند باز می دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می گرداند و از (دوش) آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است، برمی دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده است، پیروی کردند، آنان همان رستگارانند]

1) محمد بن یعقوب: با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الأُمِّیَّ الَّذِی

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 32، ح 79.
2- [2] _ او عبدالله بن ولید وصافی است. وی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است و ابن مسکان نیز از او روایت کرده است. «معجم رجال الحدیث، ج 11، ص 87».
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 33، ح 80.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 33، ح 80.

يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِى التَّوْرَاهِ وَالإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَآئِثَ» _ تا این سخن خدای تبارک و تعالی _ : «وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِىَ أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَـ ئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» فرمودند: نور در این جا امیر مؤمنان و ائمه علیهم السلام هستند.(1)

2) و از همو، از تعدادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از حماد بن عثمان، از ابو عبیده حذاء نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره استطاعت و گفته مردم پرسیدم. پس این آیه را تلاوت کردند: «وَلاَ يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ»(2) [در حالی که پیوسته در اختلافند * مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده و برای همین آنان را آفریده است] و فرمودند: ای ابو عبیده! مردم در گزینش قول درست در اختلافند و همه آنان به هلاکت خواهند رسید.

_ میگوید:_ گفتم: در باره این فرموده خداوند متعال: «إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ» چه میگویید؟ فرمودند: آنان شیعه ما هستند و آنان را برای رحمت خویش آفریده است و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است که: «وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ» _ می گوید:_ برای اطاعت از امام و رحمتی که خداوند در باره آن می فرماید: «وَرَحْمَتِى وَسِعَتْ كُلَّ شَىْءٍ»(3) [رحمتم همه چیز را فرا گرفته است] یعنی علم امام و علم او _ که از علم او است _ همه چیز احاطه کرده است. آنان شیعه ما هستند، سپس فرمود: «فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ»(4) [و به زودی آن را برای کسانی که پرهیزگاری می کنند، مقرر می دارم] یعنی پرهیز از ولایت غیر امام و اطاعت از وی. سپس فرمود: «يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِندَهُمْ فِى التَّوْرَاهِ وَالإِنْجِيلِ» یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و وصی و قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف را که در هنگام قیامش آنان را به معروف امر می کند و از منکر نهی می کند و منکر کسی است که فضل امام را انکار کرده باشد «وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ» یعنی دریافت علم از اهلش «وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَآئِثَ» و منظور از خبائث، قول مخالفان است «وَيَضَعُ عَنْهُمْ

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 150، ح 2.
2- [2] _ هود/118_119.
3- [3] _ اعراف/156.
4- [4] _ اعراف/156.

إِصْرَهُمْ» عبارت است از گناهانی که قبل از شناخت فضیلت امام مرتکب می شدند «وَالأَغْلاَلَ الَّتِی کَانَتْ عَلَیْهِمْ» اغلال یعنی آن چه را که در باره انکار فضیلت امام می گفتند در حالی که به آنان امر نشده بود. هنگامی که فضیلت امام را شناختند، گناهانشان را بخشید. « اصر» همان گناه است و جمع آن آصار است.

سپس به آنان نسبت داده و فرموده است: «فَالَّذِینَ آمَنُواْ بِهِ» یعنی به امام ایمان آوردند «وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِیَ أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَـئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» یعنی آنان که از پرستیدن بتها و طاغوت اجتناب ورزیدند و منظور از جِبت و طاغوت، فلان و فلان و فلان است و عبادت، عبارت از اطاعت مردم از آنان است. سپس فرمود: «وَأَنِیبُوا إِلَی رَبِّکُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ»(1) [به سوی پروردگارتان بازگردید و تسلیم او شوید] سپس آنان را پاداش داده است. و فرمود: «لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیاهِ الدُّنْیَا وَفِی الآخِرَهِ»(2) [در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است] و امام آنان را به قیام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و ظهور او و کشتن دشمنان ایشان و به رهایی در آخرت و ورود بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آل راستگوی او که سلام و درود خدا بر آنان باد، در کنار حوض بشارت می دهد.(3)

3) علی بن ابراهیم در معنای این آیه میگوید: خدا فضیلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فضیلت پیروان او را ذکر کرد و فرمود: «الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوبًا عِندَهُمْ فِی التَّوْرَاهِ وَالإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنکَرِ وَیُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبَاتِ وَیُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبَآئِثَ وَیَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلاَلَ الَّتِی کَانَتْ عَلَیْهِمْ» یعنی باری که بر دوش بنی اسرائیل بود و آن عبارت بود از این که خدا غسل و وضو با آب را بر آنان واجب کرد و تیمم را برای آنان جایز ندانست و نماز را برای آنان تجویز نکرد، مگر در صومعه ها و کنیسه ها و محرابها و هر گاه یکی از آنان مرتکب گناه می شد، زخمی عمیق به خود وارد می کرد و بدین وسیله، دیگران متوجه می شدند که او گناه کرده است و هر گاه ادرار به بدنشان می رسید، آن ناحیه را می بریدند و غنیمت برای آنان حلال نبود. پس رسول خدا این تحریم ها را از امتش برداشت. سپس فرمود: «فَالَّذِینَ آمَنُواْ بِهِ»

1- [1] _ زمر/54.
2- [2] _ یونس/64.
3- [3] _ کافی، ج 1، ص 355، ح 83.

یعنی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِیَ أُنزِلَ مَعَهُ» یعنی امیر مؤمنان علیه السلام «أُوْلَـئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» خداوند تبارک و تعالی پیمان رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد را از پیامبران گرفت که به امتهایشان خبر دهند و او را یاری کنند. آنان او را با سخن یاری دادند و امتهایشان را به این کار مکلف کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باز خواهد گشت و آنان نیز برخواهند گشت و او را در دنیا یاری خواهند کرد.(1)

4) عیاشی: از علی بن اسباط نقل کرده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: چرا پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، امی نامگذاری شده است؟ فرمودند: به مکه منسوب شده است، و این با استناد به این فرموده خدای عز و جل: «لِّتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَی وَمَنْ حَوْلَهَا»(2) [تا آن که مکه و آن که پیرامون آن است را بیم دهی] است و ام القری مکه است. پس به این سبب به او امیّ گفتند.

5) از ثُمالی، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «یَجِدُونَهُ» فرمودند: یعنی یهود و نصاری صفت محمد و نامش را در کتابهایشان می یابند «مَکْتُوبًا عِندَهُمْ فِی التَّوْرَاهِ وَالإِنْجِیلِ یَأمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنکَرِ».(3)

6) از ابو بصیر نقل شده است که امام باقر علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَالَّذِینَ آمَنُواْ بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِیَ أُنزِلَ مَعَهُ» فرمودند: نور، همان علی علیه السلام است.(4)

7) طبرسی: در معنای این آیه گفته است که همانا او به ام القری یعنی مکه منسوب است و این همان معنایی است که از امام باقر علیه السلام(5) روایت شده است و پیشتر، روایات پیرامون این موضوع در سوره انعام ذکر شده است.

8) شیخ: با سند خود از محمد بن احمد بن یحیی، از یعقوب بن یزید، از ابن ابو عمیر، از داود بن فرقد، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: هر گاه به یکی از بنی اسرائیل قطره ای از ادرار می رسید، گوشت خود را با قیچی می برید.

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 243.
2- [2] _ شوری/7.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 34، ح 86.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 35، ح 87.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 35، ح 88

خدا به اندازه فاصله میان آسمان و زمین بر شما آسان گرفته است و آب را برای شما پاک نموده است، پس ببینید چگونه خواهید بود؟(1)

9) در نهج البیان: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمودند: کدام یک از آفریدگان ایمانش عجیب تر و شگفت آورتر است؟ گفتند: فرشتگان. فرمودند: فرشتگان نزد پروردگارشان هستند، چرا ایمان نیاورند؟ گفتند: پیامبران. گفتند: به پیامبران وحی می شود، چرا ایمان نیاورند؟ گفتند: پس حتما ما هستیم. فرمودند: من در میان شما هستم، چرا ایمان نیاورید؟ همانا آنان قومی هستند که پس از شما خواهند بود. آنان نوشتهای را در کاغذ می بینند و به آن ایمان می آورند، و این معنای گفته خداست: «وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِیَ أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَـئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(2)

«قُلْ یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللّهِ إِلَیْکُمْ جَمِیعًا الَّذِی...وَ کَلِمَاتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ (158)»

«قُلْ یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللّهِ إِلَیْکُمْ جَمِیعًا الَّذِی لَهُ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ لا إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ یُحْیِـی وَ یُمِیتُ فَآمِنُواْ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِیِّ الأُمِّیِّ الَّذِی یُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ کَلِمَاتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ (158)»

[بگو ای مردم! من پیامبر خدا به سوی همه شما هستم. همان (خدایی) که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست. هیچ معبودی جز او نیست که زنده می کند و می میراند. پس به خدا و فرستاده او که پیامبر درس نخوانده ای است که به خدا و کلمات او ایمان دارد، بگروید و او را پیروی کنید. امید که هدایت شوید]

1) ابن بابویه: از محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابو قاسم، از احمد بن ابو عبدالله برقی، از ابو حسن علی بن حسین برقی، از عبدالله بن جبله، از معاویه بن عمار، از حسن بن عبدالله، از پدرش، از جدش حسن بن علی بن ابو طالب علیه السلام روایت کرده است که فرمود: گروهی از یهودیان نزد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، آمدند و گفتند: ای محمد! آیا تو ادعا می کنی که پیامبر خدایی و به تو وحی می شود، چنان که به موسی ابن عمران وحی می شد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای مدتی ساکت شدند و سپس فرمودند: بلی، من سرور فرزندان آدم هستم بی آن که افتخاری باشد و من خاتم پیامبران و امام

1- [1] _ مجمع البيان، ج 4، ص 373.
2- [2] _ تهذيب، ج 1، ص 356، ح 1064.

متقیان و رسول پروردگار جهانیانم. گفتند: به سوی چه کسی؟ به سوی عرب یا عجم، یا به سوی ما؟ خدای عز و جل این آیه را نازل کرد: «قُلْ یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَیْکُمْ جَمِیعًا».(1)

«وَمِن قَوْمِ مُوسَی أُمَّهٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ (159)»

[و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می کنند و به حق داوری می نمایند]

1) عیاشی: از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَمِن قَوْمِ مُوسَی أُمَّهٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ یَعْدِلُونَ» فرمودند: قوم موسی، اهل اسلامند.(2)

2) از مُفضّل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هر گاه قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کند، بیست و هفت مرد از پشت کوفه خارج خواهد کرد؛ پانزده نفر از قوم موسی که به حق داوری می کنند و از آن منحرف نمی شوند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع وصی موسی و مؤمن آل فرعون و سلمان فارسی و ابو دجانه انصاری و مالک اشتر.(3)

3) از ابو صهبا بکری روایت شده است که گفت: شنیدم علی بن ابیطالب علیه السلام راس الجالوت و اسقف نصاری را فرا خواند و فرمود: از شما سئوالی دارم و من به آن از شما داناترم، پس آن را کتمان مکنید. ای راس الجالوت! قسم به کسی که تورات را بر موسی نازل کرد و آنان را با گز انگبین و بلدرچین طعام داد و در میان دریا راهی خشک برایشان گشود و از سنگ طور دوازده چشمه برایشان جوشاند و برای هر قبیله از بنی اسرائیل چشمه ای بود، مرا آگاه کن که بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی علیه السلام به چند فرقه تقسیم شدند؟ گفت: یک فرقه. فرمود: قسم به خدا که جز او خدایی نیست، دروغ گفتی. بلکه به هفتاد و یک فرقه

1- [1] _ مجمع البیان، ج 4، ص 374.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 35، ح 89.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 35، ح 90.

تقسیم شدند و همگی به جز یک فرقه در آتشند؛ خدای عز و جل می فرماید: «وَمِن قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» پس این امت هستند که نجات می یابند.(1)

4) طبرسی: آنان قومی از پشت سرزمین چین هستند و میان آنان و چین دره ای جاری از شن است و آنان (شریعت موسی) را تغییر نداده و دگرگون نکرده اند. طبرسی میگوید: و این حدیثی است که از امام صادق علیه السلام روایت شده است.(2)

«وَ قَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَىْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُواْ مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمُونَا وَ لَـكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (160)»

[و آنان را به دوازده عشیره که هر یک امتی بودند، تقسیم کردیم و به موسی وقتی قومش از او آب خواستند، وحی کردیم که با عصایت بر آن تخته سنگ بزن. پس از آن دوازده چشمه جوشید. هر گروهی آبشخور خود را بشناخت و ابر را بر فراز آنان سایبان کردیم و گز انگبین و بلدرچین بر ایشان فرو فرستادیم. از چیزهای پاکیزه ای که روزیتان کرده ایم بخورید. و بر ما ستم نکردند لیکن بر خودشان ستم می کردند]

1) علی بن ابراهیم، در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَىْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا» فرمود: یعنی آنان را از یکدیگر جدا کردیم.(3)

2) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از ابو سعید خراسانی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: امام باقر علیه السلام فرمودند: هر گاه حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف در مکه قیام کند و بخواهد که به سوی کوفه برود، منادی او

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 35، ص 91.
2- [2] _ مجمع البیان، ج 4، ص 376.

3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 245.

این ندا را سر خواهد داد: هان! کسی از شما خوراک و نوشیدنی با خود به همراه نبرد. او سنگ موسی بن عمران علیه السلام را که به اندازه بار شتر است، حمل می کند. در منزلی فرود نمی آید، مگر این که چشمه ای از آن جاری گردد و هر که گرسنه باشد سیر خواهد شد و هر که تشنه است، سیراب خواهد شد. آن توشه با آنان خواهد بود تا این که در نجف، در پشت کوفه فرود بیایند.(1)

3) و از همو: از احمد بن ادریس، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر بغدادی، از علی بن اسباط، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از آن حضرت شنیدم که می فرمودند: الواح موسی علیه السلام نزد ما است و عصای موسی نزد ما است و ما وارثان پیامبران هستیم.(2)

و این آیه و آیه های پس از آن در سوره بقره آمده است.

«وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً وَ يَوْمَ لاَ يَسْبِتُونَ لاَ تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُم بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (163) وَ إِذَ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُواْ مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (164) فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُواْ بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ (165) فَلَمَّا عَتَوْاْ عَن مَّا نُهُواْ عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُواْ قِرَدَةً خَاسِئِينَ (166)»

[و از اهالی آن شهری که کنار دریا بود، از ایشان جویا شو. آن گاه که به (حکم) روز شنبه تجاوز می کردند. آن گاه که روز شنبه آنان ماهی هایشان روی آب می آمدند و روزهای غیر شنبه به سوی آنان نمی آمدند. این گونه ما آنان را به سبب آن که نافرمانی می کردند، می آزمودیم * و آن گاه که گروهی از ایشان گفتند: برای چه قومی را که خدا هلاک کننده ایشان است یا آنان را به عذابی

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 180، ح 3.
2- [2] _ کافی، ج 1، ص 180، ح 2.

سخت عذاب خواهد کرد، پند می دهید؟ گفتند: تا معذرتی پیش پروردگارتان باشد و شاید که آنان پرهیزگاری کنند * پس هنگامی که آن چه را بدان تذکر داده شده بودند از یاد بردند، کسانی را که از (کار) بد باز می داشتند، نجات دادیم و کسانی را که ستم کردند به سزای آنکه نافرمانی می کردند به عذابی شدید گرفتار کردیم * و چون از آن چه از آن نهی شده بودند، سرپیچی کردند، به آنان گفتیم: بوزینگانی رانده شده باشید]

1) علی بن ابراهیم میگوید: (قریه ای که در این آیه آمده است) قریه ای است که از آن بنی اسرائیل بود. این قریه در نزدیکی دریا قرار داشت و آب هم در حالت مد و هم در حالت جزر در آن جاری بود. آب وارد رودخانه ها می شد و ماهی از دریا خارج می شد(و به رودخانه میآمد) تا این که آب به انتهای کشت و زرع ایشان می رسید و خدا شکار ماهی را در روز شنبه بر آنان حرام کرده بود و آنان تورهایشان را در شب یکشنبه در رودخانه ها می انداختند تا با آنها ماهی بگیرند و ماهی در روز شنبه بیرون می آمد و در روز یکشنبه بیرون نمی آمد. این همان فرموده خداست که فرمود: «إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً وَيَوْمَ لاَ يَسْبِتُونَ لاَ تَأْتِيهِمْ» پس دانشمندان آنها، آنان را از این کار نهی می کردند، اما مردم به نصحت آنان عمل نمی کردند. پس به بوزینه و خوک مسخ (تبدیل) شدند و علت این که شکار (ماهی) در روز شنبه برآنان تحریم شده بود، این بود که روز جمعه عید همه مسلمانان و دیگران بود. یهودیان با آنان مخالفت کردند و گفتند: عید ما روز شنبه است. پس خدا شکار در روز شنبه را بر آنان حرام کرد و به بوزینه و خوک تبدیل شدند.(1)

2) و علی بن ابراهیم میگوید: از پدرم، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو عبیده، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: در کتاب علی علیه السلام این را یافته ایم که قومی از اهل اَیلَه، از قوم ثمود بودند و آن شهری است که در ساحل دریای سرخ در نزدیکی شام قرار دارد. ماهی ها در روز شنبه بیرون میآمدند تا خداوند، اطاعت آنان را در آن امر مورد آزمایش قرار دهد. ماهی ها در روز شنبه در میان آنان و در برابر درهایشان، در رودخانه ها و جویبارهایشان برای آنان ظاهر میشدند و آنان ماهیها را میگرفتند و میخوردند.

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 245.

سپس برای مدت طولانی که خدا می دانست، این کار را تکرار میکردند و احبار (علما) آنها را از این کار باز نمی داشتند و آنان را از گرفتن آن ماهی ها منع نمی کردند.

سپس شیطان به گروهی از آنان چنین القا کرد: در حقیقت، شما از خوردن ماهی در روز شنبه نهی شدید نه از گرفتن آنها. پس آنان ماهیها را در روز شنبه میگرفتند و در روزهای دیگر میخوردند. گروهی از آنان گفتند: شنبه آنها را می گیریم و از فرمان خدا سرپیچی کردند و گروهی دیگر از آنان که هدایت شده بودند،گفتند: ما شما را از عقوبت و کیفر خدا نهی می کنیم که مبادا خلاف فرمانش را مرتکب شوید. گروهی دیگر کناره گرفتند و سکوت اختیار کردند و آنان را نصیحت نکردند و به گروهی که آنان را نصیحت میکردند، گفتند: چرا قومی را پند می دهید که خدا آنان را به هلاکت خواهد رساند یا به عذابی شدید دچار خواهد کرد؟ گروه نصیحت کننده گفتند: «مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ».

خدای عز و جل فرمود: «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ» یعنی هنگامی که آن چه را به آن نصیحت شدند، رها کردند، گناه و معصیت را ادامه دادند. پس گروهی که آنان را نصیحت کردند، گفتند: به خدا قسم، ما در این شهری که در آن خدا را معصیت میکنید، همراه شما نخواهیم بود؛ از ترس این که مبادا عذاب بر شما نازل شود و ما را همراه شما فرا گیرد. گفت: سپس آنان از ترس نازل شدن عذاب بر آنان، از شهر خارج شدند. آنان نزدیک شهر فرود آمدند و زیر آسمان، شب را به صبح رساندند. هنگامی که اولیای خدا که از فرمان خدا اطاعت کرده بودند، وارد صبح شدند، حرکت کردند تا ببینند چه بر سر اهل معصیت آمده است. به طرف دروازه شهر به راه افتادند، دروازه شهر قفل شده بود. آن را کوبیدند، اما کسی به آنان جواب نداد و صدایی از کسی به گوش نمیرسید. نردبانی بر حصار شهر گذاشتند و مردی از آنان را به بالای آن فرستادند. او به شهر نگاه کرد و ناگهان چشمش به بوزینه هایی در حال زوزه کشیدن افتاد. آن مرد به همراهانش گفت: ای قوم! به خدا من چیز عجیبی را می بینم! گفتند: چه می بینی؟ گفت: می بینم که قوم ما به بوزینه هایی مبدل شدهاند که در حال زوزه کشیدن هستند و دم دارند، پس در را شکستند. آن گروه (بوزینگان)

نسبت خویش را با آن انسانها را تشخیص دادند، اما انسانها نسبت خود را با بوزینه ها تشخیص نمیدادند. آن قوم به بوزینه ها گفتند: مگر ما شما را نهی نکردیم؟

سپس علی علیه السلام فرمودند: قسم به آن که دانه را شکافت و روح را آفرید؛ من انساب آن گروه را از این امت می شناسم و آنان نمی توانند این را انکار کرده و یا تغییر دهند، بلکه آن چه را به آن امر شدند، رها کردند و پس از آن، آنان با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و خدای عز و جل فرمود: «فَبُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»(1) پس خدا فرمود: «أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُواْ بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ».(2)

3) امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: علی بن حسین علیه السلام فرمود: آنان قومی بودند که در ساحل دریا زندگی می کردند و خدا و پیامبرانش آنان را از ماهیگیری در روز شنبه نهی کرده بودند. آنان حیله کردند که آن چه را خدا حرام کرده است برای خودشان حلال کنند. آنان شکاف هایی را ایجاد کردند و راههایی را احداث کردند که ماهی ها از این راهها به حوض هایی که کنده بودند وارد شوند و نتوانند از آن حوض ها بیرون بیایند تا به رودخانه برگردند.

ماهی ها در روز شنبه در امان خدا در حرکت بودند و وارد آن شکاف ها شدند تا به حوض ها و جویبارها رسیدند. هنگامی که شامگاه آن روز فرا رسید، خواستند به آبهای عمیق برگردند تا از ماهیگیرها در امان باشند، اما به علت مسدود شدن راه، نتوانستند. پس آنها را در روز یکشنبه می گرفتند و می گفتند: ما در روز شنبه ماهی نگرفتیم، بلکه در روز یکشنبه ماهی گرفتیم و این دشمنان خدا دروغ گفتند، بلکه آنها را از حوض هایی که در روز شنبه احداث کرده بودند، می گرفتند تا این که درآمد و ثروتشان از این کار زیاد شد و از نعمت زنان و غیره برخوردار بودند و تعداد مردم آن شهر به هشتاد هزار نفر و اندی می رسید و هفتاد هزار نفر از آنان این کار را می کردند. سایرین با آنان مخالفت می کردند. همچنان که خدا این داستان را چنین بازگو کرده است: «وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ». گروهی به پند دادن و نهی از آن کار پرداختند و آنان را از عذاب خدا بیم دادند و از انتقام عذاب شدید خدا برحذر داشتند. ایشان به وعظ و پندشان چنین جواب دادند: «لِمَ

1- [1] _ مومنون/41.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 246.

تَعِظُونَ قَوْمًا اللّهُ مُهْلِكُهُمْ» به گناههایشان به وسیله عذاب اصطلام (از بین بردن و ریشه کن کردن) «أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا». نهی کنندگان جواب دادند، «مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ» ما به امر به معروف و نهی از منکر مکلف شدیم. ما از منکر نهی می کنیم تا خدا مخالفت ما با آنان و کراهت و تنفر ما را از اعمالشان بداند. گفتند: «وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» ما آنان را پند می دهیم، شاید پند و نصیحت در آنان مؤثر واقع شود و از این معصیت خودداری کنند و از عقوبت و مجازات آن برحذر باشند. خدای عز و جل می فرماید: «فَلَمَّا عَتَوْاْ عَن مَّا نُهُواْ عَنْهُ» یعنی منحرف شدند و اعراض کردند و از پذیرفتن نهی و نصیحت روی گردان شدند «قُلْنَا لَهُمْ كُونُواْ قِرَدَةً خَاسِئِينَ» یعنی از خیر دور انداخته و برکنار شدند. _ فرمودند:_ هنگامی که آن ده هزار نفر و اندی دیدند که آن هفتاد هزار نفر نصیحت آنان را نمی پذیرند و به بیم دادن آنان اعتنا نمی کنند، از آنان کناره گیری کردند و به دهکده ای دیگر در نزدیکی دهکده شان رفتند و گفتند: ما کراهت داریم از این که عذاب خدا در حالی بر آنان نازل شود که ما در میان آنان باشیم.

یک شب بر آنان گذشت و خدای عز و جل همه آنان را به بوزینه تبدیل کرد و دروازه شهر همچنان بسته بود و کسی از آن خارج و یا وارد نمی شد. این خبر به اهل دهکده های دیگر رسید، پس به طرف آنان راه افتادند و از دیوارهای شهر بالا رفتند و به آنان نگاه کردند و دیدند که همه آنان از مرد و زن به بوزینه تبدیل شدهاند و سخت در حال تکاپو هستند و در یکدیگر میلولیدند. این بینندگان، آشنایان و بستگان و دوستانشان را می شناختند و به برخی از آنان چنین می گفتند: ای مرد! تو فلانی هستی؟ ای زن! تو فلانی هستی؟ پس اشکی از چشم ایشان سرازیر می شد و با سر جواب می دادند که: بلی. آنان همچنان به مدت سه روز در آن حالت بودند. سپس خدای عز و جل باران و باد را بر آنان فرستاد و آنان را به طرف دریا راند و پس از سه روز، هیچ انسان مسخ شدهای باقی نماند و در حقیقت، آن چه را از این حیوانات که شکل و هیئت آنها را دارد، اشباحی بیش نیستند و نه عین آن مسخ شدهها و نه از نسل آنان. امام سجاد علیه السلام فرمودند: همانا خدای عز و جل آنان را به خاطر ماهیگیری مسخ کرده است. پس حال کسی که فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را کشت و حرمتشان را زیر پا گذاشت، چگونه خواهد

بود !؟ همانا خدای عز و جل گر چه آنان را در دنیا مسخ نکرده است، اما عذابی که در آخرت برای آنان آماده شده، چندین برابر آن مسخ خواهد بود. (1)

4) ابن بابویه میگوید: از پدرم که خداوند از او خشنود باد، از محمد بن یحیی عطار، از سهل بن زیاد، از عمرو بن عثمان، از عبدالله بن مغیره، از طلحه شامی، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ» فرمودند: آنان سه گروه بودند: گروهی که به آنان امر شد و آنان امر الهی را پذیرفتند، پس رهایی یافتند و گروهی که به آنان فرمان رسید، اما نپذیرفتند و به مورچه مسخ (تبدیل) شدند و گروهی که فرمان الهی را نپذیرفتند و به دیگران هم فرمان ندادند، پس به هلاکت رسیدند.(2)

5) محمد بن یعقوب: با سند خود از سهل بن زیاد، از عمرو بن عثمان، از عبدالله بن مغیره، از طلحه بن زید، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ» فرمودند: آنان سه گروه بودند: آنان سه گروه بودند: گروهی که به آنان امر شد و آنان امر الهی را پذیرفتند، پس رهایی یافتند و گروهی که به آنان فرمان رسید، اما نپذیرفتند و به مورچه مسخ (تبدیل) شدند و گروهی که فرمان الهی را نپذیرفتند و به دیگران هم فرمان ندادند، پس به هلاکت رسیدند.(3)

6) طبرسی: دو فرقه به هلاکت رسیدند و فرقه نهی کننده نجات یافت. این حدیث از امام صادق علیه السلام روایت شد.(4)

7) عیاشی: از اَصبغ بن نُباته، از علی ابن ابی طالب علیه السلام روایت کرد که فرمودند: شهری در ساحل دریا بود. آنان به پیامبرشان گفتند: اگر تو راستگو باشی، خدا ما را به ماهی جرّیث مبدل کند. ناگهان آن شهر، شب هنگام وسط دریا غرق شد و هر کدام از آنان به ماهی جرّیث تبدیل شد، به طوری که سوار در دهان آن ماهی وارد می شد.(5)

1- [1] _ تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 268، ح 136_137.

2- [2] _ خصال، ص 100، ح 54.
3- [3] _ کافی، ج 8، ص 158، ح 151.
4- [4] _ مجمع البیان، ج 4، ص 383.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 36، ح 92.

8) از ابو عبیده، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: در کتاب امیر مؤمنان علیه السلام این نوشته را یافتیم که قومی از اهل اَیله از قوم ثمود بودند و ماهی های زیادی در روز شنبه در دریا ظاهر میشدند تا بدین وسیله خدای تبارک و تعالی طاعتشان را مورد آزمایش قرار دهد. ماهی ها در روز شنبه، در میان آنان و در برابر درهایشان در رودخانه ها و جویبارهایشان پدیدار میشدند و آنان شروع به گرفتن و خوردن آنها میکردند و تا مدت زیادی در این حالت بودند و بزرگان و علما، آنان را از صید ماهی نهی نمی کردند. سپس شیطان به گروهی از آنان این گونه وسوسه کرد که در حقیقت شما در روز شنبه از خوردن ماهی نهی شده اید، نه از صید آن. آنها در روز شنبه ماهی ها را صید میکردند و در سایر روزها آنها را می خوردند. گروهی از آنان گفتند: هم اکنون آنها را صید هم می کنیم. گروهی از آنان به سمت راست متمایل شدند و گفتند: از خدا بترسید، همانا شما را از عقوبت و مجازات خدا نهی کردیم تا مبادا برخلاف دستورش عمل کنید. گروهی از آنان نیز به سمت چپ گرایش پیدا کردند و سکوت اختیار کرده و آنان را نصیحت نکردند. و گروهی که آنان را نصیحت نکرده بودند، گفتند: «لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا».

و گروهی که آنان را پند دادند گفتند: «مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» خدا فرمود: «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ» یعنی هنگامی که آن چه را به آن نصیحت شدند، رها کردند و به معصیت ادامه دادند. گروهی که آنان را نصیحت کردند، گفتند: به خدا قسم، در شهری که در آن از فرمان الهی سرپیچی کردید با شما همراه نمی شویم و شب را به صبح نمی رسانیم، از ترس این که مبادا عذاب بر شما نازل شود. آنان در نزدیکی شهر فرود آمدند و زیر آسمان شهر، شب را به صبح رساندند. هنگامی که صبح برای اولیای خدا که از امر خدا اطاعت کردند، فرا رسید، بیرون آمدند تا ببینند سرنوشت اهل معصیت چه شده است. به سمت دروازه شهر رفتند، اما بسته بود. دروازه را کوبیدند، اما کسی جواب نداد و صدایی را از کسی نشنیدند. نرده بانی بر حصار شهر قرار دادند و یکی از آنان را به بالا رفتن وادار کردند. آن شخص از بالا به شهر نگاه کرد و ناگهان چشمش به تعدادی بوزینه که در حال زوزه کشیدن بودند، افتاد و به اصحابش گفت: ای قوم! به خدا من صحنه عجیبی را می بینم! گفتند: چه می بینی؟ گفت: من این قوم را به صورت بوزینه هایی در حال زوزه

کشیدن می بینم که دارای دم هستند. _ فرمود: _ در را شکستند و وارد شهر شدند. آن بوزینه ها خویشاوندان خود را از میان آن انسانها شناختند، اما انسانها خویشاوندان خویش را از میان بوزینه ها نشناختند. آن قوم به بوزینه ها گفتند: مگر ما شما را نهی نکردیم؟!

_ فرمود: _ امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: قسم به آن که دانه را شکافت و روح را آفرید، من نسبهایشان را در این امت می شناسم و نمی توانند انکار کنند و آن را تغییر دهند، بلکه آن چه را به آن امر شدند رها کردند و میانشان اختلاف افتاد. خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «فَبُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»(1) و نیز فرمود: «أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُواْ بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُواْ يَفْسُقُونَ».(2)

9) و از همو، از علی بن عُقبه، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: یهودیان به خودداری از ماهیگیری در روز جمعه امر شدند، اما آنان در روز شنبه خودداری کردند.(3)

10) از اَصبغ روایت شده است که علی علیه السلام فرمودند: دو امت از بنی اسرائیل مسخ شدند: امتی که کارشان در دریا بود، به ماهی تبدیل شدند و امتی که در خشکی کار می کردند، به مارمولک مسخ شدند.(4)

11) از هارون بن عبدالعزیز حدیثی روایت شده است که آن را به یکی از دو امام باقر یا امام صادق علیهما السلام اسناد داده و گفته است: قومی نزد امیرالمؤمنین در کوفه آمدند و به وی عرض کردند: ای امیر مؤمنان! آیا ماهی (مسخ شده) در بازارهای ما به فروش میرسد؟ امیر مؤمنان لبخند زدند و فرمودند: برخیزید تا چیز عجیبی را به شما نشان دهم و در مورد وصی خود چیزی را نگویید مگر این که خیر باشد. آنان با او برخاستند و به ساحل دریا رفتند. حضرت در دریا آب دهان انداخته و چند کلمه گفتند. ناگهان یک ماهی بیرون آمد که سرش بالا و دهانش باز بود. امیر مؤمنان علیه السلام گفتند: تو که هستی؟ وای برتو و بر قومت؟ گفت: ما از اهالی قریه ای هستیم که در ساحل دریا بودیم. چرا که خدای

1- [1] _ مومنون/41.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 36، ح 93.

3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 37، ح 94.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 37، ح 95.

تبارک و تعالی در کتابش می فرماید: «إِذْ تَأْتِیهِمْ حِیتَانُهُمْ یَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعاً» ...تا آخر آیه؛ خداوند، ولایت شما را بر ما عرضه کرد، اما ما از آن پیروی نکردیم و خدا ما را مسخ کرد و اکنون برخی از ما در خشکی و برخی در دریا پراکنده ایم. آنهایی که در دریا هستند به صورت ماهی و آنهایی که در خشکی زندگی می کنند به صورت بوزینه هستند. _ گفت:_ سپس امیر مؤمنان علیه السلام به ما رو کرده و فرمودند: آیا سخن آن ماهی را شنیدید؟ گفتیم به خدا قسم بلی. فرمودند: قسم به آن که محمد که سلام و درود خدا بر او باد، را به پیامبری برانگیخته است، این ماهی مانند زنانتان حیض میشود.(1)

12) از طلحه بن زید، از امام صادق، از پدرش علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُکِّرُواْ بِهِ أَنجَیْنَا الَّذِینَ یَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ»، فرمودند: قوم بنی اسرائیل به سه فرقه تقسیم شدند: فرقه ای که آن گناه را انجام نداد و کناره گیری کرد و فرقه ای که باقی ماندند و مرتکب گناه نشدند و فرقه ای که مرتکب گناه شدند. فقط فرقه ای که آن گناه را انجام نداد، از عذاب رهایی یافت.

امام صادق علیه السلام فرمود: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: سرنوشت آنان که باقی ماندند و مرتکب گناه نشدند چه بود؟ امام باقر علیه السلام فرمود: به من خبر رسید که آنان به مورچه تبدیل شدند .(2)

«وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکَ لَیَبْعَثَنَّ عَلَیْهِمْ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ مَن...وَأَقَامُواْ الصَّلاَهَ إِنَّا لاَ نُضِیعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِینَ (170)»

«وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکَ لَیَبْعَثَنَّ عَلَیْهِمْ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ مَن یَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّکَ لَسَرِیعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِیمٌ (167) وَقَطَّعْنَاهُمْ فِی الأَرْضِ أُمَمًا مِّنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِکَ وَ بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّیِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ (168) فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُواْ الْکِتَابَ یَأْخُذُونَ عَرَضَ هَـذَا الأَدْنَی وَیَقُولُونَ سَیُغْفَرُ لَنَا وَإِن یَأْتِهِمْ عَرَضٌ مُّثْلُهُ یَأْخُذُوهُ أَلَمْ یُؤْخَذْ عَلَیْهِم مِّیثَاقُ الْکِتَابِ أَن لاَّ یِقُولُواْ عَلَی اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ وَ دَرَسُواْ مَا فِیهِ

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 36، ح 96.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 36، ح 97.

وَالدَّارُ الآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ (169) وَالَّذِينَ يُمَسَّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ إِنَّا لاَ نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ (170)»

[و (یاد کن) هنگامی را که پروردگارت اعلام داشت که تا روز قیامت بر آنان (= یهودیان) کسانی را خواهد گماشت که بدیشان عذاب سخت بچشانند. آری پروردگار تو زود کیفر است و همو آمرزنده بسیار مهربان است * و آنان را در زمین به صورت گروه هایی پراکنده ساختیم. برخی از آنان درستکارند و برخی از آنان جز این اند و آنها را به خوشیها و ناخوشی ها آزمودیم. باشد که ایشان بازگردند * آن گاه بعد از آنان جانشینانی وارث کتاب (آسمانی) شدند که متاع این دنیای پست را می گیرند و می گویند: بخشیده خواهیم شد و اگر متاعی مانند آن به ایشان برسد، (باز) آن را می ستانند. آیا از آنان پیمان کتاب (آسمانی) گرفته نشده که جز به حق نسبت به خدا سخن نگویند؟ با این که آن چه را که در آن (کتاب) است آموخته اند و سرای آخرت برای کسانی که پروا پیشه می کنند بهتر است. آیا باز تعقل نمی کنید؟ * و کسانی که به کتاب (آسمانی) چنگ درمی زنند و نماز برپا داشته اند، (بدانند که) ما اجر درستکاران را تباه نخواهیم کرد]

1) علی بن ابراهیم میگوید: این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ» یعنی با علم پروردگارت «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَن يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّکَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ» در باره یهودیان نازل شد و هیچ گاه حکومت نخواهند کرد.(1)

2) طبرسی: و بر آنان شدیدترین عذاب را به وسیله قتل و گرفتن جزیه (خراج) از آنان نازل خواهد کرد و این همان معنایی است که از امام باقر علیه السلام روایت شده است.(2)

3) و علی بن ابراهیم میگوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الأَرْضِ» یعنی آنان را جدا کردیم «مِّنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِکَ وَبَلَوْنَاهُمْ» یعنی آنان را آزمایش کردیم «بِالْحَسَنَاتِ» یعنی فراخی زندگی و امنیت «وَالسَّيِّئَاتِ» فقر و بیچارگی و سختی «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» یعنی تا برگردند. و نیز می

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 247.

2- [2] _ مجمع البيان، ج 4، ص 385.

گوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُواْ الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَـ ذَا الأَدْنَى» یعنی آن چه از دنیا برای آنان اتفاق می افتد. «وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِن يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لاَّ يِقُولُواْ عَلَى اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ وَدَرَسُواْ مَا فِيهِ» یعنی آن را تباه کردند. سپس خدای تبارک و تعالی فرمود: «وَالدَّارُ الآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ * وَالَّذِينَ يُمَسَّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ إِنَّا لاَ نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ».(1)

4) و در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَالَّذِينَ يُمَسَّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ»... تا آخر آیه، فرمود: این آیه در باره آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، و شیعه آنان نازل شد.(2)

5) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از یونس بن عبد الرحمان، از ابو یعقوب اسحاق بن عبدالله، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: همانا خدا بندگان خویش را به دو آیه از کتابش مختص کرده است تا چیزی را نگویند تا این که آن را بدانند و آن چه را نمی دانند، رد نکنند. خدای عز و جل فرمود: «أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لاَّ يِقُولُواْ عَلَى اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ» و فرمود: «بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ».(3)_(4)

6) عیاشی: از اسحاق بن عبدالعزیز، از ابو الحسن امام علی علیه السلام روایت کرد که فرمود: همانا خدا بندگان خویش را به دو آیه از کتابش اختصاص داده است و آن این است که آن چه را می دانند تکذیب نکنند یا چیزی نگویند که نمی دانند و این آیه را خواندند: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ» وفرمود: «أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لاَّ يِقُولُواْ عَلَى اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ».(5)

7) از اسحاق، امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: خدا خلق را به دو آیه از کتابش اختصاص داده است: این که چیزی را به خدا نسبت ندهند، مگر از روی علم و چیزی را رد نکنند، مگر از روی علم. خدای عز و جل

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 247.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 247.
3- [3] _ یونس/39.
4- [4] _ کافی، ج 1، ص 34، ح 8.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 39، ح 98.

می فرماید: «أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لاَّ يِقُولُواْ عَلَى اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ» و فرمود: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ».(1)

«وَإِذ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّواْ أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُواْ مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُواْ مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (171)»

[و (یاد کن) هنگامی را که کوه (طور) را بر فرازشان سایبان آسا برافراشتیم و چنان پنداشتند که (کوه) بر سرشان فرو خواهد افتاد (و گفتیم:) آن چه را که به شما داده ایم به جد و جهد بگیرید و آن چه را در آن است به یاد داشته باشید. شاید که پرهیزگار شوید]

1) طبرسی در احتجاج از ابو بصیر نقل کرده است که گفت: مولای ما امام باقر علیه السلام در حرم نشسته بود در حالی که گروهی از پیروانش دور او بودند. در همین زمان، ناگهان طاوس یمانی با گروهی از یارانش آمد و به امام باقر علیه السلام گفت: آیا به من اجازه می دهی از تو سئوال کنم؟ فرمودند: به تو اجازه دادیم پس بپرس. او چند سئوال مطرح کرد و آن حضرت به او جواب دادند. از جمله سئوالات او این بود که گفت: به من بگو کدام پرنده بود که یک بار به پرواز درآمد و قبل یا بعد از آن به پرواز در نیامده بود و خدا آن را در قرآن ذکر کرده است؟ فرمودند: طور سینا، خدای عز و جل آن را برای بنی اسرائیل پرواز داد و آنان را زیر بال و در سایه خود گرفت و در آن انواع عذاب بود تا این که تورات را پذیرفتند و این همان گفته خدای عز و جل است: «وَإِذ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّواْ أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ».(2)

2) علی بن ابراهیم در معنای این آیه نقل کرده است که: امام صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که خدا تورات را بر بنی اسرائیل نازل کرد، آن را نپذیرفتند. پس خدا کوه طور سینا را بالای سرشان برد. موسی علیه السلام به آنان

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 39، ح 99.
2- [2] _ احتجاج، ص 328.

گفت: اگر آن را نپذیرید، کوه بر شما می افتد. پس آن را پذیرفتند و سرهایشان را پایین آوردند.(1)

3) عیاشی: از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به وی عرض کردم: آیا نمازگزار می تواند در نماز، دستش را بر بازویش بگذارد؟ فرمود: اشکالی نیست؛ همانا بنی اسرائیل هنگامی که وقت نماز فرا می رسید نماز را مانند مردگان به جا می آوردند. خداوند این آیه را بر پیامبرش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، نازل کرد: آن چه را به تو دادم، محکم انجام ده و هر گاه وقت نماز فرا رسد، آن را با تحمل و قوت ادا کن. سپس آن را در طلب روزی ذکر کرده است: هر گاه به دنبال روزی رفتی، آن را قوی و محکم طلب کن.(2)

4) و در روایت اسحاق بن عمار آمده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «خُذُواْ مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ»، پرسیدم که آیا منظور قوت بدنها یا قوت دلها است؟ فرمودند: هر دو.(3)

از محمد ابن ابو حمزه، از برخی اصحاب ما، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «خُذُواْ مَا آتَيْنَاكُم بِقُوَّةٍ» فرمودند: «سجود» و قرار دادن دستها بر زانوها در نماز در حال رکوع.(4)

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى شَهِدْنَا أَن تَقُولُواْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (172)»

[و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا گواهی دادیم تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این (امر) غافل بودیم]

1) محمد بن یعقوب از عده ای از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از صالح بن سهل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 247.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 39، ح 100.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 40، ح 101.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 40، ح 102.

برخی از قریش به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، گفتند: به چه چیزی از سایر پیامبران سبقت گرفتی که به عنوان آخر و خاتم آنان مبعوث شدی؟

فرمودند: من اولین کسی بودم که به خدا ایمان آورد و هنگامی که خدا از پیامبران عهد و پیمان گرفت و آنان را بر خود گواه گرفت، من اولین اجابت کننده بودم. آن گاه که فرمود: مگر من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بله. من اولین پیامبری بودم که گفت: بله. پس من در اقرار به خدا از آنان پیشی گرفتم.(1)

و مانند این حدیث در جایی دیگر، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از صالح بن سهل، از امام صادق علیه السلام روایت شده است.(2)

2) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از ابن اُذینه، از زراره نقل کرده است که مردی از امام باقر علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی»... تا آخر آیه سئوال کرد. پس در حالی که پدرش می شنید گفت: پدرم این حدیث را به من گفت که خدای عز و جل مشتی از خاکی که آدم علیه السلام از آن آفریده شد را برداشت. سپس آب شیرین و زلال را بر آن ریخت و به مدت چهل بامداد آن را رها کرد. بعد آب شور و بد مزه را برآن ریخت و آن را به مدت چهل بامداد رها کرد. هنگامی که گِل رسیده شد، آن را گرفت و به شدت آن را مالید؛ پس مانند ذره (مورچه) از چپ و راست بیرون آمدند و به همه آنان دستور داد که در آتش بیفتند. اصحاب یمین وارد شدند و برای آنان به خنکی و امنیت تبدیل شد و اصحاب شمال از ورود به آن خودداری کردند.(3)

3) و از همو از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از ابن اذینه، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که: از آن حضرت در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «حُنَفَاء لِلَّهِ غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ»(4) [در حالی که گروندگان خالص به خدا باشید نه شریک گیرندگان (برای) او] پرسیدم. فرمودند: فطرت

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 366، ح 6.
2- [2] _ کافی، ج 2، ص 8، ح 1.
3- [3] _ کافی، ج 2، ص 5، ح 2.
4- [4] _ حج/31.

حنیفیت، یعنی همان سرشتی که خدا مردم را طبق آن آفریده است و خلق خدا تغییرپذیر نیست. و فرمود: آنان را بر شناخت خویش آفرید.

زراره میگوید: از او در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی»... تا آخرآیه، پرسیدم. فرمودند: خدا نسل آدم را از پشت او تا روز قیامت بیرون آورد. آنان مانند ذره بیرون آمدند. سپس آنان را به خود آشنا ساخت و خود را به آنان شناساند وگرنه کسی خدا را نمی شناخت. و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر آدمیزادی بر اساس فطرت متولد می شود؛ یعنی بر اساس شناخت به این که خدای عز و جل آفریدگار او است و این آیه بر همین موضوع دلالت دارد: «وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ»(1)_(2) [و اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ مسلما خواهند گفت خدا].

4) و از همو: از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن اسماعیل، از محمد بن اسماعیل، از سعدان بن مسلم، از صالح بن سهل، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سئوال شد: چگونه از فرزندان آدم سبقت گرفتی؟ فرمودند: همانا من اولین کسی هستم که به پروردگار اقرار کرد. خدا عهد و پیمان را از پیامبران گرفت و آنان را بر خودشان گواه گرفت که: مگر من خدای شما نیستم؟ گفتند: بله. من اولین کسی بودم که جواب مثبت داد.(3)

5) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از عده ای از اصحابش، از ابو بصیر نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چگونه جواب دادند در حالی که ذره بودند؟ فرمودند: در آنان چیزی را نهاده است که اگر از آنان سئوال کنند، می توانند جواب دهند؛ یعنی در روز میثاق.(4)

1- [1] _ لقمان/25، زمر/38.
2- [2] _ کافی، ج 2، ص 10، ح 4.
3- [3] _ کافی، ج 2، ص 9، ح 3.

4- [4] _ کافی، ج 2، ص 10، ح 1.

6) و از همو: از علی بن براهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از وی در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا»(1) [با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است] سئوال کردم که آن فطرت چیست؟ فرمودند: آن، اسلام است. خدا آنان را هنگامی که از آنها عهد و پیمان گرفت و بر اساس توحید آفرید، پرسید: «أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ» و در میان آنان هم مؤمن و هم کافر بود.(2)

7) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از داود عجلی، از زراره، از حمران، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: همانا خدای تبارک و تعالی هنگامی که آفریدگان را آفرید، آبی زلال و آبی شور و بد مزه نیز آفرید. سپس این دو آب با هم آمیخته شدند. خداوند مقداری گل از سطح زمین برداشت و آن را محکم مالید. سپس به اصحاب یمین در حالی که آنان مانند ذره (مورچه ها) حرکت می کردند، گفت: در صلح و آرامش به بهشت بروید. به اصحاب شمال نیز گفت: به آتش بروید و برایم مهم نیست. و سپس فرمود: «أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی شَهِدْنَا أَن تَقُولُواْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ إِنَّا کُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِینَ» سپس از پیامبران عهد و پیمان گرفت و فرمود: آیا من خدای شما نیستم؟ و آیا این محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده من و این علی علیه السلام امیر مؤمنان نیست؟ گفتند: بله. پس پیامبری برای آنان ثابت شد و از اولوا العزم پیمان گرفت که من پروردگار شما هستم و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده من و علی امیر مؤمنان علیه السلام و اوصیای پس از او، اولیای امر و حافظان علم من هستند و به وسیله مهدی علیه السلام دینم را تقویت می کنم و زمینم را پاک می گردانم و حکومتم را آشکار می کنم و به وسیله او از دشمنانم انتقام می گیرم و از روی اختیار و اجبار عبادت می شوم. گفتند: پروردگارا! ما اقرار کردیم و گواهی دادیم و آدم آن را نه انکار کرد و نه اقرار. پس عزیمت برای این پنج نفر در مهدی علیه السلام رسوخ یافت. اما آدم عزم و همتی در اقرار به آن نداشت و این همان سخن خدای عز و جل است: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»(3) [و به یقین پیش

1- [1] _ روم/30.
2- [2] _ کافی، ج 2، ص 10، ح 2.

3- [3] _ طه/115.

از این با آدم پیمان بستیم (ولی آن را) فراموش کرد و برای او عزمی (استوار) نیافتیم] فرمودند: در حقیقت او شامل (فراموش کرد) میشود. سپس به آتش دستور داد که برافروخته شود و به اصحاب شمال فرمود: وارد آن شوید، ولی از آن ترسیدند. به اصحاب یمین فرمود: وارد آن شوید، پس وارد آن شدند و برای آنان خنک و مایه آرامش بود. اصحاب شمال گفتند: پروردگارا! ما را ببخش. فرمود: من شما را بخشیدم، بروید و وارد آن شوید، اما ترس و وحشت از آن در دل آنان افتاد و در آنجا بود که اطاعت و ولایت و معصیت ثابت شد.(1)

8) و از همو: از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان، از ابو عمیر، از عبد الرحمان حذاء، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: علی بن حسین علیه السلام اشکالی در عزل [انزال کردن مرد در خارج از رحم زن هنگام جماع] نمی دید، سپس این آیه را خواندند: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی» پس هر چیزی که خدا از آن پیمان گرفت، از عزل خارج و مصون است [و بالاخره به دنیا خواهد آمد] ، حتی اگر بر روی صخرهای ستبر باشد.(2)

9) و از همو: از علی بن ابراهیم، از یعقوب بن یزید، از ابن ابو عمیر، از ابو ربیع قزاز، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: به ایشان عرض کردم: چرا به امیر مؤمنان علیه السلام، امیر مؤمنان گفته شده است؟ فرمودند: خدا او را نامگذاری کرده است و در کتابش چنین نازل کرد: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی» و محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، رسول من، و علی علیه السلام، امیر مؤمنان است.(3)

10) ابن بابویه: از پدرش، از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، و محمد بن حسین بن ابو خطاب، و یعقوب بن یزید، از همگی آنان، از ابن ابو عمیر، از ابن اُذینه، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از او در باره

1- [1] _ کافی، ج 2، ص 6، ح 1.
2- [2] _ کافی، ج 5، ص 504، ح 4.

3- [3] _ کافی، ج 1، ص 340، ح 4.

گفته خدای عز و جل: «حُنَفَاء لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ»(1) [در حالی که گروندگان خالص به خدا باشید نه شریک گیرندگان (برای) او] پرسیدم. فرمودند: آن همان فطرتی است که خدا مردم را بر اساس آن آفریده است و آفرینش خدا تغییر پذیر نیست. آن گاه فرمودند: آنان را بر اساس معرفت آفریده است. زراره گفت: از او در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» تا آخر آیه پرسیدم. فرمودند: از پشت آدم نسل او را تا روز قیامت بیرون آورده است. آنان مانند ذرات بیرون آمدند و آنان را با خود آشنا ساخت و آفرینش خویش را به آنان نشان داد و اگر این کار را نمی کرد، کسی پروردگار خود را نمی شناخت. سپس فرمودند: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمود: هر آدمی بر اساس فطرت آفریده می شود؛ یعنی بر اساس شناخت این که خدای عز و جل آفریدگار او است _ و این همان سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» است. [و اکر از آنان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است، بی تردید خواهند گفت خداوند](2) _(3)

11) از علی بن ابراهیم نقل شده است که گفت: از پدرم، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از ابن سنان نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: اولین پیامبری که در گفتن بلی، از دیگران پیشی گرفت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود؛ چرا که نزدیکترین آفریدگان به خدای تبارک و تعالی بود؛ در جایی که جبرییل در هنگام عروج به آسمان به وی گفت: ای محمد! جلو برو، چرا که تو در جایی قدم گذاشته ای که کسی قبلاً قدم نگذاشته است، نه فرشته مقرّب و نه پیامبر مرسل؛ و اگر روح و جانش از آن جا نبود، نمی توانست به آن برسد. پس فاصله اش از خدا چنان بود که خدا فرمود: «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»(4) [تا (فاصله اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد] بلکه نزدیکتر. پس هنگامی که امر از خدا خارج شد به اولیایش منتقل شد.

1- [1] _ حج/31.
2- [2] _ لقمان/25، زمر/38.
3- [3] _ توحید، ص 330، ح 9.
4- [4] _ نجم/9.

امام صادق علیه السلام فرمودند: آن پیمان از آنان برای اقرار به ربوبیت خدا و نبوت پیامبرش و امامت برای امیر مؤمنان و ائمه که سلام و درود خدا بر آنان باد، گرفته شد. خداوند فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم و محمد پیامبر شما و علی امام شما و امامان هدایتگر، امامان شما نیستند؟ گفتند: بلی شهادت می دهیم. خدای تبارک و تعالی فرمود: «أَن تَقُولُواْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یعنی تا در روز قیامت نگویند «إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» پس ربوبیت اولین چیزی بود که خدای عز و جل از پیامبران در مورد آن پیمان گرفت و این همان سخن اوست که فرمود: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ» و همه انبیا را ذکر کرد و او را بهترین آنان قرار داد. پس فرمود: «وَمِنْکَ» ای محمد! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقدم شد؛ چرا که او بهترین آنان است «وَمِن نُّوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ»(1) [و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم]. آنان پنج پیامبر برگزیده و برتر هستند که رسول الله صلی علیه و آله و سلم برترین آنان است. سپس از انبیا در ایمان به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، و یاری دادن به امیر مؤمنان علیه السلام پیمان گرفت و فرمود: «وَإِذْ أَخَذَ اللّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّيْنَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ» [و (یاد کن) هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم. سپس شما را فرستاده ای آمد که آن چه را با شماست، تصدیق کرد] یعنی رسول خدا «لَتُؤمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ»(2) [قطعا به او ایمان میآورید و او را یاری میکنید] یعنی امیر مؤمنان علیه السلام. و به امتهای شما خبر او و خبر ولی اش از امامان که سلام و درود خدا بر آنان باد را داده است.(3)

12) و از همو نقل شده است که میگوید: پدرم از ابن ابو عمیر، از عبدالله بن مسکان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که ابو بصیر از امام باقر علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: « لَتُؤمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ»[قطعا به او ایمان میآورید و او را یاری میکنید] پرسید و ایشان فرمودند: خدا پیامبری را پس از آدم نفرستاد، مگر این که به دنیا برمیگردد و جنگ می کند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علیه السلام را یاری میدهد. خدا برای رسولش از

1- [1] _ احزاب/7.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 648.

3- [3] _ آل عمران/81.

انبیا نیز پیمان گرفت و فرمود: «قُلْ» بگو، ای محمد! « آمَنَّا بِاللّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَیْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَی إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْمَاعِیلَ وَ إِسْحَقَ وَ یَعْقُوبَ وَ الأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِیَ مُوسَی وَ عِیسَی وَ» آن چه به «وَ النَّبِیُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لاَ نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» داده شده است.(1)_(2)

13) و نیز از همو نقل شده است که: پدرم، از ابن ابو عمیر، از ابن مسکان روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی» پرسیدم وگفتم: آیا این عینی بود؟ فرمود: بلی، پس معرفت ثابت شد و آن صحنه را به فراموشی سپردند و آن را به یاد خواهند آورد و اگر این نبود، کسی آفریدگار و روزی دهنده را نمی شناخت. گروهی با زبان خود در عالم ذر اقرار کردند، اما با دل ایمان نیاوردند، پس خدا فرمود: «فَمَا کَانُواْ لِیُؤْمِنُواْ بِمَا کَذَّبُواْ بِهِ مِن قَبْلُ».(3)_(4)

14) احمد بن محمد بن خالد برقی: از حسن بن علی بن فضال، از ابن بکیر، از زراره نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی»، پرسیدم. فرمودند: معرفت در دل آنان ثابت شد و صحنه را فراموش کردند و روزی آن را به یاد خواهند آورد و اگر آن صحنه نبود، کسی آفریدگار و رازق خود را نمی شناخت.(5)

15) و از همو: از احمد بن محمد بن ابو نصر، از رفاعه بن موسی نخاس، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی» فرمودند: « بلی، خداوند متعال حجت را بر همه آفریدگان خود

1- [1] _ آل عمران/84.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 248.
3- [3] _ یونس/74.
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 249.

5- [5] _ محاسن، ص 241، ح 225.

تمام کرده است. خداوند در روز گرفتن پیمان، از آنان پیمان گرفت _ دستش را مشت کرد و فرمود این چنین _.(1)

16) محمد بن حسن صفار: از احمد بن محمد، از حسن بن موسی، از علی بن حسان، از عبد الرحمان بن کثیر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره گفته خدای عز و جل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ» فرمودند: خدا، نسل آدم را از پشت او تا روز قیامت بیرون آورد. پس آنان مانند مورچه ها بیرون آمدند و آنان را با خویش آشنا ساخت و اگر این آشنایی نبود، کسی پروردگار خود را نمی شناخت. سپس فرمود: «أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی» و این که محمد که سلام و درود خدا بر او باد، فرستاده من و علی امیر مؤمنان علیه السلام خلیفه من است.(2)

17) شیخ در امالی، از گروهی، از ابو مفضل، از ابو نصر لیث بن محمد بن نصر بن لیث بلخی، از احمد بن عبد الصمد بن مزاحم هروی، در سال دویست و نود و یک، از دایی ام عبدالسلام بن صالح ابو صلت هروی، از عبد العزیز بن عبد الصمد قمی بصری، از ابو هارون عبدی، از ابو سعید خدری نقل شده است که گفت: عمر بن خطاب در هنگام خلافت خویش، مراسم حج را انجام داد و هنگامی که طواف را آغاز کرد و در جوار حجرالاسود قرار گرفت، آن را بوسید و گفت: من تو را میبوسم در عین حال که می دانم تو سنگی بیش نیستی و هیچ ضرر و نفعی نمی رسانی. این رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که تو را گرامی می داشت و اگر او را در حال بوسیدنت نمی دیدم، تو را نمی بوسیدم.

فرمودند: و در میان حجاج، علی ابن ابو طالب علیه السلام حضور داشت، پس فرمود: بلکه آن یعنی حجرالاسود، ضرر و نفع دارد. گفت: ای ابو الحسن! بر چه اساس این را می گویی؟ فرمود: بر اساس کتاب خدای عز و جل. گفت: من گواهی می دهم که به کتاب خدای عز و جل علم داری. دلیل آن در کجای کتاب خدا است؟ فرمود: این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی» و به من اطلاع شما می رسانم که خدای سبحان هنگامی که آدم را آفرید، بر پشتش دست کشید و ذریه

1- [1] _ محاسن، ص 242، ح 229.
2- [2] _ بصائر الدرجات، ص 83، باب 7، ح 6.

او را از پشتش به صورت ذره (مورچه) درآورد و عقل را به عنوان حجت بر آنان واجب کرد و از آنان اقرار گرفت که او پروردگار و آنان بندگانند. آنان به ربوبیت او اقرار کردند و بر خود به عبودیت و بندگی گواهی دادند و خدای عز و جل می داند که آنان در آن امر مراتب گوناگونی دارند، پس نامهای بندگانش را در کاغذ نوشت و در آن روز این حجر (سنگ) چشم و لب و زبان داشت. به او گفت: دهانت را باز کن. پس دهانش را باز کرد و آن کاغذ را در درون آن قرار داد. سپس به آن گفت: برای کسی که تو را زیارت کند، در روز قیامت به این زیارت گواهی ده.

هنگامی که آدم علیه السلام فرود آمد، با این سنگ فرود آمد و در این جایگاه و رکن (گوشه) قرار داده شد و فرشتگان این خانه را قبل از آفرینش آدم از جانب خدای عز و جل زیارت می کردند. سپس آدم و نوح آن را زیارت کردند. سپس ویران شد، بی آن که آن سنگ کهنه و فرسوده شود. آن گاه آن سنگ در کوه ابو قبیس(1) به امانت قرار داده شد. هنگامی که ابراهیم و اسماعیل خانه خدا و پایه های آن را بازسازی کردند و آن سنگ را با وحی خدای عز و جل از ابو قبیس بیرون آوردند، آن را در این جایی که در این رکن می شناسیم قرار دادند. حجر الاسود از سنگهای بهشت است و هنگامی که به زمین فرو فرستاده شد، رنگ آن به رنگ مروارید و به سفیدی آن بود و شفافی آن مانند شفافیت یاقوت و روشنایی آن بود، اما دستان کافران و مشرکانی که با قربانی هایشان آن را لمس می کردند، آن را سیاه کرد. پس عمر گفت: ای ابو الحسن! زنده نباشم در میان امتی که تو در آن زندگی نکنی.(2)

18) سید رضی در کتاب خصائص با اسنادی که به اصبغ بن نباته منتهی می شود، نقل کرده است که گفت: ابن کواء روزی نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و وی در سئوالات خود بسیار اصرار و سختگیری می کرد. او گفت: ای امیر مؤمنان! در باره خدای عز و جل به من بگویید، آیا قبل از موسی با کسی از فرزندان آدم سخن گفته بود؟ امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: همانا خدا با همه آفریدگانش چه نیک کردار و چه بد کردار، سخن گفته است و آنان نیز به وی پاسخ دادند. گفت: درک این سخن امیر مؤمنان علیه السلام برای ابن کواء سخت بود و نتوانست آن را

1- [1] _ ابو قبیس، نام کوهی است مشرف بر مسجد مکه. « معجم البلدان، ج4، ص 308»
2- [2] _ امالی، ج 2، ص 90.

بفهمد. پس گفت: چگونه؟ فرمودند: مگر کتاب خدا را آن جا که به پیامبرش می فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی» نمی خوانی؟ خداوند سخنش را به گوش آنان رساند و آنان به وی پاسخ دادند؛ چنان که در سخن پروردگار می شنوی ای ابن کواء: «قَالُواْ بَلَی» سپس به آنان فرمود: همانا من خدا هستم و کسی جز من خدا نیست و من همان بخشنده مهربان هستم. سپس آنان به اطاعت و ربوبیت اقرار کردند و پیامبران و انبیا و اولیا را مشخص کرد و به آفریدگان دستور داد که از آنها اطاعت کنند. آنان به عهد و پیمان وی اقرار کردند و خداوند از آنان بر خودشان گواهی گرفت و فرشتگان را بر آنان گواه قرار داد تا این که در روز قیامت نگویند: «إِنَّا کُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِینَ».(1)

19) ابن بابویه، از علی بن احمد بن موسی که خداوند از او خشنود باد، از حمزه بن قاسم علوی عباسی، از جعفر بن محمد بن مالک کوفی فزاری، از محمد بن حسین بن زید زیات، از محمد بن زیاد ازدی، از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام حدیثی طولانی را روایت کرده است که در آن فرمودند: خدای عز و جل به همه ارواح فرزندان آدم فرمود: «أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی» و محمد صلی الله علیه و آله و سلم اولین کسی بود که بلی گفت و با گفتن بلی، قبل از دیگران، سرور اولین و آخرین و بهترین انبیا و پیامبران شده است.(2)

20) عیاشی: از رفاعه نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ» پرسیدم. فرمودند: « بلی، خدا حجت را بر تمامی آفریدگانش در روز پیمان تمام کرد و این گونه پیمان گرفت» و دستش را مشت کرد.(3)

21) و از ابو بصیر نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چگونه پاسخ دادند در حالی که در عالم ذر بودند؟ فرمودند: «آن چه از

1- [1] _ خصائص امیرالمومنین، ص 87.
2- [2] _ خصال، ص 308، ح 84.

3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 40، ح 803.

ایشان پرسیده شد جواب دادند، زیرا در ایشان قرار داده شده بود»، یعنی در روز میثاق.(1)

22) و از عبیدالله حلبی، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که فرمودند: عمر در سال حج، در هنگام خلافت خویش حج را برگزار کرد. سپس مهاجرین و عبدالله بن جعفر و انصار حج را برگزار کردند و علی علیه السلام درآن سال با حسن و حسین علیهما السلام و به همراه عبدالله بن جعفر حج را انجام دادند. _ فرمود: _ هنگامی که عبدالله محرم شد، ازار و ردای مُمَشَّقین را پوشیده بود _ یعنی رنگ آمیزی شده به گِل سرخ _. عمر به او نگاه می کرد، در حالی که لبیک می گفت و بر تنش ازار و ردا بود و همراه با علی علیه السلام راه می رفت. عمر پشت سر آنان گفت: این چه بدعتی است که در حرم انجام می دهید؟ علی علیه السلام به او رو کردند و به وی فرمودند: ای عمر! شایسته نیست که کسی سنت را به ما بیاموزد. عمر گفت: راست گفته ای ای ابو الحسن! به خدا قسم من نمی دانستم که شما هستید.

_ گفت:_ این یکی از برخوردها در آن سفرشان بود. هنگامی که وارد مکه شدند، دور خانه خدا به طواف پرداختند. عمر حجرالاسود را بوسید و گفت: به خدا قسم، می دانم که تو سنگی بیش نیستی و هیچ گونه زیان و سودی نمی رسانی و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را نبوسیده بود، من نیز تو را نمیبوسیدم. علی علیه السلام به وی فرمود: ای ابو حفص! چنین مکن؛ رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، اگر آن را میبوسید، چیزی را میدانست و اگر نمیدانست، آن را نمیبوسید. اگر قرآن را می خواندی، تاویل آن را می دانستی، آن چنان که دیگران می دانند و در می یافتی که این سنگ، زیان و سود می رساند و دارای چشم و لب و زبانی سخنگو می باشد و برای کسی که آن را زیارت می کند، به این زیارت گواهی می دهد.

عمر گفت: به من بگو کجای کتاب خدا این حقیقت وجود دارد، ای ابو الحسن!؟ علی صلوات الله علیه فرمودند: این فرموده خدای تبارک و تعالی: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی شَهِدْنَا» هنگامی که به ربوبیت و این که آنان بندگان هستند اقرار کردند،

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 40، ح 104.

خدا از آنان عهد زیارت خانه اش را گرفت و سپس خدا ورقی نازکتر از آب آفرید و به قلم فرمود: زیارت آفریدگانم از خانه ام را بنویس. قلم زیارت بنی آدم را در آن کاغذ نوشت. سپس به حجر گفته شد: دهانت را بازکن. پس آن را باز کرد و کاغذ را در دهانش قرار داد. سپس به حجرگفت: این پیمان را حفظ کن و برای بندگانم به زیارت گواهی بده. حجر اطاعت کنان از خدا (از بهشت) فرود آمد.

ای عمر! مگر در هنگام بوسیدن حجر نمی گویی اکنون من امانتم را ادا کرده ام و به پیمانم وفا کرده ام تابه این زیارت برایم گواهی دهی؟ عمر گفت: خدا را گواه میگیرم که بلی. علی علیه السلام به وی فرمودند: از فایدههای حجر، همین است.(1)

23) از حلبی روایت شده است که گفت: از ایشان پرسیدم: چرا خدا عملِ بوسیدن حجرالاسود را قرار داد؟ فرمودند: خدا هنگامی که از فرزندان آدم عهد و پیمان گرفت، حجر را از بهشت فرا خواند و به وی دستور داد که پیمان را در درون خودش قرار دهد. پس برای کسی که آن را ببوسد، شهادت می دهد.(2)

24) از صالح بن سهل، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: برخی از قریشیان به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، گفتند: به چه چیزی (چگونه) از پیامبران سبقت گرفته ای، در حالی که به عنوان آخرین و خاتم آنان فرستاده شده ای؟ فرمودند: همانا من نخستین اقرار کنندگان به پروردگارم بودم و نخستین کسی بودم که هنگامی که خدا از پیامبران پیمان گرفت و آنان را بر خودشان شاهد قرار داد و گفت: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: بلی. من اولین کسی بودم که بلی گفت. پس به اقرار به ربوبیت خدا از آنان پیشی گرفتم.(3)

25) از زراره نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ» تا «قَالُواْ بَلَی» پرسیدم و ایشان فرمودند: محمد که سلام و درود خدا بر او باد، اولین کسی بود که گفت: بلی.

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 41، ح 105.

2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 41، ح 106.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 42، ح 107.

عرض کردم: آیا این رؤیت، با چشم بود؟ فرمودند: معرفت را در دلهایشان جای داد وآن پیمان را فراموش کردند و بعداً آن را به یاد خواهند آورد و اگر این نبود، کسی آفریدگار و رازق خویش را نمی شناخت.(1)

26) از زراره، از مردی نقل شده است که از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ» سئوال کرد و ایشان در حالی که پدرشان گوش می دادند، فرمودند: پدرم این حدیث را به من روایت کردند که خدای عز و جل مشتی از خاکی که آدم را از آن آفرید، برداشت. پس آب شیرین و زلال را بر آن ریخت و آن را به مدت چهل بامداد رها کرد. سپس آب شور و بد مزه را بر روی آن ریخت وآن را به مدت چهل بامداد رها کرد. هنگامی که آن گِل رسید (پخته شد)، خدای تبارک و تعالی آن را گرفت و محکم به هم زد، این چنین و _ کف دستش را باز کرد_. پس خشک شد و فرزندان آدم مانند مورچه از سمت راست و چپش(2) به حرکت درآمدند. به همه آنان دستور داد که وارد آتش شوند. اصحاب یمین وارد آتش شدند، اما آتش به جایی خنک و امن تبدیل شد و اصحاب شمال از ورود به آن سرباز زدند.

27) از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی» پرسیدم که آیا با زبانهایشان گفتند؟ فرمود: بلی، و نیز با دلهایشان.

عرض کردم آنان در آن روز چه بودند؟ فرمود: از آنان در حد کفایت آفرید.(3)

28) از زراره نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ» تا «أَنفُسِهِمْ»، پرسیدم و ایشان فرمودند: خدا نسل آدم را از پشت او تا روز قیامت بیرون آورده است. آنان مانند مورچه بیرون آمدند. سپس آنان را با خویش آشنا کرد و خود را به آنان شناساند و اگر این نبود، کسی پروردگارش را نمی شناخت و این همان سخن خدای

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 42، ح 108.

2- [2] _ علامه مجلسی در بحار می گوید: این سخن امام علیه السلام: من یمینه و شماله؛ یعنی از سمت راست و چپ فرشته مامور به انجام این کار، یا این که مراد، سمت راست و چپ عرش است، و یا این که یمین را برای جهتی که یمین و برکت دارد، استعاره کرده است، در حالی سمت چپ برعکس آن است (بی برکت و نعمت است). « بحار الانوار ج5، ص258»

3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 43، ح 110.

تبارک و تعالی است: «وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ» [و اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است، مسلما خواهند گفت خدا].(1) _ (2)

29) از زراره نقل شده است که از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که از ایشان در باره «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى شَهِدْنَا »، پرسیدم: فرمود: شناخت در قلبهایشان ثبت شد و صحنه را فراموش کردند و بعداً آن را به یاد خواهند آورد و اگر آن چنان نبود، هیچ کسی پروردگار و رازق خویش را نمی شناخت.(3)

30) از جابر نقل شده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: از چه وقت به امیر مؤمنان، امیر مؤمنان گفته شده است؟ فرمودند: به خدا قسم این آیه «وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ» بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است و همانا محمد که سلام و درود خدا بر او باد، رسول خدا، پیامبر شما است و علی علیه السلام امیر مؤمنان است و خدا او را امیر مؤمنان نامگذاری کرده است.(4)

31) از جابر نقل شده است که گفت: امام باقر علیه السلام فرمودند: ای جابر! اگر نادانان می دانستند چه موقعی علی علیه السلام امیر مؤمنان نامگذاری شد، حق او را انکار نمی کردند. گفت: فدایت شوم، کی نامگذاری شد؟ فرمودند: این سخن خدای تبارک و تعالی که فرمود: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى شَهِدْنَا» و این که پیامبر شما رسول خدا، و علی امیر مؤمنان است. سپس به من فرمودند: ای جابر! به خدا قسم، محمد صلی الله علیه و آله و سلم این چنین آن را آورد.(5)

32) از ابن مُسکان، از برخی اصحابش، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: همانا امتم در هنگام گرفتن پیمان بر من عرضه شدند. علی علیه السلام اولین کسی بود که به من

1- [1] _ لقمان/25، زمر/38.

2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 43، ح 111.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 43، ح 112.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 43، ح 113.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 44، ح 114.

ایمان آورد و مرا در هنگام بعثت باور داشت و او صدیق اکبر است (راستگوی بزرگ) و جدا کننده است که میان حق و باطل جدایی می اندازد.(1)

33) از اصبغ ابن نباته، از علی علیه السلام روایت شده است که گفت: ابن کواء پیش ایشان آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! به من بگویید آیا خدای تبارک و تعالی، قبل از موسی با کسی از فرزندان آدم سخن گفت؟ امام علی علیه السلام فرمودند: همانا خدا با همه آفریدگانش چه خوب و چه بد سخن گفت و به وی پاسخ دادند. این پاسخ برای ابن کواء سنگین بود و نتوانست آن را درک کند. به وی عرض کرد: ای امیر مؤمنان! آن چگونه بود؟ حضرت به وی فرمود: مگر کتاب خدا را آن جا که به پیامبرش می فرماید: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی» را نمی خوانی؟ پس او سخنش را به گوش آنان رساند و ایشان به او پاسخ دادند، همان گونه که می شنوی در این کلام خدای عز و جل ای ابن کواء: «قَالُواْ بَلَی» سپس به آنان گفت: همانا من خدا هستم و خدایی جز من نیست و من همان بخشنده مهربانم و به اطاعت و ربوبیت وی اقرار کردند و پیامبران و انبیا و اولیا را مشخص کرد و آفریدگان را به فرمانبرداری از آنان فرمان داد. پس در پیمان خود به این اقرار کردند و فرشتگان در هنگام اقرار به آنان گفتند: «شَهِدْنَا» بر شما ای فرزندان آدم «أَن تَقُولُواْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ إِنَّا کُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِینَ».(2)

34) ابو بصیر گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به من در باره ذرّ هنگامی که خدا از آنان بر خودشان گواهی گرفت، خبر دهید که آنان گفتند: بلی، اما برخی از آنان خلاف آن را عمل کردند. گفتم: آنان چگونه توانستند پاسخ دهند در آن جا که به آنان گفته شد: آیا من پروردگارتان نیستم؟ فرمود: همانا خدا چیزی را در آنان قرار داد که اگر از آنان بپرسد، جواب می دهند.(3)

35) صاحب کتاب الثاقب فی المناقب: از ابو هاشم جعفری نقل کرده است که گفت: نزد امام حسن عسکری علیه السلام بودم که محمد بن صالح ارمنی از ایشان در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ» تا

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 44، ح 115.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 44، ح 116.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 44، ح 117.

آخر آیه پرسید. فرمودند: آن معرفت را در آنان استوار کرد و آن صحنه را از یاد بردند، اما به یاد خواهند آورد و اگر چنین نبود، کسی آفریدگار و رازق خویش را نمی شناخت. ابو هاشم گفت: سخت شگفت زده شدم از این که خداوند چگونه ولیّ خویش را بزرگ داشته و مقام والایی را برای او در نظر گرفته است. امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: این امر عجیب تر و بزرگتر است از آن چه که از آن شگفت زده شدی ای ابو هاشم! چه می گویی در باره کسانی که اگر کسی آنان را بشناسد، خدا را شناخته و اگر انکار کند، خدا را انکار کرده است و تا ولایتشان را تصدیق نکند و به معرفت و شناخت ایشان یقین نداشته باشد، نمی تواند مؤمن باشد؟(1)

36) و از طریق اهل سنت در کتاب فردوس از ابن شیرویه روایت شده که در حدیثی مرفوع که آن را به حذیفه یمانی اسناد داده، آورده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اگر مردم می دانستند چه موقعی علی علیه السلام امیر مؤمنان نامگذاری شد، فضیلت او را انکار نمی کردند. او در حالی که آدم بین روح و بدن قرار داشت، امیر مؤمنان نامیده شد. خدای عز و جل فرمود: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی» و فرشتگان گفتند: بلی. پس خدای تبارک و تعالی فرمود: من پروردگار شما هستم و محمد که سلام و درود خدا بر او باد، پیامبر شما و علی علیه السلام ولیّ و امیر شما است.(2)

«وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ الَّذِیَ آتَیْنَاهُ آیَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ...فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ (176)»

«وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ الَّذِیَ آتَیْنَاهُ آیَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّیْطَانُ فَکَانَ مِنَ الْغَاوِینَ (175) وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَـکِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَی الأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ الْکَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَیْهِ یَلْهَثْ أَوْ تَتْرُکْهُ یَلْهَث ذَّلِکَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُواْ بِآیَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ (176)»

1- [1] _ الثاقب فی المناقب، ص 567، ح 508.
2- [2] _ فردوس، ج 3، ص 354، ح 5066.

[و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت. آن گاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد * و اگر می خواستیم، قدر او را به وسیله آن (آیات) بالا می بردیم، اما او به زمین (=دنیا) گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. از این رو داستانش چون داستان سگ است (که) اگر بر آن حمله ور شوی، زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی، (باز هم) زبان از کام برآورد. این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. پس این داستان را (برای آنان) حکایت کن. شاید که آنان بیندیشند]

1) علی بن ابراهیم: در باره این سخن خدای عز و جل: «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِىَ آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ» فرمود: همانا این آیه در مورد بلعم بن باعُورا نازل شد که از بنی اسرائیل بود.(1)

2) سپس علی بن ابراهیم: در باره این فرموده خدای عز و جل میگوید: از پدرم، از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که: خدا اسم اعظم را به بلعم بن باعورا داد و با آن دعا می کرد و دعایش اجابت می شد. پس به طرف فرعون متمایل شد. هنگامی که فرعون به هنگام تعقیب موسی علیه السلام و یارانش از مقابل وی گذر کرد، فرعون به بلعم گفت: خدا را بخوان تا موسی و یارانش را به دست ما بسپارد. بلعم سوار الاغش شد تا به دنبال موسی و یارانش بیفتد، اما الاغش سرباز زد و بلعم شروع به زدن الاغ کرد. خدای عز و جل آن الاغ را به سخن وا داشت و گفت: وای بر تو، چرا مرا می زنی؟ آیا می خواهی با تو بیایم تا پیامبر خدا موسی و گروهی از مؤمنان را به چنگ بیاوری؟! پس آن قدر آن را زد تا از پای درآمد. در نتیجه، آن اسم از زبانش جدا شد و این فرموده خداوند به همین موضوع اشاره دارد: «فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَـكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ» و این مثلی است که خدا آن را زده است.

سپس امام رضا علیه السلام فرمودند: از میان حیوانات، فقط سه حیوان وارد بهشت می شوند: الاغ بلعم، سگ اصحاب کهف، و گرگ. دلیل ورود گرگ به این جمع این است که پادشاهی ستمگر مردی داروغه را فرستاد تا گروهی از مؤمنان را جمع کرده و آنان را شکنجه دهد. این مرد داروغه، پسری داشت که سخت مورد

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 249

علاقه اش بود و آن گرگ آمد و پسرش را خورد. مرد داروغه، سخت ناراحت شد. خدا گرگ را وارد بهشت کرد، چون آن مرد داروغه را غمگین ساخت.(1)

3) عیاشی: از سلیمان لَبّان نقل کرده است که گفت: امام باقر علیه السلام فرمودند: آیا می دانی مَثَل مغیره بن سعید چیست؟ گفت: عرض کردم خیر. فرمودند: مَثَل او مَثل بلعم است که به وی اسم اعظم داده شد، آن جا که خدای عز و جل می فرماید: «آتَیْنَاهُ آیَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّیْطَانُ فَکَانَ مِنَ الْغَاوِینَ».(2)

4) و در نهج البیان: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: همانا خالد بن ولید در اُحد و غیر از آن همان کارهایی را انجام داد که در جاهلیت انجام داده بود. هنگامی که اسلام آورد (اسلام او از روی نفاق بود) و مرتد شد، در دوران ابوبکر، بنی حنیفه را اسیر کرد و اموالشان را گرفت و مالک ابن نویره را کشت و پس از قتل او، زنش را بر خود حلال نمود. عمر بن خطاب کار او را زشت شمرد و او را تهدید کرد و به او گفت: اگر تا دوران من زنده بمانی، من تو را به جرم (قتل) او محکوم خواهم کرد. عمر از اسرای بنی حنیفه، کسی را نگرفت و گفت: آنان مسلمانند.

5) طبرسی: در باره این سخن خدای تبارک و تعالی خدای عز و جل: «وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ الَّذِیَ آتَیْنَاهُ آیَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّیْطَانُ فَکَانَ مِنَ الْغَاوِینَ» میگوید: امام باقر علیه السلام فرمودند: در اصل این آیه در باره بلعم بن باعورا است. سپس خداوند تبارک و تعالی آن را به عنوان مثلی برای هر کسی از اهل قبله (مسلمانان) که هوا و هوس خویش را بر هدایت الهی ترجیح می دهد، قرار داده است.(3)

«مَن یَهْدِ اللّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِی وَ مَن یُضْلِلْ فَأُوْلَـئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (178)»

[هر که را خدا هدایت کند، او راه یافته است و کسانی را که گمراه نماید، آنان خود زیانکارانند]

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 249.

2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 45، ح 118.
3- [3] _ مجمع البیان، ج 4، ص 395.

1) از جابر نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه اش فرمود: خدای را سپاس و ثنا می گویم به آن چه که شایسته او است. سپس فرمود: هر که را خدا هدایت کند، هیچ کس او را گمراه نمی کند و هر کس را که گمراه کند، هیچ کس نمی تواند او را هدایت کند. همانا درست ترین سخن، کتاب خدا است و بهترین هدایت، هدایت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بدترین امور، امور نوظهور است و هر امر نوظهور، بدعت است و در هر بدعت گمراهی است و هر گمراهی در آتش است. پس فرمود: من در حالی برانگیخته شدم که (فاصله زمانی تا) روز قیامت مانند (فاصله میان) این دو تا است.(1)

«وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ...أُوْلَـئِکَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَـئِکَ هُمُ الْغَافِلُونَ (179)»

«وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاَّ يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لاَّ يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لاَّ يَسْمَعُونَ بِهَا أُوْلَـئِکَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَـئِکَ هُمُ الْغَافِلُونَ (179)»

[و در حقیقت، بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم، (چرا که) دلهایی دارند که با آن (حقایق را) دریافت نمی کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی بینند و گوشهایی دارند که با آنها نمی شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه ترند. (آری) آنها همان غافل ماندگانند]

1) علی بن ابراهیم در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لاَّ يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لاَّ يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لاَّ يَسْمَعُونَ بِهَا أُوْلَـئِکَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَـئِکَ هُمُ الْغَافِلُون» میگوید: یعنی آفریده ایم.(2)

2) و از همو نقل شده است که گفت: و در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «لَهُمْ قُلُوبٌ لاَّ يَفْقَهُونَ بِهَا» می فرماید: خدا بر دلهایشان مهر زد. پس تعقل نمی کنند و نمیفهمند «وَلَهُمْ أَعْيُنٌ» یعنی: بر آنها پوششی است در برابر هدایت «لاَّ يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ

1- [1] _ مجمع البيان، ج 4، ص 395.
2- [2] _ تفسير قمى، ج 1، ص 250.

آذَانٌ لاَّ یَسْمَعُونَ بِهَا» یعنی بر گوش هایشان مهر زده و هیچ گاه هدایت را نمی شنوند.(1)

«وَلِلّهِ الأَسْمَاء الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُواْ الَّذِینَ یُلْحِدُونَ فِی أَسْمَآئِهِ سَیُجْزَوْنَ مَا کَانُواْ یَعْمَلُونَ (180)»

[و نامهای نیکو به خدا اختصاص دارد. پس او را با آنها بخوانید و کسانی را که در مورد نامهای او به کژی می گرایند، رها کنید. زودا که به (سزای) آن چه انجام می دادند، کیفر خواهند یافت]

1) علی بن ابراهیم در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَلِلّهِ الأَسْمَاء الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» میگوید: اسمای حسنی یعنی رحمان و رحیم .(2)

2) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد اشعری، و محمد بن یحیی، همگی از احمد بن اسحاق، از سعدان بن مسلم، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کردهاند که ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلِلّهِ الأَسْمَاء الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» فرمودند: قسم به خدا، اسمای حسنی ما هستیم و خدا عمل کسی از بندگان را نمی پذیرد، مگر با معرفت و شناخت نسبت به ما.(3)

3) عیاشی: از محمد بن ابو زید رازی، از کسی که نام او را ذکر کرده است، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: هر گاه بلایی بر شما نازل شد، برای گرفتن حاجت از خدای عز و جل، از ما کمک بگیرید و این همان سخن خدای متعال است که میفرماید: «وَلِلّهِ الأَسْمَاء الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» _ میگوید: _ امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا قسم، اسمای حسنی ما هستیم و خدا عمل کسی را نمی پذیرد جز با شناخت ما.(4)

شیخ مفید در اختصاص میگوید: امام رضا علیه السلام فرمودند: هر گاه بلای سختی بر شما نازل شد، برای حاجت گرفتن از خدای عز و جل، از ما کمک

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 250.

2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 250.
3- [3] _ کافی، ج 1، ص 111، ح 4.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 45، ح 119.

بگیرید و این همان این سخن خدای تبارک و تعالی است که میفرماید: «وَلِلَّهِ الأَسْمَاء الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» .(1)

4) ابن بابویه میگوید: از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن ابو عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن حسن، از پدرم، از حنان ابن سدیر نقل شده است که وی از امام صادق علیه السلام در مورد عرش و کرسی سئوال کرد و این حدیث را تا این جا ذکر کرد: پس برای او شبیه و مانند و همتا نیست و اسمای حسنی برای او است و کسی به آن نامگذاری نمی شود و این همان اسمایی است که خداوند تبارک و تعالی آن را در قرآن چنین توصیف کرد: «فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُواْ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِى أَسْمَآئِهِ» از روی جهل و بدون علم، پس کسی که اسمای او را بدون علم انکار کند، بی آن که بداند، مشرک است و به او کفر می ورزد، در حالی که گمان می برد که کار نیکی را انجام می دهد. از همین روست که فرمود: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ»(2) [و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند، جز این که (با او چیزی را) شریک می گیرند] پس آنان هستند که نامهای او را بدون علم و آگاهی انکار می کنند و آنها را در جای خودشان قرار نمی دهند.(3)

این حدیث طولانی است و _ ان شاء الله _ همه آن در این سخن خدای عز و جل: «هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»(4) [پروردگار عرش بزرگ است] در سوره نحل خواهد آمد.

5) مفید در اختصاص: از محمد بن علی بن بابویه، از محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابو قاسم، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن ابو نجران، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که گفت: عرض کردم: ای رسول خدا! در باره علی ابن ابی طالب علیه السلام چه می گویید؟ فرمودند: او خود من است. عرض کردم: پس در باره حسن و حسین علیهما السلام چه می گویید؟ فرمودند: آنان جان من

1- [1] _ اختصاص، ص 252.
2- [2] _ یوسف/106.
3- [3] _ توحید، ص 321، ح 1.

4- [4] _ نمل/26.

هستند. و مادرشان فاطمه سلام الله علیها، دختر من است و هر چه او را ناراحت می کند، مرا نیز ناراحت می کند و هر چه موجب خوشحالی او است، موجب خوشحالی من نیز هست. خدا را گواه می گیرم که با کسی که با آنان می جنگد، در جنگم و با کسی که به صلح با آنان رفتار می کند، در صلحم. ای جابر! اگر بخواهی خدا را بخوانی و دعایت را مستجاب کند، با نامهای آنان دعا کن؛ زیرا که نام ایشان، دوست داشتنی ترین نامها نزد خدای عز و جل است.(1)

«و مِمّن خَلَقْنَا أُمَّهٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ (181)»

[و از میان کسانی که آفریده ایم،گروهی هستند که به حق هدایت می کنند و به حق داوری می نمایند]

1) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از عبدالله بن سنان نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّهٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ یَعْدِلُونَ» پرسیدم و ایشان فرمودند: منظور از آنان، امامان که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند.(2)

2) عیاشی: از حُمران، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّهٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ یَعْدِلُونَ» فرمودند: آنان امامان که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند.(3)

3) و محمد ابن عَجلان از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آنان ما هستیم.(4)

4) از ابوصهباء بکری،(5) نقل شده است که میگوید: از امیر مؤمنان علیه السلام شنیدم که می فرمود: قسم به خدایی که جانم در دست او است، این امت به هفتاد و

1- [1] _ اختصاص، ص 223.
2- [2] _ کافی، ج 1، ص 343، ح 13.

3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 45، ح 120.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 45، ح 121.
5- [5] _ او صُهَیب بکری بصری است که به او مدنی نیز می گویند. کنیه او ابو الصهبا است و مولای ابن عباس میباشد. « تهذیب الکمال، ص 13، ح 241».

سه فرقه منشعب خواهند شد که همگی در آتشند، مگر یک فرقه «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ یَعْدِلُونَ» پس این فرقه از این امت است که نجات می یابد.(1)

5) از یعقوب بن یزید نقل شده است که گفت: امیر مؤمنان علیه السلام در باره این آیه شریفه: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ یَعْدِلُونَ»، فرمود: یعنی امت محمد صلی الله و آله و سلم.(2)

6) ابن شهر آشوب: از ابو معاویه ضریر، از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس نقل کرده است که در این فرموده خدای عز و جل: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا» منظور، امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است؛ یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام «یَهْدُونَ بِالْحَقِّ» یعنی ای محمد! پس از تو به حق دعوت خواهند کرد «وَبِهِ یَعْدِلُونَ» در خلافت پس از تو و مراد از امت، عَلَم در خیر است. برای این که خدای عز و جل می فرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِیمَ کَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلّٰهِ»(3) [به راستی ابراهیم پیشوایی مطیع خدا (و) حقگرای بود] یعنی شخصیتی برجسته و مشهور در خیر بود.(4)

7) طبرسی: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: آنان (امت) ما هستیم.(5)

8) و از همو نقل شده است که میگوید: ربیع بن انس گفته است که پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، این آیه را تلاوت کرده و فرمودند: همانا از امتم گروهی بر حقند تا این که عیسی بن مریم فرود بیاید.(6)

9) و از ابن جُریج،(7) از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمودند: آن (این آیه) برای امت من است که به حق می گیرند و به حق می دهند و

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 45، ح 122.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 46، ح 123.
3- [3] _ نحل/120.
4- [4] _ مناقب، ج 3، ص 84.
5- [5] _ مجمع البیان، ج 4، ص 400.

6- [6] _ مجمع البیان، ج 4، ص 400.
7- [7] _ عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج، حافظ و مفسّر قرآن است. بنگرید به زندگی نامه وی در: «سیر اعلام النبلاء، ص 6، ت 325».

مانند آن، به قومی که در میان شما هستند، داده شده است «وَمِن قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ».(1) _ (2)

10) کشف الغمه از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، به من فرمودند: همانا در تو شباهتی به عیسی وجود دارد. چه، قومی او را دوست می داشتند و در آن (دوستی) به هلاکت رسیدند و قومی او را دشمن می داشتند و در(دشمنی با) او به هلاکت رسیدند. منافقان گفتند: آیا جز عیسی بن مریم مَثَلی را برای او می پذیرد!؟ پس این آیه: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» نازل شد.(3)

11) از زاذان، از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: این امت به هفتاد و سه فرقه منشعب می شود، که هفتاد و دو فرقه از آنها در آتشند و یک فرقه در بهشت است. و آنها کسانی هستند که خدای تبارک و تعالی در باره آنان فرمود:

«وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» حضرت فرمود: آنان من و شیعه ام هستیم.(4)

و این حدیث را پیشتر از عیاشی در تفسیر این فرموده خدای عز و جل: «مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ» از سوره مائده آوردیم.

12) و از طریق مخالفان، موفق ابن احمد، با سند خود از ابوبکر احمد بن موسی ابن مردویه، از احمد بن محمد سری، از منذر بن محمد بن منذر، از پدرم، از عمویم حسین بن سعید، از پدرم،(5) از ابان بن تغلب، از فضل، از عبد الملک همدانی، از زاذان، از علی علیه السلام که خدا از او خشنود باد روایت کرده است که فرمودند: این امت به هفتاد و سه فرقه منشعب خواهند شد که هفتاد و دو فرقه از آنان در آتش و یک فرقه در بهشت است و آنان همان کسانی اند که خداوند در

1- [1] _ اعراف/159.
2- [2] _ مجمع البیان، ج 4، ص 400.
3- [3] _ کشف الغمه: ج 1، ص 321.

4- [4] _ کشف الغمه: ج 1، ص 321.
5- [5] _ او سعید بن ابی جهم قابوسی لخمی است. نجاشی میگوید : احادیث بسیاری را از ابان بن تغلب روایت کرده است. « رجال نجاشی، ص 179، ت 472».

حقشان چنین گفت: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» و آنان من و شیعه ام هستیم.(1)

13) ابن بابویه در امالی: با سند خود از ابو بصیر نقل کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، چه کسانی هستند؟ فرمود: ذریه او هستند. پس عرض کردم: اهل بیت او چه کسانی هستند؟ فرمودند: امامان اوصیا که سلام و درود خدا بر آنان باد. عرض کردم: عترت او چه کسانی هستند ؟ فرمود: اصحاب عبا هستند.

عرض کردم: امت او کدام است؟ فرمودند: مؤمنانی که به آن چه که از جانب خدای عز و جل آورده است، ایمان دارند و به ثقلین چنگ زدند. ثقلینی که به چنگ زدن به آنان مامور شدند: کتاب خدا و عترت او یعنی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند که خدا ناپاکی را از آنان دور ساخته و آنان را نیکو و پاکیزه نموده است و آن دو (کتاب و عترت) پس از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به عنوان خلیفه و جانشین بر امت هستند.(2)

«وَالَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لاَ يَعْلَمُونَ (182)...بِصَاحِبِهِم مِّن جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلاَّ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (184)»

«وَالَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لاَ يَعْلَمُونَ (182) وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ (183) أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُواْ مَا بِصَاحِبِهِم مِّن جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلاَّ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (184)»

[و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، به تدریج از جایی که نمی دانند گریبانشان را خواهیم گرفت * و به آنان مهلت می دهم که تدبیر من استوار است * آیا نیندیشیده اند که همنشین آنان هیچ جنونی ندارد. او جز هشداردهنده ای آشکار نیست]

1) محمد بن یعقوب: از تعدادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالله بن جندب، از سفیان بن سمط نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا خدا هر گاه خیری را برای بنده خود بخواهد و این عبد مرتکب گناهی شده باشد، او را پس از آن به مصیبتی دچار میکند و او را به یاد استغفار و طلب آمرزش می اندازد و هر گاه برای بنده ای بدی و شر بخواهد و این

1- [1] _ مناقب خوارزمی، ص 237.
2- [2] _ امالی، ص 200، ح 10.

بنده مرتکب گناهی شده باشد، نعمتی را برای او فراهم می آورد تا استغفار و طلب آمرزش را فراموش کند و در گناه زیاده روی کند و این همان سخن خدای عز و جل است: «وَالَّذِينَ كَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لاَ يَعْلَمُونَ» به وسیله نعمتها در هنگام معصیتها.(1)

2) و همو: از عده ای از اصحاب ما، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از ابن رئاب، از بعضی از یارانش نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در مورد استدراج سئوال شد. فرمود: او بنده ای است که مرتکب گناه می شود و خداوند تبارک و تعالی به او مهلت میدهد و نعمت را برای او تجدید میکند تا استغفار از گناهان را از یاد او ببرد. پس او مستدرج است، از آن جا که نمی داند.(2)

3) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از سماعه بن مهران نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لاَ يَعْلَمُونَ» پرسیدم. فرمودند: استدراج عبارت است از این که بنده مرتکب گناه می شود و همراه آن نعمت نیز به وی داده می شود و این نعمت، او را از استغفار از آن گناه باز میدارد.(3)

4) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: چه بسا افراد مغروری که فریب نعمتهای خدا را خوردهاند، و چه بسا مستدرجانی که به وسیله پوشش خدا بر آنان، به گناهان کشیده می شوند و چه بسا کسانی هستند که فریب ستایش مردم از آنان را خورده اند.(4)

5) علی بن ابراهیم میگوید: این فرموده خدای عز و جل: «وَأُمْلِى لَهُمْ إِنَّ كَيْدِى مَتِينٌ» یعنی عذاب من شدید است. سپس میگوید: «أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُواْ» یعنی

1- [1] _ کافی، ج 2، ص 327، ح 1.
2- [2] _ کافی، ج 2، ص 327، ح 2.
3- [3] _ کافی، ج 2، ص 327، ح 3.

4- [4] _ کافی، ج 2، ص 327، ح 4.

قریش «مَا بِصَاحِبِهِم» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «مِّن جِنَّهٍ» یعنی او چنان که میپندارید، دیوانه نیست «إِنْ هُوَ إِلاَّ نَذِیرٌ مُّبِینٌ».(1)

در فضیلت تفکر

1) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: قلبت را به وسیله تفکر آگاه ساز و پهلویت را از شب دور ساز (یعنی از خوابیدن زیاد در شب، خودداری کن) و از خدایی بترس که پروردگار توست.(2)

2) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از برخی از اصحابش، از ابان، از حسن صیقل نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این حدیثی که مردم روایت می کنند: یک ساعت تفکر بهتر از نماز در یک شب است، پرسیدم و گفتم: چگونه باید تفکر کند؟ فرمودند: وقتی از کنار خرابه یا خانهای می گذرد، بگوید: ساکنان تو کجایند، سازندگان تو کجایند؟ چرا سخن نمی گویی؟(3)

3) و از همو: از عده ای از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از بعضی افراد، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: بهترین عبادت، تفکر پیوسته درباره خدا و قدرت اوست.(4)

4) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از معمر بن خلاد نقل شده است که گفت: از امام رضاعلیه السلام شنیدم که فرمودند: عبادت به فراوانی نماز و روزه نیست، بلکه عبادت، تفکر در امر آفرینش توسط خدای عز و جل است.(5)

5) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از اسماعیل بن سهل، از حماد، از ربعی نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: امیر

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 250.

2- [2] _ کافی، ج 2، ص 45، ح 1.
3- [3] _ کافی، ج 2، ص 45، ح 2.
4- [4] _ کافی، ج 2، ص 45، ح 3.
5- [5] _ کافی، ج 2، ص 45، ح 4.

مؤمنان علیه السلام فرمودند: همانا تفکر، انسان را به نیکی و عمل به آن دعوت می کند.(1)

«أَوَ لَمْ یَنظُرُواْ فِی مَلَکُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا...وَلَـکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لاَ یَعْلَمُونَ (187)»

«أَوَ لَمْ یَنظُرُواْ فِی مَلَکُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللّهُ مِن شَیْءٍ وَأَنْ عَسَی أَن یَکُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ (185) مَن یُضْلِلِ اللّهُ فَلاَ هَادِیَ لَهُ وَیَذَرُهُمْ فِی طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُونَ (186) یَسْأَلُونَکَ عَنِ السَّاعَهِ أَیَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ رَبِّی لاَ یُجَلِّیهَا لِوَقْتِهَا إِلاَّ هُوَ ثَقُلَتْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ لاَ تَأْتِیکُمْ إِلاَّ بَغْتَهً یَسْأَلُونَکَ کَأَنَّکَ حَفِیٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ اللّهِ وَلَـکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لاَ یَعْلَمُونَ (187)»

[آیا در ملکوت آسمانها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده است، ننگریسته اند و این که شاید هنگام مرگشان نزدیک شده باشد. پس به کدام سخن بعد از قرآن ایمان می آورند؟ * هر که را خداوند گمراه کند، برای او هیچ رهبری نیست و آنان را در طغیانشان سرگردان وا می گذارد * از تو در باره قیامت می پرسند (که) وقوع آن چه وقت است؟ بگو: علم آن تنها نزد پروردگار من است. جز او (هیچ کس) آن را به موقع خود آشکار نمی گرداند. (این حادثه) بر آسمانها و زمین گران است و جز ناگهان به شما نمی رسد. (باز) از تو می پرسند، گویا تو از (زمان وقوع) آن آگاهی. بگو: علم آن تنها نزد خداست، ولی بیشتر مردم نمی دانند]

1) علی بن ابراهیم میگوید: منظور از این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَأَنْ عَسَی أَن یَکُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ» هلاکت آنان است «فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَهُ» یعنی بعد از قرآن «یُؤْمِنُونَ» یعنی باور می کنند. و میگوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «مَن یُضْلِلِ اللّهُ فَلاَ هَادِیَ لَهُ وَیَذَرُهُمْ فِی طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُونَ» یعنی به نفس خویش واگذار می کند. و میگوید: و اما این سخن خدای عز و جل: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ السَّاعَهِ أَیَّانَ مُرْسَاهَا» قریشیان، عاص بن وائل سهمی و نضر بن حارث بن کلده و عقبه بن ابو محیط را به نجران فرستادند تا برخی مسائل را از علمای یهود بیاموزند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بپرسند. از جمله آن مسایل این بود که: از محمد که سلام و درود خدا بر او باد، بپرسید: قیامت چه موقعی رخ

1- [1] _ کافی، ج 2، ص 45، ح 5.

خواهد داد؟ اگر علم آن را ادعا کند، بدانید که دروغگو است، زیرا که خدا کسی را از هنگام قیامت مطلع نساخته است، نه فرشتگان مقرب درگاه و نه پیامبران فرستاده شده را. هنگامی که از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، سئوال کردند که: روز قیامت کی اتفاق خواهد افتاد؟ خدای عز و جل این آیه را نازل کرد: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ السَّاعَهِ أَیَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ رَبِّی لاَ یُجَلِّیهَا لِوَقْتِهَا إِلاَّ هُوَ ثَقُلَتْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ لاَ تَأْتِیکُمْ إِلاَّ بَغْتَهً یَسْأَلُونَکَ کَأَنَّکَ حَفِیٌّ عَنْهَا» یعنی نسبت به آن نادان هستند «قُلْ» به آنان ای محمد! «إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ اللّهِ وَلَـکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لاَ یَعْلَمُونَ».(1)

«قُل لاَّ أَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعًا وَ لاَ ضَرًّا إِلاَّ مَا شَاء اللّهُ...إِنْ أَنَاْ إِلاَّ نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ لِّقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (188)»

«قُل لاَّ أَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعًا وَ لاَ ضَرًّا إِلاَّ مَا شَاء اللّهُ وَلَوْ کُنتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لاَسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ وَ مَا مَسَّنِیَ السُّوءُ إِنْ أَنَاْ إِلاَّ نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ لِّقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (188)»

[بگو جز آن چه خدا بخواهد برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم و اگر غیب می دانستم، قطعا خیر بیشتری می اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی رسید. من جز بیم دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان می آورند، نیستم]

1) علی بن ابراهیم میگوید: یعنی برای خود صحت و سلامت اختیار می کردم.(2)

2) ابن بابویه: از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن سنان، از خلف بن حماد، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَلَوْ کُنتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لاَسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ وَمَا مَسَّنِیَ السُّوءُ» فرمودند: منظور، فقر است.(3)

3) حسین بن بسطام، در کتاب طب الائمه علیهم السلام: با سند خود از جابر بن یزید نقل کرده است که گفت: امام باقر علیه السلام فرمودند: همانا خدای عز و جل در کتابش فرمود: «وَلَوْ کُنتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لاَسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ وَمَا مَسَّنِیَ السُّوءُ» منظور، فقر است.(4)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 250.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 251.
3- [3] _ معانی الاخبار، ص 172، ح 1.
4- [4] _ طب الائمه: ص 55.

4) عیاشی: از خلف بن حماد، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: همانا خدا در کتاب خویش می فرماید: «وَلَوْ کُنتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لاَسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ وَمَا مَسَّنِیَ السُّوءُ» منظور، فقر است.(1)

«هُوَ الَّذِی خَلَقَکُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَهٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِیَسْکُنَ...آتَاهُمَا فَتَعَالَی اللّهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ (190)»

«هُوَ الَّذِی خَلَقَکُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَهٍ وَ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِیَسْکُنَ إِلَیْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلاً خَفِیفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَت دَّعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَیْتَنَا صَالِحاً لَّنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ (189) فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحاً جَعَلاَ لَهُ شُرَکَاء فِیمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَی اللَّهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ (190)»

[اوست آن کس که شما را از نفس واحدی آفرید و جفت وی را از آن پدید آورد تا بدان آرام گیرد. پس چون (آدم) با او (حوا) درآمیخت، باردار شد؛ باری سبک و (چندی) با آن (بار سبک) گذرانید و چون سنگین بار شد، خدا، پروردگار خود را خواندند که اگر به ما (فرزندی) شایسته عطا کنی، قطعا از سپاسگزاران خواهیم بود * و چون به آن دو (فرزندی) شایسته داد، در آن چه (خدا) به ایشان داده بود، برای او شریکانی قرار دادند و خدا از آن چه (با او) شریک می گردانند، برتر است]

1) ابن بابویه، از تمیم از عبدالله قرشی که خدایش از او خشنود باد، از پدرم، از حمدان بن سلیمان نیسابوری، از علی بن محمد بن جهم نقل کرده است که گفت: در مجلس مأمون حضور داشتم در حالی که امام رضا علیه السلام نزد وی بود. مأمون به او گفت: ای فرزند رسول خدا! مگر نمی گویی که پیامبران معصومند؟ فرمود! بلی. _ و این حدیث را ذکر کرد تا جایی که گفت: _ مأمون به وی گفت: پس معنای این سخن خدای عز و جل: «فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحاً جَعَلاَ لَهُ شُرَکَاء فِیمَا آتَاهُمَا» چیست؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: همانا حوا برای آدم علیه السلام پانصد شکم زاییده بود و در هر بار آبستنی، یک پسر و یک دختر. آدم علیه السلام و حوا با خدای عز و جل عهد کردند و از او چنین خواستند: «لَئِنْ آتَیْتَنَا صَالِحاً لَّنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ * فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحاً» فرزندان سالم از بیماری و نقص عضو. آن چه خدا به آنان ارزانی داشت، دو گروه بودند: گروهی پسر و گروهی دختر.

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 46، ح 124.

پس این دو گروه برای خداوند متعال در آنچه که خدا به آنان داد شریک قرار دادند و مانند آدم و حوا خدا را سپاسگزاری نکردند. خدای عز و جل می فرماید: «فَتَعَالَی اللّهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ» مأمون گفت: شهادت می دهم که تو به حق فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستی.(1)

«أَیُشْرِکُونَ مَا لاَ یَخْلُقُ شَیْئاً وَهُمْ یُخْلَقُونَ (191)...خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِینَ (199)»

«أَیُشْرِکُونَ مَا لاَ یَخْلُقُ شَیْئاً وَهُمْ یُخْلَقُونَ (191) وَلاَ یَسْتَطِیعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلاَ أَنفُسَهُمْ یَنصُرُونَ (192) وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَی الْهُدَی لاَ یَتَّبِعُوکُمْ سَوَاء عَلَیْکُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنتُمْ صَامِتُونَ (193) إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُکُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْیَسْتَجِیبُواْ لَکُمْ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ (194) أَلَهُمْ أَرْجُلٌ یَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَیْدٍ یَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْیُنٌ یُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُواْ شُرَکَاءکُمْ ثُمَّ کِیدُونِ فَلاَ تُنظِرُونِ (195) إِنَّ وَلِیِّـیَ اللّهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتَابَ وَهُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ (196) وَالَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ لاَ یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَکُمْ وَلآ أَنفُسَهُمْ یَنْصُرُونَ (197) وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَی الْهُدَی لاَ یَسْمَعُواْ وَتَرَاهُمْ یَنظُرُونَ إِلَیْکَ وَهُمْ لاَ یُبْصِرُونَ (198) خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِینَ (199)»

[آیا موجوداتی را (با او) شریک می گردانند که چیزی را نمی آفرینند و خودشان مخلوقند؟ * و نمی توانند آنان را یاری کنند و نه خویشتن را یاری دهند * و اگر آنها را به (راه) هدایت فرا خوانید، از شما پیروی نمی کنند. چه آنها را بخوانید یا خاموش بمانید، برای شما یکسان است * در حقیقت کسانی را که به جای خدا می خوانید، بندگانی امثال شما هستند. پس آنها را (در گرفتاریها) بخوانید؛ اگر راست می گویید باید شما را اجابت کنند * آیا آنها پاهایی دارند که با آن راه بروند یا دستهایی دارند که با آن کاری انجام دهند یا چشمهایی دارند که با آن بنگرند یا گوشهایی دارند که با آن بشنوند؟ بگو: شریکان خود را بخوانید، سپس در باره من حیله به کار برید و مرا مهلت مدهید * بی تردید سرور من آن خدایی

1- [1] _ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 175، ح 1.

است که قرآن را فرو فرستاده و همو دوستدار شایستگان است * و کسانی را که به جای او می خوانید، نمی توانند شما را یاری کنند و نه خویشتن را یاری دهند * و اگر آنها را به (راه) هدایت فرا خوانید، نمی شنوند و آنها را می بینی که به سوی تو می نگرند در حالی که نمی بینند * گذشت پیشه کن و به (کار) پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ برتاب]

1) علی بن ابراهیم میگوید: در این سخن خدای تبارک و تعالی: «أَیُشْرِکُونَ مَا لاَ یَخْلُقُ شَیْئاً وَهُمْ یُخْلَقُونَ» خداوند به محاجه با کافران پرداخت و فرمود: «وَالَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ لاَ یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَکُمْ وَلاَ أَنفُسَهُمْ یَنْصُرُونَ» تا این فرموده خدای عز و جل: «وَتَرَاهُمْ یَنظُرُونَ إِلَیْکَ وَهُمْ لاَ یُبْصِرُونَ» سپس خدا رسولش صلی الله علیه و آله و سلم را ادب کرد و فرمود: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِینَ».(1)

2) ابن بابویه میگوید: از علی بن احمد بن محمد که خداوند از او خشنود باد، از محمد بن ابو عبدالله کوفی، از سهل بن زیاد آدمی، از مبارک چاکر امام رضا علیه السلام، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمودند: مؤمن نیست کسی که سه خصلت در او نباشد: سنّتی از پروردگارش و سنتی از پیامبرش و سنتی از ولی اش. اما سنت از پروردگارش عبارت است از پنهان داشتن راز. خدای عز و جل می فرماید: «عَالِمُ الْغَیْبِ فَلَا یُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَی مِن رَّسُولٍ»(2) [دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند * جز پیامبری را که از او خشنود باشد که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت] و اما سنت از پیامبرش، مدارا با مردم است، چه اینکه خدای عز و جل، پیامبرش را که سلام و درود خدا بر او باد، به مدارا با مردم فرمان داده و گفته است: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِینَ»، و اما سنت از ولی او عبارت است از صبر در هنگام سختی و تنگدستی؛ خدای عز و جل می فرماید: «وَالصَّابِرِینَ فِی الْبَأْسَاء والضَّرَّاء وَحِینَ الْبَأْسِ أُولَـئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَأُولَـئِکَ هُمُ

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 253.
2- [2] _ جن/26_27.

الْمُتَّقُونَ»(1) [و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند. آنانند کسانی هستند که راست گفته اند و آنان همان پرهیزگارانند]. و از همو: نقل شده است که گفت: از پدرم که خداوند از او خشنود باد، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از سهل بن زیاد، از حارث بن دهان، چاکر امام رضا علیه السلام روایت شده است که گفت: از امام رضا علیه السلام مانند آن را شنیدم.(2)

3) شیخ در کتاب مجالس میگوید: از حسین بن عبیدالله، از ابو محمد هارون بن موسی، از محمد بن علی بن معمر، از حمدان بن معافی، از حمویه بن احمد، از احمد بن عیسی علوی نقل شده است که امام صادق علیه السلام به من فرمودند: گاهی صاحب حاجتی پیش من می آید، پس برای برآورده کردن آن می شتابم تا مبادا صاحب آن از آن بی نیاز شود. بدان که نیکی های دنیا و آخرت در سه حرف از کتاب خدای عز و جل نهفته است: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» و تفسیر آن این است، با کسی که با تو قطع رابطه کرد، رابطه برقرار کنی و از کسی که به تو ستم کرده است، بگذری و به کسی که تو را محروم ساخته است، بخشش کنی.(3)

4) عیاشی: از حسن بن علی بن نعمان، از پدرش، از کسی که از امام صادق علیه السلام شنیده است روایت کرده است که ایشان فرمودند: همانا خدا، رسولش که درود خدا بر او و خاندانش باد را ادب کرده است. پس فرمود: ای محمد! «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»، فرمود: از آنان آن چه را ظاهر و آسان است بگیر و عفو (بخشش) حد میانه است.(4)

5) از عبد الاعلی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ» فرمود: با ولایت «وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ» فرمود: (عنها) یعنی از ولایت.(5)

1- [1] _ بقره/177.
2- [2] _ عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 232، ح 9.
3- [3] _ خصال، ص 82، ح 7.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 46، ح 126.

5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 46، ح 127.

«وَ إِمَّا یَنزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ إِنَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (200)»

[و اگر از شیطان وسوسه ای به تو رسد، به خدا پناه بر؛ زیرا که او شنوای داناست]

1) علی بن ابراهیم میگوید: اگر از سوی شیطان، چیزی و وسوسه ای در دل تو حاصل شد، پس به خدا پناه ببر که او شنوا و دانا است.(1)

«إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَواْ إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّیْطَانِ...هَـذَا بَصَآئِرُ مِن رَّبِّکُمْ وَهُدًی وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (203)»

«إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَواْ إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّیْطَانِ تَذَکَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ (201) وَإِخْوَانُهُمْ یَمُدُّونَهُمْ فِی الْغَیِّ ثُمَّ لاَ یُقْصِرُونَ (202) وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِم بِآیَةٍ قَالُواْ لَوْلاَ اجْتَبَیْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا یُوحَی إِلَیَّ مِن رَّبِّی هَـذَا بَصَآئِرُ مِن رَّبِّکُمْ وَهُدًی وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ (203)»

[در حقیقت، کسانی که (از خدا) پروا دارند، چون وسوسه ای از جانب شیطان بدیشان رسد (خدا را) به یاد آورند و به ناگاه بینا شوند * و یارانشان آنان را به گمراهی می کشانند و کوتاهی نمی کنند * و هر گاه برای آنان آیاتی نیاوری، می گویند: چرا آن را خود برنگزیدی؟ بگو: من فقط آن چه را که از پروردگارم به من وحی می شود پیروی می کنم این (قرآن) رهنمودی است از جانب پروردگار شما و برای گروهی که ایمان می آورند، هدایت و رحمتی است]

1) محمد بن یعقوب: از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضال، از ثعلبه بن میمون، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان در باره این فرموده خدای عز و جل: «إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّیْطَانِ تَذَکَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ» سئوال کردم. فرمودند: هنگامی که بنده قصد ارتکاب گناهی را می کند، خدا را به یاد می آورد و از آن گناه توبه می کند. پس این همان فرموده اوست: «تَذَکَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ»(2)

2) ابن بابویه: از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از پدرش، از ابن مغیره، از ابو صباح کنانی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: از جمله سخت ترین اعمالی که بندگان

انجام می دهند این است که با دیگران با عدل و انصاف رفتار کنند، برادرانشان باشند و در هر حال به یاد

ص:380

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 253.
2- [2] _ کافی، ج 2، ص 315، ح 7.

خدا باشند. _ گفت:_ عرض کردم خدا تو را حفظ کند، ذکر خدا در هر حال چگونه باید باشد؟ فرمودند: در لحظه ای که می خواهید مرتکب معصیت شوید، خدا را به یاد بیاورید، چرا که این همان سخن خدای عز و جل: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَواْ إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ» است. (1) و از همو نقل شده است که میگوید: مانند این حدیث، از محمد بن علی ماجیلویه که خداوند از او خوشنود باد، از عمویش محمد بن ابو قاسم، از احمد بن ابو عبدالله برقی، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از ابو صباح کنانی، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است.(2)

3) عیاشی، از زید بن ابو اسامه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَواْ إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ» پرسیدم. فرمودند: منظور گناهی است که بنده می خواهد مرتکب شود، اما خدا را به یاد می آورد و آن را رها می کند.(3)

4) از علی ابن ابو حمزه، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَواْ إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ» پرسیدم که طائف چیست؟ فرمودند: آن چیزی است که که بنده قصد دارد آن را مرتکب شود، اما خدا را به یاد می آورد و حقیقت را می بیند و از آن کار خودداری می کند.(4)

5) ابو بصیر از همو روایت کرده است که فرمودند: منظور این است که انسان بخواهد مرتکب گناهی شود، اما خدا را به یاد می آورد و آن گناه را رها می کند.(5)

6) علی بن ابراهیم میگوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَواْ إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُواْ» یعنی هنگامی که شیطان آنان را به یاد معصیتها اندازد و آنان را به ارتکاب آن وا دارد، خدا را به یاد می آورند «فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ * وَإِخْوَانُهُمْ» از جنیان «يَمُدُّونَهُمْ فِى الْغَىِّ ثُمَّ لاَ يُقْصِرُونَ» یعنی در گمراه

1- [1] _ معانی الاخبار، ص 192، ح 2.

2- [2] _ خصال، ص 131، ح 138.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 46، ح 128.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 47، ح 129.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 47، ح 130.

کردن آنان دریغ نمی ورزند «وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِم بِآيَةٍ قَالُواْ» قریش «لَوْلاَ اجْتَبَيْتَهَا» و پاسخ آن در سوره انعام(1) است، در این سخن خدای عز و جل: «قُلْ» به آنان ای محمد! «لَوْ أَنَّ عِنْدِی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ» یعنی از آیه ها و نشانه ها «لَقُضِیَ الأَمْرُ بَیْنی وَبَیْنَکُمْ»، و نیز این فرموده او در سوره بنی اسرائیل: (2) «وَمَا نُرْسِلُ بِالآیَاتِ إلاَّ تَخْوِیفاً».(3)

«وَإِذَا قُرِیءَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُواْ لَهُ وَأَنصِتُواْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (204)»

[و چون قرآن خوانده شود گوش بدان فرا دارید و خاموش مانید. امید که بر شما رحمت آید]

1) ابن بابویه در کتاب الفقیه: با سند خود، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: اگر پشت امام بودی، چیزی را در دو رکعت اول قرائت نکن و به قرائت او گوش ده و چیزی را در دو رکعت آخر قرائت نکن؛ چه خدای عز و جل می فرماید: «وَإِذَا قُرِیءَ الْقُرْآنُ» یعنی در فریضه پشت امام «فَاسْتَمِعُواْ لَهُ وَأَنصِتُواْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» و دو رکعت آخر از دو رکعت اول تبعیت می کند.(4)

2) شیخ در تهذیب: از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از معاویه بن وهب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان در باره مردی که امام جماعت گروهی می شود، در حالی که تو او را در نمازی که قرائت در آن باید با صدای بلند باشد، نمی پسندی؟ فرمودند: در هنگامی که تلاوت کتاب خدا را می شنوی، باید سکوت کنی. به ایشان عرض کردم: اما او به مشرک بودن من گواهی می دهد؟ فرمودند: اگر خدا را معصیت کند، تو از خدا اطاعت کن. من مجددا همین سئوال را مطرح کردم، اما به من اجازه ندادند.

_ گفت:_ به وی عرض کردم: پس در خانه ام نماز می گزارم و سپس به او ملحق می شوم؟ فرمودند: تو در این امر مخیّر هستی. _ و فرمودند: _ همانا علی علیه

1- [1] _ در آیه 58.
2- [2] _ در آیه 58.

3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 253
4- [4] _ من لا یحضره الفقیه، ج1، ص256، ح1160

السلام در حال ادای نماز صبح بودند که ابن کّوا در حالی که پشت سر ایشان بود، این آیه را خواند: «وَلَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَإِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ»(1) [و قطعا به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است اگر شرک ورزی، حتما کردارت تباه و مسلما از زیانکاران خواهی شد]. علی علیه السلام به جهت احترام به قرآن گوش دادند تا این که ابن کوا از تلاوت آن فارغ شد. سپس به قرائت برگشتند. ابن کوا تلاوت آیه را تکرار کرد و علی علیه السلام این بار هم گوش دادند. ابن کوا باز هم قرائت را تکرار کرد. علی علیه السلام گوش دادند و آن گاه فرمودند: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لَا یُوقِنُونَ»(2) [پس صبر کن که وعده خدا حق است و زنهار تا کسانی که یقین ندارند تو را به سبکسری وا ندارند] سپس قرائت سوره را به پایان رساندند و به رکوع رفتند.(3)

3) عیاشی: از زراره نقل کرده است که امام باقر علیه السلام فرمودند: «وَإِذَا قُرِیءَ الْقُرْآنُ» در فریضه نماز، پشت امام «فَاسْتَمِعُواْ لَهُ وَأَنصِتُواْ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ».(4)

4) از زراره نقل شده است که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: در هنگام نماز و غیر آن باید به قرآن گوش داد و اگر قرآن پیش تو خوانده شود، گوش دادن و سکوت بر تو واجب می شود.(5)

5) از ابو کَهمس، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: ابن کواء پشت امیر مؤمنان علیه السلام این آیه را خواند: «لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ»(6) [اگر شرک ورزی، حتما کردارت تباه و مسلما از زیانکاران خواهی شد] پس امیر مؤمنان سکوت کردند.(7)_(8)

1- [1] _ زمر/65.
2- [2] _ روم/60.
3- [3] _ تهذیب، ج 3، ص 35، ح 127.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 47، ح 131.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 47، ح 132.
6- [6] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 47، ح 132.

7- [7] _ زمر/65.
8- [8] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 47، ح 133.

6) طبرسی میگوید: در باره زمانی که واجب است به قرآن گوش داده شود، اختلاف است. گفته شده است: در هنگام نماز مخصوصاً پشت سر امام جماعت، هنگامی که قرائتش را می شنوی. از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است که فرمودند: باید به قرآن چه در نماز و یا غیر از آن گوش داد. از عبدالله بن ابو یَعفور، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: به ایشان عرض کردم: هنگامی که قرآن قرائت می شود، آیا بر کسی که آن را بشنود واجب است که گوش دهد؟ فرمودند: بلی. هنگامی که قرآن تلاوت می شود، باید سکوت کرده و گوش فرا دهی. (1)

«وَاذْکُر رَّبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَخِیفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ...لاَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَیُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ یَسْجُدُونَ (206)»

«وَاذْکُر رَّبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَخِیفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ وَلاَ تَکُن مِّنَ الْغَافِلِینَ (205) إِنَّ الَّذِینَ عِندَ رَبِّکَ لاَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَیُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ یَسْجُدُونَ (206)»

[و در دل خویش پروردگارت را بامدادان و شامگاهان با تضرع و ترس، بی صدای بلند یاد کن و از غافلان مباش * به یقین کسانی که نزد پروردگار تو هستند از پرستش او تکبر نمی ورزند و او را به پاکی می ستایند و برای او سجده می کنند]

1) علی بن ابراهیم در باره این سخن خدای عز و جل: «وَاذْکُر رَّبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَخِیفَةً» میگوید: در ظهر و عصر.(2)

2) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از حریز، از زراره، از یکی از آن دو علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: فرشته فقط چیزی را که می شنود، می نویسد و خدای عز و جل فرمود: «وَاذْکُر رَّبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَخِیفَةً» و هیچ کس جز خدای عز و جل به جهت بزرگی اش، پاداش ذکری که در درون انسان است را نمی داند.(3)

3) و از همو: از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال در حدیثی مرفوع روایت شده است که فرمود: خدای عز و جل به عیسی علیه

1- [1] _ مجمع البیان، ج 4، ص 419.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 253.
3- [3] _ کافی، ج 2، ص 364، ح 4.

السلام فرمود: ای عیسی! مرا در نفس خود ذکر کن، تا من نیز در نفس خویش تو را ذکر کنم و مرا نزد یارانت به یاد آور تا من تو را نزد جمعی به یاد بیاورم که از جمع آدمیان بهتر است. ای عیسی! قلبت را برای من نرم کن و در خلوت ها مرا بسیار یاد کن و بدان که خوشحالی ام در این است که دو انگشت سبابه ات را به نشانه ترس و رغبت به طرف آسمان ببری و تکان دهی، و در این امر زنده باش نه مرده (با اعتقاد قلبی و طراوت).(1)

4) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از حسین بن مختار، از علاء بن کامل نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: «وَاذْکُر رَّبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَخِیفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» به هنگام شامگاه این دعا را بخوان: لا اله الا الله، وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد، یحیی و یمیت، و یمیت و یحیی، و هو علی کل شئ قدیر(خدایی جز خدا نیست، یکتا است و شریک ندارد، مُلک و ستایش از آن او است، زنده می کند و می میراند و او است که بر همه چیز توانا است).

_ گفت:_ عرض کردم: خیر در دست او است؟ فرمودند: همانا خیر در دست او است، اما ده بار چنان که می گویم بگو: و اعوذ بالله السمیع العلیم حین تطلع الشمس و حین تغرب الشمس (و پناه می بریم به خدای شنوا و دانا، هنگام طلوع خورشید و در هنگام غروب آن).(2)

5) حسین بن سعید در کتاب زهد: از حماد، از حَریز، از زراره، از یکی از آن دو، امام صادق یا امام باقر علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: فرشته چیزی را جز آن که می شنود، نمی نویسد. خدای عز و جل می فرماید: «وَاذْکُر رَّبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَخِیفَةً» _ فرمودند: _ کسی جز خدای عز و جل پاداش آن ذکر را نمی داند.(3)

6) عیاشی: از زراره، از یکی از دو امام صادق یا امام باقر علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: فرشته چیزی را نمی شنود، جز آن که می خواهد بشنود و خدا فرمود: «وَاذْکُر رَّبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَخِیفَةً» _ فرمودند: _ کسی

1- [1] _ کافی، ج 2، ص 364، ح 3.

2- [2] _ کافی، ج 2، ص 383، ح 17.
3- [3] _ کتاب الزهد، ص 53، ح 144.

جز خدا پاداش آن ذکر را به جهت عظمتش در درون بنده نمی داند. و فرمودند: هر گاه پشت امام جماعت بودی، به او گوش ده و در درونت تسبیح خدا را بگو.(1)

7) از ابراهیم بن عبد الحمید نقل شده است که در حدیثی مرفوع روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «وَاذْکُر رَّبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً» یعنی در حالت استکانت (ذلت) «وَخِیفَةً» یعنی از روی ترس از عذاب او

«وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ» یعنی بدون جهر در قرائت «بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ» یعنی: در اول صبح و شامگاه.(2)

8) از حسین بن مختار، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَاذْکُر رَّبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَخِیفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ» فرمودند: در هنگام شام چنین می گویی: لا اله الا الله، وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد، یحیی و یمیت، و یمیت و یحیی، و هو علی کل شئ قدیر (خدایی جز خدا نیست، یکتا است و شریک ندارد، مُلک و ستایش از آن او است، زنده می کند و می میراند و می میراند و زنده می کند و او است که بر همه چیز توانا است).

عرض کردم: آیا نیکی به دست اوست؟ فرمودند: در دست او است، اما چنان که به تو می گویم، ده بار بگو: و اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین و اعوذ بک رب أن یحضرون، إن الله هو السمیع العلیم (و پناه می برم به خدای شنوا و دانا از وسوسه های شیطانها. و ای پروردگار، پناه می برم به تو از این که حاضر شوند، همانا خدا شنوا و دانا است). ده بار در هنگام طلوع خورشید، و ده بار در هنگام غروب این ذکر را بگو.(3)

9) محمد بن مروان، از یکی از اصحابش نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: و أستعیذُ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و اعوذ بالله ان یحضرون، ان الله هو السمیع العلیم (پناه می برم به خدای شنوا و دانا از شیطان رانده شده و پناه می برم به خدا از این که حاضر شوند، همانا خدا شنوا و دانا است.) و بگو: لا اله الا الله، وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد، یحیی و یمیت، و یمیت

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 47، ح 134.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 47، ح 135.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 48، ح 136.

و یحیی، و هو علی کل شئ قدیر (خدایی جز خدا نیست، یکتا است و بی شریک است، ملک و ستایش از آن اوست، زنده می کند و می میراند و می میراند و زنده می کند، و بر همه چیز توانا است.) پس مردی به وی عرض کرد: آیا واجب است؟ فرمودند: بلی، واجب است؛ اما محدود به اوقاتی است. آن را ده بار قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آفتاب می گویی و اگر چیزی از آن فراموش شد، آن را در شب یا روز قضا کن.(1)

10) طبرسی: در معنای آیه، از زراره، از یکی از دو امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمودند: معنای آن این است که هر گاه پشت امام جماعت بودی و به او اقتدا کردی، گوش ده و در درونت تسبیح خدا را بگو؛ یعنی در هنگام عدم جهر امام در قرائت.(2)

11) و علی بن ابراهیم، در معنای این آیه میگوید: در اول صبح و نیمه روز «وَلاَ تَکُن مِّنَ الْغَافِلِینَ * إِنَّ الَّذِینَ عِندَ رَبِّکَ» یعنی انبیا و پیامبران و امامان که سلام و درود خدا بر آنان باد، «لاَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَیُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ یَسْجُدُونَ».(3)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 48، ح 137.
2- [2] _ مجمع البیان، ج 4، ص 420.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 253.

ص:388

سوره انفال

اشاره

سوره انفال مدنی است، به جز آیه 30 تا پایان آیه 36 که مکی هستند و آیات آن 75 آیه است که بعد از سوره بقره نازل شده است.

ص:389

ص:390

فضیلت و ثواب قرائت سوره انفال

1) ابن بابویه: با سند خود از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: هر که سوره انفال و سوره برائت را در هر ماه تلاوت کند، هیچ گاه نفاق و دو رویی به سراغ او نمی آید و از شیعه امیر مؤمنان علیه السلام خواهد بود.(1)

2) شیخ: با سند خود از علی بن حسن بن فضال، از محمد بن علی، از ابو جمیله، از محمد بن حسن، از پدرش، از ابو جمیله، از محمد بن علی حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: در سوره انفال، بریدن بینی است (یعنی این سوره موجب ذلت و خواری دشمنان است).(2)

3) عیاشی: از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از راوی شنیدم که فرمودند: هر که سوره برائت و انفال را در هر ماه بخواند، هیچ گاه دچار نفاق و دورویی نمی شود و به حق شیعه امیر مؤمنان علیه السلام خواهد بود و در روز قیامت با شیعه او از سفره های بهشت خواهد خورد تا این که مردم از روز حساب فارغ شوند.(3)

و در روایت دیگری از همو: هرکه در هر ماه بخواند، هیچ گاه به نفاق و دورویی مبتلا نمی گردد و از شیعیان راستین امیر مؤمنان علیه السلام خواهد بود.(4)

4) محمد بن مسلم، گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمودند: در سوره انفال، به خاک مالیدن بینی (دشمنان) است.(5)

1- [1] _ ثواب الاعمال، ص 134.
2- [2] _ تهذیب، ج 4، ص 133، ح 371.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 51، ح 1.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 51، ح2.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 51، ح 3.

5) و از کتاب خواص القرآن: از پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، روایت شده که فرمودند: هر که این سوره را بخواند، در روز قیامت شفاعت کننده او خواهم بود و به برائت وی از نفاق گواهی خواهم داد و به تعداد همه منافقان، برای او حسنه نوشته می شود. هر که آن را بنویسد و به خود آویزان کند، هیچ گاه در برابر حاکم قرار نمی گیرد، مگر این که حقش را بگیرد و حاجتش را برآورده سازد و کسی به او تجاوز نمی کند و کسی با او جدال نمی کند، مگر این که بر او غلبه یابد و در حالت خوشحالی او را ترک می کند و این سوره برای او حفاظی خواهد بود.

ص:392

تفسیر سوره انفال

اشاره

بسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«يَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنفَالِ قُلِ الأَنفَالُ لِلّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُواْ اللّهَ وَأَصْلِحُواْ ذَاتَ بِيْنِكُمْ وَأَطِيعُواْ اللّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ (1)»

[(ای پیامبر)! از تو در باره غنایم جنگی می پرسند. بگو: غنایم جنگی اختصاص به خدا و فرستاده (او) دارد. پس از خدا پروا دارید و با یکدیگر سازش نمایید و اگر ایمان دارید، از خدا و پیامبرش اطاعت کنید]

1) طبرسی در جوامع الجامع میگوید: ابن مسعود و امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام این آیه را این گونه قرائت کردهاند: یسألونک الانفال (انفال را از تو طلب میکنند).(1)

2) محمد بن یعقوب: از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، همگی، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از محمد حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کردهاند که در باره این سخن خدای تبارک وتعالی: «يَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنفَالِ»، فرمودند: هر که بمیرد در حالی که مولا نداشته باشد، اموال او از انفال محسوب می شود.(2)

3) و از همو: از عده ای از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از رفاعه، از ابان بن تغلب، از امام صادق علیه السلام در باره

1- [1] _ جوامع الجامع، ص 164.
2- [2] _ کافی، ج 7، ص 169، ح 4.

مردی است که می میرد در حالی که نه وارثی دارد و نه مولایی، روایت شده است که فرمودند: او از مصادیق این آیه: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنفَالِ» است.(1)

4) و از همو: از عده ای از اصحاب، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، همگی، از ابن محبوب، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کردهاند که فرمودند: کسی که می میرد در حالی که نه وارثی از خویشاوندان دارد و نه مولایی که جریره (گناه و خسارت) او را تضمین کند، اموال او از انفال محسوب می شود.(2)

5) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از حفص بن بختری، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: انفال یعنی: هر زمینی که اسبان و سواران آن را با جنگ فتح نکرده اند، یا (زمین) قومی که صلح کردند یا قومی که خودشان تسلیم شدند. همه زمینهای بایر و درون دشت ها از آن رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، و از آن امام پس از او است که هر جایی که بخواهد، آن را قرار می دهد.(3)

6) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از حماد بن عثمان، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هر که بمیرد در حالی که وامی در گردن او باشد، وام او و فرزندان او بر گردن ما است و هر که بمیرد و مالی را بر جای بگذارد، این مال به ورثه او می رسد و هر که بمیرد در حالی که مولایی نداشته باشد، ، اموال او از انفال محسوب می شود.(4)

7) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از بعضی از اصحاب ما، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که فرمودند: انفال عبارت است از هر زمین یا سرزمینی که اهل آن از بین رفته باشند و هر زمینی که اسبان و سواران آن را با جنگ فتح نکرده اند؛ بلکه صلح کردند و بدون جنگ و خونریزی تسلیم شدند. فرمودند: قله های کوهها و درون دره ها و بیشه ها و هر زمین بایری که صاحب نداشته باشد، برای او _ یعنی والی [معصوم] _ است و صوافی

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 459، ح 18.
2- [2] _ کافی، ج 7، ص 169، ح 2.
3- [3] _ کافی، ج 1، ص 453، ح 3.
4- [4] _ کافی، ج 7، ص 168، ح 1.

ملوک یعنی آن چه را که پادشاهان، بدون این که غصبی در کار باشد، در دست داشتهاند و به خودشان اختصاص داده بودهاند نیز برای اوست، زیرا غصب به صاحبش برگردانده می شود و او (والی) وارث هر کسی است که وارث نداشته باشد و زندگی بیچارگان را تامین می کند.(1)

8) و از همو: از از تعدادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابو حمزه، از محمد بن مسلم نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمودند: انفال، نفل (بخشیدن) است و سوره انفال موجب به خاک مالیدن بینی ها است.(2)

9) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از شعیب، از ابو صباح نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: ما قومی هستیم که خدا اطاعت از ما را واجب کرده است. انفال از ما است و برگزیده اموال از آن ما است.(3)

10) و از همو: با سند خود از احمد بن محمد، از محمد بن ابو عمیر، از سیف بن عمیره، از ابو صباح کنانی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: ما قومی هستیم که خدای عز و جل اطاعت از ما را واجب کرده است، انفال از ما است و برگزیده اموال از آن ما است و راسخان در علم ما هستیم. ما هستیم که مورد حسادت قرار گرفتیم آن جا که خدای عز و جل می فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ» [بلکه مردم برای آن چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده، رشک می ورزند].(4)_(5)

11) محمد بن حسن صفار: از یعقوب بن زید، از ابن ابو عمیر، از سیف بن عمیره، از ابو صباح کنانی نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: ای ابو صباح! ما قومی هستیم که خدا اطاعت از ما را واجب کرده است و انفال از آن ما است...(6) و حدیث را چنان که در پیش گفته شد، آورده است.

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 455، ح 4.
2- [2] _ کافی، ج 1، ص 456، ح 6.
3- [3] _ کافی، ج 1، ص 459، ح 17.

4- [4] _ نساء/54.
5- [5] _ کافی، ج 1، ص 143، ح 6.
6- [6] _ بصائر الدرجات، ص 199، باب 10، ح 1.

12) شیخ: از علی بن حسن فضال، از محمد بن حسین، از ابن ابو عمیر، از سیف بن عمیر، از ابو صباح کنانی نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمودند: ما قومی هستیم که خدا اطاعت از ما را واجب کرده است و انفال از آن ما است(1)... وحدیث را چنان که در پیش گفته شد، آورده است.

13) از همو: از علی بن حسن فضال، از حماد، از حریز، از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: گفت: به وی عرض کردم، خداوند تبارک و تعالی در این آیه شریفه: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنفَالِ قُلِ الأَنفَالُ لِلّهِ وَالرَّسُولِ» چه می فرماید؟

فرمودند: انفال از آن خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم است و آن عبارت است از هر زمینی که صاحبان آن زمین، آن را ترک کردهاند بی آن که توسط اسب سواران یا پیادهگان یا سواران مورد حمله قرار گیرد. پس آن نفل (بخششی) است بر خدا و رسولش که سلام و درود خدا بر او باد.(2)

14) و از همو: از علی بن حسن فضال، از محمد بن سالم، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که _ در باره غنیمت _ فرمودند: خمس آن جدا می شود و مابقی میان کسانی که در جنگ شرکت داشته اند و عهده دار جنگ بوده اند، تقسیم می شود و اما در مورد فیء و انفال، باید گفت که آن به طور خالص برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.(3)

15) و نیز همو: با سند خود از علی بن حسن فضال، از ابراهیم بن هاشم، از حماد بن عیسی، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که وی از امام شنیده است که فرمود: انفال، عبارت است از زمین ویران شده ای که درآن خونی ریخته نشده است یا زمین قومی که با آنان صلح شده و تسلیم شدهاند و همه زمینهای بایر و یا درون دره ها، همه اینها مصداق فیء است و انفال از آن خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم است. پس هر چه برای خدا است،

1- [1] _ تهذیب، ج 4، ص 132، ح 367.

2- [2] _ تهذيب، ج 4، ص 132، ح 368.
3- [3] _ تهذيب، ج 4، ص 132، ح 369.

برای پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، نیز هست و هر جا بخواهد قرار دهد، قرار می دهد.(1)

16) و از همو: از علی بن حسن فضال، از محمد بن علی، از ابو جمیله، از محمد بن حسن، از پدرش، از ابو جمیله، از محمد بن علی حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره انفال سئوال کردم و آن حضرت فرمودند: زمینهایی که صاحبانش از بین رفتهاند و در غیر این صورت، انفال از آن ما است. نیز فرمودند: در سوره انفال به خاک مالیدن بینی ها است. و فرمودند: (انفال) آن چیزی است که خدا به رسولش از اهل قری (ساکنان شهرها) بخشیده است و نیز هر آن چه که به وسیله اسبان و سواران فتح نکردهاید. اما خداوند پیامبرانش را بر هر که می خواهد، مسلط می کند. و فرمودند: فیء عبارت است از اموالی که در آن خونی ریخته نشده و قتلی صورت نگرفته است و انفال نیز مانند آن است و در واقع این به منزله آن است.(2)

17) و نیز همو: با سند خود از سعد بن عبد الله، از ابو جعفر، از محمد بن خالد برقی، از اسماعیل بن سهل، از حماد بن عیسی، از حریز بن عبد الله، از محمد بن مسلم نقل کرده است که گفت: شنیدم که از امام صادق علیه السلام در باره انفال سوال شد. فرمودند: هر آبادی ای که اهل آن از بین رفتند یا آن را ترک کردهاند از آن خدای عز و جل است؛ نصف آن میان مردم تقسیم می شود و نصف آن برای رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، است. پس آن چه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هست، برای امام علیه السلام نیز هست.(3)

18) و از همو: از سعد بن عبدالله، از ابو جعفر، از عثمان بن عیسی، از سماعه بن مهران نقل شده است که گفت: در باره انفال از ایشان پرسیدم و فرمودند: هر زمین متروک و یا چیزی که از آن پادشاهان بوده، به طور خالص برای امام است و مردم را از آن سهمی نیست. _ و فرمودند_ : و از جمله آن، « بحرین» است که به وسیله اسبان و سواران فتح نشده است.(4)

1- [1] _ تهذیب، ج 4، ص 133، ح 370.
2- [2] _ تهذیب، ج 4، ص 133، ح 371.

3- [3] _ تهذيب، ج 4، ص 133، ح 372.
4- [4] _ تهذيب، ج 4، ص 133، ح 373.

19) و نیز همو: با سند خود از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد جوهری، از رفاعه بن موسی، از ابان بن تغلب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: هر که بمیرد و مولایی نداشته باشد، از مصادیق این آیه شریفه است: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنفَالِ».(1)

20) و نیز همو: با سند خود از علی بن حسن، از سندیّ بن محمد، از علاء، از محمد بن مسلم نقل کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمودند: فیء و انفال عبارت است از زمینی که در آن خونریزی نشده و با آن قوم، صلح کرده و تسلیم شده اند و نیز زمین خراب یا درون دره ها. همه اینها از مصادیق فیء است و برای خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم میباشد. هر چه برای خدا باشد، برای رسولش نیز هست و می تواند هر جایی که بخواهد آن را قرار دهد و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امام علیه السلام می رسد.

خدای تبارک و تعالی فرموده است: «وَمَا أَفَاء اللَّهُ عَلَی رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلٍ وَلاَ رِکَابٍ»(2) [و آن چه را خدا از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید (شما برای تصاحب آن) اسب یا شتری بر آن نتاختید]. _ پس فرمود: _ آیا نمی بینی که آن همان است که در آیه پیشین آمده است و اما این سخن خدای تبارک و تعالی: «مَّا أَفَاء اللَّهُ عَلَی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَی»(3) [آن چه خدا از (دارایی) ساکنان آن قریه ها عاید پیامبرش گردانید] که این به منزله غنیمت است. پدرم علیه السلام این را می فرمود. و برای ما چیزی جز دو سهم از آن نیست: سهم پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، و سهم خویشاوندان. سپس ما در آن چه باقی مانده است، با مردم شریکیم.(4)

21) و نیز همو: با سند خود از علی بن حسن بن فضال، از سندیّ بن محمد، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: انفال از نفل(بخشش) گرفته شده است و در سوره انفال، به خاک مالیدن بینی ها است.(5)

1- [1] _ تهذیب، ج 4، ص 134، ح 374.
2- [2] _ حشر/6.
3- [3] _ حشر/7.

4- [4] _ تهذيب، ج 4، ص 134، ح 376.
5- [5] _ تهذيب، ج 4، ص 149، ح 415.

22) و نیز همو: با سند خود از حسن بن محمد بن سماعه، از حسین بن هاشم، از ابن مسکان، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که این آیه: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنفَالِ» را خواندند و سپس فرمودند: هر که از دنیا برود، در حالی که مولی و ورثه ای نداشته باشد، پس اموال او جزء انفال است.(1)

23) و از همو: با سند خود از حسین بن سعید، از ابن ابو عمیر، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: کسی که بمیرد و وارثی از خویشاوندانش و مولایی که جریره (گناه و خسارت) او را تضمین کند، نداشته باشد، پس مالش از انفال است.

24) و از همو: با سند خود از حسن بن محمد بن سماعه، از محمد بن زیاد، از رفاعه، از ابان بن تغلب نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: هر که از دنیا برود در حالی که مولا و ورثه نداشته باشد، وی از مصادیق این آیه است: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنفَالِ».(2)

25) علی بن ابراهیم میگوید: پدرم از فضاله بن ایوب، از ابان بن عثمان، از اسحاق بن عمار نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره انفال پرسیدم و ایشان فرمودند: منظور از آن، آبادیهایی است که ویران شده و اهل آن، آن جا را ترک کردهاند؛ پس آن برای خدا و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، است و هر آن چه از آن پادشاهان است، برای امام است و زمین متروک و زمینی را که به وسیله اسبان و سواران جنگی، فتح نشده و هر زمینی که صاحب ندارد و نیز معادن از آن جمله است (به امام تعلق دارد). هر که از دنیا برود و مولایی نداشته باشد، بهره ای از انفال ندارد.

و فرمودند: این آیه در روز بدر هنگامی که مردم فرار کردند، نازل شد و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر سه گروه بودند: گروهی نزدیک خیمه پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، بودند. گروهی که برای غارت، حمله کردند. و گروهی که دشمن را تعقیب کردند و آنها را به اسارت گرفته و غنیمت گرفتند. هنگامی که غنیمتها و اسرا را جمع کردند، انصار در باره اسرا اظهار نظر میکردند. خدای تبارک و تعالی این آیه را نازل کرد: «مَا کَانَ لِنَبِیٍّ أَن یَکُونَ لَهُ

1- [1] _ تهذيب، ج 9، ص 386، ح 1379.
2- [2] _ تهذيب، ج 9، ص 386، ح 1380.

أَسْرَی حَتَّی یُثْخِنَ فِی الأَرْضِ تُرِیدُونَ عَرَضَ الدُّنْیَا وَاللّهُ یُرِیدُ الآخِرَةَ وَاللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ»(1) [هیچ پیامبری را سزاوار نیست که (برای اخذ سَر بَها از دشمنان) اسیرانی بگیرد تا در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند. شما متاع دنیا را میخواهید و خدا آخرت را میخواهد و خدا شکست ناپذیر حکیم است]. هنگامی که خدا اسرا و غنیمتها را برای آنان مباح کرد، سعد بن مُعاذ سخن گفت. (او از جمله کسانی بود که نزدیک خیمه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داشت.) او گفت: ای رسول خدا! چیزی که ما را از تعقیب دشمن تو باز داشت، روی گردانی از جهاد یا ترس از دشمن نبود، بلکه ترسیدیم اگر خیمه تو را ترک کنیم، خیل مشرکان بر تو هجوم آورند. تعدادی از مهاجرین و انصار نزد خیمه موضع گرفتند و هیچ کس از آنان به شک نیفتاد و مردم _ ای رسول خدا! _ بسیار و غنیمتها کم بود. اگر اینها را به اینان بدهی، برای اصحابت چیزی نمیماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از تقسیم غنیمتها و اشیایی که از کشته شدگان باقی مانده بود در میان جنگجویان، بیم داشت و چیزی به کسانی که نزد خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم موضع گرفته بودند، نمی رسید. پس میان آنان اختلاف افتاد تا این که از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، سئوال کردند و گفتند: این غنیمتها برای چه کسانی است؟ خداوند این آیه را نازل کرد: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنفَالِ قُلِ الأَنفَالُ لِلّهِ وَالرَّسُولِ» پس مردم بازگشتند در حالی که نصیبی از غنیمت نگرفتند. خداوند این آیه را نازل کرد: «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ»(2) [و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان (او) و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است] سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم غنیمتها را میان آنان تقسیم کرد. سعد بن ابی وقاص گفت: ای رسول خدا! آیا برای سوار کار شجاع قوم که از دفاع می کند، همان مقداری است که به جنگجوی ضعیف می دهی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مادرت در سوگت بنشیند، مگر غیر از این است که شما به وسیله ضعیفان پیروز می شوید؟

1- [1] _ انفال/67.
2- [2] _ انفال/41.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ بدر، خمس را نگرفتند و آن را میان اصحابشان تقسیم کردند. ولی در غزوه های بعدی پس از بدر، خمس می گرفتند و این آیه: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنفَالِ» پس از پایان یافتن جنگ بدر نازل شد. این موضوع در آغاز سوره آمده و پس از آن، بیرون آمدن پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، برای جنگ را ذکر کرده است. (1)

26) عیاشی از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان در باره انفال پرسیدم. فرمودند: هر آبادی که اهل آن از بین بروند، یا آن را ترک کنند، نَفل است (مفرد انفال) که نصف آن میان مردم تقسیم می شود و نصف دیگرش از آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.(2)

27) از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: انفال عبارت است از سرزمینهایی که توسط اسبان و سواران (با جنگ) فتح نشده اند.(3)

28) از عبدالله ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره انفال سئوال کردم. فرمودند: آبادیهایی که اهل آن، آن را ترک کردند و به هلاک رسیدند و در نتیجه ویران شد. اینها برای خدای تبارک و تعالی و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم است.(4)

29) از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان شنیدم که فرمودند: همانا فیء و انفال عبارت است از زمینی که خونریزی در آن صورت نگرفته باشد و یا اهل آن با مسلمانان صلح کرده باشند، یا تسلیم شده باشند و زمین متروکه یا درون دره ها. همه اینها مصداق فیء است و برای خدا و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و هر چه برای خدا هست، برای رسولش نیز هست و می تواند آن را هر جا بخواهد قرار دهد و پس از پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، برای امام علیه السلام است.(5)

30) از بشیر دهان نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: همانا خدا اطاعت از ما را در کتاب خویش واجب کرده است و مردم

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 254.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 51، ح 4.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 52، ح 5.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 52، ح 6.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 52، ح 7.

نمی توانند نسبت به ما جاهل باشند و برگزیده اموال و انفال و کرامات قرآن، برای ما است.(1)

31) از ابو ابراهیم نقل شده است که گفت: از ایشان در باره انفال پرسیدم. فرمودند: هر زمینی که اهل آن از بین رفته باشند، انفال است و برای ما است.(2)

32) از ابو اسامه زید، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره انفال سئوال کردم و ایشان فرمودند: هر زمین متروکه و هر زمینی که به وسیله اسبان و سواران فتح نشده باشد.

و در روایتی دیگر چنین افزوده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله برآن غلبه یافته است.(3)

33) از ابو بصیر نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: انفال از آن ما است. پرسیدم: انفال چیست؟ فرمودند: از جمله آن، معادن و بیشه ها و هر زمینی است که مالک ندارد و هر زمینی که اهل آن از بین رفتهاند. و همه اینها برای ما است.(4)

34) و در روایتی دیگر از آن دو، از ابان بن تغلب، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند، هر کسی که از دنیا برود و مولی و ورثه نداشته باشد، از مصادیق این آیه است: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنفَالِ قُلِ الأَنفَالُ لِلّهِ وَالرَّسُولِ».(5)

35) و در روایت ابن سنان آمده است که فرمودند: انفال عبارت است از آبادیای که اهل آن کوچ کردند و از بین رفتند و ویران شد. پس آن، از آن خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم است.(6)

36) و در روایت ابن سنان و محمد جلبی، از همو علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هر که از بین برود در حالی که مولی نداشته باشد، ، اموال او از انفال محسوب می شود.(7)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 52، ح 8.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 52، ح 9.

3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 52، ح 10.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 52، ح 11.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 53، ح 12.
6- [6] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 53، ح 13.
7- [7] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 53، ح 14.

37) و در روایت زراره، از همو روایت شده است که فرمودند: آن (انفال) عبارت است از هر زمینی که اهل آن بی آن که مورد حمله قرار گیرد، کوچ کنند. پس آن نفل است و برای خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم میباشد.(1)

38) از ثمالی، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که گفت: شنیدم که در باره پادشاهانی که مردم را اقطاع (ارباب و رعیتی) می دهند میفرمود: آن از مصادیق فیء و انفال و شبیه آن است.(2)

39) و در روایتی دیگر، از ثمالی نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این سخن خدای تعالی پرسیدم: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنفَالِ»، فرمود: آن از آن پادشاهان نیست، بلکه از آن امام است.(3)

40) از سماعه بن مهران نقل شده است که گفت: از ایشان در باره انفال پرسیدم. فرمودند: هر زمین متروکه و اشیایی که از آن پادشاهان است، مخصوص امام است و مردم را بهره ای از آن نیست. _ فرمود_ : و از جمله آن «بحرین» است که به وسیله جنگ فتح نشده است.(4)

41) از بشیر دهان نقل شده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودیم در حالی که خانه از اهل آن پر بود. به ما فرمودند: شما ما را دوست می داشتید، در حالی که مردم با ما دشمن بودند و با ما رابطه برقرار کردید، در حالی که مردم از ما بریدند. و ما را شناختید، در حالی که مردم ما را انکار کردند و آن همان حق است و همانا خدا پیش از این که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان پیامبر برگزیند، بنده خویش قرار داده بود و همانا علی علیه السلام بنده ای است که برای خدا نصیحت کرد و خدا نیز او را نصیحت کرد و خدا را دوست داشت و خدا نیز او را دوست داشت. محبت و دوستی ما در کتاب خدا آشکار است. برگزیده اموال از آن ما است و انفال از آن ما است و ما قومی هستیم که خدا اطاعت از ما را واجب کرده است و همانا شما کسانی را امام خود قرار می دهید که مردم در شناختن آنان معذور نیستند و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: هر که از دنیا

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 53، ح 15.

2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 53، ح 16.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 53، ح 17.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 53، ح 18.

برود در حالی که امامی نداشته باشد که از او پیروی کند، مرگ او مانند مرگ در جاهلیت است. اطاعت بر شما واجب است، چرا که شما یاران علی علیه السلام را دیدهاید.(1)

42) از ثمالی روایت شده است که از امام باقر علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنفَالِ» پرسیدم و ایشان فرمودند: هر چه از آن پادشاهان است، برای امام است. عرض کردم: اما آنان آن چه را در دست دارند به فرزندان و زنان و خویشاوندان و اشراف خود، به صورت اقطاع می دهند، تا این که از خواجگان نیز یاد شد. هر چه را میگفتم، می فرمود: و آن نیز از آن ما است. تا این که فرمودند: از آن اموال، (مبلغی را) که بین یک درهم تا صد هزار است، عطا می کند. سپس فرمودند: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسَابٍ »(2) (3) [(گفتیم) این بخشش ماست، (آن را) بی شمار ببخش یا نگاه دار]

43) از داود بن فرقد نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به ما خبر رسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از زمینهایی که رودخانه فرات را مشروب می ساخت، به علی علیه السلام اقطاع داده بود؛ (آیا چنین است)؟ فرمود: بلی، از آن چه را که فرات مشروب می ساخت، (تعجب میکنید)؟ انفال بسیار بیشتر است از آن چه که فرات را آبیاری میکند. عرض کردم: انفال چیست؟ فرمود: درون دره ها و قله کوهها و بیشه ها و معادن و هر زمینی که به وسیله جنگ فتح نشده و هر زمین مرده ای که اهل آن، آن را ترک کرده اند و اقطاع پادشاهان و زمینهایی را که پادشاهان می بخشیدند.(4)

44) از ابو مریم انصاری نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الأَنفَالِ قُلِ الأَنفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ»، سئوال کردم. فرمود: سهمی برای خدا و سهمی برای رسول است. عرض کردم: سهم خدا برای کیست؟ فرمود: برای مسلمانان است.(5)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 53، ح 19.
2- [2] _ ص/39.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 54، ح 20.

4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 54، ح 21.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 54، ح 22.

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از حماد بن ابو طلحه، از حبیب آحول نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: صدقه ای وجود دارد که خدا آن را دوست دارد و آن اصلاح بین مردم است در هنگام نزاع و اختلاف و نزدیک ساختن آنان به یکدیگر، هنگامی که از یکدیگر دور می شوند.(1)

از همو: با سند خود از محمد بن سنان، از حذیفه بن منصور، از امام صادق علیه السلام، مانند همین حدیث روایت شده است.

2) و از همو، با سند خود، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: بی گمان، اگر دو نفر را با هم آشتی دهم، برای من بهتر است از این که دو دینار صدقه دهم.(2)

3) و از همو: با سند خود از ابن سنان، از ابو حنیفه سائق حاجّ نقل شده است که گفت: مفضّل در حالی نزد ما آمد که من و پدر زنم (یا برادر زنم) بر سر ارثیه ای در حال مشاجره بودیم. مدتی به ما نگاه کرد، سپس به ما گفت: ما آمدیم، و با چهار صد درهم ما را آشتی داد. ایشان این مبلغ از پول خویش را به ما داد و هنگامی که هر طرف از طرف دیگر اطمینان یافت، گفت: این پول از من نیست، بلکه امام صادق علیه السلام به من دستور دادند، هر گاه دو نفر از اصحاب ما در باره چیزی به نزاع بپردازند، آنان را از مال ایشان آشتی دهم. پس این پول مال امام صادق علیه السلام است.(3)

4) و از همو: با سند خود از احمد بن محمد، از ابن سنان، از مفضل نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: اگر بین دو تن از شیعیان ما نزاع و درگیری رخ دهد، آن را با مال من به صلح و آشتی مبدل کن.(4)

1- [1] _ کافی، ج 2، ص 166، ح 1.
2- [2] _ کافی، ج 2، ص 167، ح 2.
3- [3] _ کافی، ج 2، ص 167، ح 4.

4- [4] _ کافی، ج 2، ص 167، ح 3.

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللّهُ و جلتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (2) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (3) أُوْلَـِئکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُمْ دَرَجَاتٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (4) كَمَا أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِن بَيْتِکَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقاً مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ (5) يُجَادِلُونَکَ فِى الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنظُرُونَ (6)»

[مؤمنان همان کسانی اند که چون خدا یاد شود، دلهایشان بترسد و چون آیات او بر آنان خوانده شود، بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می کنند * همانان که نماز را به پا می دارند و از آن چه به ایشان روزی داده ایم، انفاق می کنند * آنان هستند که حقا مؤمنند. برای آنان نزد پروردگارشان درجات و آمرزش و روزی نیکو خواهد بود * همان گونه که پروردگارت تو را از خانه ات به حق بیرون آورد و حال آن که دسته ای از مؤمنان سخت کراهت داشتند * با تو در باره حق بعد از آن که روشن گردید، مجادله می کنند. گویی که آنان را به سوی مرگ می رانند و ایشان (بدان) می نگرند]

1) علی بن ابراهیم در باره این فرموده خدای عز و جل: « إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللّهُ وجلتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» تا آخر آیه ها، میگوید: همانا این آیه ها در باره امیر مؤمنان علیه السلام و ابوذر و سلمان و مقداد نازل شد.(1)

2) علی بن ابراهیم میگوید: پس از آن، انفال و تقسیم غنیمتها و بیرون آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای جنگ را ذکر کرده و سپس فرموده است: «كَمَا أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِن بَيْتِکَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقاً مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ * يُجَادِلُونَکَ فِى الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنظُرُونَ» و علت نزول این آیه، آن بود که کاروانی برای قریش به سوی شام به راه افتاد که اموال قریشیان در آن بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به یارانش دستور داد تا بیرون بیایند و آن را بگیرند و به آنان خبر داد که خدا یکی از این دو را وعده داده است: یا کاروان را و یا قریش را، اگر به ایشان دست یابند. سپس همراه سیصد و

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 255.

سیزده نفر بیرون آمد و هنگامی که به بدر نزدیک شد، ابوسفیان در کاروان بود. هنگامی که به او خبر رسید رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، بیرون آمده تا به کاروان حمله کند، سخت در هراس افتاد و راه شام را رد پیش گرفت و هنگامی که به منطقه بُهره رسید، ضمضم خزاعی را با ده دینار اجیر کرد و شتری جوان در اختیارش قرار داد و به او گفت: به طرف قریش برو و به آنان خبر ده که محمد و گرایندگان به دین او از اهل یثرب بیرون آمدند تا به کاروان شما حمله کنند؛ به فریاد کاروان برسید. ابوسفیان همچنین به او سفارش کرد که شتر ماده اش را زخمی کند و گوش آن را ببرد تا خون از آن بریزد. وانگهی لباسش را از جلو و از عقب پاره کند و چون وارد مکه شد، چهره اش را به طرف پشت شتر کند و با صدای بلند بگوید: ای آل غالب ! ای آل غالب ! به داد کاروان حامل مشک و پارچه برسید. به داد کاروان برسید (دو بار)، اما گمان نمی برم که بتوانید به آن برسید، زیرا که محمد و گروندگان به دینش از اهل یثرب بیرون آمدند تا به کاروان شما حمله کنند.

ضمضم با عجله به طرف مکه راه افتاد. عاتکه دختر عبدالمطلب سه روز قبل از آمدن ضمضم در خواب دیده بود که گویی یک نفر سوار وارد مکه شده است، در حالی که فریاد می زد: ای آل غالب ! ای آل غالب ! صبح زود به قتلگاههایتان بشتابید. آن سوار در بامداد روز سوم، به کوه ابو قُبیس رسید و سنگی را از آن برداشت و آن را از کوه رها کرد. و خانه ای از خانه های قریش را نگذاشت مگر این که تکه ای از آن به آن جا رسید و از پایین دره مکه خون جاری شده بود. پس در حالت ترس و وحشت از خواب بلند شد و خبر این خواب را به عباس رساند. عباس به عتبه بن ربیعه خبر داد و عتبه گفت: این مصیبتی است که قریش را فرا خواهد گرفت.

خبر این خواب در میان قریش شایع شد و به ابوجهل رسید. او گفت: عاتکه این خواب را ندیده است، او پیامبر دیگری در میان بنی عبد المطلب است. قسم به لات و عُزّی، سه روز به انتظار خواهیم نشست، اگر آن چه را دیده راست باشد که هیچ و اگر غیر از آن بود، نامه ای خواهیم نوشت و در آن اعلام می کنیم که بنی هاشم دروغگوترین خانواده های عرب اعم از زن و مرد می باشند. هنگامی که یک روز گذشت، ابو جهل گفت: این یک روز که سپری شد. هنگامی که روز بعد فرا

رسید، ابوجهل گفت: دو روز گذشت. هنگامی که روز سوم سپری شد، ضمضم آمد و در دره مکه فریاد زد: ای آل غالب! ای آل غالب! به داد کاروان حامل مشک و پارچه برسید (دو بار) و گمان نمی کنم که بتوانید به آن برسید، چه محمد و گروندگان جوان به دین او از اهل یثرب بیرون آمدند تا به کاروان حامل بهترین اموالتان حمله کنند.

مردم مکه به داد و فریاد پرداختند و برای بیرون آمدن برای جنگ آماده شدند. سُهیل بن عمرو و صفوان ابن امیر و ابو بختری ابن هشام و منبّه و نبیه پسران حجاج و نوفل بن خُویلد، بلند شدند و گفتند: ای گروههای قریش! به خدا قسم مصیبتی بزرگتر از این مصیبت بر شما نازل نشده است که محمد و پیروان او از اهل یثرب به کاروان حامل اموال گرانبهای شما حمله کنند. به خدا قسم، همه مردان و زنان قریشی در این کاروان از بیست درهم گرفته تا بیشتر، سهیم هستند و در این کاروان اموالی دارند و طمع و چشم داشتن محمد به اموال شما و بستن راه تجارت بر شما، موجب خفت و خواری شما است، پس بیرون بیایید.

صفوان بن امیه پانصد دینار جهت لشکر کشی پرداخت و سهیل بن عمرو نیز همین مبلغ را پرداخت کرد و کسی از بزرگان قریش نماند، مگر این که مبلغی پول را پرداخت کرد. آنان مرکبهایشان را چه سرکش و چه رام، برای حرکت آماده کردند در حالی که خشمگین بودند. چنان که خدای عز و جل فرمود: «خَرَجُواْ مِن دِيَارِهِم بَطَرًا وَرِئَاء النَّاسِ»(1)[از خانه هایشان با حالت سرمستی و به صرف نمایش به مردم خارج شدند و (مردم را) از راه خدا باز می داشتند]. عباس بن عبدالمطلب و نوفل بن حارث و عقیل بن ابوطالب با آنان بیرون آمدند و کنیزکان آواز خوان را با خود آوردند و شراب می خوردند و بر سنج میکوبیدند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با سیصد و سیزده مرد جنگجو بیرون آمد و هنگامی که به مسافت یک شب به بدر نزدیک شد، عدی ابن ابو زغباء و بسبس بن عمرو را برای گرفتن اطلاعات در باره کاروان فرستاد. آنان به آب بدر رسیدند و شترهایشان را در آن جا پی کردند و از آب نوشیدند. در آن جا دو زن در حال مشاجره بر سر یک درهم بودند. یکی از آنان گفت: کاروان قریش دیروز در فلان جا فرود آمد و فردا این جا فرود خواهد آمد و من برای آنان کار می کنم و

1- [1] _ انفال/47.

درهم تو را به تو خواهم داد. فرستادگان به سوی رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، بازگشتند وآن چه را شنیده بودند به وی باز گفتند. ابو سفیان با کاروان آمد و هنگامی که نزدیک بدر رسید، از کاروان سبقت گرفت و به تنهایی حرکت کرد تا این که به چاههای بدر رسید. مردی از قبیله جُهَینه آن جا بود که به او مَجدی جُهَنی می گفتند. به او گفت: ای مجدی! آیا از محمد و یارانش خبرداری؟ گفت: خیر. گفت: قسم به لات و عزی، اگر خبر محمد را از ما پنهان کنی! قریش تا ابد دشمن تو خواهد ماند، زیرا که همه قریشیان چیزی در این کاروان دارند، از بیست درهم به بالا، پس از من پنهان مکن.

گفت: به خدا قسم خبری از محمد ندارم. محمد و یارانش با بازرگانان چه کار دارند. فقط من امروز دو نفر سوار دیدم که این جا آمدند و از این آب نوشیدند و شترانشان را در این جا فرود آوردند و بازگشتند و من نمی دانم چه کسانی بودند. ابوسفیان به جایگاه بستن شترانشان آمد و فضله شتران را با دستش خورد کرد. در آن هستهای یافت و گفت: این علف یثرب است. به خدا قسم آنان جاسوسان محمد بودند. شتابان برگشت و دستور داد که کاروان را به سوی ساحل دریا ببرند و راه را ترک کردند و با سرعت و شتاب راه افتادند.

جبرییل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و به وی خبر داد که کاروان فرار کرد و قریش آمده است تا از کاروانش دفاع کند و به او دستور جنگ و وعده پیروزی را داد. پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، در صَفرا (1) فرود آمده بود. ایشان دوست داشت انصار را مورد آزمایش قرار دهد زیرا که به آنان در شهر خودشان، به وی وعده یاری و نصرت داده بودند. به آنان خبر داد که کاروان فرار کرده و قریش برای دفاع از کاروان در حرکت است و خدا مرا به جنگ با آنان دستور داده است. یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ترس و وحشت افتادند و ترسی بزرگ بر دل آنان مستولی گشت. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمود: نظرتان چیست؟ ابوبکر از جا برخاست و گفت: ای رسول خدا! این قریش است و غرور و خودبینی آن. از هنگامی که کفر ورزیده است، هیچ گاه ایمان نیاورده است و از هنگامی که عزت یافته، هیچ گاه ذلیل و

1- [1] _ دشتی است از مناطق اطراف مدینه که دارای درخت خرما و کشت بسیاری است و فاصله آن با بدر یک منزل است « معجم البلدان، ج3، ص 412».

خوار نشده است، و هیچ گاه در لباس جنگ بیرون نیامده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بنشین. پس نشست و ایشان فرمودند: به من بگویید، چاره چیست؟ عمر به پا خاست و مانند سخنان ابو بکر را تکرار کرد و ایشان فرمودند: بنشین.

سپس مقداد که رحمت خدا بر او باد از جای بلند شد و گفت: ای رسول خدا! این قریش است و غرور و خودبینی آن. و ما به تو ایمان آورده ایم و تو را تصدیق کرده ایم و گواهی دادیم که آن چه را از نزد خدا آورده ای، حق است. به خدا قسم اگر به ما دستور دهی در میان اخگر سوزان یا خارها راه برویم، با شما راه می رویم و آن چه را که بنی اسرائیل به موسی گفتند: «فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّکَ فَقَاتِلا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»(1) [تو و پروردگارت بروید و جنگ کنید که ما همین جا می نشینیم] را به تو نمی گوییم؛ بلکه می گوییم: تو و پروردگارت به جنگ بروید و ما همراه شما می جنگیم. پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، برای او دعای خیر کرد و او نشست.

سپس فرمودند: نظرتان را به من بگویید. سعد ابن معاذ از جا برخاست و گفت _ ای رسول خدا! _ پدر و مادرم فدایت شوند، گویی می خواهی نظر ما را بدانی. فرمودند: بلی. گفت: شاید برای امری بیرون آمده ای که دستور انجام غیر از آن را یافته ای؟ فرمودند: بلی. گفت: پدر و مادرم فدایت شوند، ای رسول خدا، ما به تو ایمان آورده ایم و تو را تصدیق کرده ایم. به هر چه می خواهی به ما دستور ده و هر چه را می خواهی از اموال ما بردار و هر چه را می خواهی از آن باقی بگذار. چیزی که از آن بر می داری، برای من دوست داشتنی تر است از آن چه که وا می نهی. به خدا اگر دستور دهی وارد این دریا شویم، همراه شما وارد می شویم. پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، برای او دعای خیر کرد. سپس سعد گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت شوند، به خدا قسم من قبلاً این راه را طی نکرده بودم و آشنایی با آن ندارم و ما در مدینه قومی را به جا گذاشتیم که در جهاد در کنار شما از آنان قویتر نیستیم و اگر می دانستند که جنگ در پیش است در شهر نمی ماندند. ما شتران را برای تو آماده می کنیم و به مصاف دشمن می رویم. چه ما در هنگام کارزار ثابت قدم هستیم و در هنگام جنگ به یاری شما می شتابیم و ما امید داریم که خدا

1- [1] _ مائده/24.

چشم تو را به وسیله ما روشن کند. اگر چیزی که دوست داری حاصل شود، آن همان چیزی است که می خواهیم و اگر اتفاق دیگری بیفتد، بر شترت می نشینی و به قوم ما می پیوندی. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: یا این که خدا اتفاقات دیگری را پدید بیاورد. گویی کشته شدن فلانی و فلانی را در این جا و این جا و کشته شدن ابو جهل و عتبه بن ربیعه و شیبه بن ربیعه و منبّه و نبیه پسران بنی حجاج را می بینم، چرا که خداوند تبارک و تعالی، یکی از این دو پیروزی را (یا به دست آوردن کاروان و یا دست یافتن به قریش) به من وعده داده است و خدا هیچ گاه خلف وعده نمی کند. سپس جبرییل علیه السلام با این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد: «کَمَا أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِن بَیْتِکَ بِالْحَقِّ» تا: «وَلَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُونَ».(1)

پس از آن رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، دستور حرکت دادند تا این که در هنگام شام در کنار چاه بدر فرود آمدند و آن همان عدوه شامیه بود. سپس قریش آمد و در عدوه یمانی فرود آمد و بردگان خویش را فرستاد تا از آب بردارند. یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را گرفتند و اسیر کردند و به آنان گفتند: شما که هستید؟ گفتند: ما بردگان قریشیم. گفتند: کاروان کجا است؟ گفتند: خبری از آن نداریم. پس شروع به زدن آنان کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال نماز بودند و پس از اتمام نماز فرمودند: اگر حقیقت را به شما بگویند، آنان را می زنید و اگر به شما دروغ بگویند، آنان را رها می کنید! آنان را نزد من بیاورید. پس آنان را آوردند. به آنان فرمودند: شما که هستید؟ گفتند: ای محمد! ما برده قریشیم. فرمود: تعداد آنان چند است؟ گفتند: از تعدادشان چیزی نمیدانیم. فرمود: چند تا شتر در روز می کشند؟ گفتند: نه تا ده شتر. فرمود: نهصد تا هزار نفرند. فرمود: چه کسانی از بنی هاشم در بین آنان هستند؟ گفتند: عباس بن عبدالمطلب و نوفل ابن حارث و عقیل بن ابوطالب. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، دستور داد آنان را زندانی کنند و این خبر به قریش رسید و به شدت به هراس افتادند.

عتبه بن ربیعه با ابو بختری ابن هشام ملاقات کرد و به او گفت: این تجاوز را می بینی؟ به خدا قسم من جای پایم را نمی بینم. ما برای دفاع از کاروانمان بیرون

1- [1] _ انفال/5_8.

آمدیم و این کاروان نجات یافته است و اکنون برای ظلم و تجاوز آمده ایم. به خدا قوم متجاوز هیچ گاه رستگار نمی شوند. من دوست داشتم همه اموال بنی عبد مناف از بین برود و ما این راه را نرویم. سپس ابو بختری به وی گفت: تو از سروران قریش هستی؛ به میان مردم برو و خسارت کاروانی را که محمد به آن حمله کرد، با ابن حضری به گردن بگیر. چرا که او هم پیمان شما است. عتبه گفت: تو این پیشنهاد را بر من عرضه می کنی و ما جز در مورد ابن حنظله _ یعنی ابوجهل _ اختلاف نداریم. به سوی او برو و به او خبر ده که من خسارتی را که محمد به آن حمله کرد و خون ابن حضری را به گردن می گیرم.

ابو بختری گفت: به خیمه او رفتم و دیدم که سپری را بیرون آورده بود. به او گفتم: همانا ابو ولید مرا با نامهای از جانب خود فرستاده است. ابوجهل به خشم آمد و سپس گفت: عتبه کسی غیر از تو را نیافت؟ به وی گفتم: به خدا قسم اگر کسی دیگر غیر از او مرا می فرستاد، نمی آمدم. ابو ولید، سرور قبیله است. بار دیگر به خشم آمد و گفت: می گویی سرور قبیله؟ !

گفتم: من می گویم و همه قریش می گویند که او خسارت کاروان را و آن چه را محمد در منطقه نخله گرفته است، به همراه خون ابن حضری به گردن گرفت. پس گفت همانا عتبه زبان درازترین مردم و سخنورترین آنان است و برای محمد تعصب می ورزد. چه او از بنی عبد مناف و پسرش همراه او است و می خواهند روحیه مردم را تضعیف کنند. نه، به خدا قسم او را رها نمی کنیم، حتی اگر در یثرب به وی حمله کنیم و آنان را اسیر کنیم و آنان را به زور وارد مکه کنیم. باید این خبر بین همه عربها منتشر شود تا کسی که مورد تنفر ماست، از تجارتمان جلوگیری نکند.

خبر تعداد بسیار زیاد قریش به اصحاب رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، رسید. پس سخت در وحشت افتادند و گریستند و کمک خواستند. خدا این آیه را به رسولش صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد: «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلآئِكَهِ مُرْدِفِينَ * وَمَا جَعَلَهُ اللّهُ إِلاَّ بُشْرَى وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلاَّ مِنْ عِندِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ».(1)

1- [1] _ انفال/9_10.

هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، وارد شامگاه شد و شب او را فرا گرفت، خدا خواب را بر اصحابش مسلط کرد و خدای تبارک و تعالی آب را برآنها فرود فرستاد و فرود آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جایی بود که پاها درآن استوار نمیشد (زمین شنزار بود). پس خدا باران را بر آنان فرو فرستاد و زمین را به وسیله آن سفت نمود و این همان فرموده خدای عز و جل است: «إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّن السَّمَاء مَاء لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ»(1) و این از آن رو بود که برخی اصحاب پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، محتلم شدند «وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الأَقْدَامَ».(2) باران نازل شده بر قریش مانند آب جاری شده از مشک، فراوان بود. ولی بر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به صورت نم بود، به طوری که زمین را سفت نمود و ترس شدیدی در دل قریشیان افتاد. آنان به نوبت نگهبانی می کردند و از حمله شبانه در هراس بودند.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، عمار بن یاسر و عبدالله بن مسعود را فرستاد و به آنان فرمود: در میان قوم نفوذ کنید و خبرهایشان را برایم بیاورید. آنان در میان سربازهایشان گشت زدند و فقط حالت ترس و وحشت را در میان آنها دیدند، به طوری که چون اسب میخواست شیهه بکشد، لب زیرین خود را ثابت نگاه میداشت (یعنی از ترس این که دشمن بفهمد، سر و صدای زیادی به راه نمیانداخت). در این میان، شنیدند که منبّه بن حجاج این شعر را می سرود:

گرسنگی نمی گذارد شب را بخوابیم

گریزی نیست جز این که بمیریم یا بمیرانیم

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: به خدا قسم آنان سیر بودند، اما از شدت ترس، این شعر را گفتند و این خداست که ترس و وحشت را در دل آنان انداخته است همچنان که خدای عز و جل فرمود: «سَأُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُواْ الرَّعْبَ».(3) هنگامی که صبح شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اصحابش را آماده کرد و در ارتش او دو مادیان بود: مادیان زبیر بن عوام و مادیان

1- [1] _ انفال/11.
2- [2] _ انفال/11.
3- [3] _ انفال/12.

مقداد. و در ارتش او هفتاد شتر بود که به نوبت سوار آنها می شدند. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد و علی بن ابی طالب علیه السلام و مرثد بن ابو مرثد غنوی به نوبت بر یک شتر سوار می شدند و این شتر از آن مرثد بود. اما در ارتش قریش چهار صد مادیان بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اصحابش را در برابر خود آماده جنگ ساخت و فرمود: نگاههایتان را پایین بیندازید و آغاز کننده جنگ نباشید و هیچ کس لب به سخن نگشاید.

هنگامی که قریشیان، تعداد کم یاران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را دیدند، ابوجهل گفت: آنان عددی (أکله رأس _ غذای یک نفر) نیستند و اگر ما بردگان خود را برای جنگ با آنان بفرستیم، آنان را با دست از بین خواهند برد. عتبه بن ربیعه گفت: آیا کمین و نیروی کمکی برای آنان می بینی؟ سپس عمر بن وهب جمحی را فرستاد و او سوار دلاوری بود. وی با مادیان خویش دور ارتش رسول خدا صلی الله علیه و آله گشتی زد، سپس به سوی دره رفت و از آن جا نگاه کرد و به سوی قریش برگشت و گفت: آنان کمین و نیروی کمکی ندارند، اما شتران آبکش یثرب، مرگ را با خود آورده اند، مگر نمی بینید که لال و گنگ هستند و حرف نمی زنند و چگونه مانند مارها به خود می پیچند و پناهی جز شمشیرهایشان ندارند؟ من گمان می برم که آنان فرار نخواهند کرد، مگر این که کشته شوند. پس نظرتان را ارائه دهید. ابوجهل گفت: تو دروغ میگویی و ترس به دلت راه یافته و هنگامی که شمشیرهای اهل یثرب را دیدهای، زهره ترک شدهای(1).

هنگامی که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، شمار زیاد قریش و نیرو و قدرت ایشان را دیدند، به شدت ترسیدند. خداوند تبارک و تعالی این آیه را بر رسول خویش نازل کرد: «وَإِن جَنَحُواْ لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ»(2) و خدا می دانست که آنان هیچ گاه به صلح متمایل نمی شوند و آن را نمی پذیرند، بلکه خدای سبحان می خواست دلهای اصحاب پیامبر را آرام کند و قوت ببخشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیکی به قریش فرستاد و گفت: ای قریش! من از این که جنگ را با شما آغاز کنم به شدت متنفرم. بگذارید با دیگر قبایل عرب

1- [1] _ انتفخ سَحرک یعنی ششهایت باد کرده است و این تعبیر کنایه از ترس است (مترجمان)
2- [2] _ انفال/61.

بجنگم و اگر راست بگویم، در چشمان شما والاترینم و اگر دروغگو باشم، گرگان (راهزنان) عرب به حساب من خواهند رسید. پس برگردید.

عتبه گفت: به خدا قسم، قومی که این پیشنهاد را رد کنند، هیچ گاه رستگار نمی شوند. سپس بر شتری سرخ رنگ سوار شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او نگاه کرد، در حالی که در میان ارتش قریش در حال حرکت بود و آنان را از جنگ باز می داشت. ایشان فرمودند: اگر خیری نزد کسی باشد، نزد صاحب آن شتر سرخ است و اگر از وی اطاعت کنند، برمی گردند و سر عقل می آیند. عتبه آمد در حالی که می گفت: ای گروه قریش! گرد هم آیید و با یکدیگر مشورت کنید. سپس در میان آنان سخنرانی کرد و گفت: گشاده دستی و برکت و فراخی، روزی شمایان باد(1). ای گروه قریش! فقط امروز به حرفم گوش دهید و تا ابد از من سرپیچی کنید. به مکه برگردید و شراب بنوشید و زنان زیبا را در آغوش گیرید، چرا که محمد رابطه خویشاوندی با شما دارد و او پسر عموی شما است. فقط کاروانی را که در نخله از شما گرفته و همچنین خون ابن حضرمی را از او می خواهید. او هم پیمان من است و من باید او را مهار کنم (من قادر هستم او را مهار کنم). هنگامی که ابوجهل این سخن را شنید به خشم آمد و گفت: همانا عتبه زبان درازترین و سخنورترین مردم است و اگر قریشیان با سخنان او برگردند، او تا ابد سرور و آقای قریش خواهد بود. سپس گفت: ای عتبه! تو شمشیرهای فرزندان عبدالمطلب را دیدهای و ششهایت باد کرده است (یعنی ترسیدهای) و تو اکنون مردم را به بازگشت دستور می دهی در صورتی که ما انتقام و خونخواهی خویش (کسی که باید از او انتقام بگیریم) را با چشمان خود دیده ا یم. عتبه از شتر خود پیاده شد و به ابو جهل حمله کرد، در حالی که ابو جهل بر مادیان سوار بود. او موی سر ابوجهل را گرفت و مردم گفتند: او را می کشد. پس مادیان او را پی کرد و گفت: آیا کسی مانند من ترس به دل راه میدهد، و قریش خواهد دانست چه کسی پست تر و بزدل است و کدام یکی از ما قومش را به فساد در رای کشانده است. کسی به جز من و تو به سوی مرگ حتمی و منحوس نمی رود. سپس گفت:

این است گناه من و قدرت انتخاب نیز در آن است

1- [1] _ «یُمن مع رَحب و رَحب مع یُمن» به نظر میآید که عربها در جاهلیت از این تعبیر برای آغاز کردن سخن استفاده میکردند که بعدها بسم الله الرحمن الرحیم جای آن را گرفت (مترجمان).

و هر گناهکار دست به دهان خویش دارد

(یعنی مسئولیت کارش را خود میپذیرد و به گردن می گیرد)

سپس موی سر ابوجهل را گرفت و شروع به کشیدن کرد. مردم دور او تجمع کردند، و گفتند: ای ابو ولید بر حذر باش، خدا را خدا را؛ روحیه مردم را خراب مکن و آنان را دلسرد نگردان و از چیزی نهی نکن که آغاز کننده اش خودت باشی. و ابوجهل را از دست او نجات دادند.

سپس عتبه به برادرش شیبه و پسرش ولید نگاه کرد و گفت: پسرم برخیز! سپس برخاست و زره پوشید و برای وی کلاه خود خواستند که به اندازه سرش باشد، اما برای سر بزرگ او کلاهخودی نیافتند. با دو عمامه سر خود را پوشاند و شمشیری را گرفت و او و برادرش و پسرش جلو آمدند و با صدای بلند گفت: ای محمد! همتایان ما را از قریش بیرون بیاور. سه نفر از انصار یعنی عَوذ و معوّذ و عوف از بنی عفراء بیرون آمدند. عتبه گفت: شما که هستید، نسبت خود را بگویید تا شما را بشناسیم؟ گفتند: ما فرزندان عفراء هستیم، یاران خدا و یاران رسول او صلی الله علیه و آله و سلم. گفت: برگردید، ما شما را نمی خواهیم، بلکه همتایان ما از قریش را می خواهیم. رسول خدا به دنبال آنان فرستاد تا برگردند. آنان برگشتند و دوست نداشت که حمله اول با انصار باشد. آنان برگشتند و در جایگاههای خودشان قرار گرفتند.

سپس رسول خدا ص صلی الله علیه و آله و سلم به عبیده بن حارث ابن عبد المطلب که هفتاد سال عمر داشت نگاه کرد و به وی فرمود: برخیز ای عبیده! او با شمشیر در برابر رسول خدا برخاست. سپس به حمزه ابن عبد المطلب نگاه کرد و فرمود: برخیز عمو! و سپس به امیر مؤمنان علیه السلام نگاه کرد و به او فرمود: برخیز ای علی! و علی علیه السلام کوچکترین آنان بود. پس با شمشیرهایشان در برابر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، برخاستند و فرمود: حقتان را که خدا برای شما قرار داده است، بگیرید، چرا که قریش با غرور و تکبرش آمده است و می خواهد نور خدا را خاموش نماید و خدا اصرار دارد که نورش کامل شود. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: ای عبیده! تو با عتبه بجنگ و به حمزه فرمود: با شیبه بجنگ و به علی علیه السلام فرمودند: با ولید بن عتبه بجنگ. سپس پیش رفتند تا این که به قوم قریش رسیدند. عتبه گفت: شما که

ص:416

هستید؟ خودتان را معرفی کنید تا شما را بشناسیم. عبیده گفت: من عبیده بن حارث بن عبدالمطلب هستم. عتبه گفت: تو همتایی بزرگوار هستی. اینان که هستند؟ گفتند: حمزه ابن عبد المطلب و علی ابن ابو طالب، پس گفت: همتایان بزرگواری هستند، خدا لعنت کند هر که ما و شما را در این موضع قرار داده است. سپس شیبه به حمزه گفت: تو که هستی؟ گفت: من حمزه ابن عبد المطلب، شیر خدا و شیر رسولش هستم. شیبه به وی گفت: تو در برابر شیر هم پیمانان قرار گرفته ای. پس ای شیر خدا، حمله ات را به ما نشان ده.

پس عبیده به عتبه حمله کرد و ضربه ای بر او وارد کرد که سرش را با آن از هم شکافت و عتبه پای عبیده را زد و آن را برید و هر دو بر زمین افتادند. حمزه به شیبه حمله کرد و با شمشیرهایشان به مبارزه پرداختند تا این که این شمشیرها لب پَر شدند و هر کدام از آنان، ضربه طرف دیگر را با زره دفع می کرد و امیر مؤمنان علیه السلام به ولید بن عتبه حمله کرد و شانه اش را زد و شمشیر از زیر بغلش درآمد. _ علی علیه السلام فرمود:_ ولید دست راست بریده اش را برداشت و آن را بر سرم کوبید تا جایی که گمان بردم آسمان بر روی سرم افتاد. سپس حمزه و شیبه درگیر شدند. مسلمانان گفتند: ای علی! مگر نمی بینی چگونه این سگ، نفس عمویت را بریده است؟ علی علیه السلام به وی حمله کرد و گفت: عمو، سرت را پایین بیاور. حمزه بلندتر از شیبه بود. حمزه سرش را در سینه اش فرو برد و آن گاه علی علیه السلام ضربهای به سر شیبه وارد آورد که آن را به دو نیم کرد. سپس به طرف عتبه که هنوز جان داشت، به راه افتاد و او را خلاص کرد. حمزه و علی علیه السلام عبیده را حمل کردند تا این که پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند. رسول خدا به او نگاه کرد و بغض گلویش را گرفت. عبیده گفت: پدر و مادرم فدایت شوند ای رسول خدا! آیا من شهید نیستم؟ فرمودند: بلی تو نخستین شهید اهل بیتم هستی. سپس فرمودند: اگر عمویت زنده بود، می دانست که من شایسته ترینم به آن چه که او گفت. عبیده گفت: کدام عمو از عموهایم را می گویی؟ فرمود: ابوطالب آن جا که می گوید:

قسم به خانه خدا، شما دروغ می گویید، چون ما برای دفاع از او بجنگیم و پیکار کنیم، محمد هیچ گاه شکست نمی خورد.

و هیچ گاه او را تسلیم شما نمی کنیم، مگر پس از این که پیرامون او کشته شویم و فرزندان و همسرانمان را فراموش کنیم.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: مگر پسرش را نمی بینی که مانند شیر دلاور نزد خدا و رسولش می جنگد و پسر دیگرش در سرزمین حبشه در حال جهاد در راه خدا است. عبیده گفت: ای رسول خدا! آیا در این حالت بر من خشمگین شدی. فرمودند: من بر تو خشمگین نشدم، بلکه عمویم را به یاد آورده ام و دلم به خاطر آن گرفت.

ابوجهل به قریش گفت: عجله نکنید و ناسپاسی نکنید چنان که فرزندان ربیعه به وسیله اهل یثرب بر شما تکبر ورزیدند. آنان را مانند چهار پایان بکشید و سر ببرید. از قریشیان شروع کنید و آنان را غافلگیر کنید تا این که آنان را وادار کنیم وارد مکه شوند و آنان را با گمراهی ای که داشتند آشنا سازیم. گروهی از جوانان قریش در مکه به اسلام گرویده بودند. پدرانشان آنان را زندانی کردند و با قریشیان به سوی بدر بیرون آمدند، در حالی که شک و تردید داشتند. از جمله آنان قیس بن ولید بن مخیره و ابو قیس بن فاکه و حارث بن ربیعه و علی بن امیه بن خلف و عاص بن منبّه بودند. هنگامی که دیدند تعداد یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اندک است، گفتند: اینان بیچاره اند، دینشان آنان را فریفته است و الان کشته خواهند شد. خدا این آیه را بر رسول خویش صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد: «إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ غَرَّ هَـؤُلاء دِينُهُمْ وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ فَإِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»(1) و ابلیس که لعنت خدا بر او باد، به صورت سراقه بن مالک در آمد و به آنان گفت: من یار شما هستم. پرچمتان را به من دهید. پس به او دادند. ابلیس شیاطین خود را آورد تا به وسیله آنها اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بترساند و هراس را بر آنان مجسم سازد و ترس و وحشت در دل آنان بیاندازد. قریشیان آمدند در حالی که ابلیس پیشاپیش آنان بود و پرچم در دست او بود. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به او نگاه کرده و فرمودند: نگاههایتان را پایین بیاورید و لبهایتان را گاز بگیرید (یعنی مقاومت کنید و ثابت قدم باشید) و شمشیرهایتان را بیرون نیاورید، مگر این که به شما اجازه دهم.

1- [1] _ انفال/49.

سپس دستش را به سوی آسمان بالا برده و فرمودند: پروردگارا! اگر این گروه اندک از بین برود، کسی تو را پرستش نخواهد کرد و اگر بخواهی مورد پرستش قرار نگیری، مورد پرستش قرار نخواهی گرفت. سپس برای چند لحظه ای بی هوش شد. پس به هوش آمد و در حالی که عرق را از صورتش خشک می کرد، فرمود: این جبرییل است که آمده و برای شما هزار نفر از فرشتگان صف کشیده را با خود آورده است. _ گفت:_ پس نگاه کردم و ناگهان ابری سیاه که دارای برقی درخشان بود، بر روی ارتش رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، سایه افکند و هاتفی که می گفت: ای حیزوم بیا، ای حیزوم بیا. پس از آن صدای به هم خوردن سلاح را از هوا شنیدیم و ابلیس به جبرییل علیه السلام نگاه کرد و عقب نشست و پرچم را بر زمین انداخت. منبّه بن حجاج با او گلاویز شد و گفت: وای بر تو ای سراقه! مردم را دلسرد میکنی و روحیه آنان را خراب میکنی؟ ابلیس لگدی به سینه او زد و سپس گفت: من چیزی را می بینم که شما نمی بینید. من از شما می ترسم و این همان فرموده خدای عز و جل است که میفرماید: «وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لاَ غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ فَلَمَّا تَرَاءتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّى بَرِىءٌ مِّنكُمْ إِنِّى أَرَى مَا لاَ تَرَوْنَ إِنِّىَ أَخَافُ اللّهَ وَاللّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ»(1) سپس خدای عز و جل فرمود: «وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُواْ الْمَلآئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُواْ عَذَابَ الْحَرِيقِ».(2)

سپس جبرییل به ابلیس حمله کرد و او را تعقیب کرد تا این که ابلیس در دریا غوطه ور شد و گفت: پروردگارا! به وعده ات را نسبت به من عملی کن و مرا تا روز قیامت زنده نگاهدار.

در حدیث آمده است که ابلیسدر حالی که پا به فرار می گذاشت، به جبرییل علیه السلام رو کرد، و گفت: آیا نظرتان در باره فرصتی که به ما دادید، تغییر یافت؟ به امام صادق علیه السلام گفته شد: آیا می ترسید او را بکشد؟ فرمودند: خیر. بلکه نزدیک بود به او ضربه ای بزند که روز قیامت موجب ننگ او باشد.

خداوند تبارک و تعالی این آیه را بر رسول خویش که سلام و درود خدا بر او باد، نازل کرد: «إِذْ يُوحِى رَبُّكَ إِلَى الْمَلآئِكَةِ أَنِّى مَعَكُمْ فَثَبِّتُواْ الَّذِينَ آمَنُواْ سَأُلْقِى

1- [1] _ انفال/48.
2- [2] _ انفال/50.

فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُواْ الرَّعْبَ فَاضْرِبُواْ فَوْقَ الأَعْنَاقِ وَاضْرِبُواْ مِنْهُمْ کُلَّ بَنَانٍ»(1) علی بن ابراهیم میگوید: بنان یعنی سر انگشتان، چرا که قریش با همه تکبر و خودبینی آمده بود و قصد داشت نور خدا را خاموش نماید، اما خدا اصرار دارد نورش را به کمال برساند. ابوجهل از میان دو لشگر بیرون آمد و گفت: خدایا! همانا محمد صله رحم را بریده است و چیزی را برای ما آورده که نمی شناسیم. وی را امروز به هلاکت برسان. خداوند این آیه را بر رسول خویش نازل کرد: «إِن تَسْتَفْتِحُواْ فَقَدْ جَاءکُمُ الْفَتْحُ وَإِن تَنتَهُواْ فَهُوَ خَیْرٌ لَّکُمْ وَإِن تَعُودُواْ نَعُدْ وَلَن تُغْنِیَ عَنکُمْ فِئَتُکُمْ شَیْئًا وَلَوْ کَثُرَتْ وَأَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ».(2)

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشتی از سنگریزه برداشت و بر چهره های قریش پاشید و فرمود: ننگ باد بر این چهره ها. خدا بادی را برانگیخت و به سوی قریش فرستاد و شکست در میان آنان افتاد. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: خدایا! نگذار فرعون این امت، ابوجهل بن هشام نجات یابد. پس هفتاد نفر از آنان کشته شدند و هفتاد نفر به اسارت درآمدند و عمرو بن جموح به مصاف ابوجهل رفت. عمرو به ران ابوجهل ضربهای زد، و ابوجهل ضربهای به دست عمرو زد و آن را از بازو جدا کرد به طوری که به تکه ای از پوست آویزان شد. عمرو به وسیله پایش را روی دست بریدهاش گذاشت و به بالا پرید تا این که آن تکه پوست قطع شد و دستش جدا شد. عبدالله بن مسعود گفت: به ابوجهل رسیدم در حالی که در خون خویش می غلتید. گفتم: خدا را سپاس می گویم که تو را رسوا کرده است. او سرش را بالا آورد و گفت: خدا برده پسر مادر برده را رسوا کرد. وای بر تو، عاقبت از آن کیست؟ گفتم: برای خدا و رسولش است و من تصمیم دارم تو را بکشم و پایم را روی گردنش گذاشتم. پس گفت: ای شبان بی مقدار! تو پایت را جایی گذاشته ای که نباید بگذاری. قسم به خدا امروز هیچ چیزی شدیدتر و سخت تر از کشته شدن من توسط تو نیست. شایسته است که کسی از پاکیزگان یا مردی از هم پیمانان، مرا بکشد. پس کلاه خود او را کندم و او را کشتم و سرش را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بردم و عرض کردم: ای رسول خدا! مژده باد تو را، این سر ابوجهل بن هشام است. پس به نشانه تشکر از خدا سجده کردند

1- [1] _ انفال/12.

2- [2] _ انفال/19.

و سپس ابو یشر انصاری، عباس بن عبدالمطلب و عقیل بن ابو طالب را اسیر کرد و آنان را نزد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، آورد. رسول خدا به وی گفت: آیا کسی برای غلبه بر آنان به تو کمک کرد؟ گفت: بلی، مردی با لباس سفید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: او از فرشتگان بود. سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به عباس فرمودند: خودت و برادر زاده ات را نجات ده. عباس گفت: ای رسول خدا! من اسلام آورده بودم، اما قوم از من کراهت داشتند. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: خدا به اسلام تو داناتر است و اگر آن چه را می گویی حق باشد، خدا به تو پاداش می دهد و اما ظاهراً تو بر علیه ما بودی. سپس فرمود: ای عباس! شما با خدا دشمنی کردید و خدا نیز با شما دشمنی کرد. سپس فرمودند: خودت و برادر زاده ات را نجات ده. عباس چهل اونس طلا با خود آورده بود. پس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، آن را به غنیمت گرفت. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عباس فرمود: خودت را نجات ده، گفت: ای رسول خدا! آن را به عنوان فدیه ام حساب کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خیر. آن چیزی است که خدا از تو به ما رسانده است. فدیه آزادی خود و برادرزاده ات را بده. عباس گفت: به جز پولی که از دستم رفت، پولی ندارم. فرمود.داری! پولی را که نزد ام فضل در مکه گذاشتی و به او گفتی: اگر اتفاقی برایم بیفتد آن را بین خودتان تقسیم کنید. و سپس به او گفت: مرا رها کن و من با کف دستم (گدایی) از مردم می خواهم که کمکم کنند. پس خدا این آیه را بر رسول خویش نازل کرد: «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُل لِّمَن فِی أَیْدِیکُم مِّنَ الأَسْرَی إِن یَعْلَمِ اللّهُ فِی قُلُوبِکُمْ خَیْرًا یُؤْتِکُمْ خَیْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنکُمْ وَیَغْفِرْ لَکُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ»(1) سپس فرمود: «وَإِن یُرِیدُواْ خِیَانَتَکَ» در باره علی علیه السلام «فَقَدْ خَانُواْ اللّهَ مِن قَبْلُ فَأَمْکَنَ مِنْهُمْ وَاللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ».(2)

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به عقیل فرمود: ای ابو یزید! همانا خدا ابوجهل ابن هشام و عتبه بن ربیعه و شیبه بن ربیعه و منبّه و نبیه پسران بنی حجاج و نوفل بن خویلد را کشت و سهیل بن عمرو، نضر بن حارث بن کلده و عقبه بن ابو معیط و فلانی و فلانی اسیر شدند. عقیل گفت: در تهامه کسی توانایی

1- [1] _ انفال/70.

2- [2] _ انفال/71.

رقابت با شما را ندارد و اگر تعداد زیادی از قوم را کُشتی، بر شانه های ایشان سوار شو. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سخن او لبخند زدند.

تعداد کشته شدگان در بدر هفتاد نفر و تعداد اسرا نیز هفتاد نفر بودند و امیر مؤمنان علیه السلام بیست و هفت نفر را کشت و کسی را به اسارت نگرفت. سپس اسرا را جمع کردند و آنان را با طنابهایی به هم بستند و پیاده آنان را بردند و غنیمتها را جمع آوری کردند و از اصحاب رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، نه نفر کشته شده بودند و سعد بن خیثمه که از بزرگان بود، از جمله آنان بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن جا را ترک کرد و به هنگام غروب آفتاب در أثیل(1) فرود آمد که فاصله آن با بدر شش میل بود. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به عقبه بن ابی معیط و نضر بن حارث بن کلده، در حالی که به یک طناب بسته شده بودند نگاه کرد. نضر به عقبه نگاه کرد و گفت: ای عقبه! من و تو حتماً کشته خواهیم شد. گفت: توسط قریش! گفت: بلی، زیرا که محمد به ما نگاهی کرد که در آن تصمیم بر قتل را دیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای علی! نضر و عقبه را نزد من بیاور. نضر مردی زیبا و پر مو بود. علی علیه السلام آمد و موی سر او را گرفت و او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کشید. نضرگفت: ای محمد! تو را به رحم و رابطه خویشاوندی قسمت می دهم که مرا به عنوان مردی از قریش مجازات کنی و اگر خواستی آنان را بکشی! مرا نیز بکش و اگر خواستی آنان را در برابر فدیه آزاد کنی! با من نیز چنین کن. اگر آنان را آزاد کردی! مرا نیز آزاد کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: رحمی بین من و تو نیست، خدا رحم را با اسلام برید. ای علی! او را بیاور وگردنش را بزن. پس علی علیه السلام او را آورد و گردنش را زد. عقبه گفت: ای محمد! مگر نگفتی که: «لا تُصبر قریش!» یعنی قریشیان در اسارت کشته نمیشوند؟ حضرت فرمود: مگر تو از قریش هستی! بلکه تو از اهل صفوریه هستی،(2) تو در تولد، از پدرت که به او منسوبی بزرگتری، ای علی! او را بیاور و گردنش را بزن. پس او را جلو آورد و گردنش را زد.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نضر و عقبه را کشت، انصار از کشته شدن همه اسرا بیم

1- [1] _ جایی است نزدیک مدینه و در آن جا چشمه ای است متعلق به خانواده جعفر ابن ابو طالب، میان بدر و دره صفرا که به آن ذو أثیل گویند. « معجم البلدان، ج 3، ص 195».
2- [2] _ صفوریه، شهری دراردن، نزدیک طبریه. «معجم البلدان، ج 3، ص 195»

داشتند. پس برخاستند و نزد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، آمدند و گفتند: ای رسول خدا! ما هفتاد نفر کشتیم و هفتاد نفر را اسیر کردیم و آنان قوم و اسرای تو بودند. ای رسول خدا! آنان را به ما واگذار کن و از آنان فدیه بگیر و آزادشان کن. پس خدا این آیه را نازل کرد: «مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللّهُ يُرِيدُ الآخِرَةَ وَاللّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * لَّوْلاَ كِتَابٌ مِّنَ اللّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * فَكُلُواْ مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلاَلاً طَيِّبًا»(1) پس به ایشان اختیار داد که فدیه را بگیرند و آنان را آزاد کند و به آنان شرط کرد که از آنان در سال آینده تعدادی کشته میشوند که برابر با تعداد کسانی که مبلغ فدیه را از آنان می گیرند، است و آنان پذیرفتند. هنگامی که جنگ احد در گرفت، هفتاد مرد از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کشته شدند. کسانی که از یارانش باقی ماندند گفتند: ای رسول خدا! این چه سرنوشتی است که به آن مبتلا شدیم، در صورتی که ما را به پیروزی وعده می کردی؟ خدای عز و جل این آیه را بر آنان نازل کرد: «أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُم مِّثْلَيْهَا» [آیا چون به شما (در نبرد احد) مصیبتی رسید، (با آن که در نبرد بدر) دو برابرش را (به دشمنان خود) رساندید] یعنی در بدر هفتاد نفر کشتید و هفتاد نفر به اسارت گرفتید «قُلْتُمْ أَنَّى هَـذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِندِ أَنْفُسِكُمْ»(2)[گفتید: این (مصیبت) از کجا (به ما رسید)؟ بگو: آن از خود شما (و ناشی از بی انضباطی خودتان) است] در نتیجه آن چه را شرط کرده بودید.(3)

«وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتِيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ...لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (8)»

«وَ إِذْ يَعِدُكُمُ اللّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتِيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَهِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللّهُ أَن يُحِقَّ الحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ (7) لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (8)»

1- [1] _ انفال/67_69.
2- [2] _ آل عمران/165.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 255.

[و (به یاد آورید) هنگامی را که خدا یکی از دو دسته (کاروان تجارتی قریش یا سپاه ابوسفیان) را به شما وعده داد که از آن شما باشد و شما دوست داشتید که دسته بی سلاح برای شما باشد، (ولی) خدا می خواست حق (=اسلام) را با کلمات خود ثابت و کافران را ریشه کن کند * تا حق را ثابت و باطل را نابود گرداند. هر چند بزهکاران خوش نداشته باشند]

1) عیاشی: از محمد بن یحیی خثعمی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ» فرمودند: چنگال و سلاحی که در جنگ است.(1)

2) و علی بن ابراهیم میگوید: حدیث به تفسیر آیاتی که نوشته نشده است، پرداخته و این فرموده خدای عز و جل را تفسیر میکند که میفرماید: «وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ» وی میگوید: منظور کاروان است یا قریش. و نیز میگوید: و در این فرموده خدای عز و جل: «وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ» ذات شوکه یعنی جنگ. میفرماید: کاروان را می خواهید نه جنگ را. و در این آیه: «وَيُرِيدُ اللَّهُ أَن يُحِقَّ الحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ» منظور از کلمات، ائمه است که سلام و درود خدا بر ایشان باد.(2)

3) عیاشی: از جابر نقل کرده است که گفت از امام باقر علیه السلام در باره تفسیر این آیه شریفه: «وَيُرِيدُ اللّهُ أَن يُحِقَّ الحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ» پرسیدم. امام باقر علیه السلام فرمودند: این آیه تفسیر باطنی دارد که همان چیزی است که خداوند می خواهد، ولی آن را هنوز انجام نداده است. اما منظور از این سخن خدای تبارک و تعالی: «يُحِقَّ الحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ» آن است که حق آل محمد که سلام و درود خدا بر ایشان باد را احقاق کرده و آن را ثابت و محقق می کند. و در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «بِكَلِمَاتِهِ» فرمودند: کلمات او در باطن، علی علیه السلام است. و این سخن خدای تبارک و تعالی «وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ» منظور از کافران، بنی امیه است که خدا خواست ریشه آنان را از بین ببرد. و این فرموده خدای عز و جل: «لِيُحِقَّ الْحَقَّ» یعنی حق آل محمد که سلام و درود خدا بر ایشان

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 54، ح 23.

2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 269.

باد، را در هنگام قیام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف احقاق می کند. و این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ» یعنی حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف هنگامی که قیام می کند، باطل بنی امیه را ابطال خواهد کرد. و این همان سخن اوست که: «لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ».(1)

«إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّى مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلآئِكَهِ مُرْدِفِينَ (9)»

[(به یاد آورید) زمانی را که پروردگار خود را به فریاد می طلبیدید. پس دعای شما را اجابت کرد که من شما را با هزار فرشته پیاپی یاری خواهم کرد]

1) طبرسی: گفته شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که تعداد بسیار مشرکان و تعداد اندک مسلمانان را دید، رو به قبله ایستاد و فرمود: خدایا! وعده ات را در باره من محقق ساز. خدایا! اگر این گروه از بین برود، دیگر در زمین عبادت نخواهی شد. پس همچنان دعا می کرد و دستش را به سمت آسمان دراز کرده بود، تا این که عبایش از شانه اش افتاد. خداوند این آیه را نازل کرد: «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ» ...تا آخر آیه. طبرسی میگوید: و این حدیث از امام باقر علیه السلام روایت شده است.(2)

2) ابن شهر آشوب: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در عریش فرمودند: خدایا اگر این گروه اندک را از بین ببری، دیگر مورد پرستش قرار نخواهی گرفت. پس این آیه نازل شد: «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ» سپس بیرون آمد در حالی که می فرمود: جمع کافران شکست خواهند خورد و پا به فرار خواهند گذاشت. خدا او را با پنج هزار فرشته آماده جنگ، یاری رساند و آنان را در چشم مشرکان بسیار نشان داد و تعداد مشرکان را در چشم آنان کم جلوه داد. پس این آیه نازل شد: «وَ هُم بِالْعُدْوَهِ الْقُصْوَى»(3) [آن گاه که شما بر دامنه نزدیکتر (کوه) بودید و آنان در دامنه دورتر (کوه)] یعنی در برابر دره و پشت تپه شنی و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر دامنه نزدیکتر (کوه) بود. علی علیه السلام و ابن عباس در باره این سخن

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 54، ح 24.

2- [2] _ مجمع البيان، ج 4، ص 436.
3- [3] _ انفال/42.

خدای تبارک و تعالی: «مُسَوِّمِینَ»(1) [نشاندار] چنین گفتهاند: بر سر آنان عمامه هایی سفید بود که آن را بر شانه هایشان انداخته بودند.(2)

«إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّن السَّمَاء مَاء...قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الأَقْدَامَ (11)»

«إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّن السَّمَاء مَاء لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الأَقْدَامَ (11)»

[(به یاد آورید) هنگامی را که (خدا) خواب سبک آرامش بخشی که از جانب او بود، بر شما مسلط ساخت و از آسمان بارانی بر شما فرو ریزانید تا شما را با آن پاک گرداند و وسوسه شیطان را از شما بزداید و دلهایتان را محکم سازد و گامهایتان را بدان استوار دارد]

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از قاسم بن یحیی، از پدر بزرگش حسن بن راشد، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: آب باران بنوشید که بدن را پاک می کند و بیماریها را دور می سازد. خدای عز و جل می فرماید: «وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّن السَّمَاء مَاء لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الأَقْدَامَ».(3)

و احمد بن محمد بن خالد، از قاسم بن یحیی، با بقیه سند و متن، شبیه این حدیث را نیز روایت کرد.(4)

2) عیاشی: از جابر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان مفهوم باطنی این آیه را پرسیدم: «وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّن السَّمَاء مَاء لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الأَقْدَامَ». فرمودند: منظور از آسمان در باطن آیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و منظور از آب، علی علیه السلام است که خدا او را از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، قرار داده است. و این سخن خدای تبارک و تعالی: «مَاء لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ» یعنی هر که از علی علیه السلام پیروی کند، خدا ناپاکی را از او دور می سازد و قلبش را

1- [1] _ آل عمران/125.

2- [2] _ مناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 188.
3- [3] _ کافی، ج 6، ص 387، ح 2.
4- [4] _ محاسن، ص 574، ح 25.

تقویت می کند. اما مراد از این سخن خداوند: «وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ» علی علیه السلام است؛ هر که از علی علیه السلام تبعیت کند، خدا قلبش را به وسیله علی علیه السلام استوار می سازد؛ و بر ولایتش ثابت قدم می ماند.(1)

3) از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ» فرمودند: شکی که به مردم راه می یابد، به ما راه نمی یابد.(2)

4) از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام، از پدرش، از جدش، از پدرانش که سلام و درود خدا بر ایشان باد، روایت شده است که فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: آب آسمان را بنوشید، چرا که بدن را پاک می کند و بیماریها را دفع می کند. خداوند متعال می فرماید: «وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُم مِّن السَّمَاء مَاء لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الأَقْدَامَ».(3)

ابن بابویه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: پدرم، از اجدادش که سلام و درود خدا بر ایشان باد، از امیر مؤمنین علیه السلام... و مانند همین حدیث را نقل کرد.(4)

«إِذْ يُوحِى رَبُّكَ إِلَى الْمَلآئِكَهِ أَنِّى مَعَكُمْ فَثَبِّتُواْ الَّذِينَ آمَنُواْ...وَلَن تُغْنِىَ عَنكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (19)»

«إِذْ يُوحِى رَبُّكَ إِلَى الْمَلآئِكَهِ أَنِّى مَعَكُمْ فَثَبِّتُواْ الَّذِينَ آمَنُواْ سَأُلْقِى فِى قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُواْ الرُّعْبَ فَاضْرِبُواْ فَوْقَ الأَعْنَاقِ وَاضْرِبُواْ مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (12) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَآقُّواْ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَمَن يُشَاقِقِ اللّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (13) ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ (14) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُواْ زَحْفاً فَلاَ تُوَلُّوهُمُ الأَدْبَارَ (15) وَمَن يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاَّ مُتَحَرِّفاً لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَى فِئَهٍ فَقَدْ بَاء بِغَضَبٍ مِّنَ اللّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (16) فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَـكِنَّ اللّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَـكِنَّ اللّهَ رَمَى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلاء حَسَناً إِنَّ اللّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (17) ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللّهَ مُوهِنُ كَيْدِ

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 55، ح 25.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 55، ح 27.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 55، ح 28.
4- [4] _ خصال، ص 636.

الْكَافِرِينَ (18) إِن تَسْتَفْتِحُواْ فَقَدْ جَاءكُمُ الْفَتْحُ وَإِن تَنتَهُواْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِن تَعُودُواْ نَعُدْ وَلَن تُغْنِىَ عَنكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (19)»

[هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می کرد که من با شما هستم، پس کسانی را که ایمان آورده اند ثابت قدم بدارید. به زودی در دل کافران وحشت خواهم افکند. پس فراز گردنها را بزنید و همه سرانگشتانشان را قلم کنید * این (کیفر) بدان سبب است که آنان با خدا و پیامبر او به مخالفت برخاستند و هر کس با خدا و پیامبر او به مخالفت برخیزد، قطعا خدا سخت کیفر است * این (عذاب دنیا) را بچشید و (بدانید که) برای کافران عذاب آتش خواهد بود * ای کسانی که ایمان آورده اید، هر گاه (در میدان نبرد) به کافران برخورد کردید که (به سوی شما) روی می آورند به آنان پشت مکنید * و هر که در آن هنگام به آنان پشت کند، مگر آنکه (هدفش) کناره گیری برای نبردی (مجدد) یا پیوستن به جمعی (دیگر از همرزمانش) باشد، قطعا به خشم خدا گرفتار خواهد شد و جایگاهش دوزخ است و چه بد سرانجامی است * و شما آنان را نکشتید؛ بلکه خدا آنان را کشت و چون (ریگ به سوی آنان) افکندی تو نیفکندی؛ بلکه خدا افکند (آری خدا چنین کرد تا کافران را مغلوب کند) و بدین وسیله مؤمنان را به آزمایشی نیکو بیازماید. قطعا خدا شنوای داناست * (ماجرا) این بود و (بدانید که) خدا نیرنگ کافران را سست می گرداند * (ای مشرکان) اگر شما پیروزی (حق) را می طلبید، اینک پیروزی به سراغ شما آمد (و اسلام پیروز شد) و اگر (از دشمنی) باز ایستید، آن برای شما بهتر است و اگر (به جنگ) برگردید، ما هم بر می گردیم و (بدانید) که گروه شما هر چند زیاد باشد هرگز از شما چیزی را دفع نتوانند کرد و خداست که با مؤمنان است]

1) عیاشی از محمد بن یوسف روایت کرده است که گفت: پدرم برایم نقل کرد که از امام باقر علیه السلام پرسیدم که وحی در این آیه چگونه است: «إِذْ يُوحِى رَبُّکَ إِلَى الْمَلآئِکَهِ أَنِّى مَعَکُمْ»؟ فرمودند: به وسیله الهام.(1)

2) علی بن ابراهیم میگوید: این فرموده خدای عز و جل: «ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ شَآقُّواْ اللّهَ وَرَسُولَهُ» یعنی با خدا و رسول او دشمنی کردند. سپس خدای عز و جل

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 55، ح 26.

فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُواْ زَحْفاً» يعنى برخى از شما به برخى ديگر نزديک مى شوند.(1)

3) محمد بن يعقوب: از على بن ابراهيم، از پدرش، از بعضى از اصحاب او، از ابو حمزه، از عقيل خزاعى نقل كرده است كه امير مؤمنان عليه السلام فرمودند: همانا ترس و وحشت از جنگ با كسى كه بايد با او جنگيد و كسانى كه در گمراهى اتحاد دارند، گمراهى در دين و از دست دادن دنيا است و با خفت و خوارى همراه است و فرار از پيشروى در هنگام وقوع جنگ، موجب ورود به آتش است. خداى عز و جل مى فرمايد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُواْ زَحْفاً فَلاَ تُوَلُّوهُمُ الأَدْبَارَ».(2)

4) عياشى: از زراره، از يكى از دو امام عليهما السلام روايت كرده است كه گفت: به حضرت عرض كردم: آيا زبير در بدر حضور داشت ؟ فرمود: بلى، اما در جنگ جمل فرار كرد. اگر بر عليه مؤمنان جنگيده باشد، به سبب جنگ با آنان به هلاكت مى رسد و اگر بر عليه كافران جنگيده باشد، سرنوشت او غضب و خشم خدا است؛ چرا كه از صحنه جنگ با آنان فرار كرده است.

5) از امام باقر عليه السلام چنين پرسيدند: چرا هنگامى كه آن حوادث بر عليه امير مؤمنان عليه السلام طراحى و اجرا شد، ايشان نجنگيد؟ فرمودند: به خاطر آن چه در علم خدا وجود داشت مبنى بر اين كه امير مؤمنان عليه السلام نميتواند بجنگد وقتى فقط سه نفر با او هستند، پس (با اين عده اندک) چگونه ميتوانست بجنگد؟ مگر اين سخن خداى عز و جل را نشنيده اى كه فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُواْ زَحْفاً فَلاَ تُوَلُّوهُمُ الأَدْبَارَ * وَمَن يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاَّ مُتَحَرِّفاً لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاء بِغَضَبٍ مِّنَ اللّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ». با اين وجود، چگونه امير مؤمنان عليه السلام بجنگد در حالى كه در آن روز جز سه نفر، كسى از مؤمنان با وى نبود!

6) از ابو اسامه زيد شحام نقل شده است كه گفت: به ابوالحسن عليه السلام عرض كردم: فدايت شوم، مى گويند: اگر على عليه السلام حق داشت، چرا حقش را نگرفت؟

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 269.
2- [2] _ کافی، ج 5، ص 38، ح 1.

فرمودند: همانا خدا جز پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم کسی را به این کار مأمور نساخته است. خداوند به وی فرمود: «فَقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّهِ لاَ تُکَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَکَ»(1) [پس در راه خدا پیکار کن. جز عهده دار شخص خود نیستی] و به دیگران فرمود: «إِلاَّ مُتَحَرِّفاً لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلَی فِئَهٍ» علی علیه السلام گروهی را نیافته بود و اگر می یافت، می جنگید. سپس فرمودند: اگر جعفر و حمزه زنده بودند، دو مرد باقی مانده بودند. خداوند متعال فرمود: «مُتَحَرِّفاً لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلَی فِئَهٍ» آن حضرت فرمود: میگریزد، در حالی که می خواهد به آنان حمله کند یا متحیز است؛ یعنی از اصحابش عقب مانده است، بی آن که فرار کند. پس هر که فرار کند تا این که صف همرزمانش را پشت سر بگذارد، دچار غضب و خشم خدا می گردد.(2)

7) و علی بن ابراهیم، در باره این سخن خدای عز و جل: «فَلاَ تُوَلُّوهُمُ الأَدْبَارَ * وَمَن یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاَّ مُتَحَرِّفاً لِّقِتَالٍ» میگوید: یعنی برمی گردد «أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلَی فِئَهٍ» یعنی نزد صاحبش که رسول یا امام است برمی گردد «فَقَدْ بَاء بِغَضَبٍ مِّنَ اللّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ» سپس میگوید: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَـکِنَّ اللّهَ قَتَلَهُمْ» یعنی فرشتگان را نازل کرد تا این که آنان را کشتند. سپس میگوید: «وَمَا رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَلَـکِنَّ اللّهَ رَمَی» یعنی سنگریزه ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برداشت و به طرف چهره قریشیان پرتاب کرد و فرمود: ننگ باد بر این چهرهها.(3)

8) عیاشی: از محمد بن کلیب اسدی، از پدرش نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَمَا رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَلَـکِنَّ اللّهَ رَمَی» سئوال کردم. فرمودند: علی علیه السلام مشتی خاک به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، داد تا آن را پرتاب کند.(4)و در روایتی دیگر: علی علیه السلام مشتی از خاک را گرفت و آن را پرتاب کرد.(5)

1- [1] _ نسا/84.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 56، ح 31.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 269.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 56، ح 32.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 57، ح 33.

9) از عمرو بن ابو مقدام، از علی بن حسین علیه السلام روایت شده است که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشتی خاک را به علی علیه السلام داد، پس خدا فرمود: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَـكِنَّ اللّهَ رَمَى».(1)

10) ابن شهر آشوب: از ثعلبی و سِماک، از عِکرمه، از ابن عباس نقل کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمودند: مشتی از سنگ ریزه به من بده. آن حضرت به ایشان داد و آن را به سوی چهره مشرکان انداختند. کسی از آنان باقی نماند، مگر این که چشمش از آن سنگریزه ها پر شد.(2)

و در روایت دیگری چنین آمده است: و دهان و بینی هایشان پر شده بود. انس گفت: سه سنگریزه را به مشرق و مغرب و زیر زمین انداخت. ابن عباس گفت: «وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلاء حَسَناً» یعنی کافران را شکست داد تا پیامبر و وصی او پیروز شوند.

11) طبرسی در احتجاج از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَـكِنَّ اللّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَـكِنَّ اللّهَ رَمَى» فرمود: خداوند متعال کار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را کار خود خوانده است. مگر نمی بینی که تأویل آن با تنزیل آن تفاوت دارد.(3)

12) و علی بن ابراهیم میگوید: این فرموده خدای عز و جل: «ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ» یعنی: تضعیف کننده توطئه و حیله و فریب آنان است.(4)

معنای این فرموده خدای عز و جل: «إِن تَسْتَفْتِحُواْ فَقَدْ جَاءكُمُ الْفَتْحُ» پیشتر در داستان مربوطه ذکر شد.

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابَّ عِندَ اللّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لاَ يَعْقِلُونَ (22)_»

[قطعا بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی اند که نمی اندیشند]

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 57، ح 34.
2- [2] _ مناقب، ج 1، ص 189، الدّر المنثور، ج 4، ص 40.
3- [3] _ احتجاج، ص 250.
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 269.

1) طبرسی روایت کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: این آیه در باره بنی عبد الدار نازل شد و کسی از آنان به جز مصعب بن عمیر و یک هم پیمان آنان به نام سُوَیبط اسلام نیاورده بود.(1)

2) و در «جوامع الجامع» آورده است: امام باقر علیه السلام فرمودند: آنان بنو عبد الدار هستند و کسی از آنان به جز ابن عمیر و سوید ابن حرمله اسلام نیاورده بود و می گفتند: ما نسبت به آن چه که محمد صلی الله علیه و آله و سلم آورده است، کر و لال و نابینا هستیم. همه آنان در جنگ احد کشته شدند و آنان پرچمداران جنگ بودند.(2)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اسْتَجِيبُواْ لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُم لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ (24)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! چون خدا و پیامبر شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می بخشد، آنان را اجابت کنید و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل می گردد و هم در نزد او محشور خواهید شد]

1) علی بن ابراهیم: فرمود: حیات یعنی بهشت.(3)

2) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین بن سعید، همگی از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از عبدالله بن مسکان، از زید بن ولید خثعمی، از ابو الربیع شامی نقل کردند که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اسْتَجِيبُواْ لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُم لِمَا يُحْيِيكُمْ» پرسیدم. فرمودند: این آیه در باره ولایت علی علیه السلام نازل شد.(4)

3) و از طریق اهل سنت: ابن مردویه، حدیثی مرفوع را از رجال خود نقل کرده و آن را به امام باقر علیه السلام رسانده است که ایشان در باره این سخن

1- [1] _ مجمع البیان، ج 4، ص 449.
2- [2] _ جوامع الجامع، ص 167.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 270.

4- [4] _ کافی، ج 8، ص 248، ح 349.

خدای عز و جل: «اسْتَجِيبُواْ لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُم لِمَا يُحْيِيكُمْ» فرمود که این آیه در باره ولایت علی ابن ابوطالب علیه السلام نازل شد.(1) آن چه را که ابو جارود از امام علیه السلام نقل کرده، این حدیث را تایید می کند؛ آن جا که می فرماید: این آیه در باره ولایت علی ابن ابو طالب علیه السلام نازل شد.(2)

4) علی بن ابراهیم میگوید: از احمد بن محمد، از جعفر بن عبدالله، از کثیر بن عیاش، از ابو جارود نقل شده است که امام باقر علیه السلام در باره این آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اسْتَجِيبُواْ لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُم لِمَا يُحْيِيكُمْ»، می فرماید: یعنی ولایت علی ابن ابو طالب علیه السلام. پیروی شما از او ولایت او موجب وحدت هر چه بیشتر شما و پایدار ماندن عداالت در میان شما است.

و اما در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» می فرماید: خداوند متعال میان بنده و معصیت، حایل و مانع قرار می دهد تا این معصیت، او را به سوی آتش هدایت نکند و میان کافر و اطاعت، مانعی قرار می دهد تا ایمان را به وسیله آن کامل نکند. بدانید که اعمال به عاقبت آنها است.(3)

5) احمد بن محمد بن خالد برقی: از علی بن حکم، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی:

«وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» فرمودند: او را مانع می شود از این که باطل بر او مشتبه شود و آن را حق بپندارد.(4)

6) ابن بابویه میگوید: از محمد بن حسن بن احمد بن ولید که خدا از او خشنود باد، از محمد بن حسن بن صفار و سعد بن عبدالله، همگی از ایوب بن نوح، از محمد بن عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کردهاند که ایشان در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» فرمودند: او را مانع می شود از این که بپندارد باطل حق است. گفته شده است: خدای تبارک و تعالی به وسیله مرگ میان انسان و دل او مانع قرار می دهد.

1- [1] _ تأويل الآيات، ج 1، ص 191، ح 1، از ابن مردويه.
2- [2] _ تأويل الآيات، ج 1، ص 191، ح 2.
3- [3] _ تفسير قمى، ج 1، ص 270.
4- [4] _ محاسن، ص 237، ح 205.

امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا خدای تبارک و تعالی بندهاش را از بدبختی به خوشبختی منتقل می کند و از خوشبختی به بدبختی منتقل نمی کند.(1)

7) احمد بن محمد بن خالد برقی: از پدرش، از فضاله بن ایوب ازدی، از ابان بن احمر، از احمد بن فضال، از ثعلبه بن میمون، از حمزه بن طیار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» پرسیدم: فرمودند: با گوش و چشم و دست و زبان و قلبش به کاری رغبت پیدا می کند، اما اگر مرتکب کاری می شود که به آن رغبت دارد، آن را انجام نمی دهد، مگر این که قلبش آن کار را انکار می کند (نمی پسندد) و کاری را که در حال انجام آن است، نمی پذیرد و می داند که حق غیر از آن است.(2)

8) عیاشی: از حمزه بن طیار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»، فرمودند: آن چیزی است که بنده با گوش و چشم و زبان و دست به انجام آن رغبت پیدا می کند، و در عین حالی که آن را انجام میدهد، قلبش از آن متنفر است و می داند که آن کار حق نیست.(3)

9) و در روایت هشام از امام صادق علیه السلام آمده است که ایشان فرمودند: مانع می شود از این که بپندارد، باطل، حق است.(4)

10) از حمزه بن طیار، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این آیه: «وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ یَحُولُ بَیْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» فرمود: عبارت است از این که بنده با گوش و چشم و زبان و دستش به انجام کاری رغبت پیدا کند. و او آن کار را انجام می دهد، ولی قلبش از آن روی گردان است و آن را قلباً نمی پذیرد و می داند که حق در آن نیست.(5)

11) از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: چیزی است که انسان با قلب و گوش و چشمش به آن رغبت پیدا می کند و جانش به چیز

1- [1] _ توحید، ص 358، ح 6.

2- [2] _ محاسن، ص 276، ح 389.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 57، ح 35.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 57، ح 36.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 57، ح 37.

دیگری اشتیاق پیدا نمی کند. در این صورت، خداوند میان او و رغبت قلبیاش به آن چیز، مانع قرار داده است.(1)

12) و در روایت یونس بن عمار، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: هیچ گاه قلب یقین پیدا نمی کند که حق، باطل و باطل، حق است.(2)

«وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لاَّ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (25)»

[و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی رسد، بترسید و بدانید که خدا سخت کیفر است]

1) عیاشی: از عبد الرحمان بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لاَّ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً». فرمودند: پس از این که خدا، پیامبرش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، را به سوی خود فرا خواند، مردم دچار فتنه شدند و علی علیه السلام را رها کردند و با یکی دیگر بیعت کردند و آن همان فتنه ای بود که به آن مبتلا شدند؛ در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را به پیروی از علی علیه السلام و اوصیای آل محمد که سلام و درود خدا بر ایشان باد، دستور داده بود.(3)

2) از اسماعیل سُدی،(4) از بهی نقل شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لاَّ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً» گفت: به من گفتند که آنان اصحاب جمل هستند.(5)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 57، ح 38.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 57، ح 39.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 57، ح 39.
4- [4] اسماعیل سُدّی: اسماعیل بن عبد الرحمن بن کریمه سدی، ابو محمد قرشی، بنده کوفی و اعور آنان. او همان سدی بزرگ است و از عکرمه و دیگران روایت کرده و بسیاری نیز از او روایت کردهاند «تهذیب التهذیب، ج 1، ص 313».
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 58، ح 41.

3) محمد بن یعقوب: با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خدای عز و جل در جایی از کتاب خویش فرمود: «وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لاَّ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً». خداوند در جایی فرمود: «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَيْلَةِ الْقَدْرِ»(1) [ما (قرآن را) در شب قدر نازل کردیم] و در جایی دیگر فرمود: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىَ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِی اللّهُ الشَّاكِرِينَ»(2) [و محمد جز فرستاده ای که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمدند و) گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی گردید؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی رساند و به زودی خداوند، سپاسگزاران را پاداش می دهد]. در آیه نخست می گوید: همانا زمانی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا برود، مخالفان دستور خدای عز و جل می گویند: شب قدر با رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، سپری شد و اثری از آن باقی نماند. این فتنهای است که متوجه آنان شده است و بر اثر آن مرتد شدند. زیرا که اگر بگویند: سپری نشد، خدای عز و جل باید در آن شب امری داشته باشد و اگر به این امر اقرار کنند، ناگزیر باید صاحبی (امامی) داشته باشند.(3)

4) و علی بن ابراهیم میگوید: این آیه در باره زبیر و طلحه که با امیر مؤمنان علیه السلام جنگیدند و به او ظلم کردند، نازل شد.(4)

5) طبرسی از حاکم ابو قاسم حسکانی، از سید ابو حمد مهدی بن نزار حسنی، از محمد بن قاسم بن احمد، از ابو سعید محمد بن فضل بن محمد، از محمد بن صالح عرزمی، از عبد الرحمان بن ابو حاتم، از ابو سعید اشج، از ابو خلف احمر، از ابراهیم بن طهمان، از سعید بن ابو عروبه، از قتاده، از سعید بن مسیب، از ابن عباس نقل کرده است که گفت: هنگامی که این آیه: «وَاتَّقُواْ فِتْنَةً» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر که پس از درگذشت من به علی علیه

1- [1] _ قدر/1.
2- [2] _ آل عمران/144.
3- [3] _ کافی، ج 1، ص 193، ح 4.
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 270.

السلام ستم کند و مقام خلافت مرا را از او بگیرد، به منزله این است که نبوت من و نبوت پیامبران قبل از من را انکار کرده باشد.(1)

6) و از طریق مخالفان: ابو عبدالله محمد بن علی سراج، حدیثی مرفوع را از عبدالله بن مسعود نقل کرده که او گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای ابن مسعود! این آیه: «وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لاَّ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنكُمْ خَآصَّةً» نازل شده است و من آن را به عنوان امانت پیش تو می سپارم و ظالمان مخصوص را برای تو بر می شمارم. پس آن چه را به تو می گویم خوب درک کن و آن را از جانب من ادا کن. هر که به علی علیه السلام ظلم کند و جایگاهم را از او سلب کند، مانند کسی است که نبوت من و نبوت پیامبران قبل از من را انکار کرده باشد. سپس حدیثی را ذکر کرد که خلاصه آن همین مضمونی است که ذکر شد.

«وَاذْكُرُواْ إِذْ أَنتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِى الأَرْضِ تَخَافُونَ أَن يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُم بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (26)»

[و به یاد آورید هنگامی را که شما در زمین گروهی اندک و مستضعف بودید؛ می ترسیدید مردم شما را بربایند. پس (خدا) به شما پناه داد و شما را به یاری خود نیرومند گردانید و از چیزهای پاک به شما روزی داد. باشد که سپاسگزاری کنید]

1) علی بن ابراهیم میگوید: بی گمان، این آیه مخصوص قریش نازل شده است.(2)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَخُونُواْ اللّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُواْ أَمَانَاتِكُمْ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ (27)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و پیامبر او خیانت مکنید و (نیز) در امانت های خود خیانت نورزید و خود می دانید (که نباید خیانت کرد)]

1) طبرسی میگوید: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام و کلبی و زُهری نقل شده است که این آیه در باره لبابه بن عبد المنذر انصاری نازل شده است.

1- [1] _ مجمع البيان، ج 4، ص 453؛ شواهد التنزيل، ج 1، ص 206، ح 269.
2- [2] _ تفسير قمى، ج 1، ص 270.

داستان از این قرار بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، یهودیان بنی قریظه را بیست و یک شب محاصره کرد. آنان از رسول الله که سلام و درود خدا بر او باد، خواستند که همان طور که با بنی نضیر صلح کرد، با آنان نیز صلح کند. به این شرط که نزد برادران خود در اذرعات و اریحا به سرزمین شام بروند. اما آن حضرت نپذیرفت که با آنان صلح کند، مگر این که به حکم سعد بن معاذ تن دهند. ایشان گفتند: ابا لبابه را به سوی ما بفرست. ابا لبابه با آنان پیمان صلح داشت و عیال و مال و فرزندانش نزد ایشان بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابا لبابه را نزد آنان فرستاد. آنان به ابا لبابه گفتند: نظر تو چیست؟ آیا زیر ولایت سعد بن معاذ قرار بگیریم؟ ابا لبابه با دست به حلق خود اشاره کرد که این کار به معنای ذبح و خودکشی است و نباید انجام بدهید. جبرئیل نزد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، آمد و او را از این خبر مطلع ساخت. ابا لبابه گفت: به خدا سوگند که هنوز قدم از قدم برنداشته بودم که دانستم به خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم خیانت کردهام. پس این آیه در مورد او نازل شد. وقتی آیه فرود آمد، ابا لبابه خود را به یکی از ستونهای مسجد بست و گفت: به خدا سوگند که غذا و آب نمیخورم تا بمیرم یا آن که خداوند توبه مرا بپذیرد. هفت روز گذشت و او نه آب خورد و نه غذا، به طوری که بیهوش بر زمین افتاد. سپس خداوند توبه او را پذیرفت. به او گفته شد: ای ابا لبابه! توبه تو پذیرفته شد. گفت: نه به خدا سوگند، من خودم را باز نمیکنم تا این که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، مرا باز کند. پس آن حضرت آمدند و او را با دست خود باز کردند سپس ابا لبابه گفت: توبهام در صورتی کامل میشود که خانه قومم را که به خاطر آن به گناه دست زدم، ترک گویم و از مالم دست بکشم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر ثلث اموالت را صدقه بدهی، مقصود حاصل میشود. (1)

«وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلاَدُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللّهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (28)»

[و بدانید که اموال و فرزندان شما (وسیله) آزمایش (شما) هستند و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است]

1- [1] _ مجمع البیان، ج 4، ص 455

1) طبرسی از امیر مؤمنین علیه السلام روایت کرده است که نباید کسی از شما بگوید: پروردگارا! از فتنه ها به تو پناه می برم، زیرا کسی وجود ندارد، مگر این که فتنه، شامل او نیز میشود. اما همه باید از گمراهی های فتنه ها به خدا پناه ببرند؛ زیرا خداوند عز و جل می فرماید: «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلاَدُكُمْ فِتْنَةٌ»..(1)

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إَن تَتَّقُواْ اللّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَاناً وَيُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (29)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از خدا پروا دارید، برای شما (نیروی) تشخیص (حق از باطل) قرار می دهد و گناهانتان را از شما می زداید و شما را می آمرزد و خدا دارای بخشش بزرگ است]

1) علی بن ابراهیم میگوید: یعنی علمی که با آن علم، حق را از باطل تشخیص میدهید(2).

«وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُواْ لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللّهُ وَاللّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ (30)»

[و (یاد کن) هنگامی را که کافران در باره تو نیرنگ می کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا (از مکه) اخراج کنند و نیرنگ می زدند و خدا تدبیر می کرد و خدا بهترین تدبیرکنندگان است]

1) علی بن ابراهیم میگوید: این آیه در مکه قبل از هجرت نازل شد و شأن نزول آن چنین است که هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دعوت خویش را در مکه آشکار کرد، اوس و خزرج نزد او آمدند. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به آنان فرمودند: آیا حاضرید از من دفاع کنید و همجوار من

1- [1] _ مجمع البیان، ج 4، ص 456
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 270.

باشید تا کتاب پروردگارم را بر شما تلاوت کنم و پاداش شما از خدا، بهشت باشد؟ گفتند: هر چه می خواهی برای پروردگارت و خودت از ما بگیر. پس به آنان فرمودند: وعده گاه شما در عقبه، در شب میانی از شبهای تشریق است. و آنان که تعداد زیادی بودند، حج گزاردند و به منی برگشتند. هنگامی که روز دوم از روزهای تشریق فرا رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان فرمود: هنگامی که شب فرا رسید، در خانه عبد المطلب در عقبه حضور داشته باشید و کسی را از خواب بیدار نکنید و یکی پس از دیگری بیرون آیید. پس هفتاد مرد از اوس و خزرج آمدند و وارد خانه شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان فرمودند: آیا حاضرید از من دفاع کنید و به من کمک کنید تا کتاب پروردگارم را بر شما بخوانم و پاداش شما از خدا بهشت خواهد بود.

سعد ابن زراره و براء ابن معرور و عبدالله بن حرام گفتند: بلی _ ای رسول خدا! _ هر چه می خواهی برای پروردگارت و خودت بر ما شرط کن. فرمودند: اما شرطی را که برای پروردگارم میکنم این است که او را عبادت کنید و شریکی برای او قایل نشوید و برای خود شرط می کنم که همان طور که از خودتان دفاع می کنید، از من نیز دفاع کنید و همان گونه که از خانواده و فرزندانتان دفاع می کنید، از خانواده و فرزندانم نیز دفاع کنید. آنان گفتند: در مقابل چه پاداشی خواهیم داشت؟ فرمودند: بهشت در آخرت و این که عربها تابع شما بشوند و عجم به زیر سلطه شما درآیند و در آخرت در بهشت، پادشاه شوید. گفتند: می پذیریم.

سپس فرمودند: دوازده نماینده از میان خود جدا کنید، تا در باره آن موضوع بر شما گواهی دهند؛ همچنان که موسی دوازده نماینده از بنی اسرائیل انتخاب کرده بود. پس جبرییل به آنان چنین توصیه کرد و گفت: این یک نماینده و این هم یک نماینده است (نمایندهها را جبرییل تعیین کرد)؛ نه نفر از خزرج، و سه نفر از اوس است. از خزرج سعد بن زراره و براء بن معرور و عبدالله بن حرام _ و او همان جابر بن عبدالله است _. و رافع بن مالک و سعد ابن عباده و منذر بن عمرو و عبدالله بن رواحه و سعد بن ربیع و عباده بن صامت. و از اوس: ابو هیثم بن تیهان _ که از یمن بود _ و أسید ابن حُضَیر(1) و سعد بن خیثمه.

1- [1] _ اَسیَد بن حضیر یکی از دوازده نماینده در شب عقبه بود. « أسد الغابه، ج 1، ص 92 ؛ معجم رجال الحدیث، ج 3، ص 212».

هنگامی که گرد هم آمدند و با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردند، ابلیس فریاد زد: ای گروه قریش و عرب! محمد و گروندگان به دین او از اهل یثرب اکنون در جمره العقبه هستند و با وی بر جنگ با شما بیعت می کنند. پس فریادش به گوش اهل منی رسید و قریش به تکاپو افتاد. آنان با سلاح آمدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فریادشان را شنیده و به انصار فرمودند: از هم جدا شوید. انصار گفتند: ای رسول خدا! اگر به ما دستور دهی که شمشیرهای خود را بر علیه آنان برکشیم، این کار را می کنیم. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: دستور جنگ به ما نرسیده است و خدا اجازه جنگ با آنان را به من نداده است. گفتند: آیا با ما بیرون می آیی؟ فرمودند: در انتظار دستور خدا می نشینم.

تمامی افراد قریش آمدند و هیچ کس از آنان نمانده بود و سلاحهای خود را در دست داشتند. حمزه و امیر مؤمنان علیه السلام نیز با شمشیرهایشان بیرون آمدند و بر روی عقبه ایستادند و به آنان نگاه کردند و گفتند: برای چه گرد هم آمده اید؟ حمزه گفت: نه گرد هم آمدیم و نه کسی را آماده کردیم. به خدا قسم هر که به این عقبه تجاوز کند، من او را با شمشیر خود می زنم. پس قریش به مکه بازگشتند و گفتند: از به هم خوردن جمع خود مطمئن نیستیم و بیم داریم یکی از رؤسای قریش به دین محمد گرایش کند. سپس در دارالندوه گرد هم آمدند و فقط کسانی که چهل سال به بالا داشتند، حق ورود به دارالندوه را داشتند. چهل مرد از رؤسای قریش وارد شدند و ابلیس در هیئت یک مرد مسن وارد شد. دربان به او گفت: که هستی؟ گفت: من شیخی از اهل نجد هستم و می توانم نظری درست به شما ارائه کنم. به مجرد این که خبر اجتماع شما در باره این مرد به من رسید، آمدم تا نظرم را به شما عرضه کنم. گفت: وارد شو. پس ابلیس وارد شد.

هنگامی که در جایگاههای خود نشستند، ابو جهل گفت: ای گروه قریش! همانا کسی از عرب با عزت تر از ما نیست. ما اهل خدا هستیم و عربها سالی دو بار نزد ما می آیند و ما را بزرگ می دارند و ما در حرم خدا به سر می بریم و کسی به ما چشم طمع ندارد. از همان آغاز چنین بودهایم تا این که محمد بن عبدالله در میان ما بزرگ شد و او را به جهت شایستگی و متانت و راستگویی اش امین می خواندیم و هنگامی که به این مرحله رسید و او را بزرگ داشتیم، ادعا کرد که

پیامبر خداست و خبرهای آسمانی به او می رسد. پس افکار مارا به مسخره گرفت و به خدایان ما دشنام داد و جوانان ما را فاسد نمود و جمع ما را تار و مار کرد و ادعا کرد که مردگان پیشینیان ما در آتش هستند. چیزی بزرگتر از این تا به حال برای ما اتفاق نیفتاده است. من در باره او پیشنهادی دارم. گفتند: چه پیشنهادی داری؟ گفت: نظرم این است که مردی را به طور پنهانی به سوی او بفرستیم تا او را بکشد و اگر بنی هاشم دیه او را از ما بخواهند، ده برابر به آنان می دهیم.

آن مرد خبیث (ابلیس) گفت: این نظر بی ارزش است. گفتند: چگونه؟ گفت: قاتل محمد حتماً کشته خواهد شد. چه کسی از شما حاضر است خود را به کشتن دهد؟ چرا که اگر محمد کشته شود، بنی هاشم و هم پیمانان آنان از خزاعه متحد خواهند شد. بنی هاشم حاضر نیست قاتل محمد را آزاد ببیند، پس جنگها در حرم شما به وقوع خواهد پیوست و همدیگر را خواهید کشت. یکی از آنان گفت: من نظر دیگری دارم. گفتند: چیست؟ گفت: او را در خانه ای زندانی می کنیم و غذایش را می دهیم تا این که مرگ به سراغ او بیاید و بمیرد، چنان که زهیر و نابغه و امرء القیس مردند. ابلیس گفت: این نظر بی ارزش تر از آن نظر است. گفتند: چگونه؟ گفت: زیرا که بنی هاشم آن کار را نمی پذیرد و اگر یکی از مناسبتهای گرد هم آمدن عربها فرا رسد، ازآنان طلب کمک خواهند کرد و بر علیه شما متحد خواهند شد و او را آزاد خواهند کرد. یکی دیگر از آنان گفت: نه، بلکه او را از سرزمینمان می رانیم و به خدایانمان مشغول می شویم. ابلیس گفت: این نظر از دو نظر گذشته، فاسدتر است. گفتند: چگونه؟ گفت: زیرا در این صورت شما او را که زیباروی ترین و سخنورترین مردم و فصیح ترین آنها است به بادیه های اعراب میفرستید؛ او آنان را فریب می دهد و با زبانش شیفته خود می سازد و مدت زیادی نخواهد گذشت که آن بادیه ها را پر از اسب و مردان جنگی خواهد کرد. آنان متحیر ماندند. سپس به ابلیس گفتند: ای شیخ ! پیشنهاد شما چیست؟ گفت: فقط یک پیشنهاد وجود دارد. گفتند: چیست؟ گفت: از هر تیره از تیره های قریش، یک مرد برگزیده شود، به شرط این که یک مرد از بنی هاشم نیز با آنان باشد. پس چاقویی یا تکه آهنی یا شمشیری به دست گیرند و همه آنان با هم او را به یک ضربه بزنند تا خبرش میان همه قریش پخش شود. در این صورت، بنی هاشم نمیتواند به خونخواهی او برخیزد؛ زیرا که همه در قتل او شرکت داشتهاند. اگر از شما دیه

خواستند، به آنان سه دیه بدهید. گفتند: بلکه ده دیه به آنان می پردازیم. سپس گفتند: نظر درست، نظر این شیخ نجدی است. پس آنان گرد هم آمدند و ابولهب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز با آنان بود.

جبرییل علیه السلام بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، نازل شد و به او خبر داد که قریش در دارالندوه گرد هم آمدند تا بر علیه تو توطئه چینند و خدا این آیه را در این باره نازل کرد: «وَإِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُواْ لِیُثْبِتُوکَ أَوْ یَقْتُلُوکَ أَوْ یُخْرِجُوکَ وَیَمْکُرُونَ وَیَمْکُرُ اللّهُ وَاللّهُ خَیْرُ الْمَاکِرِینَ».

قریشیان تصمیم گرفتند که شبانه به وی حمله کنند و او را بکشند. آنان به طرف مسجد به راه افتادند در حالی که سوت و کف می زدند و دور خانه خدا طواف می کردند. خدا این آیه را نازل کرد: «وَمَا کَانَ صَلاَتُهُمْ عِندَ الْبَیْتِ إِلاَّ مُکَاء وَتَصْدِیَةً»(1)[و نمازشان در خانه (خدا) جز سوت کشیدن و کف زدن نبود]. مُکاء یعنی سوت زدن و تصدیه به معنای دست زدن است. این آیه به گفته او: «وَإِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُواْ» معطوف است و پس از آیه های زیادی آمده است.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شامگاه شد، قریشیان آمدند تا به وی حمله کنند. ابولهب گفت: نمی گذارم شب هنگام به وی حمله کنید، چرا که بچه ها و زنان در خانه هستند و ما می ترسیم به اشتباه یکی از آنان کشته شود. امشب، نگهبانی او را میدهیم و صبح به او حمله می کنیم. پس آنان پیرامون اتاق رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، خوابیدند. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، دستور داد که رختخوابش پهن شود و همین کار را کردند. سپس به علی ابن ابی طالب علیه السلام فرمود: خود را به جای من قرار ده. گفت: اطاعت، ای رسول خدا! سپس به او فرمود: روی رختخوابم بخواب و با بُرده ام خود را بپوشان. علی علیه السلام روی رختخواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوابید و با بُرده او خود را پوشانید و جبرییل علیه السلام آمد و دست رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، را گرفت و او را از میان قریشیان بیرون آورد در حالی که خواب بودند و او این آیه را می خواند: «وَ جَعَلْنَا مِن بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا و مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَیْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ یُبْصِرُونَ»(2)[و (ما) فراروی آنها سدی و پشت سرشان

1- [1] _ انفال/35.
2- [2] _ یس/9.

سدی نهاده و پرده ای بر (چشمان) آنان فرو گسترده ایم در نتیجه نمی توانند ببینند] و جبرییل به او گفت: راه ثور را پیش بگیر و آن کوهی است در راه منی که دارای کوهانی مانند کوهان گاو است. پس وارد غار شد وآن را اتفاقاتی را که می دانیم، افتاد.

هنگامی که صبح فرا رسید و قریش وارد اتاق شدند و به طرف رختخواب پیامبر رفتند، علی علیه السلام به آنان اعتراض کرد و گفت: چه میخواهید؟ گفتند: محمد کجاست؟ علی علیه السلام فرمود: مگر مرا به نگهبانی او گماشته بودید؟ مگر نگفتید او را از سرزمین خودتان اخراج خواهید کرد؟ او هم سرزمین شما را ترک کرد. آنان به طرف ابولهب رفتند و او را زدند، در حالی که می گفتند: تو از سر شب ما را فریب دادهای. پس در کوهها پخش شدند و مردی از خزاعه در میان آنان بود که ابو کرز نام داشت و رهگیری می کرد. به او گفتند: ای ابو کرز! امروز باید او را پیدا کنی. او از حجره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شروع به راهنمایی کرد و به آنان گفت: این رد پای محمد است. به خدا قسم این همان رد پایی است که در مقام است. ابوبکر نیز با رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، همراه شده بود. ابو کرز گفت: این نیز رد پای ابن ابو قحافه یا پدرش است. سپس گفت: ابن ابو قحافه از همین جا رد شده است. سپس همچنان آنان را راهنمایی می کرد تا این که آنان را به مدخل غار راهنمایی کرد. سپس گفت: از این جا جلوتر نرفتهاند؛ یا به آسمان فراز شدهاند و یا درون زمین فرو رفتهاند. خدا عنکبوت را فرستاده و بر مدخل غار تاری بافته بود و سوار کاری از فرشتگان آمد و بر در غار ایستاد. آن سوار گفت: کسی در غار نیست. آنان در دره ها پخش شدند و خدا دست آنان را از رسول خویش صلی الله علیه و آله و سلم کوتاه کرد. سپس به پیامبرش اجازه هجرت داد.(1)

2) شیخ در امالی میگوید: گروهی، از ابو مفضل، از ابو عباس احمد بن عبید الله(2) بن عمار ثقفی در سال 321 ، از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی در سال

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 271.
2- [2] _ ابو عباس بن عبید الله بن عمار ثقفی. بنگرید به ترجمه وی در تاریخ بغداد ج 4، ص 252، و أعیان الشیعه، ج 3، ص 21.

250، از حسن بن حمزه ابو محمد نوفلی، از پدرش و دایی اش یعقوب(1) بن فضل بن عبد الرحمان بن عباس بن ربیعه بن حارث بن عبد المطلب، از زبیر بن سعید هاشمی، از ابو عبیده محمد بن عمار بن یاسر که خدا از او خشنود باد، بین منبر و روضه، از پدرش و عبیدالله بن ابو رافع همگی، از عمار بن یاسر که خدا از او خشنود باد، از ابو رافع غلام پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، نقل کردند که: ابو عبیده گفت: سنان بن ابو سنان دیلی(2) نقل کرد که همانا هند بن ابو هند بن ابو هاله اسیدی، از پدرش هند بن ابو هاله پسر خوانده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که مادرش خدیجه همسر پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، و خواهر مادریاش فاطمه علیها السلام است، این حدیث را روایت کردهاند.

ابو عبیده گفت: این راویان سه نفر بودند: هند بن ابو هاله، ابو رافع و عمار بن یاسر. همگی در باره هجرت امیر مؤمنان علی ابن ابو طالب صلوات الله علیه به سوی رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به مدینه و خوابیدن او قبل از آن در رختخواب پیامبر، حدیث نقل می کردند. _ گفت: و این حدیث از هند ابن ابو هاله و روایت او از آن سه نفر، هند، و عمار و ابو رافع صادر شده و حدیث برخی از آنان در حدیث برخی دیگر درآمیخته است._ آنان گفتند: خدای عز و جل از پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله عمویش ابوطالب حمایت می کرد. و در طول زندگیش هیچ آزاری از طرف قومش به او نرسید. هنگامی که ابوطالب درگذشت، قریش به هدف خود در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید. آنان آزار بسیاری به او می رساندند تا این که او را بر زمین انداختند. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: عمو! چه زود، جای تو و خویشاوندی تو را خالی یافته ایم، خدا جزای خیر به تو دهد ای عموی من! خدیجه نیز یک ماه پس از ابو طالب درگذشت. پس دو غم و اندوه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را فرا گرفت، چنان که اثر این غمها در او آشکار بود.

هند گفت: سپس منتقدان و بزرگان قریش در دارالندوه جمع شدند تا به رایزنی بپردازند و علیه رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، توطئه بچینند و این امر

1- [1] _ لسان المیزان، ج 6، ص 309.

2- [2] _ سنان بن ابو سنان دیلی مدنی، بنگرید به: انساب سمعانی، ج 2، ص 528 و تهذیب الکمال، ج 12، ص 151.

را مخفی نگهداشتند. برخی از آنان گفتند: برای او قلعه ای می سازیم و او را در برجی زندانی میکنیم و دیگر کسی از گروندگان به دین او نخواهد توانست به او دسترسی یابد. او همچنان در تنگنا می ماند تا این که طعم مرگ را بچشد. صاحبان این پیشنهاد، عاص ابن وائل و امیه و ابی فرزندان خلف بودند. یکی از آنان گفت: خیر، این پیشنهاد درستی نیست و اگر این کار را انجام دهید، دوستانِ صمیمی او و هم پیمانان او به خشم خواهند آمد. سپس مراسم گرد هم آمدن قبایل و ماههای حرام در حالی فرا خواهد رسید که امنیت از دیار شما سلب خواهد شد. پس تصمیم خود را بگیرید. عتبه و شیبه همراه با ابوسفیان گفتند: ما پیشنهاد می کنیم که محمد را بر شتری چموش سوار کنیم و در حالی که او را از شانه و دستها به غل و زنجیر بستهایم، آن شتر را با نوک نیزه ها هی کنیم تا او را در میان زمینهای شنی بکشاند و تکه تکه کند.

یکی دیگر از رؤسایشان گفت: این نظر نیز کارساز نیست، چه اینکه ممکن است که شتر، او را به برخی از قبایل بادیه نشین دور افتاده برساند. پس با افسونگری و بیان و زبان چرب خویش بر دل آنان چیره می شود و این قوم به دین او می گرایند و قبایل یکی پس از دیگری به او می پیوندند و آن گاه با گردانها و گروههای جنگجو به طرف شما خواهد آمد، سپس به هلاکت می رسید، چنان که قبیله ایاد و کسانی که قبل از شما بودند، به هلاکت رسیدند. پس تصمیم خویش را بگیرید.

ابوجهل به او گفت: من پیشنهاد درستی برای شما دارم وآن این است که به قبایل دهگانه تان روی آورید و از هر قبیله یک مرد دلاور انتخاب کنید. سپس شمشیری را در اختیار آنان می گذارید و این جوانان را آماده می کنید و هنگامی که شب تاریک شود و به نیمه برسد، به ابن ابو کبشه (یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم) به طور ناگهانی حمله می کنند و خونش در تمامی قبایل قریش پخش خواهد شد و بنی هاشم و بنی مطلب نخواهد توانست با همه قبایل قریش در باره صاحبشان (یعنی محمد) به مقابله بپردازند و مجبور خواهند شد از ما دیه بخواهند و ما دو دیه به آنان خواهیم داد. رئیس آنان گفت: نظرت درست است ای ابو حکم! سپس نزد آنان آمد و گفت: این همان نظر درست است و هیچ نظر دیگری ندهید و دهانهایتان را ببندید تا این که امر شما استوار گردد.

سپس آن قوم تک تک بیرون آمدند، اما جبرئیل توطئه آنان را به وسیله وحی فاش کرده بود. و این آیه را بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، خواند: «وَإِذْ يَمْكُرُ بِکَ الَّذِينَ كَفَرُواْ لِيُثْبِتُوکَ أَوْ يَقْتُلُوکَ أَوْ يُخْرِجُوکَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللّهُ وَاللّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ» هنگامی که جبرئیل وحی خدا و دستور او مبنی بر هجرت را به وی رساند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام را صدا کرد و به او گفت: ای علی! همانا روح الامین این کمی پیش آیه را بر من نازل کرد و به من خبر داد که قریش تصمیم گرفتهاند بر علیه من توطئه بچینند و مرا بکشند. از جانب پروردگارم عز و جل به من وحی شد که دیار این قوم را ترک کنم و در تاریکی شب به طرف غار نور راه بیفتم و به من دستور داد که از تو بخواهم در رختخوابم (ضجاعی) _ یا گفت: مَضجعی _ بخوابی تا آنان رد مرا گم کنند. حال چه می گویی و چه میکنی؟ حضرت علی علیه السلام گفت: آیا با خوابیدن من در آن جا تو در امان خواهی بود، ای پیامبر خدا؟ فرمود: بلی. پس علی صلوات الله علیه تبسم کرد و به نشانه تشکر از خدا بر زمین افتاد، زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر سلامتی خویش را به او دادند.

علی صلوات الله علیه نخستین کسی بود که به نشانه شکر برای خدا سجده کرد و نخستین کسی است که پس از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، صورتش را بر زمین نهاد. هنگامی که سرش را بالا آورد، به رسول خدا گفت: برو و دستور خداوند را انجام ده. گوش و چشم و سویدای قلبم فدای تو! هر چه می خواهی دستورم ده و همان چیزی را که می خواهی انجام می دهم و توفیق و رستگاریم فقط به کمک خدا است.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: هر چند که شبهی [مشکلی] از من در تو افتد _ یا فرمود شبیه من _ . حضرت علی فرمودند: «البته» _ که معنای آن بلی است _ . حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: پس در رختخوابم بخواب و خود را با عبای حضرمی من بپوشان. من به تو خبر می دهم ای علی، که خدای عز و جل اولیای خویش را به اندازه ایمان و مراقبتشان در دینشان مورد آزمایش قرار می دهد. پس بلا و آزمایش پیامبران از دیگر مردم شدیدتر است. خود پیامبران بر حسب مقامشان، مورد آزمایش قرار می گیرند و خدا، ای

پسر مادرم،(1) تو را مورد آزمایش قرار داده است و مرا به تو آزموده است. چنان که خلیل وی ابراهیم را به ذبیح خدا اسماعیل آزمود. پس باید صبر پیشه خود سازیم، صبر؛ و همانا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است. سپس پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، او را در آغوش گرفت و سخت گریست و علی علیه السلام به خاطر ناراحتی از دوری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گریست. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، ابو بکر بن ابی قُحافه و هند ابن ابو هاله را پیشاپیش فرستاد و به آنان دستور داد، در جایی در راه غار که قبلاً به آنان گفته بود، در انتظار وی بنشینند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با علی علیه السلام ماند و به او سفارش می کرد و به او دستور می داد که صبر را پیشه خود سازد، تا این که نماز مغرب و عشا را به جا آورد.

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، در تاریکی میان نماز مغرب و عشا بیرون آمد، در حالی که دیده بانان قریش خانه اش را در محاصره گرفته و در انتظار فرا رسیدن نیمه شب و خوابیدن چشمها بودند. پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد در حالی که این آیه را می خواند: «وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ»(2) [و (ما) فراروی آنها سدی و پشت سرشان سدی نهاده و پرده ای بر (چشمان) آنان فرو گسترده ایم؛ در نتیجه نمی توانند ببینند] و مشتی از خاک به دستش بود و آن را بر سر ایشان پرتاب کرد. قوم متوجه او نشدند تا این که آنان را پشت سر گذاشت و به راه افتاد و به هند و ابوبکر رسید و آنان را با خود همراه کرد تا این که به غار رسیدند. سپس هند به مکه بازگشت تا آن چه را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او دستور داده بود، انجام دهد. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد و ابوبکر وارد غار شدند. هنگامی که شب ظلمانی شد و پرده هایش را انداخت و ردشان ناپدید شد، قریشیان آمدند و شروع به پرتاب سنگ به سوی علی صلوات الله علیه کردند در حالی که

1- [1] _ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این رو به علی علیه السلام گفت: ای پسر مادرم ! چون فاطمه دختر اسد و مادر علی علیه السلام، مربی رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را مادر صدا می کرد و از این رو بود که هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «مادرم فوت کرد» رسول

خدا صلی الله علیه و آله فرمود: « بلکه قسم به خدا که مادرم فوت کرد».
2- [2] _ یس/9.

شک نداشتند که او همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و هنگامی که فجر طلوع کرد و ترسیدند که صبح آنان را رسوا کند، به علی صلوات الله علیه حمله کردند. خانه های مکه در آن زمان بدون در بود. هنگامی که علی علیه السلام دید که آنان شمشیر به دست به سوی او میآیند و خالد بن ولید بن مغیره پیشاپیش آنان هستند، از جا پرید و او را فریب داد و دستش را به شدت پیچاند. خالد از شدت درد، مانند شتر جوان شروع به پیچیدن به دور خود کرد. او سخت وحشت کرده بود و فریاد می زد، در حالی که بقیه آنان پشت در بودند.

علی علیه السلام با شمشیر او _ یعنی شمشیر خالد _ حمله کرد. آنان در برابرش مانند به لرزش در آمدن حیوانات خانگی و فرار آنها به پشت خانه، به لرزش درآمدند. چون به دقت به او نگاه کردند، متوجه شدند که او علی علیه السلام است، گفتند: تو علی هستی! فرمود: من علی هستم. گفتند ما با تو کاری نداریم. رفیقت کجاست؟ فرمود: خبری از او ندارم. در حالی که می دانست _ یعنی علی علیه السلام _ که خدای عز و جل، پیامبرش را که سلام و درود خدا بر او باد، نجات داده است. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وی خبر داده بود که به غار می رود و در آن پنهان می شود. پس قریشیان جاسوسانی گماردند و برای یافتن او بر شترانی چموش و رام سوار شدند (یعنی به هر راهی متوسل شدند). هنگامی که شب بعد فرا رسید، او (علی علیه السلام) و هند بن ابو هاله به راه افتادند تا این که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به غار آمدند. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به هند دستور داد برای او و رفیقش دو شتر بخرد. ابوبکر گفت: من برای خود و تو ای رسول خدا، دو شتر برای سفر به یثرب آماده کردهام. فرمودند: حتی یکی از آنها را بدون پرداخت بهای آن نمی گیرم. گفت: پس بهای آن را بده تا برای تو باشد.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به علی علیه السلام دستور داد تا بهای شتران را به او بپردازد، سپس به او سفارش کرد تا امانتهایی را که به گردن او است، ادا کند. قریشیان، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در جاهلیت، امین می خواندند و اموال و کالاهایشان را به او می سپاردند و عربهایی که در مراسم (حج) به مکه می آمدند نیز چنین میکردند. در زمان نبوت و رسالت خدا نیز چنین بود. پس به علی علیه السلام دستور داد که یک نفر منادی در هنگام صبح و شام

بر ابطح بگمارد و چنین ندا دهد: هان! هر که امانت یا ودیعه ای نزد محمد دارد، بیاید تا امانتش را به او برگردانیم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای علی! آنان اکنون نمی توانند به تو آسیب برسانند تا این که نزد من بیایی و به من ملحق شوی. پس امانتهایم را در برابر چشمان مردم و آشکارا ادا کن. مسئولیت دخترم فاطمه را نیز با تو است و شما دو نفر را به خدا می سپارم. و دستور داد که شترانی برای او و فواطم (فاطمهها) و کسانی از بنی هاشم که عزم هجرت به سوی او را دارند، بخرد.

ابو عبیده گفت: به عبیدالله _ ابن ابو رافع _ گفتم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله می توانست این همه هزینه را بپردازد؟ گفت: من نیز همین سئوال را از پدرم پرسیدم و او این حدیث را نقل کرد و گفت: مگر اموال خدیجه علیه السلام از یادت رفته است؟ رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: هیچ مالی مانند مال خدیجه برای من فایده نداشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مال او حق بدهکاران را می داد و به همه کمک می کرد و در هنگام مصیبت، با آن مال به دیگران یاری میرساند. در هنگام اقامت در مکه نیز به یاران نیازمندش کمک می کرد و هزینه هجرت کسانی را که مایل به هجرت بودند، می پرداخت. هرگاه کاروانهای قریش برای دو سفر زمستانی و تابستانی خود بیرون می آمدند، قسمتی از کاروانها از آن خدیجه بود. خدیجه ثروتمندترین فرد قریش بود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر مقداری که می خواست، در هنگام حیات خدیجه از آن مال انفاق می کرد. پس از مرگش، ثروت او را فرزندانش به ارث بردند.

_ گفت:_ رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به علی علیه السلام چنین سفارش کرد: هرگاه این ماموریت را به انجام رساندی، برای هجرت به سوی خدا و رسولش آماده باش. در انتظار نامه من باش و پس از آن دیگر در مکه نمان. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سوی مدینه به راه افتاد و مدت اقامت او در غار سه روز بود. خوابیدن علی صلوات الله علیه در بستر، در شب نخست بود. عبدالله ابن ابو رافع گفت: علی ابن ابو طالب علیه السلام در وصف خوابیدنش بر بستر پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، و اقامت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدت سه روز در غار، چنین سروده است:

من جان خویش به کف نهادم و از بهترین کسی که بر روی سنگریزه ها گام گذاشت و بهترین کسی که دور بیت العتیق و حجرالاسود طواف کرد، محافظت کردم.

مقصود، محمد است، آن گاه که ترسید دسیسه آنان علیه او کارگر شود؛ پس پروردگار دارای شکوه و عظمت من، او را از آن توطئه نجات بخشید.

_ شب را به صبح رساندم در این انتظار که آنان اسیرم کنند و خویشتن را برای قتل و اسارت آماده کردم._

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم _شب را با امنیت و آرامش در غار سپری کرد؛ او در آن جا در پناه پروردگار و زیر چتر حمایت او بود. _

سه روز ماند و آن گاه شتران جوان، بار سفر بسته و آهنگ رفتن کردند؛ شتران چابکی که هر جا بشتابند، سنگریزه ها را زیر پای خویش، خرد می کنند.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد، نزد بنی عمرو بن عوف در قبا(1) فرود آمد. ابوبکر خواست تا حضرت وارد مدینه شود و بر این کار پافشاری کرد، ولی ایشان فرمودند: تا پسر عمویم و دخترم از راه نرسند، وارد آن جا نخواهم شد. (یعنی علی و فاطمه علیهما السلام.) _ گفت _ ابو یقظان گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای من (هنگامی که در قبا با او بودیم)، ماجرای قریش و توطئه آنان علیه او و خوابیدن علی علیه السلام در رختخوابش را بازگو کرد و فرمودند: خدای عز و جل به جبرئیل و میکائیل علیهما السلام وحی کرد که: من پیمان برادری را بین شما بستم و عمر یکی از شما را از عمر دیگری قرار دادم. پس کدام یکی از شما برادرش را ترجیح می دهد؟ و هر دوی آنان از مرگ کراهت داشتند. پس خدا به آنان چنین وحی کرد: بندگان من! چرا مانند ولیّ من علی علیه السلام نیستید؟ من پیمان برادری را میان او و پیامبرم محمد صلی الله علیه و آله و سلم بستم. پس زندگی او را بر خود ترجیح داد و در بستر او ماند _ یا گفت: خوابید _ تا با جانش از او محافظت کند. همه شما به زمین فرود آیید و او را از دشمنانش حفظ کنید. پس جبرییل فرود آمد و بالای سرش نشست و میکاییل در کنار پاهایش بود. جبرییل می گفت: خوشا به حالتان، چه کسی مانند شماست _ ای پسر ابو طالب! _ قسم به خدای عز و جل، فرشتگان به

1- [1] _ شهری نزدیک مدینه، «معجم البلدان، ج 4، ص 301».

تو افتخار می کنند. _ گفت:_ خدای عز و جل در باره علی علیه السلام و خوابیدن او در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را نازل کرد: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّهِ وَاللّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»(1) [و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد و خدا نسبت به (این) بندگان مهربان است].

ابو عبیده گفت: پدرم و ابن ابو رافع گفتند: سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به علی ابن ابی طالب علیه السلام نامه ای نوشت و در آن به وی دستور داد که بدون تاخیر و انتظار نزد او بیاید. فرستاده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابو واقد لیثی بود. هنگامی که نامه رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به او رسید، برای بیرون آمدن و هجرت آماده شد و به کسانی از مؤمنان مستضعفی که همراه وی بودند نیز دستور پیامبر را ابلاغ کرد و به آنان دستور داد که به طور مخفیانه بیرون بیایند و عجله کنند. هنگامی که شب، درون دره ها را تا ذی طوی(2)فرا گرفت. علی علیه السلام، فاطمه سلام الله علیها دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مادرش فاطمه بنت اسد فرزند هاشم، و فاطمه دختر زبیر فرزند عبد المطلب را با خود همراه کرد. گفته شد که: این زن، ضباعه بوده است. ایمن ابن ام ایمن غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابو واقد، فرستاده رسول خدا نیز به دنبال آنان به راه افتادند. او شترها را تند میراند و با آنان (مسافران) با خشونت رفتار میکرد. علی علیه السلام فرمودند: _ ای ابو واقد! _ با زنان، مهربان باش؛ چرا که آنان ضعیف اند. گفت: من می ترسم که جویندگان به ما برسند. علی علیه السلام فرمودند: صبر کن و عجله نکن. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمودند: ای علی! آنان نمی توانند به تو آسیبی برسانند. و خود افسار شتران را در دست گرفت و به آرامی آنان را میبرد و با خود این شعر را زمزمه میکرد:

کسی نیست جز خدا؛ پس به او گمان نیک داشته باشید و پروردگار آدمیان، آن چه را که تو را محزون ساخته است، کفایت می کند.

1- [1] _ بقره/207.
2- [2] _ ذی طوی به جایی نزدیک مکه میگویند، «معجم بلدان، ج 4، ص 44».

هنگامی به کوه ضجنان(1) رسید، تعقیب کنندگان به او رسیدند و تعداد آنان هفت سوار کار از قریش بود که همگی نقاب بر صورت داشتند و هشتمین آنان بنده حارث بن امیه بود که جناح نام داشت. علی علیه السلام که آن گروه را از دور مشاهده کردند، نزد ایمن و ابو واقد آمدند و به آن دو فرمود: شتران را فرود آورید و آنها را ببندید و جلو آمد و زنان را پیاده کرد. سواران نزدیک شدند. علی علیه السلام در حالی که شمشیرش را بیرون کشیده بود به مصاف آنان رفت. آنان به طرف او هجوم آوردند و گفتند : ای _ مکار _ آیا گمان برده ای که تو با زنان نجات خواهی یافت، ای بی پدر، برگرد. فرمود: و اگر این کار را نکنم؟ گفتند: تو را مجبور می کنیم و یا با پر موترین قسمتهای بدنت (یعنی سرت) برخواهیم گشت و مرگ برای تو آسانتر است.

آن سوار کاران به زنان و شتران نزدیک شدند تا شتران را رم دهند. علی علیه السلام جلوی آنان را گرفت و یکی از آنان شمشیرش را بر آن حضرت فرود آورد. حضرت خود را کنار کشید و ضربه شمشیر به او اصابت نکرد و سپس بر او نیرنگی زد و شمشیرش را بر شانه اش فرود آورد. شمشیر در بدنش فرو رفت و به اسب رسید و علی علیه السلام مانند اسبی که روی پاهای خویش بایستد یا مانند سوار کاری بر روی اسب با شمشیرش به آنان حمله ور میشد، در حالی که این شعر را می سرود:

راه مرا که جاهد و مجاهدم باز کنید.

من با خود عهد کردهام که کسی را غیر از خدای یکتا نپرستم.

آن گروه در برابر او تار و مار شدند و به او گفتند: ای فرزند ابو طالب ! به ما کاری نداشته باش. فرمود: همانا من به سوی پسر عمویم رسول خدا صلی الله علیه و آله در یثرب خواهم رفت، هر کس که می خواهد گوشتش را تکه تکه کنم یا خونش را بریزم، به دنبال من بیاید یا به من نزدیک شود. سپس نزد همسفرانش ایمن و ابو واقد آمد و به آنان گفت: شترانتان را حرکت دهید و سپس پیروزمندانه به راه افتاد تا در ضجنان فرود آمد و در آن جا یک شبانه روز ماندند و گروهی از مؤمنان مستضعف به وی پیوستند. در میان آنان ام ایمن، کنیز رسول خدا صلی الله

1- [1] _ ضجنان: کوهی است در منطقه تهامه، و گفته شده است: کوهی است که فاصله آن با مکه یک منزل است.« معجم البلدان، ج 3، ص 453».

علیه و آله و سلم نیز بود. در آن شب با فواطم نماز گزارد: مادرش فاطمه دختر اسد، فاطمه دختر رسول الله صلی علیه و آله و سلم و فاطمه دختر زبیر. آنان در حالت ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان، به یاد خدا بودند و با ذکر او سپری کردند و تا طلوع بامداد در این حالت بودند و سپس نماز صبح را گزاردند و به راه افتادند. این کاروان کوچک در تمام طول راه ذکر میگفتند و با خضوع و خشوع، خداوند را عبادت میکردند تا به مدینه رسیدند، در حالی که فرشته وحی قبل از رسیدن آنان در حالت آنان چنین نازل کرده بود: «الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیَامًا وَقُعُودًا وَعَلَیَ جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذا بَاطِلاً» [همانان که خدا را (در همه احوال) ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند (که) پروردگارا اینها را بیهوده نیافریده ای] تا آن جا که: «فاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّی لاَ أُضِیعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنکُم مِّن ذَکَرٍ أَوْ أُنثَی» منظور از ذکر، علی علیه السلام و مراد از انثی، فاطمه سلام الله علیها است «بَعْضُکُم مِّن بَعْضٍ» [از یکدیگرید] می گوید: علی از فاطمه سلام الله علیها است _ یا گفت: فواطم _ و آنان از علی علیه السلام هستند «فَالَّذِینَ هَاجَرُواْ وَأُخْرِجُواْ مِن دِیَارِهِمْ وَأُوذُواْ فِی سَبِیلِی وَقَاتَلُواْ وَقُتِلُواْ لأُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّئَاتِهِمْ وَلأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّن عِندِ اللّهِ وَاللّهُ عِندَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ» (1) [پس کسانی که هجرت کرده و از خانه های خود رانده شده و در راه من آزار دیده و جنگیده و کشته شده اند، بدیهایشان را از آنان می زدایم و آنان را در باغهایی که از زیر (درختان) آن نهرها روان است، درمی آورم. (این) پاداشی است از جانب خدا و پاداش نیکو نزد خداست] و این آیه را خواندند «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّهِ وَاللّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»(2) [و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد و خدا نسبت به (این) بندگان مهربان است]. و به او فرمودند: ای علی! تو در میان امت، نخستین کسی هستی که به خدا و رسولش ایمان آورد و نخستین کسی که به خاطر خدا و رسولش هجرت کرد و آخرین کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را قبل از رحلتش دیدار خواهد کرد _ و قسم به آن که جانم در دست او است _ کسی جز مؤمنی که خدا قلبش را برای

1- [1] _ آل عمران/191_195.

2- [2] _ بقره/207.

ایمان آزموده است، تو را دوست ندارد و کسی جز منافق یا کافر با تو دشمنی نمی کند.(1)

3) شیخ با سند خود از گروهی، از حسین بن عبیدالله و احمد بن عبدون و ابو طالب بن عرفه و ابو حسن صفار و ابو علی حسن بن اسماعیل بن اشناس، از ابو مفضل محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی، از احمد بن سفیان ابن عباس نحوی، از احمد بن عبید بن ناصح، از محمد بن عمر بن واقد اسلمی قاضی شرقیه، از ابراهیم بن اسماعیل بن ابی حبیبه اشهلی، از داود بن حصین، از ابو غطفان، از ابن عباس نقل کرده است که گفت: مشرکان در دار الندوه جمع شدند تا در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله مشورت کنند. جبرییل نزد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، آمد و او را باخبر کرد و دستور داد که در آن شب در بسترش نخوابد. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از علی علیه السلام خواست که آن شب را در بستر او بخوابد، علی علیه السلام اطاعت کرد و عبای سبز رنگ حضرمی را که حضرت رسول که سلام و درود خدا بر او باد، بر روی خود می کشید، هنگام خواب بر روی خود کشید و شمشیرش را در کنارش قرار داد. هنگامی که آن گروه از قریش جمع شدند تا او را به قتل برسانند، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خارج شد، در حالی که آنان بر در می کوبیدند و تعدادشان بیست و پنج نفر بود. رسول خدا مشتی از خاک بطحاء برداشت و آن را بر سرهایشان پاشید، در حالی که چنین می خواند: «یس * وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ» [یاسین * سوگند به قرآن حکمت آموز] تا به (این آیه) رسید «فَأَغْشَیْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ یُبْصِرُونَ»(2) [و پرده ای بر (چشمان) آنان فرو گسترده ایم، در نتیجه نمی توانند ببینند] یکی از آنان گفت: منتظر چه هستید؟ گفتند: محمد. گفت: شکست خوردید و زیان دیدید (خاک بر سرتان باد) _ قسم به خدا _ از کنار شما رد شد و خاک را بر سر همه شما پاشید. گفتند: به خدا قسم ما او را ندیدیم. ابن عباس گفت: پس خدای عز و جل این آیه را نازل کرد «وَإِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُواْ لِیُثْبِتُوکَ أَوْ یَقْتُلُوکَ أَوْ یُخْرِجُوکَ وَیَمْکُرُونَ وَیَمْکُرُ اللّهُ وَاللّهُ خَیْرُ الْمَاکِرِینَ».(3)

1- [1] _ امالی، ج 2، ص 78.
2- [2] _ یس/1_9.
3- [3] _ امالی، ج 2، ص 60.

4) عیاشی از زراره و حُمران و محمد بن مسلم، از یکی از دو امام علیهما السلام روایت کرده است که قریشیان گرد هم آمدند. از هر تیره ای، تعدادی به طرف دارالندوه به راه افتادند تا در باره موضعشان نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چاره اندیشی کنند. ناگاه شیخی را دیدند که نزدیک در ایستاده است. آن شیخ گفت: مرا به خودتان راه دهید. گفتند: ای شیخ ! تو که هستی؟ گفت: من شیخی هستم از بنی مضر و برای شما پیشنهادی دارم. سپس وارد شدند و نشستند و به رایزنی پرداختند، در حالی که آن شیخ نیز با آنان بود. آنان تصمیم گرفتند که پیامبر را اخراج کنند. اما او گفت: این پیشنهاد مناسبی نیست. اگر او را بیرون کنید، مردم را بر علیه شما می شوراند. گفتند: راست گفتی، این پیشنهاد درستی نیست. سپس به رایزنی پرداختند و تصمیم گرفتند که او را زندانی کنند. گفت: این نیز نظر درستی نیست؛ اگر این کار را بکنید _ با توجه به این که محمد دارای بیانی شیرین و جذاب است _ فرزندان و خدمتکاران شما را بر علیه شما خواهد شورانید و اگر برادران و فرزندان و زنان شما از شما جدا شوند، چه سودی خواهید برد؟ پس از مشورت با هم، تصمیم گرفتند که از هر طایفهای جوانی را انتخاب کنند و با شمشیرهایشان او را بزنند تا کشته شود. خدای عز و جل این آیه را نازل کرد: «وَإِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُواْ لِیُثْبِتُوکَ أَوْ یَقْتُلُوکَ» تا آخر آیه.(1)

5) از زراره و حمران، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَاللّهُ خَیْرُ الْمَاکِرِینَ». فرمودند: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قومش آزارهای بسیاری دید. روزی هنگامی که در حال سجود بود، شکنبه گوسفندی بر وی انداختند. دخترش نزد او آمد و در همان حالی که پیامبر در سجده بود، آن چه را مشرکان بر وی انداخته بودند، از سرش برداشت و (سر و روی پدر را) پاک کرد. سپس خدا آن چه را دوست می داشت به وی نشان داد. او در بدر بود در حالی که فقط یک سوار کار همراه او بود و هنگامی که روز فتح فرا رسید، دوازده هزار نفر همراه او بودند به طوری که ابو سفیان و مشرکان مجبور شدند از او طلب کمک کنند. سپس امیر مؤمنان علیه السلام به خاطر ایشان سختی و ابتلا و رویاروییهای زیادی را دید و

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 58، ح 42.

کسی از قوم او به این پایه از مقام و منزلت نرسید. حمزه در جنگ احد کشته شد و جعفر در غزوه موته کشته شد.(1)

«وَإِذْ قَالُواْ اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَـذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِندِکَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا...وَمَا كَانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (33)»

«وَإِذْ قَالُواْ اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَـذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِندِکَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاء أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (32) وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (33)»

[و (یاد کن) هنگامی را که گفتند: خدایا ! اگر این (کتاب) همان حق از جانب توست، پس بر ما از آسمان سنگهایی بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور * (ولی) تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می کنند، خدا عذاب کننده ایشان نخواهد بود]

1) محمد بن یعقوب از عده ای از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر روایت کرده است که امام علیه السلام فرمودند: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود و امیر مؤمنان علیه السلام نزد او آمد. پس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: همانا تو به عیسی بن مریم شباهت داری و اگر این احتمال وجود نداشت که ممکن است گروههایی از امتم در باره تو همان ادعاهایی را بکنند که مسیحیان در باره عیسی بن مریم کردند، در باره تو چیزی می گفتم که باعث خواهد شد که هر گاه از کنار گروهی از مردم بگذری، خاک زیر پایت را بردارند و از آن برکت جویند.

فرمود: پس آن دو مرد اعرابی و مغیره بن شعبه و تعدادی از قریشیان که همراه آنان بودند، به خشم آمدند و گفتند: کسی را به عنوان مثال برای پسر عمویش جز عیسی بن مریم نیافته است. پس خدا این آیه ها را بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد: «وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إِذَا قَوْمُکَ مِنْهُ يَصِدُّونَ * وَقَالُوا أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَکَ إِلَّا جَدَلاً بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ * إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلاً لِّبَنِى إِسْرَائِيلَ * وَلَوْ نَشَاء لَجَعَلْنَا مِنکُم مَّلَائِکَةً فِى الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ»(2) [و هنگامی که (در مورد) پسر مریم مثالی آورده شد، به ناگاه قوم تو از آن (سخن)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 58، ح 43.
2- [2] _ زخرف/57_60.

هلهله در انداختند (و اعراض کردند) * و گفتند: آیا معبودان ما بهترند یا او؟ آن (مثال) را جز از راه جدل برای تو نزدند؛ بلکه آنان مردمی جدل پیشه اند * (عیسی) جز بنده ای که بر وی منت نهاده و او را برای فرزندان اسرائیل سرمشق (و آیتی) گردانیده ایم، نیست. * و اگر بخواهیم، قطعا به جای شما فرشتگانی که در (روی) زمین جانشین (شما) گردند، قرار دهیم].

فرمود: پس حارث بن عمرو فهری خشمگین شد و گفت: خدایا! اگر این حق است و از جانب توست و چنین است که بنی هاشم افتخارات عرب را یکی پس از دیگری به ارث ببرند، پس ما را از آسمان سنگباران کن و یا عذابی دردناک بر ما نازل کن. پس خداوند گفته حارث را بر او نازل کرد و این آیه نازل شد: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ». سپس به وی گفت: ای ابن عمرو! یا توبه می کنی و یا این جا را ترک می کنی؟ پس گفت: ای محمد! چیزی از آن چه در دست توست، برای قریش باقی بگذار؛ زیرا که بنی هاشم افتخارات عرب و عجم را از آن خود ساختند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: این در اختیار من نیست، بلکه در اختیار خدای تبارک و تعالی است.

پس گفت: ای محمد! دلم نمی خواهد توبه کنم و ترجیح می دهم از تو دور شوم. پس شترش را خواست تا برایش بیاورند و برآن سوار شد. هنگامی که از مدینه خارج شد، تخته سنگ بزرگی بر او سقوط کرد و سرش را شکست. سپس وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و خداوند چنین فرمود: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَافِرِينَ _ به ولایت علی _ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِّنَ اللَّهِ ذِى الْمَعَارِجِ»(1) [پرسنده ای از عذاب واقع شونده ای پرسید * که اختصاص به کافران _ به ولایت علی _ دارد (و) آن را بازدارنده ای نیست * (و) از جانب خداوند صاحب درجات (و مراتب) است]

ابو بصیر میگوید: گفتم: فدایت شوم ما آن را این چنین نمی خوانیم؟ پس فرمودند: خدا این چنین جبرییل را بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم همراه آن آیه نازل کرد و در مصحف فاطمه سلام الله علیها نیز چنین به ثبت رسیده است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به منافقینی که پیرامون ایشان بودند، فرمودند: به سوی صاحبتان بازگردید، پس آن چه را خواست، او را فرا گرفت.

1- [1] _ معارج/1_3.

خدای عز و جل فرمود: «وَاسْتَفْتَحُواْ وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ»(1) _(2) [و (پیامبران از خدا) گشایش خواستند و (سرانجام) هر زورگوی لجوجی نومید شد].

2) و نیز از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از محمد بن ابو حمزه، و تعداد زیادی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: تردیدی نیست که حیاتم برای شما خیر است و در مرگم نیز خیری برای شماست. پس گفته شد: ای رسول خدا! خیر حیات تو را می شناسیم، پس چه خیری در درگذشت تو برای ما خواهد بود؟ پس فرمودند: اما در حیاتم، خدای عز و جل فرمود: «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ» و اما پس از مرگم، اعمال شما بر من عرضه خواهد شد و از خدا برای شما طلب آمرزش خواهم کرد.(3)

3) علی بن ابراهیم از پدرش، از حنان بن سدیر، از پدرش، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ماندن من میان شما برای شما بهتر است. چرا که خدا می فرماید: «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ» و دور شدن من از شما برای شما بهتر است. پس گفتند: ای رسول خدا! ماندن شما میان ما برای ما بهتر است، اما پس چگونه دور شدن شما برای ما بهتر است؟ فرمودند: همانا دور شدن من از شما برای شما بهتر است، چرا که اعمال شما هر پنجشنبه و دوشنبه بر من عرضه می شود؛ پس اگر کار نیکی بر من عرضه شود، خدا را سپاس می گویم و اگر کار بدی بر من عرضه شود، از خدا برای شما طلب آمرزش می کنم.(4)

4) عیاشی: از عبد الله بن محمد جُعفی نقل کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمودند: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، استغفار و دو پناهگاه از عذاب برای شما بود؛ پس بزرگترین این دو پناهگاه رفت و استغفار باقی مانده است. پس آن را بسیار به جا آورید. چه آن موجب پاک شدن گناهان

1- [1] _ ابراهیم/15.
2- [2] _ کافی، ج 8، ص 57، ح 18.

3- [3] _ کافی، ج 8، ص 254، ح 361.
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 276.

است. اگر خواستید، این آیه را بخوانید: «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ».(1)

5) از حنان، از پدرش، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، در حالی که میان گروهی از یارانش بودند، فرمودند: همان ماندنم در میان شما برای شما خیر است و دور شدن من از شما نیز برای شما خیر است. پس جابر ابن عبد الله انصاری از جا بلند شد و گفت: ای رسول خدا! ما می دانیم که ماندن شما میان ما خیر است، اما چگونه دور شدن شما از ما برای ما خیر است؟

پس فرمودند: خداوند در باره ماندن من میان شما می فرماید: «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» پس آنان را با شمشیر عذاب داده است و اما این که دور شدن من از شما برای شما بهتر است، زیرا که اعمالتان هر دوشنبه و پنجشنبه بر من عرضه می شود. پس هر گاه کاری نیک بر من عرضه شود، خدا را ستایش می گویم و اگر کار بدی بر من عرضه شود، برای شما طلب مغفرت می کنم.(2)

شیخ در (امالی) با سند خود از ابراهیم بن اسحاق احمری، از محمد بن عبد الحمید و عبد الله بن صلت، از حنان بن سدیر، از پدرش، ابراهیم، از عبد الله بن حماد، از سدیر نقل کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که در میان گروهی از یارانش بود، فرمودند: همانا ماندن من در میان شما برای شما خیر است و دور شدن من از شما نیز برای شما خیر است. پس جابر بن عبد الله انصاری بلند شد و گفت: ای رسول خدا!... و این حدیث را به گونه ای که ذکر شد تا آخر آن ذکر کرده است.

6) علامه حلی قدس سره در کتاب کشکول: از احمد بن عبد الرحمان ناوردی در روز جمعه در ماه رمضان سال صد و بیست و سه، از حسین بن عباس، از مفضل کرمانی، از محمد بن صدقه، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر جُعفی، از مولایم امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 59، ح 44.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 59، ح 45.

تعالی: «قُلْ فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاء لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ»(1) [بگو برهان رسالت ویژه خداست و اگر (خدا) می خواست قطعا همه شما را هدایت می کرد] پرسیدم. پس جعفر بن محمد علیه السلام فرمودند: حجه بالغه، عبارت است از حجتی که به شخص نادان و جاهل از اهل کتاب می رسد و پس آن را با جهلش درمی یابد، چنان که شخص عالم با علم خویش آن را درک می کند. چرا که خدای تعالی بزرگوارتر و عادل تر از این است که کسی را بدون حجت، عذاب دهد.

سپس امام صادق علیه السلام فرمودند: «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ»(2) [و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آنکه هدایتشان نمود بی راه بگذارد، مگر آن که چیزی را که باید از آن پروا کنند، برایشان بیان کرده باشد] سپس امام صادق علیه السلام شروع به روایت حدیث کرد و حدیثی طولانی را ذکر کرد و در آن فرمود: روزی نضر بن حارث آمد و سلام کرد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله به او پاسخ داد. پس گفت: ای رسول خدا! اگر تو سرور فرزندان آدم هستی و برادرت سرور اعراب و دخترت فاطمه سرور زنان عالم و دو فرزندت حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت و عمویت حمزه سرور شهدا و پسر عمویت ذو الجناحین است که به وسیله آن در بهشت هر جا که می خواهد پرواز می کند و عمویت عباس به منزله میان دو چشمان شما (بر تارک پیشانی شما) و همتای پدرت است و کلید داری کعبه از آن بنی شیبه است، پس سایر قومت از قریش و سایر عربها چه فضیلتی دارند؟ در حالی که شما در آغاز اسلام به ما خبر دادی که ما اگر به آن چه می گویی ایمان بیاوریم، همان فضیلت از آن ما خواهد بود، که برای تو بود و بر ما آن چه بر شما است، خواهد بود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در فکر فرو رفت. سپس سرش را بالا آورد وفرمود: به خدا قسم، من نبودم که این همه فضیلت را به آنان نسبت دادم، بلکه خدا بود، پس گناه من چیست؟ پس نضر بن حارث آن جا را ترک کرد و در حالی که می گفت: خدایا! اگر این (یعنی آن چه را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می گوید) از جانب شما حق باشد، پس ما را از آسمان سنگباران کن و یا عذابی دردناک بر ما نازل کن. پس خدا گفته نضر بن حارث را نازل کرد در حالی که می گفت: «اللّهُمَّ إِن كَانَ هَـذَا هُوَ

1- [1] _ انعام/149.

2- [2] _ توبه/115.

الْحَقَّ مِنْ عِندِکَ فَأَمْطِرْ عَلَیْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاء أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِیمٍ» و این آیه نیز نازل شد: «وَمَا کَانَ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِیهِمْ» این سخن خدای تبارک و تعالی «وَهُمْ یَسْتَغْفِرُونَ».

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنبال نضر بن حارث فهری فرستاده و این آیه را برای او خواندند. وی گفت: ای رسول خدا! من و کسانی که برای آنان فضایل اهل بیت خودت را از شرافت و فضیلت در دنیا و آخرت قرار نداده ای، همه آن امور را پنهان داشتیم، اما خدا آن چه را پنهان داشته ایم آشکار کرده است. اما من از تو اجازه می خواهم که مدینه را ترک کنم، چرا که من تحمل ماندن در آن را ندارم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله به او پند داد و فرمودند: همانا پروردگار تو بزرگوار است و اگر صبر پیشه خود سازی، تو را از مواهبش محروم نخواهد ساخت. پس رضایت ده و به واقعیت تسلیم شو، چرا که خدا آفریدگانش را با انواع سختیها مورد آزمایش قرار می دهد و از هر که می خواهد، آن سختی ها را سبک می کند و امر و خلق از آن او است و موهبتهایش بس بزرگ است و نیکی او وسیع و گسترده است. اما نضر بن حارث نپذیرفت و از او اجازه خواست. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او اجازه دادند.

او به خانه اش رفت و بر شترش سوار شد و با عصبانیت و خشم تاخت. در حالی که می گفت: خدایا اگر گفته پیامبر صلی که سلام و درود خدا بر او باد، از جانب توست، پس سنگی از آسمان بر ما فرو فرست. پس هنگامی که از مدینه بیرون آمد، ناگهان پرنده ای در آسمان ظاهر شد و در چنگش سنگی از آسمان بود و آن بر وی انداخت و بر سرش افتاد و در مغزش فرو رفت و در شکمش نفوذ کرد و از مقعدش خارج شد و بر پشت شترش افتاد و در آن نفوذ کرد تا این که از شکمش خارج شد. پس شتر به حالت اضطراب درآمد و بر زمین افتاد. نضر بن حارث نیز مرده بر زمین افتاد. پس خدای عز و جل این آیه ها را نازل کرد: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْکَافِرِین _ بعلی و فاطمه و الحسن و الحسین و آل محمد علیهم السلام _ لَیْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِّنَ اللَّهِ ذِی الْمَعَارِجِ»(1) [پرسنده ای از عذاب واقع شونده ای پرسید * که اختصاص به کافران به علی و فاطمه و حسن و حسین و آل محمد صلوات الله علیهم دارد (و) آن را بازدارنده ای نیست * (و) از جانب

1- [1] _ معارج/1_3.

خداوند صاحب درجات (و مراتب) است] پس آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنبال منافقینی که شبانه با نضر بن حارث گرد هم آمده بودند، فرستاده و آن آیه را برای آنان خواندند و فرمودند: پیش رفیق فهریتان بروید، تا او را ببینید که در چه حالی گرفتار شده است. پس هنگامی که او را دیدند، به زاری و گریه افتادند و گفتند: هر که با علی علیه السلام دشمنی کند و این دشمنی را آشکار کند، او را با شمشیرش می کشد و هر که به سبب دشمنی با علی علیه السلام از مدینه خارج شود، خدا آن چه را می بینی بر او نازل می کند.(1)

و این حدیث طولانی است و ما همه آن را در تفسیر این فرموده خدای عز و جل: «قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» در سوره انعام ذکر کردیم.

7) و علی بن ابراهیم میگوید: آن آیه هنگامی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به قریش فرمودند: همانا خدا مرا فرستاد تا همه پادشاهان عالم را بکشم و پادشاهی را از آن شما سازم. پس دعوت مرا بپذیرید تا با آن بر عربها حکومت کنید و با آن عجم تابع شما شوند و در بهشت پادشاه و سرور باشید.

ابو جهل گفت: خدایا! اگر آن چه محمد می گوید از جانب شما حق است، پس ما را از آسمان سنگباران کن و یا عذابی دردناک بر ما بفرست. او این را از روی حسادت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت. سپس گفت: ما و بنی هاشم مانند اسبهای مسابقه (شرط بندی) بودیم. هر گاه آنان حمله می کردند، ما نیز حمله می کردیم و هر گاه با شمشیر می زدند، ما نیز می زدیم و هر گاه آتش بر می افروختند (برای میهمان نوازی) ما نیز آتش بر می افروختیم. پس هنگامی که بر یک مرتبه رسیدیم (همرتبه شدیم)،یکی از آنان گفت: من پیامبرم. ما نمی پذیریم که پیامبری از بنی هاشم باشد و از بنی مخزوم نباشد، سپس گفت: خدایا از تو طلب آمرزش می کنم. پس خدا در این باره این آیه را نازل فرمود: «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»، هنگامی که گفت: خدایا از تو طلب آمرزش می کنم.

پس هنگامی که خواستند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بکشند و او را از مکه اخراج کنند، خدا فرمود: «وَمَا لَهُمْ أَلاَّ يُعَذِّبَهُمُ اللّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُواْ أَوْلِيَاءهُ» یعنی قریش که اولیای مکه نبودند «إِنْ أَوْلِيَآؤُهُ

1- [1] _ تفسیر آیات 146_151 از آن.

إِلاَّ الْمُتَّقُونَ»(1) تو و یاران تو _ ای محمد _ پس خدا آنان را در روز جنگ بدر به وسیله شمشیر، مورد عذاب خویش قرار داد، پس کشته شدند.(2)

«وَمَا لَهُمْ أَلاَّ يُعَذِّبَهُمُ اللّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ...وَتَصْدِيَةً فَذُوقُواْ الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ (35)»

«وَمَا لَهُمْ أَلاَّ يُعَذِّبَهُمُ اللّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُواْ أَوْلِيَاءهُ إِنْ أَوْلِيَآؤُهُ إِلاَّ الْمُتَّقُونَ وَلَـكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ (34) وَمَا كَانَ صَلاَتُهُمْ عِندَ الْبَيْتِ إِلاَّ مُكَاء وَتَصْدِيَةً فَذُوقُواْ الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ (35)»

[چرا خدا (در آخرت) عذابشان نکند با این که آنان (مردم را) از (زیارت) مسجدالحرام باز می دارند در حالی که ایشان سرپرست آن نباشند؟ چرا که سرپرست آن جز پرهیزگاران نیستند. ولی بیشترشان نمی دانند * و نمازشان در خانه (خدا) جز سوت کشیدن و کف زدن نبود. پس به سزای آن که کفر می ورزیدید، این عذاب را بچشید]

1) طبرسی میگوید: معنای آیه شریفه این است که اولیای مسجد الحرام، جز متقیان نیستند. و نیز میگوید: این تفسیر از امام باقر علیه السلام روایت شده است.(3)

2) عیاشی از ابراهیم بن عمر یمانی، از کسی که نامش را ذکر کرده، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُواْ أَوْلِيَاءهُ» فرمود: یعنی اولیای خانه خدا، یعنی مشرکان «إِنْ أَوْلِيَآؤُهُ إِلاَّ الْمُتَّقُونَ» چرا که آنان از مشرکان، به مسجد الحرام شایسته تر بودند. «وَمَا كَانَ صَلاَتُهُمْ عِندَ الْبَيْتِ إِلاَّ مُكَاء وَتَصْدِيَةً» _ فرمود: _ منظور، سوت زدن و دست زدن است.(4)

3) ابن بابویه میگوید: از محمد بن حسن بن احمد بن ولید که رحمت خدا بر او باد، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از کسی که نامش را ذکر کرده، از امام صادق علیه السلام

1- [1] _ انفال/34.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 275.
3- [3] _ مجمع البیان، ج 4، ص 462.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 59، ح 46.

روایت شده است که در باره این سخن خدای عز و جل: «وَمَا كَانَ صَلاَتُهُمْ عِندَ الْبَيْتِ إِلاَّ مُكَاء وَتَصْدِيَةً» فرمودند: سوت زدن و دست زدن.(1)

4) و نیز از همو: از محمد بن ماجیلویه که رحمت خدا بر او باد، از عمویش محمد بن ابو قاسم، از محمد بن علی کوفی، از محمد بن سنان، از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق و محمد بن احمد سنانی و علی بن عبدالله ورّاق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب که خدا از او خشنود باد، از محمد بن ابو عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عباس، از قاسم بن ربیع صحاف، از محمد بن سنان و از علی بن احمد بن عبدالله برقی و علی بن عیسی مجاور مسجد کوفه و ابو جعفر محمد بن موسی برقی در ری که رحمت خدا بر آنان باد، از محمد بن علی بن ماجلیویه، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سنان نقل شده است که: ابوالحسن امام رضا علیه السلام ضمن پاسخ به مسایل او چنین نوشتند: علت نامگذاری مکه این است که مردم در آن سوت می زدند و کسی که به مکه می رفت به او مکا می گفتند و این همان فرموده خدای عز و جل است: «وَمَا كَانَ صَلاَتُهُمْ عِندَ الْبَيْتِ إِلاَّ مُكَاء وَتَصْدِيَةً» پس مکاء یعنی سوت زدن و تصدیه، یعنی دست زدن.(2) و تفسیر آن در داستانی که قبلاً آوردیم، آمده است.

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّواْ عَن سَبِيلِ اللّهِ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُواْ إِلَى جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ (36)»

[بی گمان کسانی که کفر ورزیدند، اموال خود را خرج می کنند تا (مردم را) از راه خدا بازدارند. پس به زودی (همه) آن را خرج می کنند و آن گاه حسرتی بر آنان خواهد گشت؛ سپس مغلوب می شوند و کسانی که کفر ورزیدند، به سوی دوزخ گردآورده خواهند شد]

1) علی بن ابراهیم میگوید: این آیه در باره قریش هنگامی که ضمضم به آنان پیوسته بود، نازل شد و آنان را از بیرون آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای دست یافتن به کاروان قریش باخبر ساخت. آنان اموال خویش را بیرون

1- [1] _ معانی الاخبار، ص 297، ح 1.

2- [2] _ عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج 2، ص 97، ح 1.

آوردند و بار زدند و هزینه کردند و برای جنگ با رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، در بدر، بیرون آمدند، اما کشته شدند و وارد آتش شدند و آن چه را انفاق کردند، به حسرتی برای آنان مبدل شد.(1) و این معنا پیشتر در داستان مربوط به آن گفته شد.

«قُل لِلَّذِينَ كَفَرُواْ إِن يَنتَهُواْ يُغَفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُواْ فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الأَوَّلِينِ (38)»

[به کسانی که کفر ورزیده اند بگو: اگر باز ایستند، آن چه گذشته است برایشان آمرزیده می شود و اگر بازگردند، به یقین سنت (خدا در مورد) پیشینیان گذشت]

1) عیاشی: از علی بن دراج اسدی نقل کرده است که گفت: نزد امام باقر علیه السلام آمدم و سپس به او عرض کردم: من عامل (کارگزار) بنی امیه بودم و مال بسیاری از این طریق به دست آوردم. حالا به این فکر افتادم که آن از راه حلال به دست نیامده است. فرمود: آیا از کسی غیر از من در باره آن مال پرسیده ای؟ گفت:_ گفتم: بلی، به من گفتهاند: همانا خانواده و اموال و همه چیز بر تو حرام است. فرمودند: چنین نیست؟ گفتم: فدایت شوم، آیا می توانم توبه کنم؟ فرمود: بلی. توبه شما در کتاب خدا ذکر شده است آن جا که خدا می فرماید : «قُل لِلَّذِينَ كَفَرُواْ إِن يَنتَهُواْ يُغَفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سَلَفَ».(2)

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّه فَإِنِ انتَهَوْاْ فَإِنَّ اللّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (39)»

[و با آنان بجنگید تا فتنه ای بر جای نماند و دین یکسره از آن خدا گردد. پس اگر (از کفر) باز ایستند، قطعا خدا به آن چه انجام می دهند بیناست]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از عمر بن اذینه، از محمد بن مسلم نقل کرده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 276.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 60، ح 47.

کردم: تفسیر این فرموده خدای عز و جل: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّی لاَ تَکُونَ فِتْنَهٌ وَیَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلّه» چیست؟

فرمودند: تاویل این آیه هنوز فرا نرسیده است. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای حاجت خود و یارانش به آنان اجازه داده است و اگر تاویل آن آمده بود، از آنان قبول نمی کرد. اما آنان کشته می شوند تا خدای عز و جل یگانه دانسته شود و تا شرک باقی نباشد.(1)

2) عیاشی از زراره نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: از پدرم در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّی لاَ تَکُونَ فِتْنَهٌ وَیَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلّه» سئوال شد. فرمودند: همانا تاویل این آیه هنوز فرا نرسیده است و اگر قائم ما عجل الله تعالی فرجه الشریف پس از این قیام کند، کسی که زمان ایشان را درک کند، خواهد دید که تاویل آیه در مورد چه کسی مصداق پیدا خواهد کرد و دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم قطعا به جایی میرسد که شب به آن جا میرسد (به صبح و روشنایی) تا همان گونه که خدا فرمود، شرکی بر روی زمین نباشد.(2)

3) از عبد الاعلی حلبی نقل شده است که گفت: امام باقر علیه السلام فرمودند: صاحب این امر در برخی از این راههای کوهستانی غیبت خواهد داشت _ سپس به ناحیه ذی طوی اشاره کردند _ تا این که دو شب قبل از ظهور او، کارگزار او به او خواهد پیوست و با برخی از یارانش دیدار خواهد کرد. و به آنان می گوید: شما چند نفرید؟ می گویند: در حدود چهل مرد. می گوید: اگر صاحبتان (یعنی امام زمان) را ببینید چه خواهید گفت؟ می گویند: به خدا قسم، اگر ما را در کوهها پناه دهد، با او در آن جا پناه خواهیم گرفت. سپس در شب بعدی نزد آنان می آید و می گوید: ده نفر از شما به سوی بزرگان و نیکان خود بروید. آن ده نفر به راه می افتند. او نیز همراه آنان راه می افتد تا این که به صاحبشان برسند و با آنان قرار می گذارند که در شب بعد آنان را ببیند.

سپس امام باقر علیه السلام فرمودند: به خدا قسم، گویی من او را می بینم در حالی که پشتش را به سنگ حجرالاسود تکیه داده است و از خدا می خواهد که

1- [1] _ کافی، ج 8، ص 201، ح 243.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 60، ح 48؛ ینابیع الموده، ص 423.

حقش را باز گرداند. سپس می فرماید: ای مردم! هر که در باره خدای تبارک و تعالی با من مُحاجّه کند، من شایسته ترین مردم به خدا هستم و هر که در باره آدم علیه السلام با من محاجه کند! من شایسته ترین مردم به آدم هستم. ای مردم! هر که در باره نوح علیه السلام با من به بحث و استدلال بپردازد، من شایسته ترین مردم به نوح هستم. ای مردم! هر که در باره ابراهیم علیه السلام با من محاجه کند، من شایسته ترین مردم به ابراهیم هستم. ای مردم! هر که در باره موسی علیه السلام با من به بحث و استدلال بپردازد، من شایسته ترین مردم به موسی هستم. ای مردم! هر که در باره عیسی علیه السلام با من محاجه کند، من شایسته ترین مردم به عیسی هستم. ای مردم! هر که در باره محمد که سلام و درود خدا بر او باد، با من به بحث و استدلال بپردازد، من شایسته ترین مردم به محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستم. ای مردم! هر که در باره کتاب خدا با من محاجه کند، من شایسته ترین مردم به کتاب خدا هستم. سپس به مقام می رسد و دو رکعت به جای می آورد و حقش را از خدا می خواهد.

امام باقر علیه السلام فرمودند: قسم به خدا، او همان مضطری است که در کتاب خدا ذکر شده است و آن همان فرموده خدای عز و جل : «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاء الْأَرْضِ أَإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ»(1) [یا (کیست) آن کس که درمانده را چون وی را بخواند، اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می گرداند و شما را جانشینان این زمین قرار می دهد. آیا معبودی با خدا هست؟ چه کم پند می پذیرید] است و جبرئیل بر وی به صورت پرنده ای سفید حاضر میشود. پس جبرئیل نخستین آفریدگان خدا خواهد بود که با وی بیعت می کند و آن گاه، سیصد و اندی مرد با او بیعت می کنند. راوی گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند: هر که به رنج مسافرت مبتلا می شود، در آن ساعت به او می رسد و هر که به این رنج مبتلا نگردد، از بستر خویش ناپدید خواهد شد. _ پس فرمودند: _ به خدا قسم، آن مصداق سخن علی ابن ابو طالب علیه السلام است که میفرماید: آنان که از بسترشان ناپدید می شوند؛ و این همان سخن خدای عز و جل است: «فَاسْتَبِقُواْ الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُواْ يَأْتِ بِكُمُ اللّهُ جَمِيعًا»(2) [در کارهای نیک بر

1- [1] _ نمل/62.
2- [2] _ بقره/148.

یکدیگر پیشی گیرید. هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را (به سوی خود باز) می آورد] یاران قائم سیصد و اندی مرد هستند _ فرمود: _ به خدا قسم، آنان همان امت معدوده هستند که خدا در کتابش به آن چنین اشاره کرده است: «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ»(1) [و اگر عذاب را تا چندگاهی از آنان به تاخیر افکنیم، حتما خواهند گفت: چه چیز آن را باز می دارد] _ فرمود: _ آنان در یک ساعت مانند تکه های ابر پاییزی جمع می شوند؛ سپس هنگام صبح در مکه ظاهر می شوند و مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله دعوت می کنند. پس گروهی اندک دعوت او را اجابت می کنند و کارگزاری از خود در مکه می گمارد. سپس به راه می افتد و به او خبر می رسد که کارگزار او کشته شده است. ایشان بر می گردد و قاتلان را می کشد و کار دیگری جز آن نمیکند. (یعنی به اسارت نمیگیرد.)

سپس به راه می افتد و مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله و ولایت علی ابن ابو طالب علیه السلام و برائت از دشمنانش فرا می خواند و نام کسی را نمی برد تا این که به بیدا (نام زمینی میان مکه و مدینه) می رسد. در اینجا ارتش سفیانی به مصاف او می رود. خدا به زمین دستور می دهد و آنان را از زیر پاهایشان در کام خود فرو می برد. و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است: «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ * وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ»(2) [و ای کاش می دیدی هنگامی را که (کافران) وحشت زده اند؛ (آنجا که راه) گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده اند * و می گویند: به او ایمان آوردیم] یعنی به قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف ایمان آورده ایم «وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ»(3) [و حال آن که پیش از این منکر او شدند] یعنی به قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف، تا آخر سوره. پس فقط دو مرد از آنان باقی می مانند که از بنی مراد هستند و به آنان وتر و ویتره گفته می شود و چهره هایشان در پس گردنشان است و رو به عقب راه می روند و به مردم خبر می دهند که چه بر سر یارانشان آمد. سپس وارد مدینه می شود و آن گاه قریش در برابرشان حضور

1- [1] _ بقره/148.
2- [2] _ سبأ/51_52.
3- [3] _ سبأ/53.

نخواهند داشت و این همان سخن علی ابن ابو طالب علیه السلام است: به خدا قسم، قریش آرزو می کند که ای کاش همه ثروت خود را فدا میکرد و همه آن چه را که خورشید بر آن طلوع یا غروب میکند میداد تا میتوانست در برابر او یک موقعیت داشته باشد.

سپس حادثه ای را پدید می آورد و چون این کار را انجام داد، قریش خواهد گفت: ما را به مصاف این انسان ستمگر ببرید؛ به خدا قسم، اگر محمدی بود، این کار را نمی کرد و اگر علوی بود این کار را نمی کرد و اگر فاطمی بود، این کار را نمی کرد. پس خدا شانه هایشان را در اختیار او قرار می دهد (آنان را ذلیل او میکند) و قاتلان را می کشد و فرزندان آنان را به اسارت می گیرد. سپس به راه می افتد تا این که در منطقه شقره فرود میآید و به او خبر می رسد که کارگزارش را کشتهاند. پس بر می گردد و آنان را از دم تیغ می گذراند تا جایی که تعدادی را که می کشد در مقابل کشته شدگان حره قابل مقایسه نیست. سپس به حرکت خویش ادامه می دهد و مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام و برائت از دشمنانش دعوت می کند و هنگامی که به ثعلبیه(1) می رسد، مردی از نسل پدرش در حمایت از او قیام می کند و از لحاظ بدن، قویترین مردم و از لحاظ دل شجاع ترین آنان است، به جز صاحب امر که از او قویتر است. پس می گوید: هان، چه می کنی؟ به خدا قسم تو مردم را مانند چهارپایان می ترسانی، آیا این کار را با تایید رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، انجام می دهی یا دلیل دیگری داری؟ غلامی که بیعت را به عهده گرفته است، می گوید: به خدا قسم، اگر ساکت نشوی، آن چه را که چشمانت در آن قرار دارد را (سرت را) خواهم زد. حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف به او می فرماید: ساکت باش ای فلانی، به خدا قسم من به سفارش رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، این کار را می کنم. ای فلانی! زود عیبه و طبقه و درفش را برایم بیاور. آنها را می آورد و عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را برای او می خواند. آن گاه، آن فرد می گوید: خدا مرا قربان تو گرداند، سرت را به من نزدیک کن تا آن را ببوسم. آن حضرت سر خود را پیش میآورد و او به میان چشمهای حضرت

1- [1] _ تعلبیه: دهی در راه مکه، «معجم البلدان، ج 2، ص 78».

بوسه می زند و می گوید: خدا مرا قربان تو گرداند، بیعت را تجدید کن. پس بیعت خود را با ایشان تجدید می کند. امام باقر علیه السلام فرمودند: گویی که آنان را می بینم در حالی که از نجف کوفه حرکت کردند و تعدادشان سیصد و اندی است و دلهایشان شجاع و دلاور، مانند تکه های آهن است و جبرئیل در سمت راست او و میکاییل در سمت چپش قرار دارند و ترس و وحشت پیشایش او به مسافت یک ماه و در پس او به مسافت یک ماه راه می رود و خدا او را با پنج هزار فرشته، آماده جنگ و پشتیبانی می کند. هنگامی که از نجف بیرون می رود، به یارانش می گوید: امشب را در عبادت سپری کنید. پس آنان شب را در حالت رکوع و توسل به خدا به صبح می رسانند و هنگامی که صبح فرا می رسد، می گوید: راه نخیله را بگیریم(1) و اطراف کوفه، خندقی محکم و سپاهیانی آماده و مسلح قرار دارند.

عرض کردم: سپاهیانی مسلح و آماده؟ فرمود: به خدا قسم بلی، تا این که به مسجد ابراهیم علیه السلام در نخیله می رسد. پس دو رکعت در آن به جای می آورد. در کوفه، مرجئه و دیگران که به ارتش سفیانی پیوستهاند، به مصاف او بیرون می آیند. او به یارانش می گوید: آنان را تعقیب کنید. سپس می گوید: به آنان حمله کنید. امام باقر علیه السلام فرمودند: به خدا قسم، هیچ کدام از مخبران آنان نخواهد توانست خندق را پشت سر بگذارد. سپس وارد کوفه می شود. و هیچ مؤمنی باقی نمی ماند، مگر این که در آن باشد یا به آن دلتنگ شود؛ و این همان گفته امیر مؤمنان علیه السلام است. سپس به یارانش می گوید: به مصاف این ستمگر بروید. پس او را به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم دعوت می کند. سفیانی با او صلح و بیعت می کند. کلب (قبیله کلب) که از دایی های او هستند، به او می گویند: این چیست؟ چه کار کردی؟ به خدا قسم، هیچ گاه بر این کار با تو بیعت نمی کنیم. می گوید: چه کار کنم؟ می گویند: به مصاف او بروید. سپس حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف به او می فرماید: برحذر باش، چرا که من حجت را بر تو تمام کردم و با تو خواهم جنگید. هنگام صبح، امام با آنان می جنگد و خدا او را بر آنان مسلط میکند و سفیانی به اسارت درمی آید. او را نزد آن حضرت می آورند. آن حضرت با دست خویش گردنش را می زند.

1- [1] _ نخیله: مکانی است نزدیک کوفه، «معجم البلدان، ج 5، ص 278».

سپس گروهی از سوار کاران را به سوی رومی ها می فرستد تا باقی ماندگان از بنی امیه را احضار کنند. هنگامی که به سرزمین روم می رسند، می گویند: بگذارید هم کیشان ما به ما ملحق شوند. آنان نمی پذیرند و می گویند: به خدا قسم، این کار را نمی کنیم. آن گروه می گویند: به خدا قسم، اگر به ما دستور دهد، با شما خواهیم جنگید. سپس به سوی صاحبشان یعنی امام زمان علیه السلام می روند و این پیشنهاد را بر او عرضه می کنند. ایشان می فرماید: بروید و یارانشان را برای آنان خارج کنید، چرا که اینان حجت و برهان آورده اند. و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است که میفرماید: «فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُم مِّنْهَا يَرْكُضُونَ * لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ»(1) [پس چون عذاب ما را احساس کردند، بناگاه از آن می گریختند * (هان) مگریزید و به سوی آن چه در آن متنعم بودید و (به سوی) سراهایتان بازگردید. باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید] _ فرمود: _ یعنی گنجهایی را که ذخیره می کردید: «قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ* فَمَا زَالَت تِّلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ»(2) [گفتند: ای وای بر ما که ما واقعا ستمگر بودیم * سخنشان پیوسته همین بود تا آنان را دروشده، بی جان گردانیدیم] هیچ خبر دهنده ای از آنان باقی نمی ماند.

سپس به کوفه برمی گردد و آن سیصد و اندی مرد را به همه مناطق می فرستد. امام بر سینه هایشان دست می کشد و در پی آن، آنها در انجام هیچ فرمانی دریغ نمی ورزند و هیچ شهری در زمین باقی نمی ماند، مگر این که بانگ شهادت لااله إلا الله، وحده لا شریک له، و این که محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خدا است، از آن بلند میشود و این همان سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِى السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»(3) [هر که در آسمانها و زمین است، خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است و به سوی او بازگردانیده می شوید] است و صاحب امر جزیه را نمی پذیرد؛ چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را می پذیرفت، و این همان سخن خداوند تبارک و تعالی است که میفرماید: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّه».

1- [1] _ انبیا/12_13.
2- [2] _ انبیا/14_15.
3- [3] _ آل عمران/83.

امام باقر علیه السلام فرمودند: _ به خدا _ آنان می جنگند تا خدا یگانه و یکتا دانسته شود و شریکی برای او قائل نشوند و تا این که پیرزنی ضعیف از مشرق به سمت مغرب مسافرت کند، بی آن که کسی مانع او شود و خدا دانه را از زمین بیرون آورد و باران را از آسمان فرود آورد و مردم خراجی را که بر گردنهایشان دارند، به مهدی علیه السلام میدهند و خدا شیعه ما را نعمتهای فراوان دهد و اگر خوشبختی شامل حال آنان نمی شد، طغیان می کردند. هنگامی که صاحب این امر برخی از احکام را اجرا می کند و برخی سخنان را ایراد می کند، گروهی سرکش از مسجد به قصد نافرمانی از او خروج می کنند. ایشان به یارانش می فرماید: راه بیفتید. و در منطقه تمارین (خرما فروشان) به آنان می رسند و آنان را اسیر می کنند و دستور سر بریدن آنان را می دهد و آن آخرین گروهی است که بر علیه قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف خروج می کند.(1)

4) طبرسی میگوید زراره و دیگران، از امام صادق علیه السلام روایت کردند که ایشان فرمودند: تاویل این آیه هنوز محقق نشده است و هر گاه قائم ما عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کند، کسی که ایشان را درک کند، پی خواهد برد که مصداق تاویل این آیه چه کسی خواهد بود. همانا دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم به جایی خواهد رسید که شب به آن جا میرسد تا این که شرک بر روی زمین باقی نخواهد ماند.(2)

«وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَىْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَ...يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللّهُ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ (41)»

«وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَىْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِى الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ آمَنتُمْ بِاللّهِ وَمَا أَنزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللّهُ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ (41)»

[و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان (او) و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است. اگر به خدا و آن چه بر بنده خود در روز جدایی (حق از باطل) روزی که آن دو گروه با هم روبرو شدند، نازل کردیم، ایمان آورده اید و خدا بر هر چیزی تواناست]

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 60، ح 49.
2- [2] _ مجمع البیان، ج 4، ص 466.

1) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن اورمه و محمد بن عبدالله، از علی بن حسان، از عبد الرحمان بن کثیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای عز و جل : «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَىْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِى الْقُرْبَى»، فرمودند: منظور از ذی القربی، امیر مؤمنان و ائمه که سلام و درود خدا بر ایشان باد، هستند.(1)

2) و از همو: از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از ابان، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَىْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِى الْقُرْبَى» فرمودند: آنان خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند و خمس از آن خدا و از آن پیامبر خدا که سلام و درود خدا بر او باد، و از آن ما است.(2)

3) و از همو: با سند خود از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت در باره این فرموده خدای عز و جل سئوال شد: «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَىْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِى الْقُرْبَى» و به ایشان عرض شد: آن چه که برای خداست، برای چه کسی است؟ فرمود: برای رسول خداست، و آن چه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، برای امام است. به ایشان عرض شد: چگونه می شود که نوعی از انواع، بیشتر و نوعی کمتر باشد؟ فرمود: تصمیم آن با امام است؛ آیا دیدی که رسول الله صلی علیه و آله و سلم چگونه عمل می کرد؟ آیا این گونه نیست که ایشان می بخشید بر آن چه که می دید؟ امام نیز همین طور است.(3)

4) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از عبدالصمد بن بشیر، از حکیم مؤذن بنی عبس نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی پرسیدم: «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَىْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِى الْقُرْبَى» امام صادق علیه السلام در حالی که دو آرنجش بر زانوانش بود با دستش اشاره کرد، سپس فرمود: به خدا قسم، آن

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 342، ح 12.

2- [2] _ کافی، ج 1، ص 453، ح 2.
3- [3] _ کافی، ج 1، ص 457، ح 7.

سود و بهره روز به روز است؛ اما پدرم دست شیعه خود را باز گذاشت (آن را بر ایشان حلال کرد) تا پاک شوند.(1)

5) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از حسین بن عثمان، از سماعه روایت شده است که گفت: از ابو الحسن علیه السلام در باره خمس پرسیدم. فرمودند: در هر چیزی که مردم بهره می برند، چه کم باشد و چه زیاد.(2)

6) و از همو: از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از برخی از اصحاب ما، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که فرمودند: خمس از پنج چیز است: از غنیمتها و غواصی و گنجها و معادن و معادن نمک. از همه این انواع، خمس گرفته می شود و برای کسی است که خدا مقرر کرده است. چهار پنجم را میان کسانی که به خاطر آن جنگیدند و آن را به عهده گرفته اند، بر حسب شش سهم میان آنان تقسیم می شود: سهمی برای خدا و سهمی برای رسولش و سهمی برای ذی القربی و سهمی برای یتیمان و سهمی برای در راه ماندگان.

سهم خدا و سهم پیامبرش به اولیای امر پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ارث می رسد. پس سه سهم به او می رسد: دو سهم از ارث و سهمی که از جانب خدا به او می رسد و بنابراین نصف خمس برای او است و نصف خمس باقی مانده، میان اهل بیتش تقسیم می شود. پس سهمی برای یتیمان آنان و سهمی برای بیچارگان آنان و سهمی برای در راه ماندگان است و بر اساس کتاب و سنت میان آنان تقسیم می شود، به طوری که برای یک سالشان کافی باشد. اگر چیزی اضافه ماند، برای والی است و اگر به حد کفایت آنان نرسد، بر والی است که از نزد خود به اندازهای که بی نیاز شوند انفاق کند و از این رو تامین هزینه آنان بر او واجب می شود، چون آن چه اضافه می ماند به او می رسد.

همانا خدا خمس را به آنان اختصاص داده است و به فقیران عادی و در راه ماندگان اختصاص نداده است؛ زیرا خمس برای آنان عوض صدقه های مردم است (تا از مردم صدقه نگیرند) و به خاطر رابطه خویشاوندی آنان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، مقام آنان حفظ شود و آنان از ناپاکی های مردم (یعنی صدقه

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 457، ح 10.
2- [2] _ کافی، ج 1، ص 457، ج 11.

دادن اموال ناپاک مردم به آنان) به دور باشند. پس خداوند تبارک و تعالی بخششی مخصوص برای آنان قرار داده است، به طوری که آنان را بی نیاز می کند و در موضع ذلت و بیچارگی قرار نمی دهد و اشکالی در صدقه دادن آنان به یکدیگر نیست. آنان که خدا خمس را برای آنان قرار داده است عبارتند از: خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که خدا آنان را ذکر کرده و فرموده است: «وَأَنذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ»(1) [و خویشان نزدیکت را هشدار ده] وآنان بنی عبدالمطلب هستند، چه مردان و چه زنان آنان و خانواده ای از خانواده های متشخص قریش و یا کسی از عربها در میانشان نیستند. و موالی (غلامان) ایشان را نیز آنان سهمی را از این خمس نیست و گاهی صدقه های مردم به موالی شان جایز است و آنان در این امر با مردم برابرند. و نیز هر که مادرش از بنی هاشم باشد و پدرش از دیگر خانوادههای قریش باشد، صدقه به آنان جایز است و بهره ای از خمس ندارند؛ چرا که خدای عز و جل می فرماید: «ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ»(2) (3) [آنان را به (نام) پدرانشان بخوانید].

7) و از همو: از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از احمد بن محمد، از جمیل بن دراج، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره معادن طلا و نقره و آهن و سرب و مس از ایشان سئوال شد که آیا خمس دارد؟ فرمودند: خمس دارد.(4)

8) و از همو: از برخی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از ابن ابو نصر نقل شده است که گفت: به امام باقر علیه السلام نوشتم که: خمس را قبل از جدا کردن هزینه های یک سال یا پس از آن، جدا کنم؟ نوشتند: پس از هزینه.(5)

9) و از همو: از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هر چیزی که برای به دست آوردن آن و برای شهادت (دادن مردم به) لا اله الا الله و محمد رسول الله

1- [1] _ شعرا/214.
2- [2] _ احزاب/5.
3- [3] _ کافی، ج 1، ص 453، ح 4.

4- [4] _ کافی، ج 1، ص 457، ح 8.
5- [5] _ کافی، ج 1، ص 458، ح 13.

صلی الله علیه و آله و سلم جنگ بر پا شد، ما در آن خمس داریم و برای هیچ کس جایز نیست که چیزی را از خمس بخرد، مگر این که حق ما از آن به ما برسد.(1)

10) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از ضریس کُناسی نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: چگونه زنا در میان مردم شایع شد؟ عرض کردم: فدایت شوم، نمی دانم. فرمودند: به خاطر حق خمس ما اهل بیت؛ مگر شیعه پاک ما؛ چرا که خمس از بدو تولدشان برای آنان حلال است.(2)

11) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از حماد، از حلبی نقل شده است که از امام صادق علیه السلام در باره گنج پرسیدند که چه قدر خمس دارد؟ فرمودند: یک پنجم. پرسیدند، معادن چه قدر خمس دارد؟ فرمودند: یک پنجم و همچنین از معادن سرب و مس و آهن و همه انواع فلزات، همان اندازه که از طلا و نقره خمس گرفته می شود، از آنها نیز گرفته می شود.(3)

12) و از همو: از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از محمد بن علی نقل شده است که از ابو الحسن علیه السلام در باره آن چه که از دریا استخراج می شود مانند مروارید و یاقوت و زبرجد و فلزات نقره و طلا و این که چه مقدار از آنها خمس گرفته می شود، سئوال کردم. فرمودند: اگر بهای آن به یک دینار رسید، خمس دارد.(4)

13) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از صباح ازرق، از محمد بن مسلم، از یکی از آن دو علیهما السلام روایت شده است که فرمود: همانا سخت ترین مشکلی که مردم در روز قیامت با آن رو به رو می شوند، این است که صاحب خمس بلند شود و بگوید: پروردگارا! خمس من کجا است؟ و ما این را برای شیعه مان پاک نمودیم تا تولدشان طیب و پاک شود.(5)

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 458، ح 14.
2- [2] _ کافی، ج 1، ص 459، ح 16.

3- [3] _ کافی، ج 1، ص 459، ح 19.
4- [4] _ کافی، ج 1، ص 459، ح 21.
5- [5] _ کافی، ج 1، ص 459، ح 20.

14) و از همو: از علی، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از حماد، از حلبی نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره عنبر و مروارید که از طریق غواصی استخراج می شود، سئوال کردم. فرمودند: خمس دارد. (1)

15) شیخ در تهذیب: با سند خود از علی بن حسن بن علی بن فضال، از حسن بن علی بن یوسف، از محمد بن سنان، از عبد الصمد بن بشیر، از حکیم مؤذن بنی عبس، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به وی عرض کردم: معنای: «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ» چیست؟ فرمودند: به خدا قسم، همانا سود و بهره روز به روز؛ بی گمان، پدرم علیه السلام آن را برای شیعه ما حلال نموده است تا پاکیزه شوند.(2)

16) و نیز همو: با سند خود از علی بن مهزیار، از فضاله و ابن ابو عمیر، از جمیل، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان در باره فلزات طلا، نقره، و مس و آهن و سرب سئوال کردم. فرمودند: همه آنها خمس دارد.(3)

17) و نیز همو: از علی بن مهزیار، از ابن ابو عمیر، از حماد، از حلبی نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره عنبر و مروارید به دست آمده از طریق غواصی پرسیدم. پس فرمودند: خمس دارد. _ گفت:_ و از ایشان در باره گنج پرسیدم که چقدر خمس دارد؟ فرمودند: یک پنجم. و در باره فلزات پرسیدم که چقدر دارد؟ فرمودند: یک پنجم. و در باره سرب و مس و آهن و آن چه در معادن وجود دارد، پرسیدم که چقدر خمس دارد؟ گفت: از آنها به اندازه طلا و نقره گرفته می شود.(4)

18) و نیز همو: با سند خود از محمد بن علی بن محبوب ،از عباس بن معروف، از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که گفت: از ایشان در باره فلزات سئوال کردم که چقدر (خمس) باید از آنها

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 461، ح 28.
2- [2] _ تهذیب، ج 4، ص 121، ح 344.

3- [3] _ تهذيب، ج 4، ص 121، ح 345.
4- [4] _ تهذيب، ج 4، ص 121، ح 346.

کم شود؟ فرمودند: هر گنجی که درون زمین قرار دارد، خمس دارد.(1) و فرمودند: هر چه برای استخراج آن از مال خودت هزینه کنی، و سنگ آن معدن که خدا برای تو بیرون آورده است، به صورت خالص (وقتی هزینه را از آن کسر کنی) خمس دارد.(2)

19) و نیز همو: با سند خود، از محمد بن علی بن محبوب، از محمد بن حسین، از عبدالله بن قاسم حضرمی، از عبدالله بن سنان نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: هر انسانی که غنیمتی را به دست آورد یا درآمدی کسب کرد، خمس آن را باید برای فاطمه سلام الله علیها و برای ولی امرش پس از او از فرزندان او که بر مردم حجت دارند، بپردازد. پس آن (خمس) مخصوص آنان است و هر جا که می خواهند آن را قرار می دهند. چرا که خدا صدقه را بر آنان حرام کرده است. حتی خیاط اگر یک پیراهن پنج دوانیقی (واحد پول) بدوزد، یک قسمت از آن برای ما است، مگر کسانی از شیعه ما که آن را برای آنان حلال کردیم تا به وسیله آن، تولد آنان پاک و طیب باشد و همانا زنا بزرگترین گناه نزد خدا در روز قیامت است. صاحب خمس برمیخیزد و می گوید: پروردگارا، از این (مردم) در باره آن چه برای آنان مباح شده است [و آنچه مباح نشده است] بپرس.(3)

20) و نیز همو: با سند خود، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم نقل کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام، در باره ملاحه پرسیدم. فرمودند: ملاحه چیست؟ عرض کردم: زمین بایر و شوری که آب در آن جمع می شود و به نمک مبدل می شود. فرمودند: این معدن خمس دارد. عرض کردم: گوگرد و نفت که از زمین بیرون می آید، آیا خمس دارد؟ _ گفت:_ فرمودند: این و مانند آن خمس دارد.(4)

21) و نیز از همو: از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابن ابو عمیر، از حفص بن بختری، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: مال

1- [1] _ رکاز در نزد اهل حجاز، گنجهای مدفون شده از دوران جاهلیت است و در نزد اهل عراق به معنای معادن است؛ چرا که ثابت شده در دل

زمین است.« النهایه، ج2، ص258»
2- [2] _ تهذیب، ج 4، ص 122، ح 347.
3- [3] _ تهذیب، ج 4، ص 122، ح 348.
4- [4] _ تهذیب، ج 4، ص 122، ح 349.

ناصبی را (کسی که با اهل بیت که سلام و درود خدا بر ایشان باد، دشمن است) هر جا یافتی بگیر و خمس آن را به ما بپرداز.(1)

22) و نیز همو: با سند خود از حسین بن سعید، از ابن ابو عمیر، از سیف بن عمیره، از ابوبکر حضرمی، از معلی نقل کرده است که حضرت فرمود: مال ناصبی را هر جا یافتی بگیر و خمس آن را برای ما بفرست.(2)

23) و نیز همو: با سند خود از سعد بن عبدالله، از ابو جعفر، از ابن مهزیار، از محمد بن حسن اشعری نقل کرده است که گفت: برخی از اصحاب ما به ابو جعفر ثانی، امام جواد علیه السلام چنین نوشتند: در باره خمس به ما بگویید، آیا بر هر چیزی که انسان از آن بهره می برد، از همه انواع و نیز بر پیشهوران واجب است و چگونه؟ پس با دست خط خود چنین نوشت: یک پنجم آن پس از (کسر هزینه سالانه زندگی) گرفته می شود.(3)

24) و نیز همو: با سند خود از علی بن مهزیار نقل کرده است که گفت: ابراهیم بن محمد همدانی به او چنین نوشت: علی (بن مهزیار) کتاب پدرت را در باره آن چه که بر زمین داران (صاحبان مستغلات) واجب کرده است، برایم خواند که او نصف یک ششم را پس از جدا کردن هزینه واجب کرده است و این که کسی که آبادی او با هزینه اش سامان نمی یابد، بر او یک ششم یا هر مقدار دیگر، واجب نیست. سپس اصحاب در این باره اختلاف کردند و گفتند: خمس بر آبادیها پس از (جدا کردن) هزینه و خراج آبادی واجب است و نه بر هزینه انسان و خانواده او. امام علیه السلام چنین نوشت _ و این نوشته را علی بن مهزیار خواند _ : خمس پس از جدا کردن هزینه او و خانواده اش و پس از پرداختن خراج حاکم واجب است.(4)

25) و نیز همو: با سند خود از علی بن مهزیار نقل کرده است که گفت: ابو علی بن راشد به من گفت: به ایشان گفتم: به من دستور دادی که کار تو را انجام دهم و حقت را بگیرم. پس موالی شما را به این امر آگاه ساختم و برخی از آنان به

1- [1] _ تهذیب، ج 4، ص 122، ح 350.
2- [2] _ تهذیب، ج 4، ص 123، ح 351.

3- [3] _ تهذيب، ج 4، ص 123، ح 352.
4- [4] _ تهذيب، ج 4، ص 123، ح 354.

من گفتند: حق او چیست (چه حقی دارد)؟ و من نمی دانستم چه جوابی به او بدهم. حضرت فرمود: خمس برآنان واجب است. گفتم: در چه چیزی؟ فرمود: در متاع و آبادی های آنان. گفتم: آیا بر تاجر و پیشه ور واجب است؟ فرمود: در صورتی که پس از جدا کردن هزینه زندگیشان، بتوانند (آن را پرداخت کنند).(1)

26) و نیز همو: با سند خود از سعد، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از ابو ایوب ابراهیم بن عثمان، از ابو عبیده حذاء نقل کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمودند: اگر ذمّی از یک فرد مسلمان زمین بخرد، خمس بر او واجب است.(2)

27) و از همو: با سند خود از سعد، از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از محمد بن علی بن ابو عبدالله، از ابو الحسن علیه السلام روایت شده است که محمد گفت: از ایشان در باره آن چه از دریا از مروارید و یاقوت و زبرجد استخراج می شود و در باره فلزات طلا و نقره پرسیدم که آیا زکات بر آن واجب است؟ فرمودند: اگر بهای آن به یک دینار برسد، خمس برآن واجب است.(3)

28) و از همو: با سند خود از سعد، از علی بن اسماعیل، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن مسکان، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره مردی که از اصحاب ما باشد، ولی زیر پرچم آنان می جنگد و بهره ای از غنیمت نصیب او می شود، از او پرسیده شد. فرمودند: خمس آن را می پردازد و برای او حلال است.(4)

29) و از همو: با سند خود از سعد، از یعقوب بن یزید، از علی بن جعفر، از حکم بن بهلول، از ابو همام، از حسن بن زیاد، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: مردی نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد، پس عرض کرد: ای امیر مؤمنان، مالی به دستم رسید و نمی دانم آیا حلال است یا حرام؟ به او فرمودند:

1- [1] _ تهذیب، ج 4، ص 123، ح 353.
2- [2] _ تهذیب، ج 4، ص 123، ح 355.
3- [3] _ تهذیب، ج 4، ص 124، ح 356.

4- [4] _ تهذيب، ج 4، ص 124، ح 357.

خمس را از آن مال جدا کن، چه خدای عز و جل خمس مال را پذیرفته است و از هر مالی که صاحب آن با آن کار می کند، اجتناب کن.(1)

30) و نیز همو: از محمد بن حسن صفار، از یعقوب بن زید، از احمد ابن محمد بن ابو نصر نقل کرده است که گفت: از ابو الحسن علیه السلام در باره آن چه از معدن به دست می آید، چه کم یا زیاد باشد، پرسیدم که آیا (خمس یا زکات) دارد؟ فرمودند: چیزی برآن واجب نیست تا این که به مقداری برسد که زکات آن بیست دینار باشد.(2)

31) و نیز همو: با سند خود از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: خمس نیست، مگر بر غنیمت ها به طور خاص. شیخ ما (شیخ طوسی) گفت: مراد از آن، این است که خمس در ظاهر قرآن نیست، مگر بر غنیمت ها به طور خاص.(3)

32) و نیز همو: با سند خود از سعد بن عبدالله، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن مسکان نقل کرده است که گفت: از زکریا بن مالک جعفی نقل شده است که از امام صادق علیه السلام، در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ» سئوال شد.

فرمودند: اما در باره خمس خدای عز و جل باید گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله سلم اختیار دارد که آن را در راه خدا خرج کند. اما خمس پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، به خویشاوندانش می رسد و خمس ذوی القربی، به خویشاوندان او و یتیمان اهل بیتش میرسد. پس برای این چهار گروه سهم هایی را قرار داده است. و اما مساکین و در راه ماندگان؛ میدانی که ما صدقه نمی گیریم و برای ما حلال نیست؛ زیرا آن برای مساکین و در راه ماندگان است.(4)

1- [1] _ تهذیب، ج 4، ص 124، ح 358.
2- [2] _ تهذیب، ج 4، ص 138، ح 391.
3- [3] _ تهذیب، ج 4، ص 124، ح 359.
4- [4] _ تهذیب، ج 4، ص 125، ح 60.

33) و از همو: از احمد بن حسن بن علی بن فضال، از پدرش، از عبدالله بن بکیر، از بعضی از یارانش، از یکی از دو امام علیهما السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ» فرمودند: خمس خدای عز و جل برای امام و خمس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز برای امام و خمس ذی القربی برای خویشاوندان پیامبر و امام و یتیمان یعنی یتیمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مساکین آنان و در راه ماندگان آنان است. این اموال به دیگران پرداخت نمی شود.(1)

34) و نیز همو: با سند خود از علی بن حسن بن فضال، از محمد بن اسماعیل زعفرانی، از حماد بن عیسی، از عمر بن اُذینه، از ابان بن ابو عیاش، از سلیم بن قیس بن هلالی نقل کرده است که گفت: از امیر مؤمنان علیه السلام سخنان زیادی شنیدم. سپس فرمودند: و از این جمله، سهم ذی القربی را که خدا در باره آنان فرمود: «إِن کُنتُمْ آمَنتُمْ بِاللّهِ وَمَا أَنزَلْنَا عَلَی عَبْدِنَا یَوْمَ الْفُرْقَانِ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعَانِ» به آنان بده و به خدا قسم، ذی القربی را که خدا ذکر کرده است ما هستیم و ما کسانی هستیم که خدا آنان را با او و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم مرتبط دانسته است. پس فرمود: «فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ» به ویژه از ما، و بهره ای را از سهم صدقه برای ما قرار نداده است. خدا پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم و ما را بزرگتر از این دانسته است که از چرک دست مردم، طعام بخوریم.(2)

35) و نیز همو: با سند خود از علی بن حسین، از احمد بن حسن، از احمد بن محمد بن ابو نصر نقل کرده است که گفت: ابراهیم بن ابو بلاد به ابو الحسن علیه السلام چنین عرض کرد: آیا زکات بر تو واجب است؟ فرمودند: خیر، بلکه از آن چه اضافه می ماند (زکات) می پردازیم. از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ» سئوال شد: و اینکه آن چه برای خدا است، برای کیست؟ فرمودند: برای پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، و هر چه برای پیامبر

1- [1] _ تهذیب، ج 4، ص 125، ح 361.

2- [2] _ تهذيب، ج 4، ص 126، ح 362.

صلی الله علیه و آله و سلم است، برای امام است. به وی عرض شد: اگر نوعی بیشتر از نوعی دیگر و یا کمتر باشد، در این صورت چگونه با آن رفتار می کنیم؟ فرمودند: آن برای امام است. مگر ندیده ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چگونه عمل میکرد؟ در حقیقت او بر حسب آن چه می دید (صلاح میدانست) می داد و امام نیز چنین است.(1)

36) و از همو: با سند خود از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از ربعی بن عبدالله بن جارود، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود که هر گاه غنیمتی به دست او می رسید، خالص آن را می گرفت و از آن او می شد، سپس مقدار باقی مانده را به پنج یک پنجم تقسیم می کرد و خمس آن را می گرفت. سپس چهار خمس آن را میان کسانی که برای به دست آوردن آن جنگیدند، تقسیم می کرد. و آن قسمتی (خمس) را که میگرفت، به پنج قسمت تقسیم میکرد و خمس خدای عز و جل را برای خود برمی داشت. سپس چهار قسمت دیگر را میان ذوی القربی و یتیمان و مساکین و در راه ماندگان تقسیم می کرد و به هر کسی از آنان سهمی را می پرداخت و امام علیه السلام نیز به همین ترتیب عمل می کند.(2)

37) و از همو: با سند خود از علی بن حسن بن فضال، از علی بن یعقوب ابو حسن بغدادی، از حسن بن اسماعیل بن صالح صیمری، از حسن بن راشد، از حماد بن عیسی، از برخی از اصحاب ما، از امام موسی کاظم علیه السلام چنین روایت شده است که فرمودند: خمس از پنج چیز گرفته می شود: از غنیمتها، از غواصی و از گنجها، از معادن و از ملاحه (معادن نمک).(3)

38) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از علی بن عباس، از حسن بن عبد الرحمان، از عاصم بن حمید، از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: به ایشان عرض کردم: برخی از اصحاب ما تهمت می زنند و به مخالفانشان دشنام می دهند. به من فرمودند: خودداری از دشنام دادن برای آنان

1- [1] _ تهذیب، ج 4، ص 126، ح 363.

2- [2] _ تهذيب، ج 4، ص 128، ح 365.
3- [3] _ تهذيب، ج 4، ص 128، ح 366.

بهتر و شایسته تر است. سپس فرمودند: ای ابوحمزه! _ قسم به خدا _ همانا همه مردم حرام زاده اند به جز شیعه ما.

عرض کردم: دلیل این سخن شما چیست؟ به من فرمودند: ای ابو حمزه! کتاب نازل شده از خدا برآن دلالت می کند؛ همانا خدای تبارک و تعالی برای ما اهل بیت سه سهم در همه فیء (غنایم) قرار داده است. خدای عز و جل فرمود: «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ». اصحاب خمس و فیء ماییم و ما آن را بر همه مردم به جز شیعه ما حرام کردیم. ای ابو حمزه! _ به خدا قسم _ هر سرزمینی که فتح می شود و هر خمسی که از مالی جدا می شود، و بر چیزی از آن دست گذاشته می شود، حرام است، چه زن [کنیز] باشد یا مال. اگر حق ظاهر شود، مردمی را که بسیار برای خود ارزش قائلند در معرض فروش گذاشته می شوند اما کسی بهایی برای آنان نمیپردازد. تا جایی که آنان حاضر هستند همه اموالشان را در مقابل آزادیشان بپردازند، اما موفق نمی شوند. اینان کسانی اند که ما و شیعه ما را بدون عذر و حق و حجت از حقمان محروم کردند.(1)

39) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عثمان، از سلیم بن قبس هلالی نقل شده است که گفت: روزی امیر مؤمنان علیه السلام خطبه ایراد فرمودند. پس خدا را ستایش و ثنا گفتند... _ و خطبه را ذکر کرد تا جایی که _ ایشان فرمودند: و از آن، سهم ذوی القربی به من داده شد که خدای عز و جل در باره آن چنین فرمود: «إِن کُنتُمْ آمَنتُمْ بِاللّهِ وَمَا أَنزَلْنَا عَلَی عَبْدِنَا یَوْمَ الْفُرْقَانِ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعَانِ» و به خدا قسم، منظور او از ذی القربی ما هستیم، چرا که خدا ما را به خویش و به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم مرتبط دانسته است. خدای عز و جل فرمود: «فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ» و این آیه فقط در باره ما نازل شده است. «کَیْ لَا یَکُونَ دُولَةً بَیْنَ الْأَغْنِیَاء مِنکُمْ وَمَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ» [تا میان توانگران شما دست به دست نگردد و آن چه را فرستاده (او) به شما داد، آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت، باز ایستید و از خدا پروا بدارید] در

1- [1] _ کافی، ج 8، ص 285، ح 431.

ستم و ظلم به آل محمد که سلام و درود خدا بر ایشان باد، «إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»(1) [که خدا سخت کیفر است] برای کسانی که به آنان ستم کرده اند و از روی رحمت به ما و بی نیازی که خدا ما را به وسیله آن بی نیاز ساخته است و به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم به آن سفارش کرده است و سهمی از صدقه برای ما قرار نداده است. خداوند رسولش که سلام و درود خدا بر او باد، و ما اهل بیت را منزه ساخته است از این که ما را از چرکهای مردم روزی دهد. پس، خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب کردند و کتاب خدا را که به حق گواهی می دهد، انکار کردند و ما را از حقی که خدا برای ما واجب کرده است، محروم ساختند. خانواده هیچ پیامبری از سوی امتشان به اندازه آن چه که ما پس از پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم (ظلم و ستم) دیده ایم، ندیده اند. از خدا کمک می جوییم بر کسانی که به ما ظلم کردند و لا حول و لا قوه إلا بالله العلی العظیم.(2)

40) شیخ در تهذیب: با سند خود از مفید، از احمد بن محمد، از پدرش، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از حماد، از حریز، از محمد بن مسلم، از یکی از آن دو امام علیهما السلام، روایت کرده است که فرمود: غسل در هفده جا است، یکی از آنها شب هفدهم از ماه رمضان است و آن شبی است که دو گروه مسلمان و مشرک [شب نبرد بدر] روبروی هم قرار گرفتند.(3)

41) عیاشی: از محمد بن مسلم، از یکی از دو امام علیهما السلام روایت کرده است که گفت: در باره این سخن خدای تعالی پرسیدم: «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَىْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِى الْقُرْبَى». فرمود: ایشان از خویشاوندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستند. پرسیدم: آیا یتیمان و مساکین و در راه ماندگان نیز شامل آنها می شوند؟ فرمود: بلی.(4)

42) از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان شنیدم که در باره غنیمت چنین فرمودند: خمس از آن جدا می شود و آن چه باقی می ماند، میان کسانی که برای به دست آوردن آن جنگیدند و آن را به عهده

1- [1] _ حشر/7.
2- [2] _ کافی، ج 8، ص 63، ح 21.
3- [3] _ تهذیب، ج 1، ص 114، ح 302.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 65، ح 50.

گرفتند، تقسیم می شود و اما فیء و انفال فقط به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اختصاص داده می شود.(1)

43) از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان شنیدم: که نجده حروری به ابن عباس نامه نوشت و در باره موارد و مصادیق پرداخت خمس پرسید؟ پس به او چنین نوشت: اما خمس؛ پس ما ادعا می کنیم که از آن ما است و قوم ما ادعا می کنند که از آن ما نیست. پس صبر و تحمل کردیم.(2)

44) از زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر نقل شده است که که به ایشان علیه السلام عرض کردند: حق امام در اموال مردم چیست؟ فرمودند: فیء و انفال و خمس و هر چیزی که فیء یا انفال یا خمس یا غنیمت از آن عاید می شود، خمس آن برای ایشان است؛ چرا که خدا می فرماید : «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ» و هر چیزی که در دنیا است، ایشان بهره ای از آن دارند. پس اگر کسی با پرداخت خمس به آنان خود را به ایشان وصل کند، (بداند) مقداری را که برای آن شخص دعا می کنند (و از راه دعا به او میرسد)، بیشتر از چیزی است که (آنان) دریافت می کنند.(3)

45) از سماعه، از امام صادق علیه السلام و ابو الحسن علیه السلام روایت شده است که گفت: از یکی از آن دو در باره خمس پرسیدم. فرمودند: خمس فقط در غنیمتها مصداق دارد.(4)

46) از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی»، فرمودند: آنان خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند.(5)

47) از محمد بن فضیل، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 65، ح 51.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 66، ح 52.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 66، ح 53.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 66، 54.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 66، ح 55.

خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی» پرسیدند. فرمودند: خمس از آن خدا و از آن رسولش صلی الله علیه و آله و سلم و برای ما است.(1)

48) از سدیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که: فرمودند: ای ابو فضل! ما به گواهی کتاب خدا در خمس حق داریم، پس اگر آن را لغو کردند و گفتند: از جانب خدا نیست یا آن را نشناختند، تفاوتی ندارد (در هر صورت به ما تعلق دارد).(2)

49) از ابن طیار، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: خمس غنیمت جدا می شود، سپس چهار قسمت بقیه آن میان کسانی که برای به دست آوردن آن جنگیدند و یا کسی که آن را به عهده گرفته است، تقسیم می شود.(3)

50) از فیض بن ابو شیبه، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: همانا شدیدترین و سخت ترین حالتی که مردم در روز قیامت با آن مواجه خواهند بود، هنگامی رخ خواهد داد که صاحب خمس قیام کند و بگوید: پروردگارا! خمس من کجاست؟ و شیعه ما در قبال او مسئولیتی ندارند.(4)

51) از اسحاق بن عمار نقل شده است که گفت: از ایشان شنیدم که فرمودند: بنده ای که از (پول خمس) چیزی را بخرد، عذری ندارد که بگوید: پروردگارا! من آن را با مال خود خریدم، تا این که اهل خمس به او اجازه دهند.(5)

52) از ابراهیم بن محمد نقل شده است که گفت: به امام هادی علیه السلام نامه نوشتم و از ایشان در باره آن چه پرداخت آن از آبادیها واجب است، پرسیدم؟ چنین نوشتند: خمس پس از تأمین هزینه.

گفت: سپس با اصحابمان مناظره کردم. گفتند: هزینه، پس از آن چه را حاکم می گیرد (خراج) و پس از هزینههای شخصی است؟ پس به او چنین نوشتم: همانا تو چنین گفتی: خمس پس از هزینه، و اصحاب ما در باره تعیین هزینه، اختلاف

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 66، ح 56.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 66، ح 57.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 67، ح 58.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 67، ح 59.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 67، ح 60.

کردند؟ ایشان چنین نوشتند: خمس پس از مقداری که حاکم می گیرد و پس از جدا کردن هزینه مرد و خانواده اش گرفته می شود.(1)

53) از اسحاق، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره سهم صفوه (خالص) پرسیدم؟ فرمودند: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، چهار خمس برای مجاهدین و استواران و یک خمس که میان موارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تقسیم می شود. ما می گوییم: آن (این موارد) برای ما است و مردم می گویند: برای شما نیست. یک سهم برای ذوی القربی و از آن ما است و سه سهم برای یتیمان و مساکین و در راه ماندگان که امام آن را میان آنان تقسیم می کند. پس اگر به هر گروه از آنان یک درهم رسید، امام در باره آن حکم می کند و آن را برای ذوی القربی قرار می دهد. و فرمود: آن را به ما بر می گردانند.(2)

54) از منهال بن عمرو، از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که گفت: امام فرمود: برای یتیمان، و مساکین و در راه ماندگان ما است.(3)

55) از زکریا بن هالک جعفی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَاعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُرْبَی وَالْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینِ وَابْنِ السَّبِیلِ» پرسیدم. فرمودند: اما خمس خدا برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که آن را در راه خدا هزینه میکند. و خمس پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، و خمس ذوی القربی برای ما و خویشاوندان او است؛ چرا که ما خویشاوندان او هستیم. منظور از یتامی، یتیمان اهل بیت اوست. پس این چهار سهم را میان آنان تقسیم کرده است. اما مساکین و در راه ماندگان، تو می دانی که ما صدقه نمی خوریم و برای ما جایز نیست. پس آن به مساکین و در راه ماندگان تعلق دارد.(4)

56) از عیسی ابن عبدالله علوی، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: فرمودند: همانا خدایی که خدایی جز او نیست، صدقه را بر ما

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 67، ح 61.

2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 67، ح 62.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 68، ح 63.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 68، ح 64.

حرام دانسته است و خمس را برای ما قرار داده است. صدقه بر ما حرام است و خمس برای ما واجب است و کرامت، امری است که برای ما حلال است.(1)

57) از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره مردی که از اصحاب ما باشد و زیر پرچم آنان می جنگد و غنیمتی به دست می آورد، پرسید. فرمود: خمس ما را می پردازد و سپس غنیمت برای او حلال و پاک است.(2)

58) از اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: در نوزدهم ماه رمضان دو گروه با یکدیگر ملاقات می کنند. عرض کردم: معنای این سخن او: ملاقات دو گروه (یلتقی الجمعان) چیست؟ فرمود: در این زمان، آن چه را می خواهد به پیش بفرستد یا به عقب بیاندازد و اراده و قضای او گرد هم می آید. (امور را تقدیر میکند)(3)

59) از عمرو بن سعید نقل شده است که گفت: مردی از اهل مدینه در شب فرقان، هنگامی که دو گروه با یکدیگر ملاقات می کنند، آمد. این مرد مدنی گفت: آن شب، هفدهم ماه رمضان است. _ گفت:_ نزد امام صادق علیه السلام آمدم و به او عرض کردم و به ایشان خبر دادم. به من فرمودند: آن مرد مدنی، انکار کرده است، منظور تو ضربت خوردن امیر مؤمنان علیه السلام است و آن همان شبی است که عیسی بن مریم علیه السلام به آسمان برده شد.(4)

60) سلیم بن قیس هلالی از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده است که: خدای عز و جل فرمود: «إِن كُنتُمْ آمَنتُمْ بِاللّهِ وَمَا أَنزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ» به خدا قسم، این ما هستیم که خدا آنان را با نام ذی القربی و یتیمان و مساکین و در راه ماندگان ذکر کرده است و این آیه فقط در باره ما نازل شده است و بهرهای از سهم صدقه برای ما قرار نداده است. خدا پیامبرش را صلی الله علیه و آله و سلم و ما را از چرک (یعنی پول باقی مانده در دست مردم) منزه ساخته است و ستایش از آن پروردگار جهانیان است.(5)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 68، ح 65.

2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 68، ح 66.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 68، ح 67.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 68، ح 68.
5- [5] _ کتاب سلیم بن قیس، ص 150.

«إِذْ أَنتُم بِالْعُدْوَهِ الدُّنْيَا وَ هُم بِالْعُدْوَهِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ...وَ لَـكِنَّ اللّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (43)»

«إِذْ أَنتُم بِالْعُدْوَهِ الدُّنْيَا وَ هُم بِالْعُدْوَهِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَ لَوْ تَوَاعَدتُّمْ لاَخْتَلَفْتُمْ فِى الْمِيعَادِ وَلَـكِن لِّيَقْضِىَ اللّهُ أَمْراً كَانَ مَفْعُولاً لِّيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَهٍ وَيَحْيَى مَنْ حَىَّ عَن بَيِّنَهٍ وَ إِنَّ اللّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ (42) إِذْ يُرِيكَهُمُ اللّهُ فِى مَنَامِكَ قَلِيلاً وَ لَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَّفَشِلْتُمْ وَ لَتَنَازَعْتُمْ فِى الأَمْرِ وَ لَـكِنَّ اللّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (43)»

[آن گاه که شما بر دامنه نزدیکتر (کوه) بودید و آنان در دامنه دورتر (کوه) و سواران (دشمن) پایین تر از شما (موضع گرفته) بودند و اگر با یکدیگر وعده گذارده بودید، قطعا در وعده گاه خود اختلاف می کردید. ولی (چنین شد) تا خداوند کاری را که انجام شدنی بود، به انجام رساند (و) تا کسی که (باید) هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد و کسی که (باید) زنده شود، با دلیلی واضح زنده بماند و خداست که در حقیقت شنوای داناست * (ای پیامبر! یاد کن) آن گاه را که خداوند آنان (=سپاه دشمن) را در خوابت به تو اندک نشان داد و اگر ایشان را به تو بسیار نشان می داد، قطعا سست می شدید و حتما در کار (جهاد) منازعه می کردید. ولی خدا شما را به سلامت داشت. چرا که او به راز دلها داناست]

1) علی بن ابراهیم: در باره این سخن خدای عز و جل: «إِذْ أَنتُم بِالْعُدْوَهِ الدُّنْيَا وَهُم بِالْعُدْوَهِ الْقُصْوَى» میگوید: مقصود قریش است آن زمان که در عدوه یمانی فرود آمدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عدوه شامیه فرود آمد. «وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنكُمْ» و منظور از آن، کاروانی است که فرار کرد.(1)

2) عیاشی: از محمد بن یحیی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنكُمْ». فرمود: ابوسفیان و اصحاب او.(2)

3) و علی بن ابراهیم میگوید: «وَلَوْ تَوَاعَدتُّمْ» یعنی برای جنگ، وفا نمی کردید، اما خدا شما را برای آن که با یکدیگر وعده کنید، جمع کرده است «لِّيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَهٍ وَيَحْيَى مَنْ حَىَّ عَن بَيِّنَهٍ وَإِنَّ اللّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ» میگوید: کسانی که باقی ماندند می دانند، که خدا به آنان یاری رسانده است.

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 277.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 69، ح 69.

و نیز میگوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «إِذْ یُرِیکَهُمُ اللّهُ فِی مَنَامِکَ قَلِیلاً وَلَوْ أَرَاکَهُمْ کَثِیرًا لَّفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِی الأَمْرِ» خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، ولی در حقیقت، خطاب به یاران او است. خدا قریش را در خواب، کم نشان داده است و اگر بسیار نشان می داد، ترس و وحشت بر آنان چیره می شد.(1)

«وَإِذْ یُرِیکُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَیْتُمْ فِی أَعْیُنِکُمْ قَلِیلاً وَیُقَلِّلُکُمْ فِی أَعْیُنِهِمْ لِیَقْضِیَ اللّهُ أَمْرًا کَانَ مَفْعُولاً وَإِلَی اللّهِ تُرْجَعُ الأُمُورُ (44)»

[و آن گاه که چون با هم برخورد کردید، آنان را در دیدگان شما اندک جلوه داد و شما را (نیز) در دیدگان آنان کم نمودار ساخت تا خداوند کاری را که انجام شدنی بود، تحقق بخشد و کارها به سوی خدا بازگردانده می شود]

1) محمد بن یعقوب: با سند خود از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ابلیس در روز بدر، مسلمانان را در چشم کافران کم جلوه می داد و کفار را در چشم مسلمانان زیاد نشان می داد. جبرئیل علیه السلام با شمشیر به او حمله کرد و او فرار کرد در حالی که می گفت: ای جبرئیل! خدا به من مهلت داده است، تا این که در دریا افتاد. زراره گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: چرا می ترسید در حالی که مرگ او به تاخیر افتاده است؟ فرمود: می ترسید که برخی از دست و پاهایش قطع شود.(2)

«وَأَطِیعُواْ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَلاَ تَنَازَعُواْ فَتَفْشَلُواْ وَتَذْهَبَ رِیحُکُمْ وَاصْبِرُواْ إِنَّ اللّهَ مَعَ الصَّابِرِینَ (46)»

[و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با هم نزاع مکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود و صبر کنید که خدا با شکیبایان است]

1) طبرسی که رحمت خدا بر او باد، در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَتَذْهَبَ رِیحُکُمْ» چنین میگوید: معنای آن این است که شوکت و قدرت شما از

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 277.
2- [2] _ کافی، ج 8، ص 277، ح 419.

میان می رود، و مجاهد میگوید: نصرت شما از بین می رود. اخفش میگوید: دولت شما، و باد در اینجا کنایه از قاطع بودن امر و انجام گرفتن آن طبق مراد است. عربها می گویند: باد فلانی وزیده است؛ یعنی امر او بر آن چه می خواهد، قرار گرفته است. باد از وزیدن باز ایستاد، یعنی باد به او پشت کرد. گفته شده که منظور، باد پیروزی است که خدا آن را برای کسانی که او را یاری میدهند، می فرستد و (آن باد) علیه کسانی کار میکند که خدا را باور ندارند. این از قتاده و ابن یزید نقل شده است.
مؤید این قول، این سخن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است: خدا مرا با باد صبا یاری کرد و قوم عاد به وسیله باد دبور به هلاکت رسیدند.(1)

2) از نعمان بن مقرن نقل شده است که گفت: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، در هنگام جنگ، در اول روز و در آخر آن نمی جنگید تا این که خورشید غروب کند و باد بوزد و پیروزی نازل شود.(2)

«وَلاَ تَكُونُواْ كَالَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَارِهِم بَطَرًا وَرِئَاء النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّهِ وَاللّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (47)»

[و مانند کسانی مباشید که از خانه هایشان با حالت سرمستی و به صرف نمایش به مردم خارج شدند و (مردم را) از راه خدا باز می داشتند و خدا به آن چه می کنند احاطه دارد]

تفسیر این آیه در حدیثی که مربوط به داستان این ماجرا میباشد، پیشتر ذکر شده است.

«وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لاَ غَالِبَ لَكُمُ...مَا لاَ تَرَوْنَ إِنِّىَ أَخَافُ اللّهَ وَاللّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (48)»

«وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لاَ غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّى جَارٌ لَّكُمْ فَلَمَّا تَرَاءتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّى بَرِىءٌ مِّنكُمْ إِنِّى أَرَى مَا لاَ تَرَوْنَ إِنِّىَ أَخَافُ اللّهَ وَاللّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ (48)»

1- [1] _ مجمع البیان، ج 4، ص 476.
2- [2] _ الدر النثور، ج 4، ص 76.

[و (یاد کن) هنگامی را که شیطان اعمال آنان را برایشان بیاراست و گفت: امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد و من پناه شما هستم. پس هنگامی که دو گروه یکدیگر را دیدند، (شیطان) به عقب برگشت و گفت: من از شما بیزارم. من چیزی را می بینم که شما نمی بینید. من از خدا بیمناکم و خدا سخت کیفر است]

1) شیخ در امالی میگوید: از محمد بن محمد، از ابو عبدالله بن ابو رافع کاتب، از جعفر بن محمد بن جعفر حسنی، از عیسی بن مهران، از یحیی بن حسن بن فرات، از ابو مقدم ثعلبه بن زید انصاری، از جابر بن عبدالله ابی حرام انصاری که رحمت خدا بر او باد شنیدم که می گفت: ابلیس که لعنت خدا بر او باد، در چهار صورت جلوه گر شد: در روز بدر در هیئت سراقه بن مالک بن جُعشم مدلجی جلوه گر شد. و به قریش چنین گفت: «لاَ غَالِبَ لَکُمُ الْیَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّی جَارٌ لَّکُمْ فَلَمَّا تَرَاءتِ الْفِئَتَانِ نَکَصَ عَلَی عَقِبَیْهِ وَقَالَ إِنِّی بَرِیءٌ مِّنکُمْ» و در روز عقبه در هیئت منبّه ابن حجاج در آمد، پس فریاد زد که محمد و بچههای گرونده به دین او در عقبه هستند. پس به آنان رسیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به انصار فرمودند: نترسید. چرا که صدای او از خود او تجاوز نمی کند. در هنگام گرد هم آمدن قریشیان در دار الندوه به صورت شیخی از اهل نجد درآمده بود و در مشورت به آنان کمک کرد و خدای تعالی این آیه را نازل کرد: «وَإِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُواْ لِیُثْبِتُوکَ أَوْ یَقْتُلُوکَ أَوْ یُخْرِجُوکَ وَیَمْکُرُونَ وَیَمْکُرُ اللَّهُ وَاللّهُ خَیْرُ الْمَاکِرِینَ». (1) و در روزی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، رحلت کردند، به صورت مغیره بن شعبه درآمد و گفت: ای مردم! آن را (یعنی حکومت را) مانند حکومت پادشاهان فارس یا پادشاهان رم قرار ندهید. اگر آن را وسعت و گسترش دهید، وسعت و گسترش می یابد. آن را به بنی هاشم برنگردانید(2) که در این صورت منتظر زنان حامله خواهید شد.

2) طبرسی میگوید: گفته شده است: هنگامی که آنان به مصاف هم رسیدند، ابلیس در صفوف مشرکان بود و دست حارث بن هشام را گرفته بود، اما عقب نشینی کرد. حارث بن هشام به او گفت: ای سراقه! کجا؟ آیا می خواهی ما را در این حالت تنها بگذاری؟ پس به او چنین گفت: «إِنِّی أَرَی مَا لاَ تَرَوْنَ» گفت: به خدا

1- [1] _ انفال/30.

2- [2] _ امالی، ج 1، ص 180.

شما کسی را نمی بینید، جز گروهی بی ارزش و پست از مردم یثرب؛ پس به سینه حارث زد و او را هل داد و به راه افتاد و مردم پا به فرار گذاشتند و هنگامی که به مکه رسیدند، گفتند: سراقه مردم را فراری داده است. این خبر به سراقه رسید . گفت: به خدا قسم، من حرکت شما را نفهمیده بودم که خبر فرار شما به من رسید. گفتند: تو در فلان روز نزد ما آمدی. سراقه برای آنان قسم خورد و هنگامی که اسلام آوردند، متوجه شدند که آن شیطان بوده است. طبرسی میگوید: این روایت از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شد.(1)

این حدیث را ابن شهر آشوب نیز از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرد. اما در روایت او چنین آمده است: حارث به او گفت: ای سراقه بن جعشم ! آیا مرا در این حالت تنها می گذاری؟(2) و تفسیر آن در حدیث مربوط به این داستان، در پیش آمده است.

3) عیاشی: از عمرو بن ابو مقدام، از پدرش، از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده است که گفت: هنگامی که قوم در روز بدر دچار تشنگی شدند، علی علیه السلام مشک را برداشت و برای آوردن آب به راه افتاد. هنگامی که بر سر چاه بود، ناگهان بادی شدید وزید و سپس فرو نشست. پس منتظر ماند. باد دیگری وزید و رفت. و سپس باد دیگری آمد که نزدیک بود او را در حالی که سر چاه بود، به داخل چاه بیندازد. پس نشست تا آن باد تمام شد. هنگامی که به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگشت، به او خبر داد. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمود: باد نخست، جبرییل بود با هزار نفر از فرشتگان. باد دوم میکاییل بود با هزار نفر از فرشتگان. باد سوم اسرافیل بود با هزار نفر از فرشتگان. آنان به تو سلام کردند و آنان به یاری ما آمدند و آنان همان کسانی هستند که ابلیس آنان را دید و عقب نشست و در حالت عقب نشینی چنین می گفت: «إِنِّی أَرَی مَا لاَ تَرَوْنَ إِنِّیَ أَخَافُ اللّهَ وَاللّهُ شَدِیدُ الْعِقَابِ».(3)

1- [1] _ مجمع البیان، ج 4، ص 478.
2- [2] _ مناقب، ج 1، ص 188.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 69، ح 70.

«إِذْ یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ غَرَّ هَـؤُلاء دِینُهُمْ وَ مَن یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّهِ فَإِنَّ اللّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (49)»

[آن گاه که منافقان و کسانی که در دل هایشان بیماری بود می گفتند: اینان (=مؤمنان) را دینشان فریفته است و هر کس بر خدا توکل کند، (بداند که) در حقیقت، خدا شکست ناپذیر حکیم است]

تفسیر آن در حدیثی که مربوط به داستان این ماجرا می باشد، پیشتر ذکر شده است.

«وَ لَوْ تَرَی إِذْ یَتَوَفَّی الَّذِینَ کَفَرُواْ الْمَلآئِکَهُ یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ وَ ذُوقُواْ عَذَابَ الْحَرِیقِ (50)»

[و اگر ببینی آن گاه که فرشتگان جان کافران را می ستانند، بر چهره و پشت آنان می زنند و (گویند) :عذاب سوزان را بچشید]

1) عیاشی می گوید: ابو علی محمودی، از پدرش در حدیثی مرفوع روایت کرده است که در باره این گفته خدای تعالی: «یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ». فرمود: همانا باسن هایشان را اراده کرده و خدا بزرگوار است و با کنایه سخن می گوید.

و در یکی از احادیث گذشته، معنای این سخن خدای عز و جل آمده است: «وَلَوْ تَرَی إِذِ الظَّالِمُونَ فِی غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلآئِکَهُ بَاسِطُواْ أَیْدِیهِمْ» (1) [و کاش ستمکاران را در گرداب های مرگ می دیدی که فرشتگان [به سوی آنان] دست-هایشان را گشوده اند] تا آخر آیه از سوره انعام. آن حدیث از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام روایت شده بود. (2)

«ذَلِکَ بِأَنَّ اللّهَ لَمْ یَکُ مُغَیِّرًا نِّعْمَهً أَنْعَمَهَا عَلَی قَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمْ وَأَنَّ اللّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (53)»

1- 1 _ انعام/93
2- 2 _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 69، ح 71.

[این (کیفر) بدان سبب است که خداوند نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته، تغییر نمی دهد، مگر آن که آنان آن چه را در دل دارند، تغییر دهند و خدا شنوای داناست]

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن ابراهیم، از پدرش، همگی از ابن محبوب، از هیثم این واقد جَزری نقل کردهاند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: همانا خدای عز و جل یکی از پیامبرانش را به سوی قومش فرستاد و به او وحی کرد که به آنان (در باره خداوند) چنین بگوید: هر کس یا هر گروهی از اهالی شهرها و دهکده ها که بر طاعت من بودند، برای آنان گشایش در نعمت رخ داد و چون آنان از انجام کارهای دوست داشتنی نزد من، به کارهایی که مورد تنفر من است، روی آوردند، ایشان را به گونه ای قرار دادم که اموری را که آنان دوست دارند، به اموری که از آنها نفرت دارند، مبدل شود و (از سوی دیگر) نیز اهالی هر دهکده یا اعضای هر خانواده ای که مرا معصیت کردند، به خاطر آن معصیت در رنج و سختی افتادند و در نتیجه، از کارهایی که مورد تنفر من است، به کارهایی که من دوست دارم، روی آوردند. در این صورت، اموری را که آنها از آن کراهت داشتند، به اموری که دوست داشتند، مبدل ساختم.(1)

2) از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از سماعه نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند: هیچ گاه خدا نعمتی را بر بنده ای ارزانی نمی دارد که از او سلب کند، مگر این که مرتکب گناهی شده باشد که به وسیله آن سزاوار سلب نعمت شود.(2)

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللّهِ الَّذِينَ كَفَرُواْ فَهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ (55)»

[بی تردید بدترین جنبندگان پیش خدا کسانی اند که کفر ورزیدند و ایمان نمی آورند]

1- [1] _ کافی، ج 2، ص 210، ح 25.
2- [2] _ کافی، ج 2، ص 210، ح 24.

1) علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد، از عبد الکریم بن عبد الرحیم، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که در باره این سخن خداوند تبارک و تعالی: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللّهِ الَّذِینَ کَفَرُواْ فَهُمْ لاَ یُؤْمِنُونَ» فرمودند: (این آیه) در باره بنی امیه نازل شد. پس آنان شرورترین خلق خدا هستند و آنانند که در باطن قرآن کافر محسوب می شوند، پس ایمان نمی آورند.(1)

2) عیاشی میگوید: از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که گفت: از ایشان در باره این آیه: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللّهِ الَّذِینَ کَفَرُواْ فَهُمْ لاَ یُؤْمِنُونَ» سئوال کردم. فرمودند: (این آیه) در باره بنی امیه نازل شد و آنان بدترین خلق خدا هستند و آنانند که در باطن قرآن کافر محسوب می شوند و آنانند که ایمان نمی آورند.(2)

«الَّذِینَ عَاهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ یَنقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِی کُلِّ مَرَّهٍ وَهُمْ لاَ یَتَّقُونَ (56)»

[همانان که از ایشان پیمان گرفتی، ولی هر بار پیمان خود را می شکنند و (از خدا) پروا نمی دارند]

1) علی بن ابراهیم میگوید: آنان اصحاب او هستند که در روز اُحد فرار کردند.(3)

«وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوْمٍ خِیَانَهً فَانبِذْ إِلَیْهِمْ عَلَی سَوَاء إِنَّ اللّهَ لاَ یُحِبُّ الخَائِنِینَ (58)»

[و اگر از گروهی بیم خیانت داری، (پیمانشان را) به سویشان بینداز (تا طرفین) به طور یکسان (بدانند که پیمان گسسته است)، زیرا خدا خائنان را دوست نمی دارد]

1) علی بن ابراهیم میگوید: این آیه در باره معاویه هنگامی که به امیر مؤمنان علیه السلام خیانت کرد، نازل شد.(4)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 277.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 69، ح 72.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 277.

4- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 277.

2) محمد بن یعقوب: از تعدادی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از برخی از اصحابش، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت میکند که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اگر سه خصلت در کسی جمع شود، منافق است، حتی اگر روزه بگیرد و نماز بگذارد و ادعای مسلمانی کند: کسی که اگر امانتی نزد او نهاده شود، در آن خیانت کند و هر گاه سخنی بگوید، دروغ بگوید و اگر وعده کند، خلف وعده نماید. همانا خدای عز و جل در کتاب خود چنین می فرماید: «إِنَّ اللّهَ لاَ یُحِبُّ الخَائِنِینَ»، و فرمود: «أَنَّ لَعْنَه اللَّهِ عَلَیْهِ إِن کَانَ مِنَ الْکَاذِبِینَ»(1) [لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد]، و نیز در این سخن خدای تبارک و تعالی آمده است: «وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ إِسْمَاعِیلَ إِنَّهُ کَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَکَانَ رَسُولاً نَّبِیّا»(2) (3) [و در این کتاب از اسماعیل یاد کن. زیرا که او درست وعده و فرستاده ای پیامبر بود].

«وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَیْلِ...فِی سَبِیلِ اللّهِ یُوَفَّ إِلَیْکُمْ وَأَنتُمْ لاَ تُظْلَمُونَ (60)»

«وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَیْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدْوَّ اللّهِ وَعَدُوَّکُمْ وَآخَرِینَ مِن دُونِهِمْ لاَ تَعْلَمُونَهُمُ اللّهُ یَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَیْءٍ فِی سَبِیلِ اللّهِ یُوَفَّ إِلَیْکُمْ وَأَنتُمْ لاَ تُظْلَمُونَ (60)»

[و هر چه در توان دارید از نیرو و اسبهای آماده، بسیج کنید تا با این (تدارکات)، دشمن خدا و دشمن خودتان و (دشمنان) دیگری را جز ایشان که شما نمی شناسیدشان و خدا آنان را می شناسد، بترسانید و هر چیزی در راه خدا خرج کنید، پاداشش به خود شما بازگردانیده می شود و بر شما ستم نخواهد رفت]

1) علی بن ابراهیم در باره این سخن خدای عز و جل: «وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ» میگوید: منظور، سِلاح است.(4)

2) محمد بن یعقوب میگوید: از محمد بن یحیی، از عمران بن موسی، از حسن بن ظریف، از عبدالله بن مغیره نقل شده است که در حدیثی مرفوع گفت:

1- [1] _ نور/7.
2- [2] _ مریم/54.
3- [3] _ کافی، ج 2، ص 221، ح 8.
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 277.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ»، فرمودند: منظور، تیراندازی است.(1)

3) و از همو: با سند خود از احمد بن محمد، از سعید بن جناح، از ابو خالد زیدی، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: گروهی نزد حسین بن علی صلوات الله علیه آمدند و دیدند با رنگ مشکی خود را خضاب (رنگ) کرده است. از ایشان در این باره سئوال کردند. آن حضرت دست خویش را به سوی ریش خود برده و سپس فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از غزوه ها به یارانش دستور داد که ریش هایشان را با رنگ مشکی خضاب کنند (رنگ کنند) تا از آن بر علیه مشرکان قوت بگیرند.(2)

4) ابن بابویه در حدیثی مرسل در الفقیه آورده است: امام صادق علیه السلام فرمودند: خضاب (رنگ کردن مو) موجب انس و شادمانی زنان و ترس دشمنان است. وی میگوید: امام علیه السلام در باره این سخن خدای عز و جل فرمودند: «وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ»، از جمله آن خضاب با رنگ مشکی است.(3)

5) عیاشی: از محمد بن عیسی، از کسی که نامش را ذکر کرد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ»، فرمودند: شمشیر و زره.(4)

6) از جابر انصاری نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ» یعنی تیراندازی.(5)

7) زمخشری در ربیع الابرار: از عقبه بن عامر نقل کرده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «وَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ»، همانا منظور از قوت، تیراندازی است.(6)

1- [1] _ کافی، ج 5، ص 49، ح 12.

2- [2] _ کافی، ج 6، ص 481، ح 4.
3- [3] _ من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 70، ح 281، 282.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 70، ح 73.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 70، ح 74.
6- [6] _ ربیع الابرار، ج 3، ص 338.

«وَإِن جَنَحُواْ لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (61)»

[و اگر به صلح گراییدند، تو (نیز) بدان گرای و بر خدا توکل نما که او شنوای داناست]

1) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از صفوان، از ابن مسکان، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تعالی: «وَإِن جَنَحُواْ لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا»، پرسیدم و عرض کردم: سلم چیست؟ فرمود: ورود در امر ما است. (یعنی اطاعت و فرمانبرداری از ما است).(1)

2) عیاشی: از محمد حلبی نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَإِن جَنَحُواْ لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا» سئوال شد: سلم یعنی چه؟ فرمود: ورود در امر تو (اطاعت و فرمانبرداری از تو). (2)

«وَإِن يُرِيدُواْ أَن يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللّهُ هُوَ الَّذِىَ أَيَّدَكَ...وَلَـكِنَّ اللّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (63)»

«وَإِن يُرِيدُواْ أَن يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللّهُ هُوَ الَّذِىَ أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ (62) وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِى الأَرْضِ جَمِيعاً مَّا أَلَّفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَـكِنَّ اللّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (63)»

[و اگر بخواهند تو را بفریبند، (یاری) خدا برای تو بس است. همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید * و میان دلهایشان الفت انداخت که اگر آن چه در روی زمین است، همه را خرج می کردی، نمی توانستی میان دلهایشان الفت برقرار کنی. ولی خدا بود که میان آنان الفت انداخت. چرا که او توانای حکیم است]

1) ابن بابویه: از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، که رحمت خدا بر او باد، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از جعفر بن سلمه اهوازی، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از عباس بن بکّار، از عبد الواحد بن ابو عمرو، از کلبی، از ابو صالح، از ابو هریره، از رسول خدا ص صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود: روی عرش

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 343، ح 16.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 70، ح 76. در روایت صافی و کلینی، به جای« امرک»،« امرنا» آمده است.

چنین نوشته شده است: همانا من خدا هستم و خدایی جز من نیست، یگانه ام و شریکی برای من نیست و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و پیامبر من است. او را به وسیله علی علیه السلام تأیید کردم. سپس خدای عز و جل این آیه را نازل فرمود: «هُوَ الَّذِیَ أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ» منظور از نصر، علی علیه السلام بود و در مفهوم مؤمنان نیز وارد شده است. پس در هر دو وجه وارد شده است.(1)

ابو نُعَیم نیز این حدیث را در کتاب حلیه الاولیاء با سند خود از ابو صالح، از ابو هریره روایت کرده است. ابن فارسی نیز مانند همین حدیث را از ابو هریره روایت کرده است.

2) ابن شهر آشوب در تاریخ بغداد میگوید: عیسی بن محمد بغدادی، از حسین بن ابراهیم، از حُمید طویل، از انس نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که به معراج رفتم، بر روی ساق عرش، این نوشته را دیدم: خدایی جز الله نیست، محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست، او را به وسیله علی علیه السلام تایید و یاری کردم و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است: «هُوَ الَّذِیَ أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ» یعنی علی ابن ابو طالب علیه السلام.(2)

3) همچنین از سمعانی در کتاب «فضائل الصحابه» از ابو حمزه ثمالی، از سعید بن جبیر، از ابو الحمرا روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که مرا به آسمان هفتم بردند، به ساق عرش، سمت راست نگاه کردم و این نوشته را دیدم و آن را دیدم: محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خدا است و او را به وسیله علی علیه السلام تایید کردم و یاری رساندم.(3)

4) و در «الرساله القوامیه و حلیه الأولیاء» با این لفظ میگوید: از سعید بن جبیر نقل شده است که که ابو الحمرا گفت: پیامبر خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمودند: در شبی که مرا به آسمان بردند، بر روی ساق عرش، این نوشته را دیدم: من بهشت جاودان را با دست خویش کاشتم، محمد صلی الله علیه و آله و

1- [1] _ امالی، ص 179، ح 3؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 223، ح 299.
2- [2] _ تاریخ بغداد از خطیب بغدادی، ج 11، ص 173، ح 5876
3- [3] _ شواهد التنزیل، ج 1، ص 227، ح 304.

سلم برگزیده من از خلایق است، و او را با علی علیه السلام تایید کردم، و او را با علی علیه السلام یاری کردم.(1)

5) شیخ در امالی میگوید: جماعتی برای ما از ابو مفضل، از ابو عبدالله جعفر بن محمد علوی حسنی که رحمت خدا بر او باد، در سال سیصد و هفت، از علی بن حسن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابو طالب امیر مؤمنان، صلوات الله علیهم روایت کردند که آن حضرت فرمود: از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، شنیدم که فرمود: مؤمن، فریبخور و بزرگوار است، و فاجر، حقهباز و پست است و بهترین مؤمنان کسی است که با مؤمنان انس داشته باشد و کسی که با دیگران انس نمی گیرد و دیگران با او انس نمی گیرند، خیری در او نیست. فرمود: و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: بدترین مردم کسی است که با مؤمنان دشمنی کند و دل آنان نیز از او متنفر است. کسانی که سخنچینی می کنند و میان دوستان تفرقه می اندازند و از مردم عیبجویی می کنند، در روز قیامت، خدا به آنان نگاه نمی کند و آنان را تزکیه نمی کند. سپس این آیه را خواندند: «هُوَ الَّذِیَ أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ * وَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ».(2)

6) و علی بن ابراهیم میگوید: این آیه در باره اوس و خزرج نازل شد.(3)

7) و میگوید: و در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: همانا اینان قومی هستند از قریش که با او بودند. پس خدا فرمود: «فَإِنَّ حَسْبَکَ اللّهُ هُوَ الَّذِیَ أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِینَ * وَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِی الأَرْضِ جَمِیعاً مَّا أَلَّفَتْ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَـکِنَّ اللّهَ أَلَّفَ بَیْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ» آنان همان انصار هستند. در جاهلیت میان اوس و خزرج جنگی شدید و دشمنی بود. پس خدا دلهای آنان را یکپارچه نمود و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را به وسیله آنان یاری داد. پس آنان که دلهایشان را یکپارچه کرده است، به طور خاص، انصار بودند.(4)

1- [1] _ حلیه الاولیا از ابو نعیم، ج 3، ص 27.
2- [2] _ امالی، ج 2، ص 77.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 278.
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 278.

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُکَ اللّهُ وَمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (64)»

[ای پیامبر خدا! کسانی از مؤمنان که پیرو تواند، تو را بس است]

1) شرف الدین نجفی میگوید: تاویل آن را ابو نعیم در حلیه الاولیاء با اسناد به ابو هریره ذکر کرده است. گفت: این آیه در باره علی ابن ابو طالب علیه السلام نازل شد و منظور از این سخن خدای تبارک و تعالی: «الْمُؤمِنينَ» او است.(1)

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِن يَكُن مِّنكُمْ...أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللّهِ وَاللّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (66)»

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِن يَكُن مِّنكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُواْ مِئَتَيْنِ وَإِن يَكُن مِّنكُم مِّئَةٌ يَغْلِبُواْ أَلْفاً مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَّ يَفْقَهُونَ (65) الآنَ خَفَّفَ اللّهُ عَنكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِن يَكُن مِّنكُم مِّئَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُواْ مِئَتَيْنِ وَإِن يَكُن مِّنكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُواْ أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللّهِ وَاللّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (66)»

[ای پیامبر! مؤمنان را به جهاد برانگیز. اگر از (میان) شما بیست تن شکیبا باشند، بر دویست تن چیره می شوند و اگر از شما یکصد تن باشند، بر هزار تن از کافران پیروز می گردند. چرا که آنان قومی اند که نمی فهمند * اکنون خدا بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شما ضعفی هست. پس اگر از (میان) شما یکصد تن شکیبا باشند، بر دویست تن پیروز گردند و اگر از شما هزار تن باشند، به توفیق الهی بر دو هزار تن غلبه کنند و خدا با شکیبایان است]

1) علی بن ابراهیم میگوید: حکم در آغاز پیامبری در اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود که بر هر یک از آنان واجب بود که با ده نفر از کفار بجنگد و اگر از برابر آنان فرار کند، (حکم او) مصداق همان کسی است که از پیشروی به سوی دشمن فرار کرده است و هر صد نفر باید با هزار نفر بجنگد. سپس خدا دانست که در آنان ضعف و سستی وجود دارد و نمی توانند از عهده جنگ با آن شرایط بر بیایند. پس خدا این آیه را نازل کرد: «الآنَ خَفَّفَ اللّهُ عَنكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِن يَكُن مِّنكُم مِّئَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُواْ مِئَتَيْنِ» خدا بر آنان واجب کرد که هر مرد از مؤمنان با دو مرد از کفار بجنگد، پس اگر از مقابل آنان فرار کند، (حکم او) مصداق فرار از پیشروی خواهد بود و اگر سه نفر از کفار و یک نفر از

1- [1] _ تاويل الآيات، ج 1، ص 196، ح 11.

مسلمانان رو در رو باشند و مسلمان از آنان فرار کند، این مصداق فراری از پیشروی نخواهد بود.(1)

2) شیخ در تهذیب: از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از حسن بن صالح، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: ایشان می فرمودند: هر که در جنگ، در مقابل دو مرد فرار کند، پس او فراری است و هر که در جنگ در مقابل سه نفر از لشکر فرار کند، فراری نیست.(2)

3) عیاشی: از عمرو بن ابو مقدام، از پدرش، از جدش نقل کرده است که گفت: شدیدترین و سخت ترین روزهایی که با آن مواجه شدم، دو روز بود: روز اول همان روزی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز درگذشتند و روز دوم روزی که زیر سقیفه بنی ساعده نشسته بودم و در سمت راست ابوبکر بودم، در حالی که مردم با او بیعت می کردند. در این هنگام عمر به او گفت: تو به چیزی نخواهی رسید، مگر این که علی با تو بیعت کند. پس به دنبال او بفرست تا بیاید و با تو بیعت کند. زیرا که اینان جز اراذل و اوباش نیستند. پس قُنْفُذ را به سوی او فرستاد و به او گفت: برو و به علی بگو: دعوت خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اجابت کن. قنفذ رفت و دیری نگذشت که برگشت و به ابوبکر گفت: به تو چنین گفت: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، کسی را جز من به عنوان جانشین انتخاب نکرد.

گفت: برگرد و بگو: اجابت کن، زیرا که مردم بر بیعت با او اجماع کردند و مهاجرین و انصار و قریش در حالت بیعت با او هستند و تو نیز جز مردی از مسلمانان نیستی. برای توست آن چه برای آنان است و بر توست آن چه بر آنان است. قنفذ به سوی او رفت و دیری نگذشت که برگشت و گفت: به تو میگوید: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود و سفارش کرد که هر گاه او را به خاک سپردم، از خانه ام خارج نشوم مگر پس از تنظیم و مرتب ساختن کتاب خدا؛ چرا که آن بر روی شاخه های درختان خرما و شانه های شتران نوشته شده است. راوی میگوید: عمر گفت: برخیزید تا پیش او برویم.

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 278. ح 11.
2- [2] _ تهذیب، ج 1، ص 114، ح 342.

پس ابوبکر و عمر و عثمان و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه و ابو عبیده ابن جرّاح و سالم، بنده ابو حنیفه و قنفذ، از جا برخاستند و من نیز با آنان بلند شدم. هنگامی که به در خانه علی علیه السلام رسیدند و فاطمه صلوات الله علیها آنان را دید، در را به روی آنان بست، در حالی که مطمئن بود که بی اجازه وارد نخواهند شد. پس عمر با پایش به در لگد زد و آن را شکست. سپس وارد شدند و علی علیه السلام را با لباسش(1) بر روی زمین کشیدند. فاطمه سلام الله علیها بیرون آمد و گفت: ای ابوبکر! آیا می خواهی بیوه شوم؟ به خدا قسم اگر دست از او برنداری موهایم را آشکار خواهم ساخت و دامنم را خواهم درید و به قبر پدرم پناه خواهم برد و به درگاه پروردگارم فریاد خواهم زد تا به داد من برسد. سپس دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و به طرف قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به راه افتاد. علی علیه السلام به سلمان گفت: به دختر محمد که سلام و درود خدا بر او باد، برس؛ چرا که من میبینم دو سوی مدینه به جوش و خروش و تلاطم افتاده است. به خدا قسم اگر موهایش را آشفته کند و دامنش را بدرد و به قبر پدرش پناه ببرد و نزد پروردگارش فریاد بزند، دیری نخواهد گذشت که مدینه با اهل آن در درون زمین فرو رود.

سلمان به او رسید و گفت: ای دختر محمد! همانا خدا پدرت را رحمتی برای مردم فرستاد، پس برگرد. فرمود: ای سلمان! آنان می خواهند علی علیه السلام را بکشند و من نمی توانم آزار رساندن به علی را تحمل کنم. بگذار به قبر پدرم بروم و موهایم را آشفته کنم و دامنم را بدرم و فریاد مظلومیت در مقابل خدا سر دهم. سلمان گفت: من می ترسم مدینه درون زمین فرو رود. علی علیه السلام مرا نزد تو فرستاد و به تو دستور می دهد که به خانه ات برگردی و منصرف شوی. فرمود: پس برمی گردم و صبر می کنم و به حرف او گوش می دهم و از او اطاعت می کنم.

پس او را از خانه بیرون آورده و با لباس هایش بر زمین کشیدند و او را از کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دور کردند. _ گفت:_ شنیدم که می گفت:

1- [1] _ تلبیب به این معناست که در گردن شخص، لباس یا چیز دیگری نهاده شود و او را بکشند. اخذتُ بتلبیب فلان؛ یعنی لباسی که او به تن دارد

را جمع کردم و به دست گرفتم و او را کشیدم. « النهایه، ج4، ص223»

«ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی»(1) [ای فرزند مادرم! این قوم مرا ناتوان یافتند] تا آخر آیه، و ابوبکر در سقیفه بنی ساعده نشست و علی علیه السلام آمد. عمر به وی گفت: بیعت کن. علی علیه السلام به او فرمود: اگر این کار نکنم، چه خواهد شد؟ عمر گفت: به خدا قسم، گردنت را خواهم زد. علی علیه السلام به او گفت: در این صورت، بنده کشته شده خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواهم بود. عمر گفت: این که بنده کشته شده خدا میشوی درست است و اما این که برادر رسول خدا شوی، خیر. او این عبارت را سه بار تکرار کرد.

این خبر به عباس بن عبدالمطلب رسید و شتابان آمد و شنیدم که گفت: با برادر زاده ام مهربان باشید و من تضمین می کنم که با شما بیعت کند. سپس عباس آمد و دست علی علیه السلام را گرفت و آن را به دست ابو بکر مالید. سپس او را در حالی که خشمگین بود، رها کردند. از او شنیدم که می فرمود: خدایا! تو می دانی که پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، به من فرمود: هر گاه یاران تو به بیست نفر برسند، با آنان جهاد کن. و این همان سخن توست که در کتابت فرمودی: «إِن یَکُن مِّنکُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ یَغْلِبُواْ مِئَتَیْنِ» راوی میگوید: و از او شنیدم که می فرمود: خداوندا! همانا تعداد آنان به بیست نفر نرسید. این را سه بار گفت و سپس آن جا را ترک کرد.(2)

4) از فرات بن احنف، از برخی از اصحابش، از علی علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هیچ گاه بحرانی مردم را فرا نگرفته است، مگر این که حال شیعه من از دیگران بهتر است. و این همان سخن خدای تبارک و تعالی: «الآنَ خَفَّفَ اللّهُ عَنکُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِیکُمْ ضَعْفًا» است.(3)

5) از حسن بن صالح نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: امام علی صلوات الله علیه می فرمود: هر که در جنگ، به هنگام پیشروی، از برابر دو مرد فرار کند، در این صورت فرار از رویارویی بوده است و

1- [1] _ اعراف/150.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 70، ص 76.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 72، ص 77.

هر که در جنگ در برابر سه مرد فرار کند، در این صورت، فرار از رویارویی به حساب نمی آید.(1)

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّمَن فِي أَيْدِيكُم مِّنَ الأَسْرَى إِن يَعْلَمِ اللّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (70)»

[ای پیامبر! به کسانی که در دست شما اسیرند بگو: اگر خدا در دلهای شما خیری سراغ داشته باشد، بهتر از آن چه از شما گرفته شده به شما عطا می کند و بر شما می بخشاید و خدا آمرزنده مهربان است]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان در باره این آیه: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُل لِّمَن فِي أَيْدِيكُم مِّنَ الأَسْرَى إِن يَعْلَمِ اللّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ»، شنیدم که فرمود: در باره عباس و عقیل و نوفل نازل شد. و فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز بدر اصحابش را از کشتن کسی از بنی هاشم و ابو بختری(2) نهی کرد. پس به اسارت در آمدند. علی علیه السلام را فرستاد. و فرمود: نگاه کن چه کسی از بنی هاشم در این جاست؟ _ فرمود: _ علی علیه السلام با عقیل بن ابو طالب برخورد کرد، اما از او چشم پوشی کرد. عقیل به او گفت: ای پسر مادرم، علی! به خدا قسم تو جایگاهم را دیده ای _ فرمود: _ او نزد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، برگشت و فرمود: ابو فضل در دست فلانی و عقیل در دست فلانی و نوفل بن حارث در دست فلانی است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخاست تا به عقیل رسید. و به او فرمود: ای ابو یزید! ابوجهل کشته شد. عقیل گفت: پس حریفی در تهامه برای شما نیست. و فرمود: اگر تعداد زیادی از قوم را کشتید (که هیچ) در غیر این صورت بر

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 72، ص 78.
2- [2] _ ابو بختری: عاص بن هاشم است، و گفته شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اصحابش را از کشتن او نهی کرد؛ زیرا که روزی سلاحش را در مکه برکشید و مردم را از آزار رساندن به او منع کرد. او از

جمله کسانی بود که در نقض صحیفه معروف تحریم (بنی هاشم) سعی کرد. بنگرید به: « مغازی واقدی، چاپ اعلمی، ج1، ص80»

شانههای آنان سوار شوید. _ فرمود: _ عباس را آوردند. به او گفتند: خود و برادر زاده ات را با پرداختن فدیه آزاد کن. گفت: ای محمد! به من اجازه دهید تا از قریش کمک بخواهم. فرمود: از آن چه که نزد ام فضل نهادی، پرداخت کن. آن گاه که به او گفتی: اگر اتفاقی برای من بیفتد، آن را بر خویش و فرزندانت انفاق کن.

عباس به او گفت: ای پسر برادرم، چه کسی این را به شما گفت؟ فرمودند: جبرییل آن را از نزد خدای _ که یادش گرامی باد _ برای من آورد. عباس گفت: قسم به آن که به او قسم می خورند، هیچ کس آن را نمی دانست، مگر من و او (ام فضل)، گواهی می دهم که تو پیامبر خدا هستی.

_ گفت:_ همه اسیران در حالی که مشرک بودند برگشتند، مگر عباس و عقیل و نوفل و این آیه: «قُل لِّمَن فِی أَیْدِیکُم مِّنَ الأَسْرَی إِن یَعْلَمِ اللّهُ فِی قُلُوبِکُمْ خَیْرًا» تا آخر در مورد آنان نازل شد.(1)

2) عبدالله بن جعفر حمیری: با سند خود از عبدالله بن میمون، از جعفر، از پدرش علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبلغی پول _ درهم _ آوردند. پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، به عباس فرمودند: ای عباس! ردایت را پهن کن و مقداری از این پول را بردار. پس ردایش را پهن کرد و مقداری از آن برداشت. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای عباس! این از پولی است که خدای تبارک و تعالی در باره آن چنین فرمود: «قُل لِّمَن فِی أَیْدِیکُم مِّنَ الأَسْرَی إِن یَعْلَمِ اللّهُ فِی قُلُوبِکُمْ خَیْرًا یُؤْتِکُمْ خَیْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنکُمْ وَیَغْفِرْ لَکُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ».(2)

3) عیاشی از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان شنیدم که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «قُل لِّمَن فِی أَیْدِیکُم مِّنَ الأَسْرَی إِن یَعْلَمِ اللّهُ فِی قُلُوبِکُمْ خَیْرًا یُؤْتِکُمْ خَیْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنکُمْ وَیَغْفِرْ لَکُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ» چنین فرمودند: در باره عباس و عقیل و نوفل نازل شد.

و گفت: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز بدر اصحاب خویش را از کشتن بنی هاشم و ابو بختری نهی کرد. آنان به اسارت در آمدند. پیامبر علی علیه السلام را فرستاد و فرمود: ببین چه کسی از بنی هاشم در این جا است. _

1- [1] _ کافی، ج 8، ص 202، ح 244.
2- [2] _ قرب الاسناد، ص 12.

فرمود: _ از کنار عقیل بن ابو طالب گذشت و از او دور شد. _ گفت: _ ای پسر مادرم، علی! به خدا قسم تو جایگاهم را دیده ای. _ فرمود: _ پس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگشت و به وی فرمود: ابو فضل در دست فلان اسیر است و عقیل در دست فلان و نوفل در دست فلان است،(نوفل بن حارث). رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، برخاست و به نزد عقیل رفت و به او فرمود: ای ابو یزید! ابوجهل کشته شد. او گفت: کسی در تهامه حریف شما نخواهد بود. فرمود: اگر تعداد زیادی از قوم را کشتید (که هیچ) در غیر این صورت بر شانههای آنان سوار شوید. سپس عباس را آوردند. رسول خدا به او گفتند: خود و پسر برادرت را (با پرداخت فدیه) آزاد کن. گفت: ای محمد، مرا رها کن تا از قریش کمک بخواهم! به وی فرمودند: از آن چه نزد امّ فضل گذاشتی، پرداخت کن، آن زمان که به او گفتی: اگر اتفاقی برایم بیفتد، آن را بر فرزندانت و خودت انفاق کن، گفت: ای پسر برادرم! چه کسی به شما این را گفت؟ فرمود: جبرییل آن را از جانب خدا به اطلاع من رساند. عباس گفت: قسم به آن که به او قسم می خورند، هیچ کس جز من و او آن را نمی دانست. گواهی می دهم که تو رسول خدایی.

_ گفت:_ پس همه اسیران جز عباس و عقیل و نوفل بن حراث، در حال شرک برگشتند و این آیه «قُل لِّمَن فِی أَیْدِیکُم مِّنَ الأَسْرَی» تا آخر در مورد آنان نازل شد.(1)

4) علی بن اسباط، از امام رضا علیه السلام شنید که فرمودند: امام صادق علیه السلام فرمودند: مبلغی پول برای پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، آوردند. ایشان به عباس فرمود: ردایت را باز کن و مقداری از این پول بردار. او ردایش را گسترد و مقداری از آن پول را برداشت. فرمود: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این پول از جملهِ اموالی است که خدا در باره آن چنین فرمود: «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُل لِّمَن فِی أَیْدِیکُم مِّنَ الأَسْرَی إِن یَعْلَمِ اللّهُ فِی قُلُوبِکُمْ خَیْرًا یُؤْتِکُمْ خَیْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنکُمْ وَیَغْفِرْ لَکُمْ وَاللّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ».(2)

5) شیخ مفید در کتاب اختصاص میگوید: از محمد بن حسن بن احمد، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از محمد بن اسماعیل علوی، از محمد بن

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 73، ص 79.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 73، ص 80.

زبرقان دامغانی شیخ نقل کرده است که گفت: امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: هنگامی که هارون الرشید دستور داد مرا نزد او ببرند، نزد او رفتم و سلام کردم، اما جواب سلام مرا نداد و او را خشمگین دیدم. طوماری را به طرف من انداخت و گفت: بخوان. در آن کلماتی را دیدم که خدای عز و جل می دانست که از من نیست. در آن چنین آمده بود: همانا از سوی شیعیان تندرو که به امامت موسی بن جعفر علیه السلام قائل هستند، برای موسی بن جعفر خراج مناطق مختلف آورده می شود و به این ترتیب، وام خویش نزد خدای مینهند (وامی برای آخرت خویش میاندوزند) و ادعا می کنند که بر آنان واجب است (که کاری کنند) تا این که خداوند، زمین و آن چه را بر روی آن است به ارث ببرد و گمان می کنند که هر که عشر (یک دهم) را به او نبخشد و به امامت آنان نماز نگزارد (امامت ایشان را تأیید نکند) و با اجازه آنان حج نگزارد و به دستور آنان جهاد نکند، و غنیمت را برای آنان نیاورد و امام را بر همه خلقش ترجیح ندهد و اطاعت از آنان را مانند اطاعت از خدا و اطاعت از رسولش واجب نداند، او کافر است و مال و خون او حلال است.

و در آن سخنانی تهمت آمیز بود مانند: انجام عقد صیغه بدون شاهد و حلال کردن فروج (ازدواج با زنان) به دستور او حتی با یک درهم و بیزاری از سلف (گذشتگان) و آنان (سلف) را در نمازشان نفرین می کنند و ادعا می کنند، هر که از آنان برائت نجوید، زنش باید از او جدا شود و هر که وقت را به تاخیر اندازد، نمازش باطل است زیرا که خدای تبارک و تعالی می فرماید: «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيّاً»(1) [نماز را تباه ساخته و از هوسها پیروی کردند و به زودی (سزای) گمراهی (خود) را خواهند دید] و ادعا می کنند که آن (غیّ) دره ای در جهنم است. آن نوشته طولانی بود و من در حالی که ایستاده بودم، می خواندم و او چیزی نمی گفت. سپس سرش را بالا آورد و گفت: آن چه خوانده ای برایم بس است. پس پاسخت را بر آن چه خوانده ای بگوی.

گفتم: ای امیر مؤمنان! قسم به آن که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری فرستاده است، هیچ کس درهم یا دیناری از راه خراج برای من نیاورده است. اما ما آل ابوطالب هدیه ای را که خدای عز و جل برای پیامبرش که سلام و

1- [1] _ مريم/59.

درود خدا بر او باد، حلال نمود، قبول می کنیم. که او فرمود: اگر یک پاچه به من هدیه شود آن را می پذیرم و اگر برای خوردن دست گوسفند دعوت شوم، اجابت می کنم. امیر مؤمنان تنگدستی ما و مکنت و ثروتمندی دشمنان ما را می داند و می داند که سلف (گذشتگان) ما را از خمس که قرآن به آن تصریح کرده است، محروم کردند و به تنگدستی دچار شدیم. زیرا صدقه بر ما تحریم شده است و خدای عز و جل به جای آن خمس را برای ما قرار داده است. پس مجبور شدیم هدیه را قبول کنیم و همه آن چه را که گفتم، اموری است که امیر مؤمنان می داند. هنگامی که سخنم به پایان رسید، در سکوت فرو رفت.

سپس گفتم: اگر ممکن است، امیر مؤمنان به پسر عمویش اجازه دهد حدیثی را از پدرانش، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند؟ گویی که این فرصت را غنیمت شمرد و گفت: اجازه داری، روایت کن. گفتم: پدرم از جدم در حدیثی مرفوع از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است: هر گاه رحم (خویشاوند) با رحمی دیگر تماس پیدا کرد، به حرکت و جنبش درمی آید. اگر ممکن است دستت را به من بده؟ او دست خود را به سوی من داز کرد و سپس گفت: نزدیک شو. به او نزدیک شدم. او با من دست داد و برای مدتی طولانی مرا به طرف خود کشید. سپس در حالی که اشک از چشمش جاری شده بود، از من جدا شد. سپس به من گفت: ای موسی! بنشین و نترس. تو راست گفته ای و همچنین جدت و پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، راست گفته اند. خونم به حرکت درآمد و رگهایم به جنبش درآمد و بدان که تو گوشت و خون من هستی و همان چیزی را که به من گفتی درست است و من می خواهم در باره مسئله ای از تو بپرسم. اگر به من پاسخ دادی، خواهم دانست که به من راست گفته ای و در این صورت تو را رها می کنم و به تو صله خواهم داد و آن چه را در باره ات گفته شده است، نخواهم پذیرفت. من گفتم: هر چیزی را که بدانم، به تو پاسخ خواهم داد.

گفت: چرا شیعه خود را از گفتن این سخن که میگویند: ای فرزند رسول خدا، نهی نمی کنی؟ حال آن که شما فرزندان علی هستید و فاطمه ظرفی بیش نبود و فرزند به پدر منسوب می شود نه به مادر؟ گفتم: اگر ممکن است امیر مؤمنان به من اجازه دهد که به این مسئله پاسخ ندهم. گفت: باید پاسخ دهی. گفتم: آیا به من امان میدهی که مرا آفت سلطان نرسد؟ گفت: امان میدهم. گفتم: اعوذ بالله من

ص:512

الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم (پناه می بردم به خدا از شیطان رانده شده، به نام خداوند بخشنده مهربان): «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَقَ وَیَعْقُوبَ کُلاًّ هَدَیْنَا وَنُوحًا هَدَیْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّیَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَیْمَانَ وَأَیُّوبَ وَیُوسُفَ وَمُوسَی وَهَارُونَ وَکَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ * وَزَکَرِیَّا وَیَحْیَی وَعِیسَی»(1) [و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه را به راه راست درآوردیم و نوح را از پیش، راه نمودیم و از نسل او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) و این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم * و زکریا و یحیی و عیسی]. پدر عیسی کیست؟ گفت: پدر ندارد، بلکه از کلام خدای عز و جل و روح القدس آفریده شد. گفتم: همانا عیسی از جانب مریم به نسل انبیا علیهم السلام ملحق شد و ما از جانب فاطمه سلام الله علیها به نسل انبیا ملحق شدیم و نه از جانب علی علیه السلام. پس گفت: آفرین، آفرین، ای موسی! بیشتر به من بگو.

گفتم: افراد امت، چه نیکوکاران و چه بدکاران، بر حدیث نجرانی اجماع کرده اند، که هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به مباهله فرا خواند، کسی در کسا جز پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم سلام الله اجمعین نبود. در آن جا که خدای تبارک و تعالی فرمود: «فَمَنْ حَآجَّکَ فِیهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءکُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءکُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَکُمْ»(2) [پس هر که در این (باره) پس از دانشی که تو را (حاصل) آمده با تو محاجه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم] و تاویل «ابناءنا» حسن و حسین، «نساءنا» فاطمه و «انفسا» علی ابن ابو طالب علیه السلام است. گفت: آفرین بر شما. سپس گفت: در باره این گفته شما: عمو با وجود فرزند، ارث نمیبرد؟ توضیح بده. گفتم: _ ای امیر مؤمنان! _ به حق خدا و حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من اجازه دهید این آیه را تاویل نکرده و معنای آن را آشکار نکنم و این مسئله نزد علما مشهور است. گفت: تو به من قول دادی که به سئوالاتم پاسخ دهی و به تو اجازه نمی دهم. گفتم: پس مجدداً به من امان ده. گفت: به تو امان می دهم.

1- [1] _ انعام/84_85.
2- [2] _ آل عمران/61.

گفتم: همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای کسی که توانایی هجرت داشت اما هجرت نکرد، حق ارث قرار نداده است و همانا عمویم عباس توانایی هجرت داشت، اما هجرت نکرد، بلکه از جمله اسرای پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، بود و آزاد شدن خود به وسیله فدیه را انکار کرد. پس خدای تبارک و تعالی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی کرد و به او خبر داد که او گنجی از طلا دارد. پس پیامبر علی علیه السلام را فرستاد و آن را از نزد ام فضل بیرون آورد و آن چه را جبرییل از خدای تبارک و تعالی خبر داده بود، به عباس خبر داد. آن گاه عباس گفت: ای برادر زاده! از این بیشتر نباید فرصت را از دست بدهم. من گواهی می دهم که تو رسول پروردگار جهان هستی. هنگامی که علی علیه السلام طلا را آورد، عباس گفت: ای برادر زاده! تو مرا بیچاره کرده ای. چیزی را برایم باقی نگذاشتی. سپس خدای _ تبارک و تعالی _ این آیه را نازل فرمود: «إِن يَعْلَمِ اللّهُ فِی قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ» [اگر خدا در دلهای شما خیری سراغ داشته باشد، بهتر از آن چه از شما گرفته شده به شما عطا می کند و بر شما می بخشاید و خدا آمرزنده مهربان است]

و نیز این آیه را: «وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلاَيَتِهِم مِّن شَىْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُواْ وَإِنِ اسْتَنصَرُوكُمْ فِی الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ»(1)[و کسانی که ایمان آورده اند ولی مهاجرت نکرده اند، هیچ گونه خویشاوندی (دینی) با شما ندارند، مگر آنکه (در راه خدا) هجرت کنند و اگر در (کار) دین از شما یاری جویند، یاری آنان بر شما (واجب) است] و فرمود: او را دیدم که غمگین شد.(2)

6) طبرسی: امام باقر علیه السلام فرمود: (مبلغ) فدیه هر مرد از مشرکان در روز بدر چهل (اونس) طلا بود _ هر اونس چهل مثقال است _ مگر عباس که فدیه او صد اونس بود و هنگامی که اسیر شد، بیست اونس طلا از او گرفته شده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آن غنیمت بود، پس فدیه خود و ب_رادر زاده ات نوفل و عقیل را بپرداز. گفت: چیزی همراهم نیست. فرمود: پس آن طلایی را که به ام فضل تحویل داده بودی، کجا است؟ آن زمان که به او گفتی: اگر اتفاقی برایم بیفتد، این طلا مال تو و فضل و عبدالله است؟ گفت: چه کسی این را به شما

1- [1] _ انفال/72.
2- [2] _ اختصاص، ص 54.

گفته است؟! فرمود: خدای عز و جل. گفت: گواهی می دهم که تو رسول خدا هستی، کسی این ماجرا را جز خدای عز و جل نمی دانست.(1)

«إِنَّ الَّذِینَ آمَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَاهَدُواْ بِأَمْوَالِهِمْ وَ...وَ بَیْنَهُم مِّیثَاقٌ وَ اللّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ (72)»

«إِنَّ الَّذِینَ آمَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَاهَدُواْ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَالَّذِینَ آوَواْ وَّ نَصَرُواْ أُوْلَـئِکَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیَاء بَعْضٍ وَالَّذِینَ آمَنُواْ وَلَمْ یُهَاجِرُواْ مَا لَکُم مِّن وَلاَیَتِهِم مِّن شَیْءٍ حَتَّی یُهَاجِرُواْ وَ إِنِ اسْتَنصَرُوکُمْ فِی الدِّینِ فَعَلَیْکُمُ النَّصْرُ إِلاَّ عَلَی قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُم مِّیثَاقٌ وَ اللّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ (72)»

[کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده اند و در راه خدا با مال و جان خود جهاد نموده اند و کسانی که (مهاجران را) پناه داده اند و یاری کرده اند، آنان یاران یکدیگرند و کسانی که ایمان آورده اند ولی مهاجرت نکرده اند، هیچ گونه خویشاوندی (دینی) با شما ندارند، مگر آن که (در راه خدا) هجرت کنند و اگر در (کار) دین از شما یاری جویند، یاری آنان بر شما (واجب) است، مگر بر علیه گروهی باشد که میان شما و میان آنان پیمانی (منعقد شده) است و خدا به آن چه انجام می دهید بیناست]

1) علی بن ابراهیم میگوید: حکم در آغاز پیامبری چنین بود که ارثیه بر اساس (پیمان) برادری تقسیم میشد، نه بر اساس ولادت. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه هجرت کرد؛ میان مهاجرین و انصار پیمان برادری بست. هر گاه کسی از آنان می مرد، برادر دینی او، از او ارث می برد و مال را می گرفت و آن چه را برای او باقی می گذاشت، به ورثه او نمی رسید. سپس خدا این آیه را نازل فرمود: «النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُهَاجِرِینَ إِلَّا أَن تَفْعَلُوا إِلَی أَوْلِیَائِکُم مَّعْرُوفًا»(2) [پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر (و نزدیکتر) است و همسرانش مادران ایشانند و خویشاوندان (طبق) کتاب خدا، بعضی (نسبت) به بعضی اولویت دارند (و) بر مؤمنان و مهاجران (مقدمند)، مگر آن که بخواهید به دوستان

1- [1] _ مجمع البیان، ج 4، ص 495.
2- [2] _ احزاب/6.

(مؤمن) خود (وصیت یا) احسانی کنید] پس آیه برادری با این فرموده خدای متعال: «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ» [و خویشاوندان (طبق) کتاب خدا بعضی (نسبت) به بعضی اولویت دارند] منسوخ شد(1).

2) طبرسی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: آنان از طریق پیمان برادری از همدیگر ارث می بردند.(2)

3) ابن بابویه میگوید : از احمد ابو هانی بن محمد بن محمود عبدی که خداوند از او خشنود باد، از محمد بن محمود، با سند خود در حدیثی مرفوع از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: هنگامی که نزد هارون الرشید آمدم، بر او سلام کردم. جواب سلام مرا داد و گفت: ای موسی بن جعفر! مگر می شود خراج برای دو خلیفه در یک آن، گرفته شود؟!

گفتم: ای امیر مؤمنان! به خدا پناه ببر از این که هم گناه من و هم گناه خودت را به عهده گیری و گفته های دروغین دشمنان ما را باور کنی. چرا که تو می دانی که دشمنان از هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به لقاء الله پیوست، بر ما دروغ بسته اند و شما به آن آگاهی. اگر ممکن است، به حق خویشاوندی تو با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم _ به من اجازه دهی _ حدیثی را برای تو بازگو کنم که پدرم، از پدرانش، از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است. گفت: به تو اجازه می دهم. گفتم: پدرم، از پدرانش، از جدش رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، چنین به من خبر داده است که گفت: هر گاه شخصی که رابطه رحمی با کس دیگری داشته باشد، تماس پیدا کند، این رحم به جنبش درمی آید. پس دستت را به من ده، فدایت شوم. گفت: نزدیک شو. به او نزدیک شدم. سپس دست مرا در دستش گرفت و مرا به طرف خود کشید و برای مدتی طولانی در آغوش گرفت و سپس مرا رها کرد و گفت: بنشین ای موسی! تو در امان هستی. به او نگاه کردم و دیدم که اشک از چشمانش جاری شد. سپس به حال خود برگشتم. گفت: راست گفته ای و جدت صلی الله علیه و آله راست گفته است. همانا خون من به جنبش درآمد و رگهایم مضطرب گشتند تا این که مهربانی بر من غالب آمد و اشک از چشمهایم سرازیر شد. من می خواهم در باره

1- [1] _. تفسیر قمی، ج 1 ، ص 287.
2- [2] _. مجمع البیان، ج 4، ص 498.

برخی اموری که از مدتی پیش ذهنم را به خود مشغول کرده است، از تو سئوال کنم و تا به حال از هیچ کس در باره آن مسائل نپرسیده ام. اگر جواب مرا دهی تو را رها خواهم کرد و گفته هیچ کس را در باره تو نخواهم پذیرفت. به اطلاع من رسیده است که تو هیچ وقت دروغ نمی گویی، پس در باره آن چه که در دلم است و از تو می پرسم، حقیقت را به من بگوی.

گفتم: آن چه را می دانم به تو خواهم گفت، به شرط این که به من امان دهی. گفت: اگر حقیقت را به من بگویی و تقیهای را که از شما فرزندان فاطمه سلام الله علیها معروف است ترک کنی، در امان هستی. گفتم: امیر مؤمنان هر چه می خواهد بپرسد. گفت: به من بگو چرا خدا شما را بر ما ترجیح داده است در حالی که ما و شما از یک درخت هستیم و همه فرزندان عبدالمطلب هستیم. ما فرزندان عباس و شما فرزندان ابوطالب هستید و آن دو عموهای رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و خویشاوندی آنان با او برابر است؟ گفتم: ما نزدیکتریم. گفت: چگونه؟ گفتم: زیرا که عبدالله و ابوطالب از یک پدر و مادرند و پدرت عباس، از مادر عبد الله و ابوطالب نیست.

گفت: چرا ادعا کرده اید که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ارث می برید، در حالی که عمو مانع به ارث رسیدن پسر عمو است و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، در حالی درگذشت که ابوطالب قبل از او درگذشته بود و عموی او عباس زنده بود؟ به او گفتم: اگر ممکن است، امیر مؤمنان این سئوال را از من نپرسد و هر چه می خواهد در باره مسائل دیگر از من سئوال کند. گفت: خیر، باید جوابم را بدهی. گفتم: امانم ده. گفت: تو را قبل از سخن گفتن امان داده ام. گفتم: همانا علی ابن ابو طالب علیه السلام فرمود: کسی از فرزندان خونی، چه مرد باشد یا زن، بهره ای از ارثیه ندارد، مگر پدر و مادر و شوهر و همسر؛ و عمو با وجود فرزند خونی، چه مرد باشد یا زن، بهره ای از ارثیه ندارد و ارثیه برای عمو با وجود فرزند خونی به ثبت نرسیده است و قرآن به آن تصریح نکرده است. اما تَیْم و عَدِی و بنی امیه از روی اجتهاد به رأی گفتند: عمو به منزله پدر است، بی آن که این گفته حقیقت داشته باشد و حدیثی از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، آن را تایید کند. علمایی که قول علی علیه السلام را در این زمینه قبول دارند، مسائلشان بر خلاف مسائل اینان است. در حالی که نوح بن دراج، سخن علی علیه

السلام را در این مسئله باور دارد و به آن حکم کرده است، آن گاه که امیرالمؤمنین علیه السلام او را بر مصرَین(کوفه و بصره) گمارد. این خبر به امیر مؤمنان رسید، پس دستور احضار او و احضار کسانی که خلاف قولش را اظهار کردند صادر کرد. از جمله آنان سفیان ثوری و ابراهیم مدنی و فضیل بن عیاض بودند. آنان گواهی دادند که قول او، همان قول علی علیه السلام در این مسئله است. _ چنان که برخی از علما از اهل حجاز به من گفتند _ به آنان چنین فرمود: پس چرا فتوایی مطابق آن حکم صادر نمی کنید، در حالی که نوح ابن درّاج بر اساس آن قضاوت کرده است؟ گفتند: نوح جرأت این کار را داشت، اما ما نداشتیم.

امیر مؤمنان این مسئله را با استناد به قول پیشینیان عامه از قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش برد که فرمود: علی علیه السلام تواناترین شما در قضاوت است. همچنین عمر بن خطاب گفت: علی تواناترین ما در قضاوت است. و آن اسمی (صفتی) جامع و فراگیر است، چرا که همه صفاتی را که پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، به اصحابش در قرائت و فرایض و علم نسبت داده بود، جزء قضاوت است، گفت: ای موسی! ادامه بده. گفتم: امانت در مجالس و به ویژه در مجلس شما باید برقرار باشد. گفت: ترسی بر شما نیست (نگران نباش). گفتم: همانا پیامبر صلی که سلام و درود خدا بر او باد، به کسانی که هجرت نکردند، بهره ای از ارثیه قرار نداده و همچنین ولایتی برای آنان قائل نشده بود، مگر این که هجرت کنند. گفت: حجت شما چیست؟ گفتم: فرموده خدای تبارک و تعالی: «وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلاَيَتِهِم مِّن شَىْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُواْ» و تردیدی نیست که عمویم عباس هجرت نکرده بود. گفت: ای موسی! من از تو می پرسم، آیا فتوای این را به کسی از دشمنان ما داده ای؟ یا به کسی از فقها در باره این مساله چیزی را گفته ای؟ گفتم: به خدا قسم، خیر، و کسی به جز امیر مؤمنان (یعنی هارون) در باره آن از من نپرسیده است. گفت: چرا به عوام و خواص اجازه داده ای که شما را به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، منسوب کنند و به شما بگویند: ای فرزندان رسول خدا، در حالی که شما فرزندان علی هستید و درست این است که انسان به پدرش نسبت داده شود و فاطمه سلام الله علیها ظرفی بیش نیست و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جد مادری شما است.

گفتم: ای امیر مؤمنان! اگر فرض کنیم که پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، برانگیخته شود و از دختر گرامیتان خواستگاری کند، آیا موافقت خواهی کرد؟ گفت: سبحان الله! چرا موافقت نکنم، بلکه بر عرب و عجم و قریش افتخار خواهم کرد. به او گفتم: اما او علیه السلام نمی تواند از دخترهای من خواستگاری کند و من نمی توانم آنان را به او شوهر دهم. گفت: چرا؟ گفتم: زیرا که او مرا به دنیا آورده و تو را به دنیا نیاورده است. گفت: مرحبا ای موسی! سپس گفت: چگونه می گویید: ما فرزندان پیامبریم، در حالی که پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، پسری را به جای نگذاشت و همانا فرزندان به مرد منسوب می شوند نه به زن و شما فرزندان دختر او هستید، این فرزندان از دختر، نَسَب نمی برند؟ گفتم: از تو به حق خویشاوندی و به حق قبر و کسی که در آن است می خواهم که این سئوال را از من نپرسی. گفت: خیر، تو باید حجت خود را، ای فرزند علی! در این باره به من بگویی، و تو ای موسی! چنان که به اطلاع من رسیده است، سرور آنان و امام زمانشان هستی و من تو را از هیچ یک از سئوالاتی که از تو می پرسم، معاف نمی کنم، مگر این که حجتی را در باره آن از کتاب خدای عز و جل برایم بیاوری. شما ای فرزندان علی، ادعا می کنید که همه آنها را می دانید، و تاویل همه مسایل از الف تا واو نزد شما است و شما این فرموده خدای عز و جل را : «مَّا فَرَّطْنَا فِی الکِتَابِ مِن شَیْءٍ»(1) [ما هیچ چیزی را در کتاب (لوح محفوظ) فروگذار نکرده ایم] حجت قرار داده ای، و از رای و قیاس علما بی نیاز شده اید. گفتم: آیا اجازه پاسخ را به من می دهی؟ پس گفت: جواب ده.

گفتم: پناه می برم به خدا از شر شیطان رانده شده. به نام خداوند بخشاینده مهربان «وَمِن ذُرِّیَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَیْمَانَ وَأَیُّوبَ وَیُوسُفَ وَمُوسَی وَهَارُونَ وَکَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ * وَزَکَرِیَّا وَیَحْیَی وَعِیسَی»(2) [و از نسل او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) و این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم * و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند] ای امیر مؤمنان! پدر عیسی کیست؟ گفت: عیسی پدری ندارد. گفتم: خدا او را از طریق مریم علیه السلام به فرزندان پیامبران علیهم السلام ملحق کرده است. ای امیر

1- [1] _ انعام/38.
2- [2] _ انعام/84_85.

مؤمنان! بیشتر برایت بگویم؟ گفت: بگو. گفتم: این فرموده خدای عز و جل: «فَمَنْ حَآجَّکَ فِیهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءکُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءکُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَى الْکَاذِبِینَ»(1) [هر که در این (باره) پس از دانشی که تو را (حاصل) آمده با تو محاجه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم، سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم] و کسی ادعا نکرده است که پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، او را در هنگام مباهله با مسیحیان، جز علی ابن ابو طالب و فاطمه و حسن و حسین که سلام و درود خدا بر آنان باد، زیر یک عبا قرار داده است. پس تاویل این فرموده خدای عز و جل: «أبْنَاءُنا» حسن و حسین علیهما السلام و «نِسَاءنا» فاطمه سلام الله علیها و «أنْفُسَنَا» علی ابن ابی طالب علیه السلام است.

با این وجود، علما اجماع کرده اند که جبرئیل علیه السلام در روز احد گفت: ای محمد! همانا مواسات و برادری واقعی همان است که از طرف علی علیه السلام صورت گرفته است. رسول خدا فرمود: همانا او از من و من از او هستم. و سپس جبرئیل گفت: و من از شما دو نفر هستم ای رسول خدا. همچنین فرمود : شمشیری جز ذوالفقار نیست، و جوانمردی جز علی علیه السلام نیست، چنان که خدای عز و جل خلیلش علیه السلام را ستایش کرده است. آن جا که می گوید «فَتًى یَذْکُرُهُمْ یُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِیمُ»(2) [جوانی از آنها (به بدی) یاد می کرد که به او ابراهیم گفته می شود] ما یعنی همه فرزندان عمویت، به این سخن جبرئیل که او از ما است، به خود می بالیم. هارون گفت: آفرین بر تو ای موسی! حاجت هایت را به ما بگو. به او گفتم: اولین حاجت این است که به پسر عمویت اجازه دهی که به حرم جدش که سلام و درود خدا بر او باد، و نزد خانواده اش برگردد. گفت: ان شاء الله، بررسی خواهیم کرد. روایت شده است که او (هارون) او را به سِندی فرزند شاهک، تحویل داد و ادعا کرد که امام علیه السلام نزد او وفات یافته است و خدا داناتر است.(3)

1- [1] _ آل عمران/61.
2- [2] _ انبیا/60.
3- [3] _ عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج 1، ص 78، ح 9.

4) ابن شهر آشوب: از موسی بن عبدالله بن حسن و مُعتب و مُصادف موالی امام صادق علیه السلام در خبری روایت کرده است: هنگامی که هشام ابن ولید به مدینه رسید، فرزندان عباس نزد او آمدند و از امام صادق علیه السلام نزد او شکایت کردند که او ارثیه ماهر خَصی، را به خود اختصاص داده است و چیزی را برای ما باقی نگذاشته است. امام صادق علیه السلام به ایراد سخنرانی پرداخت و از جمله فرمود: همانا خدای عز و جل هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری برگزید، پدر ما ابوطالب با نفس خود برای او ایثار می کرد و او را یاری می کرد و پدر شما عباس و ابولهب او را تکذیب می کردند و شیاطین کفر را برای آزار رساندن به او بر می گماشتند. پدر شما سعی می کرد مصیبتها را بر سر او فرود بیاورد و قبائل را در بدر به طرف او هدایت می کرد و او در طلیعه لشکر آنان بود و رهبر سوار کاران و پیاده آنان بود. او آذوقه ارتش کفر را تأمین می کرد و جنگ را بر علیه او بر می افروخت. _ سپس فرمود: _ پدر شما آزاد شده ما بود، و به زور شمشیر اسلام آورد، در حالی که از اسلام کراهت داشت و هیچ گاه به خاطر خدا و رسولش که سلام و درود خدا بر او باد، هجرت نکرد. و ولایتش را از ما برید، به گواهی این فرموده خدای عز و جل: «وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلاَيَتِهِم مِّن شَىْءٍ». در سخنانی از او _ سپس فرمود: _ او یکی از غلامان ما بود و اکنون در گذشته است و ارث او به ما رسیده است، چون غلام ما بود، و چون ما فرزندان رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، هستیم و ارثیه او به مادر ما فاطمه سلام الله علیها رسیده است(1).

5) عیاشی: از زرراه و حمران و محمد بن مسلم از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که گفتند: از آن دو در باره این فرموده خدا: «وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلاَيَتِهِم مِّن شَىْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُواْ» پرسیدیم. فرمودند: که اهل مکه از اهل مدینه ارث نمی برند(2).

6) علی بن ابراهیم: این آیه در باره اعراب (بادیه نشینان) نازل شد. بدین ترتیب که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آنان به این شرط صلح کرد که آنان در دیار خود باقی بمانند و به مدینه هجرت نکنند، به این شرط که هر گاه

1- [1] _ مناقب، ج 1، ص 261

2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 75، ح 81

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخواهد جنگ کند، آنان را احضار کند و بهره ای از غنیمت ندارند و آنان بر پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، شرط کردند که هر گاه اعراب بادیه نشین به آنان حمله کنند یا دشمنانشان به آنان گزند برسانند، آنان را یاری کنند، مگر قومی که میان آنان و رسول خدا تا مدتی عهد و پیمان وجود داشته باشد(1).

«وَالَّذینَ کَفَرُواْ بَعْضُهُمْ أَوْلِیَاء بَعْضٍ إِلاَّ تَفْعَلُوهُ تَکُن فِتْنَهٌ...بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (75)»

«وَالَّذینَ کَفَرُواْ بَعْضُهُمْ أَوْلِیَاء بَعْضٍ إِلاَّ تَفْعَلُوهُ تَکُن فِتْنَهٌ فِی الأَرْضِ وَفَسَادٌ کَبِیرٌ (73) وَالَّذِینَ آمَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَاهَدُواْ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَالَّذِینَ آوَواْ وَّنَصَرُواْ أُولَـئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُم مَّغْفِرَهٌ وَرِزْقٌ کَرِیمٌ (74) وَالَّذِینَ آمَنُواْ مِن بَعْدُ وَهَاجَرُواْ وَجَاهَدُواْ مَعَکُمْ فَأُوْلَـئِکَ مِنکُمْ وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (75)»

[و کسانی که کفر ورزیدند یاران یکدیگرند. اگر این (دستور) را به کار نبندید، در زمین فتنه و فسادی بزرگ پدید خواهد آمد * و کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا به جهاد پرداخته و کسانی که (مهاجران را) پناه داده و یاری کرده اند، آنان همان مؤمنان واقعی اند. برای آنان بخشایش و روزی شایسته ای خواهد بود * و کسانی که بعدا ایمان آورده و هجرت نموده و همراه شما جهاد کرده اند، اینان از زمره شمایند و خویشاوندان نسبت به یکدیگر (از دیگران) در کتاب خدا سزاوارترند. آری خدا به هر چیزی داناست]

1) علی بن ابراهیم میگوید: «وَالَّذینَ کَفَرُواْ بَعْضُهُمْ أَوْلِیَاء بَعْضٍ» یعنی همدیگر را مودت و یاری می کنند. سپس میگوید: «إِلاَّ تَفْعَلُوهُ» یعنی« ان لم تفعلوه» اگر آن کار را انجام ندهی. و حرفی در جای حرف دیگر قرار داده شده است «تَکُن فِتْنَهٌ فِی الأَرْضِ وَفَسَادٌ کَبِیرٌ» سپس فرموده است: «وَالَّذِینَ آمَنُواْ مِن بَعْدُ وَهَاجَرُواْ وَجَاهَدُواْ مَعَکُمْ فَأُوْلَـئِکَ مِنکُمْ وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی

1- [1] - تفسیر قمی، ج1 ، ص279

کِتَابِ اللّهِ» میگوید: آیه فوق، این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَالَّذِینَ عَقَدَتْ أَیْمَانُکُمْ»(1) [و کسانی که شما (با آنان) پیمان بسته اید] را منسوخ کرده است.

2) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: دایی و خاله ارث می برند، در صورتی که کس دیگری نباشد. همانا خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ».(2)

3) و از همو: از حُمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از وهیب، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان شنیدم که فرمودند: دایی و خاله در صورتی که کسی با آنان نباشد، ارث می برند. همانا خداوند می فرماید: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللّهِ».(3)

4) عیاشی: از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام، از پدرش، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که فرمودند: علی علیه السلام در هنگام بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد او آمد، در حالی که (رسول خدا) بی هوش بود و سرش در آغوش جبرئیل قرار داشت، و جبرئیل در صورت دِحیَه کلبی بود. هنگامی که علی علیه السلام وارد شد، جبرئیل به او گفت: سر پسر عمویت را بگیر، چرا که تو به آن شایسته تر هستی، زیرا خدا در کتابش می فرماید: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَام بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ». علی علیه السلام نشست و سر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، را گرفت و در دامانش نهاد. پس سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همچنان در آغوشش بود تا خورشید غروب کرد و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به هوش آمد. سرش را بالا برد و به علی علیه السلام نگاه کرد و گفت: ای علی! جبرییل کجاست؟ گفت: ای رسول خدا! من کسی را جز دحیه کلبی ندیدم و او سرت را در دامان من قرار داد و گفت: ای علی! سر پسر عمویت را بگیر، زیرا که تو به آن از من شایسته تری، چرا که خدا در کتابش می گوید: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَام بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللّهِ» پس نشستم و سرت را گرفتم و همچنان تا غروب خورشید در آغوشم بودی.

1- [1] _ نسا/33.
2- [2] _ کافی، ج 7، ص 119، ح 2.
3- [3] _ کافی، ج 7، ص 119، ح 3.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آیا نماز عصر را به جا آورده ای؟ گفت: خیر. فرمود: چرا مرا بیدار نکردی. گفت: بی هوش بودی و سرت در دامانم بود و دوست نداشتم بر تو ای رسول خدا فشاری بیاورم. نمی خواستم برای نماز برخیزم و سرت را رها کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خدایا همانا او در حال اطاعت از تو و اطاعت از رسول تو بود تا این که نماز عصرش قضا شده است. خدایا خورشید را برای او برگردان تا بتواند نماز عصر را در وقت خود بخواند. _ گفت: _ پس خورشید طلوع کرد و هنگام عصر، روشن و شفاف در آسمان قرار گرفت و اهل مدینه آن را میدیدند. علی علیه السلام برخاست و نمازش را به جای آورد. هنگامی که جایگاه نمازش را ترک کرد، خورشید غروب کرد و نماز مغرب را به جای آوردند.

5) از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: دایی و خاله ارث می برند، اما به این شرط که کسی دیگر با آنان نباشد، همانا خدا می فرماید: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللّهِ»، هرگاه خویشاوندان به هم رسیدند، پس آن که پیشتر است از خویشاوندان او به ارث سزاوارتر است.(1)

6) از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: هنگامی که علی ابن ابو طالب علیه السلام و عثمان بن عفان در باره مردی که می میرد و خویشاوندان نزدیکی نداشته باشد که از وی ارث برند، اما خویشاوندانی دارد که از او ارث نمی برند و برای آنان نصیبی نیست صحبت میکردند، علی علیه السلام فرمودند: ارثیه او به خویشاوندانش می رسد، زیرا که خدای عز و جل می فرماید: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللّهِ». عثمان گفت: ارثیه اش را در بیت المال مسلمین قرار می دهم و کسی از خویشاوندانش از او به ارث نمی برند.(2)

7) از سلیمان ابن خالد، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: علی علیه السلام با وجود خویشاوندان، چیزی به غلامان نمی داد. چه فریضه برای او به شمار بیاید (نامیده شده باشد) یا نیاید و همیشه می فرمود: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ». خدا

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 75، ح 83.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 75، ح 84.

جایگاه آنان را می داند و با وجود خویشاوندان نزدیک، چیزی را برای آنان قرار نداده است. آن جا که می فرماید: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللّهِ».(1)

8) از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدا: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللّهِ» فرمود: همانا برخی از آنان از برخی دیگر به ارثیه شایسته ترند، زیرا که نزدیکترین آنان به او از لحاظ قرابت و خویشاوندی، به (ارث) او شایسته ترند. سپس امام باقر علیه السلام فرمودند: همانا آنان از مرده شایسته ترند. مادرش و برادرش و خواهرش از طرف مادر و پدرش به او نزدیکترند. مگر مادر از برادران و خوهرانش به مرده نزدیکتر نیست؟(2)

9) از ابو عمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: به ایشان عرض کردم: در باره خروج امامت از فرزندان حسن به فرزندان حسین علیهما السلام به من بگو، چگونه است و حجت آن چیست؟ فرمودند: هنگامی که امر خداوند برای حسین علیه السلام فرا رسید، برای خود جایز نمی دانست که امامت را به فرزندان برادرش واگذار کند و آن را بر آنان سفارش کند، چرا که خدا می فرماید: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللّهِ»، پس رابطه خویشاوندی فرزندانش از فرزندان برادرش نزدیکتر بود، و آنان برای امامت شایسته تر بودند. پس این آیه، فرزندان حسن را از آن (امامت) خارج کرده است، پس امامت به فرزندان حسین رسیده است و آیه به امامت آنان حکم کرده است و تا روز قیامت در میان آنان خواهد ماند.(3)

10) ابن شهر آشوب: از تفسیر جابر ین یزید، از امام علیه السلام روایت کرده است که: خدا با این آیه، ولایت علی ابن ابو طالب علیه السلام را ثابت کرده است. زیرا که علی علیه السلام برای رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، از دیگران شایسته تر بود. چرا که او _ چنان که فرمود _ برادرش در دنیا و آخرت بود و میراث و سلاح و متاع و قاطر خاکستری رنگ و همه آن چه را به جای گذاشته بود، به او

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 75، ح 85.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 75، ح 86.

3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 75، ح 87.

رسید و پس از او کتابش را به ارث برد. خدای عز و جل می فرماید: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»(1) [سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم، به میراث دادیم]. و آن همه قرآن است که بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، نازل شد و او (علی علیه السلام) به مردم، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرآن می آموخت و کسی آن را به او نیاموخت. همه مردم از او می پرسیدند، ولی او از کسی در باره هیچ یک از مسائل دین خدا نپرسید.(2)

11) از زید بن علی علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِى كِتَابِ اللّهِ» گفت: آن همان علی ابن ابو طالب علیه السلام است. او مهاجری بود که رابطه رحمی داشت.(3)

و ان شاء الله روایت های دیگری در این باره در سوره احزاب خواهد آمد.

1- [1] _ فاطر/32.
2- [2] _ مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 168.
3- [3] _ مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 168.

سوره توبه

اشاره

سوره توبه مدنی است به جز 2 آیه آخر که مکی هستند. دارای 129آیه است و بعد از سوره مائده نازل شده است.

ص:527

ص:528

در آغاز سوره انفال ذکر شد، و ما در این جا این موارد را می افزاییم:

1) در کتاب خواص قرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شد که فرمودند: هر که این سوره را بخواند، خدا در روز قیامت او را بدون نفاق و دو رویی برخواهد انگیخت. هر که آن را بنویسد و در عمامه یا عرقچینش قرار دهد، از گزند دزدان در هر جا در امان خواهد بود و اگر او را ببینند، به جایی دیگر می روند و اگر سر تا سر محله اش در آتش بسوزد، آتش به خانه اش نمی رسد و تا به صورت مکتوب نزد او باشد، آتش به او نزدیک نمی شود.(1)

2) طبرسی: از علی علیه السلام روایت کرده است که: از این رو بسم الله الرحمن الرحیم در آغاز سوره برائت نازل نشده است که بسم الله برای امنیت و رحمت است و سوره برائت برای برداشتن امنیت با شمشیر نازل شد.(2)

3) و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: انفال و برائت یکی است.(3)

4) عیاشی: از ابو عباس، از یکی از دو امام باقر و امام صادق که سلام و درود خدا بر آن دو بزرگوار باد، روایت کرده است که فرمود: انفال و برائت یک سوره هستند.(4)

1- [1] _ خواص القرآن، ص 2.
2- [2] _ مجمع البیان، ج 5، ص 6.
3- [3] _ مجمع البیان، ج 5، ص 6.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 79، ح 3.

5) از داود ابن سرحان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: فتح در سال هشتم اتفاق افتاد و برائت در سال نهم و حجه الوداع در سال دهم صورت گرفت.(1)

ص:530

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 79، ح 2.

«بَرَاءةٌ مِّنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ (1)..َ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِعذاب أَلِيمٍ(3)»

«بَرَاءةٌ مِّنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ (1) فَسِيحُواْ فِي الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُواْ انكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى اللّهِ وَان اللّهَ مُخْزِى الْكَافِرِينَ (2) وَ أَذَان مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الأَكْبَرِ ان اللّهَ بَرِىءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَان تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَان تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُواْ انكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِى اللّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِعذاب أَلِيمٍ(3)»

[(این آیات) اعلام بیزاری (و عدم تعهد) است از طرف خدا و پیامبرش نسبت به آن مشرکانی که با ایشان پیمان (بسته اید. پس (ای مشرکان)! چهار ماه (دیگر با امنیت کامل) در زمین بگردید و بدانید که شما نمی توانید خدا را به ستوه آورید و این خداست که رسواکننده کافران است) و (این آیات) اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر که خدا و پیامبرش در برابر مشرکان تعهدی ندارند. (با این حال) اگر (از کفر) توبه کنید، آن برای شما بهتر است و اگر روی بگردانید، پس بدانید که شما خدا را درمانده نخواهید کرد و کسانی را که کفر ورزیدند، از عذابی دردناک خبر ده]

1) علی بن ابراهیم میگوید: از پدرم، از محمد بن فضیل، از ابو صباح کنانی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: این آیه پس از بازگشت رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، از غزوه تبوک، در سال نهم هجرت نازل شد. _ فرمود_ : رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که مکه را فتح کرد، مشرکان را از گذاردن حج در آن سال منع نکرد و رسم عرب در حج این گونه بود که هر که به مکه می رسید و با لباسی که به تن داشت طواف میکرد، دیگر حق نداشت آن لباس را نگه دارد و باید حتماً آن را صدقه میداد و آن لباس را بعد از

طواف نمیپوشیدند. از این روی بود که هر کسی که پای به مکه مینهاد و به آن جا میرسید، لباسی را به امانت می گرفت و با آن طواف می کرد. سپس آن را باز می گرداند و هر که امانت دهنده ای را پیدا نمی کرد که لباسی را به او امانت بدهد، و نیز کرایه دهنده ای را پیدا نمیکرد تا لباسی را به او کرایه دهد و یک لباس هم بیشتر نداشت، (جز لباسی که به تن داشت، لباس دیگری نداشت) لخت و عریان طواف می کرد.

زنی عرب که خوش اندام و زیبا بود؛ لباس امانتی یا کرایه ای خواست، اما پیدا نکرد. به او گفتند: اگر با لباسهایت طواف کنی، باید آنها را به عنوان صدقه بدهی. گفت: چگونه آن را صدقه دهم در حالی که فقط آنها را دارم و لباس دیگری ندارم؟ پس برهنه دور خانه طواف کرد، و مردم به او نگاه می کردند. یکی از دستانش روی جلو و دست دیگری را عقبش گذاشته بود و این بیت را می خواند:

امروز قسمتی از آن یا همه اش نمایان می شود

پس نگاه کردن به آن چه نمایان شده را حلال نمی دانم

هنگامی که از طواف فارغ شد، چند نفر از او خواستگاری کردند. او به آنان گفت: من شوهر دارم.

سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبل از نازل شدن سوره برائت چنین بود که با کسی جنگ نمی کرد، مگر کسی که با او بجنگد و با کسی نمی جنگید، مگر کسی که با او بجنگد و قصد او را داشته باشد. این آیه در این زمینه بر او نازل شده بود «فَانِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْاْ إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلاً»(1).[اگر از شما کناره گیری کردند و با شما نجنگیدند و با شما طرح صلح افکندند، (دیگر) خدا برای شما راهی (برای تجاوز) بر آنان قرار نداده است] پس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، با کسی که از او کناره میگرفت و دور میشد، نمی جنگید تا این که سوره برائت نازل شد و خدا به وی دستور داد که با مشرکان، چه کسانی که از او فاصله گرفته یا فاصله نگرفته اند، بجنگد، مگر کسانی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، در روز فتح مکه تا مدتی با آنان عهد و پیمان بسته بود. از جمله صفوان بن امیر و سهیل بن عمرو. خدای عز و جل فرمود: «بَرَاءةٌ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ * فَسِيحُواْ فِى

1- [1] _ نساء/90

الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ» پس هر جا آنان یافت شدند، کشته می شوند. ماههای سیاحت این ماهها است: بیست روز ذی الحجه حرام و محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ماه ربیع الثانی.

هنگامی که آیه های سوره برائت نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنها را به ابوبکر داد و به او دستور داد که به مکه برود و در مِنا در روز نحر (قربان) بر مردم بخواند. هنگامی که ابوبکر رفت، جبرییل بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، نازل شد و گفت: ای محمد! فقط مردی میتواند این مأموریت را انجام بدهد که از خود تو باشد. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، امیر مؤمنان علیه السلام را به دنبال ابوبکر فرستاد. او در روحاء به ابوبکر رسید و آیات را از او گرفت. ابوبکر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگشت و گفت: ای رسول خدا! آیا خدا چیزی در مورد من نازل کرده است؟ گفت: خیر. همانا خدا به من دستور داد که فقط من و مردی که از من باشد میتواند این مأموریت را انجام بدهد.(1)

2) و نیز از همو، از پدرش، از محمد بن فضیل، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: همانا رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، به من دستور داد که از جانب خدای عز و جل به مردم ابلاغ کنم که کسی برهنه طواف نکند و پس از این سال، هیچ یک از مشرکان به مسجد حرام نزدیک نشود و این آیه ها را برای آنان خواند: «بَرَاءةٌ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ * فَسِيحُواْ فِى الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ»، پس به مشرکانی که آن سال حج را گزاردند، چهار ماه مهلت داد تا به مکان امن خود (دیارشان) برگردند و پس از آن هر جا یافت شدند، کشته میشوند.(2)

3) محمد بن یعقوب، از تعدادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابو نصر, از حسین بن خالد نقل کرده است که گفت: به ابو الحسن علیه السلام عرض کردم: چرا به مدت چهار ماه برای حج گذار گناهی نوشته نمی شود؟ فرمود: همانا خدای عز و جل، حَرَم را برای مشرکان در چهار ماه تجویز کرده

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 280.

2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 281.

است، چرا که می فرماید: «فَسِیحُواْ فِی الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ» سپس گناه مؤمنان حج گزار را نیز به مدت چهار ماه بخشید.(1)

و این حدیث را این بابویه در کتاب علل از محمد بن حسن بن ولید، از محمد بن حسن بن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش، از حسین بن خالد روایت کرد و گفت: به ابو الحسن علیه السلام عرض کردم... و مانند همین حدیث را روایت کرد.(2)

4) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد قاسانی، همگی از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از فُضیل بن عِیاض نقل کردهاند که گفت: از امام صادق علیه السلام، در باره حج اکبر پرسیدم. زیرا ابن عباس می گفت: روز عَرَفه است. امام صادق علیه السلام فرمودند: امیر مؤمنان صلوات الله علیه فرمودند: حج اکبر روز نحر (کشتن قربانیها) است و به این فرموده خدای عز و جل استناد می کرد: «فَسِیحُواْ فِی الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ» و آن بیست روز از ذی الحجه و محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ماه ربیع الثانی است و اگر حج اکبر روز عرفه بود، چهار ماه و یک روز میشد.(3)

5) و نیز همو: از علی بن ابراهیم، با سند خود نقل کرده است که گفت: ماههای حج: شوال، ذی القعده و ده روز از ذی الحجه است و ماههای سیاحت: بیست روز از ذی الحجه، محرم، صفر، ماه ربیع الاول، و ده روز از ماه ربیع الثانی است.(4)

6) عیاشی: از حَریز، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: همانا رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، ابوبکر را با سوره برائت به موسم حج اعزام کرد تا آن را برای مردم بخواند. سپس جبرییل نازل شد و گفت: هیچ کس جز علی علیه السلام آن را از جانب تو ابلاغ نمی کند. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، علی علیه السلام را فرا خواند و به او دستور داد سوار ناقه (شتر ماده) عضباء (گوش بریده) شود و به ابوبکر برسد و سوره برائت را از او بگیرد و برای مردم در مکه بخواند. ابوبکر گفت: آیا رسول خدا از من خشمگین

1- [1] _ کافی، ج 4، ص 255، ح 10.

2- [2] _ علل الشرائع، ج 2، ص 151، باب 191، ح 1.
3- [3] _ کافی، ج 4، ص 290، ح 3.
4- [4] _ کافی، ج 4، ص 290، ح 3

شده است؟ علی علیه السلام فرمود: نه، اما بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، نازل شد که کسی که از تو باشد باید (این سوره را) از جانب تو ابلاغ کند.

هنگامی که به مکه رسید، بعد از ظهر روز نحر بود که روز حج اکبر به شمار میآمد. پس برخاست و چنین فرمود: همانا من فرستاده رسول خدا به سوی شما هستم و این آیه را بر آنان خواند: «بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ * فَسِيحُواْ فِى الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ». بیست روز از ذی حجه و محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ماه ربیع الثانی. و گفت: پس از امسال هیچ کس حق ندارد از مرد و زن، برهنه طواف کند و هر که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیمان داشته است، مهلت او تا چهار ماه است.(1)

7) و در روایت محمد بن مسلم آمده است: ابوبکر گفت: ای علی! آیا هنگامی که از رسول خدا جدا شدم، چیزی در باره من نازل شد؟ فرمود: خیر، اما خدا نمی پذیرد کسی از طرف محمد که سلام و درود خدا بر او باد، به مردم ابلاغ کند، مگر این که آن کس از او باشد. پس موسم حج فرا رسید و او از جانب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عرفه و مزدلفه و روز نحر در جِمار و در همه ایام تشریق به تبلیغ پرداخت و این آیه را میخواند: «بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ * فَسِيحُواْ فِى الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ». و هیچ کس حق ندارد، برهنه طواف کند.(2)

8) از زُراره نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: نه به خدا! رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، ابوبکر را برای تبلیغ برائت نفرستاده است و اگر می فرستاد، آن را از او نمی گرفت، بلکه او را به عنوان کارگزار خود در موسم حج فرستاد و علی علیه السلام را برای ابلاغ آن سوره. پس از این که ابوبکر بازگشت، علی علیه السلام را اعزام کرد و به او فرمود: همانا کسی جز تو از جانب من مأموریتی انجام نمی دهد.(3)

9) از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: روزی علی علیه السلام برای مردم سخنرانی می کرد. سپس شمشیرش را بر کشید و گفت:

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 79، ح 4.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 80، ح 5.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 80، ح 6.

از این به بعد کسی حق ندارد برهنه طواف کند و هیچ مرد مشرک و زن مشرک، حق ندارد حج را ادا کند و هر که مهلتی دارد تا پایان این مهلت منتظر بماند. هر که مهلت ندارد، مهلت وی چهار ماه است. او در روز نحر سخنرانی کرده بود. آن مهلت، بیست روز از ذی حجه و محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ماه ربیع الثانی بود و فرمود: روز نحر، روز حج اکبر است.(1)

10) و در روایت ابو صبّاح، از او (امام باقر) علیه السلام روایت شده است که: علی علیه السلام از جانب خدا و رسولش که سلام و درود خدا بر او باد، در عرفه و مزدلفه و نزد جمار و در همه ایام موسم حج به تبلیغ پرداخت و چنین ندا سر می داد: «بَرَاءةٌ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ» و کسی برهنه طواف نکند و هیچ مشرکی پس از امسال به مسجد الحرام نزدیک نشود.(2)

11) از حَنش،(3) از علی علیه السلام روایت شده است که هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را برای ابلاغ برائت فرستاد، گفت: ای پیامبر خدا! همانا من سخنور و سخنران نیستم. فرمود: گریزی نیست از این که یا من آن را ابلاغ کنم یا تو. گفت: اگر گریزی نیست، من آن را ابلاغ می کنم. فرمود: پس راه بیفت، همانا خدا زبانت را پایدار خواهد ساخت و قلبت را هدایت خواهد کرد. سپس دستش را بر دهانش گذاشت و گفت: راه بیفت و آن را برای مردم بخوان. و فرمود: مردم از تو طلب قضاوت خواهند کرد. هر گاه دو طرف متخاصم نزد تو بیایند، به نفع کسی قضاوت نکن مگر پس از گوش دادن به طرف مقابل؛ چرا که شایسته تر این است که حق را بدانی.(4)

12) از زراره و حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «فَسِيحُواْ فِى

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 81، ح 7.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 81، ح 8.
3- [3] _ حنش بن معتمر کنانی کوفی از اصحاب امام علی علیه السلام بود. « تهذیب الکمال، ج 7، ص 432».

4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 81، ح 9؛ مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 150؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 237، ح 319.

الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ». فرمودند: بیست روز از ذی حجه و محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ربیع الثانی.(1)

13) جعفر بن احمد، از علی بن محمد بن شجاع نقل کرده است که گفت: اصحاب ما چنین روایت کردند: به امام صادق علیه السلام گفته شد: چرا فرد حج گزار به مدت چهار ماه گناهانش بخشوده است؟ فرمود: همانا خدا _ که یادش با شکوه و بلند مرتبه است _ به مشرکین چنین دستور داد: «فَسِیحُواْ فِی الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ». پس برای مؤمنین نیز همین زمان را قرار داد (راضی نشد کمتر از آن را برای مؤمنین قرار دهد)(2)

14) از حکیم ابن جُبیر، از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که فرمود: سوگند به خدا، همانا علی علیه السلام نامهایی در قرآن دارد که مردم نمی شناسند. گفت: عرض کردم: قربانت گردم، کدام نامها را می گویی؟

به من فرمود: «وَأَذَان مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ إِلَی النَّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الأَکْبَرِ» و فرمود: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، امیر مؤمنان علی علیه السلام را فرستاد و قسم به خدا مؤذن او بود. پس ندای خدا و رسولش را در روز حج اکبر در همه مناسک سر داد. از جمله این که پس از امسال کسی برهنه طواف نکند و هیچ مشرکی پس از این به مسجد الحرام نزدیک نشود.(3)

15) از حَرَیز، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره اذان فرمود: آن نامی در کتاب خدا است و کسی جز من این را نمی داند.(4)

16) از حکیم بن جبیر، از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدا: «وَأَذَان مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ» فرمود: اذان، همان امیر مؤمنان علیه السلام است.(5)

17) از جابر، از امام صادق و امام باقر علیهما السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدا: «وَأَذَان مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ إِلَی النَّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الأَکْبَرِ»

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 81، ح 10.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 81، ح 11.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 81، ح 12.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 82، ح 13.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 82، ح 14.

فرمودند: منظور، خروج قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است و اذانِ دعوت او، دعوت به خود اوست.(1)

18) از عبدالرحمان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: روز حج اکبر، روز نحر است و حج اصغر همان عمره است.(2)

19) و در روایت داود بن سرحان، از همو علیه السلام روایت شده است که: حج اکبر روز عرفه و جمع و رمی جَمار (پرتاب کردن سنگ) در منا است و حج اصغر همان عمره است.(3)

20) و در روایت بن اُذَینه، از زراره، از او (امام جعفر صادق) علیه السلام نقل شده است که فرمود: حج اکبر، وقوف در عرفه و جمع و رمی جمر در منا است و حج اصغر، حج عمره است.(4)

21) و در روایت عبد الرحمان، از همو علیه السلام روایت شده است که فرمود: روز حج اکبر، روز نحر است و روز حج اصغر، روز عمره است.(5)

22) و در روایت فضیل بن عیاض، از او علیه السلام نقل شده است که گفت: از ایشان در باره حج اکبر پرسیدم؛ چرا که ابن عباس می گفت: روز عرفه، روز حج اکبر است. فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام میفرمود: حج اکبر، روز نحر است و به این فرموده خدای عز و جل : «فَسِيحُواْ فِی الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ». احتجاج می کرد. بیست روز از ذی حجه و محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ماه ربیع الثانی و اگر حج اکبر روز عرفه بود، چهار ماه و یک روز بود.(6)

23) علی بن ابراهیم میگوید: پدرم، از فضاله بن ایوب، از ابان بن عثمان، از حکیم بن جبیر، از امام سجاد علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَأَذَان مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ»، فرمود: اذان همان امیر مؤمنان علیه السلام است.(7)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 82، ح 15.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 82، ح 16.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 82، ح 17.

4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 83، ح 18.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 83، ح 19.
6- [6] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 83، ح 20.
7- [7] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 281.

24) و از همو نقل شده است که گفت: و در حدیثی دیگر، امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: اذان در مردم، من بودم.(1)

25) ابن بابویه: از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب. از ابان بن عثمان، از ابو جارود، از حکیم بن جبیر، از امام سجاد علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای و عز و جل: «وَأَذَان مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ» فرمود: منظور از اذان، علی علیه السلام است.(2)

26) و از همو: از محمد بن حسن بن احمد بن ولید که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از علی بن اسباط، از سیف بن عمیره، از حارث بن مغیره نصری، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَأَذَان مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الأَكْبَرِ» پرسیدم.

فرمود: همانا خدا علی علیه السلام را از آسمان نامگذاری کرد، زیرا که او بود که سوره برائت را از جانب رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، ابلاغ کرد و حضرت رسول، نخست ابوبکر را برای ابلاغ آن گماشته بود. جبرییل علیه السلام بر او نازل شد و گفت: ای محمد! همانا خدا به تو می گوید: هیچ کس حق ندارد جز تو و یا مردی که از تو باشد، آن را ابلاغ کند. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را فرستاد و ایشان به ابوبکر رسید و کاغذ را از او گرفت و آن را به مکه رساند. پس خدای عز و جل او را اذان از سوی خدا نامید و آن اسمی است که خدا آن را از آسمان به علی علیه السلام بخشید.(3)

27) و از همو: از پدرم که رحمت خدا بر او باد، از سعد بن عبد الله، از قاسم بن محمد اصبهانی، از سلیمان بن داود منقری، از فضیل بن عیاض، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره حج اکبر پرسیدم. فرمود: آیا نظری در باره آن داری؟ عرض کردم: بلی، ابن عباس می گفت: حج اکبر روز عرفه است: یعنی کسی که روز عرفه تا طلوع آفتاب را در روز نحر درک کند، حج را درک کرده است و هر که آن را درک نکند، حج از او فوت شده است و دلیل آن

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 282.
2- [2] _ معانی الاخبار، ص 297، ح 1.
3- [3] _ معانی الاخبار، ص 298، ح 2.

این است که کسی که شب روز قربان را تا طلوع فجر درک کند، حج را درک کرده است و جزای او از عرفه داده میشود (حج او به حساب میآید).

پس امام صادق علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: حج اکبر، روز نحر است و به فرموده خدای عز و جل: «فَسِيحُواْ فِى الأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ» احتجاج نمود. پس آن چهار ماه است؛ بیست روز از ذی حجه و محرم و صفر و ماه ربیع الاول و ده روز از ماه ربیع الثانی. اگر حج اکبر روز عرفه بود، سیاحت در آیه، چهار ماه و یک روز بود و به فرموده خدای عز و جل: «وَأَذَان مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الأَكْبَرِ» احتجاج کردند و فرمودند: اذان در مردم، من بودم. عرض کردم: پس معنای کلمه حج اکبر چیست؟ فرمودند: به آن اکبر گفته شد، چون سالی بود که مسلمانان و مشرکین (هر دو) حج را انجام دادند و پس از آن سال، دیگر مشرکین به حج نرفتند.(1)

28) و از همو از پدرش، از سعد بن عبدالله، از یعقوب یزید، از صفوان بن یحیی، از ذریح محاربی، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: حج اکبر، روز نحر است.(2)

29) و از همو: از محمد بن حسن بن احمد بن ولید که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن حسن صفار، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمار نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره حج اکبر پرسیدم. فرمودند: آن، روز نحر است و حج اصغر، عمره است.(3)

30) و از همو: از پدرش، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: حج اکبر، روز اضحی و قربان است.(4)

و از همو، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از محمد بن عیسی بن عبید، از نضر بن سوید، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام مانند همین روایت نقل شده است.

1- [1] _ معانی الاخبار، ص 296، ح 5.

2- [2] _ معانی الاخبار، ص 295، ح 1.
3- [3] _ معانی الاخبار، ص 295، ح 2.
4- [4] _ معانی الاخبار، ص 296، ح 3.

31) و از همو: از پدرش، از عبدالله بن جعفر حمیری، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از حسن، از حماد بن عیسی، از شعیب، از ابو بصیر و نضر، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود حج اکبر، روز اضحی (قربان) است.(1)

32) و از همو: از ابو عباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی که رحمت خدا بر او باد، از عبد العزیز بن یحیی در بصره، از مغیره بن محمد، از رجاء بن سلمه، از عمرو بن شمر، از جابر جُعفی، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: امیر مؤمنان علی ابن ابو طالب صلوات الله علیه روزی در کوفه، هنگامی که نهروان را ترک کرد، به ایراد سخنرانی پرداخت. به اطلاع وی رسیده بود که معاویه به او دشنام می دهد و از او خرده می گیرد و اصحابش را به قتل می رساند. پس به ایراد سخنرانی پرداخت و پس از اینکه خدا را ستایش و ثنا گفت و بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، درود فرستاد _ و خطبه را ذکر کرد _ تا جایی که فرمود: مؤذن در دنیا و آخرت منم. خدای عز و جل فرمود: «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ ان لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ»(2). [پس آواز دهنده ای میان آنان آواز در می دهد که لعنت خدا بر ستمکاران باد] و آن مؤذن من هستم. و فرمود: «وَأَذَان مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ»(3) آن اذان من هستم.

33) و از همو، از محمد بن حسن که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن حسن صفار، از علی بن محمد قاسانی، از قاسم بن محمد اصبهانی، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غِیاث، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَأَذَان مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الأَكْبَرِ» سئوال کردم. فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: اذان در میان مردم من بودم. عرض کردم: معنای عبارت حج اکبر چیست؟ فرمود: از این رو به آن اکبر گفته شد، چون سالی بود که مسلمانان و مشرکان با هم حج را گزاردند و مشرکان پس از آن سال، دیگر حج نگذاردند.(4)

1- [1] _ معانی الاخبار، ص 296، ح 4.
2- [2] _ اعراف/44.
3- [3] _ معانی الاخبار، ص 59، ح 9.
4- [4] _ علل الشرائع، ص 149، باب 188.

34) و از همو، از ابو حسن محمد بن ابراهیم بن اسحاق که خداوند از او خشنود باد، از ابو سعید نسوی، از ابراهیم بن محمد بن هارون، از محمد بن فضیل بلخی، از دایی اش یحیی بن سعید بلخی، از امام رضا علیه السلام، از پدرش، از اجدادش که سلام و درود خدا بر ایشان باد، از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که فرمود: در حال راه رفتن با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از کوچه های مدینه بودم که ناگهان پیرمردی بلند قامت را با ریش پر پشت و شانه های پهن دیدیم. او بر پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، سلام کرد و به او خوش آمد گفت. پس رو به من کرد و گفت: سلام بر شما ای چهارمین خلیفه و رحمت و برکات خدا بر تو باشد، آیا چنین نیست، ای رسول خدا؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی گفت: بلی و سپس رفت.

گفتم: ای رسول خدا! آن چه بود که آن پیرمرد به شما گفت و شما او را باور کردی؟ فرمود: تو، شکر خدا، چنین هستی. همانا خدای عز و جل در کتابش چنین می فرماید: «انی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً»(1) [من در زمین جانشینی خواهم گماشت] و خلیفه قرار داده شده در آن، آدم علیه السلام بود و او خلیفه نخست بود و فرمود: «یَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُم بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»(2). [ای داود! ما تو را در زمین خلیفه (و جانشین) گردانیدیم. پس میان مردم به حق داوری کن] پس او دومی بود. و خدای عز و جل از زبان موسی هنگامی که به هارون علیه السلام فرمود: «اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ»(3).[در میان قوم من جانشینم باش و (کار آنان را) اصلاح کن] موسی علیه السلام او را (هارون) در میان قومش خلیفه (جانشین) خود قرار داد. او سومی بود و خدای عز و جل فرمود: «وَأَذَان مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ إِلَی النَّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الأَکْبَرِ» پس مؤذن از جانب خدا و از جانب رسولش تو بودی و تو وصی و وزیر و پرداخت کننده وام من و ادا کننده دین از جانب من هستی و تو نزد من به منزله هارون از موسی هستی، فقط پیامبری پس از من نیست. پس تو

1- [1] _ بقره/30.
2- [2] _ ص /26.
3- [3] _ أعراف/142.

چهارمین خلیفه هستی، چنان که آن شیخ بر تو سلام کرد. آیا می دانی او که بود؟ عرض کردم: خیر، فرمود: بدان که او برادر تو خضر علیه السلام بود.(1)

35) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از معاویه بن عمار نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره حج اکبر پرسیدم. پس فرمود: آن، روز نحر است، و حج اصغر، عمره است.(2)

36) و از همو: از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان، از ذَرِیح، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: حج اکبر، روز نحر است.(3)

37) و از طریق مخالفان: آن چه که صدر الائمه آنان یعنی موفق بن احمد، روایت کرده است. وی میگوید: مهذب الائمه ابو مظفر عبد الملک بن علی بن محمد همدانی از طریق اجازه، از محمد بن حسین علی بزّاز، از ابو منصور و محمد بن علی بن عبد العزیز، از هلال بن محمد بن جعفر، از ابوبکر محمد بن عمر حافظ، از ابو حسن علی بن موسی خزاز، از کتابش، از حسن بن علی هاشمی، از اسماعیل بن ابان، از ابو مریم، از ثویر بن ابو فاخته، از عبد الرحمان بن ابو لیلا نقل کرده است که گفت: پدرم گفت: هنگامی که پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، درفش جنگ را در روز خیبر به علی ابن ابو طالب که خداوند از او خشنود باد، داد، خدای عز و جل به وسیله او مسلمانان را پیروز کرد و در روز غدیر خم، پیامبر او را کنار خود قرار داد و مردم را آگاه ساخت که او مولای هر مرد و زن مؤمن است و به او فرمود: تو از من هستی و من از تو هستم. و به وی فرمود: تو برای تاویل قرآن می جنگی، چنان که من برای تنزیل آن جنگیدم. و به او فرمود: تو نزد من به منزله هارون نزد موسی هستی. و به او فرمود: من با کسی که با تو صلح و سازش کند، صلح و سازش می کنم، و هر که با تو بجنگد من نیز با او در حال جنگم. و به او فرمود: تو عروه الوثقی (ریسمان محکم) هستی که هیچ گاه گسسته نشود. و به او فرمود: تویی که پس از من، آن چه فهم آن بر آنان مشکل و مشتبه شود، برای آنان

1- [1] _ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 12، باب 30، ح 23.

2- [2] _ کافی، ج 4، ص 290، ح 1.
3- [3] _ کافی، ج 4، ص 290، ح 2.

بیان می کنی؛ و به او فرمود: تو پس از من امام هر مرد و زن مؤمن و ولیّ هر مرد و زن مؤمن هستی.

و نیز به او فرمود: تو هستی که خدای متعال این آیه را : «وَأَذَان مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الأَكْبَرِ» در باره او نازل کرد و به او فرمود: تو به سنت (راه و روش) من چنگ می زنی و از دینم دفاع می کنی و به او فرمود: من اولین کسی هستم که زمین شکافته می شود و از آن خارج می شود، در حالی که با من هستی و به او فرمود: من نزد حوض خواهم بود و تو با من خواهی بود. و به وی فرمود: من نخستین کسی هستم که وارد بهشت می شود و تو با من وارد آن می شوی و همچنین حسن و حسین و فاطمه که سلام و درود خدا بر ایشان باد، وارد آن میشوند. و فرمود: همانا خدای عز و جل به من وحی کرد که فضیلت تو را به مردم اعلام کنم. پس این مهم را انجام دادم و آن چه را خدا مرا به ابلاغ آن دستور داد، به مردم ابلاغ کردم. و به او فرمود: از کینه هایی که در سینه های کسانی است که این کینه ها را آشکار نمی کنند، بر حذر باش. آنان مورد لعنت خدا و لعن کنندگان هستند.

سپس (پیامبر) صلی الله علیه و آله گریستند. به وی عرض شد: ای رسول خدا! چرا گریه می کنی؟ فرمود: جبرییل علیه السلام به من خبر داده است که آنان به او ستم خواهند کرد و او را از رسیدن به حقش مانع خواهند شد و با او می جنگند و فرزندانش را می کشند و پس از او به آنان ظلم خواهند کرد. و نیز جبرییل علیه السلام از جانب خدای عز و جل به من خبر داد که آن ظلم و ستم از بین خواهد رفت و این هنگامی اتفاق خواهد افتاد که قائم فرزندان علی علیه السلام که خداوند فرج او را نزدیک گرداند، قیام کند و کلمه اش مسلط شود و امت بر محبتشان اجماع کند و دشمنشان کم باشد و کسانی که آنان را دوست نمی دارند، خوار و ذلیل باشند و ستایش کنندگان آنان زیاد باشند و این هنگامی صورت خواهد گرفت که کشورها دگرگون شوند و بندگان ضعیف باشند و مردم از فرج نا امید شوند و در آن هنگام حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف در میان آنان ظهور خواهد کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: نام او مانند نام من، و نام پدرش مانند نام پدرم است. او از فرزندان دخترم فاطمه سلام الله علیها است و

خدا به وسیله آنان حق را آشکار می کند و باطل را با شمشیرهایشان فرو می نشاند و مردم چه از روی رغبت و چه از روی ترس، از آنان پیروی می کنند.

_ گفت:_ سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، از گریه باز ایستاد. و فرمود: ای مسلمانان! شما را به فرج مژده می دهم، چرا که وعده خدا خلف نمیشود و قضای او بازگشت ندارد و او حکیم و دانا است و همانا فتح و پیروزی خدا نزدیک است. خدایا آنان خانواده من هستند، پس ناپاکی را از آنان دور ساز و آنان را نیک و پاک گردان. خدایا آنان را مورد لطف و عنایت خود قرار ده و با آنان باش و آنان را یاری کن و آنان را عزیز کن و هرگز خوارشان مکن. همانا تو بر هر چه می خواهی توانایی.(1)

مولف کتاب می گوید: به آن چه که عامه (اهل تسنن) روایت کرده اند با چشم انصاف نگاه کن. چرا که آنان حق و فضیلت اهل بیت که سلام و درود خدا بر ایشان باد، را شناختند و بی انصافی را رها کردند.

38) و از طریق مخالفان: روایتی است که حِبری در کتاب خویش آورده است. وی در حدیثی مرفوع از ابن عباس روایت کرده و گفته است: از جمله آن چه از قرآن در خصوص اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی و اهل بیتش که سلام و درود خدا بر ایشان باد، و نه برای سایر مردم، در قرآن آمده است، این آیات است: در سوره بقره: «وَبَشِّرِ الَّذِین آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ»(2) [و کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند مژده ده] تا آخر آیه، که در باره علی علیه السلام و حمزه و جعفر و عبیده بن حارث بن عبد المطلب نازل شد و نیز این فرموده خدای عز و جل: «وَارْکَعُواْ مَعَ الرَّاکِعِینَ»(3).[و با رکوع کنندگان رکوع کنید] در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد و آنان نخستین کسانی بودند که نماز گزاردند و رکوع کردند. و نیز این فرموده خدای عز و جل: «وَاسْتَعِینُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَهِ وَآنها لَکَبِیرَهٌ إِلاَّ عَلَی الْخَاشِعِینَ»(4) [از شکیبایی و نماز یاری جویید و به راستی این (کار) گران است مگر

1- [1] _ مناقب خوارزمی، ص 23.
2- [2] _ بقره/25.

3- [3] _ بقره/43.
4- [4] _ بقره/45.

بر فروتنان] خاشِع: آن کسی است که در نمازش ذلیل باشد و در آن حضور قلب داشته باشد، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و نیز این فرموده خدای عز و جل: «الَّذِینَ یَظُنُّونَ انهُم مُّلاَقُو رَبِّهِمْ وَانهُمْ إِلَیْهِ رَاجِعُونَ»(1).[همان کسانی که می دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد و به سوی او باز خواهند گشت] در باره علی علیه السلام و عثمان بن مضعون و عمّار بن یاسر و برخی از اصحابشان نازل گردید. و نیز این فرموده خدای عز و جل: «بَلَی مَن کَسَبَ سَیِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِی_ئَتهُ »(2) [آری کسی که بدی به دست آورد و گناهش او را در میان گیرد] که در باره ابوجهل نازل شد و این سخن خدای تبارک و تعالی «وَالَّذِینَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أُولَ_ئِکَ اصحاب الْجَنَّهِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ»(3) [و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، آنان اهل بهشتند و در آن جاودان خواهند ماند] مخصوص علی علیه السلام است، و او نخستین مؤمنان است و نخستین کسی که پشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز گزارد و در باره این فرموده خدای عز و جل: «قُلْ أَؤُنَبِّئُکُم بِخَیْرٍ مِّن ذَلِکُمْ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الآنهارُ خَالِدِینَ فِیهَا»(4) [بگو آیا شما را به بهتر از اینها خبر دهم؟ برای کسانی که تقوا پیشه کرده اند نزد پروردگارشان باغهایی است که از زیر (درختان) آنها نهرها روان است و در آن جاودانهاند] باید گفت که این آیه ها در باره علی علیه السلام و حمزه و عبیده بن حارث بن عبد المطلب نازل شد. و نیز این فرموده خدای عز و جل «وَأَذَان مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ» تا آخر آیه.. و مؤذن در آن روز از جانب خدا و رسولش، علی بن ابو طالب علیه السلام بود.(5)

39) ابن شهر آشوب: مفسران و ناقلان اخبار و روایات در باره جانشینی و ولایت دادن از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام در ابلاغ سوره برائت و عزل ابوبکر، اجماع دارند.

این حدیث را طبری و بلاذُری و تِرمذی و واقدی و شعبی و سدّی و ثعلبی و واحدی و قرطبی و قشیری و سمعانی و احمد بن حنبل و ابن بُطه و محمد بن

1- [1] _ بقره/46.
2- [2] _ بقره/81.

3- [3] _ بقره/82.
4- [4] _ آل عمران/15.
5- [5] _ تفسیر حبری، ص 235_240.

اسحاق و ابو یعلی موصلی و اعمش و سماک بن حرب در کتابهایشان از عروه بن زبیر و ابو هریره و انس و ابو رافع و زید بن نفیع و ابن عمر و ابن عباس روایت کرده اند (با توجه به این که عبارتهای روایت) از (ابن عباس) است: هنگامی که «بَرَاءةٌ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ». تا نه آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای ابلاغ آن ابوبکر را به مکه فرستاد. جبرییل علیه السلام نازل شد و گفت: همانا کسی جز تو و یا کسی که از تو باشد، آن را ادا نمی کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: شتر ماده عَضباء را سوار شو و به ابوبکر برس و برائت را از دستش بگیر. _ میگوید:_ هنگامی که ابوبکر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگشت، غمگین بود و گفت: ای رسول خدا! همانا شما مرا بر امری گماشتی که همه آرزوی آن را دارند، ولی هنگامی که برای ادای آن اعزام شدم، مرا از آن بازگرداندی! پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، فرمود: جبرییل امین از جانب خدای عز و جل بر من نازل شد و به من گفت که کسی جز تو و یا مردی که از جانب تو باشد، آن را ادا نمی کند و علی علیه السلام از من است و کسی جز علی علیه السلام از سوی من، ماموریت من را انجام نمی دهد.

40) سدّی و ابو مالک و ابن عباس و زین العابدین نقل کردهاند که: اذان، همان علی ابن ابو طالب علیه السلام است که آن را سر داد.

41) و از همو نقل شده است که در حدیثی از امام باقر علیه السلام فرمود: خِداش و سعید برادر عمرو بن عَبدود برخاستند و گفتند: ما مجبور نیستیم چهار ماه منتظر شویم، بلکه از تو و از پسر عمویت برائت می جوییم و چیزی میان ما و پسر عمویت جز شمشیر و نیزه نیست و اگر بخواهی، از تو شروع میکنیم. علی علیه السلام فرمود: برویم. سپس فرمود: «وَاعْلَمُواْ انکُمْ غَیْرُ مُعْجِزِی اللّهِ». تا این قسمت از آیه:«إِلَی مُدَّتِهِمْ».

و روایات در این مورد قابل شمارش نیستند و ما برای جلوگیری از به درازا کشیدن سخن، به همین تعداد اکتفا کردیم.

«فَإِذَا انسَلَخَ الأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُواْ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَان تَابواْ وَ أَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَ آتَوُاْ الزَّكَاةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمْ ان اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(5)»

[پس چون ماه های حرام سپری شد، مشرکان را هر کجا یافتید، بکشید و آنان را دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید. پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند، راه برایشان گشاده گردانید؛ زیرا خدا آمرزنده مهربان است]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد قاسانی، همگی از قاسم بن محمد اصبهانی، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث نقل کردهاند که گفت: امام صادق علیه السلام فرمودند: ای حفص! همانا هر که صبر کرد، کم صبر کرد و هر که بی تابی کند مدت کمی بی تابی کرده است. سپس فرمود: بر تو است که در همه امور صبر کنی، چرا که خدای عز و جل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری برانگیخت و به او دستور داد که صبر کند و مهربان باشد. پس فرمود: «وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلاً * وَذَرْنِى وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِى النَّعْمَةِ»(1) [و بر آن چه می گویند شکیبا باش و از آنان با دوری گزیدنی خوش فاصله بگیر * و مرا با تکذیب کنندگان توانگر واگذار و اندکی مهلتشان ده]. و همچنین خدای تبارک و تعالی فرمود: «ادْفَعْ بِالَّتِى هِىَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِى بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَانهُ وَلِىٌّ حَمِيمٌ * وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»(2) [و نیکی با بدی یکسان نیست (بدی را) با آن چه بهتر است دفع کن. آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می گردد * و این (خصلت) را جز کسانی که شکیبا بوده اند نمی یابند و آن را جز صاحب بهره ای بزرگ نخواهد یافت]. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله صبر کرد، تا این که حوادث سخت را از جانب آنان متحمل شد و به وی تهمت زدند. پس غم بر او مستولی شد و خدای عز و جل این آیه ها را نازل فرمود: «وَلَقَدْ نَعْلَمُ انکَ يَضِيقُ

1- [1] _ مزمل/10_11.
2- [2] _ فصلت/34_ 35.

صَدْرُکَ بِمَا یَقُولُونَ * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَکُن مِّنَ السَّاجِدِینَ»(1) [و قطعا می دانیم که سینه تو از آن چه می گویند تنگ می شود * پس با ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده کنندگان باش]. سپس او را تکذیب کردند و تهمتها زدند او غمگین شد و خدای عز و جل این آیه ها را نازل فرمود: «قَدْ نَعْلَمُ انهُ لَیَحْزُنُکَ الَّذِی یَقُولُونَ فَانهُمْ لاَ یُکَذِّبُونَکَ وَلَکِنَّ الظَّالِمِینَ بِآیَاتِ اللّهِ یَجْحَدُونَ * وَلَقَدْ کُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِکَ فَصَبَرُواْ عَلَی مَا کُذِّبُواْ وَأُوذُواْ حَتَّی أَتَاهُمْ نَصْرُنَا»(2) [به یقین می دانیم که آن چه می گویند، تو را سخت غمگین می کند در واقع آنان تو را تکذیب نمی کنند ولی ستمکاران آیات خدا را انکار می کنند * و پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند ولی بر آن چه تکذیب شدند و آزار دیدند شکیبایی کردند تا یاری ما به آنان رسید].

پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صبر را پیشه خود ساخت. ولی آنان تجاوز کردند، و خدای تبارک و تعالی را به بدی یاد کردند و او را تکذیب کردند. پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، فرمود: همانا من در مورد خود و خانواده و ناموسم صبر کردم، اما نمی توانم بدگویی به خدایم را تحمل کنم، پس خدای عز و جل این آیه ها را نازل فرمود: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا فِی سِتَّهِآیامٍ وَمَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٍ * فَاصْبِرْ عَلَی مَا یَقُولُون»(3) [و در حقیقت، آسمانها و زمین و آن چه را که میان آن دو است در شش هنگام آفریدیم و احساس ماندگی نکردیم * و بر آن چه می گویند صبر کن].

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در همه احوالش صبور بود. سپس در مورد عترت یعنی ائمه که سلام و درود خدا بر آنان باد، بشارت داده شد و آنان به صبر توصیف شدند. خدای عز و جل فرمود: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَکَانوا بِآیَاتِنَا یُوقِنُونَ»(4) [و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند]. در آن هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جایگاه صبر نسبت به ایمان، مانند جایگاه

1- [3] _ حجر/97_98.
2- [1] _ انعام/33_34.
3- [2] _ ق/ 38_39.

4- [3] _ سجده/ 24.

سر در بدن است. پس خدای عز و جل او را به خاطر صبر مورد ستایش قرار داد و این آیه را نازل فرمود: «وَتَمَّتْ كَلِمَه رَبِّکَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِى إِسْرَآئِيلَ بِمَا صَبَرُواْ وَدَمَّرْنَا مَا كَان يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانواْ يَعْرِشُونَ»(1).[به پاس آن که صبر کردند، وعده نیکوی پروردگارت به فرزندان اسرائیل تحقق یافت و آن چه را که فرعون و قومش ساخته و افراشته بودند، ویران کردیم].

امام علیه السلام فرمود: سخن رسول صلی الله علیه و آله و سلم بشارت و انتقام است. خدای عز و جل قتل مشرکین را بر او مباح کرد و این آیه شریفه را نازل کرد: «فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُواْ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ»،«وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ»(2) [هر کجا آنان را یافتید بکشیدشان] پس خدای متعال که یادش بزرگ و با شکوه باد، آنان را به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابش کشت و پاداش صبر را ذخیره آخرت او قرار داد. پس هر که صبر کند و منتظر پاداش خدا باشد، دنیا را ترک نمی کند، مگر این که خدای چشم او را به غلبه بر دشمنانش، علاوه بر ذخیره وی در آخرت، روشن نماید.(3)

2) و از همو: با سند خود از منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: مردی از پدرم علیه السلام در باره جنگهای امیر مؤمنان صلوات الله علیه سئوال کرد و شخص سئوال کننده از دوستداران ما بود. امام باقر علیه السلام به او فرمود: خدا محمد صلی الله علیه و آله را همراه با پنج شمشیر مبعوث کرد _ و این شمشیرها را نام برد، سپس در باره آن فرمود:_ و اما سه شمشیر معروف، شمشیر مسلط بر مشرکان عرب است. خدای عز و جل فرمود: «فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُواْ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَان تَابواْ». یعنی امنیت یافتند «وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَآتَوُاْ الزَّكَاةَ فَإِخْوَانكُمْ فِى الدِّينِ»(4) پس از آنان چیزی پذیرفته نمی شود مگر این که یا کشته شوند و یا اسلام بیاورند و اموال و فرزندانشان چنان که _ رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، تشریح کردند _ به عنوان غنیمت تلقی می شوند. چرا که او به غنیمت می گرفت و

1- [1] _ اعراف/137.
2- [2] _ توبه/ 5، نساء/91.

3- [3] _ کافی، ج 2، ص 71، ح 3.
4- [4] _ توبه/11.

می بخشید و فدیه را می پذیرفت.(1) و این حدیث طولانی است و ما آن چه را مورد نیاز است، از آن برگرفتیم.

3) عیاشی: با سند خود از جعفر بن محمد، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: همانا خدا محمد که سلام و درود خدا بر او باد، را همراه با پنج شمشیر فرستاده است، شمشیری که بر علیه مشرکان عرب است، پس خدا که یادش باشکوه باد فرمود: «فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُواْ لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَان تَابواْ» یعنی اگر ایمان بیاورند «فَإِخْوَانكُمْ فِی الدِّينِ» از آنان چیزی پذیرفته نمی شود، مگر کشته شدن یا اسلام آوردن و فرزندانشان اسیر نمی شوند و فیء ندارند.(2)

4) از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «فَإِذَا انْسَلَخَ الأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقتُلُوا الْمُشْرِكينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» فرمود: این ماهها عبارتند از: روز نحر تا پایان ده روز از ماه ربیع الثانی.

«وَان أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَکَ فَأَجِرْهُ حَتَّی يَسْمَعَ كَلاَمَ اللّهِ ثُمَّ آبلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِکَ بِانهُمْ قَوْمٌ لاَّ يَعْلَمُونَ(6)»

[و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهش ده تا کلام خدا را بشنود. سپس او را به مکان امنش برسان. چرا که آنان قومی نادانند]

1) علی بن ابراهیم میگوید: بر او بخوان و آن را تعریف کن، سپس تا برگشتن او به جایگاه امنش، متعرض او نشو.(3)

2) ابن شهر آشوب از تفسیر قُشیری نقل کرده است که: مردی به علی ابن ابوطالب علیه السلام عرض کرد: هر که از ما خواست که پس از پایان چهار ماه برای امری با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ملاقات کند، آیا عهد و پیمان

1- [1] _ کافی، ج 5، ص 10، ح 2.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 83، ح 21.

3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 282.

ندارد؟ علی علیه السلام فرمود: بلی دارد. همانا خدای عز و جل فرمود: «وَان أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِکِینَ اسْتَجَارَکَ فَأَجِرْهُ» تا پایان آیه.(1)

«وَان نَّکَثُواْ ایمانهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِی دِینِکُمْ فَقَاتِلُواْ أَئِمَّةَ الْکُفْرِ انهُمْ لاَ ایمان لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنتَهُون (12)»

[و اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند و شما را در دینتان طعن زدند، پس با پیشوایان کفر بجنگید. چرا که آنان را هیچ پیمانی نیست. باشد که (از پیمان شکنی) باز ایستند]

1) عبدالله بن جعفر حمیری، از محمد بن عبد الحمید و عبد الصمد بن محمد، همگی از حنان ابن سَدیر نقل کردهاند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: گروهی از مردم بصره نزد من آمدند و در باره طلحه و زبیر از من پرسیدند. به آنان گفتم: آنان از اصحاب کفر بودند. علی علیه السلام هنگامی که لشکر را به صف کرد، به یارانش فرمود: به جنگ با این قوم شتاب نکنید تا این که حجت خدای عز و جل را بر آنان تمام کنید. پس برخاست و به آنان فرمود: ای اهل بصره! آیا ستمی را در قضاوت از من دیده اید؟ گفتند: خیر. فرمود: آیا بی عدالتی را در تقسیم بیت المال از من دیده اید؟ گفتند: خیر. فرمود: آیا چیزی را از دنیا به خود و اهل بیتم اختصاص داده ام و شما را از آن محروم ساختم و از من خشمگین شده اید و بیعتم را شکسته اید؟ گفتند: خیر. فرمود: آیا حدود را بر شما اجرا کردهام و بر دیگران اجرا نکرده ام؟ گفتند: خیر. فرمود: پس چرا بیعتم شکسته اید اما بیعت با دیگران شکسته نمی شود، همانا من این مسئله را نیک بررسی کرده ام. پس راه حلی را جز کفر یا شمشیر نیافته ام.

سپس به اصحابش رو کرد و فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی در کتاب خود چنین می گوید: «وَان نَّکَثُواْ ایمانهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِی دِینِکُمْ فَقَاتِلُواْ أَئِمَّةَ الْکُفْرِ انهُمْ لاَ ایمان لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنتَهُونَ». پس امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: قسم به آن که دانه را شکافت و جان را بیافرید و محمد صلی الله علیه و آله و سلم

1- [1] _ مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 127.

را به پیامبری برگزید، آنان مصداق این آیه اند و از هنگامی که آن آیه نازل شد، کسی با آنان نجنگیده است(1).

2) شیخ: در امالی، از محمد بن محمد، از ابو حسن بن علی بن خالد مراغی، از حسن بن علی بن حسن کوفی، از قاسم بن محمد دلال، از یحیی بن اسماعیل مزنی، از جعفر بن علی، از علی بن هاشم، از پدرش، از بکیر بن عبدالله طویل و عمار بن ابو معاویه، از ابو عثمان بجلی یعنی مؤذن بنی افصی _ بکیر گفت: وی چهل سال برای ما اذان گفت _ نقل شده است که گفت: از علی علیه السلام در روز جمل چنین شنیدم: «وَان نَّکَثُواْ ایمانهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِی دِینِکُمْ فَقَاتِلُواْ أَئِمَّةَ الْکُفْرِ انهُمْ لاَ ایمان لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنتَهُون»، سپس هنگامی که آن را قرائت کرد، چنین سوگند یاد کرد که از هنگامی که این آیه نازل شد تا امروز، مسلمانان با اهل آن نجنگیدهاند. بُکیر گفت: از امام باقر علیه السلام در باره آن پرسیدم. ایشان فرمود: شیخ راست گفته است. علی علیه السلام چنین فرمود و چنین بوده است.(2)

3) شیخ مفید در امالی، از ابو حسن علی بن خالد مراغی، از ابو قاسم حسن بن علی کوفی، از جعفر بن محمد بن مروان، از پدرش، از اسحاق بن یزید، از سلیمان بن قرم، از ابو جحاف، از عمار دُهنی، از ابو عثمان، مؤذن بن افصی نقل کرده است که گفت: از علی بن ابو طالب علیه السلام هنگام خروج طلحه و زبیر برای جنگ با او شنیدم که فرمود: گله من از طلحه و زبیر است. آنان به میل خود با من بیعت کردند و سپس بی آن که اتفاقی از جانب من بیفتد، بیعتم را شکستند. سپس این آیه را تلاوت فرمودند:«وَان نَّکَثُواْ ایمانهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِی دِینِکُمْ فَقَاتِلُواْ أَئِمَّةَ الْکُفْرِ انهُمْ لاَ ایمان لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنتَهُون».(3)

4) عیاشی: از حنان بن سدیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از او شنیدم که فرمود: مردمی از اهل بصره نزد من آمدند و در باره طلحه و زبیر از من پرسیدند. به آنان گفتم: آنان دو امام از ائمه کفر بودند. همانا علی صلوات الله علیه هنگامی که لشکر را در روز بصره (جنگ جمل) آراست، به اصحابش فرمود: در جنگ با این قوم شتاب نکنید تا این که حجت خدا را بر آنان

1- [1] _ قرب الاسناد، ص 46.
2- [1] _ امالی طوسی، ج 1، ص 130.
3- [2] _ امالی مفید، ص 72، ح 7؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 209، ح 281.

تمام کنم. پس برخاست و فرمود: ای اهل بصره! آیا تا به حال ستمی را از من در قضاوت دیده اید؟ گفتند: خیر. فرمود: عمل نکردن به قسم را؟ به او گفتند: خیر. فرمود: آیا دیده اید که تا به حال غنیمتی را از دنیا به خود و خانواده ام اختصاص داده باشم و شما را از آن محروم سازم، پس به خاطر آن بر من خشمگین شده و بیعتم را شکسته باشید؟ گفتند: خیر. فرمود: آیا حدود را بر شما اجرا کردم و بر دیگران تعطیل کردم؟ به او گفتند: خیر. فرمود: پس چرا بیعت مرا شکستید و بیعت با دیگران را نشکستید؟ من به نیکی در این امر نظر کردم و چاره ای جز کفر یا شمشیر (بر شما) نیافته ام. سپس به اصحابش رو کرد و فرمود: همانا خدا در کتابش چنین می فرماید: «وَان نَّکَثُواْ ایمانهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِی دِینِکُمْ فَقَاتِلُواْ أَئِمَّةَ الْکُفْرِ انهُمْ لاَ ایمان لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنتَهُون». پس امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: قسم به آن که دانه را شکافت و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری برگزید، آنان مصداق این آیه اند و از زمانی که آیه نازل شد، کسی با آنان نجنگیده است.(1)

5) از ابو طفیل نقل شده است که گفت: در روز جمل از علی علیه السلام شنیدم که مردم را به جنگ تهییج می کرد و می فرمود: قسم به خدا، تا امروز کسی به سمت اهل این آیه، تیر کنانه پرتاب نکرده است. سپس این آیه را خواند: «فَقَاتِلُواْ أَئِمَّةَ الْکُفْرِ انهُمْ لاَ ایمان لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنتَهُون». به ابو طفیل گفتم: کنانه چیست؟ فرمود: تیری که جای آهن باشد، در آن استخوانی است که برخی عربها به آن کنانه می گویند.(2)

6) از حسن بصری نقل شده است که گفت: هنگامی که علی ابن ابوطالب صلوات الله علیه از جنگ طلحه و زبیر و عایشه فارغ شد، بالای منبر رفت و خطبهای ایراد کرد. او پس از ستایش و ثنای خداوند، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و سپس فرمود: ای مردم! به خدا قسم، دیروز با این قوم نجنگیدم مگر با آیه ای که در کتاب خدا برجای گذاشتم. همانا خداوند می فرماید: «وَان نَّکَثُواْ ایمانهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِی دِینِکُمْ فَقَاتِلُواْ أَئِمَّةَ الْکُفْرِ انهُمْ لاَ ایمان لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنتَهُونَ» سوگند به خدا، رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد،

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 83، ح 23.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 84، ح 24.

به من فرمودند: ای علی! همانا تو با گروه متجاوز (قاسطین) و گروه ناکث (پیمان شکن) و گروه مارِق (گمراه) خواهی جنگید.(1)

7) از عمار، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: هر که در دین شما طعنه بزند، کافر است. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «وَطَعَنُواْ فِی دِینِکُمْ» تا: «یَنتَهُونَ».(2)

8) از شعبی نقل شده است که گفت: عبدالله(3) این آیه را خواند: «وَان نَّکَثُواْ ایمانهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِی دِینِکُمْ فَقَاتِلُواْ أَئِمَّةَ الْکُفْرِ انهُمْ لاَ ایمان لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنتَهُونَ» تا آخر آیه، سپس گفت: هنوز با اهل این آیه نجنگیده‌اند. هنگامی که روز جمل فرا رسید، علی علیه السلام آن را خواند، سپس فرمود: از زمانی که این آیه نازل شده تا امروز، کسی با اهل این آیه نجنگیده است.(4)

9) از ابو عثمان مؤذن بنی افصی نقل شده است که گفت: با علی صلوات الله علیه به مدت یک سال تمام بودم و هیچ ولایت یا برائتی از وی نشنیدم و از او شنیدم که می فرمود: خدا بر طلحه و زبیر اتمام حجت کرد و اکنون می توانم با آنان بجنگم. آنان در حالی که اختیار داشتند و اجباری نداشتند با من بیعت کردند، سپس بی آن که اتفاقی از من سر بزند، پیمان شکنی کردند. به خدا قسم از زمانی که این آیه نازل شد: «وَان نَّکَثُواْ ایمانهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُواْ فِی دِینِکُمْ فَقَاتِلُواْ أَئِمَّةَ الْکُفْرِ انهُمْ لاَ ایمان لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنتَهُونَ» _ تا آخر آیه _ کسی با اهل این آیه نجنگیده است.(5)

«قَاتِلُوهُمْ یُعَذِّبْهُمُ اللّهُ بِأَیْدِیکُمْ وَیُخْزِهِمْ وَیَنصُرْکُمْ عَلَیْهِمْ...وَیَتُوبُ اللّهُ عَلَی مَن یَشَاءُ وَاللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (15)»

«قَاتِلُوهُمْ یُعَذِّبْهُمُ اللّهُ بِأَیْدِیکُمْ وَیُخْزِهِمْ وَیَنصُرْکُمْ عَلَیْهِمْ وَیَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِینَ (14) وَیُذْهِبْ غَیْظَ قُلُوبِهِمْ وَیَتُوبُ اللّهُ عَلَی مَن یَشَاءُ وَاللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (15)»

[با آنان بجنگید. خدا انان را به دست شما عذاب و رسوایشان می کند و شما را بر ایشان پیروزی می بخشد و دلهای گروه مؤمنان را خنک می گرداند * و

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 84 ح 25.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 85، ح 26.
3- [3] _ او عبد الله بن مسعود است، یکی از صحابه معروف و قاری مشهور قرآن.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 85، ح27
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 85، ح 28.

خشم دلهایشان را ببرد و خدا توبه هر که را بخواهد، می پذیرد و خدا دانای حکیم است]

1) احمد بن محمد بن خالد برقی: از ابن فضّال، از علی بن عقبه بن خالد نقل کرده است که گفت: من و معلی بن خُنیس بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم. به ما اجازه ورود دادند، در حالی که در محل جلوسشان نبودند. پس از سوی اندرونی از نزد همسرانشان، بیرون آمدند در حالی که با لباس زیر بودند. هنگامی که ما را دیدند خوش آمد گفتند و سپس بر جای خویش نشستند. ایشان فرمودند: اولو الالباب در کتاب خدا شما هستید، خدای تبارک و تعالی فرمود: «انما یَتَذَکَّرُ أُوْلُواْ الأَلْبَآب»(1) [تنها خردمندانند که عبرت می گیرند] پس مژده باد شما را، چرا که شما دارای یکی از دو حُسن از جانب خدا هستید: به خدا قسم، اگر بمانید تا آن چه آرزوی آن را دارید، ببینید، خدا سینه های شما را شفا دهد و خشم دلهایتان را از بین ببرد و بر دشمنانتان پیروز گرداند. این فرموده خدای عز و جل است که فرمود: «وَیَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنینَ * وَیُذْهِبْ غَیْظَ قُلُوبِهِمْ». و اگر قبل از این که آن امر را ببینید بروید، در حالی از این جا می روید که بر دین خدا که خدا برای پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم برگزید و او را بر آن برانگیخت، هستید.(2)

2) عیاشی: از علی بن عقبه، از پدرش نقل کرده است که گفت: روزی من و معلی نزد امام صادق علیه السلام بودیم. پس فرمودند: مژده باد شما را، شما یکی از دو حسن را دارید: خدا سینه هایتان را شفا دهد و خشم دلهایتان را از بین ببرد و شما را بر دشمنانتان پیروز گرداند. این همان فرموده خدا است: «وَیَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنینَ» و اگر قبل از این که آن امر را ببینید، از این جا بروید، به دین خدا که برای پیامبرش و علی علیه السلام برگزیده است، خواهید رفت.(3)

3) و از ابو اغرّ تمیمی نقل شده است که گفت: در روز جنگ صفین به عباس بن ربیعه بن حارث بن عبدالمطلب نگاه کردم و دیدم که تا دندان مسلح است و بر سرش کلاهخود گذاشته و در دستش شمشیر یمانی پهنی است، در حالی که بر روی مادیان مشکی سوار است و گویا چشمانش مانند چشم افعی است. او مادیانش را

1- [1] _ رعد/19
2- [2] _ محاسن، ج 1 ص 169، ح 135.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 85، ح 29و 30.

با دست می زد و آن را رام می کرد. ناگهان مردی از شام به نام عِرار ابن ادهم فریاد زد: ای عباس! مبارزه کنیم. گفت: پیاده شویم چون پیاده شدن امید برگشت را از بین می برد. گفت: آن مرد شامی وارد کارزار شد، در حالی که خشمگین بود و می گفت:

اگر سوار شوید، سوار شدن بر اسبها، عادت ما است و اگر پیاده شوید، پس ما گروهی پیاده شونده هستیم. عباس پایش را بر رکاب فشرد، در حالی که می گفت: سر مرد شرور را از برابر خویش برمیگیری به طوری که استخوان آن پیدا شود؛ آن هم با لبه شمشیرت یا زبانت، که کلام اصیل همچون دردناکترین زخمهاست.

سپس اضافه های زرهش را گره زد و مادیانش را به غلامی با نام اَسلَم تحویل داد و گویی به طره های موهایش نگاه می کنم که هر کدام از آنان برای مبارزه جلو آمده بودند. پس گفته ابو ذؤیب به یادم آمد:

پس به مبارزه و جنگ پرداختند و اسبهایشان در برابر یکدیگر ایستادند و هر دو در هنگام کارزار، قهرمان و با تجربه و کارآزموده بودند.

_ گفت:_ ساعاتی طولانی از روز با شمشیرهایشان به جنگ پرداختند و هیچ یک از آنان به خاطر کامل بودن افزار جنگ نمی توانست به (بدن) دیگری برسد تا این که عباس شکافی را در زره مرد شامی دید. پس شمشیرش را بر او فرود آورد و شانه او را تا پستانش شکافت. مرد شامی برای ادامه جنگ برخاست، درحالی که زرهش شکافته بود، پس عباس او را با شمشیر زد و شمشیر را درون سینه اش فرو برد و مرد شامی با صورت بر زمین افتاد. عباس راهش را در میان مردم باز کرد و تکبیر گفت و مردم نیز تکبیر گفتند تا جایی که زمین به لرزه افتاد. پس صدای کسی را شنیدم که می گفت: «قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِين* وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللّهُ عَلَى مَن يَشَاءُ» به سمت صداً رو کردم و دیدم که امیر مؤمنان علیه السلام است. فرمود: ای ابو اغر! چه کسی با دشمن ما می جنگد؟ گفتم: این پسر شیختان است، عباس بن ربیعه. فرمود: ای عباس! گفت: فرمان ده. فرمود: مگر تو را و حسن و حسین و عبدالله بن جعفر را از خالی گذاشتن مواضعتان و یا مبادرت به انجام کاری، نهی نکردم؟ گفت: چنین است. گفت: پس چه شده است؟ گفت: ای امیر مؤمنان! چگونه به مبارزه

دعوت شوم و نپذیرم، فدایت شوم! گفت: اطاعت از امامت، از پذیرفتن دعوت دشمن شایسته تر است. معاویه دوست دارد که برای خاموش کردن نور خدا کسی از بنی هاشم باقی نماند، مگر این که رگ قلبش بریده شود. اما خدا به چیزی جز کامل شدن نورش راضی نمی شود حتی اگر مشرکان از این امر کراهت داشته باشند. به خدا قسم مردانی از ما برآنان حکومت خواهند کرد. و مردانی که آنان را ذلیل و خوار خواهند کرد تا این که با دستهایشان گدایی گنند و چاهها را حفر کنند. اگر به سوی تو بازگشتند، به سوی من برگرد.

و این خبر به معاویه رسید. پس گفت: قسم به خدا، خون عِرار به هدر نخواهد رفت، آیا مردی است که به خونخواهی از عِرار برخیزد؟ دو نفر از قبیله لخم برای انتقام برگزیده شدند و گفتند: ما از عهده این کار بر می آییم. گفت: بروید و هر یک از شما بتواند عباس را از طریق مبارزه بکشد، فلان و فلان جایزه را به او خواهیم داد. پس نزد او آمدند و او را برای مبارزه فرا خواندند. گفت: من سروری دارم که از او دستور میگیرم.

او نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد. حضرت فرمود: سلاحهایمان را با یکدیگر عوض کنیم. پس این کار را کردند. امیر مؤمنان علیه السلام سوار بر مادیان عباس شد و مادیانش را به عباس داد و به سوی شامیان بیرون آمد. آنان مطمئن بودند که او عباس است. به او گفتند: سرورت به تو اجازه داده است؟ او (علی علیه السلام) از گفتن بلی خودداری کرد. و فرمود: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِانهُمْ ظُلِمُوا وَان اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ»،(1) [به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده رخصت (جهاد) داده شده است. چرا که مورد ظلم قرار گرفته اند و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست]. سپس یکی از آنان برای مبارزه با او بیرون آمد. گویی (علی علیه السلام) او را ربود. سپس مرد دوم بیرون آمد، پس او را به اولی ملحق ساخت و آن جا را ترک کرد، در حالی که می گفت: «الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُواْ عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ»(2) [این ماه حرام در برابر آن ماه حرام است و (هتک) حرمتها قصاص دارد. پس هر کس بر شما تعدی کرد، همان گونه که بر شما تعدی کرده بر او تعدی کنید و از خدا پروا دارید و بدانید که خدا با

1- [1] _ حج/39.

2- [2] _ بقره/194.

تقوا پیشگان است] سپس گفت: ای عباس! سلاحت را برگیر و سلاحم را به من بازگردان. این خبر به معاویه رسید. پس چنین گفت: خدا لجوج را تقبیح کند. همانا او همت ندارد، هرگز نشده است که به جنگ او بروم و شکست نخورم. عمرو بن عاص گفت: به خدا قسم آن که شکست خورده است، آن دو مرد لخمی هستند نه تو. گفت: ساکت باش _ ای شیخ _ اکنون هنگام سخن گفتن تو نیست. عمرو گفت: اگر خدا آن دو مرد لخمی را رحمت نکرده باشد چه؟ که فکر نمیکنم رحمت بکند! معاویه گفت: به خدا سوگند که این کار باعث میشود که سوراخ تو تنگتر و معامله تو زیانبارتر شود. گفت: آری، به خدا سوگند! اگر مصر نبود، سوار میشدم و خودم را از این مهلکه نجات میدادم. گفت: _ به خدا قسم _ مصر تو را کور کرده و اگر مصر نبود، بینا بودی. (1)

«أَمْ حَسِبْتُمْ ان تُتْرَكُواْ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللّهُ الَّذِينَ جَاهَدُواْ مِنكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُواْ مِن دُونِ اللّهِ وَلاَ رَسُولِهِ وَلاَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (16)»

[آیا پنداشته اید که به خود واگذار می شوید و خداوند کسانی را که از میان شما جهاد کرده و غیر از خدا و فرستاده او و مؤمنان محرم اسراری نگرفته اند، معلوم نمی دارد و خدا به آن چه انجام می دهید، آگاه است]

1) علی بن ابراهیم میگوید: یعنی هنوز ندیده است، پس علم را در مقام رؤیت قرار داده است، چرا که او پیش از این که آنان بدانند، دانا بود.(2)

2) و نیز میگوید: در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدا: «وَلَمْ يَتَّخِذُواْ مِن دُونِ اللّهِ وَلاَ رَسُولِهِ وَلاَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً» فرمود: یعنی مؤمنان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و منظور از وَلیجه، اطرافیان است.(3)

3) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از مثنی، از عبدالله بن عجلان، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 85، ح 30.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 282.

3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 282.

سخن خدای تبارک و تعالی: «أَمْ حَسِبْتُمْ ان تُتْرَکُواْ وَلَمَّا یَعْلَمِ اللّهُ الَّذِینَ جَاهَدُواْ مِنکُمْ وَلَمْ یَتَّخِذُواْ مِن دُونِ اللّهِ وَلاَ رَسُولِهِ وَلاَ الْمُؤْمِنِینَ وَلِیجَةً» فرمود: منظور او از مؤمنان، ائمه علیهم السلام هستند که جز از غیر خدا و رسول و امامان محرم رازی نگرفتند.(1)

4) و از همو: از علی بن محمد و محمد بن ابو عبدالله، از اسحاق بن محمد نخعی، از سفیان بن محمد ضبعی نقل شده است که گفت: به ابو محمد، امام حسن عسکری علیه السلام نامه نوشتم و از ایشان در باره ولیجه پرسیدم در این فرموده خدای عز و جل: «وَلَمْ یَتَّخِذُواْ _مِن دُونِ اللّهِ وَلاَ رَسُولِهِ وَلاَ الْمُؤْمِنِینَ وَلِیجَةً» و با خود گفتم: ولی در نامه ننوشتم به نظر شما مؤمنان در این جا چه کسانی هستند؟ پس پاسخ آن مسئله چنین به من رسید: ولیجه: کسی که جز ولی امر انتخاب شود، و با خود گفته ای که مؤمنان در این جا چه کسانی هستند؟ آنان ائمه علیهم السلام هستند که با ضمانت الهی امان می دهند و خداوند امان اینان را امضاء می کند.(2)

5) عیاشی: از ابو عباس، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا! با من بیعت کن، فرمود: به شرطی که پدرت را بکشی. آن مرد گفت: بلی، به شرطی که پدرم را بکشم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اکنون است که کسی را جز خدا و رسولش و مؤمنان محرم نگرفته ای. همانا ما به تو دستور نمی دهیم که پدر و مادرت را بکشی، بلکه به تو دستور می دهیم که آنان را گرامی بداری.(3)

6) از ابن ابان نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: ای گروه نوجوانان! از خدا بترسید و به رؤسا مراجعه نکنید. آنان را رها کنید تا از ریاست بیفتند و خوار شوند و رجال را دوست و محرم اسرار به جای خدا قرار ندهید. به خدا ما برای شما از آنان بهتریم. سپس با دست به سینه اش زد.(4)

7) ابوصبّاح کنانی گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابو صبّاح! شما را از ولیجه (شرکا) برحذر می دارم، زیرا که هر ولیجه ای جز ما، طاغوت است.(5)

1- [1] - کافی، ج 1، ص 343، ح15.
2- [2] _ کافی، ج 1، ص 343، ح 9.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 88، ح 31.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 89، ح 32.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 90، ح 33.

«مَا کَان لِلْمُشْرِکِینَ ان یَعْمُرُواْ مَسَاجِدَ الله شَاهِدِینَ...أُوْلَـئِکَ ان یَکُونُواْ مِنَ الْمُهْتَدِینَ (18)»

«مَا کَان لِلْمُشْرِکِینَ ان یَعْمُرُواْ مَسَاجِدَ الله شَاهِدِینَ عَلَی انفُسِهِمْ بِالْکُفْرِ أُوْلَئِکَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِی النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ (17) انما یَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللّهِ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخر وَأَقَامَ الصَّلاَةَ وَآتَی الزَّکَاةَ وَلَمْ یَخْشَ إِلاَّ اللّهَ فَعَسَی أُوْلَـئِکَ ان یَکُونُواْ مِنَ الْمُهْتَدِینَ (18)»

[مشرکان را نرسد که مساجد خدا را آباد کنند در حالی که به کفر خویش شهادت می دهند. آنانند که اعمالشان به هدر رفته و خود در آتش جاودانند * مساجد خدا را تنها کسانی آباد می کنند که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و نماز برپا داشته و زکات داده و جز از خدا نترسیده اند. پس امید است که اینان از راه یافتگان باشند]

1) علی بن ابراهیم، در باره این فرموده خدای عز و جل: «مَا کَان لِلْمُشْرِکِینَ ان یَعْمُرُواْ _مَسَاجِدَ الله شَاهِدِینَ عَلَی انفُسِهِمْ بِالْکُفْرِ» میگوید: یعنی تعمیر نمی کنند و حق ندارند در آن اقامت کنند. چرا که آنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اخراج کردند. سپس میگوید: این آیه: «إِنَّمَا یَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللّهِ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخر» تا آخر آن، از جمله آیات محکم است.(1)

«أَجَعَلْتُمْ سِقَایَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ کَمَنْ...خَالِدِینَ فِیهَا آبداً ان اللّهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ (22)»

«أَجَعَلْتُمْ سِقَایَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخر وَجَاهَدَ فِی سَبِیلِ اللّهِ لاَ یَسْتَوُونَ عِندَ اللّهِ وَاللّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ (19) الَّذِینَ آمَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَاهَدُواْ فِی سَبِیلِ اللّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَانفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِندَ اللّهِ وَأُوْلَئِکَ هُمُ الْفَائِزُون(20) یُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُم بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَان وَجَنَّاتٍ لَّهُمْ فِیهَا نَعِیمٌ مُّقِیمٌ) 21) خَالِدِینَ فِیهَا آبداً ان اللّهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ (22)»

[آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند (کار) کسی پنداشته اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد می کند؟ (نه این دو) نزد خدا یکسان نیستند و خدا بیدادگران را هدایت نخواهد کرد * کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با مال و جانشان به جهاد پرداخته اند،

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 282.

نزد خدا مقامی هر چه والاتر دارند و اینان همان رستگارانند * پروردگارشان آنان را از جانب خود به رحمت و خشنودی و باغهایی (در بهشت) که در آنها نعمتهایی پایدار دارند، مژده می دهد * جاودانه در آنها خواهند بود؛ در حقیقت، خداست که نزد او پاداشی بزرگ است]

1) از علی بن ابراهیم نقل شده است که گفت: از پدرم، از صفوان، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: این آیات در باره علی علیه السلام و حمزه و عباس و شیبه نازل شد. عباس گفت: من بهترم، زیرا که سقایت حجاج به دست من است و شیبه گفت: من بهترم، زیرا کلید داری خانه خدا به دست من است و حمزه گفت: من بهترم، زیرا عمارت مسجد الحرام به دست من است و علی علیه السلام گفت: من بهترم، زیرا من قبل از شما ایمان آوردم و سپس هجرت و جهاد کردم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان داور پذیرفتند. خدای عز و جل این آیه را نازل کرد: تا این فرموده خدای عز و جل: «أَجَعَلْتُمْ سِقَایَهَ الْحَاجِّ وَعِمَارَهَ الْمَسْجِدِ_الْحَرَامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخر وَجَاهَدَ فِی سَبِیلِ اللّهِ لاَ یَسْتَوُونَ عِندَ اللّهِ وَاللّهُ لاَ_یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ * الَّذِینَ آمَنُواْ وَ هَاجَرُواْ وَجَاهَدُواْ فِی سَبِیلِ اللّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَانفُسِهِمْ_أَعْظَمُ دَرَجَهً عِندَ اللّهِ وَأُوْلَئِکَ هُمُ الْفَائِزُون * یُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُم بِرَحْمَهٍ مِّنْهُ وَرِضْوَان وَجَنَّاتٍ_لَّهُمْ فِیهَا نَعِیمٌ مُّقِیمٌ * خَالِدِینَ فِیهَا آبداً ان اللّهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ».(1)

2) و همو گفت: و در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: این آیه در شأن علی ابن ابوطالب علیه السلام نازل شد: «کَمَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخر وَجَاهَدَ فِی سَبِیلِ اللّهِ لاَ یَسْتَوُونَ عِندَ اللّهِ وَاللّهُ لاَ_یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ». سپس علی ابن ابو طالب علیه السلام را توصیف کرد: «الَّذِینَ آمَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَاهَدُواْ فِی سَبِیلِ اللّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَانفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَهً عِندَ اللّهِ وَأُوْلَئِکَ هُمُ الْفَائِزُون» و سپس آن چه را علی علیه السلام نزد او دارد توصیف کرد. پس فرمود: «یُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُم بِرَحْمَهٍ مِّنْهُ وَرِضْوَان وَجَنَّاتٍ_لَّهُمْ فِیهَا نَعِیمٌ مُّقِیمٌ».(2)

3) محمد بن یعقوب: از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از یکی از آن دو امام علیهما السلام روایت کرده

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 283.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 283.

است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «أَجَعَلْتُمْ سِقَایَهَ الْحَاجِّ وَعِمَارَهَ الْمَسْجِدِ _الْحَرَامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخر» فرمود: در باره حمزه و علی علیه السلام و جعفر و عباس و شیبه نازل شد، آنان به سقایت و دربانی افتخار کردند، پس خدا _ که یاد او با شکوه باد _ این آیه را نازل کرد: «أَجَعَلْتُمْ سِقَایَهَ الْحَاجِّ وَعِمَارَهَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخر وَجَاهَدَ فِی سَبِیلِ اللّهِ لاَ یَسْتَوُونَ عِندَ اللّهِ وَاللّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ». و علی علیه السلام و حمزه و جعفر بودند که به خدا و روز قیامت ایمان آوردند و در راه خدا جهاد کردند و نزد خدا یکسان نیستند.(1)

4) شیخ در مجالس میگوید: از گروهی، از ابو مفضل، از حسن بن زکریا عاصمی، از احمد بن عبید الله غدانی، از ربیع بن سیار، از اعمش، از سالم بن ابو جعد در حدیثی مرفوع از ابوذر که خداوند از او خشنود باد، روایت شده است که عمر بن خطاب به علی علیه السلام و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمان بن عوف و سعد ابن ابی وَقّاص دستور داد که وارد خانه ای شوند و درهایش را ببندند و به رایزنی بپردازند و مدت سه روز به آنان مهلت داد. و گفت، اگر پنج نفر از آنان در مورد یک قول به توافق برسند و یکی از آنان نپذیرد، آن مرد باید کشته شود و اگر چهار نفر به توافق برسند و دو نفر نپذیرند، آن دو باید کشته شوند. هنگامی که همه آنها بر سر یک قول بر توافق رسیدند، علی بن ابو طالب علیه السلام به آنان گفت: همانا من دوست دارم آن چه را می گویم از من بشنوید، اگر حق باشد آن را بپذیرید و اگر باطل باشد، آن را انکار کنید.

گفتند: بگو. او فضایلش را برای آنان ذکر کرد و آنان این فضایل را برای او (و نه برای خود) می پذیرفتند و به آن اعتراف میکردند. حضرت به آنان گفت: آیا در میان شما کسی جز من است که این آیه برای او نازل شده باشد: «أَجَعَلْتُمْ سِقَایَهَ الْحَاجِّ وَعِمَارَهَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخر وَجَاهَدَ فِی سَبِیلِ اللّهِ»(2) گفتند: خیر.

5) عیاشی: از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: همانا به امیر مؤمنان صلوات الله علیه گفته شد: ای امیر مؤمنان! بهترین مناقب و فضایلت را به ما بگو؟ گفت: من و عباس و عثمان بن ابو شیبه در مسجد

1- [1] _ کافی، ج 8، ص 203، ح 245.
2- [2] _ امالی، ج 2، ص 159، 163.

الحرام بودیم. عثمان بن ابو شیبه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خزانت یعنی کلیدهای کعبه را به من واگذار کرد و عباس گفت: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، سقایت را، یعنی زمزم را به من واگذار کرد و به تو چیزی نداده است، ای علی! _ فرمود:_ پس خدا این آیه را نازل کرد: «أَجَعَلْتُمْ سِقَایَهَ الْحَاجِّ وَعِمَارَهَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخر وَجَاهَدَ فِی سَبِیلِ اللّهِ لاَ یَسْتَوُونَ عِندَ اللّهِ».(1)

6) از ابو بصیر، از یکی از دو امام علیهما السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «أَجَعَلْتُمْ سِقَایَهَ الْحَاجِّ وَعِمَارَهَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ». فرمود: در باره علی علیه السلام و حمزه و جعفر و عباس و شیبه نازل شد. آنان به سقایت و دربانی افتخار کردند و خدا این آیه را نازل کرد: «أَجَعَلْتُمْ سِقَایَهَ الْحَاجِّ».تا این فرموده حق تعالی: «وَالْیَوْمِ الآخر»، آنان، علی علیه السلام و حمزه و جعفر بودند که به خدا و روز قیامت ایمان آوردند و در راه خدا جهاد کردند و آنان نزد خدا برابر نیستند.(2)

7) طبرسی میگوید: حاکم ابو قاسم حسکانی با سند خود از ابن بریده، از پدرش روایت کرد که فرمود: شیبه و عباس بر یکدیگر تفاخر می کردند که علی بن ابو طالب علیه السلام از کنار آنان گذشت و به آنها گفت: به چه افتخار می کنید؟ عباس گفت: به من فضیلتی داده شده است که به هیچ کس داده نشده است، یعنی سقایت حجاج. شیبه گفت: عمارت مسجدالحرام به من واگذار شد. علی علیه السلام گفت: و من به شما می گویم که با وجود خردسالی ام فضیلتی به من داده شد که به شما داده نشده است. گفتند: ای علی! چه چیزی به تو داده شده است؟

گفت: من خرطومهای شما (بینی هایتان) را با شمشیر زدم تا این که به خدا و رسولش ایمان آوردید.

پس عباس برخاست در حالی که سخت خشمگین بود و دامن کشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: آیا نمی بینی علی چگونه با من برخورد میکند؟ فرمود: علی علیه السلام را نزد من بیاورید. او را آوردند. فرمود: چرا آن گونه با عمویت برخورد کردی؟ گفت: ای رسول خدا! حق را به رخ او

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 89، ح 34.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 89، ح 35.

کشیدم، می خواهد خشمگین یا خرسند باشد. پس جبرییل علیه السلام نازل شد، و گفت: ای محمد! همانا پروردگارت به تو سلام می رساند و می گوید: این آیه را برای آنان بخوان: «أَجَعَلْتُمْ سِقَایَهَ الْحَاجِّ وَعِمَارَهَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ کَمَنْ ءَامَنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخر»، تا این فرموده حق تعالی: «ان اللّهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ».(1)

8) و از طریق مخالفان: ثعالبی در تفسیرش آورده و گفته است: حسن و شَعبی و محمد بن کعب قُرظی روایت کردند که: این آیه در باره علی ابن ابو طالب علیه السلام و عباس بن عبد المطلب و طلحه و ابن شیبه نازل شد. چرا که آنان بر یکدیگر تفاخر میکردند. طلحه میگفت: من صاحب این خانه هستم و کلیدهایش به دست من است و اگر بخواهم، در مسجد بیتوته می کنم. عباس میگفت: من صاحب سقایت و مسئول آن هستم. علی علیه السلام گفت: نمی دانم چه می گویید. من شش ماه قبل از مردم نماز می خواندم و من جهاد کردهام. پس خدای عز و جل این آیه را نازل کرد:.«أَجَعَلْتُمْ سِقَایَهَ الْحَاجِّ وَعِمَارَهَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ وَجَاهَدَ فِی سَبِیلِ اللّهِ لاَ یَسْتَوُونَ عِندَ اللّهِ وَاللّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ».(2)

9) و از مناقب ابن مَغازلی شافعی: در حدیثی مرفوع از عبدالله بن عبیده، روایت شده است که گفت: علی علیه السلام به عباس فرمود: ای عمو! ای کاش به مدینه هجرت کرده بودی! او در پاسخ گفت: مگر اکنون من در حالتی نیستم که از هجرت بهتر است؟ مگر سقایت حجاج خانه خدا را بر عهده ندارم و مسجد الحرام را تعمیر نمی کنم. پس خدای عز و جل این آیه را نازل کرد.(3)

10) و از کتاب جمع بین صحاح ششگانه از عبدری، و در جلد دوم از صحیح نسائی با سند خود روایت کرده است که: طلحه بن شیبه از بنی عبدالله و عباس بن عبد المطلب و علی بن ابو طالب علیه السلام بر همدیگر تفاخر میکردند. طلحه میگفت: کلید خانه خدا به دست من است و می توانم در آن بیتوته کنم. علی علیه السلام میگفت: نمی دانم چه می گویید، من قبل از همه مردم به مدت شش ماه رو به

1- [1] _ مجمع البیان، ج 5، ص 27.

2- [2] _ مناقب ابن شهرآشوب، ج 2، ص 69.
3- [3] _ مناقب ابن مغازلی، ص 322، ح 368.

قبله نماز خواندم و من صاحب جهاد هستم. پس خدای عز و جل این آیه را نازل کرد: .«أَجَعَلْتُمْ سِقَایَهَ الْحَاجِّ وَعِمَارَهَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ» تا آخر آیه.

«یَا آیها الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ آباءکُمْ وَإِخْوَانکُمْ أَوْلِیَاء...حَتَّی یَأْتِیَ اللّهُ بِأَمْرِهِ وَاللّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ (24)»

«یَا آیها الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ آباءکُمْ وَإِخْوَانکُمْ أَوْلِیَاء ان اسْتَحَبُّواْ الْکُفْرَ عَلَی الایمانِ وَمَن یَتَوَلَّهُم مِّنکُمْ فَأُوْلَـئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ (23) قُلْ ان کَان آباؤُکُمْ وَابناآؤُکُمْ وَإِخْوَانکُمْ وَأَزْوَاجُکُمْ وَعَشِیرَتُکُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَهٌ تَخْشَوْنَ کَسَادَهَا وَمَسَاکِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَیْکُم مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِی سَبِیلِهِ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّی یَأْتِیَ اللّهُ بِأَمْرِهِ وَاللّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ (24)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند، (آنان را) به دوستی مگیرید و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمکارانند * بگو: اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آورده اید و تجارتی که از کسادش بیمناکید و سراهایی را که خوش می دارید نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست داشتنی تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را (به اجرا در)آورد و خداوند گروه فاسقان را راهنمایی نمی کند]

1) عیاشی: از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: از ایشان در باره این آیه سئوال کردم: «یَا أَیُّها الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ آباءکُمْ وَإِخْوَانکُمْ أَوْلِیَاء» تا این سخن خدای تبارک و تعالی: «الفَاسِقِینَ» و «لاَ تَتَّخِذُواْ آباءکُمْ وَإِخْوَانکُمْ أَوْلِیَاء ان اسْتَحَبُّواْ الْکُفْرَ عَلَی الایمان» فرمود: کفر در باطن، در این آیه ولایت اولی و دومی است. و در این فرموده او: «عَلَی الإیمَانِ» ایمان، همان ولایت علی ابن ابو طالب علیه السلام است. فرمود:«وَمَن یَتَوَلَّهُم مِّنکُمْ فَأُوْلَـئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ».(1)

2) ابن شهر آشوب: از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «یَا ایها الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ آباءکُمْ

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 89، ح 36.

وَإِخْوَانكُمْ أَوْلِيَاء ان اسْتَحَبُّواْ الْكُفْرَ عَلَى الايمان»، فرمود: ایمان همان ولایت علی بن ابوطالب علیه السلام است.(1)

3) طبرسی: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که: این آیه در باره حاطب بن ابو بلتعه نازل شد. آن جا که به قریش نامه نوشت و آنان را از عزم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر فتح مکه آگاه ساخت.(2)

4) علی بن ابراهیم در باره این فرموده خدای عز و جل: «قُلْ ان کان» تا این قسمت از آیه: «اقترفتُمُوها» می گوید: آن را کسب کرده اید.

و علی بن ابراهیم میگوید: هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام در مکه اعلام کرد که پس از آن سال احدی از مشرکان حق ندارد وارد مسجدالحرام شود، قریش سخت غمگین شده و گفتند: تجارت ما از بین رفت و خانواده های ما تباه شدند و خانه های ما خراب شد. پس خدای عز و جل این آیه را در این باره نازل کرد: «قُلْ ان کَان آباؤُکُمْ وَابناؤُکُمْ وَإِخْوَانکُمْ وَأَزْوَاجُکُمْ وَعَشِیرَتُکُمْ». تا این فرموده خدای عز و جل: «وَاللّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ».(3)

«لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّهُ فِی مَوَاطِنَ کَثِیرَهٍ وَیَوْمَ حُنَیْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنکُمْ شَیْئاً وَضَاقَتْ عَلَیْکُمُ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّیْتُم مُّدْبِرِینَ (25)»

[قطعا خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرده است و (نیز) در روز حنین آن هنگام که شمار زیادتان شما را به شگفت آورده بود. ولی به هیچ وجه از شما دفع (خطر) نکرد و زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید. سپس در حالی که پشت (به دشمن) کرده بودید، برگشتید]

1) علی بن ابراهیم میگوید: محمد بن عمرو این حدیث را برایم نقل کرد که: متوکل سخت بیمار شده بود. نذر کرد اگر خدا او را شفا دهد، مبلغ زیادی از دینار را به عنوان صدقه خواهد داد _ یا گفت: مبلغ زیادی درهم _ پس شفا یافت و علما را جمع کرد و در باره مقدار آن (صدقه) از آنان پرسید. نظرهای مختلفی دادند. یکی

1- [1] _ مناقب، ج 3، ص 94.
2- [2] _ مجمع البيان، ج 5، ص 29.
3- [3] _ تفسير قمى، ج 1، ص 283.

از آنان گفت: ده هزار و برخی دیگر گفتند: صد هزار. هنگامی که اختلاف پیدا کردند، عباده به او گفت: به دنبال پسر عمویت علی بن محمد (امام هادی) علیه السلام بفرست و در این باره از او بپرس. پس به دنبال او فرستاد و از او سئوال کرد. آن حضرت علیه السلام فرمود: مبلغ بسیار، هشتاد است. گفتند: پیک را به سوی او برگردان و بگو به چه استناد کرده ای؟ فرمود: به فرموده خدای عز و جل : «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ فِی مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ» پس این مواطن (مواضع) هشتاد موطن بود.(1)

2) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از تعدادی از اصحابش نقل کرده است که گفت: هنگامی که متوکل مسموم شد، نذر کرد اگر شفا یابد، مبلغ زیادی پول صدقه خواهد داد. هنگامی که شفا یافت از فقها در باره مقدار آن مال بسیار پرسید. آنان اختلاف نظر پیدا کردند و برخی گفتند: صد هزار و برخی گفتند: ده هزار و نظرهای مختلفی ارائه دادند. پس این مسئله بر او مشتبه شد. یکی از همدمانش به نام صفعان گفت: پیشنهاد می کنم به دنبال آن مرد سیاه بفرستید و از وی سئوال کنید. متوکل به وی گفت: وای بر تو، منظورت چه کسی است؟ گفت: پسر رضا. به وی گفت: آیا چیزی در باره این امر می داند؟ گفت: اگر مشکل تو را حل کرد، فلان و فلان چیز را باید به من دهی، در غیر این صورت مرا صد تازیانه بزن. متوکل گفت: پذیرفتم _ ای جعفر بن محمود _ به سوی او راه بیفت و از او در مورد اندازه مال بسیار سئوال کن. جعفر بن محمود به سوی امام هادی علیه السلام به راه افتاد و از او در باره مقدار مال بسیار پرسید. امام به او فرمود: مال بسیار یعنی هشتاد. جعفر بن محمود گفت: سرورم ! او در باره، علت از من خواهد پرسید؟

امام هادی صلوات الله علیه فرمود: همانا خدای عز و جل می فرماید: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ فِی مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ» پس این جاها را برشمردیم و تعداد آنها هشتاد بود.

3) ابن بابویه: از محمد بن موسی بن متوکل که خداوند از او خشنود باد، روایت کرد که گفت: از حسین سعد آبادی، از احمد بن ابو عبدالله برقی، از پدرش، از ابو عمیر، از تعدادی از یاران ما، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره مردی که نذر کرد مال بسیاری به عنوان صدقه دهد، از ایشان پرسید. فرمود: آن چه بسیار است، هشتاد به بعد است. زیرا که خدای عز و جل می فرماید: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ فِی مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ» و آن جا هشتاد موطن بود.

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 284.

4) عیاشی: از یوسف بن سُخْت نقل کرده است که گفت: متوکل دچار بیماری سختی شده بود. پس برای خدا نذر کرد که اگر شفایش دهد، مال بسیاری به عنوان صدقه دهد. وقتی از آن بیماری شفا یافت و از اصحاب خود در این باره پرسید. به اطلاع وی رساندند که پدرش مبلغ هشتاد هزار درهم به عنوان صدقه داده بود و اگر صلاح میبیند، او مبلغ پنج هزار درهم به عنوان صدقه بدهد. این مبلغ به نظر او بسیار آمد. پس ابو یحیی ابن ابو منصور منجّم گفت: پیشنهاد می کنیم به پسر عمویت _ یعنی امام هادی علیه السلام _ نامه بنویسید. پس دستور داد به او بنویسند و از او سئوال کنند. امام هادی علیه السلام در پاسخ چنین جواب داد: مبلغ هشتاد درهم به عنوان صدقه بده. گفتند: این اشتباه است. از او بپرسید از کجا این حکم را آورده است؟ فرمود: این از کتاب خدا است. خدا به رسولش که سلام و درود خدا بر او باد، فرمود: «لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّهُ فِی مَوَاطِنَ کَثِیرَهٍ» و مواطنی (مواردی) که خدا رسولش صلی الله علیه و آله و سلم را یاری کرده است، هشتاد موطن بود. بنابراین هشتاد درهم از مال حلالش، مال بسیاری است.(1)

5) عیاشی: از عَجلان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَیَوْمَ حُنَیْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ» تا «ثُمَّ وَلَّیْتُم مُّدْبِرِینَ» فرمود: ابو فلان.(2)

«ثُمَّ انزلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلَی رَسُولِهِ وَعَلَی الْمُؤْمِنِینَ وَانزَلَ جُنُوداً لَّمْ تَرَوْهَا وَعذَّبَ الَّذِینَ کَفَرُواْ وَذَلِکَ جَزَاء الْکَافِرِینَ (26)»

[آن گاه خدا آرامش خویش را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرود آورد و سپاهیانی فرو فرستاد که آنها را نمی دیدید و کسانی را که کفر ورزیدند عذاب کرد و سزای کافران همین بود]

1) از حسن بن علی بن فضّال نقل شده است که گفت: امام هادی علیه السلام به حسن بن احمد فرمود: سکینه در نزد شما چیست؟ گفت: _ فدایت شوم _ نمی دانم چیست؟ فرمود: بادی است از جانب خدا که خوشبو است و دارای صورتی

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 90، ح 37.

2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 90، ح 38.

مانند چهره انسان است. آن باد همراه پیامبران می باشد و آن همان بادی است که بر ابراهیم خلیل هنگامی که کعبه را ساخت، نازل شد، پس شروع کرد (یعنی باد) به گرفتن فلان و فلان چیز، پس ابراهیم، کعبه را بر آن اساس ساخت.

2) علی بن ابراهیم میگوید: علت غزوه حنین این بود که هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای فتح مکه بیرون آمد، اعلام کرد که می خواهد به قبیله هوازن حمله کند. این خبر به هوازن رسید و آنان آماده شدند و شروع کردند به جمع آوری افراد و اسلحه. رؤسایشان نزد مالک بن عوف نضری گرد هم آمدند و او را به عنوان رییس انتخاب کردند و بیرون آمدند و اموال و زنان و فرزندانشان را همراه خود بردند و به راه افتادند تا این که در اَوْطاس(1) فرود آمدند. دُرَید بن صمّه جُشَمی(2) در میان آنان بود و او رییس جُشَم بود و پیرمردی بود که به سبب کهنسالی، بینایی اش را از دست داده بود. پس زمین را با دستش لمس کرد و گفت: شما در کدام دره هستید؟ گفتند: در دره اوطاس. گفت: این جا سرزمینی وسیع برای اسبان است و در آن زمینی سفت و ناهموار و دشتی خرم نیست. چرا صدای شتر و عرعر الاغ و صدای گاو و بع بع میش و گریه کودک را می شنوم؟ به او گفتند: مالک بن عوف، اموال و زنان و فرزندان مردم را با خود آورده است تا هر فردی از خویش و مال و خانواده اش دفاع کند. دُرید گفت: _ قسم به پروردگار کعبه _ او چوپان گوسفندان است، او را با جنگ چه کار؟! سپس گفت: مالک را نزد من بیاورید.

هنگامی که نزد او آمد، به او گفت: ای مالک! چه کرده ای؟ گفت: اموال، زنان و فرزندان مردم را با آنان آوردهام تا خانواده و مال هر مردی پشتیبانش باشد و در جنگ شجاع تر باشد. آن پیرمرد گفت: ای مالک! همانا تو رئیس قومت شده ای و تو با مردی بزرگوار می جنگی و از امروز به بعد از ابتدا تا انتهای هوازن چیزی را قرار نده. وای بر تو، مگر انسان فراری به چیزی اعتنا می کند؟! ناموس قبیله هوازن را به تپههای سرزمینشان و جاهای دست نیافتنی محل آنان برگردان و دستور بده مردان سوار اسبهایشان شوند. چرا که هیچ کس به تو سود نمی رساند، مگر مردی

1- [1] _ اوطاس: درهای است در دیار هوازن که نبرد حنین در آن جا اتفاق افتاد «معجم البلدان، ج 1، ص 281».
2- [2] _ بنگرید به: «جمهره انساب العرب، ص 270».

که شمشیر و زره و مادیانش همراه او باشد. پس اگر با تو باشد به تو خواهد پیوست و اگر بر تو باشد، نزد خانواده و بچه هایت رسوا نخواهی شد. مالک به وی گفت: همانا تو سالخورده شدهای و علم و خِردت از بین رفته است، و نصیحت دُرید را نپذیرفت. درید گفت: کعب و کلاب چه کردند؟ گفتند: کسی از آنان حاضر نشد. گفت: پس جدیت و دور اندیشی در این جا حضور ندارد. اگر روز بزرگواری و سعادت بود، کعب و کلاب غیبت نمی کردند. سپس گفت: پس چه کسی از هوازن در آن حضور یافت؟ گفتند: عمرو بن عامر و عوف بن عامر. گفت: آن دو نفر بی مصرف و بی عرضه نه فایده ای می رسانند و نه زیانی. سپس درید نفسی کشید و گفت: جنگی است سخت و طولانی.

ای کاش مرا در این جنگ اسبی بود که به سرعت حرکت میکرد و من با شتاب میشتافتم. اسبی پر موی که موها از پاهایش آویخته باشد. گویی گوسفندی است جوان و قوی.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، از آمدن هوازن به اوطاس و گرد آمدن آنان در آن جا باخبر شد. پس قبایل را جمع آوری کرد و آنان را به جهاد تشویق کرد و به آنان وعده پیروزی داد و خدا به او وعده داد که اموال و زنان و فرزندانشان را به عنوان غنیمت نصیب او کند. پس مردم تشویق شدند و در زیر پرچمهایشان گرد آمدند و او پرچم بزرگ را برافراشت و به امیر مؤمنان علیه السلام تحویل داد. به هر که با پرچم خود وارد مکه شد دستور داد که آن را به دست گیرد و همراه دوازده هزار مرد خارج شد؛ ده هزار نفر از جمله کسانی بودند که با وی بودند و در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام فرمود: هزار مرد از بنی سلیم همراه او بود و رئیس ایشان عباس بن مرداس سُلمی بود و از مَزینه هزار مرد با او بودند.

برگردیم به روایت علی بن ابراهیم، که در ادامه گفت: پس به راه افتادند تا این که به مسافت نیمی از یک شب، به آنان نزدیک شدند. مالک بن عوف به قومش گفت: هر مردی از شما خانواده و مالش را پشت سرش نگاه دارد و پلک (غلاف) شمشیرهایتان را بشکنید و در راههای این دره و در میان درختان کمین کنید. هر گاه سپیده زد، مانند یک مرد حمله کنید و قوم را تار و مار کنید، چرا که محمد به مصاف کسی نرفته و جنگ را نمی داند. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص:571

نماز صبح را به جای آورد، در دره حنین سرازیر شد و آن دره ای است که دارای سرازیری شدیدی است و بنو سُلَیْم در مدخل آن بودند. گردانهای هوازن از هر جهت به او حمله کردند. بنی سلیم فرار کردند و نیروهایی که پشت سرشان بودند نیز فرار کردند و هیچ کس نماند، مگر این که پا به فرار گذاشت. امیر مؤمنان علیه السلام با تعدادی اندک باقی ماند و به جنگ ادامه داد.

فراریان از کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشتند و به فرار خود ادامه دادند. عباس دهنه قاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در دست راستش گرفته بود و ابو سفیان حارث بن عبد المطلب در سمت چپش بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فریاد می زد: ای گروه انصار! به کجا فرار می کنید؟ من رسول خدا هستم. ولی کسی به او اعتنایی نکرد. نُسیبه دختر کعب مازِنی خاک بر چهره فراریان می پاشید و می گفت: از خدا و رسولش به کجا فرار می کنید؟ عمر از کنار او گذشت. نُسیبه به او گفت: وای بر تو، این چه کاری بود که کردی؟ گفت: این تقدیر خدا است.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این شکست را دید، سوار بر قاطر در حالی که شمشیرش را کشیده بود، شروع به دویدن کرد و فرمود: ای عباس! از این تپه بالا برو و بگو: ای یاران بقره! ای اصحاب شجره! به کجا فرار می کنید، این رسول خدا است. سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، دستش را بالا برد. فرمود: خدایا ستایش از آن تو و شکایت به تو است و از تو کمک می گیرم. جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و گفت: ای رسول خدا! شما همان دعایی را کردی که موسی هنگامی که خدا دریا را برای او شکافت، کرد و او را از فرعون نجات داد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابو سفیان بن حارث فرمودند: مشتی از سنگریزه به من ده. پس به او داد و او به چهره مشرکان پرتاب کرد و فرمود: ننگ باد بر این چهره ها. سپس سرش را به سوی آسمان بالا برد و فرمود: خدایا! اگر این گروه اندک را به هلاکت برسانی، دیگر مورد پرستش قرار نخواهی گرفت و اگر بخواهی مورد پرستش قرار نگیری، می توانی.

هنگامی که انصار ندای عباس را شنیدند، برگشتند و غلاف شمشیرهایشان را شکستند و لبه های شمشیرها را رو به بالا بردند و در حالی که فریاد می زدند: دعوت تو را لبیک می گوییم، از کنار رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد،

ص:572

گذشتند و شرم داشتند از این که به سوی او برگردند. آنان به پرچم رسیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عباس فرمود: اینان چه کسانی هستند، ای ابو فضل! گفت: ای رسول خدا! اینان انصارند. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمود: اکنون تنور جنگ گرم شد و کار بالا گرفت. پس پیروزی از آسمان نازل شد و هوازن پا به فرار گذاشتند و صدای چکاچک سلاحها را در هوا می شنیدند و به هر سو فرار میکردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اموال، زنان و فرزندانشان را به غنیمت گرفت. این همان فرموده خدای عز و جل است: «لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّٰهُ فِی مَوَاطِنَ کَثِیرَهٍ وَیَوْمَ حُنَیْنٍ».

3) علی بن ابراهیم میگوید: و در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی:«ثُمَّ انزلَ اللّٰهُ سَکِینَتَهُ عَلَی رَسُولِهِ وَعَلَی الْمُؤْمِنِینَ وَانزَلَ جُنُوداً لَّمْ تَرَوْهَا وَعذَّبَ الَّذِینَ کَفَرُواْ» فرمود: و آن قتل است. «وَذَلِکَ جَزَاء الْکَافِرِینَ».

و میگوید: مردی از بنی نصر بن معاویه که به او شجره بن ربیعه می گفتند و به دست مسلمانان اسیر شده بود، به آنان گفت: اسبان و مردان سفید جامه کجایند؟ همانا آنان ما را میکشتند و ما شما را در میانشان مانند خال می دیدیم. گفتند: آنان فرشتگان بودند.(1)

4) محمد بن یعقوب: از حمید بن زیاد، از عبیدالله بن احمد دهقان، از علی بن حسن طاطری، از محمد بن زیاد بیاع سابری، از ابان، از عجلان ابو صالح نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: علی بن ابو طالب علیه السلام در روز حنین چهل نفر را کشت. (2)

5) و از همو: از تعدادی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن محبوب، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: سکینه همان ایمان است.(3)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 284.
2- [2] _ کافی، ج 8، ص 6 37، ح 566
3- [3] _ کافی، ج 2، ص 12، ح 3. [2]

6) ابن بابویه: از پدرش، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از سندی بن محمد، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: سکینه یعنی ایمان(1).

7) و از همو: گفت: از پدرم که خداوند از او خشنود باد، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابو همام اسماعیل بن همام، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که به مردی فرمود: سِکینه نزد شما چیست؟ قوم او نمی دانستند چیست. گفتند: فدایت شویم، آن چیست؟ گفت: بادی است که از بهشت بیرون می آید، دارای صورتی مانند صورت انسان و همراه انبیا علیهم السلام است و آن همان بادی است که بر ابراهیم هنگامی که کعبه را ساخت، نازل شد، پس آن باد فلان و فلان را میگرفت و ابراهیم پی کعبه را بر آن ساخت.(2)

8) ابن طاوس در کتاب طرائف آورده است: یکی از روایات جالب، روایتی است که ابو هاشم بن صبّاغ در کتاب «نور و برهان آورده و به محمد بن اسحاق اسناد داده و گفته است: حسان گفت: به مکه برای ادای عمره رفتم در حالی که گروهی از قریش، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را متهم می کردند. پس گفت _ به این عبارت و لفظ _ پس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به علی علیه السلام دستور داد در رختخوابش بخوابد و بیم داشت ابوبکر آنان را به جای او راهنمایی کند. پس او را همراه خود برد و به غار رفت.(3)

«یَا آیها الَّذِینَ آمَنُواْ انما الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلاَ یَقْرَبُواْ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ...ان شَاء ان اللّهَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (28)»

«یَا آیها الَّذِینَ آمَنُواْ انما الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ فَلاَ یَقْرَبُواْ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَـذَا وَان خِفْتُمْ عَیْلَةً فَسَوْفَ یُغْنِیکُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ ان شَاء ان اللّهَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (28)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! حقیقت این است که مشرکان ناپاکند. پس نباید از سال آینده به مسجدالحرام نزدیک شوند و اگر (در این قطع رآبطه) از فقر بیمناکید، به زودی خدا اگر بخواهد شما را به فضل خویش بی نیاز می گرداند که خدا دانای حکیم است]

1- [1] _. معانی الاخبار، ص 284، ح 1
2- [2] _ معانی الاخبار، ص 285، ح 3.
3- [3] _ طرائف، ص 410.

1) از جابر نقل شده است که گفت: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: به خدا قسم اگر بمانم، مشرکان را از جزیره العرب اخراج می کنم.(1)

2) در «دعائم الاسلام آمده است: از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: اگر در برابر یهود و نصاری و دیوانگان خودتان از مساجد خویش دفاع نکنید، خدا شما را در حالت رکوع و سجود به بوزینه و خوک مبدل خواهد کرد، و خدای عز و جل فرمود: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ _فَلاَ يَقْرَبُواْ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ».(2)

«قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخر وَلاَ يُحَرِّمُونَ...حَتَّى يُعْطُواْ الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (29)»

«قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَلاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَلاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكتاب حَتَّى يُعْطُواْ الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ (29)»

[با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی آورند و آنچه را خدا و فرستاده اش حرام گردانیده اند حرام نمی دارند و متدین به دین حق نمی گردند کارزار کنید تا با [کمال] خواری به دست خود جزیه دهند]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، و علی بن محمد قاسانی، همگی از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در حدیث اسیاف که آن را از پدرش علیه السلام نقل کرد، فرمود: و اما سه شمشیر معروف: اولین شمشیر، شمشیر بر مشرکان عرب است؛ خدای عز و جل فرمود: «فَاقْتُلُواْ الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ»(3)[مشرکان را هر کجا یافتید، بکشید] و آن را در تفسیر این آیه ذکر کردیم. شمشیر دوم بر اهل ذمه (اهل کتاب) است. خدای عز و جل فرمود: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْناً»(4).[و با مردم [به زبان] خوش سخن بگویید] این آیه در باره اهل ذمه نازل شد. سپس این فرموده خدای عز و جل: «قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ

1- [1] _ الدر المنثور، ج 4، ص 166.

2- [2] _ دعائم الإسلام، ج 1، ص 149.
3- [3] _ توبه/5.
4- [4] _ بقره/83.

الآخر وَلاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَلاَ يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ _مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكتاب حَتَّى يُعْطُواْ الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» آن را منسوخ کرد. پس هر که از آنان در دارالاسلام (سرزمین مسلمانان) باشد، یا باید جزیه دهد و یا باید کشته شود و اموال آنان فیء (غنیمت) است و فرزندانشان باید اسیر شوند و اگر جزیه را بر خود قبول کنند، اسارت آنان و اموالشان بر ما حرام است و ازدواج با آنان حلال است و هر که از آنان در دارالحرب (سرزمین خودشان) باشند، اسارت و به غنیمت گرفتن اموالشان برای ما حلال است و ازدواج با آنان بر ما جایز نیست و از آنان چیزی پذیرفته نمی شود، مگر این که در دار الاسلام وارد شوند و یا جزیه بپردازند و یا کشته شوند.(1)

2) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره روایت شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: حد (مقدار) جزیه از اهل کتاب چیست وآیا چیزی وجود دارد که بر آنان واجب است و نباید از آن به چیز دیگری تجاوز کنند؟ فرمود: این در صلاحیت امام است که از هر نفر از آنان هر چه می خواهد، به اندازه مالش و توانایی اش بگیرد. در حقیقت، آنان قومی هستند که فدیه دادند تا به بردگی گرفته نشوند و خون آنان ریخته نشود. پس جزیه به اندازه توانایی شان گرفته می شود تا این که اسلام بیاورند، چرا که خدای تبارک و تعالی فرمود: «حَتَّى يُعْطُواْ الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»، و چگونه ذلیل باشد در حالی که به آن چه از او گرفته می شود اعتنایی نمی کند تا این که احساس ذلت و خواری کند. پس به خاطر آن دردمند شده و اسلام آورد.

و نیز میگوید: ابن مسلم گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اینان مقداری از خمس از زمین جزیه می گیرند، و از دهقانان نیز جزیه سرهایشان را می گیرند، آیا مقداری معینی بر آنان واجب است؟ فرمودند: هر چه به خودشان اجازه دادند [بر آن توافق کردند] بر آنان واجب است، و برای امام، مقدار بیشتر از جزیه جایز نیست، اگر امام بخواهد آن را برای سرهایشان قرار می دهد و چیزی بر اموالشان واجب نیست، و اگر بخواهد، (جزیه) را بر اموالشان قرار میدهد و چیزی بر سرهایشان واجب نیست. عرض کردم: پس این خمس است. فرمود: همانا آن

1- [1] _ کافی، ج 5، ص 10، ح 2.

چیزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره آن با آنان به توافق رسیده بود.(1)

3) و از همو: از حریز، از محمد بن مسلم نقل شده است که گفت: از ایشان در باره اهل ذمه پرسیدم که برای نریختن خونشان و نگهداشتن اموالشان، چه مقداری باید بپردازند؟ فرمود: باید خراج بپردازند، پس اگر جزیه از یکایک آنان گرفته شود، حق نداریم سرزمینشان را تصرف کنیم و اگر از سرزمینشان جزیه گرفته شد، حق نداریم آنان را به اسارت بگیریم.(2)

4) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن یحیی، همگی، از عبدالله بن مغیره، از طلحه بن زید، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: سنت بر این جاری شد که جزیه از ابلهان و دیوانگان گرفته نشود(3).

5) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابو یحیی واسطی، از تعدادی از اصحاب ما نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره مجوس سئوال شد که آیا پیامبر داشتند؟ فرمود: بلی، مگر خبر نامه رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به اهل مکه به تو نرسیده است: که اسلام بیاورید وگرنه بر شما اعلام جنگ خواهم کرد؛ پس به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، نوشتند که جزیه را از ما بگیر و بگذارید بر پرستش بتها باقی بمانیم. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان (چنین) نوشت: همانا من جزیه را فقط از اهل کتاب می گیرم. سپس به او نوشتند _ و می خواستند او را تکذیب کنند_ که: تو ادعا کردی که جزیه را فقط از اهل کتاب می گیری، پس چرا جزیه را از مجوسیان هَجَر گرفته ای. پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به آنان چنین نوشت: مجوسیان پیامبر داشتند اما او را کشتند، و کتابی داشتند اما آن را

1- [1] _ کافی، ج 3، ص 566، ح 1 .
2- [2] _ کافی، ج 3، ص 567، ح 2 .
3- 3 _ کافی، ج 3، ص 566، ح 3 .

سوزاندند، و پیامبرشان کتابی را برای آنان آورد که بر دوازده هزار تکه پوست گاو نوشته شده بود. (1)

6) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از محمد بن مسلم نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره صدقه های اهل ذمه پرسیدم و آن چه از بهای شراب و گوشت خوک و مردارشان باید گرفته شود. فرمود: پرداخت جزیه در مورد اموالشان بر آنان واجب است و از بهای گوشت خوک و یا شرابشان از آنان گرفته می شود و هر چه از آنان از این چیزها گرفته می شود، گناه آن به گردن آنان است و بهای آن برای مسلمانان حلال است.(2)

7) و از همو: از تعدادی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از ابن ابو یعفور، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: همانا جزیه از زمین جزیه برداشته نمی شود، بلکه جزیه، عطای مهاجرین و انصار است و صدقه به اهل آن که خدا در کتابش آنان را ذکر کرد، پرداخت می شود و آنان بهره ای از جزیه ندارند.

سپس فرمود: عدالت چقدر وسیع و گسترده است. و فرمود: اگر در میان مردم عدالت برقرار شود، بی نیاز می شوند و آسمان روزیش را فرود می آورد و زمین به خواسته خدای عز و جل، برکت خود را نازل می کند(3).

8) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام، در باره اهل جزیه پرسید، آیا چیزی جز جزیه از اموالشان گرفته می شود؟ فرمود: خیر. (4)

9) شیخ: با سندش از محمد بن علی بن محبوب، از محمد بن حسین، از صفوان، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام که گفت: از ایشان در باره سیرت و راه و روش امام در زمینی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله

1- 1_ کافی، ج 3، ص 566، ح 4.
2- 2 _ کافی، ج 3، ص 566، ح 5.
3- 3 _ کافی، ج 3، ص 566، ح 6 .

4- 4 _ کافی، ج 3، ص 566، ح 7.

فتح شد، سئوال کردم. فرمودند: امیر مؤمنان علیه السلام در میان اهل عراق راه و روشی را اعمال کرد و آن الگویی است برای سرزمین های دیگر.

و فرمود: در باره زمین جزیه، جزیه از اهل آن برداشته نمی شود، بلکه جزیه، عطای مهاجرین و انصار است، و صدقه ها به اهل آن که خدا آنان را در کتابش برشمرده است پرداخت می شود، و بهره ای از جزیه ندارند.

سپس گفت: عدالت چقدر گسترده است! اگر با مردم با عدالت رفتار شود، بی نیاز می گردند و آسمان برکات خویش را فرود می آورد، و زمین برکت خود را به خواست خدای عز و جل خارج می کند.(1)

10) علی بن ابراهیم: گفت: محمد بن عمر، از ابراهیم بن مَهزیار، از برادرش علی بن مهزیار، از اسماعیل بن سهل، از حمّاد بن عیسی، از حَریز، از زراره نقل کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مقدار جزیه بر اهل کتاب چیست و آیا چیزی بر آنان در این مورد واجب است و آیا نباید از آن اندازه تجاوز کرد؟ فرمود: اختیار آن در دست امام است که از هر فرد از آنان به اندازه مال و توانایی اش می گیرد. آنان قومی هستند که برای جلوگیری از بردگی و قتل فدیه داده اند. پس جزیه به اندازه توانایی شان از آنان گرفته می شود، تا این که اسلام بیاورند. چه خدا می فرماید: «حَتَّی یُعْطُواْ الْجِزْیَهَ عَن یَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ». و چگونه ذلیل باشد، در حالی که به آن چه از او گرفته می شود اعتنایی ندارد تا به خاطر آن چه از او گرفته شده احساس خواری کند. در این صورت است که اسلام می آورد.(2)

11) عیاشی: از عبدالملک بن عتبه هاشمی، از امام صادق علیه السلام، از پدرش علیه السلام روایت کرده است که گفت: فرمود: هر که مردم را با شمشیرش بزند و آنان را به خود دعوت کند، در حالی که در میان آنان کسی است که از او داناتر است، او گمراه و متکلّف است. این حدیث را به عمرو بن عبید، هنگامی که از او خواست که با محمد(3) بن عبدالله بن حسن بن حسن بیعت کند، فرمود.(4)

1- [1] _ تهذیب، ج 4 ، ص 118، ح 340.

2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 287
3- [3] _ او ذو النفس الزکیه است که پس از آن که ادعای خلافت کرد، امام صادق علیه السلام را به بیعت با خویش فرا خواند. امام وی را موغطه کرد و پند داد. پس رفت تا این که در سال 145هجری به دست منصور عباسی کشته شد.« معجم رجال الحدیث، ج 16، ص 235»
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 90، ح 40.

12) از زُراره، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: به ایشان عرض کردم: حد (مقدار) جزیه بر اهل کتاب چیست، و آیا مقداری (معین) بر آنان واجب است که نباید از آن تجاوز کرد؟

فرمود: خیر، آن از صلاحیت و اختیار امام است که هر چه می خواهد، از هر فردی به اندازه مال و توانایی اش می گیرد. آنان قومی هستند که (حاضر بودند) فدیه دهند و خود را از بردگی و کشته شدن رها سازند، پس جزیه به اندازه توانایی شان از آنان گرفته می شود تا این که اسلام بیاورند، چه خدا می گوید: «حَتَّی یُعْطُواْ الْجِزْیَهَ عَن یَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»، چگونه ذلیل باشد در حالی که بدان چه از او گرفته می شود [به خاطر کمی] اعتنایی نمی کند تا احساس ذلت و خواری و ناراحتی کند، پس اسلام می آورد.(1)

13) از حفص ابن غیاث، از جعفر بن محمد، از پدرش علیه السلام روایت شده است که فرمود: همانا خدا محمد صلی الله علیه و آله را با پنج شمشیر فرستاده است: شمشیری بر علیه اهل ذمه، که خدا می فرماید: «قُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْناً»(2) [و با مردم (به زبان) خوش سخن بگویید] و این آیه در باره اهل ذمه نازل شد. سپس آیه دیگری آن را منسوخ کرد. آیه: «قَاتِلُواْ الَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْیَوْمِ الآخِرِ» تا «وَهُمْ صَاغِرُونَ» پس هر که از آنان در دار الاسلام باشد، از او چیزی پذیرفته نیست، مگر پرداخت جزیه یا قتل و بهره ای از فیء ندارند و فرزندانشان به اسارت گرفته می شود. هر گاه جزیه را پذیرفتند، ازدواج با آنان و خوردن گوشت حیواناتی که توسط خودشان کشته میشود، برای ما حلال است.(3)

«وَقَالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌ ابْنُ اللّهِ وَقَالَتْ النَّصَارَی الْمَسِیحُ ابْنُ اللّهِ ذَلِکَ قَوْلُهُم بِأَفْوَاهِهِمْ یُضَاهِؤُونَ قَوْلَ الَّذِینَ کَفَرُواْ مِن قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللّهُ أَنَّی یُؤْفَکُونَ (30)»

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 91، ح 41.
2- [2] _ بقره/83.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 91، ح 42.

[و یهود گفتند: عزیر پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست. این سخنی است (باطل) که به زبان می آورند و به گفتار کسانی که پیش از این کافر شده اند، شباهت دارد. خدا آنان را بکشد. چگونه (از حق) بازگردانده می شوند]

1) امام عسکری علیه السلام فرمود: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا پدرم امام باقر علیه السلام این حدیث را از جدّم امام سجاد علیه السلام، از پدرش حسین بن علی سرور شهیدان، از امیر مؤمنین علی بن ابو طالب که درود خدا بر همه آنان باد، نقل کرد که روزی پیروان پنج دین نزد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، گرد هم آمدند: یهودیان، مسیحیان، دهریان، ثنویان و مشرکان عرب.

یهودیان گفتند: ما می گوییم: عُزیر پسر خدا است و ما _ ای محمد _ نزد تو آمدیم تا در باره آن چه می گویی، نظر کنیم. اگر از ما پیروی کنی ما قبل از تو به حق رسیدهایم، بلکه بهتریم. و اگر با ما مخالفت کنی، با تو دشمنی می کنیم. مسیحیان گفتند: ما می گوییم: مسیح پسر خداست و خدا در او حلول کرد و ما آمدیم تا در آن چه می گویی نظر کنیم. اگر از ما پیروی کنی، ما قبل از تو به حق رسیده ایم بلکه بهتریم و اگر با ما مخالفت کنی، با تو دشمنی می کنیم. دهریها گفتند: ما می گوییم: اشیا را آغازی نیست و ازلی (دائمی) است و ما نزد تو آمده ایم تا در آن چه می گویی نظر کنیم، اگر از ما پیروی کنی، ما قبل از تو به حق رسیده ایم بلکه بهتریم و اگر با ما مخالفت کنی، با تو دشمنی می کنیم. ثنویها گفتند: ما می گوییم که روشنایی و تاریکی مدبّر امور هستی هستند و ما آمدهایم تا در آن چه می گویی نظر کنیم، اگر از ما پیروی کردی، پس ما پیش از تو به حق و صواب رسیده ایم بلکه بهتریم و اگر با ما مخالفت کنی، با تو دشمنی می کنیم. مشرکان عرب گفتند: ما می گوییم: بتان ما خدایانند و ما نزد تو آمدهایم تا در آن چه می گویی نظر کنیم. اگر از ما پیروی کنی، ما پیش از تو به حق و صواب رسیده ایم، بلکه بهتریم و اگر با ما مخالفت کنی، با تو دشمنی می کنیم.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: به خدای یگانه ای که شریک و همتا ندارد ایمان آورده ام و به هر معبودی جز او کفر ورزیده ام و سپس فرمود: همانا خدای عز و جل مرا بر همه آفریدگان به حق فرستاده است تا آنها را بشارت و بیم دهم و حجتی باشم بر همه جهانیان و خدا توطئه هر که

ص:581

می خواهد بر علیه دینش توطئه کند را به خودش باز خواهد گرداند. سپس به یهودیان فرمود: آیا نزد من آمده اید تا قولتان را بدون هیچ حجتی قبول کنم؟ گفتند: خیر. فرمود: پس چه چیزی باعث شد که ادعا کنید عُزیر پسر خدا است و موسی نیست در حالی که موسی تورات را آورده است و معجزه های عجیبی که از او می دانید، دیده شد. اگر عزیر پسر خدا بود، کرامت او [موسی] در احیا و زنده کردن تورات آشکار نمی شد. پس موسی به فرزندی اولی تر و شایسته تر بود و اگر این مقدار از بزرگداشت عزیر مستوجب ادعای پسری او برای خدا باشد، پس چندین برابر این کرامت، برای موسی است. او (موسی) مستوجب جایگاهی بالاتر از پسری خداوند است. زیرا اگر منظورتان از پسری، زاییدن، به همان طریق که در دنیا می بینید یعنی مانند به دنیا آمدن فرزندانی از سوی مادران به وسیله جماع پدرانشان با مادران باشد، در این صورت به خدای عز و جل کفر ورزیده اید و او را به آفریدگانش مانند کرده اید و در او صفات مُحدثان (ایجاد شدگان) را واجب کرده اید و باید بگویید که او حادث و مخلوق است و این که او آفریدگاری دارد که او را ساخته و آفریده است!

گفتند: منظورمان این نیست، چرا که آن چه که گفتی، کفر است. بلکه منظورمان این است که او از روی کرامت پسر او است و زایشی در کار نبوده است. چنان که برخی از علمای ما به کسی که می خواهد او را گرامی بدارد و جایگاهش را از دیگران مشخص کند می گوید: پسرم! او پسرم است. و منظور او اثبات تولد او از او نیست، زیرا که ممکن است آن عبارت را به شخص غریبه ای که رابطه نسبی با او ندارد، بگوید و چنین گفتهای در مورد عزیر نیز صادق است و او (یعنی خدا) از روی کرامت و نه از روی تولد، او را پسر به شمار آورده است.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: پاسخ من چنین است که اگر با این دلیل نیز عزیر پسر خدا باشد، این جایگاه برای موسی شایسته تر است و همانا خدا هر انسان مدعی باطل را با اقرار و اعتراف خود رسوا می کند و حجتش را بر علیه او برمی گرداند. همان چیزی را که به آن احتجاج کردی، در حقیقت شما را به بزرگتر از آن چه برای شما گفتم، می کشاند. زیرا که شما ادعا کردید که بزرگی از بزرگان شما ممکن است به بیگانه ای که رابطه نسبی با او ندارد بگوید: ای پسرم! و یا این پسرم است، اما نه از طریق تولد. پس ممکن

ص:582

است این شخص بزرگ به بیگانه ای دیگر بگوید: این برادرم است و به دیگری بگوید: این شیخ من و پدرم است و به کسی دیگر بگوید: این سرور من است و ای سرورم! از روی بزرگداشت او و هر که او را بیشتر گرامی بدارد، گفته های بیشتری را به او می گوید. پس نزد شما جایز است که موسی برادر خدا یا شیخ یا پدر یا سرور باشد؛ زیرا که او را بیشتر از عزیر گرامی داشته است. چنان که کسی که مردی را بیشتر گرامی بدارد و به او بگوید: ای سرورم! و ای شیخم! و ای عمویم! و ای رئیسم! و ای امیرم! از روی بزرگ داشتن او؛ هر که او را بیشتر گرامی بدارد، گفته های بیشتری را از این قبیل به او خواهد گفت. آیا نزد شما جایز است که موسی برادر خدا یا شیخ یا عمو یا رئیس یا سرور یا امیر باشد، به این دلیل که او را بیشتر از کسی که به او گفت: ای شیخم یا ای سرورم یا ای عمویم یا ای رئیسم یا ای امیرم، گرامی داشته است؟

گفت: آن قوم سخت شگفت زده و حیران شدند و گفتند: ای محمد! به ما مهلت دهید تا در باره آن چه که به ما گفته ای تفکر کنیم. پس فرمود: با دلهایی که به انصاف میگروند، نظر کنید تا خدا شما را هدایت کند.

سپس حضرت که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، رو به نصاری کرد و فرمود: شما گفته اید: همانا خدای قدیم عز و جل با پسرش مسیح متحد شده است (حلول کرده است)، منظورتان از این گفته چیست؟ آیا منظورتان این است که قدیم از جهت وجود این حادث که عیسی باشد، حادث شده است؟ یا حادثی که عیسی باشد، به خاطر وجود قدیم یعنی خدا، قدیم شده است یا معنای گفته شما که او (خدا) در عیسی حلول کرده است، این است که او را به کرامتی اختصاص داده است که نصیب کسی دیگر غیر از او نشده است. اگر منظورتان این باشد که خدای قدیم عز و جل حادث شده است، در تناقض افتاده اید؛ زیرا محال است که قدیم دگرگون و حادث شود و اگر منظورتان این باشد که حادث، قدیم شده است، باز هم در تناقض افتاده اید، زیرا که حادث نیز محال است قدیم شود. و اگر منظورتان این باشد که خدا در او حلول کرده است بدین طریق که او را به خود اختصاص داده و بر سایر بندگانش برگزیده است، در این صورت، به حادث بودن عیسی و حادث بودن معنایی که به خاطر آن در او حلول کرده است، اقرار کرده اید، زیرا که اگر عیسی حادث باشد و خدا در او حلول کرده باشد، به این طریق که معنایی را در او

ایجاد کرده است که به وسیله آن با کرامت ترین آفریدگان خدا شده، پس در این صورت، عیسی و آن معنی حادث می شوند و این بر خلاف گفته های آغازین شما است. مسیحیان گفتند: ای محمد! همانا خدای عز و جل هنگامی که آن امور عجیب را به دست عیسی آشکار نمود، او را از جهت کرامت، پسرش برشمرده است. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به آنان فرمود: شما آن چه را به یهودیان در مورد این معنی که ذکر کردید، شنیدید. سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، همه گفته های پیشین را تکرار کرد. همراهشان به جز یک نفر از آنان ساکت شدند. او به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای محمد! مگر نمی گویید که ابراهیم خلیل خدا است؟

فرمود: بلی، این را گفتهایم. گفت: اگر چنین باشد، پس چرا ما را از گفتن عیسی پسر خدا است، نهی می کنی؟!

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: آن دو [خدا و ابراهیم] با هم شبیه نمی شوند، زیرا گفته ما که ابراهیم خلیل الله است، از خَلّه و خُلّه گرفته شده است و معنای خَلّه، فقر و بیچارگی است، چرا که او نسبت به خدا فقیر بود و خود را برای خدا وقف کرده بود و از دیگران روی گردان و بی نیاز بود و این هنگامی بود که خواستند او را در آتش بیاندازند. وقتی او را در منجنیق (ابزار پرتاب آتش) گذاشتند، خدای عز و جل جبرئیل علیه السلام را فرستاد و به او فرمود: به داد بنده ام برس. جبرئیل به ابراهیم رسید و او را در هوا دید و به او گفت: هر چه می خواهی از من بخواه. خدا مرا برای یاری به تو فرستاده است. او گفت: خداوند مرا کفایت می کند و او بهترین کسی است که به او اعتماد می کنند. من از کسی دیگر غیر از او طلب حاجت نمی کنم و من فقط به او نیازمندم. پس او را خلیل خدا نامید، یعنی فقیر و نیازمند به او که از کسان دیگر روی گردان است و فقط به خدا روی می آورد.

و اگر معنای آن را از خُلّه بگیریم، به این معنی است که در لابه لای معانی او فرو رفت و بر اسرار و رازهایی مطلع شد که دیگران نمی دانند، گویی که معنای آن دانا به او و به امورش است. این معنا مستوجب این نمی شود که خدا را به خلقش تشبیه کنیم. مگر نمی بینید، اگر ابراهیم خود را وقف او نمی کرد، خلیل او نمی بود و

اگر اسرار و رازهایش را نمی دانست، خلیل وی نمی بود. هر که از جانب مردی متولّد می شود، پسر او محسوب می شود اگر چه پدر، او را مورد اهانت قرار دهد و از خود دور سازد؛ معنای تولّد به قوّت خود باقی است. سپس اگر واجب شود _ زیرا که خدای عز و جل فرمود: ابراهیم خلیل من است _ قیاس کنید و بگویید که عیسی پسر او است، واجب خواهد بود که به موسی نیز بگویید که او پسر خداست. چه این که، معجزاتی که همراه او بود، کمتر از عیسی نبود. پس بگویید که موسی نیز پسر او است و همین طور جایز است بگویید که او شیخ و عمو و سرور و رئیس و امیر او است، چنان که به یهودیان گفته ام.

برخی از آنان گفتند: در کتابهای آسمانی چنین آمده است که عیسی گفت: به سوی پدرم بروم.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: اگر به آن کتاب عمل می کنید، در آن چنین آمده است: پروردگارم و پروردگار شما، و به سوی پدرم و پدر شما می روم، پس بگویید: همانا همه آنان را مورد خطاب قرار داده است و آنان همگی پسران خدا بودند، چنان که عیسی پسر او بود، از این وجه که عیسی پسرش بود. وانگهی آن چه در این کتاب است، این معنی را باطل می کند که ادعا کرده اید که اختصاصاً عیسی پسر او بود؛ زیرا که شما گفته اید: ما از این رو گفتیم که او پسر خدا است، چون خدای عز و جل او را به چیزی اختصاص داده است که دیگران را به آن اختصاص نداده است و شما می دانید، چیزی که عیسی به آن اختصاص داده شده است، در این قول که عیسی به آنان گفت: به سوی پدرم و پدر شما می روم، به آن اختصاص داده نشده است.

پس، این که اختصاص برای عیسی بود، باطل است؛ زیرا که نزد شما از طریق گفته عیسی به کسانی که مانند اختصاص عیسی را نداشتند، ثابت شده است و همانا شما گفته عیسی را حکایت کرده اید و آن را به غیر از وجه آن تأویل کرده اید. زیرا که اگر بگوید: پدرم و پدر شما، منظور او غیر از آن چه که شما به او نسبت میدهید است. از کجا می دانید؟ شاید منظور او این باشد که بگوید: به سوی آدم و به سوی نوح می روم، خدا مرا به سوی آنان بالا می برد و مرا با آنان جمع می کند و آدم پدر من و پدر شما است و نوح نیز چنین است، بلکه چیزی را جز این اراده نکرده است.

مسیحیان ساکت شدند، و گفتند: تا به حال جدال کننده و خصمی را مانند شما ندیده ایم. در امورمان نظر و تأمل خواهیم کرد. سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به دهریان رو کرد و فرمود: و شما! چه چیز شما را وادار ساخته است بگویید که اشیا را آغازی نیست و این که دایمی است، فنا نپذیرفته است و هنوز پا برجا است؟ گفتند: ما فقط به چیزی که مشاهده می کنیم، حکم می کنیم و ما حدوثی را برای اشیا نیافته ایم و پایان و فنایی را برای آن نیافته ایم، پس حکم کردیم که آنها همچنان وجود دارند و لایزال اند. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: آیا قدمتی را برای آن یافته اید، یا بقایی را برای آن تا ابد یافته اید؟ اگر بگویید که شما آن را یافته اید پس برای خودتان ثابت کرده اید که شما و عقل هایتان تا بی نهایت باقی بوده اید و اگر این را بگویید، عیان را دور ساخته اید [خلاف امری بدیهی سخن گفته اید] و جهانیانی که شما را می بینند تکذیبتان خواهند کرد. گفتند: بلکه برای خودمان نه قدمت را می بینیم و نه بقا تا ابدیت را. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس چرا به قدمت و بقای دایم [جهان] حکم کرده اید، در حالی که شما حدوث و پایان آن را مشاهده نکرده اید. از کسی چون شما که اول و آخر جهان را ندیده است سزاوار آن است که حکم به حدوث و پایان جهان نماید، چرا که او نه قدیم بودن آن را مشاهده کرده است و نه بقای ابدی آن را . مگر شب و روز و آمدن هر کدام از آنها پس از دیگری را مشاهده نمی کنید؟ گفتند: بلی. فرمود: گمان می برید که آنها از قدیم بودهاند و همچنان ادامه دارند؟ گفتند: بلی. فرمود: پس جمع شدن شب و روز نزد شما جایز است، گفتند: خیر. حضرت رسول که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمودند: پس یکی از آنها از دیگری بریده می شود و یکی از آنها پیشی می گیرد و دومی پس از آن جریان می یابد. گفتند: چنین است. فرمود: همانا شما به حدوث روز و شبی را که ندیده اید حکم کرده اید، پس قدرت خدا را انکار نکنید.

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: آیا آن چه را از شب و روز گذشته است، پایان پذیر یا پایان ناپذیر در تقدیر می گیرید؟ اگر بگویید پایان ناپذیر است، چگونه آخری به شما رسیده است که پایانی برای اولش نیست؟ و اگر بگویید پایان پذیر است، پس بود و چیزی از آندو نیست.

گفتند: بلی. به آنان فرمود: آیا گفته اید که عالم قدیم است و حادث نیست و شما معنای آن چه را پذیرفته اید و آن چه را انکار کرده اید می دانید؟ گفتند: بلی. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: آن چه را که از اشیا می بینیم، برخی به برخی دیگر نیازمند است؛ زیرا که برخی قوام ندارد، مگر به آن چه به آن متصل است. چنان که در ساختمان می بینیم، برخی از اجزایش به برخی دیگر محتاج است وگرنه سامان نمی یافت و مستحکم نمی شد و همچنین سایر آن چه را که می بینیم. و نیز فرمود: اگر برخی که برای قوّت و کمال خود به همدیگر احتیاج دارند، قدیم است، به من بگویید، اگر حادث بود چگونه بود؟ و صفت آن چگونه می بود؟ آنان مبهوت شدند و دریافتند که آنان برای حادث صفتی را نمی یابند که آن را به آن صفت وصف کنند، مگر این که در آن چیزی که ادعا کردند قدیم است، (آن صفت) موجود باشد. پس نتوانستند پاسخ دهند و گفتند: در باره تصمیم مان نظر خواهیم کرد.

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به ثنویان که گفتند نور و تاریکی مدبر امور هستی است، رو کرده و فرمود: چه چیزی باعث شد که شما این ادعا را بکنید؟ گفتند: زیرا ما جهان را بر دو نوع یافته ایم: خیر و شر. خیر را ضد شر یافته ایم، پس انکار کردیم که یک فاعل، یک کار و ضد آن را انجام بدهد، بلکه برای هر کدام از آنها فاعلی است. آیا نمی بینید که یخ محال است گرم شود، چنان که آتش محال است سرد شود، پس برای آن، دو صانع قدیم را ثابت کرده ایم: تاریکی و روشنایی.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به آنان فرمود: آیا سیاهی و سفیدی و سرخی و زردی و سبزی و آبی ندیده اید و هر کدام از آنها ضد دیگری است. از این رو که جمع شدن دو تا از آنها در یک جا محال است؛ چنان که گرما و سرما متضادند، از این جهت که جمع شدن آنها در یک جا محال است؟ گفتند: بلی. فرمود: پس چرا به تعداد هر رنگ، یک صانع و یک قدیم ثابت نمی کنید تا فاعل هر ضدی از این رنگها، غیر از فاعل ضد دیگر باشد؟ آنها ساکت شدند.

سپس فرمود: چگونه روشنایی با تاریکی آمیخته شده است در حالی که ویژگی روشنایی، صعود و ویژگی تاریکی، نزول است؟ اگر فرض کنیم که کسی به

ص:587

طرف مشرق راه بیفتد و دیگری به طرف مغرب، آیا نزد شما جایز است، مادامی که به این دو سمت می روند، به هم برسند؟ گفتند: خیر. فرمود: پس روشنایی نباید با تاریکی آمیخته شود، زیرا که هر کدام از آنها به جهتی حرکت می کند که دیگری به آن طرف حرکت نمی کند. چگونه این هستی از آمیخته شدن چیزی که محال است آمیخته شود، به وجود آمده است. گفتند: تصمیم مان را اعلام خواهیم کرد.

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، رو به مشرکان عرب کرد و فرمود: و شما! چرا بتان را مورد پرستش قرار داده اید و خدا را عبادت نمیکنید؟ گفتند: با آنها به خدای عز و جل تقرّب می جوییم. فرمود: آیا آنها پروردگارشان را می شنوند و از او اطاعت می کنند و او را عبادت می کنند تا با تعظیم آنها از خدای عز و جل تقرّب جویید؟ گفتند: خیر. فرمود: آیا خودتان آنها را می سازید؟ گفتند: بلی، فرمود: پس اگر آنها شما را عبادت کنند _ اگر عبادت از آنها جایز باشد _ شایسته تر از این است که شما آنها را عبادت کنید. بنابراین، کسی که شما را به تعظیم آنها امر کرده است، عارف و دانا به منفعت و عاقبت شما و حکیم در آن چه شما را به آن امر تکلیف می کند، نبوده است.

هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، آن سخن را گفت، آنها با یکدیگر اختلاف پیدا کردند. برخی از آنان گفتند: ممکن است خدا در اسکلت مردانی که به این صورت بودند، حلول کند. پس ما کسی را که این صورتها را به تصویر کشیده است تعظیم می کنیم، از این جهت که اینها صورت هایی است که پروردگار ما در آنها حلول کرده است. و دیگران گفتند: اینها تصاویر اقوام گذشته است که قبل از ما خدا را اطاعت می کردند. پس تصاویر آنان را مجسم کردیم و برای بزرگداشت خدا آنها را عبادت کردیم. دیگران گفتند: خدا هنگامی که آدم را آفرید و فرشتگان را به سجود برای او دستور داد، ما برای سجود برای آدم از فرشتگان شایسته تر بودیم، پس این کرامت را از دست دادیم و تصویرش را مجسم کردیم و برای تقرّب به خدا، برای آن سجده کردیم، چنان که فرشتگان به وسیله سجود برای آدم، به خدای عز و جل تقرّب جسته اند و چنان که شما، به سجود به سمت مکه امر شده اید و این کار را انجام داده اید، سپس در شهر دیگری با دست خودتان محرابهایی را بر پا کرده اید و به سجود برای آنها

پرداخته اید و منظورتان کعبه است و نه محرابهایتان و نماز به سوی کعبه خدای عز و جل را اراده کرده اید، نه آنها را. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: شما راه را به خطا رفته و گمراه شده اید. اما شما _ خطابش در این جا متوجه کسانی بود که گفتند: خدا در بدن مردانی حلول می کند که به این صورتی که ما مجسم کردیم بودند، پس ما این تصاویر را به جهت بزرگداشت آن کسانی که پروردگار ما در آنها حلول کرد، بزرگ می داریم _ پروردگارتان را به صفت مخلوقات توصیف کرده اید. مگر پروردگار شما در چیزی حلول می کند تا آن چیز به او احاطه کند؟

چه فرقی میان او و آن چه در آن حلول می کند، از لحاظ رنگ و طعم و بو و نرمی و سفتی و سنگینی و سبکی اش وجود دارد؟ و چرا این چیزی که خدا در آن حلول کرد، حادث و آن قدیم است بی آن که آن حادث و این قدیم شود؟ و چگونه کسی که قبل از محال همچنان وجود داشت، به محال محتاج باشد، در حالی که او _ عز و جل _ لا یزال است چنان که لم یزل است (همچنان وجود دارد). پس اگر او را به صفت حادثها در حلول توصیف کنید، مستوجب این می شود که او را به زوال نیز توصیف کنید، و چیزی را که به زوال و حدوث توصیف کنید، به فنا نیز توصیف کرده اید، زیرا که آن از صفات حال و محلول نیز جامع تر است، و همه آن (امور) ذات را تغییر می دهد. پس اگر جایز باشد ذات باری عز و جل با حلول آن در چیزی تغییر پیدا کند، جایز است که به وسیله حرکت و سکون و سیاه شدن و سفید شدن و قرمز شدن و زرد شدن، تغییر پیدا کند و صفاتی که بر موصوف به آنها رد و بدل می شوند، در او حلول کند تا همه صفات حادثها در او باشد و خدا _ که پاک و منزه از آن است _ حادث باشد. سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: اگر آن چه به آن عقیده دارید که خدا در چیزی حلول می کند، باطل گردد، پس اساس قول شما فاسد و تباه خواهد بود. گفت: پس مشرکان ساکت شدند و گفتند: در امرمان نظر خواهیم کرد.

سپس به گروه دوم رو کرد و به آنان فرمود: در باره _ عقیده تان _ برای ما سخن بگویید که تصاویر کسانی که خدا را می پرستیدند را مورد پرستش قرار داده اید و برای آنها سجده کرده اید و نماز گزارده اید، و چهره های با کرامت را بر روی خاک نهاده اید، پس چه چیزی برای پروردگار جهانیان باقی گذاشته اید؟ آیا

ندانسته اید که حق کسی که باید بزرگ داشته و عبادت شود این است که بنده اش با او برابر نشود؟ اگر شما یک پادشاه بزرگ را با بردگانش در تعظیم و خشوع و اطاعت مساوی و برابر بشناسید، آیا این موجب پست شمردن بزرگ و مبالغه در تعظیم کوچک نخواهد بود؟ گفتند: بلی. فرمود: آیا نمی دانید که شما پروردگار جهانیان را حقیر و کوچک می شمارید در حالی که می پندارید که او را از طریق تعظیم تصاویر بندگان مطیعش، بزرگ می دارید؟ بعد از این که آنان گفتند: در امورمان تفکر خواهیم کرد، ساکت شدند.

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به گروه سوم فرمودند: شما مثالی آوردید و ما را به خودتان تشبیه کردید، در حالی که شبیه هم نیستیم، چرا که ما بندگان خدا هستیم و از سوی او خلق شدیم و خدا پروردگار ما است و از دستورات او اطاعت می کنیم و از نهی او خودداری می کنیم و او را از راهی که خود از ما می خواهد، عبادت می کنیم. پس اگر به وجهی از وجوه به ما دستور دهد، از او اطاعت می کنیم و به چیزهای دیگر تجاوز نمی کنیم؛ کارهایی که به ما دستور انجام آنها را نداده است، زیرا که ما نمی دانیم، شاید امر اول را از ما خواسته است، در حالی که دومی را نمی پسندد و ما را نهی کرده است از این که به انجام چیزی مبادرت کنیم که او ما را از انجام آن نهی کرده است. پس هنگامی که به ما دستور داد که او را از طریق نماز به سوی کعبه عبادت کنیم، دستور او را اطاعت کردیم، سپس ما را به عبادت او از طریق به جا آوردن نماز به سوی آن (کعبه) در سرزمین های دیگر که در آن به سر می بریم دستور داده است و او را اطاعت کردیم. پس ما از هی_چ کدام از دستورات او سرپی_چی نکرده ایم و آن جایی که خدای عز و جل فرشتگان را به سجود برای آدم دستور داد، به سجود برای صورت او که غیر از او است، امر نکرده است. پس شما حق ندارید در این مورد به قیاس عمل کنید. زیرا که شما نمی دانید، شاید از آن چه انجام می دهید کراهت داشته باشد، زیرا که شما را به انجام آن دستور نداده است.

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به آنان فرمود: اگر فرض کنیم مردی شما را به ورود به خانه اش در همان روز دستور دهد، آیا می توانید پس از آن (در روزی دیگر) بدون دستورش وارد آن شوید؟ و می توانید به خانه دیگری که متعلق به اوست، بدون دستورش وارد شوید؟ و یا

ص:590

مردی لباسی از لباسهای خود را یا برده ای از برده هایش، یا مرکوبی از مرکوبهایش را به شما بخشید، آیا می توانید آن را بگیرید؟ گفتند: بلی. گفت: اگر آن شیء بخشیده شده را نیافتید، می توانید چیز دیگری را بردارید؟ گفتند: خیر. زیرا که او در مورد دومی چنان که در مورد اولی اجازه داده است، اجازه نداده است. فرمود: پس به من بگویید، آیا خدا به این که بدون دستورش چیزی از ملک او گرفته شود، شایسته تر است یا برخی از بردگان؟ گفتند: بلکه خدا شایسته تر است به این که بدون دستور و اجازه اش نباید در ملکش تصرف شود. فرمود: پس چرا آن کار را کردید و چه کسی به شما دستور داده است که برای این تصاویر سجده کنید؟ مشرکان گفتند: در باره این مسئله تأمل خواهیم کرد. سپس ساکت شدند.

امام صادق علیه السلام فرمود: قسم به آن که او را به حق به عنوان پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرستاد، هنوز سه روز نگذشته بود که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و اسلام آوردند و تعداد آنان بیست و پنج نفر بود و پنج نفر از هر گروه بودند و گفتند: ما حجتی را مانند حجت شما تاکنون ندیده ایم _ ای محمد _ گواهی می دهیم که تو رسول خدا هستی.

و امام صادق علیه السلام فرمود: امیر مؤمنین علیه السلام فرمود: سپس خدا این آیه را نازل کرد: «الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ بِرَبِّهِم یَعْدِلُونَ»(1) [ستایش خدایی را که آسمانها و زمین را آفرید و تاریکیها و روشنایی را پدید آورد. با این همه کسانی که کفر ورزیده اند (غیر او را) با پروردگار خود برابر می کنند]. در این آیه، پاسخ سه گروه از آنان بود، هنگامی که گفت: «الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ» این پاسخ به دهریانی بود که گفتند: اشیا را آغازی نیست و ازلی است. سپس خدای تبارک و تعالی فرمود: «وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ» این پاسخی بر ثنویت بود که گفتند: همانا روشنایی و تاریکی، مدبرند. سپس خدای تبارک و تعالی فرمود: «ثُمَّ الَّذِینَ کَفَرُواْبِرَبِّهِم یَعْدِلُونَ» و این پاسخی بود بر مشرکان عرب که گفتند: همانا بتهای ما خدایانند. سپس خدای عز و جل این عبارت را نازل فرمود: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»(2) [بگو اوست

1- [1] _ انعام/1.

2- [2] _ اخلاص/1.

خدای یگانه] تا آخر، و در آن پاسخی بود بر کسانی که ضد یا همتایی برای خدا ادعا کردند._ گفت:_ رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به اصحابش فرمود: بگویید: «إِیَّاکَ نَعْبُدُ». یعنی یکی را می پرستیم، و مانند دهریه که گفتند: اشیا را آغازی نیست و دائمی است، نمی گوییم و نه چنان که ثنویها که گفتند: همانا روشنایی و تاریکی مدبر امور هستی اند و نه چنان که مشرکان عرب گفتند: همانا بتهای ما خدایانند. پس شریکی برای او قائل نمی شویم و کسی را غیر از تو، الله و خدا نمی خوانیم، چنان که این کافران می گویند. و نیز مانند یهودیان و مسیحیان نمی گوییم که تو فرزند داری. پاک و منزه هستی از این ادعاها.(1)

2) عیاشی: از یزید بن عبد الملک، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: همانا چیزی مانند درخت طلح(2) و سدر برای خدا خشمگین نمی شود. طلح، مانند ترنج(3) بود و سدر مانند هندوانه بود؛ هنگامی که یهودیان گفتند: دست خدا بسته است، میوه آنها کاستی پذیرفت و کوچک شد. سپس هسته دار شد و هسته هایش سخت شد و هنگامی که مسیحیان گفتند: مسیح پسر خدا است، آن میوه ها به وحشت افتادند و خاردار شدند و میوه های آن کاستی پذیرفت و به جای آن خار رویید و تا قیام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و فرا رسیدن روز قیامت به ثمر نخواهد نشست. سپس فرمودند: هر که به درخت سدری آب دهد، مثل این می ماند که مؤمنی را از تشنگی سیراب کرده است.(4)

3) از عَطیه عَوفی، از ابو سعید خُدری نقل شده است که گفت: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمودند: خشم خدا بر یهود هنگامی شدت گرفت که گفتند: عُزیر پسر خدا است و خشم خدا بر مسیحیان هنگامی

1- [1] _ تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ص 530، ح 323.
2- [2] _ طلح درخت بزرگی است که در دل درهها میروید و خار آن بسیار بزرگ و چوب آن بسیار سخت و شیره آن بسیار مرغوب است.« لسان العرب، ماده طلح» معادل آن در فارسی، اقاقیای شیرهدار است.
3- [3] _ اترج، درختی است بسیار بلند که شاخه، برگ و میوه آن نرم است و میوهاش مانند لیموی بزرگ، طلائی رنگ، خوشبو و ترش است. معرّب است.«معجم الوسیط، ج1، ص4»

4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 92، ح 44.

شدت گرفت که گفتند: مسیح پسر خدا است و خشم خدا بر کسی که خون مرا ریخت و مرا از طریق آزار رساندن به عترتم، آزار داد، بسیار شد.(1)

4) طبرسی در احتجاج میگوید: از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است که فرمود: «قَاتَلَهُمُ اللّهُ أَنَّی یُؤْفَکُونَ»، یعنی خدا آنان را لعن کرده است. چگونه دروغ و افترا می کنند، پس لعنت را قتال نامیده است، و همچنین «قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَکْفَرَهُ»(2) [کشته باد انسان چه ناسپاس است] یعنی لعنت بر انسان باد.(3)

«اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ وَالْمَسِیحَ ابْنَ مَرْیَمَ وَمَا أُمِرُواْ إِلاَّ لِیَعْبُدُواْ إِلَـهاً وَاحِداً لاَّ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ (31)»

[اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند با آنکه مامور نبودند جز این که خدایی یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست. منزه است او از آن چه (با وی) شریک می گردانند]

1) محمّد بن یعقوب: از عده ای از اصحابمان، از احمد بن محمد بن خالد، از عبدالله بن یحیی، از ابن مُسکان، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام، روایت کرده است که از امام در باره آیه: «اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّه» پرسیدم؟ فرمود: سوگند به خدا، آنان را به عبادت خویش دعوت نکردند که اگر آنان را به عبادت خویش دعوت می کردند اجابت نمی کردند، بلکه کارهای حرام را برای آنان حلال، و کارهای حلال را برای آنان تحریم کردند، پس ناخود آگاه آنان را پرستیدند.(4)

و همچنین احمد بن محمّد بن خالد برقی در (محاسن) از پدرش، از عبدالله بن یحیی، با سایر سند و متن آن را روایت کردند.(5)

2) احمد بن محمّد بن خالد برقی: از محمّد بن خالد، از حمّاد، از رِبعی بن عبدالله، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام، در باره این سخن خدای تبارک و

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 91، ح 43.

2- [2] _ عبس/17.
3- [3] _ احتجاج، ص 250.
4- [4] _ کافی، ج 1، ص 43، ح 1.
5- [5] _ محاسن، ص 246، ح 246.

تعالی: «اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ»، فرمودند: قسم به خدا برای آنان نماز نخواندند و روزه نگرفتند، بلکه حرامی را (کار حرام) برای آنان حلال، و حلالی را حرام دانستند، و از آنان پیروی کردند.(1)

3) و از همو: از پدرش، از عمرو بن ابو مقدام، از مردی، از امام باقر علیه السلام، در باره این فرموده خدای عز و جل: «اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ» پرسید. فرمود: به خدا قسم، برای آنان نماز نگزاردند و روزه نگرفتند، بلکه در معصیت خدا از آنان اطاعت کردند.(2)

4) عیاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام، در باره این فرموده خدای عز و جل: «اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ»، فرمود: به خدا قسم، برای آنان نماز نگزاردند و روزه نگرفتند، بلکه در معصیت خدا از آنان اطاعت کردند.

و در خبری دیگر (چنین آمده است): اما در معصیت خدا از آنان اطاعت کردند.(3)

5) از جابر روایت شده است که از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ»، سئوال کردم و ایشان فرمود: همانا، آنان را به عنوان خدا اتخاذ نکردند، بلکه حرامی را حلال نمودند و به آن عمل کردند، و حلالی را حرام کردند و به آن عمل کردند، پس آنان به جز خدا پروردگاران بودند.(4)

6) ابو بصیر میگوید: امام صادق علیه السلام فرمود: آنان را به عبادت خود دعوت نکردند و اگر آنان را به عبادت خویش دعوت می کردند، اجابت نمی کردند، بلکه حرامی را برای آنان حلال نمودند و حلالی را حرام کردند. پس ناخودآگاه آنان را می پرستیدند.(5)

7) از حُذیفه نقل شده است که از او علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ». سئوال شد. فرمود:

1- [1] _ محاسن، ص 246، ح 245.

2- [2] _ محاسن، ص 246، ح 244.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 92، ح 45_46.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 92، ح 47.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 92، ح 48.

آنان را عبادت نمی کردند، بلکه اگر برخی امور را برای آنان حلال می کردند، حلال می دانستند، و اگر بر آنان حرام می کردند، حرام می دانستند.(1)

8) علی بن ابراهیم میگوید: در روایتی از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ»، فرمود: و اما مسیح؛ پس بعضی او را چنان بزرگ شمردند تا جایی که برای او ادعای الوهیت کردند و این که او پسر خدا است. گروهی از آنان نیز به تثلیث قایل شدند و گروهی از آنان گفتند که او خدا است. اما این فرموده خدای عز و جل: «أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ» به این معناست که از آنان اطاعت کردند؛ قولشان را پذیرفتند، و از آن چه به آنان دستور دادند پیروی کردند، و به آن چه به آن دعوت کردند، ایمان آوردند. پس آنان را با اطاعت از آنان و رها کردن دستور خدا و کتابهایش و پیامبرانش، به عنوان سرور خود اتخاذ کردند و از آن چه احبار و راهبان به آن امر کردند، تبعیت کردند و از آنان اطاعت کردند و خدا را معصیت کردند، و این امر در کتاب ما ذکر شده است تا از آن پند گیریم. پس خدا از بنی اسرائیل به خاطر کارهایی که مرتکب شدند، خرده گرفته است. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَمَا أُمِرُواْ إِلاَّ لِيَعْبُدُواْ إِلَـهاً وَاحِداً لاَّ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ». (2)

9) طبرسی، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمودند: سوگند به خدا، آنان نه روزه گرفتند و نه نماز خواندند، بلکه برای آنان حرامی را حلال کردند و حلالی را حرام کردند. پس از آنان تبعیت کردند و مورد پرستش قرار دادند، بی آن که متوجه شوند.(3)

10) طبرسی میگوید: ثعلبی با اسناد به عدیّ بن حاتم، روایت کرد که گفت: نزد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، آمدم در حالی که صلیبی از طلا به گردنم بود. به من فرمودند: ای عدی! این را از گردنت بردار. گفت: آن را برداشتم. ایشان در حال خواندن این آیه را از سوره برائت بود: «اتَّخَذُواْ أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً» تا این که از خواندن آن فارغ شد. به او عرض

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 92، ح 49.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 288.
3- [3] _ مجمع البیان، ج 5، ص 43.

کردم: ما آنان را نمی پرستیم؟ فرمود: مگر آن چه را خدا حلال نموده است تحریم نمی کنند و شما نیز آن ها را تحریم نمی کنید و آن چه را خدا حرام کرده است، حلال نمی کنند و شما نیز آنها را حلال نمی دانید؟ گفت: عرض کردم: بلی. فرمود: عبادت ایشان این گونه است.(1)

«هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ (33)»

[او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است، پیروز گرداند. هر چند مشرکان خوش نداشته باشند]

1) ابن بابویه میگوید: محمد بن موسی بن متوکل که خداوند از او خشنود باد گفت: علی بن حسین سعد آبادی، از احمد بن ابو عبدالله برقی، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ» چنین فرمودند: سوگند به خدا هنوز تأویل آن نازل نشده است و تأویل آن تا ظهور قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف نازل نمی شود. هر گاه قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف خارج شود، هیچ کس از کافران به خدای بزرگ و مشرکان به امام نمی ماند، مگر این که از خروج او متنفر گردد تا جایی که اگر کافر یا مشرکی درون سنگی باشد، آن سنگ می گوید: ای مؤمن! در درونم کافری است. پس مرا بشکن و او را بکش.(2)

2) عیاشی: از ابو مقدام، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای تبارک و تعالی: «لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ»، فرمود: در آن هنگام هیچ کس نمی ماند مگر این که پیامبری را برای محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، بپذیرد.(3)

1- [1] _ مجمع البیان، ج 5، ص 43.
2- [2] _ کمال الدین و تمام النعمه، ص 607، ح 16، باب 58. نوادر الکتاب، ینابیع الموده، ص 423.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 93، ح 50.

3) و در خبر دیگری از ایشان روایت شده است که فرمود: تا خدا آن را در رجعت آشکار کند.(1)

4) از سماعه نقل شده است که إمام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ»، فرمود: هر گاه قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کند، کسی از مشرکان به خدای بزرگ و کافران باقی نمی ماند، مگر این که از ظهورش متنفر شود.(2)

5) طبرسی: از امام باقر علیه السلام فرمود: همانا آن اتفاق هنگامی صورت می گیرد که مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف، ظاهر شود، پس کسی باقی نمی ماند مگر این که به نبوّت محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، ایمان بیاورد.(3)

6) علی بن إبراهیم میگوید: این آیه در باره قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف نازل شد و این همان است که در ضمن آن چه تأویل آن بعد از تنزیل آن می آید، ذکر کردیم.(4)

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ إِنَّ کَثِیراً مِّنَ الأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَیَأْکُلُونَ...مَا کَنَزْتُمْ لأَنفُسِکُمْ فَذُوقُواْ مَا کُنتُمْ تَکْنِزُونَ(35)»

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ إِنَّ کَثِیراً مِّنَ الأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَیَأْکُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَیَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللّهِ وَالَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلاَ یُنفِقُونَهَا فِی سَبِیلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِیمٍ (34) یَوْمَ یُحْمَی عَلَیْهَا فِی نَارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوَی بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَـذَا مَا کَنَزْتُمْ لأَنفُسِکُمْ فَذُوقُواْ مَا کُنتُمْ تَکْنِزُونَ(35)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان، اموال مردم را به ناروا می خورند و (آنان را) از راه خدا باز می دارند و کسانی که زر و سیم را گنجینه می کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی کنند. ایشان را از عذابی دردناک خبر ده * روزی که آن گنجینه ها را در آتش دوزخ بگدازند و پیشانی و پهلو و

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 93، ح 51.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 93، ح 52.
3- [3] _ مجمع البیان، ج 5، ص 45.
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 288.

پشت آنان را با آنها داغ کنند (و گویند): این است آن چه برای خود اندوختید. پس (کیفر) آن چه را می اندوختید، بچشید]

1) محمّد بن یعقوب: از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از محمّد بن سنان، از مُعاذ بن کثیر نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: دست شیعیان ما در انفاق آن چه در دست آنان است، به گونه شایسته باز است. پس هرگاه قائم ما عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کند، گنجهایی را که ثروتمندان اندوخته اند بر آنان تحریم می کند تا این که آن گنجها را بیاورند و از آنها بر علیه دشمن خود کمک گیرد و این همان فرموده خدای عز و جل است در کتابش که میفرماید: «وَالَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلاَ یُنفِقُونَهَا فِی سَبِیلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِیمٍ»(1)

2) شیخ در امالی میگوید: گروهی از ابو مفضّل با سند و متن نقل کردهاند که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: هنگامی که این آیه «وَالَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلاَ یُنفِقُونَهَا فِی سَبِیلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِیمٍ» نازل شد، هر مالی که زکات آن پرداخت شود، گنج به حساب نمی آید حتی اگر زیر هفت زمین نهفته باشد و هر مالی که زکات آن پرداخت نشود، گنج شمرده می شود، حتی اگر روی زمین باشد. (2)

3) و از همو: با اسناد خود روایت شده است که گفت: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: بی گمان، کسی که زکات را نمی پردازد، قُصب خود را به آتش میکشد. یعنی آتش را در رودههایش قرار میدهد.(3)

4) و از همو: با اسناد از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام روایت شده است که از ایشان در باره دینار و درهم پرسیدند و این که مردم چه مقداری از آن را باید بپردازند؟

امام باقر علیه السلام فرمود: آنها امانت خدا در زمین او است و خدا آنها را برای منفعت خلق خویش قرار داده است و به وسیله آن امور و حاجتهایشان سامان می یابد. هر که مقدار زیادی از آنها در دستش باشد و حق خدای عز و جل

1- [1] _ کافی، ج 4، ص 61، ح 4.
2- [2] _ امالی، ج 2، ص 133.
3- [3] _ امالی ج 2، ص 133.

را در مورد آنها ادا کرده باشد و زکات آنها را پرداخته باشد، آن پول برای او پاکیزه و خالص می باشد و هر که مقدار بسیاری از آن دارا باشد، اما به آنها بخل بورزد و حق خدا را از آن ادا نکند و از آنها ساختمان سازی کند، او همان است که تهدید و هشدار خدای عز و جل در کتابش، در مورد او انجام خواهد شد. خدای عز و جل می فرماید: «يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِى نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَـذَا مَا كَنَزْتُمْ لأَنفُسِكُمْ فَذُوقُواْ مَا كُنتُمْ تَكْنِزُونَ».(1)

5) عیاشی: از سَعدان، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلاَ يُنفِقُونَهَا فِى سَبِيلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»، فرمود: همانا منظور او از آن، مبلغی است که از دو هزار درهم تجاوز کند.(2)

6) از مُعاذ بن کثیر _ صاحب اکسیه _ نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم فرمود: دست شیعه ما در انفاق آن چه در دستشان است، به گونه شایسته باز است. هر گاه قائم ما عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کند، هر که گنجی داشته باشد، این گنج را بر او حرام می داند تا این که آن را بیاورد و قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف از آن بر علیه دشمنش کمک گیرد و این همان فرموده خدا: «وَالَّذِينَ كْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلاَ يُنفِقُونَهَا فِى سَبِيلِ اللّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» است.(3)

7) از حسین بن عُلْوان، از کسی که نام او را ذکر کرده است، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: همانا انسان مؤمن اگر چیزی از آن (مالی) داشته باشد، می تواند آن را به هر مقداری که می خواهد بر خانواده اش انفاق کند. سپس هر گاه قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کند، آن چه دارد باید در اختیار او قرار دهد و هر چه از آن باقی می ماند، برای امرار معاش خویش کمک می گیرد. و در این صورت آن چه را بر او واجب است ادا کرده است.(4)

1- [1] _ أمالی، ج 2، ص 133.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 93، ح 53.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 93، ح 54.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 93، ح 55.

8) علی بن ابراهیم در باره معنای این آیه چنین میگوید: همانا خدا اندوختن طلا و نقره را حرام دانسته است و به انفاق آن در راه خدا دستور داده است.

و نیز در باره این فرموده خدای عز و جل: «یَوْمَ یُحْمَی عَلَیْهَا فِی نَارِ جَهَنَّمَ» تا آخر آیه میگوید: ابوذر غفاری هنگامی که در شام بود، هر روز صبح بیرون می آمد و با صدای بلند می گفت: گنج داران را مژده دهید به داغ کردن در پیشانی و داغ کردن در پهلوها و داغ کردن در پشت تا این که گرما در شکم هایشان به گردش درآید.(1) و حدیث ابوذر با عثمان و کعب در معنای این آیه را در سخن خدای عز و جل: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِیثَاقَکُمْ لاَ تَسْفِکُونَ دِمَاءکُمْ»(2) [و چون از شما پیمان محکم گرفتیم که خون همدیگر را مریزید] تا آخر آیه، از سوره بقره، پیش از این ذکر شد.

«إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتَابِ...وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ (36)»

«إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتَابِ اللّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَات وَالأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ فَلاَ تَظْلِمُواْ فِیهِنَّ أَنفُسَکُمْ وَقَاتِلُواْ الْمُشْرِکِینَ کَآفَّةً کَمَا یُقَاتِلُونَکُمْ کَآفَّةً وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ (36)»

[در حقیقت شماره ماه ها نزد خدا از روزی که آسمانها و زمین را آفریده، در کتاب (علم) خدا دوازده ماه است. از این (دوازده ماه) چهار ماه (ماه) حرام است. این است آیین استوار. پس در این (چهار ماه) بر خود ستم مکنید و همگی با مشرکان بجنگید، چنان که آنان همگی با شما می جنگند و بدانید که خدا با پرهیزگاران است]

1) محمّد بن ابراهیم نُعمانی، از علی بن حسین، از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن حسّان رازی، از محمّد بن علی کوفی، از ابراهیم بن محمد بن یوسف، از محمّد بن عیسی، از محمد بن سنان، از فضیل رسان، از ابو حمزه ثمالی نقل کرده است که گفت: روزی نزد امام باقر علیه السلام بودم. هنگامی که حاضران از نزد او رفتند، به من فرمود: ای ابوحمزه! قیام قائم ما عجل الله تعالی فرجه الشریف از

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 288.
2- [2] _ بقره/ 84_86.

جمله امور حتمی است که نزد خدا تغییر پذیر نیست. هر که در آن چه می گویم شک کند، با خدا در حالی دیدار خواهد کرد که به او کافر و منکر است.

سپس فرمود: پدر و مادرم فدایت شوند، ای کسی که نام و کنیه ام را داری و هفتمین (امام) پس از منی. پدرم فدای کسی شود که زمین را پر از عدل و داد می کند چنان که پر از ظلم و ستم شده است.

سپس فرمودند: ای ابو حمزه! هر که او را درک کند و به او تسلیم نشود، بر محمد و علی علیهما السلام تسلیم نشده است و همانا خدا بهشت را بر او تحریم می کند و جایگاه او در آتش است که بدترین جایگاه برای ستمگران است.

و _ به حمد خدا _ از این واضح تر و روشن تر و آشکارتر و نورانی تر برای کسی که خدا او را هدایت کند و به او نیکی کند، فرموده خدای عز و جل در محکم کتاب اوست که میفرماید: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتَابِ اللّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَات وَالأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ فَلاَ تَظْلِمُواْ فِیهِنَّ أَنفُسَکُمْ» است و شناخت ماهها _ محرم و صفر و ربیع و پس از آن و ماه های حرام از آنها: رجب، ذی قعده، ذی حجّه و محرم _ دین قیِّم (ارزشمند) نمی باشند. زیرا که یهودیان و مسیحیان و مجوس و سایر آیین ها و همه مردم از موافق و مخالف، این ماهها را می دانند و آنها با نام می شمارند. در حقیقت، آنان ائمه هستند که سلام و درود خدا بر آنان باد. ایشان بر پادارنده دین خدایند، و ماههای حرام از آنها این ها است: امیر مؤمنان علی علیه السلام که خدا نامی را از نامهایش (یعنی علی) اشتقاق کرده است، چنان که برای رسولش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، نامی را از نام محمودش اشتقاق کرده است و نام سه نفر از فرزندانش: علی بن حسین و علی بن موسی و علی بن محمد علیهم السلام است. پس این نام گرفته شده از نام خدای عز و جل است و به وسیله او دارای حرمت شد، و درود خدا بر محمد و آل بزرگوارش باد.(1)

2) و از همو از سلامه بن محمّد، ابو حسن علی بن عمر معروف به حاجی، از حمزه بن قاسم علوی عباسی رازی، از جعفر بن محمّد حسنی، از عُبید بن کثیر، از احمد بن موسی اسدی، از داود بن کثیر نقل شده است که

گفت: نزد امام صادق علیه السلام در مدینه آمدم. به من فرمود: ای داود! این همه مدت کجا بودی؟

ص:601

1- [1] _ غیبه نعمانی، ص 55.

عرض کردم: در کوفه کاری برایم پیش آمد. فرمود: چه کسی در آنجا هست؟ عرض کردم: فدایت شوم، عمویت زید در آن جا است. در حالی از او جدا شدم که سوار بر مادیان بود و شمشیر به دست داشت و با صدای بلند می گفت: از من بپرسید، از من بپرسید قبل از این که مرا از دست دهید. چرا که در سینه ام علم بسیاری است و همانا من ناسخ و منسوخ و مثانی و قرآن بزرگ را شناخته ام و همانا من میان خدا و شما عَلم (شخصیت برجسته) هستم.

به من فرمودند: ای داود! همانا راهها و روشهای گوناگون تو را گمراه ساخته است. پس صدا زد: ای سماعه بن مهران! یک سبد خرما برایم بیاور. سماعه سبدی از خرما برای او آورد. یک دانه خرما از آن برداشت و خورد و هسته آن را درآورد و آن را در زمین کاشت. پس شکافته شد و سبز شد و بزرگ شد و دارای خوشه شد و به بار نشست.آن گاه، خرمایی از یک خوشه را با دست خود گرفت و آن را شکافت و کاغذی سفید از درون آن بیرون آورد و آن را باز کرد و به من داد و فرمود: آن را بخوان. آن را خواندم و در آن دو خط بود: اولی: لا إله الا الله، محمد رسول الله، و دومی: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتَابِ اللّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ» امیر مؤمنان علی ابن ابو طالب،حسن بن علی، حسین بن علی، علی بن حسین، محمّد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و خَلَف حجه.

سپس فرمود: ای داود! آیا می دانی چه زمانی این نوشته شد؟ عرض کردم: خدا و رسولش و شما داناترید. پس فرمود: دو هزار سال پیش از این که آدم آفریده شود.(1)

و شیخ مفید این دو خبر را در کتاب الغیبه روایت کرده است.

3) و از همو: از سلامه بن محمد، از محمّد بن حسن بن علی بن مهزیار، از احمد بن محمّد سیّاری، از احمد بن هلال، از امیه بن میمون شّعیری، از زیاد قندی نقل شده است که گفت: شنیدم از ابو ابراهیم موسی بن جعفر بن محمّد علیهم السلام اجمعین شنیدم که فرمود: همانا خدای عز و جل خانه ای را از نور آفرید و اساس آن را چهار ستون قرار داده است: الله أکبر و لا اله الا الله و سبحان الله و الحمد لله،

1- [1] _ غیبه نعمانی، ص 55.

سپس از این چهار ستون چهار تا، و از این چهار تا، چهار تا آفریده است. سپس خدای عز و جل فرمود: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتَابِ اللّهِ».(1)

4) شیخ در الغیبه که آن را به حذف سند، از جابر جُعفی روایت کرده است گفت: از امام باقر علیه السلام در باره تأویل این فرموده خدای عز و جل: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتَابِ اللّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَات وَالأَرْضَ... الدِّینُ الْقَیِّمُ فَلاَ تَظْلِمُواْ فِیهِنَّ أَنفُسَکُمْ». پرسیدم. _ گفت:_ سرورم نفس راحتی کشید و سپس فرمود: ای جابر! اما منظور از سنّت، جدم رسول خداست که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، و ماههای آن دوازده تا است. پس او امیر مؤمنان، تا حسن و حسین و تا پدرم علی زین العابدین و تا من و تا پسرم جعفر و پسرش موسی و پسرش علی و پسرش محمد و پسرش علی و تا پسرش حسن و تا پسرش محمد هادی مهدی، دوازده امام و حجت های خدا در میان خلقش و امنای او بر وحی و علمش هستند. و چهار (ماه های) حرام که دین قیّم هستند؛ چهار نفر از آنان با یک اسم پا به عرصه می گذارند: علی امیر مؤمنان و پدرم علی بن حسین و علی بن موسی و علی بن محمد علیهم السلام. دین قیم، به رسمیت شناختن این امامان است، پس در آنها به خود ظلم نکنید، یعنی به همه آنان ایمان بیاورید، تا هدایت شوید.(2)

5) سید شرف الدین نجفی: از مُقلّد بن غالب حسنی که رحمت خدا بر او باد، از رجال خود، با سند متصل به عبدالله بن سنان اسدی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پدرم _ یعنی محمد باقر علیه السلام _ به جابر بن عبدالله فرمود: من با تو کاری دارم که باید در مورد آن با تو خلوت کنم؛ هنگامی که با او خلوت کرد، گفت: ای جابر! در باره لوحی که نزد مادرم فاطمه زهرا سلام الله علیها دیدی به من بگو؟

گفت: خدا را گواه می گیرم که نزد سرورم فاطمه سلام الله علیها آمدم تا ولادت حسین علیه السلام را به او تهنیت گویم که ناگهان در دستش لوحی سبز از زمرد سبز دیدم که در آن نوشته ای نورانی تر از آفتاب و خوش رایحه تر از مشک بود. عرض کردم: این لوح چیست، ای دختر رسول خدا؟ فرمود: این لوحی است که

1- [1] _ غیبه نعمانی، ص 56.
2- [2] _ غیبه نعمانی، ص 149، ح 110

خدای عز و جل بر پدرم نازل کرد، و به من فرمود: آن را نگهدار؛ پس این کار را کردم و در آن نام پدرم و شوهرم و نام اوصیا پس از فرزندم حسین است. از او خواستم آن را به من دهد تا از آن نسخه برداری کنم و چنین کرد. پدرم به او فرمود: تو نسخه خود را چه کردی؟ فرمود: نزد من است. فرمود: آیا می توانی آن را به من نشان دهی؟

_ گفت:_ جابر به خانه اش رفت و تکه ای از پوستی سرخ رنگ برای او آورد. حضرت به او فرمود: در مکتوبت نگاه کن تا آن را بر تو بخوانم، پس در مکتوبش چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحیم.

این کتاب از خدای با عزت و دانا که روح امین آن را بر محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران نازل کرد است. ای محمّد: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتَابِ اللّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ فَلاَ تَظْلِمُواْ فِیهِنَّ أَنفُسَکُمْ». ای محمّد! نامهایم را بزرگ بدار و از من به خاطر نعمتهایم سپاس گو و نعمتهایم را انکار نکن و به کسی جز من امیدوار نباش و از کسی جز من نترس. چرا که هر که به کسی جز من امید ببندد و از او بترسد، او را به عذابی مبتلا خواهم کرد که کسی دیگر از جهانیان را به آن مبتلا نمی کنم.

ای محمد! همانا من تو را بر پیامبران برگزیده ام و وصی تو علی علیه السلام را بر سایر اوصیا برگزیدم و حسن علیه السلام را پس از انقضای دوره امامت پدرش، مخزن علم خویش قرار دادم، و حسین علیه السلام بهترین فرزندان اولین و آخرین است و در او امامت پایدار می ماند و سایر امامان از او به وجود می آیند و علی بن حسین زین العابدین علیه السلام و باقر العلوم علیه السلام، شکافنده علم که به راه من یعنی بر راه و روش حق دعوت می کند و جعفر علیه السلام که در گفتار و کردار صادق و درستکار است و پس از او فتنه ای فراگیر به وقوع خواهد پیوست. پس وای بر کسی که عترت پیامبرم و بهترین خلقم را تکذیب کند و موسی علیه السلام که خشم خود را نگه می دارد، و علی الرضا علیه السلام که دیوی کافر او را می کشد که در شهری دفن می شود که عبد صالح آن را ساخت، در کنار بدترین خلق خدا دفن می شود. و محمد هادی علیه السلام شبیه جد فرخنده اش و علی که به راهم دعوت می کند و از حریم من دفاع می کند و امور رعیتم را اداره می کند و

ص:604

حسن أعزّ علیه السلام، که امامی دارای دو اسم از وی به وجود می آید و خلف محمد است و در آخر الزمان در حالی که بر سرش عمامه ای سفید است که او را از نور خورشید حفاظت می کند، ظهور می کند و یک نفر با زبانی رسا و فصیح ندا در می دهد و جن و انس و هر که زیر آسمان به سر می برد، صدای او را می شنود: این مهدی آل محمد است که سلام و درود خدا بر ایشان باد. پس زمین را پر از عدل می کند، همچنان که از ظلم و ستم پر شده بود.(1)

6) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبدالله بن مُغیره، از عمرو شامی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِندَ اللّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فِی کِتَابِ اللّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَات وَالأَرْضَ» پس نخستین ماه، ماه خداست که یادش با شکوه باد و آن ماه رمضان است و شب قدر، قلب ماه رمضان است و قرآن در نخستین شب از ماه رمضان نازل شد. پس با خواندن قرآن به استقبال این ماه بروید.(2)

7) عیاشی، از ابو خالد واسطی نقل کرده است که گفت: در روز شک (بین ماه شعبان و ماه رمضان) نزد امام باقر علیه السلام آمدم. سفره ای گسترده دیدم و او از آن غذا می خورد و ما می خواستیم از او سئوال کنیم. فرمود: به غذا نزدیک شوید، اگر سببی برای روزه در این روز ثابت نشد، روزه نگیرید.

سپس فرمود: پدرم، امام سجاد علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام این حدیث را برایم نقل کرد که فرمود: همانا رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، هنگامی که بیماری بر او شدت گرفت، فرمود: ای مردم! بی گمان سال، دوازده ماه است و از جمله آن چهار (ماه) حرام است. سپس در حالی که با دستش اشاره می کرد، فرمود: رجب مفرد و ذی قعده و ذی حجه و محرم سه (ماه) پشت سر هم. آگاه باشید که این ماه واجب، ماه رمضان است. پس با رؤیت هلال آن روزه بگیرید، و با رؤیت هلال ماه (شوال) افطار کنید. اگر هلال دیده نشد، عده ماه شعبان را به مدت سی روز کامل کنید، و روز سی و یکم را روزه بگیرید و با دستش فرمود: یک و دو و سه، سپس انگشت شصتش را تا کرد. سپس فرمود: ای مردم! ماه فلان و ماه فلان. و علی علیه السلام فرمود: بیست و نه روز با رسول خدا

1- [1] _ تأؤیل آیات، ج 1، ص 204، ح 13.
2- [2] _ کافی، ج 4، ص 65، ح 1.

که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، روزه گرفتیم و آن را به اتمام نرسانیدم و وی آن را کامل دید.(1)

8) از زُراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: نزد امام باقر علیه السلام در پشت مقام نشسته بودم و ایشان رو به قبله نشسته و چمباتمه زده بود. پس فرمود: همانا نگاه کردن به آن (کعبه) عبادت است و خداوند هیچ قطعهای از زمین را نیافریده است که به اندازه این قطعه برای او دوست داشتنی باشد _ سپس با دست به سوی کعبه اشاره کرد _ و هیچ زمینی برای او با ارزش تر از این زمین نیست. روزی که خدا آسمانا و زمین را آفرید. به خاطر این زمین بود که خداوند متعال ماههای حرام را در کتاب خویش حرام دانست. سه ماه پشت سر هم و یک ماه مفرد برای عمره. امام صادق علیه السلام فرمود: شوال و ذیقعده و ذی حجه و رجب.(2)

«إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیَادَهٌ فِی الْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذِینَ کَفَرُواْ یُحِلِّونَهُ...وَاللّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ (37)»

«إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیَادَهٌ فِی الْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذِینَ کَفَرُواْ یُحِلِّونَهُ عَاماً وَیُحَرِّمُونَهُ عَاماً لِّیُوَاطِؤُواْ عِدَّهَ مَا حَرَّمَ اللّهُ فَیُحِلُّواْ مَا حَرَّمَ اللّهُ زُیِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ (37)»

[جز این نیست که جابجا کردن (ماههای حرام) فزونی در کفر است که کافران به وسیله آن گمراه می شوند. آن را یکسال حلال می شمارند و یکسال (دیگر) آن را حرام می دانند تا با شماره ماههایی که خدا حرام کرده است موافق سازند و در نتیجه آن چه را خدا حرام کرده (بر خود) حلال گردانند. زشتی اعمالشان برایشان آراسته شده است و خدا گروه کافران را هدایت نمی کند]

1) علی بن ابراهیم میگوید: در این فرموده خدای عز و جل: «وَقَاتِلُواْ الْمُشْرِکِینَ کَآفَّهً» کافه یعنی همه «کَمَا یُقَاتِلُونَکُمْ کَآفَّهً».(3)

2) و نیز علی بن ابراهیم میگوید: شان نزول این فرموده خدای عز و جل: «إِنَّمَا النَّسِیءُ زِیَادَهٌ فِی الْکُفْرِ یُضَلُّ بِهِ الَّذِینَ کَفَرُواْ یُحِلِّونَهُ عَاماً وَیُحَرِّمُونَهُ عَاماً

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 94، ح 56.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 94، ح 57.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 289.

لِّيُوَاطِؤُواْ عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللّهُ» آن بود که مردی از کِنانه در موسم حج می ایستاد و می گفت: همانا من خون حلال کنندگان از طیىء و خَثعم را در ماه حرام مباح کرده ام و آن را به تأخیر انداخته ام و به جای آن ماه صفر را ماه حرام قرار داده ام. چون سال آینده فرا میرسید، می گفت: ماه صفر را حلال کردم و آن را به تعویق انداختم و به جای آن ماه محرم را ماه حرام شناخته ام. پس خدای تبارک و تعالی این آیه را نازل کرد: « إِنَّمَا النَّسِىءُ زِيَادَةٌ فِى الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُواْ يُحِلُّونَهُ عَاماً وَيُحَرِّمُونَهُ عَاماً لِّيُوَاطِؤُواْ عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللّهُ فَيُحِلُّواْ مَا حَرَّمَ اللّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللّهُ لاَ يَهْدِى الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ_ _».(1)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انفِرُواْ فِى سَبِيلِ اللّهِ...مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِى الآخِرَةِ إِلاَّ قَلِيلٌ (38)»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انفِرُواْ فِى سَبِيلِ اللّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الأَرْضِ أَرَضِيتُم بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِى الآخِرَةِ إِلاَّ قَلِيلٌ (38)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! شما را چه شده است که چون به شما گفته می شود در راه خدا بسیج شوید، کندی به خرج می دهید؟ آیا به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده اید؟ متاع زندگی دنیا در برابر آخرت جز اندکی نیست]

1) علی علیه السلام فرمود: _ رحمت خداوند بر شما باد _ برای جنگ با دشمنتان آماده شوید و به زمین وابسته نشوید که در این صورت، خواری را خواهید پذیرفت و به ذلّت مبتلا می شوید و بهره شما کمترین بهره خواهد بود و بی تردید، این جنگجوست که بیدار است و هر که به خواب رود، دیگران چشم از او بر نخواهند داشت (بیدار خواهند بود).(2)

«إِلاَّ تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِىَ اثْنَيْنِ...فِى سَبِيلِ اللّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ(41)»

«إِلاَّ تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُواْ ثَانِىَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِى الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لاَ تَحْزَنْ إِنَّ اللّهَ مَعَنَا فَأَنزَلَ اللّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 289.
2- [2] _ نهج البلاغه، ص 604، شماره 300 چاپ اعلمی _ بیروت.

الَّذِينَ كَفَرُواْ السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ(40) انْفِرُواْ خِفَافاً وَثِقَالاً وَجَاهِدُواْ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ(41)»

[اگر او (پیامبر) را یاری نکنید، قطعا خدا او را یاری کرد، هنگامی که کسانی که کفر ورزیدند او را (از مکه) بیرون کردند و او نفر دوم از دو تن بود. آن گاه که در غار (ثور) بودند. وقتی به همراه خود می گفت: اندوه مدار که خدا با ماست. پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد و او را با سپاهیانی که آنها را نمی دیدید، تایید کرد و کلمه کسانی را که کفر ورزیدند، پست تر گردانید و کلمه خداست که برتر است و خدا شکست ناپذیر حکیم است * سبکبار و گرانبار بسیج شوید و با مال و جانتان در راه خدا جهاد کنید. اگر بدانید این برای شما بهتر است]

1) محمّد بن یعقوب از حمید بن زیاد، از محمد بن ایوب، از علی بن اسباط، از حکم بن مسکین، از یوسف بن صهیب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: همانا رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، در غار به سوی ابوبکر آمد و به او فرمود: آرام بگیر، چرا که خدا با ما است.

اما ابوبکر دچار لرزش شده بود و آرام نمی گرفت. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حال او را دید، فرمود: آیا می خواهی اصحابم را از انصار (اصحابم انصاری ام) به تو نشان دهم که در مجالس خود مشغول سخن گفتن هستند و جعفر و اصحابش را به تو نشان بدهم در حالی که در دریا فرو می روند؟ گفت: بلی. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، دستش را روی چهره ابوبکر کشید و او به انصار نگاه کرد در حالی که در مجالس خویش در حال گفتگو بودند و به جعفر و اصحابش نگاه کرد در حالی که در دریا فرو می رفتند. پس در آن ساعت با خود گفت که او (پیامبر) جادوگر است.(1)

2) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از معاویه بن عمّار، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: همانا رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، هنگامی که غار را به سوی مدینه ترک کرد و قریش صد شتر جایزه برای کسی که او را بگیرد، تعیین کرده بود. سراقه بن مالک

1- [1] _ کافی، ج 8، ص 262، ح 377.

بن جُعثم همراه کسانی که برای یافتن رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، خارج شدند، بیرون آمد. او به رسول خدا رسید. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: خدایا! شر سراقه را به هر وسیله ای که می خواهی، از من دور ساز. ناگهان دست و پای مادیانش در شن فرو رفت و از حرکت ایستاد. سراقه گفت: ای محمد! من می دانم که آن چه دست و پای مادیانم دچار آن شد، از سوی تو است، از خدا بخواه که مادیانم را به حرکت در بیاورد. قسم به جانم، اگر خیری از من به شما نرسد، لا اقل شری نیز از من به شما نخواهد رسید. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، دعا کرد و خدای عز و جل مادیانش را آزاد ساخت. ولی باز هم به دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به راه افتاد تا این که این کار را سه بار انجام داد و در هر بار که زمین دست و پای مادیانش را در خود فرو می برد، رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، دعا می کرد. هنگامی که در مرتبه سوم، او را آزاد ساخت، گفت: ای محمد! شتران و غلام من در اختیار شما است. اگر به مرکوب یا شتری نیازمند شدی از آن بردار و این تیر از تیردانم را به شما می دهم تا نشانهای باشد و من بر می گردم و از تعقیب تو جلوگیری می کنم. رسول خدا فرمود: به آن چه نزد شما است نیازی نداریم.(1)

3) و زمخشری در ربیع الابرار میگوید: سراقه بن مالک بن جُعشم کنانی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، را در هجرتگاهش تعقیب می کرد، دست و پای مادیانش در زمین فرو رفت و آن حضرت برای او دعا کرد و نجات یافت، و ابو جهل را با اشعار خویش چنین خطاب کرد:

ای ابو حکم! به خدا اگر اتفاقی را که برای اسبم پیش آمد، دیده بودی هنگامی که پاهایش در زمین فرو رفت، یقین می کردی و در شک نمی افتادی که محمد رسول است و با برهان تأیید شده است. پس چه کسی می تواند در برابر او مقاومت کند؟

و نیز میگوید: و عِکرمه بن ابوجهل هر گاه مصحف را می گشود، بی هوش می شد و می گفت: این سخن پروردگارم است.(2)

1- [1] _. کافی، ج 8، ص 262، ح 378.
2- [2] _ ربیع الابرار، ج 2، ص 81.

4) و طبرسی در «إعلام الورَی» در باره داستان سراقه بن جعشم با رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، چنین میگوید: آن چه نزد عربها مشهور است و در اشعار آن را ذکر می کنند و در دیار خود در باره آن گفتگو می کنند، این است که او یعنی سراقه، در حالی که پیامبر به سوی مدینه در حرکت بود، او را تعقیب کرد. پس دست و پای مادیانش در زمین فرو رفت تا این که همه آن در زمین ناپدید شد در حالی که در جایی خشک و بی علف و بیابانی خالی بود. او دریافت که آن چه برایش رخ داده، یک حادثه آسمانی است. و چنین فریاد زد: ای محمد! پروردگارت را دعا کن مادیانم را آزاد کند و در مقابل خدا به شما قول می دهم که کسی را به جای شما راهنمایی نکنم. پس برای او دعا کرد و اسبش پرید، گویی که از گرهی آزاد شد، و او (سراقه) مردی زیرک بود، و بر اساس آن چه دید، دریافت که حادثه ای برایش اتفاق خواهد افتاد. بنابراین گفت: امان نامه ای برایم بنویس. برای او نوشت و سپس آن جا را ترک کرد.

محمد بن اسحاق میگوید: ابوجهل در داستان سراقه شعری را سرود و سراقه به او چنین جواب داده است:

ای ابو حکم! قسم به لات اگر اتفاقی را که برای اسبم پیش آمده بود می دیدی که چگونه دست و پایش در زمین فرو رفت، شگفت زده می شدی و در شک نمی افتادی که محمد، پیامبری است با برهان. پس چه کسی می تواند در برابر او بایستد. بر تو است که مردم را از او دور سازی. چرا که من می بینم روزی نشانه های دعوتش آشکار خواهد شد.(1)

5) علی بن ابراهیم میگوید: پدرم، از برخی رجالش، در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام این حدیث را نقل کرد که گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غار بود، به ابوبکر فرمود: گویی کشتی جعفر و اصحابش را می بینم که در حال حرکت در دریا است و انصار را می بینم. ابوبکر گفت: ای رسول خدا! آیا آنان را می بینی؟ فرمود: بلی. گفت: آنان را به من نشان ده. پس دستش را بر چشمهایش کشید و او آنان را دید.(2)

1- [1] _ اعلام الوری، ص 24.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 289.

6) سید مرتضی در خصائص، در حدیثی مرفوع روایت کرده است که: ابن کوّاء به امیر مؤمنان علیه السلام گفت: هنگامی که خدای عز و جل پیامبرش و ابوبکر را در این آیه: «ثَانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُمَا فِی الْغَارِ إِذْ یَقُولُ لِصَاحِبِهِ لاَ تَحْزَنْ إِنَّ اللّهَ مَعَنَا» ذکر کرد، شما کجا بودی؟

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: وای بر تو ای ابن کواء! من روی بستر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، بودم و لباسش را روی من انداخته بود. قریشیان آمدند و همراه هر مرد از آنان چماقی خار دار بود. ولی رسول خدا را که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، هنگامی که بیرون آمد ندیدند، پس به سوی من آمدند و مرا با آن چه در دستشان بود، می زدند تا این که همه بدنم زخمی شد و مانند تخم مرغ شد. سپس مرا بردند و می خواستند مرا بکشند. برخی از آنان گفتند: امشب او را نکشید، بلکه کشتن او را به تأخیر بیاندازید و محمد را تعقیب کنید _ فرمود: _ پس مرا با غل و زنجیر بستند و در خانه ای نگه داشتند و در را قفل کردند. من در این حالت بودم که صدایی از گوشه خانه به گوشم رسید که می گفت ای علی! پس دردی را که می کشیدم آرام گرفت و ورمی که در بدنم بود از بین رفت. سپس صدایی دیگر شنیدم که می گفت: ای علی! ناگهان غل و زنجیری که به پایم بود پاره شد. سپس صدای دیگری شنیدم که می گفت: ای علی! ناگهان آن چه روی در بود ریخت و باز شد. پس برخاستم و بیرون آمدم و آنان پیرزنی نابینا را که نمی دید و نمی خوابید، به نگهبانی در گماشته بودند. من از کنار او رد شدم، بی آن که متوجّه من شود.(1)

7) و صاحب کتاب «سیر الصحابه» روایت کرد و گفت: از ابو عبدالله حسین بن احمد بن موسی همدانی، از محمّد بن علی طالقانی، از جعفر کِنانی، از ابان بن تغلِب، نقل شده است که گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، آیا در میان اصحاب رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، کسانی بودند که ابوبکر را مورد سرزنش قرار دادند؟

فرمود: بلی _ ای ابان! _ دوازده مرد ابوبکر را سرزنش کردند: شش نفر از مهاجرین و شش نفر از انصار که عبارت بودند از: خالد بن سعید بن عاص اموی، و سلمان فارسی، و ابوذر غفاری، و عمّار بن یاسر، و مقداد ابن اسود کِندی، و بُریده

1- [1] _ خصائص أمير المؤمنين، ص 58.

اسلمی، و از انصار: قیس بن سعد بن عباده، و خُزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، و سهل بن حُنیف، و ابو الهیثم بن تیِّهان، و اُبی بن کعب، و ابو ایوب انصاری _ و این حدیث را آورده است _ و آنان از امیر مؤمنان علیه السلام در باره اتمام حجت بر ابوبکر، اجازه خواستند و این که حق فقط با علی علیه السلام است. پس هر کدام از آنان، آن چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تعیین علی علیه السلام به عنوان خلیفه پس از او شنیده بودند، بر ابوبکر احتجاج کردند.

پس از احتجاج آن دوازده نفر بر او، ابوبکر گفت: من بهترین شما نیستم. به او گفتند: اگر راستگو هستی از منبر پایین بیا و برنگرد. او پایین آمد، پس عمر بن خطاب گفت: به خدا قسم ما شما را بر کنار نکردیم و از تو [علی] نخواستیم که بر کنار شوی. سپس عمر بن خطاب دست ابو بکر را گرفت و او را برد، در حالی که مردم بر او شوریدند و بر در خانه ابوبکر آمده بودند.

این اتفاقاتی بود که زمانی که ابوبکر بالای منبر رفت برای آنان پیش آمد. ابوبکر سه روز در خانه اش ماند و خود را به مردم نشان نداد. هنگامی که روز چهارم فرا رسید، عمر نزد او آمد و گفت: چه چیزی تو را در خانه نگهداشته است؟ همانا اصلع قریش (یعنی علی علیه السلام) به آن (خلافت) چشم طمع دوخته است! ابوبکر گفت: از من دور شو _ ای عمر! _ همانا من را با خلافت کاری نیست، مگر ندیدی مردم با من چه کردند. سپس عثمان بن عفان همراه با هزار مرد نزد او آمد و گفت: چرا آن (خلافت) را مطالبه نمی کنی، در حالی که اصلع قریش به آن طمع ورزیده است؟ و سالم مولای حذیفه همراه با هزار مرد آمد و همچنان جمع می شدند تا این که تعدادشان به چهار هزار نفر رسید و شمشیر به دست داشتند و عمر در پیشاپیش آنان بود تا این که در وسط مسجد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، قرار گرفتند و امیر مؤمنان علیه السلام در میان گروهی از اصحابش بود. عمر گفت: ای اصحاب علی! به خدا قسم، اگر کسی از شما امروز همان سخن دیروز را بگوید، سر او را خواهیم برید. خالد بن سعید بن عاص اموی در مقابل او برخاست و گفت: ای پسر خطاب! آیا با شمشیرهایتان ما را تهدید می کنید در حالی که شمشیرهای ما برنده تر است و از جمله آنها ذوالفقار است؟! و با جمعتان ما را می ترسانید و به خدا سوگند، کشتن ما، ستایش ما و سرزنش شما است و در میان ما کسی است که از شما بزرگتر است: حجت خدا، و وصی رسول

ص:612

خدا. و اگر من به اطاعت از امامم امر نشده بودم، شمشیرم را بر می کشیدم و در راه خدا با شما جهاد می کردم، و خدای عز و جل فرمود: «کَم مِّن فِئَهٍ قَلِیلَهٍ غَلَبَتْ فِئَهً کَثِیرَهً بِإِذْنِ اللّهِ وَاللّهُ مَعَ الصَّابِرِینَ»(1) [گفتند بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار به اذن خدا پیروز شدند و خداوند با شکیبایان است] پس امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خدا به تو خیر دهد.

سپس سلمان گفت: الله اکبر، از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، شنیدم که فرمود: هنگامی که برادرم و پسر عمویم در مسجدم در میان گروهی از اصحابش بود، گروهی از سگان اهل آتش از آنان جدا شدند و می خواستند او و همراهانش را بکشند و من شکی ندارم که شما آنان هستید. پس عمر بن خطاب خواست او را بکشد که علی علیه السلام برخاست و یقه عمر بن خطاب را گرفت و او را بر زمین زد و پایش را روی سینه اش گذاشت و گفت: ای ابن صهّاک! اگر کتاب خدا و عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبود، خونت را می ریختم. این تو هستی که صبر و تحمل و تعداد یارانت کمتر است.

سپس به سوی اصحابش آمد و گفت: بروید _ رحمت خدا بر شما باد _ قسم به خدا اگر کسی از آنان شمشیرش را بر شما می کشید یا دستش را به روی شما بلند می کرد، اولشان را به آخرشان ملحق می ساختم. پس همراهانشان سرهایشان را پایین انداختند. سپس گفت: قسم به خدا وارد این مسجد خواهم شد، چنان که برادرانم موسی و هارون وارد شدند، هنگامی که قومش به او گفتند: «فَاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّکَ فَقَاتِلا إِنَّا قَاعِدُونَ»(2) [ما هرگز پای در آن ننهیم. تو و پروردگارت بروید و جنگ کنید که ما همین جا می نشینیم] سوگند به خدا وارد آن نخواهم شد، مگر برای زیارت رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، یا برای قضاوت در امری، زیرا که برای حجت خدا و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جایز نیست که کسی را که از او طلب هدایت می کند، ترک کند. سپس پایش را از سینه عمر برداشت و او را لگد زد و به وی گفت: برو، خدا کاری را با تو خواهد کرد که حتمی است.

1- [1] _ بقره/249.
2- [1] _ مائده/24.

ابان گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: پس وارد آن نشد مگر چنان که فرمود. سپس او و اصحاب بیرون آمدند و ابوبکر و گروه او وارد شدند. پس از منبر بالا رفت و یک درجه پایین تر از مرتبه رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، نشست. خدا را ستایش و ثنا گفت و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ذکر کرد. مردی از جماعت گفت: چگونه به او درود می فرستد در حالی که برخلاف دستورش که از جانب خدای عز و جل آمده است، عمل کرده است! سپس ابوبکر از خود آغاز کرد و از آن لحظهای سخن گفت که آن حشره او را نیش زد و پشتش شکافته (زخم) شد. پس ردای خود را جمع کرد و آن را بر پشتش انداخت و سخنش را کوتاه کرد و از منبر پایین آمد و به سوی خانه اش شتافت تا خود را نظافت کند. ابوذر با عجله به دنبال او به راه افتاد و هنگامی که ابوبکر وارد خانه اش شد، به او حمله کرد و به دنبال او وارد شد. سپس به وی گفت: ای ابوبکر! به خدا قسمت می دهم، آیا پشت تو از آن جایی شکافته نشد که آن حریش (حشره) آن جا را در غار نیش زد، و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به تو فرمود: وای بر تو، نترس. گفتی: از مرگ می ترسم. فرمود: نمی میری، بلکه هنگامی که عهد و پیمانم را می شکنی و نسبت به وصیّم سستی می کنی، پشت تو شکافته می شود.

ابوبکر به وی گفت: این را از کجا می دانی، در حالی که در غار با ما نبودی؟ گفت: امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: برو و به ابوبکر نگاه کن. او به خانه اش می رود و پشت او که نیش زده شده بود، شکافته می شود. من چنان که مظلوم راستگو گفت، نزد تو آمدم، سپس عمر وارد شد و ابوذر با عجله بیرون آمد.(1)

و صاحب قاموس گفت: حَرِیش، حشره ایست به اندازه انگشت که دارای پاهای بسیاری است.

8) ابن طاوُس در طرائف روایت کرده است که: ابو هاشم ابن صبّاغ در کتاب نور و برهان، از طریق اهل تسنن، حدیثی مرفوع را ذکر کرده و آن را به محمد بن اسحق اسناد داده است. وی میگوید: روزی به مکه برای عمره رفته بودم و گروهی از قریش، اصحاب رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، را به قصد کشتن میزدند. و سپس عین این عبارت را گفت: رسول خدا صلی الله علیه و

1- [1] _ احتجاج، ص 186.

آله و سلم به علی علیه السلام دستور داد. وی بر روی بسترش خوابید و از ابوبکر ترسید که مبادا آنان را به جای او راهنمایی کند. پس او را همراه خود به غار برد.(1)

9) مفید در اختصاص: از ابراهیم بن محمد ثقفی، از عمرو بن سعید ثقفی، از یحیی بن حسن بن فُرات، از یحیی بن مُساور، از ابو جارود مُنذر بن جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به درون غار رفت، علی ابن ابی طالب علیه السلام به دنبال او رفت و ترسید مشرکان او را بکشند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حراء و علی علیه السلام در ثَبیر بود. وقتی که پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، او را دید، به او فرمود: تو را چه شده است، ای علی؟ گفت: پدر و مادرم فدایت شوند، ترسیدم مشرکان تو را بکشند، و به دنبال تو افتادم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دستت را به من بده ای علی! پس کوه به لرزش درآمد تا این که به کوه دیگر رسید. و سپس کوه به جای قبلی اش برگشت.(2)

10) و حسین بن حَمدان خصیبی، با سند خود از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام محمد باقر علیه السلام، از پدرش امام سجاد علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هنگامی که جابر بن عبدالله انصاری نامه جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به پسرش باقر علیه السلام تلقین کرد، علی بن حسین علیه السلام به او فرمود: ای جابر! آیا حدیث جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز غار شاهد بودی؟ جابر گفت: خیر، ای فرزند رسول خدا! فرمود: پس به تو می گویم، ای جابر.

گفت: قربانت شوم، به من بگو، چرا که (انگار که) آن را از جد تو صلی الله علیه و آله و سلم میشنوم. فرمود: هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، از دست مشرکان قریش به غار فرار کرد و هنگامی که برای کشتن او به خانه اش حمله کردند و گفتند: به بسترش بروید تا او را در آن بکشیم، رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان صلوات الله علیه فرموده بود: ای برادرم! همانا مشرکان قریش امشب به من به طور ناگهانی حمله می کنند و به بسترم می روند، ای علی! چه میکنی؟

1- [1] _ طرائف، ص 410.
2- [2] _ اختصاص، ص 324.

امیر مؤمنان به ایشان گفت: من _ ای رسول خدا! _ در بستر شما می خوابم و خدیجه(1) در گوشه ای از خانه باشد. شما بیرون بروید و در امان خدا بیرون باشید تا جانتان حفظ شود و در امان باشید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فدایت شوم _ ای ابو الحسن! _ ماده شتر عَضبایم را آماده کن تا سوار آن شوم و از مشرکان قریش به سوی خدا فرار کنم و هر کار را که صلاح میدانی انجام بده و خدا جانشین من بر تو و بر خدیجه است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد و سوار بر شتر شد و به راه افتاد و جبرییل علیه السلام به استقبال او آمد و گفت: ای رسول خدا! همانا خدا به من دستور داده است که در مسیر تو و در غاری که وارد آن می شوی همراه تو باشم و با تو به مدینه برگردم تا این که شترت را در برابر در خانه ابو ایوب انصاری متوقف کنی. پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به راه افتاد. در راه ابوبکر را دید. ابوبکر گفت: ای رسول خدا! همراه تو بیایم؟ فرمود: وای بر تو _ ای ابوبکر _ من نمی خواهم کسی متوجّه من شود. پس گفت: ای رسول خدا! من بیم دارم مشرکان مرا به دیدار با تو قسم دهند و مجبور شوم حقیقت را به آنان بگویم. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: وای بر تو _ ابوبکر _ آیا این کار را می کنی؟ گفت: قسم به خدا، بلی، تا کشته نشوم و اگر به دروغ قسم بخورم، آن قسم را خواهم شکست. حضرت که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: وای بر تو _ ای ابوبکر _ همراه بودن تو با من سودی به تو نمی رساند. پس ابوبکر به او گفت: اما تو ممکن است مرا فریب دهی و می ترسی مشرکان را به سوی تو راهنمایی کنم. پس به وی فرمود: اگر میخواهی راه بیفت. وقتی به غار رسیدند، پیامبر از شتر ماده عضبای خود پیاده شد و آن را در برابر مدخل غار نگه داشت و همراه جبرییل و ابوبکر وارد غار شدند.

خدیجه در گوشه خانه در حال گریه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و امیر مؤمنان علیه السلام بر بستر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، خوابیده بود تا خود را قربانی او کند و مشرکان شب هنگام به خانه رسیدند.

1- [1] _ ذکر نام خدیجه ام المؤمنین _ سلام الله علیها _ در این جا درست نیست، چرا که او _ که رحمت خدا بر او باد _ در عام الحزن (سال اندوه) قبل از هجرت درگذشت و کتابهای سیره و تاریخ بر این امر اجماع کرده و اتفاق نظر دارند.

پس از دیوار بالا رفتند و وارد شدند و به طرف بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند و دیدند که امیر مؤمنان علیه السلام بر روی آن خوابیده است. او را بیدار کردند و گفتند: ای ابن ابو کَبشه! جادو و کهانت و خدمت جنیان به تو، سودی برای تو نداشت، امروز اسلحه مان را از خون تو سیراب می کنیم. امیر مؤمنان دست آنان را از خود دور ساخت، و در بستر نشست و گفت: _ ای مشرکان قریش! _ شما را چه شده است؟ من علی ابن ابو طالب هستم! به او گفتند: پس محمد کجا است، ای علی؟

گفت: جایی که خدا می خواهد. گفتند: چه کسی در خانه است؟ گفت: خدیجه. گفتند: محبوبهای بزرگوار بود، اگر همسر محمد نبود. ای علی! قسم به لات و عزّی اگر حرمت پدرت ابو طالب و جایگاه بزرگش در قریش نبود، شمشیرهایمان را در تو فرو می بردیم.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای مشرکان قریش! همانا فراوانی تعداد شما، شما را فریفته است. قسم به شکافنده دانه، و آفریدگار جانها، چیزی جز آن که خدا می خواهد، رخ نخواهد داد و اگر بخواهم جمع شما را از بین ببرم، این کار نزد من آسان تر از کشتن پروانه های چراغ است، چرا که چیزی ضعیف تر از آن نیست. پس مشرکان از روی استهزا خندیدند و به همدیگر گفتند: برای رعایت حرمت پدرش، او را رها کنید و به دنبال محمد بروید. در آن هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غار بود و جبرییل علیه السلام و ابوبکر همراه او بودند. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، نگران علی علیه السلام و خدیجه بود. جبرییل علیه السلام گفت: نگران مباش، همانا خدا با ما است. سپس حجاب در برابر او دریده شد و علی و خدیجه علیهما السلام را دید و نیز کَشتی جعفر بن ابو طالب علیه السلام و همراهان او را در حال حرکت در دریا مشاهده کرد. پس خدا تسکین و آرامش را بر رسولش نازل کرد، و رؤیت علی و خدیجه، نگرانی او در باره آنان را از بین برد و خداوند تبارک وتعالی این آیه را نازل فرمود: «ثَانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُمَا فِی الْغَارِ» و منظور او جبرییل علیه السلام: «إِذْ یَقُولُ لِصَاحِبِهِ لاَ تَحْزَنْ إِنَّ اللّهَ مَعَنَا فَأَنزَلَ اللّهُ سَکِینَتَهُ عَلَیْهِ وَأَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ کَلِمَةَ الَّذِینَ کَفَرُواْ السُّفْلَی وَکَلِمَةُ اللّهِ هِیَ الْعُلْیَا وَاللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ» و اگر این ابوبکر بود که احساس نگرانی کرده بود، پس از رسول خدا

صلی الله علیه و آله و سلم به تسکین یافتن شایسته تر بود، (باید به جای پیامبر، او تسکین مییافت) اگر رسول خدا احساس نگرانی نکرده است.

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به ابو بکر فرمود: ای ابو بکر، همانا من علی و خدیجه را می بینم، و مشرکان قریش و گفت و گوی آنان و کشتی جعفر بن ابو طالب و همراهان او را که در حال حرکت در دریا هستند مشاهده میکنم و گروه انصار را در حال اظهار خوشحالی در مدینه می بینم.

ابو بکر گفت: _ ای رسول خدا _ (آیا) آنان را در این شب و در این ساعت در حالی که در غار و در این تاریکی هستید و فاصله شما از آنان (همان فاصله) مدینه از مکه است، می بینید؟ !

پس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: _ ای ابو بکر _ همانا من به تو نشان می دهم تا باور کنی. و دستش را بر چشمانش کشید، پس فرمود: _ ای ابو بکر _ به مشرکان قریش نگاه کن و به برادرم که در بسترم است و گفت و گوی او با آنان، و خدیجه در گوشه خانه و به کشتی جعفر که در دریا در حال حرکت است نگاه کن. پس ابو بکر به همه این صحنه ها نگاه کرد و به شدت در وحشت و ترس افتاد و گفت: ای رسول خدا ! نمی توانم نگاه کردن به آن چه را دیدم تحمل کنم. پس حجابم را به من برگردان. حضرت بر چشمانش دست کشید، پس در برابر آن چه رسول خدا به او نشان داد، حجاب گرفت. مشرکان به تعقیب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرداختند تا این که به مدخل غار رسیدند و خدا شتر را از برابر چشمانشان ناپدید کرد و آن را ندیدند و گفتند: این جای پای شتر محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، و جای نشستن آن در مدخل غار است. پس وارد شدند و در مدخل غار تار عنکبوت را دیدند که بر آن سایه انداخته بود. پس گفتند: مگر شما تار این عنکبوت را در مدخل غار نمی بینید، پس چگونه محمّد درون آن رفته است؟ ! پس خدا آنان را از او بازداشت و ایشان برگشتند. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، از غار بیرون آمد و به مدینه هجرت کرد و ابو بکر بیرون آمد و مشرکان را از داستانش با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آگاه ساخت و به آنان گفت: نمی توانید با جادوی محمد مقابله کنید و نیز داستانهایی که شرح آن به درازا می کشد.
جابر گفت: _ ای فرزند رسول خدا ! _ به خدا سوگند، جد تو رسول خدا

ص:618

صلی الله علیه و آله و سلم این گونه به من گفت و حتی یک حرف به آن اضافه و یا کم نکردم.(1)

مؤلف گوید: پیشتر در تفسیر فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُواْ لِیُثْبِتُوکَ أَوْ یَقْتُلُوکَ أَوْ یُخْرِجُوکَ»(2) [و (یاد کن) هنگامی را که کافران در باره تو نیرنگ می کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا (از مکه) اخراج کنند] تا آخر آیه، حدیث ابن ابو هاله را ذکر کردیم مبنی بر این که خدیجه یک ماه پس از ابو طالب درگذشت. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو غم و اندوه را متحمل شده بود و این قبل از هجرت بود.

و این حدیث _ ان شاء الله تعالی _ در فرموده خدای عز و جل: «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کَانَ مَشْهُودًا»(3) [و (نیز) نماز صبح را زیرا نماز صبح همواره (مقرون با) حضور (فرشتگان) است] خواهد آمد. در حدیثی از امام سجاد علیه السلام چنین آمده است: خدیجه یک سال پیش از هجرت درگذشت و ابو طالب پس از درگذشت خدیجه، درگذشت. پس هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، از اقامت در مکّه به تنگ آمد و غم و اندوه شدیدی به وی دست داد و از کفار قریش بر خود ترسید، به جبرییل علیه السلام شکایت کرد. پس خدای عز و جل به وی وحی کرد: از این قریه ای که اهالی آن ستمگرند بیرون بیا و به مدینه هجرت کن، چرا که امروز یاوری در مکه نداری و بر علیه مشرکان اعلام جنگ کن. پس آن گاه رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به سوی مدینه راه افتاد. پس شاید روایت حسین بن حمدان در باره ماندن خدیجه تا موقع هجرت، از روی سهو و توهم از سوی راوی صورت گرفته باشد و خدا داناتر است.

11) محمّد بن یعقوب: از محمّد از احمد، از ابن فضّال، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که این آیه را چنین قرائت کرد: «فأنزل الله سکینته علی رسوله و أیّده بجنود لم تروها» [پس خداوند سکینه (آرامش) را بر پیامبرش نازل

1- [1] _ هدایه الکبری، ص 82.
2- [2] _ به هنگام تفسیر آیه 30 از سوره انفال.

3- [3] _ اسرا/78.

کرد و با سپاهیانی که دیده نمی شدند او را یاری داد]. گفتم: چنین است؟ فرمود: آن را این گونه می خوانیم و این چنین نازل شده است.(1)

12) عیاشی، از عبد الله بن محمّد حجّال نقل کرده است که گفت: نزد امام رضا علیه السلام بودم و حسن بن جَهم همراه من بود. پس حسن به ایشان عرض کرد: همانا آنان با این سخن خدای تبارک و تعالی: «ثَانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُمَا فِی الْغَارِ» بر ما احتجاج می کنند. فرمود: چه دلیلی در این آیه برای آنان می تواند باشد، به خدا قسم، خدا فرمود: «فأنزل الله سکینته علی رسوله» [پس خدا سِکینه و آرامش خود را بر رسولش نازل کرد] و او را در این جا ذکر نکرده است (که در این خیر سهیم باشد).

گفت: من به او عرض کردم: فدایت شوم، این آیه را چنین می خوانید؟ فرمود: بله، چنین خوانده ام.

و در این فرموده خدای عز و جل: «وَإِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُواْ لِیُثْبِتُوکَ» [و (یاد کن) هنگامی را که کافران در باره تو نیرنگ می کردند تا تو را به بند کشند] تا آخر آیه، در سوره انفال برخی روایات در این باره آمده است و این که غار در کوه ثور در مکه بود و این که حضرت رسول که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، سه روز در آن مانده بود.(2)

13) زُراره میگوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «فأنزل الله سکینته علی رسوله» [پس خدا سِکینه و آرامش خود را بر رسولش نازل کرد] آیا نمی بینی که سِکینت فقط بر رسولش نازل شد. «وَجَعَلَ کَلِمَةَ الَّذِینَ کَفَرُواْ السُّفْلَی» _ زراره میگوید: _ این همان سخنی است که عتیق آن را ایراد کرد. و این حدیث را حلبی ازامام باقر علیه السلام نقل کرده است.(3)

14) و علی بن ابراهیم میگوید: این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَجَعَلَ کَلِمَةَ الَّذِینَ کَفَرُواْ السُّفْلَی وَکَلِمَةُ اللّهِ هِیَ الْعُلْیَا» همان گفته رسول خدا صلی الله

1- [1] _ کافی، ج 8، ص 378، ح 571.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 94، ح 58.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 94، ح 58.

علیه و آله و سلم: «وَاللّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ» است و این سخن خدای تبارک و تعالی: «انْفِرُواْ خِفَافاً وَثِقَالاً» یعنی جوان و پیر؛ یعنی به سوی غزوه تبوک. (1)

«لَوْ کَانَ عَرَضاً قَرِیباً وَسَفَراً قَاصِداً لاَّتَّبَعُوکَ وَلَـکِن بَعُدَتْ عَلَیْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَیَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَکُمْ یُهْلِکُونَ أَنفُسَهُمْ وَاللّهُ یَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَکَاذِبُونَ (42)»

[اگر مالی در دسترس و سفری (آسان و) کوتاه بود، قطعاً از پی تو می آمدند. ولی آن راه پر مشقت بر آنان دور می نماید و به زودی به خدا سوگند خواهند خورد که اگر می توانستیم، حتما با شما بیرون می آمدیم. (با سوگند دروغ) خود را به هلاکت می کشانند و خدا می داند که آنان سخت دروغگویند]

1) ابن بابویه از پدرش از محمّد بن حسن که خداوند از آن دو خشنود باد، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از عبدالله بن محمد حجّال اسدی، از ثعلبه بن میمون، از عبد الاعلی بن اعیَن، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «لَوْ کَانَ عَرَضاً قَرِیباً وَسَفَراً قَاصِداً لاَّتَّبَعُوکَ وَلَـکِن بَعُدَتْ عَلَیْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَیَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَکُمْ یُهْلِکُونَ أَنفُسَهُمْ وَاللّهُ یَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَکَاذِبُونَ» فرمود: همانا آنان می توانستند، و خدا می دانست که اگر چیزی زودگذر از دنیا بود و سفری نزدیک بود، آن کار را انجام می دادند.(2)

2) و نیز از همو، از پدرش و محمّد بن حسن بن احمد بن ولید، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن عبدالله، از ابو محمّد برقی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «سَیَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَکُمْ یُهْلِکُونَ أَنفُسَهُمْ وَاللّهُ یَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَکَاذِبُونَ» فرمود: خدای عز و جل آنان را در این گفته ا یشان تکذیب کرده است و آنان می توانستند برای جنگ بیرون آیند «لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَکُمْ».(3)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 289.
2- [2] _ توحید، ص 351، ح 15.

3- [3] _ توحيد، ص 351، ح 16.

3) علی بن ابراهیم میگوید: در روایتی از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «لَوْ کَانَ عَرَضاً قَرِیباً»، فرمود: یعنی غنیمتی نزدیک بود «لاَتَّبَعُوکَ».

4) عیاشی از زراره و حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «لَوْ کَانَ عَرَضاً قَرِیباً وَسَفَراً قَاصِداً لاَتَّبَعُوکَ» تا آخر آیه، چنین فرمود: تردیدی نیست که آنان می توانستند آن کار را انجام بدهند و در علم الهی بود که اگر پیشنهادی نزدیک و سفری آسان و کوتاه بود، آن کار را میکردند.

5) و علی بن ابراهیم میگوید: در این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلَـکِن بَعُدَتْ عَلَیْهِمُ الشُّقَّةُ»: یعنی به سوی تبوک، چرا که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، سفری دورتر و سخت تر از آن نکرده بود و علت آن این بود که برخی از شام به مدینه می آمدند و دُرْنُوک (نوعی زیرانداز مخملی) و غذا همراهشان بود و آنان نبطی ها بودند. آنان در مدینه شایع کردند که رومی ها گرد هم آمدهاند و می خواهند با ارتش خویش به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، حمله کنند و این که هرمکیوس با سپاهیانش به راه افتاده، و قبایل غَسّان و جُذَام و بهراء و عامله را با خود آورده و سپاهیانش به بَلْقاء رسیدهاند و خود در شهر حمص فرود آمده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اصحابش دستور داد که برای رفتن به تبوک که از سرزمین بلقا بود، آماده شوند و به سوی قبایل اطراف و به مکه و به دنبال کسانی از خُزاعه و مُزینه و جُهینه که اسلام آورده بودند فرستاد و آنان را به جهاد تشویق کرد. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به سپاهیانش دستور داد در ثنیه وَداع (جایی نزدیک مدینه)، اردو زدند و به ثروتمندان دستور داد که به کسانی که قدرت ندارند کمک کنند و هر که چیزی دارد، آن را بیاورد. به این ترتیب، آنان بار زدند و خود را توانمند ساختند و مردم را تشویق کردند.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به ایراد سخنرانی پرداخت و پس از حمد و ستایش خدا فرمود: ای مردم! همانا کتاب خدا درست ترین سخن است و شایسته ترین سخن، کلمه تقوا است و بهترین آیین ها آیین ابراهیم است و مهمترین سنت، سنت محمّد و با شرافت ترین سخن ذکر خداست و

ص:622

بهترین داستانها، این قرآن است و بهترین امور، راسخترین آنها است و بدترین امور، امور بدعت آمیز است و بهترین هدایت، هدایت پیامبران است و شریف ترین کشته شدگان، شهدا هستند و نابیناترین نابینایی، گمراهی پس از هدایت است و بهترین اعمال آن است که سود داشته باشد و بهترین هدایت، آن است که از آن پیروی کنند و بدترین کوری، کور دلی است و دست بالا (دست کمک کننده) از دست پایین (کمک گیرنده) بهتر است و آن چه کم است اما کفایت می کند، از آن چه زیاد است و موجب سرگرمی است، بهتر است و بدترین عذرخواهی آن است که در هنگام مرگ انجام می گیرد و بدترین ندامت، در روز قیامت است و از مردم کسانی هستند که به ندرت برای نماز جمعه می آیند و از آنان کسانی هستند که خدا را فقط به بدی یاد می کنند و از بزرگترین گناهان زبان، دروغ است و بهترین بی نیازی، بی نیازی نفس است و بهترین توشه، تقوا است و سرّ حکمت، ترسیدن از خدا است و یقین بهترین چیزی است که در دلها القا می شود. شک و تردید از کفر است و دور شدن از همدیگر از اعمال جاهلیت است و کینه و بدخواهی از چرک جهنم است و مستی، اخگر آتش است، و شعر (سرودن) کار ابلیس است و شراب، مجمع گناهان است و زنان دام ابلیسند و جوانی شاخه ای از دیوانگی است و بدترین کاسبی، ربا خواری است و بدترین غذا، خوردن مال یتیم است و سعادتمند آن است که از دیگران پند گیرد و بدبخت کسی است که در شکم مادرش بدبخت بوده است. همانا یکی تان ممکن است در فاصله چهار بازو به آخر کار باشد، (ولی بدانید که) مِلاک امور به فرجام آنها است و این آخر کار است که مهم است. بدترین ربا دروغ است و هر چه آمدنی است، نزدیک است (سرانجام خواهد رسید) و دشنام به مؤمن به منزله خروج از دین است و جنگ با مؤمن کفر است و خوردن گوشت او [غیبت] معصیت خدا است و حرمت مال او مانند حرمت خون او است و هر که به خدا توکّل کند، خدا او را کفایت می کند و هر که صبر کند، به مرادش می رسد و هر که گذشت کند، خدا از او گذشت می کند و هر که خشم خود را نگهدارد، خدا او را ثواب می دهد و هر که بر مصیبت صبر کند، خدا او را عوض می دهد و هر که به دنبال شایعات (بدنام کردن) دیگران باشد، خداوند، او را انگشت نما و بد نام میکند. هر که روزه گیرد، خدا او را چندین برابر اجر می دهد و هر که خدا را معصیت کند،

خدا او را عذاب می دهد. خدایا از من و امت من در گذر. خدایا از من و امت من در گذر و از خدا برای خویش و برای شما طلب آمرزش می کنم.

_ گفت:_ مردم هنگامی که این سخنرانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدند به جهاد تشویق شدند و قبایلی که آنان را به جهاد دعوت کردند، آمدند و گروهی از منافقان و دیگران نیز به او پیوستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جَدّ بن قیس را دید. به وی فرمود: ای ابو وَهْب! آیا با ما در این جنگ بیرون نمی آیی، شاید که دختران اصفر (دختران رومی ها) را به عنوان کنیزک به دست آوری؟ گفت: ای رسول خدا! به خدا قسم قوم من می دانند که کسی از آنان به اندازه من به زنان دلبستگی ندارد و من بیم دارم اگر با تو بیرون آیم، هنگامی که دختران رومی را ببینم، نتوانم تحمل کنم. پس مرا دچار فتنه نکنید و به من اجازه دهید بمانم. او به گروهی از قومش نیز گفت: در هنگام گرما بیرون نیایید. پسرش به وی گفت: به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، پاسخ می دهی و آن چه را که میخواهی، به او می گویی. سپس به قومت می گویی: در هنگام گرما خارج نشوید؛ به خدا قسم، خدا در این باره آیه هایی را نازل خواهد کرد که مردم تا روز قیامت آن را می خوانند. پس خداوند این آیه را نازل کرد: «وَمِنْهُم مَّن یَقُولُ ائْذَن لِّی وَلاَ تَفْتِنِّی أَلاَ فِی الْفِتْنَهِ سَقَطُواْ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَهٌ بِالْکَافِرِینَ»(1) جدّ بن قیس گفت: آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم می پندارد که جنگ با روم مانند جنگ با دیگران است؟ هیچ کدام از آنان به هیچ وجه بر نخواهد گشت.(2)

«عَفَا اللّهُ عَنکَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُواْ وَتَعْلَمَ الْکَاذِبِینَ (43)»

[خدایت ببخشاید، چرا پیش از آن که (حال) راستگویان بر تو روشن شود و دروغگویان را بازشناسی، به آنان اجازه دادی]

1) ابن بابویه میگوید: تمیم بن عبدالله بن تمیم قُرشی که خداوند از او خشنود باد از پدرم، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جَهم نقل کرده

1- [1] _ توبه/49.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 289.

است که گفت: در مجلس مأمون حضور داشتم و امام رضا علیه السلام نیز حضور داشت. مامون به او گفت: ای فرزند رسول خدا! مگر نمی گویی که پیامبران معصومند؟ گفت: بلی. مامون از او پرسید: ای ابو الحسن! پس این سخن خدای تبارک و تعالی خدای عز و جل چه میشود: «عَفَا اللّهُ عَنکَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ»؟

امام رضا علیه السلام فرمود: این از جمله آیه هایی است که مورد خطاب آنها به ظاهر متوجه شخص خاصی است اما کسی دیگر را اراده کرده است. خدای عز و جل با آن عبارت، پیامبرش را که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، مورد خطاب قرار داده است، اما منظور وی امت اوست. و همچنین این سخن خدای تبارک و تعالی: «لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ»(1) [اگر شرک ورزی، حتما کردارت تباه و مسلما از زیانکاران خواهی شد] و نیز این فرموده خدای عز و جل: «وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاکَ لَقَدْ کِدتَّ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئًا قَلِیلاً»(2) [و اگر تو را استوار نمی داشتیم، قطعا نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی] مأمون گفت: راست گفتی، ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.(3)

2) علی بن ابراهیم میگوید: و در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «عَفَا اللّهُ عَنکَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُواْ وَتَعْلَمَ الْکَاذِبِینَ». می فرماید: اهل عُذر را می شناسی و نیز کسانی را که بدون عُذر نشستند.(4)

«لاَ یَسْتَأْذِنُکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ أَن...وَفِیکُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ(47)»

«لاَ یَسْتَأْذِنُکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ أَن یُجَاهِدُواْ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ وَ اللّهُ عَلِیمٌ بِالْمُتَّقِینَ (44) إِنَّمَا یَسْتَأْذِنُکَ الَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِی رَیْبِهِمْ یَتَرَدَّدُونَ (45) وَلَوْ أَرَادُواْ الْخُرُوجَ لأَعَدُّواْ لَهُ عُدَّةً وَلَـکِن کَرِهَ اللّهُ انبِعَاثَهُمْ

1- [1] _ زمر/65.
2- [2] _ اسرا/74.

3- [3] _ عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج 1، ص 180، ح 1.
4- [4] _ تفسير قمّى، ج 1، ص 293.

فَثَبَّطَهُمْ وَ قِيلَ اقْعُدُواْ مَعَ الْقَاعِدِينَ (46) لَوْ خَرَجُواْ فِيكُم مَّا زَادُوكُمْ إِلاَّ خَبَالاً و لأَوْضَعُواْ خِلاَلَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَ اللّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ(47)»

[کسانی که به خدا و روز بازپسین ایمان دارند، در جهاد با مال و جانشان از تو عذر و اجازه نمی خواهند و خدا به (حال) تقواپیشگان داناست * تنها کسانی از تو اجازه می خواهند (به جهاد نروند) که به خدا و روز بازپسین ایمان ندارند و دلهایشان به شک افتاده و در شک خود سرگردانند * و اگر (به راستی) اراده بیرون رفتن داشتند، قطعا برای آن ساز و برگی تدارک می دیدند. ولی خداوند راه افتادن آنان را خوش نداشت. پس ایشان را منصرف گردانید و (به آنان) گفته شد: با ماندگان بمانید * اگر با شما بیرون آمده بودند، جز فساد برای شما نمی افزودند و به سرعت خود را میان شما می انداختند و در حق شما فتنه جویی می کردند و در میان شما جاسوسانی دارند (که) به نفع آنان (اقدام می کنند) و خدا به (حال) ستمکاران داناست]

1) در روایت علی بن ابراهیم، در باره این فرموده خدای عز و جل: «لاَ يَسْتَأْذِنُکَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ» تا این فرموده حق تعالی: «مَّا زَادُوكُمْ إِلاَّ خَبَالاً» آمده است که خبال یعنی وَبال (عذاب) «وَلأَوْضَعُواْ خِلاَلَكُمْ» یعنی از شما فرار کردند. گروهی از اهل استقامت و بصیرت که شک و تردید را در دل ایشان راهی نبود، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عقب افتادند. اما آنان گفتند: به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، ملحق می شویم و از جمله آنان ابوخیثمه بود که مردی قوی و نیرومند بود و دو همسر و دو سایه بان داشت و همسران او سایه بان هایش را آبپاشی کرده و آب را خنک کرده و غذایی را برای او آماده کرده بودند. پس به سایه بان هایش رسید و هنگامی که به آنان نگاه کرد، گفت: به خدا این انصاف نیست، خدا گناهان پیشین و پسین رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، را بخشیده است و او زیر آفتاب شدید و باد بیرون آمده و سلاح را برگرفته تا در راه خدا جهاد کند، در حالی که ابوخیثمه که قوی است، زیر سایه بانش همراه با دو زن زیبا نشسته است. به خدا این انصاف نیست. سپس شتر ماده اش را گرفت و بار سفر را بر آن بست و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیوست. مردم سوار کاری را در راه دیدند و به رسول خدا که

سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، خبر دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: او باید ابوخیثمه باشد. پس آمد و تصمیم خود را به اطلاع او رساند. پس رسول خدا برای او دعای خیر کرد.

ابوذر که رحمت خدا بر او باد، به مدت سه روز از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عقب افتاد، زیرا که شترش لاغر و ضعیف بود و در میانه راه زمین گیر شد و پس از سه روز به او ملحق شد. او وسایلش را بر پشتش بست و حرکت کرد هنگامی که نیمروز فرا رسید، مسلمانان مردی را دیدند که به طرف آنان در حال حرکت است. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: باید ابوذر باشد. گفتند: او ابوذر است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زود به او آب دهید چرا که او تشنه است. به او آب دادند. ولی دیدند که که ظرفی آب همراه اوست. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: ای ابوذر! چگونه تشنه شده ای در حالی که آب همراه تو است! گفت: بلی _ ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت شوند _ به صخره ای رسیدم که آب آسمان بر آن بود. آن را چشیدم و آبی زلال و خنک بود، با خود گفتم: آن را نمی نوشم تا این که حبیبم رسول خدا از آن بنوشد.

رسول خدا فرمود: ای ابوذر! _ رحمت خدا بر تو باد _ تو تنها زندگی می کنی و تنها می میری و تنها برانگیخته می شوی و تنها وارد بهشت می شوی و سبب خوشبختی گروهی از مردم عراق می شوی. آنان غسل و تجهیز و نماز خواندن بر تو و دفن تو را به عهده می گیرند.

پس هنگامی که عثمان او را به رَبذه تبعید کرد و پسرش در آن جا درگذشت، بر سر قبرش ایستاد و گفت: رحمت خدا باد بر تو _ ای ذر _ همانا تو خوش اخلاق بودی و نسبت به پدر و مادرت به نیکی رفتار می کردی و مرگ تو موجب ذلت و خواری من نشده است و من به کسی جز خدا نیازمند نیستم. بی گمان، عنایت و توجه به تو مرا از غمگین شدن برای تو باز داشته است و اگر صحنه آغازین مرگ، ترسناک نبود دوست داشتم به جای تو باشم. ای کاش می دانستم چه به تو گفتند و تو چه به آنان گفته ای؟ سپس دستش را بالا برد و گفت: خدایا همانا تو حقوقی را برای خودت بر او واجب کرده ای و حقوقی را برای من بر او واجب کرده ای. من حقوقی را که تو برای من بر او واجب کردهای، بخشیده ام، پس تو نیز حقوقی را که

ص:627

برای خویش بر او واجب کرده ای، به من ببخش. چرا که تو به حق، شایسته تر و از من بزرگوارتر هستی.

ابوذر تعداد کمی چهارپا داشت که او و خانواده اش از طریق آنها امرار معاش می کردند. آنها دچار نوعی بیماری شدند که به آن نُقاز می گویند و همه آنها از بین رفتند و ابوذر و دخترش دچار گرسنگی شدند و همسرش از دنیا رفته بود. دخترش به او گفت: ما گرسنه هستیم و مدت سه روز است چیزی نخوردهایم.

ابوذر گفت: دخترم، به طرف شنزار برویم تا در آنجا قَت _ گیاهی دانه دار _پ یدا کنیم. به شن زار رفتیم، اما چیزی را نیافتیم. پدرم مقداری شن جمع کرد و سرش را روی آن گذاشت، و دیدم که چشمهایش واژگون شدند (برگشتند)، من گریه کردم و به او گفتم: پدر، من که تنها هستم. چه کاری می توانم برای تو انجام دهم ؟

گفت: دخترم، نترس، اگر من بمیرم، کسانی از اهل عراق می آیند و ترتیب تدفین مرا خواهند داد. چرا که حبیبم رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، در غزوه تبوک به من خبر داد و فرمود: ای ابوذر! تو تنها زندگی می کنی و تنها می میری و تنها برانگیخته می شوی و تنها وارد بهشت می شوی و مایه خوشبختی مردمانی از اهل عراق خواهی شد؛ چرا که آنان غسل و تجهیز و دفن تو را به عهده خواهند گرفت. هر گاه مُردم، لباسم را روی صورتم بینداز. سپس در راه عراق بنشین. هر گاه قافلهای آمد به سوی آن برو، و بگو: ابوذر، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درگذشته است.

میگوید: قومی از اهل ربذه نزد او آمدند و گفتند: ای ابوذر! ناراحتی تو چیست؟ گفت: گناهانم؟ گفتند: چه می خواهی؟ گفت: رحمت پروردگارم. گفتند: پزشک برای تو بیاوریم؟ گفت: پزشک مرا بیمار کرده است. دخترش گفت: هنگامی که مرگ را مشاهده کرد شنیدم که گفت: خوش آمد میگویم به حبیبی که در هنگام فقر و نیاز شدید آمد. هر که پشیمان شود، هیچ گاه رستگار نمی شود، خدایا! جانم را تو بستان. قسم به حق تو، تو می دانی که من دیدار تو را دوست دارم.

دخترش گفت: هنگامی که درگذشت، ردا را بر صورتش انداختم. سپس در کنار راه عراق نشستم. پس گروهی آمدند و به آنان گفتم: ای گروه

مسلمانان، ابوذر صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درگذشت. آنان پیاده شدند و در

ص:628

حالی که گریه می کردند به راه افتادند. آنان آمدند و او را غسل و کفن و تدفین کردند و اَشتر در میان آنان بود. روایت شده است که او (اشتر) گفت: او را در حله ای که همراهم بود دفن کردم و بهای آن چهار هزار درهم بود.

دخترش گفت: با نماز او نماز می خواندم و با روزه او روزه می گرفتم و شبی در کنار قبرش خوابیده بودم که ناگهان در خواب شنیدم که قرآن را تلاوت می کند. چنان که در حیاتش قرآن را می خواند. گفتم: پدرم، پروردگارت با تو چه کرد؟ گفت: دخترم، نزد پروردگاری کریم و بزرگوار آمدم. از من راضی شد و من از او راضی شدم و مرا بزرگ داشته و جز اجر جزیل به من نداده است. پس عمل کنید و فریب نخورید.

در تبوک مردی همراه رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، بود که به او مُضَرَّب (ضربت خورده) می گفتند زیرا که ضربه های بسیاری در جنگ بدر و اُحد به او وارد شده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: سپاهیان را برایم بشمار. وی آنان را شمرد و گفت: تعداد آنان بیست و پنج هزار مرد است به جز بردگان و وابستگان. آن حضرت فرمود: مؤمنان را بشمار. آنان را شمرد و گفت: بیست و پنج مرد. گروهی از منافقان از رسول خدا صلی الله علیه و آله عقب افتادند و به او ملحق نشدند و گروهی از مؤمنان که دارای بصیرت بودند و نشانه های نفاق در آنان یافت نمیشد نیز عقب افتادند؛ از جمله آنان: کعب بن مالک شاعر و مُراره بن ربیع و هلال بن امیری واقفی بودند.(1) هنگامی که خدا توبه آنان را پذیرفت، کعب گفت: من هیچ گاه، به اندازه آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای (غزوه) تبوک بیرون آمدند، قوی و قدرتمند نبودم و هیچ گاه دو شتر مسافرتی با هم نداشتم مگر در آن روز. با خود میگفتم: فردا عازم می شوم، پس فردا عازم می شوم، چرا که من قدرتمند هستم. سستی کردم و چندین روز پس از بیرون آمدن پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، ماندم و به بازار می رفتم بی آن که کاری را انجام دهم. پس با هلال بن امیه و مَراره بن ربیع دیدار کردم و آنان نیز عقب مانده بودند. به توافق رسیدیم که صبح زود به بازار برویم ولی کاری انجام نمیدادیم. همچنان می گفتیم: فردا و یا پس فردا عازم

1- [1] _ هلال بن امیری واقفی منسوب به بنی واقف که تیره ای از اوس بودند. بنگرید به «اسد الغابه، ج5، ص66؛ انساب سمعانی، ج5، ص567»

می شویم، تا این که خبر آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما رسید و پشیمان شدیم.

هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، از راه رسید از او استقبال کردیم و او را به سلامتی تهنیت گفتیم. بر او سلام کردیم، اما جواب سلام ما را نداد و از ما روی گردان شد و این خبر به خانواده های ما رسید. آنان با ما صبحت نمی کردند. ما در مسجد حضور می یافتیم و کسی بر ما سلام و صحبت نمی کرد. زنان ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و عرض کردند: خبر خشمگین شدن شما بر شوهران ما به ما رسیده است، آیا از آنان جدا شویم؟ رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمودند: از آنان جدا نشوید، بلکه نگذارید به شما نزدیک شوند.

هنگامی که کعب بن مالک و رفقایش سرنوشت خویش را دیدند، گفتند: برای چه در مدینه باقی بمانیم در حالی که نه رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما سخن می گوید و نه خانواده های ما و نه برادران ما. به سوی این کوه برویم و در آن بمانیم تا این که خدا توبه ما را بپذیرد یا بمیریم. پس به پای کوهی در مدینه رفتند. آنان روزه می گرفتند و خانواده هایشان برایشان غذا می آوردند و در گوشه ای می گذاشتند، سپس به آنان پشت می کردند و با آنان سخن نمی گفتند. روزهای بسیار در آن حالت باقی ماندند و شب و روز گریه می کردند و دعا می کردند که خدا گناهشان را بیامرزد. هنگامی که داستانشان به درازا کشید، کعب به آنان گفت: ای قوم ! همانا خدا و رسولش بر ما خشم گرفتند و خانواده و برادران ما نیز بر ما خشم گرفتند و کسی با ما سخن نمی گوید، پس چرا بر همدیگر خشم نگیریم.

سپس در میان دو کوه پراکنده شدند و سوگند یاد کردند که هیچ کس از آنان با دیگری تا مرگ و یا تا پذیرفتن توبه اش از سوی خدا، سخن نگوید. سه روز در این حالت باقی ماندند و هر کدام از آنان در گوشه ای از کوه بود و کسی از آنان به دیگری اعتنا نمی کرد و با او سخن نمی گفت. هنگامی که شب سوم فرا رسید، خبر پذیرفته شدن توبه آنان از جانب خدا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در خانه ام سلمه بود، نازل شد.

امام صادق علیه السلام فرمود این سخن خدای تبارک و تعالی این گونه نازل شده است: «لَقَد تَّابَ الله بالنَّبِیِّ علی الْمُهَاجِرِینَ وَالأَنصَارِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ فِی سَاعَهِ

ص:630

الْعُسْرَهِ». و آنان ابوذر و ابو خیثمه و عمرو بن وهب بودند که عقب ماندند. سپس به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، پیوستند.

سپس در باره این سه نفر چنین فرمود: «وَعَلَى الثَّلاَثَهِ الَّذِينَ خُلِّفُواْ» [(نیز) بر آن سه تن که بر جای مانده بودند (و قبول توبه آنان به تعویق افتاد)](1) امام موسی بن جعفر علیه السلام در باره این آیه فرمود: این آیه چنین نازل شده است: «و علی الثلاثهِ الذین خَالَفوا» [و بر آن سه نفر که مخالفت کردند]. زیرا اگر عقب می ماندند، این کارشان عیب نبود. «حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ» [تا آن جا که زمین با همه فراخی اش بر آنان تنگ گردید] از این رو که نه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آنان سخن می گفتند و نه برادرانشان و نه خانواده هایشان. پس در مدینه به تنگ آمدند، تا این که آن جا را ترک کردند: «وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ» [و از خود به تنگ آمدند] از این رو که سوگند یاد کردند با همدیگر صحبت نکنند، پس پراکنده شدند و خدا توبه آنان را پذیرفت، هنگامی که خلوص و صداقت را در نیت ایشان دریافت.(2)

2) عیاشی میگوید: از مُغیره شنیدم که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلَوْ أَرَادُواْ الْخُرُوجَ لأَعَدُّواْ لَهُ عُدَّهً». چنین گفت: منظور او از عُدَّه، نیت است. می گوید: اگر نیت داشتند، بیرون می آمدند.(3)

«إِن تُصِبْکَ حَسَنَهٌ تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِبْکَ مُصِيبَهٌ يَقُولُواْ قَدْ...وَعَلَى اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ(51)»

«إِن تُصِبْکَ حَسَنَهٌ تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِبْکَ مُصِيبَهٌ يَقُولُواْ قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِن قَبْلُ وَيَتَوَلَّواْ وَّهُمْ فَرِحُونَ (50) قُل لَّن يُصِيبَنَا إِلاَّ مَا كَتَبَ اللّهُ لَنَا هُوَ مَوْلاَنَا وَعَلَى اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ(51)»

[اگر نیکی به تو رسد، آنان را بدحال می سازد و اگر پیشامد ناگواری به تو رسد، می گویند: ما پیش از این تصمیم خود را گرفته ایم و شادمان روی بر می تابند * بگو: جز آن چه خدا برای ما مقرر داشته، هرگز به ما نمی رسد. او سرپرست ماست و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند]

1- [1] _ توبه/118.
2- [2] _ تفسیر قمّی، ج 1، ص 293.

3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 95، ح 60.

1) علی بن ابراهیم میگوید: در روایتی از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «إِن تُصِبْکَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِبْکَ مُصِیبَةٌ» فرمود: حسنه یعنی غنیمت و سلامتی، و مصیبت یعنی بلا و سختی «یَقُولُواْ قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِن قَبْلُ وَیَتَوَلَّواْ وَّهُمْ فَرِحُونَ * قُل لَّن یُصِیبَنَا إِلاَّ مَا کَتَبَ اللّهُ لَنَا هُوَ مَوْلاَنَا وَعَلَی اللّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ».(1)

«قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلاَّ إِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِکُمْ أَن یُصِیبَکُمُ اللّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِ أَوْ بِأَیْدِینَا فَتَرَبَّصُواْ إِنَّا مَعَکُم مُّتَرَبِّصُونَ (52)»

[بگو: آیا برای ما جز یکی از این دو نیکی را انتظار می برید؟ در حالی که ما انتظار می کشیم که خدا از جانب خود یا به دست ما عذابی به شما برساند. پس انتظار بکشید که ما هم با شما در انتظاریم]

1) محمد بن یعقوب از علی بن محمّد، از علی بن عباس، از حسن بن عبد الرحمان، از عاصم بن حمید، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: به او عرض کردم: در باره این فرموده خدای عز و جل: «هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلاَّ إِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ» چه میفرمایید؟ فرمود: (منظور از إِحْدَی الْحُسْنَیَیْنِ) یا مرگ در طاعت خداست و یا درک ظهور یک امام «وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِکُمْ» با وجود مشقت و سختی که با آن مواجه هستیم «أَن یُصِیبَکُمُ اللّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِ» _ فرمود: _ یعنی (عذاب) مسخ است «أَوْ بِأَیْدِینَا» یعنی قتل است، خدای عز و جل به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «فَتَرَبَّصُواْ إِنَّا مَعَکُم مُّتَرَبِّصُونَ».(2)

«قُلْ أَنفِقُواْ طَوْعاً أَوْ کَرْهاً لَّن یُتَقَبَّلَ مِنکُمْ إِنَّکُمْ کُنتُمْ قَوْماً فَاسِقِینَ (53)...لَّوَلَّوْاْ إِلَیْهِ وَهُمْ یَجْمَحُونَ (57)»

«قُلْ أَنفِقُواْ طَوْعاً أَوْ کَرْهاً لَّن یُتَقَبَّلَ مِنکُمْ إِنَّکُمْ کُنتُمْ قَوْماً فَاسِقِینَ (53)وَ مَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلاَّ أَنَّهُمْ کَفَرُواْ بِاللّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلاَ یَأْتُونَ الصَّلاَةَ إِلاَّ وَهُمْ کُسَالَی وَلاَ یُنفِقُونَ إِلاَّ وَهُمْ کَارِهُونَ (54) فَلاَ تُعْجِبْکَ أَمْوَالُهُمْ وَلاَ أَوْلاَدُهُمْ إِنَّمَا یُرِیدُ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُم بِهَا فِی

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 201.

2- [2] _ کافی، ج 8، ص 286، ح 431.

الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (55) وَيَحْلِفُونَ بِاللّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُم مِّنكُمْ وَلَـكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ (56) لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلاً لَّوَلَّوْاْ إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ (57)»

[بگو: چه به رغبت چه با بی میلی انفاق کنید، هرگز از شما پذیرفته نخواهد شد. چرا که شما گروهی فاسق بوده اید * و هیچ چیز مانع پذیرفته شدن انفاقهای آنان نشد، جز این که به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و جز با (حال) کسالت نماز به جا نمی آورند و جز با کراهت انفاق نمی کنند * اموال و فرزندانشان تو را به شگفت نیاورد. جز این نیست که خدا می خواهد در زندگی دنیا به وسیله اینها عذابشان کند و جانشان در حال کفر بیرون رود * و به خدا سوگند یاد می کنند که آنان قطعا از شمایند. در حالی که از شما نیستند. لیکن آنان گروهی هستند که می ترسند * اگر پناهگاه یا غارها یا سوراخی (برای فرار) می یافتند، شتابزده به سوی آن روی می آوردند]

1) محمد بن یعقوب: از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبه بن میمون، از ابو امیه یوسف بن ثابت ابن ابو سعیده، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آنان هنگامی که نزد او آمدند چنین گفتند: همانا ما شما را به خاطر خویشاوندیتان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوست داشتیم و نیز به خاطر این که خدای عز و جل حق شما را بر ما واجب کرده است. همانا ما به خاطر دنیا شما را دوست نداشتیم، مگر برای خدا و آخرت، تا هر کس از ما دین خود را اصلاح کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: راست گفتی، راست گفتی. سپس فرمود: هر که ما را دوست داشت، در روز قیامت این چنین با ما است _ یا با ما می آید. _ سپس دو انگشت سبابه اش را کنار هم قرار داد و فرمود: به خدا قسم اگر مردی، روز را روزه گیرد و شب را شب زنده داری کند، سپس بدون ولایت ما اهل بیت که سلام و درود خدا بر آنان باد، در برابر خدای عز و جل قرار بگیرد، در حالی در برابر خداوند تبارک و تعالی قرار خواهد گرفت و با او دیدار خواهد کرد که از او راضی نیست و یا بر او خشمگین است. سپس فرمود: و این همان فرموده خدای عز و جل است که میفرماید: «وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلاَّ أَنَّهُمْ كَفَرُواْ بِاللّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلاَ يَأْتُونَ الصَّلاَةَ إِلاَّ وَهُمْ كُسَالَى وَلاَ يُنفِقُونَ إِلاَّ وَهُمْ كَارِهُونَ * فَلاَ تُعْجِبْكَ

ص:633

أَمْوَالُهُمْ وَلاَ أَوْلاَدُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِى الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ»

سپس فرمود: و ایمان چنین است؛ عمل همراه با ایمان به ایمان زیان نمی رساند و کفر نیز چنین است؛ یعنی عمل همراه با کفر فایده ای ندارد. سپس فرمود: اگر یکتا پرست باشید. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، نیز یکتاپرست بود و مردم را دعوت می کرد. اما او را اجابت نکردند و اولین کسی که دعوت او را پذیرفت، علی ابن ابو طالب علیه السلام بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همانا جایگاه تو نزد من مانند جایگاه هارون نزد موسی است، منتها پیامبری پس از من نیست.(1)

2) و از همو: از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن بکیر، از ابو امیر یوسف بن ثابت نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: عمل با ایمان ضرری ندارد، و عمل همراه کفر، فایده ای ندارد؛ مگر نمی بینی که او فرمود: «وَمَا مَنَعَهُمْ ان تُقْبَلَ مِنْهُمْ_ _نَفَقَاتُهُمْ إِلاَّ انهُمْ كَفَرُواْ بِاللّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلاَ يَأْتُونَ الصَّلاَهَ إِلاَّ وَهُمْ كُسَالَى وَلاَ يُنفِقُونَ إِلاَّ_ _وَهُمْ كَارِهُونَ * فَلاَ تُعْجِبْکَ أَمْوَالُهُمْ وَلاَ أَوْلاَدُهُمْ انما يُرِيدُ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِى الْحَيَاهِ الدُّنْيَا_ _وَتَزْهَقَ انفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ».(2)

3) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از علی بن نعمان، از ابن مسکان؛ و ابن محبوب، از علی بن رئاب و عبدالله بن بکیر، از یوسف بن ثابت، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: عملی که همراه با ایمان باشد، ضرری نمی رساند و عملی که همراه کفر باشد، سودی نمی رساند. سپس فرمود: آیا نمی بینی که خدای تبارک و تعالی فرمود: «وَمَا مَنَعَهُمْ ان تُقْبَلَ مِنْهُمْ_ _نَفَقَاتُهُمْ إِلاَّ انهُمْ كَفَرُواْ بِاللّهِ وَبِرَسُولِهِ».(3)

4) عیاشی از یوسف بن ثابت، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است. او گفت: هنگامی که نزد امام وارد شدیم، به او گفتیم: همانا ما به خاطر خویشاوندی شما با رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را دوست داریم و به خاطر حقی که

1- [1] _ کافی، ج 8، ص 106، ح 80.
2- [2] _ کافی، ج 2، ص 335، ح 3.
3- [3] _ محاسن، ص 166، ح 123.

خداوند آن را برای شما بر گردن ما نهاده است و ما به خاطر چشمداشت به دنیا و این که به وسیله شما به دنیا دست پیدا کنیم، شما را دوست نداریم و فقط برای خدا و برای آخرت است که شما را دوست داریم، تا این که خدا دین ما را اصلاح کند. امام صادق علیه السلام فرمودند: راست گفتید، راست گفتید، هر که ما را دوست دارد، در روز قیامت، این گونه با ما می آید. سپس دو انگشت سبابه اش را به هم نزدیک کرد و فرمود: به خدا قسم اگر مردی روز را روزه بگیرد و شب را در عبادت سپری کند، سپس بدون ولایت ما در برابر خدا قرار گیرد، با او در حالی دیدار خواهد کرد که از او راضی نیست یا بر او خشمگین است. سپس فرمود: و این همان این سخن خدای تبارک و تعالی است که میفرماید: «وَمَا مَنَعَهُمْ ان تُقْبَلَ مِنْهُمْ_ _نَفَقَاتُهُمْ إِلاَّ انهُمْ كَفَرُواْ بِاللّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلاَ يَأْتُونَ الصَّلاَةَ إِلاَّ وَهُمْ كُسَالَى وَلاَ يُنفِقُونَ إِلاَّ_ _وَهُمْ كَارِهُونَ * فَلاَ تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلاَ أَوْلاَدُهُمْ انما يُرِيدُ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِى الْحَيَاهِ الدُّنْيَا_ _وَتَزْهَقَ انفُسُهُمْ» _ تا این قسمت از آیه _ وَهُمْ كَافِرُونَ» سپس فرمود: ایمان نیز چنین است؛ عمل همراه آن، ضرری ندارد و کفر نیز چنین است، یعنی عمل همراه با کفر، سودی ندارد. (1)

5) علی بن ابراهیم میگوید: و سخن خدای تبارک و تعالی در مورد منافقان: «قُلْ» به آنان ای محمد: «انفِقُواْ طَوْعاً أَوْ كَرْهاً لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ انكُمْ كُنتُمْ قَوْماً فَاسِقِينَ» تا این آیه شریفه: «وَتَزْهَقَ انفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ» و آنان برای پیامبر قسم می خوردند که آنان مؤمن اند، پس خدا این آیه را نازل کرد: «وَيَحْلِفُونَ بِاللّهِ انهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُم مِّنكُمْ وَلَـكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ * لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ» یعنی غارهایی در کوهها، «أَوْ مُدَّخَلاً» میگوید: جایی که به آن پناه می برند «لَّوَلَّوْاْ إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُون» یعنی از شما روی گردان می شوند(2).

6) طبرسی در معنای «أَوْ مُدَّخَلاً» میگوید: (یعنی) تونلی در زمین. این حدیث از امام باقر علیه السلام روایت شده است .(3)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 95، ح 61.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 297.
3- [3] _ مجمع البیان، ج 5، ص 71.

«وَمِنْهُم مَّن يَلْمِزُکَ فِی الصَّدَقَاتِ فَان أُعْطُواْ مِنْهَا رَضُواْ وَان...فَرِیضَةً مِّنَ اللّهِ وَاللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (60)»

«وَمِنْهُم مَّن يَلْمِزُکَ فِی الصَّدَقَاتِ فَان أُعْطُواْ مِنْهَا رَضُواْ وَان لَّمْ يُعْطَوْاْ مِنهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ) 58) وَلَوْ انهُمْ رَضُوْاْ مَا آتَاهُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللّهُ سَيُؤْتِينَا اللّهُ مِن فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ انا إِلَى اللّهِ رَاغِبُونَ (59) انما الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاء وَالْمَسَاکِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَفِی الرِّقَاب وَالْغَارِمِينَ وَفِی سَبِيلِ اللّهِ وَابن السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللّهِ وَاللّهُ عَلِيمٌ حَکِيمٌ (60)»

[و برخی از آنان در (تقسیم) صدقات بر تو خرده می گیرند. پس اگر از آن (اموال) به ایشان داده شود، خشنود می گردند و اگر از آن به ایشان داده نشود، به ناگاه به خشم می آیند * و اگر آنان به آن چه خدا و پیامبرش به ایشان داده اند، خشنود می گشتند و می گفتند: خدا ما را بس است، به زودی خدا و پیامبرش از کرم خود به ما می دهند و ما به خدا مشتاقیم؛ (قطعا) برای آنان بهتر بود * صدقات تنها به تهیدستان و بینوایان و متصدیان (گردآوری و پخش) آن و کسانی که دلشان به دست آورده می شود و در (راه آزادی) بردگان و وامداران و در راه خدا و به در راه مانده اختصاص دارد. (این) به عنوان فریضه از جانب خداست و خدا دانای حکیم است]

1) محمد بن یعقوب از علی، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از اسحق بن غالب نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای اسحق! تعداد اهل این آیه را: «فَان أُعْطُواْ مِنْهَا رَضُواْ وَان لَّمْ يُعْطَوْاْ مِنهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ»؟ چقدر برآورد می کنی؟ _ گفت:_ سپس فرمود: آنان بیشتر از دو سوم مردمند.(1)

2) حسین بن سعید در کتاب زهد: از نضر بن سوید، از ابراهیم بن عبد الحمید، از اسحاق بن غالب نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای اسحق! تعداد اصحاب این آیه «فَان أُعْطُواْ مِنْهَا رَضُواْ وَان لَّمْ يُعْطَوْاْ مِنهَآ إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ» را چقدر تخمین می زنی؟ سپس فرمود: آنان بیش از دو سوم مردمند.

1- [1] _ کافی، ج 2، ص 302، ح 4.

3) عیاشی: از اسحق بن غالب نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای اسحق! تعداد اهل این آیه را: «فَان أُعْطُواْ مِنْهَا رَضُواْ وَان لَّمْ یُعْطَوْاْ مِنهَآ إِذَا هُمْ یَسْخَطُونَ» چقدر برآورد می کنی؟ فرمود: آنان بیش از دو سوم مردمند.(1)

4) علی بن ابراهیم میگوید: همانا این آیه، هنگامی که صدقات آمد و ثروتمندان گمان بردند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میانشان تقسیم خواهد کرد نازل شد. هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، آن را میان فقرا تقسیم کرد، در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به کنایه حرف می زدند و پشت سر او عیب جویی می کردند و میگفتند: ما جنگ را به عهده می گیریم و همراه او جنگ می کنیم و از او پشتیبانی می کنیم، سپس صدقات را به اینان که به او یاری نمی رسانند و سودی به او نمی رسانند، می پردازد؟! پس خدا این آیه را نازل کرد: «فَان أُعْطُواْ مِنْهَا رَضُواْ وَان لَّمْ یُعْطَوْاْ مِنهَا إِذَا هُمْ یَسْخَطُونَ». سپس خدای عز و جل بیان کرد که صدقات از آن که است، و بر چه کسی واجب است. پس فرمود: «وَلَوْ انهُمْ رَضُوْاْ مَا آتَاهُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُواْ حَسْبُنَا اللّهُ سَیُؤْتِینَا اللّهُ مِن فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ انا إِلَی اللّهِ رَاغِبُونَ» و خدا صدقات را مشمول همه مردم ندانست، به جز هشت گروهی که آنان را نام برده است.

و امام صادق علیه السلام بیان کرد که چه کسانی هستند. پس فرمود: آنان همان کسانی هستند که کمک نمی طلبند و هزینه خانواده هایشان به دوش آنان است و دلیل بر این که آنان کمک نمی طلبند و هزینه خانواده هایشان بر دوش آنان است، این فرموده خدا در سوره بقره: «لِلْفُقَرَاء الَّذِینَ أُحصِرُواْ فِی سَبِیلِ اللّهِ لاَ یَسْتَطِیعُونَ ضَرْبًا فِی الأَرْضِ یَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِیَاء مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُم بِسِیمَاهُمْ لاَ یَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا»(2) [(این صدقات) برای آن (دسته از) نیازمندانی است که در راه خدا فرو مانده اند، و نمی توانند (برای تأمین هزینه زندگی) در زمین سفر کنند. از شدّت خویشتن داری، فرد بی اطلاع، آنان را توانگر می پندارد. آنها را از سیمایشان می شناسی. با اصرار، (چیزی) از مردم نمی خواهند و هر مالی (به آنان) انفاق کنید، قطعاً خدا از آن آگاه است].

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 95، ح 62.

2- [2] _ بقره/273.

«وَالْمَسَاكِينِ» منظور از آنان کسانی هستند که به عیوب مزمن مبتلا هستند مانند نابینایان و لنگان و جذامیها و همه انواع آنان از مردان و زنان و کودکان و «وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا» منظور از آنان کسانی هستند که متولی جمع آوری صدقات و محافظت از آن هستند تا به قسمت کنندگان آن برسد. «وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ» آنان عبارتند از قومی که خدا را یگانه پنداشتند اما معرفت در دل آنان جای نگرفته است که محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، رسول خدا است، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را جذب می کرد و به آنان می آموخت تا حق را بشناسند، پس خدا بهرهای از صدقات را برای آنان قرار داده است تا به اسلام تشویق شوند.

و در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ»: یعنی ابوسفیان بن حرب بن امیه، و سهیل بن عمرو، که از بنی عامر بن لُوی بود، و هَمّام بن عمرو و برادرش، و صفوان بن امیه بن خلف قرشی سپس جُمحی، و اقرع بن حابس تمیمی، سپس یکی از بنی حازم، و عُیینه بن حِصْن فزاری، و مالک بن عوف، و علقمه بن عُلاثه، و به من خبر رسید که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به هر کدام از آنان صد تا شتر با شتربانان آنها، یا بیشتر یا کمتر می داد.

«وَفِی الرِّقَاب» قومی هستند که کفاره قتل اشتباه و کفاره ظهار و کفاره کشتن شکار در حرم و کفاره شکستن قسم بر گردن آنان باشد، ولی مبلغ کفاره را نداشته باشند، در حالی که آنان مومن اند. پس خدا سهمی را از صدقات برای آنان اختصاص داده است تا کفاره ایشان باشد. «وَالْغَارِمِينَ» مردمانی که وام به گردن آنها است و آن را در اطاعت از خدا و بدون اسراف انفاق کردند، پس بر امام واجب است که دین آنان را از طریق مال الصدقات بپردازد. «وَفِی سَبِيلِ اللّهِ» یعنی کسانی که برای جهاد خارج می شوند در حالی که چیزی ندارند که انفاق کنند، یا گروهی از مسلمانان که مبلغی را که رفتن به حج را تأمین کند نداشته باشند، و یا در سایر راههای خیر. پس بر امام واجب است که مبالغی را از صدقات به آنان بپردازد تا به وسیله آن بتوانند حج و جهاد را به جا آورند. «وَابن السَّبِيلِ» یعنی فرزندان راه که در مسافرتی باشند که برای اطاعت از خدا است ولی در میانه راه زمین گیر می شوند و مالشان از بین می رود. پس بر امام است که آنان را از طریق پرداختن مبالغی از

مال الصدقات، به دیارشان برگرداند. صدقات به هشت قسمت تقسیم می شود. به هر انسانی از این هشت قسمت مبلغی به اندازه نیازش و بدون اسراف یا بخل ورزی، داده می شود. این کار بر عهده امام است و به صلاحدید خود عمل می کند(1).

5) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره، و محمد بن مسلم نقل کرده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردند: نظر شما در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «انما الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاء وَالْمَسَاکِینِ وَالْعَامِلِینَ عَلَیْهَا وَالْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَفِی الرِّقَآب وَالْغَارِمِینَ وَفِی سَبِیلِ اللّهِ وَابن السَّبِیلِ فَرِیضَهً مِّنَ اللّهِ» چیست؟ آیا همه آنان در مال الصدقات سهم دارند، حتی اگر ندانند (امام شناس نباشند)؟ فرمود: امام به همه آنان می پردازد، زیرا که اطاعت از او را پذیرفته اند.

گفت: عرض کردم: اگر امام شناس نباشد چی؟ فرمود: ای زراره! اگر (قرار باشد که پیامبر یا امام) فقط به کسانی که امام شناس باشند بپردازد، هیچ جایی برای پرداخت آن پیدا نمیکند و همانا او به کسی که اسلام شناس نباشد می دهد تا به اسلام آوردن تشویق شود و بر آن استوار بماند و اما امروز، پس به هیچ کس نده، نه تو و نه اصحابت، مگر به کسی که اسلام و امام شناس باشد. پس اگر در میان اصحاب شما کسی را یافتی که امام شناس باشد به او بده و به دیگران نده. سپس فرمود: سهم مولفه قلوبهم و سهم رقاب، عام است و سهم بقیه خاص است.

گفت: عرض کردم. اگر یافت نشدند؟ فرمود: هیچ فریضه ای که خدای عز و جل آن را واجب کرده است نیست، مگر این که اهل آن وجود داشته باشند. عرض کردم: اگر صدقات برایشان کافی نبود؟ فرمود: همانا خدا از مال اغنیا برای فقرا مبلغی را واجب کرد که برایشان کافی باشد و اگر می دانست آن مبلغ برایشان کافی نیست، آن را افزایش می داد. همانا آنان از جانب فریضهای که خدا واجب کرده، آسیب نمی بینند، بلکه از طریق کسانی که حقشان را منع کردند و نه از مبلغی که خدا برای آنان واجب کرده است، آسیب می بینند و اگر مردم حقوقی را که بر گردن آنان است بپردازند، در خیر و رفاه زندگی می کردند.(2)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 297.
2- [2] _ کافی، ج 3، ص 496، ح 1.

6) و از همو: از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از عبدالله بن یحیی، از عبدالله بن مسکان, از ابو بصیر نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم. این فرموده خدای عز و جل: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاء وَالْمَسَاكِينِ» به چه معناست؟ فرمود: فقیری که از مردم طلب کمک نمی کند و مسکین کسی است که از مردم طلب کمک می کند و بیچاره ترین آنان است و هر چه را خدای عز و جل بر تو واجب کرده است، اظهار آن از مخفی نگهداشتن آن بهتر است و هر چه داوطلبانه باشد، مخفی نگهداشتن آن از آشکار ساختن آن بهتر است و اگر انسان، زکات مالش را بر دوشش حمل کند و به طور آشکار تقسیم کند، این کار او نیکو و زیبا است.(1)

7) و از همو: از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از یکی از دو امام علیهما السلام روایت شده است که از ایشان در باره فقیر و مسکین پرسید. ایشان فرمود: فقیر کسی است که طلب کمک نمی کند و مسکین کسی است که حال او بدتر است، و طلب کمک می کند.(2)

8) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از موسی بن بکر نقل شده است که گفت: ابو الحسن علیه السلام به من فرمود: هر که روزی از راه حلال طلب کند تا بر خود و خانواده اش انفاق کند، مانند مجاهد در راه خدای عز و جل است. پس اگر دچار تنگنایی شد، با توکل به خدا و رسولش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، مبالغی را قرض بگیرد که هزینه خانواده اش را تأمین کند. و اگر بمیرد و نتواند آن را ادا کند، بر امام واجب است که آن را ادا کند. و اگر ادا نکرد بار، مسئولیت به دوش او (امام) است. همانا خدای عز و جل می فرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاء وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا» تا: «وَالْغَارِمِينَ» پس این، فقیر مسکین بدهکار است.(3)

9) شیخ در تهذیب: با سند خود از محمد بن علی بن محبوب، از عباس، از علی بن حسن، از سعید، از زُرعه، از سماعه نقل کرده است که گفت: از ایشان در

1- [1] _ کافی، ج 3، ص 501، ح 16.

2- [2] _ کافی، ج 3، ص 502، ح 18.
3- [3] _ کافی، ج 5، ص 93، ح 3.

باره زکات سئوال کردم که چه کسی شایسته است آن را بگیرد؟ فرمود: برای کسانی که خدای عز و جل در کتابش چنین توصیف کرده است: «لِلْفُقَرَاء وَالْمَسَاکِینِ وَالْعَامِلِینَ عَلَیْهَا وَالْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَفِی الرِّقَاب وَالْغَارِمِینَ فی سَبِیلِ اللّهِ وَابن السَّبِیلِ فَرِیضَهً مِّنَ اللّهِ» حلال است، و زکات ممکن است برای مالک هفتصد درهم جایز باشد و بر مالک پنجاه درهم حرام باشد. به ایشان عرض کردم: چگونه ممکن است؟ فرمود: اگر صاحب هفتصد درهم، بچه های زیادی داشته باشد و اگر آن را میان آنان تقسیم کند کفایت نمی کند پس باید خود را از آن محروم کند و بر عیالش انفاق کند. اما مالک پنجاه درهم، اگر تنها باشد و صاحب حرفه ای باشد که به وسیله آن امرار معاش می کند و از آن پولی عاید او می شود که به خواسته خدا برای او کافی باشد، بر او حرام است.

گفت: و از ایشان در باره زکات پرسیدم که آیا برای صاحب خانه و خدمتکار جایز است؟ فرمود: بلی، مگر این که خانه اش را کرایه داده باشد. پس از آن کرایه به مقداری خارج می کند که برای خودش و عیالش کافی باشد و اگر کرایه برای خودش و عیالش در مصرف غذا و لباس و نیازهایشان بدون اسراف، کافی نباشد، زکات برای او جایز می شود، و اگر کرایه برای آنان کافی باشد، نه (جایز نیست).(1)

10) و از همو: با سند خود از محمد بن احمد بن یحیی، از ابو اسحاق، از برخی اصحاب ما، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره بنده مقروضی (مکاتب) سئوال شد که نتوانسته است قرض (قسط) خود را ادا کند و مقداری از آن را داده است. فرمود: آن چه را به عهده او است از مال الصدقه به او پرداخت شود، چرا که خدای عز و جل می فرماید: «وَفِی الرِّقَاب».(2)

11) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از موسی بن بکر و علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی, از یونس، از مردی، همگی، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: المُؤلَّفه قُلوبُهم کسانی هستند که خدا را یگانه پنداشته اند و از کسانی که غیر از خدا را می پرستند جدا شدند؛ ولی این که محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، رسول

1- [1] _ تهذيب، ج 4، ص 48، ح 127.
2- [2] _ تهذيب، ج 8، ص 275، ح 1002.

خدا است، در دلشان وارد نشده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را جذب می کرد و به آنان می آموخت تا اسلام را بشناسند.(1)

12) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از عمر بن اذینه، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ» پرسیدم. فرمود: آنان قومی هستند که خدای عز و جل را یگانه پنداشتند و از مشرکان جدا شدند و گواهی داده اند که خدایی جز الله نیست و این که محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، رسول خدا است و آنان در برخی از آن چه را محمد صلی الله علیه و آله و سلم آورده است شک دارند. پس خدای عز و جل به پیامبرش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، دستور داده است که آنان را به وسیله مال و صله جذب کند تا اسلامشان نیکو شود و بر دینشان که به آن گرویده اند و به آن اقرار کردهاند، باقی بمانند و همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز (جنگ) حنین، دل رؤسای عرب از قبیله قریش و سایر قبایل مُضر را به دست آورد و از جمله آنان ابو سفیان بن حرب، عُیینه بن حصن فَزاری، و مانند آنها از مردم بودند. پس انصار به خشم آمدند و نزد سعد بن عُباده گرد هم آمدند. وی آنان را نزد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، در جِعْرانه برد و گفت: ای رسول خدا! آیا به من اجازه می دهی سخن بگویم؟ فرمود: بلی. گفت: اگر امر تقسیم اموال در میان قومت، چیزی باشد که خدا آن را نازل کرده، با آن موافقیم و اگر غیر از این باشد، موافق نیستیم.

زراره گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای گروه انصار! آیا همه تان با قول سرورتان سعد موافقید؟ گفتند: سرور ما خدا و رسولش است. و سه مرتبه گفتند: ما با قول و نظر او موافقیم. زراره گفت: و از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: پس خدا نورشان را از بین برد و برای مؤلّفه قلوبهم در قرآن سهمی را قرار داده است.(2)

1- [1] _ کافی، ج 2، ص 301، ح 1.
2- [2] _ کافی، ج 2، ص 302، ح 2.

13) و از همو: از علی بن محمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از مردی، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: مؤلّفه قلوبهم هیچ گاه بیشتر از امروز نبوده است.(1)

14) و از همو: از برخی ازاصحاب ما، از سهل بن زیاد، از علی بن حسان، از موسی بن بکر، از مردی روایت شده است که گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: مؤلّفه قلوبهم هیچ گاه بیشتر از امروز نبودهاند. همانا آنان قومی هستند که خدا را یکتا پنداشتند و از شرک خارج شدند و شناخت این که محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، رسول خداست و آن چه را آورده است، هنوز در دلهایشان جای نگرفته است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دلهای آنان را جذب کرد و مؤمنان پس از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، نیز آنان را جذب کردند تا حقیقت اسلام را بشناسند.(2)

15) عیاشی: از سماعه نقل کرده است که گفت: از ایشان در باره زکات پرسیدم که چه کسانی برای گرفتن آن صلاحیت دارند؟ فرمود: کسانی که خدا در باره آنان در کتابش چنین فرموده است: «لِلْفُقَرَاء وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَفِی الرِّقَاب وَالْغَارِمِينَ وَفِی سَبِيلِ اللّهِ وَابن السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللّهِ»، و ممکن است زکات برای کسی که مبلغ سیصد درهم داشته باشد جایز باشد و بر کسی که پنجاه درهم داشته باشد، حرام باشد.

به او عرض کردم: چگونه ممکن است؟ فرمود: اگر صاحب سیصد درهم عیال وار باشد و اگر آن را میان آنان تقسیم کند کفایت نمی کند، پس خود را از آن محروم کند و همه را برای عیالش بردارد. اما صاحب پنجاه درهم اگر تنها باشد، و صاحب حرفهای باشد که از طریق آن امرار معاش کند و به خواسته خدا از طریق آن مبلغی کسب می کند که برای او کافی باشد، بر او حرام است (3)

1- [1] _ کافی، ج 2، ص 302، ح 3.
2- [2] _ کافی، ج 2، ص 302، ح 5.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 96، ح 63.

16) از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره فقیر و مسکین، فرمود: فقیر کسی است که طلب کمک می کند و مسکین از او بدتر است و بینوا کسی است که از همه آنان بیچارهتر است. (1)

17) از ابی بَصیر نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاء وَالْمَسَاكِينِ» چیست؟ فرمود: فقیر کسی است که طلب کمک می کند، و مسکین از او بدتر است، کسی که طلب کمک نمی کند.(2)

18) از احمد بن محمد بن ابو نصر، از ابو الحسن علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره مردی که سهمی از مالش را وصیت کند و نمی داند چه مقدار است، پرسیدم.

فرمود: هشت سهم است. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، آنها را چنین تقسیم کرده است، سپس این آیه راخواند: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاء وَالْمَسَاكِينِ» تا آخر آیه، سپس فرمود: همانا سهم، یکی از هشت تا است.(3)

19) از ابو مریم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدا: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ» تا آخر آیه.. فرمود: چه در میان همه ایشان و چه برای یک نفر، آن را قرار دهی، به تکلیف خود عمل کرده ای. (4)

20) از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: عرض کردم: در باره این فرموده خدای تبارک و تعالی: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ» تا آخر آیه، چه می گویید، آیا به همه آنان صدقه پرداخته می شود حتی اگر معرفت [به اسلام و امام] نداشته باشند؟ فرمود: همانا امام به همه آنان از مبلغ صدقه می پردازد زیرا که به اطاعت از او گردن نهاده اند. گفت: به او عرض کردم: پس اگر معرفت نداشته باشند؟

پس فرمود: ای زراره! اگر قرار بود به کسی که معرفت داشته باشد بدهد و به کسی که معرفت نداشته باشد ندهد، هیچ جایی برای پرداخت آن پیدا نمیکرد، و همانا او به کسی که معرفت نداشت از این رو می داد که به اسلام تشویق شود و بر آن استوار باشد و اما امروز، تو و اصحابت فقط به کسانی که معرفت دارند بدهید.(5)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 96، ح 64.
2- 2- تفسیر عیاشی، ج 2، ص 96، ح 65.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 96، ح 66.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 96، ح 67.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 97، ح 68.

21) از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدای تبارک و تعالی: «وَالْعَامِلِینَ عَلَیْهَ» فرمود: آنان کارگزاران (جمع آوری زکات و صدقات) هستند.(1)

22) از زراره نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَالْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ» پرسیدم. فرمود: کسانی که خدایانی را جز خدای تبارک و تعالی می پرستیدند، جدا شدند، و گواهی دادند که خدایی جز الله نیست و این که محمد رسول خدا است و آنان پس از آن، به آن چه را محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، آورده است، شک دارند. پس خدا به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد که آنان را با مال و عطا جذب کند تا اسلامشان نیکو باشد و بر دینشان که به آن گرویدند و به آن اقرار کردند بمانند. همانا رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، در روز حنین سران آنان را از قریش جذب کرده بود و از جمله آنان ابو سفیان بن حرب و عیینه بن حصین فزاری و مانند آنان از مردم بودند. پس انصار به خشم آمدند و نزد سعد بن عباده گردهم آمدند. سعد آنان را پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله در جعرانه برد و گفت: ای رسول خدا! آیا اجازه سخن گفتن می دهی؟ فرمود: بلی. گفت: اگر این امر، یعنی اموالی که شما میان قوم تقسیم کردید، چیزی باشد که خدا تو را به آن امر کرده است، پس موافقت می کنیم و اگر چیزی جز این باشد، موافق نیستیم. زراره گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای گروه انصار! آیا همه تان با قول سرورتان موافقید؟ گفتند: سرور ما خدا و رسول او است. و سه بار گفتند: ما با قول و نظر او موافقیم. زراره گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: پس خدا نورشان را از بین برد، و در قرآن برای مؤلّفه قلوبهم سهمی قرار داده است.(2)

23) از زراره و حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که در باره «وَالْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ»، فرمود: آنان قومی اند که

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 97، ح 69.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 96، ح70.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، دلهای آنان را جذب نمود و اموال را میان آنان تقسیم کرد.(1)

24) از زراره، امام باقر علیه السلام: هنگامی که سال آینده فرا رسید، دو برابر چیزی را که گرفته بودند، آوردند، و بسیاری از مردم نیز اسلام آوردند. _ فرمود:_ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایراد سخنرانی پرداخت و فرمود: آیا این بهتر است یا چیزی را که گفته بودید. آنان فلان تعداد و فلان تعداد از شتران آورده اند (یعنی) دو برابر آن چه را به آنان دادم و مردم بسیاری هم اسلام آورده اند، قسم به آن که جان محمد در دست اوست، من دوست دارم آن قدر داشته باشم تا دیه هر انسانی را بدهم، به شرط این که تسلیم خدا که پروردگار جهانیان است، باشد.(2)

25) حسن بن موسی نیز از وجه دیگری در حدیثی مرفوع نقل کرده است که گفت: هنگامی که پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، غنیمتهای جنگ را چنین تقسیم کرد، مردی از آنان گفت: این قسمت کردن را خدا نمی پسندد. برخی از آنان به او گفتند: ای دشمن خدا! باید این را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بگویی. سپس نزد پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، آمد و گفته اش را به او رساند. فرمود: همانا برادرم موسی علیه السلام بیش از این مورد آزار قرار گرفت و تحمل کرد. _ گفت:_ و به هر مردی از مؤلّفه قلوبهم صد تا شتر (مسافرتی) می داد.(3)

26) از سماعه، از امام صادق یا ابو الحسن علیهما السلام چنین روایت کرد که مردی در روز تقسیم غنیمتهای حنین بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، وارد شد و آن حضرت به هر نفر از مؤلّفه قلوبهم صد تا شتر یا مقداری از این قبیل می داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به قسمی که به او دستور داده شده بود، آن غنیمت ها را تقسیم میکرد. آن مرد که خدا قلبش را گمراه کرده بود و بر او مهر گمراهی زده بود، نزد او آمد و به او گفت: قسمت کردن تو عادلانه نبود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: وای بر تو، چه

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 98، ح 71.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 98، ح 71.

3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 98، ح 72.

می گویی؟ مگر نمی بینی که چهارپایان (گوسفندان و بزغاله ها) را تقسیم کرده ام تا جایی که حتی یک گاو نزد من باقی نمانده است؟ و شتران را تقسیم کرده ام تا جایی که حتی یک شتر نزد من باقی نمانده است؟

برخی از اصحابش به او عرض کردند:. _ ای رسول خدا _ بگذارید گردن این مرد بدجنس را بزنیم. فرمود: نه، این مرد در میان مردمانی ظهور می کند که قرآن را می خوانند اما از حلقهایشان تجاوز نمی کند، و کسی دیگر غیر از من، آنان را خواهد کشت.(1)

27) از زراره نقل شده است که گفت: من و حمران، نزد امام باقر علیه السلام آمدیم و به ایشان عرض کردیم: ما مطمر را می گسترانیم؟ فرمود: مطمر چیست؟ عرض کردیم: هر که از علویان و دیگران با ما موافق باشند، با او دوستی میکنیم و هر که با ما مخالفت کند از او تبری می جوییم، چه علوی باشد یا دیگران.

گفت: ای زراره! گفته خدا از گفته تو درست تر است. کسی که خدا در مورد او چنین فرمود: «إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوالدان لاَ يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلاَ يَهْتَدُونَ سَبِيلاً»(2) [مگر آن مردان و زنان و کودکان فرو دستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند] و کسانی که امرشان به خدا واگذار شده است کجایند؟ که کردارهای نیک با بد را در هم آمیخته اند؟ اصحاب اعراف کجایند؟ مؤلّفه قلوبهم (کسانی که خدا و رسولش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، دل آنان را با پرداخت اموال جذب کرده است) کجایند؟

زراره گفت: صدای امام باقر و صدای من آن چنان بلند شده بود که کسانی که دم در منزل بودند، می شنیدند. هنگامی که سخن میان من و او بسیار شد و به درازا کشید، به من فرمود: ای زراره! بر خدا حق است که تو را وارد بهشت کند.(3)

28) از عِیص بن قاسم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: همانا مردمی از بنی هاشم نزد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، آمدند و از او خواستند که آنان را به عنوان مسئول جمع آوری صدقات چهار پایان و شتران بگمارد. آنان گفتند: این سهمی که خدا برای مسئولین جمع آوری آن

1- [1] _ تفسير عياشى، ج 2، ص 98، ح 73.
2- [2] _ نساء/ 98.
3- [3] _ تفسير عياشى، ج 2، ص 99، ح 74.

و مؤلّفه قلوبهم قرار داده است برای ما باشد. چرا که ما به آن شایسته تریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! صدقه برای من و شما جایز نیست، اما خدا مرا به شفاعت وعده داده است. _ و سپس فرمود: من گواهی می دهم که به او وعده داده شده است _ هرگاه حلقه در بهشت را به دست گیرم، فکر می کنید چه خواهم کرد، آیا غیر از شما را ترجیح خواهم داد؟ !(1)

29) از ابو اسحاق، از برخی از اصحاب ما، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره بردهای که از دادن اقساط آزادیاش عاجز شده است، (برده مکاتب) سئوال شد و این که قسمتی از آن را ادا کرده است. فرمود: از مال صدقه ادا می کند، همانا خداوند تبارک و تعالی در کتابش می فرماید: «وَفِی الرِّقَاب».(2)

30) از زراره نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: حکم برده ای که زنا می کند چیست؟ به من فرمود: به اندازه نصف حد شلاق می خورد. _ گفت:_ عرض کردم، اگر این کار را تکرار کند؟ فرمود: همان حکم اجرا می شود.

_ گفت:_ عرض کردم: و اگر بازهم تکرار کند؟ فرمود: همان حکم اجرا می شود. عرض کردم: و اگر باز هم تکرار کند. فرمود: بیش از نصف حد شلاق نمی خورد. عرض کردم: آیا سنگسار شدن حتی برای یکی از گناهانش بر او واجب نمی شود؟ فرمود: بلی، در بار هشتم باید کشته شود، یعنی اگر آن کار را هشت بار تکرار کند. عرض کردم: پس فرق بین او و آزاده چیست، در حالی که گناهشان یکی است؟ فرمود: خدای عز و جل به او رحم کرده و خواری بردگی و حدّ انسان آزاده را (با هم) بر وی تحمیل نکرد.

سپس فرمود: بر امام مسلمانان واجب است که بهای او را از سهم الرقاب به اربابش بپردازد. (3)

31) از صبّاح بن سیابه نقل شده است که گفت: هر مسلمانی که بمیرد و وامی در گردن او باشد و آن دین بر اثر فساد و اسراف نبوده باشد، بر امام واجب است

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 99، ح 75.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 99، ح 76.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 100، ح 77.

که دینش را ادا کند، و اگر ادا نکند گناهش به گردن او (امام) است. همانا خدا می فرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاء وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَآب وَالْغَارِمِينَ» پس او از بدهکاران است و نزد امام سهمی دارد. و اگر آن را به او ندهد، گناهش به گردن اوست.(1)

32) از عبد الرحمان بن حجاج نقل شده است که: محمد بن خالد از امام صادق علیه السلام در باره صدقات پرسید، فرمود: آن را در میان کسانی که خدا تعیین کرده است تقسیم کنید و از آن، سهم بدهکارانی که ندای جاهلیت را دارند، داده نمی شود. عرض کردم: ندای جاهلیت چیست؟ فرمود: مردی که می گوید: ای آل بنی فلان! و سپس کشتار و خونریزی در میان آنان صورت می گیرد و این از سهم بدهکاران ادا نمی شود و کسانی که مهر زنان را بدهکارند و همچنین کسانی که به آن چه در مورد اموال مردم انجام دادند، اعتنایی نمی کنند؛ یعنی در مورد اموال مردم سهل انگاری کردهاند.(2)

34) حسن بن راشد میگوید: از امام حسن عسگری علیه السلام در مدینه، در باره مردی که مالی را در راه خدا وصیت کند، سئوال کردم. فرمود: راه خدا، شیعه ما هستند.(3)

35) از حسن بن محمد نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی در راه خدا به من مالی را وصیت کرد. _ گفت:_ به من فرمود: آن را در انجام مراسم حج خرج کن. عرض کردم: او در سبیل الله وصیت کرد. فرمود: در حج خرج کن، چرا که من سبیل اللهی بهتر از حج گزاردن سراغ ندارم.(4)

«وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ...وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللّهِ لَهُمْ عذاب أَلِيمٌ»(61)

«وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُواْ مِنكُمْ وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللّهِ لَهُمْ عذاب أَلِيمٌ»(61)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 100، ح 78.

2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 100، ح 80.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 100، ح 81.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 101، ح 82.

[و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند: او زودباور است. بگو: گوش خوبی برای شماست. به خدا ایمان دارد و (سخن) مؤمنان را باور می کند و برای کسانی از شما که ایمان آورده اند، رحمتی است و کسانی که پیامبر خدا را آزار می رسانند، عذابی پر درد (در پیش) خواهند داشت]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از حماد بن عیسی، از حریز نقل کرده است که گفت: اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام مقداری دینار داشت و مردی از قریش می خواست به یمن سفر کند. اسماعیل گفت: ای پدر! فلانی می خواهد عازم یمن شود و من فلان مبلغ دینار دارم. آیا به او بدهم تا کالایی را برای من از یمن بخرد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: پسرم مگر نمی دانی که او شراب می خورد؟ اسماعیل گفت: مردم چنین می گویند. فرمود پسرم! این کار را نکن. اما اسماعیل به حرف پدرش گوش نداد و پولش را به آن مرد داد. پس آن را خرج کرد و چیزی از آن برای او نیاورد. این اتفاق در سالی افتاد که امام صادق علیه السلام در آن سال همراه با اسماعیل حج میگزارد. اسماعیل کعبه را طواف میکرد و می گفت: خدایا به من اجر و عوض ده. امام صادق علیه السلام بر پشت او زد و به او فرمود: _ بس کن پسرم _ به خدا قسم در این مورد حجتی بر خدا نداری و حقی نداری که تو را اجر و عوض دهد. چرا که به تو خبر رسیده بود که او شراب می خورد، و با این وجود پولت را نزد او به امانت گذاشته ای.

اسماعیل گفت: پدر! من او را در حال شراب خوردن ندیده ام، بلکه از مردم شنیدم. فرمود: پسرم، همانا خدای عز و جل در کتابش می فرماید: «يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ»، می گوید: خدا را باور می کند و مؤمنان را نیز باور می کند. پس هر گاه مؤمنان نزد تو شهادت دهند، آنان را باور کن و هیچ گاه امانتی را نزد شراب خوار نگذار، چون خدای عز و جل در کتابش می فرماید: «وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ»(1) [و اموال خود را که خداوند آن را وسیله قوام (زندگی) شما قرار داده به سفیهان مدهید] چه سفیهی سفیه تر از مشروب خوار است؟ همانا به شراب خوار نباید زن داد و اگر میانجیگری کند، میانجیگری او پذیرفته نمی شود و امانت نزد او نهاده نمی شود. پس هر که امانتی را نزد او بگذارد و آن را خرج کند، کسی که

1- [1] _ نساء/5.

این امانت را نزد او ودیعه گذاشت، حقی بر خدا ندارد که امانتش را به او پس دهد و یا عوض دهد.(1)

2) و از همو: از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از کسی، از ابان بن عثمان، از حماد بن بشیر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: هر که شراب بخورد، با وجود این که خدای عز و جل آن را از زبان من تحریم کرده است،(من خبر تحریم آن را به ایشان رساندهام)، شایسته نیست به او زن دهند و سخن او پذیرفته شود و میانجیگری او قبول شود و امانتی نزد او نباید به ودیعه گذاشته شود و هر که امانتی را نزد او بگذارد، آن را می خورد یا تباه می کند. پس کسی که او را به عنوان امانتدار قرار داده است، حق ندارد از خدا بخواهد که امانتش را پس دهد و یا این که به او عوض دهد.

امام صادق علیه السلام فرمود: من می خواستم کالایی را برای تجارت به یمن بفرستم. نزد امام باقر علیه السلام آمدم و به او عرض کردم: من می خواهم کالایی را همراه فلان بفرستم؟ به من فرمود: مگر نمی دانی که او شراب می خورد؟ عرض کردم: مؤمنان به من گفتند که او شراب می خورد. به من فرمود: سخن آنان را باور کن، چرا که خدای عز و جل می فرماید: «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» سپس فرمود: هر گاه کالایی را نزد او به امانت گذاشتی، و آن کالااز دستت رفت و تباه شد، حق نداری از خدای عز و جل بخواهی آن را به تو پس دهد یا عوضت دهد. به ایشان عرض کردم: چرا؟ به من فرمود: همانا خدای عز و جل می فرماید: «وَلاَ تُؤْتُواْ السُّفَهَاء أَمْوَالَكُمُ الَّتِی جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ قِيَاماً»(2) [و اموال خود را که خداوند آن را وسیله قوام (زندگی) شما قرار داده به سفیهان مدهید] آیا سفیهی را سفیه تر از شراب خوار دیده ای؟ ...تا آخر حدیث.(3)

3) عیاشی: از حماد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: روزی می خواستم کالایی را به عنوان امانت همراه فلان به یمن بفرستم. نزد امام باقر علیه السلام آمدم و عرض کردم: من می خواهم کالایی را با فلان کس

1- [1] _ کافی، ج 5، ص 299، ح 1.

2- [2] _ نساء/ 5.
3- [3] _ کافی، ج 6، ص 397، ح 9.

بفرستم؟ به من فرمود: مگر نمی دانی که او شراب می خورد؟ عرض کردم، مؤمنان به من خبر دادند که او شراب خوار است. فرمود: از آنان باور کن، همانا خدای عز و جل می فرماید: «يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ». پس فرمود : یعنی خدا را باور دارد و مؤمنان را باور دارد، چرا که او نسبت به مؤمنان مهربان و رحیم است.(1)

4) ابن فارسی در روضه: از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، مراسم حج را انجام داد _ و خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر را که در آن خطبه، علی علیه السلام را به عنوان امام برای مردم معرفی کرد _ ذکر کرد. آن حضرت در خطبه اش چنین فرمود:

بسم الله الرحمن الرحیم «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا انزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ»(2) [ای پیامبر آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن] ای مردم! همانا من در تبلیغ آن چه را خدا نازل کرد، کوتاهی نکردم و من شأن نزول این آیه را برای شما تبیین می کنم. همانا جبرئیل علیه السلام سه بار بر من فرود آمد و از طرف پروردگارم که صاحب امنیت و آرامش، و (نام او) سلام است، به من دستور می داد که در این جایگاه به ایراد سخنرانی بپردازم و به سفید و سرخ و سیاه، (به همه نژادها) اعلام کنم، که علی ابن ابو طالب علیه السلام برادر، وصی و خلیفه من است و امام پس از من اوست و جایگاه او نزد من، همانند جایگاه هارون نزد موسی است، منتها پیامبری پس از من نیست و او ولیّ شما پس از خدا و رسولش است و همانا خدای تبارک و تعالی این آیه را در این باره بر من نازل فرموده است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»(3).[ولیِ شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند] و علی ابن ابو طالب علیه السلام است که نماز را اقامه و زکات را ادا کرده است، در حالی که در حالت رکوع بود و در هر حال هدف او خدای عز و جل بوده است.

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 101، ح 83.
2- [2] _ مائده/ 67 .
3- [3] _ مائده/ 55.

من از جبرئیل خواستم که مرا از ابلاغ آن امر به شما معاف کند. زیرا که من کم بودن متقیان و کثرت منافقان و فریب گناهکاران و دورویی مسخره کنندگان را می دانم. کسانی که خدا در کتاب خود در توصیفشان گفت که آنان چیزی را بر زبان می آورند که در دلشان نیست و آن را سبک می گیرند در حالی که نزد خدای بزرگ و با اهمیت است. زیرا آنان چندین بار مرا آزار دادند تا این که مرا خوش باور خواندند و ادعا کردند که به خاطر همنشینی زیاد با او خوش باور هستم. تا این که خدا این آیه را در این باره نازل فرمود: «الَّذِینَ یُؤْذُونَ النَّبِیَّ وَیقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ» پس گفت: «قُلْ أُذُنُ» به کسانی که ادعا می کنید که او خوش باور است «خَیْرٍ لَّکُمْ» تا آخر آیه. و اگر بخواهم کسانی که این ادعا را کرده اند، نام ببرم، آنان را نام می برم و به آنان به طور صریح اشاره می کنم و اگر بخواهم شما را به آنان راهنمایی کنم، این کار را می کردم، اما من در باره آنان بزرگواری کرده ام و همه آن (بزرگواریها) خدا را از من راضی نمی سازد مگر این که آن چه را بر من نازل شد، ابلاغ کنم. پس فرمود: «یَا آیها الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا انزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ» در باره علی علیه السلام «وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ». (1) [و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای و خدا تو را از (گزند) مردم نگاه می دارد] (2) و این خطبه طولانی است و ما تمام متن آن را در تفسیر این سخن خدای تبارک و تعالی: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ». [امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم] تا آخر آیه، از سوره مائده، آورده ایم. (3)

5) علی بن ابراهیم میگوید: شان نزول آن این بود که عبدالله ابن نُفَیل (مردی) منافق بود و به سخنان رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، گوش می داد و آن را به منافقان منتقل می کرد و علیه او سخن چینی می کرد. جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، نازل شد و گفت: ای محمد! مردی از منافقین بر علیه تو سخن چینی می کند و سخن شما را به منافقان منتقل می کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: او کیست؟

1- [1] _ مائده/67.
2- [2] _ روضه الواعظین، ص 104.
3- [3] _ مائده/3.

گفت: ای رسول خدا، او همان مرد رو سیاه است با مویی پر پشت. او با چشمانی نگاه می کند که مانند دو دیگ اند و با زبانی سخن می گوید که مانند زبان شیطان است. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، او را احضار کرد و موضوع را به او گفت. او قسم خورد که این کار را نکرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از تو پذیرفتم، دیگر این کار را نکن.

او نزد اصحابش برگشت و گفت: محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، خوش باور است. خدا به او خبر داده است که من بر علیه او سخن چینی می کنم و اخبارش را منتقل می کنم، از خدا پذیرفت و من نیز به او گفتم که من این کار را نکرده ام؛ از من نیز پذیرفت. در این هنگام، خدا بر پیامبرش این آیه را نازل کرد: «وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» یعنی خدا را در آن چه به او می گوید باور می کند و شما را در آن چه به ظاهر از او معذرت می خواهید، باور می کند ولی در باطن باور نمی کند. این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» یعنی اقرار گنندگان به ایمان، بدون اعتقاد.(1)

6) و در نهج البیان از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: این آیه در باره عبدالله بن نفیل منافق نازل شده است. او به سخن رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، گوش می داد و به منافقان منتقل میکرد و نزد آنان از او عیب جویی می کرد و نیز بر علیه او سخن چینی می کرد. جبرییل علیه السلام نازل شد و داستان آن منافق را به پیامبر رساند. پیامبر او را احضار کرد و از این کار نهی کرد و از او خواست که توبه کند.

«يَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ ان يُرْضُوهُ ان كَانواْ مُؤْمِنِينَ_ (63)»

[برای (اغفال) شما به خدا سوگند یاد می کنند تا شما را خشنود گردانند. در صورتی که اگر مؤمن باشند، (بدانند) سزاوارتر است که خدا و فرستاده او را خشنود سازند]

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 299.

1) علی بن ابراهیم در باره این فرموده خدای عز و جل: «یَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَکُمْ لِیُرْضُوکُمْ» آورده است که این آیه در باره منافقان که برای مؤمنان سوگند می خوردند تا مؤمنان از آنان راضی شوند، نازل شد. پس خدا فرمود: «وَاللّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ ان_ _یُرْضُوهُ ان کَانواْ مُؤْمِنِینَ».(1)

«یَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ ان تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ سُورَهٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا...عَن طَآئِفَهٍ مِّنکُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَهً بِانهُمْ کَانواْ مُجْرِمِینَ (66)»

«یَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ ان تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ سُورَهٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِی قُلُوبهم قُلِ اسْتَهْزِئُواْ ان اللّهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ (64) وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَیَقُولُنَّ انما کُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ آباللّهِ وَآیَاتِهِ وَرَسُولِهِ کُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ (65) لاَ تَعْتَذِرُواْ قَدْ کَفَرْتُم بَعْدَ ایمانکُمْ ان نَّعْفُ عَن طَآئِفَهٍ مِّنکُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَهً بِانهُمْ کَانواْ مُجْرِمِینَ (66)»

[منافقان بیم دارند از این که (مبادا) سوره ای در باره آنان نازل شود که ایشان را از آن چه در دلهایشان هست،خبر دهد. بگو: ریشخند کنید؛ بی تردید خدا آن چه را که (از آن) می ترسید، برملا خواهد کرد * و اگر از ایشان بپرسی، مسلما خواهند گفت: ما فقط شوخی و بازی می کردیم. بگو:آیا خدا وآیات او و پیامبرش را ریشخند می کردید * عذر نیاورید؛ شما بعد از ایمانتان کافر شده اید. اگر از گروهی از شما درگذریم، گروهی (دیگر) را عذاب خواهیم کرد. چرا که آنان تبهکار بودند]

1) عیاشی از جابر جعفی نقل کرده است که گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: این آیه: «وَلَئِن_ _سَأَلْتَهُمْ لَیَقُولُنَّ انما کُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ آباللّهِ وَآیَاتِهِ وَرَسُولِهِ کُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ * لاَ تَعْتَذِرُواْ قَدْ کَفَرْتُم بَعْدَ ایمانکُمْ ان نَّعْفُ عَن طَآئِفَه نُعَذِّبْ طَآئِفَهً» نازل شد. گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم، تفسیر این آیه چیست؟

فرمود: تفسیر آن؟ _ به خدا سوگند _ هیچ گاه آیه ای نازل نشده است، مگر این که تفسیری داشته باشد. سپس فرمود: بلی، در باره تیمی و عدوی و ده نفر که با آنان بودند نازل شد که آنان به تعداد دوازده نفر گردهم آمدند. پس در عقبه به کمین رسول خدا صلی الله علیه و آله نشستند و نقشه کشیدند که او را بکشند.آنان به

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 299.

همدیگر گفتند: اگر متوجه شد، می گوییم: ما سرگرم بودیم و بازی می کردیم و اگر متوجه نشد، او را از پای در می آوریم. خدا این آیه را نازل کرد: «وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ انما كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ» خدا به پیامبرش فرمود: « قُلْ آباللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ » یعنی محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، «كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ * لاَ تَعْتَذِرُواْ قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ ايمانكُمْ ان نَّعْفُ عَن طَآئِفَهٍ مِّنكُمْ» یعنی علی علیه السلام، اگر از لعن و نفرین آنان بر روی منابر و از لعن و نفرین دیگران، بگذرد، و از این جهت خدای عز و جل فرموده است: «ان نَّعْفُ عَن طَآئِفَهٍ مِّنكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً».(1)

2) طبرسی میگوید: آورده اند که این آیه در باره دوازده مرد نازل شد که بر عقبه ایستادند تا رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، را در هنگام بازگشت از تبوک بکشند. جبرییل این توطئه را به اطلاع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رساند و به او دستور داد که به دنبال آنان بفرستد و بر چهره شترهایشان بزند. عمار مرکوب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از جلو می برد و حذیفه آن را از عقب حرکت می داد. پس به حذیفه گفت: چهره شترهایشان را بزن. او به چهره شتران زد تا این که آنان را کنار زد. هنگامی که رسول خدا پیاده شد به حذیفه فرمود: چه کسانی از این قوم را شناختی؟ گفت: کسی را از آنان نشناخته ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آنان فلانی و فلانی هستند تا این که همه آنان را برشمرد. حذیفه گفت:آیا به دنبال آنان می فرستی تا آنان را بکشی؟ فرمود: کراهت دارم از این که عربها بگویند: هنگامی که اصحابش را گرفت، به کشتن آنان روی آورد.(2)

از ابن کیسان نقل شده است که گفت: و از امام باقر علیه السلام مانند (این حدیث) روایت شده است، اما او فرمود: توطئه چیدند تا او را بکشند و به همدیگر گفتند: اگر متوجه شد، می گوییم همانا ما سرگرم بودیم و بازی می کردیم و اگر متوجه نشد، او را می کشیم.

3) علی بن ابراهیم میگوید: هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، عازم تبوک شد، گروهی از منافقان با یکدیگر می گفتند: آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم فکر می کند جنگ با روم مانند جنگ با دیگران است.

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 101، ح 84.
2- [2] _ مجمع البیان، ج 5، ص 81.

هیچ کس از آنان بر نخواهد گشت. برخی از آنان گفتند: شاید خدا به محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن چه را که با هم گفتیم و آن چه را در دلهای ما است، خبر دهد و در این باره آیه ای نازل کند که مردم آن را بخوانند! و این را از باب استهزا و تمسخر گفتند. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به عمار بن یاسر فرمود: به این گروه برس، چرا که آنان در آتش سوختند. عمار به آنان رسید و گفت: چه گفته اید؟ گفتند: چیزی را نگفته ایم، بلکه چیزی را از روی بازی و شوخی می گفتیم. پس خدا این آیه را نازل کرد «وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ انما كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ آباللّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ * لاَ تَعْتَذِرُواْ قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ ايمانكُمْ ان نَّعْفُ عَن طَآئِفَهٍ مِّنكُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَةً بِانهُمْ كَانواْ مُجْرِمِينَ»(1)

4) و در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «لاَ تَعْتَذِرُواْ قَدْ كَفَرْتُم بَعْدَ ايمانكُمْ». فرمود: اینان قومی هستند که مؤمن بودند. پس در شک افتادند و پس از ایمانشان به نفاق روی آوردند و چهار نفر بودند. و اما در این فرموده خدای تعالی: «ان نَّعْفُ عَن طَآئِفَهٍ مِّنكُمْ نُعَذِّبْ طَآئِفَةً» یکی از این چهار نفر مَخشی بن حُمیّر(2) بود. او گناه خود را پذیرفت و توبه کرد و گفت: ای رسول خدا! نامم مرا کشت. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را عبدالله بن عبد الرحمان نامید. پس گفت: پروردگارا! شهادت را در جایی که کسی نمی داند کجا است، نصیبم کن. پس در جنگ یمامه کشته شد و کسی ندانست کجا کشته شد. پس او کسی است که خدا از او درگذشت.(3)

5) شیبانی: از امام باقر علیه السلام روایت شد: این آیه در باره بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از غزه تبوک در حق منافقینی که شتر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در شب عقبه ترساندند، نازل شد. حذیفه بن یمان آن را از عقب می راند و عمار زمام آن را گرفته بود. آنان دوازده مرد بودند. پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به حذیفه دستور داد که چهره شترهایشان را

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 300.
2- [2] _ او مَخشی بن حُمیّر اشجعی، همپیمان بنی سلمه از انصار است. او از منافقین و از اصحاب مسجد ضرار بود. « اسد الغابه، ج 4، ص 338؛

الاصابه، ج 3، ص 391»
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 300.

بزند تا آنان را به کناری براند. حذیفه آنان را نشناخت، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنان را شناخت. ایشان را احضار فرمود و توبیخ کرد. آنان گفتند: ما سرگرم بودیم و بازی میکردیم. پس ایشان را تکذیب کرده و لعنت نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میان آنان پیمان برادری بسته بود. پس به آنان فرمود: آیا پس از ایمان کافر شده اید؟

6) ادامه حکایت: امام حسن عسگری علیه السلام فرمود: آن مردان می خواستند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در شب، بر سر عقبه به قتل برسانند و کسانی از سران منافقان مرتد که در مدینه مانده بودند، خواستند علی بن ابو طالب علیه السلام را بکشند، پس نتوانستند بر خدای خود پیروز شوند. حسادت، آنان را به این امر واداشته بود، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام را بزرگ داشته و مقام او را بالا برده بود.

و از جمله، این بود که هنگامی که از مدینه خارج شد و او را (یعنی علی علیه السلام) را در مدینه جانشین خود کرد، به او فرمود: همانا جبرئیل نزد من آمد و به من گفت: ای محمد! همانا خدای علی اعلا (بزرگوار و بلند مرتبه) به تو سلام می رساند و به تو می گوید: ای محمد! شما از مدینه خارج شو و علی بماند یا تو در آن بمان و علی از آن خارج شود، چرا که علی را برای یکی از دو کار مهم گماشته ام و کسی ماهیت جلالِ کسی که در مورد آندو مرا اطاعت کند و ثواب کارش را جز من نمی داند. هنگامی که در جای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بستر خوابید، منافقان، بیشتر پشت سر او حرف زدند و به او تهمت زده و می گفتند: از او خسته شده و از همنشینی با او کراهت دارد (چون او را با خود نبرده است).

علی علیه السلام به دنبال پیامبر رفت تا این که به او رسید، در حالی که از آن چه که در مورد او میگفتند خشمگین بود. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به او فرمود: چرا جایگاهت را ترک کرده ای؟ گفت: از مردم چنین و چنان به گوش من رسید. به او فرمود: آیا راضی نیستی از این که جایگاه تو نزد من، مانند جایگاه هارون نزد موسی باشد، به جز این که بعد از من پیامبری نخواهد آمد؟ پس به جایگاه خود برگشت.

همچنین منافقان بر علیه او توطئه چیدند تا او را بکشند، و پیشنهاد کردند که در راهش چاله ای گود به اندازه پنجاه ذرع بکنند و آن را با حصیری پوشاندند و

ص:658

مقداری خاک روی آن پاشیدند تا او و مرکبش در آن چاله بیفتد. در اطراف چاله، زمین سنگلاخ بود و آنان نقشه کشیدند که اگر با مرکبش در آن جا بیفتد، او را با سنگ بزنند تا این که کشته شود. هنگامی که علی علیه السلام به آن جا نزدیک شد، مادیانش گردن خود را برگرداند و به خواست خدا لبهای مادیان به گوشهای آن حضرت رسید و گفت: ای امیر مؤمنان! در این جا چاله ای کنده اند و توطئه قتل تو را کشیدهاند _ و تو داناتری _ پس از این جا گذر مکن. علی علیه السلام به آن فرمود: خدا تو را که نصیحت کننده خوبی هستی، خیر دهد. چون به من هشدار دادی، خدای عز و جل الطافش را از تو قطع نکند. و به راه افتاد تا این که به آن جا نزدیک شد. مادیان ترسید و از حرکت باز ایستاد. علی علیه السلام فرمود: به خواسته خدای عز و جل با سلامت و در حالی که شأن تو عجیب و امر تو بدیع است، راه بیفت. مادیان راه افتاد و ناگهان خدای عز و جل زمین را محکم و سفت نمود و چاله پر شد و مانند زمین اطرافش گردید. هنگامی که علی علیه السلام آن را پشت سر گذاشت، مادیان، گردنش را برگرداند و لبانش را به گوش آن حضرت نزدیک کرد و گفت: چقدر نزد پروردگار جهانیان بزرگواری، تو را از این حفره عمیق عبور داد!! امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خدا در برابر نصیحتی که به من کردی، به تو سلامتی دهد. سپس چهره مادیان را به نزدیک کفلش برگرداند در حالی که قومی همراه با او بودند. برخی جلوی او و برخی پشت سر او حرکت میکردند. به آنان فرمود: این مکان را آشکار کنید (روی آن را بردارید). ناگهان دیدند که آن جا گودالی است که اگر کسی بر روی آن میرفت، در آن گودال میافتاد. پس قوم از آن چه دیدند اظهار ترس و شگفتی کردند. علی علیه السلام به آن قوم فرمود: آیا می دانید چه کسی این کار را کرده است؟ گفتند: نمی دانیم. علی علیه السلام فرمود: اما مادیانم می داند. سپس فرمود: ای مادیان! چگونه این اتفاق افتاده است و چه کسی نقشه آن را کشیده است؟ مادیان گفت: ای امیر مؤمنان! اگر خدای عز و جل بخواهد، آن چه را نادانان خلق می خواهند آن را باز کنند، میبندد و اگر بخواهد، آن چه را نادانان خلق می خواهند آن را ببندند، باز کرده و نقش بر آب میکند؛ این خداست که غالب است و این خلق خدایند که مغلوبند. _ ای امیر مؤمنان! _ این کار را فلانی و فلانی انجام دادند تا این که نام ده نفر را ذکر کرد که

با بیست و چهار نفر از کسانی که همراه رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، بودند، همکاری کرده بودند. سپس آنان نقشه کشیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در عقبه بکشند و خدای عز و جل از رسول خدا صلی الله علیه و آله حفاظت می کرد و کافران نمی توانند بر ولیِ خدا فایق آیند. برخی از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام پیشنهاد کردند که در این باره با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مکاتبه کنند و سریعاً پیکی را بفرستند. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: همانا پیک خدا _ یعنی جبرییل علیه السلام _ در رسیدن به پیامبرش محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، سریعتر است و نامه اش به او زودتر می رسد. پس نگران نباشید. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عقبه که محل رسوایی های منافقان و کافران بود، نزدیک شد، پایین تر از عقبه فرود آمد. سپس آنان را جمع کرد و فرمود: جبرییل که روح الامین است اکنون بر من نازل شده و به من خبر داده است که در فلان نقطه بر علیه علی علیه السلام دسیسهای چیده شد و خدای عز و جل با الطاف و معجزه های شگفت خویش، او را با فلان و فلان چیز حفظ کرد و زمین را زیر سم مادیانش و پای اصحابش سفت نمود. سپس آن چه آن جا را پوشانده بود برای من آشکار شد و من آن گودال را دیدم. و خدای عز و جل آن را چنان که بود پر کرد و این اتفاق از آن روی بود که علی نزد او کرامت داشت. به او گفته شد: در این باره نامه ای برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بفرست. و او گفت: پیک خدا به رسول خدا سریعتر است و نامه او زودتر و پیشتر می رسد. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، آن چه را علی علیه السلام در کنار دروازه مدینه در این باره گفته بود، که کسانی بر علیه رسول خدا توطئه خواهند چید، اما خدای عز و جل او را حفظ خواهد کرد، به آنان نگفت.

هنگامی که آن بیست و چهار نفر از اصحاب عقبه آن چه را حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره علی علیه السلام گفته بود، شنیدند، به همدیگر گفتند: محمد در دروغگویی و افترا چقدر ماهر و توانا است. گویی پیکی راهور به سوی او شتافت یا پرنده ای نزد او فرود آمد و به او خبر داد که میخواستند علی را با فلان و فلان حیله بکشند شد و آن حیلهای بود که یاران ما آن را ترتیب دادند. او (محمد) که اکنون خبر به او رسیده، آن را پنهان کرده و ضد آن را میگوید و هدف

او این است که همراهانش را آرام کند تا دستشان را به سوی او دراز نکنند (به او اعتراض نکنند) و به خدا _ چه دور است _ همانا اجل علی را در مدینه نگهداشت و این اجل است که محمد را به این جا کشانده است. علی علیه السلام به هلاکت رسید، و او نیز در این جا از هلاکت گریز ندارد. اما بیایید تا به سوی او برویم و از ماجرای علی برای او اظهار خوشحالی کنیم تا دلش بیشتر به ما اطمینان یابد تا این که نقشه مان را علیه او اجرا کنیم. پس نزد او رفتند و او را به نجات علی از مهلکه ای که دشمنانش برای او تدبیر کرده بودند، تبریک گفته و اظهار داشتند که: ای رسول خدا! در باره علی علیه السلام به ما بگویید، آیا او بهتر است یا فرشتگان مقرب درگاه خدا؟

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمودند: مگر فرشتگان جز با دوستی محمد و علی و پذیرفتن ولایت آنان، با چیز دیگری کرامت و شرافت یافته اند؟ همانا کسی از دوستداران علی علیه السلام نیست که دل خویش را از کثافت تقلب و دغل و کینه و پلیدی گناهان پاک کرده باشد، مگر این که پاکتر و بهتر از فرشتگان باشد. مگر خداوند به این خاطر به فرشتگان دستور نداد بر آدم سجده آورند که آنان میپنداشتند اگر قرار باشد خلقی در دنیا به وجود آید، ایشان _ منظور خود فرشتگان هستند _ از این خلق، در دیانت بهترند و نسبت به آنها به خداوند، علم بیشتری دارند؟ خدا خواست که به آنان ثابت کند که در گمان و اعتقاد خویش به راه خطا رفتهاند. از این روی، آدم را خلق کرد و همه اسما را به او آموخت و سپس همین اسما را به فرشتگان عرضه کرد و آنان از شناخت اسما ناتوان بودند. پس به آدم دستور داد که آن را به ایشان خبر دهد و فضیلت آدم در علم و برتری او بر ایشان را به آنان ثابت کرد. آن گاه از صلب آدم، ذریه او را بیرون آورد که انبیا و رسولان و بهترین بندگان خدا از آن جمله بودند و برترین آنان محمد و آل او که سلام و درود خدا بر آنان باد، بودند و اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم و برگزیدگان امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از افراد برجسته این ذریه بودند. بدینسان به فرشتگان شناساند که اینان از ملائکه برترند به شرطی که بار مسئولیت و امانت خدا را به دوش کشند و از توطئه یاران شیاطین و مجاهدت با نفس رنج ببرند و آزار مسئولیت عیال را تحمل کنند و در طلب حلال سعی و کوشش کنند و خطرات ترس از دشمنان، یعنی دزدان ترسناک و حکام

ستمگر و گردنکش و سختی راهها در تنگناها و جاهای ترسناک و دره های پهن و کوه ها و تپه ها برای به دست آوردن قوت و روزی جانها و عیال را از راه های پاکیزه و حلال، به جان بخرند.

خدای عز و جل به اطلاع آنان رساند که مؤمنان نیکوکار این مصیبتها را تحمل می کنند و از آنها خلاصی می یابند و با شیاطین می جنگند و آنها را شکست می دهند و با نفس خود برای دفع شهوتهایشان مجاهده می کنند و بر آنها با وجود شهوت جنسی و تمایل به لباس و غذا و عزت و ریاست و فخر و غرور، فایق می آیند و از درد و بلا از طرف ابلیس _ که لعنت خدا بر او باد _ و شیطانهای وابسته به او و وسوسه و فریب و استهزای ایشان و مقابله با آن چه از درد صبر و تحمل تهمت هایی که از سوی دشمنان خدا متوجه آنان می شود و شنیدن وسایل سرگرمی (آواز و موسیقی) و دشنام دادن به اولیای خدا رنج میکشند و در سفرهایشان برای تحصیل قوتشان و فرار از دشمنان دینشان و در جستجوی مخالفان فراری دین خود و برای تعامل با آنان که از مخالفان دینشان هستند، رنج میبرند.

خدای عز و جل فرمود: ای فرشتگانم! و شما از همه این امور به دور هستید. نه شهوتهای جنسی شما را ناراحت می کند و نه شهوت غذا شما را تحقیر می کند و نه ترس از دشمنان دین و دنیایتان در دلهایتان نفود می کند و نه ابلیس در ملکوت آسمانهایم و زمینم به فریب دادن فرشتگانم که آنان را از او دور نگهداشتم، اعتنایی می کند. ای فرشتگانم! هر که از آنان مرا اطاعت کند و دینش از این آفت ها در امان باشد! در راه محبت به من مصیبتهایی را تحمل می کند، که شما نمی توانید تحمل کنید و از غربتها مقداری نصیبش می شود که شما نمی توانید به دست بیاورید. پس هنگامی که خدا فضیلت بهترینان، یعنی محمد صلی الله علیه و آله و شیعه علی علیه السلام و خلفای او بر آنان، و تحمل آنان در راه محبت پروردگارشان، آن چه را فرشتگان تحمل ندارند را به اطلاع آنان رساند، فضیلت فرزندان آدم را که بهترینها و پرهیزکار هستند، برای آنان آشکار کرد. سپس فرمود: از این جهت باید برای آدم سجده کنید که او دربردارنده انوار این بهترینان خلایق است، و سجود آنان برای آدم نبود، بلکه آدم برای آنان قبله بود و برای خدای عز و جل بود که به سوی او سجده کردند و به این وسیله او را تعظیم نموده و بزرگ

داشتند، و نباید کسی برای غیر از خدا سجده کند و مانند خدا برای او خضوع و اظهار ذلت و خواری کند و با سجود، او را مانند تعظیم خدا، تعظیم کند و اگر (قرار بود) به کسی دستور بدهم که این چنین برای غیر از خدا سجده کند، به ضعفای شیعه و سایر مکلفین از شیعه خویش دستور می دادم تا برای کسی که واسطه علوم است یعنی علی علیه السلام و وصی رسول خداست که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، و کسی که از روی اخلاص، بهترین خلق خدا پس از محمد رسول خداست (یعنی علی علیه السلام)، سجده کنند. کسی که ناملایمات و مصیبتها را در راه آشکار کردن حقوق خدا متحمل شد و هیچ حقی از حقوق مرا که توقع داشتم آن را رعایت کند و آن را نشناخته بود یا از آن غفلت کرده بود، انکار نکرد.

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: همانا ابلیس از دستور خدا سرپیچی کرد، پس به هلاکت رسید (گمراه شد) چون معصیت او تکبر نسبت به آدم بود و آدم با خوردن از درخت، از دستور خدا سرپیچی کرد، اما نجات یافت و به هلاکت نرسید، چون با معصیت خویش دچار تکبر بر محمّد و آل پاکبازش که سلام و درود خدا بر آنان باد، نشده بود. زیرا که خدای عز و جل به او فرمود: ای آدم! ابلیس با تکبر بر تو از دستور من سرپیچی کرد. او بر تو تکبر کرد، پس به هلاکت رسید و اگر با دستور من برای تو فروتنی می کرد و خدای تبارک و تعالی را بزرگ می داشت، به کمال رستگاری می رسید، چنان که تو رستگار شدی. تو به وسیله خوردن از درخت از دستورم سرپیچی کردی و با اظهار فروتنی برای محمد و آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، به کمال رستگاری می رسی و ننگ لغزش از تو پاک می شود. پس برای آن امر (توبه)، مرا به وسیله محمد و آل پاکبازش علیهم السلام بخوان. پس (آدم) به حق آنان دعا کرد و به کمال رستگاری رسید زیرا به ریسمان ما اهل بیت چنگ زد.

سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، دستور داد که در آغاز نیمه دوم شب حرکت کنند و به منادی دستور داد که چنین ندا در دهد: همانا کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای رسیدن به عقبه پیشی نگیرد و تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را پشت سر نگذاشته است، در آن پا نگذارد. سپس به حذیفه دستور داد در مرکز عقبه بنشیند و ببیند چه کسی از کنار او رد می شود و به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد،

خبر دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او دستور داده بود که پشت سنگی پنهان شود. حذیفه گفت: ای رسول خدا! همانا من شر را در چهره فرماندهان سپاه تو می بینم و می ترسم اگر پای کوه موضع گیرم و کسی از آنان بیاید تا قبل از تو به آنجا برسد و نقشه خود را عملی کند، متوجه من شود و مرا بشناسد و بفهمد که چه قصدی دارم و بترسد و در نتیجه مرا بکشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که به پای عقبه رسیدی، به سوی بزرگترین تخته سنگ در آن جا برو و به آن بگو: همانا رسول خدا به تو دستور می دهد که شکافته شوی تا درون تو بروم؛ و به تو دستور می دهد که سوراخی در تو ایجاد شود تا به عابران نگاه کنم و از آن هوا به من برسد تا مبادا به هلاکت برسم. آن صخره به خواست خدای پروردگار جهانیان، به سخن تو گوش خواهد داد.

حذیفه آن پیام را رساند و درون صخره رفت و آن بیست و چهار مرد از راه رسیدند در حالی که روی شترهایشان بودند و افرادی جلوی آنان بودند و به یکدیگر می گفتند: هر که را در این جا دیدید، _ هر که باشد _ بکشید، تا به محمد خبر ندهد که ما را در این جا دیده است و در نتیجه، محمد عقب نشینی کند و روز از این جا بگذرد و تدبیر و توطئه ما علیه او با شکست مواجه شود. حذیفه سخن آنان را شنید. آنان همه جا را گشتند، اما کسی را نیافتند. خدا حذیفه را به وسیله سنگ از دید آنان پنهان ساخته بود. سپس پراکنده شدند و برخی از آنان از کوه بالا رفتند و برخی بر روی دامنه کوه در سمت راست و چپ موضع گرفتند، در حالی که می گفتند: آیا اجل محمد را نمی بینید که چگونه او را فریفته است که مردم را از بالا رفتن از کوه عقبه برحذر داشته است تا خود بالا رود و ما او را به چنگ آورده و گرفتار سازیم و توطئه خود را بر علیه او و یارانش در این مکان دور افتاده، عملی کنیم؟ همه این سخنان را خدا به گوش حذیفه، از نزدیک یا دور می رسانید و حذیفه آن را میشنید.

هنگامی که مشرکان بر روی کوه، در جایی که می خواستند، استقرار یافتند. سنگ به سخن آمد و به حذیفه گفت: فوراً به سوی رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، راه بیفت و او را در باره آن چه دیدی و شنیدی، آگاه ساز. حذیفه گفت: چگونه از درون تو بیرون آیم؟ اگر مشرکان مرا ببینند، از ترس

ص:664

این که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر دهم، مرا خواهند کشت. تخته سنگ گفت: همانا کسی که تو را به درون من راه داد و از طریق سوراخی که در من ایجاد کرد هوا را به تو رساند، همان کس تو را به رسول خدا خواهد رساند و تو را از دشمنان خدا نجات خواهد داد. حذیفه برخاست تا بیرون بیاید. صخره شکافته شد و خدا او را به پرندهای مبدل کرد و به آسمان رفت تا این که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد و به صورت قبلی خود برگشت. پس آن چه را دیده و شنیده بود به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا چهره ایشان را دیدی؟ گفت: ای رسول خدا! آنان نقاب بر چهره داشتند و بیشتر آنان را از طریق شترهایشان می شناختم. ولی هنگامی که آنجا را بازرسی کردند و کسی را نیافتند، نقاب را از چهره شان برداشتند. چهره هایشان را دیدم و آنان را با اسم و رسمشان شناختم. و آنان فلانی و فلانی بودند و همه آنان را که بیست و چهار نفر بودند بر شمرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای حذیفه! اگر خدای عز و جل از محمد پشتیبانی میکند، نه اینان و نه همه خلایق، هیچ کدام نمی توانند او را از بین ببرند. همانا خدای عز و جل اهداف خود را از طریق رسالتِ محمد محقق خواهد ساخت. سپس فرمود: ای حذیفه! برخیز، تو و سلمان و عمار، مرا ببرید و بر خدا توکل کنید. پس از این که گردنه صعب العبور را پشت سر گذاشتیم، به مردم اعلام کنید که به دنبال ما به راه بیفتند.

رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، بر روی شتر سوار شد و حذیفه یا سلمان زمام شتر را گرفته بود و دیگری از پشت آن را می راند، در حالی که عمار در کنار آنان بود. مشرکان نیز بر روی شترهایشان بودند و نیروی پیاده آنها در اطراف گردنه روی تپه ها پراکنده بودند. کسانی که در بالا کوه بودند، تخته سنگی را از آن بالا رها کردند تا شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بترسانند و رسول خدا در آن پرتگاه ترسناک و مخوف سقوط کند. هنگامی که شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک شد، خدای عز و جل به آن دستور داد که در هوا بالا رود. تخته سنگ از کنار شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رد شد و در کنار پرتگاه سقوط کرد و تکه تکه شد. گویی شتر رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم متوجه صداهای پیاپی سنگهایی که خرد می شد، نبود. سپس رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به عمار گفت: از بالای کوه برو و با این چوبدستی، بر چهره شترهایشان بزن. عمار این کار را کرد و شترها ترسیده و برخی از آنها سقوط کردند و بازوی آنها شکست و برخی پاهایشان و برخی پهلویشان شکست و دچار درد شدیدی شدند. بعدها که این دردها التیام یافت، آثار شکستگی تا موقع مرگ در آنها باقی ماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره حذیفه و امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: همانا آنان داناترین مردم به منافقان هستند، زیرا که در پای کوه عقبه موضع گرفته بودند و کسانی را که از آن جا گذشتند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سبقت گرفته بودند، مشاهده کردند. بدین ترتیب خدا شر کسانی را که قصد کشتن رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، را داشتند دفع کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه بازگشت. خداوند لباس ذلت و خواری را بر کسانی که او را یاری نکردند پوشاند و ننگ را نصیب کسانی کرد که بر علیه علی علیه السلام توطئه چیده بودند.

ان شاء الله تعالی، به زودی در تفسیر این فرموده خدای عز و جل: «يَحْلِفُونَ بِاللّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلاَمِهِمْ وَهَمُّواْ بِمَا لَمْ يَنَالُواْ». (1) نام کسانی را که بر روی عقبه بودند، از طریق خاصه و عامه، ذکر خواهیم کرد.

«الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِّن بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنكَرِ وَيَنْهَوْنَ...فَنَسِيَهُمْ ان الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (67)»

«الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِّن بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُواْ اللّهَ فَنَسِيَهُمْ ان الْمُنَافِقِينَ هُمُ الفَاسِقُونَ (67)»

[مردان و زنان دو چهره (همانند) یکدیگرند؛ به کار ناپسند وامی دارند و از کار پسندیده باز می دارند و دستهای خود را (از انفاق) فرو می بندند. خدا را فراموش کردند. پس (خدا هم) فراموششان کرد. در حقیقت این منافقانند که فاسقند]

1) ابن بابویه: از محمد بن محمد بن عصام کلینی که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن یعقوب کلینی که رحمت خدا بر او باد، از علی بن محمد مشهور به بعلان،

ص:666

1- [1] _ توبه/74_ 79.

از ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم و از حسن بن قاسم بن رقام، از قاسم بن مسلم، از برادرش عبد العزیز بن مسلم روایت کرده است که گفت: از امام رضا علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «نَسُواْ اللّهَ فَنَسِيَهُمْ» پرسیدم.فرمودند: همانا خدای تبارک و تعالی هیچ گاه دچار فراموشی و سهو نمی شود، بلکه مخلوقات حادث دچار فراموشی و سهو می شوند. آیا این فرموده خدای عز و جل را نمی شنوی که می فرماید: «وَ مَا كَان رَبُّکَ نَسِيّاً»(1) [و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است]. و در حقیقت، فقط کسی را که او و روز حساب (روز قیامت) را فراموش می کند، دچار خودفراموشی میکند، چنان که خدای عز و جل می فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَانسَاهُمْ انفُسَهُمْ أُوْلَئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»(2) [و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او (نیز) آنان را دچار خودفراموشی کرد. آنان همان نافرمانانند]، و این فرموده خدای عز و جل: «فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُواْ لِقَاء يَوْمِهِمْ هَـ ذَا»(3) [پس همان گونه که آنان دیدار امروز خود را از یاد بردند و آیات ما را انکار می کردند، ما (هم) امروز آنان را از یاد می بریم]، یعنی آنان را رها می کنیم، چنان که آماده شدن برای این روز را فراموش کرده اند.

2) و از همو: با اسناد خود به ابو معمر سَعدانی، از امیر مؤمنان علی بن ابو طالب علیه السلام روایت شده است که فرمود: در این سخن خدای تبارک و تعالی: «نَسُواْ اللّهَ فَنَسِيَهُمْ» منظور این است که آنان خدا را در دنیا فراموش کردند و طبق دستور او عمل نکردند. پس آنان را در آخرت فراموش می کند؛ یعنی نصیبی از پاداش او برای آنان قرار نداده است. پس برای ورود به بهشت، از جمله فراموش شدگان بودند.(4)

3) عیاشی: از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدا: «نَسُواْ اللّهَ» فرمود: طاعت خدا را ترک کردند. «فَنَسِيَهُمْ» پس آنان را ترک کرد.(5)

1- [1] _ مریم/64.
2- [2] _ حشر/19.
3- [3] _ اعراف/51؛ توحید، ص 159، ح1؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج1 ، ص 114، باب 11، ح 18
4- [4] _ توحید، ص 225،

5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 102، ح 85.

4) از ابو معمر سَعدی نقل شده است که گفت: علی علیه السلام در باره این فرموده خدا «نَسُواْ اللّهَ فَنَسِيَهُمْ» فرمود: بی گمان، منظور او این است که آنان در دنیا خدا را فراموش کردند و از او اطاعت نکردند، و به او و رسولش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، ایمان نیاوردند «فَنَسِيَهُمْ» در آخرت، یعنی نصیبی را برای آنان در پاداش خویش قرار نداده است. پس، از جمله فراموش شدگان از خیر شدند.(1)

«كَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كَانواْ أَشَدَّ مِنكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالاً وَ أَوْلاَداً...وَ أُوْلَئِکَ هُمُ الْخَاسِرُون (69)»

«كَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كَانواْ أَشَدَّ مِنكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالاً وَ أَوْلاَداً فَاسْتَمْتَعُواْ بِخَلاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُم بِخَلاَقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ بِخَلاَقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِى خَاضُواْ أُوْلَـئِکَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِى الدُّنْيَا وَ الآخرهِ وَ أُوْلَئِکَ هُمُ الْخَاسِرُون (69)»

[(حال شما منافقان) چون کسانی است که پیش از شما بودند. آنان از شما نیرومندتر و دارای اموال و فرزندان بیشتر بودند. پس از نصیب خویش (در دنیا) برخوردار شدند و شما (هم) از نصیب خود برخوردار شدید. همان گونه که آنان که پیش از شما بودند از نصیب خویش برخوردار شدند و شما (در باطل) فرو رفتید، همان گونه که آنان فرو رفتند. آنان اعمالشان در دنیا و آخرت به هدر رفت و آنان همان زیانکارانند]

1) شیخ در امالی: با سند خود از ابو عمرو، از ابن عقده، از احمد بن یحیی، از عبد الرحمان بن ابیه، از ابو معشر، از سعید، از ابو هریره، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: همان کارهایی را که امتهای پیش از شما انجام داده بودند، شما نیز به تقلید از آنان و عیناً انجام می دهید، تا جایی که اگر یکی از آنان وارد سوراخ سوسماری بیابانی شد، شما نیز وارد آن می شوید.

شیخ میگوید: ابوهریره نقل کرد: و اگر خواستید، قرآن را بخوانید: «كَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كَانواْ أَشَدَّ مِنكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالاً وَأَوْلاَداً فَاسْتَمْتَعُواْ بِخَلاقِهِمْ»، و نیز ابو هریره گفت: خَلاق یعنی دین «فَاسْتَمْتَعْتُم بِخَلاَقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 102، ح 86.

بِخَلاَقِهِمْ» و تا این که آن حضرت از خواندن آیه فارغ شد. گفتند: ای پیامبر خدا! پس یهودیان و مسیحیان چه کار کردند؟ فرمود: همانا مردم کسی جز آنها نیستند.(1)

«أَلَمْ یَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ...وَلَـکِن کَانواْ انفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ (70)»

«أَلَمْ یَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ ابراهیم وِاصحاب مَدْیَنَ وَالْمُؤْتَفِکَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَیِّنَاتِ فَمَا کَان اللّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَلَـکِن کَانواْ انفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ (70)»

[آیا گزارش (حال) کسانی که پیش از آنان بودند، قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین و شهرهای زیر و رو شده به ایشان نرسیده است؟ پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند؛ خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند، ولی آنان بر خود ستم روا می داشتند]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از علی بن حسین، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: عرض کردم: این سخن خدای تبارک و تعالی: «والمؤتفکه أهوی»(2) [و شهرهای (سدوم و عاموره) را فرو افکند] یعنی چه؟ فرمود: آنان اهل بصره اند.

عرض کردم: «وَالْمُؤْتَفِکَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالبیّناتِ»؟ فرمود: آنان قوم لوط هستند، یعنی زمین بر آنان وارونه شد و بالای آن جایگزین پایین آن شد.(3)

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیَاء بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ...أُوْلَـئِکَ سَیَرْحَمُهُمُ اللّهُ ان اللّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (71)»

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیَاء بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنکَرِ وَیُقِیمُونَ الصَّلاَةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَیُطِیعُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ أُوْلَـئِکَ سَیَرْحَمُهُمُ اللّهُ ان اللّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (71)»

[و مردان و زنان با ایمان دوستان یکدیگرند که به کارهای پسندیده وا می دارند و از کارهای ناپسند باز می دارند و نماز را بر پا می کنند و زکات می دهند و از خدا

1- [1] _ امالی طوسی، ج 1، ص 272.
2- [2] _ نجم/53.
3- [3] _ کافی، ج 8، ص 180، ح 202.

و پیامبرش فرمان می برند. آنانند که خدا به زودی مشمول رحمتشان قرار خواهد داد که خدا توانا و حکیم است]

1) شیخ در تهذیب: از عبد الرحمان بن حجاج، از صفوان بن مهران نقل کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: گاهی زنی مسلمان پیش من می آید و مرا با کارم می شناسد و من او را با اسلامش می شناسم و محرمی ندارد، آیا می توانم او را با شتر به مکه ببرم؟ فرمود: او را ببر، زیرا که مرد مؤمن محرم زن مومن است. سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ».

گفتم: صفوان بن مهران همان شتربان است و این فرموده او: «أحْمِلُها» یعنی او را به مکه می برم. شیخ این حدیث را در کتاب جمع آورده است. (1)

2) عیاشی: از صفوان جَمّال نقل کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: پدر و مادرم فدایت شوند، گاهی زن مسلمانی پیش من می آید و مرا با کارم می شناسد و من او را با اسلامش و دوستی و ولایت شما می شناسم و محرمی همراه او نیست.

فرمود: هر گاه زن مسلمان پیش تو آید، او را سوار کن (و به مکه ببر) چه مرد مؤمن، محرم زن مؤمن به شمار آید و این آیه را تلاوت فرمودند: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ».(2)

«وَعَدَ اللّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الانهارُ ...وَ رِضْوَان مِّنَ اللّهِ أَكْبَرُ ذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيم (72)»

«وَعَدَ اللّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الانهارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوَان مِّنَ اللّهِ أَكْبَرُ ذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيم (72)»

[خداوند به مردان و زنان با ایمان باغهایی وعده داده است که از زیر (درختان) آن نهرها جاری است در آن جاودانه خواهند بود و (نیز) سراهایی پاکیزه در بهشتهای جاودان (به آنان وعده داده است) و خشنودی خدا بزرگتر است. این است همان کامیابی بزرگ]

1- [1] _ تهذیب، ج 5، ص 401، ح 1395.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 102، ح 87.

1) عیاشی: از ثُویر، از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر گاه اهل بهشت وارد بهشت میشوند و ولی خدا وارد جنّات و مساکن خویش میشود، هر مؤمنی به پشتی و اریکه خود تکیه میکند، خدمتکاران او، دور او را می گیرند و میوه ها بر سر او خم می شوند و چشمه ها دور او به جوشش در می آیند و رودها از زیر او به جریان می افتند و فرشها برای او گسترده می شوند و از برابر او گذر می کنند و خدمتکاران هر چه را که به آن تمایل پیدا کند، برای او برآورده می سازند قبل از این که آنان بخواهند. _ فرمود: _ و حور العین (زنان بهشتی) از باغها برای او بیرون می آیند. پس تا مدتی که خدا می خواهد در آن حالت باقی می مانند، سپس خدای جبار و قدرتمند به آنان نگاه می کند و به آنان می گوید: ای اولیا و اهل طاعت من و ای ساکنان بهشت من در جوار من، آیا شما را به بهتر از آن چه در آن به سر می برید، با خبر کنم؟

می گویند پروردگار ما! چه چیزی بهتر از آن چه در آن به سر می بریم؟ ما در آن چه جانهای ما خواهان آن هستند به سر می بریم و چشمهایمان از دیدن نعمتها در جوار خدای کریم لذت می برد. _ فرمود: _ پس دوباره همان گفته را برای ایشان تکرار میکند. می گویند: بله ای پروردگار ما! بهتر از آن چه در آن به سر می بریم را برای ما بیاور. خدای تبارک و تعالی به آنان می گوید: رضایت من از شما و دوستی من نسبت به شما بهتر و بزرگتر است از آن چه در آن به سر می برید. _ فرمود:_ پس می گویند، بلی، ای پروردگار ما! رضایت شما از ما و محبت شما به ما برای ما بهتر و برای جانهای ما پاکیزه تر است.

سپس علی بن حسین علیه السلام این آیه را خواندند: «وَعَدَ اللّهُ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الآنهارُ خَالِدِینَ فِیهَا وَمَسَاکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَان مِّنَ اللّهِ أَکْبَرُ ذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ».(1)

2) بستان الواعظین: امام حسین علیه السلام _ و در نسخهای امام حسن _ در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَمَسَاکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ». فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: کاخهایی در بهشت از مروارید سفید است و در آن هفتاد خانه از یاقوت سرخ وجود دارد و در هر خانه، هفتاد خانه از زمرد سبز و در هر خانه، هفتاد بستر و بر روی هر بستر، زنی از زنان بهشتی است و در هر خانه

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 102، ح 88.

سفره ای وجود دارد و بر هر سفره مرد و زنی خدمتکار وجود دارد، و خدا آن چیزها را در اول روز می دهد و مؤمن آن غذا را می خورد و نزد آن همسران میرود.

3) طبرسی در جوامع الجامع: ابو الدَّرداء، از پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، روایت کرده است که فرمود: عَدْن، خانه خداست که هیچ گاه چشمی آن را ندیده است و به دل هیچ یک از آدمیان خطور نکرده است و فقط سه گروه در آن سکونت دارند: پیامبران، صدّیقین، شهیدان. خدای عز و جل (به عدن) می فرماید: خوشا به حال کسی که وارد تو می شود.(1)

4) زمخشری در ربیع الابرار: از جابر که خدا از او خشنود باد، از امام علیه السلام روایت کرده است که: هر گاه بهشتیان وارد بهشت شدند، خدای عز و جل می فرماید: آیا چیز بیشتری را میل دارید تا به شما بیشتر بدهم؟ می گویند: پروردگار ما! مگر چیزی بهتر از آن چه که به ما داده اید، وجود دارد؟! می فرماید: رضوان من بزرگتر است.(2)

5) از زید بن ارقم نقل شده است که مردی به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، عرض کرد: _ ای ابوالقاسم! _ آیا ادعا می کنی که اهل بهشت می خورند و می نوشند؟ فرمود: بلی قسم به آن که جانم به دست او است، همانا به هر یک از آنان نیروی صد مرد در خوردن و آشامیدن داده می شود. گفت: کسی که غذا می خورد، ناگزیرست از این که قضای حاجت کند در حالی که بهشت پاکیزه است و پلیدی ندارد!

فرمود: فضله آنان عرقی است که از آنان مانند بوی مشک بیرون می آید، پس (در نتیجه این تعریق) شکم او خالی می شود.(3)

«يَا آيها النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (73)»

1- [2] _ جوامع الجامع، ص 182.
2- [1] _ ربیع الابرار، ج 1، ص 247.
3- [2] _ ربیع الآبرار، ج 1، ص 248.

[ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر و جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است]

1) علی بن ابراهیم میگوید: حضرت فرمود: این آیه در اصل این گونه نازل شده است: «یَا ایها النَّبِیُّ جَاهِدِ الْکُفَّارَ بِالْمُنَافِقِینَ» [ای پیامبر! به وسیله منافقین با کافران، جهاد کن] زیرا که پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، با شمشیر با منافقان جهاد نکرد، بلکه با کافران با شمشیر جهاد کرد.(1)

2) سپس فرمود: پدرم، از ابن عُمیر، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام این حدیث را نقل کرد: با کافران جهاد کن و با منافقین از طریق واجب کردن فرایض، جهاد کن.(2)

«یَحْلِفُونَ بِاللّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ کَلِمَةَ الْکُفْرِ وَکَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلاَمِهِمْ ...فَیَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عذاب أَلِیمٌ (79)»

«یَحْلِفُونَ بِاللّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ کَلِمَةَ الْکُفْرِ وَکَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلاَمِهِمْ وَهَمُّواْ بِمَا لَمْ یَنَالُواْ وَمَا نَقَمُواْ إِلاَّ ان أَغْنَاهُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ مِن فَضْلِهِ فَان یَتُوبُواْ یَکُ خَیْراً لَّهُمْ وَان یَتَوَلَّوْا یُعَذِّبْهُمُ اللّهُ عذاباً أَلِیماً فِی الدُّنْیَا وَالآخرهِ وَمَا لَهُمْ فِی الأَرْضِ مِن وَلِیٍّ وَلاَ نَصِیرٍ نَصِیرٍ (74) وَمِنْهُم مَّنْ عَاهَدَ اللّهَ لَئِنْ آتَانا مِن فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَکُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِینَ (75) فَلَمَّا آتَاهُم مِّن فَضْلِهِ بَخِلُواْ بِهِ وَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعْرِضُونَ (76)فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقاً فِی قُلُوبِهِمْ إِلَی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُواْ اللّهَ مَا وَ عَدُوهُ وَبِمَا کَانواْ یَکْذِبُونَ (77) أَلَمْ یَعْلَمُواْ ان اللّهَ یَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَان اللّهَ عَلاَّمُ الْغُیُوبِ (78) الَّذِینَ یَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِینَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فِی الصَّدَقَاتِ وَالَّذِینَ لاَ یَجِدُونَ إِلاَّ جُهْدَهُمْ فَیَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عذاب أَلِیمٌ (79)»

[به خدا سوگند می خورند که (سخن ناروا) نگفته اند در حالی که قطعا سخن کفر گفته و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده اند و بر آن چه موفق به انجام آن نشدند، همت گماشتند و به عیبجویی برنخاستند، مگر (بعد از) آن که خدا و پیامبرش از فضل خود آنان را بی نیاز گردانیدند. پس اگر توبه کنند، برای آنان بهتر است و اگر روی برتابند، خدا آنان را در دنیا و آخرت عذابی دردناک می کند

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 300.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 300.

و در روی زمین یار و یاوری نخواهند داشت * و از آنان کسانی اند که با خدا عهد کرده اند که اگر از کرم خویش به ما عطا کند، قطعاً صدقه خواهیم داد و از شایستگان خواهیم شد * پس چون از فضل خویش به آنان بخشید، بدان بخل ورزیدند و به حال اعراض روی برتافتند * در نتیجه به سزای آن که با خدا خلف وعده کردند و از آن روی که دروغ می گفتند، در دلهایشان تا روزی که او را دیدار می کنند، نفاق را باقی گذارد *آیا ندانسته اند که خدا راز آنان و نجوای ایشان را می داند و خدا دانای رازهای نهانی است * کسانی که بر مؤمنانی که (افزون بر صدقه واجب) از روی میل صدقات (مستحب نیز) می دهند، عیب می گیرند و (همچنین) از کسانی که (در انفاق) جز به اندازه توانشان نمی یابند، (عیبجویی می کنند) و آنان را به ریشخند می گیرند، (بدانند که) خدا آنان را به ریشخند می گیرد و برای ایشان عذابی پر درد خواهد بود]

1) عیاشی از جابر بن ارقم نقل کرده است که گفت: هنگامی که در یکی از مجالس خودمان بودیم و برادرم زید بن ارقم برای ما حدیث نقل می کرد، مردی سوار بر مادیان به سوی ما آمد و آثار سفر بر وی نمایان بود. بر ما سلام کرد و سپس ایستاد و گفت: آیا زید بن ارقم در میان شما است؟ زید گفت: من زید بن ارقم هستم، چه می خواهی؟ آن مرد گفت: آیا می دانی از کجا آمده ام؟ گفت: خیر. گفت: از فُسْطاط مصر، تا از شما در باره حدیثی که به من گفته شده که تو از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، نقل کردی، سئوال کنم. زید به او گفت: کدام حدیث؟ گفت: حدیث غدیر خم در ولایت علی ابن ابو طالب علیه السلام.

گفت: ای برادر زاده ام! حدیثی برایت نقل میکنم که پیش از غدیر خم است. همانا روح الامین، جبرییل علیه السلام بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، با ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد. رسول خدا گروهی را که من در میانشان بودم، فرا خواند و در مورد آن امر با آنان مشورت کرد تا در موسم (حج) آن را ابلاغ کند. من نمی دانستم چه باید بگویم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گریه کرد. جبرییل به او گفت: _ ای محمد! _ تو را چه شده است؟ آیا از امر خدا به تنگ آمده ای! ایشان فرمود: خیر _ ای جبرییل! _ پروردگارم می داند چه آزارهایی را از قریش متحمل شدم. آنان به رسالت من اقرار

نکردند، تا این که خداوند مرا به جهاد دستور داد و سربازانی از آسمان برایم نازل کرد و مرا یاری کردند. چگونه پس از من علی علیه السلام را قبول کنند! جبرییل او را ترک کرد و سپس این آیه بر او نازل شد: «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ».(1) [و مبادا تو برخی از آن چه را که به سویت وحی می شود، ترک گویی و سینه ات بدان تنگ گردد].

هنگامی که که در راه بازگشت در جُحفه(2) فرود آمدیم و خیمه های خود را بر پا کردیم، جبرییل علیه السلام با این آیه نازل شد: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا انزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَان لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ».(3) [ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده را ابلاَغ کن و اگر نکنی، پیامش را نرسانده ای و خدا تو را از (گزند) مردم نگاه می دارد] ما در آن حالت (برپا کردن خیمهها) بودیم که صدای رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، را شنیدم که با صدای بلند میفرمود: ای مردم! دعوت خدا را اجابت کنید. من رسول خدا هستم. پس با شتاب نزد او آمدیم.

در حالی که اوج گرما بود و او از شدت گرما قسمتی از لباسش را روی سرش و قسمتی را روی پاهایش انداخته بود، دستور داد زمین زیر درخت که پر از خار و سنگ بود، جارو شود. مردی گفت: چه چیزی باعث شده است که این جا را جارو کند در حالی که می خواهد الان از این جا برود؟! بی گمان، امروز مصیبتی بر سر شما فرود خواهد آمد. هنگامی که از جارو زدن فارغ شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد بار مرکوبهای ما و جهاز شتران و بارهای ما آورده شود. سپس آنها را روی یکدیگر گذاشتیم و پارچهای را روی آنها انداختیم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آنها بالا رفت. آن گاه خدا را حمد و سپاس گفته و فرمود:

ای مردم! همانا شامگاه عرفه، امری بر من نازل شد که از ترس تکذیب اهل دروغ (افک) از آن به تنگ آمدم (از اعلام آن خودداری کردم) تا این که در این موضع (که در آن قرار داریم) پروردگارم مرا تهدید کرد که حتماً این ماموریت را

1- [1] _ هود/12.

2- [2] _ جُحفه، روستایی در راه مدینه.«معجم البلدان، ج 2، ص 111».
3- [3] _ مائده/67.

انجام دهم. من از مردم نمی ترسم و از خویشاوندانم نیز طرفداری و پشتیبانی نمی کنم. ای مردم! چه کسی از خودتان بر خودتان شایسته تر است؟ گفتند: خدا و رسولش. فرمود: خدایا! تو گواه باش، و تو _ ای جبرییل! _ شاهد باش. ایشان این عبارت را سه بار تکرار فرمود. سپس دست علی ابن ابو طالب علیه السلام را گرفته و به سوی خود بالا برد. سپس فرمود: خدایا! هر که من مولای او هستم، علی مولای او است. خدایا کسی را که او را یاری می کند یاری کن و با کسی که با او دشمنی می کند، دشمنی کن و یاری کن آن که او را یاری می رساند و تنها بگذار کسی را که او را تنها می گذارد. ایشان این سخن را سه بار تکرار کرده و سپس فرمود: آیا شنیدید؟ گفتند: خدایا بلی. فرمود: آیا اقرار کردهید؟ گفتند: خدایا! بلی. سپس فرمود: خدایا گواه باش و تو _ ای جبرییل! _ شاهد باش.

سپس پایین آمد و ما به طرف بارهایمان رفتیم و در کنار خیمه من خیمه ای برای گروهی از قریش بود و آنان سه نفر بودند و حذیفه بن یمان نیز همراه من بود. از یکی از آن سه نفر شنیدیم که می گفت: به خدا قسم، محمد احمق است، اگر گمان می کند که این امر پس از او برای علی دوام میآورد! و دیگری گفت: او را احمق می خوانی، آیا نمی دانی که او دیوانه است؟ او نزدیک بود نزد زن پسر ابو کبشه دچار صرع شود؟ و سومی گفت: او را رها کنید؛ این امر به او مربوط است، می خواهد احمق باشد یا دیوانه، به خدا قسم آن چه را می گوید، هیچ گاه به واقعیت نمی پیوندد. پس حذیفه از گفته ایشان به خشم آمد و کناره خیمه را بالا زد و سرش را داخل خیمه آنان کرد و گفت: این سخنان را میگویید در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان شما است و وحی خدا بر او نازل می شود. به خدا قسم فردا سخنان شما را به او خواهم گفت. به او گفتند: ای ابو عبدالله! تو در این جا هستی و گفتههای ما را شنیدی؟ حرفهای ما را نشنیده بگیر، زیرا برای همسایگی امانت و حرمتی است. به آنان گفت: این سخنان از قبیل رعایت حرمت همسایگی و مجالس آن نیست و اگر آن را از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، پنهان کنم، با خدا و رسولش اخلاص نداشته ام. به او گفتند: ای ابو عبدالله! هر چه را می خواهی انجام ده. ما به خدا سوگند یاد خواهیم کرد که این را نگفتهایم و تو به ما دروغ بسته ای. آیا تو را باور کرده و ما سه نفر را تکذیب میکند؟ به آنان گفت: برای من مهم نیست، وقتی که برای خدا و برای رسول او

ص:676

صلی الله علیه و آله و سلم اخلاص میورزم (نصیحتی خالصانه میکنم) شما هر چه می خواهید، بگویید.

سپس آن جا را ترک کرد تا این که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و علی علیه السلام در کنار او بود و شمشیر خود را با حمایلش پوشانده بود. حذیفه سخنان آن اشخاص را به او گفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنبال آنان فرستاد و به آنان فرمود: چه گفتهاید؟ گفتند: به خدا قسم، چیزی نگفته ایم. اگر چیزی در مورد ما گفته شده است، دروغ است. جبرییل با این آیه نازل شد: «يَحْلِفُونَ بِاللّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلاَمِهِمْ وَهَمُّواْ بِمَا لَمْ يَنَالُواْ» و آن گاه علی علیه السلام گفت: بگذار آن چه را می خواهند بگویند؛ به خدا قسم، قلبم در میان دنده های سینه ام و شمشیرم در گردنم است. اگر بخواهند مرا بکشند، من نیز آنان را خواهم کشت. جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: برای امری که اتفاق افتاده است، صبرکن. پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، آن چه را جبرئیل گفت، به علی علیه السلام رساند و سپس فرمود: صبر می کنم تا ببینم چه سرنوشتی رقم خواهد خورد. امام صادق علیه السلام فرمود: در این میان، پیرمردی از آن جماعت گفت: اگر ما در میان قبایل خویش چنان که این می گوید بودهایم، پس ما از الاغ بدتر باشیم. فرمود: و یک نفر دیگر که جوانی بود و در کنارش ایستاده بود، گفت: اگر تو در گفتهات صادق باشی، ما از الاغ بدتریم.(1)

2) از جعفر ابن محمد خُزاعی، از پدرش نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هنگامی که پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، آن سخنرانی را در غدیر خم ایراد کرد و وارد خیمه ها شد، مقداد نزد گروهی از آنان آمد، در حالی که می گفتند: به خدا اگر اصحاب کسری و سزار بودیم، اکنون ابریشم و لباسهای زر دوز و دیبا و منسوجات را بر تن داشتیم، در حالی که ما با او از دو چیز رنج می بریم: غذای خشن را می خوریم و لباس خشن بر تن می کنیم. وانگهی هنگامی که مرگش نزدیک شده و سالهای زندگیش به اتمام رسیده و اجلش فرا رسیده نیز می خواهد خلافت را پس از خود به علی واگذار کند. به خدا قسم خواهد دانست که چه کار خواهیم کرد. _ گفت:_ مقداد به پیامبر

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 103، ح 89.

صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد. حضرت فرمود: به جماعت حاضر شوید. _ راوی میگوید: _ آنان با خود گفتند: بی گمان، مقداد مشت ما را باز کرده است، برخیزید تا بر علیه او سوگند بخوریم. پس نزد پیامبر آمدند و در برابرش به خاک افتادند و گفتند: قسم به پدران و مادران ما ای رسول خدا! قسم بر آن که تو را به حق فرستاده است و تو را با نبوّت مشرف کرده است، ما آن چه را به تو رسیده است، نگفتهایم. نه، قسم به آن که تو را برای بشر برگزیده است، چنین نگفتهایم. پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: «بسم اللهِ الرَّحمن الرَّحیم * یَحْلِفُونَ بِاللّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ کَلِمَةَ الْکُفْرِ وَکَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلاَمِهِمْ وَهَمُّواْ» به تو _ ای محمد _ در شب عقبه، «وَمَا نَقَمُواْ إِلاَّ أَنْ أَغْنَاهُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ مِن فَضْلِهِ» بعضی از آنان (قبلاً) کله و برخی پاچه می فروختند و گیسوی پشمین یا ابریشمی می تافتند. پس خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم آنان را بی نیاز کرد. سپس همانان اسلحه شان را علیه او برکشیدند. (1)

3) و از همو: از ابان بن تغلب، از همو علیه السلام روایت شده است که: هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، در روز غدیر خم علی علیه السلام را به عنوان خلیفه تعیین نمود و فرمود: هر که مولای اویم پس علی مولای اوست، دو مرد از قریش سرهایشان را پنهان کردند و گفتند: به خدا قسم، هیچ وقت تسلیم آن چه گفت نمی شویم. سخن ایشان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و از آنان در باره آن چه که گفتند، پرسید. آنان انکار کردند و به خدا سوگند یاد کردند که چیزی نگفتهاند. جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد و این آیه نازل شد: «یَحْلِفُونَ بِاللّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ کَلِمَةَ الْکُفْرِ وَکَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلاَمِهِم»تا آخر آیه. امام صادق علیه السلام فرمود: همانا آنان بی آن که توبه کنند، رفتند.(2)

4) علی بن ابراهیم میگوید: این آیه در باره کسانی نازل شده است که در کعبه سوگند یاد کردند که این امر را به بنی هاشم واگذار نکنند و آن، همان «کلمه کفر» است. سپس برای کشتن رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 106، ح 90.

2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 106، ح 91.

باد، در عقبه به کمین نشستند و خواستند او را بکشند و این همان سخن خدای تبارک و تعالی است که فرمود: «وَهَمُّواْ بِمَا لَمْ يَنَالُواْ».(1)

5) ابن بابویه میگوید: احمد بن محمد بن هیثم عجلی که خدا از او خشنود باد، از احمد بن یحیی بن زکریا قطان، از بکر بن عبدالله ابن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از زیاد بن منذر، از گروهی از مشایخ، از حذیفه بن یمان نقل کرده است که که گفت: کسانی که شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در هنگام بازگشت از تبوک ترساندند، چهارده نفر بودند: ابو شرور، ابو دواهی، ابو معازف و پدرش، طلحه، سعد بن ابی وقاص، ابو عبیده، ابو اعور، مغیره، و سالم مولای ابو حذیفه، خالد بن ولید، عمرو ابن عاص، ابو موسی اشعری و عبد الرحمان بن عوف. آنان کسانی بودند که خدای عز و جل آیه شریفه: «وَهَمُّواْ بِمَا لَمْ يَنَالُواْ» را در مورد آنان نازل کرد.(2)

6) طبرسی میگوید: امام باقر علیه السلام فرمود: هشت نفر از آنان از قریش بودند؛ و چهار نفر از سایر قبایل عرب.(3)

7) و در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «قُلْ فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» [بگو آیا نزد شما دانشی هست که آن را برای ما آشکار کنید] در سوره انعام، (4) حدیثی مسند از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که پیشتر در داستان نضر بن حارث فهری با گروهی از منافقان که شبانه نزد عمر بن خطاب گرد هم آمدند، ذکر شد. سپس این حدیث را ذکر کرد و در آن فرمود: هنگامی که او را _ یعنی نضر فهری _ را در اطراف مدینه دیدند، در حالی که (در اثر ضربت) کلوخی مرده بود، ولوله کردند و گریستند، و گفتند: هر که با علی علیه السلام دشمنی کند و این دشمنی را آشکار کند، او را با شمشیرش خواهد کشت. و هر که به سبب دشمنی با علی علیه السلام از مدینه خارج شود، خدا بر او آن چه را می بینیم نازل می کند. به خدا قسم هر گاه به مدینه بازگشتیم، عزیزترین آن (از اهل مدینه)، خوارترین شیعه علی علیه السلام را مانند سلمان و ابوذر و عمار و مانند آنان از

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 301.
2- [2] _ خصال، ص 499، ح 6.

3- [3] _ مجمع البیان، ج 5، ص 91.
4- [4] _ از تفسیرآیات 146_ 151.

ضعیفان شیعه اخراج خواهد کرد. خدا آن چه را گفتند به پیامبرش وحی کرد. هنگامی که به مدینه رفتند، رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، موضوع را به اطلاع آنان رساند. آنان به دروغ سوگند یاد کردند که آن را نگفتهاند. سپس خدا این آیه را در باره آنان نازل فرمود: «يَحْلِفُونَ بِاللّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلاَمِهِمْ» اسلام ظاهریشان با گفتن این سخن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که: همانا ما ایمان آورده ایم و برای خدا و رسولش در اطاعت از علی علیه السلام تسلیم شدهایم «وَهَمُّواْ بِمَا لَمْ يَنَالُواْ» از کشتن محمد صلی الله علیه و آله و سلم در شب عقبه و اخراج ضعفای شیعه از مدینه از روی دشمنی با علی علیه السلام «وَمَا نَقَمُواْ» از آنان، «إِلاَّ ان أَغْنَاهُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ مِن فَضْلِهِ» با شمشیر علی علیه السلام در جنگهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فتوحات او «فَان يَتُوبُواْ يَكُ خَيْراً لَّهُمْ وَان يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللّهُ عذاباً أَلِيماً فِى الدُّنْيَا وَالآخرهِ وَمَا لَهُمْ فِى الأَرْضِ مِن وَلِيٍّ وَلاَ نَصِيرٍ».(1)

و این حدیث طولانی است وما آن را با وجود طولانی بودن آن در تفسیر این فرموده خدای عز و جل «قُلْ فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» ذکر کردهایم.

8) ابن شهر آشوب: روایت شده است که هنگامی که پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، از غدیر خم فارغ شد و مردم پراکنده شدند، گروهی از قریش گرد هم آمدند و بر آن چه که اتفاق افتاد، تأسف خوردند. پس سوسماری از کنار آنان رد شد. برخی از آنان گفتند: کاش که این سوسمار را بر ما گماشته بود و علی را بر ما نگماشته بود. ابوذر این سخن را شنید و آن را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان گذاشت. حضرت به دنبال آنان فرستاد و آنان را احضار کرد. اما ایشان انکار کردند و قسم خوردند که آن سخن را نگفتهاند. خدای عز و جل این آیه را نازل کرد: «يَحْلِفُونَ بِاللّهِ مَا قَالُواْ وَلَقَدْ قَالُواْ كَلِمَةَ الْكُفْرِ» تا آخر آیه، پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همانا آسمان بر کسی سایه نینداخته و زمین، کسی را بر دوش خویش حمل نکرده است که راستگوتر از ابوذر باشد.(2)

9) و از طریق عامه (اهل تسنن) حدیثی روایت شده است که زمخشری آن را در کشاف، در تفسیر این فرموده خدای عز و جل «لَقَدِ ابْتَغَوُاْ الْفِتْنَةَ مِن قَبْلُ وَقَلَّبُواْ

1- [1] _ کشکول در آن چه بر آل رسول علیهم السلام گذشت، ص 184.
2- [2] _ مناقب، ج 3، ص 41.

لَکَ الأُمُورَ»(1) ذکر کرده است و آن را به صورت مرفوع به ابن جُریج اسناد داده است که گفت: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در گردنه، در شب عقبه کمین کرده بودند و دوازده نفر بودند تا او را بکشند.(2)

10) و نیز زمخشری در تفسیر این فرموده خدای عز و جل «وَهَمُّواْ بِمَا لَمْ یَنَالُواْ وَمَا نَقَمُواْ» میگوید: منظور از آن، قصد کشتن ناجوانمردانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به هنگام بازگشتش از تبوک است. پانزده نفر از آنان توافق کرده بودند که او را هنگامی که به بالای عقبه برسد، از شتر بر زمین بیندازند تا در دره سقوط کند. عمار بن یاسر زمام شتر آن حضرت را گرفته بود و حذیفه از پشت آن را می راند و آنان در این حالت بودند که حذیفه صدای پای شترها و اسلحه را شنید. به آنان که گروهی نقاب بر چهره بودند رو کرد و گفت: وای بر شما، وای بر شما، ای دشمنان خدا! پس آنها فرار کردند.(3)

11) علی بن ابراهیم میگوید: خسیسان را ذکر کرد و آنان را منافق و دروغگو خواند. سپس فرمود: «وَمِنْهُم مَّنْ عَاهَدَ اللّهَ لَئِنْ آتَانا مِن فَضْلِهِ» تا این قسمت از آیه: «أَخْلَفُواْ اللّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا کَانواْ یَکْذِبُونَ».(4)

12) و نیز علی بن ابراهیم میگوید: و در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: او ثعلبه بن حاطب بن عمرو بن عوف بود و او نیازمند بود. او با خدا عهد کرد و هنگامی که خدا به او روزی داد، نسبت به آن بخل ورزید.

همو میگوید: سپس منافقان را ذکر کرده و فرمود: «أَلَمْ یَعْلَمُواْ ان اللّهَ یَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَان اللّهَ عَلاَّمُ الْغُیُوبِ»، و فرمود: اما در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «الَّذِینَ یَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِینَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فِی الصَّدَقَاتِ وَالَّذِینَ لاَ یَجِدُونَ إِلاَّ جُهْدَهُمْ فَیَسْخَرُونَ مِنْهُمْ» باید گفت: سالم بن عمیر انصاری پیمانه ای از خرما آورده بود. گفت: ای رسول خدا! شب را برای جریر کار می کردم تا این که دو پیمانه خرما به دست آوردم. من یکی از آنها را نگهداشتم و دیگری را به پروردگار

1- [1] _ توبه/48.

2- [2] _ کشاف، ج 2، ص 277.
3- [3] _ کشاف، ج 2، ص 291.
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 301.

وام می دهم. رسول خدا دستور داد آن را در کنار صدقهها بگذارد. منافقان او را مسخره کردند و گفتند: به خدا قسم، خدا از این پیمانه بی نیاز است. پیمانه او چه فایده ای به خدا می رساند! ابا عقیل خواسته است خود را مطرح کند تا چیزی از صدقات به او داده شود. خداوند فرمود: «سَخِرَ اللّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عذاب أَلِيمٌ».(1)

«اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لاَ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ ان تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَن...وَاللّهُ لاَ يَهْدِى الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (80)»

«اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لاَ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ ان تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغْفِرَ اللّهُ لَهُمْ ذَلِکَ بِانهُمْ كَفَرُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَاللّهُ لاَ يَهْدِى الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (80)»

[چه برای آنان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی (یکسان است . حتی) اگر هفتاد بار برایشان آمرزش طلب کنی، هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید. چرا که آنان به خدا و فرستاده اش کفر ورزیدند و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند]

1) علی بن ابراهیم میگوید که این آیه هنگامی که رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به مدینه بازگشت نازل شد و عبدالله بن ابی مریض شده بود. پسرش عبد الله بن عبدالله، از مؤمنین بود. او در حالی که پدرش در حال احتضار و جان دادن بود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا! پدرم و مادرم فدایت شوند، اگر نزد پدرم نیایی، این امر برای ما موجب ننگ است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد او آمد در حالی که منافقان پیش او بودند. پسرش عبدالله بن عبدالله گفت: ای رسول خدا! برای او استغفار کن. پس رسول خدا برای او استغفار کرد. عمر گفت: ای رسول خدا! مگر خدا تو را از نماز خواندن بر آنان و استغفار برای آنان نهی نکرده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن او را نشنیده گرفت و او (عمر) آن را تکرار کرد. پس به وی فرمود: وای بر تو، همانا من مخیر شدم و این را اختیار کردم؛ همانا خدا می فرماید: «اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لاَ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ ان تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغْفِرَ اللّهُ لَهُمْ».

هنگامی که عبدالله درگذشت، پسرش نزد رسول خدا آمد و گفت: پدر و مادرم فدایت شوند _ ای رسول خدا! _ اگر صلاح میبینید، در تشییع جنازه اش حاضر شوید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضور یافت و بر سر قبرش ایستاد.

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 301.

عمر به ایشان گفت: ای رسول خدا! مگر خدا تو را از نماز بر مرده آنان و ایستادن بر سر قبر ایشان نهی نکرده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: وای بر تو؛ آیا می دانی من چه گفته ام؟ من گفتم: خدایا قبر و شکم او را از آتش پر کن و او را با آتش شکنجه کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیزی را آشکار کرد که دوست نداشت.(1)

2) عیاشی: از ابو جارود، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «الَّذِینَ یَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِینَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فِی الصَّدَقَاتِ» فرمود: علی امیر مؤمنین علیه السلام قراردادی بر این اساس بست که در آبیاری درختان خرما در برابر هر دلو یک خرما به انتخاب خود بردارد. پس از جمع آوری خرما مقداری را نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آورد و عبد الرحمان بن عوف در آنجا بود و از او عیب جویی کرد _ یا منظورش آن بود _ پس این آیه نازل شد: «الَّذِینَ یَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِینَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فِی الصَّدَقَاتِ» تا این فرموده خدای تعالی: «اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لاَ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّةً فَلَن یَغْفِرَ اللّهُ لَهُمْ».(2)

3) از عباس بن هلال، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود: همانا خدای عز و جل به محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: «ان تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّةً فَلَن یَغْفِرَ اللّهُ لَهُمْ»، پس صد بار برای آنان استغفار کرد تا خدا گناهانشان را بیامرزد. خداوند این آیه را نازل کرد: «سَوَاء عَلَیْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَن یَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ»(3) [برای آنان یکسان است. چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی، خدا هرگز بر ایشان نخواهد بخشود] و فرمود: «وَلاَ تُصَلِّ عَلَی أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ آبداً وَلاَ تَقُمْ عَلَیَ قَبْرِهِ»(4) و پس از آن برای آنان استغفار نکرد و بر سر قبر هیچ کدام از آنان حضور نیافت.

4) از زُراره نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به پسر عبدالله بن ابی فرمود: هر گاه از

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 302.

2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 107، ح 93.
3- [3] _ منافقون/6.
4- [4] _ توبه/84.

پدرت فارغ شدی به من اطلاع بده. و پدرش در گذشته بود. پس نزد او آمد و به او خبر داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نعلین خود را برداشت تا بر او نماز بخواند. عمر به او گفت: مگر خدا نفرموده است: «وَلاَ تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ آبداً وَلاَ تَقُمْ عَلَىَ قَبْرِهِ»؟! رسول خدا به او فرمود: وای بر تو _ ویحک یا ویلک _ همانا من می گویم: خدایا قبر و شکمش را از آتش پر کن و در روز قیامت او را با آتش بسوزان (شکنجه کن).(1)

5) از حنان بن سدیر، از پدرش، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که: مردی از منافقان از دنیا رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنبال پسرش فرستاد و فرمود: هر گاه خواستید برای تشییع جنازه بیرون آیید، به اطلاع من برسانید. هنگامی که زمان تشییع جنازه اش فرا رسید، به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند. ایشان به سوی آنان آمد تا این که دست پسرش را در تشییع جنازه گرفت و حرکت کرد. _ فرمود: _ پس عمر راه را بر او بست و گفت: ای رسول خدا! مگر پروردگارت تو را از این کار نهی نکرده است که بر جنازه کسی از آنان نماز بخوانی یا بر سر قبرش حاضر شوی؟! پیامبر صلی الله علیه و آله به وی جوابی نداد. _ فرمود:_ عمر قبل از رسیدن به قبر، باز هم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: مگر خدا شما را از نماز گزاردن بر مرده آنان یا حضور بر سر قبرشان نهی نکرده است، چه آنان به خدا و رسولش کفر ورزیده اند و در حال کفر مردند؟! آن گاه پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، به عمر فرمود: تو ما را در حال نماز بر جنازه اش و بر سر قبرش ندیدی. سپس فرمود: پسرش مردی از مؤمنان است و شایسته بود که حقش را ادا کنیم. پس عمر گفت: به خدا پناه می برم از خشم خدا و خشم تو، ای رسول خدا.(2)

6) از محمد بن مهاجر، از مادرش ام سلمه نقل شده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام آمدم و به او عرض کردم: خدا تو را خیر دهد، زنی از مرجئه با من همراه شد. هنگامی که به ربذه رسیدیم، مردم محرم شدند و او نیز با آنان محرم شد و من احرام را تا عقیق به عقب انداختم. او گفت: ای گروه شیعیان! شما در همه چیز با مردم مخالفت می کنید؛ مردم از ربذه احرام می بندند و شما از عقیق محرم

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 107، ح 94.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 107، ح 95.

میشوید و همچنین در نماز بر میت با مردم مخالفت می کنید؛ مردم چهار بار تکبیر می گویند و شما پنج بار تکبیر می گویید؟! در حالی که قسم به خدا تکبیر بر میت چهار بار است.

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، بر میت نماز می خواند، تکبیر می گفت و سپس شهادتین می گفت. دوباره تکبیر میگفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود میفرستاد و دعا میکرد. سپس تکبیر میگفت و برای مؤمنان استغفار میکرد. بار دیگر تکبیر میگفت و برای میت دعا میکرد. سپس تکبیر میگفت و نماز را تمام میکرد. هنگامی که خدا او را از نماز بر منافقان نهی کرد، تکبیر گفت و شهادتین گفت، سپس تکبیر گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستاد و دعا کرد و آن گاه تکبیر گفت و برای مؤمنان دعا کرد، سپس تکبیر گفت و رفت و برای میت دعا نکرد.(1)

«فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلاَفَ رَسُولِ اللّهِ وَكَرِهُواْ...انهُمْ كَفَرُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُواْ وَهُمْ فَاسِقُونَ (84)»

«فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلاَفَ رَسُولِ اللّهِ وَكَرِهُواْ ان يُجَاهِدُواْ بِأَمْوَالِهِمْ وَانفُسِهِمْ فِى سَبِيلِ اللّهِ وَقَالُواْ لاَ تَنفِرُواْ فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّاً لَّوْ كَانوا يَفْقَهُونَ (81) فَلْيَضْحَكُواْ قَلِيلاً وَلْيَبْكُواْ كَثِيراً جَزَاء بِمَا كَانواْ يَكْسِبُونَ (82) فَانٍ رَّجَعَكَ اللّهُ إِلَى طَآئِفَهٍ مِّنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُل لَّن تَخْرُجُواْ مَعِىَ آبداً وَ لَن تُقَاتِلُواْ مَعِىَ عَدُوّاً انكُمْ رَضِيتُم بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّهٍ فَاقْعُدُواْ مَعَ الْخَالِفِينَ (83) وَلاَ تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ آبداً وَلاَ تَقُمْ عَلَىَ قَبْرِهِ انهُمْ كَفَرُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُواْ وَهُمْ فَاسِقُونَ (84)»

[این که با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنند، کراهت داشتند و گفتند: در این گرما بیرون نروید. بگو: اگر دریابند، آتش جهنم سوزان تر است * از این پس کم بخندند و به جزای آن چه به دست می آوردند، بسیار بگریند * و اگر خدا تو را به سوی طایفه ای از آنان بازگردانید و آنان برای بیرون آمدن (به جنگ دیگری) از تو اجازه خواستند، بگو: شما هرگز با من خارج نخواهید شد و هرگز همراه من با هیچ دشمنی نبرد نخواهید کرد. زیرا شما نخستین بار به نشستن تن در دادید. پس

1- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 108، ح 96.

(اکنون هم) با خانه نشینان بنشینید * و هرگز بر هیچ مرده ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست؛ چرا که آنان به خدا و پیامبر او کافر شدند و در حال فسق مردند]

1) علی بن ابراهیم میگوید: (این آیه) در باره جدّ بن قیس نازل شد هنگامی که به قومش گفت: در گرما بیرون نیایید؛ پس خدا جد بن قیس و اصحابش را رسوا نمود. هنگامی که اسبها برای رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، جمع شد (مردمان برای جنگ بسیج شدند) ایشان از گردنه وداع خارج شد و امیر مؤمنان علیه السلام را در مدینه جانشین خود ساخت. پس منافقان شروع به شایعه پراکنی در باره علی علیه السلام کردند و گفتند: او را به خاطر قدم بدی که دارد (شوم است)، در مدینه باقی گذاشته است. این سخن به گوش علی علیه السلام رسید. شمشیر و سلاحش را برداشت و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جُرف پیوست. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وی فرمود: ای علی! مگر تو را در مدینه به جانشینی خود برنگزیده بودم؟! فرمود: بلی، اما منافقان ادعا کردند که شما به خاطر روی بد قدم بودن من، مرا در مدینه جانشین خود ساخته ای. فرمود: _ ای علی! _ منافقان دروغ گفتهاند؛ آیا راضی نمی شوی که برادرم باشی و من برادر تو باشم و جایگاه تو نزد من مانند جایگاه هارون نزد موسی باشد، جز این که پیامبری پس از من نیست و تو خلیفه من در امتم و وزیر و وصی و برادرم در دنیا و آخرت باشی؟ پس علی علیه السلام به مدینه برگشت.(1)

«وَلاَ تُعْجِبْکَ أَمْوَالُهُمْ وَ أَوْلاَدُهُمْ انما یُرِیدُ اللّهُ ان یُعَذِّبَهُم بِهَا فِی الدُّنْیَا وَتَزْهَقَ انفُسُهُمْ وَ هُمْ کَافِرُونَ (85)»

[و اموال و فرزندان آنان تو را به شگفت نیندازد. جز این نیست که خدا می خواهد ایشان را در دنیا به وسیله آن عذاب کند و جانشان در حال کفر بیرون رود]

1) شیخ در امالی با سند خود از علی بن عقبه از ابو کهمس، از عمرو ابن سعید بن هلال روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به من وصیت کن. فرمود: تو را به تقوای خدا و ورع و پرهیزکاری و اجتهاد

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 292.

سفارش می کنم و بدان که اجتهادی که بی ورع باشد سودی ندارد، و به کسی که پایین تر و نه بالاتر از تو باشد نگاه کن. چه بسیار خدای عز و جل به رسولش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «وَلاَ تُعْجِبْکَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلاَدُهُمْ»، و همچنین خدایی که یادش گرامی باد، فرمود: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْکَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنيَا»(1)[و نگشای به خواهش دو چشمت را به سوی آنچه کامیاب کردیم به آن کسانی را از ایشان با خوشی زندگانی دنیا] پس اگر نفس، تو را به انجام چیزی از چیزهایی که در آیه ذکر شده است وسوسه کند، بدان که قُوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، جو، حلوای او خرما، و سوخت او برگ درخت خرما بود. هر گاه به مصیبتی مبتلا شدی، مصیبت خود را با رحلت رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، مقایسه کن؛ چرا که مردم تا به حال هیچ گاه به مصیبتی مانند آن دچار نشدهاند و هیچ گاه نیز دچار نخواهند شد.(2)

«وَ إِذَا انزِلَتْ سُورَةٌ ان آمِنُواْ بِاللّهِ وَ جَاهِدُواْ مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَکَ أُوْلُواْ الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَ قَالُواْ ذَرْنَا نَکُن مَّعَ الْقَاعِدِينَ (86)»

[و چون سوره ای نازل شود که به خدا ایمان آورید و همراه پیامبرش جهاد کنید، ثروتمندانشان از تو عذر و اجازه خواهند و گویند: بگذار که ما با خانه نشینان باشیم]

1) طبرسی میگوید: از ابن عباس و دیگران روایت شده است که: «أُوْلُواْ الطَّوْلِ» به معنای پولداران و قدرتمندان و بی نیازان است.(3)

2) از ابن جریر و ابن منذر و ابن ابو حاتم و ابن مردویه، از ابن عباس نقل شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «أُوْلُواْ الطَّوْلِ» گفت: یعنی ثروتمندان.(4)

1- [1] _ طه/131.
2- [2] _ امالی طوسی، ج 2، ص 294.
3- [3] _ مجمع البیان، ج 5، ص 102.
4- [4] _ الدر المنثور، ج 4، ص 259.

«رَضُواْ بِان یَکُونُواْ مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طُبِعَ عَلَی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَ یَفْقَهُونَ (87)»

[راضی شدند که با خانه نشینان باشند و بر دلهایشان مهر زده شده است، در نتیجه قدرت درک ندارند]

1) عیاشی از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «رَضُواْ بِان یَکُونُواْ _مَعَ الْخَوَالِفِ» فرمود: با زنان.

2) از عبدالله حلبی نقل شده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «رَضُواْ بِان یَکُونُواْ مَعَ _الْخَوَالِفِ» پرسیدم و آن حضرت فرمود : زنان، همانا آنان گفتند: خانه های ما بی حفاظ هستند؛ و خانه هایشان در اطراف شهر بود، جایی دور از همه مردم،(1) پس خدا آنان را تکذیب کرد و فرمود: «وَمَا هِیَ بِعَوْرَةٍ إِن یُرِیدُونَ إِلَّا فِرَارًا»(2) [(ولی خانه هایشان) بی حفاظ نبود، (آنان) جز گریز (از جهاد) چیزی نمی خواستند]. خانه هایشان دارای دیواری ضخیم و مستحکم بود.(3)

«لَّیْسَ عَلَی الضُّعَفَاء وَلاَ عَلَی الْمَرْضَی وَلاَ عَلَی الَّذِینَ لاَ یَجِدُونَ...وَطَبَعَ اللّهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَ یَعْلَمُونَ (93)»

«لَّیْسَ عَلَی الضُّعَفَاء وَلاَ عَلَی الْمَرْضَی وَلاَ عَلَی الَّذِینَ لاَ یَجِدُونَ مَا یُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُواْ لِلّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَی الْمُحْسِنِینَ مِن سَبِیلٍ وَاللّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ (91) وَلاَ عَلَی الَّذِینَ إِذَا مَا أَتَوْکَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لاَ أَجِدُ مَا أَحْمِلُکُمْ عَلَیْهِ تَوَلَّواْ وَّأَعْیُنُهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَناً أَلاَّ یَجِدُواْ مَا یُنفِقُونَ(92) انما السَّبِیلُ عَلَی الَّذِینَ یَسْتَأْذِنُونَکَ وَهُمْ أَغْنِیَاء رَضُواْ بِان یَکُونُواْ مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللّهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَ یَعْلَمُونَ (93)»

[بر ناتوانان و بر بیماران و بر کسانی که چیزی نمی یابند (تا در راه جهاد) خرج کنند، در صورتی که برای خدا و پیامبرش خیرخواهی نمایند، هیچ گناهی نیست (و نیز) بر نیکوکاران ایرادی نیست و خدا آمرزنده مهربان است * و (نیز) گناهی نیست بر کسانی که چون پیش تو بیابند تا سوارشان کنی (و) گفتی چیزی پیدا نمی کنم تا بر آن سوارتان کنم، برگشتند و در اثر اندوه از چشمانشان اشک فرو می ریخت که (چرا) چیزی نمی یابند تا (در راه جهاد) خرج کنند * ایراد فقط بر

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 108، ح 97.
2- [2] _ احزاب/13.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 108، ح 98.

کسانی است که با این که توانگرند، از تو اجازه (ترک جهاد) می خواهند (و به این) راضی شده اند که با خانه نشینان باشند و خدا بر دلهایشان مهر نهاد. در نتیجه آنان نمی فهمند]

1) علی بن ابراهیم میگوید: بکّائون (بسیار گریه کنندگان) نزد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، آمدند و آنان هفت نفر بودند: از بنی عمرو بن عوف، سالم بن عمیر، که در جنگ بدر شرکت کرده بود و اختلافی در این مورد نیست؛ و از بنی واقف، هرمی بن عمیر و از بنی حارثه، علیبه بن زید، که آبرو و حیثیت خود را صدقه داد. _ داستان چنین بود که رسول خدا دستور داد که صدقه بیاورند. مردم شروع به آوردن صدقات کردند. علیبه گفت: ای رسول خدا! به خدا قسم چیزی ندارم که به عنوان صدقه دهم و از همین روی، آبروی خویش را حلال میگردانم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا صدقه ات را پذیرفته است._ از بنی مازن بن نجار؛ ابو لیلی عبد الرحمان بن کعب و از بنی سلمه، عمرو بن غنمه؛ و از بنی زریق، سلمه بن صخر؛ و از بنی سلیم بن منصور، عرباض بن ساریه سلمی. اینان گریان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: ای رسول خدا! نمی توانیم با شما بیرون بیاییم. سپس خدا این آیه را در باره آنان نازل کرد: «لَّيْسَ عَلَى الضُّعَفَاء وَلاَ عَلَى الْمَرْضَى وَلاَ عَلَى الَّذِينَ لاَ يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ» گفت: و این گریه کنندگان، کفش میخواستند تا آن را به پا کنند [و به جنگ بروند].(1)

2) عیاشی: از عبد الرحمان بن حرب نقل کرده است که گفت: هنگامی که مردم با امیر مؤمنان علیه السلام از صفین آمدند، ما نیز با او بودیم. پس راهی غیر از راهی را که رفته بودیم، برگزید تا این که نخیله را پشت سر گذاشتیم و خانه های کوفه را دیدیم (سواد کوفه پیدا شد). به ناگاه پیرمردی را دیدیم که در سایه خانه ای نشسته بود و بر چهره اش آثار بیماری، آشکار بود. امیر مؤمنان علیه السلام به سوی او رفت و ما نیز همراه او بودیم تا این که بر او سلام کرد و ما نیز بر او سلام کردیم. پیرمرد به نیکویی جواب داد و گمان کردیم که او را شناخته است. امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: چرا رنگ چهره ات این قدر پریده است، علت آن چیست، آیا بیماری؟ آن پیرمرد گفت: بلی. فرمود: آیا از آن متنفر شده ای؟ گفت: دوست ندارم

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 292؛ تفسیر طبری، ج 10، ص 146.

این بیماری به سراغ من آید، اما فکر میکنم خیری در آن بوده است که من به این بیماری دچار شوم. فرمود: تو را به رحمت خدا و آمرزش گناهانت مژده میدهم، تو که هستی ای بنده خدا؟ گفت: من صالح بن سُلیم هستم. فرمود: از کدام قبیله ای؟ گفت: اصل و نسبم از سلامان بن طیىء است، اما از لحاظ همسایگی و معیشت، از بنی سُلیم بن منصور هستم. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: نام تو و نام پدرت و نام نیاکانت و نام کسی که به او منسوب شده ای، چه نیکو است! آیا در این غزوه ما شرکت داشتی؟ گفت: خیر، ولی من قصد داشتم در آن شرکت کنم، اما آثار تشنج این تب که می بینی، نگذاشت. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «لَّيْسَ عَلَى الضُّعَفَاء وَلاَ عَلَى الْمَرْضَى وَلاَ عَلَى الَّذِينَ لاَ يَجِدُونَ» _ تا آخر آیه _ مردم در باره آن چه بین ما و اهل شام است چه می گویند؟ گفت: برخی از آن چه بین تو و آنان اتفاق افتاده است، شادمان و خرسندند؛ آنان خائن ترین مردم به شما هستند. حضرت به او فرمود: راست گفتی. گفت: برخی شرم دارند و به خاطر آن چه اتفاق افتاد، تأسف می خورند و آنان مخلصان مردم به شما هستند. حضرت به وی فرمود: راست گفتی، خداوند، درد و بیماریت را موجب کاستن گناهانت قرار دهد. چرا که بیماری، اجری ندارد، اما چیزی از گناهان شخص باقی نمی گذارد و همه آنها را میریزد. تحصیل ثواب، از طریق گفتار با زبان و کار با دست و پا انجام می پذیرد. همانا خدا، بسیاری از بندگان خویش را به خاطر صدق نیت و نهاد خوب و شایسته وارد بهشت می کند.(1)

3) از حلبی، از زراره، و حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمودند: همانا خدا به وسیله آن چه برای بندگان آورده و به آنان معرفی کرده است، بر آنان احتجاج کرده است. سپس کتابی را بر آنان فرود آورده و در آن امر و نهی کرده و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد را به نماز دستور داده است. ولی روزی رسول خدا خواب ماند (و نماز نگزارد). خداوند فرمود: همانا این منم که تو را خواباندم و این منم که تو را بیدار کردم؛ پس هر گاه بیدار شدی، نماز بخوان تا بدانند، هنگامی که به این امر دچار میشوند، باید چه کار کنند، و این گونه نیست که آنها می گویند که اگر کسی بخوابد و (نماز نگذارد) به هلاکت می رسد؛ و روزه دار نیز چنین است. خداوند به او

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 109، ح 99.

می فرماید: همانا من تو را بیمار کردم و من تو را سالم نگهداشته ام، پس هر گاه تو را از بیماری شفا دادم، آن روزه را قضا کن.

در سایر امور نیز این چنین است؛ اگر نیک نظر کنی، هیچ گاه کسی را در تنگنای (عدم آگاهی) نمی بینی، و هیچ کسی را نمی بینی، مگر این که خدا بر او اتمام حجت کرده است و اراده و مشیت خداوند در مورد او اعمال می شود. _ فرمود:_ پس نمیتوانند بگویند: هر چه می خواهند، انجام می دهند و هر چه نمی خواهند، انجام نمی دهند. _ و فرمود: _ همانا خدا هر که را می خواهد، گمراه می کند و هر که را می خواهد، هدایت می کند، و بندگان همواره به کمتر از آن چه که طاقت دارند، دستور داده می شوند. پس هر چیزی که مردم به آن امر شدند و آن را انجام دادند، به این معناست که می توانند آن را انجام دهند و هر چه نمی توانند آن را انجام دهند، از (گردن) آنان برداشته شده است. اما خیری در مردم نیست. سپس این سخن خدای تبارک و تعالی را تلاوت فرمودند: «لَّيْسَ عَلَى الضُّعَفَاء وَلاَ عَلَى الْمَرْضَى وَلاَ عَلَى الَّذِينَ لاَ يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ» _ فرمود: _ از آنان برداشته شده است «مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ وَاللّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * وَلاَ عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لاَ أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّواْ وَّأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَناً أَلاَّ يَجِدُواْ مَا يُنفِقُونَ» _ فرمود _ از آنان برداشته شده است، چون چیزی برای انفاق ندارند. فرمود: «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاء» تا این سخن خدای تبارک و تعالی: « لا يَعلَمُونَ» _ و فرمود_ بر آنها قرار داده شده است، چرا که توانایی انجام آن را دارند. «إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاء رَضُواْ بِان يَكُونُواْ مَعَ الْخَوَالِفِ» پس سبیل را بر آنان قرار داده است، زیرا که توانایی آن را دارند «وَلاَ عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ»، تا آخر آیه _ فرمود: _ عبدالله بن یزید بن ورقاء خزاعی یکی از آنان بود.(1)

4) از عبد الرحمان بن کثیر نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ای عبد الرحمان! _ به خدا قسم _ شیعه ما مرتکب گناهان و معاصی نمی شوند، آنان برگزیده خدا هستند؛ همان کسانی که آن ها را برای دین خود

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 110، ح 100.

برگزیده است، و این همان سخن خدا است که فرمود: «مَا عَلَی الْمُحْسِنِینَ مِن سَبِیلٍ».(1)

5) محمد بن یعقوب، از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن حکم،(2) از ابان احمر، از حمزه بن طیّار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به من فرمود: بنویس و چنین بر من دیکته کردند: از جمله گفته های ما این است که: خداوند فقط به آن چه برای بندگان آورده و معرفی کرده است، احتجاج می کند (آن را از آنان میخواهد). سپس پیامبری را برای آنان فرستاد و کتاب را بر آنان نازل کرد و در آن کتاب، امر و نهی کرده و در آن به نماز و روزه دستور داده است. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، (روزی) خواب ماند و نماز را به موقع نخواند. خداوند تبارک و تعالی فرمود: همانا من تو را می خوابانم و من تو را بیدار می کنم، پس هر گاه بیدار شدی نماز بخوان تا بدانند که اگر این اتفاق برایشان بیفتد، چه کاری باید بکنند و نه چنان که می گویند: اگر به خواب رود و نماز را به موقع نخواند، پس به هلاکت رسیده است. روزه دار نیز چنین است. خدا به او می فرماید: همانا من تو را بیمار می کنم و من به تو سلامتی می دهم، پس هر گاه تو را شفا دادم، آن را قضا کن.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: چنین است اگر به سایر امور نگاه کنی. هیچ کس را نمی یابی، مگر این که خدا بر او اتمام حجت کرده است و هر چه می خواهد نسبت به او انجام می دهد و نمی گوییم هر چه خواستند، انجام میدهند و _ سپس فرمود: _ همانا خدا هر که را می خواهد هدایت می کند و هر که را می خواهد گمراه می سازد _ و فرمود: _ و هیچ گاه به آنان دستوری داده نشده است، مگر این که کمتر از توانایی شان بوده و هر چیزی که مردم به آن امر شدهاند، توانایی انجام آن را داشته اند و هر چیزی که نمی توانند انجام دهند (ظرفیت انجام آن را ندارند)، از آنان برداشته شده است. اما خبری در مردم نیست _ و سپس این آیه را تلاوت فرمودند _ «لَّیْسَ عَلَی الضُّعَفَاء وَلاَ عَلَی الْمَرْضَی وَلاَ عَلَی الَّذِینَ لاَ یَجِدُونَ مَا یُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُواْ لِلّهِ وَرَسُولِهِ» پس از آنان برداشته شده است «مَا عَلَی

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 110، ح 101.

2- [2] _ احمد بن محمد بن خالد، از کتاب علی بن حکم و بعضی از روایاتش، روایت کرده است. بنگرید به: «رجال نجاشی: ص 274؛ الفهرست: 87،؛ معجم رجال الحدیث، ج 11، ص 381.».

الْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ وَاللّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ* وَلاَ عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ» _ فرمود: _ پس از آنان برداشته شده است زیرا که (مبلغ صدقه) را ندارند.(1)

«يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُل لاَّ تَعْتَذِرُواْ لَن نُّؤْمِنَ لَكُمْ ...وَالشَّهَادَهِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُون (94)»

«يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُل لاَّ تَعْتَذِرُواْ لَن نُّؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّانا اللّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَهِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُون (94)»

[هنگامی که به سوی آنان بازگردید، برای شما عذر می آورند. بگو: عذر نیاورید؛ هرگز شما را باور نخواهیم داشت. خدا ما را از خبرهای شما آگاه گردانیده و به زودی خدا و رسولش عمل شما را می بیند. پس به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده می شوید و از آن چه انجام می دادید، به شما خبر می دهد]

1) ابن بابویه میگوید: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَهِ» فرمود: غیب آن چیزی است که هنوز اتفاق نیفتاده و شهادت آن چیزی است که اتفاق افتاده است.(2)

«سَيَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَكُمْ إِذَا انقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُواْ عَنْهُمْ...سَيُدْخِلُهُمُ اللّهُ فِى رَحْمَتِهِ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (99)»

«سَيَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَكُمْ إِذَا انقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُواْ عَنْهُمْ فَأَعْرِضُواْ عَنْهُمْ انهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاء بِمَا كَانواْ يَكْسِبُونَ (95) يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْاْ عَنْهُمْ فَانِ تَرْضَوْاْ عَنْهُمْ فَإِنِ اللّهَ لاَ يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ (96) الأَعْرَاب أَشَدُّ كُفْراً وَنِفَاقاً وَأَجْدَرُ أَلاَّ يَعْلَمُواْ حُدُودَ مَا انزَلَ اللّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (97)وَمِنَ الأَعْرَاب مَن يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ مَغْرَماً وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَآئِرَهُ السَّوْءِ وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (98) وَمِنَ الأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَاتٍ عِندَ اللّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلا إِنَّهَا قُرْبَهٌ لَّهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللّهُ فِى رَحْمَتِهِ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (99)»

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 126، ح 4.
2- [2] _ معانی الاخبار، ص 146، ح 1.

[وقتی به سوی آنان بازگشتید، برای شما به خدا سوگند می خورند تا از ایشان صرفنظر کنید. پس از آنان روی برتابید؛ چرا که آنان پلیدند و به (سزای) آن چه به دست آورده اند، جایگاهشان دوزخ خواهد بود * برای شما سوگند یاد می کنند تا از آنان خشنود گردید. پس اگر شما هم از ایشان خشنود شوید، قطعا خدا از گروه فاسقان خشنود نخواهد شد * بادیه نشینان عرب در کفر و نفاق (از دیگران) سخت تر و به این که حدود آن چه را که خدا بر فرستاده اش نازل کرده ندانند، سزاوارترند و خدا دانای حکیم است * و برخی از آن بادیه نشینان کسانی هستند که آن چه را (در راه خدا) هزینه می کنند، خسارتی (برای خود) می دانند و برای شما پیش آمد های بد انتظار می برند. پیش کتاب بد برای آنان خواهد بود و خدا شنوای داناست * و برخی (دیگر) از بادیه نشینان کسانی اند که به خدا و روز بازپسین ایمان دارند و آن چه را انفاق می کنند، مایه تقرب نزد خدا و دعاهای پیامبر می دانند. بدانید که این (انفاق) مایه تقرب آنان است. به زودی خدا ایشان را در جوار رحمت خویش درآورد که خدا آمرزنده مهربان است]

1) علی بن ابراهیم میگوید: و هنگامی که پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، از تبوک آمد، اصحاب مؤمنش به منافقان تعرض می کردند و آنان را آزار می دادند. منافقان برای آنان قسم می خوردند که بر حق هستند و منافق نیستند که از آنان روی گردان شوند. تا از آنان خرسند شوند، پس خدا این آیه را نازل کرد: «سَيَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَكُمْ إِذَا انقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُواْ عَنْهُمْ فَأَعْرِضُواْ عَنْهُمْ انهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاء بِمَا كَانواْ يَكْسِبُونَ * يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْاْ عَنْهُمْ فَان تَرْضَوْاْ عَنْهُمْ فَان اللّهَ لاَ يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ». سپس اعراب را توصیف کرد و فرمود: «الأَعْرَاب أَشَدُّ كُفْراً وَنِفَاقاً وَأَجْدَرُ أَلاَّ يَعْلَمُواْ حُدُودَ مَا انزَلَ اللّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَمِنَ الأَعْرَاب مَن يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ مَغْرَماً وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * وَمِنَ الأَعْرَاب مَن يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخر وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَاتٍ عِندَ اللّهِ». (1)

2) عیاشی از داود بن حصین، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَمِنَ الأَعْرَاب مَن يُؤْمِنُ

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 302.

بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخر وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَاتٍ عِندَ اللّهِ» پرسیدم که آیا به خاطر آن به ایشان ثواب می دهد؟ فرمود: بلی.(1)

و در روایت دیگری از ایشان علیه السلام آمده است: به خاطر آن، پاداش به آنان تعلق می گیرد؟ فرمود: بلی.

«وَالسَّآبِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالانصار وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحسان رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِى تَحْتَهَا الآنهارُ خَالِدِينَ فِيهَا آبداً ذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (100)»

[و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان (نیز) از او خشنودند و برای آنان باغهایی آماده کرده که از زیر (درختان) آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانه اند. این است همان کامیابی بزرگ]

1) شیخ در کتاب مجالس خویش میگوید: جماعتی، از ابو مفضل، از ابو عباس احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمان همدانی که در کوفه بود، از محمد بن مفضل بن ابراهیم بن قیس اشعری، از علی بن حسّان ثابتی از عبد الرحمان بن کثیر، از امام صادق علیه السلام، از پدرش، از جدش علی بن حسین که سلام و درود خدا بر ایشان باد، روایت کرده است که فرمود: هنگامی که حسن بن علی علیه السلام تصمیم گرفت که با معاویه صلح کند، بیرون آمد و با او دیدار کرد و چون که با یکدیگر دیدار کردند، معاویه به ایراد سخنرانی پرداخت. وقتی بالای منبر رفت، به امام حسن علیه السلام دستور داد که یک پله پایین تر از او بایستد. سپس معاویه، داد سخن داد و چنین گفت: ای مردم! همانا حسن بن علی و فرزند فاطمه، مرا برای خلافت شایسته دانسته و خویش را شایسته خلافت ندانسته است و او آمده است تا داوطلبانه با ما بیعت کند.

سپس گفت: برخیز، ای حسن! امام حسن علیه السلام برخاست و سخنرانی کرد؛ و چنین فرمود: ستایش خدایی را که اهل فهم (و فضیلت) و دیگران، به خاطر

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 111، ح 102، و 103.

نعمتهای معنوی و نیز به خاطر توالی نعمتهای مادیاش و نیز به خاطر بلاگردانیها و ممانعتهایش از مصائب، او را ستایش می کنند؛ آن دسته از بندگانی که به خاطر اوج مناعت و بزرگی خداوند و نیز به خاطر منزه بودن ساحت او از هر گونه وهم و خیال نسبت به بقاء و جاودانگی او، به جلال و جبروت و کبریای او اذعان دارند. کسی که از عمق گمان ورزیهای آفریدگان بالاتر است و منزه است از این که تأملاتِ افکار و اندیشههای بینندگان بر غیب مکنون و نهفته وی احاطه یابد. و شهادت میدهم که خدایی جز او نیست و در ربوبیت و وجود و یگانگیاش یکتاست. او صمد و بی نیازی است که شریکی ندارد و یگانه ای است که همتایی ندارد، و شهادت می دهم که محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، بنده و رسول اوست و او را انتخاب کرده و برگزیده و از او راضی شده است، و او را به عنوان دعوت کننده به حق و چراغی روشن برای بندگان فرستاده است تا هشدار دهندهای باشد نسبت به آن چه از آن می ترسند و بشارت دهندهای باشد نسبت به آن چه که به آن امید دارند. پس (از روی اخلاص و خلوص) امت را نصیحت گفت و رسالت را آشکار و عیان کرد و مراتب اجر و پاداش را برای آنان تبیین نمود؛ شهادتی که بر اساس آن مردم را می میراند و محشور می کند و به وسیله آن در آینده (قیامت) به پیش و پس میاندازد (مراتب را تعیین میکند).

و می گویم _ ای خلق خدا! _ گوش فرا دهید، و شما دارای قلب و گوش هستید. پس درک کنید: ما اهل بیتی هستیم که خدا ما را با اسلام بزرگ داشته است، و ما را از میان سایر خلق، انتخاب کرده و برگزیده است. پلیدی را از ما دور ساخته و ما را تطهیر کرده است و رجس همان شک است. پس هیچ گاه به خدای تعالی که حق است و نیز به دینش شک نمی کنیم و او ما را از هر نقص و فساد پاک و مبرا کرده است، و بر ما این نعمت را ارزانی داشته است که ما را تا آدم (اصل و ریشه) پاک و پالوده گردانیده است. مردم هیچ گاه دچار دو دستگی نشدند، مگر این که خدا ما را در بهترین آن دو دسته قرار داد. زمانها سپری شدند تا این که خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری برانگیخت و او را برای رسالت برگزید و کتاب خویش را بر او نازل کرد. سپس به او دستور داد تا مردم را به سوی خدای عز و جل دعوت کند. پدرم علیه السلام نخستین کسی بود که دعوت خدای عز و جل و رسولش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، را تصدیق

کرد. و همانا خدای عز و جل در کتاب خویش که بر پیامبر مرسل، نازل شده است چنین می فرماید: «أَفَمَن کَانَ عَلَی بَیِّنَهٍ مِّن رَّبِّهِ وَیَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ»(1) [آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از (خویشان) او پیرو آن است] رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارای بینهای از سوی خداست و پدرم پس از او می آید و او شاهدی از او است. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، هنگامی که به او دستور داد به مکه و موسم حج برود تا سوره برائت را بخواند، به او فرمود: _ ای علی! _ آن را تو ببر، چرا که به من دستور داده شده است که کسی آن را نبرد جز من و مردی که از من است، و تو ای علی! تو همان شخص هستی. پس او از رسول خدا و رسول خدا از اوست. و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که میان او و برادرش جعفر بن ابو طالب علیه السلام و مولای او زید بن حارثه در باره پسرش حمزه قضاوت کرد، به او فرمود: اما تو _ ای علی! _ تو از منی و من از تو هستم، و تو ولی هر مؤمن پس از من هستی. پدرم در ایمان آوردن به رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، پیشی گرفت و با جان خود از او حفاظت کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در هر مناسبت او را مقدم می داشت و برای هر امر سختی او را می فرستاد، زیرا که به او اطمینان و اعتماد داشت، چون می دانست که او برای خدا و رسولش مخلص است و نزدیکترین مقربان به خدا و رسولش میباشد، همانا خدای عز و جل فرمود: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُوْلَئِکَ الْمُقَرَّبُونَ»(2) [و سبقت گیرندگان مقدمند * آنانند همان مقربان (خدا)]. پدرم نزد خدای عز و جل و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم سابق السابقین و اقرب الاقربین بود، و خدای عز و جل فرمود: «لَا یَسْتَوِی مِنکُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُوْلَئِکَ أَعْظَمُ دَرَجهً»(3) [کسانی از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق و جهاد کرده اند (با دیگران) یکسان نیستند. آنان از (حیث) درجه برتر از کسانی اند که بعدا انفاق و جهاد کردند] پس پدرم از لحاظ اسلام و ایمان و از لحاظ هجرت و پیوستن به خدا و رسولش نخستین آنان بود و نیز نخستین آنان از لحاظ وسعت انفاق بود. خدای سبحان می فرماید: «وَالَّذِینَ جَاؤُوا مِن بَعْدِهِمْ

1- [1] _ هود/17.
2- [2] _ واقعه/10_11.

3- [3] _ حدید/10.

يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّکَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»(1) [و (نيز) كسانى كه بعد از آنان (مهاجران و انصار) آمده اند (و) مى گويند: پروردگارا! بر ما و بر آن برادرانمان كه در ايمان آوردن بر ما پيشى گرفتند، ببخشاى و در دلهايمان نسبت به كسانى كه ايمان آورده اند (هيچ گونه) كينه اى مگذار. پروردگارا! براستى كه تو رئوف و مهربانى] پس مردم از همه امتها برای او استغفار و طلب آمرزش می کنند، از این جهت که او از آنان در ایمان آوردن به پیامبرش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، سبقت گرفت؛ زیرا که کسی در ایمان از او پیشی نگرفته است. و خدای عز و جل فرمود: «وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالانصار وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحسان رَّضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ» پس او از همه پیشی گیرندگان پیشی گرفت، و همان گونه که خدای عز و جل پیشی گیرندگان را بر عقب افتادگان ترجیح داده است، اسبق السابقین را نیز بر سابقین ترجیح داده است. و خدای عز و جل فرمود:«أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخر»(2) [آيا سيراب ساختن حاجيان و آباد كردن مسجد الحرام را همانند (كار) كسى پنداشته ايد كه به خدا و روز بازپسين ايمان آورده و در راه خدا جهاد مى كند؟] او مجاهد به حق در راه خدا است، و این آیه در باره او نازل شده است. عمویش حمزه و جعفر عمو زاده اش نیز از جمله کسانی بودند که دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اجابت کردند و خدا از آنان خشنود باد، آن دو مثل بسیاری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شهید شدند، ولی خدای عز و جل از میان آنان، حمزه را سرور شهدا قرار داد و برای جعفر دو بال قرار داد تا با آنها در میان ملائکه هر طور که می خواهد، پرواز کند و این به خاطر جایگاهشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خویشاوندی آنان با او بود. و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، از میان شهیدانی که همراه با او به شهادت رسیدند، هفتاد بار بر حمزه نماز گزاردند.

همچنین خدای عز و جل برای زنان نیکوکار نبی اکرم که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، دو پاداش در نظر گرفت و برای زنان گناه کار وی نیز دو

1- [1] _ حشر/10.
2- [2] _ توبه/19.

مجازات در نظر گرفت، آن هم به خاطر ارتباطی بود که با رسول خدا داشتند. خداوند متعال نماز را در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، هزار برابر بالاتر از نماز در سایر مساجد قرار داد؛ البته به جز مسجد الحرام یعنی مسجد خلیلش ابراهیم علیه السلام در مکه. همه اینها به خاطر جایگاه و مقامی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد پروردگارش دارد و نیز خدای عز و جل درود فرستادن بر پیامبرش را بر همه مؤمنان واجب کرد. گفتند: ای رسول خدا! درود بر شما چگونه است؟ فرمود: بگویید اللهم صل علی محمد و آل محمد. پس بر هر مسلمان شایسته است که با صلوات فرستادن بر پیامبر ، بر ما نیز به عنوان فریضه واجب، صلوات بفرستد و خدای عز و جل خمس غنیمت را برای پیامبرش حلال نموده و آن را در کتابش واجب کرده است. خداوند که ستایش از آن او است _ ما را از همان امتیازاتی که برای پیامبرش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، قائل شد، بهره مند ساخت و ما را از آن چه او را از آن پاک و منزه نمود، پاک و منزه ساخت. و این کرامتی است که خدای عز و جل ما را به آن اختصاص داده است و فضیلتی است که به وسیله آن ما را بر سایر بندگانش برتری داده است. خدای عز و جل هنگامی که کافران اهل کتاب او را انکار کردند و با او به محاجه پرداختند، به محمد صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرمود: « فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»(1) [بگو بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم. سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم] پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از میان مردان، پدرم و از میان فرزندان، من و برادرم را، و از میان زنان، مادرم فاطمه سلام الله علیها را با خود برد و از بین همه مردم، (ما را برگزید). پس ما اهل بیت و گوشت و خون و جان او هستیم و ما از او هستیم و او از ما است.

و خدای عز و جل فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»(2) [و زکات بدهید و خدا و فرستاده اش را فرمان برید. خدا می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند].

1- [1] _ آل عمران/61.

2- [2] _ احزاب/33.

هنگامی که آیه تطهیر نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را یعنی من و برادرم و پدر و مادرم را گرد هم آورد، پس کسای خیبری ام سلمه را در اتاقش و در روزی که نزد او بود بر ما انداخت و فرمود: خدایا اینان اهل بیتم و خانواده و عترتم هستند. پلیدی را از آنان دور ساز و آنان را به نیکی پاکیزه کن. ام سلمه که خدا از او خشنود باد عرض کرد: می توانم به آنان بپیوندم ای رسول خدا؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: رحمت خدا بر تو باد، تو در راه راست هستی و عاقبتت خیر است، و من از تو راضیم! اما این (کرامت) مخصوص من و آنان است. سپس رسول خدا صل که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، ما بقی عمرش را گذراند تا این که خداوند، او را به نزد خویش فرا خواند و هر روز در هنگام طلوع فجر نزد ما می آمد و می فرمود: (وقت نماز است) رحمت خدا بر شما باد «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد تا به جز درهای ما، همه درهای باز مسجدش را ببندند. دیگران در این باره با او سخن گفتند و ایشان فرمود: من به خواسته خود درهای شما را نبستم و در علی علیه السلام را باز نکردم. پس از آن کسی جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پدرم علی بن ابو طالب علیه السلام حق نداشت در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله جنب شود و فرزندان او در آن جا به دنیا بیایند و این از روی کرامت خدای عز و جل بر ما بود و فضیلتی را که از بین سایر مردم به ما اختصاص داده است. در خانه پدرم، نزدیک در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجدش است و منزل ما در میان منازل رسول خدا صلی الله علیه و آله است، چرا که خدا به پیامبرش دستور داد که مسجد خود را بنا کند. پس او ده خانه در آن ساخت: نُه خانه برای فرزندان و همسرانش، و دهمین آنها که در میان آنها واقع بود، از آن پدرم است. پس اوست که سبیل مقیم است و خانه او همان مسجد مطهر است و از همین روست که خدای عز و جل می فرماید: ما اهل بیت هستیم، و ما هستیم که خدا پلیدی را از ما دور ساخته و به نیکی، تطهیر کرده است.

ای مردم! همانا من اگر سالهایی پیاپی همچنان کرامتهایی را که خدای عز و جل به ما عطا فرموده است و فضیلتی را که در کتابش بر زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله به ما اختصاص داده است، بر شمارم نمی توانم آن را به شمارش بیاورم.

ص:700

من فرزند نذیر بشیر و سراج منیر هستم که خدا او را رحمتی برای جهانیان قرار داده است و پدرم علی علیه السلام ولی مؤمنان و شبیه هارون است. معاویه فرزند صخر ادعا کرد که من او را برای خلافت شایسته دانسته ام و خود را برای این امر شایسته ندانسته ام. معاویه دروغ گفته است. به خدا قسم، همانا من به مردم، از خود مردم در کتاب خدا و بر زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شایسته ترم، اما ما اهل بیت از زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کردند، همچنان در حالت ترس و مظلومیت به سر می بریم. خدا میان ما و کسانی که حق ما را سلب کردند و بر دوش ما سوار شدند و مردم را بر شانههای ما سوار کردند (حقانیت ما را زیر سئوال بردند) و ما را از سهم خویش در کتاب خدا یعنی از فیء و غنیمتها محروم ساختند و مادر ما فاطمه علیها السلام را از ارثیه پدرش بی بهره ساختند، داوری کند.

ما از کسی نام نمی بریم، بلکه با قسمی خداوار به خدا سوگند یاد می کنم اگر مردم به سخن خدای عز و جل و رسولش گوش می دادند، آسمان بارانش را و زمین برکتش را به آنان می داد و هیچ گاه شمشیری از شمشیرهای این امت اختلاف نمی کردند، و تا روز قیامت، روزی و برکات فراوان را می خوردند. پس تو ای معاویه! به آن خلافت طمع نمی ورزیدی، اما چون قبلاً از جایگاه اصلی آن بیرون آورده شد و پایه های آن جا به جا شد، قریش برای به دست آوردن آن به نزاع پرداختند و آن را مانند توپ به بازی گرفتند تا این که تو _ ای معاویه _ و اصحاب تو پس از تو، طمع ورزیده اید و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمودند: هیچ امتی کسی را برای حکومت بر آن برنگزیده است، در حالی که کسی وجود دارد که از او داناتر است و امرشان به تباهی بیانجامد تا این که به آن چه را که ترک کردند، برگردند. و همانا بنی اسرائیل _ که اصحاب موسی بودند _ برادرش و خلیفه و وزیرش هارون را ترک کردند و به پرستش گوساله پرداختند و از سامری پیروی کردند، در حالی که می دانستند که هارون جانشین موسی است و این امت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدند که به پدرم فرمود: همانا جایگاه تو نزد من مانند جایگاه هارون نزد موسی است، منتها پیامبری پس از من نیست و آنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در هنگامی که او را در

غدیر خم منصوب کرد و ولایت را برای او اعلام کرد، دیدند و شنیدند و سپس به آنان دستور داد که حاضر به غایب ابلاغ کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ترس قومش به غار رفت _ هنگامی که او آنان را دعوت می کرد و ایشان تصمیم گرفتند او را به توطئه بکشند _ هنگامی که یاری برای مقابله با آنان نداشت و اگر داشت، با آنان جهاد می کرد. پدرم دست از بیعت باز داشت و از اصحابش طلب کمک نمود، اما به داد او نرسیدند و به او یاری نرساندند و اگر بر علیه آنان یاری در اختیار داشت، به آنان پاسخ مثبت نمیداد؛ و دست او [در ترک جهاد] باز گذاشته شد همان گونه که دست پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، باز گذاشته شده بود. همانا این امت مرا تنها گذاشتند و با تو _ ای ابن حرب! _ بیعت کردم و اگر یارانی مخلص و وفادار بر علیه تو داشتم، با تو بیعت نمی کردم و خدای عز و جل دست هارون را هنگامی که قوم او بر او جرأت کردند و با او دشمنی نمودند، باز گذاشت. همچنین هنگامی که امت ما را ترک کردند و از دیگران تبعیت کردند و یارانی را بر علیه آنان نیافتیم، خدا دست من و پدرم را باز گذاشت. تردیدی نیست که اینها سنتها و مثلهایی است که به طور پیاپی می آید.

ای مردم! بی گمان، اگر مابین مشرق و مغرب کسی را جستجو کنید که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد و پدرش وصی رسول خدا، کسی را غیر از من و برادرم پیدا نخواهید کرد. از خدا بترسید و پس از بیان آیه ها و نشانه ها، گمراه نشوید. اما چگونه میتوان این را از شما خواست؟ شما کجا و این حرفها کجا؟ همانا من با این بیعت کردم _ و با دستش به معاویه اشاره کرد _ «وَإِنْ أَدْرِی لَعَلَّهُ فِتْنَهٌ لَّکُمْ وَمَتَاعٌ إِلَی حِینٍ»(1) [و نمی دانم، شاید آن برای شما آزمایشی و تا چند گاهی (وسیله) برخورداری باشد]

ای مردم! همانا از انسان به خاطر گرفتن حقش خرده نمی گیرند، بلکه هنگامی که آن چه را مال او نیست می گیرد، بر او عیب می گیرند. هر کار درستی، مفید است و هر اشتباهی به اهل آن زیان می رساند و خدا آن قضیه را به سلیمان تفهیم کرد. پس برای سلیمان مفید بود اما به داود ضرر نرساند. بی تردید، این خویشاوندی، به مشرک فایده رساند، ولی به خدا قسم که برای مؤمن سودمندتر است. رسول خدا

1- [1] _ انبياء/111.

صلی الله علیه و آله و سلم به عمویش ابوطالب در حالی که در حالت مرگ بود فرمود: بگو: لا اله الا الله، و من به وسیله آن در روز قیامت برای شما شفاعت خواهم کرد، و رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فقط از روی یقین به او می گفت و وعده می داد و این فقط مخصوص شیخ ما _ یعنی ابو طالب بود _ خدای عز و جل می فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّى تُبْتُ الآنَ وَلاَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُوْلَـ ِئكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»(1) [و توبه کسانی که گناه می کنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان در رسد، می گوید: اکنون توبه کردم پذیرفته نیست و (نیز توبه) کسانی که در حال کفر می میرند، پذیرفته نخواهد بود. آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده ایم].

ای مردم! گوش دهید و بفهمید و از خدا بترسید و به خود آیید. حال که واژگونگی حق بر شما غلبه کرده و طغیان و انکار بر شما چیره شده است، دور است که شما بتوانید به راه حق بازآیید «أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنتُمْ لَهَا كَارِهُونَ»(2) [آیا ما (باید) شما را در حالی که بدان اکراه دارید به آن وادار کنیم] و درود خدا بر هر که از هدایت تبعیت کرده باشد.

راوی گوید: سپس معاویه گفت: به خدا قسم همین که حسن از منبر پایین آمد، زمین در برابر من تاریک شد و نزدیک بود او را بکشم. ولی فکر کردم که چشم پوشیدن (از این سخنان)، به سلامتی و عافیت نزدیکتر است.(3)

2) عیاشی از ابو عمر زبیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: همانا خدای عز و جل میان مؤمنان مسابقه گذاشته است، چنان که میان اسبها در روز مسابقه، مسابقه می گذارند. عرض کردم: در باره سفارش خدا بر انسان مؤمن به سبقت و رقابت در ایمان به من بگویید؟ فرمود: در این فرموده خدای عز و جل: «سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاء وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ»(4) [(برای رسیدن) به آمرزشی از پروردگارتان و

1- [1] _ نساء/18.
2- [2] _ هود/28.
3- [3] _ امالی طوسی، ج 2، ص 174.

4- [4] _ حدید/21.

بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است (و) برای کسانی آماده شده که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند، بر یکدیگر سبقت جویید.] و فرمود: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُوْلَئِکَ الْمُقَرَّبُونَ»(1) [و سبقت گیرندگان مقدمند * آنانند همان مقربان (خدا)] و فرمود: پس از مهاجرین نخستین، بر حسب مرتبه سبقت ایشان آغاز کرد. سپس در مرتبه دوم به انصار بر حسب مرتبه سبقت ایشان اشاره کرد. و در مرتبه سوم به تابعانی که به نیکی از آنان پیروی کردند، اشاره نمود. پس هر گروهی را بر حسب مرتبه و جایگاهشان نزد خویش قرار داده است.(2)

3) ابن شهرآشوب میگوید: و اما روایات مبنی بر این که علی علیه السلام در اسلام آوردن از دیگران پیشی گرفته، بسیار است و کتابهایی در باره آن تالیف شده است. از جمله این روایات، روایتی است که سدی از ابو مالک، از ابن عباس در باره گفته (خدای) عز و جل: «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُوْلَئِکَ الْمُقَرَّبُونَ» روایت کرد. ابن عباس گفت: سابق (پیشی گیرنده) این امت، علی بن ابو طالب علیه السلام است.(3)

4) مالک بن انس، از کسانی که نام آنان را ذکر کرده است، از ابو صالح، از ابن عباس نقل کرده است که گفت: آیه شریفه: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ» در باره امیر مؤمنان علیه السلام نازل شد، چرا که او از همه مردم در ایمان آوردن پیشی گرفته است و به سوی دو قبله (مسجد الاقصی و مسجد الحرام) نماز گزارده است و دو بیعت را انجام داده است: بیعت بدر، و بیعت رضوان، و صاحب دو هجرت است: با جعفر از مکه تا حبشه، و از حبشه تا مدینه.(4) از گروهی مفسران روایت شده است که این آیه در باره علی علیه السلام نازل شد.

5) و علی بن ابراهیم میگوید: «وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَالأَنصَارِ» سپس سابقین را ذکر کرد و فرمود: و آنان همان نقبا هستند: ابوذر، مقداد، سلمان، عمار، و کسانی که ایمان آوردند و باور کردند و بر ولایت امیر مؤمنان علیه السلام استوار ماندند.(5)

1- [1] _ واقعه/10_11.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 111، ح 104.
3- [3] _ مناقب، ج 2، ص 5.

4- [4] _ مناقب، ابن شهرآشوب، ج 2، ص 5، شواهد تنزیل، ج 1، ص 256، ح 346.
5- [5] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 303.

6) و در نهج البیان از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: این آیه در باره علی علیه السلام و پیروان او از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکویی از آنان تبعیت کردند، و خداوند از آنان خرسند و آنان نیز از او خرسند باشند، نازل شد و بهشتهایی را برای آنان آماده کرد که رودها از زیر آنها جارینند و این همان رستگاری بزرگ است.

«وَآخرونَ اعْتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُواْ عَمَلاً صَالِحاً وَآخر سَيِّئاً عَسَى اللّهُ ان يَتُوبَ عَلَيْهِمْ ان اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (102)»

[و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کرده و کار شایسته را با (کاری) دیگر که بد است، درآمیخته اند. امید است خدا توبه آنان را بپذیرد که خدا آمرزنده مهربان است]

1) محمد بن یعقوب از عده ای از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از علی ابن حسان، از موسی بن بکر، از مردی نقل کرده است که گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: کسانی که «خَلَطُواْ عَمَلاً _صَالِحاً وَآخر سَيِّئاً» آنان گروهی مؤمن اند و در ایمانشان مرتکب گناهانی می شوند که مؤمنان از آنها خرده می گیرند و آنها را خوش ندارند، آنان «عَسَى اللّهُ ان يَتُوبَ عَلَيْهِمْ» هستند.(1)

2) ابن بابویه میگوید: جعفر بن محمد مسرور، از حسین بن محمد بن عامر، از عمویش عبدالله بن عامر، از محمد بن ابو عمیر، از گروهی از مشایخ ما از میان ایشان ابان بن عثمان و هشام بن سالم و محمد بن حمران، از امام صادق علیه السلام روایت کردهاند که فرمود: کلمه عسی (معنای) ایجاب دارد.(2)

3) عیاشی از محمد بن خالد بن حجّاج کرخی، از بعضی از یارانش در حدیثی مرفوع از خیثمه نقل کرده است که گفت: امام باقر علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «خَلَطُواْ عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللّهُ أن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ» فرمودند: و (عسی) از خدا ایجاب است؛ و در باره شیعیان گناهکار نازل شد.(3)

1- [1] _ کافی، ج 2، ص 300، ح 2.

2- [2] _ خصال، ص 218، ح 43.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 111.

4) از احمد بن محمد بن ابو نصر در حدیثی مرفوع از امام کاظم علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «خَلَطُواْ عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً» فرمود: آنان گروهی هستند که مرتکب برخی گناهها شدند مانند کشتن حمزه و جعفر طیار و سپس توبه کردند _ و سپس فرمود: _ و هر که مؤمنی را به قتل رساند، برای توبه توفیق نمی یابد؛ البته خدا چشم داشت بندگان خویش و امید آنان به خود را قطع نمی کند. او یا کسی دیگر گفت: همانا (عسی) از جانب خدا معنای وجوب می دهد. (1)

5) از حلبی، از زُراره و حُمران و محمد بن مسلم، از یکی از دو امام علیهما السلام روایت شده است که فرمود کسانی که گناه خود را پذیرفتند، گروهی اند که «اعْتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحاً وَءَاخَرَ سَيّئاً». (2)

6) از ابو بکر حضرمی نقل شده است که محمد بن سعید به من گفت: از امام صادق علیه السلام بپرس و سخنم را بر او عرضه کن و به او بگو: همانا من از شما اطاعت می کنم و شما را به عنوان ولی می شناسم و از دشمنتان برائت می جویم و به قدر قائل هستم و سخن من در زمینه قدر، همان گفته تو است. _ گفت:_ سخن او را بر امام صادق علیه السلام عرضه کردم، ایشان دستش را تکان داد و سپس فرمود: «خَلَطُواْ عَمَلاً صَالِحاً وَآخر سَيِّئاً عَسَى اللّهُ_ _ان يَتُوبَ عَلَيْهِمْ». سپس فرمود: او را از پیروان امیر مؤمنان نمیدانم. عرض کردم: ادعا می کنند که حکومت هشام از خدا نیست. فرمود: وای بر او، او را چه شده است، مگر نمی داند که خدا برای آدم دولت قرار داده است و برای ابلیس نیز دولت قرار داده است! (3)

7) از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَآخَرُونَ اعْتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُواْ عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً» فرمود: آنان قومی گناهکار هستند و مرتکب گناهانی شده اند که مؤمنان آن را عیب می شمارند و کراهت دارند، پس «عَسَى اللّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ». (4)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 111، ح 106.

2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 112، ح 107.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 112، ح 108.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 112، ح 109.

8) از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: به ایشان عرض کردم: هر که با ما موافق باشد چه علوی و چه دیگران، او را تأیید می کنیم و هر که با ما مخالفت کند از او برائت می جوییم، چه علوی باشد یا غیر علوی. فرمود: ای زراره! گفته خدا از گفته تو درست تر است. آنان که کردارهای نیکو را با کردارهای بد آمیختند، کجایند؟(1)

9) طبرسی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: این آیه در باره ابو لبابه نازل شده و از کسی دیگر غیر از او نام نبرده است و شأن نزول آن، همان است که در باره بنی قریظه از او سر زد، که: اگر حکم او را بپذیرید، این پذیرفتن به منزله کشته شدن است. _ گفت:_ و مجاهد نیز همین نظر را داشت.(2)

10) علی بن ابراهیم میگوید: در باره ابو لبابه بن عبد المندر نازل شد. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنی قریظه را به محاصره گرفت، به او گفتند: ابو لبابه را نزد ما بفرست تا در باره این قضیه با او مشورت کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای ابو لبابه! هم پیمانان و پیروانت را جمع کن. آنان را گرد آورد. به او گفتند: ای ابو لبابه! چه می گویی آیا قضاوت محمد را بپذیریم؟ گفت: بپذیرید، و بدانید که حکم او در مورد شما، همان کشته شدن است. و به حلقش اشاره کرد. سپس پشیمان شد و گفت: من به خدا و رسولش خیانت کردم. از قلعه آنها بیرون آمد و به مسجد رفت و طنابی را به گردن خود انداخت و آن را به ستونی که به آن ستون توبه می گویند، بست و گفت: آن را تا هنگام مرگ باز نمی کنم تا این که خدا توبه مرا بپذیرد. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، از این ماجرا اطلاع یافت و فرمود: اگر نزد ما می آمد، از خدا برای او طلب آمرزش می کردیم و حال که به پروردگارش روی آورد، خدا به او شایسته تر است. ابو لبابه روز را روزه می گرفت و در شب مقداری غذا می خورد که به وسیله آن بتواند گرسنگی را تحمل کند و دختر او غذایش را می آورد و در هنگام قضای حاجت او را باز میکرد. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه ام سلمه بود، قبول توبه او در قرآن نازل شد. فرمود: ای ام سلمه! همانا خدا توبه ابو لبابه را پذیرفت. ام سلمه گفت: ای رسول خدا! آیا

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 112، ح 110.
2- [2] _ مجمع البیان، ج 5، ص 116.

به او خبر دهم؟ فرمود: این کار را بکن. او سرش را از اتاق بیرون آورد و گفت: ای ابو لبابه! مژده باد تو را، خدا توبه ات را پذیرفته است. ابولبابه گفت: خدا را شکر. مسلمانان برای بازکردن طناب از گردن او شتافتند، اما او گفت: نه، به خدا قسم، دوست دارم رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، مرا باز کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مسجد آمد و فرمود: ای ابو لبابه! همانا خدا به گونه ای توبه تو را پذیرفت که مانند هنگامی که مادرت تو را به دنیا آورد، از گناهان پاک شده ای. گفت: ای رسول خدا! آیا همه مالم را به عنوان صدقه بدهم؟ فرمود: خیر گفت: دو سومش را؟ فرمود: خیر. گفت: نصفش را؟ گفت: خیر. گفت: یک سومش را؟ فرمود: بلی. پس خدا این آیه ها را نازل کرد: «وَآخرونَ اعْتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُواْ عَمَلاً صَالِحاً وَآخر سَيِّئاً عَسَى اللّهُ ان يَتُوبَ عَلَيْهِمْ ان اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ ان صَلاَتَکَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * أَلَمْ يَعْلَمُواْ ان اللّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَان اللّهَ هُوَ التَّوَّآب الرَّحِيمُ».(1)

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ...وَان اللّهَ هُوَ التَّوَّآب الرَّحِيمُ (104)»

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ ان صَلاَتَکَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (103) أَلَمْ يَعْلَمُواْ ان اللّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَان اللّهَ هُوَ التَّوَّآب الرَّحِيمُ (104)»

[از اموال انان صدقه ای بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه شان سازی و برایشان دعا کن؛ زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است و خدا شنوای داناست *آیا ندانسته اند که تنها خداست که از بندگانش توبه را می پذیرد و صدقات را می گیرد و خداست که خود توبه پذیر مهربان است]

1) محمد بن یعقوب از تعدادی از یاران ما، از سهل بن زیاد و احمد بن محمد، همگی، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که این آیه «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا» در ماه رمضان نازل شد، رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد،

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 303.

به منادی خود دستور داد که چنین اعلام کند: همانا خدا زکات را واجب کرد، چنان که نماز را بر شما واجب کرد. خدای عز و جل بر ایشان (زکات را) بر طلا و نقره واجب کرد و صدقه را بر شتران و گاو و گوسفندان، و گندم و جو، و خرما و کشمش واجب کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این حکم را در ماه رمضان به سمع مردم رساند و آنان را از دیگر موارد معاف نمود.

سپس گفت: چیزی از اموالشان پرداخت نشد تا این که سال آینده فرا رسید (یک سال گذشت). پس روزه گرفتند و افطار کردند و پیامبر به منادی خود دستور داد که چنین اعلام کند: ای مسلمانان! زکات اموالتان را دهید تا نمازتان قبول شود _ گفت: _ سپس کارگزاران صدقه و کارگزاران طُسوق (خراج زمین) را اعزام کرد.(1)

2) و از همو: از حسین بن محمد بن عامر، با سند خود در حدیثی مرفوع نقل کرده و گفته است: امام صادق علیه السلام فرمود: هر که ادعا کند امام به آن چه به دست مردم است نیازمند است، او کافر است. همانا مردم نیازمند به این هستند که امام از آنان بپذیرد، خدای عز و جل می فرماید: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا».(2)

3) ابن بابویه میگوید: احمد بن محمد بن هیثم عجلی که رحمت خدا بر او باد، از احمد بن یحیی بن زکریا قطّان، از بکر بن عبدالله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از ابو حسن عبدی، از سلیمان بن مهران، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ» فرمود: یعنی آن را از اهلش قبول می کند و بر آن پاداش می دهد.(3)

4) عیاشی: از علی بن حسان واسطی، از یکی از اصحابمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا» سئوال کردم که آیا پس از رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، در باره امام نیز جریان دارد؟ فرمود: بلی.(4)

1- [1] _ کافی، ج 3، ص 497، ح 2.

2- [2] _ کافی، ج 1، ص 451، ح 1.
3- [3] _ توحید، ص 161، ح 2.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 112، ح 111.

5) از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: به ایشان عرض کردم: آیا این فرموده خدا: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا»، (آیا) همان فرموده او: «وَءَاتَوُا الزَّكَوَةَ»(1) [و زکات داده اند] است؟ گفت: فرمود: صدقه در گیاهان و حیوانات است و زکات در طلا و نقره و زکات روزه.(2)

6) از جابر جعفی، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: روزی به (مبلغ) یک دینار صدقه دادم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: آیا نمی دانی که صدقه (انسان) مؤمن همین که از دستش خارج می شود، هفتاد شیطان از او جدا میشوند و همین که در دست درخواست کننده قرار بگیرد، به دست پروردگار تبارک و تعالی میرسد. مگر این آیه نفرمود: «أَلَمْ يَعْلَمُواْ ان اللّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ» تا آخر آیه.(3)

7) از معلی بن خُنیس نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام در یک شب بارانی به سوی سقیفه بنی ساعده رفت. به دنبال او رفتم و ناگهان چیزی از دستش افتاد. فرمود: بسم الله، خدایا آن را به ما برگردان. نزد او آمدم و بر او سلام کردم،. فرمود: معلی؟! عرض کردم: بلی، فدایت شوم. فرمود: با دستت جستجو کن و هر چه را می یابی به من ده. نان زیادی را پراکنده یافتم. قرصهای نان را به او می دادم و همراه او کیسه ای بود که نمی توانستم آن را حمل کنم. عرض کردم: فدایت شوم، آن را بر پشتم قرار ده. فرمود: من به حمل آن از تو شایسته ترم، اما با من بیا. سپس به سایه بان بنی ساعده رفتیم، ناگهان گروهی را دیدیم که خواب بودند. او شروع کرد به قرار دادن آن قرصهای نان در کنار آنان، تا این که از این کار فارغ شد و هنگامی که آن جا را ترک کردیم به او عرض کردم: آیا اینان با ولایت و امامت آشنایند؟ فرمود: خیر، اگر با ولایت آشنا بودند، بر ما واجب بود که آنان را با نمک کمک کنیم، همانا خدا چیزی را نیافریده است مگر این که نگهبانی را برای آن قرار داده است که آن را ذخیره کند مگر صدقه. چه ای که پروردگار تبارک و تعالی خود آن را به عهده می گیرد. پدرم هر گاه چیزی را صدقه می داد، آن را در

1- [1] _ بقره/277، توبه/5 و 11، حج/41.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 112، ح 112.

3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 113، ح 113.

دست نیازمند قرار می داد، سپس از او می گرفت و آن را می بوسید و می بویید و دوباره آن را به دست نیازمند برمی گرداند، چرا که صدقه، قبل از این که در دست نیازمند قرار بگیرد، به دست خدا می رسد. من دوست داشتم آن (صدقه) را به عهده گیرم، چون خدا آن را به عهده گرفته است و پدرم آن را به عهده گرفت و همانا صدقه دادن در شب، خشم پروردگار را فرو می نشاند و گناه بزرگ را از بین می برد و حساب (روز قیامت) را آسان می کند و صدقه دادن در روز، مال را می افزاید و عمر را طولانی می کند.(1)

8) از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: برای هر چیزی یک فرشته وجود دارد که آن به عهده می گیرد، به جز صدقه که در دست خدا قرار میگیرد.(2)

9) از ابو بکر، از سّکونی، از امام صادق علیه السلام، از پدرش، از پدرانش علیهم السلام روایت شده است که فرمود: رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، فرمود: دو خصلت وجود دارد که دوست ندارم کسی در آنها با من شریک شود: وضویم چون از نمازم است و صدقه ام با دستم به دست نیازمند؛ چرا که آن در دست خدای تبارک و تعالی قرار میگیرد.(3)

10) از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: علی بن حسین صلوات الله علیه هر گاه به نیازمند صدقه می داد، دستش را می بوسید و می بویید. سپس دستش را در دست فرد نیازمند قرار می داد. به وی گفته شد: چرا این کار را می کنی؟ فرمود: زیرا که بیش از این که در دست نیازمند قرار بگیرد، در دست خدا قرار میگیرد. و فرمود: برای هر چیز فرشته ای موکل است، مگر صدقه که در دست خدا می افتد. فضل گفت: گمان می کنم که او نان یا درهم را می بوسید.(4)

11) از مالک بن عطیه، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: علی بن حسین علیه السلام فرمود: از جانب پروردگارم تضمین می کنم که صدقه به

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 113، ح 114.

2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 113، ح 115.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 114، ح 116.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 114، ح 117.

دست بنده نمی رسد، مگر این که قبل از او به دست پروردگار برسد و این همان فرموده اوست: «هُوَ یَقْبَلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبَادِهِ وَیَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ».(1)

«وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَی عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَهِ فَیُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ (105)»

[و بگو: (هر کاری می خواهید) بکنید که به زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان در کردار شما خواهند نگریست و به زودی به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده می شوید. پس ما را به آن چه انجام می دادید، آگاه خواهد کرد]

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کارها _ کارهای بندگان _ چه خوبان و چه بدان، هر بامداد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه می شود، پس از آنها بر حذر باشید، و این همان فرموده خدای عز و جل است: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُ» و ساکت شد.(2)

2) و از همو: از برخی از یارانمان، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از یحیی حلبّی، از عبد الحمید طائی، از یعقوب بن شعیب، نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» سئوال کردم، فرمود: آنان ائمه هستند که سلام و درود خدا بر آنان باد.(3)

3) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از او شنیدم که فرمود: چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ناراحت می کنید؟ مردی به او عرض کرد: چگونه او را ناراحت می کنیم؟ فرمود: آیا نمی دانید که کردارهای شما بر او عرضه

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 114، ح 118.
2- [2] _ کافی، ج 1، ص 170، ح 1.

3- [3] _ کافی، ج 1، ص 171، ح 2.

می شود و اگر معصیتی را ببیند ناراحت می شود؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ناراحت نکنید و او را خوشحال کنید.(1)

4) و از همو: از علی، از پدرش، از قاسم بن محمد زیات، از عبدالله ابن ابان زیات _ که نزد رضا علیه السلام جایگاه و منزلت داشت _ گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: برای من و خانواده ام دعا کنید. فرمود: آیا این کار را نمی کنم؟ به خدا قسم، اعمال شما هر روز و شب بر من عرضه می شود. _ گفت:_ پس این امر را بزرگ شمردم [باور نکردم]. به من فرمود: مگر کتاب خدای عز و جل را نمی خوانی که می گوید «اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» فرمود _ به خدا او علی بن ابو طالب علیه السلام است.(2)

5) و از همو: از احمد بن مهران. از محمد بن علی، از ابو عبدالله صامت، از یحیی بن مساور، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که که او این آیه را ذکر کرد«فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، فرمود: به خدا قسم او علی بن ابو طالب علیه السلام است.(3)

6) و از همو: از برخی اصحاب ما، از احمد بن محمد، از وشاء نقل شده است که گفت: از رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: همانا اعمال چه خوب و چه بد، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می شود.(4)

7) و از همو: از احمد، از عبد العظیم، از حسین بن مبّاح، از کسی که خبر داد، نقل شده است که مردی این آیه را: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» نزد امام صادق علیه السلام خواند و ایشان فرمود: این آیه چنین نیست، بلکه این چنین است: والمأمونون. مأمونون ما هستیم.(5)

8) و از همو: از تعدادی از یاران ما، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از جمیل بن دراج نقل شده است که گفت: بیش از یک نفر از اصحاب ما روایت کرد که فرمود: در باره امام سخن نگویید، چه امام در شکم مادرش سخن شما را می شنود و هر گاه (مادرش) او را زایید، فرشته (این آیه را) در میان چشمهایش

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 171، ح 3.
2- [2] _ کافی، ج 1، ص 171، ح 4.
3- [3] _ کافی، ج 1، ص 171، ح 5.
4- [4] _ کافی، ج 1، ص 171، ح 6.
5- [5] _ کافی، ج 1، ص 351، ح 5.

می نویسد: «وَتَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ صِدْقًا وَعَدْلاً لاَّ مُبَدِّلِ لِکَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»(1) [و سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییر دهنده ای برای کلمات او نیست و او شنوای داناست] پس هر گاه به این امر قیام کند، در هر شهر مناره ای از نور برای او بر پا می شود که از آن به کارهای بندگان نگاه می کند.(2)

9) و از همو: از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید نقل شده است که گفت: من و ابن فضال نشسته بودیم که ناگهان یونس آمد و گفت: نزد امام رضا علیه السلام بودم و به او عرض کردم: فدایت شوم، مردم در باره ستون بسیار سخن گفته اند. _ گفت:_ به من فرمود: ای یونس، تو آن را چگونه می بینی؟آیا آن را ستونی آهنی می بینی که برای صاحب تو بر پا می شود؟! عرض کردم: نمی دانم. فرمود: آن فرشته ایست که برای حفاظت از هر شهری گماشته شده است، و خدا به وسیله آن (ستون) کارهای اهالی آن شهر را بالا می برد. _ گفت:_ ابن فضال برخاست و سرش را بوسید و گفت: رحمت خدا باد بر شما ای ابو محمد! همچنان سخنان درستی را می گویی که خدا به وسیله آن گشایش می دهد.(3)

10) محمد بن حسن صفار: از احمد بن محمد و یعقوب بن یزید، از حسن بن علی بن فضال، از ابو جمیله، از محمد حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: همانا اعمال (بندگان) در هر پنجشنبه بر من عرضه می شود. هر گاه هلال (ماه) پدید آمد و هر گاه نیمه شعبان فرا رسید، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بر علی علیه السلام عرضه می شود، سپس در ذکر حکیم نگاشته می گردد.(4)

11) و از همو: از یعقوب بن زید، از حسن بن علی وشاء، از احمد بن عمر، از ابو الحسن علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره فرموده خدای عز و جل: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» سئوالاتی شد. فرمود: همانا کارها چه خوب و چه بد، هر بامداد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می گردد. پس بر حذر باشید.(5)

1- [1] _ انعام/115.

2- [2] _ کافی، ج 1، ص 319، ح 6.
3- [3] _ کافی، ج 1، ص 319، ح 7.
4- [4] _ بصائر الدرجات، ص 393، باب 4، ح 1.
5- [5] _ بصائر الدرجات، ص 393، باب 4، ح 2.

12) و از همو: از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از داود بن نعمان، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که: همانا کارها هر شامگاه پنجشنبه بر پیامبر شما صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می شود پس هر یک از شما باید حیا کند از این که عمل زشت بر پیامبرش عرضه می شود.(1)

13) و از همو: از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از منصور، از سلیمان بن خالد، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان شنیدم که فرمود: همان اعمال هر پنجشنبه بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، عرضه می گردد. هر گاه روز عرفه فرا رسد، پروردگار تبارک و تعالی فرود می آید. و این همان فرموده خدای تبارک و تعالی: «وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاء مَّنثُورًا»(2) [و به هر گونه کاری که کرده اند می پردازیم و آن را (چون) گردی پراکنده می سازیم].(3) گفتم: به فدایت شوم، اعمال چه کسی؟ پس گفت: اعمال مغضوبین ما و شیعیان ما.

14) و از همو: از احمد بن موسی، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابو عمیر، از حفص بن بختری، از افراد بسیاری نقل شده است که گفت: اعمال بندگان روز پنجشنبه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه که سلام و درود خدا بر آنان باد، عرضه می شود.(4)

15) و از همو: از ابراهیم بن هاشم، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: شنیدم که امام می فرمود: چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله را ناراحت می کنید؟ مردی به او عرض کرد: چگونه او را ناراحت می کنیم؟ فرمود: آیا نمی دانید که کردارهای شما بر او عرضه می شود و اگر معصیتی را ببیند ناراحت می شود؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ناراحت نکنید و او را خوشحال کنید(5).

16) و از همو: از محمد بن حسین و یعقوب بن یزید، از ابن ابو عمیر، از ابن اذینه، از بُرید عجلی نقل شده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم و از

1- [1] _ بصائر الدرجات، ص 393، باب 4، ح 2.
2- [2] _ فرقان/23.
3- [3] _ بصائر الدرجات، ص 395، باب 4، ح 15.
4- [4] _ بصائر الدرجات، ص 395، باب 4، ح 16.
5- [5] _ بصائر الدرجات، ص 395، باب 4، ح 17.

او در باره قول خدای عز و جل پرسیدم: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، فرمود: منظور ما هستیم.(1)

17) و از همو، از احمد بن حسین، از پدرش، از عبد الکریم بن یحیی خثعمیّ، از بُرید بن عجلی نقل شده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، فرمود: هیچ مؤمنی یا کافری نمی میرد و در قبر نهاده نمی شود، مگر این که عمل او بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و همین طور تا آخرین کسی که خدا طاعتش را بر بندگان واجب کرده است، عرضه شود.(2)

18) و از همو: از یعقوب بن یزید، از حسین بن علی وشاء، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در این فرموده خدای تعالی: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، مؤمنان چه کسانی هستند ؟ فرمود: چه کسی جز صاحب [امام] شما می تواند باشد؟(3)

19) و از همو: سندیّ بن محمد، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره اعمال پرسیدم، که آیا بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می شود؟ گفت: در آن شکی نیست. آیا فرموده خدای تعالی را دیده ای: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، قسم به خدا، خداوند در زمین خود گواهانی دارد.(4)

20) و از همو: از هیثم نهدی، از پدرش، از عبدالله بن ابان نقل شده است که گفت: به امام رضا علیه السلام که سوء تفاهمی بین من و او پیش آمده بود، عرض کردم: برای من و موالیان خود دعا کن. فرمود: به خدا قسم، کردارهای شما در هر پنجشنبه بر من عرضه می شود.(5)

21) و از همو، از هیثم نهدی، از محمد بن علی بن سعید زیّات، از عبدالله بن ابان نقل شده است که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: همانا گروهی از

1- [1] _ بصائر الدرجات، ص 396، باب 5، ح 1.
2- [2] _ بصائر الدرجات، ص 397، باب 5، ح 8.
3- 3- بصائر الدرجات، ص 397، باب 6، ح 1.
4- [4] _ بصائر الدرجات، ص 399، باب 6، ح 10.
5- [5] _ بصائر الدرجات، ص 398، باب 6، ح 8.

پیروان شما از من خواستند که برای آنان دعا کنید؟ فرمود: قسم به خدا، اعمال شما هر روز بر من عرضه می شود.(1)

22) ابن بابویه: از پدرش، از محمد بن یحیی عطار، از پدرش سعید آدمی، از حسن بن علی بن ابو حمزه، از پدرش، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ابو خطاب می گفت: اعمال امت رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر پنجشنبه بر او عرضه می شود. امام صادق علیه السلام فرمود: چنین نیست، بلکه اعمال امت هر بامداد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می شود، چه اعمال نیکو کاران یا بد کاران، پس بر حذر باشید. و این همان فرموده خدای عز و جل، «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» است و ساکت شد.

ابو بصیر گفت: همانا منظور ائمه هستند که سلام و درود خدا بر آنان باد.(2)

23) علی بن ابراهیم: از پدرش، از یعقوب بن شعیب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» فرمود: مؤمنون در این جا ائمه اطهار که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند.(3)

24) شیخ در امالی: با سند خود از ابراهیم احمری، از محمد بن حسین و یعقوب بن یزید و عبدالله بن صَّلْت و عباس بن معروف و منصور و ایوب و قاسم و محمد بن عیسی، از ابن اُذینه نقل کرده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم و به وی عرضه داشتم: فدایت شوم، در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» به من بگویید، فرمود: منظور او ما هستیم.(4)

25) و از همو با سند خود از ابراهیم احمری، از محمد بن عبد الحمید، و عبدالله بن صلْت، از حنان بن سدیر، از پدرش ابراهیم، از عبدالله بن حمّاد، از سدیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: رسول خدا که سلام و درود

1- [1] _ بصائر الدرجات، ص 399، باب 6، ح 11.

2- [2] _ معانى الأخبار، ص 392، ح 37.
3- [3] _ تفسير قمى، ج 1، ص 304.
4- [4] _ أمالى، ج 2، ص 23.

خدا بر او و اهل بیت او باد، در حالی که در میان گروهی از اصحابش بود، فرمود: بودن من در میان شما برای شما خیر است و جدا شدن من از شما، برای شما خیر است. جابر بن عبدالله انصاری برخاست و گفت: ای رسول خدا! شکی نیست که ماندن شما در میان ما برای ما خیر است، چگونه جدا شدن شما از ما برای ما خیر می باشد؟ فرمود: اما این که ماندن من میان شما خیر است، از این رو است که خدای عز و جل می فرماید: «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»(1) [(ولی) تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می کنند، خدا عذاب کننده ایشان نخواهد بود] یعنی آنان را با شمشیر عذاب دهد. و اما این که جدا شدنم از شما برای شما خیر است؛ چون اعمال شما هر دوشنبه و پنجشنبه بر من عرضه می شود، پس بابت کارهای نیک شما خدا را سپاس می گویم و برای کارهای بد، برای شما طلب آمرزش می کنم.(2)

26) و از همو: از محمد بن محمد، از ابو حسن علی بن بلال مهلبی، از علی بن سلیمان، از احمد بن قاسم همدانی، از احمد بن محمد سیاری، از محمد بن خالد برقی، از سعید بن مسلم، از داود بن کثیر رقی نقل شده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم که به من گفت: ای داود! همانا اعمال شما در روز پنجشنبه بر من عرضه می گردد. از جمله اعمال شما، برقراری صله رحم با پسر عمویت، بر من عرضه شد و خوشحال شدم. چرا که من دریافتم که صله شما موجب پایان عمر او و فرا رسیدن اجلش قبل از تو است. داود گفت: من پسر عمویی داشتم که معاند و ناصب اهل بیت علیهم السلام و خبیث بود و به اطلاع من رسید که او و عیالش در تنگنا به سر می برند. قبل از سفرم به مکه مبلغی را برای هزینه او اختصاص دادم. هنگامی که به مدینه رسیدم، امام صادق علیه السلام این موضوع را به اطلاع من رساند.(3)

27) عیاشی، از محمد بن مسلم، از یکی از دو امام علیهما السلام نقل کرده است که گفت: از ایشان در باره اعمال سئوال شد که آیا بر رسول خدا که سلام و

1- [1] _ انفال/33.
2- [2] _ امالی، ج 2، ص 22.

3- [3] _ امالی، ج 2، ص 27.

درود خدا بر او و اهل بیت او باد، عرضه می گردد؟ فرمود: شکی در این نیست. به ایشان گفتند: در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» چه می گویید؟ فرمود: برای خدا شاهدانی در زمین وجود دارند.(1)

28) از زراره نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، سئوال کردم. فرمود: می خواهید آن را از من روایت کنید؟ (مصداق آن) همان است که در درون توست.(2) (همان که به آن معتقد هستی.)

29) از یحیی حلبی نقل شده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در باره علی علیه السلام حدیثی را به من بگویید؟ فرمود: آیا آن را به تفصیل بگویم یا به طور مختصر؟ عرض کردم: بلکه به طور مختصر. فرمود: علی علیه السلام درِ (باب) هدایت است؛ هر که از او پیشی گیرد کافراست و هر که از او عقب بماند، کافر است. عرض کردم: بیشتر بگویید. فرمود: هر گاه روز قیامت فرا رسد، منبری در سمت راست عرش بر پا می شود که بیست و چهار پله دارد. علی علیه السلام پرچم به دست می آید تا این که از آن بالا رود و بر آن بنشیند و خلایق بر او عرضه می شوند. هر که او را شناخت وارد بهشت می شود و هر که نشناخت وارد آتش می شود. عرض کردم: آیا آیه ای از کتاب خدا در این باره هست؟ فرمود: بلی در باره این آیه چه می گویی؟ خدای تبارک و تعالی می فرماید: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» به خدا، او همان علی بن ابو طالب علیه السلام است.(3)

30) از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: ابو خطاب می گفت: اعمال امت در هر پنجشنبه بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، عرضه می گردد؟ امام صادق علیه السلام فرمود: چنین است. اعمال امت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه خوب و چه بد، در هر صبح بر او

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 114، ح 119.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 114، ح 120.

3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 114، ح 121.

عرضه می شود، پس مواظب باشید. و این همان فرموده خدا: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» است.(1)

31) از محمد بن فضیل، از ابو الحسن علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره این فرموده خدای تبارک و تعالی: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» سئوال کردم. فرمود: اعمال امت چه خوب و چه بد، در هر صبح بر رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه می گردد؛ پس مواظب باشید.(2)

32) از برید عجلی نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» بگویید. فرمود: هیچ مؤمن یا کافری نمی میرد و در قبر نهاده نمی شود، مگر پس از این که عمل او بر رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، و علی علیه السلام و همین طور تا آخرین کسی که خدا طاعتش را بر بندگان واجب کرده است، عرضه شود.(3)

33) و امام صادق علیه السلام فرمود: مؤمنون همان ائمه که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند.(4)

34) از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: «اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، فرمود: برای خدا شاهدی در زمینش است و اعمال بندگان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می شود.(5)

35) از محمد بن حسان کوفی، از محمد بن جعفر، از پدرش جعفر، از پدرش علیه السلام روایت شده است که فرمود: هر گاه روز قیامت فرا رسد، منبری در سمت راست عرش بر پا می شود که بیست و چهار پله دارد. علی بن ابو طالب علیه السلام می آید، در حالی که پرچم حمد (ستایش) به دست او است. پس از آن بالا می رود و بر آن می نشیند و خلایق بر او عرضه می گردند. هر که او را شناخت وارد بهشت می شود و هر که او را نشناخت، وارد آتش می شود و تفسیر این در کتاب

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 115، ح 122.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 115، ح 123.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 115، ح 124.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 115، ح 125.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 115، ح 126.

خدا، در این آیه است: «وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» _ فرمود _ به خدا قسم او امیر مؤمنان علی بن ابو طالب صلوات الله علیه است.(1)

و معنای این سخن خدای تبارک و تعالی: «عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَهِ» در پیش ذکرشد.

«وَآخرونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (106)»

[و عده ای دیگر (کارشان) موقوف به فرمان خداست؛ یا آنان را عذاب می کند و یا توبه آنها را می پذیرد و خدا دانای سنجیده کار است]

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از موسی بن بکر، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ» فرمود: آنان گروهی مشرک بودند و کسانی مانند حمزه و جعفر و امثال آنان را کشتند. سپس به اسلام گرویدند و خدا را یگانه پنداشتند و شرک را رها کردند، اما ایمان را با دلهایشان نشناختند تا از مؤمنان باشند و بهشت برای آنان واجب شود و در حالت جحود و انکار نبودند تا کافر باشند و از جمله دوزخیان گردند. پس آنان در آن حالت باقی می مانند.«مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ».(2)

2) و از همو: از مردی از سهل بن زیاد، از علی بن حسّان، از موسی بن بکر واسطی، از مردی نقل شده است که گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: مرجون قومی هستند که مشرک بودند و اشخاصی مانند حمزه و جعفر و مانند آنان از مؤمنان را کشتند، سپس اسلام آوردند و به توحید خدا قائل شدند و شرک را رها کردند. آنان از جمله مؤمنانی نبودند که باید وارد بهشت شوند و کفر نورزیده اند تا آتش بر آنان واجب شود. پس آنان در این حالت باقی می مانند «مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ».(3)

3) علی بن ابراهیم میگوید: پدرم از یحیی بن ابو عمران، از یونس، از ابن طیّار، نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: مرجون لأمرِ الله،

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 116، ح 127.
2- [2] _ کافی، ج 2، ص 299، ح 1.
3- [3] _ کافی، ج 2، ص 299، ح 2.

قومی هستند که مشرک بودند و کسانی را مانند حمزه جعفر و مانند آنان را از مؤمنان کشتند، سپس اسلام آوردند و خدا را پرستیدند و شرک را رها کردند و ایمان را با دلهایشان نشناختند تا از مؤمنان باشند و بهشت برای آنان واجب شود و به حجود و انکار قبلی خود ادامه ندادند تا آتش بر آنان واجب گردد. آنان همچنان در این حالت باقی می مانند و امرشان به خدا واگذار شده است؛ یا آنان را عذاب می دهد و یا به آنان توجه می کند.(1)

4) عیاشی: از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَءَاخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ»، فرمود: آنان گروهی از مشرکان هستند که خون برخی از مسلمانان را ریختند، سپس اسلام آوردند. پس امر آنان به خدا واگذار شده است.(2)

5) از زراره و حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که فرمودند: مرجون قومی هستند که در روز بدر و اُحد و روز حنین جنگیدند و از مشرکان در امان ماندند. و پس از گذشت مدت زیادی اسلام آوردند. خداوند یا آنان را عذاب می دهد و یا توبه آنان را می پذیرد.(3)

6) از زُراره، از امام باقرعلیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خدا: «وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ» فرمود: آنان گروهی مشرک بودند و کسانی را مانند حمزه و جعفر و امثال آنان از مؤمنان را کشتند، پس اسلام آوردند و خدا را پرستیدند و شرک را رها کردند. آنان آن گونه ایمان نیاوردند تا از مؤمنان باشند و بهشت برای آنان واجب شود و کفر نورزیدند تا آتش بر آنان واجب شود. پس در این حالت باقی هستند. «مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ».(4)

7) حُمران گفت: از امام صادق علیه السلام در باره مستضعفان پرسیدم. فرمود: آنان نه مؤمن و نه کافرند. آنان به امر خدا واگذار شده اند.(5)

8) از ابن طیار نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: مردم بر شش گروهند و بر سه گروه تاویل (تعبیر) می شوند: ایمان، کفر و گمراهی. آنان اهل

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 304.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 116، ح 128.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 116، ح 129.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 116، ح 130.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 116، ح 130.

وعده هستند: کسانی که خدا به آنان وعده بهشت یا آتش را داده است و عبارتند از: مؤمنان، کافران، مستضعفان. و کسانی که به حکم خدا واگذار شده اند. یا آنان را عذاب می دهد، و یا توبه آنان را می پذیرد. و آنان که بر گناهانشان اقرار کردند و عمل نیک را با بد آمیخته اند و اصحاب اعراف. (1)

9) از زُراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: مرجون لأمر الله، گروهی مشرک بودند و کسانی را مانند حمزه و جعفر و امثال آنان کشتند، سپس اسلام آوردند و خدا را پرستیدند و شرک را رها کردند و ایمان را با دلهایشان نشناختند تا از جمله مؤمنان باشند و ورودشان به بهشت حتمی باشد. و به جحود و انکارشان ادامه ندادند تا کافر شوند، تا ورودشان به آتش حتمی شود. آنان در آن حالت باقی می مانند. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند طبق نظر خویش با آنان رفتار می کند«إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ». عرض کردم: فدایت شوم روزیشان از کجا می آید؟ فرمود: از هر جایی که خدا می خواهد. ابو ابراهیم علیه السلام فرمود: اینان قومی هستند که خدا آنان را نگهداشته است تا این که در مورد آنان تصمیم بگیرد.(2)

10) از حارث، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان پرسیدم: آیا میان ایمان و کفر مرتبه ای وجود دارد؟ فرمود: بله! بلکه منازلی وجود دارد که اگر انسان یکی از آنها را انکار کند، خدا او را با چهره اش در آتش می اندازد. میان آنان کسانی دیگر هستند که امرشان به خدا واگذار شده است و میان آنان مستضعفان قرار دارند و همچنین در میان آنان کسان دیگری هستند که کردارهای نیک را با کردارهای بد آمیخته اند و در میان آنان (اهل اعراف) هستند، در این سخن خدای تبارک و تعالی که میفرماید :«وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ»(3)_(4)

11) از داود بن فرقد نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مرجون کسانی هستند که فضیلت علی علیه السلام برای آنان ذکر شد؟ گفتند:

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 116، ح 131.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 117، ح 132.

3- [3] _ اعراف/46.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 117، ح 133.

نمی دانیم شاید چنین باشد و شاید چنین نباشد؟ فرمود: امر او را عقب بیانداز، خدای عز و جل می فرماید: «وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ» تا آخر آیه. (1)

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُواْ مَسْجِداً ضِرَاراً وَكُفْراً وَتَفْرِيقاً بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ...يُحِبُّونَ ان يَتَطَهَّرُواْ وَاللّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ (108)»

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُواْ مَسْجِداً ضِرَاراً وَكُفْراً وَتَفْرِيقاً بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَاداً لِّمَنْ حَارَبَ اللّهَ وَرَسُولَهُ مِن قَبْلُ وَلَيَحْلِفَنَّ ان أَرَدْنَا إِلاَّ الْحُسْنَى وَ اللّهُ يَشْهَدُ انهُمْ لَكَاذِبُونَ (107) لاَ تَقُمْ فِيهِ آبداً لَّمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ ان تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ ان يَتَطَهَّرُواْ وَاللّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ (108)»

[و آنهایی که مسجدی اختیار کردند که مایه زیان و کفر و پراکندگی میان مؤمنان است و (نیز) کمینگاهی است برای کسی که قبلاً با خدا و پیامبر او به جنگ برخاسته بود و سخت سوگند یاد می کنند که جز نیکی قصدی نداشتیم. (ولی) خدا گواهی می دهد که آنان قطعا دروغگو هستند * هرگز در آن جا نایست؛ چرا که مسجدی که از روز نخستین بر پایه تقوا بنا شده، سزاوارتر است که در آن (به نماز) ایستی (و) در آن مردانی اند که دوست دارند خود را پاک سازند و خدا کسانی را که خواهان پاکی اند، دوست می دارد]

1) علی بن ابراهیم میگوید: شان نزول آن این است که گروهی از منافقان نزد رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، آمدند و گفتند: ای رسول خدا! آیا به ما اجازه می دهید در (دیار) بنی سالم مسجدی را برای بیماران و شب بارانی و پیرمرد سالخورده بسازیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان اجازه داد. سپس در حالی که عازم تبوک بود نزد او رفتند و گفتند: ای رسول خدا! اگر ممکن است نزد ما بیایید و در آن نماز بخوانید؟ فرمود: اکنون من عازم سفر هستم و هر گاه برگشتم _ به خواست خدا _ می آیم و در آن نماز خواهم گزارد.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از تبوک مراجعت کرد، این آیه در باره آن مسجد و ابو عامر راهب نازل شد و آنان برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوگند یاد کرده بودند که آن را برای صلاح و کارهای نیک می سازند. خدا این آیه را بر پیامبرش نازل کرد: «وَالَّذِينَ اتَّخَذُواْ مَسْجِداً ضِرَاراً

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 117، ح 134.

وَكُفْراً وَتَفْرِيقاً بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَاداً لِّمَنْ حَارَبَ اللّهَ وَرَسُولَهُ مِن قَبْلُ» یعنی ابو عامر راهب که او نزد آنان می آمد و رسول خدا و اصحابش را ذکر می کرد «وَلَيَحْلِفَنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلاَّ الْحُسْنَى وَاللّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ * لاَ تَقُمْ فِيهِ أَبَداً لَّمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ» یعنی مسجد قبا(1) «أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَن يَتَطَهَّرُواْ وَاللّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ» فرمود: آنان با آب، خود را پاک می کردند.(2)

2) امام عسگری علیه السلام فرمود: موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: عجلِ (گوساله) زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ابو عامر راهب است که پیامبر اکرم او را فاسق نامید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیروزمندانه و همراه با غنیمت برگشت و خدا توطئه منافقان را باطل کرد و خدای عز و جل دستور داد مسجد خدا را به آتش بکشند و این آیه را تا آخر آن «وَالَّذِينَ اتَّخَذُواْ مَسْجِداً ضِرَاراً» نازل کرد. موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خداوند، این گوساله را تباه ساخت و او را به فلج و جذام مبتلا ساخت و به مدت چهل روز در شدیدترین عذاب باقی ماند و سپس به سوی عذاب خدای عز و جل رهسپار شد.(3)

3) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از ابن ابو عمیر، از حمّاد بن عثمان، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان در باره مسجدی که بر اساس تقوا بنا شد، سئوال کردم. فرمود: مسجد قبا.

4) و از همو: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان بن یحیی و ابن ابو عمیر، همگی، از معاویه بن عمار نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: رفتن به مساجد را رها نکنید، هر مسجدی که باشد، به خصوص مسجد قبا که از همان روز اول بر اساس تقوا بنا شده است.(4)

1- [1] _ قبا: دهی است نزدیک مدینه به فاصله دو مایل و مسجد تقوی در آن است. «معجم البلدان، ج 4، ص 301».
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 304.
3- [3] _ کافی، ج 3، ص 296، ح 2.

4- [4] _ کافی، ج 4، ص 560، ح 1.

5) شیخ: با سند خود از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از حمّاد بن عثمان، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان در باره مسجدی که بر اساس تقوی بنا نهاده شده است، سئوال کردم. آن حضرت فرمود: مسجد قبا.(1)

6) و از همو: با سند خود از احمد بن محمد، از برقی، از ابن ابو عمیر، از هشام بن حکم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای گروه انصار! همانا خداوند از شما به نیکی یاد کرده است؛ مگر شما چه کار می کنید؟ گفتند: خود را با آب پاک می کنیم.(2)

7) عیاشی، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان در باره مسجدی که از همان روز اول بر اساس تقوی بنا نهاده شده بود، پرسیدم. فرمود: مسجد قبا.(3)

8) از زراره و حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «لَّمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ» از ایشان پرسیدم. فرمود: مسجد قبا.

و اما در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِيهِ» فرمود: یعنی از مسجد نفاق (شایسته تر است). او به راه خویش میرفت که به مسجد قبا رسید. پس بر خود آب و سدر می پاشید و لباسش را از پاهایش بالا می زد، و بر حاشیه سنگی کناره راه، راه می رفت و به تندی قدم مینهاد و دوست نداشت چیزی از آن به لباسش برسد. از ایشان سئوال کردم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد قبا نماز می خواند؟ فرمود: بلی، اقامت او نزد سعد بن خیثمه انصاری بود. از ایشان پرسیدم: آیا مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سقف داشت؟ فرمود: خیر و برخی از اصحابش گفته بودند: ای رسول خدا! برای مسجد ما سقف نمی سازی؟ فرمود: آن جا عریش (داربست _ سایبان) داشت، مانند عریش موسی.(4)

1- [1] _ تهذیب، ج 3، ص 261، ح 736.

2- [2] _ تهذیب، ج 1، ص 354، ح 1052.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 117، ح 135.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 117، ح 136.

9) از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «فِیهِ رِجَالٌ یُحِبُّونَ أَن یَتَطَهَّرُواْ»، سئوال کردم. فرمود: آنان که دوست دارند با وضو خود را پاک کنند و آن استنجا به وسیله آب است _ فرمود: _ این آیه در باره اهل قبا نازل شد.(1)

10) در روایت ابن سنان از همو علیه السلام نقل شده است که گفت: به ایشان عرض کردم: این طهارت چه بوده است؟ فرمود: وضو، هنگامی که از مستراح بیرون می آمدند. خداوند به خاطر این طهارتشان آنان را ستوده است.(2)

11) طبرسی میگوید: «یُحِبُّونَ أَن یَتَطَهَّرُواْ» با آب از مدفوع و ادرار. و نیز میگوید: و این حدیث از دو سید، امام باقر و صادق علیهما السلام روایت شده است. میگوید: و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شد که به اهل قبا فرمود: در پاک کردن خویش چه کار می کنید، چرا که خدای عز و جل به نیکی شما را ستایش کرده است؟ گفتند: اثر مدفوع را می شوییم. سپس فرمود: خدا این آیه را «وَاللّهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ»(3) در باره شما نازل کرده است.

«أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْیَانهُ عَلَی تَقْوَی مِنَ اللّهِ وَرِضْوَان خَیْرٌ أَم...فِی نَارِ جَهَنَّمَ وَاللّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ (109)»

«أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْیَانهُ عَلَی تَقْوَی مِنَ اللّهِ وَرِضْوَانٍ خَیْرٌ أَم مَّنْ أَسَّسَ بُنْیَانهُ عَلَیَ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَآنهارَ بِهِ فِی نَارِ جَهَنَّمَ وَاللّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ (109)»

[آیا کسی که بنیاد (کار) خود را بر پایه تقوا و خشنودی خدا نهاده، بهتر است یا کسی که بنای خود را بر لب پرتگاهی مشرف به سقوط پی ریزی کرده و با آن در آتش دوزخ فرو می افتد و خدا گروه بیدادگران را هدایت نمی کند]

1) علی بن ابراهیم میگوید: در روایتی از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمودند: مسجد ضرار که از ابتدا بر لبه پرتگاهی مشرف به سقوط ساخته شد، سرانجام در آتش جهنم سقوط کرد.(4)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، 2ص 118، ح 137.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 118، ح 138.
3- [3] _ مجمع البیان، ج 5، ص 127.
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 305.

«لاَ یَزَالُ بُنْیَانهُمُ الَّذِی بَنَوْاْ رِیبَةً فِی قُلُوبِهِمْ إِلاَّ ان تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (110)»

[همواره آن ساختمانی که بنا کرده اند در دلهایشان مایه شک (و نفاق) است تا آنکه دلهایشان پاره پاره شود و خدا دانای سنجیده کار است]

1) علی بن ابراهیم میگوید: (الا) در موضع (حتی) است و دلهایشان پاره می شود و خدا دانا و حکیم است. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، مالک بن دخشم خزاعی و عامر بن عدی از بنی عمرو بن عوف را فرستاد تا آن را خراب کنند و به آتش بکشند. مالک آمد و به عامر گفت: منتظرم باش تا آتشی را از خانه ام بیاورم، سپس وارد خانه اش شد و برگ درخت خرمایی آورد و سپس آن را در مسجد به آتش کشید. پس پراکنده شدند. زید بن حارثه در آن جا ماند تا این که ساختمان مسجد آتش گرفت. سپس دستور داد دیوارش را خراب کنند.(1)

2) طبرسی میگوید: از برقی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است: تا این که از هم گسیخت.(2)

«ان اللّهَ اشْتَرَی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ انفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِان لَهُمُ الجَنَّهَ...وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ (112)»

«ان اللّهَ اشْتَرَی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ انفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِان لَهُمُ الجَنَّهَ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ فَیَقْتُلُونَ وَیُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقّاً فِی التَّوْرَاهِ وَالانجِیلِ وَالْقرآن وَمَنْ أَوْفَی بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ فَاسْتَبْشِرُواْ بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بَایَعْتُم بِهِ وَذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ(111) التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَکتابونَ السَّائِحُونَ الرَّاکِعُونَ السَّاجِدونَ الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنکَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ (112)»

[در حقیقت، خدا از مؤمنان جان و مالشان را به (بهای) این که بهشت برای آنان باشد، خریده است و همان کسانی که در راه خدا می جنگند و می کشند و کشته می شوند و (این) به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست و

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 305.

2- [2] _ مجمع البيان، ج 5، ص 121.

چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به این معامله ای که با او کرده اید، شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است * (آن مؤمنان) همان توبه کنندگان، پرستندگان، سپاسگزاران، روزه داران، رکوع کنندگان، سجده کنندگان، وادارندگان به کارهای پسندیده، باز دارندگان از کارهای ناپسند و پاسداران مقررات خدایند و مؤمنان را بشارت ده]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: عباد بصری در راه مکه با امام سجاد علیه السلام دیدار کرد. به او عرض کرد: ای علی بن حسین! جهاد و سختی آن را رها کردی و به حج و نرمی آن روی آورده ای، همانا خدای عز و جل می فرماید: «انَّ اللّهَ اشْتَرَی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ انفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِانِ لَهُمُ الجَنَّهَ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ فَیَقْتُلُونَ وَیُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقّاً فِی التَّوْرَاهِ وَالانجِیلِ وَالْقرآن وَمَنْ أَوْفَی بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ فَاسْتَبْشِرُواْ بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بَایَعْتُم بِهِ وَذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ».

علی بن حسین علیه السلام فرمود: آیه را کامل کن و سپس فرمود: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاکِعُونَ السَّاجِدونَ الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنکَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ». اگر افرادی را که چنین صفاتی دارند ببینیم (پیدا کنیم)، جهاد با آنان از حج بهتر است.(1)

2) از همو از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن بُرید، از ابو عمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: به ایشان عرض کردم: در باره دعوت به سوی خدا و جهاد در راه او به من بگویید، آیا مخصوص قومی است که فقط این عمل برای آنان جایز است و کسی (نمی تواند) آن را به جا بیاورد، مگر این که از آنان باشد یا این که برای هر کسی که خدای عز و جل را یگانه می داند و به رسولش صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورده است جایز است و هر که چنین باشد، می تواند به خدای عز و جل و اطاعت از او دعوت کند و در راهش جهاد کند. فرمود: این فقط برای یک قوم جایز است و کسی نمی تواند آن را به جا بیاورد، مگر این که از آنان باشد.

1- [1] _ کافی، ج 5، ص 22، ح 1.

عرض کردم: آنان که هستند؟ فرمود: هر که شرایط خدای عز و جل در جنگ و جهاد به همراه مجاهدان را به جا بیاورد، برای او جایز است که به خدای عز و جل دعوت کند و هر که شرایط خدای عز و جل را در جهاد به همراه مجاهدان به جا نیاورد، جهاد و دعوت برای خدا برای او جایز نیست، مگر این که شرایطی را که خدا برای جهاد تعیین کرده است، در خود فراهم کند.

عرض کردم: برای من تبیین کنید، رحمت خدا بر شما باد. فرمود: خدای عز و جل در کتاب خویش به پیامبرش دستور داده است که مردم را به سوی خدا دعوت کند و دعوت کنندگان به سوی او را توصیف کرده و برای دعوت کنندگان، مراتبی قرار داده است که این مراتب، معرف یکدیگر هستند و بر یکدیگر دلالت دارند. و نیز خداوند خبر داد که خدای تبارک و تعالی نخستین کسی بود که به خویش دعوت کرد و (مردم را) به اطاعت و پیروی از دستورات خود فرا خواند. پس از خودش شروع کرد و فرمود: «وَاللّهُ یَدْعُو إِلَی دَارِ السَّلاَمِ وَیَهْدِی مَن یَشَاء إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ»(1) [و خدا (شما را) به سرای سلامت فرا می خواند و هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می کند] سپس در مرتبه دوم، رسولش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، را ذکر کرد و فرمود: «ادْعُ إِلِی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» [با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به (شیوه ای) که نیکوتر است مجادله نمای](2) یعنی به وسیله قرآن؛ و کسی که مخالف دستور خداست و به غیر از آن چه خدا در کتابش دستور داده است، به سوی خدا دعوت میکند، دعوتگر به شمار نیامده است. منظور همان چیزی است که خدا دستور داده است که فقط به وسیله آن دعوت شود.

و در باره پیامبرش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، چنین فرمود:«وَإِنَّکَ لَتَهْدِی إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ»(3) [راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می کنی] یعنی دعوت می کنی. سپس در مرتبه سوم، دعوت به او را در کتابش نیز یاد کرد. خدای تبارک و تعالی فرمود: «إِنَّ هَـذَا الْقُرْآنَ یِهْدِی لِلَّتِی هِیَ

1- [1] _ یونس/25.
2- [2] _ نحل/125.

3- [3] _ شوری/52.

أَقْوَمُ» [قطعا این قرآن به (آیینی) که خود پایدارتر است راه می نماید] یعنی دعوت می کند «وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ»(1) [مژده می دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود] سپس کسانی را که پس از او و پس از پیامبرش به آنان اجازه دعوت به او را داده است، ذکر کرده و فرمود: «وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَأُوْلَـئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(2) [و باید از میان شما گروهی (مردم را) به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند و آنان همان رستگارانند] سپس مشخصات این امت را بازگو کرد و این که از چه کسانی هستند. و این که این امت از فرزندان ابراهیم و نسل اسماعیل یعنی از ساکنان حرمند و هیچ گاه کسی را غیر از خدا پرستش نکردند و دعوت یعنی دعوت ابراهیم و اسماعیل که از اهل مسجدند، برای آنان واجب شده است. کسانی که در کتابش در باره آنان سخن گفت و تصریح کرد که ناپاکی و پلیدی را از آنان دور ساخته و به نیکی آنان را پاک گردانیده است؛ کسانی که آنان را در ذکر صفت امت ابراهیم علیه السلام توصیف کردیم و خدای تبارک و تعالی در این فرموده خویش: «قُلْ هَـذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَاْ وَمَنِ اتَّبَعَنِي»(3) [بگو: این است راه من که من و هر کس پیروی ام کرد] به آنان اشاره کرده است؛ یعنی نخستین کسانی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ایمان به او و تصدیق آن چه را از خدای عز و جل آورده است پیروی کردند؛ از امتی که قبل از آفرینش، در آن و از آن و به آن برانگیخته شده اند، کسانی که هیچ گاه برای خدا شریک قائل نشده اند و نسبت به خدا ستم و شرک روا نداشته اند.

سپس پیروان پیامبرش که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، و پیروان این امت را ذکر کرده است. پیروانی که در کتابش آنان را با امر به معروف و نهی از منکر توصیف کرده است و آنان را دعوت کننده به او قرار داده است، و به آنان اجازه دعوت به او را داده است. سپس فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»(4) [ای پیامبر،خدا و کسانی از مؤمنان که پیرو تواند تو را بس

1- [1] _ اسراء/9.
2- [2] _ آل عمران/104.
3- [3] _ یوسف/108.

4- [4] _ انفال/64.

است] سپس پیروان پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را که مؤمنند توصیف کرد. در آن جا که خدای عز و جل فرمود: «مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاء بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِى وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِى التَّوْرَاهِ وَمَثَلُهُمْ فِى الْإِنجِيلِ»(1) [محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر خداست و کسانی که با اویند، بر کافران سختگیر (و) با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می بینی. فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت (مشخصه) آنان اثر سجود در چهره هایشان است. این صفت ایشان است در تورات و مثل آنها در انجیل] و فرمود: «يَوْمَ لَا يُخْزِى اللَّهُ النَّبِىَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا»(2) [در آن روز خدا پیامبر (خود) و کسانی را که با او ایمان آورده بودند خوار نمی گرداند. نورشان از پیشاپیش آنان و سمت راستشان روان است، می گویند: پروردگارا! نور ما را برای ما کامل گردان] یعنی آن مؤمنان. و فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (3) [به راستی که مؤمنان رستگار شدند].

سپس آنان را توصیف کرد تا کسی به رسیدن به آنان طمع نورزد، مگر از آنان باشد. از جمله صفاتی را که با آن صفات، آنان را ستوده و توصیف کرده است این است که: «الَّذِينَ هُمْ فِى صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ _ تا آن جا که _ أُوْلَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»(4) [همانان که در نمازشان فروتنند * و آنان که از بیهوده روی گردانند _ آنانند که خود وارثانند * همانان که بهشت را به ارث می برند و در آنجا جاودان می مانند] و نیز در باره صفت و خصلتهای نیکوی ایشان چنین فرمود: « وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِى حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا»(5) [و کسانی اند که با خدا معبودی دیگر نمی خوانند و کسی را که خدا (خونش را) حرام کرده است جز به حق نمی کشند و زنا نمی کنند و هر کس این ها را انجام دهد، سزایش را دریافت خواهد

1- [1] _ فتح/29.
2- [2] _ تحریم/8.
3- [3] _ مومنون/1.
4- [4] _ مومنون/2_11.

5- [5] _ فرقان / 68_ 69.

کرد * برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می شود و پیوسته در آن خوار می ماند] سپس خبر داده است که جان های این مؤمنان و کسانی که صفاتی شبیه به صفاتشان را دارند، را خریده است: «أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِی سَبِيلِ اللّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِی التَّوْرَاهِ وَالإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ» سپس وفاداری آنان به عهد و پیمان و بیعت با او را ذکر کرد. و فرمود: «وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ فَاسْتَبْشِرُواْ بِبَيْعِكُمُ الَّذِی بَايَعْتُم بِهِ وَذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ».

هنگامی که آیه «إِنَّ اللّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ» نازل شد، مردی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین گفت: ای پیامبر خدا! مردی که شمشیرش را برمی دارد و می جنگد تا این که کشته می شود، اما برخی از گناهان را مرتکب شده است، آیا او شهید است؟

خدای عز و جل این آیه را بر پیامبرش نازل کرد: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدونَ الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مجاهدان مؤمن را که به صفت و زینت شهادت آراستهاند (این ویژگیها را با خود دارند)، چنین تفسیر کرده و فرموده است: توبه کنندگان از گناهان. عابدانی که فقط خدا را می پرستند و برای او شریک قایل نمی شوند. ستایش کنندگانی که خدا را در هر حال چه در سختی و چه در نعمت ستایش می کنند. سیاحت کنندگان که همان روزه دارانند. راکعان و ساجدانی که نمازهای پنجگانه را به موقع برگزار می کنند و از نماز با رکوع و سجود آن و در خشوع در آن و در اوقاتش، محافظت می کنند. پس از آن امر به معروف می کنند و به آن عمل می کنند، و از منکر نهی می کنند و خود نیز مرتکب آن نمی شوند.

سپس فرمود: کسی را که کشته می شود در حالی که این شرایط را دارا است، به شهادت و بهشت بشارت ده. همچنین خدای تبارک و تعالی خبر داده است که جز دارندگان این شرایط، کسی را به رزم و جهاد دستور نداده است. خدای عز و جل فرمود: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ»(1) [به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده رخصت (جهاد) داده شده است؛ چرا که مورد ظلم قرار گرفته اند و البته

1- [1] _ حج/ 39_ 40.

خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست * همان کسانی که بناحق از خانه هایشان بیرون رانده شدند (آنها گناهی نداشتند) جز این که می گفتند: پروردگار ما خداست] (و این از آن جهت است) که همه آن چه میان آسمان و زمین است، از آن خدای عز و جل و پیامبرش و پیروان مؤمن آنان که دارندگان این صفات هستند میباشد. هر چه از دنیا در دست مشرکان و کافران و ظالمان و گناهکاران و فاجرانی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان مخالفند و طاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنون را ترک کرده اند، چیزهایی است که به خاطر آن به مؤمنان دارای این صفات ستم کردند و (این امکانات را) که خدا به رسول خویش بخشیده است، از آنان به زور گرفتند. پس این حق آنان است که خدا به آنان ارزانی داشته و به آنان برگردانده است.

و همانا معنای فیء، هر چیزی است که مشرکان بر آن دست یافتند و سپس مسلمین بر آن غلبه کرده و از (تسلط مشرکان) بیرون آمده و به مؤمنان برگشته است. پس برای هر گفتار یا کرداری که باز می گردد، از تعبیر فیء استفاده میشود (یعنی برگشته است) مانند این فرموده خدای عز و جل: «لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَآؤُوا فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»(1) [برای کسانی که به ترک همخوابگی با زنان خود سوگند می خورند (=ایلاء) چهار ماه انتظار (و مهلت) است پس اگر (به آشتی) بازآمدند، خداوند آمرزنده مهربان است] یعنی برگشتند، سپس فرمود: «وَإِنْ عَزَمُواْ الطَّلاَقَ فَإِنَّ اللّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»(2) [و اگر آهنگ طلاق کردند، در حقیقت، خدا شنوای داناست] و فرمود: «وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى_ _أَمْرِ اللَّهِ» یعنی بر می گردد «فَإِن فَاءتْ» یعنی برگشت «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ_ _إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءتْ فَأَصْلِحُوا_ _بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»(3) [و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید و اگر (باز) یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن (طایفه ای) که تعدی می کند، بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر باز گشت،

1- [1] _ بقره/226.
2- [2] _ بقره/227.
3- [3] _ حجرات/9.

میان آنها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید که خدا دادگران را دوست می دارد] و مراد او از «تَفِیءَ»، بر می گردد است، پس این است دلیل این که (مراد) از فیء، هر چیزی است که بر جای قبلی آن برگشته است. و به خورشید در هنگام زوال می گویند: قد فاءت؛ یعنی هنگامی که برمی گردد. فیء برگشتن خورشید به زوال آن را میگویند. همچنین آن چه را که خدا از کفار میگیرد و به مؤمنان برمی گرداند نیز فیء میباشد؛ چرا که آن، حقوق خود مؤمنان بوده است که پس از ستم کافران به مؤمنان، به آنان برگشته است. از این روست که خدای تبارک و تعالی میفرماید: «أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا» یعنی در آن چه که مؤمنان به آن شایسته بودند.

و همانا فقط به مؤمنانی که به شرایط ایمانی که آنها را بیان کردیم، آراسته باشند اجازه (جهاد) داده شده است. چرا که هنگامی به او اجازه جنگ داده می شود که مظلوم باشد و تا مؤمن نباشد، نمی تواند مظلوم باشد و تا شرایط ایمان را که خدای عز و جل بر مؤمنان و مجاهدان واجب کرده است به جا نیاورد، نمی تواند مؤمن باشد. پس هر گاه شرایط خدای عز و جل در او به کمال برسد، مؤمن خواهد بود و اگر مؤمن باشد، پس باید مظلوم باشد و اگر مظلوم باشد، به او اجازه جهاد داده میشود، چرا که خدای عز و جل می فرماید: «أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَی نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ»(1) [به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت (جهاد) داده شده است؛ چرا که مورد ظلم قرار گرفته اند و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست] و اگر شرایط ایمان به طور کامل در او فراهم نباشد، او ظالم است و از کسانی است که شایسته است با او جهاد شود تا این که به درگاه خدا توبه کند. کسی مانند او به جهاد و دعوت به سوی خدای عز و جل مجاز نیست، چرا که او از جمله مؤمنان ستمدیده ای که قرآن به آنان اجازه جنگ داده است، نیست. هنگامی که (این آیه): «أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا» در باره مهاجرینی که اهل مکه، آنان را از دیار و اموالشان اخراج کردند، نازل شد، جهاد آنان به علت ستمی که به آنان رفته بود، تجویز شده و به آنان اجازه جنگ داده شد.

عرض کردم: این آیه در باره مهاجرینی که از سوی اهل مکه مورد ستم واقع شدند، نازل شد. در باره جنگ آنان با خسرو و سزار و فروتر از آنان یعنی مشرکان قبایل عرب، (حکم) چیست؟ فرمود: اگر فقط به آنان اجازه داده شده باشد که با

1- [1] _ <ج/39.

کسانی از اهل مکه که به آنان ستم کردند بجنگند، دیگر نمیتوانستند با خسرو و سزار و قبایل عربی که از اهل مکه نبودند، بجنگند. زیرا کسانی که به آنان ستم کردند، غیر از آنان (خسرو و سزار و ..) هستند و (اگر این فرض را بپذیریم)، در حقیقت به آنان اجازه داده شد که فقط با ستمگران اهل مکه، آن هم به خاطر اخراج به ناحق آنان از دیار و اموالشان بجنگند. اگر منظور این آیه فقط مهاجرینی که مورد ستم اهل مکه واقع شدند باشد، دیگر این آیه بر کسانی که بعد از آنان آمدند، واجب نخواهد بود، چرا که در این صورت کسی از آن ظالمان و مظلومان (اهالی مکه) باقی نمانده است و وجوب آن از مردم پس از آنان برداشته می شود. در این صورت کسی از ستمگران و ستمدیدگان باقی نمانده است.

و چنین نیست که تو فکر کرده ای، بلکه مهاجران از دو جهت مورد ستم واقع شدند: اهل مکه با اخراج کردن آنان از دیارشان و گرفتن اموالشان به ایشان ستم کردند و به اذن خدا با آنان جنگیدند، و کسری و سزار و دیگران یعنی قبایل عرب و عجم به آنان ستم کردند؛ زیرا چیزی در دست ایشان بود که مؤمنان به آن شایسته تر بودند. پس با اذن خدای عز و جل در این زمینه با آنان جنگیدند. مؤمنان، همواره و در هر زمان با استناد به همین آیه می جنگند.

همانا خدای عز و جل به مؤمنانی اجازه جهاد داده است که شرایطی را که خدای عز و جل بر مؤمنان در ایمان و جهاد واجب کرده است، در خود فراهم کنند و هر که این شرایط را به جا بیاورد، مؤمن و مظلوم است و به او با آن معنی، اجازه جهاد داده شده است و هر که برخلاف این باشد ستمگر است و از ستمدیدگان نیست و به او اجازه جنگ و نیز نهی از منکر و امر به معروف داده نشده است؛ چرا که او شایسته (این کار) نیست و همچنین دعوت به سوی خدای عز و جل برای وی تجویز نشده است، چرا که نمی شود چنین کسی در آن واحد، هم به جهاد مأمور شود و هم به او امر شود که به خدای عز و جل روی آورد. و کسی که مؤمنان به جهاد با او دستور داده شدند، نمی تواند مجاهد باشد و خدا او را از جهاد بازداشته و منع کرده است. کسی که خودش به توبه و حق و امر به معروف و نهی از منکر امر شده است، نمی تواند به خدای عز و جل دعوت کند. و کسی که به او امر شده است که معروف را به جا آورد، امر به معروف نمی کند و کسی که به او دستور داده شده است که از منکر نهی شود، نهی از منکر نمی کند.

ص:736

پس هر کسی که شرایط خدای عز و جل را که خداوند، اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را به این شرایط توصیف کرده است، دارا باشد، مظلوم است و به آنان اجازه جهاد داده شده است، زیرا که حکم خدای عز و جل در اولین انسانها و آخرین آنان و فرایض او بر همه مردمان یکسان است، مگر به خاطر علتی یا اتفاقی که رخ می دهد. و مردمان اولین و آخرین نیز در ممنوعیت استثنا شریک هستند و فرایض بر همه آنان یکسان است (هیچ استثنایی وجود ندارد) و آخرینان در برابر ادای فرایض مسئولند چنان که نخستینیان نیز مسئولند و به همان ترتیب آنان مورد محاسبه قرار می گیرند و هر که دارای صفات مؤمنانی که خدا اجازه جهاد به آنان داده است نباشد، او از اهل جهاد نیست و اجازه جهاد ندارد تا این که به آن چه که خدای عز و جل بر او شرط کرده است، بازگردد (آن شرایط را در خود فراهم کند). هر گاه شرایط خدای عز و جل بر مؤمنان و مجاهدان در او به کمال برسد، او از جمله کسانی است که جهاد برای آنان تجویز شده است.

پس باید بندگان از خدای عز و جل بیم داشته باشند و فریب آرزوهایی را که خدای عز و جل از آنها نهی کرده است نخورند؛ یعنی همین آرزوهایی که در سخنان دروغینی که به خدا نسبت داده می شود و قرآن آن را تکذیب می کند، تجلی می یابد و از ناقلان و روایت کنندگان این دروغها برائت بجوید و نزد خدای عز و جل با شبهه ای نیاید که در آن عذری نداشته باشد، چرا که (در این صورت) برای کسی که خود را در راه خدا در معرض قتل قرار می دهد، جایگاه و منزلتی از جانب خدا نیست، با این که این عمل (شهادت در راه خدا)، با ارزشترین و گرانقدرترین اعمال است. پس هر فرد باید بخود قضاوت کند (کلاه خود را پیش خود قاضی کند) و کتاب خدای عز و جل را به نفس خویش نشان دهد و آن را بر نفس خود عرضه کند، چرا که هر کسی، نفس خود را بهتر از هر کس دیگری می شناسد. هر گاه دید که نفس او شرایط خدا برای جهاد را حاصل کرده است، به جهاد اقدام کند و اگر کوتاهی و تقصیری را در آن میبیند، آن را اصلاح کند و نفس خویش را بر جهادی که از سوی خدا بر آن نفس، واجب شده است، وا دارد. سپس در حالی پای به میدان جهاد بگذارد که طاهر و مطهر از هر پلیدی باشد که مانع جهاد او می شود.

ما به کسی که می خواهد جهاد کند و شرایط خدای عز و جل بر مؤمنان و مجاهدان را دارا نیست، نمی گوییم جهاد نکن، بلکه می گوییم: ما به شما شرایط

ص:737

خدای عز و جل را بر اهل جهاد که با آنان بیعت کرد و جان و اموالشان را در مقابل بهشت خریده است، آموخته ایم. هر انسان، تقصیری را که در خویش می شناسد، اصلاح کند و آن را بر شرایط خدای عز و جل عرضه کند و هر گاه دید که آن شرایط را به طور کامل در خود فراهم کرده است، او از جمله کسانی است که خدای عز و جل به آنان اجازه جهاد داده است. اگر اصرار دارد که با وجود پافشاری اش بر معصیتها و کارهای حرام، مجاهد باشد و با گمراهی و کوری بصیرت، اقدام به جهاد کند و نیز اصرار داشته باشد که با جهل و روایت های دروغین، نزد خدای عز و جل وارد شود، قسم به جان خودم، حدیثی در باره کسی که این کار را انجام می دهد، به ما رسیده است و آن این است که همانا خدای عز و جل این دین را به وسیله اقوامی که اخلاق نیکو ندارند، یاری می رساند. پس هر کس باید در برابر خدای عز و جل تقوی پیشه کند و بر حذر باشد از این که از آنان باشد. چرا که او دلایل را برای شما بیان کرده است و شما پس از بیان آشکار، برای ماندن در جهل عذری ندارید. و هیچ قدرتی جز از خدا نیست و خدا ما را بس است؛ بر او توکل می کنیم و بازگشت همه ما به سوی او است.(1)

3) و از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: (این آیه را) خواندم: «التائِبون العابِدون» فرمود: خیر، چنین بخوان: التائبین العابدین، تا آخر آن. پس از ایشان در باره علت این قرائت سئوال شد؟ فرمود: از مؤمنان تائب و عابد خریداری کرده است.(2)

4) و از همو: از تعدادی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه بن مهران، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: هر که سارقی را بگیرد و از او در گذرد، این کار در صلاحیت و اختیار او است. و اگر او را به امام وا گذارد، به بریدن دست او حکم می کند. اگر کسی که از او سرقت شده است، بگوید: من او را می بخشم، امام او را رها نمی کند تا این که حد را بر او اجرا کند، چون سارق به او واگذار شده است. هبه (بخشش سارق) در صورتی پذیرفته می شود که قبل از عرضه شدن بر امام انجام گیرد، و این همان فرموده

1- [1] _ کافی، ج 5، ص 13، ح 1.

2- [2] _ کافی، ج 8، ص 377، ح 569.

خدای عز و جل است: «وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ». اگر حد به امام برسد، هیچ کس حق ندارد آن را ترک کند.(1)

5) سعد بن عبدالله: از احمد بن محمد بن عیسی، و محمد بن حسین ابن ابو خطاب و عبدالله بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از زراره نقل کرده است که گفت: نمی خواستم مستقیماً از امام باقر علیه السلام خواهشی کنم. بنابراین یک مسئله ظریف دست و پا کردم تا به وسیله آن حاجتم را به وی برسانم. پس عرض کردم: در باره کسی که کشته شده است، آیا معنای مرگ بر او منطبق است؟ فرمود: خیر، مرگ، مرگ است، قتل، قتل است. عرض کردم: این سخن شما مبنی بر فرق بین موت و قتل در قرآن وارد نشده است. فرمود: «أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ»(2) [آیا اگر او بمیرد یا کشته شود] و فرمود:«وَلَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لإِلَى الله تُحْشَرُونَ»(3) [و اگر (در راه جهاد) بمیرید یا کشته شوید، قطعا به سوی خدا گرد آورده خواهید شد] چنین نیست که گفته ای _ ای زراره _ مرگ، مرگ است و قتل، قتل است و خدای عز و جل فرموده است: «إِنَّ اللّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِى سَبِيلِ اللّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً»._ گفت:_ عرض کردم: همانا خدای عز و جل می فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ»(4) [هر جانداری چشنده (طعم) مرگ است] آیا کسی که کشته می شود مرگ را نمی چشد؟ فرمود: کسی که با شمشیر کشته شود، مانند کسی که بر بسترش می میرد نیست، همانا کسی که کشته می شود باید به دنیا برگردد تا مرگ را بچشد.(5)

6) و از همو از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از وهیب بن حفص نخاس(6)، از ابو بصیر نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «إِنَّ اللّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِى سَبِيلِ اللّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ» تا آخر آیه پرسیدم و ایشان فرمود: آن در

1- [1] _ کافی، ج 7، ص 251، ح 1.
2- [2] _ آل عمران/ 144.
3- [3] _ آل عمران/ 158.
4- [4] _ آل عمران/ 185. انبیاء/ 35. عنکبوت/ 57.

5- [5] _ مختصر بصائر الدرجات، ص 19.
6- [6] _ وهیب بن حفص جریری نخاس. وی برده بنی اسد بود. « معجم رجال الحدیث، ج 19، ص ؛ الرجال از نجاشی، ص206؛ الفهرست از شیخ طوسی، ص 173.

میثاق است. سپس این آیه: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ» را تا آخر آن خواندم و امام باقر علیه السلام فرمود: چنین نخوان، بلکه چنین بخوان: التائبین العابدین تا آخر آیه، سپس فرمود: هر گاه آنان را ببینی، میبینی که آنان کسانی هستند که خدا جان و اموالشان را از آنان می خرد. یعنی در رجعت.(1)

7) و از همو: از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از صفوان یحیی، از ابو خالد قماط، از عبد الرحمان قصیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: این آیه را «إِنَّ اللّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم» خواند. سپس فرمود: آیا می دانی چه کسانی را اراده کرده است؟ عرض کردم: مؤمنان می جنگند. می کشند و کشته می شوند. فرمود: خیر، بلکه مؤمنانی که کشته می شوند، برگردانده می شوند تا بمیرند و کسانی که مردند، برگردانده می شوند تا کشته شوند و این همان قدرت است. پس آن را انکار نکنید.(2)

8) عیاشی از زراره نقل کرده است که گفت: نمی خواستم در باره رجعت از امام باقر علیه السلام سئوال کنم، یک مسئله ظریف ساختم تا به وسیله آن به هدفم برسم. عرض کردم: فدایت شوم، آیا کسی که کشته شده است، مرده است؟ فرمود: خیر، مرگ، مرگ است، و قتل، قتل است. گفت: به ایشان عرض کردم هر که کشته می شود نیز می میرد؟ فرمود: ای زراره! سخن خدای عز و جل از سخن تو درست تر است. چه او در قرآن میان آنان فرق گذاشته است، فرمود: «أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ ...»(3) [آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی گردید] و فرمود: «وَلَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لإِلَى الله تُحْشَرُونَ»(4) [و اگر (در راه جهاد) بمیرید یا کشته شوید، قطعا به سوی خدا گردآورده خواهید شد] چنین نیست که شما گفتهای ای زراره! مرگ با قتل فرق می کند و خدا فرموده است: «إِنَّ اللّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ» تا آخر آیه.

به ایشان عرض کردم: همانا خدا می فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ»(5) [هر جانداری چشنده (طعم) مرگ است] پس به نظر شما، آیا کسی که کشته می شود نیز

1- [1] _ مختصر بصائر الدرجات، ص 31.

2- [2] _ مختصر بصائر الدرجات، ص 23.
3- [3] _ آل عمران/144.
4- [4] _ آل عمران/158.
5- [5] _ آل عمران/185. انبياء/35. عنكبوت/57.

می میرد؟ گفت: ایشان فرمود: هر که با شمشیر کشته شده است، مانند کسی که بر بسترش مرده است نیست. همانا هر که کشته شده است ناگزیر از این است که به دنیا برگردد تا مرگ را بچشد.(1)

9) از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «إِنَّ اللّهَ اشْتَرَی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّهَ» تا آخر آیه سئوال کردم. فرمود: منظور وی در میثاق است. _ گفت:_ سپس این آیه را بر او خواندم «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ» امام باقر علیه السلام فرمودند: خیر، چنین بخوانید: التائبین العابدین، تا آخر آیه و فرمود: هر گاه اینان را ببینی، میبینی که خدا از آنان جان و اموالشان را خریده است؛ یعنی در هنگام رجعت.(2)

10) محمد بن حسن، از حسین بن خُرزاد، از برقی نقل کرده است که _ در این حدیث _ حضرت فرمودند: هیچ مؤمنی نیست مگر این که به مرگ یا قتل مبتلا شود؛ هر که مرده است برانگیخته خواهد شد تا کشته شود. و هر که کشته شده است برانگیخته خواهد شد تا این که بمیرد.(3)

11) صباح بن سیابه، در باره این فرموده خدا: «إِنَّ اللّهَ اشْتَرَی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّهَ» گفت: _ سپس فرمود: _ آنان را توصیف کرده است و فرموده است: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ» تا آخر آیه و فرمود: آنان، امامان که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند.(4)

12) از عبدالله بن میمون قدّاح، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: علی علیه السلام هر گاه می خواست جنگ کند، این دعاها را می گفت: خدایا همانا شما راهی از راههای خود را (به ما) نشان داده ای که رضایتت را در آن قرار داده ای، و اولیایت را به آن دعوت کرده ای. و آن را از لحاظ پاداش شریفترین راههایت، و از لحاظ بازگشت و سرنوشت، با شرافت ترین راههایت و از لحاظ روش، دوست داشته ترین راههایت قرار داده ای. سپس جان و اموال مؤمنان را از

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 118، ح 139.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 118، ح 140.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 119، ح 141.

4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 119، ح 142.

ایشان در مقابل بهشت خریداری کرده ای. آنان در راه خدا می جنگند و می کشند و کشته می شوند و این وعده ای راستین از جانب او است. مرا از جمله کسانی قرار ده که جانشان را از آنان خریده ای سپس به بیعتی تو که با تو بسته اند وفا کرده اند، بی آن که آن را بشکنند و پیمانی را زیر پا بگذارند و تغییر دهند،(1) و این حدیث مختصر است. و همین حدیث را با برخی اضافات، محمد بن یعقوب از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: امیر مؤمنان علیه السلام هر گاه می خواست... و این حدیث را آورده است.

13) از عبدالرحیم، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: این آیه را «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ» خواندند و فرمودند: آیا می دانی منظور او چیست؟ عرض کردم: مؤمنان می جنگند و می کشند و کشته می شوند. فرمود: هیچ مؤمنی نیست مگر این که کشته شود و بمیرد؛ هر که از مؤمنان مرده است، بازگردانده می شود تا کشته شود. و هر که کشته شده است، بازگردانده می شود تا بمیرد. این قدرت خدا است، پس آن را انکار نکنید.(2)

14) از یونس بن عبد الرحمان، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که که فرمودند: هر که سارقی را بگیرد سپس از او در گذرد، این در اختیار اوست، اما اگر به امام معرفی شود، حد را بر او اجرا می کند، و همانا بخشش قبل از معرفی کردن او به امام پذیرفته می شود، و چنین است این سخن خدای تبارک و تعالی: « وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ» هر گاه حد به امام برسد، کسی حق ندارد آن ترک کند.(3)

15) طبرسی میگوید: التائبین العابدین با یاء. (این حدیث) از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت شده است .(4)

«مَا كَان لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ ان يَسْتَغْفِرُواْ لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانواْ أُوْلِى قُرْبَى مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ انهُمْ اصحاب الْجَحِيمِ (113)»

1- [1] _ کافی، ج 5، ص 46، ح 1.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 119، ح 144
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 120، ح 145.

4- [4] _ مجمع البيان، ج 5، ص 128.

[بر پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند سزاوار نیست که برای مشرکان پس از آنکه برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخند طلب آمرزش کنند. هر چند خویشاوند (آنان) باشند]

1) طبرسی میگوید: در تفسیر امام حسن عسگری چنین آمده است: همانا مسلمانان به پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، گفتند: نمی خواهی برای پدران ما که در جاهلیت مردند استغفار کنی؟ خدای سبحان این آیه را نازل کرد.(1)

«وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلاَّ عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لأَوَّاهٌ حَلِيمٌ (114)»

[و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش جز برای وعده ای که به او داده بود نبود، و(لی) هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزاری جست. راستی ابراهیم دلسوزی بردبار بود]

1) عیاشی از ابراهیم بن ابو بلاد، از برخی اصحاب ما نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: مردم در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَمَا كَان اسْتِغْفَارُ ابراهیم لِابیهِ إِلاَّ عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ» چه می گویند؟ عرض کردم: می گویند: همانا ابراهیم به پدرش وعده داده بود که برای او طلب آمرزش کند. فرمود: چنین نیست، پدر ابراهیم به او وعده داده بود که اسلام بیاورد. ابراهیم برای او طلب آمرزش کرد و هنگامی که برای او روشن شد که او دشمن خدا است، از او بیزاری جست.(2)

2) ابو اسحاق همدانی در حدیثی مرفوع از مردی نقل کرده است که گفت: مردی در کنارم نماز خواند و برای پدر و مادرش طلب آمرزش کرد. آنان در زمان جاهلیت مرده بودند. گفتم: آیا برای پدر و مادرت که در جاهلیت مردند، طلب آمرزش می کنی؟ گفت: ابراهیم نیز برای پدرش طلب آمرزش کرد. من ندانستم چه جوابی به او بدهم، پس این مسئله را با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان

1- [1] _ مجمع البیان، ج 5، ص 132.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 120، ح 146.

گذاشتم. خدا این آیه را نازل کرد: «وَمَا کَان اِسْتِغْفَارُ ابراهیم لِابیهِ إِلاَّ عَن مَّوْعِدَهٍ وَعَدَهَا إِیَّاهُ فَلَمَّا تَبَیَّنَ لَهُ انهُ عَدُوٌّ لِلّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ» _ گفت:_ هنگامی که مرد؟ متوجه شد که او دشمن خدا است، برای او طلب آمرزش نکرد.(1)

3) از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: عرض کردم: این سخن خدای تبارک و تعالی: «إِنَّ إِبْرَاهِیمَ لأَوَّاهٌ حَلِیم» به چه معناست؟ فرمود: کسی که بسیار آه می کشد و دعا می کند.(2)

4) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: اوّاه، همان دعّاء(بسیار دعا کننده) است.(3)

5) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اوّاه کسی است که هم در نمازش در برابر خدا تضرع (توسل) می کند، و هم هنگامی که در بیابان و خلوتها تنها باشد.(4)

6) علی بن ابراهیم _ در معنای این آیه: «وَمَا کَان اسْتِغْفَارُ ابراهیم لِابیهِ إِلاَّ عَن مَّوْعِدَهٍ وَعَدَهَا إِیَّاهُ» _ چنین میگوید: ابراهیم به پدرش گفت: اگر بتها را نپرستی برای تو استغفار خواهم کرد. هنگامی که عبادت بتها را ترک نکرد، از او بیزاری جست. «إِنَّ إِبْرَاهِیمَ لأَوَّاهٌ حَلِیمٌ» یعنی بسیار دعا کننده.(5)

«وَمَا کَان اللّهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّی یُبَیِّنَ لَهُم مَّا یَتَّقُونَ ان اللّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (115)»

[و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آنکه هدایتشان نمود، بی راه بگذارد؛ مگر آن که چیزی را که باید از آن پروا کنند، برایشان بیان کرده باشد. آری خدا به هر چیزی داناست]

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 120، ح 148.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 120، ح 147.
3- [3] _ کافی، ج 2، ص 338، ح 1.
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 306.
5- [5] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 306.

1) محمد بن یعقوب از تعدادی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضّال، از ثعلبه بن میمون، از حمزه بن محمد طیّار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ»، فرمود: تا این که به آنان آن چه را مایه رضایت و مایه خشمش است، نشان دهد. و «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»(1) [سپس پلیدکاری و پرهیزگاری اش را به آن الهام کرد]. فرمود: آن چه را که باید انجام دهد یا ترک کند بیان می کند و «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»(2) [ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس] فرمود: به او نشان داده ایم؛ یا به دستور خدا عمل می کند و یا آن را ترک می کند. و در باره این فرموده او: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى»(3) [و اما ثمودیان، پس آنان را راهبری کردیم و(لی) کور دلی را بر هدایت ترجیح دادند] فرمود: به آنان نشان داده ایم، اما کوری را بر هدایت و بصیرت ترجیح دادند.(4)

2) از همو: از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمان، از حمّاد بن عبد الاعلی نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خدا تو را اصلاح کند (خیردهد)، آیا ابزاری در اختیار مردم قرار داده شده است که با آن به معرفت برسند؟ فرمود: خیر. عرض کردم: آیا معرفت بر آنان واجب است؟ فرمود: خیر، بر خدا است که تبیین کند «لاَ يُكَلِّفُ اللّهُ نَفْسًا إِلاَّ وُسْعَهَا»(5) [خداوند هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند] و «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا»(6) [خدا هیچ کس را جز (به قدر) آن چه به او داده است تکلیف نمی کند]_ گفت: _ از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ» سئوال کردم. فرمود: تا این که به آنان آن چه را مایه رضایت و آن چه را مایه خشم او است، نشان دهد.(7)

1- [1] _ شمس/8.
2- [2] _ انسان/3.
3- [3] _ فصلت/17.
4- [4] _ کافی، ج 1، ص 124، ح 3.
5- [5] _ بقره/286.

6- [6] _ طلاق/7.
7- [7] _ کافی، ج 1، ص 125، ح 5.

و این دو حدیث را ابن بابویه در کتاب توحید روایت کرده است.(1)

3) احمد بن محمد بن خالد برقی: از پدرش، از فضاله بن ایوب ازدی، از ابان احمر، از احمد ، از ابن فضّال، از ثعلبه بن میمون، از حمزه بن طیار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ»، فرمود: تا این که آن چه را مایه رضایت یا خشم او است، برای آنان نشان دهد و فرمود: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» برای آنان آن چه را باید انجام دهد یا ترک کند، بیان کرده است. و فرمود: «أَنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً و أَمَّا كَفُوراً» [ما راه را به او نشان دادیم، یا شاکر است یا کافر] و به او نشان داده ایم، یا به دستور خدا عمل می کند و یا آن را ترک می کند.(2)

4) عیاشی: از علی بن ابو حمزه نقل کرده است که گفت: به ابو الحسن علیه السلام عرض کردم: همانا پدر تو جانشین پس از خود را برای ما معرفی کرده است، اگر ممکن است، شما نیز جانشین خود را برای ما معرفی کن؟ دستم را گرفت و آن را تکان داد و سپس فرمود: «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ» _ گفت:_ پلک زدم و امام به من فرمود: بس است، چشمانت را به خواب بسیار عادت نده، زیرا چشم از دیگر اندامهای بدن ناسپاس تر است.(3)

5) از عبدالله علی نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ» پرسیدم. فرمود: تا این که به آنان آن چه را مایه رضایت و آن چه را مایه خشمش است، نشان دهد. سپس فرمود: همانا ما از فرد مؤمن نمی پسندیم که کاری را انجام دهد که خدا به خاطر ندانستن آن، عذر مردم را نمی پذیرد و تأمل در هنگامه شبهه، از سقوط در هلاکت بهتر است. روایت نکردن حدیثی که آن را حفظ نکرده ای، از روایت کردن آن بهتر است. همانا بر هر حقی، حقیقتی است و بر هر صواب و درستی، نوری است. پس هر چه با کتاب خدا توافق دارد، آن را

1- [1] _ توحید، ص 411، ح 4، و ص 4پ4، ح 11.
2- [2] _ محاسن، ص 276، ح 389.

3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 120، ح 149.

بگیرید و هر چه با کتاب خدا مخالف است، آن را رها کنید و بسیاری از مردم این جهان، آن را ترک نخواهند کرد.(1)

«لَقَد تَّابَ الله عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالانصار الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ...لِيَتُوبُواْ ان اللّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (118)»

«لَقَد تَّابَ الله عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالانصار الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِى سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ انهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ (117) وَعَلَى الثَّلاَثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ انفُسُهُمْ وَظَنُّواْ ان لاَّ مَلْجَأَ مِنَ اللّهِ إِلاَّ إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُواْ ان اللّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (118)»

[به یقین خدا بر پیامبر و مهاجران و انصار که در آن ساعت دشوار از او پیروی کردند، ببخشود بعد از آن که چیزی نمانده بود که دلهای دسته ای از آنان منحرف شود. باز بر ایشان ببخشود چرا که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است * (نیز) بر آن سه تن که بر جای مانده بودند (و قبول توبه آنان به تعویق افتاد) تا آنجا که زمین با همه فراخی اش بر آنان تنگ گردید و از خود به تنگ آمدند و دانستند که پناهی از خدا جز به سوی او نیست. پس (خدا) به آنان (توفیق) توبه داد تا توبه کنند. بی تردید خدا همان توبه پذیر مهربان است]

به هنگام ذکر غزوه تبوک در روایت علی بن ابراهیم، ذکر شد که این آیه در باره ابوذر، ابوخیثمه و عمیره بن وهب نازل شد که عقب ماندند. سپس به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیوستند.

1) طبرسی میگوید: از امام رضا علیه السلام روایت شده است که چنین خواند: «لَقَد تَّابَ الله عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالانصار» تا آخر آیه. و امام سجاد و امام باقر و امام صادق که سلام و درود خدا بر آنان باد، در باره این فرموده خدای عز و جل: «وَعَلَى الثَّلاَثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُواْ» تا آخر آیه، چنین خواندند: خالفوا.(2)

2) علی بن ابراهیم میگوید: امام رضا علیه السلام فرمود: در حقیقت، آیه چنین نازل شده است: «وَ عَلى الثلاثه الدین خالفَوا» و اگر عقب گذاشته می شدند، این کارشان عیب نبود «حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ» تا جایی که نه

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 121، ح 150.
2- [2] _ مجمع البیان، ج 5، ص 138.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خانواده یا برادرانشان با آنان صحبت نمی کردند. پس در مدینه به تنگ آمدند تا این که آن جا را ترک کردند و از خودشان نیز به تنگ آمدند و قسم خوردند با یکدیگر سخن نگویند. پس پراکنده شدند و خدا توبه آنان را پذیرفت. چه این که او صداقت را در نیّتشان دید.(1) و ذکر این حادثه، پیشتر در هنگام ذکر غزوه تبوک در همین سوره، البته با مقداری اضافات گفته شد و قبلاً ذکر کردیم که آن سه نفر عبارت بودند از: کعب بن مالک شاعر، مراره بن ربیع و هلال بن امیه رافعی، و این داستان به طور کامل در روایت علی بن ابراهیم آورده شده است.

3) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از فیض بن مختار روایت کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: چگونه «وَعَلَى الثَّلاَثَهِ الَّذِينَ خُلِّفُواْ» را می خوانی؟ عرض کردم: «خُلِّفُوا» فرمود: اگر «خُلِّفُوا» بود در حال اطاعت بودند، بلکه آنان مخالفت کردند؛ یعنی عثمان و دو رفیقش. به خدا قسم صدای سم اسب یا به هم خوردن سنگها را نمی شنیدند، مگر این که می گفتند ما را گرفتند. و خدا ترس را تا صبح بر آنان مسلط کرد.(2)

4) در نهج البیان: روایت شده است که شأن نزول این آیه از امام باقر و امام صادق علیهما السلام چنین نقل شده است که: همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که به غزوه تبوک عازم شد، کعب بن مالک شاعر و مراره بن ربیع و هلال بن امیه رافعی برای بر طرف کردن بعضی نیازهایشان از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عقب ماندند و قرار بر این بود که بعداً به وی ملحق شوند. اما آنان به اموال و حاجات خویش سرگرم شدند، سپس پشیمان شدند و توبه کردند. هنگامی که پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، پیروزمندانه برگشت، از آنان روی گردان شد. آنان دل به بیابان زدند و با حیوانات وحشی همراه شدند و صادقانه پشیمان شدند و بیم داشتند که خدا و رسولش به خاطر روی گردانی از آنان، توبه شان را نپذیرند. جبرییل علیه السلام نازل شد و وحی را بر پیامیر خواند. رسول خدا کسی را به دنبال آنان فرستاد تا آنان را بیاورد و سپس آیه را بر آنان تلاوت کرد و به آنان خبر داد که خدا توبه شان را پذیرفته است.

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 297.
2- [2] _ کافی، ج 8، ص 377، ح 568.

5) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین، از ابن فضّال، از علی بن عقبه، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای عز و جل «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ» فرمود: آن اقاله است. (یعنی توبه و نجات دادن از گناه).(1)

6) عیاشی از علی بن ابو حمزه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از ایشان در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَعَلَى الثَّلاَثَهِ الَّذِينَ خُلِّفُواْ»پرسیدم. فرمود: کعب و مراره بن ربیع و هلال بن امیه بودند.(2)

7) از فیض بن مختار نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: چگونه این آیه را «وَعَلَى الثَّلاَثَهِ الَّذِينَ خُلِّفُواْ» می خوانی؟ عرض کردم: «خُلِّفُواْ». فرمود: اگر خُلِّفُوا بود در حال طاعت بودند _ و حسین بن مختار (این گفته را) از قول ایشان افزود: اگر خُلِّفوا بود، مورد سرزنش واقع نمی شدند _ بلکه آن «خالفوا» (مخالفت کردند) است، یعنی عثمان و دو رفیقش. به خدا قسم آنان صدای سم اسب یا به هم خوردن سنگها را نمی شنیدند، مگر این که می گفتند: ما را میگیرند و خدا ترس را تا صبح بر آنان مسلط کرد.(3)

8) صفوان گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: ابو لبابه جزء آنان نبود؛ یعنی مصداق این آیه«وَعَلَى الثَّلاَثَهِ الَّذِينَ خُلِّفُواْ» نبود. و در یک نسخه دیگر: امام صادق علیه السلام فرمود: ابو لبابه یکی از آنان بود. تا آخر حدیث.(4)

9) از سلام، از امام باقر علیه السلام در باره این فرموده (خدا): «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُواْ»، روایت شده است که فرمود: دست آنان را گرفت، به خدا قسم آنان توبه نکرده بودند.(5)

10) طبرسی از ابان بن تغلب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که که ایشان چنین خواند: «لقد تابَ اللهُ بالنَبیّ علی المُهاجِرین والأنصار». ابان گفت: به وی عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، همانا عامه، آیه را چنین نمی خوانند؟ فرمود: چگونه می خوانند، ای ابان؟ گفت: عرض کردم چنین می خوانند: «لَقَد تَّابَ

1- [1] _ معانی الاخبار، ص 215، ح 1.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 121، ح 151.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 121، ح 152.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 121، ح 153.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 122، ح 154.

الله عَلَی النَّبِیِّ وَالْمُهَاجِرِینَ وَالانصار»(1) فرمود: وای بر آنان، مگر چه گناهی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سر زده بود تا خدا توبه او را بپذیرد، بلکه خدا به وسیله او توبه امتش را پذیرفت.(2)

«یَا أَیُّها الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَ کُونُواْ مَعَ الصَّادِقِینَ(119) »

[ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا کنید و با راستان باشید]

1) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابن اُذینه، از بُرید بن معاویه عجلی نقل کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این فرموده خدای عز و جل: «اتَّقُواْ اللّهَ وَکُونُواْ مَعَ الصَّادِقِینَ»، پرسیدم. فرمود: ما را اراده کرده است.(3) و این حدیث را صفار در بصائر الدرجات با همان سند و متن روایت کرده است.(4)

2) از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابو نصر، از امام رضا علیه السلام نقل شده است که گفت: از ایشان در باره این فرموده خدای عز و جل: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَکُونُواْ مَعَ الصَّادِقِینَ» پرسیدم. فرمود: صادقان همان امامان که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند که در طاعتشان صدیقند.(5)

3) محمد بن حسن صفار: از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن، از احمد بن محمد نقل کرده است که گفت: از امام رضا علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «اتَّقُواْ اللّهَ وَکُونُواْ مَعَ الصَّادِقِینَ» سئوال کردم. فرمود: صادقان همان ائمه که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند که در طاعتشان صدیقند.(6)

4) شیخ در امالی: از ابن ابو عمیر، از احمد، از یعقوب بن یوسف بن زیاد، از حسن بن حمّاد، از پدرش، از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در

1- [1] _ توبه/ 117.
2- [2] _ احتجاج، ص 76.

3- [3] _ کافی، ج 1، ص 162، ح 1.
4- [4] _ بصائر الدرجات، ص 46، باب 14 ح 1.
5- [5] _ کافی، ج 1، ص 162، ح 2.
6- [6] _ بصائر الدرجات، ص 46، باب 14، ح 2.

باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَکُونُواْ مَعَ الصَّادِقِینَ» فرمود: با علی بن ابو طالب علیه السلام.(1)

5) سلیم بن قیس هلالی آورده است که: _ در حدیث مُناشَده _ امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: شما را به خدایی که نامش پس بزرگ است قسمتان می دهم، آیا می دانید که خدا این آیه: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَکُونُواْ مَعَ الصَّادِقِینَ» را (در باره که) نازل کرد؟ سلمان گفت: ای رسول خدا! این آیه عام است یا خاص ؟ فرمود: اما مؤمنان (کلمه آمنوا)، آن عام است؛ چرا که همه مؤمنان به آن دستور داده شدند و اما صادقان، مخصوص برادرم علی علیه السلام و اوصیای پس از او که سلام و درود خدا بر آنان باد، تا روز قیامت است. گفتند: خدا را گواه می گیریم که بلی.(2)

6) عیاشی: از ابو حمزه ثمالی نقل شده است که گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابو حمزه! همانا فقط کسی که خدا را می شناسد، او را به حق می پرستد و اما کسی که خدا را نمی شناسد، گویی غیر از او را پرستش می کند و گمراه است. عرض کردم : خدا خیرتان دهد، معرفت خدا چیست؟ فرمود: خدا را تصدیق کند و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان رسول خدا در موالات علی علیه السلام تصدیق کند و به او و ائمه هدی که سلام و درود خدا بر آنان باد پس از او اقتدا کند و از دشمنشان به خدا برائت جوید، و عرفان خدا چنین است. گفت: عرض کردم: خدا خیرتان دهد؛ چه چیزی است که اگر به آن عمل کنیم، حقیقت ایمان را کامل نموده ایم؟ فرمود: از اولیای خدا اطاعت کنی و با دشمنان خدا دشمنی کنی و چنان که خدا به تو دستور داده است، با صادقان باشی.

گفت: عرض کردم: اولیای خدا چه کسانی هستند و دشمنان خدا چه کسانی هستند؟ فرمود: اولیای خدا، محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، و علی و حسن و حسین و علی بن حسین علیهم سلام الله اجمعین، سپس امامت به ما رسیده و سپس فرزندم جعفر _ و به جعفر در حالی که نشسته بود اشاره کرد _ پس هر که از اینان اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و چنان که خدا به او دستور داده است، با صادقان خواهد بود. عرض کردم: خدا خیرتان دهد، دشمنان خدا چه

1- [1] _ امالی، ج 1، ص 261.
2- [2] _ کتاب سلیم بن قیس، ص 173.

کسانی هستند؟ فرمود: بتهای چهار گانه. گفت: عرض کردم : آنان کدامند؟ فرمود: آنان ابو فَصیل و رُمَع و نَعثل و معاویه اند و هر که از راه و روش ایشان پیروی کند. هر که با اینان دشمنی کند، با دشمنان خدا دشمنی کرده است.(1)

7) از مُعّلی بن خُنّیْس نقل شده است که از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ» پرسیدم. فرمود: با اطاعت از آنان.(2)

8) از هشام بن عَجلان نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: از شما در باره چیزی می پرسم که هیچ گاه از کسی پس از شما نمی پرسم. از شما در باره ایمانی که مردم را در جهل آن عذری نیست، می پرسم؟ فرمود: شهادت به این که خدایی جز الله نیست و این که محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خدا است و اقرار به آن چه از جانب خدا آورده است و خواندن نماز و دادن زکات و طواف خانه خدا و روزه گرفتن در ماه رمضان و ولایت ما و برائت از دشمن ما و این که با صدیقان باشی.(3)

9) ابن شهر آشوب از تفسیر ابو یوسف یعقوب بن سفیان، از مالک بن انس، از نافع، از ابن عمر روایت کرده است که در باره آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ» گفت: خدا به صحابه دستور داد که از خدا بترسند. سپس فرمود: «وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ» یعنی با محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او که سلام و درود خدا بر آنان باد، باشید.(4)

10) و از همو: از شرف النبی، از خرکوشی، و کشف از ثعلبی نقل شده است که گفتند: اصمعی، از ابو عمرو بن علاء، از جابر جعفی، از امام باقر محمد علیه السلام روایت کرده است که در باره این آیه فرمود: محمد صلی الله علیه و آله و آل او که سلام و درود خدا بر آنان باد.(5)

11) و از طریق مخالفان: روایتی است که موفق بن احمد با اسناد به ابن عباس، در باره این گفته خدای عز و جل: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَكُونُواْ مَعَ

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 122، ح 155.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 123، ح 156.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 123، ح 157.
4- [4] _ مناقب، ج 3، ص 92؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 262، ح 357.
5- [5] _ مناقب ابن شهرآشوب، ج 3، ص 92.

الصَّادِقِينَ» نقل کرده است. وی در این روایت گفت: این آیه، مخصوص علی بن ابو طالب که خدا از او خشنود باد است.

و مانند همین روایت در کتاب «رموز الکنوز» عبد الرزاق بن رزق الله بن خلف روایت شده است.(1)

12) طبرسی از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ» فرمود: با آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد. _ جابر گفت:_ قرائت ابن عباس چنین است: «من الصادقین». و گفت: این قرائت از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.(2)

13) و در نهج البیان، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است که: همانا صادقین در این جا، همان ائمه پاکباز آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، می باشند.

14) و نیز در آن: روایت شد که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره صادقین در این آیه سئوال شد. فرمودند: آنان علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین و نسل پاک آنها تا روز قیامت می باشند که سلام و درود خدا بر آنان باد.

«مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَهِ وَمَنْ حَوْلَهُم مِّنَ الأَعْرَابِ ان يَتَخَلَّفُواْ...لِيَجْزِيَهُمُ اللّهُ أَحْسَنَ مَا كَانواْ يَعْمَلُونَ (121)»

«مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَهِ وَمَنْ حَوْلَهُم مِّنَ الأَعْرَابِ ان يَتَخَلَّفُواْ عَن رَّسُولِ اللّهِ وَلاَ يَرْغَبُواْ بِانفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِ ذَلِكَ بِانهُمْ لاَ يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلاَ نَصَبٌ وَلاَ مَخْمَصَهٌ فِى سَبِيلِ اللّهِ وَلاَ يَطَؤُونَ مَوْطِئاً يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلاَ يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَّيْلاً إِلاَّ كُتِبَ لَهُم بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ ان اللّهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (120) وَلاَ يُنفِقُونَ نَفَقَهً صَغِيرَهً وَلاَ كَبِيرَهً وَلاَ يَقْطَعُونَ وَادِياً إِلاَّ كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللّهُ أَحْسَنَ مَا كَانواْ يَعْمَلُونَ (121)»

[مردم مدینه و بادیه نشینان پیرامونشان را نرسد که از (فرمان) پیامبر خدا سر باز زنند و جان خود را عزیزتر از جان او بدانند؛ چرا که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگیی در راه خدا به آنان نمی رسد و در هیچ مکانی که کافران را به خشم

1- [1] _ مناقب خوارزمی، ص 198.
2- [2] _ مجمع البیان، ج 5، ص 140؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 260، ح 253.

می آورد، قدم نمی گذارند و از دشمنی غنیمتی به دست نمی آورند، مگر این که به سبب آن عمل صالحی برای آنان (در کارنامه شان) نوشته می شود. زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند * و هیچ مال کوچک و بزرگی را انفاق نمی کنند و هیچ وادیی را نمی پیمایند، مگر این که به حساب آنان نوشته می شود تا خدا آنان را به بهتر از آن چه می کردند، پاداش دهد]

1) علی بن ابراهیم میگوید: در این فرموده خدای عز و جل: «مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَهِ وَمَنْ حَوْلَهُم مِّنَ الأَعْرَابِ ان يَتَخَلَّفُواْ عَن رَّسُولِ اللّهِ وَلاَ يَرْغَبُواْ بِانفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِ ذَلِكَ بِانهُمْ لاَ يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ» ظمأ یعنی تشنگی «وَلاَ نَصَبٌ» یعنی رنج «وَلاَ مَخْمَصَهٌ فِى سَبِيلِ اللّهِ» یعنی گرسنگی «وَلاَ يَطَؤُونَ مَوْطِئاً يَغِيظُ الْكُفَّارَ» یعنی وارد سرزمین کافران نمی شوند «وَلاَ يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَّيْلاً» یعنی کشتن و به اسارت گرفتن «إِلاَّ كُتِبَ لَهُم بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ ان اللّهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» و در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَلاَ يُنفِقُونَ نَفَقَهً صَغِيرَهً وَلاَ كَبِيرَهً وَلاَ يَقْطَعُونَ وَادِياً إِلاَّ كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللّهُ أَحْسَنَ مَا كَانواْ يَعْمَلُونَ» میگوید: هر چه از آن کارها را انجام دادند، خدا پاداششان می دهد.(1)

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّهً فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَهٍ مِّنْهُمْ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِى الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (122)»

[و شایسته نیست مؤمنان همگی (برای جهاد) کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه ای از آنان دسته ای کوچ نمی کنند تا (دسته ای بمانند و) در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند. باشد که آنان (از کیفر الهی) بترسند]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان، از یعقوب بن شعیب نقل کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اگر اتفاقی برای امام بیفتد، مردم چه باید بکنند؟ فرمود: این فرموده خدای عز و جل: «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَهٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَهٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِى الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» کجا است؟ [در باره چیست؟] _ فرمود: _ آنان مادامی

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 207.

که در جستجو هستند معذورند و نیز آنان که با وجود عذر، منتظر هستند تا این که اصحابشان نزد آنان برگردند.(1)

2) از همو: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از بُرید بن معاویه، از محمد بن مسلم نقل کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خدا خیرتان دهد، شکایت شما به ما رسیده است و ناراحت شدیم، بهتر است که به اطلاع ما برسانی یا او [عالم] را برای ما تعیین کنی؟ فرمود: همانا علی علیه السلام عالم بود و علم به ارث می رسد. هیچ عالمی نمی میرد، مگر این که پس از او کسی باقی بماند که علم او را دارد یا هر چه که خدا می خواهد. عرض کردم: آیا مردم حق دارند که هر گاه عالمی مرد، عالم پس از او را نشناسند؟ فرمود: اما اهل این شهر _ مدینه _ خیر، و اما شهرهای دیگر، پس [عذرشان] به اندازه فاصله ایشان با این جا است. همانا خدا می فرماید: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةً فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِى الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ».

_ گفت:_ عرض کردم: کسی که در آن هنگام بمیرد، حکمش چیست؟ فرمود: او به منزله «وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلى اللّهِ»(2) [و هر کس (به قصد) مهاجرت در راه خدا و پیامبر او از خانه اش به درآید، سپس مرگش در رسد، پاداش او قطعاً بر خداست].

عرض کردم: اگر بیایند، به چه نشانه ای امامشان را می شناسند؟ فرمود: به او سکینت و متانت و هیبت داده می شود.(3)

و این حدیث را ابن بابویه در علل چنین روایت کرد: پدرم که رحمت خدا بر او باد گفت، عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از برقی و حسین بن سعید، همگی از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از بُرید بن معاویه، از محمد بن مسلم نقل کردهاند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خدا

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 309، ح 1.

2- [2] _ نساء/100.
3- [3] _ کافی، ج 1، ص 311، ح 3.

خیرتان دهد، شکایت شما به ما رسیده است... و مانند همان حدیث را آورده است.(1)

3) و از همو: از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمان، از حمّاد، از عبد الاعلی نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این گفته مردم که میگویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اگر کسی بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است»، پرسیدم. فرمود: به خدا قسم، این سخن، حق است. عرض کردم: اگر امام بمیرد و مردی در خراسان باشد و وصی او را نشناسد، آیا معذور است؟ فرمود: خیر. هر گاه امام درگذرد، حجت وصی او بر کسی که در شهر او باشد، واقع می شود، و حق نَفر «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِى الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» بر کسانی است که در شهر او نیستند، البته هر گاه خبر مرگ امام به آنان برسد. همانا خدای عز و جل می فرماید: «وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلى اللّهِ» [و هر کس (به قصد) مهاجرت در راه خدا و پیامبر او از خانه اش به درآید، سپس مرگش در رسد، پاداش او قطعاً بر خداست].(2)

عرض کردم: اگر برخی از آنان به شهر برسند و ببینند که درِ خانه ات بسته است و پرده بر شما انداخته شده است و آنان را به خویش دعوت نمی کنی و کسی نیست که آنان را به سوی شما راهنمایی کند، چگونه بدانند [بشناسند]؟ فرمود: با کتاب مُنزل خدا. عرض کردم: خدای عز و جل چه می گوید؟ فرمود: گمان می کنم قبلاً در این مورد پرسیده بودی؟ عرض کردم بلی. فرمود: پس به یاد آور آن چه را خدا در باره علی علیه السلام نازل کرد و آن چه را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره حسن و حسین علیهما السلام فرمود و آن چه خدا علی علیه السلام را به آن مختص ساخته است و آن چه را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از وصیتش به او و یقین او برای خلافت و آن چه را به آن مبتلا می شود، و اقرار حسن و حسین به آن، و وصیت او به حسن علیه السلام و تسلیم بودن حسین علیه السلام به او فرمود. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ

1- [1] _ علل الشرائع، ص 316، ح 40 باب 385، باب نوادر العلل.

2- [2] _ نساء/100.

أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ»(1) [پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر (و نزدیکتر) است و همسرانش مادران ایشانند و خویشاوندان، (طبق) کتاب خدا بعضی (نسبت) به بعضی اولویت دارند]. عرض کردم: مردم در باره امام باقر علیه السلام می گویند: چگونه از فرزندان پدرش، کسی را که همان رابطه خویشاوندی را دارد و از او مستتراست، وا گذاشتهاند و به کسی که از او کوچکتر است، روی آوردهاند؟ فرمود: صاحب این امر به سه نشانه شناخته می شود و این نشانه ها در دیگران نیست: او شایسته ترین مردم است به کسی که قبل از او بود؛ و او وصی او است و سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و وصیتش نزد او است. و این ها نزد من است و کسی نمی تواند از من بگیرد. عرض کردم: آیا این امر از ترس حاکم مخفی شده است؟ فرمود: هیچ گاه [امام] در پوشش به سر نمی برد، مگر این که حجتی آشکار داشته باشد. پدرم آن چه را در آن جا است، نزد من به ودیعه گذاشته است. هنگامی که مرگ او فرا رسید، فرمود: شاهدی برای من بیاور. من چهار نفر از قریش را دعوت کردم و در میان آنان نافع مولای عبدالله بن عمر نیز بود. فرمود: بنویس: این را یعقوب به فرزندانش وصیت کرد که: «یَا بَنِیَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَی لَکُمُ الدِّینَ فَلاَ تَمُوتُنَّ إِلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ»(2) [ای پسران من! خداوند برای شما این دین را برگزید. البته نباید جز مسلمان بمیرید] و به محمد بن علی تا فرزندش جعفر بن محمد وصیت کرد و به او دستور داد که او را در عبایی که نماز جمعه را با آن می خواند، کفن کند و عمامهاش را بر سرش بگذارد و قبرش را چهار گوشه کند و تا چهار انگشت بالا ببرد و سپس او را ترک کند. پس فرمود: آن را بپیچید. سپس به شاهدان فرمود: بروید، رحمت خدا بر شما باد. پس از این که رفتند، عرض کردم: پدر _ به شاهدان چه نیازی بود؟ فرمود: من دوست نداشتم بر تو چیره شوند و بگویند او وصیت نکرده است، پس خواستم که حجتی داشته باشی. پس اگر مردی به شهر وارد شود و سئوال کند: وصی فلانی کیست؟ باید به او گفته شود: فلانی.

1- [1] _ احزاب/6.
2- [2] _ بقره/132.

عرض کردم: اگر در وصیت شریک قائل شد، چه؟ فرمود: از او بپرسید و برای شما توضیح خواهد داد.(1)

4) ابن بابویه میگوید: پدرم که رحمت خدا بر او باد ، از عبدالله بن جعفر، از علی بن اسماعیل و عبدالله بن محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از یعقوب بن شعیب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اگر امام درگذرد و خبر مرگ او به قومی برسد که در شهر او زندگی نمی کنند، حکم چیست؟ فرمود باید به جستجو بپردازند و مادامی که در حالت جستجو هستند، معذورند. عرض کردم: همه شان باید جستجو کنند، یا کافی است برخی از آنان جستجو کنند؟ فرمود: همانا خدای عز و جل می فرماید: «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِى الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» _ فرمود _ آنان معذورند تا اصحابشان (که برای جستجو رفته بودند) برگردند.(2)

5) از همو: از پدرش، از عبدالله بن جعفر، از محمد بن عبدالله بن جعفر، از محمد بن عبد الجبار، از شخصی که نام او را ذکر کرده است، از یونس بن یعقوب، از عبد الاعلی نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اگر خبر درگذشت امام به ما برسد، چه باید بکنیم؟ فرمود: کوچ بر شما واجب است. عرض کردم: همه؟ فرمود: همانا خدا می فرماید: «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِى الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ» ...تا آخر آیه. عرض کردم: اگر خارج شویم و برخی در راه بمیرند چه؟ ایشان فرمود: همانا خدای عز و جل می فرماید: «وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلى اللّهِ وَكَانَ اللّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا» [و هر کس (به قصد) مهاجرت در راه خدا و پیامبر او از خانه اش به درآید، سپس مرگش در رسد، پاداش او قطعا بر خداست و خدا آمرزنده مهربان است].(3)_(4)

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 309، ح 2.
2- [2] _ علل الشرائع، ص 316، باب 385، ح 41.
3- [3] _ نساء/ 100.
4- [4] _ علل الشرائع، ص 316، باب 385، ح 42.

6) و از همو: از علی بن احمد بن محمد که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن ابو عبدالله کوفی، از ابو خیر صالح بن ابو حمّاد، از احمد بن هلال، از محمد بن ابو عمیر، از عبد المؤمن انصاری نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: گروهی روایت می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اختلاف امتم مایه رحمت است. فرمود: راست گفته اند.

عرض کردم: اگر اختلافشان رحمت است، آیا اتحادشان مایه عذاب است؟ فرمود: چنین نیست که تو می گویی و آنان گفتند. بلکه خدای عز و جل فرمود: «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِى الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» خدا دستور داد که به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشتابند و نزد او بیایند تا یاد گیرند و سپس نزد قومشان برگردند و به آنان بیاموزند و منظور او، آمدن آنان از شهرهای (مختلف) است نه اختلاف در دین، چرا که همانا دین یکی است. آری دین یکی است.(1)

7) عیاشی از یعقوب بن شعیب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که به او عرض کردم: اگر اتفاقی برای امام بیفتد، مردم چه کار کنند؟ فرمود: چنان باشند که خدا فرموده است: «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِى الدِّينِ» تا این فرموده او: «يَحْذَرُونَ».

_ گفت:_ به ایشان عرض کردم: پس حکم آنان چیست؟ فرمود: عذرشان پذیرفته است.(2)

8) و نیز از همو در روایت دیگری نقل شده است که: در باره قومی که امامشان در گذشته است چه می گویی و تکلیفشان چیست؟ _ گفت:_ به من فرمود: آیا کتاب خدا را نمی خوانی که می فرماید: «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ»... تا این فرموده او: «يَحْذَرُونَ»؟ عرض کردم: فدایت شوم، پس حکم آنان که تا برگشتن متفقهان در انتظار می نشینند، چیست؟ به من فرمود: رحمت خدا بر تو باد، آیا نمی دانی که فاصله میان محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عیسی که درود بر او و بر پیامبر ما باد، پانصد و پنجاه سال بود؟ گروهی بر دین عیسی و در حالت انتظار

1- [1] _ علل الشرائع، ص 106، ح 4، باب 79.
2- [2] _ تفسير عياشى، ج 2، ص 123، ح 158.

دین محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، مردند و خدا پاداششان را دو برابر به آنان داد.(1)

9) از احمد بن محمد، از امام رضا علیه السلام روایت شده است. _ راوی گفت: _ به من چنین نوشت: همانا شیعه ما کسانی هستند که از ما پیروی کردند و با ما مخالفت نکردند. هر گاه بترسیم، آنان نیز می ترسند و هر گاه در امنیت به سر ببریم، آنان نیز در امنیت به سر می برند؛ خدا فرمود: «...فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمون»(2) [و پیش از تو (هم) جز مردانی که بدیشان وحی می کردیم، گسیل نداشتیم. پس اگر نمی دانید، از پژوهندگان کتابهای آسمانی جویا شوید] «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ»... تا آخر آیه، پس سئوال بر شما واجب شده است و ما در پاسخ دادن مختاریم، و پاسخ بر ما واجب نشده است.(3)

10) از عبد الاعلی نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اگر خبر وفات امام به ما برسد، چه کنیم؟ فرمود: نَفر بر شما واجب است. عرض کردم: به همه؟ فرمود: همانا خداوند می فرماید: «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي الدِّينِ».. تا آخر آیه. عرض کردم: اگر راه بیفتیم و برخی از ما در راه بمیرند چه؟ این آیه شریفه را خواندند که: «وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللّهِ وَرَسُولِهِ» تا آن جا که میفرماید: «أَجْرُهُ عَلى اللّهِ»(4) [و هر کس (به قصد) مهاجرت در راه خدا و پیامبر او از خانه اش به درآید، سپس مرگش در رسد، پاداش او قطعا بر خداست] عرض کردم: اگر به مدینه رسیدیم و دیدیم که در خانه صاحب این امر (امام) بر او بسته است و پرده آن کشیده شده است، چه؟ به من فرمود: همانا این امر صورت نمی گیرد، مگر با امری آشکار و آن این است که هر گاه وارد مدینه شدی، بگویی: فلانی به چه کسی وصیت کرده است؟ بگویند: به فلانی.(5)

11) از ابو بصیر نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: تفقه کنید (دانش فقه را بیاموزید) همانا کسی که از شما در دین تفقه نکند،

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 123، ح 159.
2- [2] _ نحل/43. انبیاء/7.

3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 123، ح 160.
4- [4] _ نساء/100.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 124، ح 161.

او بادیه نشین و به دور از مدنیت است. همانا خدا در کتابش می فرماید: «لِّيَتَفَقَّهُواْ فِى الدِّينِ» تا این سخن خدای تبارک و تعالی: «يَحْذَرُونَ».(1)

12) طبرسی: امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که مردم (مسلمان) زیاد شدند. خدای سبحان به آنان دستور داد که گروهی از آنان بسیج شوند و گروهی را برای تفقه تعیین کنند و جهاد به نوبت باشد.(2)

13) علی بن ابراهیم در باره این فرموده خدای عز و جل: «لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» میگوید: (یحذرون) یعنی تا یقین را بشناسند.(3)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ قَاتِلُواْ الَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُواْ فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُواْ ان اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (123)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! با کافرانی که مجاور شما هستند، کارزار کنید و آنان باید در شما خشونت بیابند و بدانید که خدا با تقوا پیشگان است]

1) شیخ با سند خود، از محمد بن احمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از یکی از اصحاب ما، از محمد بن حمید، از یعقوب قمی، از برادرش عمران بن عبدالله قمی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «قَاتِلُواْ الَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ الْكُفَّارِ» فرمود: آنان دیلمان هستند.(4)

2) عیاشی: از عمران بن عبدالله قمی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدای تبارک و تعالی: «قَاتِلُواْ الَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ الْكُفَّارِ» فرمود: آنان دیلمان هستند.(5)

3) علی بن ابراهیم: فرمود: بر هر قوم واجب است با کسانی که در سرزمینهای مجاور هستند یعنی با کافران بجنگند و از آن محدوده تجاوز نکنند، و غِلْظت یعنی با خشونت با آنان رفتار کنید.(6)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 124، ح 162.
2- [2] _ مجمع البیان، ج 5، ص 144.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 307.

4- [4] _ تهذیب، ج 6، ص 174، ح 345.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 124، ح 163.
6- [6] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 307.

«وَإِذَا مَا انزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَـذِهِ...فَزَادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُواْ وَهُمْ كَافِرُونَ (125)»

«وَإِذَا مَا انزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَـذِهِ ايماناً فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُواْ فَزَادَتْهُمْ ايماناً وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (124) وَأَمَّا الَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُواْ وَهُمْ كَافِرُونَ (125)»

[و چون سوره ای نازل شود، از میان آنان کسی است که می گوید: این (سوره) ایمان کدام یک از شما را افزود؟ اما کسانی که ایمان آورده اند، بر ایمانشان می افزاید و آنان شادمانی می کنند * اما کسانی که در دلهایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدیشان افزود و در حال کفر درمی گذرند]

1) محمد بن یعقوب میگوید: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن بُرید، از ابو عمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: به او عرض کردم: ای عالم! به من بگویید کدام عمل نزد خدا بهتر است؟ فرمود: آن که خدا چیزی را قبول نکند، مگر با انجام آن. عرض کردم، آن چیست؟ فرمود: ایمان به خدا و این که خدایی جز او نیست؛ بالاترین کارها از لحاظ مرتبت و با شرافت ترین آنها از لحاظ جایگاه و افزون ترین آنها از لحاظ بهره. عرض کردم: آیا ممکن است ایمان را به من بشناسانی؟ آیا ایمان، گفتار و کردار است یا گفتار بدون عمل؟ فرمود: ایمان، همه اش عمل است و گفتار، قسمتی از آن است، با وجوب از جانب خدا در کتابش که نور آن روشن و حجت آن استوار است و کتاب به آن شهادت می دهد و او را به آن دعوت می کند. _ گفت:_ به او عرض کردم: آن را برای من توصیف کن _ قربانت شوم _ تا آن را درک کنم. فرمود: ایمان را حالتها و درجه ها و طبقه ها و جایگاه هایی است و برخی از آن کامل و به غایت کمال رسیده است و برخی ناقص است و نقص آن آشکار است و برخی افزوده است و افزودگی آن آشکار است. عرض کردم: آیا ایمان قابل کمال و قابل کاهش و افزایش است؟ فرمود: بلی. عرض کردم: چگونه؟ فرمود: خدای تبارک و تعالی ایمان را بر اندامهای آدمی واجب کرده است و آن را میان آنها تقسیم کرده است. هیچ اندامی از اندامهای او نیست، مگر این که از ایمان چیزی به آن موکول شده است که بر اندام دیگر موکول نشده است. از جمله آنها دل انسان است که به وسیله آن تعقل و فهم و درک می کند و آن امیر و سرور بدن اوست که

اندامها جز با نظر و دستور او نمی توانند کاری را انجام بدهند؛ و از جمله آن چشم

ص:762

هایش است که به وسیله آن می بیند و گوشهایش که به وسیله آن می شنود و دستهایش که به وسیله آن قدرتش را اعمال می کند و پاهایش که به وسیله آن راه می رود، و عورتش که شهوت از جانب آن است و زبانش که به وسیله آن سخن می گوید و سرش که چهره اش در آن است. پس هیچ اندامی نیست، مگر این که ایمانی به آن واگذار شده است که به اندام دیگر واگذار نشده است و این با ایجاب خدای تبارک و تعالی صورت گرفته است و کتاب به آنها تصریح می کند و به وسیله آن بر آنها شهادت می دهد. پس بر قلب، وظیفهای را تعیین کرده است که با گوش فرق دارد و بر گوش وظیفه ای را واجب کرده است که با وظیفه چشم فرق می کند و بر چشمها وظیفه ای معین کرده است که بر زبان معین نکرده است و بر زبان چیزی را واجب کرده است که بر پاها واجب نکرده است و بر پاها کاری را واجب کرده است که بر عورت واجب نکرده است و بر عورت چیزی را واجب کرده است که بر چهره واجب نکرده است. اما ایمانی که بر قلب واجب شده است، اقرار به معرفت و محبت و رضایت و تسلیم است به این که خدایی جز الله نیست، یکتا است و شریکی ندارد؛ خدایی است یگانه که همسر و فرزندی ندارد و این که محمد که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، بنده و رسول او است و اقرار به آن چه را که از جانب او آمده است، چه از طریق پیامبر یا از طریق کتاب. پس این است آن چه که خدا بر قلب واجب کرده است؛ یعنی اقرار و معرفت؛ و این وظیفه او است و همان فرموده خدای عز و جل است که میفرماید: «إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ وَلَـكِن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا»(1) [مگر آن کس که مجبور شده، (ولی) قلبش به ایمان اطمینان دارد؛ لیکن هر که سینه اش به کفر گشاده گردد] و نیز فرمود: «أَلاَ بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»(2) [آگاه باش که با یاد خدا دلها آرامش می یابد] و فرمود: «الَّذِينَ قَالُواْ آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ»(3) [آنان که با زبان خود گفتند: ایمان آوردیم و حال آن که دلهایشان ایمان نیاورده بود] و فرمود: «وَإِن تُبْدُواْ مَا فِى أَنفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُم بِهِ اللّهُ فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاء وَيُعَذِّبُ مَن

1- [1] _ نحل/106.
2- [2] _ رعد/28.
3- [3] _ مائده/41.

يَشَاء»(1) [و اگر آن چه در دل های خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می کند؛ آن گاه هر که را بخواهد می بخشد و هر که را بخواهد عذاب می کند].این بود کارهایی را که خدای عز و جل بر قلب واجب کرده است یعنی اقرار و معرفت، و این عمل قلب است و آن، سر ایمان است.

و خدا گفتار و پیمان آن چه را که قلب به آن استوار شده است، بر زبان واجب کرده است. خدای تبارک و تعالی فرمود: «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْناً»(2) [و با مردم (به زبان) خوش سخن بگویید] و فرمود: «وَقُولُواْ آمَنَّا بِالَّذِی أُنزِلَ إِلَیْنَا وَأُنزِلَ إِلَیْکُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُکُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»(3) [بگویید به آن چه به سوی ما نازل شده و (آن چه) به سوی شما نازل گردیده ایمان آوردیم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اوییم]. این بود آن چه را خدا بر زبان واجب کرده است و آن وظیفه زبان است.

و بر گوش واجب کرده است که خود را از شنیدن آن چه خدا حرام دانسته است پاک و منزه بدارد و از آن چه برای او تجویز نشده است، یعنی چیزهایی که خدای عز و جل نهی کرده است، روی بگرداند و از گوش دادن به چیزی که موجب خشم خدا است. و خداوند تبارک و تعالی در این باره فرمود: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آیَاتِ اللّهِ یُکَفَرُ بِهَا وَیُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلاَ تَقْعُدُواْ مَعَهُمْ حَتَّی یَخُوضُواْ فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ»(4) [و البته (خدا) در کتاب (قرآن) بر شما نازل کرده که هر گاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می گیرد، با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند]. سپس خدای عز و جل حالت نسیان و فراموشی را مستثنی کرده است و فرمود: «وَإِمَّا یُنسِیَنَّکَ الشَّیْطَانُ فَلاَ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْرَی مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ»(5) [و اگر شیطان تو را (در این باره) به فراموشی انداخت پس از توجه، (دیگر) با قوم ستمکار منشین] و فرمود: «فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئِکَ الَّذِینَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُوْلَئِکَ هُمْ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ»(6) [مژده باد. پس بشارت ده به آن

1- [1] _ بقره/284.
2- [2] _ بقره/83.
3- [3] _ عنکبوت/46.
4- [4] _ نساء/140.

5- [5] _ انعام/68.
6- [6] _ زمر/17_18.

بندگان من که * به سخن گوش فرامی دهند و بهترین آن را پیروی می کنند. اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان]. و فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاهِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ»(1) [به راستی که مؤمنان رستگار شدند * همانان که در نمازشان فروتنند * و آنان که از بیهوده روی گردانند * و آنان که زکات می پردازند] و فرمود: «وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ»(2) [و چون لغوی بشنوند از آن روی برمی تابند و می گویند، کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آن شماست. سلام بر شما] و فرمود: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»(3) [و کسانی اند که گواهی دروغ نمی دهند و چون بر لغو بگذرند، با بزرگواری می گذرند] پس این بود آن چه خدا از ایمان بر گوشها واجب کرده است به این که به گفتاری که شنیدن آن برای آن جایز نیست گوش ندهد و این وظیفه آن است و از ایمان است. و بر چشمها واجب کرده است که به چیزی که خدا آن را حرام دانسته است نگاه نکند، از آن چه که خدا از آن نهی کرده است و برای آن تجویز نشده است روی گرداند و این وظیفه آن است و از ایمان است. خدای تبارک تعالی فرمود: «قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»(4) [به مردان با ایمان بگو دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند] پس آنان را نهی کرده است از این که به عورتشان نگاه کنند و انسان به عورت برادرش نگاه کند، و خود نیز عورتش را حفظ کند تا به آن نگاه نکنند، و فرمود: «وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ»(5) [و به زنان با ایمان بگو دیدگان خود را (از هر نامحرمی) فرو بندند و پاکدامنی ورزند] این که زن به عورت خواهرش نگاه نکند و عورتش را از دید دیگران پنهان سازد. و فرمود: هر چیزی که در قرآن در باره حفظ عورت آمده است، از باب زنا است، مگر این آیه که از باب نگاه کردن است.

1- [1] _ مؤمنون/1_4.
2- [2] _ قصص/55.
3- [3] _ فرقان/72.
4- [4] _ نور/30.
5- [5] _ نور/31.

سپس آن چه را بر قلب و زبان و شنوایی و بینایی واجب کرده است، در آیه دیگری بیان کرده است. و فرمود: «وَمَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ» [و (شما) از این که مبادا گوش و دیدگان و پوستتان بر ضد شما گواهی دهند، (گناهانتان را) پوشیده نمی داشتید](1) مراد او از جلود، عورتها و رانها است و فرمود: «وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُول_ئِکَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً»(2) [و چیزی را که بدان علم نداری، دنبال مکن؛ زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد] پس این بود وظایفی را که خدا بر چشمها، از خودداری از نگاه کردن به آن چه را که خدا حرام دانسته است، واجب کرده است و این وظیفه آنها است و از ایمان است.

و خدا بر انسان واجب کرده است که دستانش را در اعمال قدرت بر آن چه خدا حرام دانسته است به کار نبرد و بر آنها واجب کرده است که صدقه دهند و صله رحم را به جا بیاورند و در راه خدا جهاد کنند و برای نماز پاک شوند. و فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلاهِ فاغْسِلُواْ وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُواْ بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَينِ»(3) [ای کسانی که ایمان آورده اید! چون به (عزم) نماز برخیزید، صورت و دستهایتان را تا آرنج بشویید و سر و پاهای خودتان را تا برآمدگی پیشین (هر دو پا) مسح کنید] و فرمود: «فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاء حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا»(4) [پس چون با کسانی که کفر ورزیده اند، برخورد کنید گردنها(یشان) را بزنید تا چون آنان را (در کشتار) از پای درآوردید، پس (اسیران را) استوار در بند کشید. سپس یا (بر آنان) منت نهید (و آزادشان کنید) و یا فدیه (و عوض از ایشان بگیرید) تا در جنگ اسلحه بر زمین گذاشته شود.] این بود آن چه را خدا بر دستها واجب کرده است؛ زیرا علاج آنها زدن (الضرب) است.

و بر پاها این وظیفه را واجب کرده است که انسان با آنها برای انجام معصیتی راه نرود و بر آنها واجب کرده است که به آن چه موجب رضایت خدای عز و جل

1- [1] _ فصلت/22.
2- [2] _ اسراء/36.

3- [3] _ مائده/6.
4- [4] _ محمد/4.

است راه برود. و فرمود: «وَلاَ تَمْشِ فِی الأَرْضِ مَرَحًا إِنَّکَ لَن تَخْرِقَ الأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً»(1) [و در (روی) زمین به نخوت گام برمدار؛ چرا که هرگز زمین را نمی توانی شکافت و در بلندی به کوهها نمی توانی رسید] و فرمود: «وَاقْصِدْ فِی مَشْیِکَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِکَ إِنَّ أَنکَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ * أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ»(2) [و در راه رفتن خود میانه رو باش و صدایت را آهسته ساز که بدترین آوازها بانگ خران است] و در باره آن چه دستها و پاها بر خویش و بر صاحبانش از انجام ندادن آن چه خدای عز و جل به آن دستور داده است و بر آنها واجب کرده است، شهادت می دهند، فرمود: «الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَی أَفْوَاهِهِمْ وَتُکَلِّمُنَا أَیْدِیهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ»(3) [امروز بر دهانهای آنان مهر می نهیم و دستهایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان بدآن چه فراهم می ساختند، گواهی می دهند] پس این نیز از جمله کارهایی بود که خدا بر دستان و پاها، واجب کرده است و این وظیفه آنها است و این وظیفه، از ایمان است. و خدا بر چهره، سجود برای او را در شب و روز، در اوقات تعیین شده نماز واجب کرده است. و فرمود: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَافْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»(4) [ای کسانی که ایمان آورده اید! رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید. باشد که رستگار شوید] و در جایی دیگر می فرماید: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مع الله أَحَدًا»(5) [و مساجد ویژه خداست. پس هیچ کس را با خدا مخوانید].

و در باره آن چه را خدا به اندامها از پاکی در هنگام نماز واجب کرده، سخن گفته است و آن هنگامی است که خدای عز و جل به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد، جهت نماز را از بیت المقدس به سمت کعبه تغییر دهد. خدای عز و جل این آیه را نازل کرد: «وَمَا کَانَ اللّهُ لِیُضِیعَ إِیمَانَکُمْ إِنَّ اللّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِیمٌ»(6) [و خدا بر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند؛ زیرا خدا (نسبت) به مردم

1- [1] _ اسراء/37.
2- [2] _ لقمان/19.
3- [3] _ یس/65.
4- [4] _ حج/77.
5- [5] _ جن/18.
6- [6] _ بقره/143.

دلسوز و مهربان است] سپس نماز را ایمان نامیده است؛ هر که با خدای عز و جل در حالی دیدار کند که اندامهایش را حفظ کرده و هر اندامی از اندامهایش را به آن چه خدای عز و جل بر آن واجب کرده است، وا دارد و ایمانش را به کمال برساند، او از اهل بهشت است و هر که نسبت به آن امانت، خیانت کند یا از آن چه را که خدای عز و جل در مورد آن امر کرده است، تجاوز کند، در حالی با خدای عز و جل دیدار خواهد کرد که ایمانش ناقص است. عرض کردم: کاهش ایمان و به کمال رسیدن آن را دریافته ام، افزایش آن از کجا آمده است؟

فرمود: این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَـذِهِ إِيمَاناً فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُواْ فَزَادَتْهُمْ إِيمَاناً وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ» و این آیه: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى»(1) [ما خبرشان را بر تو درست حکایت می کنیم. آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و بر هدایتشان افزودیم] و اگر ایمان یکی بود و در آن افزایش یا کاهش نبود، هیچ کدام از آنان بر دیگری برتری نمی یافت و نعمتها در آن یکسان بود و مردم یکسان می شدند و برتری و تفضیل باطل می شد. اما با کامل شدن ایمان است که مؤمنان وارد بهشت می شوند و با افزایش ایمان، مؤمنان در مرتبه ایشان نزد خدا بر یکدیگر برتری یافته اند و با کاهش ایمان است که تفریط کنندگان، وارد آتش شده اند.(2)

2) عیاشی از زراره بن اعین، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خداوند تبارک و تعالی : «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ» می فرماید: شکی بر شک ایشان.(3)

3) و علی بن ابراهیم در باره این سخن خدای تبارک و تعالی: «وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ» چنین میگوید : شکی بر شک ایشان (میافزاید).(4)

1- [1] _ کهف/13.
2- [2] _ کافی، ج 2، ص 28، ح 1.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 124، ح 164.

4- [4] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 207.

«أَوَلاَ يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِی کُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَیْنِ ثُمَّ لاَ یَتُوبُونَ وَلاَ هُمْ یَذَّکَّرُونَ (126)...وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ (129)»

«أَوَلاَ یَرَوْنَ أَنَّهُمْ یُفْتَنُونَ فِی کُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَیْنِ ثُمَّ لاَ یَتُوبُونَ وَلاَ هُمْ یَذَّکَّرُونَ (126) وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَی بَعْضٍ هَلْ یَرَاکُم مِّنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُواْ صَرَفَ اللّهُ قُلُوبَهُم بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاَّ یَفْقَهُونَ (127) لَقَدْ جَاءکُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُم بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُوفٌ رَّحِیمٌ (128) فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللّهُ لا إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ (129)»

[آیا نمی بینند که آنان در هر سال یک یا دو بار آزموده می شوند، باز هم توبه نمی کنند و عبرت نمی گیرند؟ * و چون سوره ای نازل شود، بعضی از آنان به بعضی دیگر نگاه می کنند (و می گویند:) آیا کسی شما را می بیند؟ سپس (مخفیانه از حضور پیامبر) باز می گردند. خدا دلهایشان را (از حق) برگرداند؛ زیرا آنان گروهی هستند که نمی فهمند * قطعا برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است، شما در رنج بیفتید. به (هدایت) شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است * پس اگر روی برتافتند، بگو: خدا مرا بس است. هیچ معبودی جز او نیست. بر او توکل کردم و او پروردگار عرش بزرگ است]

1) علی بن ابراهیم در باره این فرموده خدای عز و جل: «أَوَلاَ یَرَوْنَ أَنَّهُمْ یُفْتَنُونَ فِی کُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَیْنِ» میگوید: یعنی بیمار می شوند «ثُمَّ لاَ یَتُوبُونَ وَلاَ هُمْ یَذَّکَّرُونَ» و میگوید: منظور از این آیه شریفه: «وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَی بَعْضٍ» منافقان هستند «ثُمَّ انصَرَفُواْ» یعنی پراکنده شدند «صَرَفَ اللّهُ قُلُوبَهُم» از حق به باطل، به خاطر ترجیح باطل بر حق. سپس خدای عز و جل مردم را مورد خطاب قرار داده و با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آنان احتجاج کرده و فرموده است: «لَقَدْ جَاءکُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِکُمْ» یعنی مانند شما در آفرینش، و چنین خوانده می شود «من أَنْفَسِکُم» یعنی از شریفترین شما «عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ» یعنی انکار و ناسپاسی که شما کرده اید «حَرِیصٌ عَلَیْکُم بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُوفٌ رَّحِیمٌ» سپس پیامبر که سلام و درود خدا بر او و اهل بیت او باد، را مورد خطاب قرار داده است. پس فرمود: «فَإِن تَوَلَّوْاْ» ای محمد! از آن چه آنها را به آن دعوت می کنی «فَقُلْ حَسْبِیَ اللّهُ لا إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ». (1)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 308.

2) محمد بن یعقوب از برخی اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبله، از اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خدای عز و جل این آیه را چنین نازل کرده است: «لقد جاءَنا رَسولٌ من أنْفُسِنا عزیز علیه ما عَنِتْنا حَرِیصٌ علینا بالمُؤمنین رءوف رحیم» [قطعا برای ما پیامبری از خود ما آمد که بر او دشوار است، ما در رنج بیفتیم. به (هدایت) ما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است.](1)

3) عیاشی از ثعلبه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خدای تبارک و تعالی فرمود: «لَقَدْ جَاءکُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِکُمْ» در میان ما «عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ» در میان ما «حَرِیصٌ عَلَیْکُم» در میان ما «بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُوفٌ رَّحِیمٌ»، فرمود: مؤمنان در این (مورد) چهارم با ما شریک شدند و سه مورد از آن ما است.(2)

4) از عبدالله بن سلیمان، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که گفت: امام باقر علیه السلام این آیه را «لَقَدْ جَاءکُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِکُمْ» تلاوت کرد و فرمود: «مِن أنْفُسِنا» [از خودمان] و «عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ» فرمود: «ما عَنِتْنَا» [ما در رنج بیفتیم]. و «حَرِیصٌ عَلَیْکُم»، فرمود: «علینا» [بر ما است]. «بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُوفٌ رَّحِیمٌ»، فرمود: نسبت به شیعه ما مهربان و بخشنده است، پس سه چهارم آن از آن ما است و یک چهارم آن برای شیعه ما است.(3)

5) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از عبدالله بن جعفر، از سیاری، از محمد بن بکر، از ابو جارود، از اصبغ بن نباته، از امیر مؤمنان صلوات الله علیه روایت کرده است که گفت: مردی برخاست و به امیر مؤمنان چنین گفت: ای امیر مؤمنان زمینی(4) دارم که حیوانات وحشی در آن بسیار یافت می شوند و این حیوانات وحشی (درنده) وارد منزلم می شوند و تا شکارشان را نبرند، خانه ام را رها نمی کنند.

فرمود: این آیه ها را بخوان: «لَقَدْ جَاءکُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُم بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُوفٌ رَّحِیمٌ * إِن تَوَلَّوْاْ فَقُلْ حَسْبِیَ اللّهُ لا إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ»

1- [1] _ کافی، ج 8، ص 378، ح570
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 124، ح 165.
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 124، ح 166.
4- [4] _ مسبعه، زمینی که حیوانات وحشی در آن جا زیاد است. «المعجم الوسیط، ماده سبع».

جلد 5

اشاره

ص:1

ص:2

ترجمه تفسیر روایی البرهان

جلد پنجم : سوره های یونس، هود، یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل و اسراء

مؤلف: علامه سید هاشم بحرانی

مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان و دکتر صادق خورشا

(اعضای هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی)

ص:3

ص:4

فهرست

سوره یونس..... 7

فضیلت و ثواب قرائت سوره یونس..... 9

تفسیر سوره یونس..... 11

سوره هود..... 113

فضیلت و ثواب قرائت سوره هود..... 115

تفسیر سوره هود..... 117

سوره یوسف..... 249

فضیلت و ثواب قرائت سوره یوسف..... 251

تفسیر سوره یوسف..... 253

سوره رعد..... 373

فضیلت و ثواب قرائت سوره رعد.....375

تفسیر سوره رعد.....377

سوره ابراهیم.....473

فضیلت و ثواب قرائت سوره ابراهیم 475

تفسیر سوره ابراهیم.....477

سوره حجر.....547

فضیلت و ثواب قرائت سوره حجر.....549

تفسیر سوره حجر.....551

سوره نحل.....655

فضیلت و ثواب قرائت سوره نحل.....657

تفسیر سوره نحل.....659

سوره اسراء.....761

فضیلت و ثواب قرائت سوره اسراء.....763

تفسیر سوره اسراء.....765

ص:6

سوره یونس

اشاره

سوره یونس مکی است، به جز آیه های 40 و 94، 95 و 96 که مدنی هستند. تعداد آیه های این سوره 109 و بعد از سوره اسراء نازل شده است.

ص:7

ص:8

1) ابن بابویه: با سند خود از فُضیل رَسّان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: هر کس سوره یونس را هر دو ماه یا سه ماه، یک بار تلاوت کند، نباید از آن بترسد که در شمار جاهلان باشد، و روز قیامت از مقرّبان خواهد بود.(1)

عیّاشی از فُضَیل رَسّان همین حدیث را عیناً از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است.(2)

2) از اَبان بن عثمان، از محمد، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: بخوان. عرض کردم: چه چیز را بخوانم؟ فرمود: سوره هفتم را بخوان.(3)

گفت: در پی سوره می گشتم. فرمود: سوره یونس را بخوان. پس شروع به خواندن آن کردم تا به این آیه رسیدم: «لِلَّذِینَ أَحْسَنُواْ الْحُسْنَی وَزِیَادَةٌ وَلاَ یَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلاَ ذِلَّةٌ»(4) [برای کسانی که کار نیکو کرده اند، نیکویی (بهشت) و زیاده (بر آن) است؛ چهره هایشان را غباری و ذلّتی نمی پوشاند.] سپس فرمود: بس است. رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: در شگفتم چگونه مویم سپید نمی شود، وقتی که قرآن می خوانم.

3) در کتاب خواصّ القرآن از پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر کس این سوره را تلاوت کند، به تعداد جمعیتی که یونس علیه السلام

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 135
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 127، ح 2
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 127، ح 1
4- [4] - یونس/26

را تکذیب کرده و یا تصدیق نمودند، به او اجر و پاداش می دهند و هر کس این سوره را بنویسد و در منزلش نگه دارد و اسم همه افراد آن خانه را که دردی داشته باشند، بر آن بخواند، دردشان درمان می شود و هر کس آن را در تشتی گذاشته و با آبی پاک آن را بشوید و با آن خمیر درست کند و سپس نان بپزد و نام مظنونان (به دزدی) را بر آن بخواند و به هر فردی، تکّه ای از آن نان بدهد و متّهم اصلی آن را بخورد، هرگز توانایی بلعیدن آن تکّه نان را نداشته و به سرقت، اعتراف خواهد نمود.

ص:10

تفسیر سوره یونس

اشاره

بسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«الر تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْحَکِیمِ (1) أَکَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ...وَبَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُواْ أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ (2) »

«الر تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْحَکِیمِ (1) أَکَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَیْنَا إِلَی رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنْ أَنذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُواْ أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ (2) »

[الف لام راء این است آیات کتاب حکمت آموز * آیا برای مردم شگفت آور است که به مردی از خودشان وحی کردیم که مردم را بیم ده و به کسانی که ایمان آورده اند، مژده ده که برای آنان نزد پروردگارشان سابقه نیک است؟ *]

1) ابن بابویه گفته است: ابو الحسن محمد بن هارون زنجانی نقل کرده است: یکی از روایاتی را که علی بن احمد بغدادی وَرّاق برایم نوشت، این بود که مُعاذ بن مُثَنّی عنبری گفت: عبد الله بن اسماء روایت کرد که جُوَیریه به نقل از سُفیان بن سعید ثَوری گفته است: به جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (امام صادق) علیهم السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! معنای «الر» چیست؟ فرمود: معنایش این است که منم خدای بسیار مهربان و رئوف.(1)

2) علی بن ابراهیم گفته است: «الر»، از جمله حروف مقطّعه قرآن است که بر اسم اعظم دلالت می کند. اگر پیامبر صلّی الله علیه و آله یا امام علیه السلام، این حروف را کنار هم گذاشته و با آنها دعا کنند، دعایشان مستجاب می شود. سپس فرمود: «أَکَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَیْنَا إِلَی رَجُلٍ مِّنْهُمْ» منظور، رسول خدا صلّی الله علیه و آله است که «أَنْ أَنذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُواْ أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ

1- [1] - معانی الاخبار، ص 22، ح 1.

رَبِّهِمْ».(1)

3) عیّاشی به نقل از یونُس و او نیز به نقل از دیگری که نامش را ذکر کرده است، در تفسیر آیه «وَبَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُواْ» گفت: منظور، «ولایت» است.(2)

4) یونس بن عبد الرحمن از امام صادق علیه السلام روایت کرد که در تفسیر آیه: «وَبَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُواْ أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ» فرمود: مقصود، ولایت است.(3)

5) ابراهیم بن عمر به نقل از کسی که نامش را ذکر کرده، روایت کرد که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَبَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُواْ أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ» فرمود: مقصود، رسول خدا صلّی الله علیه و آله است.(4)

6) علی بن ابراهیم از پدرش و او از حمّاد بن عیسی به نقل از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که در تفسیر آیه «قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ» فرمود: منظور، رسول خدا صلّی الله علیه و آله است.(5)

7) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عُمَر یَمانی و او نیز از کسی که نامش را ذکر کرده است، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که در تفسیر آیه «وَبَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُواْ أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ» فرمود: مقصود، رسول خدا صلّی الله علیه و آله است.(6)

8)همچنین به نقل از او، از حسین بن محمّد، از مُعَلّی بن محمّد، از محمد بن جمهور، از یونس نقل شده که گفته است: یک راوی در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام برایم روایت کرده است که در تفسیر آیه «وَبَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُواْ أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبِّهِمْ» فرمود: مقصود، امیر مؤمنان علیه السلام است.(7)

9) طبرسی آورده است که گفته شده معنای «قَدَمَ صِدْقٍ»، شفاعت محمد

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 309.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 127، ح 3.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 127، ح 4.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 127، ح 5.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 309.
6- [6] - کافی، ج 8، ص 364، ح 554.
7- [7] - کافی، ج 1، ص 349، ح 5.

صلّی الله علیه و آله در روز قیامت است. طبرسی گفته است که این حدیث از امام صادق علیه السلام روایت شده است.(1)

«إِنَّ رَبَّکُمُ اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ...ذَلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلاَ تَذَکَّرُونَ(3)»

«إِنَّ رَبَّکُمُ اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ یُدَبِّرُ الأَمْرَ مَا مِن شَفِیعٍ إِلاَّ مِن بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلاَ تَذَکَّرُونَ(3)»

[پروردگار شما آن خدایی است که آسمان ها و زمین را در شش هنگام آفرید. سپس بر عرش استیلا یافت. *]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد محمد، از ابن محبوب، از عبد الله بن سنان نقل می کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند خوبی را در روز یکشنبه خلق کرده و این چنین نبوده که بدی را قبل از خوبی آفریده باشد. در روز یکشنبه و دوشنبه زمین را آفرید، در روز سه شنبه خوردنی های آن را آفرید و در روز چهارشنبه و پنجشنبه آسمان ها را پدید آورد و در روز جمعه خوردنی های آن را. به همین خاطر است که پروردگار متعال فرموده است: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ».(2)

2) عیّاشی از ابو جعفر به نقل از شخصی دیگر از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: خداوند آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید، بنابراین شش روز از هر سال کاهش پیدا کرده است.(3)

3) صَبّاح بن سَیابه از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: خداوند تعداد ماه ها را دوازده ماه قرار داد که مجموعاً سیصد و شصت روز می باشد. سپس شش روز از آن مدّت را نگه داشت و آسمان ها و زمین را آفرید و از همین جاست که ماه ها کوتاه شده است.(4)

4) جابر از امام صادق علیه السلام و ایشان به نقل از امیر مؤمنان علیه السلام

1- [1] - مجمع البیان، ج 5، ص 153.
2- [2] - فرقان/59 و سجده/ 4.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 128، ح 6.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 128، ح 7.

می فرماید: خدایی که یادش بزرگ و نامش مقدّس است، زمین را پیش از آسمان آفرید. سپس به عرش تکیه فرمود و به تدبیر امور پرداخت. معنی کلمه «استوی» ان شاء الله در سوره طه خواهد آمد.(1)

«هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیَاء وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ...بِالْحَقِّ یُفَصِّلُ الآیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (5)»

«هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیَاء وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُواْ عَدَدَ السِّنِینَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللّهُ ذَلِکَ إِلاَّ بِالْحَقِّ یُفَصِّلُ الآیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (5)»

[اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد، و برای آن منزل هایی معین کرد تا شماره سال ها و حساب را بدانید. خدا این ها را جز به حق نیافریده است. نشانه ها (ی خود) را برای گروهی که می دانند به روشنی بیان می کند.*]

1) ابن بابویه از محمد به موسی بن متوکّل- که خداوند از او خشنود باد- روایت کرده که محمد بن ابی عبد الله کوفی به نقل از موسی بن عمران نَخَعی، از عمویش حسین بن زید، از اسماعیل بن مُسلِم، از ابی نُعَیم بلخی، از مُقاتِل بن حَیّان، از عبد الرّحمن بن ابی ذر، از ابوذر غِفاری- که خدایش بیامرزد- روایت کرده که گفته است: دست پیامبر صلّی الله علیه و آله را گرفته بودم و با هم راه می رفتیم و من خورشید را می نگریستم تا آن که پنهان شد. گفتم: رسول خدا! خورشید کجا پنهان می شود؟

فرمود: در آسمان، بعد از هر آسمانی به آسمانی دیگر تا به بالاترین آسمان، آسمان هفتم می رسد و زیر عرش مستقر می شود و به سجده می افتد و همراه با او فرشتگان موکّل خورشید نیز سجده می کنند. سپس خورشید می گوید: پروردگارا! فرمانم بده که از کجا برآیم، از سمت مشرق یا از سوی مغرب؟ به همین خاطر خداوند فرموده است: «وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ»(2) [و خورشید به (سوی) قرارگاه ویژه خود روان است. تقدیر آن عزیز دانا این است.] این آیه، قدرت تدبیر خداوند متعال را که به همه چیز عالم است، بیان می کند. سپس

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 128، ح 8.
2- [2] - یس/38

رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: آن گاه جبرئیل پیراهنی از جنس نور عرش به اندازه ساعات روز و بلندی آن در تابستان و کوتاهی اش در زمستان یا چیزی ما بین آن دو در فصل بهار و پاییز می آورد. سپس فرمود: خورشید آن پیراهن را می پوشد، همان طور که شما لباستان را می پوشید و سپس خورشید در آن لباس روانه فضای آسمان می شود تا از محل برآمدنش طلوع نماید. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: گویا من می بینم که خورشید بعدها به مدت سه روز محبوس گشته و بر تَنش لباس نور پوشیده نخواهد شد و به او دستور داده می شود که از سمت مغرب بر آید و به همین سبب خداوند متعال این چنین فرموده است: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ»(1) [آن گاه که خورشید به هم درپیچد * و آنگه که ستارگان همی تیره شوند] ماه نیز همین طور بر می آید و مسیرش را در کرانه آسمان می پیماید و غروب می کند و به سوی آسمان هفتم بالا می رود و زیر عرش سجده می نماید، سپس جبرئیل لباسی را از نور عرش به او می دهد و به همین سبب است که خداوند فرموده است: «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا» ابوذر - که خدایش بیامرزد- می گوید: سپس من به همراه رسول خدا به گوشه ای رفتیم و نماز مغرب را به جا آوردیم.(2)

2) محمد بن یعقوب از علی بن محمّد، از علی بن عباس، از علی بن حمّاد، از عمرو بن شِمر، از جابر، از امام صادق علیه السلام درباره این گفته خدای متعال «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَی»(3) [سوگند به اختر (= قرآن) چون فرود می آید] فرمود: یعنی قسم می خورم به زمانی که محمد جان به جان آفرین تسلیم نماید. «مَا ضَلَّ صَاحِبُکُمْ»(4) [(که) یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده] آن گاه که اهل بیتش را بر دیگران برتری می دهد. «وَمَا غَوَی * وَمَا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَی»(5) [و نه در نادانی مانده * و از سر هوس سخن نمی گوید] آیه می فرماید: حضرت محمد صلّی الله علیه و آله هنگامی که راجع به ارجحیّت اهل بیتش صحبت می کند، تابع هوای نفسش نیست؛

1- [1] - تکویر/1و2
2- [2] - ابن بابویه، کتاب توحید ، ص 280، ح 7
3- [3] - نجم/1
4- [4] - نجم/2

5- [5] - نجم/3

زیرا که خداوند متعال می فرماید: «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحَی»(1) [این سخن به جز وحی ای که وحی می شود، نیست] خداوند متعال به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله فرمود: «قُل لَّوْ أَنَّ عِندِی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِیَ الأَمْرُ بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَاللّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِینَ»(2) [بگو: اگر آن چه را با شتاب خواستار آنید، نزد من بود، قطعاً میان من و شما کار به انجام رسیده بود و خدا به (حال) ستمکاران داناتر است] و آن حضرت فرمود: اگر مأمور شوم آن چه را که در دلهایتان نسبت به من پنهان کرده اید و خواهان تعجیل مرگ من هستید تا بعد از من به اهل بیتم ستم کنید، به اطلاعتان برسانم، چونان کسی خواهد بود که خداوند متعال درباره او فرمود: «کَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ نَاراً فَلَمَّا أَضَاءتْ مَا حَوْلَهُ»(3) [مثل آنان همچون مثل کسانی است که آتشی افروختند و چون پیرامون آنان را روشنایی داد] می فرماید: زمین با نور محمد صلّی الله علیه و آله روشن می شود، همان طور که با نور آفتاب روشن می گردد. خداوند محمد صلّی الله علیه و آله را به خورشید و جانشین او را به ماه تشبیه کرده است و این همان معنای گفتار خداوند تبارک و تعالی است که فرموده است: «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیَاء وَالْقَمَرَ نُورًا» [خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد] و یا آنجا که فرمود: «وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ»(4) [و خورشید به (سوی) قرارگاه ویژه خود روان است. تقدیر آن عزیز دانا این است] و یا این گفته خدای متعال: «ذَهَبَ اللّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَکَهُمْ فِی ظُلُمَاتٍ لاَّ یُبْصِرُونَ»(5) [خدا نورشان را بُرد و در میان تاریکیهایی که نمی بینند، رهایشان کرد] که معنایش این است که: محمّد صلّی الله علیه و آله رحلت می نماید و تاریکی آشکار می شود و مردم، فضیلت اهل بیت او را ندیدند و این تفسیر همان گفته پروردگار متعال است که فرمود: «وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَی الْهُدَی لاَ یَسْمَعُواْ وَتَرَاهُمْ یَنظُرُونَ إِلَیْکَ وَهُمْ لاَ یُبْصِرُونَ»(6) [و اگر آنها را به (راه) هدایت فرا خوانید، نمی شنوند و آنها را می بینی که

1- [1] - نجم/4
2- [2] - انعام/58
3- [3] - بقره/17
4- [4] - یس/38
5- [5] - بقره/17
6- [6] - اعراف/198

به سوی تو می نگرند، در حالی که نمی بینند]

3) وی با سند خود از سهل بن زیاد، از علی بن حسّان، از علی بن ابی نَوار، از محمد بن مُسلِم نقل کرده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم! چرا گرمای خورشید از ماه بیشتر است؟ فرمود: خداوند آفتاب را از نور آتش و صفای آب آفرید. یک لایه از این و یک لایه از آن و وقتی که هفت لایه گشت، لباسی از آتش بر آن پوشانید. بعد از آن بود که حرارتش شدیدتر از ماه شد. عرض کردم: فدایت شوم! ماه چطور؟ فرمود: خداوندی که یادش بلندمرتبه است، ماه را از تابش نور آتش و صفای آب آفرید. یک لایه از این و یک لایه از آن و زمانی که هفت لایه شد، لباسی از آب بر آن پوشانید و از آن به بعد ماه سردتر از خورشید شد.(1) ابن بابویه این حدیث را در خصال به نقل از محمد بن حسن، از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از عیسی بن محمد، از علی بن مَهزیار، از ابو ایّوب، از محمد بن مسلم آورده و گفته است: به امام صادق علیه السلام گفتم و سپس این حدیث را آورده است.(2)

«إِنَّ فِی اخْتِلاَفِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللّهُ فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ لآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَتَّقُونَ (6)»

[به راستی در آمد و رفت شب و روز و آن چه خدا در آسمانها و زمین آفریده، برای مردمی که پروا دارند، دلایلی (آشکار) است *]

1) زَمَخشَری در ربیع الابرار از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آن کس که قرآن را می داند، اگر از علم نجوم بهره ای ببرد و چیزی فرا گیرد، ایمان و یقین او بیشتر خواهد شد. سپس آیه «إِنَّ فِی اخْتِلاَفِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ» را تلاوت نمود.(3)

1- [1] - کافی، ج 8، ص 241، ح 332
2- [2] - خصال، ص 356، ح 39
3- [3] - ربیع الابرار، ج1 ، ص117

«إِنَّ الَّذِينَ لاَ يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُواْ بِالْحَياهِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّواْ بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ (7)»

[کسانی که امید به دیدار ما ندارند و به زندگی دنیا دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته اند و کسانی که از آیات ما غافلند *]

1) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «إِنَّ الَّذِينَ لاَ يَرْجُونَ لِقَاءَنَا» گفته است: یعنی ایمانی به آن ندارند و درباره «وَرَضُواْ بِالْحَياهِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّواْ بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ» گفته است: آیات، امیر مؤمنان و امامان علیه السلام هستند و دلیل آن هم سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام است که فرمود: پروردگار، آیه ای بزرگتر از من ندارد.(1)

2) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن ابی عُمَیر یا کسی دیگر از محمد بن فُضَیل، از ابو حمزه، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که به ایشان عرض کردم: فدایت شوم! شیعیان درباره معنای آیه «عَمَّ يَتَسَاءلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ»(2) [درباره چه چیز از یکدیگر می پرسند * از آن خبر بزرگ] سؤال دارند.

فرمود: تفسیر آن نزد من است. اگر بخواهم به اطلاعشان می رسانم و اگر نخواهم نمی رسانم. سپس فرمود: اما معنای آن را به تو می گویم. عرض کردم: معنای «عَمَّ يَتَسَاءلُونَ» چیست؟ فرمود: این آیه راجع به امیر مؤمنان- که درود خدا بر ایشان باد- است. امیر مؤمنان علیه السلام می فرمود: خداوند متعال، آیه ای بزرگتر از من و خبری مهم تر از من ندارد.(3)

ان شاء الله تعالی تفسیر کلمه آیات به ائمه علیهم السلام را در آخر این سوره در آیه «قُلِ انظُرُواْ مَاذَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ»(4) [بگو: بنگرید که در آسمانها و زمین چیست] خواهیم آورد.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 309
2- [2] - نبأ/1و2
3- [3] - کافی، ج 1، ص 161، ح 3
4- [4] - به هنگام تفسیر آیه 101 این سوره

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِى...لاَ يَرْجُونَ لِقَاءنَا فِى طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (11)»

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِى مِن تَحْتِهِمُ الأَنْهَارُ فِى جَنَّاتِ النَّعِيمِ (9) دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَکَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلاَمٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (10) وَلَوْ يُعَجِّلُ اللّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُم بِالْخَيْرِ لَقُضِىَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لاَ يَرْجُونَ لِقَاءنَا فِى طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (11)»

[کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، پروردگارشان به پاس ایمانشان آنان را هدایت می کند به باغهای (پر ناز و) نعمت که از زیر (پای) آنان نهرها روان خواهد بود (در خواهند آمد) *نیایش آنان در آن جا، سُبحانَکَ اللّهُمَّ (=خدایا! تو پاک و منزّهی) و درودشان در آن جا، سلام است و پایان نیایش آنان این است که الحَمدُ لله رَبِّ العالَمِین (=ستایش ویژه پروردگار جهانیان است) * و اگر خدا برای مردم به همان شتاب که آنان در کار خیر می طلبند در رساندن بلا به آنها شتاب می نمود، قطعاً اَجَلشان فرا می رسید. پس کسانی را که به دیدار ما امید ندارند، در طغیانشان رها می کنیم تا سرگردان بمانند*]

1) ابن بابویه گوید: علی بن عبد الله ورّاق و محمد بن احمد سِنانی و علی بن احمد بن محمد به روایت ابو عباس احمد بن یحیی بن زکریای قَطّان به نقل از بکر بن عبد الله بن حبیب و او نیز به روایت تمیم بن بهلول، از پدرش، از جعفر بن سلیمان بصری، از عبد الله بن فضل هاشمی گوید: از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام درباره معنای این آیه سؤال کردم: «مَن يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِى وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُّرْشِدًا»(1) [خدا هر که را راهنمایی کند، او راه یافته است و هر که را بی راه گذارد، هرگز برای او یاری راهبر نخواهی یافت] فرمود: خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت، ستمگران را از منزلگاه ارج و کرامت خود محروم می سازد و اهل ایمان و درستکاران را به بهشت هدایت می فرماید؛ همان طور که خداوند متعال فرموده است: «وَيُضِلُّ اللّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللّهُ مَا يَشَاء»(2) [و ستمگران را بی راه می گذارد، و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد] و همچنین فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِى مِن تَحْتِهِمُ الأَنْهَارُ فِى جَنَّاتِ

1- [1] - کهف/17
2- [2] - ابراهیم/27

النَّعِیمِ».(1)

2) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از محمد بن اسحاق مدنی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: تفسیر این آیه را از رسول خدا صلّی الله علیه و آله پرسیدند: «یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمَنِ وَفْداً»(2) [(یاد کن) روزی را که پرهیزکاران را به سوی (خدای) رحمان، گروهگروه محشور میکنیم] فرمود: ای علی! «وفد» جز به شکل گروهی و کاروان نیست. آنان مردانی هستند که از خدای ترسیدند و خداوند متعال نیز آنان را دوست داشته و از خاصّان خود قرارشان داد و از اعمالشان خشنود گشت و آنان را پرهیزکاران نامید. سپس حضرت محمد صلّی الله علیه و آله به ایشان فرمود: ای علی! قسم به خدایی که دانه را رویانید و موجودات را آفرید، پرهیزکاران از قبرهایشان بیرون می آیند، در حالی که فرشتگان با شتران بهشتی که بر آنها رحل های طلایی آراسته شده با دُرّ و یاقوت و روپوش هایی از دیبای ضخیم و حریر نازک قرار دارد و افسارهای آنها از گل ارغوان بافته شده است، به پیشواز می آیند. پرهیزکاران بر آنها سوار گشته و به سوی محشر پرواز می کنند، در حالی که هزار فرشته از جلو و سمت راست و چپ، آنان را همراهی می کنند تا آنان به بزرگ ترین دروازه بهشت برسند.

در ورودی بهشت درختی است که از سایه هر برگ آن هزار کس بهره مند شود. در سمت راست درخت، چشمه ای هست که پاک کننده و طاهر است. پرهیزکاران را از آب آن چشمه به مقداری که سیراب شوند، می نوشانند و خداوند به وسیله آن، دلهایشان را از حسد پاک کند و موی بدن شان را بزداید و به همین جهت است که خداوند فرموده است: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً»(3) [و پروردگارشان باده ای پاک به آنان می نوشاند] از همان چشمه پاک کننده و مطهِّر. سپس حضرت محمد صلّی الله علیه و آله فرمود: بعد به سوی چشمه دیگری در سمت چپ آن درخت روی می آورند و در آن غسل می کنند. این چشمه همان آب حیات است و بعد از آن دیگر نمی میرند. سپس فرمود: آن گاه آنان در مقابل عرش

1- [1] - کتاب توحید از ابن بابویه، ص 241، حدیث 1
2- [2] - مریم/85
3- [3] - انسان/21

نگه داشته می شوند، در حالی که برای همیشه از آفت و بیماری و گرما و سرما در امان هستند. حضرت فرمود: خداوند متعال خطاب به فرشتگانی که پرهیزکاران را همراهی می کنند، می فرماید: اولیا مرا به بهشت ببرید و آنان را در محشر با دیگر خلایق متوقف نکنید. من قبلاً از آنان خشنود گشته ام و رحمتم را بر آنان واجب گردانیدم. مگر می شود آنان را در محشر در کنار کسانی قرار دهم که در کنار حسنات، سیّئات هم دارند؟! حضرت فرمود: پس فرشتگان آنها را به سوی بهشت هدایت می کنند.

راوی، این حدیث بلند را خوب و دقیق بیان کرد تا آن که در پایان روایت گفت: سپس امام صادق علیه السلام فرمود: اما بهشت های نامبرده شده در قرآن عبارتند از: بهشت «عَدن»، بهشت «فردوس»، بهشت «نعیم» و بهشت «مَأوی».[نیز] فرمود: خداوند متعال باغ های دیگری دارد که این بهشت ها را در برگرفته اند و فرد مؤمن هر باغی را که دوست داشته باشد و یا به آن تمایل نشان دهد، خواهد داشت و هر طور که دلش بخواهد در آن ها متنعّم و برخوردار خواهد بود. در آن جا فرد مؤمن، هر وقت چیزی را اراده کند، تنها به مجرّد خواستن، خواهش او برآورده شود و کافیست بگوید: پروردگارا! تو پاک و منزّهی «سُبْحَانَکَ اللَّهُمَّ» پس به محض این که این جمله را بگوید، خادمان بهشت، بدون آن که او چیزی را از آن ها در خواست نماید و یا آنان را به انجام کاری فرمان دهد، هر آن چه را میل کرده را در اختیارش قرار می دهند. به همین خاطر است که خداوند فرموده است: «دَعْوَاهُمْ فِیهَا سُبْحَانَکَ اللَّهُمَّ وَتَحِیَّتُهُمْ فِیهَا سَلاَمٌ» منظور، خادمان بهشتند که به اهل ایمان، سلام می دهند. [نیز] فرمود: «وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ» یعنی مؤمنان زمانی این جمله را می گویند که از لذّت هایی چون آمیزش، غذا و نوشیدنی بهره مند می شوند و بعد از فارغ شدن از این امور، سپاس خدای تعالی را به جای می آورند.(1) این حدیث طولانی است و ما این وصف را ان شاء الله تعالیهنگام تفسیر آیه «یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمَنِ وَفْداً» [روزی را که پرهیزکاران را به سوی (خدای) رحمان، گروه گروه محشور می کنیم] که از سوره

1- [1] - کافی، ج 8، ص 95، ح 69

مریم است، مجدّداً خواهد آمد.(1)

3) ابن بابویه از محمد بن علی ماجیلَوَیْه، از عمویش محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد الله برقی، از ابو الحسن علی بن حسین برقی، از عبد الله بن جَبَله، از معاویه بن عَمّار، از حسن بن عبد الله، از پدرش، از جدّش حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که فرمود: شخصی یهودی از رسول خدا صلّی الله علیه و آله پرسید: مفهوم «سُبحانَ اللهِ، و الحمدُ للهِ، وَ لاَ إله إلاَّ اللهُ، وَ اللهُ أکبر» چیست؟ حضرت محمد صلّی الله علیه و آله فرمودند: خداوند متعال می دانست که فرزندان آدم ذات مقدّسش را تکذیب می کنند و باورش ندارند. به همین جهت فرمود: سبحان الله (پاک و منزه است ذات پروردگار). به این خاطر که ذات حق را از آن چه که راجع به او می گویند، مبرّا داند. اما الحَمدُ لله به این خاطر بود که می دانست بندگان، شکر نعمت الهی را به جای نمی آورند. پس خود را قبل از آنان ستود و این عبارت سرآغاز هر سخنی است؛ چرا که اگر این نمی بود، خدای متعال هرگز احدی را از نعمت ها برخوردار نمی ساخت. امّا منظور از لا إلهَ إلاّ الله همان وحدانیّت ذات اوست و خداوند، اعمال بندگان را جز با ایمان به این عبارت نمی پذیرد که همان کلمه تقوا است و در روز قیامت با همین باور، کردار افراد را می سنجند. جمله الله اکبر، ارزشمندترین تعابیر است و محبوب ترین آنها نزد پروردگار. معنایش این است که در هستی، چیزی بزرگتر از من (خداوند متعال) وجود ندارد، و نماز بدون ذکر آن ارزشمند نیست؛ چرا که نماز، اظهار کرامت و بزرگی خداوند است و الله اکبر، نشانه بزرگی خداست.

شخص یهودی گفت: ای محمد! راست گفتی، پس پاداش گوینده اش چیست؟

فرمود: اگر بنده ای بگوید: «سبحان الله»، همه موجوداتی که زیر عرش هستند، در تسبیح کردن با او همساز شوند و تکرار کنند و به گوینده اش ده برابر آن، اجر داده شود و وقتی که بگوید: «الحَمدُ لله»، خداوند او را از نعمت دنیا و آخرت بهره مند سازد. این جمله همان تعبیری است که بهشتیان به هنگام ورود به بهشت بیان می کنند و از همه جملاتی که در دنیا می گفتند، دست برمی دارند و فقط الحَمدُ

1- [1] - به هنگام تفسیر آیه 85 سوره مریم

لله را بر زبان می آورند و به همین سبب است که خدای متعال می فرماید: «دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَکَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلاَمٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » [هر کس جمله] «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ» را بر زبان جاری سازد، پاداشش بهشت خواهد بود و خداوند متعال خود فرموده است که: «هَلْ جَزَاء الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»(1) [مگر پاداش احسان، جز احسان است؟] مفهوم آیه این است که پاداش گفتن «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ» چیزی جز بهشت نیست. شخص یهودی گفت: راست گفتی ای محمّد.(2) همین حدیث را شیخ مفید در اختصاص، ذکر کرده است.(3)

4) عیّاشی از زید شَحّام، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که: از ایشان معنای تسبیح را پرسیدم، فرمود: تسبیح، نامی از نام های خدای متعال است و ذکر اهل بهشت.(4)

5) شیخ مفید در کتاب اختصاص با سند خود از امام صادق علیه السلام، از پدرش، از جدّش حسین بن علی بن ابی طالب، از حضرت محمد صلّی الله علیه و آله، گفتگویی طولانی میان پیامبر و فرد یهودی را روایت کرده که آن یهودی سؤال های گوناگونی از پیامبر صلّی الله علیه و آلهپرسیده است و ایشان جواب داده اند. از جمله این که حضرت فرمود: اگر بنده ای بگوید: «سبحان الله»، هر آنچه در زیر عرش است همراه او تسبیح می گویند و گوینده آن ده برابر آنچه گفته است، اجر می بیند و وقتی که بگوید: «الحمد لله»، خداوند او را از همه نعمت های دنیا برخوردار می نماید تا آن که در آخرت نیز غریق نعیم آخرتش نماید. الحمد لله همان جمله ای است که بهشتیان به هنگام ورود به بهشت می گویند و از میان عبارات اهل دنیا، فقط «الحمد لله» بر زبان آنان می آید. از این روست که خداوند فرموده است: «تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلاَمٌ».(5)

6) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «وَلَوْ يُعَجِّلُ اللّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُم بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ» گفته است: اگر پروردگار متعال در آوردن شرّ تعجیل

1- [1] - الرحمن/60
2- [2] - امالی، ص 157، حدیث 1
3- [3] - اختصاص، ص 34

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 128، ح 9
5- [5] - اختصاص، ص 34

می کرد، آن طوری که مردمان در خواستن خیر عجله دارند، بی تردید همه مردمان هلاک گشته و نابود می شدند(1)

«وَ اِذا مَسَّ الاِنسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنبِه اَو قاعِداً اَو...کَذالِکَ زُیِّنَ لِلمُسرفِینَ ماَکانُوا یَعمَلُونَ(13)»

«وَ اِذا مَسَّ الاِنسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنبِه اَو قاعِداً اَو قائماً فَلَمّا کَشَفنا عَنهُ ضُرَّه مَرَّ کَاَن لَم یَد عُنا اِلی ضُرٍّ مَسَّه کَذالِکَ زُیِّنَ لِلمُسرفِینَ ماَکانُوا یَعمَلُونَ(13)»

[و چون انسان را آسیبی رسد، ما را به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده می خواند و چون گرفتاریش را برطرف کنیم، چنان می رود که گویی ما را برای گرفتاریی که به او رسیده، نخوانده است. این گونه برای اسرافکاران آن چه انجام می دادند، زینت داده شده است *]

1) علی بن ابراهیم در بیان معنی «دَعَانا لِجَنبِه» می گوید: این حال بیماری است که توان نشستن ندارد. اما معنی «أو قَاعِداً» حال بیماری است که توانایی بلند شدن را ندارد و «أو قَائِماً» این جمله بیان حال فرد سالم است. اما در بیان معنی «فَلَمَّا کَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ» یعنی می رود و فراموش می کند «کَأَن لَّمْ یَدْعُنَا إِلَی ضُرّ مَّسَّهُ».(2)

«وَلَقَدْ أَهْلَکْنَا الْقُرُونَ مِن قَبْلِکُمْ لَمَّا ظَلَمُواْ وَجَاءتْهُمْ...لَبِثْتُ فِیکُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ (16)»

«وَلَقَدْ أَهْلَکْنَا الْقُرُونَ مِن قَبْلِکُمْ لَمَّا ظَلَمُواْ وَجَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَیِّنَاتِ وَمَا کَانُواْ لِیُؤْمِنُواْ کَذَلِکَ نَجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمِینَ (13) ثُمَّ جَعَلْنَاکُمْ خَلاَئِفَ فِی الأَرْضِ مِن بَعْدِهِم لِنَنظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ (14) وَإِذَا تُتْلَی عَلَیْهِمْ آیَاتُنَا بَیِّنَاتٍ قَالَ الَّذِینَ لاَ یَرْجُونَ لِقَاءنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هَـذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاء نَفْسِی إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ مَا یُوحَی إِلَیَّ إِنِّی أَخَافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ (15) قُل لَّوْ شَاء اللّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَیْکُمْ وَلاَ أَدْرَاکُم بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِیکُمْ عُمُرًاً مِّن قَبْلِهِ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ (16)»

[و قطعاً نسلهای پیش از شما را هنگامی که ستم کردند به هلاکت رساندیم

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 310
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 310

و پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند. و(لی) بر آن نبودند که ایمان بیاورند. این گونه مردم بزهکار را جزا می دهیم * آن گاه شما را پس از آنان در زمین جانشین قرار دادیم تا بنگریم چگونه رفتار می کنید * و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، آنان که به دیدار ما امید ندارند، می گویند: قرآن دیگری جز این بیاور یا آن را عوض کن. بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم، جز آن چه را که به من وحی می شود، پیروی نمی کنم. اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از عذاب روزی بزرگ می ترسم * بگو: اگر خدا می خواست آن را بر شما نمی خواندم و (خدا) شما را بدان آگاه نمی گردانید. قطعاً پیش از (آوردن) آن، روزگاری در میان شما به سر برده ام. آیا فکر نمی کنید؟ *]

1) علی بن ابراهیم در توضیح آیه «وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِن قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُواْ وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ كَذَلِكَ نَجْزِى الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ» گفته است: منظور از «قرون» قوم عاد و ثمود و کسانی اند که خداوند هلاک شان کرده است. بعد فرمود: «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلاَئِفَ فِى الأَرْضِ مِن بَعْدِهِم لِنَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» یعنی تا ببینیم و نظر را به جای رؤیت به کار گرفت.

علی بن ابراهیم در ادامه می گوید: معنای آیه «وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لاَ يَرْجُونَ لِقَاءنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَـذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِى أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاءِ نَفْسِى إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ مَا يُوحَى إِلَيَّ» این است که قریش به رسول خدا صلّی الله علیه و آله گفتند: قرآنی غیر از این بیاور؛ زیرا این قرآن را تحت تأثیر آموزه های یهود و نصاری می خوانی. خداوند فرمود: «قل» بگو به آنان «لَّوْ شَاء اللّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلاَ أَدْرَاكُم بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ» یعنی این که من چهل سال قبل از بعثت در میان شما بودم و در این مدّت راجع به آیات قرآن سخنی به زبان نیاوردم تا آن که قرآن به من وحی شد.(1)

2) علی بن ابراهیم در توضیح آیه «أَوْ بَدِّلْهُ» می گوید: حسن بن علی، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابو سفاتج، از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه «ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَـذَا أَوْ بَدِّلْهُ» گفته است که منظور، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام است. «قُلْ مَا يَكُونُ لِى أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاءِ نَفْسِى إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ مَا

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 310

یُوحَی إِلَیَّ»، یعنی درباره علی بن ابی طالب امیر مؤمنان علیه السلام.(1)

3) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از احمد بن حسین، از عمر بن یزید، از محمد بن جمهور، از محمد بن سنان، از مفضّل بن عمر نقل کرده است که می گوید: از امام صادق علیه السلام معنای آیه «ائْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هَـذَا أَوْ بَدِّلْهُ» پرسیدم. فرمود: گفتند: یا آن که علی را تغییر بده.(2)

4) عیاشی از ثمالی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «وَإِذَا تُتْلَی عَلَیْهِمْ آیَاتُنَا بَیِّنَاتٍ قَالَ الَّذِینَ لاَ یَرْجُونَ لِقَاءنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هَـذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَاءِ نَفْسِی إِنْ أَتَّبِعُ إِلاَّ مَا یُوحَی إِلَیَّ» فرمود: آنان گفتند: اگر ابو بکر یا عمر جایگزین علی علیه السلام شوند، از محمد تبعیّت و پیروی خواهیم کرد.(3)

5) از ابو سفاتج، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در تفسیر آیه «ائْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هَـذَا أَوْ بَدِّلْهُ» فرمود: منظور، امیر مؤمنان علی علیه السلام است.(4)

6) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پیوسته رسول خدا صلّی الله علیه و آله این آیه را می خواند: «إِنِّی أَخَافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ» تا آن که سوره فتح نازل شد و رسول خدا صلّی الله علیه و آله دیگر آن سخن را تکرار نکرد.(5)

«وَمَا کَانَ النَّاسُ إِلاَّ أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُواْ وَلَوْلاَ کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ فِیمَا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ (19)»

[و مردم جز یک امّت نبودند. پس اختلاف پیدا کردند و اگر وعده ای از جانب پروردگارت مقرر نگشته بود، قطعاً در آن چه بر سر آن با هم اختلاف

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 310
2- [2] - کافی، ج 1، ص 347، ج 37
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 128، ح 10
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 128، ح 11

5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 128، ح 12

می کنند، میانشان داوری می شد *]

1) علی بن ابراهیم گفته است: قبیله قریش بت پرست بودند و می گفتند: ما تنها به این خاطر بت ها را عبادت می کنیم که موجب هر چه نزدیکتر شدن ما به خداوند شود؛ چرا که ما توانایی پرستش خدا را نداریم. امّا خداوند بهانه شان را نپذیرفت و فرمود: محمد! به آنان بگو: «أَتُنَبِّئُونَ اللّهَ بِمَا لاَ يَعْلَمُ» یعنی «لیس یعلم» (نمی داند). به این ترتیب، حرفی را جایگزین حرف دیگری قرار داد و معنا چنین می شود: و پروردگار متعال، شریکی ندارد که پرستیده شود. امّا در توضیح آیه «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلاَّ أُمَّةً وَاحِدَةً» علی بن ابراهیم می گوید: یعنی دارای یک مذهب بودند «فَاخْتَلَفُواْ وَلَوْلاَ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» یعنی خداوند قبلاً می دانست که آنان با یکدیگر اختلاف پیدا خواهند کرد. به همین جهت پیامبران و بعد از آنان امامان را برگزید و اگر چنین نمی کرد، بی تردید مردم به هنگام پیش آمدن اختلافات نابود می شدند.(1)

«وَيَقُولُونَ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلّهِ فَانْتَظِرُواْ إِنِّي مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ (20)»

[و می گویند: چرا معجزه ای از جانب پروردگارش بر او نازل نمی شود؟ بگو: غیب فقط به خدا اختصاص دارد. پس منتظر باشید که من هم با شما از منتظرانم]

1(ابن بابویه به نقل از علی بن احمد دقّاق- که خدایش از او خشنود باد- گفته است که: محمد بن ابی عبد الله کوفی از موسی بن عمران نَخَعی، از عمویش حسین بن یزید، از علی بن ابی حمزه، از یحیی بن ابی القاسم نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه «الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لاَ رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ »(2) [الف لام میم * این است کتابی که در (حقّانیّت) آن هیچ تردیدی نیست (و) مایه هدایت تقوا پیشگان است * آنان که به غیب ایمان می آورند و نماز را بر پا می دارند و از

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 310
2- [2] - بقره/1 _ 3

آن چه به ایشان روزی داده ایم، انفاق می کنند] سؤال کردم. در جواب فرمودند: مقصود از با تقوایان در این آیه، شیعیان علی علیه السلام هستند و «غیب»، حضرت قائم علیه السلام است و دلیل من بر این گفتار، آیه «وَيَقُولُونَ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُواْ إِنِّى مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ» است.

2) ابن بابویه با سند خود از محمد بن مسعود نقل کرده است که ابو صالح خَلَف بن حَمّاد کَشّی، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که امام رضا علیه السلام فرمود: چه نیکوست صبر و انتظار فرج کشیدن! مگر این گفته خداوند متعال را نشنیده ای که فرمود: «وَارْتَقِبُواْ إِنِّى مَعَكُمْ رَقِيبٌ»؟(1)[و انتظار بَرید که من (هم) با شما منتظرم] پس بر شما باد شکیبایی؛ چرا که گشایش و فَرَج تنها به وقت یأس و ناامیدی پدید آید و مردمان پیشین شکیباتر و صبورتر از شما بودند.(2)

3) ابن بابویه با سند خود از محمد بن فضیل، از امام رضا علیه السلام نقل می کند که از ایشان درباره فَرَج سؤال کردم. فرمود: پروردگار متعال می فرماید: «فَانتَظِروا إنّی مَعَکُم مِنَ المُنتَظِرِینَ».(3)

«فَلَمَّا أَنجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِى الأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ...ثُمَّ إِلَينَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (23)»

«فَلَمَّا أَنجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِى الأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنفُسِكُم مَّتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَينَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (23)»

[پس چون آنان را رهانید، ناگهان در زمین به ناحق سرکشی می کنند. ای مردم! سرکشی شما فقط به زیان خود شماست. شما بهره زندگی دنیا را (می طلبید). سپس بازگشت شما به سوی ما خواهد بود. پس شما را از آن چه انجام می دادید، با خبر خواهیم کرد.]

1) عیّاشی به نقل از منصور بن یونس، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: سه عمل است که به انجام دهنده اش برمی گردد: عهد و پیمان شکنی، ستم و تجاوز و مکر و نیرنگ. پروردگار فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا

1- [1] - هود/93
2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 585، ح 5
3- [3] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 584، ح 4

بَغْيُكُمْ عَلَى أَنفُسِكُم».(1)

«إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا كَمَاء أَنزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاء فَاخْتَلَطَ...كَذَلِکَ نُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (24) »

«إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا كَمَاء أَنزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاء فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالأَنْعَامُ حَتَّىَ إِذَا أَخَذَتِ الأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَآ أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَآ أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلاً أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالأَمْسِ كَذَلِکَ نُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (24) »

[در حقیقت، مَثَل زندگی دنیا بسان آبی است که آن را از آسمان فرو ریختیم، پس گیاه زمین از آن چه مردم و دامها می خورند با آن درآمیخت، تا آن گاه که زمین پیرایه خود را برگرفت و آراسته گردید و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن قدرت دارند، شبی یا روزی فرمان (ویرانی) ما آمد و آن را چنان درویده کردیم که گویی دیروز وجود نداشته است. این گونه نشانه های (خود) را برای مردمی که اندیشه می کنند به روشنی بیان می کنیم. *]

1) علی بن ابراهیم به نقل از پدرش، از محمد بن فضیل، از پدرش به نقل از امام صادق علیه السلام آورده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم! با خبر شدیم که آل جعفر دارای یک پرچم است و عبّاسیان دو پرچم دارند. آیا شما از این موضوع، چیزی می دانید؟ فرمود: آل جعفر نه به دنبال چیزی است و نه تمایل به دست آوردن چیزی دارد. امّا عبّاسیان دارای حکومتی دیرپایند که در آن نا آشنایان را مقرّب خویش نموده و خویشاوندان را از خود دور می کنند. حکومتشان به سخت گیری است و هیچ گونه نرمشی در آن نیست، تا آن زمان که از مکر الهی احساس امنیّت کنند و از انتقام او ایمن شوند. آن وقت است که چنان نهیبی بر سرشان فرود آید که دیگر هدفی باقی نمی ماند تا آنان به خاطر آن گرد آیند و دیگر مردانی باقی نخواهند ماند تا از آنان حمایت کنند و این همان تفسیر آیه «حَتَّىَ إِذَا أَخَذَتِ الأَرْضُ زُخْرُفَهَا» می باشد.

از امام باقر علیه السلام پرسیدم: فدایت شوم! این موضوع چه وقتی رخ

1- [1] - هود/93

خواهد داد؟ فرمود: وقتش برای ما هم مشخص نشده. ولی بدان، ما هرگاه راجع به موضوعی سخنی بگوییم و خبری در باره آن دهیم، قطعی است. در این صورت باید بگویید: خدا و رسولش راست گفتند و اگر خلاف آن رخ داد، بگویید: خدا و رسولش راست گفتند و در این صورت اجر و پاداش شما دو چندان خواهد بود. اما اگر فقر و تهیدستی و نداری بالا گرفت و مردم همدیگر را ناشناس تلقّی کردند، در این حالت شبانه روز منتظر وقوع بدترین مجازات ها و عقوبت ها باشید.

گفتم: فدایتان گردم! ما با مفهوم فقر و تهیدستی و نداری آشنایی داریم، اما این که مردم یکدیگر را ناآشنا تلقّی کنند، چه صیغه ای است؟ فرمود: شخص محتاج جهت رفع حاجتش نزد همنوع خود می رود، اما او با آن روی گشاده همیشگی با او برخورد نمی کند، بلکه به گونه دیگری با او سخن می گوید که سابقه ندارد.(1)

2) عیّاشی به نقل از فضل بن یسار می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم! سخنانی به میان می آید که مثلاً آل جعفر دارای پرچمی و بیرقی است و فلان گروه و جماعت نیز دارای بیرق و پرچمی اند. آیا چنین قضیه ای پایه و اساس دارد؟

فرمود: راجع به آل جعفر چنین چیزی اصلاً موضوعیّت ندارد؛ اما درباره پرچم بنی فلان باید گفت آنان حکومتی دیرپا دارند و در آن افراد گمنام را مقرّب خود قرار داده و نزدیکان را از خود می رانند.

ماندگاری حکومتشان به سخت گیری است و نرمشی در کارشان نیست. در دایره حکومتی آنان خبری از حضور نیک مردان نیست، بلکه خوبان در این حکومت هر لحظه در ترس و وحشت به سر می برند و مصائب از این خانواده دور می شود تا این که فکر می کنند از نیرنگ الهی در امانند و از عذاب خداوند، ایمن هستند و گمان می کنند آرامش و امنیّت برقرار گشته است؛ اما ناگهان نهیب و بانگی هولناک بر سرشان فرود آید که هیچ فریادرسی نیست که به آنان گوش فرا دهد و یا مانع از هم پاشیدگی آنان شود و این همان معنای آیه است که فرمود: «حَتَّىَ إِذَا أَخَذَتِ الأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَآ أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلاً أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالأَمْسِ كَذَلِکَ نُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 311

هان ای مردمان! آگاه باشید و بدانید که هر گروه ستمگری، بازماندگانی دارد، مگر آل فلان که بعد از هلاکشان کسی از آنان باقی نماند. گفتم: فدایت شوم! آیا واقعاً کسی از آنان باقی نمی ماند؟ فرمود: چرا می ماند، امّا خون ما را می ریزند و به خاطر ظلم و ستمی که در حقّ ما و در حقّ شیعیان ما مرتکب می شوند، بازمانده ای از آنان باقی نمی ماند؛ زیرا هر کس که به ما و شیعیانمان ستم کند، بی شک از نسل آن ها کسی باقی نخواهد ماند.(1)

قبلاً در آیه «فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَىْءٍ» [پس چون آن چه را که بدان پند داده شده بودند فراموش کردند، درهای هر چیزی (از نعمتها) را بر آنان گشودیم] که از سوره انعام است، حدیثی در همین زمینه ذکر شد.(2)

3) محمد بن یعقوب به نقل از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم، از پدرش، همه اینها از حسن بن محبوب، از عبد الله بن غالب اسدی، از پدرش، از سعید بن مسیّب نقل کرده اند که علی بن حسین علیه السلام مردم را روزهای جمعه در مسجد رسول خدا نصیحت و موعظه کرده و از دنیا برحذر می داشت و به امور اخروی ترغیب می فرمود. سخنان ایشان، حفظ و نوشته شده است. ایشان می فرمود: ای مردم! (ادامه حدیث تا آن جا که می فرماید:) ای بندگان خدا! از خدا بترسید و تقوای الهی پیشه کنید و بدانید که خداوند متعال فریبندگی های دنیا و امور زودگذر آن را برای هیچ یک از اولیاء خود نپسندیده است و آنان را به دنیا و فریبایی ظاهر خوشایند آن تشویق ننموده و دنیا و اهل دنیا را فقط به این خاطر آفریده است که آنان را بیازماید تا معلوم گردد چه کسی نیکوتر برای آخرتش تلاش می نماید.

به خداوند متعال قسم که مثال های زیادی برای شما زده است و نشانه های روشن برای مردمی که عقلشان را به کار می گیرند، بیان نموده است و هیچ تحولی جز به مشیّت الهی رخ نمی دهد. پس در امور زودگذر دنیا که خداوند دستور کناره گیری از آن ها را صادر کرده است، زهد پیشه کنید؛ زیرا خداوند که فرموده اش حق است، می فرماید: «إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 129، ح 14
2- [2] - منظور آیه 44 سوره انعام است.

نَبَاتُ الأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالأَنْعَامُ حَتَّىَ إِذَا أَخَذَتِ الأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَآ أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلاً أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالأَمْسِ كَذَلِکَ نُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» پس ای بندگان خدا ! از جمله مردمی باشید که می اندیشند، و به دنیا تکیه ننمایید؛ چرا که خداوند تعالی به حضرت محمد صلّی الله علیه و آله فرمود: «وَلاَ تَرْكَنُواْ إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ»(1) [و به کسانی که ستم کرده اند متمایل مشوید که آتش (دوزخ) به شما می رسد] به فریبندگی های دنیا و هر آن چه در آن است، چونان کسی که دنیا را منزلگه آرامش و خانه همیشگی خود برمی گزیند، تکیه ندهید؛ چرا که دنیا منزلی موقّت و مکان رحیل و کوچ است و جولانگاه عمل کردن. پس قبل از آن که روزهایش سپری گردد، کارهای شایسته را توشه راه خود قرار دهید؛ پیش از آن که پروردگار متعال فرمان ویرانی آن را صادر کند؛ زیرا همان کسی دنیا را ویران می کند که آن را ساخت و خودش می داند که چه کسی وارث آن خواهد بود و من از خداوند می خواهم که ما و شما را در برگرفتن توشه زهد و تقوا در این دنیا یاری کند. خداوند متعال ما و شما را از تارکان و دوری گزیدگان فریبندگی های دنیا قرار داده و از کسانی قرار دهد که به اجر و ثواب اخروی، گرایش دارند؛ چرا که ما متعلّق به او هستیم و به سوی او می رویم و درود و سلام بر محمّد پیامبر صلّی الله علیه و آله و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.(2)

«وَاللّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلاَمِ وَيَهْدِى مَن يَشَاء إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ (25)»

[و خدا (شما را) به سرای سلامت فرا می خواند و هر که را بخواهد به راه راست هدایت می کند]

1) ابن بابویه نقل می کند که علی بن عبد الله ورّاق به نقل از سعد بن عبد الله، از عباس بن سعد ازرق- که از عامّه بوده- از عبد الرّحمن بن صالح، از شریک بن عبد الله، از علاء بن عبد الکریم روایت کرده که از امام باقر علیه السلام شنیدم در تفسیر آیه «وَاللّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلاَمِ» می فرمود: معنی سلام همان خداوند تبارک

1- [1] - هود/113
2- [2] - کافی، ج 8، ص 75، ح 29

و تعالی است و منزلش همان بهشتی است که برای اولیای خود خلق کرده است.(1)

2) ابن بابویه از ابو الحسن احمد بن محمد بن صقر صائغ به نقل از موسی بن اسحاق قاضی، از ابو بکر بن ابی شیبه، از جریر بن عبد الحمید، از عبد العزیز بن رُفَیع، از ابن ظَبیان، از ابن عباس روایت کرده است که: منظور از «دار السلام»، همان بهشت است و بهشتیان از همه آفات و عیوب و بیماری ها و دردها مصون هستند. همچنین از پیری و مرگ و دگرگونی ها در امانند. بهشتیان، مردمی گرامی و عزیز هستند که هرگز خوار نشوند؛ عزیزان ارجمندی هستند که هرگز ذلیل نشوند و بی نیازهایی اند که هرگز محتاج و فقیر نگردند؛ سعادتمندانی هستند که بیچاره نمی شوند؛ شادمانانی هستند که هیچ گاه غمگین نشوند و مردم زنده ای اند که هرگز نمی میرند. آنان در کاخ هایی از مروارید و مرجان به سر می برند و درهای آنها به سوی عرش خدای رحمان گشوده شده است. «وَالمَلاَئِکَهُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِم مِّن کُلِّ بَابٍ * سَلاَمٌ عَلَیْکُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ»(2) (3) [(همان) بهشتهای عدن که آنان با پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان که درستکارند در آن داخل می شوند و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی آیند * (و به آنان می گویند:) درود بر شما به (پاداش) آن چه صبر کردید. راستی چه نیکوست فرجام آن سرای]

3) ابن شهر آشوب از علی بن عبد الله بن عباس، از پدرش و از زید، فرزند امام زین العابدین علیه السلامنقل کرده است که در تفسیر آیه «وَاللّهُ یَدْعُو إِلَی دَارِ السَّلاَمِ» فرمود: منظور از دارالسلام، بهشت است و در آیه: «وَیَهْدِی مَن یَشَاء إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ» مقصود از صراط مستقیم، ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است.(4)

«لِّلَّذِینَ أَحْسَنُواْ الْحُسْنَی وَزِیَادَهٌ وَلاَ یَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلاَ ذِلَّهٌ أُوْلَـئِکَ أَصْحَابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ (26)»

1- [1] - معانی الاخبار، ص 176، ح 2
2- [2] - رعد/23 و24

3- [3] - معانی الاخبار، ص 176، ح 1
4- [4] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 74

[برای کسانی که کار نیکو کرده اند، نیکویی (بهشت) و زیاده (بر آن) است. چهره هایشان را غباری و ذلّتی نمی پوشاند. اینان اهل بهشتند (و) در آن جاودانه خواهند بود. *]

1) شیخ در کتاب امالی می گوید: ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان- که خدایش بیامرزد- روایت کرد که ابو الحسن علی بن محمد بن حُبَیش کاتب، از حسن بن علی زعفرانی، از ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی، از عبد الله بن محمد بن عثمان، از علی بن محمد بن ابی سیف، از فُضَیل خُدَیج، از ابو اسحاق همدانی نقل کرد که امام علی علیه السلام وقتی محمد بن ابی بکر را به ولایت مصر گمارد، برای او نامه ای نوشت و به او فرمان داد که آن را بر مردم مصر بخواند. در این نامه آمده است: خداوند متعال فرموده است: «لِّلَّذِینَ أَحْسَنُواْ الْحُسْنَی وَزِیَادَةٌ» مقصود از «حسنی»، همان بهشت است و منظور از «زیاده»، همین دنیاست.(1)

2) علی بن ابراهیم از ابو جارود نقل کرده است که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «لِّلَّذِینَ أَحْسَنُواْ الْحُسْنَی وَزِیَادَةٌ» فرمود: حسنی یعنی بهشت، اما زیادت یعنی دنیا. آن چه خداوند در دنیا به نیکوکاران عطا بفرماید، در آخرت آن را محاسبه نمی کند و پاداش و ثواب دنیا و آخرت را توأمان و با هم به آنان می دهد و به بهترین وجهی پاداش اعمالشان را در دنیا و آخرت به آنان ارزانی می دارد. پروردگار متعال فرموده است: «وَ لا یَرْهَقُ وُجُوهَهُم قَتَرٌ وَ لا ذِلَّةٌ أُوْلَـ ِئکَ أَصْحَابُ الجنّهِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ».(2)

3) طبرسی از امام باقر علیه السلام روایت می کند: زیادت، آن دسته از نعمت هایی است که خداوند در دنیا آنها را به نیکوکاران ارزانی داشته و در روز قیامت آن را به حساب نمی آورد.(3)

4)از امام علی علیه السلام نقل است: زیادت، خانه ای است از جنسِ مروارید که چهار در دارد.(4)

5) در نهج البیان از علی بن ابراهیم به نقل از امام علی علیه السلام روایت

1- [1] - امالی، ج 1، ص 25 و امالی مفید، ص 262، ح 3

2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 312
3- [3] - مجمع البیان، ج 5، ص 179
4- [4] - مجمع البیان، ج 5، ص 179

شده است که: زیادت، هبه و عطای خدای متعال است و در توضیح معنای آیه: «وَلاَ یَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلاَ ذِلَّهٌ» فرمود: قَتَر، گرسنگی و نداری است و ذلّت، ترس و بیم است.(1)

6) محمد بن یعقوب به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از منصور بن یونس، از محمد بن مروان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر چیزی یا پیمانه دارد یا وزن، به جز اشک که قطره ای از آن قدرت دارد دریاهای آتش را خاموش کند. اگر چشم پر از اشک گردد، روی صاحب اشک نه بینوایی و فقر بیند و نه خواری و ذلّت، و آن هنگام که اشک سرازیر گردد، خداوند متعال آتش را بر صاحب آن چهره حرام گرداند و اگر کسی به خاطر امّت و ملّتی گریه کند، بی تردید خداوند بر آن امّت، رحم و شفقت می آورد.(2)

7) محمد بن یعقوب از گروهی از شیعیان، از سهل بن زیاد، از ابن فضّال، از ابی جمیله و منصور بن یونس، از محمد بن مروان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: همه چشم ها در روز قیامت گریانند، جز آن چشمی که از ترس خدا گریسته باشد و هر چشمی از اشک پر شود و از ترس خدای متعال باشد، خداوند متعال سایر اعضای بدن او را بر آتش حرام خواهد نمود و اگر چشم از اشک پُر گردد و به سوی گونه ها سرازیر شود، آن چهره هرگز فقر و ذلّت را به خود نخواهد دید. هر چیزی پیمانه یا وزنی دارد، جز اشک؛ چرا که خداوند متعال با کمترین مقدار آن، دریاهای آتش را فرو نشانده و خاموش می کند و هرگاه بنده ای در میان امّتی گریه کند، خداوند متعال همه آن ملّت را به خاطر گریه آن بنده، مورد لطف و رحمت خویش قرار می دهد.(3)

8) عیاشی از فضیل بن یسار نقل کرده است که: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: هرگاه دو چشم بنده پُر از اشک گردد، خداوند آتش جهنم را بر بدن او حرام می کند و اگر به خاطر ترس

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 312
2- [2] - کافی، ج 1، ص 349، ح 1
3- [3] - کافی، ج 2، ص 349، ح 2

از خدا اشکی از چشم جاری شود، آن چهره هرگز فقر و خواری را نخواهد دید.(1)

9) محمد بن مروان به نقل از کسی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر چیزی وزن و ثوابی دارد، مگر اشک که یک قطره آن، دریاهای آتش را خاموش می کند و هرگاه چشمان کسی پر از اشک شود پروردگار، آتش جهنم را بر بدن او حرام می کند و زمانی که اشک او بر گونه هایش جاری شود، آن صورت، روی فقر و خواری را نخواهد دید و هرگاه بنده ای به خاطر امّتی گریه کند، خداوند به آن امّت، رحم خواهد نمود.(2)

«وَالَّذِينَ كَسَبُواْ السَّيِّئَاتِ جَزَاء سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ...أُوْلَـئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (27)»

«وَالَّذِينَ كَسَبُواْ السَّيِّئَاتِ جَزَاء سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُم مِّنَ اللّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُوْلَـئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (27)»

[و کسانی که مرتکب بدیها شده اند (بدانند که) جزای (هر) بدی مانند آن است و خواری آنان را فرو می گیرد. در مقابل خدا، هیچ حمایتگری برای ایشان نیست. گویی چهره هایشان با پاره ای از شب تار پوشیده شده است. آنان همدم آتشند، که در آن جاودانه خواهند بود]

1) علی بن ابراهیم از ابو جارود نقل کرده است که: امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَالَّذِينَ كَسَبُواْ السَّيِّئَاتِ جَزَاء سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُم مِّنَ اللّهِ مِنْ عَاصِمٍ» فرمود: منظور، بدعت آورندگان و شبهه افکنان و بردگان هوی و هوس هستند که خداوند متعال رویشان را سیاه می کند و این چنین با خدا دیدار می کنند. خداوند می فرماید: «كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا» پروردگار در روز قیامت روی آنان را سیاه می کند و لباس ذلّت و خواری بر تنشان می پوشاند. خداوند می فرماید: «أُوْلَـئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ».(3)

2) محمد بن یعقوب با سند از یحیی حلبی، از مثنی، از ابو بصیر، از امامصادق علیه السلامنقل کرده است که در توضیح آیه «كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا» فرموده است: شب که فرا می رسد، تاریکی و سیاهی در درون

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 129، ح 15
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 130،ح 16
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 312

خانه بیشتر از بیرون می شود و به همین خاطر، چهره اینان هر لحظه سیاه تر می شود و بر سیاهی آن افزوده می شود.(1)

3) عیاشی از ابوبصیر نقل کرده است که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا» فرمود: به وقت شب، تاریکی و سیاهی داخل خانه نسبت به خارج منزل بیشتر است. حکایت این اشخاص نیز این چنین است و روی هایشان هر دم سیاه و سیاه تر می شود.(2)

«وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُواْ مَكَانَكُمْ...فَسَيَقُولُونَ اللّهُ فَقُلْ أَفَلاَ تَتَّقُونَ (31)»

«وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُواْ مَكَانَكُمْ أَنتُمْ وَشُرَكَآؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَآؤُهُم مَّا كُنتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ (28) فَكَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ (29) هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّواْ إِلَى اللّهِ مَوْلاَهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ (30) قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاء وَالأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ والأَبْصَارَ وَمَن يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيَّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ الأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللّهُ فَقُلْ أَفَلاَ تَتَّقُونَ (31)»

[و (یاد کن) روزی را که همه آنان را گرد می آوریم. آن گاه به کسانی که شرک ورزیده اند می گوییم: شما و شریکانتان بر جای خود باشید. پس میان آنها جدایی می افکنیم. و شریکان آنان می گویند: در حقیقت، شما ما را نمی پرستیدید. * و گواهی خدا میان ما و میان شما بس است. به راستی ما از عبادت شما بی خبر بودیم. * آن جاست که هر کسی آن چه را از پیش فرستاده است، می آزماید و به سوی خدا، مولای حقیقی خود بازگردانیده می شوند و آن چه به دروغ برمی ساخته اند از دستشان به در می رود. * بگو: کیست که از آسمان و زمین به شما روزی می بخشد؟ یا کیست که حاکم بر گوشها و دیدگان است؟ و کیست که زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده خارج می سازد؟ و کیست که کارها را تدبیر می کند؟ خواهند گفت: خدا. پس بگو: آیا پروا نمی کنید؟ *]

1- [1] - کافی، ج 8، ص 252، ح 355
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 130، ح 17

1) علی بن ابراهیم در توضیح آیه «وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُواْ مَكَانَكُمْ أَنتُمْ وَشُرَكَآؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ » گفته است: خداوند متعال آتشی را بر می افروزد و آن را میان کافران و مؤمنین می پراکند و در توضیح آیه «وَرُدُّواْ إِلَى اللّهِ مَوْلاَهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ» یعنی دروغ ها و افتراهایی که بسته بودند، خنثی و باطل می شود و در باره «قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاء وَالأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ والأَبْصَارَ وَمَن يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيَّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ الأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللّهُ فَقُلْ أَفَلاَ تَتَّقُونَ * فَذَلِكُمُ اللّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلاَلُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ * كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُواْ أَنَّهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ * قُلْ هَلْ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ

* قُلْ هَلْ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ يَهِدِّيَ إِلاَّ أَن يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ * وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلاَّ ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لاَ يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللّهَ عَلَيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ * وَمَا كَانَ هَـذَا الْقُرْآنُ أَن يُفْتَرَى مِن دُونِ اللّهِ وَلَـكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لاَ رَيْبَ فِيهِ مِن رَّبِّ الْعَالَمِينَ * أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُواْ مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ اللّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ *»(1) [این است خدا، پروردگار حقیقی شما، و بعد از حقیقت جز گمراهی چیست؟ پس چگونه (از حق) بازگردانیده میشوید؟* این گونه سخن پروردگارت بر کسانی که نافرمانی کردند به حقیقت پیوست، (چرا) که آنان ایمان نمیآورند.*بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که آفرینش را آغاز کند سپس آن را برگرداند؟ بگو: خداست که آفرینش را آغاز میکند و باز آن را برمیگرداند. پس چگونه (از حق) بازگردانیده میشوید؟* بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق رهبری کند؟ بگو: خداست که به سوی حق رهبری می کند. پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است، مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی نماید مگر آنکه (خود) هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می کنید؟*و بیشترشان جز از گمان پیروی نمیکنند (ولی) گمان به هیچ وجه (آدمی را) از حقیقت بینیاز نمیگرداند. آری، خدا به آن چه میکنند داناست*و چنان نیست که این قرآن از جانب غیر خدا (و) به دروغ

1- [1] - یونس/38

ساخته شده باشد، بلکه تصدیق (کننده) آن چه پیش از آن است میباشد و توضیحی از آن کتاب است، که در آن تردیدی نیست، (و) از پروردگار جهانیان است.* یا میگویند: آن را به دروغ ساخته است؟ بگو: اگر راست میگویید، سوره ای مانند آن بیاورید و هر که را جز خدا میتوانید، فراخوانید.*] گفت: این آیات از محکمات است.(1)

«قُلْ هَلْ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَهْدِى إِلَى الْحَقِّ...أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ يَهِدِّىَ إِلاَّ أَن يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (35)»

«قُلْ هَلْ مِن شُرَكَآئِكُم مَّن يَهْدِى إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللّهُ يَهْدِى لِلْحَقِّ أَفَمَن يَهْدِى إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ يَهِدِّىَ إِلاَّ أَن يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (35)»

[بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق رهبری کند؟ بگو: خداست که به سوی حق رهبری می کند. پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است، مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی نماید مگر آن که (خود) هدایت شود؟ شما را چه شده، چگونه داوری می کنید؟*]

1) محمد بن یعقوب از گروهی از شیعیان، از احمد عبد الله، از عمرو بن عثمان، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که فرموده است: امیر مؤمنان علیه السلام راجع به موضوعی، قضاوتی کرد که بی سابقه بود و اولین قضاوت او پس از رحلت رسول خدا صلّی الله علیه و آله بود. ماجرا از این قرار بود که بعد از رحلت حضرت محمد صلّی الله علیه و آله و رسیدن خلافت به ابو بکر، مردی را آوردند که شرب خمر کرده بود. ابو بکر به او گفت: آیا شراب نوشیده ای؟ مرد گفت: آری. ابو بکر پرسید: تو که می دانی نوشیدن شراب، حرام است، چرا شراب نوشیدی؟! آن مرد گفت: من در حالی مسلمان شدم که خانه ام در میان خانه های مردمی بود که شراب می نوشیدند و آن را حلال می دانستند و اگر می دانستم خوردن آن حرام است، حتماً دوری می کردم. امام فرمود: ابو بکر رو به سوی عمر کرد و گفت: ای ابا حفص! راجع به این مرد، چه حکمی می دهی؟ عمر گفت: موضوع پیچیده ای است. اما ابو الحسن، علی از عهده آن بر می آید. ابو بکر کسی را صدا زد و گفت: پسر! برو و علی را به این جا دعوت

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 314

کن. عمر گفت: نه، برای شنیدن قضاوت، باید به در خانه قاضی رفت. پس آن مرد شراب خوار را در حالی که سلمان فارسی آنان را همراهی می کرد، به خانه علی علیه السلام آوردند و داستان آن مرد را برای او بیان کردند و آن مرد نیز ماجرای خود را برای علی علیه السلام بازگو کرد. پس علی علیه السلام به ابو بکر گفت: او را همراه با کسی به محل تجمّع و نشست های مهاجران و انصار بفرست، پس اگر کسی آیه تحریم شراب را بر او خوانده باشد، باید بیاید و علیه این مرد شهادت دهد؛ ولی اگر آیه تحریم بر او خوانده نشده باشد، او گناهی ندارد. ابو بکر همین خواسته و گفته علی علیه السلام را انجام داد و کسی علیه آن مرد، شهادت نداد و ابو بکر او را آزاد ساخت. پس سلمان فارسی به علی علیه السلام گفت: راهنمایی شان کردی؟ علی علیه السلام فرمود: من فقط خواستم مضمون این آیه را در مورد خودم و آنان، تأکید کنم:(1) «أَفَمَن یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَن یُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ یَهِدِّیَ إِلاَّ أَن یُهْدَی فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ».

سید رضی این حدیث را در کتاب خصائص به نقل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.(2)

2) محمد بن یعقوب از ابو محمد قاسم بن علاء- که خدایش بیامرزد- با سند، از عبد العزیز بن مسلم، از امام رضا علیه السلام نقل کرد که در حدیثی چنین فرموده است: خداوند متعال به پیامبران و ائمه علیهم السلام توفیق داده و از خزانه دانش و حکمت خویش چنان به آنان ارزانی می دارد که به هیچ کس چنین نمی کند و در نتیجه دانش آنان فوق علم مردم زمانه ایشان است. این معنا در این آیه وارد شده است: «أَفَمَن یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَن یُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ یَهِدِّیَ إِلاَّ أَن یُهْدَی فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ»(3) این حدیث طولانی است و ما در تفسیر آیه «وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاء وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ» [و پروردگار تو هر چه را بخواهد می آفریند و برمی گزیند و آنان اختیاری ندارند] از سوره قصص به طور کامل آن را نقل کرده ایم.(4)

1- [1] - کافی، ج 7، ص 249، ح 4
2- [2] - خصائص امیر المؤمنین، ص 81
3- [3] - کافی، ج 1، ص 157، ح 1
4- [4] - آیه های 68 و 69 از سوره قصص

3) از محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضّال و حجّال، از ثعلبه بن میمون، از عبد الرحمن بن مَسلَمه حریری نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: وقتی ما با خصم می گوییم که دو فریاد کوبنده رخ خواهد داد، مخالفان، ما را توبیخ و سرزنش کرده و در اعتراض می گویند: اگر چنین شود از کجا معلوم که کدام فریاد بر حق است و کدام فریاد بر باطل؟! امام صادقعلیه السلام فرمود: پاسخ شما به آنان چیست؟ گفتم: جوابی به آنها نمی دهیم. فرمود در جواب آنها بگویید: وقتی آن دو فریاد کوبنده رخ دهد، هر کسی که از قبل به آن ایمان داشته، بر حق است. خداوند نیز فرموده است: «أَفَمَن یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَن یُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ یَهِدِّیَ إِلاَّ أَن یُهْدَی فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ».(1)

4) محمد بن یعقوب از ابو علی اشعری، از محمد از ابن فضّال و حجّال، از داود بن فرقد نقل کرده که: این حدیث را از فردی از گروه عِجلیّه(2) شنیده است که: منادی در آغاز روز صدا می زند که فقط فلانی پسر فلانی و پیروانش هستند که رستگارند و در پایان روز بانگ می زند و می گوید: تنها عثمان و پیروانش رستگارند. آن مرد عجلی می پرسد: بالاخره نفهمیدیم چطور می شود راست را از دروغ تشخیص داد؟ امام علیه السلام فرمود: هر آن کس که قبل از بانگ برآوردن به او ایمان آورده باشد، راستگوست و باید او را تأیید کرد. خداوند متعال نیز فرموده است: «أَفَمَن یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَن یُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ یَهِدِّیَ إِلاَّ أَن یُهْدَی فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ».(3)

5) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید و او از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از حارث بن مغیره، از میمون بان(4) نقل می کند که: در خیمه امام صادق علیه السلام بودم، وی دامن

1- [1] - کافی، ج 8، ص 208، ح 252
2- [2] - عجلیّه، گروهی از غُلات (غلوکنندگان) هستند که از پیروان عُمیر بن بیان عجلی اند. «معجم الفِرَق الاسلامیه ص 170»
3- [3] - کافی، ج 8، ص 209، ح 253

4- [4] - میمون بان یکی از معدود یاران امامان سجاد، باقر و صادق علیهم السلام است. مراجعه شود به رجال طوسی ص 317

خیمه را برگرفت و کنار زد و فرمود: حقانیت ما در خلافت بعد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روشن تر از این خورشید بود. سپس در ادامه فرمود: ندا دهنده ای از آسمان بانگ برمی آورد که: فقط فلانی پسر فلانی امام است و نام او را می برد و شیطان- که خداوند او را لعنت کند- از زمین بانگ برمی آورد. همان طور که در لیله العقبه بر رسول بانگ برآورد. (1)

6) ابن بابویه از پدرش، از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از جعفر بن بشیر، از هشام بن سالم، از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: منادی به نام قائمعلیه السلام بانگ برمی آورد. پرسیدم: آیا خواص، مخاطب اویند یا همگان؟ فرمود: فراخوانی است عمومی که هر ملّتی با زبان خودش، آن را می شنود. گفتم: اگر به صراحت نام او بر زبان آورده می شود، پس چگونه است که با قائم علیه السلام مخالفت می کنند؟ فرمود: شیطان نمی گذارد. او نیز بانگ برمی آورد و مردم را به شک و تردید می اندازد.(2)

7) ابن بابویه از محمد بن علی ماجیلویه- که خدایش بیامرزد- از محمد بن ابو القاسم، از محمد بن علی کوفی، از پدرش، از ابو مغرا، از معلّی بن خُنیس، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: صدای جبراییل از آسمان و صدای شیطان از زمین خواهد آمد، ولی شما صدای اول را تبعیت کنید و شما را برحذر می دارم از آن که تابع صدای دوم باشید. مبادا که فریب او را بخورید.(3) مؤلّف گوید: روایات درباره دو ندا دهنده فراوان وارد شده و ابن بابویه در آخر کتاب «کمال الدین و تمام النّعمه»(4) و محمد بن ابراهیم نعمانی در آخر کتاب «الغیبه»(5)، بخشی از آنها را ذکر کرده اند. تعدادی از این روایات را ان شاء الله در تفسیر آیه «إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّن السَّمَاء آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» [اگر بخواهیم معجزه ای از آسمان بر آنان فرود می آوریم تا در برابر آن گردنهایشان خاضع گردد] در سوره

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 589، باب 57، ح 4
2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 590، باب 57، ح 6
3- [3] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 591، باب 57، ح 13
4- [4] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 588، باب 57

5- [5] - كتاب الغيبه، ص 177

شعراء(1) خواهیم آورد.

8) محمد بن ابراهیم نعمانی از احمد بن محمد بن سعید، از علی بن حسن تَیمُلی، از پدرش، از محمد بن خالد، از ثعلبه بن میمون، از عبد الرحمن مَسلَمه حریری نقل کرده است که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردم ما را سرزنش و توبیخ کرده و می گویند: اگر این دو بانگ برآورده شود، حق و باطل آنها از کجا فهمیده می شود؟ امام فرمود: شما چه پاسخی به آنان می دهید؟ گفتم: پاسخی به آنان نمی دهیم. امام فرمود: به آنان بگویید: هر کسی که پیش از وقوع این بانگ، به وقوع آن ایمان داشته برحق است. خداوند متعال نیز می فرماید: «أَفَمَن یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَن یُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ یَهِدِّیَ إِلاَّ أَن یُهْدَی فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ».(2)

9) عیاشی از عمرو بن ابو القاسم روایت کرده که از امام صادق علیه السلام شنیدم که نام اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله را ذکر می کرد. سپس این آیه را تلاوت نمود «أَفَمَن یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَن یُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ یَهِدِّیَ إِلاَّ أَن یُهْدَی فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ» پس گفتیم: خدا به شما خیر و برکت دهد، شخص مورد نظر آیه کیست؟ امام فرمود: به ما گفته اند که مقصود، علی علیه السلام است.

10) علی بن ابراهیم از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «أَفَمَن یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَن یُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ یَهِدِّیَ إِلاَّ أَن یُهْدَی فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ» فرمود: مصداق از «مَن یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ»، محمد صلّی الله علیه و آله و آل محمد صلّی الله علیه و آله هستند که پس از او می آیند. اما منظور از «مَّن لاَّ یَهِدِّیَ إِلاَّ أَن یُهْدَی»، مخالفانِ اهل بیت پیامبر صلّی الله علیه و آله اعم از قریش و دیگران هستند.(3)

«بَلْ کَذَّبُواْ بِمَا لَمْ یُحِیطُواْ بِعِلْمِهِ وَلَمَّا یَأْتِهِمْ تَأْوِیلُهُ...فَإِلَیْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللّهُ شَهِیدٌ عَلَی مَا یَفْعَلُونَ (46)»

«بَلْ کَذَّبُواْ بِمَا لَمْ یُحِیطُواْ بِعِلْمِهِ وَلَمَّا یَأْتِهِمْ تَأْوِیلُهُ کَذَلِکَ کَذَّبَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِینَ (39) وَمِنهُم مَّن یُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُم مَّن لاَّ یُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّکَ أَعْلَمُ

1- [1] - هنگام تفسیر آیه 4 سوره شعراء
2- [2] - کتاب الغیبه، ص 170
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 312

بِالْمُفْسِدِينَ (40) وَإِن كَذَّبُوکَ فَقُل لِّی عَمَلِی وَلَکُمْ عَمَلُکُمْ أَنتُمْ بَرِیئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَاْ بَرِیءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ (41) وَمِنْهُم مَّن یَسْتَمِعُونَ إِلَیْکَ أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ کَانُواْ لاَ یَعْقِلُونَ (42) وَمِنهُم مَّن یَنظُرُ إِلَیْکَ أَفَأَنتَ تَهْدِی الْعُمْیَ وَلَوْ کَانُواْ لاَ یُبْصِرُونَ (43) إِنَّ اللّهَ لاَ یَظْلِمُ النَّاسَ شَیْئًا وَلَـکِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ (44) وَیَوْمَ یَحْشُرُهُمْ کَأَن لَّمْ یَلْبَثُواْ إِلاَّ سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ یَتَعَارَفُونَ بَیْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ کَذَّبُواْ بِلِقَاء اللّهِ وَمَا کَانُواْ مُهْتَدِینَ (45) وَإِمَّا نُرِیَنَّکَ بَعْضَ الَّذِی نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ فَإِلَیْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللّهُ شَهِیدٌ عَلَی مَا یَفْعَلُونَ (46)»

[بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است. کسانی (هم) که پیش از آنان بودند، همین گونه (پیامبرانشان را) تکذیب کردند. پس بنگر که فرجام ستمگران چگونه بوده است. * و از آنان کسی است که بدان ایمان می آورد و از آنان کسی است که بدان ایمان نمی آورد و پروردگار تو به (حال) فسادگران داناتر است.* و اگر تو را تکذیب کردند، بگو: عمل من به من اختصاص دارد و عمل شما به شما اختصاص دارد؛ شما از آن چه من انجام می دهم غیر مسؤولید و من از آن چه شما انجام نمی دهید غیر مسؤولم. * و برخی از آنان کسانی اند که به تو گوش فرا می دهند. آیا تو کران را هر چند در نیابند شنوا خواهی کرد؟ * و از آنان کسی است که به سوی تو می نگرد. آیا تو نابینایان را هر چند نبینند هدایت توانی کرد؟ * خدا به هیچ وجه به مردم ستم نمی کند، لیکن مردم خود بر خویشتن ستم می کنند. * و روزی که آنان را گرد می آورد، گویی جز به اندازه ساعتی از روز درنگ نکرده اند. با هم اظهار آشنایی می کنند. قطعاً کسانی که دیدار خدا را دروغ شمردند، زیان کردند و (به حقیقت) راه نیافتند. * و اگر پاره ای از آن چه را که به آنان وعده می دهیم به تو بنمایانیم، یا تو را بمیرانیم (در هر دو صورت) بازگشتشان به سوی ماست. سپس خدا بر آنچه می کنند گواه است. *]

1) علی بن ابراهیم در توضیح آیه: «بَلْ کَذَّبُواْ بِمَا لَمْ یُحِیطُواْ بِعِلْمِهِ وَلَمَّا یَأْتِهِمْ تَأْوِیلُهُ» روایت می کند که: یعنی تأویل آن برای ایشان نیامده است و نیز در توضیح آیه ی «کَذَلِکَ کَذَّبَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ» می گوید: این آیه درباره رجعت است که آنان، تکذیب کردند و گفتند رجعتی در کار نخواهد بود. سپس خداوند فرمود:

«وَمِنهُم مَّن يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُم مَّن لاَّ يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّکَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ».(1)

2) علی بن ابراهیم از ابو جارود نقل می کند که امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَمِنْهُم مَّن لاَّ يُؤْمِنُ بِهِ» فرمود: آنان ابتدا دشمنان محمد صلّی الله علیه و آله هستند و بعد از ایشان، دشمنان اهل بیت اویند. «وَرَبُّکَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ» منظور از فساد، نافرمانی از خدا و رسول خداست.(2)

3) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از یونس، از ابو یعقوب اسحاق بن عبد الله، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند متعال دو آیه از قرآن را مختص بندگانش قرار داده تا آن چه را که نمی دانند، نگویند و آن چه را که به آن علم ندارند، تکذیب نکنند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لاَّ يِقُولُواْ عَلَى اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ»(3) [آیا از آنان پیمان کتاب (آسمانی) گرفته نشده که جز به حق نسبت به خدا سخن نگویند؟] و نیز این آیه را: «بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ».(4)

4) سعد بن عبد الله در کتاب بصائر الدّرجات به نقل از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حماد بن عثمان، از زراره روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام درباره موضوعات مهمی چون مسئله رجعت و مسائل مشابه آن سؤال کردم. در جواب فرمود: هنوز وقت آن چه که درباره اش می پرسید، نرسیده است و خداوند متعال فرموده: «بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ»(5).

5) عیاشی از مسعده بن صدقه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: از ایشان درباره مسائل مهمی که پیشامد خواهد کرد، ولی هنوز رخ نداده است، پرسیده شد. ایشان در جواب فرمود: هنوز زمان پرده برداشتن از این مطالب، نرسیده است و سپس این آیه را تلاوت نمود: «بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِ وَلَمَّا

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 312
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 313
3- [3] - اعراف/169

4- [4] - کافی، ج 1، ص 34، ح 8
5- [5] - مختصر بصائر الدرجات، ص 24

يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ».(1)

6) از حمران نقل شده است که: از امام باقر علیه السلام راجع به مسائل مهمی از جمله «رجعت» و غیره پرسیدم. فرمود: زمان سخن گفتن درباره مسائلی که از من سؤال می کنید، فرا نرسیده است و خداوند متعال در این مورد فرموده است: «بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ». (2)

7) از ابو سفاتج نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: در قرآن دو آیه است که به مردم اختصاص دارد و آن این که آن چه را نمی دانند، نگویند. خداوند متعال فرمود: «أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لاَّ يِقُولُواْ عَلَى اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ» [آیا از آنان پیمان کتاب (آسمانی) گرفته نشده که جز به حق نسبت به خدا سخن نگویند؟] و در دیگر آیه فرمود: «بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ».(3)

8) از اسحاق بن عبد العزیز نقل است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند دو آیه از قرآن را به این امّت اختصاص داده است تا آن چه را که نمی دانند، نگویند و تکذیب نکنند. سپس این دو آیه را تلاوت فرمود: «أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ» [آیا از آنان پیمان کتاب (آسمانی) گرفته نشده] و همچنین آیه «بَلْ كَذَّبُواْ بِمَا لَمْ يُحِيطُواْ بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ». (4)

9) علی بن ابراهیم در توضیح آیه «وَإِن كَذَّبُوكَ فَقُل لِّى عَمَلِى وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ» تا جمله «وَمَا كَانُواْ مُهْتَدِينَ» روایت کرده که حضرت فرمود: این آیه از آیات محکمات قرآن است. سپس پروردگار فرمود: «وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ» ای محمد! «بَعْضَ الَّذِى نَعِدُهُمْ» مثل مسئله رجعت و قیام حضرت قائم علیه السلام «أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ» قبل از پیش آمدن این مسائل «فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللّهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ».(5)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 130، ح 19
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 130، ح 20
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 130، ح 21

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 131، ح 22
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 313

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاء رَسُولُهُمْ قُضِىَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لاَ يُظْلَمُونَ (47)»

[و هر امتی را پیامبری است. پس چون پیامبرشان بیاید، میانشان به عدالت داوری شود و بر آنان ستم نرود. *]

1) عیاشی از جابر و او از امام باقر علیه السلام روایت می کند که از ایشان درباره تفسیر آیه «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاء رَسُولُهُمْ قُضِىَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لاَ يُظْلَمُونَ» سئوال کردم. فرمود: تفسیر باطنی آن این است که: هر صد سال در میان امت اسلام، فرستاده ای از آل محمد صلّی الله علیه و آله ظهور می کند که به مردمان همان قرن، اختصاص دارد. این فرستادگان، همان اولیاء و همان رسولان هستند(1) و در توضیح آیه « فَإِذَا جَاء رَسُولُهُمْ قُضِىَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ» فرمود: معنایش این است که پیامبران به عدل و قسط حکم می کنند و قضاوت می کنند. «وَهُمْ لاَ يُظْلَمُونَ» همان طوری که خداوند فرموده است.

«قُل لاَّ أَمْلِكُ لِنَفْسِى ضَرًّا وَلاَ نَفْعًا إِلاَّ مَا شَاء اللّهُ...وَقُضِىَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لاَ يُظْلَمُونَ (54)»

«قُل لاَّ أَمْلِكُ لِنَفْسِى ضَرًّا وَلاَ نَفْعًا إِلاَّ مَا شَاء اللّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاء أَجَلُهُمْ فَلاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ (49) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَّاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (50) أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُم بِهِ آلآنَ وَقَدْ كُنتُم بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (51) ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ ذُوقُواْ عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاَّ بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ (52) وَيَسْتَنبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ إِى وَرَبِّى إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنتُمْ بِمُعْجِزِينَ (53) وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِى الأَرْضِ لاَفْتَدَتْ بِهِ وَأَسَرُّواْ النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُاْ الْعَذَابَ وَقُضِىَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لاَ يُظْلَمُونَ (54)»

[بگو: برای خود زیان و سودی در اختیار ندارم، مگر آن چه را که خدا بخواهد. هر امتی را زمانی (محدود) است. آن گاه که زمانشان به سر رسد، پس نه ساعتی (از آن) تأخیر کنند و نه پیشی گیرند.* بگو: به من خبر دهید اگر عذاب او شب یا روز به شما در رسد، بزهکاران چه چیزی از آن به شتاب می خواهند؟* سپس آیا هنگامی که (عذاب بر شما) واقع شد، اکنون به آن ایمان آوردید، در

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 131، ح 22

حالی که به (آمدن) آن شتاب می نمودید؟ * پس به کسانی که ستم ورزیدند گفته شود عذاب جاوید را بچشید. آیا جز به (کیفر) آن چه به دست می آوردید، جزا داده می شوید؟* و از تو خبر می گیرند: آیا آن راست است؟ بگو: آری! سوگند به پروردگارم که آن قطعاً راست است، و شما نمی توانید (خدا را) درمانده کنید.* و اگر، برای هر کسی که ستم کرده است، آن چه در زمین است می بود، قطعاً آن را برای (خلاصی و) بازخرید خود می داد و چون عذاب را ببینند پشیمانی خود را پنهان دارند، و میان آنان به عدالت داوری شود و بر ایشان ستم نرود. *]

1) عیاشی از حُمران نقل کرده که از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «إِذَا جَاء أَجَلُهُمْ فَلاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ» پرسیدم. فرمود: منظور، اجل افرادی است که در شب قدر، نامشان در اختیار فرشته مرگ قرار گرفته است.(1)

در تفسیر آیه «ثُمَّ قَضَى أَجَلاً وَأَجَلٌ مُّسمًّى عِندَهُ»که در آغاز سوره ی انعام قرار دارد، روایاتی در همین باره ذکر شد.(2)

2) علی بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام در توضیح آیه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا» فرمود: یعنی عذابش شب یا روز واقع شود. «مَّاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ» این عذابی است که در آخر الزمان بر بدکاران امّت اسلام «اهل قبله» که نزول چنین عذابی را بر خودشان باور ندارند، نازل می شود.(3)

3) علی بن ابراهیم در توضیح آیه «أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُم بِهِ» روایت کرده است که: یعنی آن وقت رجعت را باور می کنید؟ و به آنان گفته می شود: «أ الآن» به امیر مؤمنان علیه السلام ایمان می آورید؟ «و قد کنتم به» قبل از این «تَسْتَعْجِلُونَ» «ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُواْ» در حق آل محمد صلی الله علیه و آله «ذُوقُواْ عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاَّ بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ» سپس فرمود: «ويَسْتَنبِئُونَكَ» ای محمد صلی الله علیه و آله! اهالی مکه در مورد علی علیه السلام «أَحَقٌّ هُوَ» یعنی علی علیه السلام امام است؟ «قُلْ إِی وَرَبِّی إِنَّهُ لَحَقٌّ» او امام است.(4)

4) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 131، ح 24
2- [2] - به هنگام تفسیر آیه دوم سوره انعام گفته شده است.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 313
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 313

جوهری، از فردی از شیعیان، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان در توضیح آیه «وَیَسْتَنبِئُونَکَ أَحَقٌّ هُوَ» فرمود: یعنی نظر شما راجع به علی علیه السلام چیست؟ «قُلْ إِی وَرَبِّی إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنتُمْ بِمُعْجِزِینَ».(1)

5) عیاشی از یحیی بن سعید، از امام صادق علیه السلام، از پدرش علیه السلام در تفسیر آیه «وَیَسْتَنبِئُونَکَ أَحَقٌّ هُوَ» روایت کرد که فرمود: ای محمد! اهالی مکه از تو راجع به علی بن ابی طالب علیه السلام می پرسند: آیا او امام است؟ «قُلْ إِی وَرَبِّی إِنَّهُ لَحَقٌّ».(2)

6) ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَیَسْتَنبِئُونَکَ أَحَقٌّ هُوَ» پرسید و آن حضرت فرمود: آنها از محمد صلی الله علیه و آله می پرسند: ای محمد! آیا علی جانشین و وصی تو است؟ بگو: آری، قسم به خداوند که او جانشین من است.(3)

7) علی بن ابراهیم در باره این آیه، روایت کرده است که: «وَلَوْ أَنَّ لِکُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ» آل محمد و حق شان را «فِی الأَرْضِ» همگی و تماماً «لاَفْتَدَتْ بِهِ» در آن هنگام یعنی به هنگام رجعت.(4)

8) علی بن ابراهیم در توضیح آیه «وَأَسَرُّواْ النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُاْ الْعَذَابَ وَقُضِیَ بَیْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لاَ یُظْلَمُونَ» گفته است: محمد بن جعفر از محمد بن احمد، از احمد بن حسین، از صالح بن ابو حماد، از حسن بن موسی خشاب، از کسی، از حماد بن عیسی، از کسی که خبر را برای او روایت کرده، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که وقتی از ایشان پرسیده شد: کتمان کردن پشیمانی در حالی که آنان در عذاب بودند، چه سودی به حالشان داشت؟ فرمود: ملامت دشمنان را ناخوش داشتند.(5)

9) عیاشی از حماد بن عیسی، از کسی که خبر را روایت کرده، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که درباره آیه «وَأَسَرُّواْ النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُاْ الْعَذَابَ» از

1- [1] - کافی، ج 1، ص 356، ح 87
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 131، ح 25

3- [3] - مناقب، ج 3، ص 61، شواهد التنزيل، ج 1، ص 267 و 363 و 364
4- [4] - تفسير قمى، ج 1، ص 313
5- [5] - تفسير قمى، ج 1، ص 313

ایشان پرسیدند و ادامه روایت.(1)

«أَلا إِنَّ لِلّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ أَلاَ إِنَّ وَعْدَ اللّهِ...فَبِذَلِکَ فَلْیَفْرَحُواْ هُوَ خَیْرٌ مِّمَّا یَجْمَعُونَ (58)»

«أَلا إِنَّ لِلّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ أَلاَ إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَلَـکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاَ یَعْلَمُونَ (55) هُوَ یُحْیِی وَیُمِیتُ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (56) یَا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءتْکُم مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّکُمْ وَشِفَاء لِّمَا فِی الصُّدُورِ وَهُدًی وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِینَ (57) قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِکَ فَلْیَفْرَحُواْ هُوَ خَیْرٌ مِّمَّا یَجْمَعُونَ (58)»

[بدانید که در حقیقت، آن چه در آسمانها و زمین است از آن خداست. بدانید که در حقیقت، وعده خدا حق است، ولی بیشتر آنان نمی دانند. * او زنده می کند و می میراند و به سوی او بازگردانیده می شوید. * ای مردم! به یقین، برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی، و درمانی برای آن چه در سینه هاست، و رهنمود و رحمتی برای گروندگان (به خدا) آمده است. * بگو: به فضل و رحمت خداست که (مؤمنان) باید شاد شوند و این از هر چه گرد می آورند بهتر است. *]

1) علی بن ابراهیم در توضیح آیه «أَلا إِنَّ لِلّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ أَلاَ إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَلَـکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاَ یَعْلَمُونَ * هُوَ یُحْیِی وَیُمِیتُ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ» روایت کرده که این آیه از آیات محکمات است و درباره آیه «یَا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءتْکُم مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّکُمْ وَشِفَاء لِّمَا فِی الصُّدُورِ وَهُدًی وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِینَ» روایت کرده که منظور از موعظه و شفاء، رسول خدا صلی الله علیه و آله و قرآن هستند. سپس در ادامه گفت: «قل» یعنی ای محمد! به آنان بگو: «بِفَضْلِ اللّهِ وَبِرَحْمَتِهِ» فرمود: منظور از فضل، رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقصود از رحمته، امیر مؤمنان علیه السلام است. «فَبِذَلِکَ فَلْیَفْرَحُواْ» فرمود: یعنی این که شیعیان ما باید شادی کنند و خوشحال شوند. «هُوَ خَیْرٌ مِّمَّا» این بهتر از طلاها و نقره هایی است که به دشمنانمان داده شده است.(2)

2) عیاشی از سَکونی، از امام صادق علیه السلام، از پدرش علیه السلام نقل کرده که فرموده است: مردی نزد حضرت محمد صلی الله علیه و آله از سینه درد

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 131، ح 26
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1 ص 313

شکایت کرد. حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: از قرآن شفای دردت را بطلب؛ زیرا پروردگار می فرماید:«وَشِفَاء لِّمَا فِی الصُّدُورِ».(1)

3) اصبَغ بن نباته از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرد که در تفسیر آیه «قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِکَ فَلْیَفْرَحُواْ» فرمود: شیعیان ما بایستی خوشحال باشند؛ زیرا این از طلاها و نقره هایی که به دشمنان ما عطا شده است، بهتر است.(2)

4) ابو حمزه نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: معنی و تفسیر آیه «قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِکَ فَلْیَفْرَحُواْ هُوَ خَیْرٌ مِّمَّا یَجْمَعُونَ» چیست؟ فرمود: اقرار به نبوّت محمد صلی الله علیه و آله و اقتدا کردن به امیر المؤمنین علیه السلام که این از همه دارایی اینان در دنیا، بیشتر و بهتر است.(3)

5) محمد بن یعقوب به نقل از تعدادی از شیعیان، از احمد بن محمد، از عمر بن عبد العزیز، از محمد بن فضیل، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که تفسیر آیه ی «قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِکَ فَلْیَفْرَحُواْ هُوَ خَیْرٌ مِّمَّا یَجْمَعُونَ» را از حضرت پرسیدم. فرمود: ولایت محمد و آل محمد بهتر است از آن چه که آنان از دنیایشان جمع آوری می کنند.(4)

6) ابن بابویه به نقل از علی بن احمد بن عبد الله بن احمد بن ابی عبد الله برقی، از پدرش، از جدش احمد بن ابی عبید الله برقی، از پدرش محمد بن خالد، به نقل از سهل بن مرزبان فارسی، به نقل از محمد بن منصور، از عبد الله بن جعفر، از محمد بن فیض بن مختار، از پدرش، از امام باقر علیه السلام و ایشان، از پدرش علیه السلام و آن حضرت، از جدش علیه السلام روایت کرده است که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بر مرکبی از شهر بیرون می رفت و علی بن ابی طالب علیه السلام نیز با پای پیاده همراه ایشان می رفت. حضرت محمد صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای ابو الحسن! یا بر مرکب سوار می شوی یا آن که به شهر باز می گردی؛ زیرا خداوند متعال به من فرمان داده که هرگاه من بر مرکب سوار بودم، تو نیز باید سواره باشی و اگر من پیاده راه رفتم، تو نیز پیاده

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2 ص 132 ح 27
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2 ص 132 ح 28
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2 ص 132 ح 29
4- [4] - کافی، ج1، ص 350، ح 55

باشی و اگر نشستم، تو نیز بنشینی؛ مگر آن زمان که بخواهی حدّی از حدود الهی را اجرا کنی و برای انجام آن چاره ای جز نشستن و برخاستن نداشته باشی. خداوند هر فضیلتی به من عطا فرموده، مانند آن را نیز به تو داده است. نبوّت و رسالت را به من اختصاص داد و تو را جانشین و وصی من قرار داد. تویی که حدود الهی را به پا می داری و مسائل دشوار آن را به انجام می رسانی و به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق به پیامبری برانگیخت، آن کس که منکر تو باشد، به من ایمان نیاورده و آن که با تو مخالفت کند و حقّ تو را نشناسد، به من اقرار نکرده و آن کس که به تو کفر ورزد، به من ایمان نیاورده است. فضل و دانش تو از من است و فضل من از خداوند است و خداوند این مهم را در آیه: «قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِکَ فَلْیَفْرَحُواْ هُوَ خَیْرٌ مِّمَّا یَجْمَعُونَ» تأیید نموده است. پس فضل خداوند، همان نبوّت پیامبرتان و رحمت او، ولایت علی بن ابی طالب است. «فبذلک» یعنی به نبوّت و ولایت. «فَلْیَفْرَحُواْ» یعنی شیعیان باید شادمانی کنند. «هُوَ خَیْرٌ مِّمَّا یَجْمَعُونَ» یعنی از هر مال و اموال و اولادی که مخالفان شیعه در دنیا جمع آوری می کنند، بهتر است. ای علی! به خدا قسم، تو آفریده نشده ای، مگر آن که خداوند را عبادت کنی و به وسیله تو ارزش های دینی شناسانده شود و کژی های راه، اصلاح گردد. هر کس که تو را از دست دهد، گمراه گردد و آن کس که به تو و ولایت تو رهنمون نگردد، هرگز به سوی خداوند هدایت نشود. خداوند نیز در این زمینه می فرماید: «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی»(1) [و به یقین من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست راهسپر شود.] یعنی به ولایت تو رهنمون شود. خداوند تبارک و تعالی به من فرمان داده که حقوقی را که برای خود واجب می دانم، برای تو نیز واجب بدانم و حق تو بر هر کس که به من ایمان آورد، واجب است. اگر تو نبودی، حزب خدا شناخته نمی شد. به وسیله توست که دشمنان خدا معرّفی و شناخته می شوند و اگر کسی با محبت و ولایت تو به دیدار خدای متعال نرود، دست خالی، خداوند را ملاقات کرده است. پروردگار متعال بر من آیه «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ»

[ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن.] را نازل

1- [1] - طه/82

فرمود که منظور از آن، ولایتِ تو بود. و فرمود: «وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»(1) [و اگر چنین نکنی، پیامش را نرسانده ای.] اگر من آن چه را که به انجام دادنش مأمور بودم، انجام نمی دادم، بی شک، تلاش و عملم باطل می شد و هر کس که بدون محبّت و ولایت تو، خدا را ملاقات کند، اعمالش باطل می گردد. این وعده ای است که من می دهم و بی تردید، عملی خواهد شد. من جز آن چه که خداوند تبارک و تعالی فرموده است، نمی گویم و هر آن چه را که می گویم، بی شک از جانب خدای متعال است که راجع به تو نازل کرده است.(2)

7) طبرسی نقل می کند که امام باقر علیه السلام فرمود: فضل خداوند همان رسول خداست و رحمت پروردگار، همان علی بن ابی طالب است- که صلوات خدا بر او باد.(3)

8) شیخ در امالی نقل می کند که: ابو عمر از احمد و او نیز از یعقوب بن یوسف بن زیاد روایت کرده که نصر بن مُزاحِم از محمد بن مروان، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت کرد که منظور از «بفضل اللهٍ»، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و «و برحمته»، علی علیه السلام است.(4)

9) ابن فارس از ابن عباس نقل می کند که: منظور از آیه « قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِکَ فَلْيَفْرَحُواْ هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ» فضل خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله و رحمت او، علی علیه السلام است.(5)

«قُلْ أَرَأَيْتُم مَّا أَنزَلَ اللّهُ لَكُم مِّن رِّزْقٍ فَجَعَلْتُم مِّنْهُ حَرَامًا وَحَلاَلاً قُلْ آللّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللّهِ تَفْتَرُونَ (59)»

[بگو: به من خبر دهید، آن چه از روزی که خدا برای شما فرود آورده (چرا) بخشی از آن را حرام و (بخشی را) حلال گردانیده اید، بگو: آیا خدا به شما اجازه

1- [1] - مائده/ 67
2- [2] - امالی صدوق، ص 399، ح 13
3- [3] - مجمع البیان، ج 5، ص 201

4- [4] - امالی، ج 1، ص 260
5- [5] - روضه الواعظین، ص 119

داده یا بر خدا دروغ می بندید؟ *]

1) علی بن ابراهیم روایت می کند که مقصود از این آیه، همان است که اهل کتاب، آن را حلال یا حرام دانستند؛ زیرا می فرماید: «وَقَالُواْ مَا فِی بُطُونِ هَـٰذِهِ الأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُکُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَی أَزْوَاجِنَا»(1) [و گفتند: آن چه در شکم این دامهاست، اختصاص به مردان ما دارد و بر همسران ما حرام شده است] و همچنین فرمود: «وَجَعَلُواْ لِلّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالأَنْعَامِ نَصِیبًا»(2) [و (مشرکان،) برای خدا از آن چه از کشت و دامها که آفریده است سهمی گذاشتند] خداوند متعال به آنان اعتراض نمود و فرمود: «قُلْ ءَآللّهُ أَذِنَ لَکُمْ أَمْ عَلَی اللّهِ تَفْتَرُونَ».

«وَمَا تَکُونُ فِی شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِن قُرْآنٍ وَلاَ تَعْمَلُونَ...أَصْغَرَ مِن ذَلِکَ وَلا أَکْبَرَ إِلاَّ فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ (61)»

«وَمَا تَکُونُ فِی شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِن قُرْآنٍ وَلاَ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلاَّ کُنَّا عَلَیْکُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِیضُونَ فِیهِ وَمَا یَعْزُبُ عَن رَّبِّکَ مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِی الأَرْضِ وَلاَ فِی السَّمَاء وَلاَ أَصْغَرَ مِن ذَلِکَ وَلا أَکْبَرَ إِلاَّ فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ (61)»

[و در هیچ کاری نباشی و از سوی او (=خدا) هیچ (آیه ای) از قرآن نخوانی و هیچ کاری نکنید، مگر این که ما بر شما گواه باشیم آن گاه که بدان مبادرت می ورزید. و هم وزن ذرّه ای، نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست، و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آن چیزی نیست، مگر این که در کتابی روشن (درج شده) است.]

1) علی بن ابراهیم روایت می کند که خطاب آیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله است: «وَلاَ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلاَّ کُنَّا عَلَیْکُمْ شُهُودًا» حضرت فرمود: هر وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت می فرمود به شدّت می گریست. عبارت «وَمَا تَکُونُ فِی شَأْنٍ» یعنی وقتی که به کاری خواه خیر و یا شرّ مشغول باشی. «وَمَا یَعْزُبُ عَن رَبِّکَ» یعنی از خدا پنهان نیست. «مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِی الأَرْضِ وَلاَ فِی السَّمَاء وَلاَ أَصْغَرَ مِن ذَلِکَ وَلا أَکْبَرَ إِلاَّ فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ».(3)

1- [1] - انعام/139

2- [2] - انعام/136
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 314

«أَلا إِنَّ أَوْلِيَاء اللّهِ لاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ (62)...وَفِى الآخِرَهِ لاَ تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللّهِ ذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (64)»

«أَلا إِنَّ أَوْلِيَاء اللّهِ لاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ (62) الَّذِينَ آمَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ (63) لَهُمُ الْبُشْرَى فِى الْحَياهِ الدُّنْيَا وَفِى الآخِرَهِ لاَ تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللّهِ ذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (64)»

[آگاه باشيد كه بر دوستان خدا نه بيمى است و نه آنان اندوهگين مى شوند* همانان كه ايمان آورده و پرهيزكارى ورزيده اند. * در زندگى دنيا و در آخرت مژده براى آنان است. وعده هاى خدا را تبديلى نيست؛ اين همان كاميابى بزرگ است. *]

1) محمد بن يعقوب از تعدادى از شيعيان، از سهل بن زياد، از ابن فضال، از على بن عُقبه و او از پدرش روايت كرده است كه گفت: امام صادق عليه السلام به من فرمود: اى عقبه! خداوند متعال در روز قيامت هيچ عقيده اى را از بندگانش نمى پذيرد، مگر اين باور و عقيده اى كه شما بر آن هستيد و اگر كسى بخواهد چيزى را ببيند كه چشمش روشن شود و شادمان گردد، فقط بايد جانش به اين جا برسد و سپس به رگ گردن اشاره فرمود و تكيه داد. معلّى همراه من بود. او به من علامت داد كه از امام عليه السلام بپرسم: منظورشان چه بود؟ گفتم: اى فرزند رسول خدا! وقتى جان او به رگ گردن برسد (آخرين مرحله از قبض روح) چه چيزى را مى بيند؟ چندين بار اين سؤال را تكرار كردم و گفتم: چه چيزى را مى بيند؟ ايشان هر بار در پاسخ من فقط مى فرمود: مى بيند. بالأخره امام عليه السلام نشست و فرمود: اى عقبه! عرض كردم: بله، امر بفرماييد تا اطاعت كنم. فرمود: گويا تا پاسخت را نگيرى، دست بردار نيستى! گفتم: آرى، چنين است اى فرزند رسول خدا! من پيرو دين و آيين شما هستم و به شما عقيده دارم و نگران از دست رفتن دينم هستم. اى فرزند رسول خدا! من كه نمى توانم هر وقت كه بخواهم خدمت شما بيايم (و سؤالاتم را بپرسم)! و سپس گريه كردم و دل امام عليه السلام به حال من سوخت و فرمود: به خدا قسم آن دو را مى بيند. گفتم: پدر و مادرم فدايت باد! آن دو نفر چه كسانى هستند؟ فرمود: اى عقبه! آن دو نفر، رسول خدا صلى الله عليه و آله و على عليه السلام هستند و هيچ مؤمنى از دنيا نمى رود، مگر آن كه آن دو را مى بيند. پرسيدم: اگر چشم مؤمن به آن دو بيفتد، آيا به اين دنيا برمى گردد؟ فرمود: نه، اگر به آنها نگاه كند، دنيا از مقابل چشمانش محو مى شود. پرسيدم: آيا چيزى

ص:55

به او می گویند؟ فرمود: بله، هر دو بر مؤمن وارد می شوند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای سر او می نشیند و علی علیه السلام در کنار پاهای او. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله با صورت به روی او خم می شود و می فرماید: ای ولی خدا! تو را مژده و بشارت باد که منم رسول خدا صلی الله علیه و آله و من برای تو از همه آن چه را که در دنیا به جای گذاشتی بهترم. سپس رسول صلی الله علیه و آله از جایش بلند می شود و علی علیه السلام می آید و به روی او خم می شود و می گوید: ای ولی خدا! به تو مژده می دهم که من علی بن ابی طالبم همان کسی که تو [او] را دوست می داشتی. تردید نداشته باش که برای تو نافع خواهم بود. سپس فرمود: آن چه گفتم در کتاب خدای متعال وجود دارد. عرض کردم: فدایت گردم! در چه قسمتی از کتاب الهی آمده است؟ فرمود: در سوره یونس در همین آیه: «الَّذِینَ آمَنُواْ وَکَانُواْ یَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیاهِ الدُّنْیَا وَفِی الآخِرَهِ لاَ تَبْدِیلَ لِکَلِمَاتِ اللّهِ ذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ».(1)

2) محمد بن یعقوب با سند خود، از ابان بن عثمان، از عُقْبَه روایت می کند که از امام صادق علیه السلام شنید که فرمود: وقتی که جان آدمی به لبش برسد، می بیند. عرض کردم: فدایت شوم! چه چیزی می بیند؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله را می بیند و رسول خدا به او می گوید: من رسول خدایم. خوشحال باش و تو را مژده باد. سپس علی بن ابی طالبعلیه السلام را مشاهده می کند. حضرت نیز به او می گوید: منم علی بن ابی طالب. کسی که تو به او محبت می ورزیدی. صد البته که من امروز تو را سود خواهم بخشید. به ایشان عرض کردم: آیا کسی هست که این حالت و موضوع را مشاهده کند و سپس به دنیا بازگردد؟ فرمود: خیر، وقتی این حالت را مشاهده می کند دیگر برای همیشه می میرد. امام از این سخن من در شگفت شد و آن را گران دانست.(2)

1- [1] - کافی، ج3، ص 128، ح 1
2- [2] - مجلسی- که خدایش بیامرزد- در توضیح «و أعظم ذلک» (آن را گران دانست) می گوید: احتمال دارد که این جمله، سخن امام باشد و منظور از آن این است که فرد میت، این دیدار را موضوعی بزرگ می بیند

یا این جمله، سخن راوی باشد که در این صورت مراد این است که: امام از این سخن من درباره بازگشت مرده به دنیا پس از دیدن حضرت رسول (ص) و حضرت علی علیه السلام، تعجب کرد. البته این معنا، مناسب تر است. «بحار الأنوار، ج 6 ص 294»

همین موضوع در قرآن است، در آیه «الَّذِینَ آمَنُواْ وَکَانُواْ یَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیاهِ الدُّنْیَا وَفِی الآخِرَهِ لاَ تَبْدِیلَ لِکَلِمَاتِ اللّهِ ذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»(1).

3) محمد بن عیسی از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از ابو جمیله، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: درباره تفسیر آیه «لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیاهِ الدُّنْیَا» برایم توضیح بفرمایید. فرمود: این همان رؤیا و خواب خوبی است که مؤمن در این دنیا دیده است و در این دنیا به او بشارت و مژده داده شده است.(2)

4) ابن بابویه در یک حدیث مرسل، نقل کرده است: مردی بادیه نشین که دارای ابهت و زیبایی بود، خدمت رسول خدا رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! در باره تفسیر آیه «الَّذِینَ آمَنُواْ وَکَانُواْ یَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیاهِ الدُّنْیَا وَفِی الآخِرَهِ». توضیح بفرمایید. فرمودند: اما جمله «لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیاهِ الدُّنْیَا» همان خواب و رؤیای خوش (صادقانه) است که مؤمن در خواب آن را می بیند و به آن مژده داده می شود. اما جمله «فِی الآخِرَهِ» بشارت دادن به مؤمن، هنگام مرگ است که در وقت مردن به او چنین مژده داده می شود که خداوند، تو و کسی که تو را تا قبر می رساند، آمرزیده است.(3)

5) شیخ مفید در کتاب امالی نقل کرده است که ابو عبید الله محمد بن عمران مرزبانی از محمد بن احمد کاتب، از ابن ابی خَیْثمه، از عبد الله بن داهِر،(4) از اعمش، از عبایه اسدی، از ابن عباس- که خدایش بیامرزد- روایت کرده است که: از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام درباره تفسیر آیه «أَلا إِنَّ أَوْلِیَاء اللّهِ لاَ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلاَ هُمْ یَحْزَنُونَ» سئوال شد که اولیا چه کسانی هستند؟ امیر مؤمنین علیه السلام فرمود: ایشان جماعتی هستند که در عبادت خداوند متعال اخلاص داشتند. زمانی که دیگر مردمان به ظاهر دنیا توجه می کردند، آنان به باطن آن توجه داشتند و آن زمان که دیگران به امور زودگذر دنیا فریفته شده بودند، اینان عواقب و

1- [1] - کافی، ج 3، ص 133، ح8.
2- [2] - کافی، ج 3، ص 133، ح8.

3- [3] - من لایحضره الفقیه: ج 1، ص 79، ح 356، الدر المنثور ج 4، ص 375.
4- [4] - ابن داهر: وی عبد الله بن داهر بن یحیی رازی احمری، از پدرش، از اعمش نقل حدیث کرده و احمد بن ابی خیثمه نیز از او نقل حدیث کرده است. تاریخ بغداد ج 9، ص 453.

سرانجام امور را مدّ نظر داشتند و به همین خاطر چیزهایی را که می دانستند آنان را رها خواهد کرد، ترک کردند و چیزهایی را که می دانستند موجب مرگ آنان خواهد شد، از بین بردند. سپس فرمود: ای که خود را سرگم دنیا کرد ه ای و بر ریسمان های آن می دوی! در ساختن آن چه که ویرانه خواهد شد، تلاش می کنی. مثل این که مرگ پدران و اجدادت را در تلاش برای آبادی این دار فنا و ویرانه خانه ندیده ای؟! و یا این که خوابگاه فرزندانت را که زیر سنگ و خاک، مدفون است فراموش کرده ای؟!

چند تن از آنان را با دو دست خود پرستاری و تیمار کرده و سعی داشتی حال آنان را بهبود ببخشی. از پزشکان خواستی که برای آنان نسخه ای بنویسند و به خاطر آنان، سرزنش و شماتت دوستان را به جان خریدی؛ اما دارایی ها و توانایی های تو سودی برایشان نداشت و داروی تو نیز در آنان کارگر نمی افتد.(1)

6) عیاشی از عبد الرحمن بن سالم أشَلّ، از یکی از فقها روایت کرد که: امیر مؤمنان علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «أَلا إِنَّ أَوْلِيَاء اللّهِ لاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ». سپس پرسید: آنان، ما هستیم و هر کسی که بعد از ما از ما تبعیّت و پیروی کند. هم خوشا به حال ما و خوشا به سعادت آنان، البته بیشتر برای آنان مایه خشنودی و سعادت است. گفته شد: ای امیر مؤمنان! منظور شما این که بیشتر برای آنان مایه خشنودی و سعادت است، چیست؟ مگر ما و آنان هم عقیده نیستیم؟ فرمود: خیر، آنها چیزهایی را تحمّل کردند که شما تحمّل نکردید و چندان بردباری نمودند که شما نداشتید.(2)

7) بُرَید عِجلی از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: در کتاب علی بن الحسین علیه السلام دیدیم که آن حضرت در توضیح آیه «أَلا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللّهِ لاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ» چنین فرمود: اگر واجبات الهی را به جا آورند و به سنّت رسول خدا صلّی الله علیه و آله عمل نموده و از محارم الهی دوری گزینند و جلوه های فریبنده دنیا را ترک گویند و به آن چه نزد خداست، رغبت داشته باشند و به دنبال کسب روزی حلال باشند و با کسب روزی حلال، قصد فخر فروشی و

1- [1] - امالی مفید: ص، 86 ح2

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 132، ح30.

زیاده خواهی را نداشته باشند و حقوقی که بر گردن آنهاست را ادا نمایند، خداوند به کسب و کارشان برکت می دهد و به خاطر آن چه برای آخرتشان، پیش فرستاده اند به آنان ثواب داده می شود.(1)

8) عبد الرَّحیم از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: هر کدام از شما زمانی که جانش به لب برسد، فرشته مرگ بر او فرود می آید و خطاب به او می گوید: هر آن چه را که امیدش را داشتی به تو داده شد و از هر آن چه که می ترسیدی، ایمن گشتی و از بهشت تا منزل او دری گشوده می شود و به او گفته می شود: به منزلت در بهشت نگاه کن. ببین همراهان و رفقایت در این جا رسول خدا صلّی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین علیهم السلام هستند که مصداق همین آیه است که فرمود: «الَّذِینَ آمَنُواْ وَکَانُواْ یَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیاهِ الدُّنْیَا وَفِی الآخِرَهِ لاَ تَبْدِیلَ لِکَلِمَاتِ اللّهِ ذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ».(2)

9) از عُقبه بن خالد نقل است که گفت: من و معلّی خدمت امام صادقعلیه السلام رسیدیم؛ فرمود: ای عقبه! خداوند متعال در روز قیامت آیینی و مذهبی جز مذهب شما را قبول نمی کند و میان هر یک از شما و بین دیدن آن چه که موجب خوشحالی او گردد، فاصله ای جز رسیدن جان به این جا طول نخواهد کشید. سپس حضرت با دست به سمت رگ گردن اشاره کرد و آن گاه به پهلو به چیزی تکیه نمود.

معلّی به من اشاره کرد که از او بپرس. پرسیدم: ای فرزند رسول خدا !اگر جانش به این جا برسد، چه چیزی می بیند؟ فرمود: می بیند. من چندین بار این سؤال را تکرار کردم و گفتم چه چیزی می بیند؟ سرانجام فرمودند: ای عُقبه! عرض کردم: بله، امر بفرمایید. فرمود: گویا تا پاسخت را نگیری دست بردار نیستی؟ گفتم: چنین است، ای فرزند رسول خدا! صلی الله علیه و آله. من فقط پیرو آیین و دین شما هستم و نگران از دست رفتن دینم هستم. ای فرزند رسول خدا! من که نمی توانم هر زمان اراده کنم به حضورتان برسم. سپس گریستم و ایشان دلش به حال من سوخت و فرمود: به خدا قسم، آن دو را خواهد دید. عرض کردم: پدر و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج2، ص 132، ح 30
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج2، ص 133، ح 31

مادرم فدایتان باد! آن دو نفر کیستند؟

فرمود: آنها رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هستند. هیچ انسانی مؤمنی از دنیا نمی رود، مگر آن که آن دو را می بیند.

عرض کردم: اگر مؤمن به آن دو نگاه کند، به دنیا باز می گردد؟ فرمود: خیر، همه چیز از جلوی چشمانش عبور می کند. به ایشان عرض کردم: فدایتان گردم! آیا چیزی به او می گویند؟ فرمود: آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام، با همدیگر بر مؤمن وارد می شوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله، کنار سر او و علی علیه السلام کنار پاهایش می نشینند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله با صورت روی او خم می شود و می فرماید: ای ولی خدا! تو را مژدگانی باد که من رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و من برای تو از هر آن چه در دنیا از خود به جای گذاشته ای بهترم.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله از جایش بلند می شود و علی علیه السلام می آید بر روی او خم می شود. او می گوید: ای ولی خدا! به تو بشارت می دهم که من علی بن ابی طالب علیه السلام هستم که تو او را دوست می داشتی و صد البته من امروز برای تو نافع خواهم بود. امام صادق علیه السلام فرمود: آگاه باشید که این در کتاب خدا آمده است. پرسیدم: فدایتان گردم! در کدام قسمت از کتاب خدا آمده است؟ فرمود: در سوره یونس آیه «الَّذِینَ آمَنُواْ وَکَانُواْ یَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیاهِ الدُّنْیَا وَفِی الآخِرَهِ لاَ تَبْدِیلَ لِکَلِمَاتِ اللّهِ ذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ».(1)

10) از ابو حمزه ثمالی نقل شده است که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: به وقت مرگ، با انسان چه رفتاری می شود؟ فرمود: ای ابو حمزه! به خدا قسم میان هر یک از شما و آن چه که موجب خوشحالی و شادمانی تان می شود، فاصله ای جز به اندازه رسیدن جان به این جا وجود ندارد. سپس با دست به رگ گردن اشاره فرمود و گفت: ای ابو حمزه! می خواهی تو را بشارت دهم؟ عرض کرد: بلی، فدایتان گردم!

فرمود: آدم محتضر که در این وضعیت به سر می برد، رسول خدا صلّی الله

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 133، ح 33

علیه و آله همراه با علی علیه السلام بر بالین او حاضر شوند و در همین حال رسول خدا صلّی الله علیه و آله کنار سر او می نشیند و به او می فرماید: مرا می شناسی؟ من رسول خدایم. به سوی ما بیا که آن چه را در پیش روی خواهی داشت بهتر از آن چیزی است که بر جای گذاشته ای. هم اکنون از آن چه که مایه بیمناکی تو بود، ایمن گشتی و به آن چه که امید داشتی یکباره و غافلگیرانه می رسی. ای روح! به سوی بخشش خدا و خشنودی اش روانه شو.

حضرت علی علیه السلام نیز جملاتی همانند جملات رسول خداصلّی الله علیه و آله را به او می فرماید. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابو حمزه! می خواهی به تو بگویم که این مفاهیم در کدام سوره از کتاب خدا آمده است؟ در آیه «الَّذِینَ آمَنُواْ وَکَانُواْ یَتَّقُونَ»(1) ادامه آیه.

11) سُلَیم بن قیس هلالی می گوید: از علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدم: خداوند متعال به شما عزت بدهد! اگر کسی خداوند متعال را دیدار کند، در حالی که مؤمن بوده، امامش را شناخته و مطیع او باشد، آیا اهل بهشت خواهد بود؟ فرمود: آری، اگر با خدا ملاقات نماید، از جمله کسانی خواهد بود که خدا درباره آنان فرمود «الَّذِین آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ»(2) [و کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند.] «الَّذِینَ آمَنُواْ وَکَانُواْ یَتَّقُونَ»، «الَّذِینَ آمَنُواْ وَلَمْ یَلْبِسُواْ إِیمَانَهُم بِظُلْمٍ»(3) [کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده اند.] گفتم: پس مؤمنانی که خدا را ملاقات می کنند در حالی که مرتکب گناهان کبیره شده اند، چه حکمی دارند؟ فرمود: این به مشیّت و اراده خدا بستگی دارد؛ اگر آنها را عذاب کند، به خاطر گناهانشان است و اگر از آنان درگذرد، به خاطر مرحمت و لطفش است. گفتم: آیا خداوند فرد مؤمن را وارد دوزخ می کند؟ فرمود: بله؛ زیرا چنین کسانی از آن دسته از مؤمنانی نیستند که خداوند ولیّ آنان است؛ زیرا مؤمنانی که خداوند خود فرموده که ولیّ آنان است، کسانی هستند که نه ترسی دارند و نه اندوهگین اند. آنان مؤمنانی اند که از خدای می ترسند و کسانی هستند که کارهای

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 134، ح 34.
2- [2] - بقره/25
3- [3] - انعام/82

شایسته انجام می دهند و کسانی اند که ایمان خود را به ظلم و ستم نیالوده اند.(1)

12) ابن شهر آشوب به نقل از زُرَیق، از امام صادقعلیه السلام در تفسیر آیه «لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیاهِ الدُّنْیَا»، گفته است که آن حضرت فرمود: معنایش این است که هنگام مرگ، مژده ی ورود به بهشت را به او می دهند؛ یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علیعلیه السلام .(2)

13) طبرسی در تفسیر آیه «لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیاهِ الدُّنْیَا وَفِی الآخِرَهِ» به نقل از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: منظور از بشارت و مژده دادن، رؤیاهای صادقانه در دنیا است که یا مؤمن برای خود می بیند یا دیگران برای او می بینند و یا آن که منظور، بشارت به بهشت در آخرت است. به این صورت که فرشتگان به هنگام خارج شدن آنان از قبر و حتی در قیامت، لحظه به لحظه به آنان بشارت می دهند.

طبرسی سپس می گوید: این خبر در حدیثی مرفوع از پیامبر نیز روایت شده است.(3)

14) در کتاب نهج البیان در تأیید همین معنا به نقل از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرموده اند: این مژده، همان خواب صادقانه است که مؤمن آن را می بیند و در روز قیامت، بهشت است و نعمت هایی که خداوند متعال برای مؤمن به وقت مرگ، تدارک دیده است و در این زمینه خداوند فرموده است: «الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِکَهُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُمُ ادْخُلُواْ الْجَنَّهَ»(4) [همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی که پاکند، می ستانند (و به آنان) می گویند: درود بر شما باد! به (پاداش) آن چه انجام می دادید به بهشت درآیید] و این برخورداری در بهشت به صورت ابدی و جاودانه خواهد بود.

15) طبرسی در توضیح «أَوْلِیَاءَ الله» از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آنان کسانی هستند که (واجبات) الهی را به جا آوردند و به سنت رسول خدا پایبند بودند. از محارم الهی پرهیز کردند و از امور زودگذر این

1- [1] - کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص 88.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 223
3- [3] - مجمع البیان، ج 5، ص 205
4- [4] - نحل/32

دنیا دوری جستند و به آن چه نزد خداست، رغبت نشان دادند. برای معاش، حلال خدا را کسب کردند و در آن به دنبال فخر فروشی و زیاده خواهی نبودند. سپس آن را در زمینه حقوقی که به گردنشان بود، هزینه کردند. چنین انسان هایی کسانی هستند که خداوند متعال به کسب و درآمدشان برکت می بخشد و به خاطر آن چه که برای آخرت انجام دادند به آنان ثواب می دهد.(1)

16) علی بن ابراهیم در توضیح این آیه روایت کرده است که مفهوم مژده در زندگانی دنیا، همان رؤیای صادق است که مؤمن آن را می بیند و در آخرت و هنگام مرگ، همان بهشت است.

خداوند نیز در این زمینه فرموده است: «الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِکَةُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُمُ ادْخُلُواْ الْجَنَّةَ». سپس فرمود: معنای «لاَ تَبْدِیلَ لِکَلِمَاتِ اللّهِ» این است که هیچ تغییری در امامت راه ندارد، و دلیل این که منظور از «کَلِمات»، امامت است، این آیه کریمه است «وَجَعَلَهَا کَلِمَةً بَاقِیَةً فِی عَقِبِهِ»(2) [و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرده باشد که آنان (به توحید) بازگردند] منظور از کلمه، «امامت» است.(3)

«وَلاَ یَحْزُنکَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلّهِ جَمِیعًا هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ (65)...ثُمَّ لاَ یَکُنْ أَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُواْ إِلَیَّ وَ لاَ تُنظِرُونِ (71)»

«وَلاَ یَحْزُنکَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلّهِ جَمِیعًا هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ (65) أَلا إِنَّ لِلّهِ مَن فِی السَّمَاوَات وَ مَن فِی الأَرْضِ وَ مَا یَتَّبِعُ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ شُرَکَاء إِن یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلاَّ یَخْرُصُونَ (66) هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِتَسْکُنُواْ فِیهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَسْمَعُونَ (67) قَالُواْ اتَّخَذَ اللّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِیُّ لَهُ مَا فِی السَّمَاوَات وَ مَا فِی الأَرْضِ إِنْ عِندَکُم مِّن سُلْطَانٍ بِهَـ ذَا أَتَقُولُونَ عَلَی اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ (68) قُلْ إِنَّ الَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلَی اللّهِ الْکَذِبَ لاَ یُفْلِحُونَ (69) مَتَاعٌ فِی الدُّنْیَا ثُمَّ إِلَیْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِیقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِیدَ بِمَا کَانُواْ یَکْفُرُونَ (70) وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ

1- [1] - مجمع البیان، ج 5 ص 205.
2- [2] - زخرف/ 28.

3- [3] - تفسير قمى ج 1 ص 314.

لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُم مَّقَامِی وَ تَذْكِيرِی بِآيَاتِ اللّهِ فَعَلَى اللّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُواْ أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءكُمْ ثُمَّ لاَ يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُواْ إِلَيَّ وَ لاَ تُنظِرُونِ (71)»

[سخن آنان تو را غمگين نكند، زيرا عزت همه از آن خداست او شنواى داناست. * آگاه باش كه هر كه (و هر چه) در آسمانها و هر كه (و هر چه) در زمين است از آن خداست. و كسانى كه غير از خدا شريكانى را مى خوانند، (از آنها) پيروى نمى كنند. اينان جز از گمان پيروى نمى كنند و جز گمان نمى برند. * اوست كسى كه براى شما شب را قرار داد تا در آن بياراميد و روز را روشن (گردانيد). بى گمان، در اين (امر) براى مردمى كه مى شنوند نشانه هايى است.* گفتند: خدا فرزندى براى خود اختيار كرده است. منزه است او. او بى نياز است. آن چه در آسمانها و آن چه در زمين است از آن اوست. شما را بر اين (ادّعا) حجتى نيست. آيا چيزى را كه نمى دانيد، به دروغ بر خدا مى بنديد؟ * بگو: در حقيقت كسانى كه بر خدا دروغ مى بندند، رستگار نمى شوند.* بهره اى (اندک) در دنيا (دارند). سپس بازگشتشان به سوى ماست. آن گاه به (سزاى) آن كه كفر مى ورزيدند، عذاب سخت به آنان مى چشانيم. * و خبر نوح را بر آنان بخوان. آن گاه كه به قوم خود گفت: اى قوم من! اگر ماندن من (در ميان شما) و اندرز دادن من به آيات خدا، بر شما گران آمده است (بدانيد كه من) بر خدا توكل كرده ام. پس (در) كارتان با شريكان خود همداستان شويد، تا كارتان بر شما ملتبس ننمايد. سپس در باره من تصميم بگيريد و مهلتم ندهيد.*]

1) على بن ابراهيم در توضيح آيه «وَلاَ يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلّهِ جَمِيعًا» تا جمله «بِمَا كَانُواْ يَكْفُرُونَ» گفته است كه اين آيه، از آيات محكمات است.

اما جمله «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ» محمد صلّى الله عليه و آله را مورد خطاب قرار داده است و فرموده: «نبأ نُوحٍ» داستان و خبر نوح را بخوان، «إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُم مَّقَامِی وَتَذْكِيرِی بِآيَاتِ اللّهِ فَعَلَى اللّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُواْ أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ» همان كسانى كه مى پرستيد «ثُمَّ لاَ يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً» اندوهگين نشويد «ثُمَّ اقْضُواْ إِلَيَّ» يعنى مرا نفرين كنيد «وَلاَ تُنظِرُونِ».(1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 315.

«ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِ رُسُلاً إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَآؤُوهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ بِمَا كَذَّبُواْ بِهِ مِن قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ (74)»

[آن گاه، پس از وی رسولانی را به سوی قومشان برانگیختیم و آنان دلایل آشکار برایشان آوردند؛ ولی ایشان بر آن نبودند که به چیزی که قبلاً آن را دروغ شمرده بودند، ایمان بیاورند. این گونه ما بر دلهای تجاوزکاران مُهر می نهیم]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عُقبه، از عبد الله بن محمد جعفی، از عُقبه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند متعال مخلوقات را آفرید و هر آن که را دوست داشت از آن چه که دوست داشت، آفرید و کسانی را که دوست داشت، از گِل بهشت آفرید و آفرینش آن که را که ناخوش داشت از جنس آن چیزی را که دوست نداشت قرار داد و آنان را که نفرت داشت از گِل و سرشت آتش آفرید و سپس همه آنها را در سایه ها برانگیخت.

من گفتم: سایه چیست؟ فرمود: مگر تو متوجّه سایه ات در زیر تابش آفتاب نشده ای که به ظاهر، چیزی هست، ولی واقعاً چیزی نیست؟! سپس از میان آنان پیامبران را مبعوث گردانید و آنها مردم را به پذیرش و ایمان به پروردگار متعال فرا خواندند و خداوند نیز در همین زمینه فرموده است: «وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللّهُ»(1) [و اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را خلق کرده، مسلّماً خواهند گفت: خدا] سپس از آنان خواست که به پیامبران ایمان آورند. گروهی پذیرفتند و بعضی منکر آنان گشتند. سپس آنان را به پذیرش ولایت ما فراخواندند و به خداوند قسم، کسانی که محبت الهی در سرشت آنان بود، ولایت ما را قبول کردند و آنان که نفرت در سرشت آنان بود، منکر ولایت شدند و آیه «فَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ بِمَا كَذَّبُواْ بِهِ مِن قَبْلُ» به این مسئله اشاره دارد.

سپس امام باقر علیه السلام فرمود: تکذیب (ما) از همین جا آغاز گشت.(2) این حدیث را ابن بابویه در کتاب «عِلَل» به نقل از پدرش، از سعد بن عبد الله، از

1- [1] - زخرف/ 87.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 8، ح3.

احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل بزیع همراه با باقی سند و متن، روایت کرده است.(1)

2) عیاشی از زُراره و حُمران از امام باقرعلیه السلام و امام صادقعلیه السلام نقل کرده است که فرمودند: خداوند متعال، مخلوقات را در حالی که سایه بودند آفرید. سپس فرستاده اش حضرت محمدصلّی الله علیه و آله را برانگیخت و گروهی به او ایمان آوردند و گروهی او را تکذیب نمودند. سپس وی را در میان جماعت و گروه دیگری مبعوث نمود. آنان که در جهان سایه ها ایمان آورده بودند، به او ایمان آوردند و آنان که در آن هنگام او را انکار کرده بودند، منکر او شدند و خداوند نیز فرموده است: «فَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ بِمَا كَذَّبُواْ بِهِ مِن قَبْلُ».(2)

3) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در توضیح آیه «ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِ رُسُلاً إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَآؤُوهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ بِمَا كَذَّبُواْ بِهِ مِن قَبْلُ» فرمود: خداوند متعال پیامبران را به سوی مردم فرستاد، در حالی که آن مردم در پشت پدران و سینه مادران بودند. پس آن دسته از مردمی که در آن حالت، پیامبران را تصدیق نمودند، بعد از آن نیز ایشان را تصدیق کردند و گروهی که در آن شرایط، پیامبران را تکذیب نمودند، بعد از آن نیز چنین کردند.

4) عبد الله بن محمد جُعفی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پروردگار متعال، مخلوقاتش را آفرید. هر آن که را دوست داشت، از آن چه را که دوست داشت، آفرید و کسانی را که دوست داشت از گِل و سرشتی از بهشت آفرید و آفرینش آن کسانی را که ناخوش داشت، از جنس آن چیزی که دوست نداشت، قرار داد و آنان را که نفرت داشت از سرشت آتش آفرید. بعد همه آنها را در سایه ها برانگیخت. گفتم: سایه ها دیگر چیست؟ فرمود: مگر تو متوجه سایه ات در زیر تابش آفتاب نشده ای که به ظاهر چیزی به نظر می آید ولی چیزی نیست؟! سپس از میان آنان پیغمبرانی را برانگیخت تا مردم را به ایمان به خداوند دعوت کنند؛ در نتیجه گروهی پذیرفتند و گروهی منکر شدند. سپس مردم را به پذیرش ولایت ما دعوت کرد. به خداوند قسم، آنان که محبت الهی در سرشتشان بود،

1- [1] - علل الشرائع: ج 1، ص 144، باب 97، ح 3.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 135، ح 37.

ولایت ما را پذیرفتند و کسانی که نفرت در سرشتشان بود، منکر آن شدند و آیه «فَمَا کَانُواْ لِیُؤْمِنُواْ بِمَا کَذَّبُواْ بِهِ مِن قَبْلُ» به همین موضوع اشاره می کند. سپس امام باقرعلیه السلام فرمود: تکذیب امام از همین جا آغاز گشت.(1)

«وَقَالَ مُوسَی یَا قَوْمِ إِن کُنتُمْ آمَنتُم بِاللّهِ فَعَلَیْهِ تَوَکَّلُواْ...وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِکَ مِنَ الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ (86)»

«وَقَالَ مُوسَی یَا قَوْمِ إِن کُنتُمْ آمَنتُم بِاللّهِ فَعَلَیْهِ تَوَکَّلُواْ إِن کُنتُم مُّسْلِمِینَ (84) فَقَالُواْ عَلَی اللّهِ تَوَکَّلْنَا رَبَّنَا لاَ تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ (85) وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِکَ مِنَ الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ (86)»

[و موسی گفت: ای قوم من! اگر به خدا ایمان آورده اید و اگر اهل تسلیم اید، بر او توکل کنید. * پس گفتند: بر خدا توکل کردیم. پروردگارا! ما را برای قوم ستمگر (وسیله) آزمایش قرار مده. * و ما را به رحمت خویش از گروه کافران نجات ده.*]

1) علی بن ابراهیم از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در تفسیر آیه «وَقَالَ مُوسَی یَا قَوْمِ إِن کُنتُمْ آمَنتُم بِاللّهِ فَعَلَیْهِ تَوَکَّلُواْ إِن کُنتُم مُّسْلِمِینَ» فرمود: فرعونیان، قوم موسی را به بردگی گرفته بودند و به آنها می گفتند: اگر اینان نزد خداوند ارج و ارزشی می داشتند- آن طوری که خود می گویند و ادعا می کنند- ما بر آنان غالب نمی گشتیم. موسیعلیه السلام به قومش گفت: «یَا قَوْمِ إِن کُنتُمْ آمَنتُم بِاللّهِ فَعَلَیْهِ تَوَکَّلُواْ إِن کُنتُم مُّسْلِمِینَ».(2)

2) عیاشی به نقل از زراره و حُمران و محمد بن مُسلم، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می کند که در تفسیر آیه «رَبَّنَا لاَ تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ»، فرمودند: آنان را بر ما مسلّط مگردان که آنان را توسط ما آزمایش کنی.(3)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 135، ح 37.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 315.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 135، ح 38.

«وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُواْ بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (87)»

[و به موسی و برادرش وحی کردیم که شما دو تن برای قوم خود در مصر خانه هایی ترتیب دهید و سراهایتان را رو به روی هم قرار دهید و نماز برپا دارید و مؤمنان را مژده ده.]

1) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «وَاجْعَلُواْ بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً»، روایت کرده است که حضرت فرمود: منظور از «بیوت»، بیت المقدس است.(1)

2) و نیز او از محمد بن جعفر، از جعفر بن محمد بن مالک، از عبّاد بن یعقوب، از محمد بن یعقوب، از ابو جعفر احول، از منصور، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: زمانی که بنی اسراییل از یاغیان و سرکشان قوم خود ترسیدند، خداوند متعال به موسی علیه السلام و هارون علیه السلام وحی کرد که: «أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُواْ بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً» یعنی به آنها دستور داده شد که در منازلشان نماز بخوانند.(2)

3) ابن بابویه از علی بن حسین بن شاذویه مؤدب و جعفر بن مسرور- که خدایشان بیامرزد- نقل کرد که محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری، از پدرش، از ریّان بن صلت روایت کرده است که: امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون که در آن جماعتی از دانشمندان و فقیهان و متکلّمان نیز حضور داشتند، حاضر شد؛ دانشمندان از امام علیه السلام در مورد تفاوت میان عترت و امّت و فضیلت و برتری عترت پرسیدند و امام علیه السلام به دوازده مورد از قرآن اشاره فرمود که در آن راجع به تفسیر برگزیدگان آمده بود تا به این جا رسید که: محمد صلّی الله علیه و آله همه مردم به جز عترت را از مسجد بیرون کرد. مردم راجع به دلیل این رفتار با هم سخن گفتند و عباس نیز سؤال کرد و پرسید: ای رسول خدا! چرا به علی اجازه ماندن در مسجد را دادی و ما را بیرون کردی؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من به او اجازه ماندن در مسجد را

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 315.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 315.

ندادم و شما را بیرون نکردم، بلکه خداوند متعال چنین کرد. به این ترتیب، معنای حدیث منقول از حضرت محمد صلّی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام نیز روشن می شود، آن جا که فرمود: ای علی! تو برای من چنان هستی که هارون برای موسی بود. دانشمندان پرسیدند: این موضوع در کجای قرآن آمده است؟ امام رضاعلیه السلام فرمود: آن را در قرآن به شما نشان دهم و برایتان بخوانم؟ گفتند: بله، نشان بده. فرمود: آیه «وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى وَأَخِيهِ أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُواْ بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً» در این آیه، منزلت و شأن هارون نسبت به موسی و همچنین حضرت علی علیه السلام نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدهاست و با این وصف، در فرمایشات رسول خدا صلی الله علیه و آله دلیل آشکاری بر آن چه می گویم وجود دارد، آن جا که فرمود: ورود به این مسجد در حالت جُنُب، برای محمد و آل او جایز است.

دانشمندان گفتند: ای ابو الحسن! فقط شما اهل بیت پیامبر صلّی الله علیه و آله هستید که می توانید این چنین توضیح بدهید و مطلب را بیان کنید. حضرت فرمود: مگر کسی می تواند این موضوع را انکار کند، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: من شهر دانشم و علی در آن است. پس هر آن که قصد آمدن به این شهر را کند، باید از در آن وارد شود و با توجه به توضیح و شرحی که درباره فضیلت، دانش، مجد و بزرگواری، پیشی جستن و سبقت و برگزیدگی و پاکی گفتم، شکی باقی نخواهد ماند که جز معاندان خدای متعال، کسی منکر اهل بیت نخواهد بود. (1)

4) عیاشی از ابو رافع روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم سخنرانی کرد و از جمله فرمود: ای مردم! پروردگار به موسی و هارون فرمان داد که خانه هایی را برای قوم خویش در مصر بسازند و به آن دو دستور داد که جز هارون و خانواده اش، افراد جُنُب، حق ندارند در این دو مسجد، بیتوته کنند و زنان نیز حق ورود به این دو مکان را ندارند و بدانید که منزلت علی برای من، همچون منزلت هارون و فرزندانش برای موسی است.

پس حلال نیست (حق ندارد) که کسی در مسجد من، با زنش نزدیکی کند و

1- [1] - عيون اخبار الرضا، ج 1، ص 207، باب 23، ح 1.

جز علی و فرزندانش، افراد جُنُب، حق ندارند در آن بیتوته کنند و هر کسی این سخن را نمی پسندد، راهی این جا شود و با دستش، راه شام را نشان داد.(1)

5) ابن مَغازلی شافعی در کتاب مناقب، حدیثی را از مخالفان مذهب شیعه نقل کرده و آن را به حذیفه بن اُسید غِفاری به صورت مرفوع نسبت داده و گفته است: هنگامی که یاران رسول خدا از مکه به مدینه آمدند، جایی برای بیتوته کردن و شب را به صبح رساندن نداشتند، به همین دلیل در مسجد بیتوته کرده و محتلم می شوند. رسول خدا به آنان گفت: شب را در مسجد بیتوته نکنید که محتلم می شوید. اصحاب، خانه هایی را در اطراف مسجد ساختند و درهای آن را رو به سوی مسجد قرار دادند. پیامبر صلّی الله علیه و آله، معاذ بن جبل را نزد آنان فرستاد. او نیز ابو بکر را فراخواند و به او گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله به تو فرمان می دهد درِ منزلت را که به مسجد باز می شود، مسدود کنی و از مسجد خارج شوی. ابو بکر گفت: روی چشم، و درِ خانه اش را بست و از مسجد خارج شد. سپس معاذ نزد عمر آمده و به او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو دستور می دهد آن درِ خانه ات را که به مسجد باز می شود، مسدود کنی و به مسجد، راه نداشته باشی.

عمر گفت: من مطیع خداوند و رسولش هستم. اما به خاطر اشتیاقی که به خدا دارم می خواهم پنجره بزرگی (خوخه)(2) به طرف مسجد داشته باشم. معاذ، خواسته عمر را به رسول خدا صلی الله علیه و آله ابلاغ کرد. سپس حضرت رسول صلی الله علیه و آله، معاذ را نزد عثمان فرستاد و رقیه (دختر پیامبر صلی الله علیه و آله) نیز در کنار او بود. عثمان گفت: روی چشم، و در خانه اش را مسدود کرد و از مجسد بیرون آمد. سپس معاذ را نزد حمزه فرستاد و او نیز در را مسدود کرد و گفت: از دستور خدا و رسولش پیروی می کنم. اما علی علیه السلام تردید داشت و نمی دانست آیا از جمله کسانی است که در مسجد می ماند یا باید خارج شود؟ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله، خانه ای را در مسجد و در میانِ خانه های خود،

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 135، ح 39.

2- [2] - خوخه: دری کوچک، همچون پنجره ای بزرگ است و معمولاً میان دو خانه قرار می گیرد و بر آن نیز دری هست «النهایه، ج 2 ص 86» و نیز گفته اند خوخه، دری کوچک در وسط دری بزرگ است که حائل دو خانه قرار می گیرد «المعجم الوسیط، ماده خوخ».

برای او ساخته بود. پیامبر به او فرمود: تو در همان جا ساکن باش که هم پاکی و هم پاکی آور. این گفته ی پیامبر صلّی الله علیه و آله در باره علی علیه السلام به گوش حمزه رسید و به پیامبر صلّی الله علیه و آله گفت: ای محمد! چگونه است که ما را از مسجد بیرون می کنی، ولی نوجوانان عبدالمُطَّلِب را باقی می گذاری؟!

پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: اگر اختیار داشتم، جز شما هیچ کس را در این جا نگاه نمی داشتم. به خدا سوگند، این خدا بود که این حق را به علی داد. اما به تو مژده می دهم که تو جایگاه والایی نزد خدا و رسول او داری (لطف خدا شامل حال تو خواهد شد). پیامبر صلّی الله علیه و آله چنین مژده ای را به او داد و حمزه در جنگ احد به شهادت رسید. از همین رو، برخی از آنان نسبت به علی علیه السلام حسادت ورزیده و بر او خشم گرفتند و برتری و فضیلت علیعلیه السلام بر آنان و دیگر یاران پیامبر صلّی الله علیه و آله روشن گشت. پیامبر صلّی الله علیه و آله وقتی چنین دید، به سخنرانی پرداخت و فرمود: برخی از این که من علی را در مسجد سکونت داده ام خشمگین گشته اند. به خدا قسم که من آنان را اخراج نکرده و او را سکونت نداده ام. پروردگار متعال به موسی و برادرش چنین وحی کرد: «أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُواْ بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ» و به موسی فرمان داد که کسی در مسجدش سکونت نکند و نکاح و آمیزش ننماید. افراد جُنُب، جز هارون و خانواده اش به آن وارد نشوند. جایگاه و منزلت علی علیه السلام نسبت به من، چونان منزلت هارون به موسی است. او با آن که از پدرم نیست، اما برادر من است. جز علی و خانواده اش، برای هیچ کس، حلال نیست (حق ندارد) که در مسجد من با زنان نزدیکی کند و هر کسی این سخن را نمی پسندد، راهی این جا شود و با دستش، راه شام را نشان داد.(1)

6) در کتاب مناقب ابن مَغازلی شافعی این حدیث مرفوع، به عَدی بن ثابت نسبت داده شده است که گفت: رسول خدا صلّی الله علیه و آله از خانه به سمت مسجد بیرون آمد و فرمود: خداوند به پیامبرش، موسی وحی کرد که مسجد پاکی را برای من بساز که جز تو و هارون و دو پسر هارون در آن سکونت نکنند و خداوند به من نیز وحی کرد که مسجد پاکی را بنا کنم که جز من و علی و فاطمه و دو پسر

1- [1] - مناقب على بن ابى طالب عليه السلام، ص 226، ح 303.

علی علیهم السلام کسی در آن سکونت نکند.(1)

«وَقَالَ مُوسَی رَبَّنَا إِنَّکَ آتَیْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلأهُ زِینَةً وَأَمْوَالاً فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا رَبَّنَا لِیُضِلُّواْ عَن سَبِیلِکَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَی أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَی قُلُوبِهِمْ فَلاَ یُؤْمِنُواْ حَتَّی یَرَوُاْ الْعَذَابَ الأَلِیمَ (88) قَالَ قَدْ أُجِیبَت دَّعْوَتُکُمَا فَاسْتَقِیمَا وَلاَ تَتَّبِعَآنِّ سَبِیلَ الَّذِینَ لاَ یَعْلَمُونَ (89)»

[و موسی گفت: پروردگارا! تو به فرعون و اشرافش در زندگی دنیا زیور و اموال داده ای. پروردگارا! تا (خلق را) از راه تو گمراه کنند. پروردگارا! اموالشان را نابود کن و آنان را دل سخت گردان که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند.* فرمود: دعای هر دوی شما پذیرفته شد. پس ایستادگی کنید و راه کسانی را که نمی دانند پیروی مکنید.*]

1) علی بن ابراهیم روایت کرده است که امامعلیه السلام در تفسیر آیه «وَقَالَ مُوسَی رَبَّنَا إِنَّکَ آتَیْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلأهُ زِینَةً» فرمود: یعنی حکومت و ملک به او داده ای «وَأَمْوَالاً فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا رَبَّنَا لِیُضِلُّواْ عَن سَبِیلِکَ» یعنی مردم را با پول و هدیه چنان می فریبد که خودش را بپرستند و تو را نپرستند. «رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَی أَمْوَالِهِمْ» یعنی نابود کن مال و ثروتش را «وَاشْدُدْ عَلَی قُلُوبِهِمْ فَلاَ یُؤْمِنُواْ حَتَّی یَرَوُاْ الْعَذَابَ الأَلِیمَ» پروردگار متعال فرمود: «قَالَ قَدْ أُجِیبَت دَّعْوَتُکُمَا فَاسْتَقِیمَا وَلاَ تَتَّبِعَآنِّ سَبِیلَ الَّذِینَ لاَ یَعْلَمُونَ» یعنی راه فرعون و طرفداران او را پی نگیرید و آن راه نروید.(2)

2) امام حسن عسکری علیه السلام در روایتی فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام در حدیثی طولانی بیان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله دارای معجزه هایی چون موسی علیه السلام است. امام فرمود: همان طوری که اموال و ثروت قوم فرعون نابود گشت، در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نیز همین ماجرا برای کسی اتفاق افتاد. داستان آن از این قرار است که

1- [1] - مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص 225، ح 301.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 315.

پیرمردی فرتوت همراه با پسرش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند. پیرمرد گریه می کرد و می گفت: رسول خدا! من این پسر را که نوزادی بیش نبود، تغذیه کردم و آن هنگام که کودکی خام بود، او را تربیت کرده و پرورش دادم. با ثروت و مالم او را بسیار کمک کردم تا روی پای خود ایستاد و مستقل شد و مالش رو به فزونی نهاد؛ اما نیروی من رو به ضعف نهاد و ثروتم در راه او هدر رفت و هم اکنون به حدّی از ناتوانی رسیده ام که مشاهده می فرمایید. حال، مرا خانه نشین کرده و از دادن نانِ بخور و نمیر به من دریغ می کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن جوان فرمود: جواب تو چیست؟ عزض کرد: رسول خدا! من چیزی بیش از تأمین مخارج خود و خانواده ام ندارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به پیرمرد فرمود: تو چه می گویی؟ پیرمرد گفت: رسول خدا! او دارای انبارهایی از گندم و جو و خرما و کشمش است. وی همچنین کیسه ها و انبان هایی از درهم و دینار دارد. او بی نیاز و ثروتمند است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن پسر فرمود: تو چه می گویی؟ پاسخ داد: رسول خدا! من آن چه را که او می گوید، ندارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جوان! از خدا بترس و به پدرت که در حق تو احسان و نیکی کرده، برس و به او نیکی کن تا خداوند در حقت، احسان و محبت فرماید.

پسر گفت: من چیزی ندارم. رسول خدا فرمود: بسیار خوب، ما به جای تو حق و حقوق او را در این ماه می پردازیم. اما از ماه بعد تو حقش را بپرداز. رسول خدا صلی الله علیه و آله به اُسامه دستور داد که: به این پیرمرد صد درهم بده تا در طول یک ماه هزینه خود و زن و بچه اش را تأمین کند و اسامه چنین کرد. در آغاز ماهِ بعد، پیرمرد و جوان، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند.

جوان گفت: من چیزی ندارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو دارای ثروت هنگفتی هستی، اما همین امروز فقیر و ذلیل خواهی شد، حتی فقیرتر از این پیرمرد که پدر توست و چیزی از ثروتت برایت باقی نخواهد ماند.

جوان راه خود را گرفت و رفت. ناگهان همسایگان انبارهایش، نزد او آمده و گفتند: انبارهایت را از این جا منتقل کن و به جای دیگر ببر.

وقتی به سراغ انبارهایش آمد، دید همه گندم و جو و خرما و کشمش هایش فاسد گشته و گندیده است. همسایگان تلاش می کردند آنها را از مجاورت خود

ص:73

دور کنند.

آن جوان، کارگران زیادی را با هزینه ای هنگفت اجیر کرد و آن انبارها را به بیرون شهر منتقل کرد. سپس خواست مزد کارگران را از کیسه های حامل درهم و دینار بپردازد، اما ناگهان دید که همه ثروتش، تبدیل به سنگ ریزه شده است. کارگران حق خود را مطالبه کردند و او هر آن چه از لباس و فرش و خانه داشت را فروخت تا حق آنان را پرداخت کند و سرانجام تهیدست شد و چنان فقیر و ذلیل ماند که نمی توانست قوت و غذای روزمره خود را به دست آورد.

چندی بعد، بدنش رنجور و بیمار گشته و سخت ضعیف و لاغر شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای کسانی که پدر و مادرانتان را اذیت و آزار می دهید! پند بگیرید و بدانید همان طور که تمامی اموال و ثروت این جوان در دنیا از دست رفت و نابود شد، همه مقامات مهیا شده برای او در بهشت، به پایین ترین مراتب جهنم، تبدیل شده است.

امام عسکری علیه السلام در ادامه فرمود: نظیر چنین داستانی برای علی بن ابی طالب علیه السلام نیز رخ داده است:

مردی از دوستداران امام علیه السلام در شام به ایشان نامه نوشت: ای امیر مؤمنان! اگر بخواهم با فرزند و عیال نزد شما بیایم، سخت است و اگر رهایشان کنم، بیم جانشان را دارم و نسبت به دارایی هایم نیز دریغ دارم و می ترسم آنها را این جا رها کنم. از سوی دیگر، دوست دارم به شما بپیوندم و در رکاب شما باشم و محضر شما را کسب کنم؛ لطفاً مرا راهنمایی کنید. علی علیه السلام این نامه را برای او فرستاد:

اهل و عیالت را جمع کن و مال و ثروتت را نزد آنها بگذار. بر محمد صلی الله علیه و آله و آل پاکش درود فرست و همه را به خدا واگذار کن و سپس چنین بگوی: پروردگارا! اینها ودیعه ای است که به فرمان بنده و ولیّ تو علی بن ابی طالب، آنها را نزد تو می گذارم. آن گاه برخیز و نزد من بیا. آن مرد نیز چنین کرد و چون به معاویه خبر رسید که آن مرد به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام گریخته است، فرمان داد که خانواده اش را اسیر کرده و به بردگی ببرند و اموال او را غارت کنند.

وقتی مأموران معاویه رفتند تا حکم او را اجرا نمایند، خداوند متعال خانواده

ص:74

او را به خانواده معاویه و اطرافیان او و نیز خانواده و اطرافیان یزید، شبیه کرد و وقتی با مأموران معاویه روبرو شدند، گفتند: ما این اموال را تصرّف کرده ایم و از آن ماست و عیال آن مرد را نیز به بردگی گرفته و برای فروش به بازار گسیل داشته ایم. وقتی مأموران با این صحنه مواجه می شدند از آنان دست برمی داشتند و خداوند چنان نمود که خانواده و عیال آن مرد می دانستند که شبیه عیال معاویه و نزدیکان یزید گشته اند؛ اما نگران مال و ثروت خود بودند که نکند دزدان، آنها را به سرقت ببرند. خداوند مال و ثروت آنان را تبدیل به مار و عقرب نمود. به طوری که هرگاه دزدان می خواستند از آن بردارند، گزیده می شدند و نیش می خوردند و در نتیجه، گروهی از دزدان می مردند و گروهی دیگر سخت، ضعیف و لاغر می شدند.(1)

3) محمد بن یعقوب با سند خود از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: فاصله زمانی میان سخن پروردگار متعال «قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا» و گرفتار شدن فرعون، چهل سال بود.(2)

4) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نَوفَلی، از سَکُونی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: موسی علیه السلام دعا می کرد و هارون علیه السلام آمین می گفت و فرشتگان نیز آمین می گفتند. سپس خداوند متعال فرمود: «قَدْ أُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا» و هر کسی که در راه خدا مبارزه کند، دعایش استجابت خواهد شد، همان طوری که دعای شما در روز قیامت استجابت خواهد گشت.(3)

5) عیّاشی از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: فاصله زمانی میان سخن پروردگار متعال: «قَدْ أُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا» و گرفتار شدن فرعون، چهل سال بود.(4)

6) شیخ مفید در کتاب اختصاص نقل می کند که امام صادق علیه السلام در توضیح آیه «قَدْ أُجِيبَت دَّعْوَتُكُمَا» فرمود: فاصله زمانی میان آیه «قَدْ أُجِيبَت

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 421، ح288 و 289.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 355، ح 5.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 370، ح 8.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص ،136 ح 40.

دَّعْوَتُکُمَا» و گرفتاری فرعون، چهل سال بود.(1)

7) طبرسی به نقل از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: فرعون بعد از این دعا، چهل سال باقی ماند.(2)

«وَجَاوَزْنَا بِبَنِی إِسْرَائِیلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْیًا وَعَدْوًا حَتَّی إِذَا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلَـهَ إِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِیلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِینَ (90) آلآنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَکُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ (91) فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَةً وَإِنَّ کَثِیرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ آیَاتِنَا لَغَافِلُونَ (92)»

[و فرزندان اسرائیل را از دریا گذراندیم. پس فرعون و سپاهیانش از روی ستم و تجاوز آنان را دنبال کردند تا وقتی که در شُرُف غرق شدن قرار گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن که فرزندان اسرائیل به او گرویده اند نیست و من از تسلیم شدگانم. * اکنون در حالی که پیش از این نافرمانی می کردی و از تباهکاران بودی. * پس امروز تو را با زره (زرین) خودت به بلندی (ساحل) می افکنیم تا برای کسانی که از پی تو می آیند، عبرتی باشد و بی گمان بسیاری از مردم از نشانه های ما غافلند.*]

1) علی بن ابراهیم از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که در توضیح آیه «وَجَاوَزْنَا بِبَنِی إِسْرَائِیلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْیًا وَعَدْوًا»، «وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِینَ» فرمود: بنی اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: موسی از خدا بخواه که ما را از این وضعیتی که در آن هستیم، برهاند و فرجی حاصل کند. موسی علیه السلام دعا کرد و خداوند متعال به او وحی فرمود که شبانه آنان را از مصر بیرون ببر.

موسی علیه السلام گفت: خدایا! دریا، پیش روی آنهاست. خداوند فرمود: حرکت کن. من به دریا دستوری می دهم که مطیع تو باشد و برای تو باز شود.

1- [1] - اختصاص: ص 266.
2- [2] - مجمع البیان، ج 5، ص 221.

موسی بنی اسراییل را از سرزمین مصر بیرون برد و فرعون، آنان را تعقیب کرد و نزدیک بود به آنان برسد. بنی اسراییل فرعون و لشکرش را می دیدند که بر آنان سایه افکنده اند. موسی خطاب به دریا گفت: بر من گشوده شو. دریا گفت: من آن نیستم که بتوانم چنین کنم. بنی اسراییل به موسی گفتند: ما را فریب داده و در هلاکت انداختی. ای کاش ما را به حال خودمان وا می گذاشتی و فرعونیان به بردگیمان می گرفتند و از شهر مصر بیرون نمی آمدیم تا این چنین کشته شویم. موسی گفت: هرگز چنین نخواهد شد؛ زیرا که پروردگار با من است و مرا هدایت خواهد کرد.

کارها و رفتاری که عوام قوم موسی انجام می دادند بر او سخت گران آمد. به او می گفتند:

فرعونیان دارند به ما می رسند و تو می پنداشتی دریا بر ما گشوده می شود و به راهمان ادامه می دهیم و پیش می رویم؟ اما همین فرعون و قومش که به ما ستم ها روا کرده و در حقمان زشتی ها مرتکب شده اند، دارند به ما نزدیک می شوند. موسی با پروردگار خود به راز و نیاز پرداخت و خداوند به او وحی می کرد: «أَنِ اضْرِب بِّعَصَاکَ الْبَحْرَ»(1) [با عصای خود بر این دریا بزن] موسی عصایش را به دریا زد و دریا شکافته شد و موسی و همراهان حرکت کردند و از دریا گذشتند و فرعونیان از راه رسیدند. وقتی چشمشان به دریا افتاد، به فرعون گفتند: از آن چه می بینی در شگفت نمی شوی؟ در جواب گفت: گشوده شدن دریا، کار من است. فرعونیان، حرکت کرده و به درون دریا رفتند و چون به وسط دریا رسیدند، خداوند به دریا فرمان داد و دریا به هم آمد، همه فرعونیان را غرق کرد و آن هنگام که فرعون در آستانه غرق شدن قرار گرفت چنین گفت: «قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلِـهَ إِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِیلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِینَ» و خداوند (در جواب او) می فرماید: «آلآنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَکُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ» یعنی تو از عصیانگران بودی «فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ» تمامی فرعونیان در دریا غرق گشتند و دیگر هیچ کسی آنان را ندید. فرعونیان از دریا به جهنم سقوط کردند. خداوند، فقط بدن فرعون را بیرون کشید و به ساحل افکند تا مردم او را ببینند و بشناسند و برای آیندگان، مایه عبرتی باشد و

1- [1] - شعراء/63.

هیچ کس در هلاک شدن او تردید نکند؛ چرا که مردم، فرعون را خدا می پنداشتند. از همین روی، خداوند، او را به صورت لاشه ای افتاده بر ساحل، به مردم نمایاند تا مایه پند و عبرت پذیری نسل های بعد باشد.

و خداوند می فرماید: «وَإِنَّ کَثِیرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ آیَاتِنَا لَغَافِلُونَ».(1)

2) علی بن ابراهیم نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: از زمانی که خداوند، فرعون را غرق کرد، جبرئیل همواره اندوهگین و محزون، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسید و چون خداوند به او دستور داد تا این آیه را بر رسول خدا نازل کند: «آلآنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَکُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ» خندان و خوشحال بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد. رسول خدا به او گفت: تا کنون هر وقت که نزد من می آمدی، اندوه و غم را در چهره ات مشاهده می کردم.

جبرئیل گفت: آری، ای محمد! هنگامی که خداوند فرعون را غرق می کرد، فرعون گفت: ایمان آوردم که هیچ خدایی جز آن که بنی اسراییل به او ایمان آوردند، وجود ندارد و من نیز از جمله ایمان آورندگانم.

من مقداری گِل سیاه بدبویی را برگرفته و آن را در دهانش نهادم و به او گفتم: تو که تا کنون، عصیانگر بودی و از عاملان فساد و تباهی به شمار می رفتی، اینک ایمان آوردی؟!

من این کار را بدون فرمان خداوند، با فرعون انجام دادم، چرا که ترسیدم خداوند به او ترحم کرده و مرا به خاطر رفتاری که با او انجام دادم، عذاب کند؛ اما حالا که چنین شد و خداوند به من فرمان داد تا آن چه را به فرعون گفتم برای تو بیان کنم، دلم آرام گرفت و دانستم که آن رفتار من با فرعون، مورد رضای خداوند قرار گرفته است و در مورد آیه «فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ» امام علیه السلام فرمود: موسی به بنی اسراییل خبر داد که خداوند فرعون را غرق ساخته است، اما آنان حرف او را باور نکردند. پس خداوند به دریا فرمان داد که او را به ساحل دریا بیفکند تا مردم، جنازه او را ببینند.(2)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 316.

2- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 316.

3) ابن بابویه از عبد الواحد بن عبدوس(1) نیشابوری عطار- که خدایش بیامرزد- از علی بن محمد بن قُتیبه نیشابوری، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از ابراهیم بن محمد همدانی نقل کرد که گفت: به ابو الحسن، امام رضا علیه السلام عرض کردم: چرا خداوند متعال فرعون را غرق نمود در حالی که به او ایمان آورده و به وحدانیّت خداوند اعتراف نموده بود؟ !

امام علیه السلام فرمود: فرعون، وقتی ایمان آورد که قدرت (عذاب) را دید و چنین ایمانی پذیرفته نیست و این حکم خداوند درباره گذشتگان و آیندگان است. خداوند متعال فرموده است: «فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ * فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ»(2) [پس چون سختی (عذاب) ما را دیدند، گفتند: فقط به خدا ایمان آوردیم و به آن چه با او شریک می گردانیدیم، کافریم. * (ولی) هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند دیگر ایمانشان برای آنها سودی نداشت. سنت خداست که از (دیرباز) در باره بندگانش چنین جاری شده و آن جاست که ناباوران زیان کرده اند.]

و نیز فرمود: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لاَ يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا»(3) [روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت (پدید) آید، کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد.] و همچنین در باره فرعون فرمود: «حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلَـهَ إِلاَّ الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» و به فرعون گفته شد: «آلآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ * فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً». و فرعون، سر تا پا مسلّح بود و حتی لباسی از آهن به تن داشت.

زمانی که غرق شد، خداوند بدن او را در زمین بلندی افکند تا برای آیندگان، پند و اندرز باشد تا مردم ببینند با وجود این که لباسی آهنین و سنگین به

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 316.
2- [2] - غافر/84_85.
3- [3] - انعام/158.

تن داشته در این مکان بلند افتاده است؛ زیرا با چنین لباس سنگینی می بایست در آب فرو می رفت نه این که از آب بالا بیاید و بر روی تپه بیفتد و همین، خود، نشانه و آیتی بود.

خداوند متعال به دلیل دیگری فرعون را غرق کرد و آن این که چون به آستانه غرق شدن رسید، از موسی علیه السلام درخواست کمک کرد و از خدا کمک نخواست و خداوند به او وحی کرد که: تو توان آن را نداری که به فریاد فرعون برسی؛ زیرا که تو او را نیافریده ای. اگر از من درخواست کمک می کرد، البته به فریادش می رسیدم.(1)

4) ابن بابویه از حاکم ابو محمد جعفر بن نُعیم بن شاذان نیشابوری- که خدایش بیامرزد- از عمویش ابو عبد الله محمد بن شاذان، از فضل بن شاذان، از محمد بن ابی عُمیَر نقل کرده است که به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: درباره فرموده خداوند متعال به موسی و هارون برایم توضیح بدهید: «اذْهَبَا إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّیِّنًا لَّعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشَی»(2) [به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته * و با او سخنی نرم گویید، شاید که پند پذیرد یا بترسد] حضرت فرمود: جمله «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّیِّنًا» یعنی او را با کنیه اش صدا زده و به او بگویید: ابو مصعب، چرا که نام فرعون، ابو مصعب ولید بن مصعب بود. اما جمله «لَّعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشَی» را خداوند، فقط به این دلیل فرمود تا موسی را برای رفتن نزد فرعون تشویق کند، در حالی که خوب می دانست که فرعون نه اهل ترس از خداست و نه اهل تذکر و یاد آوری، مگر آن هنگام که غضب و خشم الهی را مشاهده کند. مگر این آیه را نشنیده ای که خداوند فرمود: «حَتَّی إِذَا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلَـهَ إِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِیلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِینَ» اما پروردگار ایمان آوردنش را نپذیرفت و فرمود: «آلآنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَکُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ».(3)

5) همچنین از ابن بابویه، از احمد بن حسن قَطّان، از حسن بن علی سُکّری، از محمد بن زکریا جوهری، از جعفر بن محمد بن عماره، از پدرش، از سفیان بن

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 83، باب 32، ح 1.
2- [2] - طه/43-44.

3- [3] - علل الشرائع، ج 1، ص 86، باب 56، ح 1.

سعید روایت کرده است که گفته است: از امام جعفر صادق علیه السلام _ به خدا سوگند و همان طوری که از نامش پیداست، راستگو بود _ شنیدم که می فرمود: ای سفیان! بر تو باد بر تقیّه کردن؛ چرا که تقیّه سنت و روش ابراهیم خلیل علیه السلام است. خداوند به موسی علیه السلام و هارون علیه السلام فرمود: «اذْهَبَا إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّیِّنًا لَّعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشَی» [به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته * و با او سخنی نرم گویید، شاید که پند پذیرد یا بترسد.] خداوند در این آیه به آن دو می فرماید: او را با کنیه اش صدا زنید و به او بگویید: ای ابو مصعب! رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگاه عازم سفر می شد، ناشناس می رفت و می فرمود: پروردگار به من فرمان داده که با مردم مدارا کنم، همان طوری که فرموده که واجبات را به جا آورم و خداوند متعال او را به تقیّه عادت داده بود و به وی فرمود: «وَلَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَلَا السَّیِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَدَاوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ * وَمَا یُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِینَ صَبَرُوا وَمَا یُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ».(1) [و نیکی با بدی یکسان نیست. (بدی را) با آن چه خود بهتر است، دفع کن. آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می گردد *و این (خصلت) را جز کسانی که شکیبا بوده اند، نمی یابند و آن را جز صاحب بهره ای بزرگ نخواهد یافت.]

ای سفیان! هر کس در دین خدا تقیّه کند، بر بلندترین و بالاترین درجه عزت بنشیند و بدان که عزّت و ارزش فرد مؤمن به حفظ زبانش است و هر آن که اختیار زبان خود را نداشته باشد، پشیمان خواهد شد. سفیان گوید: به ایشان عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آیا رواست که خداوند متعال بندگانش را به آن چه که وجود خارجی ندارد، تطمیع کند؟ فرمود: نه. گفتم: پس چطور خدای متعال به موسی علیه السلام و هارون علیه السلام فرموده: «لَّعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشَی» [شاید که پند پذیرد یا بترسد]، در حالی که می دانست او نه متذکّر می شود و نه می ترسد؟ فرمود: فرعون هم متذکّر شده و هم ترسیده بود، اما در لحظه مشاهده غضب الهی، یعنی لحظه ای که دیگر ایمان آوردن سودی نمی بخشید. مگر این گفته خداوند متعال را نشنیده ای که می فرماید: «حَتَّی إِذَا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلِـهَ إِلاَّ الَّذِی

1- [1] - فصّلت/34_35.

آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» و خداوند متعال ایمان او را نپذیرفت و به او فرمود: «آلآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ * فَالْيَوْمَ نُنَجِّيکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آيَةً» می فرماید: تو را به یک مکان مرتفع و بلند پرت می کنیم تا برای مردمی که بعد از تو می آید، نشانه و پندی باشی.(1)

6) عیاشی از ابن ابی عمیر، از کسی در حدیثی مرفوع نقل کرده است: وقتی موسی علیه السلام وارد دریا شد، فرعون و سپاهش به دنبال آنان وارد شدند؛ اما اسب فرعون ترسید وارد دریا شود؛ پس جبرییل علیه السلام سوار بر مادیانی(2) در مقابل او نمایان گشت و اسب فرعون با دیدن آن مادیان به دنبال او رفت و فرعون وارد دریا گشت و همراه با لشکرش غرق شدند.(3)

7) شیخ مفید در اختصاص به نقل از عبد الله بن جُندُب، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیشاپیش لشکر فرعون متشکل از هشتصد هزار نفر بود و قسمت عقب آن یک میلیون سپاهی حضور داشت.

حضرت در ادامه فرمود: وقتی موسی علیه السلام وارد دریا شد، فرعون هم به همراه لشکریانش وارد شدند؛ اما اسب فرعون ترسید که به دریا داخل شود. پس حضرت جبراییل سوار بر مادیانی در مقابل او نمایان شد و وقتی که اسبِ فرعون، مادیان را دید، به دنبال او رفت و فرعون همراه با یارانش وارد دریا گشته و همگی غرق شدند.(4)

ان شاء الله علاوه بر آن چه که این جا آمد، در مورد این داستان، احادیث و روایاتی در سوره شعراء خواهد آمد.

«وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِی إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ...يَوْمَ الْقِيَامَهِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (93)»

«وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِی إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُواْ حَتَّى جَاءهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّکَ يَقْضِی بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (93)»

[به راستی ما فرزندان اسرائیل را در جایگاه(های) نیکو منزل دادیم و از

1- [1] - معانی الأخبار، ص 385، ح 20.
2- [2] - الرَّمَکه: اسب مادیان که برای زاد و ولد، نگهداری می شود (المعجم الوسیط، ماده رمک).
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 136، ح 41.
4- [4] - اختصاص شیخ مفید، ص 266.

چیزهای پاکیزه به آنان روزی بخشیدیم. پس به اختلاف نپرداختند، مگر پس از آن که علم برای آنان حاصل شد. همانا پروردگار تو در روز قیامت در باره آن چه بر سر آن اختلاف می کردند، میانشان داوری خواهد کرد.*]

1) علی بن ابراهیم گفت: آنان را به مصر برگرداند و فرعون غرق شد.(1)

«فَإِن كُنتَ فِی شَکٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ فَاسْأَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُونَ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکَ لَقَدْ جَاءکَ الْحَقُّ مِن رَّبِّکَ فَلاَ تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ (94)»

[و اگر از آن چه به سوی تو نازل کرده ایم در تردیدی، از کسانی که پیش از تو کتاب (آسمانی) می خواندند، بپرس. قطعاً حق از جانب پروردگارت به سوی تو آمده است. پس زنهار از تردیدکنندگان مباش]

1) علی بن ابراهیم از پدرش، از عمرو بن سعید راشدی، از ابن مُسکان به نقل از امام صادق علیه السلام روایت می کند که: وقتی رسول خدا در شب معراج به آسمان عروج کرد، خداوند جایگاه و منزلت بلند و والایی که علی علیه السلام نزد خداوند دارد را به او وحی کرد و وقتی به بیت المعمور برگشت و خداوند همه پیامبران را نزد او جمع کرد و پشت سرش نماز خواندند، در روح و جان رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به منزلت و جایگاه والای علی علیه السلام و عظمت او چیزی پدید آمد. پس خداوند این آیه را نازل کرد: «فَإِن كُنتَ فِی شَکٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ فَاسْأَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُونَ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکَ» یعنی از پیامبران بپرس؛ چرا که خداوند، هر آن چه در کتاب تو نازل کرده است از فضل و کرم خود برای آنان نیز نازل کرده است. «لَقَدْ جَاءکَ الْحَقُّ مِن رَّبِّکَ فَلاَ تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ * وَلاَ تَکُونَنَّ مِنَ الَّذِینَ کَذَّبُواْ بِآیَاتِ اللّهِ فَتَکُونَ مِنَ الْخَاسِرِینَ»(2) [و از کسانی که آیات ما را دروغ پنداشتند، مباش که از زیانکاران خواهی بود]امام صادق علیه السلام می فرماید: به خدا قسم، حضرت رسول صلی الله علیه و آله نه هرگز شک نمود و نه چیزی را سئوال کرد.(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 317.
2- [2] - یونس/ 95.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 317.

2) ابن بابویه به نقل از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از علی بن عبد الله، از بکر بن صالح، از ابو الخیر، از محمد بن حسّان، از محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل داری، از محمد بن سعید اِذخِری- که از جمله مقربان و یاران موسی بن محمد علی الرضا علیه السلام بود- که موسی به او خبر داد که یحیی بن اکثم به او نامه نوشت و در آن راجع به برخی از مسائل سؤال کرد. از جمله این که: در باره تفسیر آیه «فَإِن كُنتَ فِی شَکٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ فَاسْأَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُونَ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکَ» پرسید که مخاطب این آیه کیست؟

اگر مخاطب آیه، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باشد، آیا مفهوم آن این نیست که حضرت صلی الله علیه و آله در آن چه که خداوند به او وحی نموده، شک و تردید کرده است؟ و اگر مخاطب غیر از محمد صلی الله علیه و آله باشد؛ بنابراین مفهوم آن این است که قرآن بر فرد دیگری به غیر از محمد صلی الله علیه و آله نازل گشته است؟ موسی گفت: از برادرم علی بن محمد علیهما السلام، درباره این موضوع سئوال کردم.

ایشان فرمود: «فَإِن كُنتَ فِی شَکٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ فَاسْأَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُونَ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکَ» مخاطب این آیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است و او هیچ شک و شبهه ای نسبت به آن چه خداوند نازل فرمود، نداشته است. اما افراد نادان گفتند: چطور است که خداوند، پیامبری از فرشتگان را مبعوث نمی کند؟ زیرا محمد صلی الله علیه و آله تفاوتی با دیگر انسان ها در خوردن و نوشیدن و بازار رفتن ندارد.

خداوند به پیامبرش وحی کرد که: «فَاسْأَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُونَ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکَ» با حضور این مردم نابخرد و نادان، از اَهل کتاب بپرس که آیا قبل از تو، خداوند پیامبری را برانگیخته که غذا نخورده و در بازار راه نرفته باشد؟ پس تو نیز مانند آنان هستی. بعد فرمود: «فَإِن كُنتَ فِی شکٍّ» و حضرت تردیدی نداشت، اما برای آن که در برخورد با آنان، انصاف را نگه داشته باشد، چنین فرمود. همان طوری که خداوند فرمود «فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءکُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءکُمْ وَأَنفُسَنَا

وأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»(1) [بگو: بیایید پسرانمان و پسرآنتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک خود را و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم. سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم] و اگر می فرمود: بیایید مباهله کنیم و لعنت خداوند را بر شما قرار دهیم، چنین مباهله ای را نمی پذیرفتند و خداوند می دانست که پیامبر صلی الله علیه و آله مسؤولیتش را انجام می دهد و دروغگو نیست. همچنین پیامبر دانست که پروردگار در آنچه که می فرماید راستگوست؛ امّا دوست داشت خودش به این نتیجه برسد و انصاف دهد.(2)

3) ابن بابویه از محمد بن حسن، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر(3) در حدیثی مرفوع از امام باقر و صادق علیهما السلام نقل کرده است که در باره این آیه «فَإِن كُنتَ فِی شَکٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ فَاسْأَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُونَ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکَ» فرمود: که رسول خدا صلی الله علیه و آلهفرمود: من تردیدی ندارم و سؤالی هم نمی پرسم.(4)

4) عیاشی از محمد بن سعید اسدی نقل کرده است که: موسی بن محمد بن رضا علیه السلام روایت کرده که یحیی بن اکثم به او نامه ای نوشت و در آن درباره برخی از مسائل سؤال کرد. از جمله این که پرسید: درباره آیه «فَإِن كُنتَ فِی شَکٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ فَاسْأَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُونَ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکَ» چه می گویند؟ مخاطب این آیه چه کسی است؟ اگر مخاطب پیامبر صلی الله علیه و آلهباشد، آیا مفهومش این نیست که ایشان در وحی الهی شک کرده است؟ و اگر مخاطب غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله باشد؛ بنابراین قرآن بر فرد دیگری غیر از پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است؟

موسی گفت: از برادرم پاسخ این سؤال را پرسیدم. فرمود: در آیه «فَإِن كُنتَ فِی شَکٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ فَاسْأَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُونَ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکَ» مخاطب آیه،

1- [1] - آل عمران/61.
2- [2] - علل الشرائع، ج 1، ص 156، باب 107، ح 1.

3- [3] - وی ابراهیم بن عمر بن کیسان صنعانی یمانی ابو اسحاق است که از امام باقر و صادق علیهما السلام حدیث روایت می کند. او شیعه امامی و جزو افراد مورد اعتماد است (دائره المعارف اعلمی، ج 2، ص 120)
4- [4] - علل الشرائع، ج 1، ص 157، باب 107، ح 2.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد و ایشان نسبت به آن چه خداوند نازل کرد، تردیدی نداشت.

اما مردم نادان گفتند: چگونه است که خداوند، پیامبری از فرشتگان برای ما مبعوث نکرده است؟ این پیامبر، هیچ تفاوتی با دیگران در نیازمندی به خوراک و آشامیدنی و راه رفتن در بازار ندارد. در نتیجه خداوند به پیامبرش وحی فرمود: «فَاسْأَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُونَ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکَ» در حضور همین افراد نادان از آنان سؤال کن: آیا پروردگار قبل از تو، پیامبری را برانگیخته که غذا نخورده باشد و آب ننوشیده باشد و در بازار، راه نرفته باشد؟ تو نیز همانند آنان هستی، و فرمود: «فإن کنُتَ فی شَکٍّ» و ایشان تردیدی نداشت، اما برای آن بود که با آنان مماشات کند. همان طوری که خطاب به آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءکُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءکُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَی الْکَاذِبِینَ»(1) [بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک خود را و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم، سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم] و اگر می فرمود: بیایید مباهله کنیم و لعنت خدا را بر شما بگذاریم، برای مباهله نمی آمدند و خداوند می دانست که پیامبر، رسالت خود را انجام می دهد و دروغگو نیست. همچنین پیامبر دانست که خداوند در آنچه که می گوید صادق است؛ اما دوست داشت خودش به این نتیجه برسد و انصاف دهد.(2)

5) از عیاشی از عبد الصمد بن بشیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در توضیح آیه «فَإِن کُنتَ فِی شَکٍّ مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ فَاسْأَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُونَ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکَ» فرمود: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج برده شد و از راز و نیاز با خداوند، فارغ شد به بیت المعمور- که خانه ای در آسمان چهارم است و در موازات کعبه قرار دارد- باز گردانده شد. خداوند همه پیامبران و رسولان و فرشتگان را جمع نمود و به جبرییل فرمان داد که اذان و اقامه بگوید،سپس رسول خدا پیش آمد و نماز را اقامه کرد و بعد از پایان نماز، خداوند به او

1- [1] - آل عمران/60.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 136، ح 42.

چنین وحی فرمود: «فَاسْأَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُونَ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکَ لَقَدْ جَاءکَ الْحَقُّ مِن رَّبِّکَ فَلاَ تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ».(1)

6) ابن شهر آشوب آورده است: از امام باقر علیه السلام درباره تفسیر آیه «فَاسْأَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُونَ الْکِتَابَ مِن قَبْلِکَ» سؤال شد. آن حضرت پاسخ داد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی به آسمان چهارم برده شدم، جبرییل اذان و اقامه گفت و همه پیامبران و صدیّقان و شهیدان و فرشتگان را جمع نمود. سپس من جلو رفتم و نماز را با حضور آنان اقامه کردم و وقتی بازگشتم. جبرییل به من گفت: به اینان بگو که به چه چیزی شهادت می دهید؟ گفتند: گواهی می دهیم که هیچ معبودی جز خداوند وجود ندارد و تو (محمد صلی الله علیه و آله) رسول خدایی و علی علیه السلام، امیر مؤمنان است.(2)

7) در (تفسیر ثعلبی) و (اربعین خطیب) با سند خود از حسین بن محمد دینوری، از علقمه، از ابن مسعود، از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل کرده است که ایشان فرمود: وقتی در شب معراج به آسمان برده شدم، همراه با جبرییل به آسمان چهارم رسیدیم. در آن جا خانه ای از یاقوت سرخ مشاهده کردم. جبرییل گفت: این همان بیت المعمور است که خداوند آن را پنجاه هزار سال پیش از آسمانها و زمین آفرید. سپس فرمود: ای محمد! برخیز و نماز بپا دار، و همه پیامبران را جمع کرد و من نماز را با آنان اقامه کردم. وقتی نماز را سلام دادم، فرشته ای از طرف پروردگار نزد من آمد و گفت: ای محمد! پروردگار به تو سلام می دهد و به تو می گوید: از پیامبران بپرس که قبل از مبعوث شدن تو، من آنان را برای چه امری مبعوث گردانم؟ حضرت این سؤال را از آنان پرسید. گفتند: بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام.(3)

«وَلاَ تَکُونَنَّ مِنَ الَّذِینَ کَذَّبُواْ بِآیَاتِ اللّهِ فَتَکُونَ مِنَ الْخَاسِرِینَ (95)»

[و از کسانی که آیات ما را دروغ پنداشتند، مباش که از زیانکاران خواهی

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 137، ح 43.
2- [2] - این حدیث را در مناقب شهرآشوب نیافتیم.
3- [3] - ینابیع المودّه، ص 82.

بود*]

1) ابن شهر آشوب از ابو القاسم کوفی در تفسیر آیه «وَلاَ تَکُونَنَّ مِنَ الَّذِینَ کَذَّبُواْ بِآیَاتِ اللّهِ فَتَکُونَ مِنَ الْخَاسِرِینَ» فرمود: منظور از آیات در این جا، اوصیای متقدّم و متأخّر هستند.(1)

«إِنَّ الَّذِینَ حَقَّتْ عَلَیْهِمْ کَلِمَتُ رَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ (96) وَلَوْ جَاءتْهُمْ کُلُّ آیَهٍ حَتَّی یَرَوُاْ الْعَذَابَ الأَلِیمَ (97) »

[در حقیقت کسانی که سخن پروردگارت بر آنان تحقق یافته ایمان نمی آورند.* هر چند هر گونه آیتی برایشان بیاید تا وقتی که عذاب دردناک را ببینند.*]

1) علی بن ابراهیم گفت: یعنی آنانی که امیر مؤمنان علیه السلام را انکار کردند و در باره «حَقَّتْ عَلَیْهِمْ کَلِمَتُ رَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ» فرمود: ولایت بر آنان عرضه شد، ولی آنان به ولایت ایمان نیاوردند. همان ولایتی که خداوند بر آنان واجب کرده بود تا به آن ایمان آورند.(2)

«فَلَوْلاَ کَانَتْ قَرْیَهٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِیمَانُهَا إِلاَّ قَوْمَ یُونُسَ لَمَّآ آمَنُواْ کَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الخِزْیِ فِی الْحَیَاهَ الدُّنْیَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَی حِینٍ (98) »

[چرا هیچ شهری نبود که (اهل آن) ایمان بیاورد و ایمانش به حال آن سود بخشد، مگر قوم یونس که وقتی (در آخرین لحظه) ایمان آوردند عذاب رسوایی را در زندگی دنیا از آنان برطرف کردیم و تا چندی آنان را برخوردار ساختیم.]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عبد الله بن سنان، از معروف بن خَرّبوذ، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: خداوند متعال، مالک بادهای رحمت و بادهای عذاب است. اگر اراده

1- [1] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 253.
2- [2] - تفسیر قمی،ج 1، ص 317

فرماید، عذاب را مبدّل به رحمت می کند؛ اما هرگز رحمت را به عذاب مبدّل نخواهد ساخت و نیز فرمود: زیرا اقوامی که او را اطاعت کردند، هرگز عذاب نکرده است؛ در حالی که اطاعت ایشان از خداوند بر آنان سنگینی می کرد، فقط وقتی آنان را عذاب نمود که از طاعت او روی برگردانده و سرپیچی کردند. امام علیه السلام در ادامه فرمود: پروردگار با قوم یونس نیز چنین نمود. زمانی که ایمان آوردند، آنان را مورد لطف و رحمت قرار داد؛ در حالی که قبلاً حکم عذاب را بر آنان حتمی و مقدّر ساخته بود؛ اما بعد آنان را با رحمت خویش مورد لطف قرار داد و عذاب مقدّر شده بر آنان را مبدّل به رحمت کرد. عذاب را که بر آنان فرود آمده و آنان را فرا گرفته بود، برداشت؛ چرا که اظهار ایمان کرده و به درگاه خداوند تضرّع و زاری نمودند.(1)

2) ابن بابویه از علی بن احمد بن محمد، از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از پدرش، از ابو بصیر نقل کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم به چه دلیلی خداوند متعال عذاب را که بر قوم یونس مسلّط کرده بود، از آنان برداشت؟ چرا چنین کاری را نسبت به دیگر ملت ها و اقوام انجام نداد؟ فرمود: زیرا در علم خداوند، چنین بود که به خاطر توبه آنان، عذاب را از ایشان برخواهد داشت.

اما این موضوع را به یونس خبر نداد؛ زیرا خدای تعالی اراده فرمود یونس علیه السلام در شکم ماهی به عبادت او مشغول باشد و به همین خاطر، سزاوار ثواب و پاداش الهی گردد.(2)

3) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفّار، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از حسن بن علی بن فضّال، از ابو مَغرا حُمید بن مُثنّی عِجلِی، از سماعه نقل کرده است که: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند متعال عذاب حتمی را از هیچ قومی برنداشت مگر قوم یونس. پرسیدم: آیا عذاب آنان حتمی شده بود؟ فرمود: بلی، آنان با دستان خود به عذاب

1- [1] - کافی، ج 8، ص 92، ح64
2- [2] - علل الشرائع، ج 1، ص 87، باب 66، ح 1

رسیده بودند. گفتم: چطور چنین چیزی ممکن است؟ فرمود: در علم خداوند که هیچ کس به آن دسترسی ندارد، آمده بود که خداوند، عذاب را از آنان برخواهد داشت.(1)

4) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: خداوند عذاب را جز از قوم یونس از هیچ قوم دیگری برنداشت. یونس آنان را به اسلام فرا می خواند و آنها نمی پذیرفتند. پس یونس خواست آنان را نفرین کند. در میان قوم یونس، دو مرد بودند که یکی دانشمند بود و دیگری زاهد. اسم یکی از آنها تنوخا و نام دیگری، روبیل بود. مرد عابد به یونس می گفت که مردمت را نفرین کن و مرد دانشمند او را از آن کار باز می داشت و می گفت: آنان را نفرین مکن که خداوند دعای تو را در هدایت آنان استجابت خواهد کرد. خداوند هلاکت و نابودی بندگانش را دوست ندارد. اما یونس گفته عابد را پذیرفت و سخن عالم را رد کرد و آنان را نفرین نمود. خداوند متعال به یونس وحی نمود که در فلان سال و فلان ماه و فلان روز، عذاب بر آنان فرو می آید.

زمانی که وقت عذاب نزدیک شد، یونس به همرا مرد عابد از میان آنان بیرون رفت و مرد دانشمند در میان آنان باقی ماند. در همان روز، عذاب نازل شد. مرد دانشمند به مردم گفت: ای مردم! به درگاه خداوند ناله کنید و از او درخواست کمک کنید. امید است به شما رحم کرده و عذاب را از شما بردارد.

مردم گفتند: چگونه این کار را انجام دهیم؟ گفت: جمع شوید و از شهر خارج شده و به سمت بیابان بروید. مادران را از بچه ها و شتران را از کرّه هایشان و گاوها را از گوساله ها و گوسفندان را از برّه هایشان جدا کرده و سپس گریه کنید و دعا نمایید. مردم از شهر بیرون رفتند و چنان کردند و ناله سرداده و گریستند؛ در نتیجه خداوند، آنان را مورد رحمت قرار داد و عذاب را از آنان برداشت.

خداوند متعال، عذابی که بر آنان فرستاده شده بود و به آنان نزدیک شده بود را بر کوه ها پراکنده ساخت. یونس آمد تا ببیند خداوند چگونه آن مردم را به هلاکت رسانیده است، اما دید که کشاورزان مشغول زراعت در زمین های

1- [1] - علل الشرايع، ج 1، ص 97، باب 66، ح 1

خویش اند. یونس به آنان گفت: بر سر قوم یونس چه آمد؟ آنان در پاسخ یونس که او را نمی شناختند، گفتند: یونس، مردمش را نفرین کرد و پروردگار، نفرین او را استجابت کرد و عذاب را بر آنان فرو فرستاد؛ اما آنان جمع شده و گریستند و خداوند به آنان رحم نمود و عذاب را از آنان برداشت و آن را بر کوه ها پراکنده نمود؛ اما مردم هم اکنون، دنبال یونس می گردند تا او را یافته و ایمان آورند. یونس غضبناک راه خود را پیش گرفت و رفت- همان طور که خداوند متعال داستانش را بیان فرموده است- تا آن که به ساحل دریا رسید، ناگهان دید که کشتی، بارگیری کرده و آماده حرکت است. یونس از آنان درخواست کرد که او را با خود ببرند. آنان نیز او را سوار کردند. وقتی به میانه دریا رسیدند، خداوند ماهی بزرگ (نهنگی) را به سمت آنان فرستاد و از سمت جلو، مانع ادامه حرکت کشتی شده و آن را متوقف کرد. یونس به ماهی نگاه کرد و وحشت کرد و به قسمت عقب کشتی رفت. ماهی هم به همان سمت رفته و دهانش را گشود. مسافران کشتی بیرون آمده و گفتند: بایستی در بین ما گناهکار و عصیانگری وجود داشته باشد! با تیرکمان قرعه کشی کردند(1) و قرعه به نام یونس درآمد. همان طوری که خداوند در قرآن نیز فرمود: «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنْ الْمُدْحَضِينَ»(2) [پس (سرنشینان) با هم قرعه انداختند و (یونس) از باختگان شد] پس مسافران کشتی، او را به دریا انداختند. نهنگ، او را بلعید و به داخل آب برد.

فردی یهودی از امیر مؤمنان علیه السلام درباره زندانی پرسید که زندانی خود را در چهار گوشه دنیا گردانده است؛ آن زندان کدام است؟ امام پاسخ داد: مردی یهودی! آن زندانی که همراه با زندانیش، چهار گوشه زمین را گردید، همان نهنگی بود که یونس در شکمش محبوس گشته بود و ابتدا وارد دریای سرخ شد و سپس به دریای مصر (نیل) و بعد به دریای طبرستان (خزر) وارد شده، بعد به دجله فرو رفت.

آن گاه همراه با یونس به زیرزمین رفت تا به قارون رسید و قارون در روزگار موسی هلاک شده بود و خداوند فرشته ای را مأمور او ساخته بود تا هر

1- [1] - تساهموا: با تیرکمان قرعه کشی و مسابقه دادند «المعجم الوسیط، ماده سهم».

2- [2] - الصّافّات/141.

روز به اندازه قامت یک انسان او را به داخل زمین فرو ببرد. یونس در شکم نهنگ مشغول تسبیح خداوند و طلب استغفار بود که قارون صدای او را شنید و به فرشته ای که مأمور او بود، گفت: به من مهلت بده. من صدای سخن آدمی را می شنوم. خداوند به آن فرشته وحی کرد که به وی مهلت ده. پس فرشته این امکان را برایش فراهم کرد. قارون به یونس گفت: تو کیستی؟ گفت: من آن گناهکار و خطاکار، یونس فرزند مَتَّی هستم. قارون پرسید: موسی بن عمران که برای رضای خدا به شدت خشمگین می شد، کارش به کجا رسید؟ گفت: دور باد! درگذشت. قارون گفت: هارون بن عمران، آن مرد بسیار مهربان و بخشنده نسبت به مردمش، چه بر سر او آمد؟ گفت: درگذشت. گفت: کَلثَم، دختر عمران که برای من نامیده شده بود، چه شد؟ گفت: دور باد! از خاندان عمران، هیچ کس باقی نمانده است. قارون گفت: دریغ و افسوس بر آل عمران. سپس قارون از مجالی که خدا به او داده بود، تشکر کرد. پس خداوند به آن فرشته دستور داد که شکنجه و عذاب را در مسافت زمانی دنیا از او بردارد و تا ابتدای قیامت، عذاب از او برداشته شد.

زمانی که یونس این موضوع را دید، در آن تاریکی ها فریاد برآورد که هیچ معبودی جز تو نیست. تو پیراسته و منزه هستی. من جزو ستمکاران بوده ام. خداوند، دعای او را استجابت کرد و به نهنگ فرمان داد که او را از دهانش بیرون افکند، و نهنگ یونس را- در حالی که پوست و گوشت نداشت- در کنار ساحل دریا از دهان بیرون افکند. پس خداوند، درختی از کدو را در کنار او رویاند تا بر سرش سایه بیندازد و از اشعه خورشید به دور باشد و او نیز سپاس خدای به جای آورد. بعد خداوند به آن درخت فرمان داد که از یونس، فاصله بگیرد. پس آفتاب بر او تابید و یونس شروع به بی تابی کرد. خداوند به او وحی کرد: تو که طاقت دمی درد کشیدن را نداری، چگونه به جان صد هزار نفر یا حتی بیشتر، رحم نکردی؟ یونس گفت: خدایا! از درگاه تو طلب بخشش می کنم. خداوند، بدن یونس را به او بازگرداند و او نزد قوم خود رفت و آنان به او ایمان آوردند. این آیه به این موضوع اشاره دارد: «فَلَوْلاَ كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلاَّ قَوْمَ يُونُسَ لَمَّآ آمَنُواْ كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الخِزْيِ فِى الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ» گفته اند که یونس 9 ساعت

در شکم نهنگ باقی ماند.(1)

5) علی بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که: یونس علیه السلام سه روز در شکم نهنگ ماند و در آن تاریکی های سه گانه، تاریکی شکم نهنگ، تاریکی شب و تاریکی دریا، صدا می زد که خداوندا! هیچ معبودی جز تو نیست؛ منزه و پاکی و من از جمله ستمکارانم. پروردگار، دعایش را پذیرفت و استجابت کرد و نهنگ او را بیرون آورده، بعد به سمت ساحل کشانده و به آن جا پرتاب کرد. سپس خداوند در کنار او درخت کدو رویاند و یونس آن را می مکید و در حالی که موی بدنش ریخته و پوستش نازک شده بود، از سایه درخت و برگ آن استفاده می نمود.

یونس تسبیح خدای می گفت و او را شب و روز یاد می کرد و زمانی که نیرومند گشت و توانست روی پای خود بایستد، خداوند کِرمی را فرستاد و ریشه کدو را خورد. پس درخت، پژمرده شده و خشک گشت. این مسئله بر یونس گران آمد و غمگین گشت. پس خداوند به او وحی کرد: یونس، چرا غمگینی؟ عرض کرد: خداوندا! بر درختی که به کار من می آمد و سودم می رساند، کِرمی را مسلّط ساختی که موجب شده خشک شود. خداوند فرمود: یونس! آیا به خاطر درختی که آن را نکاشته ای و به آن آب نداده ای و وقتی از آن بی نیاز شوی، برایت مهم نیست که بخشکد، غمگین شده ای، اما به خاطر صد و چند هزار انسان غمگین نشدی و خواهان عذاب آنان شدی؟ بدان که مردم نینوا ایمان آورده و راه تقوا پیشه کرده اند. به سوی آنان برگرد.

یونس به سوی قوم خود روانه گشت و همین که به آن جا نزدیک شد، خجالت کشید وارد شهر شود. به چوپانی که با او روبرو شده بود، گفت: برو، مردم نینوا را با خبر کن و به آنان بگو: یونس آمده است. چوپان گفت: دروغ می گویی؟ شرمت نمی آید؟ یونس در دریا غرق گشت و کارش تمام شد. یونس گفت: اگر گوسفندانت به سخن درآیند و بگویند من یونس هستم، می پذیری؟ چوپان گفت: آری. یونس گفت: پروردگارا! این گوسفند را به سخن وادار تا گواهی دهد که من یونس ام. گوسفند زبان باز کرد و به چوپان گفت که وی یونس است.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 318

وقتی که چوپان نزد قوم یونس آمد و آنان را از ماجرا باخبر ساخت، او را دستگیر نموده و می خواستند او را بزنند. چوپان گفت بر آن چه که می گویم شاهد آشکار و گواه روشنی دارم. گفتند: چه کسی است که شهادت دهد؟ گفت: این گوسفند گواهی می دهد. پس گوسفند گواهی داد که چوپان، راستگو است و خداوند یونس را به آنان بازگردانده است. قوم یونس از شهر بیرون آمده و به جستجوی او پرداختند. او را یافتند و به شهر آوردند و به او ایمان آوردند و ایمان شان نیز نیکو بود. خداوند آنان را تا مدتی، یعنی تا زمان مرگ برخوردار نمود و آنان را از عذاب رهانید.(1)

6) عیاشی از ابو عُبَیده حَذّاء، از امام باقر علیه السلامنقل می کند که شنیدم ایشان می فرمود: در نوشته ای از امیر مؤمنان علیه السلام دیدیم که فرموده بود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد، جبرییل علیه السلام به او گفته که خداوند، یونس بن متّی علیه السلام را در سی سالگی در میان قومش به پیامبری برگزید. یونس مردی بود که خشمگین می شد و نسبت به قومش کم صبر و بی حوصله بود و با آنان مدارا نمی کرد. وی از عهده بار سنگین رسالت و وقار نبوت و مسؤولیتهای آن بر نمی آمد و زیر بار گران این مسؤولیت ها خُرد شد، همچون شتر جوان که طاقت بار سنگین را ندارد.

وی سی و سه سال در میان قومش ماند و آنان را به ایمان به خداوند و باور داشتن وی فرا خواند؛ اما جز دو نفر کسی از قوم او ایمان نیاورد. نام یکی از آن دو نفر، روبیل و دیگری تنوخا بود. روبیل از خانواده علم و نبوّت و حکمت بود و از دوستان قدیمی یونس بن متّی- قبل از برگزیده شدن به نبوّت- به شمار می رفت. اما تنوخا، مردی بینوا و عابد و زاهد بود که دائم در عبادت به سر می برد و از دانش و حکمت، بهره ای نداشت. روبیل یک گله گوسفند داشت و روزگار خود را با آن سپری می کرد و تنوخا به بیابان می رفت و هیزم جمع می کرد و بر سر می نهاد و از دسترنج خود زندگی می کرد.

روبیل به خاطر دانش و حکمت و رفاقت دیرینه ای که با یونُس داشت، از منزلت و جایگاه ویژه ای نزد یونُس برخوردار بود؛ ولی تنوخا چنین جایگاهی

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 320

نداشت. زمانی که یونس دید قومش دعوت او را نمی پذیرند و به او ایمان نمی آورند، دلتنگ شد و چون دید که تاب و تحمّل این قضیه را ندارد، شکایت به درگاه خدا برد و با خداوند چنین گفت: خداوندا! مرا در سی سالگی به نبوّت برانگیختی. من در میان آنان ماندم و آنها را دعوت کردم تا به تو ایمان آورند و رسالت مرا تصدیق کنند. سی و سه سال آنها را از عذاب و انتقام تو ترساندم، اما ایشان مرا تکذیب کرده و ایمان نیاوردند. پیامبری را منکر شدند و رسالتم را به تمسخر گرفتند و تهدیدم کردند و نزدیک بود مرا بکشند. پس ای خدا! عذابت را بر آنان نازل فرما؛ چرا که اینان جماعتی اند که ایمان نمی آورند. امام می فرماید: خداوند به یونُس وحی کرد که در میان قومت زن حامله، جنین و نوزاد، پیرمرد سالخورده، زن ناتوان و مرد مستضعف و ذلیل شده وجود دارند و من حاکمی دادگرم و رحمت من بر خشمم پیشی می گیرد و کودکان را به خاطر گناه بزرگان، عذاب نمی کنم _ و آنان ای یونس _ بندگان من، آفریدههایم و مخلوقاتم در شهرها و آبادیها و بندگان تحت تکفّل من هستند. دوست دارم به آنان فرصت بدهم و با آنان مدارا کنم و منتظر بازگشت و توبه آنان هستم. تنها به این خاطر تو را در میان قومت برانگیختم تا از آنان بسیار مواظبت کنی و به آنان به خاطر صله رحم که بدان سخت محتاجند، محبّت نمایی و با مهر و رأفت پیامبرگونه، به آنان فرصت بدهی و با بردباری نبوت، با آنان شکیبایی نمایی و با آنان چونان طبیب معالجی باشی که آگاه به درمان درد است؛ اما تو با آنان کنار نیامدی و با مدارا دلشان را به دست نیاوردی و با آنان با سیاست پیامبرگونه برخورد نکردی و با بدبینی و بی صبری ات از من درخواست می کنی که آنان را عذاب کنم. بنده ام، نوح با قومش صبورتر، همراه تر و بردبارتر و در پذیرش عذر، تواناتر از تو بود. به همین خاطر هر زمان که به خاطر من خشم می گرفت، من نیز غضب می کردم و هر وقت مرا فرا می خواند، جوابش می دادم.

یونس گفت: پروردگارا! من تنها به خاطر تو بر آنان خشم گرفتم و تنها به این سبب آنان را نفرین کردم که از فرمان تو سرپیچی کردند. پس تو را به عزتت قسم می خورم، هرگز به آنان مهربانی و عطوفت نشان ندهم و بعد از آن که کفر ورزیدند و مرا تکذیب نمودند و نبوّتم را منکر شدند، دیگر نگاهی دلسوزانه به آنان نیندازم. پس عذابت را بر آنان فرو فرست؛ زیرا که آنان هرگز ایمان نخواهند آورد.

پس خداوند فرمود: ای یونس! تعداد آنان صد هزار نفر، بلکه بیشتر است. آنان بندگان من هستند. سرزمین مرا آباد می کنند. بندگان مرا به دنیا می آورند و محبتم در حق آنان را به این شکل نشان می دهم که با توجه به شناختی که از تو و آنان دارم، شکیبایی کرده و فرصتشان دهم و تدبیر و ارزیابی من با دانش و ارزیابی تو متفاوت است.

ای یونس! تو پیامبری و من خداوند دانایم. دانش من درباره آنان، ریشه در علم غیب من دارد که منتهای آن ناپیداست؛ اما آگاهی تو در باره آنان، امری است ظاهری که باطنی ندارد. یونس! خواسته تو را در باره فرو فرستادن عذاب بر آنان پذیرفتم، اما بدان که این کار، نه مقام تو را نزد من افزون می سازد و نه شأن تو را بالا می برد. عذاب در ماه شوّال، روز چهارشنبه و نیمه ماه، بعد از طلوع آفتاب بر آنان فرود خواهد آمد. آنان را از این موضوع باخبر ساز.

امام علیه السلام فرمود: این موضوع، یونس را خوشحال کرد و باعث ناراحتی او نشد و نمی دانست که چه عاقبتی در پیش خواهد بود. یونس نزد تنوخای عابد رفت و خبر نزول عذاب الهی بر قومش را در آن روز به اطلاع او رسانید و به او گفت: روانه شو تا به آنان بگویم که خداوند فرو فرستادن عذاب را به من وحی نمود. تنوخا گفت: رهایشان کن که در مستی و گناه و معصیتشان به سر ببرند تا خداوند متعال، آنان را عذاب کند.

یونس به او گفت: به دیدن روبیل برویم و با او مشورت کنیمّ. زیرا او مردی دانا و حکیم و از اهل بیت نبوّت علیه السلام است. آن دو نزد روبیل رفتند و یونس به او خبر داد که خداوند به او وحی کرده که قومش را در وسط ماه شوّال، در روز چهارشنبه، بعد از طلوع خورشید، عذاب خواهد کرد.

یونس به روبیل گفت: نظرت چیست؟ با ما بیا تا مردم را از ماجرا با خبر سازیم. روبیل به یونس گفت: همانند پیامبری دانا و فرستاده ای حکیم، بار دیگر نزد پروردگارت بازگرد و از خداوند متعال درخواست کن که عذاب را از آنان بردارد؛ زیرا او بی نیاز از شکنجه آنان است. او محبت و مدارای با بندگانش را دوست دارد و این درخواست، نه ضرری به تو می رساند و نه موجب کاهش منزلت تو نزد خداوند می گردد و امید است که قوم تو بعد

از کفر و ناسپاسی و انکاری که مرتکب شده اند، روزی باز دوباره ایمان بیاورند. پس آنان را مهلت بده و شکیبا باش و در

ص:96

برابر آنان، بردباری کن.

تنوخا به او گفت: وای بر تو روبیل! این چه مشورت و پیشنهادی است که به یونس می دهی؟ بعد از آن که آنان به خداوند کفر ورزیده و پیامبرش را منکر گشته و او را تکذیب نمودند و او را از خانه اش اخراج کردند و حتی تصمیم گرفتند او را سنگسار کنند، او چنین کند؟! روبیل به تنوخا گفت: خاموش شو! تو مردی عابد هستی، هیچ دانشی نداری. سپس روی به سوی یونس نهاده و گفت: یونس به من بگو، آیا می دانی اگر خداوند عذاب را بر قومت نازل گرداند، آیا همه آنان را هلاک خواهد گردانید یا برخی از ایشان را هلاک می کند و گروهی را باقی خواهد گذاشت؟

یونس به او گفت: البته که همه آنان را به هلاکت خواهد رساند. من از خداوند همین را خواسته ام و تاکنون نسبت به ایشان احساس ترحم نداشته ام تا با پروردگار، مطرح نموده و از درگاهش درخواست نمایم که عذاب را از آنان برگرداند. روبیل به او گفت: یونس! آیا می دانی اگر خدا، عذاب را بر آنان نازل کند و آنان آن را حس کنند، ممکن است به درگاهش توبه نمایند و طلب بخشش و استغفار کنند و خداوند به ایشان رحم کند؟ چرا که وی ارحم الراحمین است و عذاب از آنان برداشته شود، بعد از آن که تو از طرف پروردگار به آنان خبر داده ای که روز چهارشنبه، عذاب بر آنان نازل می شود و بدین ترتیب در نزد آنان به عنوان فردی دروغگو، شناخته شوی؟ تنوخا به او گفت: وای بر تو ای روبیل! گنده تر از دهانت صحبت می کنی! پیامبر خدا به تو می گوید که خداوند متعال به او وحی کرده که عذاب بر آنان نازل خواهد شد و سخن خداوند را رد می کنی و در سخن خداوند و پیامبرش، تردید می کنی؟! برو که تمامی اعمال تو باطل گشت.

روبیل به تنوخا گفت: دیدگاهت بی بنیان و سست است. سپس رو به یونس کرد و گفت: اگر وحی نازل شده و همان طور که خداوند به تو وحی کرده، عذاب بر آنان فرود آید و یقیناً قول خداوند، حق است، می دانی که همه قوم تو هلاک خواهند شد و روستای آنان ویران می شود و اگر چنین شود، فکر نمی کنی که خداوند، نامت را از فهرست پیامبران خط بزند و رسالت تو را باطل کند و تو در زمره ضعفای مردم قرار گیری که به وسیله تو، صد هزار نفر یا بیشتر، هلاک شوند؟ اما یونس سفارش او را نپذیرفت و همراه تنوخا به سوی قومش روانه شدند تا به

ص:97

اطلاعشان برساند که پروردگار به او وحی نموده که روز چهارشنبه ماه شوال و در نیمه ماه، بعد از طلوع آفتاب، عذاب را بر شما نازل خواهد کرد. اما مردم سخنان او را نپذیرفتند و او را تکذیب کردند و او را از شهرشان با خشونت هر چه تمام تر اخراج نمودند. یونس همراه با تنوخا از شهر بیرون رفتند و در فاصله نه چندان دوری از شهر اتراق کردند و منتظر عذاب شدند.

اما روبیل همراه با قومش در شهرشان ماندند تا آن گاه که ماه شوال فرا رسید. روبیل بر سر کوهی رفته و با بانگ بلند فریاد برآورد که: من روبیل هستم؛دلم به حال شما می سوزد؛ نسبت به شما مهربانم؛ این ماه شوال است که بر شما وارد گشته و یونُس، پیامبرتان، فرستاده ی پروردگارتان به شما خبر داد که پروردگار به او وحی نمود که عذاب در ماه شوّال در نیمه ماه، در روز چهارشنبه بعد از برآمدن آفتاب، نازل خواهد شد و هرگز خداوند آن چه را به پیامبرانش وعده داده است، خلف وعده نمی کند. پس ببینید چه چاره ای می توانید بیندیشید؟ سخنان روبیل آنان را ترسانید و به او گفتند: روبیل، تو چه پیشنهادی به ما می دهی؟ تو مردی دانشمند و حکیمی، هنوز هم باور ما این است که تو نسبت به ما مهربان و دلسوز هستی. ما پیشنهاد تو را به یونس درباره خودمان شنیده ایم و از آن آگاهیم. به ما دستور بده و رأی خودت را برایمان بازگو کن.

روبیل به آنان گفت: به نظرم می رسد و پیشنهاد می کنم که هنگامی که سپیده در روز چهارشنبه، در نیمه ماه دمید، نوزدان را از مادرهایشان دور کرده و در پایین این کوه درمسیر دره ها قرار دهید و همه زنان و همه چهارپایان را از بچه هایشان جدا کنید و در دامنه کوه نگه دارید. همه این کارها را قبل از برآمدن آفتاب انجام دهید و همین که دیدید باد زردی از مشرق رو به سوی شما آمد، از کوچک و بزرگ، تا آن جا که می توانید، فریاد و بانگ ضجّه و ناله را بلند کرده و به درگاه خداوند، تضرّع و زاری کنید و توبه نمایید و از درگاهش، طلب غفران کنید. سرهایتان را به سوی آسمان بالا ببرید و بگویید: پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم؛ پیامبرت را تکذیب نمودیم. به خاطر گناهانمان به درگاهت بازگشته و توبه کردیم. اگر تو ما را نبخشی و مورد عنایت و رحمت قرار ندهی، البته که از دسته خسارت دیدگان و شکنجه شدگان خواهیم بود. دست از گریه برندارید و از فریاد برآوردن، تضرّع به درگاه خدا و توبه کردن، دست نکشید تا خورشید، در ورای

ص:98

حجاب، پنهان شود یا خداوند، پیش از آن، عذاب را از شما بردارد.

نظر همه مردم بر این قرار گرفت که آن چه را که روبیل به آنان پیشنهاد داده بود، انجام دهند و هنگامی که روز چهارشنبه ای که منتظر وقوع عذاب در آن بودند، فرا رسید، روبیل از شهر دور شد، به طوری که فریادشان را می شنید و اگر عذاب، نازل می شد، آن را می دید. وقتی سپیده صبح روز چهارشنبه دمید، قوم یونُس آن چه را که روبیل به آنان فرمان داده بود، به جا آوردند و هنگامی که خورشید برآمد، بادی زرد و تاریک، غُرّنده و پُرصدا و زوزه کشان پیش آمد. به محض آن که مردم، باد را دیدند، جیغ و داد و گریه و فریاد و تضرّع آنان به درگاه پروردگار برخاست و به سوی خدا توبه کردند و طلب استغفار نمودند. کودکان با سر و صدا فریاد برآورده و مادرهایشان را می خواستند و برّه های تازه به دنیا آمده حیوانات، سر و صدا راه انداخته، پستان مادرشان را می طلبیدند. دیگر حیوانات نیز فریاد برآورده، خواستار چرا بودند. مدتی در چنین وضعی بودند و از طرفی، یونُس و تنوخا، سر و صدا و فریادشان را می شنیدند و از خداوند می خواستند که عذاب آنها را شدیدتر کند. امّا از سوی دیگر، روبیل در جای خودش مانده بود و صدای فریادشان را می شنید و آن چه را که فرود می آمد را از خداوند درخواست می کرد که عذاب را از آنان بردارد.

زمانی که آفتاب غروب کرد و درهای آسمان گشوده شد و خشم پروردگار متعال فروکش کرد و خداوند به آنان رحم نمود، دعایشان را مستجاب کرد و توبه آنان را پذیرفت و از لغزش آنان درگذشت. خداوند به اسرافیل وحی کرد که میان قوم یونس فرود آید؛ چرا که آنان به درگاه من، ناله و زاری کردند و استغفار نمودند. من نیز آنان را مورد لطف و رحمت خودم قرار دادم و توبه ایشان را پذیرفتم؛ زیرا که منم آن خدای بسیار توبه پذیر مهربان که سریعاً توبه بنده توبه کننده از گناهان را می پذیرم. بنده و فرستاده ام یونس، خواستار نزول عذاب بر قومش بوده است و من عذاب را بر آنان نازل کردم؛ چرا که به وفای بر عهد، شایسته ترینم و آنان را عذاب نمودم؛ اما یونس وقتی که این درخواست را از من داشت، شرط نکرد که من عذاب را بر آنان بفرستم و هلاک شان گردانم [ای اسرافیل!] بر آنان فرود آی و عذاب را از آنان دور گردان.

اسرافیل عرض کرد: پرودگارا! عذابت به نزدیکی کتف های آنان رسیده و

نزدیک است آنان را به هلاکت برساند. من دارم می بینم که عذاب فرا گیر شده و بر آنان نازل گشته است، پس چگونه این عذاب را دور کنم؟ خداوند فرمود: این چنین نیست. من به فرشتگانم دستور داده ام که عذاب را از آنان بردارند و تا اراده من به آنان نرسد، عذاب را بر آنان نازل نمی کنند. پس ای اسرافیل! بر آنان فرود آی و عذاب را از آنان برگردان و آن را بر کوههای سرکش و بلند و مشرف بر دیگر کوهها و در قسمت هایی که چشمه ها جوشان می گردند و سیل ها جریان می یابند، فرو آور و رام و مطیعشان بگردان و چندان نرمشان گردان تا به آهنی جامد تبدیل شوند. اسرافیل فرود آمد و بالهایش را پَراکند و با بالهایش عذاب را براند و آن را به کوه هایی فرستاد که خداوند به او امر کرده بود. امام صادق علیه السلام فرمود: منظور همان کوههایی است که هم اکنون در منطقه موصل قرار دارد. وقتی قوم یونس دیدند عذاب از آنان برداشته شده، از بالای کوه، رو به سوی منازل شان فرود آمدند و همسران و فرزندان و اموالشان به آنان پیوستند و خدای را به خاطر برداشتن عذاب، سپاس گفتند.

یونس و تنوخا، روز پنج شنبه را در همان جایی که بودند به صبح رساندند و تردیدی نداشتند که عذاب الهی بر آن قوم، نازل شده و همه را به هلاکت رسانده است. آن دو، روز پنج شنبه وقتی همه سر و صداها خاموش شد، هنگام طلوع آفتاب به طرف شهر رفتند تا ببینند چه بر سر مردم آمده است. چون به شهر رسیدند با خارکنان و خرکچیان و چوپانان و گوسفندان آنان روبرو شدند و دیدند مردم شهر با خیالی آسوده به زندگی خود ادامه می دهند. یونس رو به تنوخا کرده و گفت: ای تنوخا! وحی به من دروغ گفت و وعده من به مردم نیز دروغ از آب درآمد.حال که وحی به من دروغ گفت(1)، به عزت پروردگارم قسم که قوم من، هیچگاه روی مرا نخواهند دید. پس در حالی که به خاطر پروردگارش خشمگین بود(2)، سر به بیابان نهاده و گریخت و برای آن که مبادا یکی از افراد قومش، او را ببیند و به او بگوید:

1- [1] - مرحوم مجلسی در توضیح جمله «بعد ما کذبنی الوحی» گفته است: یعنی به اعتقاد مردم. بحار، ج 17، ص 399.
2- [2] - مرحوم مجلسی در توضیح این جمله «مغاضبا لربّه» گفته است: به خاطر پروردگارش بر قوم خود، خشمگین بود، یعنی خشم یونس به

خاطر خدا بود، نه از روی هوا و هوس، یا آن که به خاطر خلف وعده ای که صورت گرفت از تکذیب قومش می ترسید. بحار، ج 17، ص 399.

ای دروغگو! به صورت ناشناس به سمت دریای «ایله» فرار کرد. از همین رو بود که خداوند متعال فرمود: «وَذَا النُّونِ إذ ذَّهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ أن لَّن نَقْدِرَ عَلَيْهِ»(1) [و ذو النون را (یاد کن) آن گاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم] تنوخا به شهر بازگشت و با روبیل برخورد کرد و روبیل به او گفت: تنوخا، کدام یک از آن دو دیدگاه، صواب بود و سزاوار بود از آن پیروی شود؟ نظر من یا نظر تو؟ تنوخا به او گفت: البته که نظر تو درست تر بود. تو براساس حکمت و دانش، رأی دادی. تنوخا به او گفت: من می پنداشتم که به خاطر زهد و عبادت و فضیلت اعمال عبادی ام از تو برتر هستم، امّا فضیلت و برتری تو به خاطر علم و دانشی که داری، آشکار شد؛ دانشی که خداوند به تو عطا کرده است وقتی با عبادت همراه می شود، از زهد و عبادتِ بدون دانش، بهتر است. پس همراه با یکدیگر نزد قوم خویش رفتند و در میان آنان به سر بردند. اما یونس درحالی که به خاطر خدا، خشمگین گشته بود، سرگردان شد. پس این آیه از قرآن به داستان یونس، اشاره دارد. آن جا که می فرماید: «فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ»(2) [پس ایمان آوردند و تا چندی برخوردارشان کردیم] ابو عبیده گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: یونس چه مدت از قومش دور بود تا آن که با نبوّت و رسالت خود، نزد آنان بازگشت و به او ایمان آوردند و او را تصدیق کردند؟ فرمود: چهار هفته. هفت روز از این چهار هفته در دریا بود، هفت روز دیگر در مسیر بازگشت به سوی قومش. از امام علیه السلام پرسیدم: منظور از این هفته ها، چند ماه است یا چند روز یا چند ساعت؟ امام فرمود: ای ابو عبیده! عذاب، در روز چهارشنبه، نیمه شوّال بر آنان نازل شد و همان روز نیز برطرف شد و یونس با عصبانیت، روز پنج شنبه به راه افتاد. هفت روز در راه رسیدن به دریا بود و هفت روز در شکم نهنگ ماند و هفت روز در آن صحرا، زیر آن درخت بود و هفت روز نیز در راه بازگشت به سوی قومش بود؛ بنابراین، رفت و برگشت او مسیری بیست و هشت روزه بوده است. سپس نزد قومش آمد و آنان نیز به او ایمان آورده و او را تصدیق نمودند و از او پیروی کردند. از همین روستکه خداوند متعال فرموده است: «فَلَوْلاَ كَانَتْ قَرْيَةٌ

1- [1] - انبیاء/87.
2- [2] - صافات/148.

آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلاَّ قَوْمَ يُونُسَ لَمَّآ آمَنُواْ كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الخِزْيِ».(1)

7) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: زمانی که عذاب بر قوم یونس سایه افکند، آنان خدای را فراخواندند و او عذاب را از آنها برداشت. پرسیدم: چطور ممکن است؟ فرمود: در علم خداوند، مسجّل بود که عذاب را از آنان برمی دارد.(2)

8) ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی که قوم یونس، او را آزار دادند، آنان را نفرین کرد و اولین روز بعد از نفرین، چهره هایشان زرد شد و در روز دوم، سیاه روی شدند. سپس فرمود: خداوند به آنان وعده کرده بود که عذاب، آنان را فرا خواهد گرفت. عذاب، آنان را فراگرفت و چنان نزدیک بود که با نیزه های خود آن را می گرفتند؛ بنابراین زنان و فرزندانشان و گاوها و گوساله هایشان را از هم جدا کردند و لباس های خشن و پشمینه پوشیدند و بر گردن هایشان ریسمان نهادند و بر سر خویش خاکستر ریختند و به درگاه خداوند، ضجّه و ناله سردادند و گفتند: به خدای یونس ایمان آوردیم.

سپس امام علیه السلام فرمود: خداوند، عذاب را از آنان برطرف نمود و به سوی کوه های «آمِد»(3) سوق داد. یونس در حالی شب را به صبح رسانید که فکر می کرد قومش هلاک گشته اند، اما دید که همگی در سلامتند. پس خشمگین شد و همان طور که خداوند فرموده: «مغاضباً» از شهر خارج شد تا این که سوار بر کشتی شد که دو مرد بر آن سوار بودند. کشتی دچار توفان شد و کشتیبان گفت: ای مردم! در کشتی من کسی است که تحت تعقیب است. یونس گفت: آن فرد، منم و برخاست تا خود را به دریا بیافکند و چشمش به آن نهنگ که دهانش را بازکرده بود، افتاد. یونس از آن ترسید و آن دو مرد او را گرفتند و به او گفتند: تو تنهایی و ما دو نفر هستیم، پس بیا قرعه کشی کنیم. چون قرعه کشی کردند، نام یونس بیرون آمد. در آن دوران، رسم بر آن بود که اگر سه بار، نام کسی بیرون می آمد به هیچ وجه اشتباه نبود. بنابراین یونس، خود را در دریا انداخت و نهنگ، او را بلعید.

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 137، ح 44.
2- [2] - عیاشی، ج 2، ص 143، ح 45.

3- [3] - آمِد: شهری کهن و مستحکم که از بزرگترین شهرهای دیار بکر و مهم ترین و پرآوازه ترین آن منطقه به شمار می آید. «معجم البلدان، ج 1، ص 56»

نهنگ، او را در هفت دریا چرخاند تا به دریای آتشین که قارون در آن شکنجه شده بود، رسید. قارون، صدایی شنید و از فرشته، عامل صدا را جویا شد. فرشته به او خبر داد که او یونس است و خداوند، او را در شکم ماهی، زندانی کرده است. قارون به فرشته گفت: به من اجازه می دهی تا با او سخن بگویم؟ فرشته به او اجازه داد. قارون به یونس گفت: بر سر موسی بن عمران، آن که به خاطر خداوند غضب می کرد، چه آمد؟ یونس به اطلاع او رسانید که موسی درگذشته است. قارون گریست و پرسید: آن بنده بسیار مهربان و عطوف نسبت به قومش یعنی هارون بن عمران چه شد؟ یونس گفت: او نیز مرده است. قارون گریست و به شدت بی تابی کرد. آن گاه در باره خواهرش «کَلثَم» _ که نام قارون بر او بود _ پرسید: گفت: او نیز مرده است. قارون گفت: ای افسوس و دریغ به حال آل عمران! فرمود: پس خداوند به آن فرشته که موکّل او بود وحی کرد: شکنجه را از او بردارید.(1)

9) مَعْمَر به نقل از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی خداوند به یونس فرمان داد که نزول عذاب الهی را به قومش خبر دهد، او نیز آنان را از آن آگاه ساخت و عذاب بر آنان سایه افکند. پس میان خود و فرزندان و چهارپایان و کره ّهایشان جدایی افکندند. بعد به درگاه خداوند ناله زده و بی تابی نمودند. پروردگار نیز عذاب را از آنان برداشت و یونس با خشم و عصبانیت رفت و نهنگ او را بلعید و او را در هفت دریا چرخاند.

به امام علیه السلام عرض کردم: چه مدت در شکم ماهی ماند؟ فرمود: سه روز، سه روز در شکم نهنگ ماند. بعد او را به بیرون پرتاب کرد در حالی که موی او و پوست تنش ریخته بود. خداوند درخت کدویی را در کنار او رویانید تا بر او سایه افکند. وقتی یونس، نیروی خود را بازیافت، آن درخت به تدریج خشک شد.

یونس گفت: ای خدای من! آن درختی که بر من سایه افکنده بود، خشک شده است. خداوند به او وحی کرد: ای یونس! برای خشک شدن درختی که بر تو سایه انداخته بی تابی می کنی، ولی به خاطر عذاب شدن صد هزار نفر انسان و یا بیشتر، بی تابی نمی کنی؟!(2) إن شاء الله در این مورد روایاتی در سوره انبیا و سوره

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص144، ح 46.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 145، ح 47

صافّات ذکر خواهد شد.

«وَلَوْ شَاء رَبُّکَ لآمَنَ مَن فِی الأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعًا...وَیَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لاَ یَعْقِلُونَ (100)»

«وَلَوْ شَاء رَبُّکَ لآمَنَ مَن فِی الأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعًا أَفَأَنتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُواْ مُؤْمِنِینَ (99) وَمَا کَانَ لِنَفْسٍ أَن تُؤْمِنَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ وَیَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لاَ یَعْقِلُونَ (100)»

[و اگر پروردگار تو می خواست، قطعاً هر که در زمین است، همه آنها یکسر ایمان می آوردند. پس آیا تو مردم را ناگزیر می کنی که بگروند؟* و هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا ایمان بیاورد و (خدا) بر کسانی که نمی اندیشند، پلیدی را قرار می دهد.]

1) علی بن ابراهیم: سپس خداوند به پیامبرش فرمود: «وَلَوْ شَاء رَبُّکَ لآمَنَ مَن فِی الأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعًا أَفَأَنتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُواْ مُؤْمِنِینَ» یعنی اگر خداوند می خواست که مردم را مجبور به ایمان آوردن کند، این کار را انجام می داد.(1)

2) ابن بابویه گفت: تَمیم بن تمیم قُرشیّ، از پدرش، از احمد بن علی انصاری، ازابو صلت عبد السلام بن صالح هروی در مسائلی که مأمون با امام رضا علیه السلام مطرح کرده، آورده است که: از جمله موضوعاتی که مأمون مطرح کرد، این بود که به امام گفت: معنای آیه «وَلَوْ شَاء رَبُّکَ لآمَنَ مَن فِی الأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعًا أَفَأَنتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُواْ مُؤْمِنِینَ * وَمَا کَانَ لِنَفْسٍ أَن تُؤْمِنَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ» چیست؟ امام رضا علیه السلام فرمود: پدرم موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی علیه السلام، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مسلمانان به حضرت محمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: اگر برخی از مردم را که توانایی مسلمان کردن آنان را داشتی، به پذیرش دین اسلام مجبور می کردی، تعدادمان زیادتر می شد و بر دشمنان نیز چیره می گشتیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من کسی نیستم که خداوند متعال را با بدعتی

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 320

ملاقات کنم که به من در آن زمینه دستوری نداده است و من کسی را به کاری وادار نمی کنم. پس خداوند تبارک و تعالی این آیه را بر ایشان نازل فرمود: « وَلَوْ شَاء رَبُّکَ لآمَنَ مَن فِی الأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعًا أَفَأَنتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُواْ مُؤْمِنِینَ * وَمَا کَانَ لِنَفْسٍ أَن تُؤْمِنَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ» به شیوه وادار کردن و مجبور ساختن در دنیا، همان طوری که روز قیامت به وقت مشاهده هراس و وحشت آن روز، ایمان می آورند و اگر من با اجبار، آنان را به وادی ایمان می کشاندم، دیگر سزاوار اجر و ثواب و ستایش من نبودند. من می خواهم که با اختیار و انتخاب خودشان ایمان آورند، نه به اجبار و اضطرار تا آنکه مستحق تقرّب به درگاه و عزّت و احترام و جاودانگی در بهشت شوند. «أَفَأَنتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُواْ مُؤْمِنِینَ».

اما آیه: «وَمَا کَانَ لِنَفْسٍ أَن تُؤْمِنَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ» به معنای تحریم (اجبار کردن) ایمان بر او نیست، بلکه مفهومش آن است که ممکن نیست مؤمن شود، مگر به اذن پرودگار. اجازه دادن خداوند به معنی فرمان دادن ایشان است و آن، زمانی است که مکلّف و معبّد باشد. اما مفهوم مجبور کردن نفس انسانها به ایمان آوردن، زمانی است که تکلیف و تعبّد از آنها برداشته شده باشد. مأمون گفت: ای ابو الحسن! گره از کارم گشودی. خداوند، گره از کارت بگشاید.(1)

3) عیاشی به نقل از علی بن عقبَه، از پدرش، گفته است که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: این امر خویش را به خدا بسپارید و به مردم، اتّکا نکنید؛ چرا که هر آن چه که مربوط به خدا باشد از آن خداست و هر آن چه که مربوط به مردم باشد، البته که تا خدا صعود نمی کند و به او نمی رسد. درباره دین خود با مردم به دشمنی نپردازید؛ زیرا که دل ها را بیمار می کند. خداوند به پیامبرش فرمود: ای محمد! «إِنَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَن یَشَاء وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ»(2) [در حقیقت تو هر که را دوست داری نمی توانی راهنمایی کنی، لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می کند و او به راه یافتگان داناتر است] و فرمود: «أَفَأَنتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُواْ مُؤْمِنِینَ» مردم را به حال خودشان واگذارید؛ زیرا مردم، ایمان و باورشان را از یکدیگر می ستانند، اما شما آن را از

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 123، باب 11، ح 33

2- [2] - قصص/56

رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام گرفته اید که این دو، با هم یکسان نیستند. من از پدرم علیه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند اگر مقدّر فرموده باشد که بنده ای وارد دین اسلام شود، ورود او سریع تر از بازگشت پرنده به لانه اش خواهد بود.(1)

4) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از علی بن محمد، از سهل بن زیاد ابی سعید، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مُسکان، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پلیدی همان تردید و شک است؛ قسم به خداوند که ما هرگز در مورد پروردگارمان شک نخواهیم کرد.(2) همچنین از وی روایت شده است که از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین ابن سعید از نضربن سُوَید، از یحیی بن عمران حلبی، از ایوب بن حرّ و عمران بن علی حلبی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام همین حدیث را روایت کرده است. (3)

5) محمد بن حسن صفار از محمد بن خالد طیالسی، از سیف بن عمیره، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که: پلیدی، همان شک است و ما هرگز در دین خود، شک نمی کنیم.(4) ان شاء الله تعالی در این زمینه، روایات بیشتری در تفسیر آیه «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا».(5) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] میآوریم.

«قُلِ انظُرُواْ مَاذَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا تُغْنِی الآیَاتُ وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لاَّ یُؤْمِنُونَ (101)»

[بگو: بنگرید که در آسمانها و زمین چیست؟ (ولی) نشانه ها و هشدارها،

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 145، ح 48.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 226، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 228، ح 1.
4- [4] - بصائر الدرجات، ص 202، باب 11، ح 13.
5- [5] - به وقت تفسیر آیه 33، سوره احزاب.

گروهی را که ایمان نمی آورند، سود نمی بخشد.]

1) محمد بن یعقوب از حسن بن محمد، از معلّی بن محمّد بن عبد الله، از احمد بن هلال، از أمیّه بن علی، از داود رقّی نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را پرسیدم: «وَمَا تُغْنِی الآیَاتُ وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لاَّ یُؤْمِنُونَ». حضرت فرمود: آیات، آل محمد صلی الله علیه و آله هستند. بیم دهندگان، پیامبرانند- که درود خدا بر همه آنان باد.(1) این حدیث را علی بن ابراهیم عیناً با همین سند و همین متن، در تفسیر خود روایت کرده است.(2)

2) از محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبد الله بن یحیی کاهلی نقل شده که گفت: تفسیر این آیه را از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «وَمَا تُغْنِی الآیَاتُ وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لاَّ یُؤْمِنُونَ» فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به معراج برده شد، جبرییل، بُراق را آورد و پیامبر بر آن سوار شد و به بیت المقدس رفت و در آن جا با همه برادران پیامبر خود دیدار کرد و چون از معراج بازگشت به اصحابش گفت: من همین امشب به بیت المقدس رفتم و بازگشتم. جبرییل برای من براق را آورد و من سوار آن شدم. نشانه معراجم هم این است که بر کاروان ابو سفیان که در کنار چشمه بنی فلان توقف کرده بود، گذر کردم. آنان شتر قرمزی را گم کرده بودند و همه مردم به دنبال آن شتر می گشتند. آنان به یکدیگر گفتند: او به شام رفته و بازآمده است و باید سرعت زیادی داشته باشد. شما شام را دیده اید و آن جا را می شناسید. از محمّد صلی الله علیه و آله درباره بازارهای آن جا، دروازه های آن جا و بازرگانان شام بپرسید. پس آنان گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! شام چطور بود؟ بازارهایش چگونه بود؟ امام علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به گونه ای بود که اگر درباره چیزی از او می پرسیدند و جواب آن را نمی دانست، بر او سخت و گران بود و این سنگینی را می شد در چهره ایشان دید. در همین حال که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین بود، ناگهان جبرییل نازل شد و گفت: ای رسول خدا! این شام است که در مقابل توست. رسول خدا نگاه کرد و دید که شام با دروازه ها و بازارها و

1- [1] - کافی، ج 1، ص 161، ح 1

2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 321

بازرگانانش در مقابل چشمان او قرار گرفته است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کجاست آن کسی که در باره شام از من سؤال کرد؟ خدمت ایشان عرض کردند که فلانی و فلانی. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله هر سؤالی را که آن دو داشتند جواب داد، اما از بین آنها جز عده اندکی، کسی به رسول خدا ایمان نیاورد و این آیه، توضیح آن است «وَمَا تُغْنِی الآیَاتُ وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لاَّ یُؤْمِنُونَ» سپس امام صادق علیه السلام فرمود: پناه می بریم به خداوند از این که به خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله ایمان نداشته باشیم. ما به خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله ایمان آوردیم.(1)

3) عیاشی از عبد الله بن یحیی کاهلی نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به معراج برده شد، جبرییل، براق را آورد و ایشان بر آن سوار شد و به بیت المقدس رفت و با پیامبران، دیدار کرد. سپس بازگشت و به یارانش چنین فرمود: من امشب به بیت المقدس رفتم و با برادران پیامبرم دیدار کردم. اصحاب گفتند: ای رسول خدا! شما چطور امشب از بیت المقدس آمده اید؟ رسول خدا فرمود: جبرییل، براق را آورد و من سوار آن شدم و به معراج رفتم. نشانه رفتن من به معراج همین است که (گذرم به) بر کاروان ابو سفیان که بر چشمه بنی فلان توقف داشتند، افتاد. در حالی که آنان شتری را گم کرده بودند و دنبال آن می گشتند. امام علیه السلام می فرماید: آن جماعت به یکدیگر گفتند: او باید خیلی سریع باشد. شما که به شام رفته و آن را می شناسید، از محمد درباره بازارها و دروازه ها و بازرگانان شام بپرسید. امام علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند و گفتند: شام و بازارهای آن چگونه بود؟ و رسول خدا به گونه ای بود که اگر درباره چیزی از او می پرسیدند و جواب آن را نمی دانست، بر او سخت و گران بود و این سنگینی را می شد در چهره ایشان دید. در همین حال که پیامبر چنین بود، ناگهان جبرییل نازل شد و گفت: ای رسول خدا! این شام است که در مقابل توست. رسول خدا نگاه کرد و دید که شام با دروازه ها و بازارها و بازرگانانش در مقابل چشمان او قرار گرفته است. پس فرمود: آن کسی که در باره شام سؤال می کرد، کجا رفته است؟ از پیامبر صلی

1- [1] - کافی، ج 8، ص 364، ح 555

الله علیه و آله سؤال کردند که: خانه فلانی و مکان فلانی در کجای شام واقع شده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله جواب همه سؤالات آنان را داد، اما از آن جمع جز عده ای اندک به رسول خدا ایمان نیاوردند. این آیه تفسیر همین موضوع است «وَمَا تُغْنِی الآیَاتُ وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لاَّ یُؤْمِنُونَ» ما به خداوند پناه می بریم از این که به خداوند و رسول او ایمان نیاوریم. به خدا و رسول او ایمان آوردیم.(1)

«فَهَلْ یَنتَظِرُونَ إِلاَّ مِثْلَ أَیَّامِ الَّذِینَ خَلَوْاْ مِن قَبْلِهِمْ قُلْ فَانتَظِرُواْ إِنِّی مَعَکُم مِّنَ الْمُنتَظِرِینَ (102)»

[پس آیا جز مانند روزهای کسانی را که پیش از آنان درگذشتند، انتظار می برند؟ بگو: انتظار برید که من (نیز) با شما از منتظرانم.]

1) عیاشی از محمد بن فضیل، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که از ایشان درباره موضوع فرج پرسیدم. فرمودند: مگر نمی دانی که انتظار فرج، بخشی از فرج است؟ و خداوند نیز فرموده است: «فَانتَظِرُواْ إِنِّی مَعَکُم مِّنَ الْمُنتَظِرِینَ».(2)

«ثُمَّ نُنَجِّی رُسُلَنَا وَالَّذِینَ آمَنُواْ کَذَلِکَ حَقًّا عَلَیْنَا نُنجِ الْمُؤْمِنِینَ (103)...وَاصْبِرْ حَتَّیَ یَحْکُمَ اللّهُ وَهُوَ خَیْرُ الْحَاکِمِینَ (109)»

«ثُمَّ نُنَجِّی رُسُلَنَا وَالَّذِینَ آمَنُواْ کَذَلِکَ حَقًّا عَلَیْنَا نُنجِ الْمُؤْمِنِینَ (103) قُلْ یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِن کُنتُمْ فِی شَکٍّ مِّن دِینِی فَلاَ أَعْبُدُ الَّذِینَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ وَلَـکِنْ أَعْبُدُ اللّهَ الَّذِی یَتَوَفَّاکُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ (104) وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا وَلاَ تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِینَ (105) وَلاَ تَدْعُ مِن دُونِ اللّهِ مَا لاَ یَنفَعُکَ وَلاَ یَضُرُّکَ فَإِن فَعَلْتَ فَإِنَّکَ إِذًا مِّنَ الظَّالِمِینَ (106) وَإِن یَمْسَسْکَ اللّهُ بِضُرٍّ فَلاَ کَاشِفَ لَهُ إِلاَّ هُوَ وَإِن یُرِدْکَ بِخَیْرٍ فَلاَ رَآدَّ لِفَضْلِهِ یُصَیبُ بِهِ مَن یَشَاء مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ (107) قُلْ یَا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءکُمُ الْحَقُّ مِن رَّبِّکُمْ فَمَنِ اهْتَدَی فَإِنَّمَا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْهَا وَمَا أَنَاْ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 145، ح 49
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 146، ح 50.

عَلَیْکُم بِوَکِیلٍ (108) وَاتَّبِعْ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَاصْبِرْ حَتَّیَ یَحْکُمَ اللّهُ وَهُوَ خَیْرُ الْحَاکِمِینَ (109)»

[سپس فرستادگان خود و کسانی را که گرویدند، می رهانیم؛ زیرا بر ما فریضه است که مؤمنان را نجات دهیم.* بگو: ای مردم! اگر در دین من تردید دارید، پس (بدانید که من) کسانی را که به جای خدا می پرستید، نمی پرستم، بلکه خدایی را می پرستم که جان شما را می ستاند و دستور یافته ام که از مؤمنان باشم * و (به من دستور داده شده است) که به دین حنیف روی آورم و زنهار از مشرکان مباش * و به جای خدا چیزی را که سود و زیانی به تو نمی رساند، مخوان که اگر چنین کنی در آن صورت قطعاً از جمله ستمکارانی * و اگر خدا به تو زیانی برساند، آن را برطرف کننده ای جز او نیست و اگر برای تو خیری بخواهد، بخشش او را ردکننده ای نیست. آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می رساند و او آمرزنده مهربان است. * بگو: ای مردم! حق از جانب پروردگارتان برای شما آمده است. پس هر که هدایت یابد به سود خویش هدایت می یابد و هر که گمراه گردد به زیان خود گمراه می شود و من بر شما نگهبان نیستم * و از آن چه بر تو وحی می شود، پیروی کن و شکیبا باش تا خدا (میان تو و آنان) داوری کند و او بهترین داوران است *]

1) عیاشی از مَصقَله طَحّان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مانعی ندارد که گواهی دهید آنانی که بر اسلام بوده اند و مرده اند بهشتی اند؛زیرا پروردگار می فرماید: «کَذَلِکَ حَقًّا عَلَیْنَا نُنجِ الْمُؤْمِنِینَ». (1)

2) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «قل» گفته بود: ای محمد! بگو: «یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِن کُنتُمْ فِی شَکٍّ مِّن دِینِی فَلاَ أَعْبُدُ الَّذِینَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ وَلَـکِنْ أَعْبُدُ اللّهَ الَّذِی یَتَوَفَّاکُمْ» این آیه جزء آیات محکمات است. سپس فرمود: اما این آیه: «وَلاَ تَدْعُ مِن دُونِ اللّهِ مَا لاَ یَنفَعُکَ وَلاَ یَضُرُّکَ فَإِن فَعَلْتَ فَإِنَّکَ إِذًا مِّنَ الظَّالِمِینَ» این آیه، خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است و مقصود از آن، مردم اند. سپس فرمود: «قُلْ یَا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءکُمُ الْحَقُّ مِن رَّبِّکُمْ فَمَنِ اهْتَدَی فَإِنَّمَا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 146، ح 51

وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَاْ عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ»؛ یعنی من وکیل و نماینده شما نیستم که مواظب رفتارتان باشم؛ من تنها وظیفه دارم شما را به سوی خداوند فرا بخوانم. سپس فرمود: «وَاتَّبعْ» ای محمّد! «وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْکَ وَاصْبِرْ حَتَّىَ يَحْكُمَ اللّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ».(1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 321

ص:112

سوره هود

اشاره

سوره هود مکّی است، به جز آیات 12، 17، 114، که مدنی هستند. تعداد آیات این سوره 123 و بعد از سوره یونس نازل

شده است.

ص:113

ص:114

فضیلت و ثواب قرائت سوره هود

1) ابن بابویه از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: هرکس این سوره را در روز جمعه بخواند، خداوند او را در روز قیامت در جرگه پیامبران و همراه آنان محشور خواهد کرد و در آن روز چون کسی خواهد بود که مرتکب گناهی نشده است.(1)

2) عیاشی از ابن سنان، از جابر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هر کس سوره هود را در هر جمعه قرائت کند، خداوند او را در زمره مؤمنان و پیامبران محشور کرده و حساب بر او آسان خواهد شد و در روز قیامت چونان کسی که هیچ گناهی مرتکب نشده است، برانگیخته می شود.(2)

3) در کتاب خواص القرآن به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: هر کس این سوره را بخواند، به تعداد افرادی که به هود و پیامبران ایمان آورده و یا آنان را تکذیب کرده اند، اجر و پاداش داده خواهد شد و در روز قیامت، در رتبه شهیدان بوده و محاسبه ای آسان خواهد داشت.

4) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: هر کسی این سوره را بر روی پوست آهو بنویسد و همراه خود ببرد، خداوند به او قدرت و نصرت عطا خواهد فرمود و اگر صد کس با او بجنگند، البته وی بر آنها چیره شده و مغلوبشان نماید و اگر بر سرشان فریاد برآورد، شکست خورده و مقهورش گردند و هر کس که او را ببیند، از وی بترسد.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 135
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 149، ح 1

ص:116

اشاره

بسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الَر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (1)...وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِى كِتَابٍ مُّبِينٍ (6)»

«الَر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (1) أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ اللّهَ إِنَّنِى لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ (2) وَأَنِ اسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُواْ إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُم مَّتَاعًا حَسَنًا إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِى فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنِّىَ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ (3) إِلَى اللّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ (4) أَلا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُواْ مِنْهُ أَلا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (5) وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِى الأَرْضِ إِلاَّ عَلَى اللّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِى كِتَابٍ مُّبِينٍ (6)»

[الف لام راء کتابی است که آیات آن استحکام یافته. سپس از جانب حکیمی آگاه به روشنی بیان شده است * که جز خدا را نپرستید. به راستی من از جانب او برای شما هشداردهنده و بشارتگرم * و این که از پروردگارتان آمرزش بخواهید. سپس به درگاه او توبه کنید (تا این که) شما را با بهره مندی نیکویی تا زمانی معین بهره مند سازد و به هر شایسته نعمتی از کرم خود عطا کند و اگر رویگردان شوید، من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم. * بازگشت شما به سوی خداست و او بر هر چیزی تواناست. * آگاه باشید که آنان دل می گردانند (و می کوشند) تا (راز خود را) از او نهفته دارند. آگاه باشید آن گاه که آنان جامه هایشان را بر سر می کشند (خدا) آن چه را نهفته و آن چه را آشکار می دارند، می داند؛ زیرا او به اسرار سینه ها داناست * و هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر (این که) روزیش بر عهده خداست و (او) قرارگاه و محل مردنش را می داند. همه (اینها) در کتابی روشن (ثبت) است. *]

1) ابن بابویه از سُفیان بن سعید ثَوری در معنی آیه «الر» به نقل از امام صادق علیه السلام گفت: معنای این آیه آن است که منم خدای رئوف.(1)

2) علی بن ابراهیم گفته است: «الَر کِتَابٌ أُحْکِمَتْ آیَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ حَکِیمٍ خَبِیرٍ» یعنی از جانب خداوند متعال است. «أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ اللّهَ إِنَّنِی لَکُم مِّنْهُ نَذِیرٌ وَبَشِیرٌ * وَأَنِ اسْتَغْفِرُواْ رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُواْ إِلَیْهِ یُمَتِّعْکُم مَّتَاعًا حَسَنًا إِلَی أَجَلٍ مُّسَمًّی وَیُؤْتِ کُلَّ ذِی فَضْلٍ فَضْلَهُ» این آیه در زمره آیات محکمات است.(2)

3) علی بن ابراهیم از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در معنای آیه «الَر کِتَابٌ أُحْکِمَتْ آیَاتُهُ» فرمود: منظور، قرآن است و «مِن لَّدُنْ حَکِیمٍ خَبِیرٍ» یعنی از جانب خداوند دانا و آگاه است و اما «أَنِ اسْتَغْفِرُواْ رَبَّکُمْ» یعنی شما ای مؤمنان! «وَیُؤْتِ کُلَّ ذِی فَضْلٍ فَضْلَهُ» منظور از این آیه، علی بن ابی طالب است.(3)

4) ابن شهر آشوب در روایتی از امام باقر علیه السلام در توضیح آیه «وَیُؤْتِ کُلَّ ذِی فَضْلٍ فَضْلَهُ» فرمود: منظور از آن، علی بن ابی طالب علیه السلام است.(4)

5) از طریق مخالفان: ابن مَردوَیه با سند خود از ابن عباس روایت کرده است که مقصود از آیه «وَیُؤْتِ کُلَّ ذِی فَضْلٍ فَضْلَهُ» علی بن ابی طالب علیه السلام است.(5)

6) علی بن ابراهیم در باره آیه: «وَإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنِّیَ أَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ کَبِیرٍ» گفته است: منظور از آن، دود و فریاد است. سپس در توضیح آیه: «أَلاَ إِنَّهُمْ یَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِیَسْتَخْفُواْ مِنْهُ» گفته است: خداوند متعال می فرماید: تنفری را که نسبت به امام علی علیه السلام در دل دارند، پنهان می کنند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نشانه منافق، اظهار نفرت و بغض نسبت به علی علیه السلام است. برخی اشخاص در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله ظاهراً نسبت به علی

1- [1] - معانی الأخبار، ص 22، ح 1
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 322

3- [3] - تفسير قمى، ج 1، ص 322
4- [4] - مناقب ج 3، ص 89، شواهد التنزيل، ج 1 ص 271، ح 367
5- [5] - تأويل الآيات، ج 1، ص 223، ح 1

علیه السلام ابراز محبت می کردند و کینه او را در دل پنهان می کردند.

سپس فرمود: «أَلا حِینَ یَسْتَغْشُونَ ثِیَابَهُمْ» چرا که هر وقت پیامبر صلی الله علیه و آله درباره فضایل علی علیه السلام گفتگو می کرد و صحبتی به میان می آورد و یا آن که آیاتی را که پروردگار متعال در شأن او نازل کرده بود تلاوت می نمود، آن منافقان، لباسهایشان را می تکاندند و سپس برمی خاستند. خداوند متعال در این باره می فرماید: «یَعْلَمُ مَا یُسِرُّونَ وَمَا یُعْلِنُونَ» یعنی هنگامی که برخاستند، «انه علیمٌ بذات الصدور».(1)

7) محمد بن یعقوب با سند خود از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از سَدیر، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمود: جابر بن عبد الله برای من روایت کرد که مشرکان وقتی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در اطراف کعبه گذر می کردند، سر و سینه شان را پایین می انداختند _ اینگونه _ و سر خود را در لباسهایشان پنهان می کردند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را نبیند. سپس خداوند این آیه را نازل کرد: «أَلا إِنَّهُمْ یَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِیَسْتَخْفُواْ مِنْهُ أَلا حِینَ یَسْتَغْشُونَ ثِیَابَهُمْ یَعْلَمُ مَا یُسِرُّونَ وَمَا یُعْلِنُونَ».(2)

8) عیاشی از سَدیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: جابر بن عبد الله برایم روایت کرد که مشرکان هر وقت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گذر می کردند، سر و سینه هایشان را پایین می انداختند _ اینگونه _ و سر خود را در لباس پنهان می کردند تا پیامبر آنها را نبیند. در نتیجه، خداوند این آیه را نازل فرمود: «أَلا إِنَّهُمْ یَثْنُونَ صُدُورَهُمْ» تا «وَمَا یُعْلِنُونَ».(3)

9) طبرسی از امام زین العابدین علیه السلام، از امام باقر علیه السلام، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که «یَثنَونَی» بر وزن «یفعَوعَل» است.(4)

10) علی بن ابراهیم در توضیح و تفسیر آیه «وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِی الأَرْضِ إِلاَّ عَلَی اللّهِ رِزْقُهَا» می گوید: مقصود آن است که پروردگار متعال، روزی مخلوقاتش را تضمین کرده است و اما جمله «و یعلم مستقرها» یعنی محلی را که شب هنگام

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 322.
2- [2] - کافی، ج 8 ص 144، ح 115.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 149، ح 2.
4- [4] - مجمع البیان، ج 5، ص 322.

در آن مأوی می گیرند را می داند و «و مستودعها» یعنی آن جایی که در آن می میرند.(1)

11) عیاشی از محمد بن فضیل، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردی صحرانشین، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! من دارای چند پسر و دختر، برادر و خواهر، پسر زاده و دختر زاده، برادر زاده و خواهر زاده هستم. درآمدمان خیلی کم است. ای رسول خدا! اگر صلاح می دانید، در حقّ ما دعا کنید تا شاید پروردگار متعال، فرج و گشایشی در روزی ما قرار دهد. سپس شروع به گریستن کرد. دل مسلمانان به حال او سوخت و سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود: «وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِی الأَرْضِ إِلاَّ عَلَی اللّهِ رِزْقُهَا وَیَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا کُلٌّ فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ» و گفت: هر کسی که مسئولیّت تأمین معاش این همه دهان را که خداوند، روزی آنها را تضمین کرده است، بپذیرد، خداوند متعال، رزق و روزی را همچون جویی پرآب بر او می ریزد. اگر کم بدهد، کم خواهد داد و اگر بسیار بدهد، بسیار خواهد داد. امام علیه السلام فرمود: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آن مرد دعا کرد و مسلمانان به او کمک کردند.

راوی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: کسی برایم نقل کرد که در زمان خلافت عُمَر همان مرد را دیده و احوال او را جویا شد و او پاسخ داده است که: از جمله بهترین کسانی هستم که خداوند، مال حلالی را در اختیارم گذاشته است و از همه آنها ثروتمندترم.(2)

«وَهُوَ الَّذِی خَلَق السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ وَکَانَ...لَیَقُولَنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ إِنْ هَـذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُّبِینٌ (7)»

«وَهُوَ الَّذِی خَلَق السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ وَکَانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمَاء لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَلَئِن قُلْتَ إِنَّکُم مَّبْعُوثُونَ مِن بَعْدِ الْمَوْتِ لَیَقُولَنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ إِنْ هَـذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُّبِینٌ (7)»

[و اوست کسی که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید و عرش او بر

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 322.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 149، ح 3.

آب بود تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید و اگر بگویی: شما، پس از مرگ برانگیخته خواهید شد. قطعاً کسانی که کافر شده اند، خواهند گفت: این (ادعا) جز سحری آشکار نیست.]

1) عیاشی از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: خداوند متعال خیر و نیکی را روز یکشنبه آفرید و چنین نبود که شر را پیش از خیر بیافریند. روز یکشنبه و دوشنبه زمین ها را خلق کرد و روز سه شنبه، خوردنی های آن را آفرید. روز چهارشنبه آسمانها و روز پنجشنبه و جمعه خوردنی های آن را خلق کرد و آیه «خَلَق السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّام» به این موضوع اشاره دارد. به همین خاطر یهودیان روز شنبه را تعطیل کرده و از کار دست کشیدند.(1) محمد بن یعقوب این حدیث را با سند خود از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده و ما آن را در آغاز سوره یونس آوردیم و إن شاء الله تعالی در دیگر سوره ها نیز خواهد آمد.

2) محمد بن یعقوب از محمد بن حسین، از سهل بن زیاد، از ابن محبوب،از عبد الرحمن بن کثیر، از داود بن رقّی نقل کرده است که: از امام صادق علیه السلام در باره تفسیر آیه «کَانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمَاء» سؤال کردم. فرمود: نظر آنان در این زمینه چیست؟ عرض کردم، می گویند: عرش بر روی آب بود و پروردگار بالای عرش! امام فرمود: دروغ گفتند. هر کسی که چنین پنداری داشته باشد، خداوند را بر روی چیزی قرار داده و او را به صفت مخلوق، توصیف نموده است و لازمه چنین پنداری آن است که چیزی که خدا را حمل می کند، قوی تر از او باشد.

عرض کردم: فدایتان شوم! این موضوع را برایم توضیح دهید. فرمود: خداوند، پیش از آن که آسمان یا زمین، جنّ یا انس، خورشید یا ماه را بیافریند، دین و علم خود را بر روی آب قرار داد و زمانی که خواست مخلوقات را بیافریند، آنان را در مقابل و حضور خویش پراکنده ساخت و پرسید: خدای شما کیست؟ اولین کسانی که سخن آغاز کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام و ائمه اطهار علیهم السلام بودند، عرض کردند: خداوندا! تو پروردگار مایی. پس خداوند، علم و دین را به آنان تحویل داد. سپس به فرشتگان فرمود: اینان

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 150، ح 4

حاملان دین و علم من و امنای من در میان بندگان هستند و آنان مسئولند. آن گاه به فرزندان آدم گفت: به ربوبیّت خداوند اعتراف کنید و ولایت و طاعت این افراد را بپذیرید.

آنان گفتند: پروردگارا! بله، ما اقرار کردیم. خداوند به فرشتگان گفت: گواه و شاهد باشید. فرشتگان عرض کردند: ما گواه و شاهدیم تا مبادا فردا بگویند: ما از این موضوع اطّلاعی نداشتیم و غافل بودیم یا بگویند: قبلاً پدران و آباء و اجداد ما شرک ورزیدند و ما نسل های بعد از آنان هستیم؛ بنابراین پروردگارا! آیا ما را به خاطر خطایی که باطل کنندگان انجام داده اند، به هلاکت می رسانی؟ سپس امام علیه السلام خطاب به داود گفت: ای داود! ولایت ما در این میثاق (عهد) که از آنان گرفته شده، حتمی و مورد تأکید است.(1)

این حدیث را ابن بابویه در کتاب «توحید» این چنین روایت کرده است: علی بن احمد بن محمد بن عمران بن دقّاق نقل می کند که می گوید: محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی روایت کرد که جُدعان بن نصر ابو نصر کِندی از سهل بن زیاد آدمی، از حسن بن محبوب، از عبد الرحمن بن کثیر، از داود رقّی نقل کرده است که از امام صادق در باره تفسیر آیه «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» پرسیدم. فرمود: نظر آنان در این زمینه چیست؟ و بقیه حدیث را نقل کرد.(2)

3) و نیز محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علاء بن رَزین، از محمد بن مسلم و حجّال از علاء، از محمد بن مسلم نقل کرده است که امام باقر علیه السلام به من فرمود: همه چیز آب بود و عرش پروردگار بر روی آب قرار داشت، پس خداوند متعال، آب را فرمان داد که چون آتش شعله ور گردد و چنان شد و سپس به آتش دستور داد تا خاموش گردد و در پی خاموشی آتش، دودی برخاست و خداوند از آن دود، آسمان ها را آفرید و زمین را از خاکستر آن آتش، خلق کرد.

سپس آب و آتش و باد با هم درگیر شده و خصومت کردند. آب می گفت: من ارتش و سرباز بزرگتر پروردگارم. و آتش می گفت: بزرگترین ارتش خداوند

1- [1] - کافی، ج 1، ص، 103.
2- [2] - توحید، ص 319، ح 1.

منم. باد می گفت: من بزرگترین ارتش و سرباز الهی هستم. سپس خدا به باد وحی فرمود و گفت: بزرگترین لشکر من تویی.(1)

4) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از مِنقَری، از سُفیان بن عُیَینه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در تفسیر آیه «لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً» آن حضرت فرمود: منظورش این نیست که هر که عملش بیشتر باشد، بلکه عمل درست تر مهم است و عمل، زمانی درست است که به خاطر ترس از خداوند باشد و با نیتی صادقانه انجام شود. سپس فرمود: پایمردی و دوام کار درست تا زمان اتمام آن کار، از خود عمل، دشوارتر است و عمل خالص آن است که توبه جز از خداوند، از هیچ کس به خاطر انجام آن کار، توقع ستایش نداشته باشی و نیّت هر کسی از نفس آن عمل، بهتر است. بدان که نیت کردن، همان عمل است. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلَی شَاکِلَتِهِ»(2) [بگو: هر کس بر حسب ساختار (روانی و بدنی) خود عمل می کند.] یعنی بر نیت خود.(3)

5) ابن بابویه از عبد الله بن تمیم قرشی، از پدرش روایت کرده است که وی نیز از احمد بن علی انصاری، از ابو صلت عبد السلام بن صالح هروی نقل کرده است که مأمون عباسی از امام رضا علیه السلام درباره تفسیر آیه «وَهُوَ الَّذِی خَلَق السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ وَکَانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمَاء لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً» پرسید و امام علیه السلام فرمود: پروردگار متعال، تخت و آب و فرشتگان را قبل از آسمان ها و زمین آفرید و فرشتگان، بر اساس وجود خودشان و عرش و آب به وجود خداوند متعال استدلال می کردند. سپس پروردگار، عرش را بر روی آب قرار داد تا به این وسیله، قدرتش را به فرشتگان نشان بدهد و نیز فرشتگان بدانند که او بر انجام هر کاری تواناست. سپس خداوند عرش را با قدرتش بالا برد و آن را مافوق آسمان های هفت گانه قرار داد و سپس در حالی که بر عرش مستولی بود، آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید و می توانست در یک چشم بر هم زدن آنها را بیافریند؛ امّا پروردگار متعال آن را در شش روز آفرید تا به ملائکه نشان دهد که

1- [1] - کافی، ج 3، ص 153، ح 142 و ص 95، ح 68.
2- [2] - اسراء/84.

3- [3] - کافی، ج 2، ص 13، ح 4.

چگونه آنها را اندک اندک آفرید تا با خلق تدریجی مخلوقات، به وجود خداوند متعال، استدلال شود.

خداوند، عرش را به خاطر نیازمندی به آن نیافرید؛ زیرا او از عرش و همه مخلوقات خود، بی نیاز است و نمی توان او را به قرار گرفتن بر روی عرش، توصیف نمود؛ زیرا جسم نیست و بسیار منزه است از این که به اوصافی توصیف شود که مخلوقات خدا با آنها توصیف می شوند؛ اما در باره آیه «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً» خداوند متعال مخلوقاتش را آفرید تا آنان را با مکلّف ساختن به انجام طاعت و عبادتش بیازماید، نه بنا به تجربه کردن و آزمودن آنها؛ زیرا که خداوند همیشه به همه چیز آگاه و داناست. پس مأمون گفت: ای ابو الحسن! گره از کار من گشودی. خداوند، گره از کارت بگشاید.(1)

6) و نیز گفت: محمد بن حسن بن احمد بن ولید- که خدایش بیامرزد- از محمد بن حسن صفّار، از علی بن اسماعیل، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابو طُفیل، از امام باقر علیه السلام، از امام سجاد علیه السلام روایت کرده است که فرمود: عرش، چهارمین چیزی بود که خداوند متعال آفرید، پیش از آفریدن آن جز هوا، قلم و نور، چیز دیگری را نیافریده بود. سپس عرش را از نورهای مختلف آفرید؛ از جمله آنها، نور سبز بود که سبزی، از آن، رنگ سبز به خود گرفت و نور زرد که زردی، از آن زرد شد و رنگ قرمز که سرخی از اوست و نور سفید که نور الأنوار است و روشنایی روز از اوست.

سپس آن را هفتاد طبقه قرار داد. ضخامت هر طبقه عرش از بالا تا پایین، یکسان است و تمامی این طبقه ها با صداهای مختلف و زبان های گویا و روشن به تنزیه و تسبیح و حمد پروردگار مشغول هستند و اگر به زبانی از آن زبان ها اجازه داده شود که چیزی را به گوش آن چه که در زیر آن است برساند، بی تردید موجب انهدام کوه ها، شهرها و قلعه های مستحکم می شود و آب دریاها فرو می رود و همه چیز نابود می شود. عرش، هشت رکن دارد و بر هر رکنی از آن، تعداد زیادی فرشته وجود دارند که تعداد آنها را جُز خدای متعال کسی نمی داند و آنان شبانه روز، بدون هیچ سستی و خستگی به تسبیح خداوند مشغولند و اگر چیزی از آن چه که بالای

1- [1] - عيون أخبار الرضا، ج 1، ص 123، باب 11، ح 11.

اوست احساس کند، به اندازه چشم به هم زدنی، تحمّل حضور آن را نخواهد داشت. میان او و احساس، جبروت و عظمت و کبریا و قدس و رحمت و سپس علم وجود دارد و پس از این دیگر سخنی نمی توان گفت. (1)

7) عیاشی از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: خداوند تبارک و تعالی همان طور که خود، ذاتش را وصف کرده می باشد. عرش او بر آب، و آب بر هواست، و هوا جریان ندارد.(2)

8) محمّد بن عمران عجلی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: وقتی که بنا به فرموده پروردگار همه جا آب بود «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاء» خانه کعبه در کجا قرار داشت؟ فرمود: کعبه [همچون] مرواریدی سفید بود.(3)

9) از علی، امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است که از وی پرسیدند: مدّت زمانی که عرش الهی _ قبل از آفرینش آسمان و زمین _ بر روی آب بوده چقدر بوده است؟ فرمود: می توانی حساب کنی؟ گفت: آری. فرمود: اگر از مشرق زمین تا مغرب و از زمین تا آسمان ها، دانه خردل باشد و با همه ناتوانی تو، به تو تکلیف کنند که خردل ها را دانه به دانه از مشرق به مغرب، حمل کنی تا آخرین دانه خردل نیز تمام شود، یک چهارم از یک دهم از مجموع هفتاد هزار جزء، مدت ماندگاری عرش بر روی آب، پیش از آفرینش زمین و آسمان خواهد بود. سپس امام علیه السلام فرمود: من، فقط برای تو یک مثال زدم.(4) و ان شاء الله تعالی علاوه بر آن چه که در این جا ذکر کردیم در سوره طه در تفسیر آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» مطالبی را در این خصوص، خواهیم آورد.(5)

«وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَّيَقُولُنَّ مَا...أُوْلَـئِكَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (11)»

«وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَّيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلاَ يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ (8) وَلَئِنْ أَذَقْنَا الإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا

1- [1] - توحید، ص 324، ح 1

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 150، ح 5
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 150، ح 6
4- [4] - ارشاد القلوب، ج 2، ص 335.
5- [5] - هنگام تفسیر آیه 5 سوره طه.

مِنْهُ إِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ (9) وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ (10) إِلاَّ الَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أُوْلَـئِكَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (11)»

[و اگر از جانب خود رحمتی به انسان بچشانیم، سپس آن را از وی سلب کنیم، قطعاً نومید و ناسپاس خواهد بود * و اگر پس از محنتی که به او رسیده نعمتی به او بچشانیم، حتماً خواهد گفت: گرفتاریها از من دور شد. بی گمان او شادمان و فخرفروش است * مگر کسانی که شکیبایی ورزیده و کارهای شایسته کرده اند (که) برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ خواهد بود. *]

1) محمد بن ابراهیم نعمانی گفت: احمد بن محمد بن سعید از حمید بن زیاد، از علی بن صباح، از ابو علی حسن بن محمّد حَضْرَمی، از جعفر بن محمد، از ابراهیم بن عبد الحمید، از اسحاق بن عبد العزیز، از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ» فرمود: منظور از عذاب، قیام قائم علیه السلام است و مقصود از «أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ»، تعداد افراد خاصی در جنگ بدر است که این تعداد، اصحاب او هستند.(1)

2) علی بن ابراهیم به نقل از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف، از حسان، از هاشم بن عمار، از پدرش که از جمله یاران امام علی علیه السلام بود، از امام علی علیه السلام نقل کرده است که در تفسیر آیه «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَّيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ» فرمود: منظور از آن جماعت اندک، یاران امام زمان علیه السلام است که سیصد و چند نفر هستند.(2)

3) علی بن ابراهیم می گوید: در قرآن کلمه امّت به چند وجه آمده است: گاهی به معنی مذهب است، مانند آیه: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»(3) [مردم امتی یگانه بودند] یعنی بر یک آئین و مذهب بودند و گاه به معنای گروهی از مردم است، مانند آیه: «وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ»(4) [گروهی از مردم را بر آن یافت که (دامهای خود را) آب می دادند] یعنی گروهی از مردم.

1- [1] - غیبه، ص 160.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 324.
3- [3] - بقره/213
4- [4] - قصص/23

و گاه به معنای یک فرد است که خداوند او را یک امّت نامیده است، مانند آیه: «إِنَّ إِبْرَاهِیمَ کَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلّهِ حَنِیفًا»(1) [به راستی ابراهیم پیشوایی مطیع خدا (و) حقگرای بود] دیگر معنای اُمّت، همه انواع حیوان است، مانند آیه: «وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلاَّ خلاَ فِیهَا نَذِیرٌ»(2) [و هیچ امتی نبوده مگر اینکه در آن هشدار دهنده ای گذشته است] و معنای دیگر این کلمه، امّت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله است، مانند آیه:

«کَذَلِکَ أَرْسَلْنَاکَ فِی أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهَا أُمَمٌ»(3) [بدین گونه تو را در میان امتی که پیش از آن امتهایی روزگار به سر بردند فرستادیم] که منظور، امّت صلی الله علیه و آله محمد می باشد.

و مفهوم دیگر امّت، وقت و زمان است، مانند آیه: «وَقَالَ الَّذِی نَجَا مِنْهُمَا وَادَّکَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ»(4) [و آن کس از آن دو (زندانی) که نجات یافته و پس از چندی (یوسف را) به خاطر آورده بود] یعنی بعد از زمانی و نیز مانند «إِلَی أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ» یعنی زمان محدود. دیگر معنای امت، همه مخلوقات می باشد، مانند آیه: «وَتَرَی کُلَّ أُمَّةٍ جَاثِیَةً کُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَی إِلَی کِتَابِهَا الْیَوْمَ»(5) [و هر امتی را به زانو در آمده می بینی، هر امتی به سوی کارنامه خود فراخوانده می شود] و نیز آیه: «وَیَوْمَ نَبْعَثُ مِن کُلِّ أُمَّةٍ شَهِیدًا ثُمَّ لاَ یُؤْذَنُ لِلَّذِینَ کَفَرُواْ وَلاَ هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ»(6) [و (یاد کن) روزی را که از هر امتی گواهی برمی انگیزیم، سپس به کسانی که کافر شده اند، رخصت داده نمی شود و آنان مورد بخشش قرار نخواهند گرفت] و مانند آن فراوان است.(7)

4) عیاشی از ابان بن مسافر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که در تفسیر آیه «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَی أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ» فرمود: یعنی به تعداد افراد حاضر در جنگ بدر است. «لَّیَقُولُنَّ مَا یَحْبِسُهُ أَلاَ یَوْمَ یَأْتِیهِمْ لَیْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ»

1- [1] - نحل/120
2- [2] - فاطر/24
3- [3] - رعد/30
4- [4] - یوسف/45
5- [5] - جاثیه/28

6- [6] - نحل/84
7- [7] - تفسیر قمی، ج 1، ص 324

فرمود: منظور، عذاب است.(1)

5) از عبد الأعلی حَلبی روایت شده است که امام باقر علیه السلام فرمود: یاران قائم علیه السلام سیصد و چند نفر هستند و به خدا سوگند، آنان همان امت معدودی هستند که خداوند در کتابش به آنان اشاره فرمود: «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ» و فرمود: آنان چونان تکه های(2) ابر پاییزی در یک لحظه نزد او حضور می یابند.(3)

6) از حسین، از خزّاز، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در تفسیر آیه: «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ» فرمود: منظور، قائم علیه السلام و یارانش است.(4)

7) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمَیر، از منصور بن یونس، از اسماعیل بن جابر، از ابو خالد، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که تفسیر آیه «فَاسْتَبِقُواْ الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُواْ يَأْتِ بِكُمُ اللّهُ جَمِيعًا»(5) [پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید. هر کجا که باشید، خداوند همگی شما را (به سوی خود باز) میآورد] فرمود: منظور از خیرات، ولایت است و منظور از «أَيْنَ مَا تَكُونُواْ يَأْتِ بِكُمُ اللّهُ جَمِيعًا» یاران قائم علیه السلام هستند که سیصد و ده نفر و اندی مرد هستند، و به خدا قسم آنان همان امت معدود هستند و در ادامه فرمود: به خدا قسم، در یک لحظه چونان تکه های ابر پاییزی، گرد می آیند.(6)

8) طبرسی می گوید: منظور از «أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ» یاران مهدی علیه السلام در آخر الزمان هستند که سیصد و ده نفر و اندی مرد می باشند؛ یعنی به تعداد مردمی که در جنگ بدر حضور داشتند و در یک لحظه چونان تکه های ابر پاییزی جمع می شوند. طبرسی می گوید: این حدیث از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص150، ح 7.
2- [2] - قَزَع، تکه های نازک ابر را گویند «صحاح، ماده قزع».
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 150، ح 8.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 151، ح9.
5- [5] - بقره/148.

6- [6] - کافی، ج 8، ص 313، ح487، ینابیع المودّه، ص 421.

السلام نیز روایت شده است.(1)

9) شرف الدین نجفی که روایتش با آن چه محمد بن جُمهور روایت کرده، مطابقت می کند، از حماد بن عیسی، از جریر، از برخی از اصحاب ما، از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر آیه «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ». فرمود: منظور از عذاب، حضرت قائم علیه السلام است که ایشان بر دشمنان همچون عذاب خواهند بود. «أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ» کسانی هستند که همراه با او قیام می کنند و تعدادشان به اندازه افراد جنگ بدر است.(2)

10) علی بن ابراهیم: خداوند می فرماید: «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ» اگر چه ما آنان را در این دنیا تا زمان قیام قائم علیه السلام بهره مند کرده ایم، اما آنان را بازگردانده و عذاب می کنیم، «لَّيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ» یعنی می گویند: آیا قائم قیام نخواهد کرد و خروج نمی نماید؟ این جمله را به استهزاء می گویند. به همین خاطر، پروردگار فرموده است: «أَلاَ يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ».(3)

11) علی بن ابراهیم در توضیح آیه «وَلَئِنْ أَذَقْنَا الإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ * وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاء بَعْدَ ضَرَّاء مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّى» آورده است: اگر خداوند بنده اش را برخوردار و بی نیاز کند و سپس فقیر شود، دچار ناامیدی و بی تابی می شود و اگر خداوند این حالات را از وی بردارد، خوشحال می شود و می گوید: بدی ها از من رخت بر بست «إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ» سپس فرمود:«إِلاَّ الَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ» فرمود: یعنی در سختی ها شکیبایی ورزند و در راحتی و رفاه، کارهای شایسته انجام دهند.(4)

1- [1] - مجمع البیان، ج 5، ص 246، و ینابیع المودّه، ص 424.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 1، ص 223، ح 3.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 323.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 324.

«فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ أَن...إِنَّمَا أَنتَ نَذِیرٌ وَاللّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ (12)»

«فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ أَن یَقُولُواْ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَیْهِ کَنزٌ أَوْ جَاء مَعَهُ مَلَکٌ إِنَّمَا أَنتَ نَذِیرٌ وَاللّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ (12)»

[و مبادا تو برخی از آن چه را که به سویت وحی می شود، ترک گویی و سینه ات بدان تنگ گردد که می گویند: چرا گنجی بر او فرو فرستاده نشده یا فرشته ای با او نیامده است؟ تو فقط هشداردهنده ای و خدا بر هر چیزی نگهبان است. *]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از ابن مُسکان، از عمار بن سُوَید نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در تفسیر آیه «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ أَن یَقُولُواْ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَیْهِ کَنزٌ أَوْ جَاء مَعَهُ مَلَکٌ». فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در محلی به نام «قُدَید»(1) اتراق کرد، به علی علیه السلام فرمود: ای علی! من از پروردگارم درخواست کردم که میان من و تو، ولایت ایجاد کند، چنین کرد. خواستم که بین من و تو، عهد اخوّت ببندد، پس چنین کرد و درخواست کردم که تو را جانشین من کند، پس چنین کرد.

سپس دو مرد از قریش گفتند: به خدا قسم، یک پیمانه خرما در مشکی پوسیده و کهنه نزد ما دوست داشتنی تر است از آن چه که محمد از خداوند طلب کرده است. بهتر نبود که محمد از خدایش، فرشته ای را درخواست می نمود که او را در مبارزه با دشمنانش، کمک می کرد و یا گنجی را می خواست که با آن از فقر رهایی می یافت؟! قسم به خدا که او(پیامبر) هرچه از علی می خواست، علی اجابت می کرد- خواه آن چیز، حق باشد، خواه باطل. پس خداوند این آیه را نازل کرد: «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ» به «إِنَّمَا أَنتَ نَذِیرٌ وَاللّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ».(2)

2) علی بن ابراهیم نقل کرده که پدرم به نقل از نضر بن سُوَید، از یحیی

1- [1] - قُدَید، محلی نزدیک مکه است، معجم البلدان، ج 4، ص 313.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 387، ح 572.

حلبی، از ابن مُسکان، از عماره بن سوید، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: دلیل نزول این آیه، آن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی از شهر بیرون رفت و به علی علیه السلام فرمود: ای علی! من امشب از خداوند خواستم که تو را وزیر من قرار دهد، پس چنین کرد، از او درخواست کردم که تو را وصی من قرار دهد، چنین کرد. درخواست نمودم که تو را جانشین من در میان امتم قرار دهد، پس چنین کرد.

در این بین یکی از صحابه گفت: قسم به خدا که یک پیمانه خرما در مشکی پوسیده برای من محبوب تر از چیزی است که محمد از خدایش درخواست کرده است؛ چرا محمد از خداوند درخواست نکرد فرشته ای را برای او بفرستد تا او را یاری کند یا ثروتی را در خواست نکرد تا فقرش را برطرف سازد؟! قسم به خدای که محمد هرگز از علی درخواستی نکرد- خواه حق یا باطل- مگر آن که علی درخواست او را اجابت کرد. به همین خاطر، خداوند این آیه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد: «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ أَن یَقُولُواْ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَیْهِ کَنزٌ أَوْ جَاء مَعَهُ مَلَکٌ إِنَّمَا أَنتَ نَذِیرٌ وَاللّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ»(1)

3) شیخ در امالی خود این حدیث را روایت کرده و گفته است: ابو عبد الله محمد بن محمد، از ابو حفص عمر بن محمد معروف به ابن زیّات، از ابو علی بن همّام اسکافی، از عبد الله بن جعفر حمیری، از عبد الله بن مغیره، از ابن مُسکان، از عمار بن یزید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله به جایی به نام «قُدَیْد» رسید به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: ای علی! من از پروردگار درخواست کردم ولایت را میان من و تو قرار دهد، پس چنین کرد. از او خواستم که پیمان اخوت میان من و تو انجام دهد، چنین کرد. و خواستم که تو را جانشین و وصی من قرار دهد، چنین کرد.

پس کسی از حاضران گفت: به خدا قسم، یک پیمانه خرما در مشکی پوسیده، بهتر از آن چیزی است که محمد درخواست نموده است. چرا از درگاه خداوند درخواست نکرد که فرشته ای را به کمک او بفرستد تا او را در مبارزه با

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 325

دشمن یاری کند یا گنجی را درخواست نکرد که در رفع فقر به کمک او برسد؟ به خدا قسم که محمد صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام درخواست کمکی- چه در حق و یا باطل - نکرد، مگر آن که علی خواسته او را برآورده ساخت.

در نتیجه این آیه نازل شد: «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ أَن یَقُولُواْ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَیْهِ کَنزٌ أَوْ جَاء مَعَهُ مَلَکٌ إِنَّمَا أَنتَ نَذِیرٌ وَاللّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ».(1)

این حدیث را شیخ مفید در امالی نقل کرده و گفته است: ابو حفص عمر بن محمد معروف به ابن زیّات- که خدایش بیامرزد- این حدیث را نقل کرده است؛ و این حدیث را همراه با بقیه سند و متن آن آورده است، فقط در آخر سند از ابن مُسکان، از عمر بن یزید، از امام صادق علیه السلام(2) نقل کرده و حدیث را تا آخرش همان طوری که در امالی شیخ آمده، آورده است.

4) عیاشی از عمار بن سُوَید نقل کرده است که گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ أَن یَقُولُواْ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَیْهِ کَنزٌ أَوْ جَاء مَعَهُ مَلَکٌ». فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکانی به نام قُدَید فرود آمد به علی علیه السلام فرمود: از خداوند درخواست کردم که میان من و تو ولایت را ایجاد کند، خداوند چنین کرد، از خداوند خواستم که بین من و تو عهد اخوّت ایجاد کند، او نیز چنین کرد و از او درخواست کردم که تو را وصی من قرار دهد، و خداوند چنین کرد.

در این لحظه مردی از قریش گفت: «به خداوند سوگند که یک پیمانه خرما در مشکی پوسیده نزد ما محبوب تر است از آن چه که محمد از خداوند درخواست نموده است. چرا محمد از خداوند نخواست که فرشته ای را به کمک او بفرستد تا او را بر دشمنان، یاری دهد یا گنجی را نطلبید تا او را بر فقر یاری کند»؟!

به خدا قسم، محمد از علی کمکی- حتی در باطل- نخواست، مگر آن که او را اجابت کرد. در نتیجه خداوند این آیه را نازل فرمود: «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ أَن یَقُولُواْ لَوْلاَ أُنزِلَ عَلَیْهِ کَنزٌ أَوْ جَاء مَعَهُ مَلَکٌ

1- [1] - امالی طوسی، ج 1، ص 106
2- [2] - امالی مفید، ص 279، ح 5

إِنَّمَا أَنتَ نَذِيرٌ وَاللّهُ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ وَكِيلٌ» رسول خدا صلى الله عليه و آله در آخر نمازش و با صداى بلند به طورى كه مردم آن را مى شنيدند اين چنين براى امير مؤمنان عليه السلام دعا مى نمود: خداوندا! محبّت على را در دل مؤمنان و هيبت و عظمت او را در دل منافقان قرار ده. خداوند اين آيه را نازل كرد: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدّاً * فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِکَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْماً لُّدّاً»(1) [كسانى كه ايمان آورده و كارهاى شايسته كرده اند، به زودى (خداى) رحمان براى آنان محبتى (در دلها) قرار مى دهد. * در حقيقت ما اين (قرآن) را بر زبان تو آسان ساختيم تا پرهيزكاران را بدان نويد و مردم ستيزه جو را بدان بيم دهى.] منظور، بنى اميّه است. فردى گفت: به خدا قسم، يک پيمانه خرما در مُشكى پوسيده و كهنه براى من محبوب تر است از آن چه محمد از پروردگارش درخواست كرد. چرا محمد از خدا درخواست نكرد فرشته اى را به كمک او بفرستد تا او را يارى كند يا گنجى را نطلبيد تا او را از فقر برهاند؟!

پس خداوند در منزلت على عليه السلام ده آيه از سوره هود را نازل فرمود كه با «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْکَ» آغاز مى شد و تا «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ» ولايت على عليه السلام «قُلْ فَأْتُواْ بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ» تا «فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُواْ لَكُمْ» در شأن ولايت على بن ابى طالب عليه السلام بود. اما آيه «فَاعْلَمُواْ أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللّهِ وَأَن لاَّ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ»(2) در مورد على عليه السلام و ولايت اوست.

«مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا» يعنى فلانى و فلانى «نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا»(3) «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ» منظور، رسول خدا صلى الله عليه و آله است. «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» منظور، امير مؤمنان عليه السلام است. «وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً»(4) اشاره به ولايت على عليه السلام در كتاب موسى عليه السلام است.

«أُوْلَـئِکَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلاَ تَکُ فِى

1- [1] - مريم/96_ 97.
2- [2] - هود/13_14.
3- [3] - هود/15.

4- [4] - هود/17.

مِرْيَةٍ مِّنْهُ» که درباره ولایت علی علیه السلام نازل شده است «إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّکَ»... «وَيَقُولُ الأَشْهَادُ». منظور، ائمه علیهم السلام هستند. «هَـؤُلاء الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى رَبِّهِمْ»(1) تا جمله «و هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلاً أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ». (2)_(3)

5) از جابر بن ارقم، از برادرش زید بن ارقم روایت شده است که گفت: جبرییل روح الأمین خبر ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را در شب «عرفه» به رسول اکرم صلی الله علیه و آله داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از این خبر دلتنگ شد، به این جهت که می ترسید منافقان و دروغگویان، او را تکذیب کنند. پس رسول صلی الله علیه و آله به این خاطر، جماعتی را که من نیز در میان آنان بودم، به حضور خود فراخواند تا با آنان در آن مورد به رایزنی و مشورت بپردازد و این که آیا آن را در مراسم حج اعلام کند [یا نه]؟ ما نمی دانستیم چه بگوییم.

و حضرت محمد صلی الله علیه و آله گریه کرد و جبرییل به ایشان عرض کرد: آیا به خاطر فرمان الهی بی تابی می کنی و ناراحت هستی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نه، هرگز_ ای جبرییل _ اما خداوند خودش خوب می داند که من از دست قریش چه رنج ها کشیده ام. آن زمان که رسالت مرا نپذیرفتند و پروردگار به من فرمان مبارزه و جهاد با آنان را صادر فرمود و لشکریانی از آسمان به کمک فرستاد تا یاریم کنند. پس این جماعت با این اوصاف چطور ممکن است به ولایت علی پس از وفات من اقرار کرده و آن را بپذیرند؟!

پس جبرییل از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و این آیه نازل شد: «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْکَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ».(4)

6) ابن بابویه در امالی نقل می کند که: پدرم از سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی عبد الله برقی، از پدرش، از خلف بن حماد اسدی، از ابو حسن عبدی، از اعمش، از عبایه بن ربعی، از عبد الله بن عباس نقل کرده است که: شبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آسمان عروج کرد، جبرییل او را به رودخانه ای برد که

1- [1] - هود/17_18.

2- [2] - هود/24.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 151، ح 11.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 151، ح 10.

به آن، رود نور گفته می شد. در قرآن نیز به آن در آیه «وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ»(1) [و تاریکی ها و روشنایی را پدید آورد] اشاره شده است و زمانی که به آن رودخانه رسید، جبرییل به ایشان عرض کرد: ای محمد! با توکّل بر خدا از این رودخانه عبور کن که خداوند دیدگانت را نورانی فرماید و روبرویت را فراخ گرداند؛ چرا که از این رودخانه احدی عبور نکرده، نه فرشته ای مقرب و نه پیامبری مُرسَل. اما من روزی یک بار در آن فرو می روم و از آن بیرون می آیم. بال هایم را که تکان می دهم. از هر قطره ای که از بالهایم می چکد، خداوند تبارک و تعالی از آن، فرشته مقربی را می آفریند که بیست هزار صورت و چهل هزار زبان دارد و هر زبانی به لهجه و لحنی سخن می گوید که دیگری آن را نمی فهمد.

پس رسول خدا از آن رودخانه عبور کرد و از حجاب هایی گذشت که تعداد آنها پانصد حجاب بود و فاصله هر حجابی تا حجاب دیگر، پانصد سال بود. سپس جبرییل عرض کرد: ای محمد! پیش بیا. محمد فرمود: ای جبرییل! چرا تو مرا همراهی نمی کنی؟ جبرییل گفت: من اجازه عبور از این مکان را ندارم.

پس رسول خدا تا آن جا که توانست پیش رفت و سخنان و کلمات خداوند متعال را شنید که می فرمود: من محمودم و تو محمد. نام تو از نام من گرفته شده است. هر کس که با تو پیوند داشته باشد، من نیز با وی پیوند دارم و هر آن که از تو جدا شود، من نیز از او جدا می شوم. نزد بندگانم برو و بزرگواری مرا در حق خویش به اطلاع آنان برسان و بگو: من پیامبری را مبعوث نکرده ام، مگر آن که برای او وزیری برگزیده ام. تو پیامبر من هستی و علی وزیر توست.

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از معراج بازگشت، دوست نداشت چیزی از آن موضوع را با مردم در میان بگذارد، مبادا او را متهم سازند؛ چرا که عربها تازه از جاهلیت فاصله گرفته بودند. از آن موضوع شش روز گذشت و خداوند آیه «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ» را نازل کرد.

باز رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بروز نداد و صبر کرد تا هشت روز از آن ماجرا گذشت و پروردگار متعال آیه «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن

1- [1] - انعام/1.

رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ»(1) [ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای و خدا تو را از (گزند) مردم نگاه می دارد.] را نازل کرد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این پیام تهدیدی است همراه با ترسانیدن؛ بنابراین باید دستور خدا را اجرا کنم. پس اگر مردم مرا متّهم کنند و تکذیبم نمایند، بهتر از آن است که خداوند، مرا در دنیا و آخرت به گونه ای دردناک مجازات کند. راوی گوید: جبرییل به علی علیه السلام به عنوان امیر مؤمنان سلام کرد. پس علی علیه السلام خطاب به رسول خدا گفت: ای رسول خدا! صدا و گفتار را می شنوم اما کسی را نمی بینم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! این جبرییل است. از طرف خداوند آمده است تا به آن چه که به من وعده فرموده، عمل نماید. سپس حضرت محمد صلی الله علیه و آله به تک تک یارانش دستور داد به علی علیه السلام به عنوان امیر مؤمنان درود بگویند. سپس فرمود: ای بلال! فردا همه مردم را صدا بزن و بگو جز افراد مریض هیچ کس حق ندارد در منزل بماند و همه در غدیر خم جمع شوند. وقتی روز بعد فرا رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه با گروهی از یاران به سوی غدیر رفت و حمد خداوند را به جای آورد و او را ستود. سپس فرمود: ای مردم! پروردگار، مرا برای انجام رسالت و مسئولیتی سوی شما فرستاد و من از ترس این که شما مرا متهم کنید و دروغگو بدانید، آن را در سینه پنهان کردم و درمانده شدم تا آن که خداوند با فرستادن آیات، پیاپی مرا ترسانید. به همین خاطر تکذیب شما را بسی آسان تر از مجازات و عقوبت الهی دانستم.

خداوند متعال مرا به معراج برد و سخنانی با من در میان گذاشت و به من فرمود: ای محمد! من محمودم و تو محمد. نامت را از اسم خودم برگرفتم. پس هر که به تو بپیوند، من نیز به او می پیوندم و هر که از تو جدا شود، من نیز از او جدا خواهم شد. بر بندگانم فرود آی و بزرگواری و کرامت مرا نسبت به خودت به اطلاع آنان برسان و این که من کسی را به پیامبری مبعوث نگردانیدم، مگر آن که برای او وزیری انتخاب نمودم؛ تو پیامبر من هستی و علی وزیر تو است.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و آن

1- [1] - مائده/67.

را بالا برد، به طوری که مردم سفیدی زیر بغل آن دو را که قبلاً دیده نشده بود، مشاهده کردند. سپس فرمود: خداوند تبارک و تعالی، مولای من است و من مولای مؤمنانم. پس هر که من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست. خدایا! هر کس ولایت علی را پذیرفت، تو نیز مولای او باش و هر کس با علی دشمنی ورزید، تو نیز دشمن او باش و هر که او را یاری کرد، یاورش باش و هر که ترک یاوری او نمود، تو نیز رهایش کن. سپس شکّاکان و منافقان و آنان که در دلشان بیماری و دروغ بود، گفتند: برائت و بیزاری می جوییم به درگاه خدا نسبت به آن چه محمد گفت؛ این سخنان، قطعی و جدّی نیست و ما راضی نیستیم که علی، وزیر او باشد. چنین انتخابی از سر تعصّب انجام شده است.

پس سلمان و مقداد و ابوذر و عمّار بن یاسر گفتند: ما آن منطقه را ترک نکرده بودیم که آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا»(1) [امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم.] بی تردید خدا آمرزنده و مهربان است] نازل شد و حضرت محمد صلی الله علیه و آله سه بار آن را تلاوت نموده و سپس فرمود: کامل شدن دین و تمام شدن نعمت و خشنودی خداوند، با مبعوث گشتن و ارسال من به سوی شما با ولایت پس از خودم، یعنی علی بن ابی طالب تکمیل گشت.(2)

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُواْ بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُواْ...وَأَن لاَّ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ (14)»

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُواْ بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُواْ مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ اللّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (13) فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُواْ لَكُمْ فَاعْلَمُواْ أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللّهِ وَأَن لاَّ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ (14)»

[یا می گویند: این (قرآن) را به دروغ ساخته است. بگو: اگر راست می گویید ده سوره برساخته شده مانند آن بیاورید و غیر از خدا هر که را می توانید فرا خوانید. * پس اگر شما را اجابت نکردند، بدانید که آن چه نازل شده است به علم

1- [1] - مائده/3.
2- [2] - امالی، ص 290، ح 10.

خداست و این که معبودی جز او نیست. پس آیا شما گردن می نهید؟ *]

در آیه پیشین، تفسیر ده آیه از این سوره، به نقل از امام صادق علیه السلام گفته شد، یعنی تا آیه «هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلاً أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ» پس به همان تفسیر، مراجعه شود.

1) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «أَمْ يَقُولُونَ» تا «صَادِقِينَ» از حضرت نقل کرده است که فرمود: این گفتار آنان است که خداوند در مورد ولایت علی علیه السلام چیزی به محمد صلی الله علیه و آله نگفته است، بلکه محمد از جانب خود چنین می گوید: پس پروردگار متعال فرمود: «فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُواْ لَكُمْ فَاعْلَمُواْ أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللّهِ» یعنی این آیات از جانب خداوند، در باره ولایت امیر مؤمنان علیه السلام نازل شده است.(1)

«مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ ...مَا صَنَعُواْ فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ (16)»

«مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لاَ يُبْخَسُونَ (15) أُوْلَـئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِى الآخِرَةِ إِلاَّ النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُواْ فِيهَا وَبَاطِلٌ مَّا كَانُواْ يَعْمَلُونَ (16)»

[کسانی که زندگی دنیا و زیور آن را بخواهند (جزای) کارهایشان را در آن جا به طور کامل به آنان می دهیم و به آنان در آن جا کم داده نخواهد شد. * اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش برایشان نخواهد بود و آن چه در آن جا کرده اند، به هدر رفته و آن چه انجام می داده اند، باطل گردیده است. *]

1) علی بن ابراهیم: در تفسیر آیه «مَن كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لاَ يُبْخَسُونَ * أُوْلَـئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِى الآخِرَةِ إِلاَّ النَّارُ» گفته است: هر کس کار نیکی را انجام دهد بر این اساس که خداوند در همین دنیا پاداش وی را بدهد، خداوند اجرش را در دنیا می دهد؛ ولی در آخرت، آتش از آنِ او خواهد بود.(2)

2) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن محمد قاسانی،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 325.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 325

همگی از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داودِ منقری، از سُفیان بن عُیَینه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردی از پدرم بعد از تمام شدن وقوف در عرفات پرسید: آیا خداوند، دعای همه این مردم را اجابت می کند؟ پدرم فرمود: هر کس که در این صحرا توقف نماید، خداوند او را بیامرزد، خواه مؤمن باشد یا کافر. با این وصف آمرزیده شدگان در سه مرتبه قرار دارند و سپس آن سه مرتبه را نام برد و در مرتبه سوم گفت: کافری که در این جا حضور یابد، یعنی برای زینت زندگی دنیا حضور یافته که خداوند تمامی گناهانی را که مرتکب شده می آمرزد. به شرط آن که در مابقی عمرش از کفر و شرک، توبه کند. اما اگر توبه نکند، پروردگار، مزدش را کامل به او عطا می فرماید و او را از اجر حضور در این مکان، محروم نمی گرداند؛ چرا که خود فرموده است: «مَن کَانَ یُرِیدُ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا وَزِینَتَهَا نُوَفِّ إِلَیْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِیهَا وَهُمْ فِیهَا لاَ یُبْخَسُونَ * أُوْلَـ ئِکَ الَّذِینَ لَیْسَ لَهُمْ فِی الآخِرَهِ إِلاَّ النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُواْ فِیهَا وَبَاطِلٌ مَّا کَانُواْ یَعْمَلُونَ»(1) و ما این حدیث را به طور کامل در تفسیر آیه «فَإِذَا قَضَیْتُم مَّنَاسِکَکُمْ فَاذْکُرُواْ اللّهَ کَذِکْرِکُمْ آبَاءکُمْ»(2) [و چون آداب ویژه حج خود را به جای آورید، همان گونه که پدران خود را به یاد میآورید] آوردیم.

3) عیاشی از عمار بن سُوید نقل کرده است که گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: «مَن کَانَ یُرِیدُ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا وَزِینَتَهَا» منظور، فلانی و فلانی است. و «نُوَفِّ إِلَیْهِمْ أَعْمَالَهُمْ».(3)

«أَفَمَن کَانَ عَلَی بَیِّنَهٍ مِّن رَّبِّهِ وَیَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَ...مِن رَّبِّکَ وَلَـ کِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لاَ یُؤْمِنُونَ (17)»

«أَفَمَن کَانَ عَلَی بَیِّنَهٍ مِّن رَّبِّهِ وَیَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ کِتَابُ مُوسَی إِمَامًا وَرَحْمَهً أُوْلَـ ئِکَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَن یَکْفُرْ بِهِ مِنَ الأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلاَ تَکُ فِی مِرْیَهٍ مِّنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّکَ وَلَـ کِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لاَ یُؤْمِنُونَ (17)»

[آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از

1- [1] - کافی، ج 4، ص 521، ح 10.
2- [2] - در تفسیر آیات 200 _ 202، از سوره بقره.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 151، ح 11.

(خویشان) او پیرو آن است و پیش از وی (نیز) کتاب موسی راهبر و مایه رحمت بوده است (دروغ می بافد)؟ آنان (که در جستجوی حقیقت اند) به آن می گروند و هر کس از گروه های (مخالف) به آن کفر ورزد، آتش وعده گاه اوست؛ پس در آن تردید مکن که آن حق است (و) از جانب پروردگارت (آمده است)، ولی بیشتر مردم باور نمی کنند.]

1) علی بن ابراهیم گوید: پدرم از یحیی بن ابی عمران، از یونس، از ابو بصیر و فُضَیل، از امام باقر علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: منظور از آیه «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ» رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و ترتیب آیه چنین بوده است: «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ ام_ام_ا و رح_مه وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى أُوْلَـ_ئِکَ يُؤْمِنُونَ» آنان در گردآوری قرآن، این تقدیم و تأخیر را در آیه انجام داده اند.(1)

2) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از حسن بن علی، از احمد بن عمر حلاّل نقل کرده است که گوید: از امام رضا علیه السلام در باره معنی آیه «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» سؤال کردم. فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام شاهد و گواهی است از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله و رسول خدا صلی الله علیه و آله از طرف پروردگار دارای بیّنه و دلیل آشکاری است.(2)

3) محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین، از عبد الله بن حماد، از ابو جارود، از اصبغ بن نُباته نقل کرده که گفته است: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: اگر من به قدرت برسم و حکم و قضاوت از آنِ من باشد، در میان یهودیان، براساس تورات و در میان مسیحیان براساس انجیل و در میان پیروان زبور با زبور و در میان پیروان قرآن، با قرآن، قضاوت می کنم، به طوری که مورد قبول ذات حق بوده و واضح و روشن باشد.

به خدا قسم که تک تک آیات قرآن را، خواه در شب یا در روز نازل شده باشد، می شناسم و می دانم در باره چه کسی است.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 325.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 147، ح 3

در باره هر کسی از قریشیان که تیغ سلمانی بر سرش کشیده شده باشد (به بلوغ رسیده باشد) در قرآن، آیه ای هست که او را به بهشت یا جهنم، سوق می دهد. در این هنگام فردی برخاست و پرسید: ای امیر مؤمنان چه آیه ای در باره خودت نازل شده است؟ فرمود: مگر این آیه را نشنیده ای «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ»؟ رسول خدا دلیل آشکار و بیّنه ای از جانب خدا داشت و من شاهد صدق ادعای او هستم و در پی او آیات را تلاوت می کنم.(1)

4) شیخ در امالی با سند خود از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده است که امام علیه السلام در روز جمعه ای بر روی منبر سخنرانی می کرد و می فرمود: قسم به خدایی که شکافنده دانه و آفریننده مردم است، اگر آیه ای از کتاب خداوند، راجع به کسی از قریش که تیغ بر سر کشیده، فرود آمده باشد، من می دانم، همان طوری که خود آن شخص را می شناسم.

در این میان، کسی برخاست و پرسید: آیه ای که در باره خودت نازل شده کدام است؟ امام علیه السلام فرمود: حالا که پرسیدی خوب گوش کن و بفهم و ضرورتی ندارد که از دیگران در این زمینه سؤال کنی؛ آیا تو تا کنون سوره هود را خوانده ای؟ آن مرد گفت: آری، ای امیر مؤمنان! امام علیه السلام فرمود: آیا این آیه را نیز شنیده ای که در آن خداوند می فرماید «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ»؟ عرض کرد: آری. امام علیه السلامفرمود: آن که بر بیّنه و دلیل آشکار از جانب خدا بود، محمد صلی الله علیه و آله است و آن شاهدی که گواه اوست و از خود اوست، من هستم، من علی بن ابی طالب هستم و به خدا قسم که من همان گواه هستم بر پیامبرش و من از او هستم.(2)

5) نیز از شیخ در امالی نقل شده است که: عده ای از ابو مفضّل، از ابو عباس احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن همدانی در کوفه، از محمد بن مفضّل بن ابراهیم بن قیس اشعری، از علی بن حسان واسطی، از عبد الرحمن بن کثیر، از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام، از امام زین العابدین علیه السلام، از امام حسن علیه السلام نقل کردند که در یک خطبه طولانی

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 136، باب9، ح 2.
2- [2] - امالی، ج 1، ص 381.

که در حضور معاویه ایراد کرد، فرمود: ای جماعت! من می گویم و شما که دل و گوش دارید، آن را بشنوید و به خاطر بسپارید. ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را با اسلام عزیز کرد. ما را برگزید و انتخاب نمود و پلیدی را از ما دور کرده و ما را به خوبی تطهیر کرد و پلیدی که همان تردید و شک باشد را از ما زدود. ما در ذات پروردگار متعال و دین او هرگز تردید نمی کنیم. خداوند ما را از هرگونه نقصان و عیب، پاک گردانده و برما منت نهاده و از زمان حضرت آدم، وجود ما پاک و مطهر بوده است.

مردم هرگز به دو دسته تقسیم نشده اند، مگر آن که خداوند، ما را در بهترین آن دو گروه قرار داده است. پس مسائل طی شد و روزگاران گذشت تا آن که خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث گردانیده و او را به رسالت برگزید و قرآن را بر او نازل کرد. سپس خداوند به محمد فرمان داد که مردم را به اسلام فرا بخواند و پدر من اولین کسی بود که دعوت خدا و رسولش را پذیرفت.

وی اولین کسی بود که به اسلام ایمان آورد و خدا و رسولش را تصدیق کرد و خداوند در کتابی که آن را بر پیامبرش نازل کرد، چنین فرمود: «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» بنابراین رسول خدا بر دلیل آشکار از جانب پروردگار است و پدرم که به دنبال ایشان می آید، گواه بر رسالت ایشان است. شیخ در ادامه، این خطبه طولانی را آورده است.(1)

6) شیخ مفید در امالی نقل کرده است که ابو الحسن علی بن بلال مُهلّبی از علی بن عبد الله بن اسد اصفهانی، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از اسماعیل بن ابان، از صباح بن یحیی بن مزَنی، از اعمش، از منهال بن عمرو، از عبّاد بن عبد الله نقل می کند که: مردی در حضور امیر مؤمنان علیه السلام برخاست و از او پرسید: ای امیر مؤمنان! درباره آیه «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» توضیح بفرمایید. امام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله دلیل آشکاری از جانب خدا داشت و من گواه او هستم و به خداوندی که جان من در دست اوست، هر فرد از قریش که تیغ سلمانی بر سرش رسیده باشد (به بلوغ رسیده باشد)، پروردگار در باره وی آیه ای یا بخشی از قرآن را نازل کرده است.

1- [1] - امالی طوسی، ج 2، ص 174، ینابیع الموده، ص 136، باب 9، ح 2.

قسم به خدایی که جان من در دست اوست، همین که بدانید پروردگار در حق اهل بیت و از زبان پیامبر امّی اش چه دیدگاهی داشته و چه حکمی فرموده، برای من دوست داشتنی تر است از این که دشتی پر از طلا داشته باشم. به خدا قسم، مَثَل ما در این امت چون کشتی نوح و همچون «باب الحطّه» در بنی اسراییل است.(1)

7) سلیم بن قیس: و از کتاب او از قیس بن سعد بن عُباده(2) نسخه برداری کردم که قیس در گفتگو با معاویه چنین گفت: بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله دار فانی را وداع گفت، انصار نزد پدرم آمدند و گفتند: ما با سعد بیعت می کنیم. سپس قریش آمده و به بهانه حمایت از علی علیه السلام و اهل بیتش با ما درگیر شدند. به جان خودم قسم می خورم که هیچ یک از انصار و یا قریش و یا عرب و عجم، حقی در خلافت ندارند و نمی توانند با علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندانش شریک باشند. این سخنان، معاویه را به خشم آورد و گفت: ای فرزند سعد! این حرف ها را از چه کسی گرفته ای و آن را از چه کسی روایت می کنی و از که شنیده ای؟ آیا آنها را پدرت به تو گفته و به نقل از او روایت می کنی؟ قیس گفت: من این سخنان را از کسی که از پدرم برایم عزیزتر و بهتر است و حقش بر من از پدرم نیز بیشتر است، گرفته ام.

معاویه گفت: او کیست؟ گفت: وی علی بن ابی طالب علیه السلام، عالم ربّانی این امت و صدّیق و فاروق (جدا کننده حق از باطل) آن است. همان کسی که خداوند متعال در منزلت او آیه «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِى وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»(3) [بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و

1- [1] - امالی مفید، ص 145، حدیث 5.
2- [2] - قیس بن سعد بن عباده بن دُلیم انصاریخزرجی مدنی، شخصی فاضل و از تابعین است. او ثقه بوده و از یاران و خواص علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندش امام حسن علیه السلام می باشد. در جنگ صفّین، همراه علی علیه السلام بود و در مقدمه لشکر اما حسن علیه السلام در مدائن؛ فرماندهی 12 هزار کس را بر عهده داشت و به هنگام صلح امام حسن با معاویه به مدینه برگشت و در سال 60 هجری قمری در

آنجا وفات یافت. دائره المعارف اعلمی، ج 14، ص 426؛ تهذیب التهذیب، ج 8، ص 395.
3- [3] - رعد/43.

شما گواه باشد] را نازل کرد. خداوند متعال هر آیه ای را که در شأن و منزلت او نازل شده است، بیان فرموده است.

معاویه گفت: صدّیق امت اسلام، ابو بکر و فاروق آن عمر است و آن که همه علوم نزد اوست، عبد الله بن سلام است.(1)

قیس گفت: شایسته ترین فرد به این صفات و سزاوارترین انسان به این اوصاف همان کسی است که خداوند در منزلت او آیه «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» نازل کرده و کسی است که پروردگار در شأن و مقام او آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»(2) [(ای پیامبر) تو فقط هشدار دهنده ای و برای هر قومی رهبری است] و کسی که رسول خدا در روز غدیر خم او را به جانشینی خود منصوب نمود و در باره اش گفت: هر کسی که من از او به خودش شایسته ترم، بداند که علی از خودش به او شایسته تر است. در غزوه تبوک راجع به او گفت: نسبت تو به من مانند نسبت و منزلت هارون، نسبت به موسی است، جز آن که بعد از من هیچ پیامبری نخواهد بود.(3)

8) عیاشی از بُرید بن معاویه عجلی، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: منظور از آن که از جانب خداوند بیّنه و دلیل آشکاری دارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و کسی که بعد از او آیات را تلاوت نموده، گواه او، امیر مؤمنان علیه السلام و سپس اوصیای او یکی بعد از دیگری می باشند.(4)

9) جابر بن عبد الله بن یحیی روایت کرده است که از علی علیه السلام شنیده است که می فرمود: پروردگار متعال درباره هر یک از افراد قریش، یک آیه یا دو آیه در قرآن نازل کرده است. در این میان فردی پرسید: ای امیر مؤمنان! درباره

1- [1] - عبدالله بن سلام بن حارث اسراییلی انصاری از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله است. هنگامی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله به مدینه مشرف شدند، اسلام آورد. نام او در جاهلیت حصین بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را عبد الله نامید. در جنگ صفین با شمشیری چوبین شرکت داشت و سپس جنگ را رها کرد. وی در مدینه

اقامت داشت و در سال 43 هجری درگذشت. اسد الغابه، ج 3، ص 176، اصابه، ج 2، ص 320.

2- [2] - رعد/7.

3- [3] - کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص 186.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 152 ح 12.

خودت چه آیه ای نازل شده است؟ فرمود: آیا آیه ای که در سوره هود آمده را نخوانده ای؟ «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ»، محمد صلی الله علیه و آله بر بینه و دلیل آشکاری از جانب خداست و من همان شاهد بر او هستم.(1)

10) در کشف الغمّه: عبّاد بن عبد الله اسدی نقل می کند که شنیدم علی علیه السلام بر منبر چنین می فرمود: خداوند متعال درباره هر فردی از قبیله قریش یک یا دو آیه فرو فرستاده است. مردی که در پایین منبر نشسته بود، از او پرسید: راجع به خودت چه آیه ای نازل شده است؟ علی علیه السلام خشم گرفت و فرمود: اگر در حضور این همه گواه و شاهد از من چنین سؤالی را نمی پرسیدی، چیزی به تو نمی گفتم. وای بر تو باد! مگر سوره هود را نخوانده ای؟ سپس علی علیه السلام آیه «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» را تلاوت کرد و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دلیل و گواه روشن، و من همان شاهدی هستم که از او هستم.(2)

11) و نیز از کشف الغمّه: ابن عبّاس در توضیح آیه مذکور نقل می کند که: شاهد، علی علیه السلام است که به رسالت محمّد صلی الله علیه و آله گواهی داد و علی علیه السلام از محمد صلی الله علیه و آله است.(3)

12) ابن شهر آشوب از طبری با سند خود از جابر بن عبد الله، از علی علیه السلام و نیز اصبغ و امام زین العابدین علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که امام علی علیه السلام فرمود: «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ» رسول خداست و «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ» من هستم.(4)

13) از حافظ ابی نعیم به سه طریق نقل شده که گفت: شنیدم که علی علیه السلام می فرمود: آیه «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دلیل آشکاری از طرف خداوند بود و من، شاهد بودم.(5)

14) حماد بن سلمه به نقل از ثابت، از انس درباره آیه «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 153، ح 13.
2- [2] - کشف الغمه، ج 1، ص 315.
3- [3] - کشف الغمه، ج 1، ص 307.
4- [4] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 85.
5- [5] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 85.

مِّن رَّبِّهِ» گفته است که: وی رسول خدا صلی الله علیه و آله است و «یَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» علی بن ابی طالب علیه السلام است. به خدا قسم، علی علیه السلام، زبان رسول خدا بود.(1)

15) کتاب فصیح الخطیب: ابن کوّاء از علی علیه السلام پرسید و گفت: راجع به خودت، خداوند چه آیه ای نازل کرده است؟ فرمود: آیه «أَفَمَن کَانَ عَلَی بَیِّنَهٍ مِّن رَّبِّهِ وَیَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ». زاذان نیز حدیثی همانند این را روایت کرده است.(2)

16) ثعلبی از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس در مورد آیه «أَفَمَن کَانَ عَلَی بَیِّنَهٍ مِّن رَّبِّهِ» نقل کرده است که ابن عباس گفت: وی رسول خداست و «یَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» شاهد، علی علیه السلام است. قاضی ابو عمر و عثمان بن احمد و ابو نصر قشیری در کتاب خود همین حدیث را روایت کرده اند. فلکی مفسر، همین حدیث را از مجاهد و از عبد الله بن شدّاد، روایت کرده است.(3)

17) از طریق مخالفان: ابن مغازلی شافعی در تفسیر آیه «أَفَمَن کَانَ عَلَی بَیِّنَهٍ مِّن رَّبِّهِ وَیَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» می گوید: علی علیه السلام گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دلیل آشکار از جانب خدا بوده و من شاهد اویم. به دنبال او آمده و پیرو او هستم.(4)

18) ابن مغازلی شافعی با سند خود از علی بن عابس روایت کرده و گفته است: من و ابو مریم نزد عبد الله بن عطا بودیم. ابو مریم گفت: حدیثی را که از امام باقر علیه السلام برایم نقل کردی برای علی بن عابس بیان کن. گفت: نزد امام باقر علیه السلام نشسته بودم که ابن عبد الله بن سلاّم بر ما گذر کرد.

من گفتم: فدایتان گردم! آیا این پسر همان کسی است که «علم الکتاب» نزد اوست؟ فرمود: نه، اما آن که «علم الکتاب» نزد اوست، سرورتان علی بن ابی طالب علیه السلام است که در شأن او آیاتی از کتاب خداوند متعال نازل شده است. مانند «وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ»(5) [و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما

1- [1] - مناقب شهر آشوب، ج 3، ص 85.
2- [2] - مناقب شهر آشوب، ج 3، ص 86.
3- [3] - مناقب شهر آشوب، ج 3، ص 86.
4- [4] - مناقب مغازلی، ص 236، ح 318.
5- [5] - رعد/43.

گواه باشد] و «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَهٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» و «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ»(1) [ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست] و مانند این آیات.(2)

19) موفق بن احمد در توضیح آیه «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَهٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» به نقل از ابن عباس گفته که: وی علی بن ابی طالب علیه السلام است. اولین کسی که به رسالت محمد صلی الله علیه و آله گواهی داد و او از خانواده محمد صلی الله علیه و آله است.(3)

20) ثعلبی در تفسیر خود در حدیثی مرفوع به نقل از ابن عباس می گوید: آیه «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَهٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» در خصوص علی علیه السلام است.(4)

21) ثعلبی با سند خود از شعبی در حدیثی مرفوع و طولانی به نقل از علی علیه السلام روایت می کند که علی علیه السلام فرمود: پرودگار متعال در باره هر فردی از قریش یک آیه یا دو آیه نازل فرمود. مردی به علی علیه السلام گفت: درباره خودت چه آیه ای نازل شده است؟ فرمود: مگر این آیه سوره هود را نخوانده ای؟! «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ».(5)

22) ابو بکر بن مَردوَیه گفته است: ابو بکر احمد بن محمد سَری بن یحیی تمیمی، از منذر بن محمد بن منذر به نقل از پدرش، از عمویش حسین بن سعید بن ابی جهم، از پدرش، از ابان بن تغلب، از مسلم نقل کرده است که گفت: از ابوذر و مقداد بن اسود و سلمان فارسی شنیدم که می گفتند: نزد رسول خدا نشسته بودیم و جز ما کسی نبود. ناگهان سه دسته از مهاجرانی که در جنگ بدر شرکت داشتند، وارد شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امت من بعد از من به سه دسته تقسیم می شوند: گروه اهل حق که باطلی با آن در نمی آمیزد. مَثَل آنان چون طلا می ماند، هر چقدر آن را در آتش افکنی، مرغوبیت و پاکی آن بیشتر می شود و رهبر و امام آنها این است و به یکی از آن سه نفر اشاره کرد. او همان کسی است که

1- [1] - مائده/55.
2- [2] - مناقب مغازلی، ص 262، ح 358.

3- [3] - مناقب خوارزمی، ص 197.
4- [4] - مناقب شهرآشوب، ج 3، ص 86.
5- [5] - تفسیر طبری، ج 12، ص 11.

خداوند در قرآن با او به عنوان امام و رحمت یاد کرده است و دسته اهل باطل که حقی در آنان نیامیزد. مثل آنان چون ناخالصی آهن ماند که هر چقدر آن را در آتش بیافکنی ناخالصی آن بیشتر می شود و امامشان این است و به یکی از آن سه نفر اشاره فرمود. دسته سوّم، دسته گمراهان هستند که میان دسته اول و دوم، مردّد هستند. نه به این طرف تمایل دارند و نه به آن طرف متمایلند و امام آنان، این است و به یکی از آن سه نفر اشاره کرد.

راوی گوید: من از آنان پرسیدم گروه حق و امام آنها کیست؟ گفتند: رهبر گروه حق، علی بن ابی طالب علیه السلام، امام متقیان است. اما از نام بردن دو نفر بعدی خودداری کردند و هر چه تلاش کردم که آنان، اسم دو نفر بعدی را ذکر کنند، موفق نشدم.

این حدیث را موفق بن احمد، بزرگترین خطیب خوارزم روایت کرده است. ابو فرج معافی- که همان شیخ بخاری است- نیز این حدیث را روایت کرده است.

23) ابن مغازلی شافعی در حدیثی مرفوع به نقل از عباد بن عبد الله می گوید: از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: من همه آیات قرآن را می دانم که چه وقت و در باره چه کسی نازل شده است. درباره هر یک از مردان قریش آیه ای در قرآن نازل شده است که او را به بهشت یا جهنّم سوق می دهد.

در این میان، مردی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! درباره خودت چه آیه ای نازل شده است؟ علی علیه السلام فرمود: اگر این سئوال را در حضور جمع نمی کردی، هرگز پاسخت را نمی دادم. مگر تو آیه «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» را نخوانده ای؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بیّنه و دلیل آشکاری از جانب خدا بود و من نیز آن شاهدم که از اویم.(1)

در کتاب حِبَری نیز چنین حدیثی نقل شده است. در کتاب «رموز الکنوز» از ّرسعَنینیز چنین نقل شده است.(2)

24) محمد بن یعقوب با سند خود از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام، از امام علی علیه السلام نقل کرده است که در خطبه ای فرمود: خداوند در قرآن

1- [1] - مناقب، ص 236، ح 318.
2- [2] - تفسیر حبری، ص 376، ح 36.

فرمود «مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ وَمَن تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاکَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً»(1) [هر کس از پيامبر فرمان برد در حقيقت، خدا را فرمان برده و هر کس رويگردان شود، ما تو را بر ايشان نگهبان نفرستاده ايم] خداوند در اين آيه اطاعت از پيامبر صلى الله عليه و آله را هم سنگ اطاعت از خود و سرپيچى از فرمان ايشان را برابر با عصيان خود دانسته است. و همين، دليل بر اختياراتى است كه به پيامبر صلى الله عليه و آله عطا فرموده است و گواهى است بر اين كه چه كسى از وى تبعيت و پيروى كرده و چه كسانى سرپيچى كرده اند. خداوند متعال اين موضوع را در چند جا از قرآن كريم اشاره فرموده است. خداوند متعال براى تشويق تبعيّت و پيروى از او و ترغيب به تصديق و پذيرش دعوت پيامبرش فرموده «قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِى يُحْبِبْكُمُ اللّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»(2) [بگو: اگر خدا را دوست داريد از من پيروى كنيد تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشايد] پس پيروى از محمد صلى الله عليه و آله همان محبت خداوند است و خشنودى رسول خدا صلى الله عليه و آله برابر با آمرزش گناهان و نهايت سرفرازى و پيروزى و وجوب بهشت خواهد بود و سرپيچى و تمرّد از رسول خدا صلى الله عليه و آله و روى بر تافتن از ايشان برابر با مخالفت با امر پروردگار و خشم و غضب و دورى از رحمت وى و سكونت در آتش خواهد بود و خداوند فرموده: «وَمَن يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ»؛ يعنى كسى كه رسول خدا را انكار نمايد و از فرامين وى سرپيچى كند.(3) حديثى با همين مضمون به نقل از عياشى و به نقل از امام صادق عليه السلام در توضيح آيه «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْکَ»(4) [و مبادا تو برخى از آن چه را كه به سويت وحى مى شود، ترک گويى] ذكر شد كه بايد به آن مراجعه شود.

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللّهِ كَذِبًا أُوْلَـئِکَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ (18) »

[و چه كسى ستمكارتر از آن كس است كه بر خدا دروغ بندد؟ آنان بر

1- [1] - نساء/80.
2- [2] - آل عمران/31.
3- [3] - كافى، ج 8، ص 26، ح 4.
4- [4] - هود/ 12.

پروردگارشان عرضه می شوند]

1) عیاشی از ابو عبیده نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام در باره تفسیر آیه «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللّهِ كَذِبًا أُوْلَـئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ » تا «يَبْغُونَهَا عِوَجًا»(1)فرمود: [آن را کج می شمارند] یعنی می خواهند راه خداوند را به انحراف بکشانند و آن را با تأویل و تفسیر، تحریف می کنند و با همان ویژگی انحراف از راه راست، به توصیف آن می پردازند.(2)

2) عیاشی در حدیثی به نقل از حضرت محمد صلی الله علیه و آله آورده است: خداوند متعال پنج چیز را بر بندگانش واجب گردانیده است. آنان چهار چیز را انجام داده و یک مورد را رها کردند. پرسیدند: آن چهار چیز چیست؟ فرمود: نماز و زکات و حج و روزه. پرسیدند: پس آن یکی که رهایش کردند، چه بود؟ فرمود: ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام. پرسیدند: آیا این مسئله را خداوند واجب گردانیده است؟ فرمود: بلی، و آیه «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللّهِ كَذِبًا» و آیات بعد را تلاوت فرمود.(3)

«وَيَقُولُ الأَشْهَادُ هَـؤُلاء الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى رَبِّهِمْ أَلاَ لَعْنَةُ...أُوْلَـئِكَ الَّذِينَ خَسِرُواْ أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ (21)»

«وَيَقُولُ الأَشْهَادُ هَـؤُلاء الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى رَبِّهِمْ أَلاَ لَعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ (18) الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُم بِالآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (19) أُولَـئِكَ لَمْ يَكُونُواْ مُعْجِزِينَ فِي الأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُم مِّن دُونِ اللّهِ مِنْ أَوْلِيَاء يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُواْ يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُواْ يُبْصِرُونَ (20) أُوْلَـئِكَ الَّذِينَ خَسِرُواْ أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ (21)»

[و گواهان خواهند گفت: اینان بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند. هان لعنت خدا بر ستمگران باد! * همانان که (مردم را) از راه خدا باز می دارند و آن را کج می شمارند و خود آخرت را باور ندارند * آنان در زمین، درمانده کنندگان

1- [1] - هود/19.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 153، ح 14، حاشیه (2) چاپ اعلمی.
3- [3] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 199.

(خدا) نیستند و جز خدا دوستانی برای آنان نیست. عذاب برای آنان دو چندان می شود. آنان توان شنیدن (حق را) نداشتند و (حق را) نمی دیدند * اینانند که به خویشتن زیان زده و آن چه را به دروغ برساخته بودند، از دست داده اند.*]

1) عیاشی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَيَقُولُ الأَشْهَادُ» نقل کرده است که فرمود: منظور از «اشهاد»، ائمه علیهم السلام هستند: «هَـؤُلاء الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى رَبِّهِمْ».(1)

2) علی بن ابراهیم در توضیح آیه: منظور از «اشهاد»، ائمه علیهم السلام هستند و منظور از آیه «أَلاَ لَعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» یعنی آنانی که به حق محمد و آل محمد ستم کردند. سپس فرمود: و جمله «الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا» یعنی مانع از استمرار راه خدا می شوند که همانا امامت می باشد.

«وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا» یعنی آن را تحریف کرده و معنای دیگری از آن می جویند. سپس فرمود: اما معنی جمله «مَا كَانُواْ يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ»؛ یعنی آنان حتی تحمل شنیدن نام امیر مؤمنان علیه السلام را هم ندارند. سپس فرمود: اما مفهوم جمله «أُوْلَـئِكَ الَّذِينَ خَسِرُواْ أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ»؛ یعنی باطل شده اند. «عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ»؛ یعنی در روز قیامت، کسی را که به جز امیر مؤمنان علیه السلام، می دانستند، باطل خواهد شد.(2)

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُواْ إِلَى رَبِّهِمْ أُوْلَـئِكَ أَصْحَابُ الجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (23)»

[بی گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و (با فروتنی) به سوی پروردگارشان آرام یافتند، آنان اهل بهشتند و در آن جاودانه خواهند بود. *]

1) علی بن ابراهیم: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُواْ إِلَى رَبِّهِمْ»

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 151، ح 11.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 326.

یعنی در مقابل خداوند متعال، تواضع و خشوع نموده و او را پرستیدند.(1)

2) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین من مختار، از زید شحّام، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که به ایشان عرض کردم: شخصی بین ما است به نام کُلَیب که هر چیزی از شما اهل بیت برای او نقل شود، می گوید: من تسلیم هستم و ما به این خاطر او را «کلیب تسلیم» نامیده ایم. راوی می گوید: امام علیه السلام بر وی رحمت فرستاد. سپس فرمود: آیا می دانید تسلیم چیست؟ ما خاموش گشتیم. امام علیه السلام فرمود: قسم به خداوند که معنای تسلیم شدن، همانا خشوع و تواضع در مقابل خداوند است و خداوند فرموده است: «الَّذِینَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُواْ إِلَی رَبِّهِمْ».(2)

3) سعید بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو اسامه زید شحّام، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که به خدمت ایشان عرض کردم: فردی نزد ماست به نام کلیب که هر چیزی از شما نقل شود، می گوید: من تسلیم هستم. به همین خاطر ما او را «کلیب تسلیم» نامیده ایم. راوی می گوید: امام علیه السلام بر وی رحمت فرستاد و فرمود: آیا می دانید تسلیم چیست؟ ما خاموش گشتیم. امام علیه السلام فرمود: به خدا قسم، تسلیم همان خضوع و خشوع است و خداوند فرمود: «الَّذِینَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُواْ إِلَی رَبِّهِمْ».(3)

4) عیاشی از ابو اسامه نقل می کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی نزد ماست به نام کلیب. هر چیزی از شما برسد، او می گوید: من تسلیم هستم. به همین خاطر ما او را «کلیب تسلیم» نامیده ایم. راوی گوید: امام علیه السلام بر وی رحمت فرستاد و سپس فرمود: آیا می دانید تسلیم چیست؟ ما ساکت ماندیم. امام فرمود: به خدا قسم تسلیم یعنی خضوع و خشوع و این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُواْ إِلَی رَبِّهِمْ» (4) کشّی از علی بن

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 326.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 321، ح 3.

3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 75.
4- 4 - تفسير عياشى، ج 2، ص 153، ح 15.

اسماعیل، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو اسامه نقل می کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی نزد ماست به نام کلیب و هرگاه از شما چیزی نقل می شود، می گوید: من تسلیم هستم. و حدیث را ذکر نمود. (1)

«مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالأَعْمَى وَالأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ...اللّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِى أَنفُسِهِمْ إِنِّى إِذًا لَّمِنَ الظَّالِمِينَ (31)»

«مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالأَعْمَى وَالأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلاً أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ (24) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ إِنِّى لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ (25) أَن لاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ اللّهَ إِنِّىَ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ (26) فَقَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قِوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلاَّ بَشَرًا مِّثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلاَّ الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِىَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ (27) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّىَ وَآتَانِى رَحْمَةً مِّنْ عِندِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنتُمْ لَهَا كَارِهُونَ (28) وَيَا قَوْمِ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالاً إِنْ أَجْرِىَ إِلاَّ عَلَى اللّهِ وَمَآ أَنَاْ بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُواْ إِنَّهُم مُّلاَقُو رَبِّهِمْ وَلَـ كِنِّىَ أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ (29) وَيَا قَوْمِ مَن يَنصُرُنِى مِنَ اللّهِ إِن طَرَدتُّهُمْ أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ (30) وَلاَ أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَآئِنُ اللّهِ وَلاَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلاَ أَقُولُ إِنِّى مَلَكٌ وَلاَ أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِى أَعْيُنُكُمْ لَن يُؤْتِيَهُمُ اللّهُ خَيْرًا اللّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِى أَنفُسِهِمْ إِنِّى إِذًا لَّمِنَ الظَّالِمِينَ (31)»

[مثل این دو گروه چون نابینا و کر (در مقایسه) با بینا و شنواست. آیا در مثل یکسانند؟ پس آیا پند نمی گیرید؟ * و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم (گفت): من برای شما هشداردهنده ای آشکارم * که جز خدا را نپرستید؛ زیرا من از عذاب روزی سهمگین بر شما بیمناکم. * پس سران قومش که کافر بودند، گفتند: ما تو را جز بشری مثل خود نمی بینیم و جز (جماعتی از) فرومایگان ما آن هم نسنجیده نمی بینیم کسی تو را پیروی کرده باشد و شما را بر ما امتیازی نیست، بلکه شما را دروغگو می دانیم. * گفت: ای قوم من! به من بگویید اگر از طرف پروردگارم حجتی روشن داشته باشم و مرا از نزد خود رحمتی بخشیده باشد که بر

1- 1 - رجال کشی، ص 339، ش 627.

شما پوشیده است، آیا ما (باید) شما را در حالی که بدان اکراه دارید به آن وادار کنیم؟ * و ای قوم من! بر این (رسالت) مالی از شما درخواست نمی کنم. مزد من جز بر عهده خدا نیست و کسانی را که ایمان آورده اند، طرد نمی کنم. قطعاً آنان پروردگارشان را دیدار خواهند کرد، ولی شما را قومی می بینم که نادانی می کنید. * و ای قوم من! اگر آنان را برانم چه کسی مرا در برابر خدا یاری خواهد کرد؟ آیا عبرت نمی گیرید؟ * و به شما نمی گویم که گنجینه های خدا پیش من است و غیب نمی دانم و نمی گویم که من فرشته ام و در باره کسانی که دیدگان شما به خواری در آنان می نگرد، نمی گویم خدا هرگز خیرشان نمی دهد. خدا به آن چه در دل آنان است، آگاه تر است. (اگر جز این بگویم) من در آن صورت از ستمکاران خواهم بود. *]

1) علی بن ابراهیم: منظور، مؤمنان و کافران است و منظور از آیه «وَمَا نَرَاکَ اتَّبَعَکَ إِلاَّ الَّذِینَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِیَ الرَّأیِ»، یعنی فقیران و مستمندان و بینوایان هستند که ما آنان را «بادی الرأی» می بینیم. سپس فرمود: اما آیه «فَعُمِّیَتْ عَلَیْکُمْ» اخبار: یعنی بر شما مشتبه گشته، به طوری که دیگر آنها را نمی دانید و نمی فهمید. و «یَا قَوْمِ لا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مَالاً إِنْ أَجْرِیَ إِلاَّ عَلَی اللّهِ وَمَآ أَنَاْ بِطَارِدِ الَّذِینَ آمَنُواْ إِنَّهُم مُّلاَقُو رَبِّهِمْ» یعنی فقیرانی که به نبی اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آورده اند. سپس فرمود: اما آیه «وَیَا قَوْمِ مَن یَنصُرُنِی مِنَ اللّهِ إِن طَرَدتُّهُمْ أَفَلاَ تَذَکَّرُونَ * وَلاَ أَقُولُ لَکُمْ عِندِی خَزَآئِنُ اللّهِ وَلاَ أَعْلَمُ الْغَیْبَ وَلاَ أَقُولُ إِنِّی مَلَکٌ وَلاَ أَقُولُ لِلَّذِینَ تَزْدَرِی أَعْیُنُکُمْ» یعنی مردمی که شما به آنها با دیده تحقیر نگاه می کنید. «لَن یُؤْتِیَهُمُ اللّهُ خَیْرًا اللّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِی أَنفُسِهِمْ إِنِّی إِذًا لَّمِنَ الظَّالِمِینَ» (1) و در توضیح آیه 24، حدیثی در باره آیه «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ»آمده است.

«وَلاَ یَنفَعُکُمْ نُصْحِی إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَکُمْ إِن کَانَ اللّهُ یُرِیدُ أَن یُغْوِیَکُمْ هُوَ رَبُّکُمْ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (34)»

[و اگر بخواهم شما را اندرز دهم، در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه

1- 1 - تفسیر قمی، ج 1، ص 326.

گذارد، اندرز من شما را سودی نمی بخشد. او پروردگار شماست و به سوی او باز گردانیده می شوید.]

1) عیاشی از ابن ابی نصر بَزنطی، از امام رضا علیه السلام روایت می کند که فرمود: پروردگار متعال در باره نوح علیه السلام فرمود: «وَلاَ یَنفَعُکُمْ نُصْحِی إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَکُمْ إِن کَانَ اللّهُ یُرِیدُ أَن یُغْوِیَکُمْ» یعنی فرموده همه چیز به دست خداوند است، اگر بخواهد هدایت و یا گمراه می کند.(1)

2) از ابن طفیل، از امام باقر علیه السلام، از پدرش علیه السلام در توضیح آیه «وَلاَ یَنفَعُکُمْ نُصْحِی إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَکُمْ» فرمود که: این آیه درباره عبّاس نازل شده است.(2) به امید خدای متعال، حدیثی مسند درباره آیه «وَمَن کَانَ فِی هَـذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فِی الآخِرَهِ أَعْمَی» خواهیم گفت.(3)

3) علی بن ابراهیم با سند خود از ابی طُفیل، از علی بن حسین امام سجاد علیه السلام نقل کرده که در تفسیر آیه «وَلاَ یَنفَعُکُمْ نُصْحِی» فرمود: این آیه درباره عباس نازل شده است.(4)

«أَمْ یَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَیْتُهُ فَعَلَیَّ إِجْرَامِی وَأَنَاْ بَرِیءٌ مِّمَّا تُجْرَمُونَ (35)»

[یا (در باره قرآن) می گویند: آن را بربافته است. بگو: اگر آن را به دروغ سر هم کرده ام، گناه من بر عهده خود من است، ولی من از جرمی که به من نسبت می دهید، برکنارم.]

1) شیبانی در نهج البیان به نقل از مقاتل گفته که: کافران مکه گفتند: محمد، قرآن را به دروغ به خدا نسبت می دهد. وی چنین حدیثی را به نقل از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نیز نقل کرده است.

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 153، ح 16.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 154، ح 17.
3- [3] - به هنگام تفسیر آیه 72 سوره اسراء.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 413.

«وَأُوحِىَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَن يُؤْمِنَ مِن قَوْمِکَ إِلاَّ مَن...وَلاَ قَوْمُکَ مِن قَبْلِ هَـ ذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ (49)»

«وَأُوحِىَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَن يُؤْمِنَ مِن قَوْمِکَ إِلاَّ مَن قَدْ آمَنَ فَلاَ تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُواْ يَفْعَلُونَ (36) وَاصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلاَ تُخَاطِبْنِى فِى الَّذِينَ ظَلَمُواْ إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ (37) وَيَصْنَعُ الْفُلْکَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلأٌ مِّن قَوْمِهِ سَخِرُواْ مِنْهُ قَالَ إِن تَسْخَرُواْ مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ (38) فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (39) حَتَّى إِذَا جَاء أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَکَ إِلاَّ مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلاَّ قَلِيلٌ (40) وَقَالَ ارْكَبُواْ فِيهَا بِسْمِ اللّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّى لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ (41) وَهِىَ تَجْرِى بِهِمْ فِى مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِى مَعْزِلٍ يَا بُنَىَّ ارْكَب مَّعَنَا وَلاَ تَكُن مَّعَ الْكَافِرِينَ (42) قَالَ سَآوِى إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِى مِنَ الْمَاء قَالَ لاَ عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللّهِ إِلاَّ مَن رَّحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ (43) وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِى مَاءكِ وَيَا سَمَاء أَقْلِعِى وَغِيضَ الْمَاء وَقُضِىَ الأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِىِّ وَقِيلَ بُعْداً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (44) وَنَادَى نُوحٌ رَّبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابُنِى مِنْ أَهْلِى وَإِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَأَنتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ (45) قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلاَ تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّى أَعِظُکَ أَن تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (46) قَالَ رَبِّ إِنِّى أَعُوذُ بِکَ أَنْ أَسْأَلَکَ مَا لَيْسَ لِى بِهِ عِلْمٌ وَإِلاَّ تَغْفِرْ لِى وَتَرْحَمْنِى أَكُن مِّنَ الْخَاسِرِينَ (47) قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلاَمٍ مِّنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْکَ وَعَلَى أُمَمٍ مِّمَّن مَّعَکَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (48) تِلْکَ مِنْ أَنبَاء الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْکَ مَا كُنتَ تَعْلَمُهَا أَنتَ وَلاَ قَوْمُکَ مِن قَبْلِ هَـ ذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ (49)»

[و به نوح وحى شد كه از قوم تو، جز كسانى كه (تاكنون) ايمان آورده اند هرگز (كسى) ايمان نخواهد آورد. پس از آن چه مى كردند، غمگين مباش. * و زير نظر ما و (به) وحى ما كشتى را بساز و در باره كسانى كه ستم كرده اند با من سخن مگوى؛ چرا كه آنان غرق شدنى اند. *و (نوح) كشتى را مى ساخت و هر

بار که اشرافی از قومش بر او می گذشتند او را مسخره می کردند، می گفت: اگر ما را مسخره می کنید ما (نیز) شما را همان گونه که مسخره می کنید، مسخره خواهیم کرد. * به زودی خواهید دانست چه کسی را عذابی خوار کننده در می رسد و بر او عذابی پایدار فرود می آید. * تا آن گاه که فرمان ما در رسید و تنور فوران کرد، فرمودیم در آن (کشتی) از هر حیوانی یک جفت با کسانت، مگر کسی که قبلاً در باره او سخن رفته است و کسانی که ایمان آورده اند، حمل کن و با او جز (عده) اندکی ایمان نیاورده بودند. * و (نوح) گفت: در آن سوار شوید. به نام خداست، روان شدنش و لنگر انداختنش. بی گمان پروردگار من آمرزنده مهربان است. * و آن (کشتی)، ایشان را در میان موجی کوه آسا می برد و نوح پسرش را که در کناری بود بانگ در داد: ای پسرک من! با ما سوار شو و با کافران مباش. * گفت: به زودی به کوهی پناه می جویم که مرا از آب در امان نگاه می دارد. گفت: امروز در برابر فرمان خدا هیچ نگاهدارنده ای نیست، مگر کسی که (خدا بر او) رحم کند و موج میان آن دو حایل شد و (پسر) از غرق شدگان گردید. * و گفته شد: ای زمین! آب خود را فرو بر و ای آسمان! (از باران) خودداری کن و آب فرو کاست و فرمان گزارده شده و (کشتی) بر جودی قرار گرفت و گفته شد: مرگ بر قوم ستمکار. * و نوح پروردگار خود را آواز داد و گفت: پروردگارا! پسرم از کسان من است و قطعاً وعده تو راست است و تو بهترین داورانی. * فرمود: ای نوح! او در حقیقت از کسان تو نیست. او (دارای) کرداری ناشایسته است. پس چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه. من به تو اندرز می دهم که مبادا از نادانان باشی. * گفت: پروردگارا! من به تو پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که بدان علم ندارم و اگر مرا نیامرزی و به من رحم نکنی، از زیانکاران باشم. * گفته شد: ای نوح! با درودی از ما و برکت هایی بر تو و بر گروه هایی که با تواند، فرود آی و گروههایی هستند که به زودی برخوردارشان می کنیم. سپس از جانب ما عذابی دردناک به آنان می رسد. * این از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می کنیم. پیش از این نه تو آن را می دانستی و نه قوم تو. پس شکیبا باش که فرجام (نیک) از آن تقواپیشگان است. *]

1) ابن بابویه می گوید: پدرم- که خداوند از او خشنود باد- از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عباس بن معروف، از علی بن مَهْزِیار، از احمد

بن حسن میثمی، از کس دیگری که نامش را آورده، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: نام نوح علیه السلام، عبد الغفّار بود و تنها به این سبب نوح نامیده شده که برای قومش نوحه و زاری می کرد. (1)

2) از ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از عبد الرحمن بن ابی نجران، از سعد بن جناح، از برخی از شیعیان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: اسم نوح علیه السلام، عبد الملک بوده و فقط به این خاطر نوح نامیده شد که پانصد سال گریه کرد.(2)

3) از ابن بابویه به نقل از پدرش- که خداوند از وی خشنود باد- از محمد بن یحیی عطّار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمد بن اُورَمَه، از کسی که نامش را برده، از سعید بن جناح، از فرد دیگری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اسم نوح، عبدالأعلی بود و تنها به این سبب نوح نامیده شد که پانصد سال گریست.(3)

4) ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر هَمْدانی- که خدایش بیامرزد- نقل کرده است که علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش، از عبد السلام بن صالح هروی، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که از ایشان پرسیدم: به چه دلیلی خداوند متعال در زمان نوح علیه السلام همه اهل دنیا را غرق نمود، در حالی که در بین آنها کودک و بی گناه نیز وجود داشت؟

فرمود: در میان آنان کودکی وجود نداشت؛ زیرا خداوند متعال، صلب مردان و رَحِم زنان قوم نوح را به مدت چهل سال عقیم کرد و در این مدت، نسل آنان منقطع شد. پس آن زمان که غرق گشتند، کودکی در میان آنها نبود و ذات باری تعالی کسی نیست که با عذاب و غضب خود افرادی را به هلاکت برساند که گناهی مرتکب نشده باشند؛ اما سایر افراد قوم نوح به این خاطر غرق شدند که نوح علیه السلام را تکذیب نمودند و بقیه نیز به تکذیبِ تکذیب کنندگان خشنود شده بودند و

1- [1] - علل الشرائع، ج 1، ص 41، باب 20، ح 1.
2- [2] - علل الشرائع، ج 1، ص 41، باب 20، ح 2.

3- [3] - علل الشرائع، ج 1، ص 41، باب 20، ح 3.

هر که در امری حضور نداشته اما به آن خشنود باشد، چونان کسی است که مرتکب آن گشته و گواه بر آن بوده است.(1)

5) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از کس دیگری، از وشّاء، از علی بن ابی حمزه نقل کرده است که: امام رضا علیه السلام به من فرمود: کشتی نوح از طرف خداوند مأموریت داشت که دور خانه خدا، همان جا که زمین غرق شده بود، طواف کند. سپس در موسم مِنا، به مِنا آمد و سپس بازگشت؛ زیرا از جانب خدا فرمان داشت. آن گاه دور خانه خدا به طواف نساء مشغول گشت.(2)

6) محمد بن یعقوب به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از حسن بن صالح، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که می فرماید: شنیدم که امام باقر علیه السلام برای عطا حدیث می گوید، از جمله آن که می فرمود: درازای کشتی نوح هزار و دویست ذراع بود و پهنای آن هشتصد ذراع. بلندی آن به سوی آسمان دویست ذراع بود. کشتی، خانه خدا را طواف کرده و بین صفا و مروه نیز هفت بار سعی نمود و سپس بر کوه جُودی مستقر شد.(3)

7) از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از هشام خراسانی، از مفضل بن عمر نقل کرده است که می گوید: در آن ایام که ابو العباس سفّاح(4) به کوفه آمده بود، در کوفه در محضر امام صادق علیه السلام بودم.

هنگامی که به محلّه کُناسه(5) رسیدیم، امام علیه السلام فرمود: عمویم زید را درست همین جا و در این محله به دار آویختند. سپس به راهش ادامه داده تا به بازار روغن فروشان که در آخر بازار چراغ سازها واقع شده بود، رسیدند. از مرکب

1- [1] - علل الشرائع، ج 1، ص 43، باب 23، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 4، ص 212، ح 2.
3- [3] - کافی، ج 4، ص 212، ح 2.
4- [4] - ابو العباس عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطّلب ملقب به سفّاح اولین خلیفه عباسیان است. وی به سال 104

ه.ق در شهر «شُراه» به دنیا آمد و همانجا پرورش یافت. به سال 132 ه.ق خلافت را عهده دار و در سال 136 ه.ق وفات یافت. تاریخ طبری، ج 6، ص 123 و تاریخ بغداد، ج 10، ص 46.

5- [5] - کُناسه: محلّه مشهوری در کوفه است. معجم البلدان، ج 4، ص 481.

خود پیاده شده و به من فرمود: از مرکبت فرود آی که مسجد کوفه برای اولین بار در این محل بنا نهاده شده و آدم علیه السلام بنیان گذار آن است و من خوش ندارم که سوار بر مرکب به آن وارد شوم. راوی گوید: من از امام علیه السلام پرسیدم: پس چه کسی نقشه و محل آن را تغییر داد؟ امام علیه السلام فرمود: نخستین بار پس از آدم علیه السلام، طوفان زمان نوح علیه السلام بود که موجب جابجا شدن و تغییر مکان مسجد کوفه شد. بعد از آن هم یاران کسری و نعمان بن ماء السماء(1) آن را تغییر دادند و بعدها هم زیاد بن ابی سفیان، جای آن را عوض کرد.

من پرسیدم: بنابراین قدمت شهر کوفه و مسجد کوفه به روزگار نوح علیه السلام بر می گردد؟ فرمود: آری، ای مفضل! و بدان که منزل نوح علیه السلام و مردم و قوم او در دهکده ای در فاصله یک منزل از رودخانه فرات و در غرب کوفه واقع شده بود و حضرت نوح علیه السلام مردی بود که به نجّاری مشغول بود و خداوند متعال او را به پیامبری انتخاب نمود.

امام در ادامه فرمود: نوح اولین انسانی است که کشتی ساخت و آن را به آب انداخت و روی آب حرکت کرد. وی در میان قوم خود نهصد و پنجاه سال باقی ماند. در این مدت آنان را به سوی خداوند متعال فرا می خواند اما آنان او را مسخره می کردند.

وقتی نوح علیه السلام این چنین دید، آنها را نفرین کرد و فرمود: «رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا * إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا»(2) [پروردگارا! هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار * چرا که اگر تو آنان را باقی گذاری، بندگانت را گمراه می کنند و جز پلیدکار ناسپاس نزایند] سپس خداوند به نوح وحی کرد که کشتی را تا آن جا که می توانی بزرگ بساز و در کار ساخت آن تعجیل کن. وی ساخت کشتی را با دستان خود و در مسجد کوفه شروع کرد و چوب و الواح آن را از جاهای دور به آنجا منتقل می ساخت تا بالاخره ساختن آن را به اتمام رسانید.

1- [1] - نعمان بن منذر لخمی، ابو قابوس از مشهورترین شاهان حیره در عصر جاهلی بود. حکومت آنها تابع ایرانیان بوده و خسرو پرویز او را در

اواخر حکومت خویش معزول و به خانقین تبعید کرد، در آنجا زندانی گشته و به سال 15 ه.ق درگذشت. تاریخ طبری، ج 2، ص 148.

2- [2] - نوح/26_27.

مفضّل گفت: سخنان امام صادق علیه السلام به وقت نیمروز تمام شد. از سرجایش برخاسته و نماز ظهر و عصر را خواند. سپس از مسجد بیرون آمد و متوجه سمت چپ گشته و با دست، محلّه «داریّین» یعنی محلّه «دار بن حکیم» که امروزه «محلّه فرات» نامیده می شود را نشان داد.

و به من فرمود: ای مفضّل! درست همین جا، بت های قوم نوح یعنی یَغُوث، یَعوق و نَسر، گذاشته شده بود. سپس به راه خود ادامه داده و بر مرکب خود سوار شد، من پرسیدم: فدایتان گردم! در چه مدت زمانی، نوح، کشتی خود را ساخت و از ساخت آن فارغ شد؟ فرمود: در دو مرحله. عرض کردم: این دو مرحله چند سال طول کشید؟ فرمود: هشتاد سال.

گفتم: عامه می گویند نوح علیه السلام کشتی را در پانصد سال ساخت. فرمود: این چنین نیست. مگر خداوند نفرموده «وَوَحْيِنَا»؟ به ایشان عرض کردم: معنی فرموده پروردگار متعال در آیه «حَتَّى إِذَا جَاء أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ» را برایم توضیح دهید که چیست؟ در چه مکانی رخ داد و چگونه پیش آمده است؟

فرمود: تنور در منزل یک پیرزن با ایمانی در پشت قبله سمت راست مسجد کوفه بود. پرسیدم: الآن این مکان کجا واقع شده است؟ فرمود: اکنون در زاویه باب الفیل است. گفتم: خروج آب از همان تنور آغاز شد؟

فرمود: بلی، پروردگار متعال دوست داشت که آیه و نشانه ای را به قوم نوح نشان دهد. سپس بعد از آن پروردگار تبارک و تعالی، باران بسیار فراوانی بر آنان فرستاد و فرات نیز لبریز از آب شد و همه چشمه ها پر از آب گشتند و بدین وسیله خداوند همه کافران را غرق کرد و نوح علیه السلام و آنانی که با او در کشتی بودند را نجات داد. گفتم: چه مدت زمانی نوح در کشتی ماند تا آب ها فرو نشست و نوح علیه السلام از کشتی پیاده شد؟

فرمود: نوح هفت شبانه روز در کشتی ماند و یک هفته خانه خدا را طواف نمود. سپس بر کوه جودی یا همان فرات کوفه، مستقر گشت. به ایشان عرض کردم: مسجد کوفه قدیمی است؟

فرمود: بلی، و همین مسجد محل نماز خواندن پیامبران بوده و رسول خدا صلی الله علیه و آله زمانی که به معراج برده شد، جبرییل به او عرض

کرد: ای محمد! این جا، مسجد پدرت، آدم علیه السلام و مصلاّی پیامبران است. تو نیز فرود

ص:161

آی و در این مسجد نماز بخوان. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد و در مسجد کوفه نماز خواند. سپس جبرییل او را به آسمان برد.(1)

8) از محمد بن یعقوب به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از ابو حمزه ثمالی، از ابو رزین اسدی، از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است که فرمود: وقتی نوح علیه السلام از ساختن کشتی فارغ شد، وعده ای که میان او و خداوند در نابودی قومش وجود داشت، آن بود که آب از تنور، فواره بزند. این تنور در خانه زنش فواره زد و زن نوح گفت: آب از تنور جوشید. نوح علیه السلام به سمت تنور رفت و آن را مهر و موم کرد. سپس آب از جوشش ایستاد و نوح علیه السلام هر آن که را خواست، سوار کشتی کند، وارد کشتی کرد و آنانی را که می خواست سوار نکند، اخراج کرد. بعد سراغ مهر تنُور رفت و آن را برداشت و خداوند متعال در این مورد می فرماید: «فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاء بِمَاء مُّنْهَمِرٍ * وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُوناً فَالْتَقَى الْمَاء عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ * وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسُرٍ»(2) [پس درهای آسمان را به آبی ریزان گشودیم * و از زمین چشمه ها جوشانیدیم تا آب (زمین و آسمان) برای امری که مقدر شده بود به هم پیوستند * و او را بر (کشتی) تخته دار و میخ آجین سوار کردیم] امام علیه السلام فرمود: نوح، کشتی خود را در وسط مسجد شما نجّاری کرد و مساحت آن هفتصد ذراع کمتر از مسجد کوفه بود.(3)

9) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن علی علیه السلام، از یکی از یارانش، از امام صادق علیه السلام روایت می کند: همسر نوح نزد وی آمده و او مشغول ساختن کشتی بود و به نوح گفت: آب از تنور جوشیدن گرفته است. نوح، شتابان سوی تنور آمد و درپوش را بر آن نهاد و آن را با خاتم خود مُهر کرد. سپس آب از جوشش ایستاد. وقتی نوح کار ساخت کشتی را به سرانجام رسانید، سراغ مُهر آمده و آن را شکست و درپوش را برداشت و آب از تنور فواره زد.(4)

1- [1] - کافی، ج 8، ص 279، ح 421.
2- [2] - قمر/11_13.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 281، ح 422.
4- [4] - کافی، ج 8، ص 282، ح 423.

10) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از اسماعیل جعفی، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: آیین و دین شریعتِ نوح آن بود که خداوند متعال به یگانگی و اخلاص پرستیده شود و همتایان کنار زده شوند که این همان فطرتی است که خداوند، مردم را براساس آن آفریده است و از نوح علیه السلام و دیگر پیامبران، پیمان گرفته که خداوند تبارک و تعالی را بپرستند و چیزی را شریک او ندانند. به نماز و امر به نیکی و نهی از زشتی و توجه به حلال و حرام، فرمان داده است و بر نوح علیه السلام، احکام حدود و واجبات مواریث را واجب نگردانید. پس شریعت نوح، چنین بود و او نُهصد و پنجاه سال در میان قوم خود باقی ماند و آنان را به صورت پنهانی و آشکارا به آیین خود فرا می خواند و هنگامی که آنان امتناع ورزیده و سرپیچی نمودند، گفت: خدایا من شکست خورده ام.(1) پس تو مرا یاری بده. و خداوند متعال به او وحی کرد که: «أَنَّهُ لَن یُؤْمِنَ مِن قَوْمِکَ إِلاَّ مَن قَدْ آمَنَ فَلاَ تَبْتَئِسْ بِمَا کَانُواْ یَفْعَلُونَ» به همین خاطر نوح علیه السلام گفت: «وَلَا یَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا کَفَّارًا»(2) [و جز پلیدکار ناسپاس نزایند] و خداوند تبارک و تعالی و متعال به نوح وحی کرد: «أَنِ اصْنَعِ الْفُلْکَ»(3)_(4) [زیر نظر ما و (به) وحی ما کشتی را بساز].

11) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، همه آنها از حسن بن علی، از عمر بن ابان، از اسماعیل جعفی، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی که نوح علیه السلام، هسته درخت را کاشت، قومش بر او گذر کردند و شروع به خندیدن و مسخره نمودن او کردند و می گفتند: نوح، نشسته و نهال می کارد. تا این که آن نهال به درخت خرمای قطور و بسیار بلندی تبدیل شد. نوح آن را بُرید و تراشید، آن وقت گفتند: نوح نجّار شده است. سپس چوب ها را روی هم نهاده و با آنها کشتی ساخت. قومش بر او عبور کردند و شروع به خندیدن و تمسخر او کرده و می گفتند: نوح در این بیابان پهناور و دشت خدا می خواهد دریانورد شود. تا آن که نوح ساخت کشتی را به

1- [1] - اقتباس از سوره قمر، آیه: 10.
2- [2] - نوح/27.
3- [3] - مومنون/27.
4- [4] - کافی، ج 8، ص 282، ح 424.

پایان رساند.(1)

12) محمد بن یعقوب از محمد بن ابی عبد الله، از محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از اسماعیل جعفی و عبد الکریم بن عمرو، و عبد الحمید بن دیلم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: نوح علیه السلام، هشت جفت حیوانی که خداوند متعال آنها را در قرآن نام برده، در کشتی سوار نمود: «ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الأُنثَيَيْنِ»(2) [هشت زوج (آفرید و بر شما حلال کرد) از گوسفند دو تا و از بز دو تا. بگو: آیا (خدا) (نرهای آنها) را حرام کرده یا ماده را یا آن چه را که رحم آن دو ماده در بر گرفته است؟ اگر راست می گویید از روی علم به من خبر دهید * و از شتر دو و از گاو دو. بگو: آیا (خدا) نرهای آنها را حرام کرده یا ماده ها را یا آنچه را که رحم آن دو ماده در بر گرفته است؟] بنابراین دو نوع گوسفند سوار کرده بود. یک جفت، گوسفند اهلی که تربیت شده دست مردم بود و یک جفت دیگر که وحشی بودند و در کوهستان می زیستند و خداوند صید و شکار آنها را حلال کرده بود. دو نوع بُز نیز سوار کرده بود که یک جفت، اهلی بوده و به دست مردم تربیت شده بود و یک جفت دیگر بُزهای وحشی بود که در صحرا به سر می بردند. دو نوع شتر نیز سوار نمود که یک جفت شتر اهلی خراسانی و یک جفت وحشی عربی بود. از جنس گاو نیز دو جفت با خود برد که یک جفت آن اهلی پرورش یافته دست آدم ها بود و جفت دیگر آن گاو وحشی بود. از هر نوع پرنده مفید وحشی و اهلی نیز با خود همراه ساخت و سپس زمین زیر آب رفت و غرق شد.

13) شیخ کلینی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن علی، از داود بن ابی یزید، از فردی که نام او را برده، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ارتفاع آب از هر کوه و هر دشت، پانزده ذراع، بلندتر بود.(3)

14) شیخ طوسی با سند خود از ابو القاسم جعفر بن محمد، از محمد بن عبد

1- [1] - کافی، ج 8، ص 283، ح 425.
2- [2] - انعام/143_144.

3- [3] - کافی، ج 8، ص 247، ح 248.

الله جعفر حِمیَری، از پدرش، از محمد بن حسین ابی خطّاب، از محمد بن سنان، از محمد بن عمر جُعفی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند متعال به نوح علیه السلام وحی کرد و سپس حدیث قبلی را ذکر کرد. راوی در این حدیث می گوید: سپس امام صادق علیه السلام به باب کوفه در وسط مسجد کوفه وارد شد و فرمود: پروردگار در همین جا به زمین فرمود: «ابْلَعِی مَاءکِ» پس زمین از مسجد کوفه شروع به فرو بردن آب نمود، همان طوری که جوشیدن آن از همین جا بود و گروهی که همراه نوح علیه السلام در کشتی بودند، پراکنده شدند. (1)

15) ابن بابویه از پدرش- که خداوند او را بیامرزد- نقل می کند که محمد بن یحیی عطّار از محمد بن احمد بن یحیی، از موسی بن عمر، از جعفر بن محمد بن یحیی، از غالب، از حمران، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلاَّ قَلِیلٌ» فرمود: تعداد آنها هشت بود.(2)

16) ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر هَمدانی- که خدایش بیامرزد- نقل می کند که علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش، از عبد السلام بن صالح هروی، از امام رضا علیه السلام روایت می کند که فرمود: وقتی نوح از کشتی پیاده شد، او و فرزندان و پیروانش که مجموعاً هشتاد نفر بودند، همان جایی که فرود آمده بودند، آبادی بنا کردند و آن را «ثمانین» نامیدند؛ چرا که تعداد آنها هشتاد نفر بود.(3)

17) ابن بابویه از پدرش سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی وشاء، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پدرم، موسی کاظم علیه السلام به نقل از پدرش، امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند متعال به نوح علیه السلام وحی کرد که: ای نوح! «إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ» زیرا پسرش با او مخالف می کرد و آنانی که از وی اطاعت و تبعیت می کردند را در زمره اهل او به شمار می آورد.

راوی می گوید: امام علیه السلام از من پرسید: آیه راجع به نوح را چگونه تلاوت می کنید؟ من پاسخ دادم: مردم به دو شکل، قرائت می کنند: اول «إِنَّهُ عَمَلٌ

1- [1] - تهذيب، ج 6، ص 22، ح 51.
2- [2] - معانى الاخبار، ص 151، ح 1.
3- [3] - علل الشرائع، ج 1، ص 43، ح 1.

غَیْرُ صَالِحٍ» و وجه دوم آن «إِنَّهُ عَمِلَ غَیْرَ صَالِحٍ(1)». امام فرمود: اشتباه می کنند که چنین تلاوت می کنند. وی پسر نوح علیه السلام است، ولی وقتی که خداوند تبارک و تعالی دید که او با دین نوح مخالفت می کند، رابطه ی فرزندی اش را نفی کرد.(2)

18) علی بن ابراهیم به نقل از پدرش، از ابن ابی عُمَیر، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح به مدت سیصد سال قومش را به سوی خداوند متعال دعوت کرد، اما اجابتش نکردند. پس خواست که آنها را نفرین کند، اما ناگهان به وقت برآمدن آفتاب با دوازده هزار قبیله از قبایل فرشتگان آسمان دنیا برخورد کرد که از بزرگان و عظمای فرشته ها بودند. نوح به آنان گفت:

1- [1] - ابوعلی طبرسی در مجمع البیان، ج 5، ص 283 گفته است: هرکس آیه را «إِنَّهُ عَملٌ غیرُ صالحٍ» بخواند، معنایش چنین می شود که: درخواست تو ای نوح درباره چیزی که از روی علم نیست، درخواست و عملی ناپسند است. و احتمال دارد ضمیر «إنه» به معنای آیه «ارکب معنا و لاتَکُن مَعَ الکافرینَ» برگردد که در این صورت معنای آیه این چنین می شود: بودن تو با کافران و تمایل تو بر بودن با آنها و این که با ما سوار بر کشتی نمی شوی و به جمع ما نمی پیوندی، عملی ناشایست است. و جایز است که ضمیر انّه، متعلق به پسر نوح باشد. گویا این که وی بنیان گذار منش و کاری ناشایست است، همان طوری که هر چیزی می تواند منشأ پیدایش هرچیز دیگری به خاطر فراوانی و کثرت آن چیز، باشد. مثلاً در عربی می گویند: «شعر یعنی زهیربن ابی سلمَی». و یا ممکن است مراد آن باشد که وی دارای عملی ناشایست است و مضاف را که کلمه «ذو= صاحبان»بوده، حذف کرده اند. هر کس که آیه را «إنّه عَمِلَ غَیرَ صالحٍ» تلاوت کند در مفهوم و معنا مانند قرائت کسی خواهد بود که خوانده «إِنَّه عَمَلٌ غیرُ صَالِحٍ» که ضمیر را به پسر نوح ارجاع و عودت داده است؛ بنابراین، این دو قرائت در معنا، متفق و متحدند، هرچند که در لفظ با هم تفاوت داشته باشند. آن دسته از کسانی که چنین قرائتی را ضعیف می شمرند، چنین استدلال می کنند که چون عرب نمی گوید: «هُوَ بَعَملُ غَیرَ حسنٍ» (او کار ناشایستی انجام می دهد)؛ بنابراین نمی تواند بگوید: «عَمِلَ غیرَ حَسَنٍ» (کاری ناشایست انجام داد). در پاسخ آنها می گوییم: زمانی که معنا، روشن و واضح باشد، عِربها صفت را جایگزین موصوف می کنند و

می گویند: «قد فَعَلت صَوَاباً، و قُلتَ حَسَناً» به این معنا که «فَعلتَ فعلاً حَسناً» (کار خوبی انجام دادی) و «قُلتَ قولاً حسناً» (یعنی سخنی و گفتاری نیکو گفتی) عمربن ابی ربیعه «شاعر عصر جاهلی» گفته است: «أَیُّهَا القائلُ غیرَ الصوابِأَخِّرِ النُّصحَ وَ أَقِللْ عِتَابی» (ای آن که ناشایست و ناصواب سخن می گویی! نصیحت را به زمانی دیگر واگذار و کمتر ملامتم کن.)

2- [2] - عیون أخبار الرضا، ج 2، ص 82، باب 32، ح 30.

شما کیستید؟ گفتند: ما دوازده هزار قبیله از قبایل فرشته های آسمان دنیاییم و مسیر ضخامت آسمان دنیا که به اندازه ی پانصد سال است و از آسمان دنیا تا دنیا نیز پانصد سال دیگر است را پیموده ایم.

ما به وقت طلوع آفتاب، بیرون آمدیم و هم اکنون با تو روبرو گشته ایم. از تو درخواست می کنیم که قومت را نفرین نکنی. نوح گفت: سیصد سال به آنان مهلت می دهم. وقتی ششصد سال کامل گشت و آنان ایمان نیاوردند، خواست آنها را نفرین کند، ناگهان با دوازده هزار قبیله از قبایل فرشتگان آسمان دوم مواجه شد. نوح علیه السلام گفت: شما کیستید؟

گفتند: ما دوازده هزار قبیله از قبایل فرشتگان آسمان دوم هستیم. ضخامت آسمان دوم به اندازه مسافت پانصد سال است و از آسمان دوم تا آسمان دنیا، به اندازه ی پانصد سال دیگر و ضخامت آسمان دنیا نیز پانصد سال است و از آسمان دنیا تا دنیا نیز پانصد سال است.

ما به هنگام طلوع آفتاب به راه افتاده ایم و به وقت چاشت با تو مواجه شده ایم تا از تو بخواهیم که قومت را نفرین نکنی. نوح گفت: سیصد سال دیگر نفرین را به تأخیر می اندازم.

وقتی که نهصد سال مهلتشان به سر آمد و باز ایمان نیاوردند، خواست که نفرینشان کند. پس خداوند متعال آیه «أَنَّهُ لَن يُؤْمِنَ مِن قَوْمِکَ إِلاَّ مَن قَدْ آمَنَ فَلاَ تَبْتَئِسْ بِمَا کَانُواْ يَفْعَلُونَ» را نازل کرد.

نوح عرض کرد: «رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا * إِنَّکَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَکَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا».(1) [پروردگارا! هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار *چرا که اگر تو آنان را باقی گذاری، بندگانت را گمراه می کنند و جز پلیدکارِ ناسپاس نزایند]

سپس خداوند به وی فرمان داد که نهال خرما بکارد. نوح آمد که درخت بکارد و در این هنگام قومش بر او می گذشتند و او را مسخره کرده و به او می خندیدند و می گفتند: پیرمردی که نهصد سال دارد، نهال می کارد! و نوح را با سنگ می زدند. وقتی که از این تاریخ پنجاه سال بگذشت و درخت خرما تنومند و

1- [1] - نوح/26-27.

مُحکم گشت، پروردگار فرمان به قطع کردن آن را داد. قوم نوح، دوباره او را مسخره کردند و می گفتند: درخت خرما رسیده است! و پروردگار نیز چنین فرمود: «وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلأٌ مِّن قَوْمِهِ سَخِرُواْ مِنْهُ قَالَ إِن تَسْخَرُواْ مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ * فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» پروردگار به نوح فرمان داد که کشتی را بسازد و به جبرییل فرمان داد که نزد او برود و به او یاد بدهد که چگونه کشتی را بسازد و او طول کشتی را هزار و دویست ذراع و عرض آن را هشتصد ذراع و ارتفاع آن را هشتاد ذراع اندازه گیری کرد.

نوح عرض کرد: پروردگارا! چه کسی در ساخت آن به من در این اندازه ها کمک می کند؟ خداوند به او وحی کرد که در میان قومت فریاد بزن که هر کس در ساخت کشتی به من یاری برساند و بخشی از آن را نجاری کند، وزن هر آنچه نجاری کرده نقره و طلا به او می دهیم. پس نوح در میان قومش بانگ برآورد، اما باز قومش او را مسخره کرده و گفتند: نوح می خواهد دریانوردی را در خشکی شروع کند.(1)

19) علی بن ابراهیم از پدرش، از صفوان، از ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: زمانی که خداوند اراده فرمود، قوم نوح را هلاک بگرداند، رَحِم زنانشان را به مدت چهل سال عقیم کرد و در نتیجه در این مدت نوزادان در میان آنها به دنیا نیامد. هنگامی که نوح، ساخت کشتی را به سرانجام رسانید، خداوند به او فرمان داد که با لهجه سریانی موجودات را به سمت کشتی فرا بخواند. پس همه حیوان ها و درندگان گردآمدند و نوح از هر حیوانی، دو جفت در کشتی سوار کرد و تعداد مردمی که از سراسر دنیا به وی ایمان آورده بودند، هشتاد نفر بودند.

پس خداوند متعال فرمود «احْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلاَّ مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلاَّ قَلِيلٌ» نوح ساختن کشتی را در مسجد کوفه انجام می داد و در آن روزی که پروردگار خواست آنان را هلاک بگرداند، همسر نوح علیه السلام در آن قسمت از مسجد کوفه که به «فار التَّنُّور» نامیده می شود، نان می پخت. حضرت نوح برای هر یک از انواع حیوانات، جای مشخصی

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 326.

را در نظر گرفت و غذای مورد نیاز آنها را فراهم کرد. زمانی که آب از تنور فوران زدن گرفت، همسر نوح، فریاد برآورد و نوح علیه السلام سر رسیده و بر روی تنور، درپوشی گلین نهاد و آن را مُهر کرد تا آن که همه حیوانات را بر کشتی سوار کرد.

سپس به سمت تنور آمده و مهر را شکست و درپوش گِلی را برداشت و خورشیدگرفتگی رخ داد و از آسمان، آبی فراوان باریدن گرفت. باران، قطره قطره نمی بارید، بلکه فرو می ریخت. و چشمه های زمین جوشیدن گرفت و خداوند متعال نیز فرموده است: «وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاء عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ * وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسُرٍ»(1) [و از زمین چشمه ها جوشانیدیم تا آب (زمین و آسمان) برای امری که مقدر شده بود به هم پیوستند * و او را بر (کشتی) تخته دار و میخ آجین سوار کردیم.]

و خداوند متعال فرمود: «ارْكَبُواْ فِيهَا بِسْمِ اللّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا» [در آن سوار شوید. به نام خداست روان شدنش و لنگر انداختنش].

«مجراها» یعنی مسیرش و «مرساها»، به معنی محلّ توقف کشتی است. سپس کشتی چرخید و حرکت کرد. نوح علیه السلام پسرش را اُفتان و خیزان دید، به او گفت: «يَا بُنَيَّ ارْكَب مَّعَنَا وَلاَ تَكُن مَّعَ الْكَافِرِينَ».

پسر گفت: «سَآوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاء».

نوح گفت: «لاَ عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللّهِ إِلاَّ مَن رَّحِمَ».

سپس نوح گفت: «رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ».

خداوند متعال فرمود: «يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلاَ تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» سپس نوح همان طور که خداوند از قول او نقل فرموده بود، گفت: «رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلاَّ تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُن مِّنَ الْخَاسِرِينَ».

سپس همان طوری که پروردگار فرموده است: «حَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ».

امام صادق علیه السلام فرمود: کشتی چرخید و موج آن را پیش برد تا به

1- [1] - قمر/13_12.

مکه رسید و در خانه طواف نمود و غیر از خانه خدا، همه دنیا زیر آن رفت به همین خاطر است که کعبه را «بیت العتیق» نامیده اند، زیرا از غرق شدن، رها گشته است.

باران به مدت چهل روز از آسمان می بارید و از زمین نیز چشمه ها می جوشید تا آن که کشتی بر روی آب قرار گرفت و آسمان هم چنان به شدت می بارید. نوح دستانش را به سوی آسمان بالا برد و عرض کرد: پروردگارا! دیگر بس است. سپس خداوند به زمین دستور داد تا آب را ببلعد. خداوند در قرآن فرموده است: «وَقِیلَ یَا أَرْضُ ابْلَعِی مَاءکِ وَیَا سَمَاء أَقْلِعِی» یعنی از باریدن باز ایست. «وَغِیضَ الْمَاء وَقُضِیَ الأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَی الْجُودِیِّ» پس زمین آبها را بلعید و سپس آبی که از آسمان باریده بود، خواست که در زمین فرو رود، اما زمین از قبول آن سرباز زد و گفت: پروردگار متعال فقط از من خواسته که آب خودم را ببلعم. به همین روی، آب آسمان بر روی زمین باقی ماند و کشتی نوح بر روی کوه جودی که کوهی بزرگ در موصل است، قرار گرفت. سپس خداوند، جبرییل را مأمور کرد تا آب های روی زمین را به سمت دریاهای اطراف دنیا براند و خداوند، این آیه را بر نوح، نازل کرد: «یَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلاَمٍ مِّنَّا وَبَرکَاتٍ عَلَیْکَ وَعَلَی أُمَمٍ مِّمَّن مَّعَکَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ یَمَسُّهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِیمٌ».

پس نوح همراه با هشتاد نفر در موصل از کشتی پیاده شدند و شهر ثمانین (هشتاد) را ساختند. نوح، دختری داشت که همراه وی سوار کشتی شده بود و نسل مردم از طریق او افزایش یافت. پیامبر صلی الله علیه و آله در این مورد فرموده است: نوح علیه السلام یکی از والدین است. و خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود: «تِلْکَ مِنْ أَنبَاء الْغَیْبِ نُوحِیهَا إِلَیْکَ مَا کُنتَ تَعْلَمُهَا أَنتَ وَلاَ قَوْمُکَ مِن قَبْلِ هَـذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِینَ».(1)

20) علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عثمان احمر، از موسی بن اُکَیل نُهَیری، از علاء بن سَیابه، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که در تفسیر آیه «وَنَادَی نُوحٌ ابْنَهُ» فرمود: وی پسر نوح نبود، بلکه فرزند همسرش بود که به لهجه قبیله طیّئ بیان شده

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 328.

و آنان به پسرِ همسر می گویند: ابنه.

پس نوح گفت: «رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أَسْأَلَکَ مَا لَیْسَ لِی بِهِ عِلْمٌ وَإِلاَّ تَغْفِرْ لِی وَتَرْحَمْنِی أَکُن مِّنَ ٱلْخَاسِرِینَ».(1)

21) محمد بن عبد الله جعفر حمیری با سند خود از بکر بن محمد نقل می کند که وی گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «وَنَادَی نُوحٌ ابْنَهُ» یعنی پسر همسرش که زبان قبیله طیّئ است.(2)

22) ابن بابویه در کتاب الفقیه با سند خود از کثیر نواء، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که امام علیه السلام فرمود: نوح در روز اول ماه رجب سوار بر کشتی شد و به همراهانش دستور داد تا آن روز را روزه بگیرند و نوح گفت: هر کس که آن روز را روزه بگیرد، آتش به اندازه یک سال از او دور می شود.(3)

شیخ در امالی می گوید: پدرم از محمد بن محمد از ابو القاسم جعفر بن محمد- که خدای او را بیامرزد- از محمد بن حسن بن مَتّ جوهری، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از احمد بن محمد ابن ابی نصر بَزَنطی، از ابان بن عثمان، از کثیر نواء، از امام جعفر صادق علیه السلام همین حدیث را عیناً نقل کرده است، با این تفاوت که کلمه آتش را به صورت مفرد آورده است.(4) (به جای نیران، کلمه نار آمده است).

23) عیاشی از اسماعیل جُعفی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شریعت نوح علیه السلام آن بود که خداوند به یگانگی و اخلاص و بی همتایی پرستیده شود. چیزی که فطرت همه نوع بشر بر آن قرار گرفته است. همچنین خداوند او را به نماز و امر و نهی و حلال و حرام دستور داده بود، اما احکام حدود و ارث و میراث را بر او واجب نکرده بود. این شریعت نوح بود و او نهصد و پنجاه سال در میان قومش ماند و آنان را به صورت آشکار و پنهان، به پرستش خدا فرا می خواند.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 329.
2- [2] - قرب الإسناد، ص 20.
3- [3] - من لا یحضرهالفقیه، ج 2، ص 55.

4- [4] - امالی، ج 1، ص 43.

و هنگامی که از قبول دعوت او امتناع ورزیده و سرپیچی کردند، عرض کرد: پرودگارا! شکست خورده ام. پس تو یاریم کُن. پروردگار به او وحی کرد «أَنَّهُ لَن یُؤْمِنَ مِن قَوْمِکَ إِلاَّ مَن قَدْ آمَنَ فَلاَ تَبْتَئِسْ بِمَا کَانُواْ یَفْعَلُونَ» و به همین خاطر نوح عرض کرد: «وَلَا یَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا کَفَّارًا»(1) [و جز پلیدکار ناسپاس نزایند]. خداوند به او وحی کرد: «أَنِ اصْنَعِ الْفُلْکَ». (2) (3) [زیر نظر ما و (به) وحی ما کشتی را بساز]

24) از مفضّل بن عمر روایت شده است که گفت: وقتی علی بن عباس سفّاح به کوفه آمد، من همراه امام صادق علیه السلام بودم و هنگامی که به محلّه کُناسه رسیدم به سمت چپش نگاه کرد و فرمود: ای مفضّل! دقیقاً در همین جا عمویم زید- که خدای رحمتش کند- به دار آویخته شد. سپس به راهش ادامه داد تا آن که به محله روغن فروشان رسیدیم که آخر محله چراغ سازان بود. امام علیه السلام از مَرکب پایین آمد و به من فرمود: از مرکبت پیاده شو، زیرا اولین مسجد کوفه که حضرت آدم آن را بنا کرد در این جا قرار داشت و من دوست ندارم سواره، وارد این مکان مقدّس شوم.

من عرض کردم: چه کسی آن را خراب کرد؟ فرمود: ابتدا توسط توفان تغییر یافت و سپس یاران کسری و نعمان بن منذر و پس از آن زیاد بن ابی سفیان، آن را تغییر دادند.

عرض کردم: فدایتان شوم! مگر شهر کوفه و مسجد آن در زمان نوح وجود داشته است؟ فرمود: بله، ای مفضّل! و خانه نوح و قوم او در یک دهکده در کنار فرات، آن جا که به بخش غربی کوفه منتهی می شود، واقع شده بود و فرمود: نوح، مردی نجّار بود. سپس خداوند او را به رسالت برگزید.

نوح اولین کسی بود که کشتی ساخت که روی آب حرکت می کرد. او نهصد و پنجاه سال در میان قومش بود و آنان را به هدایت فرا می خواند، اما آنان بر او گذر کرده و مسخره اش می کردند. وقتی چنین رفتار زشتی را از آنان دید، آنان را

1- [1] - نوح/27.
2- [2] - مؤمنون/ 27.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 154، ح 18.

نفرین کرد و عرض کرد: «لَا تَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْکَافِرِینَ دَیَّارًا * إِنَّکَ إِن تَذَرْهُمْ یُضِلُّوا عِبَادَکَ وَلَا یَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا»(1) [هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار * چرا که اگر تو آنان را باقی گذاری، بندگانت را گمراه می کنند و جز پلیدکار ناسپاس نزایند] فرمود: خداوند به وی وحی کرد که: ای نوح! کشتی را بساز و ظرفیت آن را افزایش بده و در ساخت آن زیر نظر ما و در سایه ی وحی شتاب کن.

پس نوح، کار ساختن کشتی را با دستان خود در مسجد کوفه آغاز کرد و با آوردن چوب از جاهای دور، کشتی را ساخت.

مفضل می گوید: هنگام زوال خورشید، سخنان امام صادق علیه السلام قطع شد و امام علیه السلام برخاست و نماز ظهر و سپس نماز عصر را خواند و از مسجد بیرون آمد و راهی سمت چپ و با دست به محل منزل «داریّین» که در محلّه «دار ابن حکیم» واقع شده است و امروزه به محل «فرات» مشهور است، اشاره کرد و به من فرمود: ای مفضّل! بت های قوم نوح یعنی «یَغوث، و یَعوق، و نَسر»، درست در همین جا قرار گرفته بود. سپس امام علیه السلام حرکت کرد و بر مرکب سوار شد. من عرض کردم: فدایتان شوم، چقدر طول کشید که نوح، کشتی را بسازد؟ فرمود: آن را در دو مرحله ساخت. پرسیدم: هر مرحله چقدر طول کشید؟ فرمود: هشتاد سال. عرض کردم: عامّه می گویند، ساخت کشتی، پانصد سال به طول انجامیده است. امام فرمود: نه، چنین نیست. چگونه این ممکن است در حالی که خداوند می فرماید: «وَ وَحینا».(2)

25) عیسی بن عبد الله علوی از پدرش نقل می کند که طول کشتی، چهل و چهار و ضخامت آن، چهل بوده و طبقه بندی شده بود. نوح دو نگین داشت که یکی در طول روز، نور خورشید را منعکس می نمود و آن دیگری به وقت شب، نور مهتاب را می تاباند و بدین وسیله مسافران کشتی وقت نماز را تشخیص می دادند. نوح علیه السلام استخوان های حضرت آدم را در کشتی با خود داشت و وقتی از کشتی پیاده شد، قبر آدم را در زیر مناره ای که در مسجد مِنا قرار داشت، حفر کرد.(3)

1- [1] - نوح/27_26
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 154، ح 19.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 155، ح 20.

26) مفضّل روایت می کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در آیه «حَتَّی إِذَا جَاء أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ» این تنور، کدام تنور است؟ محل آن کجا و چگونه بوده است؟

فرمود: تنور همان جا بود که برای تو گفتم. عرض کردم: آیا شروع بیرون آمدن آب از آن جا بوده است؟ فرمود: بلی، خداوند دوست داشت که قدرت خود را به قوم نوح نشان بدهد. پس بارانی سیل آسا برایش فرستاد، به طوری که فرات، لبریز از آب شد و چشمه ها پُرآب شدند. خداوند، قوم نوح را غرق کرد و نوح را به همراه کسانی که در کشتی بودند، نجات بخشید.

به امام علیه السلام عرض کردم: نوح و همراهانش چه مدت در کشتی ماندند تا آبها فروکش کرد و سپس از آن پیاده شدند؟ فرمود: هفت شبانه روز در کشتی ماندند و کشتی، خانه خدا را طواف نمود و آن گاه بر کوه جودی نشست که فرات کوفه است. عرض کردم: آیا مسجد کوفه، قدیمی است؟ فرمود: آری، مسجد کوفه، مصلّای پیامبران است. رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا نماز خواند و جبرییل او را از همان جا سوار بر بُراق نمود تا به بیت المقدس ببرد. وقتی به دار السلام، یعنی پشت کوفه رسید، جبرییل به حضرت گفت: ای محمد! این جا مسجد پدرت، آدم و مصلاّی پیامبران است. پس از براق پیاده شو و در آن جا نماز بخوان. رسول خدا پیاده شد و در آن جا نماز خواند. سپس او را به بیت المقدس برد و در آن جا نماز خواند و آن گاه او را به آسمان برد.(1)

27) از حسن بن علی علیه السلام، از یکی از یارانش، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: وقتی نوح مشغول ساختن کشتی بود، همسرش نزد او آمد و به نوح گفت: از آن تنور آب خارج می شود. نوح شتابان به سمت تنور رفت و درپوشی را روی آن نهاد و آن را با مُهر خود، مهر و موم کرد و آب، یخ بست. وقتی نوح ساخت کشتی را به پایان رسانید، سراغ مُهر خود آمده و آن را شکست و دریچه را برداشت. پس آب فوران کرد.(2)

28) ابو عبیده حَذّاء از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: مسجد

1- [1] - تفسیرعیاشی، ج 2، ص 156، ح 21.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 156، ح 22.

کوفه همان جایی است که تنور فواره زد و کشتی ساخته شد. مسجد کوفه، مرکز بابل و مجمع پیامبران بوده است.(1)

29) سلمان فارسی از امیر مؤمنان علیه السلام نقل می کند که در حدیثی مفصّل در فضیلت مسجد کوفه فرمود: در این مسجد، کشتی نوح ساخته شد و تنور، فواره زد و خانه و مسجد نوح در آن جا قرار داشت و در گوشه سمت راست مسجد، تنور فواره زد.(2)

30) از اعمش، حدیثی مرفوع از امام علی علیه السلام نقل شده است که در توضیح آیه «حَتَّى إِذَا جَاء أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ» فرمود: قسم به خدا که این تنور، تنور پخت نان نبوده است. سپس با دست، خورشید را نشان داد و فرمود: طلوع خورشید بوده است.(3)

31) اسماعیل بن جابر جُعفی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح علیه السلام کشتی را در مدت صد سال ساخت. سپس خداوند به وی فرمان داد که از هر حیوانی دو جفت برگیرد و بر آن سوار کند، همان هشت جفت حیوانی که گوشت آنها حلال است و حضرت آدم علیه السلام آنها را از بهشت بیرون آورد تا غذای نسل هایی باشد که پس از آدم در زمین، زندگی کردند.حضرت نوح علیه السلام نیز این حیوانات را برای تأمین معیشت نسل های پس از خود قرار داد؛ زیرا زمین، غرق می شد و هیچ چیز جز همان افراد و حیواناتی که در کشتی بودند، بر روی زمین باقی نمی ماند.

امام فرمود: نوح، همان هشت جفت را که خداوند در قرآن به آنها اشاره کرده است، سوار بر کشتی نمود: «وَأَنزَلَ لَكُم مِّنْ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ»(4) [و برای شما از دامها هشت قسم پدید آورد] «مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الأُنثَيَيْنِ نَبِّؤُونِى بِعِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ * وَمِنَ الإِبْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ»(5) [از گوسفند دو تا و از بز دو تا. بگو: آیا (خدا)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2،ص157، ح 23.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 157، ح 24.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 157، ح 25.

4- [4] - زمر/ 6.
5- [5] - انعام/ 143_ 144.

نرهای (آنها) را حرام کرده یا ماده را یا آن چه را که رحم آن دو ماده در بر گرفته است؟ اگر راست می گویید از روی علم به من خبر دهید * و از شتر دو، و از گاو دو]؛ بنابراین از جنس گوسفند، دو جفت بود؛ یک نوع گوسفند که اهلی و دست پرورده انسان ها بودند و یک جفت گوسفند که وحشی بوده و در کوهستانها زندگی می کردند و صید آنها برای انسانها حلال بود. از جنس بزغاله نیز دو نوع بود؛ یک جفت بزغاله اهلی و دست پرورده انسانها، و یک جفت بز کوهی که وحشی بودند. از گاو هم دو جفت بود؛ یک جفت که دست پرورده آدمها بود و یک جفت دیگر که گاو وحشی بودند. از شتر نیز دو جفت بود؛ یک جفت، شتر خراسانی و یک جفت شتر عربی. از میان پرندگان نیز وحشی و اهلی را برگزید و سپس، زمین غرق شد.(1)

32) ابراهیم به نقل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح علیه السلام، سگ را در کشتی سوار نمود، اما ولد الزنا (حرام زاده) را سوار نکرد.(2)

33) عبید الله حلبی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: سزاوار است که شهادت و گواهی فرد زنازاده پذیرفته نشود و امامت مردم را به عهده نگیرد. نوح چنین آدمهایی را بر کشتی سوار نکرد، در حالی که سگ و خوک را با خود برد.(3)

34) حُمران از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در تفسیر آیه «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلاَّ قَلِيلٌ» فرمود: تعداد ایمان آورندگان، هشت نفر بود.(4)

35) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ» فرمود: در زبان قبیله طیّیء، «أبنه» با فتحه همزه یعنی پسر همسر.(5)

36) موسی از علاء بن سَیَابه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که:

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 157، ح 26.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 158، ح 27.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 158، ح 28.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 158، ح 29.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 158،ح 30.

در تفسیر آیه «وَنَادَی نُوحٌ ابْنَهُ» فرمود: او پسر نوح نیست، بلکه پسر همسرش است. در زبان قبیله طیّیء به پسر همسر، «ابنه» می گویند. نوح گفت: «قَالَ رَبِّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ» «أَنْ أَسْأَلَکَ مَا لَیْسَ لِی بِهِ عِلْمٌ وَإِلاَّ تَغْفِرْ لِی وَتَرْحَمْنِی أَکُن مِّنَ الْخَاسِرِینَ».(1)

37) زُراره به نقل از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در توضیح آیه ای که به نقل از نوح علیه السلام است: «یَا بُنَیَّ ارْکَب مَّعَنَا» فرمود: مقصود، پسر نوح نیست. گفتم: نوح گفته: پسرم. فرمود: نوح این موضوع را نمی دانسته که چنین گفته است.(2)

38) ابراهیم بن علاء از راویان مختلف، از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل کرده که در تفسیر آیه «یَا أَرْضُ ابْلَعِی مَاءکِ وَیَا سَمَاء أَقْلِعِی» فرمود: زمین گفت: من مأمور شدم که فقط آب خودم را ببلعم، و دستور ندارم که آب آسمان را هم ببلعم. فرمود: پس زمین، آب خودش را بلعید و آب آسمان باقی ماند و به دریایی تبدیل شد که پیرامون دنیا قرار گرفت.(3)

39) عبد الرحمن بن حجّاج از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در تفسیر آیه «یَا أَرْضُ ابْلَعِی مَاءکِ» فرمود: به زبان هندی نازل شده؛ یعنی بنوش.(4)

40) در روایت عبّاد از امام صادق علیه السلام آمده است که «یَا أَرْضُ ابْلَعِی مَاءکِ» به زبان حبشی است.(5)

41) حسن بن صالح از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: از پدرم شنیدم که با عطا صحبت می کرد و می فرمود: درازی کشتی نوح هزار و دویست ذراع و پهنای آن هشتصد ذراع و ارتفاع آن هشتاد ذراع بود، هفت بار دور خانه خدا طواف کرد و سعی میان صفا و مروه را هفت بار انجام داد و سپس بر کوه جودی قرار گرفت.(6)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 158، ح 31.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 158، ح 32.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 158، ح 33.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 159، ح 34.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 159، ح 34.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 159، ح 35.

42) مفضّل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که منظور از جودی در آیه «اسْتَوَتْ عَلَی الْجُودِیِّ» همان فرات کوفه است. (1)

43) ابو بصیر از ابو الحسن علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ای ابا محمد! خداوند به کوه ها وحی کرد که در توفان، کشتی نوح را بر روی یکی از شما قرار می دهم، اما کوه ها گردن فرازی کرده و تکبر نمودند. اما کوهی در منطقه شمال در شهر موصل که به آن جودی می گویند، فروتنی نمود. پس کشتی نوح در جریان توفان بر همه کوهها گذر کرد تا به کوه جودی رسید و در آن جا مستقر گشت و نوح به زبان سریانی گفت: «بارات قنی، بارات قنی.» راوی گفت: به خدمت امام علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم! معنای این سخن چیست؟ فرمود: پروردگارا! سر و سامان بده، سروسامان بده.(2)

44) از ابو بصیر از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح علیه السلام در کشتی بود، و تا زمانی که خدا اراده کرد در آن جا ماند. کشتی از طرف خداوند مأموریت داشت و نوح نیز آن را به حال خود رها کرد. سپس خداوند به کوه ها وحی کرد که: من می خواهم کشتی بنده ام نوح را بر روی یکی از شما قرار دهم، اما همه کوه ها جز کوه جودی (کوهی در موصل) گردن فرازی کرده و تکبّر نمودند، در نتیجه کشتی نوح روی کوه جودی پهلو گرفت، و نوح علیه السلام در این هنگام گفت: «ربّ اتقن» که به زبان عربی چنین می شود: «ربّ أصلح» پروردگارا! سر و سامان بده.(3)

45) کثیر نَواء از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح صدای کشیده شدن کشتی را بر روی کوه جودی شنید و نگران شد. پس سر خود را از پنجره کشتی بیرون آورد، دست به سوی آسمان برده و با انگشت اشاره کرد و گفت: «یَا رحمانُ أتقِن» که تأویل آن چنین است: پروردگارا! احسان کن.(4)

46) عبد الحمید بن ابی دیلم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 159، ح 36.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 159، ح 37.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 160، ح 38.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 160، ح 39.

که فرمود: وقتی که نوح سوار بر کشتی شد، ندا آمد که: دور باد گروه ستمگران.(1)

47) از حسن بن علی وشاء نقل شده است که گفت: شنیدم امام رضا علیه السلام می فرمود: امام صادق علیه السلام فرموده است: پروردگار به نوح علیه السلام فرمود: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِکَ» زیرا پسر نوح با وی مخالف بود و پیروانش را در زمره اهل خود به شمار آورد.

سپس گفت: امام علیه السلام از من پرسید: این آیه را که در مورد نوح است، چگونه قرائت می کنند؟ عرض کردم: مردم آن را به دو شکل قرائت می کنند: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» و « إِنَّهُ عَمِلَ غَيْرَ صَالِحٍ» امام فرمود: دروغ گفتند. او پسرش بود ولی وقتی با دین او مخالفت کرد، خداوند، او را از نوح دور نمود.(2)

«وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُواْ اللّهَ مَا لَكُم...آلِهَتِنَا عَن قَوْلِکَ وَمَا نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنِينَ (53)»

«وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُواْ اللّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَـهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنتُمْ إِلاَّ مُفْتَرُونَ (50) يَا قَوْمِ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِىَ إِلاَّ عَلَى الَّذِى فَطَرَنِى أَفَلاَ تَعْقِلُونَ (51) وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُواْ إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاء عَلَيْكُم مِّدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلاَ تَتَوَلَّوْاْ مُجْرِمِينَ (52) قَالُواْ يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِى آلِهَتِنَا عَن قَوْلِکَ وَمَا نَحْنُ لَکَ بِمُؤْمِنِينَ (53)»

[و به سوی (قوم) عاد برادرشان هود را (فرستادیم. هود) گفت: ای قوم من خدا را بپرستید، جز او هیچ معبودی برای شما نیست، شما فقط دروغ پردازید *

ای قوم من! برای این (رسالت) پاداشی از شما درخواست نمی کنم. پاداش من جز برعهده کسی که مرا آفریده است، نیست. پس آیا نمی اندیشید؟ * و ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید (تا) از آسمان بر شما بارش فراوان فرستد و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید و تبهکارانه روی بر مگردانید * گفتند: ای هود! برای ما دلیل روشنی نیاوردی و ما برای سخن تو دست از خدایان خود برنمی داریم و تو را باور نداریم *]

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 160، ح 40.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 160، ح 41.

1) ابن شهر آشوب می گوید: به امام زین العابدین گفتند که جدّ تو می فرمود: برادرانمان به ما ستم کردند. فرمود: مگر این آیه را نخوانده ای که فرمود: «وَإِلَی عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا» داستان او هم مانند آنان است. خداوند، او و همراهانش را نجات داد و قوم عاد را با آن بادِ عقیم نابود گرداند.(1)

2) علی بن ابراهیم گوید: امام فرمود: سرزمین قوم عاد در بیابان بود که از سمت شرق به طرف أجفُر(2)، چهار منزل فاصله دارد. آنان دارای کشت و زراعت و درختان خرمای بسیاری بودند، عمرهای طولانی و قامت های بلند داشتند، اما بت می پرستیدند. به همین خاطر خدا در میان آنان هود را به پیامبری برگزید تا آنها را به اسلام دعوت کرده و همتایی برای او قائل نشده و او را بی همتا بدانند. اما قوم عاد، زیر بار نرفته و به هود ایمان نیاوردند و هود را آزار دادند.

از این رو، به مدت هفت سال از آسمان باران نبارید تا آن که دچار قحطی شدند. هود کشاورز بود و کشتزار خود را آبیاری می کرد. گروهی به آستانه منزل او آمده و سراغش را گرفتند. زنی یک چشم و سپید موی از منزل بیرون آمد و گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما از سرزمین فلان هستیم و دچار قحطی و خشکسالی شده ایم. نزد هود آمده ایم تا از او درخواست کنیم تا از درگاه پروردگار درخواست نماید که بر ما باران ببارد و سرزمین مان حاصلخیز گردد. آن زن گفت: اگر دعای هود مستجاب می شد، برای خودش دعا می کرد؛ چرا که همه کشت او به خاطر بی آبی سوخته و از بین رفته است. گفتند: وی هم اکنون کجاست؟ گفت: الان در فلان جاست. آنان نزد هود آمدند و گفتند: پیامبر خدا! خشکسالی و قحطی سرزمین ما را فرا گرفته و از آسمان بارانی نباریده است. از خداوند درخواست کن که سرزمین ما حاصلخیز گشته و باران ببارد. هود آماده نماز خواندن شد و نماز به جای آورد و برای آنان دعا کرد و به آنان گفت: به شهر و دیار خود برگردید که آسمان شهرتان بارانی شده و سرزمینتان حاصلخیز گشته است. گفتند: ای پیامبر خدا! ما موضوعی عجیب و غریب دیدیم.

گفت: چه دیدید؟ گفتند: در خانه تو زنی با یک چشم کور و موهایی سپید

1- [1] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 218.

2- [2] - أجفُر: جایی میان فَیْد و خُزَیمیّه است. «معجم البلدان، ج 1، ص 102»

دیدیم که از ما پرسید: شما کیستید و چه می خواهید؟ گفتیم: خدمت هود پیامبر رسیده ایم تا برایمان دعا کند و باران بگیرد. او گفت: اگر هود، دعا کننده بود، برای خودش دعا می کرد؛ زیرا مزرعه اش از بی آبی سوخته است.

هود گفت: وی همسر من است و من از پروردگار برای او طول عمر درخواست می کنم. گفتند: چگونه است که برای او دعا می کنی؟ هود گفت: خداوند، انسان مؤمنی را نیافریده، مگر آن که دشمنی دارد که او را اذیت می کند و آن زن، دشمن جان من است. و اگر دشمن من از زیردستان و نزدیکان من باشد، بهتر از آن است که دشمن من کسی باشد که بر من مسلط باشد.

هود در میان قوم خود ماند و آنان را به ایمان به خداوند دعوت می کرد و از پرستش بت ها نهی می کرد تا آن که سرزمین آنها حاصلخیز شده و خداوند بر آنان باران بارید و در این باره، خداوند در قرآن فرموده است: «وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُواْ إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاء عَلَيْكُم مِّدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلاَ تَتَوَلَّوْاْ مُجْرِمِينَ» اما آنان همان طوری که پروردگار سخن آنها را نقل کرده است، گفتند: «يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِى آلِهَتِنَا عَن قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ» و هنگامی ایمان نیاوردند، خداوند بر آنان بادی بسیار تند و سرد فرو فرستاد که خداوند در سوره قمر به آن اشاره فرموده است: «كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِى وَنُذُرِ * إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِى يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ»(1) [عادیان به تکذیب پرداختند، پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من * ما بر (سر) آنان در روز شومی به طور مداوم تندبادی توفنده فرستادیم] و در سوره حاقّه چنین فرموده است: «وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ * سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا»(2) [و امّا عاد به (وسیله) تندبادی توفنده سرکش هلاک شدند * (که خدا) آن را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان بگماشت. در آن (مدت) مردم را فرو افتاده می دیدی، گویی آنها تنه های نخلهای میان تهی اند] ماه به مدت هفت شب و هشت روز به وسیله ستاره زحل (کیوان) به نحوست (طالع نحس) افتاده بود.

3) علی بن ابراهیم می گوید: پدرم از ابن ابی عُمیر، از عبد الله بن سنان، از

1- [1] - قمر/18_19.
2- [2] - حاقه/6_7.

معروف بن خرّبوذ، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: باد عقیم از زیر زمین های هفت گانه بیرون می آید. تاکنون جز برای قوم عاد که خداوند بر آنان خشم گرفت، از زمین های هفتگانه، چیزی بیرون نیامده است. خداوند به نگهبانان دستور داد که از آن باد به اندازه پهنای یک انگشتر درآورند، اما آن باد، سر از اطاعت نگهبانان پیچید و نافرمانی کرد و به جهت شدت خشمی که بر قوم عاد گرفته بود، به اندازه سوراخ بینی گاوی بیرون آمد. نگهبانان به درگاه خداوند تضرع کردند و گفتند: پروردگارا! این باد بر ما عصیان می کند و می ترسیم بی گناهانِ خلق تو و آبادگران زمین تو را هلاک گرداند.

پس پروردگار متعال جبرییل را مأمور نمود تا آن باد را با بال خود به همان مکانی که بود برگرداند و به او گفت: همان کاری را انجام بده که به آن مأمور شدی. پس آن باد بازگشت و کاری که به آن مأمور بود، انجام داد و قوم عاد و کسانی که در کنار آنان بودند را هلاک گردانید.

4) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عبد الله بن سنان، از معروف بن خرّبوذ، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: باد عقیم، باد عذاب است. هیچ یک از ارحام و گیاهان را باقی نمی گذارد. آن بادی است که از زیر هفت زمین (زمین های هفتگانه) بیرون می آید و تا کنون جز برای قوم عاد، هنگامی که خداوند بر آنان خشم گرفت، از این زمین ها، بادی خارج نشده است. و حدیث قبلی را همان طور که بیان شد با تغییری جزیی در برخی از الفاظ ذکر کرده است.(1)

«إِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللّهِ رَبِّی وَرَبِّکُم مَّا مِن دَآبَّهٍ إِلاَّ هُوَ آخِذٌ بِنَاصِیَتِهَا إِنَّ رَبِّی عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ (56)»

[در حقیقت من بر خدا، پروردگار خودم و پروردگار شما توکل کردم. هیچ جنبنده ای نیست، مگر این که او مهار هستی اش را در دست دارد. به راستی، پروردگار من بر راه راست است]

1- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 331.

1) عیاشی از ابو مَعمَر سعدی نقل می کند که علی بن ابی طالب علیه السلام در تفسیر آیه: «إِنَّ رَبِّی عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ» فرمود: یعنی خداوند بر حق است و نیکی را با خوبی و بدی را با بدی، پاداش می دهد و خداوند سبحان هر که را بخواهد، می بخشد و از وی در می گذرد.(1)

«وَإِلَی ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُواْ اللّهَ مَا لَکُم مِّنْ إِلَـهٍ غَیْرُهُ هُوَ أَنشَأَکُم مِّنَ الأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَکُمْ فِیهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُواْ إِلَیْهِ إِنَّ رَبِّی قَرِیبٌ مُّجِیبٌ (61)»

[و به سوی (قوم) ثمود، برادرشان صالح را (فرستادیم). گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید. برای شما هیچ معبودی جز او نیست. او شما را از زمین پدید آورد و در آن شما را استقرار داد. پس، از او آمرزش بخواهید، آن گاه به درگاه او توبه کنید، که پروردگارم نزدیک (و) اجابت کننده است]

1) عیاشی از مفضّل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: امام زین العابدین علیه السلام در مسجد الحرام نشسته بود که فردی از اهالی کوفه به او گفت: آیا علی علیه السلام گفته است: برادرانمان به ما ستم کردند؟ امامزین العابدین علیه السلام به او فرمود: ای بنده خدا! آیا این آیه را در کتاب خدا نخوانده ای که فرمود: «وَإِلَی عَادٍ أَخَاهُمْ هُوداً»(2) [و به سوی عاد، برادرشان هود را (فرستادیم)] و خداوند قوم عاد را هلاک کرد و هود علیه السلام را نجات داد و یا آیه «وَإِلَی ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا» را نشنیده ای که خداوند قوم ثمود را نابود گردانید و حضرت صالح علیه السلام را نجات داد؟!

2) یحیی بن مُساور هَمْدانی از پدرش نقل کرده است: مردی از اهالی شام خدمت امام زین العابدین علیه السلام رسید و عرض کرد: تو علی بن حسین هستی؟ فرمود: آری. عرض کرد: پدر تو بود که مؤمنان را می کشت. علی بن حسین علیه السلام گریه کرد و سپس چشمانش را پاک کرد و فرمود: وای بر تو! چطور ادعا می کنی که پدرم مؤمنان را کشت؟! عرض کرد: خود ایشان فرموده است که:

1- [1] - کافی، ج 8، ص 9، ح 64.
2- [2] - اعراف/65 و هود/5.

برادران ما به ما ستم کردند، ما نیز به خاطر ظلم آنها با آنان جنگیدیم.(1)

امام علیه السلام فرمود: وای بر تو باد! مگر قرآن را نخوانده ای؟! عرض کرد: چرا می خوانم. امام فرمود: خداوند فرموده است: «وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا»(2) [و به سوی (اهل) مدین برادرشان، شعیب را (فرستادیم)] و «وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا» آیا پیامبران، برادران دینی امّت خود بودند یا برادران عشیره ای (نسبی) آنان؟ عرض کرد: نه، آنان برادران قوم خودشان بودند.

امام علیه السلام فرمود: پس، اینان نیز برادران عشیره ای (نسبی) آنان هستند، نه برادران دینی. آن مرد عرض کرد: گره از کارِ من گشودی. خداوند از کارِ تو گره گشایی کند.(3)

3) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرییل چگونگی هلاک قوم صالح علیه السلام را سئوال کرد. جبرییل گفت: صالح در شانزده سالگی در میان قوم خود به پیامبری مبعوث شد، در میان آنان بود تا به سن صد و بیست سالگی رسید، اما مردم، دعوت او را استجابت نمی کردند. آنان هفتاد بت داشتند که آنها را به جای خداوند متعال می پرستیدند.

وقتی صالح چنان دید، به قومش گفت: ای قوم! من در سن شانزده سالگی در میان شما به پیامبری برگزیده شدم. هم اکنون صد و بیست ساله شده ام، و دو پیشنهاد به شما می دهم: اگر چیزی خواستید، می توانید از من درخواست کنید تا از پروردگارم بخواهم و همین حالا درخواست شما را اجابت کند، و اگر بخواهید درخواست شما را با خدایان شما مطرح می کنم، پس اگر درخواستم را اجابت نمایند من از میان شما خواهم رفت؛ زیرا هم من از دست شما خسته شده ام و هم شما از دست من خسته شده اید. گفتند: ای صالح! [با این سخنت] انصاف به خرج دادی. پس روزی را قرار گذاشتند تا برای انجام درخواست خود از شهر بیرون بروند. جبرییل در ادامه گفت: ص:184

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 161، ح 43
2- [2] - اعراف/75. هود/84، عنکبوت/36.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 24، ح 53.

قوم صالح، بت هایشان را بر دوش گرفته، از شهر بیرون رفتند. سپس نوشیدنی ها و غذاهایی را که با خود آورده بودند، خوردند و وقتی تمام شد، صالح را خواستند و به او گفتند: صالح درخواستت را به خدایان ما بگو. صالح: به بزرگترین بت اشاره کرده و گفت: نام این بت چیست؟ گفتند: فلان. صالح گفت: چرا جواب نمی دهد؟ گفتند: دیگر بتان را بطلب. صالح همه بتها را با نام ذکر کرد و پاسخی دریافت ننمود. قوم صالح رو به بتها کرده و به آنها گفتند: چرا خواسته صالح را برآورده نمی کنید؟ باز پاسخی نشنیدند. پس به صالح گفتند: مدتی ما را با خدایانمان تنها بگذار و از ما دور شو. سپس از بساط عیش و نوش خود دور گشته، لباس هایشان را بیرون آوردند و در خاک غلتیدند و خاک بر سر افکندند و خطاب به بت هایشان گفتند: اگر امروز خواسته صالح را برآورده نسازید و او را اجابت نکنید، او ما را رسوا خواهد کرد. آن گاه صالح را طلبیدند و گفتند: ای صالح ! خواسته ات را به آنان بگو. صالح، آنان را خواند، اما پاسخی ندادند.

صالح به آنان گفت: ای قوم ! قسمت عمده روز به پایان رسیده و فکر نمی کنم خدایان شما بتوانند خواسته مرا اجابت کنند، پس شما از من چیزی بخواهید تا با خداوند خویش در میان بگذارم و بلافاصله خواسته شما را برآورده کند. پس هفتاد تن از بزرگان و صاحب نظران به نمایندگی از قوم پیش آمده و گفتند: ای صالح ! ما درخواستمان را مطرح می کنیم و اگر پروردگارت اجابت کرد، پیرو تو می شویم و خواسته هایت را اجابت می کنیم و تمامی اهالی شهر با تو بیعت می کنند. صالح به آنان گفت: هر آنچه را که می خواهید، درخواست کنید.

گفتند: با هم به سمت این کوه برویم. کوه در نزدیکی آنان بود. صالح همراه آنان به سوی کوه روانه شد، وقتی به کوه رسیدند، گفتند: ای صالح ! از خدای خویش بخواه که برای ما از این کوه در همین لحظه ماده شتری سرخ و بور، پُر کُرک بیرون آور که ده ماهه حامله باشد و فاصله میان دو پهلویش یک میل باشد. صالح به آنان گفت: چیزی از من خواستید که بر من گران و سخت است، اما بر پروردگارم که عزیز و متعال و قادر است، آسان است.

جبرییل گفت: صالح، آن را از پروردگار متعال درخواست کرد. آن کوه چنان شکافی برداشت که از شنیدن صدای آن نزدیک بود عقل از سرشان بِپَرد. سپس کوه چونان زنی که درد زایمان می گیرد، لرزیدن گرفت و سر شتر از شکاف

ص:185

کوه بیرون آمد، مردمان را غافلگیر و مبهوت ساخت و به محض این که سرش به طور کامل از کوه بیرون آمد، شروع کرد به نشخوار کردن، و سایر اعضای بدنش نیز از کوه خارج شد و بر روی زمین ایستاد. وقتی قوم صالح این صحنه را دیدند، به صالح گفتند: پروردگار تو چقدر سریع، خواسته ات را اجابت کرد! حالا از او درخواست کن که کُره اش را نیز از شکم شتر بیرون آورد. صالح از پروردگار درخواست نمود و شتر، کُره اش را زایید و کُره، شروع به خزیدن به دور شتر کرد. پس صالح به قوم خود گفت: آیا چیز دیگری مانده که درخواست کنید؟

گفتند: خیر، با هم به سوی آنان برویم تا هر آن چه را که دیدیم به آنها بگوییم و به تو ایمان آورند. جبرییل گفت: پس برگشتند، اما هنوز آن هفتاد نفر به قومشان نرسیده بودند که شصت و چهار نفر از آنان، رأی خود را عوض کردند و گفتند: این کار صالح، جادوگری و دروغ است. سپس جبرییل گفت: آنان به قوم رسیدند و آن شش نفر گفتند: صالح بر حق است و آن جمع گفتند: [او] دروغگو است و[آن کارش] جادوگری است. جبرییل گفت: با همین بی ایمانی بازگشتند و از آن شش نفر، یک نفر در شک افتاد و از جمله کسانی بود که شتر را پی کردند. ابن محبوب گوید: این روایت را با سعید بن یزید که از دوستان و شیعیان بود، در میان گذاشتم. وی به من گفت: کوهی که شتر از میان آن بیرون آمده را در شام دیده است. و نیز گفت: دیدم که پهلوی شتر، کوه را تراشیده است؛ زیرا جای پهلوی شتر در کوه، با آن فاصله دارد.(1)

4) شیخ کلینی از علی بن محمد، از علی بن عباس، از حسن بن عبد الرحمن، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که به ایشان عرض کردم: «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ * فَقَالُوا أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَّفِی ضَلَالٍ وَسُعُرٍ * أَؤُلْقِیَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِن بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ»(2) [قوم ثمود هشدار دهندگان را تکذیب کردند * و گفتند: آیا تنها بشری از خودمان را پیروی کنیم؟ در این صورت ما واقعاً در گمراهی و جنون خواهیم بود * آیا از میان ما (وحی) بر او القا شده است؟ (نه) بلکه او دروغگویی گستاخ است]

1- [1] - کافی، ج 8، ص 185، ح 213.
2- [2] - قمر/23_25.

فرمود: این از جمله مسائلی بود که با آن صالح را تکذیب نمودند. خداوند هرگز قومی را هلاک نمی کند، مگر آن که قبل از آن، پیامبری را در میان آنها برانگیزد، تا با آنان اتمام حجّت کند. پس صالح را در میان قومش برگزید و او آنها را به سوی خداوند دعوت کرد؛ اما آنان دعوت او را اجابت نکردند و از آن سرپیچی کردند و به او گفتند: هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر آن که از داخل این صخره، شتری حامله بیرون آوری. قوم صالح آن صخره را احترام کرده و آن را می پرستیدند و آغاز هر سال در پای آن قربانی می کردند و دور هم جمع می شدند. به صالح گفتند: اگر همان طوری که ادعا می کنی پیامبر و رسول خدا هستی، از خدایت بخواه که برای ما از دل این صخره صاف، شتری حامله بیرون آورد، و خداوند با همان اوصافی که آنها درخواست کرده بودند، شتر را بیرون آورد.

سپس خداوند تبارک و تعالی به صالح وحی فرمود که: ای صالح ! به قومت بگوی: خداوند مقرر فرموده که یک روز این شتر از آب چشمه بنوشد و یک روز شما از آن بنوشید. وقتی نوبت شتر می شد تا آب بنوشد، همه روز را آب می نوشید و قوم صالح شیر او را می دوشیدند. در آن روز، کوچک و بزرگ از شیر شتر می آشامیدند. فردای روز بعد، سر چشمه می رفتند و از آب آن می آشامیدند و شتر در آن روز از آب نمی نوشید و تا زمانی که خداوند اراده کرد، اوضاع به همین منوال بود.

سپس آنان از فرمان خدا سرپیچی کردند و با هم به رایزنی پرداخته و گفتند: این شتر را پِی کنید و از شرّش خلاص شوید. ما دوست نداریم یک روز آبشخور از آنِ ما باشد و دیگر روز از آنِ شتر. بعد گفتند: هر کسی مسؤولیّت کشتن شتر را بپذیرد، ما بابت آن هر چقدر مزد بطلبد به او خواهیم پرداخت. مردی سرخ روی، بور و چشم آبی، زنازاده، بی اصل و نسب، که «قُدار» نام داشت و از بدبختان روزگار بود و برای قومش بدیُمن بوده و نحسی می آورد، این مسؤولیت را پذیرفت و قوم صالح نیز اجر و مزدی برای او تعیین کردند.

هنگامی که شتر به سمت چشمه ای که آب از آن می نوشید، می رفت، آن مرد اجازه داد تا آب بیاشامد و به هنگام بازگشت شتر، بین راه در کمین او نشست و با شمشیرش ضربه ای به او زد که کاری نبود و عمل نکرد. سپس ضربه دیگری به شتر زد و آن را کشت. شتر از پهلو به زمین افتاد و بچه اش گریخت و از کوه بالا رفت و

ص:187

سه بار به سوی آسمان ضجّه زد. قوم صالح آمدند و همگان ضربه ای به آن شتر وارد ساختند و بعد گوشتش را بین خود تقسیم کردند و کوچک و بزرگ از آن خوردند. وقتی صالح متوجه این موضوع شد، نزد آنان آمد و گفت: ای قوم! چرا این کار را کردید؟ آیا از فرمان خدا سرپیچی نمودید؟ خداوند تبارک و تعالی به صالح وحی کرد: قوم تو طغیان کرده و به ستم برخاستند و شتری را که من به عنوان دلیل و حجت برایشان فرستاده بودم و برای آنان ضرری نداشته و بیشترین سود را به آنان می رساند، کشتند. پس به آنان بگو: تا سه روز دیگر عذاب را بر آنان فرو می فرستم، اگر توبه کرده و برگردند، توبه آنان را قبول می کنم، و عذاب را باز می دارم و اگر توبه نکنند و بازنگردند، عذاب را در روز سوم بر آنان فرود خواهم آورد. صالح نزد آنان آمده به آنها گفت: ای مردم! من پیامبر خدا هستم که بر شما مبعوث شده ام. خداوند می فرماید: اگر توبه کنید و برگردید و طلب آمرزش کنید، شما را می بخشم و توبه شما را می پذیرم. وقتی صالح این خبر را با آنان در میان گذاشت، آنها بیش از پیش متمرد و پلید گشتند و گفتند: ای صالح! اگر راست می گویی، آن چه را که به ما وعده می دهی، عملی کن.

صالح گفت: ای مردم! فردا وقتی از خواب برخیزید، چهره هایتان زرد می شود و در روز دوم، سرخ می گردد و روز سوم سیاه می شود و همین که صبح روز اول فرا رسید، چهره آنان زرد شد و نزد یکدیگر می رفتند و به هم می گفتند: آن چه که صالح می گفت بر سرتان آمد. اما سرکشان قوم می گفتند: سخنان صالح را نمی شنویم و گفتار او را باور نداریم، هرچند که بزرگ باشد. با فرا رسیدن روز دوم، روی آنان سرخ شد و نزد همدیگر رفته و گفتند: ای جماعت! آن چه صالح می گفت بر سرتان آمد. اما عصیانگران گفتند: اگر همه ما هم کشته شویم، حرفهای صالح را قبول نداریم و دست از عبادت خدایانی که پدرانمان آنها را می پرستیدند، برنمی داریم.

بنابراین آنان توبه نکرده و بازنگشتند و هنگامی که روز سوم از راه رسید، چهره هایشان سیاه شد و نزد یکدیگر رفته و گفتند: ای مردم! آن چه که صالح می گفت بر سرتان آمده است، اما دوباره تمرّدکنندگان و عصیانگران گفتند: آن چه که صالح می گفت بر سرمان آمده است. به هنگام نیمه شب، جبرییل به سراغ آنان رفت و چنان بر سر آنان فریاد کشید که پرده گوش آنها دریده شد و دلشان را

ص:188

شکافت و جگرشان را پاره کرد. آن مردم در طول آن سه روز می دانستند که عذاب، نازل خواهد شد؛ بنابراین از قبل، حنوط کرده و کفن خود را آماده کرده بودند.

در یک چشم بر هم زدن، همگی آنان از کوچک و بزرگ، هلاک شدند. همه حیوانات آنان نیز اعم از پرنده و چرنده به هلاکت رسیدند. آنان در سرزمین و خوابگاه های خود مردند. سپس خداوند، همراه با بانگی هولناک، آتشی را از آسمان بر آنان فرو فرستاد و همه آنها را سوزاند. این بود داستان قوم صالح.(1) در سوره اعراف، حدیث ابو حمزه به نقل از امام باقر علیه السلام از طریق عیاشی در توضیح معنای آیه آمده است.

«وَلَقَدْ جَاءتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُـشْرَى قَالُواْ سَلاَمًا قَالَ...مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّکَ وَمَا هِىَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ (83)»

«وَلَقَدْ جَاءتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُـشْرَى قَالُواْ سَلاَمًا قَالَ سَلاَمٌ فَمَا لَبِثَ أَن جَاء بِعِجْلٍ حَنِيذٍ (69) فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لاَ تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُواْ لاَ تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ (70) وَامْرَأَتُهُ قَآئِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَقَ وَمِن وَرَاء إِسْحَقَ يَعْقُوبَ (71) قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَاْ عَجُوزٌ وَهَـذَا بَعْلِى شَيْخًا إِنَّ هَـذَا لَشَىْءٌ عَجِيبٌ (72) قَالُواْ أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللّهِ رَحْمَتُ اللّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ (73) فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِى قَوْمِ لُوطٍ (74) إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُّنِيبٌ (75) يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاء أَمْرُ رَبِّکَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ (76) وَلَمَّا جَاءتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِىءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَـذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ (77) وَجَاءهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِن قَبْلُ كَانُواْ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَـؤُلاء بَنَاتِى هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُواْ اللّهَ وَلاَ تُخْزُونِ فِى ضَيْفِى أَلَيْسَ مِنكُمْ رَجُلٌ رَّشِيدٌ (78) قَالُواْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِى بَنَاتِکَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّکَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ (79) قَالَ لَوْ أَنَّ لِى بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِى

1- [1] - کافی، ج 8، ص 187، ح 214.

إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ (80) قَالُواْ يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ لَن يَصِلُواْ إِلَيْکَ فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَلاَ يَلْتَفِتْ مِنکُمْ أَحَدٌ إِلاَّ امْرَأَتَکَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ (81) فَلَمَّا جَاء أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنضُودٍ (82) مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّکَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ (83)»

[و به راستی فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند، سلام گفتند، پاسخ داد: سلام. و دیری نپایید که گوساله ای بریان آورد * و چون دید دستهایشان به غذا دراز نمی شود، آنان را ناشناس یافت و از ایشان ترسی بر دل گرفت. گفتند: مترس، ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم * و زن او ایستاده بود. خندید. پس وی را به اسحاق و از پی اسحاق به یعقوب مژده دادیم * (همسر ابراهیم) گفت: ای وای بر من! آیا فرزند آورم با آن که من پیرزنم و این شوهرم پیرمرد است؟ واقعاً این چیز بسیار عجیبی است *گفتند: آیا از کار خدا تعجب می کنی؟ رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان (رسالت) باد. بی گمان، او ستوده ای بزرگوار است. * پس وقتی ترس ابراهیم زایل شد و مژده (فرزنددار شدن) به او رسید، در باره قوم لوط با ما (به قصد شفاعت) چون و چرا می کرد * زیرا ابراهیم بردبار و نرمدل و بازگشت کننده (به سوی خدا) بود * ای ابراهیم! از این (چون و چرا) روی برتاب که فرمان پروردگارت آمده و برای آنان عذابی که بی بازگشت است ، خواهد آمد. * و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند به (آمدن) آنان ناراحت، و دستش از حمایت ایشان کوتاه شد و گفت: امروز روزی سخت است * و قوم او شتابان به سویش آمدند و پیش از آن کارهای زشت می کردند. (لوط) گفت: ای قوم من! اینان دختران منند. آنان برای شما پاکیزه ترند. پس از خدا بترسید و مرا در کار مهمانانم رسوا مکنید. آیا در میان شما آدمی عقل رس پیدا نمی شود؟ * گفتند: تو خوب می دانی که ما را به دخترانت حاجتی نیست و تو خوب می دانی که ما چه می خواهیم. * (لوط) گفت: کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه گاهی استوار پناه می جستم.* گفتند: ای لوط! ما فرستادگان پروردگار توییم. آنان هرگز به تو دست نخواهند یافت. پس، پاسی از شب گذشته خانواده ات را حرکت ده و هیچ کس از شما نباید واپس بنگرد، مگر زنت که آن چه به ایشان رسد به او (نیز)

خواهد رسید. بی گمان، وعده گاه آنان صبح است. مگر صبح نزدیک نیست؟ * پس چون فرمان ما آمد آن (شهر) را زیر و زبر کردیم و سنگ پاره هایی از (نوع) سنگ گلهای لایه لایه بر آن فرو ریختیم. * (سنگهایی) که نزد پروردگارت نشان زده بود. و (خرابه های) آن از ستمگران چندان دور نیست. *]

1) شیخ کلینی از محمد بن یحیی، از احمد بن عیسی، از ابن فضّال، از داود بن فَرقَد، از ابو یزید حمّار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند متعال چهار فرشته را برای نابودی قوم لوط فرستاد: جبرییل و میکاییل و اسرافیل و کروبیل علیهم السلام . پس آنان، دستار بر سر، بر ابراهیم گذر کرده و به او سلام دادند، اما او آنها را نشناخت و دید که چهره و ظاهری نیکو دارند و با خود گفت: جز خودم نباید کسی به اینان خدمت کند. ابراهیم، مردی مهمان نواز بوده و بنابراین گوساله ای چاق و فربه را برای آنان کباب کرد. وقتی کاملاً آماده شد، آن را نزد میهمانان گذاشت. دید که آنان به غذا دست نمی زنند.

از آنان دلگیر شد و وجودش را ترس فرا گرفت. هنگامی که جبرییل متوجه این موضوع شد، دستار را از سر و روی خود برداشت و ابراهیم او را شناخت و به او گفت: خودت هستی؟! جبرییل گفت: آری، و ساره همسر ابراهیم نزد آنان آمد. جبرییل به او مژده ولادت اسحاق و پس از آن یعقوب را به او داد. آن گاه ساره آن چه را که خداوند به نقل از او در قرآن بیان کرده را گفت و فرشتگان همان پاسخی که قرآن نقل کرده است، به او دادند.

ابراهیم به فرشتگان گفت: به چه منظوری آمده اید؟ گفتند: مأموریت ما نابودی قوم لوط است. ابراهیم گفت: اگر در میان آنها صد فرد مؤمن باشد، باز هم آنان را هلاک می کنید؟ جبرییل گفت: نه.

گفت: اگر پنجاه نفر باشد چه؟ جبرییل گفت: نه. گفت: اگر سی نفر باشد چه؟ گفت: نه. گفت: اگر بیست نفر باشد چه؟ گفت: نه. گفت: اگر ده نفر باشد چه؟ گفت: نه. گفت: اگر پنج نفر باشد چه؟ گفت: نه. گفت: اگر یک نفر مؤمن در میان آنها باشد چه؟ گفت: نه. ابراهیم گفت: در میان آنان لوط حضور دارد. گفتند: ما خوب می دانیم که چه کسی در میان آنان است و او را همراه با خانواده اش نجات خواهیم داد، البته به جز همسرش که در

زمره بدکاران است. سپس فرشتگان رفتند. راوی گوید: امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: من از آیه شریفه «یُجَادِلُنَا فِی

قَوْمِ لُوطٍ» چنین می فهمم که ابراهیم در پی نجات دادن قوم لوط از عذاب بود.

پس فرشتگان نزد لوط آمدند و او در نزدیکی شهر در مزرعه اش مشغول کار بود، و در حالی که دستار بر سر و صورت داشتند به او سلام دادند. وقتی دید که چهره و ظاهری نیکو دارند و با دستار و لباس های سفید آمده اند به آنها گفت: به منزل برویم؟ گفتند: آری. پس لوط از جلو می رفت و فرشتگان پشت سر او می رفتند. لوط از این که آنان را به منزل دعوت کرده پشیمان شد و با خودش گفت: این چه کاری بود که کردم؟ آنان را پیش قوم خودم آوردم. من که قوم خودم را می شناسم.

بنابراین رو به فرشتگان کرد و گفت: شما بر بدترین و شرورترین مردمان وارد خواهید شد. جبرییل به فرشتگان دیگر گفت: عجله ای برای عذاب کردن آنان نیست. صبر کنید تا آن که لوط سه بار علیه آنها شهادت بدهد. جبرییل گفت: این یک بار. سپس لوط ساعتی قدم زد و رو به فرشتگان نموده و گفت: شما نزد بدترین مخلوقات خدا آمده اید. جبرییل گفت: این دومین بار. سپس لوط راهش را پی گرفت و رفت و وقتی که به ورودی شهر رسید رو به آنان کرده و گفت: شما نزد بدترین و شرورترین قوم خداوند آمده اید. جبرییل گفت: این بار سوم.

سپس لوط وارد شهر شد و آنان نیز با او داخل شدند تا آن که وارد منزل شدند. همین که چشم همسر لوط به آنان افتاد و سیمای نیکوی آنان را دید، به پشت بام رفته و دست زد، اما قوم لوط نشنیدند. پس دود به راه انداخت. وقتی که قوم لوط دود را دیدند، شتابان به سوی منزل لوط آمدند تا به در منزل او رسیدند. زن لوط نزد آنان آمده و گفت: گروهی خانه ما هستند که من زیباتر از آنان را هرگز ندیده ام. پس قوم لوط به سمت در آمدند تا وارد منزل لوط شوند.

وقتی لوط متوجه آنها شد، برخاست و نزدِ آنها رفت و به آنان گفت: ای قوم! «فَاتَّقُواْ اللّهَ وَلاَ تُخْزُونِ فِی ضَیْفِی أَلَیْسَ مِنکُمْ رَجُلٌ رَّشِیدٌ» سپس گفت: «هَـؤُلاء بَنَاتِی هُنَّ أَطْهَرُ لَکُمْ» و همه آنها را به انجام کارِ حلال فراخواند، اما آنان گفتند: «لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِی بَنَاتِکَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّکَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِیدُ» لوط به آنها گفت: «لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلَی رُکْنٍ شَدِیدٍ» راوی گوید: جبرییل گفت: ای کاش لوط می دانست که چه نیروی عظیمی

همراه خود دارد. اما آنان بر لوط غلبه کرده و وارد خانه لوط شدند. جبرییل بر لوط، بانگ زد و به او گفت: ای لوط ! بگذار داخل

ص:192

شوند. وقتی داخل منزل لوط شدند، جبرییل انگشتش را به سوی آنان دراز کرد و چشمانشان از بین رفت و این همان چیزی است که خداوند فرمود: «فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ»(1) [پس فروغ دیدگانشان را ستردیم]

آن گاه جبرییل لوط را صدا زده و به او گفت: «إِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ لَن يَصِلُواْ إِلَيْکَ فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ» جبرییل به لوط گفت: ما مأمور نابودی آنها هستیم. لوط گفت: ای جبرییل! شتاب کن. جبرییل گفت: «إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ» جبرییل به لوط دستور داد که او و همراهانش، جز همسرش از شهر بیرون بروند و سپس آن شهر را با بالهایش از هفت طبقه زمین برکند و آن را بالا برد، به طوری که اهالی آسمان دنیا، زوزه سگان و بانگ خروسان آن شهر را می شنیدند. سپس آن را واژگون ساخت و بر آن شهر و اطراف آن باران سنگی از گل جویده شده فرو ریخت.(2)

2) از شیخ کلینی، از شیعیان، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن سعید، از زکریا بن محمد، از پدرش، از عمرو، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: قوم لوط از جمله بهترین اقوامی بودند که خدا آفریده بود، اما شیطان آن خواسته زشت و سخت را از آنان خواست. از جمله خوبی ها و فضایل آنان این بود که وقتی برای کار کردن به بیرون از شهر می رفتند، به صورت دسته جمعی راهی می شدند و زنان در منزل می ماندند. شیطان پیوسته آنها را تعقیب می کرد، و وقتی از محل کارشان برمی گشتند، زحمت آنها را خراب کرده و از بین می برد؛ بنابراین به همدیگر گفتند: بیایید در کمین کسی که کار ما را خراب می کند، بایستیم.. وقتی در کمین نشستند، دیدند که تخریب کننده متاع آنان، پسری به غایت زیباست. به او گفتند: تو هستی که پی درپی، متاع ما را تخریب می کنی.

بنابراین تصمیم گرفتند او را بکشند. آن شب، او را نزد مردی گذاشتند. شب هنگام، جوان زیبا فریاد آورد. مرد به او گفت: چرا فریاد می کنی؟ گفت: پدرم مرا روی شکم خود می خواباند. مرد به او گفت: بیا و روی شکم من بخواب. پس پیوسته مرد را می مالید تا به او یاد داد که خودش این کار را انجام دهد. پس برای

1- [1] - قمر/37.

2- [1] - کافی، ج 8، ص 327، ح 505.

اولین بار این کار را ابلیس به او یاد داده و برای بار دوم خود او با ابلیس چنین کرد. سپس پنهانی از میان آنان بیرون آمد و گریخت. صبح که شد، آن مرد آن چه را که با غلام کرده بود به آنان خبر داد و دیگر مردان نیز از آن کار لذت بردند، در حالی که قبلاً چنین عملی را نمی دانستند. پس آنقدر به این کار ادامه داده و در آن غوطه ور شدند که دیگر، مردان به مردان بسنده می کردند. آن گاه در کمین رهگذران نشستند و با آنان نیز همان کار را می کردند، به طوری که دیگر مردمان از رفتن به آن شهر، اجتناب می کردند. بعدها آنان زنان شان را رها کرده و به پسران روی آوردند. شیطان وقتی که دید کارش را در میان مردان به خوبی انجام داده به سراغ زنان آمد و خود را به شکل زنی درآورد و به آنان گفت: مردانتان به هم مشغولند. گفتند: آری، ما این را می دانیم و دیده ایم. با این حال، لوط آنان را موعظه و نصیحت می کرد، ولی ابلیس چنان آنان را اغوا کرد و فریب داد که زنان نیز به یکدیگر بسنده کردند.

زمانی که حجت بر آنان تمام شد، خداوند جبرییل و میکاییل و اسرافیل را در پوشش پسرانی جوان که قبا بر تن داشتند فرستاد و به آنان، مأموریت داد و آنان نزد لوط که مشغول شخم زدن بود رفتند. لوط به آنان گفت: کجا می خواهید بروید؟ من هرگز پسرانی زیباتر از شما ندیده ام! گفتند: ما فرستادگان سرورمان به رئیس و بزرگ این شهر هستیم. لوط گفت: آیا به سرورتان خبر نرسیده که مردم این شهر چه کاری انجام می دهند؟ ای فرزندان من! به خدا قسم، مردم این شهر مردان را می گیرند و با آنها کاری می کنند که خون از آنان بیرون بیاید. آنان گفتند: سرورمان به ما دستور داده که از وسط این شهر بگذریم. لوط گفت: من از شما خواسته ای دارم.

گفتند: چه خواسته ای داری؟ گفت: تا تاریک شدن هوا در اینجا صبر کنید. راوی گوید: آنان در آن جا نشستند و لوط دخترش را به منزل فرستاد و به او گفت: برای این مردان مقداری نان و برای من مَشکی آب بیاور و برای آن که از سرما در امان باشند، برای آنان رواندار هم بیاور. زمانی که دختر رفت، در آن دشت، باران باریدن گرفت و لوط با خود گفت: الان است که سیل این جوانان را با خود ببرد. به آنان گفت: بلند شوید تا برویم. وقتی به شهر رسیدند، لوط در کنار دیوار راه می رفت و جبرییل و میکاییل و اسرافیل در وسط گذرگاه راه می رفتند.

لوط به آنان گفت: پسران من، از این جا که من می روم راه بروید. آنان گفتند: سرورمان به ما دستور داده که در وسط جاده راه برویم. لوط تاریکی شب را برای مخفی نگه داشتن آن جوانان غنیمت می شمرد. ابلیس آمد و از آغوش زنی، کودکی را گرفته و در چاه خانه لوط افکند. در نتیجه همه اهالی شهر فریاد کنان خود را به در خانه لوط رسانیدند، و همین که چشمان شان به آن پسران در خانه لوط افتاد، گفتند: ای لوط! تو نیز به کار ما دست زده ای. لوط گفت: اینان میهمان من هستند. پس مرا نزد میهمانانم بی آبرو و رسوا نکنید.

گفتند: آنها سه پسرند، یکی را برای خودت بردار و دو تا را به ما بده. راوی گوید: لوط میهمانان را داخل حجره برد و به آنان گفت: ای کاش خانواده ای داشتم تا از شما در مقابل اینان دفاع می کردند و مانع آنها می شدند. راوی گوید: قوم لوط به سوی در خانه لوط هجوم آوردند و آن را شکستند و لوط را به گوشه ای انداختند. سپس جبرییل به لوط گفت: «إِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ لَن یَصِلُواْ إِلَیْکَ» آن گاه جبرییل، مشتی از خاک صحرا را برگرفت و آن را به صورت آنان پاشید و گفت: زشت باد این چهره ها! در نتیجه تمامی اهل شهر کور شدند و لوط به آنان گفت: ای فرستادگان پروردگار! خداوند در مورد اینان چه حکمی صادر کرده است؟ گفتند: خداوند به ما دستور داده که سحرگاهان آنان را نابود کنیم. لوط گفت: من از شما درخواستی دارم. گفتند: چه درخواستی داری؟ گفت: درخواست می کنم که همین لحظه آنها را نابود کنید؛ چرا که من می ترسم خداوند به آنان مهلتی بدهد. آنان گفتند: ای لوط! «إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَیْسَ الصُّبْحُ بِقَرِیبٍ» برای کسی که بخواهد انتقام بگیرد. پس تو دخترانت را بردار و برو و زنت را بگذار.

سپس امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند لوط را بیامرزد. اگر می دانست که در حجره، چه کسانی نزد او هستند، البته متوجه می شد که پیروز است. آن جایی که لوط می گوید: «لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلَی رُکْنٍ شَدِیدٍ» چه رکنی و چه تکیه گاهی قوی تر و محکم تر از جبرییل و همراهان او! و خداوند متعال خطاب به حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرموده است: «وَمَا هِیَ مِنَ الظَّالِمِینَ بِبَعِیدٍ» یعنی ستمگران امت تو نیز اگر کردار قوم لوط را مرتکب شوند، این عذاب از آنان دور نیست. هر کس اصرار بر کار قوم لوط داشته باشد، نمی میرد، مگر آن که مردان را

به انجام آن کار با خود دعوت کند.(1)

3) محمد بن یعقوب به نقل از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن ابی حمزه، از یعقوب بن شعیب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره سخن لوط علیه السلام که گفته است: «هَـؤُلاء بَنَاتِی هُنَّ أَطْهَرُ لَکُمْ» فرمود: به آنان گفته که با زنان ازدواج کنید و همبستر شوید.(2)

4) و نیز از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن سعید، از محمد بن سلیمان، از میمون البان نقل کرده است که می گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که آیاتی از سوره هود تلاوت شد. وقتی به آیه «وَأَمْطَرْنَا عَلَیْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّیلٍ مَّنضُودٍ * مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّکَ وَمَا هِیَ مِنَ الظَّالِمِینَ بِبَعِیدٍ» رسید، امام فرمود: هر که بمیرد و بر عمل قوم لوط (لواط) اصرار داشته باشد، حتماً با همان سنگی که قوم لوط به وسیله آن سنگسار شدند، سنگسار شده و کشته می شود. امّا اَحَدی از مردم آن سنگ را نمی بیند.(3)

5) شیخ با سند خود از احمد بن محمد بن عیسی، از موسی بن عبد الملک و حسین بن علی بن یقطین و موسی بن عبدالملک و او از شخص دیگری روایت می کند که از امام رضا علیه السلام در باره نزدیکی مرد با زنش از دُبُر پرسیدم. امام فرمود: یک آیه از کتاب خدا آن را حلال گردانید. همان جا که لوط گفته است «هَـؤُلاء بَنَاتِی هُنَّ أَطْهَرُ لَکُمْ» و این در حالی است که لوط می دانسته قومش خواهان فَرج زن نبوده اند.(4)

6) ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبد الله، از یعقوب بن یزید، از ابی عمیر، از عبدالرحمن بن حجاج نقل کرد که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «فَضَحِکَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَقَ» فرمود: منظور از آیه آن است که حیض شد.(5)

7) علی بن ابراهیم می گوید: حسن بن مهزیار از پدرش، از ابن ابی عمیر، از یکی از شیعیان به نقل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

1- [1] - کافی، ج 5، ص 544، ح 5.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 548، ح 7.
3- [3] - کافی، ج 5، ص 548، ح 9.
4- [4] - تهذیب، ج 7، ص 414، ح 1659.
5- [5] - معانی الأخبار، ص 224، ح 1.

خداوند بعد از لوط هر پیامبری را که مبعوث گردانید، او را در میان قومش عزیز و ارجمند کرد.(1)

8) همچنین از وی، از محمد بن جعفر، از محمد بن احمد، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از عبد الله بن قاسم، از صالح، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره کلمه «قوّه» در این سوره و این آیه از قرآن فرمود: منظور از قوت، حضرت قائم عجل الله فرجه الشریف است و منظور از «رُکْن شَدِید» سیصد و سیزده تن می باشد.(2)

9) همچنین از وی روایت شده که گفته است: پدرم از سلیمان دیلمی، از ابو بصیر نقل کرد که امام صادق علیه السلام در توضیح آیه «وَأَمْطَرْنَا عَلَیْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّیلٍ مَّنضُودٍ * مُّسَوَّمَةً» فرمود: هر کس از دنیا برود و عمل قوم لوط را حلال بشمارد، خداوند وی را با همان سنگ هایی که قوم لوط را با آنها نابود ساخت، می میراند. اما مردم متوّجه آن نمی شوند.(3)

10) عیاشی از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که امام فرمود: خداوند متعال هنگامی که عذاب قوم لوط را حتمی و مقدر فرمود، دوست داشت به جای آن به ابراهیم فرزندی دانا بدهد که با داشتن آن فرزند، ابراهیم علیه السلام عذابی را که قوم لوط به آن دچار شدند را فراموش کند؛ بنابراین خداوند متعال فرشتگانی را شبانه نزد ابراهیم علیه السلام فرستاد که مژده تولد اس_ماعیل را به او بدهند، اما ابراهیم از حضور آنان ترسید و فکر کرد که آنها دزد هستند. و هنگامی که فرشته ها متوجه نگرانی و پریشانی او شدند. «فَقَالُواْ سَلامًا قَالَ إِنَّا مِنکُمْ وَجِلُونَ * قَالُواْ لاَ تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ عَلِیمٍ»(4) [هنگامی که بر او وارد شدند و سلام گفتند (ابراهیم) گفت: ما از شما بیمناکیم * گفتند: مترس که ما تو را به پسری دانا مژده می دهیم] امام باقر علیه السلام فرمود: مقصود از غلام عل_یم (پسری دانا)، همان حض_رت اسماعیل از همسرش هاجر اس_ت. ابراهیم علیه السلام به فرشته ها گفت: «أَبَشَّرْتُمُونِی عَلَی أَن مَّسَّنِیَ الْکِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ * قَالُواْ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 335 .
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 335 .
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 336.

4- [4] - حجر/52_53.

بَشَّرْنَاکَ بِالْحَقِّ فَلاَ تَکُن مِّنَ الْقَانِطِینَ»(1) [گفت: آیا با این که مرا پیری فرا رسیده است، بشارتم می دهید؟ به چه بشارت می دهید؟ *گفتند: ما تو را به حق بشارت دادیم. پس از نومیدان مباش] ابراهیم به آنان گفت: «فَما خَطبکم» بعد از مژده دادن «قَالُواْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَی قَوْمٍ مُّجْرِمِینَ»(2) [گفتند: ما به سوی گروه مجرمان فرستاده شده ایم.] منظور، قوم لوط است که مردمی بدکار بودند و خداوند می خواست آنها را از عذاب و خشم خود بترساند. امام باقر علیه السلام فرمود: ابراهیم علیه السلام گفت: «إِنَّ فِیهَا لُوطاً قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِیهَا لَنُنَجِّیَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ»(3) [گفت: لوط (نیز) در آن جاست. گفتند: ما بهتر می دانیم چه کسانی در آن جا هستند. او و کسانش را جز زنش] «إِلاَّ امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِینَ»(4) [جز زنش را که مقدر کردیم او از بازماندگان (در عذاب) باشد] زمانی که خداوند متعال آنها را عذاب کرد، فرشته هایی را نزد ابراهیم فرستاد تا مژده ولادت اسحاق را به او داده و نابودی قوم لوط را به او تسلیت گویند.

پروردگار متعال در این باره فرموده است: «وَلَقَدْ جَاءتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِیمَ بِالْبُشْرَی قَالُواْ سَلاَمًا قَالَ سَلاَمٌ» یعنی افرادی ناشناس «فَمَا لَبِثَ أَن جَاء بِعِجْلٍ حَنِیذٍ» یعنی گوشت تازه گوساله که به خوبی کباب شده باشد«فَلَمَّا رَأَی أَیْدِیَهُمْ لاَ تَصِلُ إِلَیْهِ نَکِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِیفَةً قَالُواْ لاَ تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَی قَوْمِ لُوطٍ * وَامْرَأَتُهُ قَآئِمَةٌ». امام باقر علیه السلام فرمود: منظور از زنی که ایستاده بود، ساره است. «فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَقَ وَمِن وَرَاء إِسْحَقَ یَعْقُوبَ» پس ساره خندید، یعنی از سخن آنان در شگفت شد. و در روایتی از امام صادق علیه السلام در باره عبارت «فضحکت» آمده است؛ یعنی حیض شد و گفت: «یَا وَیْلَتَی أَأَلِدُ وَأَنَاْ عَجُوزٌ وَهَـذَا بَعْلِی شَیْخًا إِنَّ هَـذَا لَشَیْءٌ عَجِیبٌ» تا جمله «حمیدٌ مجیدٌ».

وقتی فرشته ها به ابراهیم مژده دادند که صاحب فرزندی اسحاق نام، خواهد شد، ترس او برطرف شد و شروع به راز و نیاز با خدا نمود و از خدا خواست تا از عذاب قوم لوط درگذرد. خداوند متعال در پاسخ به درخواست و مناجات ابراهیم

1- [1] - حجر/54_55.
2- [2] - حجر/58.
3- [3] - عنکبوت/32.

4- [4] - حجر/60.

فرمود: «يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاء أَمْرُ رَبِّکَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ» یعنی این عذاب، حتمی است و حتماً همین امروز بعد از طلوع آفتاب، فرود خواهد آمد و «غیر مردود». (1)

11) ابو یزید حمّار از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند متعال برای هلاک کردن قوم لوط چهار فرشته را مأمور نمود که عبارتند از: جبرییل و میکاییل و اسرافیل و کروبیل. آنها که سر و روی خود را با دستار پوشیده بودند، نزد ابراهیم علیه السلام آمدند و به او سلام دادند؛ اما او آنها را نشناخت، ولی متوجه شد که آنان دارای ظاهر و سیمایی نیکو هستند.

ابراهیم که فرد مهمان نوازی بود، با خود گفت: خودم بایست به این جماعت خدمت کنم؛ بنابراین برخاست و برای آنان گوساله ای را کباب نموده و گذاشت تا خوب پخته شود. سپس آن را نزد فرشته ها آورد و در مقابل آنها گذاشت، اما دید که دستشان به کباب نزدیک نمی شود. از کار آنان سر در نیاورد و ترس و وحشت بر او مستولی شد. وقتی جبرییل متوجه این موضوع شد، دستار را از رویش برگرفت و کنار زد و ابراهیم او را شناخت و به او گفت: این خودت هستی؟ جبرییل گفت: آری. بعد از آن همسرش ساره آمد و جبرییل مژده تولد اسحاق و بعد از وی یعقوب را به ساره داد. آن گاه ساره جملاتی را که در قرآن آمده، مطرح نمود و فرشته ها نیز آن جواب ها را به او دادند.

ابراهیم علیه السلام گفت: برای انجام چه کاری آمده اید؟ گفتند: آمده ایم که قوم لوط را نابود و هلاک کنیم.

ابراهیم علیه السلام به آنها گفت: حتی اگر در میان قوم لوط صد انسان با ایمان هم پیدا شود، آنها را به هلاکت می رسانید؟ جبرییل گفت: نه. ابراهیم علیه السلام گفت: اگر سی نفر باشند چه؟ جبرییل گفت: نه. گفت: اگر بیست نفر باشند؟ گفت: نه. گفت: اگر ده نفر باشند؟ گفت: نه. گفت: اگر پن_ج نفر باشند؟ گفت: خیر. گفت: اگر تعداد مؤمن_ین یکی باشد؟ گفت: نه. ابراهیم علیه السلام گفت: خوب در میان آن قوم، لوط حضور دارد. فرشته ها گفتند: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 161، ح 44،45.

إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ»(1) [ما بهتر می دانیم چه کسانی در آن جا هستند. او و کسانش را جز زنش که از باقی ماندگان (در خاکستر آتش) است] سپس از نزد ابراهیم رفتند.

امام حسن بن علی علیه السلام فرموده است: آنچه من از این آیه در می یابم این است که او می خواست آنان هلاک نشوند. و پروردگار نیز فرموده است: «یُجَادِلُنَا فِی قَوْمِ لُوطٍ» [در باره قوم لوط با ما (به قصد شفاعت) چون و چرا می کرد.] عبد الله بن هلال، مشابه این حدیث را از امام صادق علیه السلام روایت کرده و این چند جمله را به آن افزوده است: ابراهیم علیه السلام به آنها گفت: بفرمایید بخورید. گفتند: تا بهای این غذا را نگویی، از آن نمی خوریم. ابراهیم علیه السلام گفت: بهای غذایم این است که وقتی شروع به خوردن می کنید، بگویید «بِسمِ الله» و وقتی دست کشیدید، بگویید «الحمدُ لِلّهِ». امام فرمود: در این هنگام جبرییل رو به یارانش که مجموعاً چهار فرشته بودند و جبرییل رئیس آنان بود، کرده و گفت: پروردگار متعال حق دارد که او را خلیل و دوست خود برگزیند.(2)

12) عبد الله بن سِنان روایت کرده که تفسیر این آیه را از امام صادق علیه السلام پرسیدم: «جَاء بِعِجْلٍ حَنِیذٍ» فرمود: یعنی گوساله ای کباب شده و خوب پخته شده.(3)

13) فضل بن ابی قُرّه روایت می کند که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام وحی کرد که تو به زودی صاحب فرزندی خواهی شد. ابراهیم علیه السلام این موضوع را به ساره خبر داد. ساره گفت: مگر ممکن است من که عجوز و پیر گشته ام، بچه دار شوم؟! پس خداوند به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که ساره بچه دار خواهد شد، ولی به خاطر پاس_خی که وی به خدا داده اس_ت، فرزندان_ش چهارصد سال عذاب می کش_ند. امام علیه السلام فرمود: وقتی مدت عذاب الهی بر فرزندان یعقوب به درازا کشید، آنها چهل صبح را به درگاه خداوند ناله و گریه سر دادند و سپس خداوند به موسی و هارون

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 162، ح 46.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 163، ح 47.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 163، ح 48.

وحی کرد که آنها را از شرّ فرعون برهاند؛ بنابراین صد و هشتاد سال از مدت عذاب شان کاست.

راوی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: شما نیز اگر چنین کنید، و به درگاه حق تضرع و زاری کنید، خداوند در کار ما گشایشی قرار می دهد (فرج ما را می رساند) اما اگر چنین نکنید، این دوره، کامل خواهد شد.(1)

14) ابو عبیده از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام بر گروهی گذر کرد و به آنها سلام داد. آنان در پاسخ سلام او گفتند: و علیکم السلام و رحمه الله و برکاته و مغفرته و رضوانه. امیر المؤمنین علیه السلام به آنها فرمود: در پاسخ سلام ما، بیش از آنچه پیامبران، خطاب به پدرمان ابراهیم گفتند، نگویید. آنان چنین گفتند: «رحمتُ الله و برکاته علیکم اهل البیت إنه حمید مجید» (سلام و رحمت خداوند و برکاتش بر شما اهل بیت باد، خداوند متعالٍ ستوده و با عظمت است) گفته است: حسن بن محمد این حدیث را عیناً روایت کرده است، جز آن که گفته آن چه فرشتگان به هنگام سلام دادن به پدرمان ابراهیم گفته اند.(2)

15) محمد بن یعقوب از تعدادی از شیعیان، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل، از ابی عبیده حذّاء، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود:امیر مؤمنان علی علیه السلام بر گروهی گذشت و به آنها سلام داد. آنها در پاسخ سلامش چنین گفتند: و علیکم السلام و رحمه الله و برکاته و مغفرته و رضوانه (سلام و رحمت الهی و برکات و غفران و آمرزش پروردگار بر شما باد) پس امیر مؤمنان علیه السلام به آنان فرمود: در وقت سلام دادن به ما بیش از آن چه که پیامبران به ابراهیم علیه السلام گفته اند، نگویید.

آنها این چنین به ابراهیم علیه السلام سلام می دادند: «رحمتُ الله و برکاتُهُ علیکم اهل البیت»[. (سلام و رحمت پروردگار و برکاتش بر شما اهل بیت باد.)](3)

16) عیاشی از عبد الرحمن، از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «إِنَّ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 163، ح 49.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 163، ح 50.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 472، ح 13.

إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُّنِيبٌ» فرمود: منظور از اوّاه بودن ابراهیم علیه السلام آن است که بسیار دعا کننده بود. این حدیث را عیناً زراره و حُمران و محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت می کنند.

17) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حَریز، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که منظور از أوّاه، آن است که بسیار دعا می کرد.(1)

18) عیاشی از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت کرده است که ابراهیم علیه السلام راجع به قوم لوط بسیار بحث کرد و گفت: «إِنَّ فِيهَا لُوطاً قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا»(2) [گفت: لوط (نیز) در آن جاست. گفتند: ما بهتر می دانیم چه کسانی در آن جا هستند.] امّا ابراهیم دست بردار نبود و اصرار می کرد، و جبرییل وقتی چنان دید به او گفت «يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاء أَمْرُ رَبِّکَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ».(3)

19) ابو زید حمّار از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند متعال برای هلاکت و نابودی قوم لوط چهار فرشته، یعنی جبرییل و میکاییل و اسرافیل و کروبیل را فرستاد. آنها پیش لوط آمدند و وی مشغول کشاورزی در نزدیکی آبادی بود. فرشته ها در حالی که دستار بر سر داشتند، به او سلام کردند. وقتی لوط آنها را مشاهده کرد، مردمی خوش سیما را دید که لباس ها و دستارهایی سفید داشتند. لوط به آنها گفت: منزل برویم؟

گفتند: آری. لوط جلو افتاد و فرشتگان به دنبال او راه افتادند. اما لوط از این که پیشنهاد رفتن به منزل خود را به آنها داده بود، پشیمان شد و با خود گفت: این چه کاری بود که من کردم؟ من آنان را به سوی جماعت و قومی می برم که خوب آنان را می شناسم. سپس رو به فرشته ها کرد و به آنها گفت: شما نزد بدترین و شرورترین مردم خواهید رفت. جبرییل نیز گفت: در نابودی این قوم هیچ عجله ای نکن، تا آن که لوط سه بار علیه آنها گواهی دهد.

1- [1] - کافی، ج 2، ص 338، ح 1.
2- [2] - عنکبوت/32.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 164، ح 52.

سپس گفت: این یک بار شهادت. سپس ساعتی گذشت و لوط دوباره رو به فرشتگان نموده و گفت: شما نزد بدترین و شرورترین مردم می روید. جبرییل گفت: این دومین شهادت لوط. سپس به راهشان ادامه دادند و زمانی که به دروازه شهر رسیدند، لوط رو به آنان کرده و گفت: شما دارید به سوی بدترین و شرورترین مخلوقات می روید. جبرییل گفت: این هم سومین گواهی لوط بر ضد قومش. سپس لوط وارد شهر شد و آنان نیز همراه او وارد شدند و به منزل رسیدند و وارد شدند. وقتی زن لوط آنها را مشاهده کرد، دید که مردمی خوش سیما و خوش لباس هستند.

آن گاه روی پشت بام رفته و دست زد. اما آنان صدای دست زدن او را نشنیدند. سپس دود راه انداخت. وقتی قوم لوط، دود را دیدند، شتابان خود را به منزل لوط رساندند. زن لوط از پشت بام پایین آمده و نزد قوم لوط رفت و گفت اکنون مهمانانی خوش سیما و خوش لباس نزد لوط حضور دارند که من تاکنون چنین مردان زیبایی ندیده ام. قوم لوط به آستانه منزل لوط آمدند تا وارد شوند. وقتی لوط دید که دارند وارد خانه اش می شوند، از جایش برخاست تا در مقابل آنان بایستد و به آنها گفت: «فَاتَّقُواْ اللّهَ وَلاَ تُخْزُونِ فِی ضَیْفِی أَلَیْسَ مِنکُمْ رَجُلٌ رَّشِیدٌ» سپس گفت: «هَـؤُلاء بَنَاتِی هُنَّ أَطْهَرُ لَکُمْ» لوط از آنان خواست که عمل حلال را انجام دهند. اما قومش در جواب او گفتند: «مَا لَنَا فِی بَنَاتِکَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّکَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِیدُ». لوط به آنها گفت: «لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلَی رُکْنٍ شَدِیدٍ».

امام صادق علیه السلام فرمود: جبرییل گفت: ای کاش می دانست که چه قدرت عظیمی در اختیار دارد. امام علیه السلام فرمود: قوم لوط بر او غلبه کردند و وارد خانه اش شدند. جبرییل بر سر لوط بانگ برآورده و به او گفت: ای لوط! بگذار که وارد شوند. وقتی وارد خانه لوط شدند، جبرییل با انگشت به سوی آنان اشاره کرد و آنها کور شدند و خداوند در این باره فرموده است: «فَطَمَسْنَا أَعْیُنَهُمْ»(1) [پس فروغ دیدگانشان را ستردیم] سپس جبرییل، لوط را صدا زد و گفت: «إِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ لَن یَصِلُواْ إِلَیْکَ فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّیْلِ». جبرییل به لوط گفت: ما

1- [1] - قمر/37.

مأمور به هلاکت رساندن قوم تو هستیم. لوط گفت: ای جبرییل ! در این کار شتاب کن.

جبرییل به وی گفت: «إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَیْسَ الصُّبْحُ بِقَرِیبٍ» پس به او فرمان داد که از شهر بیرون برود. لوط و همراهانش به جز همسرش از شهر بیرون رفتند. سپس جبرییل شهر را با بالهایش از هفت طبقه زمین برکند و بالا برد، به طوری که اهالی آسمان دنیا صدای زوزه سگان و بانگ خروس های شهر لوط را شنیدند. سپس جبرییل، شهر را واژگون کرد و بر آن شهر و اطراف آن، بارانی از سنگ و گِل بارید.(1)

20) ابو بصیر از امام باقر علیه السلام و یا امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی جبرییل، همراه با دیگر فرشته ها به قصد نابودی آن قوم، نزد لوط حضور یافت، قوم او شتابان به سراغ او آمدند. حضرت فرمود: لوط دست بر در خانه اش نهاده و آنان را سوگند می داد که: «اتَّقُواْ اللّهَ وَلاَ تُخْزُونِ فِی ضَیْفِی»، «قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَکَ عَنِ الْعَالَمِینَ»(2) [گفتند: آیا تو را (از مهمان کردن) مردم بیگانه منع نکردیم؟] سپس پیشنهاد ازدواج با دختران خود را به آنها داد.

آنها گفتند: «مَا لَنَا فِی بَنَاتِکَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّکَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِیدُ». لوط گفت: آیا در میان شما حتی یک جوانمرد پیدا نمی شود؟ امام فرمود: آنها زیر بار نرفتند. لوط گفت: «لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلَی رُکْنٍ شَدِیدٍ» امام علیه السلام فرمود: این در حالی بود که جبرییل نظاره گر آنها بود و گفت: ای کاش لوط می دانست که چه قدرتی در اختیار دارد. سپس لوط را فرا خواند. لوط نزد جبرییل آمد. قوم لوط درِ منزل او را گشوده و وارد شدند. جبرییل با دست اشاره ای کرد و آنان کور شدند. در حالی که با دستان خود دیوار را لمس می کردند، از خانه لوط بیرون رفتند و قسم می خوردند که اگر تا فردا زنده بمانند، احدی از خانواده لوط را زنده نخواهند گذاشت.

امام علیه السلام فرمود: وقتی جبرییل به لوط گفت: «إِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ» لوط به او گفت: جبرییل هرچه زودتر کار این قوم را یکسره کن. جبرییل گفت: باشد.

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 164، ح 53.

2- [2] - حجر/70.

سپس جبرییل گفت: ای لوط! تو و فرزندانت از این شهر بیرون بروید تا وقتی که به فلان جا برسید. لوط به جبرییل گفت: الاغ های من بسیار ناتوان هستند. جبرییل گفت: پس هر چه زودتر از شهر بیرون بروید.

پس لوط به همراه خانواده اش از شهر کوچ کردند. هنگام سحر، جبرییل به سوی آن شهر فرود آمد و دو بالش را زیر شهر قرار داد و آن را برداشته و شهر را بر سر اهالی آن واژگون کرد. سپس آنان را با سنگ هایی گِلین سنگسار نمود. همسر لوط نیز با شنیدن صدای وحشتناک ویرانی شهر، هلاک شد.(1)

21) صالح بن سعد از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلَی رُکْنٍ شَدِیدٍ» فرمود: منظور از قوت در این آیه، حضرت حجت صاحب الزمان علیه السلام است و غرض از رکن شدید، سیصد و سیزده نفر یار او می باشند.(2)

22) حسین بن علی بن یقطین روایت کرده است که از امام رضا علیه السلام در مورد نزدیکی کردن مرد با زن از دُبُر پرسیدم. امام علیه السلام فرمود: یک آیه در قرآن به نقل از لوط آن را حلال دانسته است. [و آن] آیه «هَـؤُلاء بَنَاتِی هُنَّ أَطْهَرُ لَکُمْ» می باشد؛ زیرا لوط به خوبی می دانست آن قوم خواستار فرج زنان نبوده اند.(3)

23) ابو حمزه از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرییل چگونگی و دلیل نابودی و هلاک قوم لوط را سؤال کرد. جبرییل گفت: ای محمد! قوم لوط مردم روستایی بودند که مدفوع را از خود نمی شستند و خود را از جنابت پاکیزه نمی کردند. نسبت به غذا بسیار بخیل و تنگ نظر بودند. لوط به مدت سی سال در میان آنان بود و فقط در بین آنها بود و هرگز یکی از ایشان نبود. او خویشاوند و فامیلی در میان آنها نداشت. لوط آنان را به اطاعت از امر خدا و ایمان به او و پیروی از فرامین الهی فرا می خواند و آنها را از ارتکاب زشتی ها نهی و به انجام اوامر و طاعت خداوند تشویق می کرد، اما آنها

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 165، ح 54.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 165، ح 55.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 166، ح 56.

دعوتش را نپذیرفتند و او را پیروی نکردند.

پروردگار متعال زمانی که خواست آنها را عذاب کند، پیامبرانی را به سوی آنان فرستاد تا آنها را بیم داده و با آنان اتمام حجت کند؛ ولی زمانی که از فرمان خدا سرپیچی کردند، خداوند فرشتگانی را به شهر و دیار آن قوم فرستاد تا مردمان مؤمن را از آن جا بیرون ببرند و وقتی در آن شهر تنها یک خانواده را مؤمن دیدند، آنان را از آن شهر بیرون بردند. و به لوط گفتند: «أسر بأهلک» همین امشب از این شهر کوچ کن. «بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلاَ يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ وَامْضُواْ حَيْثُ تُؤْمَرُونَ»(1) [پس پاسی از شب (گذشته) خانواده ات را حرکت ده و (خودت) به دنبال آنان برو و هیچ یک از شما نباید به عقب بنگرد و هر جا به شما دستور داده می شود بروید] وقتی که شب به نیمه رسید، لوط همراه با دخترانش از شهر بیرون رفتند. همسرش نافرمانی کرد و به نزد قوم لوط رفته و به آنان خبر داد که لوط دخترانش را از شهر بیرون برده است.

وقتی سپیده دمید، من (جبرییل) از جانب عرش الهی مورد خطاب قرار گرفتم که: ای جبرییل! امروز از طرف خداوند، عذاب کردن قوم لوط محتوم گشت؛ بنابراین در سرزمین قوم لوط و اطراف آن فرود آی، و آن را از روی زمین برکن و به سوی آسمان بردار. سپس همان جا آن را نگه دار تا دستور واژگون کردن آن از سوی خدا صادر شود، و تنها یک منزل را بگذار که سالم بماند (منزل لوط) تا عبرت و آیتی باشد برای کسانی که از این سرزمین عبور می کنند و گذرشان به آن جا می افتد.

من بر آن سرزمین فرود آمدم و با بال راستم قسمت شرق شهر و اطراف آن را برداشته و با بال چپم جانب غرب و اطراف آن را گرفتم و آن را ای محمد! از هفت طبقه زیرزمین برکندم و تنها یک خانه را باقی نهادم که برای مردمانی که بعدها از آن جا عبور می کنند، پند و عبرتی باشد. سپس آن شهر را با پرهای کوچک بالم به سوی آسمان بلند کردم و آن را در آسمان نگه داشتم، به طوری که اهالی آسمان دنیا بانگ خروس های آن شهر و پارس سگ های آن جا را شنیدند، و به محض این که آفتاب طلوع کرد، از طرف عرش الهی ندا آمد که: ای جبرییل! این

1- [1] - حجر/65.

شهر را بر سر مردم جنایتکارش واژگون کن. من آن را واژگون کردم، به طوری که روی آن در زیر و زیر آن در رو قرار گرفت و خداوند بر سر آن قوم، سنگهایی گِلین و نشانه دار از جانب خود، فرو ریخت و آنان را سنگسار کرد. ای محمد! بدان که این چنین عذاب کردنی از ستمگران امت تو به دور نیست.

امام علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از جبرییل پرسید: ای جبرییل! سرزمین قوم لوط کجا واقع شده است؟ شهر آنها در چه سرزمینی قرار گرفته است؟ گفت: آن زمان که نابود شدند، سرزمین شان در محل کنونی دریاچه طبریه(1) که هم اکنون بخشی از شام است، واقع شده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای جبرییل! وقتی آن روستا را واژگون کردی، دیدی که آن روستا و مردمان آن در کدام قسمت از زمین افتاد؟ گفت: ای محمد! آن شهر بعد از واژگون شدن به صورت کومه هایی از خاک در جایی میان مصر و شام افتاد و در دریا فرو ریخت.(2)

24) علی بن حمزه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «إِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ لَن یَصِلُواْ إِلَیْکَ فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّیْلِ» فرمود:امیر المؤمنین این آیه را چنین تلاوت می فرمود(3): با افزودن کلمه مظلماً.

25) میمون بان نقل می کند که نزد امام صادق علیه السلام بودم که کسی آیاتی را از سوره هود تلاوت می کرد، وقتی به آیه «وَأَمْطَرْنَا عَلَیْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّیلٍ مَّنضُودٍ * مُّسَوَّمَةً عِندَ رَبِّکَ وَمَا هِیَ مِنَ الظَّالِمِینَ بِبَعِیدٍ» رسید، امام فرمود: هر کس تا لحظه مرگ بر عمل لواط اصرار داشته باشد، مرگش فرا نخواهد رسید، مگر به وسیله همان سنگی که قوم لوط به وسیله آن سنگسار شدند، و در اثر همان سنگ هلاک خواهد شد و هیچ کس آن(سنگ) را نمی بیند.(4)

26) سکونی از امام باقر علیه السلام، از پدرش امام سجاد علیه السلام

1- [1] - دریاچه طبریه برکه ای است که در میان کوهها واقع شده است و مازاد آب رودخانه های زیادی به آن می ریزد و شهر طبریه بر آن اشراف

دارد و اکنون بخشی از کشور اردن است. «معجم البلدان، ج 1، ص 351، ج 4، ص 17»

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 166، ح 57.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 168، ح 58.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 168، ح 59.

روایت کرده است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی که قوم لوط مرتکب اعمال قبیح خود شدند، زمین به درگاه پروردگار زاری کرده و گریست، به طوری که اشکش به آسمان رسید و آسمان نیز آن قدر گریه کرد تا اشک او به عرش خدا رسید. پس خداوند به آسمان دستور داد که سنگسارشان کن و به زمین فرمان داد آنها را در خود فرود بر.(1)

27) ابن بابویه با سند خود از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: لوط جمله «لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلَی رُکْنٍ شَدِیدٍ» را تنها به این سبب گفته است که در آرزوی داشتن توانایی حضرت قائم علیه السلام بوده و منظورش از «رُکْنٍ شَدِیدٍ» هم این بوده که آرزوی قدرت و توانایی یاران حضرت را داشته است؛ زیرا هر یک از اصحاب امام زمان علیه السلام به اندازه چهل مرد قوی قدرت دارند و قلب هر کدام از آنها از آهن محکم تر است و اگر بر کوهها گذر کنند، کوهها منهدم شده و از هم می پاشند و تا وقتی رضای خدای متعال را به دست نیاورند، دست از جهاد بر نمی دارند و شمشیرهایشان را در نیام، نمی گذارند.(2)

28) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه «وَجَاءهُ قَوْمُهُ یُهْرَعُونَ إِلَیْهِ» فرمود: منظور از «یُهْرَعُونَ»، شتاب می کردند و به سوی او می دویدند است؛ و اما معنی «مسومه» یعنی نقطه دار است.(3)

«وَإِلَی مَدْیَنَ أَخَاهُمْ شُعَیْبًا قَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُواْ اللّهَ مَا لَکُم...لَّمَّا جَاء أَمْرُ رَبِّکَ وَمَا زَادُوهُمْ غَیْرَ تَتْبِیبٍ (101)»

«وَإِلَی مَدْیَنَ أَخَاهُمْ شُعَیْبًا قَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُواْ اللّهَ مَا لَکُم مِّنْ إِلَـهٍ غَیْرُهُ وَلاَ تَنقُصُواْ الْمِکْیَالَ وَالْمِیزَانَ إِنِّیَ أَرَاکُم بِخَیْرٍ وَإِنِّیَ أَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ مُّحِیطٍ (84) وَیَا قَوْمِ أَوْفُواْ الْمِکْیَالَ وَالْمِیزَانَ بِالْقِسْطِ وَلاَ تَبْخَسُواْ النَّاسَ أَشْیَاءهُمْ وَلاَ تَعْثَوْاْ فِی الأَرْضِ مُفْسِدِینَ (85) بَقِیَّةُ اللّهِ خَیْرٌ لَّکُمْ إِن کُنتُم مُّؤْمِنِینَ وَمَا أَنَاْ عَلَیْکُم بِحَفِیظٍ (86) قَالُواْ یَا شُعَیْبُ أَصَلاَتُکَ تَأْمُرُکَ أَن نَّتْرُکَ مَا یَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَن نَّفْعَلَ فِی أَمْوَالِنَا مَا نَشَاء إِنَّکَ لَأَنتَ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 168، ح 60.
2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، باب 58، ص 610، ح 26.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 336_ 337.

الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ (87) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىَ بَيِّنَهٍ مِّن رَّبِّى وَرَزَقَنِى مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلاَّ الإِصْلاَحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِى إِلاَّ بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (88) وَيَا قَوْمِ لاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِى أَن يُصِيبَكُم مِّثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِّنكُم بِبَعِيدٍ (89) وَاسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُواْ إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّى رَحِيمٌ وَدُودٌ (90) قَالُواْ يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلاَ رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ (91) قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِى أَعَزُّ عَلَيْكُم مِّنَ اللّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ رَبِّى بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (92) وَيَا قَوْمِ اعْمَلُواْ عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّى عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُواْ إِنِّى مَعَكُمْ رَقِيبٌ (93) وَلَمَّا جَاء أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُواْ مَعَهُ بِرَحْمَهٍ مِّنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ الصَّيْحَهُ فَأَصْبَحُواْ فِى دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ (94) كَأَن لَّمْ يَغْنَوْاْ فِيهَا أَلاَ بُعْدًا لِّمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ (95) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (96) إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُواْ أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ (97) يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ (98) وَأُتْبِعُواْ فِى هَـ ذِهِ لَعْنَهً وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ (99) ذَلِكَ مِنْ أَنبَاء الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَآئِمٌ وَحَصِيدٌ (100) وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَـ كِن ظَلَمُواْ أَنفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِى يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ مِن شَىْءٍ لَّمَّا جَاء أَمْرُ رَبِّکَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ (101)»

[و به سوی (اهل) مدین برادرشان شعیب را (فرستادیم). گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید. برای شما جز او معبودی نیست و پیمانه و ترازو را کم مکنید. به راستی شما را در نعمت می بینم. و(لی) از عذاب روزی فراگیر بر شما بیمناکم * و ای قوم من! پیمانه و ترازو را به داد تمام دهید و حقوق مردم را کم مدهید و در زمین به فساد سر برمدارید * اگر مؤمن باشید، باقیمانده (حلال) خدا برای شما بهتر است و من بر شما نگاهبان نیستم * گفتند: ای شعیب! آیا نماز تو به تو

دستور می دهد که آن چه را پدران ما می پرستیده اند رها کنیم یا در اموال خود به میل خود تصرف نکنیم؟ راستی که تو بردبار فرزانه ای. * گفت: ای قوم من! بیندیشید، اگر از جانب پروردگارم دلیل روشنی داشته باشم و او از سوی خود روزی نیکویی به من داده باشد (آیا باز هم از پرستش او دست بردارم؟) من نمی خواهم در آن چه شما را از آن باز می دارم با شما مخالفت کنم (و خود مرتکب آن شوم). من قصدی جز اصلاح (جامعه) تا آن جا که بتوانم، ندارم و توفیق من جز به (یاری) خدا نیست. بر او توکل کرده ام و به سوی او بازمی گردم. * و ای قوم من! زنهار تا مخالفت شما با من، شما را بدان جا نکشاند که (بلایی) مانند آن چه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید، به شما (نیز) برسد، و قوم لوط از شما چندان دور نیست. * و از پروردگار خود آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید که پروردگار من مهربان و دوستدار (بندگان) است. * گفتند: ای شعیب! بسیاری از آن چه را که می گویی نمی فهمیم، و واقعاً تو را در میان خود ضعیف می بینیم، و اگر عشیره تو نبود، قطعاً سنگسارت می کردیم، و تو بر ما پیروز نیستی. * گفت: ای قوم من! آیا عشیره من پیش شما از خدا عزیزتر است که او را پشت سر خود گرفته اید (و فراموشش کرده اید؟) در حقیقت پروردگار من به آن چه انجام می دهید، احاطه دارد. * و ای قوم من! شما بر حسب امکانات خود عمل کنید، من (نیز) عمل می کنم. به زودی خواهید دانست که عذاب رسوا کننده بر چه کسی فرود می آید و دروغگو کیست و انتظار برید که من (هم) با شما منتظرم. * و چون فرمان ما آمد، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمتی از جانب خویش نجات دادیم و کسانی را که ستم کرده بودند، فریاد (مرگبار) فرو گرفت، و در خانه هایشان از پا درآمدند. * گویی در آن (خانه ها) هرگز اقامت نداشته اند. هان، مرگ بر (مردم) مدین، همان گونه که ثمود هلاک شدند. * و به راستی موسی را با آیات خود و حجتی آشکار، * به سوی فرعون و سران (قوم) وی فرستادیم، ولی (سران) از فرمان فرعون پیروی کردند و فرمان فرعون صواب نبود. * روز قیامت پیشاپیش قومش می رود و آنان را به آتش درمی آورد، و (دوزخ) چه ورودگاه بدی برای واردان است. * و در این دنیا و روز قیامت به لعنت بدرقه شدند و چه بد عطایی نصیب آنان می شود. * این از خبرهای آن شهرهاست که آن را بر تو حکایت می کنیم. بعضی از آنها (هنوز) بر

سر پا هستند و (بعضی) بر باد رفته اند. * و ما به آنان ستم نکردیم، ولی آنان به خودشان ستم کردند. پس چون فرمان پروردگارت آمد، خدایانی که به جای خدا (ی حقیقی) می خواندند، هیچ به کارشان نیامد و جز بر هلاکت آنان نیفزود. *]

1) علی بن ابراهیم گفته است: خداوند شعیب را در میان مردم شهر مدین که یک آبادی در مسیر شام است، برانگیخت، اما مردم آن جا به او ایمان نیاوردند و خداوند سخن آنان با شعیب را در این آیه بیان فرمود: «یا شُعَیْبُ أَصَلاَتُکَ تَأْمُرُکَ أَن نَّتْرُکَ مَا یَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَن نَّفْعَلَ فِی أَمْوَالِنَا مَا نَشَاء إِنَّکَ لَأَنتَ الْحَلِیمُ الرَّشِیدُ».

آنان به شعیب گفتند: شکی نیست که تو نابخرد و نادانی؛ و خداوند تبارک و تعالی در آیه «إِنَّکَ لَأَنتَ الْحَلِیمُ الرَّشِیدُ» کنایه آنان را به پیامبر بیان کرده است. پروردگار متعال قوم شعیب را تنها به خاطر خیانت در وزن و کَیْل به هلاکت رسانید. و فرمود: «یَا قَوْمِ أَرَأَیْتُمْ إِن کُنتُ عَلَىَ بَیِّنَهٍ مِّن رَّبِّی وَرَزَقَنِی مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِیدُ أَنْ أُخَالِفَکُمْ إِلَى مَا أَنْهَاکُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِیدُ إِلاَّ الإِصْلاَحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِیقِی إِلاَّ بِاللّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَإِلَیْهِ أُنِیبُ». علی بن ابراهیم در ادامه حدیث آورده است: سپس شعیب، سرنوشت دیگر اقوام را برای مردم مدین، متذکر شده و آنان را نسبت به آن چه که بر سر دیگر ملت های گذشته رفته، هشدار داده و آنان را ترسانده است و فرمود: «وَیَا قَوْمِ لاَ یَجْرِمَنَّکُمْ شِقَاقِی أَن یُصِیبَکُم مِّثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِّنکُم بِبَعِیدٍ»، «یَا شُعَیْبُ مَا نَفْقَهُ کَثِیرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاکَ فِینَا ضَعِیفًا» زیرا که چشمان شعیب ضعیف شده بود. «وَلَوْلاَ رَهْطُکَ لَرَجَمْنَاکَ وَمَا أَنتَ عَلَیْنَا بِعَزِیزٍ» تا جمله «إِنِّی مَعَکُمْ رَقِیبٌ» یعنی شما نیز منتظر باشید. پس پروردگار متعال صیحه ای (فریاد بلندی) را بر آنان فرستاد و همگی هلاک شدند. پروردگار متعال در این باره فرموده است: «وَلَمَّا جَاء أَمْرُنَا نَجَّیْنَا شُعَیْبًا وَالَّذِینَ آمَنُواْ مَعَهُ بِرَحْمَهٍ مِّنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِینَ ظَلَمُواْ الصَّیْحَهُ فَأَصْبَحُواْ فِی دِیَارِهِمْ جَاثِمِینَ * کَأَن لَّمْ یَغْنَوْاْ فِیهَا أَلاَ بُعْدًا لِّمَدْیَنَ کَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ».(1)

2) عیاشی به نقل از احمد بن محمد عیسی، از یکی از اصحاب خود، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که در باره آیه «إنی أراکم بخیر» فرمود: قیمت

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 338.

کالاهای آنان پایین بود.(1)

3) محمد بن فضیل از امام رضا علیه السلام نقل می کند: از ایشان در باره انتظار پرسیدم. فرمود: مگر نمی دانی که انتظار فَرَج، خود، بخشی از فَرَج است؟ سپس فرمود: پروردگار تبارک و تعالی فرموده است: «وَارْتَقِبُواْ إِنِّی مَعَکُمْ رَقِیبٌ».(2)

4) ابن بابویه می گوید: مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی- که خدایش بیامرزد- گفته است: محمد بن مسعود از ابو صالح خلف بن احمد کشّی، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که امام رضا علیه السلام فرمود: صبر و شکیبایی و انتظار فرج چه نیک است! آیا این فرموده پروردگار متعال را نشنیده ای که «وَارْتَقِبُواْ إِنِّی مَعَکُمْ رَقِیبٌ» و «فَانتَظِرُواْ إِنِّی مَعَکُم مِّنَ الْمُنتَظِرِینَ»(3) [پس منتظر باشید که من (هم) با شما از منتظرانم]؛ بنابراین بر شما باد بر صبر و شکیبایی؛ زیرا که فرج و گشایش تنها به دنبال یأس و ناامیدی می آید، و بدانید مردمی که قبل از شما بوده اند، از شما شکیباتر و صبورتر بوده اند.(4)

5) ابن بابویه از علی بن ورّاق و محمد بن احمد سنانی و علی بن احمد بن محمد- که خدایشان بیامرزد- از ابو العباس احمد بن یحیی بن زکریا قطّان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از جعفر بن سلیمان بصری، از عبد الله بن فضل هاشمی نقل می کند که: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: معنی این تعبیر الهی و آیه قرآنی چیست؟ «وَمَا تَوْفِیقِی إِلاَّ بِاللّهِ» و همچنین فرموده پروردگار متعال: «إِن یَنصُرْکُمُ اللّهُ فَلاَ غَالِبَ لَکُمْ وَإِن یَخْذُلْکُمْ فَمَن ذَا الَّذِی یَنصُرُکُم مِّن بَعْدِهِ»(5) [اگر خدا شما را یاری کنید، هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد؛ و اگر دست از یاری شما بردارد، چه کسی بعد از او شما را یاری خواهد کرد؟]

امام فرمود: هر وقت بنده ای اوامر و فرامین الهی را انجام داده و اطاعت نماید، آن کار او مطابق فرمان خداوند متعال است و در این صورت است که چنین

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 168، ح 61.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 168، ح 62.
3- [3] - اعراف/71، یونس/102.
4- [4] - کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، ص 585، باب 55.
5- [5] - آل عمران/160.

بنده ای «مُوَفَّق» (توفیق یافته) نامیده می شود. و هر زمانی که چنین بنده ای بخواهد معصیت و گناهی را مرتکب شود، پروردگار متعال میان او و آن معصیت ها مانعی ایجاد کرده و آن بنده نیز مرتکب گناه نمی شود و آن را ترک می کند و بنده با توفیق الهی موفق به ترک گناه می گردد. و هر وقتی که خداوند میان بنده و انجام معاصی مانعی ایجاد نکند و بنده را به حال خود واگذار کند تا آن را مرتکب گردد، در این صورت خداوند وی را یاوری نکرده و او را نصرت نداده و توفیق را نیز نصیب او نگردانیده است.(1)

6) علی بن ابراهیم: سپس پروردگار متعال حکایت موسی را بیان فرموده و گفته است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ * إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُواْ أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ * يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ * وَأُتْبِعُواْ فِى هَـذِهِ لَعْنَةً» منظور، هلاک و نابودی و غرق شدن است. «وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ بِئْسَ الرِّفْدُ» یعنی روز قیامت، خداوند متعال عذاب را به آنان می بخشد و عطا می فرماید. پس به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ذَلِکَ مِنْ أَنبَاء الْقُرَى» یعنی اخبار آن شهرها و روستاها. «نقصّه علیک» ای محمد! «مِنْهَا قَآئِمٌ وَحَصِيدٌ * وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَـكِن ظَلَمُواْ أَنفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِى يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ مِن شَىْءٍ لَّمَّا جَاء أَمْرُ رَبِّکَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ» یعنی جز گمراهی و ضلالت چیزی بر آنان نیفزود.(2)

7) عیاشی از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان آیه «مِنْهَا قَآئِمٌ وَحَصِيدٌ». «أيكونُ الحصيدُ إلاّ بالحديد».(3) قرائت کرده است و سپس فرمود: ای ابو محمد! درو کردن جز با وسیله ای آهنی نخواهد بود. و در روایتی دیگر فرمود: «مِنْهَا قَآئِمٌ وَحَصِيدٌ» مگر می شود درو کردن و نابود کردن کافران جز به وسیله ای آهنی باشد؟(4)

1- [1] - توحید، ص 241، ح 1.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 338.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 168، ح 63.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 169، ح 64.

«إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الآخِرَهِ ذَلِکَ یَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِکَ یَوْمٌ مَّشْهُودٌ (103)»

[قطعاً در این (یادآوری ها) برای کسی که از عذاب آخرت می ترسد عبرتی است. آن (روز) روزی است که مردم را برای آن گرد می آورند، و آن (روز) روزی است که (جملگی در آن) حاضر می شوند]

1) علی بن ابراهیم: یعنی پیامبران و رسولان الهی علیه آنان گواهی می دهند.(1)

2) ابن بابویه، از پدرش، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد بن یحیی و محمد بن علی بن محبوب، از محمد بن عیسی بن عبید، از صفوان بن یحیی، از اسماعیل بن جابر، از برخی از شیعیان که مورد ثقه او بوده اند، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «ذَلِکَ یَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِکَ یَوْمٌ مَّشْهُودٌ» فرمود: منظور از روز مشهود، همان روز عرفه است و مقصود از روز مجموع که مردم در آن جمع می گردند، روز قیامت است.(2)

3) ابن بابویه از محمد بن حسن، از حسن بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از محمد بن هاشم، از فردی که از امام باقر علیه السلام روایت کرده گفته است که: اَبرش کلبی از ایشان (علیه السلام) پرسید: مفهوم آیه «وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ»(3) [و به گواه و مورد گواهی] چیست؟

امام باقر علیه السلام از او پرسید: در باره معنی این آیه به تو چه گفته اند؟ عرض کرد: گفته اند: منظور از شاهد، روز جمع است و مقصود از مشهود، روز عرفه است. امام باقر علیه السلام فرمود: آنچنان که آنان گفته اند، نیست، بلکه منظور از شاهد، روز عرفه و مقصود از مشهود، روز قیامت است. مگر تو قرآن را مطالعه نکرده ای و نخوانده ای؟! خداوند متعال می فرماید: «ذَلِکَ یَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِکَ یَوْمٌ مَّشْهُودٌ».(4)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 339.
2- [2] - معانی الأخبار، ص 298، ح 1.
3- [3] - بروج/3.

4- [4] - معانى الأخبار، ص 299، ح 5.

4) عیاشی از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام و یا امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در تفسیر آیه «ذَلِکَ یَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِکَ یَوْمٌ مَّشْهُودٌ» فرمود: منظور از آن روز، روز قیامت است و همان روز وعده داده شده است.(1)

«یَوْمَ یَأْتِ لاَ تَکَلَّمُ نَفْسٌ إِلاَّ بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَسَعِیدٌ (105)...وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّکَ عَطَاء غَیْرَ مَجْذُوذٍ (108)»

«یَوْمَ یَأْتِ لاَ تَکَلَّمُ نَفْسٌ إِلاَّ بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَسَعِیدٌ (105) فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُواْ فَفِی النَّارِ لَهُمْ فِیهَا زَفِیرٌ وَشَهِیقٌ (106) خَالِدِینَ فِیهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّکَ إِنَّ رَبَّکَ فَعَّالٌ لِّمَا یُرِیدُ (107) وَأَمَّا الَّذِینَ سُعِدُواْ فَفِی الْجَنَّهِ خَالِدِینَ فِیهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّکَ عَطَاء غَیْرَ مَجْذُوذٍ (108)»

[روزی (است) که چون فرا رسد، هیچ کس جز به اذن وی سخن نگوید. آن گاه بعضی از آنان تیره بختند و (برخی) نیکبخت * و اما کسانی که تیره بخت شده اند، در آتش، فریاد و ناله ای دارند * تا آسمانها و زمین برجاست در آن ماندگار خواهند بود، مگر آن چه پروردگارت بخواهد؛ زیرا پروردگار تو همان کند که خواهد * و اما کسانی که نیکبخت شده اند تا آسمانها و زمین برجاست در بهشت جاودانند، مگر آن چه پروردگارت بخواهد (که این) بخششی است که بریدنی نیست *]

1) حسین بن سعید اهوازی در کتاب زهد از نظر بن سوید، از دُرُست، از ابو جعفر احول، از حُمران نقل می کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به ما گفته اند که روزی خواهد آمد که درِ جهنم بسته می شود. فرمود: نه، به خداوند قسم که جهنم همیشگی و جاودانه است.(2)

گفتم: «خَالِدِینَ فِیهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّکَ»؟ امام علیه السلام فرمود: این آیه راجع به کسانی است که از آتش جهنم خارج می شوند و بیرون می روند.(3)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 169، ح 6.
2- [2] - کتاب زهد، ص 98، ح 265.

3- [3] - کتاب زهد، ص 95، ح 256.

2) از حسین بن سعید اهوازی روایت شده است که: فضاله از قاسم بن برید، از محمد بن مسلم نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره جهنمیان پرسیدم. ایشان فرمود: پدرم امام باقر علیه السلام می فرمود: جهنمیان از دوزخ بیرون می آیند و به چشمه ای در درب ورودی بهشت که چشمه زندگی نام دارد، می رسند. از آب آن چشمه بر روی بدن افراد پاشیده می شود. پس آنان چونان کشت و زرع، گوشت و پوست و استخوان هایشان برمی گردد و بر بدن آنها می روید.(1)

3) و نیز از وی، از فضاله بن ایوب، از عمر بن ابان، از ادیم برادر ایوب، از حمران نقل شده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آنان می گویند: تعجب نکنید از این که گروهی می پندارند که خداوند، گروه و قومی را از جهنم بیرون آورده و آنان را در زمره بهشتیان و اولیای خداوند قرار می دهد.

امام فرمود: مگر این جماعت، این آیه را نخوانده اند «وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ»(2) [و غیر از آن دو (باغ)، دو باغ (دیگر نیز) هست] این بهشت غیر از بهشت موعود و جهنمی به غیر از جهنم وعده داده شده است. آنها با اولیای خدا هم مسکن و همسایه نیستند. به خدا سوگند که میان این دو گروه، به اندازه یک منزل، فاصله وجود دارد. اما به خداوند سوگند که من در این زمینه نمی توانم سخن بگویم. مسئله آنان از حلقه، تنگ تر است و قائم چون قیام کند، از همین گروه آغاز می کند.(3)

4) و نیز از وی، از فضاله، از عمر بن ابان نقل شده است که از امام صادق علیه السلام درباره کسانی که در روز قیامت وارد دوزخ می شوند و سپس از دوزخ خارج شده و بعد به بهشت وارد شوند، پرسیدم. فرمود: اگر مایل باشی در این باره آن چه را که پدرم می فرمود، برایت بازگو می کنم. فرمود: برخی از آتش بیرون آورده می شوند، بعد از آن که گداخته شده بودند. سپس آنها را روانه رودخانه ای در آستانه بهشت می کنند که به آن رودخانه «حیات» می گویند. سپس از آب آن چشمه بر روی جسم آنان پاشیده می شود و بی درنگ، گوشت ها و خون ها و موی هایشان

1- [1] - کتاب زهد، ص 95، ح 256.
2- [2] - رحمان/62.

3- [3] - کتاب زهد، ص 95، ح 257.

می روید.(1)

5) و نیز از وی، از حسین بن سعید، از فضاله، از عمر بن ابان نقل شده است که می گوید: شنیدم امام موسی بن جعفر علیه السلام درباره جهنمی ها می فرمود: آنان به سبب گناهان خود وارد جهنم شده اند و با عفو و بخشش پروردگار متعال از آن خارج می شوند.(2)

6) و نیز از حسین بن سعید اهوازی، از عثمان بن عیسی، از ابن مُسکان، از ابو بصیر نقل کرده است که می گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: گروهی با آتش سوزانده می شوند تا به صورت گداخته در می آیند و شفاعت به داد آنها خواهد رسید و بعد از شفاعت، آنان را روانه رودخانه ای می کنند که از تراوش بهشتیان است. آنان در همان رودخانه، غسل می کنند و در نتیجه گوشت و پوست و خون شان می روید و اثر آتش از روی بدن شان می رود و وارد بهشت می شوند و با نام جهنمی در بهشت ندا داده می شوند و همگی خدا را می خوانند و از پروردگار متعال درخواست می کنند که: خدایا این نام را از ما محو کن. حضرت فرمود: و آن نام از آنان محو می شود. سپس امام فرمود: ای ابو بصیر! دشمنان علی علیه السلام در جهنم جاودانه خواهند بود و شفاعت شامل حالشان نمی شود.(3)

7) و نیز از وی، از فضاله، از ربعی، از فُضیل، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آخرین فردی که از جهنم خارج می شود، فردی است که به او هَمّام می گویند. او ندا می دهد که ای خدای من! ای بسیار دلسوز و مهربان! ای بسیار منت گذارنده!(4)

8) حسین بن سعید از محمد بن ابی عُمیر از عبد الرحمن بن حجّاج، از احول، از حمران نقل کرده است که وی گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: کفار و مشرکان، موحّدان و یکتا پرستان را در جهنم می بینند و به آنها می گویند: می بینیم که توحید و یگانه پرستی شما هیچ دردی را از شما دوا نکرد و ما و شما یکسان هستیم. در این لحظه خداوند متعال به آنها توجه فرموده و به

1- [1] - کتاب زهد، ص 96، ح 258

2- [2] - کتاب زهد، ص 96، ح 259
3- [3] - کتاب زهد، ص 96، ح 260
4- [4] - کتاب زهد، ص 96، ح 261

فرشته ها می گوید: شفاعت کنید. سپس فرشته ها برای هر کس که خداوند خواسته شفاعت می طلبند و پروردگار متعال از مؤمنان نیز می خواهد تا شفاعت کنند، به طوری که شفاعت پروردگار متعال همه آنان را فرا می گیرد. پروردگار متعال فرموده است: من ارحم الراحمین هستم. با رحمت و مهربانی من از جهنم بیرون روید. پس آن مردم چونان پروانه ها خارج می شوند.(1)

9) عیاشی از زراره نقل کرده و گفته است: از امام باقر علیه السلام در باره این سخن خدا «وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُواْ فَفِى الْجَنَّهِ» تا آخر این دو آیه، پرسیدم. امام فرمود: این دو آیه راجع به جهنمیان و بهشتیان است که در دوزخند، ولی جاودانه در دوزخ نیستند و امید است خداوند بزرگ آنها را از جهنم خارج کند. ای زراره! نپنداری که من چنین می پندارم و ادعا می کنم.(2)

10) حُمران نقل کرده است که به امام باقر علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! آیه «خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّکَ» در باره دوزخیان است و همین آیه «خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّکَ» در باره بهشتیان نیز هست، نظر شما چیست؟ امام فرمود: بله، اگر بخواهد برای آنان، دنیایی قرار می دهد و آنان را باز می گرداند ولی نخواسته است.

سپس در مورد آیه «خالدین فیها مادامت السماوات و الارض الا ماشاء ربک» از امام پرسیدم. امام علیه السلام فرمود: این آیه در مورد کسانی است که از دوزخ خارج می شوند.(3)

11) از ابو بصیر روایت شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام توضیح آیه «فَمِنْهُمْ شَقِىٌّ وَسَعِيدٌ» را خواستم. فرمود: استثنای این آیه در باره دوزخیان است و در ذکر اهل بهشت، استثنا وجود ندارد. «وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُواْ فَفِى الْجَنَّهِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّکَ عَطَاء غَيْرَ مَجْذُوذٍ»(4) و در روایت دیگری از حماد از حریز از امام صادق علیه السلام روایت شده است که

1- [1] - کتاب زهد، ص 96، ح 264.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 170، ح 98.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 170، ح 98.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 170، ح 69.

عبارت «عَطَاء غَيْرَ مَجْذُوذٍ» را «عَطَاء غَيْرَ مَجْدُودٍ» با حرف دال تلاوت فرمود.(1)

12) از مسعد بن صدقه روایت شده است که امام صادق علیه السلام داستان بهشتیان و دوزخیانی را که خداوند از ایشان پیمان گرفته، بیان فرمود و در اوصاف بهشتیان فرمود: برخی از آنان با خداوند دیدار کرده و در محضر او حضور می یابند در حالی که گواهان صدق پیامبران خدایند. سپس امام علیه السلام اوصاف آنان را ذکر کرد تا به این جمله رسید که: سپس در بیان پروردگار راجع به بهشتیان و دوزخیان حرف استثناء آمده است و آن که از علم تفسیر اطلاعی ندارد و نسبت به آن جاهل است، اظهار داشته است که: این ادات استثنا، در بیان پروردگار متعال، در باره کسی است که وارد بهشت و دوزخ گشته است، چرا که هر دو گروه بهشتی و دوزخی از آن جا خارج می شوند. و بهشت و دوزخ، باقی می ماند در حالی که هیچ کس در این دو مکان نیست. اما برداشت چنین اشخاصی و تفسیر آنها غلط و کذب است و منظور خداوند متعال از این استثنا، آن است که همه فرزندان آدم و فرزندان جانّ، در این دنیا بر روی زمین هستند و آسمان ها بر آنان سایه می افکند، پس اوست که مؤمنان را منتقل می کند تا آن که به ولایت شیاطین یعنی آتش درمی آورد و این همان مفهومی است که خداوند راجع به دوزخیان و بهشتیان به آن اشاره فرموده است: «مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ» یعنی در این دنیا نه در روز قیامت. ذات باری تعالی هرگز بهشتیان را از بهشت بیرون نمی کند، هم چنان که هرگز همه دوزخیان را از دوزخ، خارج نمی کند؛ بنابراین چنین امری اصلاً ممکن نیست، چرا که خداوند در قرآن فرموده است: «مَاكِثِينَ فِيهِ أَبَدًا»(2) [در حالی که جاودانه در آن (بهشت) ماندگار خواهند بود] در این آیه کریمه کسی را استثنا نکرده است. همچنین امام باقر علیه السلام فرمود: هر که در ولایت آل محمد علیهم السلام وارد گردد، داخل بهشت خواهد شد، و هر آن کس که در ولایت دشمنان آنها وارد گردد، دوزخی خواهد شد؛ و این همان مفهومی است که خداوند متعال از استثنا در خروج

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 170، ح 70.
2- [2] - کهف/ 3.

از بهشت و آتش و ورود به بهشت، قصد کرده است.(1)

13) ابن بابویه از حسین بن یحیی از ضُریس بَجَلی، از پدرش، از ابو جعفر محمد بن عماره سُکری سریانی، از ابراهیم بن عاصم در شهر قزوین، از عبد الله بن هارون کرخی، از ابو جعفر احمد بن عبد الله بن زید بن سلّام بن عبد الله، از ابو عبد الله بن زید، از پدرش زید بن سلّام، از پدرش سلّام بن عبد الله از عبد الله بن سلّام غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: آیا پروردگار متعال مردمی را بدون دلیل عذاب خواهد نمود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پناه می برم به خدای متعال.

پرسیدم: بنابراین فرزندان افراد مشرک، در بهشت خواهند بود یا در جهنم؟ فرمود: خداوند به آنان سزاوارتر است. آن گاه که روز قیامت به پا شود، و خداوند تبارک و تعالی خلایق را برای قضاوت و داوری در باره آنان گرد آورد، فرزندان مشرکان را می آورد و خطاب به آنان می فرماید: ای بندگان و کنیزان من! خدای شما کیست؟ دین تان چیست؟ و برای امروزتان چه چیزی و چه کرداری آورده اید؟ حضرت فرمود: آنها می گویند: خدایا، پروردگارا، تو ما را آفریدی، و تو ما را میراندی، به ما زبانی ندادی که با آن سخن بگوییم و گوش هم نداشتیم که بشنویم و کتابی نداشتیم که آیین تو را در آن بخوانیم و رسولی هم نداشتیم تا از او تبعیت کنیم، خدایا ما هیچ علمی و دانشی جز آن چه که خود به ما آموختی نداریم.

پس خداوند تبارک و تعالی به آنها می گوید: بندگان من! اگر به شما فرمانی دهم، به آن عمل خواهید کرد؟ می گویند: پروردگارا! ما مطیع فرمان تو هستیم. خداوند به آتشی که فَلَق نامیده می شود و بدترین عذاب آتش جهنم است، دستور می دهد که از جای بسیار تاریک و ظلمانی خود در حالی که به غل و زنجیر بسته شده است، بیرون آید و خداوند متعال به وی فرمان می دهد که یک بار به چهره خلایق بدمد، و او می دمد، اما از سختی و شدت دمیدن او، آسمان ها تکه تکه می شود و ستارگان محو گشته، دریاها یخ می بندد و کوه ها نابود گشته و همه چشم ها کور می شود و تمامی موجودات باردار، سقط جنین می کنند و کودکان در روز قیامت از ترس و وحشت این آتش، پیر می شوند. سپس خداوند متعال به

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 169، ح 66.

کودکان افراد مشرک دستور می دهد که خود را در آن آتش افکنند و هر کدام از آنان که مقرر شده، خوشبخت باشند، خود را در آن آتش انداخته و آتش بر آنان سرد و خنک می شود، همان طور که آتش بر ابراهیم، سرد و خنک شد، اما آن دسته از کودکانی که در علم پروردگار، مقرر شده که بدبخت و سیاه روز باشند، خود را در آن آتش نمی افکنند؛ بنابراین خداوند به آن آتش فرمان می دهد که آن کودکان را به خاطر تمرّد از دستور الهی و امتناع کردن از ورود به آتش برگیرد.

و به این ترتیب، آنان نیز در ورود جهنم، پیرو نیاکان خویش خواهند شد. خداوند متعال در این آیه به همین موضوع اشاره فرموده است: «فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَسَعِیدٌ* فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُواْ فَفِی النَّارِ لَهُمْ فِیهَا زَفِیرٌ وَشَهِیقٌ * خَالِدِینَ فِیهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّکَ إِنَّ رَبَّکَ فَعَّالٌ لِّمَا یُرِیدُ * وَأَمَّا الَّذِینَ سُعِدُواْ فَفِی الْجَنَّهِ خَالِدِینَ فِیهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّکَ عَطَاء غَیْرَ مَجْذُوذٍ»(1)

14) علی بن ابراهیم: در تفسیر آیه «یَوْمَ یَأْتِ لاَ تَکَلَّمُ نَفْسٌ إِلاَّ بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِیٌّ وَسَعِیدٌ * فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُواْ فَفِی النَّارِ لَهُمْ فِیهَا زَفِیرٌ وَشَهِیقٌ * خَالِدِینَ فِیهَا» گفته است: این، حکایت آنان است در آتش دنیا و قبل از آن که قیامت برپا شود «مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ» و در توضیح آیه «وَأَمَّا الَّذِینَ سُعِدُواْ فَفِی الْجَنَّهِ خَالِدِینَ فِیهَا» فرمود: یعنی در بهشت های دنیوی که روح انسان های مؤمن به آن جا منتقل می شود. «مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّکَ عَطَاء غَیْرَ مَجْذُوذٍ» یعنی آنان در دنیا برخوردار شده و از نعمت های آخرت نیز بهره مند خواهند شد و این نعمت های دنیوی به نعمت های اخروی پیوند خواهد خورد و این پاسخ آن دسته از منکرانی است که منکر عذاب قبر و ثواب و عقاب دنیا در عالم برزخ قبل از وقوع روز قیامت هستند.(2)

1- [1] - توحید، ص 390، ح 1.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 339.

«وَإِنَّ كُلاًّ لَّمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّکَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (111) فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَکَ وَلاَ تَطْغَوْاْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (112) »

[و قطعاً پروردگارت (نتیجه) اعمال هر یک را به تمام (و کمال) به آنان خواهد داد چرا که او به آن چه انجام می دهند آگاه است* پس همان گونه که دستور یافته ای، ایستادگی کن و هر که با تو توبه کرده (نیز چنین کند) و طغیان مکنید که او به آن چه انجام می دهید، بیناست]

1) علی بن ابراهیم: در تفسیر آیه «وَإِنَّ كُلاًّ لَّمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ رَبُّکَ أَعْمَالَهُمْ» فرمود: در روز قیامت جزای کردارشان را به طور کامل خواهند دید. سپس به پیامبرش فرمود: «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَن تَابَ مَعَکَ وَلاَ تَطْغَوْاْ» یعنی در دنیا، سرکشی نکنید.(1)

«وَلاَ تَرْكَنُواْ إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللّهِ مِنْ أَوْلِيَاء ثُمَّ لاَ تُنصَرُونَ(113) »

[و به کسانی که ستم کرده اند متمایل مشوید که آتش (دوزخ) به شما می رسد و در برابر خدا برای شما دوستانی نخواهد بود و سرانجام یاری نخواهید شد]

1) محمد بن یعقوب از تعدادی از شیعیان، از سهل بن زیاد در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «وَلاَ تَرْكَنُواْ إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» فرمود: منظور حکایت انسانی است که نزد حاکم ستمگر آمده و ماندگاری حاکمیت او را دوست دارد، با این طمع که حاکم دست در کیسه پول خود کرده و مقداری پول به وی بدهد.(2)

2) علی بن ابراهیم: منظور از «رکون»، مودت، نصیحت و اطاعت کردن است.(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 339.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 108، ح 12.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 339.

3) عیاشی از برخی از شیعیان نقل کرده که یکی از اصحاب ما از حضرت درباره آیه «وَلاَ تَرْکَنُواْ إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ» پرسید، حضرت فرمود: منظور، پیروان ما هستند که گفتار و کردار حاکمان جور و ستم را تأیید می کنند.(1)

4) عثمان بن عیسی از کسی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که امام در تفسیر آیه «وَلاَ تَرْکَنُواْ إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ» فرمود: خداوند، مجازات تکیه کردن به ظالمان را جاودانگی در آتش قرار نداده است، ولی فرموده است در آتش افکنده خواهید شد، پس به ظالمان تکیه و اعتماد نکنید.(2)

«وَأَقِمِ الصَّلاَةَ طَرَفَیِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ اللَّیْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئَاتِ ذَلِکَ ذِکْرَی لِلذَّاکِرِینَ(114) »

[و در دو طرف روز (=اول و آخر آن) و نخستین ساعات شب نماز را برپا دار؛ زیرا خوبی ها بدی ها را از میان می برد این برای پندگیرندگان پندی است]

1) شیخ با سند خود از احمد بن محمد بن عیسی، از حماد بن عیسی، از حریز از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که از ایشان در باره نمازهای واجب پرسیدم و ایشان فرمود: نمازهای واجب پنج نماز است که در شب و روز باید اقامه شود.

پرسیدم: آیا خداوند متعال آنها را نام برده و در قرآن آنها را بیان فرموده است؟ فرمود: آری، خداوند متعال به پیامبرش فرموده است: «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلَی غَسَقِ اللَّیْلِ»(3) [و در دو طرف روز (=اول و آخر آن) و نخستین ساعات شب نماز را برپا دار] منظور از دلوک خورشید، زوال آن است و بین زوال آفتاب تا نیمه شب چهار نماز قرار دارد که خداوند متعال همه آنها را به اسم گفته و زمان آنها را بیان فرموده است. منظور از «غَسَقِ اللَّیْلِ» نیمه شب است. سپس

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 170، ح 71.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 170، ح 72.

3- [3] - اسراء/ 78.

خداوند فرمود: «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا»(1) [و (نیز) نماز صبح را زیرا نماز صبح همواره (مقرون با) حضور (فرشتگان) است]. و این هم اشاره به پنجمین نماز واجب است.

و باز فرموده است: «وَأَقِمِ الصَّلاَةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ» که منظور از طرفین، نماز مغرب و نماز صبح است. و «وَزُلَفًا مِّنَ اللَّيْلِ» که مقصود، نماز عشاء است و فرمود: «حَافِظُواْ عَلَى الصَّلَوَاتِ والصَّلَاَةِ الْوُسْطَى صلاه لعصر وَقُومُواْ لِلّهِ قَانِتِينَ»(2) [بر نمازها و نماز میانه مواظبت کنید و خاضعانه برای خدا به پا خیزید]. فرمود: این آیه در روز جمعه در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفر بود، نازل شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در این نماز، قنوت خواند و قنوت را در سفر و حضر قرار داد، ولی برای کسی که در سفر نیست، دو رکعت افزود. این دو رکعتی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای غیر مسافر در روز جمعه افزوده، جایگزین دو رکعت خطبه نماز همراه امام جماعت شده است؛ بنابراین هر کسی که روز جمعه، نماز عصر را بدون حضور در جماعت، اقامه کند، باید آن را چهار رکعت، مانند نماز ظهر در سایر ایام هفته بخواند.(3)

2) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از فضل بن عثمان مرادی نقل کرده است که گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار موقعیت است که اگر شخصی در این چهار موقعیت قرار بگیرد، متضرر نخواهد شد، مگر این که کسی باشد که باید هلاک شود؛ آن موقعیت ها از این قرار است: این که بنده خدا، قصد انجام کار نیکی را داشته باشد و هر چند آن را انجام ندهد. پروردگار متعال به خاطر نیت نیک او، حسنه ای را برای او به ثبت می رساند و اگر به آن عمل کند، پروردگار، ده حسنه برای او می نویسد و اگر قصد انجام کار بدی را داشته باشد، اگر آن را انجام ندهد، چیزی به حساب او نوشته نمی شود؛ اگر آن را مرتکب شود،

1- [1] - بقره/ 238.
2- [2] - اسراء/ 78.
3- [3] - تهذیب، ج 2، ص 241، ح 954.

ثبت کردن آن، هفت ساعت به تأخیر می افتد و فرشته موکل بر انجام کارهای خوب به فرشته موکل بر کارهای زشت که در سمت چپ انسان قرار دارد، می گوید: در ثبت آن شتاب مکن، به این امید که به دنبال آن کار بد، کار خوبی انجام دهد که موجب محو شدن آن بدی گردد؛ زیرا خداوند متعال فرموده است: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ».

و یا ممکن است آن فرد از خداوند طلب آمرزش کند، اگر بگوید: استغفرالله الذی لا اله الا هو، عالم الغیب و الشهاده، العزیز الحکیم، الغفور الرحیم، ذا الجلال و الاکرام و اتوب الیه، گناهی برای او نوشته نمی شود، و اگر آن هفت ساعت بگذرد از آن زمان و در پی آن کاری خوب انجام ندهد و یا طلب استغفار نکند، فرشته موکل بر حسنات به فرشته موکل بر سیئات می گوید: کار این بدبخت محروم را ثبت کن.(1)

3) و نیز از محمد بن یعقوب، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از کس دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در توضیح آیه «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» فرمود: نمازهایی که انسان با ایمان در شب برپا می دارد، موجب از بین رفتن گناهانی خواهد بود که در طول روز مرتکب شده است.(2)

4) ابن بابویه از پدرش- که خدای او را بیامرزد- از علی بن ابراهیم، از پدرش از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» فرمود: نمازهایی که فرد مؤمن در شب اقامه می کند، موجب از بین رفتن گناهانی خواهد بود که در طول روز انجام داده است.(3)

5) ابن بابویه از پدرش، از محمد بن یحیی، از حسین بن اسحاق تاجر، از علی بن مهزیار، از کس دیگری، از حارث بن احول صاحب طاق، از جمیل بن صالح روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: مردم، تو را در باره خودت،

1- [1] - کافی، ج 2، ص 313، ح 4.
2- [2] - کافی، ج 3، ص 266، ح 10.

3- [3] - علل الشرايع، ج 3، ص 62، باب 84، ح 7.

فریب ندهند؛ زیرا مجازات گناهانت را خودت تحمل خواهی کرد نه آنان. روز خویش را به فلان کار و فلان کار تلف مکن، چرا که کسانی هستند که مراقب کارهای تو هستند. من هرگز ندیده ام که برای از بین بردن و محو کردن یک گناه بزرگ و قدیمی، چیزی مؤثرتر و سریعتر از کار خوب، وجود داشته باشد. انجام هر کار خوبی را هرگز کوچک مشمار؛ چرا که فردا، همان کار نیک را خواهی دید که موجب خوشحالی و مسرّت تو خواهد شد و هرگز کار زشت و شرارت را کوچک مشمار؛ چرا که فردا همان کار را خواهی دید و باعث ناراحتی و ناخوشایندی تو خواهد شد، پروردگار متعال فرموده است: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِکَ ذِکْرَى لِلذَّاکِرِينَ»(1). این حدیث را شیخ مفید در امالی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.(2)

6) ابن بابویه از محمد بن حسن از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر، در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام، روایت کرده است که در باره آیه «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» فرمود: یعنی نمازی که مؤمن در شب اقامه می کند، موجب از بین رفتن گناهانی می شود که در روز مرتکب شده است.(3)

7) حسین بن سعید در کتاب زهد از فضاله بن ایوب، از عبد الله بن یزید، از علی بن یعقوب نقل کرده که گفته است: امام صادق علیه السلام به من فرمود: مردم، تو را در باره خودت فریب ندهند؛ زیرا مجازات گناهانت را خودت تحمل خواهی کرد نه آنان. روز خویش را به فلان کار و فلان کار تلف مکن؛ چرا که کسانی هستند که مراقب کارهای تو هستند. هر کار نیکی هرچند که کم باشد را اندک مشمار؛ زیرا فردایی خواهد آمد و تو خواهی دید که آن عمل نیک، موجب مسرّت و شادی تو می شود. هرگز کار زشت را هرچند که ناچیز باشد، اندک ندان؛ چرا که فردایی خواهد آمد و تو مشاهده خواهی کرد که آن شرّ اندک، باعث ناراحتی تو

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 164، اختصاص، ص 231.
2- [2] - ثواب الاعمال، ص 70.
3- [3] - امالی، ص 67، ح 3.

خواهد شد. نیکی کن، زیرا هیچ چیزی به اندازه کار خوب نمی تواند گناه قدیم را با این سرعت و قدرت از بین ببرد و محو کند. خداوند متعال فرموده است: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئَاتِ ذَلِکَ ذِکْرَی لِلذَّاکِرِینَ»(1)

8) شیخ در امالی گفته است: ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان- که خدایش بیامرزد- از ابو الحسن علی بن محمد بن حُبَیش کاتب، از حسن بن علی زعفرانی، از ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی، از عبد الله بن محمد بن عثمان، از علی بن محمد بن ابو سعید، از فضیل بن جعد، از ابو اسحاق همدانی نقل کرده که گفته است: زمانی که امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام، محمد بن ابی بکر را به ولایت مصر و شهرهای مصر منصوب نمود، نامه ای به او نوشت و به او دستور داد تا آن نامه را برای اهالی مصر قرائت کند و به توصیه هایی که در آن نامه آمده، عمل کند. آن نامه چنین بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

از بنده خدا امیر مؤمنان علی بن ابی طالب به مردم مصر و محمد بن ابی بکر. سلام علیکم! حمد و سپاس خدایی راست که هیچ معبودی جز او وجود ندارد. اما بعد... تو را به مسئولیت ها و سرنوشتی که در پیش خواهی داشت، سفارش کرده و از تو می خواهم که تقوای الهی را رعایت کنی؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: «کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ رَهِینَةٌ»(2) [هر کسی در گرو دستاورد خویش است] و فرموده است: «وَیُحَذِّرُکُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَی اللَّهِ الْمَصِیرُ»(3) [و خداوند شما را از (عقوبت) خود می ترساند و بازگشت (همه) به سوی خداست] و فرموده است: «فَوَرَبِّکَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِیْنَ* عَمَّا کَانُوا یَعْمَلُونَ»(4) [پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید* از آن چه انجام می دادند].

بندگان خدا! بدانید پروردگار متعال از شما راجع به کارهای کوچک و بزرگی

1- [1] - کتاب الزهد، ص 16، ح 31.
2- [2] - مدّثّر/ 38.
3- [3] - آل عمران/ 28.
4- [4] - حجر/ 93-92.

که انجام داده اید، سؤال می کند؛ بنابراین اگر خداوند، ما را عذاب کند، به این خاطر است که ما بیشتر ستم روا داشته ایم و اگر از ما در گذرد و عفو نماید، به این دلیل است که او ارحم الراحمین است.

بندگان خدا! نزدیک ترین حالت بنده خدا به مغفرت و رحمت، زمانی است که با اطاعت کردن از فرامین خدا، برای خدا کار کند و خلوص خود را با توبه کردن نشان دهد. بندگان خدا! به تقوای الهی پایبند باشید؛ زیرا که تقوا همه خیرات را در خود جمع می کند و در غیر تقوای الهی هیچ خیری وجود ندارد. با تقوا، چندان خیر و نیکی به دست می آید که با غیر آن، هرگز در دنیا و آخرت، میسر نخواهد شد. پروردگار متعال فرموده است: «وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْاْ مَاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ قَالُواْ خَيْرًا لِّلَّذِينَ أَحْسَنُواْ فِى هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ»(1) [و به کسانی که تقوا پیشه کردند گفته شود: پروردگارتان چه نازل کرد؟ می گویند: خوبی برای کسانی که در این دنیا نیکی کردند (پاداش) نیکویی است و قطعاً سرای آخرت بهتر است و چه نیکوست سرای پرهیزکاران].

بندگان خدا! بدانید مؤمن به خاطر دست یافتن به یکی از این سه پاداش، تلاش می کند: یا برای دست یابی به خیر دنیا که در این صورت خداوند متعال پاداش او را در همین دنیا به وی می دهد، خداوند متعال به حضرت ابراهیم فرمود: «وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِى الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِى الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ»(2) [و در دنیا پاداشش را به او بخشیدیم و قطعاً او در آخرت (نیز) از شایستگان خواهد بود]. اما هر کس برای رضای خدای متعال تلاش کند، خداوند اجر دنیا و آخرت را به وی می دهد و بارهای سنگینی را در دنیا و آخرت از دوش او برمی دارد. خداوند متعال فرموده است: «يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِى هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ»(3) [ای بندگان من که ایمان آورده اید از پروردگارتان پروا بدارید. برای کسانی که در این دنیا خوبی کرده اند

1- [1] - نحل/ 30.
2- [2] - عنکبوت/ 27.
3- [3] - زمر/ 10

نیکی خواهد بود و زمین خدا فراخ است. بی تردید شکیبایان پاداش خود را بی حساب (و) به تمام خواهند یافت].

بنابراین هر آن چه را که خداوند در این دنیا به آنان ارزانی داشته، در روز قیامت آنها را نادیده گرفته و به حساب نخواهد آورد؛ چرا که خود فرموده است: «لِّلَّذِینَ أَحْسَنُواْ الْحُسْنَی وَزِیَادَةٌ»(1) [برای کسانی که کار نیکو کرده اند نیکویی (بهشت) و زیاده (بر آن) است] مقصود از کلمه «حسنی» در این آیه، بهشت است و غرض از «زیاده» دنیا است و یا آن که تلاش برای به دست آوردن خیر آخرت است؛ زیرا پروردگار متعال با هر حسنه ای، یک سیئه را از او می زداید و خداوند فرموده است: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئَاتِ ذَلِکَ ذِکْرَی لِلذَّاکِرِینَ». تا آن وقت که روز قیامت بشود، نیکی های آن محاسبه گردد و سپس خداوند متعال برای هر نیکی و حسنه ای ده برابر تا هفتصد برابر به او پاداش خواهد داد. خداوند متعال فرموده است: «جَزَاء مِّن رَّبِّکَ عَطَاء حِسَابًا»(2) [(این است) پاداشی از پروردگار تو عطایی از روی حساب] و فرموده است: «فَأُوْلَئِکَ لَهُمْ جَزَاء الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِی الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ»(3) [پس برای آنان دو برابر آن چه انجام داده اند پاداش است و آنها در غرفه ها(ی بهشتی) آسوده خاطر خواهند بود] پس ای بندگان خدا! خداوند شما را بیامرزد، به چنین چیزی تمایل داشته باشید و به خاطر آن تلاش کنید و دیگران را به انجام آن تشویق نمایید و بدانید که انسان های باتقوا به خیر امروز و فردا دست خواهند یافت. آنها با مردم دنیا در دنیای آنها شریکند، اما اهل دنیا در آخرت با آنها شریک نیستند؛ خداوند هر آن چه را که در این دنیا لازم دارند و موجب بی نیازی آنان می گردد، بر آنها حلال گردانیده و خود فرموده است: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللّهِ الَّتِیَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّیِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِی لِلَّذِینَ آمَنُواْ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا خَالِصَةً یَوْمَ الْقِیَامَهِ کَذَلِکَ نُفَصِّلُ الآیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ»(4) [(ای پیامبر)! بگو:

1- [1] - یونس/ 26.
2- [2] - نباء/ 36.
3- [3] - سبأ/ 37.
4- [4] - اعراف/ 32.

زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و (نیز) روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده است؟! بگو: این (نعمت ها) در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند و روز قیامت (نیز) خاص آنان می باشد. این گونه آیات (خود) را برای گروهی که می دانند به روشنی بیان می کنیم] پرهیزکاران در این دنیا در بهترین مکان ها سکونت نموده و بهترین خوراکی را استفاده می کنند و با مردم دنیا در خوردنی ها شریکند و همراه آنان از خوب ترین خوردنی ها بهره مند می شوند و از بهترین نوشیدنی ها می نوشند و بهترین لباس ها را می پوشند و در بهترین جاهایی که دیگران ساکنند، سکونت دارند و با بهترین زنان ازدواج می نمایند و بر بهترین مرکب ها سوار می شوند؛ بنابراین افراد باتقوا در بهره مندی از لذایذ دنیا با دیگران شریکند و فردای قیامت در جوار رحمت پروردگار از همه چیز برخوردار خواهند شد. هر آن چه که از درگاه او آرزو کنند،آرزوهایشان را برآورده می کند و دستِ رد بر سینه آنان نخواهد زد و آنان را از همه لذایذ برخوردار می کند. پس ای بندگان خدا! هر کس که عقلی داشته باشد به چنین برخورداری هایی اشتیاق نشان می دهد و با ترس از خداوند، برای رسیدن به آنها تلاش می کند و لا حول و لا قوّه الا بالله.

ای بندگان خدا! اگر تقوا پیشه کرده و حق پیامبر صلی الله علیه و آله را راجع به اهل بیتش علیهم السلام مراعات نمایید، خداوند را به بهترین شکل عبادت کرده اید و وی را به بهترین وجه، یاد نموده و به والاترین روی، سپاس گذاشته و بهترین نوع شکیبایی و تشکر را اختیار نموده و بهترین نوع تلاش را انجام داده اید، هرچند که دیگران نمازشان بیشتر و طولانی تر و روزه هایشان بیشتر [از شما] باشد؛ اما شما در نزد خدا باتقواتر از ایشان هستید و برای صاحبان امر علیهم السلام، خالص ترید. ای بندگان خدا! از مرگ و سکرات آن برحذر باشید و خود را برای مواجهه با آن به خوبی آماده سازید؛ زیرا که مرگ، شما را با فرمانی بزرگ غافلگیر خواهد کرد، یا با خیری شما را روبرو خواهد کرد که هرگز شرّی با آن همراه نخواهد بود و یا با شرّی که خیری آن را همراهی نخواهد کرد. بنابراین چه کسی به بهشت، نزدیک تر از کسی است که برای بهشت تلاش می کند و چه کسی با دوزخ، فاصله کمتری دارد از کسی که برای رسیدن به آن می کوشد؟ بی تردید، هیچ روحی از بدن جدا نمی شود، مگر آن که می داند سرنوشت او به سوی کدام یک از این دو منزلگه- بهشت یا دوزخ- منتهی می شود. آیا از جمله دشمنان خداوند است یا از

اولیای الهی؟ پس اگر از اولیای خدا باشد، درهای بهشت به روی او باز می شود و راه های بهشت در برابر او گسترش می یابد و شخص آن چه را که خدا برای او تدارک دیده، می بیند، پس خیالش آسوده می گردد و بارهای سنگین از دوش او برداشته می شود. اما اگر از دشمنان خداوند باشد، درهای جهنم به روی او گشوده می شود و راه های دوزخ در برابرش گسترده می شود و آن چه را که خدا برای او در جهنم تدارک دیده است، می بیند؛ وی به پیشواز ناملایمات رفته و همه شادی ها را فرو گذاشته است. همه این مسائل به وقت مرگ رخ می دهد و انسان با چشم یقین همه آنها را می بیند. خداوند متعال در این باره فرموده است: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُواْ الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»(1) [همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی که پاکند می ستانند (و به آنان) می گویند: درود بر شما باد به (پاداش) آن چه انجام می دادید، به بهشت درآیید] و می فرماید: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ فَأَلْقَوُاْ السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِن سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ* فَادْخُلُواْ أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ»(2) [همانان که فرشتگان جانشان را می گیرند در حالی که بر خود ستمکار بوده اند پس از در تسلیم درمی آیند (و می گویند) ما هیچ کار بدی نمی کردیم. آری خدا به آن چه می کردید، داناست* پس از درهای دوزخ وارد شوید و در آن همیشه بمانید و حقّا که چه بد است جایگاه متکبران!]

ای بندگان خدا! بدانید که از مرگ، گریزی نیست، پس پیش از فرا رسیدن آن، ساز و برگ آن را فراهم کنید. شما طعمه های مرگ هستید و بدانید که همیشه در تعقیب شماست، اگر منتظر او باشید، شما را فرا چنگ خواهد آورد و اگر از دست مرگ فرار کنید به شما خواهد رسید. مرگ از سایه به شما نزدیک تر است. مرگ به پیشانی شما بسته شده است و دنیا پشت سر شما پیچیده می شود؛ بنابراین همیشه به یاد مرگ باشید. خصوصاً آن وقت که امیال نفسانی و شهوانی گریبان شما را می گیرد. مرگ، بهترین پند دهنده و موعظه گر است. رسول خدا صلی الله علیه و آله یاران خویش را بارها به یادآوری مرگ توصیه می کرد و می فرمود: همیشه به یاد

1- [1] - نحل/ 32.
2- [2] - نحل/ 29-28.

مرگ باشید، زیرا مرگ، ویران کننده لذت هاست و شما را از تمایلات نفسانی محروم می کند.

ای بندگان خدا! قبر، برای کسی که آمرزیده نمی شود از مرگ، سخت تر است. بنابراین از تنگی و فشار قبر و تاریکی و غربت آن بپرهیزید. قبر هر روز می گوید: من خانه غربت، خانه خاک، خانه تنهایی و خانه کرم ها و حشرات هستم. قبر ممکن است بوستانی از باغ های بهشت باشد یا چاله ای از چاه های جهنم. وقتی انسان مؤمن مدفون می شود، زمین خطاب به او می گوید: خوش آمدی! تو از جمله کسانی هستی که دوست داشتم بر روی من گام بردارد. وقتی مسئولیت تو را عهده دار شوم، خواهی دید که چگونه با تو رفتار خواهم کرد. پس مقابل روی او تا چشم کار می کند فراخ و گسترده می شود و چون انسان کافر، دفن شود، زمین خطاب به او می گوید: خوش نیامدی، تو از جمله انسان هایی بودی که نفرت داشتم بر روی من گام بردارد. چون مسئولیت تو را عهده دار شوم، خواهی دید چگونه با تو رفتار خواهم کرد. پس او را در آغوش می گیرد به گونه ای که دنده های او به یکدیگر می چسبد. منظور از زندگی سخت و تنگی که خداوند دشمن خویش را از آن برحذر داشته، همان عذاب قبر است. خداوند متعال بر انسان کافر نود و هفت اژدهای بزرگ مسلط می گرداند که گوشت بدن او را می خورند و استخوان هایش را خرد می کنند و تا روز قیامت همواره نزد او آمد و شد می کنند و اگر تنها یکی از آن اژدهاها در روی زمین بدمد، کشت و زرعی بر روی زمین نمی روید.

ای بندگان خدا! جان های ناتوان شما و بدن های لطیف شما که با کمترین آسیب آزرده می شود، تاب و تحمل چنین عذاب هایی را ندارد. پس اگر می خواهید به فریاد بدن و روح خود در آن چه که تاب و تحملش را ندارند، برسید، بیایید و به آن چه خداوند دوست دارد عمل کنید و آن چه را که ناخوش دارد، رها سازید.

ای بندگان خدا! حوادث بعد از رستاخیز از مصیبت های قبر سخت تر است. در آن روز کودکان پیر، و پیران از خود بیخود و جنین، سقط می شود و هر شیر دهنده ای از نوزاد خود غافل می گردد. روز قیامت، روزی بسیار عبوس و سخت است و شرّ آن فراگیر است. بی تابی و وحشت آن روز، فرشتگان بی گناه را نیز به ترس و خوف می افکند. آسمان های هفت گانه و کوه های بلند و زمین پهناور به خود می لرزند و آسمان شکافته گردد و فرو ریزد. چهره آسمان تغییر می کند و به هیأت

ص:232

پوست دباغی شده درمی آید و کوه هایی که سخت و مستحکم بودند به تله ای خاک و خاکستر مبدل می شوند. در آن روز در صور دمیده می شود و به جز گروه و جماعتی که خداوند اراده فرموده، همه خلائقی که در آسمان ها و زمین وجود دارند، هراسان و بی تاب می شوند. پس در این روز، حال کسی که با گوش و چشم و زبان و دست و پا و فرج و شکم خود، گناه کرده چگونه خواهد بود، اگر خداوند او را نیامرزد و به او رحم نیاورد. زیرا که چنین انسانی به سمت و سویی غیر از رحمت الهی و غفران او می رود، به سوی آتشی که عمق آن بسیار زیاد و حرارت آن بسیار سخت، نوشیدنی آن چرک و خون و عذاب آن هر لحظه تازه می شود و پوشش و لباس آن آهنی است و گریزی از تحمل شکنجه و عذاب آن نیست؛ ساکن در آن آتش، مرگ ندارد و عذاب آن سست نمی شود. خانه ای است که رحمت در آن راه ندارد و کسی نیست که به فریاد اهالی آن گوش فرا دهد.

بندگان خدا! بدانید، با وجود اینها، رحمت خدا شامل همه بندگان خواهد شد. بهشتی که گستره آن به پهناوری آسمان ها و زمین است و برای باتقوایان تدارک دیده شده است. در چنین بهشتی هرگز اثری از شرّ و بدی وجود ندارد. لذایذ آن ملال آور نیست و جمع آن از هم نپاشد و ساکنان آن در جوار خدای رحمان هستند. غلمان- جوانان – در آن جا با جام هایی طلایی که میوه و ریحان است به خدمتگزاری بهشتیان برمی خیزند.

ای محمد بن ابی بکر! بدان که من به تو ولایت کشور مصر را دادم. راوی، حدیث را تا آخر آن بیان کرد.(1)

این حدیث را شیخ مفید در امالی آورده و چنین گفته است: ابو الحسن علی بن محمد بن حبیش، از حسن بن علی زعفرانی، از ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی، از عبد الله بن محمد بن عثمان، از علی بن محمد بن سعید، از فضیل بن جعد، از ابو اسحاق همدانی روایت کرده و گفته است: هنگامی که امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام محمد بن ابی بکر را به عنوان والی مصر و شهرهای آن برگزید، نامه ای به او نوشت و از او خواست تا آن نامه را برای اهالی آن جا بخواند و به توصیه هایی که وی در آن نامه به محمد بن ابی بکر کرده است، عمل شود. آن نامه

1- [1] - امالی، ج 1، ص 24.

چنین شروع می شود: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ... و حدیث را تا آخر آن ذکر کرده است.(1)

9) و نیز از او با سند از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه که «إِنَّ الْحَسَنَاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئَاتِ» فرمود: نماز شب گناهان روز را از بین می برد. (2)

10) عیاشی از حریز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «أَقِمِ الصَّلاَةَ طَرَفَیِ النَّهَارِ» منظور از دو طرف روز، نماز صبح و نماز مغرب است و منظور از«زُلَفًا مِّنَ اللَّیْلِ» ، نماز آخر شب یعنی نماز عشا است.(3)

11) ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام و یا امام صادق علیه السلام روایت می کند که شنیدم می فرمود: علی علیه السلام در میان مردم حضور یافت و پرسید: کدام آیه از آیات قرآن، امیدبخش تر است؟ عده ای گفتند: «إِنَّ اللّهَ لاَ یَغْفِرُ أَن یُشْرَکَ بِهِ وَیَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَن یَشَاءُ»(4) [مسلّماً خدا این را که به او شرک ورزیده شود، نمی بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد، می بخشاید] امام فرمود: آیه نیکویی است، اما آن آیه امیدبخش نیست. کس دیگری گفت آیه «یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلَی أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ»(5) است. [ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید، از رحمت خدا نومید مشوید] امام فرمود: این نیز آیه خوبی است، ولی امیدبخش ترین نیست. فرد دیگری گفت: آیه «وَالَّذِینَ إِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُواْ أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُواْ اللّهَ فَاسْتَغْفَرُواْ لِذُنُوبِهِمْ»(6) است [و آنان که چون کار زشتی کنند یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می آورند و برای گناهانشان آمرزش می خواهند] امام فرمود: این آیه نیز آیه خوبی است، اما آیه

1- [1] - امالی، ص 260، ح 3.
2- [2] - امالی، ج 1، ص 300.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 170، حدیث 73.
4- [4] - نساء/ 48 و 116.
5- [5] - زمر/ 53.
6- [6] - آل عمران/ 135.

مدنظر من نیست. راوی گوید: سپس مردم سکوت کردند و امام علیه السلام فرمود: ای مسلمانان! جواب دیگری ندارید؟ گفتند: به خدا قسم، چیزی برای گفتن نداریم. امام علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: امیدبخش ترین آیه قرآن کریم، آیه «وَأَقِمِ الصَّلاَةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ اللَّيْلِ» و تمامی آیه را تلاوت کرده و به من فرمود: ای علی! قسم به آن خدایی که مرا به حق، بشارت دهنده و بیم دهنده، مبعوث گردانید، هر کس از جای خویش برخیزد به این نیت که وضو بسازد، همه گناهان او بریزد و آن گاه که با دل و روی خویش رودرروی پروردگار بایستد، نماز تمام نکرده همه گناهانش بخشوده شود و چونان نوزاد معصومی شود که از مادر زاییده شده است و اگر در میان دو نماز کار نیکی انجام دهد، اجر و مزد دوچندان ببیند تا آن که نمازهای پنج گانه را برشمرد و سپس فرمود: ای علی! جایگاه نمازهای پنج گانه برای امت من چونان جوی آبی است که بر در منزل آنها روان است. به نظر شما اگر کسی که بدنش چرکین و آلوده است، روزی پنج بار در این جوی، خود را بشوید، آیا چرک و آلودگی در بدن او باقی خواهد ماند؟

به خدا قسم، حکایت نمازهای پنج گانه و امت من نیز چنین است.(1)

12) ابراهیم کرخی روایت می کند که نزد امام صادق علیه السلام بودم که خادمی بر او وارد شد. امام علیه السلام به او فرمود: فلانی! کی آمدی؟ او پاسخی نداد و ساکت شد. امام صادق علیه السلام به او فرمود: تو از این جا و آن جا آمدی، خوب نگاه کن که روزت را چگونه سپری می کنی و به چه کارهایی مشغولی؟ چرا که همیشه فرشته ای بر تو موکّل است و تمامی کارهایت را ضبط می کند. بنابراین هیچ عمل زشتی را کوچک نشمار؛ چرا که سرانجام روزی برایت ناخوشایند خواهد بود و هیچ کار خوبی را کوچک ندان؛ زیرا که هیچ چیزی چون کار نیک، مطلوب نبوده و نتیجه بخش نیست. کار نیک، گناهان بزرگ و کهنه را زائل و نابود می کند. پروردگار متعال در قرآن فرموده است: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ». سپس فرمود: نماز شب، گناهان روز را از بین می برد و فرمود: هر زشتی

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 171، ح 74.

را که مرتکب شده اید، محو می کند.(1)

13) ابراهیم بن عمیر در حدیثی مرفوع به نقل از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «أَقِمِ الصَّلاَةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ». فرمود: نماز مؤمن در شب، زایل کننده و از بین برنده گناهان او در روز خواهد بود.(2)

14) سماعه بن مهران می گوید: مردی از منطقه جبال از امام صادق علیه السلام در باره مال و ثروتی که شخص از حاکمان جور دریافت می کند و با آن صدقه می دهد و صله رحم خویشاوندان را به جا می آورد تا خداوند زشتی رفتاری که مرتکب شده را ببخشد، سؤال کرد و این آیه را می خواند که «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» امام صادق علیه السلام فرمود: گناه، گناه دیگر را از بین نمی برد، اما کار نیک، گناهان را از بین می برد. سپس فرمود: اگر مال حلالی مخلوط به مال حرامی شود و در هم آمیزد به طوری که حلال و حرام از هم شناخته نشود، در این صورت اشکالی نخواهد داشت.(3)

15) و نیز از وی از مفضل بن سوید روایت شده است که امام علیه السلام فرمود: مالی را که به دست آوردی به دقت بنگر و آن را به برادرانت باز گردان؛ زیرا خداوند می فرماید: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ».

مفضل گوید: به جای برادرم در دیوان محاسبات کار می کردم. از امام صادق علیه السلام پرسیدم: فدایت شوم! شما می دانید که من با حاکمان همکاری می کنم، خواستم نظر شما را بدانم؟ فرمود: ای کاش این کار را نمی کردی.(4)

16) مفضل بن مزید کاتب نقل می کند که امام صادق علیه السلام نزد من آمد و من مأموریت داشتم که هدایایی را برای بنی هاشم از بیت المال جدا کنم. مشغول کارم بودم که ناگهان متوجه شدم امام علیه السلام بالای سر من ایستاده است. پس

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 172، ح 75.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 172، ح 76.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 176، ح 77.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 172، ح 78.

با شوق به سوی ایشان پریدم. امام از من پرسید که چه مأموریتی در باره آنان- بنی هاشم- به من واگذار شده است. من نامه را به ایشان دادم. امام علیه السلام فرمود: در این نامه هیچ حق و حقوقی برای اسماعیل – برادر حضرت- نگاشته نشده است؟ عرض کردم: تنها همین اسم ها به من داده شده است. سپس از ایشان پرسیدم: فدایتان گردم! همکاری من با این قوم را چگونه می بینید و چه نظری دارید؟ امام علیه السلام به من فرمود: به مالی که به دست می آوری دقت کن و آن را به برادرانت باز گردان؛ زیرا خداوند می فرماید: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئَاتِ»(1).

17) ابراهیم کرخی گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهالی مدینه به حضور ایشان آمد، امام صادق علیه السلام به او فرمود: فلانی از کجا آمده ای؟ وی خاموش بود. امام صادق علیه السلام فرمود: از فلان جا و فلان جا آمده ای، غرضت طلب معاش نیست و قصد آخرت هم نداری، خوب بنگر که روز و شبت را به چه اموری می گذرانی و بدان که همراه تو فرشته ای است بزرگوار که موکل توست و آن چه را که انجام می دهی، ضبط می کند و بر رازی که از مردم پنهان می کنی، آگاه است؛ پس شرم کن و هیچ زشتی را کوچک مشمار؛ زیرا همین بدی کوچک، روزی باعث ناخرسندی تو خواهد شد و هیچ کار خوبی را کوچک نشمار، هرچند که به نظر تو کوچک آید؛ زیرا روزی خواهد آمد و تو را شادمان خواهد کرد. بدان که کار خوب، جبران کننده گناه بزرگ و کهنه و فراموش شده ای خواهد بود که شخص انجام داده است. این کار خوب، آن گناه را حذف کرده و از بین می برد و محو می سازد؛ البته پس از آن که گناه، آسیب خود را رسانده است. و پروردگار نیز چنین فرموده است: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئَاتِ ذَلِکَ ذِکْرَی لِلذَّاکِرِینَ»(2).

18) ابن خِراش از امام صادق علیه السلام روایت می کند که در تفسیر آیه «إِنَّ الْحَسَنَاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئَاتِ» فرمودند: نماز شب، تمام گناهان روز را از بین می برد.(3)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 172، ح 79.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 173، ح 80.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 173، ح 80.

«فَلَوْلاَ كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُوْلُواْ بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ...وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مَا أُتْرِفُواْ فِيهِ وَكَانُواْ مُجْرِمِينَ(116) »

«فَلَوْلاَ كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُوْلُواْ بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِى الأَرْضِ إِلاَّ قَلِيلاً مِّمَّنْ أَنجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مَا أُتْرِفُواْ فِيهِ وَكَانُواْ مُجْرِمِينَ(116) »

[پس چرا از نسل های پیش از شما خردمندانی نبودند که (مردم را) از فساد در زمین باز دارند، جز اندکی از کسانی که از میان آنان نجاتشان دادیم و کسانی که ستم کردند به دنبال ناز و نعمتی که در آن بودند، رفتند و آنان بزهکار بودند]

1) فرات بن ابراهیم کوفی در تفسیر خود در حدیثی معنعن از زید بن علی علیه السلام در توضیح آیه «فَلَوْلاَ كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُوْلُواْ بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِى الأَرْضِ إِلاَّ قَلِيلاً مِّمَّنْ أَنجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مَا أُتْرِفُواْ فِيهِ وَكَانُواْ مُجْرِمِينَ» فرمود: این گروه از میان ما قیام می کند، و مَثَل ما چونان امت های پیشین است که قبل از ما بوده اند، گروهی کشته می شوند و بقیه آنها زنده می مانند تا بالأخره روزی آن امر را احیا کنند. (1)

2) و نیز از وی نقل شده است که جعفر بن محمد فزاری در حدیثی مُعَنْعَن از زید بن علی علیه السلام روایت می کند که در توضیح آیه «فَلَوْلاَ كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ» فرمود: این آیه در باره ما نازل شده است.(2)

«وَمَا كَانَ رَبُّکَ لِيُهْلِکَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ(117) »

[و پروردگار تو (هرگز) بر آن نبوده است که شهرهایی را که مردمش اصلاحگرند، به ستم هلاک کند]

1) طبرسی در مکارم الاخلاق در حکایت موعظه حضرت محمد صلی الله علیه و آله به ابن مسعود می گوید که: حضرت به ابن مسعود فرمود: ای ابن مسعود! نسبت به مردم، انصاف داشته باش، خیرخواه امت باش و به آنان رحم کن. اگر چنین کردی وقتی خداوند بر اهالی شهری که تو میان آنها زندگی می کنی، خشم گیرد و بخواهد آنان را عذاب کند، به تو نظر می افکند و به خاطر تو آنان را مورد

1- [1] - تفسیر فرات، ص 63.
2- [2] - تفسیر فرات، ص 63.

رحمت خویش قرار می دهد. خداوند متعال فرمود: «وَمَا کَانَ رَبُّکَ لِیُهْلِکَ الْقُرَی بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ».

«وَلَوْ شَاء رَبُّکَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلاَ یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ (118)...وَتَوَکَّلْ عَلَیْهِ وَمَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ(123) »

«وَلَوْ شَاء رَبُّکَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلاَ یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ (118) إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ لأَمْلأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِینَ(119) وَکُلاًّ نَّقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنبَاء الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَکَ وَجَاءکَ فِی هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَهٌ وَذِکْرَی لِلْمُؤْمِنِینَ(120) وَقُل لِّلَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ اعْمَلُواْ عَلَی مَکَانَتِکُمْ إِنَّا عَامِلُونَ(121) وَانتَظِرُوا إِنَّا مُنتَظِرُونَ(122) وَلِلّهِ غَیْبُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَإِلَیْهِ یُرْجَعُ الأَمْرُ کُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَکَّلْ عَلَیْهِ وَمَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ(123) »

[و اگر پروردگار تو می خواست، قطعاً همه مردم را امت واحدی قرار می داد، در حالی که پیوسته در اختلافند* مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده و برای همین آنان را آفریده است و وعده پروردگارت (چنین) تحقق پذیرفته است (که) البته جهنم را از جن و انس یکسره پر خواهم کرد* و هر یک از سرگذشتهای پیامبران (خود) را که بر تو حکایت می کنیم، چیزی است که دلت را بدان استوار می گردانیم و در اینها حقیقت برای تو آمده و برای مؤمنان اندرز و تذکری است* و به کسانی که ایمان نمی آورند بگو: بر حسب امکانات خود عمل کنید که ما (هم) عمل خواهیم کرد* و منتظر باشید که ما (نیز) منتظر خواهیم بود* و نهان آسمان ها و زمین از آن خداست و تمام کارها به او بازگردانده می شود؛ پس او را پرستش کن و بر او توکل نمای و پروردگار تو از آن چه انجام می دهید، غافل نیست]

1) علی بن ابراهیم: «وَلَوْ شَاء رَبُّکَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً» یعنی آنان را بر یک مذهب قرار می داد. «وَلاَ یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ* إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ».(1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 339.

2) محمد بن یعقوب از تعدادی از شیعیان، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حمّاد بن عثمان، از ابو عبیده حذاء نقل می کند که از امام باقر علیه السلام راجع به توانایی ها و گفتار مردم سؤال کردم، امام در جواب من این آیه را تلاوت کرد: «وَلاَ یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ* إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ» و فرمود: ای عبیده! مردم در ارائه رأی صائب و نظر صحیح با یکدیگر متفاوتند و همگی هلاک می شوند. راوی گفت: من به ایشان عرض کردم: پس این آیه چه می شود؟ «إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ» فرمود: آنان شیعیان ما هستند و خداوند از روی رحمت خویش آنان را آفریده است، چرا که می فرماید: «وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ» یعنی به جهت اطاعت از امام، و رحمتی که خداوند می فرماید: «وَرَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ»(1) [و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است] منظور، علم امام علیه السلام است و علم او که همه چیز را در بر گرفته است از علم خداوند گرفته شده است، آنان شیعیان ما هستند.

سپس فرمود: «فَسَأَکْتُبُهَا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ»(2) [و به زودی آن را برای کسانی که پرهیزکاری می کنند] یعنی [پرهیز از] ولایت غیر امام و طاعت او، سپس فرمود: «یَجِدُونَهُ مَکْتُوبًا عِندَهُمْ فِی التَّوْرَاهِ وَالإِنْجِیلِ»(3) [او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می یابند] منظور از آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و وصی علیه السلام و حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است. «یَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ»(4) [آنان را به کار پسندیده فرمان می دهد] «وَیَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنکَرِ»(5) [و از کار ناپسند باز می دارد] مقصود از منکر کسی است که فضیلت امام را انکار می کند.

«وَیُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبَاتِ»(6) [و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال] که منظور گرفتن

1- [1] - اعراف/ 156.
2- [2] - اعراف/ 156.
3- [3] - اعراف/ 157.
4- [4] - اعراف/ 157.
5- [5] - اعراف/ 157.
6- [6] - اعراف/ 157.

دانش از اهلش می باشد «وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَآئِثَ»(1) [و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می گرداند] مقصود از خبائث، گفتار کسی است که مخالفت می کند. «وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ»(2) [و از (دوش) آنان] مقصود گناهانی است که قبل از شناخت امام در آنها بسر می بردند. «وَالأَغْلاَلَ الَّتِی كَانَتْ عَلَيْهِمْ» [قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی دارد] مقصود از اغلال، گفتارها و سخنانی است که بدان دستور داده نشده بودند، مثل رها کردن بیان فضایل امام، و هنگامی که متوجه فضیلت امام گشتند، خداوند متعال گناهانشان را زدود و کلمه «اصر» یعنی گناه و جمع آن «آصار» است.

سپس آنان را به مؤمنان منسوب کرده و فرمود: «فَالَّذِينَ آمَنُواْ»(3) [پس کسانی که به او ایمان آوردند] یعنی به امام ایمان آوردند و «وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِیَ أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(4) [و بزرگش داشتند و یاریش کردند و از نوری که با او نازل شده است، پیروی کردند. آنان همان رستگارانند] مقصود، کسانی هستند که از پرستش بت ها و طاغوت ها دوری گزیده اند و منظور از جبت (بت) و طاغوت فلانی و فلانی و فلانی هستند. و مقصود از اطاعت آن است که مردم مطیع این سه نفر شدند. سپس فرمود: «وَأَنِيبُوا إِلَی رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا»(5) [پیش از آن که شما را عذاب در رسد و دیگر یاری نشوید، به سوی پروردگارتان بازگردید] و سپس آنان را پاداش داده و فرموده است: «لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَياهِ الدُّنْيَا وَفِی الآخِرَهِ»(6) [در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است] امام معصوم علیه السلام به آنان بشارت قیام و ظهور حضرت قائم علیه السلام، کشتن دشمنان آنان و نجات در روز قیامت را می دهد و این که به حضور حضرت

1- [1] - اعراف/ 157.
2- [2] - اعراف/ 157.
3- [3] - اعراف/ 157.
4- [4] - اعراف/ 157.
5- [5] - زمر/ 54.
6- [6] - یونس/ 64.

محمد صلی الله علیه و آله می رسند و در کنار حوض کوثر با او خواهند بود.(1)

3) و نیز از وی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمر، از عبد الله بن سنان نقل شده است که امام صادق علیه السلام راجع به تفسیر آیه «وَلَوْ شَاء رَبُّکَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلاَ یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ* إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ»، فرمود: مردم امتی واحد بودند. سپس خداوند، پیامبران را برانگیخت تا با آنان اتمام حجت کند.(2)

ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید- که خدای از او خشنود باد- از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبد الله بن سنان نقل می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیده شد... و همین حدیث را نقل کرد.(3)

4) و نیز از وی از محمد بن احمد شیبانی- که خداوند از او خشنود باد- از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از پدرش، از ابو بصیر نقل است که گفته است: از امام صادق علیه السلام در باره معنی آیه «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ»(4) [و جن و انس را نیافریدم، جز برای آن که مرا بپرستند] پرسیدم و ایشان فرمود: آنان را آفرید تا به عبادت خود فرمان دهد. راوی گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به تفسیر آیه «وَلاَ یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ* إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ» سؤال کردم وایشان فرمود: خداوند بندگانی را آفرید تا اعمالی را انجام دهند که مستوجب لطف و رحمت او گردند و سپس به آنان رحمت آورد.(5)

5) علی بن ابراهیم از ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: آنان پیوسته در امر دین با هم اختلاف دارند، مگر آن کس که خداوند به او رحم کند و منظور از آنان آل محمد علیهم السلام و پیروان آنها هستند و خداوند

1- [1] - کافی، ج 1، ص 355، حدیث 83.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 379، ح 573.
3- [3] - علل الشرائع، ج 1، ص 146، باب 99، ح 2.

4- [4] - ذاريات/ 56.
5- [5] - علل الشرائع، ج 1، ص 24، باب 9، ح 10.

می فرماید: «وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ» یعنی اهل رحمت که در امر دین با هم اختلافی ندارند.(1)

6) عیاشی از عبد الله بن سنان نقل می کند که گفته است: از امام صادق علیه السلام در باره توضیح و تفسیر آیه «وَلَوْ شَاء رَبُّکَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلاَ یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ* إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ» فرمود: مردمان، امتی واحد بودند و خداوند متعال پیامبران را برانگیخت تا با آنان اتمام حجت کند.(2)

7) عبد الله بن غالب از پدرش از کسی نقل می کند که از امام سجاد علیه السلام در باره معنی آیه «وَلاَ یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ» پرسیدم و ایشان فرمود: منظور از آنان مخالفان ما در میان مسلمانان هستند و همه مخالفان ما در دین خودشان نیز با هم در اختلافند، اما این که فرموده است: «إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ»، منظور از آنها، شیعیان ما و مؤمنان هستند که به همین خاطر خداوند آنها را از گل پاک آفریده است. مگر گفتار حضرت ابراهیم علیه السلام را نشنیده ای که فرمود: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُم بِاللّهِ»(3) [پروردگارا! این (سرزمین) را شهری امن گردان و مردمش را هر کس از آنان که به خدا و روز بازپسین ایمان بیاورد] مقصود حضرت ابراهیم، ما و دوستان و شیعیان ما و پیروان وصیّ او بوده است. نیز فرمود: «وَمَن کَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِیلاً ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَی عَذَابِ النَّارِ»(4) [هر کس کفر بورزد اندکی برخوردارش می کنم، سپس او را با خواری به سوی عذاب آتش (دوزخ) می کشانم] به خدا سوگند که منظور از کافران، کسانی از امت ابراهیم علیه السلام هستند که منکر وصیّ او بوده و از وی پیروی نکرده اند و به خدا سوگند که وضعیت این امت نیز همین است.(5)

8) یعقوب بن سعید از امام صادق علیه السلام روایت می کند که از ایشان در

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 339.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 173، ح 82.
3- [3] - بقره/ 126.
4- [4] - بقره/ 126.
5- [5] - تفسیر عیاشی، 2، ص 173، ح 82.

باره معنای آیه «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»(1) [و جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا بپرستند] پرسیدم که معنای آن چیست؟ فرمود: آنان را برای عبادت آفریده است. راوی گوید: به ایشان عرض کردم پس معنی آیه «وَلاَ يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ* إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ» چیست؟ فرمود: این آیات بعد از آن آیات نازل شده است.(2)

9) سعید بن مسیب از علی بن حسین علیه السلام در باره معنای آیه «وَلاَ يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ* إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ» سؤال کرد، فرمود: منظور از ایشان شیعیان مؤمن ما هستند، به همین دلیل خداوند آنها را از گل پاک آفرید. مگر این دعای ابراهیم علیه السلام را نشنیده ای که[به درگاه خداوند متعال] عرض کرد: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُم بِاللّهِ»(3) [پروردگارا! این (سرزمین) را شهری امن گردان و مردمش را هر کس از آنان که به خدا و روز بازپسین ایمان بیاورد] منظور حضرت ابراهیم علیه السلام، ما و دوستان و شیعیان ما و پیروان وصیّ او بوده است.

«وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلاً ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ»(4) [هر کس کفر بورزد، اندکی برخوردارش می کنم، سپس او را با خواری به سوی عذاب آتش (دوزخ) می کشانم] به خدا سوگند که منظور از ایشان کسانی از امت ابراهیم علیه السلام هستند که منکر وصیّ او بوده و از وی پیروی نکرده اند و به خدا سوگند که وضعیت این امت نیز همین است.(5)

10) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه: «وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّکَ لأَمْلأنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» فرمود: منظور کسانی هستند که بدبختی و تیره روزی، پیشتر بر آنان نوشته شده است و این سخن درباره آنان صادق است که آنان برای آتش

1- [1] - ذاریات/ 56.
2- [2] - تفسیر عیاشی، 2، ص 174، ح 83.
3- [3] - بقره/ 126.
4- [4] - بقره/ 126.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 174، ح 84.

آفریده شده اند و نیز این جماعت همان دسته ای هستند که خداوند درباره آنان به حق فرمود که هرگز ایمان نمی آورند.

علی بن ابراهیم: سپس خداوند متعال پیامبرش را مورد خطاب قرار داد و فرمود: «وَكُلاًّ نَّقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَاء الرُّسُلِ» یعنی اخبار آنها را «مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَکَ وَجَاءکَ فِی هَذِهِ الْحَقُّ» یعنی در قرآن و در این سوره که شامل اخبار و اطلاعاتی درباره پیامبران و هلاکت دیگر امت ها می باشد. سپس فرمود: «وَقُل لِّلَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ اعْمَلُواْ عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ» یعنی شما را مجازات خواهیم کرد «وَانتَظِرُوا إِنَّا مُنتَظِرُونَ* وَلِلّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»(1)

فصلی در معنای توکّل

ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش در حدیثی مرفوع از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: جبرئیل نزد نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله رسید و گفت: ای رسول خدا! پروردگار متعال مرا همراه با هدیه ای نزد تو فرستاده است که قبل از تو آن را به هیچ کس نداده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گفتم: چه هدیه ای است؟ گفت: صبر و چیزی بهتر از آن. گفتم: آن چیست؟ گفت: قناعت و چیز دیگری بهتر از آن. گفتم: آن چیست؟ گفت: خشنودی و رضا و چیزی از آن بهتر. گفتم: آن چیست؟ گفت: زهد و چیزی بهتر از آن. گفتم: آن چیست؟ گفت: اخلاص و چیزی بهتر از آن. گفتم: آن چیست؟ گفت: یقین و بهتر از آن. گفتم: آن چیست ای جبرئیل؟ گفت: آن چه که باعث رسیدن به همه اینها می شود، توکّل بر خداوند متعال است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پرسیدم منظور از توکّل بر خدای متعال چیست؟ جبرئیل گفت: آگاهی به این نکته که مخلوق نمی تواند ضرر یا نفعی برساند، هم چنان که نمی تواند عطا کند یا مانع برخورداری از عطا شود و نیز این که از مخلوقات، ناامید شود؛ پس هر گاه بنده خدا به چنین مقامی برسد، برای کسی جز خدا کار نمی کند و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 340.

امیدی جز به خداوند ندارد و جز از او از کسی نمی هراسد و جز خداوند از هیچ کس چشمداشتی ندارد؛ معنای توکّل این است.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: به جبرئیل گفتم: معنای صبر چیست؟ گفت: شکیبایی آن است که همان طور که به وقت شادمانی و راحتی صبر می کنی، در سختی ها نیز صبور باشی و همان طور که به وقت بی نیازی شکیبایی می کنی، در فقر نیز شکیب ورزی و هم چنان که به وقت سلامتی بردباری می کنی به وقت بلا و مصیبت نیز صبور و بردبار باشی و این که بنده به هنگام مصیبت و بلا، شکایت خویش را نزد مخلوقات خدا نبرد. پرسیدم: تفسیر قناعت چیست؟ گفت: هرچه از دنیا نصیب او گشت قانع باشد، به چیز اندک قناعت ورزد و ناچیز را نیز سپاسگزار باشد. پرسیدم: تفسیر رضا چیست؟ گفت: رضا آن است که اگر از دنیا کام گرفت و یا از آن محروم ماند، بر خداوندگار خویش خشم نگیرد و تلاش اندک را برای خود نپسندد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! تفسیر زهد چیست؟ گفت: زاهد هر آن که را خالق، دوست داشته باشد، دوست دارد و هر که را خالق، دشمن بدارد، دشمن می دارد؛ از حلال دنیا دوری کرده و به حرام آن چشم ندارد، چرا که باید نسبت به حلال دنیا، حساب پس دهد و نسبت به حرام آن، عقوبت و مجازات شود و همان طور که نسبت به خود ترحم می کند، نسبت به همه مسلمانان ترحم ورزد، از سخن بیهوده دوری کند، هم چنان که از لاشه مرده ای که بوی گندش به اوج رسیده دوری می کند، از مال فانی دنیا و زینت آن اجتناب کند، همان طور که از آتشی که ممکن است او را فرا گیرد، دوری می کند و نیز آرزوهایش را کوتاه نماید، چنان که گویی اجل وی فرا رسیده و در مقابل چشمان اوست. گفتم: ای جبرئیل! مفهوم اخلاص چیست؟ گفت: انسان مخلص کسی است که از دیگران چیزی را درخواست نمی کند، تا آن که آن را به دست آورد و اگر آن را به دست آورد به همان خشنود و راضی گردد و اگر چیزی از آن باقی ماند، آن را در راه خدا ببخشد؛ زیرا هر کس چیزی را از مخلوق درخواست نکند، بی تردید، عبودیت پروردگار متعال را پذیرفته است و اگر چیزی را یافت و راضی شد، در حقیقت از پروردگار متعال راضی شده است و خداوند نیز از او راضی است و هر زمان که برای رضای خداوند چیزی را ببخشد، در واقع وی در اوج اعتماد و یقین به خدای متعال است. گفتم: یقین چه تفسیری دارد؟ گفت: فرد با یقین کسی است

که چنان برای خدا تلاش می کند که گویی او را می بیند، چرا که اگر وی نتواند خدا را ببیند، البته که خداوند او را می بیند و این که به یقین بداند آن چه به او رسیده است، بی گمان به او اختصاص داشته و جز او نصیب هیچ کس نبوده است و آن چه به او نرسیده است، بی گمان برای او مقدّر نبوده است. اینها همه، شاخه های توکّل و گذرگاه رسیدن به زهد است.(1)

1- [1] - معانی الاخبار، ص 260، ح 1.

ص:248

سوره یوسف

اشاره

سوره یوسف مکّی است، جز آیه های 1 و 2 و 3 و 7 که مدنی هستند. این سوره دارای 111 آیه می باشد و بعد از سوره هود نازل شده است

ص:249

ص:250

فضیلت و ثواب قرائت سوره یوسف

1) ابن بابویه با سند خود از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس سوره یوسف را در هر روز یا در هر شب، قرائت کند، خداوند در روز قیامت او را با زیبایی روی یوسف علیه السلام محشور می گرداند و به ترس و وحشت روز قیامت دچار نمی شود و از جمله بندگان شایسته و صالح خداوند خواهد بود. سپس فرمود: سوره یوسف در تورات نیز آمده است.(1)

2) عیاشی به نقل از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که شنیدم می فرمود: هر کس سوره یوسف را روز یا شب قرائت کند، خداوند در روز قیامت او را با زیبایی روی یوسف محشور می گرداند و به ترس و وحشتی که مردم در روز قیامت دچار می شوند، دچار نخواهد شد و همسایگان او در آن روز بندگان شایسته خدا خواهند بود. سپس فرمود: یوسف از بندگان شایسته خدا بود و از این که در دنیا، زناکار یا بدکار باشد،مصون نگاه داشته شد.(2)

3) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زنان را در اتاق ها ی مشرف بربیرون مسکن ندهید و نوشتن را به آنان نیاموزید و سوره یوسف را تعلیم ندهید، بلکه بافتن با دوک و سوره نور را به آنها آموزش دهید.(3)

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 135.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 177، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 5، ص 516، ح 1.

4) و نیز وی از تعدادی از شیعیان، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب بن سالم، در حدیثی مرفوع از امیر مؤمنان علیه السلام نقل می کند که فرمود: به زنان، سوره یوسف را آموزش ندهید و آن را برای آنها نخوانید که در آن فتنه ها هست، بلکه به آنها سوره نور را بیاموزید؛ زیرا در این سوره، پندها و موعظه های بسیاری وجود دارد.(1)

5) مجمع البیان: از حضرت محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: به بردگان خود سوره یوسف را بیاموزید، چرا که هر مسلمانی این سوره را تلاوت کند و یا آن را به خانواده و زیردستان خود بیاموزد، خداوند تبارک و تعالی سکرات مرگ و هراس آن را بر وی آسان خواهد نمود و چنان قدرتی به او عطا می کند که هیچ مسلمانی نتواند نسبت به او حسد ورزد.(2)

6) از خواص القرآن در سوره یوسف: امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس این سوره را در ورقی بنویسد و آن را سه روز در منزل قرار دهد، سپس آن را برگرفته و در دیواری در خارج از منزل، مدفون سازد، بعد از مدتی بسیار کوتاه، فرستاده سلطان، او را برای خدمت کردن در دربار، فرامی خواند و به فرمان و لطف پروردگار متعال، نیازهایش را برآورده کند. از همه اینها بهتر، آن است که سوره یوسف را بنویسد و در ظرف آبی بگذارد و سپس آن را بنوشد؛ زیرا در این صورت، خداوند روزی او را فراخ گرداند و به لطف پروردگار متعال، بخت به او روی کند.

1- [1] - مجمع البیان، ج 5، ص 354.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 516، ح 2.

تفسیر سوره یوسف

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«الر تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ(1) إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا...وَإِن کُنتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِینَ(3) »

«الر تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ(1) إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا لَّعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ(2) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِن کُنتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِینَ(3) »

[الف لام راء این است آیات کتاب روشنگر* ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم باشد که بیندیشید* ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم بر تو حکایت می کنیم و تو قطعاً پیش از آن از بی خبران بودی]

1) علی بن ابراهیم: در تفسیر آیه «الر تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ* إِنَّا أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا لَّعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ» فرمود: یعنی برای آن که بیندیشید. سپس خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله را خطاب کرده و فرموده است: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِن کُنتَ مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِینَ».(1)

«إِذْ قَالَ یُوسُفُ لِأَبِیهِ یَا أَبتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَبًا...وَإِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ وَأَکُن مِّنَ الْجَاهِلِینَ(33) »

«إِذْ قَالَ یُوسُفُ لِأَبِیهِ یَا أَبتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی سَاجِدِینَ (4) قَالَ یَا بُنَیَّ لاَ تَقْصُصْ رُؤْیَاکَ عَلَی إِخْوَتِکَ فَیَکِیدُواْ لَکَ کَیْدًا إِنَّ الشَّیْطَانَ لِلإِنسَانِ عَدُوٌّ مُّبِینٌ(5) وَکَذَلِکَ یَجْتَبِیکَ رَبُّکَ وَیُعَلِّمُکَ مِن تَأْوِیلِ الأَحَادِیثِ وَیُتِمُّ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 341.

نِعْمَتَهُ عَلَيْکَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْکَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّکَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (6) لَّقَدْ كَانَ فِى يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ (7) إِذْ قَالُواْ لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِى ضَلاَلٍ مُّبِينٍ(8) اقْتُلُواْ يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُواْ مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ(9) قَالَ قَآئِلٌ مِّنْهُمْ لاَ تَقْتُلُواْ يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِى غَيَابَهِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَهِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ(10) قَالُواْ يَا أَبَانَا مَا لَکَ لاَ تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ (11) أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (12) قَالَ إِنِّى لَيَحْزُنُنِى أَن تَذْهَبُواْ بِهِ وَأَخَافُ أَن يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ (13) قَالُواْ لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَاسِرُونَ (14) فَلَمَّا ذَهَبُواْ بِهِ وَأَجْمَعُواْ أَن يَجْعَلُوهُ فِى غَيَابَهِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَآ إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ(15) وَجَاؤُواْ أَبَاهُمْ عِشَاء يَبْكُونَ (16) قَالُواْ يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِندَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ (17) وَجَآؤُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ (18) وَجَاءتْ سَيَّارَهٌ فَأَرْسَلُواْ وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلاَمٌ وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَهً وَاللّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (19) وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَهٍ وَكَانُواْ فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ (20) وَقَالَ الَّذِى اشْتَرَاهُ مِن مِّصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِى مَثْوَاهُ عَسَى أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِکَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِى الأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الأَحَادِيثِ وَاللّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ (21) وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِکَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ (22) وَرَاوَدَتْهُ الَّتِى هُوَ فِى بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَکَ قَالَ مَعَاذَ اللّهِ إِنَّهُ رَبِّى أَحْسَنَ مَثْوَاىَ إِنَّهُ لاَ يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (23) وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلا أَن رَّأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاء إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ(24)

وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِن دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاء مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوَءًا إِلاَّ أَن يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (25) قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَن نَّفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِن قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الكَاذِبِينَ(26) وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِن الصَّادِقِينَ(27) فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِن كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ(28) يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ(29) وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَهِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلاَلٍ مُّبِينٍ(30) فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَهٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلاَّ مَلَكٌ كَرِيمٌ(31) قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِّنَ الصَّاغِرِينَ(32) قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ(33) »

[(یاد کن) زمانی را که یوسف به پدرش گفت: ای پدر! من (در خواب) یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. دیدم (آنها) برای من سجده می کنند* (یعقوب) گفت: ای پسرک من! خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می اندیشند. زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است* و این چنین پروردگارت تو را برمی گزیند و از تعبیر خوا ب ها به تو می آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می کند، همان گونه که قبلاً بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرد. در حقیقت پروردگار تو دانای حکیم است * به راستی در (سرگذشت) یوسف و برادرانش برای پرسندگان عبرت هاست* هنگامی که (برادران او) گفتند: یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما که جمعی نیرومند هستیم، دوست داشتنی ترند. قطعاً پدر ما در گمراهی آشکاری است* (یکی گفت:) یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید تا توجه پدرتان معطوف شما گردد و پس

از او مردمی شایسته باشید* گوینده ای از میان آنان گفت: یوسف را مکشید. اگر کاری می کنید او را در نهانخانه چاه بیفکنید تا برخی از مسافران او را برگیرند* گفتند: ای پدر! تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی دانی، در حالی که ما خیرخواه او هستیم* فردا او را با ما بفرست تا (در چمن) بگردد و بازی کند و ما به خوبی نگهبان او خواهیم بود* گفت: این که او را ببرید سخت مرا اندوهگین می کند و می ترسم از او غافل شوید و گرگ او را بخورد * گفتند: اگر گرگ او را بخورد با این که ما گروهی نیرومند هستیم در آن صورت ما قطعاً (مردمی) بی مقدار خواهیم بود* پس وقتی او را بردند و همداستان شدند تا او را در نهانخانه چاه بگذارند (چنین کردند) و به او وحی کردیم که قطعاً آنان را از این کارشان در حالی که نمی دانند با خبر خواهی کرد* و شامگاهان گریان نزد پدر خود (باز) آمدند * گفتند: ای پدر! ما رفتیم مسابقه دهیم و یوسف را پیش کالای خود نهادیم. آن گاه گرگ او را خورد، ولی تو ما را هر چند راستگو باشیم باور نمی داری* و پیراهنش را (آغشته) به خونی دروغین آوردند. (یعقوب) گفت: (نه) بلکه نفس شما کاری (بد) را برای شما آراسته است. اینک صبری نیکو (برای من بهتر است) و بر آن چه توصیف می کنید. خدا یاری ده است* و کاروانی آمد. پس آب آور خود را فرستادند و دَلوش را انداخت، گفت: مژده این یک پسر است و او را چون کالایی پنهان داشتند و خدا به آن چه می کردند دانا بود * و او را به بهای ناچیزی، چند درهم فروختند و در آن بی رغبت بودند* و آن کس که او را از مصر خریده بود، به همسرش گفت: نیکش بدار شاید به حال ما سود بخشد یا او را به فرزندی اختیار کنیم و بدین گونه ما یوسف را در آن سرزمین مکانت بخشیدیم تا به او تأویل خوابها را بیاموزیم و خدا بر کار خویش چیره است، ولی بیشتر مردم نمی دانند* و چون به حد رشد رسید، او را حکمت و دانش عطا کردیم و نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم* و آن (بانو) که وی در خانه اش بود، خواست از او کام گیرد و درها را (پیاپی) چفت کرد و گفت: بیا که از آن توام. (یوسف) گفت: پناه بر خدا. او آقای من است. به من جای نیکو داده است. قطعاً ستمکاران رستگار نمی شوند* و در حقیقت (آن زن) آهنگ وی کرد و (یوسف نیز) اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می کرد. چنین (کردیم) تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم، چرا که او از بندگان مخلص ما بود* و آن

دو به سوی در بر یکدیگر سبقت گرفتند و (آن زن) پیراهن او را از پشت بدرید و در آستانه در آقای آن زن را یافتند. آن گفت: کیفر کسی که قصد بد به خانواده تو کرده چیست؟ جز این که زندانی یا (دچار) عذابی دردناک شود؟* (یوسف) گفت: او از من کام خواست و شاهدی از خانواده آن زن شهادت داد اگر پیراهن او از جلو چاک خورده، زن راست گفته و او از دروغگویان است* و اگر پیراهن او از پشت دریده شده، زن دروغ گفته و او از راستگویان است* پس چون (شوهرش) دید پیراهن او از پشت چاک خورده است، گفت: بی شک این از نیرنگ شما (زنان) است که نیرنگ شما (زنان) بزرگ است* ای یوسف! از این (پیشامد) روی بگردان و تو (ای زن) برای گناه خود آمرزش بخواه که تو از خطاکاران بوده ای* و (دسته ای از) زنان در شهر گفتند: زن عزیز از غلام خود کام خواسته و سخت خاطرخواه او شده است. به راستی ما او را در گمراهی آشکاری می بینیم* پس چون (همسر عزیز) از مکرشان اطلاع یافت، نزد آنان (کسی) فرستاد و محفلی برایشان آماده ساخت و به هر یک از آنان (میوه و) کاردی داد و (به یوسف) گفت: بر آنان درآی. پس چون (زنان) او را دیدند، وی را بس شگرف یافتند و (از شدت هیجان) دست های خود را بریدند و گفتند: منزه است خدا این بشر نیست، این جز فرشته ای بزرگوار نیست* (زلیخا) گفت: این همان است که درباره او سرزنشم می کردید. آری من از او کام خواستم و(لی) او خود را نگاه داشت و اگر آن چه را به او دستور می دهم، نکند قطعاً زندانی خواهد شد و حتماً از خوارشدگان خواهد گردید* (یوسف) گفت: پروردگارا! زندان برای من دوست داشتنی تر است از آن چه مرا به آن می خوانند و اگر نیرنگ آنان را از من بازنگردانی، به سوی آنان خواهم گرایید و از (جمله) نادانان خواهم شد]

1) علی بن ابراهیم، از محمد بن جعفر، از محمد بن احمد، از علی بن احمد، از کسی دیگر از منقری، از عمرو بن شمر، از اسماعیل سُدّی، از عبد الرحمن بن سابط قُرَشی، از جابر بن عبد الله انصاری در تفسیر آیه «إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی سَاجِدِینَ» و در ذکر نام ستارگان گفت: این ستاره ها عبارتند از: ستاره طارق و حوبان و ذیال و ذو الکتفین و وثاب و قابس و عَمودان و فلیق و مُصبح و صَرح و فروع و ضیاء و نور که مقصود از ضیاء و نور دو ستاره

خورشید و ماه است و همه این ستارگان در آسمان دنیا هستند.(1)

2) و نیز از وی روایت شده است که در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: تأویل خواب یوسف آن بود که حاکم مصر خواهد شد و پدر و مادر و برادرانش بر وی وارد می شوند. اما منظور از خورشید، مادر یوسف، راحیل و منظور از ماه، حضرت یعقوب علیه السلام است. اما یازده ستاره، برادران اویند و هنگامی که بر یوسف وارد شدند و نگاهشان به یوسف افتاد، سجده شکر خدای یگانه را به جای آوردند و آن سجده برای رضای خدا بود.(2)

3) ابن بابویه از محمد بن موسی بن متوکل- که خدایش بیامرزد- از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از ثمالی روایت کرده که گفته است: در روز جمعه ای نماز صبح را همراه با امام سجّاد علیه السلام در مدینه خواندیم و امام بعد از اقامه نماز صبح و نافله صبح(3) از جایش برخاست و به سوی منزلش روانه شد و من نیز او را همراهی می کردم. در منزل، کنیزکی سکینه نام را صدا زده و به او فرمود: هر گدایی که امروز به در خانه من آمد به او غذا دهید، چرا که امروز، روز جمعه است. من عرض کردم: هر کس گدایی کند که مستحق نیست! امام فرمود: ای ثابت! می ترسم بعضی از کسانی که به گدایی می آیند، مستحق باشند و ما آنان را از خود برانیم، در نتیجه به همان مصیبتی دچار بشویم که یعقوب و بچه های او به آن مبتلا شدند. بنابراین همه گدایان را امروز طعام و غذا بدهید،حتماً این کار را بکنید. سپس فرمود: یعقوب هر روز گوسفندی را سر می برید و گوشت آن را به نیازمندان صدقه می داد و خود و زن و فرزندانش نیز از آن می خوردند. روزی گدایی مؤمن، روزه دار و مستحق- که نزد خداوند، قرب و منزلتی داشت و غریب بود- عصر یک روز جمعه، نزدیک افطار از در منزل یعقوب عبور می کرد. از آنان درخواست کمک نمود و چنین ندا داد: به من گدای عابر غریب گرسنه از باقیمانده غذاهایتان، طعام دهید. وی این

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 347.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 341.
3- [3] - سبحه: به معنای نماز تطوع است «معجم الوسیط، ماده سبح»

جمله را چندین بار در آستانه منزل یعقوب تکرار کرد. آنها با آن که صدایش را می شنیدند اما حق او را ندیده گرفتند و گفتار او را باور نداشتند و زمانی که دانست آنان او را اطعام نمی کنند و از ایشان مأیوس شد و شب همه جا را فرا گرفت، استرجاع(1) گفت و اشک ریخت و قصه گرسنگی اش را با خداوند تبارک تعالی در میان گذاشت و شب را با شکم گرسنه به روز رسانید. او روز بعد هم روزه گرفت و با گرسنگی و شکیبایی و حمد و ستایش خداوند متعال صبح خود را آغاز کرد. اما یعقوب و خانواده یعقوب با شکم سیر خوابیدند و شب را به صبح رساندند، در حالی که از غذای شب پیش، مقدار زیادی مانده بود. سپس امام در ادامه فرمود: خداوند متعال در صبحگاه همان شب به یعقوب وحی کرد که: ای یعقوب! بنده ام را آن چنان ذلیل کردی که خشم مرا باعث شدی و بدان سبب مستوجب آن هستی که از جانب من تأدیب شوی و بلا و مصیبت و عقوبت بر تو و خانواده ات فرود آید. ای یعقوب! محبوب ترین پیامبران من و گرامی ترین آنها نزد من کسی است که به بندگان بینوای من رحم کرده و آنان را به خودش نزدیک کند و به آنان غذا دهد و پناهگاه آنان باشد. ای یعقوب! چرا به بنده من «ذمیال» که در عبادت، کوشا و بر کمترین از این دنیا قانع است و شب گذشته، هنگام افطار به عنوان فقیری بر آستانه خانه ات وارد شد و بانگ برآورد که به من گدای غریب، عابر و قانع رحم کنید، رحمت نیاوردی؟ شما چیزی برای خوردن به او ندادید، پس او انّا لله و انّا الیه راجعون گفت و اشک ریخت و به درگاه من شکوه آورد و تا صبح با شکم خالی خوابید و حمد مرا به جای آورد و روز بعد را نیز روزه گرفت؛ اما تو ای یعقوب! همراه با فرزندانت با شکم سیر، شب را به صبح رساندید با آن که غذای اضافی نیز داشتید.

ای یعقوب! مگر نمی دانی که مجازات و بلای من زودتر از دشمنانم به دوستانم می رسد؟ و این از روی لطف و عنایت من به دوستان است وگرنه دشمنانم را به تدریج به آتش انتقام می سوزانم. به عزت و جلالم سوگند که بر تو بلا نازل خواهم کرد و تو و فرزندانت را هدف تیر مصیبت قرار داده و با عقوبت خویش، مجازات خواهم کرد. پس به سرنوشتی که من بر شما رقم خواهم زد، راضی باشید و خود را

1- [1] - استرجع: قال انّا لله و انّا الیه راجعون.

برای مصیبت آماده کنید.

راوی گوید: به امام سجاد علیه السلام عرض کردم: فدایتان بشوم، یوسف کی آن خواب را دید؟ امام فرمود: در همان شبی که یعقوب و فرزندانش شب را با شکم سیر گذراندند، اما «ذمیال» با شکم گرسنه خوابید، و وقتی یوسف آن خواب را دید و صبح آن را با پدرش یعقوب در میان گذاشت، یعقوب با شنیدن خواب یوسف ناراحت شده و اندوه او هم چنان ادامه داشت، تا آن که خداوند متعال به او وحی کرد که آماده بلا شود. یعقوب به یوسف گفت: خوابت را با برادرانت در میان مگذار، زیرا می ترسم که با تو نیرنگ کنند؛ اما یوسف خوابش را از برادرانش پنهان نکرد و آن را برای آنان بیان کرد.

امام سجاد علیه السلام فرمود: اولین بلایی که یعقوب و خانواده اش به آن دچار شدند، حسادت برادران نسبت به یوسف بود، آن زمانی که از او حکایت خواب را شنیدند؛ بنابراین دلهره و نگرانی یعقوب نسبت به یوسف بیشتر شد و ترسید هشداری که خداوند در آمادگی برای مواجهه بلا به او وحی کرده بود، دقیقاً درباره یوسف باشد؛ بنابراین دل مشغولی او نسبت به یوسف در میان فرزندانش بیشتر شد و هنگامی که برادران یوسف متوجه احترام زیاد یعقوب به وی شدند و دیدند که او یوسف را بر آنان ترجیح می دهد، این مسئله بر آنان گران آمده و بدین سان بلا از جانب آنها آغاز شده و با هم توطئه علیه یوسف را آغاز کرده و گفتند: «لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلاَلٍ مُّبِينٍ* اقْتُلُواْ يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُواْ مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ» یعنی بعد از آن عمل توبه می کنید، و بنابراین به یعقوب گفتند: «يَا أَبَانَا مَا لَكَ لاَ تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ* أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ» یعقوب گفت: «إِنِّى لَيَحْزُنُنِى أَن تَذْهَبُواْ بِهِ وَأَخَافُ أَن يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ» این موضوع باعث شد که یعقوب همواره مواظب یوسف باشد تا بلای الهی بر یوسف نازل نشود، چرا که محبت خاصی به او داشت و یوسف در دل پدر از منزلت ویژه ای برخوردار بود. امام علیه السلام فرمود: قدرت الهی و قضا و فرمان نافذ او راجع به یعقوب و یوسف و برادرانش موجب شد یعقوب نتواند آن بلا را از خود و پسرش و سایر فرزندانش دور کند. پس یوسف را همراه آنان فرستاد، در حالی که آن را ناخوش داشته و هر لحظه منتظر نازل شدن بلایی بر پسرش یوسف بود. وقتی یوسف و

برادرانش از خانه خارج شدند، یعقوب به سرعت خود را به آنها رسانید و یوسف را از برادرانش گرفته و در آغوش کشید و گریست و سپس او را به آنها سپرد. آنان شتابان او را بردند، مبادا یعقوب، یوسف را از آنها گرفته و با آنان همراه نکند. هنگامی که او را به نقطه ای دوردست و پردرخت بردند، با هم گفتند: سر وی را می بریم و آن را زیر درختی می افکنیم تا گرگ، شبانه او را بخورد. برادر بزرگ آنها گفت: «لاَ تَقْتُلُواْ يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِی غَيَابَهِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَهِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ» پس او را به سوی چاه برده و او را در آن انداختند. آنها تصور می کردند که یوسف در چاه غرق می شود. وقتی یوسف به قعر چاه رسید برادرانش را صدا زده و گفت: پسران رومین! سلام مرا به یعقوب برسانید. وقتی برادران صدای او را شنیدند به یکدیگر گفتند: از این جا تکان نمی خورید تا وقتی که مطمئن شوید وی مرده است. برادران یوسف همان جا ماندند تا آن که از زنده ماندن او ناامید شدند «وَجَاؤُواْ أَبَاهُمْ عِشَاء يَبْكُونَ* قَالُواْ يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِندَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ» همین که یعقوب این سخنان را از پسرانش شنید، استرجاع گفت و گریست و به یاد وحی الهی و آمادگی برای بلا افتاد؛ بنابراین صبر پیشه کرد و به استقبال آن بلای سخت رفته و به آنها گفت: «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا» سنت خداوند متعال چنین نیست که قبل از آن که تأویل خواب راستین یوسف را نشان دهد، گوشت یوسف را به گرگ بسپارد. ابو حمزه ثمالی گوید: سخنان امام سجاد در همین جا به پایان رسید.(1)

4) شیخ ابراهیم بن ابراهیم اوسی(2) نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: تو با این همه قدرت آیا هرگز خسته و ناتوان شده ای؟ گفت: آری! ای محمد! سه بار چنین شده است؛ اولین بار، روزی بود که ابراهیم به آتش افکنده شد و خداوند به من وحی فرمود که: ابراهیم را دریاب! به عزت و جلالم قسم، اگر ابراهیم قبل از رسیدن تو به آتش برسد، نام تو را از دیوان فرشته ها محو خواهم کرد. من به سرعت به سوی ابراهیم روانه شدم و میان آتش و آسمان به او

1- [1] - علل الشرائع، ج 1، ص 61، باب 41، ح 1.
2- [2] - وی عمر بن ابراهیم انصاری اوسی نویسنده کتاب «زهر الکمام» در بیان داستان یوسف است، «کشف الظنون، ج 2، ص 961».

رسیدم گفتم: ای ابراهیم! آیا به کمک من نیازمندی؟ ابراهیم گفت: به خداوند نیازمند هستم، اما به تو هرگز!

دومین بار زمانی بود که خداوند به ابراهیم دستور داد که پسرش اسماعیل را قربانی کند. در این هنگام، خداوند به من دستور داد که اسماعیل را دریاب، قسم به عزت و جلالم اگر چاقو قبل از رسیدن تو حلقوم اسماعیل را ببرد، نامت را از دیوان فرشته ها محو خواهم کرد. پس شتابان خود را رسانیده و چاقو را در دستان او واژگون کرده و برای او قربانی بردم.

سومین بار زمانی بود که یوسف را در چاه انداختند. خداوند متعال به من وحی فرمود که: ای جبرئیل! یوسف را دریاب! زیرا قسم به عزت و جلالم اگر یوسف قبل از رسیدن تو به داخل چاه بیافتد، نام تو را از دیوان فرشتگان محو خواهم کرد. پس خیلی سریع فرود آمده و او را در بین آسمان و زمین نجات دادم و او را سالم بر روی تخته سنگی که در قعر چاه بود نهادم و همان جا بود که احساس خستگی کردم، چرا که آن چاه، جایگاه مارها و افعی های زهرآگین بود و همین که آن مارها متوجه حضور یوسف در آن جا شدند، به یکدیگر گفتند: مبادا حرکت کنید و از جا بجنبید، زیرا پیامبر بزرگوار میهمان ماست و پای در آستان ما نهاده است. پس هیچ یک از مارها از لانه اش بیرون نیامد، اما افعی ها از لانه بیرون آمدند و خواستند او را نیش بزنند، ولی من بانگی بر سر آنان کشیدم که گوش های آنها را تا روز قیامت کر کرد.

ابن عباس می گوید: زمانی که یوسف علیه السلام سالم در قعر چاه فرود آمد و خیالش از شر مارهای موذی، راحت شد، برادرانش را صدا می زد و می گفت: هر کس قبل از مرگش وصیتی دارد و وصیت من به شما این است که وقتی از این جا به شهر باز می گردید، به یاد تنهایی من باشید و هر وقت احساس امنیت کردید، به یاد ترس و وحشت من بیافتید و اگر غذایی خوردید، به فکر گرسنگی من باشید و اگر آبی نوشیدید، به یاد تشنگی من باشید و اگر با جوانی روبرو شدید، به یاد جوانی من بیافتید.

جبرئیل به یوسف گفت: ای یوسف! این حرف ها را کنار بگذار و از این سخنان دست بکش! و مشغول دعا شو! و بگو: ای خدایی که برطرف کننده اندوهی، ای خدایی که اجابت کننده هر دعایی، ای ترمیم کننده هر شکسته ای، ای خدایی که

در هر آزمایش، حضور داری، ای همدم هر فرد تنها، ای همدم هر غریب، ای آن که در مناجات حضور داری، به حق کلمه توحید «لا إله إلّا انت» از درگاهت درخواست می کنم که در کار من گشایش و فرج و برون رفت، قرار دهی و در دل من محبت خویش را بگذاری تا من جز یاد تو هیچ همّ و غمّ و دغدغه ای نداشته باشم. به لطف و عنایتت، ای مهربان ترین مهربانان. فرشتگان گفتند: پروردگارا! ما صدای راز و نیاز و دعایی می شنویم. صدا، صدای پیامبری است و دعا، دعای یک نبی است. خداوند تعالی به آنها وحی فرمود که: این صدای پیامبرم، یوسف است و سپس خداوند متعال به جبرئیل وحی کرد که نزد یوسف برود و به او بگوید: «لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ».

از ابن عباس در باره عهدی که یعقوب از فرزندانش گرفت، سؤال کردند و او جواب داد: یعقوب به پسرانش گفت: فرزندان من! اگر پسرم یوسف را به من برگردانید که هیچ، اما اگر بازنگردانید از پیامبر امّی که در آخر الزمان می آید، بری خواهید شد. وی دارای امتی است که به سوی حق هدایت می شوند و عدالت را با حق برقرار می کنند. آنان معتقد به آن سخن ارزشمند و عظیم هستند که از آسمان ها و زمین بزرگ تر است و آن این است که: لا إله إلّا الله، محمّد رسول الله علیّ ولیّ الله، پیامبری که دارای شتر و عصا است و خداوند او را «حبیب» نامید. رویی چون ماه دارد و پیشانی چون ستاره درخشان، صاحب حوض و کوثر است و مقام مشهود. پسرعمویی دارد که نامش حیدر است. او همسر دخترش و جانشین وی در میان امتش است. او علی بن ابی طالب علیه السلام است. اگر در مورد فرزندم به من خیانت کنید، هنگام قیامت که به حضور او می روید، از شما روی برخواهد تافت. پسران یعقوب گفتند: بله، می دانیم. یعقوب گفت: «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»(1) [پس خدا بهترین نگهبان است و اوست مهربانترین مهربانان]

پسرانش نیز گفتند: آری چنین است. «فَاللّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ». از ابن عباس سؤال شد: برادران یوسف چگونه یوسف را شناختند؟ گفت: در پیشانی وی نشانه ای وجود داشت که یعقوب و اسحاق و ساره نیز همین علامت را داشتند که یک خال بود. وقتی یوسف بر برادرانش وارد شد و تاج شاهی خود را از

1- [1] - يوسف/ 64.

سر برگرفت، دارای بوی عنبرین بود و آنان آن رایحه را استشمام کردند و او را از طریق آن، شناختند.

5- برمی گردیم به حدیث ابو حمزه ثمالی از امام سجاد علیه السلام

ابو حمزه می گوید: وقتی فردای آن روز، صبحگاهان خدمت ایشان رسیدم به او عرض کردم که: فدای شما گردم! دیروز با من صحبت از یعقوب و فرزندان وی کردید و سپس آن را قطع فرمودید. داستان برادران یوسف و خود یوسف بعد از آن ماجرا چگونه شد؟ امام علیه السلام فرمود: آنان صبح روز بعد با هم گفتند: برویم ببینیم چه بر سر یوسف آمده است، مرده است یا زنده است؟ وقتی سر چاه رسیدند، کنار آن چاه، قافله ای را دیدند که خادم خود را فرستاده بودند تا آب از چاه بیرون بکشد. خادم به محض این که سطل را از چاه برمی گیرد، ناگهان می بیند که پسرکی خود را به سطل آویخته است؛ بنابراین به همراهانش می گوید: «يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ» وقتی او را از چاه بیرون آوردند، برادران یوسف نزد آنها آمده و گفتند: این پسر، برده ماست و دیروز در این چاه افتاده است و امروز آمده بودیم که او را از چاه بیرون آوریم. به این ترتیب، آنها یوسف را از کاروانیان گرفتند و او را به گوشه ای بردند و به یوسف گفتند: یا پیش این کاروانیان می گویی که تو برده مایی و ما تو را به آنها می فروشیم و یا آن که تو را می کشیم. یوسف به آنان گفت: مرا نکشید و هر چه دوست دارید، انجام دهید. پس او را به نزد کاروانیان آوردند و گفتند: کدام یک از شماها این برده را از ما خریداری می کند؟ فردی از کاروان او را از آنان به بیست درهم خریداری کرد. برادران یوسف به مبلغی که آن مرد به آنها داد، قانع شدند. آن مرد، یوسف را از صحرا به مصر برد و به پادشاه مصر فروخت و خداوند فرموده است: «وَقَالَ الَّذِی اشْتَرَاهُ مِن مِّصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِی مَثْوَاهُ عَسَى أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا».

ابو حمزه می گوید: به امام سجاد علیه السلام عرض کردم: آن روزی که برادران، یوسف را در چاه انداختند، یوسف پسری چند ساله بود؟ فرمود: نه سال داشت. عرض کردم: آن وقت فاصله میان خانه یعقوب و مصر چقدر بود؟ فرمود: مسیر دوازده روز سفر. سپس فرمود: یوسف زیباترین انسان دوران خود بود و وقتی به سنین جوانی رسید، همسر پادشاه مصر از او خواست که با وی مرتکب فحشا شود. اما یوسف به او گفت: از شر کردار تو به خداوند متعال پناه می برم. من از

ص:264

خانواده ای هستم که زنا نمی کنند. آن زن درها را بر روی خود و یوسف بست و به او گفت: نترس و خود را بر روی یوسف افکند. یوسف خود را از دست او رهانید و به سوی در گریخت، در را باز کرد و آن زن به او رسید و پیراهنش را از پشت گرفت و آن را از تن یوسف بیرون آورد. اما یوسف در همان حال که پیراهنش در دست او بود، گریخت «وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاء مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِکَ سُوَءًا إِلاَّ أَن يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

امام فرمود: پاد شاه مصر می خواست یوسف را به شدت شکنجه کند. اما یوسف به او گفت: قسم به خدای یعقوب، من هرگز نسبت به زن تو قصد بدی نداشته ام، بلکه این او بود که از من می خواست مرتکب فحشا شوم. اگر می خواهی از این کودک بپرس که کدام یک از ما دو نفر از دیگری خواسته که فحشا مرتکب شود. امام فرمود: در خانه آن زن، کودکی وجود داشت که متعلق به خویشاوندی بود که برای دیدار آنها آمده بودند. پروردگار، آن نوزاد را به سخن گفتن درآورد تا میان آنها قضاوت کرده و موضوع را فیصله دهد. پس آن نوزاد گفت: پادشاها! به پیراهن یوسف نگاه کن، اگر از جلو پاره شده باشد، این یوسف است که قصد فحشا داشته است، اما اگر پیراهنش از پشت، پاره شده باشد، پس این همسر تو است که مرتکب فحشا شده است. وقتی که پادشاه، سخن آن نوزاد و آن چه را که بیان کرد، شنید، سخت ناراحت و اندوهگین شد. پیراهن یوسف را نزد او آوردند. وقتی دید که از پشت، پاره شده است به همسرش گفت: «إِنَّهُ مِن كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ» و به یوسف گفت: «أَعْرِضْ عَنْ هَذَا» نباید کسی از تو چیزی در این مورد بشنود. اما یوسف آن را کتمان نکرد و در شهر پخش شد و تا آن که زنان شهر گفتند: «امْرَأَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ» این سخنان به گوش همسر پادشاه مصر رسید. پس افرادی را به دنبال آن زنان فرستاد و برای آنان مهمانی تدارک دید و برای هر یک از آنها یک میوه ترنج (بالنگ) و چاقویی آورد و به یوسف گفت که: «اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ» و گفتند آن چه را که گفتند. همسر پادشاه مصر به آنان گفت: «فَذَلِكُنَّ الَّذِی لُمْتُنَّنِی فِيهِ» این همان کسی است که به خاطر عشق به او، مرا ملامت می کردید. امام در ادامه فرمود: آن زنان از نزد همسر پادشاه بیرون آمدند و هر کدام مخفیانه و بدون این که دیگری بداند، پیغامی به یوسف فرستادند و خواهان ملاقات با او بودند که یوسف همه آنها را رد کرد و گفت: «وَإِلاَّ

تَصْرِفْ عَنِّی کَیْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَیْهِنَّ وَأَکُن مِّنَ الْجَاهِلِینَ» و خداوند کید و مکر آنها را از او دور کرد. وقتی موضوع یوسف و همسر پادشاه و زنان مصر در بین مردم شایع شد و بعد از آن که پادشاه مصر، سخنان آن کودک را شنید، تصمیم گرفت یوسف را زندانی کند. بنابراین او را به زندان انداخت. همراه با یوسف، دو جوان، وارد زندان شدند. داستان آنان با داستان یوسف، پیوندی دارد و آن را حکایتی است که خداوند متعال آن را در قرآن بیان فرموده است. سپس سخنان امام سجاد علیه السلام به پایان رسید. (1)

6) ابن بابویه روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: یوسف در دوازده سالگی وارد زندان شد و دوازده سال در آن جا ماند و بعد از خروج از زندان، هشتاد سال عمر کرد. بنابراین، او صد و بیست سال عمر کرده است.(2)

7) عیاشی از مسعده بن صدقه نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم فرمود: به خدا قسم من بابعضی از فرزندانم تظاهر به محبت می کنم، او را بر روی رانم می نشانم و به او محبت بیشتری می کنم و از او بیشتر سپاسگزاری و قدردانی می کنم، در حالی که این محبت حق یکی دیگر از فرزندانم است، اما به خاطر ترسیدن از حسادت دیگر فرزندان نسبت به او و این که مبادا آن چه برادران یوسف به یوسف کردند، نسبت به او انجام دهند، [من چنین محبتی را به او ابراز نمی کنم]. پروردگار متعال سوره یوسف را به همین خاطر نازل فرمود که عبرت باشد و ما نسبت به همدیگر حسادت نورزیم، همان طور که برادران یوسف به او رشک ورزیده و در حقش ستم کردند. بنابراین خداوند این سوره را به عنوان لطف و رحمتی در حق دوستان ما و علاقه مندان به ما و کسانی که منکر دشمنان ما هستند، قرار داد. هم چنان که این سوره حجت و برهانی است علیه آنها که با ما جنگ و عداوت و دشمنی دارند.(3)

1- [1] - علل الشرائع، ج 1، ص 63، باب 41، ح 1.
2- [2] - امالی صدوق، ص 208.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 177، ح 2.

8) زراره از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پیامبران پنج نوعند. برخی از آنها فقط صدایی را چون صدای زنجیر می شنوند. پیام خداوند را می گیرند؛ برخی از پیامبران هستند که خداوند، پیام خویش را وقتی در خوابند به آنان می دهد، مانند یوسف و ابراهیم، و برخی فرشته وحی را می بینند و برخی دیگر نیز هستند که پیام خداوند در دل شان افتاده و در گوش آنان باقی می ماند.(1)

9) ابو خدیجه از مردی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: یعقوب تنها به این خاطر به درد دوری از یوسف مبتلا گشت که روزی گوسفند چاقی را قربانی کرده بود و مردی به نام بقوم که از نزدیکان او بود و آهی در بساط نداشت و چیزی را نمی یافت تا روزه خود را با آن افطار کند، نزد او آمد، اما یعقوب او را نادیده گرفت و غذایی به او نداد، پس به غم یوسف و فراق او گرفتار شد. بعد از این ماجرا بود که یک منادی از طرف یعقوب، هر روز صبح بانگ برمی آورد و می گفت: هر کس روزه نیست، ناهار سر سفره یعقوب حضور یابد و به هنگام شب می گفت: هر کس که امروز روزه دار بوده، شام میهمان یعقوب است.(2)

10) از ابو حمزه ثمالی نقل است که می گوید: همراه با امام سجاد علیه السلام در صبح جمعه ای نماز را در مسجد مدینه اقامه کردیم. بعد از نماز، خادمه اش که سکینه نام داشت را صدا زد و به او فرمود: هر نیازمندی که امروز در خانه مرا زد، به او غذا بدهید، چرا که امروز روز جمعه است. من عرض کردم: فدایتان شوم، هر کس که گدایی می کند که مستحق نیست! فرمود: ای ثابت! می ترسم تعدادی از اشخاصی که به گدایی به در خانه ما می آیند مستحق باشند و ما آنان را از خود برانیم و دچار همان مصیبتی شویم که یعقوب و اهل بیت او به آن دچار شدند؛ بنابراین به آنان غذا بدهید، به آنان غذا بدهید.

سپس فرمود: یعقوب هر روز گوسفندی را ذبح می کرد و از گوشت آن به مستمندان صدقه می داد و خود و خانواده اش از آن می خوردند. روزی گدایی مؤمن، عابد و زاهد و روزه دار و مستحق که نزد خداوند متعال نیز قرب و منزلتی داشت و غریب هم بود در غروب روز جمعه ای به وقت افطار از مقابل خانه یعقوب گذر کرد

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 177، ح 3.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 178، ح 4.

و از آنها درخواست کمک نمود و از آنان خواست تا از باقیمانده غذایشان به او بدهند تا روزه خود را باز کند. او این جملات را بارها در مقابل خانه یعقوب، تکرار کرد، اما آنان با آن که صدایش را می شنیدند، حقش را نادیده گرفتند و گفتارش را باور نکردند و آن مرد، هنگامی که دانست آنان به او غذایی نمی دهند و از ایشان مأیوس شد و شب همه جا را فرا گرفت، استرجاع «إنّا لله و إنّا إلیه راجعون» گفت و گریه کرد و حکایت گرسنگی اش را با خداوند متعال در میان گذاشت و شب را با شکم گرسنه به صبح رسانید. او روز بعد را روزه گرفت و با شکمی گرسنه اما صبورانه و سپاسگزار از لطف خداوند، روز خود را آغاز نمود.

اما یعقوب و خانواده اش با شکم سیر خوابیدند و شب را به صبح رساندند در حالی که از غذای شب گذشته، مقدار زیادی مانده بود.

امام در ادامه فرمود: خداوند متعال در صبحگاه همان شب به یعقوب وحی کرد که: ای یعقوب! بنده ام را آن چنان ذلیل کردی که خشم مرا برانگیختی و به همین خاطر، مستوجب آن شدی که از سوی من، ادب شوی و بلا و مجازات من بر تو و فرزندانت فرود آید. ای یعقوب! محبوب ترین پیامبران و گرامی ترین آنها نزد من، کسی است که به بندگان بینوای من ترحم کرده و آنان را به خود نزدیک کرده و آنان را اطعام کند و پناهگاه آنان باشد. ای یعقوب! چرا به بنده ام «ذمیال» که در عبادت، کوشا و از دنیا به کمترین، قانع بود و شب گذشته به وقت افطار، به عنوان فقیری در درگاه خانه ات حضور یافت و بانگ برآورد که به من گدای غریب، عابر قانع، رحم کنید، رحم نکردید و چیزی برای خوردن به او ندادید تا آن که او استرجاع گفته و گریه کرد و شکوه اش را به درگاه من آورد و تا صبح با شکم گرسنه خوابید و حمد مرا به جای آورد. او روز بعد را هم روزه گرفت. اما تو ای یعقوب! همراه با فرزندانت با شکم سیر، شب را به صبح رساندی با وجود این که غذای اضافی برای آن فقیر نیز داشتید.

ای یعقوب! مگر نمی دانستی مجازات و بلای من زودتر از دشمنان من به دوستانم می رسد؟ و این نیز از روی لطف و عنایت من به اولیا و دوستانم می باشد. از سوی دیگر، انتقام من از دشمنانم، تدریجی است. به عزت و جلالم سوگند که بلای خویش را بر تو فرود خواهم آورد و تو و فرزندانت را به مصیبت ها مبتلا کرده و با مجازات خود، تو را ادب خواهم کرد. آماده بلای من شوید و به قضای من،

ص:268

خشنود و به مصیبت هایی که در راه است، شکیبا باشید.

ابو حمزه گوید: من به امام سجاد علیه السلام عرض کردم: یوسف چه وقتی آن خواب را دید؟ فرمود: در همان شبی که یعقوب و فرزندانش شب را با شکم سیر گذراندند، اما «ذمیال» با شکم گرسنه خوابید. وقتی یوسف آن خواب را دید، صبح هنگام، آن را با پدرش در میان گذاشت. یعقوب که به او وحی رسیده بود آماده بلا و مصیبت شود، با شنیدن خواب یوسف، به غم و اندوه گرفتار شد و به یوسف گفت: خوابت را با برادرانت در میان مگذار؛ زیرا می ترسم که با تو نیرنگ کنند و دسیسه ای برای تو بچینند. اما یوسف، خواب خویش را از برادرانش پنهان نکرد و آن را برای آنان بازگو کرد.

امام سجاد علیه السلام فرمود: اولین بلایی که یعقوب و خانواده اش به آن دچار شدند، حسادت برادران نسبت به یوسف بود، آن گاه که داستان خواب یوسف را از او شنیدند.- حضرت فرمود: - از آن پس، عطوفت و عنایت یعقوب نسبت به یوسف دو چندان شد و ترسید هشداری که خداوند در مورد آمادگی برای مواجهه با بلا به او وحی نموده است، دقیقاً درباره یوسف بوده باشد؛ بنابراین در میان فرزندانش دل مشغولی او نسبت به یوسف شدت یافت. هنگامی که برادران یوسف، متوجه احترام زیاد یعقوب به او شدند و دیدند که وی یوسف را بر آنان ترجیح می دهد، بر آنان گران آمده و بدین سان بلای مذکور از جانب آنان آغاز شد و دسیسه چینی را آغاز کرده و گفتند: «لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلاَلٍ مُّبِينٍ* اقْتُلُواْ يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُواْ مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ» یعنی بعد از این کار توبه کنید. در این هنگام به یعقوب گفتند: «يَا أَبَانَا مَا لَكَ لاَ تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ» «أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ». یعقوب گفت: «إِنِّى لَيَحْزُنُنِى أَن تَذْهَبُواْ بِهِ وَأَخَافُ أَن يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ» زیرا یعقوب می ترسید که بلای خداوند بر او، در باره یوسف باشد؛ چرا که با توجه به علاقه شدیدی که به یوسف داشت، زمینه برای فرود آمدن بلا بر یوسف کاملاً آماده بود.

امام علیه السلام فرمود: قدرت و قضای الهی، فرمان نافذ او درباره یعقوب و یوسف و برادرانش سیطره یافت و یعقوب نتوانست آن بلا را از خود دور کند، پس برخلاف میل و اراده خویش، یوسف را به آنان سپرد و با نگرانی منتظر بود که

ص:269

یوسف، هدف بلای الهی قرار گیرد، چرا که یوسف در دل پدر، جایگاه ویژه ای داشت. وقتی یوسف همراه برادران از خانه بیرون رفت، یعقوب به سرعت خود را به آنها رسانید و یوسف را از برادران گرفته و به سینه خود چسبانید و در آغوش کشید و گریست و سپس بر خلاف میل و اراده خود، آنان شتابان او را بردند مبادایعقوب، یوسف را از آنها باز پس گیرد و دیگر به آنان نسپارد. هنگامی که به نقطه دوری رسیدند، او را به منطقه ای پردرخت بردند و با هم گفتند: سر او را می بُریم و او را زیر درختی می افکنیم تا شب هنگام، گرگ، او را بخورد. بزرگ ترین برادر گفت: «لاَ تَقْتُلُواْ یُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِی غَیَابَهِ الْجُبِّ یَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّیَّارَهِ إِن کُنتُمْ فَاعِلِینَ». پس او را به سوی چاه بردند و در قعر چاه انداختند. آنان فکر می کردند یوسف در چاه غرق می شود. وقتی یوسف به قعر چاه رسید، برادرانش را صدا زد و گفت: پسران رومین! سلام مرا به یعقوب برسانید. وقتی برادران، صدای او را شنیدند به یکدیگر گفتند: تا زمانی که از مرگ او مطمئن نشده ایم، نباید از این جا برویم. حضرت فرمود: برادران یوسف همان جا ماندند تا آن که از زنده بودن او ناامید شدند. «وَجَاؤُواْ أَبَاهُمْ عِشَاء یَبْکُونَ* قَالُواْ یَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَکْنَا یُوسُفَ عِندَ مَتَاعِنَا فَأَکَلَهُ الذِّئْبُ» همین که یعقوب این سخنان را از پسرانش شنید، استرجاع گفته و گریست و به یاد وحی الهی و آمادگی برای مواجهه با بلا افتاد. پس صبر پیشه کرد و خود را به این آزمایش الهی سپرد و به آنان گفت: «بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنفُسُکُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِیلٌ» سنت خداوند متعال چنین نیست که پیش از آن که تأویل رؤیای صادقه یوسف را نشان دهد، گوشت یوسف را به گرگ بسپارد. ابو حمزه گوید: در همین جا سخنان امام سجاد علیه السلام به پایان رسید.(1)

11) مِسمَع ابو سیّار از امام صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود: هنگامی که یوسف در چاه افتاد، جبرئیل نزد او فرود آمد و به او گفت: ای جوان! در این جا چه می کنی؟ چه کسی تو را به قعر این چاه افکنده است؟ یوسف گفت: به خاطر قرب و منزلتی که نزد پدرم داشتم، برادرانم به من حسادت ورزیدند و مرا در قعر این چاه افکندند. جبرئیل به او گفت: دوست داری از این چاه، بیرون آیی؟ یوسف گفت: این قدرت خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب است که می تواند مرا از این چاه

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 179، ح 5.

برون آورد.

جبرئیل به یوسف گفت: خداوند ابراهیم و اسحاق و یعقوب به تو می گوید: بگو: پروردگارا! حمد و سپاس از آن توست، هیچ معبودی جز تو که بر همه منت می نهی نیست، تو آفریننده آسمان ها و زمین هستی و دارای شُکوه و عظمت و جلال، از پیشگاه تو درخواست می کنم که بر محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام درود بفرستی و مرا از این حالت برهانی و در کار من، گشایشی قرار دهی و از جایی که در گمان من نیست، به من روزی رسانی. یوسف این دعا را گفت و در همان روز، خداوند، گره از کار او گشود و وی را از تاریکی چاه نجات بخشید و از فریب و نیرنگ آن زن رهانید و سلطنت مصر را به گونه ای به او داد که به هیچ روی به گمان او نمی رسید.

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: و از جایی که به گمان من می رسد و آن جا که در گمان من نمی گنجد، به من روزی می دهی.(1)

12) زید شحّام از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ» فرمود: در آن وقت یوسف، هفت ساله بود.(2)

13) جابر بن عبد الله انصاری در توضیح آیه «إِنِّی رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِی سَاجِدِينَ» گفته است: امام در وجه تسمیه ستاره ها فرمود: نام آن ستاره ها عبارتست از: طارق، حوبان، امان، ذو کتاف، وابس، وثاب، عروان، فلیق، فصیح، صرح، فروع، و ضیا و نور، که منظور از دو اسم ضیا و نور، خورشید و ماه است و همه این ستارگان بر آسمان احاطه دارند.(3)

14) ابو جمیله از مردی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی پیراهن یوسف را برای یعقوب آوردند گفت: خدایا! این چه گرگ مهربانی بوده که پیراهن را پاره نکرده است. امام علیه السلام فرمود: بر روی لباس، لکه

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 181، ح 6.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 181، ح 7.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 182، ح 9.

خون وجود داشت.

15) ابو حمزه ثمالی می گوید: سخنان امام سجاد علیه السلام در همین جا پایان پذیرفت و من صبح روز بعد خدمت امام علیه السلام رسیدم و به ایشان عرض کردم: فدایتان گردم! شما دیروز داستان یعقوب و پسرانش را برای من می گفتید و سخنان خود را ناتمام گذاشتید. از آن پس، چه ماجرایی برای یوسف رخ داد؟

امام علیه السلام فرمود: آنان صبح روز بعد با هم گفتند: برویم ببینیم بر سر یوسف چه آمده است؟ مرده است یا زنده؟ وقتی به نزدیکی چاه رسیدند، در کنار چاه کاروانی را دیدند که خادم خود را فرستاده بودند تا با سطل، آب از چاه بیرون بکشد. همین که خادم، سطل را کشید، ناگهان پسری را دید که خود را به سطل آویخته است، پس به همراهانش گفت: «یَا بُشْرَی هَذَا غُلاَمٌ» وقتی او را از آن چاه بیرون آورد، برادران یوسف نزد آنان آمده و گفتند: این پسر، برده ماست و دیروز در این چاه افتاده است و ما امروز آمده بودیم تا او را از چاه بیرون آوریم. به این ترتیب، آنان یوسف را از کاروانیان گرفته و به گوشه ای بردند و به او گفتند: یا پیش این کاروانیان می گویی که تو برده ما هستی و ما تو را به آنها می فروشیم و یا آن که تو را می کشیم. یوسف به آنان گفت: مرا نکشید، هر کاری که می خواهید، انجام بدهید.

پس او را نزد کاروانیان آورده و گفتند: آیا در میان شما کسی هست که این برده را از ما خریداری کند؟ فردی از کاروانیان او را به قیمت بیست درهم خرید و برادران یوسف به مبلغی که آن فرد به آنها داد، قانع شدند؛ زیرا ارزشی برای یوسف، قائل نبودند. خریدار، یوسف را با خود به سرزمین مصر برد و به پادشاه مصر فروخت. خداوند متعال در این باره فرموده است: «وَقَالَ الَّذِی اشْتَرَاهُ مِن مِّصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَکْرِمِی مَثْوَاهُ عَسَی أَن یَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا»(1) [و آن کس که او را از مصر خریده بود به همسرش گفت: نیکش بدار شاید به حال ما سود بخشد یا او را به فرزندی اختیار کنیم].

16) حسن از مردی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 182، ح 10.

درباره آیه: «وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَهٍ» فرمود: مبلغی که او را فروختند، بیست درهم بود.(1)

17) از امام رضا علیه السلام همین حدیث روایت شده و این جمله به آن افزوده شده است: بَخْس به معنای کم کردن و کاستن است و قیمت سگ شکاری است و اگر کشته شود، دیه آن بیست درهم است.(2)

18) عبد الله بن سلیمان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: یوسف نزد پدر و مادرش عزیز و گرامی بود، تا آن که به بردگی برده شد و به کمترین و نازل ترین قیمت فروخته شد؛ اما خداوند متعال از این امر دریغ نورزید که او را به جایی برساند که پادشاه شود.(3)

19) ابن حصین از امام باقر علیه السلام در توضیح آیه «وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَهٍ» فرمود: تعداد آن درهم ها هجده درهم بود.(4)

20) با همین سند از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود: تعداد آن درهم ها بیست درهم بود که قیمت یک سگ شکاری است که کشته شود و کلمه بَخس به معنای نقص و کاستن است.(5)

21) ابو حمزه ثمالی می گوید: به امام علیه السلام عرض کردم: روزی که یوسف به چاه افکنده شد، چند ساله بود؟ فرمود: هفت ساله بود.

عرض کردم: مسافت میان منزل یعقوب تا مصر در آن روز چقدر بود؟ فرمود: فاصله مسیر پیمودن هیجده روز بود.

امام فرمود: یوسف زیباترین انسان زمانه خود بود. وقتی به سن جوانی رسید، همسر پادشاه از او درخواست کرد که مرتکب فحشا شود، اما یوسف به او گفت: به خداوند پناه می برم! من از خانواده ای هستم که زنا نمی کنند. سپس آن زن، همه

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 183، ح 11.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 183، ح 12.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 183، ح 13.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 183، ح 14.

5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 183، ح 14.

درها را بر روی خود و یوسف بست و به یوسف گفت: نترس، و آن گاه خود را بر روی یوسف افکند. یوسف از دست او فرار کرد و به سمت در گریخت و در را باز کرد. همسر پادشاه یوسف را دنبال کرد و پیراهن او را از پشت گرفت و به طرف خود کشید و یوسف در همان حال که پیراهنش در دست همسر پادشاه بود، گریخت.(1)

22) برخی از یاران ما از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: هنگامی که آن زن خواست با یوسف درآویزد و یوسف نیز بر آن شد، به یوسف گفت: همان جایی که هستی، بمان. یوسف گفت: چرا؟ گفت: می خواهم روی بت را بپوشانم تا ما را نبیند. یوسف خدا را در همین حین به یاد آورد و یقین پیدا کرد که خداوند متعال او را می بیند، پس از چنگ او گریخت.(2)

23) محمد بن قیس از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که شنیدم امام می فرمود: زمانی که یوسف بند شلوارش را می گشود، تصویر یعقوب در حالی که انگشتش را می گزید در مقابلش مجسم شد که به او چنین می گفت: یوسف! و یوسف گریخت، سپس امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که من هرگز عورت پدرم را ندیده ام و پدرم هرگز عورت جدّم را ندیده است و جدّم نیز عورت پدرش را هرگز ندیده است- سپس امام فرمود: یوسف در حالی که انگشت خود را به دندان می گزید از جا جهید و گریخت و آب از انگشت شست پایش خارج شد.(3)

24) یکی از یاران ما از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت از من پرسید: مردم در باره آیه «لَوْلا أَن رَّأَی بُرْهَانَ رَبِّهِ» چه می گویند؟ عرض کردم: می گویند که: یوسف، یعقوب را دید که انگشتش را می گزید. امام فرمود: خیر، چنان که ایشان می گویند، نیست. عرض کردم: پس یوسف چه چیزی را دید؟ فرمود:

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 183، ح 16.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 184، ح 17.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 184، ح 18. (همان گونه که در مقدمه متذکر شدیم چون مرحوم بحرانی در صدد جمع آوری همه روایات بوده است، برخی از روایات نامعتبر نظیر همین روایت را نیز ذکر کرده است.

اما همان گونه که می بینیم بلافاصله با ذکر روایت بعدی نشان داده است که این روایت اعتبار ندارد. ناشر)

زمانی که آن زن خواست با یوسف درآویزد و یوسف نیز بر آن شد، آن زن به سوی بتی که در خانه نگه می داشت، رفت و لباسی را روی آن انداخت. یوسف به او گفت: چرا چنین کردی؟ زن گفت: لباسی را بر روی آن انداختم، شرم دارم از این که ما را ببیند. یوسف گفت: تو از این بتی که نه می بیند و نه می شنود، شرم می کنی، پس چگونه من از پروردگارم شرم نکنم؟ !(1)

25) عمر بن ابراهیم اوسی آورده است که از حضرت محمد رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت شده است که: مکر زنان از مکر شیطان بزرگ تر است؛ زیرا خداوند فرموده است: «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا»(2) [نیرنگ شیطان (در نهایت) ضعیف است]

26) برگردیم به روایت ابو حمزه ثمالی: یوسف در همان حال که پیراهنش در چنگ همسر پادشاه بود، گریخت «وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاء مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوَءًا إِلاَّ أَن يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» امام علیه السلام فرمود: پادشاه مصر می خواست یوسف را شکنجه کند، اما یوسف به او گفت: به خدای یعقوب قسم می خورم که من هرگز نسبت به همسر تو قصد بدی نداشته ام، بلکه این همسر تو بود که از من می خواست مرتکب فحشا شوم؛ از این کودک بپرس که کدام یک از ما دو نفر، این خواسته ناشایست را از دیگری خواسته است. امام فرمود: در خانه آن زن، نوزادی در گهواره وجود داشت که مادرش از خویشاوندان آن زن بود و برای دیدن بستگان به آن جا آمده بود. پادشاه گفت: این، کودکی بیش نیست و نمی تواند حرف بزند. یوسف گفت: با او سخن بگو که خداوند، زبان او را به کلام می گشاید. پادشاه با کودک سخن گفت و خداوند با قدرت لایزال خویش، او را به نطق درآورد و به پادشاه گفت: ای پادشاه! به پیراهن نگاه کن، اگر پیراهن از جلو پاره شده باشد، یوسف از او خواسته تا مرتکب این عمل ناشایست شود، اما اگر از پشت پاره شده باشد، پس این همسر توست که خواسته با یوسف درآویزد و یوسف راست گفته و این زن، از دروغگویان است.

وقتی پادشاه سخن آن نوزاد را شنید و به داستان او گوش سپرد، سخت

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 185، ح 19.

2- [2] - نساء/ 76.

ناراحت و پریشان شد و دستور داد تا پیراهن را بیاورند. وقتی پیراهن یوسف را نزد او آوردند و دید که از پشت، پاره شده است، به همسرش گفت: «إِنَّهُ مِن كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ» و به یوسف گفت: «أَعْرِضْ عَنْ هَذَا» نباید در این مورد، کسی از تو چیزی بشنود. اما یوسف آن را کتمان نکرد و این ماجرا را در شهر پخش کرد. به طوری که برخی از زنان شهر گفتند: «امْرَأَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ» این سخنان به گوش همسر پادشاه رسید و آنان را به یک مهمانی دعوت کرد و برای آنان مجلس و غذایی تدارک دید و برای هر کدام از آنان، میوه ترنج (بالنگ) و چاقویی آورد و به یوسف گفت: «اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ».

و گفتند آن چه را که گفتند. پس همسر پادشاه به آنان گفت: «فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ» یعنی به خاطر عشق و دوستی با او. سپس امام فرمود: آن زنان از نزد همسر پادشاه بیرون آمدند و هر کدام از آنان مخفیانه و به دور از چشم همسران خود برای یوسف، پیغام فرستادند و خواستار ملاقات با او شدند. اما یوسف، دعوت همه آنان را رد کرد و گفت: «رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ» زمانی که ماجرای یوسف و همسر پادشاه و زنان مصر در شهر شایع شد، پادشاه با توجه به سخنانی که از نوزاد شنیده بود، بر آن شد تا یوسف را به زندان بیافکند. همین کار را نیز کرد و یوسف را به زندان انداخت. همزمان با زندانی شدن یوسف، دو جوان دیگر نیز وارد زندان شدند. داستان آنان و داستان یوسف را خداوند در کتاب خویش بیان کرده است.

ابو حمزه گوید: سپس سخنان امام سجاد علیه السلام در همین جا به پایان رسید.(1)

27) علی بن ابراهیم گفت: پدرم از عمرو بن شهر، از جابر، از امام باقرعلیه السلام روایت کرده است که فرمود: از جمله اخبار یوسف، آن است که وی یازده برادر ناتنی و یک برادر تنی داشت که نامش بنیامین بود و یعقوب، اسرائیل خدا بود. اسرائیل خدا یعنی بنده مخلص خدا. یعقوب، فرزند اسحاق پیامبر بود که او نیز پسر ابراهیم، خلیل الله بود. یوسف در نه سالگی آن خواب را دید و آن را با پدرش در میان نهاد. یعقوب به او گفت: «يَا بُنَيَّ لاَ تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُواْ لَكَ كَيْدًا» یعنی علیه تو، مکر و حیله می کنند. یعقوب به یوسف گفت: «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ

وَيُعَلِّمُکَ مِن تَأْوِيلِ الأحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْکَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ کَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْکَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّکَ عَلِيمٌ حَکِيمٌ».

ص:276

1- [1] - تفسير عياشى، ج 2، ص 182، ح 20.

یوسف، زیباترین مردم زمانه خود بود، یعقوب، او را دوست داشت و او را بر دیگر فرزندان خود ترجیح می داد. به همین دلیل، برادرانش به او حسادت کردند و در جمع خودشان، سخنانی را گفتند که خداوند متعال، آن را نقل کرده است: «إِذْ قَالُواْ لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِى ضَلاَلٍ مُّبِينٍ» بنابراین تصمیم به کشتن یوسف گرفتند و گفتند: او را می کشیم تا پدرمان فقط به ما توجه کند و به ما تعلق داشته باشد. لاوی گفت: نباید او را بکشیم، بلکه باید او را از مقابل دیدگان پدر مخفی کنیم و با او تنها شویم. خداوند، سخن آنان را چنین نقل کرده است: «يَا أَبَانَا مَا لَکَ لاَ تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ* أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ» یعنی به چوپانی گوسفندان بیاید «وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» بنابراین خداوند، این جملات را بر زبان یعقوب، جاری ساخت: «إِنِّى لَيَحْزُنُنِى أَن تَذْهَبُواْ بِهِ وَأَخَافُ أَن يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ» آنان، همان طور که خداوند تبارک و تعالی فرموده است، گفتند: «لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَاسِرُونَ» و مقصود از عُصبه (گروه) ، یک جماعت ده تا سیزده نفره است. «فَلَمَّا ذَهَبُواْ بِهِ وَأَجْمَعُواْ أَن يَجْعَلُوهُ فِى غَيَابَهِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَآ إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ» یعنی آن چه را که می خواستند با او انجام دهند، به اطلاع شان می رسانی.(1)

28) و نیز گفته است: در روایت ابو جارود به نقل از امام باقر علیه السلام در توضیح آیه «لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لاَ يَشْعُرُونَ» آمده است که حضرت فرمود: متوجه نمی شوند که تو، یوسف هستی. جبرئیل نزد یوسف آمد و این خبر را به او داد.(2)

29) علی بن ابراهیم: لاوی گفت: «أَلْقُوهُ فِى غَيَابَهِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ السَّيَّارَهِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ» بنابراین یوسف را لبه چاه، نزدیک کردند و به او گفتند: پیراهنت

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 342.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 342.

را از تن درآر. او گریست و گفت: ای برادران من! لباس را از تن من بیرون نیاورید. یکی از برادران، به روی او چاقو کشید و او را تهدید کرد و گفت: اگر پیراهنت را از تن بیرون نیاوری، تو را می کشیم. یوسف، پیراهن را از تن بیرون آورد و سپس، او را با سطل به درون چاه فرستادند و از او دور شدند. یوسف در چاه گفت: ای خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب! بر ناتوانی و بیچارگی و سن کم من، رحمت آور. کاروانی از اهالی مصر در آن جا فرود آمده مردی را فرستادند تا برای کاروانیان، از آن چاه، آب بکشد. وقتی آن مرد، سطل خود را در چاه انداخت، یوسف، خود را به سطل آویخت و آنان، سطل را به همراه یوسف بیرون کشیدند و دیدند که پسری بسیار خوش سیما و ماه طلعت، از چاه بیرون آمد، پس دَوان دَوان نزد ارباب خود رفتند و گفتند: مژده بدهید که پسری پیدا کرده ایم؛ او را از چاه بیرون می آوریم و می فروشیم و پولش را سرمایه می کنیم. این خبر به گوش برادران یوسف رسید و آنان بلافاصله، نزد کاروانیان آمده و گفتند: این، برده ماست. سپس به یوسف گفتند: اگر اقرار نکنی که برده ما هستی، بی گمان تو را خواهیم کشت. کاروانیان به یوسف گفتند: چه می گویی؟ یوسف گفت: راست می گویند، من برده آنان هستم. کاروانیان گفتند: او را به ما می فروشید؟ گفتند: آری. پس آنها به این شرط که یوسف را به مصر ببرند، او را فروختند. «وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَهٍ وَكَانُواْ فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ» امام فرمود: بهایی که برای یوسف پرداخته شد، هجده درهم بود. یوسف برای برادرانش ارزشی نداشت، چنان که خداوند متعال فرموده است: «كَانُواْ فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ».(1)

30) علی بن ابراهیم گفته است: احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر نقل کرده است که امام رضا علیه السلام در تفسیر آیه «وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَهٍ» فرمود: بهایی که یوسف را به آن فروختند، بیست درهم بود- بخس به معنای کاستی و نقص است- ارزش سگ شکاری، اگر کشته می شد، بیست درهم بود.

31) و نیز گفته است: در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «وَجَآؤُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ» نقل شده است که فرمود: آنان بزغاله (یک

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 342.

ساله ای) را بر روی پیراهن یوسف، ذبح کردند.(1)

32) علی بن ابراهیم گفت: برادران یوسف به خانه برگشتند و گفتند: سراغ پیراهن یوسف می رویم و آن را به خون، آغشته می کنیم و به پدرمان می گوییم: گرگ او را خورده است.

وقتی چنین کردند، لاوی به آنان گفت: ای جماعت! مگر ما فرزند یعقوب، اسرائیل خدا، فرزند اسحاق، پیامبر خدا و فرزند ابراهیم، خلیل الله نیستیم؟ فکر می کنید خداوند، این رفتار ما را از پیامبرانش، پنهان می کند؟ گفتند: پس چاره چیست؟ گفت: برمی خیزیم و غسل می کنیم و نماز جماعت می خوانیم و به درگاه خداوند زاری می کنیم و درخواست می کنیم که آن را از پیامبرش مخفی کند؛ چرا که خداوند، بخشنده و بزرگوار است. پس برخاستند و غسل کردند. در سنت ابراهیم و اسحاق و یعقوب، نماز جماعت، با حضور حداقل یازده نفر تشکیل می شد. یکی از این یازده نفر، امام جماعت می شد و دیگران، پشت سر او نماز می خواندند، گفتند: اکنون که ما، ده نفر هستیم و امام نداریم، چه کنیم؟ لاوی گفت: پروردگار را امام جماعت خود قرار می دهیم. پس نماز خوانده و به درگاه پروردگار، تضرع کرده و گریستند و گفتند: پروردگارا! این کار ما را بپوشان. سپس «وَجَاؤُواْ أَبَاهُمْ عِشَاء يَبْكُونَ» در حالی که پیراهن آغشته به خون را همراه خود داشتند «قَالُواْ يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ» یعنی مسابقه دویدن گذاشته بودیم «وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِندَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ* وَجَآؤُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ» سپس یعقوب گفت: آن گرگ، چقدر نسبت به یوسف، درنده و خشمگین و نسبت به پیراهنش، چه مهربان و دلسوز بوده است! یوسف را خورده، اما پیراهن او را پاره نکرده است. فرمود: یوسف را به مصر بردند و او را به عزیز فروختند. عزیز مصر به همسرش گفت: «لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ» یعنی جایگاه و منزلت او را نکو دار، «عَسَى أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا» عزیز مصر، فرزندی نداشت، پس یوسف را گرامی داشته و او را بزرگ کردند. وقتی یوسف به سن بلوغ رسید، زن عزیز مصر، عاشق او شد. یوسف به قدری زیبا بود که چشم هر زنی به او می افتاد، عاشق او می شد؛ هر مردی

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 343.

هم که او را می دید، به او علاقه مند می شد. روی یوسف، چونان ماه شب چهارده بود. همسر عزیز مصر از وی درخواست کرد که پرده عصمت خویش بدرد و با او درآویزد. خداوند در این باره فرمود: «وَرَاوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِهَا عَن نَّفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَیْتَ لَکَ قَالَ مَعَاذَ اللّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوَایَ إِنَّهُ لاَ یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» همسر عزیز، پیوسته در کار خدعه و نیرنگ بود و در گوش یوسف می خواند تا این که به موقعیت مناسب رسید؛ خداوند فرمود: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلا أَن رَّأَی بُرْهَانَ رَبِّهِ» پس همسر عزیز برخاست و درها را قفل کرد و چون خواستند چنان کنند، یوسف چهره یعقوب را در گوشه ای از آن خانه دید که انگشت در دهان می گزید و می گفت: ای یوسف! تقدیر آسمانی تو آن است که در زمره پیامبران باشی، اما اکنون بر آنی تا در زمین، از جمله زناکاران شمرده شوی؟! پس یوسف دریافت که خطا کرده است.(1)

33) شیخ در امالی، با سند خود در باره این آیه که خداوند از قول یعقوب، نقل می کند: «فَصَبرٌ جَمِیلٌ» روایت کرده است که حضرت فرمود: بدون هر گونه گله و شکایت.(2) مؤلف گوید: در کتاب امالی، پیش از این حدیث، حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است.

34) ابن بابویه گفته است: احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مُکَتَّب و علی بن عبد الله ورّاق- که خداوند از آنان خشنود باد- گویند: علی بن ابراهیم بن هاشم، از قاسم بن محمد برمکی، از ابو صلت هروی نقل کرده که گفته است: هنگامی که مأمون، دانشمندان مسلمان و دیگر دانشمندان ادیان یهودی و مسیحی و مجوس و صائبی ها (ستاره پرستان) و دانشمندان سایر مذاهبی که حرفی برای گفتن داشتند را جمع کرد تا با امام رضا مناظره کنند، هر کدام که موضوعی را مطرح می کرد، امام، او را با دلیل و برهان قانع می کرد و سر جایش می نشاند؛ گویی سنگ در دهانش می نهاد. در این میان، علی بن محمد بن جهم برخاست و از امام پرسید: ای فرزند رسول خدا! آیا به عصمت پیامبران، اعتقاد داری؟ فرمود: بلی. پس گفت: نظر شما درباره این فرموده خداوند متعال راجع به

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 343.
2- [2] - امالی، ج 1، ص 300

حضرت یوسف چیست؟ «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا» امام فرمود: درباره این فرموده پروردگار در باره یوسف «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا» باید گفت که آن زن، قصد معصیت داشت و یوسف بر آن بود تا اگر او را به فحشا مجبور کند، آن زن را به قتل برساند؛ زیرا گناه رابطه بین آن دو، بسیار بزرگ بود. پس خداوند، یوسف را از قتل و ارتکاب فحشا رهانید. خداوند در این مورد فرمود: «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاء» که مقصود از واژه «سوء» قتل است و منظور از «فحشاء» زنا است.(1)

35) و نیز ابن بابویه نقل کرده است که تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی- که خداوند از او خشنود باد- گوید: پدرم از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جهم، نقل می کند که: در مجلس مأمون حضور یافتم، علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز آن جا بود. مأمون از وی پرسید: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، مگر شما نمی گویید: همانا پیامبران، معصومند؟ فرمود: بله. و راوی، همان حدیث را نقل کرد تا آن جا که مأمون گفت: در باره آیه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلا أَن رَّأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» نظرت چیست؟ امام رضا علیه السلام فرمود: البته که آن زن خواست تا با یوسف درآویزد. یوسف نیز اگر برهان پروردگار خویش را نمی دید، اراده می کرد تا با آن زن، درآویزد. هم چنان که او چنین بود؛ اما یوسف، معصوم بود و معصوم، قصد گناه نکرده و مرتکب فحشا نمی شود. پدرم از پدرش، امام صادق علیه السلام روایت کرد که: آن زن قصد کرد که آن کار را بکند، ولی یوسف، قصد کرد که مرتکب آن کار ناشایست نشود. پس مأمون گفت: ای ابو الحسن! خداوند به تو خیر دهد.(2)

36) و نیز ابن بابویه از پدرش- که خداوند او را بیامرزد- از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، محمد بن سنان، از خلف بن حماد، از کسی، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که در توضیح آیه «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 171، باب 14، ح 1.
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 179، باب 15، ح 1.

وَالْفَحْشَاء» فرمود: یعنی مانع شدیم که در زنا وارد شود.(1)

37) و نیز ابن بابویه با سند خود از امام سجاد علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «لَوْلا أَن رَّأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» فرموده است: همسر عزیز به سوی بت رفت و لباسی بر روی آن افکند. یوسف از او پرسید: چرا چنین کردی؟ آن زن گفت: خجالت می کشم که این بت، ما را ببیند. یوسف به او گفت: تو از چیزی که نه می شنود و نه می بیند، نه درک دارد و نه می خورد و نه می نوشد، شرم می کنی؛ اما من از کسی که انسان را آفریده و به او تعلیم داده است، شرم نکنم؟! و این تفسیر همین آیه است که خداوند فرموده است: «لَوْلا أَن رَّأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»(2). این حدیث با اندکی اختلاف در صحیفه امام رضا علیه السلام از امام سجاد علیه السلام نقل شده است.

38) ابن بسطام در کتاب طب الائمه علیهم السلام از محمد بن قاسم بن منجاب، از خلف بن حماد، از عبد الله بن مسکان، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام نقل کرد که پروردگار متعال فرمود: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلا أَن رَّأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاء» مقصود از کلمه «سوء» در این آیه، زنا است.(3)

39) ابن بابویه از پدرش- که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از احمد بن هلال، از محمد بن سنان، از محمد بن عبد الله بن رباط، از محمد بن نعمان احول، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره این گفته خداوند: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا» فرموده است: مقصود از «أَشُدَّهُ» یعنی به سن هیجده سالگی رسید و «استوی» یعنی ریش درآورد.(4)

40) علی بن ابراهیم، از پدرش، از برخی از شیعیان در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که می فرماید: زمانی که همسر عزیز قصد یوسف

1- [1] - معانی الاخبار، ص 172، ح 1.
2- [2] - عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 49، باب 31، ح، 162.
3- [3] - طب الائمه، ص 55.

4- [4] - معانى الاخبار، ص 226، ح 1.

کرد و یوسف نیز قصد وی نمود، آن زن برخاست و به سوی بتی که در خانه نگه می داشت، رفت و ملحفه ای را روی آن انداخت. یوسف به او گفت: چرا چنین می کنی؟ گفت: لباسی را روی صورت این بت انداختم که ما را نبیند؛ زیرا از او خجالت می کشم. یوسف به او گفت: تو از بتی که نه می بیند و نه می شنود، شرم داری و من از پروردگارم شرم نکنم؟! پس از جا پرید و شروع به دویدن کرد. آن زن نیز به دنبال او دوید. در همین حال، عزیز مصر، آنان را دید. خداوند متعال، این حکایت را چنین بیان فرموده است: «وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِن دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ» پس زن عزیز، پیش دستی کرده و به عزیز گفت: «مَا جَزَاء مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوَءًا إِلاَّ أَن يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» یوسف به عزیز گفت: «هِيَ رَاوَدَتْنِي عَن نَّفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا» در این جا، خداوند متعال به یوسف الهام فرمود که به پادشاه بگوید: از این نوزاد که در گهواره است، بپرس؛ چرا که این کودک، گواهی خواهد داد که این زن، مرتکب فحشا شده است. پس عزیز، ماجرا را از آن کودک پرسید. خداوند، زبان کودک را در گهواره به نفع یوسف گشود تا بگوید: «إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِن قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الكَاذِبِينَ* وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِن الصَّادِقِينَ» و زمانی که پادشاه دید که پیراهن یوسف از پشت پاره شده است، به همسر گفت: «إِنَّهُ مِن كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ» و بعد به یوسف گفت: «أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ» این خبر در مصر شایع شد و زنان مصر، شروع به نقل این ماجرا در هر کوی و بَرزن کرده و همسر عزیز را به خاطر کارش ملامت و سرزنش می کردند و او را به زشتی یاد نمودند؛ که خداوند متعال سخنان آنان را در این آیه نقل فرموده است: «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا».(1)

41) علی بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در توضیح آیه: «قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا» فرمود: عشق به یوسف، او را از مردم، غافل کرده بود و نمی توانست به چیزی غیر او فکر کند. منظور از «حجاب» همان شغاف است و «شغاف» یعنی حجاب و پرده قلب.(2)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 344.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 345.

42) علی بن ابراهیم می گوید: سخنان زنان مصر به گوش همسر عزیز رسید و بلافاصله، افرادی را به دنبال زنان مسئولان و بزرگان مصر فرستاد و آنان را در خانه خود جمع کرد و مجلسی را تدارک دید و به هر یک از زنان، بالنگ و چاقویی داد و به آنان گفت: میوه قاچ کنید. سپس به یوسف که در اتاقی دیگر بود، گفت: نزد آنان درآی؛ و یوسف از آن اتاق بیرون آمد و وقتی چشم زنان به یوسف افتاد، دستان خود را بریدند و سخنانی را گفتند که خداوند تبارک و تعالی، آن را حکایت کرده است: «فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً» یعنی بالنگ، «وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلاَّ مَلَكٌ كَرِيمٌ» پس همسر عزیز گفت: «فَذَلِكُنَّ الَّذِى لُمْتُنَّنِى فِيهِ» یعنی در عشق او، «وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ» یعنی از او درخواست کرده ام «فَاسَتَعْصَمَ» اما او نپذیرفته است. سپس گفت: «وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِّنَ الصَّاغِرِينَ» همین که یوسف، آن روز را به شب رسانید، همه زنانی که او را در آن مجلس دیده بودند، یوسف را به خود فراخواندند. از این رو، یوسف به ستوه آمده و گفت: «رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَىَّ مِمَّا يَدْعُونَنِى إِلَيْهِ وَإِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّى كَيْدَهُنَّ» یعنی مکر و حیله آن زنان «أَصْبُ إِلَيْهِنَّ» به آنان متمایل می شوم. پس همسر عزیز فرمان داد تا او را حبس کنند و به این ترتیب، یوسف به زندان افتاد.(1)

«ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّن بَعْدِ مَا رَأَوُاْ الآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ(35)...بِرَحْمَتِنَا مَن نَّشَاء وَلاَ نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ(56) »

«ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّن بَعْدِ مَا رَأَوُاْ الآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ(35) وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانَ قَالَ أَحَدُهُمَآ إِنِّى أَرَانِى أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الآخَرُ إِنِّى أَرَانِى أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِى خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ(36) قَالَ لاَ يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلاَّ نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَن يَأْتِيكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِى رَبِّى إِنِّى تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لاَّ يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَهُم بِالآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ(37) وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَآئِى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَن نُّشْرِكَ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 345.

بِاللّهِ مِن شَىْءٍ ذَلِکَ مِن فَضْلِ اللّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لاَ يَشْکُرُونَ(38) يَا صَاحِبَىِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ(39) مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلاَّ أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَآؤُکُم مَّا أَنزَلَ اللّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِنِ الْحُکْمُ إِلاَّ لِلّهِ أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِيَّاهُ ذَلِکَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ(40) يَا صَاحِبَىِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُکُمَا فَيَسْقِى رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْکُلُ الطَّيْرُ مِن رَّأْسِهِ قُضِىَ الأَمْرُ الَّذِى فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ(41) وَقَالَ لِلَّذِى ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْکُرْنِى عِندَ رَبِّکَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِکْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِى السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ(42) وَقَالَ الْمَلِکُ إِنِّى أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلاَتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلأُ أَفْتُونِى فِى رُؤْيَاىَ إِن کُنتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ(43) قَالُواْ أَضْغَاثُ أَحْلاَمٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الأَحْلاَمِ بِعَالِمِينَ(44) وَقَالَ الَّذِى نَجَا مِنْهُمَا وَادَّکَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَاْ أُنَبِّئُکُم بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ(45) يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِى سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنبُلاَتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَّعَلِّى أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ(46) قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدتُّمْ فَذَرُوهُ فِى سُنبُلِهِ إِلاَّ قَلِيلاً مِّمَّا تَأْکُلُونَ(47) ثُمَّ يَأْتِى مِن بَعْدِ ذَلِکَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْکُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلاَّ قَلِيلاً مِّمَّا تُحْصِنُونَ(48) ثُمَّ يَأْتِى مِن بَعْدِ ذَلِکَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ(49) وَقَالَ الْمَلِکُ ائْتُونِى بِهِ فَلَمَّا جَاءهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّکَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللاَّتِى قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّى بِکَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ(50) قَالَ مَا خَطْبُکُنَّ إِذْ رَاوَدتُّنَّ يُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِن سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَاْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ(51) ذَلِکَ لِيَعْلَمَ أَنِّى لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِى کَيْدَ الْخَائِنِينَ(52) وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِى إِنَّ النَّفْسَ لأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلاَّ مَا رَحِمَ رَبِّىَ إِنَّ رَبِّى غَفُورٌ رَّحِيمٌ(53) وَقَالَ الْمَلِکُ ائْتُونِى بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِى فَلَمَّا کَلَّمَهُ قَالَ إِنَّکَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مِکِينٌ

أَمِينٌ(54) قَالَ اجْعَلْنِی عَلَی خَزَآئِنِ الأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ(55) وَکَذَلِکَ مَکَّنَّا لِیُوسُفَ فِی الأَرْضِ یَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَیْثُ یَشَاءُ نُصِیبُ بِرَحْمَتِنَا مَن نَّشَاء وَلاَ نُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ(56) »

[آن گاه پس از دیدن آن نشانه ها به نظرشان آمد که او را تا چندی به زندان افکنند* و دو جوان با او به زندان درآمدند. (روزی) یکی از آن دو گفت: من خویشتن را (به خواب) دیدم که (انگور برای) شراب می فشارم و دیگری گفت: من خود را (به خواب) دیدم که بر روی سرم نان می برم و پرندگان از آن می خورند. به ما از تعبیرش خبر ده که ما تو را از نیکوکاران می بینیم* گفت: غذایی را که روزی شماست برای شما نمی آورند، مگر آن که من از تعبیر آن به شما خبر می دهم، پیش از آن که (تعبیر آن) به شما برسد. این از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است. من آیین قومی را که به خدا اعتقاد ندارند و منکر آخرتند، رها کرده ام* و آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی نموده ام. برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خدا کنیم. این از عنایت خدا بر ما و بر مردم است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند* ای دو رفیق زندانیم! آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟* شما به جای او جز نام هایی (چند) را نمی پرستید که شما و پدرانتان آنها را نامگذاری کرده اید و خدا دلیلی بر (حقانیت) آنها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست؛ دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست، ولی بیشتر مردم نمی دانند* ای دو رفیق زندانیم! اما یکی از شما به آقای خود باده می نوشاند و اما دیگری به دار آویخته می شود و پرندگان از (مغز) سرش می خورند. امری که شما دو تن از من جویا شدید، تحقق یافت* و (یوسف) به آن کس از آن دو که گمان می کرد خلاص می شود، گفت: مرا نزد آقای خود به یاد آور و(لی) شیطان، یادآوری به آقایش را از یاد او برد. در نتیجه چند سالی در زندان ماند * و پادشاه (مصر) گفت: من (در خواب) دیدم هفت گاو فربه است که هفت (گاو) لاغر آنها را می خورند و هفت خوشه سبز و (هفت خوشه) خشکیده دیگر ای سران قوم! اگر خواب تعبیر می کنید در باره خواب من به من نظر دهید* گفتند: خواب هایی است پریشان و ما به تعبیر خواب های آشفته دانا نیستیم* و آن کس از آن دو (زندانی) که نجات یافته و پس از چندی (یوسف را) به خاطر آورده بود، گفت: مرا به (زندان) بفرستید تا

شما را از تعبیر آن خبر دهم* ای یوسف ای مرد راستگوی! در باره (این خواب که) هفت گاو فربه هفت (گاو) لاغر آنها را می خورند و هفت خوشه سبز و (هفت خوشه) خشکیده دیگر به ما نظر ده تا به سوی مردم برگردم شاید آنان (تعبیرش را) بدانند* گفت: هفت سال پی در پی می کارید و آن چه را درویدید جز اندکی را که می خورید، در خوشه اش واگذارید* آن گاه پس از آن هفت سال سخت می آید که آن چه را برای آن (سال ها) از پیش نهاده اید جز اندکی را که ذخیره می کنید، همه را خواهند خورد* آن گاه پس از آن سالی فرا می رسد که به مردم در آن (سال) باران می رسد و در آن آب میوه می گیرند* و پادشاه گفت: او را نزد من آورید. پس هنگامی که آن فرستاده نزد وی آمد (یوسف) گفت: نزد آقای خویش برگرد و از او بپرس که حال آن زنانی که دست های خود را بریدند چگونه است؟ زیرا پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است* (پادشاه) گفت: وقتی از یوسف کام (می) خواستید چه منظور داشتید؟ زنان گفتند: منزه است خدا، ما گناهی بر او نمی دانیم. همسر عزیز گفت: اکنون حقیقت آشکار شد. من (بودم که) از او کام خواستم و بی شک او از راستگویان است* (یوسف گفت) این (درخواست اعاده حیثیت) برای آن بود که (عزیز) بداند من در نهان به او خیانت نکردم و خدا نیرنگ خائنان را به جایی نمی رساند* و من نفس خود را تبرئه نمی کنم، چرا که نفس قطعاً به بدی امر می کند، مگر کسی را که خدا رحم کند؛ زیرا پروردگار من آمرزنده مهربان است* و پادشاه گفت: او را نزد من آورید تا وی را خاص خود کنم. پس چون با او سخن راند گفت: تو امروز نزد ما با منزلت و امین هستی* (یوسف) گفت: مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که من نگهبانی دانا هستم * و بدین گونه یوسف را در سرزمین (مصر) قدرت دادیم که در آن هر جا که می خواست، سکونت می کرد. هر که را بخواهیم به رحمت خود می رسانیم و اجر نیکوکاران را تباه نمی سازیم]

1) علی بن ابراهیم گفت: در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در توضیح آیه «ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّن بَعْدِ مَا رَأَوُاْ الآيَاتِ لَيَسْجُنُنَّهُ حَتَّى حِينٍ» فرمود: منظور از این آیات، گواهی آن نوزاد، پیراهن از پشت پاره شده و نیز دویدن یوسف و همسر عزیز تا رسیدن به در است؛ به طوری که صدای کشیده شدن یوسف، توسط همسر عزیز، از پشت در شنیده می شد. وقتی یوسف از خواسته او

سر باز زد، از شوهرش مصرّانه درخواست نمود که او را زندانی کند و سرانجام، یوسف زندانی شد. «وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانَ» یعنی دو غلام پادشاه بودند، یکی از آنان نانوا بود و دیگری ساقی پادشاه، و آن کس که دروغ گفته بود و خواب ندیده بود، همان نانوا بود.(1)

2) به حدیث علی بن ابراهیم بازگشت، گفت: پادشاه مصر، دو نفر را مأمور یوسف کرد تا مواظب او باشند، وقتی با او وارد زندان شدند، به او گفتند: شغل تو چیست؟ گفت: خواب گذار (مفسّر خواب) هستم. یکی از آن دو مأمور، خوابی دید که خداوند متعال در قرآن به آن اشاره فرموده است: «أعصر خمراً» یوسف در تأویل خواب او گفت: از زندان، خارج می شوی و ساقی پادشاه خواهی شد و شأن و منزلت تو نزد او بالا می رود. «وَقَالَ الآخَرُ إِنِّی أَرَانِی أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِی خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ» در حالی که وی چنین خوابی را ندیده بود. یوسف به او گفت: مفهوم خواب تو آن است که پادشاه، تو را می کشد و به دار می آویزد و پرندگان از سر تو می خورند. آن مرد خندید و گفت: من خوابی ندیده ام. اما یوسف، چنان که پروردگار متعال از او نقل می کند، گفت: «يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِی رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِن رَّأْسِهِ قُضِیَ الأَمْرُ الَّذِی فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ» امام صادق علیه السلام در توضیح آیه «إِنَّا نَرَاکَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» فرمود: یوسف بر سر بالین بیماران، حضور می یافت و بینوا و محتاج را سرپرستی می کرد و نیاز زندانیان را برآورده می ساخت. وقتی شخصی که در خواب دیده بود ساقی پادشاه می شود، خواست از زندان بیرون برود، یوسف به او گفت: «اذْكُرْنِی عِندَ رَبِّکَ» اما همان طور که خداوند در قرآن فرموده: «فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ».(2)

3) علی بن ابراهیم گفته است: حسن بن علی از پدرش، از اسماعیل بن عمر، از شُعَیب عَقَرقُوفی، از امام صادق علیه السلام، روایت کرده است که فرمود: جبرئیل نزد یوسف آمد و به او گفت: پروردگار عالمیان به تو درود می فرستد و از تو می پرسد: چه کسی تو را در قالب زیباترین مخلوقات قرار داد؟ امام علیه السلام فرمود: یوسف فریادی کشید و گونه بر خاک نهاد و گفت: تو، ای پروردگار! سپس

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 345.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 345.

جبرئیل گفت: خداوند می گوید: چه کسی تو را از میان فرزندان یعقوب، محبوب دل پدر کرد؟ امام فرمود: پس یوسف فریادی کشید و روی بر خاک نهاد و گفت: تو، ای پروردگار! جبرئیل گفت: خداوند می گوید: وقتی تو را به اعماق چاه انداختند و اطمینان داشتی که خواهی مرد، چه کسی تو را نجات داد؟ حضرت فرمود: پس یوسف، فریاد زد و گونه بر خاک نهاد و سپس گفت: تو ای پروردگار. فرمود: پس خداوند، تو را مجازات می کند؛ چرا که از دیگری کمک خواستی «فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنِینَ».(1)

امام علیه السلام می فرماید: وقتی مدت زندانی شدن به سر آمد و خداوند به وی اجازه داد تا برای درخواست گشایش دعا کند، یوسف چهره بر خاک نهاد و گفت: پروردگارا! اگر چه گناهانم موجب بی آبرویی من نزد تو شده است، اما به آبرویی که پدران صالح من، همانند ابراهیم و اسحاق و یعقوب، نزد تو دارند، از درگاهت درخواست می کنم که مرا از این وضع برهانی؛ و خداوند نیز گره از کار او گشود.

به امام عرض کردم: فدایتان شوم! ما هم می توانیم با همین عبارات دعا کنیم؟ حضرت فرمود: این گونه دعا کنید: «اللهم ان کان ذنوبی قد اخلقت وجهی عندک، فانّی أتوجه الیک بنبیک، نبی الرحمه، محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمه علیهم السلام». [پروردگارا! اگر چه گناهان من باعث بی آبرویی من نزد شما شده است، ولی به آبروی پیامبرت، پیامبر رحمت، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین وامامان علیه السلام، روی به درگاه تو می آورم].

4) علی بن ابراهیم علیه السلام گوید: سپس پادشاه خوابی دید و به وزیرانش گفت: من در خواب دیدم که «سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ» یعنی هفت گاو لاغر اندام، و نیز در خواب دیدم: «سَبْعَ سُنبُلاَتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ یَابِسَاتٍ» و امام صادق علیه السلام به جای کلمه «سنبلات» سنابل تلاوت فرمود. سپس پادشاه مصر گفت: «یَا أَیُّهَا الْمَلأُ أَفْتُونِی فِی رُؤْیَایَ إِن کُنتُمْ لِلرُّؤْیَا تَعْبُرُونَ» اما آنها نتوانستند خواب او را تأویل کنند. پس همان مردی که در کنار پادشاه ایستاده بود

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 345.

به یاد خوابی که دیده بود، افتاد و بعد از هفت سال، یوسف را به یاد آورد. و خداوند فرموده است: «وَقَالَ الَّذِی نَجَا مِنْهُمَا وَادَّکَرَ بَعْدَ أُمَّهٍ» یعنی بعد از گذشت این مدت «أَنَاْ أُنَبِّئُکُم بِتَأْوِیلِهِ فَأَرْسِلُونِ» پس نزد یوسف آمد و گفت: «أَیُّهَا الصِّدِّیقُ أَفْتِنَا فِی سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ یَأْکُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنبُلاَتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ یَابِسَاتٍ».

یوسف گفت: «تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِینَ دَأَبًا فَمَا حَصَدتُّمْ فَذَرُوهُ فِی سُنبُلِهِ إِلاَّ قَلِیلًا مِّمَّا تَأْکُلُونَ» یعنی سنبله ها را نکوبید؛ چرا که در طول این هفت سال، گندیده و فاسد می شود، ولی اگر داخل خوشه خود بماند، فاسد نخواهد شد. «ثُمَّ یَأْتِی مِن بَعْدِ ذَلِکَ سَبْعٌ شِدَادٌ یَأْکُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ» یعنی هفت سال، قحطی سختی پدید می آید و در این هفت سال، آن چه را که در هفت سال گذشته انبار کرده اید، می خورید. امام صادق علیه السلام فرمود: آیه، این گونه نازل شده است: «ما قربتّم لهن»(1) [آن را که نزدیک کردید برای سال های قحط و تنگی].

«ثُمَّ یَأْتِی مِن بَعْدِ ذَلِکَ عَامٌ فِیهِ یُغَاثُ النَّاسُ وَفِیهِ یَعْصِرُونَ» یعنی باران برایشان می بارد. امام صادق علیه السلام می فرماید: مردی نزد امام علی علیه السلام، این آیه را تلاوت کرد: «ثُمَّ یَأْتِی مِن بَعْدِ ذَلِکَ عَامٌ فِیهِ یُغَاثُ النَّاسُ وَفِیهِ یَعْصِرُونَ» یعصرون را به صورت فعل معلوم خواند. امام فرمود: وای بر تو باد! چه چیزی را می فشرند؟ آیا انگور می فشارند و خمر می گیرند؟ آن مرد به امام علیه السلام گفت: ای امیر مؤمنان! این آیه را چگونه بخوانم؟ حضرت فرمود: این گونه نازل شده است: «وَفِیهِ یُعْصَرُونَ»(2) یعنی پس از این سال های گرسنگی، باران بر مردم ببارد. دلیل این قرائت، این آیه مبارکه است که می فرماید: «وَأَنزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاء ثَجَّاجًا»(3) [و از ابرهای متراکم آبی ریزان فرود آوردیم]

پس آن مرد نزد پادشاه برگشت و آن چه را که یوسف به او گفته بود، به اطلاع پادشاه رسانید. پادشاه گفت: «ائْتُونِی بِهِ فَلَمَّا جَاءهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَی

1- [1] - به مجمع البیان، ج 5، ص 406، نگاه کنید.
2- [2] - امام صادق علیه السلام و اعرج و عیسی بن عمر (یعصرون) تلاوت می کردند، با ضم حرف «ی» و فتح «صاد» و حمزه و کسایی و

خلف «تَعصِرون» با فتح «ت» و کسر «ص» قرائت می کردند؛ اما بقیه قاریان با حرف «ی» قرائت کردند. «مجمع البیان، ج 5، ص 407».
3- [3] - نبأ/ 14.

رَبِّکَ» یعنی نزد پادشاه برگردد «فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَهِ اللاَّتِی قَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ إِنَّ رَبِّی بِکَیْدِهِنَّ عَلِیمٌ» پادشاه، آن زنان را فراخواند و از آنها پرسید: «مَا خَطْبُکُنَّ إِذْ رَاوَدتُّنَّ یُوسُفَ عَن نَّفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَیْهِ مِن سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَهُ الْعَزِیزِ الآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَاْ رَاوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِینَ* ذَلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ وَأَنَّ اللّهَ لاَ یَهْدِی کَیْدَ الْخَائِنِینَ» یعنی امروز دیگر همچون گذشته، نسبت دروغ به او نمی دهم. سپس گفت: «وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لأَمَّارَهٌ بِالسُّوءِ» یعنی به بدی و زشتی، فرمان می دهد «إِلاَّ مَا رَحِمَ رَبِّیَ» پادشاه گفت: «ائْتُونِی بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِی» و وقتی چشمش به یوسف افتاد «قَالَ إِنَّکَ الْیَوْمَ لَدَیْنَا مِکِینٌ أَمِینٌ» پس هر چه می خواهی، به من بگو «قَالَ اجْعَلْنِی عَلَی خَزَآئِنِ الأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ» یعنی انبارهای گندم و مخازن آن را به من بسپار؛ و شاه نیز مسئولیت آنها را به یوسف داد. خداوند در این باره فرمود: «وَکَذَلِکَ مَکَّنَّا لِیُوسُفَ فِی الأَرْضِ یَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَیْثُ یَشَاءُ».(1)

5) طبرسی در کتاب نبوت با سند خود از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن بنت اِلیاس گفته است: شنیدم که امام رضا علیه السلام می فرمود: یوسف به کار جمع آوری آذوقه مشغول شد و در طول آن هفت سال حاصلخیز و پربار، غذای زیادی جمع آوری کرد و در انبارها قرار داد. وقتی آن هفت سال گذشت و هفت سال قحطی فرا رسید، اقدام به فروختن آذوقه و طعام کرد. در سال اول قحطی، غذا را قیمت درهم و دینارها می فروخت؛ به طوری که همه درهم و دینار مصریان به خزانه یوسف سرازیر شد. در سال دوم، غذا را به قیمت زیورآلات و جواهر می فروخت؛ به طوری که همه جواهرات و زیورآلات مصریان به خزانه یوسف، سرازیر شد. در سال سوم، یوسف غذا را به بهای چهارپایان و گاو و گوسفند می فروخت. بدین سان، تمامی چهارپایان مصر و اطراف آن به تملّک یوسف درآمد. در سال چهارم، غذا را به بهای کنیزکان و بردگان می فروخت و بدین سان، تمامی کنیزان و بردگان مصر و اطراف آن به تملّک یوسف درآمدند. او در سال پنجم، غذا را به بهای خانه و املاک فروخت و همه خانه ها و املاک مصر و اطرافش در زمره ما یملک یوسف درآمد. در سال ششم، در مقابل غذا، مزرعه و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 347.

آب خریداری کرد و به این ترتیب، همه مزارع و آب های مصر و اطرافش به تملّک یوسف درآمد. در سال هفتم، غذا را به بهای آزادی مردمان فروخت؛ به طوری که دیگر در مصر و اطراف آن، انسان آزاد و برده ای نبود، مگر این که به تملک یوسف درآمده بود. بدین سان، یوسف، مالک جان و مال و بردگان آنان شد و مردم می گفتند: ما ندیده ایم و نشنیده ایم که خداوند به هیچ پادشاهی، به اندازه یوسف، سیاست و دانش و تدبیر داده باشد.

سپس یوسف به پادشاه گفت: پادشاها! نظر شما راجع به این که سلطنت مصر و اطراف آن را به من بسپاری و زمام اختیار آن را در کف من بنهی، چیست؟ اکنون رأی خود را به ما بگو؛ من، امور مصریان را از آن روی سامان ندادم که آن را ویران کنم و آنان را از بلا نجات ندادم تا خود، بلای جان آنان شوم، این پروردگار متعال بود که آنان را به دست من نجات داد. پادشاه گفت: هر طوری که خودت می خواهی، رفتار کن؛ رأی، رأی توست. یوسف گفت: پادشاها! خداوند و شما را به گواهی می گیرم که من همه مردم مصر را از نوع بردگی، آزاد کرده و اموال و بردگان شان را به آنها پس دادم و ای پادشاه به شما نیز انگشتر و تاج و تخت را باز پس دادم، به این شرط که منش مرا در حکومت اتخاذ کرده و جز با مشورت من، حکم نفرمایی. پادشاه به یوسف گفت: برای من، بسی مایه مباهات و افتخار خواهد بود که به راهی جز راه تو نروم و جز به فرمان و مشورت تو حکم نرانم؛ اگر تو نبودی، مرا قدرت انجام چنین اقداماتی نبود و هیچ گاه به چنین سمت و سویی رهنمون نمی شدم. تو حکومت مرا چنان عزیز و پایدار ساختی که کسی را یاری دستیابی به آن نیست. من گواهی می دهم که هیچ معبودی، جز الله نیست، یکی است و شریکی ندارد و تو رسول خدایی؛ پس در اجرای مسئولیتی که به تو داده ام، بکوش که تو را نزد ما جایگاهی ویژه و مقامی سترگ است.

6) ابن بابویه در کتاب الغیبه(1) در حدیثی مسند، روایت کرده است که: در کشور حبشه، تخته سنگی پیدا شد که نوشته ای بر آن حک شده بود. اسقف آن را خواند و آن را به زبان حبشی تفسیر کرد، سپس به زبان عربی برگردانده شد و دیدند که در آن نوشته شده است: من ریّان بن دومغ هستم. از ابو عبد الله مدینی

1- [1] - مقصود از کتاب «الغیبه» کتاب کمال الدین و تمام النعمه است.

معنای ریّان را پرسیدند و این که «ریّان» کیست؟ وی گفت: نام پدر عزیز و پادشاه مصر در زمان یوسف پیامبر، ریّان بن دومغ بوده است. عمر عزیز مصر، هفتصد سال و پدرش ریّان هزار و هفتصد سال و عمر دومغ، سه هزار سال بود.

با ترجمه آن سنگ نبشته، دریافتند که در آن آمده است: من ریّان بن دومغ هستم. در جستجوی سرچشمه و منبع رود بزرگ نیل بودم که یکباره، سرچشمه آن را یافتم. وقتی از منزل بیرون آمدم، چهارصد هزار نفر با من بود؛ هشتاد سال راه رفتیم تا آن که به تاریکی ها و دریایی که به همه دنیا احاطه دارد، رسیدیم. در آن جا نیل را دیدم که این دریای پهناور و محیط به دنیا را قطع می کرد و از آن می گذشت. من هیچ روزنه ای برای بیرون رفتن از آن نداشتم، یاران و همراهانم از پا درآمدند. چهار هزار نفر بیشتر برایم نمانده بود. ترسیدم که سلطنت و حکومت من از بین برود و نابود شود؛ بنابراین به مصر برگشتم و اهرام و برانی (پستو) را ساختم و دو هرم خاص را بنا کردم و گنجینه ها و ذخایر خود را در آن نهادم و در این باره شعری گفته ام.

- اشعار زیادی را ذکر می کند که این چند بیت، از آن جمله است:

من صاحب اهرام و مالک سرتاسر سرزمین مصر هستم. من سازنده پستوها و درگاه های آن هستم.

قدرت و توانایی دست ها و نیروی تدبیرم را در این اهرام نقش کردم، به طوری که با گذشت روزگاران کهنه نمی شود و ویران نمی گردد.

گنج هایی بزرگ و شگفت هایی در این اهرام وجود دارد. روزگار را فجایعی بزرگ و یورش هایی سخت است. قفل های من و شگفتی های هنر و صنعت مرا ولیّ پروردگارم خواهد گشود و برملا خواهد ساخت، کسی که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد.

ظهور او در گوشه ای از خانه خدا خواهد بود و جهان را گریزی نیست از آن که نام او را به تارک جهان بنگارد و عظمت و بلندمرتبگی او را فریاد کند.

ابن بابویه گوید: ابو الجیش خُمارَوَیه بن احمد بن طولون می گوید: تردیدی نیست که این خصال و ویژگی ها را فقط در قائم آل محمد علیهم السلام می توان

ص:293

یافت. سپس تخته سنگ را به مکان خود بازگرداندند.(1)

7) عیاشی از محمد بن مروان از کسی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: یوسف به خواستگاری زنی زیباروی رفت، آن زن در پاسخ به خواسته یوسف گفت: غلام پادشاه به خواستگاری دختری همچون من آمده است؟ امام فرمود: سپس یوسف، آن دختر را از پدرش خواستگاری کرد. پدرش گفت: دخترم، خودش تصمیم می گیرد و هر چه بگوید، همان است. امام فرمود: پس آن دختر را از خداوند، خواستگاری کرد، خداوند به او وحی کرد که: او را به همسری تو درآوردم.

آن گاه یوسف، کسی را نزد آن زن فرستاد و پیام داد که می خواهم به دیدار شما بیایم. آن زن پیغام فرستاد که: به دیدن ما بیا. چون یوسف به خانه درآمد، خانه به نور یوسف، روشن شد. آن زن گفت: او فقط می تواند یک فرشته بزرگوار خداوند باشد. یوسف، آب طلبید. آن زن برخاست تا کاسه، پر آب کند و او را آب بنوشاند. یوسف خواست که کاسه آب را از دست او بگیرد که آن زن، دهان خویش را به یوسف سپرد. یوسف به او می گفت: صبر کن، شتاب مکن. حضرت فرمود: و یوسف با آن زن ازدواج کرد.(2)

8) عباس بن هلال گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: زندانبان به یوسف می گفت: من واقعاً تو را دوست دارم! یوسف به او گفت: چنین مگو؛ زیرا عمه ام مرا دوست داشت و تهمت سرقت به من زد، پدرم مرا دوست داشت و برادرانم بر من رشک بردند و مرا فروختند، همسر عزیز مصر مرا دوست داشت و به زندانم افکند.(3)

9) ابن سنان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که: جبرئیل در زندان، نزد یوسف آمد و به او گفت: به دنبال هر نماز واجبی این جملات را بگو: «اللهم اجعل لی فرجاً و مخرجاً، و ارزقنی من حیث احتسب و من حیث لا احتسب»

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 510، باب 54، ح 1.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 186، ح 20.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 186، ح 21.

[پروردگارا! برای من گشایش و گریزی از سختی ها قرار بده و از آن جا که در گمانم می گنجد و از آن جا که در گمانم نمی آید، به من روزی رسان].(1)

10) طِربال از امام صادق علیه السلام روایت می کند که امام فرمود: زمانی که پادشاه مصر دستور داد تا یوسف را زندانی کنند، خداوند تفسیر خواب را به یوسف الهام کرد و یوسف، خواب زندانی ها را برای آنان تعبیر می کرد. همان روزی که یوسف به زندان افتاد، دو جوان دیگر نیز به زندان افتادند و چون شب را به صبح رساندند، به یوسف گفتند: ما خوابی دیده ایم، تعبیر آن را برای ما بگو. یوسف گفت: چه خوابی دیده اید؟ یکی از آن دو گفت: خواب دیدم که بر روی سرم، نان داشتم و پرندگان از آنان می خوردند. دیگری گفت: من در خواب دیدم که برای پادشاه شراب می ریزم. یوسف تعبیر خواب آن دو را چنان که در قرآن کریم آمده است، تأویل کرد؛ سپس به آن شخصی که فکر می کرد نجات خواهد یافت، گفت: نزد اربابت، مرا یاد کن! امام علیه السلام فرمود: یوسف به درگاه خداوند تضرع نکرد و از وی کمک نخواست، به همین خاطر، پروردگار فرموده است: «فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ».

امام علیه السلام می فرماید: خداوند در همان لحظه به یوسف وحی کرد که: ای یوسف! چه کسی آن خواب را که دیده بودی، به تو نشان داد؟ چه کسی تو را نزد پدرت محبوب ساخت؟ عرض کرد: تو، ای پروردگار! خداوند فرمود: چه کسی آن کاروان را به سوی تو گسیل داشت؟ عرض کرد: تو، ای پروردگار! خداوند فرمود: چه کسی به تو آن دعا را یاد داد تا با خواندن آن، از آن چاه برهی؟ عرض کرد: تو، ای پروردگار من! خداوند فرمود: چه کسی تو را از حیله و مکر زنان رهانید و نجات بخشید؟ عرض کرد: تو، ای خداوند من! خداوند فرمود: چه کسی زبان نوزاد را برای بیان بی گناهی تو به نطق درآورد؟ عرض کرد: تو، ای خدای من! خداوند فرمود: چه کسی نیرنگ همسر عزیز و زنان مصر را از تو برطرف کرد؟ عرض کرد: تو، ای پروردگار! خداوند فرمود: چه کسی تعبیر خواب را به تو الهام کرد؟ یوسف عرض کرد: تو، ای پروردگار من! خداوند فرمود: پس چگونه از دیگران دادرسی خواستی و دست به دامان من نشدی؟! چرا به درگاه من به دادخواهی نیامدی تا تو

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 187، ح 22.

را از زندان بیرون آورم و به سراغ یکی از بندگان من رفتی و به او امید بستی تا در نزدیکی از بندگان من، که مرگ و زندگی اش در قبضه من است، از تو یاد کند و تو را یاری نماید، ولی به درگاه من آواز ندادی و داد نخواستی؟! اکنون به خاطر این گناه، چند سال در زندان بمان؛ چرا که برای رهایی خود، بنده ای را به سوی بنده دیگر فرستاده ای.(1)

11) ابن ابی عمیر می گوید: ابن ابی حمزه گفته است که: یوسف 20 سال را در زندان گذراند.(2)

12) سماعه: در توضیح این آیه: «اذْکُرْنِی عِندَ رَبِّکَ» گفت: منظور از «ربِّک» عزیز مصر بوده است.(3)

13) ابن ابی یَعفور از امام صادق علیه السلام نقل می کند که در توضیح آیه: «قَالَ الآخَرُ إِنِّی أَرَانِی أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِی خُبْزًا» فرمود: یعنی ظرف بزرگی پر از نان، بالای سر داشتم و پرندگان از آن می خوردند.(4)

14) یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خداوند به یوسف فرمود: مگر من همان خدایی نیستم که تو را محبوب پدرت کردم و در میان مردم، تو را زیبایی بخشیدم؟! مگر من همان خدای تو نیستم که کاروان را به سوی تو رهنمون شدم و تو را نجات داده و از چاه بیرون آوردم؟! مگر من همان پروردگار تو نیستم که تو را از دست کید و مکر زنان رهانیدم؟! چه چیز تو را واداشت که دل از من برگیری و بنده مرا فراخوانی و از او درخواست کمک کنی؟! پس به خاطر این درخواست، چند سال را در زندان بمان!(5)

15) عبد الله بن عبد الرحمن از کسی که نامش را ذکر کرده، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: زمانی که یوسف به آن جوان گفت: مرا نزد

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 187، ح 23.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 187، ح 23.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 187، ح 24.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 187، ح 25.

5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 188، ح 26.

پادشاه یاد کن، جبرئیل نزد او آمد و در اعماق زمین، زمین هفتم را گشود و به یوسف گفت: نگاه کن! چه می بینی؟ یوسف گفت: سنگ کوچکی را می بینم. جبرئیل سنگ را شکافت و گفت: اکنون چه می بینی؟ یوسف گفت: کرم کوچکی می بینم. جبرئیل پرسید: روزی دهنده این کرم کیست؟ گفت: خداوند تبارک و تعالی. جبرئیل گفت: پروردگارت می گوید: من این کرم را در دل آن سنگ و در عمق زمین هفتم، فراموش نمی کنم؛ چگونه فکر کردی تو را فراموش خواهم کرد که به آن جوان گفتی: مرا نزد سرورت، یاد کن؟! به خاطر همین گفتار، بایستی چند سال در زندان بمانی. امام علیه السلام فرمود: در این هنگام، یوسف گریه کرد، او چنان می گریست که دیوارها نیز با او می گریستند. امام فرمود: یوسف آن چنان گریه می کرد که موجب ناراحتی زندانیان شد؛ پس با آنان قرار گذاشت که یک روز گریه کرده و دیگر روز، سکوت اختیار کند. وضعیت روحی یوسف در آن روز که سکوت اختیار می کرد، بدتر از روز دیگر بود.(1)

16) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که هیچ کس چون این سه کس- آدم و یوسف و داود- گریه نکرده است. پرسیدم: گریه آنان چگونه بود؟ فرمود: آدم وقتی از بهشت رانده شد، گریست. آدم، چنان بلند قامت بود که سرش در دری از درهای آسمان بود و آن چنان گریست که موجب آزار اهالی آسمان شد. آنان به درگاه خداوند شکایت بردند و خداوند، قامت آدم را کوتاه کرد. اما داود، آنقدر گریه کرد که گیاهان از گریه او به هیجان آمدند. داود، چون آه می کشید و نفسی برمی آورد، اشک های او گیاهان را می سوزاند. اما یوسف وقتی زندان بود بر پدرش یعقوب گریه می کرد و زندانیان از گریه های او به ستوه آمدند و یوسف با آنان قرار گذاشت که یک روز گریه کند و روز دیگر ساکت بماند.(2)

17) شعیب عقرقوفی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جبرئیل، نزد یوسف آمد و به او گفت: ای یوسف! خداوند عالمیان به تو سلام می رساند و از تو می پرسد: چه کسی تو را خوش سیماترین بنده خود آفرید؟ امام

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 188، ح 27.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 188، ح 28.

علیه السلام فرمود: یوسف بانگ برآورد و روی بر خاک نهاد و عرض کرد: تو، ای خدای من! سپس گفت: خداوند از تو می پرسد: چه کسی تو را در نزد پدر، محبوب تر از برادرانت قرار داد؟ امام علیه السلام فرمود: یوسف فریادی کشید و صورت بر خاک نهاد و عرض کرد: تو، ای پروردگار من! سپس گفت: خداوند از تو می پرسد: آن گاه که در چاه افتادی و مطمئن بودی که هلاک خواهی شد، چه کسی تو را از چاه بیرون آورد؟ امام علیه السلام فرمود: یوسف بانگ برآورد و روی بر خاک نهاده و عرض کرد: تو، ای خدای من! سپس جبرئیل گفت: از این روی که به غیر خداوند استغاثه جسته ای، خداوند برای تو مجازاتی در نظر گرفته است.

بنابراین، چند سال در این زندان بمان. وقتی آن مدت سر آمد، خداوند به یوسف اجازه داد تا برای گشایش کار خویش دعا کند. یوسف روی بر خاک گذاشته و عرض کرد: پروردگارا، اگر گناهان و خطاهایم، مرا در نزد تو بی آبرو کرده است، من به آبروی پدران صالح و شایسته ام: ابراهیم و اسحاق و یعقوب، از درگاهت درخواست می کنم که مرا از این وضع، برهانی. پس خداوند دعای او را پذیرفت و در کارش گشایش ایجاد کرد.

راوی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! آیا ما می توانیم این گونه دعا کنیم؟ امام علیه السلام فرمود: این چنین دعا کنید: خداوندا، اگر گناهان و خطاهایم مرا نزد تو بی آبرو کرده است، به آبروی پیامبرت، پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان علیهم السلام روی به درگاه تو می آورم.(1)

18) یعقوب بن یزید در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «فَلَبِثَ فِی السِّجْنِ بِضْعَ سِنِینَ» نقل کرده است که فرمود: یعنی هفت سال در آن زندان ماند.(2)

19) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: فاطمه سلام الله علیها، در خواب دید که گویا حسن و حسین علیهما السلام ذبح شده اند یا کشته شده اند، پس این خواب، او را اندوهناک ساخت و آن را با رسول خدا صلی الله

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 189، ح 29.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 189، ح 30.

علیه و آله در میان گذاشت. حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: ای خواب! بلافاصله «خواب» در مقابل حضرتش نمایان شد. حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: تو این مصیبت را به فاطمه سلام الله علیها نمایانده ای؟ خواب گفت: خیر، ای رسول خدا. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به خواب های پریشان گفت: ای خواب های پریشان! شما این بلا را به فاطمه سلام الله علیها نمایانده اید؟ گفتند: آری، ای رسول خدا. فرمود: از چه روی، چنین کرده ای؟ گفت: می خواستم فاطمه را غمگین کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه سلام الله علیها فرمود: شنیدی! چیز مهمی نبوده است.(1)

20) ابان از محمد بن مسلم، از امام باقر یا صادق علیهما السلام نقل کرده است که یکی از آن دو فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: اگر من به جای یوسف بودم، وقتی که پادشاه مصر کسی را دنبال او فرستاد تا خوابش را تعبیر کند، با او سخنی نمی گفتم، بلکه شرط می کردم که مرا از زندان بیرون آورد. من از صبر و شکیبایی یوسف درباره همسر پادشاه مصر، در شگفتم؛ او آنقدر صبر کرد که خداوند، حقانیت او را به اثبات رسانید.(2)

21) ابن ابی یعفور روایت می کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم که آیه «سَبْعَ سُنبُلاَتٍ خُضْرٍ» را «سبعِ سنابل خضر» تلاوت می فرمود.(3)

22) حفص بن غیاث از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: سال های قحطی دوران یوسف فرا رسیده بود و مردم به گرانی و افزایش قیمت، دچار شده بودند و یوسف راضی نبود که حتی یک نفر، کالایی به قیمت گران بخرد. امام می فرماید: بازرگانانی نزد یوسف آمده و گفتند: به ما بفروش. یوسف گفت: بخرید. گفتند: به فلان قیمت می خریم. گفت: اشکالی ندارد، ببرید. سپس دستور داد تا کالای آنها را وزن کردند و آنان بارشان را برداشته و رفتند تا آن که وارد شهر خود شدند و در آن جا با گروهی بازرگان مواجه شدند. آنها گفتند: کالاهایتان را به

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 189، ح 31.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 190، ح 32.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 190، ح 33.

چه قیمتی خریدید؟ گفتند: به بهای چنین و چنان، و بهای آن را دوچندان گفتند. امام علیه السلام فرمود: آن جماعت بازرگان، نزد یوسف آمده و به او گفتند: به ما بفروش، یوسف گفت: بخرید، چگونه می خرید؟ گفتند: همان گونه که چنین و چنان (به فلان قیمت) فروختی، به ما نیز بفروش. یوسف گفت: چنان که می گویید، نیست، اما بارهایتان را برگیرید و ببرید.

آنان بار خود را برگرفته و رفتند و وارد شهر شدند و با جماعت دیگری روبرو شدند. آن جماعت از ایشان پرسیدند: چگونه خریده اید؟ گفتند: به قیمت فلان و فلان، و قیمت را دو چندان گفتند. امام فرمود: این گرانی بر مردم، گران آمد و گفتند: ما را هم با خود ببرید تا از او خریداری کنیم. حضرت فرمود: پس نزد یوسف آمدند و گفتند: به ما بفروش. یوسف گفت: بخرید، گفتند: به همان قیمتی که به دیگران فروخته ای، از تو می خریم. یوسف گفت: به چه قیمتی فروخته ام؟ گفتند: به قیمت فلان و فلان. یوسف گفت: چنان که می گویید، نیست، اما کالاهایتان را برگیرید. امام علیه السلام فرمود: این گروه نیز کالای خود را برگرفته و به شهر بازگشتند و ماجرا را به مردم خبر دادند و با خود گفتند: بیایید همان طور که در گرانی کالا به یوسف، دروغ گفتیم، این بار در ارزانی کالا به او دروغ بگوییم. حضرت فرمود: پس نزد یوسف رفته و به او گفتند: به ما بفروش. گفت: بخرید. گفتند: به همان قیمت که به دیگران فروخته ای، از تو می خریم. گفت: به چه قیمتی فروخته ام؟ گفتند: به فلان قیمت، و قیمت را کاستند. یوسف گفت: چنین که می گویید، نیست، ولی با این حال، کالای خود را برگیرید.

آنان کالاها را برگرفتند و به شهر رفتند. مردم با آنان مواجه شده و از آنها پرسیدند: به چه قیمتی خریده اید؟ گفتند: به قیمت فلان، و قیمت اصلی را پنجاه درصد، کاهش دادند. پس دیگران گفتند: برویم از یوسف، خریداری کنیم. پس نزد یوسف رفته و به او گفتند: به ما بفروش. یوسف گفت: بخرید. گفتند: به همان قیمتی که به دیگران فروختی، می خریم. یوسف گفت: چگونه فروختم؟ گفتند: به قیمت فلان و پنجاه درصد از قیمت قبلی را کاهش دادند. یوسف گفت: چنین که می گویید، نیست، ولی کالایتان را برگیرید. آن جماعت تاجر، پیوسته نزد او رفته و در کاهش قیمت دروغ می بافتند تا آن که قیمت کالاها چنان کاهش یافت که به همان بهای

اولیه رسید، چنان که خدا اراده کرد.(1)

23) محمد بن علی صیرافی از کسی از امام صادق علیه السلام نقل کرد که فرموده است: «عَامٌ فِیهِ یُغَاثُ النَّاسُ وَفِیهِ یُعْصَرونَ» با ضم یاء، به معنای یُمطَرون (باران بر آنان می بارد) و سپس فرمود: مگر این سخن خداوند متعال را نشنیده ای که فرمود: «وَأَنزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا»(2)-(3) [و از ابرهای متراکم آبی ریزان فرود آوردیم]

24) علی بن معمر از پدرش، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان آیه «عَامٌ فِیهِ یُغَاثُ النَّاسُ وَفِیهِ یُعْصَرونَ» به ضمّ یاء تلاوت کرد و سپس فرمود: آیا این سخن خداوند متعال را نشنیده ای که فرموده است: «وَأَنزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاء ثَجَّاجًا».(4)

25) از سماعه نقل است که می گوید: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در توضیح آیه «ارْجِعْ إِلَی رَبِّکَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَهِ» فرمود: منظور از «ربّک» عزیز مصر است.

26) حسن بن موسی گفت: یاران ما روایت کرده اند که مردی به امام رضاعلیه السلام عرض کرد: خداوند به شما خیر بدهد! چگونه پذیرفتی که در کنار مأمون به چنین جایگاهی برسی؟ گویی آن مرد، انتظار پذیرش ولایت عهدی مأمون از سوی امام رضا علیه السلام را نداشته است.

امام رضا در پاسخ وی فرمود: فلانی! کدام یک بهترند! پیامبر یا وصیّ او؟ عرض کرد: البته که پیامبر بهتر است. امام علیه السلام فرمود: مسلمان بهتر است یا مشرک؟ پاسخ داد: طبعاً، مسلمان بهتر است. امام علیه السلام فرمود: عزیز (عزیز مصر) مشرک بود و یوسف، پیامبر خدا بود؛ مأمون مسلمان و من، وصی هستم. یوسف از عزیز درخواست کرد که به وی حکومت بدهد، حتی به او گفت: مسئولیت

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 190، ح 34.
2- [2] - نبأ/ 14.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 191، ح 35.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 191، ح 36.

امور خزائن زمین را به من واگذار کن که من، حافظ و دانا هستم؛ حال آن که مأمون، مرا مجبور به این کار کرد. راوی گوید: امام درباره آ یه «حَفِیظٌ عَلِیمٌ» فرمود: منظور این است که «آن چه که در اختیار دارم را حفاظت می کنم و به هر زبانی آگاهم».(1)

27) سلیمان از سفیان نقل کرد که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اگر کسی از خود، تعریف و تمجید کند، اشکالی دارد؟ امام فرمود: آری، مگر آن که مجبور شود، مگر سخن یوسف را نشنیده ای: «اجْعَلْنِی عَلَی خَزَآئِنِ الأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ» و سخنی که بنده صالح خدا گفته است: «أَنَا لَکُمْ نَاصِحٌ أَمِینٌ»(2)-(3) [برای شما خیر خواهی امینم].

28) ابن بابویه از محمد بن حسن- که خدایش بیامرزد- از سعد بن عبد الله، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از شریف بن سابق تفلیسی، از فضل بن ابی قرّه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در توضیح گفته یوسف در قرآن که می گوید: «اجْعَلْنِی عَلَی خَزَآئِنِ الأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ» فرمود: از آن چه در اختیار دارم، حفاظت می کنم و به همه زبان ها آشنا هستم.(4)

29) و نیز از ابن بابویه است که می گوید: مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی- که خدایش از وی خشنود باد- از جعفر بن محمد بن مسعود عیاشی از پدرش نقل کرده که محمد بن نصیر از حسن بن موسی، به نقل از کسی، از امام رضا روایت می کند که کسی از وی پرسید: خداوند به شما خیر بدهد، چگونه پذیرفتی که در کنار مأمون به چنین جایگاهی برسی؟ گویی آن مرد، انتظار پذیرش ولایت عهدی مأمون از سوی امام رضا علیه السلام را نداشته است. حضرت در پاسخ فرمود: فلانی! کدام یک بهترند: پیامبر یا وصیّ او؟ عرض کرد: البته که پیامبر بهتر است. امام فرمود: مسلمان بهتر است یا مشرک؟ پاسخ داد: طبعاً مسلمان بهتر است.

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 191، ح 38 و 39.
2- [2] - اعراف/ 68.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 192، ح 40.
4- [4] - علل الشرائع، ج 1، ص 152، باب 105، ح 4.

امام فرمود: عزیز مصر، مشرک بود و یوسف، پیامبر خدا؛ مأمون مسلمان است و من وصی هستم. یوسف از عزیز مصر درخواست کرد که به وی حکومت بدهد و حتی این را هم گفت: که «اجْعَلْنِی عَلَی خَزَائِنِ الأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ» و حال آن که مأمون مرا در پذیرش ولایتعهدی، مجبور ساخته است. راوی گوید: امام علیه السلام در توضیح آیه «حَفِیظٌ عَلِیمٌ» فرمود: مقصود این است که از آن چه در اختیارم هست، حفاظت کرده و به هر زبانی آگاهم.(1)

30) احمد بن زیاد بن جعفر همدانی- که خدایش بیامرزد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش از ریان بن صلت، نقل کرده که می گوید: بر امام رضا علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! مردم در مورد شما بر این اعتقادند که با وجود آن که اظهار می فرمایید تارک دنیا و زاهد هستید، ولایتعهدی مأمون را پذیرفته اید؟! امام علیه السلام فرمود: خداوند خودش به خوبی می داند که من این امر را ناخوش داشتم، ولی زمانی که بین پذیرش ولایتعهدی و کشته نشدن، مخیر شدم و باید یکی را انتخاب می کردم، به ناچار، پذیرش ولایتعهدی را بر مرگ، ترجیح دادم. وای بر آنان باد، مگر نمی دانند که یوسف، پیامبر و رسول خدا بود، ولی هنگامی که ضرورت او را به پذیرش مسئولیت خزانه داری عزیز واداشت، به عزیز گفت: «اجْعَلْنِی عَلَی خَزَآئِنِ الأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ» و ضرورت مرا وادار کرد که ولایتعهدی مأمون را با آن که آن را ناخوش می داشتم، بپذیرم، چرا که در آستانه مرگ، قرار داشتم؛ وانگهی من به گونه ای به این منصب، وارد شدم که گویی از آن خارج می شوم. پس شکوه به درگاه خداوند متعال می برم، که اوست فریادرس.(2)

«وَجَاء إِخْوَةُ یُوسُفَ فَدَخَلُواْ عَلَیْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنکِرُونَ(58)...وَالْعِیْرَ الَّتِی أَقْبَلْنَا فِیهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ(82) »

«وَجَاء إِخْوَةُ یُوسُفَ فَدَخَلُواْ عَلَیْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنکِرُونَ(58) وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِی بِأَخٍ لَّکُم مِّنْ أَبِیکُمْ أَلاَ تَرَوْنَ أَنِّی أُوفِی الْکَیْلَ وَأَنَاْ خَیْرُ الْمُنزِلِینَ(59) فَإِن لَّمْ تَأْتُونِی بِهِ فَلاَ کَیْلَ لَکُمْ عِندِی وَلاَ تَقْرَبُونِ (60) قَالُواْ سَنُرَاوِدُ عَنْهُ

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 150، باب 40، ح 1.

2- [2] - عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج 2، ص 150، باب 40، ح 2.

أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ (61) وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُواْ بِضَاعَتَهُمْ فِى رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ
يَعْرِفُونَهَا إِذَا انقَلَبُواْ إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ(62) فَلَمَّا رَجِعُوا إِلَى أَبِيهِمْ
قَالُواْ يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ(63)
قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلاَّ كَمَا أَمِنتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِن قَبْلُ فَاللّهُ خَيْرٌ حَافِظاً وَهُوَ
أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ(64) وَلَمَّا فَتَحُواْ مَتَاعَهُمْ وَجَدُواْ بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُواْ يَا
أَبَانَا مَا نَبْغِى هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ
بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ(65) قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ اللّهِ
لَتَأْتُنَّنِى بِهِ إِلاَّ أَن يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللّهُ عَلَى مَا نَقُولُ
وَكِيلٌ(66) وَقَالَ يَا بَنِىَّ لاَ تَدْخُلُواْ مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُواْ مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ
وَمَا أُغْنِى عَنكُم مِّنَ اللّهِ مِن شَىْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلاَّ لِلّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ(67) وَلَمَّا دَخَلُواْ مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُم مَّا كَانَ يُغْنِى
عَنْهُم مِّنَ اللّهِ مِن شَىْءٍ إِلاَّ حَاجَةً فِى نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِّمَا
عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ(68) وَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ
أَخَاهُ قَالَ إِنِّى أَنَاْ أَخُوكَ فَلاَ تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ (69) فَلَمَّا جَهَّزَهُم
بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ فِى رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ
لَسَارِقُونَ(70) قَالُواْ وَأَقْبَلُواْ عَلَيْهِم مَّاذَا تَفْقِدُونَ(71) قَالُواْ نَفْقِدُ صُوَاعَ
الْمَلِكِ وَلِمَن جَاء بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَاْ بِهِ زَعِيمٌ(72) قَالُواْ تَاللّهِ لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا
جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِى الأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ(73) قَالُواْ فَمَا جَزَآؤُهُ إِن كُنتُمْ كَاذِبِينَ
(74) قَالُواْ جَزَآؤُهُ مَن وُجِدَ فِى رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِى الظَّالِمِينَ(75)
فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاء أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِن وِعَاء أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا
لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِى دِينِ الْمَلِكِ إِلاَّ أَن يَشَاءَ اللّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّن
نَّشَاء وَفَوْقَ كُلِّ ذِى عِلْمٍ عَلِيمٌ(76) قَالُواْ إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ
فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِى نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا وَاللّهُ أَعْلَمُ بِمَا
تَصِفُونَ(77) قَالُواْ يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا

نَرَاکَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ(78) قَالَ مَعَاذَ اللّهِ أَن نَّأْخُذَ إِلاَّ مَن وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِندَهُ إِنَّآ إِذًا لَّظَالِمُونَ(79) فَلَمَّا اسْتَیْأَسُواْ مِنْهُ خَلَصُواْ نَجِیًّا قَالَ کَبِیرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُواْ أَنَّ أَبَاکُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَیْکُم مَّوْثِقًا مِّنَ اللّهِ وَمِن قَبْلُ مَا فَرَّطتُمْ فِی یُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الأَرْضَ حَتَّیَ یَأْذَنَ لِی أَبِی أَوْ یَحْکُمَ اللّهُ لِی وَهُوَ خَیْرُ الْحَاکِمِینَ(80) ارْجِعُواْ إِلَی أَبِیکُمْ فَقُولُواْ یَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَکَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلاَّ بِمَا عَلِمْنَا وَمَا کُنَّا لِلْغَیْبِ حَافِظِینَ(81) وَاسْأَلِ الْقَرْیَةَ الَّتِی کُنَّا فِیهَا وَالْعِیْرَ الَّتِی أَقْبَلْنَا فِیهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ(82) »

[و برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند. (او) آنان را شناخت، ولی آنان او را نشناختند* و چون آنان را به خواروبارشان مجهز کرد، گفت: برادر پدری خود را نزد من آورید، مگر نمی بینید که من پیمانه را تمام می دهم و من بهترین میزبانانم* پس اگر او را نزد من نیاوردید، برای شما نزد من پیمانه ای نیست و به من نزدیک نشوید* گفتند: او را با نیرنگ از پدرش خواهیم خواست و محققاً این کار را خواهیم کرد * و (یوسف) به غلامان خود گفت: سرمایه های آنان را در بارهایشان بگذارید؛ شاید وقتی به سوی خانواده خود برمی گردند، آن را بازیابند. امید که آنان بازگردند* پس چون به سوی پدر خود بازگشتند، گفتند: ای پدر! پیمانه از ما منع شد؛ برادرمان را با ما بفرست تا پیمانه بگیریم و ما نگهبان او خواهیم بود* (یعقوب) گفت: آیا همان گونه که شما را پیش از این بر برادرش امین گردانیدم، بر او امین سازم؟ پس خدا بهترین نگهبان است و اوست مهربان ترین مهربانان* و هنگامی که بارهای خود را گشودند، دریافتند که سرمایه شان بدان ها بازگردانیده شده است. گفتند: ای پدر! (دیگر) چه می خواهیم؟ این سرمایه ماست که به ما بازگردانیده شده است. قوت خانواده خود را فراهم و برادرمان را نگهبانی می کنیم و (با بردن او) یک بار شتر می افزاییم و این (پیمانه اضافی نزد عزیز) پیمانه ای ناچیز است* گفت: هرگز او را با شما نخواهم فرستاد تا با من با نام خدا پیمان استواری ببندید که حتماً او را نزد من باز آورید، مگر آن که گرفتار (حادثه ای) شوید. پس چون پیمان خود را با او استوار کردند، (یعقوب) گفت: خدا بر آن چه می گوییم وکیل است* و گفت: ای پسران من (همه) از یک دروازه (به شهر) در نیایید، بلکه از دروازه های مختلف وارد شوید و من (با این

سفارش) چیزی از (قضای) خدا را از شما دور نمی توانم داشت. فرمان جز برای خدا نیست، بر او توکل کردم و توکل کنندگان باید بر او توکل کنند* و چون همان گونه که پدر شان به آنان فرمان داده بود، وارد شدند (این کار) چیزی را در برابر خدا از آنان برطرف نمی کرد، جز این که یعقوب نیازی را که در دلش بود برآورد و بی گمان او از (برکت) آن چه بدو آموخته بودیم دارای دانشی (فراوان) بود، ولی بیشتر مردم نمی دانند* و هنگامی که بر یوسف وارد شدند برادرش (بنیامین) را نزد خود جای داد (و) گفت: من برادر تو هستم. بنابراین از آن چه (برادران) می کردند، غمگین مباش* پس هنگامی که آنان را به خواروبارشان مجهز کرد، آبخوری را در بار برادرش نهاد. سپس (به دستور او) نداکننده ای بانگ درداد: ای کاروانیان! قطعاً شما دزد هستید* (برادران) در حالی که به آنان روی کردند، گفتند: چه گم کرده اید* گفتند: جام شاه را گم کرده ایم و برای هر کس که آن را بیاورد، یک بار شتر خواهد بود و (متصدی گفت) من ضامن آنم* گفتند: به خدا سوگند، شما خوب می دانید که ما نیامده ایم در این سرزمین فساد کنیم و ما دزد نبوده ایم* گفتند: پس اگر دروغ بگویید، کیفرش چیست* گفتند: کیفرش (همان) کسی است که (جام) در بار او پیدا شود، پس کیفرش خود اوست. ما ستمکاران را این گونه کیفر می دهیم* پس (یوسف) به (بازرسی) بارهای آنان پیش از بار برادرش پرداخت. آن گاه آن را از بار برادرش (بنیامین) درآورد. این گونه به یوسف شیوه آموختیم (چرا که) او در آیین پادشاه نمی توانست برادرش را بازداشت کند، مگر این که خدا بخواهد (و چنین راهی بدو بنماید) درجات کسانی را که بخواهیم بالا می بریم و فوق هر صاحب دانشی، دانشوری است* گفتند: اگر او دزدی کرده پیش از این (نیز) برادرش دزدی کرده است. یوسف این (سخن) را در دل خود پنهان داشت و آن را برایشان آشکار نکرد (ولی) گفت: موقعیت شما بدتر (از او) ست و خدا به آن چه وصف می کنید، داناتر است* گفتند: ای عزیز! او پدری پیر سالخورده دارد؛ بنابراین یکی از ما را به جای او بگیر که ما تو را از نیکوکاران می بینیم* گفت: پناه به خدا که جز آن کس را که کالای خود را نزد وی یافته ایم، بازداشت کنیم؛ زیرا در آن صورت قطعاً ستمکار خواهیم بود* پس چون از او نومید شدند، رازگویان کنار کشیدند. بزرگشان گفت: مگر نمی دانید که پدرتان با نام خدا پیمانی استوار از شما گرفته است و قبلاً (هم) درباره یوسف

تقصیر کردید؛ هرگز از این سرزمین نمی روم تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا در حق من داوری کند و او بهترین داوران است* پیش پدرتان بازگردید و بگویید: ای پدر! پسرت دزدی کرده و ما جز آن چه می دانیم گواهی نمی دهیم و ما نگهبان غیب نبودیم* و از (مردم) شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم، جویا شو و ما قطعاً راست می گوییم]

1) به روایت علی بن ابراهیم برگردیم، و می گوید: یوسف دستور داد که انبارهای گندم و غلات را با تخته سنگ بسازند و داخل آن را با آهک، گل اندود کردند؛ سپس دستور داد تا در سراسر کشور مصر، مزارع گندم و غلات، درو شود و به هر فردی، سهمیه مشخصی داده شده و باقی مانده را در خوشه ها نگه دارند و آن را نکوبند و در انبارها و سیلوها ذخیره سازند. او این کار را هفت سال انجام داد.

زمانی که سال های قحطی فرا رسید، خوشه های گندم و غلات را از انبارها بیرون کشید و به هر قیمت که می خواست، می فروخت. فاصله محل اقامت یوسف تا پدرش یعقوب، هجده روز بود. آنها در یک بادیه زندگی می کردند؛ مردم برای تهیه غذا و آذوقه از جاهای دور و نزدیک به سوی مصر می آمدند. یعقوب و فرزندانش در بادیه ای به سر می بردند که در آن جا درخت مُقل(1) «درخت نخل دَوم» فراوان بود، برادران یوسف از میوه آن درخت می چیدند و به مصر می بردند تا با آن آذوقه و غذایی برای خود تهیه کنند. یوسف، خودش مسئولیت خرید و فروش را برعهده داشت. وقتی برادران بر او وارد شدند، آنان را شناخت، اما آنها یوسف را نشناختند.قرآن کریم نیز در این آیه به این موضوع اشاره فرموده است: «وَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ* وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ» به آنها کالا فروخت و به وقت وزن کردن کالا، به آنان محبت کرد و پرسید: شماها که هستید؟ گفتند: ما پسران یعقوب، فرزند اسحاق، فرزند ابراهیم خلیل الله هستیم، همان خلیل الله که نمرود، او را در آتش انداخت، اما وی نسوخت و خداوند، آتش را بر او خنک نمود و آسیبی به ابراهیم نرسید. یوسف گفت: پدر شما در چه حالی است؟ گفتند: وی، پیرمردی فرتوت و ضعیف است. یوسف پرسید: آیا شما برادر دیگری هم دارید: گفتند: یک برادر ناتنی از سوی پدر

1- [1] - مقل، درختی است که میوه آن «دَوْم» است و از گروه نخل ها می باشد. این درخت در صعید مصر و کشورهای عربی یافت می شود. «صحاح، ماده مقل؛ معجم الوسیط، ماده دوم»

داریم، نه از سوی مادر. یوسف گفت: وقتی دوباره پیش من برگشتید، او را با خود بیاورید. و خداوند نیز در این باره فرموده است: «ائْتُونِی بِأَخٍ لَّکُم مِّنْ أَبِیکُمْ أَلاَ تَرَوْنَ أَنِّی أُوفِی الْکَیْلَ وَأَنَاْ خَیْرُ الْمُنزِلِینَ* فَإِن لَّمْ تَأْتُونِی بِهِ فَلاَ کَیْلَ لَکُمْ عِندِی وَلاَ تَقْرَبُونِ* قَالُواْ سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ».

سپس یوسف به کارگرانش گفت: کالاهایی که این جماعت برای خرید اجناس با خود آورده اند را به خودشان بازگردانید و آنها را در میان بارهایشان بگذارید، تا زمانی که به خانه های خود باز می گردند و متوجه این موضوع می شوند، دوباره نزد ما باز گردند. و پروردگار نیز فرموده است: «وَقَالَ لِفِتْیَانِهِ اجْعَلُواْ بِضَاعَتَهُمْ فِی رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَعْرِفُونَهَا إِذَا انقَلَبُواْ إِلَی أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ» یعنی به این امید که برگردند «فَلَمَّا رَجِعُوا إِلَی أَبِیهِمْ قَالُواْ یَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْکَیْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَکْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» یعقوب گفت: «هَلْ آمَنُکُمْ عَلَیْهِ إِلاَّ کَمَا أَمِنتُکُمْ عَلَی أَخِیهِ مِن قَبْلُ فَاللّهُ خَیْرٌ حَافِظاً وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ* وَلَمَّا فَتَحُواْ مَتَاعَهُمْ وَجَدُواْ بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَیْهِمْ» در بارهایی که با خود به مصر برده بودند «قَالُواْ یَا أَبَانَا مَا نَبْغِی» یعنی دیگر چه می خواهیم؟ «هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَیْنَا وَنَمِیرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزْدَادُ کَیْلَ بَعِیرٍ ذَلِکَ کَیْلٌ یَسِیرٌ». یعقوب گفت: «لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَکُمْ حَتَّی تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ اللّهِ لَتَأْتُنَّنِی بِهِ إِلاَّ أَن یُحَاطَ بِکُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ» یعقوب گفت: «اللّهُ عَلَی مَا نَقُولُ وَکِیلٌ» پس فرزندان از حضور یعقوب، بیرون رفتند و یعقوب به آنان گفت: «یَا بَنِیَّ لاَ تَدْخُلُواْ مِن بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُواْ مِنْ أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِی عَنکُم مِّنَ اللّهِ مِن شَیْءٍ إِنِ الْحُکْمُ إِلاَّ لِلّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَعَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ وَلَمَّا دَخَلُواْ مِنْ حَیْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُم مَّا کَانَ یُغْنِی عَنْهُم مِّنَ اللّهِ مِن شَیْءٍ إِلاَّ حَاجَةً فِی نَفْسِ یَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِّمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لاَ یَعْلَمُونَ».(1)

2) ابن بابویه در کتاب «فقیه» در حدیثی مرسل از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در توضیح آیه «وَعلَی اللّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»(2) [و مؤمنان باید تنها بر

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 384.
2- [2] - ابراهیم/ 13.

خدا توکل کنند] فرمود: مقصود از متوکلون، کشاورزان هستند.(1)

3) عیاشی از ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: قلمروی حکومت یوسف، کشور مصر و صحراهای آن بود و از آن محدوده، خارج نبود.(2)

4) ابو بصیر می گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: وقتی یعقوب، یوسف را از دست داد، به تدریج، غم و اندوه او در فراق یوسف، افزون شد و آنقدر گریست که چشمانش از اندوه، سفید شده و به فقر و بیچارگی گرفتار آمد. یعقوب، سالی دو بار برای خانواده اش از مصر، آذوقه و گندم تهیه می کرد؛ یک بار در فصل تابستان و بار دیگر در فصل زمستان. یعقوب، برخی از پسرانش را با مقدار ناچیزی کالا، همراه با کاروانی روانه مصر کرد، و این، زمانی بود که عزیز مصر، حکمرانی را به یوسف داده بود. وقتی برادران بر یوسف وارد شدند، یوسف، آنان را شناخت، اما آنها یوسف را به خاطر عظمت و شکوه حکومت و سلطنتش نشناختند. یوسف به برادران گفت: زود باشید کالاهایتان را قبل از همراهانتان تحویل دهید، و به مأمورانش گفت: بار این افراد را هر چه سریع تر آماده سازید و وقتی کار شما تمام شد، کالاهایی را که با خود آورده اند، در لابه لای بارهایشان جا دهید و نگذارید آنها متوجه این موضوع بشوند. و مأموران یوسف چنین کردند.

سپس یوسف به برادران گفت: به من خبر داده اند که شما دارای دو برادر ناتنی هستید، بگویید چه بر سر آنها آمده است؟ گفتند: برادر بزرگتر را گرگ خورد، اما برادر کوچکتر را نزد پدرش که او را سخت دوست دارد و او را با کسی همراه نمی کند و به او بسیار ملاطفت می کند، گذاشته ایم. یوسف گفت: دوست دارم دفعه بعد که برای بردن آذوقه به مصر می آیید، وی را با خود بیاورید. «فَإِن لَّمْ تَأْتُونِی بِهِ فَلاَ کَیْلَ لَکُمْ عِندِی وَلاَ تَقْرَبُونِ* قَالُواْ سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ» وقتی نزد یعقوب برگشتند و کالاهایشان را باز کردند، متوجه شدند که کالایی را که برای خرید اجناس به مصر برده بودند، در میان بارهایشان نهاده شده است؛ پس گفتند: «یَا أَبَانَا مَا نَبْغِی هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَیْنَا» و به ما باری داده شده است که از بار شتر، افزون تر است. «فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَکْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ قَالَ هَلْ آمَنُکُمْ عَلَیْهِ

1- [1] - من لایحضره الفقیه، ج 3، ص 160، ح 703.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 192، ح 41.

إِلاَّ كَمَا أَمِنتُكُمْ عَلَى أَخِيهِ مِن قَبْلُ» و شش ماه بعد، زمانی که نیاز به تهیه آذوقه داشتند، یعقوب، آنان را همراه با اندک کالایی، روانه مصر کرد و این بار، بنیامیل را نیز با آنان فرستاد و از آنان پیمان الهی گرفت که بنیامیل را بازگردانند، مگر آن که هیچ یک باز نیایند. پسران یعقوب، همراه با کاروانیان راهی مصر شده و نزد یوسف رفتند. یوسف پرسید: بنیامیل، شما را همراهی کرده است؟ گفتند: آری، او اکنون در میان کاروانیان است. یوسف گفت: او را نزد من بیاورید. برادران، بنیامیل را نزد یوسف- که در کاخ شاهی بود- آوردند. یوسف گفت: بنیامیل را به تنهایی وارد کنید. مأموران یوسف، او را تنها به حضور یوسف آوردند. یوسف، بنیامیل را در آغوش کشید و گریست و به او گفت: منم برادرت یوسف، نگران رفتار من با برادران مباش و آن چه را که میان من و تو گذشت، کتمان کن و غم به دل راه مده و خوف مکن. سپس بنیامیل را نزد برادران برد و به مأموران خود دستور داد، کالاهایی را که با خود آورده اند، تحویل دهند و هر چه سریع تر گندم آنها را بار کرده و وزن کنند و وقتی کار با گندم ها تمام شد، پیمانه را در بار بنیامیل جاسازی کنند؛ و مأموران یوسف نیز چنین کردند.

برادران یوسف همراه با کاروانیان به راه خود ادامه دادند و رفتند، اما یوسف و مأمورانش آنان را دنبال کرده و بر آنان بانگ زدند و گفتند: «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ* قَالُواْ وَأَقْبَلُواْ عَلَيْهِم مَّاذَا تَفْقِدُونَ* قَالُواْ نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَن جَاء بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَاْ بِهِ زَعِيمٌ* قَالُواْ تَاللّهِ لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِى الأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ* قَالُواْ فَمَا جَزَآؤُهُ إِن كُنتُمْ كَاذِبِينَ* قَالُواْ جَزَآؤُهُ مَن وُجِدَ فِى رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ» گفت: «فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاء أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِن وِعَاء أَخِيهِ» «قَالُواْ إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ». یوسف به آنان گفت: از سرزمین ما بیرون روید «قَالُواْ يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا» و از ما پیمان الهی گرفته که او را نزد پدر برگردانیم «فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ» اگر این رفتار را با ما انجام دهی؟ «قَالَ مَعَاذَ اللّهِ أَن نَّأْخُذَ إِلاَّ مَن وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِندَهُ» برادر بزرگ گفت: تا زمانی که پدرم به من اجازه نداده و یا خداوند، راجع به من دستور و حکمی صادر نکند، من این مکان را ترک نخواهم کرد.

برادران یوسف راه خود را پی گرفته و بر یعقوب وارد شدند. یعقوب از پسرانش پرسید: پس بنیامیل کجاست؟ گفتند: بنیامیل، پیمانه شاهی را دزدید و

پادشاه هم او را به خاطر دزدی پیمانه گروگان گرفت و هم اکنون نزد پادشاه زندانی است، پدر! اگر به ما اعتمادی نداری، از مردم آن جا و یا قافله ای که در آن بودیم، سؤال کن تا تو را به حقیقت ماجرا آگاه سازند. یعقوب استرجاع گفت و گریه کرد و اندوهش افزوده شد، به طوری که پشتش خمیده گشت.(1)

ابو حمزه از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که ایشان «بنیامین» می فرمودند نه «بنیامیل».

5) ابان بن احمر به نقل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی برادران یوسف نزد او آمدند و بنیامین نیز آنان را همراهی می کرد، یوسف برای آنان سفره غذا تدارک دیده و گفت: هر دو نفر از شما که مادرتان یکی است با هم سر یک خوان بنشیند. همگی چنان کردند و برادرش بنیامین تنها ماند. یوسف به او گفت: تو چرا با یکی از برادران بر سر یک سفره نمی نشینی؟ بنیامین گفت: در میان آنان، هیچ کدام از طرف مادر، برادر من نیست. یوسف پرسید: آیا تو از طرف مادر، برادری داری که این جماعت بر آنند که گرگ او را خورده است؟ گفت: آری. یوسف گفت: بنشین و با من غذا بخور. برادران چون این صحنه را دیدند، از خوردن دست کشیدند و گفتند: ما دنبال سربلندی و عزت خود هستیم، اما خواست خدا چیزی دیگری است، گویا خداوند، فقط می خواهد پسران یامین را در مرتبه ای بالاتر از ما قرار دهد.

گوید: وقتی آماده رفتن به دیار خود شدند و بارهایشان بسته شد، یوسف فرمان داد که پیمانه را در بار بنیامین بگذارند. وقتی کاروان برادران یوسف از آن دیار رفتند، منادی یوسف بانگ برآورد که: «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» وقتی آنان متوجه صدا شدند، برگشتند و گفتند: «مَّاذَا تَفْقِدُونَ* قَالُواْ نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَن جَاء بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَاْ بِهِ زَعِيمٌ* قَالُواْ تَاللّهِ لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِى الأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ* قَالُواْ فَمَا جَزَآؤُهُ إِن كُنتُمْ كَاذِبِينَ* قَالُواْ جَزَآؤُهُ مَن وُجِدَ فِى رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ» مقصودشان، همان قانونی بوده که در میان خود آنها اجرا می شده است؛ یعنی اگر شیء دزدیده شده را نزد هر کس پیدا می کردند، او را به زندان می انداختند. «فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاء أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِن وِعَاء أَخِيهِ» برادران

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 192، ح 42.

یوسف گفتند: «إِن یَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ».

حسن بن علی وشاء گوید: شنیدم امام رضا علیه السلام می فرمود: مقصودشان از شیء سرقت شده، کمربند بوده است. وقتی یوسف و بنیامین غذایشان را خوردند، یوسف از بنیامین پرسید: به خاطر فقدان برادرات چقدر غمگین و اندوهناک بودی؟ گفت: صاحب ده پسر هستم و نام هر ده تای آنها را از نام یوسف گرفته ام. امام فرمود: یوسف از بنیامین پرسید: اگر تو اندوه یوسف را داشتی، این گونه با زنان ازدواج نمی کردی! بنیامین جواب داد: ای عزیز! من پدر پیر و صالح و کهنسالی دارم که به من گفت: فرزندم! همسر گزین و ازدواج کن، امید است خداوند به تو فرزندی بدهد که ذکر خداوند و جمله «لا اله الا الله» را زنده کرده و وجودش برای اهل زمین ارزشمند باشد.

ابو محمد عبد الله بن محمد گفت: این بخش، از حدیث امام رضا علیه السلام گرفته شده است.(1)

6) علی بن مهزیار از برخی از شیعیان از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: یوسف برای برادرانش غذایی فراهم کرد. وقتی آنان در نزد او حاضر شدند، یوسف گفت: کسانی که از طرف مادری با هم برادرند، بر سر یک خوان بنشینند. امام فرمود: پس همه نشستند و فقط بنیامین، سرپا ایستاده بود. یوسف به او گفت: تو چرا نمی نشینی؟ بنیامین جواب داد: شما گفتید آنان که از طرف مادر با هم برادرند سر یک سفره بنشینند و من در میان آنان، برادری از طرف مادر ندارم. یوسف گفت: تو از طرف مادر، برادری نداشته ای؟ بنیامین به او گفت: چرا. یوسف گفت: چه به سرش آمده است؟ بنیامین گفت: اینان می پندارند که گرگ او را خورده است. یوسف از بنیامین پرسید: تا چه اندازه از فقدان برادرت ناراحت هستی؟ بنیامین گفت: صاحب یازده پسر شده ام و نام تک تک آنان را از نام یوسف گرفته ام. یوسف به او گفت: ولی می بینم که زنان را در آغوش کشیده و صاحب فرزندان زیادی شده ای! بنیامین پاسخ داد: پدری صالح و نیکوکار دارم که به من گفت: ازدواج کن و همسر گزین که امید است خداوند متعال، فرزندانی به تو بدهد که با تنزیه و تسبیح خدای متعال، زمین را سنگین نمایند. یوسف به بنیامین گفت:

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 194، ح 44.

بیا و با من بر سر سفره بنشین. برادران یوسف گفتند: خداوند، یوسف و برادرش را ترجیح داده است؛ نگاه کنید، حتی شاه مصر نیز بنیامین را بر سر سفره خود نشاند.(1)

7) جابر بن یزید از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که خدمت ایشان عرض کردم: فدایتان شوم! چرا امیر مؤمنان، امیر مؤمنان نامیده شد؟ فرمود: زیرا که آذوقه ای که امام به آنان می دهد، دانش است؛ مگر این سخن خداوند را نشنیده ای «نَمِیرُ أَهْلَنَا».(2)

8) ابو بصیر روایت می کند که از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: آن کس که تقیه ندارد، هیچ خیر و برکتی در او نیست؛ این یوسف است که فرموده: «أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسَارِقُونَ» در حالی که آنان چیزی را ندزدیده بودند.(3)

9) ابو بصیر گفته است: نزد امام صادق علیه السلام بودم که کسی پرسید: سالم بن حفصه از شما روایت می کند که شما به هفتاد گونه سخن می گویید و می توانید از همه آنها روزنه ای پیدا کنید و بیرون آیید.

امام علیه السلام فرمود: سالم چه توقعی از من دارد؟ مثل این که می خواهد برای صدق ادعایم فرشته ها را به زمین بیاورم؛ به خدا قسم، پیامبران نیز در اثبات خود فرشتگان را به گواهی نیاورده اند. حضرت ابراهیم فرمود: «إِنِّی سَقِیمٌ»(4) [من کسالت دارم] و به خدا قسم مریض نبود، اما دروغ هم نگفت؛ همو فرمود: «بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ»(5) [بلکه آن را این بزرگ ترشان کرده است] و این بت بزرگ نبود که آن بلا را بر سر بت ها درآورد، با این وصف ابراهیم دروغ نگفت. یوسف گفت: «أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسَارِقُونَ» به خدا سوگند که آنها چیزی ندزدیده بودند و یوسف هم دروغ نگفت.(6)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 195، ح 45.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 195، ح 46.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 195، ح 47.
4- [4] - صافات/ 89.
5- [5] - انبیا/ 63.

6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 196، ح 49.

10) شیعه ای از امام صادق علیه السلام روایت می کند که توضیح آیه «أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسَارِقُونَ» در سوره یوسف را از امام صادق علیه السلام پرسیدم. امام فرمود: آنان یوسف را از پدر دزدیدند، مگر ندیدی وقتی کاروانیان و برادران یوسف با صدای منادی، برگشته و به سوی او روی آوردند و از منادی پرسیدند: دنبال چه می گردید؟ چه چیزی گم کرده اید؟ آنان گفتند: پیمانه پادشاه گم شده است و دنبال آن می گردیم؛ و نگفتند: شما کاروانیان دزد هستید؛ بنابراین در این جا نیز مقصود، این است که شما یوسف را از پدرش دزدیدید.(1)

11) ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که شنیدم امام علیه السلام می فرمود: مقصود از «صُوَاعَ الْمَلِکِ» جامی بود که با آن می نوشید. (2)

12) محمد بن ابی حمزه از کسی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که امام در توضیح عبارت «صُوَاعَ الْمَلِکِ» فرمود: صواع یوسف، پیاله ای طلایی بود. امام علیه السلام فرمود: وقتی یوسف چیزی را با آن وزن و پیمانه می کرد، با صدایی رسا و خوب می گفت: خداوند، خیانتکاران را لعنت کند، با پیمانه به بندگان خدا خیانت نکنید.(3)

13) اسماعیل بن همام نقل می کند که امام رضا علیه السلام در توضیح آیه «إِن یَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ فَأَسَرَّهَا یُوسُفُ فِی نَفْسِهِ وَلَمْ یُبْدِهَا لَهُمْ» فرمود: اسحاق پیامبر، کمربندی داشت که از پیامبران و بزرگان به او ارث رسیده بود. آن کمربند را عمه یوسف نزد خود نگه می داشت. روزی، یوسف نزد عمه اش- که یوسف را بسیار دوست می داشت- رفته بود و یعقوب کسی را به دنبال یوسف فرستاد که: یوسف را نزد پدرش برگردان، دوباره او را نزد تو می فرستم.

عمه یوسف به یعقوب پیغام داد که بگذار امشب، یوسف پیش من بماند؛ دوست دارم او را ببویم و فردا صبح، او را نزد تو می فرستم. صبح روز بعد، عمه یوسف کمربند را برداشته و به کمر یوسف بست و روی آن نیز پیراهنی بر تن یوسف

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 196، ح 50.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 196، ح 51.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 196، ح 52.

پوشانید و یوسف را نزد پدرش فرستاد، سپس گفت: کمربندش به سرقت رفته است. دیدند، کمربند بر تن یوسف است؛ و در آن زمان رسم چنین بود که هر وقت کسی چیزی می دزدید، آن شخص به عنوان گروگان به صاحب شیء مسروقه داده می شد؛ بنابراین عمه، یوسف را گرفت و نزد خود نگه داشت.(1)

14) حسن بن علی وشاء روایت کرده است که از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: در دوران حکومت بنی اسرائیل، اگر کسی چیزی را می دزدید، خود دزد به عنوان برده به جای شیء دزدیده شده نگه داشته می شد. یوسف در دوران خردسالی نزد عمه اش بود و عمه، او را دوست می داشت. اسحاق، کمربندی داشت که یعقوب آن را می پوشید و آن کمربند نزد خواهرش (عمه یوسف)نگهداری می شد. یعقوب، کسی را نزد خواهرش فرستاد تا یوسف را از نزد عمه اش بیاورد. عمه یوسف از این بابت اندوهگین شد و گفت: بگذار نزد من بماند، بعداً خودم او را نزد شما می فرستم. عمه وقتی خواست یوسف را نزد یعقوب بفرستد، کمربند را برداشت و به کمر یوسف بست و آن را زیر لباس قرار داد. وقتی یوسف، نزد پدر بازگشت، عمه گفت که کمربند دزدیده شده است. و یوسف را تفتیش نمود و کمربند را در کمر او یافت. به همین خاطر است که وقتی یوسف، پیمانه را در بار بنیامین گذاشت و پرسید که: کیفر کسی که پیمانه، نزد او پیدا شود چیست؟ برادران گفتند: خود دزد، کیفر دزدی خویش است و باید سنتی که در میان بنی اسرائیل، حاکم بوده است، درباره این دزد نیز اعمال شود. یوسف، پیش از آن که بار بنیامین را بگردد، به سراغ بار برادران رفت، ولی سرانجام، آن را از بار برادرش بیرون آورد. از همین روست که برادران یوسف گفتند: «إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ» منظورشان دزدیدن کمربند بود. «فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِی نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ» از حسن بن علی وشاء از امام رضا علیه السلام نیز عیناً چنین حدیثی نقل شده است.(2)

15) حسین بن ابو علا، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت، برخی از ویژگی های پسران یعقوب را ذکر کرده و فرموده است: آنان به وقت خشم، چنان خشمگین می شدند که از شدت غضب، از پوست تن آنان، خون

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 196، ح 53.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 197، ح 54.

زرد می چکید؛ آنان به یوسف گفتند: ما، برادران را به جای بنیامین گرو بگیر، ولی یوسف، همان کسی را گرفت که پیمانه نزد او یافت شده بود. (1)

16) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی برادران یوسف از برادرشان ناامید شدند و دل کندند، یهودا که برادر بزرگترشان بود، گفت: «لَنْ أَبْرَحَ الأَرْضَ حَتَّىَ يَأْذَنَ لِى أَبِى أَوْ يَحْكُمَ اللّهُ لِى وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» امام فرمود: یهودا نزد یوسف برگشت و راجع به بنیامین با وی به سخن پرداخت. جرّ و بحث یهودا با یوسف بالا گرفت و یهودا عصبانی شد و هر وقت عصبانی می شد تار مویی که بر شانه اش بود، سیخ می شد و از آن خون جاری می گشت. امام علیه السلام می فرماید: یوسف، پسری خردسال داشت که با اناری از جنس طلا، بازی می کرد، وقتی یهودا بر سر بنیامین با یوسف، جرّ و بحث می کرد، یوسف آن انار طلایی را به سوی یهودا غلتاند و کودک، چهار دست و پا رفت تا انار را بگیرد؛ و چون یهودا، کودک را لمس کرد، آرام گرفت. سپس کودک، نزد یوسف بازگشت. یهودا دوباره، بحث درباره برادرش را با یوسف آغاز کرد. این بحث به اوج خود رسید و یهودا عصبانی شد و آن مویی که بر شانه اش بود، راست شد و خون از آن بیرون آمد، در این لحظه، یوسف، انار را از کودک گرفت و آن را به سمت یهودا غلتاند و دوباره کودک، چهار دست و پا به سوی یهودا رفت تا انارش را بگیرد، یهودا دوباره با لمس کودک آرام شد و گفت: با ما در این خانه، یکی از فرزندان یعقوب وجود دارد. امام فرمود: در این هنگام یوسف به آنان گفت: «هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ»(2)-(3) [آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید].

17) هشام بن سالم به نقل از امام صادق علیه السلام آورده است که: وقتی یوسف، بنیامین را دستگیر کرد، برادرانش نزد او آمدند و به او گفتند: یکی از ما را به جای او گروگان بگیر، در حالی که از فرط خشم از بدنشان خون زرد جاری بود

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 197، ح 55.
2- [2] - یوسف/ 89.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 198، ح 56.

و پی در پی می گفتند: یک نفر از ما را به جای بنیامین دستگیر کن؛ ولی وقتی یوسف آن را نپذیرفت و از نزد او رفتند، یهودا خطاب به سایر برادران گفت: یادتان هست که با یوسف چه کردید؟ «فَلَنْ أَبْرَحَ الأَرْضَ حَتَّىَ يَأْذَنَ لِى أَبِى أَوْ يَحْكُمَ اللّهُ لِى وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ».

امام فرمود: پس از آن، برادران یوسف نزد پدر برگشتند و یهودا در مصر باقی ماند. امام فرمود: سپس یهودا نزد یوسف برگشت و با یوسف در باره بنیامین صحبت کرد و جرّ و بحث آن دو بالا گرفت، یهودا خشمگین شد. بر دوش او مویی وجود داشت که هر وقت خشمگین می شد، آن موی بر بدنش سیخ می شد و پیوسته از آن، خون جاری بود تا وقتی که یکی از فرزندان یعقوب، او را لمس می کرد و در این صورت قطع می شد.

امام علیه السلام فرمود: یوسف، کودکی داشت که اناری از جنس طلا در دست داشت و در برابر یوسف، با آن انار طلایی بازی می کرد. هنگامی که یوسف دید، یهودا خشمگین شده و آن موی، سیخ شده و از آن خون می ریزد، انار را از کودک گرفت و به سمت برادرش یهودا غلتاند. کودک به سوی انار رفت که آن را برگیرد و دست کودک، بدن یهودا را لمس کرد. امام فرمود: در این وقت خشم یهودا فروکش کرد. امام فرمود: یهودا پریشان شد و کودک با انار به سمت پدرش یوسف برگشت. باز میان یوسف و یهودا جرّ و بحث بالا گرفت و یهودا خشم گرفت و آن موی راست گشت و باز خونریزی از آن موی آغاز شد. وقتی یوسف متوجه موضوع شد، بار دیگر انار را از دست کودک گرفته و به سمت یهودا غلتاند و کودک به دنبال گرفتن انار سینه خیز رفت. دوباره دست کودک، بدن یهودا را لمس کرد و خشم او آرام گرفت. امام علیه السلام فرمود: یهودا گفت: در این خانه کسی از فرزندان یعقوب هست. و این موضوع سه بار تکرار شد. (1)

18) به روایت علی بن ابراهیم باز می گردیم: برادران یوسف همراه با بنیامین از شهر خود به سوی مصر رفتند؛ اما در بین راه، بنیامین، نه با برادرانش غذا می خورد و نه با آنان می نشست و نه سخنی می گفت. وقتی به مصر رسیدند و نزد یوسف، حاضر شدند و به وی سلام کردند، یوسف به بنیامین نگاه کرد و او را شناخت.

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 198، ح 56.

بنیامین دورتر از برادرانش نشست. یوسف از او پرسید: تو نیز برادر آنهایی؟ گفت: آری. گفت: پس چرا نزد آنان ننشستی؟ گفت: زیرا اینان برادر تنی مرا بیرون بردند و وقتی برگشتند او را با خود برنگرداندند و چنین وانمود کردند که گرگ او را خورده است؛ پس با خودم عهد بستم تا زنده هستم با آنان در هیچ موضوعی هم پیمان نشوم. یوسف پرسید: آیا ازدواج کرده ای؟ گفت: آری. یوسف گفت: بچه ای هم داری؟ گفت: آری. یوسف پرسید: چند فرزند داری؟ بنیامین گفت: سه تا پسر دارم. یوسف پرسید: نام آنها را چه نهاده ای؟ گفت: اسم یکی را گرگ و یکی دیگر را پیراهن و سومی را خون نامیده ام. یوسف پرسید: چرا این نام ها را برای فرزندانت انتخاب کرده ای؟ بنیامین گفت: برای آن که برادرم را فراموش نکنم و هر وقت هر یک از فرزندانم را صدا می زنم، به یاد برادرم بیافتم. یوسف به سایر برادران گفت: بیرون بروید و بنیامین را نزد خود نگه داشت.

وقتی آنان بیرون رفتند، یوسف به برادرش گفت: ای بنیامین! من برادرت یوسف هستم. «فَلاَ تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ» سپس یوسف به بنیامین گفت: دوست دارم نزد من بمانی. بنیامین گفت: برادرانم به من این اجازه را نخواهند داد؛ زیرا پدرم از آنان عهد و پیمان خدایی گرفته که مرا نزد او بازگردانند. یوسف گفت: من در این باره چاره ای می اندیشم، پس اگر متوجه چیزی شدی، انکار نکن و با آنان در این باره چیزی مگو. بنیامین گفت: باشد، چیزی نخواهم گفت: «فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ» و در حق آنان احسان نمود و بارهایشان را آماده ساخت، به یکی از کارگزاران خود گفت: این پیمانه را در بار این فرد بگذار. پیمانه یوسف که با آن کالا را وزن می کردند از طلا بود و آن را طوری که برادرانش متوجه نشوند، در بار بنیامین جا دادند. وقتی راهی دیار خود شدند، یوسف گروهی را به دنبال آنان فرستاد و آنها را متوقف ساخت؛ سپس منادی یوسف، بانگ برآورد و گفت: «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ». برادران یوسف گفتند: «مَّاذَا تَفْقِدُونَ* قَالُواْ نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَن جَاء بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَاْ بِهِ زَعِيمٌ» یعنی من، ضامن آنان هستم.(1)

19) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حماد بن عثمان، از حسن بن صیقل نقل کرده است که می گوید: به امام

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 349.

صادق علیه السلام عرض کردم: از امام باقر علیه السلام در باره جمله ای که یوسف در این آیه گفته: «أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسَارِقُونَ» روایت شده است که امام باقر علیه السلام فرمود: به خداوند قسم که آنان دزدی نکرده بودند و یوسف هم دروغ نگفت و ابراهیم علیه السلام گفته است: «بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِن کَانُوا یَنطِقُونَ»(1) [گفت: (نه) بلکه آن را این بزرگترشان کرده است. اگر سخن می گویند از آنها بپرسید].

امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم، آن بت ها چنان نکرده بودند و ابراهیم هم دروغ نگفته بود. راوی گوید: امام صادق علیه السلام در توضیح آن فرمود: ای صیقل نظر شما چیست؟ عرض کردم: ما جز تسلیم و پذیرش به رأی شما، در این باره هیچ نظر و دیدگاهی نداریم. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند دو چیز را می پسندد و از دو چیز، بیزار است: خرامیدن و خودپسندانه راه رفتن در میان دو لشکر. دروغ مصلحت آمیز را هم دوست دارد؛ اما خرامیدن در کوچه و بازار و بین مردم را نمی پسندد و از دروغی که برای مصلحت نباشد، بیزار است. وقتی حضرت ابراهیم این جمله «بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هَذَا» را فرمود، تنها قصد اصلاح داشت، به این دلیل که بت ها نمی توانستند کاری انجام دهند؛ یوسف هم به قصد اصلاح، چنین گفت.(2)

20) و نیز محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از حجّال از ثعلبه بن میمون، از معمر بن عمر، از عطا از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اصلاح گر، هیچ وقت دروغگو نیست. سپس حضرت محمد صلی الله علیه و آله آیه «أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسَارِقُونَ» را تلاوت کرده و فرمود: به خدا قسم آنان دزدی نکردند و یوسف هم دروغ نگفت.

سپس پیامبر این آیه را تلاوت کردند: «بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِن کَانُوا

1- [1] - انبیا/ 63.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 255، ح 17.

یَنطِقُونَ»(1) [گفت: (نه) بلکه آن را این بزرگترشان کرده است. اگر سخن می گویند از آنها بپرسید] و فرمود: قسم به خدا که آنان چنان نکردند و ابراهیم هم دروغ نگفت.(2)

21) و نیز وی از گروهی از شیعیان، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که امام علیه السلام فرمود: تقیه، جزیی از دین خداست. عرض کردم: جزیی از دین خداست؟ امام فرمود: آری، به خدا قسم، جزیی از دین خداست؛ یوسف گفته است: «أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسَارِقُونَ» سپس فرمود: به خدا قسم، چیزی را ندزدیده بودند؛ و ابراهیم هم فرمود: «إِنِّی سَقِیمٌ»(3) [من کسالت دارم] و به خداوند قسم که وی بیمار نبود.(4)

22) ابن بابویه از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی- خداوند از وی خشنود باد- از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از ابراهیم بن علی، از ابراهیم بن اسحاق، از یونس بن عبد الرحمن، از علی بن حمزه، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند و می گوید: شنیدم امام علیه السلام می فرمود: آن کس که تقیه ندارد، هیچ خیر و برکتی در او نیست؛[مگر نشنیده اید که] یوسف گفته است: «أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسَارِقُونَ» در حالی که آنان چیزی را ندزدیده بودند.(5)

23) و نیز ابن بابویه از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی- خدایش از او خشنود باد- از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش از محمد بن ابی نصر، از احمد بن محمد بن عیسی از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابو بصیر روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: تقیه، بخشی از دین خداوند متعال است. من پرسیدم: بخشی از دین خداوند؟ راوی گوید: امام صادق فرمود: آری، به خدا قسم، بخشی از دین خدا است و مگر نشنیده اید، یوسف چه گفت:

1- [1] - انبیا/ 63.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 256، ح 22.
3- [3] - صافات/ 89.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 172، ح 3.
5- [5] - علل الشرائع، ج 1، ص 68، باب 43، ح 1.

«أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» به خدا قسم که آنان چیزی را ندزدیده بودند. (1)

24) و نیز از وی، از پدرش- خداوند از او خشنود باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این جمله از یوسف «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» فرمود: آنان چیزی ندزدیده بودند و یوسف هم دروغ نگفت.(2)

25) و نیز از وی از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی- خدای از او خشنود باد- از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از صالح بن سعید، از یکی از شیعیان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این آیه از سوره یوسف «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» پرسیدم، فرمود: آنان یوسف را از پدر دزدیدند، مگر نمی بینی وقتی برادران پرسیدند: دنبال چه می گردید؟ گفتند: دنبال پیمانه پادشاه می گردیم. و نگفتند: شما پیمانه پادشاه را دزدیده اید.(3)

26) و نیز از وی، از پدرش– خداوند او را بیامرزد- از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابو اسحاق ابراهیم بن هاشم، از صالح بن سعید، از مردی از شیعیان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که از امام درباره آیه «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» سؤال کردم، فرمود: آنان یوسف را از پدرش دزدیده بودند.(4)

27) به روایت علی بن ابراهیم برمی گردیم: برادران یوسف گفتند: «تَاللّهِ لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ» یوسف گفت: «فَمَا جَزَآؤُهُ إِن كُنتُمْ كَاذِبِينَ* قَالُواْ جَزَآؤُهُ مَن وُجِدَ فِي رَحْلِهِ» پس وی را دستگیر کن و او را به زندان انداز «فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ* فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاء أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِن وِعَاء أَخِيهِ» بنابراین، برادر یوسف را دستگیر کرده و وی را زندانی کردند. و خداوند در این باره فرموده است: «كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ» این حیله را به

1- [1] - علل الشرائع، ج 1، ص 68، باب 43، ح 2.
2- [2] - علل الشرائع، ج 1، ص 68، باب 43، ح 3.

3- [3] - علل الشرائع، ج 1، ص 68، باب 43، ح 4.
4- [4] - معانى الاخبار، ص 209، ح 1.

او یاد دادیم «مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِى دِينِ الْمَلِكِ إِلاَّ أَن يَشَاءَ اللّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّن نَّشَاء وَفَوْقَ كُلِّ ذِى عِلْمٍ عَلِيمٌ».

از امام صادق علیه السلام راجع به آیه «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» سؤال شد، فرمود: یوسف دروغ نگفت؛ منظورش تنها این بود که آنان یوسف را از پدرش دزدیده بودند.

اما جمله «أَيَّتُهَا الْعِيرُ» یعنی ای کاروانیان؛ و همین معنا از همان آیه ای که با پدرانشان صحبت کرده اند، نیز برمی آید «وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِى كُنَّا فِيهَا وَالْعِيْرَ الَّتِى أَقْبَلْنَا فِيهَا» یعنی کاروانیانی که ما نیز در بین آنها بودیم؛ و هنگامی که پیمانه یوسف را از بار برادرش بیرون آوردند، برادران یوسف گفتند: «إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ» مقصودشان یوسف بود، اما یوسف آن را نشنیده گرفت و پروردگار متعال در این باره فرموده است: «فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِى نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنتُمْ شَرٌّ مَّكَانًا وَاللّهُ أَعْلَمْ بِمَا تَصِفُونَ».

28) ابن بابویه از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی- خداوند از او خشنود باد- از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از احمد بن عبد الله علوی، از علی بن محمد علوی عمری، از اسماعیل بن همام، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که در توضیح آیه «إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِى نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ».

فرمود: اسحاق پیامبر علیه السلام، کمربندی داشت که انبیا و بزرگان، آن را از یکدیگر به ارث می بردند. این کمربند، نزد عمه یوسف نگهداری می شد و یوسف هم نزد وی بود، او یوسف را دوست داشت، یعقوب کسی را نزد خواهر فرستاد و به او گفت: یوسف را پیش من بفرست، من بعداً او را نزد تو خواهم فرستاد. خواهر، برای یعقوب، پیام فرستاد و از او درخواست کرد: بگذار یوسف، امشب نزد من باشد، دوست دارم او را ببویم؛ فردا صبح او را نزد تو خواهم فرستاد. امام علیه السلام فرمود: وقتی صبح شد، عمه یوسف، کمربندی را برگرفته و آن را در کمر یوسف بست و پیراهنی را نیز بر یوسف پوشاند تا کمربند را مخفی کند؛ آن گاه، یوسف را نزد پدرش فرستاد. وقتی یوسف از نزد او رفت، عمه دنبال کمربند گشت و اعلام کرد که کمربند، دزیده شده است. چون جستجو کردند، آن را نزد یوسف یافتند و در آن ایام، اگر کسی سرقت می کرد، باید به عنوان گروگان، نزد صاحب مال سرقت

ص:322

شده، باقی می ماند و برده او می شد.(1)

29) و نیز از وی روایت شده که مظفر بن جعفر بن مظفر علوی- خدای از او خشنود باد- از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از عبد الله بن محمد بن خالد، از حسن بن علی وشاء روایت کرده است که شنیدم امام رضا علیه السلام فرمود: در دوران حکومت بنی اسرائیل، اگر کسی، چیزی را می دزدید، به خاطر آن به بردگی گرفته می شد. یوسف به هنگام کودکی نزد عمه اش بود، چرا که یوسف را بسیار دوست می داشت. اسحاق، کمربندی داشت که آن را به یعقوب داده بود و آن کمربند، نزد دختر اسحاق یعنی عمه یوسف نگهداری می شد. یعقوب از یوسف خواست که آن را از عمه اش باز پس گیرد. از این رو، آن زن، غمگین شد و به یعقوب گفت: بگذار تا فردا نزد من بماند، سپس آن را برای تو می فرستم. وقتی خواست یوسف را نزد پدر بفرستد، کمربند را به کمر یوسف در زیر لباس هایش بست. وقتی یوسف، نزد پدر آمد، عمه اش در آن جا حضور یافته و گفت: کمربند، دزدیده شده است و بدن یوسف را گشت و آن را بر کمر یوسف یافت. به همین خاطر، وقتی یوسف، پیمانه را در بار برادرش نهاد، برادران یوسف گفتند: «إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ» یوسف به آنها گفت: کیفر آن کسی که پیمانه نزد او باشد، چیست؟ گفتند: خود، کیفر سرقت خواهد بود. و این بنابر سنتی بود که در میان آنان حاکم بود، بنابراین، یوسف قبل از آن که سراغ بار برادرش برود، بار دیگر برادرانش را جستجو کرد، سپس پیمانه را از داخل بار برادر درآورد. و از همین روی بود که برادران یوسف گفتند: «إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ» منظورشان همین سرقت کمربند است «فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِی نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ».(2)

30) علی بن ابراهیم از حسن بن علی، از پدرش، از حسن بن علی بن بنت الیاس و اسماعیل بن همام، از ابو الحسن علیه السلام نقل کرده است که فرمود: در حکومت بنی اسرائیل، اگر کسی مرتکب دزدی می شد، به آن دزدی، به بردگی گرفته می شد. یوسف به هنگام کودکی، نزد عمه اش -که او را دوست می داشت- بود. اسحاق، کمربندی داشت که آن را به یعقوب پوشاند و یعقوب آن را نزد

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 82.

2- [2] - عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج 2، ص 83، باب 32، ح 6.

خواهرش، عمه یوسف گذاشته بود، یعقوب از یوسف خواست که کمربند را از عمه اش بگیرد. عمه یوسف از این موضوع ناراحت شد و گفت: بگذار یوسف نزد من باشد و او را برایت می فرستم. سپس کمربند را گرفت و آن را در زیر لباس، به کمر یوسف بست. زمانی که یوسف، خدمت پدرش رسید، عمه، حضور یافت و گفت: کمربند، دزدیده شده است. آن گاه، یوسف را وارسی کرد و کمربند را در زیر لباس ها، در کمر یوسف یافت؛ به همین جهت، وقتی یوسف، برادرش بنیامین را بعد از آن که پیمانه را در بار او قرار داد، به زندان انداخت، به برادران گفت: عقوبت آن کس که پیمانه، نزد او باشد، چیست؟ گفتند: خود، کیفر سرقت خویش است؛ یعنی همان روش و سنتی که در میان آنان باب بود و به همین جهت، برادران یوسف گفتند: «إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِى نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ».(1)

31) به روایت علی بن ابراهیم برمی گردیم. فرمود: برادران، در حالی که از بدن شان خون زرد می چکید، نزد یوسف گرد آمده و با یوسف راجع به زندانی شدن بنیامین، جر و بحث می کردند. پسران یعقوب، چنان بودند که چون خشم می گرفتند، از لباس هایشان موی می ریخت و از سرشان خونی زرد می چکید و می گفتند: «يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ». پس برادرمان را آزاد کن. وقتی یوسف دید که خیلی اصرار دارند، پاسخ داد: «مَعَاذَ اللّهِ أَن نَّأْخُذَ إِلاَّ مَن وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِندَهُ» و نگفت: مگر آن کسی که پیمانه مان را دزدیده باشد. «إِنَّآ إِذًا لَّظَالِمُونَ* فَلَمَّا اسْتَيْأَسُواْ مِنْهُ» و چون خواستند نزد پدر خویش برگردند، لاوی پسر یعقوب، به برادران گفت: «أَلَمْ تَعْلَمُواْ أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُم مَّوْثِقًا مِّنَ اللّهِ» در این مسئله «وَمِن قَبْلُ مَا فَرَّطتُمْ فِى يُوسُفَ» شما نزد پدر برگردید، اما من برنخواهم گشت «حَتَّىَ يَأْذَنَ لِى أَبِى أَوْ يَحْكُمَ اللّهُ لِى وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» سپس به آنان گفت: «ارْجِعُواْ إِلَى أَبِيكُمْ فَقُولُواْ يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلاَّ بِمَا عَلِمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ* وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِى كُنَّا فِيهَا وَالْعِيْرَ الَّتِى أَقْبَلْنَا فِيهَا» یعنی اهالی این آبادی و مردم این قافله ای که ما با آن بودیم «وَإِنَّا لَصَادِقُونَ».

1- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 356.

امام علیه السلام فرمود: برادران یوسف، نزد پدر برگشته و یهودا باقی ماند و نزد یوسف آمد و با او صحبت کرد و گفتگوی آنان بالا گرفت. یهودا خشمگین شد. بر روی دوش یهودا، مویی بود و خون از آن موی، سرازیر شد. این خون باز نمی ایستاد، تا این که یکی از فرزندان یعقوب، یهودا را لمس کند. امام علیه السلام فرمود: یوسف، پسری داشت که در آن جا حاضر بود. در دست پسر یوسف، اناری از جنس طلا وجود داشت که با آن بازی می کرد. وقتی یوسف دید که یهودا عصبانی شده و آن موی، سیخ شده و پیاپی از آن خون می ریزد، انار را از دست کودک گرفته و آن را به سوی یهودا غلتاند. کودک، انار را دنبال کرد تا آن را بردارد و در همین حال، دست او با بدن یهودا تماس پیدا می کرد و خشمش فرو نشست. امام فرمود: در این لحظه یهودا، دچار تردید شد. کودک همراه با انار به سوی یوسف برگشت؛ اما بار دیگر، جر و بحث میان آن دو بالا گرفت و یهودا بار دیگر خشمگین شد و خون از موی شانه یهودا سرازیر گشت. همین که یوسف، این منظره را مشاهده کرد، انار را به سوی یهودا غلتاند و کودک، آن را دنبال کرد تا بردارد؛ و دستش به بدن یهودا برخورد کرد و خشم او فرو نشست، یهودا گفت: بی گمان در این خانه کسی از فرزندان یعقوب حضور دارد. و این کار، سه بار تکرار شد.(1)

32) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش از ابن ابی عمیر، از کس دیگری که نام او را آورده، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «إِنَّا نَرَاکَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ» فرمود: یوسف، محافل و مجالس بسیار بزرگی برپا می داشت و به افراد نیازمند، وام می داد و ضعیفان را یاری می کرد.(2)

«قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنفُسُکُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِیلٌ عَسَی اللّهُ أَن یَأْتِیَنِی بِهِمْ جَمِیعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ(83) وَتَوَلَّی عَنْهُمْ وَقَالَ یَا أَسَفَی عَلَی یُوسُفَ وَابْیَضَّتْ عَیْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ کَظِیمٌ (84) قَالُواْ تَالله تَفْتَأُ تَذْکُرُ یُوسُفَ حَتَّی تَکُونَ حَرَضًا أَوْ تَکُونَ مِنَ الْهَالِکِینَ(85)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 350.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 465، ح 3.

قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّی وَحُزْنِی إِلَی اللّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ (86) یَا بَنِیَّ اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن یُوسُفَ وَأَخِیهِ وَلاَ تَیْأَسُواْ مِن رَّوْحِ اللّهِ إِنَّهُ لاَ یَیْأَسُ مِن رَّوْحِ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْکَافِرُونَ(87) فَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَیْهِ قَالُواْ یَا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَهٍ مُّزْجَاهٍ فَأَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَیْنَآ إِنَّ اللّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ(88) قَالَ هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِیُوسُفَ وَأَخِیهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ(89) قَالُواْ أَإِنَّکَ لَأَنتَ یُوسُفُ قَالَ أَنَاْ یُوسُفُ وَهَذَا أَخِی قَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَیْنَا إِنَّهُ مَن یَتَّقِ وَیِصْبِرْ فَإِنَّ اللّهَ لاَ یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ (90) قَالُواْ تَاللّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللّهُ عَلَیْنَا وَإِن کُنَّا لَخَاطِئِینَ(91) قَالَ لاَ تَثْرَیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللّهُ لَکُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ (92) اذْهَبُواْ بِقَمِیصِی هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَی وَجْهِ أَبِی یَأْتِ بَصِیرًا وَأْتُونِی بِأَهْلِکُمْ أَجْمَعِینَ(93) وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِیرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْلاَ أَن تُفَنِّدُونِ(94) قَالُواْ تَاللّهِ إِنَّکَ لَفِی ضَلاَلِکَ الْقَدِیمِ(95) فَلَمَّا أَن جَاء الْبَشِیرُ أَلْقَاهُ عَلَی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِیرًا قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ مِنَ اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ (96) قَالُواْ یَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا کُنَّا خَاطِئِینَ(97) قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّیَ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ(98) فَلَمَّا دَخَلُواْ عَلَی یُوسُفَ آوَی إِلَیْهِ أَبَوَیْهِ وَقَالَ ادْخُلُواْ مِصْرَ إِن شَاء اللّهُ آمِنِینَ(99) وَرَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَخَرُّواْ لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ یَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِیلُ رُؤْیَایَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّی حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بَی إِذْ أَخْرَجَنِی مِنَ السِّجْنِ وَجَاء بِکُم مِّنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَن نَّزغَ الشَّیْطَانُ بَیْنِی وَبَیْنَ إِخْوَتِی إِنَّ رَبِّی لَطِیفٌ لِّمَا یَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ(100) رَبِّ قَدْ آتَیْتَنِی مِنَ الْمُلْکِ وَعَلَّمْتَنِی مِن تَأْوِیلِ الأَحَادِیثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ أَنتَ وَلِیِّی فِی الدُّنُیَا وَالآخِرَهِ تَوَفَّنِی مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ (101) »

[و از آنان روی گردانید و گفت: ای دریغ بر یوسف و در حالی که اندوه خود را فرو می خورد، چشمانش از اندوه، سپید شد* (پسران او) گفتند: به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می کنی تا بیمار شوی یا هلاک گردی* گفت: من شکایت غم

و اندوه خود را پیش خدا می برم و از (عنایت) خدا چیزی می دانم که شما نمی دانید* ای پسران من! بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا نومید مباشید؛ زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی شود* پس چون (برادران) بر او وارد شدند، گفتند: ای عزیز! به ما و خانواده ما آسیب رسیده است و سرمایه ای ناچیز آورده ایم. بنابراین پیمانه ما را تمام بده و بر ما تصدق کن که خدا صدقه دهندگان را پاداش می دهد* گفت: آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید؟* گفتند: آیا تو خود یوسفی گفت: (آری) من یوسفم و این برادر من است. به راستی خدا بر ما منت نهاده است. بی گمان هر که تقوا و صبر پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند* گفتند: به خدا سوگند که واقعاً خدا تو را بر ما برتری داده است و ما خطاکار بودیم* (یوسف) گفت: امروز بر شما سرزنشی نیست. خدا شما را می آمرزد و او مهربان ترین مهربانان است* این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید (تا) بینا شود و همه کسان خود را نزد من آورید* و چون کاروان رهسپار شد، پدرشان گفت: اگر مرا به کم خردی نسبت ندهید، بوی یوسف را می شنوم* گفتند: به خدا سوگند که تو سخت در گمراهی دیرین خود هستی* پس چون مژده رسان آمد، آن (پیراهن) را بر چهره او انداخت؛ پس بینا گردید. گفت: آیا به شما نگفتم که بی شک من از (عنایت) خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید* گفتند: ای پدر! برای گناهان ما آمرزش خواه که ما خطاکار بودیم* گفت: به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می خواهم که او همانا آمرزنده مهربان است* پس چون بر یوسف وارد شدند، پدر و مادر خود را در کنار خویش گرفت و گفت: ان شاء الله با (امن و) امان داخل مصر شوید* و پدر و مادرش را به تخت برنشانید و (همه آنان) پیش او به سجده درافتادند و (یوسف) گفت: ای پدر! این است تعبیر خواب پیشین من. به یقین پروردگارم آن را راست گردانید و به من احسان کرد؛ آن گاه که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان (کنعان به مصر) باز آورد. پس از آن که شیطان، میان من و برادرانم را به هم زد. بی گمان پروردگار من نسبت به آن چه بخواهد، صاحب لطف است؛ زیرا که او دانای حکیم است* پروردگارا! تو به من دولت دادی و از تعبیر خواب ها به من آموختی. ای پدیدآورنده آسمان ها و زمین! تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی مرا مسلمان

بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما]

1) به روایت علی بن ابراهیم بازمی گردیم: وقتی برادران یوسف، نزد پدرشان برگشتند و ماجرای برادرشان بنیامین را به او گفتند، یعقوب گفت: «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللّهُ أَن يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» سپس فرمود: «تَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ» یعنی چشمانش از شدت گریه کور شده بود «فَهُوَ كَظِيمٌ» یعنی غمگین بود و تأسف خوردن، منتهای اندوه است.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد که یعقوب تا چه اندازه ای برای یوسف، غمگین شد؟ فرمود: به اندازه اندوه هفتاد زن که بچه هایشان مرده باشند؛ و امام علیه السلام افزود: یعقوب، استرجاع «إنّا لله و إنّا إليه راجعون» را نمی شناخت و به همین خاطر می گفت: «یا اسفی علی یوسف» پسران به او گفتند: «تَالله تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ» دست از ذکر نام یوسف و یاد او برنمی داری «حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا» یعنی بمیری «أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ* قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ».(1)

2) حسین بن سعید در کتاب تمحیص، از جابر نقل می کند که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: صبر جمیل چیست؟ فرمود: صبری است که فرد با احدی از مردم، درد دل نمی کند. حضرت ابراهیم، یعقوب(2) را نزد یکی از راهبان و عابدان آن روزگار، جهت انجام کاری ارسال کرد. زمانی که آن راهب، یعقوب را مشاهده کرد، خیال کرد که ابراهیم است، پس برجهید و او را در آغوش گرفت و به او گفت: ای خلیل الرحمن! خوش آمدی. یعقوب گفت: من خلیل الرحمن نیستم، من یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم هستم. راهب به او گفت: پس چه شده که این قدر پیر شده ای؟ یعقوب گفت: اندوه و غم و بیماری. امام علیه السلام فرمود: هنوز از آستانه در

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 351.
2- [2] - مجلسی رحمه الله در بحار الانوار ج 12، ص 311 گفته است: فرستاده شدن یعقوب در سنین بزرگسالی توسط ابراهیم، امری غریب است. شاید این مسئله بعد از فوت ابراهیم بوده باشد. و مأموریت دادن به یعقوب از طرف ابراهیم به شکل وصیت بوده است. در برخی نسخه ها

چنین آمده است: «ان الله بعث» یعنی خداوند یعقوب را فرستاد که این درست است.

عبور نکرده بود که خداوند متعال به او وحی کرد که: یعقوب! درد دلت را با بندگان در میان گذاشتی؟! یعقوب بلافاصله با صورت بر خاک افتاد و سجده کنان گفت: پروردگارا! تکرار نخواهم کرد. پس خداوند به او وحی کرد که: من نیز از تو درگذشتم و تو را آمرزیدم، دیگر چنین مکن. یعقوب، بعد از آن، هرگز از بلاها و سختی ها و مصائب روزگار، شکایت نکرد؛ فقط یک روز گفت: «إِنَّمَا أَشْکُو بَثِّی وَحُزْنِی إِلَی اللّٰهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ»(1)

3) ابن بابویه از محمد بن علی ماجیلویه- خداوند از وی خشنود باد- از محمد بن یحیی عطار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمد بن اورمه، از احمد بن حسن میثمی، از حسن واسطی، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: فردی صحرانشین، نزد یوسف آمد که از وی مقداری غذا بخرد؛ یوسف به او فروخت و وقتی از این کار، فارغ شد به او گفت: خانه ات کجاست؟ پاسخ داد: در فلان جا. یوسف به او گفت: اگر گذرت به دشت فلان افتاد، بایست و بانگ برآور و بگوی: ای یعقوب! ای یعقوب! خواهی دید که مردی تنومند، خوش سیما و زیباروی، نزد تو خواهد آمد؛ به او بگو: با مردی در مصر برخورد کردم که به تو سلام رساند و این پیغام را برای تو داشت. امانتی که نزد خدای متعال گذاشته ای، هرگز تباه نخواهد شد.

حضرت فرمود: آن مرد بیابان نشین رفت و به آن جا که یوسف گفته بود، رسید و به غلامانش اشاره کرد که مواظب باشید که مبادا از شتر فرو افتم؛ سپس فریاد برآورد و گفت: ای یعقوب! ای یعقوب! پس دید مردی نابینا، بلندقامت، درشت هیکل و زیباروی، دست به دیوار گرفته به سوی او می آید؛ چون به او رسید، آن مرد به او گفت: تو یعقوب هستی؟ گفت: آری منم. آن مرد، پیغام یوسف را به یعقوب داد. یعقوب از هوش رفت و بر زمین افتاد. وقتی که به هوش آمد به اعرابی گفت: ای اعرابی! آیا حاجت و تمنایی از خداوند متعال داری؟ گفت: آری. من مردی ثروتمند هستم و دخترعمویی دارم که از من، صاحب فرزند نمی شود؛ خوش می دارم که از خداوند بخواهی تا به من فرزندی عطا کند. امام فرمود: یعقوب وضو

1- [3] - کتاب التمحیص، که پس از کتاب تحف العقول، چاپ شده است، ص 431، ح 143، چاپ اعلمی.

ساخت و دو رکعت نماز گزارد و سپس به درگاه خداوند متعال دعا کرد و آن مرد، چهار بار صاحب فرزند شد، یا این که فرمود: شش بار صاحب فرزند شد که همسرش هر بار، دوقلو می زایید.

یعقوب می دانست یوسف، زنده است و نمرده است و خداوند متعال به او یادآوری کرده بود که بعد از این غیبت، روی او را آشکار خواهد نمود و به پسرانش می گفت: «إِنِّی أَعْلَمُ مِنَ اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» این در حالی بود که فرزندان و خویشاوندان و نزدیکانش او را به خاطر آن که بسیار از یوسف، یاد می کرد، ملامت می کردند، تا آن که او بوی یوسف را احساس کرد و گفت: «إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْلاَ أَن تُفَنِّدُونِ* قَالُواْ تَاللّهِ إِنَّکَ لَفِی ضَلاَلِکَ الْقَدِیمِ* فَلَمَّا أَن جَاء الْبَشِیرُ» که منظور از بشیر، یهودا، پسرش بود. «عَلَی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِیرًا قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ مِنَ اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ».(1)

4) محمد بن یعقوب با سند خود از حسن بن محبوب، از حنان بن سدیر، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که به امام علیه السلام عرض کردم: آیا ممکن است معنای این جمله یعقوب به فرزندانش را برای من توضیح بدهید؟: «اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن یُوسُفَ وَأَخِیهِ» آیا یعقوب که بیست سال پیش از یوسف، دور شده بود می دانست که او زنده است؟ فرمود: آری. من عرض کردم: چطور می دانست؟ امام فرمود: در سحرگاهان، دست به دعا گشود و از درگاه خداوند متعال درخواست نمود که فرشته مرگ بر او فرود آید؛ «تربال» فرشته مرگ بر او نازل شد و از یعقوب پرسید: چه درخواستی داری؟ یعقوب گفت: در باره روح مردمان، با من سخن بگوی؛ آیا آنها را گروهی در چنگ می گیری یا تک تک به سراغ آنها می روی؟ تربال گفت: من روح آدمیان را تک تک، در چنگ می گیرم. یعقوب از او پرسید: آیا در میان ارواحی که تاکنون در چنگ گرفته ای، روح یوسف را نیافته ای؟ تربال گفت: نه. یعقوب فهمید که یوسف، زنده است و در همین جا به پسرانش گفت: «اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن یُوسُفَ وَأَخِیهِ».(2)

ابن بابویه از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی- خدایش از او خشنود باد- از

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 142، باب 5، ح 9.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 199، ح 238.

جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از محمد بن نصیر، از احمد بن محمد، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از محمد بن اسماعیل، از حنان بن سدیر، از پدرش نقل می کند که از امام باقر علیه السلام معنای جمله ای را که یعقوب به فرزندانش گفته است پرسیدیم: «اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن یُوسُفَ وَأَخِیهِ» و حدیث را عیناً ذکر کرد.(1)

5) علی بن ابراهیم از پدرش، از حنان بن سدیر، از پدرش، از امام باقرعلیه السلام روایت می کند که خدمت امام عرض کردم: چرا یعقوب این چنین با فرزندانش سخن گفت: «اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن یُوسُفَ وَأَخِیهِ» آیا یعقوب می دانست یوسف زنده است، با وجود این که بیست سال از او دور بود و به خاطر گریه زیاد بر او چشمانش را از دست داده بود؟! امام پاسخ داد: بلی، می دانست که او زنده است؛ یعقوب در سحرگاه، از درگاه خداوند درخواست کرد که فرشته مرگ بر او نازل شود. پس فرشته مرگ در بهترین شکل و خوشبوترین حالت، بر او نازل شد. یعقوب از او پرسید: تو کیستی؟ گفت: من، فرشته مرگ هستم. مگر تو از درگاه خدا درخواست نکردی که مرا بر تو فرو فرستد؟ گفت: آری، گفت: ای یعقوب! چه درخواستی داری؟ یعقوب گفت: با من در باره ارواح سخن بگو؛ آیا آنها را جداگانه قبض روح می کنی یا به صورت دسته جمعی. پاسخ داد: مأموران من، آنها را جداجدا قبض روح می کنند و سپس به صورت دسته جمعی بر من عرضه می گردد. یعقوب گفت: تو را به خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم می دهم؛ در میان ارواحی که به تو عرضه شده است، آیا روح یوسف بوده است؟ فرشته مرگ گفت: نه، آن وقت بود که یعقوب فهمید، فرزندش زنده است و بنابراین به فرزندانش گفت: «اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن یُوسُفَ وَأَخِیهِ وَلاَ تَیْأَسُواْ مِن رَّوْحِ اللّهِ إِنَّهُ لاَ یَیْأَسُ مِن رَّوْحِ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْکَافِرُونَ».

عزیز مصر به یعقوب نامه نوشت: اما بعد؛ پسرت یوسف را به بهایی ناچیز، چند درهم، خریداری کرده و او را به بردگی گرفته ام و بنیامین، دیگر فرزندت را نیز که دزدی کرده به بردگی من درآمده است. یعقوب، پیش از آن، هرگز چنین ضربه روحی را تجربه نکرده بود. محتوای نامه، برای او بسیار گران بود؛ بنابراین به پیکی

1- [1] - علل الشرائع، ج 1، ص 69، باب 44، ح 1.

که نامه را آورده بود گفت: این جا بمان تا پاسخ نامه را بنویسم. یعقوب در پاسخ به عزیز مصر نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم؛ از یعقوب، اسرائیل الله (بنده خالص خدا) ، فرزند اسحاق بن ابراهیم خلیل الله به عزیز مصر. اما بعد؛ از فحوای نامه چنین برمی آمد که پسر مرا خریداری کرده و او را به بردگی گرفته ای. گریزی نیست؛ چرا که بلادیدگی، تقدیر آدمیان است. نیای من، ابراهیم علیه السلام نیز توسط پادشاه دنیای آن روز، به آتش درافتاد؛ اما نسوخت و خداوند، آتش را بر او گلستان کرد. خداوند به جدّم ابراهیم فرمان داد که پدرم اسحاق پیامبر را با دستان خود ذبح کند و همین که خواست او را ذبح کند، خداوند، قوچ بزرگی را فدیه او قرار داد. من نیز پسری داشتم که مرا در این دنیا، کسی عزیزتر از او نبود؛ نور چشم و میوه دل من بود. برادرانش او را از من گرفته و با خود بردند و وقتی نزد من برگشتند، چنین ادعا کردند که او را گرگ خورده است. از این خبر، پشتم خم شد و تا بدان جا گریه کردم که سوی چشمانم رفت و نابینا شدم. او برادری از طرف مادر داشت که بعد از وی، مونس من بود. او همراه با دیگر برادران به سوی سرزمین تو آمدند تا غذا و آذوقه ای برای ما بیاورند. برادران برگشتند و چنین ادعا نمودند که وی پیمانه شاه را دزدیده است، و تو، او را زندانی کرده ای. ما از خانواده ای هستیم که دزدی و زشتی در شأن ما نیست و بر ما راست نمی آید. من تو را به خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم می دهم که بر من منت گذاری و به خاطر رضای خدا، او را آزاد کرده و به من بازگردانی.

وقتی جواب نامه یعقوب به یوسف رسید، آن را برگرفته و بر روی چهره نهاد و بوسید و سخت گریست. سپس به برادران نگاه کرد و گفت: «هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ* قَالُواْ أَإِنَّکَ لَأَنتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَاْ يُوسُفُ وَهَذَا أَخِی قَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيِصْبِرْ فَإِنَّ اللّهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» بنا به فرموده پروردگار، برادران به یوسف گفتند: «لَقَدْ آثَرَکَ اللّهُ عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ* قَالَ لاَ تَثْرَيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ» یعنی ملامت و سرزنشی بر شما نیست «يَغْفِرُ اللّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ».(1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 352.

6) عیاشی از جابر نقل کرده است که به امام باقر علیه السلام عرض کردم: خداوند بر شما رحمت آورد؛ صبر جمیل چیست؟ فرمود: صبری است که انسان در این نوع صبر با بندگان خدا، شکوه نمی آورد و درد دل نمی کند. ابراهیم، یعقوب را برای انجام کاری نزد راهبی که از پارسایان و عابدان دوران بود، فرستاد. وقتی راهب، یعقوب را ملاحظه کرد، گمان کرد ابراهیم است. با شوق، نزد او رفته و او را در آغوش کشید و گفت: ای خلیل الرحمن! خوش آمدی! یعقوب گفت: نه، من ابراهیم نیستم، بلکه یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم هستم. راهب به او گفت: چه مصیبتی به تو رسیده است که تو را این چنین پیر کرده است؟! گفت: غم و اندوه و بیماری. هنوز یعقوب از آستانه در عبور نکرده بود که خداوند به او وحی کرد که:

ای یعقوب! درد دلت را با بندگان در میان نهادی؟! یعقوب در همان جا، در آستانه در، به سجده افتاد و روی بر خاک نهاد و عرض کرد: پروردگارا! من، دیگر هرگز چنین نخواهم کرد. خداوند به او وحی کرد که: تو را آمرزیدم، شایسته نیست دیگر، چنین رفتاری از تو سر بزند. از آن پس، دیگر یعقوب برای بلاها و مصائبی که به او می رسید، شکوه نکرد و زبان به گلایه نگشود؛ فقط روزی گفت: «إِنَّمَا أَشْکُو بَثِّی وَحُزْنِی إِلَی اللّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ».(1)

7) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که کسی از وی پرسید: غم و اندوه یعقوب به خاطر یوسف تا کجا رسیده بود؟ فرمود: به اندازه هفتاد زن فرزند مرده و جگر سوخته.(2)

8) با همین سند از وی نقل شده است که گفت: کسی به امام علیه السلام عرض کرد: چگونه یعقوب به خاطر دوری یوسف، غمگین بود، در حالی که جبرئیل به او خبر داده بود که یوسف نمرده و به زودی نزد او باز خواهد گشت؟ فرمود: یعقوب، این موضوع را فراموش کرده بود.(3)

9) محمد بن سهل بحرانی از یکی از شیعیان، از امام صادق علیه السلام نقل

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 199، ح 57.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 200، ح 58.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 200، ح 59.

کرد که فرمود: افرادی که بسیار گریستند، پنج نفر بودند. آدم علیه السلام و یعقوب علیه السلام و یوسف علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها دختر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امام سجاد علیه السلام. اما یعقوب در دوری یوسف، آن قدر گریست که کور شد و به او گفتند: «تَفْتَأُ تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ».

10) اسماعیل بن جابر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که یعقوب برای درخواست حاجتش نزد پادشاهی که در آن منطقه حکم می راند، رفت. پادشاه از یعقوب پرسید: تو ابراهیم هستی؟ یعقوب گفت: نه. پادشاه پرسید: پس اسحاق فرزند ابراهیمی؟ گفت: نه. پادشاه پرسید: پس تو کیستی؟ گفت: من یعقوب، پسر اسحاق هستم. پادشاه گفت: چگونه است که در عین جوانی، چنین پیر و فرتوت شده ای؟ یعقوب گفت: اندوه پسرم یوسف، مرا به چنین روزی درانداخته است. پادشاه گفت: واقعاً غم و اندوه، کار خویش را با تو کرده است. یعقوب گفت: مصیبت و بلا، زودتر از هر چیز دیگری بر ما جماعت پیامبران می رسد؛ سپس مردمان دیگر، هرچه به درگاه خداوند مقرب تر باشند، بیشتر به بلا مبتلا می شوند. آن پادشاه خواسته یعقوب را برآورده کرد و وقتی یعقوب خواست از در کوچک خانه اش وارد منزل شود، جبرئیل بر او فرود آمده و گفت: ای یعقوب! پروردگار به تو سلام می رساند و می فرماید: در پیشگاه مردم شکوه می کنی و لب به گلایه می گشایی؟! یعقوب بلافاصله، چهره بر خاک مالید و متضرّعانه به درگاه پروردگار عرض کرد: پروردگارا! لغزشی از من سر زد، از من درگذر، عهد می کنم که از این پس، آن را تکرار نکرده و به چنین رفتاری باز نگردم. سپس بار دیگر جبرئیل نزد او آمده و به او گفت: ای یعقوب! سرت را از خاک بردار؛ زیرا پروردگار به تو سلام می رساند و می فرماید: از تو درگذشتم، دیگر بار، شکوه به درگاه خلایق مبر و درد دلت را با بندگان در میان مگذار. بعد از آن هرگز دیده نشد که یعقوب، لب به چنین سخنانی بگشاید و زبان به گلایه باز کند و مصائب خویش را بیان کند. تا آن زمان که فرزندانش بدون بنیامین برگشتند؛ پس یعقوب، روی به دیوار کرده و چنین نالید: «إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّى وَحُزْنِى إِلَى اللّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ».(1)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 200، ح 61.

و نیز در حدیث دیگری از اسماعیل بن جابر چنین نقل شده است که یعقوب برای حاجتی به درگاه نمرود آمد و از آن جا که شباهت زیادی به ابراهیم داشت، چون به نمرود وارد شد، نمرود از او پرسید: تو ابراهیم خلیل الرحمن هستی؟ گفت: نه و... بقیه حدیث.(1)

11) فضیل بن یسار می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: من، غم و اندوه و شکوه خویش را تنها به درگاه خداوند بازگو می کنم و سوی او فراز می دارم.(2)

12) حنان بن سدیر از پدرش نقل کرده است که به امام باقر علیه السلام عرض کردم: وقتی یعقوب چنین می گفت: «اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن یُوسُفَ وَأَخِیهِ» مگر می دانست یوسف زنده است، در حالی که بیست سال از او دور بود و در فراق او بینایی چشمانش را از دست داده بود؟ فرمود: آری، می دانست زنده است. پرسید: چطور می دانست زنده است؟ امام فرمود: در نماز صبح از درگاه پروردگار درخواست کرد که فرشته مرگ را نزد او بفرستد. پس فرشته مرگ که «تربال» نام داشت بر او نازل شد و به یعقوب گفت: ای یعقوب! چه درخواستی داری؟ یعقوب گفت: با من درباره ارواح، سخن بگو؛ چون مردمان را قبض روح می کنی، روح آنان را جداگانه قبض می کنی یا به طور دسته جمعی؟ گفت: به صورت جداگانه، هر روح به طور جداگانه قبض می شود یعقوب پرسید: به خاطرت هست که روح یوسف را قبض کرده باشی؟ گفت: نه، چیزی به خاطر ندارم. امام علیه السلام فرمود: در این هنگام بود که یعقوب دانست که یوسف زنده است و به پسرانش گفت: «اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن یُوسُفَ وَأَخِیهِ» در حدیث دیگری آمده است که فرشته مرگ، عزرائیل بوده است و بقیه حدیث، عیناً همان است.(3)

13) ابو بصیر از امام باقر علیه السلام - به حدیث اول برگشته- نقل می کند: یعقوب، آن چنان ناراحت و غمگین شد که پشت او خمیده گشت. از سوی دیگر،

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 201، ح 62.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 201، ح 63.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 201، ح 64.

دنیا چنان به یعقوب و فرزندانش پشت کرد که در وادی فقر و نیاز درغلتیدند و هر آن چه از آذوقه داشتند، به انتها رسید. در این هنگام، یعقوب به پسرانش گفت: «اذْهَبُواْ فَتَحَسَّسُواْ مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلاَ تَيْأَسُواْ مِن رَّوْحِ اللّهِ إِنَّهُ لاَ يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» برخی از پسران یعقوب همراه با مقدار کمی کالاَ که یعقوب همراه آنان کرد، به سوی مصر روانه شدند. یعقوب نامه ای به عزیز مصر نوشت که آن را نیز به پسرانش سپرد تا با خود به مصر ببرند. یعقوب در این نامه، خواهان لطف و مهربانی و عطوفت عزیز مصر بر خویش و پسرانش شده بود. او به فرزندانش سفارش کرد که قبل از کالاها نامه را به عزیز مصر تحویل دهند. یعقوب در آن نامه، این چنین نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحیم: خدمت عزیز مصر که آشکار کننده عدل و داد و برپادارنده میزان است. از یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الله، همان که در زمان نمرود می زیست و نمرود همان بود که هیزم بسیاری گرد آورد و آتش بزرگی برافروخت تا ابراهیم را در آتش بسوزاند؛ اما خداوند، آتش را بر ابراهیم، گلستان کرد و او را از آن نجات بخشید.

- ای عزیز مصر!- به پیشگاه تو بازگو می کنم که ما خانواده ای کهن هستیم. همواره بلا از سوی خداوند، شتابناک به ما می رسد تا خداوند، بدین سان ما را در آسایش و دشواری بیازماید. بیست سال است که مصیبت های روزگار، پی در پی و متوالی بر من فرود می آید. نخستین مصیبت در باب پسرم بود. پسری داشتم که او را یوسف نامیدم. او مایه شادمانی و سُرور من و نور چشم و میوه دلم بود.

برادران ناتنی او از من خواستند که او را برای بازی و گردش در صحرا همراه آنان کنم. پس صبح هنگام، او را با آنان روانه کردم. اما شامگاهان، برادران نزد من آمده و می گریستند. آنان پیراهن او را به دروغ به خون آغشته کرده و پیش من آوردند و ادعا می کردند که گرگ، یوسف را دریده است. دوری او بر من، سخت گران آمد و در فراق او چنان گریستم که بینایی چشمانم از دست رفت.

یوسف، برادری داشت از خاله اش که من او را سخت دوست می داشتم و همدم و همراه و مونس تنهایی هایم بود. چون یوسف در خاطرم می آمد، او را به سینه ام می فشردم تا زخمی که در سینه ام بود، اندکی آرام گیرد.

ای عزیز مصر! برادرانش برای من خبر آورده اند که تو از ایشان، راجع به این برادرشان پرسیده ای و به آنان

ص:336

فرمان داده ای تا او را به نزد تو آورند و تهدید کرده ای که اگر او را به پیشگاه تو نیاورند، ما را از آذوقه که همان گندم سرزمین مصر است، محروم خواهی ساخت. پس او را با ایشان راهی کردم تا برایمان گندم و آذوقه بیاورند. اما ایشان بازگشتند، بی آن که او آنان را همراهی کند. پس مرا گفتند که او پیمانه شاهی را به سرقت برده است. ما از خانواده ای هستیم که دزدی در خصلت و مرام ما نیست؛ اما تو او را به جرم دزدی به حبس انداختی و یک باره مرا به فراق دردناک او مبتلا ساختی. از مصیبت فراق او چنان زخمی بر سینه ام نشست که پشتم خمیده آمد و بار اندوه و مصیبت من، سخت گران شد؛ چرا که این بلاها پی در پی بر من فرود آمدند. پس منت بر من تمام کن و او را از حبس خویش، بیرون آور و راه او را باز کن و برایمان گندمی نیکو فرست و در قیمت، مدارا کن و در راهی کردن آل یعقوب شتاب گیر. زمانی که پسران یعقوب به همراه نامه او به سمت مصر می رفتند، جبرئیل بر یعقوب فرود آمد و به او گفت: ای یعقوب! پروردگارت به تو چنین می گوید: چه کسی تو را به مصیبت هایی که با عزیز مصر در میان نهادی، مبتلا ساخته است؟

یعقوب گفت: پروردگارا! این تو بودی که برای مجازات و تأدیب من، مرا به وادی بلا مبتلا ساختی. خداوند فرمود: آیا جز من کسی می تواند این بلایا را از تو برگیرد؟ یعقوب گفت: خیر، ای پروردگار! پروردگار فرمود: از من شرم نکردی که زخم ها و دردهایت را با کسی غیر از من در میان نهادی و درد و اندوه خویش به پیشگاه من نیاوردی و از من دادخواهی نکردی؟!

یعقوب گفت: پروردگارا، از تو طلب مغفرت نموده و به درگاهت توبه می آورم و غم و اندوه خویش را در پیشگاه تو از سینه برون می ریزم. خداوند تبارک و تعالی فرمود: ای یعقوب! تو و فرزندان خطاکارت را به غایت ادب کرده ام. اگر مصیبت ها و نگون بختی هایی که در تقدیر تو آمد، با من در میان می گذاشتی و طلب بخشش و استغفار می کردی و از گناهت توبه می نمودی، من آن مصائبی که در پیشانی نوشت تو نگاشته بودم، از صفحه تقدیر تو برمی گرفتم.

اما شیطان، یاد مرا از خاطر تو برد و تو مرا فراموش کردی و از رحمت من ناامید گشتی و حال آن که من همان خداوند بسیار بخشنده و کریم هستم و آن گروه از بندگانی را دوست می دارم که به درگاه من توبه می آورند و به استغفار

ص:337

می نشینند و به آن چه نزد من است چشم انتظارند.

ای یعقوب! من یوسف و برادرش را به تو باز خواهم گرداند؛ مال و گوشت و خونی که از دست تو رفته است را به تو باز پس خواهم داد؛ نور چشمانت را دوباره به تو خواهم داد و خمیدگی پشت تو را نیز راست خواهم کرد، پس شادمان باش و چشم خویش، روشن بدار که آن چه با تو کردم از باب آن بود که تو را ادب کنم؛ پس ادب مرا بپذیر.

امام فرمود: پسران یعقوب همراه با نامه پدر به سوی مصر روانه شدند. هنگامی که به کاخ پادشاهی رسیدند و بر یوسف وارد شدند، گفتند: «يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَآ» درباره برادرمان بنیامین، و این نیز نامه پدرمان یعقوب است که درباره برادرمان بنیامین با تو سخن گفته و از تو درخواست کرده تا بر او منت نهی و راه بنیامین را باز کرده و او را از حبس بیرون کنی. امام علیه السلام فرمود: یوسف، نامه پدرش یعقوب را گرفته و آن را بوسید و بر چشمانش نهاد و چنان گریست و نوحه کرد که پیراهنی که بر تن داشت از اشک های او خیس شد. آن گاه، به پیش برادران آمد و به آنان گفت: «هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ» پیش از این «وَأَخِيهِ» پس از وی؟ «قَالُواْ أَإِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَاْ يُوسُفُ وَهَذَا أَخِى قَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَيِصْبِرْ فَإِنَّ اللّهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ * قَالُواْ تَاللّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللّهُ عَلَيْنَا» پس ما را رسوا مکن و از مجازات کنونی ما درگذر و گناهان ما را ببخشای. «قَالَ لاَ تَثْرَيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّهُ لَكُمْ».

ابو بصیر در روایت دیگری، همین حدیث را از امام باقر علیه السلام نقل کرده است.(1)

14) عمرو بن عثمان از برخی از شیعیان روایت کرده است: وقتی برادران یوسف به او گفتند که: «يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ» یوسف گفت: نمی توان بر خسارت و مصیبت آل یعقوب صبر کرد. پس در این هنگام گفت: «هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ».(2)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 201، ح 65.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 203، ح 66.

15) احمد بن محمد از امام رضا علیه السلام روایت می کند و می گوید: از ایشان در باره آیه: «وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ» پرسیدم. فرمود: مقصود، «مُقْل» است. در این روایت، این تعبیر آمده است: «وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَئه» فرمود: مقصود از آن بضاعت، «مُقل» است و سرزمین آنان، محل کشت و زرع مُقل بوده است.(1)

16) ابن ابی عمیر از برخی از شیعیان در حدیثی مرفوع، چنین روایت می کند: یعقوب پیامبر به یوسف، چنین نامه نوشت: از یعقوب بن اسحاق ذبیح الله، ابن ابراهیم خلیل الله به عزیز مصر. اما بعد، ما خاندانی بلا دیده ایم که همواره، بلا و مصیبت، شتابان بر ما فرود می آ ید. جدّم ابراهیم به بلا گرفتار آمد و در آتش افکنده شد. آن گاه، پدرم اسحاق به بریدن سر مبتلا شد. من پسری داشتم که نور چشمانم بود و مایه شادمانی ام، من به فراق او گرفتار آمدم و گفتند: گرگ او را خورده است. پس به خاطر اندوه و گریه بر او چشمانم را از دست دادم. وی برادری داشت که بعد از یوسف، او مایه دلخوشی و سُرورم بود؛ اما تو او را به جرم دزدی به حبس انداختی و حال آن که ما خاندانی هستیم که هرگز دزدی نکرده ایم و حدیث دزدی ما را کسی نشنیده است. رأی تو راست؛ اگر خواستی بر من منت بگذار و او را از بندِ حبس آزاد کن. امام می فرماید: وقتی این نامه به دست یوسف رسید، آن را گشود و خواند و فریاد برآورد؛ سپس برخاست و به اندرونی رفت و آن را خواند و گریست. آن گاه، دست و روی را شست و نزد برادرانش بازگشت و به آنان گفت: «هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ» و پیراهنش را که همان پیراهن ابراهیم بود به آنان داد. یعقوب در منطقه رمله بود، وقتی برادران با پیراهن یوسف از مصر به سوی یعقوب حرکت کردند، یعقوب گفت: «إِنِّی لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلاَ أَن تُفَنِّدُونِ* قَالُواْ تَاللّهِ إِنَّکَ لَفِی ضَلاَلِکَ الْقَدِيمِ».(2)

17) مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: هر یک از فرزندان و نسل فاطمه که دعوت حق را لبیک گوید و از دنیا برود، بی گمان به امامت امام زمان خود، اعتراف می کند، همان طور که فرزندان یعقوب به امامت و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 204، ح 67.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 203، ح 68.

بزرگی یوسف اقرار کردند، وقتی که گفتند: «تَاللّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللّهُ عَلَیْنَا». (1)

18) از برادرم مُرازِم از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در تفسیر آیه: «وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِیرُ» فرمود: وقتی کاروان از مصر به سوی فلسطین حرکت کرد، یعقوب بوی پیراهن ابراهیم را از فلسطین احساس کرد.(2)

19) مفضل جعفی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که شنیدم امام می فرمود: آیا می دانی پیراهن یوسف چه بود؟ عرض کردم: نه؛ فرمود: وقتی آن آتش مهیب را برای ابراهیم علیه السلام شعله ور ساختند، جبرئیل لباسی از لباس های بهشت را آورده و بر تن او پوشانید. آن لباس در گرما و سرما هیچ آسیبی به او نمی رسانید. چون مرگ ابراهیم فرا رسید، آن را در یک حرز (تعویذه) قرار داد و آن را به بازوی اسحاق آویخت و تا زمانی که اسحق زنده بود، این حرز به بازوی او آویخته باقی ماند و اسحاق نیز آن را به بازوی یعقوب آویخت و وقتی یوسف متولد شد، یعقوب آن حرز در برگیرنده پیراهن ابراهیم را به بازوی یوسف بست و چون یوسف، پیراهن را از حرز، بیرون آورد، یعقوب بوی آن را احساس کرد و گفت: «إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْلاَ أَن تُفَنِّدُونِ» این همان پیراهنی بود که از بهشت فرود آمده بود. عرض کردم: فدایت شوم! آن پیراهن سرانجام از آن چه کسی شد؟ فرمود: به فرزندان یوسف رسید. سپس فرمود: هر پیامبری که دانش یا هر چیز دیگری را به ارث گذاشته است، به حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسیده است.(3)

20) محمد بن اسماعیل بن بزیع با سند خود در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: یعقوب، بوی یوسف را از فاصله ده شبانه روز احساس کرد. یعقوب در بیت المقدس بود و یوسف در مصر و پیراهن یوسف، همان پیراهنی بود که خداوند از بهشت برای ابراهیم فرستاد. و ابراهیم آن را به اسحاق و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 205، ح 69.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 205، ح 70.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 205، ح 71.

او نیز پیراهن را به یعقوب داده و یعقوب نیز به یوسف داد.(1)

21) نشیط بن صالح عجلی می گوید خدمت امام صادق عرض کردم: آیا برادران یوسف صلوات الله علیه پیامبر بودند؟ فرمود: خیر، آنها حتی نیک و باتقوا نبودند. چگونه ممکن بود از پیامبر یا نیکان باشند، در حالی که با پدرشان این گونه سخن می گفتند که: «تَاللّهِ إِنَّکَ لَفِی ضَلاَلِکَ الْقَدِیمِ».(2)

22) سلیمان بن عبد الله طلحی می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: پسران یعقوب از نظر ایمانی چگونه بودند، آیا از ایمان به خداوند، برون آمدند؟ فرمود: آری. عرض کردم: درباره حضرت آدم چه می گویی؟ فرمود: اکنون سخن آدم را بگذار و از او سخن مگو.(3)

23) برخی از شیعیان از امام صادق علیه السلام روایت می کنند که امام فرمود: پسران یعقوب بعد از رفتاری که با یوسف انجام دادند، مرتکب گناه شدند؛ بنابراین آیا می توان آنها را پیامبر دانست؟(4)

24) نشیط از کسی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که: از ایشان سؤال کردم: آیا فرزندان یعقوب، پیامبر بودند؟ فرمود: خیر، آنان حتی نیک و باتقوا نبودند. چگونه ممکن بود از پیامبران یا نیکان باشند، در حالی که با پدرشان این گونه سخن می گفتند که: «تَاللّهِ إِنَّکَ لَفِی ضَلاَلِکَ الْقَدِیمِ».(5)

25) مُقرّن از امام صادق علیه السلام روایت می کند که عزیز مصر به یعقوب نوشت: اما بعد، این پسرت، یوسف توست که او را به چند درهم ناچیز خریداری کردم و او را به بردگی گرفتم. این دیگر پسر تو بنیامین است که او را در حین ارتکاب سرقت، دستگیر کردم و او را نیز به بردگی گرفتم. امام علیه السلام فرمود: تا آن لحظه هرگز چنین نامه دردناکی به یعقوب نرسیده بود؛ بنابراین به فرستاده

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 206، ح 73.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 206، ح 74.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 206، ح 75.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 206، ح 76.

5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 206، ح 77.

عزیز گفت: بمان تا پاسخ او را بدهم. یعقوب به عزیز، چنین نوشت:

اما بعد، از مضمون نامه ات چنین فهمیدم که تو فرزندم یوسف را به بهایی اندک، خریداری کرده و او را به بردگی بُرده ای و بنیامین، دیگر پسرم را نیز به جرم سرقت به بردگی گرفته ای. بدان که ما خانواده ای هستیم که دست به سرقت نمی آلاییم، اما همواره به بلا و مصیبت گرفتار می آییم. پدرمان ابراهیم به آتش مبتلا گشت و خداوند، او را از آتش نجات بخشید. پدرمان اسحاق نیز با قربانی گشتن آزموده شد و خداوند، او را حفظ کرد. من نیز با از دست دادن بیناییم و دور شدن دو پسرم به وادی بلا افتاده ام. همه امیدم آن است که خداوند، ایشان را نزد من بازگرداند.

امام می فرماید: چون فرستاده عزیز رفت، یعقوب، دست به سوی آسمان، فراز کرده و گفت: ای که همدمی با تو نیکوست و یاری ات بزرگوارانه ! ای بهترین سخن ! گشایش و آرامش را از جانب خویش بر من ارزانی دار. امام می فرماید: در این هنگام، جبرئیل بر او نازل شد و به یعقوب گفت: می خواهی به تو دعاهایی را بیاموزم که خداوند، با این دعاها بینایی تو را به تو باز پس دهد و دو پسرت را نیز به تو بازگرداند؟ یعقوب گفت: آری. جبرئیل گفت: پس این چنین بگوی: ای پروردگاری که جز خویش، هیچ کس نمی داند وی چگونه است و کجاست و اندازه توانایی اش تا به کجاست. ای که هوا را با آسمان، مسدود ساخته و زمین را با آب انباشت و بهترین نام ها را برای خویش برگزید. از جانب خود آسایش و گشایشی بر من ارزانی دار. هنوز سپیده صبح ندمیده بود و همه جا را روشنایی فرا نگرفته بود که پیراهن یوسف را آوردند و آن را بر صورتش افکندند و خداوند، بینایی او را به او باز پس داد و پسرانش را نیز به او برگرداند.(1)

26) ابو بصیر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که – به همان حدیثی که آن را قطع کرده بود، بازگشت- امام در ادامه فرمود: «قَالَ لاَ تَثْرَیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللّهُ لَکُمْ» «اذْهَبُواْ بِقَمِیصِی هَذَا» پیراهن من که با اشک چشمانم خیس شده است «فَأَلْقُوهُ عَلَی وَجْهِ أَبِی یَأْتِ بَصِیرًا» به محض این که بوی مرا احساس کند «وَأْتُونِی بِأَهْلِکُمْ أَجْمَعِینَ» سپس یوسف همان روز، همگی آنها را به سوی یعقوب

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 206، ح 78.

روانه کرد و هر آن چه که به آن نیاز داشتند را به آنان داد و هنگامی که کاروان آنها از مصر بیرون آمد و حرکت کرد، یعقوب گفت: من بوی یوسف را احساس می کنم. پس به آنان که در حضور او بودند گفت: «إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْلاَ أَن تُفَنِّدُونِ».

فرمود: پسران یعقوب با شادمانی و سرور و سرخوش از منزلت یوسف و پادشاهی- که خداوند به وی عطا کرده بود- و شادمان از عزت و منزلتی که در درگاه یوسف دیده بودند، پیراهن یوسف را شتابان به سوی یعقوب بردند. از مصر تا سرزمین یعقوب نه روز راه بود. زمانی که مژده رسیدن پسران آمد و در پی آن، کاروانیان وارد شدند، پیراهن یوسف را بر روی یعقوب انداختند. بینایی به چشمان یعقوب باز آمد. یعقوب از پسرانش پرسید: با بنیامین چه کردید؟ گفتند: او را نزد برادر صالح و شایسته او یعنی یوسف قرار دادیم. امام علیه السلام فرمود: سپس یعقوب شکر خداوند متعال را به جا آورد و به درگاه ذات حق سجده شکر کرد. بینایی اش به او بازگشت و خمیدگی پشتش نیز راست گشت و به فرزندانش گفت: همین امروز، همگی شما بار سفر به سوی یوسف بربندید. پس همگی آنها همراه با یعقوب و «یامیل» خاله یوسف به سوی یوسف حرکت کردند. آنان با شادمانی و خوشحالی به سوی مصر شتاب کردند و نه روز بعد در مصر بودند.(1)

27) شیخ در کتاب امالی به نقل از گروهی، از ابو مفضل، از محمد بن جعفر رباح اشجعی، از عباد بن یعقوب اسدی، از ارطاه بن حبیب، از زیاد بن منذر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: وقتی همسر عزیز به فقر و نیاز دچار شد، به او گفتند: ای کاش، نزد یوسف می رفتی! چرا چنین نمی کنی؟ پس برخی از نزدیکان را به مشورت گرفت؛ گفتند: می ترسیم او آسیبی به تو برساند. آن زن گفت: هرگز چنین نیست، من از کسی که از خداوند بیم دارد، هراسی ندارم. وقتی زن عزیز بر یوسف وارد شد و او را در آن چنان شکوه و منزلت و حکومت دید، گفت: حمد و سپاس از آن خدایی است که بردگان را با طاعت خویش به پادشاهی رسانید و پادشاهان را در پی نافرمانی خویش به ذلت و بردگی کشانید. پس یوسف با وی ازدواج کرد و دید که باکره است. یوسف به آن زن گفت: آیا این

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 207، ح 79.

نیکوتر نیست؟ آیا این زیباتر نیست؟ آن زن گفت: من به واسطه تو با چهار خصلت آزموده شدم: من زیباترین زمانه خود بودم و تو نیز زیباترین زمانه خود بودی؛ من باکره بودم و همسرم در امر زناشویی ناتوان بود.

زمانی که آن حوادث برای برادران یوسف رخ داد، یعقوب که هنوز نمی دانست عزیز مصر، فرزند خودش یوسف است، چنین نامه ای به او نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم.

از یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الله عز و جل به عزیز آل فرعون: سلام علیک. همانا خداوندی را در پیشگاه تو می ستایم که هیچ معبودی جز او نیست. اما بعد، ما خانواده ای هستیم که به آتش انواع بلا و مصیبت سوخته ایم. جدم ابراهیم چون خداوند یگانه را اطاعت می کرد، در آتش افکنده شد؛ اما خداوند تبارک و تعالی آتش را بر او گلستان کرد. خداوند متعال به نیای من دستور داد که پدرم را قربانی کند و چون خواست او را ذبح کند، پروردگار به جای او آن قربانی را فرستاد. من نیز پسری داشتم که عزیزترین کس من در این دنیا بود. پس او را از دست دادم و غم و اندوه فراق او سوی چشمانم و نور دیدگانم را از من گرفت. او از طرف مادرش برادری داشت که هر وقت به یاد پسر گم گشته ام می افتادم، برادرش را به سینه می چسباندم تا بخشی از عشق و اشتیاقم به یوسف از بین برود، وی هم اکنون نزد تو به تهمت دزدی زندانی است.

من تو را گواه می گیرم که هیچ گاه دستم را به دزدی نیالوده ام و هیچ یک از فرزندان من به دزدی آلوده نشده اند. چون یوسف نامه یعقوب را خواند، گریست و بانگ برآورد و گفت: «اذْهَبُواْ بِقَمِيصِى هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِى يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِى بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ».(1)

28) و نیز از وی از گروهی از شیعیان از ابو مفضل، از احمد بن محمد بنعبد الخالق، از ابو همام ولید بن شجاع سکونی، از مَخلَد بن حسین، در مِصّیصه(2)، از موسی بن سعید رَقاشی روایت کرده است که امام علیه السلام فرمود: وقتی یعقوب

1- [1] - امالی، ج 2، ص 71.

2- [2] - مصّیصه شهری است در ساحل جیحان در مرز سوریه میان انطاکیه و سرزمین روم، در نزدیکی طرسوس. «معجم البلدان، ج 5، ص 144».

نزد یوسف آمد، یوسف همراه با کاروانی به استقبال یعقوب شتافت. در بین راه به زن عزیز که در غرفه خویش مشغول عبادت بود، برخورد کرد. آن زن همین که یوسف را دید، او را شناخت و با صدایی اندوهناک او را صدا زد و گفت: ای آن که بر ما می گذری! چه بسیار مرا اندوهگین و غمین ساختی. تقوا و پرهیز چه نیکوست! چه نیکو بردگان را آزاد ساختی! و تو ای گناه! چه زشت و قبیح منظری! ببین چگونه آزادگان را به ذلت و بردگی نشاندی!(1)

29) ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی- که خدای از او خشنود باد- از احمد بن محمد بن سعید همدانی- از موالی بنی هاشم- از منذر بن محمد، از اسماعیل بن ابراهیم خزّاز، از اسماعیل بن فضل هاشمی نقل می کند که به امام باقر علیه السلام عرض کردم: از یعقوب برایم بگو، زمانی که پسرانش به او گفتند: «يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ* قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّىَ» پس طلب بخشش برای آنها را به وقت دیگر مؤکول کرد. اما یوسف، هنگامی که برادرانش به او گفتند: «تَاللّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللّهُ عَلَيْنَا وَإِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ* قَالَ لاَ تَثْرَيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»؟ امام پاسخ داد: زیرا که قلب جوانان، رقیق تر و مهربان تر از قلب پیران است و پسران یعقوب در حق یوسف، ستم و جنایت کرده بودند، اما ظلمی که در حق یعقوب کرده بودند، به خاطر ستمی بود که درباره یوسف روا داشتند. از این رو، یوسف در عفو آنها و در گذشتن از حق خویش، شتاب کرد، ولی یعقوب، طلب آمرزش برای آنان را به این خاطر به بعد مؤکول کرد که در گذشتن از آنان منوط به رضای کس دیگری بود؛ بنابراین طلب آمرزش برای فرزندان خود را تا سحر شب جمعه به تأخیر افکند.(2)

30) به روایت علی بن ابراهیم برمی گردیم: فرمود: وقتی فرستاده یوسف همراه با نامه یعقوب به سوی وی روانه گشت، یعقوب دو دستش را به سوی آسمان، فراز کرده و گفت: ای که همدمی با تو نیکوست و یاری ات بزرگوارانه! ای بهترین سخن! گشایش و آرامش را از جانب خویش بر من ارزانی دار. در این هنگام، جبرئیل بر او نازل شد و گفت: ای یعقوب! دوست داری به تو دعاهایی را بیاموزم که با این

1- [1] - امالی، ج 2، ص 72.

2- [2] - علل الشرائع، ج 1، ص 71، باب 46، ح 1.

دعاها خداوند، بینایی تو را به تو باز پس دهد و دو پسرت را نیز به تو بازگرداند؟ گفت: آری. جبرئیل گفت: پس این چنین بگوی: ای خدایی که جز خودش کسی نمی داند که وی چگونه است! ای آن که هوا را با آسمان، مسدود ساخته و زمین را با آب انباشت و بهترین نام ها را برای خویش برگزید! از جانب خودت آسایش و گشایشی به من ارزانی دار. امام علیه السلام فرمود: هنوز سپیده صبح ندمیده و همه جا را فرا نگرفته بود که پیراهن یوسف بر روی صورت او افکنده شد و خداوند متعال بینایی او را به او باز پس داد و پسرانش را نیز به وی بازگرداند.

امام فرمود: هنگامی که پادشاه مصر دستور داد که یوسف در زندان محبوس شود، خداوند، تعبیر خواب را به وی الهام فرمود؛ بنابراین یوسف، خواب زندانیان را تأویل می کرد و وقتی آن دو جوان تعبیر و تفسیر خواب خویش را از یوسف خواستند، یوسف، خواب آنان را تفسیر کرد و به آن که فکر می کرد از زندان رهایی می یابد، گفت: «اذْکُرْنِی عِندَ رَبِّکَ»(1) [گفت مرا نزد آقای خود به یاد آور] و در آن شرایط به درگاه خداوند، تضرّع نکرد و خداوند به او وحی کرد که: چه کسی آن خواب را به تو نمایاند؟ یوسف عرض کرد: تو ای خدای من! پروردگار فرمود: چه کسی تو را عزیز پدر و نزد او بسیار محبوب نمود؟ عرض کرد: تو ای خدای من! پروردگار فرمود: چه کسی آن کاروان را که دیدی، به سوی تو روانه کرد؟ عرض کرد: تو ای پروردگار من! فرمود: چه کسی آن دعا را به تو آموخت تا با آن تو را از آن چاه بیرون کشیده و رهایی داد؟ عرض کرد: تو ای خدای من! فرمود: چه کسی آن کودک را به سخن درآورد تا بی گناهی تو را ثابت کند؟ عرض کرد: تو ای خدای من! فرمود: چه کسی تفسیر خواب را به تو الهام کرد؟ عرض کرد: تو ای خدای من! فرمود: چگونه جسارت کردی و از غیر من یاری جستی و از من استعانت نخواستی؟ امید به بنده ای از بندگانم بستی تا تو را نزد یکی از آفریده های من که در چنگ قدرت من، اسیر است، یاد کند و به درگاه من تضرع نکردی و پریشان خاطری خویش را برای من بازگو نکردی؛ پس چند سال در زندان درنگ کن.

یوسف گفت: پروردگارا! تو را به حق همه پدرانم قسم داده و از درگاهت

1- [1] - یوسف/ 42.

مسئلت دارم که در کار من، گشایش آوری. خداوند به یوسف وحی کرد که: یوسف! پدران تو چه حقی بر من دارند؟ اگر منظورت از پدرانت آدم است، که خود با دستانم او را آفریدم و از روح و جان خود در او دمیدم و او را در بهشت خویش سکونت دادم و از او خواستم که به آن درخت نزدیک نشود؛ اما وی از فرمان من سرپیچی کرد و سپس بازگشت و توبه نمود. من نیز توبه اش را پذیرفتم. اگر مقصود از پدرانت، نوح است، من خود وی را از میان بندگان و مخلوقاتم برگزیدم و او را فرستاده خود به سوی آنان قرار دادم و هنگامی که مردم از او سرپیچیدند، به درگاه من دعا کرد و من عصیانگران را غرق کردم و نوح و کسانی که با او در کشتی بودند را نجات دادم. اگر مقصودت از پدرانت ابراهیم است، من خود، او را دوست و خلیل خویش برگرفتم و از آتش رهانیدم و آن را بر او گلستان کردم. اگر مقصود از پدرانت، یعقوب است، من به او دوازده پسر دادم و یکی از آنها را از او دور کردم. وی پیوسته گریست تا آن که بیناییش را از دست داد. او بر سر راه می نشست و شکایت مرا به پیشگاه خلق می برد و با مردمان درد دل می کرد. با این اوصاف، پدران تو چه حقی بر من دارند؟ امام فرمود: جبرئیل به یوسف گفت: ای یوسف! بگوی: پروردگارا! من از تو، از لطف و مرحمت سرشار و عظیمت و از احسان قدیمت و از لطف و عنایت فراگیرت، ای رحمان و ای رحیم! درخواست آسایش و گشایش می کنم. پس یوسف این جملات را گفت و پادشاه نیز آن خواب را دید و گشایش کار یوسف در همان خواب بود.(1)

31) علی بن ابراهیم از پدرش، از عباس بن هلال، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: زندانبان به یوسف گفت: من تو را دوست دارم. یوسف گفت: من تنها از راه محبت و دوست داشتن است که بلا دیده ام؛ عمه ام مرا دوست داشت، تهمت دزدی بر شانه ام نهاد. پدرم مرا دوست داشت، برادرانم به من حسادت ورزیدند. همسر عزیز مصر مرا دوست داشت، مرا به حبس افکند.

سپس فرمود: یوسف وقتی در زندان بود، به درگاه خداوند نالید و شکایت کرد و پرسید: پروردگارا! چگونه مستحق زندان گشتم؟ خداوند به او وحی فرمود: تو خود به اختیار خویش بود که زندان را برگزیدی، آن گاه که گفتی: «رَبِّ السِّجْنُ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 353.

أَحَبُّ إِلَیَّ مِمَّا یَدْعُونَنِی إِلَیْهِ» چرا نگفتی: عافیت و سلامت از آن چه که مرا به سوی آن فرا می خوانند، دوست داشتنی تر است؟!

32) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از حسن بن عماره، از ابو سیّار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی برادران یوسف، او را در چاه افکندند، در داخل چاه، جبرئیل نزد او آمده و پرسید: ای جوان! چه کسانی تو را در این چاه انداخته اند؟ یوسف گفت: برادرانم؛ زیرا که من نزد پدرم قرب و منزلتی داشتم. پس به من حسادت کردند و مرا در این چاه افکندند. جبرئیل پرسید: دوست داری از آن بیرون بیایی؟ یوسف گفت: این به دست خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب است. جبرئیل گفت: حال که چنین است، خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب به تو می فرماید که چنین بگویی: پروردگارا! من از درگاهت مسئلت می کنم، حمد و ستایش، همه از آن توست. ای خدای مشتاق و منت آور! هیچ معبودی جز تو نیست؛ آفریننده آسمان ها و زمین و صاحب عظمت و بزرگی هستی. بر محمد و آل محمد درود بفرست و مرا از این گرفتاری ها برهان و در کار من گشایشی کن. و از آن جا که در نظرم می گنجد یا نمی گنجد، به من روزی ده. یوسف با این دعا خدا را صدا زد و خداوند فرج او را در رهایی از آن چاه قرار داد و او را از کید و مکر زن، نجات بخشید و پادشاهی مصر را چونان که در خاطرش نمی گنجید، به وی عطا کرد.(1)

33) محمد بن یعقوب از محمد، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از ابو اسماعیل سراج، از بِشر بن جعفر، از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که شنیدم امام علیه السلام می فرمود: می دانی داستان پیراهن یوسف چه بود؟ گفتم: خیر. فرمود: وقتی برای ابراهیم آن آتش را برافروختند، جبرئیل از بهشت برای او لباس آورده و بر تن او پوشاند. چون زمان مرگ ابراهیم فرا رسید، آن لباس را در یک حرز «تعویذه»(2) نهاد و آن را به بازوی اسحاق بست و اسحاق نیز آن را به بازوی یعقوب بست و زمانی که یوسف به دنیا آمد، یعقوب

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 355.
2- [2] - تمیمه آن است که برای دفع چشم زخم بر گردن آویخته شده و یا به بازو بسته می شود.«المعجم الوسیط ماده تمیم».

آن را به بازوی یوسف بست و تا آن زمان که آن حوادث برای یوسف پیش آمد، با او بود و وقتی یوسف آن را در مصر از بازوی خویش باز کرد و بیرون آورد، یعقوب رایحه آن را استشمام کرد و گفت: «إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ لَوْلاَ أَن تُفَنِّدُونِ» پیراهن یوسف همان پیراهنی است که خداوند آن را از بهشت فرود آورده بود. عرض کردم: فدایتان بشوم! آن پیراهن به چه کسی رسید؟ فرمود: به خانواده یوسف رسید. سپس فرمود: هر پیامبری که دانش یا چیز دیگری را به ارث بگذارد، به حضرت محمد صلی الله علیه و آله می رسد.(1) محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات، این حدیث را عیناً از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از ابو اسماعیل سراج، از بشر بن جعفر، از مفضل جعفی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.(2)

همچنین ابن بابویه در کتاب عِلَل، این حدیث را اینچنین روایت کرده است که مظفر بن جعفر بن مظفر علوی- که خدایش از او راضی باد- از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از محمد بن نصیر، از احمد بن محمد بن عیسی، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از محمد بن اسماعیل سراج، از بشر بن جعفر، از مفضل جعفی، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که شنیدم امام می فرمود: آیا می دانی قصه پیراهن یوسف چه بوده است؟... و حدیث را ذکر کرد.

34) ابن بابویه از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی- که خدایش از او خشنود باد- از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از محمد بن نصیر، از احمد بن محمد بن عیسی، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از ابراهیم بن ابی بلاد، از کسی که نامش را ذکر کرده، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: پیراهنی که برای ابراهیم از بهشت فرود آمد، در یک نی نقره ای بود و چون به تن کسی درمی آمد، بزرگ و فراخ می شد. وقتی پسران یوسف، پیراهن یوسف را از مصر بیرون آوردند، در حالی که یعقوب در رمله و یوسف در مصر بود، یعقوب گفت: «إِنِّی لَأَجِدُ رِیحَ یُوسُفَ» منظورش بوی بهشت بود، آن گاه که پیراهن یوسف

1- [1] - کافی، ج 1، ص 181، ح 5.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 189، باب 4، ح 57.

را از مصر بیرون آوردند؛ زیرا آن پیراهن از بهشت بود.(1)

35) و نیز از وی، از پدرش- که خداوند از او خشنود باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از حفص برادر مرازم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّی لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلاَ أَن تُفَنِّدُونِ» فرمود: وقتی که کاروان از مصر حرکت کرد، یعقوب که در فلسطین بود، بوی پیراهن یوسف را احساس کرد.(2)

36) علی بن ابراهیم از پدرش، از علی بن مهزیار، از اسماعیل سراج، از یونس بن یعقوب، از مفضل جعفی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان از من پرسید: حکایت پیراهن یوسف را برایم بازگو کن؟ گفتم: نمی دانم.

فرمود: وقتی خواستند ابراهیم را با آتش بسوزانند و آتش افروختند، جبرئیل لباسی از لباس های بهشتی برای او آورد و آن را بر تن او پوشانید و دیگر گرما و سرما به او آسیب نمی رسانید. چون زمان مرگ ابراهیم فرا رسید، آن را در یک تمیمه «حرز یا تعویذه» قرار داد و آن را به گردن اسحاق آویخت. اسحاق نیز آن را به گردن یعقوب آویخت و هنگامی که یوسف به دنیا آمد، یعقوب آن را به گردن یوسف آویخت تا آن زمان که یوسف دچار آن بلاها و مصیبت ها شد.

هنگامی که یوسف، پیراهن را از داخل تمیمه بیرون آورد، یعقوب بوی آن را استشمام کرد و گفت: «إِنِّی لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلاَ أَن تُفَنِّدُونِ». این پیراهن، همان پیراهنی است که از بهشت فرود آمد.

از امام سؤال کردم: فدایتان گردم! این پیراهن سرانجام به چه کسی رسید؟ فرمود: به اهل بیت یوسف رسید. سپس فرمود: هر پیامبری علم و یا چیز دیگری را به ارث بگذارد، به حضرت محمد صلی الله علیه و آله خواهد رسید. یعقوب در فلسطین بود که کاروان از مصر حرکت کرد و یعقوب بوی پیراهن یوسف را از این مسافت احساس نمود. این پیراهن، همان است که از بهشت آمده بود و ما وارثان

1- [1] - علل الشرائع، ج 1، ص 69، باب 45، حديث 1.
2- [2] - علل الشرائع، ج 1، ص 70، باب 45، حديث 3.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستیم.(1)

37) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن حسین، از ابن ابی نجران، از فضاله بن ایوب، از سدیر صیرفی نقل کرده است که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: موضوع صاحب الزمان علیه السلام به داستان یوسف شباهت دارد. عرض کردم: مقصود شما حیات امام عصر علیه السلام است یا دوران غیبت وی؟ امام به من فرمود: در این امّت، آنان که منکر آن شوند، خوک صفاتی بیش نیستند. برادران یوسف به او به عنوان کالایی تجاری نگریسته و با وی تجارت کردند و او را فروختند. بعدها او را دیده و با وی به گفت وگو پرداختند و او نیز با آنان سخن گفت. اما برادران یوسف، او را نشناختند تا آن که گفت: من یوسفم و این نیز برادر من است. چه بسا به خاطر افکاری که این امت ملعون، نسبت به صاحب الامر علیه السلام دارند، خداوند تبارک و تعالی، با حجت خویش، آن کند که با یوسف کرد.

یوسف، حکومت مصر را داشت و میان او و پدرش هیجده روز فاصله بود. اگر می خواست پدر را با خبر کند، قادر بود این کار را انجام دهد. یعقوب همراه با پسرانش از زمان بشارت تا رسیدن به مصر، نه روز در راه بودند. چرا این امت نمی توانند بپذیرند که خداوند متعال می تواند همان کاری را با حجت خویش بکند که با یوسف کرد؟ به این معنا که در بازارهایشان راه برود و به فرش های آنان گام نهد تا آن که خداوند متعال، این اجازه را به او بدهد، همان طور که این اجازه را به یوسف داد. آنان گفتند: «أَإِنَّکَ لَأَنتَ یُوسُفُ قَالَ أَنَا یُوسُفُ».(2)

38) و نیز از وی، از برخی از شیعیان، از احمد بن محمد بن خالد، از شریف بن سابق، از فضل بن ابی قرّه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که امام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: سحرگاهان بهترین ساعتی است که می توانید در آن با خدا راز و نیاز کنید و این آیه را تلاوت فرمود: «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّیَ» فرمود: یعقوب، طلب آمرزش برای پسران خود را تا سحر به

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 355.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 271، ح 4.

تأخیر افکند.(1)

39) ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه با سند خود از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره این سخن یعقوب به پسرانش: «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّیَ» فرمود: یعقوب، طلب استغفار را به وقت سحر، مؤکول کرد.

قبلاً نیز حدیث اسماعیل بن فضل هاشمی را به نقل از امام صادق علیه السلام در همین زمینه آوردیم.(2)

40) طبرسی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: یعقوب، بوی پیراهن یوسف را از لحظه ای که کاروان از مصر حرکت کرد، استشمام کرد، در حالی که وی در فلسطین بود که تا مصر، ده شبانه روز راه بود.(3)

41) به روایت علی بن ابراهیم باز می گردیم: سپس یعقوب و خانواده اش بعد از آن که پسران وی همراه با پیراهن یوسف نزد او برگشتند و آن را بر روی او انداختند و بینایی خود را باز یافت، به سوی مصر روانه شد و گفت: «أَلَمْ أَقُل لَّکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ مِنَ اللّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ* قَالُواْ یَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا کُنَّا خَاطِئِینَ* قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّیَ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ» امام فرمود: درخواست بخشش و استغفار برای پسرانش را به سحر مؤکول کرد؛ زیرا که دعا و استغفار در سحرگاه، مستجاب است.

زمانی که یعقوب همراه با فرزندانش به مصر وارد شدند، یوسف بر تخت پادشاهی خود نشسته و تاج شاهی را بر سر نهاده بود؛ زیرا می خواست پدرش او را در آن جایگاه ببیند. وقتی یعقوب بر او وارد شد، از جایش برنخاست و همگی در مقابل یوسف به سجده افتادند و یوسف گفت: «یَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِیلُ رُؤْیَایَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّی حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِی إِذْ أَخْرَجَنِی مِنَ السِّجْنِ وَجَاء بِکُم مِّنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَن نَّزغَ الشَّیْطَانُ بَیْنِی وَبَیْنَ إِخْوَتِی إِنَّ رَبِّی لَطِیفٌ لِّمَا یَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِیمُ

1- [1] - کافی، ج 2، ص 346، ح 6.
2- [2] - من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 272، ح 1240.

3- [3] - مجمع البيان، ج 5، ص 453.

الْحَکِیمُ».(1)

42) علی بن ابراهیم گفت: محمد بن عیسی برای من نقل کرد که یحیی بن اکثم از موسی بن محمد بن علی بن موسی چند مسئله پرسید و وی آن مسائل را بر امام رضا علیه السلام عرضه کرد. یکی از آنها این سؤال بود که در باره معنای آیه: «وَرَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَخَرُّواْ لَهُ سُجَّدًا» توضیح دهید که آیا یعقوب و پسران او با وجود این که یعقوب و یوسف، پیامبر بودند، برای یوسف سجده کردند؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: سجده آنان در حقیقت برای یوسف نبود؛ بلکه سجده یعقوب بر یوسف به خاطر اطاعت از فرمان خدا بود و نوعی تحیت و درود به یوسف. همان طور که سجده فرشتگان برای آدم، به جهت او نبود؛ بلکه تنها به خاطر اطاعت از خداوند و نوعی سلام دادن به آدم بود؛ بنابراین یعقوب و پسران او همراه با یوسف به خاطر گرد آمدن خانواده و اعتماد ایشان و تشکر از خداوند متعال سجده کردند؛ مگر در نیافتی که یوسف، زبان شکر و سپاس گشود و در همان زمان گفت: «رَبِّ قَدْ آتَیْتَنِی مِنَ الْمُلْکِ وَعَلَّمْتَنِی مِن تَأْوِیلِ الأَحَادِیثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ أَنتَ وَلِیِّی فِی الدُّنْیَا وَالآخِرَهِ تَوَفَّنِی مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ».

بعد از آن جبرئیل بر یوسف فرود آمد و گفت: ای یوسف! دستان خود را بیرون آور. هنگامی که یوسف چنین کرد، نوری از میان انگشتان او تابیدن گرفت. یوسف از جبرئیل پرسید: ای جبرئیل! این نور چیست؟ گفت: این نور نبوت است. خداوند تو را از آن محروم کرد و از پشت تو بیرون آورد؛ چرا که در مقابل پدر از جای خود برنخاستی. به همین خاطر خداوند، نور او را فرو کشید و نسل او را از رسیدن به مقام نبوت محروم کرد و آن را در صلب و نسل لاوی، برادر یوسف قرار داد؛ زیرا وقتی برادران خواستند یوسف را به قتل برسانند، لاوی گفت: «لاَ تَقْتُلُواْ یُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِی غَیَابَهِ الْجُبِّ»(2) [یوسف را مکشید، اگر کاری می کنید او را در نهانخانه چاه بیفکنید] از همین روی، خداوند پاداش آن کار را به او داد و زمانی که برادران یوسف خواستند از مصر به نزد پدر برگردند و یوسف برادرش را زندانی کرده بود، لاوی گفت: «فَلَنْ أَبْرَحَ الأَرْضَ حَتَّیَ یَأْذَنَ لِی أَبِی أَوْ یَحْکُمَ اللّهُ لِی وَهُوَ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 356.

2- [2] - يوسف/ 10.

خَيْرُ الْحَاكِمِينَ»(1) [هرگز از این سرزمین نمی روم تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا در حق من داوری کند و او بهترین داوران است]؛ بنابراین پروردگار متعال پاداش این رفتار او را نیز به وی داد و پیامبران بنی اسرائیل همگی از نسل لاوی بودند. موسی از فرزندان اوست و نیای او چنین است: موسی بن عمران بن یصهر بن واهث بن لاوی بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم. یعقوب از یوسف پرسید: فرزندم! به من بگوی وقتی برادرانت تو را از پیش من بردند، با تو چه کردند؟ یوسف گفت: پدر مرا از شرح آن معذور بدار. یعقوب گفت: بخشی از آن را برای من بازگو کن. گفت: پدرم! وقتی مرا به نزدیک چاه بردند، به من گفتند: پیراهنت را از تن برون کن. من به آنان گفتم: برادران من! از خدا بترسید و مرا عریان نکنید. اما آنان به روی من چاقو کشیده و گفتند: اگر لباس هایت را از تن بیرون نکنی، سرت را از تن جدا خواهیم کرد. من پیراهنم را از تن، بیرون آوردم و آنان مرا که عریان بودم، در چاه افکندند. امام فرمود: در این لحظه، یعقوب آهی از نهاد برآورد و بیهوش شد. چون به هوش آمد، به یوسف گفت: فرزندم! برای من بازگو کن. یوسف گفت: ای پدر! تو را به عزت خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسمت می دهم که مرا از بیان آن معذور بداری. بدین گونه بود که یعقوب عذر او را پذیرفت.(2)

43) ابن بابویه از پدرش- که خدای او را بیامرزد- از احمد بن ادریس، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد بن یحیی، از یعقوب بن یزید از چند نفر دیگر در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که فرمود: وقتی یوسف و یعقوب به هم رسیدند، یعقوب به احترام یوسف از مرکب خویش پایین آمد، ولی یوسف پیاده نشد و هنوز معانقه آن دو تمام نشده بود که جبرئیل فرود آمده و به یوسف گفت: یعقوب صدیق به احترام تو از مرکب خویش پایین آمد و پیاده سوی تو شتافت و تو چنین نکردی، پس دستانت را بگشای و یوسف دست های خود را باز کرد. پس نوری از کف دستان او بیرون رفت. یوسف به جبرئیل گفت: این چه بود؟ جبرئیل گفت: این مجازات تو بود و بدان که از نسل تو

1- [1] - یوسف/ 80.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 357.

کسی پیامبر نخواهد شد.(1)

44) و نیز از وی، از محمد بن علی ماجیلویه، از محمد بن یحیی عطار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمد بن اورمه، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی یعقوب به سوی مصر آمد، یوسف به استقبال یعقوب از شهر بیرون رفت و زمانی که پدرش را دید، خواست به احترام یعقوب پیاده شود، اما وقتی ابهت و قدرت حکومت خود را نگریست، از این کار صرفنظر نمود. هنگامی که به یعقوب سلام داد، جبرئیل بر او نازل شد و به وی گفت: خداوند تبارک و تعالی به تو می فرماید: چه چیز مانع از آن شد که به احترام بنده صالح من از مرکب فرود نیایی؟ در چه اندیشه ای هستی تو؟

دستت را بگشا. یوسف دستش را گشود و از میان انگشتان او نوری بیرون آمد. یوسف پرسید: ای جبرئیل! این چه بود؟ گفت: معنای آن چنین بود که از نسل تو هرگز کسی پیامبر نخواهد شد و این مجازات تو بود؛ چرا که با یعقوب، چنان رفتاری کردی و به احترام او از مرکب فرود نیامدی.(2)

45) به روایت علی بن ابراهیم برمی گردیم: فرمود: وقتی عزیز مصر- در آن سال های قحطی- فوت کرد، همسرش به فقر گرفتار آمد و چنان محتاج گشت که از مردم گدایی می کرد. به او گفتند: تو را چه باک از این که به محل گذر عزیز- یوسف در آن هنگام، عزیز نامیده می شد- بنشینی؟ وی گفت: از روی وی شرم دارم. اما آنان آنقدر به او اصرار کردند که بر سر راه یوسف نشست. چون یوسف در جمع همراهانش از راه رسید، از جایش برخاسته و گفت: پیراسته است آن خدایی که پادشاهان را به دلیل ارتکاب معصیت و گناه، به بردگی می کشاند و بردگان را به دلیل اطاعت به پادشاهی می رساند. یوسف به او گفت: تو همانی؟ گفت: بلی، منم- نام وی زلیخا بود- یوسف به او گفت: از من توقعی داری؟ گفت: اکنون که پیر شده ام، مرا به تمسخر می گیری؟ یوسف گفت: خیر، مرا این قصد نبود. یوسف دستور داد که از وی مراقبت کنند. آن زن را که اکنون پیرزنی بود، به خانه یوسف بردند. یوسف از او پرسید: آیا تو همان کس نبودی که با من چنین و چنان کردی؟

1- [1] - علل الشرائع، ج 1، ص 72، باب 47، ح 1.

2- [2] - علل الشرائع، ج 1، ص 72، باب 47، ح 2.

گفت: ای پیامبر خدا! مرا سرزنش نکن؛ به مصیبتی مبتلا گشته ام که کسی تاکنون به آن گرفتار نیامده است. پرسید: چه مصیبتی؟

به درد عشق تو مبتلا شده ام، تو آن کسی هستی که خداوند، برای تو همتا و نظیری نیافریده است و نیز به این بلا مبتلا گشته ام که در مصر زنی به زیبایی من و ثروتمندتر از من یافت نشده است. ثروتم را از دست داده و زیبایی ام از دست رفت و به همسری که در زناشویی ناتوان بود گرفتار آمدم. یوسف به او گفت: چه درخواستی از من داری؟ گفت: از خدا بخواه که جوانی مرا به من بازگرداند؛ و یوسف از خداوند درخواست نمود و خداوند جوانی او را به وی بازگرداند. یوسف نیز با وی که باکره بود ازدواج کرد. گفته شده است: عزیز مصر که همسر اول او بود، به لحاظ زناشویی ناتوان بود.(1)

46) ابن بابویه، از پدرش- که خدایش بیامرزد- از سعد بن عبد الله، از ابراهیم ابن هاشم، از عبد الله بن مغیره، از کسی که نامش را برده، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: زلیخا خواست که با یوسف دیدار کند. برخی به او گفتند: ما دوست نداریم به خاطر رفتاری که قبلاً با یوسف داشتی، تو را نزد او ببریم. زلیخا گفت: من از کسی که از خدا می ترسد، نمی ترسم. زمانی که زلیخا نزد یوسف حاضر شد، یوسف به او گفت: تو را چه شده است؟ چرا رنگ چهره ات دگرگون شده؟ گفت: پیراسته است آن خدایی که پادشاهان را به خاطر ارتکاب معصیت به بردگی کشاند و بردگان را به دلیل طاعت، به پادشاهی رساند. یوسف به زلیخا گفت: ای زلیخا! چرا با من آن کردی که می دانی؟ گفت: زیبایی چهره ات، ای یوسف! یوسف به او گفت: اگر پیامبر آخر الزمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله که زیباتر و خوش اخلاق تر و سخاوتمندتر است را ببینی، چه می کنی؟ زلیخا گفت: راست گفتی. یوسف پرسید: چگونه دریافتی که من راست می گویم؟ گفت: زیرا وقتی تو نام او را بردی، محبتش در دل من افتاد. خداوند متعال به او وحی کرد که: او راست می گوید، و من او را به خاطر محبت به محمد صلی الله علیه و آله، دوست می دارم. پس خداوند متعال به او فرمان داد که با زلیخا ازدواج کند.(2)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 358.
2- [2] - علل الشرائع، ج 1، باب 48، ص 73، ح 1.

47) عیاشی از محمد بن ابی عمیر، از برخی از شیعیان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه: «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّیَ» فرمود: درخواست بخشش- از درگاه پروردگار را- به سحر شب جمعه مؤکول کرد و عرض کرد: پروردگارا! گناه آنان، میان من و ایشان است. خداوند متعال به یعقوب وحی کرد: من آنان را بخشیده ام.(1)

48) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبِّیَ» فرمود: درخواست مغفرت برای فرزندانش را به سحر شب جمعه مؤکول کرد.(2)

49) محمد بن سعید ازدی از یاران موسی بن محمد بن الرضا علیه السلام از موسی روایت کرده است که به برادرش گفت: یحیی بن اکثم به ایشان نامه نوشت و راجع به برخی مسائل پرسید و گفت: در باره مفهوم آیه «وَرَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَخَرُّواْ لَهُ سُجَّدًا» برای من سخن بگو که آیا یعقوب و پسرانش برای یوسف سجده کردند؟

فرمود: آن را از برادرم پرسیدم و فرمود: سجده یعقوب و پسرانش برای یوسف به جهت تشکر از خداوند متعال و به خاطر گرد آمدن خانواده بود. مگر نمی بینی که یوسف در همان زمان در مقام شکر و سپاس چنین گفته است: «رَبِّ قَدْ آتَیْتَنِی مِنَ الْمُلْکِ وَعَلَّمْتَنِی مِن تَأْوِیلِ الأَحَادِیثِ».(3)

50) ابو بصیر از امام باقر- به حدیث اول بازگشت- نقل کرده است که فرمود: آنان نه روز در راه بودند تا این که به مصر رسیدند. زمانی که در کاخ عزیز مصر، بر یوسف وارد شدند، یوسف در گردن پدر دست انداخته و او را بوسید و گریست و او و خاله اش را بر تخت پادشاهی نشاند؛ سپس وارد اتاق خود شد و سر خود را به روغن اندود و بر چشمان خود سرمه کشید و لباس فاخر عزت و حکومت را پوشید و نزد پدر و خانواده اش برگشت. وقتی یعقوب و پسرانش او را مشاهده

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 208، ح 80.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 208، ح 81.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 208، ح 82.

کردند، همگی به خاطر بزرگداشت حضرت باری تعالی و سپاس به درگاه خداوند، سجده کردند. آن گاه، یوسف گفت: «یَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِیلُ رُؤْیَایَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّی حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بَی إِذْ أَخْرَجَنِی مِنَ السِّجْنِ وَجَاء بِکُم مِّنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَن نَّزغَ الشَّیْطَانُ بَیْنِی وَبَیْنَ إِخْوَتِی» امام می فرماید: یوسف در آن بیست سالی که از پدر جدا بود، سر خویش را روغن اندود نکرده و به چشمانش سرمه نکشیده بود و بوی خوش، استعمال نکرده و نخندیده بود و به سراغ زنان نرفته بود، تا آن زمان که خداوند خانواده آنان را گرد آورده و آنان را به هم رساند و یوسف را در کنار یعقوب و برادران خویش قرارداد.(1)

51) حسن بن اسباط می گوید: از امام رضا پرسیدم: یعقوب همراه با چند نفر از فرزندانش بر یوسف وارد شدند؟ گفت: همراه با یازده نفر از پسرانش. گفته شد: یعنی همان تعداد، اسباط هستند؟ فرمود: آری. از ایشان راجع به یوسف و برادرش پرسیدم که آیا وی برادر مادری یوسف بوده است یا پسر خاله اش؟ فرمود: پسرخاله اش بود.(2)

52) ابن ابو عمیر از برخی از شیعیان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «وَرَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ» فرمود: منظور از عرش، همان تخت و سریر است. و در توضیح آیه «وَخَرُّواْ لَهُ سُجَّدًا» گفت: سجده آنان به جهت پرستش و عبادت خدا بوده است.(3)

53) محمد بن بهروز از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی یعقوب و یوسف به هم رسیدند، یعقوب از یوسف پرسید: پسرم! به من بگوی که برادرانت با تو چه کردند؟ یوسف گفت: مرا بردند و بر سر چاه نشاندند و به من گفتند: پیراهنت را از تن بیرون آور. به آنان گفتم: شما را به آبروی پدر بسیار راستگویم یعقوب، قسم می دهم که آبروی مرا نریزید و مرا عریان نکنید و لباس از تن من برون نیاورید. یوسف گفت: فلان برادرم به روی من چاقو کشید. در این

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 208، ح 83.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 209، ح 84.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 209، ح 85.

لحظه یعقوب از هوش رفت و وقتی به هوش آمد، یعقوب به او گفت: برای من بگو که دیگر با تو چه کردند؟ یوسف گفت: پدر! خواهش می کنم که مرا معذور دارید. یعقوب نیز صرفنظر کرده و دیگر سؤال نکرد.(1)

54) محمد بن مسلم می گوید: خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم: بعد از آن که خداوند در کشور مصر، یوسف و یعقوب را به هم رسانید و تفسیر رؤیای صادقه یوسف را به یعقوب نمایاند، چند سال بعد از آن با یوسف زندگی کرد؟ فرمود: یعقوب دو سال زنده ماند. عرض کرد: حجت خدا بر روی زمین در آن دو سال چه کسی بود، یعقوب یا یوسف؟ فرمود: یعقوب، حجت خدا بود و حکومت از آن یوسف و هنگامی که یعقوب فوت کرد، یوسف، استخوان های یعقوب را در تابوتی به سرزمین شام منتقل کرد و او را در بیت المقدس دفن نمود و بعد از آن یوسف، پسر یعقوب، حجت خدا در روی زمین شد.(2)

55) اسحاق بن یسار از امام صادق روایت می کند که فرمود: هنگامی که یوسف زندانی بود، خداوند به وی وحی کرد و فرمود: ای فرزند یعقوب! چه چیز باعث آن شد که همنشین خطاکاران شوی؟ عرض کرد: جنایتم. امام علیه السلام فرمود: یوسف چون به جرم خود اعتراف کرد، از زندان خلاصی یافت و اعتراف کرد که با آن زن، چنان مجالست داشته که یک شوهر با همسرش دارد. بنابراین جبرئیل به یوسف گفت: این چنین دعا کن: ای بزرگ همه بزرگ ها، ای آن که هیچ انبازی نداشته و وزیر برنگزیده ای، ای آفریننده آفتاب و ماه تابناک، ای نگاه دارنده پریشان و بینوای کور، ای درهم کوبنده هر ستمگر ویرانگر، ای بی نیاز کننده بینوایان فقیر، ای ترمیم کننده استخوان شکسته، ای رهایی بخش به زنجیر کشیده شده و اسیر، به حق محمد و آل محمد از پیشگاه تو درخواست می کنم که در کار من، گشایش و راه گریزی قرار دهی و از آن جا که در گمان من می گنجد یا در وهم من نمی آید، به من روزی بدهی. امام فرمود: چون که یوسف، شب را به صبح رسانید، پادشاه، او را طلبید و راه او را باز کرد و از حبس، بیرون آورد. خداوند، همین حکایت را این چنین از زبان یوسف می آورد: «وَقَدْ أَحْسَنَ بَی إِذْ أَخْرَجَنِی مِنَ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 209، ح 86.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 210، ح 87.

السِّجْنِ».(1)

56) عباس بن یزید می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان خانواده خود نشسته بود که فرمود: یوسف دوست داشت که از نفس خویش اطمینان حاصل کند. گفتند: چگونه ای رسول خدا؟ فرمود: وقتی عزیز مصر به نفع او از منصب خود کناره گرفت، دو تکه لباس نو- و شاید هم فرمود: لطیف- به تن کرد و به صحرایی بیرون از شهر رفت و چهار رکعت نماز خواند. وقتی نمازش به پایان رسید، دست به سوی آسمان فراز کرد و عرض کرد: «رَبِّ قَدْ آتَیْتَنِی مِنَ الْمُلْکِ وَعَلَّمْتَنِی مِن تَأْوِیلِ الأَحَادِیثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ أَنتَ وَلِیِّی فِی الدُّنْیَا وَالآخِرَهِ» - و در ادامه فرمود: - جبرئیل نزد یوسف آمده و از وی پرسید: یوسف! حاجت تو چیست؟ گفت: خدایا! «تَوَفَّنِی مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ» امام صادق علیه السلام فرمود: یوسف از فتنه ها می ترسید.(2)

57) محمد بن یعقوب با سند خود از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از عباس بن هلال شامی، از چاکران امام رضا علیه السلام از ایشان روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدم: فدایت شوم! آن کس که غذای نامطبوع تناول کند و لباس خشن بپوشد و فروتنی کند، چقدر در نظر مردم، خوشایند است. فرمود: مگر نمی دانی که یوسف، خود پیامبر و پسر پیامبر است؟! قبایش از حریر بود و با طلا آراسته بود. در محافل آل فرعون حضور می یافت و قضاوت می کرد. مردم به پوشش او نیازی نداشتند، بلکه به عدل و داد او محتاج بودند؛ بنابراین از امامان این چنین توقع می رود که هر گاه سخن بگویند، راست گویند و چون وعده ای دهند، صادق باشند و هر گاه قضاوت کنند، عدل و داد را به جای آورند؛ زیرا که پروردگار متعال خوردنی و نوشیدنی حلالی را حرام ننموده و تنها حرام را خواه کم یا زیاد حرام نموده است. خداوند متعال فرموده است: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللَّهِ الَّتِیَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّیِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ(3)».(4) [(ای پیامبر) بگو: زیورهایی را که خدا برای

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 3، ص 210، ح 88.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 210، ح 89.
3- [3] - اعراف. 32.

4- [4] - کافی، ج 6، ص 453، ح 5.

بندگانش پدید آورده و (نیز) روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده] این حدیث قبلاً از طریق عیاشی در توضیح آیه «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّٰهِ» آمده است.(1)

58) و نیز از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه نقل کرده است که: سفیان ثوری خدمت امام صادق علیه السلام رسید و دید که ایشان لباس هایی سفید رنگ به روشنی پوسته سفید تخم مرغ پوشیده اند. وی به امام عرض کرد: چنین لباسی در شأن شما هست؟! امام فرمود: خوب گوش کن و آن چه را به تو می گویم به خاطر بسپار؛ چرا که هم برای اکنون تو خیر است و هم برای آینده ات، مشروط بر آن که بر اساس حق و سنت از دنیا بروی، نه بر پایه بدعت. بدان که رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوران فقر و نداری زندگی می کردند، اما اگر دنیا روی آورد و وضعیت معیشت مردم بهبود یابد و دست ها گشاده گردد، شایسته ترین مردم برای لذت بردن و بهره مندی از دنیا، نیکان هستند، نه بدکاران و فاجران. این حق مؤمنان است که از نعمت ها برخودار گردند، نه منافقان؛ بهره گرفتن از دنیا، شایسته مسلمانان است نه کافران. بنابراین- ای ثوری! - چه چیز را در من ناخوشایند یافتی؟ به خدا سوگند! با وجود شرایطی که تو از من می بینی، از زمانی که خود را می شناسم، صبح یا شبی سپری نکرده ام، مگر آن که حق خداوند را در ارتباط با مال و ثروتم مراعات کرده و حقی بر گردنم باقی نگذاشته ام. راوی گوید: گروهی به حضور امام رسیدند که تظاهر به زهد می کردند و از مردم می خواستند که همچون آنها در زهد و پرهیز از دنیا به سر ببرند. این جماعت به امام اعتراض کردند و امام، استدلال نمود و فلسفه آنان را باطل کرد و به آنان فرمود: ای جماعت! بدانید که من از پدرم شنیدم که از پدرانش روایت می کرد که حضرت محمد صلی الله علیه و آله روزی فرمود: من از هیچ چیز به اندازه کار مؤمن و شأن او در شگفت نیستم؛ چرا که اگر بدنش را با قیچی قطعه قطعه کنند، برای او خیر است و اگر پادشاهی و سلطنت همه شرق و غرب زمین را به او بدهند، باز هم خیر او در آن است. به طور کلی، هر آن چه خداوند در

1- [1] - در حدیث شماره 14 از تفسیر آیه 32 سوره اعراف ذکر شده است.

حق او انجام دهد، برای او خیر خواهد بود. به من بگویید: شما کجا و سلیمان بن داود کجا؟ او از خداوند در خواست کرد که به وی حکومت و ملکی عنایت فرماید که به احدی از جهانیان عطا نکرده باشد و حتی به آنان که پس از وی خواهند آمد، عطا نکند- پس خداوند متعال همه آن چه را که او خواست، به وی عطا فرمود. سلیمان، حق را بیان می کرد و به آن عمل می نمود و ما سراغ نداریم که خداوند متعال، از سلیمان یا احدی از مؤمنان به خاطر امکانات دنیایی که در اختیار او بوده، عیب گرفته و او را سرزنش کرده باشد- در مورد داود پیامبر که پیش از سلیمان می زیست و یا یوسف پیامبر نیز همین مطلب، صادق است. همان که به عزیز مصر گفت: «اجْعَلْنِی عَلَی خَزَآئِنِ الأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ» [مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که من نگهبانی دانا هستم] (1) پس به آن چه که خواست، دست یافت و قدرت پادشاه مصر و سرزمین های اطراف آن تا یمن را از آن خود کرد. مردمان این سرزمین ها برای دستیابی به آذوقه، نزد او می آمدند و به خاطر قحطی که به آن دچار شده بودند، غذایشان را تأمین می کردند. یوسف نیز حق می گفت و به آن عمل می کرد.

اما سراغ نداریم کسی که یوسف را به خاطر چنین امکاناتی عیب کرده باشد. ذوالقرنین نیز چنین بود؛ بنده ای که خدا را دوست می داشت و خداوند نیز او را دوست داشت و وسایل به قدرت و حکومت رسیدن را برای او فراهم کرده و مالکیت مشرق و مغرب زمین را به او داده بود. وی نیز حق می گفت و به آن عمل می کرد. کسی را نمی یابیم که او را به خاطر داشتن این امکانات عیب کرده باشد.(2)

59) عمر بن ابراهیم اوسی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: یعقوب و خاندان او صد و چهل و هفت سال زندگی کردند. وقتی پروردگار خانواده یوسف را نزد او گرد آورد و چشمان یوسف با رسیدن به مرادش روشن شد، از خداوند درخواست نمود که بعد از یعقوب بمیرد و به خدا چنین گفت: «رَبِّ قَدْ آتَیْتَنِی مِنَ الْمُلْکِ وَعَلَّمْتَنِی مِن تَأْوِیلِ الأَحَادِیثِ» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جز یوسف، هیچ یک از پیامبران از خداوند، درخواست مرگ نکرده است.

1- [1] - یوسف/ 55.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 65و 69، ح 1.

چون زمان مرگ یوسف فرا رسید به برادرانش وصیت کرد که جسد او را به شام ببرند و او را در کنار پدرانش دفن کنند. پس از یوسف، یهودا و سپس روبیل و ریالون و شمعون و معجز و معمائیل و دان و لاوی و شدخ و خبیر و هارون و موسی- که درود خدا بر محمد و آل او و هارون و موسی باد- جانشین او شدند که اینان از نسل لاوی بودند و فاصله زمانی میان ورود یوسف به مصر و ورود موسی به این سرزمین، چهارصد و هشتاد سال بود.

«ذَلِکَ مِنْ أَنبَاء الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ وَمَا کُنتَ لَدَیْهِمْ إِذْ أَجْمَعُواْ...وَالأَرْضِ یَمُرُّونَ عَلَیْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (105) »

«ذَلِکَ مِنْ أَنبَاء الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ وَمَا کُنتَ لَدَیْهِمْ إِذْ أَجْمَعُواْ أَمْرَهُمْ وَهُمْ یَمْکُرُونَ(102) وَمَا أَکْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِینَ (103) وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِکْرٌ لِّلْعَالَمِینَ(104) وَکَأَیِّن مِّن آیَهٍ فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ یَمُرُّونَ عَلَیْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (105) »

[این (ماجرا) از خبرهای غیب است که به تو وحی می کنیم و تو هنگامی که آنان همداستان شدند و نیرنگ می کردند نزدشان نبودی* و بیشتر مردم هر چند آرزومند باشی، ایمان آورنده نیستند* و تو بر این (کار) پاداشی از آنان نمی خواهی، آن (قرآن) جز پندی برای جهانیان نیست* و چه بسیار نشانه ها در آسمانها و زمین است که بر آنها می گذرند، در حالی که از آنها روی برمی گردانند]

1) علی بن ابراهیم: سپس خداوند متعال به پیامبرش می فرماید: «ذَلِکَ مِنْ أَنبَاء الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْکَ وَمَا کُنتَ لَدَیْهِمْ إِذْ أَجْمَعُواْ أَمْرَهُمْ وَهُمْ یَمْکُرُونَ» سپس فرمود: «وَمَا أَکْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِینَ» فرمود: مقصود از این فرموده پروردگار: «وَکَأَیِّن مِّن آیَهٍ فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ یَمُرُّونَ عَلَیْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ» خورشیدگرفتگی و زلزله و صاعقه است.(1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 358.

«وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ(106) »

[و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند جز این که (با او چیزی را) شریک می گیرند]

1) محمد بن یعقوب از تعدادی از شیعیان، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبد الله بن جبله از سماعه، از ابو بصیر و اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: در توضیح آیه «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ» فرمود: منظور آن است که به گونه ای از شیطان اطاعت می کنند که خود نیز متوجه نمی شوند و در نتیجه شرک می ورزند.(1)

2) و نیز از وی، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن بکیر، از ضریس، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ» فرمود: مقصود، شرک در طاعت است، نه شرک در عبادت.(2)

3) علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از موسی بن بکر، از فضیل، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ» فرمود: مقصود، شرک در اطاعت است، نه در عبادت؛ و گناهانی که مرتکب می شوند، شرک طاعت است؛ یعنی با انجام دادن گناه، از شیطان اطاعت کردند و چون از غیر خدا اطاعت کردند، به خداوند شرک ورزیدند. مقصود، شرک در عبادت نیست که غیر خدا را بپرستند.(3)

4) عیاشی از زراره نقل می کند که از امام باقر علیه السلام روایت شده است که راجع به آیه «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ» فرمود: از جمله نشانه های چنین شرکی آن است که فرد، این گونه سوگند یاد کند: نه، به جان تو سوگند که نه.(4)

1- [1] - کافی، ج 2، ص 292، ح 3.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 292، ح 4.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 358.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 211، ح 90.

5) از یعقوب بن شعیب نقل شده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مفهوم آیه «وَمَا یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِکُونَ» چیست؟ فرمود:

آنان می گفتند: به خاطر افتادن آن ستاره است که بر ما باران می بارد(1) و به خاطر افتادن فلان ستاره است که بر ما باران نباریده است. «نُمطر بِنَوْء کذا و بنوء کذا لانمطر». حتی برخی از آنان نزد پیشگویان «کُهّان» می رفتند و کلامی را که ایشان می گفتند، باور می کردند.(2)

6) از محمد بن فضیل، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود: شرکی است که به مرحله کفر نمی رسد.(3)

7) زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: منظور از شرک در آیه مورد نظر، شرک در اطاعت است، همانند این که کسی بگوید: نه، قسم به خدا و قسم به فلانی. و یا اگر خداوند و فلانی نبودند، چنین تعابیری گناه است.(4)

8) ابو بصیر از ابو اسحاق روایت می کند که مقصود از شرک در این آیه، این است که کسی مثلاً به دیگری بگوید: اگر خداوند و تو نبودید، چنین و چنان برای من پیش نمی آمد، یا آن که بگوید: اگر خداوند و تو نبودید، آن مصیبت و گرفتاری از من برطرف نمی شد و شبیه به چنین تعابیری.(5)

9) زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مقصود از شرک، شرک در اطاعت است، نه شرک در عبادت؛ و گناهانی که افراد مرتکب آن

1- [1] - النوء: افتادن ستاره از جایگاه خود در سمت مغرب که همراه سپیده صبح است. طلوع، نام ستاره دیگری از جهت مخالف آن است که در همان لحظه در جهت مشرق در هر شب تا ساعت سیزده روز اتفاق می افتد. عرب ها باران و باد و گرما و سرما را با افول و افتادن ستاره مرتبط می دانستند. اصمعی گفته است: به آن ستاره طلوع کننده از آن منازل در سلطنت و مکنت خویش می گویی: به خاطر افتادن آن ستاره به ما باران،

ارزانی کن «مطرنا بنوء کذا» جمع آن أنواء و نوآن است. «لسان العرب، ماده نوا».

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 211، ح 91.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 211، ح 92.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 211، ح 93.

5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 211، ح 94.

می شوند و انجام دهنده آنها مستوجب ورود به آتش می گردد، شرک اطاعت است. مطیع شیطان شده اند و در اطاعت از خداوند به او شرک ورزیده اند. منظور، شرک در عبادت نیست که همراه با خداوند، غیر خدا را نیز پرستش کنند.(1)

10) مالک بن عطیه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که راجع به آیه «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ» فرمود: مقصود آن است که فردی بگوید: اگر فلانی نبود، به چنین و چنان دچار می شدم و یا اگر فلانی نبود، اهل و عیالم از دست من می رفتند. مگر نمی بینی که وی برای خداوند، شریک و انباز قرار داده که به او روزی می دهد و بلا و مصیبت را از او دور می کند.

راوی گوید: به امام عرض کردم: برخی چنین می گویند: اگر لطف و مرحمت الهی بر من نبود و فلانی را به کمکم نمی فرستاد، هلاک می شدم؛ این چنین تعبیری چه حکمی دارد؟ امام فرمود: مشکلی در آن نیست.(2)

11) زراره از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: مقصود، شرک در طاعت است، نه در عبادت. گناهانی که مرتکب می شوند، شرک در اطاعت است که در این گناهان، مطیع شیطان هستند، و در اطاعت از غیر خدا به خداوند شرک ورزیده اند. شرک در عبادت، آن است که غیر خدا را بپرستند.(3)

12) ابن بابویه از معلّی بن احمد بن محمد بن عمران دَقّاق- که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن حسن، از پدرش، از حنان بن سدیر نقل کرده است که از امام صادق علیه السلامدرباره عرش و کرسی پرسیدم. راوی، حدیث را نقل کرده و به این جا رسیده که امام فرمود: برای او نام های نیکی است، دیگران به آن نام ها نامگذاری نمی شوند و خداوند در قرآن به همین موضوع اشاره کرده است: «فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُواْ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِى أَسْمَآئِهِ»(4) [پس او را با آنها بخوانید و کسانی را که در مورد نامهای او

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 211، ح 95.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 211، ح 96.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 212، ح 98.
4- [4] - اعراف/ 180.

به کژی می گرایند رها کنید] اگر از روی جهالت و نادانی چنین کنند.

پس هر آن کس که از روی نادانی در باب اسامی پروردگار متعال، دچار الحاد شود، بی آن که بداند، شرک ورزیده است و به خداوند، کافر شده است، در حالی که فکر می کند، نیکوکاری می کند. از همین رو است که خداوند فرموده است: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ» پس همین جماعت هستند که از روی جهالت در اسامی خداوند به الحاد دچار می شوند و این اسامی را در آن جا که شایسته نیست، می نهند.(1) و این حدیث ان شاء الله به طور کامل در توضیح آیه «هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» در سوره نمل خواهد آمد.(2)

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِى أَدْعُو إِلَى اللّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَاْ وَمَنِ اتَّبَعَنِى وَسُبْحَانَ اللّهِ وَمَا أَنَاْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ(108) »

[بگو: این است راه من که من و هر کس پیروی ام کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم و منزه است خدا و من از مشرکان نیستم]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از احول، از سلام بن مستنیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِى أَدْعُو إِلَى اللّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَاْ وَمَنِ اتَّبَعَنِى» فرمود: مقصود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام و جانشینان ایشان می باشند.(3)

2) و نیز از وی از علی بن ابراهیم، از پدرش نقل کرده است که علی بن حسّان به امام جواد علیه السلام عرض کرد: سرور من! مردم، کم سن و سال بودن شما را در امر امامت بر شما ایراد می گیرند.

فرمود: آن چه را که می گویند، اهمیتی ندارد. خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِى أَدْعُو إِلَى اللّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَاْ وَمَنِ اتَّبَعَنِى»

1- [1] - توحید، ص 321، ح 1.

2- [2] - در حدیث شماره (1) از تفسیر آیه بیست و ششم سوره نمل خواهد آمد.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 352، ح 66.

به خداوند سوگند که جز علی علیه السلام که نُه سال داشت، کسی از او اطاعت نکرد. و من نُه سال دارم.(1)

3) و نیز از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن بُرَید، از ابو عمرو زبیری، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت شده است که در توضیح آیه: «قُلْ هَذِهِ سَبِیلِی أَدْعُو إِلَی اللّهِ عَلَی بَصِیرَهٍ أَنَاْ وَمَنِ اتَّبَعَنِی» فرمود: منظورش علی علیه السلام است که اولین کسی بود که به وی ایمان آورد و او را در آن چه که از جانب پروردگار متعال آورده بود، تصدیق کرد؛ آن هم از میان امتی که قبل از آفرینش، محمد صلی الله علیه و آله از بین آنان مبعوث گشته و از ایشان بوده و به سوی آنها فرستاده شده است. علی علیه السلام ازجمله کسانی بود که هرگز به خداوند شرک نورزید و ایمانش به ظلم یا همان شرک آلوده نشد.(2)

4) علی بن ابراهیم از پدرش، از علی بن اسباط نقل کرده است که به امام جواد علیه السلام عرض کردم: سرور من! مردم به کم سن و سال بودن شما ایراد می گیرند.

فرمود: آن چه می گویند برای من اهمیتی ندارد. به خدا قسم که پروردگار به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود: «قُلْ هَذِهِ سَبِیلِی أَدْعُو إِلَی اللّهِ عَلَی بَصِیرَهٍ أَنَاْ وَمَنِ اتَّبَعَنِی» فرمود: جز علی علیه السلام که نُه سال داشت، کسی از او اطاعت نکرد.- فرمود: - من نیز نُه سال دارم.(3)

5) ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در توضیح آیه «قُلْ هَذِهِ سَبِیلِی أَدْعُو إِلَی اللّهِ عَلَی بَصِیرَهٍ أَنَاْ وَمَنِ اتَّبَعَنِی» فرمود: مقصود، خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، و آن کسی که از او پیروی کرد، علی بن ابی طالب علیه السلام است.(4)

6) عیاشی از اسماعیل جعفی روایت کرده است که امام باقر علیه السلام در

1- [1] - کافی، ج 1، ص 315، ح 8.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 14، ح 1.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 359.

4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 359.

توضیح آیه «قُلْ هَذِهِ سَبِیلِی أَدْعُو إِلَی اللّهِ عَلَی بَصِیرَهٍ أَنَاْ وَمَنِ اتَّبَعَنِی» فرمود: مقصود به طور ویژه، علی بن ابی طالب علیه السلام است که اگر چنین نبود، شفاعت محمد صلی الله علیه و آله شامل من نشود.(1)

7) علی بن اسباط از ابو الحسن ثانی امام هادی علیه السلام روایت کرده است که از او پرسیدم: فدایتان گردم! مردم می گویند شما بسیار جوان هستید. فرمود: آن چه را که می گویند، در خور اهمیت نیست؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: «قُلْ هَذِهِ سَبِیلِی أَدْعُو إِلَی اللّهِ عَلَی بَصِیرَهٍ أَنَاْ وَمَنِ اتَّبَعَنِی» به خدا قسم! جز علی علیه السلام که در آن زمان نه سال داشت، کسی از او اطاعت نکرد. پدرم از دنیا رخت بربست و من نه ساله بودم. از آنان انتظار داری که چه بگویند؟! خداوند متعال می فرماید: «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّیَ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا»(2) [ولی چنین نیست. به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند، مگر آن که تو را در مورد آن چه میان آنان مایه اختلاف است، داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده ای در دل هایشان احساس ناراحتی (و تردید) نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند](3)

8) سلام بن مستنیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «قُلْ هَذِهِ سَبِیلِی أَدْعُو إِلَی اللّهِ عَلَی بَصِیرَهٍ أَنَاْ وَمَنِ اتَّبَعَنِی» فرمود: منظور، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و جانشینان آنها هستند.(4)

9) ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام روایت می کند که در توضیح این آیه «قُلْ هَذِهِ سَبِیلِی» فرمود: یعنی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه اسلام و آنان که از آن دو پیروی کردند که مقصود، آل محمد علیهم السلام هستند.(5)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 212، ح 99.
2- [2] - نساء/ 65.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 212، ح 100.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 212، ح 101.
5- [5] - مناقب، ج 3، ص 72.

10) و در روایت دیگری فرمود: منظور از «سبیل» علی علیه السلام است، که جز با ولایت وی نمی توان به آن چه نزد خداست، دست یافت.(1)

11) ابن فارسی در روضه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «قُلْ هَذِهِ سَبِیلِی أَدْعُو إِلَی اللّهِ عَلَی بَصِیرَهٍ أَنَاْ وَمَنِ اتَّبَعَنِی» فرمود: علی علیه السلام بود که از وی پیروی کرد.(2)

12) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبد الرحمن، از هشام بن حکم نقل کرده که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مقصود از «سُبْحَانَ اللّهِ» چیست؟ فرمود: مقصود، پیراسته بودن خداوند و فرازخواهی اوست.(3)

13) و نیز از وی از احمد بن مهران، از عبد العظیم بن عبد الله حسنی، از علی بن اسباط، از سلیمان مولی طربال، از هشام جوالیقی نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام راجع به عبارت «سُبْحَانَ اللّهِ» پرسیدم که مقصود از آن چیست؟ فرمود: مقصود از آن، پیراستگی و منزه بودن پروردگار است.(4)

14) ابن بابویه از پدرش، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبد الرحمن، از هشام بن حکم نقل می کند که از امام صادق علیه السلام راجع به جمله «سُبْحَانَ اللّهِ» پرسیدم: فرمود: مقصود، منزه و پیراسته بودن خداوند و فراز خواهی اوست.(5)

15) و نیز از وی از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین ابن ابی خطاب، از علی بن اسباط، از سلیمان مولی طربال، از هشام جوالیقی نقل می کند: از امام صادق علیه السلام در باره «سُبْحَانَ اللّهِ» پرسیدم که مقصود از آن چیست؟ فرمود: مقصود، تنزیه و پاک دانستن ذات

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 72.
2- [2] - شواهد التنزیل، ج 1، ص 286، 391، 392.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 92، ح 10.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 92، ح 11.

5- [5] - توحيد، ص 312، ح 2.

باری تعالی است.(1)

16) و نیز از وی، از عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب، از ابو الحسن احمد بن محمد بن عبد الله بن حمزه شعرانی عَمّاری، از نوادگان عمّار یاسر- رحمه الله علیه- از ابو محمد عبید الله بن یحیی بن عبد الباقی اَذَنی در اَذَنه(2)، از علی بن حسن معانی، از عبد الله بن یزید، از یحیی بن عُقبه بن ابی عَیزار، از محمد بن حجّار، از یزید بن اَصَمّ روایت شده است که مردی از عمر بن خطّاب پرسید: ای امیر مؤمنان! مفهوم جمله «سُبْحَانَ اللّهِ» چیست؟ عمر گفت: در پشت این دیوار، مردی هست که اگر از او بپرسی، پاسخ می گیری و اگر تو سکوت کنی، او سخن آغاز کند. آن مرد وارد شد و یک باره دریافت که وی علی بن ابی طالب علیه السلام است. پس، از علی علیه السلام پرسید: ای ابو الحسن! معنای «سُبْحَانَ اللّهِ» چیست؟ فرمود: تکریم و تعظیم خداوند است و منزه دانستن ذات باری تعالی از آن چه که مشرکان درباره او گفته اند و چون بنده ای این جمله «سُبْحَانَ اللّهِ» را بگوید، همه فرشتگان به وی درود می فرستند.(3)

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ إِلاَّ رِجَالاً نُّوحِی إِلَیْهِم مِّنْ أَهْلِ الْقُرَی...وَلَدَارُ الآخِرَهِ خَیْرٌ لِّلَّذِینَ اتَّقَواْ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ(109) »

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ إِلاَّ رِجَالاً نُّوحِی إِلَیْهِم مِّنْ أَهْلِ الْقُرَی أَفَلَمْ یَسِیرُواْ فِی الأَرْضِ فَیَنظُرُواْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الآخِرَهِ خَیْرٌ لِّلَّذِینَ اتَّقَواْ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ(109) »

[و پیش از تو (نیز) جز مردانی از اهل شهرها را که به آنان وحی می کردیم، نفرستادیم. آیا در زمین نگردیده اند تا فرجام کسانی را که پیش از آنان بوده اند، بنگرند، و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که پرهیزکاری کرده اند بهتر است. آیا نمی اندیشید؟]

1) ابن بابویه گوید: از محمد بن قاسم مفسّر معروف به ابو الحسن جرجانی- که خداوند از او راضی باد- از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد سیار، از

1- [1] - معانی الاخبار، ص 9، ح 2.

2- [2] - اذنه: شهری است مرزی در نزدیکی مصّیصه که در مرز شام قرار دارد. گروهی از دانشمندان از این شهر برخاسته اند و گروهی نیز در آن جا اقامت داشته اند. «معجم البلدان، ج 1، ص 133».
3- [3] - توحید، ص 311، ح 1.

پدران خود، از حسن بن علی، از علی بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن موسی، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد علیهم السلام در حالی که او را مخاطب قرار می داد، پرسید: مگر نمی دانی که خداوند متعال زمین را هرگز از وجود پیامبر یا امامی که از جنس بشر باشد، خالی نگذاشته است؟ مگر خداوند نفرموده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ» مقصود این است که به سوی مردم فرستاده است. «إِلاَّ رِجَالاً نُّوحِی إِلَیْهِم مِّنْ أَهْلِ الْقُرَی» مردمان را آگاه فرموده که خداوند تبارک و تعالی فرشتگان را به عنوان پیامبر به زمین ارسال نکرده که امام باشند و حکم دهند، بلکه فرشتگان، فقط به سوی انبیای الهی فرستاده شده اند. (1)

«حَتَّی إِذَا اسْتَیْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّواْ أَنَّهُمْ قَدْ کُذِبُواْ جَاءهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّیَ مَن نَّشَاء وَلاَ یُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِینَ(110) »

[تا هنگامی که فرستادگان (ما) نومید شدند و (مردم) پنداشتند که به آنان واقعاً دروغ گفته شده، یاری ما به آنان رسید. پس کسانی را که می خواستیم نجات یافتند؛ و(لی) عذاب ما از گروه مجرمان برگشت ندارد]

1) علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند، آنان را به خودشان واگذار کرد؛ بنابراین گمان بردند که شیاطین به شکل فرشته ها بر آنها ظاهر شدند.(2)

2) ابن بابویه از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی- که خدا از او خشنود باد- از پدرش، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جهم نقل کرده است که: در مجلس مأمون حضور داشتم و امام رضا علیه السلام نیز نزد او بود. مأمون از او پرسید: ای پسر رسول خدا! مگر شما نگفته اید که پیامبران معصومند؟ فرمود: بله. و راوی بقیه حدیث را بیان کرده تا به آن جا رسید که گفت: مأمون به امام رضا علیه السلام عرض کرد: مفهوم آیه «حَتَّی إِذَا اسْتَیْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّواْ أَنَّهُمْ قَدْ

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 244، باب 27، ح 1.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 359.

كُذِبُواْ جَاءهُمْ نَصْرُنَا» چیست؟ امام رضا علیه السلام فرمود: مقصود آن است که خداوند متعال می فرماید تا آن وقت که پیامبران علیهم السلام از مردم خویش مأیوس گشتند و مردمان گمان بردند که پیامبران دروغ گفته اند، در این جا بود که یاری و نصرت ما به کمک پیامبران آمد.(1)

3) عیاشی از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّواْ أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُواْ» بدون آن که ذال را با تشدید بخواند، فرمود: پیامبران خیال کردند که شیاطین به شکل فرشته ها بر آنان ظاهر شدند.(2)

4) ابن شعیب از امام صادق علیه السلام روایت می کند که منظور آن است که خداوند پیامبران را به مدت کمتر از چشم بر هم زدنی به خودشان واگذار کرد.(3)

5) یعقوب از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اما اهل دنیا، بی تردید، دروغ را اظهار کردند و بی گمان، از کسانی بوده اند که خداوند، آنان را به خودشان واگذار کرد تا بر آنان منت نهد.(4)

6) محمد بن هارون از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: اگر توفیق الهی نبود، رسول خدا نمی دانست که جبرئیل از جانب خداست.(5)

7) زراره می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه بیم این مسئله را نداشت که آن چه از جانب خدا برای وی می آید، ممکن است از جمله حالاتی باشد که شیطان به او وسوسه می کند؟ فرمود: خداوند هر گاه بنده ای را به عنوان پیامبر برگزیند، آرامش و وقار را بر او نازل می کند و در نتیجه آن چه که از نزد خداوند به سوی او می آمد، چونان چیزهایی بود که با چشم عیان می دید.(6)

8) ابو جعفر محمد بن جریر طبری با سند خود از ابو علی نهاوندی، از

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 179، باب 10، ح 1.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 213، ح 102.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 213، ح 103.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 213، ح 104.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 213، ح 105.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 213، ح 106.

ابو عبد الله محمد بن احمد قاسانی، از محمد بن سلیمان، از علی بن سیف، از پدرش، از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که: مردی به حضور امیر مؤمنان علیه السلام رسید و با ایشان از طولانی شدن حکومت ستم و جور شکایت کرد. امیر مؤمنان به او فرمود: به خدا قسم، آن چه شما در ذهن می پرورانید، هرگز محقق نخواهد شد، مگر آن که آنان که باطل هستند به هلاکت برسند، و جاهلان، نیست و نابود گردند و با تقوایان، احساس امنیت نمایند و چنین امری به ندرت پیش خواهد آمد، مگر آن که عرصه چنان بر شما تنگ گردد که حتی جای پای شما در پشت سرتان باقی نماند (کسی از شما پیروی نکند) و ارزش شما نزد مردمان از ارزش مرده در نزد صاحبانش کمتر باشد. در چنین حالتی است که ناگهان و به صورت غیرمنتظره نصرت الهی و یاری پروردگار و پیروزی از راه خواهد رسید و خداوند متعال نیز خود فرموده است: «حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّواْ أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُواْ جَاءهُمْ نَصْرُنَا». این حدیث را طبری در کتاب ابواب القائم ذکر کرده است.(1)

« لَقَدْ كَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَهٌ لِّأُوْلِی الأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا...وَتَفْصِيلَ كُلَّ شَیْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ(111)»

« لَقَدْ كَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَهٌ لِّأُوْلِی الأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِی بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلَّ شَیْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ(111)»

[به راستی در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرتی است. سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق آن چه (از کتاب هایی) است که پیش از آن بوده و روشنگر هر چیز است و برای مردمی که ایمان می آورند، رهنمود و رحمتی است]

1) علی بن ابراهیم: سپس خداوند متعال می فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَهٌ لِّأُوْلِی الأَلْبَابِ» یعنی خردمندان «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى» منظورش قرآن است. «وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِی بَيْنَ يَدَيْهِ» یعنی از میان کتاب های پیامبران «وَتَفْصِيلَ كُلَّ شَیْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ».(2)

1- [1] - دلائل الامامه، ص 248.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 359.

سوره رعد

اشاره

سوره رعد مدنی است و تعداد آیات آن 43 و بعد از سوره محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است.

ص:375

ص:376

1) ابن بابویه با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس سوره رعد را زیاد بخواند، هرگز دچار صاعقه زدگی نخواهد شد، هر چند که ناصبی باشد و اگر مؤمن باشد خداوند، بدون آن که وی را محاسبه کند، او را وارد بهشت می کند و شفاعت او در حق تمامی خویشاوندان و دوستان و کسانی که او را می شناسند، پذیرفته می شود. (1)

2) عیاشی از عثمان بن عیسی، از حسین بن علاء، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرموده است: هر کس که سوره رعد را بسیار قرائت کند، هرگز دچار صاعقه نمی شود، هر چند که ناصبی باشد؛ زیرا بدتر و نافرجام تر از ناصبی کسی نیست. اما اگر مؤمن باشد، خداوند او را بدون محاسبه وارد بهشت کرده و شفاعت وی در حق خویشاوندان و دوستان با ایمان وی مورد قبول واقع می شود.(2)

3) در کتاب خواص القرآن به نقل از حضرت محمد صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند، ده برابر آن پاداش ببیند؛ پاداشی به سنگینی ابرهایی که رفته اند و آنها که می آیند و در روز قیامت در زمره مردمانی که به عهد و پیمان الهی وفادار بوده اند، محشور خواهد شد. هر کس این سوره را بنویسد و آن را در شبی تاریک بعد از نماز عشاء در زیر تابش نور قرار دهد و بلافاصله آن را به در منزل حاکم ستمگر و جائری بیاویزد، آن حاکم بمیرد و حکومت او از بین رفته و زایل گردد.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 135.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 207، ح 1.

4) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: هر کس این سوره را در شبی ظلمانی بعد از نماز عشاء بنگارد و بلافاصله آن را بر در سلطان ستمگر و جائری آویزان کند، سربازان و مردم او علیه او شورش و قیام کنند و کسی سخن او را نمی شنود و عمرش کوتاه گردد و سینه اش تنگ شود. اگر بر در خانه ستمگر یا کافری یا زندیقی گذاشته شود، این سوره، با فرمان و اذن الهی، موجب هلاک و مرگش می شود.(1)

1- [1] - مجمع البیان، ج 6، ص 5.

تفسیر سوره رعد

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

« المر»

1) ابن بابویه، از ابو الحسن محمد بن هارون زنجانی در زمره مطالبی که توسط علی بن احمد بغدادی ورّاق برای من نوشته بود، از معاذ بن مثنی عنبری، از عبد الله بن محمد بن اسماء، از جُوَیریه، از سفیان بن سعید ثوری، نقل کرده است که: به جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب امام باقر علیهم السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! معنی این فرموده خداوند تبارک و تعالی «المر» چیست؟ گفت: «المر» یعنی منم خدای زنده کننده و میراننده و بسیار روزی دهنده.(1)

2) عیاشی از لبید از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ای ابو لبید! در حروف قرآن دانشی بس فراوان هست، خداوند تبارک و تعالی آیه «الم* ذَلِکَ الْکِتَابُ»(2) [الف لام میم* این است کتابی] را نازل فرمود. پس محمد صلی الله علیه و آله برخاست و نورش آشکار شد و سخنش ثابت گشت و آن روز که بایستی به دنیا می آمد، به دنیا آمد.

روز تولد محمد از هزاره هفتم، صد و سه سال گذشته بود. سپس امام فرمود: تبیان و روشنی آن در قرآن در حروف مقطّعه، پدیدار می گردد؛ البته اگر آنها را بدون در نظر گرفتن حروف تکراری آن شمارش کنی. هر حرفی از آن حروف روزگارش منقضی شود، حتماً به وقت منقضی شدن دوران آن حرف، کسی از بنی

1- [1] - معانی الاخبار، ص 22، ح 1.
2- [2] - بقره/ 2-1.

هاشم قیام می نماید. سپس فرمود: الف یعنی یک، لام یعنی سی، میم معادل چهل است و حرف صاد برابر نود است. بنابراین مجموعاً می شود صدو شصت و یک. سپس، آغاز قیام امام حسین بن علی علیه السلام: «المر* اللّهُ»(1) بود و وقتی مدت آن سپری شد، یکی از فرزندان عباس قیام می کند و آن آیه «المص»(2) است. و قائم ما به وقت انقضای آن، قیام می نماید. «المر» پس آن را خوب بفهم و به یاد داشته باش و آن را کتمان کن.(3)

«المر تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ وَالَّذِیَ أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ...یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ(3) »

«المر تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ وَالَّذِیَ أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ الْحَقُّ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لاَ یُؤْمِنُونَ(1) اللّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی لأَجَلٍ مُّسَمًّی یُدَبِّرُ الأَمْرَ یُفَصِّلُ الآیَاتِ لَعَلَّکُم بِلِقَاء رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ(2) وَهُوَ الَّذِی مَدَّ الأَرْضَ وَجَعَلَ فِیهَا رَوَاسِیَ وَأَنْهَارًا وَمِن کُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِیهَا زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهَارَ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ(3) »

[الف لام میم راء، این است آیات کتاب و آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است؛ ولی بیشتر مردم نمی گروند* خدا (همان) کسی است که آسمان ها را بدون ستون هایی که آنها را ببینید برافراشت. آن گاه بر عرش استیلا یافت و خورشید و ماه را رام گردانید. هر کدام برای مدتی معین به سیر خود ادامه می دهند. (خداوند) در کار (آفرینش) تدبیر می کند و آیات (خود) را به روشنی بیان می نماید. امید که شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید* و اوست کسی که زمین را گسترانید و در آن کوه ها و رودها نهاد و از هر گونه میوه ای در آن جفت جفت قرار داد؛ روز را به شب می پوشاند. قطعاً در این (امور) برای مردمی که تفکر می کنند، نشانه هایی وجود دارد]

1- [1] - آل عمران/ 2-1.
2- [2] - اعراف/ 1.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 217، ح 2.

1) علی بن ابراهیم: یعنی آسمان ها را بدون اسطوانه «ستون» آفرید.

2) و نیز گفته است: از پدرم، از حسن بن خالد، از امام رضا علیه السلام روایت شده است که راوی گفت: به حضرت عرض کردم: راجع به این فرموده خداوند: «وَالسَّمَاء ذَاتِ الْحُبُکِ»(1) [سوگند به آسمان مشبک] توضیح دهید؛ فرمود: ستون های آن به سوی زمین است و سپس انگشتانش را در یکدیگر فرو برد. پرسیدم: چطور ممکن است که ستون های آسمان به زمین فرو رفته باشند، در حالی که خداوند می فرماید: «رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» امام فرمود: سبحان الله! مگر خداوند نمی فرماید: «بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»؟ عرض کردم: چرا. فرمود: معنایش آن است که عمودهایی هست، اما شما آنها را نمی بینید. پرسیدم: فدایت شوم، چگونه؟ راوی گوید: امام دست چپش را باز کرد و سپس دست راستش را روی آنها نهاده و فرمود: این زمین دنیا است که آسمان بر روی آن چونان گنبدی قرار گرفته است و زمین دوم بر روی آسمان دنیا واقع شده و آسمان دوم بالای زمین دوم چونان گنبدی قرار گرفته است. زمین سوم بر فراز آسمان دوم قرار دارد و آسمان سوم مانند گنبدی روی آن قرار گرفته است. زمین چهارم روی آسمان سوم و آسمان چهارم چون گنبدی روی آن و زمین پنجم روی آسمان چهارم و آسمان پنجم چون گنبدی بالای آن و زمین ششم بر روی آسمان پنجم و آسمان ششم چونان گنبدی بر روی زمین ششم واقع گردیده و زمین هفتم بر فراز آسمان ششم و آسمان هفتم مانند گنبدی روی زمین هفتم قرار دارد. عرش پروردگار رحمان بر روی آسمان هفتم است و خود فرموده است: «خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» به صورت طبقه بر روی طبقه «وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ»(2) [هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین آفرید. فرمان (خدا) در میان آنها فرود می آید] اما صاحب امر همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله است و وصیّ بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی زمین، پا برجاست و «امر» از آسمان بالا از میان آسمان ها و زمین ها بر او فرود می آید. عرض کردم: زیر پای ما یک زمین بیشتر وجود ندارد؟ فرمود: درست است، زیر پای ما یک زمین بیشتر وجود ندارد و شش زمین دیگر بالای سر

1- [1] - ذاریات/ 7.
2- [2] - طلاق/ 12.

ما هستند.(1)

3) عیاشی از حسین بن خالد نقل می کند که به امام رضا علیه السلام عرض کردم: مقصود پروردگار متعال از عبارت «وَالسَّمَاء ذَاتِ الْحُبُکِ» چیست؟ فرمود: آسمان در زمین، فرو رفته است و انگشتان خود را در یکدیگر فرو برد. عرض کردم چطور ممکن است که آسمان ها با زمین، در هم فرو رفته باشند، حال آن که خداوند فرموده است: «رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» فرمود: سبحان الله! مگر خداوند نفرموده است: «بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» عرض کردم: آری. فرمود: پس ستون هایی وجود دارند، ولی دیده نمی شوند. عرض کردم: چگونه چنین است؟ امام دست چپ خود را گشود و سپس دست راست خود را روی آنها قرار داد و فرمود: این زمین دنیا است و این آسمان دنیا که مانند گنبدی بر روی آن قرار گرفته است. (2)

اما توضیح و تفسیر آیه «الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی» ان شاء الله در سوره طه خواهد آمد. (3)

«وَفِی الأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ...قَبْلَ الْحَسَنَهِ وَقَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِمُ الْمَثُلاَتُ (6) »

«وَفِی الأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِیلٌ صِنْوَانٌ وَغَیْرُ صِنْوَانٍ یُسْقَی بِمَاء وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَی بَعْضٍ فِی الأُکُلِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ(4) وَإِن تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَئِذَا کُنَّا تُرَاباً أَئِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ أُوْلَئِکَ الَّذِینَ کَفَرُواْ بِرَبِّهِمْ وَأُوْلَئِکَ الأَغْلاَلُ فِی أَعْنَاقِهِمْ وَأُوْلَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدونَ(5) وَیَسْتَعْجِلُونَکَ بِالسَّیِّئَهِ قَبْلَ الْحَسَنَهِ وَقَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِمُ الْمَثُلاَتُ (6) »

[و در زمین قطعاتی است کنار هم و باغ هایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه که با یک آب سیراب می گردند و (با این همه) برخی از آنها را در میوه (از حیث مزه و نوع و کیفیت) بر برخی دیگر

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 304.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 218، ح 3.
3- [3] - به هنگام تفسیر آیه پنجم سوره طه.

برتری می دهیم. بی گمان در این (امر نیز) برای مردمی که تعقل می کنند دلایل (روشنی) است* و اگر عجب داری، عجب از سخن آنان (=کافران) است که آیا وقتی خاک شدیم به راستی در آفرینش جدیدی خواهیم بود؟ اینان همان کسانند که به پروردگارشان کفر ورزیده اند و در گردن هایشان زنجیرهاست و آنان همدم آتشند و در آن ماندگار خواهند بود* و پیش از رحمت، شتابزده از تو عذاب می طلبند و حال آن که پیش از آنان (بر کافران) عقوبت ها رفته است]

1) ابن شهر آشوب از خَرکُوشی در کتاب «شرف المصطفی» و ثعلبی در کتاب «الکشف و البیان» و فضل بن شاذان در کتاب« امالی» که جملات این حدیث از او است، همگی با سند خود از جابر بن عبد الله نقل می کنند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی علیه السلام می فرمود: ای علی! مردم از درختان گوناگونند و من و تو از یک درخت هستیم. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاء وَاحِدٍ» به پیامبر و به تو.

راوی گوید: این حدیث را نطنزی به نقل از سلمان در کتاب «خصائص» روایت کرده است و در روایت دیگری حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرموده است: من و علی از یک درخت هستیم و مردم از درختان مختلف اند.(1)

مؤلف گوید: حدیث منقول از جابر بن عبد الله را طبرسی و علی بن عیسی در کتاب کشف الغمّه روایت کرده اند.(2)

2) عیاشی از خطاب اعور در حدیث مرفوعی از عالمان و فقیهان اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرموده اند: «وَفِی الأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ» یعنی زمین پاک و پربار در کنار زمین شوره زار قرار دارد، ولی از جنس آن نیست. همان طور که گروهی از انسان ها در کنار گروه دیگر قرار دارند، اما از نوع آنها نیستند.(3)

1- [1] - مناقب ابن مغازلی، ص 316؛ تفسیر قرطبی، ج 9، ص 283؛ الدر المنثور، ج 4، ص 605.
2- [2] - مجمع البیان، ج 6، ص 11؛ کشف الغمّه، ج 1، ص 295.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 218، ح 4.

3) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه «وَفِی الأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَاوِرَاتٌ» فرمود: یعنی به همدیگر وصل هستند و منظور از «وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ» یعنی باغ ها «وَزَرْعٌ وَنَخِیلٌ صِنْوَانٌ» مقصود از «صِنْوَانٌ» نهال درخت خرما و درختان کوچک خرما می باشند که از ریشه درخت خرما سر برمی آورند و می رویند «وَغَیْرُ صِنْوَانٍ یُسْقَی بِمَاء وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَی بَعْضٍ فِی الأُکُلِ» برخی از این میوه ها شیرین هستند و برخی ترش و برخی تلخ که همگی با یک آب سیراب شده و آبیاری می شود. «إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ».

سپس پروردگار متعال سخنان قریشیان دهری را نقل کرده و فرموده است: «وَإِن تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَئِذَا کُنَّا تُرَابًا أَئِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ» سپس فرمود: «أُوْلَئِکَ الَّذِینَ کَفَرُواْ بِرَبِّهِمْ وَأُوْلَئِکَ الأَغْلاَلُ فِی أَعْنَاقِهِمْ وَأُوْلَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدونَ» این جماعت خواهان به جلو انداختن عذاب برای خود بودند و از همین روی، خداوند فرموده است: «وَیَسْتَعْجِلُونَکَ بِالسَّیِّئَهِ قَبْلَ الْحَسَنَهِ وَقَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِمُ الْمَثُلاَتُ» یعنی عذاب.(1)

«وَإِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَهٍ لِّلنَّاسِ عَلَی ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّکَ لَشَدِیدُ الْعِقَابِ(6) »

[به راستی پروردگار تو نسبت به مردم با وجود ستمشان بخشایشگر است و به یقین پروردگار تو سخت کیفر است]

1) ابن بابویه از ابو علی حسین بن بیهقی نیشابوری در سال 352 ه_، از محمد بن یحیی صُولی، از ابن ذَکوان، از ابراهیم بن عباس نقل می کند که در محضر امام رضا علیه السلام بودم که سخن از گناهان کبیره به میان کشیده شد و عقیده معتزله مطرح شد که آنان می گویند: گناه کبیره بخشودنی نیست. امام رضا علیه السلام فرمود: امام صادق علیه السلام فرموده است: قرآن کریم برخلاف باور معتزله نازل شده است؛ زیرا خداوند فرموده است: «وَإِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَهٍ لِّلنَّاسِ عَلَی ظُلْمِهِمْ».(2)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 360.
2- [2] - توحید، ص 406، ح 4.

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْلآ أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ(7) »

[و آنان که کافر شده اند می گویند: چرا نشانه ای آشکار از طرف پروردگارش بر او نازل نشده است؟ (ای پیامبر!) تو فقط هشداردهنده ای و برای هر قومی رهبری است]

1) ابن بابویه از احمد بن اسماعیل، از محمد بن هَمّام، از عبد الله بن جعفر حِمیَری، از موسی بن مسلم، از مسعده نقل می کند که می گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که پیرمردی با پشتی خمیده و تکیه بر عصا، خدمت امام رسید و به امام سلام داد. امام جواب سلام وی را داد و سپس آن پیرمرد گفت: ای پسر رسول خدا! اجازه بدهید که دست شما را ببوسم. امام اجازه داده و پیرمرد بوسید و گریست. امام صادق علیه السلام پرسید: برای چه گریه می کنی؟ عرض کرد: فدایتان شوم! صد سال است که در انتظار قائم شما هستم و با خود می گویم: قائم، این ماه، قیام خواهد کرد و یا امسال ظهور خواهد نمود. سن من بالا رفته و پوستم نازک شده و استخوان هایم باریک گشته و پایان عمرم نزدیک شده است، در حالی که شما را در چنان موقعیتی که دوست دارم، نمی بینم؛ می بینم که یا کشته و یا آواره شده اید و دشمنان شما به اوج قوت و قدرت رسیده اند؛ با این اوصاف، چگونه گریه نکنم؟! چشمان امام صادق علیه السلام با شنیدن این سخنان، پر از اشک شد و فرمود: ای پیرمرد! اگر خداوند آن قدر به تو طول عمر داد که امام قائم را ملاقات نمایی، در سَنام اعلی (رفیع ترین درجه) با ما خواهی بود؛ اما اگر اجل به تو مهلت نداد و از دنیا، رخت بربستی، بدان که با ثَقَل حضرت محمد صلی الله علیه و آله، همراه خواهی بود و ما اهل بیت، ثقل آن حضرت هستیم؛ چرا که حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرموده است: من در میان شما دو ثقل را برجای خواهم گذاشت. به آن دو تمسک جویید و چنگ زنید تا هرگز گمراه نشوید. آن دو ثقل عبارتند از: قرآن و اهل بیتم. پیرمرد گفت: بعد از شنیدن این خبر، دیگر هیچ چیزی برای من اهمیت ندارد. امام فرمود: ای پیرمرد! بدان که قائم از نسل امام حسن [عسکری] و حسن از نسل علی است و علی از نسل محمد و محمد از نسل علی و علی از فرزندان این پسرم است- و به پسرش موسی علیه السلام اشاره فرمود- و این از نسل من است. ما دوازده امام هستیم و همگی معصوم و مطهّر هستیم. پیرمرد گفت: سرور من! آیا گروهی از شما از گروه دیگر برتر هستند؟ فرمود: نه! ما در

فضیلت، همانند یکدیگریم، اما برخی از برخی دیگر داناترند. سپس فرمود: ای پیرمرد! به خدا قسم، اگر حتی یک روز از عمر دنیا باقی مانده باشد، خداوند، آن روز را آنقدر طولانی می کند تا آن که قائم اهل بیت علیهم السلام قیام نماید. بدان که شیعیان ما در زمان غیبت وی در تحیّر و سرگردانی و فتنه واقع می شوند و در چنین شرایطی، خداوند بندگان مخلص خود را با هدایت او، ثابت قدم می گرداند. پروردگارا! آنان را در این هدف یاری بفرما.

2) و نیز از وی از علی بن حسن بن محمد، از عُتبه بن عبد الله حِمصی در مکه به سال 380، از طریق قرائت این روایت، از علی بن موسی عطفانی، از احمد بن یوسف حمصی از محمد بن عکاشه، از حسین بن زید بن علی، از عبد الله بن حسن، از پدرش، از امام حسن علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی بر منبر خطبه می خواند و بعد از حمد و ستایش خداوند و مدح ذات باری تعالی فرمود: ای مردم! فکر می کنم که فرا خوانده شده ام و بایستی دعوت حق را لبیک گویم. من در میان شما دو چیز با ارزش را بر جای می گذارم: کتاب خداوند و عترت، اهل بیتم را. تا زمانی که به این دو تمسّک جویید، و چنگ بزنید، هرگز گمراه نخواهید شد. پس، از اهل بیت بیاموزید، و نخواهید که به آنان بیاموزید؛ زیرا که آنان از شما داناترند و زمین از وجود آنان خالی نمی شود، و اگر روزی از وجود آنان خالی گردد، همه مردم را در خود فرو خواهد برد.

سپس فرمود: پروردگارا! من می دانم که دانش، از بین نرفته و منقطع نمی گردد و تو زمین را از وجود حجت برای مردم، خالی نخواهی گذاشت، حتی اگر حجتی ظاهر باشد که او را اطاعت نکنند یا ترسانی که در خود فرو هشته و مجال نیافته باشد، چرا که حجت و هدایت تو باطل نشود و دوستان تو پس از آن که آنان را به راه خویش هدایت کردی، از جاده صواب منحرف نگردند. همان دوستانی که به شمارش، اندکند، ولی به قدر و منزلت در پیشگاه تو، در جایگاه رفیعی هستند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از منبر پایین آمد، به ایشان عرض کردم: ای رسول خدا! مگر شما حجت خداوند بر تمامی مردمان نیستید؟!

فرمود: ای حسن! پروردگار متعال فرموده است: «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» من انذار کننده هستم و علی علیه السلام هادی است. عرض کردم: ای رسول

ص:386

خدا! شما فرمودید: زمین از حجت خدا خالی نمی شود؟ فرمود: بله. علی علیه السلام بعد از من، امام و حجت مردم است، و تو بعد از وی امام و حجت هستی، و حسین علیه السلام بعد از تو امام و حجت و جانشین تو خواهد بود. پروردگار لطیف و خبیر به من خبر داد که از نسل حسین علیه السلام پسری به دنیا می آید که علی علیه السلام نامیده می شود که همنام جدش علی علیه السلام است. وقتی حسین علیه السلام دعوت حق را لبیک گوید، امامت به پسرش که علی نام دارد، می رسد و وی امام و حجت بعد از حسین علیه السلام است. آن گاه، خداوند از نسل علی- امام سجاد علیه السلام- پسری را برون می آورد که همنام من است و شبیه ترین مردمان به من است. علم او علم من و حکم او حکم من است و او پس از پدرش، امام و حجت است. خداوند از نسل محمد- امام باقر علیه السلام- فرزندی برون می آورد که جعفر نام دارد و در گفتار و کردار، صادق ترین مردمان است. او پس از پدرش، امام و حجت است. خداوند متعال از صلب جعفر، فرزندی برون می آورد که موسی نامیده می شود که هم نام موسی بن عمران علیه السلام است. او زاهدترین مردمان است و پس از پدرش، امام و حجت مردم است. از صلب موسی فرزندی پای به عرصه حیات می نهد که علی نامیده می شود. وی کان دانش و انبان حکمت است. وی بعد از پدرش، امام و حجت است. خداوند از صلب علی، مولودی به دنیا می آورد که محمد نامیده می شود و وی بعد از پدرش امام و حجت است. از نسل محمد، پسری به دنیا می آید که او را علی علیه السلام می گویند و او پس از پدرش، امام و حجت است. خداوند از صلب علی، پسری برون می آورد که حسن نام دارد. او پس از پدرش، امام و حجت است. خداوند از صلب حسن – عسکری علیه السلام- حجت قائم، امام شیعیان را برون می آورد که نجات دهنده دوستان خداست. او به محاق غیبت می افتد، به طوری که دیده نمی شود و از همین روی، گروهی از صف او جدا می شوند و گروهی نیز بر دین او ثابت قدم می مانند.

«وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ»(1) [و می گویند اگر راست می گویید این وعده چه وقت است] اگر از عمر دنیا فقط یک روز باقیمانده باشد، خداوند، آن

1- [1] - سوره های یونس، / 48؛ انبیا/ 38؛ نحل/ 71؛ سبا/ 29؛ یس/ 48؛ ملک/ 25.

روز را آن قدر طولانی می کند که قائم قیام می کند و زمین را بعد از آن که پر از ظلم و بیداد شده باشد، سرشار از عدالت و انصاف می کند. بنابراین زمین از وجود شما خالی نخواهد بود و خداوند، دانش و درک مرا به شما عطا خواهد فرمود. من از خداوند درخواست کرده ام که دانش و فقاهت را در نسل من و نسلِ نسلِ من و ذرّیه من و ذرّیه ذرّیه من قرار دهد.(1)

3) محمد بن یعقوب از برخی از شیعیان، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید و فضاله بن ایوب، از موسی بن بکر، از فضیل نقل می کند که از امام صادق علیه السلام در باره مفهوم آیه «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» پرسیدم. ایشان فرمود: یعنی هر امام، هدایتگر مردمان دوره ای است که او در آن است.(2)

4) و نیز از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن عمیر، از ابن اذینه، از برید عجلی، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در توضیح آیه: «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله، انذار دهنده است و در هر زمانی، هدایتگری از ما هست که به آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است، هدایت می کند. بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله، علیعلیه السلام هدایتگر امت است و بعد از علی علیه السلام جانشینان او یکی پس از دیگری، این مسئولیت را بر عهده خواهند گرفت.(3)

5) نیز از وی، از حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از محمد بن اسماعیل، از سعدان، از ابو بصیر نقل شده است که می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: که معنای آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» چیست؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله انذار دهنده و علی علیه السلام هدایتگر است. اما ای ابو محمد! به من بگوی آیا هم اکنون هدایتگری هست؟ عرض کردم: فدایتان گردم! آری، همیشه از میان شما اهل بیت، هدایتگری و نوری وجود داشته تا به شما- امام صادق علیه السلام- رسیده است. امام فرمود:

1- [1] - کفایه الأثر، ص 162.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 147، ح 1.

3- [3] - کافی، ج 1، ص 148، ح 2.

ای ابو محمد! خداوند بر تو رحمت آورد، اگر چنین بود که چون آیه ای بر مردی نازل می شود، با رخت بربستن آن مرد، آن آیه نیز از میان برود، کتاب [خدا]، از میان می رفت. اما اینک کتاب، زنده است و در میان آنان که پس از این خواهند آمد، جاری خواهد بود، همان طور که در میان کسانی که تاکنون بوده اند، جاری و نافذ بوده است.(1)

6) محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از صفوان، از منصور، از عبد الرحیم قصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله همان بیم دهنده و علی علیه السلام هدایتگر است و به خداوند سوگند که تاکنون هدایت از میان ما برون نرفته و تا قیام قیامت، هدایتگری از میان ماست.(2)

محمد بن حسن صفّار در کتاب بصائر الدرجات، این احادیث را نقل کرده است.(3)

7) ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن اسحاق- که خدایش بیامرزد- از ابو احمد عبد العزیز بن یحیی بصری، از مغیره بن محمد، از ابراهیم بن محمد بن عبد الرحمن، ازدی به سال 116 ه_، از قیس بن ربیع و منصور بن ابی اسود، از اعمش، از منهال بن عمرو، از عباد بن عبد الله نقل می کند که علی علیه السلام فرمود: هر آیه ای که از قرآن نازل شده است، من می دانم که کجا فرو فرستاده شده و درباره چه کسی بوده و در چه موضوعی نازل شده است و نیز می دانم در دشت، نازل شده است یا در کوه. کسی به علی علیه السلام عرض کرد: کدام آیه درباره خودت نازل شده است؟ فرمود: اگر شما از من نمی خواستید، چنین سخنی را مطرح نمی کردم. آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» درباره من نازل شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله انذار دهنده است و من هدایتگرم به سوی آن چه او آورده است.(4)

1- [1] - کافی، ج 1، ص 148، ح 3.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 148، ح 4؛ ینابیع الموده، ص 100.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 46-45، باب 13، احادیث 9، 7، 6 و 1.
4- [4] - امالی، 227، حدیث 13؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 30، ح 413.

8) نیز از وی از پدرش، از محمد بن حسن- که خداوند از او خشنود باد- از سعد بن عبد الله، از محمد بن حسین بن ابی خطاب و یعقوب بن یزید، همگی از حماد بن عیسی، از حریز بن عبد الله، از محمد بن مسلم نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» سؤال کردم، فرمود: هر امامی هدایتگری هر قومی را در زمان خودش برعهده دارد.(1)

9) نیز از وی، از پدرش- که خدایش از او خشنود باد- از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از برید بن معاویه عجلی نقل شده است که گوید: خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم: منظور از آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» چیست؟ فرمود: بیم دهنده، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و هدایتگر، علی علیه السلام است و در هر دوره و زمانی، امامی از ما وجود دارد که مردم را به سوی آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده، هدایت می کند.(2)

10) محمد بن حسن صفار از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه ثمالی نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود تا «طهور» (آب برای آلایش) بیاورند و چون از آن فارغ شد، دست علی علیه السلام را گرفت و در دست خود نهاد. سپس فرمود: «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ» سپس دست خود را بر سینه علی علیه السلام نهاد و فرمود: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» سپس فرمود: ای علی! تو اصل دین و مناره ایمانی و غایت هدایت و سرکرده سپیدرویان تابناک «الغُرُّ المُحَجَّلین» هستی. من گواه تو بر این مقام هستم.(3)

11) علی بن ابراهیم از پدرش، از حماد، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مقصود از انذار دهنده، رسول خدا صلی الله علیه و آله و منظور از هدایت کننده، امیر مؤمنان علیه السلام و امامان بعد از او علیهم

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، ص 605، باب 58، ح 9؛ ینابیع الموده، ص 100.

2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، ص 605، باب 58، ح 9؛ ینابیع الموده، ص 100.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 46، باب 13، ح 8.

السلام هستند و خداوند نیز فرموده است: «وَلِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» یعنی در هر زمانی امام هدایت و آشکار کننده وجود دارد. این پاسخی است به آنان که وجود امام در هر دوره و زمان را انکار می کنند. و بدان که هیچ گاه زمین از حجت خدا، تهی نخواهد شد، چنان که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است: زمین از امامی که حجت خداوند را در زمین برپا دارد، خالی نخواهد بود. حال، این حجت، یا ظاهر و مشهور است و یا ترسان و مجال نیافته؛ چرا که اگر چنین نباشد، حجت های خداوند و دلایل روشن او باطل خواهد شد. هدایت در قرآن به چند وجه آمده است: یکی از معانی هدایت، ائمه علیهم السلام هستند. و این آیه، ناظر بر این معناست که می فرماید: «وَلِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» یعنی امامی آشکار. یکی دیگر از معانی هدایت، بیان است؛ چنان که خداوند فرموده است: «أَوَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ»(1) [آیا برای آنان روشن نگردیده] یعنی برای آنان بیان می کند. این آیه نیز به این معنا اشاره دارد: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَیْنَاهُمْ»(2) [و اما ثمودیان پس آنان را راهبری کردیم] یعنی برای آنان بیان کردیم. مانند این مفهوم در قرآن فراوان آمده است. یکی دیگر از معانی هدایت، ثواب اجر است؛ مانند این فرموده خداوند: «وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ»(3) [و کسانی که در راه ما کوشیده اند، به یقین راه های خود را بر آنان می نماییم و در حقیقت، خدا با نیکوکاران است] البته ما آنها را مأجور خواهیم کرد. دیگر معنی هدایت، نجات است و خداوند فرمود: «کَلَّا إِنَّ مَعِیَ رَبِّی سَیَهْدِینِ»(4) [چنین نیست؛ زیرا پروردگارم با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد] یعنی خداوند مرا نجات خواهد داد. دیگر مفهوم هدایت، راهنمایی و دلالت است و در این آیه آمده است: «وَأَهْدِیَکَ إِلَی رَبِّکَ»(5) [و تو را به سوی پروردگارت راه

1- [1] - سجده/ 26.
2- [2] - فصّلت/ 17.
3- [3] - عنکبوت/ 69.
4- [4] - شعراء/ 62.
5- [5] - نازعات/ 19.

نمایم] یعنی تو را راهنمایی می کنم.(1)

12) شیخ در کتاب مجالس با سند خود از حسین، از مفضّل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند، هیچ پیامبری را گرامی تر از محمد صلی الله علیه و آله مبعوث نکرده است و پیش از او کسی را نیافریده و نیز پیش از محمد صلی الله علیه و آله، هیچ کس، خلق خدا را بیم نداده است. از همین روست که خداوند، فرموده است: «هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النُّذُرِ الْأُولَى»(2) [این (پیامبر نیز) بیم دهنده ای از (جمله) بیم دهندگان نخستین است] و فرمود: «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» پیش از محمد صلی الله علیه و آله و پس از او تا قیام قیامت و نیز در هر دوره و زمانی، هیچ کس مورد پیروی و اطاعت قرار نگرفته است تا آن که خداوند، وارث زمین و آنان که بر آن قرار دارند، گردد.(3)

13) سُلَیم بن قیس هلالی در گفت وگوی قیس بن سعد با معاویه، نقل کرده که قیس به معاویه گفت: خداوند در شأن امیر مؤمنان علیه السلام، آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» را نازل فرمود.(4)

14) عیاشی از مَسعده بن صدقه از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش، از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده است که امام فرمود: آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» در شأن ما نازل شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من بیم دهنده ام و تو- ای علی!- هادی (هدایت کننده) امت هستی. هر هدایت و هر رهایی و هر سعادتی تا روز قیامت از میان ماست.(5)

15) عبد الرحیم قصیر نقل کرده است که روزی نزد امام باقر علیه السلام بودم و به من فرمود: ای عبد الرحیم! عرض کردم: در خدمت شما هستم. فرمود: آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» را رسول خدا چنین توضیح داده اند که بیم دهنده

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 360.
2- [2] - نجم/ 56.
3- [3] - امالی، ج 2، ص 282.
4- [4] - ینابیع الموده، ص 104، به نقل از کتاب سلیم بن قیس.

5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 218، ح 5.

خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و هدایت کننده علی علیه السلام است. اما – ای عبد الرحیم !- اکنون چه کسی هدایت مردم را عهده دار است؟ راوی گوید: مدت مدیدی سکوت کرده و سپس سرم بلند کرده و عرض کردم: فدایت شوم ! امر هدایت به عهده شماست که از همدیگر به ارث برده اید تا به شما رسیده است و شما- فدایتان گردم- اکنون هادی امت هستید. امام فرمود: راست گفتی- ای عبد الرحیم !- قرآن زنده است و نمی میرد و آیات قرآن زنده اند و نمی میرند و اگر می خواست آیه ای که درباره اقوامی نازل شده است، با مرگ آنها، آیه نیز بمیرد، قرآن تاکنون مرده بود، اما قرآن در میان آیندگان، جاری و نافذ است، هم چنان که در میان امت های گذشته که رخت بربسته اند، جاری بوده است. عبد الرحیم گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: قرآن، زنده ای است که نمرده است و تا آن گاه که شب و روز از پی هم می آیند و تا آن زمان که خورشید و ماه، پیوسته در گردشند، جاری است و بر واپسین مردمان، جریان دارد و نافذ است، همان گونه که در پیش ترین مردمان، جاری بوده است.(1)

16) حنان بن سدیر از پدرش، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که شنیدم امام در توضیح آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: من آن بیم دهنده ام و علی نیز هادی است و هر امامی هدایتگر مردمانی است که در عصر او به سر می برند.(2)

17) برید بن معاویه از امام باقر علیه السلام در توضیح آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من آن بیم دهنده ام و در هر دورانی امامی از ما در بین مردم حضور دارد که آنان را به سوی آن چه که پیامبر خدا آورده، راهنمایی می کند و هادیان بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله اوّلاً علی علیه السلام است و سپس جانشینان او یکی پس از دیگری خواهند بود. قسم به خداوند که امر هدایت از میان ما بیرون نرفته و تا روز قیامت در میان ما خواهد بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله همان بیم دهنده و علی علیه السلام

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 218، ح 2.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 219، ح 7.

کسی است که اهل هدایت به وی اقتدا می کنند.(1)

18) جابر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: من آن بیم دهنده ام و علی هدایت کننده به سوی امر من است.(2)

19) ابو الحسن محمد بن احمد بن علی بن حسین بن شاذان با سند خود، از عبد الله بن عمر نقل کرده که گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: توسط من، بیم داده خواهید شد و با علی بن ابی طالب علیه السلام به هدایت خواهید رسید و آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» را قرائت فرمود. با حسن علیه السلام به شما احسان عطا خواهد شد و با حسین علیه السلام به سعادت یا شقاوت خواهید رسید. بدانید که حسین علیه السلام دری از درهای بهشت است و هر کس که با وی دشمنی کند، خداوند رایحه و بوی بهشت را بر او حرام می گرداند. (3)

20) حاکم ابو القاسم حَسکانی با سند خود از ابراهیم بن حکم بن ظهیر، از پدرش، از حکیم بن جبیر، از ابو بَرزه اسلمی، روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله که علی بن ابی طالب علیه السلام در کنارش بود، اشاره کرد تا آب بیاورند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله دستان خویش را شست، دست علی علیه السلام را گرفت و آن را به سینه خویش چسبانید و آن گاه فرمود: «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ» یعنی خودش؛ سپس دست هایش را بر روی سینه علی علیه السلام نهاد و فرمود: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» و فرمود: ای علی! تو مناره بندگانی، غایت هدایت و امیر قاریانی. من گواهی می دهم که در این مقامی.(4)

21) ابن فارس در روضه گفته است: علی علیه السلام فرمود: «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» مقصود از منذر، رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقصود از

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 219، ح 8.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 219، ح 9.
3- [3] - مائه منقبه، ص 22، ح 4.
4- [4] - شواهد التنزیل، ج 1، ص 301، ح 414.

«وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» من هستم.(1)

22) ابن شهر آشوب از مسکانی در شواهد التنزیل و مرزبانی در «فی ما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین» نقل کرده است که ابو برزه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله که علی بن ابی طالب در کنارش بود، فرمان داد تا آب بیاورند. پس از آن که دستان خود را شست، دست علی علیه السلام را گرفت و آن را به سینه خود چسبانید و سپس فرمود: «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ» سپس دستش را بر سینه علی علیه السلام نهاد و فرمود: «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» آگاه فرمود: تو مناره بندگان، پرچم هدایت و امین قرآن هستی. من گواهی می دهم که تو چنان هستی که گفتم.(2)

23) ثعلبی در «کشف» از عطاء بن سائب، از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت می کند: زمانی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستش را بر روی سینه اش گذاشت و فرمود: من همان بیم دهنده ام، و با دستش به شانه علی علیه السلام اشاره کرده و فرمود: ای علی! تو هدایتگر هستی و بعد از من، دوستداران هدایت به وسیله تو رهنمون می شوند.(3)

24) عبد الله بن عطا از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله بیم دهنده است و هدایت شدگان با علی علیه السلام رهنمون می شوند.(4)

25) جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله همان بیم دهنده و علی علیه السلام، هدایت کننده است.(5)

26) سعید بن مسیّب از ابو هریره، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که از ایشان راجع به مفهوم این آیه پرسیدم. فرمود: هدایت کننده این امت، علی بن ابی طالب علیه السلام است.(6)

1- [1] - روضه الواعظین، ص 131.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 83.
3- [3] - مناقب، ج 3، ص 84.
4- [4] - مناقب، ج 3، ص 84.

5- [5] - مناقب، ج 3، ص 84.
6- [6] - مناقب، ج 3، ص 84.

27) ثعلبی از سُدّی، از عبد خیر، از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آن که بیم می دهد، پیامبر صلی الله علیه و آله است و آن که هدایت می کند، فردی از بنی هاشم است. منظورِ آن حضرت، خودش بود. (1)

28) ابن عباس و ضَحّاک و زَجّاج گفته اند: مقصود از «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ» رسول خدا صلی الله علیه و آله است و مقصود از «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» علی بن ابی طالب علیه السلام است. مؤلف گوید: روایت های نقل شده از سنی و شیعه از ابن عباس راجع به این آیه بسیار است و اگر آنها را ذکر کنیم، حجم کتاب افزون می گردد.(2)

29) ابن شهر آشوب می گوید: احمد بن محمد بن سعید در باره آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» کتابی تألیف کرده و اثبات کرده است که این آیه در شأن امیر مؤمنان علیه السلام نازل شده است.(3)

«اللّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَى وَمَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَىْءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ(8) عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَهِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ(9) »

[خدا می داند آن چه را که هر ماده ای (در رحم) بار می گیرد و (نیز) آن چه را که رحم ها می کاهند و آن چه را می افزایند و هر چیزی نزد او اندازه ای دارد* دانای نهان و آشکار (و) بزرگ بلندمرتبه است]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حریز، از فردی که نامش را برده، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «اللّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَى وَمَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ» فرمود: «غِيضُ» هر جنینی است که به نه ماهگی نرسیده باشد و «وَمَا تَزْدَادُ» یعنی آن چه بیش از نه ماهگی باشد و اگر زن در دوران بارداری، خون حیض ببیند، به تعداد روزهایی که به هنگام بارداری خون

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 84؛ مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 126؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 299، ح 410، ص 300، حدیث 410، ص 300، ح 412؛ ینابیع الموده، ص 99.

2- [2] - مناقب، ج 3، ص 83.
3- [3] - مناقب، ج 3، ص 83.

دیده، به آن زمان افزوده می شود.(1)

2) عیاشی از حریز در حدیثی مرفوع به نقل از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «اللّهُ یَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ کُلُّ أُنثَی وَمَا تَغِیضُ الأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ» فرمود: مقصود از «غِیضُ» هر جنینی است که کمتر از نه ماهه باشد و منظور از «وَمَا تَزْدَادُ» آن است که بیش از نه ماهه باشد؛ بنابراین اگر زن به وقت حاملگی، خون حیض ببیند، به تعداد روزهایی که به هنگام بارداری، خون دیده، بر آن زمان افزوده می شود.(2)

3) زُراره از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «مَا تَحْمِلُ کُلُّ أُنثَی» یعنی مذکر یا مؤنث بودن آن «وَمَا تَغِیضُ الأَرْحَامُ» فرمود: غیض یعنی مدتی که از وقت حاملگی کمتر باشد. «وَمَا تَزْدَاد» فرمود: آن زمانی که از وقت حمل بگذرد؛ یعنی جایگزین روزهایی می شود که در دوران حاملگی خون دیده است.(3)

4) محمد بن مسلم و حمران، زراره از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که فرمود: «مَا تَحْمِلُ کُلُّ أُنثَی» مذکر یا مؤنث بودن آن «وَمَا تَغِیضُ الأَرْحَامُ» فرمود: آن چه هنوز بار نگرفته باشد «وَمَا تَزْدَاد» از مؤنث یا مذکر.(4)

5) محمد بن مسلم می گوید: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در معنای آیه «اللّهُ یَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ کُلُّ أُنثَی وَمَا تَغِیضُ الأَرْحَامُ» فرمود: مقصود آن است که حامله نباشد و مقصود از «وَمَا تَزْدَادُ» یعنی مذکر و مؤنث بودن آن با همدیگر.(5)

6) زراره از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «اللّهُ

1- [1] - کافی، ج 6، ص 12، ح 2.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 219، ح 10.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 219، ح 11.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 220، ح 12.

5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 220، ح 13.

يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَى» فرمود: مذكر يا مؤنث بودن آن «وَمَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ» فرمود: جنينى كه كمتر از نه ماه باشد، غيض است. «وَمَا تَزْدَاد» فرمود: هر وقت زن به هنگام حامله بودن، خون ببيند، آن مدت بر نه ماه افزوده مى شود. پس اگر پنج روز يا بيشتر يا كمتر خون ببيند، به نه ماه افزوده مى شود.(1)

7) ابن بابويه از پدرش- كه رحمت خدا بر او باد- از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عيسى، از حسن بن على بن فضّال، از ثعلبه بن ميمون، از برخى از شيعيان از امام صادق عليه السلام روايت كرده است كه در توضيح آيه «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَهِ» فرمود: غيب آن چيزى است كه نبوده است و شهادت آن است كه وجود داشته است.(2)

«سَوَاء مِّنكُم مَّنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَن جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ(10) »

[(براى او) يكسان است كسى از شما سخن (خود) را نهان كند و كسى كه آن را فاش گرداند و كسى كه خويشتن را به شب پنهان دارد و در روز آشكارا حركت كند]

1) على بن ابراهيم در روايت ابو جارود از امام باقر عليه السلام روايت كرده است كه در توضيح اين سخن پروردگار متعال كه مى فرمايد: «سَوَاء مِّنكُم مَّنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَن جَهَرَ بِهِ» فرمود: مخفى و آشكار نزد خداوند يكسان است.(3)

2) على بن ابراهيم: در توضيح آيه «وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ» فرمود: در دل خانه خود پنهان شده است «وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ» يعنى زير زمين، و همه اينها نزد خداوند متعال يكسان است و همه را مى داند.(4)

1- [1] - تفسير عياشى، ج 2، ص 220، ح 14.
2- [2] - معانى الاخبار، ص 146، ح 1.
3- [3] - تفسير قمى، ج 1، ص 361.
4- [4] - تفسير قمى، ج 1، ص 361.

«لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّه(11) »

[برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش پاسداری می کنند]

1) علی بن ابراهیم گفت: کسی این آیه را نزد امام صادق علیه السلام تلاوت کرد. امام صادق علیه السلام به قرائت کننده آن فرمود: مگر شما عرب نیستید؟ چطور می شود که تعقیب کنندگان در پیش روی کسی باشند؟ بی گمان، تعقیب کننده در پشت سر شخص قرار می گیرد.

آن مرد گفت: فدایت شوم! پس چگونه است؟ فرمود: آیه به این شکل نازل شده است: له معقبات من خلفه و رقیب من بین یدیه یحفظونه بأمر الله و من ذا الذی یقدر ان یحفظ الشیء من أمر الله و هم الملائکه الموکّلون بالناس. [تعقیب کنندگانی از پشت سر و مواظبت کننده ای از پیش رو، به دستور خداوند از او محافظت می کنند و کیست که بتواند آن را براساس دستور خداوند، حفظ کند؟ و آنان فرشتگان خداوند هستند که کار مردمان به آنها مؤکول شده است.](1)

2) و در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در توضیح آیه «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّهِ» می فرماید: به خواست و فرمان الهی از انسان مواظبت می کنند که مبادا در چاه بیفتد یا دیواری بر روی او سقوط کند و یا دچار بلایی شود، مگر آن زمان که تقدیر او باشد؛ در این صورت، او را در اختیار تقدیر قرار می دهند و به دست سرنوشت می سپارند. آنان دو فرشته ای هستند که به هنگام شب از او محافظت می کنند و دو فرشته ای که به هنگام روز به دنبال او هستند و از او مراقبت می کنند و حدیث جابر از حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توضیح آیه «يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلاَّ غُرُورًا» [(آری) شیطان به آنان وعده می دهد و ایشان را در آرزوها می افکند و جز فریب به آنان وعده نمی دهد] از سوره نساء، پیشتر ذکر شد که براساس آن هر کس دو فرشته دارد که از او محافظت می کنند.(2)-(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 361.
2- [2] - در حدیث شماره یک در تفسیر آیه 120 سوره نساء آمده است.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 362.

3) عیاشی از بُرَید عجلی روایت کرده است که گفت: مشغول قرائت آیه «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّهِ» بودم که امام صادق علیه السلام شنید و سپس فرمود: کافی است! چطور می شود که تعقیب کنندگان، روبروی او باشند؛ بی گمان، تعقیب کنندگان، پشت سر او هستند و خداوند، آیه را این چنین نازل کرده است: له رقیب من بین یدیه و معقّبات من خلفه یحفظونه بأمر من الله. یعنی هر انسانی محافظانی در پیش رو و تعقیب کنندگانی در پشت سر دارد که به فرمان خداوند از او مواظبت می کنند.(1)

4) مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّهِ» فرمود: یعنی به فرمان خدا- سپس فرمود: - بی تردید، هر بنده ای را دو فرشته نگهبانی می کنند و همین که فرمان (تقدیر) از جانب خدا بیاید، نگهبانان، بنده خدا را به امر و مشیّت او می سپارند و وامی گذارند.(2)

5) فضیل بن عثمان سُکّره از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ» فرمود: آنان پیش فرستنده، پس فرستنده، تعقیب کننده و حفظ کنندگان صالح هستند.(3)

«إِنَّ اللّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلاَ مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ(11) »

[در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند و چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد، هیچ برگشتی برای آن نیست و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود]

1) علی بن ابراهیم در توضیح آیه «وَإِذَا أَرَادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلاَ مَرَدَّ لَهُ وَمَا

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 220، ح 15.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 220، ح 16.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 220، ح 17.

لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ» گفت: یعنی بازدارنده ای ندارند.(1)

2) عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر نقل می کند که از امام رضا علیهِ السلام شنیدم که در توضیح آیه «إِنَّ اللّهَ لاَ یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلاَ مَرَدَّ لَهُ» فرمود: قَدَریّه به بخش اول آیه استدلال می کنند؛ اما آن چه آنان می گویند صحیح نیست، مگر نمی بینی که خداوند می فرماید: «إِذَا أَرَادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلاَ مَرَدَّ لَهُ» و نوح هم گفته است: «وَلاَ یَنفَعُکُمْ نُصْحِی إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَکُمْ إِن کَانَ اللّهُ یُرِیدُ أَن یُغْوِیَکُمْ»(2) [و اگر بخواهم شما را اندرز دهم، در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه گذارد، اندرز من شما را سودی نمی بخشد] فرمود: امور در دست خداوند متعال است و هر که را بخواهد، هدایت می کند.(3)

3) ابن بابویه از احمد بن حسن قطّان، از احمد بن یحیی بن زکریا قطان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از عبد الله بن فضل، از پدرش، از ابو خالد کابلی نقل کرده است که گفت: شنیدم که امام زین العابدین علی بن حسین علیه السلام می فرمود: گناهانی که نعمت ها را تغییر می دهند، عبارتند از: ستم و بغی به مردم، از دست دادن عادت خوب و نیکی کردن، کفران نعمت، ترک کردن شکر و سپاس؛ خداوند متعال فرموده است: «إِنَّ اللّهَ لاَ یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ».(4)

4) عیاشی از سلیمان بن عبد الله روایت کرده است که گفت: خدمت امام رضا علیه السلام نشسته بودم که زنی نزد ایشان آمد که صورتش به پشت برگردانده شده بود. امام دست راستش را به روی پیشانی آن زن گذاشت و دست چپش را پشت سر آن زن گذاشت و از سمت راست، صورت آن زن را فشار داد و این آیه را خواند: «إِنَّ اللّهَ لاَ یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ» و سپس صورت آن زن به

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 362.
2- [2] - هود/ 34.
3- [3] - قرب الإسناد، ص 158.
4- [4] - معانی الاخبار، ص 270، ح 2.

حالت اولیه اش بازگشت. امام به آن زن فرمود: مواظب باش که دیگر آن کار را انجام ندهی. از امام پرسیدند که ای پسر رسول خدا! مگر این زن چه کرده است؟ امام فرمود: این موضوع تا زمانی که خود این زن درباره آن صحبتی نکرده است، پنهان خواهد ماند. پس از آن زن سؤال کردند و وی در پاسخ آنان گفت: من هوویی داشتم. برخاستم تا نماز بخوانم، پس به خیالم افتاد که شوهرم با اوست؛ روی برگردانده و به وی نگاه کردم. متوجه شدم وی نشسته است و شوهرم با او نیست. پس صورتش به آن شکل درآمد.(1)

5) ابو عمرو مدائنی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: پدرم می فرمود: پروردگار به قضای قطعی، چنین مقدر فرموده که اگر به بنده ای نعمتی اعطا فرماید، قبل از آن که بنده مرتکب گناهی گردد که مستوجب محرومیت خود از آن نعمت شود، وی را از آن نعمت محروم نخواهد کرد. از همین روست که خداوند فرموده است: «إِنَّ اللّهَ لاَ یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ».(2)

6) احمد بن محمد از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که در توضیح آیه «إِنَّ اللّهَ لاَ یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلاَ مَرَدَّ لَهُ» فرمود: پس امر، دست خداوند متعال است.(3)

7) حسین بن مکفوف به امام علیه السلام نامه نوشت و گفت: فدایت شوم، مولای من! به چاکر خویش، دعایی بیاموزید که گوینده اش امید اجابت ندارد و اگر کسی آن دعا را بخواند، استجابت آن به تأخیر نیفتد. حدود (تعریف) استغفاری که نوح به آن وعده داد، چیست و استغفاری که گوینده آن به عذاب مبتلا نمی شود کدام است؟

مفهوم آیه «وَمَن یَتَّقِ اللَّهَ»(4) [هر کس از خدا پروا کند] چیست؟ «وَمَن یَتَوَکَّلْ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 220، ح 18.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 221، ح 19.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 221، ح 20.
4- [4] - طلاق/ 2، 4 و 5.

عَلَی اللَّهِ»(1) [و هر کس بر خدا اعتماد کند] یعنی چه؟ و جمله «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ»(2) [هر کس از هدایتم پیروی کند] و «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِکْرِی»(3) [هر کس از یاد من دل بگرداند] و «إِنَّ اللّهَ لاَ یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ» به چه معناست و چگونه گروهی حال کنونی خود را تغییر می دهند؟

امام علیه السلام به او پاسخ داد: خداوند متعال از سوی من، اجر و ثواب شما را دوچندان کند و جزای نیکویتان عطا فرماید. سلام و درود خدا و رحمت و برکاتش بر همه شما باد. اما درباره پاسخ پرسش هایت؛ بدان که استغفار، هزار بار است و هر کس که بر خداوند توکل نماید، خداوند، او را کافی است و هر کس که از خداوند، پروا کند، خداوند همیشه راه بیرون شدنی برای او قرار داده و از جایی که در خیالش نمی گنجد به او روزی می دهد. اما عبارت «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ» یعنی هر کس به امامان معصوم علیهم السلام، ایمان داشته باشد و با حسن اطاعت، تابع اوامر آنان باشد، از هدایت خدا، پیروی کرده است. اما مقصود از تغییر حال کنونی افراد، آن است که خداوند برای هیچ کس بدی نمی آورد، مگر آن گاه که خود با گناهان خویش و مرتکب شدن به آن چه خداوند نهی کرده و بازداشته است، وضعیت و حال خود را تغییر دهند. امام علیه السلام این جمله ها را با دستخط خود نوشتند.(4)

«هُوَ الَّذِی یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَیُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ(12)...وَهُمْ یُجَادِلُونَ فِی اللّهِ وَهُوَ شَدِیدُ الْمِحَالِ(13) »

«هُوَ الَّذِی یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَیُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ(12) وَیُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلاَئِکَهُ مِنْ خِیفَتِهِ وَیُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَیُصِیبُ بِهَا مَن یَشَاءُ وَهُمْ یُجَادِلُونَ فِی اللّهِ وَهُوَ شَدِیدُ الْمِحَالِ(13) »

[اوست کسی که برق را برای بیم و امید به شما می نمایاند و ابرهای گرانبار را پدیدار می کند* رعد به حمد او و فرشتگان (جملگی) از بیمش تسبیح می گویند و

1- [1] - طلاق/ 3.
2- [2] - طه/ 123.

3- [3] - طه/ 124.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 221، ح 21.

صاعقه ها را فرو می فرستند و با آنها هر که را بخواهد مورد اصابت قرار می دهد، در حالی که آنان درباره خدا مجادله می کنند و او سخت کیفر است]

1) ابن بابویه از احمد بن حسن قطان، از محمد بن بَکران نقّاش و محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی- که خداوند از آنان خشنود باد- از احمد بن محمد بن سعید همدانی، از علی بن حسین فضّال، از پدرش نقل کرده است که امام رضا علیه السلام در توضیح آیه «هُوَ الَّذِی یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا» فرمود: بیم و هراس برای مسافر و امید برای آن کسی است که مُقیم است.(1)

2) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امام علی علیه السلام وقتی که باران شروع به باریدن می کرد، زیر آن می رفت، به طوری که سرو ریش و لباس ایشان خیس می شد. به ایشان گفته می شد: ای امیر المؤمنین! به سرپناه تشریف ببرید، به سرپناه. امام فرمود: این آب باران به عرش و تخت خدایی نزدیک بوده و فرود آمده است. سپس فرمود: در زیر عرش الهی دریایی وجود دارد که روزی حیوانات را می رویاند و هر وقت خداوند عز و جل از روی لطف و رحمت، اراده فرماید که با آن آب چیزی برای آنان بروید، به آن دریا وحی می کند و هر چقدر بخواهد باران را از آسمانی به آسمان دیگر نازل می کند تا به آسمان دنیا می رسد و- به گمان من- آن آب را در آسمان دنیا در ابری قرار داده و ابر به منزله غربال است. پس خداوند به باد وحی می نماید که آن ابر را خرد کرده و ذوب نماید و به صورت آب درآورد. سپس به فلان مکان ببرد و بر سر آنان ببارد. مقداری از باران آن ابر به تگرگ و غیرتگرگ تبدیل می شود و همان گونه که خداوند به آن فرمان داده، بر سر آنان می ریزد. همراه با هر قطره ای از باران، فرشته ای است که مواظب است آن قطره در همان جایی که باید، فرود آید. هر قطره بارانی که از آسمان می بارد، شماره و وزن معلومی دارد، مگر در توفانی که در روزگار نوح علیه السلام وجود داشت. در آن توفان، باران، بی حساب و بی اندازه فرود آمد.(2)

3) و نیز گفته است که امام صادق علیه السلام می فرماید: پدرم به من فرمود

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ص 264، باب 28، ح 51.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 239، ح 326.

که: امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: پروردگار متعال ابرها را به عنوان غربال باران قرار داده و تگرگ را ذوب می کند تا به آب تبدیل شود، برای آن که مبادا به چیزی که برخورد می کند، ضرری وارد سازد. آن تگرگ ها و صاعقه هایی را که می بینید در حقیقت، نعمت و خشم خداوندند که هر کدام از بندگان را که بخواهد، دچار می کند. سپس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: به باران و به هلال ماه اشاره نکنید؛ زیرا که خداوند، این کار را خوش ندارد.(1)

حمیری این حدیث را در کتاب قرب الاسناد با سند خود از مسعده بن صدقه از امام صادق روایت کرده است.(2)

4) و نیز از وی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فضیل از ابو صبّاح کنانی، از امام صادق روایت می کند که: انسان با ایمان ممکن است به هر دلیلی بمیرد جز با صاعقه. انسانی که خدای عز و جل را یاد می کند، اسیر صاعقه نمی گردد.(3)

5) و نیز از وی از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از وهیب بن حفص، از ابو بصیر نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مرگ مؤمن چگونه است؟ فرمود: مؤمن ممکن است که به اشکال گوناگون بمیرد: در آب غرق شود یا دیوار بر او خراب گردد یا به چنگال حیوانات وحشی بیفتد و کشته شود یا بر اثر اصابت به صاعقه بمیرد. اما آن کس که خداوند تبارک و تعالی را یاد می کند، به صاعقه نمی میرد.(4)

6) و نیز از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از برید بن معاویه عجلی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: آن کس که خداوند را همیشه ذکر کند، دچار صاعقه نمی شود. پرسیدم: مقصودتان از ذاکر و

1- [1] - کافی، ج 8، ص 240.
2- [2] - قرب الإسناد، ص 35.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 363، ح 1.

4- [4] - کافی، ج 2، ص 363، ح 3.

یاد کننده خدا چیست؟ فرمود: آن کس که صد آیه قرآن را بخواند.(1)

7) عیاشی از یونس بن عبد الرحمن، از داود نقل می کند که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودیم که آسمان غرّش کرد. امام فرمود: منزه است آن خدایی که رعد به تسبیح و تنزیه او مشغول است و فرشتگان از هراس او به تسبیح درآمده اند. ابو بصیر از او پرسید: فدایتان شوم! آیا رعد هم سخن می گوید؟ فرمود: ای ابو محمد! درباره آن چه که به تو مربوط می شود، سؤال کن و آن چه را که به تو ربطی ندارد، رها کن.(2)

8) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از ایشان درباره رعد پرسیدم که رعد چه می گوید: فرمود: رعد، چونان مردی است که گله شتران را ساربانی می کند و آنها را به جلو می راند و چیزی شبیه این صدا را از خود برون می آورد: های، های. گفتم: پس برق چه می گوید: فرمود: برق، چونان دستمال یا پارچه ای است که به دست فرشتگان است و با آن، ابرها را می زنند و به آن سمت و سویی که خداوند، بارش باران را در آن جا مقدر فرموده می رانند.(3)

9) محمد بن ابراهیم نعمانی با سند خود از اصبغ بن نباته می گوید: در حدیثی از امام علی علیه السلام شنیدم که در توضیح آیه «وَهُوَ شَدِیدُ الْمِحَالِ» فرمود: مقصود، مکر و حیله است.(4)

10) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه «هُوَ الَّذِی یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا» فرمود: یعنی گروهی را می ترساند و گروهی دیگر نیز به آن امید می بندند که بر آنان باران بباراند «وَیُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ» یعنی ابرها را از زمین برمی دارد «وَیُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ» همان فرشته ای است که ابرها را می راند «وَالْمَلاَئِکَةُ مِنْ خِیفَتِهِ وَیُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَیُصِیبُ بِهَا مَن یَشَاءُ وَهُمْ یُجَادِلُونَ فِی اللّهِ وَهُوَ شَدِیدُ الْمِحَالِ»

1- [1] - کافی، ج 2، ص 363، ح 2.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 222، ح 22.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 222، ح 23.
4- [4] - الغیبه، ص 186

فرمود: یعنی غضب او بسیار است.(1)

11) شیخ در امالی به نقل از گروهی، از ابو مفضّل، از نصر بن قاسم بن نصر ابو لیث فرائضی و عمرو بن ابی حسان زیّادی، از اسحاق بن ابی اسرائیل، از دیلم بن غزوان عبدی و علی بن ابی ساره شیبانی، از ثابت بُنانی، از اَنَس بن مالک روایت شده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را نزد فرعونی از فرعون های عرب فرستاد و از او خواست که به خدای یگانه ایمان بیاورد. فرعون به فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: این خدایی که مرا به سوی آن دعوت می کنید، به من معرفی کنید؛ آیا از جنس نقره است یا از طلا یا از جنس آهن؟

فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ایشان برگشت و آن چه را فرعون گفته بود، به ایشان عرض کرد. حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: نزد او برگرد و او را به توحید دعوت کن. فرستاده عرض کرد: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله! وی عصیانگرتر از این است که به این شیوه هدایت شود. حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: نزد او بازگرد. وی نزد فرعون برگشت و باز همان سخنان را با وی در میان گذاشت. در حالی که داشت با فرعون سخن می گفت، ناگهان ابر غرش کرد و بر سر فرعون صاعقه ای زد و کاسه سر او را جدا کرد. از همین روی، خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَیُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَیُصِیبُ بِهَا مَن یَشَاءُ وَهُمْ یُجَادِلُونَ فِی اللّهِ وَهُوَ شَدِیدُ الْمِحَالِ».(2)

«لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِهِ لاَ یَسْتَجِیبُونَ...هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاء الْکَافِرِینَ إِلاَّ فِی ضَلاَلٍ(14) »

«لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِهِ لاَ یَسْتَجِیبُونَ لَهُم بِشَیْءٍ إِلاَّ کَبَاسِطِ کَفَّیْهِ إِلَی الْمَاء لِیَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاء الْکَافِرِینَ إِلاَّ فِی ضَلاَلٍ(14) »

[دعوت حق برای اوست و کسانی که (مشرکان) جز او می خوانند هیچ جوابی به آنان نمی دهند، مگر مانند کسی که دو دستش را به سوی آب بگشاید تا (آب) به دهانش برسد در حالی که (آب) به (دهان) او نخواهد رسید و دعای کافران جز بر هدر نباشد]

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 362.
2- [2] - امالی، ج 2، ص 99.

1) علی بن ابراهیم در روایتی از ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در توضیح آیه «وَالَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِهِ لاَ یَسْتَجِیبُونَ لَهُم بِشَیْءٍ» فرمود: خداوند متعال این مثال را برای کسانی که بت پرستند و آنانی که معبودانی جز خدا را عبادت می کنند و توانایی انجام کاری برای آنها را ندارند و هیچ سودی هم به حال این عبادت کنندگان ندارند «إِلاَّ کَبَاسِطِ کَفَّیْهِ إِلَی الْمَاء» تا از مسافتی دور، آب به دهانش برساند و آب به دهان او نمی رسد.(1)

2) و علی بن ابراهیم: در توضیح آیه «وَمَا دُعَاء الْکَافِرِینَ إِلاَّ فِی ضَلاَلٍ» گفته است: یعنی در بطلان.(2)

3) سپس گفت: پدرم برای من از احمد بن نضر، از عمرو بن شِمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! امری عظیم را دیده ام. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: چه دیده ای؟ عرض کرد: بیماری داشتم که وصف آب چاهی در احقاف (شنزار) را برای او به میان آوردند که در منطقه برهوت(3) وجود دارد و موجب شفای مریض می شود. آن مرد گفت: من با خود مشک و قدحی برداشتم و به آن سوی رفتم تا از آب آن چاه برگیرم و در مشک بریزم. ناگهان دیدم چیزی همانند زنجیر از آسمان فرود آمد و می گفت: ای آن که نامت را نمی دانم! به من آب بده، چیزی نمانده که هلاک شوم. سرم را بلند کردم و قدح را به سمت او بردم تا به او آب بدهم. ناگهان مردی را دیدم که بر گردنش زنجیری بود. چون خواستم تا قدح آب را به او برسانم، چنان از من گرفته شد و به فراز رفت که گویی به خورشید آویخت. سپس به سمت آب آمدم که مشکم را پر کنم، ناگهان آن فرد دوباره به سمت من پیش آمد و می گفت: عطش، عطش مرا کشت، ای مرد به من مقداری آب بده. اکنون هلاک می شوم. کاسه را

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 362.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 362.
3- [3] - برهوت، به فتح باء وراء و ضم هاء و سکون واو، سرزمینی است در یمن که ارواح کافران در آن است. همچنین گفته اند: نام چاهی در

حضرموت و نیز گفته اند: نام سرزمینی است که این چاه در آن قرار دارد. «معجم البلدان، ج 1، ص 405».

برداشتم که به او آب دهم، اما چنان برگرفته شد و به فراز رفت که گویی به خورشید آویخت. برای بار سوم، این موضوع تکرار شد. من برخاستم و مشک را پر کرده و محکم بستم و به او آب ندادم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن مرد، قابیل پسر آدم بود. همان که برادرش را کشت. خداوند در این باره فرمود: «وَالَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِهِ لاَ یَسْتَجِیبُونَ لَهُم بِشَیْءٍ إِلاَّ کَبَاسِطِ کَفَّیْهِ إِلَی الْمَاء لِیَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاء الْکَافِرِینَ إِلاَّ فِی ضَلاَلٍ».(1)

«وَلِلّهِ یَسْجُدُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعًا وَکَرْهًا وَظِلالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ(15)»

[و هر که در آسمان ها و زمین است خواه و ناخواه با سایه هایشان بامدادان و شامگاهان برای خدا سجده می کنند]

1) علی بن ابراهیم: در باره آیه «وَلِلّهِ یَسْجُدُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعًا وَکَرْهًا وَظِلالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ» فرمود: یعنی شامگاهان و فرمود: سایه انسان مؤمن با میل و اطاعت سجده می کند و سایه کافر از روی اجبار سجده می کند. مقصود از سجده کردن، رشد، جنبش، افزایش و کاهش انسان ها است.(2)

2) و نیز گفته است: ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «وَلِلّهِ یَسْجُدُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعًا وَکَرْهًا» فرمود: اما آن دسته از کسانی که در آسمان ها با میل خود خداوند را اطاعت می کنند، فرشتگان هستند که از روی میل و رغبت، مطیع خداوند هستند. اما آنان که بر روی زمین از روی رغبت، مطیع خداوند هستند، مسلمانان و کسانی که در اسلام به دنیا آمده اند، هستند که از روی میل و رغبت، برای خداوند سجده می کنند. اما کسانی که از روی اجبار، سجده می آورند، کسانی هستند که اسلام را با زور و تحمیل قبول کرده اند. اما آنان که سجده نمی کنند و ایمان ندارند، به هنگام صبح و شب، سایه هایشان برای خداوند سجده می کنند.(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 362.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 363.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 363.

3) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن اسباط، از غالب بن عبد الله، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «وَظِلالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ» فرمود: مقصود، دعا کردن قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آفتاب است که زمان استجابت دعا است.(1)

4) عیاشی از عبد الله بن میمون قدّاح، از زید بن علی علیه السلام شنیدم که می گفت: ای دوستداران ما! آیا احدی از مردم ما را یاری نمی کند؟ اگر مردم می توانستند ما را دوست بدارند، بی گمان دوست می داشتند. به خدا سوگند، دوستداران ما را گنجینه ای است که از گنجینه های طلا و نقره، ارزشمندتر است. خداوند، خلایق را خلق کرد و سپس آنان را سایه هایی قرار داد. آن گاه، این آیه را قرائت کرد: «وَظِلالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ» سپس از ما و شیعیان ما پیمان گرفت. پس از شمار آنان کسی را نمی کاهد و کسی را نیز بر آن نمی افزاید.(2)

«قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ قُلِ اللّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُم...قُلِ اللّهُ خَالِقُ كُلِّ شَىْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ(16) »

«قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ قُلِ اللّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُم مِّن دُونِهِ أَوْلِيَاء لاَ يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعًا وَلاَ ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِى الأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِى الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُواْ لِلّهِ شُرَكَاء خَلَقُواْ كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللّهُ خَالِقُ كُلِّ شَىْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ(16) »

[بگو: پروردگار آسمان ها و زمین کیست؟ بگو: خدا. بگو: پس آیا جز او سرپرستانی گرفته اید که اختیار سود و زیان خود را ندارند؟ بگو: آیا نابینا و بینا یکسانند یا تاریکی ها و روشنایی برابرند یا برای خدا شریکانی پنداشته اند که مانند آفرینش او آفریده اند و در نتیجه (این دو) آفرینش بر آنان مشتبه شده است؟ بگو: خدا آفریننده هر چیزی است و اوست یگانه قهّار]

1) علی بن ابراهیم: «قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ قُلِ اللّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُم مِّن دُونِهِ أَوْلِيَاء لاَ يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعًا وَلاَ ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِى الأَعْمَى وَالْبَصِيرُ»

1- [1] - کافی، ج 2، ص 379، ح 2.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 222، ح 24.

گفته است: یعنی مؤمن و کافر «أَمْ هَلْ تَسْتَوِی الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ» مقصود از تاریکی ها، همان کفر است و منظور از نور، همان ایمان است. سپس در آیه دیگری فرمود: «قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ قُلِ اللّهُ» از آیات محکم است.(1)

«أَنزَلَ مِنَ السَّمَاء مَاء فَسَالَتْ أَوْدِیَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ...سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ(18) »

«أَنزَلَ مِنَ السَّمَاء مَاء فَسَالَتْ أَوْدِیَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّیْلُ زَبَدًا رَّابِیًا وَمِمَّا یُوقِدُونَ عَلَیْهِ فِی النَّارِ ابْتِغَاء حِلْیَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُ کَذَلِکَ یَضْرِبُ اللّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَیَذْهَبُ جُفَاء وَأَمَّا مَا یَنفَعُ النَّاسَ فَیَمْکُثُ فِی الأَرْضِ کَذَلِکَ یَضْرِبُ اللّهُ الأَمْثَالَ(17) لِلَّذِینَ اسْتَجَابُواْ لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَی وَالَّذِینَ لَمْ یَسْتَجِیبُواْ لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فِی الأَرْضِ جَمِیعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لاَفْتَدَوْاْ بِهِ أُوْلَئِکَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ(18) »

[(همو که) از آسمان آبی فرو فرستاد؛ پس رودخانه هایی به اندازه گنجایش خودشان روان شدند و سیل کفی بلند روی خود برداشت و از آن چه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی در آتش می گدازند هم نظیر آن کفی برمی آید. خداوند حق و باطل را چنین مثل می زند. اما کف بیرون افتاده از میان می رود ولی آن چه به مردم سود می رساند در زمین (باقی) می ماند. خداوند مثل ها را چنین می زند* برای کسانی که پروردگارشان را اجابت کرده اند، پاداش بس نیکوست و کسانی که وی را اجابت نکرده اند، اگر سراسر آن چه در زمین است و مانند آن را با آن داشته باشند قطعاً آن را برای بازخرید خود خواهند داد. آنان به سختی بازخواست شوند و جایشان در دوزخ است و چه بد جایگاهی است!]

1) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه: «أَنزَلَ مِنَ السَّمَاء مَاء فَسَالَتْ أَوْدِیَةٌ بِقَدَرِهَا» فرمود: خداوند متعال می فرماید: رودخانه های بزرگ به اندازه بزرگی آنها و رودخانه های کوچک به اندازه کوچکی آنها. «فَاحْتَمَلَ السَّیْلُ زَبَدًا رَّابِیًا وَمِمَّا یُوقِدُونَ عَلَیْهِ فِی النَّارِ ابْتِغَاء حِلْیَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُ کَذَلِکَ». سپس می گوید: این که خداوند متعال می فرماید: «أَنزَلَ مِنَ السَّمَاء مَاء» فرمود: خداوند حق را از

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 363.

آسمان فرو می فرستد و دل ها براساس هوای درونی خود، آن را در خود جای می دهند. یقین داران به اندازه یقین خود، حق را دریافت می کنند و دل هایی که شک دارند نیز به اندازه شک خود. هوی مقدار زیادی باطل و جفا را دربرمی گیرد. بنابراین مقصود از آب در این آیه، همان حق است و وادی ها همان دل ها هستند. سیل، همان هوی است و زبد (کف) ، باطل است و حلیه و متاع، همان حق است؛ خداوند فرموده است: «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاء وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الأَرْضِ» پس کف و جرم آهن، باطل است و کالا و زینت، حق است هر کس که در این دنیا بهره اش کف و جرم آهن باشد، سودی نمی برد و طرفی نمی بندد. هم چنان که آن که باطل می آورد، در روز قیامت، سودی نمی برد. اما متاع و زینت، همان حق است و آن که صاحب این دو باشد، در دنیا بهره مند است و آن که با حق باشد، در قیامت نیز سود خواهد برد. «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللّهُ الأَمْثَالَ».(1)

2) و نیز گفته است: مقصود از این گفته پروردگار متعال: «أَنزَلَ مِنَ السَّمَاء مَاء فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَّابِيًا» یعنی بلند و مرتفع «وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاء حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُ» مقصود، گوهرهایی است که از آب بیرون آورید که این امثال است؛ یعنی حق در دل انسان های با ایمان، ثابت می شود و در دل کافران، ثابت و استوار نمی گردد. «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاء وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الأَرْضِ» و این مثالی است برای مؤمنان و مشرکان. خداوند متعال فرموده است: «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللّهُ الأَمْثَالَ* لِلَّذِينَ اسْتَجَابُواْ لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَى وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُواْ لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فِي الأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لاَفْتَدَوْاْ بِهِ أُوْلَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ» بنابراین انسان مؤمن، زمانی که این حدیث را می شنود، در دلش ثابت و استوار گشته و آن را به جان می خرد و به آن ایمان می آورد. پس چونان آبی است که در زمین، استوار می گردد و به جان زمین فرو می رود و گیاهان را می رویاند و آن که از این حدیث سودی نمی برد، چونان کفی می ماند که بادها آن را می رانند و نیست و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 313.

نابود می شود.(1)

3) طبرسی در احتجاج از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده است که وی در روایتی که احوال کفار را بیان می کند، چنین فرمود: خداوند بزرگ آنان را این چنین مثال زده است: «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاء وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِی الأَرْضِ» در این جا مقصود از کف، سخن مُلحدان است که آن را در قرآن استوار کرده اند. این سخن به هنگام فراگیری و دستیابی، باطل شده و از بین می رود. اما آن چه را که مردم از آن سودمند می شوند، تنزیل حقیقی است که باطل را به هیچ روی در آن راهی نیست و از پیش رو و از پشت سر نمی تواند در آن نفوذ کند. دل ها آن را می پذیرند.

مقصود از زمین در این آیه، آن جایی است که علم و دانش در آن می نشیند و استقرار می یابد.(2)

4) طبرسی در توضیح «سُوءُ الْحِسَابِ» از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مقصود آن است که خداوند کارهای نیک را از آنان قبول نمی کند و بدی های آنان را هم نمی آمرزد. (3)

5) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه: «وَبِئْسَ الْمِهَادُ» فرمود: در آتش، بستر گسترانیده اند.(4)

«أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَبِّکَ الْحَقُّ کَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَکَّرُ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ(19) »

[پس آیا کسی که می داند آن چه از جانب پروردگارت به تو نازل شده حقیقت دارد، مانند کسی است که کوردل است؟ تنها خردمندانند که عبرت می گیرند]

1) ابن شهر آشوب از ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که درباره این آیه: «أَفَمَن يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَبِّکَ الْحَقُّ» فرمود: مقصود، علی

1- [1] - احتجاج، ص 249.
2- [2] - مجمع البیان، ج 1، ص 36.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 364.
4- [4] - مناقب، ج 3، ص 61.

بن ابی طالب علیه السلام است.(1)

2) محمد بن مروان، از سُدّی، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس نقل کرده است که درباره این فرموده خداوند: «أَفَمَن یَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَبِّکَ الْحَقُّ» گفت: مقصود، حضرت علی علیه السلام است. «کَمَنْ هُوَ أَعْمَی» گفت: مقصود، اولی است.(2)

3) محمد بن یعقوب از عبد الله اشعری، از برخی از شیعیان نقل کرده است که در حدیثی مرفوع از هشام بن حکم، از موسی بن جعفر امام کاظم علیه السلام نقل شده است که در حدیثی طولانی فرمود: ای هشام! سپس پروردگار متعال خردمندان و اوصاف آنها را به بهترین القاب بیان فرمود و به بهترین زیور آراست و فرمود: «أَفَمَن یَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَبِّکَ الْحَقُّ کَمَنْ هُوَ أَعْمَی إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ».(3)

5) عیاشی از عقبه بن خالد نقل می کند که خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم. به من اجازه حضور داد، اما امام در اتاق پذیرایی نبود. پس از نزد همسران و از خانه خود بدون آن که جلباب (لباس رسمی) بر تن داشته باشد، سوی ما آمد. وقتی ما را دید، فرمود: ملاقات و دیدار با شما را دوست دارم. سپس نشست و فرمود: شما در قرآن به صاحبان خرد و عقل معرفی شده اید؛ خداوند متعال فرموده است: «إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ».(4)

6) ابن عباس از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: یک ساعت اندیشیدن بهتر است از یک سال عبادت کردن؛ زیرا خداوند فرموده است: «إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ».(5)

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 60.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 12.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 15، ح 12.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 223، ح 25.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 223، ح 26.

«الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللّهِ وَلاَ يِنقُضُونَ الْمِيثَاقَ(20) وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ(21) »

[همانان که به پیمان خدا وفادارند و عهد (او) را نمی شکنند* و آنان که آن چه را خدا به پیوستنش فرمان داده، می پیوندند و از پروردگارشان می ترسند و از سختی حساب بیم دارند]

1) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی وشاء، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که رَحِم بر عرش آویزان است و چنین می گوید: خداوندا! با آن کس که با من پیوند کند، پیوند کن و با آن کس که پیوند مرا گسسته سازد، پیوندت را بریده کن. این رَحِم اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله است و خداوند نیز در این زمینه فرموده است: «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ» رحم هر آن که دارای رحم است.(1)

2) و نیز از وی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حَکَم از صَفوان جَمّال نقل کرده که میان امام صادق و عبد الله بن حسن مناقشه ای پیش آمد. کار، بالا گرفت و هیاهویی به پا شد و مردم دور آنان جمع شدند، این که سرانجام، به وقت غروب از هم جدا گشته و هر کس به دنبال کار خود رفت. من صبح روز بعد برای انجام کاری از منزل بیرون آمدم. ناگهان دیدم که امام صادق علیه السلام در مقابل منزل عبد الله بن حسن ایستاده و می فرمود: ای کنیز! به ابو محمد بگو که بیرون بیاید. وی بیرون آمد و گفت: ای ابو عبد الله! چه شده که چنین زود هنگام شما را به این جا کشانده است؟ امام فرمود: دیشب آیه ای از کتاب خداوند متعال را در تلاوت می کردم که پریشانم کرده است. پرسید: کدام آیه؟ فرمود: این سخن خداوند عزّ و جلّ که می فرماید: «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ». عبد الله گفت: راست گفتی، گویی که من نیز این آیه را به هیچ روی نخوانده بودم. سپس همدیگر را در آغوش گرفته و گریستند.(2)

1- [1] - کافی، ج 2، ص 121، ح 7.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 124، ح 23.

3) و نیز از وی از برخی از شیعیان، از احمد بن ابی عبد الله، از ابن فضّال، از ابن بکیر، از عمر بن یزید، نقل کرده است که از امام صادق در باره توضیح آیه «وَالَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ» پرسیدم. حضرت فرمود: مقصود، خویشاوندان تو هستند.(1)

4) و نیز از وی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان و هشام بن حکم و درست بن ابی منصور، از عمر بن یزید نقل شده است که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم. مفهوم «وَالَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ» چیست؟

فرمود: این آیه درباره صله رحم آل محمد علیهم السلام است و ممکن است در باره خویشاوندانت نیز باشد. سپس فرمود: هرگز از کسانی مباش که بر این باور هستند که هر چیزی فقط یک مفهوم دارد و نمی تواند معانی متعدّدی داشته باشد.(2)

5) و نیز از وی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعه بن مهران، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: از جمله مواردی که خداوند تبارک و تعالی در اموال، واجب کرده است- البته غیر از زکات- این آیه است که فرموده است: «وَالَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ».(3)

6) و نیز از وی، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی، از حماد بن عثمان نقل شده است که: مردی به خدمت امام صادق علیه السلام رسید و از دست یکی از اصحاب آن حضرت شکایت کرد، هنوز مدتی نگذشته بود که آن کس که از او شکایت شده بود، وارد شد. امام صادق علیه السلام به او فرمود: چگونه است که فلانی از تو شکایت آورده؟ او به امام صادق علیه السلام عرض کرد: از این شاکی است که من وامی را که به او داده ام، خواسته ام. امام صادق علیه السلام ناراحت و خشمگین بر زمین نشست. سپس فرمود: گویا اگر حق خویش را درخواست کنی، کاری نابهنجار انجام نداده ای؟! آیا دیده ای که خدای عز و جل در

1- [1] - کافی، ج 2، ص 125، ح 27.

2- [2] - کافی، ج 2، ص 125، ح 28.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 498، ح 8.

کتاب خویش در این باره چه فرموده است: «یَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ» به نظر تو آیا آنان از این هراس داشتند که خداوند به آنان ستم کند؟ نه، به خدا قسم جز پس گرفتن وام و دین، از چیزی دیگر نهراسیدند. خداوند، همین بازپس گیری را سوء الحساب «بازخواست سخت» نامیده است. پس چون کسی ادای قرضی را که داده است، طلب کند، کاری سوء انجام داده است.(1)

7) علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن فضیل، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رحم آل محمد به عرش آویخته است و می گوید: پروردگارا! با آن کس که با من پیوند کند، پیوند کن و با آن کس که پیوند مرا بگسلد، پیوندت را بگسل. این در هر رحمی جاری است. این آیه در شأن آل محمد علیهم السلام و عهدی که با آن در باره آن بسته است و میثاقی که از آنان در عالم ذَرّ گرفته است، نازل شده است. میثاق آنان چنین بوده که ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و امامان پس از وی علیهم السلام را بپذیرند. خداوند در این زمینه چنین می فرماید: «الَّذِینَ یُوفُونَ بِعَهْدِ اللّهِ وَلاَ یِنقُضُونَ الْمِیثَاقَ* وَالَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ وَیَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَیَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ» سپس دشمنان اهل بیت علیهم السلام را ذکر کرده و فرموده است: «وَالَّذِینَ یَنقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِن بَعْدِ مِیثَاقِهِ»(2) [و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند] یعنی در باره امیر مؤمنان علیه السلام و وی همان کسی است که خداوند از بندگان در عالم ذَرّ برای او پیمان گرفت و حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز در غدیر خم از آنان پیمان و تعهد گرفت. سپس فرمود: «أُوْلَئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ»(3) [بر ایشان لعنت است و بد فرجامی آن سرای، ایشان راست].(4)

8) ابن بابویه از پدرش- که خدایش رحمت کند- از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد،از پدرش، از محمد بن یحیی، از حماد بن عثمان، از امام صادق

1- [1] - کافی، ج 5، ص 100، ح1؛ تفسیر قمی، ج 1، ص 365.
2- [2] - رعد/ 25.
3- [3] - رعد/ 25.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 364.

علیه السلام نقل کرده است که امام علیه السلام به کسی فرمود: بین تو و برادرت چه پیش آمده است؟ عرض کرد: فدایتان شوم! من چیزی نزد او قرض داشتم و حقم را به طور کامل درخواست کردم. امام صادق علیه السلام فرمود: نظرت در باره آیه «یَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ» چیست؟ آیا به نظر تو آنان ترسیده اند که خداوند به آنان جَور و ستم کند؟! چنین نیست؛ بلکه آنان از بازخواست و محاسبه دقیق هراسیده اند.(1)

9) حسین بن سعید از قاسم، از عبد الصمد بن بشیر، از معاویه نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: به جا آوردن صله رحم، حساب روز قیامت را آسان می کند. سپس این آیه را قرائت فرمود: «یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ وَیَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَیَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ».(2)

10) عیاشی از علاء بن فضیل، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که امام فرمود: رحم در عرش، آویزان است و می گوید: پروردگارا! هر کس با من پیوند کند، تو نیز به او بپیوند و هر کس از من گسست، تو نیز از او بگسل. این رحم آل محمد علیهم السلام و رحم همه مؤمنان است. خداوند در این زمینه فرموده است: «الَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ».(3)

11) جابر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نیکی به پدر و مادر و صله رحم، حساب را آسان می نماید. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَالَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ وَیَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَیَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ».(4)

12) محمد بن فضیل گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: مقصود از آیه «وَالَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ» همانا رحم آل محمد علیهم السلام است که به عرش آویخته است و چنین می گوید: پروردگارا! هر کس با من

1- [1] - معانی الاخبار، ص 246، ح 1.
2- [2] - الزهد، ص 37، ح 99.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 223، ح 27.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 223، ح 28.

پیوند کند، تو نیز به او بپیوند و هر کس از من بگسلد، تو نیز از او بگسل. این در هر رحمی جاری است.(1)

13) عمر بن مریم گوید: از امام صادق درباره این فرمایش پروردگار پرسیدم: «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ» فرمود: از جمله آن صله رحم یا پیوند با خویشاوند است و نهایت تفسیر آن، پیوند با ما اهل بیت است.(2)

14) صفوان بن مهران جَمّال گوید: بین عبد الله بن حسن و امام صادق علیه السلام مناقشه ای پیش آمد، به طوری که صدایشان بالا گرفت و مردم، دور آنها جمع شدند. شب هنگام از یکدیگر جدا شدند. صبح که از خواب برخاستم، برای کاری از خانه بیرون آمدم. ناگهان امام صادق علیه السلام را دیدم که در مقابل درب منزل عبد الله بن حسن ایستاده و می فرماید: ای کنیز! به ابو محمد بگو که ابو عبد الله در درگاه خانه ایستاده است. سپس عبد الله بن حسن از منزل بیرون آمده و عرض کرد: ای ابو عبد الله! چه شده که چنین زود هنگام، تو را به این جا کشانده است؟ حضرت فرمود: من دیشب، آیه ای از کتاب خدا را تلاوت کردم که مرا پریشان کرده است. عبد الله بن حسن عرض کرد: کدام آیه؟ حضرت فرمود: این سخن پروردگار متعال: «الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ» راوی گوید: سپس آن دو، دست در گردن یکدیگر انداخته و گریستند.

سپس عبد الله بن حسن به امام صادق علیه السلام عرض کرد: به خدا سوگند که راست گفتی ای ابو عبد الله! گویی من هرگز این آیه را نشنیده ام.(3)

15) فضل بن شاذان حدیثی را از امام صادق علیه السلام برای ما نوشت و گفت: از ابراهیم بن عبد الحمید، از سالمه، خادمه امّ ولد که برای ابو عبد الله علیه السلام بود، نقل شده است که گفت: امام در حال احتضار بود و من نزد ایشان بودم. ناگهان امام از حال رفت و وقتی به هوش آمد فرمود: به حسن بن علی بن حسین

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 223، ح 29.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 223، ح 30.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 224، ح 31.

که همان اَفطَس «کسی که بینی پهن و فرو رفته دارد» است، هفتاد دینار بدهید. من عرض کردم: به کسی می خواهی پول بدهی که با چاقو به تو حمله کرده است؟! فرمود: وای بر تو باد! آیا قرآن را نخوانده ای؟ عرض کردم: چرا. فرمود: آیا این سخن خداوند را نشنیده ای که فرمود: «الَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ وَیَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَیَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ» .... (1)

16) حسن بن موسی از یکی از شیعیان روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَ الَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ» پرسیدند و ایشان فرمود: مقصود، پرداخت مالی به امام علیه السلام در طول سال است، خواه کم باشد یا زیاد. سپس امام علیه السلام فرمود: من از این پرداخت، فقط تزکیه شما را خواهانم.(2)

17) سماعه گوید: از امام علیه السلام درباره آیه: «الَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ» پرسیدم. فرمود: مقصود، حقی است که غیر از زکات، خداوند در اموال هر کس قرار داده است و هر کس حقوق واجب الهی خود را ادا نماید، در حقیقت آن چه بر او واجب بوده را انجام داده است. (3)

18) سماعه از امام نقل می کند که فرمود: خداوند متعال از مال ثروتمندان برای بینوایان و فقیران حقّی قائل شده که با ادا کردن و پرداخت آن حق، ستوده نمی شوند، که مقصود از آن پرداخت زکات است. با پرداخت زکات، خون خویش را نگاه می دارند و در زمره مسلمانان درمی آیند. ولی پروردگار در مال مسلمان حقوق دیگری غیر از زکات را قرار داده که در این آیه به آن اشاره شده است: «الَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ» و هر کس آن چه را که خداوند بر او فرض کرده باشد، ادا نماید، در حقیقت واجبات الهی را ادا نموده و شکر نعمت خداوند را در مال خود بجا آورده است و آن در صورتی است که خدا را به خاطر نعمت هایی که به او ارزانی داشته، بستاید و نیز این که به خاطر فراخی روزی که به وی عنایت

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 224، ح 32 و 33.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 225، ح 34.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 225، ح 35.

کرده و بر دیگرانش تفضیل و ترجیح داده و توفیق ادای واجبات و کمک در انجام دادن آنها را به او ارزانی داشته، سپاسگزار پروردگار باشد.(1)

19) ابو اسحاق روایت می کند که: شنیدم امام در توضیح «سُوءَ الحِسَابِ» فرمود: خوبی های آنان پذیرفته نشود و به خاطر زشتی هایی که مرتکب شده اند، مؤاخذه خواهند شد.(2)

20) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه: «یَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ» فرمود: بدی های آنها محاسبه گردد و خوبی های آنان به حساب نیاید که همان بازخواست دقیق است.(3)

21) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح «یَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ» فرمود: مقصود از آن بدحسابی و دقت بیش از حد در محاسبه است. و فرمود: بدی های آنان حساب می شود و خوبی های آنان به حساب نمی آید.(4)

22) حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که امام به مردی فرمود: فلانی! با برادرت چه مشکلی داری؟ عرض کرد: فدایت شوم! حقی بر گردن او داشتم و حق خویش را از او بازخواست کردم. امام صادق علیه السلام فرمود: نظرت راجع به آیه: «وَیَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ» چیست؟ آیا به نظر تو از این ترسیده اند که نکند خداوند در حق آنها ستم روا دارد یا به آنان ظلم کند؟ نه، به خدا قسم چنین نیست. آنان از بازخواست دقیق و دقت در محاسبه بیم دارند.(5)

23) محمد بن عیسی با همان سند، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که به فردی که یکی از برادرانش از او شکایت داشته است، فرمود: تو را چه شده است؟ چرا فلانی از تو شکایت می کند؟ عرض کرد: واقعاً؟! من فقط حق خویش را از او

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 225، ح 36.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 225، ح 37.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 225، ح 38.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 225، ح 39.

5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 226، ح 40.

درخواست کرده ام. راوی گوید: امام ناراحت و خشمگین بر زمین نشست و سپس فرمود: گویی تو با این بازخواست حق خویش، کار نابهنجاری نکرده ای؟ مگر نمی بینی که خداوند تبارک و تعالی چه فرموده است: «وَيَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ» آیا آنان ترسیده اند که خداوند به آنان ستم کند؟ نه، به خدا قسم، چنین نیست. ترس آنان فقط به خاطر بازخواست دقیق است که خداوند در قرآن از آن به «سُوءَ الحِسَابِ» تعبیر فرموده است. بنابراین هر کس بازخواست دقیق کند، کرداری بد از خود نشان داده است. (1)

24) حسین بن عثمان از کسی که نامش را برده، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: صله رحم، اعمال را تزکیه و پاک کرده و بر اموال می افزاید و حساب را آسان می کند و بلا را دور می گرداند و عمر را زیاد می کند.(2)

25) ابن شهر آشوب از محمد بن فضیل، از موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه: «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ» فرمود: مقصود، رحم آل محمد علیهم السلام است.(3)

26) طبرسی از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مقصود از «سُوءَ الحِسَابِ» آن است که بدی های آنان را محاسبه کرده و خوبی هایشان را به حساب نیاورد، که این همان بازخواست دقیق است.(4)

«وَالَّذِينَ صَبَرُواْ ابْتِغَاء وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلاَنِيَةً وَيَدْرَؤُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّيِّئَةَ أُوْلَئِکَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (22)»

[و کسانی که برای طلب خشنودی پروردگارشان شکیبایی کردند و نماز برپا داشتند و از آن چه روزیشان دادیم، نهان و آشکارا انفاق کردند و بدی را با نیکی می زدایند. ایشان راست فرجام خوش سرای باقی]

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 226، ح 41.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 226، ح 42
3- [3] - مناقب، ح 2، 168.

4- [4] - مجمع البيان، ج 6، ص 33.

1) علی بن ابراهیم: «وَیَدْرَؤُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهَ» یعنی آن را دفع می کنند. (1)

2) و نیز از وی، از پدرش، از حماد، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:ای علی! هیچ خانه ای نیست که در آن شادمانی و سُرور باشد و در پی آن، غم و اندوه نیاید. هیچ اندوهی نیست، مگر آن که گشایشی در پی دارد، به جز اندوه دوزخیان که آن را پایانی نیست؛ بنابراین هر وقت مرتکب کاری زشت شدی، در پی آن، کار خوبی انجام بده که به سرعت آن را محو کند. بر تو باد کارهای خوب، چرا که مایه بیرون راندن بدفرجامی می گردد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله این سخنان را به منظور تربیت مردم و عبرت گیری آنان می فرمود. نه به این خاطر که علی علیه السلام مرتکب زشتی شده باشد.(2)

3) و نیز از وی، از پدرش، از نضر بن سوید، از محمد بن قیس، از ابو سیّار، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دست بر شانه عباس گذاشته بود، می آمد و علی علیه السلام به پیشواز ایشان رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله دست بر گردن او انداخته و میان پیشانی او را بوسید. سپس عباس به علی علیه السلام سلام کرد و علی علیه السلام پاسخ سلام او را به آرامی داد. عباس ناراحت شد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! مثل این که علی نمی خواهد دست از غرور و تکبّر خود بردارد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عباس! راجع به علی علیه السلام این چنین سخن مگو. همین چند لحظه پیش جبرئیل با من دیدار داشت و گفت: دو فرشته موکّل بر علی علیه السلام را دیدم که به من گفتند: از روزی که علی علیه السلام پای به این جهان نهاده است تاکنون، ندیده ایم که گناهی از او سر بزند.(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 365.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 365.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 365.

«جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ...سَلاَمٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (24) »

«جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالمَلاَئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِم مِّن كُلِّ بَابٍ(23) سَلاَمٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (24) »

[(همان) بهشتهای عدن که آنان با پدرانشان و همسرانشان و فرزندانشان که درستکارند در آن داخل می شوند و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی آیند* (و به آنان می گویند:) درود بر شما به (پاداش) آن چه صبر کردید. راستی چه نیکوست فرجام آن سرای]

1) علی بن ابراهیم می گوید: این آیه درباره ائمه اطهار علیهم السلام و شیعیانی که شکیبایی ورزیده اند، نازل شده است.(1)

2) و نیز از وی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ما شکیبا هستیم و شیعیان ما از ما صبورترند؛ زیرا ما می دانیم و صبر می کنیم؛ اما شیعیان ما بر آن چه که به آن آگاهی ندارند، صبر می کنند.(2)

3) محمد بن یعقوب از ابو علی اشعری، از معلّی بن محمد، از وشاء، از برخی از شیعیان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: ما شکیبایانیم؛ اما شیعیان ما از ما صبورترند. عرض کردم: فدایت گردم! چطور ممکن است که شیعیان شما از شما صبورتر باشند؟ فرمود: زیرا ما بر آن چه که می دانیم صبر می کنیم و آنان بر آن چه که به آن آگاهی و علم ندارند، صبر می نمایند.(3)

4) و نیز از وی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن سنان، از ابو جارود، از اصبغ روایت کرده است که امام علی علیه السلام فرمود: صبر بر دو نوع است: صبر به وقت مصیبت، که نیکو و زیباست؛ اما بهتر از آن، صبر بر آن چیزی است که خداوند متعال بر تو حرام کرده است. ذکر نیز بر دو نوع است: یکی ذکر و یاد خداست به هنگام مصیبت و برتر از آن، ذکر دوم است که یاد خداست به هنگام رویارویی با آن چه بر تو حرام شده است. چنان که این ذکر، دیوار می شود در برابر

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 366.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 366.
3- [3] - کافی،ج 2، ص 74، ح 11.

گناه.(1)

5) و نیز از وی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از یحیی بن سُلَیم طائفی، از عمرو بن شمر یمانی در حدیث مرفوعی از علی علیه السلام نقل می کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صبر بر سه نوع است: صبر به وقت مصیبت و صبر بر طاعت خداوند، و صبر بر معصیت؛ بنابراین هر کس بر مصیبت صبر کند تا با نیک تحمل کردنش آن را برطرف کند و از سر بگذراند، خداوند، سیصد درجه به او عطا فرماید که فاصله میان هر درجه تا درجه دیگر مسافت میان آسمان و زمین است. اما آن کس که بر طاعت الهی صبر کند، خداوند به او ششصد درجه، اجر دهد که فاصله میان درجات آن چونان مسافت از زمین تا عرش خداوند است. اما هر کس که بر گناه و معصیت شکیبایی ورزد، خداوند به اندازه نهصد درجه به او اجر دهد که فاصله میان درجات آن، چونان فاصله میان زمین تا منتهای عرش خواهد بود.(2)

6) و نیز از وی از علی بن ابراهیم، از ابن ابی عمیر، از سیف بن عمیره، از ابو حمزه ثمالی نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هر مؤمنی که به گرفتاری و بلایی دچار شود و بر آن صبر نماید، اجر و مزد او برابر با هزار شهید خواهد بود.(3)

7) و نیز از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از عبد الله بن مرحوم، از ابن سیّار، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: وقتی مؤمن در قبر گذاشته می شود، نماز او در سمت راستش قرار می گیرد، زکات در سمت چپ او و خوبی ها مشرف بر او می ایستد. صبر به گوشه ای می رود و از آنان فاصله می گیرد به محض این که دو فرشته ای که مسئول پرسش و پاسخ از مرده اند، نزد او حضور می یابند، صبر به نماز و زکات و نیکی می گوید: صاحب خویش را

1- [1] - کافی،ج 2، ص 75، ح 11.
2- [2] - کافی،ج 2، ص 75، ح 15.
3- [3] - کافی،ج 2، ص 75، ح 17.

دریابید؛ اگر از این کار ناتوان بودید و از عهده برنیامدید، من او را کفایت می کنم.(1)

8) عیاشی از حسن بن محبوب، از ابو وَلّاد، نقل کرده است که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت گردم! یکی از شیعیان که پارسا و مؤمن و بسیار نمازخوان است، دوستدار لهو و لعب گشته و به غنا گوش می سپارد. امام پرسید: آیا این کار او، وی را از اقامه نماز به هنگام و یا روزه داری و ملاقات بیمار و تشییع جنازه و دیدار با دوستان باز نمی دارد؟ گفت: عرض کردم: خیر، این موضوع مانع از این نمی شود که او در انجام امور خیر و نیک کوتاهی کند. راوی گفت: حضرت فرمود: این از گام های شیطان است. ان شاء الله این کار او بخشوده است. سپس فرمود: دسته ای از فرشتگان، فرزندان آدم را به خاطر مشغول گشتن آنان به انواع لذت ها و امیال و شهوات نکوهیدند. مقصودم لذت های حلال است نه حرام. – فرمود:- پروردگار متعال، ایراد گرفتن فرشتگان از فرزندان با ایمان آدم را برنتابید، بنابراین در وجود آن فرشتگان، لذت ها و شهوت ها را قرار داد تا دیگر، بندگان مؤمن را ملامت نکنند.- حضرت فرمود:- چون این امیال و لذت ها در دل و جان آنها استوار شد. به درگاه خداوند تضرع کرده و شکایت آوردند و گفتند: پروردگارا! از ما درگذر، از ما درگذر و ما را به همان فطرت و سرشتی که ما را بر آن آفریده بودی، بازگردان. همه ترس ما از آن است که در وادی حیرت و شبهه بیفتیم. پروردگار آن حالت را از دل و جان ایشان برداشت. امام علیه السلام فرمود: وقتی روز قیامت فرا می رسد و بهشتیان وارد بهشت می شوند، همین فرشته ها اجازه ورود بر بهشتیان را می خواهند و خداوند به آنان اجازه ورود به بهشت را می دهند. آنان بر بهشتیان وارد می شوند و بر آنان سلام می دهند و می گویند: «سَلاَمٌ عَلَیْکُم بِمَا صَبَرْتُمْ» در دنیا در مقابل لذت ها و شهوت های حلال.(2)

9) محمد بن هیثم از کسی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که منظور از: «سَلاَمٌ عَلَیْکُم بِمَا صَبَرْتُمْ» شکیبایی آنان بر فقر و تنگدستی در دنیا است «فَنِعْمَ

1- [1] - کافی،ج 2، ص 73، ح 8.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 226، ح 43.

عُقْبَى الدَّارِ»- فرمود:- منظور، شهیدان هستند.(1)

ان شاء الله توضیح آیه «وَالمَلاَئِکَهُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِم مِّن کُلِّ بَابٍ» در سوره مریم خواهد آمد، در آیه «یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا»(2) [(یاد کن) روزی را که پرهیزکاران را به سوی (خدای) رحمان گروه گروه محشور می کنیم]

«وَالَّذِینَ یَنقُضُونَ عَهْدَ اللّهِ مِن بَعْدِ مِیثَاقِهِ وَیَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ وَیُفْسِدُونَ فِی الأَرْضِ أُوْلَئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ(25) »

[و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند و آن چه را خدا به پیوستن آن فرمان داده می گسلند و در زمین فساد می کنند، بر ایشان لعنت است و بد فرجامی آن سرای ایشان راست]

اندکی پیش تر، حدیثی در معنای همین آیه در توضیح آیه: «الَّذِینَ یُوفُونَ بِعَهْدِ اللّهِ وَلاَ یِنقُضُونَ الْمِیثَاقَ* وَالَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ» به نقل از محمد بن فضیل از امام رضا علیه السلام نقل کردیم.

«اللّهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَاءُ وَیَقَدِرُ وَفَرِحُواْ بِالْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَمَا الْحَیَاهُ الدُّنْیَا فِی الآخِرَهِ إِلاَّ مَتَاعٌ(26)»

[خدا روزی را برای هر که بخواهد گشاده یا تنگ می گرداند و(لی آنان) به زندگی دنیا شاد شده اند و زندگی دنیا در (برابر) آخرت جز بهره ای (ناچیز) نیست]

1) طبرسی در مکارم الاخلاق به نقل از عبد الله بن مسعود در حدیثی طولانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که حضرت به وی فرمود: ای ابن مسعود! اگر قرار باشد که فردی در روز قیامت برای همیشه در دوزخ به سر برد، در ناز و نعمت بودن و برخورداری او در دنیا چه فایده ای به حال او دارد؟! «یَعْلَمُونَ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 227، ح 44.
2- [2] - مریم/ 85.

ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غَافِلُونَ»(1) [از زندگی دنیا ظاهری را می شناسند و حال آن که از آخرت غافلند] در این دنیا، خانه ها ساخته و قصرها برافراشته و مساجد را آراسته اند، اما با این وصف، مقصودی جز دنیا نداشته اند؛ با تمام وجود به دنیا روی آورده و به آن تکیه کرده اند و شکم، خدایشان است: در همین زمینه، خداوند فرموده است: «وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ* وَإِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ* فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ»(2) [و کاخ های استوار می گیرید به امید آن که جاودانه بمانید* و چون حمله ور می شوید (چون) زورگویان حمله ور می شوید* پس از خدا پروا دارید و فرمانم ببرید] و نیز پروردگار متعال فرموده است: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَهً فَمَن يَهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»(3) [پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده اش پرده نهاده است آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد آیا پند نمی گیرید] و این، کسی نیست جز منافق. اوست که هوی و هوس خود را دیانت خویش قرار داده و شکم، خدای اوست. هر چه بخواهد، چه حرام و چه حلال، مانعی در رسیدن و استفاده از آن نخواهد دید. خداوند فرموده است: «فَرِحُواْ بِالْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاهُ الدُّنْيَا فِى الآخِرَهِ إِلاَّ مَتَاعٌ».(4)

«الَّذِينَ آمَنُواْ وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِكْرِ اللّهِ أَلاَ بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ(28) الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ(29) »

[همان کسانی که ایمان آورده اند و دل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد. آگاه باش که با یاد خدا دل ها آرامش می یابد* کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند. خوشا به حالشان و خوش سرانجامی دارند]

1- [1] - روم/ 7.
2- [2] - شعراء/ 129-131.
3- [3] - جاثیه/ 23.
4- [4] - مکارم الاخلاق، ص 438.

1) علی بن ابراهیم گوید: مقصود از «الَّذِینَ آمَنُواْ» شیعیان هستند و مقصود از «ذِکْرِ اللّهِ» امیر مؤمنان علیه السلام و امامان علیهم السلام هستند. سپس فرمود: «أَلاَ بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ* الَّذِینَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ طُوبَی لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ» یعنی خوش سرانجامی.(1)

2) عیاشی از خالد بن نجیع از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه: «أَلاَ بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» فرمود: به یاد محمد صلی الله علیه و آله، دل آرام گیرد و این همان ذکر خداوند و حجاب اوست.(2)

3) از انس بن مالک روایت شده است که از حضرت محمد صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: «الَّذِینَ آمَنُواْ وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِکْرِ اللّهِ أَلاَ بِذِکْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» سپس به من فرمود: ای فرزند اُمّ سُلَیم! می دانی اینها چه کسانی هستند؟ پرسیدم: ای رسول خدا! کیانند؟ فرمود: مقصود، ما اهل بیت و شیعیان ما هستند.

4) علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو عبیده، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: طوبی، درختی است در بهشت و در خانه امیر المؤمنین علیه السلام و در خانه هر یک از شیعیان شاخه ای از شاخه های این درخت و برگی از برگ های این درخت هست که زیر سایه آنها ملتی از ملت ها می آسایند. و فرمود: حضرت محمد صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را زیاد می بوسید. عایشه این موضوع را ناخوش می داشت. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود: ای عایشه! وقتی به معراج برده شدم، وارد بهشت گشتم، جبرئیل مرا به نزدیکی طوبی برد و از میوه آن درخت به من داد و من از آن میوه خوردم. خداوند آن میوه را به آبی در پشت من مبدّل ساخت و چون به زمین بازگشتم، با خدیجه همبستر شدم و خدیجه، فاطمه سلام الله علیها را باردار شد. من هر گاه بوسه بر روی فاطمه سلام الله علیها

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 366.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 277، ح 45.

می زنم، بوی درخت طوبی را از وی استشمام می کنم.(1)

5) و نیز از وی از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در حدیث معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: یکی از چیزهایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در معراج دید، این بود که فرمود: ناگهان با درختی مواجه شدم که اگر پرنده ای فرستاده شود تا پیرامون ریشه آن بچرخد، حتی بعد از هفتصد سال نیز به این کار موفق نمی شود. هیچ خانه ای در بهشت نیست، مگر آن که شاخه ای از این درخت، در آن خانه وجود دارد. به جبرئیل گفتم: ای جبرئیل! این چیست؟ جبرئیل گفت: این درخت طوبی است. خداوند فرموده است: «طُوبَی لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ».(2)

6) ابن بابویه از مظفر بن جعفری بن مظفر بن علوی- که خداوند از او خشنود باد- از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش محمد بن مسعود عیاشی، از جعفر بن احمد، از عَمرَکی بُوفَکی، از حسن بن علی بن فضّال، از مروان بن مسلم، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خوشا به حال آن کس که در زمان غیبت قائم ما علیه السلام به ما تمسک جوید و بر اعتقاد به اصول ما ثابت قدم بماند؛ پس بعد از هدایت یافتن، قلب او منحرف نگردد. عرض کردم: فدایت شوم! طوبی چیست؟ فرمود: درختی در بهشت است که ریشه آن در منزل علی بن ابی طالب علیه السلام است و در خانه هر مؤمنی در بهشت، شاخه ای از این درخت وجود دارد. خداوند متعال در این باره فرموده است: «طُوبَی لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ».(3)

7) محمد بن یعقوب از برخی از شیعیان، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبد الله ابن قاسم، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: مردم دیندار نشانه هایی دارند که با آنها شناخته می شوند که عبارتند از: راست گویی، امانتداری، وفای به عهد، پیوند با خویشاوندان،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 366.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 402.
3- [3] - معانی الاخبار، ص 112، ح 1.

مهربانی در حق بینوایان، مجالست اندک با زنان – شاید فرمود: - معاشرت اندک با زنان، نیکی کردن، خوش اخلاقی، بردباری و فراخی خلق، جست وجوی علم و هر آن چه که موجب نزدیک تر شدن به خداوند متعال شود: «طُوبَی لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ» و طوبی درختی است که اصل آن در خانه پیامبر اکرم حضرت محمد صلّی الله علیه و آله است و در خانه هر مؤمنی- در بهشت- شاخه ای از این درخت وجود دارد و در دل مؤمن، هیچ خواهشی پدید نمی آید، مگر آن که این درخت، آن خواهش او را فراهم می کند. اگر سوار چابکی در سایه این درخت، صد سال حرکت کند، از سایه آن درخت بیرون نمی رود. اگر از پایین این درخت، کلاغی پرواز کند، نمی تواند به بالای این درخت برسد، مگر آن که پیر شده و سقوط کند. پس بیایید و برای رسیدن به چنین نعمتی رغبت کنید. مؤمن، همواره به خویشتن می پردازد و مردم از او در آسایشند. چون شب بر او سایه افکند، چهره بر خاک می نهد و با برترین اعضای بدنش(پیشانی) به درگاه خدا سجده می آورد و با خداوندی که او را آفریده، راز و نیاز می کند تا او را از اسارت برهاند. هان! بیایید و این چنین باشید.(1)

این حدیث را ابن بابویه در امالی چنین نقل کرده است: حسین بن احمد بن ادریس، از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش، از عبد الله بن قاسم، از پدرش، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام از پدران گرامی اش علیهم السلام روایت کرد و فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود... و بقیه حدیث را ذکر کرد، جز جمله «معاشرت اندک با زنان» و همین حدیث را با تغییر اندکی در سیاق حدیث ذکر کرده است. این مطالب، همه آن چیزی بود که از نسخه آن کتاب در اختیار من است و در مجلس سی و نهم قرار دارد.(2)

8) عیاشی از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام، از پدرش، از پدرانش علیهم السلام نقل می کند که فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که اُمّ ایمن نزد ایشان آمد و در لباس زبرین او چیزی بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله از او پرسید: ای ام ایمن! در بالاپوشت چه داری؟ عرض کرد: ای رسول خدا! فلانی، دختر فلان خانم را به عقد کسی درآوردند و بر سرش چیزی

1- [1] - کافی، ج 2، ص 187، ح 30.

2- [2] - امالی، ص 183، ح 7.

نثار کردند و من از آن مقداری برداشتم. بعد امّ ایمن گریه کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: چرا گریه می کنی؟ عرض کرد: فاطمه سلام الله علیها را به خانه بخت فرستادی و بر سر او چیزی نثار نکردی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: گریه مکن، به آن خداوندی که مرا به حق، بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث گردانیده است، در عقد فاطمه سلام الله علیها جبرئیل و میکائیل و اسرافیل همراه با هزاران فرشته حضور یافتند و خداوند به درخت طوبی فرمان داد تا بر سر آنان از زیورآلات بهشت، ابریشم و سندس و استبرق و مروارید و زمرّد و یاقوت و عطر بهشتی نثار کردند و خداوند درخت طوبی را کابین و مهریه فاطمه سلام الله علیها قرار داد و این درخت- در بهشت- در خانه علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داد.(1)

9) ابان بن تَغلِب گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله، فاطمه سلام الله علیها را بسیار می بوسید. عایشه ایشان را به این خاطر سرزنش کرد و عرض کرد: ای رسول خدا! تو فاطمه را زیاد می بوسی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: وای بر تو باد! زمانی که من به معراج رفتم، جبرئیل مرا به کنار درخت طوبی برد و به من از میوه آن درخت داد و من از آن خوردم. آن میوه در پشت من به آب تبدیل شد و هنگامی که به زمین بازگشتم، با خدیجه همبستر شدم و او فاطمه را باردار شد. من هر وقت فاطمه را می بوسم، رایحه درخت طوبی از او به مشامم می رسد.(2)

10) ابو حمزه از امام باقر علیه السلام روایت می کند که: طوبی، درختی است که از بهشت عدن بیرون می آید و پروردگار متعال با دست خود آن را کاشته است.(3)

11) ابو قتیبه تمیم بن ثابت، از ابن سیرین نقل کرده است که حضرت در توضیح آیه: «طُوبَی لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ» فرمود: طوبی، درختی است در بهشت که اصل آن در خانه علی علیه السلام است و در تمامی منازل بهشت شاخه ای از

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 227، ح 46.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 228، ح 47.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 228، ح 48.

شاخه های این درخت وجود دارد.(1)

12) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مؤمن چون به برادر مؤمنش برسد و با هم مصافحه کنند، مادامی که مصافحه می کنند، گناهانشان چون ریزش برگ درختان بریزد و هنگامی که از هم جدا شوند، دو فرشته موکّل بر آنها می گویند: خداوند، جزای خیرتان بدهد. اگر هر یک از دیگری پیوسته مراقبت نماید، منادی بانگ برآورد که: خوشا به حالشان و چه خوش سرانجامی دارند. طوبی، درختی در بهشت است که اصل آن در منزل امیر مؤمنان علیه السلام است و شاخه های آن در منازل دیگر بهشتیان. چون از یکدیگر جدا شوند، دو فرشته بزرگوار آن دو را صدا زده و می گویند: ای دو ولیّ خداوند! احترام و کرامت الهی بر شما مژده باد و بهشت نیز در پی شماست.(2)

13) ابو بصیر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: امیر مؤمنان می فرمود: باتقوایان نشانه هایی دارند که با آن شناخته می شوند: راستگویی، امانتداری، وفای به عهد، اندک بودن ناتوانی و بخل، صله رحم، مهربانی با بینوایان، معاشرت اندک با زنان، نیکی کردن، خوش اخلاقی، بردباری بسیار، پیروی از دانشی که وی را به درگاه خداوند متعال نزدیک تر کند: «طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ» طوبی درختی است در بهشت، اصل آن در منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله است و شاخه ای از آن در منزل مؤمنان در بهشت وجود دارد که اگر مؤمن را در دل، خواهشی پدید آید، آن شاخه – که در منزل اوست- خواهش او را برآورده کند. اگر سوار چابکی در زیر سایه آن صد سال حرکت کند، از سایه آن بیرون نمی رود و اگر کلاغی از پایین آن پرواز آغاز کند، زمانی به بالای آن می رسد که پرهایش از پیری، سفید شده باشد. پس بیایید و در دست یافتن و رسیدن به چنین نعمتی رغبت کنید، مؤمن همواره به خویشتن می پردازد و مردم از او در آسایشند و چون شب بر او سایه افکند، چهره بر خاک می نهد و با برترین اعضای بدنش (پیشانی) به درگاه خداوند سجده می آورد و با خداوندی که او را آفریده راز و نیاز می کند تا او را از

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 228، ح 49؛ مناقب ابن مغازلی، ص 234، ح 315؛ الدُّرّ المنثور، ج 4، ح 644.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 228، ح 50.

اسارت برهاند. پس بیایید و این گونه باشید.(1)

14) طبرسی از حاکم ابوالقاسم حَسکانی با سند از امام کاظم، از پدرش، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله راجع به معنی طوبی پرسیدند. فرمود: درختی است که اصل آن در خانه من و شاخه هایش در منزل اهل بهشت است. بار دیگر از ایشان در این باره سؤال شد، فرمودند: اصل آن در خانه علی علیه السلام است. وقتی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله در باره تفاوت این دو گفتار پرسیدند، فرمود: منزل من و علی علیه السلام در بهشت در یک جا می باشد.(2)

15) در کتاب «صفه الجنّه و النّار» با سند از عَوف، به نقل از جابر، از امام باقر علیه السلام و به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که در توضیح آیه «طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ» فرمود: مقصد، خوش سرانجامی است. اما طوبی، درختی است در بهشت که تنه آن در منزل حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و اگر پرنده پروازش را از تنه این درخت آغاز کند، به شاخه های آن نخواهد رسید که پیری او را از پای درخواهد آورد. بر روی هر برگ این درخت، فرشته ای وجود دارد که به ذکر خداوند مشغول است. در هر یک از خانه های اهل بهشت، شاخه ای از شاخه های این درخت وجود دارد و شاخه های آن از پشت باروی باغ بهشت دیده می شود که بار آن زیور و زینت و میوه هایی است که مؤمنان خواستار آنند. هر چیزی از آن برداشته شود و استفاده گردد، خداوند دوباره به همان حالت اول برمی گرداند؛ زیرا که کسب اهالی بهشت – در دنیا- حلال بود، آنان به قصد قربت، انفاق کردند و از زیاده اموالشان بخشیدند؛ پس رستگار شده و نجات یافتند.(3)

16) شیخ فقیه ابو الحسن محمد بن احمد علی بن حسن بن شاذان در منقبت

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 229، ح 51.
2- [2] - مجمع البیان، ج 6، ص 37؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 304، ح 417؛ ینابیع الموده، ص 96.
3- [3] - اختصاص، ص 358.

امیر مؤمنان با سند خود از بلال بن حمامه می گوید:(1) روزی حضرت محمد صلی الله علیه و آله به سوی ما می آمد در حالی که چهره اش چونان ماه شب چهارده نورانی و درخشان بود، در این میان، عبد الرحمن بن عَوف برخاسته، از ایشان پرسید: ای رسول خدا! این نور چه معنایی دارد؟ فرمود: از سوی خداوند برای من و برادر و پسرعمویم و دخترم بشارتی رسیده است و آن این است که خداوند متعال، فاطمه سلام الله علیها را به همسری علی علیه السلام درآورد و به رضوان نگهبان بهشت دستور داد و او درخت طوبی را تکان داد. بار آن درخت، امان نامه هایی به تعداد دوستداران اهل بیت علیهم السلام است. در زیر آن درخت،فرشتگانی از جنس نور آفریده و به هر فرشته ای امان نامه ای داد. آن روز که قیامت برپا شود، فرشتگان در میان مردم بانگ برآورند که: ای دوستداران علی بن ابی طالب علیه السلام! بشتابید و بیایید و امانت های خود را تحویل بگیرید. پس هر یک از دوستداران ما اهل بیت علیهم السلام را که ببینی، فرشتگان به وی امان نامه ای دهند که در آن رهایی او از آتش دوزخ تضمین شده است. بنابراین خداوند به احترام برادرم و پسرعمویم و دخترم، مردان و زنان فراوانی را از آتش دوزخ برهاند. بیان این روایت به نقل از اهل تسنّن نیز خواهد آمد.

17) در کتاب الخرائج آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه! از سوی خداوند راجع به برادرم و پسرعمویم و دخترم بشارتی برای من آمده است و آن این است که پروردگار متعال فاطمه سلام الله علیها را به همسری علی علیه السلام درآورده و به رضوان، نگهبان بهشت فرمان داده و او درخت طوبی را تکان داده است. پس درخت طوبی به تعداد همه دوستداران اهل بیت من، امان نامه ای را بر آن نهاده و فرشته هایی از جنس نور در زیر این درخت، آفریده و به هر یک از آنها، امان نامه ای نگاشته شده، داده است تا آن گاه که قیامت فرا برسد. چون قیامت برپا شد، هر یک از آن فرشتگان به محض دیدار با دوستداران ما، یکی

1- [1] - وی بلال بن رَباح حبشی ابو عبد الله، مؤذن خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسئول و خازن ایشان بر بیت المال است. حمامه، نام مادرش است، وی از جمله اولین کسانی است که به اسلام ایمان آورد. در تمامی غزوات همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، در سال 20 هجری قمری در دمشق وفات یافت «اعلام زرکلی، ج 2، ص 73».

از آن امان نامه ها را به وی می دهد تا تضمینی برای رهایی او از اسارت آتش جهنم باشد.(1)

18) ابن بابویه با سند خود از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: هر کس سه نفر مؤمن را اطعام کند، خداوند متعال او را از سه بهشت ملکوت آسمان، بهره مند می سازد: فردوس، بهشت برین، طوبی. طوبی، درختی است در بهشت برین و خداوند با دست خویش آن را کاشته است.(2)

19) و نیز از وی با سند خود از اصبغ بن نباته نقل شده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرموده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:- و تفسیر حروف ابجد را تا آخر آن، بیان کرده است- پس فرمود: اما «طا» یعنی آیه «طُوبَی لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ» و طوبی درختی است که پروردگار متعال آن را کاشت و از روح خود در آن دمید. شاخه های آن از آن طرف باروی بهشت دیده می شود. از آن زیورآلات و لباس های فاخر می روید و میوه ها بر دهان های ایشان، آویخته است.(3)

20) و نیز از وی از حسین بن ابی علاء، از امام صادق علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است که فرمود: امّ ایمن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، در حالی که در لباس زبرین او چیزی بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای امّ ایمن! با خود چه داری؟ عرض کرد: فلان دختر را به عقد کسی درآوردند و من از آن چه که بر سرش نثار کردند، چیزهایی برگرفتم. سپس امّ ایمن گریه کرد و عرض کرد: ای رسول خدا! فاطمه را به خانه بخت فرستادی و بر سر او چیزی نثار نکردی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای امّ ایمن! گریه نکن! وقتی که فاطمه را به عقد علی علیه السلام درآوردم، خداوند تبارک و تعالی به درختان بهشت فرمان داد که بر سر آنان زیورآلات و پارچه های فاخر و یاقوت و مروارید و زمرّد و حریر بر آن نثار کنند و از آن زیورآلات و جواهر به مقدار غیرقابل شماری

1- [1] - الخرائج و الجرائح، ج 2، ص 536، ح 11.

2- [2] - ثواب الاعمال، ص 167.
3- [3] - معانى الاخبار، ص 46.

برگرفتند. خداوند درخت طوبی را کابین فاطمه سلام الله علیها و آن را در منزل علی علیه السلام قرار داد.(1)

21) ابن شهر آشوب، از ابن بُطّه، از ابن مؤذِّن و سَمعانی با سند در کتاب هایشان، از ابن عباس و انس بن مالک نقل کرده است که گفته اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که علی علیه السلام وارد شد. به او فرمود: ای علی! چگونه است که به این جا آمده ای؟ عرض کرد: آمده ام که به تو درود بگویم. فرمود: همین الان جبرئیل نزد من آمده بود و به من می گفت: خداوند متعال، فاطمه سلام الله علیها را به عقد تو درآورده و هزار فرشته، شاهدان این عقد بوده اند. آن گاه، پروردگار متعال به درخت طوبی وحی فرمود تا بر سر حاضران در آن مجلس، مروارید و یاقوت نثار کند. طوبی نیز بر سر آنها دُرّ و یاقوت نثار کرده و حور العین آن مرواریدها و یاقوت ها را در سبدها برمی گیرند و تا روز قیامت، به همدیگر هدیه می دهند. آنان به یکدیگر هدیه می دادند و می گفتند: این تحفه و هدیه بهترین زنان عالم است.

در روایت ابن بُطّه از عبد الله آمده است که: هر کس در آن روز، چیزی برگیرد و از آن چیزی که دیگری برگرفته بیشتر یا بهتر باشد، روز قیامت بر دوستان خود فخر فروشد و به داشتن آن مباهات کند.(2)

22) خَبّاب بن ارتّ در حدیثی آورده است که: خداوند متعال به جبرئیل وحی کرد که نور را به عقد نور درآور! پس خداوند، ولی بود و جبرئیل، خطیب و میکائیل، منادی و اسرافیل، دعوت کننده و عزرائیل، نثارکننده و فرشتگان آسمان ها و زمین ها، شاهدان آن بودند. سپس خداوند متعال به درخت طوبی وحی فرمود که باری که بر خود داری بر سر اینان بیفشان. درخت طوبی، مروارید سفید و یاقوت سرخ و زبرجد سبز و گوهر مرطوب بر سر آنان افشاند و حور العین (فرشتگان سیاه چشم) آن را برگرفته و به همدیگر هدیه می دادند.(3)

1- [1] - امالی صدوق، ص 236، ح 3.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 346.
3- [3] - مناقب، ج 3، ص 346.

23) کشف الغمّه از جابر بن سمره نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم! این علی بن ابی طالب علیه السلام است و شما می پندارید این من بودم که فاطمه سلام الله علیها را به عقد او درآوردم؛ اما خود خوب می دانید که اشراف قریش، خواستگار او بودند و من دخترم را به عقد آنان درنیاوردم. این کارها همه از آن روی بود که من منتظر آمدن خبری از آسمان بودم. تا آن که جبرئیل در شب بیست و چهارم ماه رمضان بر من فرود آمده و گفت: ای محمد! خداوندِ علیِ اعلی به تو سلام می گوید و همه روحانیان و کرّوبیان را در دشتی به نام افیح، گردآورده که زیر درخت طوبی است و فاطمه سلام الله علیها را به عقد علی علیه السلام درآورده و مرا فرمان داده تا خطبه خوان باشم و خدای عز و جل، خود، ولیّ است. پس به درخت طوبی فرمان داد تا زیورآلات و پارچه های زربفت و مروارید و یاقوت، بار گیرد و چون چنان شد، آن را بر سر آنان افشاند و به حور العین فرمان داد تا آنها را گرد آورده و برگیرند و تا روز قیامت به یکدیگر هدیه دهند و بگویند: این نثار روی سر فاطمه سلام الله علیها است.(1)

24) محمد بن سیرین در توضیح جمله «طوبی لهم» گفته است: درختی است در بهشت که اصل آن در منزل علی علیه السلام است و در هر منزل از منازل بهشت، شاخه ای از شاخه های آن قرار دارد.(2)

25) ابن فارسی در کتاب روضه گفته است: ابن عباس در توضیح آیه «طُوبَی لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ» گفته است که طوبی درختی است در بهشت و در خانه علی علیه السلام قرار دارد و در خانه هر کدام از بهشتیان، شاخه ای از شاخه های این درخت وجود دارد. هر آن چه که خداوند آفریده باشد، در زیر این درخت است. زیر این درخت، محل گرد آمدن اهل بهشت است که در این گردهمایی، نعمت خداوند را بر خویش ذکر می کنند. هم چنان که در پای درختان این دنیا، توده های شن قرار دارد، در زیر درخت طوبی، توده هایی است از بوی خوش.(3)

1- [1] - کشف الغمّه، ج 1، ص 367.
2- [2] - کشف الغمّه، ج 1، 323؛ مناقب ابن مغازلی، ص 234، ح 315.
3- [3] - روضه الواعظین، ص 118.

26) ابن بابویه در امالی با سند خود از عبد الله بن سلیمان- که قرائت کننده کتاب بوده- در حدیثی که ویژگی های پیامبر صلی الله علیه و آله را ذکر کرده و این حدیث، قدسی است و از خداوند متعال نقل شده است، آورده که خداوند وصف حضرت محمد صلی الله علیه و آله را برای عیسی علیه السلام بیان داشته و فرموده است: نه قبل و نه بعد از وی، چونان او دیده نشده است: خوش بوی، بسیار نکاح کننده زنان، دارای نسل اندک و لیکن مبارک که او را خانه ای است در بهشت، بی آن که هیاهو یا خستگی در آن باشد. او نسل خویش را در پایان دنیا، سرپرستی و ضمانت کند، آن چنان که زکریا، سرپرست مادرت بود. او دو جوان دارد که به شهادت می رسند. کلام او قرآن است و دین او اسلام و من خود، سلام هستم. خوشا به حال آن کس که زمانه او را درک کند و در دوران او زنده باشد و سخن او را بشنود. عیسی علیه السلام پرسید: پروردگارا! طوبی چیست؟ فرمود: درختی است در بهشت، من خود آن را کاشته ام. این درخت، بر همه بهشت، سایه افکنده و اصل آن از رضوان است؛ آب آن از چشمه تسنیم است و خنکی کافور را دارد و طعم آن زنجبیل است. هر کس جرعه ای از آن چشمه بنوشد، دیگر تشنگی را از آن پس، احساس نخواهد کرد. عیسی علیه السلام عرض کرد: خداوندا! مرا از آن آب بنوشان! فرمود ای عیسی! تا زمانی که محمد صلی الله علیه و آله از آن آب ننوشیده، نوشیدن آن بر بنی بشر، حرام است. تا امت آن پیامبر صلی الله علیه و آله از این چشمه ننوشیده اند، نوشیدن آن بر دیگر امت ها حرام است. ای عیسی! اکنون تو را به سوی خویش، فراز می آورم و آن گاه در پایان دنیا، تو را فرود می آورم تا از امت این پیامبر صلی الله علیه و آله شگفتی ها ببینی و آنان را در مصاف با دَجّال لعین یاری رسانی. تو را در وقت نماز فرود می آورم تا با آنان نماز کنی؛ زیرا آنان امتی هستند که خداوند به آنان رحمت آورده است.(1)

27) از طریق مخالفان: روایتی است که موفق بن احمد، آن را در کتاب مناقب آورده است و با سند خود از احمد بن عامر بن سلیمان، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود: امام کاظم به نقل از امام صادق، از امام باقر از امام سجاد، از امام حسین از پدرم علی بن ابی طالب علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه

1- [1] - امالی، ص 224، ح 8.

و آله نقل کرده اند که فرمود: فرشته ای پیش من آمد و عرض کرد: ای محمد! پروردگار متعال به تو درود و سلام می گوید و می فرماید: فاطمه سلام الله علیها را به عقد علی علیه السلام در آوردم، پس تو نیز او را به همسری علی درآور. من به درخت طوبی دستور داده ام که مروارید و یاقوت و مرجان بار گیرد. اهل آسمان از این رخداد میمون شادمان گشته اند. از آن دو، پسرانی متولد خواهند شد که سروران جوانان اهل بهشت خواهند بود و ساکنان بهشت با آنان خود را می آرایند. پس مژده باد بر تو ای محمد که تو برترین اولین و آخرین هستی.(1) این حدیث را ابن بابویه از طریق خاصّه از امام رضا علیه السلام روایت کرده است.(2)

28) موفق بن احمد با سند خود از بلال بن حمامه نقل می کند که: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله در میان ما حاضر شد، در حالی که چهره اش چون ماه شب چهارده می درخشید. عبد الرحمن عَوف برخاسته و از ایشان پرسید: ای رسول خدا! این نور چیست؟ فرمود: تأثیر مژده و بشارتی است که خداوند متعال درباره برادرم، پسرعمویم و دخترم به من داده است. پروردگار متعال، فاطمه سلام الله علیها را به ازدواج علی علیه السلام درآورده و رضوان – خزانه دار بهشت- را فرموده است تا درخت طوبی را تکان دهد. پس این درخت، امان نامه هایی – سندهایی- را به تعداد دوستداران اهل بیت من بار گرفت.

در زیر آن درخت، فرشتگانی را از جنس نور آفرید و به هر فرشته ای امان نامه ای عطا فرمود. چون قیامت فرا رسد و امر آن بر اهل آن استوار گردد، آن فرشتگان در میان خلایق ندا دهند. پس هیچ یک از دوستداران اهل بیتعلیهم السلام را نخواهی یافت، مگر آن که به او امان نامه ای بدهند که مایه رهایی وی از اسارت آتش باشد. برادرم و پسرعمویم و دخترم، مردان و زنان بسیاری را از امت مرا از آتش دوزخ خواهند رهانید.(3)

29) و نیز از وی با سند خود از امّ سلمه و سلمان فارسی و علی بن ابی طالب

1- [1] - مناقب، ص 246.
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 30، باب 31، ح 12.
3- [3] - مناقب، ص 246.

علیه السلام روایت کرده است که همگی گفتند... و حدیث ازدواج علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها را بیان کرد و این که پرودرگار متعال وقتی از فرشتگان خواست که شاهد ازدواج علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها باشند، درخت طوبی را فرمود تا بار خود را که زیورآلات و لباس های فاخر و پارچه های زربفت بود، بر سر آنان بیفشاند و درخت طوبی هر آن چه در دامن داشت، نثار کرد و فرشتگان و حور العین آنها را برگرفته و به همدیگر هدیه دادند و تا روز قیامت به داشتن آن هدایا به همدیگر فخر می فروشند.(1)

30) انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: در بهشت درختی هست که طوبی نام دارد و در بهشت، خانه یا کاخ یا حجره یا منزلی نیست، مگر آن که شاخه ای از شاخه های این درخت در آن باشد. بی گمان، اصل این درخت در خانه من است. سپس درباره این درخت- چندان که خدا خواست- سخن گفت، و روزی دیگر با آنان به سخن نشست و فرمود: در بهشت درختی هست که طوبی نام دارد. در همه خانه های اهل بهشت، قصرهای آن، حجره های آن و منازل آن، شاخه هایی از شاخه های این درخت وجود دارد و اصل آن در خانه علی علیه اسلام است. در این میان، عمر از جای برخاست و پرسید:ای رسول خدا! مگر شما پیشتر، از این درخت سخن به میان نیاورده و اشاره نکرده اید که اصل این درخت در خانه من است؟ حال چگونه است که اکنون می گویید در خانه علی علیه السلام است؟! در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله سر خویش بالا آورد و به عمر فرمود: مگر ندانسته ای که خانه من و خانه علی علیه السلام یکی است، حجره من و حجره علی یکی است، قصر من و قصر علی یکی است، شأن و مقام من و علی علیه السلام یکسان است و ستر و پوشش ما نیز یکی است؟

عمر گفت: حالا که چنین است، اگر یکی از شما بخواهد، نزد همسر خود برود، چه می کند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر یکی از ما بخواهد با همسر خویش باشد، خداوند میان من و میان او، پرده ای از نور می آورد و چون حاجت خویش برآورده ساختیم، خداوند، پرده را از میان ما برمی گیرد. چنین بود که عمر،

1- [1] - مناقب، ص 251.

حق علی علیه السلام را شناخت.(1)

31) تفسیر ثعلبی در روایتی مرفوع از جابر، به نقل از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره طوبی پرسیدند، فرمود: درختی در بهشت است، اصل آن در خانه علی علیه السلام و شاخه هایش در منازل اهل بهشت.

پرسیدند: ای رسول خدا! پیشتر ما از شما در این باره پرسیده بودیم و فرمودید: اصل آن در خانه من است. و شاخه هایش در منازل اهل بهشت؟ فرمود: خانه من و علی علیه السلام در بهشت در یک مکان قرار دارد.(2)

«كَذَلِکَ أَرْسَلْنَاکَ فِی أُمَّهٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهَا أُمَمٌ لِّتَتْلُوَ...لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ(30) »

«كَذَلِکَ أَرْسَلْنَاکَ فِی أُمَّهٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهَا أُمَمٌ لِّتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِیَ أَوْحَيْنَا إِلَيْکَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّی لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ(30) »

[بدین گونه تو را در میان امتی که پیش از آن امت هایی روزگار به سر بردند، فرستادیم تا آن چه را به تو وحی کردیم بر آنان بخوانی، در حالی که آنان به (خدای) رحمان کفر می ورزند، بگو: اوست پروردگار من، معبودی بجز او نیست. بر او توکل کرده ام و بازگشت من به سوی اوست]

1) طبرسی در مجمع البیان از قَتاده و مُقاتِل و ابن جُرَیج در توضیح این سخن پروردگار متعال: «كَذَلِکَ أَرْسَلْنَاکَ فِی أُمَّهٍ» گفت: این آیه درباره صلح حُدَیبیه نازل شده است، هنگامی که خواستند معاهده صلح را بنویسند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «بنویس، بسم الله الرحمن الرحیم» پس سُهَیل بن عمرو و مشرکان گفتند: ما فقط حاکم یَمامه – یعنی: مُسَیلَمه کَذّاب- را به عنوان رحمان می شناسیم و دیگری را قبول نداریم. چنین بنویس: «باسمک اللّهمّ». مردمان زمان جاهلیت چنین می نوشتند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنویس این همان است که محمد رسول خدا بر آن مصالحه کرد. مشرکان قریش گفتند: اگر تو رسول خدا بودی و ما با تو پیکار کرده و راه تو را مسدود

1- [1] - جامع الاخبار، ص 174.
2- [2] - عمده، ص 351، ح 676؛ ينابيع الموده، ص 96.

کرده باشیم، بر تو ستم روا داشته ایم. این چنین بنویس: «این همان است که محمد بن عبد الله بر آن مصالحه کرد.» یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: بگذار تا با آنان بجنگیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، چنان که می خواهند، بنویسید. چنین بود که خداوند، این آیه را نازل فرمود: «کَذَلِکَ أَرْسَلْنَاکَ فِی أُمَّهٍ».

از ابن عباس روایت شده است: این آیه درباره کافران قریش نازل شده است، آن گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: در مقابل خداوند رحمان سجده آورید. گفتند: رحمان کیست؟(1)

«وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الأَرْضُ أَوْ کُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَی(31) »

[و اگر قرآنی بود که کوه ها بدان روان می شد یا زمین بدان قطعه قطعه می گردید یا مردگان بدان به سخن درمی آمدند]

1) علی بن ابراهیم گفته است: اگر آیه ای از قرآن چنین باشد، همین آیه است.(2)

2) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر- یا شخص دیگری- از محمد بن حماد، از برادرش احمد بن حماد، از ابراهیم، از پدرش، از موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است که: خدمت ایشان عرض کردم: فدایتان شوم! در باره پیامبر صلی الله علیه و آله با من بگو، آیا پیامبر از همه پیامبران ارث می برد؟ فرمود: آری. پرسیدم: از حضرت آدم تا آن که به خودش منتهی شود؟ فرمود: خداوند، پیامبری را مبعوث نکرده است، مگر آن که محمد صلی الله علیه و آله از او داناتر بوده است. عرض کردم: آیا عیسی بن مریم به اذن خداوند، مردگان را زنده می کرد؟ فرمود: بله، راست گفتی، و سلیمان بن داود، زبان پرندگان را می دانست. راوی می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چون سلیمان بن داود، هدهد را نیافت و در کار او تردید کرد، گفت: «مَا لِیَ لَا أَرَی الْهُدْهُدَ أَمْ کَانَ مِنَ

1- [1] - مجمع البیان، ج 6، ص 39.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 366.

الْغَائِبِينَ»(1) [مرا چه شده است که هدهد را نمی بینم یا شاید از غایبان است] وقتی وی را ندید، خشم گرفت و گفت: «لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّى بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ»(2) [قطعاً او را به عذابی سخت عذاب می کنم یا سرش را می بُرم، مگر آن که دلیلی روشن برای من بیاورد] سلیمان به این خاطر خشمگین شد که معمولاً هدهد محل آب را به او نشان می داد. خداوند به هدهد، قدرتی برای تشخیص آب داده بود که سلیمان آن توانایی را نداشت. بادها، مورچگان، انسان ها و جنّیان و شیاطین و همه سرکشان، مطیع سلیمان بودند، ولی جای آب را در زیر آسمان نمی دانست و هدهد از آن با خبر بود.

خداوند متعال در قرآن می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى» و ما وارث قرآنی هستیم که در آن چنان قدرتی هست که کوه ها را روان کرده و سرزمین ها را قطعه قطعه کرده و مردگان با آن به سخن در می آیند. ما آب را در زیر آسمان می دانیم. در کتاب خدا آیاتی هست که از این آیات، کاری قصد نمی شود، مگر آن که خداوند برای انجام آن کار، اذن می دهد، وانگهی، در قرآن، اموری هست که گذشتگان نگاشته اند- انجام داده اند- و ممکن است خداوند به انجام آنها اذن بدهد و همه این امور را در قرآن برای ما ذکر کرده است. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِى السَّمَاء وَالْأَرْضِ إِلَّا فِى كِتَابٍ مُّبِينٍ»(3) [و هیچ پنهانی در آسمان و زمین نیست مگر این که در کتابی روشن (درج) است] سپس فرمود: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»(4) [سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم به میراث دادیم] ما همانانی هستیم که خداوند، ما را برگزید و این قرآنی که در آن، بیان و توضیح همه چیز هست را ما به ارث برده ایم.(5)

1- [1] - نمل/ 20.
2- [2] - نمل/ 21.
3- [3] - نمل/ 75.
4- [4] - فاطر/ 32.
5- [5] - کافی، ج 1، ص 176، ح 7.

این حدیث را محمد بن حسن صفّار در بصائر الدرجات از محمد بن حسین از حماد، از ابراهیم بن عبد الحمید، از پدرش، از امام موسی بن جعفر علیه السلام با اندکی تغییر نقل کرده است.(1)

«بَل لِّلّهِ الأَمْرُ جَمِیعًا أَفَلَمْ یَیْأَسِ الَّذِینَ آمَنُواْ أَن لَّوْ یَشَاءُ اللّهُ...وَلا أُشْرِکَ بِهِ إِلَیْهِ أَدْعُو وَإِلَیْهِ مَآبِ(36) »

«بَل لِّلّهِ الأَمْرُ جَمِیعًا أَفَلَمْ یَیْأَسِ الَّذِینَ آمَنُواْ أَن لَّوْ یَشَاءُ اللّهُ لَهَدَی النَّاسَ جَمِیعًا وَلاَ یَزَالُ الَّذِینَ کَفَرُواْ تُصِیبُهُم بِمَا صَنَعُواْ قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِیبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّی یَأْتِیَ وَعْدُ اللّهِ إِنَّ اللّهَ لاَ یُخْلِفُ الْمِیعَادَ(31) وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِکَ فَأَمْلَیْتُ لِلَّذِینَ کَفَرُواْ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَکَیْفَ کَانَ عِقَابِ(32) أَفَمَنْ هُوَ قَآئِمٌ عَلَی کُلِّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ وَجَعَلُواْ لِلّهِ شُرَکَاء قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لاَ یَعْلَمُ فِی الأَرْضِ أَم بِظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ بَلْ زُیِّنَ لِلَّذِینَ کَفَرُواْ مَکْرُهُمْ وَصُدُّواْ عَنِ السَّبِیلِ وَمَن یُضْلِلِ اللّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ(33) لَّهُمْ عَذَابٌ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَلَعَذَابُ الآخِرَهِ أَشَقُّ وَمَا لَهُم مِّنَ اللّهِ مِن وَاقٍ(34) مَّثَلُ الْجَنَّهِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ أُکُلُهَا دَآئِمٌ وِظِلُّهَا تِلْکَ عُقْبَی الَّذِینَ اتَّقَواْ وَّعُقْبَی الْکَافِرِینَ النَّارُ(35) وَالَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَیْکَ وَمِنَ الأَحْزَابِ مَن یُنکِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللّهَ وَلا أُشْرِکَ بِهِ إِلَیْهِ أَدْعُو وَإِلَیْهِ مَآبِ(36) »

[بلکه همه امور بستگی به خدا دارد. آیا کسانی که ایمان آورده اند، ندانسته اند که اگر خدا می خواست، قطعاً تمام مردم را به راه می آورد و کسانی که کافر شده اند،پیوسته به (سزای) آن چه کرده اند، مصیبت کوبنده ای به آنان می رسد یا نزدیک خانه هایشان فرود می آید تا وعده خدا فرا رسد. آری، خدا وعده (خود را) خلاف نمی کند* و بی گمان فرستادگان پیش از تو (نیز) مسخره شدند. پس به کسانی که کافر شده بودند، مهلت دادم. آن گاه آنان را (به کیفر) گرفتم. پس چگونه بود کیفر من؟* آیا کسی که بر هر شخصی بدان چه کرده است، مراقب است (مانند کسی است که از همه جا بی خبر است) و برای خدا شریکانی قرار دادند. بگو: نامشان را

1- [1] - بصائر الدرجات ، ص 121، باب1، ح 3.

ببرید. آیا او را به آن چه در زمین است و او نمی داند، خبر می دهید یا سخنی سطحی (و میان تهی) می گویید؟ (چنین نیست) بلکه برای کسانی که کافر شده اند، نیرنگشان آراسته شده و از راه (حق) بازداشته شده اند و هر که را خدا بی راه گذارد، رهبری نخواهد داشت* برای آنان در زندگی دنیا عذابی است و قطعاً عذاب آخرت دشوارتر است و برای ایشان در برابر خدا هیچ نگهدارنده ای نیست* وصف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده (این است که) از زیر (درختان) آن نهرها روان است. میوه و سایه اش پایدار است. این است فرجام کسانی که پرهیزکاری کرده اند و فرجام کافران آتش (دوزخ) است* و کسانی که به آنان کتاب (آسمانی) داده ایم، از آن چه به سوی تو نازل شده شاد می شوند و برخی از دسته ها کسانی هستند که بخشی از آن را انکار می کنند. بگو: جز این نیست که من مأمورم خدا را بپرستم و به او شرک نورزم. به سوی او می خوانم و بازگشتم به سوی اوست]

1) علی به ابراهیم در توضیح آیه: «أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُواْ أَن لَّوْ يَشَاءُ اللّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا» گفت: مقصود آن است که همه آنان را مؤمن می کرد. آیه: «وَلاَ يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُواْ تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُواْ قَارِعَةٌ» یعنی عذاب.(1)

2) و نیز از وی، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در توضیح آیه: «وَلاَ يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُواْ تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُواْ قَارِعَةٌ» فرمود: منظور، انتقام است «أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ» یعنی به قوم دیگری غیر از آنان فرود می آید و اینان شکنجه شدن و عذاب آنها را می بینند و آن را می شنوند و کسانی که دچار عذاب شده اند، عصیانگرانی چون خودشان هستند و از همدیگر عبرت نمی گیرند و در چنین شرایطی به سر می برند تا آن که وعده الهی فرا می رسد؛ همان وعده ای که خداوند در آن، قول پیروزی اهل ایمان را داده است و کافران را رسوا و بی آبرو کند.(2)

3) سپس علی بن ابراهیم در توضیح آیه: «فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ»

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 366.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 367.

گفت: یعنی آرزوهای آنان را دور و دراز کردم و آن گاه هلاکشان کردم.(1)

4) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در توضیح آیه: «أَفَمَنْ هُوَ قَآئِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُواْ لِلّهِ شُرَكَاء قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لاَ يَعْلَمُ فِى الأَرْضِ أَم بِظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ» فرمود: مقصود از ظاهر گفتار، همان رزق و روزی است.(2)

5) علی بن ابراهیم در توضیح آیه: «و ما لهم من رزق» گفت: یعنی دفع کننده و بازدارنده ای نیست. «و عقبی الذین کفروا النار» یعنی سرانجام ثواب آنان، دوزخ خواهد بود.(3)

6) و نیز از وی: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: آتش دنیوی جزء کوچکی معادل یک هفتادم آتش جهنم است. آن آتش، هفتاد بار با آب خاموش گشته است، اما باز روشن می شود و شعله می کشد. اگر چنین نبود، آدمی می توانست آن را خاموش کند. آتش دنیا را در روز قیامت می آورند تا بر آتش جهنم قرار دهند. اما آتش حقیر دنیا، چنان ناله ای سر می دهد که از وحشت ناله این آتش، فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل، همگی زانو بر خاک می نهند.(4)

7) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در تفسیر آیه: «وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْکَ» فرمود: اگر کتاب خداوند بر آنان تلاوت شود، خوشحال گردند و خود چون آن آیه را تلاوت کنند، از هراس و اندوه، چشمانشان آکنده از اشک شود. مقصود، علی بن ابی طالب علیه السلام است. در قرائت ابن مسعود چنین آمده است: «و الذی انزلنا الیک الکتاب هو الحق و من یؤمن به» [یعنی کسی که کتاب را به سوی تو فرو فرستادیم، او بر حق است و نیز کسی که به او ایمان آورد] مقصود، علی بن ابی طالب علیه السلام است که به آن ایمان آورد. «وَمِنَ الأَحْزَابِ مَن يُنكِرُ بَعْضَهُ» تأویلی که

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 367.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 367.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 367.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 367.

در شأن علی و آل محمد علیهم السلام نازل شده است را انکار کردند و به برخی از آن ایمان آوردند. اما مشرکان، همه قرآن را از ابتدا تا انتها انکار کردند و حتی منکر آن شدند که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست.(1)

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِکَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ(38) »

[و قطعاً پیش از تو (نیز) رسولانی فرستادیم و برای آنان زنان و فرزندانی قرار دادیم و هیچ پیامبری را نرسد که جز به اذن خدا معجزه ای بیاورد. برای هر زمانی کتابی است]

1) محمد بن یعقوب با سند خود از سهل، از حسن بن علی، از عبد الله بن ولید کِندی نقل می کند و می گوید: در دوران حکومت مروان به دیدار امام صادق علیه السلام رفتیم. امام پرسید: شما کیستید؟ عرض کردیم: از اهالی کوفه هستیم. فرمود: شهر کوفه، بیش از دیگر شهرها دوستداران ما را در خود جای داده است. به ویژه این گروه شما که خداوند، شما را به چیزی هدایت فرموده که مردم از آن غافلند. شما ما را دوست داشتید، در حالی که مردم از امر ما سرپیچیدند. شما ما را تأیید کردید، در حالی که دیگران ما را تکذیب کردند. بنابراین خداوند، زندگی و مرگ شما را چون زندگی و مرگ ما قرار دهد. من گواهی می دهم که پدرم می فرمود: فاصله میان شما و دیدن آن چه که چشمان شما را روشن کند و شادمان گردید، فقط به اندازه رسیدن نَفَس به این جاست- و با دِست به حلقش اشاره کرد- فرمود: خداوند متعال فرموده است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِکَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً» و ما ذُرّیّه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم.(2) این حدیث را شیخ در امالی با سند خود از عباس، از عبد الله بن ولید نقل کرده و آورده است: بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم و به ایشان سلام داده و مقابل حضرت نشستیم. از ما پرسید: کیستید؟ عرض کردیم: از کوفه و... بقیه حدیث

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 367.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 81، ح 38.

را ذکر کرده است.(1)

2) عیاشی از معاویه بن وهب نقل کرده است که: از او شنیدم که می فرمود: الحمد لله؛ نافع، غلام خانه عُمر که در خانه حَفصَه بود، (مهمانانی داشت) و گروه گروه برای دیدنش می آمدند و هیچ کس بر آنان عیب نمی گرفت و این کار را زشت نمی شمرد؛ اما اقوامی نزد ما می آیند تا پیوند خویش را با رسول الله صلی الله علیه و آله تحکیم بخشند، ولی هراسان و با ترس و لرز می آیند؛ چرا که بر آنان عیب می گیرند و این کارشان را زشت می شمارند؛ حال آن که خداوند فرموده است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلاً مِّن قَبْلِکَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً».

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز یکی از این پیامبران بود. خداوند برای او همسران و خانواده ای قرار داد. وانگهی، هیچ یک از پیامبران، چنین اهل بیتی نداشت تا به آنان ایمان آورد، آن چنان که اهل بیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به او ایمان آوردند. خداوند متعال با اعطای چنین اهل بیتی به پیامبر صلی الله علیه و آله، او را گرامی داشته است.(2)

3) بشیر دَهّان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند، هر چه را که به پیامبران پیشین داده، به محمد صلی الله علیه و آله نیز اعطا فرموده است. خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را بهره مند ساخت، همان طور که پیامبران پیش از وی را برخوردار نمود. سپس این آیه را قرائت کرد: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلاً مِّن قَبْلِکَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً».(3)

4) علی بن عمر بن ابان کلبی از امام صادق نقل می کند که فرمود: گواهی می دهم که پدرم می فرمود: بی گمان، فاصله زمانی میان شما و رسیدن به آن چه که مایه شادمانی و روشنی چشم شماست، به اندازه رسیدن نفس به این جاست- و حضرت به حلق خویش اشاره کرد- خداوند در قرآن فرموده است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلاً مِّن قَبْلِکَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً» پس ما ذرّیّه رسول خدا صلی الله علیه و

1- [1] - امالی، ج 2، ص 291.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 299، ح 52.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 299، ح 53.

آله هستیم.(1)

5) مفضّل بن صالح از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند بندگانش را به دو بخش تقسیم فرمود: گروهی را از بین برد و گروهی را باقی گذاشت. سپس این بخش از بندگان را به سه بخش تقسیم فرمود و دو سوم آنها را از بین برد و یک سوم آنها را باقی گذاشت. از میان این یک سوم، قریش را برگزید. آن گاه از میان قریش، فرزندان عبد المطّلب را برگزید و از میان پسران عبد المطّلب، رسول خدا صلی الله علیه و آله را اختیار کرد و ما ذرّیّه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم. اما اگر از مردم بپرسی که آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله ذرّیّه ای داشته است یا نه؟ منکر آن می شوند؛ در حالی که خداوند متعال فرموده است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلاً مِّن قَبْلِکَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً» ما ذرّیّه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستیم. راوی گوید: من عرض کردم: شهادت می دهم که شما ذرّیّه حضرت محمد صلی الله علیه و آله هستید. سپس به ایشان عرض کردم که: فدایت شوم! برای من دعا کنید که خداوند در دنیا و آخرت مرا همراه شما قرار دهد. سپس امام علیه السلام همین دعا را برای من کرد و من کف دست ایشان را بوسیدم.(2)

6) در روایت شعیب از امام باقر علیه السلام نقل شده است که: ما ذرّیّه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم. به خداوند قسم من نمی دانم آنان چرا با ما دشمنی می کنند؟ مگر نه این است که به خاطر خویشاوندی ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما دشمن هستند؟(3)

«يَمْحُو اللّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ(39) »

[خدا آن چه را بخواهد محو یا اثبات می کند و اصل کتاب نزد اوست]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 299، ح 54.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 230، ح 55.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 230، ح 56.

سالم، از حفص بن بختری و دیگران، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه: «یَمْحُو اللّهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ» فرمود: آیا خداوند چیزی جز آن چه را که ثابت بوده را محو می گرداند و آیا چیزی جز آن چه را که نبوده است، ثابت می گرداند.(1)

2) و نیز از وی، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربعی بن عبد الله، از فضیل بن یسار نقل می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: دانش بر دو نوع است: دانشی که نزد خداوند است و در خزانه غیب الهی است و احدی از مردم به آن آگاهی ندارد و دانشی که خداوند آن را به فرشتگان و پیامبران خود آموخته است. پس آن بخش از دانشی که به فرشتگان و پیامبرانش آموخته است، به وقوع خواهد پیوست. خداوند به خویش و فرشتگان و پیامبرانش نسبت دروغ نمی دهد. اما آن بخش از دانش الهی که در گنجینه و خزانه غیب خداوندی پنهان است، به هر اندازه که بخواهد از آن پیش می فرستد و هر اندازه که بخواهد به تأخیر می افکند و هر آن چه را که بخواهد، اثبات و مستقر می گرداند.(2)

3) و نیز از وی از تعدادی از شیعیان، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از خلف بن حمّاد، از عبد الله بن سنان، نقل کرده است که: وقتی که امام صادق علیه السلام بر ابو عباس (خلیفه عباسی) که در مکانی ما بین حیره(3) و کوفه قرار داشت و ابن شُبرُمه قاضی نیز او را همراهی می کرد وارد شد، از امام علیه السلام پرسید: قصد کجا کرده ای ای ابو عبد الله؟ امام فرمود: خواستم تو را ببینم. ابو عباس عرض کرد: خداوند، گام هایت را کوتاه کند. راوی گوید: سپس امام علیه السلام او را همراهی کرد. در بین راه، ابن شُبرمه از امام صادق علیه السلام پرسید: ای ابو عبد الله! امیر سؤالی از من پرسیده که چیزی برای پاسخ به او نداشتم، خواستم نظر شما را در این

1- [1] - کافی، ج 1، ص 113، ح 2.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 114، ح 4.
3- [3] - حیره: شهری در فاصله سه میلی کوفه است. «مجعم البلدان، ج 2، ص 328».

مورد بپرسم. امام فرمود: پرسش چیست؟ قاضی گفت: امیر پرسید: اولین نوشته ای که در روی زمین نگاشته شد کدام بوده است؟ امام فرمود: آری! خداوند متعال همه نسل و ذرّیّه آدم را در چشم بر هم زدنی در عالم ذرّ، به وی نشان داد. تک تک پیامبران و فرشتگان و مؤمنان و کافران را و چون به داود علیه السلام رسید، آدم پرسید: پروردگارا! این کیست که او را به نبوت و پیامبری برگزیده ای و بزرگش داشته و عمرش را کوتاه کرده ای؟ خداوند به آدم وحی فرمود که: این پسرت داود است، چهل سال عمر می کند. من اجل ها را معین کرده و رزق بندگان را در میان آنان تقسیم نموده ام؛ هر چه را بخواهم محو خواهم کرد و آن چه را که بخواهم تثبیت می کنم و امّ الکتاب، نزد من است. اگر می خواهی چیزی از عمرت بکاهی و بر عمر او بیفزایی، چنین می کنم. آدم عرض کرد: پروردگارا! من شصت سال از عمر خویش را به او دادم تا صد سال تمام بشود. خداوند متعال به جبرئیل و میکائیل و عزرائیل فرمود: کتباً از او پیمان بگیرید و بنویسید، زیرا که به زودی گفته خود را فراموش خواهد کرد. پس فرشتگان، نوشته ای نگاشتند و از او پیمان گرفتند و با بال هایشان که از جنس سرشت علیّین است، آن را مُهر کردند. فرمود: زمانی که آدم به احتضار درافتاد، فرشته مرگ نزد او آمد. آدم گفت: ای فرشته مرگ! چه شده که به این جا آمده ای؟ گفت: آمده ام که تو را قبض روح کنم. آدم گفت: هنوز شصت سال از عمر من باقی مانده است. فرشته مرگ گفت: آن شصت سال را به فرزندت، داود دادی. در این لحظه جبرئیل فرود آمد و پیمان کتبی که از او گرفته بودند را به او نشان داد. امام صادق علیه السلام فرمود: از همین روست که چون سندی به فرد مقروض نشان دهند، ذلیل شود. پس آن فرشته مرگ روح او را قبض کرد. (1)

4) ابن بابویه از محمد بن موسی بن متوکل- که خدایش بیامرزد- از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از مالک بن عطیّه، از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند متعال نام پیامبران و عمر آنان را بر آدم علیه السلام عرضه کرد. وقتی آدم چشمش به نام داود پیامبر افتاد، دید که فقط چهل سال در این دنیا عمر می کند. پس به پروردگار عرض کرد: پروردگارا! عمر داود چه اندک است و عمر من چه طولانی

1- [1] - کافی، ج 7، ص 378، ح 1.

است! پروردگارا! اگر من از عمر خودم سی سال به عمر داود بیافزایم، آیا برای داود ثبت می گردد؟ فرمود: آری، ای آدم! آدم عرض کرد: پس من از عمر خویش، سی سال به داود می بخشم. آن را برای داود اجرا کن و در پیش خویش ثبت گردان و از عمر من بکاه. امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند متعال سی سال به عمر داود افزود و آن را برای او ثبت کرد و این امر، نزد خداوند، از پیش ثبت شده بود. خداوند در همین زمینه فرموده است: «يَمْحُو اللّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» فرمود: خداوند آن مقدار از عمری که برای آدم ثبت کرده بود را محو کرد و کاهش داد و آن چه را که برای داود ثبت نشده بود، ثبت فرمود. حضرت فرمود: چون عمر آدم سپری شد، فرشته مرگ بر او فرود آمد تا روحش را بگیرد. آدم گفت: ای فرشته مرگ! از عمر من هنوز سی سال باقی است! فرشته مرگ به او گفت: ای آدم! مگر آن را به داود پیامبر اختصاص ندادی و از عمر خویش نکاستی، آن گاه که نام پیامبران نسل تو و عمر ایشان بر تو عرضه می شد و تو در آن روز در وادی رَوحاء بودی؟ حضرت فرمود: آدم گفت: مرا چیزی به خاطر نیست. فرشته مرگ گفت: ای آدم! راه انکار در پیش مگیر. مگر از خداوند درخواست نکردی که آن را برای داود بنگارد و از عمر تو بکاهد و خداوند نیز آن را برای داود در زَبور ثبت کرد و نگاشت و از عمر تو در ذِکر کاست؟ آدم گفت: باید تأمّل کنم تا آن را به خاطر آورم.

امام باقر علیه السلام فرمود: آدم، راستگو بود، نه به خاطر می آورد و نه قصد انکار داشت. به همین روی، از آن پس خداوند متعال، بندگان خود را فرمان داد که اگر وامی به یکدیگر دادند و یا داد و ستد کردند، زمانی را که مورد نظر است، بنویسند، چرا که آدمی فراموشکار است و در اموری که علیه خویش پیمان بسته، راه انکار را در پیش می گیرد.(1)

5) علی بن ابراهیم از پدرش، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از عبد الله بن مُسکان از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: چون شب قدر فرا رسد، فرشتگان و جبرئیل و نگارندگان به آسمان دنیا فرود می آیند و قضای الهی در آن سال را می نویسند. پس اگر پروردگار بخواهد چیزی را پیش آورد یا پس

1- [1] - علل الشرایع، ج 2، ص 273، باب 341، ح 1.

فرستد یا چیزی را بکاهد و یا بر چیزی بیفزاید، به فرشتگان دستور می دهد تا آن چه را که خود خواسته است، محو کنند و آن چه را که اراده کرده است، تثبیت کنند. عرض کردم: آیا اندازه و مقدار هر چیزی نزد خداوند، تثبیت گشته است؟ فرمود: آری. عرض کردم: پس آن گاه چه دگرگونی رخ خواهد داد؟ فرمود: پیراسته است خداوند متعال، هر آن چه را که خداوند تبارک و تعالی اراده فرماید، همان خواهد شد.(1)

6) شیخ در امالی از استادش- که خدایش رحمت کند- از محمد بن محمد، از ابو الحسن احمد بن محمد بن حسن بن ولید، از پدرش، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام راجع به شب قدر پرسیدند. فرمود: فرشتگان و جبرئیل و نگارندگان به آسمان دنیا فرود می آیند. پس رخدادهایی که در آن سال روی خواهد داد و آن چه را که بندگان به آن مبتلا می گردند، می نگارند و همه امور، منوط به مشیّت ذات باری تعالی است و هر آن چه را که بخواهد، پیش می فرستد و آن چه را که بخواهد، پس می فرستد و پروردگار، خود فرموده است: «یَمْحُو اللّهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْکِتَابِ».(2)

7) و نیز از وی، از گروهی از شیعیان، از ابو مفضّل، از ابراهیم بن عبد الصمد بن موسی هاشمی در سامرّا، از عبد الصمد بن موسی، از عمویش عبد الوهّاب بن محمد بن ابراهیم، از پدرش محمد بن ابراهیم نقل می کند که ابو جعفر منصور عباسی، کسی را در پی امام جعفر صادق علیه السلام فرستاد و دستور داد که فرش هایی را بگسترانند و امام را در کنار خود نشاند و سپس گفت: محمد را پیش من بیاورید، مهدی را پیش من بیاورید و این جملات را تکرار می کرد. به منصور گفتند: اکنون خواهد آمد ای امیرالمؤمنین! سبب تأخیر او آن است که بخور می دهد. چیزی نگذشت که مهدی رسید و پیش از او بوی بخور به مشام آمد. منصور عباسی پیش امام آمد و گفت: ای ابو عبد الله! راجع به صله رحم، حدیثی برای من بگو و آن را بازگو تا مهدی بشنود. فرمود: بله. پدرم، از پدرش، از جدّش، از امام علی

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 368.
2- [2] - امالی، ج 1، ص 59.

علیه السلام نقل کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آدمی آن گاه که صله رحم کند و سه سال از عمرش باقی مانده باشد، خداوند متعال عمر او را به سی سال افزایش دهد و اگر قطع رحم کند و سی سال از عمرش باقی مانده باشد، خداوند آن را به سه سال تقلیل دهد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» منصور عرض کرد: این حدیث، نیکو بود ای ابو عبد الله! ولی آن نبود که من در نظر داشتم. امام صادق علیه السلام فرمود: بله. پدرم، از پدرش، از جدّش، از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: صله رحم، خانه ها را آبادان و عمرها را افزون می گرداند، هر چند، اهل آن نیکوکار نباشند. منصور عرض کرد: این حدیثی نیکوست ای ابو عبد الله! ولی آن نبود که من در نظر داشتم. امام فرمود: بله، پدرم از پدرش، از جدّش، از علی علیه السلام روایت کرد که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: صله رحم، حساب را آسان می گرداند و از مرگ بد، باز می دارد. منصور عرض کرد: بله، مراد من همین حدیث بود.(1)

8) عیاشی از علی بن عبد الله مروان، از ایوب بن نوح، از امام حسن عسکری علیه السلام نقل می کند که در مدینه و در حضور ایشان بودم که بدون مقدّمه و قبل از این که سؤالی از ایشان بپرسم، فرمود: ای ایوب! خداوند، پیامبری را به پیامبری برنگزید، مگر این که سه عهد از وی ستاند: اول این که شهادت دهد که هیچ معبودی جز الله جلّ جلاله نیست و دوم آن که همتایانی برای خداوند نگیرد و سوم آن که بر این باور باشد که قضا و قدر، تنها به دست خداوند است و هر آن چه را که بخواهد، پیش فرستد و هر آن چه را که اراده کند، پس فرستد. اما چون اختلافی در میانشان افتد، پیوسته در میانشان خواهد بود تا آن که صاحب الامر علیه السلام قیام کند.(2)

9) محمد بن مسلم از ابو عبد الله، امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرموده است: خداوند کسی را به پیامبری برنگزید، مگر آن که سه عهد از وی بستاند: اقرار به عبودیت و بندگی برای خداوند، واگذاشتن همتایان برای خدا و باور این که

1- [1] - امالی، ج 2، ص 94.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 230، ح 57.

خداوند، هر آن چه را که بخواهد، پیش افکند و هر چه را که بخواهد، پس فرستد.(1)

10) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت می کند که از ایشان درباره شب قدر پرسیدم. فرمود: فرشتگان و نگارندگان به آسمان دنیا فرود می آیند و رخدادهای آن سال را و آن چه را که بندگان به آن مبتلا می گردند، می نگارند و همه امور، منوط به مشیت ذات باری تعالی است. هر چیز، بسته به اراده اوست. پس آن چیز را که بخواهد پیش می افکند و آن چیز را که بخواهد، پس می فرستد. اوست که محو می کند و ایجاد می کند و امّ الکتاب نزد اوست.(2)

11) زراره از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: امام زین العابدین علیه السلام می فرمود: اگر یک آیه در قرآن نمی بود، آن چه تا روز قیامت اتفاق می افتد را برای شما می گفتم. خدمتشان عرض کردم: کدام آیه؟ فرمود: این فرموده پروردگار: «يَمْحُو اللّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ».(3)

12) جمیل بن دَرّاج از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه «يَمْحُو اللّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» فرمود: مگر به غیر از این است که خداوند، آن چه را که نبوده، تثبیت می فرماید و آن چه را که بوده است، محو می کند؟ !(4)

13) فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند متعال هر چیز را که بوده و خواهد بود، در کتاب ثبت فرموده است و همه چیز در مقابل پروردگار گذاشته شده و آن را می بیند. پس آن چه را که بخواهد، پیش می افکند و آن چه را که اراده نماید، پس می فرستد، آن چه را که بخواهد، محو سازد و با آن چه را که بخواهد، هستی می دهد و اگر نخواهد، هستی نخواهد یافت.(5)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 231، ح 58.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 231، ح 59.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 231، ح 60.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 231، ح 61.

5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 231، ح 62.

14) حُمران می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: معنای «یَمْحُو اللّهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْکِتَابِ» چیست؟ فرمود: ای حُمران! وقتی شب قدر فرا می رسد و فرشتگان نگارنده به آسمان دنیا فرود می آیند، تمامی رخدادهای آن سال را می نگارند. پس اگر خداوند بخواهد چیزی را پیش می فرستد یا پس می افکند یا از آن می کاهد یا به آن می افزاید. به فرشته دستور می دهد آن چه را که خدا می خواهد، محو نماید و هر آن چه را که خدا می خواهد، تثبیت کند. گفت: در آن هنگام به ایشان عرض کردم: پس هر آن چه که رخ خواهد داد در کتابی نزد خداست؟ فرمود: آری. عرض کردم: این چنین و آن چنان شود و سپس آن حوادث، رخ دهد تا سال به آخر برسد؟ فرمود: آری. عرض کردم: پس چه چیزی به دست خداوند خواهد بود؟ فرمود: پیراسته و منزه است خدای! سپس خداوند متعال هر آن چه را که اراده فرماید، ایجاد می کند.(1)

15) فضیل می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: علم بر دو نوع است: علمی که خداوند به فرشته ها و رسولان و پیامبران خود آموخته و علمی که نزد خداوند در خزانه غیب وجود دارد و کسی از آن آگاه نشده است. هر آن چه را که خداوند اراده فرماید، در آن ایجاد می کند.(2)

16) فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند متعال کتابی را نگاشته که در آن همه اخبار را، اعم از آن چه که بوده و خواهد بود، گنجانده است و آن را در مقابل خویش نهاده و هر چه را اراده فرماید، پیش افکند و هر چه را بخواهد، به تأخیر افکند. آن چه را بخواهد، محو می سازد و تثبیت می گرداند. آن چه را که بخواهد، هست می شود و آن چه را که نخواهد، نیستی می گیرد.(3)

17) فضیل گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: برخی از امور، ناگزیر و اجتناب ناپذیر و حتمی هستند و برخی از امور، بسته به اراده الهی است و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 231، ح 63.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 232، ح 64.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 232، ح 65.

به مشیت او منوط است؛ در این میان، هر آن چه را که بخواهد، پیش می افکند و آن چه را که بخواهد، تثبیت می گرداند و کسی را از این علم موقوف، آگاهی نیست. پس آن چه پیامبران آورده اند، بوده است. او نه به خویشتن نسبت دروغ می دهد و نه به پیامبران و فرشتگان خویش.(1)

18) ابو حمزه ثمالی روایت می کند که امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: ای ابو حمزه! اگر ما در باره چیزی به تو گفتیم که از این جا می آید و از همان جا آمد، بی گمان این خداست که هر آن چه بخواهد، انجام می دهد. اگر ما امروز سخنی را با تو در میان گذاشتیم و فردا خلاف آن را گفتیم، بدان چنین است که خداوند، هر آن چه را بخواهد، محو سازد و هر آن چه را بخواهد، تثبیت کند.(2)

19) حماد بن عیسی از ربعی، از فضیل بن یسار نقل می کند که شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: علم بر دو نوع است: علمی که نزد خداوند است و در خزانه غیب اوست. هیچ یک از مخلوقات را از آن آگاهی نبوده است. و دیگر، علمی است که آن را به فرشتگان، رسولان و پیامبران خود آموخت. پس آن علم را که به فرشتگان و پیامبران آموخت، علمی است که رخ خواهد داد. خداوند، نه به خود و نه به فرشتگان و نه به پیامبران خویش نسبت دروغ نمی دهد. علمی است که نزد او مخزون است و آن چه را که بخواهد، پیش می افکند و آن چه را که بخواهد، پس می فرستد و آن چه را که اراده کند، محو می سازد و چیزی را که اراده کند، تثبیت می گرداند.(3)

20) از عَمرو بن حَمِق نقل شده است که گفت: چون بر تارک علی علیه السلام ضربه شمشیر زدند، نزد او رفتم. به من فرمود: ای عمرو! من از میان شما خواهم رفت. سپس فرمود: یک سال تا هفتاد سال، بلا خواهد بود. حضرت این جمله را سه بار تکرار فرمود. عرض کردم: آیا بعد از این بلا، آسایش و راحتی خواهد بود؟ امام پاسخ را نگفت و از هوش رفت. امّ کلثوم گریست و امام به هوش

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 232، ح 66.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 233، ح 67.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 233، ح 68.

آمده و فرمود: امّ کلثوم! مرا آزار نده، اگر تو نیز آن چه را که من می بینم، ببینی، گریه نمی کنی؛ فرشتگان از هفت آسمان پشت سر یکدیگر و پیامبران در پشت سر فرشته ها حضور دارند و این حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که دست مرا گرفته و می فرماید: ای علی! شتاب کن، چرا که آن چه پیش روی توست، بسی والاتر است از آن چه در آن به سر می بری. عرض کردم: پدر و مادرم فدایت! به من فرمودی که تا هفتاد سال، بلا خواهد بود. آیا بعد از هفتاد سال آسایش و گشایشی در کار خواهد بود؟ فرمود: آری، ای عمرو! همیشه بعد از هر گرفتاری، آسایشی خواهد بود و «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ».(1)

21) ابو حمزه ثمالی گوید: خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم: علیعلیه السلام می فرمود: تا هفتاد سال، بلا خواهد بود و بعد از هفتاد سال، رفاه و آسایش است. الآن هفتاد سال گذشته و برای آنان خبری از آسایش نیست! امام باقر علیه السلام فرمود: ای ثابت! خداوند متعال زمان آن را در همان هفتاد سال مشخص فرموده بود، ولی هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، خشم پروردگار بر اهل زمین شدت گرفت؛ بنابراین آن را تا یکصد و چهل سال به تأخیر افکند. ما سخن خویش را به شما گفتیم و شما نیز حدیث ما را در میان مردم پراکنده کردید و از رازهای پنهان پرده برداشتند. پس خداوند، آن را به تأخیر افکند و برای آن بلا در نزد ما، زمان مشخص تعیین نفرمود. سپس فرمود: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ».(2)

22) ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: خداوند متعالهرگاه نابودی قومی را اراده فرماید، به فلک دستور می دهد و او نیز با شتاب بیشتری برای آنان چرخیدن می گیرد. پس کاهش عمر آنان، این چنین حاصل می شود. اما هرگاه خداوند متعال، ماندگاری قومی را اراده کند، به فلک دستور می دهد و او نیز از شتاب خویش می کاهد و دوران آنان به کندی پیش می رود و در نتیجه، افزایش و زیادتی که درباره آنان اراده کرده است، پیش می آید. بنابراین هرگز چنین حقایقی را منکر نشوید؛ زیرا که خداوند هر چه را بخواهد محو

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 233، ح 69.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 233، ح 70.

می سازد و یا اثبات می کند و اصل کتاب نزد اوست «یَمْحُو اللّهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْکِتَابِ».(1)

23) ابن سِنان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند متعال هر آن چه را که بخواهد، پیش فرستد یا به تأخیر افکند و یا محو می کند و یا تثبیت می نماید و امّ الکتاب نزد اوست. و نیز فرمود: هر امری را که اراده فرماید، قبل از آن که آن را انجام دهد، در علم او وجود دارد. هیچ چیزی برای او جلوه نمی کند، مگر آن که در علم او بوده است. بی گمان، چیزی در نظر خدا جلوه نمی کند که پیش از آن، جهل و نادانی بوده باشد.(2)

24) ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند تبارک و تعالی، سایه هایی از فرشتگان را بر آدم فرود آورد و آدم در سرزمینی بود به نام «رَوحاء» که بین طائف و مکّه قرار دارد؛- حضرت ادامه داد:- سپس دستی بر پشت آدم کشید و بر سر نسل او که در عالم ذرّ بودند، فریاد کشید. – فرمود:- به طوری که تمامی فرزندان آدم چونان بوته های نخل که از دل خاک سر برمی کشند، از پشت آدم بیرون آمدند و بر لبه آن درّه جمع شدند. خداوند متعال به آدم علیه السلام فرمود: نگاه کن، چه می بینی؟ آدم علیه السلام عرض کرد: ذرّات زیادی را بر لبه درّه می بینم. خداوند متعال فرمود: ای آدم! اینان ذرّیّه و نسل توآند که آنان را از پشت تو بیرون آوردم تا بر ربوبیّت خویش و نبوت محمد صلی الله علیه و آله پیمان بگیرم؛ آن چنان که در آسمان از ایشان پیمان گرفتم. آدمعرض کرد: خدایا! این همه را چگونه در پشت من گنجانیدی؟! خداوند متعال فرمود: ای آدم! به لطف سر پنجه صُنع و نیروی نافذ خویش. آدم عرض کرد: در این پیمان از آنان چه می خواهی؟ خداوند فرمود: این که بر من شرک نیاورند. آدم پرسید: پروردگارا! آن دسته از فرزندان من که فقط تو را بپرستند و اطاعت نمایند، چه پاداش خواهند دید؟ فرمود: آنان را در بهشت خویش اِسکان دهم. آدم عرض کرد: آن کس که نافرمانی و عِصیان تو کند، با وی چه می کنی؟ و کیفر او چگونه می دهی؟ فرمود: او را در آتش خویش ساکن می کنم. آدم پرسید:

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 234، ح 71.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 234، ح 72.

پروردگارا! به حق و عدل بین آنان حکم فرمودی؛ البته ایشان همه تو را عصیان خواهند کرد، اگر تو ایشان را از گناه نگاه نداری. امام باقر علیه السلام فرمود: از آن پس، پروردگار متعال، نام پیامبران را بر آدم عرضه کرد و مقدار عمر آنان را بیان فرمود تا آن که به نام داود پیامبر علیه السلام رسید. آدم از عمر او که چهل سال بود، در شگفت ماند. از خداوند پرسید: پروردگارا! عمر داود، چه اندک و عمر من چه بسیار است! پروردگارا! آیا اگر من از عمر خویش، سی سال بر عمر داود بیفزایم، بر عمر او خواهی افزود؟ خداوند فرمود: بله، ای آدم! بنابراین من از عمر خویش، سی سال بر عمر او افزودم و تو نیز این زیادت را بر عمر او بگذار و آن را نزد خود نگاشته کن و از عمر من بکاه.

فرمود: خداوند تبارک و تعالی سی سال از عمر آدم را به داود داد و آن را اثبات فرمود و این پیشتر نزد خداوند، اثبات نبود. از عمر آدم، سی سال را محو کرد و این سی سال، نزد خداوند برای آدم، اثبات بود. امام باقر علیه السلام فرمود: از همین روست که خداوند فرمود: «يَمْحُو اللّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» امام فرمود: پس خداوند، آن چه را که به نام آدم به ثبت رسیده بود، محو کرد و آن چه را که به نام داود اثبات نشده بود، اثبات کرد.

فرمود: وقتی اجل آدم فرا رسید، فرشته مرگ نزد او فرود آمد تا روحش را قبض کند. آدم به او گفت: ای فرشته مرگ! سی سال از عمر من باقی است.

فرشته مرگ گفت: مگر آن را به فرزندت داود پیامبر نبخشیدی و از عمر خویش نکاستی، آن گاه که خداوند، نام پیامبران از نسل خودت را برایت عرضه فرمود و مقدار عمر آنان را برای تو بیان نمود و تو در آن روز در وادی «رَوحاء» بودی؟! آدم گفت: ای فرشته مرگ! من این را از خاطر برده ام. فرشته مرگ به او گفت: ای آدم! به وادی نادانی مرو. مگر از پروردگار متعال درخواست نکردی که آن سی سال را به عمر داود بیفزاید و از عمر تو بکاهد؟ پس آن را به عمر او افزود و در زَبور ثبت کرد و همان را از عمر تو کاست و از ذِکر محو کرد. آدم گفت: نگاشته را بیاور تا بر آن یقین یابم.

امام باقر علیه السلام فرمود: آدم، صادق بود. او چیزی را به خاطر نمی آورد و قصد انکار نداشت. و باز امام باقر علیه السلام فرمود: از آن تاریخ

به بعد، خداوند متعال، بندگان خود را فرمود که چون به یکدیگر وام دهند یا معامله ای کنند که تا

ص:461

زمان مشخصی امتداد می یابد، باید آن را بنگارند؛ چرا که آدمی فراموشکار است و عهدی را که علیه خود بسته انکار می کند.(1)

25) عمار بن موسی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که وقتی درباره آیه: «يَمْحُو اللّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» سؤال کردند، فرمود: آن کتاب، کتابی است که خداوند هر آن چه را که بخواهد از آن محو می کند و هر آن چه را که بخواهد در آن اثبات می کند. از جمله آن چه محو می کند، دعایی است که قضا و تقدیر را محو می گرداند. بر آن دعا چنین نگاشته شده است: «آن چه که تقدیر محو می گرداند» چنین نگاشته اند تا چون دعا به امّ الکتاب انتقال یابد، برای محو تقدیر به چیزی نیازمند نباشد.(2)

26) حسن بن زید بن علی از جعفر بن محمد از پدرش علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: اگر کسی با خویشاوندان خود پیوند برقرار کند و صله رحم به جا آورد و سه سال از عمرش باقی مانده باشد، خداوند، عمر او را به سی سال امتداد می دهد و اگر فردی سی و سه سال از عمرش مانده باشد، چون قطع رحم کند، خداوند، عمر او را به سه سال یا کمتر کاهش می دهد. حسین بن زید گفت: امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت می فرمود: «يَمْحُو اللّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ».(3)

27) نویسنده کتاب «الثاقب فی المناقب» از ابو هاشم جعفر می گوید: محمد بن صالح ارضی از ابو محمد یعنی امام حسن عسکری درباره این فرموده خداوند تبارک و تعالی که: «يَمْحُو اللّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» پرسید. امام فرمود: مگر جز این است که خداوند آن چه را که وجود داشته است، محو می نماید و آن چه را که نبوده است، اثبات می کند؟ من با خود گفتم: این برخلاف سخن هشام است که: خداوند به چیزی علم ندارد، مگر آن که آن چیز وجود پیدا کند. پس امام حسن عسکری علیه السلام به من نگریست و فرمود: خداوند متعال، جبار

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 234، ح 72.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 236، ح 75.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 236، ح 76.

است. دانای به تمامی چیزها پیش از هستی یافتن آنهاست. او آفریننده است، آن گاه که آفریده ای نبود. او پروردگار (ربّ) است، پیش از آن که پرورش یافته ای (مربوب) باشد. او قادر است، پیش از آن که کسی که قدرت بر او نفوذ یابد (مقدور علیه) پای به عرصه وجود نهاده باشد. عرض کردم: گواهی می دهم که تو حجت خدایی و ولیّ او هستی به عدالت. بی گمان، تو بر شیوه امیر مؤمنانی.(1)

«أَوَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّا نَأْتِى الأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللّهُ...وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ (42) »

«أَوَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّا نَأْتِى الأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللّهُ يَحْكُمُ لاَ مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ(41) وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلِلّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ (42) »

[آیا ندیده اند که ما (همواره) می آییم و از اطراف این زمین می کاهیم و خداست که حکم می کند. برای حکم او باز دارنده ای نیست و او به سرعت حسابرسی می کند* و به یقین کسانی که پیش از آنان بودند، نیرنگ کردند؛ ولی همه تدبیرها نزد خداست. آن چه را که هر کسی به دست می آورد، می داند و به زودی کافران بدانند که فرجام آن سرای از کیست]

1) محمد بن یعقوب از تعدادی از شیعیان، از احمد بن محمد، از محمد بن علی، از کسی که نام او را برده، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که علی بن حسین علیه السلام فرمود: آیه ای است در قرآن که موجب شده است که جان خویش را در پنجه سخاوت نهم و شتاب مرگ یا کشته شدن را بخواهم و آن این آیه است: «أَوَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّا نَأْتِى الأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» که منظور، فقدان دانشمندان باشد.(2)

2) طبرسی از امام صادق علیه السلام روایت می کند: زمین را با رفتن علما و فقهای آن و بهترین مردمانش می کاهیم.(3)

1- [1] - الثاقب فی المناقب، ص 566، ح 507.
2- [2] - کافی، ج1، ص 30، ح 6.
3- [3] - مجمع البیان، ج 6، ص 52.

3) ابن شهر آشوب از تفسیر وَکیع و سُفیان و سُدّی نقل کرده است که ابو صالح عبد الله بن عمر این آیه را تلاوت کرد: «أَوَلَمْ یَرَوْاْ أَنَّا نَأْتِی الأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» که مقصود روزی است که امیر مؤمنان علیه السلام در آن کشته شد و فرمود: ای امیر مؤمنان! تو قسمت اعظم دانش بودی و امروز، دانش اسلام ناقص شد و ستون ایمان از بین رفت.(1)

4) زعفرانی از مُزَنی، از شافعی، از مالک، از سُدّی، از ابو صالح نقل می کند که گفت: زمانی که علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شد، ابن عباس گفت: امروز روزی است که دانش از سرزمین مدینه کاسته شد. سپس گفت: مقصود از نقصان زمین، کاستی علما و نیکوترین مردمان آن است. بی گمان، خداوند، دانش را از سینه مردان برنمی گیرد، ولی با قبض روح دانشمندان، دانش را برمی گیرد تا زمانی که دانشمندی باقی نماند و آن گاه، مردم، افراد نادان را به ریاست خود برمی گزینند. آن نادانان نیز در مقام پرسش قرار می گیرند و بی آن که علم داشته باشند، فتوا می دهند؛ پس هم خود به گمراهی می افتند و هم دیگران را به گمراهی می کشانند.(2)

5) ابن بابویه در کتاب مَن لایَحضُرُهُ الفقیه در حدیثی مُرسَل به نقل از امام صادق علیه السلام می گوید که از ایشان درباره این فرموده خدای عزّ و جلّ پرسیدند: «أَوَلَمْ یَرَوْاْ أَنَّا نَأْتِی الأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» فرمود: منظور، فقدان دانشمندان است.(3)

6) علی بن ابراهیم در معنای همین آیه گفت: مقصود، مرگ دانشمندان است، در توضیح این آیه گفت: «وَاللّهُ یَحْکُمُ لاَ مُعَقِّبَ لِحُکْمِهِ» یعنی هیچ مدافعی ندارد. و در توضیح آیه: «وَقَدْ مَکَرَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ فَلِلّهِ الْمَکْرُ جَمِیعًا» گفت: مقصود از مکر از جانب پروردگار، همانا عذاب الهی است «وَسَیَعْلَمُ الْکُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَی الدَّارِ» یعنی ثواب و اجر قیامت.(4)

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 308.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 308.
3- [3] - من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 118، ح 560.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 368.

«وَیَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُواْ لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ کَفَی بِاللّهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ(43) »

[و کسانی که کافر شدند می گویند: تو فرستاده نیستی. بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از افرادی که نام او را ذکر کرده، همگی از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از برید بن معاویه روایت می کند که به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مفهوم «کَفَی بِاللّهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ» چیست؟ فرمود: مقصود از آن، ما هستیم و علی علیه السلام اولین ماست و برترین و بهترین ما بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله است.(1)

2) و نیز از او از احمد بن محمد، از محمد بن حسن، از عبّاد بن سلیمان، از پدرش، از سَدیر نقل کرده است که گفت: من و ابو بصیر و یحیی بزّاز و داود بن کثیر در مجلس امام صادق علیه السلام منتظر حضور ایشان بودیم. ناگهان دیدیم امام با حالتی ناراحت و خشمگین به مجلس وارد شد و فرمود: در عجب هستم از مردمی که می پندارند ما دانای علم غیب هستیم، در حالی که جز خداوند متعال هیچ کس علم غیب را نمی داند. من روزی خواستم کنیزم را ادب کنم، از دست من گریخت و من نمی دانستم در کدام یک از اتاق های خانه پنهان شده است.

سدیر گفت: چون امام از مجلس خویش برخاست و به اندرونی رفت، من و ابو بصیر و میسّر، نزد ایشان رفته و به ایشان عرض کردیم: فدایتان شویم! ما در مجلس شما حضور داشتیم و شنیدیم شما در مورد کنیزتان چنین و چنان فرمودید. ما به خوبی می دانیم که شما دانشی وافر و علمی بسیار دارید، اما نسبت دانستن علم غیب را به شما نمی دهیم. امام فرمود: ای سدیر! مگر قرآن را نخوانده ای؟ عرض کردم: چرا. فرمود: آیا در آن آیاتی که از قرآن خوانده ای تا به حال، این آیه را ندیده ای: «قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ»(2) [کسی که نزد او دانشی از کتاب (الهی) بود، گفت: من آن را پیش از آن که چشم

1- [1] - کافی، ج 1، ص 179، ح 6.

2- [2] - نمل/ 40.

خود را بر هم زنی، برایت می آورم]. عرض کردم: فدایتان شوم! این آیه را خوانده ام. فرمود: آیا می دانی که آن شخص، که بود و علمی که از علم کتاب در اختیار داشته، به چه میزان بوده است؟ عرض کردم: مرا از آن آگاه سازید. فرمود: به اندازه یک قطره آب در دریای اَخضَر. پس این مقدار کجا و همه علم کتاب کجا؟! عرض کردم: فدایت شوم! چقدر اندک است! امام فرمود: ای سدیر! این دانش چقدر فراوان خواهد بود اگر خداوند متعال آن را به دانشی که تو را از آن آگاه خواهم ساخت، نسبت بدهد. ای سدیر! آیا در آن چه از قرآن خوانده ای، تاکنون به این آیه برخورد کرده ای؟: «قُلْ کَفَی بِاللّٰهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ» عرض کردم: این آیه را خوانده ام، فدایت شوم! فرمود: آیا آن کس که همه علم کتاب را در اختیار داشته باشد، داناتر است یا آن کس که بخشی از علم کتاب را بداند؟ عرض کردم: خیر، بلکه آن کس که همه علم کتاب را داشته باشد، داناتر است. سپس امام علیه السلام به سینه خویش اشاره فرموده و گفتند: همه علم کتاب به خدا قسم نزد ما است، همه علم کتاب، به خدا قسم نزد ما است.(1)

این روایت را صفار در بصائر الدرجات با تغییری ناچیز و با اندکی زیاده و نقصان نقل کرده است.(2)

3) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: آن کسی که علم کتاب نزد اوست، امیر مؤمنان علیه السلام است. و از ایشان سؤال شد چه کسی داناتر است؟ کسی که بخشی از علم کتاب نزد اوست، یا کسی که همه علم کتاب نزد اوست؟ فرمود: دانش کسی که بخشی از علم کتاب را دارد، نسبت به کسی که همه علم کتاب را می داند، چونان پشه ای است که با بال های خود از آب دریا برگیرد. و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: بدانید دانشی که آدم علیه السلام با خود از آسمان به زمین آورد و همه علومی که پیامبران از آغاز تا خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله به آن فضیلت داده شده اند، همگی در عترت (اهل بیت) خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله وجود

1- [1] - کافی، ج 1، ص 200، ح 3.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 209، باب 1، ح 3.

دارد.(1)

4) محمد بن صفار، از یعقوب بن یزید، از حسن بن علی بن فضّال، از عبد الله بن بکیر، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که: من در حضور ایشان بودم که کسی راجع به حضرت سلیمان ودانش و قدرتی که خداوند به او عطا فرموده بود، سخن به میان آورد. امام به من فرمود: به سلیمان بن داود چه چیزی عطا شد؟ وی تنها حرفی از حروف اسم اعظم پروردگار را می دانست. اما این که خداوند درباره اش فرموده است: «قُلْ کَفَی بِاللّهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ» به خداوند قسم، علی علیه السلام بود که علم کتاب را می دانست. من عرض کردم: فدایتان شوم! به خدا سوگند، راست گفتید.(2)

5) و نیز از وی، از احمد بن موسی، از حسن بن موسی خشّاب، از عبد الرحمن بن کثیر هاشمی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ»(3) [کسی که نزد او دانشی از کتاب (الهی) بود، گفت: من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی، برایت می آورم] راوی گوید: امام صادق علیه السلام انگشتان خود را باز کرده و روی سینه خود نهاد و فرمود: به خدا قسم! همه علم کتاب نزد ما است.(4)

6) و نیز از وی، از محمد بن حسین، از نضر بن شعیب، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که: شنیدم امام در تفسیر این آیه: «وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ» فرمود: آن کسی که علم کتاب نزد اوست، علی بن ابی طالب علیه السلام است.(5)

7) و نیز از وی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از جابر نقل کرده است که گفت: ابو جعفر امام باقر علیه السلام درباره این آیه: «قُلْ کَفَی بِاللّهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ» فرمود:

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 368.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 209، باب 1، ح 1.
3- [3] - نمل/ 40.

4- [4] - بصائر الدرجات، ص 209، باب 1، ح 2.
5- [5] - بصائر الدرجات، باب 1، ح 19.

وی علی بن ابی طالب علیه السلام است.(1)

8) و نیز از وی، از محمد بن حسین و یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از برید بن معاویه نقل کرده است که گفت: خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم: «قُلْ کَفَی بِاللّهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ».

فرمود: مقصود از این آیه، ما هستیم و علی علیه السلام اولین ما و برترین ما و بهترین ما، بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.(2)

9) و نیز از وی، از احمد بن محمد، از برقی، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از یکی از شیعیان نقل کرده است که گفت: در مسجد در نزد امام باقر علیه السلام بودم و با ایشان صحبت می کردم که یکی از فرزندان عبد الله بن سلام از کنار ما عبور کرد. عرض کردم: فدایت شوم! این پسر همان کسی است که مردم درباره وی می گویند: او علم کتاب را می داند. فرمود: خیر. آن کسی که وصف او را آوردی، علی بن ابی طالب علیه السلام است که درباره او پنج آیه فرو فرستاده شد که یکی از آنها آیه: «قُلْ کَفَی بِاللّهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ»(3) می باشد.

10) و نیز از وی از، عبد الله بن محمد، از کسی که برای او روایت کرده، از حسن بن علی بن نعمان از محمد بن مروان، از فضیل بن یسار، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در توضیح آیه: «قُلْ کَفَی بِاللّهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ» فرمود: این آیه راجع به علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. او عالم و دانشمند این است، بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله دانست.(4)

11) و نیز از وی، از ابو الفضل علوی، از سعید بن عیسی کُرَیزی بصری، از ابراهیم بن حَکَم بن ظُهَیر، از پدرش، از شریک بن عبد الله از عبد الاعلی ثعلبی، از ابو تَمّام، از سلمان فارسی- که خدایش بیامرزد- از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است که در توضیح این فرموده پروردگار متعال: «قُلْ کَفَی بِاللّهِ شَهِیدًا بَیْنِی

1- [1] - بصائر الدرجات، باب 1، ح 4.

2- [2] - بصائر الدرجات، ص 211 ، باب 1، ح 11.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 211، باب 1، ح 11.
4- [4] - بصائر الدرجات، ص 212، باب 1، ح 11.

وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» فرمود: من همان هستم که علم کتاب نزد اوست و خداوند، او را تأیید کرده و در وصایت (جانشینی) به او «وسیله» اعطا فرموده است. پس امت او نباید از تمسک به «وسیله» برای تقرب به سوی او و به سوی خداوند، غفلت ورزند. پس خداوند فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَابْتَغُواْ إِلَيهِ الْوَسِيلَةَ»(1)-(2) [ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و به او (توسل و) تقرب جویید]

12) ابن بابویه از محمد بن موسی بن متوکل، از محمد بن یحیی عطّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از عَمرو بن مُغَلِّس، از خَلَف، از عطیه عَوفی، از ابو سعید خُدری، نقل می کند که: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آیه: «قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ»(3) [کسی که نزد او دانشی از کتاب (الهی) بود] پرسیدم، فرمود: مقصود از این آیه، وصی برادرم، سلیمان فرزند داود علیه السلام است. عرض کردم: ای رسول خدا! (صلی الله علیه و آله) پس آیه شریفه: «قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا بَيْنِى وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» راجع به کیست؟ فرمود: مقصود از این آیه، برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام است.(4)

13) عیاشی از برید بن معاویه عجلی نقل کرده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مقصود از آیه: «قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا بَيْنِى وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» چیست؟ فرمود: مقصود، ما هستیم. علی علیه السلام اولین ما و برترین ما و بهترین ما، بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.(5)

14) عبد الله بن عطاء، گوید: خدمت امام باقر علیه السلام عرض کردم، این شخص، پسر عبدالله بن سلام است و چنین ادعا می کند که مقصود از این آیه، پدر وی می باشد: «قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا بَيْنِى وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» فرمود:

1- [1] - مائده/ 35.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 212، ح 21.
3- [3] - نمل/ 40.
4- [4] - امالی صدوق، ص 453.ح 3.

5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 236، ح77.

دروغ می گوید. مقصود از این آیه علی بن ابی طالب علیه السلام است. (1)

15) عبدالله بن عجلان گوید: از امام باقر علیه السلام درباره آیه شریفه: «قُلْ کَفَی بِاللّهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ» پرسیدم، فرمود: این آیهدرباره علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وائمه علیهم السلام بعد از علی علیه السلام نازل شده است و این علی علیه السلام بود که علم کتاب نزد او بود.(2)

16) فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه: «وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ» فرمود: این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است و وی بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عالِم این امت است.(3)

17) ابن فارسی در کتاب روضه به نقل از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه: «وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ» فرموده است که: منظور، علی بن ابی طالب علیه السلام است. علم کتاب، از ابتدا تا انتها نزد اوست.(4)

18) طبرسی در کتاب احتجاج آورده است که: از محمد بن ابی عمیر، از عبد الله بن ولید سمّان نقل شده است که گفت: ابو عبد الله علیه السلام فرمود: مردم درباره اولو العزم و نیز درباره صاحب شما چه می گویند؟ منظور از صاحب، امیر مؤمنان علی علیه السلام است. راوی گوید: گفتم هیچ کس را بر اولو العزم مقدّم نمی دارند. راوی می گوید: پس حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی درباره موسی فرمود: «وَکَتَبْنَا لَهُ فِی الأَلْوَاحِ مِن کُلِّ شَیْءٍ مَّوْعِظَةً»(5) [و در الواح (تورات) برای او در هر موردی پندی و برای هر چیزی تفصیلی نگاشتیم] و نفرموده است: کل شیء (همه چیز) . و درباره عیسی فرمود: «وَلِأُبَیِّنَ لَکُم بَعْضَ الَّذِی تَخْتَلِفُونَ فِیهِ»(6) [و تا درباره بعضی از آن چه در آن اختلاف می کردید] و نفرموده است: کل تَخْتَلِفُونَ فِیهِ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 236، 78.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 236، ح 79.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 236، ح 80 .
4- [4] - روضه الواعظین، 118.
5- [5] - اعراف/ 145.
6- [6] - زخرف/ 63.

(همه آن چه را که در آن اختلاف دارید) . اما درباره صاحب شما، امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «قُلْ کَفَی بِاللّهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ». و خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «وَلاَ رَطْبٍ وَلاَ یَابِسٍ إِلاَّ فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ»(1) [و هیچ تر و خشکی نیست، مگر این که در کتابی روشن (ثبت) است] و علم این کتاب، نزد اوست.(2)

19) ابن شهر آشوب از محمد بن مسلم و ابو حمزه ثمالی و جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام؛ علی بن فضّال و فضیل بن یسار، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام، احمد بن عمر حلبی و محمد بن فضیل، از امام رضا علیه السلام و البته از موسی بن جعفر علیه السلام و زید بن علی و محمد بن حنفیّه و سلمان فارسی و از ابو سعید خُدری- که خداوند از آنان خشنود باد- و نیز از اسماعیل سُدّی روایت کرده اند که همگی در توضیح آیه: «قُلْ کَفَی بِاللّهِ شَهِیدًا بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ» گفته اند: مقصود، علی بن ابی طالب علیه السلام است.(3)

20) ثعلبی در تفسیر خود و با سند خویش از ابو معاویه، از اعمش، از ابو صالح، از ابن عباس، از عبد الله بن عطاء روایت کرده است که به امام باقر علیه السلام گفته شد: برخی پنداشته اند که مقصود از آن کسی که علم کتاب نزد اوست، عبد الله بن سلام است. آیا چنین است؟ فرمود: خیر، وی علی بن ابی طالب است.(4)

21) روایت شده که از سعید بن جبیر درباره آیه: «وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ» پرسیده شد که آیا مقصود، عبد الله بن سلام است؟ فرمود: خیر، چگونه چنین چیزی ممکن است و حال آن که این سوره مکی است.(5)

22) از ابن عباس روایت شده است که: قسم به خدا که چنین نیست، این فرد کسی جز علی بن ابی طالب علیه السلام نیست. همان کسی که به علوم تفسیر و

1- [1] - انعام/ 59.
2- [2] - احتجاج، ص 385.
3- [3] - مناقب، ج 2، 29.
4- [4] - مناقب، ج 2، ص 29؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 308، ح 425.

5- [5] - مناقب، ج 2، ص 29؛ شواهد التنزيل، ج 1، ص 310، ح 427؛ ينابيع المودّه، ص 104.

تأویل و ناسخ و منسوخ و حلال و حرام قرآن آگاه و عالم بود.(1)

23) از ابو حنفیّه روایت شده است که: علی بن ابی طالب علیه السلام است که نزد وی علم کتاب از ابتدا تا انتها وجود دارد. نطنزی این حدیث را در کتاب خصائص نقل کرده است.(2)

24) و از طریق مخالفان: ثعلبی به دو طریق روایت کرده است که در معنای آیه: «وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» مقصود، علی بن ابی طالب علیه السلام است.(3)

25) هم چنین فقیه مغازلی شافعی با سند خود از علی بن عباس روایت می کند که گفت: من و ابو مریم نزد عبد الله بن عطا حاضر شدیم. ابو مریم گفت: آن روایتی که از امام باقر علیه السلام درباره جدّش، علی علیه السلام برایم نقل کردی، بیان کن. گفت: من نزد امام باقر علیه السلام نشسته بودم که پسر عبد الله بن سلام بر او گذر کرد. من عرض کردم: فدایت شوم! این پسر همان کسی است که علم کتاب را می داند؟ فرمود: خیر، آن کس که علم کتاب را می داند، مولایتان علی بن ابی طالب علیه السلام است، همان کسی که آیات بسیاری از قرآن در شأن او نازل شده است. «وَمَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ»(4) [آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از (خویشان) او پیرو آن است] و «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ»(5) [ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست] از جمله این آیات است.(6)

1- [1] - مناقب، ج 2، ص 29.
2- [2] - مناقب، ج 2، ص 29.
3- [3] - مناقب، ج 2، ص 29.
4- [4] - هود/ 17.
5- [5] - مائده/ 55.
6- [6] - مناقب، ج 2، ص 314

سوره ابراهیم

اشاره

سوره ابراهیم مکی است به جز دو آیه 28 و 29 که مدنی اند. این سوره 52 آیه دارد و بعد از سوره نوح نازل شده است.

ص:473

ص:474

1) ابن بابویه با سند خود از عَنْبَسه بن مُصعَب، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هر کس دو سوره ابراهیم و حجر را در دو رکعت نماز جمعه بخواند، هرگز به بینوایی و فقر و دیوانگی و مصیبت، دچار نمی شود.(1)

2) عیاشی، از عَنبَسَه بن مُصعَب از امام صادق علیه السلام نقل می کند: هر کس هر دو سوره ابراهیم و حجر را در نماز جمعه بخواند، هرگز به بینوایی و فقر و دیوانگی و مصیبت دچار نمی شود.(2)

3) از کتاب خواصّ القرآن از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند به تعداد مردمی که بت ها را می پرستند و یا نمی پرستند، به او حسنه داده می شود. هر کس که این سوره را در پارچه ای سفید بنویسد و بر گردن کودکی بیاویزد، از گریستن و بی تابی و آن چه که کودکان به آن مبتلا می شوند، در امان خواهد بود.

4) امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس که این سوره را در پارچه ای سفید بنویسد و آن را به گردن کودکی بیاویزد، از گریستن و بی تابی و پیامدهای آن در امان خواهد بود و خداوند عزّ و جلّ به لطف خویش، از شیر گرفتن را بر کودک آسان گرداند.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 136.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 239، ح 1.

ص:476

تفسیر سوره ابراهیم

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«الَر(1) کِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ...وَیَبْغُونَهَا عِوَجًا أُوْلَئِکَ فِی ضَلاَلٍ بَعِیدٍ(3) »

«الَر(1) کِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَی صِرَاطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ(2) الَّذِینَ یَسْتَحِبُّونَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا عَلَی الآخِرَةِ وَیَصُدُّونَ عَن سَبِیلِ اللّهِ وَیَبْغُونَهَا عِوَجًا أُوْلَئِکَ فِی ضَلاَلٍ بَعِیدٍ(3) »

[الف لام راء کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون آوری به سوی راه آن شکست ناپذیر ستوده* همانان که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند و مانع راه خدا می شوند و آن را کج می شمارند. آنانند که در گمراهی دور و درازی هستند]

1) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ* الَر کِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَیْکَ» فرمود: بر تو فرستادیم، «لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» یعنی از کفر به سوی ایمان «إِلَی صِرَاطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ» یعنی راه روشن که همانا امامت امامان علیهم السلام باشد. سپس فرمود: «اللَّهِ الَّذِی لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الأَرْضِ وَوَیْلٌ لِّلْکَافِرِینَ مِنْ عَذَابٍ شَدِیدٍ» یعنی عذابی سخت و جانفرسا.(1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 369.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلاَّ بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِی مَن يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ(4) »

[و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا (حقایق را) برای آنان بیان کند. پس خدا هر که را بخواهد، بی راه می گذارد و هر که را بخواهد هدایت می کند و اوست ارجمند حکیم]

1) ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی- که خداوند از او خشنود باشد- از ابو العباس احمد بن اسحاق ماذَرایی در بصره، از ابو قِلابه عبدالملک بن محمد، از غانم بن حسن سَعدی، از مسلم بن خالد مکّی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هر کتاب و هر وحی را که خداوند بر پیامبرانش نازل فرموده، به زبان عربی بوده است؛ ولی در گوش هر پیامبری، به زبان قوم آن پیامبر شنیده می شد، اما در گوش پیامبر ما صلی الله علیه و آله به زبان عربی، شنیده می شده است. بنابراین هرگاه هر پیامبری با قوم خود صحبت می کرد، به زبان عربی صحبت می کرد، اما در گوش مردمان آن قوم به زبان خودشان بود. هر کسی با هر زبانی رسول خدا صلی الله علیه و آله را خطاب می کرد، در گوش پیامبر صلی الله علیه و آله به عربی شنیده می شد و همه اینها را جبرئیل به خاطر احترام و ارجی که خداوند برای محمد صلی الله علیه و آله قائل بود. برای ایشان به زبان عربی ترجمه می کرد.(1)

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَی بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَکَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللّهِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ(5) »

[و در حقیقت موسی را با آیات خود فرستادیم (و به او فرمودیم) که قوم خود را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون آور و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن که قطعاً در این (یادآوری) برای هر شکیبای سپاسگزاری عبرت هاست]

1) ابن بابویه از احمد بن محمد بن یحیی عطار، از سعد بن عبد الله، از یعقوب

1- [1] - علل الشرایع، ج 1، ص 153، باب 103، ح 8.

بن یزید، از محمد بن حسن میثمی، از مثنی حنّاط، از جعفر بن محمد، امام صادق علیه السلام، از پدرش نقل کرده است که فرمود: ایام الله، سه روز است: روزی که قائم علیه السلام قیام می کند و یوم الکرّه (روز رجعت) و روز قیامت.(1)

2) و نیز از وی، از پدرش- که خداوند او را رحمت کند- از عبد الله بن جعفر حمیری، از ابراهیم بن هاشم، از محمد بن ابی عمیر، از مثنی حناط، از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ایام الله، سه روز است: روزی که قائم علیه السلام قیام می کند و یوم الکرّه (روز بازگشت) و روز قیامت.(2)

3) سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی خطّاب و یعقوب بن یزید، از احمد بن حسن میثمی، از ابان بن عثمان، از مثنی حناط نقل کرده است که می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: ایام الله، سه روز است: روزی که قائم علیه السلام قیام می کند و یوم الکرّه (روز رجعت) و روز قیامت.(3)

4) شیخ در امالی خود از یکی از شیعیان، از ابو مفضّل، از ابو احمد عبید الله بن حسن ابراهیم علوی نصیبی در بغداد- که خداوند بر وی رحمت آورد، از جدش ابراهیم بن علی از پدرش عبید الله از دو شیخ نیکوکار از شیعیان، از امام کاظم علیه السلام از پدرش جعفر صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام و پدرش و حسین بن زید بن علی ذوالدمعه، از عمویش عمر بن علی، از برادرش محمد بن علی، از جدش امام حسین علیه السلام نقل می کند که امام باقر علیه السلام فرمود: عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله انصاری که در بدر و اُحُد و شجره شرکت داشت و از جمله اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود از یاران خالص و دوستداران واقعی امام علی علیه السلام به شمار می رفت، گفته اند: رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه با چند تن از اصحاب خود چون ابوبکر، ابو عبیده، عمر و عثمان و عبد الرحمن و دو تن از قاریان که یکی از جمله مهاجران بوده و عبد الله بن امّ عبده نام داشت و دیگری اُبَی بن کعب که از انصار بود و هر

1- [1] - خصال، ص 108، ح 75؛ ینابیع الموده، ص 424.

2- [2] - معانی الاخبار، ص365، ج 1؛ ینابیع الموده، ص 424.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 18؛ ینابیع الموده، ص 424.

دوی آنها از جمله کسانی اند که در جنگ بدر شرکت داشته اند، در مسجد بودند و عبد الله شروع به خواندن سوره ای کرد که در آن از لقمان، سخن به میان آمده است، تا این که به این آیه رسید: «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»(1) [و نعمتهای ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است] و اُبَی بن کعب سوره ای که داستان ابراهیم در آن ذکر شده را خواند تا به این آیه رسید: «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مقصود از ایام الله، نعمت های او و بلاهای اوست و عقوبت ها و مجازات های اوست.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله روی به سوی اصحاب خویش نموده و فرمودند: موعظه و اندرزی به شما ارزانی می کنم تا مبادا دچار یکنواختی و ملالت شوید. همانا پروردگار متعال به من وحی نموده است که نعمت های الهی را به شما تذکر دهم و براساس آن چه که در قرآن برایتان بیان نموده است، شما را بیم دهم و آن گاه، این آیه را تلاوت فرمود: «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ» [و نعمتهای ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است] سپس به اصحاب خویش فرمود: اکنون سخن خویش را بگویید. اولین نعمتی که خداوند شما را به آن راغب کرده و شما را با آن آزمود، چه بود؟ یاران رسول خدا همگی مشغول ارائه پاسخ به این سؤال شدند و نعمت های فراوانی که خداوند به آنان عطا فرموده بود را ذکر کرده و بر شمردند، نعمت هایی چون نعمت زندگی و ثروت، خانواده و همسران و دیگر نعمت های ظاهری که خداوند عزّ و جلّ آنان را با این نعمت ها در معرض امتحان الهی قرار داد. چون اصحاب، همگی سخن گفتند و مجلس به سکوت گرایید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی علی علیه السلام آمد و فرمود: ای ابو الحسن! سخن بگوی؛ یاران تو هر یک، سخنی به میان آوردند. علی علیه السلام عرض کرد: پدرم و مادرم فدای تو باد! در محضر تو که ما با تو به راه حق هدایت شده ایم، چگونه می توان سخن گفت؟ حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: با این همه نظرت را بیان کن ای علی! نخستین نعمتی که خداوند تو را با آن آزمود و آن را به تو عطا فرمود، چیست؟ علی علیه السلام پاسخ داد: نخستین نعمت، آن بود که مرا آفرید، آن گاه که چیزی قابل بیان نبودم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ دومین نعمت چه بود؟ علی علیه السلام پاسخ داد: خداوند در حق من محبت فرموده و به من زندگی بخشید و مرا در زمره مردگان قرار نداد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی؛

1- [1] - لقمان/ 20.

سومین نعمت کدام است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: آن که خداوند جل جلاله، مرا به بهترین شکل و معتدل ترین ترکیب آفرید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ چهارمین نعمت کدام است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: آن است که به من اندیشه و آگاهی داد و مرا ابله و کودن نیافرید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ پنجمین نعمت کدام است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: آن است که مشاعری [حواس] برای من قرار داده که آن چه را که در طلب آن هستم، درک می کنم و نیز چراغ روشنی [عقل] برای من قرار داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ ششمین نعمت چیست؟ علی علیه السلام پاسخ داد: آن است که مرا به سوی دین خود هدایت فرمود و مرا از راه ربوبیت خویش گمراه نساخت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ هفتمین نعمت کدام است: علی علیه السلام پاسخ داد: برای من بازگشتی قرار داد به حیاتی که پایانی ندارد و راهی بی انتهاست. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ هشتمین نعمت کدام است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: مرا صاحب اختیار و مالک خویش قرار داد و مرا برده نیافرید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ نهمین نعمت کدام است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: آن است که آسمان و زمین و مخلوقات خویش را که در آنند و آفریدگانی را که بین آسمان و زمین قرار دارند، مسخّر من قرار داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ دهمین نعمت کدام است؟ و ایشان پاسخ داد: این که مرا مرد آفرید نه زن، تا مردانگی باشم بر همسرانم و پایه ای استوار و اصلاح گر در میان آنان. رسول صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی؛ از آن پس چه؟ علی علیه السلام عرض کرد: ای پیامبر خدا! نعمت های الهی فراوان آمده و خوشایند شده است، و سپس این آیه را تلاوت کرد: «وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ اللّهِ لاَ تُحْصُوهَا»(1) [و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی توانید آن را به شمار درآورید]

پیامبر صلی الله علیه و آله- در این زمان – لبخند زد و فرمود: ای ابو الحسن!

1- [1] - ابراهیم/ 34 و نحل/ 18.

حکمت بر تو گوارا باد، دانش بر تو گوارا باد، تو وارث دانش من هستی و چون پس از من، امتم به وادی اختلاف درافتند، تو راه راست را به ایشان می نمایی و بیان می کنی. هر آن کس که تو را دوست داشت و به راه تو در آمد، از زمره کسانی است که به راه راست، هدایت شده است و آن که از هدایت تو روی گرداند و با تو دشمنی آورد و جانب تو را خالی کند، چنان خدا را در روز قیامت ملاقات کند که از خوی و سرشت و راه هدایت، بهره ای نداشته است.(1)

5) عیاشی از ابراهیم بن عمر، از کسی که نامش را برده، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه: «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللّهِ» فرمود: به آلاء الله، یعنی به نعمت های خدایی.(2)

6) علی بن ابراهیم گفته است: ایام الله سه روز است: روز قائم صلوات الله علیه و روز مرگ و روز قیامت.(3)

7) طبرسی می گوید: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: مقصود از این آیه آن است که آنان را به نعمت های الهی در همه ایام متذکر باش.(4)

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِى لَشَدِيدٌ(7) »

[و آن گاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، (نعمت) شما را افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی نمایید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود]

1) محمد بن یعقوب از تعدادی از شیعیان، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبد الله بن جبله، از معاویه بن وهب، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: هر که او را زبان شکر و سپاس داده اند، او را نعمتی بیشتر داده اند؛

1- [1] - امالی، ج 2، ص 105.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 279، ح 2.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 369.

4- [4] - مجمع البيان، ج 6، ص 59.

چرا که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «لَئِن شَکَرْتُمْ لأَزِیدَنَّکُمْ»(1) [که اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، (نعمت) شما را افزون خواهم کرد]

2) و نیز از وی از تعدادی از شیعیان از احمد بن محمد بن خالد، از یکی از شیعیان، از محمد بن هشام، از میسّر، از امام صادق علیه السلام روایت کند که فرمود: مقصود از شکر نعمت، دوری گزیدن از محارم است و اوج سپاس و کمال شکر، آن است که شخص بگوید: «الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ».(2)

3) و نیز از وی، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان، از اسحاق بن عمار، از دو تن از شیعیان که این حدیث را از امام صادق علیه السلام شنیده اند روایت شده است که ایشان فرمود: هرگاه خداوند کسی را از نعمتی برخوردار نماید و وی آن را با دل و جان، قدرشناس بوده و با زبان آشکار، حمد خدای بزرگ را به جای آورد، به محض این که عبارت شکر وی به اتمام رسد، دستور آید که او را بیشتر ببخشند.(3)

4) و نیز از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از علی بن عیینه، از عمر بن یزید، نقل کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: شکر هر نعمتی هر چند که بزرگ و بسیار باشد، آن است که خدای را به خاطر آن نعمت، شکرگویی و سپاس بگزاری.(4)

5) و نیز از وی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از مُعَمّر بن خَلّاد، نقل کرده است که: شنیدم امام رضا علیه السلام می فرمود: هر که خدای را به خاطر نعمت او حمد گوید، او را سپاس گفته است و بی گمان، ستایش او از آن نعمت، برتر است.(5)

6) و نیز از وی با سند خود از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از صفوان

1- [1] - کافی، ج 2، ص 78، ح 8.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 78، ح 10.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 78، ح 9.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 78، ح 11.
5- [5] - کافی، ج 2، ص 78، ح 13.

جمّال، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که به من فرمود: هرگاه پروردگار متعال، بنده ای را از نعمتی کوچک یا بزرگ برخوردار کند، و او بگوید: الحمد لله، در حقیقت، سپاس آن نعمت را به جای آورده است. (1)

7) و نیز از وی، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از حمّاد بن عثمان، نقل کرده است که امام صادق علیه السلام از مسجد بیرون آمده و مرکبش را گم کرده بود و فرمود: اگر خداوند آن را به من بازگرداند، بی گمان، خداوند را آن گونه که شایسته اوست سپاس خواهم گفت. راوی گوید: مدت زیادی نگذشت که مرکبش را آوردند. امام علیه السلام فرمود: «الحمد لله» کسی به امام عرض کرد: فدایت شوم! مگر نفرمودید اگر مرکبم بازگردد، خدا را آن طور که شایسته اوست، سپاس خواهم گفت؟! امام صادق علیه السلام فرمود: مگر نشنیدی که گفتم: «الحمد لله». (2)

8) و نیز از او، از تعدادی از شیعیان، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره، از ابو بصیر نقل کرده است که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا سپاس خدا را به جای آوردن را حدّ و حدودی است که اگر بنده ای آن را انجام داد، سپاسگزار قلمداد شود؟ فرمود: آری. عرض کردم: حدّ و مرز آن چیست؟ فرمود: خدا را به خاطر هر نعمتی که به او ارزانی داشته است، اعم از خانواده و مال و ثروت سپاس گوید و اگر در میان نعمت هایی که خداوند به وی اعطا فرموده است، حقی برگردن اوست، آن حق را بگزارد و ادا کند. از آن جمله، این است که چنین بگوید: «سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا کُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ» (3) [پاک است کسی که این را برای ما رام کرد و(گرنه) ما را یارای (رام ساختن) آنها نبود] و آن که بگوید: «رَّبِّ أَنزِلْنِی مُنزَلًا مُّبَارَکًا وَأَنتَ خَیْرُ الْمُنزِلِینَ» (4) [پروردگارا! مرا در جایی پر برکت فرود آور (که) تو نیک ترین مهمان نوازانی] و یا این سخن

1- [1] - کافی، ج 2، ص 79، ح 14.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 79، ح 18
3- [3] - زخرف/ 13.
4- [4] - مؤمنون/ 29.

پروردگار را بگوید: «رَّبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَل لِّی مِن لَّدُنکَ سُلْطَانًا نَّصِیرًا»(1)-(2) [پروردگارا! مرا (در هر کاری) به طرز درست داخل کن و به طرز درست خارج ساز و از جانب خود برای من تسلّطی یاری بخش قرار ده]

9) و نیز از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید، از ابو عمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که به ایشان عرض کردم: کفر در کتاب خداوند، چند نوع است؟ فرمود: کفر در قرآن پنج قسم است؛ و حدیث را بیان کرد. ما این حدیث را در توضیح آیه: «سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ یُؤْمِنُونَ» از سوره بقره را بیان کردیم. در این حدیث امام می فرماید: شکل سوم کفر آن است که نعمت ها را کفر بورزد؛ زیرا خداوند از زبان سلیمان می فرماید: «هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَأَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ وَمَن شَکَرَ فَإِنَّمَا یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن کَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ»(3) [این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می کنم؟ و هر کس سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می گزارد؛ و هر کس ناسپاسی کند، بی گمان پروردگارم بی نیاز و کریم است] و فرمود: «فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ وَاشْکُرُواْ لِی وَلاَ تَکْفُرُونِ»(4)و(5) [پس مرا یاد کنید (تا) شما را یاد کنم و شکرانه ام را به جای آرید و با من ناسپاسی نکنید]

10) شیخ در امالی، از شیخ ابو عبد الله حسین بن عبید الله غضائری- که خداوند او را رحمت آورد- از ابو محمد هارون بن موسی تَلَّعُکبَری، از محمد بن همام، از علی بن حسین همدانی، از ابو عبد الله محمد بن خالد برقی، از ابو قَتاده قمی، از داود بن سِرحان، نقل می کند که نزد امام صادق علیه السلام بودیم که سَدیر صیرفی وارد مجلس شد و سلام کرده و نشست. امام علیه السلام فرمود: سَدیر!

1- [1] - اسراء/ 80.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 78، ح 12.
3- [3] - نمل/40.
4- [4] - بقره/ 152.
5- [5] - کافی، ج 2، ص 287، ح 1.

ثروت کسی فزونی نیابد مگر آن که حجت خداوند تبارک و تعالی بر وی بزرگ تر و گسترده تر شود؛ پس اگر می توانید حجت خدا را از خویشتن کنار زنید، چنین کنید. سدیر پرسید: ای پسر رسول خدا! چگونه چنین کنیم؟ فرمود: با ثروت خویش، نیازهای برادران دینی خود را برطرف کنید.

سپس فرمود: ای سدیر! نعمت ها را با همنشینی و همسایگی خوب با آنها، بیشتر دریافت کنید؛ هر کسی در حق شما نیکی کرد و به شما نعمتی داد، سپاسگزار او باشید و آن کس را که از شما به خاطر لطفی که در حق او کرده اید، سپاسگزاری کرد، باز نعمت دهید. اگر چنین کردید از جانب خدای، شایسته زیادت نعمت الهی خواهید شد و از سوی دوستان نیز خیر خواهی خواهید دید. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «لَئِن شَکَرْتُمْ لأَزِیدَنَّکُمْ».(1)

11) و نیز از وی، از جماعتی، از ابو المفضّل، از محمد بن جعفر بن هشام بن بلاس معدّل بغدادی نُمَیری در دمشق، از محمد بن اسماعیل عُلَیَّه، از وَهب بن جَریر، از پدرش، از فُضَیل بن یَسار، از ابو جعفر محمد بن علی، امام باقر علیهما السلام فرمود: هر کس که خداوند متعال، توفیق دعا را به او عطا فرموده باشد، از نعمت اجابت دعا محروم نخواهد شد، و به هر کس زبان شکر داده باشند، از زیادت نعمت، محروم نمی گردد. آن گاه امام باقر علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکُمْ لَئِن شَکَرْتُمْ لأَزِیدَنَّکُمْ».(2)

12) و نیز از وی، از جماعتی، از ابو مفضّل، از حَیّان بن بشر ابو بشر اسدی قاضی در شهر مِصّیصه، از دایی اش ابو عِکرِمه، عامر بن عِمران ضَبّی کوفی از محمد بن مفضّل بن سلمه ضبی، از پدرش مفضّل بن سلمه، از مالک بن اعیَن جُهَنی نقل کرده است که امام زین العابدین علیه السلام به یکی از پسران خود چنین وصیت می فرمود: پسرم! شکر خداوند را به خاطر نعمت هایی که به تو داده است، به جا آور و هر کس از تو شاکر بود و سپاسگزار، در حقّش نیکی کن؛ چرا که نعمتی که سپاس گزارده شود، هرگز زوال و نیستی نخواهد داشت و چون در حق نعمت، ناسپاسی شود، ماندگار نخواهد شد. انسان سپاسگزار با سپاسگزاری خویش، به

1- [1] - امالی، ج 1، ص 309.

2- [2] - امالی، ج 2، ص 67.

سعادت و بهره بیشتری خواهد رسید تا دستیابی به نعمتی که شکر آن واجب است. آن گاه امام زین العابدین علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِى لَشَدِيدٌ».(1)

13) عیاشی، از ابو عمرو مدائنی نقل کرده است: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: هر بنده ای که خداوند به او نعمتی ارزانی کند و او از ژرفای دل، قدرشناس آن نعمت باشد- در روایت دیگری آورده است: خداوند را با زبان خود بستاید- هنوز کلام او پایان نیافته که خداوند فرمان می دهد که نعمت او را زیادت بخشند. در روایت ابو اسحاق مدائنی، هنوز کلام او پایان نیافته، خداوند اجازه زیادت نعمت او را می دهد. خداوند، خود فرموده است: «لَئِن شَكَرْتُمْ لأَزِيدَنَّكُمْ».(2)

14) از ابو وَلّاد، نقل شده است که می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا چنین است که اگر بر این نعمت های آشکار که خداوند به ما ارزانی داشته است، سپاس گوییم و شکر به جای آوریم و او را بر این نعمت ها ستایش کنیم، خداوند نعمت های ما را فزونی بخشد، چنان که خود فرموده است: «لَئِن شَكَرْتُمْ لأَزِيدَنَّكُمْ»؟ امام فرمود:آری، چنین است؛ هر کسی خداوند را به جهت نعمت هایش سپاس گفته و شاکر او باشد و بر یقین باشد که سرچشمه و اصل این نعمت ها، خداوند است نه دیگری، خداوند، برخورداری های او و نعمت هایش را بیفزاید.(3)

«أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ...وَإِنَّا لَفِى شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ(9) »

«أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ لاَ يَعْلَمُهُمْ إِلاَّ اللّهُ جَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّواْ أَيْدِيَهُمْ فِى أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُواْ إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ وَإِنَّا لَفِى شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ(9) »

[آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که بعد از

1- [1] - امالی، ج 2، ص 114
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 239، ح 3 و 4.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 239، ح 5.

ایشان بودند (و) کسی جز خدا از آنان آگاهی ندارد، به شما نرسیده است؟ فرستادگانشان دلایل آشکار برایشان آوردند، ولی آنان دست هایشان را (به نشانه اعتراض) بر دهان هایشان نهادند و گفتند: ما به آن چه شما بدان مأموریت دارید کافریم و از آن چه ما را بدان می خوانید، سخت در شکّیم]

1) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه: «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ لاَ يَعْلَمُهُمْ إِلاَّ اللّهُ جَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّواْ أَيْدِيَهُمْ فِى أَفْوَاهِهِمْ» گفته است: مقصود، دهان پیامبران است «وَقَالُواْ إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ وَإِنَّا لَفِى شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ».(1)

«وَمَا لَنَا أَلاَّ نَتَوَكَّلَ عَلَى اللّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ(12) »

[و چرا بر خدا توکل نکنیم و حال آن که ما را به راه هایمان رهبری کرده است و البته ما بر آزاری که به ما رساندید، شکیبایی خواهیم کرد و توکل کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند]

1) عیاشی از حسن بن ظریف، از محمد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه: «وَعَلَى اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» فرمود: مقصود، کشاورزان هستند.(2)

2) ابن بابویه در کتاب الفقیه در حدیثی مرسل به نقل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه: «وَعَلَى اللّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» فرمود: مقصود، کشاورزان هستند.(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 369.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 240، ح 6.
3- [3] - من لایحضره الفقیه، ج 3، ص 160، ح 703.

«وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُواْ لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّکُم مِّنْ أَرْضِنَآ...ذَلِکَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِی وَخَافَ وَعِیدِ(14) »

«وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُواْ لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّکُم مِّنْ أَرْضِنَآ أَوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنَا فَأَوْحَی إِلَیْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِکَنَّ الظَّالِمِینَ(13) وَلَنُسْکِنَنَّکُمُ الأَرْضَ مِن بَعْدِهِمْ ذَلِکَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِی وَخَافَ وَعِیدِ(14) »

[و کسانی که کافر شدند به پیامبرانشان گفتند: شما را از سرزمین خودمان بیرون خواهیم کرد، مگر این که به کیش ما بازگردید. پس پروردگارشان به آنان وحی کرد که حتماً ستمگران را هلاک خواهیم کرد* و قطعاً شما را پس از ایشان در آن سرزمین سکونت خواهیم داد. این برای کسی است که از ایستادن (در محشر به هنگام حساب) در پیشگاه من بترسد و از تهدیدم بیم داشته باشد]

1) علی بن ابراهیم، از پدرش در حدیثی مرفوع از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: هر کس که همسایه اش را آزار دهد به قصد آن که به خانه وی دست یابد، خداوند، همسایه اش را وارث خانه او خواهد کرد. خداوند در همین زمینه فرموده است: «وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُواْ لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّکُم مِّنْ أَرْضِنَآ أَوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنَا فَأَوْحَی إِلَیْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِکَنَّ الظَّالِمِینَ* وَلَنُسْکِنَنَّکُمُ الأَرْضَ مِن بَعْدِهِمْ».(1)

2) در کتاب تحف العقول از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل است که در یک حدیث طولانی فرموده است: ای جماعت مؤمن! از این شبیخون خدا چونان هراس اهل یقین و تقواپیشگان که از آن در ترس و هراسند، بترسید؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: «ذَلِکَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِی وَخَافَ وَعِیدِ» پس برحذر باشید از درخشش و طربناکی دنیا و فریب ها و شرارت های آن، و آسیب های پیامد روی آوردن به دنیا را به یاد آورید؛ چرا که بی گمان، آراستگی های دنیا فریبی بیش نیست و شیفتگی به آن، خطاست.(2)

«وَاسْتَفْتَحُواْ وَخَابَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ(15) »

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 369.
2- [2] - تحف العقول، ص 194.

[و (پیامبران از خدا) گشایش خواستند و (سرانجام) هر زورگوی لجوجی نومید شد]

1) محمد بن یعقوب، از تعدادی از شیعیان، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر، از امام علیه السلام نقل کرده است که: یک روزرسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که ناگهان علی علیه السلام وارد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود: تو را با عیسی بن مریم، شباهت هایی است و اگر چنین نبود که گروه هایی از امت من راجع به تو همان بگویند که مسیحیان، راجع به عیسی پسر مریم گفته اند، در باره تو چیزهایی می گفتم که اگر به گوش توده های مردم می رسید، خاک زیر پای تو را به عنوان تبرّک برمی گرفتند.

راوی گوید: دو مرد عرب و نیز مغیره بن شُعبه و گروهی از قریش که در آن جا بودند، با شنیدن سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شده و گفتند: راضی نشد برای پسرعمویش مثالی بزند، مگر عیسی بن مریم را.

پس خداوند متعال، این آیات را نازل فرمود: «وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُکَ مِنْهُ يَصِدُّونَ* وَقَالُوا أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَکَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ* إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِی إِسْرَائِيلَ* وَلَوْ نَشَاء لَجَعَلْنَا مِنکُم مَّلَائِکَةً فِی الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ»(1) [و هنگامی که (در مورد) پسر مریم مثالی آورده شد، بناگاه قوم تو از آن (سخن) هلهله درانداختند (و اعراض کردند)* و گفتند: آیا معبودان ما بهترند یا او؛ آن (مثال) را جز از راه جدل برای تو نزدند، بلکه آنان مردمی جدل پیشه اند* (عیسی) جز بنده ای که بر وی منت نهاده و او را برای فرزندان اسرائیل سرمشق (و آیتی) گردانیده ایم نیست* و اگر بخواهیم قطعاً به جای شما فرشتگانی که در (روی) زمین جانشین (شما) گردند قرار دهیم] راوی گوید: حارث بن عمر فهری از این موضوع عصبانی شد و گفت: پروردگارا! اگر این مسئله حقیقت دارد و از طرف تو است- که بنی هاشم یکی پس از دیگری وارث پیامبر صلی الله علیه و آله خواهند بود- پس، از آسمان بر ما سنگ ببار یا عذابی دردناک بر ما فرو فرست. بعد از آن خداوند درخواست حارث بن عمرو را به اطلاع رسول

1- [1] - زخرف/ 57-60.

خدا صلی الله علیه و آله رسانید و بعد از آن، این آیه نازل شد: «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»(1)[و(لی) تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می کنند، خدا عذاب کننده ایشان نخواهد بود].

سپس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای فرزند عمرو! یا به خاطر این گفته ات به درگاه خداوند توبه کن و یا از این جا کوچ کن. عمرو گفت: ای محمد! بلکه تو ه از آن چه در دستان توست، تحفه ای به سایر قریشیان نیز می دهی؛ بنی هاشم، همه بزرگی ها و فضایل عرب و عجم را از آن خود کرده اند!

پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: این به اختیار من نیست و به دست خدای متعال است. وی گفت: ای محمد! دلم به توبه رضا نمی دهد و سر آن ندارم که توبه کنم، پس از پیش تو می روم. پس گفت تا مرکب او را بیاورند که از آن جا برود. وقتی به خارج شهر رسید، تخته سنگی بزرگ بر سر او فرود آمد و او را در هم کوبید. آن گاه، برای پیامبر صلی الله علیه و آله وحی رسید و خداوند متعال فرمود: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ* لِّلْكَافِرِينَ _ بولایه علی _ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِّنَ اللَّهِ ذِی الْمَعَارِجِ»(2) [پرسنده ای از عذاب واقع شونده ای پرسید * که اختصاص به کافران به ولایت علی علیه السلام دارد (و) آن را بازدارنده ای نیست* (و) از جانب خداوند صاحب درجات (و مراتب) است] راوی گوید: من به ایشان عرض کردم: فدایت شوم! ما این آیه را این چنین که شما خواندی، تلاوت نمی کنیم. فرمود: جبرئیل آیه را این چنین از جانب خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاد و به خدا سوگند که در مصحف فاطمه سلام الله علیها نیز این آیه، به این صورت آمده است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به منافقینی که در اطراف او بودند، فرمود: نزد دوست خود بروید؛ آن چه را که طلب کرد، به او رسید. خداوند متعال در این زمینه فرمود: «وَاسْتَفْتَحُواْ وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ»(3)

1- [1] - انفال/ 33.
2- [2] - معارج/ 3-1.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 57، ح 18.

2) علی بن ابراهیم: در تفسیر آیه: «وَاسْتَفْتَحُواْ» دعا کردند «وَخَابَ کُلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ» یعنی باخت و زیان دید.(1)

3) سپس گفت: در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت شده است که عنید، اعراض کننده و روی بر تابنده از حق را گویند.(2)

«مِّن وَرَآئِهِ جَهَنَّمُ وَیُسْقَی مِن مَّاء صَدِیدٍ(16) یَتَجَرَّعُهُ وَلاَ یَکَادُ یُسِیغُهُ وَیَأْتِیهِ الْمَوْتُ مِن کُلِّ مَکَانٍ وَمَا هُوَ بِمَیِّتٍ وَمِن وَرَآئِهِ عَذَابٌ غَلِیظٌ(17) »

[(آن کس که) دوزخ پیش روی اوست و به او آبی چرکین نوشانده می شود* آن را جرعه جرعه می نوشد و نمی تواند آن را فرو برد و مرگ از هر جانبی به سویش می آید، ولی نمی میرد و عذابی سنگین به دنبال دارد]

1) علی بن ابراهیم: در تفسیر آیه: «مِّن وَرَآئِهِ جَهَنَّمُ وَیُسْقَی مِن مَّاء صَدِیدٍ» گفت: مقصود آبی است که از فرج (شرمگاه) زنان زناکار بیرون می آید.(3)

2) طبرسی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: یعنی از خون و چرکی که از شرمگاه زنان زناکار در آتش جهنم بیرون می آید، سیراب می شود.(4)

3) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه: «یَتَجَرَّعُهُ وَلاَ یَکَادُ یُسِیغُهُ وَیَأْتِیهِ الْمَوْتُ مِن کُلِّ مَکَانٍ وَمَا هُوَ بِمَیِّتٍ» گوید: کافر را به این آب نزدیک می کنند، او آن را ناخوش دارد. وقتی به آن نزدیک می شود، رویش را بریان کند و تمامی موی سرش بریزد و وقتی از آن آب بنوشد، تمامی دل و روده اش تکه تکه گردد و کف پایش پاره شود و از این مردم، همچون رودخانه ای چرک و خون ریزد. سپس گفت: آنان آن چنان می گریند که اشک هایشان به چهره هاشان چون جویباری سرازیر گردد. سپس ریزش اشک قطع شود و خون جاری گردد، به گونه ای که اگر کشتی بر آن خون روان گردد، حرکت کرده و به راه افتد و خداوند فرموده است: «مَثَلُ الْجَنَّهِ الَّتِی وُعِدَ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 370.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 370.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 370.
4- [4] - مجمع البیان، ج 6، ص 67.

الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِى النَّارِ وَسُقُوا مَاء حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءهُمْ»(1) [مثل بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده (چون باغی است که) در آن نهرهایی است از آبی که (رنگ و بو و طعمش) برنگشته و جوی هایی از شیری که مزه اش دگرگون نشود و رودهایی از باده ای که برای نوشندگان لذتی است و جویبارهایی از انگبین ناب و در آنجا از هر گونه میوه برای آنان (فراهم) است و (از همه بالاتر) آمرزش پروردگار آنهاست (آیا چنین کسی در چنین باغی دل انگیز) مانند کسی است که جاودانه در آتش است و آبی جوشان به خوردشان داده می شود (تا) روده هایشان را از هم فرو پاشد].(2)

4) عیاشی از مسعده بن صدقه، از امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام، از جدش علیه السلام نقل کرده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: وقتی که زَقّوم و ضَریع در شکم دوزخیان، چون آب داغ به جوش آید، درخواست آب کنند؛ پس برای ایشان، مایع غَسّاق (آن چه از پوست بدن دوزخیان، جاری گردد) و چرک و خون آورده می شود «يَتَجَرَّعُهُ وَلاَ يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِن كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِن وَرَآئِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ» و حمیم که از زمانی که جهنم آفریده شده است، با حمیم در حال جوشیدن است «كَالْمُهْلِ يَشْوِى الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءتْ مُرْتَفَقًا»(3)و(4) [(آبی) چون مس گداخته که چهره ها را بریان می کند؛ وه چه بد شرابی و چه زشت جایگاهی است].

«مَّثَلُ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِى يَوْمٍ عَاصِفٍ لاَّ يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُواْ عَلَى شَىْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلاَلُ الْبَعِيدُ(18) »

[مثل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند، کردارهایشان به خاکستری می مانَد

1- [1] - محمد/ 15.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 370.
3- [3] - کهف/ 29.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 240، ح 7.

که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد، از آن چه به دست آورده اند هیچ (بهره ای) نمی توانند برد. این است همان گمراهی دور و دراز]

1) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه: «مَّثَلُ الَّذِینَ کَفَرُواْ بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ کَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یَوْمٍ عَاصِفٍ» گفت: آن که به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام اقرار نکند، عملش باطل گردد. مانند خاکستری که چون بادی بر آن گذر کند، آن را با خود ببرد.(1)

2) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم نقل کرده است که: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: هر کس که با عبادت کردن، سخت خود را به زحمت افکند، ولی هیچ امامی از طرف خداوند نداشته باشد، سعی و تلاش او پذیرفته نیست و او راه گم کرده ای سرگردان است و خداوند از او بیزاری می جوید. مثل چنین شخصی چونان گوسفندی است که چوپان و گلّه خویش را گم کرده باشد و روز خود را بدون هدف و سردرگم می گذراند و به این سو و آن سو می رود و چون شب همه جا را فرا می گیرد، از دور گلّه ای را می بیند، اما چوپان آن گله، چوپان او نیست. وی به سوی آن گلّه می شتابد و فریب آن را می خورد و تا صبح در آغل آنها می ماند و صبح روز بعد که چوپان، گلّه را را برای چرا به صحرا می برد، این گوسفند راه گم کرده درمی یابد که او به این چوپان و گلّه، تعلق ندارد و باز حیران و سرگردان می شود و به دنبال چوپان و گلّه اش می گردد. پس آن گاه چشمانش به گوسفندانی می افتد که با چوپان خود می گذرند. او به سوی آنان شتاب کرده و به آنان می پیوندد و باز در دام فریب می افتد. ناگهان چوپان بر سر او بانگ برمی آورد و می گوید: به چوپان و گلّه خویش بپیوند؛ تو سرگردان و حیران و گم کرده راهی که از چوپان و گلّه ات جدا افتاده ای. آن حیوان، پریشان گشته و حیران شود و آواره گردد. او را چوپانی نیست که به چراگاه راهنمایی کند و یا به منزل بازگرداند. وی در این حالت سرگردانی به سر می برد که گرگ، از فرصت جدا افتادگی و سرگردانی او استفاده می کند و او را می درد. ای محمد! به خداوند سوگند که این چنین است حال کسی که از میان این امت باشد، ولی امامی که از سوی خداوند

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 370.

منصوب شده باشد و حق را از باطل متمایز کند و عدالت بیاورد، نداشته باشد. چنین کسی گم کرده راه و سرگردان است و اگر در چنین شرایطی بمیرد، چونان کافران و منافقان مرده است. ای محمد! بدان که حاکمان ستم و پیروان آنان از دین خدا، سخت به دور هستند؛ آنان خود به وادی ضلالت در افتاده اند و دیگران را نیز به گمراهی کشانده اند. اعمال آنان به خاکستری می ماند که باد در یک روز توفانی بر آن می وزد (و آن را پراکنده و بی خاصیت می گرداند) و آنان نمی توانند از آن چه کسب کرده اند، بهره ای برگیرند و این همان گمراهی آشکار و عمیق است.(1)

«وَبَرَزُواْ لِلّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاء لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُواْ إِنَّا...مِن قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ(22) »

«وَبَرَزُواْ لِلّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاء لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُواْ إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللّهِ مِن شَيْءٍ قَالُواْ لَوْ هَدَانَا اللّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاء عَلَيْنَآ أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِن مَّحِيصٍ(21) وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الأَمْرُ إِنَّ اللّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ إِلاَّ أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلاَ تَلُومُونِي وَلُومُواْ أَنفُسَكُم مَّا أَنَاْ بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَآ أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ(22) »

[و همگی در برابر خدا ظاهر می شوند. پس ناتوانان به گردنکشان می گویند: ما پیروان شما بودیم، آیا چیزی از عذاب خدا را از ما دور می کنید؟ می گویند: اگر خدا ما را هدایت کرده بود، قطعاً شما را هدایت می کردیم. چه بی تابی کنیم، چه صبر نماییم، برای ما یکسان است. ما را راه گریزی نیست* و چون کار از کار گذشت (و داوری صورت گرفت) شیطان می گوید: در حقیقت، خدا به شما وعده داد، وعده راست و من به شما وعده دادم و با شما خلاف کردم و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود، جز این که شما را دعوت کردم و اجابتم نمودید. پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید. من فریادرس شما نیستم و شما هم فریادرس من نیستید. من به آن چه پیش از این مرا (در کار خدا) شریک می دانستید، کافرم.

1- [1] - کافی، ج 1، ص 306، ح 2.

آری ستمکاران عذابی پردرد خواهند داشت]

1) علی بن ابراهیم: در تفسیر این سخن خداوند متعال: «وَبَرَزُواْ لِلّهِ جَمِيعًا» گفته است: مفهوم این جمله، مربوط به آینده است. یعنی با آن که لفظ فعل، ماضی است، اما معنای فعل مضارع «یَبرُزون» را می رساند. (1)

2) سپس گوید: در این آیه: «لَوْ هَدَانَا اللّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ» مقصود از هدایت، همان ثواب است «سَوَاء عَلَيْنَآ أَجَزِعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِن مَّحِيصٍ» یعنی گریزگاه. گفت: اما آیه «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الأَمْرُ» یعنی هنگامی که شیطان از مسائل دنیا و اولیای خویش فارغ شد «إِنَّ اللّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ إِلاَّ أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلاَ تَلُومُونِي وَلُومُواْ أَنفُسَكُم مَّا أَنَاْ بِمُصْرِخِكُمْ» یعنی فریادرس شما نیستم «وَمَا أَنتُمْ بِمُصْرِخِيَّ» شما نیز فریادرس من نیستید «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَآ أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ» یعنی در دنیا.(2)

3) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید، از ابو عمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند متعال در قرآن از ابلیس یاد کرده که در روز قیامت از انسان هایی که او را ولیّ خود در دنیا گرفته اند، تبرّی می جوید «إِنِّي كَفَرْتُ بِمَآ أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ».(3)

4) عیاشی، از حریز، از کسی که نام او را برده، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه: «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الأَمْرُ» فرمود: مقصود، دومی است و هر جا در قرآن، عبارت: «وَقَالَ الشَّيْطَانُ» باشد، مقصود از آن، دومی است.(4)

5) ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی روز قیامت فرا رسد، ابلیس را در هفتاد غلّ و هفتاد زنجیر عظیم می آورند. پس ابلیس به زُفَر نگاه می کند که او را با یکصد و بیست غل و یکصد و بیست زنجیر بزرگ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 370.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 370.
3- [3] - کافی، ج 1، ص287 در ضمن حدیث ش 1.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 240، ح 8.

می آورند. ابلیس می گوید: این کیست که خداوند عذابش را دوچندان کرده است، در حالی که من همه این خلق را گمراه کرده ام. به او می گویند: این زُفَر (شیطان) است. می گوید: چرا چنین عذابی برای او تدارک دیده شده است؟ می گویند: به خاطر ستمی که بر علی علیه السلام روا داشته است. ابلیس می گوید: وای بر تو باد! مرگ بر تو باد! مگر ندانستی که خداوند مرا فرمان داد تا به آدم سجده آورم و من از فرمان او سر بر تافتم و عصیان آوردم و از او خواستم تا به من نیروی آن دهد تا بر محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام و شیعیان ایشان سیطره یابم، اما پروردگار خواسته ام را برآورده نکرد و فرمود: «إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ إِلاَّ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْغَاوِینَ»(1) [در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلّطی نیست، مگر کسانی از گمراهان که تو را پیروی کنند] و با آن که خداوند، آنان را از میان خلق، استثناء کرد، آنان را نشناختم و گفتم: «وَلاَ تَجِدُ أَکْثَرَهُمْ شَاکِرِینَ»(2) [و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت] اما نفس تو، تو را به وادی غرور و فریب رهنمون گشت که امروز، تو را در مقابل مردمان ایستاده اند و عبرت خلق شده ای. سپس به او گفت: تو به علی علیه السلام و آنان که راه تو را در پیش گرفتند و در گمراهی در افتادند، چه کرده ای که با تو چنین می کنند؟ شیطان- که نامش زُفَر است- به ابلیس می گوید: تو مرا به آن رفتارها فرمان دادی؟ ابلیس به وی می گوید: چرا از فرمان پروردگارت سرپیچی کرده و از من اطاعت کردی؟ زُفَر این سخن خداوند عزّ و جلّ را در پاسخ او می گوید: «إِنَّ اللّهَ وَعَدَکُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدتُّکُمْ فَأَخْلَفْتُکُمْ وَمَا کَانَ لِیَ عَلَیْکُم مِّن سُلْطَانٍ إِلاَّ أَن دَعَوْتُکُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِی فَلاَ تَلُومُونِی وَلُومُواْ أَنفُسَکُم مَّا أَنَاْ بِمُصْرِخِکُمْ وَمَا أَنتُمْ بِمُصْرِخِیَّ إِنِّی کَفَرْتُ بِمَآ أَشْرَکْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِینَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ».(3)

1- [1] - حجر/ 42.
2- [2] - اعراف/ 17.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 240، ح 9.

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرةٍ طَيِّبَةٍ...رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللّهُ الأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ(25) »

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ(24) تُؤْتِى أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللّهُ الأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ(25) »

[آیا ندیدی خدا چگونه مثل زده، سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه اش استوار و شاخه اش در آسمان است* میوه اش را هر دم به اذن پروردگارش می دهد و خدا مَثَل ها را برای مردم می زند، شاید که آنان پند گیرند]

1) محمد بن یعقوب از تعدادی از شیعیان، از احمد بن محمد، از علی بن سیف، از پدرش، از عمرو بن حُرَیث نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «كَشَجَرةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِى السَّمَاءِ» پرسیدم و ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله اصل و ریشه آن درخت است، امیر مؤمنان، تنه آن است و امامان از نسل علی علیه السلام، شاخه های آن و دانش امامان علیهم السلام، میوه های آن و شیعیان مؤمن، برگ های آن هستند. آیا در این درخت، زیادتی هست؟ عرض کردم: به خدا سوگند که خیر، [زیادتی] وجود ندارد. امام فرمود: به خدا سوگند که هرگاه مؤمنی به دنیا بیاید، برگی از آن درخت می روید و چون بمیرد، برگی از آن می افتد.(1)

2) محمد بن حسن صفّار از حسن بن موسی خشّاب، از عمرو بن عثمان، از محمد بن عُذافر، از ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام در باره آیه: «كَشَجَرةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِى السَّمَاءِ* تُؤْتِى أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» پرسیدم و ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من اصل و ریشه آن درخت هستم و علی علیه السلام تنه آن و امامان علیهم السلام شاخه های آن و دانش ما، میوه آن و شیعیان ما برگ های آن هستند. ای ابو حمزه! آیا در این درخت زیادتی می بینی؟ گفتم: خیر، به خدا سوگند که زیادتی در آن نمی بینم.

امام فرمود: ای ابو حمزه! به خدا قسم، هر نوزاد مؤمنی که به دنیا می آید،

1- [1] - کافی، ج 1، ص 355، ح 80.

برگی به آن درخت افزوده می شود و چون بمیرد، برگی از آن می افتد. (1)

3) و نیز از وی، از یعقوب بن یزید، از حسن بن محبوب، از احول، از سَلّام بن مستنیر نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام درباره مفهوم آیه «کَشَجَرهٍ طَیِّبَهٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّمَاء* تُؤْتِی أُکُلَهَا کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» پرسیدم و ایشان فرمود: مقصود از شجره، رسول خدا صلی الله علیه و آله است که نسب ایشان دربنی هاشم، استوار است. تنه آن درخت، علی علیه السلام است و ریشه آن فاطمه سلام الله علیها است و شاخه هایش امامان علیهم السلام می باشند و برگ های آن شیعیان هستند و هر گاه فردی از آنان بمیرد، برگی از این درخت بیفتد و چون پای به جهان گذارد، برگی بر آن برویَد. عرض کردم: فدایت گردم! معنای جمله «تُؤْتِی أُکُلَهَا کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» چیست؟ فرمود: دستورات و اوامری است از حلال و حرام که امام در هر سال در اختیار شیعیان قرار می دهد.(2)

4) و نیز از وی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از مفضّل بن صالح، از محمد حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه: «کَشَجَرهٍ طَیِّبَهٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّمَاء» فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام ریشه استوار این درخت هستند و شاخه های آن کسانی اند که در ولایت وارد شوند (آن را بپذیرند).(3)

5) ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی- که خدایش بیامرزد- از عبد العزیز بن یحیی، از عبد الله بن محمد ضبّی، از محمد بن هلال، از نائل بن نَجیح، از عمرو بن شمر، از جابر جُعفی نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام راجع به این فرمودهٔ پروردگار متعال: «کَشَجَرهٍ طَیِّبَهٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّمَاء* تُؤْتِی أُکُلَهَا کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» پرسیدم و ایشان فرمود: منظور از درخت، رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد و تنه آن علی علیه السلام و شاخه آن فاطمه سلام الله علیها- دختر رسول خدا- و میوه آن، فرزندان فاطمه و برگ های

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 73، باب 2، ح 1.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 73، باب 2، ح 2.
3- [3] - معانی الاخبار، ص 400، ح 16.

آن، شیعیان می باشند. سپس فرمود: چون مؤمنان شیعه ما بمیرند، برگی از آن درخت می افتد و چون نوزادی از شیعیان پای به عرصه گیتی نهد، برگی بر آن درخت بروید.(1)

6) و نیز از وی از برخی از شیعیان، از محمد بن همّام، از جعفر بن محمد بن مالک فَزاری، از جعفر بن اسماعیل هاشمی، از دایی خود محمد بن علی، از عبد الرحمن بن حمّاد، از عمر بن سالم بیّاع سابِرّی نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره این آیه: «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا» پرسیدم و ایشان فرمود: اصل آن درخت، رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و تنه آن امیر مؤمنان علی علیه السلام و میوه هایش حسن و حسین علیهما السلام و نه فرزند حسین، شاخه های آن، و شیعیان برگ های آن هستند. به خدا قسم! هر وقت انسان مؤمنی می میرد، یک برگ از آن درخت می افتد. پرسیدم: مفهوم آیه: «تُؤْتِی أُکُلَهَا کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» یعنی چه؟ فرمود: اوامر و دستوراتی است که امام هر سال در مسائل حج و عمره صادر می فرماید.(2)

7) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از ابو جعفر احول، از سَلّام بن مُستنیر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که از ایشان راجع به آیه: «مَثَلًا کَلِمَةً طَیِّبَةً» پرسیدم و ایشان فرمود: درخت، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و اصل آن، نسب اوست که در بنی هاشم استوار است و تنه درخت، علی بن ابی طالب علیه السلام است و شاخه آن فاطمه سلام الله علیها است و میوه آن، امامان از نسل علی و فاطمه علیهم السلام هستند و شیعیان آنان برگ های آن درختند. فرد مؤمن از شیعیان ما چون بمیرد، برگی از آن درخت بیفتد و چون مؤمن پای به جهان گذارد، برگی بر آن درخت بروید. عرض کردم: نظر شما درباره این فرموده پروردگار متعال «تُؤْتِی أُکُلَهَا کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» چیست؟ فرمود: منظور از این آیه، فتاوی و نظراتی است که امامان علیهم السلام برای شیعیان در مسائل حلال و حرام هر حج و عمره صادر می کنند. سپس پروردگار متعال دشمنان آل محمد علیهم السلام را چنین مثال زده است: «وَمَثَلُ کَلِمَةٍ خَبِیثَةٍ کَشَجَرَةٍ خَبِیثَةٍ اجْتُثَّتْ مِن

1- [1] - معانی الاخبار، ص 400، ح 1.
2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 324، ج 2، باب 33، ح 30.

فَوْقِ الأَرْضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٍ».(1)

8) سپس گفت: در روایت ابو جارود به نقل از امام باقر علیه السلام آمده است: و نیز کردار کافران به آسمان صعود نمی کند و امویان جز تعداد اندکی از آنان خدای را در هیچ مجلس و هیچ مسجدی یاد نمی کنند و کردار آنان به آسمان صعود نمی کند.(2)

9) طبرسی می گوید: ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: این آیه، مثالی است برای بنی امیه.(3)

10) عیاشی از محمد بن علی حلبی، از زُراره و حُمران، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه: «ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّمَاء» فرمودند: مقصود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وامامان بعد از ایشان هستند، که آنان اصل ثابتند و فرع نیز ولایت است برای آن کس که وارد آن گردد و ولایت را بپذیرد.(4)

11) محمد بن یزید نقل می کند: از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَفَرْعُهَا فِی السَّمَاء» پرسیدم و ایشان فرمود: رسول خدا، اصل آن درخت است و امیر مؤمنان علی علیه السلام تنه آن و امامان علیهم السلام که از نسل آن دو هستند، شاخه های آن و دانش ائمه علیهم السلام میوه آن، و شیعیان برگ های آن درخت هستند. آیا در این درخت، زیادتی می بینی؟ عرض کردم: به خدا قسم! خیر. فرمود: به خداوند سوگند! چون مؤمن بمیرد، بی گمان، برگی از آن درخت بیفتد و چون مؤمنی زاده شود، برگی بر آن بروید. عرض کردم: آیه: «تُؤْتِی أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» یعنی چه؟ فرمود: دانش امام است که چون میوه ای در اختیار مردمان قرار می گیرد، آن هنگام که از وی می پرسند و امام علیه السلام پاسخ می گوید.(5)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 371.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 371.
3- [3] - مجمع البیان، ج 6، ص 75.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 241، ح 10.

5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 241، ح 11.

12) عبد الرحمن بن سالم اَشَلّ، از پدرش نقل کرده است که از امام صادقعلیه السلام درباره این آیه: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِى السَّمَاءِ* تُؤْتِى أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ الأَرْضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٍ» پرسیدم. فرمود: این مثالی است که پروردگار متعال درباره اهل بیت صلّی الله علیه و آله زده است و در باره آنان که با پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام دشمنی ورزیدند، فرموده است: «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ الأَرْضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٍ».(1)

13) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نَوفَلی، از سَکونی، از امام باقر، از پدرانش علیهم السلام نقل کرده است که علی علیه السلام راجع به کسی که نذر کرده بود زمانی را روزه بگیرد، فرمود: زمان، برابر با پنج ماه است و حین، شش ماه است. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «تُؤْتِى أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا».(2)

14) و نیز از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از خالد بن جریر، از ابو ربیع، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که از ایشان راجع به حکم فردی که قسم خورده بود که حینی (مدتی) را به خاطر به جا آوردن سپاس نعمت خدا روزه بگیرد، فرمود: فردی که چنین نذری کرده بود، نزد امام علی علیه السلام آمد و امام به وی فرمود: شش ماه روزه بگیر؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «تُؤْتِى أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» «حین» یعنی شش ماه.(3)

15) عیاشی از اسماعیل بن ابی زیاد سکونی، از امام باقر علیه السلام، از پدرش علیه السلام نقل کرده است که امام علی علیه السلام درباره کسی که نذر کرده بود، زمانی را روزه بگیرد، فرمود: زمان، پنج ماه است و حین، شش ماه است؛

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 242، ح 15.
2- [2] - کافی، ج4، ص 142، ح 5.
3- [3] - کافی، ج4، ص 142، ح 4.

زیرا خداوند متعال می فرماید: «تُؤْتِی أُکُلَهَا کُلَّ حِینٍ».(1)

16) حلبی نقل می کند که: از امام صادق علیه السلام در باره حکم کسی که قسم خورده که به خاطر شکر نعمتی، حینی را روزه بگیرد، فرمود: از علی بن ابی طالب علیه السلام در باره همین موضوع سؤال شد و ایشان فرمود: باید شش ماه، روزه بگیرد؛ زیرا خداوند فرموده است: «تُؤْتِی أُکُلَهَا کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» و حین، برابر با شش ماه است.(2)

17) خالد بن جریر می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره حکم کسی که گفته: به خدا قسم می خورم که «حینی» را به خاطر تشکر از خداوند روزه بگیرم پرسیدم. امام صادق علیه السلام فرمود: همین حکم را از امام علی علیه السلام پرسیدند و ایشان فرمود: شش ماه روزه بگیر؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: «تُؤْتِی أُکُلَهَا کُلَّ حِینٍ» مقصود از حین، شش ماه است.(3)

«یُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَفِی الآخِرَهِ وَیُضِلُّ اللّهُ الظَّالِمِینَ وَیَفْعَلُ اللّهُ مَا یَشَاءُ(27) »

[خدا کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می گرداند و ستمگران را بی راه می گذارد و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد]

1) محمد بن یعقوب از تعدادی از شیعیان، از سهل بن زیاد، از عبد الرحمن بن ابی نجران، از عاصم بن حمید، از ابو بصیر نقل کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: هنگامی که انسان را در قبر می گذارند، دو فرشته نزد او می آیند؛ فرشته ای در سمت راست و فرشته ای در سمت چپ او می ایستد و شیطان را در مقابل او قرار می دهند و چشمان شیطان از مس است. از او می پرسند که: درباره مردی که در میان شما بود، چه می گویی؟ امام فرمود: آن شخص، سخت

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 241، ح 12.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 242، ح 13.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 242، ح 14.

پریشان و هراسان می شود و اگر مؤمن باشد، چنین پاسخ می دهد: آیا سؤال شما راجع به محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟ آنان به او می گویند: آرام بیارام، چنان که رؤیایی در آن نباشد. آن گاه، قبر او را نه ذراع، فراخ می کنند و جایگاه خود را در بهشت می بیند و خداوند نیز در این باره فرموده است: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِى الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَفِى الآخِرَهِ» اما اگر کافر باشد، به او می گویند: درباره مردی که از میان شما بیرون آمد، چه می گویی؟ وی می گوید: نمی دانم و آن دو فرشته، او را با شیطان تنها می گذارند.

این حدیث را حسین بن سعید در کتاب زهد روایت کرده و گفته است: نضر بن سوید از عاصم بن حمید، از ابو بصیر نقل کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: هنگامی که انسان را در قبر می گذارند... و حدیث را تا آخر آن بیان کرد.(1)

2) و نیز از وی، از محمد بن یحیی، از احمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: وقتی جسد مؤمن از خانه اش به سمت قبرستان بیرون برده می شود، فرشتگان، جنازه او را تا قبر تشییع می کنند و آن گاه، گرداگرد او جمع شده و ازدحام می کنند تا او در قبر گذاشته شود. در این هنگام، زمین به او می گوید: خوش آمدی، به خداوند سوگند که من دوست داشتم کسانی هم چون تو پای بر من بگذارند و راه بروند. بی گمان، تو خواهی دید که برای تو چه می کنم. سپس تا آن جا که چشم کار می کند، زمین در مقابل او گسترده می شود و دو فرشته قبر که قبر نشستگانند و منکر و نکیر نام دارند، وارد قبر او می شوند و تا کمر در او روح می دمند و او را می نشانند و از او می پرسند: خدایت کیست؟ می گوید: الله جلّ جلاله می پرسند: دین تو چیست؟ می گوید: اسلام. می پرسند: پیامبر تو کیست؟ جواب می دهد: محمد صلی الله علیه و آله. می پرسند: امام تو کیست؟ جواب می دهد: فلانی- حضرت فرمود:- در این لحظه ندا دهنده ای از آسمان ندا می دهد که: بنده ام راست گفت؛ بساط بهشت را در قبرش بگسترانید و از قبر او راهی به بهشت بگشایید و از لباس های بهشتی بر تن او بپوشانید تا آن زمان که نزد ما آید،

1- [1] - کتاب زهد، ص 86، ح 231.

و البته آن چه نزد ما هست، برای او بسی بهتر و والاتر است. سپس به او خطاب کنند که چونان عروس بخواب که خوابی خوش در پیش داری. فرمود: اما اگر کافر باشد، فرشتگان او را از خانه تا قبرستان، لعنت کنان مشایعت می کنند و چون در قبر نهاده شود، زمین خطاب به او می گوید: این مکان بر تو خوشایند مباد! به خداوند سوگند یاد می کنم که بیزار بودم از این که کسانی چون تو، پای بر من نهند، ولی گریزی نیست. بی تردید، امروز خواهی دید که با تو چه خواهم کرد. آن گاه زمین، چنان قبر را بر وی تنگ می گرداند که دو پهلوی او به هم می رسند. سپس دو فرشته قبر بر او وارد می شوند. آن دو، قبر نشستگانند، همان دو فرشته ای که منکر و نکیر نام دارند. ابو بصیر گفت: فدایت شوم! آیا این دو فرشته بر انسان مؤمن و کافر یکسان وارد می شوند؟ امام فرمود: خیر.

سپس فرمود: کافر را بر سر جای خود نشانده و سپس تا کمر او روح می دمند و به او می گویند: پروردگارت کیست؟ وی به لکنت می افتد و می گوید: شنیدم که مردم می گویند. آن دو فرشته به او می گویند: فهم نکرده ای و نمی دانی خدایت کیست. سپس از وی می پرسند: پیامبرت کیست؟ پاسخ می دهد: شنیدم مردم می گفتند. آن دو فرشته به او می گویند: فهم نکرده ای و نمی دانی. از آن پس، درباره امام زمانش از وی سؤال می کنند. – حضرت فرمود:- در این لحظه، ندا دهنده ای از آسمان بانگ برآورد که بنده ام دروغگو است؛ بساط دوزخ را در قبر او بگسترانید و لباسی از آتش بر او بپوشانید و از قبرش به سوی دوزخ، دری بگشایید، تا آن روز که نزد ما بیاید و آن چه در آن روز برای او تدارک دیده ایم، بسی بدتر از این است که در آن به سر می برد. سپس آن دو فرشته با گرزی ستبر، سه ضربه بر او وارد می آورند و با هر ضربه ای، قبر او آکنده از آتش می شود. آن گرز چنان است که اگر کوه های منطقه تهامه را با آن گرز بزنند، به خاکستر تبدیل می شود. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند در میان قبر، مارهایی زهرآگین را بر او مسلط می گرداند که او را قطعه قطعه کنند و شیطان، او را سخت اندوهگین و غمگین سازد. – حضرت فرمود:- صدای شکنجه و عذاب او را همه مخلوقات خداوند به جز جن و انس می شنوند. – حضرت فرمود:- صدای پای آنان و تکان دادن دست هایشان را می شنوند. خداوند متعال در این باره فرموده است: «يُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ

الثَّابِتِ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَفِی الآخِرَهِ وَیُضِلُّ اللّهُ الظَّالِمِینَ وَیَفْعَلُ اللّهُ مَا یَشَاءُ».(1)

3) و نیز از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عمرو بن عثمان و تعدادی از شیعیان، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، و حسن بن علی همگی از ابو جمیله مفضل بن صالح، از جابر، از عبد الاعلی و علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابراهیم بن عبد الاعلی، از سوید بن غَفَلَه، از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی آدمیزاد به آخرین روز عمر خود در این دنیا و اولین روز زندگی خود در آخرت می رسد، ثروت او و فرزندان و کردارش در مقابل او مجسم می گردد. پس او رو به مال خود کند و بگوید: به خدا قسم که من نسبت به تو حریص و بخیل بودم؛ اکنون برای من چه داری؟ ثروت به او می گوید: به اندازه کفنت می توانی از من برداری. حضرت فرمود: سپس رو به فرزندان کرده و به آنها بگوید: به خداوند سوگند که من دوستدار شما بودم و از شما حمایت می کردم؛ امروز برای من چه دارید؟ می گویند: تو را تا قبرستان همراهی کرده و در آن جا دفن می کنیم.- حضرت فرمود:- سپس آدمی رو به کردار خود کرده و چنین می گوید: به خداوند سوگند که من درباره تو دریغ ورزیدم، هر چند که تو بر من سنگین و سخت بودی. بگو که برای من چه داری؟ عمل وی در پاسخ چنین گوید: من همنشین تو در قبر و روز رستاخیز هستم، تا آن گاه که من و تو، به همراه یکدیگر در پیشگاه خداوند، به نمایش گذاشته شویم. حضرت فرمود: اگر این انسان از جمله ولایتمداران باشد، در این لحظه در قالب خوشبوترین و خوش سیماترین مردم و خوش لباس ترین افراد، نزد خداوند حاضر می شود. به او می گوید: روح و ریحان و بهشت جاویدان بر تو بشارت باد و تو در مکانی بسیار نیکو و ارجمند پای می گذاری. فرزند آدم از او می پرسد: کیستی؟ می گوید: من کردار نیک توام؛ از دنیا به سوی بهشت کوچ کن. وی غسل دهنده او را می شناسد. پس به حمل کنندگان جنازه او دستور می دهد و بانگ می زند تا در انتقال او شتاب گیرند. چون وارد قبر خویش می شود، دو فرشته قبر در حالی که گیسوان خویش را بر زمین نهاده اند و به دنبال خود می کشانند و زمین را با گام های خود می شکافند و صدای آنان هم چون تندری کوبنده و چشمانشان هم چون آذرخشی سریع و

1- [1] - کافی، ج 3، ص 239، ح 12.

گذراست، نزد او می آیند و از او می پرسند: خدایت کیست؟ دینت چیست؟ پیامبرت کیست؟ وی پاسخ می دهد: الله جلّ جلاله، خدای من است، دینم اسلام و پیامبرم نیز محمد صلی الله علیه و آله است. آن دو فرشته به او می گویند: خداوند تو را در آن چه که دوست داری و مایه خشنودی توست، استوار گرداند. خداوند در این باره فرموده است: «يُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِى الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَفِى الآخِرَهِ».

سپس قبر او را تا آن جا که چشم کار می کند، فراخ کرده و می گسترانند و از قبر او دری به سوی بهشت باز می کنند و به او می گویند: با دلی آسوده بیارام، گویی جوانی هستی آرام و لطیف و دل آرام؛ زیرا که خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «أَصْحَابُ الْجَنَّهِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا»(1) [آن روز جایگاه اهل بهشت بهتر و استراحتگاهشان نیکوتر است] امام می فرماید: اما اگر دشمن خدا باشد، زشت ترین خلق خدا از نظر صورت و سیرت و جامگان و نیز بدبوترین آفریده خدا نزد او می آید و به او می گوید: تو را بشارت باد به آرامگاهی در آتش جهنم و شعله های فروزان دوزخ. وی غسل دهنده او را می شناسد، پس به حاملان وی فرمان می دهد تا او را نگهدارند (در انتقال او خلل ایجاد کنند) چون به درون قبر نهاده می شود، پرسش کنندگان قبر نزد او می آیند و کفن را از وی برمی گیرند و به او چنین می گویند: چه کسی خدای تو است؟ دین تو چیست؟ پیامبرت کیست؟ او می گوید: نمی دانم. آن دو فرشته می گویند: ندانستی و به وادی هدایت رهنمون نشدی. سپس با گرزی گران که با خود دارند بر فرق سر او چنان می کوبند که باعث وحشت و ترس و هراس همه جنبندگان می شود و فقط انس و جن صدای آن را نمی شنوند. سپس دری از سمت دوزخ به سوی او می گشایند و به او می گویند: بر ناگواراترین روی بخواب، چنان در تنگنا قرار خواهی گرفت که گویی حدیده ای هستی که با زور و فشار به انتهای نیزه ای تو خالی وارد می کنند. تا آن جا که مغزش از میان ناخن و گوشت او بیرون می آید. سپس خداوند، مارها، عقرب ها و حشرات زمین را بر او مسلط می گرداند و از گوشت بدن او می خورند تا روزی که رستاخیز او فرا برسد و خداوند او را از قبرش برون آورد. حال این کافر، چنان سخت و عذاب وی چنان شدید است که آرزو می کند قیامت فرا برسد و از این شر

1- [1] - فرقان/ 24.

رها گردد. جابر گوید که امام باقر علیه السلام فرمود: حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: آن هنگام که شبانیِ شتران و گوسفندان را برعهده داشتم، به آنها نگاه می کردم. پیامبران همه، چهارپایان را به چوپانی برده اند و به این کار اشتغال داشته اند. من قبل از آن که به پیامبری برانگیخته شوم به گوسفندان و شتران که در چراگاه مشغول چرا بودند، نگاه می کردم. آنان کاملاً آرام و آسوده و بی صدا بودند و هیچ چیزی در پیرامون آنها نبود تا آنها را به هیجان بیاورد و باعث هراس و رم کردن آنها شود. تا این که ناگهان می ترسند و رم می کنند، از این بی توجهی به پیرامون و هراس ناگهانی، سخت در شگفت آمدم و گفتم: این چه امر عجیبی است! تا آن که جبرئیل به من چنین گفت: به کافران چنان ضربه ای وارد می شود که همه مخلوقات و کائنات آن را می شنوند و بر دل آنها هراس می افتد، مگر جن و انس. پس گفتم: این تأثیر ضربه ای است که بر آن کافر وارد آورده اند. پس، از عذاب قبر باید به خداوند متعال پناه ببریم.(1)

این حدیث را علی بن ابراهیم از پدرش، از علی بن مهزیار، از عمرو بن عثمان، از مفضل بن صالح، از جابر، از ابراهیم عبد الاعلی، از سوید بن غفله، از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده است، با این تفاوت که در پایان روایت محمد بن یعقوب، عبارتی اضافه وجود دارد که آن را ذکر کردیم.(2)

هم چنین این حدیث را شیخ در امالی خود، با سند خود از عباد، از عمویش، از پدرش از جابر، از ابراهیم عبد الاعلی، از سوید بن غفله، نقل کرده و چنین گفته اند که: علی بن ابی طالب علیه السلام و عبد الله بن عباس، گفته اند که چون آدمیزاد به آخرین روز عمر خود در دنیا و اولین روز زندگی خود در آخرت برسد... و حدیث را تا آخر نقل کرده است.(3)

4) شیخ در امالی، از حفّار، از اسماعیل، از پدرش، از برادرش دعبل، از شُعبه بن حجّاج، از عَلقَمه بن مَرشَد، از سعد بن عُبَیده، از بَراء بن عازِب، نقل کرده است

1- [1] - کافی، ج 3، ص 231، ح 1.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 371.
3- [3] - امالی، ج 1، ص 375.

که پیامبر صلی الله علیه و آله در توضیح آیه: «یُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَفِی الآخِرَهِ» فرمود: در قبر و هنگامی که مردگان را سؤال و جواب می کنند.(1)

5) عیاشی از صفوان بن مهران، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: شیطان به وقت مرگ دوستداران ما نزد آنان حاضر شده و از سمت راست و چپ او آمد و شد می کند تا ایمان وی را بستاند، اما خداوند نمی خواهد که شیطان به خواسته اش برسد. خداوند در همین باره فرموده است: «یُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَفِی الآخِرَهِ».(2)

6) زراره و حمران و محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل کرده اند که فرموده اند: چون کسی را در قبر گذارند، دو فرشته نزد او می آیند؛ فرشته ای از سمت راست و فرشته دیگری از سمت چپ او و شیطان را در مقابل او می ایستانند، چشمان او چونان مس، سرخ است. به آن مرد گویند: درباره این مردی که از میان شما برآمده و ادعا می کند رسول خداست، چه می گویی؟ ناگهان به لرزه و هراس می افتد و اگر مؤمن باشد می گوید: او محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست. پس در این صورت به او خواهند گفت: آرام بیارام، بی آن که رؤیایی در نظرت آید. آن گاه، قبر او را به اندازه نه ذراع، می گسترانند تا آن که از قبر، جایگاه خویش را در بهشت می نگرد. خداوند در این باره فرموده است: «یُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَفِی الآخِرَهِ» اما اگر کافر باشد، به او می گویند: این مردی که در میان شما بود و ادعا داشت که رسول خداست، کیست؟ او می گوید: نمی دانم. بعد از آن او را با شیطان تنها می گذارند.(3)

7) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون میّت از منزل خود بیرون برده می شود، فرشته ها او را تا قبرش مشایعت می کنند و بر او رحمت می آورند و شفقت می کنند تا آن که در قبر نهاده می شود. آن گاه، زمین به او

1- [1] - امالی، ج 1، ص 386.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 242، ح 16.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 242، ح 17.

می گوید: خوش آمدی و به جایی فراخ گام نهادی. به خداوند سوگند که من دوست داشتم کسانی هم چون تو، پای بر من بگذارند و راه بروند. بی گمان، تو خواهی دید که برای تو چه می کنم. سپس تا آن جا که چشم کار می کند، جایش پهناور گردد. در این لحظه دو فرشته که قبر نشستگانند و منکر و نکیر نام دارند، بر او وارد می شوند و تا کمر او، جان در کالبدش می دمند و او را می نشانند و از او می پرسند: خدای تو کیست؟ می گوید خدای من «الله» است. سپس می پرسند: دین تو چیست؟ می گوید: اسلام است. آن گاه می پرسند: پیامبر تو کیست؟ می گوید: محمد صلی الله علیه و آله است. سپس می پرسند: امام تو کیست؟ جواب می دهد: علی علیه السلام است. در این لحظه، منادی از آسمان بانگ برآورد که: بنده ام راست گفت؛ بساط بهشت را در قبرش بگسترانید و از لباس های بهشتیان بر تن او بپوشانید و از قبر او راهی به بهشت بگشایید، تا آن زمان که نزد ما بیاید و البته، آن چه نزد ماست، برای او بسی بهتر و والاتر است. سپس به او می گویند: چونان عروس بخواب، خوابی که دلهره و هراس در آن نیست. اما اگر کافر باشد، فرشتگان او را از خانه تا قبرستان، لعنت کنان مشایعت کنند و چون در قبر نهاده شود، زمین به او می گوید: این مکان بر تو خوشایند مباد! به خداوند سوگند که بیزار بودم از این که کسانی چون تو پای بر من نهند؛ ولی گریزی نیست. بی تردید، امروز خواهی دید که با تو چه خواهم کرد. آن گاه زمین، چنان قبر را بر وی تنگ می گرداند که دو پهلوی او به هم می رسند. سپس دو فرشته قبر که منکر و نکیر نام دارند و قبر نشستگانند، بر او وارد می شوند. راوی گوید: به امام عرض کردم: فدایت شوم! آیا این دو فرشته به انسان مؤمن و کافر، یکسان وارد می شوند؟ امام فرمود: خیر. از آن پس، او را می نشانند و به او می گویند: خدای تو کیست؟ می گوید: شنیدم که مردم می گفتند. آن دو فرشته می گویند: فهم نکرده ای و نمی دانی. حال بگو که دینت چیست؟ پاسخ می دهد: شنیدم که مردم می گفتند و زبانش به لکنت می افتد. آن دو فرشته می گویند: فهم نکرده ای و نمی دانی. اکنون بگو که پیامبرت کیست؟ جواب می دهد: شنیدم مردم می گفتند و زبانش به لکنت می افتد. آن دو فرشته می گویند: فهم نکرده ای و نمی دانی. در این لحظه بانگ زننده ای از آسمان صدا زند: بنده ام دروغ گفت؛ بساط دوزخ را در قبر او بگسترانید و لباسی از آتش بر تن او بپوشانید و از قبرش به سوی دوزخ دری بگشایید تا آن روز که نزد ما بیاید و آن چه را در آن

هنگام برای او تدارک دیده ایم، بسی بدتر از این است که اکنون در آن به سر می برد. سپس آن دو فرشته با گرزی ستبر، سه ضربه بر او وارد می آورند که با هر ضربه، شراره های آتش، سراسر قبر او را فرا می گیرد و قبرش آکنده از آتش می شود. آن گرز، چنان است که اگر کوه های منطقه تهامه را با آن گرز بزنند، به خاکستر تبدیل می شود. امام صادق علیه السلام در ادامه فرمودند: خداوند، مارها و عقرب هارا در قبرش بر او مسلط می گرداند تا از بدن او بخورند و شیطان ها نیز او را غمگین ساخته و بر اندوهش بیفزایند. صدای شکنجه شدن او را همه خلایق به غیر از جن و انس بشنوند. حتی صدای پای آنان و تکان دست های آنان را می شنوند. خداوند در این باره فرموده است: «يُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَيَاهِ الدُّنْيَا» فرمود: و به وقت مردنش «وَفِی الآخِرَهِ» فرمود: در قبرش «وَيُضِلُّ اللّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللّهُ مَا يَشَاءُ».(1)

8) سوید بن غَفَلَه از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون آدمی زاده به آخرین روز عمر خود در این دنیا و اولین روز عمر خود در آخرت می رسد، ثروت او و اولاد او و کردار او را در مقابلش مجسم می گردانند. آن گاه آدمیزاد رو به ثروتش کرده و به او می گوید: به خدا قسم من نسبت به تو بسیار حریص و بخیل بودم؛ اکنون برای من چه داری؟ ثروت به او می گوید: کفنت را از من بگیر. سپس رو به فرزندان خود کرده و به آنها می گوید: به خدا قسم که من شما را دوست می داشتم و از شما حمایت می کردم؛ اکنون برای من چه دارید؟ آنها می گویند: تو را تا قبرستان همراهی کرده و در دل خاک مدفون می کنیم. سپس رو به کردار خود کرده و می پرسد: به خدا قسم که من درباره تو دریغ ورزیدم، هر چند که تو بر من، سخت و سنگین بودی. اکنون برای من چه داری؟ عمل وی در پاسخ چنین گوید: من همنشین تو در قبر و روز رستاخیز هستم، تا آن گاه که من و تو به همراه یکدیگر در پیشگاه خداوند به نمایش درآییم. اگر این میت از ولایتمداران باشد، در این لحظه، خوشبوترین و خوش لباس ترین مردم نزد او آید و به او بگوید: روح و ریحان و بهشت جاویدان بر تو بشارت باد و تو در مکانی نیکو و بسیار ارجمند پای می گذاری.

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 243، ح 18.

آدمی زاده از او می پرسد: تو کیستی؟ پاسخ می دهد من رفتار و کردار شایسته تو هستم. از این دنیا به سوی بهشت رخت بربند و وی غسل دهنده او را می شناسد. پس به حمل کنندگان جنازه وی دستور می دهد و بانگ می زند تا در انتقال او شتاب گیرند. چون وارد قبر خویش می شود، دو فرشته قبر در حالی که گیسوان خویش را به دنبال خویش بر زمین می کشانند و زمین را با دندان های نیش خویش می شکافند و صدای آنان همچون تندری کوبنده و چشمانشان هم چون آذرخشی سریع و گذراست، نزد او می آیند و به او می گویند: خدای تو کیست؟ دین تو چیست؟ پیامبر تو کیست؟ او پاسخ می دهد: «الله» خدای من است، اسلام، دین من است، و پیامبرم محمد صلی الله علیه و آله است. آن دو به او می گویند: پروردگار متعال، تو را در آن چه که دوست داری و مایه خشنودی توست استوار گرداند. خداوند نیز در این باره فرموده است: «يُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَفِی الآخِرَهِ» سپس تا آن جا که چشم کار می کند، قبرش را بگشایند و از قبر او دری به سوی بهشت باز می کنند و به او می گویند: با دلی آسوده بیارام، گویی جوانی هستی آرام و لطیف و آسوده خاطر.

چرا که خداوند متعال می فرماید: «أَصْحَابُ الْجَنَّهِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلاً»(1) [آن روز جایگاه اهل بهشت بهتر و استراحتگاهشان نیکوتر است] اما اگر دشمن خدا باشد، در قالب زشت ترین خلق خدا از نظر صورت و سیرت و جامگان و نیز بدبوترین آفریده خدا، به پیشگاه پروردگار می رود و عمل وی به او می گوید: تو را بشارت باد به آرامگاهی در آتش جهنم و شعله های فروزان دوزخ. وی غسل دهنده او را می شناسد، پس به حاملان وی فرمان می دهد تا او را نگهدارند (در انتقال او خلل ایجاد کنند) چون به درون قبر نهاده شود، پرسش کنندگان قبر نزد او می آیند و کفن را از وی برمی گیرند و به او چنین می گویند: خدای تو کیست؟ دین تو چیست؟ پیامبر تو کیست؟ او پاسخ می دهد: نمی دانم. آنها می گویند: ندانستی و به وادی هدایت رهنمون نشدی. آن گاه با گرزی گران چنان بر سر او می کوبند که همه خلایق، به جز انس و جن، از شنیدن صدای آن هراسناک می گردند. سپس دری به سوی دوزخ به روی او باز می شود و خطاب به او می گویند: بر ناگوارترین

1- [1] - فرقان/ 24.

روی بخواب، چنان در تنگنا قرار خواهی گرفت که گویی حدیده ای هستی که با زور و فشار به انتهای نیزه ای تو خالی وارد می کنند. تا آن جا که مغزش از لابلای ناخن و گوشت او بیرون می ریزد و خداوند مارهای زمین و عقرب ها و حشرات آن را بر او مسلط می گرداند و آنها از بدن او می خورند تا روزی که رستاخیر او فرا برسد و خداوند، او را از قبرش بیرون آورد، حال این کافر، چنان سخت و عذاب وی چنان شدید است که آرزو می کند قیامت فرا برسد و از این شرّ خلاصی یابد.

جابر می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: من آن هنگام که چوپانیِ گوسفندان را برعهده داشتم، به آنها نگاه می کردم. پیامبران همه، چهارپایان را چوپانی کرده و به این کار اشتغال داشته اند. من قبل از آن که به پیامبری مبعوث شوم به گوسفندان و شتران که در چراگاه مشغول چرا بودند، نگاه می کردم. آنان کاملاً آرام و آسوده و بی صدا بودند و هیچ چیزی در پیرامون آنها نبود تا آنها را به هیجان آورد و باعث هراس آنها شود. تا این که ناگهان به هراس می افتند. گفتم: این چه امر عجیبی است. تا آن که جبرئیل به من چنین گفت: به کافران چنان ضربه ای وارد می شود که همه مخلوقات و کائنات، آن را می شنوند و بر دل آنها هراس می افتد، مگر جن و انس. پس گفتم: این تأثیر ضربه ای است که بر آن کافر وارد آورده اند. پس، از عذاب قبر باید به خداوند متعال پناه ببریم.(1)

9) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: چون انسان در قبر گذاشته شود، دو فرشته پیش او می آیند یکی در سمت راست و یکی در سمت چپ او و شیطان را نیز در مقابل او می ایستانند که چشمان وی از مس است. به او می گویند: درباره این مردی که از میان شما برآمده است، چه می گویی؟ - حضرت فرمود: این پرسش، آن شخص را به هراس می افکند و – اگر مؤمن باشد- می گوید: درباره محمد صلی الله علیه و آله از من سؤال می کنید؟ در این حال آن دو فرشته به او می گویند: آرام بیارام، بی آن که هراس و دلهره ای داشته باشی. قبر او را به اندازه نه ذراع می گسترانند به طوری که منزلگه خود را در بهشت می بیند. اما اگر کافر باشد، از او سؤال می شود که: درباره این مردی که از میان شما

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 243، ح 18.

به رسالت برانگیخته شد، چه می گویی؟ او پاسخ می دهد: نمی دانم و آن گاه او را با شیطان تنها می گذارند و با گرزی آهنین بر سر او کوبیده می شود که صدای آن را همه مخلوقات می شنوند. خداوند در این باره فرموده است: «يُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِى الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَفِى الآخِرَهِ وَيُضِلُّ اللّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللّهُ مَا يَشَاءُ».(1)

10) از طریق مخالفان حدیثی نقل شده که نطنزی آن را از ابن عباس روایت می کند که مقصود از آیه: «يُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ» ولایت و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام است.(2)

11) ابن بابویه از علی بن عبد الله ورّاق و محمد بن احمد سنانی و علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق- که خدایش بیامرزد- از ابو عباس احمد بن یحیی بن زکریا قَطّان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از جعفر بن سلیمان بصری، از عبد الله بن فضل هاشمی، نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره این فرموده پروردگار متعال: «مَن يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُّرْشِدًا»(3) [خدا هر که را راهنمایی کند، او راه یافته است و هر که را بی راه گذارد، هرگز برای او یاری راهبر نخواهی یافت] سؤال کردم و ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت، ستمگران را از رسیدن به منزلگه کرامت و ارجمندی خویش محروم کند و گمراهشان نماید، اما مؤمنان و صاحبان عمل شایسته را به سوی بهشت خود رهنمون شود. چنان که خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «وَيُضِلُّ اللّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللّهُ مَا يَشَاءُ» و باز فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِى مِن تَحْتِهِمُ الأَنْهَارُ فِى جَنَّاتِ النَّعِيمِ»(4) [کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، پروردگارشان به پاس ایمانشان آنان را هدایت می کند به باغ های (پر ناز و) نعمت که از زیر (پای) آنان

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 244، ح 19.
2- [2] - تفسیر حبری، ص 288، ح 42؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 314، ح 434.
3- [3] - کهف/ 17.
4- [4] - یونس/ 9.

نهرها روان خواهد بود (در خواهند آمد)](1).

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ(28) جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ(29) »

[آیا به کسانی که (شکر) نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند ننگریستی* (در آن سرای هلاکت که) جهنم است (و) در آن وارد می شوند و چه بد قرارگاهی است]

1) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از بسطام بن مُرّه، از اسحاق بن حسان، از هیثم بن واقد، از علی بن حسین عبدی، از سعد اسکاف از اصبغ بن نُباته، نقل کرده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: برخی از مردمان را چه شده که سیره و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را تغییر داده اند و از جانشین او روی برتافته اند؟ آیا نمی ترسند از این که عذاب بر آنان فرود آید؟ و سپس این آیه را تلاوت فرمود: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ* جَهَنَّمَ» سپس فرمود: ما همان نعمتی هستیم که خداوند، بندگان خود را از آن برخوردار کرد و با ماست که افراد در روز قیامت به رستگاری دست می یابند.(2)

2) و نیز از وی، از حسین بن محمد، از محمد بن معلّی، از محمد بن اُورَمَه، از علی بن حسّان، از عبد الرحمن بن کثیر، نقل کند که از امام صادق علیه السلامدرباره مفهوم آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللّهِ كُفْرًا» پرسیدم و ایشان فرمود: مقصود از این آیه همگی قبیله قریش است؛ همه کسانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمنی ورزیدند و با ایشان جنگیدند و وصیّت وصیّ او را انکار کردند.(3)

3) و نیز از وی از حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از وشّاء از ابان

1- [1] - توحید، ص 24، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 169، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 169، ح 4.

بن عثمان، از حارث بن مُغیره نصری نقل می کند که از امام باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند متعال: «الَّذِینَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللّهِ کُفْرًا» پرسیدم و ایشان فرمود: شما در این باره چه نظری دارید؟ عرض کردم: ما می گوییم مقصود از این آیه، بدکارترین عرب، یعنی دو گروه بنی امیه و بنی مغیره هستند. راوی گوید: سپس امام فرمودند: به خدا قسم منظور از این آیه همه قریش است. خداوند تبارک و تعالی پیامبرش را خطاب کرده و به ایشان فرمود: من قریش را بر عرب برتری دادم و نعمت خویش را بر آنان کامل گردانیدم و پیامبر و رسول خود را به سوی آنان ارسال کردم؛ اما آنان این همه نعمت را تغییر داده و نابودی و هلاک را نصیب خود و قوم خود نمودند.(1)

4) علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن عمیر، از عثمان بن عیسی، از امام صادق علیه السلام روایت کند که از امام علیه السلام درباره مفهوم آیه: «الَّذِینَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللّهِ کُفْرًا» سؤال کردم و ایشان فرمودند: این آیه در باره فاجرترین و بدکارترین مردم قریش یعنی بنی امیه و بنی مغیره است. خداوند در جنگ بدر، ریشه فرزندان مغیره را از بیخ و بن کند و نابودشان ساخت؛ ولی امویان تا مدت زمانی برخوردار گشتند. سپس فرمود: اما به خدا سوگند که ما همان نعمت الهی هستیم که خداوند بندگانش را از آن برخوردار کرده است و هر کس که رستگار شود، به پیروی از ما رستگار می شود. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «تَمَتَّعُواْ فَإِنَّ مَصِیرَکُمْ إِلَی النَّارِ»(2)و(3) [برخوردار شوید که قطعاً بازگشت شما به سوی آتش است].

5) سپس علی بن ابراهیم به نقل از پدرش، از اسحاق بن هیثم، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته، از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: برخی را چه شده است که سنت و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله را تغییر داده اند و از وصی و جانشین او روی برتافته اند؟ آیا نمی ترسند که عذاب بر آنان فرود آید؟ سپس این آیه را تلاوت فرمود: «الَّذِینَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللّهِ کُفْرًا وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ

1- [1] - کافی، ج 8، ص 103، ح 77.
2- [2] - ابراهیم/ 30.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 373.

الْبَوَارِ* جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ». بعد فرمود: به خدا قسم – ما اهل بیت علیهم السلام- همان نعمت خدایی هستیم که خداوند، بندگانش را از آن برخوردار کرده است. رستگاریِ رستگاران به خاطر ماست. (با پیروی از راه ما، رستگاری حاصل می شود) .(1)

6) عیاشی، از عمر بن سعید نقل می کند که از امام صادق درباره این آیه: «الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ» پرسیدم و ایشان فرمود: شما در این زمینه چه می گویید؟ عرض کردم: ما می گوییم این آیه درباره بدترین و فاجرترین مردم قریش یعنی بنی امیه و بنی مغیره فرود آمده است. امام فرمود: خیر، این آیه، راجع به همه قریشیان است. پروردگار متعال پیامبرش را مورد خطاب قرار داده و فرمود: من قریش را بر همه عرب برتری دادم؛ نعمت را بر آنان کامل نمودم و رسولی را به سوی آنان گسیل داشتم؛ اما آنان نعمت مرا تغییر داده و پیامبر مرا تکذیب نمودند.(2)

7) در روایت زید شَحّام از امام صادق علیه السلام نقل شده است که من به ایشان عرض کردم: گفته اند که وقتی از امیر مؤمنان (علیه السلام) درباره مفهوم این آیه سؤال شد، امام فرمود: مقصود از این آیه، دو طغیانگر و بدکار قریش یعنی امیّه و مخزوم هستند. خداوند متعال بنی مخزوم را در جنگ بدر نابود کرد و اما امویان تا مدت زمانی بهره مند گشتند. امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا قسم که مقصود پروردگار متعال از این آیه، همه قریشیان است؛ همانان که با رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمنی کرده و با ایشان جنگیدند.(3)

8) اصبغ بن نباته نقل می کند که امیر مؤمنان علیه السلام در تفسیر این سخن پروردگار: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللّهِ كُفْرًا» فرمود: ما همان نعمت خدایی هستیم که خداوند آن را به بندگان خود ارزانی داشت.(4)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 93.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 246، ح 22.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 246، ح 23.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 246، ح 24.

9) ذَرِیح از امام صادق علیه السلام روایت می کند که شنیدم می فرمود: ابن کَوّا خدمت امیر مؤمنان علیه السلام رسید و از ایشان درباره این فرموده خداوند متعال: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ» پرسید و آن حضرت فرمود: مقصود، قبیله قریش است؛ آنان که نعمت خدا را ناسپاسی کردند و به آن کفر ورزیدند و پیامبر او را در روز بدر تکذیب نمودند.(1)

10) محمد بن سابق طلحه انصاری، نقل کرده است که: وقتی ابو الحسن موسی الرضا علیه السلام را نزد هارون الرشید بردند، یکی از پرسش هایی که هارون مطرح کرد این بود که: این چه خانه ای است و از آن کیست؟ فرمود: برای زمانی از آن شیعیان ماست و برای دیگران مایه آزمون است. هارون گفت: پس صاحب خانه را چه شده است که خانه را از آن خود نمی کند؟ حضرت فرمود: خانه را آبادان از او گرفته اند و او جز خانه ای آبادان را نخواهد ستاند. هارون گفت: شیعیان شما کجایند؟ امام علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: «لَم یکُنِ الذینَ کَفَروا مِن اهلِ الکتابِ و المشرکینَ منفَکینَ حتی تأتِیَهم البیّنَه»(2) [کافران اهل کتاب و مشرکان دست بردار نبودند تا دلیلی آشکار برایشان آید] هارون به امام گفت: بنابراین ما کافریم؟ امام فرمود: خیر، اما شما چونان کسانی هستید که خداوند متعال درباره آنها گفته است: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ»، هارون وقتی این جملات را از امام شنید، خشمگین شد و بر ایشان سخت گرفت.(3)

11) علی بن حاتم می گوید: در نوشته های پدرم به نقل از حمزه زیّات، از عمر بن مُرّه، نقل شده که ابن عباس به عمر گفت: ای امیر مؤمنان! مقصود از این آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ» چیست؟ گفت: مقصود، دو گروه بدکار و فاجر از قریش هستند؛ دایی های من و عموهای تو. اما خداوند نسل دایی های مرا در جنگ بدر ریشه کن کرد، ولی به عموهای تو تا مدت

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 247، ح 25.
2- [2] - بینه/ 1.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 247، ح 26.

زمانی فرصت فرمود.(1)

12) از مسلم مشوف، از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که در تفسیر آیه: «وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ» فرمود: مقصود از این جماعت، بدکارترین و فاسق ترین مردم قریش یعنی امویان و بنو مغیره هستند.(2)

13) ابن شهر آشوب، از مجاهد نقل می کند که در توضیح آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ» فرمود: بنی امیه به محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام کفر ورزیدند.(3)

14) ابو طفیل از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده است که توضیح آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ* جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا» را از آن حضرت پرسیدم و ایشان فرمود: این آیه درباره دو گروه از فاجرترین مردم قریش نازل شده است.(4)

«قُل لِّعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُواْ يُقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَيُنفِقُواْ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلانِيَةً مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لاَّ بَيْعٌ فِيهِ وَلاَ خِلاَلٌ(31) »

[به آن بندگانم که ایمان آورده اند، بگو: نماز را بر پا دارند و از آن چه به ایشان روزی داده ایم، پنهان و آشکارا انفاق کنند، پیش از آن که روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی باشد و نه دوستی ای]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عثمان به عیسی، از سماعه بن مهران، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خداوند تبارک و تعالی حقی را برای بینوایان در مال و ثروت ثروتمندان قرار داده که جز با ادا کردن آن حق که همان زکات دادن باشد، ذمّه آنان بَری نخواهد شد. در حقیقت، با پرداخت همین حق است که خون خویش را پاکیزه می کنند و در زمره

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 247، ح 27.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 247، ح 28.
3- [3] - مناقب، ج 3، ص 99.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 306، ح 31.

مسلمانان قرار می گیرند. با این وصف، خداوند متعال در اموال ثروتمندان حقی دیگر غیر از زکات نیز نهاده است. خداوند در این باره فرموده است: «وَالَّذِینَ فِی أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ* لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»(1) [و همانان که در اموالشان حقی معلوم است* برای سائل و محروم] بنابراین آیه، حق معلوم، چیزی غیر از زکات است، یعنی چیزی است که آدمی آن را بر خویش و در مال خویش واجب می گرداند که واجب است به اندازه توان مالی و گشاد دستی اش آن را بپردازد. پس آن چه را که بر خود واجب گردانیده است، هر روز به جا می آورد. اگر خواست، می تواند در هر جمعه یا هر ماه آن را به جای آورد. خداوند عزّ و جلّ نیز در این زمینه فرموده است: «وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»(2) [و (آنان که) به خدا وامی نیکو داده اند] و این غیر از زکات است. خداوند متعال نیز فرموده است: «وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلاَنِیَةً» ماعون نیز، و آن قرض است که قرض می دهد و متاع است که به عاریت می دهد و کار نیک است که انجام می دهد. از جمله چیزهایی که خداوند بر مال و ثروت واجب گردانیده و غیر از زکات است، این سخن خداوند متعال است که: «وَالَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن یُوصَلَ»(3) [و آنان که آن چه را خدا به پیوستنش فرمان داده، می پیوندند] و هر کس حقی را که خداوند بر او لازم گردانیده، انجام دهد، آن چه بر عهده وی بوده را به جای آورده است و شکر مال و ثروتی که خدای به او عطا فرموده است را نیز گزارده است؛ چرا که او سپاس خدا را به خاطر نعمت هایی که به او ارزانی داشته و در این زمینه، او را با دادن وسع در روزی، بر دیگر انسان ها ترجیح داده است، به جای آورده است. همچنین به جهت توفیقی که نصیب او گردانیده و او را در انجام وظایف و مسئولیت های خویش یاری رسانده، به درگاه خدای متعال سپاس نهاده است.(4)

2) عیاشی، از زُرعَه، از سَماعه نقل کرده است که گفت: خداوند متعال در

1- [1] - معارج/ 24-25.
2- [2] - حدید/ 18.
3- [3] - رعد/ 21.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 373.

ثروت ثروتمندان، حقوقی را برای فقیران واجب گردانیده است که جز با ادا کردن آن حقوق و به جای آوردن آن، خون ایشان پاکیزه نگردد و در زمره جماعت مسلمان در نیایند و ستوده نشوند و مقصود از این حق، همان زکات است. اما پروردگار، حقوقی را در مال ثروتمندان واجب گردانیده که دادن زکات از زمره آنها نیست و خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «وَأَنفَقُواْ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلاَنِيَةً».(1)

3) علی بن ابراهیم: درباره این سخن پروردگار متعال «يَوْمٌ لاَّ بَيْعٌ فِيهِ وَلاَ خِلاَلٌ» فرمود: یعنی دوستی در کار نیست.(2)

«اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ...وَالْقَمَرَ دَآئِبَينَ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ(33) »

«اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِیَ فِی الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الأَنْهَارَ(32) وَسَخَّر لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَآئِبَينَ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ(33) »

[خداست که آسما ن ها و زمین را آفرید و از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن از میوه ها برای شما روزی بیرون آورد و کشتی را برای شما رام گردانید تا به فرمان او در دریا روان شود و رودها را برای شما مسخّر کرد* و خورشید و ماه را که پیوسته روانند، برای شما رام گردانید و شب و روز را (نیز) مسخّر شما ساخت]

1) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه: «وَسَخَّر لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَآئِبَينَ» گفته است: یعنی بر محبت و دوستی.(3) درباره چگونگی آفرینش آسمان ها و زمین در آغاز سوره هود روایاتی ذکر شد؛ البته آیه «وَهُوَ الَّذِی خَلَق السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاء»(4) [و اوست کسی که آسمان ها و زمین را در شش هنگام آفرید و عرش او بر آب بود] و درباره آیه «وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» در آغاز سوره بقره در توضیح آیه «الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ الأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاء بِنَاء وَأَنزَلَ مِنَ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 248، ح 29.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 373.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 373.
4- [4] - توضیح این مطلب در تفسیر آیه 7 سوره هود و در احادیث 1و2و3و5و6 آمده است.

السَّمَاءِ مَاءً»(1)[همان (خدایی) که زمین را برای شما فرشی (گسترده) و آسمان را بنایی (افراشته) قرار داد و از آسمان آبی فرود آورد] مطالبی را ذکر کردیم. اما در توضیح معنای آیه: «وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ» در سوره یونس و در ذیل آیه: «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیَاء وَالْقَمَرَ نُورًا»(2) [اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد] احادیثی را ذکر کردیم. در همه این آیات به چگونگی آفرینش آسمان ها و زمین اشاره شده است.

«وَآتَاكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ اللّهِ لاَ تُحْصُوهَا...فَإِنَّهُ مِنِّی وَمَنْ عَصَانِی فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ(36) »

«وَآتَاكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ اللّهِ لاَ تُحْصُوهَا إِنَّ الإِنسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ(34) وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِی وَبَنِیَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ(35) رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِیرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَن تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی وَمَنْ عَصَانِی فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ(36) »

[و از هر چه از او خواستید به شما عطا کرد و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی توانید آن را به شمار درآورید. قطعاً انسان ستم پیشه ناسپاس است* و (یاد کن) هنگامی را که ابراهیم گفت: پروردگارا! این شهر را ایمن گردان و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار* پروردگارا! آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند. پس هر که از من پیروی کند بی گمان او از من است و هر که مرا نافرمانی کند به یقین تو آمرزنده و مهربانی]

1) عیاشی از حسین بن هارون- از جمله بزرگان و یاران امام باقر علیه السلام- از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که شنیدم این آیه را می خواند: «وَآتَاكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ» وی گفت: آن گاه امام باقر علیه السلام فرمود: مقصود، لباس است و آن چه را که از خداوند در خواست نکرده اید نیز به شما ارزانی داشته است.(3)

2) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از یکی از شیعیان در حدیثی مرفوع

1- [1] - در حدیث 1 تفسیر آیه 22 سوره بقره آمده است.
2- [2] - در حدیث 1 تا 3 تفسیر آیه پنجم سوره یونس آمده است.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 248، ح 3.

گفته است که امام زین العابدین علیه السلام هر وقت، این آیه را تلاوت می کرد: «وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ اللّهِ لاَ تُحْصُوهَا» چنین می فرمود: پیراسته است آن خداوندی که اگر به بند ه ای قدرت شناخت و معرفت نعمت هایش را بدهد، به تقصیر و کوتاهی خود در معرفت آن نعمت ها معترف شود. هم چنان که در زمینه درک و معرفت وی، به همین اندازه به هر کس توان داده است که بداند که نمی تواند او را درک کند و به کنه او پی ببرد.

خداوند متعال، شناخت و معرفت عارفان (حق شناسان) را به تقصیر آنان نسبت به معرفت شکرگزاری و سپاس نهادن، سپاسگزار بوده و همین را که حق شناسان به تقصیر خود در شناخت اعتراف می کنند، به عنوان تشکر از آنان می پذیرد. هم چنان که می داند دانشمندان با علم خود او را درک نمی کنند، اما همین علم را به عنوان ایمان آنها می پذیرد؛ چرا که خداوند تبارک و تعالی می داند که اندازه و میزان توان و طاقت بندگان، همین است و از این فراتر نمی رود. هیچ یک از آفریده های او به میزان عبادت و پرستش او (چنان که او شایسته عبادت و پرستش است) نمی رسد. چگونه ممکن است کسی که اندازه ای برای او نیست و از کیف و چگونگی برخوردار نیست، به مرز پرستش پروردگار متعال برسد؟ خداوند از این مراتب، بسیار بالاتر و والاتر است.(1)

حدیثی در مضمون همین آیه در آیه «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللّهِ» قبلاً ذکر شد.(2)

3) علی بن ابراهیم گفته است: منظور از «بلد» در این آیه که از زبان ابراهیم گفته شده است: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا» مکّه است «وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ* رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ» بت ها به گمراهی نمی کشند و گمراه نمی کنند و این مردم هستند که به وسیله آنها گمراه می شوند.(3)

4) عیاشی از زُهری نقل می کند: کسی نزد امام صادق علیه السلام آمد و از ایشان درباره موضوعی سؤال کرد. امام به او پاسخی نداد. آن مرد به امام عرض

1- [1] - در حدیث شماره 4 در تفسیر آیه پنجم همین سوره بیان شد.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 394، ح 592.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 373.

کرد: اگر تو فرزند پدرانت باشی، از نسل بت پرستان هستی.

امام فرمود: دروغ گفتی، پروردگار متعال به ابراهیم دستور داد که اسماعیل را در مکه سکونت دهد، او نیز چنان کرد. ابراهیم چنین دعا نمود: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِی وَبَنِیَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ» بنابراین آیه، هیچ کدام از فرزندان اسماعیل هرگز بت پرست نبوده اند، اما این عرب ها بوده اند که بت پرستیده اند. فرزندان اسماعیل گفتند: اینان شفیعان ما در درگاه خداوند هستند. پس کفر ورزیده اند، ولی بت ها را نپرستیده اند.(1)

5) از ابو عبیده، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: هر کس که ما را دوست داشته باشد، از زمره ما اهل بیت علیهم السلام خواهد بود. من عرض کردم: فدایت شوم! واقعاً از شمایند؟ فرمود: به خدا قسم که از ما هستند. مگر تو این سخن ابراهیم علیه السلام را نشنیده ای: «فَمَن تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی»؟(2)

6) محمد حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کدام از شما تقوای الهی پیشه کند و خود را اصلاح نماید، بی شک از ما اهل بیت خواهد بود. عرض شد: واقعاً از شما اهل بیت علیهم السلام خواهد بود؟! فرمود: البته که از ما اهل بیت است و در این زمینه، ابراهیم علیه السلام فرموده است: «فَمَن تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی». عمر بن یزید گفت: من به ایشان عرض کردم: یعنی از آل محمد علیهم السلام خواهد بود؟ فرمود: آری، قسم به خدا که از آل محمد به شمار می رود، آری قسم به خداوند که از ایشان خواهد بود. مگر این فرموده پروردگار متعال را نشنیده ای که: «إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْرَاهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ»(3) [در حقیقت نزدیک ترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند] و یا سخن ابراهیم علیه السلام را نشنیده ای که فرمود: «فَمَن تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی»؟(4)

7) ابو عمرو زبیری از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود:

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 248، ح 31.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 248، ح 32.

3- [3] - آل عمران/ 68.
4- [4] - تفسير عياشى، ج 2، ص 248، ح 33.

هر کس که آل محمد علیهم السلام را دوست داشته باشد و آنان را به خاطر قرابت آنان با رسول خدا صلی الله علیه و آله بر همه مردم ترجیح دهد و مقدّم بدارد، چنین کسی از آل محمد خواهد بود؛ زیرا ولایت محمد صلی الله علیه و آله را پذیرفته و آنان را دوست دارد. زیرا اگر کسی قومی را دوست بدارد و از آنان پیروی کند و در پی آنان برود، دقیقاً در زمره آن قوم در خواهد آمد و در جرگه آنها خواهد بود. هم چنین خداوند در کتاب خود این چنین حکم فرموده است: «وَمَن یَتَوَلَّهُم مِّنکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ»(1) [و هر کس از شما آنها را به دوستی گیرد از آنان خواهد بود] و ابراهیم علیه السلام نیز فرموده است: «فَمَن تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی وَمَنْ عَصَانِی فَإِنَّکَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ».(2)

8) ابن شهر آشوب نقل کرده است: حضرت محمد صلی الله علیه و آله در توضیح آیه «وَاجْنُبْنِی وَبَنِیَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ» فرمود: این دعا برای من و علی علیه السلام بوده و به ما منتهی گشته است. در خبر و روایت دیگری نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مقصود از دعای ابراهیم، من هستم».

مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از این جمله، پاکان هستند؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند: من از صُلب طاهرین به رَحِم طاهرات منتقل شده ام و پلیدی جاهلیّت، مرا لمس نکرده است.(3) این روایت را عبد الله بن مسعود در معنای همین آیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده و ما آن را در توضیح آیه: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» از سوره بقره به نقل از شیعه و اهل تسنّن نقل کرده ایم.(4)

«رَّبَّنَا إِنِّی أَسْکَنتُ مِن ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِندَ...إِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُم مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ37) »

«رَّبَّنَا إِنِّی أَسْکَنتُ مِن ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِندَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِیُقِیمُواْ الصَّلاَةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُم مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ37) »

1- [1] - مائده/ 51.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 249، ح 34.

3- [3] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 176.
4- [4] - به هنگام تفسیر آیه 124 سوره بقره.

[پروردگارا! من (یکی از) فرزندانم را در درّه ای بی کشت، نزد خانه محترم تو سکونت دادم. پروردگارا! تا نماز را به پا دارند. پس دل های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده، و آنان را از محصولات (مورد نیازشان) روزی ده؛ باشد که سپاسگزاری کنند]

1) علی بن ابراهیم از پدرش، از نضر بن سوید، از هشام، از امام صادقعلیه السلام نقل کرده است که فرمود: ابراهیم علیه السلام در صحرای شام اقامت داشت و وقتی هاجر، اسماعیل را به دنیا آورد، ساره بسیار غمگین و اندوهناک شد؛ زیرا که ابراهیم از ساره دارای فرزند نبود. به همین خاطر ساره، ابراهیم را به خاطر بچه دار شدن هاجر آزار می داد و او را ناراحت می کرد. ابراهیم از این موضوع به درگاه خداوند شکایت برد. خداوند به ابراهیم وحی کرد: زنان چونان دنده کج می مانند، اگر آن را به حال خود واگذاری، از آن بهره مند می شوی؛ اما اگر بخواهی آن را راست گردانی، خواهد شکست. سپس خداوند به ابراهیم فرمان داد که اسماعیل و مادرش را از شام بیرون ببرد. ابراهیم عرض کرد: پروردگارا! به کجا بروم؟ فرمود: به مکه برو، به حرم امن من و نخستین بارگاهی که خود بر روی زمین خلق کردم. پس از آن خداوند جبرئیل را همراه با بُراق نزد او فرستاد. پس براق، هاجر و اسماعیل و ابراهیم را سوار کرده و با خود برد. ابراهیم وقتی به جایی رسید که درخت و کشت و زرع می دید، می پرسید: همین جا توقف کنیم، همین جا ای جبرئیل! جبرئیل می گفت: خیر، به راهت ادامه بده، به راهت ادامه بده. تا آن که به مکه رسید و او را در جایی که اکنون خانه کعبه قرار دارد، فرود آورد.

ابراهیم علیه السلام به ساره قول داده بود که به محض این که آنان را در کنار کعبه بگذارد، به سرعت نزد او برگردد. چون در آن مکان که درختی در آن بود، فرود آمدند، هاجر عبایی را که با خود داشت، بر آن درخت نهاد و زیر سایه آن درخت به استراحت پرداختند. وقتی ابراهیم خواست که با آنان خداحافظی کند و به سوی ساره بازگردد، هاجر به او گفت: ابراهیم! چرا ما را در جایی تنها می گذاری که نه همدم و نه آب و نه کشت و زرع در آن وجود دارد؟! ابراهیم گفت: این پروردگار بود که به من فرمان داد تا شما را در این مکان بگذارم؛ او خود شما را کافی است و از شما حمایت می کند. سپس از آن جا رفت، و وقتی که به کُدی- کوهی در ذی طُوَی – رسید، ابراهیم رو به خانواده خود کرد و گفت: «رَّبَّنَا إِنِّی

أَسْكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِی بِوَادٍ غَيْرِ ذِی زَرْعٍ عِندَ بَيْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُواْ الصَّلاَةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُم مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ» سپس به راهش ادامه داد و هاجر در آن جا باقی ماند.(1) این حدیث طولانی است و ما آن را در سوره بقره در ذیل آیه: «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ» به طور کامل ذکر کردیم.(2)

2) و نیز از وی از پدرش، از حَنان، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه: «رَّبَّنَا إِنِّی أَسْكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِی» فرمود: به خدا قسم که ما ادامه آن عترت هستیم.(3)

3) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از فضیل، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که امام به مردمی که خانه خدا را طواف می کردند، نگریست و سپس فرمود: در دوران جاهلیّت بدین سان طواف می کردند، اما به ایشان فرمان داده شد تا گرد خانه خدا طواف کنند و سپس دسته دسته نزد ما بیایند و ولایت و حجت خود را نسبت به ما اظهار کرده و آمادگی خود را برای یاری رساندن به ما اعلام کنند. آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَيْهِمْ».(4)

4) ابن بابویه از علی بن حاتم، از محمد بن جعفر بن سلیمان و آن دو از احمد بن محمد، از امام رضا علیه السلام نقل کرده اند، که حضرت از من پرسید: آیا می دانید چرا طائف به این اسم نامیده شده است؟ عرض کردم: خیر. فرمود: زیرا زمانی که حضرت ابراهیم از خداوند عزّ و جلّ درخواست نمود تا از همه میوه ها به خانواده اش روزی دهد، به بخشی از اُردُن فرمان داد که با میوه های خود به سوی مکّه روان شود و میوه های خویش را به آن جا ببرد. پس میوه های خویش را به آن جا برد تا آن که پیرامون خانه خدا طواف نمود و سپس به او دستور داد که به

1- [1] - در حدیث ش چهار در تفسیر آیات 126-129 سوره بقره بیان شد.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 69.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 373.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 322، ح 1.

موضعی که هم اکنون طائف نام دارد، باز گردد. از همین روی این مکان، طائف نامیده شده است.(1)

5) و نیز از وی، از پدرش- که رحمت خدا بر او باد- از سعد بن عبد الله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی با سند خود نقل کرده است که امام رضا علیه السلام درباره طائف از من پرسید و فرمود: آیا می دانی که چرا این شهر، طائف نامیده شده است؟ عرض کردم: نه. فرمود: ابراهیم از درگاه پروردگار درخواست که به زن و فرزندش از انواع میوه ها ارزانی بدارد. خداوند نیز بخشی از سرزمین اردن را جدا کرد و آن قسمت از سرزمین اردن، به سوی مکه آمد و هفت بار به دور کعبه طواف نمود. سپس خداوند آن را جای کنونی اش مستقر ساخت. طائف به این خاطر، طائف نامیده شده است، زیرا در آن زمان، خانه خدا را طواف نموده است.(2)

6) شیخ مفید در کتاب اختصاص از ابو عبد الله محمد بن احمد کوفی خزاز، از احمد بن محمد بن سعید کوفی، از ابن فضّال، از اسماعیل بن مهران، از ابو مسروق فهدی، از مالک بن عطیه، از ابو حمزه نقل کرده است که سعد بن عبد الملک از جمله فرزندان عبد العزیز بن مروان بود و امام باقر علیه السلام او را سعد خیر (سعد نیک) می نامید، بر امام باقر علیه السلام وارد شد و چونان زنان، بغض در گلو داشت و هق هق می کرد. امام باقر علیه السلام به او فرمود: چه چیز باعث گریستن تو شده است؟ عرض کرد: چگونه گریه نکنم، وقتی می دانم که من جزئی از آن درخت ملعونی هستم که در قرآن نام برده شده است؟ امام فرمود: تو از جمله آنان نیستی تو فردی اموی و از ما اهل بیت هستی؛ مگر تو این آیه کریمه را که خداوند به نقل از ابراهیم علیه السلام فرموده نشنیده ای: «فَمَن تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی»؟ (3) [پس هر که از من پیروی کند، بی گمان او از من است].(4)

7) عیاشی از کسی که او را نام برده، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است

1- [1] - علل الشرایع، ص 150، ج 2، باب 189، ح 2.
2- [2] - علل الشرایع، ص 149، ج 2، باب 189، ح 1.
3- [3] - ابراهیم/ 36.

4- [4] - اختصاص، ص85.

که در تفسیر آیه: «إِنِّی أَسْکَنتُ مِن ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِندَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِیُقِیمُواْ الصَّلاَةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُم مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ» فرمود: ما از جمله آنان هستیم، و ما بقیه آن ذرّیّه هستیم.(1)

8) و در روایت دیگری از حنان بن سدیر از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ما بقیه آن عترت هستیم.(2)

9) فضل بن موسی کاتب، از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی ابراهیم علیه السلام، اسماعیل و هاجر را در مکه اسکان داد و با آنان خداحافظی کرد و خواست که از آن جا برود، دید که آن دو گریه می کنند. پرسید: چرا گریه می کنید؟ من شما را در محبوب ترین سرزمین خدا و در حرم امن الهی به جای می گذارم. هاجر به او گفت: ای ابراهیم! فکر نمی کردم پیامبری هم چون تو، چنین کاری با زن و فرزند خود انجام بدهد! ابراهیم گفت: مگر چه کرده ام؟ هاجر گفت: تو زنی ضعیف و پسری ناتوان که کاری از آنان برنمی آید را بدون هیچ همدم و مونس و بدون آبی در دسترس و بدون کشت و زرعی که آماده محصول باشد و بدون چهارپایی که شیر آن قابل دوشیدن باشد، رها می کنی و از این جا می روی.

امام علیه السلام فرمود: با شنیدن این سخنان از هاجر، دل ابراهیم به رحم آمد و چشمانش پر از اشک شد و پیش آمد تا به مقابل در بیت الله الحرام رسید. آن گاه، چارچوب کعبه را گرفت و چنین دعا کرد: «إِنِّی أَسْکَنتُ مِن ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِندَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِیُقِیمُواْ الصَّلاَةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَارْزُقْهُم مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ» امام رضا علیه السلام فرمود: سپس خداوند به ابراهیم علیه السلام وحی کرد: از کوه ابو قبیس بالا برو و مردم را صدا بزن و بگو: ای مردم! خداوند، شما را فرمان می دهد که در این خانه که در مکه قرار دارد و سرزمینی حرام است، حج بگذارید. این حج برای آن کس که بتواند راهی به سوی آن بجُوید و توان آن را داشته باشد، واجب است. – امام فرمود: خداوند، چنان صدای رسایی به ابراهیم بخشید که همه اهالی مشرق و مغرب و آنان که در

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 249، ح 35.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 249، ح 36.

امتداد شرق و غرب قرار دارند و همه نطفه هایی که خداوند، مقدر فرمود تا روز قیامت در پشت مردان و رحم زنان باشند، آن صدا را شنیدند.- ای فضل !- از آن زمان بود که حج بر همه خلائق واجب شد. پس لبیک گفتن (پاسخ مثبت دادن) حاجیان در موسم حج، در حقیقت، نوعی پاسخ گفتن به ندای ابراهیم در آن روز است که از جانب خداوند، مردم را به حج بیت الله الحرام فراخواند.(1)

10) احمد بن محمد ابی نصر از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که شنیدم می فرمود: ابراهیم علیه السلام وقتی زن و فرزند خود را در جوار بیت الله الحرام اسکان داد، چنین گفت: پروردگارا ! از میوه های زمین به آنان روزی بده تا سپاسگزار تو باشند؛ بنابراین خداوند به پاره ای از سرزمین اردن فرمان داد تا به سمت مکه آمد و هفت بار به دور خانه خدا طواف کرد، سپس خداوند متعال به او دستور داد که بگوید: این طائف است. به همین خاطر، طائف به این نام نامیده شد؛ چرا که به دور خانه خداوند طواف کرده است.(2)

11) از امام باقر علیه السلام روایت شده است که در تفسیر آیه: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ» فرمود: آگاه باشید که منظور خداوند متعال در این آیه، همه مردم نیستند؛ شما و امثال شما مقصود از این مردم هستید. در واقع، مثال شما در میان مردمان، چونان مویی سپید در بدن گاوی سیاه است و یا مانند مویی سیاه در بدن گاوی سفید. مردم می بایستی به قصد حج به سوی کعبه بیایند و آن را تکریم و تعظیم کنند؛ چرا که خداوند، این مکان را ارجمند و مکرّم دانسته است و نیز باید هر جا که ما باشیم، به دیدارمان بیایند. ما راهنمایان به سوی خداوند هستیم.(3)

12) ثعلبه بن میمون از میسّر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: از جمله شرط هایی که پدرمان ابراهیم علیه السلام با خداوند در میان گذاشت، این بود که: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ».(4)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 249، ح 37.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 250، ح 38.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 250، ح 39.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 250، ح 40.

13) در روایت دیگری از وی نقل می کند که فرمود: در شهر فُسطاط، حدود پنجاه نفر نزد امام باقر علیه السلام بودیم که بعد از سکوتی طولانی از جانب ما، امام نشست و سپس فرمود: شما را چه شده است که سخن نمی گویید؟ شاید بر این باورید که من پیامبرم؟! نه، به خدا قسم، من پیامبر نیستم؛ اما مرا، خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله است. من از نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزندان او هستم. هر آن کس که به این خویشاوند رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوند یابد، بی گمان به خداوند پیوند خورده است؛ و هر کس او را دوست داشته باشد، خداوند نیز او را دوست دارد و هر کس او را گرامی بدارد، خداوند نیز او را عزیز و ارجمند خواهد داشت. آیا می دانید که کدام منطقه از زمین نزد خداوند، منزلت فزون تری دارد؟ هیچ یک از ما حاضران دم برنیاوردیم و سخنی نگفتیم. امام به سؤال خویش پاسخ داد و فرمود: آن منطقه از زمین که نزد خداوند، ارجمندترین است، مکه است، مکه سرزمینی حرام است که خداوند به این خرسند شد که آن را حرم و حریم خود قرار دهد و خانه اش را در آن جا بگذارد. سپس امام علیه السلام فرمود: آیا می دانید کدام بخش از سرزمین مکه بهتر و والاتر است؟ هیچ یک از ما سخنی نگفت و لب نگشود. سپس امام، خویش زبان به پاسخ گشود و به سؤال خود این گونه پاسخ داد و فرمود: آن جا که میان حجر الاسود و باب کعبه است. آن جا حَطیم خود ابراهیم علیه السلام است که حریم گوسفندانش بود و در آن مکان نماز می گزارد. به خداوند سوگند یاد می کنم که اگر بنده ای در آن مکان، پاهای خویش را به احترام، در کنار یکدیگر نهد و تمام روز را به نماز بگذراند تا شب فرا رسد و بر او خیمه افکند و به هنگام شب نیز، نماز گزارد تا صبح بدمد و روز همه جا را فرا بگیرد، اما هیچ حقی از ما اهل بیت علیهم السلام را نشناسد (باور نداشته باشد) و ما را از حق خویش، محروم سازد، خداوند، هیچ یک از عبادت های او را نمی پذیرد. پدر ما، ابراهیم علیه السلام از جمله شروطی که با خداوند مطرح کرد آن بود که: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ» آگاه باشید که ابراهیم نفرمود: همه مردم. شما همانانی هستید که ابراهیم فرمود و امثال شماها- که خداوند بر شما رحمت آورد. مثال شما در میان مردم چونان تار موی سپیدی است در گاوی سیاه و یا مویی سیاه، در گاوی سفید. مردم باید در این خانه حج بگزارند و قصدآن را کنند و آن را بزرگ بدارند؛ چرا که خداوند، آن را تکریم کرده و بزرگ

و ارجمند داشته است. مردمان باید به هر کجا که ما باشیم، به دیدار ما بیایند؛ چرا که ما راهنمایان به سوی پروردگاریم.(1)

و در روایت دیگری فرمود: آیا می دانید که کدام بارگاه و بقعه بیشترین حرمت را در نزد خداوند دارد؟ کسی جوابی نداد و لب به سخن نگشود؛ بنابراین خود به سؤال خویش پاسخ گفت و فرمود: جایی میان حجر الاسود و مقام ابراهیم تا باب کعبه، بیشترین حرمت را دارد. حطیم ابراهیم در آن جا واقع شده و او گوسفندانش را در آن جا نگه می داشت. سپس بقیه حدیث را فرمود.(2)

14) فضیل بن یسار از امام باقر علیه السلام روایت می کند که امام علیه السلام مردم را که به طواف خانه خدا مشغول بودند، می نگریست و فرمود: در دوران جاهلیت به این شکل طواف می کردند، اما به ایشان فرمان داده شد تا گرد خانه خدا طواف کنند و سپس دسته دسته نزد ما بیایند و ولایت و محبت خویش را نسبت به ما اظهار کنند و آمادگی خود را برای یاری رساندن به ما اعلام نمایند. سپس این آیه را قرائت فرمود: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ» فرمود: آل محمد، آل محمد علیهم السلام- سپس فرمود:- به سوی ما، به سوی ما.(3)

حدیث امام باقر علیه السلام با قتاده در مقدّمات کتاب ذکر شد و همان حدیث مجدّداً در توضیح آیه: «وَقَدَّرْنَا فِیهَا السَّیْرَ سِیرُوا فِیهَا لَیَالِیَ وَأَیَّامًا آمِنِینَ»(4) [و در میان آنها مسافت را به اندازه مقرّر داشته بودیم در این (راه) ها شبان و روزان آسوده خاطر بگردید] خواهد آمد. همین حدیث در تفسیر آیه: «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ» [و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید] سوره آل عمران، به هنگام ذکر حدیث جابر بن عبدالله به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده شد.(5)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 251، ح 41.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 251، ح 42.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 251، ح 43.
4- [4] - هنگام تفسیر آیه های 19-15 از سوره سبا.
5- [5] - هنگام تفسیر آیه های 103 از سوره سبا.

«رَبَّنَا إِنَّکَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِی وَمَا نُعْلِنُ وَمَا یَخْفَی عَلَی اللّهِ مِن شَیْءٍ فَی الأَرْضِ وَلاَ فِی السَّمَاء(38) الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی وَهَبَ لِی عَلَی الْکِبَرِ إِسْمَاعِیلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّی لَسَمِیعُ الدُّعَاء(39) رَبِّ اجْعَلْنِی مُقِیمَ الصَّلاَهِ وَمِن ذُرِّیَّتِی رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاء(40) رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَلِوَالِدَیَّ وَلِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِسَابُ (41) وَلاَ تَحْسَبَنَّ اللّهَ غَافِلاً عَمَّا یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا یُؤَخِّرُهُمْ لِیَوْمٍ تَشْخَصُ فِیهِ الأَبْصَارُ (42) مُهْطِعِینَ مُقْنِعِی رُءُوسِهِمْ لاَ یَرْتَدُّ إِلَیْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاء (43) وَأَنذِرِ النَّاسَ یَوْمَ یَأْتِیهِمُ الْعَذَابُ فَیَقُولُ الَّذِینَ ظَلَمُواْ رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَی أَجَلٍ قَرِیبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَکَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوَلَمْ تَکُونُواْ أَقْسَمْتُم مِّن قَبْلُ مَا لَکُم مِّن زَوَالٍ (44) وَسَکَنتُمْ فِی مَسَاکِنِ الَّذِینَ ظَلَمُواْ أَنفُسَهُمْ وَتَبَیَّنَ لَکُمْ کَیْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَکُمُ الأَمْثَالَ (45) وَقَدْ مَکَرُواْ مَکْرَهُمْ وَعِندَ اللّهِ مَکْرُهُمْ وَإِن کَانَ مَکْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ (46) »

[پروردگارا! بی گمان تو آن چه را که پنهان می داریم و آن چه را که آشکار می سازیم، می دانی و چیزی در زمین و در آسمان بر خدا پوشیده نمی ماند* سپاس خدای را که با وجود سالخوردگی، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید. به راستی پروردگار من شنونده دعاست* پروردگارا، مرا برپادارنده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز. پروردگارا، و دعای مرا بپذیر* پروردگارا، روزی که حساب برپا می شود بر من و پدر و مادرم و بر مؤمنان ببخشای* و خدا را از آن چه ستمکاران می کنند، غافل مپندار. جز این نیست که (کیفر) آنان را برای روزی به تأخیر می اندازد که چشم ها در آن خیره می شود* شتابان سر برداشته و چشم بر هم نمی زنند و (از وحشت) دل هایشان تهی است* و مردم را از روزی که عذاب بر آنان می آید، بترسان. پس آنان که ستم کرده اند، می گویند: پروردگارا! ما را تا چندی مهلت بخش تا دعوت تو را پاسخ گوییم و از فرستادگان (تو) پیروی کنیم. (به آنان گفته می شود) مگر شما پیش از این سوگند نمی خوردید که شما را فنایی نیست؟* و در سراهای کسانی که بر خود ستم روا داشتند، سکونت گزیدید و برای شما آشکار گردید که با آنان چگونه معامله کردیم و مثل ها برای شما زدیم*

و به یقین آنان نیرنگ خود را به کار بردند و (جزای) مکرشان با خداست. هر چند از مکرشان کوه ها از جای کنده می شد]

1) عیاشی از سرّی نقل کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام آیه: «رَبَّنَا إِنَّکَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِی وَمَا نُعْلِنُ وَمَا یَخْفَی عَلَی اللّهِ مِن شَیْءٍ فَی الأَرْضِ وَلاَ فِی السَّمَاء» را قرائت کرده و فرمود: درباره اسماعیل است و آن چه پنهان مانده است، اهل بیت علیهم السلام هستند.(1)

2) حریز بن عبد الله از کسی که نام او را ذکر کرده است، از امام باقر علیه السلام یا صادق علیه السلام روایت کرده است: ایشان آیه: «اغْفِرْ لِی وَلوَلَدَیّ» را قرائت کرد و فرمود: یعنی اسماعیل و اسحاق.(2)

3) در روایت دیگری از کسی که نام او را ذکر کرده است، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آیه: «رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَلِوَالِدَیَّ» را قرائت کرد و فرمود: مقصود، آدم و حوّا است.(3)

4) جابر می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره آیه: «رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَلِوَالِدَیَّ» پرسیدم و ایشان فرمود: این کلمه را نسخه نویسان، تصحیف کرده اند و ابراهیم تنها برای پدرش استغفار کرد، آن هم به خاطر قولی که به او داده بود. اصل آیه چنین است که ابراهیم گفت: «رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَوَلَدَیَّ» [خدایا! من و دو پسرم را بیامرز] مقصود، اسماعیل و اسحاق است و نیز به خدا سوگند که حسن و حسین علیهما السلام، دو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند.(4)

5) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه: «رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَلِوَالِدَیَّ» گفته است: این آیه به این صورت نازل شده است: «رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَلِوَلِدَیَّ» یعنی دو پسرم که مقصود، اسماعیل و اسحاق هستند. و اما درباره آیه: «وَلاَ تَحْسَبَنَّ اللّهَ غَافِلاً عَمَّا یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا یُؤَخِّرُهُمْ لِیَوْمٍ تَشْخَصُ فِیهِ الأَبْصَارُ» گفته است: چشمان

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 252، ح 44.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 252، ح 45.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 252، ح 46.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 252، ح 47.

ستمگران از وحشت رؤیت جهنم باز مانده و نمی توانند پلک خود را به هم زنند. اما مقصود از این جمله: «وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاء» یعنی دل های آنها از شدت تپش های قلب و کوبه های دل تکه تکه می شود. سپس گفت: «وَأَنذِرِ النَّاسَ» یعنی ای محمد! مردم را بیم بده «یَوْمَ یَأْتِیهِمُ الْعَذَابُ فَیَقُولُ الَّذِینَ ظَلَمُواْ رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَی أَجَلٍ قَرِیبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَکَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ أَوَلَمْ تَکُونُواْ أَقْسَمْتُم مِّن قَبْلُ» یعنی قسم خوردید «مَا لَکُم مِّن زَوَالٍ» یعنی هلاک نمی شوید و «وَسَکَنتُمْ فِی مَسَاکِنِ الَّذِینَ ظَلَمُواْ أَنفُسَهُمْ» یعنی از کسانی که پیشتر هلاک شدند و مقصود، بنی امیه هستند «وَتَبَیَّنَ لَکُمْ کَیْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَکُمُ الأَمْثَالَ* وَقَدْ مَکَرُواْ مَکْرَهُمْ وَعِندَ اللّهِ مَکْرُهُمْ وَإِن کَانَ مَکْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ» فرمود: مقصود، حیله و مکر بنی فلان است.(1)

6) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابو صباح بن عبد الحمید، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: به خداوند قسم که کاری که حسن بن علی علیهما السلام انجام داد به نفع امت اسلام بود؛ به نفع همه کسانی که در روی زمین هستند و خورشید بر آنان تابیده است. به خدا قسم، در شأن اوست که این آیه نازل شده است: «أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ قِیلَ لَهُمْ کُفُّواْ أَیْدِیَکُمْ وَأَقِیمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّکَاةَ»(2) [آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد (فعلاً) دست (از جنگ) بدارید و نماز را برپا کنید و زکات بدهید] همانا، مقصود، پیروی و اطاعت از امام است. آنان خواستار آن شدند که بجنگند «فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ»(3) [و(لی) همین که کارزار بر آنان مقرّر شد] هم همراه با امام حسینعلیه السلام «وَقَالُواْ رَبَّنَا لِمَ کَتَبْتَ عَلَیْنَا الْقِتَالَ لَوْلا أَخَّرْتَنَا إِلَی أَجَلٍ قَرِیبٍ»(4) [و گفتند پروردگارا! چرا بر ما کارزار مقرّر داشتی؟ چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی؟] «نُّجِبْ دَعْوَتَکَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ» آنان چنین راغب بودند که

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 373.
2- [2] - سوره نساء/ 77.
3- [3] - سوره نساء/ 77.
4- [4] - نساء/ 77.

جنگ و جهاد تا ظهور حضرت حجت علیه السلام به تأخیر بیفتد.(1)

7) عیاشی، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّواْ أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ»(2) [آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد (فعلاً) دست (از جنگ) بدارید و نماز را برپا کنید و زکات بدهید] مقصود از این آیه، فقط اطاعت از امام است و آنان خواستار آن شدند که بجنگند «فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ» [و(لی) همین که کارزار بر آنان مقرر شد] همراه با امام حسین علیه السلام «وَقَالُواْ رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ» [و گفتند: پروردگارا! چرا بر ما کارزار مقرر داشتی؟ چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی؟] «نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَنَتَّبِعِ الرُّسُلَ» آنان، خواستار آن بودند که جنگ و جهاد ایشان تا ظهور امام زمان علیه السلام به تأخیر بیفتد.(3)

8) سعد بن عمر از چند تن از شاگردان امام صادق علیه السلام نقل کرده است که مردی می گفت: خانه صالح و خانه عیسی بن علی، باقی و استوار مانده است- و نام منازل عباسیان را ذکر کرد- مردی گفت: خداوند، ویرانه های آن را به ما نمایاند و یا این خانه ها را به دست ما ویران کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: چنین مگو؛ چرا که این منازل، خانه و مسکن حضرت قائم علیه السلام و اصحاب او خواهد شد. مگر این آیه را نشنیده ای که خداوند متعال می فرماید: «وَسَكَنتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ أَنفُسَهُمْ»؟ !(4)

9) جمیل بن دَرّاج گفته است: شنیدم امام صادق علیه السلام در توضیح آیه: «وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ» یعنی هر چند که مکر و کید عباسیان نسبت به امام زمان علیه السلام به گونه ای باشد که دل های مردان سست گردد و از بین

1- [1] - کافی، ج 8، ص 330، ح 506.
2- [2] - سوره نساء/ 77.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 252، ح 48.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 253، ح 51.

برود.(1)

10) حارث از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده است که فرمود: نمرود خواست که ملک آسمان ها را ببیند. بنابراین چهار عقاب را گرفت و آنها را تربیت کرد تا توانا و قدرتمند شدند، سپس صندوقی چوبی درست کرد و مردی را در آن نهاد. پایه های صندوقی را به پای کرکس ها بست و آن گاه، آنها را به پرواز واداشت. در وسط صندوق چوبی، ستونی را نهاده و بر سر آن ستون، مقداری گوشت قرار داده بود. چون آن پرنده ها گوشت را دیدند، به پرواز درآمدند و صندوق و آن مرد را نیز با خود به آسمان بردند و تا آن زمان که خدا خواست در آسمان باقی ماندند. سپس آن مرد سرش را از صندوق بیرون آورد و به آسمان نگاه کرد و دید که آسمان چنان است که بود و از آن ارتفاع، هیچ تغییری نکرده است؛ چون به زمین نگاه کرد، کوه ها را هم چون ذره ای کوچک دید، پس ساعتی دیگر درنگ کرد و دوباره سر از صندوق بیرون کرده و به آسمان نظری افکند و دید که آسمان، چنان است که بود، بی آن که تغییری کند. به زمین نگریست و جز آب، چیز دیگری ندید. پس ساعتی دیگر درنگ کرد و باز به آسمان نگریست و دید که آسمان، چنان است که بود، بی هیچ تغییری. به زمین نگاه کرد و دریافت که چیزی نمی بیند (فاصله او تا زمین، بسیار شد) هنگامی که گوشت به پایین ستون رسید و عقابان بر آن شدند تا گوشت را بخورند، کوه ها صدای جوش و خروش عقاب ها را شنیدند و از آن هراسیدند که آسمان را دگرگونی پیش آید. از همین روست که خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ».(2)

11) شیخ در کتاب مجالس، از حسین بن ابراهیم قزوینی، از ابو عبد الله محمد بن وهبان، از ابو القاسم علی بن حبشی از ابو الفضل عباس بن محمد بن حسین، از پدرش، از صفوان، بن یحیی، از حسین بن ابو غندر، از ابو بصیر نقل کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: از خدا بترسید؛ بر شما باد که فرمانبردار امامان علیهم السلام خود باشید و سخنی را بگویید که آنان بر زبان می آورند و آن جا که ایشان سکوت اختیار می کنند، شما نیز خاموش باشید؛ چرا که همه شما در

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 253، ح 50.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 253، ح 51.

زیر سایه حاکمیّتی به سر می برید که خداوند تعالی در وصف ایشان می فرماید: «وَإِن كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ» - مقصود امام از حاکمیت، اشاره به فرزندان عباس (عباسیان) است- پس تقوای الهی پیشه کنید و پرهیزکار باشید و بدانید که شما در آرامش و آشتی هستید. با عشایر آنان پیوند داشته باشید و در تشییع جنازه هاشان حضور یابید و امانت های ایشان را پس بدهید. شما را به حج خانه خدا فرا می خوانم. آن قدر حج بگزارید که به آن معتاد شوید. چرا که در اعتیاد به حج، بیرون راندن مصائب دنیوی وهراس و وحشت روز قیامت، نهفته است و چنین بلایایی از سر شما دفع می گردد.(1)

«يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُواْ للّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ(48) »

[روزی که زمین به غیر این زمین و آسمانها (به غیر این آسمانها) مبدّل گردد و (مردم) در برابر خدای یگانه قهّار ظاهر شوند]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از سلیمان بن جعفر، از هشام بن سالم، از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که ابرش کلبی از ایشان درباره مفهوم آیه: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ» سؤال کرد و ایشان فرمود: زمین به نانی خالص تبدیل می شود که مردم از آن می خورند تا از محاسبه فارغ شوند. ابرش گفت: عرض کردم: مردم در روز قیامت، چنان به کار خویش گرفتارند و دل مشغولی دارند که کسی به فکر خوردن نیست. امام باقر علیه السلام فرمود: مردم حتی آن زمان که در جهنم هستند و عذاب می شوند، از خوردن ضریع و نوشیدن حمیم غافل نیستند؛ پس چگونه ممکن است که روز حساب از آن غافل باشند؟ !(2)

2) و نیز از وی، از برخی از شیعیان، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از قاسم بن عروه، از عبد الله بن بکیر، از زراره نقل کرده است که از امام صادقعلیه السلام درباره مفهوم آیه: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ» فرمود: زمین به نانی

1- [1] - امالی، ج 2، ص 280.
2- [2] - کافی، ج 6، ص 286، ح 1.

خالص تبدیل می شود که مردم از آن می خورند، تا محاسبه روز قیامت به اتمام برسد. کسی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: مردم در روز حساب چنان به کار خویش گرفتارند و دل مشغولی دارند که کسی به فکر نوشیدن و خوردن نیست. امام فرمود: خدای متعال، آدمی زاده را با شکم خالی آفریده است و باید غذا بخورد و آب بنوشد. من از شما می پرسم: آیا آنان در چنین روزی بیشتر دغدغه و دل مشغولی دارند یا آن گاه که در آتش هستند و فریادخواهی می کنند و یاری می طلبند؟! خداوند تبارک و تعالی در این زمینه فرموده است: «وَإِن يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاء كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ»(1)و(2) [و اگر فریادرسی جویند، به آبی چون مس گداخته که چهره ها را بریان می کند یاری می شوند؛ وه چه بد شرابی و چه زشت جایگاهی است].

3) و نیز از وی، از برخی از شیعیان، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه ثابت بن دینار ثمالی، و ابو منصور، از ابو ربیع نقل شده است که گفت: نافع از امام باقر علیه السلام پرسید: درباره این سخن پروردگار برایم بفرمایید: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» کدام زمین است که در این روز تبدیل می گردد؟ امام باقر علیه السلام فرمود: زمینی تبدیل به نانی می شود و مردم از آن می خورند تا خداوند متعال از حساب و کتاب آنان فارغ شود. نافع عرض کرد: مردم در این روز چنان سرگرم خود هستند که به خوردن وقعی نمی نهند. امام باقر علیه السلام فرمود: آیا مردم در چنین روزی دل مشغولی بیشتری دارند یا آن روزی که در جهنم هستند؟ نافع عرض کرد: البته که در آن روز که در جهنم هستند. امام فرمود: به خداوند قسم که وقتی در جهنم به خوردن فراخوانده شوند و به آنان زقّوم خورانده شود، چیزی آنان را سرگرم نکند و به چیزی مشغول نشوند و چون به نوشیدن فراخوانده شوند و در دهان هایشان حمیم بریزند، به چیزی سرگرم نخواهند شد. نافع عرض کرد: راست گفتی ای پسر رسول خدا صلی الله

1- [1] - کهف/ 29.
2- [2] - کافی، ج 6، ص 286، ح 4.

علیه و آله ![1]

4) ابن بابویه از علی بن احمد بن محمد- که خدایش از او خشنود باد- از حمزه بن قاسم علوی،از علی بن حسین بن جنید بزّاز، از ابراهیم بن موسی فَرّاء، از محمد بن ثور، از مَعمَر، از یحیی بن ابی کثیر، از عبد الله بن مُرّه، از ثوبان نقل کرده است که یک یهودی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای محمد! از تو پرسش می کنم و پاسخ آن را به من بگوی. پس ثَوبان با پای خویش به پیامبر صلی الله علیه و آله لگد زد و به او گفت: بگو ای رسول خدا! پس گفت: من او را جز آن چه را که اهلش، او را بدان نام نامیده اند، صدا نمی زنم. یهودی گفت: آیا این سخن خداوند عز و جل را دیده ای: «یَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَیْرَ الأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» پس بگوی که مردمان در آن روز کجا خواهند بود؟ حضرت فرمود: در تاریکی، در برابر رستاخیز. گفت: آن گاه که بهشتیان وارد فردوس برین شوند، نخستین چیزی که می خورند، چه خواهد بود؟ حضرت فرمود: جگر نهنگ. گفت: به دنبال این غذا، چه خواهند نوشید؟ حضرت فرمود: سلسبیل را خواهند نوشید. گفت: راست گفتی ای محمد![2]

5) و نیز از وی، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید- که خداوند از او خشنود باد- از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمد بن عبد الله بن هلال، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم نقل شده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: آن هنگام که خداوند زمین را آفرید، هفت جهان را خلق کرد که آنان از آدمی زادگان نبودند. خداوند، آنان را از پوسته زمین آفرید و آنان را یکی پس از دیگری، همراه با جهان خود، در زمین اسکان داد. سپس خداوند عزّ و جلّ، آدم ابو البشر را خلق کرد و نسل او را از وی آفرید. به خداوند سوگند یاد می کنم که بهشت از همان آغاز آفرینش، هیچ گاه از ارواح مؤمنان تهی نبوده و جهنم نیز از آن هنگام که خداوند آن را آفرید، از ارواح کافران و عصیان کنندگان و نافرمانان خالی نبوده است. گویا می پندارید که چون قیامت فرا برسد و خداوند متعال جسم اهل بهشت را با روح ایشان در بهشت پیوند زند و

1- [1] - کافی، ج 8، ص 120، ح 93.
2- [2] - علل الشرایع، ص 119، باب 85، ح 5.

جسم اهل آتش را به روح ایشان در جهنم ملحق سازد، خداوند عزّ و جلّ در مملکت خویش پرستش نمی شود و اساساً خداوند خلقی را نمی آفریند تا او را بپرستند و به یکتایی او اقرار آورند و او را بزرگ بدارند! بله، به خدا سوگند، راست همان است که من می گویم. بی گمان، خداوند خلقی را می آفریند که آنان را مردانگی و زنانگی نباشد و او را بپرستند و به یکتایی اش اقرار آورند و او را تعظیم کنند و خداوند برای ایشان زمینی را بیافریند که آنان را در خویش جای دهد و آسمانی بیافریند که بر فرازشان سایه افکند. مگر این خداوند نیست که چنین می فرماید: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» و نیز فرموده است: «أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ»(1)و(2) [مگر از آفرینش نخستین (خود) به تنگ آمدیم (نه) بلکه آنها از خلق جدید در شبهه اند]

6) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از محمد بن نعمان احول، از سلّام بن مستنیر، از ثُوَیر بن ابی فاخته، از علی بن الحسین علیهما السلام نقل کرده است که در حدیثی که به توصیف روز محشر پرداخته، فرموده است: آیه: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ» بدان معناست که این زمین به زمینی تبدیل می شود که کسی بر آن زمین مرتکب گناه نشده است. آن زمین، برجسته است و در آن، کوه و گیاه به چشم نمی خورد، هم چنان که روز نخست، خداوند، آن را گسترانید.(3)

7) شیخ مفید در ارشاد گفته است: شریف ابو محمد حسن بن محمد، از جدّش، از زبیر بن ابی بکر، از عبد الرحمن بن عبید الله زُهری نقل می کند که هِشام بن عبد الملک در حالی که بر غلامش، سالم تکیه کرده بود، وارد مسجدالحرام شد و محمد بن علی بن الحسین – امام باقر – علیهم السلام در مسجدالحرام نشسته بود. سالم، غلام هشام گفت: ای امیر مؤمنان! این محمد بن علی بن الحسین است. هشام گفت: همان کسی که مردم عراق شیفته اویند؟ گفت: آری. هشام گفت: نزد او برو و به وی بگو: امیر المؤمنین می گوید: مردمان در روز رستاخیز، تا آن زمان که

1- [1] - ق/ 15.
2- [2] - خصال، ص 358، ح 45.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 223.

بین آنان جدایی انداخته شود (به حساب آنان رسیدگی کنند) چه می خورند و چه می نوشند؟ امام باقر علیه السلام فرمود: مردم در آن روز بر روی چیزی هم چون قرص نانی خالص که در آن رودخانه هایی جوشان وجود دارد، محشور می شوند و می خورند و می آشامند تا آن که خداوند به حساب آنان رسیدگی کند. راوی گوید: هشام خیال کرد که نقطه ضعفی از امام باقر علیه السلام گرفته و می تواند بر او چیره شود، بنابراین گفت: الله اکبر! نزد او برو و از او بپرس: هشام می گوید: مردمان در چنین روزی، چنان دغدغه و دل مشغولی دارند که به هیچ روی به خوردن و نوشیدن نمی اندیشند. ابو جعفر علیه السلام به او فرمود: مردم در جهنم، بسیار سرگرم تر و گرفتارترند، ولی این گرفتاری مانع از آن نیست که بگویند: « أَفِيضُواْ عَلَيْنَا مِنَ الْمَاء أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ»(1) [از آن آب یا از آن چه خدا روزی شما کرده، بر ما فرو ریزید] پس هشام خاموشی گزید ودیگر از او سؤالی نپرسید و بحث را پی نگرفت.(2) طبرسی در کتاب احتجاج از عبد الرحمن عبید الله زُهری چنین نقل کرده است که گفت: هشام بن عبد الملک به حج رفت و... و عین همین حدیث را نقل کرده است.(3)

8) عیاشی از ثویر بن ابی فاخته از امام سجاد علیه السلام روایت کرده است که در توضیح آیه: «تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ» فرمود: یعنی در زمینی که روی آن گناهی صورت نگرفته است و برجستَه است بی آن که در آن کوه یا گیاه باشد؛ هم چنان که خداوند از همان آغاز، آن را چنین آفریده و گسترانیده بود.(4)

9) از زراره نقل شده است که گفت: از امام صادق درباره مفهوم این آیه پرسیدم: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ» فرمود: زمین به نانی خالص تبدیل می شود که مردم از آن می خورندَ تا آن که خداوند به حساب همگان رسیدگی کند.

1- [1] - اعراف/ 50.
2- [2] - ارشاد، ص 264.
3- [3] - احتجاج، ج 2، ص323.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 254، ح 52.

خداوند فرموده است: «وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ»(1)و(2) [و ایشان را جسدی که غذا نخورند، قرار ندادیم]

10) محمد، از محمد بن هاشم، از کسی که از وی نقل کرده، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که ابرش کلبی به ایشان عرض کرد: شنیده ام که شما در تفسیر این سخن خداوند: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ» فرموده اید زمین به نانی تبدیل می شود، آیا صحیح است؟ امام باقر علیه السلام فرمود: آنان که سخن مرا به تو منتقل کرده اند، راست گفته اند، در این روز، زمین به نانی خالص در «موقف» (صحرای محشر) تبدیل می شود و مردمان از آن می خورند. ابرش خندید و پرسید: در آن وانفسا، آنان هیچ دغدغه و دل مشغولی جز خوردن نان ندارند؟ حضرت فرمود: وای بر تو. آنان در کدام جایگاه، مشغول تر و گرفتارترند و شرایط ناگوارتری دارند؟ آیا وقتی که در محشر هستند یا آن وقت که در دوزخ عذاب می شوند و شکنجه می بینند؟ ابرش گفت: البته که در آتش جهنم. امام علیه السلام فرمود: وای بر تو! پروردگار فرموده است: «لَآكِلُونَ مِن شَجَرٍ مِّن زَقُّومٍ* فَمَالِؤُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ* فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ* فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ»(3) [قطعاً از درختی که از زقّوم است خواهید خورد* و از آن شکم هایتان را خواهید آکند* و روی آن از آب جوش می نوشید* (مانند) نوشیدن اشتران تشنه] راوی گوید: که ابرش در این لحظه، دیگر چیزی نگفت و ساکت شد.(4)

11) در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: مردم با وجود آن که در روز قیامت در عذاب هستند، از خوردن ضریع و نوشیدن حمیم، دست برنمی دارند؛ چطور می شود که به هنگام محاسبه در محشر از آن دست بکشند؟ !(5)

1- [1] - انبیا/ 8.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 254، ح 53.
3- [3] - واقعه/ 55-52.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 254، ح 54.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 255، ح 55.

12) عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در توضیح این سخن خداوند تبارک و تبارک: «یَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَیْرَ الأَرْضِ» فرمود: زمین به نانی تبدیل می شود که مردم از آن می خورند تا کار حسابرسی به اتمام رسد. کسی به امام صادق علیه السلام گفت: مردم در آن روز، چنان دغدغه دارند و گرفتارند که از خوردن و نوشیدن غافلند. امام به او فرمود: آدمیزاده با شکم تهی، آفریده شده است و باید غذا بخورد و آب بنوشد. آیا مردم که در محشر برای حساب و کتاب نگه داشته شده اند، مشغول ترند یا آن زمان که در آتش جهنم هستند و از خداوند متعال یاری می طلبند و فریادرس می خواهند؟ سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَإِن یَسْتَغِیثُوا یُغَاثُوا بِمَاء کَالْمُهْلِ»(1)و(2) [و اگر فریادرسی جویند، به آبی چون مس گداخته که چهره ها را بریان می کند، یاری می شوند]

13) از محمد بن مسلم نقل شده است که گفت: شنیدم ابو جعفر امام باقر علیه السلام می فرماید: خداوند، آن هنگام که زمین را آفرید، هفت جهان را خلق کرد که آنان از آدمی زادگان نبودند. خداوند، آنان را از پوسته زمین آفرید وآنان را یکی پس از دیگری همراه با جهان خود در زمین اسکان داد. سپس خداوند عزّ و جلّ، آدم ابوالبشر را خلق کرد و نسل او را از وی آفرید. به خداوند سوگند یاد می کنم که بهشت از همان آغاز آفرینش، هیچ گاه از ارواح مؤمنان تهی نبوده و جهنم نیز از آن هنگام که خداوند آن را آفرید، از ارواح کافران و عصیانگران و نافرمانان خالی نبوده است. گویا می پندارید که چون قیامت فرا برسد و خداوند متعال، جسم اهل بهشت را با روح ایشان در بهشت پیوند زند و جسم اهل آتش را با روح ایشان در جهنم ملحق سازد، دیگر خداوند عزّ و جلّ در مملکت خویش پرستش نمی شود و اساساً خداوند، خلقی را نمی آفریند تا او را بپرستند و به یکتایی او اقرار آورند و او را بزرگ بدارند؟! بله، به خدا سوگند، راست همان است که من می گویم. بی گمان، خداوند، خلقی را می آفریند که آنان را مردانگی و زنانگی نباشد و او را بپرستند و به یکتایی اش اقرار آورند و او را تعظیم کنند و خداوند، برای ایشان زمینی را بیافریند که آنان را در خویش جای دهد و آسمانی بیافریند که بر فرازشان سایه

1- [1] - کهف/ 29.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 255، ح 56.

افکند. مگر این خداوند نیست که می فرماید: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ» و نیز فرموده است: «أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِى لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ»(1)و(2) [مگر از آفرینش نخستین (خود) به تنگ آمدیم، (نه) بلکه آنها از خلق جدید در شبهه اند]

14) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه: « «يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ» گفته است: زمین به نانی سفید و خالص در صحرای محشر تبدیل گشته و اهل ایمان از آن می خورند.(3)

«وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِى الأَصْفَادِ(49)...هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ (52) »

«وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِى الأَصْفَادِ(49) سَرَابِيلُهُم مِّن قَطِرَانٍ وَتَغْشَى وُجُوهَهُمْ النَّارُ (50) لِيَجْزِى اللّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ (51) هَذَا بَلاَغٌ لِّلنَّاسِ وَلِيُنذَرُواْ بِهِ وَلِيَعْلَمُواْ أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ (52) »

[و گناهکاران را در آن روز می بینی که با هم در زنجیرها بسته شده اند* تن پوش هایشان از قطران است و چهره هایشان را آتش می پوشاند* تا خدا به هر کس هر چه به دست آورده است، جزا دهد که خدا زودشمار است* این (قرآن) ابلاغی برای مردم است (تا به وسیله آن هدایت شوند) و بدان بیم یابند و بدانند که او معبودی یگانه است و تا صاحبان خرد پند گیرند]

1) علی بن ابراهیم: در توضیح آیه: «وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِى الأَصْفَادِ» فرموده است: به یکدیگر زنجیر می شوند «سَرَابِيلُهُم مِّن قَطِرَانٍ» فرمود: مقصود از سرابیل، پیراهن هاست.(4)

2) علی بن ابراهیم گفت: در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در توضیح آیه: «سَرَابِيلُهُم مِّن قَطِرَانٍ» فرموده است: مقصود فلز برنج

1- [1] - ق/ 15.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 255، ح 57.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 373.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 374.

داغ و مذاب است که به اوج گرمای خود رسیده است. خداوند متعال فرموده است «وَتَغْشَى وُجُوهَهُمْ النَّارُ» می فرماید: آن پیراهن برنجی را به تن آنان می پوشانند، به طوری که آتش همه وجود آنان حتی چهره شان را نیز فرا می گیرد.(1)

3) علی بن ابراهیم: درباره آیه: «هَذَا بَلاَغٌ لِّلنَّاسِ» فرموده است: مقصود حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. «وَلِيُنذَرُواْ بِهِ وَلِيَعْلَمُواْ أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ» مقصود، صاحبان عقل و خردمندان هستند.(2)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 374.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 374.

سوره حجر

اشاره

سوره حجر 99 آیه دارد و تمام آیات آن به جز آیه 87 مکی است و بعد از سوره یوسف نازل شده است

ص:547

ص:548

فضلیت و ثواب قرائت سوره حجر

1) خواص القرآن: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است: هر کس این سوره را بخواند، به تعداد مهاجران و انصار برای او پاداش نوشته می شود و اگر با زعفران نوشته و به زنی که شیر او کم است نوشانده شود، شیرش زیاد می شود و اگر کسی که در بازار داد و ستد می کند، سوره را نوشته و به بازوی خود ببندد، کسب و کار او رونق یافته، مردم به معامله با او راغب تر می شوند و تا زمانی که سوره همراه اوست به خواست خدا روزی اش افزایش می یابد.

2) امام صادق علیه السلام فرموده است: اگر این سوره را با زعفران بنویسند و به زنی که شیر اندکی دارد بنوشانند، شیرش زیاد می شود و اگر کاسبی، سوره را نوشته و در جیب خود و یا در صندوقی بگذارد و آن را همراه خود داشته باشد، کسب و کارش بسیار رونق می یابد و هیچ کس از معامله با او منصرف نمی شود و مردم به خرید و فروش با او بسیار راغب می گردند.

ص:549

ص:550

تفسیر سوره حجر

اشاره

بِسمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحِیم

«الَرَ تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ وَقُرْآنٍ مُّبِینٍ(1) رُّبَمَا یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُواْ لَوْ کَانُواْ مُسْلِمِینَ(2) ذَرْهُمْ یَأْکُلُواْ وَیَتَمَتَّعُواْ وَیُلْهِهِمُ الأَمَلُ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ(3) »

[الف لام راء این است آیات کتاب (آسمانی) و قرآن روشنگر * چه بسا کسانی که کافر شدند آرزو کنند که کاش مسلمان بودند * بگذارشان تا بخورند و برخوردار شوند و آرزو(ها) سرگرمشان کند. پس به زودی خواهند دانست]

«الَرَ» پیش تر معنای این آیه بیان شده است.(1)

1) علی بن ابراهیم گفت: پدرم از محمد بن ابی عمیر، از عمر بن أُذَیْنَه، از رفاعه، از امام صادق علیه السلام روایت کرد: در روز قیامت، منادی از سوی خدا ندا می دهد: امروز فقط فرد مسلمان وارد بهشت می شود؛ بنابراین کافران آرزو می کنند ای کاش مسلمان بودند. سپس فرمود: «ذَرْهُمْ یَأْکُلُواْ وَیَتَمَتَّعُواْ وَیُلْهِهِمُ الأَمَلُ» «فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ».(2)

2) سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی خطاب از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از مُنَخَّل بن جمیل، از جابر بن یزید از امام صادق علیه السلام نقل

1- [1] - در حدیث (1 و 2) از تفسیر آیات (1-2) از سوره یونس، و حدیث (1) از تفسیر آیات (1-6) از سوره هود.
2- [2] - تفسیر قمی ج 1، ص 375.

کرد که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام در تفسیر آیه: «رُّبَمَا یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُواْ لَوْ کَانُواْ مُسْلِمِینَ» فرمود: «آن گاه که من با شیعیانم و عثمان با طرفداران خود خروج کنیم و بنی امیه را بکشیم، کافران آرزو می کنند کاش مسلمان بودند.(1)

3) و نیز از او روایت شده است که حسن بن علی بن نعمان از پدرش، از عبد الله بن مسکان، از کامل تمّار نقل کرد: امام صادق علیه السلام این آیه را به صورتِ «رُّبَمَا یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُواْ لَوْ کَانُواْ مُسْلِمِینَ» با فتح سین و تشدید لام خواند.(2)

4) امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَاتَّقُواْ یَوْمًا لاَّ تَجْزِی نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَیْئًا»(3) [و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی (از عذاب خدا) را از کسی دفع نمی کند] یعنی از عذابی که هنگام خروج روح از بدن، سزاوار آن است، نجات می دهد، «وَلاَ یُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ»(4) [و نه از او شفاعتی پذیرفته می شود] که شفاعت کند مرگ وی به تأخیر افتد «وَلاَ یُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ»(5) [و نه به جای وی بدلی گرفته می شود] یعنی هیچ فدیه ای از او پذیرفته نمی شود.

امام صادق علیه السلام فرمود: آن روز، روز مرگ است که شفاعت دیگری و یا تاوان مالی، او را حفظ نمی کند. اما در روز قیامت ما و خاندان ما کاملاً از شیعیان خود حمایت می کنیم، قطعاً محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و سایر افراد صالح این خاندان در آعراف- میان بهشت و جهنم- می ایستند و برخی از شیعیان گناهکار خود را در گرفتاری و تنگنای عرصه قیامت می بینیم. پس بهترین یاران خود، سلمان و مقداد و ابوذر و عمّار و آنان را که در قرن های بعدی تا روز قیامت حضور داشتند و به مقام و مرتبت این صالحان رسیده اند به کمک شیعیان خود می فرستیم، آنها همچون باز و عقاب بر این افراد فرود آمده و

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 71.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 18.
3- [3] - بقره/ 48
4- [4] - بقره/ 48
5- [5] - بقره / 48.

آنها را می ربایند و به بهشت می برند.

سپس ما گروه دیگری را مانند کبوتر می فرستیم و آنها شیعیان ما را چون پرنده ای که دانه برمی چیند، برداشته و در بهشت به نزد ما می آورند.

و یکی از شیعیان خطاکار ما را که به ولایت ایمان داشته و تقیّه کرده و حق برادران مؤمن خود را رعایت کرده می آورند و در مقابل او صد تا صد هزار ناصبی قرار می دهند و به او می گویند: اینها، تاوان آزادی تو از آتش جهنم هستند. سپس این مؤمنان به بهشت و آن ناصبی ها به آتش جهنم برده می شوند و این تعبیر کلام خداوند است که می فرماید: «رُّبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ» یعنی به ولایت، «لَوْ كَانُواْ مُسْلِمِينَ» یعنی در دنیا مسلمان بوده و مطیع امامت بودند، تا مخالفان آنان، تاوانی باشند برای رهایی آنان از آتش جهنم.(1).

5) عیاشی از عبد الله بن عطاء مکّی نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه «رُّبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ كَانُواْ مُسْلِمِينَ» پرسیدم. فرمود. روز قیامت، منادی آن چنان که همه مردم بشنوند، ندا می دهد: امروز به جز فرد مسلمان، هیچ کس وارد بهشت نمی شود؛ بنابراین غیرمسلمانان آرزو می کنند ای کاش ما مسلمان بودیم.(2)

6) با همین سند از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: پس آن جا مردم آرزو می کنند کاش مسلمان بودند.(3)

«وَمَا أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ إِلاَّ وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ (4)...مَا نُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ إِلاَّ بِالحَقِّ وَمَا كَانُواْ إِذًا مُّنظَرِينَ(8) »

«وَمَا أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ إِلاَّ وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ (4)ما تَسبِقُ مِن أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَ مَا يَستأخِرُونَ(5) وقالوا يَا أَيُّهَا الَّذِى نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّکَ لَمَجْنُونٌ(6) لَّوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلائِكَهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ(7) مَا نُنَزِّلُ الْمَلائِكَةَ إِلاَّ بِالحَقِّ وَمَا كَانُواْ إِذًا مُّنظَرِينَ(8) »

[و هیچ شهری را هلاک نکردیم مگر این که برای آن اجلی معین بود * هیچ امتی از اجل خویش نه پیش میافتد و نه پس میماند * و گفتند: ای کسی که قرآن بر

1- [1] - تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ص 241.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 259، ح 1.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 259، ح 2.

او نازل شده است! به یقین تو دیوانهای * اگر راست میگویی چرا فرشتهها را پیش ما نمیآوری؟ * فرشتگان را جز به حق فرو نمی فرستیم و در آن هنگام دیگر مهلت نیابند]

1) علی بن ابراهیم: «وَمَا أَهْلَکْنَا مِن قَرْیَهٍ إِلاَّ وَلَهَا کِتَابٌ مَّعْلُومٌ» یعنی اجل و مهلت معینی دارند، سپس کلام قریش به پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل کرده است: «یَا أَیُّهَا الَّذِی نُزِّلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ إِنَّکَ لَمَجْنُونٌ(6) لَّوْ مَا تَأْتِینَا بِالْمَلائِکَهِ إِن کُنتَ مِنَ الصَّادِقِینَ» یعنی؛ چرا فرشتگان و ملائکه به نزد ما نمی آیند؟ و خدا در پاسخ آنها فرمود: «مَا نُنَزِّلُ الْمَلائِکَهَ إِلاَّ بِالحَقِّ وَمَا کَانُواْ إِذًا مُّنظَرِینَ» اگر ما ملائکه را بر آنها نازل کنیم، قریش، قادر به دیدن آنان نخواهند بود، بلکه هلاک می شوند.(1)

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ(9) »

[بی تردید ما این قرآن را به تدریج نازل کرده ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود]

1) ابن شهر آشوب در تفسیر آیه: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ»(2) [پس اگر نمی دانید از پژوهندگان بپرسید] و آیه «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» گفته است: در تفسیر یوسف قطان و وکیع بن جَرَّاح و اسماعیل سُدّی و سفیان ثَوری از قول حارث آمده است: از امیر المؤمنین علیه السلام درباره این آیه پرسیدم و ایشان فرمود: به خدا سوگند! ما اهل ذکر هستیم، ما اهل علم هستیم، ما معدن وحی و نزول و تفسیر قرآن هستیم.(3)

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ فِی شِیَعِ الأَوَّلِینَ(10)»

[و به یقین پیش از تو (نیز) در گروههای پیشینیان (پیامبرانی) فرستادیم]

1) طبرسی در مجمع البیان از عطا، از ابن عباس روایت کرده است: یعنی در

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 375.
2- [2] - نحل/ 43 و انبیا/ 7.

3- [3] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 179.

امت های گذشته.(1)

«وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّواْ فِيهِ يَعْرُجُونَ(14)...إِلاَّ مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ(18) »

«وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّواْ فِيهِ يَعْرُجُونَ(14) لَقَالُواْ إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ(15) وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِى السَّمَاء بُرُوجًا وَ زَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ (16) و حَفِظنَهَا مِن كُلّ شَيطانٍ رَجِيمٍ(17) إِلاَّ مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ(18) »

[و اگر دری از آسمان بر آنان می گشودیم که همواره از آن بالا می رفتند * قطعاً میگفتند: در حقیقت، ما چشمبندی شدهایم، بلکه ما مردمی هستیم که افسون شدهایم * و به یقین، ما در آسمان برجهایی قرار دادیم و آن را برای تماشاگران آراستیم* وآن را از هر شیطان رانده شدهای حفظ کردیم * مگر آن کس که دزدیده، گوش فرا دهد که شهابی روشن او را دنبال می کند]

1) علی به ابراهیم: «وَلَوْ فَتَحْنَا» همچنین «عَلَيْهِم بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّواْ فِيهِ يَعْرُجُونَ* لَقَالُواْ إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ* وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِى السَّمَاء بُرُوجًا» یعنی مدارها و برج های ماه و خورشید. «وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ» با ستاره ها آن را آراست.(2) طبرسی هم از امام صادق علیه السلام چنین نقل کرده است.(3) «وَحَفِظْنَاهَا مِن كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ» معنی کلمه رجیم پیشتر در سوره آل عمران و تفسیر آیه «وَإِنِّى أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»(4) [و او و فرزندانش را از شیطان رانده شده به تو پناه می دهم] بیان شد.

2) علی بن ابراهیم: «إِلاَّ مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ» همیشه شیاطین به آسمان می رفتند و اخبار آسمانی را با جاسوسی به سرقت می بردند تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمد.(5)

1- [1] - مجمع البیان، ج 6، ص 105.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 375.
3- [3] - مجمع البیان، ج 7، ص 107.

4- [4] - آل عمران/ 36.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 375.

3) علی ابن ابراهیم: از آمنه مادر پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که گفت: زمانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را آبستن بودم، احساس آبستنی نمی کردم و همچون زنان دیگر دچار سنگینی حمل نبودم. در خواب دیدم گویا کسی به نزد من آمد و گفت: بهترین انسان ها را باردار شده ای. پس نوزاد به دنیا آمد و دست ها و زانوهایش را به زمین زد و سرش را به سوی آسمان گرفت. نوری از من خارج شد و آسمان و زمین را روشن کرد و شیاطین با ستاره ها رانده شدند و از ورود به آسمان منع شدند، قریش وقتی حرکت شهاب ها در آسمان و افتادن آنها را دیدند ترسیدند و گفتند: قیامت برپا شده است. همه به دور ولید بن مغیره جمع شدند که پیری باتجربه بود و از او درباره این حوادث پرسیدند. گفت: به آن ستاره ای که در ظلمات و تاریکی دریا و خشکی راه را با کمک آن پیدا می کنید بنگرید، اگر از بین رفته باشد، قیامت است و اگر در جای خود ثابت باشد، اتفاق مهم دیگری افتاده است.

در مکه، مردی یهودی به نام یوسف بود، وقتی دید ستارگان در آسمان حرکت می کنند، به سوی جمع قریش رفت و گفت: ای قریشیان! آیا امشب در میان شما کودکی متولد شده است؟ گفتند: نه. گفت: به تورات قسم که اشتباه می گویید، در این شب آخرین و بهترین پیامبر متولد شده است و در کتاب های ما، این امر آمده است که اگر این پیامبر به دنیا بیاید، شیاطین با سنگ رانده می شوند و از آسمان دور می شوند. سپس هر کدام از قریشان به خانه خود برگشت و از اهل خود در این باره پرس وجو کرد. گفتند: عبد الله بن عبد المطّلب صاحب پسری شده است. یهودی گفت: او را به من نشان دهید. قریش همراه او به خانه آمنه رفتند و به آمنه گفتند: پسرت را به این یهودی نشان بده! آمنه قنداق نوزاد را آورد. یهودی در چشمان نوزاد نگریست و پوشش شانه او را کناری زد و خال سیاهی دید که چند مو بر آن بود، سپس بیهوش به زمین افتاد. قریشیان به او خندیدند. یهودی گفت: ای قریش! آیا می خندید؟! این پیامبرِ شمشیر است و شما را نابود خواهد کرد، پیامبری و نبوت تا ابد از بنی اسرائیل خارج شد. مردم پراکنده شدند و اخبار یهودی را در میان همه پخش کردند.

اما رانده شدن از آسمان بر شیاطین سخت و ناگوار بود و لذا به نزد ابلیس رفتند و گفتند: از ورود ما به آسمان ممانعت شد و ما با شهاب سنگ رانده شدیم،

ابلیس گفت: حتماً در دنیا اتفاق مهمی رخ داده داده است، بگردید و آن را بیابید. شیاطین پراکنده شدند و برگشتند و گفتند: ما هیچ چیز ندیدیم. ابلیس گفت: من خود باید به دنبال آن بروم، و میان مشرق و مغرب گشت، تا این که به حرم رسید و آن را پوشیده از ملائکه یافت و جبرئیل را دید که بر در حرم ایستاده و نیزه ای به دست دارد. ابلیس خواست وارد حرم شود، جبرئیل بر سر او فریاد زد و گفت: دور شو ای ملعون! ابلیس چون گنجشک(1)، سینه خیز از جانب حرا وارد شد و گفت: ای جبرئیل! از تو سؤالی دارم. گفت: چه می خواهی؟ پرسید: چه شده؟ برای چه در دنیا اجتماع کرده اید؟ گفت: پیامبر این امت متولد شده است و او آخرین و بهترین پیامبران است.

ابلیس پرسید: آیا من سهم و بهره ای از او دارم؟ جبرئیل گفت: نه. پرسید: در امت او چطور؟ گفت: آری. و ابلیس گفت: من به این راضی شدم.(2)

4) ابن بابویه از علی بن احمد بن عبد الله بن احمد بن ابی عبد الله بَرقی، از پدرش، از احمد بن ابی عبد الله، از احمد بن محمد بن ابی نَصْر بَزَنطی، از ابان بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ابلیس (لعنه الله) به آسمان هفتم رفت و آمد می کرد. هنگامی که عیسی علیه السلام متولد شد از سه طبقه آسمان منع شد و تا زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمد، تا آسمان چهارم رفت و آمد داشت که پس از تولد حضرت کاملاً از هر هفت آسمان رانده شده و با شهاب سنگ و ستارگان از آسمان دور افتاد. قریش گفت: این همان قیامتی است که اهل کتاب درباره آن سخن می گفتند. عمرو بن امیّه که از بزرگ ترین کاهنان جاهلیت بود گفت: به آن ستارگانی که از روی آنها راه را می یابند و زمستان و تابستان را می شناسند بنگرید، اگر آنها افتاده باشند، همه چیز هلاک خواهد شد و اگر آنها ثابت باشند و ستارگان دیگر بیفتند، اتفاق مهمی رخ داده است.

بامداد روز تولد پیامبر صلی الله علیه و آله، همه بت ها واژگون شده بودند. در آن شب، ایوان کسری به شدت لرزید و چهارده کنگره از آن افتاد. آب دریاچه ساوه،

1- [1] - صِرّ: پرنده ای است همچون گنجشک که رنگ آن زرد است «اقرب الموارد، ماده صرر»
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 375.

خشک شد و آب از صحرای سماوه جوشید و آتشگاه های فارس که هزار سال روشن بودند، خاموش شدند و موبدان، آن شب در خواب دیدند که گله ای از شتران تنومند، در حالی که اسب های عربی را رهبری می کردند، از دجله گذشتند و در سرزمین آنها پراکنده شدند و طاق کسری از وسط شکست و دجله بصره شکاف برداشت.در آن شب، نوری از طرف حجاز ظاهر شد و سپس گسترش یافت تا جایی که مشرق را فرا گرفت و تخت تمام پادشاهان زمین واژگون شد و پادشاهان همگی در آن روز لال بودند و سخن نمی گفتند. علم کاهنان از آنها گرفته شد و سحر و جادوی ساحران باطل شد و هر کاهنی از همزاد جنّی خود جدا شد و قریش در میان عرب عظمت یافت و آل الله- عزّ و جلّ- نامیده شدند. امام صادق علیه السلام می فرماید: تنها به این دلیل که آنها ساکن بیت الله الحرام هستند، آل الله نامیده شدند.

آمنه گفت: به خدا سوگند! فرزندم چون به دنیا آمد دستان خود را به زمین زد و سرش را به سوی بالا گرفت و به آسمان نگریست، پس نوری از من خارج شد که تمام آسمان و زمین را پوشاند و شنیدم در میان آن نور کسی گفت: تو سرور و سید مردمان را به دنیا آورده ای، نام او را محمد بگذار. سپس نوزاد را به نزد عبد المطّلب بردند تا او را ببیند که او سخنان آمنه را شنیده بود. عبد المطّلب نوزاد را گرفت و در دامن خود گذاشت و این شعر را سرود:

سپاس خدای را که چنین پسر پاک و طاهری به من عطا کرده است.

در گهواره، سرور همه نوزادان است و شأن و مرتبه او از همه بالاتر است

پس او را در پناه ارکان کعبه قرار داد (تعویذ کرد) و اشعار دیگری خواند.

ابلیس فریادکنان شیاطین دیگر را صدا زد همه به دور او جمع شدند و پرسیدند: سرورمان چه چیزی شما را ترسانده است؟ گفت: وای بر شما! آسمان ها و زمین، امشب بسیار مرموز شده است، حتماً در زمین، اتفاق مهمی رخ داده که از زمان تولد عیسی بن مریم نظیر نداشته است؛ بروید و ببینید چه اتفاقی افتاده است؟

شیاطین در زمین پراکنده شدند و سپس نزد او بازگشتند و گفتند: ما چیزی نیافتیم. شیطان گفت: خودم باید این امر را دریابم. پس همه دنیا را گشت

تا به مسجد الحرام رسید. دید که حرم، آکنده از فرشتگان الهی است. خواست وارد شود.

ص:558

بر سر او فریاد کشیدند و او را راندند پس از طرف حرا چون گنجشکی سینه خیز وارد شد. جبرئیل گفت: برگرد- خدا تو را لعنت کند- گفت: از تو سؤالی دارم ای جبرئیل! امشب در زمین چه اتفاقی افتاده است؟ جبرئیل گفت: محمد صلی الله علیه و آله به دنیا آمده است. پرسید: آیا من نصیب و بهره ای از او دارم؟ گفت: نه. پرسید: از امت او چطور؟ گفت: آری. ابلیس گفت: راضی شدم.(1)

5) عیاشی از بکر بن محمد آزدی از عمویش عبد السلام، از امام صادقعلیه السلام روایت کرده است که: ای عبد السلام! از خودت و مردم بر حذر باش. پرسیدم: پدر و مادرم به فدایت! من می توانم از مردم بر حذر باشم، اما از خودم چگونه حذر کنم؟ فرمود: «شیطان پلید به نزد تو می آید و کلام تو را می دزدد، سپس به شکل انسان در میان مردم ظاهر شده و می گوید: عبد السلام چنین گفت. گفتم: پدر و مادرم به فدایت! از این امر گریز و چاره ای نیست. فرمود: همین طور است.(2)

«وَالأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِىَ وَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ شَىْءٍ مَّوْزُونٍ (19) وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَن لَّسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ(20) »

[و زمین را گسترانیدیم و در آن کوههای استوار افکندیم و از هر چیز سنجیده ای در آن رویانیدیم* و برای شما و هر کس که شما روزی دهنده او نیستید، در آن وسایل زندگی قرار دادیم]

1) علی بن ابراهیم: در تفسیر «وَالأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِىَ» گفته است: رواسی یعنی کوه ها. «وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِىَ وَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ شَىْءٍ مَّوْزُونٍ* وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَن لَّسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ» یعنی برای هر موجود زنده ای تقدیری را معین کرده ایم.(3)

2) ابو جارود از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «رَوَاسِىَ وَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن

1- [1] - امالی، ص 235، ح 1.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 259، ح 3.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 377.

كُلِّ شَىْءٍ مَّوْزُونٍ» نقل كرده است كه فرمود: خداى تبارك و تعالى در كوه ها معادن طلا و نقره و جواهر و برنج و مس و آهن و سرب و سنگ سرمه و ارسنيک قرار داده كه هر يک از اين مواد به كيلو و وزن داد و ستد مى شوند.(1)

«وَإِن مِّن شَىْءٍ إِلاَّ عِندَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلاَّ بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ(21) »

[و هيچ چيز نيست، مگر آن كه گنجينه هاى آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازه اى معين فرو نمى فرستيم]

1) على بن ابراهيم: خزانه آبى است كه از آسمان نازل مى شود و براى هر موجود زنده اى آن مقدار از غذا را كه خدا برايش مقدر كرده، مى رويانند.(2)

2) ابن فارسى در (الروضه) از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدّ بزرگوارش عليهم السلام روايت كرده است كه: صورت و تمثال تمام مخلوقات خدا چه در دريا باشند و چه در خشكى، در عرش الهى موجود است و اين تأويل كلام خداوند است كه مى فرمايد: «وَإِن مِّن شَىْءٍ إِلاَّ عِندَنَا خَزَائِنُهُ»، وسعت عرش چنان است كه اگر فاصله ميان يک پايه عرش تا پايه ديگر را پرنده اى سريع السير پرواز كند، هزار سال به طول انجامد. عرش الهى هر روز با هفتاد رنگ نور پوشانده مى شود كه هيچ يک از مخلوقات توان نگريستن به آن را ندارند و تمام اين اشياء در عرش الهى چون انگشترى در بيابان است.

خداوند سبحان فرشته اى دارد به نام حزقائيل، كه هيجده هزار بال دارد و فاصله دو بال او از هم 500 سال مى باشد روزى با خود گفت: آيا بالاتر از عرش الهى چيزى قرار دارد؟ خداوند به همان تعداد بال به او داد و به او وحى كرد اى فرشته! پرواز كن. او به مدت بيست هزار سال پرواز كرد، اما به فراز ستونى از ستون هاى عرش نرسيد. پس خداوند، تعداد بال ها و توان و قدرت او را دو چندان كرد و امر كرد تا پرواز كند، او سى هزار سال ديگر پرواز كرد و باز نرسيد. خداوند به او فرمود: اى فرشته! اگر تا روزى كه در صور دميده شود با بال ها و تمام قدرت

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 377.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 377.

خود پرواز کنی، به یکی از پایه های عرش نیز نخواهی رسید. فرشته گفت: سبحان ربّی الاعلی: پاک و منزه است پروردگار بلند مرتبه ام. و خدا آیه «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی»(1) [نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای] را نازل کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن را در سجده هایتان بخوانید.(2)

3) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صَدَقَه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امام علی علیه السلام در زیر اولین قطرات باران ایستاد تا این که سر و ریش و لباس حضرت خیس شد و چون از او خواسته شد که پناه بگیرد، فرمود: به راستی که این آب با عرش الهی نو آشناست. سپس فرمود: زیر عرش، دریایی است که روزی زند گان را می رویاند، هرگاه خداوند اراده کند به واسطه آن آب، آن چه را می خواهد برای مخلوقات برویاند و به آنها رحمت آورد، به آن دریا امر می کند و دریا به اندازه ای که خدا مقدر کرده از آسمانی به آسمانی می بارد تا این که خدا به باد امر می کند که ابرها را خرد کن و همچون آب، ذوب بگردان و به فلان جا و فلان جا ببر و بر ساکنان آنها ببار و به فلان مکان، باران زیاد بباران و غیره. پس باد به همان صورت که خدا امر کرده، ابرها را می باراند و به همراه هر قطره باران، فرشته ای وجود دارد تا آن را در مکان خود قرار دهد. تعداد و وزن قطرات باران، معین و مشخص است، به جز در هنگام وقوع طوفان نوح که بدون وزن و عدد، آب از آسمان، ریزان بود.(3)

4) همچنین از او روایت کرده است که: امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم از امیر المؤمنین علیه السلام و او از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای من نقل کرد و فرمود: خداوند عزّ و جلّ ابرها را غربالی برای باران قرار داده که تگرگ و برف را آب می کنند تا وقتی می بارند به چیزی آسیب نرسد و این تگرگ و صاعقه که می بینید، عذابی از سوی خداوند است که هر کس را اراده کند، به آن دچار می سازد. سپس فرمود: به باران و هلال ماه اشاره نکنید که خداوند این امر را

1- [1] - اعلی/ 1.
2- [2] - روضه الواعظین، ص 56.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 239، ح 326.

دوست نمی دارد.(1)

همچنین حِمیَری در قرب الإسناد، با سند خود از مسعده بن صدقه همین حدیث را از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.(2)

5) ابن بابویه از جعفر بن محمد بن مسرور، از حسین بن محمد بن عامر، از عموی خود، عبد الله بن عامر، از حسن بن محبوب، از مُقاتل بن سلیمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی موسی علیه السلام به کوه طور رفت، عرض کرد: ای پروردگار من، خزائن خود را به من نشان بده! خداوند فرمود: ای موسی! خزائن من آن است که وقتی وجود چیزی را اراده کنم و بگویم باش! ایجاد می شود.(3)

«وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ(22) »

[و بادها را باردارکننده فرستادیم و از آسمان آبی نازل کردیم، پس شما را بدان سیراب نمودیم و شما خزانه دار آن نیستید]

1) علی به ابراهیم: بادهایی که درختان را بارور می سازند.(4)

2) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب و هشام بن سالم، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در جواب سؤالی درباره انواع بادها فرمود: خداوند عزّ و جلّ باد رحمت و بارورکننده و... دارد که با رحمت خود آنها را می پراکند. برخی از آنها ابرها را برای بارش آماده می کنند و برخی دیگر، ابرها را بین آسمان و زمین نگه می دارند و برخی به اذن خدا باعث بارش ابرها می شوند.(5)

3) عیاشی از ابن وکیع، از جمعی از مردم، از امیر المؤمنین علیه السلام، از

1- [1] - کافی، ج 8، ص 240، ح 326.
2- [2] - قرب الاسناد، ص 35.
3- [3] - توحید، ص 133، ح 17.

4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 377.
5- [5] - کافی، ج 8، ص 91، ح 63.

پیامبراکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که باد را دشنام ندهید، زیرا برخی از آنها بشارت بارش باران اند و برخی بیم دهنده از عذاب و برخی بارورکننده. پس از خدا خیر و برکت آنها را بخواهید و از شرّ آنها به خدا پناه ببرید.(1)

4) ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند عزّ و جلّ، بادهای رحمت و بارورکننده درختان را دارد که با رحمت خود آنها را در زمین پراکنده می سازد.(2)

«فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ(22) وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِى وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ(23) »

[و از آسمان آبی نازل کردیم پس شما را بدان سیراب نمودیم و شما خزانه دار آن نیستید* و بی تردید این ماییم که زنده می کنیم و می میرانیم و ما وارث (همه) هستیم]

1) علی بن ابراهیم: در تفسیر «فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ» فرمود: یعنی شما نمی توانید آن آب را ذخیره کنید «وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِى وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ» یعنی ما وارث زمین و هر چه در آن است، می باشیم.(3)

«وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ(24) »

[و به یقین پیشینیان شما را شناخته ایم و آیندگان (شما را نیز) شناخته ایم]

1) عیاشی از جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: منظور، مؤمنان امت مسلمان هستند.(4)

2) شیبانی در نهج البیان گفته است: از امام صادق علیه السلام روایت شده که

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 259، ح 4.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 260، ح 5.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 377.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 260، ح 6.

مستقدمین، نیکوکاران و مستأخرین، بدکاران هستند.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ(26) »

[و در حقیقت، انسان را از گلی خشک از گلی سیاه و بدبو آفریدیم]

1) علی بن ابراهیم: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ» از آب و گل و «مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ» از لجن گندیده.(1)

2) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از نضر بن شعیب، از عبد الغفار جازی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند عزّ و جلّ، مؤمنان را از خاک بهشت و کافران را از خاک جهنم آفریده است. هرگاه خداوند بنده ای را نیکو و صالح بخواهد، روح و جسد او را پاک و طاهر می گرداند، هم چنان که او هرگاه خیر و نیکی ببیند و بشنود، آن را می شناسد و هرگاه بدی و شرّی ببیند، از آن بیزاری می جوید. خاک ها بر سه نوعند: اول خاک پیامبران، و مؤمنان هم از همین خاکند، اما پیامبران از بهترین و برگزیده ترین بخش آن هستند. زیرا انبیا، اصل اند و بر دیگران فضیلت دارند و مؤمنان فرع اند و از گل چسبنده هستند و به این ترتیب، خداوند بین پیامبران و یاران آنها فرقی نمی گذارد. نوع دوم، گل ناصبی ها است که از لجن گندیده و تغییر یافته می باشد. نوع سوم، مستضعفان هستند که از خاک معمولی آفریده شده اند. هیچ مؤمنی از ایمان خود باز نمی گردد و هیچ ناصبی عقیده خود را رها نمی کند و خداوند مشیّت و تقدیر خود را درباره هرگروهی جاری کرده است.(2)

3) عیاشی از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند به فرشتگان فرمود: «إِنِّی خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ* فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِینَ»(3) [من بشری را از گلی خشک از گلی سیاه و بدبو خواهم آفرید* پس وقتی آن را

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 377.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 2، ح 2.
3- [3] - حجر/ 29-28.

درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید] و این کلام خدا نوعی مقدّمه چینی و اتمام حجت بر فرشتگان است؛ زیرا خداوند، تنها در صورتی در قومی تغییر حاصل می کند که بیم و حجت را بر آنها تمام کرده باشد. سپس خداوند با دست راست، مشتی از آب شیرین فرات را برداشت- و هر دو دست خدا البته راست است(1)- و آن را در دست خود خشک کرد، تا سفت و محکم شد، سپس فرمود: پیامبران و فرستادگان و بندگان صالح خود و امامان صالح که مردم را به بهشت دعوت می کنند و پیروان آنها را، تا روز قیامت، از تو خلق می کنم و برای من فرقی ندارد و من درباره آن چه انجام می دهم، بازخواست نمی شوم؛ اما آنها بازخواست می شوند.

پس مشتی از آب شور و تلخ را با دست دیگر برداشت و آن را در دست خود خشک کرد تا سفت و محکم شد، آن گاه فرمود: ستمگران و فرعونیان و متجاوزان و برادران شیطان و رهبران کفر که به آتش هدایت می کنند و پیروان آنها را تا روز قیامت از تو خلق می کنم و برای من فرقی ندارد و من درباره آن چه انجام می دهم بازخواست نمی شوم؛ اما آنها بازخواست می شوند.

و خداوند در آفرینش این گروه بداء را شرط کرد، اما درباره اصحاب یمین چنین شرطی نکرد. پس هر دو آب را در کف دست با هم مخلوط کرد و خشک نمود و آن را جلوی عرش خود آویخت که رطوبتی از گِل هستند.(2)

«وَالْجَآنَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ(27)...وَإِنَّ عَلَیْکَ اللَّعْنَهَ إِلَی یَوْمِ الدِّینِ(35)»

«وَالْجَآنَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ(27) وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاَئِکَهِ إِنِّی خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ (28) فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِینَ (29)

1- [1] - علامه مجلسی در البحار گفته، از آنجا که دست، نماد قدرت است، شاید در این جمله، منظور از یمین (راست) قدرت بر رحمت و فضل و بخشش نعمت باشد و منظور از شمال (چپ) قدرت بر عذاب و قهر. در این صورت، معنی جمله چنین است که امراض و مرگ و مصائب و بلایا، همه لطف و رحمت خداوند و شامل حکمت خفیه الهی و مصلحت

عامّه اند. با این دیدگاه معنی جمله: و الخیر فی یدیک، «همه خیر در دستان توست» که بخشی از دعاست، مشخص می شود. «بحار الانوار، ج 5، ص 238».

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 260، ح 7.

فَسَجَدَ الْمَلآئِکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (30) إِلاَّ إِبْلِیسَ أَبَی أَن یَکُونَ مَعَ السَّاجِدِینَ (31) قَالَ یَا إِبْلِیسُ مَا لَکَ أَلاَّ تَکُونَ مَعَ السَّاجِدِینَ (32) قَالَ لَمْ أَکُن لِّأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ (33) قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّکَ رَجِیمٌ(34) وَإِنَّ عَلَیْکَ اللَّعْنَهَ إِلَی یَوْمِ الدِّینِ(35)»

[و پیش از آن جن را از آتشی سوزان و بی دود خلق کردیم * و (یاد کن) هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من بشری را از گلی خشک از گلی سیاه و بدبو خواهم آفرید * پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید*پس فرشتگان همگی یکسره سجده کردند * جز ابلیس که خودداری کرد از این که با سجده کنندگان باشد* فرمود: ای ابلیس! تو را چه شده است که با سجده کنندگان نیستی؟ * گفت: من آن نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک از گلی سیاه و بدبو آفریده ای، سجده کنم * فرمود: از این (مقام) بیرون شو که تو رانده شده ای* و تا روز جزا بر تو لعنت باشد]

1) در تحفه الاخوان آمده است: برخی از مفسران با حذف اسناد از ابو بصیر روایت کرده اند که او از امام صادق علیه السلام پرسید: در باره خلقت آدم برایم بگویید، خداوند چگونه آدم را خلق کرد؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی وقتی آتش سَمُوم را آفرید و آن آتشی است که گرما و دود ندارد، از آن آتش، جان را آفرید و این معنی کلام خداوند است که می فرماید «وَالْجَآنَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ» و نام او را مارِج گذاشت و از خود او برایش همسری آفرید و او را مارِجه نامید. سپس آن دو صاحب فرزندی به نام جانّ شدند. پس این جانّ، صاحب فرزندی شد و آن را جنّ نامید که تمام قبائل جنّ از نسل او هستند. از جمله ابلیس لعین. جانّ همیشه صاحب فرزند دو قلو می شد، یکی مذکر و دیگری مونث. جنّ نیز چنین بود. تا این که تعداد آنها به هفتاد هزار مذکر و مؤنث رسید و هم چنان زیاد شد تا این که به تعداد شن های بیابان رسید. ابلیس با زنی از فرزندان جانّ به نام لهبا دختر دوحا بن سلبائیل ازدواج کرد، لهبا در یک شکم، بلقیس و طونه را زایید، سپس شعلا و شعیله، دوهر و دوهره، شوظا و شیظه و فقطس و فقطسه را. تعداد فرزندان ابلیس آنقدر زیاد شد که از شماره خارج گردید. آنها همانند غبار، مورچه، پشه و

ملخ و پرنده ها و مگس، آواره و سرگردان بودند و در بیابان ها و آبگیرها و جنگل ها و زباله دان ها و اصطبل ها و رودها و چاه ها و تابوت ها و هر جای بیغوله و خرابه ای زندگی می کردند تا این که زمین از وجود آنها پر شد و پس از آن به شکل اسب و قاطر و خر و شتر و بز و گاو و گوسفند و سگ و درنده و خزنده به چشم فرزندان آدم نمودار شدند.

وقتی زمین از فرزندان و نسل ابلیس پر شد، خدا جانّ را در هوا، زیر آسمان اقامت داد. و فرزندان جنّ در آسمان دنیا ساکن شدند و خداوند به آنها امر کرد که او را بندگی و عبادت کنند و این معنی کلام خداوند است که می فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»(1) [و جنّ و انس را نیافریدم، جز برای آن که مرا بپرستند].

آسمان به زمین فخر می فروخت که خداوند، مرا بر تو برتری داده و بالای تو برافراشته است. من جایگاه ملائکه هستم، عرش و کرسی و خورشیده و ماه و ستارگان و خزائن رحمت، همه در من است و وحی از سوی من نازل می شود.

زمین گفت: خداوند مرا گسترده است و ریشه گیاهان و درخت ها و چشمه ها را به من سپرده است، میوه ها و رودها و درخت ها بر روی من است. آسمان گفت: هیچ کس بر روی تو نیست که خدا را ذکر کند. زمین گفت: خدایا، آسمان بر من فخر می فروشد که بر روی من هیچ کس نیست که تو را ذکر بگوید. ندا آمد: آرام باش ای زمین! من از خاک تو صورتی می آفرینم که هیچ جنّی چنان نیست و به او عقل و علم و کتاب و زبان عطا می کنم و کلام خودم را به او نازل می کنم، سپس شرق و غرب و زیر و روی تو را از آنها پر می کنم که از جنس خاک تو هستند و رنگ و درون و برون آنها از جنس تو است، پس به خاطر این امر به آسمان افتخار کن ای زمین! پس زمین، آرام شد و از خدا خواست، خلقی را بر روی او فرود آورد. خدا به او اذن داد، به شرط آن که خداوند را بندگی کنند و در برابر او عصیان نکنند. سپس جنّ و ابلیس به زمین آمدند و ساکن شدند و به آن عهد به خوبی عمل کردند و آن گاه همه آنها که هفتاد هزار قبیله بودند، به زمین آمدند و تا زمانی طولانی، خدا را آن گونه که شایسته مقام حضرت حق است، عبادت کردند.

پس ابلیس به خاطر کثرت عبادتش به آسمان دنیا ارتقا یافت و هزار سال آن

1- [1] - ذاریات/ 56.

جا خدا را عبادت کرد و به آسمان دوم رفت و هزار سال آن جا خدا را عبادت کرد و به آسمان سوم رفت و همین طور تا این که به آسمان هفتم رسید و اولین روزی که به آسمان دنیا رفت، شنبه بود و اولین روزی که به آسمان دوم رفت، یکشنبه بود و همین طور، تا این که روز جمعه به آسمان هفتم رسید و خدا را آن گونه که سزاوار حق است، عبادت می کرد و به یگانگی او اقرار می کرد. او به چنان مقام عظیمی رسیده بود که وقتی جبرئیل و میکائیل از کنار او می گذشتند، به همدیگر می گفتند: به این بنده، چنان قدرت و توانی برای عبادت خدا داده شده که به هیچ فرشته ای آن گونه عطا نشده است.

بعد از گذشت زمانی طولانی، خداوند به جبرئیل امر کرد به زمین فرود آید و از شرق و غرب و پستی و بلندی آن مشتی خاک بیاورد تا خدا با آن، مخلوق جدید بیافریند و او را اشرف مخلوقات قرار دهد.

2) و نیز روایت کرده است که: ابن عباس گفته است: ابلیس- که نفرین خدا بر او باد- به زمین آمد و وسط زمین ایستاد و گفت: ای زمین! من به نزد تو آمده ام تا به تو نصیحتی بکنم، خداوند تبارک و تعالی می خواهد از تو مخلوقی بیافریند و آن را اشرف همه مخلوقات قرار دهد و من می ترسم این مخلوق، امر خدا را نافرمانی کند. خدا جبرئیل را به سوی تو فرستاده است. هرگاه جبرئیل بر تو فرود آمد، او را به خدا سوگند بده که چیزی از تو برندارد. چون جبرئیل به امر خدا به زمین فرود آمد، زمین او را صدا کرد و گفت: ای جبرئیل! به حق آن که تو را به سوی من فرستاده، چیزی از من برندار، من می ترسم این مخلوق در برابر امر خدا نافرمانی کند و خدا او را با آتش عذاب دهد. جبرئیل از این قسم به خود لرزید و به آسمان برگشت و چیزی از زمین برنداشت و ماجرا را به خداوند خبر داد. خداوند، بار دوم، میکائیل را فرستاد و دوباره همان واقعه تکرار شد. سپس خدا عزرائیل، ملک الموت را فرستاد. وقتی خواست مشتی از زمین بردارد، زمین آن چه به جبرئیل و میکائیل گفته بود، تکرار کرد. عزرائیل جواب داد: به عزت پروردگارم سوگند، امر خداوند را نافرمانی نمی کنم. سپس مشتی خاک از شرق و غرب و شیرین و تلخ و پاک و شور و قعر و فراز زمین برداشت و آن را آورد و چهل سال همانطور ایستاده بود و سخن نمی گفت، ندا آمد: ای ملک الموت چه کردی؟ و او هر چه اتفاق افتاده

بود را بیان کرد.

خداوند به او فرمود: به عزت و جلالم سوگند می خورم، از آن روی که دلسوزی تو اندک است، مسئولیت قبض روح این مخلوق را به تو می سپارم و تو را بر آن قادر می سازم.

پس خداوند، نصف آن یک مشت خاک را در بهشت قرار داد و نصف دیگر را در آتش. و نیز گفته است: خداوند آدم را از طبقات هفت گانه زمین آفرید، سرش را از طبقه اول، گردن را از طبقه دوم و سینه را از طبقه سوم، دست ها را از طبقه چهارم و پشت و شکم را از طبقه پنجم و ران و کفل را از طبقه ششم و ساق و قدم را از طبقه هفتم.

3) و او از ابن عباس روایت کرده است که: خداوند، آدم علیه السلام را از خاک اقلیم های مختلف آفرید. سرش را از خاک کعبه و سینه اش را از خاک دیار بنی تمیم و پشت و شکمش را از خاک هند و دستانش را از خاک مشرق و پاهایش را از خاک مغرب آفریده است. او نُه منفذ دارد: هفت تا در سرش، و آنها عبارتند از: دو چشم و دو گوش و دو سوراخ بینی و [یک] دهان؛ و دو منفذ در بدنش و آنها عبارتند از: پس و پیش؛ و برای او حواس را آفرید. حسّ بینایی در چشم و شنوایی در گوش و بویایی در بینی و چشایی در دهان و لامسه در دستان، قدرت و رفتن و پیمودن در پاها، و خدا، زبان را آفرید که سخن بگوید و برای او دندان خلق کرد. چهار دندان پیش و چهار کرسی و چهار نیش و شانزده دندان آسیاب. پس در گردن او هشت مهره و در پشت او چهارده مهره و طرف راست، هشت دنده و طرف چپ، هفت دنده قرار داد و یک دنده کج؛ زیرا پیشتر می دانست که از آن حوّا را خلق خواهد کرد.(1)

پس خدا قلب را آفرید و در طرف چپ، سینه گذاشت و معده را جلوی قلب قرار داد و ریه را که در حکم- دستگاه تهویه و خنک کننده قلب است- آفرید و کبد را در طرف راست نهاد و کیسه صفراء را بر روی آن نصب کرد و طحال را در طرف چپ، موازی کبد قرار داد و یک کلیه را بالای کبد و دیگری را بالای طحال گذاشت و مابین این جوارح را پرده ها و امعاء و احشاء قرار داد. سپس استخوان

1- [1] . در روایات ذیل آیه اول سوره نساء ، این سخن که حوا از دنده کج آدم خلق شده است، مردود اعلام شد (مترجمان).

سینه را در جای خود گذاشت و آن را با دنده ها پیوند زد، یک استخوان برای کتف، دو استخوان برای بازوها و پنج استخوان در کف دست و سه استخوان برای هر انگشت آفرید، به جز انگشت ابهام که دو استخوان دارد و دو استخوان در زانوها.

پس به خلق رگ ها پرداخت و مهم ترین رگ را آئورت قرار داد؛ رگی که چون مخزنی خون از آن به همه جای بدن جاری می شود. چهار رگ برای مغز و چهار رگ برای چشم ها و چهار رگ برای گوش ها و چهار رگ برای بینی و چهار رگ برای لب ها و دو رگ برای گیجگاهی و دو رگ برای زبان و دو رگ برای فاصله دندان ها تا مغز. هفت رگ برای گردن و هفت رگ برای سینه، ده رگ برای پشت و ده رگ برای شکم. برای سایر اعضای بدن هم رگ های بسیاری قرار داد که جز او که خالق است، هیچ کس تعداد دقیق آنها را نمی داند.

زبان، وسیله بیان؛ چشم ها، همچون دو چراغ؛ و گوش ها وسیله شنوایی؛ بینی همچون دو سوراخ؛ و دست ها [همچون] دو بال؛ و پاها وسیله رفت و آمد است. کبد محل رحمت و طحال محل خنده، کلیه ها محل مکر و حیله اند. ریه محل سرزندگی و نشاط است؛ زیرا در حکم تهویه و خنک کننده قلب می باشد. معده، مخزن است و قلب، ستون بدن است که سلامتی بدن به سلامتی آن بستگی دارد.

وقتی خداوند به این شکل آدم را آفرید، به ملائکه امر کرد و آنها او را برداشته و به آستانه بهشت بردند. آدم، جسدی بی روح بود. ملائکه از شکل و صورت و ویژگی های او تعجب می کردند؛ زیرا هرگز چنین چیزی ندیده بودند، این معنی کلام خداوند است که می فرماید: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا»(1) [ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس] یعنی هیچ چیز قابل وصفی نبود، ابلیس از جمله کسانی بود که به مدت طولانی در آدم می نگریست و می گفت: خدا حتماً این را برای امری مهم آفریده است. من می توانم از دهان او وارد و خارج شوم. به نظر می آید مخلوق ضعیفی است که از گل آفریده شده و درون او خالی است، پس باید غذا بخورد. آورده اند: یک روز ابلیس به فرشتگان گفت: آیا می دانید چرا این مخلوق بر شما فضیلت دارد؟ گفتند: ما امر پروردگار را اطاعت می کنیم و با او مخالفت نمی کنیم، ابلیس گفت: اگر این

1- [1] - انسان/ 1.

مخلوق بر من فضیلت یابد، در برابر او مخالفت می کنم و اگر من بر او فضیلت یابم، او را نابود می کنم.

وقتی خداوند خواست روح در آدم بدمد، روحی خلق کرد که از روح تمام مخلوقات و ملائکه، برتر و بالاتر بود و لذا می فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِی فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِينَ» [پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید] و خداوند متعال می فرماید: «وَيَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» [و درباره روح از تو می پرسند. بگو: روح از (سنخ) فرمان پروردگار من است](1)

بعد از آن که خدا روح آدم علیه السلام را آفرید، به او امر کرد در همه نورها فرو رود و پس آرام آرام بدون هیچ عجله ای در کالبد آدم وارد شود. روح وقتی منافذ تنگ و تاریک کالبد را دید گفت: خدایا چگونه از این فضای لایتناهی وارد این مکان تنگ و تاریک شوم؟ ندا آمد؛ گرچه تو را ناخوشایند است، باید وارد شوی! روح از فرق سر به چشم های جسد رفت. آدم چشم هایش را گشود و نگاهی به بدن خود کرد، بی آن که بتواند کلامی بگوید و نگاهی به سرادق عرش انداخت، دید بر آن جا نوشته شده است: لا إلهَ إلّا الله، محمّدٌ رسولُ الله. روح به گوش ها رسید، آدم صدای تسبیح ملائکه را شنید، روح در سر و مغز چرخید، ملائکه به آدم، چشم دوخته و منتظر بودند تا فرمان سجده بیاید و بر او سجده کنند. ابلیس اما نیت دیگری در دل می پروراند. خدا پیش از خلق آدم، ملائکه را برای این لحظه آماده کرده بود. «إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِکَهِ إِنِّی خَالِقٌ بَشَرًا مِن طِينٍ* فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»(2) [آن گاه که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من بشری را از گل خواهم آفرید* پس چون او را (کاملاً) درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم، سجده کنان برای او (به خاک) بیفتید]

روح با عطسه ای مجاری بسته بینی را باز کرد و به دهان رسید. آدم گفت: «الحمد لله الذی لم یزل» سپاس تنها مخصوص خداوند ابدی و ازلی است.

1- [1] - اسراء/ 85.
2- [2] - ص/ 72-71.

و این اولین جمله ای بود که آدم گفت. خداوند به او فرمود: خدایت تو را رحمت کند ای آدم! که برای همین تو را خلق کرده ام و این رحمت مخصوص تو و فرزندان تو و هرکس که چنین سخنی بگوید، می باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ چیز برای شیطان ناگوارتر و بدتر از دعای شخص عطسه کننده نیست. سپس روح در بدن آدم جاری شد تا به ساق ها و پاها رسید و آدم بعد از ظهر روز جمعه روی پاهای خود ایستاد.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: روح، صد سال در سر، و صد سال در سینه، و صد سال در پشت، و صد سال در شکم، و صد سال در کفل تا زانو، و صد سال تا قدم آدم باقی ماند.

پس از آن که آدم کاملاً ایستاد، ملائکه در او نگریستند. او همچون نقره ای سفید می درخشید. آن گاه خدا به آنها امر کرد به او سجده کنند. اولین فرشته ای که سجده کرد، جبرئیل بود، سپس میکائیل و عزرائیل و اسرافیل و همه فرشتگان مقرب بر او سجده آوردند. سجده ملائک بر آدم، بعد از ظهر روز جمعه بود و تا عصر طول کشید و خدا جمعه را برای آدم و فرزندان او عید گرداند و مقدّر فرمود اگر آدم در روز جمعه دعایی کند، اجابت فرماید، روز و شب جمعه بیست و چهار ساعت است و در هر ساعت از شب و روز آن، هفتاد هزار بنده از آتش جهنم آزاد شوند.

4) و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ابلیس به خاطر تکبّر و غرور و حسادت از سجده بر آدم امتناع کرد و خدا فرمود: «مَا مَنَعَکَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنتَ مِنَ الْعَالِینَ* قَالَ أَنَا خَیْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِینٍ»(1) [چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم، سجده آوری؟ آیا تکبر نمودی یا از (جمله) برتری جویانی؟* گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده ای و او را از گِل آفریده ای] و آتش خاک را می خورد. من زمانی طولانی قبل از این که این مخلوق را بیافرینی، تو را عبادت و بندگی کرده ام و مرا با پَر و نور پوشانده ای، من در همه جای آسمانها همراه کرّوبیان و صافّین و مسبّحین و روحانیان و مقرّبان، تو را

1- [1] - ص/ 76-75.

عبادت و بندگی کرده ام.

خداوند فرمود: با علم قدیم خود، اطاعت و فرمانبری ملائکه و نافرمانی تو را می دانستم. عبادت های طولانی برای تو سودی ندارد. تو را تا ابد لعنت کرده و از رحمت خود ناامید می گردانم. از این پس شیطان مذموم و لعین و رانده شده خواهی بود، و بلافاصله خلقت نیکوی ابلیس تغییر کرده به موجودی زشت و نفرت انگیز و بدبخت تبدیل شد. ملائکه نفرین کنان با نیزه های خود او را راندند. اول ملکی که با نیزه او راند، جبرئیل بود. بعد از او میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و همه فرشتگان از هر طرف او را راندند، شیطان همواره از دست آنها می گریخت تا این که او را در دریای آتش انداختند و آنقدر با نیزه های آتشین زدند تا به قعر دریا رفت و از چشم آنها ناپدید شد به خاطر جرأت او در نافرمانی امر خدا، همه ملائکه مشوّش و مضطرب بودند و آسمان ها به لرزه افتاده بود.

خداوند می فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا»(1) [و (خدا) همه (معانی) نامها را به آدم آموخت] یعنی زبان ها را به او آموخت حتی زبان مار و قورباغه و... و هر چه در آسمان ها و زمین بود.

ابن عباس گفته است: آدم علیه السلام هفتصد میلیون زبان آموخت که بهترین آنها عربی بود. خداوند به ملائکه امر کرد آدم علیه السلام را بر دوش خود بگذارند تا بالاتر و برتر از همه آنها قرار بگیرد. ملائکه گفتند: پاک و منزه و مقدّس هستی ای پروردگار ما! هرگز از امر تو نافرمانی نمی کنیم. آنها آدم را بر دوش گرفته او را در تمام راه های آسمان گرداندند. همه ملائکه در برابر آنها به صف ایستاده بودند. آدم از مقابل هر صفی که می گذشت می گفت: ای فرشتگان پروردگارم! درود و رحمت خدا بر شما باد! وآنها در جواب می گفتند: و درود و سلام خدا بر تو باد ای برگزیده خدا و روح و فطرت او!

در آسمان اعلی برای او گنبدی از یاقوت سرخ و زبرجد سبز ساخته شد، هرگاه از جایگاه پیامبران و ملائکه می گذشت، اسم آنها و اصحابشان را بیان می کرد.

آدم علیه السلام آن روز لباسی از ابریشم سبز به لطافت هوا بر تن داشت.

1- [1] - بقره/ 31.

گیسوان بلندش که با دُرّ و جواهر بافته شده و عبیرآمیز گشته بود تا پای او می رسید. بر سرش تاجی چهارگوشه از طلا مرصَّع با جواهر و فیروز سبز و عنبر داشت و در هر گوشه آن، مرواریدی بزرگ که درخشش نور آن، نور ماه و خورشید را می پوشاند؛ در هر انگشت او انگشتر کرامت و عزّت بود و کمربند رضوان به کمر بسته بود که نور آن قصرها و غرفه های بهشت را فرا می گرفت. با این زیور و آراستگی بر منبر ایستاد. خدا همه اسماء را به او آموخته بود و عصایی از نور به او داده بود. ملائکه مات و مبهوت در برابرش ایستاده، گفتند: خدایا! آیا تا به حال مخلوقی شریف تر و بهتر از این آفریده ای؟ خداوند فرمود: آن چه را به دست خود می آفرینم با آن چه به او می گویم باش! و ایجاد می شود، برابر نیست.

آدم بر منبرش ایستاد، گفت: سلام و برکت و رحمت خدا بر شما، ای فرشتگان پروردگارم!

ملائکه گفتند: و سلام و رحمت و برکت خدا بر تو باد. ندا آمد: ای آدم! برای همین تو را خلق کرده ام و این سلام، تا قیامت برای تو و فرزندان تو تحیّت و برکت خواهد بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: هرگاه سلام در میان قومی رایج و زیاد باشد، از عذاب ایمن می شوند و اگر به این کار اقدام و مبادرت کنید، وارد بهشت می شوید.

و فرموده است: آیا می خواهید کاری را به شما بیاموزم که با انجام آن به بهشت وارد شوید؟ گفتند: آری. یا رسول الله صلی الله علیه و آله! فرمود: به دیگران طعام دهید، بین خود صلح و صفا و سلام را رواج دهید، شب در حالی که همه خوابند برای نماز برخیزید که اگر چنین کنید، ایمن و سلامت وارد بهشت شوید.

و فرموده است: وقتی مؤمنی بر برادر مؤمن خود سلام می دهد، ابلیس (که نفرین خدا بر او باد) می گرید و می گوید: واویلاه و قبل از آن که آن دو از هم جدا شوند، خدا هر دو را می آمرزد.

آدم علیه السلام خطبه خود را شروع کرد و گفت: «الحمد لله» و این قول برای فرزندان او سنت شد. خدا را آنگونه که شایسته اوست حمد و سپاس گفت و سپس علم آسمان ها و زمین و هر چه که خدا میان آن دو خلق کرده است را بیان کرد. در

ص:574

این حال خداوند به ملائکه فرمود: «أَنبِئُونِی بِأَسْمَاء هَؤُلاء إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ»(1) [اگر راست می گویید از اسامی اینها به من خبر دهید] ملائکه علیه خود گواهی داده و اقرار نمودند و گفتند: «سُبْحَانَکَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّکَ أَنتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ»(2) [منزّهی تو ما را جز آن چه (خود) به ما آموخته ای هیچ دانشی نیست. تویی دانای حکیم] خداوند فرمود: «یَا آدَمُ أَنبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ»(3) [ای آدم! ایشان را از اسامی آنان خبر ده] آدم نام هر چیز پیدا و پنهان و ریز و درشتی را به آنها گفت: حتی نام ذرّات و پشه را. ملائکه از این امر تعجب کردند، خداوند فرمود: «أَلَمْ أَقُل لَّکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَیْبَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا کُنتُمْ تَکْتُمُونَ»(4) [فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را می دانم و آن چه را آشکار می کنید و آن چه را پنهان می داشتید، می دانم] آدم علیه السلام از منبر خود فرود آمد، خدا حُسن و جمال او را چندین برابر کرد. برایش خوشه ای انگور سفید آوردند و او میل کرد. انگور اولین طعام بهشتی بود که خورد. وقتی خوشه را کامل خورد، گفت: «الحمد لله ربّ العالمین» خداوند فرمود: ای آدم! برای همین تو را خلق کرده ام و این سخن تا ابد سنت تو و فرزندان توست. سپس احساس خواب آلودگی کرد؛ که بعد از خوردن، تمام راحت جان در خواب است.

ملائکه ترسیدند و گفتند: خواب، همان مرگ است. ابلیس وقتی شنید آدم غذا می خورد، خوشحال شد و اندکی از جوشش و غلیان درونش فرو نشست و گفت: او را فریب خواهم داد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: خواب از نشانه های مرگ، و بیداری از نشانه های قیامت است. بنی اسرائیل از موسی علیه السلام پرسیدند: آیا خداوند ما می خوابد؟ خداوند به او وحی کرد؛ اگر می خوابیدم آسمان ها بر زمین می افتاد.

1- [1] - بقره/ 31.
2- [2] - بقره/ 32
3- [3] - بقره/ 33
4- [4] - بقره/ 33

یهودیان از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: آیا پروردگارت می خوابد؟ خداوند جبرئیل را با این آیه فرستاد: «اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ لاَ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلاَ نَوْمٌ»(1) [خداست که معبودی جز او نیست. زنده و برپادارنده است؛ نه خوابی سبک او را فرو می گیرد و نه خوابی(عمیق)] پرسیدند: آیا اهل بهشت می خوابند؟ فرمود: نه نمی خوابند؛ زیرا خواب، برادر مرگ است و اهل بهشت نمی میرند، اهل جهنم هم نمی میرند، بلکه دائماً در عذابند.

5) و او از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی آدم علیه السلام خوابید، خداوند از دنده چپ مشرف بر شکم او که کج است، حوّا را آفرید و چون حوّا از موجود زنده آفریده شد، حوّا نامیده شد. همانطور که می فرماید: «یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُواْ رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَهٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا»(2) [ای مردم! از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را (نیز) از او آفرید پرهیز کنید.]

حوّا در شکل و حسن و زیبایی، شبیه آدم علیه السلام بود. هفتصد گیسوی بافته شده با یاقوت و لؤلؤ و جواهرات آمیخته با مشک و عبیر داشت. چشمانش درشت و سیاه بود. طنّاز و لطیف بود و پوستی سفید داشت. بر دست هایش، حنا بسته شده بود و صدای زیورهای طرّه اش شنیده می شد. تاجی از جواهرات بر سر گذاشته، کاملاً شبیه آدم علیه السلام بود، فقط پوشش او لطیف تر، رنگ رخساره اش شفاف تر و روشن تر، صدایش شیرین تر و نیکوتر، چشمانش درشت تر و سیاه تر، بینی اش باریک تر و دندان هایش سفیدتر، سن او کمتر، موهایش نرم تر، دستانش لطیف تر بود، وقتی خدا او را خلق کرد، حوا بالای سر آدم نشست، دید آدم در خواب است و محبت او بر دلش نشست. آدم از خواب بیدار شد. پرسید: خدایا این کیست؟ فرمود: این کنیز من حوّا است. پرسید: او را برای چه کسی آفریده ای؟ فرمود: برای هر کس که او را امانت بگیرد و شکر و سپاس را مهر و کابین او کند. عرض کرد: خدایا! من او را با این مهر می پذیرم و قبل از ورود به بهشت با حوا ازدواج کرد.

1- [1] - بقره/ 255.
2- [2] - نساء/ 1.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آدم علیه السلام در خواب دید حوا به او می گوید: من کنیز خدا و تو بنده او هستم؛ مرا از پروردگارت خواستگاری کن و امام فرمود: عقد و نکاح را نیک بدانید، زنان در برابر مردان برای خود صاحب هیچ نفع و ضرری نیستند. آنها امانت خدا نزد شما هستند، آنها را آزار ندهید و به آنها سخت نگیرید.

6) او از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: آدم علیه السلام حوّا را در خواب دید. وقتی برخاست، پرسید: خدایا! این کیست که من با وجودش آرامش گرفتم؟ خدا فرمود: این کنیز من است و تو بنده ام هستی، ای آدم! اگر مرا عبادت و اطاعت کنید؛ هیچ مخلوقی در نظرم به اندازه شما دو تن عزیز نخواهد بود. برای شما خانه ای ساخته ام و آن را بهشت خود نامیده ام، هر کس به آن وارد شود، حقیقتاً دوست من خواهد بود و هر کس به آن وارد نشود، دشمن من است، آدم پرسید: پروردگار من! آیا تو دشمنی هم داری؟ تو که خداوند آسمان ها هستی؟ فرمود: ای آدم! اگر می خواستم می توانستم همه مخلوقات را دوست خود بیافرینم، اما آن چه را که مصلحت بدانم و اراده کنم، انجام می دهم. آدم پرسید: ای خدا! قلب من به این کنیز تو، حوّا مایل گشته، او را برای چه کسی آفریده ای؟ فرمود: برای تو تا در دنیا آرامش یابی و در بهشت، تنها نباشی. عرض کرد: خدایا! او را به عقد من درآور. فرمود: به شرط این که مسائل دینی را به او بیاموزی و مرا به خاطر او شکر کنی. آدم شرط را پذیرفت، ملائکه جمع شدند و خدا به جبرئیل امر کرد خطبه بخواند. خداوند، ولیّ حوا بود و جبرئیل عاقد و ملائکه مقرّب شاهد و آدم علیه السلام پدر پیامبران، زوج، که به صداق اطاعت و تقوا و عمل صالح با حوا ازدواج کرد و ملائکه از گل ها و جواهرات بهشتی بر سر آن دو پاشیدند.

ابن عباس گفته است: بدانید، عقد و نکاح، سنّت پدرتان آدم علیه السلام است. هیچ امر مباحی نزد خدا محبوب تر و پسندیده تر از ازدواج نیست، وقتی مرد مؤمن از حلال خود غسل می کند، شیطان می گرید و می گوید: ای وای، این بنده، پروردگارش را اطاعت کرد و گناهانش آمرزیده شد. هیچ امر مباحی نزد خدا زشت تر از طلاق نیست. امام صادق علیه السلام فرموده است: خدا لعنت کند زن یا مردی را که دائم طلاق گرفته و ازدواج می کنند.

7- و او از ابو بصیر نقل کرده است که: از امام صادق پرسیدم: آدم علیه السلام

ص:577

چگونه از بهشت بیرون شد؟ امام علیه السلام فرمود: بعد از ازدواج آدم با حوّا خدا به او فرمود: ای آدم! نعمت ها و الطاف من نسبت به خودت را به یاد آور. من تو را مخلوقی از فطرت خود گرداندم و با اراده خود، تو را به صورت بشری راست قامت آفریدم و از روح خودم در تو دمیدم و همه ملائکه ام را بر سجده به تو واداشتم و تو را بر دوش آنها نهادم. تو برای آنها خطبه خواندی و من همه زبان ها را به تو آموختم. همه این امور را برایت مظهر شرافت و فخر قرار دادم و ابلیس لعین را که نپذیرفت بر تو سجده کند، راندم و از رحمت خود ناامید کردم. تو را مایه عزت و شرافت کنیزم و او را نعمتی برای تو قرار دادم که هیچ نعمتی بهتر از همسر صالح نیست، هرگاه به او بنگری شاد می شوی. بهشت را هزار سال قبل از آن که شما را بیافرینم، خانه ای برای شما ساختم، تا به شرط رعایت عهد و امانت من بر آن وارد شوید. خدا این امانت را بر آسمان ها و زمین و همه ملائکه عرضه کرد که در برابر آن نیکی و احسان کنند و از بدی رویگردان باشند، اما آنها از قبول آن امتناع کردند. سپس خدا آن را بر آدم علیه السلام عرضه کرد و آدم آن را پذیرفت و ملائکه از جرأت آدم در قبول امانت تعجب کردند. خداوند می فرماید: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولاً»(1) [ما امانت (الهی و بار تکلیف) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند. و(لی) انسان آن را برداشت. راستی او ستمگری نادان بود] فاصله بین این قبول امانت و نافرمانی و عصیان آدم به اندازه ظهر تا عصر بود. خداوند ابلیس لعین را برای آدم و حوا نمایاند تا زشتی و نفرت انگیزی او را ببینند، و به آدم گفته شد: «هَذَا عَدُوٌّ لَّکَ وَلِزَوْجِکَ فَلَا يُخْرِجَنَّکُمَا مِنَ الْجَنَّهِ فَتَشْقَى»(2) [این (ابلیس) برای تو و همسرت دشمنی (خطرناک) است؛ زنهار تا شما را از بهشت به در نکند تا تیره بخت گردی].

پس خداوند به آنها گفت: عهد من با شما این است که به بهشت وارد شوید و از هر چه خواستید بخورید و به این درخت نزدیک نشوید و گرنه ظالم و ستمگر

1- [1] - احزاب/ 72.
2- [2] - طه/ 117.

خواهید بود، آن دو کاملاً این عهد را پذیرفتند و خدا فرمود: ای آدم! اگر امر مرا اطاعت کنی و عهد مرا محترم بشماری و سرکش و کافر نباشی، در نظرم از فرشتگان برتر خواهی بود، آدم این عهد را پذیرفت و از خدا توفیق نخواست و ملائکه بر عهد او شاهد شدند.

سپس آدم و حوا که تاج عزت و کرامت بر سر داشتند، بر بهشت وارد شده در وسط بهشت عدن ایستادند؛ آدم تختی دید از جواهر، که هفتصد پایه داشت. هر پایه از جواهرهای مختلف ساخته شده بود و پرده های متنوع و رنگارنگ بر آن افکنده شده بود. فرش های آن تخت از ابریشم و زربفت بود. در میان دو بستر، تپه هایی از مشک و کافور و عنبر قرار داشت، تخت، چهار گنبد داشت، رضوان و غفران، خلد و کرم. تخت به آدم علیه السلام گفت: به سوی من بیا ای آدم! من برای تو خلق شده ام و به خاطر تو زینت داده شده ام. بعد از آن که آن دو همه جای بهشت را گشتند، آدم از اسب خود و حوا از ناقه اش به زیر آمده بر روی تخت نشستند. برای آنها انگور بهشتی و سایر میوه ها آورده شد. بعد از میل کردن میوه ها به سوی گنبد کرم که زیباترین گنبد بود رفتند. برطرف راست آن کوهی از مشک و بر طرف چپ آن کوهی از عنبر بود، درخت طوبی بر آن سایه افکنده بود. آدم به حوا راغب شد و از همین روی، گنبدها پرده های خود را فرو افکندند و درب ها بسته شد. آدم معادل پانصد سال دنیا در بهترین لذت ها و خوشی ها با حوا بود. از تخت پایین می آمد و در منبرهای بهشتی قدم می زد و حوا پشت سر او حرکت می کرد و دامن لباسش بر زمین کشیده می شد. هرگاه به قصری از قصور بهشت نزدیک می شدند، انواع میوه های بهشتی به آنها تقدیم می شد. در بهشت می چرخیدند و گشت و گذار می کردند و به سریر خود باز می گشتند. ابلیس از آن چه بر او گذشته بود و از این که ملائکه با نیزه او را زده و رانده بودند، بسیار ترسیده و خود را از آدم و حوا پنهان کرده بود. ناگهان صدای بلندی، ندا داد: ای اهل آسمان ها! آدم و حوا عهد و پیمان بسته و در بهشت ساکن شده اند؛ هر چه در بهشت است بر آنها حلال گردانده ام، به جز درخت خلد را، که اگر به آن نزدیک شوند و از آن بخورند، از ظالمان و ستمکاران خواهند بود. ابلیس وقتی این سخن را شنید به شدت خوشحال شد، گفت، آنها را از بهشت بیرون خواهم کرد. سپس پنهانی از راه های آسمانی آمد تا به درب بهشت رسید، طاووس را دید که از بهشت خارج شده بود. طاووس، دو

بال بلند داشت که اگر یکی از آنها را می گشود، درخت سدره المنتهی را می پوشاند. دمی از زمرّد زرد داشت مرصّع به انواع جواهر، بر روی هر جواهر پری سفیدرنگ، خوش آوازترین پرنده بهشت بود و با دلنوازترین و نیکوترین صوت و آواز، خداوند را حمد و ثنا می گفت. طاووس گاهی از بهشت خارج شده در آسمان های هفت گانه می خرامید و آوای زیبایش در آسمان ها طنین می انداخت. همه ملائکه از زیبایی صورت و الحان خوش او لذت می بردند. و سپس به بهشت برمی گشت. وقتی ابلیس او را دید با چرب زبانی گفت: ای پرنده زیبا و خوش رنگ و خوش آواز! آیا تو از پرندگان بهشت هستی؟ طاووس گفت: من طاووس بهشتم، تو کیستی؟ گویی ترسیده ای، کسی به دنبال توست؟

گفت: من ملکی از ملائکه های صفیح اعلی هستم، از کرّوبیانی که لحظه ای دست از حمد و تسبیح برنمی دارند. آمده ام به بهشت تا آن چه خدا برای اهل آن آماده کرده نظری بیندازم. می توانی مرا به بهشت ببری؟ در آن صورت سه کلمه به تو می آموزم که اگر آنها را بگویی پیر و بیمار نمی شوی و نمی میری. طاووس گفت: وای بر تو، مگر اهل بهشت می میرند؟! ابلیس گفت: آری می میرند، پیر و بیمار می شوند، مگر کسی که این کلمه ها را بداند؛ و برای اثبات گفته خود، سوگند خورد. طاووس به او اعتماد کرد و گمان نکرد کسی به دروغ به نام خدا سوگند بخورد. گفت: من احتیاجی به این کلمه ها ندارم، اما می ترسم که رضوان، فرشته نگهبان بهشت از من درباره تو بپرسد. من می روم و مار را نزد تو می فرستم. او برترین حیوان جنگل است. طاووس به بهشت رفت و آن چه دیده بود را برای مار تعریف کرد. مار گفت: من به تو و آن کلمات احتیاجی ندارم. طاووس گفت: با او عهد کرده ام تو را نزد او بفرستم، قبل از این که کسی پیشدستی کند و نزد او برود، سریعاً پیش او برو، آن زمان، مار ظاهر و خلقتی هم چون شتر داشت. دارای دست و پا، پرهایی نرم رنگارنگ، سیاه و سفید و سرخ و... زرد بود. عطری داشت هم چون مشک آمیخته با عنبر، خانه اش در جنّه المأوی بود، در ساحل نهر کوثر می خوابید و کلامش ذکر و تسبیح و ستایش خداوند ربّ العالمین بود. خدا صد سال قبل از خلقت آدم او را آفریده بود، با آدم علیه السلام و حوّا انس و الفت داشت، درباره درخت های بهشتی برایشان سخن می گفت.

مار شتابان به در بهشت رفت و ابلیس را آنگونه که طاووس توصیف کرده بود

ص:580

یافت. او به مار نزدیک شد و با چرب زبانی آن چه به طاووس گفته بود به مار هم گفت. مار پرسید: چگونه تو را به بهشت ببرم؟ تو اجازه نداری بر پشت من بنشینی. ابلیس گفت: می بینم میان دندان های نیش تو فضای خالی است، بدان که همان برای من کافی است؛ مرا همان جا بگذار و به بهشت ببر تا آن کلمات را به تو بیاموزم. مار گفت: اگر تو را به دهان بگیرم، چگونه با نگهبان بهشت صحبت کنم؟ [ابلیس] لعین گفت: نترس! من از اسماء پروردگار چیزهایی می دانم که اگر آنها را به زبان آورم، هیچ کس با تو یا من سخن نمی گوید. ملائکه از گفتگوی آن دو غافل بودند. حوا در بهشت به دنبال مار می گشت و آن را پیدا نمی کرد. به خاطر خوش زبانی مار، حوّا بسیار با او مأنوس بود. آن قدر ابلیس ملعون سوگند خورد و دروغ گفت تا مار سخن او را باور کرد و دهان خود را باز کرد. ابلیس بین دندان های او پرید و بویی از او متصاعد شد که باعث زهراگین شدن ابدی دندان های مار شد. مار او را به بهشت برد. به اقتضای قضا و قدر و علم قدیم خدای رحمان، رضوان کلمه ای با مار سخن نگفت تا به وسط بهشت رسید. مار به ابلیس گفت: از دهانم خارج شو قبل از آن که رضوان از وجودت آگاه شود. ابلیس گفت: عجله نکن! منظور و خواسته من از بهشت آدم و حوّا هستند. می خواهم از دهان تو با آن دو صحبت کنم، اگر این کار را بکنی آن سه کلمه را به تو می آموزم. مار گفت: آن گنبد و بارگاه حوا است، برو با او صحبت کن. گفت: نه فقط از دهان تو با او صحبت می کنم. مار او را نزد حوا برد. ابلیس از زبان مار چنین گفت: ای حوّا ای زینت بهشت! آیا جز این است که من در بهشت همواره همراه شما بوده ام و از آن چه در بهشت است، برایتان گفته ام؟ هر چه گفته ام همه راست و درست است. حوا گفت: همین طور است که می گویی، از تو جز راستگویی ندیدم، گفت: ای حوا! به من بگو چه چیزی این جا برایتان حلال است و چه چیز حرام! حوا او را از آن چه خدا آنها را منع کرده بود، آگاه کرد. پرسید: چرا خدا شما را از آن درخت منع کرده است؟ گفت: نمی دانم. ابلیس گفت: من می دانم: خدای شما تنها به این دلیل شما را نهی کرده تا با شما کاری را بکند که می خواست با آن بنده ای که زیر درخت مسکن دارد بکند؛ کسی که هزار سال قبل از شما او را به بهشت وارد کرده است. حوا از جای پرید تا آن بنده مذکور را بنگرد، ابلیس مثل برقی از دهان مار بیرون جهید و زیر درخت نشست. حوا به نزد او رفت و او را دید و پرسید: تو کیستی؟ گفت: من

مخلوقی از مخلوقات خداوندم. من هزار سال است که در بهشتم. مرا نیز همچون شما به دست خود آفرید و از روح خود در من دمید، ملائکه را به سجده من واداشت و در بهشت جایم داد و از خوردن میوه این درخت منع کرد. من هم از آن نمی خوردم تا این که روزی یکی از ملائکه مرا نصیحت کرد و گفت، از میوه این درخت بخور، زیرا هر کس از آن بخورد، تا ابد در بهشت جاویدان خواهد بود و برایم سوگند خورد که خیر و صلاح مرا می گوید. من به سوگند او اعتماد کرده و از میوه درخت خوردم و تا امروز که تو مرا می بینی در این بهشت هستم و از پیری و بیماری و مرگ و اخراج از بهشت ایمن شده ام. او ادامه داد: به خدا سوگند، خدا تنها به این دلیل شما را از خوردن میوه این درخت منع کرده که مبادا ملک و فرشته ای شوید یا برای ابد در بهشت جاویدان شوید. ای حوا! از آن بخور خواهی دید که بهترین و گواراترین میوه بهشت است. برای خوردن آن عجله کن و از همسرت پیشی بگیر؛ زیرا هر کس زودتر بر این کار اقدام کند، فضیلت و بهره بیشتری خواهد داشت؛ ببین من چگونه از آن می خورم!

مار ایستاده بود و گفته های ابلیس به حوا را می شنید. حوا رو به او کرد و گفت: ای مار! از روزی که وارد بهشت شده ام همراه من بودی، اما این راز را به من نگفته بودی؟ مار ساکت بود و ندانست ابلیس در جواب حوا چه گفت که حوا از سخن با او منصرف شد. مار داشت به آن سه کلمه ای می اندیشید که ابلیس قول داده بود به او بیاموزد.

حوا مسرور و شادمان از گفته های مار و ابلیس نزد آدم رفت، و هر چه آن دو گفته بودند و سوگندهای ابلیس را که خیرخواه آنهاست، همه را برای آدم تعریف کرد: «وَقَاسَمَهُمَا إِنِّی لَکُمَا لَمِنَ النَّاصِحِینَ»(1) [و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیرخواهان شما هستم].

قضا و قدر حتمی و اخراج آدم و حوا از بهشت نزدیک شد، آن دو به گفته های ابلیس و سوگندهای او اعتماد کردند، حوا نزدیک رفت. تعداد شاخه های درخت غیرقابل شمارش بود. بر هر شاخه سنبله ها و خوشه هایی قرار داشت که هر دانه آن خوشه ها به اندازه یک کوزه بود و همچون مشک اذفر خوشبو بود، سفیدتر

1- [1] - اعراف/ 21.

از شیر و شیرین تر از عسل. حوا هفت خوشه از هفت شاخه را کند. ابلیس گفت: بخور حوا، ای زینت بهشت! حوا یکی را خورد و یکی را به او داد و پنج خوشه برای آدم آورد. آدم او را به کاری امر یا از آن نهی نکرد، زیرا علم قدیم و تقدیر خداوند در کار بود و آن گاه که آسمان به زمین تفاخر کرد و زمین به خدا شکایت برد، خدا فرمود: ای زمین! آرام باش، و به ملائکه گفت: «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً»(1) [من در زمین جانشینی خواهم گماشت] آدم یک خوشه از دست حوا گرفت و عهد و پیمان خود را فراموش کرد؛ «فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»(2) [پس فراموش کرد و ما برای او عزم و اراده ای نیافته ایم] آدم نیز همچون حوا از میوه آن درخت چشید. از همین روست که خداوند می فرماید: «فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا»(3) [پس چون آن دو از (میوه) آن درخت (ممنوع) چشیدند، برهنگی هایشان بر آنان آشکار شد]

8) و او از ابن عباس- که خدای از او خشنود باد- نقل کرده است: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: سوگند به آن که جانم در دست اوست هنوز آدم از آن خوشه ها یکی را نبلعیده بود که تاجش از سرش بلند شد و لباس هایش فرو ریخت و انگشترهایش از دست او بیرون آورده شد و همه زینت و زیورها و لباس های حوا فرو افتاد. تاج و لباس آدم به او گفتند: ای آدم! غم و اندوهت طولانی و حسرتت زیاد و مصیبت تو بزرگ شد. بدرود، این لحظه جدایی بین ماست، تا آن که روزی دوباره همدیگر را ببینیم؛ چرا که خداوند بلندمرتبه بر ما عهد کرده تنها در خدمت بندگان مطیع و خاشع او باشیم. تخت و سریر به هوا برخاست و گفت: آدم برگزیده، خدای رحمان را نافرمانی و شیطان را اطاعت کرد؛ درّ و جواهر و زینت طرّه ها و کمربند حوّا از او گرفته شد و گفتند: مصیبت و گرفتاری شما زیاد، غم تان طولانی شد. هیچ لباسی بر تن آنها نماند: «وَطَفِقَا یَخْصِفَانِ عَلَیْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّهِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَکُمَا عَن تِلْکُمَا الشَّجَرَهِ وَأَقُل

1- [1] - بقره/ 30.
2- [2] - طه/ 115.
3- [3] - اعراف/ 22.

لَّكُمَا إِنَّ الشَّيْطَآنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ»(1) [و به چسبانیدن برگ(های درختان) بهشت بر خود آغاز کردند و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد: مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است؟]

ابن عباس گفته است: خداوند همان طور که به آدم هشدار داد، به فرزندان او هم هشدار داده و فرمود: «يَا بَنِى آدَمَ لاَ يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّهِ يَنزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا»(2) [ای فرزندان آدم! زنهار تا شیطان شما را به فتنه نیندازد، چنان که پدر و مادرِ شما را از بهشت بیرون راند و لباسشان را از ایشان برکند] چشم هریک از آن دو به عورت همسر خود افتاد. ابلیس به سرعت از آن جا گریخت و در یکی از راه های آسمان پنهان شد، همه چیز آدم را عاصی و گناهکار می خواند. اهل بهشت، چشمان خود را بر روی آنها بستند و گفتند: خود را از بهشت خویش اخراج کردید!

اسب آدم، میمون نام داشت، خدا او را از مشک بهشت و همه عطرها و کافور و زعفران و عنبر آفریده و با آب حیوان آمیخته بود؛ یالش از مرجان و پیشانی اش از یاقوت، سم هایش از زبرجد سبز، زینش از زمرد و لگامش از یاقوت بود. بال هایش مرصع به انواع جواهر بود. در بهشت، جز بُراق هیچ حیوانی نیکوتر از آن نبود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: فضیلت بُراق بر سایر حیوانات بهشت، مانند فضیلت من بر سایر پیامبران است.

ابن عباس گفته است: خدا، میمون را پانصد سال قبل از خلق آدم علیه السلام آفریده بود.

اسب به آدم گفت: ای آدم! این بود عهد و پیمان میان تو و خدایت؟

درختان بهشتی شاخ و برگ خود را جمع کردند تا آن دو نتوانند خود را با برگ های آنها بپوشانند. هرگاه به درختی نزدیک می شدند، می گفت: ای گنه کار! از من دور شو. وقتی سرزنش ها و توبیخ ها زیاد شد، آدم به سمت درخت اقاقیا گریخت، درخت بر پاهای او پیچید و با شاخه هایش او را نگه داشت و گفت: ای گنه کار! به کجا می گریزی؟ آدم هراسان و مبهوت ایستاد. گمان کرد عذاب او

1- [1] - اعراف/ 22.
2- [2] - اعراف/ 27.

فرارسیده است، پس فریاد زد: الامان، الامان،

حوا تلاش می کرد خود را با موهایش بپوشاند، اما موفق نمی شد و موها به کنار می رفتند. چون تلاش زیادی کرد، موهایش به او گفتند: ای نمایانگر زشتی! گمان می کنی می توانی با من خود را بپوشانی، در حالی که تو امر پروردگار را عصیان کرده ای؟ حوا زیر درخت نشست و چانه اش را به زانوهایش گذاشت تا کسی او را نبیند. آدم ایستاده بود، شاخه های اقاقیا به پاهایش پیچیده بود.

ابن عباس گفته است: ندا آمد: ای جبرئیل! دیدی آن مخلوق بی نظیر که بر فطرت خود او را آفریده بودم چگونه برابر من عصیان کرد؟! ای جبرئیل! دیدی کنیز من حوا چگونه با من مخالفت کرد و دشمن من ابلیس را اطاعت کرد؟ جبرئیل امین وقتی ندای پروردگار جهانیان را شنید، مضطرب و هراسان شد و به سجده افتاد. حاملان عرش که دائماً می گفتند: سبحانک، قدوس، قدوس، سبوح، سبوح، الامان الامان از جنب و جوش و حرکت باز ایستادند. جبرئیل، نعمت های خدا را به آدم گوشزد کرد و او را به خاطر گناهش توبیخ نمود. آدم مضطرب و هراسان بود و از ترس می لرزید. زبانش بند آمده و قادر به سخن گفتن نبود. با اشاره به جبرئیل فهماند بگذار از ترس پروردگار و شرم از او از بهشت بگریزم. جبرئیل گفت: به کجا بگریزی ای آدم؟ پروردگار تو از همه کس به تو نزدیک تر است و هر کس را که بگریزد، به چنگ می آورد، آدم گفت: ای جبرئیل! بگذار آخرین بار به بهشت بنگرم و با آن وداع کنم و دائماً به چپ و راست خود می نگریست. جبرئیل لحظه ای از او جدا نشد تا او را به در بهشت رساند. آدم پای راست را از بهشت بیرون گذاشته هنوز پای چپش را برنداشته بود که ندا آمد: جبرئیل او را بر در بهشت نگه دار تا دشمنانش که او را به خوردن از درخت واداشتند، با او از بهشت اخراج شوند تا ببینند در حق آنها چه حکمی داده می شود. جبرئیل او را نگه داشت. خداوند به آدم گفت: ای آدم! تو را خلق کرده بودم تا بنده شکرگزار من باشی نه بنده کافر و ناسپاس. آدم گفت: خدایا! از تو می خواهم مرا همان گونه که بودم به خاکی برگردانی که مرا از آن خلق کردی. خداوند فرمود: ای آدم! بسیار پیشتر از این در علم خویش حک کرده ام و در لوح نوشته ام که بهشت و جهنم را از فرزندان خلف تو پر خواهم کرد. آدم ساکت شد.

ابن عباس گفته است: وقتی به حوا امر شد از بهشت خارج شود، به سوی

ص:585

برگی از برگ های درخت انجیر رفت که طول و عرض آن را جز خدا هیچ کس نمی داند و خواست با آن خود را بپوشاند. وقتی برگ را برداشت، از دستش افتاد و گفت: ای حوا! بی گمان، در اندیشه ای واهی هستی! حال که با امر پروردگارت مخالفت کردی، هیچ چیز در بهشت تو را نمی پوشاند. حوا به شدت گریه کرد. خدا به برگ امر کرد که خواسته او را اجابت کن. او خود را با برگ پوشاند. جبرئیل پیشانی حوا را گرفت و او را به نزد آدم آورد که در آستانه در بهشت ایستاده بود. وقتی نگاه او به آدم افتاد، فریاد بلندی کشید و گفت: چقدر حسرت آور است! ای جبرئیل! بگذار من آخرین بار به بهشت بنگرم و با آن وداع کنم و با حرکات سر و دست به چپ و راست بهشت اشاره می کرد و با حسرت به آن می نگریست. هر دو از بهشت اخراج شدند، در حالی که ملائکه صف اندر صف ایستاده بودند- چنان که جز خدا هیچ کس عدد آنها را نمی داند- و به آنها می نگریستند.

پس از آن دو طاووس را آوردند. ملائکه او را چنان با نیزه زده بودند که همه پرهایش ریخته بود. جبرئیل او را کشان کشان آورد و گفت: ناامیدانه از بهشت بیرون برو که تو تا ابد بدیمن و شوم خواهی بود. تاجش را از او گرفتند و بال هایش از ریشه برکنده شد. ابن عباس گفته است: در نظر شیطان، دوست داشتنی ترین پرنده، طاووس و بدترین پرنده، خروس است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در خانه هایتان زیاد خروس نگه دارید؛ به خانه ای که خروس کاکلی داشته باشد، ابلیس وارد نمی شود و فرموده است: در دنیا چهار چیز را دوست دارم: اسبی که با آن در راه خدا بجنگم و گوسفندی که با شیرش افطار کنم و شمشیری که با آن از خانواده ام دفاع کنم و خروسی که مرا از خواب برای نماز بیدار کند. همچنین فرموده است: هرگاه سحرگاه، خروس بخواند منادی از بهشت ندا می دهد که کجا هستند آنان که در برابر حق خاشع و ذلیلند و او را بسیار یاد می کنند و رکوع و سجود کرده، طلب مغفرت می نمایند؟ اولین کسی که این ندا را می شنود ملکی از ملائکه آسمان است که به صورت خروس خلق شده، پرهای سفیدی دارد و سر او زیر عرش و پاهایش در پایین ترین طبقه زمین قرار گرفته و بال هایش پهن و گسترده است، وقتی این ندا را بشنود، بال هایش را به هم می زند و می گوید: ای کسانی که غافلید، خداوند متعال را یاد کنید که رحمت او همه چیز را شامل می شود.

آن گاه که پرندگان یکجا گرد آمدند، سلیمان نبی دوست داشت با پرندگان صحبت کند. گردآورندگان مرغان، جبرئیل و میکائیل بودند. جبرئیل مرغان صحراهای شرق و غرب و میکائیل پرندگان هوا و کوه ها را جمع کرد. سلیمان بر خلقت عجیب هر یک و اختلاف رنگ و نوع آنها می نگریست و از هر یک سؤالاتی می پرسید و آنها او را از لانه سازی و محل زندگی و تخمگذاری خود و... آگاه می کردند. آخرین پرنده ای که نزد او آمد، خروس بود که با زیبایی و جمال برابر او ایستاد و گردن را بالا گرفت و بال هایش را بر هم زد و بانگی برآورد و ملائکه و مرغان و همه حاضران را با خبر کرد که ای غافلان! خدا را یاد کنید، آن گاه گفت: ای پیامبر خدا! همراه پدرت آدم بودم و او را برای نماز بیدار می کردم. همراه نوح علیه السلام در کشتی بودم و همراه ابراهیم خلیل آن گاه که بر دشمن خویش، نمرود پیروز شد و خدا با پشه ای او را علیه نمرود یاری کرد. بسیار می شنیدم که پدرت ابراهیم علیه السلام آیه: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَن تَشَاء وَتَنزِعُ الْمُلْکَ مِمَّن تَشَاء وَتُعِزُّ مَن تَشَاء وَتُذِلُّ مَن تَشَاء بِیَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلَىَ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ »(1) [بگو: بار خدایا! تویی که فرمانفرمایی، هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی فرمانروایی را باز ستانی و هر که را خواهی، عزت بخشی و هر که را خواهی، خوار گردانی. همه خوبی ها به دست توست و تو بر هر چیز توانایی] را می خواند. بدان ای پیامبر خدا! که هر صبحگاه و شامگاهی که من بخوانم، جنّ و شیاطین می گریزند و ابلیس ذوب می شود، چنان که سرب در اندرون آتش ذوب می گردد.

پس مار را آوردند. ملائکه او را به شدت می کشیدند و دست و پایش را قطع کردند. مار، بی دست و پای با صورت بر زمین کشیده می شد و شکمش پهن می گشت و بدنش شرحه شرحه شده، امتداد می یافت. او را از سخن گفتن بازداشتند، پس لال و شکافته زبان شد. ملائکه به او گفتند: خدا به تو و آن کس که به تو رحم کند، رحم نمی آورد. آدم و حوا بر او می نگریستند و ملائکه از هر سو او را می راندند.

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: هر کس ماری را بکشد، هفت

1- [1] - آل عمران/ 26.

ثواب و حسنه برایش نوشته می شود و هر کس از ترس شرّش آن را رها کند و نکشد، برای او ثوابی نوشته نمی شود. هر کس مارمولک را بکشد، برای او یک ثواب نوشته می شود و هر کس ماری را بکشد، برای او ثواب مضاعف نوشته می شود. ابن عباس- که خدای از او خشنود باد- گفته است: در نظر من کشتن مار از کشتن کافر، دوستی داشتنی تر است.

آدم از بهشت بیرون شد. جبرئیل او را به آسمانها برد و حوا را نزد او آورد. ملائکه به آدم نگاه کردند که عریان بود. حوا هراسناک شد و به پیشگاه پروردگار، چنین ناله کرد و عرض نمود: خدایا! این آدم است، مخلوق بی نظیری از فطرت تو، او را خوار مکن و از رنج او بکاه. آدم دست راست را بر در بهشت و دست چپش را بر شرمگاه خود نهاده و اشک بر گونه هایش جاری بود. خدای متعال ندا داد: ای آدم! آدم عرض کرد: لبیک ای پروردگار من و سید و مولا و خالق من! که مرا می بینی و من تو را نمی بینم. تو بر هر غیبی آگاه هستی. فرمود: ای آدم! در علم قدیم من نقش بسته است که هرگاه گنه کاری توبه کند، از رحمت خود بر او فضل و احسان می کنم. ای آدم! چقدر بندگان من در نظرم پست و حقیرند آن گاه که امر مرا نافرمانی کنند و چقدر عزیز و شریف اند، وقتی از من اطاعت کنند.

آدم گفت: تو را به حق آن که شریف تر و بزرگ ترین بنده است، سوگند می دهم که از گناهم درگذری و مرا ببخشی. ندا آمد: ای آدم! آن کیست که مرا به حق او می خوانی؟ گفت: ای معبود و سرور و مولای من! آن شخص، برگزیده و دوست تو و مقرب تو و پیامبر تو، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است. دیدم که نامش بر عرش و لوح محفوظ و پهنه آسمان ها و درهای بهشت ها نوشته شده بود. دانستم که بی تردید، او نزد تو بسیار بزرگ و کریم و شریف است که در حق او چنین کرده ای. ابن عباس گفت: ندا آمد: ای حوا! عرض کرد: لبیک لبیک، ای سید و مولا و پروردگار من! هیچ معبودی جز تو نیست؛ همه زینتم از دست رفت، رنج و مصیبتم زیاد شد و سیه روزی و بیچارگی گریبانگیر من است. عریان مانده ام و هیچ چیز در بهشتِ تو مرا نمی پوشاند، فرمود: ای حوا! چه کسی آن نعمت ها و زیورهایت را از تو گرفت؟ عرض کرد: الهی این گناه و قصور من است، ابلیس با حرف های واهی اش مرا فریفت و گمراه کرد و به عزت و حقّانیّت تو سوگند خورد که خیرخواه من است. من گمان نمی کردم بنده ای به دروغ به نام تو سوگند بخورد.

فرمود: اکنون برای همیشه از بهشت بیرون شو که عقل و دین و میراث و شهادت و ذِکر تو را ناقص قرار دادم. خمیده قامت و خیره چشم خواهی بود. در همه ایام زندگی ات اسیر خواهی بود. بهترین امور یعنی: (امامت) جمعه و جماعت و (حق پیش دستی در) سلام و تحیّت را بر تو حرام گرداندم و برایت ناپاکی، خون حیض، سختی بارداری و زایمان را مقدّر کردم. با هر زایمانی طعم مرگ را می چشی؛ غم و اندوهت بیشتر و قلبت شکننده تر، گریه هایت افزون تر خواهد بود. تو را همیشه غمگین گرداندم. از میان شما هیچ حاکمی نخواهد بود و نه هیچ پیامبری. آدم عرض کرد: خدایا! مرا از بهشت بیرون کردی و می خواهی مرا با دشمنم ابلیس لعین یک جا جمع کنی، پس مرا علیه او قوّت و یاری ده! فرمود: ای آدم! با یکتاپرستی ات و یاد و نام من و این که بگویی: لا إلهَ إلاّ الله محمّدٌ رسولُ الله علیه او نیرو و قوّت می گیری و بر او پیروز می شوی. این جمله را بسیار بگو که برای دشمن من و تو، مثل شهاب کشنده است. ای آدم! مسکن تو را مسجد قرار می دهم. طعام حلالت آن است که نام من بر او گفته شود. نوشیدنی تو، آبی است که از چشمه ها بجوشد. باید ورد زبانت، یاد من باشد و پوششت آن چیز که به دست خود بافته ای. آدم عرض کرد: خدایا! بر من بیفزا. فرمود: با ملائکه ام از تو حفاظت می کنم. عرض کرد: خدایا! بیشتر ببخش. فرمود: هرگاه فرزندی برای تو زاده شود، ملائکه را به نگهبانی از او می گمارم. عرض کرد:خدایا! بیشتر ببخش. فرمود: تا زمانی که تو و فرزندانت توبه کنید، شما را از آن محروم نمی کنم. عرض کرد: خدایا! بیشتر ببخش. فرمود: تو و فرزندان تو را می آمرزم و مرا از این کار ابایی نیست که من پروردگار بلندمرتبه ام.

پس حوا عرض کرد: خدایا! مرا از دنده کج آفریدی و عقل و دین و شهادت (گواهی) و میراث و ذکر مرا ناقص گرداندی و بهترین چیزها را بر من حرام کردی و بارداری و زایمان و نجاست را ملازم من گردانیدی. چگونه از بهشت خارج شوم در حالی که همه خوبی ها و نیکی ها را بر من حرام کردی؟ فرمود: من قلب بندگانم را با شما مهربان و نرم می سازم. ابن عباس گفته است: میان مردان و زنان، انس و الفتی گذاشته شده است، پس زنان را در خانه حبس کنید و تا می توانید به آنها نیکی کنید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: زن، دنده شکسته و کج است، با مهربانی آن را ترمیم کنید. همچنین فرموده است: زن، ریحانه است و پهلوان نیست.

و فرموده: هر زن نیکوکاری که پروردگارش را بندگی کند و واجباتش را انجام دهد و از همسرش فرمان برد، به بهشت وارد می شود.

و ندا آمد که ای حوا! از بهشت بیرون شو که من اراده کرده ام از نسل شما بهشت و جهنم را پر کنم. آنان که بهشت را پر کنند: پیامبران و راستگویان و شهیدان و آمرزیده شدگان هستند و کسانی که بر شما درود بفرستند و برایتان طلب آمرزش کنند.

امام علیه السلام فرموده است: هرگاه زن یا مرد مؤمنی برای آدم و حوا علیهما السلام طلب آمرزش کنند، این دعا به آن دو عرضه می شود و شادمان می گردند و می گویند: خدایا! این فرزند ماست که برای ما طلب رحمت کرده و بر ما درود فرستاده است؛ پس تو به او احسان و تفضّل کن و از کرم و لطف خود بیشتر بر او ببخش. روایت شده که هر کس نام آن دو را بیان کند، اما بر آنها درود و تحیت نفرستند. به آن دو بی احترامی کرده است.

حوّا عرض کرد: خدایا! از تو می خواهم آن گونه که به آدم عطا کردی به من نیز ببخشی. فرمود: من حیاء و مهربانی و شفقت و انس و الفت را به تو عطا می کنم، اگر ثواب ابدی و نعمت پایدار و ملک بزرگی را که به پاداش غسل و زایمان برایت نوشتم می دیدی، قطعاً چشمانت روشن می شد. ای حوا! هرگاه زنی هنگام زایمان بمیرد، او را با شهدا محشور می کنم و هرگاه زنی دچار درد زایمان شود، برای او پاداش شهید نوشته ام. اگر آن درد را تحمل کند و فرزندش به دنیا بیاید، همه گناهانش را می آمرزم، حتی اگر به اندازه کف دریاها و ریگ صحراها و برگ درختان باشد و اگر بمیرد شهید محسوب می شود. ملائکه هنگام قبض روح او حاضر شده به او مژده بهشت می دهند و تا ابد به همسری زوج خود درآمده و از سایر حور العین هفتاد مرتبه بهتر و بالاتر خواهد بود. حوا گفت: آن چه عطا کردی برایم کافی است.

ابلیس لعین گفت: خدایا! مرا گمراه و ملعون کردی و از رحمت خود ناامید گرداندی. تو با علم قدیم خود می دانستی که چنین می شود، پس تا روز قیامت به من مهلت بده؛ فرمود: «فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِینَ* إِلَی یَومِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» یعنی تا زمانی که اولین بار در صور دمیده شود. گفت: «فَبِمَا أَغْوَیْتَنِی لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِیمَ* ثُمَّ لآتِیَنَّهُم مِّن بَیْنِ أَیْدِیهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَیْمَانِهِمْ وَعَن شَمَآئِلِهِمْ وَلاَ

ص:590

تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»(1) [شیطان گفت: پس به سبب آن که مرا به بیراهه افکندی، من هم برای (فریفتن) آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست، آن گاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت]. خداوند به او گفت: «قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْؤُومًا مَّدْحُورًا لَّمَن تَبِعَکَ مِنْهُمْ لأَمْلأنَّ جَهَنَّمَ مِنکُمْ أَجْمَعِینَ»(2) [خداوند فرمود: نکوهیده و رانده از آن (مقام) بیرون شو که بی تردید هر که از آنان از تو پیروی کند، جهنم را از همه شما پر خواهم کرد].

گفت: تو به من مهلت دادی، اما اگر به زمین بروم مسکن و مأوای من کجا خواهد بود؟ فرمود: زباله دان ها. پرسید: ورد زبان و سخن من چیست؟ فرمود: شعر. پرسید: مؤذن من چیست؟ فرمود: نی. پرسید: غذای من چیست؟ فرمود: هر آن چه نام من بر آن برده نشده باشد. پرسید: نوشیدنی ام چیست؟ فرمود: همه انواع خَمرها.

پرسید: خانه ام کجاست؟ فرمود: حمّام. پرسید: مجلس من کجاست؟ فرمود: بازارها و مجلس زنان نوحه گر. پرسید: شعار من چیست؟ فرمود: آواز و غنا. پرسید: پوشش من چیست؟ فرمود: خشم و غضب من. پرسید: دام و تله من چیست؟ فرمود: زنان. گفت: هرگز محبت زنان از قلب من و بنی آدم خارج نمی شود.

ندا آمد: ای ملعون! من بنی آدم را تا زمان مرگ از توبه بی نصیب و محروم نمی کنم؛ از بهشت بیرون برو که تو رانده شده ای.

آدم عرض کرد: خدایا! این دشمن من و توست، تو به او مهلت داده ای و او به عزت تو سوگند خورده فرزندان مرا گمراه کند، با چه وسیله ای از دام و حیله های او برهم؟ فرمود: ای آدم! با سه ویژگی بر تو منت نهادم؛ یکی از آن من و یکی از آن تو، و یکی بین من و توست. آن چه مخصوص من است این است که مرا بپرستی و هیچ چیز را شریک من قرار ندهی و آن چه مخصوص توست این است که هر نیکی کوچک و بزرگی که انجام دهی، ده برابر آن و صد برابر و هزار برابر آن را پاداش می دهم و آن را به اندازه کوه های سر به فلک کشیده برایت می افزایم و اگر

1- [1] - اعراف/ 17-16.
2- [2] - اعراف/ 18.

گناهی مرتکب شوی تنها یک مجازات می بینی و اگر از آن توبه کنی و از من طلب آمرزش نمایی آن را می آمرزم، که من آمرزنده و مهربانم. اما آن صفتی که بین من و توست این که است که تو دعا و درخواست کنی و من آن را اجابت کنم. پس دست هایت را بگشا و از من بخواه که من نزدیک تو هستم و دعایت را اجابت می کنم.

ابلیس وقتی این سخن را شنید، از شدت حسادت، بلندترین فریاد را کشید و گفت: اکنون چگونه بنی آدم را فریب بدهم؟! ندا آمد: ای ملعون! «وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِکَ وَرَجِلِکَ وَشَارِکْهُمْ فِی الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلاَّ غُرُورًا»(1) [و با سواران و پیادگانت بر آنها بتاز و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده و شیطان جز فریب به آنها وعده نمی دهد]

ابلیس گفت: خدایا! بیشتر ببخش. فرمود: هرگاه برای آدم یک فرزند زاده شود، برای تو هفت فرزند زاده می شود. گفت: بر من بیفزای. فرمود: همچون خون در رگ های بنی آدم جریان می یابی و آنها را وسوسه می کنی و در قلب هایشان پنهان می شوی و در سینه هایشان خانه می کنی. ابلیس گفت: خدایا! با چه چیزی به زمین فرود آیم؟ فرمود: با ناامیدی از رحمت من. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: گمان و طمع ابلیس را در آن چه از خدا خواسته، ناامید سازید. دام او در اموال حرام و اولاد حرام است. عقد و نکاح را به نیکی انجام دهید و از زنا بگریزید. و فرموده است: هرگاه با همسرانتان بودید، خدا را در هر حال بسیار یاد کنید وگرنه ابلیس لعین با او مجامعت می کند. و فرموده است: وقتی ابلیس یاد و تسبیح ذکر خدا را بشنود، ذوب می شود همانند نمکی که در آب حل می شود. و فرموده است: خداوند به امت من دو سوره عطا کرده که اگر کسی آن دو را قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن بخواند، ابلیس لعین از او می گریزد و دور می شود در حالی که همانند سگی پارس می کند. آن دو سوره، معوذتین (سوره هایی که با عبارت «قل اعوذ» آغاز می شود) هستند.

ابن عباس گفته است: وقتی سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»(2) نازل شد، جبرئیل گفت:

1- [1] - اسراء/ 64.
2- [2] - اخلاص/ 1.

ای محمد بعد از نزول این سوره شریفه دیگر برای امت خود نگران نباش. ای محمد! هر کس از امت تو با ایمان و یقین به ثوابش این سوره را بخواند، وارد بهشت می شود. ای محمد! هر کس این سوره را بخواند، میان او و شیاطین حجابی کشیده می شود. ای محمد! هر کس این سوره را بخواند، از فرو رفتن در زمین و ابتلا به مسخ و غرق شدن و رعشه ایمن می شود.

وقتی خواسته هر یک از آنها داده شد، آدم نگاهی به مار انداخت و گفت: خدایا! این ملعون به دشمن من کمک کرد وقتی او را هم به زمین فرستادی با چه چیزی بر او غلبه کنم؟ فرمود: من خانه او را تاریکی و غذایش را خاک قرار داده ام؛ هرگز به او اعتماد نکن و هرگاه او را دیدی، سرش را از تن جدا کن. ابن عباس گفته است: خدا رحمت کند آن کس را که ماری بکشد. اگر ابلیس میان دندان های مار نمی نشست، زهرآگین نمی شدند. هر جا مار دیدید، آن را بکشید. به طاووس گفتند: مسکن تو در چهارسوی زمین است، از آن چه در زمین روییده، روزی می خوری و محبت تو در قلب بنی آدم افکنده شده است تا تو را نکشند.

9) و نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی هر چه لازم بود به آنها داده شد، امر شد که به زمین بیایند. خداوند می فرماید: «اهْبِطُواْ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِی الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَی حِینٍ»(1) [فرود آیید که بعضی از شما دشمن بعضی (دیگر)ید و برای شما در زمین تا هنگامی (معین) قرارگاه و برخورداری است] و مستقر در این جا یعنی قبر و حین یعنی قیامت. آدم علیه السلام از در توبه، از بهشت به زمین آمد، حوا از در رحمت و شفقت و ابلیس از در لعنت و نفرین و طاووس از در غضب و مار از در خشم، هبوط آنان در زمان عصر بود که همزمان با هبوط آنها، توبه و رحمت و لعنت و خشم و غضب نیز نازل شد.

10) امام علیه السلام فرموده است: آدم روز جمعه خلق شد. در همان روز روح وارد کالبدش شد. در همان روز با حوا ازدواج کرد و به بهشت وارد شد و نصف روز، معادل پانصد سال از سال های دنیا در بهشت ماند و بین ظهر تا عصر از دری که مبرم نامیده می شود، هبوط کرد. مبرم دری است در پایین بیت المعمور و گفته شده است که از در معارج هبوط کرد و به سرزمین هند بر روی کوهی به نام

1- [1] - اعراف/ 24.

«بود» فرود آمد و آن کوهی است که اطراف هند را فراگرفته است. حوا در جدّه در رستمسام و مار در اصفهان و طاووس در اطراف دریا به زمین آمدند. در آن حال هیچ یک دیگری را نمی دید. تنها پوشش آدم برگی از برگ های بهشت بود که به پوست او چسبیده بود. باد آن را در سرزمین هند انداخت و معدن همه عطرهای آن سرزمین شد.

آدم صد سال در شوق فراق بهشت گریست در حالی که ایستاده بود و از ترس خدای متعال سرش را پایین انداخته بود و چنان می گریست که از اشک چشم راستش دجله و از اشک چشم چپش فرات پر شد. اشک هایش در زمین مجراها و نهرهایی را جاری ساخت و رگ های پاهایش در زمین نفوذ کرد و مدت نهصد و سی سال زندگی کرد، اما هرگز از غم و اندوه فراق بهشت رها نشد و از این غم مرد.

خدا از اشک های او چندان عود تازه و صندل و کافور و سایر عطرها را آفرید که آن وادی از درختان خوشبو پر شد. حوا نیز می گریست و از اشک های او زنجبیل و یاس و هل و چنین مواد خوشبویی رویید. باد صدای آدم و حوا را به گوش یکدیگر می رسانید و اینگونه هر یک به دیگری احساس نزدیکی می کرد، هرچند میان آنها مسافتی طولانی وجود داشت. آنقدر گریستند تا ملائکه بر آنها ترحم کردند. حوا سال ها به خدای متعال خیره شده و دستانش را بر سرش گذاشته بود که این صفت او را دخترانش از او به ارث برده اند.

11) و نیز از ابن عباس نقل کرده است که: اولین موجودی که هبوط آدم را دریافت، عقاب بود که به نزد آدم آمد و با او گریست. عقاب در دنیا تنها بود و به ساحل دریا رفت و نهنگ را دید که در آب بالا و پایین می رفت. از آن جا که مأنوس و همدمی نداشت با نهنگ الفت گرفت. وقتی ماجرای هبوط آدم علیه السلام را فهمید، نهنگ را از آن مطلع کرد و گفت: امروز موجود بزرگی را دیدم که جمع می شد و می نشست و بلند می شد و می خورد و می نوشید و می خوابید و بیدار می شد، ادرار و غائط داشت، می رفت و می آمد، راست قامت بود، پوستش آشکار و صورتش زیبا بود. نهنگ گفت: اگر اینگونه است که تو می گویی، نزدیک است که با وجود او من در دریا و تو در آسمان آرامش نداشته باشیم و این لحظه وداع بین ماست. و در برخی روایت ها آمده است که نهنگ گفت: تو مرا از وجود مخلوق

ص:594

بزرگی که می خورد و می آشامد، آگاه کردی؛ اگر کلام تو راست باشد، او مرا از دریا و تو را از آسمان خواهد گرفت. در روایتی دیگر آمده است: وقتی آدم از بهشت هبوط کرد، فرشته ای ندا داد: ای زمین و اهل آن! کسی که عهد پروردگارش را فراموش کرده و انسان نامیده شده، به میان شما آمده است. اولین موجودی که این ندا را شنید عقاب بود که به سمت نهنگ رفت و او را با خبر کرد. نهنگ ترسید و هر یک به دیگری گفت: این لحظه وداع بین ماست، وای بر حیوانات دریا و خشکی از دست این انسان.

آدم هم چنان به حالت سجده می گریست تا این که پرندگان اشک هایش را نوشیدند و درخت ها روییدند و همان گونه که درختان در زمین ریشه می دوانند، رگ های پای آدم بر زمین نفوذ کرد. درندگان با او می گریستند و هرگاه او را می دیدند، از او می گریختند و می گفتند: ای آدم! ما ساکنان پیشین زمین هستیم، ما را ترساندی و با گریه هایت ما را گریاندی و غم و حزن طولانی به قلب ما وارد کردی. لذا حیوانات با بنی آدم مأنوس نشدند. گفته شده: همه پرندگان از او گریختند به جز عقاب که به انسان کمک می کرد. سپس خدای برای آدم ریش و مو رویاند و آدم قبل از آن بدون ریش و همچون نقره سفید می درخشید. آدم نگاهش به ریش هایش افتاد و پرسید: خدایا! این چیست که در بهشت وجود نداشت و همانند آن را ندیدم. فرمود: این ریش تو و زینت توست. تا به واسطه آن مرد از زن باز شناخته شود و روایت شده که آدم سیصد سال می گریست و سرش را به سوی آسمان نمی گرفت و می گفت: با کدام روی به آسمان بنگرم در حالی که عریان و گنهکار از آن جا به زمین هبوط کرده ام؟! همه چهارپایان و پرندگان زمین و کروبیان و ملائک آسمان ها به حال او گریستند و گفتند: خدایا! از خطای او درگذر که قلب او به خاطر گناهش می سوزد.

و امام علیه السلام فرموده است: اگر گریه های یعقوب برای یوسف و گریه همه مخلوقات تا روز قیامت یک جا جمع شود، گریه آدم از همه آنها بیشتر است؛ زیرا اشک های آدم بعد از پایان گریه هایش صد سال در زمین باقی ماند و حیوانات و پرندگان از آن نوشیدند، اشک های آدم همچون مشک خوشبو بود و لذا در هند عطر و طیب بسیار زیاد است. در این حال خداوند به جبرئیل علیه السلام فرمود: آدم از سرشت و فطرت بی همتای من است، اهل آسمان ها و زمین را گریانده و هیچ

کس جز مرا نخوانده، از هیچ کس جز من نمی ترسد و گناهش قلب او را سوزانده است، او اولین کسی است که مرا عبادت کرد و مرا با اسماء حُسنی خواند. من بخشنده ای هستم که رحتم بر خشمم پیشی می گیرد و با علم قدیم خود چنین مقدر کرده ام که هر کس پشیمان از گناهش، با آه و ناله مرا بخواند، با رحمت خود او را می پوشانم. من خصوص او کلماتی دارم که با آنها توبه کند و از ظلمت به سوی نور درآید. جبرئیل که نور با خود داش_ت، آن کلمات را برای آدم آورد. او شاد و مسرور بود و به آدم مژده و بشارت می داد.

گفت: سلام بر تو ای آن که حزن و غمت طولانی شده است. آدم به خاطر غلیان احساساتش و حزن و اندوهش، صدای او را نمی شنید. جبرئیل با صدای بلندتری او را صدا کرد و گفت: سلام بر تو ای آدم! خدا توبه تو را پذیرفته و گناه و خطای تو را بخشیده است. سپس پر خود را به صورت و سینه آدم زد تا گریه اش آرام گرفت و هیجان و احساسش فرو نشست و صدای او را شنید. آدم گفت: سلام بر تو ای دوست من! آیا این شروع خشم و غضب است یا احسان و آمرزش؟ جبرئیل گفت: البته که رحمت و آمرزش است. ای آدم! تو اهل آسمان ها و زمین را گریاندی؛ این جملات را بیاموز که اینها، جمله های توبه و رحمت و غفران است. گفته شده: آن کلمات همان چند جمله ای است که یونس در تاریکی گفت: «لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَکَ إِنِّی کُنتُ مِنَ الظَّالِمِینَ»(1) [معبودی جز تو نیست، منزهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم]

عبد الله بن عمرو بن عاص(2) گفته است: منظور آیه «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ»(3) [پروردگارا! ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلماً از زیانکاران خواهیم بود] و گفته

1- [1] - انبیا/ 87.
2- [2] - عبد الله بن عمرو بن عاص بن وائل بن هاشم بن سعید بن سهم، ابو محمد قرشی. قبل از پدرش اسلام آورد و همراه معاویه جنگ صِفّین را دید. معاویه مدتی کوتاه او را به ولایت کوفه منصوب کرد. در سال 65 ه_ و در سن 72 سالگی درگذشت «الاصابه، ج 2، ص 35 و دائره المعارف، ج 12، ص 347» .

3- [3] - اعراف/ 23.

شده: «سُبحانَکَ لا إلهَ إلاّ أنت، عَمِلتُ سُوءاً و ظَلَمتُ نَفسِی، فَتُب عَلَیَّ یا خَیرَ التَّوّابینَ». [پاک و منزه هستی تو، هیچ معبودی جز تو نیست، من عمل زشتی انجام داده و به خود ظلم کردم، توبه مرا بپذیر ای بهترین توبه پذیر!] و خداوند درباره همین کلمات فرموده است: «فَتَلَقَّی آدَمُ مِن رَّبِّهِ کَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَیْهِ»(1) [سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود و (خدا) بر او ببخشود]

وقتی آدم در سجده اش این جملات را گفت: طنین صدایش در آفاق پیچید، زمین و کوه ها و دریاها و درختان و پرندگان به او گفتند: ای آدم! چشمت روشن. پذیرفته شدن توبه ات را به تو تبریک و تهنیت می گوییم. خدا امر کرد که این کلمات را به حوّا برساند. آدم، حوا را به خاطر آورد. باد کلمات را به حوا رساند و او با شنیدن آنها خوشحال و شادمان شد و گفت: این جملات را تا به حال نشنیده بودم. خدای ارحم الراحمین آنها را برای توبه و رحمت فرستاده است. حوا آن جملات را خواند و سجده کرد و این توبه او بود. وقتی خواندن جمله ها تمام شد، جبرئیل به او گفت: سرت را بلند کن و او چنین کرد. ناگهان حجابی از نور او را در برگرفت و درهای آسمان برایش گشوده شد و خداوند مژده توبه و آمرزش به او داد. وقتی به آدم گفته شد، خدا توبه تو را پذیرفت، خواست برخیزد و راه برود، نتوانست چون پاهایش مانند ریشه درختان در زمین فرو رفته بود. جبرئیل آنها را از ریشه کند. آدم از درد فریاد کشید و گفت: گناه با ما چه کرد؟! ملائکه به او نگریستند. رنگش تغییر کرده و جسمش ضعیف و لاغر شده، نور و فَرّ و زیبایی اش از بین رفته بود، گویی اشک ها بر گونه هایش نهر کنده بودند. ملائکه گفتند: ای آدم! بعد از آن همه زیبایی و بهجت، این چه دگرگونی و تغییر حال است؟ نور بهشت کجا رفت؟ و لباس های بهشتی ات کو؟ آدم گفت: آن وعده خداوند با من بود در بهشت. هنگامی که فرمود: «إِنَّ لَکَ أَلَّا تَجُوعَ فِیهَا وَلَا تَعْرَی* وَأَنَّکَ لَا تَظْمَأُ فِیهَا وَلَا تَضْحَی»(2) [در حقیقت برای تو در آن جا این (امتیاز) است که نه گرسنه می شوی و نه برهنه می مانی* و (هم) این که در آن جا نه تشنه می گردی و نه آفتاب زده]

جبرئیل به فرشتگان گفت: آدم را رها کنید و او را به خاطر گناهش سرزنش و

1- [4] - بقره/ 37.

2- [1] - طه/ 118-119.

توبیخ نکنید، گناهش محو و خطایش آمرزیده شده است. در این حال ملائکه برایش طلب آمرزش کردند. جبرئیل بال رحمت به زمین زد و چشمه ای جوشید خوشبوتر از مشک. آدم خود را در آن آب شست و عرض کرد: خدایا ! مرا از گناهم پاک و طاهر گردان و از غم و اندوه نجات ده. پس با دو حلّه ابریشمین از بهشت او را پوشاندند.

خدا میکائیل را نزد حوا فرستاد و به او مژده داد و او را پوشاند. وقتی دانست توبه اش پذیرفته شده به سوی ساحل رفت و خود را شست و از شوق دیدار آدم علیه السلام می گریست. هر قطره از اشک او که در دریا افتاد، مروارید و مرجان و یاقوت شد، پس به جای خود بازگشت و منتظر آدم شد. آدم از جبرئیل درباره حوا پرسید. جبرئیل گفت: خدا توبه او را پذیرفته، و به او مژده داد که خدا آن دو را در شریف ترین مکان و بهترین عید به هم می رساند و به او گفت: خداوند امر کرده که آدم خانه ای بسازد و در آن طواف و سعی به جا آورد و نماز بخواند، همان گونه که دیده بود ملائکه در آسمان بر گرد بیت المعمور طواف و سعی می کنند. ابلیس در آن جا نزد او آورده خواهد شد؛ باید آدم او را با سنگ بزند و براند. همان گونه که وقتی از سجده بر آدم امتناع کرد، ملائکه او را راندند. آدم خندید و برخاست. سرش تا آسمان می رسید. خدا به ملائکه و همه حیوانات حتی مورچه و ملخ و پشه امر کرد تا قبولی توبه آدم را به او تبریک بگویند و همه چنین کردند و به جبرئیل امر کرد قدمش را بر سر آدم بگذارد تا از قد او کاسته شود. آدم از این کار غمگین شد؛ زیرا دیگر صدای تسبیح ملائکه را نمی شنید. جبرئیل امین به او گفت: اندوهگین نباش، خداوند تبارک و تعالی هر چه را بخواهد و اراده کند، انجام می دهد و به او امر کرد، خانه ای بسازد که شبیه بیت المعمور بوده و در راستای آن قرار داشته باشد تا او و فرزندانش پیرامون آن طواف کنند، همان گونه که ملائکه پیرامون بیت المعمور طواف می کنند. بیت المعمور خانه ای است به اندازه خانه کعبه و در راستای آن و در آسمان چهارم قرار دارد.

جبرئیل همراه با آدم به مکان آن خانه رفتند، هرگاه آدم قدم در جایی می گذاشت آن جا شهر و آبادی می شد و فاصله میان دو قدم او صحرا باقی می ماند تا این که به مکه رسیدند و آن را ساختند و [آن جا] اولین آبادیی است که بنا شد و اولین خانه ای که ساخته شد، سپس خدا به آدم امر کرد که ای آدم ! اکنون در

زمین خانه ای را بساز که هزار سال پیش از خلقت تو وجود آن را مقدر کرده ام و من به ملائکه امر کرده ام تو را در این کار کمک کنند هرگاه آن را ساختی اطراف آن طواف کن و مرا تسبیح بگو، و نام مرا یاد کن و تقدیس نما؛ نگران همسرت حوا نباش و برای او بی تابی مکن، من شما را در مشعر خانه ام یک جا جمع می کنم و این خانه را قبله ای بزرگ برای پیامبرم محمد قرار می دهم. ای آدم! برای شرافت تو محمد به تنهایی کافی است و من می دانم در قلب تو و حوّا نسبت به یکدیگر چه محبت و دوستی وجود دارد. هر گاه او را دیدی با او بسیار مهربان باش که من او را مادر پیامبران قرار داده ام.

آدم در برابر پروردگارش به سجده افتاد و عرض کرد: خداوندا! از فضیلت و مناسک این خانه آن چه گفتی، برایم کافی است. آدم خانه را ساخت و ملائکه به او کمک کردند وقتی ساختن خانه به پایان رسید، جبرئیل همه مناسک را به او آموخت و خدا آدم و حوّا را در کوه عرفات به یکدیگر رساند و آن دو یکدیگر را شناختند و آن روز، روز جمعه بود و «الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

11- ابن بابویه از محمد بن قاسم مفسر معروف به ابو الحسن جرجانی- که خدای از او خشنود باد - از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیّار، از پدران خود، از حسن بن علی، از پدرش علی بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن موسی الرضا، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، امام صادق علیهم السلام این حدیث را بیان کرده است. آن دو از امام پرسیدند: بنابراین ابلیس از جمله ملائکه و فرشتگان نبود؟ فرمود: نه، بلکه او از جنّیان است. آیا نشنیده اید که خداوند فرموده «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ»(1) [و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: آدم را سجده کنید، پس (همه) جز ابلیس سجده کردند که از (گروه) جن بود]

و خداوند متعال فرموده است که او از جنیان است «وَالْجَآنَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ»(2)

12) علی بن ابراهیم: در تفسیر آیه «وَالْجَآنَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ»

1- [1] - کهف/ 50.
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 244، باب 27، ح 1.

گفته است: جانّ، پدر ابلیس است و جنّ از فرزندان جانّ است. برخی از آنها مؤمن و برخی کافرند و برخی یهودی و برخی مسیحی اند و ادیان مختلفی دارند. شیاطین از فرزندان ابلیس اند و در میان آنها تنها یک مؤمن وجود دارد به نام هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس، که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، پیامبر او را دید. بسیار عظیم الجثه و بزرگ و ترسناک بود. پرسید: تو کی هستی؟ عرض کرد: من هام بن هیم بن لاقیس بن ابلیس هستم. روزی که قابیل، هابیل را کشت پسر چند ساله بودم و از پرهیزکاری نهی می کردم و امر به فاسد کردن طعام می کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود: سوگند به جانم که چه بد جوانی هستی که امیدها به اوست و چه بد میانسالی که چنین فرمان ها می دهد.

عرض کرد: ای محمد! از این سخن ها بگذر که من به دست نوح علیه السلام توبه کرده ام و همراه او در کشتی بودم و وقتی قوم خود را نفرین کرد او را سرزنش کردم آن گاه که ابراهیم در آتش انداخته شد، همراه او بودم که خدا آتش را برای او سرد و سلامت گرداند. آن گاه که موسی فرعون را غرق کرد و بنی اسرائیل نجات یافتند، همراه او بودم. من نزد هود بودم، و آن گاه که قومش را نفرین کرد، او را سرزنش نمودم و همراه صالح بودم و او را به خاطر نفرین قومش سرزنش کردم و من همه کتاب ها را خوانده ام؛ همه آنها آمدن تو را مژده و بشارت داده اند و پیامبران همه به تو سلام رسانده اند و می گفتند که تو بهترین و بلندمرتبه ترین پیامبر خدا هستی. پس از آن چه خدا به تو نازل کرده چیزی به من بیاموز. پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به او بیاموز! هام عرض کرد: ای محمد! من تنها از پیامبر یا جانشین او اطاعت می کنم، این کیست؟ فرمود: این برادر و جانشین و وارث من علی بن ابی طالب علیه السلام است، عرض کرد: بلی، اسم او را در کتاب های الیا آمده است. امیر المؤمنین علیه السلام به او آموخت و در شب هریر، در جنگ صِفّین نزد حضرت آمد.(1) حدیث هام بن هیم بن لاقیس، مکرراً در کتاب ها آمده، صفّار در البصائر(2) از امام صادق و سایر محدّثین آن را روایت کرده اند که در این جا مجال ذکر آنها نیست.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 377.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 106، باب 18، ح 8.

13) محمد بن یعقوب از چند تن از یاران ما، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از احول نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره روحی که در آدم علیه السلام دمیده شده پرسیدم، آن جا که خداوند می فرماید: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِی».

فرمود: این روح، مخلوقی است جدا از آن روحی که در عیسی علیه السلام دمیده شد.(1)

14) و نیز او از چند تن از یاران ما، از احمد بن محمد بن عیسی، از حجّال، از ثعلبه از حمران نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ «وَرُوحٌ مِّنْهُ»(2) [روحی از او] پرسیدم، فرمود: این روح خدا و مخلوق است، که خدا آن را در آدم علیه السلام و عیسی علیه السلام خلق کرد.(3)

15) و نیز او از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از قاسم بن عروه، از عبد الحمید طائی، از محمد بن مسلم نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِی» و چگونگی دمیدن روح پرسیدم و ایشان فرمود: روح همانند باد در حرکت است و به این دلیل است که اسم روح از باد (ریح) مشتق شده و به این نام نامیده شده است. علت این اشتقاق آن است که روح از جنس باد است و این که خدا روح را به خودش نسبت داده و به ضمیر یاء افزوده، به خاطر آن است که آن روح را بر سایر ارواح فضیلت داده و از میان همه ارواح آن را انتخاب کرده است، همانطور که خداوند به خانه خاصی می گوید خانه من، یا به پیامبر خاصی می گوید پیامبر من و.... و همه این پدیده ها مخلوق خدا و پرورده و مربوب اویند و او آنها را به تدبیر خود پدید آورده است.(4)

16) و نیز او از چند تن از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبد الله بن بحر، از ابو ایوب خزّاز، از محمد بن مسلم نقل کرده است که از امام

1- [1] - کافی، ج 1، ص 103، ح 1.

2- [2] - نساء/ 171.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 103، ح 2.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 103، ح 3.

صادق علیه السلام درباره این عقیده که: خدا تبارک و تعالی آدم علیه السلام را شبیه خود آفریده است، پرسیدم: فرمود: منظور شکل مخلوق است که خدا آن را ایجاد کرد و بر سایر شکل ها برتری داد و آن را از میان همه صورت های مختلف انتخاب کرد، پس آن را به خود افزود و نسبت داد؛ همانطور که درباره کعبه گفته:« بیتی» و آن را به خود نسبت داده و یا روح را به خود نسبت داده و فرموده است: «وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی»(1)

17) ابن بابویه از حمزه بن محمد علوی- که رحمت خدا بر او باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از محمد بن مسلم نقل کرده است که از امام جعفر صادق علیه السلام درباره آیه «وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی» پرسیدم و ایشان فرمود: روحی است که خداوند آن را انتخاب کرده و از میان ارواح دیگر برگزیده و خلق کرده است، سپس آن را به خود نسبت داده و به ضمیر یاء افزوده و بر همه ارواح فضیلت داده و امر کرده است تا از آن در آدم علیه السلام دمیده شود.(2)

18) و او از پدرش از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضّال، از حلبی و زراره از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند تبارک و تعالی، یگانه و بی همتا و بی نیاز است. او اندرون و داخل ندارد و روح تنها یکی از مخلوقات و یاری و حمایتی از سوی اوست که آن را در قلب پیامبران و مؤمنان قرار داده است.(3)

19) و او از محمد بن موسی بن متوکل از علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از ابو جعفر اصمّ نقل کرده است: از امام محمد باقر علیه السلام درباره روح حضرت آدم علیه السلام و روح عیسی علیه السلام پرسیدم: فرمود: آن دو روح مخلوق خدایند که خداوند آنها را انتخاب کرد و برگزید، روح

1- [1] - کافی، ج 1، ص 104، ح 4.
2- [2] - توحید، ص 170، ح 1.
3- [3] - توحید، ص 171، ح 2.

آدم و روح عیسی صلوات الله علیهما.(1)

20) و او از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق- که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عباس، از علی بن اسباط، از سیف بن عمیره، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که درباره آیه «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِی» فرمود: یعنی از قدرت و توان خود در او دمیدم.(2)

21) و او از محمد بن احمد سنانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مُکَتّب و علی بن احمد بن محمد بن عمران- که خدای از او خوشنود باد- از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عباس، از عُبَیس بن هشام، از عبد الکریم بن عمرو از امام صادق علیه السلام روایت کرده است کهدرباره آیه «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِی» فرمود: خداوند عزّ و جلّ ابتدا پیکر و کالبدی را (آدم) آفرید و سپس روح را آفرید؛ آن گاه به فرشته ای امر کرد روح را در آن مخلوق بدمد و اینگونه نیست که چیزی از قدرت خدا کم شده باشد و در آدم دمیده شده باشد، بلکه این امر هم از قدرت و توان خداوند است.(3)

22) عیاشی از محمد بن مسلم نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام درباره آیه «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِی فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِينَ» پرسیدم، فرمود: منظور، روحی است که خدا آن را خلق کرده و از آن در آدم دمیده است.(4)

23) از محمد بن اُوْرَمه از ابو جعفر احوَل روایت شده است که از امام صادق علیه السلام درباره روحی که در کالبد آدم دمیده شده و تفسیر آیه «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِی» پرسیدم و ایشان فرمود: این روح یکی از آفریده های خداوند است و روح عیسی بن مریم علیه السلام هم آفریده و مخلوق دیگر خداوند

1- [1] - توحید، ص 171، ح 4.
2- [2] - توحید، ص 172، ح 5.
3- [3] - توحید، ص 172، ح 6.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 261، ح 8.

است.(1)

24) از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت شده است که درباره تفسیر آیه «فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی» فرمود: خداوند یک پیکر و یک روح خلق کرد، پس به فرشته ای امر کرد تا روح را در آن پیکر بدمد و اینگونه نیست که چیزی از خدا کاسته شده باشد، بلکه این از قدرت خدای تبارک و تعالی است.(2)

25) و در روایت سماعه آمده است که [امام صادق] علیه السلام فرمود: آدم را آفرید و در او دمید. و در جواب سؤالی از روح فرمود: روح از قدرت خداوند و از ملکوت است.(3)

«قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِی إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ(36) قَالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِینَ(37) إِلَی یَومِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ(38)»

[گفت: پروردگارا! پس مرا تا روزی که برانگیخته خواهند شد مهلت ده* فرمود: تو از مهلت یافتگانی* تا روز (و) وقت معلوم]

1) ابن بابویه از علی بن حُبشی بن قونی (رحمه الله) از حُمَید بن زیاد از قاسم بن اسماعیل از محمد بن سَلَمه، از یحیی بن ابو العلاء رازی نقل کرده است که مردی نزد امام صادق علیه السلام آمد و عرض کرد: فدایت شوم! در باره سخن خداوند به ابلیس که فرمود: «فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِینَ* إِلَی یَومِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» برایم بگویید؛ فرمود: یعنی تا زمان معینی تا روزی که در صور یک بار دمیده می شود و ابلیس فاصله بین دمیدن اول در صور و دمیدن بار دوم می میرد.(4)

2) علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از محمد بن یونس نقل کرده است که مردی از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر آیه «فَأَنظِرْنِی إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ» پرسید، فرمود: تا روزی معین، روزی که پیامبر خدا صلی الله علیه و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 261، ح 9.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 261، ح 10.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 261، ح 11.
4- [4] - علل الشرایع، ص 105، باب 142، ح 2.

آله ابلیس را بر روی سنگی که در بیت المقدس است سر ببُرد.(1)

3) سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از موسی بن سعدان، از عبد الله بن قاسم حَضْرَمی، از عبد الکریم بن عمر خَثْعَمی نقل کرده است که: امام صادق علیه السلام فرمود: ابلیس گفت: خدایا! به من تا روز رستاخیر مهلت بده؛ اما خداوند چنین نکرد فرمود: «إِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِینَ* إِلَی یَومِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ».

وقتی آن روز معین برسد، ابلیس با همه یاران خود که از زمان خلقت آدم علیه السلام تا به آن روز داشته، ظاهر می شود و آن روز آخرین حمله و نبرد امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود.

پرسیدم یعنی چندین بار حمله می کند؟ فرمود: آری، چندین و چند بار، هر امامی در عصر خود حمله می کند و همه بدکاران و نیکوکاران زمان او همراه او حمله می کنند.

تا این که خدا مؤمنان را بر کافران پیروز می گرداند. وقتی آن روز معین برسد، امیر المؤمنین علیه السلام همراه یاران خود علیه ابلیس و یاران او حمله می کنند. مکان این نبرد در منطقه رَوحاء از زمین های فرات نزدیک کوفه است. آن دو گروه چنان می جنگند که از زمانی که خدا دو جهان را آفریده، چنین جنگی و نبردی واقع نشده است. گویا می بینم آن لحظه ای را که یاران امیر المؤمنین علیه السلام صد قدم به عقب برمی گردند و گویا می بینم که پای برخی از آنها به آب فرات می خورد. در این حال است خداوند جبّار عزّ و جلّ هبوط می کند(2) «فِی ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلآئِکَهُ وَقُضِیَ الأَمْرُ»(3) [و فرشتگان در (زیر) سایبانهایی از ابر سپید به سوی آنان بیایند و کار (داوری) یکسره شود]

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روبروی او ایستاده و نیزه ای از نور به دست دارد. وقتی نگاه ابلیس به حضرت بیفتد، روی برگردانده و عقب نشینی می کند. یارانش به او می گویند: کجا می روی، تو پیروز شده ای؟ جواب می دهد: من چیزی

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 215.

2- [2] - در تفسیر آیه 210 سوره بقره، در حدیث (1) تأویل جمله بیان شده است.
3- [3] - بقره/ 210.

را می بینم که شما نمی بینید. من از پروردگار عالمیان می ترسم. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله او را تعقیب می کند و نیزه ای بین دو کتفش می زند که در اثر آن خود و یارانش هلاک می شوند، پس از آن، تنها خدا پرستش می شود و هیچ چیز را شریک او نمی سازند.

امیر المؤمنین علیه السلام آن روز چهل و چهار هزار سال دارد و حتی مردی از شیعیان علی علیه السلام صاحب هزار پسر از صلب خود می شود و هر سال یک پسر، در این هنگام دو باغ «مُدْهَامَّتَانِ»(1) [که از (شدت) سبزی سیه گون می نماید] نزدیک مسجد کوفه و اطراف مسجد ظاهر می شوند.(2)

4) عیاشی از ابان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که وقتی علی بن حسین علیه السلام به مُلْتَزَمْ(3) می رسید، می فرمود: خدایا! من گناهان و خطاهای زیادی مرتکب شده ام و تو رحمت و مغفرت بسیار داری، ای کسی که خواسته بدترین مخلوق خود را اجابت کردی آن گاه که او گفت: «أَنظِرْنِی إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ»

[مرا تا روزی که برانگیخته خواهند شد مهلت ده](4)

5) حسن بن عَطِیّه از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ابلیس در آسمان چهارم با دو رکعت نماز، شش هزار سال خدا را عبادت کرد و خدا به خاطر این عبادت به او تا روز معین مهلت داد.(5)

6) وَهب بن جُمَیع مولای اسحاق بن عمّار نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره سخن ابلیس که گفته بود: «رَبِّ فَأَنظِرْنِی إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ* قَالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِینَ* إِلَی یَومِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» پرسیدم و گفتم: فدایت شوم! منظور از آن چه روزی است؟ فرمود: ای وهب! گمان می کنی منظور از آن روز رستاخیز

1- [1] - رحمن/ 64.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 26.
3- [3] - المتلزم: فاصله بین حجر الاسود و درب کعبه است از جانبی که به سمت مکه است، و مَدْعی و مُتَعَوَّذ هم نامیده می شود. «مراصد الاطلاع،

ج 3، ص 1305»
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 261، ح 12.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 262، ح 13.

مردم است؟ خدا تا روزی که قائم ما ظهور کند، به ابلیس مهلت داده است. وقتی قائم ما ظهور کند در مسجد کوفه، ابلیس به نزد حضرت آمده در مقابل او زانو می زند، و می گوید: وای از این روز، حضرت پیشانی او را گرفته و گردنش را می زند، و آن روز، روز معیّن خواهد بود.(1)

7) شرف الدین نجفی با حذف سند در حدیث مرفوعی از وَهب جُمَیع نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه پرسیدم: فرمود: آیا گمان می کنی آن روز، روزی است که خدا مردم را از قبرها بیرون می آورد؟! نه، بلکه خدا تا روزی که قائم آل محمد علیهم السلام ظهور کند به ابلیس مهلت داد و آن حضرت موی پیشانی ابلیس را گرفته و گردنش را قطع می کند و آن روز، روز معیّن است.(2)

8) در تحفه الاخوان با حذف سند از محمد بن یونس از قول مردی آمده است: امام صادق علیه السلام فرمود: روز معیّن، روزی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابلیس را بر روی سنگی در بیت المقدس سر می بُرد.

9) طبرسی در احتجاج آورده است: امام علی علیه السلام در حدیثی طولانی فرموده است: هر کس کارها را به مالک حقیقی آن بسپارد، در کارش دچار غرور و تکبّر نمی شود؛ آن گونه که ابلیس در سجده بر آدم مغرور شد و یا بیشتر امت ها در اطاعت از پیامبران خود متکبّر گشتند. در این حال توحید و یکتاپرستی هم سودی به حال آنها نداشت، هم چنان که تنها بهره ابلیس از آن سجده طولانی چهار هزار ساله، زیور پوچ دنیا و مهلتِ ماندن در آن بود. بنابراین نماز و روزه تنها با حرکت در مسیر نجات و حق و حقیقت مفید خواهد بود. خداوند با فرستادن پیامبران و آیات خود عذری برای بندگان باقی نگذاشته و حجت را بر آنها تمام کرده و زمین او از عالِمی که بندگان به او محتاجند و متعلّمی که راه نجات را بیاموزد، خالی نیست و اینان بسیار اندکند.(3)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 262، ح 14.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 509، ح 12.
3- [3] - احتجاج، ص 247.

«قَالَ رَبِّ بِمَآ أَغْوَيْتَنِى لأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِى الأَرْضِ وَلأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ(39) »

[گفت: پروردگارا! به سبب آن که مرا گمراه ساختی، من (هم گناهانشان را) در زمین برایشان می آرایم و همه را گمراه خواهم ساخت]

1) امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه فرمود: ای بندگان خدا! از دشمن خدا بر حذر باشید مبادا شما را به بیماری خودش مبتلا کند، با ندای خود شما را به حرکت درآورد، با کمک لشکرهای سواره و پیاده اش شما را به سوی خود بکشد، به جان خودم سوگند! او تیری خطرناک برای شکار کردن شما در چله کمانش گذاشته و آن را با همه توان کشیده و از نزدیکترین مکان به سوی شما پرتاب می کند؛ چرا که گفته است: «رَبِّ بِمَآ أَغْوَيْتَنِى لأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِى الأَرْضِ وَلأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»(1)

«قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَىَّ مُسْتَقِيمٌ (41) إِنَّ عِبَادِى لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلاَّ مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ (42) »

[فرمود: این راهی است راست (که) به سوی من (منتهی می شود) * در حقیقت تو را بر بندگان من تسلّطی نیست، مگر کسانی از گمراهان که تو را پیروی کنند]

1) محمد بن یعقوب: از احمد بن مهران، از عبد العظیم، از هشام بن حکم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلِيٍّ مُسْتَقِيمٌ» این راه مستقیم علی است.(2)

2) سعد بن عبد الله از موسی بن جعفر بن وَهب بغدادی، از علی بن اسباط، از محمد بن فضیل از ابوحمزه ثُمَالی نقل کرده است که از امام صادق علیه السلامدرباره تفسیر آیه «قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَىَّ مُسْتَقِيمٌ» پرسیدم. فرمود: به خدا سوگند منظور علی علیه السلام است که او میزان و صراط مستقیم است.(3)

1- [1] - نهج البلاغه، ص 396، خطبه 190.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 351، ح 63.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 68.

3) ابو الحسن محمد بن احمد بن علی بن حسین بن شاذان در «صد فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام» چنین آورده است: فضیلت پنجاه و هشتم: جعفر بن محمد از پدرش از علی بن حسین علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت کرده است که عمر، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: تو همیشه می گویی: ای علی! تو برای من همانند هارون برای موسی هستی، حال آن که خدا نام هارون را در قرآن آورده است، اما نام علی را در قرآن نیاورده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای تندخو! ای بادیه نشین! نشنیده ای که می فرماید: «هَذَا صِرَاطٌ عَلِیٍّ مُسْتَقِیمٌ»(1)

4) عیاشی از ابو جمیله از عبدالله بن ابی جعفر از برادرش امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «هَذَا صِرَاطٌ عَلَیَّ مُسْتَقِیمٌ» فرمود: منظور امیر المؤمنین علیه السلام است.(2)

5) از جابر روایت شده است: از امام محمد باقر علیه السلام درباره تفسیر آیه «إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ» پرسیدم. فرمود: خداوند به ابلیس فرمود: تو نمی توانی آنها را به بهشت یا جهنم وارد کنی.(3)

6) علی بن نعمان از یکی از یاران ما از امام صادق علیه السلام درباره آیه «إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ» نقل کرده است که فرمود: مخصوصاً بر این گروه تسلطی ندارد. پرسیدم: فدایت شوم! چگونه چنین چیزی ممکن است و حال آن که بسیاری از افراد فاسق در این گروه (شیعه) وجود دارند؟ فرمود: آیه به این معنا که تو فکر می کنی نیست؛ بلکه مقصود از آیه «عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ» این است که نمی توانی کفر را در نظرشان دوست داشتنی و ایمان را زشت جلوه دهی.(4)

7) از ابو بصیر روایت شده است: امام صادق علیه السلام فرمود: ما اهل بیت

1- [1] - مائه منقبه، ص 160، ح 85.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 262، ح 15.
3- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 262، ح 16.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 262، ح 17.

رحمت و نعمت و برکت هستیم. ما در زمین، اساس و بنیان می باشیم و شیعه ما تکیه گاه و پایه و اساس اسلام است. دعوت ابراهیم علیه السلام تنها برای ما و شیعیان ما بوده و خداوند متعال، ما و شیعیان ما را تا روز قیامت از فریب ابلیس استثنا کرده و فرموده است: «إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ»(1).

8) محمد بن یعقوب از چند تن از یاران ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از پدرش نقل کرده است: نزد امام صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر وارد شد، در حالی که به شدت نفس نفس می زد. وقتی در جای خود نشست، امام فرمود: ای ابا محمد! چرا این گونه نفس نفس می زنی؟

ای ابا محمد! خداوند عزّ و جلّ در کتاب خود از شما سخن گفت و فرمود: «إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ» قطعاً منظور خدا از این سخن جز ائمه و شیعیان آنها کس دیگری نبوده است.(2) ابن بابویه در فضائل شیعه این حدیث را بیان کرده است.

«وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِینَ(43) لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّکُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ(44)»

[و قطعاً وعده گاه همه آنان دوزخ است* (دوزخی) که برای آن هفت در است و از هر دری بخشی معین از آنان (وارد می شوند)]

1) ابن بابویه از احمد بن حسن قطّان، از احمد بن یحیی بن زکریا قطّان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از محمد بن عبد الله، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از محمد ابن فُضَیل زُرَقی از امام صادق علیه السلام از پدرش از جد بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده است که: آتش جهنم هفت در دارد: از یکی، فرعون و هامان و قارون وارد می شوند.از یکی، مشرکان و کافرانی که حتی لحظه ای به خدا ایمان نداشتند وارد می شوند، و از یکی بنی امیه؛ آن در مخصوص بنی امیه است و هیچ کس همراه آنان بر آن در ازدحام نمی کند. آن در، درِ لَظَی و سَقَر و هاویه است که هفتاد سال در آن جا سقوط می کنند و سپس شراره و شدت گرما آنها را هفتاد

1- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 263، ح 18.

2- [3] - کافی، ج 8، ص 33، ح 6.

سال به بالا پرتاب می کند و آنها دائماً در آن حالت باقی می مانند؛ و از یکی هم دشمنان و کینه ورزان ما وارد می شوند و آن در، بزرگ ترین و سوزاننده ترین درهاست.

محمد بن فضیل زُرَقی گفته است: پرسیدم آن دری که فرمودید مخصوص بنی امیه است، آیا مشرکان بنی امیه از آن وارد جهنم می شوند یا مسلمانان بنی امیه؟ فرمود: بی مادر! آیا نشنیدی مشرکان و کفّار از دری دیگر وارد می شوند؟ از این در، هر مشرک و کافری که به روز قیامت ایمان ندارد، وارد جهنم می شود، اما از این در تنها بنی امیه وارد می شوند. این در مخصوص ابوسفیان و معاویه و آل مروان است که از این در وارد می شوند و آتش همچون هیزمی آنها را می خورد و هیچ کس صدای آنها را نمی شنود. در آن جا نه می میرند و نه زنده هستند.(1)

2) و او از احمد بن حسن قطّان از احمد بن یحیی بن زکریا قطّان، از بکر بن عبد الله بن حبیبی، از محمد بن عبد الله، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از محمد بن فضیل زرقی، از ابو عبد الله، از پدرش، از پدرش از علی علیهم السلام نقل کرده است که: بهشت هشت در دارد: از یکی، پیامبران و راستگویان و از یکی، شهیدان و صالحان وارد می شوند و از پنج در دیگر، شیعیان و دوستداران ما.

من دائماً بر صراط ایستاده و می گویم: خدایا! شیعه و مُحبّ و یار من و هر کس که در دنیا مرا ولیّ خود می دانست را ایمن و سلامت بدار. ناگهان ندایی از عرش می رسد، دعای تو را پذیرفتم و تو را شفیع شیعیانت قرار دادم. آن گاه هر یک از شیعیان من و آن که ولایت مرا پذیرفته و مرا یاری کرده و آن که با قول و فعل با دشمنان من جنگیده، همراه هفتاد هزار از همسایه ها و خویشانش شفاعت می شود و از در آخر، سایر مسلمانان که به یگانگی خداوند شهادت داده اند و ذرّه ای از بغض و کینه ما را در دل ندارند وارد می شوند.(2)

3) عیاشی از ابو بصیر از جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده است که: جهنم را می آورند که هفت در دارد: درِ اول برای زُرَیق؛ درِ دوم برای حَبْتَر؛ و درِ سوم از آنِ سومین نفر؛ و درِ چهارم برای معاویه؛ و پنجمین در برای عبد الملک؛

1- [1] - خصال، ص 361، ح 51.
2- [2] - خصال، ص 407، ح6.

ششمین در برای عسکر بن هوسر؛ و هفتمین در برای ابو سلّامه است، و به دنبال آن پیروانشان وارد می شوند.(1)

4) احمد بن محمد بن ابی نصر گفته است: مردی از امام رضا علیه السلامدرباره جزء و جزء چیزی پرسید: امام فرمود: یعنی از هفت یکی، همان طور که خداوند فرمود: «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ».(2)

5) اسماعیل بن هَمّام کوفی می گوید: مردی درباره جزئی از مال خود وصیت کرده بود. امام رضا علیه السلام فرمود: یعنی یک بخش از هفت قسمت؛ زیرا خداوند در کتاب خود می فرماید: «لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ».(3)

6) علی بن ابراهیم: یعنی از هر در، اهل یک مذهب وارد می شوند و بهشت هشت در دارد.(4)

7) سپس آورده است: در روایت ابو جارود از امام جعفرصادق علیه السلام آمده است: «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ*لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ»: شنیده ام- و خدا عالِم است- خداوند جهنم را در هفت درجه و مرتبه مختلف آفریده است که بدترین و سوزاننده ترین آن جحیم است که اهل آن بر روی آتش سوزان و خالص ایستاده اند و مغزشان در سرشان می جوشد، همان گونه که آب یا غذا در دیگ می جوشد. دومین درجه لَظَی است و می فرماید: « كَلَّا إِنَّهَا لَظَى* نَزَّاعَةً لِّلشَّوَى* تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى* وَجَمَعَ فَأَوْعَى»(5) [نه چنین است (آتش) زبانه می کشد *پوست سر و اندام را برکننده است* هر که را پشت کرده و روی برتافته* و گرد آورده و انباشته (و حسابش را نگاه داشته) فرا می خواند]

سومین درجه: سَقَر است؛ می فرماید: «لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ* لَوَّاحَةٌ لِّلْبَشَرِ* عَلَيْهَا

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 263، ح 19.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص263، ح 20.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص264، ح 21.

4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 378.
5- [5] - معارج/ 18-16.

تِسْعَةَ عَشَرَ»(1) [نه باقی می گذارد و نه رها می کند* پوستها را سیاه می گرداند* (و) بر آن (دوزخ) نوزده (نگهبان) است].

چهارم حُطَمه است «إِنَّهَا تَرْمِی بِشَرَرٍ کَالْقَصْرِ * کَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ»(2) [(دوزخ) چون کاخی (بلند) شراره می افکند* گویی شترانی زرد رنگند]

هر کس در آن بیفتد همانند سرمه پودر می شود، اما روحش نمی میرد، و هر بار که پودر شود و بسوزد، دوباره به حالت اول برمی گردد.

پنجم: هاویه است که نگهبان دارد، جهنمیان از او کمک خواسته می گویند: ای مالک! آبی به ما بده! مالک برای آنها ظرفی از آتش می برد که در آن صدید ریخته شده؛ صدیدآبی است که از پوست سوخته جهنمیان جاری می شود و شبیه فلز مذاب یا قیر است.(3)

هرگاه بخواهند از آن بنوشند از شدت حرارت آن، گوشت صورت هایش فرو می ریزد، همان گونه که می فرماید: «وَإِن یَسْتَغِیثُوا یُغَاثُوا بِمَاء کَالْمُهْلِ یَشْوِی الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءتْ مُرْتَفَقًا»(4) [و اگر فریادرسی جویند، به آبی چون مس گداخته که چهره ها را بریان می کند، یاری می شوند. وه چه بد شرابی و چه زشت جایگاهی است]

هر کس در آن جا بیفتد، هفتاد سال در آتش سقوط می کند و هر قدر پوستش بسوزد، پوست جدیدی برایش می روید.

ششم: سَعیر است که در آن سیصد سراپرده از آتش است و در هر یک سیصد قصر و در هر قصر سیصد اتاق آتش، در هر اتاق سیصد نوع عذاب. در آن جا مارها و مجموعه هایی از آتش عقرب ها و غل و زنجیرهایی از آتش وجود دارد؛ همانطور که خداوند می فرماید: «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْکَافِرِینَ سَلَاسِلَا وَأَغْلَالًا وَسَعِیرًا»(5) [ما

1- [1] - مدثر/ 30-28.
2- [2] - مرسلات/ 33-32.
3- [3] - المهل: برنج یا آهن گداخته، نوعی قطران، قیر «السان العرب ماده مهل»

4- [4] - کهف/ 29.
5- [5] - انسان/ 4.

برای کافران زنجیرها و غلها و شعله های سوزان آتش آماده کرده ایم]

هفتم: جهنم است و چاه فلق در آنجاست. وقتی دهان باز کند، آتشی به شدت شعله ور از آن زبانه می کشد که سوزنده ترین آتش است و کوه صعود از مس گداخته و آتش در وسط جهنم قرار دارد و وادی أثام از مس مذاب در اطراف آن کوه است که به راستی که آن سخت ترین عذاب و بدترین آتش است.(1)

8) ابن طاووس در (الدروع الواقیه) آورده است: ابو محمد جعفر بن احمد قمی در کتاب زهد النبی علیه السلام نوشته است: وقتی این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، حضرت به شدت گریست و یاران و صحابه به همراه او گریستند و نمی دانستند جبرئیل چه چیزی بر حضرت نازل کرده است و هیچ کس نتوانست با حضرت سخنی بگوید. ازآنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله همیشه با دیدن فاطمه سلام الله علیها خوشحال می شد، یکی از اصحاب به در خانه فاطمه رفت و دید خانم نشسته ودر مقابلش مقداری جو است و او آنها را آسیاب می کند و می گوید: «وَمَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى»(2) [آن چه پیش خداست بهتر و پایدارتر است] آن صحابی به حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها سلام داده و او را از حال پیامبر و گریه حضرت مطلع کرد. فاطمه (س) برخاست و ردای(3) کهنه (4) ای به سر کرد که در دوازده نقطه با برگ خرما پینه خورده بود. وقتی بیرون آمد، سلمان به ردای فاطمه (س) نگریست و گریست و گفت: واحزناه، قیصر و کسری حریر و ابریشم می پوشند، ولی دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ردای پشمین کهنه ای به سر کرده که دوازده پینه دارد.

وقتی فاطمه (س) نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت: عرض کرد: یا رسول الله! سلمان از لباس من تعجب می کند. سوگند به آن که تو را به حق به پیامبری ما

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1،ص 387.
2- [2] - قصص/ 60.
3- [3] - شمله: عبایی ازپشم یا مو «المعجم الوسیط، ماده شمل»

4- [4] - الخَلَق: لباس و پوست و... کهنه و مندرس. «المعجم الوسیط، ماده خلق»

فرستاده، پنج سال است که تنها دارایی من و علی پوست(1) گوسفندی است که روزها با آن به شتر خود علف می دهیم و شب در بستر انداخته بر روی آن می خوابیم و بالش(2) ما از پوست و درونش لیف خرما است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای سلمان! دخترم در زمره پیشتازان است.

پس فاطمه (س) عرض کرد: فدایتان شوم پدر جان! چرا گریه می کنید؟ پیامبر دو آیه ای را که جبرئیل به حضرت نازل کرده بود، برای فاطمه (س) خواند. فاطمه با صورت بر زمین افتاد و دائماً می گفت: وای، وای بر هر که وارد آتش جهنم شود. سلمان گفت: ای کاش برای خانواده ام گوسفندی بودم؛ آنها گوشتم را می خوردند و پوستم را پاره می کردند، ولی توصیف آتش جهنم را نمی شنیدم. ابوذر گفت: کاش مادرم نازا بود و مرا نمی زایید تا توصیف آتش جهنم را نمی شنیدم.

عمار گفت: کاش پرنده ای بودم و در صحراهای خشک پرواز می کردم و هیچ حساب و کتابی به عهده من نبود و نام و توصیف آتش جهنم را نمی شنیدم. علی علیه السلام فرمود: ای کاش درندگان، گوشت مرا دریده بودند و از مادر زاده نشده بودم تا توصیف آتش جهنم را نمی شنیدم. پس دست خود را بر سرش گذاشت و گریست و فرمود: امان از سفر طولانی، امان از کمی زاد و توشه، به سفر قیامت می روند و در آتش می افتند و ناگهان با قلاب های آتش ربوده می شوند، بیمارانی که مرضشان علاج نمی شود و مجروحانی که زخم هایشان مداوا نمی شود، اسیرانی که آزاد نمی شوند، ا ز آتش می خورند و می آشامند و بین طبقات آتش زیر و رو می شوند و بعد از آن که لباس هایی از جنس پنبه و کتان پوشیدند قطعه های آتش می پوشند و بعد از هم آغوشی با همسرانشان با شیاطین همنشین می شوند.

«ادْخُلُوهَا بِسَلاَمٍ آمِنِینَ(46) »

[(به آنان گویند) با سلامت و ایمنی در آن جا داخل شوید]

1) محمد بن ابراهیم، از پدرش از ابن محبوب. از علی بن رئاب و یعقوب

1- [1] - المَسْک: پوست «المعجم الوسیط، ماده مسک»
2- [2] - المرفقه: هرچیزی که بر آن تکیه داده شود «المعجم الوسیط ماده رفق»

سرّاج از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: امیر المؤمنین علیه السلام برای مردم خطبه خواند و فرمود: بدانید که تقوی برای اهلش مرکبی رام و راهوار است. لگام آن را رها و آزاد می گذارند و آنها را به بهشت وارد می کند و درهای بهشت برای آنها باز می شود و بوی بهشت را می شنوند و به آنها گفته می شود: «ادْخُلُوهَا بِسَلاَمٍ آمِنِینَ»(1)

«وَنَزَعْنَا مَا فِی صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَی سُرُرٍ مُّتَقَابِلِینَ(47) »

[و آن چه کینه (و شائبه های نفسانی) در سینه های آنان است، برکنیم؛ برادرانه بر تختهایی روبروی یکدیگر نشسته اند]

1) علی بن ابراهیم گفته است: منظور، عداوت و دشمنی است.(2)

2) محمد بن یعقوب از چند تن از یاران ما، از سهل بن زیاد، از محمد ابن سلیمان از پدرش نقل کرده است که نزد امام صادق علیه السلام بودیم. ابو بصیر وارد شد - و جمله ای گفت- امام فرمود: ای ابا محمد! خداوند در کتاب خود از شما سخن گفته و فرموده است: «إِخْوَانًا عَلَی سُرُرٍ مُّتَقَابِلِینَ» به سوگند، به جز شما کس دیگری مدنظر خدا نبوده است(3)، ابن بابویه در کتاب فضائل الشیعهٔ همین حدیث را روایت کرده است(4)

3) و او از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر، از عمرو بن ابو المقدام، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: همراه پدرم از منزل خارج شدیم و عده ای از شیعیان را دیدیم که میان قبر پیامبر و منبر حضرت نشسته بودند. پدرم به آنها سلام کرد و فرمود: به خدا سوگند، من روح و بوی شما را دوست می دارم؛ پس باتقوا و پرهیزکاری و تلاش مرا در این امر کمک کنید و بدانید که دوستی ما جز با تقوا و تلاش حاصل نمی شود. هر کدام از شما اگر به کسی اقتدا کرد باید مانند او

1- [1] - کافی، ج 8، ص 67، ح 23.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 379.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 35.
4- [4] - فضائل الشیعه، ص 61، ح 18.

عمل کند، شما شیعه خدا و یاران او هستید، شما السابقون الأوّلون و السابقون الآخِرون هستید. در دنیا بر همه پیشی گرفته و در آخرت پیشتازتر از همه به سوی بهشت هستید، با تعهد خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله ما بهشت را برای شما ضمانت کرده ایم. به خدا سوگند در بهشت درجه و مقام هیچ روحی به مقام شما نمی رسد، پس برای کسب فضیلت هر درجه بر هم سبقت بگیرید؛ شما و همسرانتان پاک و طیّب هستید. هر زن مؤمنی از شما حور العین و هر مرد مؤمنی، صدّیق است. امیر المؤمنین علیه السلام به قنبر فرمود: ای قنبر! شادباش و مژده بده که به خدا سوگند! پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رفت که به جز شیعیان، از همه امت خشمگین بود.

بدانید که هر امری عزت و افتخاری دارد و عزت اسلام، شیعه است و هر امری پشتیبانی دارد و پشتیبان اسلام، شیعه است. هر امری، قله و اوجی دارد و اوج اسلام، شیعه است، هر امری شرفی دارد و شرف اسلام، شیعه است. هر امری، سید و پیشوایی دارد، پیشوای مجالس اسلام، مجلس شیعه است. هر امری امام و رهبری دارد، امام کلّ زمین، زمینی است که شیعه در آن ساکن است. اگر کسی از شما در زمین نبود؛ هیچ چشمه ای گیاهی نمی رویاند و خدا به مخالفان شما هیچ نعمتی نمی داد و از لذایذ هیچ به دست نمی آوردند و نه از دنیا بهره ای داشتند و نه از آخرت. هر ناصبی هر چقدر هم که عبادت کند مشمول این آیه است «عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ * تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً»(1) [که تلاش کرده رنج (بیهوده) برده اند* (ناچار) در آتشی سوزان درآیند]

و عمل هر ناصبی سختکوشی چون غبار هواست، شیعیان ما با نور خداوند عزّ و جلّ سخن می گویند و مخالفان آنها نامعقول و اشتباه سخن می گویند.

به خدا سوگند! هرگاه یکی از شیعیان ما بخوابد، خدا روح او را به آسمان می برد و آن را متبرّک می سازد و اگر زمان مرگ او رسیده باشد، آن روح را در گنج ها و خزانه های رحمت و باغ های بهشت و در سایه عرش خود می گذارد و اگر هنوز اجل او نرسیده باشد، خدا روحش را همراه ملائکه امین باز می گرداند تا آن را به کالبدش بازگردانند تا در آن آرامش یابد. به خدا سوگند! حاجیان شما و آن

1- [1] - غاشیه/ 4-3.

که حج عمره به جا می آورد در نظر خدا خواصّ اند، فقیران شما بی نیاز و ثروتمندان شما اهل قناعت اند و همه شما اهل دعا و اجابت هستید(1).

4) و نیز از چند تن از یاران ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شَمُّون، از عبد الله بن عبد الرحمن، از عبد الله بن قاسم، از عمرو بن ابو المقدام از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام همین حدیث را روایت کرده و افزوده است: بدانید که هر چیز اصل و جوهری دارد و جوهر فرزندان آدم، محمد صلی الله علیه و آله، ما و شیعیان ما هستند. خوشا به حال شیعیان ما چقدر به عرش الهی نزدیکند! و خدا روز قیامت چه نیکو در حق آنها احسان می کند.

به خدا سوگند! اگر بر مردم سنگین نمی آمد و یا آنها [شیعیان] دچار نخوت و تکبر نمی شدند، ملائکه پیش روی شیعیان ایستاده و به آنها سلام می دادند، به خدا سوگند! هرگاه یکی از شیعیان ما ایستاده در نماز خود قرآن بخواند، به ازای هر حرف، صد پاداش و اگر نشسته در نمازش قرآن بخواند به ازای هر حرف 50 حسنه برایش نوشته می شود و اگردر غیر موقع نماز قرآن بخواند برای هر حرف، ده پاداش برایش ثبت می شود و اگر شیعه ما ساکت باشد برایش اجر مخالفی نوشته می شود که قرآن می خواند. به خدا سوگند، آن گاه که در بستر خود خوابیده اید، اجر مجاهدان را دارید و آن گاه که نماز می خوانید، پاداش مجاهدان صف کشیده در راه خدا را دارید و به خدا سوگند! شما همان کسانی هستید که خدا درباره ایشان فرموده است: «وَنَزَعْنَا مَا فِی صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَی سُرُرٍ مُّتَقَابِلِینَ» شیعیان ما چهار چشم دارند؛ دو چشم در سر و دو چشم در قلب، البته همه مردم اینگونه اند، ولی خدا چشم آنها را کور کرده و چشم شیعیان را باز و بینا نموده است.(2)

5) عیاشی از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «إِخْوَانًا عَلَی سُرُرٍ مُّتَقَابِلِینَ» روایت کرده است که فرمود: به خدا سوگند منظور آیه جز شما هیچ

1- [1] - کافی، ج 8، ص 212، ح 259.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 212، ح 259.

کس دیگری نیست.(1)

6) عمرو بن ابی مقدام از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: به خدا سوگند، شما همان کسانی هستید که خدا درباره ایشان فرموده است: «وَنَزَعْنَا مَا فِی صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَی سُرُرٍ مُّتَقَابِلِینَ»

شیعیان ما چهار چشم دارند؛ دو چشم در سر و دو چشم در قلب. البته همه خلائق اینگونه اند؛ اما خدا چشمان شما را بینا و چشمان آنها را کور گردانده است.(2)

7) محمد بن مروان از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: برای هر یک از زنان و مردان شما شیعیان، ملائکه سلام و درود و تحیّت می آورد و شما همان کسانی هستید که خدا فرموده است: «وَنَزَعْنَا مَا فِی صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَی سُرُرٍ مُّتَقَابِلِینَ»(3)

8) و از طریق مخالفان: ابو نُعَیم حافظ از مردان خود، از ابو هُرَیره نقل کرده است که: علی علیه السلام پرسید: یا رسول الله! میان من و فاطمه کدامیک برای تو محبوب تر هستیم؟ فرمود: فاطمه سلام الله علیها در نظرم از تو محبوب تر است و تو از او عزیزتر هستی. پس فرمود: گویی اکنون می بینم که در کنار حوض من ایستاده ای و از مردم حمایت و پشتیبانی می کنی. به تعداد ستارگان آسمان در آن جا جام وجود دارد. من و تو و حسن و حسین علیهم السلام و حمزه و جعفر در بهشت «إِخْوَانًا عَلَی سُرُرٍ مُّتَقَابِلِینَ»هستیم. تو و شیعیانت همراه من هستید. پس فرمود: «وَنَزَعْنَا مَا فِی صُدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَی سُرُرٍ مُّتَقَابِلِینَ» هیچ یک از شما پشت سرِ همراهِ خود را نگاه نمی کند.

9) احمد بن حنبل در مسند خود، در حدیثی که سند آن را به زید بن ابی اوفی رسانده، آورده است: در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله نزد حضرت رفتم، پس تعریف می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله میان اصحابش دو به دو پیمان برادری بست.

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 264، ح 22.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 264، ح 23.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 264، ح 24.

علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی دیدم در حق اصحاب خود به جز من چه کردی، روح از کالبدم خارج شد و کمرم شکست، اگر این امر به خاطر نارضایتی و خشم شما از من است، بخشش و کرامت و رضایت از شماست. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به آن که مرا به حق به پیامبری مبعوث کرد، تو را برای خود نگه داشته ام، تو برای من همانند هارون برای موسی هستی، جز اینکه بعد از من پیامبری نیست و تو برادر و وارث من خواهی بود. پرسید: یا رسول الله! من چیزی را از شما به ارث می برم؟ فرمود: آن چه را که پیامبران پیش از من به ارث گذاشتند. پرسید: پیامبران قبل از شما چه چیزی به ارث گذاشتند؟ فرمود: کتاب خدا و سنت پیامبرانشان را؛ تو و دخترم فاطمه سلام الله علیها در قصرم در بهشت، همراه من خواهید بود. تو برادر و دوست و یاور من هستی، سپس تلاوت کرد: «إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ» کسانی که به خاطر خدا با یکدیگر دوستی می کنند و به همدیگر می نگرند.

10) ابن مَغازلی شافعی در (المناقب) در حدیثی که سند آن را به زید بن ارقم می رساند آورده است: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم، فرمود: آن گونه که خداوند میان ملائکه پیمان اخوّت بسته من نیز بین شما پیمان اخوت برقرار می کنم، پس به علی علیه السلام فرمود: تو برادر و رفیق و یاور من هستی، سپس آیه: «إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ» را تلاوت فرمود و گفت: برای رضای خدا با هم دوست و همدل اند و به همدیگر می نگرند.

«لاَ يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُم مِّنْهَا بِمُخْرَجِينَ(48)...لَعَمْرُکَ إِنَّهُمْ لَفِی سَکْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (72) »

«لاَ يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُم مِّنْهَا بِمُخْرَجِينَ(48) نَبِّئْ عِبَادِی أَنِّی أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (49) وَ أَنَّ عَذَابِی هُوَ الْعَذَابُ الأَلِيمَ (50) وَنَبِّئْهُمْ عَن ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ(51) إِذْ دَخَلُواْ عَلَيْهِ فَقَالُواْ سَلامًا قَالَ إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ (52) قَالُواْ لاَ تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ عَلِيمٍ (53) قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِی عَلَى أَن مَّسَّنِیَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ (54) قَالُواْ بَشَّرْنَاکَ بِالْحَقِّ فَلاَ تَكُن مِّنَ الْقَانِطِينَ (55) قَالَ وَمَن يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلاَّ الضَّآلُّونَ (56) قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ (57) قَالُواْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ (58) إِلاَّ آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ (59) إِلاَّ امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ

(60) فَلَمَّا جَاء آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ (61) قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ (62) قَالُواْ بَلْ جِئْنَاکَ بِمَا كَانُواْ فِيهِ يَمْتَرُونَ (63) وَأَتَيْنَاکَ بَالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (64) فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلاَ يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ وَامْضُواْ حَيْثُ تُؤْمَرُونَ (65) وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِکَ الأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلاء مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ (66) وَجَاء أَهْلُ الْمَدِينَهِ يَسْتَبْشِرُونَ (67) قَالَ إِنَّ هَؤُلاء ضَيْفِى فَلاَ تَفْضَحُونِ (68) وَاتَّقُوا اللّهَ وَلاَ تُخْزُونِ (69) قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَکَ عَنِ الْعَالَمِينَ (70) قَالَ هَؤُلاء بَنَاتِى إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ (71) لَعَمْرُکَ إِنَّهُمْ لَفِى سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (72) «

[نه رنجی در آن جا به آنان می رسد و نه از آن جا بیرون رانده می شوند* به بندگان من خبر ده که منم آمرزنده مهربان* و این که عذاب من عذابی است دردناک * و از مهمانان ابراهیم به آنان خبر ده * هنگامی که بر او وارد شدند و سلام گفتند: (ابراهیم) گفت: ما از شما بیمناکیم* گفتند: مترس که ما تو را به پسری دانا مژده می دهیم* گفت: آیا با این که مرا پیری فرا رسیده است بشارتم می دهید؟ به چه بشارت می دهید؟* گفتند: ما تو را به حق بشارت دادیم. پس از نومیدان مباش* گفت: چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش نومید می شود؟* (سپس) گفت: ای فرشتگان (دیگر) کارتان چیست؟ * گفتند: ما به سوی گروه مجرمان فرستاده شده ایم* مگر خانواده لوط که ما قطعاً همه آنان را نجات می دهیم * جز آنش را که مقدر کردیم او از بازماندگان (در عذاب) باشد* پس چون فرشتگان نزد خاندان لوط آمدند* (لوط) گفت: شما مردمی ناشناس هستید* گفتند: (نه) بلکه برای تو چیزی آورده ایم که در آن تردید می کردند* و حق را برای تو آورده ایم و قطعاً ما راستگویانیم* پس پاسی از شب (گذشته) خانواده ات را حرکت ده و (خودت) به دنبال آنان برو و هیچ یک از شما نباید به عقب بنگرد و هر جا به شما دستور داده می شود: بروید*و او را از این امر آگاه کردیم که ریشه آن گروه صبحگاهان بریده خواهد شد* و مردم شهر شادی کنان روی آوردند* (لوط) گفت: اینان مهمانان منند، مرا رسوا مکنید* و از خدا پروا کنید و مرا خوار نسازید* گفتند: آیا تو را (از مهمان کردن) مردم بیگانه منع نکردیم* گفت: اگر می خواهید (کاری مشروع) انجام دهید، اینان دختران منند (با آنان ازدواج کنید) *به جان تو سوگند که آنان در مستی خود سرگردان بودند]

1) علی بن ابراهیم: این آیه: «لاَ یَمَسُّهُمْ فِیهَا نَصَبٌ» یعنی رنج و سختی نمی بینند و «نَبِّئْ عِبَادِی» یعنی بندگانم را باخبر و آگاه کن «أَنِّی أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیمُ * وَ أَنَّ عَذَابِی هُوَ الْعَذَابُ الأَلِیمَ * وَنَبِّئْهُمْ عَن ضَیْفِ إِبْراَهِیمَ» که اخبار آنها را نوشتیم.(1)

2) علی بن ابراهیم: این آیه: «وَقَضَیْنَا إِلَیْهِ ذَلِکَ الأَمْرَ» یعنی آنها را از این امر آگاه کردیم «أَنَّ دَابِرَ هَؤُلاء» یعنی قوم لوط «مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِینَ» و «لَعَمْرُکَ» یعنی سوگند به جای تو ای محمد! «إِنَّهُمْ لَفِی سَکْرَتِهِمْ یَعْمَهُونَ» و این نشان دهنده فضیلت پیامبر صلی الله علیه و آله بر سایر انبیا است.(2)

3) عیاشی از محمد بن قاسم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که ساره، همسر ابراهیم علیه السلام به او گفت: تو پیر شده ای، اگر دعا کنی، خدا فرزندی به ما عطا کند، چشمان ما روشن می شود؛ تو دوست و خلیل خدا هستی و او ان شاء الله دعای تو را اجابت می کند. ابراهیم علیه السلام از خدا خواست که پسری دانا به او عطا کند، پس وحی آمد: من پسری بردبار و صبور به تو خواهم داد و اطاعت و فرمانبرداری ات از من را با او امتحان خواهم کرد. بعد از سه سال از این مژده، دوباره مژده تولد اسماعیل از سوی خدا برای ابراهیم علیه السلام آمد.(3)

4) ابو بصیر گفته است از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: خدا شما را حفظ کند! آیا پیامبر صلی الله علیه و آله از بخل به خدا پناه می برد؟ فرمود: آری، ای ابا محمد، هر روز و هر شب، و ما هم از بخل به خدا پناه می بریم.

و خداوند در کتاب خود فرموده است: «وَمَن یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(4) [و هر کس از خسّت نفس خود مصون ماند، ایشانند که رستگارانند]

و من تو را از عاقبت بخل ورزی آگاه خواهم کرد. قوم لوط اهل یک قریه بوده

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 379.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 379.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 264، ح 25.
4- [4] - حشر/ 90 و تغابن/ 16.

و نسبت به طعام دادن به دیگران بسیار بخیل و حریص بودند. خدا در مجازات آنها چنین مقرر فرمود که در شرمگاهشان بیماری لاعلاجی باشد. پرسیدم: چگونه آنها را مجازات کرد؟ فرمود: روستای قوم لوط در مسیر شام و مصر بود رهگذران و مسافران در آن روستا اتراق کرده و میهمان آنها می شدند. وقتی تعداد این مسافران و میهمانان، زیاد شد؛ به خاطر بخل و تنگ چشمی از آنها به ستوه آمدند و بخل، آنان را بر آن داشت که اگر میهمانی به خانه ایشان آمد، او را رسوا کنند بدون آن که شهوتی نسبت به او داشته باشند و تنها دلیل آنها برای این کار منصرف کردن رهگذران از آمدن به خانه ایشان بود. آوازه کارشان در روستاهای دیگر پیچید و مسافران از ماندن در آن جا حذر کردند. بخل دستاوردی برایشان داشت که دیگر نمی توانستند آن را از سر خود باز کنند، بدون این که ابتدا میلی به آن داشته باشند. تا این که از مردان سرزمین های دیگر در ازای پول و اجرت آن عمل را می خواستند، پس کدام بیماری از بخل مُسری تر و کشنده تر و بدفرجام تر و نزد خدا زشت تر است؟ ابو بصیر می گوید: پرسیدم: خدا شما را حفظ کند، آیا همه مردان قبیله لوط به این بیماری مبتلا بودند؟ فرمود: آری، به جز اهل خانه ای از مسلمانان. آیا نشنیده ای خداوند فرمود: «فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ* فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ»(1) [پس هر که از مؤمنان در آن (شهرها) بود بیرون بردیم* و(لی) در آن جا جز یک خانه از فرمانبران (خدا بیشتر) نیافتیم]

سپس امام فرمود: لوط سی سال در میان آن قوم بود و آنها را به خدا دعوت می کرد و از عاقبت کارشان و عذاب الهی بیم می داد. قوم لوط از نجاست و جنابت طهارت نمی کردند و لوط و آل او این امور را رعایت می کردند. لوط و ابراهیم با همدیگر پسر خاله بودند و همسر ابراهیم علیه السلام، ساره، خواهر لوط علیه السلام بود، و ابراهیم علیه السلام و لوط علیه السلام هر دو فرستاده و پیامبر خدا بودند تا مردم را بیم دهند.

لوط علیه السلام مردی بخشنده و کریم بود و اگر میهمانی به خانه اش می آمد، از او پذیرایی می کرد و او را از قومش برحذر می داشت. قوم لوط وقتی این گونه دیدند، گفتند: ما تورا از رویارو شدن با مردم دیگر نهی می کنیم، نباید از میهمانی که

1- [1] - ذاریات/ 36-35.

به منزلت می آید پذیرایی کنی. اگر این کار را بکنی، میهمانت را رسوا می کنیم و تو را در برابر او خوار و ذلیل می گردانیم. از همین روی بود که وقتی به خانه لوط، میهمان می آمد، حضورش را از دیگران پنهان می کرد از ترس این که مبادا قومش او را رسوا و بی آبرو کنند؛ زیرا لوط هیچ قوم و خویشی در میان آنها نداشت.

لوط و ابراهیم منتظر بودند عذاب الهی بر قوم لوط نازل شود. آن دو نفر نزد خدا منزلت و مقام والا و شریفی داشتند و هرگاه خداوند قصد می کرد قوم لوط را عذاب کند، دوستی ابراهیم و محبت لوط را ملاحظه می کرد و عذابشان را به تأخیر می انداخت.

وقتی خشم خدا بر قوم لوط بیشتر و عذاب آنها به قضا و قدر الهی حتمی شد، خداوند خواست به جبران عذاب قوم لوط، پسری خوش خلق و شکیبا دهد تا غم هلاکت قوم لوط را با وجود آن پسر تسلّی دهد، خداوند فرستادگانی را نزد ابراهیم فرستاد تا به او مژده تولد اسماعیل را بدهند. فرستادگان، شبانگاه نزد ابراهیم رفتند. ابراهیم ترسید که مبادا آنها دزد باشند. وقتی آنان دیدند او ترسیده است، «قَالُواْ سَلاَمًا قَالَ سَلاَمٌ»(1) [سلام گفتند پاسخ داد سلام].

«قَالَ إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ* قَالُواْ لاَ تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلامٍ عَلِيمٍ»

امام صادق علیه السلام فرموده است: غلام علیم همان اسماعیل پسر هاجر است.

پس ابراهیم به فرستادگان گفت: «أَبَشَّرْتُمُونِی عَلَى أَن مَّسَّنِیَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ* قَالُواْ بَشَّرْنَاکَ بِالْحَقِّ فَلاَ تَكُن مِّنَ الْقَانِطِينَ»

و گفت: «فَمَا خَطْبُكُمْ»؟ یعنی بعد از بشارت به من، کار و وظیفه شما چیست؟

«قَالُواْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ» گفتند: ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم. آنها قومی بدکار هستند تا آنها را از عذاب پروردگار جهانیان بیم دهیم. ابراهیم علیه السلام گفت: «إِنَّ فِيهَا لُوطاً قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ»(2) [لوط (نیز) در آنجاست. گفتند: ما بهتر می دانیم چه کسانی در آن جا هستند. او و کسانش را جز زنش که از باقی ماندگان (در خاکستر

1- [1] - هود/ 69.
2- [2] - عنکبوت/32.

آتش) است، حتماً نجات خواهیم داد]

«فَلَمَّا جَاء آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ* قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنكَرُونَ* قَالُواْ بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُواْ فِيهِ يَمْتَرُونَ»

یعنی از عذاب خدا ، تا قومت را از عذاب بیم دهی.

«فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ» [پس پاسی از شب گذشته خانواده ات را حرکت ده] «وَلاَ يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ إِلاَّ امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ»(1) [هیچ کس از شما نباید واپس بنگرد مگر زنت که آن چه به ایشان رسد، به او (نیز) خواهد رسید. بی گمان وعده گاه آنان صبح است. مگر صبح نزدیک نیست]

امام صادق علیه السلام فرمود: برای قوم لوط مقدّر کردند «ذَلِكَ الأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلاء مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ» در روز هشتم هنگام طلوع فجر، خداوند فرستادگانی را نزد ابراهیم فرستاد؛ آنها او را به تولد اسحاق بشارت دادند و به خاطر هلاکت قوم لوط به او تعزیت و تسلیت گفتند. هم چنان که خداوند در سوره هود می فرماید: «وَلَقَدْ جَاءتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُواْ سَلاَمًا قَالَ سَلاَمٌ فَمَا لَبِثَ أَن جَاء بِعِجْلٍ حَنِيذٍ»(2) [و به راستی فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند. سلام گفتند. پاسخ داد: سلام، و دیری نپایید که گوساله ای بریان آورد]. «فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لاَ تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُواْ لاَ تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ* وَامْرَأَتُهُ قَآئِمَةٌ»(3) [و چون دید دست هایشان به غذا دراز نمی شود، آنان را ناشناس یافت و از ایشان ترسی بر دل گرفت. گفتند: مترس ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم* و زن او ایستاده بود]

امام علیه السلام فرمود: منظور، ساره است که او را به تولد اسحاق مژده دادند.

«بِإِسْحَاقَ وَمِن وَرَاء إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ* قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَاْ عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَىْءٌ عَجِيبٌ* قَالُواْ أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللّهِ رَحْمَتُ اللّهِ وَبَرَكَاتُهُ

1- [1] - هود/ 81.
2- [2] - هود/ 69.
3- [3] - هود/ 71-70.

عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ إِنَّهُ حَمِیدٌ مَّجِیدٌ»(1) [پس وی را به اسحاق و از پی اسحاق به یعقوب مژده دادیم* (همسر ابراهیم) گفت: ای وای بر من! آیا فرزند آورم با آن که من پیرزنم و این شوهرم پیرمرد است؟* گفتند: آیا از کار خدا تعجب می کنی؟ رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان (رسالت) باد؛ بی گمان او ستوده ای بزرگوار است] و فرمود: وقتی بشارت و مژده تولد اسحاق را شنید، ترس او از بین رفت، و شروع به دعا در حق قوم لوط کرد و از خدا خواست عذاب را از آنها دور سازد. خداوند فرمود: «یَا إِبْرَاهِیمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاء أَمْرُ رَبِّکَ وَإِنَّهُمْ آتِیهِمْ عَذَابٌ غَیْرُ مَرْدُودٍ»(2) [ای ابراهیم از این (چون و چرا) روی برتاب که فرمان پروردگارت آمده و برای آنان عذابی که بی بازگشت است، خواهد آمد](3)

در تفسیر سوره ذاریات این ماجرا را با اسناد و قول ابن بابویه به طور مفصّل بیان خواهیم کرد.

5) از صَفوان جمّال روایت شده است: پشت سر امام صادق علیه السلام نماز خواندم، بعد از پایان نماز، امام سرش را پایین انداخت و سپس گفت:«اللّهُمَّ لا تُقنِطنِی مِن رَحمَتِک» [خدایا! مرا از رحمت خود ناامید نکن!] سپس با صدای بلندتر گفت: «وَمَن یَقْنَطُ مِن رَّحْمَهِ رَبِّهِ إِلاَّ الضَّآلُّونَ»(4)

«إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ(75) وَإِنَّهَا لَبِسَبِیلٍ مُّقیمٍ(76)»

[به یقین در این (کیفر) برای هوشیاران عبرت هاست* و (آثار) آن (شهر هنوز) بر سر راهی (دایر) برجاست]

1) محمد بن یعقوب از احمد بن مهران از عبد العظیم بن عبد الله حَسَنی، از ابن ابی عُمَیر، از اَسباط بیّاع زُطّی نقل کرده است که: نزد امام صادق علیه السلام بودم،

1- [1] - هود/ 73-71.
2- [2] - هود/ 76.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 214، ح 26.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 267، ح 27.

مردی از او درباره آیه «إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ وَإِنَّهَا لَبِسَبِیلٍ مُّقیمٍ» پرسید و ایشان فرمود: متوّسمان ما هستیم و راه درست، راه ماست.(1)

2) و او از محمد بن یحیی، از سَلَمَه بن خَطّاب، از یحیی بن ابراهیم، از اسباط بن سالم نقل کرده است که: نزد امام صادق علیه السلام بودم و مردی از اهالی هِیت وارد شد و پرسید: خدا به شما خیر دهد! درباره آیه «إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ وَإِنَّهَا لَبِسَبِیلٍ مُّقیمٍ» چه می فرمایید؟ فرمود: آن هوشمندان و متوسّمان ما هستیم و راه درست، راه ماست.(2)

3) و او از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حمّاد بن عیسی، از رِبعی بن عبد الله، از محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ» فرمود: منظور ائمه اطهار علیهم السلام هستند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه فرمود: از فِراسَت و زیرکی مؤمن بترسید که او با نور خداوند عزّ و جلّ می بیند.(3) محمد بن حسن صفّار در بصائر الدّرجات، از عباس بن معروف، از حمّاد بن عیسی، از ربعی، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام همین تفسیر را بیان کرده است.(4) همچنین شیخ مفید در کتاب اختصاص با همین متن و سند حدیث را روایت کرده است.(5)

4) و نیز او از احمد بن ادریس و محمد بن یحیی از حسن بن علی کوفی از عُبَیس بن هِشام، از عبد الله بن سلیمان نقل کرده است که: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند همان گونه که به سلیمان بن داود اختیار داده بود و کارها را به ایشان سپرده بود، به شما هم اختیار داده است؟ فرمود: آری، در این حال مردی از حضرت سؤالی پرسید و حضرت پاسخ او را داد. شخص دیگری همان سؤال را پرسید: به او پاسخ دیگری داد، پس شخص سومی همان سؤال را پرسید؟ و امام

1- [1] - کافی، ج 1، ص169، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 170، ح 2.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 170، ح 3.
4- [4] - بصائر الدرجات، ص 15، ح 4.
5- [5] - الاختصاص، ص 307 .

پاسخ متفاوت با دو جواب اول به او داد. سپس فرمود: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَعط بِغَيْرِ حِسَابٍ» [این بخشش ماست (آن را) ببخش یا بی شمار اعطاء کن] در قرائت علی علیه السلام چنین است.

پرسیدم: خدا به شما خیر دهد! آیا امام آنها را می شناسد که اینگونه به آنها پاسخ می دهد؟ فرمود: سبحان الله آیا نشنیده ای خداوند فرموده است: «إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ»؟ منظور، ائمه اطهار علیهم السلام است و راه درست راه آنهاست و هیچ گاه از آنها جدا نمی شود، آری. حقیقتاً، امام هرگاه کسی را ببینید او را و دین او را می شناسد و اگر از پشت دیواری صدای کسی را بشنود، او و عقیده اش را می شناسد، خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «وَمِنْ آیَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِکُمْ وَأَلْوَانِکُمْ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّلْعَالِمِینَ»(1) [و از نشانه های (قدرت) او آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبان های شما و رنگ های شماست. قطعاً در این (امر نیز) برای دانشوران نشانه هایی است].

و هرگاه سخن او را بشنود، می فهمد که او از نجات یافتگان است یا هلاک شوندگان؛ بنابراین آن گونه که دیدی به سؤال آنها جواب می دهد.(2)

صفّار این حدیث را چند جای در بصائر الدرجات به اسناد عبد الله بن سلیمان از امام صادق علیه السلام آورده است.(3)

5) محمد بن حسن صفار از سِندی بن ربیع، از حسن بن علی بن فضّال، از علی بن رِئاب از ابو بکر حَضرَمی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: میان چشمان هر مخلوقی نوشته شده که او مؤمن است یا کافر، و این امر از شما پوشیده است، اما از ائمه اطهار علیهم السلام پوشیده نیست. هر کس نزد آنها بیاید، می فهمد آیا او مؤمن است یا کافر؛ پس این آیه را تلاوت کرد «إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ» و فرمود: آنها همان متوسّمان هستند.(4)

1- [1] - روم/ 22.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 364، ح 3.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 336، ح 1.
4- [4] - بصائر الدرجات، ص 330، باب 16، ح 1.

6) احمد بن حسین، از احمد بن ابراهیم و حسن بن بَراء از علی بن حسّان، از عبد الرحمن بن کثیر نقل کرده است که: همراه امام صادق علیه السلام حج گزاردم، در مسیر بازگشت، امام بر کوهی رفت و به حاجیان نگریست و فرمود: چقدر سر و صدا و جمعیت زیاد است و چقدر حاجی کم است! داود رَقّی پرسید: ای پسر رسول خدا! آیا خدا دعای همه افراد این جمع را اجابت می کند؟ فرمود: وای بر تو!- ای ابا سلیمان!- خداوند شرک به خود را نمی بخشد و کسی که ولایت علی علیه السلام را انکار کند همانند بت پرست است. پرسیدم: فدایتان شوم! آیا شما دشمنان و دوستان خود را می شناسید؟ فرمود: ای ابا سلیمان! هر بنده ای که متولد می شود در میان دو چشمش (پیشانی اش) نوشته شده که او مؤمن است یا کافر، و هرگاه شخصی نزد ما بیاید و اظهار دوستی با ما و بیزاری از دشمنان ما بکند، می بینیم که بر پیشانی او نوشته مؤمن است یا کافر. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ» ما دوست و دشمن خود را می شناسیم.(1)

7) ابن بابویه از تمیم بن عبد الله بن تمیم قُرَشی- که خدای از او خوشنود باد- از پدرش، از احمد بن علی انصاری، از حسن بن جَهْم نقل کرده است که: روزی به مجلس مأمون رفتم، امام رضا علیه السلام در آن جا حضور داشت و فقها و اهل کلام همه فرقه ها و مذاهب جمع بودند. یکی ازآنها پرسید: یا بنَ رسولِ الله! آن که ادعای امامت می کند با چه چیزی گفته اش اثبات می شود؟ فرمود: با نصّ و دلیل. پرسید: دلیل امامت چیست؟ فرمود: علم و اجابت دعایش. پرسید: چگونه از آینده خبر می دهید؟ فرمود: این عهد و پیمانی است که پیامبر بر عهده ما گذاشته است. پرسید: چگونه از اسرار قلبی مردم با خبرید؟ فرمود: آیا نشنیده اید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: از فراست و زیرکی مؤمن بترسید که او با نور خدا می بیند. عرض کرد: شنیده ام. فرمود: هر مؤمنی به اندازه ایمان و علم و بصیرتش زیرکی و فراست دارد و با نور خدا می نگرد و خدا همه آن درک و بصیرت و فراست که میان مؤمنان گذاشته، در ما ائمه یک جا جمع کرده است و خداوند در کتاب خود می فرماید: «إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ» اولین نفر از این هوشمندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می باشد، سپس امیر المؤمنین علیه السلام

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 334، باب 17، ح 15.

و سپس حسن و حسین و ائمه علیهم السلام از نسل حسین علیه السلام تا روز قیامت.(1)

8) و نیز از ابو علی احمد بن یحیی مُکَتَّب، از احمد بن محمد وَرّاق، از بشر بن سعید بن قیلویه مُعَدِّل در رافقه،(2) از عبد الجبار بن کثیر تَمیمی یَمانی، از محمد بن حرب هلالی- امیر مدینه- نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! در ذهنم سؤالی دارم و می خواهم از شما بپرسم. فرمود: اگر بخواهی قبل از سؤال کردن تو را از آن آگاه کنم و اگر مایلی خود، بپرس. پرسیدم: ای پسر رسول خدا! چگونه قبل از پرسش می فهمید سؤال من چیست؟ فرمود: با فراست و تأمّل، آیا نشنیده ای خداوند فرمود: «إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ» و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از فراست و زیرکی مؤمن بترسید که او با نور خدا می نگرد؟!

گفتم: ای پسر رسول خدا! سؤال مرا برایم بگویید. فرمود: می خواستی از من بپرسی، هنگام شکستن بت های کعبه، چرا شانه علی علیه السلام تاب تحمل نگهداشتن پای پیامبر صلی الله علیه و آله را نداشت؟ ابن حرب هلالی بعد از حدیث مفصّل و طولانی می گوید: به خدا سوگند! این همان سؤالی بود که می خواستم از شما بپرسم. این حدیث بسیار مفصّل است.(3)

9) ابن فارسی در روضه الواعظین آورده است که: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی قائم آل محمد علیه السلام ظهور کند، همانند داود علیه السلام میان مردم حکم می کند و احتیاجی به بیّنه و دلیل و اثبات ادّعای طرفین وجود ندارد؛ خداوند به او الهام می کند و او با علم خود حکم می کند و هر گروه را از آن چه در دل می پرورانند، آگاه می کند و با فراست و زیرکی، دوست را از دشمن می شناسد؛ همانطور که خدا فرموده است: «إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ* وَإِنَّهَا لَبِسَبِیلٍ

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 147، باب 39، ح 1.
2- [2] - الرافقه نام روستایی چسبیده به رقّه است و هر دو در ساحل فرات قرار دارند. رافقه همچنین: نام یکی ازروستاهای بحرین است. «معجم البلدان، ج 3، ص 15»

3- [3] - علل الشرايع، ص 206، باب 139، ح 21.

مُّقیمٍ».(1)

10) شیخ در کتاب امالی از ابو محمد فحّام با سند خود از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: از فراست و زیرکی مؤمن بر حذر باشید؛ زیرا او با نور خدای عزّ و جلّ می نگرد و سپس تلاوت فرمود: «إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ»(2)

11) شیخ مفید در کتاب اختصاص، از سِندی بن ربیع بغدادی، از حسن بن علی بن فضّال، از علی بن غُراب، از ابو بکر بن محمد حَضرَمی، از امام جعفر صادقعلیه السلام نقل کرده است که فرمود: در پیشانی هر مخلوقی نوشته شده که مؤمن است یا کافر، شما نمی توانید آن را ببینید؛ اما بر ائمه اطهار علیه السلام پوشیده نیست، لذا هر کس که به نزد آنها برود، او را می شناسند و می دانند مؤمن است یا کافر. پس این آیه را تلاوت کرد: «إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ» ائمه اطهار علیه السلام همان هوشیاران و متوسّمان هستند.(3)

12) و او از محمد بن حسین بن ابی خطّاب و ابراهیم بن هاشم، از عمرو بن عثمان خزّاز، از ابراهیم بن ایّوب، از عمرو بن شِمْر، از جابر بن یزید از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه بود، زنی وارد شد و علیه شوهرش از امام یاری خواست. امام به سود شوهر و علیه او رأی داد؛ زن خشمگین شد و گفت: نه، به خدا عادلانه و بر اساس حق قضاوت نکردی و میان رعیّت، عدالت را رعایت ننمودی. خدا از حکمی که دادی قطعاً راضی نیست. امام علیه السلام مدتی طولانی به او نگاه کرد و فرمود: دروغ می گویی ای گستاخ! ای فحّاش! و ای سلیطه که از پشت حیض می شوی و از جایی که دیگر زنان آبستن می شوند، نمی شوی. زن گریزان و ولوله کنان برگشت و دائماً با خود می گفت: وای، وای، وای، ای پسر ابو طالب، رازی را که پنهان بود آشکار کردی. عمرو بن حُرَیث او را دید و گفت: ای کنیز خدا! کلامی را از من

1- [1] - روضة الواعظین، ص 291.
2- [2] - امالی، ج 1، ص 30.
3- [3] - اختصاص، ص 302.

پنهان داشتی و نزد علی رفتی و او آن راز را برایت فاش کرد که تو از او می گریزی ولوله به پا کرده ای؟ زن گفت: علی به درستی رازی را گفت که من آن را از پدر و مادرم و بعد از ازدواج از همسرم پنهان کرده بودم. عمرو پیش امیر المؤمنین علیه السلام رفت و هر چه زن به او گفته بود برای امام بازگو کرد و سپس عرض کرد: نمی دانستم که تو کاهن و پیشگو هستی! علی علیه السلام پاسخ داد: وای بر تو! این به خاطر آن نیست که من کاهنم، بلکه خداوند هزار سال قبل از خلق کالبدها، ارواح را آفریده و هنگامی که هر روحی را در کالبد خود فرو برده، ایمان و کفرشان و دردها و بلاهایی را که به آن مبتلا خواهند شد و گناهان و نیکی هایی که انجام خواهند داد حتی اگر اندازه گوش موشی باشد، بر پیشانی شان نوشته است. سپس این امر را در قرآن نازل کرده و فرموده است: «إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ» رسول الله صلی الله علیه و آله هوشیار و زیرک بود، پس از او من و امامان بعد از من علیهم السلام همه با فراست و زیرک هستند. وقتی در آن زن نگریستم از چهره اش خواندم که چه بیماری دارد. (1) صفّار در بصائر الدرجات همین حدیث را روایت کرده است(2).

13) حسن بن موسی خشّاب، از علی بن حسّان و احمد بن حسین، از احمد بن ابراهیم و حسن بن بَراء، از علی بن حسّان، از عبد الرحمن بن کثیر نقل کرده اند که گفت: همراه امام صادق علیه السلام حج به جا آوردم، در راه امام علیه السلام بر روی کوهی رفت و به حاجیان نگاه کرد و فرمود: چقدر سر و صدا و جمعیت، زیاد است و چقدر حاجی کم است! داود بن کثیر رَقّی پرسید: ای فرزند رسول خدا! آیا خداوند دعای همه اینها را برآورده می کند؟ فرمود: وای بر تو! ای ابا سلیمان! خداوند شرک به خود را نمی بخشد و منکر ولایت علی علیه السلام در حکم بت پرست است. پرسیدم: جانم به فدایتان! آیا شما دشمنان و دوستان خود را می شناسید؟ فرمود. ای ابا سلیمان! هر بنده ای که به دنیا بیاید بر پیشانی اش نوشته شده که مؤمن است یا کافر. هرگاه کسی نزد ما بیاید و اظهار دوستی کند و از دشمنان ما بیزاری بجوید، می بینیم که در پیشانی او نوشته شده مؤمن است. خداوند

1- [1] - اختصاص، ص 302؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 323، ح 447.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 331، باب 17، ح 2.

عزّ و جلّ می فرماید: «إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ» ما دوست و دشمن خود را می شناسیم.(1)

14) یعقوب بن یزید از محمد بن ابی عمیر، از اسباط بن سالم بیّاع زُطّی نقل کرده است: نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهالی هِیت(2) از او درباره «إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ* وَإِنَّهَا لَبِسَبِیلٍ مُّقِیمٍ»؛ پرسید و حضرت فرمود: ما همان هوشیاران و متوسّمان هستیم و راه درست، راه ماست.(3)

15) حسن بن علی بن مغیره، از عُبَیس بن هِشام، از عبد الصَّمد بن بشیر، از عبد الله بن سلیمان نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا خدا همان گونه که به سلیمان علیه السلام اختیار داده بود، به شما هم داده است؟ فرمود: آری و از جمله مصادیق آن، این است که: شخصی از او سؤالی پرسید و پاسخ شنید. دیگری همان سؤال را پرسید، پاسخ دیگری شنید و شخص سوم، همان پرسش را پرسید و پاسخی متفاوت از دو نفر اول شنید؛ سپس فرمود: «هَذَا عَطَاؤُنَا فامسک أو أعط بِغَیْرِ حِسَابٍ» این عطای ماست به هر که خواهی بی حساب ببخش و از هر که خواستی منع کن(4)، پرسیدم: خدا به شما خیر دهد! آیا امام وقتی به آنها پاسخ می دهد، آنها را می شناسد؟ فرمود: سبحان الله، آیا نشنیده ای خداوند در کتاب خود فرموده است: «إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ»؟! منظور از متوسّمین، ائمه اطهار علیهم السلام است و می فرماید: «وَإِنَّهَا لَبِسَبِیلٍ مُّقِیمٍ» راه درست، راه آنهاست و هرگز از آن عدول نمی کنند. سپس فرمود: آری، وقتی امام به شخصی بنگرد، او و راه و عقیده اش را می شناسد و اگر کلامش را از پشت دیواری بشنود، او را کاملاً می شناسد که خداوند فرموده است: «وَمِنْ آیَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ

1- [1] - اختصاص، ص 303.
2- [2] - هِیت: نام روستایی در فرات نزدیک انبار، و همچنین یکی از روستاهای حوران دمشق است. «معجم البلدان، ج 5، ص 421».
3- [3] - اختصاص، ص 303.
4- [4] - ص/ 39 در قرآن کریم آمده است: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسَابٍ»

أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّلْعَالِمِینَ»(1) [و از نشانه های (قدرت) او آفرینش آسمان ها و زمین و اختلاف زبان های شما و رنگ های شماست. قطعاً در این (امر نیز) برای دانشوران نشانه هایی است] و ائمه علیهم السلام همان عالِمان هستند. هر گاه صدای کسی و سخن او را بشنوند، می فهمند که او نجات یافته است یا هلاک شده و به خاطر آن جواب های مختلف مناسب برای سؤال آنها می دهند.(2)

16) عیاشی از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ» فرمود: منظور، ائمه اطهار علیهم السلام می باشند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: مراقب زیرکی مؤمن باشید؛ چرا که او به یاری نور خدا می نگرد؛ زیرا خداوند فرموده است: «إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ».(3)

17) اسباط بن سالم گفته است: مردی از اهالی هیت از امام صادق علیه السلام درباره آیه «إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ» پرسید. امام فرمود: ما اهل بیت و ائمه علیهم السلام، همان هوشیاران و متوسّمان هستیم و راه درست، راه ماست.(4)

18) عبد الرحمن بن سالم اشلّ در حدیثی مرفوع درباره «لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ» روایت کرده است که حضرت فرمود: منظور، امامان و اوصیای آل محمد علیهم السلام است.(5)

19) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در امام آیه و نشانه ای است برای متوسّمان و هوشیاران، و امام همان راه ثابت و دائمی است که به یاری نور خدا می بیند و از جانب خدا صحبت می کند و هرگاه اراده کند، هیچ چیز از او دور و پنهان نمی ماند.(6)

1- [1] - روم/ 22.
2- [2] - اختصاص، ص 306.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 267، ح 28.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 267، ح 29.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 268، ح 30.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 3، ص 268، ح 31.

20) جابر بن یزید جُعفی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه نشسته بود و شمشیرش را بر روی دو زانویش نهاده و عمامه اش را برپشت خود انداخته بود. زنی نزد حضرت آمد و علیه شوهرش از حضرت یاری خواست. امام علیه السلام به سود شوهر و به ضرر زن رأی داد. زن عصبانی شد و گفت: به خدا قسم! آن گونه که تو حکم کردی نیست و تو حکم عادلانه ندادی و میان رعیّت، عدالت را رعایت نکردی و خدا از این حکم تو راضی نیست. امیر مؤمنان علیه السلام مدتی در او نگریست و سپس فرمود: دروغ می گویی ای گستاخ! ای فحّاش! ای بد زبان! و ای سلیطه که از جایی حیض می بینی که معمول نیست. زن ولوله کنان گریخت و دائماً با خود می گفت: وای بر من، وای، وای؛ عمرو بن حُرَیث به او گفت: ای کنیز خدا! سؤالی دارم؟ زن گفت: در سر کوچه و بازار، مردان را با زنان چه کار؟

گفت: کلامی را از ما پوشیده و پنهان داشتی و نزد امیر المؤمنین علیعلیه السلام رفتی، آن گاه امیر المؤمنین علیه السلام با گفتن کلمه ای تو را ملامت و سرزنش کرده و تو ولوله کنان برگشتی؟ گفت: پسر ابو طالب درباره صفتی در من و رازی سخن گفت که آن را از زمان ازدواجم از شوهرم مخفی داشته بودم، نه به خدا سوگند! تا کنون از جای معمول، خون حیض ندیده ام. عمرو بن حریث نزد امیر المؤمنین علیه السلام رفت. عرض کرد: به خدا قسم، ای امیر المؤمنین! ما شما را پیشگو نمی دانستیم. امام علیه السلام فرمود: همین طور هم هست. گفت: ای امیر المؤمنین! این زن گفت شما درباره بیماری و رازش با او سخن گفته اید که او از طریق معمول خون حیض نمی بیند. امام فرمود: وای بر تو! ابن حریث، خدای تبارک و تعالی هزار سال قبل از خلق کالبدها، ارواح را آفریده، آن گاه که هر روحی را در کالبدش قرار داده بر پیشانی او نوشته که کافر است یا مؤمن و این که تا روز قیامت به چه بیماری و مصائبی مبتلا خواهد شد؛ سپس این امر را در قرآن خود به پیامبرش نازل کرده و فرموده است: «إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ» رسول الله صلی الله علیه و آله، هوشیار و متوسّم بود، سپس من و امامان و اوصیای بعد از نسل من چنین هستیم. وقتی آن زن را دیدم، اندکی در او دقت کردم و از

رازش با او سخن گفتم و دروغ نگفتم(1).

21) شرف الدین نجمی، از فضل بن شاذان- که رحمت خدا بر او باد- با سند خود، از عمار بن ابی مطروف از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: بر روی پیشانی هر کس نوشته که او مؤمن است یا کافر، جز ائمّه و اوصیا (علیهم السلام) هیچ کسی نمی تواند آن را ببیند، اما از آنها پوشیده نیست. سپس خواندند: «إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ» سپس فرمود: ما همان متوسّمان و هوشیاران هستیم. به خدا سوگند! هرگاه کسی به نزد ما بیاید با این ویژگی و توانایی او را می شناسیم(2).

22) علی بن ابراهیم: یعنی: ما همان متوسّمان و زیرکان و هوشیاران هستیم و راه بهشت، راه ماست(3).

«وَإِن کَانَ أَصْحَابُ الأَیْکَهِ لَظَالِمِینَ(78) »

[و راستی اهل اَیکَه ستمگر بودند]

1) علی بن ابراهیم: اصحاب اَیکَه، قوم شعیب هستند. (4)

«وَلَقَدْ کَذَّبَ أَصْحَابُ الحِجْرِ الْمُرْسَلِینَ(80) »

[و اهل حجر (نیز) پیامبران (ما) را تکذیب کردند]

1) علی بن ابراهیم: در روستا و شهر هود پیامبر، رودی به نام حِجْر وجود داشته که خدا نام آن را این جا آورده است(5). پیشتر در سوره هود، داستان قوم

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 268، ح32.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 1، ص 251، ح10
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 379.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 380.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 332.

صالح را بیان کردیم(1).

«فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِیلَ(85) »

[پس به خوبی صرف نظر کن]

1) ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از احمد بن محمد بن سعید همدانی، از علی بن حسین بن فَضّال، از پدرش نقل کرده است که: امام رضا علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده است: یعنی گذشت و بخشش بدون هیچ ملامت و سرزنشی.(2)

«وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ(87) »

[و به راستی به تو سبع المثانی (=سوره فاتحه) و قرآن بزرگ را عطا کردیم]

1) شیخ طوسی در کتاب تهذیب با سند خود از محمد بن علی بن محجوب، از عباس، از محمد بن ابی عمیر، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، نقل کرده است که: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا سبع المثانی و قرآن عظیم همان فاتحهٔ الکتاب است؟ فرمود: آری. پرسیدم: آیا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ جزء سبع المثانی است؟ فرمود: آری. برترین آن هفت آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» است(3).

2) ابن بابویه از محمد بن قاسم مفسّر معروف به ابو الحسن جُرجانی- که خدای از او خشنود باد- از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد ابن سیّار و آن دو از پدران خود، از حسن به علی، از پدرش علی بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن موسی الرضا، از پدرش، از پدرانش علیهم السلام، ازامیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» یکی از آیه های سوره حمد (فاتحهٔ الکتاب) است و سوره حمد، هفت آیه دارد و

1- [1] - در تفسیر آیه 16 سوره هود در احادیث 3 و 4 عنوان شد.
2- [2] - معانی الاخبار، ص 373، ح 1.
3- [3] - تهذیب، ج 2، ص 289، ح 1157.

کامل ترین آن جمله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی به من فرمود: ای محمد! «وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ» و به خاطر منّتش بر من، سوره حمد را جداگانه بیان کرد و آن سوره معادل قرآن عظیم است.(1)

3) علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از محمد بن سِنان، از سَورَه بن کُلَیب، از ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ما آن مثانی هستیم که خداوند به پیامبر ما صلی الله علیه و آله ما عطا کرد و ما صورت خدا در زمین هستیم، میان مردم زندگی می کنیم، هر کس ما را بشناسد، پیش رویش یقین است و هر کس ما را نشناسد، آتش سوزان در پیش خواهد داشت.(2)

4) عیاشی از سَورَه بن کُلَیب نقل کرده است که: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ما همان مثانی هستیم که به پیامبر صلی الله علیه و آله اعطا شده است.(3)

5) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام و یا از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی» یعنی سخن در فاتحه الکتاب به دو بخش تقسیم می شود.(4)

6) ابو بکر حَضرَمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هرگاه حاجتی داشتی، سوره مثانی و سوره دیگری را بخوان و دو رکعت نماز به جای آور و خواسته ات را از خدا بخواه. پرسیدم: خدا به شما خیر دهد! مثانی چیست؟ فرمود: «فاتحه الکتاب» است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ* الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ(5)»(6)

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 270، ح 60.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 380.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 269، ح 33.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 269، ح 34.
5- [5] - فاتحه/ 2-1.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 269، ح 35.

7) سَورَه بن کُلَیب از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ما همان مثانی هستیم که به پیامبرمان صلی الله علیه و آله عطا شد و ما صورت خدا در زمین هستیم و میان شما زندگی می کنیم. هر کس ما را بشناسد، به یقین می رسد و هر کس ما را انکار کند، آتش سوزان پیش روی اوست.(1)

8) یونس بن عبد الرحمن از کسی که آن را بیان کرده، در حدیثی مرفوع روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره آیه«وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ» پرسیدم، فرمود: ظاهر آیه به سوره حمد دلالت دارد و باطن آن فرزندانِ فرزندان است و هفتمین آنها قائم علیه السلام است.(2)

9) حسّان عامِری گفته است: از امام محمد باقر علیه السلام درباره تفسیر آیه «وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ» پرسیدم، فرمود: تنزیل آن این گونه نیست، بلکه «وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ السَّبْع مِّنَ الْمَثَانِی» ما اهل بیت هستیم، و «وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ» یعنی: فرزندانِ فرزندان.

10) قاسم بن عروه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: منظور، هفت امام و قائم (عَجَّلَ اللهُ تَعَالَی فَرَجَهُ الشَّرِیفَ) می باشد.(3)

11) سُدّی از شخصی، از امام علی علیه السلام نقل کرده است که «سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی» یعنی فاتحه الکتاب.(4)

12) سَماعه از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که ابو الحسن علی علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود: «وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ» از میان پیامبران تنها به حضرت محمد صلی الله علیه و آله اعطا شد. منظور از سَبعاً مِنَ المَثانِی همان هفت امام هستند که هستی به خاطر آنان در جریان است «وَ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 269، ح 36.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 270، ح 37.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 270، ح 39.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ح 2، ص 270، ح 40.

القُرآنَ العَظِیمَ»، یعنی محمد صلی الله علیه و آله. (1)

«لاَ تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلَی مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ وَلاَ تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَکَ لِلْمُؤْمِنِینَ(88) »

[و به آن چه ما دسته هایی از آنان (=کافران) را بدان برخوردار ساخته ایم، چشم مدوز و بر ایشان اندوه مخور و بال خویش برای مؤمنان فرو گستر]

1) علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از مفضّل بن عمر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی این آیه: «لاَ تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلَی مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ وَلاَ تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَکَ لِلْمُؤْمِنِینَ» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس به واسطه وقار و متانت خداوندی صبور نباشد و آرامش نیابد، در اثر حسرت های دنیا جانش فرسوده و تکّه تکّه می شود. هر کس چشم به مال مردم بدوزد، غم و اندوهش زیاد می شود و خشم و عصبانیّت وی تمام نمی شود. هر کس خوراک و پوشاکش را نعمت خدا بر او نداند، عملش کم و عذابش نزدیک می شود. هر کس غم دنیا را بخورد، بر خدا خشم می گیرد. هر کس از مصیبتی که بر او نازل شده، شکایت کند، از خدا شکایت می کند. هر کس از این امت که قرآن خوان باشد و به جهنم وارد شود، آیات خدا را به تمسخر گرفته است و هر کس به طمع مال برای آدم متموّل و ثروتمند اظهار خشوع و فروتنی کند، یک سوم دین خود را از دست می دهد. سپس فرمود: عجله نکن! منظورم این نیست که وقتی کسی به دیگری نیکی کرد، او نباید به او احترام بگذارد و او را بزرگ بدارد که این کار بر او واجب است، بلکه می بینی آن شخص با اظهار خشوع دروغین هم پاداش از خدا می خواهد و هم بر آن است تا آن چه در دست ثروتمند است، به حیله خارج کند.(2)

2) عیاشی، از حمّاد، از یکی از یاران خود، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در تفسیر آیه: «لاَ تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلَی مَا مَتَّعْنَا

1- [1] - تفسیر عیاشی، ح 2، ص 270، ح 41.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 383.

بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ» فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله دچار تنگدستی شد و از یک یهودی پولی به عنوان قرض خواست. یهودی گفت: محمد نه گوسفندی دارد نه شتری، برای چه به او پول قرض بدهم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من امین خدا در آسمان ها و زمین او هستم، اگر اطمینان می کرد و چیزی به من می داد به او برمی گرداندم. سپس سپری از پوست را نزد او گرو گذاشت و خداوند این آیه را نازل کرد:(1) «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْکَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنيَا»(2)

3) حسین بن سعید در کتاب (الزهد)، از نضر، از دُرُست، از اسحاق بن عمّار، از مُیَسَّر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی آیه «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْکَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنيَا» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله صاف نشسته و فرمود: هر کس به واسطه شرافت و عزت خداوندی، شریف و عزیز نشود، به خاطر حسرت های دنیوی جانش فرسوده و تکه تکه می شود؛ و هر کس به مالی که دست مردم است چشم بدوزد، غم و اندوهش زیاد می شود و هرگز خشم و غضبش کم نمی شود؛ و هر کس از نعمت های خدا بر او تنها خوردنی ها و نوشیدنی هایش را ببیند، عملش اندک و عذابش نزدیک می شود.(3)

«الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ(91) فَوَرَبِّکَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِيْنَ(92) عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ(93)»

[همانان که قرآن را جزء جزء کردند (به برخی از آن عمل کردند و بعضی را رها نمودند) * پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید* از آن چه انجام می دادند]

1) علی بن ابراهیم: در تفسیر آیه «الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ» یعنی قرآن را تقسیم و پراکنده کردند و به آن صورت که خدا نازل کرده بود، جمع آوری و تألیف نکردند و لذا خداوند می فرماید: «لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِيْنَ* عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»(4).

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 271، ح 42.
2- [2] - طه/ 131.
3- [3] - کتاب الزهد، ص 46، ح 135.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 380.

2) عیاشی، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «الَّذِینَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِینَ» یعنی قریش.(1)

3) زُراره و حُمران و محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که فرموده اند: منظور، قریش است.(2)

«فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ(94) إِنَّا کَفَیْنَاکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ(95) »

[پس آن چه را بدان مأموری، آشکار کن و از مشرکان روی برتاب* که ما (شرّ) ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد]

1) ابن بابویه، از محمد بن حسن، از سعد بن عبد الله و محمد بن حسن صفّار و هر دو از محمد بن حسین بن ابی خطّاب و محمّد بن عیسی بن عُبَید، از صفوان بن یحیی، از عبد الله بن مُسکان، از محمد بن علی حلبی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله پنج سال در مکه از ترس خود را پنهان کرده بود و رسالتش را آشکار نمی کرد. علی علیه السلام و خدیجه سلام الله علیها همراه او بودند تا این که خدا به حضرت امر کرد آن چه به آن مأمور شدی، آشکار کن و بیرون آمد و امر خدا را آشکار کرد.(3)

2) و او از پدرش و محمد بن حسن- که خدای از او خشنود باد- از سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حمیری و محمد بن یحیی عطّار و احمد بن ادریس، هر چهار تن از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن حسین بن ابی خطّاب و ابراهیم بن هاشم، هر سه نفر از حَسَن بن محبوب، از علی بن رئاب، از عبید الله بن علی حلبی، نقل کرده است: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از این که از جانب حق بر او وحی شد، سیزده سال در مکه بود، سه سال را پنهان بود و امر خود را از مردم پوشیده بود تا این که خداوند عزّ و جلّ به او فرمود

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 271، ح 43.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 271، ح 44.
3- [3] - کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، ص 323، ح 28.

امر خود را آشکار کن و ایشان چنین کردند.(1)

3) و او از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی- که خدای از او خشنود باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از ابان بن عثمان احمر در حدیثی مرفوع نقل کرده است که: «المستهزئون» مسخره کنندگان، پنج نفر بودند: ولید بن مُغیره مَخزومی، عاص بن وائل سَهمی، اسود بن عبد یَغُوث زُهری، اَسوَد بن مُطَّلِب وحارث بن طَلاطِله ثَقَفی.(2)

4) و او از احمد بن حسن قطّان، از ابو القاسم عبد الرحمن بن محمد حسینی، از ابو العباس محمد بن علی خراسانی، از ابو سعید سهل بن صالح عبّاسی، از پدرش و ابراهیم بن عبد الرحمن آملی، از موسی بن جعفر بن محمّد، از پدرش محمد بن علی، از علی بن حسین، از حسین بن علی علیهم السلام روایت کرده است: امیر المؤمنین علیه السلام در جواب سؤال دانشمند یهودی شامی فرمود: خداوند درباره مسخره کنندگان فرموده است: «إِنَّا کَفَیْنَاکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ»، خداوند هر پنج نفر آنها را کُشت و در یک روز هر یک از آنها را با روشی متفاوت با دیگران به قتل رساند. ولید بن مُغیره در راه با تیر مردی از بنی خُزاعه کشته شد، مرد به تیر خود، پر بسته بود. ترکشی از آن به ولید اصابت کرد و رگ بالای ساعد او را کاملاً قطع کرد. ولید از پای درآمد، در حالی که می گفت: خدای محمد مرا کُشت.

عاص بن وائلِ سهمی برای کاری به گردنه کَداء(3) رفت. سنگی از زیر پایش لغزید و او سقوط کرد و تکه تکه شد و هلاک شد، در حالی که می گفت: خدای محمد مرا کُشت.

اسود بن عبد یَغُوث می خواست همراه غلامش نزد پسرش زَمعه برود، اندکی در زیر گردنه کداء بر سایه درختی نشست. جبرئیل آمد و سر او را محکم به درخت کوبید. اسود به غلامش گفت: مرا از دست او نجات بده. گفت: من که کسی را جز شما نمی بینم، خودتان، سرتان را به درخت می کوبید. او هم هلاک شد، در

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، ص 323، ح 29.
2- [2] - خصال، ص 278، ح 24.

3- [3] - كَدَاء: گردنه ای در بالای مکه در نزدیکی مُحَصَّب است. «معجم البلدان، کداء، ج 4، ص 439».

حالی که می گفت: خدای محمد مرا کشت.

نویسنده این کتاب گفته است: درباره اسود گفته شده: پیامبر او را نفرین کرد که چشمانش کور شود و داغ پسرش را ببیند. در آن روز وقتی به گردنه کداء رسید، جبرئیل علیه السلام برگ سبزی به صورت او زد و او کور شد و آنقدر زنده ماند تا این که خداوند روز بدر او را به داغ فرزند مبتلا کرد، سپس هلاک شد.

حارث بن طُلاطِله وقتی که بادی گرم و سوزان می وزید، از خانه بیرون آمد و به یک مرد حبشی سیه چرده تبدیل شد. وقتی به خانه برگشت و گفت: من حارثم، خشمگین شدند و او را کشتند. او نیز هلاک شد، در حالی که می گفت: خدای محمد مرا کشت.

اسود بن مُطَّلِب: ماهی شوری خورد و مرض استسقاء گرفت و آنقدر آب خورد تا شکمش شکافت و هلاک شد، در حالی که می گفت: خدای محمد مرا کشت. همه اینها در عرض یک ساعت بود.

آنها نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، گفتند: ای محمد! تا ظهر منتظر می مانیم اگر از سخنان خود بازگشتی که هیچ و گرنه تو را می کشیم، پیامبر صلی الله علیه و آله که از سخن آنها غمگین شده بود، به خانه رفت و در را بست. در ساعت مقرّر جبرئیل علیه السلام نزد حضرت آمد و گفت: ای محمد! خدایت سلام می رساند و می فرماید: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ» یعنی رسالت خود را برای اهل مکه آشکار کن، «وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! با تهدید مسخره کنندگان چه کنم؟ گفت: «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» فرمود: ساعتی پیش نزد من بودند. گفت: شرّ آنها از تو دور شد و بدین سان پیامبر رسالتش را آشکار کرد.(1)

5) عیاشی از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: آیه «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ»، آیه «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِكَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا»(2) [و نمازت

1- [1] - خصال، ص 279؛ ح 25.

2- [2] - اسراء/ 110.

را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته اش مکن] را نَسخ کرده است. (1)

6) ابان بن عثمان احمر در حدیثی مرفوع آورده است: مستهزئون پنج نفر از قریش بودند: ولید بن مُغیره مَخزومی، عاص بن وائلِ سهمی، حارث بن حنظله، اسود بن عبد یَغوث بن وهب زُهری و اسود بن مُطَّلِب بن اسد. وقتی خداوند فرمود: «إِنَّا کَفَیْنَاکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ» پیامبر صلی الله علیه و آله فهمید خداوند آنها را خوار کرده و به بدترین شکل آنها را کشته است. (2)

7) محمد بن علی حلبی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله چند سالی در مکه رسالتش را از مردم پنهان می کرد. علی علیه السلام و خدیجه همراه او بودند. سپس خداوند به او امر کرد که مأموریت خود را آشکار کند و پیامبر چنین کرد. او به نزد قبایل عرب می رفت و سخن خویش را برای آنان عرضه می کرد. آنها با دیدن حضرت می گفتند: ای دروغگو! از این جا برو.(3)

8) طبرسی در کتاب احتجاج از موسی بن جعفر، از پدرش، از پدرانش علیهم السلام، از امام حسین علیه السلام روایت کرده است: یکی از دانشمندان یهود، تورات و انجیل و زبور و سایر کتاب های پیامبران را خواند و آیات و نشانه های آنها را شناخت، سپس به مسجد آمد و نشست. اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله از جمله علی بن ابی طالب علیه السلام و ابن عباس و ابو مَعْبَد جُهَنی در آن جا بودند. یهودی گفت: هر درجه و فضیلتی نزد هر پیامبری دیدید، آن را به پیامبر خود نسبت دادید؛ آیا در این باره کسی از شما پاسخی دارد؟ اصحاب از او می ترسیدند و حذر می کردند، علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: آری، خداوند هر فضیلت و مرتبتی که به هر پیامبری داد، همه آن فضایل را در محمد صلی الله علیه و آله جمع کرد و فضیلت پیامبر صلی الله علیه و آله را نسبت به سایر پیامبران چند برابر بیشتر گرداند. یهودی گفت: تو می خواهی پاسخ مرا بدهی؟ فرمود: آری و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 271، ح 45.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 271، ح 46.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 272، ح 47.

امروز از فضایل رسول خدا صلی الله علیه و آله آن قدر برایت بگویم که چشم مؤمنان روشن شود و شک و تردید متردّدان از بین برود. پیامبر وقتی فضیلتی از فضایل را بیان می کرد، می فرمود: «بی هیچ فخر و غروری»، و من امروز فضایل او را برایت عنوان می کنم، بدون این که سایر انبیا را کوچک بشمارم و یا از مرتبت آنها بکاهم، بلکه خدا را شکر که هر چه به آنها داد، به محمد صلی الله علیه و آله هم بخشید و افزود و چند برابر کرد.

یهودی گفت: جواب هایت را آماده کن تا از تو سؤال کنم. علی علیه السلام فرمود، آماده ام، بپرس. یهودی فضایل انبیا پیشین و معجزات آنها را می گفت،امیر المؤمنین علیه السلام هم آن چه را که خدا در برابر آن فضیلت و بلکه افزون تر از آن به پیامبر عطا کرده بود، برمی شمرد.

ازجمله این که یهودی گفت: خداوند، موسی بن عمران را نزد فرعون فرستاد و موسی آیت و معجزه بزرگ را به او نشان داد. علی علیه السلام فرمود: بله همین طور است. و خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را نزد چندین فرعون فرستاد، کسانی مانند ابو جهل بن هشام، عُتبه بن ربیعه، شَیبه، ابو البَختَری، نَضر بن حارث، اُبَیّ بن خَلَف، مُنَبّه و نَبیه پسران حَجّاج، آن پنج نفر مسخره کننده، ولید بن مُغیره مَخزومی و عاص بن وائلِ سهمی و اسوَد بن عبد یَغُوث زُهری و اسوَد بن مُطَّلِب و حارث بن طَلاطِله. پیامبر صلی الله علیه و آله به همه اینها معجزات و نشانه هایی در آفاق و درون خودشان نشان داد تا فهمیدند که حق با اوست.

یهودی گفت: خداوند انتقام موسی را از فرعون گرفت. علی علیه السلام فرمود: همینطور است، خداوند انتقام محمد صلی الله علیه و آله را هم از این فرعون ها گرفت و اما آن پنج نفری که پیامبر را مسخره می کردند، خداوند فرمود: «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» و هر پنج نفر را کشت.همه را در یک روز، و هر کدام را به شیوه ای متفاوت از دیگری؛ ولید بن مُغیره با تیر مردی از خُزاعه مرد، مرد بر آن تیر پر بسته و آن را در راه گذاشته بود. تکه ای از آن به ولید خورد و سیاهرگ ساعد وی را بُرید و در اثر خونریزی مُرد، در حالی که می گفت: خدای محمد مرا کشت.

عاص بن وائلِ سهمی برای کاری به جایی رفت، سنگی از زیر پایش لغزید و او بر زمین افتاد و تکه تکه شد و به هلاکت رسید، در حالی که می گفت: خدای

محمد مرا کشت.

اسود بن عبد یَغُوث، برای دیدن پسرش زَمعه می رفت. در زیر سایه درختی نشست و جبرئیل سر او را گرفت و بارها بر درخت کوبید. اسود به غلامش گفت: مرا از دست این نجات بده. گفت: من که جز تو کسی را نمی بینم. خودت سرت را بر درخت می کوبی. اسود به هلاکت رسید، در حالی که می گفت: خدای محمد مرا کشت.

اما اسود بن مُطَّلِب؛ پیامبر او را نفرین کرد که خدا چشمان او را کور کند و داغ فرزند به او بچشاند. در آن روز، از خانه بیرون آمد تا جایی برود، جبرئیل برگ سبزی را به صورت او زد و کور شد. و آن قدر زنده ماند تا داغ فرزندش را دید. حارث بن طُلاطِله در یک روز که باد گرم و سوزان می وزید، از خانه بیرون آمد و به یک مرد حبشی و سیه چرده تبدیل شد. وقتی به خانه برگشت و گفت: من حارثم، از او خشمگین شدند و او را کشتند، در حالی که می گفت: خدای محمد مرا کشت. روایت شده است که اسود بن مطّلب ماهی شوری خورد و مرض استسقاء و عطش شدید گرفت و آنقدر آب خورد تا شکمش شکاف برداشت و به هلاکت رسید، در حالی که می گفت: خدای محمد مرا کشت.

همه این امور در یک ساعت و همزمان اتفاق افتاد؛ زیرا آنها نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و گفتند: ای محمد! تا ظهر به تو مهلت می دهیم؛ اگر دست از این گفته ها برداشتی که هیچ، وگرنه تو را می کشیم. پیامبر صلی الله علیه و آله غمگین از گفته آنها به خانه رفت و در را بست. جبرئیل در ساعت مقرّر از سوی خدا نزد حضرت آمد و گفت: ای محمد! خدایت به تو سلام می رساند و می گوید: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» یعنی رسالت خود را برای اهل مکه آشکار کن و آنها را به اسلام و ایمان بخوان. فرمود: ای جبرئیل! با آنان که مرا مسخره می کنند و به قتل تهدید کرده اند، چه کنم؟ جبرئیل گفت: «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ».

پیامبر گفت: الآن آنها نزد من بودند! جبرئیل گفت: از شرّ آنها مصون شده ای. بدینسان بود که حضرت، رسالت خود را آشکارا اعلام کرد. بقیه متکبّران و فرعون ها هم روز بدر با شمشیر کشته شدند و خدا جمع آنها را متفرق کرد و یا

کشته شدند یا گریختند.(1)

9) علی بن ابراهیم: این آیه، سه سال بعد از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آلهدر مکه نازل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه مبعوث شد و علیعلیه السلام روز سه شنبه اسلام آورد، سپس خدیجه بِنت خُوَیلِد، همسر پیامبر، اسلام را پذیرفت. ابو طالب همراه جعفر نزد پیامبر آمد و دید حضرت نماز می خواند و علی علیه السلام کنار او ایستاده است. به جعفر گفت: کنار پسر عمویت نماز بگزار. جعفر سمت چپ ایستاد و پیامبر صلی الله علیه و آله میان علی علیه السلام و جعفر قرار گرفت. پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می خواند و علی علیه السلام و جعفر و زید بن حارثه و خدیجه به حضرت اِقتدا می کردند. بعد از سه سال خداوند فرمود: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ* إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ».

آنان که پیامبر صلی الله علیه و آله را مسخره می کردند، پنج نفر بودند: ولید بن مُغیره، عاص بن وائل، اسود بن مُطَّلِب و اسود بن عبد یَغُوث و حارث بن طُلاطِله خُزاعی. به خاطر شدت آزار و اذیتی که ولید نسبت به پیامبر روا می داشت، حضرت او را نفرین کرد و گفت: «خدایا چشمش را کور کن و داغ فرزند را به او بچشان» چشمان او کور شد و فرزندش در جنگ بدر کشته شد.

همچنین حضرت اسود بن عبد یغوث و حارث بن طلاطله خزاعی را هم نفرین کرد. ولید بن مغیره از کنار پیامبر گذشت و جبرئیل کنار حضرت بود، گفت: ای محمد! این ولید بن مغیره و یکی از کسانی است که تو را مسخره می کند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری. مردی از خُزاعه کنار مسجد نشسته و به تیرهایش پر می بست. ولید بر روی تیر پا گذاشته و قطعه ای از آن در پاشنه پایش فرو رفته بود و خونریزی داشت. جبرئیل به آن نقطه اشاره کرد. ولید به منزل رفت و بر بستر خود خوابید. دخترش پایین تر از او خوابیده بود. ناگهان خون از آن پاشنه مجروحی که جبرئیل به آن اشاره کرده بود، فوران زد تا به بستر دخترش رسید. دختر متوجه رطوبت و خیسی شد و گفت: ای کنیز، بند مشک پاره شده است. ولید گفت: این بند مشک نیست که پاره شده، بلکه خون پدرت است، پسران و

1- [1] - احتجاج، ص 210.

برادرزاده هایم را این جا جمع کن که من از دنیا خواهم رفت. دختر چنین کرد. ولید به عبد الله بن ربیعه گفت: عُماره بن ولید در حبشه و در خانه ای تنگ زندگی می کند؛ نامه ای از محمد برای نجاشی بگیر تا او را برگرداند و به پسرش هاشم که کوچک ترین پسرش بود گفت: پسرم پنج وصیت به تو می گویم آنها را انجام بده. اول آن که ابو دِرهَم دَوسی را بکش؛ زیرا او همسر من را که دختر او بود به زور از من گرفت، در حالی که اگر او و شوهرش را به حال خود رها می کرد، برای من پسری چون تو زاده بود. انتقام خون مرا از خُزاعه بگیر، هرچند متعمّداً مرا نکشتند، اما می ترسم بعد از من آن را فراموش کنید. انتقام مرا از بنی خُزَیمه بن عامر بگیر، و در ثقیف دیه هایی دارم، آنها را بگیر و دویست دینار به اسقف نَجران مقروض هستم، آن را بپرداز. آن گاه جان داد. اسود بن مُطَّلِب از کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت و جبرئیل به چشمان او اشاره ای کرد. او کور شد و به هلاکت رسید. همچنین جبرئیل اشاره ای به شکم اسود بن عبد یغوث کرد و وی مرض استقساء و عطش شدید گرفت تا این که شکمش پاره شد. به پاهای عاص بن وائل اشاره ای کرد و چوبی در گودی کف پایش فرو رفت و از روی پا بیرون آمد و هلاک شد. به صورت حارث بن طُلاطِله اشاره ای کرد، حارث به کوه های تهامه رفت، باد گرم و سوزان بر او وزیدن گرفت و وی دچار عطش فراوان شد تا این که شکمش پاره شد و مرد، و این معنی آیه «إِنَّا کَفَیْنَاکَ الْمُسْتَهْزِئِینَ» می باشد.

سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد و بر روی سنگی ایستاد و فرمود: ای قریشیان! ای عرب! از شما می خواهم که شهادت دهید معبودی جز الله وجود ندارد و من فرستاده و پیامبر اویم، بت ها و هر چه را شریک خدا می دانید، رها کنید و خواسته و فرمان مرا بپذیرید تا بر همه عرب مسلط شوید و عجم تابع و مطیع شما شود و شما در بهشت هم پادشاهی کنید. قریشیان خندیدند و او را مسخره کردند و گفتند: محمد بن عبد الله، دیوانه و مجنون شده است، اما به خاطر موقعیت و جایگاه ابو طالب، جرأت و جسارت بیشتری نکردند،

قریشیان نزد ابو طالب رفتند و گفتند: ای ابو طالب! برادرزاده تو، عقیده و باورهای ما را احمقانه می داند و به بت ها و معبودان ما دشنام و نفرین می گوید و جوانان ما را فاسد می کند و اجتماع ما را پراکنده و متفرق می سازد. اگر فقر او را به این کار واداشته، مالی برای او جمع می کنیم تا ثروتمندترین شخص قریش بشود و

ص:649

هر زنی را که بخواهد به عقد او درمی آوریم. ابو طالب از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: ای پسر برادرم! این حرف ها که می گویی چیست؟ فرمود: این دین خداست که خدا آن را برای پیامبران و فرستادگان خود پسندیده، خداوند مرا به پیامبری به سوی مردم فرستاده است. ابو طالب گفت: قوم تو، قریش پیش من آمده بودند و از من خواستند تا به تو بگویم آنها را رها کن و به حال خود بگذار، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمو جان نمی توانم با خواسته خدا مخالفت کنم. ابو طالب دیگر چیزی نگفت. قریشیان دوباره نزد ابو طالب جمع شدند و گفتند: تو بزرگ ما هستی؛ محمد را به ما واگذار تا او را بکشیم و در ازای آن، تو پادشاه و سلطان ما باش، ابو طالب قصیده ای طولانی در جواب آنها سرود که برخی از ابیات آن چنین است:

چون دیدم که هیچ دوستی و محبتی برای قریش باقی نمانده و همه پیوندها و دستاویزها را گسسته اند.

دروغ می گویید، به خدای کعبه سوگند! محمد خوار و مقهور نمی شود، هنوز ما پیشاپیش او با شمشیرها و نیزه ها نجنگیده ایم.

تنها در صورتی دست از او برمی داریم که در اطراف او به خاک افتاده و کشته شده و زنان و فرزندان را فراموش کرده باشیم.

وقتی همه قریش در قتل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اجماع کردند و پیمان نامه ای لازم الاجرا نوشتند، ابو طالب، بنی هاشم را جمع کرد و آنها را به کعبه و رکن و مقام و مشعر سوگند داد که اگر خاری به پای محمد صلی الله علیه و آله خلید، همه شما به حمایت از او بیایید. پس پیامبر صلی الله علیه و آله را به شِعب بُرد و چهار سال شب و روز، شمشیر به دست بالای سر حضرت مواظب او بود. وقتی از شعب بیرون آمدند، ابو طالب وفات یافت. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دائماً می گفت: ای عموجان فدایتان شوم! نزد ابو طالب آمد و گفت: «ای عموجان کودکی را تربیت کردی و یتیمی را کفالت نمودی؛ خداوند به جای من پاداش نیک و خیر به تو عطا کند، کلمه ای را بگو تا به واسطه آن نزد خداوند برایت شفاعت کنم» روایت شده است که ابو طالب تا پیامبر صلی الله علیه و آله را راضی نکرد از دنیا نرفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر در مقام محمود بیایستم، برای پدر و مادر و عمو و برادری که در جاهلیت با هم پیمان اخوت بسته

ص:650

بودیم، شفاعت خواهم کرد.

10) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عُمَیر، از سیف ابن عَمِیره و عبد الله بن سنان و ابو حمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پیامبر در حِجَّهُالوَداع در منطقه ابطَح اتراق کرد. بالشی گذاشتند حضرت بر روی آن نشست، دستانش را به سوی آسمان گرفت و به شدت گریست. سپس گفت: خدایا! تو به من وعده دادی که پدر و مادر و عمویم را در آتش عذاب نمی کنی. سپس به حضرت وحی شد؛ من بر خودم سوگند خوردم که تنها کسی وارد بهشت من شود که بگوید: «لا إلهَ إلاّ الله، وأنّک عَبدِی و رسولی» [هیچ معبودی جز الله نیست و تو بنده و فرستاده من هستی]، اما به شِعب برو و آنها را صدا کن. اگر به صدای تو جواب دادند، رحمت من بر آنها واجب می شود. پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و به شِعب رفت و آنان را صدا کرد و فرمود: ای پدر و مادر و عمویم! هر سه از قبر بیرون آمدند و خاک را از سر خود تکاندند. پیامبر پرسید: آیا این کرامتی که خدا به من عطا کرده و مرا شرافت داده، می بینید؟ گفتند: شهادت می دهیم که معبودی جز الله نیست و تو بی تردید رسول و فرستاده خدا هستی و هر چه از جانب خدا آورده ای، همه حق و حقیقت است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به قبرها و آرامگاه های خود برگردید. پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه برگشت و علی علیه السلام از یمن بازگشت. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: مژده ای برایت دارم ای علی! علی علیه السلام عرض کرد: پدر و مادرم فدایتان! همیشه خوش خبر باشید، فرمود: ببین خداوند در این سفر حج چه به ما عطا کرد! و او را از ما وقع آگاه کرد. علی علیه السلام گفت: الحمدُ لله. پیامبر، پدر و مادر و عمویش را در قربانی حج شریک کرد.(1)

«وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّکَ یَضِیقُ صَدْرُکَ بِمَا یَقُولُونَ(97) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَکُن مِّنَ السَّاجِدِینَ(98) »

[و قطعاً می دانیم که سینه تو از آن چه می گویند، تنگ می شود* پس با ستایش

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 382.

پروردگارت تسبیح گوی و از سجده کنندگان باش]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن محمد قاسانی، همه از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث نقل کرده اند: امام صادق علیه السلام فرمود: ای حفص هر کس صبر کند، زمانی کوتاه را صبر کرده است و هر کس بی تابی کند، زمانی کوتاه را بی تابی کرده است.

سپس فرمود: در همه امور و کارهایت صبر پیشه کن. خدای عزّ و جلّ محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد و به او امر نمود تا صبر پیشه کند و با مردم مدارا نماید و فرمود: «وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا* وَذَرْنِى وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِى النَّعْمَةِ»(1) [و بر آن چه می گویند شکیبا باش و از آنان با دوری گزیدنی خوش فاصله بگیر* و مرا با تکذیب کنندگان توانگر واگذار] و فرموده است: «ادْفَعْ بِالَّتِى هِىَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِى بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِىٌّ حَمِيمٌ* وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»(2) [دفع کن آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است گویی، دوستی یکدل می گردد* و این (خصلت) را جز کسانی که شکیبا بوده اند نمی یابند و آن را جز صاحب بهره ای بزرگ نخواهد یافت]

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنقدر در برابر مشرکان صبر کرد که او را با استخوان زدند و راندند. در این هنگام کاسه صبر حضرت لبریز شد و به ستوه آمد و خداوند به او فرمود: «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ* فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ»(3)

2) علی بن ابراهیم: سپس خدای متعال فرمود: : «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ» یعنی به خاطر این که تو را تکذیب می کنند و خدا را یاد می کنند «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ»(4)

1- [1] - مزمل/ 11-10.
2- [2] - فصلت/ 35-34.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 71، ح 3.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 383.

«وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ(99) »

[و پروردگارت را پرستش کن تا این که مرگ تو فرا رسد]

1) در کتاب مصباح الشریعه آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: عاملان همه هلاک شدند به جز آنان که عملشان عبادت و بندگی بود، عابدان همه هلاک شدند، به جز آنان که عبادتشان از سر علم و آگاهی بود. عالمان همه هلاک شدند، به جز آنان که در علم، صادق و راستگو بودند. صادقان همه هلاک شدند، به جز آنان که اخلاص داشتند. مخلصان همه هلاک شدند، به جز آنان که پرهیزکار بودند و تقوا داشتند. با تقوایان همه هلاک شدند، به جز آنها که یقین داشتند؛ آنان که به یقین رسیده اند بر خُلْق و سرشتی عظیم و بزرگ دست یافته اند، خدای تبارک و تعالی فرموده است: «وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ».(1)

1- [1] - مصباح الشریعه، ص 37.

ص:654

سوره نحل

اشاره

سوره نحل مکی است، به جز سه آیه آخر آن که مدنی است. این سوره128 آیه دارد و بعد از سوره کهف

نازل شده است

ص:655

ص:656

فضیلت و ثواب قرائت سوره نحل

1) ابن بابویه با سند خود از عاصم بن حُمَید حنّاط، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هر کس در هر ماه، سوره نحل را بخواند، از ضرر و زیان مصون می ماند. همچنین هفتاد نوع از بلایا و مصائب از او دور می شود، که ساده ترین آنها جنون، جذام، بَرَص است و مسکن و مأوایش در بهشت عَدن خواهد بود که در وسط بهشت ها قرار دارد.(1)

2) عیاشی از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هر کس در هر ماه، سوره نحل را بخواند، خداوند زیان و ضرر و هفتاد نوع مصیبت و بلا را از او دور می کند که ساده ترین آنها، جنون و جذام و برص است و مسکن او در بهشت عدن خواهد بود و امام صادق علیه السلام فرموده است: بهشت عدن، مرکز همه بهشت ها است. (2)

3) در کتاب خواصّ القرآن از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند، خداوند نعمت هایی را که به او عطا کرده، محاسبه نمی کند و اگر در روز یا شبی که سوره را خوانده است از دنیا برود، پاداش کسی را دارد که به نیکی وصیت کرده و سپس از دنیا رفته است. اگر آن را نوشته و در باغی دفن کنند، همه درخت ها می سوزد و اگر در خانه ای گذاشته شود، پیش از پایان سال همه اهل خانه هلاک می شوند.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 136.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 275، ح 1.

4) و امام صادق علیه السلام فرموده است: اگر این سوره را نوشته و در دیوار باغی بگذارند، همه درختانی که ثمر داده اند، میوه های خود را می ریزند و اگر در منزلی گذاشته شود تمام افراد آن تا پایان سال هلاک می شوند. پس باید که از خدا پروا نمود و این کار را جز در حق ظالم روا نداشت.(1)

1- [1] - مجمع البیان، ج 6، ص 135.

تفسیر سوره نحل

اشاره

بسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«أَتَی أَمْرُ اللّهِ فَلاَ تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ(1)...أَنْ أَنذِرُواْ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنَاْ فَاتَّقُونِ(2)»

«أَتَی أَمْرُ اللّهِ فَلاَ تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ(1) یُنَزِّلُ الْمَلآئِکَهَ بِالْرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَی مَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنذِرُواْ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنَاْ فَاتَّقُونِ(2)»

1) محمد بن ابراهیم نعمانی، از علی بن احمد، از عبید الله بن موسی علوی، از علی بن حسین، از علی بن حسّان، از عبد الرحمن بن کثیر، از امام صادقعلیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «أَتَی أَمْرُ اللّهِ فَلاَ تَسْتَعْجِلُوهُ» فرموده است: منظور، امر ماست؛ خداوند حکم کرده است که درباره آن نباید عجله شود تا آن را با سه لشکر یاری رساند: با ملائکه، مؤمنان و ترس و رعب، خروج قائم ما همانند ظهور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. همان گونه که خداوند فرموده است: «کَمَا أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِن بَیْتِکَ بِالْحَقِّ»(1) [همان گونه که پروردگارت تو را از خانه ات به حق بیرون آورد].(2) شیخ مفید در کتاب (الغیبه) همین روایت را با سند خود از عبد الرحمن بن کثیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

2) ابو جعفر محمد بن جریر طبری در مسند فاطمه سلام الله علیها، از ابو مفضّل محمد بن عبد الله، از محمد بن همّام، از جعفر بن محمد بن مالک، از علی بن

1- [1] - انفال/ 5.
2- [2] - الغیبه، ص 162.

یونس خَزّاز، از اسماعیل بن عمر، از ابان، از پدرش، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی خداوند ظهور قائم علیه السلام را اراده کند، جبرئیل علیه السلام را به صورت پرنده ای سفید رنگ می فرستد که یک پایش را بر کعبه و دیگری را در بیت المقدس قرار می دهد و سپس با بلندترین صوت ندا می دهد: «أَتَی أَمْرُ اللّهِ فَلاَ تَسْتَعْجِلُوهُ» سپس قائم علیه السلام کنار مقام ابراهیم دو رکعت نماز به جا می آورد و آن گاه به راه می افتد. سیصد و سیزده نفر از اصحاب حضرت، اطراف او را گرفته اند، در میان آنها کسانی اند که شبانه بستر خود را ترک کرده و به سوی او روان می شوند. حضرت قائم علیه السلام خروج می کند، در حالی که در دست خویش، سنگی دارد که آن را بر زمین می افکند و همه جا را سرسبز می کند. (1)

3) ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید- که خدای از او خشنود باد- از محمد بن حسن صفّار، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از ابان بن عثمان، از ابان بن تَغلِب، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: اولین کسی که با قائم علیه السلام بیعت می کند، جبرئیل علیه السلام است که به صورت پرنده ای سفید نزد حضرت آمده با او بیعت می کند، سپس یک پایش را بر بیت الله الحرام و دیگری را بر بیت المقدس می گذارد؛ سپس با صدای بلندی که همگان آن را می شنوند ندا می دهد: «أَتَی أَمْرُ اللّهِ فَلاَ تَسْتَعْجِلُوهُ»(2)

4) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن اسباط، از حسین بن ابی العلاء، از سعد اسکاف نقل کرده است که گفت: شخصی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و از او درباره روح پرسید؟ که آیا روح همان جبرئیل نیست؟ حضرت علیه السلام فرمود: «جبرئیل از ملائکه است، روح غیر از جبرئیل است» و این جمله را برای او تکرار کرد. آن مرد عرض کرد: کلام بزرگی می گویید، هیچ کس نمی گوید روح، مخلوقی غیر از جبرئیل است. امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: «تو گمراهی، و از گمراهان روایت می کنی؛ خداوند به پیامبرش فرمود: «أَتَی أَمْرُ اللّهِ فَلاَ تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَی عَمَّا

1- [1] - دلائل الامامه،ص 249.
2- [2] - کمال الدین، تمام النعمه، ج 2، ص 608، باب 58، ح 18.

يُشْرِكُونَ* يُنَزِّلُ الْمَلآئِكَةَ بِالْرُّوحِ» پس روح، مخلوقی غیر از ملائکه است. (1)

5) سعد بن عبد الله از محمد بن عیسی بن عبید و محمد بن حسین و موسی بن عمر بن یزید صَیقَل از علی بن اسباط، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که درباره آیه «يُنَزِّلُ الْمَلآئِكَةَ بِالْرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» فرمود: جبرئیل، کسی است که بر پیامبران نازل می شود، روح همیشه همراه پیامبران و اوصیا است، از آنها جدا نمی شود، و از جانب خدا به آنها تعلیم داده و آنها را هدایت می کند. و با دو جمله لا اله الاّ هو محمد رسول الله، خدا پرستش می شود و بنده، مطیع و منقاد او می شود، چه جن، چه انس و چه مَلَک؛ و هر مَلَک، انس و جنّی تنها با شهادت به یگانگی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله خدا را می پرستد و عبادت می کند و خدا همه مخلوقات را تنها برای عبادت خویش خلق کرده است.(2)

6) عیاشی از هشام بن سالم، از یکی از یاران ما روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه «أَتَى أَمْرُ اللّهِ فَلاَ تَسْتَعْجِلُوهُ» پرسیدم: فرمود: هرگاه خداوند از وقوع امری تا وقت معین به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر می داد، می فرمود: «أَتَى أَمْرُ اللّهِ فَلاَ تَسْتَعْجِلُوهُ» تا این که آن وقت مقرر فرا می رسید؛ و فرموده است: هرگاه خداوند خبر می داد که امری به وقوع می پیوندد چنان بود که گویی واقع شده است.(3)

7) ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: اولین کسی که با قائم علیه السلام بیعت می کند، جبرئیل علیه السلام است که به صورت پرنده ای سفید بر حضرت نازل شده و با او بیعت می کند، پس یک پایش را بر بیت الله الحرام و دیگری را بر بیت المقدس می گذارد و با صدای بلندی که همگان می شنوند، ندا می دهد: «أَتَى أَمْرُ اللّهِ فَلاَ تَسْتَعْجِلُوهُ»(4)

1- [1] - کافی، ج 1، ص 215، ح 6.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 3.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 275، ح 2.
4- [4] - تفسیرعیاشی، ج 2، ص 275، ح 3.

و در روایتی دیگر از ابان، از امام محمد باقر علیه السلام همین حدیث روایت شده است.(1)

8) علی بن ابراهیم: وقتی قریش از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند عذاب خدا بر آنها نازل شود، خداوند این آیه را نازل فرمود: «أَتَى أَمْرُ اللّهِ فَلاَ تَسْتَعْجِلُوهُ» و «يُنَزِّلُ الْمَلآئِكَةَ بِالْرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ» یعنی با نیرویی که خدا در آنها قرار داده است.(2)

9) و نیز: در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام درباره آیه «عَلَى مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنذِرُواْ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنَاْ فَاتَّقُونِ» آمده است: یعنی با کتاب و پیامبری.(3)

«خَلَقَ الإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ(4)...وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ(6) »

«خَلَقَ الإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ(4) وَالأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ(5) وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ(6) »

[انسان را از نطفه ای آفریده است. آن گاه ستیزه جویی آشکار است* و چارپایان را برای شما آفرید. در آنها برای شما (وسیله) گرمی و سودهایی است و از آنها می خورید* و در آنها برای شما زیبایی است؛ آن گاه که (آنها را) از چراگاه برمی گردانید و هنگامی که (آنها را) به چراگاه می برید]

1) علی بن ابراهیم: «خَلَقَ الإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ» یعنی او را از یک قطره آب پَست آفرید. پس انسان دشمنی متکلّم و بلیغ شد.(4)

2) سپس از قول ابو جارود درباره آیه «وَالأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ» و گفته است: دفء یعنی کرک و پشم شتر و یا هر آن چه با آن گرم می شوند مثل خانه، لباس. (5)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 276، ح 4.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 384.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 384
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 384
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 384

3) علی بن ابراهیم: «دفء» یعنی هر چه که خود را با آن گرم می کنند مثل پشم و موی چهارپایان.(1)

4) و نیز: «وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ» یعنی آن گاه که از چراگاه برمی گردند، «وَحِينَ تَسْرَحُونَ» یعنی آن گاه که به چراگاه می روند.(2)

«وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُواْ بَالِغِيهِ إِلاَّ بِشِقِّ الأَنفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ(7) »

[و بارهای شما را به شهری می برند که جز با مشقت بدن ها بدان نمی توانستید برسید. قطعاً پروردگار شما رئوف و مهربان است]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن عبد الجبّار، از صفوان بن یحیی، از عبد الله بن یحیی کاهلی، از امام صادق علیه السلام در توصیف حج نقل کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حج، یکی از دو جهاد است، حج، جهاد ضعیفان است و ما ضعفاییم، به جز نماز، هیچ چیز برتر و بالاتر از حج نیست، در این حج نماز هم وجوددارد، اما در نماز، پیش از این حج وجود نداشت، و مبادا وقتی توانایی به جا آوردن حج را داری درباره آن کوتاهی کنی، مگر نمی بینی که در راه حج، موی سرت ژولیده و آشفته و پوستت چرکین و کثیف می شود و از نگاه به زنان منع می شوی، ما که اینجا، و به کعبه نزدیک هستیم و آب جاری در دسترس داریم، با سختی و مشقت به حج می رویم؛ وضع شما که دور هستید چگونه خواهد بود؟

هیچ پادشاه و رعیتی به حج نمی رسد، مگر این که سختی و مشقت بسیاری تحمل کند، مثل تغییر غذا و خوراک و تحمل باد و سوزش آفتابی که توان گریز از آن و دفع آن را ندارد و این معنی کلام خداوند است که می فرماید: «وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُواْ بَالِغِيهِ إِلاَّ بِشِقِّ الأَنفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ».(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 384
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 384
3- [3] - کافی، ج 4، ص 253، ح 7.

2) عیاشی از کاهلی نقل کرده است: شنیدم امام صادق علیه السلام در توصیف حج می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حج، یکی از دو جهاد است، حج، جهاد ضعیفان است و ما ضعیفانیم، به جز نماز هیچ چیز برتر و بالاتر از حج نیست. این جا درحج نماز هم وجود دارد، اما در نماز پیش از این حج وجود نداشت. مبادا وقتی توانایی به جا آوردن حج را داری، درباره آن کوتاهی کنی، مگر نمی بینی که در راه حج، موی سرت ژولیده و آشفته و پوستت چرکین و کثیف می شود و از نگاه به زنان منع می شوی، ما که این جا و به کعبه نزدیک هستیم و آب جاری در دسترس داریم، با سختی و مشقت به حج می رسیم؛ وضع شما که دور هستید چگونه خواهد بود؟

هیچ پادشاه و رعیتی به حج نمی رسد مگر این که سختی و مشقت بسیاری تحمل کند، مثل تغییر غذا و خوراک و تحمل باد و آفتابی که نمی تواند آن را از خود دور کند یا از آن بگریزد و این معنی کلام خداوند است که می فرماید:

«وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُواْ بَالِغِيهِ إِلاَّ بِشِقِّ الأَنفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ»(1)

3) علی بن ابراهیم در توضیح معنای این آیه گفته است: یعنی به مکه و مدینه و همه شهرها(2).

«وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ(8)...وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ(15)»

«وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ(8) وَعَلَى اللّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَآئِرٌ وَلَوْ شَاء لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (9) هُوَ الَّذِى أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَّكُم مِّنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ(10) يُنبِتُ لَكُم بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالأَعْنَابَ وَمِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِى ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (11) وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِى ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (12) وَمَا ذَرَأَ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 276، ح 5.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 384.

لَكُمْ فِى الأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِى ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (13) وَهُوَ الَّذِى سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُواْ مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُواْ مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُواْ مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (14) وَأَلْقَى فِى الأَرْضِ رَوَاسِىَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلاً لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ(15) »

[و اسبان و استران و خران را (آفرید) تا بر آنها سوار شوید و (برای شما) تجملی (باشد) و آنچه را نمی دانید می آفریند *و نمودن راه راست بر عهده خداست و برخی از آن (راه ها) کژ است و اگر (خدا) می خواست مسلّماً همه شما را هدایت می کرد* اوست کسی که از آسمان، آبی فرود آورد که (آب) آشامیدنی شما از آن است و روییدنی(هایی) که (رمه های خود را) در آن می چرانید (نیز) از آن است* به وسیله آن کشت و زیتون و درختان خرما و انگور و از هر گونه محصولات (دیگر) برای شما می رویاند. قطعاً در اینها برای مردمی که اندیشه می کنند، نشانه ای است* و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید و ستارگان به فرمان او مسخّر شده اند. مسلّماً در این (امور) برای مردمی که تعقّل می کنند، نشانه هاست * و (همچنین) آن چه را در زمین به رنگ های گوناگون برای شما پدید آورد (مسخّر شما ساخت). بی تردید در این (امور) برای مردمی که پند می گیرند، نشانه ای است * و اوست کسی که دریا را مسخّر گردانید تا از آن گوشت تازه بخورید و پیرایه ای که آن را می پوشید، از آن بیرون آورید و کشتی ها را در آن شکافنده (آب) می بینی و تا از فضل او بجویید و باشد که شما شکر گزارید * و در زمین کوه هایی استوار افکند تا شما را نجنباند و رودها و راه ها (قرار داد) تا شما راه خود را پیدا کنید]

1) عیاشی از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام نقل کرده است: از امام درباره ادرار اسب و قاطر و الاغ پرسیدم و امام علیه السلام آن را ناپسند و مکروه دانست. پرسیدم: آیا گوشت این حیوان ها حلال نیست؟ فرمود: آیا خداوند برای شما مشخص نکرده است:«وَالأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ

وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ»؟(1) [و چارپایان را برای شما آفرید در آنها برای شما (وسیله) گرمی و سودهایی است و از آنها می خورید] و درباره اسب و قاطر و الاغ فرموده است: «لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً» لذا خداوند حیواناتی را که در قرآن نام برده است برای خوردن، و اسب و قاطر و الاغ را برای سوار شدن تعیین کرده است. خوردن گوشت این سه حیوان حرام نیست، ولی مردم از آن صرف نظر کرده اند.(2)

2) شیخ در تهذیب، با سند خود از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از قاسم بن عروه، از ابن بُکَیر، از زراره نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام درباره حکم ادرار چهارپایان اگر با لباس برخورد کند پرسیدم، امام آن را مکروه دانست، پرسیدم: آیا گوشت آنها حلال نیست؟ فرمود: بلی، حلال است، اما از جمله حیواناتی نیستند که خداوند برای خوردن تعیین کرده است.(3)

3) علی بن ابراهیم: «لتركبوها و تأكلوها» همان طور که در سوره انعام فرموده است: «وَيَخْلُقُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ» عجائبی که خداوند در دریا و خشکی آفریده است «وَعَلَى اللّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَآئِرٌ» یعنی راه و طریق «هُوَ الَّذِى أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَّكُم مِّنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ» یعنی کشت و زرع می کنید. «يُنبِتُ لَكُم بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالأَعْنَابَ وَمِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ» یعنی باران. «إِنَّ فِى ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» سپس گفته است: «وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِى الأَرْضِ» یعنی خلق کرد و از زمین خارج کرد، «مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِى ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ».

«وَهُوَ الَّذِى سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُواْ مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُواْ مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا» یعنی از دریا انواع جواهر را بیرون می آورد. «وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ» یعنی کشتی ها، «وَأَلْقَى فِى الأَرْضِ رَوَاسِىَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ» یعنی کوه ها. «وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا» یعنی راه ها، «لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» یعنی تا هدایت شوید.(4)

1- [1] - نحل/ 5.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 276، ح 6.
3- [3] - تهذیب، ج 1، ص 264، ح 772.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 384.

«وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ(16)»

[و نشانه هایی (دیگر نیز قرار داد) و آنان به وسیله ستاره (قطبی) راه یابی می کنند]

1) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از ابو داود مُستَرِق، از داود جصّاص نقل کرده است که امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» فرمود: منظور از نجم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقصود از علامات، ائمه معصومین علیهم السلام هستند.(1)

2) و نیز از او، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از اسباط بن سالم نقل کرده است که هیثم از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» پرسید و من در آن جا حضور داشتم. حضرت فرمود: ما ائمه، همان علامات، و رسول خدا صلی الله علیه و آله نجم است. پس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله نجم، و ائمه معصومین علیهم السلام علامات هستند.(2)

3) و او از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء نقل کرده است: از امام رضا علیه السلام درباره آیه «وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» پرسیدم فرمود: ما همان علامت و رسول خدا صلی الله علیه و آله نجم است.(3)

4) علی بن ابراهیم، از پدرش، از نضر بن سُوَید، از قاسم بن سلیمان، از معلّی بن خُنَیْس، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: نجم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علامات، ائمه علیهم السلام می باشد.(4)

5) و او از پدرش، از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» علامات، اوصیا و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله، و نجم رسول خدا صلی الله علیه و آله است.(5)

6) شیخ در کتاب امالی از محمد بن محمد، از ابو القاسم جعفر بن محمد بن

1- [1] - کافی، ج 1، ص 160، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 161، ح 2.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 161، ح 3.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 385.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 321.

قولویه- که رحمت خدا بر او باد- از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از منصور بن بُزُرج، از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که درباره آیه «وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» فرمود: نجم، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و علامات، امامان بعد از او هستند.(1)

7) عیاشی از مفضّل بن صالح، از یکی از یاران خود از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام نقل کرده است که درباره آیه «وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» فرمود: منظور، امیر المؤمنین علیه السلام است.(2)

8) معلّی بن خنیس از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نجم، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و علامات، امامان علیهم السلام و جانشینان او هستند که مردم با آنها هدایت می شوند.(3)

9) ابو مَخْلَد خیّاط نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» پرسیدم، فرمود: نجم محمد صلی الله علیه و آله و علامات، اوصیا و جانشینان اویند.(4)

10) محمد بن فضیل از امام رضا علیه السلام درباره آیه فرموده است: ما همان علامات هستیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله نجم است.(5)

11) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در آیه: «وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» منظور [از علامات] ائمه علیه السلام هستند.(6)

12) اسماعیل بن ابی زیاد از جعفر بن محمد، از پدرش، از پدرانش از امام علی بن ابی طالب (علیهم السلام) نقل کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» منظور [از نجم] ستاره جَدی (شمال) است که هیچ

1- [1] - امالی، ج 1، ص 164.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 276، ح 7.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص277، ح 8.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص277، ح 9.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 277، ح 10.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 277، ح 11.

وقت ناپدیده نمی شود و قبله را با آن می شناسند و در خشکی و دریا با آن راه و جهت خود را پیدا می کنند.(1)

13) اسماعیل بن ابی زیاد از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» فرمود: ظاهر و باطنی دارد مقصود، جَدی است، ستاره ای که قبله را با آن می شناسند و مردم در دریا و خشکی، راه و جهت خود را از طریق آن پیدا می کنند؛ زیرا هیچ وقت ناپدید نمی شود.(2)

14) طبرسی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ما امامان، علامات هستیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله نجم است و فرمود: خداوند ستارگان را مایه امنیت و پناه اهل آسمان، و اهل بیت علیهم السلام را مایه امنیت و حفاظت و پناه اهل زمین قرار داده است.(3)

«وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَةَ اللّهِ لاَ تُحْصُوهَا إِنَّ اللّهَ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ(18) »

[و اگر نعمت(های) خدا را شماره کنید، آن را نمی توانید بشمارید؛ قطعاً خدا آمرزنده مهربان است]

1) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از یکی از یاران خود در حدیثی مرفوع نقل کرده است که هرگاه امام زین العابدین علیه السلام این آیه را می خواند، می فرمود: پاک و منزه است خدایی که چنین مقدر کرده که نهایت شناخت بندگان او از نعمت هایش، علم آنها به ناتوانی شان در شناخت نعمت های اوست، هم چنان که نهایت درک بندگان از او، علم به این امر است که نمی توانند او را درک کنند و جلّ جلاله علم بندگان خود به ناتوانی در شناخت شکر و سپاس او را ستوده و علم آنها به ناتوانی شان را شکر و سپاس آنها نسبت به خود قرار داده است.

هم چنان که آگاهی عالمان را به این که نمی توانند او را درک و فهم کنند، ایمان آنها قرار داده است؛ زیرا او می دانست که خود، توانایی بندگان را مقدر کرده

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 277، ح 12.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 277، ح 13.
3- [3] - مجمع البیان، ج 6، ص 410.

و از آن توانایی تجاوز نمی کند و بیشتر مکلف نمی کند، هیچ یک از بندگانش نمی تواند به آخرین حدّ عبادت او برسد و او را آن گونه که شایسته اوست، عبادت کند و چگونه می توان به آخرین حد عبادت او رسید، در حالی که حدّ و چگونگی ندارد، شأن و مرتبه خداوند از این امور بسیار بسیار بالاتر و برتر است.(1)

در تفسیر آیه «وَآتَاكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ اللّهِ لاَ تُحْصُوهَا» [و از هر چه از او خواستید به شما عطا کرد و اگر نعمت خدا را شماره کنید نمی توانید آن را به شمار درآورید] سوره ابراهیم، این حدیث و سایر احادیث در این زمینه عنوان شد.(2)

«وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ لاَ يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ(20)...بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلاَ سَاء مَا يَزِرُونَ(25) »

«وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ لاَ يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ(20) أَمْواتٌ غَيْرُ أَحْيَاء وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ(21) إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَهِ قُلُوبُهُم مُّنكِرَهٌ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ(22) لاَ جَرَمَ أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ(23) وَإِذَا قِيلَ لَهُم مَّاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ قَالُواْ أَسَاطِيرُ الأَوَّلِينَ(24) لِيَحْمِلُواْ أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلاَ سَاء مَا يَزِرُونَ(25) »

[و کسانی که جز خدا را می خوانند چیزی نمی آفرینند، در حالی که خود آفریده می شوند* مردگانند نه زندگان و نمی دانند کی برانگیخته خواهند شد* معبود شما معبودی است یگانه. پس کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دل هایشان انکارکننده (حق) است و خودشان متکبرند* شک نیست که خداوند آن چه را پنهان می دارند و آن چه را آشکار می سازند، می داند و او گردنکشان را دوست نمی دارد* و چون به آنان گفته شود: پروردگارتان چه چیز نازل کرده است؟ می گویند: افسانه های پیشینیان است* تا روز قیامت بار گناهان خود را تمام بردارند و (نیز) بخشی از بار گناهان کسانی را که ندانسته آنان را گمراه می کنند. آگاه باشید چه بد باری را می کشند]

1- [1] - کافی، ج 8، ص 394، ح 592.
2- [2] - در حدیث 2 تفسیر آیات 36-34 سوره ابراهیم عنوان شد.

1) علی بن ابراهیم: این پاسخ به بت پرستان است. علی بن ابراهیم گوید: و این آیه که «وَإِذَا قِيلَ لَهُم مَّاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ» درباره علی علیه السلام «قَالُواْ أَسَاطِيرُ الأَوَّلِينَ» یعنی دروغ های ملت های پیشین.(1)

2) علی بن ابراهیم، از جعفر بن محمد، از عبد الکریم بن عبد الرحیم، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی نقل کرده است: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام درباره این آیه می فرمود: «فَالَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ» یعنی این که آنان ایمان ندارند که رجعت، حق است و واقع می شود، «قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ» یعنی دل هایشان کافر است و ایمان ندارند «وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ» آنان از ولایت علی علیه السلام روی گردانند «لاَ جَرَمَ أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ» خدا آنان را که ولایت علی علیه السلام را نمی پذیرند، دوست ندارد و فرموده است: این آیه به این صورت نازل شده است: «وَإِذَا قِيلَ لَهُم مَّاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ» – فی علیّ - «قَالُواْ أَسَاطِيرُ الأَوَّلِينَ»(2)

3) عیاشی از جابر نقل کرده است: از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه «وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ لاَ يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ* أَمْواتٌ غَيْرُ أَحْيَاء وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ» پرسیدم و ایشان فرمود: «الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ» یعنیابو بکر و عمر و عثمان، که سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را که فرمود: «علی علیه السلام را ولیّ خود قرار داده از او پیروی کنید» دروغ پنداشتند، و با علی علیه السلام دشمنی کردند و دوست و یاور و پشتیبان او نشدند و مردم را به ولایت خودشان فراخواندند و این تفسیر کلام خداست که می فرماید: «وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ» اما این قسمت از آیه که می فرماید: «لاَ يَخْلُقُونَ شَيْئًا» یعنی چیزی را عبادت نمی کنند و نمی پرستند «وَهُمْ يُخْلَقُونَ» یعنی آنها پرستیده می شوند «أَمْواتٌ غَيْرُ أَحْيَاء» یعنی کافرند و مؤمن نیستند «وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ» یعنی آنها ایمان نمی آورند و مشرک هستند «إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ» حکم، همان است که خداوند فرموده است، «فَالَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ» یعنی آنها ایمان ندارند که رجعت و بازگشت، حقیقت است اما این قسمت از آیه: «قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ» یعنی این که

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 385.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 385.

قلب های آنها کافر است. «وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ» یعنی آنها ولایت علی علیه السلام را نمی پذیرند و لذا خداوند در تهدید آنها فرموده است: «لاَ جَرَمَ أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ» خدا کسانی را که از ولایت علی علیه السلام سرپیچی کنند، دوست ندارد.(1)

ابو حمزه ثمالی نیز از امام محمد باقر علیه السلام چنین حدیثی را روایت کرده است.(2)

4) مَسعَده بن صدقه روایت کرده است که امام حسین علیه السلام در راه چند نفر از مساکین و فقرا را دید که ردایی انداخته و قطعه ای نان در آن گذاشته اند. آنها با دیدن امام علیه السلام او را بر سر سفره دعوت کردند و گفتند: بفرمایید یا بن رسول الله! (صلی الله علیه و آله) امام علیه السلام نشست و همراه آنها غذا خورد و فرمود: «إِنَّهُ لاَ يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ». سپس به آنها فرمود: من دعوت شما را پذیرفتم، شما هم دعوت مرا بپذیرید. گفتند: بر روی چشم. برخاستند و همراه امام علیه السلام به منزل او آمدند. امام به همسر خود فرمود: هر چه در خانه داریم برایشان آماده کن.(3)

5) ابو حمزه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جبرئیل آیه را به این صورت نازل کرده است «وَإِذَا قِيلَ لَهُم مَّاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ» – فی علیّ- «قَالُواْ أَسَاطِيرُ الأَوَّلِينَ» و منظور از اولین یعنی بنی اسرائیل.(4)

6) جابر از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «وَإِذَا قِيلَ لَهُم مَّاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ» درباره علی علیه السلام «قَالُواْ أَسَاطِيرُ الأَوَّلِينَ»، در جاهلیت عرب سخنانی را به صورت نثر مسجّع و موزون می گفتند و این معنای أساطیرُ الأوّلینَ است. امّا «لِيَحْمِلُواْ أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یعنی تا روز قیامت کفر خود را کامل کنند «وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ» یعنی کفر کسانی که بر

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 277، ح 14.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 278، ح 14.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 278، ح 15.

4- [4] - تفسير عياشى، ج 2، ص 279، ح 17- شواهد التنزيل، ج 1، ص 331، ح 456.

آنها حاکمیت دارند و حکومت می کنند را هم بر دوش می کشند و خدا می فرماید: «أَلاَ سَاءَ مَا يَزِرُونَ»(1).

7) علی بن ابراهیم: خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «لِيَحْمِلُواْ أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ» فرمود: يَحمِلون آثامهم یعنی کسانی که حقّ امیر المؤمنین علیه السلام را غصب کردند، گناه خودشان و گناه پیروان خود را به دوش می کشند. امام صادق علیه السلام در همین زمینه فرموده است: گناه هر خونی که به ناحق ریخته شده حتی اگر به اندازه شاخ (ظرف) حِجامت باشد و یا تفرقه ای که میان امت ایجاد شده یا به زنی تجاوز شده یا مالی از راه حرام کسب شده باشد بر گردن آن دو نفر (ابو بکر و عُمَر) است بدون این که از گناه فاعلان آن اعمال چیزی کاسته شود.(2)

8) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از ابان، از عُقبه بن بشیر اسدی، از کُمَیت بن زید اسدی نقل کرده است: نزد امام محمد باقر علیه السلام رفتم. فرمود: ای کُمَیت! به خدا اگر مالی داشتم، از آن به تو عطا می کردم، اما کلامی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسّان بن ثابت فرمود، به تو می گویم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تا زمانی که از ما دفاع می کنی، روح القدس همراه توست». عرض کردم: درباره آن دو نفر برایم بگویید. امام علیه السلام بالش را برداشت و تا کرد و مقابل سینه خود گذاشت و فرمود: به خدا سوگند، ای کمیت! گناه خونی که بریزد، حتی اگر به اندازه شاخ حِجامت باشد، یا مالی که از راه حرام به دست آید و یا سنگی از روی سنگی دیگر واژگون شود، برعهده آن دو نفر است.(3)

9) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از امام صادقعلیه السلام نقل کرده است که فرمود: پس از آن که مردم با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کردند، امام علیه السلام پنج روز بعد از بیعت، خطبه ای را خواند و در

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 276، ح 18.
2- [2] - تفسیر قمی، ج1، ص 385.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 102، ح 75.

آن فرمود: بدانید که هر حقی طالب، و هر خونی مُنتقِمی دارد. هر کس برای گرفتن حقّ ما قیام کند، همانند آن است که برای گرفتن خون ما قیام کرده است، و آن حاکمی که به درون خویش بنگرد و درباره خویش قضاوت کند، از جاده عدالت منحرف نخواهد شد و تنها توانمندی که به کسی ظلم و جور نمی کند، خداوند واحد و قهّار است.

بدانید هر کسی که بدعتی می گذارد، بار گناه و سنگینی آن و هر که بعد از او به آن راه برود، بر عهده اوست، بدون این که چیزی از گناه عاملان اصلی کاسته شود. خداوند با لقمه های تلخ و شراب های تلخ و سیاه از آنان که به ظلم، لقمه ای را خورده و یا نوشیدنی ای را آشامیده اند، انتقام خواهد گرفت. بگذار آنان جام های شراب آمیخته با زهر را بنوشند و ردای ترس را زمانی طولانی بپوشند. آنان بسیار افزون تر از ظلم و ستمی که روا داشتند و بدعتی که آوردند و سیاهی هایی را که روی هم انباشتند، مجازات خواهند شد. آگاه باشید که از زمستان ایشان جز سرمایی سخت و از تابستانشان جز خوابی کوتاه باقی نمانده است. وای بر آنها که توشه ای برای خود نیندوختند اما گناهان و خطاها را بر پشت خود جمع کردند! ای حاملان گناهان! ای مسافران ناراستی و دروغ! ای بارکشان گناهان ظالمان! بشنوید و تأمّل کنید و توبه کنید و بر خودتان بگریید؛ به زودی ظالمان خواهند دانست که به چه کیفرگاه و دوزخی باز می گردند.

سوگند می خورم و سوگند می خورم که بنی امیّه بعد از من ردای خلافت را به دوش خواهد گرفت و بی تردید، اندکی بعد، آن را در خانه کس دیگری می بینند. خدا تنها ظالم را از بین می برد و کسی که اولین بار بدعت را گذاشته و راه خطا و گناه دیگران را هموار کرده، به اندازه وزر و گناه آنها که پیروی اش کردند، گناهکار است و گناه کسانی که تا روز قیامت به این کژ راهه بروند و کسانی که مردمان را بدون علم و آگاهی گمراه کنند نیز به دوش می کشد. بدانید که باری بد، سنگین و سخت را به دوش کشیده اند.(1)

10) ابن بابویه از پدرش (رحمه الله) از سعد بن عبد الله، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد سَیّاری، از محمد بن عبد الله بن مهران کوفی، از حَنان بن سَدیر از

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 385.

پدرش، از ابو اسحاق لیثی نقل کرده است: از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! آیا مؤمن بصیر و با فِراست که به کمال فهم و معرفت رسیده است، مرتکب زنا می شود؟ فرمود: نه پرسیدم: آیا لِواط می کند؟ فرمود: نه. پرسیدم: آیا دزدی می کند؟ فرمود: نه. پرسیدم: آیا شراب می خورد؟ فرمود: نه پرسیدم: آیا از این قبیل گناهان کبیره انجام می دهد؟ فرمود: نه. پرسیدم: آیا اصلاً گناهی مرتکب می شود؟ فرمود: آری. او مؤمن گُنه کار مُلِمّ است. پرسیدم: مُلِمّ یعنی چه؟ فرمود: یعنی خطایی انجام می دهد اما بر آن مداومت ندارد و تکرار نمی کند. عرض کردم: سبحان الله! چقدر عجیب است! زنا و لواط و دزدی نمی کند، و شراب نیز نمی نوشد و هیچ یک از گناهان کبیره را هم مرتکب نمی شود. فرمود: از امر خدا تعجب نکن؛ خدای عزّ و جلّ هر چه بخواهد انجام می دهد و درباره افعالش مؤاخذه نمی شود، بلکه این مردم هستند که درباره فعل خود مورد مؤاخذه قرار می گیرند. ای ابراهیم! تو از چه چیزی تعجّب می کنی؟ بپرس و از سؤال خودداری و حیا نکن، که این علم را افراد خَجول و متکبّر نمی آموزند. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! در میان شیعیان شما کسانی را می بینم که شراب می خورند، راهزنی می کنند و راه ها را مخوف می سازند، زنا و لواط می کنند، ربا می خورند و گناهان زشت بسیار مرتکب می شوند، نماز و روزه و زکات را سبک و خوار می شمارند، صله رحم را قطع می کنند و گناهان کبیره انجام می دهند، این چرا و چگونه امکان دارد؟ امام فرمود: ای ابراهیم! آیا چیز دیگری جز این تو را متأثّر ساخته است؟ عرض کردم: آری. ای فرزند رسول خدا! چیزی بزرگ تر از آن چه عرض کردم. پرسید: آن چیست ابراهیم؟ عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! می بینم دشمنان شما و ناصبی ها بسیار نماز می خوانند و روز می گیرند و زکات می دهند و پیوسته حج و عمره به جا آورده برای جهاد اشتیاق دارند و با عزمی جزم، نیکی و احسان و صله رحم به جا می آورند و حق برادران خود را به جا می آورند و با مال خود به آنان کمک و مساعدت می نمایند و از شرب خمر و زنا و لواط و سایر گناهان اجتناب می کنند؛ چرا این گروه چنین هستند و آن گروه چنان که گفتم؟! این مسئله را برایم روشن کنید که به خدا! فکر و اندیشه ام در این باره افزون شده و شب ها را بیدارم و سینه ام تنگ گشته است و به ستوه آمده ام.

امام باقر علیه السلام تبسمی کرد و فرمود: برای سؤالت جواب قانع کننده ای

خواهم گفت که از اسرار خفیّه الهی و علوم خزائن باری تعالی است. به من بگو ای ابراهیم! هر یک از آن گروه را در پایبندی به عقیده خود چگونه می بینی؟ عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! با وجود آن افعالی که شیعه و مُحِبّ شما انجام می دهد، اگر مشرق تا مغرب زمین را از طلا و نقره پر و انباشته سازند و به یکی از آنها بدهند تا دست از ولایت و محبت شما بردارد و ولایت و محبت دیگری را بپذیرد، یا حتی اگر بینی او را ببرند و او را بکشند، از ولایت و محبت شما باز نمی گردد.

با وجود تمام آن اعمال و صفاتی که برای ناصبی برشمردم، اگر مشرق تا مغرب زمین را از طلا و نقره پر کنند و به یکی از آنها دهند تا دست از محبت طاغوت بردارد و ولایت شما را بپذیرد قبول نمی کند و اگر در راه محبت طاغوت راه نَفَس و بینی آنها بریده شود و یا کشته شوند، از عقیده خود باز نمی گردد. اگر یکی از آنها فضیلت شما را بشنود، منزجر می شود و رنگش تغییر می کند و نفرت در چهره اش آشکار می گردد؛ آن هم به خاطر کینه ای است که از شما دارد و محبتی که به طاغوت احساس می کند. امام باقر علیه السلام تبسّمی کرد و فرمود: همین جا ناصبی هلاک می شود، به آتش فروزان دوزخ درمی آید و از چشمه آب گرم جهنم می نوشد و خداوند تبارک و تعالی درباره او فرموده است: «وَقَدِمْنَا إِلَی مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاء مَّنثُورًا»(1) [و به هر گونه کاری که کرده اند می پردازیم و آن را (چون) گردی پراکنده می سازیم]

وای بر تو، ای ابراهیم! آیا می دانی علت این کار چیست که بر مردم پوشیده است؟ عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آن را برایم توضیح دهید و آشکار سازید.

فرمود: ای ابراهیم! خدای تبارک و تعالی همیشه عالِم و قدیم است و اشیاء را از هیچ خلق کرده است و هر کس گمان کند خداوند هستی را از چیزی خلق کرده، کافر است؛ زیرا اگر چنین باشد، پس آن چیز در ازل همراه خدا بوده و ازلی بوده است و چنین نیست، بلکه خداوند عزّ و جلّ همه چیز را از هیچ آفریده و از جمله آن چه خدا خلق کرده، زمینی پاک است؛ پس خدا در آن آبی زلال و شیرین روان ساخت. سپس ولایت ما اهل بیت را بر آن زمین عرضه داشت و زمین آن را

1- [1] - فرقان/ 23.

پذیرفت آن آب هفت روز در آن زمین جاری شد تا آن را کاملاً پوشاند و سپس آب در زمین فرو رفت وخدا از پاک ترین و ناب ترین بخش آن زمین، گلی را برداشت و گِل ائمه علیهم السلام قرار داد. پس از باقی مانده آن گِلی برداشت و شیعه ما را از آن خلق کرد؛ اگر خدا گِل و سرشت شما را همچون گِل وسرشت ما به حال خود رها می کرد، اکنون ما و شما یک چیز بودیم. پرسیدم: خدا با سرشت ما چه کرد؟ فرمود: خداوند پس از آن، زمینی شوره زار و پلید و لجن خلق کرد و در آن هفت روز آب جاری کرد تا این که کاملاً آب، آن زمین را پوشانده و فراگرفت. سپس آب، در زمین فرو رفت و خدا از گل آن برداشته طاغوت و رهبران آنها را آفرید، پس گل شما و آنها را به هم آمیخت که اگر چنین نمی شد و گل آنها با سرشت شما نمی آمیخت، آنها هرگز شهادتین را نمی گفتند و نماز و روزه و زکات و حج به جا نمی آوردند و امانتدار نبودند و در شکل و ظاهر شبیه شما نبودند که هیچ چیز برای مؤمن سخت تر از آن نیست که صورت دشمنش را شبیه خود ببیند.

پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! خداوند سپس با آن دو گِل چه کرد؟ فرمود: آن گاه، آن دو گِل را با آب اول و دوم در آمیخت و مانند پوست دبّاغی شده آن را مالش داد.

پس مشتی از آن برداشت و فرمود: این به سوی بهشت خواهد رفت و برای من هیچ فرقی نمی کند و مشتی دیگر برداشت و فرمود: این به سوی جهنم خواهد رفت و برای من هیچ فرقی نمی کند و سپس آن دو گِل را در آمیخت؛ و لذا از اصل و سرشت مؤمن در سرشت کافر آمیخته شد و از اصل و سرشت کافر در سرشت مؤمن آمیخته گشت. آن اعمال زنا و لواط و ترک نماز و روزه و حج و جهاد و جرم و جنایت و گناهان کبیره که شیعه ما مرتکب می شود از طینت و سرشت ناصبی است که در شیعه ما آمیخته است؛ زیرا انجام گناهان و زشتی ها از اصل و جوهره ناصبی است؛ اما آن التزام ناصبی به نماز و روزه و زکات و حج و جهاد و نیکی کردن ها همه و همه از اصل و گِل مؤمن است که در سرشت او آمیخته است؛ زیرا انجام حسنات و پرهیز از گناه از جوهره و اصل مؤمن است. وقتی این اعمال به پیشگاه حق تعالی عرضه شود، می فرماید: من عادلی هستم که جور و ستم نمی کنم، منصفی هستم که ظلم نمی کنم و حاکمی هستم که بی عدالتی نمی کنم، جانب

کسی را نمی گیرم و تعدّی و تجاوز نمی کنم، اعمال زشتی را که مؤمن انجام داده است، به سرشت و اصل ناصبی ملحق کنید و اعمال نیکی که ناصبی انجام داده به اصل و جوهره مؤمن بیفزایید. هر یک را به اصل خود بازگردانید. من الله هستم؛ هیچ معبودی جز من وجود ندارد و من از اسرار و پنهان همه چیز آگاهم و می دانم در قلب بندگانم چه می گذرد. بی عدالتی و ظلم نمی کنم و هر کس را به هر عملی که پیش از خلق و آفرینش او ، آن را شناخته ام و از آن آگاهم، ملزم می دارم.

پس امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابراهیم! این آیه را بخوان، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! کدام آیه را؟ فرمود: « قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَن نَّأْخُذَ إِلاَّ مَن وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِندَهُ إِنَّآ إِذًا لَّظَالِمُونَ »(1) [(یوسف) گفت: پناه بر خدا. او آقای من است؛ به من جای نیکو داده است. قطعاً ستمکاران رستگار نمی شوند] این آیه در ظاهر همان است که شما از آن می فهمید، اما به خدا در باطن به همین امر دلالت دارد. ای ابراهیم! قرآن ظاهر و باطن، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ دارد. سپس فرمود: ای ابراهیم! به من بگو: آن گاه که خورشید طلوع می کند و شعاع های آن در شهرها می تابد، آیا آن شعاع از خورشید برآمده است یا نه؟ عرض کردم: در هنگام طلوع از آفتاب برآمده است. فرمود: آیا آن گاه که خورشید غروب می کند، این پرتو به خورشید متصل نگشته و به آن باز نمی گردد؟ عرض کردم: آری، همین طور است. فرمود: به همین صورت، هر چیزی به اصل و جوهر خود باز می گردد. وقتی قیامت برپا می شود، خداوند آن گل و سرشت ناصبی را با همه گناهان و سنگینی های آن از مؤمن، برون کرده و آن را به ناصبی ملحق می کند، و سرشت و طینت مؤمن را با همه خوبی ها و حسنات آن از ناصبی، برون کرده و به مؤمن می افزاید، آیا به نظر تو این جا ظلمی واقع می شود؟ عرض کردم: نه، ای فرزند رسول خدا!

فرمود: به خدا قسم! این قضای قطعی و حکم قاطع و عدل آشکار است. خداوند درباره آن چه انجام می دهد، مؤاخذه و بازخواست نمی شود، ولی بندگاندرباره عملشان مؤاخذه می شوند. ای ابراهیم! این از جانب پروردگارت بوده و حق و حقیقت است؛ به آن شک و تردید نداشته باش و این از جمله حُکم ملکوت است. پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! حکم ملکوت چیست؟ فرمود: حکم خدا و پیامبران

1- [1] - يوسف/ 79.

او و آن چه در قصه خضر و موسی علیه السلام است. وقتی موسی با خضر همراه شد، خضر به او گفت: «إِنَّکَ لَن تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْرًا* وَکَیْفَ تَصْبِرُ عَلَی مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا»(1) [تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی* و چگونه می توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری، صبر کنی؟!] ای ابراهیم نیک بیندیش، موسی کارهای خضر را زشت و بد می دانست و آنها را ستمگرانه می دید، تا این که خضر به او گفت: ای موسی! آن چه انجام دادم از پیش خودم نبود، بلکه تنها امر خداوند سبحان را انجام دادم. ای ابراهیم! قرآن تلاوت می شود و اخباری از خداوند تبارک و تعالی نقل می شود که هر کس حرفی از آن را نپذیرد، کافر و مشرک است و خداوند عزّ و جلّ را نپذیرفته است.

لیثی گفت: چهل سال قرآن می خواندم، گویی هرگز در آنها نیندیشده بودم، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چقدر عجیب است که نیکی ها و حسنات دشمنان شما به شیعیان شما داده می شود و گناهان دوستداران و شیعیانتان به دشمنان شما! فرمود: آری، سوگند به خدایی که جز او هیچ معبودی نیست؛ شکافنده دانه و آفریننده نسیم و خالق زمین و آسمان است که من حقیقتی را به تو گفتم و آن چه به تو گفتم، راست بود و خدا به آنها ظلم نمی کند. خدا نسبت به بندگان خود ظالم نیست. آن چه به تو گفتم، در قرآن وجود دارد. پرسیدم: به همین صورت در قرآن وجود دارد؟ فرمود: بلی، در بیش از سی آیه قرآن آمده است. آیا دوست داری آن را برایت بخوانم؟ عرض کردم: البته ای فرزند رسول خدا! فرمود: خداوند سبحان می فرماید: «وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِیلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَایَاکُمْ وَمَا هُم بِحَامِلِینَ مِنْ خَطَایَاهُم مِّن شَیْءٍ إِنَّهُمْ لَکَاذِبُونَ* وَلَیَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالاً مَّعَ أَثْقَالِهِمْ»(2) [و کسانی که کافر شده اند به کسانی که ایمان آورده اند، می گویند: راه ما را پیروی کنید و گناهانتان به گردن ما و(لی) چیزی از گناهانشان را به گردن نخواهند گرفت. قطعاً آنان دروغگویانند* و قطعاً بارهای گران خودشان و بارهای گران (دیگر) را با بارهای گران خود برخواهند گرفت] آیا باز هم برایت بگویم؟ عرض کردم: آری ای فرزند رسول خدا! فرمود: «لِیَحْمِلُواْ أَوْزَارَهُمْ کَامِلَةً

1- [1] - کهف/ 68-67.
2- [2] - عنکبوت/13-12.

يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلاَ سَاء مَا يَزِرُونَ» آیا می خواهی بیشتر برایت بگویم، عرض کردم: آری ای فرزند رسول خدا! فرمود: «فَأُوْلَئِکَ يُبَدِّلُ اللّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا»(1) [پس خداوند بدیهایشان را به نیکیها تبدیل می کند و خدا همواره آمرزنده و مهربان است] خداوند گناهان شیعیان ما را به نیکی و حسنه تبدیل می کند و نیکی های دشمنان ما را به گناه و زشتی مبدّل می سازد و این از عدل خداوند عزّ و جلّ است و قضا و قدر او هیچ بازگشتی ندارد و هیچ کس نمی تواند قضای حتمی او را بازگرداند و یا از او به خاطر حکمش بازجویی کند و او شنوای دانا است. آیامی خواهی آن دو طینت و سرشت را هم با قرآن برایت توضیح و تفسیر کنم؟ عرض کردم: آری ای فرزند رسول خدا! فرمود: ای ابراهیم! آیه «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّکَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَهِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ»(2) [آنان که از گناهان بزرگ و زشتکاری ها جز لغزش های کوچک خودداری می ورزند، پروردگارت (نسبت به آنها) فراخ آمرزش است. وی از آن دم که شما را از زمین پدید آورد، به شما آگاهتر است] یعنی از زمین پاک و طیّب و یا از زمین پلید و لجن آفرید «فَلَا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى»(3) یعنی هیچ کدام از شما به کثرت نماز و روزه و زکات و عبادتش افتخار نکند؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ می داند کدام یک از شما باتقواتر است و این به خاطر طینت و سرشت شماست؛ آیا می خواهی بیشتر برایت بگویم؟ عرض کردم: آری ای فرزند رسول خدا! فرمود: «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ* فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلاَلَهُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاء مِن دُونِ اللّهِ»(4) [همان گونه که شما را پدید آورد (به سوی او) برمی گردید* (در حالی که) گروهی را هدایت نموده و گروهی گمراهی بر آنان ثابت شده است؛ زیرا آنان شیاطین را به جای خدا دوستان (خود) گرفته اند] یعنی به جای امامان بر حق علیهم السلام رهبران ستمگر

1- [1] - فرقان/ 70.
2- [2] - نجم/ 32.
3- [3] - نجم/ 32.
4- [4] - اعراف/ 30-29.

را مقتدای خود قرار دادند و گمان کردند آنها هدایت یافته اند. ای ابا اسحاق! این حدیث را بیاموز و بدان که از جمله بهترین احادیث ما و از پوشیده ترین اسرار ما و از خزائن محفوظ ماست. مواظب باش جز مؤمن بصیر، کسی را از این راز آگاه نکنی که اگر راز ما را برملا کنی، در جان و مال و اهل و فرزندت، دچار مصیبت می شوی».(1)

«قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللّهُ بُنْيَانَهُم مِّنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِن فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لاَ يَشْعُرُونَ(26) »

[پیش از آنان کسانی بودند که مکر کردند، و(لی) خدا از پایه بر بنیانشان زد در نتیجه از بالای سرشان سقف بر آنان فرو ریخت و از آن جا که حدس نمی زدند عذاب به سراغشان آمد]

1) ابن بابویه با سند خود از امام رضا علیه السلام از پدرانش از علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: روز چهارشنبه، سقف بر سر آنها فرو ریخته است.(2)

2) علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه « قَد مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبلِهِم فَأَتَى اللهُ بُنيانَهُم مِنَ القَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيهِمُ السَّقفُ مِن فَوقِهِم وَ أتهُمُ العَذَابُ مِن حَيثُ لا يَشعُرُونَ» روایت کرده است که فرمود: در خانه مکر و فریبشان مُردند و خدا آنها را در آتش انداخت و این مَثَلی برای دشمنان اهل بیت محمد علیهم السلام است.(3)

3) عیاشی از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که درباره آیه «فَأَتَى اللّهُ بُنْيَانَهُم مِّنَ الْقَوَاعِدِ» فرمود: خانه مکر و حیله آنها بود که در

1- [1] - علل الشرایع، ج 2، ص 322، باب 385، ح 81.
2- [2] - خصال، ص 388، ح 78.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 386.

آن جمع می شدند.(1)

4) ابو سفاتِج آورده است: امام صادق علیه السلام آیه را به صورت «فَأَتَى اللّهُ بَيْتَهُم مِّنَ الْقَوَاعِدِ» تلاوت فرمود یعنی خانه مکر و نیرنگ آنها را خراب کرد.(2)

5) کُلَیب روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه «فَأَتَى اللّهُ بُنْيَانَهُم مِّنَ الْقَوَاعِدِ» پرسیدم و ایشان فرمود: نه، «فَأَتَى اللّهُ بَيْتَهُم مِّنَ الْقَوَاعِدِ» زیرا یک خانه بود.(3)

6) حسن بن زیاد صَیقَل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: شنیدم آن حضرت فرمود: «قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ» و آنان که ایمان آورده اند، ندانسته اند «فَأَتَى اللّهُ بُنْيَانَهُم مِّنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ» محمد بن کُلَیب از پدرش از امام علیه السلام نقل کرده است که فرمود: زیرا یک خانه بود.(4)

7) محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «فَأَتَى اللّهُ بُنْيَانَهُم مِّنَ الْقَوَاعِدِ» خانه مکر و فریب بوده که هرگاه می خواستند نقشه شوم و پلیدی بکشند، در آن جا جمع می شدند.(5)

«ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَهِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَآئِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْىَ الْيَوْمَ وَالْسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ(27) الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَهُ ظَالِمِى أَنفُسِهِمْ فَأَلْقَوُاْ السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِن سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (28) فَادْخُلُواْ أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ (29) »

[سپس روز قیامت آنان را رسوا می کند و می گوید: کجایند آن شریکان من کهدرباره آنها (با پیامبران) مخالفت می کردید. کسانی که به آنان علم داده شده است

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 279، ح 19.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 279، ح 20.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 279، ح 21.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 279، ح 22.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 280، ح 23.

می گویند: در حقیقت امروز، رسوایی و خواری بر کافران است* همانان که فرشتگان جانشان را می گیرند، در حالی که بر خود ستمکار بوده اند. پس از در تسلیم درمی آیند (و می گویند): ما هیچ کار بدی نمی کردیم. آری خدا به آن چه می کردید، داناست* پس از درهای دوزخ وارد شوید و در آن همیشه بمانید و حقا که چه بد است جایگاه متکبران]

1) علی بن ابراهیم: درباره این سخن خداوند متعال: «ثُمَّ یَوْمَ الْقِیَامَهِ یُخْزِیهِمْ وَیَقُولُ أَیْنَ شُرَکَآئِیَ الَّذِینَ کُنتُمْ تُشَاقُّونَ فِیهِمْ قَالَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْیَ الْیَوْمَ وَالْسُّوءَ عَلَی الْکَافِرِینَ» فرمود: «الَّذِینَ أُوتُواْ الْعِلْمَ»: ائمه معصومین علیهم السلام اند که به دشمنان خود می گویند: شرکاء شما و آنها که در دنیا از آنها اطاعت کردید، کجا هستند؟ سپس درباره ایشان فرمود: «الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ ظَالِمِی أَنفُسِهِمْ فَأَلْقَوُاْ السَّلَمَ»: در برابر بلایی که بر سرشان می آید، سر تسلیم فرود می آورند. سپس می گویند: «مَا کُنَّا نَعْمَلُ مِن سُوءٍ» و خداوند متعال در جواب آنها می فرماید: «بَلَی إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ* فَادْخُلُواْ أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ».(1)

«وَقِیلَ لِلَّذِینَ اتَّقَوْاْ مَاذَا أَنزَلَ رَبُّکُمْ قَالُواْ خَیْرًا لِّلَّذِینَ أَحْسَنُواْ...لاَ یَهْدِی مَن یُضِلُّ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِینَ(37) »

«وَقِیلَ لِلَّذِینَ اتَّقَوْاْ مَاذَا أَنزَلَ رَبُّکُمْ قَالُواْ خَیْرًا لِّلَّذِینَ أَحْسَنُواْ فِی هَذِهِ الدُّنْیَا حَسَنَهٌ وَلَدَارُ الآخِرَهِ خَیْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِینَ(30) جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهَا تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ لَهُمْ فِیهَا مَا یَشَآؤُونَ کَذَلِکَ یَجْزِی اللّهُ الْمُتَّقِینَ(31) الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِکَهُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُمُ ادْخُلُواْ الْجَنَّهَ بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(32) هَلْ یَنظُرُونَ إِلاَّ أَن تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَهُ أَوْ یَأْتِیَ أَمْرُ رَبِّکَ کَذَلِکَ فَعَلَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّهُ وَلکِن کَانُواْ أَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ(33) فَأَصَابَهُمْ سَیِّئَاتُ مَا عَمِلُواْ وَحَاقَ بِهِم مَّا کَانُواْ بِهِ یَسْتَهْزِئُونَ(34) وَقَالَ الَّذِینَ أَشْرَکُواْ لَوْ شَاء اللّهُ مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِ مِن شَیْءٍ نَّحْنُ وَلا آبَاؤُنَا وَلاَ حَرَّمْنَا مِن دُونِهِ مِن

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1،ص 387.

شَىْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبِينُ(35) وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِى كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ وَاجْتَنِبُواْ الطَّاغُوتَ فَمِنْهُم مَّنْ هَدَى اللّهُ وَمِنْهُم مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلالَةُ فَسِيرُواْ فِى الأَرْضِ فَانظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ(36) إِن تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِى مَن يُضِلُّ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ(37) »

[و به کسانی که تقوا پیشه کردند، گفته شود: پروردگارتان چه نازل کرد؟ می گویند: خوبی برای کسانی که در این دنیا نیکی کردند (پاداش) نیکویی است و قطعاً سرای آخرت بهتر است و چه نیکوست سرای پرهیزکاران* بهشت های عدن که در آن داخل می شوند. رودها از زیر (درختان) آنها روان است. در آن جا هر چه بخواهند برای آنان (فراهم) است. خدا این گونه پرهیزکاران را پاداش می دهد* همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی که پاکند، می ستانند (و به آنان) می گویند: درود بر شما باد به (پاداش) آن چه انجام می دادید به بهشت درآیید* آیا (کافران) جز این که فرشتگان (جان ستان) به سویشان آیند یا فرمان پروردگارت (دایر بر عذابشان) در رسد، انتظاری می برند؟ کسانی که پیش از آنان بودند (نیز) این گونه رفتار کردند و خدا به ایشان ستم نکرد، بلکه آنان به خود ستم می کردند* پس (کیفر) بدی هایی که کردند به آنان رسید و آن چه مسخره اش می کردند، آنان را فرا گرفت* و کسانی که شرک ورزیدند، گفتند: اگر خدا می خواست نه ما و نه پدرانمان هیچ چیزی را غیر از او نمی پرستیدیم و بدون (حکم) او چیزی را حرام نمی شمردیم. پیش از آنان (نیز) چنین رفتار کردند و(لی) آیا جز ابلاغ آشکار بر پیامبران (وظیفه ای) است؟* و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده ای برانگیختیم (تا بگوید:) خدا را بپرستید و از طاغوت (=فریبگر) بپرهیزید. پس از ایشان کسی است که خدا (او را) هدایت کرده و از ایشان کسی است که گمراهی بر او سزاوار است. بنابراین در زمین بگردید و ببینید فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است* اگر (چه) بر هدایت آنان حرص ورزی، ولی خدا کسی را که فرو گذاشته است، هدایت نمی کند و برای ایشان یاری کنندگانی نیست]

1) شیخ در امالی از ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان (رحمه الله)، از

ابوالحسن علی بن محمد بن حُبَیش کاتب، از حسن بن علی زعفرانی، از ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی، از عبد الله بن محمد بن عثمان، از علی بن محمد بن ابی سعید، از فضیل بن جَعْد، از ابو اسحاق همدانی، از امیر المؤمنین در نامه ای که برای محمد بن ابی بکر و اهل مصر نوشته بود و او را به ولایت مصر منصوب کرده بود- در حدیثی طولانی- گفته است: «ای بندگان خدا! زمانی که بنده ای برای خدا و بر اطاعت او عمل می کند و در بازگشت به خدا اخلاص می ورزد، از هر زمان دیگری به مغفرت و رحمت خدا نزدیک تر است. از خدا پروا کنید و تقوا داشته باشید که تقوا همه خیرها را در خود دارد و جز آن هیچ خیری نیست و با آن خیری از دنیا و آخرت به دست می آید که به جز آن با هیچ وسیله ای نتوان چنین خیری به دست آورد که خداوند عِزّ و جلّ می فرماید: «وَقِیلَ لِلَّذِینَ اتَّقَوْاْ مَاذَا أَنزَلَ رَبُّکُمْ قَالُواْ خَیْرًا لِّلَّذِینَ أَحْسَنُواْ فِی هَذِهِ الدُّنْیَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الآخِرَةِ خَیْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِینَ».(1)

2) عیاشی از ابن مُسکان از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِینَ» یعنی دنیا.(2)

3) علی بن ابراهیم: سپس خداوند مؤمنان را توصیف کرده و فرموده است: «الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِکَةُ طَیِّبِینَ» و «طیّبین» منظور مؤمنان هستند، کسانی که در دنیا زاد و ولدشان پاک و طاهر است

و گفته است: منظور از: «هَلْ یَنظُرُونَ إِلاَّ أَن تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَةُ أَوْ یَأْتِیَ أَمْرُ رَبِّکَ» یعنی عذاب و مرگ و ظهور قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف «کَذَلِکَ فَعَلَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّهُ وَلکِن کَانُواْ أَنفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ»

اما این گفته خداوند: «فَأَصَابَهُمْ سَیِّئَاتُ مَا عَمِلُواْ وَحَاقَ بِهِم مَّا کَانُواْ بِهِ یَسْتَهْزِئُونَ» یعنی عذاب در رجعت سپس فرمود: «وَقَالَ الَّذِینَ أَشْرَکُواْ لَوْ شَاء اللّهُ مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِ مِن شَیْءٍ نَّحْنُ وَلا آبَاؤُنَا وَلاَ حَرَّمْنَا مِن دُونِهِ مِن شَیْءٍ کَذَلِکَ فَعَلَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَی الرُّسُلِ إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبِینُ» این آیه محکم است، سپسدرباره آیه «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِی کُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ وَاجْتَنِبُواْ الطَّاغُوتَ» فرمود: یعنی بت ها

1- [1] - امالی، ج1، ص 24.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 270، ح 24.

«فَمِنْهُم مَّنْ هَدَى اللّهُ وَمِنْهُم مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلالَةُ فَسِيرُواْ فِى الأَرْضِ فَانظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ» یعنی در اخبار کسانی که پیش از شما هلاک شدند، بنگرید.(1)

4) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: تا قبل از ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف هر پرچمی که برافراشته شود، صاحب آن طاغوت است که به جای خدا پرستیده می شود.(2)

5) عیاشی از خطّاب بن مَسلَمه، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خداوند هر پیامبری را که مبعوث کرد، بر اساس ولایت ما و برائت از دشمنان ما بود و این معنی کلام خداوند است که می فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِى كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ وَاجْتَنِبُواْ الطَّاغُوتَ فَمِنْهُم مَّنْ هَدَى اللّهُ وَمِنْهُم مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلالَةُ» به خاطر این که آل محمد علیهم السلام را تکذیب کردند. «فَسِيرُواْ فِى الأَرْضِ فَانظُرُواْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ».(3)

6) علی بن ابراهیم: «إِن تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ» خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است «فَإِنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِى» یعنی پاداش نمی دهد «مَن يُضِلُّ» به کسی که عذاب و مجازات شده است.(4)

«وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لاَ يَبْعَثُ اللّهُ مَن يَمُوتُ...وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُواْ أَنَّهُمْ كَانُواْ كَاذِبِينَ(39) »

«وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لاَ يَبْعَثُ اللّهُ مَن يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ(38) لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِى يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُواْ أَنَّهُمْ كَانُواْ كَاذِبِينَ(39) »

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 387.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 295، ح 452.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 280، ح 25.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 387.

[و با سخت ترین سوگندهایشان به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می میرد بر نخواهد انگیخت. آری (انجام) این وعده بر او حق است، لیکن بیشتر مردم نمی دانند* تا (خدا) آن چه را در (مورد) آن اختلاف دارند، برای آنان توضیح دهد و تا کسانی که کافر شده اند، بدانند که آنها خود دروغ می گفته اند]

1) محمد بن یعقوب با سند خود از سهل، از محمد، از پدرش از ابو بصیر نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لاَ يَبْعَثُ اللّهُ مَن يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ» پرسیدم و ایشان فرمود: ای ابا بصیر درباره این آیه چه می گویی؟ گفتم: مشرکان ادّعا می کردند و برای پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند می خوردند که خدا مردگان را دوباره زنده نمی کند. فرمود: وای بر هر کس که چنین تفسیری را گفته است! آیا مشرکان به خدا سوگند می خوردند یا به لات و عُزّی؟ عرض کردم: فدایتان شوم! پس آن را برایم معلوم و روشن کنید؛ فرمود: ای ابا بصیر! هرگاه که قائم ما ظهور کند، خداوند گروهی از شیعیان ما را زنده می کند، کسانی که قبضه شمشیرهایشان پیوسته بر دوششان است. خبر این امر به تعدادی از شیعیان ما که هنوز زنده اند، می رسد و می گویند: فلانی و فلانی و فلانی از قبر خود برخاسته اند و همراه قائم عجّل الله تعالی فرجه الشریف هستند و همچنین این خبر به گروهی از دشمنان ما می رسد و می گویند: ای شیعیان! چقدر شما دروغگو هستید. این دولت شماست و شما درباره آن هر دروغی بخواهید می گویید. به خدا هرگز چنین کسانی نه زنده بوده اند و نه تا قیامت، زندگی خواهند کرد و لذا خداوند در این جا سخن آنها را حکایت کرده است: «وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لاَ يَبْعَثُ اللّهُ مَن يَمُوتُ». (1)

2) علی بن ابراهیم درباره این آیه «وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لاَ يَبْعَثُ اللّهُ مَن يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ» گفته است: پدرم از یکی از مردانش، در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مردم درباره این آیه چه می گویند؟ عرض کرد: می گویند: درباره کفّار نازل شده است. فرمود: کفّار که به خدا سوگند نمی خوردند، قطعاً این آیه درباره گروهی از قوم محمد صلی الله علیه و آله نازل شده که به آنها گفته شده است: بعد از مرگ

1- [1] - کافی، ج 8، ص 50 ح 14.

و قبل از قیامت دوباره به دنیا برمی گردید، اما آنها سوگند می خوردند که برنخواهند گشت و خداوند در پاسخ به آنها چنین فرمود: «لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِی يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُواْ أَنَّهُمْ كَانُواْ كَاذِبِينَ» یعنی در رجعت اختلاف نظر دارند. خدا آنها را باز می گرداند و می کشد تا قلب مؤمنان از این واقعه شاد و مسرور شود.(1)

3) عیاشی از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لاَ يَبْعَثُ اللّهُ مَن يَمُوتُ» روایت کرده است که فرمود: مردم درباره این آیه چه نظری دارند؟ عرض کردم: می پندارند مشرکان برای رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند می خوردند که خدا مردگان را زنده نمی کند؛ فرمود: خدا نابود کند آن کس را که چنین می گوید! وای بر آنها! آیا مشرکان به خدا سوگند می خوردند یا به لات و عزّی؟ عرض کردم: فدایتان شوم! آن را برای من توضیح دهید تا بدانم. فرمود: وقتی قائم ما عجّل الله تعالی فرجه الشّریف ظهور کند، خداوند گروهی از شیعیان ما را زنده می کند؛ کسانی که قبضه شمشیرهایشان پیوسته بر دوش آنهاست و خبر این واقعه به شیعیان زنده ما می رسد و می گویند: فلان کس و فلان کس زنده شده اند و همراه قائم عجّل الله تعالی فرجه الشّریف هستند. وقتی این خبر را گروهی از دشمنان ما بشنوند، می گویند: ای شیعیان! شما چقدر دروغگو هستید! این دولت شماست و شما درباره آن دروغ می گویید! نه به خدا سوگند، چنین کسانی نه زیسته اند و نه تا قیامت زندگی خواهند کرد، و خدا در این جا قول آنها را حکایت کرده است: «وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ».(2)

4) ابو عبد الله صالح بن مثیم آورده است که از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه «وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا»(3) [هر که در آسمان ها و زمین است خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است] پرسیدم، فرمود: آن زمانی است که علی علیه السلام می فرماید: من از همه مردم به این آیه اولی و سزاوارترم: «وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لاَ يَبْعَثُ اللّهُ مَن يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 387.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 280، ح 26.
3- [3] - آل عمران/ 83.

وَلكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ* لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِى يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُواْ أَنَّهُمْ كَانُواْ كَاذِبِينَ».(1)

5) سیرین گفته است: نزد امام صادق علیه السلام بودم و امام پرسید: مردم درباره این آیه چه می گویند: «وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لاَ يَبْعَثُ اللّهُ مَن يَمُوتُ»؟ عرض کردم: می گویند: یعنی نه قیامت است نه رستاخیر و نه روز محشر. فرمود: به خدا دروغ می گویند! این امر مربوط به ظهور قائم عجّل الله تعالی فرجه الشّریف است که هرگاه ظهور کند و جنگجویان و دلیران همراه او هجوم ببرند و حمله کنند، دشمنان می گویند: ای شیعیان! دولت شما برپا شده و این از دروغ های شماست که می گویید: فلانی و فلان کس بازگشته اند، نه، به خدا، خدا مردگان را زنده نمی کند، و آیا نمی بینی خداوند فرموده است: «وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ»؟ مشرکان بسیار لات و عُزّی را بزرگ می دانستند و جز به آن دو سوگند نمی خوردند، و خداوند فرموده است: «بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا» «لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُواْ أَنَّهُمْ كَانُواْ كَاذِبِينَ * إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَن نَّقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ»(2) [تا (خدا) آنچه را در (مورد) آن اختلاف دارند برای آنان توضیح دهد و تا کسانی که کافر شده اند بدانند که آنها خود دروغ می گفته اند* ما وقتی چیزی را اراده کنیم همین قدر به آن می گوییم باش، بی درنگ موجود می شود](3)

6) فُضَیل گفته است: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آن زمان که سُفیانی خروج کند مرا به چه کاری امر می کنید؟ فرمود: در آن زمان برای تو نامه ای می نویسم. عرض کردم: به من نشانه نامه تان را بگویید. فرمود: برایت چنین و چنان علامت را می نویسم و آیه ای از قرآن را تلاوت فرمود. از فضیل پرسیدم: آن آیه کدام است؟ گفت: جز بُرَید عِجْلی به هیچ کس در این مورد چیزی نگفته ام. زُراره گفت: من آن را به تو خواهم گفت: «وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ» تا آخر،

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2،ص 280، ح 27.
2- [2] - نحل/ 40-39.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 281، ح 28.

فضیل ساکت بود و حرف او را ردّ یا تأیید نکرد.(1)

7) ابو جعفر محمد بن جریر طبری در مسند فاطمه سلام الله علیها، از حسن علی بن هبه الله، از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمّی، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابو عُمَیر، از عُمَر بن اُذَیْنَه، از فُضَیل بن یَسار نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اگر سفیانی خروج کند، مرا به چه کاری امر می کنید؟ فرمود: در آن صورت برای تو می نویسم. عرض کردم: نامه شما چه نشانه ای دارد؟ فرمود: چُنین و چُنان را به علامت برایت می نویسم و آیه ای از قرآن را خواند. از فضیل پرسیدم: آن چه آیه ای بود؟ گفت: جز بُریَد عِجْلی برای هیچ کس نگفته ام. زُراره گفت: من آن را برایت می گویم: «وَأَقْسَمُواْ بِاللّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لاَ يَبْعَثُ اللّهُ مَن يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا» فضیل ساکت بود و حرف او را ردّ یا تأیید نکرد.(2)

«إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَىْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَن نَّقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ(40)...وَلَأَجْرُ الآخِرَهِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ(41) »

«إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَىْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَن نَّقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ(40) وَالَّذِينَ هَاجَرُواْ فِى اللَّهِ مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُواْ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِى الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَأَجْرُ الآخِرَهِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ(41) »

[ما وقتی چیزی را اراده کنیم همین قدر به آن می گوییم باش؛ بی درنگ موجود می شود* و کسانی که پس از ستمدیدگی در راه خدا هجرت کرده اند، در این دنیا جای نیکویی به آنان می دهیم و اگر بدانند، قطعاً پاداش آخرت بزرگتر خواهد بود]

1) محمد بن یعقوب، از احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبّار، از صَفوان بن یحیی نقل کرده است که از امام رضا علیه السلام پرسیدم: از اراده برایم بگویید از اراده خدا و اراده خلق؟ فرمود: اراده خلق یعنی یک امر ذهنی و آن چه بعد از مرحله تفکر به وقوع و فعلیّت می رسد؛ اما اراده خداوند، مساوی با حدوث امر است و نه چیز دیگر؛ زیرا خداوند درباره مسئله ای نمی اندیشد و آن را بررسی نمی کند و به آن فکر نمی کند. خدا از این صفات بَری است و این افعال و صفات مخصوص خَلق است. اراده خدا مساوی فعل است نه چیز دیگر، می گوید باش!

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 281، ح 29.
2- [2] - دلائل الامامه ، ص 245.

موجود می شود و این گفتن هم به زبان و سخن و قصد و تفکر و بیان چگونگی نیست، همان طور که خداوند کیفیّت و چگونگی ندارد.(1)

2) علی بن ابراهیم: «وَالَّذِینَ هَاجَرُواْ فِی اللّهِ» یعنی در راه خدا ترک وطن کرده و کفّار را رها می کنند «لَنُبَوِّئَنَّهُمْ» یعنی قطعاً به آنها عطا خواهیم کرد «فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَلَأَجْرُ الآخِرَهِ أَکْبَرُ لَوْ کَانُواْ یَعْلَمُونَ».(2)

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ إِلاَّ رِجَالاً نُّوحِی إِلَیْهِمْ...لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ(44) »

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ إِلاَّ رِجَالاً نُّوحِی إِلَیْهِمْ فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ(43) بِالْبَیِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنزَلْنَا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ(44) »

[و پیش از تو (هم) جز مردانی که بدیشان وحی می کردیم گسیل نداشتیم، پس اگر نمی دانید از پژوهندگان کتاب های آسمانی جویا شوید* (زیرا آنان را) با دلایل آشکار و نوشته ها (فرستادیم) و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم آن چه را به سوی ایشان نازل شده است، توضیح دهی و امید که آنان بیندیشند]

1) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از مُعَلَّی بن محمد، از وشَّاء، از عبد الله بن عَجْلان، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است: در تفسیر آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من ذکر هستم و ائمه معصومین علیهم السلام اهل ذکر هستند. امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه «وَإِنَّهُ لَذِکْرٌ لَّکَ وَلِقَوْمِکَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ»(3) [و به راستی که (قرآن) برای تو و برای قوم تو (مایه) تذکری است و به زودی (در مورد آن) پرسیده خواهید شد]

1- [1] - کافی، ج 1، ص 85، ح 3.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 388.
3- [3] - زخرف/44.

فرمود: ما قوم پیامبر هستیم و ما در قبال آن مسئول و پاسخگو هستیم. (1)

2) و او از حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن اُورَمَه، از علی بن حَسّان، از عمویش عبد الرحمن بن کثیر نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» پرسیدم و ایشان فرمود: ذکر محمد صلی الله علیه و آله است و ما اهل بیت او همان کسانی هستیم که باید از آنها پرسیده شود. سپس از حضرت درباره «وَإِنَّهُ لَذِکْرٌ لَّکَ وَلِقَوْمِکَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ»(2) [و به راستی که (قرآن) برای تو و برای قوم تو (مایه) تذّکری است و به زودی (در مورد آن) پرسیده خواهید شد] پرسیدم: فرمود: منظور، ما هستیم، ما اهل ذکر و مسئول هستیم.(3)

3) و او از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء نقل کرده است که از امام رضا علیه السلام درباره آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» پرسیدم و ایشان فرمود: ما اهل ذکر هستیم و ما آن کسانی هستیم که باید از آنها بپرسید. عرض کردم: شما مسئول و پاسخگو هستید و ما باید بپرسیم؟ فرمود: آری. عرض کردم: این بر ما واجب و لازم است که از شما بپرسیم؟ فرمود: آری. عرض کردم: این بر شما واجب است که پاسخگو باشید؟ فرمود: نه، این به ما بستگی دارد، اگر خواستیم، پاسخ می دهیم و اگر نخواستیم نه. آیا نشنیده ای خداوند فرموده است: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسَابٍ»؟(4) [(گفتیم) این بخشش ماست (آن را) بی شمار ببخش یا نگاه دار].(5)

4) و او، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس، از ابو بکر حَضْرَمی نقل کرده است: نزد امام محمد باقر علیه السلام بودم که وَرد، برادر کُمَیت وارد شد و عرض کرد: فدایتان شوم! هفتاد سؤال

1- [1] - کافی، ج1، ص 163، ح 1.
2- [2] - زخرف/44.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 164، ح 2.
4- [4] - ص/ 39.

5- [5] - کافی، ج 1، ص 164، ح 3.

داشتم و می خواستم از شما بپرسم، ولی حتی یکی را به خاطر نمی آورم. فرمود: حتی یکی را؟ عرض کرد: آری، یکی را به خاطر آوردم. امام پرسید: آن چیست؟ عرض کرد: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» منظور چه کسانی هستند؟ فرمود: «ما، اهل ذکر هستیم و از ما باید سؤال شود. من عرض کردم: شما پاسخگو و مسئول هستید و ما سؤال کنندگان؟ فرمود: بله. پرسیدم: بر ما واجب است که از شما سؤال کنیم؟ فرمود: آری. پرسیدم: و بر شما واجب است که جواب و پاسخ ما را بدهید؟ فرمود: این به خواست ما بستگی دارد.(1)

محمد بن حسن صفّار در بصائر الدرجات از محمد بن حسین، با همین سند و اندکی تغییر در متن، این حدیث را روایت کرده است.(2)

5) و او از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از علاء بن رَزین، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: برخی گمان می کنند منظور از «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» یعنی یهود و نصاری. فرمود: آنها شما را به دین خود فرا می خوانند، سپس با دست به سینه اش اشاره کرد و فرمود: «ما اهل ذکر هستیم و از ما باید بپرسید».(3)

این حدیث را محمد بن عبّاس، از علی بن سلیمان رازی، از محمد بن خالد طیالِسی، از علاء بن رَزین قَلّاء، از محمد بن مُسلم، از امام محمد باقر علیه السلام به همین صورت نقل کرده است.

6) و او از چند تن از یاران ما، از احمد بن محمد، از وشّاء نقل کرده است که ابو الحسن امام رضا علیه السلام فرمود: امام زین العابدین علیه السلام فرموده است: اموری بر ائمه علیهم السلام واجب است اما بر شیعیان نه، و اموری بر شیعیان ما واجب است و بر ما نیست، خداوند عزّ و جلّ به آنها امر کرده از ما بپرسند و فرموده است: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» خدا به آنها امر کرده از ما بپرسند، اما بر ما واجب نیست به آنها پاسخ دهیم، اگر خواستیم جواب می دهیم و

1- [1] - کافی، ج 1، ص 164، ح 6.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 52، باب 19، ح 1.

3- [3] - کافی، ج 1، ص165، ح 7.

اگر نخواستیم نه.(1)

7) احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نَصْر نقل کرده است که به امام رضا علیه السلام نامه ای نوشتم و سؤالاتی پرسیدم. در بخشی از جوابی که امام نوشته بود، آمده بود: خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» و فرموده است: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةً فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِى الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُواْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»(2) [و شایسته نیست مؤمنان همگی (برای جهاد) کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه ای از آنان دسته ای کوچ نمی کنند تا (دسته ای بمانند و) در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند؛ باشد که آنان (از کیفر الهی) بترسند] بر شما واجب است که از ما سؤال کنید و بر ما جواب، واجب نیست که خداوند می فرماید: «فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ»(3) [پس اگر تو را اجابت نکردند بدان که فقط هوس های خود را پیروی می کنند و کیست گمراه تر از آن که بی راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند؟](4) صفّار از احمد بن محمد با همین متن و سند، این دو حدیث را روایت کرده است.(5)

8) و او از محمد بن حسین، و غیر او، از سَهل، از محمد بن عیسی و محمد بن یحیی و محمد بن حسین، همگی از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عَمْرو، از عبد الحمید بن ابی دَیلَمْ، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ»: قرآن، ذکر است و آل بیت محمد علیهم السلام اهل آن ذکر هستند که خداوند عزّ و جلّ امر کرده از آنها سؤال شود و نه از جاهلان. خداوند خود، قرآن

1- [1] - کافی، ج 1، ص 165، ح 8.
2- [2] - توبه/ 122.
3- [3] - قصص/ 50.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 165، ح 9.
5- [5] - بصائر الدرجات، ص 52، باب 19، ح 2 و 3.

را ذکر نامیده و فرموده است «وَأَنزَلْنَا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ» و فرموده است: «وَإِنَّهُ لَذِکْرٌ لَّکَ وَلِقَوْمِکَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ»(1) [و به راستی که (قرآن) برای تو و برای قوم تو (مایه) تذکّری است و به زودی (در مورد آن) پرسیده خواهید شد] (2)

9) و او از محمد، از احمد، از ابن فَضّال، از ابن بُکیر نقل کرده است که حمزه بن طیّار برای امام جعفر صادق علیه السلام برخی از خطبه های پدرش را بیان می کرد تا این که به جایی از آن رسید و حضرت فرمود: کافی است، چیزی نگو. پس فرمود: وقتی از آیات قرآن چیزی را ندانستید، باید که سکوت کنید و جواب را به ائمه معصومین علیهم السلام بسپارید تا آنها شما را به مقصد برسانند و جهل شما را برطرف کنند و حقیقت را به شما بنمایانند که خداوند می فرماید: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ»(3).

10) سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم، از عثمان بن عیسی، از حمّاد طَنافِسی، از کَلبی نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «فَاتَّقُوا اللَّهَ یَا أُوْلِی الْأَلْبَابِ الَّذِینَ آمَنُوا قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَیْکُمْ ذِکْرًا* رَّسُولاً»(4) پرسیدم و ایشان فرمود: ذکر یکی از نام های حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و ما اهل ذکر هستیم، ای کلبی! از هر چه خواستی و سؤال داشتی، از ما بپرس. کلبی گفته: به خدا! همه قرآن را فراموش کردم و هیچ حرفی از آن را به یاد ندارم تا درباره آن از حضرت بپرسم.(5)

11) محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از ابان بن عثمان، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است: ایشان درباره آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ»

1- [1] - زخرف/ 44.
2- [2] - کافی، ج1، ص 234، بخشی از حدیث 3.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 40، ح 10.
4- [4] - طلاق/ 11-10.
5- [5] - مختصر بصائر الدرجات، ص 68.

فرمود: ذکر یعنی قرآن و آل رسول الله صلی الله علیه و آله اهل ذکرند و باید از آنها سؤال کرد.(1)

12) و او از محمد بن حسین، از ابو داود سلیمان بن سفیان، از ثعلبه بن میمون، از زُراره نقل کرده است: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: منظور آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» چه کسانی هستند؟ فرمود: ما. پرسیدم: شما پاسخگو و مسئول و سؤال شونده هستید؟ فرمود: آری. پرسیدم: و ما سؤال کننده ایم؟ فرمود: آری. پرسیدم: بر ما واجب است که از شما بپرسیم؟ فرمود: آری. عرض کردم: و بر شما واجب است که به ما جواب دهید؟ فرمود: نه، این به نظر ما بستگی دارد، اگر خواستیم جواب می دهیم، اگر نخواستیم نه. پس این آیه را قرائت فرمود: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسَابٍ»(2) [(گفتیم) این بخشش ماست (آن را) بی شمار ببخش یا نگاه دار](3)

این حدیث را علی بن ابراهیم، از محمد بن جعفر، از عبد الله بن محمد، از ابو داود سلیمان بن سفیان، از ثعلبه، از زراره نقل کرده است که از امام جعفر صادق علیه السلام درباره آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ»، پرسیدم که منظور چه کسانی اند؟ فرمود: والله! که منظور از آن ما هستیم. پرسیدم: شما مسئول و سؤال شونده هستید؟ فرمود: آری؛ و حدیث را به همان شکل که پیشتر گفتم تا به آخر آورده است، جز این که گفته است: «و ان شئنا ترکنا» اگر بخواهیم جواب نمی دهیم... ادامه حدیث.(4)

13) ابن بابویه از علی بن حسین بن شاذویه مؤَدَّب و جعفر بن محمد بن مسرور- که خدای از او خشنود باد - هر دو از محمد بن عبد الله بن جعفر حِمیَری، از پدرش، از رَیّان بن صَلت نقل کرده اند: امام رضا علیه السلام در مرو در مجلس مأمون حاضر شد. گروهی از علمای عراق و خراسان در آن جا جمع بودند که این

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 56، باب 19، ج 23.
2- [2] - ص/ 39.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 56، باب 16، ح 25.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 42.

سخن در آن جا ذکر شد که امام علیه السلام فرمود: ما اهل ذکر هستیم همان کسانی که خدا در کتاب خود فرمود: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» ما اهل ذکر هستیم، اگر نمی دانید از ما بپرسید.

علما گفتند: منظور خداوند از آیه، یهود و نصاری بوده است. امام فرمود:سبحان الله، آیا چنین چیزی جایز است؟! در آن صورت آنها ما را به دین خود دعوت خواهند کرد و خواهند گفت: این دین ما از اسلام بهتر است. مأمون پرسید: ای ابا الحسن! آیا تو برای آیه شرحی جز آن چه علما گفتند، می دانی؟ فرمود: آری. ذکر، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ما اهل او هستیم و خداوند در سوره طلاق این مسئله را بیان کرده و فرموده است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُوْلِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا* رَّسُولاً يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ»(1) [ای خردمندانی که ایمان آورده اید! از خدا بترسید. راستی که خدا سوی شما تذکاری فرو فرستاده است* پیامبری که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می کند] پس ذکر رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و ما اهل او هستیم.(2)

14) شیخ در امالی، با سند خود از هشام نقل کرده است: از امام صادقعلیه السلام درباره «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» پرسیدم که منظور چه کسانی هستند؟ فرمود: ما. عرض کردم: بر ما واجب است که از شما بپرسیم؟ فرمود: آری. عرض کردم: بر شما واجب است که به ما جواب دهید؟ فرمود: این به نظر ما بستگی دارد.(3)

15) شیخ مفید در کتاب ارشاد از شریف ابو محمد حسن بن محمد، از جدّش، از یکی از شیوخ ری، از یحیی بن عبد الحمید حِمّانی، از معاویه بن عمّار دُهنی، از امام محمد بن علی بن حسین (علیهم السلام) روایت کرده است: آن حضرت درباره آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» فرمود: ما اهل ذکر هستیم.

1- [1] - طلاق/ 11-10.
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 216، باب 23، ح 1.
3- [3] - امالی، ج 2، ص 278.

شیخ مفید از شیخ رازی(1) نقل کرده است: از محمد بن مقاتل درباره آیه: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» پرسیدم، در این مورد نظر خود را بیان کرد و فرمود: منظور، همه عالمان هستند. من سخن او را برای ابو زُرعه(2) تعریف کردم؛ بسیار از شنیدن آن متعجب شد و آن چه از یحیی بن عبد الحمید شنیده بودم، برایش تعریف کردم. گفت: امام محمد باقر علیه السلام راست گفته که آنها اهل ذکر هستند. به جان خودم سوگند! که ابا جعفر محمد بن علی علیه السلام از بزرگ ترین عالمان روزگار خود بود، که او اخبار پیشینیان و پیامبران را بیان کرد و مردم از او اندرزها و حکمت ها نوشته و سنت ها از او بر جای ماند، در مناسک و مراسم حج به آن شیوه که او از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده، اعتماد کرده و به او اقتدا نمودند و از او تفسیر قرآن نوشتند و خاصّه و عامّه، اخبار بسیاری از او روایت کردند و علماء بسیاری با او مناظره نمودند و مردم از او بسیار علم کلام حفظ کردند.(3)

16) محمد بن عباس، از احمد بن محمّد بن سعید، از احمد بن حسن، ازپدرش از حُصَین بن مُخارِق، از سعد بن طَریف، از اَصبَغ بن نبُاته از امام علی امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» فرمود: ما اهل ذکر هستیم.(4)

17) عیاشی از حمزه بن محمد طیّار آورده است، سخنی از سخنان پدرم را برای امام صادق علیه السلام بیان کردم، فرمود: بنویس، هرگاه درباره آیاتی که بر شما نازل شده، چیزی نمی دانستید، باید که درباره آن سکوت کرده و جواب آن را

1- [1] - محمد بن ادریس بن داود بن مهران حنظلی، ابو حاتم رازی متولد سال 195 و متوفی به سال 277، از حافظان قرآن و بسیار مورد وثوق عامّه و در علم و فضل سرآمد بود. «دائره المعارف شیعی چاپ اعلمی، ج 6، ص 339».
2- [2] - ابو زرعه: عبید الله بن عبد الکریم بن یزید بن فرّوخ، ابو زرعه رازی، از حافظان حدیث و اهل ری است، ابو حاتم رازی، دوست او بوده است، وفات او به سال 264 ه_ است «سیر اعلام النبلاء، ج 13، ص 65، ت48».
3- [3] - ارشاد، ص 264.

4- [4] - تأويل الآيات، ج 1، ص 324، ح 2.

از ائمه معصومین علیهم السلام بخواهید تا آنها شما را به قصد اصلی آیه راهنمایی کنند و جهل شما را در آن باره از بین ببرند؛ زیرا که خداوند فرموده است: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ»(1).

18) حمزه بن طیّار نقل کرده است: بعضی از خطبه های پدرم را به امام صادق عرضه داشتم تا این که به مسئله ای رسیدم و ایشان فرمود: دست نگه دار. من ساکت شدم، سپس امام به من فرمود: «بنویس»، او برای من دیکته کرد. هرگاه درباره آیه ای....» تا آخر حدیث.(2)

19) محمد بن مسلم نقل کرده است: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: برخی از علما گمان می کنند منظور از آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» یهودیان و مسیحیان هستند. ایشان فرمود: در آن صورت آنها شما را به دین خود می خوانند. سپس با دستش به خویش اشاره کرد و فرمود: ما اهل ذکر هستیم و باید از ما بپرسید. راوی گفت: امام فرموده است: ذکر یعنی قرآن.(3)

20) احمد بن محمد نقل کرده است: امام رضا علیه السلام در نامه ای به من نوشته است: خداوند ما و شما را به نیکی حفظ کند. شیعه ما کسی است که تابع و پیرو ما باشد و با ما مخالفت نکند و هرگاه که ما ترسیدیم او نیز بترسد و هر گاه ما ایمن بودیم، او نیز ایمن باشد، خداوند فرموده است: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» و نیز فرموده: «فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِى الدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ»(4) [پس چرا از هر فرقه ای از آنان دسته ای کوچ نمی کنند تا (دسته ای بمانند و) در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند، بیم دهند] بر شما واجب شده که از ما سؤال کنید و بر ما جواب شما واجب نیست. آیا از کثرت سؤال نهی نشدید و خود از این که به سؤالاتتان پایان دهید، امتناع کردید؟ شما را از این کار برحذر می دارم. کسانی که پیش از شما بودند، تنها به خاطر

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 281، ح 30.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 282، ح 31.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 282، ح 32.
4- [4] - توبه/ 122.

کثرت سؤال از پیامبرانشان هلاک شدند؛ خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ لاَ تَسْأَلُواْ عَنْ أَشْیَاء إِن تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ»(1) [ای کسانی که ایمان آورده اید از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد، شما را اندوهناک می کند، مپرسید](2).

21) ابن شهر آشوب، از تفسیر یوسف قَطّان، از وکیع، از ثَوری، از سُدّی نقل کرده است: نزد عمر بن خطّاب بودم. کعب بن اشرف و مالک بن صَیف و حُییّ بن اخطب به نزد عُمَر آمدند و گفتند: «در کتاب شما آمده است: « وَجَنَّهٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ»(3) [و بهشتی که پهنایش (به قدر) آسمان ها و زمین است] اگر وسعت یکی از بهشت ها به اندازه هفت آسمان و هفت زمین باشد، پس روز قیامت بقیه بهشت ها کجا جا خواهند گرفت؟ عمر گفت: نمی دانم. در همان حال علی علیه السلام وارد شد و پرسید: بحث شما بر سر چیست؟ یهودیان همان موضوع را از او سؤال کردند. فرمود: به من بگویید وقتی شب می شود، روز کجا می رود و وقتی روز می شود، شب به کجا می رود؟ گفتند: خدا می داند. علی علیه السلام فرمود: مکان آن بهشت ها را هم تنها خدا می داند. علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و حضرت را از آن چه بین آنان رخ داده بود، آگاه کرد: و آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» نازل شد.(4)

22) شرف الدین نجفی از جابر بن یزید و محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ما اهل بیت، اهل ذکر هستیم.(5)

23) و از طریق مخالفان، حافظ محمد بن مؤمن شیرازی در کتاب (المُستَخرَج من التفاسیر الاثنی عشر)؛ در تفسیر آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ» نقل کرده است: منظور؛ اهل بیت نبوت علیهم السلام است که معدن رسالت و محل رفت و آمد ملائکه اند و خدا تنها به خاطر کرامت و تکریم علی بن ابی طالب علیه السلام مؤمن

1- [1] - مائده/ 101.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 282، ح 33.
3- [3] - آل عمران/ 133.
4- [4] - مناقب، ج 2، ص 352.

5- [5] - تأويل الآيات، ج 1، ص 255، ح 7.

را مؤمن نامیده است.

«أَفَأَمِنَ الَّذِینَ مَکَرُواْ السَّیِّئَاتِ أَن یَخْسِفَ اللّهُ بِهِمُ الأَرْضَ...أَوْ یَأْخُذَهُمْ عَلَی تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّکُمْ لَرؤُوفٌ رَّحِیمٌ(47) »

«أَفَأَمِنَ الَّذِینَ مَکَرُواْ السَّیِّئَاتِ أَن یَخْسِفَ اللّهُ بِهِمُ الأَرْضَ أَوْ یَأْتِیَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَیْثُ لاَ یَشْعُرُونَ(45) أَوْ یَأْخُذَهُمْ فِی تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُم بِمُعْجِزِینَ(46) أَوْ یَأْخُذَهُمْ عَلَی تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّکُمْ لَرؤُوفٌ رَّحِیمٌ(47) »

[آیا کسانی که تدبیرهای بد می اندیشند ایمن شدند از این که خدا آنان را در زمین فرو ببرد یا از جایی که حدس نمی زنند عذاب برایشان بیاید؟* یا در حال رفت و آمدشان (گریبان) آنان را بگیرد و کاری از دستشان برنیاید؟ * یا آنان را در حالی که وحشت زده اند، فرو گیرد؟ همانا پروردگار شما رئوف و مهربان است]

1) عیاشی از ابراهیم بن عمر، از کسی که از امام صادق علیه السلام شنیده بود، نقل کرده است که آن حضرت فرمود: پیمان پیامبر صلی الله علیه و آله نزد علی بن حسین علیه السلام پسر محمد بن علی علیه السلام می باشد. خداوند هر چه بخواهد انجام می دهد، پس همراه آنها باش می بینی که مردی از آنها همراه سیصد نفر خروج می کند، در حالی که پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله را به دست دارد و به سوی مدینه می رود تا این که به بَیداء می رسد و می گوید: این مکانی است که قومی در آن جا به عذاب دچار شده و به زمین فرو رفته اند و این معنی آیه ای است که می فرماید: «أَفَأَمِنَ الَّذِینَ مَکَرُواْ السَّیِّئَاتِ أَن یَخْسِفَ اللّهُ بِهِمُ الأَرْضَ أَوْ یَأْتِیَهُمُ سسالْعَذَابُ مِنْ حَیْثُ لاَ یَشْعُرُونَ* أَوْ یَأْخُذَهُمْ فِی تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُم بِمُعْجِزِینَ»(1)

2) ابن سنان گفته است: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «أَفَأَمِنَ الَّذِینَ مَکَرُواْ السَّیِّئَاتِ أَن یَخْسِفَ اللّهُ بِهِمُ الأَرْضَ» سؤال شد: فرمود: آنها دشمنان خدا هستند. آنها مسخ می شوند و دور افکنده می شوند و در زمین سرگردانند.(2)

3) جابر جُعفی در حدیثی طولانی از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 282، ح 34.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 283، ح 35.

است که فرمود: از منحرفان و کژاندیشان آل محمد برحذر باشید که آل محمد علیهم السلام و علی علیه السلام پرچم و بیرقی دارند، و دیگران هم عَلَم و بیرق هایی دارند؛ شما بر جای خود بنشینید و هرگز هیچ یک از آنها را پیروی نکنید تا این که می بینی مردی از فرزندان حسین، در حالی که عهد و پرچم و سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله را به دست دارد، خروج می کند. عهد و پیمان پیامبر صلی الله علیه و آله نزد علی بن حسین علیهما السلام و سپس نزد محمد بن علی علیهما السلام است و خدا هر چه بخواهد، انجام می دهد. همیشه ملازم اینان باش و از آن که پیشتر برایت گفتم، برحذر باش. مردی از اینها، همراه سیصد و ده نفر و آندی ظهور می کند، در حالی که پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را به دست دارد و به سوی مدینه می رود و چون به بیداء می رسد، می گوید: این مکانی است که قومی در آن به عذاب دچار شدند و به زمین فرو رفتند و این معنای آیه ای است که می فرماید: «أَفَأَمِنَ الَّذِینَ مَکَرُواْ السَّیِّئَاتِ أَن یَخْسِفَ اللّهُ بِهِمُ الأَرْضَ أَوْ یَأْتِیَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَیْثُ لاَ یَشْعُرُونَ* أَوْ یَأْخُذَهُمْ فِی تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُم بِمُعْجِزِینَ».(1)

4) علی بن ابراهیم: «أَفَأَمِنَ الَّذِینَ مَکَرُواْ السَّیِّئَاتِ» یعنی ای محمد! و جمله استفهام و پرسش است «أَن یَخْسِفَ اللّهُ بِهِمُ الأَرْضَ أَوْ یَأْتِیَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَیْثُ لاَ یَشْعُرُونَ* أَوْ یَأْخُذَهُمْ فِی تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُم بِمُعْجِزِینَ» فرمود: آن هنگام که برای تجارت و اعمال خویش، آمد و شد می کنند، در آن حالت آنها را می گیرد، «أَوْ یَأْخُذَهُمْ عَلَی تَخَوُّفٍ» یعنی در حالت بیداری و هوشیاری «فَإِنَّ رَبَّکُمْ لَرؤُوفٌ رَّحِیمٌ».(2)

«أَوَ لَمْ یَرَوْاْ إِلَی مَا خَلَقَ اللّهُ مِن شَیْءٍ یَتَفَیَّأُ ظِلاَلُهُ...وَقَالَ اللّهُ لاَ تَتَّخِذُواْ إِلهَیْنِ اثْنَیْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلهٌ وَاحِدٌ فَإِیَّایَ فَارْهَبُونِ(51) »

«أَوَ لَمْ یَرَوْاْ إِلَی مَا خَلَقَ اللّهُ مِن شَیْءٍ یَتَفَیَّأُ ظِلاَلُهُ عَنِ الْیَمِینِ وَالْشَّمَآئِلِ سُجَّدًا لِلّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ(48) وَلِلّهِ یَسْجُدُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الأَرْضِ مِن دَآبَّهٍ وَالْمَلآئِکَهُ وَهُمْ لاَ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص83، ح 117.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 388.

يَسْتَكْبِرُونَ(49) يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ(50) وَقَالَ اللّهُ لاَ تَتَّخِذُواْ إِلهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ(51) »

[آیا به چیزهایی که خدا آفریده است، ننگریسته اند که (چگونه) سایه هایشان از راست و (از جوانب) چپ می گردد و برای خدا در حال فروتنی سر بر خاک می سایند؟* و آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین از جنبندگان و فرشتگان است، برای خدا سجده می کنند و تکبر نمی ورزند* از پروردگارشان که حاکم بر آنهاست، می ترسند و آن چه را مأمورند، انجام می دهند* و خدا فرمود: دو معبود برای خود مگیرید. جز این نیست که او خدایی یگانه است. پس تنها از من بترسید]

1) علی بن ابراهیم: «أَوَ لَمْ يَرَوْاْ إِلَى مَا خَلَقَ اللّهُ مِن شَيْءٍ يَتَفَيَّأُ ظِلاَلُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالْشَّمَآئِلِ سُجَّدًا لِلّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ» گفته است: تغییر و دگرگونی هر نوع سایه ای که مخلوق خداست، در حکم سجده آن برای خداست؛ زیرا هر چیزی سایه ای متحرک دارد. این حرکت و جابه جایی سایه یعنی سجده آن. «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ مِن دَآبَّةٍ وَالْمَلآئِكَةُ وَهُمْ لاَ يَسْتَكْبِرُونَ* يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» آن چه خدا برای ملائکه مقدّر کرده به همان مأمورند. سپس خداوند برای بت پرستان و مشرکان، حجت و برهان آورده و می فرماید: «لاَ تَتَّخِذُواْ إِلهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ»(1).

2) طبرسی در کتاب احتجاج نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام سؤال شد، چرا جایز نیست بگوییم جهان بیش از یک آفریدگار داشته است؟ فرمود: آن چه از این سخن متصّور می شود، چند حالت است: اول این که، آن دو خالق هر دو قوی و ازلی اند یا هر دو ضعیف اند یا یکی قوی و دیگری ضعیف است. اگر هر دو را قوی بپنداریم، چرا هر کدام دیگری را به کناری نمی زند تا خود به تنهایی مقام ربوبیّت را داشته باشد؟! اگر یکی را ضعیف و دیگری را قوی تصّور کنی، در واقع یک خدا داری؛ چون خودت به ضعف دیگری معترف هستی و اگر بگویی، هر دو به یک اندازه نیرو دارند و از هر جهت همسان و شبیه اند یا کاملاً دو نیروی متفاوت

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 388.

با همدیگر هستند؛ آن چه از نظم هستی می بینیم این نظریه را نقض می کند؛ زیرا نظم مخلوقات و مدارات آسمانی و تفاوت و توالی شب و روز و ماه و خورشید، دلالت بر هماهنگی تدبیر امور دارد. پس مدبّر یکی است. (1)

3) عیاشی از ابو بصیر نقل کرده است: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «لاَ تَتَّخِذُواْ إِلهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلهٌ وَاحِدٌ» یعنی نباید دو امام و رهبر داشته باشید، بلکه امام و رهبر هم یکی است.(2)

«وَلَهُ مَا فِی الْسَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلَهُ الدِّینُ وَاصِبًا أَفَغَیْرَ اللّهِ تَتَّقُونَ (52) وَمَا بِکُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّکُمُ الضُّرُّ فَإِلَیْهِ تَجْأَرُونَ(53) ثُمَّ إِذَا کَشَفَ الضُّرَّ عَنکُمْ إِذَا فَرِیقٌ مِّنکُم بِرَبِّهِمْ یُشْرِکُونَ(54) لِیَکْفُرُواْ بِمَا آتَیْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُواْ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ(55) وَیَجْعَلُونَ لِمَا لاَ یَعْلَمُونَ نَصِیبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا کُنتُمْ تَفْتَرُونَ(56) وَیَجْعَلُونَ لِلّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُم مَّا یَشْتَهُونَ(57) وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالأُنثَی ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ کَظِیمٌ(58) یَتَوَارَی مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَیُمْسِکُهُ عَلَی هُونٍ أَمْ یَدُسُّهُ فِی التُّرَابِ أَلاَ سَاء مَا یَحْکُمُونَ(59) لِلَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ بِالآخِرَهِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلّهِ الْمَثَلُ الأَعْلَیَ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ(60) وَلَوْ یُؤَاخِذُ اللّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِم مَّا تَرَکَ عَلَیْهَا مِن دَآبَّهٍ وَلَکِن یُؤَخِّرُهُمْ إِلَی أَجَلٍ مُّسَمًّی فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ یَسْتَأْخِرُونَ سَاعَهً وَلاَ یَسْتَقْدِمُونَ(61) وَیَجْعَلُونَ لِلّهِ مَا یَکْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْکَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَی لاَ جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ الْنَّارَ وَأَنَّهُم مُّفْرَطُونَ(62) »

[و آن چه در آسمان ها و زمین است از آن اوست و آیین پایدار (نیز) از آن اوست. پس آیا از غیر خدا پروا دارید؟* و هر نعمتی که دارید از خداست. سپس چون آسیبی به شما رسد، به سوی او روی می آورید (و می نالید) * و چون آن آسیب را از شما برطرف کرد، آن گاه گروهی از شما به پروردگارشان شرک می ورزند*

1- [1] - احتجاج، ص 333.
2- [2] - تفسیرعیاشی، ج 2، ص 283، ح 36.

(بگذار) تا آن چه را به ایشان عطا کرده ایم ناسپاسی کنند. اکنون برخوردار شوید و(لی) زودا که بدانید* و از آن چه به ایشان روزی دادیم نصیبی برای آن (خدایانی) که نمی دانند (چیست) می نهند. به خدا سوگند که از آن چه به دروغ برمی بافتید، حتماً سؤال خواهید شد* و برای خدا دخترانی می پندارند. منزه است او و برای خودشان آن چه را میل دارند (قرار می دهند) * و هرگاه یکی از آنان را به دختر مژده آورند. چهره اش سیاه می گردد، در حالی که خشم (و اندوه) خود را فرو می خورد* از بدی آن چه بدو بشارت داده شده از قبیله (خود) روی می پوشاند. آیا او را با خواری نگاه دارد یا در خاک پنهانش کند وه چه بد داوری می کنند* وصف زشت برای کسانی است که به آخرت ایمان ندارند و بهترین وصف از آن خداست و اوست ارجمند حکیم* و اگر خداوند مردم را به (سزای) ستمشان مؤاخذه می کرد، جنبنده ای بر روی زمین باقی نمی گذاشت، لیکن (کیفر) آنان را تا وقتی معین بازپس می اندازد و چون اجل شان فرا رسد، ساعتی آن را پس و پیش نمی توانند افکنند* و چیزی را که خوش نمی دارند برای خدا قرار می دهند و زبانشان دروغ پردازی می کند که (سرانجام) نیکو از آن ایشان است. حقّا که آتش برای آنان است و به سوی آن پیش فرستاده خواهند شد]

1) عیّاشی از سَماعه نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره «وَلَهُ الدِّینُ وَاصِبًا» پرسیدم فرمود: یعنی واجب است(1).

2) علی بن ابراهیم: «وَلَهُ مَا فِی الْسَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلَهُ الدِّینُ وَاصِبًا» یعنی واجب. سپس لطف و مرحمت خود را توضیح داده می فرماید: «وَمَا بِکُم مِّن نِّعْمَهٍ فَمِنَ اللّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّکُمُ الضُّرُّ فَإِلَیْهِ تَجْأَرُونَ» یعنی می ترسید و برمی گردید و نعمت سلامتی و آسودگی و راحتی و عافیت را بیان می کند «ثُمَّ إِذَا کَشَفَ الضُّرَّ عَنکُمْ إِذَا فَرِیقٌ مِّنکُم بِرَبِّهِمْ یُشْرِکُونَ* لِیَکْفُرُواْ بِمَا آتَیْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُواْ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ». گفت: اما این فرموده خداوند متعال: «وَیَجْعَلُونَ لِمَا لاَ یَعْلَمُونَ نَصِیبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ» و آنها همان عدّه از عرب اند که بخشی از کشت و زرع خود و شتر و رمه خود را به عنوان سهم بت ها قرار می دادند و خدا در پاسخ و ردّ این کار آنها فرمود: «تَاللّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا کُنتُمْ تَفْتَرُونَ* وَیَجْعَلُونَ لِلّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُم مَّا یَشْتَهُونَ».

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 283، ح 27.

3) و نیز علی بن ابراهیم نقل کرده است که قریش معتقد بودند ملائکه، دختران خدا هستند و آن چه را خود نمی پسندیدند به خدا نسبت می دادند و لذا خداوند فرمود: «وَيَجْعَلُونَ لِلّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُم مَّا يَشْتَهُونَ»(1) یعنی پسران. پس فرمود: «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالأُنثَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ* يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ» به خاطر آن خوار و حقیر شود «أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلاَ سَاء مَا يَحْكُمُونَ» پس در جواب اینها می گوید: «لِلَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلّهِ الْمَثَلُ الأَعْلَىَ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»(2).

4) ابن بابویه از علی بن احمد بن محمد بن عمران دَقّاق- که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن ابو عبد الله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن حسن، از پدرش، از حنان بن سَدیر نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام در باره عرش و کرسی پرسیدم، پس حدیثی طولانی نقل می کند تا این که می گوید: «وَلِلّهِ الْمَثَلُ الأَعْلَى» کسی که هیچ چیز شبیه او نیست و نمی توان او را وصف کرد و یا در ذهن و خیال تداعی کرد؛ و این معنای المَثَلُ الأعلَی است.(3) این حدیث طولانی است و ان شاء الله تعالی به طور مفصّل در تفسیر آیه «هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» از سوره نمل بیان خواهد شد.(4)

5) علی بن ابراهیم، از حُمَید بن زیاد، از محمد بن حسین، از محمد بن یحیی، از طَلحَه بن زید، از جعفر بن محمد، از پدرش علیهم السلام نقل کرده است که در آخر حدیثی در تفسیر آیه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ»(5) [خدا نور آسمان ها و زمین است، مَثَل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در شیشه ای است] آورده است: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم! می گویند: مَثَل نورِ ربّ؟ فرمود: سبحان الله!

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 388.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 388.
3- [3] - توحید، ص 321، ح 1.
4- [4] - هنگام تفسیر آیه 26 نمل عنوان خواهد شد.
5- [5] - در حدیث 9 از تفسیر آیه 35 سوره نور عنوان خواهد شد.

برای خدا هیچ مثلی نیست. خداوند فرموده است: «فَلاَ تَضْرِبُواْ لِلّهِ الأَمْثَالَ»(1) [پس برای خدا مَثَل نزنید] (2)

6) علی بن ابراهیم: «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِم» یعنی هنگام و لحظه گناه و ظلم آنها «مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا مِن دَآبَّةٍ وَلَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ».(3)

7) عیاشی از حُمران، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: اجل و مهلتی که در شب قدر معین می شود، همان اجلی است که خدا می فرماید: «فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلاَ يَسْتَقْدِمُونَ»(4) در تفسیر آیه «قَضَى أَجَلاً وَأَجَلٌ مُّسمًّى عِندَهُ» [آن گاه مدتی را (برای شما عمر) مقرّر داشت و ا جل حتمی نزد اوست] از سوره انعام، حدیث حُمران از قول امام صادق علیه السلام در معنای اجل عنوان شد.(5)

8) علی بن ابراهیم: «وَيَجْعَلُونَ لِلّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ» زبان آنها دروغگو است «أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى لاَ جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُم مُّفْرَطُونَ» یعنی در آن عذاب و شکنجه می بینند.(6)

«وَمَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلاَّ لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِى اخْتَلَفُواْ فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ(64) »

[و ما (این) کتاب را بر تو نازل نکردیم، مگر برای این که آن چه را در آن اختلاف کرده اند، برای آنان توضیح دهی و (آن) برای مردمی که ایمان می آورند،

1- [1] - نحل/ 74.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 79.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 388.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 283، ح 38.
5- [5] - در تفسیر آیه 2 سوره انعام.
6- [6] - تفسیر قمی، ج 1، ص 389.

رهنمود و رحمتی است]

1) عیاشی از اَنَس بن مالک نقل کرده است: پیامبر صلّی الله علیه و آله به من فرمود: برای من در ظرف، آب برای وضو بریز. من رفتم و برای حضرت آب در ظرف ریختم و به ایشان اطلاع دادم؛ پیامبر از اتاق خارج شد و وضو گرفت و سپس دوباره به جای خود بازگشت، پس رو به من کرد و فرمود: ای انس! اولین کسی که از این در وارد شود، امیر مؤمنان و مولای مسلمانان و پیشوای بی نظیر است. با خود اندیشیدم و گفتم: کاش آن مرد از قوم من باشد. در همان حال درِ خانه رسول خدا (صلّی الله علیه و آله) کوبیده شد، من رفتم و در را باز کردم و دیدم علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد و به سوی پیامبر رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله با دیدن او از جایش پرید و مسرور و خوشحال همانطور ایستاد تا علی علیه السلام به اتاق وارد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را در آغوش گرفت، دیدم که دست خود را به صورت خود و سپس به صورت علی علیه السلام می کشد و صورت علی علیه السلام را لمس کرده دستش را به صورت خود می کشد. علی علیه السلام فرمود: یا رسولَ الله! امروز با من چنان رفتار می کنید که تا به حال نظیر و سابقه نداشته است، فرمود: چرا چنین نکنم. تو جانشین و خلیفه من هستی. کسی که بعد از من اختلافات مردم را رفع می کند و اگر در مسئله ای دچار اختلاف نظر بودند، آن را توضیح می دهد و تو نقش من را ایفا می کنی و رسالت مرا به گوش آنها می رسانی.(1)

2) و از طریق عامّه: امام حافظ ابو نُعَیم احمد بن عبد الله بن احمد با سند خود در کتاب حِلیه خود، از انس نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای انس! برای من در ظرف آب بریز تا وضو بگیرم. سپس دو رکعت نماز بجا آورد و فرمود: ای انس! اولین کسی که از این در وارد شود، امیر مؤمنان، مولای مسلمانان، و رهبری بی نظیر و خاتم اوصیا است. با خود گفتم: خدایا! کاش آن شخص یکی از انصار باشد. در آن حال، علی علیه السلام وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: انس! این کیست که وارد شد؟ عرض کردم: علی علیه السلام است؛ پیامبر صلی الله علیه و آله خوشحال و مسرور برخاست و علی علیه السلام

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 283، ح 39.

را در آغوش کشید. پس عرق روی خود را به صورت علی مالید و عرق روی علی علیه السلام را به صورت خود مالید. علی علیه السلام عرض کرد: یا رسولَ الله! قبلاً هرگز چنین رفتاری نسبت به خودم را از شما ندیده بودم؛ فرمود: چرا چنین نکنم؛ تو جانشین من هستی و صدای مرا به گوش آنها خواهی رساند و بعد از من در هر چیز اختلاف داشته باشند، تو آن را حل می کنی.(1)

علمای عامّه هم این حدیث را روایت کرده اند. موفق بن احمد در کتاب (فضائل امیر المؤمنین علیه السلام) همین حدیث را از انس به آن صورت که در حلیه آمده است، بدون هیچ تغییری روایت کرده است.(2)

«وَاللّهُ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ...وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِی ذَلِکَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ(67) »

«وَاللّهُ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِی ذَلِکَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ(65) وَإِنَّ لَكُمْ فِی الأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِی بُطُونِهِ مِن بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَّبَنًا خَالِصًا سَآئِغًا لِلشَّارِبِينَ(66) وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِی ذَلِکَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ(67) »

[و خدا از آسمان آبی فرود آورد و با آن زمین را پس از پژمردنش زنده گردانید. قطعاً در این (امر) برای مردمی که شنوایی دارند، نشانه ای است* و در دامها قطعاً برای شما عبرتی است از آن چه در (لابلای) شکم آنهاست. از میان سرگین و خون شیری ناب به شما می نوشانیم که برای نوشندگان گواراست* و از میوه درختان خرما و انگور باده مستی بخش و خوراکی نیکو برای خود می گیرید. قطعاً در این(ها) برای مردمی که تعقّل می کنند، نشانه ای است]

1) علی بن ابراهیم: درباره این سخن خداوند: «وَاللّهُ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» گفته است: آیه، محکم است، «وَإِنَّ لَكُمْ فِی الأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِی بُطُونِهِ مِن بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَّبَنًا خَالِصًا سَآئِغًا لِلشَّارِبِينَ» گفته است: فَرث یعنی آن چه که در

1- [1] - حلیه الاولیاء، ج 1، ص 63.
2- [2] - مناقب خوارزمی، ص 42.

شکمبه حیوان است.(1)

2) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نَوفَلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هیچ کس از نوشیدن شیر، گلوگیر نمی شود؛ زیرا خداوند فرموده است: «لَّبَنًا خَالِصًا سَآئِغًا لِلشَّارِبِینَ»(2).

3) علی بن ابراهیم: «وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِیلِ وَالأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَکَرًا» گفته است: یعنی سرکه «وَرِزْقًا حَسَنًا» فرمود: یعنی کشمش.(3)

4) عیاشی از سعید بن یسار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خداوند به نوح امر کرد از هر چیزی یک جفت در کشتی گرد آورد. نوح خرمای فَحل و عَجوَه(4) را در کشتی آورد که زوجند. وقتی آب در زمین فرو رفت خدا به نوح امر کرد که تاک را بکارد. ابلیس آمد و مانع کشت آن شد و گفت: این برای تو و یاران تو نیست، بلکه مال من و یاران من است، آن دو بر سر آن چه خدا خواسته بود، کشمکش کردند. سپس نوح پذیرفت که یک سوم آن از آن ابلیس و یک سوم از آنِ نوح باشد و خدا در کتاب خود به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِیلِ وَالأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَکَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا» و مسلمانان خَمر می نوشیدند تا این که خداوند آیه تحریم را نازل کرد: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَیْسِرُ وَالأَنصَابُ وَالأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ* إِنَّمَا یُرِیدُ الشَّیْطَانُ أَن یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاء فِی الْخَمْرِ وَالْمَیْسِرِ وَیَصُدَّکُمْ عَن ذِکْرِ اللّهِ وَعَنِ الصَّلاَةِ فَهَلْ أَنتُم مُّنتَهُونَ»(5) [شراب و قمار و بتها و تیرهای قرعه پلیدند (و) از عمل شیطانند. پس از آنها دوری گزینید باشد که رستگار شوید* همانا شیطان می خواهد با شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد. پس آیا شما دست برمی دارید] ای سعید! این آیه تحریم است و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 389.
2- [2] - کافی، ج 6، ص 336، ح 5.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 389.
4- [4] - نوعی از بهترین خرمای مدینه است. «لسان العرب، ماده عجو»
5- [5] - مائده/ 91-90.

آیه دیگری را نَسخ کرده است.(1)

«وَأَوْحَی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتًا...فِیهِ شِفَاء لِلنَّاسِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَةً لِّقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ(69) »

«وَأَوْحَی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا یَعْرِشُونَ(68) ثُمَّ کُلِی مِن کُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلًا یَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِیهِ شِفَاء لِلنَّاسِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَةً لِّقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ(69) »

[و پروردگار تو به زنبور عسل وحی (=الهام غریزی) کرد که از پاره ای کوهها و از برخی درختان و از آن چه داربست (و چفته سازی) می کنند، خانه هایی برای خود درست کن* سپس از همه میوه ها بخور و راه های پروردگارت را فرمانبردارانه بپوی. (آن گاه) از درون (شکم) آن شهدی که به رنگ های گوناگون است بیرون می آید، در آن برای مردم درمانی است. راستی در این (زندگی زنبوران) برای مردمی که تفکّر می کنند نشانه (قدرت الهی) است]

1) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن علی وشّاء، از مردی، از حَرِیز بن عبد الله، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: ما آن نحل (زنبور عسل) هستیم که به آن وحی کرد: «أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتًا» و به ما امر کرده که میان عرب ها برای خود شیعیانی انتخاب کنیم «وَمِنَ الشَّجَرِ» و از میان عجم ها. «وَمِمَّا یَعْرِشُونَ» و از میان مَوالی «یَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ» آن علم ماست که شما از آن استفاده می کنید.(2)

2) عیاشی از مَسعَده بن صدقه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «وَأَوْحَی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا یَعْرِشُونَ* ثُمَّ کُلِی مِن کُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلًا یَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِیهِ شِفَاء لِلنَّاسِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَةً لِّقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ» فرمود: نَحل، ائمّه معصومین هستند و جِبال یعنی عرب و شَجَر یعنی بردگان آزاد شده و مِمّا یَعرِشُونَ یعنی فرزندان و بندگانی که آزاد نیستند و همین گروه از الله و پیامبر صلی

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 384، ح 40
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 389.

الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام پیروی می کنند.

و الثَّمَرَاتِ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ: انواع علومی که ائمّه علیهم السلام به شیعیان خود می آموزند، «فِیهِ شِفَاء لِلنَّاسِ» که در آن علم شفاء و فایده ای بسیار برای مردم است. النّاس، شیعیان هستند و مابقیِ مردم را خدا می داند که چیستند. حضرت فرمود: و اگر منظور آیه آن طور که مردم فکر می کنند عسلی باشد که از آن می خورند، پس هرگاه مریضی از آن بخورد، باید از بیماری رهایی یابد، آن گونه که خدا می فرماید: «فِیهِ شِفَاء لِلنَّاسِ»؛ زیرا در وعده خدا خُلفی وجود ندارد و هرگاه وعده دهد، محقّق می شود، بلکه شفا تنها در علم قرآن است همان گونه که می فرماید: «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِینَ»(1) [و ما آن چه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می کنیم] و قرآن حتماً برای اهلش شفا و رحمت است و هیچ شک و تردیدی در آن نیست و اهل آن: ائمه معصومین علیهم السلام هستند که خداوند می فرماید: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا»(2) [سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم به میراث دادیم](3).

3) در روایت ابو ربیع شامی از امام صادق علیه السلام آمده است که درباره این آیه فرمود: «وَأَوْحَى رَبُّکَ إِلَى النَّحْلِ» نَحل یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله «أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتًا» یعنی با زنانی از قریش ازدواج کن، «وَمِنَ الشَّجَرِ» و زنانی از عرب «وَمِمَّا یَعْرِشُونَ» و زنانی از مَوالی، «یَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ» انواع علم که برای مردم مفید و شفا است.(4)

4) ابن شهر آشوب از امام رضا علیه السلام در تفسیر این آیه نقل کرده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام امیر بنی هاشم است و لذا به نام

1- [1] - اسراء/ 82.
2- [2] - فاطر/ 32.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 285، ح 43.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 285، ح 44.

اَمِیرُ النَّحل نامیده شد.(1)

5) در اَغانی ابو الفَرَج در حدیثی از معلّی بن طَریف آمده است که پرسیدم درباره آیه «وَأَوْحَى رَبُّکَ إِلَى النَّحْلِ» چه می گویید؟ بشّار بن بُرد گفت: منظور همان زنبور عسل است. گفت: هیهات، ای ابا مُعاذ! نَحل یعنی بنی هاشم «یَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِیهِ شِفَاء لِلنَّاسِ» یعنی علم.(2)

6) حسن بن ابی الحسن دَیلَمی با سند خود از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «وَأَوْحَى رَبُّکَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا یَعْرِشُونَ» فرمود: زنبور عسل را با وحی چه کار؟ بلکه این آیه درباره ما نازل شده است و نحل، ما هستیم و ما به امر خدا در زمین او ساکن و مُقیم هستیم و جِبال یعنی شیعه ما و شَجَر یعنی زنان مؤمن.

7) عیاشی از محمد بن یوسف، از پدرش نقل کرده است که امام محمد باقر علیه السلام درباره «وَأَوْحَى رَبُّکَ إِلَى النَّحْلِ» پرسیدم و ایشان فرمود: منظور از وحی، الهام است.(3)

8) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: لیسیدن عسل، شفابخش است، همان گونه که فرموده است: «مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِیهِ شِفَاء لِلنَّاسِ».(4)

9) سیف بن عَمِیرَه، از شیخی از یاران ما نقل کرده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودیم، پیرمردی پرسید: من درد و بیماری دارم و به خاطر مداوای آن شراب می نوشم و عالِمی آن را برای من تجویز کرده است. امام به او فرمود: چه چیز باعث می شود که آب ننوشی که خداوند، همه چیز را از آب، زنده گردانیده است عرض کرد: به مزاجم سازگار نیست. امام فرمود: پس چرااز عسل استفاده نمی کنی؟ چرا که خداوند فرموده است: «فِیهِ شِفَاء لِلنَّاسِ» عرض کرد: آن را

1- [1] - مناقب، ج 2، ص 315.
2- [2] - اغانی، ج 3، ص 30.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 284، ح 41.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 285، ح 42.

نمی یابم. فرمود: چرا شیر نمی خوری که از آن گوشت بر تن تو می روید و استخوان هایت قوی می شود؟ عرض کرد: به مزاجم سازگار نیست. امام به او فرمود: آیا می خواهی به تو امر کنم (اجازه دهم) شراب بنوشی؟ نه، به خدا هرگز چنین چیزی به تو نمی گویم.(1)

10) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از قاسم بن یحیی از جدّش حسن بن راشد، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خوردن عسل شفاء هر بیماری است. خداوند می فرماید: «يَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاء لِلنَّاسِ» خوردن عسل و تلاوت قرآن و جویدن کُنْدُر(2)، بلغم را از بین می برد.(3)

«وَاللّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَىْ لاَ يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ(70) »

[و خدا شما را آفرید سپس (جان) شما را می گیرد و بعضی از شما تا خوارترین (دوره) سال های زندگی (فرتوتی) بازگردانده می شود، به طوری که بعد از (آن همه) دانستن (دیگر) چیزی نمی دانند. قطعاً خدا دانای تواناست]

1) علی بن ابراهیم از محمد بن جعفر، از محمد بن احمد، از عباس، از ابن ابی نَجران، از محمد بن قاسم، از علی بن مغیره، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هرگاه کسی به صد سالگی برسد می گوییم به اَرذَل عمر (خوارترین دوره زندگی) رسیده است.(4)

2) طبرسی از امام علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ارذل عمر، سن هفتاد و پنج سالگی است و از پیامبر صلی الله علیه و آله هم این گونه روایت شده

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 286، ح 45.
2- [2] - لُبان نوعی سقز است که از صمغ گیاهی گرفته می شود و کُنْدُر نیز نامیده می شود. «لسان العرب ماده لبن، و المعجم الوسیط ماده لبن»
3- [3] - کافی، ج 6، ص 332، ح 2.

4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 53.

است.(1)

«وَاللّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِى الْرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ...أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ(72) »

«وَاللّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِى الْرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُواْ بِرَآدِّى رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاء أَفَبِنِعْمَهِ اللّهِ يَجْحَدُونَ(71) وَاللّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ أَزْوَاجِكُم بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ(72) »

[و خدا بعضى از شما را در روزى بر بعضى ديگر برترى داده است، و(لى) كسانى كه فزونى يافته اند، روزى خود را به بندگان خود نمى دهند تا در آن با هم مساوى باشند. آيا باز نعمت خدا را انكار مى كنند؟* و خدا براى شما از خودتان همسرانى قرار داد و از همسرانتان براى شما پسران و نوادگانى نهاد و از چيزهاى پاكيزه به شما روزى بخشيد. آيا (باز هم) به باطل ايمان مى آورند و به نعمت خدا كفر مى ورزند؟]

1) على بن ابراهيم: «لِكَىْ لاَ يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا» يعنى وقتى بزرگ شود، نمى داند پيشتر چه چيزى آموخته است. «وَاللّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِى الْرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُواْ بِرَآدِّى رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاء» جايز نيست مرد به تنهايى چيز مخصوصى را بخورد، بدون اهل و عيالش «وَاللّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا» يعنى حوّا كه از آدم عليه السلام خلق شد، «وَحَفَدَةً» يعنى دو خواهر.(2)

2) طبرسى در معناى حَفَدَه آورده است: منظور از حفده، نوه هاى دخترى مرد مى باشد. وى گفته است: اين معنا از امام صادق عليه السلام روايت شده است.(3)

3) عياشى از عبد الرحمن اَشَلّ نقل كرده است: امام صادق عليه السلام درباره «وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ أَزْوَاجِكُم بَنِينَ وَحَفَدَةً» فرمود: حَفَده: يعنى نوه دخترى و ما، حَفَده

1- [1] - مجمع البيان، ج 6،ص 177.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 389.
3- [3] - مجمع البیان، ج 6، ص 177.

رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم.(1)

4) از جمیل بن دَرّاج، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که درباره آیه: «وَجَعَلَ لَکُم مِّنْ أَزْوَاجِکُم بَنِینَ وَحَفَدَةً» فرمود: آنها حفده و یاور و پشتیبان آنها هستند، یعنی پسران.(2)

«ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوکًا لاَّ یَقْدِرُ عَلَی شَیْءٍ وَمَن رَّزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ یُنفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ یَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلّهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لاَ یَعْلَمُونَ(75) وَضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً رَّجُلَیْنِ أَحَدُهُمَا أَبْکَمُ لاَ یَقْدِرُ عَلَیَ شَیْءٍ وَهُوَ کَلٌّ عَلَی مَوْلاهُ أَیْنَمَا یُوَجِّههُّ لاَ یَأْتِ بِخَیْرٍ هَلْ یَسْتَوِی هُوَ وَمَن یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ(76) »

[خدا مثلی می زند، بنده ای است زرخرید که هیچ کاری از او برنمی آید؛ آیا (او) با کسی که به وی از جانب خود روزی نیکو داده ایم و او از آن در نهان و آشکار انفاق می کند، یکسانست، سپاس خدای راست. (نه) بلکه بیشترشان نمی دانند*و خدا مثلی (دیگر) می زند: دو مردند که یکی از آنها لال است و هیچ کاری از او برنمی آید و او سربار خداوندگارش می باشد هر جا که او را می فرستد، خیری به همراه نمی آورد. آیا او با کسی که به عدالت فرمان می دهد و خود بر راه راست است یکسان است]

1) شیخ طوسی در تهذیب با سند خود از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از محمد بن مسلم نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام درباره مردی که کنیزش را برای مردی دیگر عقد کرده است، پرسیدم که آیا اگر بخواهد، می تواند بین آن دو جدایی افکند و طلاق او را بگیرد؟ فرمود: اگر آن مرد مملوک او باشد، باید هر وقت خواست، بین آن دو جدایی افکند. خداوند می فرماید: «عَبْدًا مَّمْلُوکًا لاَّ یَقْدِرُ عَلَی شَیْءٍ» مملوک هیچ اختیاری از خود ندارد و اگر شوهر او آزاده باشد،

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 286، ح 46.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 286، ح 47.

طلاق کنیز همان آزاد کردن اوست.(1)

2) و او با سند خود از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از شعیب بن یعقوب عَقرقُوفی نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام درباره طلاق برده (کنیز) سؤال شد، و من آن جا حضور داشتم، امام فرمود: طلاق و نکاحی برای کنیز وجود ندارد. آیا نشنیده اید که خداوند فرموده است: «عَبْدًا مَّمْلُوکًا لاَّ یَقْدِرُ عَلَی شَیْءٍ» کنیز خود قادر به طلاق و نکاح نیست مگر به اذن مولا و اربابش.(2)

3) و او با سند خود از علی بن اسماعیل میثمی، از حسن بن علی بن فَضّال، از مُفضّل بن صالح، از لیث مرادی نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره برده (کنیز) پرسیدم که آیا طلاق دادن او جایز است؟ فرمود: اگر کنیز تو باشد، نه، زیرا خداوند تعالی می فرماید: «عَبْدًا مَّمْلُوکًا لاَّ یَقْدِرُ عَلَی شَیْءٍ»، اما اگر کنیز کسان دیگری باشد یا زن آزاد باشد، طلاق جایز است.(3)

4) و او با سند خود از حسین بن سعید، از حسن بن علی بن فَضّال، از ابن بُکَیر، از حسن عطّار نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی به مملوک (برده) خود دستور داده است تا حج عمره را به حج تمتع تبدیل کند، آیا باید به جای او قربانی کند؟ فرمود: نه، زیرا خداوند می فرماید: «عَبْدًا مَّمْلُوکًا لاَّ یَقْدِرُ عَلَی شَیْءٍ»(4)

5) عیاشی از محمد بن مسلم نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردی می خواهد کنیز خود را به ازدواج مرد دیگری درآورد. آیا می تواند چنین کند و سپس طلاق او را بگیرد؟ حضرت فرمود: «اگر مملوک باشد می تواند هر وقت که خواست، طلاق او را بگیرد و آن دو را از یکدیگر جدا کند؛ زیرا خداوند می فرماید: «عَبْدًا مَّمْلُوکًا لاَّ یَقْدِرُ عَلَی شَیْءٍ» بنده هیچ اختیاری از خود

1- [1] - تهذیب، ج 7، ص 340، ح 1392.
2- [2] - تهذیب، ج 7، ح 347، ح 1421.
3- [3] - تهذیب، ج 7، ص 348، ح 1423.
4- [4] - تهذیب، ج 5، ص 200، ح 665.

ندارد، و اگر همسر کنیز آزاد باشد، طلاق دادن کنیز مساوی آزاد کردن اوست،

6) محمد بن مسلم نقل کرده است: جوانی بر امام صادق علیه السلام گذر کرد. امام او را به نزد خود خواند و فرمود: ای جوان! فلان کنیز را به تو باز می گردانم اگر برایمان یک درهم خربزه(1) بخری. گفتم: فدایتان شوم! ما گمان می کردیم و شنیده ایم که کنیزی به علی علیه السلام هدیه شد یا برایش خریده شد. امام از او پرسید: تو فارغ (مجرّد) هستی یا مشغول (شوهر داری)؟ گفت: مشغول هستم (شوهر دارم). امام 500 درهم به همسر او داد و زن را از او خرید. امام صادق علیه السلام فرمود: به علی علیه السلام دروغ بسته اند و متوجه نبوده اند. آیا نشنیده ای خداوند می فرماید: «ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوکاً لاَّ یَقْدِرُ عَلَی شَیْءٍ»(2).

7) زراره از امام محمد باقر و امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: طلاق یا نکاح برای مملوک جایز نیست، مگر به اذن مولا و اربابش. پرسیدم: و اگر مولا خود زوج باشد، طلاق دست کیست؟ گفت: به دست مولا «ضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوکاً لاَّ یَقْدِرُ عَلَی شَیْءٍ»؛ مگر طلاق، شیء محسوب نمی شود؟!(3)

8) ابو بصیر گفته است: از امام علیه السلام پرسیدم: آیا مردی که کنیزش را به عقد مرد دیگری درمی آورد، می تواند هر وقت خواست آن دو را از هم جدا کند و طلاق او را بگیرد؟ فرمود: اگر آن مرد هم مملوک باشد، هر وقت سیّد بخواهد می تواند آن دو را از هم جدا کند؛ زیرا خداوند فرموده است: «عَبْدًا مَّمْلُوکاً لاَّ یَقْدِرُ عَلَی شَیْءٍ» بنده اختیاری ندارد و اگر همسرِ کنیز، آزاد بود، مولای کنیز هر وقت بخواهد می تواند آن دو را جدا کند.(4)

9) عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هرگاه مردی کنیزش را به غلامش داد، هر وقت بخواهد می تواند آن دو را جدا

1- [1] - در متن عربی، کلمه «خربز» آمده است و نشان می دهد این کلمه در آن زمان در مدینه، رواج داشته است. (مترجمان)
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 286، ح 48.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 287، ح 50.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 287، ح 51.

کند.(1)

10) حلبی از امام صادق علیه السلام درباره مردی که کنیزش را به عقد غلامش درآورده، روایت کرده است که فرمود: هرگاه بخواهد آن دو را از هم جدا می کند، بی آن که طلاقی در کار باشد؛ زیرا خداوند فرموده است: «عَبْدًا مَّمْلُوکاً لاَّ یَقْدِرُ عَلَی شَیْءٍ»(2).

11) احمد بن عبد الله علوی از حسن بن حسین، از حسین بن زید بن علی، از جعفر بن محمد، از پدرش (علیهما السلام) روایت کرده است که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً عَبْدًا مَّمْلُوکاً لاَّ یَقْدِرُ عَلَی شَیْءٍ» برای بنده و برده، طلاق و نکاح جایز نیست و این امور به دست مولای اوست؛ ولی مردم خلاف آن را معتقدند و اگر مولایی به برده اش اذن نکاح داد، می گویند دیگر او حقی برای طلاق بین زوج و زوجه را ندارد.(3)

12) شیخ طوسی در تهذیب با سند خود از حسین بن سعید، از ابن ابی عُمَیر، از ابن اُذَیْنَه، از زُراره، از امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نکاح و طلاق برای مملوک جایز نیست، مگر با اجازه مولاشان. پرسیدم: اگر زوج او را به عقد درآورده باشد، طلاق به دست کیست؟ فرمود: به دست سیّد و اربابش «ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً عَبْدًا مَّمْلُوکاً لاَّ یَقْدِرُ عَلَی شَیْءٍ» شی یعنی طلاق.(4)

13) علی بن ابراهیم: درباره آیه «ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً عَبْدًا مَّمْلُوکاً لاَّ یَقْدِرُ عَلَی شَیْءٍ» فرمود: یعنی نه می تواند ازدواج کند و نه طلاق بدهد. پس مثلی برای کفّار زده و فرموده است: «وَضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً رَّجُلَیْنِ أَحَدُهُمَا أَبْکَمُ لاَ یَقْدِرُ عَلَیَ شَیْءٍ وَهُوَ کَلٌّ عَلَی مَوْلاهُ أَیْنَمَا یُوَجِّههُّ لاَ یَأْتِ بِخَیْرٍ هَلْ یَسْتَوِی هُوَ وَمَن یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ» چگونه این دو می توانند با هم برابر باشند؟! و آن که به عدل و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 287، ح 52.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 287، ح 53.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 287، ح 54.
4- [4] - تهذیب، ج 7، ص 347، ح 1419.

عدالت امر می کند، امیر المؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام هستند. (1)

14) ابن شهر آشوب از حمزه بن عَطاء، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است: آن حضرت درباره آیه «هَلْ یَسْتَوِی هُوَ وَمَن یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ» فرمود: منظور علی بن ابی طالب علیه السلام است که به عدل امر می کند و صراط مستقیم است.(2)

«وَاللّهُ أَخْرَجَکُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِکُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَیْئًا وَ...وَسَرَابِیلَ تَقِیکُم بَأْسَکُمْ کَذَلِکَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تُسْلِمُونَ(81) »

«وَاللّهُ أَخْرَجَکُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِکُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَیْئًا وَجَعَلَ لَکُمُ الْسَّمْعَ وَالأَبْصَارَ وَالأَفْئِدَةَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ(78) أَلَمْ یَرَوْاْ إِلَی الطَّیْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِی جَوِّ السَّمَاء مَا یُمْسِکُهُنَّ إِلاَّ اللّهُ إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ(79) وَاللّهُ جَعَلَ لَکُم مِّن بُیُوتِکُمْ سَکَنًا وَجَعَلَ لَکُم مِّن جُلُودِ الأَنْعَامِ بُیُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا یَوْمَ ظَعْنِکُمْ وَیَوْمَ إِقَامَتِکُمْ وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَی حِینٍ(80) وَاللّهُ جَعَلَ لَکُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلاَلاً وَجَعَلَ لَکُم مِّنَ الْجِبَالِ أَکْنَانًا وَجَعَلَ لَکُمْ سَرَابِیلَ تَقِیکُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِیلَ تَقِیکُم بَأْسَکُمْ کَذَلِکَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ لَعَلَّکُمْ تُسْلِمُونَ(81) »

[و خدا شما را از شکم مادرانتان در حالی که چیزی نمی دانستید بیرون آورد و برای شما گوش و چشم ها و دل ها قرار داد. باشد که سپاسگزاری کنید* آیا به سوی پرندگانی که در فضای آسمان رام شده اند، ننگریسته اند؟ جز خدا کسی آنها را نگاه نمی دارد. راستی در این (قدرت نمایی) برای مردمی که ایمان می آورند، نشانه هایی است* و خدا برای شما خانه هایتان را مایه آرامش قرار داد و از پوست دام ها برای شما خانه هایی نهاد که آن(ها) را در روز جابجا شدنتان و هنگام ماندنتان سبک می یابید و از پشمها و کرکها و موهای آنها وسایل زندگی که تا چندی مورد استفاده است (قرار داد) * و خدا از آن چه آفریده به سود شما سایه هایی فراهم آورده و از کوهها برای شما پناهگاه هایی قرار داده و برای شما تن پوش هایی مقرر کرده که شما را از گرما (و سرما) حفظ می کند و تن پوشها

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 389.

2- [2] - مناقب، ج 2، ص 107.

(=زره ها)یی که شما را در جنگتان حمایت می نماید. این گونه وی نعمتش را بر شما تمام می گرداند. امید که شما (به فرمانش) گردن نهید]

1) علی بن ابراهیم درباره: «وَاللّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالأَبْصَارَ وَالأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ* أَلَمْ يَرَوْاْ إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاء مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلاَّ اللّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» گفته است: آیه از آیات محکم است. «وَاللّهُ جَعَلَ لَكُم مِّن بُيُوتِكُمْ سَكَنًا» یعنی خانه و منزل. «وَجَعَلَ لَكُم مِّن جُلُودِ الأَنْعَامِ بُيُوتًا» یعنی خیمه، «تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ» یعنی در سفرهایتان «وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ» وقتی که جایی مقیم و ساکن شدید، «وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ»(1).

2) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود آمده است که درباره این آیه فرمود: «أَثَاثًا» یعنی مال «وَمَتَاعًا» یعنی منافع و سود و بهره، «إِلَى حِينٍ»: یعنی تا زمان رسیدن آن.(2)

3) علی بن ابراهیم: «وَاللّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلاَلًا» یعنی آن چه در سایه آن می نشینند. «وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ» یعنی لباس و پیراهن. «وَسَرَابِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ» یعنی زره.(3)

4) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از مالک بن عطّیه، از سلیمان بن خالد نقل کرده است: از امام صادق علیه السلام درباره گرما و سرما پرسیدم و ایشان فرمود: ای ابا ایّوب! مرّیخ سیّاره ای بسیار داغ و گرم و زُحَل سیّاره ای بسیار سرد است؛ هرگاه مریخ بالاتر بیاید، زحل به سمت پایین و افق می رود، شروع این جابه جایی ها در بهار است و این دو سیّاره دائماً همین طور نسبت به زمین جابه جا و دور و نزدیک می شوند. به مدت سه ماه دائماً مریخ یک درجه به زمین نزدیک می شود و زحل یک درجه به افق نزدیک تر و از زمین دور می شود تا این که مریخ کاملاً در آسمان بالا آمده و قابل رؤیت می شود و زحل

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 389.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 390.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 390.

کاملاً دور می شود و هوا گرم می شود. در اواخر تابستان و اوایل پاییز، جریان برعکس این حرکت اتفاق می افتد. زحل به زمین نزدیک و مریخ از آن دور می شود و در اول زمستان، مریخ کاملاً از زمین دور است و زحل نزدیک، و لذا هوا سرد می شود. اما اگر در تابستان، روزی سرد داشتیم به علت تأثیر ماه است. هم چنان که اگر در زمستان روز گرمی وجود داشته باشد، به علت تأثیر خورشید است، و این تقدیر و قانون خداوند توانا و عزیز است و من بنده پروردگار جهانیان هستم.(1)

«يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ(83) »

[نعمت خدا را می شناسند، اما باز هم منکر آن می شوند و بیشترشان کافرند]

1) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد، از حسن بن محمد هاشمی، از پدرش، از احمد بن عیسی از امام صادق علیه السلام، از پدرش، از جدّش علیه السلام نقل کرده است که درباره آیه «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا» فرمود: وقتی آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»(2) [ولیّ شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند] نازل شد، گروهی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد مدینه جمع شدند و به یکدیگر گفتند: درباره این آیه چه می اندیشید؟ گفتند: اگر این آیه را انکار کنیم، به کل قرآن کافر می شویم و اگر به آن ایمان بیاوریم و آن را بپذیریم باید آن هنگام که علی بن ابی طالب علیه السلام بر ما مسلّط شد از او اطاعت کنیم. می دانیم که محمد صلی الله علیه و آله هر چه می گوید راست و حقیقت است. ما از او اطاعت می کنیم، اما امر او درباره علی علیه السلام را نمی پذیریم. سپس این آیه نازل شد «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا» منظور ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است «وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ» یعنی ولایت را انکار

1- [1] - کافی، ج 8، ص360، ح 474.
2- [2] - مائده/ 55

می کنند.(1)

2) علی بن ابراهیم از پدرش، از اسحاق بن هیثم، از سعد بن ظریف، از اصبغ بن نباته، از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آن قومی که سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله را تغییر داده و از وصیّت او عُدول کردند، چه می اندیشند؟ آیا نمی ترسند از این که عذاب بر آنها نازل شود؟ سپس این آیه را تلاوت نمود: «الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ* جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ»(2) [کسانی که (شکر) نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند ننگریستی* (در آن سرای هلاکت که) جهنم است (و) در آن وارد می شوند و چه بد قرارگاهی است] سپس فرمود: به خدا ما همان نعمت خدا هستیم که خدا به بندگانش عطا کرده، و هر کس رستگار شد با پیروی از ما رستگار شده است.(3)

3) ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّهِ» فرمود: یعنی پیامبر صلّی الله علیه و آله ولایت علی علیه السلام را به آنها شناساند و آنها را به پذیرفتن آن امر کرد، اما بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله آن را انکار کردند.(4)

4) عیاشی از جعفر بن احمد، از عَمْرَکی نیشابوری، از علی بن جعفر بن محمد، از برادرش امام موسی بن جعفر (علیهم السلام) روایت کرده است که درباره آیه «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ» فرمود: یعنی ابتدا او را شناختند و سپس آن را انکار کردند.(5)

1- [1] - کافی، ج 1، ص 354، ح 77.
2- [2] - ابراهیم/ 29-28.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 93.
4- [4] - مناقب، ج 3، ص 99.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 287، ح 55.

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لاَ يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ وَلاَ هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ(84) وَإِذَا رَأى الَّذِينَ ظَلَمُواْ الْعَذَابَ فَلاَ يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلاَ هُمْ يُنظَرُونَ(85) وَإِذَا رَأى الَّذِينَ أَشْرَكُواْ شُرَكَاءهُمْ قَالُواْ رَبَّنَا هَؤُلاء شُرَكَآؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوْ مِن دُونِکَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ(86) وَأَلْقَوْاْ إِلَى اللّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ(87) الَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ اللّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُواْ يُفْسِدُونَ(88) وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِى كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِکَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلاء...(89) »

[و (یاد کن) روزی را که از هر امتی گواهی برمی انگیزیم، سپس به کسانی که کافر شده اند رخصت داده نمی شود و آنان مورد بخشش قرار نخواهند گرفت* و چون کسانی که ستم کرده اند عذاب را ببینند (شکنجه) آنان کاسته نمی گردد و مهلت نمی یابند* و چون کسانی که شرک ورزیدند شریکان خود را ببینند، می گویند: پروردگارا! اینها بودند آن شریکانی که ما به جای تو می خواندیم و(لی شریکان) قول آنان را رد می کنند که شما جدّاً دروغگویانید* و آن روز در برابر خدا از در تسلیم درآیند و آن چه را که برمی بافتند، بر باد می رود* کسانی که کفر ورزیدند و از راه خدا باز داشتند، به (سزای) آن که فساد می کردند، عذابی بر عذابشان می افزاییم* و (به یاد آور) روزی را که در هر امتی گواهی از خودشان برایشان برانگیزیم و تو را (هم) بر این (امت) گواه آوریم]

1) علی بن ابراهیم: «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِى كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا» هر امتی در هر زمانی امام و پیشوایی دارد و هر امتی به همراه امام خود مبعوث می شود. «الَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ اللّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ» یعنی بعد از پیامبر کافر شدند و از امیر المؤمنین روی برگرداندند «زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُواْ يُفْسِدُونَ».

پس فرموده است: «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِى كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِم» یعنی ائمه و امامان معصوم علیه السلام. سپس به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرموده است: «وَجِئْنَا بِکَ» ای محمد! «شَهِيدًا عَلَى هَؤُلاء» یعنی شاهد و گواه بر ائمه، پس رسول خدا

صلی الله علیه و آله بر امامان گواه است و امامان بر مردم شاهد و گواهند.(1)

2) طبرسی: از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: هر زمان و هر امتی امام خود را دارد و هر امتی همراه امام خود مبعوث می شود.(2)

«...وَنَزَّلْنَا عَلَیْکَ الْکِتَابَ تِبْیَانًا لِّکُلِّ شَیْءٍ وَهُدًی وَرَحْمَةً وَبُشْرَی لِلْمُسْلِمِینَ(89) »

[و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است بر تو نازل کردیم]

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضّال، از حمّاد بن عثمان، از عبد الاعلی بن اعین نقل کرده است: شنیدیم امام صادق علیه السلام می فرمود: من فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و کتاب خدا را می دانم، در کتاب خدا آغاز آفرینش و جریان هستی و هر چه در آن وجود دارد تا روز قیامت آمده است. اخبار آسمان و زمین در آن است و اخبار بهشت و جهنم و هر چه هست و هر چه باید باشد. همه این اخبار را همانند کف دست خود می شناسم که خداوند فرمود: در آن کتاب بیان و توضیح هر امری وجود دارد.(3)

2) و او از چند تن از یاران ما، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از یونس بن یعقوب، از حارث بن مغیره، و چند تن از یاران ما، از جمله عبد الاعلی و ابو عبیده، عبد الله بن بِشر خَثعَمی همه از امام صادق علیه السلام نقل کرده اند: «من آن چه در آسمان ها و زمین است می دانم و آن چه در بهشت و جهنم و آن چه بوده و خواهد بود». پس اندکی سکوت کرد و دید باور این امر برای شنوندگان دشوار است. فرمود: من این امور را از کتاب خداوند عزّ و جلّ آموخته ام که خداوند عزّ و جلّ خود فرموده است: توضیح و بیان هر امری در این کتاب آمده است.(4)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 390.
2- [2] - مجمع البیان، ج 8، ص 188.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 50، ح 8.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 204، ح 2.

3) محمد بن حسن صفّار از محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن عمر، ازعبد الله بن ولید سَمّان، نقل کرده است: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود: ای عبد الله! شیعه درباره علی و موسی و عیسی علیه السلام چه می گویند؟ عرض کردم: فدایتان شوم! درباره کدام مورد از من می پرسید؟ فرمود: درباره علم. عرض کردم: می گویند: موسی و عیسی علیهما السلام از امیر المؤمنین علیه السلام برتر هستند.

فرمود: به خدا سوگند! او از آنها عالم تر است. آیا نمی گویند، هر چه را که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله داده، به امیر المؤمنین علیه السلام هم بخشیده است؟، فرمود: آری، چنین است. فرمود: پس به آنها بگو: خداوند تبارک و تعالی به موسی علیه السلام فرمود: «وَکَتَبْنَا لَهُ فِی الأَلْوَاحِ مِن کُلِّ شَیْءٍ(1)» [و در الواح (تورات) برای او در هر موردی نگاشتیم] پس دانستیم که خداوند همه چیز را برای او توضیح نداده است و درباره پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «وَجِئْنَا بِکَ شَهِیدًا عَلَی هَؤُلاء وَنَزَّلْنَا عَلَیْکَ الْکِتَابَ تِبْیَانًا لِّکُلِّ شَیْءٍ»(2).

4) و او از، علی بن اسماعیل، از محمد بن عمرو زَیّات، از عبد الله بن ولید نقل کرده است: امام صادق علیه السلام از من پرسید: شیعیان ما درباره عیسی و موسی و امیر المؤمنین علیه السلام چه می گویند؟ عرض کردم: می گویند: موسی و عیسی علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام برتر هستند. پرسید: آیا معتقدند آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می دانست، امیر المؤمنین علیه السلام هم می دانست؟ عرض کردم: آری، اما هیچ کسی را بر پیامبران اولو العزم مقدّم نمی شمارند. امام فرمود: با استفاده از کتاب خدا به آنها پاسخ بگو. پرسیدم: چگونه به آنها پاسخ دهم؟ فرمود: خداوند تبارک و تعالی درباره موسی علیه السلام فرموده است: «وَکَتَبْنَا لَهُ فِی الأَلْوَاحِ مِن کُلِّ شَیْءٍ»(3) [و در الواح (تورات) برای او در هر موردی نگاشتیم] پس دانستیم که خداوند همه چیز را برای موسی ننوشته است، و خدا برای

1- [1] - اعراف/ 145.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 222، باب 5، ح 3.
3- [3] - اعراف/ 45.

عیسی علیه السلام فرموده است: «وَلِأُبَیِّنَ لَکُم بَعْضَ الَّذِی تَخْتَلِفُونَ فِیهِ»(1) [و تا درباره بعضی از آنچه در آن اختلاف می کردید] و برای محمد صلی الله علیه وآله فرموده است: «وَجِئْنَا بِکَ شَهِیدًا عَلَی هَؤُلاء وَنَزَّلْنَا عَلَیْکَ الْکِتَابَ تِبْیَانًا لِّکُلِّ شَیْءٍ»(2).

5) علی بن محمد بن سعد، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از عبد الله بن محمد یمانی، از مسلم بن حجّاج، از یونس، از حسین بن عُلوان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خداوند پیامبران اولو العزم را آفرید و به آنها علم عطا کرد و این گونه آنان را بر همه برتری داد و علم آنها و فضیلت آنها را ما به ارث بردیم و در علم بر آنها فضیلت یافتیم و پیامبر صلی الله علیه و آله آن چه را که آنها نمی دانستند، می دانست و ما علم آنها را آموخته ایم.(3)

6) و او از محمد بن حسین، از احمد بن ابی بشیر، از کثیر بن ابی حُمران، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: موسی از دانشمندی سؤالی پرسید که او جواب آن را نمی دانست، سپس او از موسی علیه السلام سؤالی پرسید که موسی علیه السلام پاسخ آن را نمی دانست. اگر من در آن جا بودم پاسخ سؤال هر دو آنها را می دانستم و از آنها سؤالی می پرسیدم که هیچ یک پاسخ آن را نمی دانستند.(4)

7) و او از محمد بن حسین، از عثمان بن عیسی، از ابن مُسکان، از سَدیر، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی موسی علیه السلام آن عالم را دید و با او سخن گفت و از او سؤال پرسید؛ چشمش به پرنده ای افتاد که آواز می خواند و در آسمان پرواز می کرد و در دریا فرو می رفت. عالم از موسی علیه السلام پرسید: آیا می دانید این پرنده چه می گوید؟ پرسید: چه می گوید؟ گفت: می گوید: علم هر دو نفر شما نسبت به علم پروردگارم همانند- قطره ای است که از

1- [1] - زخرف/ 63.
2- [1] - بصائر الدرجات، ص 221، باب 5، ح 1.
3- [2] - بصائر الدرجات، ص 222، باب 5، ح 2.
4- [3] - بصائر الدرجات، ص 223، باب 6، ح 1.

این دریا به منقار خود برمی دارم. سپس امام علیه السلام فرمود: اگر من در آن جا حضور داشتم، از هر دو نفر سؤالی می پرسیدم که هیچ یک پاسخ آن را نمی دانستند.(1)

8) و او از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حمّاد، از سیف تمّار نقل کرده است که گفت: در محضر امام صادق علیه السلام در حجره نشسته بودیم، امام علیه السلام سه بار به خدای کعبه سوگند خورد و فرمود: اگر نزد موسی و خِضر بودم، به آنها می گفتم که از آنها عالم تر هستم و آنها را از آن چه نمی دانستند، آگاه می کردم.(2)

9) و او از احمد بن حسین، از حسن بن راشد، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، همه از عده ای از یاران ما، از عبد الله بن حمّاد، از سیف تمّار، نقل کرده است که گفت: در محضر امام صادق علیه السلام در مقام حِجر نشسته بودیم. فرمود: آیا کسی به ما می نگرد و مراقب ما است، نگاهی به چپ و راست انداختم و عرض کردم: هیچ کس به ما نمی نگرد؛ فرمود: سوگند به خدای کعبه- سه بار- اگر نزد خضر و موسی علیهما السلام بودم، آنها را آگاه می کردم که از آن دو عالم تر هستم و درباره آن چه نمی دانستند برایشان می گفتم.(3)

10) محمد بن یعقوب، از احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابراهیم بن اسحاق احمر، از عبد الله بن حَمّاد، از سیف تمّار نقل کرده است: به همراه عده ای از شیعیان در مقام حِجْر در محضر امام صادق علیه السلام بودیم، پرسید: آیا کسی مراقب ماست؟ نگاهی به چپ و راست انداختیم و کسی را ندیدیم و عرض کردیم: هیچ کس ما را نمی نگرد؛ امام فرمود: سوگند به خدای این مقام! سوگند به خدای کعبه! - سه بار- اگر نزد موسی و خِضر علیه السلام بودم، آن دو را آگاه می کردم که من از آنها عالِم ترم و درباره آن چه نمی دانستند برایشان می گفتم؛ زیرا خِضر و موسی تنها علم آن چه بود و گذشته و آن چه پیش از این

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 224، باب 6، ج 2.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 224، باب 6، ح 3.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 224، باب 6، ح 4.

بوده است را می دانستند و از علم حال و آینده تا روز قیامت آگاهی نداشتند، و ما آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله کامل به ارث برده ایم.(1)

11) و او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از عبد الله بن سلیمان، از حُمران بن اَعیَن، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: جبرئیل، دو انار برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله یکی را خورد و دیگری را به دو نیم کرد و نیمی را خود خورد و نیمی از آن را به علی علیه السلام داد و فرمود: برادرم! آیا می دانی این دو انار چیست؟ عرض کرد: نمی دانم، فرمود: اولی نبوت بود که تو بهره ای از آن نداشتی و دومی علم بود که تو در آن شریک من هستی. عرض کردم: خدا به شما خیر دهد! چگونه امام علیه السلام در علم پیامبر صلی الله علیه و آله شریک او بود؟ فرمود: خداوند هر علمی که به محمد صلی الله علیه و آله آموخت؛ به او امر کرد آن را به علی علیه السلام نیز بیاموزد.(2)

12) و او از علی، از پدرش، از ابن ابی عُمَیر، از ابن اُذَینه، از زُراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جبرئیل از بهشت برای پیامبر صلی الله علیه و آله دو انار آورد و به حضرت داد. پیامبر صلی الله علیه و آله یکی را خورد و دیگری را به دو نیم کرد و نیمه آن را به علی علیه السلام داد و امام آن را خورد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی جان! اولین انار که من آن را خوردم، نبوت بود که تو از آن نصیبی نداری و دومی علم بود که تو در آن با من شریک هستی.(3)

13) و او از محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از محمد بن عبد الحمید، از منصور بن یونس، از ابن اُذَینه، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: جبرئیل از بهشت دو انار برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. علی علیه السلام حضرت را ملاقات کرد و پرسید: این دو انار که در دست

1- [1] - کافی، ج 1، ص 203، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 205، ح 1.

3- [3] - کافی، ج 1، ص 206، ح 2.

دارید، چیست؟ فرمود: این یک نبوت است که تو بهره ای از آن نداری، و دیگری علم است. سپس دومین انار را دو نیم کرد و نیمی از آن را به علی داد و نیم دیگر را خود برداشت و سپس فرمود: من و تو در این انار، شریک همدیگر هستیم. سپس فرمود: به خدا! هر آن چه را که خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله آموخت، همه را ایشان به علی علیه السلام آموختند و سپس آن علم به ما رسید. و در این حالت امام علیه السلام دست خود را بر سینه اش گذاشت.

14) عیاشی از یونس، از چند تن از یاران ما، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: من اخبار آسمان و زمین را و اخبار آن چه بوده و آن چه واقع خواهد شد را می دانم، گویی که در کف دستم نوشته شده است.(1)

15) منصور، از حَمّاد لَحّام، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: به خدا سوگند! ما اخبار آسمان ها و زمین و بهشت و جهنم و هر چه در بین آنهاست را می دانیم. حیران و متحیّر به امام می نگریستم و امام سه بار فرمود: ای حمّاد! همه آن چه گفتم در کتاب خدا وجود دارد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِی كُلِّ أُمَّهٍ شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلاء وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَىْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ» این علم از کتابی است که توضیح و بیان هر چیزی در آن یافت می شود.(2)

16) عبد الله بن ولید از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خداوند درباره موسی فرمود: «وَكَتَبْنَا لَهُ فِی الأَلْوَاحِ مِن كُلِّ شَىْءٍ»(3) [و در الواح (تورات) برای او در هر موردی پندی و برای هر چیزی تفصیلی نگاشتیم] یعنی خداوند همه چیز را برای موسی ننوشت و درباره عیسی علیه السلام فرمود: «وَلِأُبَيِّنَ لَكُم بَعْضَ الَّذِی تَخْتَلِفُونَ فِيهِ»(4) [و تا درباره بعضی از آن چه در آن اختلاف می کردید برایتان توضیح دهم] و درباره محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «وَجِئْنَا

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2،ص 288، ح 56.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2،ص 288، ح 57.
3- [3] - اعراف/ 145.

4- [4] - زخرف/ 63

بِکَ شَهِیدًا عَلَی هَؤُلاء وَنَزَّلْنَا عَلَیْکَ الْکِتَابَ تِبْیَانًا لِّکُلِّ شَیْءٍ»(1).

17) از عبد الملک بن سلیمان نقل شده است: در گنجینه زمازی پوست نازکی یافت شد که تاریخ هزار و دویست ساله آن با خط سِریانی همراه با ترجمه و تفسیر آن به زبان عربی نوشته شده بود. بخشی از آن تاریخ چنین بود: وقتی که میان موسی بن عمران و خضر علیهما السلام درباره مسئله کشتی و آن جوان و دیوار بحث شد- همان گونه که خداوند در سوره کهف فرمود- و سپس موسی به سوی قوم خود بازگشت. برادرش هارون درباره آن چه از خضر آموخته بود، پرسید. موسی گفت: علمی که ندانستن آن ضرری ندارد، اما چیزی عجیب تر از این همه دیدم. پرسید: چه چیزی دیدی؟ گفت: وقتی که ما در ساحل دریا ایستاده بودیم، پرنده ای شبیه به پرستو در دریا فرو رفت و قطره ای آب برداشت و آن را در شرق انداخت و پس قطره ای دیگر برداشته و در غرب انداخت و قطره ای در جنوب و قطره ای در شمال و قطره ای در آسمان و قطره ای در زمین و قطره ای در دریا افکند و سپس دو بال خود را باز کرد و پرید و ما مبهوت و حیران ماندیم و ندانستیم که منظور از این حرکات چه بوده که خداوند ملکی را به شکل آدمی برای ما فرستاد و گفت: چه شده؟ چرا حیران و متحیّر هستید؟! گفتیم: منظور پرنده از این کارها چه بود؟! گفت: متوجه نشدید؟ گفتیم: خدا عالم است. گفت: می خواست بگوید: به حق آن که شرق و غرب را گسترد و آسمان را برافراشت و زمین را هموار و گسترده کرد سوگند می خورم که خدا در آخر الزّمان پیامبری به نام محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث می کند که وصیّ و جانشینی به نام علی علیه السلام دارد و علم هر دو نفر شما در مقایسه با علم آن دو همانند این قطره از آب دریاست.(2)

«إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِیتَاء ذِی الْقُرْبَی وَیَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنکَرِ وَالْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ(90) »

[در حقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2،ص 288، ح 58.
2- [2] - بحار، ج 40، ص 177، ح 60.

و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد، به شما اندرز می دهد. باشد که پند گیرید]

1) علی بن ابراهیم: عدل یعنی شهادت به این که: هیچ معبودی جز الله وجود ندارد و محمد صلی الله علیه و آله رسول و فرستاده اوست، احسان یعنی امیر المؤمنین علیه السلام، و فحشا و مُنکَر و بَغی، یعنی فلان و فلان و فلان.(1)

2) و او از محمد بن ابی عبد الله، از موسی بن عمران، از حسین بن یزید، از اسماعیل بن مسلم نقل کرده است: مردی نزد امام صادق علیه السلام آمد و من آن جا حضور داشتم، پرسید: یا بنَ رسولِ الله! خداوند می فرماید: «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاء ذِی الْقُرْبَی وَيَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» و می فرماید: «أَمَرَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِيَّاهُ»(2) [دستور داده که جز او را نپرستید]؟ امام فرمود: بله، تنها امر خداوند به بندگانش، اجرای عدل و احسان است. دعوت از جانب خدا عامّ است، ولی هدایت خداوند، مخصوص بندگان خاصّی است و او می فرماید: «وَيَهْدِی مَن يَشَاءُ إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ»(3) [و هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می کند](4)

3) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن ابی عبد الله، از عبد الرحمن بن عباس بن فضل بن عباس بن ربیعه بن حارث بن عبد المُطَّلِب، از صَبّاح بن خاقان، از عمرو بن عثمان تَیمِی قاضی نقل کرده است که گفت: امیر المؤمنین علیه السلام نزد یاران خود رفت و دید آنها درباره مروّت گفتگو می کنند، پرسید: درباره کتاب خدا چه می گویید؟ پرسیدند: در چه موردی؟ فرمود: درباره آیه «إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ»، عدل یعنی انصاف، احسان یعنی بخشش و نیکی.(5)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1،ص 390.
2- [2] - یوسف/ 40.
3- [3] - یونس/ 25.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 391.
5- [5] - معانی الاخبار، ص 257، ج 1.

4) عیاشی از سعد، از امام محمد باقر علیه السلام درباره «إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ» پرسید. حضرت فرمود: ای سعد! خداوند به عدل و انصاف دستور می دهد و منظور از آن محمد صلی الله علیه و آله و به احسان امر می کند که منظور از آن علی علیه السلام است و ایتاء ذی القُربَی یعنی نسبت خویشاوندی ما؛ خداوند بندگان را امر می کند به دوستی ما و از فحشا و منکر باز می دارد و نیز از ظلم و ستم بر اهل بیت و دعوت به دوستی کسانی غیر از اهل بیت.(1)

5) اسماعیل حریری نقل کرده است که برای امام صادق علیه السلام آیه «إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِیتَاء ذِی الْقُرْبَی وَیَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنکَرِ وَالْبَغْیِ» را خواندم و معنای آن را پرسیدم. امام فرمود: ای اسماعیل! آن گونه که به تو می گویم آیه را بخوان: «إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِیتَاء ذِی الْقُرْبَی حَقَّهُ» عرض کردم: فدایتان شوم! با قرائت زید، ما این گونه نمی خوانیم. فرمود: اما ما به قرائت علی علیه السلام این گونه می خوانیم. پرسیدم: عدل یعنی چه؟ فرمود: یعنی این که شهادت دهیم به لا إله إلا الله. پرسیدم: احسان یعنی چه؟ فرمود: شهادت به این که محمد صلی الله علیه و آله فرستاده و رسول خدا است. عرض کردم: منظور از ایتاء ذی القُربی حقّه چیست؟ فرمود: یعنی این که بعد از هر امام، امامت به امام بعدی برسد؛ «وَیَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنکَرِ»: یعنی ولایت فلانی و فلانی.(2)

6) عمرو بن عثمان نقل کرده است که علی علیه السلام نزد یاران خود رفت، دید آنها درباره مردانگی و دلیری و مروّت سخن می گویند. پرسید: چه می گویید؟ آیا فراموش کرده اید در کتاب خدا در این باره چه آمده است؟ پرسیدند: در کدام آیه؟ فرمود: «إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِیتَاء ذِی الْقُرْبَی وَیَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنکَرِ» عدل یعنی انصاف، و احسان یعنی فضل و بخشش.(3)

7) عامِر بن کثیر که دعوتگر و مبلّغ حسین بن علی(4) بود، از موسی بن ابی

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص288، ح 59.
2- [2] - تفسیرعیاشی، ج 2، ص 288، ح 60.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 289، ح 61.
4- [4] - حسین بن علی بن حسن (مثلّث) بن حسن (مثنّی) بن حسن بن علی بن ابی طالب (علیهما السلام)، معروف به صاحب فخ.

غدیر، از عطاء هَمدانی، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «إِنَّ اللّهَ یَأمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِیتَاء ذِی الْقُرْبَی» عدل یعنی گواهی به این که جز الله هیچ معبودی وجود ندارد، و احسان یعنی ولایت امیر المؤمنین علیه السلام، و از فحشا و منکر و بغی نهی می کند یعنی: از نفر اول و دوم و سوم.(1)

8) در روایت سَعد اسکاف از امام محمد باقر علیه السلام آمده است: ای سعد! «إِنَّ اللّهَ یَأمُرُ بِالْعَدْلِ» عدل یعنی محمد صلی الله علیه و آله، و هر کس از او اطاعت کند عدل ورزیده و «اِحْسَانِ» یعنی علی علیه السلام، هر کس ولایت او را بپذیرد، احسان ورزیده و در بهشت، نیکوکار و محسن خواهد بود. «وَإِیتَاء ذِی الْقُرْبَی» یعنی نزدیکی و خویشاوندی ما. خداوند، بندگان را به دوستی ما امر کرده و آنها را از فحشا و منکر و ستم بر اهل بیت و دعوت به افرادی غیر از ما، نهی کرده است.(2)

9) حسن بن ابی الحسن دیلمی با سند خود از عطیّه بن حارث، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «إِنَّ اللّهَ یَأمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِیتَاء ذِی الْقُرْبَی وَیَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنکَرِ وَالْبَغْیِ» فرمود: عدل یعنی شهادت به یگانگی خدا و این که محمد فرستاده خداوند است و احسان یعنی ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، و ایتاء ذی القربی: یعنی حسن و حسین و امامان از نسل او علیهم السلام «وَیَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنکَرِ وَالْبَغْیِ» یعنی نهی از ظلم به آنها و قتل آنها و غصب حق آنها و دوستی با دشمنان آنها که این کارها زشتی شنیع و امری قبیح است.

«وَأَوْفُواْ بِعَهْدِ اللّهِ إِذَا عَاهَدتُّمْ وَلاَ تَنقُضُواْ الأَیْمَانَ...وَلَنَجْزِیَنَّ الَّذِینَ صَبَرُواْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا کَانُواْ یَعْمَلُونَ(96) »

«وَأَوْفُواْ بِعَهْدِ اللّهِ إِذَا عَاهَدتُّمْ وَلاَ تَنقُضُواْ الأَیْمَانَ بَعْدَ تَوْکِیدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللّهَ عَلَیْکُمْ کَفِیلاً إِنَّ اللّهَ یَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ(91) وَلاَ تَکُونُواْ کَالَّتِی نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِن بَعْدِ قُوَّةٍ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 283، ص 62.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 289، ح 63.

أَنكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ أَن تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللّهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ(92) وَلَوْ شَاء اللّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلكِن يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ(93) وَلاَ تَتَّخِذُواْ أَيْمَانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُواْ الْسُّوءَ بِمَا صَدَدتُّمْ عَن سَبِيلِ اللّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ(94) وَلاَ تَشْتَرُواْ بِعَهْدِ اللّهِ ثَمَنًا قَلِيلاً إِنَّمَا عِندَ اللّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ(95) مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ وَمَا عِندَ اللّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُواْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ(96) «

[و چون با خدا پیمان بستید، به پیمان خود وفا کنید و سوگندهای (خود را) پس از استوار کردن آنها مشکنید با این که خدا را بر خود ضامن (و گواه) قرار داده اید؛ زیرا خدا آن چه را انجام می دهید، می داند* و مانند آن (زنی) که رشته خود را پس از محکم بافتن (یکی یکی) از هم می گسست، مباشید که سوگندهای خود را میان خویش وسیله (فریب و) تقلب سازید (به خیال این) که گروهی از گروه دیگر (در داشتن امکانات) افزونترند. جز این نیست که خدا شما را بدین وسیله می آزماید و روز قیامت در آن چه اختلاف می کردید، قطعاً برای شما توضیح خواهد داد* و اگر خدا می خواست قطعاً شما را امّتی واحد قرار می داد، ولی هر که را بخواهد بیراه و هر که را بخواهد هدایت می کند و از آن چه انجام می دادید، حتماً سؤال خواهید شد* و زنهار سوگندهای خود را دستاویز تقلب میان خود قرار مدهید تا گامی بعد از استواریش بلغزد و شما به (سزای) آن که (مردم را) از راه خدا باز داشته اید دچار شکنجه شوید و برای شما عذابی بزرگ باشد* و پیمان خدا را به بهای ناچیزی مفروشید؛ زیرا آن چه نزد خداست اگر بدانید، همان برای شما بهتر است* آن چه پیش شماست تمام می شود و آن چه پیش خداست پایدار است و قطعاً کسانی را که شکیبایی کردند به بهتر از آن چه عمل می کردند، پاداش خواهیم داد]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از منصور بن یونس از زید بن جَهْم هِلالی. از ابو عبد الله علیه السلام نقل

کرده است که شنیدم می فرمود: وقتی ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امارت و رهبری مؤمنین را به علی تبریک بگویید. دلیل این که خداوند آن روز این امر را به آن دو نفر تأکید کرد، کلام رسول خدا است که فرمود: برخیزید و رهبری مؤمنان را به علی تبریک بگویید. آن دو پرسیدند: آیا این امر خدا است یا رسول خدا؟ فرمود: امر خدا و پیامبر اوست. آن گاه خدا فرمود: «وَلاَ تَنقُضُواْ الأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً إِنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» یعنی کلام پیامبر صلی الله علیه و آله به آن دو نفر و سخن آن دو که گفتند: آیا این امر خداست یا رسول خدا؟ «وَلاَ تَكُونُواْ كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ» «أَن تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ» که رهبرانی بهتر و بالاتر از رهبران شما باشند.

عرض کردم: فدایتان شوم! آیا کلمه ائمّه است یا امّه؟ فرمود: به خدا سوگند که ائمه است. گفتم: ما آن را « أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ» می خوانیم فرمود: وای بر تو! اربی یعنی چه؟- و با دست خود آن را رد کرد- «إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللّهُ بِهِ» یعنی با علی علیه السلام «وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ* وَلَوْ شَاء اللّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلكِن يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَلَتُسْأَلُنَّ» در روز قیامت، «عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ* وَلاَ تَتَّخِذُواْ أَيْمَانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا» یعنی بعد از این که پیامبر این سخن را درباره علی علیه السلام فرمود «وَتَذُوقُواْ السُّوءَ بِمَا صَدَدتُّمْ عَن سَبِيلِ اللّهِ» یعنی به علی علیه السلام پشت کردید «وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»(1).

2) علی بن ابراهیم، از پدرش در حدیث مرفوعی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی امر ولایت نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم فرمود: رهبری مؤمنان را به علی تبریک بگویید، پرسیدند: آیا این امر و خواسته خداست یا رسول او؟ فرمود: البته که چنین است. قطعاً امر خدا و رسول خداست. او امیر مؤمنان و پیشوای متّقیان و رهبر شریف است. خداوند روز قیامت او را در صراط مستقیم می ایستاند و دوستان او را به بهشت و دشمنان او را به جهنم وارد می کند؛ چرا که خداوند فرمود: «وَلاَ تَنقُضُواْ الأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ

1- [1] - کافی، ج1، ص 231، ح1.

اللّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً إِنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ» یعنی این که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امر خدا و پیامبر اوست. پس برای آنها مثلی زد «وَلاَ تَكُونُواْ كَالَّتِی نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ». (1)

3) علی بن ابراهیم از روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: این داستان زنی به نام رَیطه بنت کعب بن سَعْد بن تَیم بن کَعب بن لؤیّ بن غالب است که نخ می ریسید و سپس دوباره آن را باز می کرد و دوباره می ریسید. «كَالَّتِی نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ» و خداوند تبارک و تعالی به وفا و عدم پیمان شکنی امر کرده و این مثال را زده است.

4) به روایت علی بن ابراهیم برمی گردیم که امام فرمود: این که آنها پیشوایانی بهتر از رهبران و امامان شما باشند؛ سپس گفته شد: ای فرزند رسول خدا! ما آیه را به این صورت می خوانیم: «هِیَ أَرْبَی مِنْ أُمَّةٍ» فرمود: وای بر تو! اَربَی یعنی چه؟- با دست آن را رد کرد- «إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللّهُ بِهِ» یعنی با علی بن ابی طالب علیه السلام شما را می آزماید «وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ* وَلَوْ شَاء» یعنی اگر خدا می خواست «لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» امتی با یک مذهب واحد و بر یک امر و یک عقیده واحد «وَلكِن يُضِلُّ مَن يَشَاءُ» و به خاطر پیمان شکنی آنها را شکنجه می دهد «وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ» یعنی به هر که بخواهد پاداش می دهد. «وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ* وَلاَ تَتَّخِذُواْ أَيْمَانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ» این مثلی است برای امیر المؤمنین علیه السلام «فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا» یعنی بعد از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را به ولایت علی علیه السلام امر کرد «وَتَذُوقُواْ السُّوءَ بِمَا صَدَدتُّمْ عَن سَبِيلِ اللّهِ» یعنی از علی علیه السلام روی گرداندید «وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

«وَلاَ تَشْتَرُواْ بِعَهْدِ اللّهِ ثَمَنًا قَلِيلاً» معطوف است بر جمله: «وَأَوْفُواْ بِعَهْدِ اللّهِ إِذَا عَاهَدتُّمْ» سپس فرمود: «مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ وَمَا عِندَ اللّهِ بَاقٍ» نعمت و اموالی که دارید از بین رفتنی و فانی است، خیر و شرّی که از پیش می فرستید و نزد خدا حفظ می شود، همه باقی و ابدی است.(2)

5) عیاشی از زید بن جَهْم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که

1- [1] - تفسیر قمی، 1، ص 391.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 391.

فرمود: وقتی رهبری مؤمنان را به علی علیه السلام تبریک گفتند، پیامبر صلی الله علیه و آله به نفر اول فرمود: برخیز و رهبری مؤمنان را به علی تبریک بگوی. وی پرسید: آیا این امر خداست یا رسول خدا؟ فرمود: امر خدا و پیامبر او. سپس به دوست او فرمود: برخیز و رهبری مؤمنان را به علی تبریک بگوی. پرسید: این امر خداست یا رسول خدا؟ فرمود: البته امر خدا و پیامبرش؛ ای مقداد برخیز و رهبری مؤمنان را به علی تبریک بگوی. وی برخاست و چنین کرد، و آن گونه که دو نفر پیشین گفتند، نگفت؛ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود: برخیز و رهبری مؤمنان را به علی تبریک بگوی. وی چنین کرد و سپس به سلمان فرمود: برخیز و رهبری مؤمنان را به علی تبریک بگوی. وی برخاست و چنین کرد.

تا این که آن دو نفر از نزد پیامبر بیرون آمدند و به همدیگر می گفتند: نه، ابداً آن چه را گفت، نمی پذیریم و تسلیم او نمی شویم؛ و خداوند این آیه را بر پیامبرش نازل کرد و فرمود: «وَلاَ تَنقُضُواْ الأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً» با این گفته ها که: این امر و خواسته خداست یا رسول خدا؟ «إِنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ* وَلاَ تَكُونُواْ كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ» تا ائمه و رهبرانی پاک تر از رهبران و امامان شما باشند.

عرض کردم: فدایتان شوم! ما آن را به صورت «أَن تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ» می خوانیم، فرمود: وای بر تو ای زید! أربی یعنی چه؟! بلکه منظور صحیح آن چنین است: «أن تكونَ أئمه هی أزكي مِن أئمتكم» «إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللّهُ بِهِ» یعنی با علی علیه السلام «وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ* وَلَوْ شَاء اللّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلكِن يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَلَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ* وَلاَ تَتَّخِذُواْ أَيْمَانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا» یعنی بعد از آن که رهبری را به علی علیه السلام تبریک گفتید «وَتَذُوقُواْ الْسُّوءَ بِمَا صَدَدتُّمْ عَن سَبِيلِ اللّهِ» یعنی بعد از آن که از علی علیه السلام روی برگرداندید «وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

پس فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و ولایت او را آشکارا اعلام کرد، هر دو نفر آنها گفتند: این امر از جانب خدا نیست، محمد صلی الله علیه و آله تنها می خواهد پسر عموی خودش را بر ما مسلّط کند، پس خدا این آیه را بر او نازل کرد: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ* فَمَا مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ* وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ

ص:738

لِّلْمُتَّقِينَ* وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنكُم مُّكَذِّبِينَ»(1) [و اگر (او) پاره ای گفته ها بر ما بسته بود* دست راستش را سخت می گرفتیم* سپس رگ قلبش را پاره می کردیم* و هیچ یک از شما مانع از (عذاب) او نمی شد* و در حقیقت (قرآن) تذکاری برای پرهیزکاران است* و ما به راستی می دانیم که از (میان) شما تکذیب کنندگانی هستند] منظور، فلانی و فلانی هستند «وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ* وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ» [و آن واقعاً بر کافران حسرتی است* و این (قرآن) بی شبهه حقیقتی یقینی است] منظور علی علیه السلام است «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ»(2) [پس به (پاس) نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی](3)

6) عبد الرحمن بن سالم اَشَلّ از امام صادق روایت کرده است که فرمود: آن که پشمش را می ریسید و باز می کرد، عایشه بود که پیمان شکنی کرد.(4)

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ(97) »

[هر کس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه ای حیات (حقیقی) بخشیم و مسلماً به آنان بهتر از آن چه انجام می دادند، پاداش خواهیم داد]

1) علی بن ابراهیم: منظور، قناعت به رزق و روزی است که خدا مقدّر کرده است.(5)

2) ابن بابویه از محمد بن حسن بن ولید- که خدای از او خشنود باد- از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از یکی

1- [1] - حاقه/ 44-49.
2- [2] - حاقه/ 50-52.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 290، ح 64.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 291، ح 65.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 392.

از یارانش، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: به امام عرض شد: ابو خطّاب از شما نقل می کند که به او گفته اید: اگر حق را شناختی، هر چه خواستی انجام بده. فرمود: خداوند ابو خطّاب را لعنت کند! سوگند به خدا که من به او چنین نگفتم، بلکه گفتم: هرگاه حق را شناختی؛ هر چه خواستی کار خیر و نیک انجام بده که از تو پذیرفته می شود؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ» [هر که کار شایسته کند چه مرد باشد یا زن در حالی که ایمان داشته باشد، در نتیجه آنان داخل بهشت می شوند و در آن جا بی حساب روزی می یابند](1) و در این جا می فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً».(2)

3) شیخ در کتاب امالی از ابو محمد حسن بن محمد بن یحیی فحّام در سامرّا، از ابو الحسن محمد بن احمد بن عبید الله بن منصور، از امام علی بن محمد، از ابو محمد بن علی، از علی بن موسی، از موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امام صادق علیه السلام فرمود: «فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً» یعنی قناعت و رضایت به آن چه خدا مقدّر فرموده است.(3)

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ(98)...إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُم بِهِ مُشْرِكُونَ(100) »

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ(98) إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ(99) إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُم بِهِ مُشْرِكُونَ(100) »

[پس چون قرآن می خوانی، از شیطان مطرود به خدا پناه بر* چرا که او را بر کسانی که ایمان آورده اند و بر پروردگارشان توکّل می کنند، تسلّطی نیست* تسلّط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی گیرند و بر کسانی که آنها به او (=خدا) شرک می ورزند]

1- [1] - غافر/ 40.
2- [2] - معانی الاخبار، ص 388، ح26.
3- [3] - امالی، ج 1، ص 281.

1) علی بن ابراهیم: رجیم، پلیدترین شیطان است: پرسیدم: چرا آن را به این اسم نامیده اند؟ فرمود: زیرا به طرف او سنگ پرتاب می شود و رانده می شود.(1)

پیشتر در تفسیر آیه «وِإِنِّی أُعِیذُهَا بِکَ وَذُرِّیَّتَهَا مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ»(2) از سوره آل عمران، حدیث مسندی در معنای رجیم عنوان شد.

2) ابن بابویه، از ابو احمد هانی بن محمد بن محمود عبدی، از ابو محمد بن محمود با سند خود در حدیث مرفوعی از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرد که در پاسخ سؤال رشید، فرمود: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» سپس آیه ای را تلاوت فرمود: این حدیث، طولانی است و پیشتر در تفسیر آیه «وَالَّذِینَ آمَنُواْ وَلَمْ یُهَاجِرُواْ مَا لَکُم مِّن وَلاَیَتِهِم مِّن شَیْءٍ» از آخرین آیات سوره انفال عنوان شد.(3)

3) علی بن ابراهیم گفته است: «إِنَّهُ لَیْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَی الَّذِینَ آمَنُواْ وَعَلَی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ» یعنی شیطان رجیم نمی تواند آنها را از ولایت جدا کند، اما می تواند آنها را به گناهان وسوسه کند، همان گونه که دیگر شیاطین می توانند.(4)

4) محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از علی بن حسن، از منصور بن یونس، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: از امام علیه السلام درباره آیه «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ* إِنَّهُ لَیْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَی الَّذِینَ آمَنُواْ وَعَلَی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ» پرسیدم. فرمود: ای ابا محمد! به خدا سوگند! شیطان بر بدن مؤمن مسلّط می شود، اما بر دین او مسلّط نمی شود، همانطور که بر بدن ایّوب علیه السلام مسلّط شده و ظاهر او را زشت کرد، اما بر دین و عقیده او نتوانست سلطه یابد. گاهی شیطان بر بدن مؤمنان مسلط می شود، اما بر دینشان نه. پرسیدم: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَی الَّذِینَ یَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِینَ هُم بِهِ مُشْرِکُونَ» یعنی چه؟ فرمود: یعنی آنان که به خدا شرک می ورزند، شیطان بر جسم و روح و دین و عقیده

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 392.
2- [2] - آل عمران/ 36.

3- [3] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، باب 7، ح 9.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 392.

آنها سلطه یافته است.(1)

5) عیاشی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که درباره این آیات، چنین فرمود: ای ابا محمد! شیطان رجیم بر جسم مؤمن مسلط می شود، اما بر دین و روح و عقیده اش سیطره نمی یابد، همان طور که جسم ایّوب را زشت گرداند، اما به دین او لطمه ای وارد نکرد «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُم بِهِ مُشْرِكُونَ» منظور کسانی هستند که به خدا شرک ورزیدند. شیطان بر جسم و عقیده آنها مسلط می شود.(2)

6) سَماعه از امام صادق علیه السلام روایت کرد که درباره آیه «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»، از امام پرسیدم: چه بگویم؟ فرمود: می گویی: «أستَعِيذُ بِاللهِ السَّمِيعِ العَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» و فرمود: رجیم، پلیدترین شیطان است. پرسیدم: چرا به این نام نامیده می شود؟ فرمود: زیرا با سنگ رانده می شود. پرسیدم: آیا راه گریزی از این سنگ ها پیدا کرد؟ فرمود: نه. عرض کردم: پس چگونه به نام رجیم خوانده شد در حالی که هنوز رانده نشده بود؟ فرمود: خداوند با علم قدیم خود می دانست که او رانده خواهد شد.(3)

7) حلبی آورده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا هنگام شروع هر سوره ای باید جمله استعاذه را بگوییم؟ فرمود: آری، از شیطان رجیم به خدا پناه ببر. نیز فرمود که رجیم، پلیدترین شیطان است. پرسیدم: چرا رجیم نامیده شد؟ فرمود: زیرا رانده می شود. پرسیدم: وقتی که رانده شد، به چیزی دیگری تبدیل شد؟ فرمود: نه. ولی در علم خداوند بود که او رانده خواهد شد.(4)

8) حمّاد بن عیسی در حدیث مرفوعی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از امام درباره آیه «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُم بِهِ مُشْرِكُونَ» پرسیدم و آن

1- [1] - کافی، ج8، ص 288، ح 433.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 291، ح 66.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 291، ص 67.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 292، ص 68.

حضرت فرمود: شیطان رجیم نمی تواند مؤمنان را از ولایت جدا کند، اما همانند دیگر مردم آنها را برای گناهان دیگر وسوسه می کند.(1)

«وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ وَاللّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُواْ...لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُواْ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ(102) »

«وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ وَاللّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُواْ إِنَّمَا أَنتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ(101) قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُواْ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ(102) »

[و چون حکمی را به جای حکم دیگر بیاوریم و خدا به آن چه به تدریج نازل می کند داناتر است. می گویند: جز این نیست که تو دروغ بافی؛ (نه) بلکه بیشتر آنان نمی دانند* بگو آن را روح القدس از طرف پروردگارت به حق فرود آورده تا کسانی را که ایمان آورده اند، استوار گرداند و برای مسلمانان هدایت و بشارتی است]

1) علی بن ابراهیم: وقتی آیه ای نسخ می شد، به پیامبر صلی الله علیه و آله می گفتند: تو دروغگو هستی. خداوند در پاسخ به آنها فرموده است: ای محمد! به آنها بگو: « نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ» یعنی جبرئیل علیه السلام «لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُواْ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ»(2)

2) و نیز وی در روایتی از ابو جارود از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «رُوحُ الْقُدُسِ» یعنی جبرئیل علیه السلام و القُدُس یعنی پاک و طاهر «لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُواْ» منظور آل محمد علیهم السلام است «وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ»(3).

3) عیاشی از محمد بن عُذافر صَیرَفی، از کسی که برای او روایت کرده است، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خدای تبارک و تعالی، روح القدس را خلق کرد و هیچ کس از او به خداوند نزدیک تر نیست و او گرامی ترین

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 292، ص 69.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 392.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 392.

خلق خداوند نیست، هرگاه امری را اراده کند آن را به او القا می کند، پس آن امر را به ستارگان القا کرد و ستارگان به وسیله او به حرکت درآمدند. (1)

«وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ یَقُولُونَ إِنَّمَا یُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِی یُلْحِدُونَ إِلَیْهِ أَعْجَمِیٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِیٌّ مُّبِینٌ(103) »

[و نیک می دانیم که آنان می گویند: جز این نیست که بشری به او می آموزد (نه چنین نیست. زیرا) زبان کسی که (این) نسبت را به او می دهند، غیر عربی است و این (قرآن) به زبان عربی روشن است]

1) علی بن ابراهیم: مقصود، زبان ابو فُکَیهَه مولی بنی حَضْرَمی است. او زبان غیر عربی داشت و از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کرده و به او ایمان آورد و او از اهل کتاب بود. قریش گفتند: به خدا! این شخص به محمد صلی الله علیه و آله تعلیم می دهد و زبان خود را به او می آموزد؛ خداوند فرمود: «وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِیٌّ مُّبِینٌ»(2)

«إِنَّمَا یَفْتَرِی الْکَذِبَ الَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ بِآیَاتِ اللّهِ وَأُوْلئِکَ هُمُ الْکَاذِبُونَ(105) »

[تنها کسانی دروغ پردازی می کنند که به آیات خدا ایمان ندارند و آنان خود دروغگویانند]

1) عیاشی، از عباس بن هلال نقل کرده است که امام رضا علیه السلام از مردی دروغگو سخن می گفت و سپس فرمود: «إِنَّمَا یَفْتَرِی الْکَذِبَ الَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ».(3)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 292، ح 70.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 392.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 292، ح 71.

«مَن كَفَرَ بِاللّهِ مِن بَعْدِ إيمَانِهِ إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ...ثُمَّ جَاهَدُواْ وَصَبَرُواْ إِنَّ رَبَّکَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ(110) »

«مَن كَفَرَ بِاللّهِ مِن بَعْدِ إيمَانِهِ إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ وَلَكِن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ(106) ذَلِکَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّواْ الْحَيَاةَ الْدُّنْيَا عَلَى الآخِرَهِ وَأَنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ(107) أُولَئِکَ الَّذِينَ طَبَعَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِکَ هُمُ الْغَافِلُونَ(108) لاَ جَرَمَ أَنَّهُمْ فِى الآخِرَهِ هُمُ الْخَاسِرونَ(109) ثُمَّ إِنَّ رَبَّکَ لِلَّذِينَ هَاجَرُواْ مِن بَعْدِ مَا فُتِنُواْ ثُمَّ جَاهَدُواْ وَصَبَرُواْ إِنَّ رَبَّکَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ(110) »

[هر کس پس از ایمان آوردن خود به خدا کفر ورزد، (عذابی سخت خواهد داشت) مگر آن کس که مجبور شده، و(لی) قلبش به ایمان اطمینان دارد. لیکن هر که سینه اش به کفر گشاده گردد، خشم خدا بر آنان است و برایشان عذابی بزرگ خواهد بود* زیرا آنان زندگی دنیا را بر آخرت برتری دادند و (هم) این که خدا گروه کافران را هدایت نمی کند* آنان کسانی اند که خدا بر دلها و گوش و دیدگانشان مهر نهاده و آنان خود غافلانند* شک نیست که آنها در آخرت همان زیانکارانند* با این حال پروردگار تو نسبت به کسانی که پس از (آن همه) زجر کشیدن هجرت کرده و سپس جهاد نمودند و صبر پیشه ساختند، پروردگارت (نسبت به آنان) بعد از آن (همه مصایب) قطعاً آمرزنده و مهربان است]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن بُرَید، از ابو عَمرو زُبَیری از امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی نقل کرده است که فرمود: ایمانی که خداوند بر قلب ها واجب کرده است، اقرار به حق، معرفت، پیمان، رضایت و تسلیم در برابر این امر که هیچ معبودی جز الله نیست، او یگانه است و هیچ شریکی ندارد، خدای یگانه ای که همسر و فرزند ندارد و این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست و اقرار به کتاب های آسمانی و پیامبران خدا می باشد و اقرار و معرفت، همان وظیفه ای است که خدا بر قلب، واجب گردانده و عمل قلب محسوب می شود و خداوند در این زمینه می فرماید:

«إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ وَلَكِن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا»(1)

2) و نیز وی از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مَسعَده بن صدقه نقل کرده است: به امام صادق علیه السلام گفته شد: مردم از علی علیه السلام روایت می کنند که او در منبر کوفه فرموده است: ای مردم! به زودی به شما امر می شود مرا دشنام دهید، چنین کنید. پس امر می شود از من بیزاری بجویید، اما از من بیزار نباشید، فرمود: مردم چه دروغ های بسیاری به علی علیه السلام نسبت می دهند! سپس حضرت فرمود: علی علیه السلام فرمود: به زودی به شما امر می شود، مرا دشنام دهید، چنین کنید، سپس به بیزاری از من فراخوانده می شوید، بدانید که من بر دین محمد صلی الله علیه و آله هستم. ایشان نفرمود: از من بیزار نباشید. آن شخص پرسید: آیا به نظر شما قتل بدون بیزاری امکان پذیر است؟ فرمود: به خدا، داستان او همانند داستان عمّار بن یاسر است که اهل مکه او را وادار به انکار دین کردند در حالی که در قلب او ایمان و اطمینان وجود داشت و خداوند فرمود «إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ» و پیامبر صلی الله علیه و آله با نزول این آیه به عمّار فرمود: ای عمّار! اگر برگشتند، تو هم برگرد، که خداوند عزّ و جلّ عذر و دلیل تو را نازل کرده و به تو امر کرده که اگر برگشتند تو هم برگردی.(2)

3) و نیز از علی، از پدرش، از ابن ابی عُمَیر، از جمیل، از محمد بن مروان نقل کرده است که امام صادق علیه السلام به من فرمود: چه چیزی میثم تمّار را از تقیّه منع کرد؟ به خدا او می دانست که این آیه درباره عمّار و اصحابش نازل شد: «إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ».(3)

4) عبد الله بن جعفر حِمیَری با سند خود، از بکر بن محمد، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: تقیّه، سپر مؤمن است، هر کس تقیّه نکند، ایمان ندارد. گفتم: فدایتان شوم! آیا منظور شما آیه «إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ

1- [1] - کافی، ج 2، ص 28، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 173، ح 10.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 174، ح 15.

مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ» می باشد؟ فرمود: آیا تقیّه، چیزی جز این است؟(1)

5) عیاشی از محمد بن مروان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: چه چیزی میثم را از تقیّه منع کرد؟ به خدا می دانست این آیه «إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ» درباره عمّار و یاران او نازل شده است.(2)

6) عیاشی از مُعَمَّر بن یحیی بن سام نقل کرده است: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: اهل کوفه از علی علیه السلام روایت می کنند که فرموده است: به زودی به شما امر می شود مرا دشنام دهید و بیزاری بجویید. اگربه دشنام امر شدید، چنین کنید و اگربه شما گفتند از من بیزاری بجویید، از من بیزار نباشید و بدانید که من بر دین محمد صلی الله علیه و آله هستم. امام علیه السلام فرمود: چه دروغ های زیادی را به علی علیه السلام نسبت می دهند! امام علی علیه السلام فقط فرموده است: به زودی به شما امر می شود، مرا دشنام داده و از من بیزاری بجویید، اگر به دشنام من امر شدید، چنین کنید و اگر به بیزاری از من امر شدید، من بر دین محمد صلی الله علیه و آله هستم، ایشان نفرمود: از من بیزار نباشید. پرسیدم: آیا امکان دارد کسی، دیگری را بکشد بدون این که از او بیزار باشد؟ فرمود: به خدا سوگند نه، مگر این که به شیوه عمّار عمل کند که خدا درباره او فرموده است: «إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ» پس در ادامه حدیث، فقط این جمله را فرمود: تقیّه در شرایط اضطرار و ضروری است.(3)

7) ابو بکر گفته است به امام صادق علیه السلام گفتم: «حَروریه» [نام گروهی منحرف] چیست؟ قبلاً اینها از ما دور بودند، اما امروز در خانه های ما هستند؛ به نظر شما اگر ما را درباره سوگند خوردن تحت فشار قرار دهند، باید چه کار کنیم؟ سپس راوی می گوید: حضرت به من اجازه داد که برای آنان به آزاد کردن بنده و طلاق، سوگند یاد کنم و از این طریق، خودم را نجات بدهم. یکی از ما پرسید: برای شما، تن به کشتن دادن، دوست داشتنی تر است یا برائت جستن از علی علیه

1- [1] - قرب الاسناد، ص17.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 292، ح 72.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 293، ح 73.

السلام؟ حضرت فرمود: راه گریز داشتن (تقیه کردن) نزد من دوست داشتنی تر است، مگر این سخن خداوند را درباره عمار نشنیده ای که فرمود: «إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ».(1)

8) عمرو بن مروان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چهار خصلت و ویژگی از امت من برطرف شده است: آن چه اشتباه کنند، آن چه فراموش کنند، آن چه بر انجام آن مجبور باشند، آن چه بالاتر از حدّ توان آنان باشد. همان گونه که خداوند می فرماید: «إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ».(2)

9) عبد الله بن عَجلان نقل کرده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ضَحّاک به کوفه آمده و نزدیک است ما را وادارد از علی علیه السلام بیزاری بجوییم، چه کنیم؟ فرمود: همان کار را بکن. پرسیدم: کدام کار در نظر شما بهتر است؟ فرمود: این که درباره این موضوع همانند عمّار بن یاسر عمل کنید که در مکه دستگیر شد و به او گفتند: از رسول الله برائت بجوی و او چنان کرد و خداوند عذر و دلیل او را نازل کرد «إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ».(3)

10) علی بن ابراهیم: درباره آیه«مَن كَفَرَ بِاللّهِ مِن بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيمَانِ» گفته است: منظور عمّار بن یاسر است که قریش او را گرفتند و با آتش شکنجه دادند تا آن چه آنها خواستند به زبان آورد، در حالی که قلب او مالامال از ایمان بود «وَلَكِن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا» منظور عبد الله بن سعد بن ابی سرح بن حارث(4) از بنی لؤی است.

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 293، ح 74.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 294، ح 75.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 294، ح 76.
4- [4] - عبدالله بن سعد بن ابی سرح بن حارث عامری، برادر رضاعی عثمان، قبل از فتح مکه اسلام آورد و سپس مرتد شد. در روز فتح مکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان قتل او را داد، سپس بعد از آن که به عثمان پناه برد، او را بخشید. عثمان در سال 25 ه_ او را والی مصر کرد و بعد از کشته شدن عثمان نزد معاویه رفت. درسال 37 ه_ در عسقلان درگذشت. «اسد الغابه، ج 3، ص 173».

خداوند می فرماید: «فَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ* ذَلِکَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّواْ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا عَلَی الآخِرَهِ وَأَنَّ اللّهَ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الْکَافِرِینَ* ذلک بأنَّ اللهَ خَتَمَ عَلَی سَمعِهِم و أبصارِهم و قُلُوبِهم وَأُولَئِکَ هُمُ الْغَافِلُونَ* لاَ جَرَمَ أَنَّهُمْ فِی الآخِرَهِ هُمُ الْاَخْسَرُونَ» این قرائت ابن مسعود است و «أُولَئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ» تا آخر آیه، به قرائت مشهور است، همه این آیات درباره عبد اللّه بن سعد بن ابی سرح، کارگزار عثمان بن عَفّان در مصر نازل شد. همچنین آیه«وَ مَن قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنزلَ اللّهُ وَ لَوْ تَرَی إِذِ الظَّالِمُونَ فِی غَمَرَاتِ الْمَوْتِ(1)»(2) [و آن کس که می گوید به زودی نظیر آنچه را خدا نازل کرده است نازل می کنم و کاش ستمکاران را در گردابهای مرگ می دیدی]

11) عیاشی از اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله یاران خود را به خدا دعوت می کرد. هر کس که برای او خیر می خواست، کلام او را می شنید و پیام او را درک می کرد و هر کس برای او شرّ می خواست، بر قلبش مُهری زده می شد، کلام او را نمی شنید و درک نمی کرد، و این است معنای آیه: «أُولَئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِکَ هُمُ الْغَافِلُونَ».(3)

12) علی بن ابراهیم: سپس خداوند درباره عمّار فرمود: «ثُمَّ إِنَّ رَبَّکَ لِلَّذِینَ هَاجَرُواْ مِن بَعْدِ مَا فُتِنُواْ ثُمَّ جَاهَدُواْ وَصَبَرُواْ إِنَّ رَبَّکَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِیمٌ».(4)

«وَضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا قَرْیَةً کَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً یَأْتِیهَا رِزْقُهَا...فَأَذَاقَهَا اللّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا کَانُواْ یَصْنَعُونَ(112) »

«وَضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا قَرْیَةً کَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً یَأْتِیهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن کُلِّ مَکَانٍ فَکَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللّهِ فَأَذَاقَهَا اللّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا کَانُواْ یَصْنَعُونَ(112) »

[و خدا شهری را مثل زده است که امن و امان بود (و) روزیش از هر سو فراوان می رسید. پس (ساکنانش) نعمتهای خدا را ناسپاسی کردند و خدا هم به سزای آن

1- [1] - انعام/ 93.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 393.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 294، ح 77.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 393.

چه انجام می دادند، طعم گرسنگی و هراس را به (مردم) آن چشانید]

1) علی بن ابراهیم: این آیه درباره قومی نازل شده که رودی پرآب به نام ثرثار داشتند و سرزمین آنان بسیار بارور و حاصلخیز و پر برکت بود. آنها با خمیر آرد، مقعد خود را تمیز می کردند و می گفتند: خمیر نرم و راحت است. آنان این گونه، نعمت خدا را کفران می کردند و خوار و خفیف می شمردند. خدا آب رود ثرثار را از آنها دریغ ورزید و دچار قحطی و خشکسالی شدند، چنان که خدا آنها را به همان خمیرهایی که با آن نظافت می کردند، محتاج نمود و بر سر آن مخاصمه می کردند.(1)

2) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبد الله بن مغیره، از عمرو بن شمر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: من هنگام غذا خوردن، خورشتی که به انگشتم مالیده را می لیسم به طوری که می ترسم همسایه ام ببیند و گمان کند علت این کار، گرسنگی و حرص و طمع است؛ در حالی که چنین نیست، خداوند نعمت های بی شمار و خیر و برکت بسیار به قوم ثرثار داد و آنها از مغز گندم، نان و خمیری درست می کردند و طهارت فرزندان خود را با آن انجام می دادند؛ چنان که از آن نان و خمیرها به اندازه کوهی جمع شد، روزی مرد صالحی از آنها گذر کرد و دید زنی مقعد فرزندش را با خمیر تمیز کرد. آن مرد گفت: وای بر شما! از خداوند بترسید و نعمت او را اینگونه ناپاک نسازید. زن گفت: گویا ما را از گرسنگی می ترسانی تا زمانی که این رود ثرثار در جریان است، ما از گرسنگی نمی ترسیم. خداوند بر آنها خشم گرفت و آب رود کم شد تا آن که خشکید و آسمان قطره ای بر آنها نبارید و زمین گیاهی نرویاند تا به همان کوه نان و خمیر محتاج شدند و ترازویی گذاشته آن را بین خود تقسیم کردند.(2)

3) عیاشی، از حفص بن سالم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: خداوند به قومی از بنی اسرائیل آن قدر نعمت و غذا داد که آن را به صورت مجسّمه ها و شمایل هایی درآورده و در شهرهای خود قرار دادند و با آنها طهارت می کردند. خداوند بر آنها سخت گرفت تا آن که مجبور شدند عکس ها و پیکره ها

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 393.

2- [2] - کافی، ج 6، ص 301، ح 1.

را تمیز کنند و بخورند و این معنی کلام خداوند است که می فرماید: «وَضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللّهِ فَأَذَاقَهَا اللّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُواْ يَصْنَعُونَ»(1).

4) زید شَحّام از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: پدرم از این که با دستمالی دستان خود را پاک کند که در آن نان و غذا باشد، ابا می کرد، به خاطر این که حرمت غذا و طعام را نگاه می داشت؛ مگر این که یا خود آن را می مکید و یا اگر بچه ای در کنار او نشسته بود، آن را می مکید. حضرت فرمود: من نیز چون می بینم که خرده نانی از سفره به زمین ریخته، آن را برمی دارم و خادم می خندد. پیش از شما خداوند، نعمت های خود را برای قومی گسترده بود. آنها در برابر آن همه نعمت طغیان کردند و به همدیگر گفتند: اگر با خمیر، خود را تمییز و طهارت کنیم، نرم است و از سنگ بهتر خواهد بود. وقتی این کار را کردند، خداوند حشراتی کوچک تر از ملخ بر سرزمین آنها گمارد. حشرات هر درخت و گیاه و روییدنی که آن جا یافتند خوردند و هیچ چیز برایشان باقی نگذاشتند و ساکنان آن سرزمین چنان دچار گرسنگی و رنج شدند که به سوی همان مواد خوراکی که خود را با آن تمیز کرده بودند، روی آورده از آن خوردند؛ این همان شهری است که خداوند فرموده است: «وَضَرَبَ اللّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللّهِ فَأَذَاقَهَا اللّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُواْ يَصْنَعُونَ».(2)

«إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(115) »

[جز این نیست که (خدا) مردار و خون و گوشت خوک و آن چه را که نام غیر خدا بر آن برده شده، حرام گردانیده است (با این همه) هر کس که (به خوردن آنها) ناگزیر شود و سرکش و زیاده خواه نباشد، قطعاً خدا آمرزنده مهربان است]

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 295، ح 78.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 295، ح 79.

1) عیاشی، از منصور بن حازم نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مُحرِمی که مجبور است یا صید کند یا گوشت مردار بخورد، کدام را انجام دهد؟ فرمود صید کند. عرض کردم: مگر خداوند، مردار را بر مضطرّ حلال نکرده است؟ فرمود: آری، اما آیا نمی بینی که از مال خود می خورد؟ صید می کند و می خورد و سپس فدیه می دهد.(1)

2) شیخ در کتاب تهذیب با سند خود از موسی بن قاسم، از محمد، از سیف بن عَمیره، از منصور بن حازم روایت کرده است که از امام پرسیدم: مُحرِمی که مجبور است یا صید کند یا گوشت مردار بخورد، کدام را انجام دهد؟ فرمود: تو دوست داری کدام را بخورد؟ عرض کردم: مردار را؛ زیرا صید بر مُحرِم حرام است. فرمود: تو دوست داری از مال خودت بخوری یا از مردار؟ عرض کردم: از مال خودم. فرمود: «پس صید را بخور و سپس فدیه بده.(2) تفسیر این آیه، پیشتر عنوان شده است.(3)

«وَلاَ تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلاَلٌ وَهَذَا...بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ(124) »

«وَلاَ تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلاَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُواْ عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ لاَ يُفْلِحُونَ(116) مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ(117) وَعَلَى الَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ(118) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُواْ السُّوءَ بِجَهَالَهٍ ثُمَّ تَابُواْ مِن بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُواْ إِنَّ رَبَّكَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ(119) إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّهً قَانِتًا لِلّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ(120) شَاكِرًا لِّأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ(121) وَآتَيْنَاهُ فِى الدُّنْيَا حَسَنَهً وَإِنَّهُ فِى الآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ(122) ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّهَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 295، ح 80.
2- [2] - تهذیب، ج 5، ص 368، ح 1282.
3- [3] - در تفسیر آیه 173، سوره بقره.

الْمُشْرِكِينَ(123) إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُواْ فِيهِ وَإِنَّ رَبَّکَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ(124) »

[و برای آن چه زبان شما به دروغ می پردازد، مگویید این حلال است و آن حرام تا بر خدا دروغ بندید؛ زیرا کسانی که بر خدا دروغ می بندند، رستگار نمی شوند* (ایشان راست) اندک بهره ای و(لی) عذابشان پر درد است* و بر کسانی که یهودی شدند، آن چه را قبلاً بر تو حکایت کردیم، حرام گردانیدیم و ما بر آنان ستم نکردیم، بلکه آنها به خود ستم می کردند* (با این همه) پروردگار تو نسبت به کسانی که به نادانی مرتکب گناه شده سپس توبه کرده و به صلاح آمده اند، البته پروردگارت پس از آن آمرزنده مهربان است* به راستی ابراهیم پیشوایی مطیع خدا (و) حق گرای بود و از مشرکان نبود* (و) نعمتهای او را شکرگزار بود (خدا) او را برگزید و به راهی راست هدایتش کرد* و در دنیا به او نیکویی و (نعمت) دادیم و در آخرت (نیز) از شایستگان خواهد بود* سپس به تو وحی کردیم که از آیین ابراهیم حق گرای پیروی کن (چرا که) او از مشرکان نبود* (بزرگداشت) شنبه بر کسانی که درباره آن اختلاف کردند، مقرر گردید و قطعاً پروردگارت روز رستاخیز میان آنها درباره چیزی که در مورد آن اختلاف می کردند، داوری خواهد کرد]

1) علی بن ابراهیم: «وَلاَ تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلاَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُواْ عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ» منظور آن سخنی بود که یهودیان گفتند: «مَا فِی بُطُونِ هَذِهِ الأَنْعَامِ خَالِصَهٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا»(1) [آن چه در شکم این دامهاست اختصاص به مردان ما دارد و بر همسران ما حرام شده است]، «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّهً قَانِتًا لِلّهِ حَنِيفًا» یعنی پاکیزه و مطهّر است «اجْتَبَاهُ» یعنی او را انتخاب کرده است. «وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» یعنی به راهی روشن و آشکار. پس به پیامبر خود صلی الله علیه و آله می فرماید: «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْکَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّهَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» منظور، مناسک ده گانه ابراهیمی است که ابراهیم علیه السلام آن را به عنوان سنت به جا گذاشته است؛ پنج سنت در بدن و پنج سنت در سر. اما آن سنت هایی که

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 393.

مربوط به بدن است عبارتند از: غسل جنابت، طهارت با آب و کوتاه کردن ناخن، از بین بردن موی بدن، ختنه کردن. اما سنت های سر عبارتند از: کوتاه کردن موی سر و ریش و سبیل، مسواک و خلال که تا روز قیامت این سنت ها پا برجاست.

2) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد عیسی، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از سماعه بن مهران نقل کرده است که امام موسی کاظم علیه السلام به من فرمود: ای سماعه! آنان در بسترهایشان ایمن بودند و مرا ترساندند. به خدا سوگند در تمام دنیا و ما فیها تنها یک نفر خدا را می پرستید و اگر به جز او کس دیگری هم بود حتماً خداوند نام او را در کنار ابراهیم ذکر می کرد، آن جا که می فرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» و او بر این امر بسیار صبر کرد تا این که خداوند اسماعیل و اسحاق را با او همراه کرد و همدم او قرار داد و سه نفر شدند. اما به خدا سوگند که مؤمن بسیار اندک و اهل کفر و کافر بسیار زیاد است. آیا می دانی چرا؟ عرض کردم: فدایتان شوم! نمی دانم. فرمود: آنان همدم مؤمنان شدند و مؤمنان آن چه را در دل هایشان بود برای آنان بازگو می کردند و به این ترتیب، آرام می گرفتند و آرامش پیدا می کردند.(1)

3) و او از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امت یکی است و سپس افزایش می یابد. همان طور که خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ» یعنی مطیع خداوند عزّ و جلّ بود.(2)

4) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود از امام محمد باقر علیه السلام آمده است که درباره این آیه فرمود: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا» یعنی ابراهیم بر دین و عقیده ای بود که جز او هیچ کس چنین عقیده ای نداشت و عقیده و شیوه او تنها و بی نظیر بود «قَانِتًا» یعنی مطیع و فرمانبردار «حَنِيفًا» یعنی مسلمان و تسلیم در برابر امر خدا.(3)

1- [1] - کافی، ج 2، ص 190، ح 5.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 60، ح 16.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 394.

5) عیاشی از زُراره و حُمران و محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل کرده است که درباره آیه «إِنَّ إِبْرَاهِیمَ کَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلّهِ حَنِیفًا» فرمودند: فضیلتی است که خدا تنها به ابراهیم بخشید و او را بر افراد دیگر برتری داد.(1)

6) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه فرمود: خدا ابراهیم را امّت نامیده است.(2)

7) یونس بن ظَبیان از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که «إِنَّ إِبْرَاهِیمَ کَانَ أُمَّةً قَانِتًا» یعنی امت واحد.(3)

8) سماعه بن مهران نقل کرده است که امام موسی کاظم علیه السلام می فرمود: در تمام دنیا و مافیها تنها ابراهیم خدا را می پرستید؛ زیرا اگر کسی علاوه بر او وجود داشت، خداوند حتماً آن را بیان می کرد. خداوند می فرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِیمَ کَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلّهِ حَنِیفًا وَلَمْ یَکُ مِنَ الْمُشْرِکِینَ» و ابراهیم بر این عقیده و آن چه خدا می خواست صبر کرد تا این که خداوند اسماعیل و اسحاق را به او عطا کرد و در این راه سه نفر شدند.(4)

9) علی بن ابراهیم: «إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَی الَّذِینَ اخْتَلَفُواْ فِیهِ وَ إِنَّ رَبَّکَ لَیَحْکُمُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فِیمَا کَانُواْ فِیهِ یَخْتَلِفُونَ» آن چه در آن اختلاف داشتند این بود که موسی علیه السلام به قومش دستور داد، یک روز از هفت روز هفته را به خدا اختصاص دهند و به جز خدا به هیچ چیز نپردازند و آنها بر سر این دچار اختلاف شدند.(5)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 296، ح 81
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 296، ح 82.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 296، ح 83.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 296، ح 84.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 394.

«ادْعُ إِلِی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَجَادِلْهُم...بِمَن ضَلَّ عَن سَبِیلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ(125) »

«ادْعُ إِلِی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِیلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ(125) »

[با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به (شیوه ای) که نیکوتر است مجادله نمای. در حقیقت پروردگار تو، به (حال) کسی که از راه او منحرف شده داناتر، و او به (حال) راه یافتگان (نیز) داناتر است]

1) علی بن ابراهیم: «وَجَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» یعنی با قرآن.(1)

2) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن بُرَیَد، از ابو عمرو زُبَیری از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره این آیه فرمود: یعنی با قرآن با آنها بحث و مجادله کن.(2)

3) امام ابو محمد حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که در محضر امام صادق علیه السلام بیان شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام از جدال و بحث در امر دین نهی فرموده اند، امام فرمود: نه؛ آنها از مطلق جدال نهی نکرده اند، بلکه از جدال با غیر آن چه برتر از همه است نهی کرده اند آیا نشنیده اید که خداوند می فرماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْکِتَابِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»؟(3) و یا می فرماید «ادْعُ إِلِی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ جَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، علما اینگونه بحث و جدل را به دین نزدیک می دانند و جدل به غیر این صورت را حرام می شمارند؛ خدا آن را بر شیعیان ما حرام کرده است؛ اما چگونه ممکن است خداوند همه نوع جدل را حرام بکند، در حالی که خود می افزاید: «وَ قَالُواْ لَن یَدْخُلَ الْجَنَّهَ إِلاَّ مَن کَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَی»(4) [و گفتند: هرگز کسی به بهشت درنیاید، مگر آن که یهودی یا ترسا باشد] پس فرموده است:

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 394.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 13، ح 1.

3- [3] - عنکبوت/ 46.
4- [4] - بقره/ 111.

«تِلْکَ أَمَانِیُّهُمْ قُلْ هَاتُواْ بُرْهَانَکُمْ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ»(1) [این آرزوهای (واهی) ایشان است. بگو: اگر راست می گویید، دلیل خود را بیاورید]. بنابراین خدا علم راستین و حقیقت و ایمان را با برهان، و مدلّل معین کرده است؛ و آیا جز این است که در جدل بهترین برهان و دلیل آورده می شود؟ سؤال شد یا بن َ رسولِ الله! جدل با برهان که از همه برتر است، یعنی چه؟ و با آن چه برتر نیست چگونه است؟ فرمود: «جدل با غیر برهان برتر یعنی این که تو با یک شخص یاوه گو وارد مباحثه شوی، و او تو را وادارد که به دروغ و باطل متوسّل شوی به جای این که به او با برهان هایی که خدا معین کرده پاسخ دهی؛ لذا تو یا کلام او را انکار می کنی یا حقّی را که آن دروغگو می خواهد با آن باطل خود را ثابت کند، از ترس این که مبادا دروغگو از آن حق علیه تو استفاده کند انکار می کنی؛ زیرا نمی دانی چگونه می توانی از آن رهایی یابی، و بر شیعه ما حرام است که برای برادران ضعیف خود و علیه یاوه گویان، مصیبت و محنتی باشند، اما یاوه گویان، ضعف شما و ضعف برهان شما را دلیل بر باطل بودن عقیده شما و حجتی بر باطل خود قرار می دهند، و اما ضعیفان هنگامی که ضعف مُحِقّ را در برابر یاوه گو می بینند، قلبشان اندوهناک می شود.

اما جدل با برهان برتر همان است که خداوند به پیامبرش امر کرده است که با آن برهان، با منکران معاد و رستاخیز مجادله کند، لذا خداوند باری تعالی داستان آن منکر معاد را نقل کرده و فرموده است: «وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ یُحْیِی الْعِظَامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ» [و برای ما مَثَلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد؛ گفت: چه کسی این استخوانها را که چنین پوسیده است، زندگی می بخشد؟] و در پاسخ به او فرموده است: «قُلْ» ای محمد! بگو: «یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّهٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ*الَّذِی جَعَلَ لَکُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ»(2) [بگو همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد و اوست که به هر (گونه) آفرینشی داناست* همو که برایتان در درخت سبزفام اخگر نهاد که از آن (چون نیازتان افتد) آتش می افروزید] تا آخر سوره یعنی خداوند از پیامبرش صلی الله علیه و آله

1- [1] - بقره/ 111.
2- [2] - یس/ 80-79.

می خواهد با آن یاوه گویی که گفته است: چگونه ممکن است خدا این استخوان پوسیده را زنده کند؟ مجادله نماید، لذا فرموده است: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّهٍ» آیا کسی که آن استخوان را از عدم و هیچ آفرید، نمی تواند بعد از پوسیده شدن دوباره آن را به صورت اول بازگرداند؟! آفرینش آغازین و خلق از عدم، نزد خود شما از دوباره آفریدن سخت تر است! پس فرمود: «الَّذِی جَعَلَ لَکُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ» حال، خداوندی که آتش سوزان را در دل درخت سبز و تازه و مرطوب پنهان کرده و از آن استخراج می کند، به شما خبر می دهد که او به بازگرداندن آن چه کهنه و پوسیده شده، تواناتر است.

پس فرموده است: «أَوَلَيْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَی أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَی وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ»(1) [آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده توانا نیست که (باز) مانند آنها را بیافریند؟ آری؛ اوست آفریننده دانا] وقتی در نظر خودتان خلق آسمان ها و زمین امری عظیم تر و باابهت تر و غیر ممکن تر از بازگرداندن یک شیء پوسیده است، پس چرا و چگونه است خلق این امر عظیم و عجیب (آسمان) و به نظر خودتان سخت را به دست خدا، امکان پذیر می دانید، اما خلق آن که آسان تر است، یعنی بازگرداندن استخوان پوسیده را غیرممکن می شمارید؟ امام صادق علیه السلام فرمود: این همان جدل با برهان برتر است؛ زیرا به این وسیله دستاویز و تکیه گاه کافران از هم می گسلد و بی اساس می شود و شبهه آنان از میان می رود. اما نتیجه جدل با غیر برهان برتر آن است که تو حق را انکار کنی؛ چون نمی توانی بین حق و باطل طرف جدل خود فرقی بگذاری، لذا حق را انکار می کنی، و تنها راه رد باطل یاوه گو، انکار حق است و این عمل حرام است، چون تو شبیه او می شوی، او یک حقی را رد می کند و تو، حق و حقیقت دیگری را انکار می کنی.

مردی برخاست و پرسید: ای پسر رسول خدا! آیا رسول خدا هم مجادله می کرد؟ فرمود: درباره پیامبر صلی الله علیه و آله هر گمانی می کنی، بکن؛ اما هرگز مپندار او با امر خدا مخالفتی بکند؛ آیا خداوند تعالی نفرموده است: «وَ جَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» و یا نفرموده: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّهٍ»(2) [بگو: همان

1- [1] - یس/ 81.

2- [2] - يس/ 79.

کسی که نخستین بار آن را پدید آورد] خطاب به آن که برای خدا مثلی زد. آیا گمان می کنی پیامبر با امر خداوند مخالفت کرده و آن گونه که خداوند به او امر کرده، مجادله نکرده و از آن چه خدا به او امر کرده، خبر نداده است؟ !(1)

«وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُواْ بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِ وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ(126) »

[و اگر عقوبت کردید، همان گونه که مورد عقوبت قرار گرفته اید (متجاوز را) به عقوبت رسانید، و اگر صبر کنید، البته آن برای شکیبایان بهتر است]

1) علی بن ابراهیم: مشرکان، شهدای جنگ اُحُد از جمله حمزه سیّد الشّهداء را مُثله کردند؛ مسلمانان گفتند: به خدا سوگند! اگر خدا ما را بر آنها پیروز گرداند، ما هم افراد مهم و برجسته آنها را مُثله خواهیم کرد. خداوند این آیه را نازل کرد: «وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُواْ بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِ» یعنی با مردگان آنها، مقابله به مثل کنید «وَ لَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ»(2)

2) عیاشی از حسین بن حمزه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله مشاهده کرد که چگونه بدن حمزه بن عبد المطّلب را مثله کرده اند، گفت: خدایا! شکر و سپاس مخصوص توست و به تو شکایت می کنم و از تو برای آن چه می بینم یاری می خواهم، سپس فرمود: اگر بر آنها پیروز شوم، حتماً مقابله به مثل می کنم؛ و خداوند فرمود: «وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُواْ بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِ وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ» پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: صبر می کنم، صبر می کنم(3).

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 527، ح 322.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 394.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 296، ح 85.

ص:760

سوره اسراء

اشاره

سوره اسراء مکی است، به جز آیات 26، 32، 33، 57 و آیات 73 تا 80 که مدنی هستند؛ 111 آیه دارد و بعد از سوره قصص نازل شده است

ص:761

ص:762

1) ابن بابویه، با سند خود از حسین بن ابی العلاء، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هر کس در هر شب جمعه سوره اسراء را بخواند، آنقدر زنده می ماند تا ظهور قائم علیه السلام را ببیند و یکی از اصحاب او باشد.(1)

2) عیاشی از حسن بن علی بن ابی حمزه ثمالی، از حسین بن ابی العلاء، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس سوره بنی اسرائیل را در هر شب جمعه بخواند، آنقدر زنده می ماند تا قائم را ببیند و یکی از یاران او باشد.(2)

3) از [کتاب] خواص القرآن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند و در هنگام یاد کردن والدین، دلش نرم و مهربان شود، برایش قنطاری در بهشت خواهد بود و هر قنطار معادل هزار و دویست اوقیه می باشد و هر اوقیه از دنیا و هر چه در آن است بهتر است؛ و هر کس این سوره را بنویسد و در ردای حریر سبزی قرار دهد و به آن پناه برد و تیری بیندازد، حتماً بدون خطا به هدف می زند و اگر در ظرف آبی نویسد و از آب آن بنوشد، سخن گفتن برایش دشوار نمی شود و همیشه زبانش سخن درست را می گوید و فهم و درکش زیاد می شود.

4) و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: هر کس آن را در ردای حریر سبزی بنویسد و به عنوان حرز آن را بپوشد و بر خود بیاویزد و تیری

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 136.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 299، ح 1.

بزند، حتماً بدون هیچ خطایی به هدف می زند، و اگر کودکی قادر به سخن گفتن نباشد، این سوره را با زعفران برایش بنویسد و آب آن را بخورد، خداوند به اذن و اراده خود زبان او را باز می کند و سخن می گوید.

ص:764

تفسیر سوره اسراء

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی الَّذِی بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ البَصِيرُ(1) »

[منزه است آن (خدایی) که بنده اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم سیر داد تا از نشانه های خود به او بنمایانیم که او همان شنوای بیناست]

1) علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، بُراق را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آوردند. یکی لگام و دیگری رکاب را گرفت و پیامبر سوار شد و دیگری لباس او را مرتب کرد. بُراق چموشی کرد و جبرئیل به صورت او سیلی زد و گفت: آرام باش ای براق! قبل از این هیچ پیامبری بر پشت تو سوار نشده است و بعد از او هم هرگز همانند او، سوار بر تو نمی شود. بُراق اندکی پیامبر صلی الله علیه و آله را بالا بُرد، البته نه خیلی زیاد و جبرئیل علیه السلام همراه او بود و آیات آسمان ها و زمین را به او نشان می داد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در راه، کسی از سمت راست مرا صدا کرد: ای محمد! من پاسخی ندادم و توجهی به او نکردم، پس کسی از سمت چپ مرا صدا کرد، ای محمد! من به او پاسخی ندادم و توجهی به او نکردم، سپس زنی از روبروی من آمد که دست هایش تا آرنج عریان بود و از همه زینت های دنیا به خود

آویخته بود و گفت: ای محمد! به من نگاه کن تا با تو صحبت کنم. اما توجهی به او نکردم و به راه خود ادامه دادم تا این که صدایی شنیدم که مرا ترساند. جلوتر رفتم. جبرئیل نزد من آمد و گفت: نماز بگزار. پایین رفتم و نماز خواندم. پرسید: می دانی کجا نماز خواندی؟ گفتم: نه، گفت: تو در طور سینا، جایی که خداوند با موسی سخن گفت، نماز خواندی. دوباره سوار بر براق شدم و حرکت کردیم، جبرئیل دوباره گفت: پایین بیا و نماز بگزار چنین کردم. پرسید می دانی کجا نماز خواندی؟ گفتم: نه، گفت: تو در بیت لحم نماز خواندی، بیت لحم نزدیک بیت المقدس است و زادگاه عیسی بن مریم علیها السلام می باشد، پس دوباره سوار شدم و به سمت بیت المقدس رفتیم، براق را به حلقه ای که پیامبران مرکب خود را به آن می بستند بستم، وارد مسجد شدم، جبرئیل همراه من بود، دیدیم ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و هر کدام از پیامبران که خدا اراده کرده، همه نزد من آمدند و نماز برپا شد. شک نداشتم که جبرئیل جلوتر از همه، و به امامت نماز خواهد ایستاد، وقتی صفها مرتب شد، جبرئیل بازوی مرا گرفت و جلوتر از همه ایستانید و من امام [نماز جماعت] آنها شدم و افتخار نمی کنم.

پس خازن سه ظرف برای من آورد: در یکی شیر، در یکی آب و در دیگری شراب بود. شنیدم کسی گفت: اگر ظرف حاوی آب را بردارد خودش و امّتش غرق می شوند و اگر ظرف حاوی شراب را بردارد خود و امّتش هدایت می شوند. من ظرف شیر را برداشتم و از آن نوشیدم، جبرئیل گفت: تو و امّت تو هدایت شدید، سپس پرسید؛ در راه چه دیدی؟ گفتم: کسی از سمت راست مرا صدا کرد. پرسید: به او جواب دادی؟ گفتم: نه، توجهی به او نکردم؛ گفت: آن داعی یهود بود، اگر به او پاسخ می دادی، بعد از تو امّتت همه یهودی می شدند. پرسید: دیگر چه دیدی؟ گفتم: کسی از سمت چپ مرا صدا کرد. پرسید: به او جوابی دادی؟ گفتم: نه، توجهی به او نکردم، گفت: آن داعی مسیحیت بود، اگر به او پاسخ می دادی، بعد از تو امّتت مسیحی می شدند. پرسید: چه چیز از روبرو به استقبال تو آمد؟ گفتم: زنی که بازوانش تا آرنج عریان بود و از همه زینت های دنیا به خود آویخته بود، [به من] گفت: ای محمد! به من بنگر تا با تو سخن بگویم، پرسید: آیا با او صحبت کردی؟ گفتم: نه، هیچ سخنی نگفتم و توجهی به او ننمودم؛ گفت: آن دنیا بوده اگر با او کلمه ای می گفتی، امّت تو دنیا را بر آخرت ترجیح می داد.

سپس صدایی ترسناک شنیدم، جبرئیل گفت: ای محمد! می شنوی؟ گفتم: آری، گفت: هفتاد سال پیش از دهانه جهنم سنگی را به درونش انداختم، اکنون به قعر آن رسید. گفتند: پیامبر تا زمانی که جان به جان آفرین تسلیم کرد هرگز نخندید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سپس همراه با جبرئیل به آسمان دنیا صعود کردیم، ملکی به نام اسماعیل در آن جا بود، همان صاحب خَطفه که خداوند می فرماید: «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ»(1) [مگر کسی که (از سخن بالاییان) یکباره استراق سمع کند که شهابی شکافنده از پی او می تازد] و هفتاد هزار ملک تحت امر او، هر ملکی هم هفتاد هزار ملک تحت امرش. پرسید: ای جبرئیل! این شخص که همراه توست، کیست؟ پاسخ داد: محمد پیامبر خداست. پرسید: مبعوث شده است؟ گفت: آری. سپس او در آسمان را گشود و من به او سلام دادم و او پاسخ آن را داد، و برای هم طلب مغفرت کردیم و گفت: خوش آمدی ای برادر ناصح و پیامبر صالح! با همه آنها دیدار و مصافحه کردم و وارد آسمان دنیا شدم، همه ملائکه با چهره ای خندان و مژده خیر از من استقبال کردند به جز یکی که بسیار غول پیکر، زشت منظر، و عصبانی بود، همانند سایر ملائکه در حق من دعا کرد، اما نه با خنده و روی گشاده، پرسیدم: ای جبرئیل! این کیست؟ من از آن ترسیدم! گفت: باید از آن بترسی، همه ما از آن می ترسیم، این مالک، خازن جهنم است، تا به حال هرگز نخندیده و از زمانی که خداوند او را بر جهنم گماشته است، روز به روز خشم و غضبش نسبت به دشمنان خدا و گنهکاران بیشتر و بیشتر می شود، خدا به دست او از دشمنانش انتقام می گیرد، اگر پیش از تو با کسی خندیده بود، یا بعد از این با کسی می خندید، امروز با تو هم می خندید، اما او هرگز نمی خندد، من به او سلام دادم او پاسخ سلام مرا داد و به من بشارت بهشت داد. به جبرئیل که طبق فرموده خداوند: «مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ»(2) [در آنجا (هم) مطاع (و هم) امین است] گفتم: آیا به او امر می کنی جهنم را به من نشان دهد؟ جبرئیل به او گفت: مالک! جهنم را به محمد نشان بده، او پوشش جهنم را برداشت و دری از درهای آن را باز کرد. آتشی از آن بیرون آمد و به آسمان زبانه کشید. من بسیار

1- [1] - صافات/ 10.
2- [2] - تکویر/ 21.

ترسیدم و گمان کردم اکنون این آتش مرا در بر می گیرد.

گفتم: ای جبرئیل! به او بگو: پوشش آتش را بر روی آن بیندازد، و جبرئیل چنین کرد، و مالک به آتش گفت: برگرد، و آتش به جای خود برگشت.

جلوتر رفتم، مردی بزرگ و درشت هیکل و گندمگون(1) دیدم، پرسیدم: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: پدرت، آدم است. ناگهان نسل و ذریّه اش به او نشان داده شد و می فرمود: روحی پاک و عطری خوشبو از کالبدی پاک، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله سوره مطفّفین را از انتهای آیه 17 تا آخر تلاوت کرد: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِی عِلِّيِّينَ* وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ* كِتَابٌ مَّرْقُومٌ»(2) [نه چنین است در حقیقت کتاب نیکان در علّیّون است* و تو چه دانی که علّیّون چیست؟* کتابی است نوشته شده]. پس به همدیگر سلام داده و برای هم طلب مغفرت نمودیم. آدم علیه السلام گفت: خوش آمدی ای پسر صالح و پیامبر صالح و شایسته که در زمان نیک و صالح مبعوث شده ای.

سپس به فرشته ای از ملائکه برخوردم که در جایگاهی نشسته بود و همه عالم در میان دو زانوی او بود و در دستش، لوحی از نور داشت که در آن چیزهایی نوشته شده بود و او در آن می نگریست و به راست و چپ و اطرافیان خود توجهی نمی کرد و غمگین و حزین نشسته بود، پرسیدم: جبرئیل! این کیست؟ گفت: این ملک الموت است، سختکوش و جدّی در قبض ارواح. گفتم: نزدیک تر برویم تا با او صحبت کنم، نزدیک شدیم و به او سلام دادم، جبرئیل به او گفت: این محمد، پیامبر رحمت است که خدا او را بر بندگان فرستاد؛ او هم به من خوشامد گفت و با سلام و تحیّت از من استقبال کرد؛ و گفت: ای محمد! بشارت می دهم که من همه چیز را در امت تو می بینم؛ گفتم: سپاس خداوندی را که صاحب نعمت و احسان نسبت به بندگانش است، این ناشی از فضل و رحمت پروردگارم نسبت به من است، جبرئیل گفت: در عمل، او خشن ترین ملک است: پرسیدم: آیا روح هر کس که تا به حال مرده و یا بعد از این خواهد مرد، تو قبض می کنی؟ گفت: آری، پرسیدم: هرکجا باشند آنها را می بینی و خودت مشاهده می کنی؟ گفت: آری. ملک الموت

1- [1] - الآدَم من الناس: گندمگون، سبزه رو «لسان العرب- ماده أدم»

2- [2] - مطفّفين/ 20-18.

گفت: همه دنیا که خدا آن را برای من مسخّر کرده و مرا بر آن مسلّط داشته، همانند درهمی در دست شخصی است که هرگونه بخواهد آن را می چرخاند، هر روز پنج بار بر هر خانه ای سر می زنم و هرگاه صاحبان عزایی بر مرده خود بگریند، به آنها می گویم: برای او گریه نکنید، من بارها و بارها سراغ شما خواهم آمد تا هیچ یک از شما باقی نماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: مرگ بلایی برتر از همه بلاها است، ای جبرئیل. جبرئیل گفت: آن چه بعد از مرگ وجود دارد خیلی بیشتر از مرگ، سخت و ناگوار است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سپس جلوتر رفتیم و گروهی را دیدیم که در برابر آنها سفره هایی انداخته شده و در آن گوشت پاک و گوشت کثیف و ناپاک قرار داشت و آنها گوشت پاک را رها کرده از غذای ناپاک می خوردند. پرسیدم: اینها کیستند؟ جبرئیل گفت: اینها گروهی از امت تو هستند که مال حرام می خورند، سپس ملکی را دیدم که خلقت او بسیار عجیب بود، نیمی از جسد او آتش و نیم دیگر یخ بود، نه آتش یخ را آب می کرد نه یخ آتش را خاموش می کرد، و او با صدای بلند می گفت: پاک و منزه است خدایی که این آتش را مهار کرده و آتش یخ را ذوب نمی کند و سرمای این برف را از این که گرمای این آتش را خاموش کند منع کرد، بار خدایا! ای آن که بین یخ و آتش انس و الفت برقرار کرده ای، در قلب بندگان مؤمن خود هم، الفت و انس برقرار کن. پرسیدم: این کیست؟ جبرئیل گفت: این ملک را خداوند بر همه اطراف و اکناف آسمان ها و زمین ها موکّل ساخته است، او خیرخواه ترین ملک خدا نسبت به بندگان مؤمن است و از زمانی که خلق شده است، همان دعایی را که شنیدی، در حق آنها می خواند. و دو ملک در آسمان هستند یکی از آنها دائماً می گوید: خدایا! بخشش و انفاق هر کس که انفاق می کند را به او برگردان، و دیگری می گوید: خدایا! نابودی و هلاکت را نصیب بخیل گردان.

جلوتر رفتم، گروهی را دیدم که لب هایی شبیه لب های(1) شتر داشتند، گوشت پهلوهایشان را کنده و به دهانشان می ریختند، پرسیدم: اینها کیستند؟ جبرئیل گفت: اینها عیب جویان و سخن چینان هستند، و گروهی را دیدم که سرهایشان با سنگ کوبیده می شد. پرسیدم: اینها کیستند؟ جبرئیل گفت:

1- [1] - المشافر: جمع مشفر: و مِشفَر برای شتر، همانند لب برای انسان است. «لسان العرب- ماده شفر».

اینها کسانی اند که از نماز عشا غفلت می کردند و به آن اهمّیّتی نمی دادند، و گروهی را دیدم که آتش در دهانشان ریخته و از مخرج آنها بیرون می آمد. پرسیدم: اینها کیستند؟ گفت: اینها «الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوَالَ الْیَتَامَی ظُلْمًا إِنَّمَا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَیَصْلَوْنَ سَعِیرًا»(1) [در حقیقت، کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند].

گروهی را دیدم که چون می خواستند برخیزند، شکم بزرگ شان مانع می شد. از جبرئیل درباره آنها پرسیدم؛ گفت: اینها «الَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّبَا لاَ یَقُومُونَ إِلاَّ کَمَا یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطَانُ مِنَ الْمَسِّ»(2) [کسانی که ربا می خورند، (از گور) برنمی خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته سرش کرده است] این رباخواران همانند آل فرعون هر صبح و شب در آتش انداخته می شوند و می گویند: خدایا! قیامت کی فرا می رسد؟ پس زنانی را دیدم که بر سینه هایشان آویخته شده بودند پرسیدم، اینها کیستند؟ جبرئیل گفت: اینان، زنان زناکار هستند، کسانی که مال شوهرانشان را به فرزندان کس دیگری به ارث می رساندند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خشم خدا نسبت به زنی که کسی غیر از قومی را میان آنها وارد می کند و او بر عورات آنها آگاه شده و از خزانه آنها می خورد، زیاد است. پس گروهی از ملائکه را دیدم که خداوند عزّ و جلّ آنها را به صورتی که اراده کرده خلق نموده بود و چهره هایشان را به صورتی که اراده فرموده قرار داده بود. هر جزء از پیکر آنها با صدایی متفاوت خدا را ذکر و تسبیح می گفت، صدایشان به حمد و ثنا بلند بود و از ترس خدا گریه می کردند، درباره آنها از جبرئیل پرسیدم؛ گفت: آن گونه که می بینی خلق شده اند، از خوف خدا، هیچ یک از آنها با ملکی که در کنار اوست، هرگز کلمه ای سخن نگفته و هرگز سر خود را بلند نکرده و یا بیشتر از آن که هست خم ننموده است؛ به آنها سلام کردم، و به علت خضوع و خشوع، با اشاره سر پاسخ مرا دادند، جبرئیل گفت: این، محمد، پیامبر رحمت است که خدا او را به

1- [1] - نساء/ 10.
2- [2] - بقره/ 275.

عنوان پیامبر به سوی بندگان خود فرستاده است، او خاتم پیامبران و سیّد آنهاست، آیا با او سخن نمی گویید؟ با شنیدن این سخن به سوی من آمدند و سلام و تحیّت گفتند، و به من و امّتم بشارت خیر دادند.

پس به آسمان دوم بالا رفتیم، دو مرد کاملاً شبیه یکدیگر دیدم، از جبرئیل پرسیدم: اینها کیستند؟ گفت: دو پسرخاله، عیسی و یحیی. به آن دو سلام کردم، پاسخ مرا دادند و برای هم طلب مغفرت نمودیم، گفتند: خوش آمدی ای برادر و پیامبر صالح! در آن جا هم فرشتگانی دیدم همانند آنان که در آسمان اول دیده بودم، همه در حال حمد و ثنای خداوند، هر یک با صدایی متفاوت از صدای دیگران، و خداوند آنها را همان گونه که اراده کرده بود، خلق نموده بود. سپس به آسمان سوم صعود کردیم، مردی را دیدم که از شدت زیبایی نسبت به دیگران، چون ماه بدر بود در میان ستارگان؛ از جبرئیل درباره او پرسیدم، گفت: او برادرت، یوسف است. به او سلام دادم، پاسخ مرا داد و برای هم طلب مغفرت نمودیم. گفت: خوش آمدی، ای برادر و پیامبر صالح که در زمانی نیک و صالح مبعوث شدی. در آن جا هم همانند آسمان اول و دوم ملائکه را در حال خضوع و خشوع دیدم، جبرئیل سخنانی را که درباره من به آنها گفته بود به این ملائکه هم گفت و اینها هم همان کاری را کردند که ملائکه پیشین انجام داده بودند.

سپس به آسمان چهارم بالا رفتیم، در آن جا مردی را دیدم، از جبرئیل درباره او پرسیدم، گفت: این ادریس است که خداوند به او مقام و مرتبه عالی و رفیع عطا کرده است؛ به همدیگر سلام کرده و برای هم طلب مغفرت نمودیم، در آن جا هم مانند طبقات پیشین آسمان، ملائکه را در حال خضوع و خشوع و عبادت دیدم که به من و امّتم بشارت خیر دادند. سپس ملکی را دیدم که بر تختی نشسته و هفتاد هزار ملک روبه روی او هستند و هر ملکی هم هفتاد هزار ملک تحت امر دارد، پس در دل رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین افتاد که این فرشته باید همان باشد، پس جبرئیل بر آن ملک فریادی کشید و گفت: برخیز! و او تا روز قیامت ایستاده خواهد بود. پس به آسمان پنجم رفتیم؛ مردی میان سال و درشت چشمی را دیدم که تا به حال میان سالی بزرگتر از او ندیده بودم. گروهی از یارانش در کنار او بودند از کثرت آنها تعجب کردم. پرسیدم: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: هارون بن عمران، محبوب در میان قوم خود. به همدیگر سلام داده و برای هم طلب مغفرت

کردیم. در آن جا هم مانند آسمان های پیشین ملائکه ای را در حال خضوع و عبادت دیدم. سپس به آسمان ششم صعود کردیم، مردی دیدم گندمگون و بلند قامت، و اگر او دو پیراهن به تن می کرد، باز موهایش در هر دوی آنها نفوذ می کرد. شنیدم که می گفت: بنی اسرائیل گمان می کند که من برترین و بزرگوارترین فرزند آدم ابو البشر هستم، اما این مرد از من بزرگوارتر و ارجمندتر است. از جبرئیل پرسیدم: این کیست؟ گفت: برادرت موسی بن عمران. به همدیگر سلام داده و برای هم طلب مغفرت نمودیم، در آن جا هم ملائکه ای را دیدم که همانند آن چه در آسمان های پیشین دیده بودم در حال خضوع و خشوع و عبادت پروردگار بودند، سپس به آسمان هفتم صعود کردیم، به هر ملکی که گذر کردم گفت: ای محمد! حِجامت کن و امّت خود را به حِجامت امر کن. و در آن جا هم مردی را دیدم که موی سر و ریش او سیاه و سفید(1) بود و بر تختی نشسته بود. پرسیدم: ای جبرئیل! این مرد کیست که در آسمان هفتم و بر در بیت المعمور و جوار باری تعالی ساکن است؟ گفت: این پدرت، ابراهیم است، و این مقام و محل تو و پرهیزکاران امت تو هم خواهد بود، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله خواند: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَاللّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ»(2) [در حقیقت، نزدیک ترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند و (نیز) این پیامبر و کسانی که (به آیین او) ایمان آورده اند؛ و خدا سرور مؤمنان است]، سپس به همدیگر سلام دادیم و ابراهیم علیه السلام گفت: خوش آمدی ای پیامبر و فرزند صالح که در زمانی نیک و صالح مبعوث شده ای! در آن جا هم، همانند آسمان شش گانه پیشین ملائکه را در حال سجود و خشوع دیدم که به من و امتم بشارت خیر دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در آسمان هفتم دریاهایی از نور دیدم بسیار درخشان و متلالاء، نزدیک بود از درخشش آن چشم ها کور شوند، و دریاهایی تاریک، و دریاهای برف و یخ که رعد و برق می زد، و هر بار که می ترسیدم از جبرئیل می پرسیدم، و جبرئیل می گفت: مژده و بشارت باد بر تو ای محمد!

1- [1] - الشَمَط فی الرأس: دارای دو رنگ متفاوت سیاه و سفید. «لسان العرب، ماده شمط»
2- [2] - آل عمران/ 68.

و کرامت پروردگارت را شکر کن، و به خاطر لطف پروردگارت، حمد و ثنای او را بجا آور؛ خداوند با قدرت و مساعدت خود، به من قوت قلب و ثبات داد و از جبرئیل بسیار سؤال ها پرسیدم و بسیار از آن چه دیدم تعجب نمودم. جبرئیل گفت: ای محمد! آن چه می بینی به نظرت بزرگ و عظیم است؟! این تنها یکی از آفریده های پروردگار توست، پس آن خالقی که چنین مخلوقی را آفریده چگونه است؟! و آفریده هایی بزرگ و عظیمی که تو نمی بینی [چگونه است]؟!

میان خداوند و خلق او هفتاد هزار حجاب وجود دارد و نزدیک ترین مخلوق خدا به او من و اسرافیل هستیم که بین ما و خدا چهار حجاب وجود دارد: حجابی از نور، حجابی از ظلمت و تاریکی، حجابی از ابر و حجابی از آب. و از جمله مخلوقات عجیبی که خداوند آفریده و به آن صورت که اراده کرده آن را شکل داده بود، خروسی بود که پاهایش در پایین ترین حدّ زمین هفتم و سرش در عرش بود، و یکی از ملائکه الهی به شمار می رفت که خداوند به اراده خود او را به آن شکل آفریده بود؛ پاهایش در آخرین حدّ زمین هفتم بود، سپس بالاتر آمده و به آسمان هفتم رسید و هم چنان جلوتر رفت تا تاجش به عرش الهی رسید؛ و دائماً می گوید: هرکجا که باشم پروردگارم پاک و منزه است.

دو بال بزرگ داشت که اگر آنها را می گسترد شرق و غرب را می پوشاند، در هر سحرگاه این خروس بال هایش را باز می کند و بر هم می زند و با صدای بلند تسبیح می گوید: «پاک و منزه است خداوند، مالک آسمان ها و زمین، پاک و مقدّس است، پاک و منزه است خداوند بزرگ و متعال، هیچ معبودی جز الله نیست، زنده و پا برجاست». با این کار او، همه خروس های زمین، زبان به تسبیح می گشایند و بال هایشان را برهم زده و فریاد سر می دهند؛ وقتی این خروس در آسمان ساکت شود، خروس های روی زمین هم ساکت می شوند. در زیر بال های سفید رنگ آن خروس، پر و کرک هایی سبز پررنگ و غلیظ وجود داشت و من هرگز چنین رنگ سبزی ندیده بودم. سپس همراه جبرئیل به راه افتاده به بیت المعمور وارد شدم، و دو رکعت نماز خواندم، همراه من گروهی از یاران من بودند که لباس هایی تازه و نو پوشیده بودند و گروهی دیگر لباس های کهنه پوشیده بودند، ابتدا آنان که لباس نو و تازه پوشیده بودند آمدند و سپس آنان که لباس کهنه پوشیده بودند نشستند.

سپس دو نهر برایم آشکار شد، یکی به نام کوثر و دیگری رحمت، من از آب

ص:773

کوثر نوشیدم و در نهر رحمت غسل کردم، سپس آن نهرها مطیع من شدند تا این که وارد بهشت شدم. در ساحل و کناره های آن رودها در بهشت، خانه های من و همسران من بود خاک آن جا همچون مشک خوشبو بود. یک حوری را دیدم که در نهرهای بهشتی شنا می کرد، از او پرسیدم: برای چه کسی خلق شده ای؟ گفت: برای زید بن حارثه؛ و صبحگاهان، من به زید مژده و بشارت او را دادم. [در آن جا] پرندگانی همانند شتران خراسان، و انارهایی مانند دلوهای بزرگ آویخته از درختان [وجود داشت] و نیز در آن جا درختی دیدم که اگر پرنده ای هفتصد سال به دور تنه آن پرواز می کرد، باز به نقطه شروع نمی رسید؛ در هر منزلی در بهشت شاخه ای از این درخت وجود داشت. از جبرئیل پرسیدم: این چیست؟ گفت: این درخت طوبی است که خداوند فرمود: «طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ»(1) [خوشا به حالشان و خوش سرانجامی دارند].

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی وارد بهشت شدم، به خود آمدم و از جبرئیل درباره آن دریاها و بزرگی و خلقت شگفت انگیز آنها پرسیدم، گفت: آنها سراپرده های حجابی اند که خداوند به آن خود را می پوشاند، اگر آن حجاب ها نبود، نور عرش الهی همه چیز را نابود می کرد، به سدره المنتهی رسیدم، هر برگی از آن بر امّتی سایه انداخته بود، نسبت به آن، آن گونه بودم که خدا می فرماید: «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»(2) [تا (فاصله اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد] خداوند مرا صدا کرد: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ»(3) [پیامبر (خدا) بدان چه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است] در سوره بقره در این باره سخن گفتیم- پس پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: خدایا! به پیامبرانت فضایل و مراتبی عطا کرده ای، پس به من هم عطا کن. فرمود: دو جمله از عرش خود را به تو عطا کردم، لا حول و لا قوه إلاّ بالله، لا منجی منک إلاّ إلیک، یعنی هیچ نیرو و قدرتی جز قدرت خدا وجود ندارد و تنها مفرّ و پناه از خدا، خودِ

1- [1] - رعد/ 29.
2- [2] - نجم/ 9.
3- [3] - بقره/ 285.

خداوند است.

و ملائکه دعاها و کلماتی به من آموختند که هر صبح و شب آنها را می خوانم:

«خدایا! از ظلم و ستم خود به عفو و بخشش تو پناه می آورم و از گناه خود به مغفرت، و از ذلّت و پَستی خود به عزّت تو، و از فقر خود به غِنا و بی نیازی تو پناه می آورم و چهره فانی به چهره جاودان و ابدی تو که هیچ فنایی ندارد پناه می آورد».

سپس صدای اذان را شنیدم، ملکی در آسمان اذان می داد که پیش از آن شب هرگز دیده نشده بود. گفت: اللهُ أکبَر، اللهُ أکبَر، خداوند فرمود: بنده ام راست می گوید، من بزرگ تر و برتر هستم. گفت: أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ الله، أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ الله، باری تعالی فرمود: بنده ام راست می گوید، من الله هستم هیچ معبودی جز من وجود ندارد. گفت: أشهَدُ أنَّ محمّداً رسولُ الله. أشهَدُ أنَّ محمّداً رسولُ الله. خداوند فرمود: بنده ام راست می گوید، محمد، بنده و پیامبر من است، من او را انتخاب کرده و مبعوث کرده ام. سپس[فرشته مؤذّن] گفت: حَیَّ عَلَی الصَّلاهِ، حَیَّ عَلَی الصَّلاهِ. خداوند فرمود: بنده ام راست می گوید و همه را به سوی انجام فریضه من فرا می خواند، و هر کس با میل قلبی برای انجام نماز اقدام کند و به آن اهتمام بورزد، کفّاره گناهان او خواهد بود. سپس گفت: حَیَّ عَلَی الفَلاحِ، حَیَّ عَلَی الفَلاحِ. خداوند فرمود: نماز، صلاح و پیروزی و رستگاری است؛ پس همان طور که در بیت المقدس امام جماعت نماز پیامبران بودم در آسمان هم امام جماعت نماز ملائکه گشتم. سپس مِهی مرا پوشاند و من به حالت سجده افتادم؛ خداوند مرا صدا کرد و گفت: من به هر پیامبری پیش از تو پنجاه نوبت نماز واجب کردم، همان را بر تو و امت تو واجب می گردانم؛ پس تو در میان امت خود به آن اقدام کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برگشتم و به ابراهیم رسیدم او چیزی از من نپرسید، پس به موسی رسیدم، گفت: ای محمد! چه کردی؟ گفتم: خداوند فرمود: به هر پیامبری که پیش از تو بود پنجاه نوبت نماز واجب کردم، همان را بر تو و امّت تو واجب گردانده ام، موسی گفت: ای محمد! امّت تو آخرین امت و ضعیف ترین آنهاست، و خداوند از آن سودی به تو نمی رساند، و امّت تو توان انجام این مقدار را ندارد، به نزد خداوند برگرد و برای امت خود در امر نماز تخفیف بخواه، به نزد خداوند برگشتم تا به سدره المنتهی رسیدم و به سجده افتادم و عرض کرم: خدایا! بر من و

ص:775

امّتم پنجاه نوبت نماز واجب کرده ای، نه من و نه امتم هیچ یک توان آن را نداریم، آن را برایم سبک تر کن، ده نوبت آن را کاست، به نزد موسی برگشتم و او را از ما وقع آگاه کردم، گفت: برگرد، طاقت آن را نداری. برگشتم و دوباره از خدا خواستم از آن بکاهد و خدا ده نوبت را کم کرد، نزد موسی برگشتم و به او خبر دادم، گفت: برگرد، هر بار برمی گشتم و در محضر خدا سجده می کردم، خداوند متعال ده نوبت از آن می کاست تا این که به ده نوبت رسید. نزد موسی برگشتم و او را باخبر کردم، گفت: طاقت آن را نداری، نزد پروردگار برگشتم و پنج نوبت از آن کاست. نزد موسی برگشتم. گفت: طاقت آن را نداری، گفتم: من از پروردگارم شرم دارم، پس به همین مقدار صبر می کنم، منادی ندا داد، حال که بر آن صبر می کنی، من اجر این پنج نوبت را پنج برابر می افزایم، هر نمازی معادل ده نماز. هر کس از امّت تو عمل نیکی انجام دهد، آن را برایش ده برابر می نویسم و اگر قصد کند و انجام ندهد، آن را یک کار نیک انجام یافته می نویسم و اگر یکی از امّت تو قصد انجام عمل بدی را داشته و آن را انجام دهد، یک گناه و اگر انجام ندهد، هیچ چیز برایش نمی نویسم. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند از جانب این امّت به موسی خیر عطا کند. و این تفسیر آیه «سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلًا» تا آخر آیه می باشد.(1)

2) علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: در حالی که من در ابطح خوابیده بودم و علی در سمت راست و جعفر در سمت چپ و حمزه در مقابل من بود، به ناگاه خود را پوشیده در بال ملائکه دیدم، یکی پرسید: ای جبرئیل! تو به سوی کدام یک فرستاده شده ای؟ گفت: به سوی این – و به من اشاره کرد- پس گفت: این سرور و سیّد فرزندان آدم است، و این دیگر وصیّ و جانشین و وزیر و داماد و خلیفه او در میان امّت اوست، و این عموی او سید الشهداء، حمزه است و دیگری پسرعموی او جعفر است، دو بال خضاب شده دارد که در بهشت همراه ملائکه پرواز می کند، او را رها کن تا چشم هایش بخوابد و گوش هایش بشنوند، و قلبش اطمینان و آرامش یابد و برای او مثالی بزنید: پادشاهی که خانه و قصری می سازد و میهمانی و ضیافتی برپا می کند و یکی را به میهمانی دعوت می کند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 395.

پادشاه، خداوند است و آن سرای و قصر، دنیاست و میهمانی و ضیافت، بهشت است و آن میهمان من هستم. فرمود: سپس جبرئیل او را به سوی بُراق برد و شبانه او را به بیت المقدس برد، و محراب ها و معجزات پیامبران را به او نشان داد، و در آن جا نماز خواند و سپس همان شب او را به مکّه برگرداند، در راه بازگشت به کاروانی از قریش برخورد که در ظرفی آب داشتند، پیامبر از آن آب نوشید و بقیه آن را ریخت، افراد کاروان یکی از شتران خود را گم کرده بودند و به دنبال آن می گشتند، وقتی صبح دمید و روز فرا رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله به قریش فرمود: دیشب خداوند مرا شبانه تا بیت المقدس برد، و محراب انبیا و آیات و نشانه های آنها را به من نشان داد، من در فلان مکان به یکی از کاروان های شما برخوردم، ظرف آبی به همراه داشتند، مقداری از آن نوشیدم و مابقی را زمین ریختم و آنها شتری را گم کرده بودند.

ابو جهل گفت: فرصت خیلی خوبی فراهم آمده است، از او بپرسید در بیت المقدس چند ستون و قندیل وجود دارد؟ گفتند: ای محمد! در بین ما کسی است که به بیت المقدس رفته است، به ما بگو تعداد ستون ها و قندیل ها و محراب های آن جا چندتاست؟ جبرئیل آمد و تصویر بیت المقدس را در برابر دیدگان حضرت قرار داد و پیامبر هم پاسخ سؤال آنها را داد، بعد از آن گفتند: صبر می کنیم تا کاروان بیاید و درباره آن چه گفتی از آنها بپرسیم. پیامبر صلی الله علیه و آ له فرمود: دیگر نشانه و دلیل راستی سخن من این که کاروان همراه با طلوع آفتاب به این جا خواهد رسید و پیشاپیش آنها شتر سرخی حرکت می کند. صبحگاهان از خانه بیرون آمده به گردنه نگاه می کردند و می گفتند: این هم خورشید که هم اکنون طلوع می کند؛ در همان حال کاروان همراه با طلوع خورشید از راه رسید، در حالی که پیشاپیش آن شتری سرخ مو در حرکت بود. از کاروان درباره هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود پرسیدند. گفتند: همین گونه بود، یکی از شتران ما در فلان جا گم شده بود، ما آب را بر زمین گذاشتیم و صبحگاه آب بر زمین ریخته شده بود. امّا این اخبار و گفته ها تنها باعث سرکشی بیشتر قریش شد.(1)

3) محمد بن حسن صفّار، از علی بن محمد بن سعید، از حَمدان بن سلیمان، از

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 404.

عبد الله بن محمد یَمانی، از مَنیع، از یونس، از صَبّاح مُزَنی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله صد و بیست بار به معراج رفت و هر بار خداوند، پیامبر را به ولایت علی علیه السلام و ائمّه بعد از او سفارش کرد، بیشتر از آن که او را به واجبات سفارش کند.(1)

4) عیّاشی از هشام بن حکم روایت کرده که گفته است: از امام صادق علیه السلام درباره گفته خداوند: «سُبْحَانَ» پرسیدم: فرمود: «أنَفَه الله». (عزّت و حمیّت خداوند) و در روایت دیگری از هشام، از امام صادق علیه السلام نظیر همین حدیث آمده است.(2)

5) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اُذَیْنه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ناصبی در این باره چه می گوید؟ پرسیدم: فدایتان شوم! درباره چه امری؟ فرمود: درباره اذان و رکوع و سجودشان. عرض کردم: می گویند: اُبَیّ بن کَعْب آن را در خواب دیده است. فرمود: دروغ می گویند، قطعاً دین خداوند عزّ و جلّ مهم تر و برتر از آن است که در خواب دیده شود. سَدیر صَیرَفی پرسید: فدایتان شوم! شما خود آن را برایمان بگویید. امام علیه السلام فرمود: وقتی خداوند عزّ و جلّ پیامبر صلی الله علیه و آله را در آسمان های هفتگانه اش به معراج برد، در آسمان اول بر مَجد و کَرامت و شرف او افزود، در آسمان دوم، فرائض و واجبات را به او آموخت و خداوند مَحمِلی از نور نازل کرد که در آن چهل نوع نور بود که به عرش خداوند خیره شده بودند و چشم ناظران را خیره می کرد؛ یکی از آنها به رنگ زرد است و رنگ زرد در دنیا از آن ناشی شده و یکی به رنگ سرخ است و رنگ سرخ در دنیا از آن ناشی شده و دیگری به رنگ سفید است و رنگ سفید در دنیا از آن ناشی شده است و بقیّه به رنگ سایر رنگ هایی است که خدا از نور خلق کرده است و رنگ ها در این محل حلقه ها و زنجیرهایی از جنس نقره بودند.

سپس به آسمان عروج کرد و ملائکه به گوشه و کنار آسمان گریختند و به سجده افتادند و گفتند: پاک و منزه است پروردگار ما، چقدر این نور به نور

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 90، باب 10، ح 10.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 299، ح 2.

پروردگار ما شبیه است! جبرئیل گفت: اللهُ أکبر، اللهُ أاکبر، سپس درهای آسمان باز شد و ملائکه گرد آمده، گروه گروه بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام دادند و گفتند: ای پیامبر خدا! حال برادرت چگونه است؟ هرگاه به زمین برگشتی، سلام ما را به او برسان، پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: آیا او را می شناسید؟ گفتند: چگونه او را نشناسیم، در حالی که برای تو و او و شیعه او تا روز قیامت از ما بیعت گرفته شده است تا هر روز پنج بار با شیعیان او مصافحه کنیم- منظور در وقت نمازهای پنجگانه است- و بر تو و او درود فرستیم؟!

سپس خداوند چهل نوع نور به من بخشید که به نورهای اولین [مَحْمِل] شبیه نبودند و همچنین از آن حلقه ها و زنجیرها به من بخشید و مرا به آسمان دوم عروج داد، وقتی به درِ آسمان دوم رسیدم، ملائکه به گوشه و کنار آن گریختند و به سجده افتادند و گفتند: پاک و منزه و مقدّس است خداوند و پروردگار ملائکه و روح، چقدر این نور به نور پروردگارمان شبیه است! جبرئیل گفت: أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ الله، أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ الله، ملائکه جمع شدند و گفتند: ای جبرئیل! این شخص کیست که همراه توست؟ گفت: این، محمد صلی الله علیه و آله است، پرسیدند: آیا مبعوث شده است؟ گفت: آری. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس پیکرهایی شبیه اسب های نیکو نزد من حاضر شدند و به من سلام کرده و گفتند: سلام ما را به برادرت برسان، گفتم: آیا او را می شناسید؟ گفتند: چگونه او را نشناسیم که تا روز قیامت برای تو و او و شیعیان او از ما بیعت گرفته اند و ما در هر شبانه روز پنج بار با شیعیان او مصافحه می کنیم؟! و منظور آنها در زمان هر نمازی است. پس پروردگارم چهل نوع نور از انواع نور را به من بخشید که به نورهای اولین [مَحْمِل] شبیه نبودند؛ آن گاه به آسمان سوم عروج کردم، ملائکه گریختند و به سجده افتادند و گفتند: پاک و منزه و مقدس است پروردگار ملائکه و روح، این نور چیست که بسیار به نور پروردگار ما شبیه است؟! جبرئیل گفت: أشهَدُ أنَّ محمَّداً رسولُ الله، أشهَدُ أنَّ محمَّداً رسولُ الله، گواهی می دهم که محمد پیامبر و فرستاده خداست. ملائکه گرد آمدند و گفتند: خوش آمدی ای اول و ای آخر و ای گردآورنده و ای نشردهنده! محمد بهترین نبیّ و پیامبر، و علی بهترین وصیّ و وزیر است. پس به من سلام داده و از حال برادرم پرسیدند. گفتم: او در زمین است، آیا او را می شناسید؟ گفتند: چگونه او را نشناسیم، در حالی که ما هر سال بیت المعمور را زیارت

می کنیم؟! در آن جا صفحه سفیدی است که بر آن نام محمد و علی و حسن و حسین و امامان علیهم السلام و شیعه آنها تا روز قیامت نوشته شده است، و ما هر شب و روز پنج بار برای آنها دعا می کنیم تا برکت و مجد و کرامت بیشتری یابند،- منظور آنها در زمان نمازهای پنجگانه است- و با دست خود سر آنها را مسح می کنیم.

سپس خداوند چهل نوع نور دیگر به من بخشید که به نورهای پیشین شبیه نبودند- و آن گاه به آسمان چهارم عروج کردم، ملائکه در آن جا هیچ نگفتند- و من صدای مبهمی شنیدم، گویی از درون سینه زمزمه می شد، ملائکه جمع شدند و درهای آسمان باز شد و پیکره هایی شبیه اسب های نیکو نزد من حاضر شدند، جبرئیل گفت: حَیَّ عَلَی الصَّلاهِ، حَیَّ عَلَی الصَّلاهِ، حَیَّ عَلَی الفَلاحِ، حَیَّ عَلَی الفَلاحِ. ملائکه گفتند: این دو جمله مقرون به هم و آشنا هستند. جبرئیل گفت: قَد قَامَتِ الصَّلاهُ، قَد قَامَتِ الصَّلاهُ: ملائکه گفتند: این جمله تا روز قیامت از آن شیعه او خواهد بود، پس دور هم گرد آمده پرسیدند: حال برادرت چگونه است؟ گفتم: مگر شما او را می شناسید؟! گفتند: او و شیعه او را [می شناسیم]، آنها در اطراف عرش الهی نورهایی هستند و در بیت المعمور صفحه سفیدی از نور وجود دارد، که در آن مکتوبی از نور وجود دارد؛ در آن اسم محمد و علی و حسن و حسین و ائمه و شیعه آنها تا روز قیامت نوشته شده است، نه کسی به آنها افزوده می شود و نه کسی از آن کم می شود، و این عهد و میثاق ما است و هر روز جمعه آن مکتوب بر ما خوانده می شود. سپس به من گفته شد: ای محمد! سرت را بالا بگیر. چنین کردم، دیدم طبقات آسمان شکافته شده و پرده های حجاب به کنار رفته است، سپس به من گفت: سرت را پایین بینداز! چه می بینی؟ سرم را پایین انداختم، خانه ای همانند کعبه دیدم و حرمی شبیه به حرم خانه کعبه؛ اگر چیزی از دست می افتاد، حتماً بر روی همان خانه می افتاد. گفته شد: ای محمد! این حرم و تو مُحرِم هستی، هر مثلی تمثالی دارد. سپس خداوند به من وحی کرد: ای محمد! به صاد نزدیک شو و اعضای سجده خود را بشوی و مطهّر گردان و برای پروردگارت نماز بگزار. پیامبر به صاد نزدیک شد، صاد نام آبی است که از طرف راست عرش جاری است، پیامبر صلی الله علیه و آله با دست راست آبی برداشت، به همین خاطر وضو با دست راست آغاز می شود، سپس خداوند عزّ و جلّ به او وحی کرد که صورت خود را

بشوی؛ چرا که تو به عظمت من می نگری، سپس ساعدهای راست و چپ را تا آرنج بشوی؛ زیرا تو با دستان خود کلام مرا دریافت می کنی. سپس با آن آبی که بر دست تو مانده سر و روی پاهایت را تا محل برآمدگی مسح کن که من آن را برایت مبارک می گردانم و من راه تو را چنان هموار و مهیّا می کنم که تا به حال جز تو هیچ کس در آن راه قدم نگذاشته است؛ و این علّت اذان و وضو است.

پس خداوند عزّ و جلّ به او وحی کرد: ای محمد! حجر الاسود را استقبال کن و به تعداد حجاب هایم مرا تکبیر بگو. به همین دلیل، تعداد تکبیرها هفت عدد شد، چون تعداد حجاب ها هفت عدد است و هنگام پایان یافتن حجاب ها، افتتاح را آغاز کرد؛ به همین خاطر افتتاح سنّت شد و آن حجاب ها با هم مساوی و بر هم مطابق اند و میان آنها دریاهایی از نور وجود دارد و این همان نوری است که خدا به محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد. فلذا سه بار افتتاح سنت شد، به خاطر افتتاح سه مرتبه حجاب ها، پس تکبیر هفت مرتبه و افتتاح سه مرتبه شد، وقتی تکبیر و افتتاح را به پایان رساند، خداوند به او وحی کرد که نام مرا یاد کن. به همین دلیل، در ابتدای سوره [حمد]، عبارت «بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ» را قرار داد.

پس به او وحی کرد: حمد و ثنای مرا بگو، گفت: «اَلحَمدُ لِلّهِ رَبِّ العَالَمِینَ» و پیامبر با خود گفت: شکر و سپاس خدای را. به او وحی شد: ذکر و یاد مرا بُریدی، پس نام مرا یاد کن. از همین روست که «الرَّحمنِ الرَّحِیمِ» را در حمد قرار داد. وقتی به «وَ لاَ الضَّالِّینَ» رسید، پیامبر صلی الله علَیه و آله گفت: الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ شُکراً. دوباره وحی شد که ذکر و نام مرا بُریده و منقطع کردی، پس دوباره مرا یاد کن. به همین خاطر در اول سوره «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» را قرار داد.

پس خداوند عزّ و جلّ به او وحی کرد: ای محمد! نسبت پروردگارت را بخوان: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ* اللَّهُ الصَّمَدُ* لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ* وَلَمْ یَکُن لَّهُ کُفُوًا أَحَدٌ»(1) [بگو: اوست خدای یگانه* خدای صمد (ثابت متعالی) * (کسی را) نزاده و زاده نشده است* و هیچ کس او را همتا نیست]

سپس وحی قطع شد و پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: الوَاحِدُ الأحَدُ الصَّمَدُ، یگانه و بی نظیر و بی نیاز است، خداوند به او وحی کرد «لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ* وَلَمْ یَکُن

1- [1] - اخلاص/ 4-1.

لَّهُ کُفُوًا أَحَدٌ» [(کسی را) نزاده و زاده نشده است* و هیچ کس او را همتا نیست] پس وحی قطع شد و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کَذَلِکَ اللهُ رَبُّنا. کَذَلِکَ اللهُ رَبُّنا: پروردگار ما چنین است.

و خدا به او وحی کرد: ای محمد! برای پروردگارت رکوع کن، و پیامبر رکوع کرد و خدا در حالی که او در رکوع بود به او وحی نمود که بگو: سُبحانَ رَبِّی العَظِیمِ. [پاک و منزه است پروردگار بلندمرتبه ام]، و پیامبر سه بار این جمله را گفت. سپس به او وحی کرد: ای محمد! سرت را بلند کن، و پیامبر از رکوع برخاست و راست ایستاد و خدا به او وحی کرد: ای محمد! برای پروردگارت سجده کن و پیامبر صلی الله علیه و آله به سجده افتاد و خداوند [در حالی که او در سجده بود] به او وحی کرد: بگو: سبُحانَ رَبِّی الأعلَی. [پاک و منزه است پروردگار عالی مرتبه ام]. و پیامبر سه بار این عبارت را گفت، سپس خداوند به او وحی کرد: برخیز و بنشین، ای محمد! و پیامبر چنین کرد، وقتی سر از سجده برداشت و نشست، به عظمت الهی که برایش متجلّی شده بود نگریست و به اراده خود دوباره به سجده افتاد، نه از روی امر و فرمانی، و سه بار تسبیح گفت: خداوند به او وحی کرد: برخیز و بایست، حضرت ایستاد و دیگر آن عظمت متجلّی را ندید، فلذا نماز یک رکعت و دو سجده شد.

سپس خداوند عزّ و جلّ به او وحی کرد: حمد و ثنای الله را بخوان؛ او همان گونه که بار اول خوانده بود دوباره خواند و سپس خداوند به او وحی کرد: بخوان «اِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ»(1) [ما (قرآن را) در شب قدر نازل کردیم] که این نسبت تو و اهل بیت تو تا روز قیامت است؛ و همانند رکعت اول رکوع به جای آورد، سپس یک سجده انجام داد و وقتی سربرداشت تجلّی عظمت باری تعالی را دید و به اراده خود و بی هیچ امر و دستوری به سجده افتاد و باری تعالی را تسبیح گفت. سپس خدا به او وحی کرد: سرت را بلند کن و برخیز که پروردگارت به تو ثبات و آرامش داد؛ وقتی خواست برخیزد و بایستد خداوند به او فرمود: ای محمد! بنشین، و او نشست. خداوند فرمود: ای محمد! حال که به تو نعمت داده ام، پس نام مرا تسبیح گوی. پس به او الهام شد که بگوید: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللهِ، وَ لا إلهَ إلاّ الله، و

1- [1] - قدر/ 1.

الأسماءُ الحُسنَی کُلُّها لِلّهِ، سپس خدا به او وحی کرد: ای محمد! بر خود و اهل بیت خودت درود بفرست. پیامبر گفت: صَلَّی اللهُ عَلَیَّ وَ عَلَی أهلِ بَیتِی: درود خدا بر من و اهل بیت من. و خداوند دعای او را اجابت فرمود: سپس برگشت و صفّ های ملائکه و پیامبران و فرستاده ها را دید، گفته شد: ای محمد! بر آنها درود فرست، گفت: اَلسَّلامُ عَلَیکُم وَ رَحمَهُ اللهِ وَ بَرَکاتُه، خداوند به او وحی کرد: سلام و تحیّت و رحمت و برکت، تو و نسل و ذرّیّه تو هستید. سپس به او وحی کرد: به سمت چپ التفات مکن.

اولین آیه ای که بعد از «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ» شنید آیه: «أَصْحَابُ الْیَمِینِ»(1) و «أَصْحَابُ الشِّمَالِ»(2) بود. فلذا سلام در مقابل قبله یکی است و تکبیر در سجده ها حمد و شکر است.

و اما این عبارت: سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَهُ، به خاطر آن گفته شد که پیامبر صلی الله علیه و آله فریاد و ناله حمد و تسبیح و تهلیل ملائکه را شنید و این جمله را گفت: سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَهُ. از همین روست که اگر در دو رکعت اول، حدثی پیش بیاید، شخص باید آن دو رکعت را اعاده کند و این اولین واجب در نماز زوال یعنی ظهر است.(3)

ابن بابویه در کتاب علل الشرایع از پدرش و محمد بن حسن بن احمد بن ولید و آن دو از سعد بن عبد الله، از محمد بن عیسی بن عُبَید، از محمد بن ابی عُمَیر و محمد بن سنان، از صبّاح مُزَنی، و سَدیر صَیرَفی، و محمد بن نُعمان مؤمن الطّاق، و عمر بن اُذَینه، از امام صادق علیه السلام این حدیث را روایت کرده است. و محمد بن حسن بن احمد بن ولید- که خدای از او خشنود باد- از محمد بن حسن صفّار و سعد بن عبد الله، هر دو از محمد بن حسین بن ابی خطّاب و یعقوب بن یزید و محمد بن عیسی، از عبد الله بن جَبَله، از صبّاح مُزَنی و سَدیر صیرفی و محمد بن نعمان احول و عمر بن اذینه گفته اند: در محضر امام صادق علیه السلام بودند و این

1- [1] - واقعه/ 27.
2- [2] - واقعه/ 41.
3- [3] - کافی، ج 3، ص 299، ح2.

حدیث را بیان کرده اند، اما در روایت ابن بابویه آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: و خداوند فرمود: ای محمد! سلام و درود بفرست. گفتم: اَلسَّلامُ عَلَیکُم وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُه. خدا فرمود: ای محمد! من همان سلام هستم، و تو و ذرّیّه تو، تحیّت و رحمت و برکت هستید.(1)

6) ابن بابویه از پدرش، از علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از ابن ابی عمیر، از ابان بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شبی که خداوند پیامبر را به بیت المقدس بُرد، جبرئیل حضرت را بر بُراق سوار کرده و هر دو به بیت المقدس آمدند و جبرئیل محراب های انبیا را به حضرت نشان داد و پیامبر در آن جا نماز خواند و جبرئیل پیامبر را بازگرداند، در راه بازگشت، پیامبر با یکی از کاروان های قریش برخورد کرد، آنها در ظرفی آب داشتند و شتری را گم کرده و در جستجوی آن بودند، پیامبر از آن آب نوشید و باقیمانده آب را بر زمین ریخت، وقتی صبح شد پیامبر صلی الله علیه و آله به قریش فرمود: خداوند جلّ جَلالُه دیشب مرا به بیت المقدس برد و آثار و منزل و محراب پیامبران را به من نشان داد. من با کاروانی از قریش در فلان جا برخورد کردم، آنها شتری را گم کرده بودند، من از آب آنها نوشیدم و باقیمانده آن را ریختم. ابوجهل گفت: فرصت خوبی برایتان پیش آمده است؛ از او بپرسید تعداد ستون ها و قندیل های بیت المقدس چند تا است؟

گفتند: ای محمد! در میان ما کسی هست که به آن جا رفته است، پس بگو تعداد ستون ها و قندیل ها و محراب های آن جا چند تا است؟ جبرئیل تصویر بیت المقدس را در برابر دیدگان حضرت قرار داد و حضرت به رسول آنها پاسخ گفت: سپس گفتند: صبر می کنیم کاروان بیاید و از آنها سؤال می کنیم. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: دلیل راستی و صدق کلام من این است که کاروان، همزمان با طلوع آفتاب به این جا می رسد و شتری به رنگ خاکستری(2) پیشاپیش کاروان حرکت می کند. فردا صبح از خانه بیرون آمده و به گردنه می نگریستند و می گفتند: خورشید هم اکنون طلوع می کند، در همان حال و همزمان با طلوع قرص خورشید

1- [1] - علل الشرایع، ج 2، ص 5، باب 1، ح 1.
2- [2] - الاورق من الابل: شتری که به رنگ سیاه و سفید است «لسان العرب، ماده رق»

کاروان از گردنه پیدا شد، در حالی که شتری خاکستری جلوی آنها حرکت می کرد، از کاروانیان درباره آن چه پیامبر فرموده بود پرسیدند، گفتند: همین طور است، در فلان جا شتری را گم کرده بودیم، آب را بر زمین گذاشتیم، وقتی صبح شد بر زمین ریخته بود. اما این خبرها تنها سرکشی و مخالفت قریش را بیشتر کرد.(1)

7) و او با سند خود از عبد الرحمن بن غُنم گفته است: جبرئیل مَرکبی کوچک تر از قاطر و بزرگ تر از الاغ آورد که پاهایش بزرگ تر از دست هایش بود با یک گام تا آن جا که چشم می دید راه می پیمود، وقتی پیامبر خواست سوار شود، اسب چموشی کرد، جبرئیل گفت: این محمد است، آن گاه مرکب آنقدر خم شد که به زمین چسبید. و پیامبر سوار شد. وقتی پایین می آمد دست هایش بلندتر و پاهایش کوتاه تر می شد و وقتی بالا می رفت پاهایش بلند و دستانش کوتاه می شد. در تاریکی شب، پیامبر بر الاغی بار زده شده برخورد، الاغ از صدای حرکت بال های بُراق رَم کرد، مردی در آخر کاروان غلامش را که در اول کاروان بود صدا کرد و گفت: فلانی الاغ رَم کرد و گریخت و فلان شتر وضع حمل کرد و دستش شکست، و آن الاغ گریخته، مال ابوسفیان بود. پس پیامبر، سوار بر براق به راه خود ادامه داد، وقتی به وادی بَلقاء(2) رسید، فرمود: ای جبرئیل! من تشنه هستم.

جبرئیل کاسه آبی آورد و پیامبر آن را نوشید و به راه ادامه دادند و به قومی رسید که از پی و عصب پاشنه هایشان بر قلاب هایی از آتش آویخته شده بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! اینها کیستند؟ [جبرئیل] گفت: کسانی که خدا به آنها روزی حلال داده است، اما به دنبال مال حرام رفتند. جلوتر رفتند: گروهی را دید که پوستشان با سوزن هایی از آتش دوخته می شد، فرمود: ای جبرئیل! اینها کیستند؟ گفت: کسانی که با زنانی که بر آنها حلال نبودند، فعل حرام انجام داده اند. جلوتر مردی را دید که بسته ای هیزم را بلند می کند، اما موفق نمی شود، هر بار که موفق نمی شود بر آن بسته هیزم افزوده می شود، از جبرئیلدرباره او پرسید گفت: این شخص مقروض و مدیون است، می خواهد وام و قرض خود را ادا کند، اما هر بار که نتواند بر میزان آن افزوده می شود. سپس رفت و در

1- [1] - امالی صدوق، ص 363، ح 1.
2- [2] - بلقاء: شهرستانی از توابع دمشق، بین شام وادی القری. «معجم البلدان، ج 1، ص 489».

کوه شرقی بیت المقدس، حضرت باد گرمی احساس کرد و صدایی شنید، پرسید: ای جبرئیل! این صدا و این باد از کجاست؟ گفت: این جهنم است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از جهنم به خدا پناه می برم. سپس از سمت راست بادی با رایحه ای خوش، استشمام کرد و صدایی شنید، پرسید: ای جبرئیل! این بوی خوش که استشمام می کنم و این صدا که می شنوم چیست؟ گفت: این بهشت است، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از خداوند بهشت را درخواست می کنم.

جلوتر رفت تا به دروازه شهر بیت المقدس رسید که در آن هِرَقل بود، هر شب دروازه های شهر بسته می شد و کلیدهای آن بالای سر او گذاشته می شد. آن شب هر چه کردند دروازه شهر بسته نشد. او را از این ماجرا با خبر کردند، گفت: تعداد نگهبان ها را بیشتر کنید. پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به بیت المقدس وارد شد. جبرئیل به سراغ سنگی رفت و آن را بلند کرد و از زیر آن سه جام و قدح بیرون آورد، قدحی از شیر، قدحی از عسل و دیگری از شراب، و قدح شیر را به پیامبر داد و حضرت آن را نوشید، و به او قدح عسل داد و حضرت نوشید، سپس خَمْر داد، فرمود: ای جبرئیل! من سیراب شدم: گفت! اگر آن را می نوشیدی، امت تو گمراه شده و از تو جدا می شدند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله در بیت المقدس امام جماعت نماز هفتاد پیامبر و نبیّ شد. همراه جبرئیل مَلَکی به زمین آمد که پیش از آن هرگز به زمین قدم نگذاشته بود؛ او کلیدهای خزائن زمین را در دست داشت و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می گوید: این کلید خزائن زمین است، اگر می خواهی و مایل هستی، پیامبریْ بنده باش و اگر می خواهی پیامبریْ مَلَک شو. جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد! متواضع باش. حضرت فرمود: می خواهم پیامبری بنده باشم.

سپس به آسمان صعود کرد، وقتی به درهای آسمان رسید، جبرئیل از نگهبانان خواست درب ها را بگشایند، پرسیدند: این کیست؟ گفت: این محمد است. گفتند: خوب میهمانی آمده است؛ پس به هر گروه از ملائکه که گذر کرد، به او سلام دادند و برای او دعا کردند و ملائکه مقرّب او را همراهی نمودند تا این که به پیری رسید که زیر درختی نشسته و اطفالی اطراف او هستند: پرسید: ای جبرئیل! این شیخ کیست؟ گفت: این پدرت، ابراهیم علیه السلام است پرسید: و آن اطفال کیستند؟ گفت: فرزندان مؤمنان در اطراف او هستند، و او آنها را غذا می دهد. سپس به

ص:786

شیخی برخورد که بر کرسی و تختی نشسته بود، وقتی بر سمت راست خود می نگریست خوشحال و شادمان می شد و وقتی به سمت چپ خود می نگریست، غمگین و گریان می گشت. پرسید: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: این پدرت، آدم است، وقتی ذرّیّه خود را می بیند که به بهشت رفته اند خوشحال و خندان می شود و وقتی فرزندان خود را در جهنم می بیند، غمگین و گریان می شود.

جلوتر، ملکی را دید که بر کرسی نشسته بود. به او سلام داد اما آن بشاشت و شادی که در چهره ملائکه دیگر دیده بود در چهره او ندید، فرمود: ای جبرئیل! به هر مَلَکی برخوردم او را بسیار محبوب و دلنشین یافتم، به جز این ملک، این کیست؟ گفت: این مالک، خازن جهنم است. او در میان ملائکه نیکوترین و گشاده ترین چهره را داشت، ولی از وقتی به عنوان خازن و نگهبان جهنم قرار داده شد و احوال جهنم و آن چه خدا برای اهل آتش آماده کرده را دید، دیگر نخندید. سپس جلوتر رفت و به جایی برخورد که پنجاه نماز بر او واجب شد، پس در راه برگشت با موسی علیه السلام برخورد کرد، پرسید: ای محمد! چه تعداد نماز بر امت تو واجب شد؟ فرمود: پنجاه نماز، گفت: برگرد و از پروردگارت بخواه که به امت تو تخفیف دهد، سپس دوباره موسی علیه السلام را دید، پرسید: چه تعداد نماز برای امت تو واجب شده است؟ فرمود: فلان مقدار. موسی گفت: امت توضعیف ترین امت هاست، به سوی خدا برگرد و از او بخواه از وظیفه امت تو بکاهد، من در میان بنی اسرائیل بودم آنها کمتر از این مقدار را تحمل می کردند.

پیامبر دائماً به سوی خدا باز می گشت تا این که تعداد نمازها به پنج نوبت رسید، سپس موسی علیه السلام پرسید: چه تعداد نماز بر امت تو واجب شد؟ فرمود: پنج نوبت. گفت: برگرد و از خدا بخواه از وظیفه امت تو بکاهد: فرمود: از خداوند شرم دارم که دوباره به سوی او برگردم برای این امر.

سپس به راه خود ادامه داد، ابراهیم خلیل الرحمن را دید، ابراهیم از پشت سر، او را صدا کرد و گفت: ای محمد! به امت خود از جانب من سلام برسان و به آنها بگو: آب بهشت شیرین و گوارا، خاکش خوشبو و زمین هایش صاف و هموار و سفید است، کشت نهال آن با سُبحانَ اللهِ، وَ الحَمدُ لِلّهِ، وَ لا إلهَ إلاّ اللهُ، وَ اللهُ أکبَرُ وَ لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ إلاّ بِاللهِ العَلِیِّ العَظِیمِ است، به امت خود امر کن که در آن جا بسیار کشت کنند.

ص:787

پس برگشت و در راه به کاروانی برخورد که جلوی آن شتری خاکستری رنگ در حرکت بود. وقتی به مکه رسید، از سیر شبانه اش به آنها خبر داد، در مکه گروهی از قریش به بیت المقدس رفته بودند، پیامبر آنها را از ما وقع آگاه کرد و فرمود: دلیل صدق قول من این که هم اکنون همزمان با طلوع خورشید، کاروان به این جا می رسد، در حالی که شتری خاکستری جلوی کاروان حرکت می کند. نگاه کردند و دیدند همزمان با طلوع خورشید کاروان رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: که او دیشب ابوسفیان را دیده که در پاسی از شب شترش رَم کرده و گریخته بود و او به غلامش که در ابتدای کاروان بود می گفت: شتر فرار کرده و فلان شتر وضع حمل نموده و دستش شکسته و قریش از ابوسفیان پرسیدند و دریافتند هر آن چه پیامبر فرموده است، حقیقت دارد.(1)

نویسنده کتاب گوید: تبدیل 50 نوبت نماز به پنج نوبت با شفاعت موسی علیه السلام در اخبار و احادیث معراج پیامبر متکرّر است و ما در این جا به خاطر ترس از اطاله کلام به همین مقدار اکتفا می کنیم، و علت آن است که:

8) محمد بن علی بن بابویه در کتاب مَن لا یَحضُرُهُ الفَقِیه، از زید بن علی بن حسین، روایت کرده است که گفت: از پدرم سید العابدین، امام سجاد علیه السلام پرسیدم: پدر جان! به من بگویید: وقتی جدّ ما رسول خدا صلی الله علیه و آله به آسمان عروج کرد و خداوند به او امر فرمود که 50 نوبت نماز بخواند، چرا حضرت خود، از خدا نخواست از مقدار آن بکاهد؟ تا این که موسی بن عمران علیه السلام به او گفت: «برگرد به نزد پروردگارت و از او بخواه از مقدار آن بکاهد؛ زیرا امت تو طاقت آن را ندارد». فرمود: فرزندم! پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی را به خدا پیشنهاد نمی کند، و اگر خدا چیزی را به او امر کند، پیامبر از آن رجوع و برگشت نمی نماید. اما وقتی موسی علیه السلام چنین کاری از او خواست و برای امت محمد صلی الله علیه و آله شفیع گشت، جایز نبود پیامبر صلی الله علیه و آله شفاعت برادرش، موسی علیه السلام را رد کند، لذا پیامبر به سوی پروردگارش برگشت و از او خواست تخفیف دهد، تا این که به پنج نوبت رسید.

پرسیدم: پدر جان! چرا پیامبر برنگشت و نخواست که همین پنج نوبت را هم

1- [1] - امالی صدوق، ص 364، ح 2.

کم کند، در صورتی که موسی از او خواست برگردد و باز از خدا بخواهد این مقدار را هم کم کند؟ فرمود: فرزندم! پیامبر می خواست برای امت خود تخفیف بگیرد، اما اجر و پاداش 50 نوبت نماز را داشته باشند؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»(1) [هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن (پاداش) خواهد داشت] همانطور که می بینی وقتی پیامبر به زمین بازگشت، جبرئیل علیه السلام بر حضرت نازل شد: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می گوید: این پنج نوبت، معادل 50 نوبت است. «مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ»(2) [پیش من حکم دگرگون نمی شود و من (نسبت) به بندگانم بیدادگر نیستم] پرسیدم: پدر جان! آیا جز این است که خداوند جا و مکان ندارد؟ فرمود: آری، خداوند از این امور بسیار برتر و بالاتر است. پرسیدم: پس معنی سخن موسی علیه السلام چیست که به پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است: به سوی پروردگارت برگرد. فرمود: همان است که ابراهیم علیه السلام فرمود: «إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی سَيَهْدِينِ»(3) [من به سوی پروردگارم رهسپارم، زودا که مرا راه نماید] و همان است که موسی علیه السلام فرمود: «وَعَجِلْتُ إِلَيْکَ رَبِّ لِتَرْضَی»(4) [و من ای پروردگارم! به سویت شتافتم تا خشنود شوی] و یا خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «فَفِرُّوا إِلَی اللَّهِ»(5) [پس به سوی خدا بگریزید] یعنی در خانه خدا، حج بجا آورید. ای فرزندم! کعبه، خانه خداست و هر کس حجّ و زیارت خانه خدا را به جا آورد، در اصل خداوند قصد و هدف اوست؛ مسجدها خانه خدا هستند و هر کس به سوی مساجد بشتابد، به سوی خدا شتافته و او را قصد کرده است، و نمازگزار مادام که در حال نماز است، در برابر و محضر خدا ایستاده است. خداوند تبارک و تعالی در آسمان ها هم اماکنی دارد که هر کس به آن بقعه ها عروج کند، در اصل به سوی خدا شتافته و او را قصد

1- [1] - انعام/ 160.
2- [2] - ق/ 29.
3- [3] - صافات/ 99.
4- [4] - طه/ 84.
5- [5] - ذاریات/ 50.

کرده است. آیا نشنیده ای خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «تَعْرُجُ الْمَلَائِکَهُ وَالرُّوحُ إِلَیْهِ»(1) [فرشتگان و روح به سوی او بالا می روند] و در داستان عیسی بن مریم علیه السلام فرموده است: «بَل رَّفَعَهُ اللَّهُ إِلَیْهِ»(2) [بلکه خدا او را به سوی خود بالا بُرد] و یا فرموده است: «إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ»(3) [سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود و کار شایسته به آن رفعت می بخشد](4).

9) و او با سند خود از ثابت بن دینار روایت کرده است که از زین العابدین، علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند عزّ و جلّ جا و مکان دارد؟ فرمود: نه، خداوند از این صفت ها برتر است. پرسیدم: پس چرا پیامبرش را به آسمان برد؟ فرمود: تا ملکوت آسمان ها و عجایب و شگفتی های خلقتش را به او نشان دهد. پرسیدم: پس کلام خداوند که می فرماید: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّی* فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَی»(5) [سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد* تا (فاصله اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد] یعنی چه؟ فرمود: منظور، رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به حجاب های نور نزدیک شد و ملکوت آسمان ها را دید، پس به پایین آورده شد و به پایین نگریست تا ملکوت زمین را ببیند تا آن جا که گمان کرد فاصله او تا زمین به اندازه دو کمان یا نزدیک تر از آن است.(6)

10) و نیز او با سند خود از عبد الله بن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: وقتی به آسمان هفتم عروج کردم و از آن جا به درخت سدره المنتهی و از آن جا به حجاب های نور رسیدم، پروردگار عزّ و جلّ به من فرمود: ای محمد! تو بنده من هستی و من پروردگار تو هستم، پس برای من

1- [1] - معارج/ 4.
2- [2] - نساء/ 158.
3- [3] - فاطر/ 10.
4- [4] - من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 126، ح 603.
5- [5] - نجم/ 9-8.
6- [6] - علل الشرایع، ج 1، ص 159، باب 112، ح 1.

خضوع کن و تنها مرا عبادت کن و فقط بر من توکل کن و به من اعتماد کن. رضای من آن است که تو بنده و حبیب و رسول و نبیّ من باشی، و برادرت، علی خلیفه و باب الله باشد، او حجت من بر بندگانم و امام و رهبر مخلوقات من است و دوستان و دشمنان من به وسیله او از همدیگر شناخته می شوند، به واسطه او حزب شیطان از حزب من بازشناخته می شود، دین من به دست او اقامه می شود و حدود من حفظ می شود و احکام من اجرا می شود. به واسطه تو و او و امامانی از نسل او، من به بندگان و کنیزان خود رحم می کنم و با قائم شما زمین خود را به تسبیح و تهلیل و تقدیس و تکبیر و حمد و ثنایم آباد می سازم، و به دست او زمین را از دشمنانم پاک می کنم و به اولیاء و دوستان خود به ارث می دهم، به دست او کلام کافران را پست و کلام خود را در عالی ترین مرتبه قرار می دهم و با اعطای علم خود به او، بندگان و سرزمین هایم را زنده می گردانم، و با اراده خود، گنج ها و ذخایر را برای او آشکار می سازم و به اراده و خواست خود، اسرار و پنهان ها را برای او ظاهر می کنم و با ملائکه خود، او را یاری می رسانم تا او را در اجرای امر اعتلای دینم مساعدت کنند و او ولیّ بر حق و هدایت کننده حقیقی بندگان من است. (1)

11) و نیز او از حمزه بن محمد علوی (رحمه الله) از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن مَعبَد، از حسین بن خالد، از محمد بن حمزه روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا نماز صبح و مغرب و عشا با صدای بلند خوانده می شود، اما بقیه نمازها مثل نماز ظهر و عصر با صدای بلند خوانده نمی شود؟ و چرا ذکر تسبیح در دو رکعت آخر نماز از خواندن [حمد و سوره] بهتر و افضل است؟

امام علیه السلام فرمود: زیرا وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به آسمان عروج کرد، اولین نمازی که خدا بر او واجب کرد، نماز ظهر روز جمعه بود، سپس خداوند عزّ و جلّ به ملائکه امر کرد پشت سر حضرت نماز بگزارند و به پیامبرش امر کرد نماز را با صدای بلند قرائت کند تا فضل و مرتبت او برای ملائکه آشکار شود، سپس نماز عصر را بر او واجب کرد، اما هیچ یک از ملائکه را به همراهی او امر نکرد و به پیامبر امر کرد حمد و سوره نماز را با صدای آرام قرائت کند؛ زیرا کسی

1- [1] - امالی، ص 504، ح 4.

در پشت سر حضرت نبود. سپس نماز مغرب را بر او واجب کرد و ملائکه را با او همراه کرد و به او امر کرد با صدای بلند حمد و سوره را قرائت کند و همین طور نماز عشا را. وقتی فجر نزدیک شد، خدا نماز صبح را بر پیامبر واجب کرد و به او امر کرد آن را با صدای بلند بخواند تا فضل و مرتبت او برای مردم آشکار شود، همان گونه که برای ملائکه آشکار شد. به همین علت نماز صبح با صدای بلند خوانده می شود.

پرسیدم: چرا در دو رکعت آخر نماز تسبیح از قرائت [حمد و سوره] افضل و بهتر است؟

فرمود: زیرا وقتی پیامبر در دو رکعت آخر نماز بود، عظمت متجلّی شده پروردگار را به یاد آورد و متحیّر شد و گفت: سُبحانَ اللهِ وَ الحَمدُ لِلّهِ وَ لا إلهَ إلاّ اللهُ وَ اللهُ أکبَر. به همین خاطر ذکر تسبیح از قرائت بهتر است.(1)

12) و نیز او از علی بن حاتم، از قاسم بن محمد، از حمدان بن حسین، از حسن بن ولید، از حسین بن ابراهیم، از محمد بن زیاد، از هِشام بن حَکَم روایت کرده است که از امام ابو الحسن موسی کاظم علیه السلام پرسیدم: چرا تعداد هفت تکبیر در شروع نماز بهتر است؟ چرا در رکوع سُبحانَ رَبّی العَظِیمِ وَ بِحَمدِهِ و در سَجده، سُبحانَ رَبّی الأعلَی وَ بِحَمدِهِ گفته می شود؟

فرمود: ای هِشام! خداوند تبارک و تعالی آسمان ها و زمین را در هفت طبقه آفرید و هفت حجاب خلق نمود؛ وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت و آن گاه که فاصله او از خداوند به اندازه (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر بود، یکی از حجاب ها کنار رفت؛ رسول خدا تکبیر گفت و جملاتی را که در افتتاح گفته می شود، خواند. وقتی دومین حجاب کنار رفت، حضرت تکبیر گفت و جملاتی را که در افتتاح گفته می شود، خواند. وقتی سومین حجاب کنار رفت، حضرت تکبیر گفت: و همین طور ادامه یافت تا این که هفت حجاب کنار رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله هفت بار تکبیر گفت؛ به همین دلیل در ابتدا و شروع نماز هفت بار تکبیر گفته می شود.

سپس وقتی عظمت خدا را به یاد آورد بسیار ترسید و بر زانوهایش خم شد و

1- [1] - علل الشرايع، ج 2، ص 16، باب 12، ح 1.

گفت: سُبحانَ ربّی العَظِیمِ وَ بِحَمدِهِ. وقتی از رکوع سر برداشت و راست ایستاد خداوند را برتر و با عظمت تر یافت، بر سجده افتاد در حالی که می گفت: سُبحانَ ربّی الأعلی وَ بِحَمدِهِ. وقتی هفت بار این قول را گفت ترس او آرام گرفت و این قول سنت شد.(1)

13) و نیز او از محمد بن علی ماجیلَوَیه، از عمویش محمد بن ابوالقاسم، از محمد بن علی کوفی، از صَبّاح حَذّاء، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که از امام ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: چرا نماز یک رکعت و دو سجده دارد؟ و چگونه است وقتی دو سجده شد دو رکعت نشد؟

فرمود حال که درباره امری سؤالی کردی، خوب دقت کن تا جواب را نیک بفهمی، اولین نمازی که پیامبر صلی الله علیه و آله خواند، در آسمان و در محضر خداوند تبارک و تعالی و جلوی عرش الهی بود. وقتی خداوند پیامبر را به معراج برد و وقتی حضرت به عرش خداوند رسید، خداوند فرمود: ای محمد! به صاد نزدیک شو و مواضع و جوارح سجده خود را بشوی و پاکیزه گردان و برای پروردگارت نماز بگزار. پیامبر به آن جا که خدا امر کرده بود رفت و وضو گرفت، وقتی وضویش کامل شد به سوی خداوند تبارک و تعالی برگشت و ایستاد، خدا به او امر کرد شروع (افتتاح) نماز را بخواند و حضرت چنین کرد، سپس خداوند فرمود: ای محمد! بخوان: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ* الْحَمْدُ للَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ» [به نام خداوند رحمتگر مهربان* ستایش خدایی را که پروردگار جهانیان است] تا آخر سوره حمد، و حضرت چنین کرد سپس امر کرد که نسبتِ پروردگار متعالش را بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ* قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ* اللَّهُ الصَّمَدُ» [به نام خداوند رحمتگر مهربان* بگو: اوست خدای یگانه* خدای صمد (ثابتِ متعالی)] سپس خداوند وحی را قطع کرد و پیامبر خواند: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ* اللَّهُ الصَّمَدُ» و خداوند فرمود: بگو: «لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ* وَلَمْ یَکُن لَّهُ کُفُوًا أَحَدٌ». سپس وحی قطع شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارِ من، الله، چنین است، پروردگار من، الله، چنین است؛ سپس خداوند فرمود: ای محمد! برای پروردگارت رکوع کن. و پیامبر رکوع کرد، و خداوند در حال رکوع او به آن حضرت فرمود: بگو: سُبحانَ

1- [1] - علل الشرایع، ج 2، ص 27، باب 30، ح 4.

ربّی العَظِیمِ وَ بِحَمدِهِ، و حضرت سه بار این جمله را تکرار کرد، خداوند فرمود: ای محمد! سرت را بلند کن. پیامبر صلی الله علیه و آله سربرداشت و راست در مقابل خداوند عزّ و جلّ ایستاد. خداوند فرمود: ای محمد! برای پروردگارت سجده کن. پیامبر به زمین افتاد و سجده کرد، خداوند فرمود: بگو: سُبحانَ ربّی الأعلَی وَ بِحَمدِهِ، و پیامبر صلی الله علیه و آله چنین گفت. خداوند فرمود: ای محمد! برخیز و صاف بنشین، حضرت نشست؛ وقتی آرام گرفت، جلال عظمت و خداوند عزّ و جلّ را به یاد آورد و به میل خود بدون آن که خداوند به او امر کند به سجده رفت و سه بار جمله تسبیح را تکرار کرد. خداوند فرمود: برخیز و بنشین، و حضرت چنین کرد، و دیگر آن عظمت و تجلّی پروردگار را ندید، خداوند به او فرمود: ای محمد! بخوان: و همان کار را که در رکعت اول انجام دادی دوباره تکرار کن. پیامبر چنان کرد و وقتی به سجده رفت و سربرداشت، دوباره جلال و عظمت پروردگار را به یاد آورد و با میل خود بی آن که خدا به او امر کند به سجده رفت و تسبیح را خواند. خداوند به او فرمود: سرت را بلند کن، خداوند به تو آرامش و استقرار داده است و گواهی بده که هیچ معبودی جز الله نیست و محمد پیامبر و فرستاده خداست و قیامت حتماً واقع خواهد شد بی هیچ شک و تردیدی، و خداوند هر کس را که در قبرها باشد محشور می گرداند، خداوندا! بر محمد و آل او درود فرست و بر محمد و آل محمد رحم کن، هم چنان که بر ابراهیم و آل او درود فرستادی و بر آنها رحم کردی و برکت دادی. تو ستوده صفت و صاحب مجد و عظمت هستی، خدایا! شفاعت محمد در حقّ امتش را بپذیر و درجه و مقام او را بالا ببر. حضرت چنین گفت. خداوند فرمود: ای محمد! سلام بده. پیامبر صلی الله علیه و آله رویش را به خدای تبارک و تعالی کرد و سر به زیر انداخت و گفت: اَلسَّلامُ عَلَیکَ. خداوند در جواب او فرمود: و سلام بر تو- ای محمد!- با نعمت من بر طاعت من نیرو یافتی و به خاطر رحمتم تو را به عنوان پیامبر و دوست خود برگزیدم.

پس امام علیه السلام فرمود: «نمازی که خدا به پیامبر امر فرمود که بخواند دو رکعت بود با دو سجده، و پیامبر صلی الله علیه و آله همانطور که برایت گفتم در هر رکعت دو سجده به جا آورد؛ زیرا عظمت پروردگارش را به یاد آورد و خداوند، آن را برای او واجب گرداند. پرسیدم: فدایتان شوم! صاد چیست که خدا به پیامبر صلّی الله علیه و آله دستور داد با آن خود را بشوید و وضو بگیرد؟ فرمود: صاد چشمه ای

است که از یکی از ارکان عرش می جوشد، به آن آب حیات گفته می شود، و آن چشمه همان است که خداوند فرمود: «ص وَالْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ»(1) [صاد، سوگند به قرآن پُر اندرز] و خدا به پیامبر امر کرد که وضو بگیرد و نماز بگزارد.(2)

14) و نیز او از حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدّب و علی بن عبد الله وَرّاق و احمد بن زیاد بن جعفر هَمدانی- که خدای از او خشنود باد- همگی از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از یحیی بن ابی عمران و صالح بن سِندی، از یونس بن عبد الرحمن، روایت کرده است که از امام موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: چرا خداوند پیامبر خود را به آسمان و از آن جا به سدره المنتهی و از آن جا به حجاب های نور عروج داد و در آن جا او را مخاطب قرار داده و با او صحبت کرد، در حالی که خداوند مکان و جا ندارد؟ امام علیه السلام فرمود: خداوند مکان و جا ندارد و زمان بر او نمی گذرد، اما خداوند می خواست او را بر ملائکه و ساکنان آسمان ها برتری دهد و با مشاهده و زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را اکرام نماید و عجایب عظمتش را به او نشان دهد که بعد از آن که پیامبر به زمین بازگشت، خبر دهد. و آن گونه که شبهه اندازان در دین می گویند نیست و خدا از آن چه آنها می گویند مبرّا و پاک و منزّه است.(3)

15) عیاشی از عبد الله بن عطاء، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود: جبرئیل علیه السلام بُراق را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، آن مرکب کوچک تر از قاطر و بزرگ تر از الاغ بود، دو گوشش می جنبید، چشمانش به روی سُم هایش بود و با هر گام که برمی داشت تا آن جا که چشم می دید می پیمود.(4)

16) هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله با بُراق به معراج رفت، جبرئیل و میکائیل و

1- [1] - ص/ 1.
2- [2] - علل الشرایع، ج 2، ص 29، باب 32، ح 1.
3- [3] - علل الشرایع، ج 1، ص 160، باب 112، ح 2.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 299، ح 3.

اسرافیل همراه او بودند، یکی از آنها رکاب بُراق را نگه داشت، دیگری افسار آن را گرفت، دیگری لباس حضرت را مرتب کرد، وقتی حضرت سوار آن شد مَرکب، چموشی و ناآرامی کرد. جبرئیل به صورت او زد و گفت: آرام باش ای براق! تاکنون همانند او سوار بر تو نشده و بعد از این هم کسی چون او بر تو سوار نخواهد شد. اما در عین حال برای او چموشی کرد.(1)

17) و در روایتی دیگر از هشام، از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که حضرت فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت و وقت نماز فرا رسید، جبرئیل اذان داد و برای نماز ایستاد و گفت: ای محمد! جلوتر بایست. حضرت فرمود: تو جلوتر بایست، ای جبرئیل! جبرئیل گفت: از وقتی که به ما امر شد به آدم سجده کنیم، هرگز بر انسان و آدمی پیش دستی نمی کنیم.(2)

18) هارون بن خارجه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ای هارون! فاصله خانه تو از مسجد جامع چقدر است؟ عرض کردم: نزدیک است، فرمود: یک میل است؟ عرض کردم: شاید از آن هم نزدیک تر؛ پرسید: آن وقت تو همه نمازها را در آن جا نمی خوانی؟ عرض کردم: به خدا سوگند! نه، فدایتان شوم! چه بسا بعضی وقت ها از آن غافل می شوم، فرمود: اگر من نزدیک مسجد بودم، همه نمازها را در آن جا می خواندم.

سپس در حالی که دست خود را حرکت می داد فرمود: هر مَلَک مقرّب و هر پیامبر و بنده صالحی در مسجد کوفان [کوفه] نماز خوانده است، حتی وقتی محمد صلّی الله علیه و آله به معراج می رفت، جبرئیل او را از این مسجد عبور داد و گفت: ای محمد! این مسجدِ کوفان است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به من اجازه بده تا دو رکعت در این مسجد نماز بخوانم، و جبرئیل به او اذن داد و حضرت پایین آمد و در آن جا دو رکعت نماز خواند. سپس امام فرمود: آیا نمی دانی در طرف راست آن مسجد یکی از باغ های بهشت و در طرف چپ آن هم یکی از باغ های بهشت قرار دارد و نماز واجبی که در آن جا خوانده می شود، معادل هزار رکعت نماز در جای دیگر، و نماز نافله در آن جا معادل پانصد نماز در جای دیگر است و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 299، ح 4.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 300، ح 5.

نشستن در آن جا بدون این که قرآن خوانده شود، عبادت محسوب می شود؟! سپس انگشت اشاره خود را تکان داد و فرمود: بعد از مسجد الحرام و مسجدالنّبی هیچ مسجدی با فضیلت تر از مسجدِ کوفان نیست. (1)

19) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جبرئیل، پیامبر صلی الله علیه و آله را همراهی کرد تا در آسمان به نقطه ای رسیدند که جبرئیل او را رها کرد و گفت: هرگز هیچ کس تا به آن جا که تو ایستاده ای گام نگذاشته است.(2)

20) ابن بُکَیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به آسمان دنیا عروج کرد، به هر مَلَکی که رسید با دیدن او شادمان می شد و با روی گشاده از حضرت استقبال می کرد به جز، مالک، نگهبان جهنم؛ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: ای جبرئیل! به هر ملکی گذر کردم با دیدن من شادمان شد، به جز این ملک، این مَلَک کیست؟ گفت: این مالک، خازن و نگهبان جهنم است، و خدا او را اینگونه آفریده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از او بخواه تا آتش را به من نشان دهد، جبرئیل گفت: ای مالک، این محمد، پیامبر خداست، به من شکایت کرده و گفته است: به هر ملکی رسیدم از دیدن من شادمان شد و به من سلام داده به جز این ملک. من به او گفتم: خداوند او را اینگونه آفریده است، و از من خواست که از تو بخواهم جهنم را به او نشان دهی. مالک، یک طبقه از طبقات آتش را به او نشان داد و پیامبر تا آن لحظه که جان به جان آفرین تسلیم کرد هرگز خندان دیده نشد.(3)

21) حَفص بن بَختَری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به معراج رفت، وقت نماز رسید و جبرئیل اذان گفت، وقتی گفت: اللهُ أکبَر، اللهُ أکبَر، ملائکه گفتند: اللهُ اکبَر، اللهُ اکبَر، وقتی گفت: أشهَدُ أن لا إلهَ إلاّ الله. گفتند: بت ها و الهه ها نابود شدند؛ وقتی گفت: أشهَدُ أنَّ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 300، ح 6.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 300، ح 7.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 301، ح 8.

محمَّداً رسولُ الله، گفتند: پیامبری است که مبعوث شده است؛ وقتی گفت: حَیَّ عَلَی الصَّلاهِ؛ گفتند: به عبادت پروردگارش تشویق و ترغیب نمود؛ وقتی گفت: حَیَّ عَلَی الفَلاحِ؛ گفتند: هر کس از او تبعیت کند، رستگار می شود.(1)

22) هِشام بن حَکَم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به قریش فرمود: دیشب به معراج رفته بودم، به همدیگر گفتند: بهترین فرصت برای غلبه بر او به دست آمده است، از او درباره شهر اَیْله(2) بپرسید. آنها درباره آن شهر از پیامبر پرسیدند، پیامبر سر به زیر انداخت و مَکث و درنگ کرد؛ جبرئیل علیه السلام نزد حضرت آمد و گفت: ای رسول خدا! سرت را بلند کن، خداوند شهر اَیله را برای تو آشکار کرده است، و به هر درّه ای و گودالی امر کرده تا برآید و هر کوه و تپّه ای امر کرده است فرو رود. پیامبر سرش را بلند کرد و شهر ایله را دید که برای او مرتفع و آشکار شده است، آنها از حضرت سؤال کردند و حضرت پاسخ آنها را می داد، در حالی که به آن شهر می نگریست، سپس فرمود: علامت و نشانه صدق کلام من این است که کاروانی از آنِ ابوسفیان که بار گندم دارد و شتری کاملاً سرخ رنگ در جلوی آن حرکت می کند، فردا همزمان با طلوع آفتاب به شهر وارد می شود. قریش افرادی را فرستادند و به آنها گفتند: هرکجا کاروان را دیدید همان جا نگه دارید تا سخن پیامبر دروغ از آب درآید و به درستی تعبیر نشود، خداوند سر قافله را به سمت ساحل برگرداند. مردم صبحگاه از خانه بیرون آمده بودند. امام فرمود: تا به آن روز، مکه هرگز ندیده بود آنقدر زن و مرد از خانه بیرون آیند، تا آن چه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود را ببینند. ناگاه شتری از سوی ساحل پیدا شد. کسی گفت: شتر، آفتاب است، آفتاب، شتر است. حضرت فرمود: آفتاب و شتر هر دو با هم در آن شهر طلوع کردند (نمایان شدند).(3)

23) هِشام بن حَکَم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 301، ح 9.
2- [2] - ایله: شهری است در ساحل دریای قلزم در نزدیکی شام. «معجم البلدان، ج 1، ص 292».

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 301، ح 10.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز عِشاء آخر، و نماز فجر را در شبی که به معراج رفته بود، در مکه خواند.(1)

24) زُراره و حُمران بن اَعیَن و محمد بن مُسلِم از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: ابو سعید خُدری گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل در شب معراج همراه من بود، وقتی برگشتم، گفتم: ای جبرئیل! آیا امر و خواسته ای داری؟ گفت: خواسته من آن است که از جانب من و خدا به خدیجه سلام برسانی و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله خدیجه را دید و کلام جبرئیل را برایش گفت.خدیجه در پاسخ گفت: خداوند، خود سلام است و سلام از اوست و به اوست، و بر جبرئیل سلام و درود باد.(2)

25) سالم حَنّاط از مردی روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: کدام مساجد فضیلت بیشتری دارند؟ فرمود: مسجد الحرام و مسجد النّبی. پرسیدم: مسجد الاقصی چطور؟ فدایتان شوم! فرمود: آن در آسمان است، رسول خدا به سوی آن شبانه به معراج رفت. عرض کردم: مردم می گویند: آن در بیت المقدس است؟ فرمود: فضیلت مسجد کوفه از آن بیشتر است.(3)

26) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شبی که پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت به جایی رسیدند که جبرئیل گفت: بایست که پروردگارت نماز می خواند. پرسیدم: فدایتان شوم! نماز خدا چگونه است؟! فرمود: می فرمود: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ المَلائِکَهِ وَ الرُّوحِ، سَبَقَت رَحمَتِی غَضَبِی» [پاک و منزّه و مقدّس است پروردگارِ ملائکه و روح، رحمت من بر غضب من پیشی گرفته است].(4)

27) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شبی که پیامبر صلی الله علیه و آله به معراج رفت، جبرئیل با دو انگشت خود او را بلند کرد و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 302، ح 11.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 302، ح 12.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 302، ح 13.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 303، ح 14.

دو انگشت را بر پشت حضرت قرار داد، چنان بود که حضرت سردی آنها را در سینه خود احساس کرد و چیزی در سینه حضرت وارد شد، فرمود: ای جبرئیل! آیا در این مکان است؟ گفت: آری، این مکانی است که پیش از تو هرگز کسی در آن جا گام نگذاشته بود و بعد از تو نیز گام نخواهد گذاشت. خداوند به اندازه سر سوزنی از عظمت خود را به حضرت نمایاند و او آن چه خدا اراده کرده بود از آن عظمت باری تعالی را دید، و جبرئیل به او گفت: بایست، ای محمد! و دقیقاً همان چه در حدیث پیشین آمده بیان کرده است.(1)

28) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حمّاد بن عثمان، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در شب معراج پیامبر صلی الله علیه و آله جبرئیل تا جایی همراه حضرت بود، پس او را رها کرد و تنها گذاشت. حضرت فرمود: ای جبرئیل! آیا در چنین حالتی مرا تنها می گذاری؟! گفت: برو، به خدا سوگند! تو به جایی قدم گذاشته ای که هیچ بشری در آن قدم ننهاده و پیش از این پای هیچ بشری به آن نرسیده است.(2)

29) و او از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد جوهری، از علی بن ابی حمزه روایت کرده است: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر از آن حضرت پرسید: فدایتان شوم! پیامبر چند بار به معراج برده شد؟ فرمود: دوبار، و جبرئیل او را در جایی ایستاند و گفت: بایست، ای محمد! تو در جایی ایستاده ای که تا به حال هیچ مَلَک و پیامبری نایستاده است. پروردگار تو نماز می خواند. پرسید: ای جبرئیل! چگونه نماز می خواند؟ گفت: می گوید:« پاک و منزّه و مقدّس هستم و من پروردگار ملائکه و روح ام، رحمت من بر خشم و غضبم پیشی گرفته است». و پیامبر [به خداوند] عرض کرد: خدایا! عفو و بخشش تو را می طلبم، عفو و بخشش تو را می طلبم. و پیامبر در جایی ایستاده بود که خداوند می فرماید: «قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَی»(3) [تا

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 303، ح 15.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 367، ح 12.
3- [3] - نجم/ 9.

(فاصله اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد]. ابو بصیر پرسید: فدایتان شوم!« قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَی» یعنی چه؟ فرمود: یعنی فاصله ای به اندازه دو طرف کمان خمیده و برگشته تا سر آن. پس فرمود: میان پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت حق باری تعالی تنها حجابی رخشان و تابناک، حائل بود- و چیزی نمی دانم جز این که گفته: از جنس زبرجد بود- پس پیامبر از نقطه ای مثل سوراخ سوزن نگریست به آن مقدار از نور و عظمتی که خداوند اراده کرده بود. خداوند تبارک و تعالی فرمود: ای محمد! عرض کرد: لبّیک، ای پروردگارم! فرمود: بعد از تو چه کسی رهبر امت توست؟ پیامبر عرض کرد: خداوند عالِم تر است. فرمود: [او] علی بن ابی طالب، امیر مؤمنان و سرور و سیّد مسلمانان و رهبری بی نظیر است. سپس امام صادق علیه السلام به ابو بصیر فرمود: ای ابا محمد! به خدا سوگند! ولایت علی علیه السلام از زمین نیامده است، بلکه از آسمان آمده است.(1)

30) خَصیبی در کتاب هدایت با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در شب معراج پیامبر صلی الله علیه و آله در راه شام یکی از کاروان های قریش را در مکانی دید، صبحگاهان به قریش فرمود: ای قریشیان! خداوند تبارک و تعالی دیشب مرا از مسجد الحرام به مسجد الاقصی عروج داد. من بر بُراق سوار شدم، جبرئیل آن را برایم آورد، حیوانی بود کوچک تر از قاطر و بزرگ تر از الاغ، با هر گام تا آن جا که چشم می دید می پیمود، وقتی بر آن نشستم به آسمان صعود کردم و با همه پیامبران و ملائکه نماز خواندم و بهشت و آن چه در آن است و جهنم و آن چه در آن است را دیدم و بر همه هستی وقوف یافتم. گفتند: ای محمد! هر بار دروغ پشت سر دروغ از تو می شنویم، اگر این سخنان را پایان نبخشی و رها نکنی، به بدترین شکل تو را خواهیم کُشت، می خواهی ما را از خدایان خود بازداری و از آن چه پدران شریف و بزرگوار ما می پرستیدند بازداری؟ فرمود: ای قوم من! من تنها خیر برایتان آورده ام؛ اگر آن را بپذیرید، و اگر نپذیرید، برگردید و برای من در کمین، مترصّد فرصت باشید، من هم برای شما در کمین خواهم بود و امیدوارم آن چه از خدا امید و آرزو دارم درباره شما محقّق شود، و

1- [1] - کافی، ج 1، ص 367، ح 13.

به زودی خواهید فهمید. ابوسفیان گفت: ای محمد! ما پیشتر از راه شام رفت و آمد کرده ایم، اگر راست می گویی درباره راه شام و آن چه در آن دیدی برای ما بگو، ما می دانیم تو پیشتر به شام نرفته ای، پس اگر از نشانه های آن راه برایمان بگویی، می فهمیم تو پیامبر و فرستاده هستی. فرمود: به خدا سوگند! قطعاً هم اکنون شما را از آن چه به چشم خود دیده ام آگاه می کنم، ای ابو سفیان! در فلان مکان کاروان تو را دیدم که بیست و سه شتر بود و شتری خاکستری(1) رنگ جلوی آن بود و دو عبای سفید با پرزهای کوتاه بر روی آن انداخته شده بود و در آن دو عبا، دو غلام تو بودند یعنی: صَبیح و ریاح. ای هشام بن مغیره! در فلان مکان کاروان تو را دیدم که سی شتر داشت و شتری سرخ، جلوی آن بود. سه گماشته تو، میسره، سالم و یزید در آن کاروان بودند و کاروان در اختیار آنان بود، و در فلان روز و فلان ساعت به این جا خواهند آمد و تمام آن چه که آنها در بیت المقدس دیده بودند برایشان توصیف کرد.

ابوسفیان گفت: آن چه درباره بیت المقدس گفتی درست بود، اما درباره کاروان ادّعایی کردی که اگر راست و درست محقّق نشود، می فهمیم تو دروغگو هستی و آن چه ادّعا می کنی باطل است. وقتی روزی که پیامبر رسیدن کاروان را پیشگویی کرده بود فرا رسید، ابوسفیان و هشام بن مغیره از خانه بیرون آمدند تا کاروان را ببینند، کاروان ها دقیقاً همان زمان که پیامبر صلی الله علیه و آله وعده داده بود رسیدند و آنها از غلامان خود درباره ماوَقَع پرسیدند و آنها همان سخنانی را گفتند که پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها فرموده بود، وقتی نزد پیامبر آمدند، پرسید چه کردید؟ گفتند: هر آن چه گفته بودی محقّق شد، هیچ کس جز تو این سِحر را نمی داند. تو حتماً همزاد دانایی داری که از همه این امور به تو خبر می دهد؛ به خدا اگر ما ببینیم ملائکه از آسمان به تو نازل می شوند باز هم تو را تصدیق نمی کنیم و نمی گوییم تو پیامبر خدا هستی و به آن چه می گویی ایمان نمی آوریم، و تو چه ما را پند دهی و چه پند ندهی، برایمان یکسان است.(2)

1- [1] - الجمل الأرمَک: شتری که در رنگش تیرگی وجود دارد. «لسان العرب، رمک، ج 10، ص 434».
2- [2] - الهدایه الکبری، ص 57، ح12.

31) عیاشی از عبد الصَّمد بن بشیر روایت کرده است که نزد امام صادق علیه السلام درباره شروع و پیدایش اذان سخن به میان آمد و گفته شد: مردی از انصار اذان را در خواب دید و آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله تعریف کرد و پیامبر به او امر کرد آن را به بلال بیاموزد. امام صادق علیه السلام فرمود: دروغ می گویند! پیامبر صلی الله علیه و آله در سایه کعبه در خواب بود جبرئیل نزد پیامبر آمد، در حالی که ظرف آب بهشتی در دست داشت، پیامبر صلی الله علیه و آله را بیدار کرد و به او امر کرد با آن آب، خود را بشوید، سپس پیامبر را در مَحمِلی که هزاران هزار رنگ نور داشت سوار کرد و به آسمان برد تا این که به درهای آسمان رسیدند. حدیث ادامه دارد.(1)

32) از عبد الصمد بن بشیر روایت شده که گفته است: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله در ابطح بود، جبرئیل برایش بُراق را آورد. بُراق از قاطر کوچک تر و از الاغ بزرگ تر بود و هزاران هزار هَودَج نور بر پشت او بود. وقتی پیامبر به او نزدیک شد تا سوار شود، بُراق چموشی کرد. جبرئیل چنان به صورت او سیلی زد که او عرق کرد، سپس گفت: آرام باش، او محمد است. سپس به سرعت از بیت المقدس حضرت را به آسمان برد حدیث ادامه داد. این حدیث و حدیث شماره 31، پیشتر به طور مفصّل در تفسیر آیه: «لِلَّهِ ما فِی السَّمَاواتِ وَمَا فِی الأَرْضِ وَإِن تُبْدُواْ مَا فِی أَنفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحَاسِبْکُم بِهِ اللّهُ» [آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین است از آنِ خداست؛ و اگر آن چه در دلهای خود دارید، آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را به آن محاسبه می کند] از آیات پایانی سوره بقره بیان شد.(2)

33) طبرسی در احتجاج: از موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش، از پدرانش، از حسین بن علی علیه السلام از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت با فردی یهودی مجادله کرد و یهودی فضایل انبیاء یهود را بیان می کرد و امیر المؤمنین علیه السلام نیز فضایل رسول خدا صلی الله علیه و آله را ذکر می کرد و این که خداوند، بیش از دیگر پیامبران به محمد صلی الله

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 177، ح 531.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 179، ح 532.

علیه و آله فضیلت بخشیده است. از جمله مواردی که یهودی عنوان کرد این بود که گفت: باد برای سلیمان بن داود مسخّر شده بود و او سوار بر باد در سرزمین هایش می گشت، صبحگاهان به شهری و شب هنگام در شهری دیگر. امام علی علیه السلام به او فرمود: همین طور است که می گویی و برتر و بهتر از این به محمد صلی الله علیه و آله عطا شد. او مسافت یک ماه مسجد الحرام تا مسجد الاقصی مسیر پنجاه هزار ساله ملکوت آسمان ها را در کمتر از یک سومِ یک شب پیمود و به ساق عرش الهی رسید. حدیث ادامه دارد،(1) حدیث به طور مفصّل در تفسیر آیه «لِلَّهِ ما فِی السَّمَاواتِ وَمَا فِی الأَرْضِ» و ادامه آیه(2) بیان شد.

34) علی بن ابراهیم با سند خود از ابو بَرزه اَسلَمی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود: ای علی! خداوند تبارک و تعالی در هفت جا تو را با من همراه نمود. اول: در شبی که به معراج رفتم، جبرئیل از من پرسید: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم، گفت: از خدا بخواه او را برایت حاضر کند، و من دعا کردم، ناگهان مثال و شبیه تو را همراه خود یافتم و دیدم ملائکه صف به صف ایستاده اند، گفتم: ای جبرئیل! اینها کیستند؟ گفت: آنها کسانی اند که خداوند روز قیامت به واسطه تو به آنها مباهات می کند. من نزدیک شدم و درباره آن چه بوده و تا قیامت خواهد بود برایشان صحبت کردم.

دوم: وقتی برای بار دوم به معراج رفتم، جبرئیل به من گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم، گفت: از خدا بخواه او را با تو همراه کند، و من دعا کردم، خدا مثال تو را برایم حاضر کرد و حجاب ها از آسمان های هفتگانه برایم کنار رفت و من همه ساکنان و اهل آسمان را دیدم، هر ملکی را در جای خودش.

سوم: وقتی به سوی جنّ فرستاده شدم، جبرئیل گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم گفت: از خدا بخواه او را با تو همراه کند، و من دعا کردم، و ناگهان تو را همراه خود یافتم، و هر چه من به آنها گفتم و هر پاسخی که

1- [1] - احتجاج، ص 220.

2- [2] - در تفسیر آیات 286-284 سوره بقره.

آنها دادند، همه را تو شنیدی. چهارم: ما برای لیله القدر برگزیده شدیم و تو همراه من بودی، و هیچ کس جز ما نبود.

پنجم: برای تو دعا کردم و خدا هر چه به من عطا کرده بود به تو هم بخشید، به جز نبوّت را که خداوند فرمود: ای محمد! تو را به پیامبری برگزیدم و با تو پیامبری به پایان می رسد.

ششم: وقتی به آسمان عروج کردم خداوند همه پیامبران را برای من جمع کرد و من برایشان نماز خواندم، در حالی که مثال تو پشت سر من بود. هفتم: هلاکت احزاب به دست ما بود.(1)

محمد بن حسن صفّار در بصائر الدّرجات از ابو داود سَبیعی، از بُرَیده اَسلَمی. این حدیث را روایت کرد.(2)

35) شیخ در کتاب مجالس، از گروه و جماعتی و آنها از ابو المفضّل، از ابو القاسم جعفر بن محمد بن عبد الله موسوی در سال 320 در مکّه در خانه خود، از مؤدِّبیعبید الله بن احمد بن نَهِیک کوفی، از محمد بن زیاد بن ابی عُمَیر، از علی بن رِئاب، از ابو بصیر، از ابو عبد الله جعفر بن محمد، از پدرانش، از علی علَیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علی! وقتی من به آسمان عروج کردم ملائکه در هر آسمان به من بشارت و مژده خیر دادند تا این که جبرئیل همراه گروهی از ملائکه مرا ملاقات کرد و گفت: ای محمد! اگر همه امت حُبّ علی [در دل] داشتند، خداوند عزّ و جلّ جهنم را نمی آفرید.

یا علی! خداوند در هفت مکان تو را با من همراه کرد تا قلبم به وجود تو آرام گرفت. اول: شبی که به معراج رفتم، جبرئیل به من گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم، گفت: دعا کن خدا او را با تو همراه کند، و من دعا کردم و از خدا خواستم، ناگهان دیدم مثال تو همراه من است، و ملائکه صف به صف ایستاده اند؛ از جبرئیل پرسیدم: اینها کیستند؟ گفت: خداوند روز قیامت به خاطر تو به آنها مباهات می کند؛ من نزدیک تر رفتم و از آن چه بوده و هست و تا قیامت

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 312.

2- [2] - بصائر الدّرجات، ص 113، باب 20، ح 3.

خواهد بود برای آنها سخن گفتم. دوم: وقتی به نزد صاحب عرش و جلال و جبروت عروج یافتم، جبرئیل از من پرسید: ای محمد! برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم، گفت: دعا کن تا خدا او را با تو همراه کند، و من دعا کردم و ناگهان مثال تو را دیدم که خدا آن را با من همراه کرد، حجاب از آسمان های هفتگانه کنار رفت و من ساکنان و اهل آسمان ها را دیدم و هر مَلَکی را در جای خود.

سوم: وقتی به سوی جنّ مبعوث شدم، جبرئیل پرسید: برادرت کجاست؟ گفتم: او را در زمین باقی گذاشتم؛ گفت: از خدای عزّ و جلّ درخواست کن او را با تو همراه کند، و من دعا کردم و ناگهان تو را همراه خود یافتم، و هر چه به جنیّان گفتم و هر چه آنها پاسخ دادند، همه را تو شنیدی و درک کردی. چهارم: ما برای شب قدر برگزیده شدیم و تو همراه من بودی و هیچ کس جز ما نبود. پنجم: با خداوند عزّ و جلّ مناجات می کردم و مثال تو همراه من بود، من از خدا برای تو صفات و ویژگی هایی مسئلت کردم که خدا همه را به تو عطا کرد جز پیامبری و نبوّت را، و خدا فرمود: نبوّت را مخصوص تو گردانده ام و با تو پیامبری را به پایان بردم. ششم: وقتی بیت المعمور را طواف می کردم مثال تو همراه من بود، هفتم: هلاکت احزاب به دست من و تو بود. ای علی! خداوند بر دنیا نظر کرد و مرا بر همه مردان جهانیان برتری داد، پس بار دوم نظر کرد، تو را بر همه مردان جهانیان برتری داد. و بار سوم که نظر کرد، فاطمه را بر همه زنان جهانیان برتری داد و بار چهارم که نظر کرد، حسن و حسین و امامان از نسل حسین را بر مردان جهانیان برتری داد.

ای علی! من در چهار جا اسم تو را مقرون و همراه اسم خود یافتم و با نگاه به آن آرامش یافتم: در شب معراجم به آسمان وقتی به بیت المقدس رسیدم در آن جا دیدم که بر روی سنگی نوشته شد: لا إلهَ إلاّ الله، محمَّداً رسولُ اللهِ، هیچ معبودی جز الله نیست، محمد رسول و پیامبر اوست، و من او را با وزیر و وصیّ اش یاری و مساعدت می رسانم، پرسیدم: ای جبرئیل! وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام. وقتی به سدره المنتهی رسیدم مکتوبی را دیدم که بر آن نوشته شده بود: هیچ معبودی جز الله نیست، من تنها و یگانه هستم و محمّد برگزیده من از میان خلقم است، او را با وزیر و وصیّ اش یاری و مساعدت رساندم. گفتم: ای جبرئیل! وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب؛ وقتی از سدره المنتهی گذشتم و به

ص:806

عرش پروردگار جهانیان رسیدم، در یکی از ستون های عرش مکتوبی آویخته دیدم که بر آن نوشته شده بود: من الله هستم، هیچ معبودی جز من، به تنهایی، وجود ندارد، محمد، حبیب و برگزیده من از میان خلقم است، من او را با وزیر و برادرش یاری کردم. ای علی! خداوند عزّ و جلّ هفت صفت و فضیلت در مورد تو به من عطا کرده است: اولین کسی که از قبر بیرون می آید من هستم و تو همراه من هستی، تو اولین کسی هستی که همراه من بر پل صراط می ایستی و به آتش می گویی: بگیر این را، آن سهم توست و این برای تو نیست، آن گاه که من پوشانده می شوم تو اولین کسی هستی که پوشانده می شوی؛ و آن گاه که زنده شوم، تو اولین کسی هستی که زنده می شوی و اولین کسی هستی که همراه من در سمت راست عرش الهی می ایستی و اولین کسی هستی که همراه من، درِ بهشت را می کوبی و اولین کسی هستی که همراه من در اعلی علّیّین ساکن می شوی و اولین کسی هستی که همراه من از رحیق مختوم که ختامش مشک است می نوشی؛ و در این موارد اگر می توانند پس با تو رقابت کنند.(1)

36) شیخ در امالی با سند خود از حفّار، از ابن جِعابی، از ابو عثمان سعید بن عبد الله بن عجب انباری، از خَلَف بن دُرُست، از قاسم بن هارون، از سهل بن سُفیان، از هَمّام، از قَتاده، از اَنَس روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی به آسمان عروج کردم و به پروردگار عزّ و جلّ نزدیک شدم تا آن جا که فاصله من با حضرت حق به اندازه طول دو انتهای کمال یا نزدیک تر بود فرمود: ای محمد! از میان خلق چه کسی را دوست داری؟ عرض کردم: خدایا! علی را بیشتر دوست دارم، فرمود: برگرد، ای محمد! به سمت چپ نگاه کردم و علی بن ابی طالب را دیدم.(2)

37) بُرْسی از ابن عباس روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در شب معراج، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را در آسمان دید و به آنها سلام کرد، در حالی که در زمین از آنها جدا شده بود.

38) شیخ مفید در کتاب اختصاص از احمد بن عبد الله از عبید الله بن محمد

1- [1] - امالی، ج 2، ص 255.
2- [2] - امالی، ج 1، ص 362.

عَیشی، از حمّاد بن سلمه، از اَعمَش، از زیاد بن وَهب، از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که نزد فاطمه صلوات الله علیها رفتم و پرسیدم: شوهرت کجاست؟ فرمود: جبرئیل او را به آسمان عروج داده است. پرسیدم: برای چه؟ فرمود: گروهی از ملائکه بر سر مسئله ای مشاجره می کردند، از انسان ها داوری خواستند، خداوند به آنها وحی کرد که یکی را انتخاب کنید و آنها علی بن ابی طالب را انتخاب کردند.(1)

وصف بُراق

1) در صحیفه الرضا علیه السلام آمده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند، بُراق را برای من مسخّر کرد و آن یکی از حیوانات بهشت است، نه کوتاه و نه خیلی بلند، اگر خدا به او اذن کند، در یک لحظه همه دنیا و آخرت را می گردد، و براق خوش رنگ ترین حیوان است.(2)

2) ابن فارسی در کتاب روضه در حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در وصف بُراق روایت کرده است که فرمود: چهره او شبیه چهره انسان، و گونه آن شبیه گونه اسب است، یالش از رشته های مروارید و دو گوشش از دو زبرجد سبز و چشمانش همانند دو ستاره زهره درخشان و نورانی است که پرتو آنها چون پرتو خورشید است. از گردن و سینه اش مرواریدها آویزان اند، خوش تراش و زیبا، دست ها و پاهایش بلند و کشیده، همانند انسان جان و روح دارد و کلام را می شنود و می فهمد، بزرگ تر از الاغ و کوچک تر از قاطر است.(3)

3) بُرسی از ابن عباس روایت کرده است که گفت: وقتی در شب معراج، جبرئیل، بُراق را برای پیامبر آورد و از جانب خدا به حضرت امر کرد که سوار شود، پرسید: این چیست؟ گفت: حیوانی که به خاطر تو خلق شده است و هزار سال در بهشت عدن بوده است، پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: این حیوان چگونه مسیر می پیماید؟ گفت: اگر بخواهی با آن آسمان های هفت گانه و زمین

1- [1] - اختصاص، ص 213.
2- [2] - صحیفه امام رضا علیه السلام، ص 154، ح 95.
3- [3] - روضه الواعظین، ص 122.

هفتگانه را بپیمایی، مسیر هفتاد هزار سال را هزار بار در چشم به هم زدنی می پیماید.(1)

«وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِى إِسْرَائِيلَ أَلاَّ تَتَّخِذُواْ مِن دُونِى وَكِيلاً(2) »

[و کتاب آسمانی را به موسی دادیم و آن را برای فرزندان اسرائیل رهنمودی گردانیدیم که زنهار غیر از من کارسازی مگیرید]

1) علی بن ابراهیم گفته است: آیه محکم است.

«ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا(3) »

[(ای) فرزندان کسانی که (آنان را در کشتی) با نوح برداشتیم راستی که او بنده ای سپاسگزار بود]

1) ابن بابویه از پدرش- که خدای از او خشنود باد- از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، از ابان بن عثمان، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح علیه السلام تنها به این دلیل عبد شَکور نامیده شده است که هر روز صبح و شب می گفت: خدایا! من تو را شاهد می گیرم به این که هر نعمتی که صبح و شب به من می رسد و عافیت و سلامت دین و دنیایم، همه از جانب توست، تو یگانه هستی، هیچ شریکی نداری، حمد و سپاس تنها مخصوص توست، و شکر و سپاس آن نسبت به تو بر عهده من است تا این که راضی شوی و حتی بیشتر از آن.(2)

2) علی بن ابراهیم از پدرش، از احمد بن نضر، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح علیه السلام هر صبح و شب می گفت: گواهی می دهم که هر نعمتی از دین و دنیا که به من می رسد از

1- [1] - مشارق انوار الیقین، ص 218.
2- [2] - علل الشرایع، ج 1، ص 42، باب 22، ح 1.

خداست، خداوند یکتاست، هیچ شریکی ندارد، بسیار حمد و سپاس او بر گردن من است و خدا این آیه را نازل کرد: «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا» و این شکر و سپاس او بود.(1)

3) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن رئاب، از اسماعیل بن فضل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر صبح و شام ده بار بگو: خدایا! هر نعمتی از سلامتی دین و دنیا که به من برسد از جانب تو است، تو یکتا و یگانه هستی، حمد و سپاس تو، به خاطر این نعمت ها، به عهده من است تا آن جا که راضی شوی و بیشتر از آن. با گفتن این جملات، حمد و سپاس نعمت هایی که خدا در آن روز و شب به تو عطا کرده را به جا می آوری.(2)

4) و ابن ابی عُمَیر، از حَفص بن بَختَری از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح علیه السلام هر صبح و شب این را می گفت، و به خاطر همین عبد شکور نامیده شد، و فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس را که خدا تأیید و تصدیق کند، رستگار و نجات یافته است.(3)

5) و نیز او از علی بن محمد، از یکی از یارانش، از محمد بن سنان، از ابو سعید مُکاری، از ابو حمزه روایت کرده است که از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: منظور باری تعالی از این که درباره نوح علیه السلام فرمود: «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا» چیست؟ فرمود: منظور جملاتی هستند که نوح بسیار آنها را می گفت. پرسیدم: چه جملاتی؟ فرمود: هر صبحگاه می گفت: خدایا! تو را گواه می گیرم که هر نعمتی که به من رسیده و سلامتی و عافیت دین و دنیایم همه و همه از جانب توست، تو تنها و یگانه هستی، هیچ شریکی نداری، برای این نعمت ها شکر و سپاس بی حد و حساب مخصوص توست، او هر صبح و شب سه بار این جملات را

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 405.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 81، ح 28.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 81، ح 29.

می گفت.(1)

6) عیاشی از حفص بن بختری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح علیه السلام هر روز صبح می گفت: خدایا! هر نعمت و سلامتی در دین و دنیا که به من می رسد از جانب توست، تو خدای یکتا هستی و هیچ شریکی نداری، پادشاهی از آن توست، و شکر و سپاس این نعمت های تو، بر عهده من است تا آن جا که تو راضی شوی و حتی بیشتر از آن.(2)

7) حفص بن بختری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح علیه السلام به این خاطر بنده سپاسگزار نامیده شده است که هر روز و شب می گفت: خدایا! هر نعمتی که روز و شب به من می رسد و یا عافیت و سلامتی دین و دنیایم همه از جانب توست، تو خدای یگانه و یکتا هستی و هیچ شریکی نداری، حمد و سپاس این نعمت های تو بر عهده من است تا این که تو راضی شوی و حتی بیشتر از آن. نوح علیه السلام هر روز شب و شب ده بار این جملات را می گفت:(3)

8) جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «كَانَ عَبْدًا شَكُورًا» فرمود: نوح هر روز و شب می گفت: [خدایا!] تو را گواه می گیرم که هر نعمتی که به من رسیده یا سلامتی و عافیت دین و دنیایم همه از جانب الله است، خدای یکتا و یگانه که هیچ شریکی ندارد و به خاطر این نعمت ها شکر و سپاس بی حد و حساب مخصوص خداوند است.(4)

9) ابو حمزه ثمالی گفته است که از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: منظور خداوند از این که به نوح علیه السلام گفته است: «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا» چیست؟ فرمود: جملاتی که نوح بسیار آنها را می گفت، نوح هر صبح و شب می گفت: خدایا! تو را گواه می گیرم به این که هر نعمتی که من دارم و دین و دنیایم همه ازجانب توست، تو خدای یکتا هستی بی هیچ شریک و همتایی،و حمد و

1- [1] - کافی، ج 2، ص 388، ح 38.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 303، ح 16.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 303، ح 17.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 303، ح 18.

سپاس از تو به خاطر آن نعمت ها بر عهده من است تا این که تو راضی شوی و حتی بیشتر از آن. و به خاطر همین نوح بنده ای بسیار شاکر و سپاسگزار نامیده شده است.(1)

«وَقَضَیْنَا إِلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ فِی الْکِتَابِ لَتُفْسِدُنّ...وَأَمْدَدْنَاکُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِینَ وَجَعَلْنَاکُمْ أَکْثَرَ نَفِیرًا(6) »

«وَقَضَیْنَا إِلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ فِی الْکِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِی الأَرْضِ مَرَّتَیْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا کَبِیرًا(4) فَإِذَا جَاء وَعْدُ أُولاهُمَا بَعَثْنَا عَلَیْکُمْ عِبَادًا لَّنَا أُوْلِی بَأْسٍ شَدِیدٍ فَجَاسُواْ خِلاَلَ الدِّیَارِ وَکَانَ وَعْدًا مَّفْعُولاً(5) ثُمَّ رَدَدْنَا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ وَأَمْدَدْنَاکُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِینَ وَجَعَلْنَاکُمْ أَکْثَرَ نَفِیرًا(6) »

[و در کتاب آسمانی(شان) به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که: قطعاً دو بار در زمین فساد خواهید کرد، و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواهید خاست* پس آن گاه که وعده (تحقق) نخستین آن دو فرا رسد، بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می گماریم تا میان خانه ها(یتان برای قتل و غارت شما) به جستجو درآیند و این تهدید تحقق یافتنی است* پس (از چندی) دوباره شما را بر آنان چیره می کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می دهیم و (تعداد) نفرات شما را بیشتر می گردانیم]

1) محمد بن یعقوب از چند تن از یاران ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شَمّون، از عبد الله بن عبد الرحمن اصَمّ، از عبد الله بن قاسم بَطَل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «وَقَضَیْنَا إِلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ فِی الْکِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِی الأَرْضِ مَرَّتَیْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا کَبِیرًا». فرمود: «منظور از مَرَّتَینِ: قتل علی بن ابی طالب و نیزه خوردن امام حسن علیه السلام است» «وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا کَبِیرًا» یعنی قتل امام حسین علیه السلام و «فَإِذَا جَاء وَعْدُ أُولاهُمَا» یعنی وقتی یاری دهنده خون حسین علیه السلام بیاید «بَعَثْنَا عَلَیْکُمْ عِبَادًا لَّنَا أُوْلِی بَأْسٍ شَدِیدٍ فَجَاسُواْ خِلاَلَ الدِّیَارِ» یعنی که خدا قبل از ظهور حضرت قائم علیه السلام آنها را مبعوث می سازد و آنها هر ظالمی که به خاندان محمد ظلم کرده را یافته و می کشند

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 304، ح 19.

«وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولاً» یعنی خروج قائم علیه السلام «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ» یعنی خروج امام حسین علیه السلام همراه هفتاد تن از یارانش، آنها کلاه خود زَراندود دو رو دارند و به مردم می گویند: این حسین است که خروج کرده است تا این که مؤمنان در این باره هیچ شکّی نداشته باشند و بدانند او دجّال و شیطان نیست و حجت قائم عَجَّلَ اللهُ تَعالَی فَرَجَهُ الشَّرِیف در میان آنهاست، وقتی قلب مؤمنان به یقین می رسد که او حسین علیه السلام است، حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف جان به جان آفرین تسلیم می کند و کسی که او را می شوید و کفن می کند و حنوط می زند و او را در قبر می گذارد، حسین بن علی علیه السلام است؛ زیرا به دنبال هر امامی، امام می آید.(1)

2) ابو جعفر محمد بن جریر در مُسنَد فاطمه سلام الله علیها از ابو مُفضّل، از علی بن حسن مِنقَری کوفی، از احمد بن زید دَهّان، از مُخَوَّل بن ابراهیم، از رستَم بن عبد الله بن خالد مَخزومی، از سلیمان اَعمَش، از محمد بن خَلَف طاطِری، از زاذان، از سلمان روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: خداوند تبارک و تعالی برای هر پیامبری که مبعوث کرده دوازده پیشوای قوم اختیار کرده است. عرض کردم: ای رسول خدا! می دانستم که برای اهل کتاب چنین است، پرسید: ای سلمان! آیا پیشوایان قوم مرا هم می شناسی و می دانی کدام دوازده نفر را خداوند بعد از من برای قوم من انتخاب کرده است؟ عرض کردم: خدا و پیامبرش عالم ترند.

فرمود: ای سلمان! خدا من را از خالصِ نور خود خلق کرد و مرا خواند و من او را اطاعت کردم، و علی را از نور من خلق کرد، سپس او را خواند و علی خدایش را اطاعت کرد، سپس از نور من و علی فاطمه را خلق کرد و او را فراخواند، و فاطمه خدایش را اطاعت کرد، سپس از نور من و علی و فاطمه، حسن را خلق کرد و او را فراخواند، و حسن خدایش را اطاعت کرد و سپس از نور من و علی و فاطمه، حسین را خلق کرد و او را صدا کرد و حسین خدایش را اطاعت کرد، سپس پنج نام از نام های خود را بر ما نهاد، خدا محمود است و من محمد، خدا علی است، و علی نیز همین نام را دارد، خدا فاطر است و این فاطمه، خدا

1- [1] - کافی، ج 8، ص 206، ح 250.

احسان است و این حسن و خدا محسن است و این حسین، سپس از ما و از نور حسین علیه السلام نُه امام را خلق کرد و آنها را فراخواند و آنها خدا را اطاعت کردند قبل از این که خداوند آسمان برافراشته و زمین گسترده و یا مَلَک و بشر را خلق کند، ما نورهایی بودیم که خدا را تسبیح می گفتیم و به او گوش می دادیم و اطاعت می کردیم.

عرض کردم: فدایتان شوم! اجر و پاداش کسی که اینها را بشناسد چیست؟ فرمود: ای سلمان! هر کس آن گونه که شایسته است آنها را بشناسد و به آنها اقتدا کند و آنها را دوست بدارد و از دشمنان آنها بیزاری بجوید، به خدا سوگند او از ماست هر کجا که ما وارد شویم، وارد می شود و هر کجا که ما ساکن شویم، ساکن می شود، عرض کردم: ای رسول خدا! آیا می شود بدون شناخت نام آنها و نَسَبشان به آنها ایمان داشت؟ فرمود: نه، ای سلمان!

عرض کردم: سایر امامان را چگونه بشناسیم؟ من تنها، تا حسین علیه السلام را می شناسم، فرمود: پس از حسین، سیّد عابدان، علی بن حسین، سپس پسرش، محمد بن علی، شکافنده علم اولین تا آخرین پیامبر، سپس جعفر بن محمد، زبان راستگو و صدّیق خداوند، سپس موسی بن جعفر، فرو برنده خشم و غضب به خاطر صبر در راه خداوند عزّ و جلّ، سپس علی بن موسی، راضی به امر خداوند، سپس محمد بن علی، برگزیده از میان خلق خدا، سپس علی بن محمد هدایت کننده به سوی خدا، سپس حسن بن علی، رازدار و امین اسرار خدا، سپس محمد بن حسن الهادی المهدی الناطق القائم به امر خدا. سپس فرمود: ای سلمان! قطعاً تو او را درک می کنی و هر کس که مانند تو باشد و با معرفت حقیقی و راستین، ولایت او را بپذیرد. خدا را بسیار شکر کردم و عرض کردم: ای رسول خدا! یعنی من تا زمان او مهلت می یابم؟ فرمود: ای سلمان! آیه: «فَإِذَا جَاء وَعْدُ أُولاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُوْلِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُواْ خِلاَلَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولاً* ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا»

گریه و شوق من بسیار زیاد شد، سپس عرض کردم: ای رسول خدا! شما این را تضمین می کنید؟ فرمود: آری، سوگند به آن که مرا به حق فرستاد، از من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نُه امام از نسل حسین و هر کس که از ما است و همراه ماست و در راه ما به او ظلم و ستم شده، آری، به خدا سوگند ای سلمان!

ص:814

ابلیس و لشکریانش و هر کس که به طور کامل کافر است و یا هر کس که کاملاً ایمان آورده است، همه قطعاً حاضر می شوند تا انتقام مظلومان و خون آنها گرفته شود و خداوندِ تو، به هیچ کس ظلم نمی کند و این تأویل آیه ای است که خداوند فرموده است: «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِى الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ* وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِى الْأَرْضِ وَنُرِى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ»(1) [و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منّت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم و ایشان را وارث (زمین) کنیم* و در زمین قدرتشان دهیم و (از طرفی) به فرعون و هامان و لشکریانشان آن چه را که از جانب آنان بیمناک بودند بنمایانیم] سلمان گفت: از مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاستم، و دیگر برای سلمان مهم نبود چه زمانی مرگ را می بیند یا مرگ او را می بیند.(2)

3) ابو القاسم جعفر بن محمد بن قُولَوَیْه، از محمد بن جعفر قُرَشی رَزّاز، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از موسی بن سَعدان حَنّاط، از عبد الله بن قاسم حَضَرمی، از صالح بن سهل روایت کرده است که امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِى إِسْرَائِيلَ فِى الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِى الأَرْضِ مَرَّتَيْنِ» فرموده است: یعنی قتل امیر المؤمنین علیه السلام و نیزه خوردن امام حسن بن علی علیه السلام. «وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا» یعنی قتل حسین علیه السلام «فَإِذَا جَاء وَعْدُ أُولاهُمَا» یعنی هنگامی که یاری حسین علیه السلام فرا رسد «بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُوْلِى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُواْ خِلاَلَ الدِّيَارِ» منظور قومی است که خدا قبل از قیام قائم آنها را می فرستد و آنها همه ظالمان به آل محمد را به سزای عملشان می رسانند. «وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولاً».(3)

4) و نیز او از محمد بن جعفر کوفی رَزّاز، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از موسی بن سعدان، از عبد الله بن قاسم حَضَرمی، از صالح بن سَهْل، از امام صادق

1- [1] - قصص/ 6-5.
2- [2] - دلائل الامامه، ص 234.
3- [3] - کامل الزیارات، ص 62، ح 1.

علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «وَقَضَیْنَا إِلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ فِی الْکِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِی الأَرْضِ مَرَّتَیْنِ» فرمود: یعنی: قتل علی علیه السلام و نیزه خوردن امام حسن علیه السلام «وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا کَبِیرًا» یعنی: قتل امام حسین علیه السلام (1).

5) ابو جعفر محمد بن جریر طبری در مسند فاطمه سلام الله علیها از ابو عبد الله محمد بن سهل جَلُودی، از ابو الخیر احمد بن محمد بن جعفر طائی کوفی. در مسجد ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام از محمد بن حسن بن یحیی حارثی، از علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی- سخن گفتن و ملاقات خود با حضرت قائم (علیه السلام) را ذکر کرده است- از حضرت قائم علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هان! برایت می گویم: آن گاه که صبی از پای نشست و مغربی به حرکت درآمد و عُمانی خروشید و با سفیانی بیعت شد، خداوند به من اذن خروج می دهد و من همراه سیصد و سیزده مرد همانند، در میان صفا و مروه ظهور می کنم و به کوفه می آیم و مسجد آن را خراب می کنم، آن را همانند بنای اول آن می سازم، سپس هر چه ستمکاران پیرامون آن ساخته اند را ویران می کنم و حج واقعی و حقیقی اسلام را همراه مردم به جا می آورم، و به یثرب می آیم و حُجْره را خراب می کنم و هر کس در آنجاست بیرون می آورم آن دو تازه و سالم هستند، آن دو را روبروی بقیع می برم، و به دو چوبی که بر آن دو آویخته و صلیب شدند امر می کنم که از زیر آن دو، برگ داده و سبز می شوند، بیشتر از فتنه اول، مردم به این دو فریفته می شوند، پس منادی از آسمان ندا می دهد: ای آسمان نابود کن و ای زمین بگیر! آن روز جز مؤمنی که قلبش را برای ایمان خالص کرده باشد، هیچ کس بر روی زمین باقی نمی ماند. پرسیدم: سرورم! بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود: حمله و حمله، بازگشت و رجعت، سپس این آیه را تلاوت فرمود: «ثُمَّ رَدَدْنَا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ وَأَمْدَدْنَاکُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِینَ وَجَعَلْنَاکُمْ أَکْثَرَ نَفِیرًا»(2)

6) عیاشی از صالح بن سهل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «وَقَضَیْنَا إِلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ فِی الْکِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِی الأَرْضِ مَرَّتَیْنِ» منظور قتل علی علیه السلام و نیزه خوردن امام حسن علیه السلام «وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا کَبِیرًا»

1- [1] - کامل الزیارات، ص 64، ح 7.

2- [2] - دلائل الامامه، ص 292.

یعنی قتل حسین علیه السلام. «فَإِذَا جَاء وَعْدُ أُولاهُمَا» یعنی وقتی یاری دهنده خون حسین علیه السلام بیاید. «بَعَثْنَا عَلَیْکُمْ عِبَادًا لَّنَا أُوْلِی بَأْسٍ شَدِیدٍ فَجَاسُواْ خِلاَلَ الدِّیَارِ» منظور قومی اند که خدا قبل از قیام قائم علیه السلام آنها را مبعوث می کند و آنها از همه ظالمان نسبت به حق محمد صلی الله علیه و آله انتقام می گیرند «وَکَانَ وَعْدًا مَّفْعُولاً» یعنی قیام قائم علیه السلام «ثُمَّ رَدَدْنَا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ وَأَمْدَدْنَاکُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِینَ وَجَعَلْنَاکُمْ أَکْثَرَ نَفِیرًا» یعنی خروج امام حسین همراه با هفتاد تن از یارانش که با او شهید شدند. کلاه خودهای زراندود دو رویه دارند، به مردم خبر می دهند: حسین همراه یارانش خروج کرده است تا مؤمنان درباره او شک نداشته باشند، و بدانند او دجّال و شیطان نیست، آن روز حجت قائم در میان مردم است، وقتی مؤمنان یقین کردند که او حسین علیه السلام است و همه مؤمنان او را تصدیق کردند؛ حجت قائم علیه السلام جان به جان آفرین تسلیم می کند، و آن که او را غسل داده و کفن می کند و حنوط می زند و در قبر می گذارد، امام حسین علیه السلام است، بعد از هر امامی، امام می آید، امام را امام غسل می دهد، سپس حسین علیه السلام عهده دار حکومت خواهد بود تا زمانی که ابروانش بر روی چشمانش قرار گیرد (بریزد).(1)

7) حُمران از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «بَعَثْنَا عَلَیْکُمْ عِبَادًا لَّنَا أُوْلِی بَأْسٍ شَدِیدٍ» منظور قائم علیه السلام و یاران اوست، مردانی جنگجو و نیرومند.(2)

8) مسعده بن صدقه، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدّش علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین (علیه السلام) در خطبه خود فرمود: ای مردم! قبل از این که مرا از دست دهید و نیابید، از من سؤال کنید، علم بسیار زیادی در سینه من است، بپرسید قبل از این که فتنه شرقی دامنگیر شما شود. این فتنه، لگام زده حرکت می کند، بانگ زننده و مولا و آن کس که افسار آن را از جلو می کشد و آن که از پشت، آن را به جلو می راند و هر کس که به آن پناه ببرد ملعون هستند. چه بسیار کسانی که دُمش را بالا برده بودند، اما آرزوی مرگ او را دارند،

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 304، ح 20.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 305، ح 21.

در کنار دجله و یا پیرامون آن وجود دارد. نه مأوایی است تا او را پناه دهد و نه کسی به او رحم می کند. آن گاه که چرخ فلک چرخید، می گویید: مُرد بلکه هلاک شد و چه راه هایی پیمود. در این هنگام در آرزوی فَرَج می نشینید، و این تأویل کلام خداست که می فرماید: «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا» سوگند به آن که دانه را شکافت و نسیم را آفرید، در آن هنگام پادشاهان در نعمت زندگی خواهند کرد و هیچ مردی از آنها نمی میرد مگر این که از صلب او هزار پسر زاده شود، از هر نوع بدعتی و آفتی ایمن هستند و به کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل می کنند، حال آنکه آفات و شبهات از آنها برطرف شده است.(1)

9) رفاعه بن موسی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اولین کسی که دوباره به دنیا برمی گردد حسین بن علی علیه السلام و یاران او، و یزید بن معاویه و یاران او هستند؛ سپس تک تک آنها را می کُشد.(2) سپس امام آیه «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا» را تلاوت کرد.(3)

10) سعد بن عبد الله از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از عمر بن عبد العزیز، از مردی، از جمیل بن دَرّاج، از مُعَلّی بن خُنَیس، و زید شَحّام از امام صادقعلیه السلام روایت کرده اند که فرمود: اولین کسی که در رجعت باز می گردد، حسین بن علی علیه السلام است و چهل سال در زمین می ماند تا این که به خاطر کهولت سن، ابروهایش بر روی چشم هایش می ریزد.(4)

11) و نیز او از احمد بن محمد بن عیسی و محمّد بن عبد الجبّار و احمد بن حسن بن علی بن فضّال و آنها از حسن بن علی بن فضّال، از ابو مَغرا حُمَید بن

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 305، ح 22.
2- [2] - القذّه: پر پرندگانی چون عقاب و باز وقتی صاف شده و برای بستن روی تیر آماده می شوند. در حدیث آمده «لترکبن سنن من کان قبلکم حذو القذه بالقذه» مثلی است که برای دو چیز کاملاً مساوی و بی هیچ تفاوتی گفته می شود «المعجم الوسیط ماده قذذ».

3- [3] - تفسير عياشى، ج 2، ص 305، ح 23.
4- [4] - مختصر بصائر الدرجات، ص 18.

مُثنّی، از داود بن راشد، از حُمران بن اعیَن، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: حتماً همسایه شما حسین بن علی- هزاران صلوات و درود بر آنها باد- برمی گردد و عهده دار حکومت خواهد بود تا اینکه به خاطر کهولت سن، ابروانش بر روی چشمانش قرار گیرد.(1)

12) و او از احمد بن محمد بن عیسی و محمّد بن حسین بن ابی خطّاب، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حمّاد بن عثمان، از محمد بن مُسلِم، از حُمران بن اعیَن و ابو خطّاب- پیش از آن که ابو خطّاب، آن چه را که آورد، بیاورد- از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: اولین کسی که زمین شکافته می شود و به دنیا برمی گردد، حسین بن علی علیه السلام است و رجعت یک امر عام نیست، بلکه مخصوص کسانی است؛ تنها کسانی که کاملاً و صد در صد ایمان خالص دارند و یا کاملاً کافرند برمی گردند.(2)

13) و او از ایوب بن نوح و حسن بن علی بن عبد الله بن مغیره، از عبّاس بن عامر قَصَبانی، از سعد، از داود بن راشد، از حمران بن اعین، از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: اولین کسی که برمی گردد قطعاً همسایه شما حسین بن علی (علیهما السلام) است، او عهده دار حکومت خواهد بود تا این که از شدت کهولت، ابروهایش بر روی چشم هایش قرار گیرد.(3)

14) و او از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید و محمد بن خالد برقی، از نضر بن سُوَید، از یحیی بن عِمران حَلَبی، از مُعَلّی بن عثمان، از مُعلّی بن خُنَیس، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اول کسی که به دنیا برمی گردد حسین بن علی (علیهما السلام) است، سپس او مالک و رئیس خواهد بود تا اینکه به خاطر کهولت سن ابروهایش بر روی چشم هایش قرار گیرد. سپس امام درباره آیه: «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ»(4) [در حقیقت همان

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 22.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 24.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 27.
4- [4] - قصص/ 85.

کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند] فرمود: یعنی پیامبر شما به سوی شما باز می گردد.(1)

15) و نیز او از محمد بن عیسی بن عُبَید، از حسین بن سُفیان بَزّاز، از عمرو بن شِمر، از جابر بن یزید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: علی علیه السلام و پسرش حسین علیه السلام دوباره به زمین برگشته و حمله و نبردی خواهند داشت؛ پرچم او را به دست می گیرد تا انتقام او را از بنی امیّه معاویه و آل ثقیف و هر کس که در جنگ با او حضور داشته بگیرد، سپس خداوند یاران آنها را برایشان مبعوث می کند، سی هزار نفر از اهل کوفه و هفتاد هزار نفر از میان سایر مردم، سپس حضرت در صِفّین با آنها روبرو شده و همه را می کشد و هیچ یک حتی پیکی از آنها باقی نمی ماند، سپس خداوند آنها را برانگیخته و همراه فرعون و آل فرعون در بدترین عذاب می اندازد. سپس نبرد دیگری همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله در می گیرد، تا این که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روی زمین خلیفه باشد و ائمه علیهم السلام کارگزاران او باشند و خدا آشکارا او را مبعوث می کند و عبادت خدا در زمین آشکارا خواهد بود، سپس فرمود: آری، به خدا سوگند! و چند برابر آن و آن را با دست نشان داد.

خداوند پادشاهی و ملک تمام اهل دنیا را، از روزی که خدا دنیا را خلق کرده تا روزی که آن را به پایان می رساند، به پیامبر خود صلی الله علیه و آله می دهد تا وعده ای را که در کتابش به او داده است محقق سازد، آن جا که می فرماید: «لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ»(2) [تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند](3)

16) و نیز او از محمد بن حسن بن ابی خطّاب، از موسی بن سَعدان، از عبد الله بن قاسم، از حسین بن احمد معروف به مِنْقَری، از یونس بن ظَبیان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کسی که قبل از فرا رسیدن قیامت به

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 28.
2- [2] - توبه/ 33- صف/ 9.

3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 29.

حساب مردم می پردازد حسین بن علی علیه السلام است. اما در روز قیامت، اوست که موجب به بهشت و یا به جهنم رفتن مردم می شود.(1)

«إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا...وَإِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا(8) »

«إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاء وَعْدُ الآخِرَةِ لِيَسُوؤُواْ وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُواْ الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُواْ مَا عَلَوْاْ تَتْبِيرًا(7) عَسَى رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا(8) »

[اگر نیکی کنید، به خود نیکی کرده اید، و اگر بدی کنید، به خود (بد نموده اید). و چون تهدید آخر فرا رسد (بیایند) تا شما را اندوهگین کنند و در معبد(تان) چنان که بار اول داخل شدند (به زور) درآیند و بر هر چه دست یافتند یکسره (آن را) نابود کنند* امید است که پروردگارتان شما را رحمت کند، و(لی) اگر (به گناه) بازگردید (ما نیز به کیفر شما) بازمی گردیم، و دوزخ را برای کافران زندان قرار دادیم]

1) ابن بابویه، از احمد بن حسن قطّان و محمد بن بَکران نقّاش، و محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی- که خدای از او خشنود باد- از احمد بن محمد بن سعید همدانی، از علی بن حسن بن علی بن فضّال، از پدرش، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس مصائب ما را ذکر کند و بگرید و یا بگریاند، در روزی که چشم ها گریان می شوند، چشم های او نمی گرید؛ و هر کس در مجلسی بنشیند که امر ما در آن زنده می شود، در روزی که قلب ها می میرند، قلب او نمی میرد؛ و امام علیه السلام درباره آیه: «إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» فرموده است: یعنی اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی کرده اید و اگر بدی کنید، خداوندی دارد که آن را می بخشد.(2)

2) علی بن ابراهیم درباره آیه «فَإِذَا جَاء وَعْدُ الآخِرَةِ» گفته است: یعنی قائم علیه السلام و یارانش «لِيَسُوؤُواْ وُجُوهَكُمْ» یعنی تا چهره هایشان را سیاه کنند

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 27.

2- [2] - عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج 1، ص 264، باب 28، ح 48 و 49.

«وَلِيَدْخُلُواْ الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ» منظور، رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش و امیر المؤمنین علی علیه السلام همراه با یارانش است «وَلِيُتَبِّرُواْ مَا عَلَوْاْ تَتْبِيرًا» بر شما غلبه یافته و شما را می کشند، سپس دوباره سخن درباره آل محمد علیهم السلام است، می فرماید: «عَسَى رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ» یعنی شما را علیه دشمنانتان یاری دهد. سپس بنی امیّه را مخاطب قرار داده و می فرماید: «وَإِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا» یعنی اگر شما با سُفیانی برگردید، ما نیز با قائم آل محمد علیهم السلام باز می گردیم «وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا» یعنی جهنم را زندانی می سازیم که در آن محبوس و حصر می شوند.(1)

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يِهْدِى لِلَّتِى هِىَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا(9) »

[قطعاً این قرآن به (آیینی) که خود پایدارتر است راه می نماید، و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می کنند، مژده می دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن بُرَید، از ابو عمرو زُبَیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يِهْدِى لِلَّتِى هِىَ أَقْوَمُ» فرمود: يِهْدِى یعنی فرا می خواند.(2)

2) و نیز او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بنعبد الحمید، از موسی بن اکیل نُمَیْری، از علاء بن سَیابه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يِهْدِى لِلَّتِى هِىَ أَقْوَمُ» فرمود ه است: یعنی به سوی امام هدایت می کند.(3)

3) ابن بابویه از احمد بن محمد بن عبد الرحمن مُقْرِئ، از ابو عمرو محمد بن جعفر مُقْرِئ جرجانی، از ابو بکر محمد بن حسن مَوصِلی در بغداد، از محمد بن عاصِم طَریفی، از عباس بن یزید بن حسن کحّال مولای زید بن علی، از پدرش، از

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 406.

2- [2] - کافی، ج 5، ص 13، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 169، ح 2.

موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین (علیهم السلام) روایت کرده است که فرمود: امامان از خاندان ما همه معصوم هستند و عصمت در چهره و ظاهر نیست تا شخص به واسطه آن شناخته شود و معصوم فقط از جانب خدا معیّن و مشخص می شود.

سؤال شد: یا بن رسول خدا! معصوم یعنی چه؟ فرمود: معصوم کسی است که به ریسمان الهی چنگ زده و ریسمان خدا همان قرآن است و آن دو تا روز قیامت از هم جدا نمی شوند، و امام به سوی قرآن هدایت می کند و قرآن به سوی امام هدایت می کند و این معنی کلام خداست که می فرماید: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ یِهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ»(1).

4) سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از موسی بن اکیل نُمَیری، از علاء بن سَیابه، از امام صادق علیه السلام درباره آیه «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ یِهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ» روایت کرده است که فرمود: یعنی به سوی امام هدایت می کند.(2)

5) عیاشی، از ابو اسحاق روایت کرده است: [آیه] «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ یِهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ» یعنی: به سوی امام هدایت می کند.(3)

6) فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: یعنی به سوی ولایت هدایت می کند.(4)

«وأَنَّ الَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ بِالآخِرَهِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِیمًا(10) وَیَدْعُ الإِنسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءهُ بِالْخَیْرِ وَکَانَ الإِنسَانُ عَجُولاً (11)»

[و این که برای کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند عذابی پُر درد آماده کرده ایم* و انسان (همان گونه که) خیر را فرا می خواند (پیشامد) بد را می خواند و

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 5.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 169، ح 2.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 306، ح 24.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 306، ح 25.

انسان همواره شتابزده است]

1) علی بن ابراهیم درباره آیه «وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» گفته است: منظور، آل محمد علیهم السلام است. سپس به بنی امیه پرداخته و فرموده است: «وأَنَّ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» سپس فرموده است: «وَيَدْعُ الإِنسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الإِنسَانُ عَجُولاً».(1)

2) عیاشی از سلمان فارسی روایت کرده است که گفت: در هنگام آفرینش آدم، اولین عضوی که خدا خلق کرد چشم های او بود. سپس آدم به خلقت سایر اعضای خود می نگریست، وقتی به پاهایش رسید خواست که برخیزد، اما نتوانست و این معنی کلام خداست که می فرماید: «وَكَانَ الإِنسَانُ عَجُولاً» و وقتی خدا آدم را آفرید و روح را در او دمید، آدم درنگ و صبر نکرد تا خوشه های انگور برسد وسپس آن را بخورد.(2)

3) هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی خدا آدم را خلق کرد و از روح خود در او دمید، [آدم] خواست قبل از تکمیل خَلقش برخیزد، اما به زمین خورد، سپس خداوند فرمود: «وَكَانَ الإِنسَانُ عَجُولاً».(3)

4) شیخ در کتاب امالی با سند خود از هشام بن سالم، از امام صادقعلیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی خدا آدم را آفرید و از روح خود در او دمید، آدم خواست قبل از این که دمیدن روح تمام شود، برخیزد، اما به زمین خورد و خدا فرمود: «وَكَانَ الإِنسَانُ عَجُولاً».(4)

«وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ...وَلِتَعْلَمُواْ عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَىْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلاً(12) »

«وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُواْ فَضْلاً مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُواْ عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَىْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلاً(12) »

[و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم. نشانه شب را تیره گون و نشانه روز را

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 406.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 306، ح 26.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 306، ح 27.
4- [4] - امالی، ج 2، ص 273.

روشنی بخش گردانیدیم تا (در آن) فضلی از پروردگارتان بجویید، و تا شماره سالها و حساب (عمرها و رویدادها) را بدانید و هر چیزی را به روشنی باز نمودیم]

1) ابن بابویه از حسین بن یحیی بن ضُرَیس بَجَلی، از پدرش، از ابو جعفر محمد بن عُماره سُکّری سِریانی، از ابراهیم بن عاصم در قزوین، از عبد الله بن هارون کَرخی، از ابو جعفر احمد بن عبد الله بن یزید بن سلام بن عُبید الله بنده آزاد شده رسول خدا، از پدرش عبد الله بن یزید، از یزید بن سلّام روایت کرده است که او از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: چرا قرآن را فرقان نامیده اند؟ فرمود: زیرا آیات و سوره های آن متفرق و پراکنده است و بدون این که در لوح و مکتوب باشد نازل شد، حال آن که مصحف های دیگر مثل تورات و انجیل و زبور همه به صورت یکپارچه و مکتوب در لوح و ورق نازل شدند.

پرسید: چرا نور ماه و خورشید با هم برابر و یکسان نیست؟ فرمود: وقتی خداوند آن دو را آفرید، هر دو خدا را اطاعت کرده و در هیچ امری از فرمان خدا سرپیچی ننمودند، خداوند به جبرئیل علیه السلام امر کرد نور ماه را محو کند و او چنین کرد این پاک کردن و محو کردن نور ماه، لکه های سیاهی در روی آن بجا گذاشت، اگر ماه به همان حالت نورانی و درخشندگی باقی می ماند و نور آن محو نمی شد، شب؛ از روز باز شناخته نمی شد و روز از شب؛ روزه دار نمی فهمید چه تعداد روزه گرفته، و مردم تعداد سال ها و حساب را نمی دانستند، و این کلام خداوند است که می فرماید: «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُواْ فَضْلاً مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُواْ عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ».

یزید [بن سَلّام] عرض کرد: راست گفتی: ای محمد! به من بگو که چرا شب را لیل نامیده اند؟ فرمود: خداوند عزّ و جلّ شب را مایه انس و الفت و لباس و ساتری قرار داده است. و این معنی کلام خداوند است که می فرماید: «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا* وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا»(1) [و شب را (برای شما) پوششی قرار دادیم* و روز را (برای) معاش (شما) نهادیم]. عرض کرد: راست گفتی.(2)

1- [1] - نبأ/ 11-10.

2- [2] - علل الشرايع، ج 2، باب 222، ص 190، ح 33.

2) علی بن ابراهیم درباره آیه «فَمَحَوْنَا آیَهَ اللَّیْلِ» گفت: این محو در ماه اتفاق افتاده [و از نورش کاسته شده است].(1)

3) و نیز او از پدرش، از حسن بن محبوب، از عبد الله بن سنان، از معروف بن خَرَّبُوذ، از حَکَم بن مُستَنیر، از علی بن حسین (علیهما السلام) روایت کرده است که فرمود: یکی از زمان هایی که خداوند به خاطر نیاز مردم به آن مقدّر فرموده، دریایی است که خداوند بین آسمان و زمین خلق کرد، سپس مدار خورشید و ماه و ستارگان و سیّارات را در آن دریا قرار داد، پس همه این مجموعه را در فَلَک قرار داد. سپس مَلَکی را که هفتاد هزار مَلَک تحت امر او بودند بر فلک گماشت، و آن هفتاد هزار ملک، فلک را می چرخانند، این چرخش خورشید و ماه و ستارگان و سیارات در پی چرخش فلک، باعث می شود آنها در هر روز و شب در آن منزلی که خدا مقدّر فرموده قرار بگیرند. وقتی گناه بندگان زیاد شود و خداوند بخواهد با آیتی از آیاتش آنها را مؤاخذه کند، به مَلَکی که بر فلک گماشته شده است، امر می کند فلکی را که مدار خورشید و ماه و ستاره و سیاره در آن است از مجرا و محل همیشگی خود منحرف کند. آن ملک به هفتاد هزار ملائکه تحت امرش همین دستور را می دهد و آنها اطاعت می کنند، در نتیجه خورشید به آن دریایی که فلک در آن جاری است، می افتد و دما و حرارتش از بین می رود و رنگش تغییر می کند. و هرگاه خداوند بخواهد آن آیت و نشانه را عظمت بیشتری بدهد، خورشید در آن دریا کاملاً فرو می رود، به خاطر این که خداوند می خواهد با این نشانه خلق خود را بترساند و بیم دهد. این حالتی است که کسوف کامل اتفاق می افتد و همین اتفاق در مورد ماه هم به وقوع می پیوندد، سپس وقتی خدا اراده کند آن دو را درآورد و در مدار خود قرار دهد، به ملک مسئول امر می کند خورشید را به مدار خود برگرداند و ملک، فلک را بر مجرای خود بازمی گرداند و خورشید از آب درمی آید در حالی که کدر و تیره رنگ است؛ و همین طور است درباره ماه. سپس امام علی بن حسین علیه السلام فرمود: تنها شیعیان ما از این دو آیت و نشانه- کسوف و خسوف- می ترسند. پس وقتی این واقعه رخ می دهد، از خدا بترسید و به سوی او بازگردید.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 406.

امام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: مسافت کل زمین پانصد سال راه است؛ صد سال مسافت و اندازه آبادی ها و شهرها و چهارصد سال مسافت و اندازه صحراها و کوه ها و مناطق غیر مسکونی، و اندازه خورشید شصت فرسخ در ششصد فرسخ، و اندازه ماه چهل فرسخ در چهل فرسخ است، درون ماه و خورشید برای اهل آسمان ها می درخشد و نور می دهد و برون و قشر آنها برای اهل زمین نور می دهد، و سیارات به اندازه بزرگ ترین کوه های روی زمین هستند و خورشید قبل از ماه خلق شده است.(1)

4) سَلّام بن مُستنیر گفته است: از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: چرا خورشید داغ تر از ماه است؟ فرمود: خداوند خورشید را از نور آتش و زلالیّت آب آفرید، یک لایه از این و یک لایه از آن، وقتی به طبقه و لایه هفتم رسید لایه و پوششی از آتش بر روی آن کشید؛ لذا خورشید داغ تر از ماه است. پرسیدم: ماه چطور؟ فرمود: خداوند ماه را از نور آتش و زلالیّت آب آفریده است، یک لایه از این و یک لایه از آن، وقتی به طبقه و لایه هفتم رسید، پوششی از آب بر روی آن کشید؛ لذا ماه سردتر از خورشید شد.(2)

5) عیاشی از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «فَمَحَوْنَا آیَهَ اللَّیْلِ» فرمود: منظور، لکّه سیاهی است که بر روی ماه وجود دارد.(3)

6) نصر بن قابوس، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: [لکّه] سیاهی که بر روی ماه است، محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد.(4)

7) از ابو طُفَیل روایت شده است که در مسجد کوفه بودم، شنیدم علی علیه السلام بر روی منبر سخن می فرمود: ابن کَوّاء از آخر و انتهای مسجد او را صدا کرد و پرسید: ای امیر المؤمنین! به من بگویید سیاهی ای که بر روی ماه است،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 406.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 407.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 306، ح 28.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 306، ح 29.

چیست؟ امام فرمود: همان است که خداوند فرموده است: «فَمَحَوْنَا آیَهَ اللَّیْلِ.(1)

8) از ابو طفیل روایت شده است که امام علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: از من درباره کتاب خدا بپرسید، من می دانم تک تک آن آیه ها روز نازل شده یا شب، در دشت نازل شده یا در کوه. ابن کوّاء پرسید: آن سیاهی ای که بر روی ماه است، چیست؟ امام فرمود: کوری درباره نابینایی دیگر پرسید، آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید: «وَجَعَلْنَا اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ آیَتَیْنِ فَمَحَوْنَا آیَهَ اللَّیْلِ وَجَعَلْنَا آیَهَ النَّهَارِ مُبْصِرَهً»؟! آن سیاهی همان محو است که خدا فرموده است. و خدا می فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ بَدَّلُواْ نِعْمَهَ اللّهِ کُفْرًا وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ* جَهَنَّمَ یَصْلَوْنَهَا»(2) [آیا به کسانی که (شکر) نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند، ننگریستی* (در آن سرای هلاکت که) جهنم است (و) در آن وارد می شوند] و امام فرمود: این آیه درباره دو فاجر قریش نازل شده است.(3)

«وَکُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَآئِرَهُ فِی عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ کِتَابًا یَلْقَاهُ مَنشُورًا(13) »

[و کارنامه هر انسانی را به گردن او بسته ایم، و روز قیامت برای او نامه ای که آن را گشاده می بیند، بیرون می آوریم]

1) علی بن ابراهیم گفته است: منظور قضا و قدر و سرنوشت انسان است که خدا برایش مقدّر کرده است.(4)

2) عیاشی از زُراره و حُمران و محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «وَکُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَآئِرَهُ فِی عُنُقِهِ» فرمودند: یعنی سرنوشت و قضا و قدر انسان که خدا برایش مقدّر کرده است.(5)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 306، ح 30.
2- [2] - ابراهیم/ 29-28.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 306، ح 31.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 408.

5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 306، ح 32.

3) در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام آمده است که درباره آیه: «وَکُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَآئِرَهُ فِی عُنُقِهِ» فرموده است: یعنی انسان هر کجا باشد خیر و شرّ او همراه اوست، و انسان نمی تواند از آن جدا شود، تا این که روز قیامت نامه اعمال او را به او بدهند.(1)

4) ابن بابویه، با سند خود از سَدیر صَیرفی روایت کرده است که گفته است: من و مُفَضَّل بن عمر و ابو بصیر و ابان بن تَغلِب نزد سَرورمان امام صادق علیه السلام رفتیم. سپس حدیث را ذکر می کند و امام درباره آیه فرمود: خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَکُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَآئِرَهُ فِی عُنُقِهِ» و منظور از آن ولایت است.(2)

«اقْرَأْ کَتَابَکَ کَفَی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیبًا(14) »

[نامه ات را بخوان؛ کافی است که امروز خودت حسابرس خود باشی]

1) حسین بن سعید در کتاب (الزهد)، از قاسم، از علی، از ابو بصیر روایت کرده است: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: روز قیامت به دست مؤمن، نامه ای گشوده می دهند که در آن نوشته شده است: حکم خداوند توانا و حکیم؛ فلانی را به بهشت داخل کنید.(3)

2) عیّاشی از خالد بن نَجیح از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «اقْرَأْ کَتَابَکَ کَفَی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیبًا» فرمود: هر چه را که بنده انجام داده و آن چه برایش مقدّر شده بود، به یادش آورده می شود، چنان که گویی همان ساعت آن را انجام داده است. به همین خاطر می گویند: «یَا وَیْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْکِتَابِ لَا یُغَادِرُ صَغِیرَةً وَلَا کَبِیرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا»(4) [ای وای بر ما! این چه نامه ای است که هیچ (کار) کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته، جز این که همه را به حساب

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 408.
2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 330، ح 50.
3- [3] - کتاب الزهد، ص 92، ح 247.
4- [4] - کهف/ 49.

آورده است]».(1)

3) در بستان الواعظین آمده است که از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: نامه اعمال همه انسان ها زیر عرش الهی است. در روز قیامت خداوند بادی را می فرستد، باد، نامه ها را به چپ و راست می برد؛ اولین جمله ای که در آنها نوشته شده این است: «اقْرَأْ کَتَابَکَ کَفَی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیبًا».

«مَّنِ اهْتَدَی فَإِنَّمَا یَهْتَدی لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْهَا وَلاَ تَزِرُ وَازِرَهٌ وِزْرَ أُخْرَی وَمَا کُنَّا مُعَذِّبِینَ حَتَّی نَبْعَثَ رَسُولاً(15) »

[هر کس به راه آمده تنها به سود خود به راه آمده، و هر کس بیراهه رفته تنها به زیان خود بیراهه رفته است و هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد، و ما تا پیامبری برنیانگیزیم، به عذاب نمی پردازیم]

احادیث مربوط به تفسیر آیه، در آخر سوره انعام بیان شده است.

«وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِکَ قَرْیَهً أَمَرْنَا مُتْرَفِیهَا فَفَسَقُواْ فِیهَا...لاَّ تَجْعَل مَعَ اللّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولاً(22) »

«وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِکَ قَرْیَهً أَمَرْنَا مُتْرَفِیهَا فَفَسَقُواْ فِیهَا فَحَقَّ عَلَیْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِیرًا(16) وَکَمْ أَهْلَکْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِن بَعْدِ نُوحٍ وَکَفَی بِرَبِّکَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِیرًا بَصِیرًا(17) مَّن کَانَ یُرِیدُ الْعَاجِلَهَ عَجَّلْنَا لَهُ فِیهَا مَا نَشَاء لِمَن نُّرِیدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ یَصْلاهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا(18) وَمَنْ أَرَادَ الآخِرَهَ وَسَعَی لَهَا سَعْیَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِکَ کَانَ سَعْیُهُم مَّشْکُورًا(19) کُلاًّ نُّمِدُّ هَؤُلاء وَهَؤُلاء مِنْ عَطَاء رَبِّکَ وَمَا کَانَ عَطَاء رَبِّکَ مَحْظُورًا(20) انظُرْ کَیْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَی بَعْضٍ وَلَلآخِرَهُ أَکْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَکْبَرُ تَفْضِیلاً(21) لاَّ تَجْعَل مَعَ اللّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولاً(22) »

[و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را وا می داریم تا در آن به انحراف (و فساد) بپردازند، و در نتیجه عذاب بر آن (شهر) لازم گردد، پس آن را

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 307، ح 33.

(یکسره) زیر و زبر کنیم* و چه بسیار نسلها را که ما پس از نوح به هلاکت رساندیم، و پروردگار تو به گناهان بندگانش بس آگاه و بیناست* هر کس خواهان (دنیای) زودگذر است، به زودی هر که را خواهیم (نصیبی) از آن می دهیم، آن گاه جهنم را که در آن خوار و رانده داخل خواهد شد، برای او مقرّر می داریم* و هر کس خواهان آخرت است و نهایت کوشش را برای آن بکند و مؤمن باشد، آنانند که تلاش آنها مورد حق شناسی واقع خواهد شد* هر دو (دسته) اینان و آنان را از عطای پروردگارت مدد می بخشیم، و عطای پروردگارت (از کسی) منع نشده است* ببین چگونه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده ایم، و قطعاً درجات آخرت و برتری آن بزرگتر و بیشتر است* معبود دیگری با خدا قرار مده تا نکوهیده و وامانده بنشینی]

1) عیاشی از حُمران، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که امام آیه را به صورت «وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِکَ قَرْیَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِیهَا» مُشّدد و منصوب خوانده و در تفسیر امَّرنا، فرموده است: یعنی: افزودیم، و فرمود قرائت آن به صورت مخفف نیست.(1)

2) حمران از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِکَ قَرْیَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِیهَا» فرموده است: یعنی به بزرگان و اکابر آن امر می کنیم.(2)

3) علی بن ابراهیم درباره آیه: «وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِکَ قَرْیَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِیهَا» گفته است: یعنی ظلم و ستمگری هایش را می افزاییم. سپس گفته است: «مَّن کَانَ یُرِیدُ الْعَاجِلَةَ» یعنی اموال دنیا. «عَجَّلْنَا لَهُ فِیهَا مَا نَشَاء لِمَن نُّرِیدُ» یعنی در دنیا «ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ» یعنی در آخرت «یَصْلاهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا» یعنی در آتش انداخته می شود، سپس از کسانی که برای آخرت عمل کرده اند سخن گفته است، و فرموده است: «وَمَنْ أَرَادَ الآخِرَةَ وَسَعَی لَهَا سَعْیَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِکَ کَانَ سَعْیُهُم مَّشْکُورًا» سپس فرموده است: «کُلاًّ نُّمِدُّ هَؤُلاءِ وَهَؤُلاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّکَ وَمَا کَانَ عَطَاء رَبِّکَ» یعنی هر کس که دنیا و آخرت را بخواهد و نُمِدُّ: یعنی عطا می کنیم «وَمَا کَانَ عَطَاءُ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 307، ح 34.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 307، ح 35.

رَبِّکَ مَحْظُورًا» یعنی ممنوع. سپس فرموده است: «لاَّ تَجْعَل مَعَ اللّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولاً» یعنی در آتش؛ مخاطب ظاهری کلام، پیامبر است، اما در اصل مخاطب حقیقی، مردم هستند؛ امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند پیامبرش را اینگونه مبعوث کرد، به در می گویم دیوار بشنود». (1)

«وَقَضَی رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِیَّاهُ وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا...وَقُل رَّبِّ ارْحَمْهُمَا کَمَا رَبَّیَانِی صَغِیرًا(24) »

«وَقَضَی رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِیَّاهُ وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا إِمَّا یَبْلُغَنَّ عِندَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ کِلاَهُمَا فَلاَ تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ وَلاَ تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلاً کَرِیمًا(23) وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ وَقُل رَّبِّ ارْحَمْهُمَا کَمَا رَبَّیَانِی صَغِیرًا(24) »

[و پروردگار تو مقرّر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر (خود) احسان کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دو در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آنها (حتی) «اوف» مگو و به آنان پرخاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگوی* و از سر مهربانی، بال فروتنی بر آنان بگستر و بگو: پروردگارا! آن دو را رحمت کن چنان که مرا در خُردی پروردند]

1) ابن بابویه از احمد بن حسن قَطّان، از حسن بن علی سُکّری، از محمد بن زکریّا جوهری، از عباس بن بَکّار ضَبّی، از ابو بکر هُذَلی، از عِکرِمه از ابن عباس طی حدیثی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است: شیخ پرسید: ای امیر مؤمنان! منظور از قضا و قدر چیست که ما را به پیش رانده اند و ما از هیچ وادی فرود نیامده و از هیچ تپّه ای بالا نرفته ایم مگر به خاطر آن دو؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یعنی امر و حکم خدا. سپس این آیه را تلاوت کرد: «وَقَضَی رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِیَّاهُ وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا» [و پروردگار تو مقرّر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر (خود) احسان کنید]. (2)

2) طبرسی در کتاب احتجاج از یزید بن عُمَیر بن معاویه شامی روایت کرده است که در مرو نزد امام علی بن موسی الرضا علیه السلام رفتم و پرسیدم: ای پسر

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 408.
2- [2] - توحید، ص 382، ذیل حدیث 28.

رسول خدا! برای ما از امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام روایت شده است که فرمود: نه جبر و نه اختیار، بلکه ما بین این دو امر؛ معنی این سخن چیست؟ فرمود: هر کس گمان کند خداوند اعمال ما را انجام می دهد، سپس ما را به خاطر آنها مجازات می کند، به جبر معتقد است و هر کس گمان کند خداوند امر و روزی مخلوقات خود را به حجت های خود علیهم السلام سپرده، به اختیار معتقد است، و معتقد به جبر، کافر است و معتقد به تفویض و اختیار مشرک. پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! امری ما بین این دو یعنی چه؟ فرمود: یعنی وجود راهی برای انجام آن چه حجت ها و پیامبران الهی به آن امر شده اند و ترک آن چه از آن نهی شده اند. پرسیدم: آیا در این، اراده و مشیّت الهی وجود دارد؟ فرمود: درباره طاعات و عبادات، اراده خدای متعال و مشیّت او همان، امر به انجام آنها، رضا و خشنودی از آنها، و مساعدت در انجام آنهاست؛ در معاصی هم نهی از انجام آنها، غضب و خشم از آنها و خفّت و شکست آنها اراده و مشیّت الهی است. پرسیدم: آیا قضای الهی هم در این زمینه وجود دارد؟ فرمود: آری، هر عملی که بندگان انجام می دهند چه خیر و چه شرّ، با قضای الهی است، پرسیدم: معنی این قضا یعنی چه؟ فرمود: یعنی در دنیا و آخرت به عذاب و پاداشی که استحقاق آن را دارند، حکم می کند.(1)

3) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم، از پدرش، همگی، از حسن بن محبوب، از ابو وَلّاد حَنّاط روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» پرسیدم که این احسان یعنی چه؟ فرمود: احسان یعنی به نیکی و نرمی با آن دو صبحت کنی و برعهده آنها نگذاری چیزی که احتیاج دارند از تو بخواهند، حتی اگر ثروتمند و غنی باشند، آیا جز این است که خدا فرمود: «لَن تَنَالُواْ الْبِرَّ حَتَّى تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ»(2) [هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آن چه دوست دارید انفاق کنید]. سپس امام فرمود: و اما این که خداوند فرمود: «إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَکَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلاَهُمَا فَلاَ تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ وَلاَ تَنْهَرْهُمَا» یعنی اگر تو را ناراحت کردند و آزردند تو، به آنها اُفّ هم نگو، و اگر تو را زدند بر سر آنها داد و فریاد نکن و آنها را را از

1- [1] - احتجاج، ص 414.
2- [2] - آل عمران/ 92.

خود مَران. «وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» یعنی اگر تو را زدند به آنها بگو: خداوند شما را ببخشد و بیامرزد؛ و این همان قول کریم و سخن محبت آمیز توست. «وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ» یعنی تنها با نگاهی حاکی از رحمت و عطوفت و رأفت به آنها بنگر، و صدای خود را از صدای آنها بلندتر نکن، و بالای دست آنها کاری انجام نده و پیشاپیش آنها حرکت نکن.(1)

ابن بابویه در کتاب (الفقیه) با سند خود از حسن بن محبوب، از ابو وَلّاد حنّاط، روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» پرسیدم، و عیناً همین حدیث را ذکر فرمود.(2)

4) و نیز او از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمد بن سنان، از حدید بن حکیم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کمترین نافرمانی فرزند در برابر [پدر و مادرش]، گفتنِ اُف است و اگر چیزی کمتر از این حد وجود داشت، حتماً خداوند از آن نهی می کرد.(3)

5) و نیز او با سند خود از یحیی بن ابراهیم ابی بِلاد، از پدرش، از جدّش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اگر چیزی کمتری از اُف وجود داشت، قطعاً خداوند از آن نهی می کرد و این اُف گفتن، کمترین نافرمانی و عِصیان در برابر والدین است، و از موارد دیگر عِصیان، آن است که انسان به والدین خود خیره خیره و با خشم بنگرد.(4)

6) و نیز او از ابو علی اشعری، از احمد بن محمّد، از محسن بن احمد، از ابان بن عثمان، از حدید بن حکیم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کمترین نافرمانی در برابر والدین گفتن آه و اُف است و اگر باز چیزی کمتر از این وجود داشت، خداوند از آن نهی می فرمود.(5)

1- [1] - کافی، ج 2، ص 126، ح 1.
2- [2] - من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 291، ح 880.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 260، ح 1.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 261، ح 7.
5- [5] - کافی، ج 2، ص 261، ح 9.

7) حسین بن سعید در کتاب (الزهد)، از ابراهیم بن ابی بِلاد، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که امام فرمود: اگر چیزی کمتر از آه و اُف وجود داشت، خداوند از آن نهی می کرد و این اُف گفتن، کمترین و کوچک ترین مصادیق نافرمانی و عِصیان در برابر والدین است و از جمله موارد دیگر آن است که انسان به پدر و مادر خود خیره خیره و با خشم بنگرد.(1)

8) عیاشی از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که امام، والدین را ذکر کرد و فرمود: آن دو، همان آنهایی هستند که خدا فرموده است: «وَقَضَى رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»(2).

9) جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که امام درباره آیه: «إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ کِلاَهُمَا فَلاَ تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ وَلاَ تَنْهَرْهُمَا» فرمود: اُف یا آه، کمترین حدّ است و خدا آن را حرام کرده و آن چه بیشتر از این باشد نیز حرام است.(3)

10) از حَریز روایت شده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: کمترین حدّ عصیان و نافرمانی، اُف گفتن است و اگر چیزی کمتر از این بود، خدا از آن هم نهی می کرد.(4)

11) از ابو وَلّاد حَنّاط روایت شده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» پرسیدم: فرمود: احسان یعنی به نیکی و نرمی با آنها صحبت کنی و به عهده خود آنها نگذاری اگر به چیزی احتیاج داشتند از تو بخواهند، حتی اگر آنها ثروتمند و غنی بودند، آیا جز این است که خداوند فرموده است: «لَن تَنَالُواْ الْبِرَّ حَتَّى تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ»(5) [هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آن چه دوست دارید انفاق کنید] پس امام فرمود: و اما کلام خدا که می فرماید:

1- [1] - کتاب الزهد، ص 38، ح 103.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 308، ح 36.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 308، ح 37.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 308، ح 38.

5- [5] - آل عمران/ 92.

«إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ کِلاَهُمَا فَلاَ تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ» یعنی اگر تو را رنجاندند و ناراحت کردند به آنها آه و اُف نگو، اگر تو را زدند، آنها را از خودت مران و بر سرشان فریاد نکش «وَقُل لَّهُمَا قَوْلاً کَرِیمًا» یعنی بگو: خدا شما را ببخشاید و بیامرزد، و این از جانب تو کلامی محبت آمیز محسوب می شود «وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ» یعنی: جز با نگاهی حاکی از رحمت و رأفت و عطوفت به آنها ننگر و صدایت را از صدای آنها بلندتر نکن و بالادست آنها کاری نکن و پیشاپیش آنها راه نرو. (1)

12) طبرسی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، از پدرش، از جدّش امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اگر خداوند چیزی کوچک تر و مختصرتر از لفظ اُف در ترک نافرمانی والدین می شناخت، حتماً بندگان خود را از آن نهی می کرد.(2)

13) و نیز طبرسی گفته است: در روایت دیگری از امام رضا علیه السلام آمده است که فرمود: کمترین حدّ نافرمانی، گفتن اُف است و اگر خدا چیزی کمتر از این می شناخت، حتماً از آن نهی می کرد.(3)

«رَّبُّکُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِی نُفُوسِکُمْ إِن تَکُونُواْ صَالِحِینَ فَإِنَّهُ کَانَ لِلأَوَّابِینَ غَفُورًا(25) »

[پروردگار شما به آن چه در دلهای خود دارید آگاه تر است اگر شایسته باشید، قطعاً او آمرزنده توبه کنندگان است]

1) طبرسی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اَوّاب یعنی بنده بسیار توبه کننده و پرهیزکار، آن که از گناه خود به سوی خدا باز می گردد.(4)

2) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از محمد بن اسماعیل قُمّی، از علی بن حَکَم، از سَیف بن عَمِیره در حدیثی مرفوع روایت کرده است که امیر المؤمنین علیه

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 308، ح 39.
2- [2] - مجمع البیان، ج 6، ص 240.

3- [3] - مجمع البيان، ج 6، ص 240.
4- [4] - مجمع البيان، ج 6، ص 241.

السلام مردی را در مسجد کوفه دید که میانه روز نماز می خواند که حضرت با تازیانه کوچک پهلوی او را فشرد و فرمود: نماز اوّابین(1) را از بین بردی، خدا تو را بکشد. مرد گفت: آیا آن را ترک کنم؟ فرمود: «أَرَأَیْتَ الَّذِی یَنْهَی* عَبْدًا إِذَا صَلَّی»(2) [آیا دیدی آن کس را که باز می داشت* بنده ای را آن گاه که نماز می گزارد]

امام صادق علیه السلام فرمود: نکوهش و سرزنش علی علیه السلام برای نهی از عملی کفایت می کند.(3)

3) عیاشی از اَصبَغ روایت کرده است که همراه علی علیه السلام وارد مسجد شدم، امام وسط مسجد نشست، گروهی را دیدیم کههنگام طلوع خورشید هم نمازنافله می خواندند، امام فرمود: نماز اوّابین را از بین بردند، خدا اینها را از بین ببرد، پرسیدم: چگونه از بین بردند؟ فرمود: در انجام آن تعجیل کردند. پرسیدم: ای امیر مؤمنان! نماز اوّابین چگونه است؟ فرمود: دو رکعت است.(4)

4) عبد الله بن عطا مکّی از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: با هم به کنار آن دیوار برویم؛ سپس قاطر و الاغی خواست، و پرسید: کدام یک را ترجیح می دهی؟ عرض کردم: الاغ را، فرمود: دوست دارم اجازه دهی من بر آن سوار شوم. عرض کردم: قاطر را بیشتر می پسندم. امام بر الاغ سوار شد و من بر قاطر نشستم. در راه الاغ چموشی کرد چنان که شانه های امام علیه السلام به شدت تکان می خوردند، لذا امام خم شد و قاش(5) پالان الاغ را گرفت، عرض کردم: فدایتان شوم! گویی دچار درد شکم شده اید، فرمود: اینگونه به نظر می رسد؟ رسول خدا الاغی به نام عَفیر داشت، هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن سوار می شد الاغ از شادی و خوشحالی چموشی می کرد، چنان که شانه های حضرت صلی الله

1- [1] - نماز اوّابین، نمازی است نافله که بعد از مغرب اقامه می شود.
2- [2] - علق/ 10-9.
3- [3] - کافی، ج 3، ص 452، ح 8.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 308، ح 40.

5- [5] - قَرَبوس: قاش زین، زین دو قاش دارد، برآمدگی قسمت جلو و عقب. «لسان العرب- ماده قربس».

علیه و آله در اثر آن به شدت تکان می خورد و قاشِ پالان را می چسبید، و می گفت: خدایا! تقصیر من نیست، بلکه به خاطر الاغ است. الاغ من هم به خاطر شادی و سُرور از این که من سوارش شده ام، چموشی کرد و من قاشِ پالان را گرفتم و گفتم: خدایا! تقصیر از من نیست به خاطر الاغ است. سپس امام فرمود: ای ابن عطاء! به نظرت آفتاب برگشته است؟ عرض کردم: فدایتان شوم! من نمی دانم هر چه شما بفرمایید؛ فرمود: نه، نچرخیده اما نزدیک است. سپس به راه خود ادامه دادیم سپس فرمود: آفتاب چرخید، پرسیدم: در این مکان سرخ؟ فرمود: در این جا نماز خوانده نمی شود، این جا درّه است، این جا نمی توان نماز خواند. سپس به زمینی سفید رسیدیم، فرمود: اینجا شوره زار است و نمی توان بر آن نماز خواند، سپس به زمینی از شن و ریگ رسیدیم و فرمود: همین جا است، و از مرکب پیاده شد و من هم پیاده شدم.

فرمود: ای پسر عطاء! آیا به عراق رفته ای و آن گروهی را که بین آن ستونها در مسجد کوفه نماز می خوانند دیده ای؟ گفتم: آری، فرمود: آنها شیعیان پدرم علی هستند و این نماز، نماز اوّابین است که خدا فرموده است: «فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا».(1)

5) از ابو بصیر روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که درباره آیه: «فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا» فرمود: آنان بسیار توبه کننده و پارسا و پرهیزکار هستند.(2)

6) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ای ابا محمد! بر شما باد به تقوا، سعی و تلاش، امانت داری، راستگویی، و خوش رویی با همراهان و اطرافیان خود و سجده های طولانی، که این اعمال از ویژگی های اوّابین است. ابو بصیر گفته است: اوّابون یعنی: بسیار توبه کنندگان.(3)

7) هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 308، ح 41.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 309، ح 42.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 309، ح 43.

هر کس چهار رکعت نماز بخواند و در هر رکعت پنجاه بار سوره اخلاص یعنی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند، نماز حضرت فاطمه سلام الله علیها را خوانده و این همان نماز اوّابین است.(1)

8) محمد بن حَفْص بن عُمَر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «نماز اوّابین: پنجاه [رکعت] نماز است که باید در هر رکعت بعد از حمد، سوره اخلاص خوانده شود.(2)

9) ابن بابویه در کتاب (الفقیه) گفته است: محمد بن مسعود عیّاشی (رحمه الله) در کتاب خود، از عبد الله بن محمد، از محمد بن اسماعیل بن سِماک، از ابن ابی عُمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس چهار رکعت نماز بخواند و در هر رکعت پنجاه بار «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» بگوید، نماز فاطمه سلام الله علیها را خوانده و این همان نماز اوّابین است.(3)

«وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلاَ تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا(26) إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُواْ إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا(27) »

[و حق خویشاوند را به او بده و مستمند و در راه مانده را (دستگیری کن) و ولخرجی و اسراف مکن* چرا که اسرافکاران برادران شیطان هایند، و شیطان همواره نسبت به پروردگارش ناسپاس بوده است]

1) محمد بن یعقوب از علی بن محمد بن عبد الله، از یکی از یاران ما به گمانم از سیَّاری از علی بن اسباط روایت کرده است: وقتی امام رضا علیه السلام بر مهدی (عباسی) وارد شد، دید که او حقی را که به ظلم غصب شده به صاحب حقیقی آن بازمی گرداند، پرسید: ای امیرمؤمنان! آن چه از ما به ظلم غصب شده چرا به ما بازگردانده نمی شود؟ پرسید: ای ابا الحسن! آن کدام حق است؟ فرمود: وقتی خداوند تبارک و تعالی فدک و حوالی آن را برای پیامبر خود صلی الله علیه و آله

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 310، ح 44.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 310، ح 45.
3- [3] - من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 356، ح 1560.

فتح نمود، از آن جا که برای فتح آن اسب و مرکبی رانده نشده بود، به پیامبر خود صلی الله علیه و آله وحی کرد که: «وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ» و پیامبر ندانست که منظور، چه کسانی هستند و لذا در این باره از جبرئیل پرسید و جبرئیل از خداوند پرسید و خدا به او وحی کرد که فدک را به فاطمه بده؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه را صدا کرد و فرمود: ای فاطمه! خدا به من امر کرده است که فدک را به تو بدهم. فاطمه گفت: من آن را از خدا و از تو می پذیرم. در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله همیشه وکلای فاطمه سلام الله علیها در آن جا بودند، وقتی ابو بکر به خلافت رسید، وکلا و گماشته های فاطمه را از آن جا بیرون کرد، فاطمه نزد ابو بکر آمد و از او خواست فدک را به او بازگرداند، ابو بکر گفت: سرخ یا سیاه بیاور تا برای اثبات گفته ها و ادعایت شهادت بدهد، فاطمه امیر المؤمنین علیه السلام و اُمّ اَیْمَن را آورد و آنها به سود او شهادت دادند، ابو بکر نوشت که باید متعرّضان، فدک را ترک کنند و به فاطمه تحویل دهند. فاطمه سلام الله علیها در حالی که نامه ابو بکر را در دست داشت بیرون آمد، در راه عُمَر او را دید و پرسید: این چیست در دست تو ای دختر محمد؟ فاطمه سلام الله علیها فرمود: نامه ای که ابن ابی قُحافه برای من نوشته است. گفت: نشانم بده، فاطمه سلام الله علیها امتناع کرد، عمر آن را از دست فاطمه گرفت و نگاهی به آن انداخت، سپس در آن تف کرد و نوشته ها را محو نمود و نامه را پاره کرد، و به فاطمه گفت: این ملکی است که برای فتح آن اسب و مرکبی رانده نشده، پس ریسمان(1) را در گردن ما قرار بده. مهدی گفت: ای ابا الحسن! حدود آن ملک را برایم معین کن: فرمود: یک سوی آن کوه احد و یک طرف آن شهر عرش(2) مصر و یک طرف آن ساحل دریا(3)،

1- [1] - علامه مجلسی(ره) در بحار، ج 48، ص 157، ح 29، به صورت الجبال آورده: فضعی الجبال گفته است. در بعضی نسخه ها با حاء مهمله آمده در این صورت امکان دارد کنایه از دعوا به نزد حاکم بردن باشد، که عمر این سخن را برای تحقیر و ناتوانی فاطمه سلام الله علیها گفته است، یا به این معنی است که اگر فدک به تو داده شود، بند بندگی را بر گردن ما می اندازی، یا به این معنی است که حال که حکم می دهی هر چه اسبی برای فتحش تاخته نشده ملک توست، یکباره حکم کن مالک گردن های ما هستی، در بعضی نسخه ها با جیم آمده، یعنی اگر می توانی در مجازات آن

چه در حق تو می کنیم کوه ها را بر گردن ما بگذاری، برو و همان کار را بکن.
2- [2] - عَریش مصر: شهری که اولین بخش مصر بوده از ناحیه شام تا ساحل دریای روم. «مراصد الاطلاع، ج 2، ص 935».
3- [3] - سیف البحر: ساحل دریا. «المعجم الوسیط- ماده سیف».

و یک سوی دیگر آن دومَه الجَندَل(1) است.

مأمون گفت: همه اینها را که گفتی؟! فرمود: آری- ای امیر المؤمنین!- همه اینها که گفتم، همه اینها که بر شمردم پیامبر صلی الله علیه و آله برای فتح آنها اسب و مرکبی نتاخته است. مهدی گفت: زیاد است، باید در این باره بیشتر بیندیشم.(2)

2) ابن بابویه از علی بن حسین بن شاذویه مؤدِّب و جعفر بن محمد بن مسرور- که خدای از او خشنود باد- از محمد بن عبد الله بن جعفر حِمْیَری، از پدرش، از ریّان بن صَلْت، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ» فرمود: این ویژگی را خداوند عزیز و جبّار، مخصوص ذا القربی قرار داده و آنها را از میان امت انتخاب کرده و برگزیده است. وقتی این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، فرمود: فاطمه را نزد من بیاورید. وقتی فاطمه سلام الله علیها نزد حضرت آمد، فرمود: ای فاطمه! عرض کرد: لبیک ای رسول خدا! فرمود: این فدک است که برای فتح آن هیچ اسب و مرکبی رانده نشده و مخصوص من است و دیگر مسلمانان سهمی از آن ندارند و من به خاطر این که خداوند به من امر کرده است، آن را به تو می دهم، آن را بگیر برای تو و فرزندانت.(3)

3) و نیز او از محمد بن ابراهیم بن اسحاق- که رحمت خدا بر او باد- از عبد العزیز بن یحیی بصری، از محمد بن زکریا، از احمد بن محمّد بن یزید از ابونُعَیْم، از حاجب عُبید الله بن زیاد، از امام علی بن حسین علیه السلام روایت کرده است که به مردی شامی فرمود: آیا آیه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ» را خوانده ای؟ عرض کرد: آری، فرمود: ما همان ذا القربی هستیم.(4)

1- [1] - دومه الجَندَل: گفته شده از بخش های مدینه است، قلعه ای هفت منزل دورتر از دمشق، بین مدینه و دمشق واقع شده است. «مراصد الاطلاع، ج 2، ص 542»
2- [2] - کافی، ج 1، ص 456، ح 5، باب الفیء والانفال.
3- [3] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 211، باب 23، ح 1.
4- [4] - امالی، ص 141، ح 3.

4) و از طریق مخالفان، روایتی است که ثَعلَبی از سُدّی، از ابن دیلمی، از امام زین العابدین نقل کرده است که به مرد شامی فرمود: آیا قرآن خوانده ای؟ عرض کرد: آری، فرمود: آیه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ» از سوره بنی اسرائیل خوانده ای؟ عرض کرد: شما خویشاوندانی هستید که خداوند امر کرده حقشان پرداخته شود؟ فرمود: آری.(1)

5) عیاشی از عبد الرحمن، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی آیه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ وَالْمِسْکِینَ» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! مسکین را می شناسم، اما ذَوِی القُربَی چه کسانی هستند؟ گفت: آنها نزدیکان و خویشاوندان تو هستند؛ سپس پیامبر، حسن و حسین و فاطمه را فراخواند و به آنها فرمود: خداوند به من امر کرده از اموالی که بدون جنگ به من بخشیده است به شما بدهم، و من فدک را به شما دادم.(2)

6) ابان بن تَغلِب گفته است: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا پیامبر فدک را به فاطمه بخشید؟ فرمود: پیامبر آن را وقف کرد، پس از این که خداوند آیه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ» را نازل کرد، پیامبر حق فاطمه سلام الله علیها را به او داد. پرسیدم: پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه سلام الله علیها بخشید؟ فرمود: نه، خدا فدک را به او بخشید.(3)

7) از ابان بن تغلب روایت شده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله، فدک را به فاطمه بخشید؟ فرمود: فدک را خدا برای فاطمه تعیین کرده بود.(4)

8) جمیل بن دَرّاج از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: فاطمه سلام الله علیها نزد ابو بکر آمد و فدک را از او مطالبه کرد. ابو بکر گفت: شاهدی از سرخ و سیاه بیاور تا برای اثبات مطالبه ات شهادت دهد، فاطمه: امّ اَیْمَن

1- [1] - تفسیر طبرسی، ج 15، ص 53.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 310، ح 46.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 310، ح 47.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 310، ح 48.

را آورد، ابو بکر از او پرسید: شهادت تو چیست؟ گفت: شهادت می دهم که جبرئیل علیه السلام نزد محمد صلی الله علیه و آله آمد و گفت: خداوند به تو امر می کند که «وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ» و محمد صلی الله علیه و آله ندانست منظور چه کسانی هستند. لذا به جبرئیل فرمود: از پروردگارت بپرس آنها کیستند؟ گفت: فاطمه همان ذَوِی القُربَی است. و پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه سلام الله علیها داد و آورده اند که عمر نامه ای را که ابو بکر به سود فاطمه نوشته بود محو و نابود کرد.(1)

9) از عطیّه عَوفی روایت شده است که وقتی پیامبر(خدا) خیبر را فتح کرد و خدا اموال آن جا را برای رسول خدا غنیمت قرار داد، و آیه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ» را نازل کرد، پیامبر فرمود: ای فاطمه! فدک را به تو می دهم.(2)

10) از عبد الرحمن بن صالح روایت شده است که مأمون طی نامه ای از عبید الله بن موسی عَبْسی خواست تا داستان فدک را برایش بگوید، و عبید الله بن موسی هم برای او روایت را از فضل بن مرزوق، از عطیّه نوشت و مأمون فَدَک را به فرزندان فاطمه صلی الله علیه و آله بازگرداند.(3)

11) ابو طُفَیل از علی علیه السلام روایت کرده است که روز شورا فرمود: آیا کسی در میان شما هست که نور او از طرف آسمان، کامل و تمام شده باشد آن گاه که خدا فرمود: «وَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ وَالْمِسْکِینَ»؟ گفتند: نه.(4)

12) از عبد الرحمن بن حَجّاج روایت شده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَلاَ تُبَذِّرْ تَبْذِیرًا» پرسیدم، فرمود: «هر کس چیزی را جز در اطاعت از امر خدا، ببخشد اسرافکار است، و هر کس مالی را در راه خیر و نیکی بدهد،مقتصد و معتدل است.(5)

13) از ابو بصیر روایت شده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه:

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 310، ح 49.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 310، ح 50.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص311، ح 51.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص311، ح 52.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص311، ح 53.

«وَلاَ تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا» پرسیدم، فرمود: یعنی این که انسان هر چه دارد ببخشد، سپس بدون هیچ مال و سرمایه ای بیکار و خانه نشین شود. پرسیدم: آیا در مال حلال هم اسراف ممکن است؟ فرمود: آری.(1)

14) از عامر بن جُذاعه روایت شده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: از خدا بترسید و در بذل مال اسراف و کوتاهی نکنید، بلکه میانه این دو، و معتدل رفتار کنید، بذل بیش از حد مال، اسراف است و خدا فرموده است: «وَلاَ تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا». خداوند متعال، آن را که اعتدال و میانه روی داشته باشد، عذاب نمی کند.(2)

15) جمیل از اسحاق بن عمّار، از عامر بن جُذاعه روایت کرده است که مردی بر امام صادق علیه السلام وارد شد و عرض کرد: ای ابا عبد الله! به من وام ده تا آن زمان که گشاده دست شوم، آن را به تو بازگردانم. حضرت فرمود: به هنگام برداشت محصول، دستت باز خواهد شد؟ عرض کرد: به خدا سوگند که خیر. پس فرمود: تا آن زمان که به تجارت بپردازی و از آن فارغ شوی، توانایی بازپرداخت وام را داری؟ عرض کرد: به خدا سوگند که خیر. حضرت فرمود: آن زمان که مستغلّات یا اموالت را به فروش برسانی، قدرت بازپرداخت را خواهی داشت؟ عرض کرد: به خدا سوگند که خیر. در این هنگام امام علیه السلام فرمود: پس تو از جمله کسانی هستی که خداوند در اموال ما برای او حقّی قرار داده است. سپس حضرت فرمود تا برایش کیسه ای درهم آورند و دست در آن کرد و یک مشت برداشت و به آن مرد داد و فرمود: از خدا بترس، و اسراف و بُخل نداشته باش و میانه این دو معتدل عمل کن، که بذل و بخشش زیاده از حد، اسراف است و خدا فرموده است: «وَلاَ تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا». و فرمود: خداوند تبارک و تعالی آن کسی را که میانه روی و اعتدال داشته باشد، عذاب نمی کند.(3)

16) جمیل از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که درباره «وَلاَ تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا»

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص311، ح 54.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص311، ح 55.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 311، ح 56.

گفته است: یعنی در ولایت و دوستی علی علیه السلام اسراف و زیاده روی نکن.(1)

17) از بِشر بن مروان روایت شده است که نزد امام صادق علیه السلام رفتیم و امام برای پذیرایی فرمود تا خرما بیاورند. یک نفر بعد از خوردن خرما هسته آن را دور می انداخت. امام علیه السلام دست او را گرفت و فرمود: این کار را نکن، که اسراف است و خداوند تبارک و تعالی، فساد و خرابکاری و تباهی را دوست ندارد.(2)

18) احمد بن محمد بن خالد برقی از پدرش، از علی بن حدید، از منصور بن یونس، از اسحاق بن عمّار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «وَلاَ تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا» فرمود: یعنی در ولایت علی علیه السلام اسراف و زیاده روی نکنید.(3)

19) علی بن ابراهیم درباره آیه «وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ» گفته است: منظور از ذا القربی، خویشاوندی رسول خدا صلی الله علیه و آله است و درباره فاطمه سلام الله علیها نازل شده است. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به او داد. مسکین نیز یعنی درماندگان فرزندان فاطمه سلام الله علیها و ابن السبیل یعنی در راه ماندگان آل محمد علیهم السلام و فرزندان فاطمه سلام الله علیها. و گفته است: «وَلاَ تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا» یعنی مالی را در راهی که اطاعت خدا در آن نیست، انفاق نکن «إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُواْ إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ». مخاطب ظاهری آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله و مخاطب حقیقی آن مردم هستند. سپس درباره والدین به مخاطبان فرموده است: «وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ» یعنی اگر خود اهل و عیال داشتی و عائله مند و یا فقیر یا بیمار بودی و از والدین دوری کردی «فَقُل لَّهُمْ قَوْلاً مَّيْسُورًا» یعنی کلام نیک و نرم و خوشایند به آنها بگو، اگر قادر نیستی به آنها احسان و خدمت کنی، پس از خدا بخواه به آنها رحمت آورد.(4)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 312، ح 57.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 312، ح 58.
3- [3] - محاسن، ص 257، ح 298.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 408.

20) ابن شهر آشوب از کتاب شیرازی نقل کرده است: وقتی فاطمه سلام الله علیها سختی معیشت و کار و حال خود را برای پیامبر صلی الله علیه و آله گفت و کنیزی برای مساعدت خواست، پیامبر گریست و فرمود: ای فاطمه! سوگند به آن که مرا به حق فرستاد که در مسجد چهار صد مرد هستند که غذا و لباس ندارند، و اگر من از خصلتی نمی ترسیدم، حتماً آن چه می خواستی به تو عطا می کردم؛ ای فاطمه! من نمی خواهم به خاطر وجود کنیز، اجر و پاداش خود را از دست بدهی. می ترسم روز قیامت علی بن ابی طالب علیه السلام در محضر خدا از تو شکایت کند و حقّش را بخواهد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه، تسبیحات نماز را آموخت. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: رفتی و از رسول خدا دنیا را خواستی، اما خداوند ثواب آخرت را به ما عطا کرد.

ابوهُرَیره گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از نزد فاطمه سلام الله علیها بیرون آمد، خداوند عزّ و جلّ آیه «وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاء رَحْمَهٍ مِّن رَّبِّکَ تَرْجُوهَا» را نازل کرد؛ یعنی: اگر از خویشان و کسان خود و دخترت فاطمه. «ابْتِغَاء» یعنی طلب و درخواست «رَحْمَهٍ مِّن رَّبِّکَ» یعنی رزق و روزی از پروردگارت «تَرْجُوهَا فَقُل لَّهُمْ قَوْلاً مَّیْسُورًا» یعنی کلامی نیکو. وقتی این آیه نازل شد، رسول خدا (ص) کنیزی را برای مساعدت و خدمت برای فاطمه سلام الله علیها فرستاد و آن را فِضّه نامید.(1)

«وَلاَ تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَهً إِلَی عُنُقِکَ وَلاَ تَبْسُطْهَا کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا(29) »

[و دستت را به گردنت زنجیر مکن و بسیار (هم) گشاده دستی منما تا ملامت شده و حسرت زده بر جای مانی]

1) علی بن ابراهیم گفته است: سبب نزول آیه این است که: هرگاه کسی چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست و پیامبر قدرت بخشش آن را داشت،هرگز او را دست خالی رد نمی کرد. روزی کسی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و چیزی خواست. پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی در دست نداشت و فرمود: ان

1- [1] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 341.

شاء الله درست می شود. مرد گفت: یا رسول الله! پیراهنتان را به من بدهید و پیامبر صلی الله علیه و آله که هرگز کسی را دست خالی رد نمی کرد، پیراهن خود را به او داد. خداوند فرمود: وَلاَ تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلَی عُنُقِکَ وَلاَ تَبْسُطْهَا کُلَّ الْبَسْطِ» و ادامه آیه. و پیامبر صلی الله علیه و آله را نهی کرد از این که اسراف کند و بدون پیراهن بماند، و امام صادق علیه السلام فرمود: المحسور: یعنی عریان.(1)

2) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از نَضر بن سُوَید،از موسی بن بَکر، از عَجلان روایت کرده است که نزد امام صادق علیه السلام بودم و سائلی آمد، امام بر سر زنبیلی(2) از خرما رفت و دستش را پر از خرما نمود و به او بخشید. سپس دیگری آمد و از حضرت کمک خواست و حضرت برخاست و با دست خود خرما برداشت و به او داد. اندکی بعد، دیگری آمد و چیزی خواست و امام با دست خود خرما برداشت و به او بخشید و سپس دیگری آمد و چیزی خواست؛ امام با دست خود خرما برداشت و به او بخشید. آن گاه، دیگری آمد. امام فرمود: «خداوند به تو به ما روزی و رزق دهد». آن گاه فرمود: هرگاه کسی چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست هرگز پیامبر او را دست خالی رد نمی کرد و حتماً چیزی به او می داد. زنی پسرش را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد و به او گفت: برو و از پیامبر چیزی بخواه و اگر گفت من هم چیزی ندارم، بگو: پیراهن خود را به من بده. پیامبر پیراهنش را درآورد و آن را به طرف آن پسر انداخت. پس خداوند به او میانه روی و اعتدال را آموخت؛ و فرمود: «وَلاَ تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلَی عُنُقِکَ وَلاَ تَبْسُطْهَا کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا».(3)

3) و نیز او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن یزید از امام صادق علیه السلام روایت کرده که درباره آیه «وَلاَ تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلَی عُنُقِکَ وَلاَ تَبْسُطْهَا کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» فرمود: احسار یعنی: فقر و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 409.
2- [2] - المِکْتل: شبیه زنبیل است و پانزده صاع ظرفیت دارد. «القاموس المحیط و اللسان- ماده کتل».
3- [3] - کافی، ج 4، ص 55، ح 7.

نیازمندی.(1)

4) و نیز او از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: سپس خداوند به پیامبر خود آموخت چگونه انفاق کند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله مقداری طلا داشت، اما از این که آنها را نزد خود نگه دارد، کراهت داشت. لذا همه را صدقه داد و هیچ چیز برایش باقی نماند. سائلی نزد حضرت آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ چیز نداشت. سائل، آن حضرت را ملامت کرد و پیامبر از این که چیزی برای بخشش نداشت، ناراحت و غمگین شد؛ زیرا بسیار رقیق القلب و مهربان بود، خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله تعلیم داد و فرمود: «وَلاَ تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلَی عُنُقِکَ وَلاَ تَبْسُطْهَا کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا».

می فرماید: مردم از تو کمک و مساعدت می خواهند و عذر تو را نمی پذیرند؛ اگر هرچه داری ببخشی، تهیدست(2) و بی چیز خواهی شد.(3)

5) عیاشی از عَجلان روایت کرده است: نزد امام صادق علیه السلام بودم که سائلی آمد. امام برخاست و مشتی از زنبیل خرما برداشت و به او داد. سپس دیگری آمد و امام برخاست و دستش را پر کرد و به او داد. سپس دیگری آمد و چیزی خواست. امام فرمود: «خدا به ما و شما روزی دهد». سپس فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله چنان بود که اگر کسی چیزی از او می خواست، حتماً به او عطا می کرد. روزی زنی پسرش را نزد پیامبر فرستاد و به او گفت: نزد پیامبر برو و از او چیزی بخواه؛ اگر گفت: هیچ چیز برای بخشش ندارم، بگو: پیراهنت را به من بده. پیامبر صلی الله علیه و آله پیراهنش را درآورد و به او داد؛ و خداوند اعتدال و میانه روی را به او آموخت و فرمود: «وَلاَ تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلَی عُنُقِکَ وَلاَ تَبْسُطْهَا کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا».(4)

1- [1] - کافی، ج 4، ص 55، ح 6.
2- [2] - حَسَرَ القومُ فُلاناً: قوم از او چیزی خواستند و او آن قدر به آنها عطا کرد که هیچ چیز برایش باقی نماند. «المعجم الوسیط- ماده حسر».
3- [3] - کافی، ج 5، ص 67، ح 1.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 312، ح 59.

6) از ابن سنان روایت شده است: امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَلاَ تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلَی عُنُقِکَ» دستش را مشت کرد و فرمود: «این گونه» و در تفسیر آیه «وَلاَ تَبْسُطْهَا کُلَّ الْبَسْطِ» دست خود را باز کرد و فرمود: یعنی این گونه.(1)

7) محمد بن یزید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آیه «وَلاَ تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلَی عُنُقِکَ وَلاَ تَبْسُطْهَا کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» فرمود: اِحسار یعنی: مضیقه و حَرَج و فقر.(2)

8) ابن شهر آشوب گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هر چه داشت بخشید حتی پیراهنش را، پس عریان در خانه اش بر روی حصیری نشست. بِلال نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: یا رسولَ الله! برای نماز بیایید. آن گاه، خدا این آیه را نازل کرد: «وَلاَ تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلَی عُنُقِکَ وَلاَ تَبْسُطْهَا کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا» و خداوند از بهشت برای حضرت حُلّه ای آورد.

«وَلاَ تَقْتُلُواْ أَوْلادَکُمْ خَشْیَةَ إِمْلاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِیَّاکُم إِنَّ قَتْلَهُمْ کَانَ خِطْءًا کَبِیرًا(31) وَلاَ تَقْرَبُواْ الزِّنَی إِنَّهُ کَانَ فَاحِشَةً وَسَاء سَبِیلاً (32) »

[و از بیم تنگدستی فرزندان خود را مکشید. ماییم که به آنها و شما روزی می بخشیم. آری کشتن آنان همواره خطایی بزرگ است* و به زنا نزدیک مشوید، چرا که آن همواره زشت و بد راهی است]

1) علی بن ابراهیم درباره آیه «وَلاَ تَقْتُلُواْ أَوْلادَکُمْ خَشْیَةَ إِمْلاقٍ» گفته است: یعنی از ترس فقر و گرسنگی؛ زیرا اَعراب به این دلیل فرزندان خود را می کشتند، بنابراین خداوند فرمود: «نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِیَّاکُم إِنَّ قَتْلَهُمْ کَانَ خِطْءًا کَبِیرًا».(3)

2) عیاشی از اسحاق بن عمّار، از امام ابو ابراهیم (علیه السلام) روایت کرده

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 312، ح 60.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 312، ح 61.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 409.

است که فرمود: حاجی هرگز دچار اِملاق نمی شود. پرسیدم: املاق چیست؟ فرمود: یعنی اِفلاس و بی چیزی و فقر. سپس فرمود: «وَلاَ تَقْتُلُواْ أَوْلادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُم».(1)

3) و اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: حاجی هرگز دچار املاق نمی شود. پرسیدم: املاق یعنی چه؟ فرمود: یعنی افلاس و فقر؛ سپس فرمود: «وَلاَ تَقْتُلُواْ أَوْلادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُم».(2)

4) علی بن ابراهیم گفته است: «وَلاَ تَقْرَبُواْ الزِّنَى إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاء سَبِيلًا» از آیات محکمات است.(3)

5) سپس گفته است که در روایت ابو جارود از امام محمد باقر علیه السلام آمده است: «وَلاَ تَقْرَبُواْ الزِّنَى إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً» فاحشه یعنی گناه و دشمنی با خدا. نزد خداوند این کار بسیار مبغوض و منفور است «وَسَاء سَبِيلًا» عذاب زناکار از همه گنهکاران بیشتر است و زنا یکی از گناهان کبیره است.(4)

«وَلاَ تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِى حَرَّمَ اللّهُ إِلاَّ بِالحَقِّ وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلاَ يُسْرِف فِّى الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا(33) »

[و نفسی را که خداوند حرام کرده است، جز به حق مکشید و هر کس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده ایم. پس (او) نباید در قتل زیاده روی کند؛ زیرا او (از طرف شرع) یاری شده است]

1) علی بن ابراهیم: درباره آیه «وَلاَ تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِى حَرَّمَ اللّهُ إِلاَّ بِالحَقِّ وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا» فرمود: یعنی تسلط بر قاتل «فَلاَ يُسْرِف فِّى

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 312، ح 62.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 312، ح 63.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 409.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 409.

الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» فرزند مقتول، علیه قاتل یاری و مساعدت می شود.(1)

2) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از قاسم بن عُروه، از ابو العباس و سایرین، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اگر چند نفر در کشتن کسی مشارکت داشته باشند، ولیّ دَم مقتول می تواند هر یک از آنها را که بخواهد بکشد، اما نمی تواند بیشتر از یک نفر را بکشد؛ زیرا خداوند می فرماید: «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلاَ يُسْرِف فِّى الْقَتْلِ».(2)

3) و نیز او از علی بن محمد، از یکی از یارانش، از محمد بن سلیمان، از سیف بن عَمیره، از اسحاق بن عمّار از ابا الحسن امام علی علیه السلام پرسیدم: خداوند عزّ و جلّ در کتاب خود می فرماید: «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلاَ يُسْرِف فِّى الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» این اسراف که خدا از آن نهی کرده چیست؟ فرمود: خداوند از این که کسی غیر از قاتل را بکشند یا قاتل را مُثله کنند، نهی فرموده است. پرسیدم: پس معنی «إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» چیست؟ فرمود کدام یاری و مساعدتی بزرگ تر از این که قاتل را به اولیای دَم مقتول بسپارند تا او را بکشند، و در دنیا و در آخرت هیچ کس او را بابت این کشتن مؤاخذه نمی کند؟(3)

4) و نیز او از علی بن محمد، از صالح، از حجّال، از یکی از یارانش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از امام درباره آیه «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلاَ يُسْرِف فِّى الْقَتْلِ» پرسیدم، فرمود: درباره امام حسین علیه السلام نازل شده است که اگر تمام اهل زمین به قصاص قتل حسین کشته شوند، اسراف و زیاده روی نیست.(4)

5) شیخ طوسی در کتاب تهذیب با سند خود از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از قاسم عروه، از ابو عباس و سایرین، از امام صادق علیه السلام روایت کرده

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 409.
2- [2] - کافی، ج 7،ص 284، ح 9.
3- [3] - کافی، ج 7، ص 370، ح 7.

4- [4] - کافی، ج 8، ص 255، ح 364.

که فرمود: اگر چند نفر، یکی را به قتل برسانند، ولیّ دَم مقتول می تواند هر یک از آنها را که بخواهد بکشد، اما بیشتر از یک نفر را نمی تواند بکشد؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلاَ يُسْرِف فِّى الْقَتْلِ» و اگر سه نفر یکی را کشته باشند؛ ولیّ دَم می تواند هر یک را که خواست بکشد و دو نفر دیگر باید یک سوم دیه او را به ورثه اش بدهند.(1)

6) ابو القاسم جعفر بن محمد بن قُولَوَیه، از محمد بن حسن بن احمد، از محمد بن حسن صفّار، از عبّاس بن معروف، از محمد بن سِنان، از مردی روایت کرده است: از امام صادق درباره آیه «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلاَ يُسْرِف فِّى الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا»، پرسیدم؛ فرمود: منظور قائم آل محمد علیه السلام است که قیام می کند و قصاص خون حسین علیه السلام را می گیرد و اگر تمام اهل زمین را به این قصاص بکشد، اسراف و زیاده روی نکرده است و آیه «فَلاَ يُسْرِف فِّى الْقَتْلِ» کاری انجام نداده است که اسراف باشد.

سپس امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند قائم عَجَّلَ اللهُ تَعالَی فَرَجَهُ الشَّرِیف فرزندان و ذرّیّه قاتلان حسین علیه السلام را به قصاص جُرم پدرانشان می کشد.(2)

7) ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی- که خدای از او خشنود باد- از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبد السلام بن صالح هروی نقل کرده است که از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول الله! حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت شده است: وقتی که قائم علیه السلام قیام کند، فرزندان و ذرّیّه قاتلان امام حسین علیه السلام را به قصاص جُرم پدرانشان می کشد. شما در این باره چه می فرمایید؟ فرمود: همین طور است. پرسیدم: پس این که خداوند می فرماید: «وَلاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»(3) [و هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد] یعنی چه؟ فرمود: همه آن چه خداوند فرموده است، راست و حقیقت

1- [1] - تهذیب، ج 10، ص 218، ح 858.
2- [2] - کامل الزیارات، ص 63، ح 5.
3- [3] - اسراء/ 15، فاطر/ 18 و زمر/ 7.

است، اما فرزندان قاتلان حسین علیه السلام از عمل پدران خود خشنودند و به آن افتخار می کنند و هر کس از وقوع فعلی راضی باشد، مانند کسی است که آن را انجام داده است. اگر کسی در شرق کشته شود و کسی در غرب از مرگ او خشنود باشد، در نزد خداوند، شریک عمل قاتل محسوب می شود. قائم علیه السلام تنها به این دلیل آنها را می کشد که آنها از کار و فعل پدرانشان راضی و خشنودند. پرسیدم: اولین کاری که قائم شما علیه السلام بعد از قیام انجام می دهد، چیست؟ فرمود: از بنی شَیبه شروع می کند و دستان آنها را قطع می کند؛ زیرا آنها سارقان بیت الله عزّ و جلّ هستند.(1)

8) علی بن ابراهیم از پدرش، از عثمان بن سعید، از مفضّل بن صالح، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلاَ يُسْرِف فِّى الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» فرموده است: درباره امام حسین علیه السلام نازل شده است.(2)

9) عیاشی از مُعَلّی بن خُنَیس، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که شنیدم امام می فرمود: هر کس نفسی را که خدا حرام کرده بکشد، به راستی حسین علیه السلام را در میان اهل بیتش کشته است.(3)

10) جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که این آیه درباره حسین علیه السلام نازل شده است و «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلاَ يُسْرِف فِّى الْقَتْلِ» قاتل حسین «إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» فرمود: یعنی حسین علیه السلام.(4)

11) ابو عباس از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که اگر عدّه ای کسی را بکشند، ولیّ دم مقتول می تواند هر یک از آنها را که خواست بکشد. اما تنها یک نفر را می تواند بکشد؛ زیرا خداوند می فرماید: «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقد

جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلاَ يُسْرِف فِّى الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» و اگر سه نفر، یکی

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 246، باب 28، ح 5.
2- [2] - در تفسیر قمی که در دسترس ماست، آن را نیافتیم.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 313، ح 64.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 313، ح 65.

را بکشند، ولیّ دم می تواند هر یک از آن سه نفر را که خواست بکشد و دو نفر دیگر هر یک، یک سوم دیه او را به ورثه اش می دهند.(1)

12) سَلّام بن مستنیر از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلاَ يُسْرِف فِّى الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» روایت کرده است که فرمود: منظور حسین بن علی علیه السلام است که مظلومانه کشته شد و ما ولیّ دم او هستیم و قائم ما وقتی ظهور کند، انتقام خون حسین علیه السلام را می گیرد و آنقدر می کشد تا گفته شود: در کشتن زیاده روی کرد. نیز فرمود: مقتول، حسین علیه السلام است و ولیّ او قائم علیه السلام و اسراف در قتل یعنی کشتن کسی غیر از قاتل «إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» یعنی: دنیا به پایان نمی رسد تا این که مردی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به پیروزی می رسد و زمین را پر از عدل و داد می کند، همان گونه که از ظلم و جور پر شده است.(2)

13) از ابو عباس روایت شده است که از امام صادق علیه السلام درباره حکم دو نفری که یکی را به قتل برسانند پرسیدم. ایشان فرمود: ولیّ دَمِ او مخیّر است هر کدام از آنها را که خواست بکشد و دیگری نصف دیه او را به ورثه اش می دهد، و نیز اگر مردی زنی را بکشد و اولیای دم زن، دیه او را بپذیرند، دیه می دهد و گرنه، اولیای دم زن باید نصف دیه مرد را بدهند و سپس او را بکشند و این معنی کلام خداوند است که می فرماید: «فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلاَ يُسْرِف فِّى الْقَتْلِ».(3)

14) از حُمران روایت شده است که به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! فرزندان حسن علیه السلام معتقدند قائم از میان آنها خواهد بود و آنها صاحب امر خواهند بود و فرزندان ابن حَنَفیّه نیز همین عقیده را دارند. فرمود: خداوند عمویم حسن علیه السلام را رحمت کند! وقتی امیر المؤمنین علیه السلام زخمی شد، او چهل هزار شمشیر را غلاف کرد و خلافت را به معاویه تسلیم کرد و محمد بن علی علیه السلام هفتاد هزار جنگجو داشت که اگر دستور

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 313، ح 66.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 313، ح 67.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 314، ح 68.

نبرد می گرفتند، وارد میدان می شدند و تا سرحدّ مرگ می جنگیدند. این در حالی بود که حسین علیه السلام همراه هفتاد نفر خروج کرد و در راه خدا جان خود را از دست داد؛ چه کسی بیشتر از ما به گرفتن انتقام خون او سزاوارتر است؟ به خدا سوگند که ما صاحب الامر هستیم و قائم از میان ما است و سَفّاح و منصور از میان ماست و خداوند فرموده است: «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا» ما اولیا و ولیّ دم حسین بن علی علیه السلام هستیم و بر دین او هستیم.(1)

15) شرف الدین نَجفی، از یکی از ثِقات با سند خود از یکی از یاران ما روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلاَ يُسْرِف فِّى الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» پرسیدم و ایشان فرمود: درباره حسین علیه السلام نازل شده است. اگر ولیّ دم او در قصاص خون او همه اهل زمین را بکشد، اسراف و زیاده روی نکرده است؛ و ولیّ دم او قائم علیه السلام خواهد بود.(2)

«وَلاَ تَقْرَبُواْ مَالَ الْيَتِيمِ إِلاَّ بِالَّتِى هِىَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ...بِالقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِکَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا(35) »

«وَلاَ تَقْرَبُواْ مَالَ الْيَتِيمِ إِلاَّ بِالَّتِى هِىَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُواْ بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْؤُولًا(34) وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذا كِلْتُمْ وَزِنُواْ بِالقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِکَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا(35) »

[و به مال یتیم جز به بهترین وجه نزدیک مشوید تا به رشد برسد و به پیمان (خود) وفا کنید؛ زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد* و چون پیمانه می کنید، پیمانه را تمام دهید و با ترازوی درست بسنجید که این بهتر و خوش فرجام تر است]

1) عیاشی از عبد الله بن سِنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که نَجده حَروری برای ابن عباس نامه ای نوشت و چندین سؤال از او پرسید، از جمله این که: یتیم یعنی چه؟ و چه زمانی یتیمی او تمام می شود؟ ابن عباس برای او

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 314، ح 69.

2- [2] - تأويل الأيات، ج 1، ص 280، ح 10.

نوشت: پایان انتهای یتیمی او زمانی است که به بلوغ برسد؛ یعنی محتلم شود.(1)

2) و در روایتی دیگر عیاشی از عبد الله بن سنان نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: نزد پدرم بودم که از پدرم درباره یتیم سؤال شد و این که چه زمانی از حکم یتیم بودن خارج می شود؟

فرمود: وقتی که به بلوغ کامل برسد. پرسیدم: بلوغ کامل چه زمانی است؟ فرمود: وقتی محتلم شود. پرسیدم: گاهی پسری تا دوازده سالگی و کمتر یا بیشتر از آن محتلم نمی شود؟ فرمود: هرگاه پسر به سن سیزده سالگی برسد، حسنه و گناه او نوشته می شود و از حکم یتیم بودن خارج می شود، مگر این که سفیه یا ضعیف باشد.(2)

3) ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: انسان در سنّ سی و سه سالگی به بلوغ کامل می رسد و وقتی به چهل سالگی برسد به اوج و از چهل و یک سالگی رو به نقصان است و برای 50 ساله شایسته است که همانند کسی باشد که در حال جان کندن است.(3)

4) عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که زمان بلوغ، احتلام است در 13 سالگی.(4)

5) علی بن ابراهیم گفته است: «وَلاَ تَقْرَبُواْ مَالَ الْيَتِيمِ إِلاَّ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» یعنی به نیکی و بدون اسراف «وَأَوْفُواْ بِالْعَهْدِ» یعنی اگر با انسانی عهدی بستی به آن عهد وفا کن «إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْؤُولاً» یعنی روز قیامت. و فرموده است: «وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذا كِلْتُمْ وَزِنُواْ بِالقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ» یعنی راست و درست.(5)

6) ابو بصیر گفته است: در روایت ابو جارود از امام محمد باقر علیه السلام

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 314، ح 70.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 314، ح 71.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 315، ح 72.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 315، ح 73.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 409.

آمده است که «قِسطاس مستقیم یعنی ترازو و میزانی که زبان دارد». (1)

«وَلاَ تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ کُلُّ أُولئِکَ کَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً(36) »

[و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد]

1) علی بن ابراهیم: درباره آیه «وَلاَ تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» گفته است: یعنی کسی را به چیزی که درباره آن علمی نداری متهم نکن، و فرمود که: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس به مرد یا زن مؤمنی بهتان و تهمت بزند در طینه خَبال(چرکِ اهل دوزخ) می ماند تا این که از آن چه گفته است، پاک شود. (2)

2) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیّه، از ابن ابی یعفور، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس به زن یا مرد مؤمنی بهتان بزند و به دروغ افترایی بر او ببندد، خداوند او را در طینه خَبال(چرکِ اهل دوزخ) می اندازد تا از آن چه گفته است، پاک شود.

پرسیدم: طینه خبال یعنی چه؟ فرمود: یعنی چرکی آمیخته به خون که از شرمگاه زنان بدکاره خارج می شود.(3)

3) و نیز او از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مَسْعَدَه بن زیاد روایت کرده است که نزد امام صادق علیه السلام بودم. مردی به امام عرض کرد: فدایتان شوم! همسایه هایی دارم که کنیزکان مطرب و آوازه خوان دارند. وقتی من به مستراح می روم، چه بسا عَمداً مدت بیشتری می نشینم تا صدای آواز آنان را بشنوم. امام فرمود: چنین نکن. آن مرد عرض کرد: به خدا نزد آنها نمی روم و با آنها برخوردی

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 409.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 410.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 266، ح 5.

نداشته ام، تنها با گوش خود صدایی را می شنوم. امام فرمود: از خدا بترس. آیا نشنیده ای خداوند می فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِکَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً»؟ مرد عرض کرد: آری به خدا، گویی تا به حال از هیچ عرب و عجمی این آیه را نشنیده بودم. با وجود این ان شاء الله دیگر عمل خود را تکرار نمی کنم و از خداوند طلب توبه و استغفار می نمایم. امام به او فرمود: برخیز و غسل کن و نماز شکر بجای آور که تو در امر خطیری واقع شده بودی، اگر در همان حال می مردی، چقدر حال و روزگار تو بد می بود. خدا را شکر کن و از او توبه و بازگشت از آن چه او نمی پسندد، مسئلت نما که خداوند، فقط زشتی ها را نمی پسندد، زشتی را برای اهلش بگذار، که هر امری اهل خود را دارد.(1)- (2)

4) و او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن بُرَید، از ابو عمرو زُبیری- طی حدیثی طولانی- از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: بر گوش واجب است که از شنیدن حرام دوری کند، و از آن چه خدا برایش حلال ندانسته و او را از آن نهی کرده و شنیدن آن چه خدای عزّ و جلّ را به خشم می آورد، اعراض نماید، چرا که خداوند در این باره فرمود: «وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِی الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللّهِ يُكَفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلاَ تَقْعُدُواْ مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُواْ فِی حَدِيثٍ غَيْرِهِ»(3) [و البته (خدا) در کتاب (قرآن) بر شما نازل کرده که هرگاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می گیرد، با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند] سپس خداوند، فراموشی را از این حکم استثناء کرده و فرموده است: «وَإِمَّا يُنسِيَنَّکَ الشَّيْطَانُ فَلاَ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»(4) [و اگر شیطان تو را (در این باره) به فراموشی انداخت، پس از توجه (دیگر) با قوم ستمکار منشین] و فرمود: «فَبَشِّرْ عِبَادِ* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ

1- [1] - الکنیف: سایبانی که بالای در خانه زده می شود، مستراح. «المعجم الوسیط، ماده کنف».
2- [2] - کافی، ج 6، ص 432، ح 10.
3- [3] - نساء/ 140.
4- [4] - انعام/ 68.

أُوْلَئِکَ الَّذِینَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُوْلَئِکَ هُمْ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ»(1) [پس بشارت ده به آن بندگان من که* به سخن گوش فرا می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند. اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان] و خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ* الَّذِینَ هُمْ فِی صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ* وَالَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ* وَالَّذِینَ هُمْ لِلزَّکَاهِ فَاعِلُونَ»(2) [به راستی که مؤمنان رستگار شدند* همانان که در نمازشان فروتنند* و آنان که از بیهوده رویگردانند* و آنان که زکات می پردازند] و فرمود: «وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَکُمْ أَعْمَالُکُمْ»(3) [و چون لغوی بشنوند از آن روی برمی تابند و می گویند: کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آن شماست] و فرموده است: «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِرَامًا»(4) [و چون بر لغو بگذرند با بزرگواری می گذرند] و این وظیفه ای است که خدا بر گوش واجب کرده که بر آن چه بر او حلال نیست، گوش نسپارد و این عمل گوش است و نشانه ایمان است.

خدا بر چشم واجب کرده که: بر آن چه خدا حرام کرده ننگرد و از آن چه که خدا برای او حلال ندانسته، اعراض کند و این وظیفه چشم است و نشانه ایمان است، خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَیَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»(5) [به مردان با ایمان بگو دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند] و آنها را از نگریستن بر عورات همدیگر نهی کرده است. مرد نباید که بر عورت برادرش بنگرد و عورت خود را نیز از نگاه دیگران مصون بدارد. و فرمود: «وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَیَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ»(6) [و به زنان با ایمان بگو دیدگان خود را (از هر نامحرمی) فرو بندند و پاکدامنی ورزند]. یعنی از این که یکی به شرمگاه

1- [1] - زمر/ 18-17.
2- [2] - مؤمنون/ 4-1.
3- [3] - قصص/ 55.
4- [4] - قصص/ 55.
5- [5] - فرقان/ 72.
6- [6] - نور/ 31.

خواهرش بنگرد و باید که شرمگاه خویش را از نگاه دیگران مصون بدارد. و فرمود: هر آیه ای که در قرآن برای حفظ فرج آمده، درباره زناست به جز این آیه که در باره نگاه است.

پس واجبات قلب و زبان و گوش و چشم را در آیه دیگر به صورت منظم بیان کرده و فرموده است: «وَمَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ»(1) [و (شما) از این که مبادا گوش و دیدگان و پوستتان بر ضد شما گواهی دهند (گناهانتان را) پوشیده نمی داشتید] مقصود از جلود، شرمگاه و ران ها می باشد. و فرموده است: «وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِکَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً».

و این وظیفه ای است که خدا بر چشم ها واجب کرد که حرام خدا را ننگرند و این وظیفه و عمل چشم هاست و نشانه ایمان است. این حدیث، طولانی است که ما آن را به طور مفصّل در تفسیر آیه «وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا» آخرین آیه سوره برائت بیان کردیم(2).(3)

5) ابن بابویه، از ابو القاسم علی بن احمد بن محمّد بن عمران دَقّاق- که خدای از او خشنود باد- از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از سهل بن زیاد آدمی، از عبد العظیم حسنی، از امام علی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام، از پدرش، از پدرانش، از حسن بن علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ابو بکر برای من همچون گوش و عمر همچون چشم و عثمان همچون قلب است. فردای آن روز نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم. امیر المؤمنین علیه السلام و ابو بکر، عمر و عثمان نزد او بودند، گفتم: پدر جان! شنیده ام درباره این یارانت سخنی گفته ای، آن چه سخنی است؟ فرمود: آری. سپس با دست به آنها اشاره کرد و گفت: اینها گوش و چشم و قلب من هستند و از آنها درباره ولایت این جانشین و وصیّ من خواهند پرسید و به علی بن ابی طالب علیه السلام

1- [1] - فصلت/ 22.
2- [2] - در تفسیر آیات 125-124 سوره برائت.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 28، ح 1.

اشاره کرد و سپس فرمود: خداوند عزّ و جلّ خود فرموده است: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِکَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً» سپس فرمود: قسم به عزت پروردگارم که همه امت من روز قیامت ایستانیده می شوند و درباره ولایت او مورد سؤال و بازخواست واقع می شوند و این معنی کلام خداوند است که می فرماید: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ»(1) [و بازداشتشان نمایید که آنها مسؤولند](2).

6) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بنده در روز قیامت در محضر خدا نمی تواند قدم از قدم بر دارد، مگر این که از او درباره چهار امر سؤال شود: عمرت را چگونه به سر بردی؟ کالبد و جسمت را در چه راهی فرسودی؟ مال خود را از چه راهی کسب کردی و کجا خرج کردی؟ و نیز از محبّت ما اهل بیت پرسیده می شود.(3)

7) عیاشی از حسن روایت کرده است: نشستن در مستراح(4) را طولانی می کردم تا صدای غنا و آواز یکی از همسایه ها را بشنوم. نزد امام صادق علیه السلام رفتم و ایشان به من فرمود: ای حسن! «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِکَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً» گوش از آن چه شنیده و چشم از آن چه دیده و قلب از آن چه که بدان معتقد است، [مسئول است].(5)

8) حسین بن هارون از امام صادق علیه السلام روایت کرده که درباره آیه «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِکَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً» فرمود: گوش از آن چه شنیده و چشم از آن چه دیده و قلب از معتقداتش، سؤال می شوند.(6)

9) از ابو جعفر روایت شده که گفته است: نزد امام صادق علیه السلام بودم.

1- [1] - صافّات/ 24.
2- [2] - معانی الاخبار، ص 387، ح 23.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 410.
4- [4] - المَخْرج: مستراح «مجمع البحرین، ماده خرج»

5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 315، ح 74.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 315، ح 75.

مردی به حضرت عرض کرد: پدر و مادرم فدایتان! همسایگانی دارم که کنیزان آوازه خوان و مطرب دارند و من وقتی در خانه خود به مستراح می روم چه بسا عمداً به مدت طولانی آن جا می نشینم تا صدای کنیزان را بشنوم. امام فرمود: چنین نکن. مرد عرض کرد: به خدا سوگند! هرگز نزد آنها نرفته ام، فقط صدایی به گوشم می خورد. امام فرمود: آیا نشنیده ای خداوند فرموده: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ کُلُّ أُولئِکَ کَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً»؟! عرض کرد: آری به خدا، گویی هرگز این آیه کتاب خدا را از هیچ عرب و عجمی نشنیده بودم، با این وجود ان شاء الله دیگر کار خود را تکرار نمی کنم و از خدا طلب استغفار و بخشش خواهم کرد. امام فرمود: برخیز و غسل کن و نماز شکر بجا بیاور که تو در امر خطیری بودی و اگر همین گونه می مردی، چقدر حال و روز تو بد بود! خدا را شکر کن و از او توبه و انابه از آن چه او نمی پسندد مسئلت کن که خدا تنها زشتی ها را نمی پسندد، زشتی را به اهلش بسپار که هر عملی اهل خود را دارد.(1)

10) ابو عَمرو زُبَیری از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند تبارک و تعالی ایمان را بر جوارح و اعضای بنی آدم واجب کرده و آن را میان جوارح تقسیم نموده و لذا هر عضوی از اعضای انسان بر ایمانی موظّف است که با ایمان اعضای دیگر فرق می کند. از جمله این اعضا، چشمان اوست که با آنها می نگرد و پاهای اوست که با آنها راه می رود. خدا بر چشم واجب کرده که بر حرام خدا ننگرد و بر آن چه خدا او را نهی نموده و برایش حلال نیست، بسته شود. این عمل، وظیفه چشم است که نشانه ایمان است. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَلاَ تَقْفُ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ کُلُّ أُولئِکَ کَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً» پس این دیده فرو بستن از حرام خدا که خدا بر چشم واجب کرده، عمل چشم است و نشانه ایمان است. نیز خداوند بر دو پای انسان واجب کرده که هرگز در راه گناه قدم نگذارند و در راستای انجام واجبات الهی گام بردارند. و فرموده است: «وَلاَ تَمْشِ فِی الأَرْضِ مَرَحًا إِنَّکَ لَن تَخْرِقَ الأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً»(2) [و در (روی) زمین به نخوت گام برمدار، چرا که هرگز زمین را نمی توانی شکافت و

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 315، ح 76.
2- [2] - اسراء/ 37.

در بلندی به کوهها نمی توانی رسید] و فرموده است: «وَاقْصِدْ فِی مَشْیِکَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِکَ إِنَّ أَنکَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ»(1) [و در راه رفتن خود میانه رو باش و صدایت را آهسته ساز که بدترین آوازها بانگ خَران است].(2)

11) شیخ طوسی در کتاب تهذیب از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که مردی نزد حضرت آمد و عرض کرد: من همسایگانی دارم که کنیزان آوازه خوان و مطربِ عود نواز دارند، چه بسا وقتی به مستراح می روم مدت نشستن را طولانی می کنم تا صدای آنها را بشنوم. امام صادق علیه السلام فرمود: چنین نکن. عرض کرد: به خدا سوگند! هرگز پای در آن مجلس نگذاشته ام، تنها صدای آنها به گوشم می خورد. امام صادق علیه السلام فرمود: از خدا بترس! آیا نشنیده ای که خدای عزّ و جلّ می فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ کُلُّ أُولئِکَ کَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً»؟! آن مرد عرض کرد: گویی هرگز این آیه کتاب خداوند را از هیچ عرب و عجمی نشنیده بودم. بنابراین این کار را رها می کنم و از خدا طلب مغفرت می نمایم. امام علیه السلام به او فرمود: برخیز و غسل کن و نماز بخوان به خاطر آن چه که برایت آشکار شده که در امر خطیری واقع شده بودی. اگر بر همان حال می مردی، چه بد حال و روزی می داشتی! از خدا مغفرت و توبه و انابه از آن چه او نمی پسندد، طلب کن که خدا تنها زشتی ها را نمی پسندد و زشتی و پلیدی را به اهلش واگذار کن که هر امری اهل خود را دارد.(3)

«وَلاَ تَمْشِ فِی الأَرْضِ مَرَحًا إِنَّکَ لَن تَخْرِقَ الأَرْضَ وَلَن...وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلآئِکَهِ إِنَاثًا إِنَّکُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلاً عَظِیمًا(40) »

«وَلاَ تَمْشِ فِی الأَرْضِ مَرَحًا إِنَّکَ لَن تَخْرِقَ الأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً(37) کُلُّ ذَلِکَ کَانَ سَیِّئُهُ عِنْدَ رَبِّکَ مَکْرُوهًا(38) ذَلِکَ مِمَّا أَوْحَی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَهِ وَلاَ تَجْعَلْ مَعَ اللّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَی فِی جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا(39) أَفَأَصْفَاکُمْ رَبُّکُم بِالْبَنِینَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلآئِکَهِ إِنَاثًا إِنَّکُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلاً عَظِیمًا(40) »

1- [1] - لقمان/ 19.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 315، ح 77.

3- [3] - تهذيب، ج 1، ص 116، ح 304.

[و در (روی) زمین به نخوت گام برمدار، چرا که هرگز زمین را نمی توانی شکافت و در بلندی به کوهها نمی توانی رسید* همه این (کارها) بدش نزد پروردگار تو ناپسندیده است* این (سفارشها) از حکمتهایی است که پروردگارت به تو وحی کرده است و با خدای یگانه معبودی دیگر قرار مده و گرنه حسرت زده و مطرود در جهنم افکنده خواهی شد* آیا (پنداشتید که) پروردگارتان شما را به (داشتن) پسران اختصاص داده و خود از فرشتگان، دخترانی برگرفته است؟ حقا که شما سخنی بس بزرگ می گویید]

1) علی بن ابراهیم: «وَلاَ تَمْشِ فِی الأَرْضِ مَرَحًا» یعنی متکبر و سرخوش. «إِنَّکَ لَن تَخْرِقَ الأَرْضَ» یعنی به همه آن نمی رسی «وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً» و نمی توانی به قلّه کوه ها برسی(1).

2) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن بُرَید، از ابو عَمرو زُبَیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند بر دو پای انسان واجب کرده که به سوی گناه و معصیت امر الهی نروند، بلکه در راستای انجام واجبات خداوند عزّ و جلّ گام بگذارند «وَلاَ تَمْشِ فِی الأَرْضِ مَرَحًا إِنَّکَ لَن تَخْرِقَ الأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً» و فرموده است: «وَاقْصِدْ فِی مَشْیِکَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِکَ إِنَّ أَنکَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ»(2) [و در راه رفتن خود میانه رو باش و صدایت را آهسته ساز که بدترین آوازها بانگ خران است](3).

3) و علی بن ابراهیم: «ذَلِکَ مِمَّا أَوْحَی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَهِ» منظور، قرآن و اخبار موجود در آن است. سپس فرموده است: «وَلاَ تَجْعَلْ مَعَ اللّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَی فِی جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا» مخاطب ظاهری پیامبر صلی الله علیه و آله و مخاطب اصلی و حقیقی مردم هستند. و فرموده است: آیه «أَفَأَصْفَاکُمْ رَبُّکُم بِالْبَنِینَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلآئِکَهِ إِنَاثًا» پاسخی به سخن قریش است که می گفتند: ملائکه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 410.
2- [2] - لقمان/ 19.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 28، ح 1.

دختران خدا هستند.(1)

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِی هَذَا الْقُرْآنِ لِیَذَّکَّرُواْ وَمَا یَزِیدُهُمْ إِلاَّ نُفُورًا(41)...کَمَا یَقُولُونَ إِذًا لاَّبْتَغَوْاْ إِلَی ذِی الْعَرْشِ سَبِیلًا(42) »

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِی هَذَا الْقُرْآنِ لِیَذَّکَّرُواْ وَمَا یَزِیدُهُمْ إِلاَّ نُفُورًا(41) قُل لَّوْ کَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ کَمَا یَقُولُونَ إِذًا لاَّبْتَغَوْاْ إِلَی ذِی الْعَرْشِ سَبِیلًا(42) »

[و به راستی ما در این قرآن (حقایق را) گونه گون بیان کردیم تا پند گیرند و(لی) آنان را جز نفرت نمی افزاید* بگو: اگر چنان که می گویند با او خدایانی (دیگر) بود، در آن صورت حتماً در صدد جستن راهی به سوی (خداوند) صاحب عرش برمی آمدند]

1) عیاشی از علی بن ابی حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِی هَذَا الْقُرْآنِ لِیَذَّکَّرُواْ» فرمود: یعنی: ما علی علیه السلام را در قرآن ذکر کردیم و او ذکر است، اما آنها بیشتر گریزان شدند.(2)

2) علی بن ابراهیم: «وَمَا یَزِیدُهُمْ إِلاَّ نُفُورًا» یعنی هرگاه قرآن را می شنوند از آن می گریزند و آن را تکذیب می کنند. سپس خداوند عزّ و جلّ برای کافران بت پرست، برهان و دلیل می آورد و می فرماید: «قُل» به آنها بگو: ای محمد! «لَّوْ کَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ کَمَا یَقُولُونَ إِذًا لاَّبْتَغَوْاْ إِلَی ذِی الْعَرْشِ سَبِیلًا» اگر بت ها آن گونه که شما می پندارید، خدا و معبود بودند باید به عرش صعود می کردند. سپس می فرماید: پس به این دلیل است که: «سُبْحَانَهُ وَتَعَالَی عَمَّا یَقُولُونَ عُلُوًّا کَبِیرًا».(3)

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالأَرْضُ وَمَن فِیهِنَّ وَإِن مِّن شَیْءٍ إِلاَّ یُسَبِّحُ بِحَمْدَهِ وَلَکِن لاَّ تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ إِنَّهُ کَانَ حَلِیمًا غَفُورًا(44) »

[آسمان های هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست او را تسبیح می گویند و هیچ چیز نیست، مگر این که در حال ستایش، تسبیح او می گوید؛ ولی شما تسبیح

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 410.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 316، ح 78.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 410.

آنها را درنمی یابید. به راستی که او همواره بردبار (و) آمرزنده است]

1) محمد بن یعقوب از یکی از یاران خود، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از داود رَقّی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از امام درباره این آیه: «وَإِن مِّن شَیْءٍ إِلاَّ یُسَبِّحُ بِحَمْدَهِ وَلَکِن لاَّ تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ» پرسیدم و ایشان فرمود: صدایی که در اثر شکاف(1) و سستی دیوارها از آنها شنیده می شود، تسبیح آنها است.(2)»

2) عیاشی از ابو صَبّاح، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که به امام گفتم: معنی آیه «وَإِن مِّن شَیْءٍ إِلاَّ یُسَبِّحُ بِحَمْدَهِ وَلَکِن لاَّ تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ» چیست؟ فرمود: همه چیز خدا را تسبیح می گوید و فرمود: و ما می بینیم که دیوار، شکاف برداشته و صدا می دهد. این همان تسبیح و ذکر دیوار است.(3)

3) در روایت حسین بن سعید از امام صادق علیه السلام روایت شده است که درباره آیه: «وَإِن مِّن شَیْءٍ إِلاَّ یُسَبِّحُ بِحَمْدَهِ وَلَکِن لاَّ تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ»فرمود: همه چیز خدا را تسبیح می گوید، و فرمود وقتی می بینیم که دیوار شکافته شده و صدا می دهد، این صدا همان تسبیح و ذکر اوست.(4)

4) حسن، از نوفلی، از سَکونی، از جعفر بن محمد، از پدرش علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله از داغ گذاشتن بر صورت چهار پا و زدن صورت آن، نهی فرمود، زیرا آن حیوان حمد و سپاس پروردگارش را به جای می آورد.(5)

5) اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: صید شدن هر پرنده ای چه در خشکی و چه در دریا و شکار شدن هر حیوان وحشی به

1- [1] - تنقض البیت: شکاف برمی دارد، ترک می خورد و صدای آن شنیده می شود «اقرب الموارد، ماده نقض».
2- [2] - کافی، ج 6، ص 531، ح 4.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 316، ح 79.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 316، ح 80.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 317، ح 82.

خاطر آن است که در تسبیح و ذکر خداوند اهمال ورزیده اند.(1)

6) مَسْعَده بن صدقه از جعفر بن محمد علیه السلام، از پدرش علیه السلام، روایت کرده است که فرمود: مردی نزد امام آمد و عرض کرد: فدایتان شوم! خداوند در کتاب خود فرمود: «وَإِن مِّن شَیْءٍ إِلاَّ یُسَبِّحُ بِحَمْدَهِ وَلَکِن لاَّ تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ» معنی این آیه چیست؟ امام فرمود: همان است که خدا فرموده است. پرسید: یعنی درخت خشک خدا را تسبیح می گوید؟ امام فرمود: آری، آیا نشنیده ای چوب های سقف خانه چگونه صدای شکستن و خش خش دارند؟ این همان تسبیح آنهاست، در هر حال خداوند، پاک و منزه است.(2)

7) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: حیوان بر صاحبش شش حق دارد: بیشتر از توانش بر او بار نکند، در حالی که سوار بر او است برای صحبت با دیگران توقف نکند، وقتی پیاده شد، حیوان را علف بدهد، بر صورتش داغ و علامت نگذارد و آن را نزند؛ زیرا آن حیوان نیز خدا را تسبیح می گوید و هر گاه بر آب گذر کرد، آن را بر حیوان عرضه کند.(3)

8) و نیز او از چند تن از یارانش از احمد بن محمد، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: بر صورت حیوانات نزنید؛ زیرا حمد و ثنای و تسبیح خدا را می گویند. و نیز گفته است: در حدیث دیگری آمده است که فرمود: بر صورت حیوان داغ نگذارید.(4)

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 317، ح 83.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 317، ح 84.
3- [3] - کافی، ج 6، ص 537، ح 1.
4- [4] - کافی، ج 6، ص 538، ح 4.

«وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرآنَ جَعَلْنَا بَيْنَکَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَهِ...رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْاْ عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا(46) »

«وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرآنَ جَعَلْنَا بَيْنَکَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَهِ حِجَابًا مَّسْتُورًا(45) وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّهً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِی آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْاْ عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا(46) »

[و چون قرآن بخوانی میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند، پرده ای پوشیده قرار می دهیم* و بر دلهایشان پوششها می نهیم تا آن را نفهمند و در گوشهایشان سنگینی (قرار می دهیم) و چون در قرآن پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی، با نفرت پشت می کنند]

1) علی بن ابراهیم: «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرآنَ جَعَلْنَا بَيْنَکَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَهِ حِجَابًا مَّسْتُورًا» یعنی خداوند میان تو و شیاطین حجابی قرار می دهد «وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّهً» یعنی پوششی «أَن يَفْقَهُوهُ وَفِی آذَانِهِمْ وَقْرًا» وَقر یعنی کَر. درباره آیه «وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْاْ عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا» فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله در تهجّد و شب زنده داری اش قرآن می خواند به خاطر صوت زیبایی که حضرت داشت، قریش به صدای او گوش می دادند و هرگاه که می خواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آنان می گریختند.(1)

2) طبرسی در کتاب احتجاج، از موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود: مردی یهودی به امیر المؤمنین علیه السلام گفت: ابراهیم با سه حجاب از چشم نمرود پوشیده شد، امام علی علیه السلام فرمود: بله همین طور است و محمد صلی الله علیه و آله با پنج حجاب از چشم آنان که قصد کشتن او را داشتند، پوشیده ماند؛ سه حجاب آن معادل سه حجابی که ابراهیم پوشانده شد و دو دیگر بیشتر از او است. خداوند عزّ و جلّ در توصیف این حجاب ها می فرماید: «وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا» [و (ما) فراروی آنها سدّی و پشت سرشان سدّی نهادیم] این حجاب اول است «وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا» [و پرده ای بر (چشمان) آنان فرو گسترده ایم] حجاب دوم «فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ»(2) [در نتیجه نمی توانند ببینند] و این

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 410.

2- [2] - يس/ 9.

حجاب سوم است. سپس می فرماید: «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرآنَ جَعَلْنَا بَيْنَکَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا» و این حجاب چهارم، سپس فرموده: «فَهِيَ إِلَى الأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ»(1) [به طوری که سرهایشان را بالا نگاه داشته و دیده فرو هشته اند] و اینها حجاب های پنج گانه اند.(2)

3) عیاشی از زید بن علی روایت کرده است: نزد امام محمد باقر علیه السلام رفتم. امام «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» گفت و سپس فرمود: می دانی در باره «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» چه آیه ای نازل شده است؟ گفتم: نه. فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله در قرائت قرآن زیباترین صورت را داشت، حضرت در صحن و حیاط کعبه با صدای بلند نماز می خواند، و عتبه بن ربیعه و شیبه بن ربیعه و ابو جهل بن هشام و گروهی دیگر از آنها به صدای قرائت او گوش می دادند. پیامبر صلی الله علیه و آله آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را زیاد تکرار می کرد و آن را با صدای بلند می خواند. آنها می گفتند: محمد نام خداوندش را بسیار تکرار می کند، او قطعاً پروردگارش را بسیار دوست می دارد. لذا به دیگرانی که ایستاده و صدای پیامبر صلی الله علیه و آله را می شنیدند، می گفتند: هرگاه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را گفت و تمام شد و آیه های دیگر را شروع کرد، ما را خبر کنید تا ما هم بیاییم و صدای او را بشنویم. آن گاه خدا این آیه را نازل کرد «وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ- وَلَّوْاْ عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا».(3)

4) زراره از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت کرده که درباره «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» فرمود: این آیه بیش از هر آیه دیگری شایسته آن است که با صدای بلند خوانده شود. پس هنگام قرائت آن صدایت را بلند کن. این همان آیه ای است که خداوند فرمود: «وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ - بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ- وَلَّوْاْ عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا» مشرکان به قرائت پیامبر صلی الله علیه و آله گوش می دادند، وقتی به قرائت «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می رسید

1- [1] - یس/ 8.
2- [2] - احتجاج، ج 1، ص 213.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 317. ح 85.

می گریختند و دور می شدند و وقتی قرائت آن تمام می شد بازمی گشتند و گوش می دادند.(1)

5) منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی همراه مردم نماز می خواند آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» را با صدای بلند قرائت می کرد و منافقان که پشت سر حضرت ایستاده بودند از صف های نماز کنار می رفتند و وقتی قرائت آیه تمام می شد، به جای خود باز می گشتند و به همدیگر می گفتند: محمد صلی الله علیه و آله نام پروردگارش را بسیار ذکر می کند، حتماً بسیار او را دوست دارد، و خدا این آیه را نازل کرد «وَإِذَا ذَکَرْتَ رَبَّکَ فِی الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْاْ عَلَی أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا».(2)

6) از ابو حمزه ثُمالی روایت شده است: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود: ای ثمالی! شیطان در کنار امام جماعت می ایستد و از او می پرسد: آیا نام پروردگارش را ذکر کرده است؟ اگر بگوید آری، دُم خود را میان پاهایش گذاشته و می رود(3) و اگر بگوید نه، بر دوش امام سوار می شود و امام جماعت مردم می شود تا این که نماز تمام شود. پرسیدم: فدایتان شوم! معنی ذکر پروردگار چیست؟ فرمود: یعنی با صدای بلند «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ» را خواندن.(4)

«نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا یَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ یَسْتَمِعُونَ إِلَیْکَ وَإِذْ...وَیَقُولُونَ مَتَی هُوَ قُلْ عَسَی أَن یَکُونَ قَرِیبًا(51) »

«نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا یَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ یَسْتَمِعُونَ إِلَیْکَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَی إِذْ یَقُولُ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلاَّ رَجُلاً مَّسْحُورًا(47) انظُرْ کَیْفَ ضَرَبُواْ لَکَ الأَمْثَالَ فَضَلُّواْ فَلاَ یَسْتَطِیعُونَ سَبِیلاً(48) وَقَالُواْ أَئِذَا کُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِیدًا(49) قُل کُونُواْ حِجَارَةً أَوْ

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 318، ح 86.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 318، ح 87.
3- [3] - اکتسع الفحل: دمش را میان پاهایش گذاشت «القاموس المحیط ماده کسع»
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 318، ح 88.

حَدِیدًا(50) أَوْ خَلْقًا مِّمَّا یَکْبُرُ فِی صُدُورِکُمْ فَسَیَقُولُونَ مَن یُعِیدُنَا قُلِ الَّذِی فَطَرَکُمْ أَوَّلَ مَرَّهٍ فَسَیُنْغِضُونَ إِلَیْکَ رُؤُوسَهُمْ وَیَقُولُونَ مَتَی هُوَ قُلْ عَسَی أَن یَکُونَ قَرِیبًا(51) »

[هنگامی که به سوی تو گوش فرا می دارند ما بهتر می دانیم به چه (منظور) گوش می دهند و (نیز) آن گاه که به نجوا می پردازند. وقتی که ستمگران گویند: جز مردی افسون شده را پیروی نمی کنید* ببین چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند، در نتیجه راه به جایی نمی توانند ببرند* و گفتند: آیا وقتی استخوان و خاک شدیم، (باز) به آفرینشی جدید برانگیخته می شویم؟ !* بگو سنگ باشید یا آهن* یا آفریده ای از آن چه در خاطر شما بزرگ می نماید (باز هم برانگیخته خواهید شد) پس خواهند گفت: چه کسی ما را بازمی گرداند؟ بگو: همان کس که نخستین بار شما را پدید آورد. (باز) سرهای خود را به طرف تو تکان می دهند و می گویند: آن کی خواهد بود؟ بگو: شاید که نزدیک باشد]

1) علی بن ابراهیم: درباره آیه «نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا یَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ یَسْتَمِعُونَ إِلَیْکَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَی» گفته است: یعنی وقتی آنها در پنهان می گویند: او ساحر و جاودگر است، و این معنی کلام خداست که می فرماید: «إِذْ یَقُولُ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلاَّ رَجُلاً مَّسْحُورًا». سپس خداوند سخن دَهریّه کافر را برای پیامبر خود صلی الله علیه و آله بیان می کند و می فرماید: «وَقَالُواْ أَئِذَا کُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِیدًا». آن گاه در پاسخ به آنها می فرماید: «قُل کُونُواْ حِجَارَهً أَوْ حَدِیدًا* أَوْ خَلْقًا مِّمَّا یَکْبُرُ فِی صُدُورِکُمْ فَسَیَقُولُونَ مَن یُعِیدُنَا قُلِ الَّذِی فَطَرَکُمْ أَوَّلَ مَرَّهٍ فَسَیُنْغِضُونَ إِلَیْکَ رُؤُوسَهُمْ» و نغض یعنی تکان دادن سر، «وَیَقُولُونَ مَتَی هُوَ قُلْ عَسَی أَن یَکُونَ قَرِیبًا».(1)

2) و نیز گفته است: در روایت ابو جارود از امام محمد باقر علیه السلام آمده است که فرمود: «خَلْقًا مِّمَّا یَکْبُرُ فِی صُدُورِکُمْ» یعنی مرگ.(2)

3) عیّاشی از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اُبَیّ بن خَلَف نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و استخوان پوسیده ای از دیوار

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 411.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 411.

برداشت و آن را پودر و خرد کرد و عرض کرد: ای محمد! آن گاه که استخوان پوسیده ای شدیم، آیا ما مبعوث می شویم؟! خداوند این آیه را نازل فرمود: «مَنْ یُحْیِی الْعِظَامَ وَهِیَ رَمِیمٌ* قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّهٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ»(1) [چه کسی این استخوانها را که چنین پوسیده است زندگی می بخشد* بگو همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد و اوست که به هر (گونه) آفرینشی داناست].(2)

«وَقُل لِّعِبَادِی یَقُولُواْ الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّیْطَانَ...بَعْضَ النَّبِیِّینَ عَلَی بَعْضٍ وَآتَیْنَا داود زَبُورًا(55) »

«وَقُل لِّعِبَادِی یَقُولُواْ الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّیْطَانَ یَنزَغُ بَیْنَهُمْ إِنَّ الشَّیْطَانَ کَانَ لِلإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِینًا(53) وَرَبُّکَ أَعْلَمُ بِمَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِیِّینَ عَلَی بَعْضٍ وَآتَیْنَا داود زَبُورًا(55) »

[و به بندگانم بگو آن چه را که بهتر است بگویند که شیطان میانشان را به هم می زند، زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است* و پروردگار تو به هر که (و هر چه) در آسمان ها و زمین است داناتر است و در حقیقت بعضی از انبیا را بر بعضی برتری بخشیدیم و به داود زبور دادیم]

1) علی بن ابراهیم: درباره آیه «وَقُل لِّعِبَادِی یَقُولُواْ الَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّیْطَانَ یَنزَغُ بَیْنَهُمْ» فرمود: یعنی به میان آنها می آید و آنها را به انجام گناه وامی دارد. و فرمود: آیه «رَّبُّکُمْ أَعْلَمُ بِکُمْ إِن یَشَأْ یَرْحَمْکُمْ» تا آن جا که می فرماید: «زَبُورًا»؛ از آیات محکمات است.(3)

2) ابن شهر آشوب از ابو معاویه ضَریر، از اعمش، از ابو صالح درباره آیه «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِیِّینَ عَلَی بَعْضٍ» روایت کرده است: خداوند، با علم و عقل پیامبر صلی الله علیه و آله را بر همه پیامبران و انبیا فضیلت داد و علی علیه السلام را بر همه صدّیقین.(4)

1- [1] - یس/ 79-78.
2- [2] - تفسیر عیاشی،ج 2، ص 319، ح 89.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 411.
4- [4] - مناقب، ج 3، ص 99.

«قُلِ ادْعُواْ الَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِهِ فَلاَ يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنكُمْ وَلاَ تَحْوِيلاً(56)»

[بگو کسانی را که به جای او (معبود خود) پنداشتید، بخوانید (آنها) نه اختیاری دارند که از شما دفع زیان کنند و نه (آن که بلایی را از شما) بگردانند]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، ازعبد الرحمن بن ابی نَجران و ابن فضّال، از یکی از یاران ما، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امام در هنگام بیماری و کسالت می گفت: خدایا! تو گروهی را سرزنش و نکوهش کردی و فرمودی: «قُلِ ادْعُواْ الَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِهِ فَلاَ يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنكُمْ وَلاَ تَحْوِيلاً» پس ای آن که جز او هیچ کس نمی تواند سختی و غم مرا از بین ببرد و آن را از من باز دارد، بر محمد و آل محمد درود بفرست و غم و ناراحتی مرا از بین ببر و آن را گریبانگیر کسی ساز که به جای تو دیگری را می پرستد؛ خدایی جز تو وجود ندارد.(1)

2) طبرسی: از ابن عباس و حسن درباره آیه «ادْعُواْ الَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِهِ» نقل کرده است که منظور از کسانی جز خدا، ملائکه و مسیح و عُزَیر است.(2)

«وَإِن مِّن قَرْيَةٍ إِلاَّ نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِك فِى الْكِتَابِ مَسْطُورًا(58) »

[و هیچ شهری نیست، مگر این که ما آن را (در صورت نافرمانی) پیش از روز رستاخیز به هلاکت می رسانیم یا آن را سخت عذاب می کنیم. این (عقوبت) در کتاب (الهی) به قلم رفته است]

1) علی بن ابراهیم: درباره آیه «وَإِن مِّن قَرْيَةٍ إِلاَّ نَحْنُ مُهْلِكُوهَا» گفته است: یعنی اهل قریه، «قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا» یعنی با فرو رفتن و

1- [1] - کافی، ج 2، ص 410، ح 1.
2- [2] - مجمع البیان، ج 6، ص 262.

مرگ و نابودی «كَانَ ذَلِک فِی الْكِتَابِ مَسْطُورًا» یعنی مكتوب.(1)

2) ابن بابویه در حدیثی مرسل از امام صادق علیه السلام روایت كرده است كه از امام علیه السلام درباره آیه «وَإِن مَّن قَرْيَةٍ إِلاَّ نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا» سؤال شد و ایشان در پاسخ فرمود: یعنی نابودی با مرگ.(2)

3) عیاشی از محمد بن مسلم روایت كرد: از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه «وَإِن مَّن قَرْيَةٍ إِلاَّ نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا» سؤال كردم: فرمود: امّت محمد صلی الله علیه و آله تنها یكی از امت هاست و هر كس كه مرد، هلاک شد.(3)

4) ابن سنان از امام صادق علیه السلام روایت كرده كه درباره «وَإِن مَّن قَرْيَةٍ إِلاَّ نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» فرمود: یعنی نابودی با مرگ و بلاهای دیگر(4).

5) و در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است كه درباره آیه «وَإِن مَّن قَرْيَةٍ إِلاَّ نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ» فرمود: یعنی با قتل و كشتار و مرگ و بلاهای دیگر.(5)

«وَمَا مَنَعَنَا أَن نُّرْسِلَ بِالآيَاتِ إِلاَّ أَن كَذَّبَ بِهَا الأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُواْ بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالآيَاتِ إِلاَّ تَخْوِيفًا(59) »

[و (چیزی) ما را از فرستادن معجزات باز نداشت، جز این كه پیشینیان آنها را به دروغ گرفتند و به ثمود ماده شتر دادیم كه (پدیده ای) روشنگر بود و(لی) به آن ستم كردند و ما معجزه ها را جز برای بیم دادن (مردم) نمی فرستیم]

1) علی بن ابراهیم: این آیه: «وَمَا مَنَعَنَا أَن نُّرْسِلَ بِالآيَاتِ إِلاَّ أَن كَذَّبَ بِهَا

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 411.
2- [2] - من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 118، ح 562.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 319، ح 90.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 319، ح 91.

5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 320، ح 92.

الأَوَّلُونَ» درباره قریش نازل شده است، و «وَآتَیْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُواْ بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالآیَاتِ إِلاَّ تَخْوِیفًا» عطف به ابتدای آیه است که می فرماید: «وَمَا مَنَعَنَا أَن نُّرْسِلَ بِالآیَاتِ».(1)

2) و نیز گفته است: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که درباره آیه «وَمَا مَنَعَنَا أَن نُّرْسِلَ بِالآیَاتِ» فرموده است: قوم محمد صلی الله علیه و آله از او خواستند معجزه ای به آنها نشان دهد، جبرئیل علیه السلام آمد و گفت: خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَمَا مَنَعَنَا أَن نُّرْسِلَ بِالآیَاتِ» تا آن جا که می فرماید: «إِلاَّ أَن کَذَّبَ بِهَا الأَوَّلُونَ» ما هرگاه برای امتی آیه و معجزه ای فرستادیم و آنها به آن ایمان نیاوردند، ما آنها را هلاک کردیم؛ و لذا معجزه و آیات را برای قوم تو به تأخیر انداختیم.(2)

«وَإِذْ قُلْنَا لَکَ إِنَّ رَبَّکَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤیَا الَّتِی...وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا یَزِیدُهُمْ إِلاَّ طُغْیَانًا کَبِیرًا(60) »

«وَإِذْ قُلْنَا لَکَ إِنَّ رَبَّکَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤیَا الَّتِی أَرَیْنَاکَ إِلاَّ فِتْنَةً لِّلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا یَزِیدُهُمْ إِلاَّ طُغْیَانًا کَبِیرًا(60) »

[و (یاد کن) هنگامی را که به تو گفتیم: به راستی پروردگارت بر مردم احاطه دارد و آن رؤیایی را که به تو نمایاندیم و (نیز) آن درخت لعنت شده در قرآن را جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم و ما آنان را بیم می دهیم، ولی جز بر طغیان بیشتر آنها نمی افزاید]

1) عیّاشی از حَریز، از کسی که شنیده است، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤیَا الَّتِی أَرَیْنَاکَ إِلاَّ فِتْنَةً» فتنه ای است برای آنها تا در آن سرگردان باشند «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ» یعنی بنی امیّه.(3)

2) علی بن سعید گفته است: در مکه بودم که مَعروف بن خَرَّبوذ نزد من آمد و گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: علی علیه السلام به عمر گفت: ای ابا حَفص! آیا می خواهی آن چه درباره بنی امیه نازل شده را برایت بگویم؟ گفت: آری.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 411.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 411.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 320، ح 93.

فرمود: درباره آنها خداوند فرموده است: «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی القُرْآنِ» عمر خشمگین شد و گفت: دروغ می گویی، بنوامیه از تو بهتر هستند، و صله رحم بیشتری انجام می دهند.(1)

3) حَلَبی از زُراره و حُمران و محمد بن مُسلِم نقل کرده است که گفته اند: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤیَا الَّتِی أَرَیْنَاکَ» پرسیدیم و ایشان فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب دید که مردانی بر روی منبرها می روند و مردم گمراهانه تکرار می کنند: زُرَیق، و زُفَر. و سخن خداوند متعال: «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی القُرْآنِ» امام علیه السلام فرمود: منظور بنی امیّه هستند.(2)

4) و در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مردانی از آتش را بر روی منبرهایی از آتش دید که مردم را به قهقهرا می بردند، و ما نامی از کسی به میان نمی آوریم.(3)

5) در روایت سلام جعفی، از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: ما نامی از کسی به میان نمی آوریم، اما پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب دید قومی بر منبر او هستند که مردم را به قهقرا کشانده و گمراه می کنند.(4)

6) قاسم بن سلیمان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله روزی غمگین و بی عمامه شده بود. سؤال شد: یا رسول الله! چه شده است؟ فرمود: دیشب در خواب دیدم فرزندان بنی امیّه بر منبر من می نشینند. پرسیدم: خدایا! اینها در زمان من چنین خواهند کرد؟ فرمود: نه، اما بعد از تو می آیند.(5)

7) ابو طفیل گفته است: در مسجد کوفه بودم، دیدم علی علیه السلام بر روی منبر است و ابن کوّاء از آخر مسجد او را صدا کرد و گفت یا امیر المؤمنین! به من

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 320، ح 94.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 320، ح 95.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 320، ح 96.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 320، ح 97.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 321، ح 98.

بگو آیه «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی القُرْآنِ» یعنی چه؟ فرمود: منظور همان دو فاجر از قریش وبنی امیه است .(1)

8) عبدالرحیم قصیر از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤیَا الَّتِی أَرَیْنَاکَ إِلاَّ فِتْنَةً لِلنَّاسِ» روایت کرده که فرمود: مردانی از بنی تمیم و عَدِی بر منبرهایی دیده شدند که مردم را به سیر قهقهرا کشانده بودند، پرسیدم: «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی القُرْآنِ» یعنی چه؟ فرمود: منظور بنی امیه است، خداوند می فرماید: «وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا یَزِیدُهُمْ إِلاَّ طُغْیَانًا کَبِیرًا».(2)

9) یونس از عبد الرحمن اَشَلّ روایت کرده است که از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤیَا الَّتِی أَرَیْنَاکَ إِلاَّ فِتْنَةً لِلنَّاسِ» پرسیدم و ایشان فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب دید بنی امیه از منبرها بالا می روند. هر گاه یکی از آنها بر منبر بالا می رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله ذلّت و بیچارگی را می دید و آشفته از خواب می پرید. پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده نفر از بنی امیه را در خواب دید و جبرئیل این آیه را برای پیامبر آورد و گفت: بنی امیه هر چیز به دست آورند، اهل بیت چند برابر آن را به دست می آورند.(3)

10) طبرسی گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب دید بوزینه هایی از منبر او بالا و پایین می روند. این خواب، او را بسیار غمگین و اندوهناک ساخت. سهل بن سعید این ماجرا را از پدرش تعریف کرده و سپس گفته است: این حدیث از امام محمد باقر و امام صادق علیه السلام روایت شده است. و گفته اند: بر اساس این تأویل در آیه «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی القُرْآنِ» منظور، بنو امیّه است.(4)

11) و در نهج البیان آمده است: در اخبار ما از امام صادق علیه السلام روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه در خواب دید که چهارده میمون از منبر او بالا می روند یکی بعد از دیگری. وقتی بیدار شد رؤیایش را برای یارانش

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 321، ح 99.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 321، ح 100.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 321، ح 101.
4- [4] - مجمع البیان، ج 6، ص 266.

تعریف کرد. آنها از تعبیر خواب پرسیدند و فرمود: بعد از من، بر این منبر گروهی از قریش می نشینند که اهل و شایسته آن نیستند. امام صادق علیه السلام فرمود: منظور، بنی امیّه است.

12) علی بن ابراهیم: این آیه وقتی نازل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب دید میمون هایی از منبرش بالا می روند؛ این خواب، بسیار بسیار او را غمگین و حزین کرد، پس خداوند این آیه را نازل کرد و فرمود: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤيَا الَّتِی أَرَيْنَاکَ إِلاَّ فِتْنَةً لِّلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ»، اینگونه نازل شد، و منظوربنی امیّه است.(1)

13) و از طریق مخالفان: ثعلبی در تفسیر خود در حدیث مرفوعی از رشید، از سعید بن مُسَیّب، نقل می کند که درباره آ یه «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤيَا الَّتِی أَرَيْنَاکَ إِلاَّ فِتْنَةً لِّلنَّاسِ» و ادامه آیه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب دید که بنی امیّه بر منبرها بالا می روند و از این امر غمگین شد. سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله گفته شد که تنها دنیا نصیب آنها می شود، و از این رو غم و اندوه(2) پیامبر صلی الله علیه و آله برطرف شد «إِلاَّ فِتْنَةً لِّلنَّاسِ» یعنی بلاء و مصیبتی برای مردم.(3)

14) و در تفسیر ثعلبی همچنین در حدیث مرفوعی از سَهل بن سَعد، آمده است که: رسول الله صلی الله علیه و آله در خواب دید بنی امیّه مانند بوزینگان از منبر او بالا و پایین می روند؛ این خواب او را غمگین کرد، و دیگر تا زمانی که از دنیا رفت، خوشحال و خندان دیده نشد؛ و این آیه نازل شد.(4)

15) در کتاب «فضیلت حسین و حکایت مصیبت و قتل او» حدیثی مرفوع آمده است که ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: در خواب دیدم فرزندان حَکَم یا بنی عاص همانند بوزینگان از منبر من بالا و پایین می روند؛ حضرت بسیار خشمگین شد و پیامبر دیگر بعد از آن خندان دیده نشد تا

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 411.
2- [2] - سُرِّی عنه: غم و اندوه او بر طرف شد. «لسان العرب، ماده سرا».

3- [3] - الدر المنثور، ج 5، ص 310.
4- [4] - الدر المنثور، ج 5، ص 309

این که از دنیا رفت.

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلآئِکَهِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِیسَ...وَعِدْهُمْ وَمَا یَعِدُهُمُ الشَّیْطَانُ إِلاَّ غُرُورًا(64) »

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلآئِکَهِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِیسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِینًا(61) قَالَ أَرَأَیْتَکَ هَذَا الَّذِی کَرَّمْتَ عَلَیَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ لأَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ إِلاَّ قَلِیلاً(62) قَالَ اذْهَبْ فَمَن تَبِعَکَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَآؤُکُمْ جَزَاء مَّوْفُورًا(63) وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ وَأَجْلِبْ عَلَیْهِم بِخَیْلِکَ وَرَجِلِکَ وَشَارِکْهُمْ فِی الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ وَعِدْهُمْ وَمَا یَعِدُهُمُ الشَّیْطَانُ إِلاَّ غُرُورًا(64) »

[و هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. پس (همه) جز ابلیس سجده کردند، گفت: آیا برای کسی که از گِل آفریدی سَجده کنم؟* (سپس) گفت: به من بگو این کسی را که بر من برتری دادی (برای چه بود) اگر تا روز قیامت مهلتم دهی، قطعاً فرزندانش را جز اندکی (از آنها) ریشه کن خواهم کرد* فرمود: برو که هر کس از آنان تو را پیروی کند، مسلّماً جهنم سزایتان خواهد بود که کیفری تمام است* و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگانت بر آنها بتاز و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده؛ و شیطان جز فریب به آنها وعده نمی دهد]

1) و علی بن ابراهیم: سپس خداوند خبر ابلیس را بیان می کند و می فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلآئِکَهِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِیسَ» تا آن جا که می فرماید: «لأَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ إِلاَّ قَلِیلاً» یعنی جز تعداد اندکی همه را فاسد می کنم، و می فرماید: «اذْهَبْ فَمَن تَبِعَکَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَآؤُکُمْ جَزَاء مَّوْفُورًا» آیه محکم است «وَاسْتَفْزِزْ» گفته: یعنی خدعه و نیرنگ کن «مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ وَأَجْلِبْ عَلَیْهِم بِخَیْلِکَ وَرَجِلِکَ وَشَارِکْهُمْ فِی الأَمْوَالِ وَالأَوْلاد» فرمود: شیطان در هر مال حرامی سهم و بهره ای دارد و اگر با آن اموال حرام کنیزی خریده شود و با او ازدواج کند و او برایش فرزندی بیاورد، در او برای شیطان بهره ای است؛ مانند فرزندی که از او به دنیا می آید و وقتی مرد با او همبستر شود، فرزندی که از نطفه آن کنیز و آن مرد به دنیا بیاید، حرامزاده است. در حدیثی دیگر آمده است: هرگاه مردی با همسر خود همبستر شود و نام خدا را بر زبان نیاورد، شیطان در این کار با

ص:879

او مشارکت خواهد کرد.(1)

2) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی، از چند تن از یاران ما، از احمد بن ابی عبد الله، از قاسم بن یحیی، از جدّش حسن بن راشد، از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در معنای این آیه فرمود: در آن برای شیطان سهمی و بهره ای قرار نده، پرسیدم: چگونه شیطان در این کار سهم و بهره ای می یابد؟ فرمود: وقتی نام خدا ذکر شود، شیطان از آن جا می گریزد و گرنه؛ شیطان در آلت رجولیّت او وارد می شود و عمل از هر دوی آنها واقع می شود، در حالی که نطفه یکی است.(2)

3) و نیز او از حسین بن محمّد از مُعَلّی بن محمد و چند تن از یاران ما، از احمد بن ابی عبد الله، همگی از وشّاء، از موسی بن بکر، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ای ابا محمد! وقتی همسر یکی از شما به نزد او می آید، او چه می گوید؟ پرسیدم: فدایتان شوم! آیا مرد می تواند چیزی بگوید؟ فرمود: آیا می خواهی به تو یاد دهم؟ عرض کردم: آری، فرمود: بگو؛ با کلمات خدا فرج او را حلال کرده ام، با امانت خدا او را گرفته ام. خدایا! اگر در رحم او برای من چیزی قرار دادی، آن را نیکو و پرهیزکار بگردان و او را مسلمانی میانه رو و در مسیر مستقیم قرار بده و در او هیچ بهره ای از شیطان نباشد. عرض کردم: دلیل و نشان این امر چیست؟ فرمود: آیا کتاب خدا را نخوانده ای؟ سپس تلاوت آغاز کرد و فرمود: «وَشَارِكْهُمْ فِی الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ» شیطان می آید و همانند مرد در کنار زن قرار می گیرد. و همانند او با زن درمی آمیزد. گفتم: علامت و نشانه این امر چیست؟ فرمود: دوستی و دشمنی با ما، هر کس از نطفه مرد مؤمن باشد، ما را دوست دارد و هر کس از نطفه شیطان باشد، با ما دشمنی می کند.(3)

4) و نیز او از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش، از حمزه بن عبد الله، از جمیل بن درّاج، از ابو ولید، از ابو بصیر، از امام صادق علیه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 412.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 501، ح 3.

3- [3] - کافی، ج 5، ص 502، ح 2.

السلام روایت کرده که فرمود: ای ابا محمد! وقتی به نزد همسرت می روی، چه دعایی می گویی؟ پرسیدم: فدایتان شوم! آیا می توانم دعایی بکنم؟ فرمود: آری، بگو، خدایا! من با کلمات تو فرج او را حلال نمودم و با امانت تو او را گرفتم؛ اگر در رحم او چیزی قرار دادی، پرهیزکار و مهذّب گردان و برای شیطان در او سهمی قرار نده. عرض کردم: فدایتان شوم! شیطان در آن سهمی دارد؟ فرمود: آری، آیا نشنیده ای خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَشَارِکْهُمْ فِی الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ» آری شیطان می آید و همانند آن مرد در کنار زن قرار می گیرد و مانند او با زن درمی آمیزد و پرسیدم: علامت و نشانه آن چیست؟ فرمود: با حُبّ و دوستی و یا دشمنی با ما.(1)

5) حسین بن سعید در کتاب (الزهد) از عثمان بن عیسی، از عمر بن اذینه، از سلیمان بن قیس نقل کرده است که شنیدم امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: خداوند بهشت را بر هر فحّاشِ بدزبان بی حیایی حرام کرده است، برای او مهم نیست چه می گوید و چه می شنود. اگر در امر او تحقیق کنی، متوجه می شوی که او ولد زنا است یا شیطان سهمی در او دارد، مرد پرسید: یا رسولَ الله! شیطان در مردم سهم دارد؟ حضرت فرمود: آیا نخوانده ای خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَشَارِکْهُمْ فِی الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ». و گفته شد(سؤال شد): آیا در میان مردم کسانی هستند که توجه نمی کنند چه می گویند و چه می شنوند؟ حضرت فرمود: بله. هر کس که خود را وارد مسائل زندگی مردم کند و درباره آنان سخن بگوید و حال آن که می داند آنان او را رها نخواهند کرد، برای چنین کسی مهم نیست که چه می گوید و چه می شنود.(2)

6) عیاشی از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که از امام درباره سهم و بهره و مشارکت شیطان پرسیدم که در آیه «وَشَارِکْهُمْ فِی الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ» آمده است. فرمود: هر مال حرامی سهم و بهره شیطان است و همراه مرد و در وجود او خواهد بود تا مجامعت کند. پس فرزند از نطفه شیطان و

1- [1] - کافی، ج 5، ص 503، ح 5.
2- [2] - کتاب الزهد، ص 7، ح 12.

مرد خواهد بود، اگر از مال حرام باشد.(1)

7) زراره نقل کرده است: یوسف ابو حجّاج دوست علی بن حسین علیه السلام بود. روزی به نزد همسرش-امّ حجّاج- رفت و خواست او را در آغوش بگیرد. زن گفت: زمان تو فلان ساعت است، یوسف نزد علی بن حسین علیه السلام آمد و او را از آن چه واقع شد، باخبر ساخت و امام به او امر کرد که امّ حجّاج را رها کند و او چنین کرد، اما آن زن، حجّاج را به دنیا آورد، و او پسر شیطان ذی الرَّدهَه(2) است.(3)

8) عبد الملک بن اعْیَن، گفته است: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام می فرمود: وقتی که مردی زنا می کند، شیطان در آلت رجولیت او وارد می شود و هر دو با هم با زن درمی آمیزند و دو نطفه با هم مخلوط می شوند و خدا از آن مرد و شیطان، جنینی را خلق می کند؛ این مشارکت و بهره شیطان است.(4)

9) سُلَیم بن قَیس هِلالی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند بهشت را بر هر فحّاش بدزبان بی حیایی که بی توجه هر سخنی را می گوید و می شنود، حرام کرده است. اگر در کار او تحقیق کنی، حتماً می فهمی که او یا ثمره زناست یا شیطان در آن سهم و مشارکت داشته است. سؤال شد: یا رسولَ الله! آیا شیطان در انسان سهم و مشارکت دارد؟ فرمود: آیا نخوانده ای که خداوند می فرماید: «وَشَارِکْهُمْ فِی الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ».(5)

10) یونس از ابی ربیع شامی روایت کرده است که شب نزد امام علیه السلام

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 321، ح 102.
2- [2] - ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج 13، ص 127، گفته است: گروهی گفته اند شیطان ردهه: پستانداری صاحب نهروان است، گروهی گفته اند: یکی از ابلیسان طغیانگر و سرکش از یاران دشمن خدا ابلیس است، گروهی نیز گفته اند طاغی و سرکشی است که به صورت مار تصور می شود و در ردهه می باشد.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 321، ح 103.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 321، ح 104.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 322، ح 105.

بودم. امام درباره شرک و سهم شیطان سخن گفت و بسیار در آن مبالغه کرد، چنان که ترسیدم و عرض کردم: فدایتان شوم! چاره این امر چیست؟ و ما چه بکنیم؟ فرمود: هرگاه خواستی مجامعت کنی، بگو: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ»، خداوندی که هیچ معبودی جز او نیست آفریننده آسمان ها و زمین است، خدایا! اگر امشب برای من چیزی مقدّر فرمودی، برای شیطان مشارکت سهم و نصیبی در آن قرار نده و نسل او را بنده ای صالح، خالص و مخلص و نیکوکار قرار بده، حمد و ثنای تو بلند و عالی است.(1)

11) از سلیمان بن خالد روایت شده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: درباره آیه «وَشَارِکْهُمْ فِی الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ» چه می فرمایید؟ فرمود: در این مورد بگو: از شرّ شیطان رانده شده به خدا پناه می برم.(2)

12) از علاء بن رَزین، از محمد، از امام صادق علیه السلام و یا امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: مشارکت شیطان یعنی این که: مال حرامی که انسان دارد، نصیب و بهره شیطان است و هرگاه مرد از طریق حرام مجامعت کند، نطفه شیطان همراه نطفه او خواهد بود. حضرت فرمود: هر دوی نطفه ها با هم آمیخته می شوند و آن جنین یا نتیجه یکی از این نطفه هاست یا هر دوی آنها.(3)

13) صفوان جمّال گفته است: نزد امام صادق علیه السلام بودم. عیسی بن منصور اجازه ورود خواست. امام به او فرمود: تو را با فلانی چه کار، ای عیسی! او تو را دوست ندارد! عیسی عرض کرد: پدر و مادرم فدایتان! او اعتقاد ما را دارد و هر کس را ما دوست داریم و ولایتش را پذیرفته ایم، او هم دوست دارد و ولایتش را پذیرفته است. امام به او فرمود: او نخوت ابلیس را دارد. عرض کردم: پدر و مادرم فدایتان! آیا جز این است که ابلیس گفته: «خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِینٍ»(4) [مرا از آتش آفریدی و او را از گِل آفریدی] امام فرمود: آیا جز این است که خدا

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 322، ح 106.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 323، ح 107.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 323، ح 108.

4- [4] - اعراف/ 12 و ص/ 76.

فرموده است: «وَشَارِکْهُمْ فِی الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ» شیطان به این ترتیب در میان فرزندان آدم، تخم گذاری می کند- و امام علیه السلام دو انگشت خود را در کنار یکدیگر قرار داد.(1)

14) زراره از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: حجّاج پسر شیطان است. شیطان در ذی الرّدهه تخم گذاری می کند؛ سپس فرمود: یوسف نزد امّ حجّاج رفت، و خواست با او همبستر شود، زن گفت: مگر عهد و زمان تو فلان ساعت نبود؟ و او دست از او برداشت و زن، حجّاج را به دنیا آورد.(2)

«إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ وَکَفَی بِرَبِّکَ وَکِیلًا(65) »

[در حقیقت تو را بر بندگان من تسلّطی نیست و حمایتگری (چون) پروردگارت بس است]

1) عیاشی از جعفر بن محمد خُزاعی، از پدرش روایت کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام در بیان حدیث غدیر خم می فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله هر آن چه را که باید، درباره علی علیه السلام فرمود و او را میان مردم برپا کرد، ابلیس فریاد بلندی کشید و همه عفریت ها را جمع کرد و گفتند: سرور ما! علت این فریاد چیست؟ گفت: وای بر شما! امروز همانند روز عیسی است. به خدا سوگند که مردم را نسبت به (حق) او گمراه خواهم کرد. و آن حضرت فرمود: پس این آیه از قرآن نازل شد: «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَیْهِمْ إِبْلِیسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِیقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِینَ»(3) [و قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت و جز گروهی از مؤمنان (بقیّه) از او پیروی کردند]. ابلیس فریاد بلندی کشید و عفریت ها نزد او بازگشتند. گفتند: سرور ما! دوباره چرا فریاد کشیدید؟ گفت: وای بر شما! خداوند سخن مرا در قرآن حکایت کرده است، و بر او نازل شد: «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَیْهِمْ إِبْلِیسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِیقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِینَ» پس سرش را به آسمان بلند کرد و گفت به

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 323، ح 109.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 323، ح 110.
3- [3] - سبأ/ 20.

عزت و جلال تو سوگند که آن گروه را نیز به دیگران ملحق خواهم کرد.

فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم «إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ»، ابلیس فریاد بلندی کشید و عفریت ها نزد او آمدند و گفتند: ای بزرگ ما و سرور ما! سومین فریاد برای چه بود؟ گفت: به خدا به خاطر یاران و اصحاب علی علیه السلام بود. ولی پروردگارا! به عزت و جلالتت سوگند که گناهان را برای آنها زینت خواهم داد تا آنها را دشمن تو بکنم. امام صادق علیه السلام فرمود: قسم به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث کرده است، ابلیس ها و عفریته ها بیشتر از آن که مگس بر روی گوشت بنشیند، در اطراف مؤمن جمع می شوند، اما مؤمن سخت تر از کوه است؛ زیرا کوه را می توان با تیشه زد و آن را تراشید، ولی نمی توان از دین مؤمن کاست.(1)

2) عبد الرحمن بن سالم، درباره آیه «إِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ وَکَفَی بِرَبِّکَ وَکِیلًا» گفته است: آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است و ما امیدواریم درباره هر بنده مسلمانی که خدا را دوست دارد مصداق یابد.(2)

«رَّبُّکُمُ الَّذِی یُزْجِی لَکُمُ الْفُلْکَ فِی الْبَحْرِ لِتَبْتَغُواْ مِن...فَیُغْرِقَکُم بِمَا کَفَرْتُمْ ثُمَّ لاَ تَجِدُواْ لَکُمْ عَلَیْنَا بِهِ تَبِیعًا(69) »

«رَّبُّکُمُ الَّذِی یُزْجِی لَکُمُ الْفُلْکَ فِی الْبَحْرِ لِتَبْتَغُواْ مِن فَضْلِهِ إِنَّهُ کَانَ بِکُمْ رَحِیمًا(66) وَإِذَا مَسَّکُمُ الْضُّرُّ فِی الْبَحْرِ ضَلَّ مَن تَدْعُونَ إِلاَّ إِیَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاکُمْ إِلَی الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَکَانَ الإِنْسَانُ کَفُورًا(67) أَفَأَمِنتُمْ أَن یَخْسِفَ بِکُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ یُرْسِلَ عَلَیْکُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لاَ تَجِدُواْ لَکُمْ وَکِیلًا(68) أَمْ أَمِنتُمْ أَن یُعِیدَکُمْ فِیهِ تَارَةً أُخْرَی فَیُرْسِلَ عَلَیْکُمْ قَاصِفا مِّنَ الرِّیحِ فَیُغْرِقَکُم بِمَا کَفَرْتُمْ ثُمَّ لاَ تَجِدُواْ لَکُمْ عَلَیْنَا بِهِ تَبِیعًا(69) »

[پروردگار شما کسی است که کشتی را در دریا برای شما به حرکت در می آورد تا از فضل او برای خود بجویید، چرا که او همواره به شما مهربان است* و چون در دریا به شما صدمه ای برسد، هر که را جز او می خوانید ناپدید (و فراموش) می گردد و چون (خدا) شما را به سوی خشکی رهانید، رویگردان می شوید و انسان

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 323، ح 111.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 324، ح 112.

همواره ناسپاس است* مگر ایمن شدید از این که شما را در کنار خشکی در زمین فرو برد یا بر شما طوفانی از سنگریزه ها بفرستد سپس برای خود نگاهبانی نیابید* یا (مگر) ایمن شدید از این که بار دیگر شما را در آن (دریا) باز گرداند و تندبادی شکننده بر شما بفرستد، و به سزای آن که کفر ورزیدید، غرقتان کند. آن گاه برای خود در برابر ما کسی را نیابید که آن را دنبال کند]

1) علی بن ابراهیم: سپس خداوند فرمود: «رَّبُّكُمُ الَّذِی یُزْجِی لَكُمُ الْفُلْكَ فِی الْبَحْرِ» منظور کشتی ها در دریا است «لِتَبْتَغُواْ مِن فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِیمًا* وَإِذَا مَسَّكُمُ الْضُّرُّ فِی الْبَحْرِ ضَلَّ مَن تَدْعُونَ إِلاَّ إِیَّاهُ» هر کس را جز خدا بخوانید، باطل است، «فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَی الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الإِنْسَانُ كَفُورًا» سپس آنها را می ترساند و می فرماید: «أَفَأَمِنتُمْ أَن یَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ یُرْسِلَ عَلَیْكُمْ حَاصِبًا» یعنی عذاب و هلاک، «ثُمَّ لاَ تَجِدُواْ لَكُمْ وَكِیلاً* أَمْ أَمِنتُمْ أَن یُعِیدَكُمْ فِیهِ تَارَةً أُخْرَی» یعنی یک بار دیگر، «فَیُرْسِلَ عَلَیْكُمْ قَاصِفا مِّنَ الرِّیحِ» یعنی بادی که از هر طرف می وزد، «فَیُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لاَ تَجِدُواْ لَكُمْ عَلَیْنَا بِهِ تَبِیعًا».(1)

2) و نیز علی بن ابراهیم آورده است که در روایت ابو جارود از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است که درباره آیه «قَاصِفا مِّنَ الرِّیحِ» امام فرمود: یعنی طوفان، و «تَبِیعًا» یعنی وکیلاً و گفته شده: یعنی کفیلاً و نیز گفته شده: یعنی انتقام گیرنده.(2)

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّیِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَی كَثِیرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِیلاً(70) »

[و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکبها) برنشاندیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریده های خود برتری آشکار دادیم]

1) علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد، از عبد الکریم بن عبد الرحیم، از محمد

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 412.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 412.

بن علی، از محمد بن فُضَیل، از ابو حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند روح کافر را عزیز نمی دارد، بلکه ارواح مؤمنان را اکرام کرده و عزیز می دارد. کرامت تن و خون در گرو کرامت روح است، و رزق طیّب یعنی علم.(1)

2) شیخ در کتاب امالی، از گروهی، از ابو مُفَضّل، از علی بن محمد بن حسن بن کاس قاضی نَخَعی در شهر رمله(2)، از جدّش سُلَیم بن ابراهیم بن عبید مُحارِبی، از نصر بن مُزاحم مِنقَری، از ابراهیم بن زِبرِقان، از ابو خالد، از زید بن علی، از پدرش علیه السلام روایت کرده که درباره آیه «وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ» فرمود: یعنی بنی آدم را بر همه مخلوقات فضیلت و برتری داده ایم. «وَحَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» یعنی تَر و خشک «وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّیِّبَاتِ» یعنی همه میوه های پاک و نیکو «وَفَضَّلْنَاهُمْ» فرمود: هیچ حیوان و پرنده ای برای خوردن و نوشیدن دست به دهان نمی برد، به جز آدمی که غذایش را با دست خود در دهان خویش می گذارد و این، نشان از فضیلت یافتگی او دارد.(3)

3) و نیز او از جماعتی، از ابو مفضّل، از عبد الله بن محمد بن عبد العزیز بَغوی، از یحیی بن عبد الحمید حِمّانی، از حجّاج بن تَمیم، از میمون بن مِهران، از ابن عباس- که رحمت خدا بر او باد- درباره آیه «وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّیِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى کَثِیرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِیلاً» گفته است: هر حیوان و مخلوقی با دهانش غذا می خورد به جز انسان که با دستش غذا می خورد.(4)

4) و نیز او از گروهی، از ابو مُفَضَّل، از احمد بن حسن بن هارون بن سلیمان صَباحی، از یحیی بن سَرِی ضَریر، از محمد بن خازم ابو معاویه ضریر نقل کرده است که گفت: نزد هارون الرشید رفتم، در برابر او سفره غذایی وجود داشت، از من

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 412.
2- [2] - رمله: شهری در فلسطین. «معجم البلدان، ج 3، ص 69».
3- [3] - امالی، ج 2، ص 103.
4- [4] - امالی، ج 2، ص 103.

درباره تفسیر این آیه پرسید: «وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّیِّبَاتِ» و ادامه آیه. گفتم: یا امیر المؤمنین! جدّ شما عبد الله بن عباس تأویل آن را گفته است؛ حجّاج بن ابراهیم خوزی، از میمون بن مهران، از ابن عبّاس درباره این آیه: «وَلَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّیِّبَاتِ» برای من نقل کرد: همه جانوران و حیوانات با دهان غذا می خورند، به جز انسان که با انگشت خود غذا می خورد. ابو معاویه گفت: به من خبر رسید که او قاشق نقره ای را بر زمین گذاشت و با انگشت غذا خورد.(1)

5) عیاشی از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه: «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَی کَثِیرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِیلاً» روایت کرده که فرمود: همه مخلوقات واژگون خلق شده اند، به جز انسان که ایستاده و قائم و سراپا خلق شده است.(2)

«یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَأُوْلَئِکَ یَقْرَؤُونَ کِتَابَهُمْ وَلاَ یُظْلَمُونَ فَتِیلاً(71) »

[(یاد کن) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم. پس هر کس کارنامه اش را به دست راستش دهند. آنان کارنامه خود را می خوانند و به قدر نخک هسته خرمایی به آنها ستم نمی شود]

1) علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از ربعی بن عبد الله، از فُضَیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه با یارانش، علی علیه السلام همراه با یارانش، حسن علیه السلام همراه با یارانش، و حسین علیه السلام همراه با یارانش می آید و هر کسی که در میان قومی مُرده است، همراه او می آیند.(3)

2) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن

1- [1] - امالی، ج 2، ص 104.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 324، ح 113.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 413.

بن محبوب، از عبد الله بن غالب، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: وقتی آیه: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» نازل شد، مسلمانان گفتند: یا رسول الله! آیا تو امام همه مردم نیستی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من پیامبر و فرستاده خدا به سوی همه مردم هستم، اما بعد از من مردم از سوی خدا، از اهل بیت من علیهم السلام امامانی خواهند داشت که در میان مردم خواهند آمد و تکذیب می شوند و سردمداران کفر و طرفداران آنها، به این امامان ظلم خواهند کرد، هر کس با آنها دوستی کند و ولایت آنها را بپذیرد و پیرو آنها باشد، او از من است، همراه من خواهد بود و مرا ملاقات خواهد کرد؛ اما هر کس به آنها ظلم کند و آنها را تکذیب نماید، از من و همراه من نخواهد بود و من از او بیزارم.(1)

محمد بن حسن صفّار از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عبد الله بن غالب، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام مانند این حدیث را روایت کرده است.(2) و همچنین احمد بن محمد بن خالد برقی، از ابن محبوب، از عبد الرحمن بن غالب، از جابر بن یزید جُعفی، از امام محمد باقر علیه السلام همین حدیث را روایت کرده است.(3)

3) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از نضر بن سُوَید، از ابن مسکان، از یعقوب بن شعیب روایت کرده که گفته است: از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» پرسیدم، فرمود: خداوند هر نسل از این امت را با رهبر و امامش فرا می خواند. عرض کردم: یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله با نسل خود و علی علیه السلام همراه با نسل خود و حسن علیه السلام با نسل خود و حسین علیه السلام با نسل خود و هر امامی همراه با نسلی که در میان آنها کشته شده است؟ فرمود: آری.(4)

4) ابن بابویه از ابو الحسن محمد بن علی بن شاه فقیه مَروَروذی، در شهر

1- [1] - کافی، ج 1، ص 168، ح 1.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 48، باب 16، ح 1.
3- [3] - محاسن، ص 155، ح 84.
4- [4] - محاسن، ص 144، ح 44.

مرورود(1)، در خانه اش، از ابو بکر محمد بن عبد الله نیشابوری، از ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر بن سلیمان طائی در بصره، از پدرش در سال 260، از علی بن موسی الرضا علیه السلام، سال 294 در نیشابور.

و ابو منصور احمد بن ابراهیم بن بکر خوزی در نیشابور، از ابو اسحاق ابراهیم بن محمد بن هارون خوزی، از جعفر بن محمد بن زیاد فقیه خوزی در نیشابور، از احمد بن عبد الله هَرَوی شیبانی، از علی بن موسی الرضا علیه السلام از ابو عبد الله حسین بن محمد اُشنانی رازی عدل در بلخ، از علی بن محمد بن مَهرویه قزوینی، از داود بن سلیمان فرّاء. از علی بن موسی الرضا علیه السلام، از پدرش، از پدرانش، از علی بن ابی طالب علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره آیه: «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» روایت کرده است که فرمود: هر قومی با امام زمان و کتاب پروردگارشان و سنت پیامبرشان فرا خوانده می شود.(2)

5) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از مُعَلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از صفوان بن یحیی، از محمد بن مَروان، از فُضَیل بن یَسار گفته است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» پرسیدم. فرمود: ای فضیل! امام خود را بشناس اگر امام خود را بشناسی تقدّم و تأخّر این امر هیچ ضرری به تو نمی رساند، هر کس امام خود را بشناسد، سپس قبل از قیام قائم صاحب الامر علیه السلام بمیرد، همانند کسی است که در میان لشکر اوست؛ نه، بلکه همانند کسی است که زیر پرچم او نشسته است. گفت: و یکی از یاران امام گفته است: همانند کسی است که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگیده و شهید شده است.(3)

6) و نیز او از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از حمّاد، از عبد الاعلی روایت کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: شنیدن و اطاعت کردن درهای رحمت اند، آن که بشنود و اطاعت کند،

1- [1] - مَرْوُ الرُّوذ: شهری نزدیک به مرو شاهجان و مرو شاهجان معروف ترین شهر خراسان است. «مراصد الاطلاع، ج 3، 1262».
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 36، باب 31، ح 61.

3- [3] - کافی، ج 1، ص 303، ح 2.

هیچ عذری بر او نیست، و آن که بشنود و مخالفت کند، هیچ عذر و بهانه ای ندارد، امام مسلمین روزی که خدا را ملاقات می کند حجت و برهانش کامل است، سپس فرمود: خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ».(1)

7) و نیز او از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شَمّون، از عبد الله بن عبد الرحمن، از عبد الله بن قاسم بَطَل، از عبد الله بن سنان روایت کرده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» یعنی چه؟ فرمود: منظور امامی است که در میان آنهاست و قائم اهل زمان خود است.(2)

8) عیاشی از فُضیل روایت کرده است که از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه: «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» پرسیدم، فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله همراه با قوم خود و علی علیه السلام همراه با قوم خود و حسن علیه السلام همراه با قوم خود و حسین علیه السلام همراه با قوم خود، و هر کس در زمان امامی مرده است، همراه او می آید.(3)

9) ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در روز قیامت هر کس با امامی که در عصر و زمان آن امام مرده است محشور می شود، اگر امام او را تأیید کند، نامه اش را به دست راستش می دهند، همانطور که خدا می فرماید: «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَأُوْلَئِکَ یَقْرَؤُونَ کِتَابَهُمْ» و یمین یعنی تأیید امام؛ زیرا او کتابی است که آن را می خوانند، خداوند می فرماید: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَیَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَؤُوا کِتَابِیهْ* إِنِّی ظَنَنتُ أَنِّی مُلَاقٍ حِسَابِیهْ»(4) [اما کسی که کارنامه اش به دست راستش داده شود، گوید: بیایید و کتابم را بخوانید* من یقین داشتم که به حساب خود می رسم]

و کتاب یعنی امام که هر کس را به پشت سر خود بیندازد، به آن اهمیتی ندهد

1- [1] - کافی، ج 1، ص 146، ح 17.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 451، ح 3.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 324، ح 114.

4- [4] - حاقّه/ 19-20.

و از آن اعراض کند؛ آن گونه که خدا می فرماید: «فَنَبَذُوهُ وَرَاء ظُهُورِهِمْ»(1) [پس آن (عهد) را پشت سر خود انداختند] و هر کس که امام را انکار کند از اصحاب شمال است، کسانی که خداوند می فرماید: «مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ* فِی سَمُومٍ وَحَمِیمٍ* وَظِلٍّ مِّن یَحْمُومٍ»(2) [یاران چپ* در (میان) باد گرم و آب داغ* و سایه ای از دود تار] تا آخر آیه.(3)

10) محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که از امام درباره آیه: «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» پرسیدم، فرمود: منظور از امام کسی است که در دنیا به او اقتدا کرده اند، خورشید و ماه را می آورند و به همراه هر کس که آن دو را پرستیده در جهنم می اندازند.(4)

و جعفر بن احمد، از فَضل بن شاذان روایت کرده است که او نامه و مکتوبی به خط پدرش یافته که همین حدیث در آن نوشته شده بود.(5)

11) از ابو بصیر روایت شده است که از امام صادق علیه السلام درباره کلام امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدم که فرمود: اسلام غریبانه آغاز شده و دوباره غریب خواهد شد، همان گونه که بود، خوش به حال غُرباء. فرمود: ای ابا محمد! داعی و [قائم] ما دین جدیدی می آورد، آن گونه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آورد، من پای امام را گرفته و گفتم: شهادت می دهم شما امام من هستید. فرمود: خداوند قطعاً هر کس را با امام و رهبرش فرا می خواند، خورشید پرستان را با خورشید، ماه پرستان را با ماه، آتش پرستان را با آتش، و سنگ و بت پرستان را با بت هایشان.(6)

12) عمّار ساباطی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

1- [1] - آل عمران/ 187.
2- [2] - واقعه/ 43-41.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 325، ح 115.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 325، ح 116.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 325، ح 117.

6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 325، ح 118.

زمین هرگز از امامی که حلال خدا را حلال کند و حرام خدا را حرام خالی نمی شود و این معنی کلام خداوند است که می فرماید: «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» پس فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس بمیرد بدون این که امام خود را بشناسد، به مرگ جاهلیّت از دنیا رفته است. حاضران از تعجب گردن کشیدند و چشم گرد کردند، امام فرمود: منظور، جاهلیت جَهلاء نیست. وقتی از نزد امام خارج شدیم، سلیمان به ما گفت: به خدا سوگند! منظور امام علیه السلام همان جاهلیّت جَهلاء بود، اما وقتی امام تعجّب شما را دید که گردن کشیدید و چشم گرد کردید، به شما چنان فرمود.(1)

13) بشیر دَهّان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: به خدا سوگند! شما بر دین خدا هستید. پس این آیه را تلاوت فرمود: «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» پس فرمود: علی امام ماست و رسول الله امام ماست، چه بسیار پیشوایان و رهبرانی که روز قیامت به صحرای محشر می آیند و یاران خود را نفرین می کنند و آنها هم به او لعنت و نفرین می گویند، ما نسل محمد صلی الله علیه و آله هستیم و فاطمه سلام الله علیها مادر ماست.(2)

14) جابر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی این آیه نازل شد، مسلمانان گفتند: ای رسول خدا! آیا تو امام همه مسلمانان نیستی؟ فرمود: من فرستاده خدا به سوی همه مردم هستم، اما بعد از من، از جانب خدا، از میان اهل بیت من، امامانی برای مردم خواهد بود، مردم آنها را تکذیب می کنند و آنها مورد ظلم و ستم واقع می شوند، بدانید هر کس دوستی و ولایت آنها را بپذیرد، او از من است و با من است و به زودی مرا ملاقات خواهد کرد، و بدانید هر کس به آنها ظلم کند یا یاریگر ظالم آنها باشد و آنها را تکذیب کند، از من نیست و همراه من نخواهد بود و من از او بیزارم.

و در حدیثی این جمله هم آمده است: و رهبران و سردمداران کفر و گمراهی

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 326، ح 119.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 326، ح 120.

و یارانشان به این امامان ظلم می کنند.(1)

15) از عبد الاعلی روایت شده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: شنیدن و اطاعت کردن، درهای بهشت هستند، علیه شنونده مطیع عذر و بهانه ای نیست، حجت و برهانِ امام مسلمانان، آن روز که خدا را ملاقات می کند کامل است؛ زیرا خداوند می فرماید: «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ».(2)

16) بشیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ما بین هر کدام از شما و خوشحالی و خرسندی فاصله ای نیست، مگر به اندازه این که جانش به این جا برسد و با انگشت به حنجره خود اشاره فرمود، سپس کلام خود را با آیاتی از کتاب خدا تأویل و تبیین نمود و فرمود: «أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ»(3) [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید] و «مَّنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ»(4) [هر کس از پیامبر فرمان بَرَد در حقیقت، خدا را فرمان برده] و «إِن کُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللّهُ»(5) [(بگو): اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد] و سپس فرمود: «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله امام شماست و چه بسیار رهبران و پیشوایانی که روز قیامت می آیند و اصحاب خود را نفرین می کنند و آنها او را نفرین می کنند.(6)

17) محمد از امام محمد باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از امام درباره آیه: «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» سؤال شد، فرمود: امام کسی است که در دنیا به او اقتدا می کردند؛ و خورشید و ماه را می آورند و به

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 326، ح 121.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 326، ح 122.
3- [3] - نساء/ 59.
4- [4] - نساء/ 80
5- [5] - آل عمران/ 31.
6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 326، ح 123.

همراه هر کس که آن دو را پرستیده است، در آتش می اندازند.(1)

18) اسماعیل بن همّام از امام رضا علیه السلام درباره این آیه روایت کرده است که امام فرمود: روز قیامت خداوند می فرماید: آیا از عدل پروردگارتان نیست اگر او روز هر قومی را به کسی بسپارد که در دنیا ولایت و حکومت او را پذیرفته بودند؟ می گویند: بله، البته عادلانه است، و خدا می فرماید: پس از هم جدا شوید و آن گاه هر قوم از دیگران جدا می ایستند.(2)

19) محمد بن حُمران از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اگر می خواهید روز قیامت همراه ما باشید، همدیگر را نفرین نکنید، از خدا بترسید و او را اطاعت کنید که خدا می فرماید: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ».(3)

20) ابن شهر آشوب گفته است که خاصّ و عامّ از امام رضا علیه السلام، از پدرانش علیه السلام، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود: هر قومی همراه امام زمانشان و کتاب پروردرگارشان و سنّت پیامبرشان فرا خوانده می شوند.(4)

21) و از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: آیا خدا را شکر نمی کنید که روز قیامت هر قومی همراه کسانی که ولایتشان را پذیرفته فرا خوانده می شوند؟ ما به پیامبر پناه می بریم و شما به ما.(5)

22) یوسف قَطّان در تفسیر خود از شُعبه، از قَتاده، از سعید بن جُبَیر، از ابن عباس روایت کرده است که در تفسیر آیه: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» گفته است: وقتی روز قیامت فرا رسد خداوند آن امامان هادی، و روشنگران تاریکی ها و اسوه های پرهیزکاری و تقوا، امیر المؤمنین، حسن و حسین را می آورد و سپس به آنها گفته می شود: شما و شیعیانتان از پل صراط بگذرید و بی حساب وارد بهشت

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 327، ح 124.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 327، ح 125.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 327، ح 126.

4- [4] - مناقب، ج 3، ص 65.
5- [5] - مناقب، ج 3، ص 65.

شوید، سپس امامان و رهبران فِسق و پلیدی را- که به خدا سوگند !- یزید یکی از آنهاست، می آورند و به او گفته می شود: دست یارانت را بگیر و بی حساب به جهنم بروید.(1)

23) راوندی در کتاب (الخرائج)، از ابو هاشم، از ابو محمد عسکری علیه السلام روایت کرده است که از امام درباره آیه: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ»(2) [سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم به میراث دادیم، پس برخی از آنان بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه رو و برخی از آنان در کارهای نیک پیشگامند] سؤال کردم، فرمود: همه اینان از آل محمد علیهم السلام هستند، و ظالم به نفس خود کسی است که به وجود امام اعتراف و اقرار نمی کند، و مقتصد کسی است که امام را می شناسد و سابق بالخیرات، یعنی امام. با خود اندیشیدم چقدر آن چه خدا به آل محمد بخشیده عظیم است، و گریستم، امام به من نگریست و فرمود: حقیقت عظمت و شأن آل محمد علیهم السلام از آن چه تو با خود اندیشیدی بزرگ تر است، خدا را شکر کن که به ریسمان آنها چنگ زده ای، و روز قیامت آن گاه که هر کس با امام خود فرا خوانده شود، تو با آل محمد فرا خوانده می شوی، قطعاً تو در راه خیر هستی.(3)

24) طبرسی، بعد از آن که چند قول مختلف را درباره این آیه بیان کرده گفته است: اینها گفته هایی است که خاصّ و عامّ آن را از علی بن موسی الرضا علیه السلام با سندهایی صحیح روایت کرده اند که امام رضا علیه السلام، از پدرانش علیه السلام، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: همه مردم با امام زمان خود، کتاب پروردگار خود و سنت پیامبر خود فرا خوانده می شود.(4)

25) شیخ مفید در کتاب (الاختصاص) از مُعَلّی بن محمد بَصری، از بسطام بن

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 65.
2- [2] - فاطر/ 32.
3- [3] - الخرائج و الجرائح، ج 2، ص 687، ح 9.

4- [4] - مجمع البيان، ج 6، ص 275.

مُرّه، از اسحاق بن حَسّان، از هَیثَم بن واقد، از علی بن حسن عبدی، از سعد بن طَریف، از اصبغ بن نُباته روایت کرده است: امیر المؤمنین علیه السلام به ما امر فرمود از کوفه به مدائن برویم، یک روز راه رفتیم، عمرو بن حُرَیث همراه هفت نفر عقب ماندند و به جایی در حِیره به نام خَوَرْنَق(1) رفتند و گفتند: این جا گردش می کنیم، روز چهارشنبه ما به علی علیه السلام ملحق شدیم قبل از آن که آنها برسند، صبحگاهان آنها کفتاری را دیدند و آن را کشتند، عمرو بن حریث دست کفتار را گرفت و گفت: بیعت کنید این امیر المؤمنین است؛ آن هفت نفر با کفتار بیعت کردند و عمرو هشتمین نفر بود، شب چهارشنبه به راه افتادند و روز جمعه به مدائن رسیدند، در حالی که امیر المؤمنین در مسجد خطبه می خواند آنها از همدیگر جدا نشدند و همگی به در مسجد آمدند، وقتی وارد مسجد شدند، امیر المؤمنین نگاهی به آنها انداخت و فرمود: ای مردم! رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار راز به من گفته که در هر یک از آنها هزار درب و در هر در، هزار کلید وجود دارد، و من شنیدم خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» و من برای شما به خدا سوگند می خورم که روز قیامت هشت نفر از میان شما مبعوث می شوند، در حالی که امامشان کفتار است و اگر می خواستم، نام آنها را برایتان می گفتم. ابن نباته گفته است: اگر عمرو بن حُرَیث را می دیدی، [مشاهده می کردی] که چگونه از ترس به خود می لرزید.(2)-(3)

26) علی بن ابراهیم درباره آیه: «یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» گفته است: روز قیامت منادی ندا می دهد: ابو بکر و یارانش برخیزند، عُمَر و یارانش و عثمان و یارانش، و علی با یارانش. و گفته است: درباره آیه: «وَلاَ یُظْلَمُونَ فَتِیلاً» گفت: فتیل به پوسته نازکی می گویند که روی هسته خرما را پوشانده است.(4)

1- [1] - خَوَرنَق: مکانی است در کوفه، و معروف است که نام قصری است در پشت حیره «مراصد الاطلاع، ج 1، ص 489».
2- [2] - نَفَطَ الرَّجُلُ: خشمگین شد، و إنّه لِیَنفِط غضباً: می لرزید، به خود می پیچید. «لسان العرب، ماده نفط»
3- [3] - اختصاص، ص 283.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 413.

«وَمَن کَانَ فِی هَذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فِی الآخِرَهِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِیلًا(72) »

[و هر که در این (دنیا) کور(دل) باشد، در آخرت (هم) کور(دل) و گمراهتر خواهد بود]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَمَن کَانَ فِی هَذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فِی الآخِرَهِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِیلًا» پرسیدم، فرمود: منظور کسی است که آن قدر حج را به امروز و فردا می اندازد تا مرگش فرا برسد.(1)

2) ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علاء بن رَزین، از محمد بن مسلِم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «وَمَن کَانَ فِی هَذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فِی الآخِرَهِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِیلًا» فرمود: منظور کسی است که آفرینش آسمان ها و زمین و گذر متوالی روز و شب و چرخش فلک و خورشید و ماه و نشانه های عجیب او را به وجود امری بزرگ تر از او راهنمایی نمی کند. «فَهُوَ فِی الآخِرَهِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِیلًا».(2)

3- و نیز او از ابو محمد جعفر بن علی بن احمد فقیه قمّی ایلاقی- که خدای از او خشنود باد- از ابو محمد حسن بن محمد بن علی بن صَدَقَه قمّی، از ابو عمرو محمد بن عمرو بن عبد العزیز انصاری، از کسی که از حسن بن محمد نوفلی هاشمی شنیده است، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که به عمران صابی فرموده است: از سخنان جاهلان و کوردلان و گمراهان بر حذر باش، [همان] کسانی که گمان می کنند خداوند، در آخرت برای حساب و ثواب و پاداش و عذاب وجود دارد، اما در دنیا برای اطاعت و امید وجود ندارد؛ اگر در وجود خداوند عزّ و جلّ نقص و کاستی وجود داشت، هرگز در آخرت هم وجود نداشت، بلکه این گروه گمراه شدند و از شنیدن و دیدن حق کور و کرند و نمی فهمند و این کلام خداوند است که می فرماید: «وَمَن کَانَ فِی هَذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فِی الآخِرَهِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِیلًا»

1- [1] - کافی، ج 4، ص 268، ح 2.
2- [2] - توحید، ص 455، ح 6.

یعنی از دیدن حقایق موجود کورند و به راستی خردمندان می دانند که دلایل اثبات وجود خدا در آخرت همان دلایل اثبات وجود خدا در دنیا است، و هر کس این موضوع را تفسیر به رأی کند و بخواهد وجود خدا را با استفاده از دلایلی جز اینها اثبات کند یا بفهمد، تنها از حقیقت دور شده است؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی علم به این امور را به طور مخصوص در اختیار عاقلان و عاملان و اندیشمندان قرار داده است.(1)

4) علی بن ابراهیم از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یَمانی، از ابو طُفَیل، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردی نزد پدرم علی بن حسین علیه السلام آمد و عرض کرد: ابن عباس می پندارد که می داند هر آیه قرآن چه روزی و درباره چه امری نازل شده است، پدرم فرمود: از او بپرس آیه: «وَمَن كَانَ فِی هَذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فِی الآخِرَهِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِیلاً» و آیه: «وَلاَ یَنفَعُكُمْ نُصْحِی إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ إِن كَانَ اللّهُ یُرِیدُ أَن یُغْوِیَكُمْ»(2) [و اگر بخواهم شما را اندرز دهم در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه گذارد، اندرز من شما را سودی نمی بخشد] و آیه: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ»(3) [ای کسانی که ایمان آورده اید صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید] درباره چه کسانی نازل شده اند.

آن مرد نزد ابن عباس رفت و از او پرسید. ابن عباس گفت: دوست داشتم آن کس که به تو چنین چیزی را گفته خود، روبرو این سؤال ها را از من می پرسید، پس تو نزد او برو و از او درباره عرش بپرس، که خدا آن را از چه خلق کرده و چه زمانی خلق کرده و کمّ و کیف آن چگونه است؟ [آن مرد] نزد پدرم بازگشت، پدرم پرسید: آیا او به سؤال های تو درباره آیات پاسخ داد؟ عرض کرد: نه، پدرم فرمود: اما من با نور و علمی که ادّعایی و مسروقه نیست به تو جواب می دهم؛ آیه: «وَمَن كَانَ فِی هَذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فِی الآخِرَهِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِیلاً» درباره او و پدرش نازل شده

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 155، باب 12، ح 1.
2- [2] - هود/ 34.
3- [3] - آل عمران/ 200.

«وَلاَ یَنفَعُکُمْ نُصْحِی إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَکُمْ»(1) [و اگر بخواهم شما را اندرز دهم در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه گذارد] درباره پدرش نازل شده و آیه بعد هم درباره پسرش و ما نازل شده است. و آن رباط و مرزبانی که به آن امر شده ایم، نبوده است. از نسل ما مُرابط و مرزبان و نیز از نسل او مُرابط وجود خواهد داشت.

اما آن چه او از عرش پرسیده است که: خدا از چه چیز آن را خلق کرد؟ خداوند عرش را یک بخش از چهار بخشی قرار داده که پیشتر از عرش سه قسمت آن را خلق کرده بود. هوا و قلم و نور، پس عرش را از انواع نورهای مختلف و رنگارنگ آفرید: ازجمله نور سبز، لذا رنگ سبز عینیت یافت و زرد و سرخ و سفید و همه این رنگ ها به همین صورت مصداق و عینیت یافتند و به این رنگ درآمدند و نور سفید، نور الانوار است و نور روشنی روز از جمله آن نور است، پس عرش را هفتاد هزار طبقه گرداند، غلظت تمام طبقات آن یکسان و شبیه هم است و تا اسفل السافلین امتداد یافت، تمام این طبقات حمد و ثنای پروردگار را می گویند و با صداهای مختلف و زبان های گوناگون او را تقدیس می کنند، اگر به یکی از زبان ها گوش داده می شد و آن چه در زیر آن وجود دارد را می شنید، کوه ها و شهرها و قلعه ها خراب می شد و دریاها می شکافت و هرچه در زیر آن است هلاک می شد. عرش هشت رکن دارد، هر رکن آن را ملائکه ای حمل می کنند که تعداد آنها را تنها خدا می داند، روز و شب خداوند را تسبیح می گویند و هرگز خسته نمی شوند و اگر آن چه که فوق آن قراردارد را احساس کند، حتی برای چشم بر هم زدنی در جایگاه خود باقی نمی ماند، اما جبروت و کبریاء و عظمت و قدس و رحمت و علم که پس از آن دیگر چیزی به گفتار در نیاید، مانع از چنین احساسی می شود.

به راستی که آن سرگشته، بیهوده طمع ورزیده است. از صُلب او ودیعه ای است که برای آتش جهنم خلق شده است، گروهی که از دین خدا خارج می شوند و زمین از خون برخی از فرزندان (جوجه ها) آل محمد علیهم السلام رنگین می شود. این فرزندان در غیر زمان مناسب قیام می کنند و بی آن که به نُضج و پختگی رسیده باشند، حق را طلب می کنند تا روزی که خدا میان ما حُکم کند که خدا بهترین حکم

1- [1] - هود/ 34.

کنندگان است.(1)

مفید این حدیث را در کتاب (الاختصاص) از محمد بن حسن، از محمد بن حسن از محمد بن حسن صفّار، از علی بن اسماعیل، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عُمَر یَمانی، از فضیل بن یسار، از امام صادق علیه السلام از عبارتِ« مردی نزد پدرم آمد» تا «او بهترین حاکمان است» دقیقاً به همین صورت آورده است.(2)

5) علی بن ابراهیم: از امام صادق علیه السلام همچنین فرموده است که آیه: «وَمَن کَانَ فِی هَذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فِی الآخِرَهِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِیلاً» درباره کسی است که آنقدر حج را به تأخیر می اندازد تا از دنیا برود، بدون این که حج بگزارد و از یکی از واجبات الهی چشم پوشی می کند.(3)

6) سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن عیسی بن عبید، از علی بن حَکَم، از مثنّی بن ولید حَنَّاط، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «وَمَن کَانَ فِی هَذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فِی الآخِرَهِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِیلاً» فرمود: درباره رجعت است.(4)

7) عیاشی از ابو بصیر روایت کرده است که از امام علیه السلام درباره آیه: «وَمَن کَانَ فِی هَذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فِی الآخِرَهِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِیلاً» پرسیدم، فرمود: منظور کسی است که حج را به تأخیر می اندازد و دائم هر سال می گوید: امسال به حج می روم، امسال به حج می روم تا این که مرگش فرا می رسد.(5) محمد بن فضیل از امام رضا علیه السلام همین گونه روایت کرده است. (6)

8) ابو طُفَیل عامِر بن واثله از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردی نزد پدرم آمد و عرض کرد: ابن عباس گمان می کند که او می داند هر

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 413.
2- [2] - اختصاص، ص 71.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 414.

4- [4] - مختصر بصائر الدرجات، ص 20.
5- [5] - تفسير عياشى، ج 2، ص 327، ح 127.
6- [6] - تفسير عياشى، ج 2، ص 327، ح 128.

کدام از آیات قرآن در چه روزی و درباره چه کسی نازل شده است. پدرم به او فرمود: از او بپرس آیه: «وَمَن كَانَ فِی هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِی الآخِرَهِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» و آیه: «وَلاَ يَنفَعُكُمْ نُصْحِی إِنْ أَرَدتُّ أَنْ أَنصَحَ لَكُمْ إِن كَانَ اللّهُ يُرِيدُ أَن يُغْوِيَكُمْ»(1) [و اگر بخواهم شما را اندرز دهم در صورتی که خدا بخواهد شما را بیراه گذارد، اندرز من شما را سودی نمی بخشد] و آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ»(2) [ای کسانی که ایمان آورده اید! صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید] درباره چه کسانی نازل شده است؟ مرد نزد ابن عباس رفت و از او سؤال کرد، ابن عباس خشمگین شد و گفت: دوست داشتم آن کس که تو را به این جا فرستاده است، خود با من روبه رو می شد و از او سؤال می کردم، اما تو از او بپرس که: عرش از چه چیزی و در روی چه چیزی خلق شده و کمّ و کیف آن چگونه است؟ آن مرد نزد پدرم بازگشت و آن چه ابن عباس گفته بود برای پدرم بازگو کرد، پدرم پرسید: آیا او به سؤال های تو درباره آیات پاسخ داد؟ مرد عرض کرد: نه، پدرم فرمود: اما من با نور و علمی که پوشالی و ادّعایی و مسروقه نیست به تو جواب می دهم، دو آیه اول درباره او و پدرش نازل شده ا ست و آیه آخر درباره پدرش و ما نازل شده است، و زمان آن رِباط که به آن امر شده ایم هنوز نیامده است، از نسل ما و از نسل او مُرابِط خواهد بود.(3)

9) كُلَيب روایت کرده است: ابو بصیر در حالی که من می شنیدم به امام صادق علیه السلام عرض کرد: مردی است که صد هزار [دینار] دارد و هر سال می گوید: امسال به حج می روم، اما مرگ به سراغ او می آید، در حالی که هنوز فریضه حج را بجا نیاورده است. امام علیه السلام فرمود: ای ابا بصیر! آیا نشنیده ای خداوند می فرماید: «وَمَن كَانَ فِی هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِی الآخِرَهِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» یعنی نسبت به یکی از واجبات خداوند کور شده است.(4)

1- [1] - هود/ 34.
2- [2] - آل عمران/ 200.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 328، ح 129.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 328، ح 130.

10) علی بن حلبی، از ابو بصیر، از امام محمد باقر یا امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آیه: «وَمَن کَانَ فِی هَذِهِ أَعْمَی فَهُوَ فِی الآخِرَهِ أَعْمَی وَأَضَلُّ سَبِیلًا» درباره رجعت است.(1)

«وَإِن کَادُواْ لَیَفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ لِتفْتَرِیَ عَلَیْنَا...لِیُخْرِجوکَ مِنْهَا وَإِذًا لاَّ یَلْبَثُونَ خِلافَکَ إِلاَّ قَلِیلًا(76) »

«وَإِن کَادُواْ لَیَفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ لِتفْتَرِیَ عَلَیْنَا غَیْرَهُ وَإِذًا لاَّتَّخَذُوکَ خَلِیلًا(73) وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاکَ لَقَدْ کِدتَّ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئًا قَلِیلًا(74) إِذًا لَّأَذَقْنَاکَ ضِعْفَ الْحَیَاهِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لاَ تَجِدُ لَکَ عَلَیْنَا نَصِیرًا(75) وَإِن کَادُواْ لَیَسْتَفِزُّونَکَ مِنَ الأَرْضِ لِیُخْرِجوکَ مِنْهَا وَإِذًا لاَّ یَلْبَثُونَ خِلافَکَ إِلاَّ قَلِیلًا(76) »

[و چیزی نمانده بود که تو را از آن چه به سوی تو وحی کرده ایم گمراه کنند تا غیر از آن را بر ما ببندی، و در آن صورت تو را به دوستی خود بگیرند* و اگر تو را استوار نمی داشتیم، قطعاً نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی* در آن صورت حتماً تو را دو برابر (در) زندگی و دو برابر (پس از) مرگ (عذاب) می چشانیدیم، آن گاه در برابر ما برای خود یاوری نمی یافتی* و چیزی نمانده بود که تو را از این سرزمین برکنند تا تو را از آن جا بیرون سازند و در آن صورت آنان (هم) پس از تو جز (زمان) اندکی نمی ماندند]

1) محمد بن عباس بن علی بن مروان بن ماهیار، ابو عبدالله بزّاز، معروف به ابن جُحام که در میان اصحاب و یاران ما بسیار بسیار مورد وثوق و نیک اندیش و صاحب نظر است، احادیث بسیاری دارد، کتابی دارد درباره آیاتی از قرآن که در منزلت و شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده اند، برخی از یاران معتقدند هرگز کتابی شبیه به این در این معنا نگاشته نشده است و گفته شده: هزار صفحه است؛ این مؤلف از احمد بن قاسم (ره) از احمد بن محمد سیّاری، از محمد بن خالد برقی، از ابن فضیل، از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آیه: «وَإِن کَادُواْ لَیَفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ» درباره علی بن ابی

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 328، ح 131.

طالب علیه السلام نازل شده است.(1)

2) و نیز او از محمد بن هَمّام، از محمد بن اسماعیل عَلَوی، از عیسی بن داود نجّار، از ابو الحسن موسی بن جعفر، از پدرش (صلوات الله علیهما) روایت کرده است که فرمود: قریش می خواست پیامبر صلی الله علیه و آله را در رأی و نظرش نسبت به علی دچار تردید و شک نماید تا پیامبر صلی الله علیه و آله دست از علی علیه السلام بردارد و او را رها کند، حتی برخی از زنان حضرت در این باره بسیار بر او اصرار ورزیدند و نزدیک بود پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها اعتماد کند، که خداوند نازل کرد: «وَإِن كَادُواْ لَيَفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذِی أَوْحَيْنَا إِلَيْکَ» درباره علی «لِتفْتَرِیَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لاَّتَّخَذُوکَ خَلِيلاً* وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاکَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلاً».

محمد بن عباس گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله معصوم است، و این آیه هشدار و تحذیری برای مؤمنان است تا مبادا مؤمنی به مشرکی اعتماد کند.(2)

3) علی بن ابراهیم گفته است: آیه: «وَإِن كَادُواْ لَيَفْتِنُونَکَ عَنِ الَّذِی أَوْحَيْنَا إِلَيْکَ لِتفْتَرِیَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ» یعنی امیر المؤمنین علیه السلام «وَإِذًا لاَّتَّخَذُوکَ خَلِيلاً» یعنی اگر کس دیگری به جز علی را انتخاب می کردی با تو دوستی می کردند. پس گفته است: «وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاکَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلاً* إِذًا لَّأَذَقْنَاکَ ضِعْفَ الْحَيَاهِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ» از روز مرگ تا آن که لحظه قیامت فرا برسد. سپس گفته: «وَإِن كَادُواْ لَيَسْتَفِزُّونَکَ مِنَ الأَرْضِ» یعنی اهل مکه «إِذًا لاَّ يَلْبَثُونَ خِلافَکَ إِلاَّ قَلِيلاً» که در بدر کشته شدند.(3)

4) ابن بابویه از تمیم بن عبد الله بن تمیم قُرَشی- که خدای از او خشنود باد- از پدرش، از حَمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جَهم، از امام رضا علیه السلام درباره آن چه مأمون از حضرت پرسیده بود روایت کرده است: مأمون

1- [1] - تأویل الآیات، ج 1، ص 284، ح 20.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 1، ص 284، ح 21.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 414.

گفت: درباره آیه: «عَفَا اللّهُ عَنکَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ»(1) [خدایت ببخشاید، چرا به آنان اجازه دادی؟] به من بگو. امام رضا علیه السلام فرمود: این آیه از جمله مواردی است که مصداق ضرب المثل «به در می گویم دیوار بشنود» می باشد، خداوند عزّ و جلّ ظاهراً پیامبرش را مخاطب قرار داده است، اما منظور حقیقی او امّت پیامبر است و لذا می فرماید: «لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ»(2) [اگر شرک ورزی، حتماً کردارت تباه و مسلّماً از زیانکاران خواهی شد] و یا می فرماید: «وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاکَ لَقَدْ کِدتَّ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئًا قَلِیلاً» مأمون گفت: راست گفتی، ای پسر رسول خدا!(3)

5) عیاشی از ابو یعقوب روایت کرده است: از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاکَ لَقَدْ کِدتَّ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئًا قَلِیلاً» پرسیدم، فرمود: وقتی پیامبر مکه را فتح کرد بت هایی را از مسجد الحرام بیرون ریخت، قریش در مَروه بتی داشت، از پیامبر خواست آن را به حال خود باقی بگذارد، پیامبر از رد آن حیا کرد و تصمیم گرفت آن را رها کند، اما سپس به شکستن آن امر کرد. و این آیه نازل شد.(4)

6) عبد الله بن عثمان بَجَلی از مردی روایت کرده است: رؤسای قریش و صحابه نزد پیامبر جمع شدند و با او درباره علی علیه السلام صحبت کردند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله با آنها بسیار نرم و رئوف برخورد کرد و خداوند این آیه را نازل کرد: «قَدْ کِدتَّ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئًا قَلِیلاً* إِذًا لَّأَذَقْنَاکَ ضِعْفَ الْحَیَاهِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لاَ تَجِدُ لَکَ عَلَیْنَا نَصِیرًا» سپس دیگر جانشینی مانند علی (علیه السلام) نخواهی یافت.(5)

1- [1] - توبه/ 43.
2- [2] - زمر/ 65.
3- [3] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 180، باب 15، ح 1.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 329، ح 132.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 329، ح 133.

«سُنَّةَ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَکَ مِن رُّسُلِنَا وَلاَ تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلاً(77) »

[سنتی که همواره در میان (امتهای) فرستادگانی که پیش از تو گسیل داشته ایم (جاری) بوده است، و برای سنت (و قانون) ما تغییری نخواهی یافت]

1) عیاشی از یکی از یاران ما، از امام محمد باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند اختلاف و تفرقه را میان خلقش مقدر فرموده و این امر را خداوند با علمش در میان امت های قبل از شما هم مقدر کرده و این سنت ها و امثالی است که خداوند در میان مردم برقرار کرده و بر ما هم جاری خواهد شد، همان گونه که بر امت های قبل از ما جاری شد، و کلام خداوند حق است که به محمد صلی الله علیه و آله فرموده است: «سُنَّةَ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَکَ مِن رُّسُلِنَا وَلاَ تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلاً» و فرموده است: «فَهَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلاً وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلاً»(1) [پس آیا جز سنت (و سرنوشت شوم) پیشینیان را انتظار می برند؟ و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت] و فرموده است: «فَهَلْ يَنتَظِرُونَ إِلاَّ مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْاْ مِن قَبْلِهِمْ قُلْ فَانتَظِرُواْ إِنِّى مَعَكُم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ»(2) [پس آیا جز مانند روزهای کسانی را که پیش از آنان درگذشتند، انتظار می برند؟ بگو: انتظار برید که من (نیز) با شما از منتظرانم] و فرموده: «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»(3) [آفرینش خدای تغییر پذیر نیست].

و خداوند برای موسی علیه السلام مقدر کرد، او همراه قومش بود و آیات و معجزات بسیاری به آنها نشان داد، سپس وقتی چشم شان به قومی بت پرست افتاد، «قَالُواْ يَا مُوسَى اجْعَل لَّنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»(4) [گفتند: ای موسی! همان گونه که برای آنان خدایانی است برای ما (نیز) خدایی قرار ده. گفت: راستی شما نادانی می کنید] و موسی هارون را میان آنها جانشین خود کرد، آنها بتی

1- [1] - فاطر/ 43.
2- [2] - یونس/ 102.
3- [3] - روم/ 30.
4- [4] - اعراف/ 138.

ساختند از «عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى»(1) [پس برای آنان پیکر گوساله ای که صدایی داشت بیرون آورد و (او و پیروانش) گفتند: این خدای شما و خدای موسی است] و هارون را رها کردند، هارون گفت: «يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي* قَالُوا لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى»(2) [ای قوم من! شما به وسیله این (گوساله) مورد آزمایش قرار گرفته اید و پروردگار شما (خدای) رحمان است پس مرا پیروی کنید و فرمان مرا پذیرا باشید* گفتند: ما هرگز از پرستش آن دست بر نخواهیم داشت تا موسی به سوی ما بازگردد] خداوند مثل هایی زده و برایتان مشخص کرده که با آنها چه کرده است.

و فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنقدر زنده ماند تا امر علی علیه السلام را به مردم اعلام کرد، و فرمود: هر کس که من مولایش هستم، علی مولایش است و فرمود: علی برای من به منزله هارون برای موسی است به جز این که بعد از من پیامبری نیست. علی علیه السلام در همه جا صاحب پرچم پیامبر بود، همیشه در مسجد همراه او بود، در همه حال با پیامبر همراه بود، اولین کسی بود که به او ایمان آورد، وقتی پیامبر از دنیا رفت به خاطر آن اختلافی که خدا مقدر فرموده بود، شد آن چه که شد، عمر برخاست و با ابو بکر بیعت کرد، در حالی که رسول خدا هنوز دفن نشده بود. علی علیه السلام وقتی چنین دید که مردم با ابو بکر بیعت کرده اند ترسید فتنه در میان مردم به پا شود، لذا به قرآن پناه برد و شروع به جمع کردن آن نمود، ابو بکر کسی را به دنبال علی علیه السلام فرستاد که بیاید و بیعت کند علی علیه السلام فرمود: تا این قرآن را جمع نکنم از این جا خارج نمی شوم، دوباره کسی را فرستاد، امام همان را پاسخ داد و بار سوم عمر کسی به نام قُنفُذ را فرستاد، فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست تا بین او و علی علیه السلام مانع و میانجی باشد، قنفذ او را [سیلی] زد، و بدون این که علی را با خود ببرد برگشت، سپس ترسید که مردم اطراف علی علیه السلام تجمع کنند، امر کرد هیزم آوردند و هیزم ها را گرداگرد خانه علی گذاشت، عمر آتش آورد و خواست

1- [1] - طه/ 88.
2- [2] - طه/ 90-91.

خانه علی علیه السلام را بسوزاند و به آتش بکشد، در حالی که علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین (صلوات الله علیهم) در آن جا بودند، وقتی علی علیه السلام اوضاع را چنین دید، از خانه بیرون آمد و با اکراه و نارضایتی با او بیعت کرد.(1)

2) ابو العباس از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «سُنَّةَ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَکَ مِن رُّسُلِنَا» روایت کرده است که فرمود: منظور سنت محمد صلی الله علیه و آله و پیامبران پیش از اوست و منظور اسلام است.(2)

«أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلَی غَسَقِ اللَّیْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کَانَ مَشْهُودًا(78) »

[نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپادار، و (نیز) نماز صبح را؛ زیرا نماز صبح همواره (مقرون با) حضور (فرشتگان) است]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، همگی، از حمّاد بن عیسی، از حَریز، از زراره روایت کرده است که از امام محمد باقر علیه السلام درباره نمازهای واجب پرسیدم. فرمود: پنج نماز در هر شب و روز. پرسیدم: آیا خداوند در کتاب خود از آنها نام برده و آنها را مشخص کرده است؟ فرمود: آری، خداوند تبارک و تعالی به پیامبر فرموده است: «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلَی غَسَقِ اللَّیْلِ» دلوکِ خورشید یعنی زوال آن و وقت ظهر، از این زوال تا نیمه شب چهار نماز واجب است که خدا آنها را توضیح و تبیین کرده و وقت آنها را مشخص نموده است و غَسَق اللّیل یعنی نیمه شب؛ پس باری تعالی می فرماید: «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کَانَ مَشْهُودًا».(3)

ابن بابویه در کتاب علل الشرایع از پدرش (ره) از سعد بن عبد الله، از احمد بن

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 329، 134.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 330، 135.
3- [3] - کافی، ج 3، ص 271، ح 1.

محمد بن عیسی، از علی بن حدید و عبد الرحمن بن ابی نَجران، از حمّاد بن عیسی، از حریز بن عبد الله سجستانی، از زراره بن اعین نقل کرده که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام سؤال شد... و سپس این حدیث را روایت کرده است.(1)

همچنین وی در کتاب (الفقیه) با سند خود از قول زراره گفته است که به امام محمد باقر علیه السلام گفته شد... و ادامه حدیث را روایت کرده است.(2)

2) و نیز او از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از یزید بن خلیفه روایت کرده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: عمر بن حنظله از جانب شما برای ما درباره وقت نماز صحبت کرده است. فرمود: پس هیچ دروغی نگفته است. عرض کردم: برایمان گفت: شما فرموده اید: اولین نمازی که خدا بر پیامبرش واجب کرد نماز ظهر بود؛ زیرا خداوند فرموده است: «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ» و چون آفتاب زوال یافت فقط مانع از نماز نافله می گردد. آن گاه وقت برای نماز هست تا زمانی که سایه به اندازه قامت کامل انسان شود، در وقت زوال و ظهر است و چون سایه کامل شد، عصر شروع می شود و عصر ادامه دارد تا این که سایه به اندازه دو برابر قد برسد، که آن را شامگاه و یا مساء می گوییم. امام فرمود: راست گفته است.(3)

3) و نیز او با سند خود از ابن محجوب، از هشام بن سالم، از ابو حمزه، از سعید بن مسیّب روایت کرده است که از امام علی بن حسین علیه السلام پرسیدم: روزی که امام علی بن ابی طالب علیه السلام اسلام آورد چند سال داشت؟ فرمود: آیا علی هرگز کافر بود؟! روزی که خداوند، رسول خدا صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد علی علیه السلام فقط ده سال داشت و در آن زمان کافر نبود، او به خداوند تبارک و تعالی و رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و در ایمان به خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و بر پا داشتن نماز، سه سال بر همه مردم سبقت گرفت. اولین نمازی که همراه رسول خدا به جا آورد دو رکعت نماز ظهر بود

1- [1] - علل الشرایع: ج 2، ص 52، باب 67، ح 1.
2- [2] - من لا یحضره الفقیه، ج 1،ص 124، ح 600.

3- [3] - کافی، ج 3، ص 275، ح 1.

و به این ترتیب خداوند در مکه بر هر که اسلام آورد دو رکعت دو رکعت نماز واجب می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله مدت ده سال در مکه نماز ظهر را دو رکعت به جا می آورد و علی علیه السلام همراه او بود تا این که پیامبر به مدینه هجرت کرد و علی علیه السلام را برای انجام اموری [در مکه] به جای خود گذاشت که جز او هیچ کس نمی توانست عهده دار آن بشود.

پیامبر صلی الله علیه و آله روز پنجشنبه، اول ربیع الاول سال سیزده بعثت از مکه خارج شد ، و ظهر دوازدهم ربیع الاول وارد مدینه شد و در قبا(1) فرود آمد و دو رکعت نماز ظهر و دو رکعت نماز عصر بجا آورد و همانجا منتظر علی علیه السلام ماند و همه نمازهای پنج گانه را دو رکعت به جا می آورد، پیامبر بر فرزندان عمرو بن عَوف وارد شده بود، مدت ده روز و اندی نزد آنها ماند، گفتند: آیا همین جا نزد ما می مانی تا مکان و مسجدی برایت بسازیم؟ فرمود: نه، من منتظر علی بن ابی طالب هستم و به او گفته ام به من ملحق شود و تا زمان آمدن او این جا خواهم بود و تنها تا رسیدن او در منزلی خواهم ماند و ان شاء الله به زودی می رسد. تا زمان آمدن علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه عمرو بن عوف ماند.

وقتی علی علیه السلام رسید، پیامبر از قُبا به سوی بنی سالم بن عوف رفت، در روز جمعه و همزمان با طلوع خورشید، در حالی که علی علیه السلام همراه او بود، پیامبر نقشه مسجدی را برای آنها کشید و قبله آن را معین کرد و برای آنها دو رکعت نماز جمعه و دو منبر خطبه خواند.

پس همان روز سوار بر ناقه اش که با آن به قُبا آمده بود، به سوی مدینه به راه افتاد و علی علیه السلام همراه او بود و از او جدا نمی شد و هر جا پیامبر می رفت، او هم می رفت؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به هر محله ای که قدم می گذاشت، انصار همه نزد حضرت آمده و می خواستند به خانه آنها برود. پیامبر به آنها فرمود: راه ناقه ام را باز کنید که او مأمور است. پیامبر زمام و افسار آن را بر گردنش انداخت و

1- [1] - قبا: روستایی نزدیک مدینه، محل سکونت، عمرو بن عوف از انصار پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد، دو میل با مدینه فاصله دارد.

مسجد تقوَی در این روستا است «مراصد الاطلاع، ج 3، ص 1061».

او حضرت را به این جا که می بینی آورد. حضرت با دست خود به درِ مسجد پیامبر که در آن جا بر مردگان نماز می خواندند اشاره کرد. ناقه همانجا ایستاد و سپس خوابید و گردن و سینه اش را بر زمین گذاشت.(1) پیامبر پایین آمد و ابو ایّوب زودتر از همه جلو آمد تا اسباب و رحل پیامبر را بردارد و پیامبر صلی الله علیه و آله را به خانه خود ببرد، پیامبر به خانه او رفت و علی علیه السلام همراه او بود تا این که مسجد پیامبر ساخته شد و خانه های او و علی علیه السلام آماده شد و هر یک به خانه خود رفتند. سعید بن مسیّب از علی بن حسین علیه السلام پرسید: فدایتان شوم! وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی مدینه حرکت کرد ابو بکر همراه او بود، کجا از پیامبر جدا شد؟ فرمود: وقتی پیامبر به قُبا رسید و در آن جا فرود آمد و منتظر رسیدن علی علیه السلام شد، ابو بکر به او گفت: برخیزید به مدینه برویم مردم منتظر شما هستند و از دیدن شما خوشحال می شوند، برخیز تا برویم، این جا منتظر رسیدن علی نباشید، گمان نمی کنم که او تا یک ماه دیگر این جا برسد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نه، به زودی می رسد، من هم این جا می مانم تا پسر عمویم و برادر دینی ام و محبوب ترین افراد خاندانم به این جا بیاید، او خودش را به خطر انداخت و مرا از مشرکان نجات داد: امام فرمود: در این حال ابو بکر خشمگین و مشمئز شد، و به این دلیل نسبت به علی دچار حسادت شد. این اولین بار بود که ابو بکر درباره علی علیه السلام با پیامبر مخالفت کرد و اولین مخالفت او با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، ابو بکر خودش به راه افتاد و به مدینه رفت و رسول خدا در قُبا منتظر علی علیه السلام ماند.

پس، از امام زین العابدین علیه السلام پرسیدم: رسول خدا صلی الله علیه و آله چه زمانی فاطمه را به عقد علی علیه السلام درآورد؟ فرمود: یک سال بعد از هجرت به مدینه، فاطمه در آن زمان نُه سال سن داشت.

امام فرمود: فاطمه علیها السلام تنها فرزند پیامبر بود که خدیجه بعد از ظهور اسلام او را به دنیا آورد، و خدیجه یک سال قبل از هجرت از دنیا رفته بود و ابو طالب یک سال بعد از مرگ خدیجه از دنیا رفت، لذا ماندن در مکه برای پیامبر بسیار سخت و ناگوار شد و بسیار اندوهگین گشت و از کفار قریش بر جان خود

1- [1] - جِرانُ البَعیر: زیر گردن شتر: جمع آن: اجرنه و جرن است «المعجم الوسیط ماده جرن».

بیمناک شد و از این امر به جبرئیل شکایت کرد، خداوند عزّ و جلّ به او وحی کرد: از این شهر که اهل آن ظالم هستند بیرون برو و به سوی مدینه حرکت کن. که تو امروز در مکه هیچ یاوری نداری و علیه مشرکان جنگ برپا کن. در این زمان، پیامبر به سمت مدینه حرکت کرد. پرسیدم: نماز به این صورت و ترتیبی که امروز است چه زمانی بر مسلمانان واجب شد؟ فرمود: در مدینه، وقتی دعوت کاملاً آشکار شد و اسلام قوی شد و خدا جهاد را برای مسلمانان واجب فرمود، پیامبر صلی الله علیه و آله هفت رکعت به نمازها افزود: دو رکعت به نماز ظهر و عصر، یک رکعت به نماز مغرب و دو رکعت به نماز عشا افزود و نماز صبح را به همان صورت که واجب شده بود دو رکعت باقی گذاشت، به خاطر این که ملائکه شب و ملائکه روز، همراه با پیامبر در نماز صبح شرکت می کردند و [نیز] ملائکه روز برای نزول از آسمان و ملائکه شب برای عروج به آسمان تعجیل دارند. لذا خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» مسلمانان و ملائکه روز و شب، در نماز او شرکت می کنند.(1)

ابن بابویه از پدرش از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو حمزه، از سعید بن مسیّب روایت کرده است که از علی بن حسین علیه السلام پرسیدم: چه زمانی نماز به این شکل که امروز است بر مسلمانان واجب شد؟ فرمود: در مدینه، وقتی که دعوت پیامبر کاملاً آشکار شد و اسلام قوی گشت. و ادامه آن چه در حدیث پیش آمده را ذکر کرده است.(2)

4) شیخ طوسی در کتاب تهذیب، با سند خود از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ضحّاک بن یزید، از عُبَید بن زُراره، از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» روایت کرده است که فرمود: خداوند چهار نماز را از زوال آفتاب تا نیمه شب واجب کرده است، از جمله آن دو نماز: یکی در زمان زوال آفتاب یعنی ظهر و دیگری در هنگام

1- [1] - کافی، ج 8، ص 328، ح 536.
2- [2] - علل الشرایع، ج 2، باب 16، ح 1.

غروب آفتاب است.(1)

5) و نیز او با سند خود از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از عبد الرحمن بن سالم، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: بهترین زمان برای خواندن نماز صبح کدام است؟ فرمود: زمان طلوع فجر، خداوند باری تعالی فرموده است: «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» یعنی نماز صبح، ملائکه روز و ملائکه شب در این نماز حاضر می شوند و وقتی بنده ای نماز صبح را هنگام طلوع فجر بخواند دو بار برای او ثبت می شود، ملائکه شب و ملائکه روز برای او آن را ثبت می کنند.(2)

ابن بابویه در علل الشرایع از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر حدیث را با همین سند و متن تا آخر بیان کرده است.(3) و کُلَینی از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر حدیث را عیناً به همین صورت بیان کرده است.(4)

6) شیخ در کتاب مجالس، با سند خود از رُزَیق روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در تاریکی آخر شب(5) نزدیک طلوع فجر حقیقی، در ابتدای طلوع آن قبل از آن که کاملاً گسترده شود، نماز می خواند و می فرمود: «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا». در هنگام طلوع فجر ملائکه شب به آسمان می روند و ملائکه روز به پایین می آیند، من دوست دارم ملائکه شب و ملائکه روز نماز مرا ببینند و گواه بر آن باشند و نماز مغرب را هنگام غروب کامل خورشید قبل از ظهور ستاره ها می خواند.(6)

7) عیاشی از زُراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که از

1- [1] - تهذیب، ج 2، ص 25، ح 72.
2- [2] - تهذیب، ج 2، ص 37، ح 116.
3- [3] - علل الشرایع، ج 2، باب 34، ص 32، ح 1.
4- [4] - کافی، ج 3، ص 282، ح 2.
5- [5] - الغَلَس: تاریکی آخر شب «المعجم الوسیط، ماده غلس».

6- [6] - امالی، ج 2، ص 306.

امام درباره نمازهای واجب پرسیدم: فرمود نمازهای پنج گانه در هر شبانه روز. عرض کردم: آیا خداوند نامی از آنها در کتاب خود آورده و آنها را برای پیامبرش توضیح داده است؟ فرمود: آری، خداوند به پیامبرش فرموده است: «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» دُلوک آفتاب یعنی زوال آن، میان زوال آفتاب تا نیمه شب چهار نمازِ واجب وجود دارد که خدا، هم نام آنها را بیان کرده و هم آنها را توضیح داده و هم زمان آنها را تعیین کرده است، و غَسَق اللّیل، یعنی نیمه شب، و «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» این هم پنجمین نماز است.(1)

8) از زُراره روایت شده است که از امام صادق علیه السلام درباره این آیه: «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» پرسیدم، فرمود: دُلوک الشمس، یعنی زوال آفتاب در وسط آسمان، «إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» یعنی تا نیمه شب، خدا ما بین این دو زمان، چهار نماز را واجب کرده است: ظهر، عصر، مغرب و عِشا، «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ» یعنی قرائت «إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا». فرمود: در زمان نماز صبح ملائکه نگهبان شب و روز جمع می شوند و وقتی آفتاب از نیمروز بگذرد، زمان نماز ظهر و عصر فرا می رسد. و نافله و مستحبی نیست مگر نماز مستحبی که سنت است پیش از آن (نماز ظهر) خوانده شود.

«وَقُرْآنَ الْفَجْرِ» فرمود: منظور، دو رکعت نماز صبح است، رسول خدا صلی الله علیه و آله این نمازها را تعیین کرده و وقت آن را برای مردم مشخص کرده است.(2)

9) زُراره از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه: «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ» روایت کرده است که فرمود: یعنی زوال آفتاب «إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» یعنی تا نیمه شب، و این چهار نماز را رسول خدا صلی الله علیه و آله تعیین کرده و وقت و زمان آنها را برای مردم مشخص کرده است. «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ» یعنی نماز صبح.(3)

10) محمد حلبی از امام صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: غسق اللیل یعنی نیمه شب یا بعد از آن که شب از نیمه

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 331، ح 136.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 331، ح 137.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 331، ح 138.

گذشت، سپس خداوند نماز صبح را جداگانه بیان کرده و فرموده است: «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» ملائکه شب و روز در دو رکعت نماز صبح حاضر می شوند.(1)

11) از سعید اَعرَج روایت شده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام رفتم و دیدم امام خشمگین است، چند تن از یاران ما نزد امام بودند، امام می فرمود: قبل از زوال آفتاب نماز می خوانید؟ آنها ساکت بودند، من عرض کردم: خدا به شما خیر دهد! وقتی نماز می خوانیم که موذّن مکه اذان گفته باشد؛ فرمود: عیبی ندارد، اما او وقتی اذان بگوید، آفتاب زوال کرده است. پس فرمود: خداوند می فرماید: «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» در میان این دو وقت چهار نماز وارد شده است، و خدا نماز صبح را جداگانه عنوان کرده و فرموده است: «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» هر کس قبل از زوال خورشید نماز بخواند، گویی نمازی نخوانده است.(2)

12) زراره و حمران و محمد بن مسلم از امام محمد باقر و امام صادق علیه السلام درباره آیه: «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» روایت کرده اند که ایشان فرمودند: همه نمازها در [این آیه] جمع شده اند، دلوک الشمس: یعنی زوال آفتاب و غسق اللیل: یعنی نیمه شب. و فرمود: منادی در هر نیمه شب از آسمان ندا می دهد: هر کس تا این ساعت از نماز عشا غافل شده، چشمانش دیگر نخوابد «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ»: یعنی «نماز صبح» و اما این که خداوند می فرماید: «كَانَ مَشْهُودًا» یعنی: ملائکه شب و ملائکه روز در آن حضور می یابند.(3)

13) سعید بن مسیّب روایت کرده است که گفت: از امام زین العابدین علیه السلام پرسیدم: چه زمانی نماز به این صورت که امروز می خوانیم بر مسلمانان واجب شد؟ فرمود: در مدینه، وقتی دعوت پیامبر آشکار و رسمی شد و اسلام قوی گشت، و خدا بر مسلمانان جهاد را واجب نمود، رسول خدا هفت رکعت نماز به

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 331، ح 139.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 332، ح 140.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 332، ح 141.

نمازهای موجود افزود: دو رکعت بر هر کدام از نمازهای ظهر و عصر و عشا و یک رکعت در نماز مغرب، و نماز صبح را به همان دو رکعتی که در مکه بر او واجب شده بود باقی گذاشت، به خاطر تعجیل در نزول ملائکه روز به زمین و عروج ملائکه شب به آسمان؛ زیرا این ملائکه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز صبح حضور می یافتند، به همین علت خداوند می فرماید: «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» یعنی مسلمانان و ملائکه روز و شب در آن حضور یافته و شاهد آن هستند.(1)

14) عبید بن زُراره از امام صادق علیه السلام درباره آیه «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» روایت کرده است که فرمود: خداوند چهار نماز را واجب نموده است، اولین وقت آن زوال آفتاب، و آخر آن نیمه شب است. از جمله: زمان دو نماز از زوال آفتاب تا غروب آن است و یکی قبل از دیگری، و زمان دو نماز دیگر، از غروب آفتاب تا نیمه شب است، یکی قبل از دیگری.(2)

15) ابو هاشم خادم، از امام ابو الحسن ماضی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: فاصله غروب آفتاب تا غروب کامل ماه را غَسَق می گویند.(3)

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَى أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا(79) »

[و پاسی از شب را زنده بدار، تا برای تو (به منزله) نافله ای باشد، امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند]

1) علی بن ابراهیم گفته است: منظور، نماز شب است و گفته است: خواندن نماز در دل شب، نور و روشنایی روز قیامت خواهد بود.(4)

2) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید (رضی الله عنه) از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از عثمان بن

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 332، ح 142.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 333، ح 143.

3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 334، ح 144.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 415.

عبد الملک، از ابو بکر روایت کرده که امام محمد باقر علیه السلام از من پرسید: آیا می دانی حکمت وجود نمازهای مستحبی چیست؟

عرض کردم: فدایتان شوم! نمی دانم. فرمود: آن برای شما اختیاری و داوطلبانه است و برای انبیا نافله محسوب می شود؛ آیا می دانی برای چه وضع شده است؟ عرض کردم: فدایتان شوم! نمی دانم، فرمود: برای این که اگر در نماز واجب نقصی وجود داشته باشد، نماز مستحبی بر روی آن گذاشته می شود تا کامل شود. خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش (صلّی الله علیه و آله) می فرماید: «وَمِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّکَ».

3) شیخ در کتاب امالی از جماعتی، از ابو مفَضّل، از یحیی بن علی بن عبد الجبّار سَدوسی، در سیرجان، از عمویش محمد بن عبد الجبّار، از حمّاد بن عیسی، از عُمَر بن اُذَینه، از عبد الرحمن بن اُذَینه عَبدی، از پدرش و مولایشان ابان، از انس بن مالک روایت کرده که گفته است: روزی دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که این آیه را می خواند نزد علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و فرمود: یا علی! خداوند برای شفاعت از یکتاپرستان امت مسلمان، به من اختیار کامل داده است، اما این نعمت را در حق منکران تو و فرزندان تو منع کرده است.(1)

4) شیخ طوسی در کتاب تهذیب با سند خود از محمد بن احمد بن یحیی، از حسن بن علی بن عبد الله، از ابن فضّال، از مروان، از عمّار ساباطی روایت کرده که گفت: در مِنی نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودیم، مردی پرسید: درباره نافله ها چه می فرمایید؟ امام فرمود: واجب هستند. ما و آن مرد بسیار ترسیدیم؛ امام فرمود: قصد و منظور من، تنها نماز شب است که بر پیامبر واجب بود. خداوند می فرماید: «وَمِنَ اللَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّکَ»(2).

5) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از زُرعه، از سَماعه روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره شفاعت پیامبر در روز قیامت پرسیدم، فرمود: روز قیامت، مردم به شدت عرق می کنند، چنان که عرق در دهانشان پُر می شود و مانع تکلم آنها می گردد؛ می گویند: نزد آدم برویم تا برایمان

1- [1] - امالی، ج 2، ص 70.
2- [2] - تهذیب، ج 2، ص 242، ح 952.

شفاعت کند، و چنین می کنند و می گویند: ای آدم! برای ما نزد پروردگارت شفاعت کن. آدم علیه السلام می گوید: من گناه و لغزشی دارم، نزد نوح بروید؛ نزد نوح می روند، نوح آنها را به پیامبر بعد از خود توصیه می کند و همین طور هر پیامبری آنها را به پیامبر بعد از خود توصیه می کند تا به عیسی علیه السلام می رسند؛ او هم می گوید: نزد محمد، رسول الله صلی الله علیه و آله بروید، همه خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله می رسانند و از او شفاعت می طلبند، می فرماید: به دنبال من بیایید، سپس همراه آنها به در بهشت می رود و روبروی باب رحمت به سجده می افتد و تا آن زمان که خدا بخواهد، به همان حال باقی می ماند تا این که خداوند به او می گوید: سرت را بلند کن، و شفاعت کن که پذیرفته است و بخواه که عطا می شوی؛ و این معنی کلام خداوند است که می فرماید: «عَسَی أَن یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»(1).

6) و نیز او از پدرش از محمد بن ابی عمیر، از معاویه و هشام، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: آن گاه که در مقام محمود بایستم، برای پدر و مادر و برادری که در جاهلیّت داشتم شفاعت خواهم کرد.(2)

7) شیخ در کتاب امالی از فَحّام، از منصوری، از عموی پدرش، از امام علی بن محمد علیه السلام، با سند خود از امام محمد باقر علیه السلام، از جابر، ازامیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: روز قیامت وقتی مردم محشور می شوند، منادی مرا ندا می دهد: ای رسول خدا! خداوند جلّ و جلاله به تو در جزا دادن دوستداران خود و اهل بیتت قدرت و اختیار داده است که دوستی کنندگان و دشمنی کنندگان به خاطر اهل بیتت را هر طور که می خواهی جزایشان ده؛ و من می گویم: خدایا! بهشت، سپس به من ندا می شود: هر کجای بهشت که می خواهی آنها را ساکن گردان؛ و این مقام محمود

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 415.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 415.

است که به من وعده داده شده است.(1)

8) ابن بابویه با سند خود، از ابن عباس روایت کرده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی! روز قیامت شیعیان تو همان رستگاران هستند؛ هر کس به یکی از آنها توهین کند، به تو توهین کرده و هر کس به تو توهین کند به من اهانت کرده و هر کس به من اهانت کند، خداوند تبارک و تعالی او را در آتش جهنم جاودانه می سازد و چه بد سرنوشتی است! ای علی! تو از من هستی و من از تو، روح تو از روح من است و سرشت تو از طینت و سرشت من، و شیعیان تو، از باقیمانده گِل ما آفریده شده اند، هر کس آنها را دوست بدارد، ما را دوست داشته و هر کس با آنها دشمنی کند، با ما دشمنی کرده و هر کس به آنها کینه بورزد، با ما کینه توزی کرده و هر کس با آنها دوستی بکند، با ما دوستی کرده است. ای علی! بی تردید، شیعیان تو هرچه نقص و گناه داشته باشند، آمرزیده خواهد شد. ای علی! روز قیامت وقتی در مقام محمود بایستم، برای شیعیان تو شفاعت خواهم کرد؛ پس این بشارت را به آنها بده. ای علی! شیعیان تو شیعه خدا هستند و یاران تو، یاران و انصار خدا و دوستداران و اولیاء تو اولیاء خدا، و حزب تو حزب خداست، ای علی! هر کس دوستی و ولایت تو را بپذیرد، سعادتمند می شود و هر کس با تو دشمنی کند، بدبخت و شقی می گردد. ای علی! تو در بهشت صاحب گنج هستی و تو ذو القرنین بهشت هستی.(2)

9) عیاشی از خَیثَمه جُعفی روایت کرده است: من و مفضّل بن عُمَر شبی نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودیم، و جز ما کس دیگری آن جا نبود؛ مفضّل جُعفی عرض کرد: فدایتان شوم! حدیثی برایمان بگویید تا به شنیدن آن شاد و مسرور شویم. امام فرمود: آری، وقتی روز قیامت بر پا شود، خداوند همه خلایق را در زمین بلندی سراپا برهنه و غُرل محشور می کند، پرسیدم: فدایتان شوم! غُرل یعنی چه؟ فرمود: یعنی همان گونه که روز اول متولد شدند، و آنقدر می ایستند تا عرق به دهان هایشان برسد، می گویند: کاش خداوند میان ما حکم کند حتی اگر جهنم باشد؛ زیرا می بینند در آتش جهنم بودن از آن حالتی که دارند راحت تر است،

1- [1] - امالی، ج 1، ص 304.
2- [2] - امالی صدوق، ص 23، ح 8.

سپس نزد آدم علیه السلام می آیند و می گویند: تو پدر ما و پیامبر خدا هستی، از پروردگارت بخواه میان ما حکم کند، حتی اگر به سوی جهنم برویم؛ آدم علیه السلام می گوید: من صاحب شما نیستم، پروردگارم مرا به دست خود آفرید و بر عرش خود حمل کرد و ملائکه را امر کرد بر من سجده کنند، سپس به من امر و دستوری داد، و من معصیت و نافرمانی کردم، اما شما را به سوی پیامبری راستگو راهنمایی می کنم که نهصد و پنجاه سال میان قوم خود ماند و آنها را به خدا دعوت کرد، و هر چه بیشتر او را تکذیب کردند، راستی و حقیقت امرش بیشتر آشکار شد؛ او نوح، پیامبر خداست. مردم نزد نوح علیه السلام می روند و می گویند: از پروردگارت بخواه برای ما حکم کند، حتی اگر جهنم باشد؛ نوح می گوید: من صاحب شما نیستم، من پسر کافرم را از اهل خود دانستم، اما شما را به سوی کسی راهنمایی می کنم که خدا او را در دنیا دوست خود قرار داده بود: نزد ابراهیم علیه السلام بروید. سپس مردم نزد ابراهیم علیه السلام آمده و او می گوید: من صاحب شما نیستم، من به بت پرستان دروغ گفتم که من بیمار هستم، اما شما را به سوی پیامبری راهنمایی می کنم که خدا با او سخن گفته است: منظورم موسی علیه السلام است، مردم نزد موسی علیه السلام می آیند و خواسته خود را به او می گویند، موسی نیز می گوید: من صاحب شما نیستم، من کسی را کشته ام، اما شما را نزد کسی می فرستم که به اذن و اراده خدا خلق می کرد، و بیماران کور مادرزاد و مبتلایان به پیسی را به امر خدا شفا می داد، به نزد عیسی علیه السلام بروید، مردم نزد عیسی می آ یند و او می گوید: من صاحب شما نیستم، اما شما را به سوی پیامبری راهنمایی می کنم که در دنیا وجود او را به شما بشارت دادم؛ نزد احمد بروید.

هر پیامبری که از زمان آدم علیه السلام تا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله متولد شده، تحت لوای محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود. مردم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می آیند و می گویند: ای محمد! از پروردگارت بخواه برای ما حکم کند حتی اگر جهنم باشد، پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: آری، من صاحب شما هستم؛ و به دار الرّحمن که همان باغ عَدن است می رود که در آن، از شرق تا به غرب وسعت دارد، و یکی از حلقه های در را می کوبد، گفته می شود: کیستی؟ در حالی که او را بهتر از همه می شناسد، پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: من محمد هستم؛ گفته می شود: در را برای او باز کنید. پیامبر صلی الله علیه و آله

فرمود: پس آن در برایم باز می شود، وقتی خدایم را بنگرم چنان او را تمجید و اکرام می گویم که پیش از من هیچ کس خدا را چنین حمد و ثنا نگفته است و بعد از من هم نخواهد گفت؛ سپس به سجده می افتم، خداوند می فرماید: سرت را بلند کن و برخیز، بگو، هر چه بگویی شنیده می شود و شفاعت کن که پذیرفته می شود و بخواه که عطا می شوی؛ آن گاه که سر بردارم و به پروردگارم بنگرم، دوباره او را بهتر و برتر از بار اول، تمجید و تقدیس می گویم و به سجده می افتم؛ خداوند می فرماید: برخیز و بگو، سخن تو شنیده می شود، شفاعت کن پذیرفته می شود و بخواه عطا می شوی، آن گاه که سربردارم و به پروردگارم بنگرم، او را بهتر و برتر از بار اول و دوم، تمجید و تقدیس می گویم و به سجده می افتم، خداوند می فرماید: سربردار و بگو سخن تو شنیده می شود، شفاعت کن پذیرفته می شود و آن گاه که سربردارم می گویم: خدایا! برای بندگانت حکم کن حتی اگر جهنم باشد، و خدا می فرماید؛ بسیار خوب ای محمد! سپس ناقه ای از یاقوت سرخ با لگامی از زبرجد سبز می آورند تا من سوار شوم. سپس به مقام محمود می آیم و آن جا می ایستم، آن مقام تلّی از مشک اذفر است و روبروی عرش الهی قرار دارد. سپس ابراهیم فرا خوانده می شود و بر ناقه ای مانند آن سوار می شود و می آید تا بر سمت راست پیامبر می ایستد و سپس پیامبر، دستش را بلند می کند و بر شانه علی بن ابی طالب می زند، پیامبر فرمود: آن گاه به خدا سوگند، ناقه ای شبیه به آن که من سوار شدم برای تو می آورند و تو سوار می شوی و می آیی تا میان من و پدرت، ابراهیم قرار می گیری، آن گاه منادی از سوی خدای رحمان ندا می دهد و می گوید: ای مردم! آیا عدل پروردگارتان نیست اگر امروز هر قومی را همان کس ولی و سرپرست باشد که در دنیا بود؟ می گویند: آری، و جز این چه چیزی عادلانه است؟ پس شیطانی که مردم را گمراه کرده و به آنها باورانده بود عیسی، خدا و پسر خداست، برمی خیزد و پیروانش به دنبال او به جهنم می روند، و شیطانی که گروهی را گمراه کرده بود، چنان که گمان می کردند عُزَیر، پسر خداست، برمی خیزد و یارانش به دنبال او به سوی جهنم می روند، سپس همین طور هر شیطانی که قومی را گمراه کرده برمی خیزد و آن قوم به دنبال او به سوی جهنم می روند تا این که تنها امت مسلمان باقی می ماند، سپس منادی از جانب خدا ندا می دهد و می گوید: ای مردم! آیا عدل پروردگارتان نیست اگر امروز هر فرقه از شما را همان کسی امام و رهبر باشد که

در دنیا بود؟ می گویند. بلی، و کدام عدل از این برتر و بهتر؟! پس شیطانی برمی خیزد و گروه و یارانش به دنبال او می روند پس شیطان دیگر برمی خیزد و یاران و پیروانش به دنبال او می روند، سپس شیطان سوم برمی خیزد و یارانش به دنبال او می روند آن گاه معاویه برمی خیزد و هر که با او بود به دنبالش می رود و علی برمی خیزد و شیعیانش به دنبال او می روند و سپس یزید برمی خیزد و یارانش به دنبالش و حسن برمی خیزد و هر آن که شیعه او بود به دنبالش حرکت می کند و سپس حسین برمی خیزد و یارانش به دنبال او می روند، آن گاه مروان بن حکم و عبد الملک برمی خیزند و یاران و طرفدارانشان به دنبال آنها، پس علی بن حسین برمی خیزد و هر کس شیعه اوست به دنبال او می رود، سپس ولید بن عبد الملک برمی خیزد و یارانش به دنبال او، سپس محمد بن علی برمی خیزد و شیعیانش به دنبال او، آن گاه من برمی خیزم و شیعیان من به دنبالم، و گویی می بینم که شما دو تن همراه من هستید، و سپس آورده می شویم و بر عرش پروردگار خود می نشینیم، و نامه های اعمال را می آورند و در آن جا قرار می دهند و آنها علیه دشمنان ما شهادت می دهند، و ما برای شیعیان مُرهَق خود شفاعت می کنیم؛ پرسیدم: فدایتان شوم! مُرهَق یعنی چه؟ فرمود: یعنی گنه کار، اما شیعیان پرهیزکار و خداترس ما را خداوند با رستگاری و سعادتمندی خودشان نجات داده است، هیچ بدی و گزند و غمی به آنها نمی رسد، در این حال کنیزی نزد امام آمد و به امام گفت: فلان شخص قریش دمِ در [ایستاده] است، امام فرمود: بگویید داخل بیاید، و به ما فرمود: دیگر چیزی نگویید.(1)

10) محمد بن حکیم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر در مقام محمود بایستم برای پدر و مادر و عمویم و برادری که در جاهلیت داشتم شفاعت می کنم.(2)

11) عِیص بن قاسم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که گروهی از بنی هاشم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و از ایشان خواستند تا صدقات چهارپایان را به آنان بسپارد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای فرزندان عبد

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 333، ح 145.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 335، ح 146.

المطّلب! صدقه برای من و شما حلال نیست، اما به من وعده شفاعت داده شده است امام فرمود: به خدا سوگند که خدا به او وعده شفاعت داده بود و شما ای فرزندان عبد المطّلب! گمان نکنید وقتی حلقه در رحمت الهی را گرفتم دیگران را بر شما ترجیح می دهم؟

پس فرمود: روز قیامت جنّ و انس در یک سطح می نشینند، وقتی وقوفشان آن جا طول می کشد، به دنبال شفاعت و شفیع می گردند و می گویند: به چه کسی پناه ببریم؟ نزد نوح علیه السلام می روند و از او شفاعت می طلبند، نوح می گوید: هیهات، من، خود به دیگری محتاجم(1). می پرسند به چه کسی پناه ببریم؟ می گویند: به ابراهیم؛ نزد ابراهیم می آیند و از او شفاعت می خواهند، ابراهیم می گوید: هیهات، من به دیگری محتاجم. پرسیدند به چه کسی پناه ببریم؟ می گوید: نزد موسی بروید؛ می روند و از او شفاعت می خواهند، موسی می گوید: هیهات، من، خود به دیگری محتاجم، پرسیدند به چه کسی پناه ببریم؟ گفته می شود: نزد عیسی بروید، مردم سوی عیسی می روند و از او شفاعت می خواهند. او می گوید: هیهات، من به دیگری محتاجم. می پرسند به چه کسی پناه ببریم؟ می گوید: نزد محمد صلی الله علیه و آله بروید، نزد محمد می آیند و از او شفاعت می خواهند، با خوشایندی و رضایتمندی برمی خیزد و جلو می آید و چون به در بهشت می رسد، حلقه در را می گیرد و می کوبد، سؤال می شود: کیستی؟ می گوید: احمد. به او خوش آمد می گویند و در را باز می کنند، وقتی به بهشت می نگرد به سجده افتاده و پروردگارش را بسیار اکرام و تمجید می کند، ملکی نزد او آمده می گوید: سرت را بلند کن، و بخواه که عطا می شوی، و شفاعت کن که پذیرفته می شود، پیامبر سر برمی دارد و وارد بهشت می شود، و دوباره به سجده می افتد و مجد و عظمت پروردگارش را ذکر می کند. ملکی می آید و می گوید [ای محمد!] سرت را بلند کن، و بخواه که عطا می شوی و

1- [1] - قد رَفعتُ حاجتی: مجلسی (ره) گفته: یعنی من حاجت خود را به دیگری عرضه کرده ام، یعنی من هم از دیگری شفاعت خواسته ام و نمی توانم برای شما شفاعت کنم. البته می توان فعل را مجهول خواند که در این صورت کنایه از پایان یافتن امید است، یعنی به خاطر این که ترک اولی کرده ام، هیچ امیدی به من نیست و نمی توانم حاجتی را بخواهم. «بحار الانوار، ج 8، ص 48».

شفاعت کن که پذیرفته است و پیامبر برمی خیزد و یک ساعت در بهشت راه می رود سپس به سجده می افتد و پروردگارش را بسیار تمجید و تعظیم می کند، ملکی می آید و می گوید: سرت را بلند کن و بخواه که عطا می شوی و شفاعت کن که پذیرفته می شوی، برمی خیزد و هرچه بخواهد به او عطا می شود.(1)

12) یکی از یاران ما از امام محمد باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام درباره آیه «عَسَی أَن یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» روایت کرده که فرمود: یعنی شفاعت.(2)

13) صفوان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من از خدا چهار نفر را می خواهم، آمنه بنت وَهب، عبد الله بن عبد المطّلب، و ابو طالب و مردی که بین من و او اخوّت بود، و از من خواست تا از خدا بخواهم او را به من ببخشد.(3)

14) عبید بن زراره روایت کرده است: از امام صادق علیه السلام درباره شفاعت از مؤمن سؤال شد، فرمود: آری از مؤمن هم شفاعت می شود. مردی برخاست و پرسید: آیا آن روز مؤمن به شفاعت محمد صلی الله علیه و آله نیازمند است؟ فرمود: آری مؤمنان خطا و گناهانی دارند، همه کس آن روز به شفاعت محمد محتاجند و گفته است: مردی درباره کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: من سید فرزندان آدم هستم بی هیچ فخری، سؤال کرد. فرمود: آری، پیامبر حلقه در بهشت را می گیرد و آن را می گشاید و به سجده می افتد، خداوند می فرماید: سر بر دار و برخیز، شفاعت کن که پذیرفته می شود، طلب کن که عطا می شوی، حضرت سرش را بلند می کند و دوباره به سجده می افتد، خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: سرت را بلند کن و شفاعت کن که پذیرفته می شود و هر چه می خواهی طلب کن که به تو عطا می شود، پس پیامبر سر برمی دارد، و شفاعت می کند و شفاعتش پذیرفته می شود و هر چه طلب می کند به او عطا

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 336، ح 147.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 337، ح 148
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 337، ح 149.

می شود.(1)

15) سماعه بن مهران از ابو ابراهیم علیه السلام درباره آیه: «عَسَی أَن یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» روایت کرده که فرمود: روز قیامت مردم به اندازه چهل روز سراپا می ایستند، به خورشید امر می شود بر سر بندگان بتابد و عرق تا دهان هایشان می رسد و به زمین امر می شود، چیزی از عرق آنها را فرو نبرد، مردم نزد آدم علیه السلام می روند و از او شفاعت می خواهند، آدم علیه السلام آنها را نزد نوح علیه السلام می فرستد، نوح نزد ابراهیم، ابراهیم علیه السلام نزد موسی علیه السلام، موسی نزد عیسی علیه السلام، و عیسی علیه السلام آنها را نزد محمد صلی الله علیه و آله می فرستد و می فرماید: نزد محمد خاتم پیامبران بروید، محمد صلی الله علیه و آله می گوید: من شفاعت می کنم، و به راه می افتد تا به در بهشت می رسد و در راه می کوبد؛ سؤال می شود: کیستی؟- والله اعلم- می گوید: محمد؛ گفته می شود: در را برای او بگشایید، وقتی در گشوده می شود پیامبر با پروردگارش روبرو می شود و برای او سجده می کند و سر برنمی دارد تا این که به او گفته می شود: بگو و بخواه که عطا می شوی، و شفاعت کن که پذیرفته است. پیامبر سرش را بلند می کند و با خدایش روبرو می شود و دوباره به سجده می افتد، دوباره همان جمله ها به او گفته می شود، پیامبر سربلند می کند و شفاعت می کند، حتی برای آن که در آتش سوخته، هیچ کس آن روز سربلندتر از محمد صلی الله علیه و آله نیست و این معنی کلام خداست که می فرماید: «عَسَی أَن یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَامًا مَّحْمُودًا».(2)

«وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَل لِّی مِن لَّدُنکَ سُلْطَانًا نَّصِیرًا(80) »

[و بگو: پروردگارا! مرا (در هر کاری) به طرز درست داخل کن و به طرز درست خارج ساز و از جانب خود برای من تسلطی یاری بخش قرار ده]

1) علی ابن ابراهیم گفته است: این آیه در روز فتح مکه و هنگامی که پیامبر

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 337، ح 150.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 337، ح 151.

صلی الله علیه و آله می خواست وارد مکه شود نازل شد؛ «وَقُل» ای محمد! بگو: «رَّبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ» و ادامه آیه. و گفته: «سُلْطَانًا نَّصِیرًا» یاری دهنده و کمک.(1)

2) عیاشی از ابو جارود، از زید بن علی علیه السلام، درباره آیه: «وَاجْعَل لِّی مِن لَّدُنکَ سُلْطَانًا نَّصِیرًا» گفته است: یعنی شمشیر.(2)

3) ابن شهر آشوب از کتاب ابو بکر شیرازی، از ابن عباس روایت کرده است: «وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ» یعنی مکه. «وَاجْعَل لِّی مِن لَّدُنکَ سُلْطَانًا نَّصِیرًا» گفته است: خداوند دعای پیامبرش را اجابت نمود و علی بن ابی طالب را به عنوان یاور او داد تا او را علیه دشمنانش یاری دهد.(3)

«وَقُلْ جَاء الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ کَانَ زَهُوقًا(81) »

[و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است]

1- محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از علی بن عباس، از حسن بن عبد الرحمن، از عاصم بن حُمَید، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام درباره این آیه روایت کرده که فرمود: وقتی که قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کند، دولت باطل را از میان می برد.(4)

2) شرف الدین نجفی از شیخ طوسی- که رحمت خدا بر او باد- با سند خود، از مردانش، از نُعَیم بن حکیم، از ابو مریم ثقفی، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: همراه رسول خدا راه افتاده تا به کعبه رسیدیم، پس به من فرمود: بنشین، من کنار کعبه نشستم رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی شانه من رفت، پس فرمود: برخیز، برخاستم و وقتی پیامبر ضعف و ناتوانی من در حمل او را دید فرمود: بنشین، آن گاه پایین آمد و به من فرمود: ای علی! تو بر روی شانه من برو،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 416.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 338، ح 152.
3- [3] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 67.
4- [4] - کافی، ج 8، ص 287، ح 432.

و من چنین کردم و رسول خدا صلی الله علیه و آله از جا برخاست و ایستاد و من گمان می کردم اگر بخواهم می توانم به افق آسمان دست بزنم. پس بر روی خانه کعبه رفتم، رسول خدا صلی الله علیه و آله عقب تر ایستاد و به من فرمود: بت بزرگشان را بینداز. بتی از جنس مس که با میخ های آهنین به زمین میخ کوب شده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: آن را تکان بده، من آن را تکان می دادم و پیامبر صلی الله علیه و آله آیه: «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» را تلاوت می فرمود؛ من آنقدر بت را تکان دادم تا از جا کنده شد، پیامبر به من فرمود: آن را پایین بینداز.

بت را پایین انداختم و تکه تکه شد. از بام کعبه پایین آمدم و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله روانه شدیم در حالی که می ترسیدم کسی از قریش یا دیگران در آن حال ما را ببیند.(1)

3) ابن بابویه از ابو علی احمد بن یحیی مکتّب، از احمد بن محمد ورّاق، از بشر بن سعید بن قیلویه مُعدَّل در رافقه،از عبد الجبار بن کثیر تمیمی یمانی، از محمد بن حرب هلالی امیر مدینه روایت کرده است: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: ای پسر رسول خدا! در ذهن من سؤالی است که می خواهم از شما بپرسم. فرمود: اگر بخواهی، پیش از آن که بپرسی، به تو بگویم سؤال تو چیست؟ عرض کردم: ای پسر رسول خدا! چگونه پیش از پرسیدن می دانید سؤال من چیست؟ فرمود: با کیاست و فراست. آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید: «إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ»؟(2) [به یقین در این (کیفر) برای هوشیاران عبرتهاست]

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده: از فراست و زیرکی مؤمن بپرهیزید که او با نور خدا می نگرد. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! پس به من بگویید سؤالم چیست؟ فرمود: می خواستی از من بپرسی: چرا امیر المؤمنین علیه السلام با آن همه توان و قدرت که توانست درِ قَموصِ خیبر را بکند و چهل ذراع آن طرف تر بیندازد- دری را که چهل نفر توان بلند کردنش را نداشتند- در هنگام شکستن بت ها نتوانست پیامبر را

1- [1] - تأویل الآیات، ج 1، ص 28 6 ، ح 2 6
2- [2] - حجر 75 /

بر روی دوش خود نگهدارد، حال آن که پیامبر صلی الله علیه و آله بر شتر و ناقه و مرکب سوار می شد و شب معراج بر بُراق نشست و همه این مرکب ها قطعاً توان و قدرتی کمتر از علی علیه السلام دارند.

عرض کردم: به خدا سوگند همین مسئله را می خواستم از شما بپرسم، پس جواب مرا بگویید. فرمود: آری، علی علیه السلام به کمک پیامبر دارای افتخار شد و به مقامات والا رسید و به یاری او به آن جا رسید که آتش شرک را خاموش کرد و هر معبودی جز خداوند عزّ و جلّ را باطل ساخت. و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله بر دوش علی علیه السلام بالا می رفت تا بت ها را بشکند؛ آن وقت پیامبر صلی الله علیه و آله به کمک علی علیه السلام بالا می رفت و موفق به شکستن بت ها می شد؛ و اگر چنین می شد، علی علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برتر بود. آیا نشنیده ای که علی علیه السلام فرموده است: وقتی بر دوش پیامبر بالا رفتم، آن قدر اوج گرفتم که اگر می خواستم می توانستم به آسمان دست بزنم. آیا نمی دانی که در اصل با چراغ در ظلمت شب راه را می یابند و فرع از اصل منشعب می شود؟ و علی علیه السلام فرموده است: نسبت من با پیامبر صلی الله علیه و آله همانند نوری است که از نور دیگر باشد. آیا نمی دانی که محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هزار سال قبل از خلقت مخلوقات، نوری در مقابل خداوند بودند؟ ملائکه چون در آن نگریستند نوری را دیدند که اصلی دارد و شعاع درخشانی از آن منشعب شده است. همه گفتند: ای خدا و ربّ ما! این نور چیست؟ خداوند تبارک و تعالی به آنها وحی کرد: این نوری از نور من است، اصل آن نبوت و فرع آن امامت است، نبوت برای محمد، بنده و پیامبر من است، و امامت، برای علی، حجت و ولیّ من است، اگر این دو نبودند من هستی را خلق نمی کردم؛ آیا نمی دانی پیامبر صلی الله علیه و آله روز غدیر خم آن قدر دست علی علیه السلام را بالا برد که مردم سفیدی زیر بغل هر دو را دیدند، آن وقت علی علیه السلام را مولا و امام مسلمین تعیین کرد، و روز حظیره بنی نجار، پیامبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام را بر دوش نشاند و وقتی یکی از یاران گفت: اجازه بده یکی را من دوش بگیرم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خوب سوارانی هستند و پدرشان از این دو هم بهتر است. و پیامبر همراه یاران نماز می خواند، یکی از سجده هایش بسیار طول کشید. بعد از نماز پرسیدند: ای رسول خدا! چرا این سجده

را طولانی کردی؟ فرمود: پسرم بر پشت من سوار شد و من دوست نداشتم او را پایین بیاورم تا خود پایین آمد. پیامبر با این گفته ها و رفتارها تنها قصد ارج نهادن و منزلت بخشیدن به آنها را داشت، پیامبر صلی الله علیه و آله هم امام بود و هم پیامبر، و علی علیه السلام تنها امام بود و پیامبر نبود و طاقت تحمل سنگینی بار نبوت را نداشت.

محمد بن حرب هلالی گفته است: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! بیشتر برایم بگویید. فرمود: تو شایسته بیشتر شنیدن و دانستن هستی، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را بر دوش خود بلند کرد تا بگوید: او پدر فرزندانش است و امام امامانی از صلبش، همان گونه که در نماز طلب باران، ردایش را برگرداند تا به یارانش بفهماند با این کار قحطی و خشکی را به سرسبزی و حاصلخیزی تبدیل کرده است. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! برایم بیشتر بگویید. فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را بر دوش خود بلند کرد تا به یارانش بفهماند که علی علیه السلام کسی است که دین و تعهد پیامبر را از دوش او برمی دارد و بعد از او آنها را ادا می کند.

عرض کردم: ای پسر رسول خدا! بیشتر بگویید: فرمود: او را به دوش گرفت تا به مردم بفهماند که او را به دوش گرفته تنها به خاطر این که معصوم است و هیچ گناهی ندارد و افعال و کردارش نزد مردم، [همه] حکمت و صواب است. پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی! خداوند تبارک و تعالی گناه شیعیان تو را بر دوش من گذاشت و سپس آنها را بر من بخشید، و خداوند می فرماید: «لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ»(1) [تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد و نعمت خود را بر تو تمام گرداند] وقتی خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد: «عَلَیْکُمْ أَنفُسَکُمْ»(2) [به خودتان بپردازید] پیامبر به آنها فرمود: ای مردم! خود را محکم نگه دارید، اگر شما راه هدایت را بیابید، آنان که

1- [1] - فتح/ 2.
2- [2] - مائده/ 105.

گمراه شده اند هیچ ضرری به شما نمی رسانند.(1) علی، جانِ من و برادر من است، از علی پیروی کنید که او معصوم و مطهّر است، گمراه نمی شود و ظلم و ستم نمی کند؛ پس این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُم مَّا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»(2) [بگو خدا و پیامبر را اطاعت کنید، پس اگر پشت نمودید (بدانید که) بر عهده اوست آن چه تکلیف شده و بر عهده شماست، آن چه موظف هستید و اگر اطاعتش کنید، راه خواهید یافت و بر فرستاده (خدا) جز ابلاغ آشکار (مأموریتی) نیست]

محمد بن حرب هلالی گفته است: پس امام صادق علیه السلام فرمود: ای امیر! اگر بیشتر از این درباره حکمت و معنی عمل پیامبر که علی را در هنگام شکستن بت ها از روی کعبه بر دوش خود بلند کرد، برای تو بگویم قطعاً خواهی گفت: جعفر بن محمد دیوانه است. پس آن چه گفتم و شنیدی برایت کافی است. آن گاه من برخاستم و بر سر امام بوسه ای زدم و گفتم: خدا بهتر می داند رسالت خود را کجا قرار دهد.(3)

4) ابن شهر آشوب از ابو بکر شیرازی درباره نزول قرآن در شأن امیر المؤمنین علیه السلام، از قتاده، از ابن مُسَّیب، از ابو هریره، از جابر بن عبد الله روایت کرده است: همراه پیامبر صلی الله علیه و آله وارد مکه شدیم، حدود سیصد و شصت بت در خانه کعبه بود، پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها امر فرمود و همه واژگونه به زمین افتادند، بر روی بام کعبه بتی بلند و بزرگ بود به نام هُبَل، پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام نگاه کرد و فرمود: ای علی! آیا تو بر روی دوش من می روی یا من بر دوش تو بروم و هبل را از بام کعبه به زمین اندازم؟ علی علیه السلام عرض کرد: یا رسولَ الله! البته که شما بر دوش من بروید.

امام علی علیه السلام فرمود: وقتی پیامبر بر دوش من بالا رفت به خاطر سنگینی نبوت نتوانستم او را نگه دارم، عرض کردم: ای رسول خدا! بهتر است من از

1- [1] - تضمین شده از سوره مائده، آیه 105.
2- [2] - نور/ 54.

3- [3] - علل الشرايع، ج 1، ص 206، باب 139، ح 1.

دوش شما بالا بروم، پیامبر خندید و پایین آمد و پشت خود را خم کرد من بر پشت او رفتم، سوگند بر آن که دانه را شکافت و نسیم را خلق کرد، اگر می خواستم در آن حال می توانستنم آسمان را با دست خود بگیرم، سپس هبل را از بام کعبه به زمین انداختم، و خداوند این آیه را نازل کرد: «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ» و ادامه آیه.(1)

5) ابن شهر آشوب گفته است: روز فتح مکه، علی علیه السلام در کار بزرگی نیابت رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر عهده گرفت.

چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و علی علیه السلام بر روی کتف او بالا رفت و خود را به لب دیوار کعبه آویخت و به بام کعبه رسید. بت ها را چنان از جا می کند که دیواره های کعبه می لرزید، سپس آنها را بر زمین انداخت و تکه تکه کرد.(2)

احمد بن حنبل و ابو یَعلَی مَوصلی در مُسندشان(3) ، ابو بکر خطیب در تاریخ خود(4)، خطیب خوارزمی در کتاب اربعینش، محمد بن صبّاح زعفرانی در کتاب فضائل، و ابو عبد الله نطنزی در کتاب خصائص، این حدیث را روایت کرده اند.

6) سید رضی در کتاب (المناقب الفاخره فی العتره الطاهره)، با سند خود از مجاهد، از ابن عباس روایت کرده که گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به داخل کعبه می رفت، مشک های(5)کوچک آبی را آویزان دید که از آن ابن مسعود بودند، به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای علی! یکی از اینها را برایم بیاور، حضرت یکی را آورد، پیامبر از آن نوشید و وضو گرفت، پس نگاهی به ابن مسعود کرد و فرمود: این کهنگی(6) و ماندگی چیست که در مشک آب تو وجود دارد؟ ابن

1- [1] - مناقب، ج 2، ص 135، شواهد التنزیل، ج 1، ص 350، ح 480.
2- [2] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 135.
3- [3] - مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 84، مسند ابی یعلی الموصلی، ج 1، ص 251، ح 292.
4- [4] - تاریخ بغداد، ج 13، ص 302.

5- [5] - اداوه: ظرفی کوچک از پوست که برای آب استفاده می شود «لسان العرب، ماده أدو».
6- [6] - الاخلاق: جمع خلق، لباس و پوست و... کهنه و مندرس «المعجم الوسیط، ماده خلق».

مسعود عرض کرد: پدر و مادرم فدایتان! یافتن آب در مکه برای من دشوار است، لذا خرماهای کوچکی در آن خیسانده ام تا آب گوارا شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حلال است و آب پاک و گوارایی است.

سپس برخاست و کلید خانه را از شَیبه گرفت، و درب آن را گشود، عباس بن عبد المطّلب عرض کرد : ای رسول خدا! آیا من عموی تو و برادر پدرت نیستم؟ فرمود: آری، عمو جان! خواسته ات چیست؟ عرض کرد: می خواهم کلید کعبه را به من بدهید. پیامبر فرمود: بفرمایید، عمو جان! این کلید مال شما. جبرئیل نازل شد و گفت: خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید: امانت ها را به صاحبان اصلی آن بسپار. پیامبر کلید را از عباس گرفت و به شیبه بازگرداند و داخل کعبه شد؛ در آن جا تمثال و صورتی از ابراهیم علیه السلام را دید، فرمود: صُوَر و تمثال ها را نپرستید که خداوند متعال این صُوَر و سازنده آنها را دشمن می دارد؛ با گوشه ردای خود، آن تصویر را به کناری انداخت و وقتی از کعبه بیرون آمد به شیبه فرمود: در را ببند.

سپس سرش را بلند کرد و دید بر روی بام کعبه بتی وجود دارد، به علی علیه السلام فرمود: ای علی! با این بت چه می کنی؟ علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! من برای شما خم می شوم، بر روی پشت من بروید تا به آن دست یابید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! اگر همه امت من از نفر اول تا آخر تلاش کنند تا عضوی از اعضای مرا حمل کنند نمی توانند، با این حال نزدیک تر بیا، ای علی! علی علیه السلام فرمود: جلوتر رفتم، پیامبر دست به ساق پای من انداخت و مرا از زمین کند و بلند کرد، ناگهان خود را بر روی دوش های او یافتم. به من فرمود: ای علی! به نام خدا،آن بت را بگیر، من بت را برداشته و به زمین انداختم که شکست و سه قسمت شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! آن گاه که بر روی دوش من بودی چه دیدی؟ عرض کردم: پدر و مادرم فدایتان ای رسول خدا! خیر است، اگر می خواستم، آسمان را با دست می گرفتم؛ پیامبر فرمود: ای علی! خداوند شرفی و مرتبتی دیگر به شرافت های تو افزود.

سپس از آن زیر به کناری رفت و من به زمین پریدم و خندیدم، پیامبر پرسید، ای علی! چه چیز تو را خنداند؟ عرض کردم: فدایتان شوم! از بالای کعبه به زمین پریدم، اما ذرّه ای درد احساس نکردم، پیامبر فرمود: ای علی! چرا دردی احساس

ص:932

کنی، در حالی که محمد تو را بر دوش گرفته و بالا برده و جبرئیل تو را بر زمین آورده است. پیامبر به راه خود ادامه داد. عباس با فخر و غرور گفت: من سید و آقای قریشم و اصل و نسبم از همه کس بالاتر و مرکبم از همه فاخرتر است و سقایت حُجّاج به دست من است و نه هیچ کس دیگر، شیبه گفت: نه، من سید و آقای قریشم و پرده داری و کلیدداری کعبه به دست من است نه هیچ کس دیگر. علی علیه السلام فرمود: با این حرف های خود مرا خشمگین کردید، من سید و آقای شما و تمام اهل زمینم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله. من بودم که بر چهره شما زدم تا ایمان آورده و اقرار کردید که محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست، آن دو از کلام امام عصبانی شدند و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و آن چه علی علیه السلام فرموده بود به حضرت اطلاع دادند. جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: ای محمد خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید به شیبه و عباس بگو: «أَجَعَلْتُمْ سِقَایَهَ الْحَاجِّ وَعِمَارَهَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ وَجَاهَدَ فِی سَبِیلِ اللّهِ لاَ یَسْتَوُونَ عِندَ اللّهِ»(1) و ادامه آیه [آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند (کار) کسی پنداشته اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد می کند (نه این دو) نزد خدا یکسان نیستند] ای محمد! علی از هر دو نفر آنها بهتر است.

7) عیاشی، از حمدویه، از یعقوب بن یزید، از یکی از یاران ما روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در باره شطرنج پرسیدم، فرمود: شطرنج از جمله اعمال باطل است.(2)

«وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاء وَرَحْمَهٌ لِّلْمُؤْمِنِینَ وَلاَ یَزِیدُ الظَّالِمِینَ إِلاَّ خَسَارًا(82) »

[و ما آن چه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می کنیم و(لی) ستمگران را جز زیان نمی افزاید]

1- مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: شفاء

1- [1] - توبه/ 19.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 338، ح 153.

تنها در علم قرآن است، زیرا خداوند می فرماید: «مَا هُوَ شِفَاء وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» یعنی برای اهل خود، و هیچ شک و تردیدی در آن نیست و اهل آن، ائمه معصومین هستند؛ همان کسانی که خداوند درباره آنها فرموده است: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»(1) [سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم به میراث دادیم].(2)

2) محمد بن ابی حمزه در حدیثی مرفوع از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: جبرئیل این آیه را برای محمد صلی الله علیه و آله آورد: «وَلاَ يَزِيدُ الظَّالِمِينَ» در حق آل محمد «إِلاَّ خَسَارًا»(3)

3) محمد بن عباس از محمد بن خالد برقی، از محمد بن علی صیرفی، از ابن فُضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاء وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلاَ يَزِيدُ الظَّالِمِينَ» به حق آل محمد «إِلاَّ خَسَارًا»(4).

4) و نیز او از محمد بن همّام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود، از ابو الحسن موسی، از پدرش علیه السلام روایت کرده که فرمود: «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاء وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلاَ يَزِيدُ الظَّالِمِينَ» نسبت به آل محمد «إِلاَّ خَسَارًا»(5)

«قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلاً(84) »

[بگو: هر کس بر حسب ساختار (روانی و بدنی) خود عمل می کند و پروردگار شما به هر که راه یافته تر باشد داناتر است]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از

1- [1] - فاطر/ 32.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 338، ح 154.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 338، ح 155
4- [4] - تأویل الآیات، ج 1، ص 290، ح 28.
5- [5] - تأویل الآیات، ج 1، ص 290، ح 29.

منقری، از سفیان بن عُیَیْنه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: نیت از عمل بهتر و مهمتر است، حتی نیت همان عمل است؛ سپس کلام خدا را تلاوت فرمود: «قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلَی شَاکِلَتِهِ»: یعنی براساس نیّتش.(1)

2) و نیز او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از احمد بن یونس، از ابو هاشم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: اهل جهنم در آن جاویدان و ابدی می شوند؛ زیرا در دنیا قصد و نیتشان این بود که اگر در آن ماندگار شوند، خدا را نافرمانی کنند و اهل بهشت در آن جاویدان می شوند؛ زیرا در دنیا قصد و نیتشان این بود که اگر در آن ماندگار شوند، خدا را بندگی کنند، هر یک از این دو به خاطر نیتشان ابدی و جاویدان شدند. سپس تلاوت فرمود: «کُلٌّ یَعْمَلُ عَلَی شَاکِلَتِهِ» و فرمود: یعنی براساس نیتش.(2)

3) علی بن ابراهیم، از پدرش، از جعفر بن ابراهیم، از امام رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: روز قیامت خداوند مؤمن را در برابر خود می ایستاند و خود، حساب او را انجام می دهد و اعمال او را در نامه عملش به او نشان می دهد، اول چیزی که می بیند گناهان خود است و لذا رنگ از رخش می پرد و زانوهایش می لرزد و نفسش می گیرد و سپس ثواب و نیکی هایش را می بیند و چشمش روشن می شود و نفس راحتی می کشد و روحش شاد می گردد؛ سپس به پاداشی که خداوند به او عطا می کند می نگرد و خوشحالی اش بیشتر می شود. سپس خداوند به ملائکه می فرماید: نامه اعمالی را که انجام نداده بیاورید، نامه را می خوانند، سپس می گویند: به عزت تو سوگند، که تو می دانی ما هیچ یک از اعمال را انجام نداده ایم، خداوند می فرماید: راست می گویید، اما نیت و قصد انجام آن را داشتید، پس ما آن را برایتان نوشتیم، و به خاطر آن پاداش می گیرید.(3)

4) شیخ طوسی در کتاب تهذیب با سند خود از حسین بن سعید، از فضاله، از حمّاد ناب، از حَکَم بن حَکَم روایت کرده است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که

1- [1] - کافی، ج 2، ص 13، ح 4.

2- [2] - کافی، ج 2، ص 69، ح 5
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 416.

می فرمود درباره نماز در کلیساها و کنیسه ها از ایشان پرسیده شد، فرمود: در آن جا نماز بخوان، من آن جا را دیده ام، چقدر تمیز است! گفتم: حتی اگر آنها در آن جا نماز بخوانند، من آن جا نماز بخوانم؟ فرمود: آری، آیا نخوانده ای خداوند می فرماید: «قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلَی شَاکِلَتِهِ فَرَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَی سَبِیلًا»؟ و به سوی قبله نماز بخوان و آنها را رها کن. (1)

5) عیاشی از حمّاد، از صالح بن حکم روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره حکم نماز خواندن در کلیساها و کنیسه ها سؤال شد، فرمود: در آن جا نماز بخوان، من آن جا را دیده ام و چقدر تمیز است! پرسیدم: آیا وقتی آنها در آن جا نماز می خوانند من هم بخوانم؟ امام فرمود: آری، حتی اگر در آن جا نماز بخوانند؛ آیا نخوانده ای که خدا فرموده است: «قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلَی شَاکِلَتِهِ فَرَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَی سَبِیلًا»؟ تو به سمت قبله نماز بخوان و آنها را رها کن.(2)

6) از ابو هاشم روایت شده است: از امام صادق علیه السلام درباره علت جاودانگی در بهشت و جهنم پرسیدم، فرمود: اهل جهنم تنها به این علت در آتش جاودانه شدند که در دنیا نیت و قصدشان آن بود که اگر تا ابد در دنیا بمانند، امر خدا را نافرمانی کنند، و تنها دلیل جاودانگی اهل بهشت در بهشت آن است که قصد و نیت آنها آن بود که اگر تا ابد در دنیا بمانند، خدا را اطاعت کنند؛ به خاطر نیت شان این دو گروه در آتش و یا نعمت و جنت جاودان می شوند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلَی شَاکِلَتِهِ» و فرمود: یعنی براساس نیتش.(3)

«وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَمَا أُوتِیتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِیلًا(85) »

[و درباره روح از تو می پرسند، بگو: روح از (سنخ) فرمان پروردگار من است و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن

1- [1] - تهذیب، ج 2، ص 222، ح 876.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 338، ح 157.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 329، ح 158.

مسکان، از ابو بصیر، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» پرسیدم، فرمود: روح مخلوقی بزرگ تر از جبرئیل علیه السلام و میکائیل است و همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان می باشد و از عالم ملکوت است.(1)

2) و نیز او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمَیر، از ابو ایّوب خزّاز، از ابو بصیر، روایت کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» می فرمود: روح مخلوقی بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل است، از میان گذشتگان جز محمد صلی الله علیه و آله همراه هیچ کس دیگر نبوده، او همراه امامان علیهم السلام است و آنها را راهنمایی می کند و اینگونه نیست که امام هرگاه بخواهد او را بیابد.(2)

3) و نیز او از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن اسباط، از حسین بن ابی العلاء، از سعد اسکاف روایت کرده است: مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و از او درباره روح پرسید که آیا روح همان جبرئیل علیه السلام نیست؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: جبرئیل علیه السلام از ملائکه است و روح مخلوقی غیر از جبرئیل است، و این قول را برای آن مرد تکرار کرد، مرد عرض کرد: سخن عظیمی فرمودی، هیچ کس گمان نمی کند روح غیر از جبرئیل باشد، امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: تو گمراه شدی و از گمراهان روایت می کنی، خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرموده است: «أَتَی أَمْرُ اللّهِ فَلاَ تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ* یُنَزِّلُ الْمَلآئِکَةَ بِالْرُّوحِ»(3) [(هان) امر خدا در رسید، پس در آن شتاب مکنید او منزه و فراتر است از آن چه (با وی) شریک می سازند* فرشتگان را با روح به فرمان خود، بر هر کس از بندگانش که بخواهد نازل می کند] روح غیر از ملائکه است.(4)

1- [1] - کافی، 1، ص 215، ح 3.
2- [2] - کافی، 1، ص 215، ح 4.
3- [3] - نحل/ 2-1.
4- [4] - کافی، ج1، ص 215، ح 6.

4) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: روح فرشته ای بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل است، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و همراه امامان علیهم السلام می باشد.(1)

5) سعد بن عبد الله از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم روایت کرده که شنیدم امام صادق علیه السلام درباره آیه: «وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» فرمود: روح مخلوقی بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل است، از گذشتگان جز محمد صلی الله علیه و آله همراه هیچ کس نبوده، همراه امامان است و آنها را راهنمایی کرده و موفق می گرداند، چنین نیست که هرگاه او را طلب کند، بیابد.(2)

6) عیاشی از زراره روایت کرده است که از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه: «وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» پرسیدم، فرمود: یکی از مخلوقات خداوند است، و خدا هرچه را که بخواهد می آفریند.(3)

7) از زُراره و حُمران روایت شده است که از امام محمد باقر و امام صادق علیه السلام درباره آیه: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ» پرسیدند، فرمودند: خداوند تبارک و تعالی، احد و صمد است، و صمد یعنی آن که درون و جَوْف ندارد، روح تنها یکی از مخلوقات خداست، که چشم (بصیرت) و قوّت و پشتیبانی و تأیید دارد و خداوند آن را در قلب پیامبران و مؤمنین قرار می دهد.(4)

8) از ابو بصیر روایت شده است که شنیدم امام صادق علیه السلام درباره این آیه می فرمود: روح، مخلوقی بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل است، از گذشتگان تنها همراه محمد صلی الله علیه و آله بوده و همراه ائمه علیهم السلام می باشد و آنها را راهنمایی می کند، اینگونه نیست که هرگاه او را بطلبد بیابد.(5)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 416.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 3.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 339، ح 159.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 339، ح 160.

5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 339، ح 161.

9) و در روایت ابو ایوب خزّاز آمده که امام علیه السلام فرمود: مخلوقی بزرگ تر از جبرئیل است، و آن گونه که تو می پنداری نیست.(1)

10) ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت کرده که از امام علیه السلام درباره کلام خداوند متعال که فرموده است: «وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی» پرسیدم که روح چیست؟ فرمود: آن که در حیوان و انسان است. عرض کردم: و آن چیست؟ فرمود: از ملکوت است، از قدرت است.(2)

11) عمرو بن شمر از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که درباره آیه: «وَمَا أُوتِیتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِیلاً» فرمود: در باطن و اصل تفسیر آن یعنی: خداوند به مردمانِ کمی علم داده است و فرمود: «وَمَا أُوتِیتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِیلاً» اندکی از شما.(3)

12) اسباط بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: روح مخلوقی بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل است و همراه ائمه (علیهم السلام) می باشد و به آنها تعلیم می دهد و از عالم ملکوت است.(4)

«وَلَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ ثُمَّ لاَ تَجِدُ لَکَ بِهِ عَلَیْنَا وَکِیلاً(86) »

[و اگر بخواهیم، قطعاً آن چه را به تو وحی کرده ایم می بَریم، آن گاه برای (حفظ) آن در برابر ما، برای خود مدافعی نمی یابی]

1) سیوطی در کتاب الدُّرُّ المنثور در حدیث مرفوعی از ابن عباس آورده است: هیئتی از یمن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و به پیامبر گفتند: از لعن و نفرین به دور باشی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سبحان الله! این کلام را به پادشاهان می گویند و من پادشاه نیستم، من محمد بن عبد الله هستم. گفتند: ما

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 339، ح 162.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 339، ح 163.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 340، ح 164.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 343، ح 165.

نمی توانیم تو را به نامت صدا کنیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من ابو القاسم هستم. گفتند: ای ابو القاسم ما برای تو چیزی را مخفی کرده ایم (تا بگویی که آن چیست؟).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سبحان خدا! این کارها را برای کاهنان انجام می دهند، کاهن و پیشگو و رمّال همگی، جایگاهشان در آتش است؛ یکی از آنها به پیامبر گفت: چه کسی شهادت می دهد که تو رسول الله هستی؟ پیامبر دست بر زمین برد و مشتی ریگ برداشت و فرمود: اینها گواهی می دهند من پیامبر خدا هستم، ریگ ها در دست او ذکر و تسبیح آغاز کردند و گفتند: گواهی می دهیم تو پیامبر خدا هستی، گفتند: یکی از آن سخنان را که بر تو نازل می شود برایمان بخوان. پیامبر صلی الله علیه و آله خواند. «وَالصَّافَّاتِ صَفًّا» تا این سخن خداوند «فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ»(1) [شهابی شکافنده از پی او می تازد] پیامبر چنان آرام و بی حرکت بود که حتی رگش هم نمی زد، و اشک هایش [آرام آرام] بر روی صورت و ریشش فرو می ریخت، پرسیدند: تو را گریان می بینیم! آیا از ترس آن که تو را مبعوث کرده می گریی؟ فرمود: البته که از ترس آن که مرا مبعوث کرده است می گریم، او مرا بر راهی چون لبه تیغ فرستاده که اگر ذرّه ای از آن منحرف شوم، هلاک خواهم شد. پس خواند: «وَلَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ ثُمَّ لاَ تَجِدُ لَکَ بِهِ عَلَیْنَا وَکِیلاً».(2)

2) ابن بابویه، از ابو محمد جعفر بن علی بن احمد فقیه- که خدای از او خشنود باد- از ابو محمد حسن بن محمد بن علی بن صَدَقه قُمّی، از ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز انصاری کجِّی، از شنونده ای، از حسن بن محمد نَوفَلی در حدیثی طولانی روایت کرده که سلیمان مَروَزی متکلّم خراسان به امام رضا علیه السلام درباره اراده الهی گفت: خداوند خود را چنین توصیف کرده که او مُرید است، امام علیه السلام فرمود: اما این توصیف دلیل بر آن نیست که او اراده است و یا اراده یکی از نام های او می باشد؛ سلیمان گفت: زیرا اراده خدا، علم اوست، امام علیه السلام فرمود: یعنی هرگاه چیزی را بداند آن را اراده کرده؟ سلیمان گفت:

1- [1] - صافّات/ 1-10.
2- [2] - الدُّرُّ المَنثُور، ج 5، ص 334.

البته. امام فرمود: اگر چیزی را اراده نکند، آن را نمی داند. سلیمان گفت: البته. امام فرمود: این حرف را از کجا می گویی و دلیل این که اراده او علم اوست، چیست؟ حال آنکه او آن چه را که اراده نمی کند هم می داند، و خداوند متعال می فرماید: «وَلَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ» خدا می داند چگونه او را ببرد، اما هرگز آن را نبرد.(1)

«إِلاَّ رَحْمَةً مِّن رَّبِّکَ إِنَّ فَضْلَهُ کَانَ عَلَیْکَ کَبِیرًا(87) »

[مگر رحمتی از جانب پروردگارت (به تو برسد)، زیرا فضل او بر تو همواره بسیار است]

1) طبرسی در مجمع البیان از ابن عباس در تفسیر آیه «إِنَّ فَضْلَهُ کَانَ عَلَیْکَ کَبِیرًا» گفته است: یعنی این که تو را سیّد فرزندان آدم و خاتم پیامبران قرار داده و مقام محمود را به تو عطا کرده است.(2)

«قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَی أَن یَأْتُواْ بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لاَ یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ کَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیرًا(88) »

[بگو: اگر انس و جنّ گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد هر چند برخی از آنها پشتیبان برخی (دیگر) باشند]

1) علی ابن ابراهیم گفته است: ظهیر یعنی پشتیبان و یاور.(3)

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِی هَذَا الْقُرْآنِ مِن کُلِّ مَثَلٍ فَأَبَی أَکْثَرُ النَّاسِ إِلاَّ کُفُورًا(89) »

[و به راستی در این قرآن از هر گونه مَثَلی، گوناگون آوردیم، ولی بیشتر مردم جز

1- [1] - توحید، ص 451.
2- [2] - مجمع البیان، ج 6، ص 289.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 415.

سرِ انکار ندارند]

1) محمد بن یعقوب، از احمد، از عبد العظیم، از محمد بن فُضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: جبرئیل این آیه را به این صورت آورد: «فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ – بولایه علیّ – إِلاَّ كُفُورًا». (1)

2) محمد بن عباس (ره) از علی بن عبد الله بن اسد، از ابراهیم ثقفی، از علی بن هلال اَحمَسی، از حسن بن وهب بن علی بن بَحیره، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه:«فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلاَّ كُفُورًا»: روایت کرده که فرمود: درباره ولایت علی (علیه السلام) نازل شده است. (2)

3) و نیز او از احمد بن هَوْذَه، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از عبد الله بن حمّاد انصاری، از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ» بولایه علی (علیه السلام) «إِلاَّ كُفُورًا». (3)

4) عیاشی از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: جبرئیل آیه را به این صورت نازل کرد: «فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ - بولایه علیّ - إِلاَّ كُفُورًا». (4)

«وَقَالُواْ لَن نُّؤْمِنَ لَکَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الأَرْضِ يَنبُوعًا(90)...لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَکًا رَّسُولًا(95) »

«وَقَالُواْ لَن نُّؤْمِنَ لَکَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الأَرْضِ يَنبُوعًا(90) أَوْ تَکُونَ لَکَ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الأَنْهَارَ خِلالَهَا تَفْجِيرًا(91) أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاء کَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا کِسَفًا أَوْ تَأْتِىَ بِاللَّهِ وَالْمَلآئِکَةِ قَبِيلًا(92) أَوْ يَکُونَ لَکَ بَيْتٌ مِّن زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِى السَّمَاءِ وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّکَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا کِتَابًا نَّقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّى هَلْ کُنتُ إِلاَّ بَشَرًا رَّسُولًا(93) وَمَا

1- [1] - کافی، ج 1، ص 351، ح 64.

2- [2] - تأويل الآيات، ج 1، ص 290، ج 30، شواهد التنزيل، ج 1، ص 353، ح 482.
3- [3] - تأويل الآيات، ج 1، ص 291، ح 31.
4- [4] - تفسير عياشى، ج 2، ص 340، ح 166.

مَنَعَ النَّاسَ أَن يُؤْمِنُواْ إِذْ جَاءهُمُ الْهُدَى إِلاَّ أَن قَالُواْ أَبَعَثَ اللّهُ بَشَرًا رَّسُولاً(94) قُل لَّوْ كَانَ فِى الأَرْضِ مَلآئِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَّسُولاً(95) »

[و گفتند: تا از زمین چشمه ای برای ما نجوشانی، هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد * یا (باید) برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد و آشکارا از میان آنها جویبارها روان سازی، * یا چنان که ادعا می کنی، آسمان را پاره پاره بر (سر) ما فرو اندازی، یا خدا و فرشتگان را در برابر (ما حاضر) آوری، * یا برای تو خانه ای از طلا(کاری) باشد، یا به آسمان بالا روی، و به بالا رفتن تو (هم) اطمینان نخواهیم داشت، تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم. بگو: پاک است پروردگار من، آیا (من) جز بشری فرستاده هستم؟ * و (چیزی) مردم را از ایمان آوردن باز نداشت، آن گاه که هدایت برایشان آمد، جز این که گفتند: آیا خدا بشری را به سِمَتِ رسول مبعوث کرده است؟ * بگو: اگر در روی زمین فرشتگانی بودند که با اطمینان راه می رفتند، البته بر آنان (نیز) فرشته ای را بعنوان پیامبر از آسمان نازل می کردیم]

1) امام حسن بن علی عسکری علیه السلام فرموده است: از پدرم علی بن محمد علیه السلام پرسیدم: آیا وقتی مشرکان با سؤال های زیاد خود و رفتارشان پیامبر را می آزردند و با او بحث می کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله هم با آنها مناظره می کرد؟ فرمود: آری، بارها و بارها، از آن جمله نمونه ای را خداوند حکایت کرده و فرموده است: «وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِى فِى الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا * أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا» [و گفتند: این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای به سوی او نازل نشده تا همراه وی هشدار دهنده باشد؟ * یا گنجی به طرف او افکنده نشده یا باغی ندارد که از (بار و بر) آن بخورد؟ و ستمکاران گفتند: جز مردی افسون شده را دنبال نمی کنید](1)

«وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ» [و گفتند: چرا این

1- [1] - فرقان/ 7-8.

قرآن بر مردی بزرگ از (آن) دو شهر فرود نیامده است؟](1)

«وَقَالُواْ لَن نُّؤْمِنَ لَکَ حَتَّی تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الأَرْضِ یَنبُوعًا * أَوْ تَکُونَ لَکَ جَنَّةٌ مِّن نَّخِیلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الأَنْهَارَ خِلالَهَا تَفْجِیرًا * أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ کَمَا زَعَمْتَ عَلَیْنَا کِسَفًا أَوْ تَأْتِیَ بِاللّهِ وَالْمَلآئِکَةِ قَبِیلًا * أَوْ یَکُونَ لَکَ بَیْتٌ مِّن زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَی فِی السَّمَاءِ وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِیِّکَ حَتَّی تُنَزِّلَ عَلَیْنَا کِتَابًا نَّقْرَؤُهُ» و در نهایت هم به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: اگر تو پیامبر بودی مانند موسی به خاطر سؤال هایی که از تو می پرسیم، صاعقه ای بر سر ما فرود می آمد؛ چون آن چه ما از تو می پرسیم سخت تر از آن چیزی است که قوم موسی از موسی می خواستند. و داستان از این قرار است که پیامبر صلی الله علیه و آله روزی در حیاط کعبه نشسته بود، عدّه ای از رؤسا و سران قریش، ازجمله ولید بن مغیره مخزومی، ابو البَختَری بن هشام، ابو جهل بن هشام، عاص بن وائل سهمی، عبد الله بن ابی امیّه مخزومی و تعداد زیادی از اطرافیان و سایر رؤسا آن جا جمع شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله هم در جمع عدّه ای از یاران خود بود و برای آنها قرآن می خواند و امر و نهی کتاب خدا را به آنها ابلاغ می فرمود، مشرکان به همدیگر گفتند: ماجرای محمد جدّی و خطرناک شده و مسئله اش بزرگ و مهم شده است، بیایید، او را بکوبیم و سرکوب و سرزنش کنیم، و علیه گفته هایش حجّت و برهان بیاوریم. و آن چه می گوید را باطل سازیم تا نزد اصحاب و یارانش خوار و بی مقدار شود و شأن و منزلت خود را از دست بدهد و چه بسا که این عمل، او را از گمراهی و سرکشی و طغیان و فساد باز دارد، اگر به این وسیله کار خود را رها کند که هیچ، وگرنه با شمشیر بُرّان با او معامله و رفتار خواهیم کرد.

ابو جهل گفت: چه کسی می خواهد با او سخن بگوید و مجادله کند؟ عبد الله بن ابی امیّه مخزومی گفت: من این کار را انجام می دهم؛ آیا مرا در شرافت و مجادله همپایه و کفو(2) او نمی بینی؟ ابو جهل گفت: البته، سپس همه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند، عبد الله بن ابی امیّه مخزومی گفت: ای محمد! تو ادّعای

1- [1] - زخرف/ 31.
2- [2] - القِرن للإنسان. همانند و همآورد او در شجاعت، قدرت، علم و جنگاوری و سایر موارد (المعجم الوسیط، ماده قرن) .

بزرگی می کنی و کلام و سخن بزرگ و خطیری می گویی، می پنداری تو فرستاده و پیامبر پروردگار جهانیان هستی؛ امّا برای خداوند پروردگار جهانیان و خالق همه هستی شایسته نیست چون تویی فرستاده و پیامبر او باشد، تو انسانی، همانند ما هستی، همانند ما می خوری و می آشامی، و در بازار راه می روی؛ حال آن که پادشاه روم و فارس وقتی فرستاده و سفیری می فرستند؛ فرستاده آنها، مال بسیار دارد، شأن و عظمتش بسیار است، قصرها و خانه ها و چشمه ها و بندگان و بردگان و خدم و حشم فراوان دارد، پروردگار جهانیان از همه این پادشاهان بالاتر است و اینها همه بند گان اویند. اگر تو پیامبر بودی، باید یک ملکی همراه تو بود تا تو را تصدیق و تأیید کند و ما باید او را مشاهده می کردیم، بلکه حتی اگر خدا می خواست برای ما پیامبری بفرستد، حتماً ملک و فرشته ای را می فرستاد نه یک بشری همانند خودمان را. تو ای محمد! فقط جادو شده ای و پیامبر نیستی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا چیز دیگری هم مانده که بگویی؟ گفت: آری. اگر خداوند می خواست برای ما پیامبری بفرستد، قطعاً آن کس را که در میان ما از همه بلندمرتبه تر و ثروتمندتر، دارای شأن و منزلت بالاتر و نیکوتر بود را انتخاب می کرد؛ پس چرا این قرآن که تو می پنداری خدا بر تو نازل کرده و تو را به واسطه آن به عنوان پیامبر مبعوث کرده، به مردان بزرگ و عظیمی از مکه یا مدینه نازل نشد؟ به ولید بن مغیره از مکه یا عروه بن مسعود ثقفی از طائف.

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید ای عبد الله! آیا چیز دیگری هم هست. گفت: آری، ما به تو ایمان نمی آوریم مگر این که از زمین مکه چشمه ای برای ما جاری سازی؛ زیرا این زمین سنگ ها و کوه های بزرگی دارد، تو آن را بشکن و زمین را حفر کرده چشمه های پر آب را جاری کن که ما به آن بسیار محتاجیم، یا این که باید تو باغ های خرما و انگور داشته باشی تا ما از آن بخوریم و باید از بین درختان خرما و انگور آن، چشمه ها و رودها جاری باشد، یا باید آن گونه که علیه ما می پنداری آسمان به زمین بیفتد، چون تو به ما گفتی: «وَإِن يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ»(1) [و اگر پاره سنگی را در حال سقوط از آسمان ببینند می گویند: ابری متراکم است] چه بسا شاید ما این سخن را بگوییم، سپس گفت: و

1- [1] - طور/ 44.

ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم، یا باید خدا و ملائکه را در مقابل ما ظاهر کنی، و یا تو باید خانه ای مزیّن و آراسته داشته باشی و از آن آن قدر به ما بدهی تا غنی شویم، شاید در آن حال باز طغیان و عصیان کنیم، زیرا تو به ما گفتی: «كَلَّا إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَى * أَن رَّآهُ اسْتَغْنَى»(1) [حقّا که انسان سرکشی می کند * همین که خود را بی نیاز پندارد] پس گفت: «أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاء» یعنی در آسمان بالا رود و صعود کند «وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرَؤُهُ» از سوی خداوند عزیز حکیم به عبد الله بن ابی امیّه مخزومی و هر کس که همراه اوست: به محمد بن عبد الله بن عبد المطّلب ایمان بیاورید که او فرستاده و رسول من است و هرچه می گوید را تصدیق کنید، که کلام او از جانب من است، ای محمد! با این وجود هم، اگر همه این اعمال را انجام دهی نمی دانم آیا به تو ایمان می آورم یا نه، حتی اگر تو ما را به آسمان ببری و درهای آن را بگشایی و ما وارد آن جا شویم، به تو خواهیم گفت: تو چشمان را مدهوش ساخته و ما را جادو کرده ای.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: ای عبد الله آیا حرف دیگری هم داری؟ گفت: ای محمد! آیا آن چه گفتم کافی و وافی نبود؟ دیگر سخنی نمانده، حال تو جواب را بگو و اگر حجت و برهان و دلیلی داری آشکارا توضیح بده و یا آن چه از تو خواستیم برایمان آماده کن، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا! تو شنونده هر سخنی هستی و بر همه چیز عالم و دانایی و آن چه را بندگانت گفتند، می دانی. خداوند برای او نازل کرد: ای محمد! «وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ» [و گفتند: این چه پیامبری است که غذا می خورد؟] تا آن جا که می فرماید: «رَجُلًا مَّسْحُورًا» پس باری تعالی فرمود: «انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا»(2) [بنگر چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند در نتیجه نمی توانند راهی بیابند] پس فرمود: ای محمد! «تَبَارَكَ الَّذِي إِن شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِّن ذَلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَل لَّكَ قُصُورًا»(3) [بزرگ (و خجسته)

1- [1] - علق/ 6-7.
2- [2] - اسرا/ 48 و فرقان/ 9.
3- [3] - فرقان/ 10.

است کسی که اگر بخواهد بهتر از این را برای تو قرار می دهد باغ هایی که جویبارها از زیر (درختان) آن روان خواهد بود و برای تو کاخ ها پدید می آورد] و فرمود: ای محمد! «فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَضَآئِقٌ بِهِ صَدْرُکَ»(1) [و مبادا تو برخی از آن چه را که به سویت وحی می شود ترک گویی و سینه ات بدان تنگ گردد] و فرمود: ای محمد! «وَلَلَبَسْنَا عَلَیْهِم مَّا یَلْبِسُونَ»(2) [و امر را هم چنان بر آنان مشتبه می ساختیم]

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای عبد الله! این که گفتی: چرا من همانند شما غذا می خورم، و گمان کردی پس به همین خاطر جایز نیست من رسول الله و فرستاده او باشم، بدان که امر و اراده، از آن خداوند هست و هرچه بخواهد انجام می دهد و هرگونه بخواهد حکم می کند، او ستوده و شایسته نیایش و سپاس است، نه تو و نه هیچ کس دیگر حق ندارد به او اعتراض کند و بگوید: چرا و چگونه؟ آیا نمی بینی که خداوند چگونه یکی را فقیر و یکی را ثروتمند، یکی را عزیز و دیگری را ذلیل می سازد، و یکی را سالم و سلامت و دیگری را بیمار می کند، یکی را شریف و بلندمرتبه و دیگری را پست می آفریند، اما همه اینها قوت و غذا می خورند؟! از این گذشته: فقیران حق ندارند به خدا بگویند: چرا ما را فقیر ساختی و آن دیگری را غنی و ثروتمند؟ و یا افراد پایین رتبه نمی توانند بگویند: چرا ما را دون و فلانی را شریف و عالی گرداندی؟ و یا بیماران(3) و ناتوانان نمی توانند بگویند: چرا ما گرفتار و ناتوان ایم اما دیگران سالم و سلامت؟ و افراد ذلیل نمی توانند بپرسند: چرا ما ذلیل ایم و دیگران عزیز؟ و یا آنانکه زشت هستند، نمی توانند بگویند: چرا ما را زشت آفریدی و دیگران را زیبا؟ که اگر سرکشی کنند و چنین بگویند: خدای خویش را به مبارزه می خوانند و در احکام خدا با او منازعه و دشمنی می کنند و نسبت به او کافر می شوند، و جواب و پاسخ خدا به آنها این خواهد بود: من پادشاه، رفعت دهنده و خوارکننده و بی نیاز سازنده و محتاج و

1- [1] - هود/ 12.
2- [2] - انعام/ 8-9.
3- [3] - الزَّمنَی: جمع زَمِن: کسی که به بیماری و مرضی طولانی مدت و مزمن دچار است. «المعجم الوسیط، ماده زمن».

فقیرکننده ام؛ عزت دهنده و ذلیل کننده، سلامتی دهنده و بیمار کننده هستم، شما بندگان من هستید، وظیفه شما تنها تسلیم در برابر من و اطاعت و انقیاد از احکام و خواسته من است؛ اگر تسلیم من باشید، بنده مؤمن خواهید بود، وگر نه، نسبت به من کافر و مرتد هستید و با عذاب و عقوبت من در زمره هلاک شوندگان خواهید بود.

سپس خداوند بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل کرد: ای محمد! «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»(1) [بگو: من هم مثل شما بشری هستم] یعنی همانند شما طعام و غذا می خورم. «يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ»(2) [به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است] یعنی به آنها بگو: من همانند شما انسانم و بُعد بشری و آدمی من همانند شماست؛ اما خداوند علاوه بر آن مرا مخصوص نبوّت و رسالت خود گردانده، اما شما را نه. همان گونه که می پذیرید برخی ثروتمند، سلامت و زیبا باشند، برخی دیگر نه، پس پیامبر بودن مرا هم انکار نکنید. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: و اما این که گفتی: فرستاده و سفیر پادشاه روم و فارس ثروتمند و رفیعْ منزلت و صاحب قصر و خانه و خیام و بنده و غلام و خدم و حَشم است، حال آن که خداوند از این پادشاهان برتر و بلندمرتبه تر هست و همه اینها بنده اویند. بدان خداوند صاحب حکمت و تدبیر است و اساس گمان و فکر و پیشنهاد تو کاری انجام نمی دهد، بلکه آن چه بخواهد انجام می دهد و آن گونه که بخواهد حکم می کند و او پسندیده و سزاوار سپاس است.

ای عبد الله! خداوند تنها به این دلیل پیامبر می فرستد که دین را به مردم بیاموزد و آنها را به [راه] پروردگارشان دعوت کند، و تمام روز و شب خود را وقف این کار بکند، اگر صاحب قصر و خانه باشد خود را در آنها از چشم مردم پنهان می کند، و بنده و غلامش او را از چشم مردم و دسترس آنها دور می سازند؛ در این صورت آیا رسالت تباه نمی شود و رشته امور از هم نمی گسلد؟ آیا ندیده ای پادشاهان وقتی در قصرها از مردم دورند و پنهان، چگونه فساد و زشتی همه گیر می شود، آن گونه که نمی فهمند آبشخور آن از کجاست، ای عبد الله! خداوند منِ فقیر

1- [1] - کهف/ 110 و فصلت/ 6.
2- [2] - کهف/ 110 و فصلت/ 6.

را به پیامبری مبعوث کرده تا قدرت و قوّتش را به شما بنمایاند که خدا خود، یاری دهنده پیامبر خود است، شما نه می توانید او را بکشید و نه از رسالتش منعش کنید و این کاملاً نماینده و نشانگر قدرت او و ناتوانی شماست؛ به زودی خداوند مرا علیه شما پیروز می گرداند و دست من بر قتل و اسارت شما باز خواهد بود و سپس مرا بر سرزمین شما پیروز و مسلط می سازد و مؤمنان را بر آن می گمارد، نه شما را و نه کسانی را که به دین شمایند.

پس فرمود: اما این که گفتی: اگر تو پیامبر بودی، باید فرشته ای همراه تو بود که تو را تصدیق می کرد و ما او را می دیدیم، بلکه اگر خداوند می خواست پیامبری برای ما بفرستد، حتماً یک فرشته ای را می فرستاد، نه بشری مثل خود ما را. بدان که: حواس شما قادر به درک و مشاهده مَلَک نیست؛ زیرا او از جنس این هواست و قابل دیدن نیست. اگر هم قدرت بینایی شما آنقدر بالا می رفت که او را می دیدید می گفتید: این که فرشته نیست، بلکه انسان است، زیرا باید به صورت انسان که برای شما صورت آشنا و مأنوسی است درآید تا بتوانید کلام او را بفهمید و منظور و مراد او را بشناسید. در آن صورت چگونه می فهمید او ملک است و آن چه می گوید راست است؟ بلکه خداوند تنها بشری را به عنوان پیامبر فرستاده و به دست او معجزاتی را محقق ساخته، اعمالی که در توان بشر نیست، و شما در درون و قلب آنها را می شناسید، و می دانید از آوردن آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده، عاجزید؛ کار او معجزه است و دلیل و گواهی است از جانب خدای متعال در تأیید صدق و راستی او، اگر ملکی نزد شما بیاید و کاری انجام دهد که بشر نمی تواند انجام دهد، چه فایده ای برای شما دارد؟ او که در میان همجنسان ملک خود نیست تا کارش معجزه به شمار رود، آیا نمی بینید وقتی پرنده ای پرواز می کند کارش معجزه نیست؛ زیرا همه پرندگان دیگر هم کار او را انجام می دهند، اما اگر انسانی همانند پرنده ای پرواز کند، کار او میان انسان ها معجزه است. خداوند کار را برای شما راحت کرده و چنان قرار داده که برایتان حجت و برهان باشد، آن وقت شما عمل مشکل و سختی را پیشنهاد می کنید که هیچ حجت و برهانی هم برایتان محسوب نمی شود.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اما این که می گویی: تو فقط یک انسان سحر شده ای هستی؛ چطور چنین می توانم باشم، در حالی که شما می دانید من از

ص:949

نظر درک و عقل بالاتر از شما هستم. آیا از ابتدای خلقتم تا به امروز که چهل سال دارم تا به حال از من جرم و دروغ و اشتباه و فحش(1) شنیده اید یا سفاهت رأی دیده اید؟ یا فکر می کنید آیا مردی در طول این مدت به خواست و قدرت خود از گناه و زشتی پرهیز می کند یا به حول و قوت خداوند؟ و این کلام خداوند است که می فرماید: «انظُرْ کَیْفَ ضَرَبُواْ لَکَ الأَمْثَالَ فَضَلُّواْ فَلاَ یَسْتَطِیعُونَ سَبِیلاً»(2) [ببین چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند، در نتیجه راه به جایی نمی توانند ببرند] نمی تواند کورکورانه برای تو حجت و برهانی را ثابت کنند الاّ آن ادّعاهای باطلی که بطلان آنها برایت آشکار و واضح است. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اما این که می گویی: «لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَی رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمٍ»(3) [چرا این قرآن بر مردی بزرگ از (آن) دو شهر فرود نیامده است؟] یعنی ولید بن مغیره از مکه و عروه بن مسعود از طائف؛ بدان که خدای تبارک و تعالی آن چنان که مال و دنیا برای تو بزرگ و مهم است، برای او اهمیتی ندارد، و اگر همه دنیا در نظر خدا به اندازه بال پشه ای ارزش داشت یک ذرّه از آن را به کافران و مخالفان خود نمی داد؛ تقسیم رحمت الهی به دست تو نیست، خداوند تقسیم کننده رحمت و لطف خود است، هرچه بخواهد در حق بندگان و کنیزانش انجام می دهد و مثل تو از مال و حال کسی نمی ترسد و به مال و مکنت کسی چون تو طمع نمی ورزد تا او را به پیامبری برگزیند، و همانند تو کسی را براساس هوی و هوس دوست ندارد تا چیزی را که لیاقتش را ندارد به او تقدیم کند، بلکه او عادلانه معامله می کند.

خداوند فقط کسی را به بالاترین مراتب دین خود می رساند که در اطاعت از امر او و خدمت به او بسیار کوشا و ساعی باشد و همچنین کسی را از وصول به مراتب بالای دین و ایمان باز می دارد که در طاعت او، بیشتر از همه کاهلی و سستی می کند، با این حساب دیگر به مال و حال کسی نگاه نمی کند، چون این مال و حال فضل و لطفی از سوی اوست و هیچ یک از بندگان نمی تواند گریبان او را

1- [1] - خَنا: فحش در کلام. «لسان العرب ،ماده خنا».
2- [2] - اسراء/ 48 و فرقان/ 9.
3- [3] - زخرف/ 31.

بگیرد، (1) و به او گفته نمی شود: اگر به فلان بنده مال و ثروت بخشیدی باید نبوت و رسالت هم ببخشی، هیچ کس نمی تواند او را برخلاف مرادش به امری وادارد، و او را به فضل و بخششی ملزم بدارد؛ زیرا پیشتر با نعمت های خویش بر او منت نهاده است.

ای عبد الله! آیا نمی بینی خداوند چگونه یکی را ثروتمند می کند، اما صورتش را زشت می آفریند و چگونه صورت یکی را زیبا می آفریند، اما او را فقیر می کند؟ و چگونه یکی را شریف، اما فقیر می گرداند و دیگری را غنی اما پست می گرداند؟ و آن ثروتمند را نشاید که بگوید: باید زیبایی فلان کس را به راحتی و رفاه خود بیفزایم؛ و زیبارو را نشاید که بگوید: باید مال فلانی را به زیبایی خود بیفزایم و نه آن شریف می تواند بگوید: باید مال فلانی را به شرفم بیفزایم و نه آن شخص دون می تواند بگوید: باید شرف فلانی را به مال خود بیفزایم، حکم از آن خداوند است هرگونه بخواهد تقسیم می کند و هرگونه بخواهد انجام می دهد، او در کارهایش حکیم است و در اعمالش سزاوار سپاس، و این کلام خداوند است که می فرماید: «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ» و خداوند می فرماید: «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ الله» ای محمد! «نَحْنُ قَسَّمْنَا بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِى الْحَيَاهِ الدُّنْيَا»(2) و [ما (وسایل) معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم] و ما مردمان را به همدیگر محتاج نمودیم، یکی را به مال دیگری محتاج کردیم و آن را به کالای دیگری و یا به خدمت او، می بینی قدرتمندترینِ پادشاهان و ثروتمندترینِ اغنیا باز به نوعی به فقرا محتاجند، یا به کالایی که فقیر می فروشد و یا به خدمتی که او توانش را دارد و کار ملک جز به آن خدمت سامان نمی یابد و یا آن فقیر گنجینه علم و حکمت است و پادشاه باید از علم او استفاده کند، پس این عالم فقیر، به ثروت پادشاه محتاج است و پادشاه، به علم و اندیشه و معرفت او، پادشاه نمی تواند بگوید: چرا علم و رأی او را به ملک و مال خود نیفزایم؟ و فقیر نمی تواند بگوید: چرا مال این پادشاه را به علم و اندیشه و انواع حکمت خود نیفزایم؟ پس خداوند

1- [1] - هذا الأَمر ضربهُ لازِبٍ: یعنی ضروری و سخت است. «لسان العرب، ماده لزب، ج 1، ص 738».
2- [2] - زخرف/ 32.

می فرماید: «وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا»(1) [و برخی از آنان را از (نظر) درجات، بالاتر از بعضی (دیگر) قرار داده ایم تا بعضی از آنها بعضی (دیگر) را در خدمت گیرند] پس فرموده است: ای محمد! به آنها بگو: «وَرَحْمَتُ رَبِّکَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ»(2) [و رحمت پروردگار تو از آن چه آنان می اندوزند بهتر است] رحمت خدا از مال دنیا که اینها جمع می کنند بهتر است.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اما این که می گویی: ما به تو ایمان نمی آوریم، مگر این که زمین را بشکافی و برای ما چشمه جاری کنی و الی آخر آن چه گفتی، در اصل تو به محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا چند پیشنهاد دادی، که اگر یکی را پیامبر برایت انجام دهد دلیل پیامبریش نخواهد بود و رسول خدا ابا دارد از این که جهل جاهلان را مغتنم بشمارد و دلیل و حجتی برایشان بیاورد که در اصل برهان نیست، و دیگری را اگر پیامبر انجام دهد، تو هلاک می شوی، حال آن که پیامبر حجت و دلیل می آورد تا بندگان خدا ایمان بیاورند نه این که آنها را با آن هلاک کند، تو هلاکت خود را پیشنهاد دادی، اما خداوند نسبت به بندگانش ارحم الراحمین است و مصلحت آنها را بهتر از خودشان می داند و عالم تر از آن است که آنها را مطابق پیشنهاد خودشان هلاک کند و ازجمله پیشنهادهای تو هم، امر محال و غیرممکنی است که وقوع آن اصلاً جایز و صحیح نیست و پیامبر پروردگار جهانیان تو را از آن آگاه می کند و راه عذر و بهانه را بر روی تو می بندد، راه مخالفت تو را تنگ و باریک می گرداند و با حجت ها و برهان های الهی، تو را وادار به تصدیق خود می نماید. تا تو هیچ مفرّ و گریزی از آن نداشته باشی و از آن جمله این که خودت اعتراف کردی که تو دشمن و معاند و سرکش هستی، حجتی را قبول نمی کنی و به برهانی گوش نمی دهی و هر کس اینگونه باشد، دوای او تنها عذاب خداوند است که از آسمانش نازل شود یا در جهنمش گریبان آنها را بگیرد یا با شمشیر اولیای خدا به آن دچار شود.

اما این که گفتی: به تو ایمان نمی آوریم، مگر این که در مکه برایمان چشمه ای بجوشانی، این زمین مکه را که سنگ ها و صخره های بزرگی دارد باید بشکافی و

1- [1] - زخرف/ 32.

2- [2] - زخرف/ 32.

آن را حفر کنی تا چشمه هایی را جاری سازی که ما به آنها سخت محتاجیم، تو چنین درخواستی می کنی، اما از دلایل خداوند تبارک و تعالی غافل و جاهلی، تو گمان می کنی اگر من چنین کاری انجام دهم، به خاطر آن، پیامبر خدا بودنم ثابت خواهد شد؟! طائف را که می شناسی، آن جا باغ ها و بستان ها داری، آیا در طائف زمین های بایر و خشک و لم یزرع نبود که تو آن جا را آباد کردی، زمین را نرم و صاف کردی، شکافتی و چشمه آب درآوردی؟ گفت: آری، فرمود: آیا جز تو کس دیگری هم چنین کاری کرده است؟ گفت: آری؛ فرمود: آیا با این کار تو و آنها پیامبر خدا شدید؟ گفت: نه؛ فرمود: پس در این صورت اگر محمد هم چنین کند، این کار دلیلی بر نبوت محمد نخواهد بود؛ این کلام تو همانند آن است که بگویی ما به تو ایمان نمی آوریم، مگر این که برخیزی در زمین راه بروی، یا غذا بخوری، آن گونه که مردم می خورند، اما این که می گویی، باید باغی از خرما و انگور داشته باشی، از آن بخوری و به ما هم بخورانی و رودها و نهرها در زیر آن درختان بجوشد و جاری شود، آیا تو و یاران و دوستان تو در طائف چنین باغ های خرما و انگوری ندارید که از آن می خورید و به دیگران هم می دهید، و زیر درختان آن نهرها جاری است؟ آیا با وجود این باغ ها شما پیامبر هستید؟ گفت: نه؛ فرمود: پس چرا به رسول خدا پیشنهاداتی می دهید که اگر به تحقق بپیوندد؛ دلیل بر حقّانیّت او نخواهد بود، بلکه حتی اگر رسول خدا به آن کارها که شما می خواهید اقدام کند، عمل او دلیل بر کذب او خواهد بود؛ زیرا به حجت و برهانی پناه می برد که هیچ حجّت ندارد و ضعیفان در دین و عقل را فریب می دهد، شأن و منزلت پیامبر پروردگار جهانیان از اینگونه امور بالاتر و والاتر است.

پس فرمود: ای عبد الله! و اما این که می گویی: یا پاره ای از آسمان بر سر ما سقوط کند، زیرا تو گفته ای: «وَإِن يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ.»، بدان که اگر پاره ای از آسمان بر سر شما سقوط کند، هلاک خواهید شد؛ تو از رسول خدا می خواهی با این کار، تو را نابود و هلاک کند، حال آن که رسول خدا بیش از این نسبت به تو مهربان است و تو را نابود نمی کند، بلکه او برهان های خدا را برایت بیان می کند و حجت خدا برای پیامبرش براساس پیشنهادات بندگانش نیست، زیرا بندگان نسبت به مصلحتِ جایز و فسادِ ممنوع و حرام، جاهلند و گاهی گفته های آنها چنان دچار تعارض و تضاد است که وقوع آن

غیرممکن است؛ مثلاً اگر خواسته و پیشنهاد بندگان محقق می شد، جایز بود تو بگویی: آسمان باید به زمین بیاید و دیگری بگوید: نه، آسمان نباید به زمین بیفتد، بلکه زمین باید تا آسمان بالا برود و آسمان بر آن منطبق شود، چنین حالتی و امری متضاد، و پر از اختلاف است و تحقق آن غیرممکن می باشد و تدبیر خداوند تبارک و تعالی براساس امر مُحال واقع نمی شود.

ای عبد الله! آیا دیده ای طبیب براساس خواسته و پیشنهاد بیماران، به آنها دوا دهد؟ بلکه طبیب، تنها کاری را می کند که می داند به صلاح بیماران است، چه بیمار از آن خوشش آید چه ناراضی باشد؛ شما در حکمِ همان بیمار و خداوند در حکمِ آن طبیب است. اگر از دوایی که خدا فَرموده اطاعت کردید، شفا و بهبودی می یابید و اگر عصیان و گردنکشی کردید، هم چنان بیمار خواهید ماند؛ گذشته از این، ای عبد الله! تو کی دیده ای حاکم، مدّعیِ حق را مجبور کند تنبیه و شاهدی برحسب پیشنهاد مدّعی علیه بیاورد؟ در این صورت هیچ وقت حقّی و ادّعای کسی علیه دیگری ثابت نخواهد شد و بین ظالم و مظلوم و صادق و کاذب هیچ فرقی باقی نمی ماند.

سپس فرمود: اما این که می گویی: تو باید خدا و فرشتگان را در مقابل ما حاضر کنی تا ما آنها را ببینیم، این خواسته شما بی هیچ پرده پوشی، محال است، پروردگار ما (عزّ و جلّ) که همانند مخلوقات نیست که رفت و آمد کند، حرکت کند، با چیزی روبرو شود، تا بتوان او را به این جا و یا به جایی برد، شما امر محالی درخواست می کنید، این توصیف که گفتی همه، مال بت های ضعیف و ناقص شما هستند که نه می بینند و نه می شنوند، و نه چیزی می دانند و نه سود و زیانی به شما می رسانند و نه به هیچ کس دیگر. ای عبد الله! آیا تو در طائف و مکه مِلک و باغ و زمین داری یا نه؟ و آیا تو بر آنها گماشته ای داری یا نه؟ گفت: آری؛ پرسید: آیا تو همه امورات آنها را خودت تحت نظر داری و انجام می دهی و همیشه خودت در همه حال بر سر گماشته هایت حاضر می شوی، یا پیک و سفیری داری؟ گفت: پیک و سفیر دارم، فرمود: اگر، گماشتگان تو به سفیران و فرستادگان تو بگویند: این پیام را که آورده اید و دستوری که می دهید به شرطی می پذیریم که بروید و عبد الله بن ابی امیّه را این جا بیاورید تا ما او را ببینیم و آن چه را از جانب او می گویید مستقیماً از خود او بشنویم، آیا تو این کار آنها را جایز می دانی و چنین اجازه ای به

آنها می دهی؟ گفت: نه، فرمود: در این صورت سفیران تو چه باید بکنند؟ آیا جز این است که علامت و نشانه ای از جانب تو برای آنها می برند تا صدق گفتارشان برای آنها ثابت شود و آنها هم باید این سفیران را تصدیق کنند؟ گفت: آری؛ پرسید: به نظر تو اگر آن سفیر با شنیدن خواسته آنها نزد تو بیاید و بگوید برخیز به همراه من بیا، آنها پیشنهاد داده اند و خواسته اند تو را با خود ببرم، آیا این امر مخالف خواسته تو نیست؟ و تو به او نمی گویی: تو تنها فرستاده هستی نه مشاور و فرمانده؟ گفت: آری همین طور است. فرمود: پس چگونه تو به پیامبر پروردگار جهانیان پیشنهاد می دهی در حالی که نمی پذیری گماشتگان تو آن پیشنهاد و خواسته را از سفیران و فرستاد گان خودت طلب کنند؟ و چگونه چیزی را از رسول و فرستاده خداوند جهانیان می خواهی که اجازه آن را به سفیران خودت نمی دهی؟! ای عبد الله! این حجت قاطعی است برای اِبطال هرچه گفتی و خواستی. اما این که می گویی: تو باید خانه ای آراسته و پیراسته و از طلا داشته باشی، آیا شنیده ای عظیم مصر خانه هایی از طلا داشت؟ گفت: آری. فرمود: با این وجود او پیامبر بود؟ گفت: نه. فرمود: پس اگر محمد هم مثل آنها را داشته باشد الزاماً پیامبر نخواهد بود، و محمد با حجت های الهی، جهل تو را غنیمت نمی شمارد.

و اما این که می گویی: تو باید به آسمان صعود کنی، و سپس می گویی، البته ما صعود تو به آسمان را باور نخواهیم کرد مگر این که از آسمان برای ما کتاب مکتوبی بیاوری تا آن را بخوانیم. ای عبد الله! صعود به آسمان سخت تر از نزول از آنجاست، پس وقتی تو خودت اعتراف می کنی، اگر من به آسمان هم بروم تو باور نخواهی کرد، حکم نزول هم همین خواهد بود و آن را باور نخواهی کرد و باز می گویی: مگر این که کتابی برای ما بیاوری تا آن را بخوانیم و باز بعد از آن نمی دانم آیا به تو ایمان خواهم آورد یا نه؛ ای عبد الله! تو خود اقرار می کنی به این که با همه برهان و دلایل خدا دشمنی خواهی کرد و برای تو هیچ چاره و درمانی نیست جز این که به دست اولیاء خدا چه بشر و چه نگهبانان جهنم ادب شوی، که خدای تبارک و تعالی کلمه ای جامع بر من نازل کرده که بر آن چه تو گفتی خط بطلان می کشد باری تعالی می فرماید: «قُل» ای محمد! «سُبْحَانَ رَبِّی هَلْ کُنتُ إِلاَّ بَشَرًا رَّسُولاً»؟ چقدر دور و بعید است شأن پروردگارم از این که براساس بایدها و نبایدهای عدّه ای جاهل، کاری انجام دهد! «هَلْ کُنتُ إِلاَّ بَشَرًا رَّسُولاً» تنها کاری که

می توانم انجام دهم اقامه و بیان حجت و برهان خداوند است که به من عطا کرده است، من نمی توانم به پروردگار خود امر و نهی کنم و مشاوره بدهم، که در آن صورت مانند فرستاده ای خواهم بود که پادشاهی او را به سوی عده ای از مخالفانش فرستاده و او نزد پادشاه برمی گردد و به او دستور می دهد و خواسته مخالفان را انجام می دهد.

ابو جهل گفت: ای محمد! در این جا مسئله ای هست، آیا تو نگفتی قوم موسی با صاعقه ای سوخته، زیرا از موسی خواسته بودند آشکارا خدا را به آنها نشان دهند؟ فرمود: آری، گفت: اگر تو پیامبر بودی، ما هم اکنون سوخته بودیم، چون آن چه از تو خواستیم به مراتب سخت تر از خواسته قوم موسی است؛ زیرا آنها گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده و ما گفتیم: به شرطی به تو ایمان می آوریم که خدا و ملائکه را نزد ما بیاوری تا آنها را ببینیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابو جهل! آیا تو قصه ابراهیم خلیل علیه السلام را نشنیده ای وقتی به ملکوت آسمان برده شد؟ هم چنان که خداوند فرمود: «وَكَذَلِكَ نُرِى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ(1)» خداوند وقتی او را به آسمان برد چنان قدرت بینایی او را قوی کرد که چون به زمین نگاه کرد پنهان و پیدای آن را به وضوح می دید، او مرد و زنی را دید که در حال انجام گناه بودند، دعا کرد که خدا آن دو را هلاک کند، و خدا دعایش را اجابت کرد و سپس دو نفر دیگر را دید، و دعا کرد که هلاک شوند، آن دو هم هلاک شدند، پس دو نفر دیگر را دید، خواست نفرین کند که خدا به او وحی کرد: ای ابراهیم! دست نگه دار، و بندگان و کنیزان مرا نفرین نکن، که من خداوند آمرزنده و مهربان، جبّار و صبور هستم، گناه بندگانم ضرری به من نمی رساند هم چنان که طاعت و فرمانبری آنها نفعی برای من ندارد و من همانند تو با خشم و انتقام گرفتن از بندگان، آنها را اداره نمی کنم؛ دست از نفرین بندگان و کنیزان من بردار چون تو تنها بنده ای بیم دهنده هستی، شریک من در مملکتم نیستی، و بر من و بندگانم، سلطه ای نداری، معامله من و بندگانم به سه صورت است: یا توبه می کنند و به سوی من باز می گردند و من هم توبه آنها را پذیرفته گناهان آنها را می بخشم و عیب آنها را

1- [1] - انعام/ آیه 75.

می پوشانم، یا این که چون می دانم از نسل و ذرّیّه آنها مؤمنانی متولد خواهند شد، عذابم را از آنها بازمی دارم و با پدران کافر مدارا می کنم و با مادران کافر، صبر و حوصله می کنم، و تا زمانی که این مؤمنان از صُلب آنها خارج شوند، عذابم را از آنها برمی دارم، پس بعد از آن که امر و اراده من محقق شد و آن مؤمنان از کنار اینها رفتند عذاب بر اینها نازل می شود و بلا و مصیبت من آنها را احاطه می کند. در غیر این دو صورت عذابی که برایشان مهیا کرده ام از عذابی که برایشان می خواهی بزرگ تر و سخت تر است که عذاب من برای بندگانم، برحسب جلال و کبریای من است. ای ابراهیم! بندگانم را به من بسپار که من از تو برای آنها مهربان تر هستم، بندگانم را به من بسپار که من جبار، صبور، داننده غیب ها و حکیم هستم، با علم خود آنها را اداره می کنم و قضا و قدرم را میان آنها جاری می سازم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابو جهل! خداوند تنها به این دلیل عذاب را از تو دور کرده که می داند از صلب تو ذرّیّه پاک و طیّب به دنیا می آید، منظورم پسرت عِکْرِمَه(1) است، در امر مسلمانان وقایعی رخ می دهد که اگر اوامر خدا را در آن اطاعت کند، نزد خداوند، جلیل القدر و عظیم خواهد بود، وگرنه، عذاب الهی بر تو نازل می شد. همین طور سایر قریش که چنین سؤالی دارند، بدانند تنها به این دلیل به آنها مهلت و فرصت داده می شود که خداوند می داند بعضی از آنها به محمد صلی الله علیه و آله ایمان خواهند آورد و به سعادت خواهند رسید و خداوند بر او بخل نمی ورزد و او را از این سعادت محروم نمی کند، و یا گروهی هم، صاحب فرزندان مؤمن خواهند شد و خداوند به خاطر سعادتمندی فرزند، به پدر مهلت می دهد و اگر چنین نبود، قطعاً عذاب الهی بر همه شما نازل شده بود، پس به آسمان بنگر، ابو جهل به آسمان نگریست، ناگهان دید درهای آسمان باز و گشوده است و آتش از

1- [1] - عِکرِمه پسر ابوجهل عمرو پسر هشام مخزومی قریشی، از دلاوران قریش در زمان جاهلیت و اسلام بود، او و پدرش ازجمله دشمنان سرسخت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. عکرمه بعد از فتح مکه اسلام آورد و در جنگ های زیادی شرکت کرد و به عنوان عامل و کارگزار، عهده دار وظایفی شد تا این که در یرموک یا جنگ برج الصفر در سال 13 ه_ کشته شد. «اصابه، ج 2، ص 496».

آن فرود می آید، درست مقابل و بالای(1) سر این گروه، و هر لحظه نزدیک تر می شود، چنان که آنها گرمای آن را میان کتف هایشان احساس کردند، زانوان ابو جهل و سایرین از شدت ترس به لرزه افتاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: نترسید، خداوند با آن شما را هلاک نمی کند، بلکه تنها برای پند و عبرت شما آن را به شما نشان داد، پس دیدند از پشت سرشان نوری برآمد و با آتش روبه رو شد و آن را به بالا برد تا به آسمان بازگرداند همان گونه که از آن جا آمده بود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بخشی از این نورها ناشی از آن بود که خداوند می دانست که او پس از این از میان شما کسانی را با ایمانِ به من سعادتمند خواهد کرد و بخشی دیگر از این انوار نسل پاکی است که از شما به دنیا خواهد آمد و اگر او خود ایمان نیاورد، نسل و ذرّیّه اش مؤمن خواهند بود.(2)

2) علی بن ابراهیم روایت کرده است: این آیات درباره عبد الله بن ابی امیّه، برادر امّ سَلَمه رحمه الله علیها نازل شده است و عبد الله این سخنان را قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه به او گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله برای فتح مکه آمد، عبد الله بن ابی امیّه به استقبال پیامبر آمد و به حضرت سلام داد، پیامبر صلی الله علیه و آله جوابی به او نداد، و روی از او برگرداند و چیزی به او نگفت، خواهرش، امّ سلمه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود، عبد الله نزد او رفت و گفت: ای خواهر! رسول خدا اسلام همه مردم را پذیرفته است، اما اسلام مرا به من بازگرداند و همچون دیگران از من نپذیرفت، وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله نزد امّ سلمه رفت، پرسید: پدر و مادرم فدایتان! ای رسول خدا! همه مردم به واسطه تو سعادتمند شدند، بجز برادرم که از میان قریش و عرب، اسلام او را نپذیرفتی، اما اسلام همه مردم را پذیرفتی.

فرمود: ای امّ سلمه! برادرت چنان مرا تکذیب کرده که هیچ کس چون او عمل نکرد، او کسی بود که به من گفت: به تو ایمان ن می آفریند مگر این که از زمین چشمه ای بجوشانی یا باغی از درختان خرما و انگور داشته باشی که میان درختانش نهرها در جریان است یا قطعه ای از آسمان، آن گونه که گفتی بر سرِ ما

1- [1] - سامَتَه مسامتةً: مقابل و روبروی او درآمد و با او رودررو شد، «المعجم الوسیط، ماده سمت».
2- [2] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 500، ح 314.

بیفتد، یا خدا و ملائکه را نزدیک ما بیاوری، یا خانه ای از طلا داشته باشی، یا به آسمان بروی، و باز ما این صعود تو به آسمان را باور نمی کنیم، مگر این که کتاب و مکتوبی از آن جا بیاوری تا آن را بخوانیم. امّ سلمه گفت: فدایتان شوم! آیا نفرمودید اسلام می پوشاند هرچه را که پیش از آن بود؟

پیامبر فرمود: آری، پس اسلام او را قبول کرد.(1)

3) و گفته است: در روایت ابو جارود از امام محمد باقر علیه السلام آمده که فرمود: آیه: «حَتَّی تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الأَرْضِ یَنبُوعًا» یعنی چشمه ای «أَوْ تَکُونَ لَکَ جَنَّهٌ» یعنی باغ و بوستانی «مِّن نَّخِیلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الأَنْهَارَ خِلالَهَا تَفْجِیرًا» یعنی از آن چشمه ها «أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاء کَمَا زَعَمْتَ عَلَیْنَا کِسَفًا» زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله [به آنها] فرموده بود: پاره ای از آسمان سقوط خواهد کرد، زیرا خداوند فرموده: «وَإِن یَرَوْا کِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا یَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْکُومٌ»(2) و آیه: «أَوْ تَأْتِیَ بِاللَّهِ وَالْمَلآئِکَهِ قَبِیلاً» و القَبیل یعنی کثیر و زیاد، «أَوْ یَکُونَ لَکَ بَیْتٌ مِّن زُخْرُفٍ» یعنی مُزیّن به طلا، «أَوْ تَرْقَی فِی السَّمَاء وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِیِّکَ حَتَّی تُنَزِّلَ عَلَیْنَا کِتَابًا نَّقْرَؤُهُ» در آن نوشته شده: از سوی خدا به عبد الله بن ابی امیّه که محمد راستگو است، و من او را مبعوث کرده ام و همراه او چهار تن از ملائکه می آیند تا شهادت دهند خدا این نامه را نوشته است. و خداوند عزّ و جلّ نازل فرمود: «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّی هَلْ کُنتُ إِلاَّ بَشَرًا رَّسُولاً.»(3)

4) عیاشی از عبد الحمید بن ابی دیلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «قَالُواْ أَبَعَثَ اللّهُ بَشَرًا رَّسُولاً»: یعنی گفتند: جن پیش از ما در زمین بود، خداوند برای آنها فرشته ای فرستاد، پس اگر می خواست برای ما هم پیامبری بفرستد، قطعاً مَلَکی از ملائکه را مبعوث می کرد و این معنی کلام خداست که فرموده: «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَن یُؤْمِنُواْ إِذْ جَاءهُمُ الْهُدَی إِلاَّ أَن قَالُواْ أَبَعَثَ اللّهُ بَشَرًا

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 416.
2- [2] - طور/ آیه 44.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 417.

رَّسُولاً.»(1)

5) علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن نَضْر، از عمرو بن شِمْر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: جبرئیل علیه السلام در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که نگاهی به آسمان انداخت و رنگش پرید(2) و به رنگ زعفران(3) شد و به رسول خدا پناه برد. پیامبر به آن جا که جبرئیل نگریسته بود نگاهی کرد، چیزی را دید که بین شرق و غرب را پر کرده و به زمین می آید، آن قدر پایین آمد که به اندازه کمانی(4) از زمین فاصله داشت، پس گفت: ای محمد! من از سوی خدا نزد تو فرستاده شده ام تا تو را مخیّر سازم میان این که ملکی رسول بودن محبوب تر است برایت یا بنده ای رسول، پیامبر به جبرئیل که اکنون حال خود را باز یافته بود نگاه کرد، جبرئیل گفت: بگو: البته این که بنده ای رسول باشم، آن فرشته، پای راستش را برداشت و در سینه آسمان دنیا گذاشت و پای چپش را در آسمان دوم گذاشت، سپس پای راست را برداشت و در آسمان سوم گذاشت و همین طور رفت تا به آسمان هفتم رسید، هر طبقه آسمان را با یک گام پیمود و هر چه بالاتر رفت، کوچک تر شد تا این که همانند گنجشک(5) شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی جبرئیل علیه السلام برگشت و فرمود: تو را بسیار ترسان و آشفته دیدم، و هیچ چیز مرا بیشتر از تغییر رنگ تو نترساند. جبرئیل گفت: ای نبی خدا! مرا سرزنش نکن، می دانی این مَلَک که بود؟ فرمود: نه، گفت: این اسرافیل، حاجب پروردگار بود؛ از زمانی که خدا آسمان ها و زمین را آفریده است، هرگز از جایگاهش فرود نیامده بود، وقتی دیدم فرود می آید، ترسیدم که قیامت واقع شده باشد، و لذا آن ترس و رنگ پریدگی که دیدی به این علت بود؛

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 340، ح 167.
2- [2] - امتقع لونُه: از غم یا ترس رنگ چهره اش تغییر کرد. «لسان العرب، ماده مقع»
3- [3] - کرکُمه: مفرد آن کُرکُم؛ به معنی زعفران، و گفته شده: شیره گل عُصفُر که در رنگرزی به کار می رود و گفته شده: چیزی مانند وَرْساست و آن کلمه ای فارسی است که معرب شده است. «النهایه، ج 4، ص 166.»

4- [4] - قاب: مقدار و اندازه، و در کمان فاصله بین سر تا دسته کمان «المعجم الوسیط، ماده قاب.»
5- [5] - صر: گنجشک، یا پرنده ای به اندازه آن، به رنگ زرد، «مجمع البحرین، ماده صرر.»

اما وقتی دیدم خداوند به خاطر تو او را فرستاده است، حال خود را باز یافتم، آیا ندیدی هرچه بالاتر می رفت کوچک تر می شد؛ زیرا هر چیزی که به خدا نزدیک شود، در اثر عظمت خدای تعالی کوچک می شود. این فرشته حاجب خداوند و نزدیک ترین مخلوق به خداوند است، و لوح که از یاقوت سرخ است در برابر دیدگان اوست. هرگاه خداوند وحی کند، وحی بر آن لوح نقش می بندد و او در آن می نگرد پس آن را به ما می دهد و ما در آسمان ها و زمین آن را عملی می سازیم، این فرشته از همه مخلوقات به خدا نزدیک تر است و بین خدا و او، هفتاد حجاب از نور است و این فاصله را که قابل اندازه گیری نیست و نمی توان آن را توصیف کرد، می پیماید.

و من از همه مخلوقات به او نزدیک ترم و میان من و او مسافت هزار سال وجود دارد.(1)

6) علی بن ابراهیم گفته: «وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَن يُؤْمِنُواْ إِذْ جَاءهُمُ الْهُدَى إِلاَّ أَن قَالُواْ أَبَعَثَ اللّهُ بَشَرًا رَّسُولاً». یعنی: کفّار گفتند: چرا خداوند ملائکه را به پیامبری، برای ما نفرستاد، خداوند عزّ و جلّ فرموده است: اگر ما ملکی را به سوی اینها می فرستادیم، ایمان نمی آوردند، بلکه قطعاً هلاک می شدند و اگر زمین، محل سکونت ملائکه بود و ملائکه به جای بشر در آن راه می رفتند و با اطمینان گام برمی داشتند، حتماً از آسمان، ملکی را به عنوان پیامبر برای آنها می فرستادیم.(2)

«وَمَن يَهْدِ اللّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاء...وَصُمًّا مَّأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا(97) »

«وَمَن يَهْدِ اللّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاء مِن دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَّأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا(97) »

[و هر که را خدا هدایت کند او رهیافته است، و هر که را گمراه سازد، در برابر او برای آنان هرگز دوستانی نیابی و روز قیامت، آنها را کور و لال و کر، به روی چهره شان درافتاده برخواهیم انگیخت. جایگاهشان دوزخ است هر بار که آتش آن فرو نشیند، شراره ای (تازه) برایشان می افزاییم]

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 417.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 418.

1) علی بن ابراهیم گفته است: درباره این فرموده خداوند: «وَنَحْشُرُهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَلَی وُجُوهِهِمْ عُمْیًا وَبُکْمًا وَصُمًّا» گفت: بر پیشانیهای آنها «مَّأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ کُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِیرًا» یعنی هرگاه آن آتش خاموش شود. (1)

2) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عُمَیر، از سیف بن عمیره، در حدیثی مرفوع از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که فرمود: در جهنم درّه ای وجود دارد به نام سعیر، هرگاه جهنم خاموش شود، سعیر گشوده می شود؛ و این معنی کلام خداوند است که فرموده است: «کُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِیرًا».(2)

3) عیّاشی از ابراهیم بن عمر، طی حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه: «وَنَحْشُرُهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَلَی وُجُوهِهِمْ» روایت کرده که فرمود: یعنی بر روی چهره و پیشانی شان. (3)

4) بکر بن بکر در حدیثی مرفوع از امام علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که فرمود: در جهنم درّه ای به نام سَعیر وجود دارد، هرگاه آتش جهنم خاموش شود، سعیر گشوده می شود؛ و این معنی کلام خداوند است که فرموده است: «کُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِیرًا».(4)

«قُل لَّوْ أَنتُمْ تَمْلِکُونَ خَزَآئِنَ رَحْمَهِ رَبِّی إِذًا لَّأَمْسَکْتُمْ خَشْیَهَ الإِنفَاقِ وَکَانَ الإنسَانُ قَتُورًا(100) »

[بگو: اگر شما مالک گنجینه های رحمت پروردگارم بودید، باز هم از بیم خرج کردن قطعاً امساک می ورزیدید، و انسان همواره بخیل است]

1) علی بن ابراهیم گفته: اگر اموال و دارایی دنیا به دست مردم بود، از ترس

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 419.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 419.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 340، ح 168.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 340، ح 168.

فقر هیچ چیزی به دیگری نمی داد. «وَکَانَ الإنسَانُ قَتُورًا» یعنی بخیل.(1)

«وَلَقَدْ آتَیْنَا مُوسَی تِسْعَ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ فَاسْأَلْ بَنِی إِسْرَائِیلَ...رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ بَصَآئِرَ وَإِنِّی لَأَظُنُّکَ یَا فِرْعَونُ مَثْبُورًا(102) »

«وَلَقَدْ آتَیْنَا مُوسَی تِسْعَ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ فَاسْأَلْ بَنِی إِسْرَائِیلَ إِذْ جَاءهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَونُ إِنِّی لَأَظُنُّکَ یَا مُوسَی مَسْحُورًا(101) قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هَؤُلاء إِلاَّ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ بَصَآئِرَ وَإِنِّی لَأَظُنُّکَ یَا فِرْعَونُ مَثْبُورًا(102) »

[و در حقیقت، ما به موسی نُه نشانه آشکار دادیم- پس، از فرزندان اسرائیل بپرس آن گاه که نزد آنان آمد و فرعون به او گفت: ای موسی! من جداً تو را افسون شده می پندارم * گفت: قطعاً می دانی که این (نشانه ها) را که باعث بینشهاست جز پروردگار آسمان ها و زمین نازل نکرده است، و راستی ای فرعون! تو را تباه شده می پندارم]

1) عبد الله بن جعفر حِمْیَری از حسن بن ظریف ، از مَعْمَر، از امام رضا علیه السلام، از پدرش امام موسی بن جعفر روایت کرده که فرمود: وقتی طفلی پنج ساله بودم، روزی نزد پدرم امام صادق علیه السلام بودم که گروهی از یهودیان نزد امام صادق علیه السلام آمدند – و حدیث را روایت کرده تا آن جا که فرموده – پرسیدند به ما بگو: آن نُه معجزه ای که موسی آورد چه بود، گفتم: عصا، بیرون آوردن دست خود از یقه در حالی که می درخشید، ملخ، شپش، قورباغه، خون، رفع طُور، شهد و عسل و مرغ بریان که هر دو یکی حساب می آیند و شکافتن دریا، گفتند: راست گفتی.(2)

2) ابن بابویه از پدرش- که خدای از او خشنود باد- از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از محمد بن نعمان، از سلّام بن مستنیر، از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه: «وَلَقَدْ آتَیْنَا مُوسَی تِسْعَ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ» روایت کرده که فرمود: منظور طوفان، ملخ، شپش، قورباغه، خون، سنگ و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 419.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 419.

دریا، عصا و دستش است.(1)

3) و نیز او از پدرش- که خدای از او خشنود باد- از سعد بن عبد الله، از محمد بن حسین بن ابی خَطّاب، از ابو اسحاق یزید بن اسحاق- لقب او شعر است- از هارون بن حمزه غَنَوی صَیرَفی روایت کرده است که از امام صادق علیه السلامدرباره نُه معجزه ای که موسی آورد پرسیدم، فرمود: ملخ، شپش، قورباغه ها، خون، طوفان، دریا، سنگ، عصا و دستش.(2)

4) علی بن ابراهیم گفته است: طوفان، ملخ ها، شپش، قورباغه ها، خون، سنگ، عصا، دستش و سنگ.(3)

5) عیاشی از سلّام از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه: «وَلَقَدْ آتَیْنَا مُوسَی تِسْعَ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ» روایت کرده که فرمود: منظور، طوفان، شپش، قورباغه، خون، سنگ، دریا، عصا، و دستش است.(4)

6) علی بن ابراهیم قول موسی را حکایت کرده و گفته: «وَإِنِّی لَأَظُنُّکَ یَا فِرْعَونُ مَثْبُورًا» یعنی هلاک شده و واویلاگویان.(5)

7) عیاشی از عباس بن معروف از امام رضا علیه السلام روایت کرده که درباره آیه: «یَا فِرْعَونُ» فرموده: یعنی ای عاصی.(6)

«فَأَرَادَ أَن یَسْتَفِزَّهُم مِّنَ الأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَن مَّعَهُ جَمِیعًا(103)...وَیَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ یَبْکُونَ وَیَزِیدُهُمْ خُشُوعًا (109) »

«فَأَرَادَ أَن یَسْتَفِزَّهُم مِّنَ الأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَن مَّعَهُ جَمِیعًا(103) وَقُلْنَا مِن بَعْدِهِ لِبَنِی إِسْرَائِیلَ اسْکُنُواْ الأَرْضَ فَإِذَا جَاء وَعْدُ الآخِرَهِ جِئْنَا بِکُمْ لَفِیفًا(104) وَبِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلاَّ مُبَشِّرًا وَنَذِیرًا (105) وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَی النَّاسِ عَلَی مُکْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ

1- [1] - خصال، ص 423، ح 25.
2- [2] - خصال، ص 423، ح 24.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 419.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 341، ح 170.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 419.

6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 341، ح 171.

تَنزِيلًا (106) قُلْ آمِنُواْ بِهِ أَوْ لاَ تُؤْمِنُواْ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُواْ الْعِلْمَ مِن قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ سُجَّدًا (107) وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِن كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولاً (108) وَيَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا (109) »

[پس (فرعون) تصمیم گرفت که آنان را از سرزمین (مصر) برکند پس او و هر که را با وی بود همه را غرق کردیم* و پس از او به فرزندان اسرائیل گفتیم در این سرزمین ساکن شوید پس چون وعده آخرت فرا رسد شما را همه با هم محشور می کنیم* و آن (قرآن) را به حق فرود آوردیم و به حق فرود آمد و تو را جز بشارت دهنده و بیم رسان نفرستادیم* و قرآنی (با عظمت را) بخش بخش (بر تو) نازل کردیم تا آن را به آرامی به مردم بخوانی و آن را به تدریج نازل کردیم* بگو: (چه) به آن ایمان بیاورید یا نیاورید بی گمان کسانی که پیش از (نزول) آن دانش یافته اند چون (این کتاب) بر آنان خوانده شود، سجده کنان به روی درمی افتند* و می گویند: منزه است پروردگار ما که وعده پروردگار ما قطعاً انجام شدنی است* و بر روی زمین می افتند و می گریند و بر فروتنی آنها می افزاید]

1) علی بن ابراهیم گفته است: در روایت ابو جارود از امام محمد باقر علیه السلام آمده است که درباره آیه: «فَأَرَادَ أَن يَسْتَفِزَّهُم مِّنَ الأَرْضِ» فرمود: یعنی خواست، آنها را از زمین بیرون کند و فرعون و قوم او می دانستند که این آیات را جز خدا هیچ کس دیگری نازل نکرده است و آیه: «فَإِذَا جَاء وَعْدُ الآخِرَهِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا» یعنی: همگی.(1)

2) و در روایت علی بن ابراهیم آمده است: «فَأَرَادَ» یعنی فرعون «أَن يَسْتَفِزَّهُم مِّنَ الأَرْضِ» که آنان را از مصر اخراج کند «فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَن مَّعَهُ جَمِيعًا» «وَقُلْنَا مِن بَعْدِهِ لِبَنِى إِسْرَائِيلَ اسْكُنُواْ الأَرْضَ فَإِذَا جَاء وَعْدُ الآخِرَهِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا» یعنی از هر طرف و سمت و سو. و فرمود: آیه: «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ» یعنی به آرامی «وَنَزَّلْنَاهُ تَنزِيلًا» پس گفته است: ای محمد! «قُلْ آمِنُواْ بِهِ أَوْ لاَ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 419.

تُؤْمِنُواْ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُواْ الْعِلْمَ مِن قَبْلِهِ» یعنی از اهل کتاب کسانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند «إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ سُجَّدًا» گفته است: یعنی بر روی چهره و صورت «سُبْحَانَ رَبِّنَا إِن كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولاً * وَيَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا» و آنها قوم و گروهی از اهل کتاب بودند که به خدا ایمان آوردند.(1)

3) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، با سند خود روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام سؤال شد، مردی در پیشانی اش زخم و مرضی دارد که قادر نیست بر آن سجده کند، چه باید بکند. فرمود: باید چانه اش را بر روی زمین بگذارد، زیرا خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «يَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ سُجَّدًا».(2)

4) علی بن ابراهیم از پدرش، از صبّاح، از اسحاق بن عمّار روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: بین دو چشم مردی زخمی دارد و نمی تواند بر آن سجده کند، [او چه باید کند؟]، فرمود: باید بر آن قسمتی که نزدیک موی سر است سجده کند و اگر نتوانست، بر روی ابروی راست و اگر نتوانست، بر روی ابروی چپ و اگر نتوانست، بر روی چانه اش سجده کند. عرض کردم: بر روی چانه اش؟! فرمود: آری؛ آیا نخوانده ای که خداوند می فرماید: «يَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ سُجَّدًا»؟!(3)

«قُلِ ادْعُواْ اللّهَ أَوِ ادْعُواْ الرَّحْمَنَ أَيَّا مَّا تَدْعُواْ فَلَهُ الأَسْمَاء الْحُسْنَى وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِکَ سَبِيلًا(110) »

[بگو: خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید، برای او نامهای نیکوتر است و نمازت را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته اش مکن، و میان این (و آن) راهی (میانه) جوی]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از عثمان بن

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 419.
2- [2] - کافی، ج 3، ص 334، ح 6.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 420.

عیسی، از سَماعه روایت کرده است که از امام [صادق علیه السلام] درباره آیه: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا» پرسیدم. فرمود: مُخافته: یعنی کمتر از حد شنیده شدن، و جَهر یعنی صدایت را به شدت بلند کنی. (1) شیخ طوسی در کتاب تهذیب با سند خود از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعه این حدیث را روایت کرده و گفته است: از امام صادق علیه السلام درباره این کلام خدا پرسیدم، و حدیث را تا به آخر روایت کرده است.(2)

2) و نیز او از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از عبد الله بن سنان روایت کرده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا امام جماعت باید چنان بلند بخواند که هر کس پشت سر او ایستاده صدایش را بشنود حتی اگر تعداد آنها زیاد باشد؟ فرمود: باید صدایش در حدّ متوسط باشد، خداوند تبارک و تعالی فرمود: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا.(3)»

3) علی بن ابراهیم از پدرش، از صَبّاح، از اسحاق بن عمّار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا» فرمود: جَهر: یعنی بلند کردن صدا و تَخافُت: یعنی چنان آرام که با گوش شنیده نشود، پس باید حدّ بین این دو خوانده شود.(4)

4) و نیز او از پدرش، از صَبّاح، از اسحاق بن عمّار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا» فرمود: جَهر: یعنی بسیار بلند کردن صدا، و مُخافَتَه: یعنی چنان که خودت با گوش نشنوی.(5)

5) علی بن ابراهیم گفته است: از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا» روایت شده است که فرمود: جهر: یعنی چنان صدا را بلند کنی که کسی بعد از تو ایستاده بشنود و مُخافته: یعنی آن که همراه تو

1- [1] - کافی، ج 3، ص 315، ح 21.
2- [2] - تهذیب، ج 2، ص 290، ح 1164.
3- [3] - کافی، ج 3، ص 317، ح 27.

4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 419.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 420.

ایستاده به سختی صدایت را بشنود.(1)

6) عیّاشی از مفضّل روایت کرده است که شنیدم از امام علیه السلام سؤال شد: آیا امام جماعت باید صدایش را به هر کس که پشت سر اوست برساند حتی اگر تعداد آنها زیاد باشد؟ فرمود: باید صدای قرائت او درحدّ متوسط باشد؛ خداوند تبارک و تعالی فرموده: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا».(2)

7) سَماعه بن مهران از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا» فرمود: مُخافته: یعنی خود، قادر به شنیدن آن نیستی، و جهر: یعنی به شدت صدایت را بلند کنی.(3)

8) از عبد الله بن سنان، روایت شده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا امام جماعت باید صدایش را به همه کسانی که پشت سر او ایستاده اند برساند حتی اگر تعداد آنها زیاد باشد؟ فرمود: باید صدای قرائت او درحدّ متوسط باشد؛ زیرا خداوند می فرماید: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا».(4)

9) زُراره و حُمران و محمد بن مسلِم، از امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که درباره آیه: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَیْنَ ذَلِکَ سَبِیلاً» فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی در مکه نماز می خواند، با صدای بلند قرائت می کرد، مشرکان از مکان او با خبر شده و او را اذیت می کردند، پس در این باره خداوند این آیه را نازل کرد.(5)

10) ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آیه: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا» به وسیله آیه: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ»(6) نسخ شد.(7)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 420.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 341، ح 172.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 341، ح 173.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 341، ح 174.

5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 341، ح 175.
6- [6] - حجر/ 94.
7- [7] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 341، ح 176.

11) سلیمان از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا» فرموده است: جَهر: یعنی با صدای بسیار بلند قرائت کردن، و مُخافته: یعنی گوش خودت هم نمی شنود، پس ما بین این دو حالت چنان که گوش خودت بشنود، بخوان.(1)

12) ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که از امام محمد باقر علیه السلام درباره [این] آیه پرسیدم، فرمود: تفسیر آن این گونه است: ولایت علی علیه السلام را و اکرامی را که در حق او روا کرده ام، آشکار نکن تا زمانی که تو را به این کار امر کنم «وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا» یعنی اما آن را از علی علیه السلام پنهان نکن و او را از اکرام من در حق او با خبر کن.(2)

13) حَلَبی از یکی از یاران ما روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام به امام صادق علیه السلام فرمود: فرزندم! بر تو باد انجام کار نیک و حسنه میان دو گناه که آثار آن گناهان را از میان می برد؛ [امام صادق علیه السلام] پرسیدند: پدرجان! این چگونه ممکن است؟ فرمود: آن گونه که مثلاً خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا»، «لاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ» سیّئه و گناه «وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا» هم سیّئه و گناه است «وَابْتَغِ بَیْنَ ذَلِکَ سَبِیلًا» حسنه و کار نیک است. و نیز می فرماید: «وَلاَ تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلَی عُنُقِکَ وَلاَ تَبْسُطْهَا کُلَّ الْبَسْطِ»(3) [و دستت را به گردنت زنجیر مکن و بسیار (هم) گشاده دستی منما] و نیز می فرماید: «إِذَا أَنفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَلَمْ یَقْتُرُوا» هرگاه اسراف کنند سیّئه و گناه است و هرگاه بخل بورزند نیز گناه است «وَکَانَ بَیْنَ ذَلِکَ قَوَامًا»(4) حسنه و کار نیک است،

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 341، ص 177.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 342، ح 178.
3- [3] - اسراء/ 29.
4- [4] - فرقان/ 67.

پس بر تو باد هماره، انجام کار نیک و حسنه میان دو گناه.(1)

14) از جابر روایت شده است که از امام محمد باقر علیه السلام درباره تفسیر این آیه در کلام خداوند که می فرماید: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَیْنَ ذَلِکَ سَبِیلاً» پرسیدم، فرمود: یعنی ولایت علی علیه السلام را آشکار نکن و این همان نماز است، همچنین آن اکرامی که من در حق او مقدر کرده ام را آشکار نکن تا من زمان آن را به تو بگویم، و این معنی کلام خداوند است که می فرماید: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ». اما این که می فرماید: «وَ لاَ تُخَافِتْ بِهَا» یعنی این اکرام را از علی علیه السلام پنهان نکن، و اکرام را که برایش مقدر کرده ام به او بگو و او را آگاه کن. اما این که می فرماید: «وَابْتَغِ بَیْنَ ذَلِکَ سَبِیلاً» یعنی: از من بخواه که به تو اجازه دهم امر ولایت علی علیه السلام را آشکار کنی، که در روز غدیر خم، خداوند این اجازه را به پیامبر صلی الله علیه و آله داد و او در آن روز [به خداوند متعال] عرض کرد: «خدایا! هر کس که من مولای او هستم، پس این علی مولای اوست، خدایا! هر کس که او را دوست بدارد، دوست بدار و با دشمنان او دشمن باش.(2)

«وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَم یَکُن لَّهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَلَمْ یَکُن لَّهُ وَلِیٌّ مِّنَ الذُّلَّ وَکَبِّرْهُ تَکْبِیرًا(111) »

[و بگو: ستایش خدایی را که نه فرزندی گرفته و نه در جهانداری شریکی دارد و نه خوار بوده که (نیاز به) دوستی داشته باشد و او را بسیار بزرگ شمار]

1) علی بن ابراهیم گفته است: یعنی خداوند، ذلیل و حقیر نبوده تا احتیاج به یاری و نصرت یاوری داشته باشد.(3)

2) عیّاشی از نوفلی، از سکونی، از جعفر بن محمد علیه السلام، از پدرش امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: یکی از یاران، مدتی از نزد

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 342، ح 179.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 342، ح 180.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 420.

پیامبر صلی الله علیه و آله غایب بود، حضرت وقتی او را دید از او پرسید: چه چیز تو را از ما دور کرده است؟ عرض کرد: بیماری و اهل و عیال، فرمود: می خواهی کلماتی به تو بیاموزم که چون خدا را با آن کلمات بخوانی و دعا کنی، بیماری و فقر را از تو دور کند؟ بگو: لاَ حَولَ وَ لاَ قُوَّهَ إلاَّ بِاللّهِ العَلِیِّ العَظِیمِ، تَوَکَّلتُ عَلَی الحَیِّ الَّذِی لاَیَمُوتُ وَ الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی لَم یَتَّخِذ وَلَداً وَ لَم یَکُن لَهُ شَرِیکٌ فِی المُلکِ، وَ لَم یَکُن لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ کَبِّرهُ تَکبِیراً. (1)

3) عبد الله بن سنان گفته است: به امام صادق علیه السلام شکایت کردم، فرمود: می خواهی دعایی به تو بیاموزم که با خواندن آن، قرض و دَینت ادا شود و حال خود و زندگی ات نیکو بشود؟ عرض کردم: چقدر به این دعا احتیاج دارم! فرمود: بعد از نماز صبح بگو: تَوَکَّلتُ عَلَی الحَیِّ الَّذِی لاَ یَمُوتُ وَ الحَمدُ لِلّهِ الَّذِی لَم یَتَّخِذ وَلَداً وَ لَم یَکُن لَهُ شَرِیکٌ فِی المُلکِ، وَ لَم یَکُن لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ کَبِّرهُ تَکبِیراً، اللّهُمَّ إنِّی أعُوذُ بِکَ مِنَ البُؤسِ وَ الفَقرِ، وَ مِن غَلَبَهِ الدَّینِ وَ السَّقَم، وَ أسألُکَ أن تُعِینَنِی عَلَی أداءِ حَقِّکَ إلَیکَ وَ إلَی النَّاسِ». (2)

1- 1 - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 343، ح 181.
2- 2 - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 343، ح 182.

جلد 6

اشاره

ص:1

ص:2

ترجمه تفسیر روایی البرهان

جلد ششم:کهف، مریم، طه، انبیاء، حج، مؤمنون،

نور، فرقان و شعراء

مؤلف: علامه سید هاشم بحرانی

مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان

و دکتر صادق خورشا

(اعضای هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی)

ص:3

ص:4

فهرست

سوره کهف.....7

فضیلت و ثواب قرائت سوره کهف.....9

تفسیر سوره کهف.....11

سوره مریم.....147

فضیلت و ثواب قرائت سوره مریم.....149

تفسیر سوره مریم.....151

سوره طه.....225

فضیلت و ثواب قرائت سوره طه.....227

تفسیر سوره طه.....229

سوره انبیاء.....303

فضیلت و ثواب قرائت سوره انبیاء.....305

تفسیر سوره انبیاء.....307

سوره حج.....383

فضیلت و ثواب قرائت سوره حج.....385

تفسیر سوره حج.....387

سوره مؤمنون.....479

فضیلت و ثواب قرائت سوره مؤمنون.....481

تفسیر سوره مؤمنون.....483

سوره نور.....531

فضیلت و ثواب قرائت سوره نور.....533

تفسیر سوره نور.....535

سوره فرقان.....633

فضیلت و ثواب قرائت سوره فرقان.....635

تفسیر سوره فرقان..... 637

سوره شعراء..... 711

فضیلت و ثواب قرائت سوره شعراء..... 713

تفسیر سوره شعراء..... 715

سوره کهف

اشاره

ص:7

ص:8

1) محمد بن یعقوب: از احمد بن محمّد بن احمد، از محمّد بن احمد نهدی، از محمّد بن ولید، از ابان، از عامر بن عبدالله بن جُذاعه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: اگر کسی آخر سوره کهف را بخواند، هر وقت که بخواهد، بیدار می شود.(1)

2) شیخ در «تهذیب»: با سند خود از علی بن مهزیار، از ایوب بن نوح، از محمد بن ابی حمزه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: کسی که هر شب جمعه سوره کهف را بخواند، کفاره این جمعه تا جمعه دیگر او خواهد بود.(2)

3) ابن بابویه از احمد بن محمد، از پدرش، از محمّد بن هلال، از پدرش از جدش و او از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که: هر کس آیه «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا»(3) [بگو من هم مثل شما بشری هستم (ولی) به من وحی می شود] را تا آخر سوره بخواند، این آیه، نور او از بسترش تا بیت الله الحرام خواهد بود و هر کس که در بیت الله الحرام نور و روشنایی داشته باشد، در بیت المقدس نیز نور خواهد داشت.(4)

4) ابن بابویه در «من لایحضره الفقیه» روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس به وقت خوابیدن، این آیه را تا آخر بخواند: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ»(5) [بگو من هم مثل شما بشری

1- [1] _ کافی، ج 2، ص 462، ح 21.
2- [2] _ تهذیب، ج 3، ص 8، ح 26.
3- [3] _ کهف/ 110 .
4- [4] _ ثواب الاعمال، ص 136.
5- [5] _ کهف/ 110 .

هستم (ولی) به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است]، نوری برای او تا مسجد الحرام بدرخشد که میان آن نور، فرشتگانی برای او طلب آمرزش کنند تا این که شب را به صبح برساند(1).

5) آن گاه ابن بابویه گوید: عامر بن عبد الله بن جذاعه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: هر کس پیش از خواب، آخر سوره کهف را بخواند، در هر ساعتی که بخواهد بیدار می شود.(2)

6) نیز از ابن بابویه نقل شده است: محمد بن موسی بن متوکل، از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از محمد بن حسّان، از اسماعیل بن مهران، روایت کرده است: حسن بن علی از پدرش و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس در هر شب جمعه سوره کهف را بخواند، شهید از دنیا می رود و خدا او را با شهدا بر می انگیزد و روز قیامت در صف شهدا می ایستد.(3)

7) عیاشی: از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: هر کس در هر شب جمعه سوره کهف را بخواند، شهید از دنیا می رود و خدا او را با شهدا مبعوث می گرداند و روز قیامت او را در صف شهدا قرار می دهند.(4)

8) از «خواص القرآن»: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: هر کس در روز جمعه این سوره را بخواند، خداوند، گناهان این جمعه تا جمعه دیگر و نیز سه روز دیگر او را میآمرزد و به او نوری عطا فرماید که به آسمان می رسد. هر کس این سوره را بنویسد و در ظرف شیشه ای سر باریکی گذاشته و آن را در خانه خویش قرار دهد، او و خانواده اش از تنگدستی و بدهی و آزار مردم در امان می مانند.(5)

1- [1] _ من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 297، ح 1358.
2- [2] _ من لا یحضره الفقیه ج 1، ص 297، ح 1358.
3- [3] _ من لایحصره الفقیه، ج 2، ص 298، ح 1359 .
4- [4] _ ثواب الاعمال، ص 137.
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 347، ح 1.

9) از امام صادق علیه السلام نقل شده است: هر کس سوره کهف را نوشته و در ظرف شیشه ای سر باریکی گذاشته و آن را در خانه خود قرار دهد، خود و خانواده اش از تهیدستی و بدهکاری و آزار مردم در امان خواهد ماند و هیچ گاه به کسی نیازمند نخواهد شد. اگر این سوره را نوشته و در انبار غلات اعم از گندم، جو، برنج و نخود و غیره قرار دهند، خداوند به اذن خود، هر جانور موذی را از آن دفع می کند.(1)

1- [1] _ .مجمع البیان، ج6، ص306

ص:12

تفسیر سوره کهف

اشاره

بِسمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحِیم

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَنزَلَ عَلَی عَبْدِهِ الْکِتَابَ وَلَمْ یَجْعَل لَّهُ عِوَجَا (1)...وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَیْهَا صَعِیدًا جُرُزًا (8)»

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَنزَلَ عَلَی عَبْدِهِ الْکِتَابَ وَلَمْ یَجْعَل لَّهُ عِوَجَا (1) قَیِّمًا لِّیُنذِرَ بَأْسًا شَدِیدًا مِن لَّدُنْهُ وَیُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا (2) مَاکِثِینَ فِیهِ أَبَدًا (3) وَیُنذِرَ الَّذِینَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا (4) مَّا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ کَبُرَتْ کَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِن یَقُولُونَ إِلَّا کَذِبًا (5) فَلَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَّفْسَکَ عَلَی آثَارِهِمْ إِن لَّمْ یُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِیثِ أَسَفًا (6) إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَی الْأَرْضِ زِینَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَیُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (7) وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَیْهَا صَعِیدًا جُرُزًا (8)»

[ستایش خدایی را که این کتاب (آسمانی) را بر بنده خود فرو فرستاد و هیچ گونه کژی در آن ننهاد * (کتابی) راست و درست تا (گناهکاران را) از جانب خود به عذابی سخت بیم دهد و مؤمنانی را که کارهای شایسته می کنند، نوید بخشد که برای آنان پاداشی نیکوست * در حالی که جاودانه در آن (بهشت) ماندگار خواهند بود * و تا کسانی را که گفته اند: خداوند فرزندی گرفته است، هشدار دهد * نه آنان و نه پدرانشان به این (ادعا) دانشی ندارند. بزرگ سخنی است که از دهانشان برمی آید. (آنان) جز دروغ نمی گویند * شاید اگر به این سخن ایمان نیاورند، تو جان خود را از اندوه در پیگیری (کار)شان تباه کنی * در حقیقت، ما آن چه را که بر زمین است، زیوری برای آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که

کدام یک از ایشان نیکوکارترند * و ما آن چه را که بر آن است، قطعا بیابانی بی گیاه خواهیم کرد]

1) علی بن ابراهیم، در تفسیر این آیه: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَنزَلَ عَلَی عَبْدِهِ الْکِتَابَ وَلَمْ یَجْعَل لَّهُ عِوَجَا * قَیِّمًا» گفته است: این جا تقدیم و تأخیر صورت گرفته است، زیرا معنای آن چنین است: «الَّذِی أَنزَلَ عَلَی عَبْدِهِ الْکِتَابَ قَیِّمًا، وَلَمْ یَجْعَل لَّهُ عِوَجَا» «خدایی را که این کتاب (آسمانی) را بر بنده خود فرو فرستاد و هیچ گونه کژی در آن ننهاد» که در این صورت کلمه عوجاً بر قیمً مقدّم شده است، «لِّیُنذِرَ بَأْسًا شَدِیدًا مِن لَّدُنْهُ» یعنی: تا (گناهکاران را) از جانب خود به عذابی سخت بیم دهد «وَیُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا * مَاکِثِینَ فِیهِ أَبَدًا» مراد از «فِیهِ أَبَدً مَاکِثِینَ» یعنی در آن (بهشت) ماندگار خواهند بود. «وَیُنذِرَ الَّذِینَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا * مَّا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ».

علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه گفته است: هنگامی که قریش ادعا کردند که ملائکه، دختران خدا هستند و یا این که یهود و نصاری قائل شدند که عزیر و مسیح پسران خدایند؛ خداوند متعال پاسخشان را داد و فرمود: «مَّا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ کَبُرَتْ کَلِمَةً تخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِن یَقُولُونَ إِلَّا کَذِبًا».(1)

2) محمّد بن عباس گفت: احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن محمّد، از محمّد بن فضیل از ابو حمزه برای ما روایت کرد: از امام محمّد باقر علیه السلام در باره تفسیر آیه: «لِّیُنذِرَ بَأْسًا شَدِیدًا مِن لَّدُنْهُ» سئوال کردم. امام علیه السلام فرمودند: نیروی سخت، همان علی بن ابی طالب علیه السلام است و او همان است که از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و کسی است که با دشمنان پیامبر پیکار کرد و تفسیر آیه: «لِّیُنذِرَ بَأْسًا شَدِیدًا مِن لَّدُنْهُ» همین است. مراد از « لِّیُنذِرَ» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است تا از « بَأْسًا شَدِیدًا » یعنی عذابی سخت بیم دهد(2).

3) عیاشی از برقی، و او از کسی که این حدیث را روایت کرده است، در حدیثی مرفوع از ابی بصیر از امام محمّد باقر علیه السلام نقل کرده است که در باره «بأساً» در آیه: «لِّیُنذِرَ بَأْسًا شَدِیدًا مِن لَّدُنْهُ» فرمودند: قدرت سخت، علی علیه

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 5.
2- [2] _ تاویل الآیات، ج 1، ص 291، ح 1.

السلام است همان که از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و در رکاب او با دشمنانش پیکار کرد. و مراد آیه «لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِن لَّدُنْهُ» همان علی علیه السلام است. (1)

4) از حسن بن صالح روایت شده است که: امام باقر علیه السلام به من فرمودند: «يُبَشِّرَ» را «يَبْشُرَ» نخوان زیرا بَشْرُ، به معنای پوست کندن است.(2) گفت: پس از آن وقتی با حسن نماز می گزاردم، آن را به صورت «يُبَشِّرَ» می خواند.(3)

5) ابن شهرآشوب: از امام محمد باقر و امام صادق علیهما السلام در تفسیر آیه: «لِّيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِن لَّدُنْهُ»، روایت کرده است که مراد از نیروی سخت، علی بن ابی طالب علیه السلام است و او همان است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و در رکاب او با دشمن پیامبر جهاد می کند.(4)

6) علی بن ابراهیم: مراد از «لَعَلَّکَ» در آیه «فَلَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَّفْسَکَ عَلَى آثَارِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. آن گاه می گوید: در روایت ابو جارود، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که «فَلَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَّفْسَکَ» یعنی شاید تو خود را (ای پیامبر) در پیگیری کارشان تباه کنی؛ «أَسَفًا» به معنای اندوه(5) است.

7) علی بن ابراهیم در تفسیر «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا» چنین گفته است: مراد از «زِينَةً» درخت و گیاه و تمام آفریدگان خدا در زمین است. «لِنَبْلُوَهُمْ» تا آنان را بیازماییم که «أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» که کدام یک از ایشان نیکوکارترند. در آیه «وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا» جُرُزاً به معنای ویرانه است.(6)

8) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام آمده که مراد از «صَعِيدًا جُرُزًا» زمینی است که بی آب و علف باشد.(7)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 347، ح 2.
2- [2] _ بَشَر الأدیم وَ غیره بشراً: پوستش را کند. «المعجم الوسیط ماده بشر» .

3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 347، ح 3.
4- [4] _ مناقب، ج 2، ص 81.
5- [5] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 5.
6- [6] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 5.
7- [7] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 5.

«أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا (9)...وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِم مِّنْهُمْ أَحَدًا (22)»

«أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا (9) إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا (10) فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا (11) ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا (12) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى (13) وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَّدْعُوَ مِن دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا (14) هَؤُلَاء قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لَّوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (15) وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنشُرْ لَكُمْ رَبُّكُم مِّن رَّحمته ويُهَيِّئْ لَكُم مِّنْ أَمْرِكُم مِّرْفَقًا (16) وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَت تَّزَاوَرُ عَن كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَت تَّقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِّنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَن يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُّرْشِدًا (17) وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُم بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا (18) وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُم بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَهِ فَلْيَنظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُم بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا (19) إِنَّهُمْ إِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَن تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا (20) وَكَذَلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَّبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا (21) سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم مَّا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاء ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِم مِّنْهُمْ أَحَدًا (22)»

[مگر پنداشتی اصحاب کهف و رقیم (= خفتگان غار لوحه دار) از آیات ما در شگفت بوده است؟ * آن گاه که جوانان به سوی غار پناه جستند و گفتند: پروردگار ما از جانب خود به ما رحمتی بخش و کار ما را برای ما به سامان رسان * پس در آن غار سالیانی چند بر گوشهایشان پرده زدیم * آن گاه آنان را بیدار کردیم تا بدانیم کدام یک از آن دو دسته مدت درنگشان را بهتر حساب کرده اند * ما خبرشان را بر تو درست حکایت می کنیم. آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و بر هدایتشان افزودیم * و دلهایشان را استوار گردانیدیم. آن گاه که (به قصد مخالفت با شرک) برخاستند و گفتند: پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمین است. جز او هرگز معبودی را نخواهیم خواند که در این صورت قطعا ناصواب گفته ایم * این قوم ما جز او معبودانی اختیار کرده اند. چرا بر (حقانیت) آنها برهانی آشکار نمی آورند؟ پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد؟ * و چون از آنها و از آن چه که جز خدا می پرستند، کناره گرفتید پس به غار پناه جویید تا پروردگارتان از رحمت خود بر شما بگستراند و برای شما در کارتان گشایشی فراهم سازد * و آفتاب را می بینی که چون برمی آید از غارشان به سمت راست مایل است و چون فرو می شود از سمت چپ دامن برمی چیند، در حالی که آنان در جایی فراخ از آن (غار قرار گرفته اند). این از نشانه های (قدرت) خداست. خدا هر که را راهنمایی کند، او راه یافته است و هر که را بی راه گذارد، هرگز برای او یاری راهبر نخواهی یافت * و می پنداری که ایشان بیدارند در حالی که خفته اند و آنها را به پهلوی راست و چپ می گردانیم و سگشان بر آستانه (غار) دو دست خود را دراز کرده (بود). اگر بر حال آنان اطلاع می یافتی، گریزان روی از آنها برمی تافتی و از (مشاهده) آنها آکنده از بیم می شدی * و این چنین بیدارشان کردیم تا میان خود از یکدیگر پرسش کنند. گوینده ای از آنان گفت: چقدر مانده اید؟ گفتند: روزی یا پاره ای از روز را مانده ایم. (سرانجام) گفتند: پروردگارتان به آن چه مانده اید داناتر است. اینک یکی از خودتان را با این پول خود به شهر بفرستید تا ببیند کدام یک از غذاهای آن پاکیزه تر است و از آن غذایی برایتان بیاورد و باید زیرکی به خرج دهد و هیچ کس را از (حال) شما آگاه نگرداند * چرا که اگر آنان بر شما دست یابند، سنگسارتان می کنند یا شما را به کیش خود بازمی گردانند و در آن صورت هرگز

روی رستگاری نخواهید دید * و بدین گونه (مردم آن دیار را) بر حالشان آگاه ساختیم تا بدانند که وعده خدا راست است و (در فرا رسیدن) قیامت هیچ شکی نیست. هنگامی که میان خود در کارشان با یکدیگر نزاع می کردند، پس (عده ای) گفتند: بر روی آنها ساختمانی بنا کنید. پروردگارشان به (حال) آنان داناتر است. (سرانجام) کسانی که بر کارشان غلبه یافتند، گفتند: حتما بر ایشان معبدی بنا خواهیم کرد * به زودی خواهند گفت: سه تن بودند (و) چهارمین آنها سگشان بود و می گویند: پنج تن بودند (و) ششمین آنها سگشان بود. تیر در تاریکی می اندازند و (عده ای) می گویند: هفت تن بودند و هشتمین آنها سگشان بود. بگو پروردگارم به شماره آنها آگاه تر است. جز اندکی (کسی شماره) آنها را نمی داند. پس در باره ایشان جز به صورت ظاهر جدال مکن و در مورد آنها از هیچ کس جویا مشو]

1) محمّد بن یعقوب از علی بن ابراهیم در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت به شخصی که در محضر ایشان بود فرمود: به نظر شما فتی کیست؟ پاسخ داد: مراد از فتی، همان جوان است. امام در پاسخ فرمودند: نه، منظور از فتی شخص با ایمان است. اصحاب کهف سالخورده بودند، امّا خدای متعال به واسطه ایمانشان آنها را فتی نامید.(1)

2) نیز از محمد بن یعقوب نقل شده است: از علی بن ابراهیم و او از پدرش از ابن ابی عُمَیْر، از هشام بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: همانا مثل ابی طالب همچون مثل اصحاب کهف است، ایمان را پنهان کرده و شرک را اظهار نموده و به همین جهت خداوند دو بار مزد و پاداش به ایشان داد.(2)

3) و از محمد بن یعقوب نقل شده است که از علی بن ابراهیم و او از پدرش، از صالح بن سندی، از جعفر بن بشیر، از خالد بن عُماره از سدیر صیرفی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در حدیثی به او فرمودند: آیا می دانی اصحاب کهف صرّاف بودند؟ !(3)

1- [1] _ کافی، ج 8، ص 395، ح 595 .
2- [2] _ کافی، ج 1، ص 373، ح 28 .

3- [3] _ کافی، ج 5، ص 113، ح 2 .

4) عیاشی: از ابی بصیر به نقل از امام محمّد باقر علیه السلام آورده است: اصحاب کهف، ایمان را پنهان کرده و کفر را اظهار داشتند. به همین جهت خداوند دو بار مزد به ایشان عطا کرد.(1)

5) از محمّد از احمد بن علی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که در تفسیر این آیه فرمودند: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» آنها قومی بودند که فرار کردند، و پادشاه وقت اسمهایشان را و اسم پدران و خویشاوندانشان را در ورق هایی از سرب نگاشت و این همان بیان «أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ» [اصحاب کهف و رقیم = خفتگان غار لوحه دار] است(2).

6) از ابی بکر حضرمی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: اصحاب کهف بی آن که شناخت و مقصد معلومی داشته باشند از (شهر) خارج شدند و هنگامی که به صحرا رسیدند با یکدیگر عهد و پیمان بستند و همکلام و همداستان شدند. سپس گفتند: امرتان را آشکار کنید و آنها آشکار کردند و یک مقصد را پیش گرفتند.(3)

7) دُرُست از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره اصحاب کهف فرمودند: آنها صراف سخن بودند نه صراف پول و درهم.(4)

8) از عبیدالله بن یحیی و او از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که امام از اصحاب کهف یاد کرده و فرمودند: اگر قوم شما، شما را مجبور به کاری میکرد که قوم اصحاب کهف آنان را به آن مجبور ساختند، شما چه میکردید؟ پس در این باره از امام سئوال شد که: مگر قوم اصحاب کهف، آنان را به چه کاری مجبور ساختند؟ ایشان فرمودند: آنان را مجبور کردند به خدای متعال شرک ورزند. آنان برای قوم خویش، اظهار شرک کردند، امّا ایمان خویش را در دل پنهان داشتند تا این که گشایش در کارشان افتاد.(5)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 347، ح 4 .
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 348، ح 5 .
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 348، ح 6.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 348، ح 7.

5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 348، ح 8 .

9) از دُرُست از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که: تقیه هیچ کس به اندازه تقیه اصحاب کهف نمی رسد. آنان همچون دیگران زُنّار می بستند و در اعیاد شرکت می جستند و خداوند به آنان دو بار پاداش عطا فرمود.(1)

10) از کاهلی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که: اصحاب کهف ایمان را پنهان کردند و کفر را اظهار، و اجر و ثواب این که کفر را اظهار کردند، بیشتر از پنهان کردن ایمانشان بود.(2)

11) سلیمان بن جعفر همدانی نقل کرده است که: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: ای سلیمان، فتی چه کسی است؟ به ایشان گفتم. جانم به فدایت، نزد ما فتی کسی است که جوان باشد. ایشان به من فرمودند: آیا ندانستی که اصحاب کهف میانسال بودند، ولی خداوند به واسطه ایمانشان آنها را فتی نامید. ای سلیمان! فتی کسی است که به خدا ایمان آورد و تقوای الهی پیشه کند.(3)

12) از ابو عمرو زبیری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که: به ایشان عرض کردم: نقصان ایمان و کمال ایمان را فهمیدم و امّا زیادت ایمان از کجا آمده است و حجّت و دلیل آن چیست؟ فرمود: سخن خدای متعال: «و اذا مَا اُنْزِلَتْ سوره فمنهم مَّنْ یقولُ الَّیکم زادَتهُ هذه إیماناً» [چون سوره ای نازل شود و از میان آنان کسی است که می گوید این (سوره) ایمان کدام یک از شما را افزود؟] اما کسانی که ایمان آورند بر ایمانشان می افزاید و آنان شادمانی می کنند تا «رجساً إلی رجسهم» و فرمود: «نحن نقصّ علیک نبأهم بالحقّ إنّهم فتیهٌ آمنوا بِرَبِّهم و زِدْناهم هُدیً»(4) اگر ایمان یکی بود و زیادت و نقصانی در آن نبود، هیچ یک از آنها را بر دیگری برتری نبود، نعمت در آن یکسان نبود و مردم برابر نبودند و در این حال، ترجیح دادن کسی بر کس دیگر باطل می گشت؛ ولی به واسطه کامل شدن ایمان است که اهل ایمان به بهشت در می آیند و با زیادت ایمان است که درجات مؤمنان در محضر خدا شناخته می شود و با نقصان ایمان است که اهل تفریط به دوزخ می افتند.(5) و این حدیث را محمّد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 349، ح 9 .

2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 349، ح 10 .
3- [3] _ تفسیر عیاسی، ج 2، ص 349، ح 11 .
4- [4] _ توبه/ 124، 125 .
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 349، ح 12 .

صالح، از قاسم بن برید روایت کرده و گفته است که: ابو عمرو زبیدی آن را از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است و این حدیث طولانی است و در تفسیر آیه «و إذا اُنْزِلَتْ سُورهُ فَمِنْهُمْ مِنَ یَقُولُ أَیَّکُمْ زادَتهُ هَذِه اِیماناً» [و چون سوره ای نازل شود، از میان آنان کسی است که میگوید: این سوره، ایمان کدام یک از شما را افزود؟] به تفصیل به آن پرداخته شده است.(1)

13) از محمّد بن سنان، از بطیخی از امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که در تفسیر این آیه: «لَو اطّلَعْتَ عَلَیْهِمْ لَوَلَّیْتَ مِنْهُمْ فَرِاراً و لَمُلِئتَ مِنْهُمْ رُعباً» فرمود: مراد از این آیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست، بلکه مراد وضع مؤمنان نسبت به یکدیگر است؛ و موقعیتی است که در آن به سر می برند.(2)

14) ابن شهر آشوب از جابر و اَنَس روایت کرده است که: جماعتی از علی علیه السلام در نزد عمر عیب گرفتند. سلیمان گفت: ای عمر! آیا به یاد نمی آوری روزی را که ابوبکر و من و ابوذر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که برای ما شمله ای(3) گسترد و هر کدام از ما را بر طرفی نشاند، آن گاه دست علی را گرفت و او را در وسط نشاند. آن گاه گفت: برخیز _ ای ابوبکر _ و بر علی علیه السلام که امام و خلیفه مسلمین است، سلام کن. و این را به هر یک از ما نیز فرمود. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برخیز ای علی! و بر این نور سلام کن؛ یعنی خورشید. امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: سلام بر تو ای آیت فروزان. در این هنگام قرص خورشید لرزید و در مقام پاسخ عرض کرد: سلام بر تو ای ولّی خدا و جانشین فرستاده او.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستش را به طرف آسمان برد و فرمود: خداوندا همانا تو به برادرم سلیمان، برگزیده خویش از سوی خود فرمانروایی و نیروی باد را عطا فرمودی که رفت آن یک ماه و بازگشت آن نیز به قدر یک ماه است.

1- [1] _ کافی، ج 2، ص 28، ح 1 .
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 349، ح 13 .

3- [3] _ شَمْلَه: عَبا یا ردایی پشمین که به روی خود می اندازند و یا به دور خود می پیچند «المعجم الوسیط، ماده نصف».

پروردگارا! آن را بفرست تا اینها را به سوی اصحاب کهف برد و آن گاه به ما امر فرمود که به اصحاب کهف سلام کنیم. علی علیه السلام فرمود: «ای باد! ما را بلند کن» به ناگاه ما در هوا بودیم و به آن اندازه که خدا اراده فرمود، در حرکت بودیم. آن گاه فرمود: «ای باد! ما را بر زمین قرار ده» که ما را در نزدیکی غار بر زمین نهاد. آن گاه هر یک از ما برخاست و سلام کرد، ولی جوابی نشنید. آن گاه علی علیه السلام برخاست و فرمود: سلام بر شما ای اصحاب کهف! و شنیدیم: و بر تو سلام ای جانشین محمّد، ما قومی هستیم که از عهد دقیانوس در این جا حبس شدیم. علی علیه السلام به آنها فرمود: چرا جواب سلام این ها را ندادید. قوم گفتند: ما جوانانی هستیم که فقط جواب پیامبر یا جانشین پیامبر را می دهیم. و جواب سلام تو که جانشین خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم هستی را می دهیم. سپس گفت: «بنشینید». و ما نیز نشستیم.

و سپس گفت: «ای باد ما را بلند کن» که ناگاه خود را در هوا دیدیم تا آن جا که خدا اراده کرد. سپس گفت: ای باد ما را حمل کن. در حرکت بودیم و آن گاه فرمود: ای باد ما را فرود آور، و باد نیز چنین کرد. آن گاه امام علی علیه السلام پایش را بر زمین کوبید و چشمه آب از زمین جوشید و وضو گرفت و ما هم وضو گرفتیم و آن گاه فرمود: همه نماز یا بعضی از آن را همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، اقامه خواهید کرد. پس فرمود: ای باد ما را حمل کن. سپس فرمود: ما را فرود آور. پس باد ما را فرود آورد که ناگاه خود را در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دیدیم در حالی که یک رکعت از نماز صبح را به جا آورده بود.

انس گفت: علی علیه السلام آن گاه که بر منبر کوفه بود، مرا گواه گرفت و من به مداهنه پرداختم. آن گاه فرمود: اگر پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو وصیت کرد، از روی مداهنه، آن را کتمان کنی، خدا تو را دچار پیسی کند و حرارت و تشنگی در درون تو برانگیزد و تو را کور کند؛ که بلافاصله به پیسی و کوری مبتلا شدم و توان روزه گرفتن در ماه رمضان و غیر آن را از دست دادم. آن بساط (شمله) را اهالی هربوق به ایشان هدیه دادند. کهف نیز در سرزمین روم در منطقه ای به نام ارکدی و در قلمرو حکومت باهندق بود که امروزه نام شهری است. در خبر است که این کساء را خطی بن اَشرف، برادر کعب، حاضر کرد.

او وقتی که شرافت معجزات علی علیه السلام را به چشم دید، اسلام آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، او را «محمّد» نامید(1).

15) در روایت دیگری از شاذان در «الفضائل» آمده است: در حدیثی مرفوع از سالم بن ابو جعد، آمده است: در مجلس انس بن مالک در بصره حاضر شدم، در حالی که او سرگرم صحبت بود. مردی از قوم برای او به پا خاست و عرض کرد: ای یاور رسول خدا! این نقطه های سیاه و سفیدی(2) را که در تو می بینم چیست؟ زیرا پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایم روایت کرد که فرمودند: برص و جذام را خداوند متعال به جان هیچ مؤمنی نمی اندازد. _ گفت:_ در این هنگام انس بن مالک سرش را به زیر انداخت و چشمانش پر از اشک شد. سپس سرش را بالا برد و گفت: دعای بنده صالح علی بن ابو طالب علیه السلام در من مؤثر واقع شد.

گفت: در این هنگام مردم از پیرامون او برخاستند و قصد او را کردند و گفتند: ای انس! برای ما بگو که سبب آن چیست؟ به آنها گفت: نسبت به این نکته بی اعتنا شوید. سپس به او گفتند: باید بگویی. گفت: در جایتان بنشینید و از من حدیثی بشنوید که آن علّت نفرین علی علیه السلام بود. بدانید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام قالیچه ای از مو بخشید که متعلق به یکی از مناطق شرق بود که به آن هندق می گویند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به سوی ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و سعیر و عبدالرحمان بن عَوف زهری، فرستاد. آنها را به محضر پیامبر آوردم در حالی که پسر عمویش علی بن ابو طالب علیه السلام در محضر ایشان بود. وی به من فرمود: ای انس! فرش را بگستران و بنشین تا این که من را از چیزهایی که آنها می گویند باخبر سازی. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! بگو: ای باد ما را بلند کن. گفت: امام علی علیه السلام فرمود: ای باد ما را بلند کن. که ناگهان خود را در هوا دیدیم. آن گاه گفت: به برکت خداوند حرکت کنید. گفت: تا آن جا که خدا خواست حرکت کردیم. سپس فرمودند: ای باد!

1- [1] - مناقب، ج 2، ص 337

2- [2] _ نمش: نقطه های سیاه و سفیدی که روی پوست صورت ظاهر می شود و مخالف رنگ پوست است «لسان العرب، ماده نمش» .

ما را پایین آور، و باد هم ما را پایین آورد. گفت: آیا می دانید شما کجایید؟ گفتیم: خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام بهتر می دانند. گفت: اینها اصحاب کهف و رقیم هستند، کسانی که از آیات شگفت خدا بودند. برخیزید ای یاران پیامبر خدا! تا بر آنها سلام کنیم، در این هنگام ابوبکر و عمر گفتند: سلام بر شما ای اصحاب کهف و رقیم. _ گفت:_ احدی جواب آن دو را نداد. _ گفت:_ طلحه و زبیر برخاستند و گفتند: سلام بر شما ای اصحاب کهف و رقیم. احدی جواب آنها را نداد، انس گفت: سپس من و عبدالرحمان بن عوف برخاستیم و من عرض کردم: من انس خادم رسول خدا هستم. سلام بر شما ای اصحاب کهف و رقیم. اما هیچ کس جوابمان را نداد.

انس گفت: در این هنگام امام علی علیه السلام برخاست و گفت: سلام بر شما ای اصحاب کهف و رقیم که از آیات شگفت خدا بوده اید. جواب دادند: سلام و رحمت خدا و برکاتش بر تو باد ای جانشین رسول خدا! امام فرمود: ای اصحاب کهف، چرا جواب سلام یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ندادید؟ گفتند: ای جانشین رسول خدا! ما جوانانی هستیم که به پروردگارشان ایمان آوردند و خداوند بر هدایتشان افزود، و بر ما اجازه ای نیست جز این که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا وصی پیامبر علیه السلام سلام کنیم، و تو وصیّ خاتم پیامبران هستی و تو سرور اوصیایی. سپس گفت: شنیدید، ای یاران رسول خدا؟ گفتیم: آری ای امیر مؤمنین. سپس فرمود: جاهایتان را بگیرید، و در مکانهایتان بنشینید. _ گفت:_ ما نیز در جای خود نشستیم. سپس امام فرمود: ای باد! ما را بلند کن و باد ما را بلند کرد تا آن جا که خدا خواست حرکت کردیم تا این که خورشید غروب کرد. سپس گفت: ای باد! ما را پایین آور. ناگهان ما در سرزمینی همچون زعفران فرود آمدیم که هیچ صخره ای و انسانی در آن نبود و گیاهانش قَیصوم و شیح(1) بود و در آن آب یافت نمی شد. عرض کردیم: ای امیر مؤمنین نزدیک نماز است و آبی نداریم که با آن وضو بگیریم. امام برخاست. به نقطه ای از آن منطقه رفت و پایش را بر زمین

1- [1] _ قَیصوم: گیاه مناطق جلگه ای است که تلخ و خوشبوست. شیح: گیاه مناطق جلگه ای که از آن جارو می سازند. این گیاه تلخ امّا خوشبوست و در چراگاه ها یافت می شود و در مناطق پست و کم ارتفاع و گلزارها می روید. «لسان العرب: ماده شیح و قصم» .

کوبید، و چشمه آبی گوارا جوشید. آن گاه فرمود: برگیرید آن چه را که طلب کردید و اگر درخواست شما نبود، قطعاً جبرییل از آب بهشت بر ما می آورد.

_ گفت:_ با آن آب وضو ساختیم و نماز گزاردیم و علی علیه السلام تا نیمه شب به نماز ایستاد و آن گاه فرمود: در جاهایتان بنشینید. تمام نماز یا نیمه آن را همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواهید خواند.

سپس فرمود: ای باد، ما را حمل کن. که ناگاه خود را در آسمان دیدیم. سپس تا آنجا که خدا خواست در حرکت بودیم و ناگاه خود را در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دیدم، در حالی که پیامبر یک رکعت از نماز صبح را گزارده بود و آن گاه یک رکعت باقی مانده را به جا آوردیم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به سوی ما نمود به من فرمود: ای انس! برایم تعریف می کنی یا برایت تعریف کنم؟ گفتم: از زبان شما شنیدن گواراتر است ای رسول خدا. پیامبر شروع کرد به تعریف کردن، گویی همراه ما بوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای انس! آیا به پسر عمویم آن گاه که از تو گواهی بخواهد، گواهی می دهی؟ عرض کردم: آری، ای رسول خدا. انس گوید: هنگامی که ابوبکر عهده دار خلافت شد، علی علیه السلام به سوی من آمد در حالی که من کنار ابوبکر حاضر بودم و مردم هم پیرامونش بودند. علی علیه السلام به من فرمود: ای انس! آیا شهادت نمی دهی به فضیلت قالیچه و روز چشمه آب روان و چاه؟

به ایشان عرض کردم، ای علی! من پیر و فراموشکار شده ام. امام علی به من فرمود: ای انس! بعد از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو وصیت کرد، اگر از روی تملّق و مداهنه، آن حادثه را کتمان می کنی ، خدا صورت تو را به پیسی و درون تو را به گرمای عطش و چشمانت را به کوری مبتلا کند. پس هنوز از جایم برنخاسته بودم که به پیسی و کوری گرفتار آمدم و اکنون نه در رمضان و نه در ماه دیگر، توان روزه گرفتن ندارم؛ زیرا هیچ غذایی در معده ام نمی ماند. انس بر این حالت ماند تا این که در بصره مُرد.(1)

16) علیّ بن ابراهیم در تفسیر این آیه نقل کرده است: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» میفرماید: ما به تو آیت ها و نشانه هایی

1- [1] _ فضائل، ص 162 .

دادیم که از داستان اصحاب کهف ش_گفت انگیزتر است. اص_حاب کهف جوانانی بودند و در دوران میان نبوت حض_رت عیسی بن مریم علیه السلام و محمّد صلی الله علیه و آله و سلم می زیستند. و امّا «رَّقِیم» دو لوح مسی بوده که داستان جوانان و موضوع اسلام آوردنشان و درخواست دقیانوس از آنان و سرانجام آنان در آن نگاشته شده بود.(1)

17) آن گاه علی بن ابراهیم گفت: پدرم از ابن ابی عُمَیر، از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام برایم روایت کرد که: شأن نزول سوره کهف این بود که قریشیان سه نفر را به سوی نجران فرستادند: نضر بن حارث بن کَلده و عقبه بن ابو مُعَیط و عاص بن وائل سهمی، تا از یهودیان آن دیار مسائلی را بیاموزند و با آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بیازمایند. این سه نفر به سوی نجران بیرون شده و از علمای یهود پرسیدند. علمای یهود گفتند: سه مسئله از او بپرسید، اگر طبق آن چیزی که نزد ما است جوابتان داد، پس او راست می گوید. سپس از او در باره یک مسئله دیگر بپرسید که اگر ادعا کرد می داند، پس او دروغ می گوید. گفتند: آن پرسشها چیست؟ گفتند: در مورد جوانانی بپرسید که در عهد اوّل بودند و (از قوم خود) بیرون رفتند و سپس به خواب رفتند. از او بپرسید: چه مدت در خواب بودند تا این که بیدار شدند؛ تعدادشان چند نفر بود و غیر از خودشان چه چیزی با آنان بود و عاقبتشان چه شد؟ و در باره موسی بپرسید، هنگامی که خداوند به او دستور داد که از عالم پیروی کند و از او تعلیم گیرد، آن عالم که بود و چگونه دنبال او رفت و سرگذشت موسی با او چه بود؟ و از او سرگذشت کسی را بپرسید که میان مشرق و مغرب عالم را گردید تا این که به سد یأجوج و مأجوج رسید. او کیست و سرانجام وی چه شد؟ سپس پاسخ این سه سئوال را بر آنان املا کردند و گفتند: اگر محمّد جوابتان را به آن چیزی که ما نوشتیم داد، پس او راستگوست و اگر چیزی برخلاف آن پاسخ داد، پس او را تصدیق مکنید.

گفتند: سؤال چهارم چیست؟ گفتند: از او بپرسید روز قیامت چه وقت به پا می شود؟ اگر ادعا داشت که آن را می داند، او دروغگوست؛ چرا که وقت قیامت را کسی جز خدای متعال نمی داند. پس به سوی مکه برگشتند و دور ابوطالب جمع

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 6 .

شدند و گفتند ای ابو طالب! همانا برادر زاده تو ادعا می کند که خبر آسمانی برایش می آید و ما از او پرسش هایی می کنیم، اگر جوابمان را داد، می فهمیم او راستگوست و اگر جوابمان را نداد، می فهمیم او دروغگوست. ابوطالب گفت: هر چه می خواهید از او بپرسید. آنان نیز آن سه پرسش را از او سئوال کردند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فردا شما را آگاه می کنم _ در این خصوص هیچ استثنا نکرد (ان شاء الله نگفت) _ .

پس به مدت چهل روز بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی نازل نشد تا این که پیامبر غمگین شد و آن دسته از یارانش که به او ایمان آورده بودند دچار شک شدند. قریشیان به شادی پرداختند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تمسخر کرده و او را آزار دادند. ابوطالب نیز ناراحت بود. امّا چهل روز بعد، جبرئیل سوره کهف را نازل کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سبب تأخیر را پرسید؟

جبرئیل گفت: ما فقط به اذن خداوند نازل می شویم (و آیات را می آوریم). پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: «أَمْ حَسِبْتَ» ای محمد «أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» سپس ماجرای آنان را تعریف نموده و فرمود: «إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا»

علی بن ابراهیم گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: همانا اصحاب کهف و رقیم در زمان پادشاهی ستمگر و جبار زندگی می کردند که مردم تحت قلمرو خویش را به عبادت بتها فرا می خواند؛ پس هر کس که از قبول دعوت او سرباز می زد، وی را به قتل می رساند، و اینها (اصحاب کهف) گروهی مؤمن بودند که خدای متعال را عبادت می کردند. پادشاه بر دروازه شهر نگهبانانی گمارده بود که نمی گذاشتند احدی از آن شهر خارج شود، مگر آن که در برابر بتها سجده کند. این گروه به بهانه شکار کردن از شهر خارج شدند. در بین راهشان به شبانی برخوردند و او را به سوی دین خود دعوت کردند، ولی او نپذیرفت. همراه آن شبان، سگی بود که دعوت آنها را قبول کرد و به این ترتیب سگ با آنان از شهر خارج شد _ امام صادق علیه السلام فرمود: فقط سه حیوان داخل بهشت می شوند: الاغ بلعم بن باعوراء، گرگ یوسف و سگ اصحاب کهف._ اصحاب کهف به بهانه

شکار و فرار از دین آن پادشاه، از شهر بیرون شدند. وقتی شب شد، وارد آن غار شدند در حالی که سگ نیز همراه آنان بود. پس خداوند آنها را به خواب فرو برد؛ همان طور که خدای متعال در این آیه می فرماید: «فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِى الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا» پس آنان به خواب فرو رفتند تا این که خداوند، آن پادشاه و مردم سرزمینش را به هلاکت رساند و آن دوره و زمانه، سپری شد و روزگار دیگر و مردم دیگری آمدند. سپس بیدار شدند و از یکدیگر پرسیدند: چه مدّت است که این جا خوابیده ایم؟

به خورشید که بالا آمده بود نگریستند و گفتند: یک روز یا پاره ای از روز است که خوابیده ایم. سپس به یک نفر از خودشان گفتند: این پول را بگیر و به طور ناشناس به شهر برو تا تو را نشناسند و غذایی را برای ما تهیه کن، چرا که اگر آنها متوجه ما شوند و ما را بشناسند، یا ما را می کشند و یا ما را به کیش خود باز می گردانند. آن مرد به شهر آمد و دید این شهر، آن شهری نیست که می شناخته و مردمی را دید که با آن مردم، متفاوت بودند و آنها را نمی شناخت؛ نه او زبان آنان را می فهمید و نه آنان زبان او را متوجه می شدند.

به او گفتند: تو کیستی؟ و از کجا آمده ای؟ پس قضیه را برای آنان تعریف کرد. فرمانروای آن شهر با یارانش به قصد غار از شهر خارج شدند در حالی که آن مرد نیز همراه آنان بود تا این که به غار رسیدند و به داخل غار سرک کشیدند تا از آن خبر کسب کنند. یکی گفت: اینها سه نفرند و چهارمین آنها سگ آنهاست. یکی گفت: پنج نفرند و ششمین آنها سگ آنهاست. دیگری گفت: هفت نفرند و هشتمین آنها سگ آنهاست. خداوند ترسی بر دل آنان انداخته بود به طوری که هیچ کس جز یار اصحاب کهف جرأت نکرد بر آنان وارد شود. هنگامی که آن مرد داخل غار شد، دید دوستانش از اصحاب دقیانوس در هراس هستند. دوست شان به آنان گفت که آنها در این زمان طولانی در خواب فرو رفته بودند و آنها نشانه و معجزه ای برای مردم هستند. پس گریستند و از خدا خواستند که آنان را همچون گذشته به خواب فرو برد. سپس پادشاه گفت: شایسته است که این جا مسجدی بنا کنیم که زیارتگاهی برای ما باشد، چون این گروه، مردمی با ایمان هستند.

پس آنان در سال، دو نوبت از این سو به آن سو می شدند. شش ماه بر پهلوی راست و شش ماه دیگر بر پهلوی چپ می خوابیدند و سگ شان، بر آستانه غار دو

ص:28

دست خود را باز کرده بود. «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْکَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ» یعنی خبر آنان را بازگو می کنیم «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى * وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَّدْعُوَ مِن دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا * هَؤُلَاء قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لَّوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا * وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنشُرْ لَكُمْ رَبُّكُم مِّن رَّحمته ويُهَيِّئْ لَكُم مِّنْ أَمْرِكُم مِّرْفَقًا * وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَت تَّزَاوَرُ عَن كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَت تَّقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِى فَجْوَةٍ مِّنْهُ ذَلِکَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَن يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُّرْشِدًا * وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُم بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ» وصید همان آستانه است «لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا * وَكَذَلِکَ بَعَثْنَاهُمْ» منظور از بَعَثْنَاهُمْ این است که: بیدارشان کردیم. «لِيَتَسَاءلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ؟ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُم بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَهِ فَلْيَنظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُم بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا * إِنَّهُمْ إِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِى مِلَّتِهِمْ وَلَن تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا * وَكَذَلِکَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ» یعنی همان کسانی که به دهانه غار رفتند «لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَّبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا * سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ» آن گاه خدا به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به آنان بگو: «قُل رَّبِّى أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم مَّا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ» در این جا ماجرای اهل کهف به پایان می رسد و خداوند می فرماید: «فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاء ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِم مِّنْهُمْ أَحَدًا * وَلَا تَقُولَنَّ لِشَىْءٍ إِنِّى فَاعِلٌ ذَلِکَ غَدًا *إِلَّا أَن يَشَاء اللَّهُ» و به این گونه، خدا پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را آگاه کرد که وحی چهل روز متوقف گردید، زیرا او به قریشیان گفت: فردا جواب سئوالهایتان را می دهم و اِن شاء الله نگفت: خداوند

فرمود: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنِّی فَاعِلٌ ذَلِکَ غَدًا * إِلَّا أَن یَشَاء اللَّهُ وَاذْکُر رَّبَّکَ إِذَا نَسِیتَ وَقُلْ عَسَی أَن یَهْدِیَنِ رَبِّی لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا».(1)

آن گاه خداوند، گفته کسی را که گفت «آنان سه نفرند و چهارمین سگ آنان است» را به خبر اول عطف کرده و می فرماید: «وَلَبِثُوا فِی کَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَهٍ سِنِینَ وَازْدَادُوا تِسْعًا»(2) [و در غارشان سیصد و نه سال ماندند] این آیه، نقل قولی است در باره اصحاب کهف که لفظ آن خبری است و دلیل آن، این آیه است: «قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَیْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»(3)_(4). [بگو خدا بهتر می داند چقدر (در غار) ماندند که نهان آسمان و زمین برای اوست]

18) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود، از امام محمّد باقر علیه السلام در تفسیر آیه: «لَن نَّدْعُوَ مِن دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا» نقل شده است که: شططاً یعنی اگر ما شریکی برای او قائل باشیم، ظلمی است بر خدا.(5)

19) علیّ بن ابراهیم: در تفسیر آیه: «لَّوْلَا یَأْتُونَ عَلَیْهِم بِسُلْطَانٍ بَیِّنٍ» فرمود: سلطانٍ بیِّنٍ: یعنی دلیلی آشکار که او را شریکی است. و مراد از: «وَتَحْسَبُهُمْ أَیْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ» این است که می گوید: میبینی که چشمانشان باز است « وَهُمْ رُقُودٌ» یعنی در حالی که خواب هستند «وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْیَمِینِ وَذَاتَ الشِّمَالِ» و آنها را دو بار در سال به پهلوی راست و چپ می گردانیم تا زمین آنها را نخورد (دچار زخم بستر نشوند) «فَلْیَنظُرْ أَیُّهَا أَزْکَی طَعَامًا» کدام یک از غذاها بهتر و پاکیزه تر است «فَلْیَأْتِکُم بِرِزْقٍ مِّنْهُ» تا از آن غذایی برایتان بیاورد تا «وَکَذَلِکَ أَعْثَرْنَا عَلَیْهِمْ» یعنی و بدین گونه، مردم آن دیار را بر جوانان اصحاب کهف آگاه ساختیم «لِیَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» تا بدانند که وعده خدا در باره روز قیامت، حق است «وَأَنَّ السَّاعَهَ لَا رَیْبَ فِیهَا» و هیچ تردیدی در وجود قیامت نیست. و مراد از «رَجْمًا بِالْغَیْبِ» آن چه سئوال می کنند، از روی حدس و گمان است. و «فَلَا تُمَارِ فِیهِمْ إِلَّا مِرَاء ظَاهِرًا» آن چه در باره ماجرای آنان برای تو بیان کردیم برای تو کافی است.

1- [1] _ کهف/ 23_24.
2- [2] _ کهف/ 25

3- [3] _ کهف/ 26.
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 6.
5- [5] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 8.

«وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِم مِّنْهُمْ أَحَدًا»: در مورد اصحاب کهف از هیچ یک اهل کتاب سئوال مکن.(1)

20) ابن فارسی: امام صادق علیه السلام فرمودند: امام زمان علیه السلام از بلندای کعبه، همراه بیست و هفت نفر ظهور می کند: پانزده نفر از قوم حضرت موسی علیه السلام هستند که به سوی حق هدایت می کردند و عدالت می ورزیدند. هفت نفر از آنها اصحاب کهف هستند به اضافه یُوشَع بن نون، و سلمان، و ابو دُجانه انصاری و مقداد بن اسود و مالک اشتر که در زمره یاران و کارگزاران امام خواهند بود.(2)

21) حسن بن ابی حسن دَیْلَمی: با حذف سند در حدیثی مرفوع از ابن عباس که خداوند از او خشنود باد، روایت کرده است: هنگامی که عمر بن خطاب خلافت را بر عهده گرفت، قومی از علمای یهود نزد او آمدند و گفتند: ای عمر! بعد از محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، تو ولی امر هستی؟ عمر گفت: آری. گفتند: می خواهیم از تو در مورد مسائلی سئوال کنیم. اگر ما را آگاه کردی، به دین اسلام روی می آوریم و می فهمیم که دین اسلام، حق است و محمّد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر است، و اگر ما را از آن آگاه نکنی، می فهمیم که دین اسلام باطل است و محمّد، پیامبر نبوده است.

عمر گفت: هر آن چه به نظرتان می آید از ما پرسش کنید. از او در مورد مسائلی پرسیدند _ که در حدیث آمده و ما آن را از باب اختصار حذف کرده ایم _ وی گوید: عمر سرش را به زیر انداخت و سپس سرش را به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام گرفت و گفت: ای ابوالحسن! من فکر می کنم جوابشان را فقط تو میتوانی بدهی؛ اگر این پرسشها جوابی دارد، به آنان پاسخ ده.

علی علیه السلام به آنها گفت: از آن چیزی که به ذهنتان می رسد سئوال کنید، ولی شرطی دارم. گفتند: شرط تو چیست؟

علی علیه السلام فرمود: اگر شما را از آن چه در تورات است آگاه ساختم، به دین ما رو می آورید. گفتند: آری.

امام فرمود: از یک یک مسائل از من بپرسید. و امام پاسخ سئوال های آنان را داد که شرح آن در حدیث آمده است. آن گاه گوید: آنها سه نفر بودند که دو

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 8.
2- [2] _ روضه الواعظین، ج 5، ص 291.

نفرشان از جا برخاستند و گفتند: گواهی می دهیم که خدای یکی است و گواهی می دهیم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده اوست. سپس گوید: و عالم دیگر ایستاد و گفت: ای علی! همچون دیگر همراهانم، ایمانی در دل من افتاده، ولی پرسشی دیگر باقی است: مرا از قومی از اقوام گذشته خبر ده که به مدت سیصد و نه سال مرده بودند و آن گاه خداوند آنها را زنده کرد. بگو داستانشان چیست؟ امام علی علیه السلام سخن آغاز کرد و فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَنزَلَ عَلَی عَبْدِهِ الْکِتَابَ»(1) [به نام خداوند رحمتگر مهربان. ستایش خدایی را که این کتاب (آسمانی) را بر بنده خود فرو فرستاد] و هنگامی که امام خواست سوره کهف را بخواند: مرد یهودی گفت: چه بسیار ما به قرآنتان گوش داده ایم؛ اگر می توانی پاسخ ما را دهی، پس ما را از قصه آنان و نام و تعداد و نام سگ و نام غار و پادشاه و شهر ایشان آگاه ساز.

امام علی علیه السلام فرمود: هیچ نیرو و قوّتی جز نیرو و قوت خداوند نیست. ای برادر یهودی! محبوب من محمّد صلی الله علیه و آله و سلم برایم روایت کرد که در سرزمین روم، شهری بود به نام افسوس که پادشاهی صالح داشت. آن پادشاه درگذشت و در کار ایشان آشوب و در گفتارشان اختلاف پدید آمد. پادشاهی از پادشاهان فارس به نام دَقْیوس با صد هزار نیرو یورش آورد تا این که وارد شهر افسوس شده و آن جا را دار الحکومه خود برگزید. کاخی در آن جا بنا کرد که طول و عرض آن یک فرسخ بود و در آن کاخ، جایگاهی برای جلوس ساخت با طول و عرض هزار ذرع که از جنس شیشه شفاف بود. چهار هزار ستون طلا در این جایگاه برافراشت و هزار چراغ از طلا با زنجیرهایی از لُجین(2) در آن آویخت که با بهترین رنگ ها پوشیده شده بود.

در جانب شرقی مجلس، هشتاد دریچه و در جانب غربی آن نیز هشتاد دریچه قرار داد. چون خورشید طلوع می کرد، نور آن در مجلس می تابید تا آن زمان که خورشید به خاموشی می گرایید. تختی زرین با پایه هایی از نقره جواهر افشان در کاخ قرار داد. بر بلندای آن بالشت ها گذاشت. در طرف راست تخت، هشتاد صندلی زرین با زبرجد سبز مرصع قرار داد و فرماندهانش را بر آنها می نشاند و در طرف

1- [1] _ کهف/ 1.

2- [2] _ لجين: سيم، نقره «لسان العرب، ماده لجن».

چپ تخت، هشتاد صندلی نقره با یاقوت سرخ مرصع قرار داد که رومی ها را بر آنها می نشاند. آن گاه از تخت بالا می رفت و تاج بر سر می نهاد.

سپس فرمود: یهودی از جا برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین! جنس آن تاج از چه بود؟ فرمود: لا حول و لاقوه إلا بالله العلیِّ العظیم، تاج او از طلای مشبّک هفت گوش بود. بر هر گوشه آن، مرواریدی سپید بود که همچون نور چراغ در شب تاریک می درخشید. پادشاه، پنجاه نوجوان از فرزندان رومی ها را به خدمت گرفته و گوشواره هایی از دیباج سرخ بر گوش آنان کرده و شلوارهایی از فرند(1) سبز بر آنان پوشانده بود و بر سر آنان تاج نهاده و النگوها بر دستانشان آویخته و خلخال ها بر پایشان کرده و عصاهایی زرین به آنها داده بود و به ایشان دستور می داد پشت سرش بایستند. او شش نوجوان از فرزندان عالمان را اختیار نموده و آنان را به وزرات برگزیده بود. سه تن از ایشان را در ناحیه راست و سه تن را در ناحیه چپ خویش می گماشت. یهودی گفت: نام آن سه تن که در راست او و آن سه تن که در چپ او بودند چه بود؟ علی علیه السلام فرمود: آنها که در راست او بودند به نام های تملیخا، مکسلینا و محسمینا و آنها که در چپ او بودند مرطوس، کنیظوس و ساربیوس بود که در تمام امور خویش از آنان مشورت می خواست.

آن گاه فرمود: هر روز در صحن خانه اش جلوس می کرد. فرماندهان در طرف راست و رومی ها در طرف چپ او بودند _ فرمود: _ سه تن از غلامان که در دست یکی جامی زرین پُر از مُشک ساییده و در دست دیگری جامی نقره فام از گلاب و در دست دیگری پرنده ای سپید و سرخ منقار بود. پادشاه چون به پرنده نگاه می کرد سوتی برمی آورد و پرنده پرواز می کرد تا بر لب جام گلاب فرود می آمد و در گلاب فرو می غلتید و با پر و بال خود را با گلاب می اندود. آن گاه پادشاه سوت می کشید و پرنده بال می زد تا بر جام مُشک فرود می آمد و در آن فرو می غلتید و پر و بال خود مُشک اندود می کرد و آن گاه پادشاه برای بار سوم سوت می زد و پرنده بر سر پادشاه می نشست. پادشاه چون چنین دید به خود بالید و تکبر ورزید و ادّعای خدایی کرد.

1- [1] _ فِرند: جامه ای از حریر «تاج العروس، ماده فرند»

سپس فرمود: آن گاه بزرگان قوم خود را به پرستش خویش فرا خواند. هر که او را فرمان می برد، به او می بخشید و هبه می داد و جامه می پوشاند و هر که فرمان نمی برد و پیروی نمی کرد از دم تیغ می گذراند. گروهی از مردم، دعوت او را پاسخ گفتند و پادشاه نیز برای آنان در هر سال یک عید قرار داد. در روزی از روزهای عید که فرماندهان در طرف راست و رومی ها در طرف چپ او بودند، به ناگاه فرماندهی سر رسید و او را خبر داد که لشکریان فارس با او عمل زشت انجام داده اند. از این رو بسیار اندوهناک گردید، به طوری که تاج از سر او به زیر افتاد و یکی از آن سه جوانی که در طرف راستش بودند به نام تملیخا به او نگاه کرد و با خویش گفت: دقیوس اگر راست می گوید که خداست، نباید اندوهناک و یا خوشحال شود. اگر او چنان که ادعا می کند، خدا بود، نه او را بول می آمد و نه غائط، نه میخوابید و نه بیدار می شد؛ چرا که این صفات از صفات خداوند نیست.

سپس فرمود: آن شش جوان، هر روز را مهمان یکی از خودشان بودند و به خوردن و آشامیدن مشغول می شدند. آن روز نوبت تملیخا بود. تملیخا از لذیذ ترین غذاها و گواراترین نوشیدنی ها برای ایشان فراهم آورد. آنان نیز خوردند و نوشیدند. آن گاه رو به آنان کرده و گفت: ای برادران من! چیزی در وجود خویش احساس می کنم که مرا از خواب و خوراک انداخته است. گفتند: تو را چه شده است ای تملیخا؟ پاسخ گفت: بسیار در این آسمان اندیشه کردم و با خویش گفتم: چه کس سقف آسمان را محفوظ برافراشته بی آن که آن را از زیر و بر، ستون و نگاه دارنده ای باشد؟ چه کسی ماه و خورشید فروزان را در آن قرار داده و با ستارگان زینت بخشیده است؟ آن گاه در باره زمین، بیشتر به اندیشه فرو رفتم و گفتم: چه کسی زمین را در میان این آب فراوان قرار داده و گسترده است و آن را با کوه های استوار، محکم ساخته است. آن گاه در خویش اندیشه بسیار کردم و گفتم: چه کسی مرا از شکم مادرم بیرون آورده و حال آن که جنینی بیش نبودم؟ چه کسی مرا غذا داده و در شکم مادر مرا پرورده است؟ بی شک، این پدیده ها را آفریدگار مدبّر و حکیمی است غیر از دقیوس پادشاه؛ او کسی نیست جز پادشاه پادشاهان و فرمانروای آسمان ها.

سپس فرمود: این جا بود که جوانان بر پای تملیخا افتاده و آن را بوسیدند و گفتند: خدا به واسطه تو ما را از گمراهی به هدایت رهنمون ساخت. پس ما را

ص:34

فرمان ده _ فرمود: _ تملیخا جَست و از باغ خود مقداری خرما چید و آن را به سه درهم فروخت و پول را در آستین خود پنهان کرد. آن گاه، بر اسب هایشان سوار شده و از شهر بیرون شدند. وقتی سه منزل دور شدند، تملیخا گفت: ای برادران من! فرمانروایی آخرت فرا رسیده و فرمانروایی دنیا به سر آمده و کار آن یکسره شده است. از اسبان پایین آیید و بر پاهای خود راه روید. امید است که خداوند در کارتان فرج و گشایشی کند. آنان نیز از اسب هایشان پیاده شده و آن روز، هفت فرسخ پیاده روی کردند، به طوری که پاهایشان از زخم، خونین شده بود. گفت: شبانی به پیشواز آنان آمد. ایشان گفتند: ای شبان! آیا شیر برای نوشیدن داری؟ آیا آب برای نوشیدن داری؟ شبان پاسخ داد: هر چه بخواهید در اختیار دارم. می بینم شما چهره تان چهره های دربار ملوکانه است. یقین دارم که از دربار دقیوس پادشاه گریختهاید؟

گفتند: ای شبان! ما را شایسته نیست که دروغ بگوییم؛ آیا اگر راستش را بگوییم، ما را امانی هست و این راستگویی میتواند ما را از تو نجات بخشد؟

گفت: آری. آن گاه ماجرای خود برای او حکایت کردند. پس شبان بر پای آنان افتاد در حالی که بوسه بر پای آنان می زد. او به آنان گفت: ای جماعت! آن چه در دل شماست، در دل من نیز هست. امّا مرا فرصت دهید تا گوسفندان را به صاحبانش بازگردانم و به شما ملحق شوم. آنان نیز درنگ کردند تا این که گوسفندان را به صاحبانش بازگرداند و با شتاب به سوی آنان آمد و سگی داشت که آن هم در پی او می آمد.

یهودی گفت: ای علی! رنگ سگ و اسم آن چه بود؟ علی علیه السلام گفت: ای برادر یهودی! آن سگ، سپید رنگ بود و در میان سپیدی، نقطه های سیاه وجود داشت و نام سگ، قطمیر بود. پس چون جوانان به سگ نگریستند به یکدیگر گفتند: بیم داریم این سگ با پارس کردنش امر ما را برملا سازد و خواستند او را با سنگ زدن دور سازند. سگ چون دید آنان اصرار دارند او را از خود برانند، بر دُم خود نشست و خود را به زمین چسباند و با زبانی فصیح به سخن درآمد و گفت: ای جماعت! چرا مرا طرد می کنید و حال آن که من شهادت می دهم خدا یکی است و او را شریکی نیست؟ مرا به حال خود واگذارید تا شما را در مقابل دشمن تان حفاظت کنم. امام علیه السلام فرمود: پس اجازه دادند که سگ با آنان

ص:35

بیاید. آنان سگ را بر گُردن خویش حمل کردند. سپس امام فرمود: چوپان، پیوسته آنان را به جلو می برد تا این که ایشان را بر بالای کوهی رساند و در غاری به نام وصید، منزل داد. ناگاه دیدند مقابل آن غار، چشمه و درختان میوه است. پس از میوه ها خوردند و از آن آب نوشیدند و چون شب شد به غار پناه بردند. آن گاه، خدای متعال به ملک الموت وحی کرد که جان آنان را بگیرد. خدای متعال بر هر یک، دو فرشته گماشت که او را از پهلوی راست به پهلوی چپ و از پهلوی چپ به پهلوی راست بگرداند. همچنان که خدا به خزانه دار خورشید وحی کرد و به او فرمود تا چون برآید از سمت راست به غار ایشان مایل باشد و چون فرو می رود، از سمت چپ غار غروب کند.

دقیوس چون از مراسم عید بازگشت، از حال جوانان جویا شد. به او گفتند که آنان گریخته اند. پادشاه با هشتاد هزار سواره در پی آنان به راه افتاد و رفت تا به بلندای کوه رسید و به سمت غار سرازیر شد. وقتی نگاه پادشاه به آنان افتاد که خوابیده اند، گفت: اگر من هم می خواستم آنان را کیفر کنم، کیفر من بیش از آن نبود که آنان، خویشتن را کیفر کرده اند. پس پادشاه دستور داد که بنّایان را احضار کنند. چون بنایان آمدند، پادشاه در غار را با سنگ و آهک مسدود کرد و به همراهانش گفت: به آنان بگویید، اگر راست می گویند از خدایشان بخواهند که ایشان را از این وضع نجات بخشد و از این مکان بیرون آورد.

آن گاه علی علیه السلام فرمود: ای برادر یهودی! آنان سیصد و نه سال در آن جا ماندند و آن زمان که خدا خواست آنان را زنده کند، اسرافیل را امر کرد که روح در آنان بدمد. امام علیه السلام فرمود: پس اسرافیل چنین کرد و آنان از خواب برخاستند. وقتی خورشید تابید، به یکدیگر گفتند: امشب از پرستش خدای آسمان ها غافل ماندیم. چون برخاستند، دیدند چشمه، بی آب است و درختان خشک شده اند.

به یکدیگر گفتند: کار ما شگفت کاری است؛ چنان چشمه پرآبی، یک شبه بی آب گشته و چنان درختانی، یک شبه خشک شده اند.

سپس فرمود: وقتی گرسنه شدند، گفتند: یکی را با پول به شهر بفرستید تا جستجو کند و بهترین غذا را تهیه کند و بیاورد و مواظب باشد تا مبادا کسی متوجه حضورتان شود. تملیخا گفت: هیچ کس جز من برای این کار به شهر نمی رود. ولی

ص:36

تو ای شبان، لباست را به من بده. فرمود: چوپان لباسش را به او داد و او به شهر رفت و متوجه شد جاهایی را می بیند که برایش ناشناخته است و راه هایی را می بیند که برای او ناشناس به نظر می رسد. تا این که به دروازه شهر رسید و ناگاه پرچمی سبز دید که بر آن نوشته «لا إله إلاّ الله و عیسی رسول الله و روحه». علی علیه السلام فرمود: همواره به پرچم نگاه می کرد و دست بر چشمانش می کشید و می گفت: گویا در خوابم. آن گاه به شهر وارد شد تا این که به بازار رسید و به مردی نانوا برخورد. گفت: ای نانوا! نام این شهر شما چیست؟ گفت: افسوس. گفت: نام پادشاه تان چیست؟ گفت: عبدالرحمن. گفت: ای آقا! مرا تکان ده، گویی در خواب هستم. نانوا گفت: آیا مرا تمسخر می کنی؟ مگر می شود در خواب باشی و حال آن که سخن می گویی؟ تملیخا به نانوا گفت: با این پول، غذایی به من ده. گفت: نانوا از نقش درهم و بزرگی حجم آن به شگفت آمد.

سپس فرمود: یهودی از جای خود جهید و گفت: ای علی! وزن هر درهم چقدر بود؟ علی علیه السلام فرمود: ای برادر یهودی! وزن هر درهم، ده و دو سوم درهم بود. فرمود: نانوا به او گفت: ای آقا! مگر تو به گنجی دست یافته ای؟ تملیخا گفت: این بهای خرمایی است که سه روز پیش فروخته و از شهر بیرون رفته و مردم را ترک گفتهام تا دقیوس پادشاه را پرستش کنند. نانوا به خشم آمد و گفت: مقداری از این را به من بده و خود را خلاص کن. آیا تو از مردی میگسار سخن میگویی که ادّعای خدایی می کرد و بیش از سیصد سال است که مرده است؟ فرمود: تملیخا از آن جا تکان نخورد تا این که نانوا او را به نزد پادشاه برد.

پادشاه پرسید: کار این جوان چیست؟ نانوا گفت: این مرد، گنجی به دست آورده است. پادشاه به تملیخا گفت: ای جوان! بیم به خود راه مده که پیامبرمان عیسی بن مریم علیه السلام ما را امر فرموده که بیش از یک پنجم از گنج ها را نگیریم. یک پنجم آن را بده و به سلامت بازگرد. تملیخا گفت: جناب پادشاه! در کار من بنگرید، من گنجی به دست نیاورده ام. من از اهالی این شهر هستم. پادشاه به او گفت: تو از اهالی این شهر هستی؟ گفت: آری. گفت: آیا از اهالی این شهر کسی را می شناسی؟ گفت: آری، گفت: نامش چیست؟ تملیخا حدود هزار نفر را نام برد که هیچ یک برای پادشاه شناخته شده نبود. گفت: نام تو چیست؟ گفت: نام من تملیخا است. گفت: این نام ها دیگر چیست؟ گفت: نام های مردم زمان ماست.

ص:37

گفت: آیا خانه ای در این شهر داری؟ گفت: آری، جناب پادشاه. بر مرکب سوار شو و با من بیا (تا خانه ام را به تو نشان دهم). امام فرمود: مردم نیز با او همراه شده و به راه افتادند. تملیخا آنان را به بالاترین خانه شهر برد و گفت: این خانه، خانه من است. او در را کوبید و پیرمردی که از کهن سالی، ابروان وی چشمانش را پوشانده بود، در را باز کرد. گفت: چه کار دارید؟ پادشاه به او گفت: با امر شگفتی برخورده ایم. این جوان ادّعا می کند این خانه برای اوست. پیرمرد گفت: تو کیستی؟ گفت: من تملیخا فرزند قسطنطین هستم. گفت: پیرمرد بر پاهای تملیخا افتاد در حالی که پای او را می بوسید و می گفت: به خدای کعبه او جدّ من است.

آن گاه گفت: ای پادشاه! او یکی از همان شش نفری است که از دست دقیوس پادشاه گریختند. گفت: در این جا بود که پادشاه از اسب خود فرود آمد و تملیخا را بر شانه خود سوار کرد و مردم شروع به بوسیدن دست و پای تملیخا کردند. پادشاه گفت: ای تملیخا! همراهانت چه کرده اند؟ تملیخا به او گفت که آنان در غارند. در آن زمان دو پادشاه در شهر بودند: پادشاهی مسلمان و پادشاهی نصرانی، که هر دو با همراهانشان بر مرکب سوار شدند و رفتند تا به نزدیکی غار رسیدند. تملیخا به آنان گفت: ای جماعت! بیم دارم که دوستان من صدای سُم اسبان را بشنوند و گمان برند که دقیوس پادشاه در پی آنان آمده است. به من مهلت دهید تا بروم و آنان را خبر کنم. فرمود: مردم ایستادند و تملیخا آمد تا به غار وارد شد. چون نگاه شان به او افتاد او را در آغوش گرفته و گفتند: خدا را شکر که تو را از دست دقیوس نجات بخشید.

تملیخا گفت: ما را با دقیوس چه کار؛ گمان می کنید چه مدت در غار بوده اید؟

گفتند: یک روز یا کمتر. تملیخا گفت: خیر. بلکه شما سیصد و نه سال در غار بوده اید. دقیوس از دنیا رفته و قرنی از پس قرنی دیگر گذشته است. خدای متعال حضرت مسیح عیسی بن مریم علیه السلام را به پیامبری فرستاده و خدا او را به سوی خویش بالا برده و اینک پادشاه به اتفاق مردم به سوی ما آمده است. گفتند: ای تملیخا! آیا می خواهی ما را مایه آزمایش جهانیان کنی؟ تملیخا گفت: پس چه می خواهید؟ گفتند: خدا را بخوان و ما نیز به همراه تو او را می خوانیم که جان ما را بستاند و غذای شام ما را با خودش در بهشت قرار دهد. سپس امام علیه السلام

ص:38

فرمود: دستانشان را بالا بردند و عرضه داشتند: خداوندا! تو را به حق دینی که به ما داده ای سوگند میدهیم، فرمان ده که جان ما را بستانند. خدای متعال نیز فرمان داد تا جان ایشان را بستانند.

و خدای متعال در غار را از دیدگان مردم پنهان کرد. در این هنگام، آن دو پادشاه جلو آمدند. آنان هفت شبانه روز بر در غار می چرخیدند و دری نیافتند. پادشاه مسلمان گفت: آنان بر دین ما مردند. پس بر در غار مسجدی بنا می کنم. پادشاه نصرانی نیز گفت: نه، بلکه آنان بر دین ما مردند. بر در غار دیری به پا می دارم. پس دو پادشاه به جان هم افتاده و با یکدیگر جنگیدند تا این که پادشاه مسلمان بر نصرانی چیره شد و مسجدی بر در غار بنا کرد.

آن گاه علی علیه السلام فرمود: تو را به خدا قسم ای یهودی! آیا این حکایت با آن چه در تورات آمده، موافق است. یهودی گفت: به خدا سوگند، نه یک حرف کم و نه یک حرف زیاد گفتی. من شهادت می دهم که خدا یکی است و محمّد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر خداست و تو ای امیر مؤمنان! به حقیقت، وصی فرستاده خدایی(1).

22) ابن بابویه گفت: علی بن عبد الله وراق و محمّد بن احمد سنانی و علی بن احمد بن محمّد عمران دقّاق که خدا از او خشنود باد، برای ما روایت کرده و گفتند که ابو عباس احمد بن یحیی بن زکریا قطّان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از جعفر بن سلیمان بصری، از عبد الله بن فضل هاشمی نقل کرده است که از امام جعفر صادق علیه السلام در باره آیه: «مَن یَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِی وَمَن یُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُ وَلِیًّا مُّرْشِدًا» سئوال کردم و ایشان فرمود: خداوند متعال، ستمکاران را در روز قیامت از سرای کرامت خویش دور می گرداند و اهل ایمان و عمل صالح را به سوی بهشت رهنمون می سازد؛ همان طور که خداوند متعال فرمود: «و یُضِلُّ اللهُ الظالمین وَ یفعلُ اللهُ ما یشاءُ»(2) [و ستمگران را بی راه می گذارد و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد]. و نیز خداوند متعال فرمود: «إِنَّ الّذین امَنوا و عَمِلوا الصَّالِحاتِ یَهْدِیهم رَبُّهُمْ بِإِیمانِهم تَجری مِن تحتِهم اَلأنهارُ فی

1- [1] _ ارشاد القلوب، ص 318، با اندکی اختلاف .

2- [2] _ ابراهیم/27 .

جنّاتِ النَّعیمِ»(1) [کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، پروردگارشان به پاس ایمانشان آنان را هدایت می کند به باغهای (پرناز و) نعمت، که از زیر (پای) آنان نهرها روان خواهد بود] (2).

23) محمّد بن یعقوب از شماری از اصحابمان، از احمد بن محمّد بن خالد، از ابراهیم بن عُقبه، از مُیَسَّر، از محمّد بن عبدالعزیز، و او از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام در باره این آیه: «فَلْیَنْظُرْ أَیُّها أزکی طعاماً فَلیأتِکم بِرِزقٍ مِّنهُ» روایت کرده است که فرمود: مراد از پاکیزه ترین غذا، خرماست.(3)

«وَلَا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنِّی فَاعِلٌ ذَلِکَ غَدًا (23)...وَقُلْ عَسَی أَن یَهْدِیَنِ رَبِّی ِ أَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا (24)»

«وَلَا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنِّی فَاعِلٌ ذَلِکَ غَدًا (23) إِلَّا أَن یَشَاء اللَّهُ وَاذْکُر رَّبَّکَ إِذَا نَسِیتَ وَقُلْ عَسَی أَن یَهْدِیَنِ رَبِّی ِ أَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا (24)»

[و زنهار در مورد چیزی مگوی که من آن را فردا انجام خواهم داد * مگر آن که خدا بخواهد و چون فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن و بگو امید که پروردگارم مرا به راهی که نزدیکتر از این به صواب است، هدایت کند]

1) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابی جمیله مفضّل بن صالح، از محمد حلبی و زراره و محمّد بن مسلم، از امام جعفر صادق و امام محمد باقر علیهما السلام در تفسیر آیه: «وَاذْکُر رَّبَّکَ إِذَا نَسِیتَ» روایت کرده است که فرمود: «إذا حلف الرَّجُل فَنَسی أن یَستثنی، فَلْیَستثنِ إذا ذکر» اگر شخص سوگند خورد و یادش رفت که ان شاء الله بگوید، پس هنگامی که آن را به یاد آورد باید بگوید: ان شاء الله(4).

2) از محمد بن یعقوب از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد و علی بن ابراهیم، از پدرش و همه از ابن محبوب، از ابو جعفر احول، از سَلّام بن مستنیر، از امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که در تفسیر آیه: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»(5) [و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم ولی

1- [1] _ یونس/9 .
2- [2] _ توحید، ص 241، ح 1.
3- [3] _ کافی، ج 6، ص 245، ح 1 .
4- [4] _ کافی، ج 7، ص 447، ح 1 .
5- [5] _ طه/ 115 .

(آن را) فراموش کرد و برای او عزمی (استوار) نیافتیم] فرمود: همانا خداوند عزّ وجل هنگامی که به آدم علیه السلام فرمود وارد بهشت شود، به او فرمود: ای آدم! به این درخت نزدیک نشو. _ فرمود: _ و درخت را به او نشان داد. آن گاه آدم علیه السلام به پروردگارش گفت: چگونه به آن نزدی_ک شوم در حالی که تو، من و هم_سرم را از آن درخت نهی کرده ای؟ آن گاه امام محمّد باقر علیه السلام گوید: وقتی خدا فرمود به آن درخ_ت نزدیک نشوی_د، یعنی از آن درخ_ت نخورید.

آن گاه آدم علیه السلام و همسرش عرض کردند: باشد ای پروردگار، ما به آن نزدیک نمی شویم و از آن نمی خوریم، امّا نگفتند: ان شاء الله. از این رو خداوند آن دو را به حال خودشان و یاد خودشان واگذار کرد. امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند عزّ وجل به رسولش صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن فرمود: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنِّی فَاعِلٌ ذَلِکَ غَدًا إِلَّا أَن یَشَاء اللَّهُ» این که من آن را انجام نمی دهم. چرا که اراده الهی بر این که من آن کار را انجام ندهم، پیشی می گیرد، پس قدرت انجام آن را ندارم. امام فرمود: و به همین جهت است که خداوند متعال فرمود: «وَاذْکُر رَّبَّکَ إِذَا نَسِیتَ» یعنی مشیت الهی را در کار خویش مستثنی کن.(1)

3) و از محمّد بن یعقوب از تعدادی از اصحابمان، از سهل بن زیاد و محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد روایت شده است که همگی آنها از ابن مجبوب، از ابن رئاب، از حمزه بن حُمران روایت کردهاند که از امام جعفر صادق علیه السلام در باره تفسیر آیه «وَاذْکُر رَّبَّکَ إِذَا نَسِیتَ» پرسیدم. فرمود: در مورد قسم خوردن است. اگر بگویی به خدا قسم، چنین و چنان نخواهم کرد، اگر به یاد آوردی که ان شاء الله نگفته ای، پس آن را بگو.(2)

4) و از محمّد بن یعقوب از جمعی از اصحابمان و آنها از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمّد اشعری، از ابن قدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کردند که فرمود: امام علی علیه السلام فرمود: در قسم خوردن، ان شاء الله گفتن شرط است حتی اگر چهل روز بعد باشد. سپس این آیه را تلاوت فرمود. «وَاذْکُر رَّبَّکَ إِذَا نَسِیتَ».(3)

1- [1] _ کافی، ج 7 ، ص 447، ح 2.
2- [2] _ کافی، ج 7، ص 448، ح 3.

3- [3] _ کافی، ج 7، ص 448، ح 6.

5) و از محمّد یعقوب از احمد بن محمّد، از علی بن حسن، از علیّ بن اسباط، از حسین بن زراره نقل شده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام در باره آیه: «وَاذْکُر رَّبَّکَ إِذَا نَسِیتَ» پرسیدم. امام فرمود: اگر قسم خوردی و گفتن ان شاء الله را فراموش کردی، پس هر وقت به یاد آوردی، آن را بگو.(1)

6) از محمّد بن یعقوب؛ از علی بن ابراهیم، و او از پدرش و پدرش از ابن ابو عُمَیر، از مُرازم بن حکیم روایت کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام دستور داد در باره موضوعی نامه ای بنویسند که آن را نوشتند. سپس نامه را خدمت ایشان عرضه داشتند و در آن سخنی از مشیت الهی نبود. امام فرمود: چگونه امیدوارید که این کار صورت پذیرد و حال آن مشیت الهی را در آن در نظر نگرفته اید؟ بنگرید هر جا که در آن مشیت الهی را در نظر نگرفته اید، برای انجام آن ان شاء الله بگویید.(2)

7) شیخ در تهذیب با سند خود از حسین بن سعید، از علیّ بن حدید، از مُرازم نقل کرده است که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام روزی وارد منزل معتّب شد، در حالی که او عازم عمره بود. پس امام لوحی را دید که در آن قوت و روزی خانواده نوشته شده بود. ناگاه امام دید که او نوشته این برای فلانی و فلانی و فلانی است، در حالی که ذکری از ان شاء الله در آن نبود. امام علیه السلام فرمود: چه کسی این را نوشته و حال آن که ذکری از ان شاء الله در آن نیست؟ او چگونه گمان می کند که آن کار تحقق می یابد؟ پس فرمان داد قلم و جوهر بیاورند. آن گاه فرمود: ان شاء الله را به آن اضافه کن. پس او در هر اسمی ان شاء الله را اضافه کرد.(3)

8) عیاشی از عبدالله بن میمون، از امام صادق علیه السلام و او از پدرش، از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده است که فرمود: اگر انسان سوگند یاد کند، باید ان شاء الله بگوید هر چند پس از چهل روز. و دلیل آن این است که جماعتی از یهودیان در باره مطلبی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند و پیامبر پاسخ داد فردا جوابتان را می دهم بی آن که ان شاء الله بگوید. از این رو تا چهل روز، جبرئیل علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وحی نیاورد و

1- [1] _ کافی، ج 2، ص 494، ح 7 .
2- [2] _ کافی، ج 7، ص 449، ح 8 .
3- [3] _ تهذیب، ج 8، ص 281، ح 1030 .

پس از آن، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: « وَلَا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ إِنِّی فَاعِلٌ ذَلِکَ غَدًا * إِلَّا أَن یَشَاء اللَّهُ وَاذْکُر رَّبَّکَ إِذَا نَسِیتَ». (1)

9) ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است: خداوند وقتی آدم علیه السلام را داخل در بهشت کرد به او فرمود: ای آدم! به این درخت نزدیک نشو؛ آدم گفت: باشد ای پروردگار، و ان شاء الله نگفت. از این رو خداوند به رسول خویش صلی الله علیه و آله و سلم امر کرد و فرمود: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ فَاعِلٌ إِنِّی ذَلِکَ غَدًا* إِلَّا أَن یَشَاء اللَّهُ وَاذْکُر رَّبَّکَ إِذَا نَسِیتَ» اگر چه یک سال بعد باشد.(2)

10) و در روایت عبدالله بن میمون از امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر آیه: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ فَاعِلٌ إِنِّی ذَلِکَ غَدًا* إِلَّا أَن یَشَاء اللَّهُ وَاذْکُر رَّبَّکَ إِذَا نَسِیتَ» آمده است که فرمود: اگر کسی قسم یاد کند و ان شاء الله نگوید و چهل روز بعد به یادش آید که آن ذکر را نگفته است، باید آن را بگوید.(3)

11) از سلّام بن مستنیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که: خداوند فرمود: «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ فَاعِلٌ إِنِّی ذَلِکَ غَدًا * إِلَّا أَن یَشَاء اللَّهُ» که آن کار را انجام بدهم. پس مشیت خداوند بر این تعلق میگیرد که آن کار را انجام ندهم و بر انجام ندادن من سبقت میگیرد و من نمیتوانم آن کار را انجام بدهم. _ فرمود: _ به همین خاطر است که خداوند فرمود: «وَاذْکُر رَّبَّکَ إِذَا نَسِیتَ» یعنی اراده خداوند را در کار خویش استثنا کن (بگو: اگر خدا بخواهد).(4)

12) از زراره و محمّد بن مسلم، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت شده است که در باره آیه «وَاذْکُر رَّبَّکَ إِذَا نَسِیتَ» فرمود: اگر انسان قسم بخورد و فراموش کند ان شاء الله بگوید، هرگاه که به یاد آورَد، باید چنین کند.(5)

13) از حمزه بن حُمران روایت شده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام در باره آیه «وَاذْکُر رَّبَّکَ إِذَا نَسِیتَ» پرسیدم. فرمودند: بدان معناست که ان

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 350، ح 14.
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 350، ح 15 .
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 350، ح 16 .
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 351، ح 17 .
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 351، ح 18 .

شاء الله بگویی و اگر فراموش کردی چنین کنی، وقتی به یادآوردی، مشیت الهی را یاد کن.(1)

14) از عبدالله بن سلیمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که در باره آیه «وَاذْکُر رَّبَّکَ إِذَا نَسِیتَ» فرمود: اگر کسی قسم بخورد و فراموش کند از این که بگوید: إن شاء الله؛ باید هنگامی که آن را به یاد آورد، بگوید.(2)

15) از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: از ایشان در باره آیه«وَلَا تَقُولَنَّ لِشَیْءٍ فَاعِلٌ إِنِّی ذَلِکَ غَدًا* إِلَّا أَن یَشَاء اللَّهُ» پرسیدم. امام فرمود: اگر کسی به چیزی قسم بخورد و فراموش کند ان شاء الله بگوید و در قسم خود بگوید، فردا یا پس فردا حتماً چنین و چنان می کنم، هر گاه به یاد آورد، باید مشیت الهی را ذکر کند و این همان آیه «وَاذْکُر رَّبَّکَ إِذَا نَسِیتَ» است.(3)

16) از حمزه بن حُمران روایت شده است که: از امام در باره آیه «وَاذْکُر رَّبَّکَ إِذَا نَسِیتَ» پرسیدم: امام فرمود: اگر قسم خوردی و مشیت الهی را فراموش کردی، هر گاه به یاد آوردی، آن را به زبان آور.(4)

17) از قدّاح از امام صادق علیه السلام، از پدرش از امام علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: إن َشَاء اللَّهُ گفتن جزو قسم است. هر گاه به یاد انسان آید، هر چند پس از چهل صباح، باید آن را بگوید. آن گاه، این آیه «وَاذْکُر رَّبَّکَ إِذَا نَسِیتَ» را تلاوت نمود(5).

«وَ لَبِثُوا فِی کَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَهٍ سِنِینَ وَ ازْدَادُوا تِسْعًا (25)»

[و سیصد سال در غارشان درنگ کردند و نه سال (نیز بر آن) افزودند]

1) عیاشی از جابر نقل کرده است که از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم: به خدا سوگند، یکی از ما اهل بیت، سیصد و نه سال بر زمین فرمانروایی می کند. عرض کردم: در چه زمانی؟ فرمود: پس از مرگ امام قائم علیه السلام. عرض کردم: امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف از زمان قیام خویش چند سال زنده

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 351، ح 19 .
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 351، ح 20 .
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 351، ح 21.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 351، ح 22 .
5- [5] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 351، ح23 .

می ماند؟ فرمود: نوزده سال، از روز قیام تا روز مرگش. عرض کردم: آیا پس از مرگ قائم آشوب می شود؟ فرمود: آری، پنجاه سال آشوب می شود آن گاه مُنتَصِر ظهور می کند و برای او و یارانش خونخواهی می کند. سپس دست به کشتار و اسارت می زند تا جایی که گویند، اگر او از سلاله پیامبران بود این چنین مردم را نمی کشت. آن گاه همه مردم، اعم از سیاه و سفید علیه او بسیج می شوند تا این که او مجبور می شود به حرم خدا پناه جوید. پس وقتی سختی به او شدت می گیرد، منتصر می میرد و سفّاح به طرفداری از او ظهور می کند و تمام دشمنان ما را به قتل می رساند و فرمانروای تمام زمین می شود و خدای عز و جل کار او را به صلاح می آورد و سیصد و نه سال عمر می کند. آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود: ای جابر! آیا می دانی منتصر و سفّاح کیانند؟ ای جابر منتصر همان حسین و سفّاح همان امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما هستند.(1)

2) محمد بن ابراهیم نعمانی از احمد بن سعید عقده، از محمد بن مفضّل بن ابراهیم بن قیس بن رمّانه اشعری و سعدان بن اسحاق بن سعید و احمد بن حسین بن عبد الملک زیّات و محمّد بن احمد بن حسن قطوانی، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ثابت، از جابر بن یزید جعفی نقل کرده است که گفت: از امام محمّد باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: به خدا سوگند یکی از ما اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین، سیصد و نه سال بر زمین حکمرانی خواهد کرد. عرض کردم: این در چه زمانی رخ می دهد؟ فرمود: پس از مرگ قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف. عرض کردم: قائم علیه السلام تا بمیرد چند سال حکومت می کند؟ فرمود: از روز قیام تا روز مرگش نوزده سال به طول می انجامد.(2)

«وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِیِّ...وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِکْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَکَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (28)»

«وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَیْنَاکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَهَ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِکْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَکَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (28)»

[و با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می خوانند (و) خشنودی او را می خواهند، شکیبایی پیشه کن و دو دیده ات را از آنان برمگیر که زیور زندگی

1- [1] _ تفسير عياشى، ج 2، ص 352، ح 24 .
2- [2] _ الغيبه، ص 231 .

دنیا را بخواهی و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته ایم و از هوس خود پیروی کرده و (اساس) کارش بر زیاده روی است، اطاعت مکن]

1) عیاشی از زراره و حُمران از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که در باره آیه «وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِیِّ» فرمود: قطعاً مراد خداوند از دعا، همین نماز است. (1)

2) علی بن ابراهیم: این آیه در باره سلمان فارسی نازل شده است در حالی که کسایی پشمی بر دوش داشت که غذایش در آن بود. کسایی که هم ردای او و هم رو اندازش بود. پس عیینه بن حصن(2) بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد در حالی که سلمان در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. عیینه از بوی کسای سلمان رنجیده شد، چون هوا به شدت گرم بود و سلمان عرق کرده بود. از این رو عرض کرد: ای رسول خدا! وقتی ما بر تو وارد می شویم، این (سلمان) و دار و دسته اش را از نزد خود بیرون کن و وقتی ما خارج شدیم، هر کس را می خواهی وارد کن. پس خداوند متعال «وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِکْرِنَا» را نازل کرد که مراد عیینه بن حصن بن حذیفه بن بدر فزاری است.(3)

«وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّکُمْ فَمَن شَاء فَلْیُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْیَکْفُرْ...فِیهَا عَلَی الْأَرَائِکِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا (31)»

«وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّکُمْ فَمَن شَاء فَلْیُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْیَکْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِینَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِن یَسْتَغِیثُوا یُغَاثُوا بِمَاء کَالْمُهْلِ یَشْوِی الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءتْ مُرْتَفَقًا (29) إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِیعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا (30) أُوْلَئِکَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ یُحَلَّوْنَ فِیهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَیَلْبَسُونَ ثِیَابًا خُضْرًا مِّن سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُّتَّکِئِینَ فِیهَا عَلَی الْأَرَائِکِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا (31)»

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 352، ح 25 .

2- [2] _ عیینه بن حصن بن حذیفه بن بدر فزاری که کنیه او ابا مالک است، پس از فتح، اسلام آورد و از مؤلفه قلوبهم و از عربهای ستمگر بود. بنگرید به: « الاصابه، ج 4، ص 166»
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 9 .

[و بگو: حق از پروردگارتان (رسیده) است. پس هر که بخواهد بگرود و هر که بخواهد انکار کند که ما برای ستمگران آتشی آماده کرده ایم که سراپرده هایش آنان را در بر می گیرد و اگر فریاد رسی جویند، به آبی چون مس گداخته که چهره ها را بریان می کند، یاری می شوند. وه چه بد شرابی و چه زشت جایگاهی است! * کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، (بدانند که) ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است، تباه نمی کنیم * آنانند که بهشتهای عدن به ایشان اختصاص دارد که از زیر (قصرها)شان جویبارها روان است در آن جا با دستبندهایی از طلا آراسته می شوند و جامه هایی سبز از پرنیان نازک و حریر ستبر می پوشند. در آن جا بر سریرها تکیه می زنند. چه خوش پاداش و نیکو تکیه گاهی!]

1) محمد بن یعقوب از احمد، از عبدالعظیم، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: جبرییل علیه السلام این آیه را چنین نازل فرمود: «وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ _ فی ولایه علیّ _ فَمَن شَاء فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ _ آل محمّد حقَّهم _ نَارًا»(1) [و بگو حق از پروردگارتان (رسیده) است _ در باره علی علیه السلام _ پس هر که بخواهد بگرود و هر که بخواهد انکار کند، که ما برای ستمگران _ به حق آل محمد _ آتشی آماده کرده ایم].

2) محمد بن عبّاس از احمد بن قاسم، از احمد بن محمّد سیّاری، از محمد بن خالد برقی، از حسین بن سیف، از برادرش، از پدرش، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: قول خدا چنین است: «وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ» در باره ولایت علی بن ابو طالب علیه السلام «فَمَن شَاء فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ» کسانی که در حق آل محمّد صلوات الله علیهم اجمعین ستم کردند «نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا»(2).

3) از محمّد بن عباس، از محمّد بن همام، از محمّد بن اسماعیل، از عیسی بن داود، از امام موسی کاظم از پدرش صلوات الله علیهم اجمعین روایت شده است که قول خداوند متعال چنین است: «وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ» در باره ولایت علی علیه السلام «فَمَن شَاء فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْيَكْفُرْ» و آیه را تا «أَحْسَنَ عَمَلًا» تلاوت نمود

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 351، ح 64 .

2- [2] _ تأويل الآيات، ج 1، ص 292، ح 2 .

و فرمود: به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد: «فاصدَعْ بما تؤمَرُ»(1) [پس آن چه را بدان مأموری، آشکار کن]. پس آن چه را که در باره علی علیه السلام بدان مأموری، آشکار کن که او حق از جانب پروردگار توست، پس هر که خواهد بگرود و هر که خواهد کافر شود که خداوند، ترک او را معصیت و کفر قرار داده است. آن گاه تلاوت فرمود: «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ» ظالمان به آل محمّد علیهم السلام «نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا». آن گاه تلاوت نمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا» یعنی کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، ما پاداش کسی را که در حق خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم کار نیک کند، تباه نمی سازیم.(2)

4) عیاشی از عاصم کوزی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که از ایشان شنیدم که می فرمود: این سخن خدای عز و جل: «فَمَن شَاء فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْيَكْفُرْ» وعید (تهدید) است.(3)

5) از سعد بن طریف از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: یک ظلم است که خدا آن را نمی آمرزد ویک ظلم است که خدا آن را می آمرزد و یک ظلم است که خدا آن را به حال خود نمی گذارد. امّا ظلمی که خدا آن را نمی آمرزد، همان شرک است؛ ولی ظلمی که خدا آن را می آمرزد، ظلم انسان به خویشتن است. امّا ظلمی که خدا آن را به حال خود نمی گذارد، گناه بین بندگان است.(4) این روایت را محمّد بن یعقوب، از جماعتی از اصحاب ما، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش، از هارون بن جهم، از مفضل بن صالح، از سعد بن طریف از امام باقر علیه السلام روایت کرده است؛ آن جا که فرمود: ظلم بر سه نوع است...(5)و ادامه حدیث.

6) از ابوحمزه از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که: جبرئیل این آیه را این چنین بر محمّد صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرمود: «وَقُلِ الْحَقُّ مِن

1- [1] _ حجر/ 94
2- [2] _ تأویل الآیات، ج 1، ص 292، ح 3 .
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 352، ح 36.

4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 352، ح 27.
5- [5] _ کافی، ج 2، ص 248، ح 1.

رَّبِّكُمْ فَمَن شَاء فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ _ آل محمّد حقّهم _ نَارًا».(1)

7) علی بن ابراهیم در قول خدا «وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ» گفته است که امام صادق علیه السلام فرمود: آیه این چنین نازل شده: « وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ» یعنی ولایت علی علیه السلام «فَمَن شَاء فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْيَكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لظَّالِمِينَ» یعنی ظالمان به حق آل محمّد علیهم السلام «نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِن يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاء كَالْمُهْلِ» فرمود: مُهْل: یعنی آن چه در خود روغن گداخته باقی می ماند. «يَشْوِى الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءتْ مُرْتَفَقًا» وه چه بد شرابی و چه زشت جایگاهی است. آن گاه امام آن چه را که خدا برای مؤمنان فراهم آورده، ذکر کرده است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا» مؤمنانی که اعمال صالح انجام داده اند. ما پاداش کسی را که نیکو کاری کرده است تباه نمی کنیم. تا «وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا».(2)

8) عیاشی از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آدمیزاد با معده خالی زاییده شده و باید غذا و نوشیدنی بخورد. آن گاه فرمود «وَإِن يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاء كَالْمُهْلِ يَشْوِى الْوُجُوهَ»و اگر فریاد رسی جویند، به آبی چون مس گداخته که چهره ها را بریان می کند یاری می شوند(3).

9) و نیز از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این کلام خداوند: «یوم تُبدَّلُ الارضُ غیرَ الارض»(4) [روزی که زمین به غیر این زمین، مبدل گردد] فرمود: زمین به نانی سفید و پاکیزه مبدل می شود و مردم از آن می خورند تا حساب و کتاب روز قیامت تمام شود. کسی از حضرت پرسید: آنان (اهل جهنم) در روز قیامت آنقدر مشغولند که به خوردن و آشامیدن نمی رسند. حضرت فرمود: آدمیزاد با معده خالی زاییده شده و باید غذا و نوشیدنی بخورد.آیا آنان در این حالت، مشغول ترند یا زمانی که در جهنم هستند که فریاد رس می طلبند؟ خداوند میفرماید: «وَإِن يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاء كَالْمُهْلِ».(5)

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 352، ح 28 .
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 9 .

3- [3] _ تفسير عياشى، ج 2، ص 353، ح 29 .
4- [4] _ ابراهيم/ 48 .
5- [5] _ تفسير عياشى، ج 2، ص 353، ح30 .

«وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً رَجُلَيْنِ جَعَلْنا لِأَحَدِهِما جَنَّتَيْنِ...وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ ما كانَ مُنْتَصِراً (43)»

«وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً رَجُلَيْنِ جَعَلْنا لِأَحَدِهِما جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنابٍ وَ حَفَفْناهُما بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُما زَرْعاً (32) كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَها وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً وَ فَجَّرْنا خِلالَهُما نَهَراً (33) وَ كانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقالَ لِصاحِبِهِ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً (34) وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ قالَ ما أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هذِهِ أَبَداً (35) وَ ما أَظُنُّ السَّاعَةَ قائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِنْها مُنْقَلَباً (36) قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ يُحاوِرُهُ أَ كَفَرْتَ بِالَّذي خَلَقَكَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلاً (37) لكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَ لا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَداً (38) وَ لَوْ لا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ ما شاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مالاً وَ وَلَداً (39) فَعَسى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْراً مِنْ جَنَّتِكَ وَ يُرْسِلَ عَلَيْها حُسْباناً مِنَ السَّماءِ فَتُصْبِحَ صَعيداً زَلَقاً (40) أَوْ يُصْبِحَ ماؤُها غَوْراً فَلَنْ تَسْتَطيعَ لَهُ طَلَباً (41) وَ أُحيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلى ما أَنْفَقَ فيها وَ هِيَ خاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِها وَ يَقُولُ يا لَيْتَني لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَداً (42) وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ ما كانَ مُنْتَصِراً (43)»

[و برای آنان، آن دو مرد را مَثَل بزن که به یکی از آنها دو باغ انگور دادیم و پیرامون آن دو باغ را با درختان خرما پوشاندیم، و میان آن دو را کشتزاری قرار دادیم * هر یک از این دو باغ محصول خود را (به موقع) می داد و از (صاحبش) چیزی دریغ نمی ورزید، و میان آن دو باغ نهری روان کرده بودیم * و برای او میوه فراوان بود. پس به رفیقش _ در حالی که با او گفتگو می کرد _ گفت: «مال من از تو بیشتر است و از حیث افراد از تو نیرومندترم.» * و در حالی که او به خویشتن ستمکار بود، داخل باغ شد و گفت: «گمان نمی کنم این نعمت هرگز زوال پذیرد.» * و گمان نمی کنم که رستاخیز بر پا شود، و اگر هم به سوی پروردگارم بازگردانده شوم قطعاً بهتر از این را در بازگشت، خواهم یافت * رفیقش _ در حالی که با او گفتگو می کرد _ به او گفت: «آیا به آن کسی که تو را از خاک، سپس از نطفه آفرید، آن گاه تو را (به صورت) مردی درآورد، کافر شدی؟» * اما (من می گویم): اوست خدا، پروردگار من، و هیچ کس را با پروردگارم شریک نمی سازم. * و چون داخل باغت شدی، چرا نگفتی: ماشاء الله، نیرویی جز به

[قدرت] خدا نیست. اگر مرا از حیث مال و فرزند کمتر از خود می بینی، * امید است که پروردگارم بهتر از باغ تو به من عطا فرماید، و بر آن [باغ تو] آفتی از آسمان بفرستد، تا به زمینی هموار و لغزنده تبدیل گردد؛ * یا آب آن (در زمین) فروکش کند تا هرگز نتوانی آن را به دست آوری.» * (تا به او رسید آن چه را باید برسد) و (آفت آسمانی) میوه هایش را فرو گرفت. پس برای (از کف دادن) آن چه در آن باغ هزینه کرده بود، دستهایش را بر هم می زد در حالی که داربستهای آن فرو ریخته بود. و (به حسرت) می گفت: «ای کاش هیچ کس را شریک پروردگارم نمی ساختم.» * و او را در برابر خدا گروهی نبود، تا یاریش کنند، و توانی نداشت که خود را یاری کند]

1(محمد بن عباس از حسین بن عامر، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از قاسم بن عُروه، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که منظور از این آیه: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنا لِأَحَدِهِما جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنابٍ وَ حَفَفْناهُما بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُما زَرْعاً كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَها وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً»، امام علی علیه السلام و مردی دیگر است(1).

2(شیخ مفید در «اختصاص» از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ربیع بن محمد مُسْلی، از عبدالله بن سلیمان، از امام صادق علیه السلام نقل می کند، آن زمان که گریبان علی علیه السلام را گرفته و از خانهاش خارج کردند، آن حضرت کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و فرمود: ای پسر عمو! این قوم مرا خوار کرده و نزدیک بود که مرا به قتل برسانند. در این هنگام دستی از قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد که شاهدان میدانستند دست پیامبر است و صدایی شنیده شد که حاضران میدانستند که صدای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و ابو بکر را مخاطب قرار داده و این آیه را تلاوت فرمود: «أَكَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ سَوَّاکَ رَجُلًا»(2).

3) و در همین کتاب آمده است که احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حکم، از خالد بن حمّاد قَلانِسی و محمد بن حمّاد، از محمد بن خالد طَیالِسی، از پدرش، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: هنگامی که ابوبکر به خلافت

1- [1] _ تأويل الآيات، ج 1، ص 293، ح 5 .
2- 2_ اختصاص ص 274.

رسید، عمر به نزد علی علیه السلام آمد و گفت: آیا نمی دانی که ابوبکر به خلافت رسیده است؟ علی علیه السلام در جواب او فرمود: چه کسی این اختیار را به او داد؟ پاسخ داد: مسلمانان راضی به این امر شدند. علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که خیلی زود با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مخالفت برخاستند و پیمان او را شکستند! او خلیفه واقعی نیست و به خدا سوگند که نبی خدا او را به جانشینی خود نگمارد. عمر به حضرت گفت: دروغ میگویی، خداوند تو را چنین و چنان کند. امام علیه السلام فرمود: اگر بخواهی برایت دلیل و برهان میآورم. عمر پاسخ داد: در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر او دروغ می بستی و پس از مرگش نیز بر او دروغ میبندی. حضرت فرمود: ای عمر! با من بیا تا ببینیم کدام یک از ما در زمان حیات رسول و پس از رحلتش بر او دروغ میبندد. عمر با حضرت به راه افتاد تا به نزد قبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند، ناگهان کف دستی را دیدند که بر روی آن نوشته شده بود: «أَ کَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ سَوَّاکَ رَجُلًا»؟! علی علیه السلام به عمر فرمود: حال راضی شدی؟ پیامبر اکرم تو را، هم در زمان حیاتش و هم پس از مرگش رسوا کرد(1).

4) و در همین کتاب از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن حماد، از ابو علی، از احمد بن موسی، از زیاد بن منذر، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: علی علیه السلام ابوبکر را در یکی از کوچه های مدینه دید و به او فرمود: ظلم خود را کردی؟ ابوبکر پاسخ داد: چه کسی از این موضوع خبر دارد؟ علی علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با خبر است. ابوبکر گفت: چگونه رسول الله را ببینم تا مرا از این موضوع باخبر سازد؟ اگر به خوابم بیاید و این خبر را به من بدهد، سخن تو مقبول است. علی علیه السلام فرمود: من تو را به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میبرم. پس ابوبکر را با خود به مسجد قبا برد. وقتی به مسجد وارد شدند، ابوبکر دید که پیامبر در مسجد است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر فرمود: دست از ستم بر امیرالمؤمنین بردار. ابوبکر از نزد پیامبر بیرون آمد و عمر را دید و ماجرا را برایش نقل کرد. عمر

1- [1] - اختصاص، ص 274.

گفت: خاموش باش. آیا از قدیم نسبت به سحر و جادوی فرزندان عبدالمطلب بی خبر بودی؟(1)

5) و در همین کتاب آمده است که سعد از عَبّاد بن سلیمان، از محمد بن سلیمان، از پدرش سلیمان، از عَیثَم بن اَسلَم، از معاویه بن عمّار دُهنی، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: روزی ابوبکر به نزد علی علیه السلام آمد و به حضرت گفت: بعد از جریان روز ولایت [غدیر خم] پیامبر راجع به تو چیز دیگری به ما نگفت، گواهی می دهم که تو مولا و سرور من هستی و من به این حقیقت معترفم و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تو به خاطر امارت مؤمنین تبریک گفتم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز به ما این خبر را داده بود که تو وصی، وارث و جانشین او در امور خانواده و همسرانش هستی و این صلاحیتها از تو باز نداشته است و میراث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امور زنانش به تو واگذار شد. اما رسول خدا به ما نگفت که تو پس از او جانشینش هستی. در نتیجه در اختلافی که بین ما و شما وجود دارد، ما مقصر نیستیم و گناهی نداریم. علی علیه السلام به او فرمود: اگر خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ببینی و او خود خبر این امر را به تو بدهد و بگوید که من از تو به خلافت سزاوارترم و در این صورت اگر از مسند خلافت کناره نگیری کافر هستی، چه میگویی؟ ابوبکر پاسخ داد: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ببینم و یکی از این حرفها را هم به من بگوید، سخنت را قبول دارم. علی علیه السلام فرمود: وقتی نماز مغرب را خواندی نزد من بیا.

راوی می گوید ابوبکر پس از نماز مغرب برگشت. علی علیه السلام دست او را گرفت و او را با خود به مسجد قبا برد. به ناگاه ابوبکر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید که رو به قبله نشسته است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: ای برده آزاد شده! حق علی را از او گرفتی و بر مسند نبوت تکیه زدی. آیا من این اجازه را به تو داده بودم؟ جامه خلافت را از تن به در کن و این امر را به علی واگذار، و گرنه جایگاه تو دوزخ است. سپس علی علیه السلام دست ابوبکر را گرفت و او را از مسجد بیرون برد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از نزد آنان

1- 1 - اختصاص، ص 274.

رفت. امیرالمؤمنین به نزد سلمان رفت و به او فرمود: سلمان! از ماجرایی که اتفاق افتاده با خبری؟ و جریان را برای سلمان شرح داد. سلمان گفت: ابوبکر امر شما را مکشوف می سازد و این خبر را به گوش دوستش (عمر) می رساند و او را از مسئله آگاه می کند. امیرالمؤمنین علیه السلام خندهای کرده و فرمود: اما این که خبر را به عمر میرساند، بله او چنین میکند، ولی به خدا قسم که این دو، تا روز قیامت دیگر هیچ سخنی از این واقعه نمیگویند، چرا که آنها بیشتر به فکر منفعت خویش هستند تا این واقعیت.

ابوبکر عمر را دید و ماجرا را برایش شرح داد. عمر به او گفت: وای بر تو، چه بی خردی! به خدا سوگند اینها همه از جادوی ابن ابی کبشه است. آیا قدرت جادوگری بنی هاشم را از یاد بردهای؟ محمد چطور به دنیا بازمی گردد؟ مرده که نمیتواند به دنیا باز گردد. جایگاهی که تو در آن قرار داری، بزرگتر از سحر بنی هاشم است. همچنان جامه خلافت را به تن داشته باش و به کار خود ادامه بده(1).

6) و از همین کتاب نقل شده است که محمد بن حسین بن ابی الخطاب از حکم بن مسکین، از ابو سعید مُکاری، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: روزی امیر مؤمنان علیه السلام ابوبکر را دید و به او فرمود: آیا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو دستور نداد که مطیع امر من باشی؟ ابوبکر پاسخ داد : نه. اگر چنین فرمانی داده بود حتما اطاعت می کردم. علی علیه السلام فرمود: پس بیا تا با هم به نزد رسول الله برویم. حضرت، ابوبکر را با خود به مسجد قبا برد، پیامبر در آن جا مشغول نماز خواندن بود. هنگامی که نماز پیامبر تمام شد، علی علیه السلام به او فرمود: یا رسول الله! من به ابوبکر گفتم: آیا پیامبر به تو فرمان نداده بود که مطیع امر من باشی؟ و او پاسخ داد: خیر. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به تو این دستور را دادم، مطیع امر علی باش. راوی می گوید ابوبکر، ترسان از مسجد خارج شد و عمر را دید. عمر سبب ترسش را پرسید و ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین و چنان فرمود. عمر گفت: خاک بر سر مردمی که تو را ولی امر خود کردهاند، آیا تو سحر و جادوی بنی هاشم را نمیدانی؟(2)

1- [1] - اختصاص ص 272.

2- [2] - اختصاص ص 273.

7) محمد بن حسن صفّار در «بصائر الدرجات» از محمد بن عیسی، از ابن اَبی عُمیر و علی بن حَکَم، از حَکَم بن مسکین، از ابی عُماره از ابی عبدالله و عثمان بن عیسی، از اَبان بن تغلب از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام نزد ابوبکر آمد و برایش دلیل آورد و اعتراض نمود و فرمود: آیا حاضری رسول الله را بین خود حکم قرار دهیم؟ ابوبکر پاسخ داد: چگونه می توانم او را ببینم؟ حضرت دست او را گرفت و او را با خود به مسجد قبا برد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد بود و به زیان ابوبکر حکم داد. ابوبکر در حالی که ترسیده بود از مسجد بازگشت. عمر را دید و این خبر را به گوش او رساند. عمر گفت: تو را چه شده است؟ آیا از سحر و جادوی بنی هاشم مطلع نیستی؟ (1)

8) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن ابی عبدالله و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد و همگی از حسن بن عباس بن حریش، از ابو جعفر ثانی، امام جواد علیه السلام نقل می کند که فرمود: روزی علی علیه السلام به ابوبکر فرمود: «و لا تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ»(2) [هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شدهاند مرده مپندار، بلکه زندهاند که نزد پروردگارشان روزی داده میشوند] و من گواهی میدهم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شهید از دنیا رفت و به خدا سوگند که روزی به سراغت میآید و هنگامی که آمد، یقین داشته باش که خود اوست؛ چرا که شیطان نمیتواند در هیئت او در آید. علی علیه السلام دست ابوبکر را گرفت و پیامبر را به او نشان داد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر فرمود: ای ابوبکر! به علی و یازده امام دیگر از نسل او ایمان بیاور که تنها تفاوت آنها با من این است که پیامبر نیستند. از غصب خلافت توبه کن؛ زیرا این خلافت حق تو نیست. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت و ابوبکر دیگر او را ندید(3).

9) صاحب کتاب «دُرَر المناقب» از ابن عباس نقل می کند که علی علیه السلام در کوچههای مدینه راه می رفت که ناگهان ابوبکر را در مقابل خود دید.

1- [2] - بصائر الدرجات ص 263 باب 5 ح2.
2- 3- آل عمران/ 169

3- 4 - کافی ج 1 ص 448 ح 13.

علی علیه السلام دست او را گرفت و گفت: ای ابوبکر! بترس از خدایی که تو را از خاک و سپس از نطفهای آفرید و پس از آن تو را به صورت انسان در آورد و ای فرزند ابی قحافه! به یاد قیامت و آخرت خود هم باش. و سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به یاد آور. و شما خوب به یاد دارید که در روز غدیر خم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شما چه دستوری داد. اگر خلافت رابه من باز گردانی، از خدا میخواهم که گناه تو را ببخشد و اگر این کار را نکنی، جواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را چه خواهی داد؟ ابوبکر گفت: رسول خدا را در عالم رؤیا به من نشان بده که مرا از خلافت نهی کند . من هم گوش به فرمان او می سپارم. علی علیه السلام فرمود: اگر در بیداری او را به تو نشان دهم چه؟ سپس علی علیه السلام دست او را گرفت و با خود به مسجد قبا برد. ابوبکر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید که در محراب خود نشسته است و کفن بر تن دارد و چنین می فرماید: ای ابوبکر! آیا بارها و بارها به تو نگفتم که علی بن ابی طالب علیه السلام وصی و جانشین من است، اطاعت از او اطاعت از من و سرپیچی از فرمان او، سرپیچی از فرمان من است و اطاعت از او، اطاعت از خداوند و سرپیچی از فرمان او، سرپیچی از فرمان خداوند است؟! راوی می گوید در این هنگام ابوبکر ترسان از مسجد خارج شد و تصمیم گرفت که امر خلافت را به علی علیه السلام واگذار کند. اما یکی از اصحابش را دید و ماجرا را برایش نقل کرد. او گفت: این از جادوی بنی هاشم است. خلافت را ادامه بده و جای خود را حفظ کن و آنقدر این حرفها را برایش تکرار کرد تا این که او را از تصمیم خود منصرف کرد(1).

10) یکی از علما در کتاب خود چنین می گوید: جمیع شیعه بالاتفاق روایت کرده اند که وقتی ابوبکر به جای علی علیه السلام بر مسند خلافت نشست و خود را پیشوای مسلمین خواند، علی علیه السلام به او اعتراض کرد و به او یاد آور شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چندین بار و در مناسبت های مختلفی فرموده که من جانشین و وصی و وزیر و ادا کننده دَین او و تحقق بخش وعده های او هستم و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، هم در زمان حیات و هم پس از

1- [1] - مدینه المعاجز ص 168.

مرگ خود، همه را به اطاعت از من فرا خوانده است. ابوبکر در جواب گفت: من اکنون ولی امر شما هستم، اما بهترین شما نیستم؛ مرا عزل کنید. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: چه کسی باید تو را عزل کند؟ برو در خانه خود بنشین و امر خلافت را به کسی که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این اختیار را به او دادهاند، واگذار کن و مبادا فریب سبک مغزان قریش را بخوری، چرا که آنها دنیا پرستند و با طمع این که در زمان خلافتت بهره ای از تو به آنها برسد و پس از تو به خلافت برسند، حق را نادیده میگیرند. ابوبکر در جواب گفتن به لکنت افتاد و به امام وعده داد که خلافت را به او واگذار کند. روزی امام علیه السلام به او گفت: اگر رسول الله را به تو نشان دهم و او تو را به تبعیت از من و تفویض خلافت به من فرمان دهد، آیا سخنش را می پذیری؟ ابوبکر که از این سخن تعجب نموده بود، خندید و گفت: بله. حضرت دست ابوبکر را گرفت و او را با خود به مسجد قبا برد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را به او نشان داد که می گفت: ای ابوبکر! آیا آن چه را که در مورد علی گفتم فراموش کردی؟ امر خلافت را به او واگذار، از او پیروی کن و با او مخالفت مکن. هنگامی که ابوبکر این سخنان را شنید و پیامبر از دیدش غایب شد، متحیر ماند و به لرزه افتاد و تصمیم گرفت خلافت را به علی علیه السلام بسپارد، اما دومی، او را از این تصمیم منصرف کرد(1).

مؤلف گوید: احادیث و روایات پیرامون این مبحث بسیار زیاد است، اما در این جا برای جلوگیری از اطاله کلام به همین مقدار بسنده می کنیم.

11) ابن شهر آشوب میگوید: در «مناقب» اسحاق عَدل آمده است که در زمان خلافت هشام، خطیبی بر روی منبر، علی علیه السلام را لعن می کرده است. روزی دستی از قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد که بازویش معلوم نبود، دستی که مشخص بود متعلق به فردی شصت و سه ساله است. صدایی از قبر به گوش میرسید که می گفت: وای بر تو، «أَ کَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ سَوَّاکَ رَجُلًا؟» و دود کبود رنگی را که در دست داشت، پاشید. وقتی خطیب از منبر پایین آمد، بینایی خود را از دست داد و به عصاکش نیاز داشت. راوی گفت: هنوز سه روز نگذشته بود که به هلاکت رسید.(2)

1- [1] - عیون المعجزات ص 42.

2- 2- مناقب، ج 2 ص 344.

12) علی بن ابراهیم میگوید: این آیه: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَیْنِ جَعَلْنا لِأَحَدِهِما جَنَّتَیْنِ مِنْ أَعْنابٍ وَ حَفَفْناهُما بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنا بَیْنَهُما زَرْعاً» در شأن مردی نازل شد که دو باغ بزرگ و بسیار حاصلخیز داشت. خداوند هم میفرماید که در این دو باغ، درخت خرما و محصولات دیگر و آب فراوانی وجود داشت. همسایه این مرد، انسان فقیری بود و این مرد ثروتمند به مرد فقیر فخر می فروخت و می گفت: «أَنَا أَکْثَرُ مِنْکَ مالًا وَ أَعَزُّ نَفَراً»، سپس وارد باغ خود شد و گفت: «ما أَظُنُّ أَنْ تَبِیدَ هذِهِ أَبَداً وَ ما أَظُنُّ السَّاعَةَ قائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلی رَبِّی لَأَجِدَنَّ خَیْراً مِنْها مُنْقَلَباً». مرد فقیر به او گفت: «أَ کَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ سَوَّاکَ رَجُلًا لکِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّی وَ لا أُشْرِکُ بِرَبِّی أَحَداً» سپس فقیر به غنی گفت: «وَ لَوْ لا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَکَ قُلْتَ ما شاءَ اللَّهُ لا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْکَ مالًا وَ وَلَداً». « فَعَسی رَبِّی أَنْ یُؤْتِیَنِ خَیْراً مِنْ جَنَّتِکَ وَ یُرْسِلَ عَلَیْها حُسْباناً مِنَ السَّماءِ فَتُصْبِحَ صَعِیداً زَلَقاً» مقصود از صعیداً زَلَقاً، زمین سوخته است .«أَوْ یُصْبِحَ ماؤُها غَوْراً فَلَنْ تَسْتَطِیعَ لَهُ طَلَباً». اتفاقی که فقیر گفته بود، همان شب برای باغ ثروتمند افتاد. «و اصبح» صاحب باغ به خاطر از دست دادن آن چه که در باغ هزینه کرده بود، دستهایش را از شدت حسرت به هم می زد و به باغ خود می نگریست که ویران شده بود و می گفت: «یا لیتنی لم أشرک بربی أحدا وَ لَمْ تَکُنْ لَهُ فِئَهٌ یَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ ما کانَ مُنْتَصِراً» این است عاقبت ظلم و ستم(1).

13) ابن بابویه از جعفر بن محمد بن مسرور، از حسین بن محمد بن عامر، از عبدالله بن عامر، از محمد بن ابی عمیر، از جماعتی از شیوخ از جمله: اَبان بن عثمان، هشام بن سالم و محمد بن حُمران، از امام صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود: تعجب میکنم از کسی که از چهار چیز میترسد و در مقابل آن به چهار چیز امید ندارد. عجب دارم از کسی که ترسان است، چگونه این سخن خداوند: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ»(2) [خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است]، مایه امیدواری او نیست؟ و من شنیدم که خداوند بعد از آن می فرماید: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَهٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ»(3) [پس با نعمت و بخششی از جانب خدا، (از

1- [1] - تفسیر قمی ج 2 ص 9.
2- [2] - آل عمران / 173.
3- 3 - آل عمران / 174.

میدان نبرد) بازگشتند، در حالی که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود]. و عجب دارم از کسی که غمگین و محزون است، چگونه این سخن خداوند: «لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ»(1) [(خداوندا!) جز تو معبودی نیست! منزّهی تو! من از ستمکاران بودم]، غم و اندوه او را برطرف نمی کند؟ خداوند در ادامه این آیه می فرماید: «فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ »(2) [ما دعای او را به اجابت رساندیم؛ و از آن اندوه نجاتش بخشیدیم؛ و این گونه مؤمنان را نجات می دهیم] و تعجب میکنم از کسی که مورد نیرنگ قرار گرفته است، ولی به این آیه پناه نمی برد: «وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ»(3) [من کار خود را به خدا واگذارم که خداوند نسبت به بندگانش بیناست]. خداوند بعد از آن میفرماید: «فَوَقاهُ اللَّهُ سَیِّئاتِ ما مَکَرُوا» [خداوند او را از بدیهایی که در باره او به حیله انجام داده بودند، نگه داشت] و عجب دارم از کسی که خواهان دنیا و نعم دنیوی است و به این سخن خداوند پناه نمی برد که فرمود: «ما شاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ». زیرا من شنیدم که خداوند به دنبال آن میفرماید: «إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْکَ مالاً وَ وَلَداً فَعَسی رَبِّی أَنْ یُؤْتِیَنِ خَیْراً مِنْ جَنَّتِکَ» و کلمه: عسی در این آیه، موجبه است (یعنی به معنای امید تنها نیست، بلکه به معنای اثبات و تحقق یافتن است).(4)

هُنالِکَ الْوَلایَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَیْرٌ ثَواباً وَ خَیْرٌ عُقْباً (44)

[در آن جا (آشکار شد که) یاری به خدایِ حق تعلق دارد. اوست بهترین پاداش و اوست بهترین فرجام]

1) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن اُورَمه و محمد بن عبدالله، از علی بن حسّان، از عبدالرحمن بن کثیر نقل می کند که میگفت: از امام صادق علیه السلام معنای این آیه را پرسیدم: «هُنالِکَ الْوَلایَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ» و ایشان فرمود: منظور ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است(5) .

1- 1 - انبیا / 87.
2- 2 - انبیا / 88.
3- [3] - غافر / 44.
4- [4] - خصال، ص 218، ح 43.

5- [5] - کافی، ج 1، ص 346، ح 34؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 356، ح 487.

2) محمد بن عباس از محمد بن همّام، از عبدالله بن جعفر، از محمد بن عبدالحمید از محمد بن فُضیل، از ابو حمزه ثُمالی چنین روایت می کند: از امام باقرعلیه السلام پرسیدم، منظور از این آیه چیست: «هُنالِکَ الْوَلایَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَیْرٌ ثَواباً وَ خَیْرٌ عُقْباً» امام فرمود: ولایت علی علیه السلام است که پاداش نیک و پایان نیکی دارد.(1)

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَیاهِ الدُّنْیا کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشیماً تَذْرُوهُ الرِّیاحُ وَ کانَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ مُقْتَدِراً (45) الْمالُ وَ الْبَنُونَ زینَهُ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ أَمَلاً (46)

[و برای آنان زندگی دنیا را مَثَل بزن که مانند آبی است که آن را از آسمان فرو فرستادیم؛ سپس گیاه زمین با آن درآمیخت و چنان خشک گردید که بادها پراکنده اش کردند، و خداست که همواره بر هر چیزی تواناست * مال و پسران زیور زندگی دنیایند، و نیکی های ماندگار از نظر پاداش نزد پروردگارت بهتر و از نظر امید نیز بهتر است]

1) علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن محمد اَزدی نقل می کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: امر به معروف و نهی از منکر کنید و بدانید که امر به معروف و نهی از منکر، مرگ کسی را نزدیک نمی کند و روزی احدی را هم کم نمی سازد. تقدیرات پروردگار در هر روز همچون قطرات باران به زمین فرود می آید و آن چه را که خداوند برای هر کسی تقدیر نموده، با خود می آورد. برخی را در خانواده و مال و جان دچار نقصان می کند و برخی را فزونی میبخشد. هرگاه کسی از شما، آن چه که خداوند در مورد جان و مال او تقدیر کرده، ببیند و بنگرد که برادرش بیشتر و بهتر از او دارد، نباید این امر سبب فتنه و [حسد او] گردد. زیرا مسلمان تا وقتی که دست به عمل پستی نزده که از آشکار شدن آن شرمنده باشد و مردم پست، آن را وسیله هتک حرمت او قرار دهند، به مسابقه دهنده ماهری می ماند که منتظر است در همان دور اول ببرد و جایزه کسب کند و

1- [1] - تأویل الآیات، ج 1، ص 296، ح6.

ضرری نبیند. همچنین مسلمانی که از دروغ و خیانت به دور باشد، انتظار دارد یکی از دو خوبی نصیبش گردد: یا عمر او پایان یافته و دعوت الهی فرا رسد که در این صورت آن چه خداوند در آخرت برایش مهیا کرده بهتر است، و یا خداوند او را روزی دهد و صاحب همسر و فرزند و ثروت گردد، در عین این که دین و شخصیت خود را نگاهداشته است. (اما بدانید) که ثروت و فرزندان، کِشته های این جهانند و عمل صالح و نیک، زراعت آخرت است و گاهی خداوند این هر دو را به افرادی می بخشد(1).

2) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از مالک بن عطیه از ضُریس کُناسی، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردی را دید که در کنار دیواری درختی میکاشت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد و فرمود: آیا میخواهی درختی را به تو معرفی کنم که ریشهاش محکمتر ، رشدش سریعتر و میوهاش نیکوتر و با دوامتر است؟ مرد پاسخ داد : آری، ای رسول خدا. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در هر صبح و شام بگو: سبحان الله، و الحمد لله، و لا إله إلا الله، و الله أکبر. با هر تسبیحی که بگویی ده درخت از انواع مختلف درختان میوه دار در بهشت برای تو میروید. و این تسبیحات از جمله اعمالی است که آثارش پس از مرگ نیز باقی میماند. مرد گفت: پس من شما را گواه گرفتم که این باغ من صدقه و وقف است برای فقرای مسلمان که مستحق صدقه باشند. پس خدای عز و جل آیاتی از قرآن را نازل کرد: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطی وَ اتَّقی وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنی فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْری»(2) [اما آن که (حق خدا را) داد و پروا داشت و پاداش نیکوتر را تصدیق کرد، به زودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت.] (3)

ابن بابویه در امالی از احمد بن محمد بن یحیی عطار، از سعد بن عبدالله، از هیثم بن ابی مسروق نهدی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از ضُریس

1- 1- تفسیر قمی، ج 2 ص 10.
2- 2- لیل/ 7-5.
3- 3 - کافی، ج 2، ص 367، ح 4.

کُناسی از امام باقر علیه السلام نظیر همین روایت را میآورد با این تفاوت که به جای مسلمانان اهل صدقه، میگوید مسلمانان اهل صُفّه(1).

3) شیخ در تهذیب از محمد بن احمد بن یحیی، از عمر بن علی بن عمر، از محمد بن عمر، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: اگر خداوند عز و جل فرموده است که: «الْمالُ وَ الْبَنُونَ زینَةُ الْحَیاهِ الدُّنْیا» ، پس هشت رکعت نماز که در اواخر شب خوانده شود، زینت حیات اخروی است(2).

4) عیاشی از ادریس قمی نقل می کند که از امام صادق علیه السلام معنای باقیات صالحات را پرسیدم. امام فرمود: منظور نماز است، بر آن محافظت کنید و نماز ظهر را هرگز قبل از این که خورشید زوال نکرده، نخوانید(3).

5) از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود: سپرهای خود را برگیرید. پرسیدند: ای رسول خدا! آیا دشمن حمله کرده است؟ فرمود: نه سپرهای خود را در مقابل آتش برگیرید. سئوال کردند: چه سپری در مقابل آتش، کارساز است؟ فرمود: سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله اکبر. این تسبیحات روز قیامت میآیند، در حالی که برخی در جلوی انسان و برخی در پشت سر او قرار می گیرند و وی را نجات می بخشند و این اذکار همان باقیات صالحات هستند. سپس امام فرمود: « وَ لَذِکْرُ اللَّهِ أَکْبَر» [و یاد خداوند بالاتر است](4) فرمود: یعنی در حلال و حرام، خداوند عز و جل را به یاد داشته باشید. و امثال این، اعمالی هستند که در روز قیامت از پشت سر انسان، او را مورد حمایت قرار میدهند.(5)

1- 1 - امالی، ص 169، ح 16.
2- 2- تهذیب، ج 2، ص 120، ح223.
3- 3- تفسیر عیاشی ج 2 ص 353 ح 31.
4- 4- عنکبوت / 45.
5- 5- تفسیر عیاشی، ج 2 ص 353 ح 32.

6) از محمد بن عمرو از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: خداوند عز و جل فرموده است که مال و فرزند زینت حیات دنیوی است همان طور که هشت رکعت نماز در آخر شب، زینت حیات اخروی است(1).

7) شیخ به سند خود از ابن فَضّال، از عباس، از فُضیل بن عثمان، از بشیر دهان، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جمع یاران خود بود و فرمود: سپرهای خود را برگیرید. پرسیدند یا رسول الله آیا دشمن حمله کرده است؟ فرمود: نه سپرهای خود را در مقابل آتش برگیرید. سئوال کردند: چه سپری در مقابل آتش، کارساز است؟ فرمود: سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله اکبر. این تسبیحات روز قیامت می آیند در حالی که که برخی در جلوی انسان قرار میگیرند و برخی در پشت سر انسان و انسان را نجات می بخشند و این اذکار همان باقیات صالحات در نزد خداوند هستند.4

8) محمد بن عباس از احمد بن محمد بن سعید، از محمد بن فُضیل، از پدرش، از نعمان بن عمرو جُعفی نقل کرده است که او گفت: من به همراه عمویم حُصَین بن عبدالرحمان خدمت امام صادق علیه السلام رفتیم. حُصین به امام علیه السلام سلام کرد. و امام هم سلام او را جواب داد و او را در کنار خود نشاند و از او پرسید: این دوست تو، پسر کیست؟ جواب داد: این، پسر برادرم اسماعیل است. امام فرمود: خداوند اسماعیل را رحمت کند و از کردههای بد او درگذرد. حال بازماندگان او چطور است؟ جواب داد: تا زمانی که خداوند، مودت شما را برایمان نگهدارد، ما همگی خوب هستیم. امام فرمود: ای حُصین! مودت ما را کوچک مشمار که آن از باقیات صالحات (نیکی های ماندگار) است. گفت: ای زاده رسول خدا! من آن را کوچک نمی شمارم و خداوند عز و جل را بر آن سپاس می گویم. زیرا از پدران شما علیهم السلام نقل شده است: هر کس بخواهد خداوند را سپاس گوید، باید بگوید: سپاس خدای عز و جل را به خاطر اولین نعمتها. گفته شد: اولین نعمتها چیست؟ فرمود: ولایت ما اهل بیت است(2).

1-
2- [1] - تأویل الآیات، ج1،ص 297، ح8.

وَ يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بارِزَةً وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً (47) وَ عُرِضُوا عَلى رَبِّکَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونا کَما خَلَقْناکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَکُمْ مَوْعِداً (48) وَ وُضِعَ الْکِتابُ فَتَرَى الْمُجْرِمينَ مُشْفِقينَ مِمَّا فيهِ وَ يَقُولُونَ يا وَيْلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لا يُغادِرُ صَغيرَةً وَ لا کَبيرَةً إِلاَّ أَحْصاها وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَ لا يَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً (49)

[و (یاد کن) روزی را که کوه ها را به حرکت درمی آوریم، و زمین را آشکار (و صاف) می بینی، و آنان را گرد می آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمی کنیم * و ایشان به صف بر پروردگارت عرضه می شوند (و به آنها می فرماید) به راستی همان گونه که نخستین بار شما را آفریدیم (باز) به سوی ما آمدید، بلکه پنداشتید هرگز برای شما موعدی مقرر قرار نخواهیم داد * و کارنامه (عمل شما در میان) نهاده می شود، آن گاه بزهکاران را از آن چه در آن است بیمناک می بینی، و می گویند: «ای وای بر ما، این چه نامه ای است که هیچ کار کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته، جز این که همه را به حساب آورده است.» و آن چه را انجام داده اند حاضر یابند، و پروردگار تو به هیچ کس ستم روا نمی دارد.]

1) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از حمّاد نقل می کند که امام صادق علیه السلام از من پرسید: از نظر مردم، معنای این آیه چیست: «وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً»(1) [(به خاطر آور) روزی را که ما از هر امّتی، گروهی را محشور می کنیم]؟. پاسخ دادم: آنها میگویند منظور روز قیامت است. امام علیه السلام فرمود: خیر. این طور نیست، این آیه در مورد رجعت است. آیا خداوند در روز قیامت از هر امتی گروهی را محشور میکند، و بقیه را وامی گذارد؟ بلکه آیه مربوط به قیامت این آیه است: «وَ حَشَرْناهُمْ فَلَمْ نُغادِرْ مِنْهُمْ أَحَداً»(2).

2) عیّاشی از خالد بن نَجیح، از امام صادق علیه السلام روایت میکند: در روز قیامت، نامه اعمال انسان را به دستش میدهند و میگویند: بخوان. پرسیدم: آیا انسان میداند در آن چه چیزی نوشته شده است؟ فرمود: همه آن اعمال را به خاطر

1- [1] - نمل/ 83
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2 ص11.

می آورد، لحظه به لحظه، کلمه به کلمه، هر قدمی که برداشته و هر کاری را که انجام داده به خاطر می آورد، گویی در همان لحظه آن را انجام داده است. به همین سبب می گوید: «یا وَیْلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلَّا أَحْصاها»(1).

3) خالد بن نَجیح از امام صادق علیه السلام در باره این آیه چنین نقل می کند: «اقْرَأْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ»(2) [(و به او می گوییم:) کتابت را بخوان، کافی است که امروز، خود حسابگر خویش باشی.] بنده با نگاه کردن به نامه عمل خود، هر آن چه را که انجام داده و ثبت شده است به یاد می آورد، گویا همان لحظه آن را انجام داده است و به همین سبب است که میگویند: «یا وَیْلَتَنا ما لِهذَا الْکِتابِ لا یُغادِرُ صَغِیرَةً وَ لا کَبِیرَةً إِلَّا أَحْصاها»(3).

4) علی بن ابراهیم می گوید: این آیه از آیات محکمات است: «عُرِضُوا عَلی رَبِّکَ صَفًّا ...وْعِداً»(4)

ان شاء الله سخن در باره روز محشر در ذیل آیه «و أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّها وَ وُضِعَ الْکِتابُ» در پایان سوره زمر خواهد آمد.

5) و در مورد این آیه میگوید: «وَ وُضِعَ الْکِتابُ فَتَرَی الْمُجْرِمِینَ مُشْفِقِینَ مِمَّا فِیهِ ... وَ لا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً» ، هر چه را که انجام داده اند، مکتوب می یابند(5).

«وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ کانَ مِنَ الْجِنِّ (50)»

[به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید!» آنها همگی سجده کردند جز ابلیس که از جن بود]

1) ابن بابویه از محمد بن قاسم مفسِّر معروف به ابو حسن جُرجانی، از یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیّار، از پدرانشان، از حسن بن علی، از علی بن محمد، از محمد بن علی، از امام رضا، از موسی بن جعفر، از امام صادق صلوات الله علیهم اجمعین در حدیثی نقل می کنند که به امام گفتیم: پس بر این

1- [1] - تفسير عياشى، ج 3 ص 354 ح 34.
2- [2] - إسراء / 14.
3- [3] - تفسير عياشى ج 2 ص 354 ح 35.
4- [4] - تفسير قمى، ج 2 ص 11.
5- [5] - تفسير قمى، ج 2 ص 11.

اساس، ابلیس فرشته نبوده است. امام علیه السلام فرمود: خیر. او از جنیان بوده است. آیا نشنیدهاید سخن خداوند متعال را که میفرماید: «وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ کانَ مِنَ الْجِنِّ». در این آیه خداوند خبر میدهد که او از جنیان است. و در جای دیگر میفرماید: «وَ الْجَانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُومِ(1)» (2) [و جن را پیش از آن، از آتش گرم و سوزان خلق کردیم.]

و این حدیث طولانی است که آن را قبلا ذیل این آیه شریفه ذکر کردهایم: «وَ اتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّیاطِینُ عَلی مُلْکِ سُلَیْمانَ »(3)[و آن چه را که شیطان (صفت)ها در سلطنت سلیمان خوانده (و درس گرفته) بودند، پیروی کردند.]

2) عیاشی از جمیل بن درّاج از امام صادق علیه السلام چنین روایت می کند: از ایشان راجع به ابلیس پرسیدم، که آیا از فرشتگان بود؟ و آیا کاری در آسمان به عهده او گذاشته شده بود؟ فرمود: ابلیس فرشته نبود و چیزی از کارهای آسمان در دست او نبود. او از جنیان بود، اما در زمره فرشتگان بود و فرشتگان گمان می کردند که ابلیس از آنهاست در حالی که خداوند متعال می دانست که ابلیس از آنها نیست و هنگامی که به ابلیس دستور داد بر انسان سجده گذارد، او سرپیچی نمود(4).

3) از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: خداوند به طور شفاهی به ابلیس دستور داد که بر آدم سجده کند. ابلیس گفت: به عزتت قسم، اگر مرا از این کار معاف کنی، طوری تو را عبادت می کنم که تا به حال هیچ از بندگانت این گونه تو را نپرستیده باشند(5).

4) و در روایتی دیگر از هشام از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: وقتی آدم علیه السلام آفریده شد، قبل از این که روح در جسمش دمیده شود، ابلیس از کنار او میگذشت و به او لگد میزد و او میجنبید. ابلیس میگفت: بی گمان برای هدفی خلق شدهای.(6)

و این روایات قبلا در سوره بقره به شکل مفصل تر ذکر شده است.

1- [1] - حجر / 27.
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام ج 1 باب 27 ص 244 ح1.
3- [3] - تفسیر آیه 102 سوره بقره.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2 ص 354 ح 36.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج 2 ص 354 ح 37.
6- 6- تفسیر عیاشی، ج 2 ص 354 ح 38.

ما أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَ ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً (51)

[من هرگز آنها را به هنگام آفرينش آسمان ها و زمين، و نه به هنگام آفرينش خودشان، حاضر نساختم! و من هيچ گاه گمراه كنندگان را دستيار خود قرار نمى دهم].

1) علي بن ابراهيم مي گويد: منظور از عضد در اين آيه يار و ياور است: «وَ ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً»(1)

2) عياشى از محمد بن مروان، از امام باقر عليه السلام نقل مي كند كه در مورد اين آيه چنين فرمود: «ما أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَ ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً». پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: خداوندا دينت را به وسيله عمر بن خطاب يا ابوجهل عزت بخش. در اين هنگام اين آيه نازل شد: «وَ ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً » كه مقصود آن دو نفر است(2).

3) محمد بن مروان از امام صادق عليه السلام روايت كرده است: به امام عليه السلام عرض كردم: فدايت شوم، رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: خداوندا! دينت را به وسيله ابو جهل يا عمر بن خطاب يارى كن! امام عليه السلام فرمود: بله اى محمد! به خدا سوگند كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم اين سخن را گفت (محمد بن مروان: و اين سخن او بر من گران تر از اين بود كه گردنم را بزنند.) سپس حضرت رو به من نمود و فرمود: اى محمد! آيا ميدانى خداوند عز و جل چه آيهاى نازل كرد؟ پاسخ دادم: فدايت شوم، تو نسبت به اين امر از من داناترى. فرمود: پيامبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم در دارالأرقم بود كه فرمود: خداوندا! به وسيله ابوجهل يا عمر بن خطاب دينت را يارى كن و اين آيات نازل شد:

1- 1 - تفسير قمى، ج 2 ص 11.
2- 2 - تفسير عياشى، ج 2 ص 355 ح 39.

«ما أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَ ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً » که مقصود، آن دو نفر بودند.(1)

و يَوْمَ يَقُولُ نادُوا شُرَكائِيَ الَّذينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ...فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْها مَصْرِفاً (53)

و يَوْمَ يَقُولُ نادُوا شُرَكائِيَ الَّذينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجيبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ مَوْبِقاً (52) وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْها مَصْرِفاً (53)

[و یاد کن روزی را که خدا می گوید: «آنهایی را که شریکان من پنداشتید، ندا دهید»، پس آنها را بخوانند ولی اجابتشان نکنند، و ما میان آنان ورطه ای قرار دهیم * و گناهکاران آتش دوزخ را می بینند و درمی یابند که در آن خواهند افتاد، و از آن راه گریزی نیابند].

1) علی بن ابراهیم می گوید، منظور از موبق در این آیه پوشش است: «وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ مَوْبِقاً». و ظن در این آیه به معنای یقین کردن است. «وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها»(2)

2) ابن بابویه از احمد بن حسن قطّان، از احمد بن یحیی، از بکر بن عبدالله بن حبیب، از احمد بن یعقوب بن مطر، از محمد بن حسن بن عبدالعزیز احدب جندی شاپوری، چنین روایت میکند: در کتاب پدرم دیدم که با خط خود نوشته بود: طلحه بن یزید از عبدالله بن عبید، از ابو معمر سعدانی، از امام علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: معنای این آیه بدین صورت است: «وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُواقِعُوها» آنها یقین دارند که به آتش وارد می شوند(3).

وَ لَقَدْ صَرَّفْنا فی هذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كانَ الْإِنْسانُ أَكْثَرَ شَيْ ءٍ جَدَلاً (54)

[به راستی در این قرآن، برای مردم از هر گونه مَثَلی آوردیم، ولی انسان بیش از هر چیز سَرِ جدال دارد].

1- 1 - تفسیر عیاشی، ج 2 ص 355 ح 40.

2- 2 - تفسير قمى، ج 2 ص 11.
3- 3 - توحيد، ص 267 ح 5.

1) ابن شهر آشوب از ابوبکر شیرازی، از مالک بن انس، از ابن شهاب و ابو یوسف یعقوب بن سفیان در تفسیرش و احمد بن حنبل و ابویعلی موصلی در مسندهای خود، از ابن شهاب، از علی بن حسین علیه السلام، از حسین بن علی علیه السلام، از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شبانه نزد او و فاطمه سلام الله علیها آمد و فرمود: چرا نماز نمی خوانید؟ پاسخ دادم: ای رسول خدا! جانهای ما به دست خداست، هر گاه بخواهد ما را برانگیزد، این کار را انجام میدهد _ یعنی لطف و عنایتش را به ما زیاد میکند _ وقتی این سخن را شنید، رفت و دیگر در این باره به من چیزی نگفت؛ در حالی که حضرت برمی گشت، دست به رانش می زد و می فرمود: «وَ کانَ الْإِنْسانُ» یعنی علی بن ابی طالب، «أَکْثَرَ شَیْ ءٍ جَدَلًا» به حق و راستی سخن می گوید(1).

وَ ما نُرْسِلُ الْمُرْسَلینَ إِلاَّ مُبَشِّرینَ وَ مُنْذِرینَ وَ...وَ ما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْری ذلِکَ تَأْویلُ ما لَمْ تَسْطِعْ عَلَیْهِ صَبْراً (82)

وَ ما نُرْسِلُ الْمُرْسَلینَ إِلاَّ مُبَشِّرینَ وَ مُنْذِرینَ وَ یُجادِلُ الَّذینَ کَفَرُوا بِالْباطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آیاتی وَ ما أُنْذِرُوا هُزُواً (56) وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُکِّرَ بِآیاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْها وَ نَسِیَ ما قَدَّمَتْ یَداهُ إِنَّا جَعَلْنا عَلی قُلُوبِهِمْ أَکِنَّةً أَنْ یَفْقَهُوهُ وَ فی آذانِهِمْ وَقْراً وَ إِنْ تَدْعُهُمْ إِلَی الْهُدی فَلَنْ یَهْتَدُوا إِذاً أَبَداً (57) وَ رَبُّکَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَهِ لَوْ یُؤاخِذُهُمْ بِما کَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ یَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلاً (58) وَ تِلْکَ الْقُری أَهْلَکْناهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنا لِمَهْلِکِهِمْ مَوْعِداً (59) وَ إِذْ قالَ مُوسی لِفَتاهُ لا أَبْرَحُ حَتَّی أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَیْنِ أَوْ أَمْضِیَ حُقُباً (60) فَلَمَّا بَلَغا مَجْمَعَ بَیْنِهِما نَسِیا حُوتَهُما فَاتَّخَذَ سَبیلَهُ فِی الْبَحْرِ سَرَباً (61) فَلَمَّا جاوَزا قالَ لِفَتاهُ آتِنا غَداءَنا لَقَدْ لَقینا مِنْ سَفَرِنا هذا نَصَباً (62) قالَ أَ رَأَیْتَ إِذْ أَوَیْنا إِلَی الصَّخْرَهِ فَإِنِّی نَسیتُ الْحُوتَ وَ ما أَنْسانیهُ إِلاَّ الشَّیْطانُ أَنْ أَذْکُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبیلَهُ فِی الْبَحْرِ عَجَباً (63) قالَ ذلِکَ ما کُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلی آثارِهِما قَصَصاً (64) فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَیْناهُ رَحْمَهً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً (65) قالَ لَهُ مُوسی هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلی

1- [1] - مناقب، ج 2 ص 45؛ مسند ابن حنبل، ج 1 ص 112.

أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً (66) قالَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطیعَ مَعِیَ صَبْراً (67) وَ کَیْفَ تَصْبِرُ عَلی ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً (68) قالَ سَتَجِدُنی إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً وَ لا أَعْصی لَکَ أَمْراً (69) قالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنی فَلا تَسْئَلْنی عَنْ شَیْ ءٍ حَتَّی أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْراً (70) فَانْطَلَقا حَتَّی إِذا رَکِبا فِی السَّفینَهِ خَرَقَها قالَ أَ خَرَقْتَها لِتُغْرِقَ أَهْلَها لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً إِمْراً (71) قالَ أَ لَمْ أَقُلْ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطیعَ مَعِیَ صَبْراً (72) قالَ لا تُؤاخِذْنی بِما نَسیتُ وَ لا تُرْهِقْنی مِنْ أَمْری عُسْراً (73) فَانْطَلَقا حَتَّی إِذا لَقِیا غُلاماً فَقَتَلَهُ قالَ أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَکِیَّهً بِغَیْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً نُکْراً (74) قالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَکَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطیعَ مَعِیَ صَبْراً (75) قالَ إِنْ سَأَلْتُکَ عَنْ شَیْ ءٍ بَعْدَها فَلا تُصاحِبْنی قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّی عُذْراً (76) فَانْطَلَقا حَتَّی إِذا أَتَیا أَهْلَ قَرْیَهٍ اسْتَطْعَما أَهْلَها فَأَبَوْا أَنْ یُضَیِّفُوهُما فَوَجَدا فیها جِداراً یُریدُ أَنْ یَنْقَضَّ فَأَقامَهُ قالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَیْهِ أَجْراً (77) قالَ هذا فِراقُ بَیْنی وَ بَیْنِکَ سَأُنَبِّئُکَ بِتَأْویلِ ما لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَیْهِ صَبْراً (78) أَمَّا السَّفینَهُ فَکانَتْ لِمَساکینَ یَعْمَلُونَ فِی الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعیبَها وَ کانَ وَراءَهُمْ مَلِکٌ یَأْخُذُ کُلَّ سَفینَهٍ غَصْباً (79) وَ أَمَّا الْغُلامُ فَکانَ أَبَواهُ مُؤْمِنَیْنِ فَخَشینا أَنْ یُرْهِقَهُما طُغْیاناً وَ کُفْراً (80) فَأَرَدْنا أَنْ یُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَیْراً مِنْهُ زَکاهً وَ أَقْرَبَ رُحْماً (81) وَ أَمَّا الْجِدارُ فَکانَ لِغُلامَیْنِ یَتیمَیْنِ فِی الْمَدینَهِ وَ کانَ تَحْتَهُ کَنْزٌ لَهُما وَ کانَ أَبُوهُما صالِحاً فَأَرادَ رَبُّکَ أَنْ یَبْلُغا أَشُدَّهُما وَ یَسْتَخْرِجا کَنزَهُما رَحْمَهً مِنْ رَبِّکَ وَ ما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْری ذلِکَ تَأْویلُ ما لَمْ تَسْطِعْ عَلَیْهِ صَبْراً (82)

[و پیامبران (خود)را جز بشارت دهنده و بیم رسان گسیل نمی داریم، و کسانی که کافر شده اند، به باطل مجادله می کنند تا به وسیله آن، حق را پایمال گردانند، و نشانه های من و آن چه را بدان بیم داده شده اند، به ریشخند گرفتند * و کیست ستمکارتر از آن کس که به آیات پروردگارش پند داده شده، و از آن روی برتافته، و دستاورد پیشینه خود را فراموش کرده است؟ ما بر دلهای آنان پوششهایی قرار دادیم تا آن را درنیابند و در گوشهایشان سنگینی نهادیم . و اگر آنها را

به سوی هدایت فراخوانی، باز هرگز به راه نخواهند آمد * و پروردگار تو آمرزنده و صاحب رحمت است. اگر به جرم آن چه مرتکب شده اند، آنها را مؤاخذه می کرد، قطعاً در عذاب آنان تعجیل می نمود (ولی چنین نمیکند) بلکه برای آنها سر رسیدی است که هرگز از برابر آن راه گریزی نمی یابند * و مردم آن شهرها چون بیدادگری کردند، هلاکشان کردیم، و برای هلاکت شان موعدی مقرر داشتیم * و (یاد کن) هنگامی را که موسی به جوانِ (همراه) خود گفت: «دست بردار نیستم تا به محل برخورد دو دریا برسم، هر چند سال هایِ سال سیر کنم.» * پس چون به محل برخورد دو دریا رسیدند، ماهیِ خودشان را فراموش کردند، و ماهی در دریا راه خود را در پیش گرفت * و هنگامی که از آنجا گذشتند، موسی به جوان همراه خود گفت: «غذایمان را بیاور که راستی ما از این سفر رنج بسیار دیدیم * گفت: «دیدی؟ وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم، من ماهی را فراموش کردم، و جز شیطان، کسی آن را از یاد من نبرد، تا به یادش باشم، و به طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت.» * گفت: «این همان بود که ما می جستیم.» پس جستجوکنان ردِّ پای خود را گرفتند و برگشتند * تا بنده ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او رحمتی عطا کرده و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم * موسی به او گفت: «آیا تو را به شرط این که از بینشی که آموخته شده ای به من یاد دهی، پیروی کنم؟» * گفت: «تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی. و چگونه می توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی؟» * گفت: «ان شاء اللّه مرا شکیبا خواهی یافت و در هیچ کاری تو را نافرمانی نخواهم کرد.» * گفت: «اگر مرا پیروی می کنی، پس از چیزی سئوال مکن، تا خود از آن با تو سخن آغاز کنم.» * پس رهسپار گردیدند، تا وقتی که سوار کشتی شدند، (وی) آن را سوراخ کرد. موسی گفت: «آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی؟ واقعاً به کار ناروایی مبادرت ورزیدی.» * گفت: «آیا نگفتم که تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی؟» * موسی گفت: «به سبب آن چه فراموش کردم، مرا مؤاخذه مکن و در کارم بر من سخت مگیر.» * پس رفتند تا به نوجوانی برخوردند. (بنده ما) او را کشت. (موسی به او) گفت: «آیا شخص بی گناهی را بدون این که کسی را به قتل رسانده باشد کشتی؟ واقعاً کار ناپسندی مرتکب شدی.» * گفت: «آیا به تو

نگفتم که هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی؟» * موسی گفت: «اگر از این پس چیزی از تو پرسیدم، دیگر با من همراهی مکن و از جانب من قطعاً معذور خواهی بود.» * پس رفتند تا به اهل قریه ای رسیدند. از مردم آن جا خوراکی خواستند، ولی آنها از مهمان نمودن آن دو خودداری کردند. پس در آنجا دیواری یافتند که می خواست فرو ریزد، و(بنده ما) آن را استوار کرد. موسی گفت: «اگر می خواستی، می توانستی برای آن مزدی بگیری.» * گفت: «این بار، دیگر وقت جدایی میان من و توست. به زودی تو را از تأویل آن چه که نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت» * اما کشتی، از آنِ بینوایانی بود که در دریا کار می کردند، خواستم آن را معیوب کنم، چرا که پیشاپیش آنان پادشاهی بود که هر کشتی درستی را به زور می گرفت * و اما نوجوان، پدر و مادرش (هر دو) مؤمن بودند، پس ترسیدیم (مبادا) آن دو را به طغیان و کفر بکَشد * پس خواستیم که پروردگارشان آن دو را به پاکتر و مهربانتر از او عوض دهد * و اما دیوار، از آنِ دو پسر(بچه) یتیم در آن شهر بود، و زیر آن، گنجی متعلق به آن دو بود، و پدرشان مردی نیکوکار بود، پس پروردگار تو خواست آن دو یتیم به حدّ رشد برسند و گنجینه خود را _ که رحمتی از جانب پروردگارت بود _ بیرون آورند. و این کارها را من خودسرانه انجام ندادم. این بود تأویل آن چه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی]

1) علی بن ابراهیم می گوید: یدحضوا در این آیه به معنای دفع کردن و راندن است: «وَ یُجادِلُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِالْباطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ». «و اتَّخَذُوا آیاتِی وَ ما أُنْذِرُوا هُزُواً ... بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ» این آیه از محکمات قرآن است. موئل در این آیه به معنای پناهگاه است: « لَنْ یَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا» و این آیه اشاره دارد به این که این قوم در روز قیامت به جهنم وارد می شوند: «وَ تِلْکَ الْقُری أَهْلَکْناهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنا لِمَهْلِکِهِمْ مَوْعِداً» وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اخبار اصحاب کهف را به قریشیان داد، گفتند اخبار عالمی را که خداوند به موسی دستور داد از او تبعیت کند نیز بگو. در این هنگام بود که این آیه نازل شد: «وَ إِذْ قالَ مُوسی لِفَتاهُ لا أَبْرَحُ حَتَّی أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَیْنِ أَوْ أَمْضِیَ حُقُباً»(1).

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2 ص 11.

2) ابن بابویه از احمد بن حسن قطّان، از حسن بن علی سُکری، از محمد بن زکریای جوهری بصری، از جعفر بن عُماره، از امام صادق علیه السلام روایت می کند: خضر پیامبری بود که خداوند عز و جل او را به سوی قومش مبعوث کرد و او آنها را به توحید و ایمان آوردن به پیامبران الهی و کتب آسمانی دعوت کرد. نشانه نبوت او این بود که بر روی هر چوب خشک یا زمین خشکی که مینشست، گیاه می رویید و به همین سبب خضر نامیده شد و نام اصلی او تالیا بن ملکان بن عابر بن ارفخشد بن سام بن نوح علیه السلام بود. هنگامی که خداوند عز و جل با موسی سخن گفت و تورات را بر او نازل کرد و در الواح از هر چیزی برایش نوشت و همه چیز را مفصلا توضیح داد و نشانه نبوت او را ید بیضاء، عصا و طوفان و حمله ملخ ها و شپش و قورباغه و راه افتادن خون قرار داد و دریا را شکافت و فرعون و سپاهش را در آن غرق کرد و غرور بشری در او اثر گذاشت تا جایی که با خود گفت: گمان نمی کنم که خداوند بندهای داناتر از من خلق کرده باشد. خداوند به جبرئیل وحی کرد که ای جبرئیل! موسی را دریاب قبل از این که به هلاکت برسد و به او بگو: در نقطه تلاقی دو دریا مرد پارسایی هست، از او پیروی کن و از او بیاموز. بنا به دستور پروردگار، جبرئیل بر موسی فرود آمد. موسی دانست که نازل شدن این وحی به سبب همان سخنی است که با خود گفته بود. موسی به همراه یوشع بن نون به محل تلاقی دو دریا رفتند. در آنجا خضر را دیدند که مشغول عبادت پروردگار بود. همان طور که خداوند عز و جل در قرآن می فرماید: «فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَیْناهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً قالَ لَهُ مُوسی هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلی أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً» خضر علیه السلام در پاسخ گفت: «إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً» چرا که علمی در وجود من نهاده شده است که تو تاب تحمل آن را نداری و تو علمی داری که من تاب آن را ندارم. موسی گفت: من میتوانم در کنار تو صبر پیشه کنم. خضر گفت: قیاس در علم خداوند و در امر خداوند هیچ جایگاهی ندارد. «وَ کَیْفَ تَصْبِرُ عَلی ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً» موسی پاسخ داد: «سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً وَ لا أَعْصِی لَکَ أَمْراً» و چون موسی کلمه مشیت (ان شاء اللّه) را به کار برد، خضر خواسته او را پذیرفت و گفت: «فَإِنِ اتَّبَعْتَنِی فَلا تَسْئَلْنِی عَنْ شَیْ ءٍ حَتَّی أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْراً» موسی علیه السلام گفت: همان طور که شما گفتید. آن دو رهسپار شدند تا این که سوار بر کشتی شدند. خضر علیه

السلام کشتی را سوراخ کرد. موسی به او گفت: «أَخَرَقْتَها لِتُغْرِقَ أَهْلَها لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْراً» خضر علیه السلام پاسخ داد: «أَ لَمْ أَقُلْ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِیَ صَبْراً» موسی علیه السلام گفت: «لا تُؤاخِذْنِی بِما نَسِيتُ» یعنی به دلیل این که فرمان تو را فراموش کردم. «وَ لا تُرْهِقْنِی مِنْ أَمْرِی عُسْراً». پس از آن، دوباره رهسپار شدند و به راه خود ادامه دادند تا این که به جوانی رسیدند. خضر علیه السلام آن جوان را کشت. موسی خشمگین شد و و یقه خضر را گرفت و به او گفت: «أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكْراً» خضر پاسخ داد: عقل نمیتواند بر فرمان خداوند چیره شود بلکه این فرمان خداوند عز و جل است که بر عقلها حکمرانی می کند. پس بر کارهای من صبر کن و چیزی نپرس. از نخست نیز میدانستم که تو تاب تحمل بودن با من را نخواهی داشت. موسی علیه السلام گفت: «إِنْ سَأَلْتُکَ عَنْ شَيْ ءٍ بَعْدَها فَلا تُصاحِبْنِی قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّی عُذْراً». «فَانْطَلَقا حَتَّی إِذا أَتَيا أَهْلَ قَرْيَةٍ» نام آن سرزمین ناصره بود و اهل آن مسیحی بودند و به همین دلیل به مسیحیان نصاری میگویند «اسْتَطْعَما أَهْلَها فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُما فَوَجَدا فِيها جِداراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ»

خضر علیه السلام دستش را بر روی دیوار گذاشت و آن را راست کرد. موسی به او گفت: «لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً» خضر علیه السلام به او فرمود: «هذا فِراقُ بَيْنِی وَ بَيْنِکَ سَأُنَبِّئُکَ بِتَأْوِيلِ ما لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً فقال: أَمَّا السَّفِينَةُ فَكانَتْ لِمَساكِينَ يَعْمَلُونَ فِی الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَها وَ كانَ وَراءَهُمْ مَلِکٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً» من با این کار خواستم آنها کشتی خود را از دست ندهند و پادشاه کشتی آنها را غصب نکند. حضرت خضر تبیین این فعل را به دلیل ذکر معیوب ساختن، به خود نسبت داده، زیرا او می خواست کشتی معیوب شود تا پادشاه آن را غصب نکند و خداوند با این دستوری که به خضر داد، مصلحت بندگان خود را میخواست. سپس گفت: «وَ أَمَّا الْغُلامُ فَكانَ أَبَواهُ مُؤْمِنَيْنِ» اما خود او کافر بود و خداوند متعال میدانست که اگر او زنده بماند، والدین خود راهم کافر و گمراه خواهد کرد؛ پس به من دستور قتل او را داد و با این کار، خداوند عز و جل خواست در نهایت، آنان را گرامی بدارد. حضرت خضر در خبر دادن از این کار، خود را با خداوند در این کار شریک دانست و گفت: «فَخَشِينا أَنْ يُرْهِقَهُما طُغْياناً وَ كُفْراً فَأَرَدْنا أَنْ يُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَيْراً مِنْهُ زَكاةً وَ أَقْرَبَ رُحْماً» و به این سبب خود را

در این تبیین با خداوند شریک دانست که خود او بیمناک بود و خداوند را بیمی نیست؛ چرا که هیچ چیز از دایره علم او بیرون نیست و هیچ چیز نمی تواند جلوی اراده او را بگیرد . بیم خضر از این بود که مبادا نتواند امر الهی را به انجام برساند و در نتیجه ثواب انجام آن شامل حالش نشود. و در ذهنش چنین خطور نمود که خداوند تعالی او را واسطهای قرار داده است تا رحمت خود را شامل حال والدین آن کودک بنماید. و در میانه، راه غرور بشری در خضر اثر گذاشت همان گونه که در موسی علیه السلام تأثیر گذاشته بود. زیرا او در آن لحظه خبر دهنده بود و موسی خبرگیرنده. و خضر برتری بر موسی نداشت، بلکه موسی افضل از خضر بود و این کار به خاطر استحقاق موسی برای روشنگری و تبیین بود. سپس فرمود: «وَ أَمَّا الْجِدارُ فَکانَ لِغُلامَیْنِ یَتِیمَیْنِ فِی الْمَدِینَهِ وَ کانَ تَحْتَهُ کَنْزٌ لَهُما وَ کانَ أَبُوهُما صالِحاً» این گنج، طلا و نقره نبود، بلکه یک لوح طلایی بود که بر روی آن نوشته شده بود: عجب است از کسی که به مرگ ایمان دارد و یقین دارد که می میرد، چگونه می تواند شادمان باشد؟ و کسی که به قضا و قدر الهی یقین دارد، چگونه اندوهگین می شود؟ عجب است از کسی که میداند قیامت حق است، چگونه ظلم روا میدارد؟ عجب است از کسی که احوال و تقلبات دنیا و مردم دنیا را می بیند، چگونه به آن اعتماد میکند؟ پدر این دو پسر، مرد صالحی بود و میان این پدر و این دو پسر، هفتاد پدر فاصله بود و خداوند آن دو کودک را به خاطر صالح بودن آن پدر حفظ کرد. سپس فرمود: «فَأَرادَ رَبُّکَ أَنْ یَبْلُغا أَشُدَّهُما وَ یَسْتَخْرِجا کَنزَهُما». و _ سپس حضرت صادق علیه السّلام فرمود: _ خضر در این عمل، خود را برکنار شمرد و اراده را به طور کامل به خدای تعالی نسبت داد. زیرا که دیگر کاری باقی نمانده بود که او انجام داده باشد و به موسی از سر آن خبر دهد و موسی هم گوش داده و گفتههای او را دنبال کند. پس حضرت خضر دیگر از اراده و فعل خود سخن نگفت و همچون بندهای مخلص، از این که در ابتدای داستان، کار را به خود نسبت داده بود و در وسط داستان، خود را در آن کار شریک خداوند ذکر کرده بود، تبری جسته و گفت: «رَحْمَهً مِنْ رَبِّکَ وَ ما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِی ذلِکَ تَأْوِیلُ ما لَمْ تَسْطِعْ عَلَیْهِ صَبْراً». سپس امام صادق علیه السلام فرمود: امر خداوند را نباید حمل بر قیاس نمود. هر کس چنین کند، هم خود نابود می شود و هم دیگران را به نابودی میکشاند. اولین معصیت از امر خداوند، قیاسی بود که از جانب ابلیس صورت

گرفت، و آن زمانی بود که خداوند به او و دیگر فرشتگان دستور داد که در برابر آدم علیه السلام سجده کنند و فرشتگان به سجده افتادند اما ابلیس لعین از این کار سر باز زد. خداوند به او فرمود:«ما مَنَعَکَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ» [چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را باز داشت از این که سجده کنی؟] و ابلیس پاسخ داد: «أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ»(1)[من از او بهترم. مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی.] اولین کفر ابلیس این بود که گفت: «أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ» دومین کفر او، این قیاس بود: «خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ» بدین سبب خداوند او را از درگاه خود طرد و او را لعن کرد و رانده شده (رجیم) نامید و به عزت خود قسم یاد کرد که هر کس در دین او راه قیاس را در پیش گیرد، او را در پایینترین جای جنهم، همنشین ابلیس می گرداند(2).

3) علی بن ابراهیم گوید: دلیل این امر، این بود که وقتی خداوند با موسی سخن گفت و الواح را بر او نازل کرد و همان طور که خود خداوند میفرماید: «وَ کَتَبْنا لَهُ فِی الْأَلْواحِ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ مَوْعِظَهً وَ تَفْصِیلًا لِکُلِّ شَیْ ء»(3) [و در الواح (تورات) برای او در هر موردی پندی و برای هر چیزی تفصیلی نگاشتیم] موسی علیه السلام به نزد قوم خود بنی اسرائیل بازگشت و بر روی منبر رفت و به قوم خود خبر داد که خداوند عز و جل تورات را بر او نازل کرده و با او سخن گفته است. در این هنگام موسی با خود گفت: خداوند داناتر از من کسی را خلق نکرده است. خداوند به جبرئیل امین وحی کرد که موسی را دریاب که در خطر نابودی است و به او بگو که در محل تلاقی دو دریا، در کنار صخره ای، مردی داناتر از تو هست. به سوی او برو و علم او را فراگیر. جبرئیل بر موسی فرود آمد و این خبر را به او داد. موسی دانست که خطایی از او سر زده و ترسید. به وصی خود یوشع بن نون گفت: خداوند به من فرمان داده که از مردی که در محل تلاقی دو دریاست پیروی کنم و علم او را فرا گیرم. یوشع، ماهی نمک سودی را با خود برداشت و با هم به راه افتادند. وقتی به مکان مورد نظر رسیدند، دیدند که مردی به پشت دراز کشیده است و او را نشناختند. یوشع ماهی را در آورد و با آب شست و آن را بر روی

1- [1] - اعراف / 12.
2- 2 - علل الشرائع ج 2 ص 37 باب 54 ح1 .
3- 3 - اعراف / 145.

تخته سنگی قرار داد. در هنگام رفتن، فراموش کردند ماهی را با خود ببرند. آن آب، آب حیات بود، ماهی زنده شد و به آب پرید. موسی علیه السلام به همراه یوشع بن نون به راه خود ادامه دادند تا این که خسته شدند. موسی علیه السلام به یوشع گفت: «آتِنا غَداءَنا لَقَدْ لَقِینا مِنْ سَفَرِنا هذا نَصَباً» مراد از« نَصَباً»این است که سختی کشیدیم. یوشع به یاد ماهی افتاد و به موسی گفت: ماهی را بر روی صخره جا گذاشتم. موسی علیه السلام گفت: آن مردی که کنار صخره دیدیم، همان خضر بود. پس با دنبال کردن جای پای خود به همان مکان برگشتند. وقتی رسیدند، خضر علیه السلام مشغول نماز بود. موسی علیه السلام نشست تا نماز خضر تمام شد و خضر به آن دو سلام کرد(1).

4) علی بن ابراهیم از محمد بن علی بن بلال، از یونس چنین روایت می کند: یونس و هشام بن ابراهیم در مورد عالمی که موسی با او دیدار کرد، اختلاف نظر پیدا کردند که کدام یک عالم تر بودند و این که آیا ممکن است، با این که موسی علیه السلام پیامبر زمان خود بود، فردی عالمتر از او در زمان او وجود داشته باشد؟ قاسم صیقل می گوید: این دو، نامهای برای امام رضا علیه السلام نوشتند و در آن نامه این موضوع را از حضرت پرسیدند. حضرت در پاسخ نوشت: موسی علیه السلام به نزد آن عالم رفت. خضر در جزیرهای نشسته بود یا به چیزی تکیه زده بود. موسی علیه السلام به او سلام کرد، اما خضر متوجه مفهوم سخن او نشد چرا که این واژه در دیار او رایج نبود. به او گفت: تو کیستی؟ گفت: موسی بن عمران.

خضر پرسید: تو همان کسی هستی که خداوند با او سخن گفت؟ موسی پاسخ داد: آری. خضر گفت: از من چه میخواهی؟ موسی پاسخ داد: آمدهام تا از آن چه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی. خضر گفت: کاری که به من موکول شده، تو طاقت آن را نداری و کاری که به تو موکول شده، از طاقت من بیرون است. سپس از مصائب اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم اجمعین و کید دشمنان برای موسی سخن گفت و هر دو گریستند. سپس از فضائل اهل بیت نبی صلوات الله علیهم اجمعین و برتری آنها بر همگان سخن گفت تا این که موسی

1- 1 - تفسیر قمی، ج 2 ص 11.

گفت: کاش من هم از اهل بیت محمد صلوات الله علیهم اجمعین بودم. سپس در باره فلانی و فلانی و فلانی سخن گفت و همچنین مبعث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را ذکر کرد و این که قومش او را تکذیب می کنند و چه رفتارهایی از ایشان سر میزند و تاویل این آیه را برایش شرح داد: «وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصارَهُمْ کَما لَمْ یُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّهٍ »(1) [و دلها و دیدگانشان را برمیگردانیم (در نتیجه به آیات ما ایمان نمی آورند) چنان که نخستین بار ، به آن ایمان نیاوردند] یعنی آن زمان که از ایشان پیمان گرفت. موسی گفت: «هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلی أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً» خضر علیه السلام پاسخ داد: «إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً وَ کَیْفَ تَصْبِرُ عَلی ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً» موسی علیه السلام گفت: «سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً وَ لا أَعْصِی لَکَ أَمْراً» خضر علیه السلام گفت: «فَإِنِ اتَّبَعْتَنِی فَلا تَسْئَلْنِی عَنْ شَیْ ءٍ حَتَّی أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْراً» یعنی دلیل هیچ یک از کارهایم را مپرس و بر من خرده مگیر تا این که خودم سبب آن را به تو بگویم. موسی هم پذیرفت. آن سه نفر، با هم به راه افتادند تا به ساحل رسیدند، کشتیای بارگیری کرده بود و قصد حرکت داشت. ناخدای کشتی گفت: این سه نفر را هم با خود می بریم زیرا افراد صالحی هستند. وقتی کشتی به راه افتاد و مسافتی را طی کرد، خضر علیه السلام برخاست و کف کشتی را سوراخ کرد و آنجا را با گل پر کرد. موسی علیه السلام از این کار خضر سخت برآشفت و به خضر گفت: «أَخَرَقْتَها لِتُغْرِقَ أَهْلَها لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً إِمْراً» خضر پاسخ داد: «أَلَمْ أَقُلْ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً». موسی علیه السلام گفت: «لا تُؤاخِذْنِی بِما نَسِیتُ وَ لا تُرْهِقْنِی مِنْ أَمْرِی عُسْراً». از کشتی خارج شدند و به راه افتادند. نگاه خضر به پسر بچه بسیار زیبایی افتاد که همچون پاره ماه بود و گوشواره مروارید به گوش داشت و با چند کودک دیگر مشغول بازی بود. خضر مدتی به آن کودک نگاه کرد، سپس او را گرفت و کشت. موسی به خضر حمله ور شد و او را به زمین زد و گفت: « أَقَتَلْتَ نَفْساً زَکِیَّهً بِغَیْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً نُکْراً». خضر علیه السلام پاسخ داد: «أَ لَمْ أَقُلْ لَکَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً» موسی علیه السلام به او گفت: «إِنْ سَأَلْتُکَ عَنْ شَیْ ءٍ بَعْدَها فَلا تُصاحِبْنِی قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّی عُذْراً». باز هم به راه افتادند تا به روستایی به نام ناصره رسیدند _ که نسب

1- 1 - انعام /110.

نصرانی ها هم به آنجا می رسد _ و از اهالی آن روستا خواستند که به آنها غذایی بدهند، اما اهالی آنجا نه کسی را مهمان می کردند و نه به کسی غذا میدادند. در این هنگام نگاه خضر به دیواری افتاد که در حال فرو ریختن بود. خضر دست خود را بر روی دیوار گذاشت و گفت: به اذن خداوند بایست و دیوار دوباره راست شد. موسی علیه السلام به او گفت: شایسته نبود که دیوار را برایشان درست میکردی مگر این که به ما غذا و پناه دهند و این همان سخن موسی است که گفت: « لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَیْهِ أَجْراً» خضر علیه السلام به او گفت: «هذا فِراقُ بَیْنِی وَ بَیْنِکَ سَأُنَبِّئُکَ بِتَأْوِیلِ ما لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَیْهِ صَبْراً أَمَّا السَّفِینَهُ» یعنی همان کشتی که آن را سوراخ کردم، متعلق به فقرایی بود که آن کشتی ابزار کارشان بود و خواستم آن کشتی را معیوب سازم زیرا که در پیشاپیش آنها حاکم ظالمی بود که کشتیهای سالم را غصب می کرد، ولی اگر کشتی عیبی داشت، چیزی از آن نمی گرفت و کاری با آن نداشت. و آن پسر بچه ای که او را کشتم، پدر و مادر مؤمنی داشت و از پیشانیاش خواندم که او کافر است «فَخَشِینا أَنْ یُرْهِقَهُما طُغْیاناً وَ کُفْراً فَأَرَدْنا أَنْ یُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَیْراً مِنْهُ زَکاهً وَ أَقْرَبَ رُحْماً» خدا به جای این پسر به والدینش دختری داد که هفتاد پیامبر از نسلش زاده شد. «وَ أَمَّا الْجِدارُ» یعنی دیواری که آن را راست کردم « فَکانَ لِغُلامَیْنِ یَتِیمَیْنِ فِی الْمَدِینَهِ وَ کانَ تَحْتَهُ کَنْزٌ لَهُما وَ کانَ أَبُوهُما صالِحاً فَأَرادَ رَبُّکَ أَنْ یَبْلُغا أَشُدَّهُما وَ یَسْتَخْرِجا کَنزَهُما ... ذلِکَ تَأْوِیلُ ما لَمْ تَسْطِعْ عَلَیْهِ صَبْراً»(1).

5) محمد بن یعقوب از چند تن از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از چند تن از یارانش، از حسن بن علی بن یوسف، از حسن بن سعید لخمی روایت می کند که یکی از یاران ما صاحب دختری شد و در حالی که عصبانی و خشمگین بود به نزد امام صادق علیه السلام رفت. امام علیه السلام به او فرمود: به من بگو که اگر خداوند به تو وحی کند که فرزندت را من برایت انتخاب کنم، یا خودت میخواهی انتخاب کنی، چه می گویی؟ پاسخ داد: در جواب می گفتم: خداوندا، خودت انتخاب کن. امام فرمود: اکنون خداوند برایت دختری را برگزیده است. سپس فرمود: خداوند به جای آن پسربچهای که خضر او را به قتل رساند، :«فَأَرَدْنا أَنْ

1- 1 - تفسیر قمی، ج2 ص12.

يُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَيْراً مِنْهُ زَكاةً وَ أَقْرَبَ رُحْماً» ، به والدینش دختری داد که هفتاد پیامبر از نسل او زاده شد(1).

6) علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن ابی عُمیر، از معاویه بن عمّار، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: آن گنج، لوحی از جنس طلا بود که بر رویش نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحیم، لا اله إلا الله، محمد رسول الله و الأئمه حجج الله، عجب است از کسی که به مرگ اعتقاد دارد، چگونه دلشاد است. عجب است از کسی که به قضا و قدر معتقد است، چگونه اندوهگین می شود. عجب است از کسی که به یاد آتش جهنم می افتد، چگونه می خندد. و عجب است از کسی که دنیا را می بیند که چگونه اهل آن از حالی به حالی دیگر میشوند، چگونه باز هم به آن دل می بندد(2).

7) محمد بن یعقوب از تعدادی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از صَفوان جمّال نقل میکند که میگفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «وَ أَمَّا الْجِدارُ فَكانَ لِغُلامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِی الْمَدِينَهِ وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما». امام علیه السلام فرمود: آن گنج طلا و نقره نبود، بلکه چهار جمله بود: خدایی جز من نیست. کسی که به مرگ ایمان دارد نمی خندد. کسی که حساب روز قیامت را باور دارد دل شاد نمی گردد و کسی که به قضا و قدر معتقد است، از چیزی جز خدای عز و جل نمی ترسد(3).

8) ابن بابویه از محمد بن حسن، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از حسن بن علی، از عمرو بن جَمیع، حدیث مرفوعی را از امام علی علیه السلام در تفسیر این آیه شریفه: «وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما» روایت می کند و همانند مطالبی را ذکر می کند که در روایت معاویه بن عمّار از امام صادق علیه السلام آمده است(4).

9) علی بن ابراهیم از ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل می کند که جوان مورد نظر در این آیه: «وَ إِذْ قالَ مُوسى لِفَتاهُ» مراد از «فتی» یوشع بن نون است و «لا أَبْرَحُ» یعنی پیوسته حرکت می کنم. « حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِیَ حُقُباً»

1- 1- کافی، ج6 ص6 ح11.
2- 2 - تفسیر قمی، ج2 ص14.
3- 3 - کافی، ج2 ص 48 ح6.
4- 4 - معانی الاخبار، ص200 ح1.

تا به مجمع البحرین برسم. فرمود: حقب هشتاد سال است. «لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً إِمْراً» إمْر در این آیه به معنای منکر است و موسی علیه السلام ظلم را بد می دانست و کاری را که دید، در نظرش گران آمد.(1)

10) عیاشی از زُراره و حُمران و محمد بن مُسلِم از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت می کند که فرمود: هنگامی که قصه موسی بدینجا رسید، به او سبد بزرگی داده شد که ماهی نمک سودی در آن بود و به او گفته شد: این ماهی تو را به سمت دوستت که در کنار چشمه ای در محل تلاقی دو دریاست هدایت می کند. آن آب، آب حیات است و به هر چیز مردهای که برسد زنده میشود. آن دو به راه افتادند تا به تخته سنگ رسیدند. جوان ماهی را در آب شست، ماهی تکان خورد و دست او را زخمی نمود و از دست او رها شد و جوان هم آن را فراموش کرد. مقداری که راه رفتند، موسی خسته شد و به دوست جوان خود چنین گفت: «قالَ لِفَتاهُ آتِنا غَداءَنا لَقَدْ لَقِینا مِنْ سَفَرِنا هذا نَصَباً» جوان پاسخ داد: «أَرَأَیْتَ ... عَلی آثارِهِما قَصَصاً». وقتی به آن چشمه رسیدند، دیدند که ماهی به دریا پریده است. ردپا را گرفتند تا به جزیره ای رسیدند که دوستشان در آنجا بود یا تکیه زده بود و یا عبای خود را پهن کرده بود و روی آن نشسته بود. موسی به او سلام کرد. او از این کلام تعجب کرد، چرا که این لفظ در دیار او شناخته شده نبود. به موسی گفت: تو کیستی؟ پاسخ داد: من موسی هستم. گفت: تو همان موسی بن عمرانی که خداوند با او سخن گفت؟ موسی گفت: بله. گفت: از من چه میخواهی؟ موسی پاسخ داد: «أَتَّبِعُکَ عَلی أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً». پاسخ داد: من موظف به انجام کاری هستم که تو طاقت دیدن آن را نداری، تو هم ماموریتی داری که من طاقت آن را ندارم. «إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً وَ کَیْفَ تَصْبِرُ عَلی ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً قالَ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً وَ لا أَعْصِی لَکَ أَمْراً» سپس از اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم اجمعین و مصائب وارده بر آنها سخن گفت و هر دو گریستند و بعد راجع به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و فرزندان فاطمه صلوات الله علیهم اجمعین و فضائل آنها صحبت کرد. تا جایی که موسی گفت: کاش من هم از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بودم. سپس از بازگشت رسول

1- 1 - تفسیر قمی، ج2 ص14.

الله به سوی قوم خود و آزار و اذیت های آنان نسبت به او و تکذیب آنان سخن گفت و این آیه را تلاوت کرد: «وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصارَهُمْ كَما لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ»(1) [و دلها و دیدگانشان را برمیگردانیم (در نتیجه به آیات ما ایمان نمی آورند) چنان که نخستین بار، به آن ایمان نیاوردند] مقصود زمانی است که خداوند از آنان پیمان گرفت(2).

11) از ابوحمزه، از امام باقر علیه السلام روایت شده است: جانشین موسی بن عمران علیه السلام یوشع بن نون بود، همان جوانی که خداوند در قرآن از او سخن گفته است(3).

12) از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: موسی علیه السلام از خضر علیه السلام داناتر بود(4).

13) از حَفْص بن بَختَری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در این دو آیه منظور غذا است: «آتِنا غَداءَنا» و «رَبِّ إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ»(5) [«پروردگارا! هر خیر و نیکی که بر من فرستی، به آن نیازمندم]. امام صادق علیه السلام فرمود: موسی علیه السلام بسیار گرسنه می شد(6).

14) بُرَید روایت می کند که از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام پرسیدم: از بین گذشتگان، شما به کدام یک شباهت بیشتری دارید؟ فرمود: به خضر و ذو القرنین که عالم بودند اما پیامبر نبودند(7).

15) از اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: « مَثَل علی علیه السلام و ما امامان پس از او در این امت، مَثَل موسی علیه السلام و خضر است هنگامی که موسی خضر را دید و با او سخن گفت، از او خواست اجازه دهد تا همراهیاش کند. خداوند قصه این دیدار و این همراهی را در کتاب خود برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده است و در این قصه آمده است

1- 1 - انعام / 110.
2- 2 - تفسیر عیاشی، ج2 ص355 ح41.
3- 3 - تفسیر عیاشی، ج2 ص356 ح42.

4- 4 - تفسير عياشى، ج2 ص356 ح43.
5- 5 - قصص / 24.
6- 6 - تفسير عياشى، ج2 ص356 ح44.
7- 7 - تفسير عياشى ج2 ص356 ح45.

که خداوند به موسی علیه السلام فرمود: «إِنِّی اصْطَفَیْتُکَ عَلَی النَّاسِ بِرِسالاتِی وَ بِکَلامِی فَخُذْ ما آتَیْتُکَ وَ کُنْ مِنَ الشَّاکِرِینَ»(1) [(خداوند) فرمود: ای موسی! من تو را با رسالت های خویش، و با سخن گفتنم (با تو)، بر مردم برتری دادم و برگزیدم؛ پس آن چه را به تو داده ام بگیر و از شکرگزاران باش.] سپس فرمود: «وَ کَتَبْنا لَهُ فِی الْأَلْواحِ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِیلاً لِکُلِّ شَیْ ءٍ»(2) [و برای او در الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم؛ و بیانی از هر چیز کردیم.] خضر علمی داشت که برای موسی در الواح نوشته نشده بود. موسی گمان می کرد که همه چیزهایی که به آن احتیاج دارد در تابوتش است و تمامی علم در الواح او نوشته شده است. درست مانند کسانی که ادعای علم و فقاهت دارند و گمان می کنند که هر آن چه را از علم و فقاهت که امت به آن نیاز دارد به اثبات رساندهاند و احادیث صحیحی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است، یاد گرفته و آنها را از بَر کرده اند. در حالی که این طور نیست، نه همه علم پیامبر را به ارث بردهاند و نه علم پیامبر به آنها رسیده است و نه این که آنان علم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را یاد گرفتهاند. زیرا اگر در باره حلال و حرام و احکام از آنان پرسیده شود، و آنان در این مورد حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نداشته باشند، از این بیم دارند که مردم آنها را جاهل بدانند. و اکراه دارند از این که کسی از آنها سئوالی بپرسد و آنها نتوانند پاسخ آن را بگویند و در نتیجه مردم هم به سراغ سرمنشأ علم بروند. به همین سبب تفسیر به رأی می کنند و در دین خدا قیاس می کنند و نص را کنار گذاشته و بدعت گذاری میکنند. این در حالی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر گونه بدعتی گمراهی است.

پس اگر سئوال دینی از آنها پرسیده شود و آنان سخنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد آن در اختیار نداشته باشند، اگر آن را به پیامبر و پیشوایان _ که قدرت تشخیص کافی دارند _ بازگردانند، از ریشه های مسائل آگاه خواهند شد. (یعنی به آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین بازگردانند.) اما آن چه که مانع از این می شود که آنها علم را از ما بجویند، دشمنی و حسادت آنها نسبت به ما است. به خدا سوگند که موسی به خضر حسادت نمی کرد. _ موسی پیامبر خدا و

1- 1- اعراف / 144.

2- 2 -اعراف / 145.

مهبط وحی او بود _ و به دیدار خضر رفت و با او سخن گفت و به علم او اعتراف نمود. آن طور که امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از رحلت او به خاطر علم و میراثی که از نبی خدا به ارث بردیم به ما حسادت می ورزند، موسی به خضر حسادت نمی کرد. و آن طور که موسی به فراگیری علم خضر راغب بود و میل به همراهی او داشت تا از او بیاموزد و هدایت شود، این امت میل به آموختن از ما و همراهی با ما را ندارند. هنگامی که موسی از خضر خواست اجازه دهد با او همراه شود، خضر می دانست که موسی طاقت همراه شدن با او را ندارد و تاب تحمل علم او را نخواهد آورد، به موسی گفت: «وَ کَیْفَ تَصْبِرُ عَلی ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً» موسی علیه السلام در حالی که مطیع او بود و از او درخواست می کرد که همراهی او را بپذیرد، گفت: «سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً وَ لا أَعْصِی لَکَ أَمْراً» اما خضر میدانست که موسی بر علم او صبر ندارد. ای اسحاق بن عمّار، به خدا سوگند که حال این فقها و علمای آنها و عامه مردم هم به همین شکل است. به خدا سوگند که اینها تحمل علم ما را ندارند و نمیتوانند آن را بپذیرند و تاب بیاورند و از آن پیروی نموده و بر آن پایدار بمانند؛ همان طوری که موسی هنگامی که خضر را همراهی می کرد و مظاهر علم او را مشاهده مینمود، نتوانست طاقت بیاورد و کارهای خضر در نظرش ناپسند بود؛ با این که خضر همه آن کارها را طبق دستور الهی انجام میداد. علم ما هم همین طور است؛ جاهلان آن را ناپسند میدانند، اما در نزد خداوند پسندیده است و مقبول(1).

16) از عبدالرحمن بن سَیابه از امام صادق علیه السلام روایت شده است: موسی علیه السلام از منبر بالا رفت و منبر او سه پله داشت. با خود گفت که خداوند داناتر از من کسی را نیافریده است. جبرئیل به نزد او آمد و به او گفت: خداوند قصد امتحان کردن تو را دارد، از منبر پایین بیا؛ بر روی زمین کسی هست که از تو داناتر است. در جست و جوی او برآی. موسی علیه السلام شخصی را به دنبال یوشع فرستاد و به او گفت: من در معرض امتحان الهی قرار گرفتهام، پس توشه ای برگیر و با من بیا. یوشع یک ماهی زنده خرید و به آذربایجان رفت و آن

1- 1 - تفسیر عیاشی، ج2 ص357 ح46.

را بریان کرد و در سبدی گذاشت. سپس با هم به راه افتادند تا به ساحل دریا رسیدند ...

راوی می گوید: آن دو رفتند تا به پیرمردی رسیدند که بر روی زمین دراز کشیده بود و عصایش را کنارش گذاشته بود و عبایی بر روی خود انداخته بود که به اندازه قد او نبود و اگر سرش را با آن میپوشاند پاهایش بیرون می ماند و اگر پاهایش را می پوشاند، سرش بیرون میماند. موسی به نماز ایستاد و به یوشع گفت: مراقب من باش. قطره بارانی از آسمان بر روی ماهی درون سبد چکید. ماهی تکانی خورد و سبد را با خود به سمت دریا کشید و این معنای این آیه است: «فَاتَّخَذَ سَبِیلَهُ فِی الْبَحْرِ سَرَباً» سپس پرندهای از آسمان فرود آمد و لب دریا نشست و منقارش را در آب فرو برد. به موسی گفت: ای موسی! تو از علم پروردگارت به اندازه آبی که بر روی منقار من جمع شده است برنگرفته ای. سپس موسی برخاست و به راه افتاد و یوشع هم به دنبال او رفت. پس از مدتی طولانی موسی خسته شد و به یوشع گفت: «آتِنا غَداءَنا لَقَدْ لَقِینا مِنْ سَفَرِنا هذا نَصَباً ... فِی الْبَحْرِ عَجَباً».

موسی علیه السلام بازگشت و رد ماهی را گرفت تا به آن مرد رسید و او همچنان دراز کشیده بود، موسی به او گفت: سلام برتو. پاسخ داد: و سلام بر تو باد ای عالم قوم بنی اسرائیل. سپس از جا برخاست و عصایش را به دست گرفت. موسی به او گفت: من دستور دارم که از تو پیروی کنم تا علم خود را به من بیاموزی.

همان گونه که قرآن حکایت کرده است، خضر به او گفت: «إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً». با یکدیگر به راه افتادند تا به بندرگاهی رسیدند که کشتیای در آنجا آماده حرکت بود. نگاه دریانوردان که به آن دو افتاد گفتند: به خدا سوگند اینها را با خود میبریم و در ازای آن پاداشی نمی گیریم. وقتی کشتی به وسط دریا رسید،خضر کف آن را سوراخ کرد و موسی همان را گفت که برایتان روایت کردم. خضر به او گفت: «أَ لَمْ أَقُلْ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً قالَ لا تُؤاخِذْنِی بِما نَسِیتُ وَ لا تُرْهِقْنِی مِنْ أَمْرِی عُسْراً».راوی میگوید: با هم به طرف ساحل رفتند و در آن جا کودکی را دیدند که لباسی از حریر سبز بر تن داشت و در گوشش گوشواره مروارید بود و با کودکان دیگر مشغول بازی بود. خضر پا را بر روی او گذاشت و

او را سر برید. موسی علیه السلام به او گفت: «أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكْراً». راوی میگوید: «فَانْطَلَقا حَتَّى إِذا أَتَيا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَما أَهْلَها فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُما فَوَجَدا فِيها جِداراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقامَهُ قالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً» یعنی کاش نانی میگرفتی تا بخوریم چون گرسنه شدهایم. این سرزمین در ساحل دریا قرار داشت و نامش ناصره بود و نام نصرانیها هم از همین جا گرفته شده است. اهالی آن سرزمین به موسی و یوشع غذایی ندادند و تا روز قیامت هم دیگر هیچ کس را میهمان نخواهند کرد. مَثَل آن کشتی در میان ما و شما این است که امام حسین علیه السلام از بیعت با معاویه خودداری کرد. و مَثَل آن کودک در میان شما، مثل سخن امام حسن مجتبی علیه السلام است که به عبدالله بن علی فرمود: خداوند تو را لعنت کند که بد کافری هستی، به آن حضرت عرض شد: ای ابا محمد! او را کشتی. و مثَل آن دیوار در میان شما، علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین است(1).

17) از عبدالله بن میمون قدّاح از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: روزی موسی علیه السلام در جمع بزرگان بنی اسرائیل نشسته بود که مردی به او گفت: از نظر من کسی داناتر از تو به خدا در این دنیا وجود ندارد. موسی هم تایید کرد. خداوند به او وحی کرد: بندهام خضر از تو داناتر است؛ پس به سوی او برو. راهنمای موسی در این راه ماهی بود که باید به دنبال آن می رفت. و داستان او هم، چنان است که در قرآن آمده است(2).

18) از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت شده است: سلیمان علیه السلام از آصف داناتر بود و موسی علیه السلام از کسی که به دنبالش روان بود (خضر) داناتر بود(3).

19) از لیث بن ابی سلیم از امام باقر علیه السلام روایت شده است: موسی علیه السلام سه جا از گرسنگی به خدا شکایت کرد: «آتِنا غَداءَنا لَقَدْ لَقِينا مِنْ سَفَرِنا

1- 1 - تفسیر عیاشی، ج2 ص358 ح47.
2- 2- تفسیر عیاشی، ج2 ص360 ح48.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج2 ص360 ح49.

هذا نَصَباً»، «لَاتَّخَذْتَ عَلَیْهِ أَجْراً» و «رَبِّ إِنِّی لِما أَنْزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ» [پروردگارا! من به هر خیری که به سویم بفرستی سخت نیازمندم](1)(2).

20) از اسماعیل بن ابی زیاد سَکونی، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش، از ابن عباس روایت شده است: مثَل مردم و علی بن ابی طالب علیه السلام مثَل موسی و صاحب کشتی است. موسی از روی نادانی سخن می گفت و صاحب کشتی از روی علم و آگاهی. این مردم نیز از روی نادانی سخن می گویند و علی علیه السلام از روی علم و آگاهی (3).

21) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حسین بن عُلْوان، از اَعمَش، از عَبایه اسدی روایت می کند: عبدالله بن عباس بر لب چشمه زمزم نشسته بود و با مردم سخن میگفت. وقتی سخنش به پایان رسید، مردی آمد و به او سلام کرد و گفت: ای عبدالله! من از اهالی شام هستم. عبدالله گفت: شما همه یاریگر ظالمان (بنی امیه) هستید، به جز کسانی از شما که خداوند، ایشان را حفظ کند. هر سئوالی که به ذهنت می رسد، بپرس. آن مرد گفت: ای عبدالله بن عباس! به نزد تو آمدم تا در مورد آن مرد مسلمانی که علی بن ابی طالب او را کشت از تو بپرسم. آن مرد نماز می خواند، حج می رفت، روزه می گرفت و زکات خود را هم میپرداخت. پس چرا علی علیه السلام او را کشت؟ عبدالله به او گفت: مادرت به عزایت بنشیند، از چیزی که مربوط به توست سئوال بپرس و آن چه را که ربطی به تو ندارد رها کن. آن مرد گفت: از حمص تا این جا به قصد حج و عمره نیامدهام، بلکه آمده ام تا در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام و کارهایی که انجام داد، برایم بگویی. ابن عباس به او گفت: وای بر تو، درک علم عالم بسیار مشکل است. دل های زنگار گرفته طاقت پذیرش و فهم آن را ندارد. به تو می گویم که مثَل علی بن ابی طالب علیه السلام در این امت مثَل موسی و خضر است. خداوند متعال در کتاب خود می فرماید: «یا مُوسی إِنِّی اصْطَفَیْتُکَ عَلَی النَّاسِ بِرِسالاتِی وَ بِکَلامِی فَخُذْ ما آتَیْتُکَ وَ

1- [1] - قصص / 24.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج2 ص361 ح50.

3- [3] - تفسير عياشى، ج2 ص361 ح51.

کُنْ مِنَ الشَّاکِرِینَ وَ کَتَبْنا لَهُ فِی الْأَلْواحِ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِیلاً لِکُلِّ شَیْ ءٍ»(1) موسی علیه السلام گمان میکرد که حقیقت همه چیز برایش ثابت شده است، همان طوری که گمان می کنید که علمای شما تمام علم را جمع کردهاند. وقتی موسی علیه السلام به ساحل دریا رسید و با خضر ملاقات کرد، از او خواست که علمش را به او بیاموزد و به او حسد نمیورزید آن طور که شما به علی بن ابی طالب علیه السلام حسادت کردید و فضلش را بر خودتان انکار کردید. موسی علیه السلام به او گفت: «هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلی أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً» در این جا خضر دانست که موسی طاقت همراهی او را ندارد و نمیتواند بر علمش صبر کند. پس به او گفت: «إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً وَ کَیْفَ تَصْبِرُ عَلی ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً» موسی علیه السلام پاسخ داد: «سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً وَ لا أَعْصِی لَکَ أَمْراً» باز هم خضر میدانست که موسی علیه السلام علم او را تحمل نمیکند پس به او گفت: «فَإِنِ اتَّبَعْتَنِی فَلا تَسْئَلْنِی عَنْ شَیْ ءٍ حَتَّی أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْراً». آن دو سوار کشتی شدند و خضر کشتی را سوراخ کرد. او برای رضای خداوند عز و جل کشتی را سوراخ نمود، اما همین کار، موسی را به خشم آورد. خضر، پسربچه را برای رضای خداوند کشت، اما موسی خشمگین شد. خضر برای رضای خداوند، دیوار را راست کرد، اما این کار او موسی را به خشم آورد.

علی بن ابی طالب علیه السلام تنها کسی را کشت که خداوند از این کشتن راضی بود و مردم نادان از این کار او خشمگین. ان شاء الله، این حدیث به طور کامل در ذیل این آیه از سوره احزاب خواهد آمد: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلَّا أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ إِلی طَعامٍ غَیْرَ ناظِرِینَ إِناهُ»(2) [ای کسانی که ایمان آورده اید! در خانه های پیامبر داخل نشوید مگر به شما برای صرف غذا اجازه داده شود، در حالی که (قبل از موعد نیایید و) در انتظار وقت غذا ننشینید.]

22) عیّاشی از عبدالله بن سِنان از امام صادق علیه السلام روایت میکند: نَجده حَروری(3) نامهای به ابن عباس نوشت و از ایشان پرسید که با اسیران از زنان و

1- [1] - اعراف / 114-115.
2- [2] - تفسیر آیه 53 سوره احزاب.

3- [3] - نَجده بن عامر حَروری از بنی حنیفه و از بزرگان خوارج و از راه حق منحرف بود. او بعد از مرگ یزید بن معاویه در یمامه قیام نمود و به مکه آمد. سخنانی از وی نقل شده است که معروف است و پیروان او همه منقرض گشتند. او به ابن عباس نامه نوشت و در باره سهم ذوی القربی و اطفالی که از دستوراتش سرپیچی می کنند، پرسید. « الکامل فی التاریخ، ج4، ص201؛ اعلام زرکلی، ج8، ص10».

کودکان چه کند. امام علیه السلام پاسخ داد: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را نمیکشت، اما خضر کافران آنها را میکشت و مؤمنانشان را رها میکرد. تو نیز اگر علمت به اندازه علم خضر است، آنها را (کافرانشان را) بکش.

23) از اسحاق بن عمّار از امام صادق علیه السلام روایت شده است: وقتی آن عالم (خضر) با موسی راه میرفت، به پسربچهای رسیدند که مشغول بازی بود، خضر مشتی به او زد و او را کشت. موسی به او گفت: «أَ قَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكْراً» در این هنگام خضر دست خود را دراز نمود و لباس پسر بچه را از شانهاش کنار زد و موسی دید که بر روی شانه پسر نوشته شده بود: ذاتاً کافر است(1).

24) از حَریز روایت شده است که امام صادق علیه السلام این آیه را چنین قرائت می کرد: «وَ كانَ وَراءَهُمْ مَلِكٌ يَعنِي أمامَهُم يَأْخُذُ كُلَّ سَفينَةٍ صالِحةٍ غَصْبا» پشت سر آنان (یعنی پیشاپیش آنها) پادشاهی بود که هر کشتی سالمی را غصب می کرد.(2)

25) حَریز از امام باقر یا صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت چنین قرائت می کرد: «و کان ابواه مؤمنین و طبع کافرا » یعنی پدر و مادرش مؤمن بودند، اما خود او ذاتا کافر بود(3).

26) از ابا صیر از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر این آیه فرمود: «فَخَشِينا» خداوند از این ترسید که وقتی پسربچه بزرگ شد، پدر و مادرش را دعوت به کفر کند و آنها هم از فرط عشق به او کافر شوند(4).

27) عبدالله بن خالد در حدیثی مرفوع چنین روایت کرده است: بر شانه پسر بچهای که خضر او را کشت، نوشته شده بود: کافر (5).

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج2 ص361 ح53
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج2 ص361 ح54.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج2، ص362، ح55.
4- 4- تفسیر عیاشی، ج2 ص362 ح56.

5- 5- تفسير عياشى، ج2 ص362 ح57.

28) محمد بن عمر از مردی از امام صادق علیه السلام روایت میکند: خداوند ذریه مؤمن را تا هزار سال حفظ می کند و میان آن دو کودک و والدینشان، هفتصد سال فاصله بود.(1)

29) از عثمان، از مردی، از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه: «فَأَرَدْنا أَنْ يُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَيْراً مِنْهُ زَكاةً وَ أَقْرَبَ رُحْماً» روایت شده است که فرمود: آن دو صاحب دختری شدند که آن دختر، پسری به دنیا آورد که پیامبر شد.

30) از حسن بن سعید لخمی روایت شده است: یکی از دوستان، صاحب دختری شد و نزد امام صادق علیه السلام رفت. امام علیه السلام که او را خشمگین دید، به او فرمود: به من بگو، اگر خدا از تو بپرسد که فرزندت را من برایت انتخاب کنم، یا خودت میخواهی انتخاب کنی چه میگویی؟ پاسخ داد: میگویم خداوندا! خودت برایم انتخاب کن. امام فرمود: اکنون خداوند برایت انتخاب کرده است. سپس فرمود: خداوند به جای آن پسر بچهای که خضر او را به قتل رساند، که در قرآن آمده است: « فَأَرَدْنا أَنْ يُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَيْراً مِنْهُ زَكاةً وَ أَقْرَبَ رُحْماً» به والدینش دختری داد که هفتاد پیامبر از نسل او زاده شد(2).

31) از ابو یحیی واسطی در حدیثی مرفوع از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام در مورد آیه: «أَمَّا الْغُلامُ فَكانَ أَبَواهُ مُؤْمِنَيْنِ ... وَ أَقْرَبَ رُحْماً» روایت شده است که فرمود: خداوند به جای آن پسر به آن دو، دختری داد که هفتاد پیامبر از نسلش زاده شد.(3)

32) ابو بصیر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: چه بسا انسانی که حقی دارد و نسبت به آن ناآگاه است. به ایشان عرض کردم: خدایت به سلامت دارد، آن حق چیست؟ فرمود: در زیر آن دیوار گنجی بود که به مالکان آن تعلق داشت. ولی آن گنج نه از طلا بود و نه از نقره. گفتم: از آن دو نفر، کدام یک به آن گنج سزاوارتر بود؟ فرمود: ما عقیده داریم که فرد بزرگتر به آن گنج شایستهتر بود(4).

1- 1 - تفسیر عیاشی، ج2 ص362 ح58.
2- 2 - تفسیر عیاشی، ج2 ص362 ح60.

3- 3 - تفسیر عیاشی، ج2 ص363 ح61.
4- 4- تفسیر عیاشی، ج2 ص363 ح62.

33) اسحاق بن عمار گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند به واسطه صالح بودن انسان مؤمن، فرزندان او و فرزندانِ فرزندان او را و نیز اهل خانه او را و نیز اهالی خانههای اطراف او را حفظ می کند و آنان همواره در پناه خداوند هستند و این به خاطر مقامی است که انسان صالح در نزد خداوند دارد. آن گاه حضرت داستان آن دو کودک را ذکر کرد و فرمود: «وَ کانَ أَبُوهُما صالِحاً» آیا ندیدی که خداوند چگونه نیکوکاری آن مرد را در مورد فرزندانش سپاس گفت.(1)

34) یزید بن رُومان گوید: نافع بن اَزرَق(2) وارد مسجد الحرام شد در حالی که حسین بن علی علیه السلام با عبدالله بن عباس در گوشهای نشسته بود. او در کنار ایشان نشست. سپس گفت: ای ابن عباس! خدایی را که پرستش میکنی، برایم توصیف کن. ابن عباس در حالی که دستها را زیر بغل خود گذاشته بود، مدتی سر خود را پایین انداخت و در گفتن پاسخ تأخیر کرد. پس حسین بن علی علیه السلام به او گفت: ای ابن اَزرَق که در گمراهی غرق گشته و در جهالت فرو رفتهای، به نزد من آی تا جواب سئوالت را بگویم. او گفت: از تو نپرسیدم که جوابم دهی. ابن عباس به او گفت: در مقابل زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، زبان خود را نگه دار که او از خاندان نبوت و سرچشمه حکمت است. پس اَزرَق به حسین بن علی علیه السلام گفت: خدایی را که پرستش میکنی، برایم توصیف کن. حضرت فرمود: او را همان گونه که خودش توصیف نموده، وصف می کنم و همان گونه که خودش را معرفی نموده، معرفی می کنم. با حواس درک نمی شود و با مردم قیاس نمیشود. نزدیک است ولی به انسان چسپیده نیست. دور است ولی بر کنار نیست. یکتاست و قابل تفکیک نیست. خدایی جز او نیست و او بزرگ بلند مرتبه است. راوی گوید: پس ابن اَزرَق به گریه افتاد و بسیار گریست. حسین علیه السلام از او پرسید: چه چیز تو را به گریه انداخت؟ گفت: از نیکویی وصف تو به گریه افتادم. حضرت به او فرمود: ای ابن ازرق! من شنیدهام که تو پدرم و برادرم و من را کافر می دانی. نافع بن ازرق در جواب گفت: اگر من قائل به کفر شما بوده باشم، باز هم

1- 1- تفسیر عیاشی، ج2، ص363، ح 63.
2- 2- نافع بن ازرق از بزرگان خوارج است و گروه « ازارقه» به او منسوبند. وی در اواخر دولت یزید بن معاویه خروج کرد « لسان المیزان، ج

6، ص 144، ت 506»

شما حکیمان و پرچمهای اسلام بودید اما چون شما عقیده خود را تغییر دادید، ما نیز به جای شما دیگران را برگزیدیم.

حسین بن علی علیه السلام به او فرمود: ای نافع! سئوالی از تو میپرسم. در باره این آیه به من بگو: «وَ أَمَّا الْجِدارُ فَکانَ لِغُلامَیْنِ یَتیمَیْنِ فِی الْمَدینَهِ وَ کانَ تَحْتَهُ کَنْزٌ لَهُما» به من بگو، به واسطه چه کسانی آن دو کودک حفظ شدند؟ او گفت: پدر و مادر آنها. حضرت فرمود: پس کدامیک برتر است؟ پدر آنها و یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه سلام الله علیها؟ گفت: البته که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دختر او فاطمه سلام الله علیها برتر هستند. حضرت فرمود: پس آیا خداوند ما را حفظ نکرده که ما از کفر به دور بمانیم؟ نافع برخاست و جامه خود را تکان داد و گفت: خداوند در باره شما قریش به ما خبر داده است که شما مردمی کینه توز و پرخاش گر هستید(1).

35) زُراره و حُمران از امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: کودکان به واسطه کردار پدرانشان حفظ میشوند. همان طور که خداوند آن دو کودک را به واسطه نیکی پدرشان حفظ نمود(2).

36) صفوان جمّال گوید: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه سئوال کردم: «وَ أَمَّا الْجِدارُ فَکانَ لِغُلامَیْنِ یَتیمَیْنِ فِی الْمَدینَهِ وَ کانَ تَحْتَهُ کَنْزٌ لَهُما». حضرت فرمود: بدان که، آن گنج نه طلا بود و نه نقره. بلکه آن گنج عبارت بود از چهار جمله: من خدایی هستم که خدایی جز من نیست. هرکس به مرگ یقین کند، دندانش به خنده نمایان نشود و هرکس به حساب و کتاب یقین داشته باشد، دلشاد نگردد و هرکس به قضا و قدر ایمان داشته باشد، از کسی جز پروردگارش نهراسد(3).

37) ابن عباس گوید: امام رضا علیه السلام فرمود: در آن گنجی که خداوند در باره آن فرمود: «وَ کانَ تَحْتَهُ کَنْزٌ لَهُما» لوحی از طلا بود که در آن چنین نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحیم، محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداوند است و تعجب دارم از کسی که به مرگ ایمان دارد، چگونه شادی می کند و عجب دارم از کسی که به قضا و قدر یقین دارد، چگونه غمگین می گردد

1- 1- تفسیر عیاشی، ج2 ، ص363، ح64.
2- 2- تفسیر عیاشی، ج2 ، ص364، ح65.
3- 3- تفسیر عیاشی، ج2 ، ص364، ح66.

و عجب دارم از کسی که دنیا و بازی آن با اهل خود را میبیند، چگونه باز هم به آن دل می بندد و کسی که در باره خداوند اندیشه کند، سزاوار است که خداوند را در مورد آن چه که برایش مقدر شده، مقصر نداند و فکر نکند که خداوند در روزی رساندن به او کندی به خرج میدهد.(1)

38) مسعده بن صدقه از جعفر بن محمد علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند به بنده نیکوکارش بعد از مرگش، در مورد فرزندان و مال او پاداش می دهد؛ هر چند که فرزندان او انسان های بدی باشند. سپس حضرت این آیه را تلاوت نمود: «وَ کانَ أَبُوهُما صالِحاً»(2)

39) احمد بن محمد بن ابی نصر گوید که او این سخن را از امام رضا علیه السلام شنیده است: عجب دارم از کسی که در مورد خداوند اندیشه میکند، چگونه خداوند را به کندی در روزی رساندن مقصر میداند و چگونه بر قضا و قدر خداوند صبر می کند؟(3)

40) محمد بن عمرو کوفی از مردی روایت نموده که امام صادق علیه السلام فرمود: به خاطر انسان مؤمن، تا هزار سال، فرزندانش حفظ می شوند و میان آن دو کودک و پدرشان هفتصد سال فاصله بود(4).

41) شیخ در تهذیب به سند خود از عبیدالله حلبی و عباس بن عامر، از عبدالله بن بُکیر، از عُبید بن زُراره، از ابوبصیر روایت نموده که امام باقر علیه السلام فرمود: چه بسا انسانی که حقی دارد و نسبت به آن غافل است. گفتم: خدایت به سلامت دارد، آن حق چیست؟ فرمود: در زیر آن دیوار گنجی بود که متعلق به آن دو کودک بود و آنها نسبت به آن گنج آگاهی نداشتند. بدان که آن گنج، نه از طلا بود و نه از نقره. گفتم: پس چه بود؟ فرمود: در آن علمی بود. پرسیدم: پس کدامیک نسبت به آن شایسته تر بودند؟ فرمود: به عقیده ما فرد بزرگتر نسبت به آن شایسته تر بود(5).

1- 1- تفسیر عیاشی، ج2 ، ص364 ، ح67.
2- 2- تفسیر عیاشی، ج2 ، ص364 ، ح68.
3- 3- تفسیر عیاشی، ج2 ، ص 365، ح69.
4- 4- تفسیر عیاشی، ج2، ص 365، ح70.

5- 5- تهذيب، ج 9، ص 276، ح 1000 .

42) و شیخ به سند خود از علی بن اسباط روایت کرده است که که امام رضا علیه السلام در باره گنج آن دو یتیم سخن میگفت که فرمود: آن گنج، لوحی از طلا بود که بر روی آن نوشته شده بود: بسم الله الرحمن الرحیم ، لا اله الا الله، محمد رسول الله، عجب دارم از کسی که دنیا و بازی آن با اهلش را دیده، پس چگونه به آن دل می بندد. برای کسی که در باره خداوند اندیشه نموده، شایسته است که خداوند را به کندی در روزی رساندن و در قضا و قدرش مقصر نداند. حسین بن اسباط پرسید: آن گنج به کدامیک رسید؟ به برادر بزرگتر؟ فرمود: آری(1).

وَ یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَیْکُمْ مِنْهُ ذِکْراً (83)...وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکَّاءَ وَ کانَ وَعْدُ رَبِّی حَقًّا (98)

وَ یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَیْکُمْ مِنْهُ ذِکْراً (83) إِنَّا مَکَّنَّا لَهُ فِی الْأَرْضِ وَ آتَیْناهُ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ سَبَباً (84) فَأَتْبَعَ سَبَباً (85) حَتَّی إِذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَغْرُبُ فی عَیْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَها قَوْماً قُلْنا یا ذَا الْقَرْنَیْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فیهِمْ حُسْناً (86) قالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ یُرَدُّ إِلی رَبِّهِ فَیُعَذِّبُهُ عَذاباً نُکْراً (87) وَ أَمَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُ جَزاءً الْحُسْنی وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنا یُسْراً (88) ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً (89) حَتَّی إِذا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَطْلُعُ عَلی قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْراً (90) کَذلِکَ وَ قَدْ أَحَطْنا بِما لَدَیْهِ خُبْراً (91) ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً (92) حَتَّی إِذا بَلَغَ بَیْنَ السَّدَّیْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِما قَوْماً لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلاً (93) قالُوا یا ذَا الْقَرْنَیْنِ إِنَّ یَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجاً عَلی أَنْ تَجْعَلَ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ سَدًّا (94) قالَ ما مَکَّنِّی فیهِ رَبِّی خَیْرٌ فَأَعینُونی بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ رَدْماً (95) آتُونی زُبَرَ الْحَدیدِ حَتَّی إِذا ساوی بَیْنَ الصَّدَفَیْنِ قالَ انْفُخُوا حَتَّی إِذا جَعَلَهُ ناراً قالَ آتُونی أُفْرِغْ عَلَیْهِ قِطْراً (96) فَمَا اسْطاعُوا أَنْ یَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطاعُوا لَهُ نَقْباً (97) قالَ هذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّی فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکَّاءَ وَ کانَ وَعْدُ رَبِّی حَقًّا (98)

1- 1 - تهذیب، ج 9، ص 276، ح 1001

[و از تو در باره «ذوالقرنین» می پرسند. بگو: «به زودی چیزی از او برای شما خواهم خواند.» * ما در زمین به او امکاناتی دادیم و از هر چیزی وسیله ای بدو بخشیدیم * تا راهی را دنبال کرد * تا آن گاه که به غروبگاه خورشید رسید، به نظرش آمد که (خورشید) در چشمه ای گِل آلود و سیاه غروب می کند، و نزدیک آن طایفه ای را یافت. فرمودیم: « ای ذوالقرنین، (اختیار با توست) یا عذاب می کنی یا در میانشان (روش) نیکویی پیش می گیری.» * گفت: «اما هر که ستم ورزد عذابش خواهیم کرد، سپس به سوی پروردگارش بازگردانیده می شود، آن گاه او را عذابی سخت خواهد کرد.» * و اما هر که ایمان آوَرَد و کار شایسته کند، پاداشی (هر چه) نیکوتر خواهد داشت، و به فرمان خود، او را به کاری آسان واخواهیم داشت. * سپس راهی (دیگر) را دنبال کرد. * تا آن گاه که به جایگاهِ برآمدنِ خورشید رسید. (خورشید) را (چنین)یافت که بر قومی طلوع می کرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم. * این چنین (می رفت) و قطعاً به خبری که پیش او بود احاطه داشتیم. * باز راهی را دنبال نمود * تا وقتی به میان دو سدّ رسید، در برابر آن دو (سدّ)، طایفه ای را یافت که نمی توانستند هیچ زبانی را بفهمند * گفتند: «ای ذوالقرنین، یأجوج و مأجوج سخت در زمین فساد می کنند، آیا (ممکن است) مالی در اختیار تو قرار دهیم تا میان ما و آنان سدّی قرار دهی؟» * گفت: «آن چه پروردگارم به من در آن تمکّن داده، (از کمک مالی شما) بهتر است. مرا با نیرویی (انسانی) یاری کنید (تا) میان شما و آنها سدّی استوار قرار دهم.» * برای من قطعات آهن بیاورید، تا آن گاه که میان دو کوه برابر شد، گفت: «بدمید» تا وقتی که آن (قطعات) را آتش گردانید، گفت: «مس گداخته برایم بیاورید تا روی آن بریزم.»

(در نتیجه، اقوام وحشی) نتوانستند از آن (مانع) بالا روند و نتوانستند آن را سوراخ کنند * گفت: «این رحمتی از جانب پروردگار من است، و(لی) چون وعده پروردگارم فرا رسد، آن (سدّ) را درهم کوبد، و وعده پروردگارم حق است»].

1) ابن بابویه از پدرش از محمد بن یحیی عطار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمد ابن اُورَمه، از قاسم بن عُروه، از بُرید عِجْلی، از سَعْد بن طَریف، از اَصبَغ بن نُباته نقل می کند علی علیه السلام بر روی منبر بود که ابن کوّاء از او پرسید: ای امیر مؤمنان ! ذو القرنین پیامبر بود یا فرشته؟ و با من از شاخ هایش بگو که آیا از

ص:95

جنس طلا بود یا از جنس نقره؟ امام علیه السلام به او فرمود: او نه پیامبر بود و نه فرشته و شاخهایش نه از جنس طلا و نه از نقره. بلکه او بندهای بود که دوستدار خدا بود و خداوند نیز او را دوست داشت، برای خداوند خیرخواهی نمود و خداوند نیز خیر او را خواست. و به این دلیل ذوالقرنین نامیده شد که قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد و آنها به یک گوشه پیشانی او ضربه زدند و او مدتی در بیهوشی بود و وقتی به هوش آمد، به گوشه دیگر پیشانی اش ضربه زدند. و در میان شما مانند او وجود دارد. (یعنی خود امام علی علیه السلام) (1).

2) احمد بن محمد بن خالد برقی از محمد بن عیسی یَقطینی، از عُبیدالله دهقان، از دُرُست بن ابو منصور واسطی، از ابراهیم بن عبدالحمید، از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند که فرمود: ذوالقرنین در دوازده سالگی به پادشاهی رسید و به مدت سی سال حکومت کرد(2).

3) علی بن ابراهیم میگوید: هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اخبار موسی و یوشع بن نون و خضر را میگفت، از او پرسیدند: آن کس که مشرق و مغرب را گشت چه کسی بود و داستانش چیست؟ و در این هنگام بود که خداوند این آیه را نازل کرد: «وَ یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَیْکُمْ مِنْهُ ذِکْراً إِنَّا مَکَّنَّا لَهُ فِی الْأَرْضِ وَ آتَیْناهُ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ سَبَباً»(3).

4) طبرسی در احتجاج آورده است که زندیقی از امام صادق علیه السلام پرسید: خورشید در کجا غروب میکند؟ امام علیه السلام پاسخ داد: یکی از علما گفته است: وقتی خورشید غروب میکند و از گنبد آسمان به زیر میآید، فلک آن را همچنان بالا میبرد تا به جایگاه طلوعش برساند. یعنی خورشید در چشمه گل آلودی غروب می کند سپس زمین را میشکافد و به مطلع خود باز میگردد. پس

1- 1 - کمال الدین و تمام النعمه، ج2، ص364، ح 3.
2- 2- محاسن، ص193، ح9.
3- 3- تفسیر قمی ، ج2 ، ص14.

در زیر عرش سجده میکند تا اذن طلوع بگیرد و هر روز نورش با نور جدیدی جایگزین می شود(1) .

5) علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد، از عبدالله بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابابصیر نقل می کند که از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را پرسیدم: «وَ یَسْئَلُونَکَ عَنْ ذِی الْقَرْنَیْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَیْکُمْ مِنْهُ ذِکْرا »ً. امام علیه السلام فرمود: خداوند ذوالقرنین را به سوی قومش مبعوث کرد، آنها به گوشه راست پیشانی اش ضربه زدند. پس خداوند او را به مدت پانصد سال میراند و پس از آن دوباره او را مبعوث کرد. آنها به گوشه چپ پیشانی اش ضربه زدند. پس خداوند او را به مدت پانصد سال میراند و پس از آن دوباره او را مبعوث کرد و مغرب و مشرق زمین را تحت تصرف او در آورد؛ از آن جا که خورشید طلوع میکند تا آن جا که غروب میکند. این است معنای این سخن خداوند که فرمود: «حَتَّی إِذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَغْرُبُ فِی عَیْنٍ حَمِئَهٍ ... عَذاباً نُکْراً» امام علیه السلام فرمود: در آتش. ذو القرنین با مس و آهن و قیر و قطران در برابر آنها دری ساخت و جلوی خروج آنها را گرفت. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس از آنان از دنیا میرفت، هزار پسر از نسل او زاده می شد. _ سپس فرمود: _ آنها پس از فرشتگان، بیشترین جمعیت مخلوقات را داشتند.(2)

6) و از امیر مؤمنان علی علیه السلام پرسیدند که ذو القرنین پیامبر بود یا فرشته؟ امام علیه السلام فرمود: او نه پیامبر بود و نه فرشته. بلکه تنها بندهای از بندگان خدا بود که دوستدار او بود و خداوند نیز او را دوست داشت و دارای خلوص نیت بود و خداوند او را به سوی قومش مبعوث کرد. آنها به گوشه راست پیشانی اش ضربه زدند و او طی مدتی که خداوند اراده کرده بود در بیهوشی بود. سپس دوباره مبعوث شد و این بار به گوشه چپش ضربه زدند و باز هم به اراده خداوند مدت زمانی را بیهوش بود تا این که برای بار سوم مبعوث شد و خداوند در روی زمین به او قدرت داد و در میان شما مانند او وجود دارد _ یعنی خود امام علی علیه السلام _ او به جایگاه غروب خورشید رسید و دید که خورشید «تَغْرُبُ

1- 1- احتجاج، ص351
2- 2- تفسیر قمی، ج2، ص14.

فِی عَیْنٍ حَمِئَهٍ وَ وَجَدَ عِنْدَها قَوْماً قُلْنا یا ذَا الْقَرْنَیْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِیهِمْ حُسْنا». ذوالقرنین گفت: «أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ یُرَدُّ إِلی رَبِّهِ فَیُعَذِّبُهُ عَذاباً نُکْراً ... ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً» یعنی یک نشانه و راهنما «حَتَّی إِذا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَها تَطْلُعُ عَلی قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْراً» گفت: اینها صنعت دوزندگی لباس را نمیدانستند «ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَباً» یعنی یک دلیل و نشانه «حَتَّی إِذا بَلَغَ بَیْنَ السَّدَّیْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِما قَوْماً لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلًا قالُوا یا ذَا الْقَرْنَیْنِ إِنَّ یَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجاً عَلی أَنْ تَجْعَلَ بَیْنَنا وَ بَیْنَهُمْ سَدًّا» ذوالقرنین گفت: «ما مَکَّنِّی فِیهِ رَبِّی خَیْرٌ فَأَعِینُونِی بِقُوَّهٍ أَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ رَدْماً آتُونِی زُبَرَ الْحَدِیدِ» برایش آوردند و او آن را میان دو صدف _ یعنی دو کوه _ گذاشت و به وسیله آن فضای خالی بین دو کوه را پر کرد. سپس به آنها دستور داد آتش بیاورند. وقتی آتش آوردند، آهن را با آن گداخته کردند و بر رویش مس ریختند و شکاف را به کلی مسدود کردند و این است معنای این سخن خداوند: «حَتَّی إِذا ساوی بَیْنَ الصَّدَفَیْنِ قالَ انْفُخُوا حَتَّی إِذا جَعَلَهُ ناراً ... نَقْباً». ذوالقرنین گفت: «هذا رَحْمَهٌ مِنْ رَبِّی فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکَّاءَ وَ کانَ وَعْدُ رَبِّی حَقًّا». در آخر الزمان و قبل از روز قیامت این سد ویران می شود و یاجوج و ماجوج می آیند و انسانها را می خورند و این است معنای این آیه: «حَتَّی إِذا فُتِحَتْ یَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُمْ مِنْ کُلِّ حَدَبٍ یَنْسِلُونَ»(1) [تا آن زمان که«یأجوج» و«مأجوج» گشوده شوند؛ و آنها از هر محلّ مرتفعی به سرعت عبور می کنند].

و در ادامه فرمود: ذوالقرنین به مغرب رفت در راه خود به روستایی رسید و مانند شیر غضبناک غرش کرد و از غرش او تاریکی و رعد و برق و صاعقه هایی پدید آمد که مخالفان و دشمنانش را نابود میکرد و همین که به مغرب خورشید رسید، تمامی مردم زمین تحت سلطه او در آمدند که در این آیه به این موضوع اشاره شده است: «إِنَّا مَکَّنَّا لَهُ فِی الْأَرْضِ وَ آتَیْناهُ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ سَبَباً» یعنی نشانهای. به ذوالقرنین گفتند: خداوند بر روی زمین چشمهای دارد به اسم چشمه حیات و هر موجود جانداری که از آب آن بنوشد، تا روز قیامت نخواهد مرد. ذوالقرنین، خضر را که بهترین یارانش بود و سیصد و شصت مرد دیگر را به نزد خود فرا

1- 1- انبیا / 96.

خواند و به هر کدام از آنها یک ماهی داد و گفت: به فلان جا بروید که در آن جا سیصد و شصت چشمه قرار دارد. هر کدام از شما باید ماهی خود را در یکی از آن چشمه ها بشوید. آنها رفتند و این کار را انجام دادند. وقتی خضر نشسته بود و ماهی را میشست، ماهی از دستش بیرون پرید و به درون چشمه رفت. خضر از آن چه که دیده بود بسیار متعجب شد و با خود گفت: جواب ذوالقرنین را چه بدهم؟ سپس لباس خود را از تن در آورد و به دنبال ماهی رفت و از آن آب نوشید اما نتوانست ماهی را بگیرد. پس به نزد ذوالقرنین باز گشتند. ذوالقرنین دستور داد ماهی ها را از یارانش بگیرند. وقتی نوبت به خضر رسید، ماهی نزد او نبود. ذو القرنین او را احضار کرد و از او پرسید: ماهی چه شد؟ خضر ماجرای ماهی را به او گفت. ذوالقرنین پرسید: وقتی ماهی فرار کرد تو چه کردی؟ خضر پاسخ داد: در آب شنا کردم و به دنبال ماهی گشتم اما آن را نیافتم. ذو القرنین پرسید: آیا از آن آب خوردی؟ خضر پاسخ داد: بله. سپس ذو القرنین به دنبال چشمه گشت و آن را نیافت، پس به خضر گفت: تو صاحب آن چشمه هستی(1).

7) ابن بابویه از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی، از جعفر بن محمد بن مسعود، از محمد بن مسعود، از جعفر بن احمد، از حسن بن علی بن فضال، از امام رضا علیه السلام نقل می کند که فرمود: خضر از آب حیات نوشید. او تا روز قیامت زنده است، به نزد ما می آید و بر ما سلام میدهد. ما صدای او را می شنویم، اما او را نمیبینیم. هر کجا که نامش برده شود حاضر میشود. هر کدام از شما که نام او را می برد باید بر او درود بفرستد. او هر سال به حج می رود و کلیه مناسک آن را به جا میآورد، در عرفه توقف می کند و بر دعای مؤمنین آمین میگوید، و خداوند به وسیله او تنهایی قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف را برطرف می کند.(2)

8) از ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از هارون بن خارجه، از ابابصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است: ذوالقرنین پیامبر نبود؛ بلکه بندهای بود از بندگان صالح خدا که دوستدار خدا بود و خداوند نیز او را دوست داشت، برای خدا خیرخواهی کرد و

1- [1] - تفسیر قمی، ج2، ص15.
2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ص362، ح4.

خداوند نیز برای او خیر خواهی نمود. قوم خود را به تقوای الهی دعوت کرد اما آنها به گوشه پیشانی او ضربه زدند و او مدتی در بیهوشی بود و وقتی به هوش آمد به گوشه دیگرش ضربه زدند و در میان شما مانند او وجود دارد(1).

9) و از ابن بابویه، از احمد بن محمد بن حسین بزاز، از محمد بن یعقوب بن یوسف، از احمد بن عبدالجبار عطاردی، از یونس بن بکیر، از محمد بن اسحاق بن یسار مدنی، از عمرو بن ثابت، از سماک بن حرب، از مردی از قبیله بنی اسد روایت شده است که مردی از امام علی علیه السلام سئوال کرد: به من خبر دهید که ذوالقرنین چگونه توانست مشرق تا مغرب زمین را بپیماید؟ امام علیه السلام پاسخ داد: خداوند ابرها را مسخر او گردانید و اسباب و وسایل را برایش آماده کرد و بساط نور و روشنایی را برایش گسترانید، به طوری که روز و شب برایش یکسان بود(2).

10) و از ابن بابویه از ابو طالب مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از محمد بن نصیر، از محمد بن عیسی، از حماد بن عیسی، از عمرو بن شمر، از جابر بن یزید جعفی، از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود: ذوالقرنین بنده ای بود از بندگان صالح خدا که خداوند او را حجت و نشانهای برای مردم قرار داده بود. او قوم خود را به تقوای الهی دعوت کرد، اما آنها به گوشه پیشانی او ضربه زدند و او مدتی در بیهوشی بود تا جایی که گمان میرفت مرده باشد و کسی نمیدانست چه بر سر او آمده. سپس دوباره به هوش آمد و این بار به گوشه دیگرش ضربه زدند. در میان شما مانند او وجود دارد و خداوند عز و جل به او در روی زمین قدرت و مکنت داد و هر گونه اسباب و وسیلهای را در اختیارش قرار داد و بدین وسیله او توانست مشرق تا مغرب زمین را بپیماید و خداوند این سنت را در مورد قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف هم اجرا خواهد کرد و او را به مشارق و مغارب زمین میرساند، تا جایی که به هر دشت و تپه ای که ذو القرنین پا گذاشته است، او نیز وارد خواهد شد و خداوند گنجها و معادن زمین را بر او میگشاید و با القای ترس در دلهای مردم او را یاری می کند

1- 1-کمال الدین و تمام النعم ه، ص362، ح4 - 2

2- [2] - كمال الدين و تمام النعم ه، ص364، ح2.

و همان گونه که زمین پر از ظلم و جور گشته است، خداوند به وسیله او زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد.(1)

11) و در کتاب اختصاص شیخ مفید از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از کسی که برای او روایت کرده، از عبدالرحیم قصیر روایت شده است: امام باقر علیه السلام سر سخن را با من باز کرد و فرمود: اما به ذوالقرنین فرصت انتخاب بین دو ابر را دادند. او ابر رام را انتخاب کرد و ابری که سخت بود را برای صاحب شما باقی گذاشت. پرسیدم: ابر سخت چیست؟ فرمود: هر ابری که مولّد رعد و برق باشد مرکب صاحب شماست. او سوار بر ابرهاست و بر اسباب، هفت آسمان و هفت طبقه زمین را بالا می رود، که پنج طبقه اش آباد و دو طبقه آن ویران است(2).

و صفار در «بصائرالدرجات» این حدیث را با سند خود از عبدالرحیم به همین شکل نقل کرده است: امام باقر علیه السلام سر سخن را با من باز کرد و فرمود: «و اما ذو القرنین» و بعد بقیه حدیث را عینا نقل می کند(3).

12) و همچنین در کتاب اختصاص احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از سماعه بن مهران و شخصی دیگر از ابوبصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند: حضرت علی علیه السلام مالک هر آن چه که بر روی زمین و در زیر زمین هست، بود و دو ابر بر او عرضه شد: یکی مولد رعد و برق بود و دیگری رام بود. در ابر سخت، مالکیت هر آن چه در زیر زمین قرار داشت بود و در ابر رام، مالکیت چیزهایی که بر روی زمین است، قرار داشت. حضرت ابر سخت را بر ابر رام ترجیح داد و سوار بر آن، هفت طبقه زمین را گشت و دید که از آن هفت طبقه، سه طبقه ویران است و چهار طبقه آباد(4).

صفار در کتاب بصائر الدرجات این حدیث را از احمد بن محمد از حسین بن سعید از عثمان بن عیسی از سماعه بن مهران و شخصی دیگر از ابابصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند: علی علیه السلام مالک تمامی آن چه بر

1- 1 - کمال الدین و تمام النعمه، ص 364، ح4. 1
2- 2- اختصاص، ص199 2

3- 3 - بصائر الدرجات، ص378، ح1.
4- 4 - اختصاص، ص 199. 1

روی زمین و زیر آن قرار دارد، بود _ حدیث را عینا مانند حدیث بالا نقل می کند تا آنجا که می گوید _ و حضرت ابر سخت را بر ابر رام ترجیح داد(1).

13) و همچنین در کتاب اختصاص از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سنان، از ابو خالد قماط و ابو سلام حناط، از سوره بن کلیب از امام باقر علیه السلام روایت شده است: ذوالقرنین مختار شد که یکی از دو ابر را انتخاب کند و او ابر رام را انتخاب کرد و ابر سخت را برای صاحب شما باقی گذاشت. پرسیدم: ابر سخت چیست؟ فرمود: هر ابری که مولد رعد و برق باشد، مرکب صاحب شماست. او سوار بر ابرهاست و با اسباب، هفت آسمان و هفت طبقه زمین را بالا می رود که پنج طبقه آن آباد و دو طبقه آن ویران است(2).

14) و همچنین در کتاب اختصاص از محمد بن هارون، از ابو یحیی سهیل بن زیاد واسطی، از کسی که برای او حدیث کرده است، از امام صادق علیه السلام روایت شده است: خداوند تبارک و تعالی ذوالقرنین را بین دو ابر مخیّر گردانید و او ابر رام را یعنی ابری که رعد و برقی ندارد، انتخاب کرد و اگر ابر دیگر را انتخاب می کرد، صاحب آن نمیشد؛ زیرا خداوند آن را برای قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف نگه داشته است(3).

15) و همچنین در کتاب اختصاص از ابراهیم بن هاشم، از عثمان بن عیسی، از ابو ایوب خزار، از ابوبصیر و شخصی دیگر از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: هنگامی که علی علیه السلام بین مالکیت آن چه که بر روی زمین قرار دارد و آن چه که تحت آن است مخیر شد، دو ابر بر او عرضه گردید: یک ابر سخت و یک ابر رام. در ابر سخت، مالکیت تحت زمین قرار داشت و در ابر رام، مالکیت روی زمین. حضرت ابر سخت را انتخاب کرد، سوار بر آن شد و هفت طبقه زمین را گشت و دید که سه طبقه آن ویران است و چهار طبقه اش آباد(4).

16) و همچنین در کتاب اختصاص از معلی بن محمد بصری، از سلیمان بن سماعه، از عبدالله بن قاسم، از سماعه بن مهران روایت شده است: روزی در خدمت

1- 1- بصائر الدرجات، ص 379، ح2.
2- 2 - اختصاص، ص 199. 3
3- 3- اختصاص، ص 326.
4- 4- اختصاص، ص 327.

امام صادق علیه السلام بودم که آسمان رعد و برق زد. امام صادق علیه السلام فرمود: این رعد و برق به دستور صاحب شما صورت گرفت. پرسیدم: صاحب ما کیست؟ فرمود: امام علی علیه السلام (1).

17) عیاشی از اَصبَغ بن نُباته روایت می کند: ابن کوّاء به نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام رفت و به حضرت گفت: ای امیر مؤمنان! از ذوالقرنین بگو، آیا فرشته بود یا پیامبر؟ و از دو شاخش بگو، از جنس طلا بود یا نقره؟

امام علیه السلام پاسخ داد: او نه پیامبر بود و نه فرشته و نه شاخهایش از جنس طلا و نقره بود. بلکه او بندهای بود که دوستدار خدا بود و خداوند نیز او را دوست داشت. او برای خداوند خیرخواهی نمود و خداوند نیز برایش خیرخواهی کرد. او به این دلیل ذوالقرنین نامیده شد که قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد و آنها به گوشه پیشانی او ضربه زدند و او مدتی در بیهوشی بود و وقتی به هوش آمد با شمشیر به گوشه دیگرش ضربه زدند. در میان شما کسی مانند او وجود دارد(2).

18) از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت شده است: ذوالقرنین پیامبر نبود، بلکه او بنده صالحی بود که دوستدار خدا بود و خداوند نیز او را دوست داشت. برای خداوند خیرخواهی کرد و خداوند نیز برایش خیرخواهی کرد. قوم خود را به تقوای الهی دعوت کرد، اما به گوشه پیشانی اش ضربه زدند و او مدتی در بیهوشی بود و وقتی به هوش آمد به گوشه دیگرش ضربه زدند. در میان شما کسی مانند او وجود دارد. او در انتخاب بین دو ابر رام و سخت، مخیر شد و ابر رام را انتخاب کرد و بر آن سوار شد. او هر گاه در نزد قومی فرود میآمد، فرستاده خویش به سوی آنان بود تا پیامبران تکذیب نشوند(3).

19) از ابوطُفیل روایت شده است: شنیدم که علی علیه السلام می فرمود: ذوالقرنین پیامبر نبود، بلکه بندهای بود دوستدار خدا و خداوند نیز او را دوست داشت. برای خداوند خیرخواهی نمود و خداوند هم برایش خیرخواهی نمود. قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد، اما آنها به گوشه پیشانی اش ضربه زدند و او را

1- 1- اختصاص، ص 327

2- 2 - تفسیر عیاشی، ج2 ، ص365 ، ح 71. 3
3- 3- تفسیر عیاشی،ج 2، ص 366، ح 72

کشتند. سپس خداوند دوباره او را به سوی قومش مبعوث گردانید و آنها به گوشه دیگرش ضربه زدند و او را کشتند(1).

20) از بُرید بن معاویه روایت شده است که از امام باقر و امام صادق علیهما السلام پرسیدم: منزلت شما تا چه حد است و از گذشتگان به چه کسی شباهت بیشتری دارید؟ فرمودند: به خضر علیه السلام و ذو القرنین که عالم بودند، اما پیامبر نبودند(2).

21) از ابوحمزه ثُمالی از امام باقر علیه السلام روایت شده است: خداوند تنها به چهار پیامبر پادشاهی داد که هر چهار نفر پس از نوح مبعوث شدند: اولین آنها ذو القرنین بود که نام اصلیاش عیاش بود و پس از او داود و سلیمان و یوسف به پادشاهی رسیدند. عیاش از مشرق تا مغرب زمین را تحت تصرف داشت. قلمرو داود و سلیمان از شام تا اصطخر بود و ملک یوسف، مصر و صحراهای اطراف آن بود(3).

22) از ابن ورقاء روایت شده است که از امیر مؤمنان علی علیه السلام راجع به ذوالقرنین و شاخهای او سئوال کردم، حضرت فرمود: شاید تو گمان می کنی که شاخ های او از جنس طلا یا نقره بود، یا او پیامبر بود؟ این طور نیست. او بنده صالحی بود که خداوند به سوی قومی او را مبعوث کرد و او آنها را به سوی خدا و به سوی خیر و نیکی دعوت کرد، اما مردی از میان قوم برخاست و به گوشه راست پیشانی او ضربه زد و او را کشت و به همین دلیل خداوند او را ذوالقرنین نامید(4).

23) از ابن هشام از پدرش، از کسی که برای او حدیث کرده است، از یکی از خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: ذوالقرنین فرد صالحی بود که هر گونه اسباب و وسیلهای برایش فراهم بود و از قدرت و مکنت برخوردار بود. چشمه آب حیات در اختیار او قرار داشت. به او گفته بودند که هر کس جرعهای از آب آن چشمه بنوشد آنقدر زنده خواهد ماند تا صدا را بشنود (تا روز قیامت). ذوالقرنین در جست و جوی چشمه بر آمد و به مکانی که چشمه در

1- 1-تفسیر عیاشی، ج 2، ص 366، ح 73.
2- 2- تفسیر عیاشی، ج 2، ص 366، ح 74.

3- 3- تفسیر عیاشی، ج 2، ص 366، ح 75.
4- 4 - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 366، ح 76.

آن جا قرار داشت رسید؛ اما دید که در آن مکان، سیصد و شصت چشمه وجود دارد و در میان همسفرانش خضر بود که یکی از بهترین یارانش بود. او را خواند و به او و به هر یک از یاران او ماهی نمک سودی داد و به آنها گفت: کنار آن چشمه ها رفته و هر کدام از شما ماهی خود را در یکی از آن چشمه ها بشویید. یارانش اطاعت کردند و مشغول شستن ماهیها شدند. هنگامی که خضر ماهی خود را در آب چشمهای که انتخاب کرده بود فرو برد، ماهی زنده شد و در آب غوطه ور شد. وقتی خضر این اتفاق را مشاهده کرد، لباس خود را از تن به در آورد و در آب فرو رفت و از آن آب نوشید و تلاش کرد ماهی را بگیرد، اما موفق نشد و با دیگر یاران به نزد ذوالقرنین برگشتند. ذوالقرنین دستور داد ماهیها را از ایشان بگیرند. سپس گفت: ببینید، یک ماهی کم است. گفتند: خضر، صاحب آن ماهی است. پس فرمود تا خضر را به نزد او بیاورند و از ماهی جویا شد. خضر هم اتفاق را برایش شرح داد. ذو القرنین پرسید: وقتی ماهی فرار کرد تو چه کردی؟ خضر پاسخ داد: درون آب رفتم و به دنبال ماهی گشتم، اما آن را نیافتم. ذوالقرنین پرسید: آیا از آن آب نوشیدی؟ خضر پاسخ داد: بله. ذوالقرنین در پی آن چشمه برآمد، اما آن را نیافت. پس به خضر علیه السلام گفت: صاحب آن چشمه تو هستی(1).

24) از حارث بن حبیب روایت شده است: مردی به نزد امام علی علیه السلام آمد و به ایشان فرمود: ای امیر مؤمنان! از ذوالقرنین با من بگو. حضرت به او فرمود: ابرها مسخر او گردید و اسباب برایش فراهم شد و نور و روشنایی برایش گسترانیده شد. مرد از او پرسید: معنای بسط نور چیست؟ امام علیه السلام پاسخ داد: شب برای او همچون روز روشن بود. سپس امام علیه السلام به آن مرد فرمود: آیا باز هم راجع به او می خواهی؟ آن مرد ساکت شد(2).

25) از اصبغ بن نباته روایت شده است: از امیر مؤمنان علی علیه السلام راجع به ذو القرنین پرسیدند. حضرت فرمود: بنده صالحی بود و نام او عیاش بود. خداوند او را برگزید و پس از طوفان نوح، او را به امتی از امم نخستین در ناحیه مغرب فرستاد. آنها به سمت راست سرش ضربه زدند و او را کشتند و خداوند پس از صد سال او را زنده کرد و سپس او را به امتی از امم نخستین در ناحیه مشرق فرستاد.

1- 1 - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 367، ح 77.
2- 2 - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 367، ح 78.

آنان او را تکذیب کردند و ضربهای به سمت چپ سرش زدند که بر اثر آن ضربه مرد. سپس خداوند پس از صد سال او را زنده کرد و در جای خالی که بر اثر آن دو ضربه به وجود آمده بود، دو شاخ گذاشت و قدرت فرمانروایی و نشانه پیامبریاش را در شاخ هایش قرار داد.

سپس خداوند او را به آسمان دنیا بالا برد و تمام زمین یعنی کوهها و دشتها و درهها را به او نشان داد و او هر آن چه که میان مشرق و مغرب است را دید و خداوند علمی به او داد که به واسطه آن، حق را از باطل تشخیص میداد و در شاخ او قدرتی از آسمان قرار داد که تاریکیها و رعد و برق در آن بود. سپس او را به زمین بازگرداند و به او وحی کرد که در غرب و شرق زمین سیر کن که همانا سرزمینها را در اختیار تو قرار دادم و بندگانم را فرمانبردار تو کردم تا از تو و هیبت تو بترسند. آن گاه ذوالقرنین به سمت غرب رفت و هر گاه بر قریه ای عبور می کرد، نعره ای همچون شیر خشمگین می کشید و از دو شاخ روی سرش، تاریکی و رعد و برق و صاعقه درخشیدن می گرفت که همه مخالفانش را هلاک می کرد. شرق و غرب عالم مطیع او شدند و خداوند در این باره میفرماید: «إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِی الْأَرْضِ وَ آتَيْناهُ مِنْ كُلِّ شَیْ ءٍ سَبَباً» سپس به سیر خود ادامه داد: «حَتیَّ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فی عَيْنٍ حَمِئَهٍ ... َ أَمَّا مَن ظَلَم» و به پروردگارش ایمان نیاورد، « فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ » در دنیا با عذاب دنیا «ثُمَّ يُرَدُّ إِلیَ رَبِّهِ» در بازگشت خود «فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكْرًا.... وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسرًا* ثمُّ أَتْبَعَ سَبَبًا» یعنی ذوالقرنین نشانهای از خورشید را دنبال نمود.

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چون ذوالقرنین با خورشید به چشمه تیره و گل آلود رسید، دید که خورشید در آن فرو می رود و در کنار خورشید هفتاد هزار فرشته دید که با زنجیرهای آهنین و چنگال ها خورشید را به درون آب می کشیدند و بعد هم هنگام طلوع آن را در سمت راست زمین با زنجیر می کشیدند؛ درست همان طور که کشتی بر روی آب روان می شود. وقتی ذوالقرنین همراه خورشید به محل طلوع خورشید رسید، «حَتیَّ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلیَ قَوْم ... بِمَا لَدَيْهِ خُبرًا» امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ذوالقرنین نزد کسانی رفت که خورشید آنان را سوزانده بود و جسدها و رنگشان را تغییر داده و سیاه کرده بود و سپس او در منطقه تاریکی به دنبال یک نشانه و راهنما به راه افتاد

«حَتىَّ إِذَا بَلَغَ بَينْ َ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكاَدُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا*قَالُواْ يَاذَا الْقَرْنَينْ ِ إِنَّ يَأْجُوج و مأجوج» در پشت این دو کوه هستند و چون زمان برداشت محصول ما فرا رسد، آنان از پشت این دو سد بیرون آمده و تمام کشت و محصولات ما را میخورند و چیزی از آن را باقی نمیگذارند. «فَهَلْ نجْعَلُ لَکَ خَرْجًا» و در هر سال آن خراج را به تو پرداخت کنیم «عَلىَ أَن تجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا... زُبَرَ الحْدِيد ». حضرت فرمود: کوه آهن در نظر او کوچک جلوه کرد و آنها آهن را همچون شیر ذوب کردند و او آهن را میان آن دو کوه روی هم ریخت. ذوالقرنین اولین کسی بود که ساختمانی در روی زمین بنا کرد. سپس هیزم فراهم آورد و بر روی آن آتش افروخت و دمنده هایی بر روی آتش قرار داد و مردم بر آتش دمیدند. چون آهن ذوب شد، ذوالقرنین گفت: مس سرخ رنگ را برایم بیاورید. پس آنان کوهی از مس برایش فراهم کردند و آن را بر روی آهن پرتاب کردند و مس ذوب شد و با آهن مخلوط شد. ذوالقرنین گفت: «فَمَا اسْتطَاعُواْ أَن يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطَاعُواْ لَهُ نَقْبًا» یعنی یأجوج و مأجوج. « قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبىِّ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبىِّ جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَ كاَنَ وَعْدُ رَبىِّ حَقًّا» تا این جا روایت علی بن حسین و روایت محمد بن نصر بود.

و جبرئیل بن احمد در حدیثی که نقل نموده، به سندهایی از اصبغ بن نباته، از علی ابن ابی طالب علیه السلام روایت نموده که «وَ تَرَكْنا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فى بَعْض»(1) [و در آن روز آنان را رها میکنیم تا موج آسا بعضی با برخی درآمیزند] یعنی در روز قیامت. ذوالقرنین انسان صالحی بود و در نزد خداوند مقام و منزلتی داشت. او برای خداوند خیرخواهی نمود و خداوند نیز برای او خیرخواهی کرد. او خداوند را دوست داشت و خداوند نیز او را دوست داشت و اسبابی برای او مهیا نمود و او را در زمین فرمانروایی داد تا جایی که او مالک شرق و غرب عالم شد. او در میان ملائکه، دوستی به نام رقائیل داشت که بر او نازل می شد و با او گفتگو و نجوی می نمود. روزی ذوالقرنین از او پرسید: عبادت اهل آسمان چگونه است و عبادت آنها نسبت به اهل زمین در چه موقعیّتی قرار دارد؟ او گفت: در آسمان هیچ قدمگاهی نیست، مگر آن که ملکی در آنجا ایستاده که هرگز نمی نشیند. یا در حال

1- [1] - کهف /99.

رکوع است که هرگز سجده نمی کند و یا در حال سجود است که هرگز سر بر نمی دارد. ذوالقرنین به گریه افتاد و گفت: دوست دارم آنقدر زندگی کنم تا بتوانم پروردگارم را آن طور که شایسته اوست عبادت کنم. رقائیل گفت: ای ذوالقرنین! روی زمین چشمه ای هست که به آن آب حیات می گویند و هر کس از آب آن بیاشامد نمی میرد، مگر زمانی که خود درخواست مرگ نماید. اگر به آن دست بیابی می توانی هر چقدر بخواهی عمر کنی، ذو القرنین گفت: آن چشمه کجاست و آیا تو آن را می شناسی؟ رفائیل گفت: نه. ما فقط در آسمان شنیده ایم که خداوند در زمین تاریکی هایی دارد که پای هیچ جنّ و انسی به آن نرسیده است و آن چشمه در میان آن ظلمات است. ذوالقرنین گفت: آن ظلمات کجاست؟ رقائیل گفت: من نمی دانم. سپس رقائیل بالا رفت و ذوالقرنین از گفته او دچار اندوه شدیدی شد، چون علاقه مند بود که چشمه آب حیات را بیابد. پس همه دانشمندان اهل مملکت خود و فقها را جمع کرد و به آنها گفت: ای جماعت فقیهان و ای صاحبان کتاب و آثار نبوت! آیا در کتب آسمانی و کتابهای پادشاهان پیشین که مطالعه کرده اید، نامی از چشمه حیات برده نشده است که اراده خدا در آن است و هر کس از آب آن بیاشامد نمی میرد، مگر زمانی که خود درخواست مرگ نماید؟ گفتند: خیر. گفت: آیا ندیده اید که صحبت از ظلماتی شده باشد که پای هیچ انس و جنّی به آن نرسیده است؟ گفتند: خیر. پس از شنیدن این مطلب، ذوالقرنین بسیار ناراحت شد و گریست. یکی از غلامانی که نزد او بود از فرزندان اوصیا بود. او به ذوالقرنین گفت: دانش آن چیزی که می خواهی نزد من است. ذوالقرنین بسیار شادمان شد و او را نزد خود جای داد و به او گفت: برایم بگو. غلام گفت: من در کتاب آدم علیه السلام (این کتاب در همان روزی نوشته شده است که اشیای زمین نامگذاری شد)، این مطلب را دیده ام که در روی زمین چشمه حیات قرار دارد و خداوند اراده نموده که هرکس از آن بنوشد هرگز نمیرد تا این که خودش از خداوند طلب مرگ نماید و آن چشمه در منطقه تاریک و ظلماتی قرار دارد که پای هیچ جن و انسی به آن نرسیده است. ذوالقرنین گفت: ای پسر! نزدیک بیا. آیا میدانی که این چشمه در کجا قرار دارد؟ گفت: در کتاب آدم علیه السلام خواندم که این چشمه بر شاخ خورشید یعنی در محل طلوع آن قرار دارد. ذوالقرنین بسیار خوشحال شد. آن گاه، تمام اشراف و فقها و علما و فرزانگان مملکت خود را فرا خواند. هزار دانشمند و

حکیم و فقیه به نزد او آمدند و آماده حرکت شدند و انواع وسایل سفر او را فراهم آوردند و همگی به راه افتادند تا به طرف محل طلوع خورشید حرکت کنند. از کوهها و دریاها گذشتند. دوازده سال گذشت تا به لبه تاریکی رسیدند که در آنجا نه تاریکی شب بود و نه دود، بلکه هوایی بود که فوران می کرد و میان افق را پر می نمود. پس در کنار آن فرود آمده و اطراق کردند. ذوالقرنین فضلای لشکر خود را جمع کرد و به آنها گفت: ای گروه فقیهان و عالمان! من می خواهم این ظلمت را طی کنم. آنان در پیشگاه او به سجده افتاده و گفتند: ای پادشاه! شما چیزی را طلب میکنید که قبل از شما هیچ پیامبر و رسول و پادشاهی طلب نکرده است. ذوالقرنین گفت: من باید آن را بیابم و طالب آن هستم. آنها گفتند: ما می دانیم که تو اگر وارد این ظلمات شوی به آرزو و درخواست خود نایل می شوی بدون این که منتی از جانب ما بر تو باشد، ولی ما از هلاکت پادشاهی تو و از بین رفتن سلطنت تو و به هم ریختن اوضاع ساکنان زمین بیمناکیم. ذوالقرنین گفت: به هر حال من باید بروم. آنان در پیشگاه خدا به سجده افتادند و گفتند: ما از آن چه ذوالقرنین طلب میکند به تو پناه میآوریم. سپس گفت: تیزبین ترین چهارپایان کدام است؟ گفتند: مادیان، آن وقت در لشکر او شش هزار اسب وجود داشت که او نیز از میان دانشمندان شش هزار مرد انتخاب کرد و به هر یک اسبی داد و خضر در پیشاپیش او با دو هزار سوار به راه افتاد و همگی به امر ذوالقرنین وارد ظلمات شدند و ذوالقرنین نیز با چهار هزار نفر سپاهی به دنبال آنها حرکت کرد و به سایرین دستور داد: همین جا منتظر ما بمانید، اگر تا دوازده سال مراجعت نکردیم، شما به شهرهای خود برگردید. خضر گفت: پادشاها! اگر ما در تاریکی حرکت کنیم، یکدیگر را نمی بینیم؛ اگر گم شدیم چه کنیم؟ آن وقت ذوالقرنین به او مهره هایی سرخ رنگ داد که در مواقع لزوم، در اثر برخورد به زمین و ایجاد انفجار، تولید نور و صدا می کرد و گفت: این دانه ها را بگیر و هر وقت که گم شدی آنها را به زمین بینداز که این مهره ها صدایی از خود صادر می کنند و با صدای آن، کسانی که گم شده اند، به سوی آن صدا خواهند آمد. پس خضر آن را گرفت و در تاریکی به راه افتاد و زمانی که ذو القرنین استراحت می کرد، خضر به راه افتاد و به راه خود ادامه داد تا به یک وادی رسید که بسیار تاریک بود. به همراهانش گفت: شما همین جا بمانید و هیچ کس از جای خود حرکت نکند. سپس خود به تنهایی از اسب پیاده شد و به

راه افتاد و مهره ای از آن مهره ها را به زمین زد، اما صدایی نشنید و گمان بد به ذهنش راه یافت و ترسید که پاسخی از آن نرسد. ولی صدای آن با تأخیر به گوشش رسید و به دنبال صدای آن به جلو رفت. ناگهان همان چشمه ای را دید که به دنبال آن میگشت. آب این چشمه، سفیدتر از شیر و نورانی تر از یاقوت و شیرین تر از عسل بود. پس از آن آشامید و سپس لباس خود را از تن بدر کرد و بدن خود را در آن چشمه شستشو داد و سپس لباس خود را پوشید و آن گاه یک مهره را به سوی یارانش پرتاب کرد و یارانش به او پاسخ گفتند. پس به سوی یارانش حرکت کرد تا به آنها رسید و سوار بر اسب شد و آنها را به ادامه راه فرمان داد.

للللللللپس از خضر و یارانش، ذو القرنین از آن جا گذر کرد، اما راه دره را اشتباه رفت و چهل روز و شب در تاریکی سرگردان بود و پس از آن با نوری که نه روشنایی روز بود و نه نور خورشید و ماه، راه خود را پیدا کرد و به مکانی وارد شد که خاک سرخ رنگ داشت و شن هایش خشک و نرم ل بود و مانند مروارید می درخشید. ناگهان خود را در مقابل قصری دید بسیار بلند به طول یک فرسخ. به در قصر نزدیک شد و سپاهیانش نیز به دنبالش آمدند. به تنهایی وارد قصر شد و در آنجا پرنده سیاه رنگی را دید که به آهن بلندی که دو طرفش بر دو طرف دیوارهای قصر گذاشته شده آویزان بود. پرنده، شبیه به پرستو بود یا تصویر پرستو و شاید هم خود پرستو بود. وقتی صدای پای ذوالقرنین را شنید، گفت: کیستی؟ ذوالقرنین پاسخ داد: من ذوالقرنین هستم. پرنده گفت: ای ذوالقرنین، آیا چیزهایی که قبل از این قصر به آن رسیدی برایت کافی نبود که به این جا آمدی؟ ذوالقرنین ترسید. پرنده گفت: ای ذوالقرنین! نترس و با من سخن بگو. ذوالقرنین گفت: بپرس تا پاسخت دهم. پرستو گفت: آیا ساخت بناهای آجری و گچی در زمین زیاد شده است؟ ذو القرنین پاسخ داد: بله. پرنده تکانی خورد و خود را باد کرد تا این که یک سوم طول آهن را گرفت. ذوالقرنین بسیار ترسیده بود. پرنده گفت: نترس و بگو. ذوالقرنین گفت: بپرس تا آگاهت کنم. پرستو گفت: آیا مردم در روی زمین شهادت دروغ میدهند؟ پاسخ داد: بله. پرنده تکانی خورد و و خود را باد کرد و و به قدری بزرگ شد که دو سوم طول آهن را گرفت. ذوالقرنین بسیار ترسیده بود. پرنده به او گفت: نترس و بگو. ذوالقرنین گفت: بپرس. پرستو گفت: آیا مردم گفتن ذکر لا إله إلا الله را ترک

کرده اند؟ گفت: نه. پس یک سوم از باد پرنده خالی شد و گفت: ای ذوالقرنین! نترس و بگو. ذوالقرنین گفت: بپرس. پرستو گفت: آیا مردم نماز واجب خود را ترک کردهاند؟ ذوالقرنین پاسخ داد: نه. در این هنگام یک سوم دیگر هم از هوای داخل پرهای پرنده بیرون رفت. سپس گفت: ای ذوالقرنین! نترس و بگو. ذوالقرنین گفت: بپرس. گفت: آیا مردم غسل جنابت را ترک کردهاند؟ گفت: نه. پرنده به حالت اول خود بازگشت و پرواز کرد و بر روی یکی از پله های بلند قصر نشست. پرنده گفت: ای ذوالقرنین! از این پله بالا برو. ذوالقرنین بالا رفت و میترسید و نمیدانست که چه چیزی در انتظارش است تا این که به بالای پله رسید و خود را بر روی بامی دید که بسیار وسیع بود و تا چشم کار می کرد، گسترده بود. در این هنگام جوانی سفید روی و نورانی که لباس سفیدی بر تن داشت و در هیئت یک مرد بود را دید که سرش را به سوی آسمان بلند کرده بود و به آسمان می نگریست و دست خود را بر دهانش گذاشته بود. وقتی صدای پای ذوالقرنین را شنید گفت: کیستی؟ ذوالقرنین گفت: من ذوالقرنین هستم. گفت: ای ذوالقرنین! آن چه تا بدین جا به آن دست یافتی برایت بس نبود که به این جا آمدی؟ ذوالقرنین گفت: چرا دستت را بر دهانت گذاشته ای؟ پاسخ داد: ای ذو القرنین! من اسرافیل هستم و قیامت نزدیک است و من منتظرم که اذن دمیدن صور را بگیرم. سپس سنگی برداشت و آن را به طرف ذو القرنین پرت کرد که یا شبیه سنگ بود یا خود سنگ و گفت: ای ذوالقرنین! سنگ را بگیر. اگر این سنگ گرسنه بود تو هم گرسنه ای و هر گاه این سنگ سیر شد تو هم سیر می شوی. برگرد. ذو القرنین با آن سنگ برگشت و آن را به یارانش نشان داد و با آنان در باره آن پرنده و آن چه که از او پرسید و آن چه که به او گفت، سخن گفت و برای آنان از صاحب صور گفت که به او چه گفته و چه داده است. سپس گفت: او این سنگ را به من داد و به من گفت: اگر این سنگ گرسنه شود، تو نیز گرسنه می شوی و اگر سیر شود، تو نیز سیر خواهی شد. گفت: در باره این سنگ برایم بگویید. او آن سنگ را در یک کفه و سنگ دیگر مانند آن را در کفه دیگر ترازو گذاشت و ترازو را بلند کرد و معلوم شد که سنگی که او آورده بود، از آن سنگ دیگر سنگینتر بود. سنگ دیگری در کفه دیگر ترازو قرار دادند، باز هم سنگی که او آورده بود، سنگینتر بود. تا این که هزار سنگ مانند آن را قرار دادند و ترازو را بلند کردند و آن سنگ از همه آن هزار سنگ نیز

سنگینتر بود. آنها گفتند: ای پادشاه، ما در باره این سنگ چیزی نمی دانیم. خضر گفت: ای پادشاه! تو از کسانی می پرسی که هیچ دانشی نسبت به آن ندارند. دانش و معلومات در باره این سنگ به من داده شده است. ذوالقرنین گفت: آن خبر را به ما بگو و برایمان شرح بده. خضر ترازو را گرفت و سنگی را که ذوالقرنین آورده بود، در کفه آن قرار داد و بعد هم یک مشت خاک را بر روی سنگ ذو القرنین قرار داد تا سنگینی بیشتری ایجاد کند. آن گاه ترازو را بلند کرد و دو کفه آن برابر گشت. آنها همه در شگفت شدند و برای خداوند سجده کردند و گفتند: ای پادشاه! این مسئلهای است که دانش ما به آن نرسیده بود و ما می دانیم که خضر جادوگر نیست. اما چگونه است که ما هزار سنگ همانند آن را در کفه دیگر ترازو قرار دادیم باز هم سنگ شما، سنگینتر بود. در حالی که او مقداری خاک بر آن سنگ افزوده است و این سنگ با سنگی همانند او برابر و هم وزن شده است؟ ذوالقرنین گفت: ای خضر! داستان این سنگ را برایمان شرح بده. خضر گفت: ای پادشاه! دستور پروردگار در میان بندگانش نافذ است و فرمانروایی او چیره است و حکم خداوند فیصله دهنده است. خداوند برخی از بندگان را توسط برخی دیگر مورد آزمایش قرار می دهد. دانشمندان را با دانشمندان دیگر میآزماید. جاهل را با جاهل امتحان میکند و گاهی هم عالم را با جاهل امتحان میکند و جاهل را با عالم مورد ارزیابی قرار می دهد و خداوند مرا به وسیله تو امتحان نمود و تو را به وسیله من مورد آزمایش قرار داد. ذوالقرنین گفت: ای خضر! خداوند تو را رحمت کند، وقتی میگویی مرا به واسطه تو امتحان نموده، درست است در حالی که تو از من داناتر هستی، ولی با این حال تحت فرمان من قرار داده شدهای. خدایت رحمت کند، در باره این سنگ برایم بگو. خضر گفت: ای پادشاه! این سنگ مَثَلی است که صاحب صور برایت بیان کرده است. مقصودش این است که مثَل بنی آدم مثَل این سنگ است که هرگاه در یک کفه ترازو قرار داده شود و در کفه دیگر هزار سنگ قرار داده شود، باز هم نمیتواند بر این سنگ (بنی آدم) سنگینی کند. اما وقتی که خاک بر روی آن قرار داده شود، سیر شده و با سنگی همچون خودش برابر و هموزن می شود. مثل تو نیز همین طور است. خداوند فرمانروایی به تو بخشیده و به تو مکنت داده است، اما تو راضی نگشتی و در پی چیزی بر آمدی که هرگز کسی قبل از تو به دنبال آن نبود و به جایی قدم گذاشتی که هرگز پیش از تو هیچ

انس و جنی به آن جا گام ننهاده بود. مقصود این است که بنی آدم چنین است؛ سیر نمی شود مگر این که خاک بر رویش ریخته شود. آن گاه ذو القرنین به شدت گریست و گفت: ای خضر! راست گفتی. این مثَل برای من بیان میشود. بدون شک بعد از این من به دنبال چیزی نخواهم گشت. سپس ذوالقرنین به سوی تاریکی بازگشت. آنان به راه خود ادامه میدادند که صدای خش خشی از زیر سم اسبهای خود شنیدند. گفتند: ای پادشاه! این چیست؟ ذوالقرنین گفت: از آن برگیرید که هرکس از آن بگیرد پشیمان میگردد و هرکس نگیرد هم پشیمان میگردد. برخی از آن گرفتند و برخی دیگر نه. چون از تاریکی بیرون شدند، دیدند که آن زبرجد است. آن کس که گرفته بود هم پشیمان بود و آن کس که نگرفته بود هم پشیمان بود. ذوالقرنین به دومه الجندل بازگشت که خانه او آن جا بود. او در آن جا ماند تا این که خداوند جان او را ستاند. هرگاه حضرت از این مطلب سخنی به میان می آورد، می فرمود: خداوند برادرم ذوالقرنین را رحمت کند که در سیر و سلوک خود و طلب آن چه مطالبه نمود، خطا کار نبود و به درجه زهد و تقوی رسید. اگر وی به هنگام رفتن (قبل از رفتن به ظلمات) به وادی زبرجد می رسید، هیچ چیز در آن جا باقی نمی گذاشت و همه را برای مردم جمع می کرد، زیرا به دنیا راغب بود. امّا چون در هنگام بازگشت به تقوی و زهد دست یافته بود، رغبتی به آن زبرجدها نشان نداد. (1)

26) جبرئیل بن احمد، از موسی بن جعفر، از امام صادق علیهما السلام روایت می کند: ذوالقرنین صندوقی از شیشه ساخت و در طول مسیر آن را به همراه داشت. پس از آن با کشتی به دریا رفت. وقتی مقداری جلو رفت به یارانش گفت: با طناب مرا به دریا بفرستید و اگر طناب را تکان دادم، مرا بالا بکشید وگرنه مرا تا عمق دریا بفرستید او را به دریا فرستادند و طناب را به طول چهل روز پایین فرستادند. در زیرآب ذوالقرنین احساس کرد کسی به صندوق شیشهایاش ضربه میزند، از او پرسید: ای ذوالقرنین! کجا میروی؟ گفت: میخواهم ملک پروردگارم را در زیر آب ببینم همان طور که ملک او را در خشکی دیدهام. گفت: ای ذوالقرنین! نوح هم در زمان طوفان از این جا گذشته بود و این مسیر را طی کرده

1- 1- تفسیر عیاشی، ج2 ، ص367 ،ح 79.

بود. ناگهان یک شیء عتیقه که مورد علاقه او بود، به درون آب افتاد و از آن لحظه تاکنون هنوز به عمق آب نرسیده است. وقتی ذوالقرنین این سخن را شنید، طناب را تکان داد و از آب خارج شد(1).

27) از ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت شده است: اسم ذوالقرنین عیاش بود و او اولین نبیّ پادشاه بود و بعد از نوح علیه السلام به پیامبری رسید و حاکم کل زمین، از مشرق تا مغرب بود(2).

28) از جمیل بن دراج روایت شده است: از امام صادق علیه السلام راجع به زلزله پرسیدم. امام علیه السلام فرمود: پدرم از پدرش از پدرانش صلوات الله علیهم اجمعین نقل می کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وقتی ذوالقرنین به سد رسید، از آن عبور کرد و به تاریکی وارد شد و دید که در آنجا فرشتهای ایستاده که طولش به پنجاه ذراع میرسد. فرشته به او گفت: ای ذوالقرنین! آیا در پشت سر خود، راهی برای عبورت هست؟ ذوالقرنین به او گفت: تو کیستی؟ پاسخ داد: فرشتهای از فرشتگان خدا هستم که مسئول این کوهم و هر کوهی که خداوند خلق کرده، ریشهای هم در این کوه دارد. هر گاه خداوند بخواهد در شهری زلزله بیاید، به من وحی می کند و من این کوه را تکان می دهم.(3)

29) از جابر از امام باقر علیه السلام روایت شده است: امام علی علیه السلام فرمود: خورشید در چشمهای گل آلود در دریایی که پایین شهری که در سمت مغرب قرار دارد، غروب می کند. یعنی جابلق.(4)-(5)

30) از ابوبصیر از امام باقر علیه السلام روایت شده است که معنای این آیه این است: «لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِها سِتْراً کَذلِکَ» آنها ساختن خانه را نمیدانستند(6).

1- 1- تفسیر عیاشی، ج2 ،ص375، ح80 .
2- 2- تفسیر عیاشی، ج2 ، ص376 ،ح81.
3- 3- تفسیر عیاشی، ج2 ، ص375، ح 82.
4- [4] - جابلق نام دو شهر است که یکی در دور ترین نقطه مغرب و دیگری روستایی در اصفهان است. « معجم البلدان، ج2 ، ص91 ».
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج2 ، ص376 ، ح 83 .

6- [6] - تفسیر عیاشی، ج 2 ، ص376، ح 84.

31) از جابر از امام باقر علیه السلام روایت شده است: «أَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ رَدْماً»، فرمود: مقصود، تقیه است. «فَمَا اسْتطاعُوا أَنْ یَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطاعُوا لَهُ نَقْباً» منظور تقیه است(1).

32) از مفضل روایت شده است: از امام صادق علیه السلام معنای این آیه را پرسیدم: «أَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ رَدْماً» فرمود: منظور، تقیه است. «فَمَا اسْطاعُوا أَنْ یَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطاعُوا لَهُ نَقْباً» فرمود: و نمی توانستند نقبی در آن ایجاد کنند؛ یعنی اگر به تقیه عمل شود، دیگر کسی قادر نخواهد بود بر آنها سیطره پیدا کند. تقیه، دژی است محکم که بین تو و دشمنان خدا سدی میسازد که توانایی عبور از آن را ندارند. معنای این آیه را از امام پرسیدم: « فَإِذا جاءَ وَعْدُ رَبِّی جَعَلَهُ دَکَّاءَ» امام علیه السلام فرمود: برداشتن تقیه در هنگام ظاهر شدن امر خداوند است که آن زمان، خدا از دشمنان خویش انتقام می گیرد(2).

33) علی بن ابراهیم از پدرش از یوسف بن ابی حماد، از امام صادق علیه السلام روایت می کند: وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به معراج رفت، در آسمان بوی تند مشک را استشمام کرد. از جبرئیل پرسید: این چه بویی است؟ جبرئیل پاسخ داد: این بو از خانهای متصاعد می شود که قومی در آن آنقدر در راه خدا شکنجه دیدند که مردند. خضر علیه السلام از شاهزادگان بود. به خدای یکتا ایمان آورد و در گوشهای خلوت، در اتاقی در خانه پدرش به پرستش پروردگار مشغول بود و تنها فرزند خانواده بود. مردم به پدرش پیشنهاد دادند که برایش همسری اختیار کند تا شاید خداوند فرزندی به او عطا کند که وارث پادشاهی باشد. پدرش دختر باکرهای را برایش خواستگاری کرد و او را به خانهاش آورد، اما خضر علیه السلام به او توجهی نداشت. در روز دوم، خضر به همسرش گفت: اگر رازی را به تو بگویم آن را مخفی نگاه میداری؟ گفت: بله. خضر گفت: اگر پدرم از تو پرسید که رابطه زناشویی بین ما برقرار شده یا نه، بگو: بله. همسر پذیرفت. پدر خضر این مسئله را از همسر او پرسید و او هم پاسخ مثبت داد. پدر از زنان خواست که ببینند آیا دختر بکارت خود را از دست داده است یا نه؟ و هنگامی که زنان در جست و جوی این امر برآمدند، دیدند که دختر هنوز باکره است. پس

1- [1] - تفسیر عیاشی ، ج2 ، ص376 ، ح85.

2- [2] - تفسير عياشى ، ج2 ، ص 377، ح86.

گفتند: ای پادشاه! پسر را به ازدواج زنی بی تجربه در آوردهای. برایش بیوه زنی را به همسری انتخاب کن. پدر خضر، همسر دیگری برایش گرفت و وقتی زن به نزد خضر آمد، خضر از او پرسید که آیا رازدارش هست؟ زن پاسخ داد: بله. وقتی پدر خضر در این مورد از همسرش سئوال کرد، زن به او گفت: پسر تو زن است. آیا زن از زن باردار می شود؟ پدر خضر خشمگین شد و دستور داد که خضر را در اتاقش حبس کنند، در روز سوم حس پدری اش سبب شد که در را باز کند. اما وقتی در را باز کرد، خضر آنجا نبود. خداوند به او قدرتی داده بود که هر چه را بخواهد تصور کند و او پیشاهنگ سپاه ذوالقرنین بود و از آب چشمهای نوشید که هر که از آن بنوشد، تا روز قیامت زنده میماند. امام علیه السلام ادامه داد: دو مرد از شهر پدرش برای تجارت به سفر دریایی رفتند تا به جزیرهای رسیدند و خضر را درآن جزیره دیدند که ایستاده و نماز میخواند. وقتی نمازش تمام شد آن دو را صدا زد و پرسید که برای چه کاری آمدهاند و به آن دو گفت: اگر جای مرا به پدرم نگویید، همین امروز شما را به خانههایتان بر میگردانم. اما یکی از آن دو قصد داشت که وقتی برگشت، جای خضر را به پدرش بگوید. خضر ابری را احضار کرد و به او گفت: این دو را به خانه هایشان ببر. ابر آنها را در همان روز به خانههایشان برد. یکی از آن دو، راز خضر را مخفی نگاه داشت، اما دیگری به نزد پادشاه رفت و مخفیگاه خضر را به او نشان داد. پدر خضر به او گفت: آیا برای گفته خود شاهدی داری؟ گفت: فلان تاجر و نشانی دوستش را به پادشاه داد. پادشاه فردی را به دنبال آن تاجر فرستاد. وقتی تاجر به نزد پادشاه آمد، مسئله را انکار کرد و گفت که این فرد را نمیشناسد. دوستش گفت: ای پادشاه! سپاهی را با من به آن جزیره بفرست و این تاجر را حبس کن تا وقتی که پسرت را به نزد تو بیاورم. پادشاه، سپاهی را با او فرستاد. اما خضر را آن جا نیافتند و پادشاه مرد زندانی را آزاد کرد. سپس آن قوم مرتکب گناه شدند و خداوند آنها را هلاک گردانید و شهرشان را زیر و رو کرد و آن کنیزکی که راز خضر را کتمان کرده بود و آن مردی که جای خضر را به پدرش نگفته بود، هر کدام به گوشهای از شهر گریختند و صبح هنگام یکدیگر را ملاقات کردند و راز خود را برای هم گفتند و گفتند که دلیل نجات یافتن ما همین رازداریمان بوده است. پس به خدای خضر ایمان آوردند و ایمان خود را نیکو گردانیدند و با هم ازدواج کردند و به سرزمین دیگری و دربار پادشاهی دیگر

رفتند و آن زن، کنیز دختر پادشاه آن مملکت شد. روزی که مشغول شانه زدن موهای دختر پادشاه بود، شانه از دستش افتاد و گفت: هیچ نیرو و قدرتی جز قدرت خداوند نیست. دختر پادشاه از او پرسید: این چه ذکری بود؟ پاسخ داد: من خدایی دارم که همه امور به خواست و قدرت او انجام میگیرد. دختر پادشاه گفت: آیا به جز پدر من خدایی داری؟ پاسخ داد: بله و او خدای تو و خدای پدر تو نیز هست. دختر پادشاه به نزد پدرش رفت و گفتههای کنیزش را به او گفت. پادشاه، زن را احضار کرد و جویای ماجرا شد. زن ماجرا را برایش شرح داد. پادشاه از او پرسید: چه کسانی بر دین تو هستند؟ پاسخ داد: همسرم و فرزندم. پادشاه آن دو را فراخواند و به آنها دستور داد که موحد نباشند، اما آنها نپذیرفتند. پس دیگی پر از آب خواست وآب را داغ کرد وآنها را در دیگ انداخت. پس از آن، آنها را در خانهای زندانی کرد و خانه را ویران کرد. جبرئیل به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت: این رایحهای که به مشامت میرسد، از همان خانه است(1).

34) محمد بن یعقوب از عدهای از یارانش، از احمد بن محمد خالد برقی، از ابوهاشم داود بن قاسم جعفری روایت کرده است که امام جواد علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی مسجد الحرام می آمد و فرزندش حسن علیه السلام نیز در حالی که به دست سلمان تکیه نموده بود، همراه آن حضرت بود. حضرت وارد مسجد الحرام شد و نشست و مردی خوشرو و خوش لباس آمد و به امیرالمؤمنین سلام کرد. حضرت سلام او را جواب داد. آن مرد نشست و گفت: ای امیرالمؤمنین! سه مسئله از شما می پرسم که اگر جواب آنها را به من گفتی، معلوم می شود که آن مردم در مورد تو عملی را مرتکب شدند که به زیان خودشان است و در دنیا و آخرتشان ایمن نیستند و اگر جواب آن را نگفتی، معلوم می شود که تو با آنان مساوی هستی. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هرچه خواستی بپرس. او گفت: به من بگو که هنگامی که انسان به خواب می رود، روحش کجا می رود؟ و چگونه انسان فراموش می کند و به یاد می آورد؟ و چگونه فرزند انسان به عموها و دایی هایش شبیه می شود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام به حسن رو نمود و فرمود: ای ابا محمد! جواب او را بگو. پس حسن علیه السلام جواب آن مرد را گفت. آن مرد

1- [1] - تفسیر قمی، ج2 ، ص 16 .

گفت: گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و همواره به این مطلب گواهی می دهم و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده خداست و همواره به این مطلب گواهی می دهم و به امیرالمؤمنین اشاره کرد و گفت: گواهی می دهم که تو وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قائم به حجت او هستی و همواره به این مطلب گواهی می دهم. و به حسن علیه السلام اشاره نمود و گفت: و گواهی می دهم که تو وصی او و قائم به حجت او هستی. و گواهی می دهم که حسین بن علی علیه السلام بعد از برادرش، وصی و قائم به حجت اوست و گواهی می دهم که علی بن حسین علیه السلام به دستور او بعد از او قائم به امر اوست و گواهی می دهم که محمد بن علی علیه السلام قائم به امر علی بن حسین است و گواهی می دهم که جعفر بن محمد علیه السلام قائم به امر محمد بن علی است و گواهی می دهم که موسی علیه السلام قائم به امر جعفر بن محمد است و گواهی می دهم که محمد بن علی علیه السلام قائم به امر علی بن موسی است و گواهی می دهم که علی بن محمد علیه السلام قائم به امر محمد بن علی است و گواهی می دهم که حسن بن علی علیه السلام قائم به امر علی بن محمد است و گواهی می دهم به مردی از فرزندان حسن؛ گواهی می دهم که کنیه و نامش برده نمی شود تا این که ظهور نماید و زمین را از عدل و داد پر نماید همچنان که از ظلم و ستم پر گشته است و سلام و رحمت و برکت های خداوند بر تو باد ای امیرالمؤمنین! سپس برخاست و رفت. امیرالمؤمنین فرمود: ای ابا محمد! دنبالش برو و ببین که کجا می رود؟ حسن بن علی علیه السلام بیرون آمد و فرمود: به محض این که پای خود را از مسجد بیرون نهاد، من ندانستم که او در کجای زمین خداوند رفت. پس نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بازگشت و ایشان را مطلع ساخت و حضرت فرمود: ای ابا محمد! آیا او را می شناسی؟ گفتم: خداوند و رسولش و امیرالمؤمنین بهتر می دانند. فرمود: او حضرت خضر علیه السلام بود(1).

35) و همو از احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از ابراهیم بن اسحاق احمری، از عبدالله بن حماد، از سیف تمار روایت کرده است که گفت: ما گروهی از شیعیان در حجر همراه امام صادق علیه السلام بودیم که آن

1- [1] - کافی، ج1، ص441، ح1.

حضرت فرمود: جاسوسی بر ما گمارده شده است. ما به سمت راست و چپ نگاه کردیم، ولی کسی را ندیدیم. پس گفتیم: کسی جاسوسی ما را نمی کند. آن حضرت سه مرتبه فرمود: به خدای کعبه سوگند و به خدای بینه سوگند که اگر من میان موسی و خضر بودم به آن دو خبر می دادم که از آنها داناتر هستم و آنان را نسبت به آن چه در نزدشان نیست، آگاه می کردم. زیرا به موسی و خضر، علم آن چه که بود، داده شده بود و علم آن چه که خواهد شد، و تا روز قیامت روی خواهد داد، به آنان داده نشده بود. و ما آن علم را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ارث بردهایم(1).

36) ابن بابویه از علی بن احمد بن عبدالله بن احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش محمد بن خالد حدیثی را که سندش را به امام صادق علیه السلام رسانده نقل می کند که آن حضرت فرمود: چهار تن بر تمام زمین حکمرانی کردند. که دو تن آنها اهل ایمان و دو تن دیگر کافر بودند. اما آن دو تنی که اهل ایمان بودند، سلیمان بن داود و ذو القرنین هستند و آن دو تنی که کافر بودند، نمرود و بخت نصر هستند. نام ذ القرنین عبدالله بن ضحاک بن سعد بود(2).

37) محمد بن عباس از حسن بن علی بن عاصم، از هیثم بن عبدالله روایت نموده که او گفت: مولایم امام رضا علیه السلام از پدر بزرگوارش، از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل علیه السلام از جانب پروردگارش نزد من آمد و خبر داد که پروردگارم به تو سلام می رساند و میفرماید: «ای محمد! مؤمنانی را که کارهای صالح انجام می دهند و به تو و خاندان تو ایمان می آورند، آن مؤمنان را به بهشت بشارت ده که آنان در نزد من پاداش نیک دارند و وارد بهشت می گردند.» و پاداش نیک همان ولایت اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین و ورود به بهشت و جاوید بودن در جوار اهل بیت علیهم السلام است(3).

1- [1] - کافی،ج1، ص203، ح1.
2- [2] - خصال، ص255 ، ح130.
3- [3] - تأویل الآیات، ج1، ص297، ح9.

1) شیخ در امالی از ابن صلت، از ابن عقده، از ابوالحسن قاسم بن جعفر بن احمد بن عمران معروف به ابن شامی از طریق قرائت، از عباد بن احمد عرزمی، از عمویش، از پدرش، از جابر، از شعبی، از ابی رافع، از حذیفه بن یمان نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره قوم یأجوج و مأجوج فرمود: آنان قومی بودند که همواره با کلنگهایشان سد را می کوبیدند و چون شب میشد، می گفتند: فردا این کار را تمام خواهیم کرد. فردای آن روز که فرا می رسید، می دیدند که سد نسبت به دیروز محکمتر است. تا این که یکی از آنان ایمان آورد و آن هنگامی بود که خداوند اراده نمود که فرمان خود را تحقق بخشد. در این هنگام آن فرد مؤمن گفت: به خواست خداوند، فردا سد را خواهیم گشود. چون فردای آن روز، صبح هنگام به سراغ سد رفتند، خداوند آن سد را گشود. سوگند به آن کس که جانم در کف اوست، این مرد بر کرانه دشت کوفه خواهد گذشت در حالی که آن قوم، آن قدر آب از آن کشیده اند تا آن را خشک کرده اند. آن گاه آن مرد مؤمن گوید: به خدا سوگند که من این دشت را یک بار دیدهام. و اکنون آب در پهنه این دشت روان است.

عرض شد: ای رسول خدا! این چه زمانی روی خواهد داد؟ فرمود: زمانی که از دنیا جز چیزی اندک همچون ته مانده آب در ظرف باقی نمانده باشد(1).

2) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبدالله، از عباس بن علاء، از مجاهد، از ابن عباس نقل می کند که از امیرالمؤمنین علیه السلام در باره آفرینش سئوال شد. حضرت فرمود: خداوند دو هزار و دویست مخلوق در خشکی و دو هزار و دویست مخلوق در دریا آفریده است و فرزندان آدم را هفتاد گونه آفریده است و مردم همه از نسل آدم هستند به استثنای یأجوج و مأجوج(2).

1- [1] - امالی، ج1 ، ص355.
2- [2] - کافی، ج 8، ص22 ، ح274.

3) یکی از عالمان شیعه در کتابی بنام «منهج التحقیق الی سواء الطریق» از سلمان فارسی روایت نموده که او گفت: آن زمان که عمر بن خطاب از مردم بیعت گرفت، ما در منزل امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار ایشان بودیم. عمار گوید: غیر از من، حسن و حسین علیهما السلام و محمد بن حنفیه و محمد بن ابی بکر و عمار بن یاسر و مقداد بن اسود کندی هم حضور داشتند. امام حسن علیه السلام به پدرش فرمود: ای امیرالمؤمنین! سلیمان از پروردگارش چنان دارایی را طلب نمود که بعد از خودش برای هیچ کس سزاوار نباشد. آیا شما هم از آن چه سلیمان بن داود، دارا بود، بهرهای دارید؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: قسم به خداوندی که دانه را شکافت و انسان را خلق کرد، سلیمان بن داود از خداوند دارایی و فرمانروایی طلب نمود و خداوند هم به او عطا کرد. اما پدر تو چیزی را دارد که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کسی پیش از پدرت آن را نداشته است و بعد از او هم کسی آن را کسب نخواهد کرد. امام حسن علیه السلام فرمود: می خواهیم اندکی از کرامتی که خداوند به تو بخشیده و تو را به واسطه آن برتری داده است را به ما نشان دهی. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به اذن خداوند چنین خواهم کرد. پس امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست، وضو گرفت و دو رکعت نماز گزارد و دعاهایی خواند که کسی نفهمید. سپس به سمت مغرب اشاره نمود و اندکی نپایید که ابری آمد و بر روی خانه قرار گرفت. ناگهان دیدیم که در کنار آن ابر، ابر دیگری نیز پدیدار شد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابر! به اذن خداوند فرود آی. پس آن ابر شهادت گویان فرود آمد: گواهی می دهم که خدایی جز الله نیست و محمد فرستاده خداوند و جانشین اوست. هر کس در مورد تو تردید کند، راه نجات را گم کرده است.

سلمان گوید: آن ابر همچون فرشی بر روی زمین گسترده شد. امیرالمؤمنین علیه السلام به ما فرمود: بر روی این ابر بنشینید. ما هم بر روی آن نشستیم. و هر کدام در جای خود قرار گرفتیم. پس حضرت به ابر دیگری اشاره نمود و آن ابر هم همچون ابر نخستین شهادت گویان فرود آمد. و امیرالمؤمنین علیه السلام بر روی آن ابر نشست و سخنی گفت. و به آن دو ابر اشاره نمود که به سمت مغرب حرکت کنند. ناگهان باد از زیر دو ابر وزیدن گرفت و آن دو ابر را بالا برد. من رو به

امیرالمؤمنین علیه السلام کردم و دیدم که ایشان بر روی کرسی نشسته بودند و نور از چهره ایشان ساطع بود و چهره ایشان از ماه درخشان تر بود.

امام حسن علیه السلام فرمود: ای امیرالمؤمنین! سلیمان بن داود به واسطه انگشتری که داشت، مورد اطاعت بود. حال برایمان بفرما که امیرالمؤمنین علیه السلام به چه واسطهای مورد اطاعت است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من چشم خداوند در زمینش و زبان او در میان خلقش و نور خاموش نشدنی او و دری هستم که تنها از آن در می توان به سوی خداوند راه یافت. من حجت او بر بندگانش هستم. سپس فرمود: آیا می خواهید که خاتم سلیمان را به شما بنمایانم؟ گفتیم: بله. پس حضرت دست در جیب خود برد و انگشتری طلایی بیرون آورد که یاقوت سرخ در آن بود. و بر آن نوشته شده بود: محمد و علی. سلمان گفت: ما از این امر به شگفت آمدیم. حضرت فرمود: از چه چیز تعجب می کنید و از کسی چون من، چه چیزی عجیب است؟ من امروز چیزی را به شما نشان می دهم که هرگز ندیدهاید.

امام حسن علیه السلام فرمود: میخواهم یأجوج و مأجوج و سدی را که میان ما و آنان هست، به ما نشان دهی. پس باد در زیر ابر وزیدن گرفت و ما صدایی همچون صدای رعد و برق شنیدیم. و ابر بالا رفت و امیرالمؤمنین علیه السلام جلوتر از ما بود و ما سوار بر ابر در حرکت بودیم تا این که به کوه بلند و سر به فلک کشیده ای رسیدیم. ناگهان درخت خشکی را دیدیم که برگهایش فرو ریخته بود و شاخه هایش خشکیده بود. امام حسن علیه السلام فرمود: چرا این درخت خشکیده است؟ حضرت فرمود: از خود درخت بپرس تا جوابت را بگوید. امام حسن علیه السلام پرسید: ای درخت، از چه جهت است که تو را خشکیده میبینیم؟ پاسخی از درخت شنیده نشد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای درخت باید جواب او را بگویی. راوی گوید: به خدا قسم که شنیدم درخت در پاسخ گفت: لبیک ، لبیک یا وصی و جانشین رسول خدا! سپس درخت در پاسخ به امام حسن علیه السلام گفت: ای ابا محمد! پدرت امیرالمؤمنین علیه السلام هر شب هنگام سحر نزد من میآمد و دو رکعت نماز می خواند و تسبیح بسیار می گفت. چون از دعایش فارغ می شد، ابری سفید که بوی مشک از آن به مشام می رسید، به نزدش میآمد و روی آن ابر کرسی قرار داشت که حضرتش بر آن مینشست و ابر

ص:122

حضرت را با خود میبرد و من هم در همنشینی حضرت زنده و سر سبز بودم. اما چهل روز است که همنشینی حضرت از من سلب شده است و این علت و سبب حالتی است که من بدان دچار شدهام. پس امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و در کنار آن درخت دو رکعت نماز گزارد و دستی بر آن درخت کشید. پس آن درخت سبز گشته و به حالت اولین خود بازگشت. آن گاه امیرالمؤمنین علیه السلام به ابر دستور حرکت داد. ناگهان به فرشته ای برخوردیم که یک دستش در مغرب و دست دیگرش در مشرق زمین بود. چون آن فرشته به امیرالمؤمنین علیه السلام نظر افکند، گفت: گواهی میدهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و او شریکی ندارد. و گواهی میدهم که محمد بنده و فرستاده اوست و خداوند او را با هدایت و دین حق فرستاده است تا وی آن دین را بر تمام ادیان غالب سازد؛ هرچند که مشرکان از این امر ناخرسند باشند و گواهی میدهم که تو وصی و جانشین بر حق و راستین او هستی. گفتم: ای امیرالمؤمنین! این کسی که یک دستش در مغرب و دست دیگرش در مشرق است، چه کسی است؟ فرمود: این فرشتهای است که خداوند او را بر تاریکی شب و روشنایی نور گمارده است و تا روز قیامت به همین امر مأمور است. خداوند تعالی امر دنیا را به من واگذارده است و کردارهای بندگان هر روز به من عرضه میشوند و بعد به سوی خداوند بالا برده می شوند.

آن گاه به حرکت خود ادامه دادیم تا این که به سد یأجوج و مأجوج رسیدیم. حضرت به باد فرمان داد: ما را در جایی در پس این کوه فرود بیاور و با دست خود به کوه سر به فلک کشیدهای اشاره نمود که آن کوه خضر بود. وقتی به کوه نگاه کردیم، دیدیم که ارتفاع کوه به اندازه دید چشم است و آن کوهی بود که همچون پاره ای شب سیاه و تار بود و از اطرافش دود بر می خاست. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابا محمد! من صاحب این امر هستم و آن بردگان تحت فرمان من هستند. سلمان گوید: سه گونه خلق دیدم. یک گونه آنها قامت هر کدامشان صد و بیست ذراع بود و گونه دوم هم، قامت هر کدام از آنان شصت ذراع بود و گونه سوم هم چنان بود که هر کدامشان یک گوشش را در زیر خود پهن می کرد و گوش دیگری را دور خود می پیچید.

آن گاه امیرالمؤمنین علیه السلام به باد دستور داد تا ما را به کوه قاف(1) برساند. وقتی به آنجا رسیدیم، دیدیم که آن کوه از زمرد سبز رنگ است. و فرشتهای به شکل عقاب بر روی آن کوه است. آن فرشته به امیرالمؤمنین علیه السلام نگاهی نمود و گفت: سلام بر تو ای وصی و جانشین پروردگار جهانیان، آیا جواب سلام را میفرمایید؟ حضرت جواب سلام او را داد. و فرمود: میخواهی سخن بگویی یا این که ما به سئوالات تو پاسخ دهیم؟ آن فرشته گفت: بلکه شما بفرمایید ای امیرالمؤمنین. حضرت فرمود: آیا می خواهی به تو اذن دهم که با خضر علیه السلام دیدار کنی؟ آن فرشته گفت: آری. حضرت فرمود: به تو اجازه دادم. سپس آن فرشته بسمالله گفت و با شتاب رفت. و ما اندکی بر روی کوه قدم زدیم که ناگهان آن فرشته از دیدار خضر علیه السلام به جایگاه خود بازگشت. سلمان گفت: ای امیرالمؤمنین! می بینم که آن فرشته با خضر دیدار نکرد، مگر زمانی که از شما اجازه گرفت؟ حضرت فرمود: قسم به خدایی که آسمان را بدون ستون افراشت، اگر یکی از آنها بخواهد به اندازه یک نفس کشیدن از جای خود تکان بخورد، از جای خود حرکت نمی کنند، مگر این که من به آنان اجازه دهم و بعد از من حسن و بعد از او حسین و نه تن از ذریه حسین صلوات الله علیهم اجمعین نیز به همین مقام میرسند که نهمین از فرزندان حسین، قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف است. گفتیم: نام فرشته ای که بر کوه قاف گمارده شده است، چیست؟ فرمود: نام او ترجائیل است.

گفتیم: ای امیرالمؤمنین! شما چگونه هر شب به این جا میآیید و باز میگردید؟ فرمود: همان طور که شما را به این جا آوردم. آن گاه فرمود: قسم به خدایی که دانه را شکافت و انسانها را آفرید، من ملکوت آسمانها و زمین را در اختیار دارم که اگر شما یکی از آن را یاد بگیرید، قلبتان تاب آن را نخواهد داشت. اسم اعظم خداوند، هفتاد و سه حرف است و آصف بن برخیا یک حرف آن را می دانست که آن یک حرف بر زبان جاری کرد و خداوند فاصله میان او و تخت بلقیس را در زمین فرو برد و چون او تخت را گرفت، زمین در فاصله ای کمتر از یک چشم بهم زدن به حالت اولین خود بازگشت. به خدا قسم که نزد ما هفتاد و دو

1- 1 - گفته شده که آن کوهی است که دور زمین را فراگرفته است. « معجم البلدان، ج4 ،ص298».

حرف از اسم اعظم خداوند است و یک حرف دیگر آن تنها در نزد خداوند است که خداوند آن را در علم غیب خود منحصر کرده است و هیچ اراده و نیرویی جز به واسطه خداوند بزرگ نیست. گروهی به معرفت ما نائل شدند و گروهی دیگر به انکار ما روی آوردند. سپس برخاست و ما هم برخاستیم. ناگهان جوانی را دیدیم که در کوه، میان دو قبر به نماز ایستاده است. پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین! این جوان کیست؟ فرمود: او صالح پیامبر است و این دو قبر مربوط به پدر و مادرش است. و او میان آن دو قبر به عبادت میپردازد. چون نگاه صالح پیامبر به امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد، اختیار از کف داد و به گریه افتاد و با دست خود به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره کرد و باز نماز خود را ادامه داد. امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار او ایستاد تا این که او از نمازش فارغ شد. از او پرسیدیم: برای چه گریستی؟ گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام هر صبح به من سر میزد و مینشست و من با نگاه کردن به او، عبادتم را طول میدادم. اما ده روز است که آمدن او به این جا قطع و این مسئله مرا نگران ساخته است. و ما از این امر به شگفت آمدیم.

آن گاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا میخواهید که سلیمان بن داود را به شما نشان دهم؟ گفتیم: آری. او برخاست و ما نیز همراه او برخاستیم. حضرت ما را به درون باغی برد که هرگز زیباتر از آن را ندیده بودیم. و در آن باغ از هر نوع میوه و انگور یافت میشد و نهرهایش روان بود. و پرندگان بر روی شاخسار آواز می خواندند. وقتی پرندگان حضرت را دیدند، در اطراف ایشان به پرواز در آمدند. تا این که ما به وسط آن باغ رسیدیم. امیرالمؤمنین علیه السلام انگشتر را از جیب خود بیرون نموده و آن را در انگشت سلیمان قرار داد و سلیمان علیه السلام ایستاد و گفت: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین! تو وصی و جانشین رسول پروردگار صلی الله علیه و آله و سلم هستی. به خدا قسم که تو صدیق اکبر و فاروق اعظم هستی. هرکس به تو تمسک جست، رستگار شد و هرکس از تو بازماند، زیان نمود. من به واسطه شما آن ملک و فرمانروایی را از خداوند طلبیدم و آن فرمانروایی به من عطا شد.

سلمان گوید: به محض این که ما سخن سلیمان بن داود را شنیدیم، من طاقت از کف دادم و خود را به پای امیرالمؤمنین علیه السلام انداختم و پای حضرت را بوسیدم و خداوند را بر این بخشش بزرگ سپاس گفتم که ما را به ولایت اهل بیت

ص:125

صلوات الله علیهم اجمعین، همانها که خداوند آلودگی را از آنان زدوده و آنان را پاک گردانیده، رهنمون ساخت و یارانم نیز همچون من عرض ادب کرده و خداوند را سپاس گفتند. سپس از حضرت پرسیدیم که در پشت کوه قاف چیست؟ فرمود: در پشت کوه قاف چیزی است که علم شما به آن نمی رسد. پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین! شما خود از آن چه که در پشت کوه قاف است، آگاهید؟ فرمود: آگاهی من نسبت به پشت کوه قاف همچون آگاهی من در مورد این دنیا و آن چه در آن هست، میباشد. و بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، من پاسدار و گواه بر آن هستم و بعد از من نیز جانشینان از نسل من، همین مرتبه را دارند. سپس حضرت فرمود: من به راههای آسمان از راههای زمین آگاهتر هستم. ما همان اسمی هستیم که در گنجینه پنهان خداوند است و ما همان اسماء الله هستیم که هرگاه خداوند را با آن نامها بخوانند، اجابت کند. ما همان نامهایی هستیم که بر عرش و کرسی و بهشت و دوزخ نوشته شده است و فرشتگان، تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر را از ما فراگرفتند و ما همان کلماتی هستیم که آدم از پروردگارش دریافت کرد و به وسیله آن کلمات، به سوی خداوند توبه و بازگشت نمود.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا میخواهید چیز عجیبی را برایتان بنمایانم؟ گفتیم: آری. فرمود: چشمانتان را ببندید. ما چشمانمان را بستیم. سپس فرمود: چشمانتان را بگشایید و چشمهایمان را بازکردیم. ناگهان خود را در شهری یافتیم که تا آن لحظه شهری بزرگتر از آن ندیده بودیم. بازارهایش رونق داشت و مردمانی را در آن جا دیدیم که هرگز درشت اندامتر از آنها ندیده بودیم. قامت آنها به اندازه طول یک نخل میرسید. گفتیم: ای امیرالمؤمنین! اینها چه کسانی هستند؟ فرمود: بازماندگان قوم عاد هستند. آنان کافرانی هستند که به خداوند ایمان نمیآورند. خواستم آنان را به شما نشان دهم و این شهر و ساکنان این شهر را در حالی هلاک خواهم نمود که بی خبر باشند. پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین! بی دلیل آنها را هلاک میکنی؟ فرمود: نه، بلکه بر آنان دلیلی دارم. سپس حضرت به آنان نزدیک شد و چون آنان حضرت را دیدند، قصد کشتن او را کردند؛ و این در حالی بود که ما هم آنان را میدیدیم و آنان هم ما را می دیدند. سپس حضرت از آنان دور شد و به نزد ما آمد. آن گاه دستی بر سینه ما کشید و صاعقه ای آنان را فراگرفت. سلمان گوید: ما گمان کردیم که زمین واژگون شد و آسمان فرو ریخت و از دهانش

صاعقه بیرون آمد. و در آن زمان هیچ کسی از آنان باقی نماند. پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین! خداوند با آنان چه کرد؟ فرمود: آنان هلاک گشتند و همگی به درون آتش رفتند. گفتیم: این معجزهای است که نه مانند آن را دیدهایم و نه مانند آن را شنیدهایم. حضرت فرمود: آیا میخواهید که چیز عجیب تر از آن را به شما نشان دهم؟ گفتیم: ما هیچ کدام بیش از این تاب دیدن معجزه ای دیگر را نداریم. پس نفرین خداوند و نفرین همه نفرین کنندگان و نفرین همه مردمان و فرشتگان _ تا روز قیامت _ بر کسی باد که ولایت تو را نپذیرفته و به فضل و برتری تو و به منزلت تو در نزد خداوند ایمان ندارد.

آن گاه از حضرت درخواست نمودیم که ما را به موطن مان برساند. حضرت فرمود: ان شاء الله چنین خواهم کرد. حضرت به آن دو ابر اشاره نمود و ابرها به ما نزدیک شدند. پس حضرت فرمود: در جایگاههای خود قرار بگیرید. ما هم بر روی آن ابر نشستیم و خود روی ابر دیگری نشست و به ابر دستور داد تا ما را به سمت فضا ببرد. تا جایی که ما زمین را به اندازه یک درهم میدیدیم. سپس در مدتی کمتر از یک چشم بهم زدن، ما را در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام فرود آورد. ما ظهر هنگام و موقعی که مؤذن اذان می گفت، به مدینه رسیدیم، در حالی که درست هنگامی که آفتاب بالا آمده بود، از آن جا رفته بودیم. من گفتم: خداوندا، چه شگفت است؟ ما در کوه قاف بودیم که پنج سال از ما فاصله دارد. در حالی که در فاصله پنج ساعت از روز بازگشتیم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر میخواستم تمام دنیا و نیز هفت آسمان را شکافته و در مدتی کمتر از یک چشم بهم زدن برگردم، چنین می کردم و این توانایی که دارم، به واسطه اسم اعظم خداوند است. گفتیم: ای امیرالمؤمنین! به خدا قسم که تو بعد از برادرت و عمو زادهات، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، نشانه بزرگ الهی و معجزه آشکاری هستی.

4) از سلمان فارسی نقل شده است که گفت: در محضر امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودیم که من به ایشان عرض کردم: می خواهم اندکی از معجزات شما را مشاهده کنم. حضرت فرمود: ان شاء الله معجزهای نشان خواهم داد. آن گاه حضرت برخاست و به درون منزل خود رفت و در حالی بیرون آمد که بر اسبی سیاه رنگ سوار بود و قبای سفید بر تن و کلاهی سفید بر سر داشت. سپس ندا داد: ای قنبر! آن اسب را برایم بیرون بیاور. قنبر اسبی سیاه و خالدار را بیرون آورد.

ص:127

پس حضرت به من فرمود: ای ابا عبدالله! سوار شو. سلمان گوید: من نیز سوار شدم. ناگهان دیدم که آن اسب در دو طرف خود، دو بال دارد. حضرت آن اسب را صدا نمود و اسب در هوا به پرواز در آمد و به خدا سوگند که من صدای بال زدن فرشتگان و تسبیح گویی آنان در زیر عرش را می شنیدم. آن گاه به ساحل دریا رسیدیم و آن دریایی پهناور و مواج بود. حضرت نگاه تندی به آن کرد و آن دریا از هیجان خود باز ایستاد و ساکت شد. به ایشان عرض کردم: ای مولای من، دریا از نگاهتان آرام شد؟ فرمود: ترسید که در باره آن دستوری صادر کنم. آن گاه دست مرا گرفته و روی آب قدم نهاد و اسب ها نیز به دنبال ما می آمدند. به خدا قسم که نه پاهای ما خیس شد نه سمهای اسبان. سلمان گوید: ما از آن دریا عبور کردیم و به جزیره ای رسیدیم که درختان انبوه و میوههای بسیار و رودخانههای زیادی داشت. ناگهان به درخت بزرگی برخوردیم که نه تنهای داشت و نه شکوفهای. حضرت با عصایی که در دست داشت، ضربهای به آن زد. آن درخت شکافته شد و ناقهای به طول هشتاد ذراع که عرض آن چهل ذراع و دم آن کوتاه بود، از آن بیرون آمد. حضرت به من فرمود: نزد ناقه برو و از شیر آن بنوش تا سیراب گردی. من نیز به طرف ناقه رفته و از شیر آن نوشیدم تا این که سیراب شدم. شیر آن ناقه از عسل شیرین تر و از کره نرمتر بود. حضرت به من فرمود: ای سلمان! آیا این خوب است؟ گفتم: ای مولای من، چه چیز خوبتر از این میتواند باشد؟ فرمود: آیا میخواهی چیزی خوب تر از آن نشانت دهم؟ گفتم: آری یا امیرالمؤمنین. فرمود: ای حسناء! بیرون آی. پس ناقهای بیرون شد که طول آن صد و بیست ذراع و عرض آن شصت ذراع و سر آن از یاقوت سرخ و سینه آن از عنبر خاکستری رنگ و پاهای آن از زبرجد سبز و زمام آن از یاقوت سبز و پهلوی راستش از طلا و پهلوی چپ آن از نقره و عرض آن از مروارید نرم و مرطوب بود. حضرت به من فرمود: ای سلمان! از شیر آن بنوش. سلمان گوید: من پستان آن ناقه را به دهان گرفتم. ناگهان متوجه شدم که از آن عسل خالص و ناب بیرون میآید. پرسیدم: ای سرورم! این ناقه از چه کسی است؟ فرمود: ای سلمان! این ناقه برای تو و دیگر مؤمنان از پیروان من است. سپس فرمود: ای ناقه! به سوی درخت بازگرد. آن ناقه هم فورا بازگشت. سپس حضرت مرا به آن جزیره، کنار درختی برد که پای آن درخت سفرهای بزرگ از غذا بود که بوی مشک از آن به مشام میرسید.

سلمان گوید: ناگهان پرنده بزرگی به شکل عقاب برجست و به حضرت سلام کرد و باز به جای خود بازگشت. پرسیدم: ای امیرالمؤمنین! این سفره چیست؟ فرمود: این سفره در این جا برای شیعیان ما گسترده شده است. گفتم: این پرنده چیست؟ فرمود: فرشتهای است که تا روز قیامت بر آن گمارده شده است. پرسیدم: ای سرور من! او در این جا تنهاست؟ فرمود: خضر روزی یک بار از کنار او گذر میکند. سپس حضرت دست مرا گرفته و به سوی دریای دیگری برد. ناگهان به جزیره بزرگی رسیدیم که قصری در آن بود که یک خشت از طلا و خشتی دیگر از نقره و کنگره اش از عقیق زرد بود و در هر رکن آن هفتاد صف از فرشتگان بودند. آن فرشتگان به حضرت سلام کردند و حضرت به آنان اجازه داد که به جایگاه خود بازگردند. سلمان گوید: آن گاه امیرالمؤمنین علیه السلام وارد آن قصر شد و در آن قصر از درختان و میوه ها و نهرها و پرندگان و نیز انواع گیاهان وجود داشت. امیرالمؤمنین علیه السلام شروع به قدم زدن کرد تا این که به آن سوی کاخ رسید و بر کنار برکهای که در باغ بود، ایستاد. بعد از آن، به پشت بام آن قصر رفت. در آن جا تختی از طلای سرخ بود که حضرت بر روی آن نشست. ما بر قصر مشرف بودیم. ناگهان دریای سیاهی را دیدیم که موجهایش چون کوههای افراشته بودند. حضرت نگاه تندی به آن نمود و دریا همچون کسی که جرمی مرتکب شده باشد، با نگاه حضرت از جوشش افتاد. گفتم: زمانی که به دریا نگاه کردید، دریا از جوشش افتاد. فرمود: دریا ترسید که در مورد آن، امری صادر کنم. ای سلمان! میدانی که این کدام دریاست؟ گفتم: نه. مولای من، فرمود: این همان دریایی است که فرعون و سران او در آن غرق شدند. آن شهر به وسیله بال جبرئیل به هوا برده شد و بعد هم در هوا پرتاب شد و بعد هم در ته این دریا سقوط کرد که تا روز قیامت در آن جا خواهد بود.

از ایشان پرسیدم: ای امیرالمؤمنین! آیا ما به اندازه دو فرسخ راه پیمودهایم؟ فرمود: بلکه به اندازه پنجاه هزار فرسخ راه پیمودهای و هزار مرتبه دور دنیا را گشتهای. گفتم: مولایم، چگونه چنین چیزی ممکن است؟ فرمود: ای سلمان! اگر ذوالقرنین شرق و غرب عالم را زیر گام نهاده باشد و به سد یأجوج و مأجوج رسیده باشد، آیا این کار برای من که امیر مؤمنان و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم، ناممکن است؟ ای سلمان! آیا این آیه را نخوانده ای:

«عالِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً إِلاَّ مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً»(1) [دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی سازد، جز پیامبری که از او خشنود باشد که در این صورت برای او از پیش رو و از پشت سرش نگهبانانی برخواهد گماشت] گفتم: چرا، یا امیرالمؤمنین. فرمود: ای سلمان! منم آن رسولی که خداوند او را بر غیب خود آگاه ساخت، و من عالم ربانی هستم و من همان کسی هستم که خداوند سختیها را برایم آسان نموده و دور را برایم درنوردیده است. سلمان گوید: در این هنگام صدایی شنیدم که در آسمان فریاد میکرد و من صدا را میشنیدم، اما صاحب آن را نمیدیدم. آن صدا می گفت: راست گفتی، راست گفتی. تو راستگویی و به راستگویی شناخته شده ای. درود خداوند بر تو باد.

آن گاه حضرت ایستاد و بر اسب خود سوار شد و من نیز بر اسب خود سوار شدم. آن حضرت آن دو اسب را ندا داد و اسبها به پرواز در آمدند که ناگهان خود را بر دروازه کوفه یافتیم. این همه ماجرا در مدتی روی داد که از شب سه ساعت سپری شده بود. سپس حضرت فرمود: ای سلمان! وای بر کسی که ما را آن گونه که شایسته است، نشناخته و ولایت ما را نپذیرد. ای سلمان! کدام یک برتر است؟ محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا سلیمان بن داود؟ گفتم: البته که محمد صلی الله علیه و آله و سلم برتر است. _ فرمود: _ ای سلمان! آصف بن برخیا که یک علم از کتاب را دارا بود، توانست در یک چشم بهم زدن تخت بلقیس را به نزد سلیمان بیاورد. پس چگونه نتوانم چنین کاری کنم در حالی من علم یکصد و بیست و چهار هزار کتاب را دارم که خداوند از آن، بر شیث بن آدم پنجاه صحیفه و بر ادریس سی صحیفه و بر ابراهیم خلیل، بیست صحیفه نازل کرد و تورات و انجیل و زبور و قرآن که خداوند نازل نمود، جزو همان یکصد و بیست و چهار هزار کتاب است. گفتم: راست می گویی ای امیرالمؤمنین، امام چنین است. فرمود: ای سلمان! کسی که در امور ما و علوم ما شک داشته باشد، همچون کسی است که در معرفت و حقوق ما تردید داشته باشد؛ در حالی که خداوند در چندین جای کتابش ولایت ما

1- [1] - جن /26-27

را واجب نموده و در کتاب خود آن چه را که دانستنش واجب است، نیز بیان کرده است که این مطلب واضح و آشکار است.

بابی در باره کراماتی که به امامان خاندان محمد صلوات الله علیهم اجمعین عطا شده است؛

مانند سیر در بلاد و شباهت با ذو القرنین و خضر و رفیق سلیمان و کرامات افزونتری که به آنان عطا شده است.

1) محمد بن حسن صفار در کتاب بصائر الدرجات از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از ابوخالد، از حمران روایت نموده که او گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: منزلت عالمان شما خاندان چیست؟ فرمود: مانند ذو القرنین و رفیق سلیمان و رفیق موسی علیه السلام است(1).

2) و همو از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از حارث بن مغیره، از حمران، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: علی علیه السلام کسی بود که فرشته با او سخن میگفت. پرسیدم: پس او پیامبر بود؟ حضرت در جواب من به نشانه نفی دست خود را تکان داد و فرمود: او مانند رفیق سلیمان و یا مانند رفیق موسی و یا مانند ذوالقرنین بود. آیا نشنیدهاید که او خود فرمود: در میان شما فردی همچون او (ذوالقرنین) است؟(2)

3) و همو از محمد بن حسین، از صفوان، از حارث نقل می کند که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مگر نه این که شما به من فرمودید که علی علیه السلام محدَّث بود؟ فرمود: آری. پرسیدم: پس چه کسی با او سخن میگفت؟ فرمود: فرشتهای با او سخن میگفت. پرسیدم: پس بگویم که او یا نبی بوده و یا رسول؟ فرمود: نه، بلکه مثل او، مثل یار سلیمان و مثل یار موسی و مثل ذوالقرنین است. آیا نشنیدهاید که از علی علیه السلام در باره ذوالقرنین سئوال شد که آیا او نبی بوده است؟ علی علیه السلام فرمود: نه، بلکه بندهای بود که خداوند را دوست میداشت و خداوند نیز او را دوست میداشت. او برای خداوند خیرخواهی نمود و

1- [1] - بصائر الدرجات، ص340 ، باب 20، ح1.
2- 2 - بصائر الدرجات، ص340 ، باب 20، ح2.

خداوند نیز خیر او را خواست. و این کسی که در میان شماست (حضرت علی علیه السلام) همانند اوست(1).

4) و همو از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از داود بن فرقد روایت نموده که امام صادق علیه السلام فرمود: همانا مردی از ما خاندان، نماز عشاء را در مدینه به جای آورد و به نزد قوم موسی رفت تا در مورد اختلافی که میانشان رخ داده بود، داوری کند و در همان شب بازگشته و نماز صبح را در مدینه به جای آورد(2).

5) و همو از محمد بن حسین از موسی بن سعدان، از عبدالله بن قاسم، از عمر بن ابان کلبی، از ابان بن تغلب روایت کرده است که او گفت: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که عالمی از اهل یمن نزد آن حضرت آمد. امام صادق علیه السلام فرمود: ای مردی یمانی! آیا در میان شما افراد عالم نیز هستند؟ گفت: آری. حضرت پرسید: دانش عالمان شما تا چه اندازه است؟ گفت: عالمی از ما مسافت دو ماهه را در یک شب طی می کند و با پرنده فالگیری می کند و در یافتن و شناختن رد پا تخصص دارد. حضرت به او فرمود: پس بنابراین عالم مدینه از عالم شما اعلم است. او پرسید: علم عالم مدینه چه مقدار است؟ فرمود: او در یک صبحگاه مسافت یکساله را طی می کند. مانند خورشید که هرگاه مأمور گردد (که البته اکنون مأمور به چنین کاری نیست) ولی هرگاه مأمور گردد، دوازده خورشید و دوازده ماه و دوازده مشرق و دوازده مغرب و دوازده خشکی و دوازده دریا و دوازده دنیا را طی می کند. راوی گوید: در این هنگام آن مرد یمانی ندانست که چه بگوید(3).

6) و همو از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابن ابی عمیر، از ابو ایوب، از ابان بن تغلب روایت کرده است که گفت: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل یمن وارد شد. حضرت به او فرمود: ای برادر یمنی! آیا در میان شما افراد عالم نیز هستند؟ گفت: بله. فرمود: علم عالم شما به چه مقدار است؟ گفت: در یک شب، مسافت دو ماهه را طی میکند و با پرنده فال زنی می کند و در شناخت رد پا تخصص و مهارت دارد. امام صادق علیه السلام فرمود: عالم مدینه از

1- 1 - بصائر الدرجات، ص341 ، باب 20، ح7.

2- 2 - بصائر الدرجات، 369، باب 12، ح1.
3- 3 - بصائر الدرجات، ص372، باب 12 ، ح14.

عالم شما داناتر است. او گفت: علم عالم مدینه تا چه اندازه است؟ فرمود: مسافتی را که خورشید در یک سال می پیماید، او در یک ساعت از روز طی میکند. تا جایی که هزار جهان مانند جهان شما را طی میکند و آنها نمیدانند که خداوند آدمی و ابلیسی آفریده است. او پرسید: آیا آنان شما را میشناسند؟ فرمود: آری. خداوند بر آنان چیزی جز ولایت ما و بیزاری جستن از دشمنان ما را واجب نکرده است(1).

7) و همو از احمد بن حسین، از حسن بن بره و حسین بن براء، از علی بن حسان، از عمویش عبدالرحمان بن کثیر روایت کرده است که گفت: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل یمن وارد شد و سلام نمود. حضرت سلام وی را پاسخ داد و از او پرسید: آیا در میان شما افراد دانشمند نیز هستند؟ او گفت: بله. فرمود: علم دانشمند شما به چه مقدار است؟ گفت: با پرنده فال می گیرد و رد پا را به خوبی میشناسد. و در یک ساعت، مسافتی را میپیماید که یک فرد سواره میتواند آن مسافت را در یک ماه طی کند. امام صادق علیه السلام به او فرمود: همانا دانشمند مدینه از دانشمند شما داناتر است. او پرسید: علم دانشمند مدینه چه میزان است؟ فرمود: دانشمند مدینه نه رد پا را شناسایی می کند و نه این که با پرنده فال زنی میکند. او در یک لحظه مسافت یکساله را طی می کند درست مانند خورشید که دوازده برج و دوازده خشکی و دوازده دریا و دوازده جهان را در می نوردد. آن مرد یمنی به ایشان عرض کرد: فدایت گردم، گمان نمیکردم که کسی این را بداند و بر انجام آن توانایی داشته باشد(2).

8) و همو از محمد بن حسان از علی بن خالد _ که زیدی مسلک بود _ روایت کرده که گفت: من در عسکر بودم که به من خبر رسید فردی را از شام دست بسته آوردهاند تا زندانی کنند زیرا که او ادعای پیامبری نموده است. علی بن خالد گوید: من نگهبانان و دربانانان را قانع نمودم تا خود را به او رساندم و دیدم که او مردی فهیم است. از او پرسیدم: ای فلانی، ماجرای تو از چه قرار است؟ او گفت: من در

1- 1- بصائر الدرجات، ص372، باب 12 ح15.
2- 2 - این حدیث در کتاب اختصاص مفید در صفحه 319 آمده است و ما آن را در کتاب صفار نیافتیم.

شام و در کنار قبر سر حسین بن علی علیه السلام به عبادت خداوند مشغول بودم که ناگهان مردی آمد و به من گفت که برخیز و من نیز برخاستم. من همراه او در مسجد کوفه بودیم که او از من پرسید: آیا این مسجد را میشناسی؟ گفتم: بله این مسجد کوفه است. آن مرد به نماز ایستاد و من نیز همراه او نماز خواندم. من همراه او بودم که ناگهان خود را در مسجدالرسول در مدینه یافتم. او به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام نمود و من نیز چنین کردم و او به نماز ایستاد و من نیز به نماز ایستادم. او بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صلوات فرستاد و برایش دعا نمود. من همراه او بودم که ناگهان خود را در مکه یافتم. من همچنان او را همراهی می کردم تا این که ما هر دو، مناسک حج را انجام دادیم. آن گاه او مرا به شام بازگرداند و خواست از من جدا شود که من به او گفتم: به حق کسی که تو را بر این امور توانا ساخته، از تو میخواهم که به من بگویی چه کسی هستی؟ او مدتی سر خود را پایین انداخت و سپس گفت: من محمد بن علی بن موسی هستم. این خبر به گوش محمد بن عبدالملک زیات رسید. او افرادی را برای دستگیری من فرستاد و مرا دست بند زده و به عراق بردند و همان طور که می بینی مرا زندانی کردهاند. به او گفتم: میخواهی داستان تو را برای محمد بن عبدالملک نقل کنم؟ گفت: چه کسی داستان مرا به او میرساند؟ من مرکب و قلم آماده نمودم. او ماجرای خود را برای عبدالملک نوشت و تمام مسائل را شرح داد. اما عبدالملک در قسمت پایین آن نامه چنین نوشت: به همان کسی که در یک شب، تو را از شام به کوفه و از آن جا به مدینه و از آن جا به مکه برده و از مکه نیز به همان جای نخستین بازگردانده، بگوی که تو را از آن زندان برهاند. علی بن خالد گوید: من به خاطر او اندوهگین شدم و دلم برایش سوخت و به او گفتم که صبر پیشه کند. علی بن خالد گوید: فردای آن روز، صبح زود به سراغش رفتم و دیدم که سپاهیان و فرمانده آنها و زندانبان و عده ای زیادی از من حال او را میپرسند. به آنان گفتم: چه شده است؟ آنان گفتند:آن زندانی که از شام آورده شده بود و ادعای پیامبری نموده بود، دیشب ناپدید شده است. نمیدانیم که زمین او را در خود فرو برده است

یا این که پرندگان او را ربوده و با خود به هوا بردهاند. علی بن خالد، زیدی مسلک بود و بعد از این ماجرا به امامت اعتقاد پیدا کرد و ایمانش نیکو گشت(1).

محمد بن یعقوب از احمد بن ادریس، از محمد بن حسان، از علی بن خالد نیز همانند این حدیث را روایت نموده که او گفت: محمد _ که زیدی مسلک بود _ به من گفت: من در عسکر (سامراء) بودم که شنیدم مردی را از شام آورده و زندانی کرده اند... و ادامه حدیث را همانند حدیث پیشین آورده است(2).

شیخ مفید در کتاب اختصاص از محمد بن عبدالله رازی جامورانی، از اسماعیل بن موسی، از پدرش، از جدش، از عبدالصمد بن علی نقل می کند که او گفت: مردی نزد امام سجاد علیه السلام آمد. حضرت از او پرسید: تو کیستی؟ او گفت: من منجم و قیافهشناس و فالگیر هستم. حضرت نگاهی به او کرد و فرمود: آیا می خواهی کسی را به تو نشان دهم که از همان لحظه که تو نزد ما آمدهای، بدون این که از جای خود تکان بخورد، در چهارده جهان سفر کرده است که هر کدام از این جهانها، سه برابر این دنیاست. آن مرد پرسید: او چه کسی است؟ حضرت فرمود: او، من هستم و اگر بخواهی به تو خواهم گفت که چه غذایی خوردهای و در خانه چه چیزی اندوختهای(3).

پیش از این، یک حدیث طولانی که جابر از امام باقر علیه السلام نقل نموده بود را بیان کردیم که او همراه آن حضرت وارد تاریکی شده است که چشمه حیات در آن جاست؛ همان چشمهای که ذوالقرنین در آن جا گام نهاده و او به همراه آن حضرت به پنج جهان، وارد شدهاند. این حدیث در تفسیر این آیه بیان شد: «وَ کَذلِکَ نُری إِبْراهیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنینَ»(4) [و این چنین، ملکوت آسمانها و زمین (و حکومت مطلقه خداوند بر آنها) را به ابراهیم نشان دادیم؛ (تا به آن استدلال کند،) و اهل یقین گردد]. روایات در این زمینه بسیارند، اما برای پرهیز از اطاله کلام، به همین مقدار بسنده می کنیم.

1- 1 - بصائر الدرجات، ص 373، باب 13 ، ح 1.
2- 2 - کافی، ج1 ، ص411، ح 1.

3- 3 - اختصاص، ص319.
4- 4 - انعام /75.

9) علی بن ابراهیم گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داستان اصحاب کهف و داستان خضر و موسی و داستان ذوالقرنین را برای قریش بیان نمود، آنها گفتند: یک مسئله باقی مانده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آن یک مسئله چیست؟ گفتند: قیام چه زمانی برپا می شود؟ خداوند متعال این آیه را نازل نمود: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَهِ أَیَّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی»(1) [در باره قیامت از تو سئوال می کنند، کی فرامی رسد؟! بگو: علمش فقط نزد پروردگار من است.] و سبب نزول سوره کهف نیز همین امر بود. و این آیه: « یَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَهِ أَیَّانَ مُرْساها» که در سوره اعراف آمده است، باید در سوره کهف گنجانده می شد(2).

وَ تَرَکْنا بَعْضَهُمْ یَوْمَئِذٍ یَمُوجُ فی بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَجَمَعْناهُمْ جَمْعاً (99)

[و در آن روز (که جهان پایان می گیرد)، ما آنان را چنان رها می کنیم که درهم موج می زنند؛ و در صور (شیپور) دمیده می شود؛ و ما همه را جمع می کنیم]

1) علی بن ابراهیم گوید: آیه: «وَ تَرَکْنا بَعْضَهُمْ یَوْمَئِذٍ یَمُوجُ فی بَعْضٍ» یعنی با هم آمیخته می شوند «وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَجَمَعْناهُمْ جَمْعاً»(3).

2) عیاشی از اصبغ بن نباته روایت نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «وَ تَرَکْنا بَعْضَهُمْ یَوْمَئِذٍ یَمُوجُ فی بَعْضٍ» مقصود، در روز قیامت است(4).

الَّذینَ کانَتْ أَعْیُنُهُمْ فی غِطاءٍ عَنْ ذِکْری وَ...مِنْ دُونی أَوْلِیاءَ إِنَّا أَعْتَدْنا جَهَنَّمَ لِلْکافِرینَ نُزُلاً (102)

الَّذینَ کانَتْ أَعْیُنُهُمْ فی غِطاءٍ عَنْ ذِکْری وَ کانُوا لا یَسْتَطیعُونَ سَمْعاً (101) أَ فَحَسِبَ الَّذینَ کَفَرُوا أَنْ یَتَّخِذُوا عِبادی مِنْ دُونی أَوْلِیاءَ إِنَّا أَعْتَدْنا جَهَنَّمَ لِلْکافِرینَ نُزُلاً (102)

1- [1] - اعراف /187.
2- [2] - تفسیر قمی، ج2، ص19.
3- [3] - تفسیر قمی، ج2، ص19.

4- [4] - تفسير عياشى ، ج2، ص377، ح87.

[همانها که پرده ای چشمانشان را از یاد من پوشانده بود، و قدرت شنوایی نداشتند * آیا کافران پنداشتند می توانند بندگانم را به جای من اولیای خود انتخاب کنند؟! ما جهنم را برای پذیرایی کافران آماده کرده ایم]

1) ابن بابویه از تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی که در فرغانه(1) بود از احمد بن علی انصاری، از ابی صلت عبدالسلام بن صالح هروی روایت نموده که هارون از امام رضا علیه السلام در باره این آیه پرسید: «الَّذینَ کانَتْ أَعْیُنُهُمْ فی غِطاءٍ عَنْ ذِکْری وَ کانُوا لا یَسْتَطیعُونَ سَمْعاً». حضرت فرمود: پوشش چشمی، انسان را از یاد خداوند باز نمی دارد و یاد خداوند هم با چشم قابل دیدن نیست. اما خداوند در این آیه منکران به ولایت علی علیه السلام را به افرادی کور تشبیه کرده است. چرا که آنان گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد علی علیه السلام را سبک شمرده و به آن گوش ندادند. مأمون گفت: از من گره گشایی نمودی، خداوند از کار تو گره گشایی نماید(2).

2) علی ابن ابراهیم از جعفر بن احمد، از عبدالله بن موسی، از حسین بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از حسین بن ابی علاء و عبدالله بن وضاح و شعیب عرقوقی و همگی از ابوبصیر روایت نمودهاند که او گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «الَّذینَ کانَتْ أَعْیُنُهُمْ فی غِطاءٍ عَنْ ذِکْری». حضرت فرمود: در این جا مقصود از ذکر، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است و معنای « ذِکْری» همین است. پرسیدم معنای این عبارت چیست: «لا یَسْتَطیعُونَ سَمْعاً» حضرت فرمود: هرگاه که از امام علی علیه السلام در نزد آنان سخنی به میان میآمد، آنان از فرط کینه و دشمنی که با او و خاندان او داشتند، نمیتوانستند که به آن سخن گوش کنند. پرسیدم معنای این آیه چیست: «أَ فَحَسِبَ الَّذینَ کَفَرُوا أَنْ یَتَّخِذُوا عِبادی مِنْ دُونی أَوْلِیاءَ إِنَّا أَعْتَدْنا جَهَنَّمَ لِلْکافِرینَ نُزُلا» مقصود، آن دو نفر و پیروان آنهاست. کسانی که به جای سرپرستی خداوند، سرپرستی آن دو نفر را قبول کردند و گمان می کردند که به واسطه دوستی و مودت آنها، آن دو نفر می توانند آنان را از عذاب خداوند رهایی بخشند. در حالی که دوستی آنان نسبت به آن دو

1- [1] - شهری است با مساحت زیاد در ماوراء النهر و هم مرز با کشور ترکمنستان. « معجم البلدان ج4 ، ص253»

2- [2] - عيون اخبار الرضا عليه السلام ، ج1 ، ص124 ، باب 11 ، ح33.

نفر موجب کفر آنان است. پرسیدم: معنای این عبارت چیست: «أَعْتَدْنا جَهَنَّمَ لِلْکافِرینَ نُزُلاً» فرمود: یعنی جهنم را منزلگاه آن دو نفر و پیروان آنها قرار داده است و خداوند جهنم را برای آنان مهیا نموده است. پرسیدم: مقصود از « نزلا» چیست؟ فرمود: پناهگاه و منزلگاه(1).

3) عیاشی از محمد بن حکیم نقل نموده که او گفت: من نامهای به امام صادق علیه السلام فرستادم و در آن نوشتم: آیا جسم بشر میتواند معرفت و آگاهی کسب کند؟ فرمود: نه. پرسیدم: پس این که خداوند عز و جل می فرماید: «الَّذینَ کانَتْ أَعْیُنُهُمْ فی غِطاءٍ عَنْ ذِکْری وَ کانُوا لا یَسْتَطیعُونَ سَمْعاً» مقصود چیست؟ فرمود: آیه مذکور، شبیه این آیه است: «ما کانُوا یَسْتَطیعُونَ السَّمْعَ وَ ما کانُوا یُبْصِرُون» [آنها هرگز توانایی شنیدن(حق را) نداشتند؛ و(حقیقت را) نمی دیدند]. پرسیدم: پس خداوند آنان را سرزنش کرده است؟ فرمود: خداوند آنان را به خاطر کوردلی شان که خداوند آنان را بدان مبتلا کرد، سرزنش نکرده است؛ بلکه آنان را به خاطر کردارشان سرزنش نمود. اگر آنان دست به آن کردار نمی زدند، سرزنشی بر آنها نبود(2).

4) علی بن ابراهیم در باره این آیه گفته است: «أَ فَحَسِبَ الَّذینَ کَفَرُوا أَنْ یَتَّخِذُوا عِبادی مِنْ دُونی أَوْلِیاءَ إِنَّا أَعْتَدْنا جَهَنَّمَ لِلْکافِرینَ نُزُلاً» یعنی جهنم را به عنوان جایگاهی برای آنان مهیا نموده است(3).

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْأَخْسَرینَ أَعْمالاً (103) الَّذینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً (104)

[بگو: «آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین(مردم) در کارها، چه کسانی هستند؟ * آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم(و نابود) شده؛ با این حال، می پندارند کار نیک انجام می دهند!]

1- 1 - تفسیر قمی، ج2 ، ص21.
2- 2 - تفسیر عیاشی، ج2 ، ص377 ، ح88.
3- 3 - تفسیر قمی، ج2 ، ص20.

1) علی بن ابراهیم از ابو جارود روایت نموده که امام باقر علیه السلام فرمود: مقصود این آیه، نصاری و دانشمندان آنها و پارسایان آنها و نیز مسلمانانی که پیرو شبهات و خواسته های خود هستند و نیز حروریه و اهل بدعت است(1).

2) علی بن ابراهیم گوید: این آیه در مورد یهودیان نازل شد و در باره خوارج جریان یافت(2).

3) عیاشی از امام بن ربعی روایت نموده که گفت: ابن کواء در حضور امام امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و گفت: تفسیر این آیه را برایم بفرما: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالاً * الَّذينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً» حضرت فرمود: آنها اهل کتابی هستند که به پروردگارشان کفر ورزیدند و در دین خود بدعت گذاشتند. پس اعمال آنها باطل گشت و نهراونیان از آنان جدا نیستند(3).

4) ابو طفیل گوید: اهل نهروان نیز جزو کسانیاند که مصداق این آیات هستند(4).

5) در روایت ابو طفیل آمده است که: آنها اهل حروراء هستند(5).

6) طبرسی در احتجاج آورده است که مردی از امیرالمؤمنین علیه السلام سئوال کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین! تفسیر این آیه را برایم بفرما: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالاً...» حضرت فرمود: مقصود، کافران از اهل کتاب، یعنی کافران یهود و نصاری هستند. آنها در ابتدا بر حق بودند اما در دین خود بدعت گذاشتند. در حالی که خود میپنداشتند که کار نیک انجام داده اند(6).

1- 1 - تفسیر قمی، ج2 ، ص20.
2- 2 - تفسیر قمی، ج2 ، ص20.
3- 3 - تفسیر عیاشی، ج2 ، ص377 ، ح89. .
4- 4 - تفسیر عیاشی، ج2 ، ص378، ح90.
5- 5- تفسیر عیاشی، ج2 ، ص378، ح90.
6- [6] - احتجاج، ج1، ص260.

ذلِکَ جَزاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِما کَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آیاتی وَ رُسُلی هُزُواً (106)...خالِدینَ فیها لا یَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً (108)

ذلِکَ جَزاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِما کَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آیاتي وَ رُسُلی هُزُواً (106) إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ کانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً (107) خالِدینَ فیها لا یَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً (108)

[(آری،) این گونه است! کیفرشان دوزخ است، به خاطر آن که کافر شدند، و آیات من و پیامبرانم را به سخریه گرفتند! * امّا کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، باغهای بهشت برین محل پذیرایی آنان خواهد بود. * آنها جاودانه در آن خواهند ماند؛ و هرگز تقاضای نقل مکان از آن جا نمی کنند!]

1) علی بن ابراهیم گوید: «أُولئِکَ الَّذینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقیمُ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَزْناً» مقصود از وزن در این جا کار نیک است. «ذلِکَ جَزاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِما کَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آیاتی وَ رُسُلی هُزُواً» یعنی به نشانهها و معجزات اوصیای من کفر ورزیده و آنها را به مسخره گرفتند. سپس خداوند این آیه را برای مؤمنان یاد آور میشود و میفرماید: «إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ کانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً * خالِدینَ فیها لا یَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً» یعنی از آن جابجا نمی شوند و خواستار جابجایی از آن جا هم نیستند(1).

2) محمد بن عباس، از محمد بن همام بن سهیل، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجار، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود: از پدر بزرگوارم در باره این آیه سئوال کردم: «إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ کانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً * خالِدینَ فیها لا یَبْغُونَ عَنْها حِوَلاً». پدرم فرمود: این در شأن خاندان محمد صلوات الله علیهم اجمعین نازل شده است(2).

3) و همو از محمد بن حسین خثعمی، از محمد بن یحیی حجری، از عمر بن صخر هذلی، از صباح بن یحیی، از ابواسحاق، از حارث روایت کرده است که امام علی علیه السلام فرمود: هر چیزی اوجی دارد، و اوج بهشت، فردوس است که برای محمد و خاندان اوست صلوات الله علیهم اجمعین(3).

1- 1- تفسير قمى، ج2 ، ص20.
2- 2 - تأويل الآيات، ج1، ص 298، ح10.
3- 3 - تأويل الآيات، ج1 ، ص298، ح11.

4) عیاشی از عکرمه ابن عباس نقل می کند که در قرآن آیهای در مورد مؤمنان و کسانی که کارهای نیک انجام میدهند، نیست مگر این که علی علیه السلام امیر و شریف آن آیه باشد و از یاران محمد صلی الله علیه و آله و سلم مردی نیست که خداوند او را سرزنش نکرده باشد، اما خداوند همیشه از علی علیه السلام به نیکی یاد کرده است. عکرمه گوید: من از علی علیه السلام مزیتی میدانم، اگر در مورد آن مزیت صحبت کنم، از آسمان ها و زمین فراتر میرود(1).

5) علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد، از عبدالله بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل میکند که آن حضرت در باره آیه: «خالِدِینَ فِیها لا یَبْغُونَ عَنْها حِوَلًا» فرمود: در بهشت جاویدانند و از آن خارج نمیشوند «لا یَبْغُونَ عَنْها حِوَلًا» فرمود: به جای آن بهشت، جایگزینی را نمیخواهند. تفسیر این آیه را از آن حضرت پرسیدم: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ کانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا». فرمود: در مورد ابوذر، سلمان فارسی، مقداد و عمار بن یاسر نازل شده است. خداوند بهشت را برایشان منزل قرار داد، یعنی جایگاه امن و محل فرود آمدنشان(2).

قُل لَّوْ کاَنَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّکلِمَاتِ رَبیّ ِ لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ ...عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا یُشْرِکْ بِعِبَادَهِ رَبِّهِ أَحَدَا. (110)

قُل لَّوْ کاَنَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّکلِمَاتِ رَبیّ ِ لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ کلِمَاتُ رَبیّ ِ وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا(109) قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُکمُْ یُوحَی إِلیَّ أَنَّمَا إِلَاهُکُمْ إِلَاهٌ وَاحِدٌ فَمَن کاَنَ یَرْجُواْ لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا یُشْرِکْ بِعِبَادَهِ رَبِّهِ أَحَدَا.(110)

[بگو: «اگر دریا برای کلمات پروردگارم مرکّب شود، پیش از آن که کلمات پروردگارم پایان پذیرد، قطعاً دریا پایان می یابد، هر چند نظیرش را به مدد آن بیاوریم.» * بگو: «من هم مثل شما بشری هستم ولی به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته بپردازد، و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد.»]

1) علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد، از عبدالله بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش از ابو بصیر روایت نموده که او گفت: از امام جعفر صادق

1- 3- تفسیر عیاشی، ج2، ص378 ، ح91
2- 4- تفسیر قمی، ج2، ص20

علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «قُلْ لَوْ کانَ الْبَحْرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ کَلِماتُ رَبِّی وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَدا» فرمود: همین قدر به تو بگویم که سخن خداوند پایان و نهایتی ندارد و هرگز تمام نمیشود. حضرت فرمود: آن گاه خداوند میفرماید: ای محمد بگو: «إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً» حضرت فرمود: مقصود از این شرک، شرک ریاء است(1).

2) امام ابو محمد عسکری علیه السلام از پدرش علی بن محمد علیه السلام در حدیثی طولانی _ در مورد بحث گروهی از قریش _ از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که خداوند فرمود: ای محمد! بگو: «إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ» یعنی غذا میخورم «یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ» یعنی به ایشان بگو: من در بشر بودن مانند شما هستم. اما پروردگار از میان شما تنها مرا به پیامبری برگزید. همان طور که به برخی از مردم ثروت و سلامتی و زیبایی میدهد و به دیگران نمیدهد. پس این که خداوند از میان شما تنها مرا به پیامبری برگزیده است را انکار نکنید.(2)

پیش از این، در تفسیر آیه: «وَ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی تَفْجُرَ لَنا مِنَ الْأَرْضِ یَنْبُوعاً»(3) [و گفتند: «ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا این که چشمه جوشانی از این سرزمین(خشک و سوزان) برای ما خارج سازی»]، این حدیث را مفصلا بیان کردیم.

3) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوید، از قاسم بن سلیمان، از جراح مداینی روایت می کند که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً» فرمود: کسی که کار نیکی را انجام دهد ولی هدفش رضایت خداوند نباشد، بلکه بدنبال ستایش مردم باشد و بخواهد که کارش را به گوش مردم برساند، چنین فردی در عبادت پروردگارش شریک قرار

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص20
2- 2- تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص504.
3- 3 - اسراء /90.

داده است(1). سپس فرمود: هر کس کار نیکی را دور از چشم مردم انجام دهد، هر چند روزگاری بر آن بگذرد، خداوند امر نیکی را برایش آشکار می سازد و هر کس در نهان کار

بدی را انجام دهد، هر چند روزگاری بر آن بگذرد، خداوند امر بدی را برایش آشکار می سازد.(2)

4) و همو از علی بن محمد بن عبدالله، از ابراهیم بن اسحاق احمر، از حسن بن علی وشاء نقل می کند: نزد امام رضا علیه السلام رفتم. در مقابل ایشان ظرف آبی بود و ایشان برای وضو گرفتن آماده میشدند. نزدیک شدم تا برایشان آب بریزم و وضو بگیرند. ایشان اجازه این کار را نداد و فرمود: حسن! دست نگه دار. گفتم: چرا اجازه نمیدهید بر دستتان آب بریزم، دوست ندارید به من پاداشی داده شود؟ فرمودند: تو پاداش داده میشوی و من گناه می کنم. به ایشان گفتم: چطور ممکن است؟ فرمود: آیا نشنیدهای که خداوند متعال فرموده است: «فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً» من برای نماز وضو میگیرم ، نماز عبادت است، دوست ندارم در عبادتم کسی شریک گردد(3).

5) علی بن إبراهیم در روایتی از ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد تفسیر «فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً» پرسیده شد. ایشان فرمود: هرکس از روی ریا نماز بخواند، پارسایی جوید، و روزه بگیرد و حج به جا آورد، او مشرک است و هر کس آن چه را که خداوند دستور داده، از روی ریا انجام دهد، او مشرک است و خداوند عبادت ریاکار را نمی پذیرد(4).

6) علی بن ابراهیم، از جعفر بن احمد، از عبدالله بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش و حسین بن ابی العلاء و عبدالله بن وضّاح و شعیب عقرقوفی و همه اینها از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام روایت می کنند که فرمود: آیه «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُم» یعنی در خلقت مثل شماست، پیامبر صلی الله

1- 1- کافی ، ج2 ، ص22، ح4
2- [2] - کافی، ج3، ص69، ح1
3- [3] - تفسیر آیات 90- 95 سوره اعراف
4- [4] - تفسیر قمی، ج2 ، ص21

علیه و آله و سلم مثل شما خلق شده است. «یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَد» فرمود: با ولایت خاندان رسول الله صلوات الله علیهم اجمعین، ولایت غیر ایشان را شریک نکنید. عمل صالح همان ولایت خاندان رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین است. هر کس در عبادت خداوند، کسی را شریک قرار دهد، به ولایت ما شرک ورزیده و به ولایت ما کافر شده و به امیرالمؤمنین علیه السلام جفا نموده و به ولایتش کافر گشته است(1).

7) عیاشی از جراح روایت نموده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مقصود، شخصی است که کار نیکی را به خاطر رضایت خداوند انجام نمیدهد؛ او ستایش مردم را میخواهد تا در میان مردم با آن کار مشهور شود. چنین کسی در عبادت پروردگارش شرک ورزیده است(2)

8) علاء بن فضیل گوید: از امام جعفر صادق علیه السلام در باره این آیه سئوال کردم: «فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً» حضرت فرمود: هر کس نماز خواند یا روزه گرفت یا برده آزاد کرد یا حج گزارد و قصدش از انجام این کارها ستایش مردم بوده باشد، او در کارش شرک ورزیده است که این شرک قابل بخشش است. (3)

9) علی بن سالم از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود: خداوند فرموده است من بهترین شریک هستم. هر کس در کارش برایم شریک قرار دهد، هرگز آن کار را نمی پذیرم، مگر این که کارش فقط برای من باشد(4).

10) در روایتی دیگر آمده است که حضرت فرمود: خداوند میفرماید: من بهترین شریک هستم. هر کس برای من و غیر من کاری را انجام دهد، این کار برای کسی غیر از من است.(5)

11) زراره و حمران از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کنند که فرمودند: اگر شخصی کاری را به خاطر رضایت خداوند

1- [1] - تفسیر قمی، ج2، ص21.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج2، ص378 ، ح92.
3- [3] -تفسیر عیاشی ، ج2،ص378، ح93.
4- [4] -تفسیر عیاشی، ج2، ص378 ، ح94.
5- [5] -تفسیر عیاشی، ج2 ،ص379 ،ح95.

و سرای آخرت انجام دهد و سپس در پی کسب رضایت یکی از مردم هم برآید، او در این کار خود شرک ورزیده است(1).

12) سماعه بن مهران گوید: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد این آیه پرسیدم: «فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَداً». فرمود: مقصود از عمل صالح، شناخت ائمه صلوات اللّه علیهم اجمعین است «وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَهِ رَبِّهِ أَحَد» یعنی تسلیم شدن به ولایت علی علیه السلام و این که در خلافت، شخصی را که شایسته خلافت نیست، با او شریک نگرداند(2).

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج2 ، ص379 ، ح 96.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج2 ، ص379 ، ح 97.

ص:146

سوره مریم

اشاره

سوره مریم مکی است مگر دو آیه 58 و 71 که مدنی هستند. این سوره 98 آیه دارد و بعد از سوره فاطر نازل شده است.

ص:147

ص:148

1) ابن بابویه به سندی که از او در فضیلت سوره کهف ارائه شد، از حسن از عُمر از ابان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: هر کس به خواندن سوره مریم مواظبت ورزد، نمیمیرد مگر این که به چیزی که او را در مورد جان و مال و فرزند بی نیاز کند، میرسد و در آخرت از جمله یاران عیسی بن مریم علیه السلام خواهد بود و در آخرت، از پادشاهی و حکومتی به مانند پادشاهی سلیمان بن داود علیه السلام در دنیا بهره مند میگردد.(1)

2) از خواص القرآن: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمودند: هر کس که این سوره را بخواند، به تعداد افرادی که برای خداوند سبحان که هیچ معبودی جز او نیست، مدعی فرزند شدند و همچنین به تعداد افرادی که زکریا و یحیی و عیسی و موسی و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب علیهم السلام را تصدیق و تکذیب نمودند، برایش حسنات در نظر گرفته می شود و در بهشت، در بالای باغ فردوس قصری برایش ساخته می شود که بزرگتر از آسمان و زمین است و در میان اولین گروه پیشگامان (سابقان) به همراه پرهیزگاران محشور می شود و تا زمانی که که خود و فرزندانش بی نیاز نگردند، نمیمیرد و در بهشت از حکومتی به مانند حکومت سلیمان علیه السلام برخوردار می گردد. هر کس که آن را بنویسد و بر خود آویزان کند، در خواب جز نیکی نمیبیند و اگر آن را بر روی دیوار خانهاش بنویسد از حوادث روزگار در امان میماند و از اموال آن مواظبت مینماید و اگر فردی بیمناک آن را بنوشد، در امان می ماند.

1- [1] _ ثواب الاعمال، ص 137، ثواب خواندن سوره مریم.

3) از امام صادق علیه السلام روایت شده است: هر کس آن را بنویسد و آن را در داخل ظرفی شیشهای تمیز و سر باریک، قرار دهد و آن را در خانهاش بگذارد، برکت آن خانه فراوان می شود و در خواب خود، برکات و خیرات زیادی میبیند. همچنان که اعضای خانوادهاش را در منزل میبیند. اگر بر روی دیوار خانه نوشته شود، از حوادث آن جلوگیری می کند و از اموال آن مواظبت می کند و اگر فردی بیمناک آن را بنوشد، به اذن خداوند تبارک و تعالی ایمن میگردد.

ص:150

تفسیر سوره مریم

اشاره

بِسمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

کهیعص 1

[کاف ها یا عین صاد *]

1) ابن بابویه از ابوالحسن محمد بن هارون زنجانی در نامهای که به دست علی بن احمد بغدادی برای من فرستاد، از معاذ بن مثنی عنبری، از عبدالله بن اسماء، از جویریه، از سفیان بن سعید ثوری روایت میکند که به جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین گفتم: ای فرزند رسول خدا، معنی آیه «کهیعص» چیست؟ ایشان فرمودند: معنایش این است: من کفایت کننده و هدایت گر و ولی و عالم و صادق در وعدههای خویش میباشم .(1)

2) و ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی که خدا از او خشنود باد، از عبدالعزیز بن یحیی جلودی، از محمد بن زکریا، از جعفر بن محمد بن عماره، از پدرش روایت می کند که گفته است: نزد امام جعفر صادق علیه السلام رفتم و مردی نزد او آمد و در مورد «کهیعص» از او سئوال کرد. ایشان پاسخ دادند: حرف کاف به معنای کفایت کننده شیعیان ما و هاء یعنی هدایتگر آنان، یاء هم یعنی ولی آنان، عین یعنی عالم به کسانی که از ما اطاعت میکنند، و صاد یعنی که او در وعده هایش نسبت به آنان صادق است تا این که آنان را به جایگاهی برساند که در بطن قرآن به آنان وعده داده است.(2)

1- [1] _ معانی الاخبار، ص 22.
2- [2] _ معانی الاخبار، ص 28، ح 6.

3) ابن بابویه از محمد بن علی بن محمد بن حاتم نوفلی معروف به کرمانی، از ابوالعباس احمد بن عیسی وشاء بغدادی، از احمد بن طاهر قمی، از محمد بن بحر بن سهل شیبانی، از احمد بن مسرور، از سعد بن عبدالله قمی در گفتگویی از او با ابی محمد حسن بن علی عسکری علیه السلام روایت می کند که ایشان به من فرمودند: چه چیز تو را به این جا آورده است ای سعد؟ گفتم: احمد بن اسحاق مرا به دیدار مولایم تشویق نموده است. ایشان فرمودند: پس مسائلی که میخواستی در موردشان بپرسی چیست؟ گفتم: به موقعاش ای مولای من. ایشان فرمودند: حال از نور چشمم در مورد آنان بپرس، و با دست به فرزندش _ یعنی حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف _ اشاره کرد و او به من فرمود: هر آن چه که برایت مطرح است از من بپرس. _ او مسئله ها را بیان نمود تا این که به این جا رسید و گفت: _ به آن حضرت گفتم: ای فرزند رسول خدا! مرا از تاویل آیه «کهیعص» باخبر سازید؟ ایشان فرمودند: این حروف از اخبار غیبی است و خداوند بندهاش زکریا را از آن مطلع نمود و سپس آن را برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم حکایت کرد و قضیه از این قرار است که زکریا علیه السلام از پروردگارش پرسید که اسماء پنج تن را به او بیاموزد و خداوند نیز جبرئیل را بر او فرو فرستاد و آن را بدو یاد داد و هرگاه زکریا، محمد و علی و فاطمه و حسن صلوات الله علیهم اجمعین را یاد میکرد، اندوهش از بین میرفت و غصهاش برطرف می گشت، اما هرگاه حسین علیه السلام را به یاد می آورد، بغض گلویش را میگرفت و چشمانش تار میشد.

به همین خاطر روزی عرض کرد: پروردگارا! مرا چه شده که هرگاه چهار نفر از آنان را یاد می کنم، با نامهایشان اندوهم برطرف گردد و هرگاه حسین علیه السلام را به یاد میآورم، چشمانم اشکبار میگردد و آه و نالهام به هوا بلند میشود؟ سپس خداوند تبارک و تعالی او را از داستان حسین علیه السلام مطلع نمود و گفت: «کهیعص»، و این چنین کاف، اسم کربلا است، و هاء به معنای هلاک عترت، و یاء، یزید ملعون است که به حسین علیه السلام ظلم میکند و عین، عطش حسین علیه السلام می باشد و صاد نیز بیانگر صبر او است. هنگامی که زکریا علیه السلام این را شنید، سه روز از مسجد بیرون نیامد و مردم را از داخل شدن به آن منع می کرد و شروع به ناله و گریه مینمود و دعایش این بود: خدایا! آیا بهترین مخلوقت را به

مصیبت فرزندش داغدار میکنی؟ خدایا، آیا اندوه این مصیبت را بر ساحت او فرود می آوری؟ پروردگارا! آیا جامه مصیبت را بر تن علی و فاطمه علیهما السلام میپوشانی و داغ این مصیبت را بر خانه آنان نازل میگردانی؟ در ادامه میگفت: خدایا! مرا فرزندی عطا کن که در پیری موجب روشنی چشمم گردد، و او را وارث و وصی من بگردان و جایگاه او را نسبت به من به مانند جایگاه حسین علیه السلام قرار ده و هرگاه او را به من عطا نمودی، مرا با دوستی او مورد آزمایش قرار بده و سپس همان طور که حبیبت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را داغدار مصیبت فرزندش کردی، مرا نیز داغدار مصیبت فرزندم کن. سپس خداوند، یحیی علیه السلام را بدو بخشید و او را داغدار فرزندش کرد، و مدت بارداری مادر یحیی علیه السلام شش ماه بود، چنان که مدت بارداری مادر حسین علیه السلام نیز چنین بود.(1)

4) علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد از عبدالله بن موسی، از حسن بن علی بن حمزه، از پدرش، از ابی بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت میکند که ایشان فرمودند: «کهیعص» اینها حروف مقطع هستند. اما منظور از «کهیعص» این است: خداوند کفایت کننده و هدایتگر و عالم و صادق و دارای بخششهای فراوان است، و او چنان است که خود، ذات مبارک خویش را وصف کرده است.(2)

ذِكْرُ رَحْمَهِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ﴿2﴾ إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاء خَفِيًّا ﴿3﴾...قَالَ آيَتُکَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا ﴿10﴾

ذِكْرُ رَحْمَهِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ﴿2﴾ إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاء خَفِيًّا ﴿3﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّى وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّى وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُن بِدُعَائِکَ رَبِّ شَقِيًّا ﴿4﴾ وَإِنِّى خِفْتُ الْمَوَالِىَ مِن وَرَائِى وَكَانَتِ امْرَأَتِى عَاقِرًا فَهَبْ لِى مِن لَّدُنکَ وَلِيًّا ﴿5﴾ يَرِثُنِى وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ﴿6﴾ يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِيًّا ﴿7﴾ قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِى غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِى عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ﴿8﴾ قَالَ

1- [1] _ کمال الدین و تمام النعمه، ص 415، ح 21، باب: من سماهم القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف .
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 22.

كَذَلِکَ قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیْئًا ﴿9﴾ قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّی آیَةً قَالَ آیَتُکَ أَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَیَالٍ سَوِیًّا ﴿10﴾

[آن گاه که (زکریا) پروردگارش را آهسته ندا کرد * گفت: پروردگارا من استخوانم سست گردیده و (موی) سرم از پیری سپید گشته و ای پروردگار، من هرگز در دعای تو ناامید نبوده ام * و من پس از خویشتن از بستگانم بیمناکم و زنم نازاست پس از جانب خود ولی (و جانشینی) به من ببخش * که از من ارث برد و از خاندان یعقوب (نیز) ارث برد و او را ای پروردگار من پسندیده گردان * ای زکریا! ما تو را به پسری که نامش یحیی است مژده می دهیم که قبلا همنامی برای او قرار نداده ایم * گفت: پروردگارا! چگونه مرا پسری خواهد بود و حال آن که زنم نازاست و من از سالخوردگی ناتوان شده ام * (فرشته) گفت: (فرمان) چنین است. پروردگار تو گفته که این (کار) بر من آسان است و تو را در حالی که چیزی نبودی قبلا آفریده ام * گفت: پروردگارا! نشانه ای برای من قرار ده. فرمود: نشانه تو این است که سه شبانه (روز) با این که سالمی، با مردم سخن نمی گویی]

1) علی بن ابراهیم از ابو جارود از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «ذِکْرُ رَحْمَهِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا» روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از آیه این است: «ذکر ربِّک عبدَه فرَحِمه» یعنی یاد پروردگار از بندهاش و رحمش در حق او «إِذْ نَادَی رَبَّهُ نِدَاء خَفِیًّا* قَالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی» آن حضرت فرمودند منظور از «وهن» یعنی این که ضعیف شده است، «وَلَمْ أَکُن بِدُعَائِکَ رَبِّ شَقِیًّا» و در مورد این آیه فرمودند: یعنی دعای من نزد تو بی نتیجه نبوده است. «وَإِنِّی خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِن وَرَائِی» فرمودند: از وارثان بعد از خود میترسم «وَکَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِرًا» فرمودند: در آن زمان زکریا فرزندی نداشت که جانشین او شود و وارث او گردد و هدیهها و نذرهای بنی اسرائیل به احبار تعلق میگرفت و زکریا نیز رئیس احبار بود و زن زکریا خواهر مریم، دختر عمران بن ماثان بود و بنی ماثان در آن زمان رؤسای بنی اسرائیل و شاهزادگان آنها بوده و از فرزندان سلیمان بن داود بودند و به همین خاطر زکریا گفت: «فَهَبْ لِی مِن لَّدُنکَ وَلِیًّا *یَرِثُنِی وَیَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا *یَا زَکَرِیَّا إِنَّا نُبَشِّرُکَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ یَحْیَی لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِیًّا» آن حضرت فرمودند: مراد آن است که قبل از او کسی با نام یحیی نام گذاری

نشده بود «قَالَ رَبِّ أَنَّی یَکُونُ لِی غُلَامٌ وَکَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا» و او در این هنگام بسیار نا‌امید بود «قَالَ کَذَلِکَ قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَکُ شَیْئًا *قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّی آیَةً قَالَ آیَتُکَ أَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَیَالٍ سَوِیًّا» یعنی در حالی که سالمی و تو را هیچ بیماری نیست، سه شبانه روز با مردم سخن مگو(1).

2) محمد بن عباس از محمد بن همام بن سهیل، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجار، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: روزی نزد پدرم نشسته بودم، تا این که مردی آمد و در مقابلش ایستاد و گفت: آیا شکافنده علم که زعیمش محمد بن علی علیه السلام است در میان شما است؟ گفته شد: آری. سپس او برای مدت زمانی طولانی نشست، آن گاه در برابر حضرت برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا! مرا از این آیه خداوند در مورد قصه زکریا با خبر ساز «وَإِنِّی خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِن وَرَائِی وَکَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِرًا». ایشان فرمودند: آری، موالی فرزندان عمو میباشند و خداوند دوست داشت که از پشت او برایش یک ولی برگزیند و این بدین خاطر بود که وقتی زکریا از فضیلت محمد صلی الله علیه و آله و سلم آگاه شد، گفت: ای پروردگار من، آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم را مفتخر نساختی و او را بزرگ نداشتی و او را بلند آوازه نساختی تا جایی که نامش را همراه نام خود قرار دادی، حال _ ای سرور من _ چه می شود که به او ذریهای از پشتش ببخشی که نبوت در میانشان باشد؟ خداوند فرمود: ای زکریا! من این کار را با محمد صلی الله علیه و آله و سلم انجام دادم و نبوتی بعد از او نیست و او خاتم پیامبران است. اما امامت را بعد از او به پسر عمو و برادرش علی ابن ابی طالب علیه السلام واگذار نمودم و ذریه را از پشت علی علیه السلام به رحم فاطمه سلام الله علیها منتقل ساختم و آنها را از (نسل) یکدیگر به وجود آوردم و از او امامانم را صلوات الله علیهم اجمعین که حجتهای من در میان بندگانم هستند، خارج گرداندم. من از پشت تو فرزندی بیرون میآورم که وارث تو و وارث آل یعقوب باشد. پس خداوند یحیی علیه السلام را به او بخشید.(2)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص22.
2- [2] _ تاویل الآیات، ج 1 ص 301، ح 2.

3) محمد بن عباس از حمید بن زیاد، از احمد بن حسین بن بکر، از حسن بن علی بن فضَّال به سند از عبدالخالق روایت می کند که گفته است: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که در مورد آیه «لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِيًّا» میفرماید: منظور از این آیه، یحیی بن زکریا است، که قبل از او کسی چنین اسمی نداشت و حسین علیه السلام نیز این چنین است و قبل از او کسی با این اسم نامگذاری نشده بود و آسمان فقط برای این دو، چهل صبح گریست. گفتم: گریه آسمان چگونه بود؟ ایشان فرمودند: خورشید با رنگی قرمز طلوع و غروب میکرد و ایشان همچنین فرمودند که قاتل حسین علیه السلام و قاتل یحیی بن زکریا هر دو، زنا زاده بودند.(1)

4) محمد بن عباس از محمد بن خالد، از عبدالله بن بُکیر، از زُراره، از عبدالخالق روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که در مورد آیه «لمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِيًّا» می فرماید: حسین علیه السلام نیز به مانند یحیی بن زکریا اولین کسی بود که با این اسم نامگذاری میشد و آسمان تنها بر آن دو، چهل صبح گریست. گفتم: گریه آسمان چه بود؟ ایشان فرمودند: خورشید با رنگی قرمز طلوع و غروب می کرد و قاتل حسین علیه السلام و قاتل یحیی بن زکریا علیه السلام، هر دو زنازاده بودند.(2)

5) و محمد بن عباس با سند به روایت از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِيًّا» روایت می کند که ایشان فرموده اند: منظور از این آیه، یحیی بن زکریا علیه السلام است که قبل او کسی با این نام شناخته نشده بود، و حسین نیز این چنین بود که قبل از او کسی با این نام نبوده است و آسمان تنها بر این دو گریسته است. گفتم: گریه آسمان چگونه بود؟ ایشان فرمودند: خورشید با رنگی قرمز طلوع و غروب می کرد و همچنین ایشان فرمودند که قاتل حسین علیه السلام و قاتل یحیی بن زکریا علیه السلام هر دو زنازاده بودند.(3)

و همچنین از محمد بن عباس روایت شده است که علی بن ابراهیم این روایت را از امام صادق علیه السلام با اندکی تفاوت نقل کرده است(4).

1- [1] _ تاویل الآیات، ج 1، ص 302، ح 3.
2- [2] _ تاویل الآیات، ج 1، ص 302، ح 4.

3- [3] _ تاويل الآيات، ج 1، ص 303، ح 5.
4- [4] _ تاويل الآيات، ج 1 ص 303، ح 5.

6) و از جمله روایات مخالفان، روایت ابن شیرویه دیلمی است. وی در کتاب «الفردوس» جزء دوم، باب قاف، از ابن عباس روایت میکند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد آیه «لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِيًّا» روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از آن یحیی و نور چشمم حسین علیه السلام است.

7) ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضَّال، از ابن بُکیر از زراره، از عبدالخالق بن عبد ربَّه روایت می کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: منظور از «لَمْ نَجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سَمِيًّا» حسین بن علی و یحیی بن زکریا است، که قبل از خود همنامی نداشتند و آسمان تنها بر آن دو، چهل صبح گریست. او می گوید: پرسیدم: گریه آسمان چگونه بود؟ ایشان فرمودند: خورشید در هنگام طلوع و غروب، سرخ میگشت.(1)

8) ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه، از محمد بن جعفر، از محمد بن حسین، از وهیب بن ابن حفص نحَّاس، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که ایشان فرمودهاند: آسمان برای کشته شدن حسین گریست و سرخ گشت، و هرگز برای کسی جز یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیهم السلام نگریست.(2) او از او از پدرش از سعد بن عبد الله، از محمد بن حسین، همین حدیث را با همین اسناد روایت کرده است.(3)

9) ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه، از علی بن حسین بن موسی بن بابویه و دیگران، از سعد بن عبدالله، از محمد بن عبدالجبار، از حسن بن علی بن فضَّال، از حمَّاد بن عثمان، از عبدالله بن هلال از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمود: همانا آسمان بر حسین بن علی و یحیی بن زکریا علیهما السلام گریست و برای کسی جز آن دو نگریسته است. گفتم: گریه آسمان چگونه بود؟ ایشان فرمودند: چهل روز درنگ نمود و خورشید با سرخی طلوع و غروب می کرد. گفتم: فدایت شود، این گریه آسمان بود؟، فرمودند: آری.(4)

1- [1] _ کامل الزیارات، ص 182، باب 28، ح10.

2- [2] _ كامل الزيارات، ص 181، باب 28، ح 4 و 5.
3- [3] _ كامل الزيارات، ص 181، باب 28، ح 4 و 5.
4- [4] _ كامل الزيارات ص 181، باب 28، ح6.

10) ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه، از علی بن حسین بن موسی، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن فضَّال از ابی جَمیله، از محمد بن علی حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان در مورد آیه شریفه: «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاء وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ»(1) [و آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند و مهلت نیافتند] فرموده است: آسمان از زمانی که یحیی بن زکریا علیه السلام کشته شد بر کسی نگریست، تا این که حسین علیه السلام کشته شد و برای او گریست.(2)

11) ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه از محمد بن جعفر قرشی رزَّاز، از محمد بن حسین بن ابی خطَّاب، از صفوان بن یحیی، از داود بن فرقد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودهاند: هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، آسمان به مدت یک سال سرخ گشت و سپس آسمان و زمین بر حسین بن علی علیه السلام و یحیی بن زکریا گریستند و گریه آسمان همان سرخیاش بود.(3)

12) ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه، از علی بن حسین بن موسی، از علی بن ابراهیم و سعد بن عبدالله و همگی از ابراهیم بن هاشم، از ابن فضَّال، از ابی جَمیله، از جابر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کردهاند که ایشان فرمود: آسمان بعد از یحیی بن زکریا بر کسی جز حسین بن علی علیه السلام گریه نکرد، چرا که بعد از کشته شدن او، چهل روز برایش گریست(4).

13) از ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه، از محمد بن جعفر رزَّاز کوفی، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از جعفر بن بشیر، از کلیب بن معاویه اسدی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: آسمان بر کسی جز حسین بن علی و یحیی بن زکریا علیهما السلام گریه نکرد(5).

14) ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه از حکیم بن داود بن حکیم، از سلمه بن خطاب، از محمد بن ابی عمیر، از حسن بن عیسی، از اسلم بن قاسم، از عمرو بن

1- [1] _ دخان/29
2- [2] _ کامل الزیارات از ابن قولویه، ص 182-183، باب 28،ح8
3- [3] _ کامل الزیارات از ابن قولویه، ص 182-183، باب 28ح 9.
4- [4] _ کامل الزیارات از ابن قولویه، ص 182-183، باب 28ح 11.
5- [5] _ کامل الزیارات از ابن قولویه، ص 182-183، باب 28ح 12.

ثابت، از پدرش، از علی بن حسین علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: آسمان از زمانی که برافراشته شد، بر کسی جز یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیهما السلام گریه نکرد. گفتم: گریه آسمان چگونه بود؟ ایشان فرمودند: هرگاه لباسی رو به خورشید قرار میگرفت، به اندازه اثری که مگس بر لباس به جای می گذارد، اثری از خون باقی میگذاشت. (1)

15) ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه از پدرش، از علی بن حسین، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از موسی بن فضل، از حنان روایت می کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: نظرتان در مورد زیارت قبر امام حسین علیه السلام چیست، از برخی به ما خبر رسیده که آن، برابر با یک حج و یک عمره ثواب دارد؟ ایشان فرمودند: تعجب نکن، اینها نمیتواند به طور کامل (حق) سخن را در مورد (زیارت) او ادا کند، اما به زیارت او برو و به او جفا روا مدار، چرا که او سرور جوانان بهشت است و مانند یحیی بن زکریا است که آسمان بر آن دو گریست. همچنین از او روایت شده است که پدرم از محمد بن حسن بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از عبدالصمد بن محمد، از حنان بن سدیر، از امام جعفر صادق علیه السلام به مانند این حدیث را نقل کردهاند. و نیز از او روایت شده است که پدرم از گروهی از مشایخ، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از حنان بن سدیر، از امام جعفر صادق علیه السلام به مانند همین حدیث را نقل کرده است(2).

16) ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه با همین سند از احمد بن محمد بن عیسی، از چند تن، از جعفر بن بشیر، از حمَّاد، از عامر بن مَعقِل، از حسن بن زیاد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که ایشان فرمودهاند: قاتل زکریا علیه السلام زنا زاده بود و قاتل حسین بن علی علیه السلام نیز زنا زاده بود و آسمان بر کسی جز آن دو گریه نکرد. گفتم: آسمان چگونه میگریست؟ ایشان فرمودند: خورشید، طلوع و غروب میکرد، در حالی که سرخ فام بود.(3)

1- [1] _ کامل الزیارات از ابن قولویه، ص 182-183، باب 28ح 14.
2- [2] _ کامل الزیارات، ص 184، باب 28،ح 15

3- [3] _ كامل الزيارات از ابن قولويه، ص 182-183، باب 28، ح 16

17) ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه از پدرش از علی بن حسین و همگی از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی وشّاء، از حماد بن عثمان، از عبدالله بن هلال روایت کرده است که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که میفرمودند: همانا آسمان بر حسین بن علی علیه السلام و یحیی بن زکریا می گریست و برای کسی جز آن دو گریه نکرد. گفتم: گریه آسمان چگونه بود؟ ایشان فرمودند: چهل روز خورشید طلوع و غروب می کرد، در حالی که سرخ فام بود. گفتم: فدایت شوم، این بود گریه آسمان؟ ایشان فرمودند: آری.(1)

18) ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از برقی محمد بن خالد، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از حسن، از ابی سلمه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: آسمان تنها بر یحیی بن زکریا و حسین علیهم السلام گریست(2).

19) ابوالقاسم جعفر بن محمد قولویه، از پدرش، از محمد بن حسن بن مهزیار از پدرش، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از داود بن فرقد روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: آن فردی که حسین علیه السلام را کشت، زنازاده بود و فردی که یحیی بن زکریا علیه السلام را کشت نیز زنازاده بود. و نیز فرمودند: هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، آسمان برای یک سال سرخ گشت. و فرمود: آسمان و زمین بر حسین بن علی و یحیی بن زکریا علیهما السلام گریست و سرخی آن همان گریهاش بود.(3)

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا 11

[پس از محراب بر قوم خویش درآمد و ایشان را آگاه گردانید که روز و شب به نیایش بپردازید]

1) تفسیر نعمانی به سند از امام صادق علیه السلام میفرماید: هنگامی که از امیر المؤمنین علیه السلام از معنای وحی سئوال شد، ایشان فرمودند: یکی از انواع آن وحی نبوت است و دیگری وحی الهام و دیگری وحی اشاره است؛ مانند این آیه

1- [1] _ کامل الزیارات از ابن قولویه، ص 182-183، باب 28، ح 17-19
2- [2] _ کامل الزیارات از ابن قولویه، ص 182-183، باب 28، ح 20-22
3- [3] _ کامل الزیارات، ص 188، باب28، ح27.

که خداوند عز و جل در آن می فرماید: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» یعنی به آنها اشاره کرد، چرا که خداوند تبارک و تعالی در یک سوره دیگر در مورد این موضوع می فرماید: « أَلاَّ تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلاَثَةَ أَيَّامٍ إِلاَّ رَمْزًا»(1)[که سه روز با مردم جز به اشاره سخن نگویی.]

يا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ﴿12﴾...وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ﴿15﴾

يا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ﴿12﴾وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا ﴿13﴾وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُن جَبَّارًا عَصِيًّا ﴿14﴾وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ﴿15﴾

[ای یحیی کتاب (خدا) را به جد و جهد بگیر و از کودکی به او نبوت دادیم * و (نیز)از جانب خود مهربانی و پاکی (به او دادیم) و تقواپیشه بود * و با پدر و مادر خود نیک رفتار بود و زورگویی نافرمان نبود * و درود بر او روزی که زاده شد و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود]

1) محمد بن عباس از سلیمان رازی، از محمد بن خالد طیالسی، از سیف بن عمیره، از حکم بن ایمن روایت می کند که از امام باقر علیه السلام شنیدم که ایشان می فرمود: به خدا قسم، در کودکی به علی علیه السلام حکمت و دانش عنایت شد، چنان که به یحیی بن زکریا از کودکی حکمت و دانش عطا شد.

2) عیَّاشی از علی بن اسباط روایت میکند که: به مدینه آمدم حال آن که قصد سفر به مصر داشتم و سپس بر ابو جعفر محمد بن علی رضا علیه السلام داخل شدم و او در آن سال پنج ساله بود. شروع به نگریستن در او نمودم تا او را برای یارانمان در مصر توصیف کنم. پس امام نیز به من نگاه کرد و فرمود: ای علی! خداوند همان طور که در مورد نبوت عهد گرفته، در مورد امامت نیز این عهد را گرفته است؛ چرا که در مورد یوسف علیه السلام فرموده است: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا»(2)[و چون به حد رشد رسید او را حکمت و دانش عطا کردیم] و در مورد یحیی علیه السلام نیز فرموده است: « وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»(3).

1- [1] _ آل عمران/41.
2- [2] _ يوسف/22.
3- [3] _ مجمع البيان، ج6، ص408.

3) محمد بن یعقوب از برخی از یارانمان، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از یزید بن کناسی روایت میکند که از امام جعفر صادق علیه السلام سئوال کردم: آیا عیسی بن مریم علیه السلام در هنگامی که در گهواره سخن میگفت، حجت مردم زمانش بود؟ ایشان پاسخ دادند: او هنگامی نبی و حجت برای خدا بود که هنوز مبعوث نگشته بود، آیا این آیه خداوند را نشنیده ای که می گوید: «قَالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتَانِیَ الْکِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِیًّا *وَجَعَلَنِی مُبَارَکًا أَیْنَ مَا کُنتُ وَأَوْصَانِی بِالصَّلَاهِ وَالزَّکَاهِ مَا دُمْتُ حَیًّا»(1)[(کودک) گفت: منم بنده خدا. به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است * و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته و تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرده است.] گفتم: آیا او در آن زمان در آن حال که در گهواره بود، حجت خداوند بر زکریا بود؟ ایشان فرمودند: عیسی در آن حالت، نشانهای برای مردم و رحمتی از جانب خداوند برای مریم بود که خود نیز هنگامی که به سخن آمد، بدان تصریح کرد و در آن شرایط، نبی و حجت برای کسانی بود که صدایش را میشنیدند و سپس ساکت شد و تا دو سال حرف نزد. در طول این دو سال که عیسی ساکت ماند، زکریا حجت خداوند عز و جل بود. سپس زکریا علیه السلام درگذشت و فرزندش یحیی کتاب و حکمت را در حالی که کودکی کم سن و سال بود از او به ارث برد. آیا این آیه را نشنیدهای که میفرماید: «یَا یَحْیَی خُذِ الْکِتَابَ بِقُوَّهٍ وَآتَیْنَاهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا»، هنگامی که عیسی علیه السلام به هفت سالگی رسید و خداوند به او وحی نمود، زبان به نبوت و رسالت گشود و حجتی بر یحیی و تمامی مردم قرار گرفت.(2)

و اگر خدا بخواهد حدیث را به طور کامل در ذیل آیه: «قَالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتَانِیَ الْکِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِیًّا* وَجَعَلَنِی مُبَارَکًا أَیْنَ مَا کُنتُ وَأَوْصَانِی بِالصَّلَاهِ وَالزَّکَاهِ مَا دُمْتُ حَیًّا» [(کودک) گفت: منم بنده خدا. به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است * و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته و تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرده است] خواهیم آورد.

1- [1] _ مریم/30،31.
2- [2] _ کافی، ج1، ص313، ح1.

4) و محمد بن یعقوب از یکی از یارانمان، از محمد بن سنان، از ابی سعید مُکاری روایت می کند که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: منظور خداوند از عبارت «وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ تَقِيًّا» در مورد یحیی چیست؟ ایشان فرمودند: مهربانی و عطوفت خدا. گفتم: مهربانی خداوند در چه حدی شامل او شد؟ ایشان فرمودند: به حدی که هرگاه میگفت: ای پروردگار من! خداوند عز و جل در جوابش می فرمود: لبیک ای یحیی.(1)

5) احمد بن محمد بن خالد در روایت ابی بصیر روایت میکند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: منظور از عبارت «وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا» چیست؟ ایشان فرمودند: یحیی هرگاه دعا می کرد و در دعایش می گفت: خدایا، پروردگارا، خداوند او را از آسمان صدا میزد: لبیک ای یحیی، نیازت را بخواه.(2)

6) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از سعد بن عبدالله، از احمد بن حمزه اشعری، از یاسر الخادم روایت می کند که از امام رضا علیه السلام شنیدم که میفرمود: همانا در سه جایگاه انسان از همه جا بیشتر به وحشت می افتد: یکی روزی که به دنیا می آید و از شکم مادرش خارج می شود و دنیا را میبیند و روزی که میمیرد و آخرت و اهالی آن را مشاهده میکند و روزی که زنده برانگیخته می شود و احکامی را می بیند که در دنیا ندیده است و خداوند عز و جل در این سه جایگاه بر یحیی علیه السلام درود فرستاده و او را از وحشت آن ایمن داشته و فرموده است: «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» و عیسی بن مریم علیه السلام نیز در این سه جایگاه بر خود درود فرستاده و گفته است: «وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدتُّ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا»(3)[و درود بر من روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که زنده برانگیخته می شوم.](4)

7) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از علی بن اسباط روایت می کند که نزد محمد بن علی الرضا علیه السلام رفتم و به سر و پاهایش چشم دوخته بودم تا قامتش را برای یارانم در مصر توصیف کنم. من در این حال

1- [1] _ کافی ج 2، ص 288،ح 38.
2- [2] _ محاسن، ص35، ح 30.

3- [3] _ مریم/33.
4- [4] _ خصال، ص 107،ح 71.

بودم که امام نشست و فرمود: ای علی! همانا خداوند همان طور که برای نبوت دلیل آورده، برای امامت نیز دلیل آورده و فرموده است: «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» و نیز فرموده است: «حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً»(1) [تا آن گاه که به رشد کامل خود برسد و به چهل سال برسد] بنابراین حکم (نبوت) میتواند در کودکی داده شود و می شود در چهل سالگی به انسان اعطا شود.(2)

وَاذْكُرْ فِی الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ﴿16﴾...ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِی فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿34﴾

وَاذْكُرْ فِی الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ﴿16﴾فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿17﴾قَالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمَن مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيًّا ﴿18﴾قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ﴿19﴾قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِی غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِی بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ﴿20﴾ قَالَ كَذَلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَیَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِّنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا ﴿21﴾فَحَمَلَتْهُ فَانتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا ﴿22﴾فَأَجَاءهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا ﴿23﴾فَنَادَاهَا مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِی قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ﴿24﴾ وَهُزِّی إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا ﴿25﴾فَكُلِی وَاشْرَبِی وَقَرِّی عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيًّا ﴿26﴾ فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا ﴿27﴾يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا ﴿28﴾فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِی الْمَهْدِ صَبِيًّا ﴿29﴾قَالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتَانِیَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِيًّا ﴿30﴾وَجَعَلَنِی مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ وَأَوْصَانِی بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ﴿31﴾ وَبَرًّا بِوَالِدَتِی وَلَمْ يَجْعَلْنِی جَبَّارًا شَقِيًّا ﴿32﴾وَالسَّلَامُ عَلَیَّ يَوْمَ وُلِدتُّ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ﴿33﴾ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِی فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿34﴾

1- [1] _ احقاف/15.
2- [2] _ کافی، ج1،ص 315، ح7.

[و در این کتاب از مریم یاد کن آن گاه که از کسان خود در مکانی شرقی به کناری شتافت * و در برابر آنان پرده ای بر خود گرفت پس روح خود را به سوی او فرستادیم تا به (شکل) بشری خوش اندام بر او نمایان شد * (مریم) گفت: اگر پرهیزگاری، من از تو به خدای رحمان پناه می برم * گفت: من فقط فرستاده پروردگار توام. برای این که به تو پسری پاکیزه ببخشم * گفت: چگونه مرا پسری باشد با آن که دست بشری به من نرسیده و بدکار نبوده ام * گفت: (فرمان) چنین است. پروردگار تو گفته که آن بر من آسان است و تا او را نشانه ای برای مردم و رحمتی از جانب خویش قرار دهیم و (این) دستوری قطعی بود * پس (مریم) به او (عیسی)آبستن شد و با او به مکان دورافتاده ای پناه جست * تا درد زایمان او را به سوی تنه درخت خرمایی کشانید. گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و یکسر فراموش شده بودم * پس از زیر (پای) او (فرشته) وی را ندا داد که غم مدار پروردگارت زیر (پای) تو چشمه آبی پدید آورده است * و تنه درخت خرما را به طرف خود (بگیر و) بتکان؛ بر تو خرمای تازه می ریزد * و بخور و بنوش و دیده روشن دار. پس اگر کسی از آدمیان را دیدی بگوی: من برای (خدای) رحمان روزه نذر کرده ام و امروز مطلقا با انسانی سخن نخواهم گفت * پس (مریم) در حالی که او را در آغوش گرفته بود به نزد قومش آورد. گفتند: ای مریم به راستی کار بسیار ناپسندی مرتکب شده ای * ای خواهر هارون! پدرت مرد بدی نبود و مادرت (نیز) بدکاره نبود * (مریم) به سوی (عیسی) اشاره کرد. گفتند: چگونه با کسی که در گهواره (و) کودک است، سخن بگوییم؟ * (کودک) گفت: منم بنده خدا به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است * و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته و تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرده است * و مرا نسبت به مادرم نیکوکار کرده و زورگو و نافرمانم نگردانیده است * و درود بر من روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که زنده برانگیخته می شوم * این است (ماجرای)عیسی پسر مریم (همان) گفتار درستی که در آن شک می کنند]

1) علی بن ابراهیم میگوید: در ادامه، خداوند ماجرای مریم دختر عمران علیها السلام را برایمان حکایت کرده است و میفرماید: «وَاذْكُرْ فِی الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا» علی بن ابراهیم میگوید: مریم به سمت درخت

خرمای خشکی رفت و «فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَابًا» و او در محرابش بود که «فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا» یعنی جبرئیل علیه السلام را به سوی او فرستادیم و «فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا *قَالَتْ إِنِّی أَعُوذُ بِالرَّحْمَن مِنکَ إِن کُنتَ تَقِيًّا» اگر از جمله کسانی هستی که از خداوند میترسی.

جبرئیل علیه السلام به او گفت: «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّکِ لِأَهَبَ لَکِ غُلَامًا زَکِيًّا» اما مراد از «تَقِيًّا» این است که مریم حرفش را باور نکرد، چرا که معمولا این چنین بود که زن نمیتوانست بدون مرد باردار شود، و گفت: «أَنَّی يَکُونُ لِی غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِی بَشَرٌ وَلَمْ أَکُ بَغِيًّا» و جبرئیل نیز چگونگی قدرت انجام این کار را نمی دانست و به مریم گفت: «کَذَلِکِ قَالَ رَبُّکِ هُوَ عَلَیَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِّنَّا وَکَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا».

علی بن ابراهیم می گوید: جبرئیل در گریبان مریم دمید و او در شب به عیسی باردار شد و صبح روز بعد او را زایید و بارداری او نه ساعت از روز به طول انجامید و خداوند ماهها را به اندازه ساعتهایی برایش قرار داد. سپس جبرئیل علیه السلام مریم علیه السلام را صدا زد و «هُزِّی إِلَيْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ» یعنی درخت خرمای خشک را تکان بده، و او نیز آن را تکان داد، و آن روز (روز برپایی) بازار بود و به همین خاطر چند بافنده با او روبرو شدند و بافندگی در آن زمان شریفترین صنعت بود و آنها بر روی قاطرهایی اشهب به سمت او آمدند و مریم به آنها گفت: درخت خرمای خشک کجاست؟ آنان او را مسخره کردند و از خود راندند و او به آنها گفت: خداوند درآمدتان را اندک گرداند و شما را در میان مردم مایه ننگ قرار دهد. سپس گروهی از تاجران نزد او آمدند و درخت خرمای خشک را به او نشان دادند و او به آنها گفت: خداوند به درآمدتان برکت دهد و مردم را نیازمند شما سازد. هنگامی که او به درخت خرما رسید، او را درد زایمان در برگرفت و عیسی را وضع حمل نمود و هنگامی که به او نگاه کرد، گفت: «يَا لَيْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَکُنتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا» به داییام چه بگویم و جواب بنی اسرائیل را چه بدهم؟.

«فَنَادَاهَا»یعنی عیسی علیه السلام او را صدا زد،«مِن تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِی قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِيًّا» یعنی نهری را قرار داد «وَهُزِّی إِلَيْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ» یعنی آن را تکان بده «تُسَاقِطْ عَلَيْکِ رُطَبًا جَنِيًّا» یعنی خرمایی پاک بر تو فرو خواهید ریخت. درخت خرما برای مدت زمانی طولانی خشک شده بود. مریم دستش را به سمت

ص:166

درخت دراز کرد و آن برگ و میوه داد و خرمای تازه را برایش فرو ریخت و او خوشحال شد. سپس عیسی به مریم گفت: مرا قنداق کن و مرتب نما. مریم او را قنداق کرد و مرتب نمود و عیسی به او گفت:« فَكُلِی وَاشْرَبِی وَقَرِّی عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِی إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا و صمتاً» و آیه این چنین نازل شده است «فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيًّا». سپس آنها مریم را در محراب نیافتند و به دنبال او به راه افتادند و داییاش زکریا نیز خارج شد، او به راه افتاد در حالی که عیسی در آغوش مریم بود. پس زنان مؤمن بنی اسرائیل شروع به پرتاب آب دهان خود به سمت او کردند و مریم با آنان صحبت نکرد تا زمانی که وارد محراب شد و بنی اسرائیل و زکریا نزد او آمدند و به او گفتند: «يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا» یعنی گناه بزرگی را مرتکب شدی «يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا».

و معنی سخن آنان «يَا أُخْتَ هَارُونَ» یعنی ای خواهر هارون، این است که هارون، انسان فاسق و زناکاری بود، لذا مریم را به او تشبیه کردند که این مصیبتی که با خود آوردی و ننگی که دامن گیر بنی اسرائیل کردی، از کجا آمده است؟ و سپس مریم به عیسی که در گهواره بود، اشاره کرد، و آنها به او گفتند:«كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِی الْمَهْدِ صَبِيًّا» [چگونه با نوزادی که در گهواره است، سخن گوییم؟] سپس خداوند، عیسی بن مریم علیه السلام را به سخن آورد و او گفت: «إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتَانِیَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِی نَبِيًّا *وَجَعَلَنِی مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ وَأَوْصَانِی بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَادُمْتُ حَيًّا * وَبَرًّا بِوَالِدَتِی وَلَمْ يَجْعَلْنِی جَبَّارًا شَقِيًّا *وَالسَّلَامُ عَلَیَّ يَوْمَ وُلِدتُّ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا *ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِی فِيهِ يَمْتَرُونَ» و کلمه «يَمْتَرُونَ» یعنی جدال می کنید.(1)

2) علی بن ابراهیم میگوید که امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «وَأَوْصَانِی بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ». فرمودند: منظور از آن زکات رؤوس (فطر) است، چرا که همه مردم از مال و ثروت برخوردار نیستند، و پرداخت فطریه بر فقیر و غنی و کوچک و بزرگ واجب است.(2)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج2، ص 23.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج2، ص24.

3) شیخ در کتاب تهذیب از محمد بن احمد داود، از محمد بن همام، از جعفر بن محمد بن مالک، از سعد بن عمرو زهری، از بکر بن سالم، از پدرش، از ابی حمزه ثمالی از امام سجاد علیه السلام در مورد آیه «فَحَمَلَتْهُ فَانتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا» روایت می کند که ایشان فرمودند: او از دمشق خارج شد تا این که به کربلا رسید و عیسی را در جایگاه قبر حسین علیه السلام قرار داد و سپس همان شب برگشت.(1)

4) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن محمد و همگی از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود مِنقَری، از حفص بن غیاث روایت میکند که گفته است: امام جعفر صادق علیه السلام را دیدم که از کوچه باغ های کوفه حرکت می کرد. پس به درخت خرمایی رسید و در آنجا وضو گرفت و رکوع و سجود به جای آورد و من شمردم که او در سجدهاش پانصد تسبیح گفت و سپس به درخت تکیه داد و دعاهایی را زمزمه نمود و سپس فرمود: ای ابا حفص! به خدا قسم، این همان درخت خرمایی است که خداوند عز و جل به مریم فرمود: «وَهُزِّی إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا»(2)

5) محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از برخی از یاران ما، از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب بن سالم، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اولین چیزی که یک زن تازه زا میخورد، رطب باشد، چرا که خداوند عز و جل به مریم فرمود: «وَهُزِّی إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا». سئوال شد: ای رسول خدا! اگر فصل رطب نبود چه کند؟ آن حضرت فرمودند: میتواند هفت تمر (خرمای خشک) از تمرهای مدینه بخورد و اگر در دسترس نبود، هفت تمر از تمرهای شهرهای خودتان بخورید، چرا که خداوند عز و جل میفرماید: به عزت و شکوه و عظمتم و مقام والایم سوگند که اگر زن تازه زا در روز وضع حمل رطب بخورد، بی شک فرزند پسر یا دخترش خردمند میگردد.(3)

1- [1] _ تهذیب، ج 6، ص 73، ح139.
2- [2] _ کافی، ج 8، ص 143، ح111.
3- [3] _ کافی، ج6 ، ص22، ح 4.

6) و محمد بن یعقوب با سند خود از ابان، از کسی که برای او حدیث کرده است، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که ایشان فرمودند: همانا مریم علیه السلام عیسی را پس از نه ساعت وضع حمل کرد و هر ساعت به اندازه یک ماه بود.(1)

7) و محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از علی بن اسماعیل، از محمد بن عمرو زیَّات، از یکی از یاران ما، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: هیچ فرزندی شش ماهه به دنیا نیامده است، مگر عیسی بن مریم علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام(2).

8) و محمد بن یعقوب از احمد بن مهران، از علی بن ابراهیم و همگی از محمد بن علی، از حسن بن راشد، از یعقوب بن جعفر بن ابراهیم روایت میکند که میگوید: نزد پدرم امام موسی کاظم علیه السلام در عریض (نام یک وادی در مدینه) نشسته بودیم که مردی نصرانی بر ایشان وارد شد _ راوی، حدیث را کامل ذکر می کند تا این که به این قسمت می رسد که _ امام کاظم علیه السلام به آن نصرانی فرمود: من زودتر از تو شروع می کنم و به تو خبری میدهم که تنها عده کمی از کسانی که کتابهای آسمانی را خواندهاند، از آن باخبرند. اکنون به من بگو که اسم مادر مریم چه بود و در چه روزی در (رحم) مریم دمیده شد، و در چه ساعتی از روز و در چه روزی و در چه ساعتی وضع حمل نمود؟ آن نصرانی گفت: نمیدانم.

سپس ابوابراهیم علیه السلام فرمود: اما اسم مادر مریم، مَرثی بود که به عربی «وهیبه» است. اما روزی که مریم حامله شد، روز جمعه و هنگام زوال خورشید بود و آن همان روزی است که روح الامین در آن نازل گشته است و مسلمانان عیدی مهمتر از آن روز در نزد خداوند ندارند و خداوند تبارک و تعالی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن را بزرگ داشتهاند و خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امر نمود که آن را عید قرار دهد و آن روز جمعه است. اما روزی که مریم در آن وضع حمل نمود، روز سه شنبه بود، وقتی که چهار و نیم ساعت از روز رفته بود.

1- [1] _ کافی، ج8، ص 332، ح 516.
2- [2] _ کافی، ج1، ص 386، ح 4.

آیا نهری را که مریم عیسی را بر روی آن به دنیا آورد، میشناسی؟ گفت: نه. آن حضرت فرمودند: آن رود فرات است، که در اطراف آن درخت خرما و انگور بود و در خصوص داشتن درخت خرما و انگور هیچ رودی با فرات برابری نمیکند. و اما روزی که زبان مریم خاموش ماند و قیدوس فرزندان و طرفدارانش را صدا زد و آنان او را یاری رساندند و آل عمران را بیرون بردند تا مریم را ببیند و بعد از آن هم آن چیزهایی را در مورد او گفتند که خداوند در کتابش برای تو و ما حکایت کرده است.(1)(تا پایان حدیث) و این حدیث به طور کامل در سوره دخان در ذیل آیه «حم *وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ *إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ *فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ *»(2) آمده است.

9) محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نَضر بن سُوید، از قاسم بن سلیمان، از جرَّاح مدائنی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: همانا روزه تنها در مورد غذاها و نوشیدنیها نیست، سپس فرمود: چرا که مریم گفت: «إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا» و منظور از آن سکوت است(3).

10) طبرسی در کتاب احتجاج از ابیبصیر روایت می کند که از امام باقر علیه السلام پرسیده است: مرا از نماز فریضه که بدون وضو ادا میشود، و از روزهای که انسان را از خوردن و نوشیدن باز نمیدارد، باخبر ساز؟ آن حضرت فرمودند: اما نماز بدون وضو، نمازی [صلواتی] است که بر محمد و آلش صلوات الله علیهم اجمعین فرستاده می شود و در مورد این گونه روزه، این آیه بیانگر آن است: «إِنِّی نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيًّا *فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا *يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا»(4).

11) ابن بابویه از پدرش از علی بن محمد بن قتیبه، از همدان بن سلیمان، از نوح بن شعیب، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از علقمه، از امام صادق علیه السلام در حدیثی روایت می کند که ایشان فرمودند: مگر آنها مریم دختر

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 348، ح 4.
2- [2] _ ذیل تفسیر آیه 1-4.

3- [3] _ کافی ج 4، ص 87، ح 3.
4- [4] _ احتجاج، ص 329.

عمران علیه السلام را منتسب به این نکردند که او عیسی را از مردی نجار به نام یوسف حامله شده است؟(1)

12) سید مرتضی در کتاب «الغرر والدُّرَر» خود میگوید: برخلاف کسی که گمان می کند هارون برادر مریم بوده است، معنای سخن این میشود که تو از خانواده درست و سالمی هستی و پدرت مرد بدی و مادر فاجری نبودهاند و با وجود این که خواهر هارونی هستی که به درستی و پاکی شناخته شده است، چگونه این چنین کاری را انجام دادی که از اصل و نسبت به دور است؟ چنین کاری از افرادی چون تو بعید است؟! سپس سید مرتضی ادامه میدهد و میگوید: این گفته را روایت مغیره بن شعبه تایید میکند، آن جا که میگوید: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا نزد اهالی نجران فرستاد، اهالی آن جا به من گفتند: آیا پیامبر شما گمان نمی کند که هارون برادر موسی است و خداوند آگاه است که بین موسی و عیسی سالها فاصله بوده است؟ سپس من ندانستم که در جوابشان چه بگویم، تا این که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازگشتم و آن را به ایشان یادآور شدم. آن حضرت فرمودند: چرا این جواب را به آنها ندادی که آنها با نام پیامبران و صالحان پیش از خود صدا زده می شدند.

از آن جمله ممکن است معنای گفته «یَا أُخْتَ هَارُونَ» این باشد که ای کسی که از نسل هارون، برادر موسی علیه السلام هستی، همان طور که به فردی می گوییم، یا اخا بنی تمیم و یا اخا بنی فلان. سپس سید مرتضی در ادامه می گوید: مقاتل بن سلیمان در مورد آیه: «یا أُخْتَ هَارُونَ» میگوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمودند: هارونی که این جا ذکر شده، همان هارون برادر موسی علیه السلام است. سپس مقاتل میگوید: و تاویل عبارت «یَا أُخْتَ هَارُون» این است که ای کسی که از نسل هارون هستی، همان طور که خداوند نیز می فرماید: «وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا»(2) [و به سوی عاد برادرشان هود را (فرستادیم)] «وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا»(3) [به سوی (قوم) ثمود صالح برادرشان را

1- [1] _ امالی صدوق، ص 92، ح 3.
2- [2] _ اعراف/ 65.

3- [3] _ اعراف/ 73.

(فرستادیم)] و منظور از برادر در این دو آیه یعنی این که صالح و هود هم نسل و هم نژادشان بودند.

و ما نیز کمی پیش از این، روایت علی بن ابراهیم را در مورد این هارون ذکر کردیم.

و خداوند متعال فرموده است: «فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِى الْمَهْدِ صَبِيًّا *قَالَ إِنِّى عَبْدُ اللَّهِ آتَانِىَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِى نَبِيًّا *وَجَعَلَنِى مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ وَأَوْصَانِى بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا».

13) محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از یزید کنّاسی روایت می کند که از امام باقر علیه السلام سئوال کردم: آیا عیسی بن مریم علیه السلام هنگامی که در گهواره سخن میگفت حجت مردم روزگار خود بود؟ ایشان پاسخ دادند: او در آن روز پیامبر و حجت خدا بود اما هنوز مبعوث نشده بود، آیا این آیه را نشنیدی که از زبان عیسی علیه السلام می فرماید: «قَالَ إِنِّى عَبْدُ اللَّهِ آتَانِىَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِى نَبِيًّا *وَجَعَلَنِى مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ وَأَوْصَانِى بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا»؟

گفتم: آیا در آن روز که عیسی در گهواره بود، حجت خداوند بر زکریا بود؟ ایشان فرمودند: عیسی علیه السلام در آن روز نشانهای برای مردم، و رحمتی از جانب خداوند برای مریم بود، هنگامی که به سخن آمد و شرح حال نبوت خود را بیان کرد، و در آن حالت، پیامبر و حجتی بود برای کسانی که سخنش را میشنیدند، سپس ساکت شد و حرفی نزد تا این که دو سال از این موضوع گذشت، و بعد از این که عیسی علیه السلام به مدت دو سال ساکت ماند، زکریا علیه السلام درگذشت و فرزندش یحیی که کودکی خردسال بود، کتاب و حکمت را از او به ارث برد. آیا این آیه را نشنیدی که میگوید: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»(1)

[ای یحیی کتاب (خدا) را به جد و جهد بگیر و از کودکی به او نبوت دادیم] هنگامی که عیسی علیه السلام به هفت سالگی رسید، بعد از این که خداوند تبارک و تعالی به او وحی نمود، عهده دار پیامبری و رسالت شد و عیسی علیه السلام حجت یحیی

1- [1] _ مريم/ 12.

و تمامی مردم گشت. پس ای ابا خالد، از زمانی که خداوند آدم را خلق کرده است و در آن جای داده است، زمین حتی یک روز هم از حجت خدا خالی نبوده است.

عرض کردم: فدایت شوم، آیا علی علیه السلام در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، حجت خدا و رسولش بر این امت بود؟ ایشان فرمودند: آری، در روزی که او را برای مردم نشان داد و او را علم هدایتشان قرار داد، و آنان را به پذیرش ولایت و فرمانبرداری از او فراخواند. گفتم: بنابراین، اطاعت از علی علیه السلام در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از مرگ ایشان برای مردم واجب بوده است؟ ایشان فرمودند: آری، اما امام خاموشی اختیار کرد و در زمان حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخنی نگفت و امت و علی علیه السلام باید از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیات ایشان اطاعت می کردند، و بعد از مرگ ایشان، مردم باید با ولایت علی علیه السلام از خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمانبرداری می کردند و علی علیه السلام حکیم و عالم بود.(1).

14) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی روایت می کند که به امام رضا علیه السلام گفتم: ما قبل از این که خداوند ابا جعفر علیه السلام را به تو ببخشد، از شما سئوال میکردیم و شما میفرمودید: خداوند فرزندی به من عطا کند، و خداوند فرزندی به شما داد و چشمانمان را روشن کرد، خداوند مرگت را به ما ننمایاند و اگر دنیا پابرجا باشد، مقام امامت به چه کسی می رسد؟ سپس ایشان با دستش به ابو جعفر علیه السلام که در برابرش ایستاده بود، اشاره نمود. من گفتم: فدایت شوم، این که سه سال دارد؟ ایشان فرمودند: چه عیبی دارد؟ و حال آن که عیسی علیه السلام سه ساله به عنوان حجت برگزیده شد.(2)

15) محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک از عبدالله بن جبله، از مردی، از امام جعفر صادق در مورد آیه: «وَجَعَلَنِی

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 313، ح12.

2- [2] _ کافی، ج 1، ص 314، ح2.

مُبَارَکاً أَیْنَ مَا کُنتُ» روایت می کند که ایشان فرمودند: مبارک یعنی بسیار سودمند.(1)

16) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از معاویه بن وهب روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد بهترین و محبوبترین کارهایی که انسان با آن به خدا تقرب میجوید، پرسیدم. ایشان پاسخ دادند: من بعد از شناخت و معرفت، چیزی را بهتر از نماز نمیبینم. آیا نمیبینی که بنده صالح خدا، عیسی بن مریم علیه السلام میگوید: «وَأَوْصَانِی بِالصَّلَاهِ وَالزَّکَاهِ مَا دُمْتُ حَیًّا»(2).

17) محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از احمد بن محمد خالد، از شریف بن سابق، از فضل بن ابی قُرَّه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که ایشان فرمودند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: عیسی از کنار قبری که صاحب آن عذاب میشد، گذر کرد. در سال بعد، از کنار همان قبر رد شد و دید که عذاب نمیشود. پس عرض کرد: پروردگارا! من سال اول از کنار این قبر گذر کردم، او داشت عذاب میشد و بعد از یک سال که دوباره از کنارش رد شدم، دیدم که دیگر عذاب نمی شود، حکمت آن چیست؟ سپس خداوند به او وحی نمود: او فرزند صالحی دارد که بزرگ شده و راهی را مرمت کرده و یتیمان را پناه داده است. به خاطر کارهایی که فرزندش انجام میدهد، او را آمرزیدم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ادامه دادند: میراث خداوند بعد از مرگ بنده مؤمنش، فرزندی است که بعد از او خدا را میپرستد. سپس امام جعفر صادق علیه السلام آیه زکریا را تلاوت کردند: پروردگارا «فَهَبْ لِی مِن لَّدُنکَ وَلِیًّا * یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا(3)»(4). [پس از جانب خود ولی (و جانشینی) به من ببخش * که از من ارث برد و از خاندان یعقوب (نیز) ارث برد و او را ای پروردگار من، پسندیده گردان.]

1- [1] _ کافی، ج 2، ص 132، ح11
2- [2] _ کافی، ج 3، ص 264، ح1.
3- [3] _ مریم/ 5-6
4- [4] _ کافی، ج 6، ص 3، ح 12.

18) علی بن ابراهیم از محمد بن جعفر، از محمد بن احمد، از یعقوب بن یزید، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبله، از فردی، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَجَعَلَنِی مُبَارَکاً أَیْنَ مَا کُنتُ» روایت می کند که ایشان فرمودند: مبارک یعنی بسیار سودمند.(1)

19) ابن بابویه از پدرش از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبله، از مردی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که ایشان در مورد آیه: «وَجَعَلَنِی مُبَارَکاً أَیْنَ مَا کُنتُ» فرمودهاند: مبارک یعنی بسیار سودمند.(2)

20) ابن بابویه با سند خود از وهب بن منبِّه یمانی روایت میکند که گفته است: فردی یهودی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سئوال کرد و گفت: ای محمد! آیا قبل از این که آفریده شوی، در امّ الکتاب پیامبر بودی؟ ایشان فرمودند: آری. یهودی پرسید: و این یارانت قبل از این که خلق شوند، نامشان در کنار تو ثبت شده بود؟ ایشان فرمودند: آری. او گفت: پس حال که تو قبل از به دنیا آمدنت پیامبر بودی، چرا به مانند عیسی بن مریم، هنگامی که از شکم مادرت خارج شدی، با حکمت سخن نگفتی، همان طور که تو خود نیز بدین امر اعتراف میکنی؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ دادند: موضوع من با عیسی بن مریم فرق میکند، چرا که خداوند عیسی را از یک مادر و بدون پدر بیافرید، همان طور که آدم را بدون پدر و مادر به دنیا آورد، و اگر عیسی در هنگامی که از شکم مادرش بیرون آمد با حکمت سخن نمیگفت، مادرش در برابر مردم عذری برای ارائه نداشت، چرا که آن را بدون پدر به دنیا آورده بود و اگر این کار را نمی کرد، آنها برخوردی به مانند برخورد با زنان شوهردار با او می کردند و به همین خاطر خداوند زبان و گفتار عیسی را عذری برای مادرش قرار داد.(3)

21) و ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن اسحاق، از احمد بن محمد همدانی غلام بنی هاشم، از جعفر بن عبدالله بن جعفر بن محمد بن علی بن ابی طالب علیه السلام از کثیر بن عیَّاش قطّان، از ابی جارود، از زیاد بن منذر، از امام باقر علیه

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 24.

2- [2] _ معانی الاخبار، ص 212، ح1.
3- [3] _ علل الشرائع، ص 100، باب 70، ح1.

السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: هنگامی که عیسی بن مریم علیه السلام به دنیا آمد، یک روزه بود که گویی دو ماهه بود. هنگامی که هفت ماهه شد، مادرش دستش را گرفت و او را به مکتب خانه آورد و او را در مقابل معلم نشاند و معلم به او گفت: بگو بسم الله الرحمن الرحیم. عیسی علیه السلام گفت: بسم الله الرّحمن الرّحیم. معلمش به او گفت: بگو «ابجد»، سپس عیسی علیه السلام سرش را بالا گرفت و گفت: آیا می دانی، معنای ابجد چیست؟ معلم شلاقش را بالا برد تا عیسی علیه السلام را بزند، سپس عیسی گفت: ای معلم! اگر معنای آن را میدانی، مرا نزن، اما اگر نمیدانی از من بپرس تا برایت توضیح دهم. معلم گفت: آن را برایم توضیح بده.

عیسی علیه السلام گفت: الف، آلاء و نعمتهای خداوند است و باء، بهجت است و جیم، جمال و دال، دین خداست، و در «هوَّز»، هاء، هول و ترس جهنم است و واو، ویل و هلاکت جهنمیان و زا، زفیر (فریاد) جهنم میباشد و کلمه «حطّی»، به معنای این است که: حطّت الخطایا عن المستغفرین (یعنی گناهان افرادی که طلب استغفار می کنند، بخشوده شده است) و عبارت «کلمن» یعنی کلام خداوند که هیچ تغییر دهندهای برای کلمههای آن وجود ندارد. و در «سعفص»، یعنی «صاعٌ بالصاع و جزاءٌ بالجزاء (یعنی هر چه کنی کشت، همان بدروی) و «قرشت» یعنی «قرشهم فحشرهم» (یعنی آنان را جمع کرد و در یک جا گرد آورد).

سپس معلم گفت: ای خانم! دست فرزندت را بگیر، چرا که او عالم است و او را نیازی به معلم نیست(1).

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِن بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِن مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿37﴾

[اما دسته ها(ی گوناگون) از میان آنها به اختلاف پرداختند پس وای بر کسانی که کافر شدند از مشاهده روزی دهشتناک]

1) عیاشی از جابر جُعفی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: در خانهات بنشین و دست و پایت را حرکت مده تا این که علامتهایی را

1- [1] _ توحيد، ص 236، ح 1.

که در یک سال به ظهور خواهند رسید، ببینی. در آن زمان می بینی که منادی در دمشق ندا می دهد و همچنین خسوفی در یکی از روستاهای آن به وقوع می پیوندد، و تعدادی از مساجد دمشق فرو میریزند و هنگامی که دیدی ترکها از دمشق گذشتند و آمدند تا این که در جزیره ساکن شدند و روم نیز پیش آمد تا این که در «رمله» فرود آمد، آن سال در تمامی سرزمینهای عرب، سال اختلاف خواهد بود. در آن هنگام شامیها بر سر سه پرچم با هم دچار اختلاف میشوند: پرچم اصهب و پرچم ابقع و پرچم سفیانی. به همراه بنی ذنبالحمار، مضریان هستند و به همراه سفیانی، داییهایش از کلب. سپس سفیانی و طرفدارانش بر بنی ذنبالحمار میتازند و کشتاری به راه میاندازند که هیچ حادثهای تا به حال این چنین کشتاری به راه نیانداخته است. سپس مردی در دمشق حاضر میشود که از بنی ذنبالحمار است. او نیز به همراه طرفدارانش کشتاری به راه می اندازد که هیچ عاملی چنین کشتاری به راه نیانداخته است، و منظور از این فرموده خداوند: «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِن بَيْنِهِمْ» نیز همین است(1).

وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَهِ إِذْ قُضِىَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِى غَفْلَهٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ 39

[و آنان را از روز حسرت بیم ده آن گاه که داوری انجام گیرد و حال آن که آنها (اکنون) در غفلتند و سر ایمان آوردن ندارند]

1) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از ابو ولّاد حنّاط روایت میکند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَهِ» سئوال شد، و ایشان پاسخ دادند: بعد از این که بهشتیان وارد بهشت میشوند، و جهنمیان به جهنم میروند، منادی ای از جانب خداوند ندا میدهد: ای اهالی بهشت و جهنم، آیا مرگ را در صورت خاصی می شناسید؟ آنها می گویند: نه، سپس مرگ را در صورت قوچی سیاه که آمیخته با سفیدی است، می آورند و بین جهنم و بهشت قرار می دهند و سپس به همگی اعلام می کنند: بیایید و به مرگ نگاه کنید. آنها بالا می آیند و سپس خداوند دستور ذبح آن را می دهد و مرگ را ذبح می کنند. بعد از آن اعلام می شود: ای بهشتیان، بعد از این جاودانگی است و مرگی در

1- [1] _ تفسیر عیاشی، ج1، ص 83، ح 117.

کار نیست. ای جهنمیان، بعد از این جاودانگی است و دیگر مرگی در کار نیست. منظور از آیه: «وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ» نیز همین است، یعنی میان بهشتیان حکم میشود که آنان تا ابد در بهشت خواهند بود و میان جهنمیان نیز حکم شود که تا ابد در جهنم خواهند بود(1).

2) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی فرمودند که مرگ به خود افتخار کرد، و خداوند تبارک و تعالی به او گفت: به خود مبال، چرا که من تو را بین دو گروه بهشتیان و جهنمیان ذبح می کنم و دیگر تو را زنده نمی کنم تا کسی آرزوی تو را کند یا از تو بهراسد(2).

3) ابن بابویه از پدرش از سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: روز تلاقی (یوم التلاق) روزی است که اهالی آسمان و زمین با یکدیگر دیدار می کنند و روز ندا (یوم التناد) روزی است که جهنمیان، بهشتیان را ندا می دهند و می گویند: «أَنْ أَفِيضُواْ عَلَيْنَا مِنَ الْمَاء أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ»(3) [که از آن آب یا از آن چه خدا روزی شما کرده بر ما فرو ریزید] و روز تغابن روزی است که بهشتیان بر دوزخیان (در معامله شان با خداوند) پیروز می شوند، و روز حسرت روزی است که مرگ را می آورند و ذبح می کنند.(4)

إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ﴿40﴾ وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا ﴿41﴾

[ماییم که زمین را با هر که در آن است به میراث می بریم و (همه) به سوی ما بازگردانیده می شوند (40)و در این کتاب به یاد ابراهیم پرداز. زیرا او پیامبری بسیار راستگوی بود]

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ح 24.
2- [2] _ کافی ج 8، ص 149، ح 129.
3- [3] _ اعراف/50.
4- [4] _ معانی الاخبار، ص 156، ح 1.

1) علی بن ابراهیم گفته است: هرآن چه را که خداوند خلق کرده است، در روز قیامت به ارث می برد.(1)

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ...وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ﴿50﴾

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِی عَنکَ شَيْئًا ﴿42﴾ يَا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جَاءنِی مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِکَ فَاتَّبِعْنِی أَهْدِکَ صِرَاطًا سَوِيًّا ﴿43﴾ يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ﴿44﴾ يَا أَبَتِ إِنِّی أَخَافُ أَن يَمَسَّکَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ﴿45﴾ قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِی يَا إِبْراهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ وَاهْجُرْنِی مَلِيًّا ﴿46﴾ قَالَ سَلَامٌ عَلَيْکَ سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبِّی إِنَّهُ كَانَ بِی حَفِيًّا ﴿47﴾ وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُو رَبِّی عَسَی أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاء رَبِّی شَقِيًّا ﴿48﴾ فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ﴿49﴾ وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ﴿50﴾

[چون به پدرش گفت: پدر جان چرا چیزی را که نمی شنود و نمی بیند و از تو چیزی را دور نمی کند می پرستی؟ * ای پدر به راستی مرا از دانش (وحی حقایقی به دست) آمده که تو را نیامده است پس از من پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت نمایم * پدر جان! شیطان را مپرست که شیطان (خدای) رحمان را عصیانگر است * پدر جان! من می ترسم از جانب (خدای) رحمان عذابی به تو رسد و تو یار شیطان باشی * گفت: ای ابراهیم! آیا تو از خدایان من متنفری؟ اگر باز نایستی تو را سنگسار خواهم کرد و (برو) برای مدتی طولانی از من دور شو * (ابراهیم) گفت: درود بر تو باد. به زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می خواهم زیرا او همواره نسبت به من پر مهر بوده است * و از شما و (از) آن چه غیر از خدا می خوانید کناره می گیرم و پروردگارم را می خوانم، امیدوارم که در خواندن پروردگارم ناامید نباشم * و چون از آنها و (از) آن چه به جای خدا می پرستیدند

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 25.

کناره گرفت، اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و همه را پیامبر گردانیدیم * و از رحمت خویش به آنان ارزانی داشتیم و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم]

1) ابن بابویه از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق، از حمزه بن قاسم علوی عباسی، از جعفر بن محمد بن مالک کوفی فزاری، از محمد بن حسین بن زید زیّات، از محمد بن زیاد آزدی، از مفضّل بن عُمَر، از امام صادق علیه السلام _ در حدیثی که خداوند عز و جل ابراهیم علیه السلام را با کلماتی مورد آزمایش قرار می دهد _ روایت می کند که ایشان در این حدیث فرمودند: مفهوم کناره گیری از اهل بیت و خاندان در این آیه قرار دارد «وَأَعْتَزِلُکُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ» تا انتهای آیه. و در مورد امر معروف و نهی از منکر، در این آیات توضیح داده شده است: «یَا أَبَتِ إِنِّی قَدْ جَاءنِی مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ یَأْتِکَ فَاتَّبِعْنِی أَهْدِکَ صِرَاطاً سَوِیًّا * یَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّیْطَانَ إِنَّ الشَّیْطَانَ کَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِیًّا * یَا أَبَتِ إِنِّی أَخَافُ أَن یَمَسَّکَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَن فَتَکُونَ لِلشَّیْطَانِ وَلِیًّا».

و همچنین از این آیات می توان مقابله خوبی در برابر بدی را برداشت کرد و این در جایی است که پدر ابراهیم به او می گوید:«أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِی یَا إِبْراهِیمُ لَئِن لَّمْ تَنتَهِ لَأَرْجُمَنَّکَ وَاهْجُرْنِی مَلِیًّا» و ابراهیم در جواب پدرش می گوید: «قَالَ سَلَامٌ عَلَیْکَ سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبِّی إِنَّهُ کَانَ بِی حَفِیًّا». همچنین می توان بر اساس آیه «رَبِّ هَبْ لِی حُکْمًا وَأَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ»(1) [پروردگارا به من دانش عطا کن و مرا به صالحان ملحق فرمای] (که مرتبط با این آیه ها است) حکم و انتساب به صالحان را از این آیه دریافت کرد و منظور از صالحان کسانی هستند که تنها بر اساس حکم خداوند، حکومت و داوری می کنند و بر اساس نظریات و قیاس های خود حکم نمی کنند تا این که حجت هایی که بعد از او می آیند، برای ایشان به راستی شهادت دهند و بیان این مطلب در آیه«وَاجْعَل لِّی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ»(2)[و برای من در (میان) آیندگان، آوازه نیکو گذار] آمده است، و منظور از آن حضرت، این امت فاضل (مسلمانان) بوده است، و خداوند درخواستش را اجابت نمود و برای او و

1- [1] _ شعراء/83 .
2- [2] _ شعراء/84.

دیگر پیامبران آوازه ای نیکو در میان آیندگان قرار داد، و آن علی بن ابی طالب علیه السلام است که بیانگر آن، این آیه می باشد «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا »(1).

2) ابن بابویه از پدرش، از محمد بن حسن که خدا از او خشنود باد، از سعد بن عبد الله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: پدر ابراهیم، ستاره شناس نمرود بن کنعان بود و نمرود تنها بر اساس نظر او حکم صادر می کرد. در یکی از شب ها به ستارگان نگاه کرد، و فردای آن شب، گفت: دیشب چیز عجیبی دیدم. نمرود به او گفت: آن چیست؟ او گفت: من فرزندی را دیدم که در سرزمین ما به دنیا می آید و ما به دست او نابود می شویم و چیزی نمانده که نطفه او بسته شود. نمرود از این امر در شگفت ماند و گفت: آیا الان زنی به او باردار شده است؟ او جواب داد: نه. و در علمی که به او اعطا شده بود، این چنین آمده بود که او با آتش سوزانده خواهد شد، اما (در آن علم) نیامده بود که خداوند تبارک و تعالی او را نجات خواهد داد. امام فرمودند: سپس نمرود، زنان را از مردان جدا نمود و تمامی زن ها را در شهر جمع کرد، تا این که مردان نتوانند با آنان خلوت کنند.

امام فرمودند: اما پدر ابراهیم با زنش نزدیکی کرد، و زن از او باردار شد و او شک کرد که مبادا خود او صاحب آن فرزند باشد. به همین خاطر به دنبال زنان قابله ای فرستاد که اگر در شکم زن چیزی میبود، متوجه می شدند و خداوند تبارک و تعالی نیز آن چه را که در رحم بود برعکس نمود و آنها گفتند: در شکم او چیزی نمی بینیم. هنگامی که مادر ابراهیم، او را وضع حمل نمود، پدرش خواست که او را نزد فرعون ببرد. اما مادرش گفت: فرزندت را نزد نمرود مبر، چرا که او را می کشد؛ بگذار من او را به غاری می برم و در آن جا رهایش می کنم تا مرگش فرارسد، و در این صورت تو فرزندت را نکشته باشی. پدر ابراهیم به زنش گفت: آن را به آن جا ببر. او نیز ابراهیم را به غاری برد و سپس او را شیر داد و بر روی در غار، سنگی گذاشت و از آن جا دور شد. خداوند تبارک و تعالی روزی ابراهیم را در انگشت ابهام او قرار داد و او شروع به مکیدن آن نمود و از طریق آن شیر می

1- [1] _ معانی الاخبار، ص 126، ح 1.

نوشید. او در یک روز به اندازه یک هفته، و در یک هفته به اندازه یک ماه، و در یک ماه به اندازه یک سال کودکان دیگر رشد می کرد و تا زمانی که خداوند اراده نمود، در آن جا ماند.

بعد از مدتی مادر ابراهیم به شوهرش گفت: اگر اجازه بدهی می خواهم نزد آن کودک بروم و او را ببینم. پدر ابراهیم گفت: برو. او به سمت غار رفت و ناگهان دید که چشمان ابراهیم علیه السلام به مانند دو چراغ می درخشند. سپس ابراهیم را برداشت و در آغوش گرفت و شیر داد و سپس از آنجا دور شد. هنگامی که شوهرش در مورد کودک از او سئوال کرد، او گفت: آن را دفن کردم. از آن به بعد بهانه ای می تراشید و برای انجام کاری از خانه خارج می شد و نزد ابراهیم علیه السلام می رفت و او را در آغوش می گرفت و شیر می داد و برمی گشت.

هنگامی که ابراهیم به حرکت آمد، مادرش همچون گذشته به دیدنش می آمد، و به مانند گذشته با او برخورد می کرد. وقتی خواست برگردد، ابراهیم لباسش را گرفت. او به ابراهیم گفت: چه شده است؟ ابراهیم گفت: مرا با خود ببر. او به ابراهیم گفت: بگذار تا از پدرت اجازه بگیرم. او پیوسته پنهان بود و خود را مخفی نگاه می داشت و امر خود را کتمان می کرد تا این که خود را نشان داد و فرمان خداوند را آشکار نمود و خداوند تبارک و تعالی قدرتش را به واسطه او نشان داد و سپس برای بار دوم پنهان گشت و آن، زمانی بود که پادشاه طاغوت او را از آن سرزمین تبعید کرد، و او گفت: «وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُو رَبِّی عَسَی أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّی» و خداوند عز و جل فرمود: «فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا * وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» و منظور از آن، علی بن ابی طالب علیه السلام است، چرا که ابراهیم از خداوند عز و جل خواسته بود که آوازه ای نیکو برای او در میان آیندگان به جای گذارد، و خداوند نیز علی علیه السلام را برای او و اسحاق و یعقوب به عنوان یادی بلند آوازه قرار داد و به علی علیه السلام خبر داد که قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف در یازدهمین نسل از فرزندان اوست و او همان مهدی است که زمین را از عدل و داد پر می کند، چنان که قبل از آن، سرشار از ستم و بی داد شده بود و او تاخیر و غیبتی در پیش رو دارد که گروهی بر اثر آن گمراه می شوند و

گروهی با آن به راه راست هدایت می شوند، و این امر، شدنی است، چنان که او به دنیا آمده است.(1)

3) ابن بابویه از پدرش، از محمد بن حسن که خدا از او خشنود باد، از سعد بن عبدالله بن جعفر حمیری و همگی از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب از مالک بن عطیه، از ابی حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: روزی ابراهیم علیه السلام خارج شد و در مسیری به راه افتاد تا پند بگیرد، از دشتی گذر کرد و دید که مردی ایستاده است و نماز می گزارد. از او در شگفت ماند و نشست و منتظر اتمام نمازش شد. هنگامی که نمازش به طول انجامید، با دست او را تکان داد و گفت: من با تو کاری دارم. امام علیه السلام فرمودند: مرد نمازش را مختصر کرده و کنار ابراهیم علیه السلام نشست و ابراهیم علیه السلام به او گفت: برای که نماز می گزاری؟ او گفت: برای خدای ابراهیم. ابراهیم از او پرسید: خدای ابراهیم علیه السلام کیست؟ او پاسخ داد: همان کسی که تو و من را آفریده است. ابراهیم به او گفت: من از امثال تو خشنودم و می خواهم به خاطر رضای خداوند برادر تو باشم، حال خانه ات کجاست تا به دیدار و ملاقاتت بیایم؟ مرد به او گفت: خانه ام پشت این آبهاست و با دستش به دریا اشاره کرد و اما مسجدم این مکان است، هر وقت که خواستی، می توانی مرا به اذن خداوند این جا بیابی.

سپس آن مرد به ابراهیم گفت: آیا خواسته ای داری؟ ابراهیم گفت: آری. او گفت: خواسته ات چیست؟ ابراهیم گفت: تو دعا کن و من آمین می گویم، و یا من دعا می کنم و تو آمین بگو. آن مرد گفت: و در چه مورد می خواهی دعا کنی؟ ابراهیم علیه السلام گفت: در باره مؤمنان گناهکار. او گفت: نه، من این کار را انجام نمی دهم. ابراهیم علیه السلام گفت: برای چه؟ او گفت: من سه سال است که از خداوند درخواست چیزی را می نمایم، اما تا این ساعت پاسخ آن را ندیده ام و اکنون از خداوند شرم دارم که از او درخواست چیزی بنمایم، مگر این که بدانم او آن را اجابت خواهد کرد. ابراهیم علیه السلام به او گفت: چه چیز از خداوند خواستی؟

1- [1] _ کمال الدین و تمام النعمه، ص 138، باب 4، ح 7.

او گفت: من روزی در مصلای خودم نشسته بودم که جوانی باهوش که نور از پیشانی اش می تابید از کنار من رد شد و رشته مویی از پشتش آویزان بود و چند تا گاو فربه را با خود می برد و تعدادی گوسفند را نیز به جلو می راند که بسیار پرگوشت به نظر می رسیدند. از مشاهده این منظره خوشم آمد و از او پرسیدم: ای جوان! این گاو و گوسفندان مال چه کسی است؟ او گفت: اینها مال من است. از او پرسیدم: تو کیستی؟ او گفت: من اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرحمان هستم. در آن هنگام از خداوند خواستم که خلیلش ابراهیم علیه السلام را به من نشان دهد. ابراهیم به او گفت: من ابراهیم خلیل الرحمان هستم و آن جوان نیز فرزند من است. آن مرد در این هنگام گفت: سپاس مر خدای، پروردگار جهانیان را که خواسته ام را اجابت نمود. امام باقر علیه السلام ادامه می دهد: آن مرد دو گونه ابراهیم علیه السلام را بوسید و او را در آغوش کشید و عرض کرد: الان، آری، حال تو دعا کن تا دعایت را آمین بگویم. سپس ابراهیم برای آمرزش مردان و زنان مؤمن آن روز تا روز قیامت و رضایت پروردگار از ایشان دعا کرد و آن مرد دعایش را آمین گفت. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: دعای ابراهیم علیه السلام تا روز قیامت شامل حال مؤمنان گناهکار از شیعیان ما می شود.(1)

4) محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قداح، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند بیامرزد بنده ای را که از خداوند درخواست چیزی نماید و در دعایش اصرار بورزد، خواه دعایش مستجاب شود و خواه نشود؛ و سپس این آیه را تلاوت کردند: «وَأَدْعُو رَبِّی عَسَی أَلَّا أَکُونَ بِدُعَاء رَبِّی شَقِیًّا».(2)

5) علی بن ابراهیم: «فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ» یعنی ابراهیم علیه السلام از آنان دوری کرد «وَمَا یَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ وَکُلًّا جَعَلْنَا نَبِیًّا * وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا» منظور، ابراهیم و اسحاق و یعقوب است و منظور از «مِّن رَّحْمَتِنَا» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِیًّا» و

1- [1] _ کمال الدین و تمام النعمه، ص 140، باب 4، ح 8.
2- [2] _ کافی ج 2، ص 345، ح 6.

منظور از این آیه امیرالمؤمنین علیه السلام است. علی بن ابراهیم گفت: این حدیث را پدرم از امام حسن عسکری علیه السلام برایم روایت کرده است(1).

6) محمد بن عباس از احمد بن قاسم، از احمد بن محمد سیاری، از یونس بن عبدالرحمان، از ابوالحسن امام رضا علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: همانا گروهی از من اسم امیرالمؤمنین علیه السلام را در قرآن درخواست نمودند. من به ایشان گفتم: از جمله آن این است «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا». ایشان فرمود: راست گفتی، همین طور است.(2)

7) ابن شهرآشوب از ابی بصیر از امام صادق علیه السلام در خبری روایت می کند که حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند درخواست کرد که برای او یادی نیکو در میان آیندگان قرار دهد و خداوند نیز فرمود: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا * وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» و منظور از «عَلِيًّا» علی بن ابی طالب علیه السلام است(3).

وَنَادَيْنَاهُ مِن جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا ﴿52﴾

[و از جانب راست طور او را ندا دادیم و در حالی که با وی راز گفتیم، او را به خود نزدیک ساختیم]

1) علی بن ابراهیم از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود مِنقَری، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: ابلیس که لعنت خدا بر او باد، نزد موسی آمد و او داشت با خدایش مناجات می کرد. سپس یکی از فرشتگان به او گفت: وای بر تو ای ابلیس، از موسی چه می خواهی، حال آن که او در این حالت است و با پروردگارش مناجات می کند؟ ابلیس گفت: چیزی که از پدرش آدم در بهشت امید داشتم، از او امید دارم.

از جمله آن چه که خداوند با موسی نجوی می نمود، این بود: ای موسی! من نماز را تنها از کسی قبول می کنم که در برابر بزرگی من فروتنی کند و همواره ترس مرا در قلب خود قرار دهد و روزش را با یاد من به پایان رساند و شب را با اصرار

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 25.
2- [2] _ تاویل الآیات، ج 1، ص 304، ح 10.
3- [3] _ مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 107.

بر انجام معصیت به صبح نرساند و حق اولیا و دوستانم را بداند. سپس موسی علیه السلام گفت: پرودگارا! آیا مراد از اولیا و دوستانت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستند؟ خداوند فرمود: آری این چنین نیز هست، اما مراد من، آن کسی است که آدم و حوا و بهشت و جهنم را به خاطر او آفریدم. سپس موسی گفت: آن کیست، ای پروردگار من؟ خداوند فرمود: محمد، احمد، من اسمش را از اسم خود مشتق نمودم، چرا که من محمود (مورد ستایش) هستم و او محمد.

سپس موسی علیه السلام فرمود: پروردگارا! مرا از امت او گردان. خداوند به او گفت: ای موسی! اگر او و جایگاه او و جایگاه اهل بیت او را بدانی، در زمره امت او قرار می گیری، همانا مثال او و خاندانش در میان کسانی که آفریده ام، به مانند مثال فردوس در میان دیگر بهشت ها است که برگ هایش پراکنده نمی شود و طعمش تغییر نمی کند و هرکس که آنان و حقشان را بشناسد، در هنگام نادانی اش به او علم می دهم و در هنگام قرار گرفتن در تاریکی، نور را در برابرش قرار می دهم و قبل از این که مرا بخواند، اجابتش می کنم و قبل از این که از من درخواست کند، بدو می بخشم. ای موسی! هنگامی که دیدی فقر به سویت می آید، بگو: خوش آمدی ای نشانه افراد صالح؛ و هرگاه دیدی که ثروت به سویت می آید، بگو: این گناهی است که عقوبتش به تعجیل افتاده است. ای موسی! همانا دنیا سرای مجازات است، آدم را در این دنیا به هنگام ارتکاب خطا عقوبت نمودم و آن را (دنیا) را با کسانی که در آن هستند، ملعون قرار دادم، مگر آن چه از دنیا که برای من باشد. ای موسی! همانا بندگان صالح من به اندازه علمشان به دنیا، از آن کناره گیری می کنند، و دیگر مخلوقاتم به اندازه نادانی شان به آن متمایل می شوند و در میان بندگانم کسی نیست که آن را بزرگ بدارد و از آن خیری ببیند و چشمش به آن روشن گردد. هر کس نیز آن (دنیا) را به دیده تحقیر بنگرد، از آن بهره مند گردد.

سپس امام جعفر صادق علیه السلام ادامه دادند: اگر قدرت آن را داشتید که معروف و شناخته نشوید، چنین کنید و لازم نیست که مردم از شما تعریف کنند. اگر در نزد خداوند محبوب بودید، ناپسند بودن در نزد مردم ملالی ندارد؛ همانا امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: هیچ خیری در دنیا نیست مگر برای دو نفر: فردی که هر روز به نیکی بیشتری دست پیدا می کند و فردی که با توبه، مرگ و هلاک خود را جبران کند. اما این که چه طور توبه اش قبول است؟ به خدا قسم اگر

ص:186

به سجده افتد تا حدی که گردنش بشکند، خداوند جز با ولایت ما آن را از او قبول نمی کند. بدانید که هر کس به حق ما پی ببرد و با (ولایت ما) به امید ثواب باشد، در هر روز به اندازه نصف کف دست خوراک و مقداری که بتواند عورت و سرش را بپوشاند، راضی می شود. ایشان در این راه هراسان و بیمناکند.(1)

وَاذْكُرْ فِى الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولاً نَّبِيًّا 54

[و در این کتاب از اسماعیل یاد کن. زیرا که او درست وعده و فرستاده ای پیامبر بود]

1) ابن بابویه از پدرش از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از علی بن احمد بن اَشیَم، از سلیمان جعفری، از ابی الحسن الرضا علیه السلام روایت می کند که ایشان به من فرمودند: آیا می دانی که چرا اسماعیل، درست وعده (صادق الوعد) نامیده شد؟ گفتم: نمی دانم. ایشان فرمودند: با مردی وعده داشت و یک سال منتظرش نشست (تا بیاید).(2)

2) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید که خدا از او خشنود باد، از محمد بن حسن صفّار، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عُمیر، از محمد بن سِنان، از کسی که نام برده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: اسماعیلی که خداوند در کتابش این چنین از او یاد کرده: «وَاذْكُرْ فِى الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولاً نَّبِيًّا» اسماعیل بن ابراهیم نبوده، بلکه یکی از پیامبران است که خداوند عز و جَلَّ او را به سوی قومش مبعوث نموده و آنها او را گرفتند و پوست سر و صورتش را کندند و فرشته ای نزد او آمد و گفت: همانا خدای متعال مرا نزد تو فرستاده است. حال هر چه می خواهی امر کن، او گفت: من تأسّی می کنم با آنچه با حسین علیه السلام می کنند.(3)

3) و ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از سَماعه، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: همانا اسماعیل، رسول و پیامبری بود که قومش

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 244.
2- [2] _ علل الشرائع، ج 1، ص 97، باب 67، ح 1.
3- [3] _ علل الشرائع، ج 1، ص 98، باب 67، ح 2.

بر او مسلط گشتند و پوست صورت و سرش را کندند و فرستاده ای از جانب پروردگار نزد او آمد و به او عرض کرد: پروردگارت به تو سلام می فرستد و می گوید: من دیدم که با تو چه کرده اند، و مرا به فرمانبرداری از تو امر کرده است. حال هر چه می خواهی فرمان بده، او گفت: الگوی من حسین بن علی علیه السلام باشد.(1)

4) شیخ مفید در امالی از ابوبکر محمد بن عُمر جعابی، از ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید، از یحیی بن زکریا، از عثمان بن عیسی، از احمد بن سلیمان، از عمران بن مروان، از سماعه بن مهران، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: همانا کسی که خداوند در قرآن در باره اش می گوید: «وَاذْكُرْ فِی الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا» کسی بود که قومش بر او دست یافتند و پوست صورت و سرش را کندند و خداوند فرشته ای را نزد او فرستاد و به او گفت: پروردگار جهانیان به تو سلام می فرستد، و می گوید: من دیدم که قومت با تو چه کرده اند. حال هرچه می خواهی بگو. او گفت: ای پروردگار جهانیان! من می خواهم الگویی به مانند حسین علیه السلام داشته باشم.امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: آن شخص، اسماعیل بن ابراهیم، که بر پیامبر ما و آن دو درود باد، نبود.(2)

5) ابو القاسم بن قولویه از پدرش، از سعد بن عبدالله بن ابی خَلَف، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن حسین بن ابی الخطّاب و یعقوب بن یزید و همگی از محمد بن سنان، از کسی که نام میبرد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: همانا اسماعیلی که خداوند در قرآنش در باره اش می گوید: «وَاذْكُرْ فِی الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا»، اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام نبود، بلکه یکی از پیامبران بود که خداوند او را به سوی قومش مبعوث گرداند که آنان او را گرفتند و پوست سر و صورتش را کندند و سپس فرشته ای از جانب پروردگار نزد او آمد و گفت: خداوند مرا نزد تو فرستاده است.

1- [1] _ علل الشرائع، ج 1، ص 98، باب 67، ح 3.
2- [2] _ امالی، ص 39، ح 7.

هرچه می خواهی امر کن. او گفت: الگوی من حسین علیه السلام است. همان را می خواهم که بر سر او آوردند.(1)

و ابوالقاسم بن قولویه از پدرش که رحمت خدا بر او باد، از سعد بن عبدالله، از آن دو، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از سماعه بن مهران، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: او پیامبری مرسل بود... و آن گاه به مانند همین حدیث را ذکر کرد.(2)

6) و ابوالقاسم بن قولویه از محمد بن جعفر رزّاز، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از احمد بن حسین بن علی بن فضّال، از پدرش، از مروان بن مسلم، از برید بن معاویه عجلی روایت می کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا! مرا از حال اسماعیلی باخبر ساز که خداوند در قرآنش در باره او این چنین می فرماید: «وَاذْكُرْ فِی الْكِتَابِ إِسْمَاعِیلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِیًّا»، آیا او، اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام بوده است، چرا که مردم چنین گمان می کنند. ایشان فرمودند: اسماعیل علیه السلام قبل از ابراهیم علیه السلام درگذشت و ابراهیم نیز خود حجت خداوند و صاحب شریعت بود. حال، اسماعیل برای چه کسانی مبعوث شده بود؟ سپس من گفتم: فدایت شوم، پس آن شخص کیست؟ ایشان فرمودند: او اسماعیل بن حزقیل، پیامبری است که خداوند به سوی قومش مبعوث گرداند و آنان او را تکذیب کردند و شکنجه دادند و پوست صورتش را کندند. سپس خداوند بر آنان خشم گرفت و سطاطائیل فرشته عذاب را نزد او فرستاد و به او گفت: ای اسماعیل! من سطاطائیل فرشته عذاب هستم. پروردگار بزرگ مرا نزد تو فرستاده تا اگر بخواهی، قومت را با عذاب شکنجه کنم. اسماعیل به او گفت: ای سطاطائیل! مرا نیازی به آن نیست. سپس خداوند به او وحی نمود: خواسته ات چیست، ای اسماعیل؟ اسماعیل گفت: پروردگارا! تو برای خود پیمان خدایی و برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پیمان نبوت و برای وصی او علیه السلام پیمان ولایت گرفتی. تو به حسین علیه السلام وعده دادی که او را به دنیا برگردانی تا این که خود، از کسانی که آن کار را با او کردند، انتقام بگیرد. حال ای پروردگار من،

1- [1] _ کامل الزیارات، ص 137، باب 19، ح 1.

2- [2] _ . كامل الزيارات، ص 137، باب 19، ح 2.

خواسته من از تو این است که مرا نیز به مانند حسین علیه السلام به دنیا بازگردانی، تا از کسانی که آن کار را با من کردند، انتقام بگیرم. و خداوند به اسماعیل بن حزقیل این وعده را داد و او به همراه حسین بن علی صلوات الله علیهما به دنیا باز خواهد گشت.(1)

7) ابوالقاسم بن قولویه از محمد بن حسن بن علی بن مهزیار، از پدرش، از جدش علی بن مهزیار، از محمد بن سِنان، از کسی که نامش را ذکر کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: همانا اسماعیلی که خداوند در کتابش در باره او فرموده است: «وَاذْكُرْ فِی الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولاً نَّبِيًّا» پیامبری بود که قومش او را گرفتند و پوست سر و صورتش را کندند و فرشته ای نزد او آمد و گفت: خداوند مرا به نزد تو فرستاده است، حال هر چه می خواهی به من دستور بده. او گفت: من می خواهم حسین بن علی علیه السلام الگوی من باشد.(2)

8) صاحب کتاب «الاربعین عن الاربعین» با سند خود از انس بن مالک، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی روایت می کند که ایشان فرمودند: ای انس! هر کس می خواهد به صداقت اسماعیل پی ببرد _ و منظور از آن، اسماعیل بن حزقیل است که خداوند در قرآن در باره اش می فرماید: «وَاذْكُرْ فِی الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولاً نَّبِيًّا» _ به علی بن ابی طالب علیه السلام بنگرد.

9) شیخ مفید در کتاب «الاختصاص» از محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ثَعلبه بن میمون، از زُراره روایت می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَكَانَ رَسُولاً نَّبِيًّا» پرسیدم و گفتم مرا از فرق بین رسول و نبی آگاه ساز؟ ایشان فرمودند: نبی آن کسی که که در خواب می بیند و صدا را می شنود؛ اما فرشته را نمی بیند. اما رسول، فرشته را می بیند و با او سخن می گوید. عرض کردم: جایگاه امام چطور است؟ ایشان فرمودند: صدا را می شنود و فرشته را نمی بیند و فرشته را با چشم مشاهده نمی کند. سپس این آیه را تلاوت کرد: «ما أرسلنا

1- [1] _ کامل الزیارات، ص 138، باب 19، ح 3.
2- [2] _ کامل الزیارات، ص 138، باب 19، ح 4.

من قَبلِک من رسولٍ و لا نبیٍّ و لا محدَّث» [ما پیش از تو رسول، نبی و کسی را که با او سخن گویند، نفرستادیم](1).

وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاهِ وَالزَّكَاهِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴿55﴾

[و خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می داد و همواره نزد پروردگارش پسندیده(رفتار) بود]

1) در کتاب «دعائم الاسلام» از امام صادق روایت شده است که ایشان فرمودند: هنگامی که این آیه نازل شد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا»(2) [ای کسانی که ایمان آورده اید، خودتان و کسانتان را از آتش حفظ کنید]، مردم سئوال کردند: ای رسول خدا! چگونه خود و خانواده هایمان را حفاظت کنیم؟ ایشان فرمودند: کار نیک انجام دهید و خانواده تان را نیز بدان متذکر شوید و آنان را بر فرمانبرداری از خداوند تربیت کنید. سپس امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: آیا نمی بینید که خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «وَأْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلَاهِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»(3) [و کسان خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن شکیبا باش] و همچنین فرموده است: « وَاذْكُرْ فِی الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا *وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاهِ وَالزَّكَاهِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا»(4).

واذْكُرْ فِی الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا ﴿56﴾ وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ﴿57﴾

[و در این کتاب از ادریس یاد کن که او پیامبر راستگویی بود * و (ما)او را به مقامی بلند ارتقا دادیم]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش از عمرو بن عثمان، از مفضَّل بن صالح، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان

1- [1] _ اختصاص، ص 328.
2- [2] _ تحریم/6
3- [3] _ طه/132.

4- [4] _ دعائم الاسلام، ج 1، ص 82.

فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که جبرئیل علیه السلام به من خبر داده است که فرشته ای از فرشتگان آسمان که در نزد خداوند از جایگاه عظیمی برخوردار بود، مورد خشم خداوند قرار گرفت، و از آسمان به زمین فرو فرستاده شد. پس نزد ادریس علیه السلام آمد و گفت: تو در نزد خداوند از منزلت والایی برخورداری، نزد خداوند، مرا شفاعت کن. او نیز سه شب پشت سر هم نماز گزارد و روزهایش را نیز بی آن که افطار کند، روزه گرفت. سپس در هنگام سحر برای آن فرشته به درگاه خداوند عز و جل دعا کرد. فرشته گفت: درخواست تو اجابت شد و من نیز آزاد شدم. اکنون می خواهم تو را پاداش دهم. حال چیزی از من طلب کن. ادریس گفت: می توانی فرشته مرگ را به من نشان دهی، شاید که با او انس بگیرم، زیرا با یادآوری نام او، هیچ چیز برایم خوشایند نمی گردد. او بال هایش را گشود و گفت: سوار شو. آن گاه ادریس را در آسمان دنیا بالا برد و در جستجوی فرشته مرگ برآمد. به او گفتند: باید بالاتر بروی. او رفت تا این که فرشته مرگ را بین آسمان چهارم و پنجم ملاقات کرد. آن فرشته صدا زد: ای فرشته مرگ! چرا تو را اندوهگین و چهره درهم کشیده می بینم؟ او گفت: شگفتی ام از آن است که در زیر سایه عرش دستور گرفتم که روح یک آدمیزاد را بین آسمان چهارم و پنجم قبض کنم. ادریس علیه السلام با شنیدن این جمله، حالش تغییر کرد و بر روی بال فرشته بیهوش شد و فرشته مرگ در همان لحظه، روحش را قبض نمود. خداوند عز و جل در مورد او فرموده است: «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا»(1).

2) علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از کسی که از او روایت کرده، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: همانا خداوند تبارک و تعالی بر یکی از فرشتگان خشم گرفت و بال هایش را قطع کرد و آن را در یکی از جزایر دریا انداخت و تا زمانی که اراده کرد، او را در آن جا نگه داشت و هنگامی که خداوند ادریس علیه السلام را برانگیخت، آن فرشته نزد او آمد و گفت: ای پیامبر خدا! از خداوند بخواه که از من راضی گردد و بالهایم را به من بازگرداند. ادریس گفت: باشد، دعا میکنم. سپس برایش دعا کرد و خداوند نیز بال هایش را به او بازگرداند و از او راضی گشت.

1- [1] _ کافی، ج 3، ص 257، ح 26.

فرشته به ادریس گفت: از من درخواستی داری؟ ادریس گفت: آری. می خواهم مرا به آسمان ببری تا فرشته مرگ را ببینم، چرا که با یاد او زندگی بر من ناخوش می گردد. سپس فرشته، ادریس را بر روی بالش گذاشت تا این که به آسمان چهارم رسید و ناگهان دید که فرشته مرگ از تعجب، سرش را تکان می دهد. ادریس به او سلام کرد و گفت: چه شده است که سرت را تکان می دهی؟ او گفت: همانا پروردگار بزرگ به من دستور داده تا جانت را بین آسمان چهارم و پنجم بگیرم. من گفتم: پروردگارا! چگونه این ممکن است و حال آن که ضخامت آسمان چهارم به اندازه مسیر پانصد سال و از آسمان چهارم تا سوم نیز مسیر پانصد سال است و ضخامت آسمان سوم و مسافت بین آسمان سوم تا آسمان دوم نیز هرکدام مسیر پانصد سال است و هر آسمانی و مسافت بین آنها نیز همین مقدار فاصله دارد، حال چگونه این ممکن است؟ سپس روح ادریس را بین آسمان چهارم و پنجم گرفت و منظوراز آیه: «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» نیز همین است. همچنین آن حضرت فرمودند: او را ادریس نامیدند چون بسیار کتاب می خواند.(1)

3) علی بن ابراهیم از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که ایشان در حدیث اسراء فرمودند: سپس به آسمان چهارم رفتم و در آنجا مردی را دیدم و گفتم: این کیست، ای جبرئیل؟ گفت: این ادریس است که خداوند او را به مقامی بلند ارتقا داد. سپس به او سلام کردم و او نیز به من سلام کرد. من برای او طلب استغفار کردم و او نیز برایم طلب استغفار نمود.(2)

أُوْلَئِکَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِم مِّنَ النَّبِیِّینَ مِن ذُرِّیَّهِ آدَمَ وَ...تِلْکَ الْجَنَّهُ الَّتِی نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَن کَانَ تَقِیًّا ﴿63﴾

أُوْلَئِکَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِم مِّنَ النَّبِیِّینَ مِن ذُرِّیَّهِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّیَّهِ إِبْرَاهِیمَ وَإِسْرَائِیلَ وَمِمَّنْ هَدَیْنَا وَاجْتَبَیْنَا إِذَا تُتْلَی عَلَیْهِمْ آیَاتُ الرَّحْمَن خَرُّوا سُجَّدًا وَبُکِیًّا ﴿58﴾ فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاهَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ غَیًّا ﴿59﴾ إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُوْلَئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ وَلَا یُظْلَمُونَ شَیْئًا ﴿60﴾

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 25.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 1، ص400.

جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَیْبِ إِنَّهُ کَانَ وَعْدُهُ مَأْتِیًّا ﴿61﴾ لَا یَسْمَعُونَ فِیهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِیهَا بُکْرَةً وَعَشِیًّا ﴿62﴾ تِلْکَ الْجَنَّةُ الَّتِی نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَن کَانَ تَقِیًّا ﴿63﴾

[آنان کسانی از پیامبران بودند که خداوند بر ایشان نعمت ارزانی داشت. از فرزندان آدم بودند و از کسانی که همراه نوح (بر کشتی) سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل و از کسانی که (آنان را) هدایت نمودیم و برگزیدیم (و) هر گاه آیات (خدای) رحمان بر ایشان خوانده می شد، سجده کنان و گریان به خاک می افتادند *آن گاه پس از آنان جانشینانی به جای ماندند که نماز را تباه ساخته و از هوسها پیروی کردند و به زودی (سزای) گمراهی (خود) را خواهند دید * مگر آنان که توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته انجام دادند که آنان به بهشت درمی آیند و ستمی بر ایشان نخواهد رفت * باغهای جاودانی که (خدای) رحمان به بندگانش در جهان ناپیدا وعده داده است. در حقیقت وعده او انجام شدنی است * در آنجا سخن بیهوده ای نمی شنوند جز درود و روزی شان صبح و شام در آنجا (آماده) است * این همان بهشتی است که به هر یک از بندگان ما که پرهیزگار باشند به میراث می دهیم].

1) علی بن ابراهیم در مورد آیه «فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ» گفته است که منظور از آن جانشینان بد است و دلیل آن، ادامه آیه است «أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ غَیًّا» و سپس خداوند عز و جل در کلامش استثنایی می آورد و می فرماید: «إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُوْلَئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا یُظْلَمُونَ شَیْئًا»(1).

2) محمد بن عباس از جعفر بن محمد رازی، از محمد بن حسین، از محمد بن ابی عُمیر، از عُمر بن اُذَینه، از بُرید بن معاویه، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: علی بن حسین علیه السلام هنگامی که به این آیه «وَمِمَّنْ هَدَیْنَا وَاجْتَبَیْنَا إِذَا تُتْلَی عَلَیْهِمْ آیَاتُ الرَّحْمَن خَرُّوا سُجَّدًا وَبُکِیًّا» از

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 25.

سوره مریم می رسید، به سجده می افتاد و می فرمود: منظور از آن ما هستیم و ما هدایت شدگان و برگزیدگانیم(1).

3) محمد بن عباس از محمد بن همّام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجّار روایت می کند که از ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام در مورد آیه: «أُوْلَئِکَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِم مِّنَ النَّبِیِّینَ مِن ذُرِّیَّهِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّیَّهِ إِبْرَاهِیمَ وَإِسْرَائِیلَ وَمِمَّنْ هَدَیْنَا وَاجْتَبَیْنَا إِذَا تُتْلَی عَلَیْهِمْ آیَاتُ الرَّحْمَن خَرُّوا سُجَّدًا وَبُکِیًّا» پرسیدم. ایشان فرمودند: ما نسل ابراهیم و کسانی هستیم که به همراه نوح بر روی کشتی سوار شدیم و ما برگزیدگان خداوندیم. اما منظور از عبارت «وَمِمَّنْ هَدَیْنَا وَاجْتَبَیْنَا» ایشان _ به خدا قسم _ شیعیان مایند که خداوند آنان را به محبت ما هدایت نمود و آنان را برای دین ما برگزید و با آن زندگی کردند و با آن مردند و خداوند آنان را با عبادت و خشوع و رقّت قلب توصیف نموده است. سپس فرمود: «إِذَا تُتْلَی عَلَیْهِمْ آیَاتُ الرَّحْمَن خَرُّوا سُجَّدًا وَبُکِیًّا» سپس خداوند فرموده است: « فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاهَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ غَیًّا» و آن کوهی از مس زرد است که در جهنم می چرخد، و سپس خداوند عز و جل فرموده است «إِلَّا مَن تَابَ» مگر کسی که از نیرنگ ورزیدن نسبت به خاندان محمد صلوات الله علیهم اجمعین توبه کند «وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُوْلَئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ وَلَا یُظْلَمُونَ شَیْئًا» تا جایی که می فرماید: « کَانَ تَقِیًّا)»(2).

4) علی بن ابراهیم گفته است: منظور از آیه: «جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَیْبِ إِنَّهُ کَانَ وَعْدُهُ مَأْتِیًّا * لَا یَسْمَعُونَ فِیهَا _ یعنی در بهشت _ لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِیهَا بُکْرَهً وَعَشِیًّا» مراد باغ های دنیای قبل از قیامت است و دلیل آن عبارت «بُکْرَهً وَعَشِیًّا» می باشد، چرا که در آخرت، در بهشت های جاویدان، صبح و شبی وجود ندارد و صبح و شامگاه مربوط به باغ های دنیاست که روح مؤمنان بدان منتقل می گردد و خورشید و ماه بر آن طلوع می کنند(3).

5) محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از احمد بن محمد، از سهل بن زیاد، از علی بن ابراهیم، از پدرش، و همگی از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از ضریس

1- [1] _ تاویل الآیات، ج 1، ص 305، ح 11.
2- [2] _ تاویل الآیات، ج 1، ص 305، ح 12.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 26.

کنّاسی روایت می کند که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: مردم می گویند که آب فرات ما از بهشت سرچشمه می گیرد، چگونه آن از مغرب می آید و چشمه ها و مسیل ها در آن می ریزند؟! وی گوید: من به پاسخ امام باقر علیه السلام گوش فرا دادم و ایشان در جواب من فرمودند: همانا خداوند بهشتی دارد که آن را در مغرب آفریده است و آب فرات از آن خارج می شود. ارواح مؤمنان در هر شامگاه، از قبرهایشان به سمت آن می روند و بر روی میوه های آن می افتند و از آن می خورند و بهره مند می گردند و با هم دیدار می کنند و با یکدیگر آشنا می شوند. با ظهور سپیده دم، آنان از بهشت بیرون می شوند و در آسمان و بین آسمان و زمین شروع به رفت و آمد می کنند و با طلوع خورشید، به قبرهایشان می روند. آنها در آسمان، یکدیگر را دیدار می کنند و با هم آشنا می شوند. ایشان در ادامه فرمودند: و خداوند آتشی در مشرق دارد، که آن را برای اسکان روح کافران آفریده و آنان از زقوم آن می خورند و در شب از آب جوشان آن می نوشند و آن گاه که سپیده دم سر زند، به وادی ای در یمن می روند که به آن برهوت گفته می شود که از آتش های دنیا سوزنده تر است. آنان در آن جا با یکدیگر ملاقات می کنند و با یکدیگر آشنا می شوند و در شامگاه به آتش بازمی گردند و پیوسته تا روز قیامت حالشان این چنین است.

او می گوید: پرسیدم: خداوند خیرتان دهد، حال موحدانی که به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اذعان دارند، اما از جمله مسلمانان گناهکاری هستند که بدون امام می میرند و از ولایت شما آگاهی ندارند، چگونه است؟ ایشان فرمودند: اینان در قبرهایشان می مانند و از آن خارج نمی شوند و هر کس که کار نیکی داشته باشد و دشمنی و عداوتی از او سر نزده باشد، گونه او را به سوی بهشت می گردانند که خداوند در مغرب آفریده است و از جانب آن تا روز قیامت، باد ملایمی به قبرش وزیده می شود و سپس به دیدار خداوند می رود و خداوند، نیکی ها و گناهان او را محاسبه میکند و در نهایت، یا به بهشت می رود و یا وارد جهنم می شود. قضیه اینان موکول به خداوند است. خداوند با مستضعفان و دیوانگان و کودکان و مسلمان زادگانی که قبل از سن بلوغ مرده اند نیز چنین کند. اما ناصبی هایی که به سوی قبله نماز می خوانند، خداوند گونه آنان را به سوی جهنمی قرار می دهد که در مشرق آفریده است و تا روز قیامت از آن جانب، زبانه آتش و

گدازه و دود و فیضان های حمیم به سوی آنان می آید و در نهایت به جحیم می روند و آن گاه به آتش کشیده می شوند. سپس به آنها گفته می شود: کجایند آنانی که جز خداوند فرا می خواندید؟ کجاست امامتان که او را به جای امامی که خداوند برای مردم برگزیده بود، انتخاب کردید؟(1)

6) محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از عبدالرحمان بن ابی نجران، از مُثَّنی حنّاط، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: همانا روح مؤمنان در میان درختانی از بهشت است که از خوردنی ها و نوشیدنی های آن می خورند و می گویند: پروردگارا ! قیامت را برایمان برپا کن و به آن چه که به ما وعده دادی، عمل نما و افراد پسین ما را به پیشینیان ما ملحق کن(2).

7) محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از اسماعیل بن مهران، از دُرُست بن ابی منصور، از ابن مُسکان، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: روح ها به مانند جسدها، در میان درختانی از بهشت جای می گیرند و با یکدیگر آشنا می شوند و از هم سئوال می پرسند و هنگامی که روح (جدیدی) نزد آنان می آید، می گویند: رهایش کنید، چرا که او بعد از ترسی بزرگ نزد ما آمده است. سپس از او می پرسند که فلانی و فلانی چه کردند؟ و اگر به آنها بگوید که: او را زنده رها کردم؛ بدو امید می بندند و اگر بگوید: مُرده است؛ می گویند: هلاک شد، هلاک شد(3).

8) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن عثمان، از ابی بصیر روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد روح مؤمنان سئوال کردم. ایشان پاسخ دادند: آنان در اتاق هایی از بهشت هستند و از خوراکی های آن می خورند و از نوشیدنی هایش می نوشند و می گویند:پروردگارا، قیامت را برایمان برپا ساز، و آن چه را به ما وعده دادی، عملی کن و افراد پسین ما را به پیشینیان ملحق ساز(4).

1- [1] _ کافی، ج 3، ص 246، ح 1.
2- [2] _ کافی، ج 3، ص 244، ح 2.
3- [3] _ کافی، ج 3، ص 214، ح 3.

4- [4] _ کافی، ج 3، ص 244، ح 4.

9) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نَضْر بن سُوید، از علی بن صَلت، از برادرزاده شهاب بن عبد ربه روایت می کند که گفته است: در مورد بیماری ها و پرخوری به نزد امام جعفر صادق علیه السلام شکایت بردم، و ایشان فرمودند: صبحانه و شام بخور و در فاصله بین آنها چیزی نخور؛ چرا که آن موجب تباهی بدن می شود. مگر این گفته خدا را نشنیدی که می فرماید: «وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا»(1).

10) حسین بن بسطام در کتاب «طب الأئمه» از محمد بن عبدالله عسقلانی، از نَضْر بن سُوید، از علی بن صَلْت، از برادر زاده شهاب روایت می کند که گفته است: در مورد درد و پرخوری به نزد امام جعفر صادق علیه السلام شکایت کردم. ایشان در جواب من فرمودند: ناهار و شام بخور و در فاصله بین آنها چیزی نخور؛ چرا که آن موجب تباهی بدن می شود. مگر این گفته خدا را نشنیدهای که می فرماید: «وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا»(2).

وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّکَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِکَ وَمَا كَانَ رَبُّکَ نَسِيًّا ﴿64﴾

[و (ما فرشتگان) جز به فرمان پروردگارت نازل نمی شویم. آن چه پیش روی ما و آن چه پشت سر ما و آن چه میان این دو است (همه) به او اختصاص دارد و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است]

1) ابن بابویه به سند از امام علی علیه السلام _ در حدیثی در جواب فرد شک کننده _ روایت می کند که ایشان فرمودند: اما عبارت «وَمَا كَانَ رَبُّکَ نَسِيًّا» بدین معنا است که پروردگار تبارک و تعالی کسی نیست که فراموش کند و غافل شود، بلکه او نگهبان و داناست. عرب در مورد نسیان (فراموشی) می گوید: قد نَسِيَنا فلان فلا يذكُرنا، یعنی او برای ما به امر نیکی فرمان نمی دهد و به نیکی نیز از ما یاد نمی کند.(3)

1- [1] _ کافی، ج 6، ص 288، ح 2.
2- [2] _ طب الائمه، ص 59.
3- [3] _ توحید، ص 260.

و این حدیث، اگر خدا بخواهد، به طور کامل و با ذکر سند در آخر کتاب خواهد آمد.

وَيَقُولُ الْإِنسَانُ أَئِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ﴿66﴾ أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا ﴿67﴾

[و انسان می گوید: آیا وقتی بمیرم راستی زنده (از قبر) بیرون آورده می شوم؟ *آیا انسان به یاد نمی آورد که ما او را قبلا آفریده ایم و حال آن که چیزی نبوده است؟]

1) علی بن ابراهیم می گوید: این آیه خداوند عز و جل حکایت سخن دهریانی است که رستاخیز را انکار نموده اند و می گوید: « وَيَقُولُ الْإِنسَانُ أَئِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا * أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا» و عبارت: «وَلَمْ يَكُ شَيْئًا »یعنی در آن جا یادی از او نبود(1).

2) محمد بن یعقوب از احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از علی بن اسباط، از خلف بن حمّاد، از ابن مُسکان، از مالک جُهَنی روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا» سئوال کردم. ایشان فرمودند: انسان در آن زمان نه اندازه اش مشخص شده بود و نه شکل گرفته بود. وی گوید: از ایشان در مورد آیه «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا»(2) [آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود] ایشان فرمودند: اندازه انسان مشخص شده بود، اما اسمی از آن به میان نبود (غیر مذکور بود)(3).

3) احمد بن محمد بن خالد بَرقی، از پدرش، از اسماعیل بن ابراهیم، از محمد بن ابی عُمیر، از عبدالله بن بُکیر، از زُراره، از حُمران روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا» سئوال پرسیدم. ایشان فرمودند: او شیئ بود، اما اسمی از آن به میان نبود.

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 26.
2- [2] _ دهر/1.

3- [3] _ کافی، ج 1،ص 114، ح 5.

گفتم: نظرتان راجع به آیه: «أَوَلَا یَذْکُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ یَکُ شَیْئًا» چیست؟ ایشان فرمودند: او را وجودی در هیچ کتاب و علمی نبود.(1).

َوَرَبِّکَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّیَاطِینَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِیًّا ﴿68﴾...ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوا وَّنَذَرُ الظَّالِمِینَ فِیهَا جِثِیًّا ﴿72﴾

فَوَرَبِّکَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّیَاطِینَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِیًّا ﴿68﴾ ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن کُلِّ شِیعَةٍ أَیُّهُمْ أَشَدُّ عَلَی الرَّحْمَنِ عِتِیًّا ﴿69﴾ ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِینَ هُمْ أَوْلَی بِهَا صِلِیًّا ﴿70﴾ وَإِن مِّنکُمْ إِلَّا وَارِدُهَا کَانَ عَلَی رَبِّکَ حَتْمًا مَّقْضِیًّا ﴿71﴾ ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوا وَّنَذَرُ الظَّالِمِینَ فِیهَا جِثِیًّا ﴿72﴾

[پس به پروردگارت سوگند که آنها را با شیاطین محشور خواهیم ساخت. سپس در حالی که به زانو درآمده اند، آنان را گرداگرد دوزخ حاضر خواهیم کرد * آن گاه از هر دسته ای، کسانی از آنان را که بر (خدای) رحمان سرکش تر بوده اند، بیرون خواهیم کشید * پس از آن به کسانی که برای درآمدن به (جهنم) سزاوارترند خود داناتریم * و هیچ کس از شما نیست مگر (این که) در آن وارد می گردد. این (امر) همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است * آن گاه کسانی را که پرهیزگار بوده اند، می رهانیم و ستمگران را به زانو درافتاده در (دوزخ) رها می کنیم]

1) علی بن ابراهیم می گوید: خداوند در ادامه به ذات خود سوگند خورده و می گوید: «فَوَرَبِّکَ» ای محمد، «لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّیَاطِینَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِیًّا» او می گوید: منظور از آن این است که بر روی زانوهایشان خواهند بود. همچنین عبارت «وَإِن مِّنکُمْ إِلَّا وَارِدُهَا کَانَ عَلَی رَبِّکَ حَتْمًا مَّقْضِیًّا * ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوا وَّنَذَرُ الظَّالِمِینَ فِیهَا جِثِیًّا» منظور از آن دریاهایی است که در روز قیامت تبدیل به آتش می شوند. در حدیث دیگری آمده که آیه مذکور با این آیه منسوخ شده است «إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَی أُوْلَئِکَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ»(2). [بی گمان کسانی که قبلا از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است از آن (آتش) دور داشته خواهند شد](3).

1- [1] _ محاسن ص 243، ح 234.

2- [2] _ انبیاء، آیه 101.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 26.

2) علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از حسین بن ابی العلاء، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» پرسیدم. ایشان فرمودند: آیا نمی شنوی که گفته می شود: «وَرَدْنا ماء بنی فلان، فهو الورود، و لم یدخُله»(1) یعنی به آب فلان کس وارد شدیم و داخل آن نشدیم، پس آن ورود است نه دخول.

وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا...هَلْ تُحِسُّ مِنْهُم مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا ﴿98﴾

وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ﴿73﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئْيًا ﴿74﴾ قُلْ مَن كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْعَفُ جُندًا ﴿75﴾ وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَّرَدًّا ﴿76﴾ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا ﴿77﴾ أَاطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿78﴾ كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ﴿79﴾ وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا ﴿80﴾ وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ﴿81﴾ كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ﴿82﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا ﴿83﴾ فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا ﴿84﴾ يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا ﴿85﴾ وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وِرْدًا ﴿86﴾ لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿87﴾ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ﴿88﴾ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ﴿89﴾ تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ﴿90﴾ أَن دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ﴿91﴾ وَمَا يَنبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا ﴿92﴾ إِن كُلُّ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا ﴿93﴾ لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ﴿94﴾

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 26.

وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ فَرْدًا ﴿95﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ﴿96﴾ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِکَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا ﴿97﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُم مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا ﴿98﴾

[و چون آيات روشن ما بر آنان خوانده شود، كسانى كه كفر ورزيده اند به آنان كه ايمان آورده اند مى گويند: كدام يک از (ما) دو گروه جايگاهش بهتر و محفلش آراسته تر است * و چه بسيار نسلها را پيش از آنان نابود كرديم كه اثاثى بهتر و ظاهرى فريباتر داشتند * بگو هر كه در گمراهى است، (خداى) رحمان به او تا زمانى مهلت مى دهد تا وقتى آن چه به آنان وعده داده مى شود يا عذاب يا روز رستاخيز را ببينند. پس به زودى خواهند دانست جايگاه چه كسى بدتر و سپاهش ناتوان تر است * و خداوند كسانى را كه هدايت يافته اند بر هدايتشان مى افزايد و نيكيهاى ماندگار نزد پروردگارت از حيث پاداش بهتر و خوش فرجام تر است * آيا ديدى آن كسى را كه به آيات ما كفر ورزيد و گفت: قطعا به من مال و فرزند (بسيار) داده خواهد شد *آيا بر غيب آگاه شده يا از (خداى) رحمان عهدى گرفته است * نه چنين است. به زودى آن چه را مى گويد مى نويسيم و عذاب را براى او خواهيم افزود * و آن چه را مى گويد از او به ارث مى بريم و تنها به سوى ما خواهد آمد * و به جاى خدا معبودانى اختيار كردند تا براى آنان (مايه) عزت باشد * نه چنين است. به زودى (آن معبودان) عبادت ايشان را انكار مى كنند و دشمن آنان مى گردند * آيا ندانستى كه ما شيطانها را بر كافران گماشته ايم تا آنان را (به گناهان) تحريک كنند؟ * پس بر ضد آنان شتاب مكن كه ما (روزها) را براى آنها شماره مى كنيم * (ياد كن) روزى را كه پرهيزگاران را به سوى (خداى) رحمان گروه گروه محشور مى كنيم * و مجرمان را با حال تشنگى به سوى دوزخ مى رانيم * (آنان) اختيار شفاعت را ندارند، جز آن كس كه از جانب (خداى) رحمان پيمانى گرفته است * و گفتند: (خداى) رحمان فرزندى اختيار كرده است * واقعا چيز زشتى را (بر زبان) آورديد * چيزى نمانده است كه آسمانها از اين (سخن) بشكافند و زمين چاک خورد و كوهها به شدت فرو ريزند * از اين كه براى (خداى) رحمان فرزندى قايل شدند * (خداى) رحمان را نسزد كه فرزندى اختيار كند * هر كه در آسمانها و زمين است، جز

بنده وار به سوی (خدای) رحمان نمی آید * و یقینا آنها را به حساب آورده و به دقت شماره کرده است * و روز قیامت همه آنها تنها به سوی او خواهند آمد * کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند به زودی (خدای) رحمان برای آنان محبتی (در دلها) قرار می دهد * در حقیقت، ما این (قرآن) را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزگاران را بدان نوید و مردم ستیزه جو را بدان بیم دهی * و چه بسیار نسلها که پیش از آنان هلاک کردیم. آیا کسی از آنان را می یابی یا صدایی از ایشان می شنوی؟]

1) محمد بن یعقوب از سلمه بن خطاب، از حسن بن عبدالرحمان، از علی بن حمزه، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قریش را به ولایت ما دعوت کرد، اما آنان شانه خالی کردند و آن را انکار نمودند، «قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا» یعنی کسانی که از قریش کافر شدند «لِلَّذِينَ آمَنُوا» یعنی به کسانی که به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و ما اهل بیت اعتراف کردند، گفتند: «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» و این بیان حال ایشان است و خداوند هم در جواب ایشان فرمود: «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْن»یعنی نسلهایی از امت های گذشته «هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئْيًا».

پرسیدم: منظور از عبارت «قُلْ مَن كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا» چیست؟ ایشان فرمودند: همه آنان در گمراهی بودند، نه به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و نه به ولایت ما ایمان می آوردند و بدین ترتیب گمراه شدند و به گمراهی افکندند. پس خداوند نیز آنان را در گمراهی و سرکشی شان وامی گذارد تا زمانی که بمیرند و آنان را در بدترین جایگاه قرار می دهد و سربازانشان را ضعیفترین (محافظان) می گرداند. گفتم: منظور از عبارت «حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْعَفُ جُندًا» چیست؟ ایشان فرمودند: اما عبارت: «حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ» به خروج قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و قیامت اشاره دارد، چرا که در آن روز خواهند دانست که چه چیز از جانب خداوند و به دست ولی او بر آنان فرود خواهد آمد، و عبارت«مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا» یعنی در هنگام آمدن قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف «وَأَضْعَفُ جُندًا».

گفتم: منظور از عبارت: «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى» چیست؟ ایشان فرمودند: خداوند در آن روز به خاطر پیروی شان از قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف هدایتی در کنار هدایتی دیگر نصیبشان می کند، به گونه ای که نه انکارش می کنند و نه او را رد می کنند. پرسیدم: عبارت «لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» چه معنایی را می رساند؟ ایشان فرمودند: خداوند در این جا کسانی را که با ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین عزتمند نموده، استثنا کرده است و این پیمان نزد خداوند است. گفتم: منظور از آیه: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» چیست؟ ایشان فرمودند: ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام همان مودّت و دوستی است که خداوند تبارک و تعالی فرموده است. گفتم: عبارت «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِکَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا» به چه معناست؟ ایشان فرمودند: همانا خداوند ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آسان نمود و آن زمانی بود که ایشان را به مانند علمی بر افراشت و با او مؤمنان را بشارت داد و کافران را ترساند و ایشان (کافران) کسانی هستند که خداوند از آنان در کتاب خویش با عنوان دشمنان سرسخت، یعنی کافران، یاد کرده است(1).

2) علی بن ابراهیم در مورد آیه «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئْيًا» می گوید: منظور از «رِئْيًا » لباس ها و خوراک ها و نوشیدنی هاست(2).

3) علی بن ابراهیم همچنین در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از اثاث: کالاست، اما رئیا به معنای زیبایی و قیافه نیکو است. همچنین علی بن ابراهیم گفته است که عبارت: «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى» ردی است بر کسانی که گمان می کنند که ایمان کم و زیاد نمی شود، و در مورد «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّکَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَّرَدًّا» نیز گفته است : باقیات صالحات، عبارت از این ذکرهای انسان مؤمن است: سبحان الله، و الحمد لله و لا إله إلا الله، والله أکبر(3).

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 357، ح 90.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 26.

3- [3] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 27.

4) علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن ابی عُمیر، از جمیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که (در شب معراج) مرا به آسمان بردند، وارد بهشت شدم و دیدم که زمین آن سفید خالص است و دیدم که فرشتگان گاهی با خشتی از زر و خشتی از نقره می سازند و گاهی باز می ایستند. به ایشان گفتم: شما را چه شده است؟ گاهی می سازید و گاهی دست نگه می دارید؟ ایشان گفتند: صبر می کنیم تا خرجی ما برسد. گفتم: خرجی شما چیست؟ گفتند: این که انسان مؤمن بگوید: سبحان الله، و الحمد لله، و لا إله إلا الله، و الله أکبر، و هرگاه بگوید می سازیم و هرگاه از گفتن دست کشد، ما هم دست می کشیم.(1)

و علی بن ابراهیم از پدرش، از حمّاد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که (در شب معراج) مرا به آسمان بردند، وارد بهشت شدم، و در آن زمینی با سفیدی خالص دیدم، و دیدم که فرشتگان خشت زر و خشت سیم می سازند.... و همین حدیث را تا آخر نقل کرد(2).

5) شیخ در امالی با سند خود از حماد بن عثمان، از جعفر بن محمد، از پدرانش صلوات الله علیهم اجمعین از امام علی علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که (در شب معراج) مرا به آسمان بردند، داخل بهشت شدم، و در آن زمین سفید خالصی از مشک دیدم، و دیدم که فرشتگان، خشت های زرین و نقره ای می سازند... تا آخر حدیث(3).

6) علی بن ابراهیم از پدرش، از حماد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هنگامی که (در شب معراج) مرا به آسمان بردند، وارد بهشت شدم و در آن قصری از یاقوت سرخ دیدم که بر اثر درخشش، از بیرون داخل آن و از داخل، بیرون آن دیده می شد و در آن بنایی از درّ و زبرجد بود. گفتم: ای جبرئیل! این قصر برای کیست؟

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 1، ص 33.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج1، ص 33.

3- [3] _ امالی، ج 2، ص 88.

ایشان فرمودند: این برای کسی است که سخن نیکو بگوید و روزه دائمی بگیرد و غذا بدهد و در شب در حالی که مردم خوابند، به مناجات بپردازد.

حضرت علی علیه السلام فرمودند: ای پیامبر خدا! در میان امت شما چه کسی طاقت انجام این کارها را دارد؟ ایشان فرمودند: ای علی نزدیک بیا؛ و آن حضرت نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک شد. آن حضرت به او فرمود: آیا می دانی نیکو سخن راندن چیست؟ آن حضرت فرمودند: خداوند و رسولش داناترند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: کسی که بگوید: سبحان الله، و الحمد لله و لا إله إلا الله، و الله اکبر. سپس فرمودند: آیا می دانی روزه دائمی گرفتن یعنی چه؟ آن حضرت فرمودند: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمودند: هر کس ماه رمضان را روزه بگیرد و یک روز آن را هم نخورد. می دانی که غذا دادن یعنی چه؟ آن حضرت فرمودند: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمودند: منظور از آن کسی است که به دنبال کسب روزی خانواده برآید و آبروی آنان را در برابر مردم حفظ کند. آیا می دانی که مناجات در شب و در هنگامی که مردم خوابند یعنی چه؟ ایشان فرمودند: خدا و رسولش داناترند. ایشان فرمودند: منظور از آن کسی است که نمی خوابد تا این که نماز شام آخرش را ادا کند و منظور از این که مردم خوابند، یهود و مسیحیانند، چرا که آنان ما بین این فاصله را می خوابند.(1)

7) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «أَفَرَأَيْتَ الَّذِی كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا» روایت می کند که ایشان فرمودند: سبب نزول این آیه این است که عاص بن وائل قرشی سهمی که یکی از کسانی بود که قرآن را به تمسخر می گرفت، به خبّاب بن اَرَت بدهکار بود. خباب نزد عاص آمد و بدهی خود را مطالبه نمود. عاص به او گفت: آیا شما عقیده ندارید که در بهشت، طلا و نقره و حریر وجود دارد؟ او گفت: چرا. عاص گفت: پس وعده من و تو در بهشت، چرا که به خدا سوگند یاد می کنم که در آن جا از جمله نعمت هایی که در دنیا برخوردار هستم، بهرهمند خواهم بود. خداوند در این باره می فرماید: «أَاطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا * كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا * وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا * وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّيَكُونُوا

1- [1] _ تفسیر قمی،ج 1، ص 32.

لَهُمْ عِزًّا * كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا»، ضد یعنی همراه و قرینی که کسی را با او مقایسه می کنند.(1)

8) علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد، از عبدالله بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا * كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا» روایت می کند که ایشان فرمودند: یعنی در روز قیامت، اینهایی را که (کافران) به جای خدا، اله های خود برگزیدند، مخالف آنان می شوند، و از آنان و عبادتشان بیزاری می جویند. ایشان در ادامه فرمودند: عبادت تنها به جای آوردن رکوع و سجود نیست، بلکه فرمانبرداری از مردم نیز عبادت است؛ و هر کس در قبال نافرمانی از خداوند، از مخلوقی فرمانبرداری کند، در واقع او را پرستیده است(2).

9) علی بن ابراهیم در مورد آیه «أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا» گفته است: هنگامی که کافران در دنیا و در آزمایش های آن و در فرمانبرداریشان به سرکشی پرداختند، خداوند در سرکشی و گمراهیشان به آنان مهلت داد و شیطان های جن و انس را به سراغشان فرستاد «تَؤُزُّهُمْ أَزًّا» یعنی آنان را تشویق و تحریک می کنند که آنان را فرمانبرداری و عبادت کنند. خداوند فرموده است: «لا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا» یعنی در سرکشی و آزمایش ها و کفرشان بدانان مهلت دادیم(3).

10) همچنین علی بن ابراهیم گفته است: این آیه در مورد استنکاف کنندگان خمس و زکات و کارهای نیک نازل شده است و خداوند، سلطان یا شیطانی را به سوی آنان می فرستد و او هم مقدار مبلغی را که باید در راه زکات و خمس خرج میکرد، در عدم فرمانبرداری از خداوند خرج می کند و خداوند به خاطر این کار او را عذاب می کند. سپس آیه «فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا» را تلاوت کرد و به من فرمود: به نظر تو، منظور از آن، چه شمارشی است؟ عرض کردم: شمارش

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 29.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 29.

3- [3] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 29.

روزها. ایشان فرمودند: نه، پدر و مادرها آن را حساب می کنند. منظور از آن، شمارش نفس ها است(1).

11) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از حسین بن اسحاق، از علی بن مهزیار، از علی بن اسماعیل میثمی، از عبد الاعلی خادم آل سام روایت می کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: منظور از آیه «إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا» چیست؟ ایشان فرمودند: به نظرت آن در مورد چیست؟ گفتم: شمارش روزها. ایشان فرمودند: همانا پدران و مادران آن را می شمارند، اما در اینجا شمارش نَفَس ها مراد است(2).

12) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از محمد بن اسحاق مدنی، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد آیه: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» سئوال شد. ایشان فرمودند: ای علی! همانا کلمه وفد در مورد گروهی به کار می رود که سواره باشند. اینان افرادی هستند که تقوای خداوند را پیشه کردند و خداوند عز و جل نیز دوستدار آنان گشت و آنان را خاص گرداند و از کارهایشان خشنود گشت و آنان را پرهیزکاران نام نهاد.

سپس به او فرمود: ای علی! قسم به خدایی که دانه را شکافت و خلایق را آفرید، آنان از قبرهایشان بیرون می آیند و فرشتگان با ناقه هایی اصیل به استقبال آنان می آیند که زین هایی دارند از طلا که با مروارید و یاقوت مزین گشته و پالان هایی دارند از حریر و پرنیان بافته و افساری که از ارغوان فراهم آمده است. این ناقهها آنان را به سوی صحرای محشر به پرواز در می آورند و به همراه هر یک از آنان هزار فرشته است که از جلو و راست و چپ او را احاطه کرده اند تا این که آنان را به در بزرگ بهشت می رسانند. در برابر در بهشت، درختی است که یک برگ آن هزار نفر را سایه می دهد و در سمت راست درخت چشمه ایست (که انسان را) پاک می کند و طاهر می گرداند. و نیز آن حضرت فرمودند: بهشتیان جرعه ای از آن می نوشند و خداوند با آن قلب هایشان را از حسد پاک گردانده و

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 27.
2- [2] _ کافی، ج 3، ص 259، ح 33.

مو را از گونه هایشان می زداید و مراد از آیه: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»(1) [و پروردگارشان باده ای پاک به آنان می نوشاند] نیز همان چشمه پاک کننده است. و نیز فرمودند: آن گاه به چشمه ای دیگر در سمت چپ درخت می روند و در آن خود را می شویند و آن همان چشمه زندگی است و بعد از آن به هیچ روی نمی میرند.

آن گاه فرمود: بعد از آن که از آفات و بیماری ها و گرمی و سردی نجات یافتند، آنان را در برابر عرش نگاه می دارند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سپس خداوند جبار و متعال به فرشتگان همراهشان می فرماید: دوستداران مرا به سمت بهشت ببرید و آنان را با دیگر بنده ها نگه ندارید، چرا که من پیشتر، از آنان خشنود بودهام و بخشش من بر آنان حتمی گشته است و چگونه بتوانم آنان را با صاحبان نیکی ها و بدی ها نگه دارم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فرشتگان آنان را به سوی بهشت می برند و هرگاه فرشتگان، حلقه در را یک بار می زنند، صدایی از آن بر می خیزد که به گوش تمامی حوریان بهشتی که خداوند برای اولیا خود در بهشت آماده کرده است، می رسد. آنها با شنیدن صدای حلقه در، رسیدن اولیای خدا را به یکدیگر خبر می دهند و می گویند: اولیا خدا نزد ما آمدند. پس در بهشت برایشان باز می شود و وارد آن می شوند و همسرشان از حوری و انس بر فرازشان آمده و گویند: خوش آمدید، چه بسیار مشتاق شما بودیم. و اولیای خداوند نیز همین کلمات را بر زبان رانند.

سپس امام علی علیه السلام فرمودند: ای رسول خدا! ما را از آیه: «غُرَفٌ مِّن فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ»(2)[غرفه هایی است که بالای آنها غرفه هایی (دیگر) بنا شده است] مطلع ساز و این که این اتاق ها با چه ساخته شده اند؟ ایشان فرمودند: ای علی! اینها اتاق هایی است که خداوند تبارک و تعالی آنها را با مروارید و یاقوت و زبرجد برای اولیای خود ساخته است و سقف آنها از طلاست و با نقره بافته شده است. هر اتاقی از آن را هزار در طلایی است و بر هر دری از آن فرشته ای مسئول گمارده شده است و در آن فرش هایی از حریر و دیبا با رنگ های مختلف برافراشته شده که یکی بر روی دیگری است و درون آن با مشک و کافور و عنبر

1- [1] _ انسان/21.

2- [2] _ زمر/20.

پر شده است و آیه: «وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ»(1) [و فرش هایی بالا بلند] نیز بیانگر این است که وقتی مؤمن وارد خانه اش در بهشت شود، و تاج شاهی و بزرگی را بر سر نهد، زیورهایی از طلا و نقره و یاقوت و مروارید هایی به رشته درآمده، در اکلیل و در زیر تاج بر او پوشانده می شود. آن حضرت در ادامه فرمود: و نیز هفتاد حله ابریشمی با رنگ ها و انواع مختلف و بافته شده از طلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ بر تنش می پوشانند و این نشان دهنده آیه«يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ»(2) [در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته می شوند و لباسشان در آنجا از پرنیان است] است. و چون مؤمن بر روی تختش می نشیند، تخت از خوشحالی به وجد و حرکت در می آید.

و هنگامی که برای ولیّ خدا، منزل های بهشتی اش آماده گردید، فرشته گماشته بر باغ مؤمن، برای دیدار او رخصت می طلبد تا به خاطر کرامتی که خداوند بدو ارزانی داشته به او تبریک گوید. پس برخی از خدمتکاران مرد و زن متعلق به مؤمن به او گویند: در جای خویش باش، چرا که ولیّ خدا، بر تختش تکیه زده و همسر بهشتی اش برای او آماده می شود. پس منتظر دوست خدا بمان. آن حضرت فرمودند: سپس همسر حوری اش از خیمه خود خارج می شود و به سمت او قدم برمیدارد، در حالی که خدمتکاران اطرافش را گرفته اند و هفتاد حله بافته از یاقوت و مروارید و زبرجد و از جنس مشک و عنبر به تن کرده و بر سر خویش تاج کرامت نهاده و کفش هایی زرین به پا کرده که با یاقوت و مروارید، زیور یافته و بند آنها از یاقوت سرخ مرصع گشته است و هرگاه به ولیّ خدا نزدیک شود، ولی خدا میخواهد از سر شوق به سوی او قامت راست کند که حوری بدو گوید: ای دوست خدا! امروز نه روز خستگی است و نه روز رنج، پس بر مخیز که من برای تو و تو برای منی. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: آن گاه آن دو به اندازه پانصد سال از سالهای دنیا همدیگر را در آغوش گیرند و هیچ یک از دیگری خسته و ملول نگردد. آن حضرت می فرماید: هنگامی که مؤمن اندکی خسته می شود، بی آن که ملول گشته باشد، به گردن او نگاه می کند و می بیند که بر آن، گردن بندهایی از نی و از جنس یاقوت سرخ است و در میان آن لوحی است

1- [1] _ واقعه/34.
2- [2] _ حج/ 23.

که بر آن مرواریدی است که بر آن نوشته ، تو _ ای دوست خدا_ محبوب منی و من حوری نیز محبوبه تو می باشم. من شیفته توام و تو شیفته منی.

سپس خداوند هزار فرشته را نزد او می فرستد تا ورود او را به بهشت تبریک گویند و او را به ازدواج حوری درآورند. آن حضرت می فرماید: آنان به نخستین در باغ های بهشت می رسند و به فرشته گماشته بر درهای باغ گویند: به ما اجازه فرما تا نزد دوست خدا برویم، چرا که خداوند ما را فرستاده تا به او تبریک گوییم. فرشته به آنها گوید: اجازه دهید تا به دربان بگویم تا دوست خدا را از آمدن شما باخبر سازد. آن حضرت فرمود: فرشته، نزد دربان می رود، و فاصله بین آنها سه باغ است. وقتی به در اول می رسد، به دربان گوید: پشت در، هزار فرشته است که پروردگار جهانیان آنان را فرستاده است تا به دوست خدا تبریک گویند. ایشان از من خواسته اند تا به آنان اجازه ورود بدهم. دربان گوید: نمی توانم وقتی دوست خدا با حوریه اش خلوت کرده، به کسی اجازه ورود دهم. _ آن حضرت فرمود:_ فاصله بین دربان و دوست خدا دو باغ است. پس دربان نزد کارگزار او میرود و به او میگوید: همانا در پشت در هزار فرشته ایستاده اند و خداوند آنان را فرستاده تا به دوست خدا تبریک گویند، حال تو برای ورودشان اجازه بگیر. کارگزار نیز نزد خدمتکاران رود و به آنان گوید: فرستاده های خداوند جبار آمدهاند که هزار فرشته اند و خداوند آنان را فرستاده تا به ولی خدا تبریک گویند؛ اکنون او را از وجود ایشان باخبر سازید. _ آن حضرت حکایت کند:_ خدمتکاران، دوست خدا را از فرشتگان باخبر میسازند و او هم به آنان اجازه ورود میدهد. پس آنان نزد دوست خدا که درون اتاقی است که آن را هزار در است و بر هر در، فرشته ای گماشته شده است، میآیند. چون به فرشتگان اجازه ورود به نزد ولی خدا داده شود، هر یک از فرشتگان، دری را که بر آن گماشته است، می گشاید.

آن حضرت روایت می کند: آن گاه کارگزار هر یک از فرشتگان را از یکی از درهای اتاق داخل می کند و می گوید: پیام خدای جبار و متعال را به ایشان برسانید، و این بیانگر این آیه خداوند است که می فرماید:« وَالمَلاَئِکَهُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِم مِّن کُلِّ بَابٍ *سَلاَمٌ عَلَیْکُم»(1) [و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی آیند *

1- [1] _ رعد/ 23-24.

(و به آنان می گویند) درود بر شما به] تا آخر آیه، و همچنین مؤید این آیه می باشد«وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكاً كَبِيرًا»(1)[و چون بدانجا نگری (سرزمینی از) نعمت و کشوری پهناور می بینی] و منظور از آن دوست و ولی خداست و آن کرامت و نعمتی که از آن برخوردار می گردد، و این که فرشتگان فرستاده خداوند متعال برای دیدار او اجازه می گیرند، و تنها با اجازه او داخل می شوند. بنابراین این، همان پادشاهی بزرگ و والا است. آن حضرت می فرمایند: رودها از زیر خانه هایشان عبور می کند و این، بیان این آیه خداوند عز و جل است که می فرماید: «تَجْرِی مِن تَحْتِهِمُ الأَنْهَارُ»(2) [از زیر (قصرهای)شان نهرها جاری است] و میوه ها به آنان نزدیک می باشد، همچنان که خداوند می فرماید: «وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلاً»(3)[و سایه ها(ی درختان) به آنان نزدیک است و میوه هایش (برای چیدن) رام] و از شدت نزدیکی میوه ها به مؤمن، او در حالی که تکیه داده است، هر یک از میوه های مورد علاقه اش را با دهان برمی گیرد و دیگر میوه ها به او می گویند: ای دوست و ولی خدا! قبل از این که آن را بخوری، مرا تناول کن.

آن حضرت فرمود: هر مؤمنی را در بهشت، باغ های فراوان است که برخی از آن ها با داربست و برخی بی داربستند و مؤمن را جوی هایی از شراب و آب و شیر و عسل ناب است و هنگامی که دوست خدا غذایش را طلب می کند، هر آن چه را دوست دارد، نزد او می آورند، بی آن که خواسته اش را به زبان آورد. آن حضرت می فرمایند: سپس با برادرانش خلوت می کند و آنان یکدیگر را ملاقات می کنند و در زمانی به مانند وقت بین سپیده دم و طلوع آفتاب، در زیر سایه ای گسترده در باغ های خویش از نعمت ها بهره می برند و گواراتر از آن، هر مؤمنی را هفتاد همسر حوری و چهار همسر از بشر است و مؤمن گاهی با همسر حوری خود و گاهی با همسر انسانی خود به سر می برد و گاهی نیز تنهایی بر روی تخت ها با خود خلوت می کند و آنان به یکدیگر می نگرند.

انسان مؤمن در حالی که بر روی تخت خویش نشسته است، نوری او را در برمی گیرد و به خدمتکارانش می گوید: این نور درخشنده چیست؟ شاید که خدای

1- [1] _ انسان/ 20.

2- [2] _ اعراف/ 43، یونس/ 9، کهف/ 31.
3- [3] _ انسان/ 14.

جبار به من نگریسته است؟ سپس خدمتکارانش (با شگفتی) به او می گویند: منزه است منزه است. خدای جلّ و جلاله منزه است؛ این یکی از زنان حوری ات می باشد که هنوز بر او وارد نشدهای و از سر اشتیاق به تو از خیمه اش تو را می نگرد. او به نزدیکت آمده و دوستدار دیدار توست و هنگامی که تو را دید که بر روی تخت تکیه دادی، از سر اشتیاق به تو، لبخندی به سوی تو روانه داشته و این نوری که تو را دربرگرفت، از سفیدی و پاکی و صفا و نازکی دندان های اوست. سپس ولی خدا می گوید: او را اجازه دهید تا نزد من آید. سپس هزار خدمتکار مرد و هزار خدمتکار زن به نزد او روند و با این خبر به او مژده دهند و او نیز از خیمه خویش به سوی ولی خدا درآید، در حالی که هفتاد حله از زر و سیم به تن دارد که با مروارید و یاقوت و زبرجد مزین شده اند، و عطر آن مشک و عنبر است با رنگهای گوناگون؛ نار پستان و دلکش و میان باریک است، و ساقش از پس هفتاد حله به چشم آید و قامتش هفتاد ذرع و تخت سینه اش ده ذرع است. آن گاه که نزدیک دوست خداوند شود، خدمتکاران با ظرف هایی از سیم و زر انباشته از مروارید و یاقوت و زبرجد درآیند و بر سر حوری نثار کنند و سپس یکدیگر را در آغوش کشند. آن گاه، نه این خسته شود و نه آن.

راوی گوید: سپس امام باقر علیه السلام فرمودند: اما بهشت هایی که در قرآن از آن یاد شده، بهشت عدن و بهشت فردوس و بهشت نعیم و بهشت مأوی است و خداوند را بهشت هایی است که بین این بهشت ها است، و مؤمن هر اندازه که از این باغ ها بخواهد، از آن برخوردار میشود و هر جور که بخواهد، در آن از نعمت ها بهرهمند می گردد و هرگاه چیزی بخواهد، ندایش این است: «سُبْحَانَکَ اللَّهُمَّ»(1)[خدایا تو پاک و منزهی]، و هرگاه این را بگوید، خدمتکاران هرآن چه را دوست دارد، برایش میآورند، بی آن که درخواست چیزی کند یا بدان امر نماید، و این بیانگر آیه: «دَعْوَاهُمْ فِیهَا سُبْحَانَکَ اللَّهُمَّ وَتَحِیَّتُهُمْ فِیهَا سَلاَمٌ»(2)[نیایش آنان در آنجا سبحانک اللهم (خدایا تو پاک و منزهی) و درودشان در آنجا سلام است] و منظور از آن (ضمیردوم) خدمتکاران هستند، و این قول خداوند متعال است: «وَآخِرُ

1- [1] _ یونس/ 10.
2- [2] _ یونس/ 10.

دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»(1) [و پایان نیایش آنان این است که الحمدلله ربالعالمین (ستایش ویژه پروردگار جهانیان است)] و این را زمانی می گویند که لذتهای خود اعم از جماع و خوراکی ها و نوشیدنی ها را به انجام رسانیده اند و در وقت فارغ شدن از آن، خداوند را ستایش می کنند. اما ایشان در باره عبارت «أُوْلَئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ»(2) [آنان روزی معین خواهند داشت] فرمودند: خدمتکاران، روزی مورد نظر مؤمنان بهشتی را می دانند؛ از این رو پیش از این که آن را درخواست نمایند، آن را نزد ایشان می آورند. و ایشان در باره عبارت «فَوَاکِهُ وَهُم مُّکْرَمُونَ)»(3)[(انواع) میوه ها و آنان مورد احترام خواهند بود] فرمودند: هر آن چه را که در بهشت آرزو کنند، به آنان ارزانی داشته می شود(4).

13) علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی عُمیر، از عبدالله بن شریک عامری، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد تفسیر آیه «یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمَنِ وَفْدًا» روایت می کند که ایشان فرمودند: ای علی! کلمه وفد را تنها به گروهی گویند که سواره باشند و ایشان افرادی هستند که تقوای خداوند را پیشه می کنند که بدین جهت، خداوند ایشان را دوست دارد و آنان را خاص خود می گرداند و از کارهایشان راضی است و آنان را پرهیزگار می نامد. سپس فرمود: ای علی! قسم به خدایی که دانه را شکافت و خلایق را به وجود آورد، آنان از قبرهایشان خارج می شوند، در حالی که سفیدی صورتشان مانند برف، لباس هایشان به سفیدی شیر است و کفش هایی طلایی به پا دارند که بند آنها از مروارید درخشان است(5).

14) همچنین علی بن ابراهیم در حدیثی دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که ایشان فرمودند: فرشتگان با ناقه هایی بهشتی به دیدار آنها می آیند که زین هایی از طلا دارند که با مروارید و یاقوت مزین شده است و پالانهایی از حریر و پرنیان دارند و طناب بینی آنها بافته هایی از ارغوان است و

1- [1] _ یونس/ 10.
2- [2] _ صافات/ 41.
3- [3] _ صافات/ 42.

4- [4] _ کافی ، ج 8، ص 95، ح 69.
5- [5] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 27.

افساری از زبرجد دارند. سپس آنان را به سمت صحرای محشر به پرواز در می آورند، در حالی که همراه هر یک از ایشان هزار فرشته است که در جلو و راست و چپ ایشان قرار دارند. این فرشتگان، آنان را احاطه می کنند تا این که به دروازه بزرگ بهشت می رسند. بر دروازه بهشت، درختی است که هزار نفر از سایه یک برگ آن بهره می گیرد و در طرف راست آن چشمه ای است که پاک می کند و مطهر می سازد. پس جرعه ای از آن می نوشند و خداوند با آن قلب هایشان را از حسد پاک می کند و موهای صورتشان را می زداید. همچنان که خود در قرآن می فرماید: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»(1) [و پروردگارشان باده ای پاک به آنان می نوشاند] و یعنی از همان چشمه پاک کننده، سپس به سوی چشمه ای دیگر که در طرف چپ درخت واقع است، باز می گردند و در آن خود را می شویند و این همان چشمه حیات است که پس از آن دیگر نمی میرند.

بعد از آن که از بلاها و بیماری ها و گرما و سرما برای همیشه در امان ماندند، در برابر عرش متوقف می شوند و خداوند جبار به فرشتگان همراه می فرماید: دوستان مرا به بهشت ببرید و آنان را با دیگر خلایق نگه ندارید، چرا که من از پیش از آنان راضی گشته ام و رحمتم بر آنان حتمی گشته است؛ حال چگونه آنان را با کسانی که نیکی ها و گناهان را درهم آمیختهاند، نگه دارم؟! پس فرشتگان آنان را به سوی بهشت می برند. وقتی به دروازه بزرگ بهشت می رسند، حلقه در را می زنند و صدایی از آن شنیده می شود که به گوش تمامی حوریانی که خداوند آفریده و برای اولیایش آماده کرده می رسد. آنان با شنیدن صدای حلقه در، به یکدیگر بشارت می دهند و به هم می گویند: اولیای خدا نزد ما آمده اند. سپس در باز شده و آنان وارد بهشت می شوند. همسران حوری و بشری به استقبالشان می آیند و می گویند: خوش آمدید، چقدر در آرزوی دیدارتان بودیم! اولیای خدا نیز شبیه چنین کلماتی را به آنها می گویند.

سپس امام علی علیه السلام سئوال کرد: ای رسول خدا! اینان کیستند؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! اینان شیعیان تو و افراد مخلص به ولایت تو هستند و تو پیشوای آنها هستی و این بیان آیه: «یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ

1- [1] _ انسان/ 21.

إِلَی الرَّحْمَنِ وَفْدًا» است یعنی ما پرهیزگاران را گروه گروه، سوار بر مرکب به سوی خداوند رحمان محشور می گردانیم «وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِینَ إِلَی جَهَنَّمَ وِرْدًا» و مجرمان را با حال تشنگی به سوی دوزخ می رانیم.(1)

15) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از علی بن اسحاق حسن بن حازم کلبی، از خواهر زاده هشام بن سالم، از سلیمان بن جعفر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: هر کس که در هنگام مرگ، وصیتش را به نیکویی انجام ندهد، انسانیت و عقلش ناقص است. سئوال شد: ای رسول خدا! مرده چگونه وصیت کند؟ آن حضرت فرمودند: هرگاه زمان مرگش فرا برسد و مردم اطرافش جمع شوند، بگوید: خداوندا! ای آفریننده آسمان ها و زمین، ای دانای به غیب و آشکار و ای بخشنده و مهربان، خداوندا! من در دنیا با تو عهد می کنم که گواهی می دهم هیچ معبودی جز تو نیست و تو یگانه هستی و هیچ شریکی تو را نیست و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده توست و بهشت و دوزخ، حق است و رستاخیز و حساب، حق است و تقدیر و حسابرسی اعمال، حق است و دین چنان است که تو وصف نمودی و اسلام بدان گونه است که تو وضع کردی و سخن همان است که تو گفتی و قرآن چنان است که تو نازل کردی و تو همان خدای حق و آشکاری؛ خداوند، بهترین پاداش را به محمد صلی الله علیه و آله و سلم عطا کند و بر او خاندانش صلوات الله علیهم اجمعین درود فرستد.

بار الها! ای توشه هنگام مصیبت من، و ای همراه وقت گرفتاریم، و ای ولی نعمت من، ای معبود من و معبود پدرانم، هرگز مرا حتی به اندازه یک چشم بر هم نهادن به خودم وامگذار که به شر نزدیک شوم و از نیکی دور گردم. پس، در قبر مونس تنهاییام باش و برایم در روزی که به دیدارت می آیم، عهد و پیمانی قرار بده. سپس آن شخص خواسته اش را وصیت می کند و گواهی صدق این وصیت در قرآن در سوره مریم است. آن جا که خداوند از زبان مریم علیه السلام می فرماید: «لَا یَمْلِکُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» پس این عهد و وصیت مرده است و بر هر مسلمانی واجب است و باید آن را یاد بگیرد و به دیگران بیاموزد.

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 28.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را به من یاد داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمودند که: جبرئیل علیه السلام آن را به من آموخته است(1).

16) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از سلیمان بن جعفر، از پدرش، از ابوعبد الله، از پدرش، از پدرانش صلوات الله علیهم اجمعین روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر کس در هنگام مرگ، نیکو وصیت نکند از انسانیت او کاسته شده است. عرض کردم: ای رسول خدا! چگونه فردی که در آستانه مردن است، وصیت کند؟ ایشان فرمودند: هنگامی که مرگ او فرا رسد و مردم دور او جمع شوند، بگوید: خداوندا! ای خالق آسمان ها و زمین، ای دانای به غیب و آشکار و ای بخشنده و مهربان، خداوندا! من در دنیا با تو عهد می کنم که گواهی دهم هیچ معبودی جز تو نیست و تو تنها هستی و هیچ شریکی نداری و این که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده توست و این که بهشت و دوزخ، حق است و رستاخیز و حساب، حق است و تقدیر و حسابرسی اعمال، حق است و دین چنان است که تو وصف نمودی و اسلام بدان گونه است که تو وضع کردی و سخن همان است که تو گفتی و قرآن چنان است که تو نازل کردی و تو همان خدای حق و آشکاری. خداوند بهترین پاداش را به محمد صلی الله علیه و آله و سلم عطا کند و بر او خاندانش صلوات الله علیهم اجمعین درود فرستد.

خدایا! ای توشه هنگام مصیبت من، و ای همراه وقت گرفتاریم، و ای ولی نعمت من، ای معبود من و معبود پدرانم، هرگز مرا حتی به اندازه یک چشم بر هم زدن به خودم وامگذار. چرا که اگر مرا به خود واگذاری به بدی نزدیک و از نیکی، دور می شوم. پس در قبر، مونس تنهایی ام باش و برایم در روزی که به دیدارت می آیم عهد و پیمانی قرار بده. سپس آن شخص، خواسته خویش را وصیت می کند و گواهی صدق این وصیت در قرآن در سوره مریم است. آن جا که خداوند از زبان مریم علیه السلام می فرماید: «لا یَمْلِکُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» پس، این عهد و وصیت مرده است و وصیت بر هر مسلمانی واجب است و

1- [1] _ کافی، ج 7، ح 1.

باید آن را یاد بگیرد و به دیگران بیاموزد. امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را به من یاد داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمودند که: جبرئیل علیه السلام آن را به من آموخته است(1).

ابن بابویه در کتاب «الفقیه» با سند خود از علی بن ابراهیم بن هاشم، از علی بن اسحاق، از حسن بن حازم کلبی خواهر زاده هشام بن سالم، از سلیمان بن جعفر _ و نه جعفری _ از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: « هرکس در هنگام مرگ نیکو وصیت نکند، انسانیت و عقل او ناقص است». وی حدیث را به مانند روایت محمد بن یعقوب ادامه می دهد(2). شیخ طوسی نیز در تهذیب، حدیثی به مانند حدیث محمد بن یعقوب را از لحاظ سند و متن، روایت کرده است(3).

17) علی بن ابراهیم، از جعفر بن احمد، از عبد الله بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «لَا یَمْلِکُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» روایت می کند که ایشان فرمودند: شفاعت کسی را نمی توانند بکنند و کسی نیز شفاعت اینان را نمی کند و شفاعتشان در مورد دیگران نیز مورد قبول واقع نمی شود، مگر کسانی که «إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا»، یعنی کسانی که خداوند به واسطه ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه بعد از او صلوات الله علیهم اجمعین، به ایشان اجازه داده است و این ولایت امیر المؤمنین و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین همان عهد و پیمان نزد خداوند است(4).

18) علی بن ابراهیم از جعفر بن محمد بن احمد بن عبد الله بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابی بصیر روایت می کند که به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: نظرتان راجع به آیه «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» چیست؟ ایشان فرمودند: این سخن قریش است که گفته اند: خداوند فرزند دارد و فرشتگان از جنس زنان اند. خداوند تبارک و تعالی نیز در رد آنان فرموده است: «

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 30.

2- [2] _ من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 138، ح 482.
3- [3] _ تهذیب، ج 9، ص 174، ح 711.
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 31

لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا» یعنی عقیده ای ظالمانه آورده اید.«تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ» که در اثر سخنی که گفتند و اتهامی که وارد کردند «وَتَنشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا» یعنی در اثر گفته ایشان، نزدیک است که زمین، دهان باز کند و کوه ها به لرزه درآیند «أَن دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا» این گونه برای خدا قائل به فرزند هستند. پس خدای تعالی فرمود: «وَمَا يَنبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا * إِن كُلُّ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا * لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا * وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا» یعنی تک تک(1).

19) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از حسن بن عبدالرحمان، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر روایت می کند که به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: نظرتان راجع به آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» چیست؟ ایشان فرمودند: ولایت امیر المؤمنین علیه السلام، آن دوستی است که خداوند تبارک و تعالی بدان اشاره کرده است(2).

20) علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد، از عبد الله بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابی بصیر روایت می کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: عبارت: « اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» یعنی چه؟ ایشان فرمودند: ولایت امیر المؤمنین علیه السلام، آن دوستی است که خداوند به آن اشاره کرده است(3).

21) محمد بن عباس از محمد بن عثمان بن ابی شیبه، از عَون بن سلّام، از بِشر بن عُماره بن خَثعَمی، از ابی رَوق، از ضحّاک از ابن عباس روایت می کند که گفته است: آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» در مورد علی علیه السلام نازل شده است و گفته است: منظور از «ود» محبت است در قلب مؤمنان.(4)

22) همچنین محمد بن عباس از عبد العزیز بن یحیی، از محمد بن زکریا، از یعقوب بن جعفر بن سلیمان، از علی بن عبد الله بن عباس، از امام جعفر صادق علیه

1- [1] _ تفسیرقمی، ج 2، ص 31.

2- [2] _ کافی، ج 1، ص 357، ح 90.
3- [3] _ تفسیرقمی، ج 2، ص 31.
4- [4] _ تاویل الآیات، ج 1، ص 308، ح 17، الدرالمنثور ج 5، ص 544.

السلام در مورد آیه: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» روایت می کند که ایشان فرمودند: این آیه در مورد علی علیه السلام نازل شده است. بنابراین هیچ مؤمنی نیست که در قلبش حب علی علیه السلام نباشد(1).

23) علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: شأن نزول این آیه این است که امام علی علیه السلام در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند و رسول خدا به ایشان فرمودند: ای علی! بگو، خداوندا دوستی مرا در قلب مؤمنان قرار ده، پس خداوند این آیه را نازل کرد: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا».(2)

24) طبرسی می گوید در تفسیر ابی حمزه ثمالی آمده است که امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمودند: بگو، خداوندا، نزد خود برایم عهد و پیمانی قرار ده، و محبت مرا در قلب مؤمنان جای ده؛ سپس علی علیه السلام آن را تکرار کرد و این آیه نازل شد. جابر بن عبد الله نیز چنین حدیثی را نقل کرده است(3).

25) شرف الدین نجفی از علی بن ابراهیم از فضاله بن ایّوب، از اَبان بن عثمان، از ابی حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان در مورد آیه: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» فرمودند: به امیر المؤمنین علیه السلام ایمان بیاورید و بعد از شناخت، کار نیک انجام دهید(4).

26) سید رضی در کتاب «خصائص» به سندی مرفوع از عبد الله بن عباس که رحمت خداوند بر او باد، روایت می کند که او گفته است: آیه: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» در مورد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است. و نیزگفته است: منظور از «ود» محبتی است در دل مؤمنان(5).

27) ابن شهر آشوب از ابو رَوق، از ضحّاک و شعبه، از حَکَم، از عِکرمه، از اَعمش، از سعید بن جبیر و عزیزی سجستانی در غریب القرآن از ابن عمر و همگی

1- [1] _ تاويل الآيات، ج 1، ص 309، ح 18.
2- [2] _ تفسير قمى، ج 2، ص 30.
3- [3] _ مجمع البيان، ج 6، ح 454.
4- [4] _ تاويل الآيات، ج 1، ص 308، ح 16.
5- [5] _ خصائص امير المومنين،ص 71.

از ابن عباس روایت می کنند که از او در مورد آیه: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» سئوال شد و او پاسخ داد: این آیه در مورد علی علیه السلام نازل شده است، چرا که هیچ مسلمانی نیست که محبت علی علیه السلام در قلبش نباشد(1).

28) ابونعیم اصفهانی از ابوالمفضّل شیبانی و ابن بطّه عُکبری با سند از محمد بن حنفیه و امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: هیچ مؤمنی را نمی یابی که در قلبش محبت نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیتش صلوات الله علیهم اجمعین نباشد(2).

29) زید بن علی روایت می کند که علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد که مردی به او گفته است: من به خاطر رضای خدا تو را دوست دارم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: شاید تو ای علی، کار نیکی برایش انجام دادهای. آن حضرت فرمودند: نه، به خدا قسم، کار نیکی برایش انجام نداده ام. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سپاس خدایی را که قلب های مؤمنان را مشتاق دوستی تو گرداند. سپس این آیه ها نازل شد(3). و این حدیث همچنین از زید بن علی، از طریق مخالفان روایت شده است(4).

30) ابن فارسی در کتاب «الروضه» از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِّنْهَا»(5) [هر کس نیکی به میان آورد پاداشی بهتر از آن خواهد داشت] «وَمَن جَاء بِالسَّیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ»(6)] و هر کس بدی به میان آورد به رو در آتش (دوزخ) سرنگون شوند] حسنات و نیکی ها ولایت و دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام است و سیئات، بدی و دشمنی و کینه توزی نسبت به اوست و همراه این دو، هیچ عملی مورد قبول واقع نمی شود. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: منظور از آیه «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» علی علیه السلام است و همچنین مراد

1- [1] _ مناقب، ج 3، ص 93، فرائد السمطین ج 1، ص 80، ح 50.
2- [2] _ مناقب، ج 3، ص 93، شواهد التنزیل، ج 1، ص 366، ح 505 و 508.

3- [3] _ مناقب، ج 3، ص 93.
4- [4] _ مناقب خوارزمی، ص 197.
5- [5] _ نمل/ 89.
6- [6] _ نمل/ 90.

از عبارت «إِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِکَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ» على عليه السلام است، و منظور از«وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا» بنى اميه، آن قوم ظالم مى باشند(1).

31) و از جمله احاديثى كه از طريق مخالفان ذكر شده است، حديثى است كه موفّق بن احمد در كتاب فضائل امير المؤمنين روايت مى كند و مى گويد: ابن عباس در مورد آيه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» گفته است: منظور از آن على بن ابى طالب عليه السلام است(2).

32) سپس گويد: زيد بن على از پدرانش از على بن ابى طالب عليه السلام روايت مى كند كه ايشان فرمودند: «مردى مرا ديد، و گفت: اى ابا الحسن، به خدا قسم كه من تو را به خاطر خدا دوست دارم. من نزد رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم رفتم و ايشان را از سخن مرد مطلع كردم»(3). و حديثى را كه ذكر شد، تا آخر آن را روايت مى كند. شمار ديگرى از مخالفان نيز اين دو حديث را روايت كرده اند.

33) ابن مَغازلى در مناقب خود از براء بن عازب روايت مى كند كه گفته است: رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم به على عليه السلام فرمودند: «اى على! بگو: خداوندا، نزد خود برايم پيمانى ببند، دوستى مرا نزد خود قرار بده و محبت مرا در قلب مؤمنان بنشان» سپس اين آيه نازل شد: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» واين آيه در مورد على بن ابى طالب عليه السلام نازل گشت(4).

و از حبرى از ابن عباس روايت شده كه اين آيه مخصوصا در مورد على عليه السلام نازل شده است.(5)

34) ابن مغازلى در مناقب از ابن عباس روايت مى كند كه گفته است: رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم دست مرا و دست على عليه السلام را گرفت و سپس چهار ركعت نماز به جا آورد. آن گاه دستش را رو به آسمان كرد، و گفت: خداوندا! موسى بن عمران از تو درخواست نمود، و اكنون من از تو مى خواهم كه

1- [1] _ روضه الواعظين ص 120.

2- [2] _ مناقب، ص 197.
3- [3] _ مناقب، ص 197.
4- [4] _ مناقب، ص 270، ح 347.
5- [5] _ تفسیر حبری، ص 289، ح 43.

سینه ام را برایم وسیع سازی و کارم را آسان بگردانی و گره از زبانم بگشایی تا سخنم را بفهمند و برایم علی علیه السلام را از میان خاندانم وزیر گردانی و با آن پشتم را محکم کنی و او را در کارم شریک گردانی.

ابن عباس گفته است از ندا دهنده ای شنیده ام که می گوید: ای احمد! آن چه خواستی، به تو داده شد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ای ابا الحسن! دستانت را به آسمان بالا ببر و پروردگارت را بخوان، و از او بخواه تا به آن را به تو عنایت فرماید». پس علی علیه السلام دستش را رو به آسمان برد، و عرض کرد: « خداوندا، در پیشگاه خود برایم پیمانی ببند، و دوستی مرا نزد خود قرار بده» سپس خداوند آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» را بر پیامبرش نازل کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز این آیه را بر اصحابش تلاوت نمود و آنها نیز از آن در شگفت ماندند. پس از آن، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از چه در شگفت ماندید؟ همانا قرآن چهار قسم است:یک چهارم آن مخصوص ما اهل بیت است و یک چهارم آن در مورد حلال و یک چهار آن در مورد حرام می باشد و یک چهارم آن در مورد فضیلت ها و احکام است. خداوند برگزیده ترین آیاتش را در مورد ما نازل کرده است (1) .

35) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از حسن بن عبدالرحمان، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر روایت می کند که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: منظور از آیه «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِکَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا» چیست؟ ایشان فرمودند: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین علیه السلام را به عنوان علم (هدایت) برگماشت، خداوند آن را بر زبان پیامبرش آسان گرداند، و بدین ترتیب مؤمنان را با آن بشارت و کافران را انذار داد، و آنها (کافران) همان گروهی هستند که خداوند از ایشان تحت عنوان « قَوْمًا لُّدًّا» یعنی کافران، یاد کرده است». گفتم: آیه «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُم مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا» به چه معنا می باشد؟ ایشان فرمودند: خداوند امت های بی شماری را هلاک گردانده است، و می گوید: ای محمد! «هَلْ تُحِسُّ مِنْهُم مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا» یعنی آیا یادی از آنان می شنوی. (2)

1- [1] _ مناقب، ص 270، ح 375.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 31.

ص:224

سوره طه

اشاره

سوره طه مکی است مگر آیه های 130 و 131 آن که مدنی هستند و تعداد آیه های آن 135 عدد می باشد و بعد از سوره مریم نازل شده است.

ص:225

ص:226

فضیلت و ثواب قرائت سوره طه

1) ابن بابویه با سندی که در سوره کهف بیان شد، از حسن، از صبّاح حذّاء، از اسحاق بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: تلاوت سوره طه را وامگذارید، چرا که خداوند، این سوره و هر که آن را بخواند، دوست دارد و هرکس به خواندن آن مواظبت ورزد، خداوند در روز قیامت نامه اش را به دست راستش می دهد و به خاطر کارهایی که در دوره اسلامش کرده او را محاسبه نمی کند و در آخرت آنقدر پاداش به او می دهد تا راضی شود.

2) از خواصّ القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمودند: هر کس این سوره را بخواند، در روز قیامت ثوابی به مانند ثواب مهاجران و انصار به او بخشیده می شود. هر کس که آن را بنویسد و در پارچه ابریشمی سبزی بگذارد و به سوی قومی برود و قصد وصلت با آنها را داشته باشد، خواسته اش رد نمی شود و به آن می رسد، و اگر بین دو لشگر برود که با هم در حال جنگند، از هم جدا می شوند و به جنگ نمی پردازند و اگر نزد پادشاهی برود، خداوند او را از شرش مصون می دارد و تمامی خواسته هایش را برآورده می سازد و نزد پروردگار از منزلتی عظیم برخوردار می گردد.

3) از امام صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمودند: هر کس که این سوره را بنویسد و در پارچه ای ابریشمی سبز رنگی قرار دهد و به سوی قومی برود که قصد وصلت با آنها را دارد، کارش انجام می شود و اگر بخواهد به اصلاح قومی پردازد، هدفش محقق می شود و کسی از آنها با او مخالفت نمی کند. اگر بین دو لشگر برود که با هم در حال جنگند، از هم جدا می شوند و دیگر با یکدیگر نمی جنگند و اگر کسی از جانب پادشاهی به او ظلم شده، آب آن را بخورد و نزد

پادشاهی که به او ظلم کرده است، برود، با قدرت خدا ظلم پادشاه از او زدوده میشود و از پیش او خوشحال بیرون می آید. اگر کسی که دخترش خواستگار ندارد، با آب آن غسل کند، خواستگار برای دخترش می آید و به اذن خداوند، عروسی اش آسان می گردد.

ص:228

تفسیر سوره طه

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

طه ﴿1﴾ مَا أَنزَلْنَا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَی ﴿2﴾ إِلَّا تَذْکِرَةً لِّمَن یَخْشَی ﴿3﴾

[طه (1)قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی (2)جز این که برای هر که می ترسد پندی باشد]

1) سعد بن عبدالله از ابراهیم بن هاشم، از عثمان بن عیسی، از حمّاد طنافسی، از کلبی روایت می کند که امام جعفر صادق علیه السلام به من گفتند: ای کلبی! محمد صلی الله علیه و آله و سلم چند اسم در قرآن دارد؟ گفتم: دو یا سه اسم. ایشان فرمودند: ای کلبی! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ده اسم دارد: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ»(1) [و محمد جز فرستاده ای که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمده و) گذشتند نیست] «وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ یَأْتِی مِن بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ»(2) [تصدیق می کنم به فرستاده ای که پس از من می آید و نام او احمد است] «وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ یَدْعُوهُ کَادُوا یَکُونُونَ عَلَیْهِ لِبَدًا»(3) [و همین که بنده خدا برخاست تا او را بخواند، چیزی نمانده بود که بر سر وی فرو افتند] « طه * مَا أَنزَلْنَا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَی» «یس* وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ *عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیم»(4) یس(یاسین) * سوگند به قرآن حکمت آموز *که قطعا تو از (جمله) پیامبرانی *بر راهی راست] «ن وَالْقَلَمِ وَمَا یَسْطُرُونَ * مَا أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّکَ

1- [1] _ آل عمران/ 144.
2- [2] _ صف/ 6.
3- [3] _ جن/ 19.
4- [4] _ یس/ 1-4.

بِمَجْنُونٍ»(1) [نون، سوگند به قلم و آن چه می نویسند *(که) تو به لطف پروردگارت دیوانه نیستی] «یَا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ»(2) [ای کشیده ردای شب بر سر] «یَا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ»(3) [ای جامه به خویشتن فرو پیچیده] و آیه «فَاتَّقُوا اللَّهَ یَا أُوْلِی الْأَلْبَابِ الَّذِینَ آمَنُوا قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَیْکُمْ ذِکْرًا»(4) [ای خردمندانی که ایمان آورده اید، از خدا بترسید. راستی که خدا سوی شما تذکاری فرو فرستاده است] ایشان فرمودند: ذکر یکی از اسامی محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و ما اهل ذکر هستیم. پس ای کلبی! هرآن چه را که به نظرت می آید، سئوال کن. _ او می گوید: _ او (کلبی) گفت: به خدا تمامی قرآن را فراموش کردم و حتی یک حرف آن را حفظ نداشتم که در باره آن از امام بپرسم(5).

2) ابن بابویه از ابوالحسن محمد بن هارون زنجانی در آن چه به دست علی بن احمد بغدادی وراق برای من نوشته، از معاذ بن مثنی عنبری، از عبدالله بن اسماء، از جویریه، از سفیان بن سعید ثوری روایت می کند که از جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! معنای آیه «طه» چیست؟ ایشان فرمودند: طه اسمی از اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، و معنایش این است که ای طلب کننده حق و هدایت گر به سوی آن «مَا أَنزَلْنَا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَی» بلکه برای این فرستادیم که با آن خوشبخت گردی (6).

3) روایاتی از طریق مخالفان: ثعلبی در تفسیر خود در مورد آیه «طه» از جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: «طه، طهارت اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین است، سپس آیه «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا)»(7) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] را خواندند.

1- [1] _ قلم/ 1-2.
2- [2] _ مدثر/ 1.
3- [3] _ مزمل/ 1.
4- [4] _ طلاق/ 10.
5- [5] _ مختصر بصائر الدرجات ص 67.
6- [6] _ معانی الاخبار، ص 22، ح 1.

7- [7] _ احزاب/ 33.

4) محمد بن یعقوب از حُمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سَماعه، از وُهیب بن حَفْص، از ابی بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شبی نزد عایشه بود و آن حضرت فرمودند: ای رسول خدا! چرا خودت را به زحمت می اندازی، حال آن که خداوند گناهان قبل و بعد تو را آمرزیده است؟ آن حضرت فرمودند: ای عایشه! آیا نباید بنده ای شکرگزار باشم؟ آن گاه امام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر روی انگشتان پایش می ایستاد. پس خداوند این آیه را نازل کرد: «طه * مَا أَنزَلْنَا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَی»(1).

5) علی بن ابراهیم از پدرش، از قاسم بن محمد، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق و امام باقر علیهما السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه نماز می گزارد، بر لبه انگشتان پاهایش می ایستاد تا این که انگشتانش ورم کرد. سپس خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل کرد: « طه» با لهجه قبیله طیء می شود ای محمد! «مَا أَنزَلْنَا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَی* إِلَّا تَذْکِرَةً لِّمَن یَخْشَی»(2).

6) طبرسی در کتاب «الاحتجاج» از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که یک یهودی به ایشان گفت: داود علیه السلام به خاطر گناهش گریست تا جایی که کوه ها به خاطر ترس او، به همراه او به گریه افتادند. امام علی علیه السلام فرمودند: آری این چنین بوده است، و محمد صلی الله علیه و آله و سلم به فضیلتی بهتر از آن نائل آمد، او هرگاه به نماز می ایستاد، از شدت گریه، از سینه اش صدایی مانند صدای جوشش دیگ بر روی سه پایه شنیده می شد، و این در حالی بود که خداوند او را از عقاب خود ایمن کرده بود، اما ایشان می خواستند که با گریه، در برابر پروردگار اظهار خشوع کنند و اسوه ای برای پیروان خود گردند. از این رو ده سال بر لبه انگشتانشان نماز می خواندند تا این که پاهایشان ورم کرد و صورتشان زرد گشت و ایشان تمامی شب را به نماز می ایستادند، تا حدی که مورد عتاب قرار گرفتند و خداوند به ایشان فرمود: «طه* مَا أَنزَلْنَا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَی» [ای محمد، ما قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی] بلکه این قرآن را

1- [1] _ کافی، ج 2، ص 77، ح 6.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 32.

بدین خاطر نازل کردیم که با آن خوشبخت گردی. گاهی گریه ایشان به نحوی بود که بیهوش می شدند و دیگران می گفتند: ای رسول خدا! آیا خداوند عز و جل گناهان قبل و بعد (ما تقدّم و ما تأخّر) شما را نیامرزیده است؟ ایشان فرمودند: چرا، اما من نباید بنده ای شکرگزار باشم؟ !(1)

7) طبرسی روایت می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، یکی از دو پایش را در نماز بلند می کرد تا بیشتر خسته شود، تا این که خداوند این آیه را نازل کرد: «طه* مَا أَنزَلْنَا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَی» سپس آن حضرت پایشان را روی زمین گذاشتند. و نیز طبرسی گوید: این حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است(2).

8) شیخ در کتاب امالی از حفّار، از علی بن احمد حَلوانی، از ابو عبدالله محمد بن قاسم مُقری، از فضل بن حُباب جُمَحی، از مسلم بن ابراهیم، از ابان، از قتاده، از ابی العالیه، از ابن عباس روایت می کند که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که جبرئیل بر او نازل شد و همراه او ظرفی از بلور سرخ انباشته از مشک و عنبر بود و در کنار پیامبر، علی بن ابی طالب علیه السلام و دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام بودند. جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: سلام بر تو، خداوند بر تو سلام می فرستد، و با این چنین تحیتی بر تو درود می فرستد و از تو می خواهد که تو هم با آن بر علی و فرزندانش صلوات الله علیهم اجمعین درود فرستی. ابن عباس روایت می کند که هنگامی که آن ظرف به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، پیامبر سه بار لا إله إلّا الله و سه بار نیز تکبیر گفت و بعد آن ظرف با زبانی گویا و روان گفت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ* طه* مَا أَنزَلْنَا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَی» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را بویید و به علی علیه السلام تعارف کرد، هنگامی که به دست علی علیه السلام رسید، آن ظرف دوباره گفت: بسم الله الرحمن الرحیم « إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاَةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ»(3)[ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند، همان کسانی که نماز برپا می دارند و در

1- [1] _ احتجاج، ص 219.
2- [2] _ مجمع البیان، ج 7، ص 7.

3- [3] _ مائده/ 55.

حال رکوع زکات می دهند] سپس علی صلوات الله علیه آن را بویید و به مانند جبرئیل به حسن سلام کرد، هنگامی که جام در دست حسن علیه السلام قرار گرفت، جام گفت: بسم الله الرحمن الرحیم «عَمَّ یَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ * الَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ»(1) [در باره چه چیز از یکدیگر می پرسند* از آن خبر بزرگ که در باره آن با هم اختلاف دارند] سپس حسن علیه السلام آن را بویید و مانند جبرئیل به حسین سلام کرد. هنگامی که جام به دست حسین علیه السلام رسید، جام گفت: بسم الله الرحمن الرحیم «قُل لَّا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی وَمَن یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِیهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَکُورٌ»(2) [بگو به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی در باره خویشاوندان و هر کس نیکی به جای آورد (و طاعتی اندوزد) برای او در ثواب آن خواهیم افزود. قطعا خدا آمرزنده و قدرشناس است] سپس ظرف را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازگرداندند و باز دوباره به صحبت آمد و گفت: بسم الله الرحمن الرحیم «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»(3) [خدا نور آسمانها و زمین است] سپس ابن عباس گفت: نمی دانم به اذن خداوند به آسمان بالا رفت یا در زمین ناپدید گشت(4).

الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی 5

خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است (5)

1) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از حسن بن موسی خشاب، از یکی از رجالش روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در باره آیه «الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی» سئوال شد. ایشان فرمودند: بر هر چیزی استیلا یافته است؛ بنابراین هیچ چیز از دیگری به او نزدیکتر نیست.(5)

1- [1] _ نبأ/ 1-3
2- [2] _ شوری/ 23.
3- [3] _ نور/ 35.
4- [4] _ امالی، ج 1، ص 366.
5- [5] _ کافی، ج 1، ص 99، ح 6.

و ابن بابویه حدیثی مشابه این حدیث را از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن یحیی عطار، از سهل بن زیاد، از حسن بن موسی خشّاب، از یکی از یارانش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند(1).

2) محمد بن یعقوب با همین سند از: سهل از حسن بن محبوب، از محمد بن مارد روایت می کند که گفته است از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی» سئوال شد. ایشان پاسخ دادند: از هر چیزی به طور مساوی فاصله دارد، پس هیچ چیز از دیگری به او نزدیکتر نیست(2).

و علی بن ابراهیم این حدیث را از محمد بن ابی عبدالله، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از محمد بن مارد روایت کرده و گفته است: از امام جعفر صادق علیه السلام سئوال شد و سپس شبیه این حدیث را ذکر کرد(3).

ابن بابویه این حدیث را از محمد بن علی ماجیلویه که خدا از او خشنود باد، از محمد بن یحیی عطار، از سهل بن زیاد آدمی، از حسن بن محبوب، از محمد بن مارد روایت می کند: که از امام جعفر صادق علیه السلام سئوال شد... و مانند این حدیث را ذکر می کند(4).

3) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از عبد الرحمان بن حجاج روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی» سئوال کردم. ایشان پاسخ دادند: خداوند بر هر چیزی استیلاء یافته، بنابراین هیچ چیز از دیگری به او نزدیکتر نیست و هیچ دوری از او دور نمی شود و هیچ نزدیکی به او نزدیک نمی گردد و اوست که بر هر چیزی استیلا یافته است.(5)

ابن بابویه از پدرش از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از عبدالرحمان بن حجاج روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام مانند این سئوال را پرسیدم.(6)

1- [1] _ توحید، ص 316، ح 4.

2- [2] _ کافی ج 1، ص 99، ح 7.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 32.
4- [4] _ توحید، ص 315، ح 1.
5- [5] _ کافی، ج 1، ص 99، ح 8.
6- [6] _ توحید، ص 315، ح 2.

4) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نَضْر بن سُوَید، از عاصم بن حمید، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: هر کس که گمان کند که خداوند از چیزی است یا در چیزی است یا بر روی چیزی است، بی شک کافر شده است. من به ایشان گفتم: این جمله را برای من تفسیر کنید. ایشان فرمودند: منظورم این است که چیزی او را در بر بگیرد و او را نگه دارد و یا این که چیزی نسبت به او قدیم باشد.

و در روایتی دیگر آمده است: هر کس گمان کند که خداوند از چیزی است، او را مُحدَث قرار داده است، و هر کس گمان کند که او در چیزی قرار دارد، او را محدود کرده است و هر کس گمان کند که او بر روی چیزی قرار گرفته، او را سواره پنداشته است.(1)

و همچنین ابن بابویه مثل این حدیث را از محمد بن حسن بن احمد بن ولید که رحمت خداوند بر او باد، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عاصم بن حُمید، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است(2).

5) محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از احمد بن محمد برقی در حدیثی مرفوع روایت می کند که گفت: جاثلیق از امیرالمؤمنین علیه السلام سئوال کرد و به ایشان گفت: در مورد خداوند به من توضیح بده، او عرش را حمل می کند یا عرش او را؟ امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی حمل کننده عرش و آسمان ها و زمین و آن چه در آن دو و میان آنهاست، می باشد و این آیه بیانگر آن است: «إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَن تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّن بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»(3)[همانا خدا آسمانها و زمین را نگاه می دارد تا نیفتند و اگر بیفتند، بعد از او هیچ کس آنها را نگاه نمی دارد. اوست بردبار آمرزنده].

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 99، ح 9.
2- [2] _ توحید، ص 317، ح 5، ح 6.
3- [3] _ فاطر/ 41.

او گفت: حال مرا از آیه «وَیَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمَانِیَهٌ»(1) [و عرش پروردگارت را آن روز هشت (فرشته) بر سر خود بر می دارند] باخبر ساز، چگونه این امر ممکن است، حال آن که تو گفتی او عرش و آسمان ها و زمین را حمل می کند؟ سپس امیرالمؤمنین علیه السلام به ایشان گفتند: خداوند، عرش را از نورهایی چهارگانه آفریده است: نوری سرخ که سرخی از آن پدید آمده و نوری سبز که سبزی از آن به وجود آمده و نوری زرد که زردی از آن شکل گرفته و نوری سفید که سفیدی از آن هستی یافته است، و آن همان علمی است که خداوند بر (دوش) حمل کنندگان قرار داده است و آن نوری است از عظمت او، و خداوند به واسطه عظمت و نورش قلب مؤمنان را بینا کرده است و با نور و عظمت اوست که نادانان با او به مخالفت برخاستند و با نور و عظمت اوست که تمامی آفریدگانش در آسمان ها و زمین، با اعمال گوناگون و ادیانی که بر آنان مشتبه گردیده، راه و وسیله ای به سوی او می جویند و هر آن چه را که خداوند با نور و عظمت و قدرت خویش حمل می کند، نمی تواند، به خود سود یا ضرری رساند و مرگ و زندگی و رستاخیز را برای خود به وجود آورد. پس هر چیز در این دنیا محمول است و خداوند تبارک و تعالی آسمان و زمین را نگه داشته تا از بین نروند و بر آن دو احاطه دارد و او مایه زندگی و نور هر چیزی است و حضرت حق از آن چه که ظالمان می گویند، منزه و بسیار برتر و والاتر است.

او گفت: حال به من بگو که خداوند عز و جل کجاست؟ امیرالمؤمنین فرمودند: او این جا و آن جا و بالا و پایین و دربرگیرنده ما و همراه ماست و چنان که این آیه می گوید: «مَا یَکُونُ مِن نَّجْوَی ثَلَاثَهٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَهٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَی مِن ذَلِکَ وَلَا أَکْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ مَا کَانُوا»(2) [هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر این که او چهارمین آنهاست و نه میان پنج تن مگر این که او ششمین آنهاست و نه کمتر از این (عدد) و نه بیشتر، مگر این که هر کجا باشند او با آنهاست] بنابراین کرسی احاطه کننده آسمان ها و زمین است و آن چه را که میان آنها و زیر خاک است و اگر چه صدایتان را بلند کنید، بدانید که او سرّ و پنهانی ها را می داند، چنان که خداوند می فرماید: «وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَلاَ

1- [1] _ حاقه/ 17.

2- [2] _ مجادله/ 7.

یَؤُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ»(1) [کرسی او آسمانها و زمین را در بر گرفته و نگهداری آنها بر او دشوار نیست و اوست والای بزرگ]. و کسانی که عرش را حمل می کنند همان عالمانی هستند که خداوند علمش را بر (دوش) آنان قرار داده است و هر آن چه که در ملکوت خداست، از این چهار چیز خارج نیست و آن ملکوتی است که خداوند آن را به برگزیدگان خود نشان می دهد. همان طور که آن را به ابراهیم خلیل علیه السلام نشان داد و سپس گفت: «وَکَذَلِکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلَکُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ»(2) [و این گونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد] و چگونه حاملان عرش می توانند خدا را حمل کنند، حال آن که با حیات اوست که قلبهایشان زنده است و با نور اوست که به شناختش راه می یابند؟ !(3)

6) محمد بن یعقوب از احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی روایت می کند که گفته است: ابو قرّه محدِّث از من درخواست نمود که او را نزد امام رضا علیه السلام ببرم، پس از ایشان اجازه گرفتم و ایشان به من اجازه دادند. او داخل شد و در مورد حلال و حرام پرسید. سپس به ایشان عرض کرد: آیا شما اذعان می دارید که خداوند محمول است؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: هر محمولی مفعول به است و به دیگری وابسته است و محتاج او می باشد، و محمول از لحاظ لفظی دلالت بر نقص می کند، و حامل فاعل است و از لحاظ لفظ، دلالت بر (فزونی) و مدح می کند. همچنین اگر کسی عبارت های بَر و زیر و بالا و پایین را به کار ببرد، همین معنا را ایفا می کند؛ حال آن که خداوند فرموده است: «وَلِلّهِ الأَسْمَاء الْحُسْنَی فَادْعُوهُ بِهَا»(4) [و نامهای نیکو به خدا اختصاص دارد پس او را با آنها بخوانید] و خدا در کتاب هایش نگفته است که او محمول است، بلکه فرموده که او در خشکی و دریا (مخلوقاتش) را حمل می کند و آسمان و زمین را نگه داشته است تا از بین نروند و هر آن چه غیر خداوند است، محمول می باشد و هرگز

1- [1] _ بقره/ 255.
2- [2] _ انعام/ 75.
3- [3] _ کافی، ج 1، ص 100، ح 1.
4- [4] _ اعراف/ 180.

شنیده نشده که کسی به خداوند و عظمتش ایمان بیاورد و در دعایش بگوید: ای محمول!

ابو قره گفت: خداوند در قرآن می فرماید: «یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمَانِیَهٌ» [و عرش پروردگارت را آن روز هشت (فرشته) بر سر خود بر می دارند] «الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ»(1) [کسانی که عرش (خدا) را حمل می کنند] امام رضا علیه السلام پاسخ داد: عرش، خدا نیست. عرش، اسم علم و قدرت می باشد و همه چیز در آن است. آن گاه خداوند حمل آن را به غیر خود و به آفریده ای از آفریده های خود منسوب نموده، چرا که او این چنین آفریده هایش را به بندگی خود وامی دارد و اینان همان حاملان علم اویند و گروهی نیز در اطراف عرش او تسبیح می گویند. اینان عمل کنندگان به علم خدایند و فرشتگانی نیز که اعمال بندگانش را ثبت می کنند و ساکنان زمین را با طواف در اطراف خانه خود، به بندگی وا می دارد و خداوند چنان که خود فرموده است: بر عرش استیلا یافته و عرش و حاملانش و آنانی که بر گرد عرشند را خدا حمل می کند و خداست که آنان را حفاظت می کند و نگه می دارد و قائم بر هر نفس و برتر و مافوق هر چیزی است. لذا گفته نمی شود: ای محمول و ای پایین، چرا که اینها بدون اتصال به کلمات دیگر به کار نمی روند، زیرا در غیر این صورت فساد لفظ و معنی به وجود آید.

ابوقرّه به ایشان گفت: بنابراین تو این روایت را تکذیب میکنی که میگوید هرگاه خداوند خشمگین گردد، خشمش آشکار می گردد و فرشتگانی که عرش را حمل می کنند، سنگینی اش را بر دوششان احساس می کنند و به سجده می افتند و هرگاه خشم از بین رفت، عرش سبک می شود و به مکان هایشان بازمی گردند؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: تو به من بگو، آیا خداوند از زمانی که ابلیس را مورد لعنت خود قرار داد، تا کنون از او خشمگین است، و چه وقت از او راضی شده است؟ و آیا به نظر تو، او اکنون هم بر ابلیس و دوستداران و طرفدارانش خشمگین است؟ چگونه جرات می کنی پروردگارت را به تغییر حالت متصف گردانی و بگویی که احوال آفریده ها بر او تأثیر میگذارد؟ او پاک و برتر از این است که به همراه نابود شوندگان از بین رود و به مانند آنان دچار تغییر حالت شود

1- [1] _ غافر/ 7.

و به تبدیل و تحول دچار شود؛ حال آن که آفریده های فرودستش همگی تحت اراده و تدبیر اویند و به او محتاج، و اوست که از غیر خود بی نیاز است.(1)

7) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی روایت می کند که به ابوالحسن علی بن محمد علیه السلام نوشتم: ای سرورم! خداوند مرا فدای تو گرداند، برایمان روایت شده است که خداوند در جایگاهی پایین تر از عرش قرار دارد و او در آخر هر شب به آسمان دنیا می آید و روایت شده که او در شامگاه روز عرفه پایین می آید و سپس به جایگاهش باز می گردد. بعضی از طرفدارانتان در این باره گفته اند: اگر خدا در نقطه ای باشد، در معرض هوا قرار می گیرد و به ناچار با آن سازگار می گردد و هوا جسم رقیقی است که با هر چیز به اندازه خود سازگار می گردد، حال چگونه هوا می تواند، با این خاصیت، با خداوند عز و جل سازگار گردد؟ آن حضرت علیه السلام در پاسخ به آن نوشت: علم این در نزد خداست و اوست که این شرایط را در بهترین حالت سنجیده است. و بدان اگر او در آسمان دنیا باشد، هیچ فرقی با زمانی که در عرش است، ندارد و همه اشیاء در برابر علم و قدرت و حکومت و احاطه او یکسان هستند.(2)

8) ابن بابویه از محمد بن موسی بن متوکل که خدا از او خشنود باد، از عبدالله بن جعفر، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از مُقاتِل بن سلیمان، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» روایت می کند که ایشان فرمودند: نسبت او با تمامی اشیاء، نسبتی برابر است و هیچ چیز از دیگری به او نزدیکتر نیست.(3)

9) و ابن بابویه با همین سند از حسن بن محبوب، از حمّاد، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: هر کس بگوید خداوند عز و جل از چیزی است یا در چیزی است یا بر روی چیزی قرار گرفته، دروغ گفته است.(4)

10) و ابن بابویه از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق، که رحمت خداوند بر او باد، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 101، ح 2.
2- [2] _ کافی، ج 1، ص 98، ح 4.
3- [3] _ توحید، ص 317، ح 7.
4- [4] _ توحید، ص 317، ح 8.

حسین بن حسن، از پدرش، از حنان بن سدیر روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد عرش و کرسی پرسیدم. ایشان فرمودند: همانا عرش را صفت های فراوان و متفاوتی است و در هر جای قرآن که به کار رفته است، صفت مخصوص به خود را دارد. به عنوان مثال، آیه «رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ»(1) [پروردگار عرش بزرگ است] به معنای پروردگار مُلک عظیم می باشد و عبارت «الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی] بدین معناست که بر مُلک استیلا یافته است.(2) و اگر خدا بخواهد، این حدیث به طور کامل در سوره نمل در ذیل آیه «رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ» بیان خواهد شد.

11) طبرسی در کتاب احتجاج از هشام بن حکم روایت می کند که یکی از پرسش های زندیقی که نزد امام جعفر صادق علیه السلام آمد، این بود: دلیل وجود آفریننده جهان چیست؟ ایشان فرمودند: وجود افعالی که دلالت می کند سازنده ای آن را ساخته است. آیا وقتی به یک ساختمان بر افراشته شده می نگری، متوجه نمی شوی که آن سازنده ای دارد، هرچند که او را نبینی و مشاهده نکنی؟ زندیق گفت پس او چگونه است؟ ایشان فرمودند: او چیزی است متفاوت با دیگر اشیاء، از این که گفتم او شیء است، می توانی به وجودش پی ببری. او شیء است با حقیقت شیء بودن خود، با این تفاوت که او نه جسم است و نه صورت، نه لمس می شود و نه با حواس پنجگانه درک می گردد، همان طور که اوهام او را درک نمی کنند و گذشت روزگار از او نمی کاهد و زمان در او تغییری ایجاد نمی کند.

سئوال کننده پرسید: بنابراین ما موهومی نمی بینیم که مخلوق نباشد؟ امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: اگر چنین بود که تو می گویی، توحید از ما برداشته می شد، چرا که در این صورت ما مکلف نبودیم که اعتقاد به غیر موهوم داشته باشیم. بلکه ما می گوییم: هر آن چه که با حواس به وهم درآید، درک می گردد و حواس آن را به تصویر می کشد. بنابراین او مخلوق است؛ و چاره ای نیست که وجود آفریننده اشیاء را خارج از این دو جنبه مذموم اثبات کنیم: یکی نفی را (از او بزداییم) چرا که نفی همان ابطال و نیستی است و دیگری تشبیه کردن با ویژگی مخلوقات را؛ چرا که آنها (از چیزهای متفاوت) ترکیب شده اند و شکل

1- [1] _ نمل/ 26.

2- [2] _ توحيد، ص 321، ح 1.

گرفته اند، پس چاره ای نیست که وجود آفریننده را برای وجود مخلوقات اثبات کنیم و بگوییم که آنان برای ساخته شدن، نیازمند او بوده اند و آفریننده آنان، غیر آنان و متفاوت با آنان است. زیرا اگر در ترکیب و تالیف و دیگر صفاتی چون حدوث بعد از عدم و انتقال از کوچکی به بزرگی و از سیاهی به سفیدی و از توانمندی به ضعف و دیگر دگرگونی های موجودات، مثل آنان بود، دیگر نیازی به تفسیر آن نداشتیم؛ چرا که ثابت و موجود بود. آن فرد پرسید: پس تو هنگامی که وجود خدا را اثبات میکنی، او را محدود به حدود کردهای؟ امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: من خدا را محدود به حدود نکردهام، بلکه او را اثبات کردم؛ چرا که بین نفی و اثبات، جایگاهی دیگر وجود ندارد.

سئوال کننده پرسید: نظرت راجع به آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» چیست؟ امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: خداوند با این آیه خود را وصف کرده است و این چنین او بر عرش استیلا دارد و از آفریده هایش جداست، بی آن که عرش او را حمل کند و یا در برگیرد و یا جایگاه او باشد. بلکه ما می گوییم: او خود حامل عرش و نگه دارنده آن است و دلیلمان همان چیزی است که خدا فرموده : «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ»(1) [کرسی او آسمانها و زمین را در بر گرفته]، و ما آن چه را که خداوند خود از عرش و کرسی محقق کرده، اثبات می کنیم، اما قبول نداریم که عرش و کرسی در برگیرنده او باشند و ذات باری تعالی محتاج مکان یا چیزی از میان آفریدگانش باشد؛ بلکه تمامی آفریدگانش محتاج اویند. سئوال کننده پرسید: حال چه تفاوتی است بین این که دستانتان را به آسمان بلند کنید یا به سمت زمین متمایل گردانید؟ امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: این در علم و احاطه و قدرت خداوند یکسان است، اما او به اولیا و بندگانش دستور داده است که دستان خود را به سوی آسمان و به طرف عرش بگیرند. زیرا عرش را معدن رزق و روزی قرار داده است. پس ما به همان چیزی عمل کردهایم که قرآن و احادیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم به آن دستور دادهاند؛ چرا که آن حضرت میفرماید: دستانتان را به سوی خدای عز و جل بالا ببرید؛ و همه فرقههای امت اسلام بر این موضوع اتفاق نظر دارند(2).

1- [1] _ بقره/ 255.
2- [2] - احتجاج، ص 332

12) طبرسی در احتجاج از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که زندیقی از ایشان سئوال کرد: در باره خورشید به من بگو، کجا غروب میکند؟ آن حضرت علیه السلام در پاسخ فرمود: یکی از علما گفته است: وقتی خورشید غروب می کند و از گنبد آسمان به زیر می آید، فلک آن را همچنان بالا می برد تا به جایگاه طلوعش برساند. یعنی خورشید در چشمه گل آلودی غروب می کند سپس زمین را می شکافد و به مطلع خود باز می گردد. پس در زیر عرش به سجده میافتد تا اذن طلوع بگیرد و هر روز نورش با نور جدیدی جایگزین می شود. گفت: کرسی بزرگتر است یا عرش؟ فرمود: به جز عرش، هر چیزی که خدا خلق کرده است در درون کرسی قرار دارد. عرش بزرگتر از آن است که کرسی، آن را احاطه کند. گفت: آیا روز را پیش از شب خلق کرده است؟ فرمود: بله، روز را پیش از شب خلق کرده است، خورشید را پیش از ماه و زمین را پیش از آسمان. زمین را بر پشت ماهی و ماهی را در آب و آب را در دل صخرهای توخالی و صخره را بر شانه یک فرشته و فرشته را بر روی خاک و خاک را بر روی باد عقیم و باد را بر روی هوا قرار داد و هوا توسط قدرت (خداوند) کنترل میشود و در زیر باد عقیم، چیزی جز هوا و تاریکی وجود ندارد و در ورای آن پهناوری و تنگی و چیزی که به وهم درآید، نیست. سپس خداوند کرسی را خلق کرد و آسمانها و زمین را در درون آن قرار داد. کرسی از هر چیزی که خلق شده است، بزرگتر است. سپس عرش خلق را کرد و آن را بزرگتر از کرسی قرار داد.(1)

لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ ما بَیْنَهُما وَ ما تَحْتَ الثَّری (6)

[آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین و آن چه میان آن دو و آن چه زیر خاک است از آنِ اوست]

1(محمد بن یعقوب از محمد بن احمد، از ابن محبوب ، از جمیل بن صالح ، از ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از ایشان در باره زمین سئوال کردم که بر چه چیزی قرار گرفته است ؟ فرمود : بر نهنگ. گفتم : نهنگ بر چه چیزی قرار دارد؟ فرمود: بر آب. عرض کردم: آب بر روی چه چیزی

1- [1] - احتجاج، 351.

قرار گرفته است؟ فرمود: بر صخره. گفتم : صخره بر چه چیزی استوار شده است ؟ فرمود: بر شاخ گاوی صاف . گفتم : آن گاو بر چه ایستاده است؟ فرمود: بر خاک . گفتم : آن خاک بر چه چیزی قرار دارد ؟ فرمود: بدان و آگاه باش که در این مورد علم علما راه به جایی نبرده است(1). این روایت را علی بن ابراهیم، از محمد بن ابی عبدالله، از سهل، از حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابان بن تغلب نیز روایت کرده است که در آن می گوید: من نیز از امام صادق علیه السلام همین سئوال را پرسیدم(2).

2) علی بن ابراهیم از پدرش از علی بن مهزیار، از علاء مکفوف، از یکی از یارانش و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام در باره زمین سئوال شد که بر چه چیزی ایستاده است؟ فرمود: بر نهنگ. سپس سؤال کردند : نهنگ بر روی چه چیزی است ؟ فرمود : بر روی آب. آن گاه پرسیدند: آب بر روی چیست ؟ فرمود: بر خاک . سپس پرسیدند : پس این خاک بر چه چیزی قرار گرفته است ؟ فرمود: در این جا علم دانشمندان راه به جایی نمی برد(3).

«وَ إِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفى (7)»

[و اگر سخن به آواز گویی، او نهان و نهان تر را می داند]

1) ابن بابویه از محمد بن علی ماجیلویه، از محمد بن ابیالقاسم، از محمد بن علی کوفی، از موسی بن سعدان حناط، از عبدالله بن قاسم ، از عبدالله بن مسکان ، از محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «يَعلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفى » فرمود: سر آن چیزی است که آن را در قلب خود پوشیده و محفوظ می داری. مراد از اخفی آن چیزی است که به ذهنت خطور می کند، سپس فراموشت می شود(4).

1- [1] - کافی، ج8، ص89، ح55.
2- [2] - تفسیر قمی، ج2 ، ص32.
3- [3] - تفسیر قمی، ج2 ، ص32.
4- [4] - معانی الاخبار، ص143، ح1.

2) طبرسی: از سیّدین یعنی امام محمد بن باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است: سر آن است که در قلب و نفس و خود پنهان می کنی و اخفی آن است که از ذهنت عبور می کند و سپس از یادت می رود(1).

3) علی بن ابراهیم: سرّ آن چیزی است که پنهانش می کنی و اخفی آن است که به ذهنت خطور می کند ، آن گاه از یادت می رود(2). سپس خداوند متعال داستان موسی علیه السلام را روایت می کند و خبر مربوط به آن را در سوره قصص بازگو خواهیم کرد. ان شاء الله تعالی.

إِنِّی أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُویً (12)...وَ أَهُشُّ بِها عَلی غَنَمی وَ لِیَ فیها مَآرِبُ أُخْری (18)

إِنِّی أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُویً (12) وَ أَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِما یُوحی (13) إِنَّنی أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ أَنَا فَاعْبُدْنی وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِکْری (14) إِنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ أَکادُ أُخْفیها لِتُجْزی کُلُّ نَفْسٍ بِما تَسْعی (15) فَلا یَصُدَّنَّکَ عَنْها مَنْ لا یُؤْمِنُ بِها وَ اتَّبَعَ هَواهُ فَتَرْدی (16) وَ ما تِلْکَ بِیَمینِکَ یا مُوسی (17) قالَ هِیَ عَصایَ أَتَوَکَّؤُا عَلَیْها وَ أَهُشُّ بِها عَلی غَنَمی وَ لِیَ فیها مَآرِبُ أُخْری (18)

[این منم پروردگار تو، پای پوش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدس «طُوی » هستی* و من تو را برگزیده ام، پس بدآن چه وحی می شود گوش فرا ده * منم، من، خدایی که جز من خدایی نیست، پس مرا پرستش کن و به یاد من نماز برپا دار * در حقیقت، قیامت فرارسنده است. می خواهم آن را پوشیده دارم، تا هر کسی به موجب آن چه می کوشد، جزا یابد * پس هرگز نباید کسی که به آن ایمان ندارد و از هوس خویش پیروی کرده است، تو را از (ایمان به) آن باز دارد، که هلاک خواهی شد * و ای موسی، در دست راست تو چیست؟»

گفت: «این عصای من است، بر آن تکیه می دهم و با آن برای گوسفندانم برگ می تکانم، و کارهای دیگری هم برای من از آن برمی آید.»]

1- [1] - مجمع البیان، ج7 ، ص8.

2- [2] - تفسیر قمی، ج2 ، ص33.

1) علی بن ابراهیم در روایتی از ابی جارود از امام باقر علیه السلام در باره آیه شریفه « آتیکُمْ مِنْها بِقَبَسٍ» نقل می کند که فرمود: برای شما پاره هایی از آتش می آورم تا در برابر سرما خود را گرم کنید. و نیز در باره این آیه «أَوْ أَجِدُ عَلَی النَّارِ هُدیً» می فرماید: به واسطه آتش راهی می جوییم «وَ أَهُشُّ بِها عَلَی غَنَمی» به وسیله آن از درخت برای گوسفندانم برگ می تکانم «وَ لِیَ فیها مَآرِبُ أُخْری» از ترس دیگر توانایی سخن گفتن نداشت، پس سخنش را به این جمله ختم کرد و گفت: « وَ لِیَ فیها مَآرِبُ أُخْری» در این عصا برایم کارهای دیگری نیز هست(1).

2) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن صفار، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از ابان بن عثمان، از یعقوب بن شعیب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: خدای متعال به موسی علیه السلام فرمود: «فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ» چرا که کفشهای موسی علیه السلام از پوست مردار الاغ بود(2).

3) و از ابن بابویه از محمد بن نصر بخاری مقری، از ابوعبدالله کوفی فقیه شهر فرغانه با سند متصل به امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این فرموده خدا به موسی علیه السلام «فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ » فرمود: یعنی از دوگونه ترس خود دست بردار؛ یکی ترس موسی از مردن همسرش که در حالت وضع حمل او را ترک گفته بود و دیگری ترس از فرعون(3).

4) از ابن بابویه از محمد بن علی بن محمد بن حاتم نوفلی مشهور به کرمانی، از ابو عباس احمد بن عیسی وشاء، از احمد بن طاهر قمی، از محمد بن بحر بن سهل شیبانی، از احمد بن مسرور، از سعد بن عبدالله قمی، از امام حجت علیه السلام در حدیثی طولانی که در ضمن آن مسائل فراوانی آمده، روایت کرده است که می گوید به حضرت حجت علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! مرا از فرمان خدای متعال به پیامبرش موسی علیه السلام آگاه کن که به او فرمود: « فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُویً» چرا که فقهای شیعه و سنی را عقیده بر این

1- [1] - تفسیر قمی، ج2 ، ص33.
2- [2] - علل الشرائع، ج1 ، ص 85، باب 55 ، ح1.

3- [3] - علل الشرائع، ج1 ، ص 85، باب 55 ، ح1

است که کفش های موسی از پوست و جلد مردار بوده است.آن گاه امام علیه السلام فرمود: هرکس این را گفته، به موسی علیه السلام تهمت زده و او را در پیامبری خویش جاهل و نادان دانسته است. چرا که امر در این باره از دو حال خارج نیست: یا این که نماز موسی با این کفشها جایز نبوده و یا جائز بوده است. اگر نمازش جایز بوده، برای موسی پوشیدن آنها در آن مکان نیز جایز بوده است، اگر آن مکان مقدس نبوده باشد. اگر آن مکان مقدس هم بوده باشد، از نماز، مقدس تر و مطهرتر نیست. اما اگر گزاردن نماز با آن کفش ها جایز نبوده است، پس این باور را در مورد موسی علیه السلام به وجود میآورد که او حلال را از حرام تشخیص نمی داده و نسبت به آن چه نماز در آن درست یا نادرست است، علم نداشته است که این هم کفر است. عرض کردم: پس ای مولای من! مرا از تاویل آن آگاه کن .فرمود: همانا موسی علیه السلام با پروردگارش در بیابان مقدس نجوا کرد و گفت: پروردگارا! محبتم را نسبت به خودت پاک و خالص گردانیدهام و دلم را از هر چه غیر توست شستهام و این در حالی بود که موسی علیه السلام به خانواده اش مهر و علاقه فراوانی داشت. پس خداوند متعال فرمود: «فَاخْلَعْ نَعْلَیْک » یعنی دوستی و علاقه خانواده ات را از قلبت بیرون انداز تا محبت تو نسبت به من خالص گردد و قلبت از میل و علاقه به غیر من پاک گردد(1).

5) علی بن ابراهیم: در باره آیه: «فَاخْلَعْ نَعْلَیْک » فرمود: آن کفش ها از پوست مردار الاغ بوده است و نیز در باره آیه: «وَ أَنَا اخْتَرْتُکَ فَاسْتَمِعْ لِما یُوحی *إِنَّنی أَنَا اللَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ أَنَا فَاعْبُدْنی وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِکْری» فرمود: اگر نماز را فراموش کردی و سپس به یاد آوردی، پس آن را به جای آور(2).

6) محمد بن یعقوب ، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید و محمد بن خالد که همگی از قاسم بن عروه از عبیدالله بن زراره و او نیز از پدرش و او از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده اند: هرگاه نمازی از تو قضا شد و آن را در وقت دیگری به یاد آوردی، پس اگر برای تو یقین حاصل شد که اگر نماز قضا شده را بخوانی هنوز برای اقامه نماز بعدی وقت داری، نخست نماز قضا را به جای آور؛ چرا که خدای متعال می فرماید: «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِکْری» اما

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ج2 ، ص419 ،باب 44 ، ح21.

2- [2] - تفسیر قمی، ج2 ، ص33.

هرگاه یقین داشتی نمازی که از تو فوت شده و می خواهی آن را به جای آوری، با اقامه آن، نماز بعدی را از دست می دهی، نخست با آن نمازی آغاز کن که در وقت آن هستی و سپس نماز دیگر (قضا) را به جای آور(1).

این حدیث را شیخ در تهذیب با سند خود از حسین بن سعید، از قاسم بن عروه روایت کرده که بقیه سند و نیز متن آن مانند حدیث پیشین است با این تفاوت که در آخر روایت به جای «و اقم الأخری» عبارت « و اقم للأخری» آمده است(2).

7) طبرسی: بسیاری از مفسران در معنای آیه گفته اند: معنای آیه این است: که نماز را به جای آور. هر وقت به یاد آوری، نمازی برعهده توست. خواه در وقت آن باشد یا نباشد. طبرسی می گوید: این حدیث از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است(3).

8) علی بن ابراهیم: در باره این آیه : «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكادُ أُخْفيها» فرمود: این آیه به صورت «إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكادُ أُخْفيها من نفسی» نازل شده است. یعنی قیامت فرا می رسد می خواهم آن را از خودم پوشیده دارم . گفتند: قیامت را چگونه از خودش پوشیده می دارد؟ فرمود: قیامت را در وقتی غیر از وقت خودش قرار می دهد(4).

9) طبرسی: از ابن عباس «أَكادُ أُخْفيها من نفسی» نقل شده است. همچنین در قرائت پدرم این گونه آمده است. طبرسی گوید: این حدیث از امام صادق علیه السلام روایت شده است(5).

10) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از عبدالله بن محمد، از منیع بن حجاج بصری، از مجاشع، از معلی، از محمد بن فیض، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: عصای موسی متعلق به آدم علیه السلام بود. سپس به شعیب علیه السلام و سپس به موسی بن عمران علیه السلام رسید و در حال حاضر نیز نزد ماست که در همین گذشته نزدیک نیز آن را دیدم.

1- [1] - کافی ، ج3 ، ص 293، ح4.
2- [2] - تهذیب، ج2 ، ص268، ح1070.

3- [3] - مجمع البيان ، ج7،ص 13.
4- [4] - تفسير قمى،ج 2، ص33.
5- [5] - مجمع البيان ، ج7،ص 13.

آن عصا همچنان سبز و تازه است، گویی آن را به تازگی از درخت کنده باشی. وقتی از آن بخواهی، به حرف می آید. این عصا آماده شده است برای آن که به دست قائم ما عجل الله تعالی فرجه الشریف برسد تا همان کاری را کند که موسی علیه السلام با آن کرد. این عصا ترسناک و شگفت انگیز است و آن چه را به دروغ بافته اند در کام خود فرو می بلعد و هر آن چه به آن امر می شود، انجام می دهد. به هر جا رو کند، دروغ های آنان را در کام خود می کشد. دو شعبه از آن گشوده می شود: یکی بر زمین و دیگری بر سقف. طوری که فاصله آن دو شعبه از هم به چهل ذرع می رسد و مانند اژدها هر آن چه به ناحق و دروغ باشد، می بلعد(1). این حدیث را ابن بابویه روایت کرده و گفته است: پدرم که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب ...و بقیه متن حدیث و سند آن را ذکر نموده است (2).

همچنین آن را محمد بن حسن صفار در کتابش به نام بصائر، از سلمه بن خطاب روایت کرده است که در آن حدیث نیز همین متن و سند آمده است.(3)

11) محمد بن ابراهیم نعمانی، از احمد بن محمد بن سعید بن عقده، از محمد بن مفضل بن ابراهیم و سعدان بن اسحاق بن سعید و احمد بن حسین بن عبدالمالک و محمد بن احمد بن حسن قطوانی، همگی از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان روایت کردهاند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم: عصای موسی از شاخه درخت آس (مورد) از درخت های بهشت بود که وقتی موسی علیه السلام رو به جانب مدین نمود، جبرئیل آن را به او داد . عصای موسی و تابوت آدم علیه السلام هر دو در دریاچه طبریه هستند که نه پوسیده می شوند و نه تغییر شکل می دهند تا این که چون امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کند، آن دو را بیرون آورد(4).

12) محمد بن یعقوب از احمد بن ادریس، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر بغدادی، از علی بن اسباط، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی، از امام

1- [1] - کافی، ج1 ، ص180 ، ح1.

2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ج2 ، ص611، باب 58، ح27.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 183، باب 4، ح36.
4- [4] - الغیبه، ص157.

جعفر صادق علیه السلام روایت کرد: از امام جعفر صادق علیه السلام شیندم که می فرمود: لوحهای موسی نزد ماست . عصای موسی نیز نزد ماست . ما وارثان پیامبرانیم(1).

13) و نیز از محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از موسی بن سعدان، از ابو الحسین اسدی، از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: شبی امیرالمؤمنین علیه السلام در دل تاریکی از خانه خارج شد در حالی که می فرمود: همهمهای است و شب تاریک است .ای مردم! امامتان از خانه خارج شد حال آن که پیراهن آدم علیه السلام را برتن، انگشتری سلیمان علیه السلام را به انگشت و عصای موسی علیه السلام را در دست دارد.(2)

14) محمد بن حسن صفار از محمد بن عبدالجبار، از حسین بن حسین لؤلؤی، از ابو الحسین اسدی، از ابوبصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: علی امیرالمؤمنین علیه السلام شبی بر اصحابش که در مکانی گرد آمده بودند، وارد شد در حالی که می فرمود: همهمهای! همهمهای در شبی تاریک؛ امامتان بر شما وارد شده و حال آن که پیراهن آدم علیه السلام را بر تن و انگشتری سلیمان علیه السلام را در انگشت و عصای موسی علیه السلام را در دست دارد(3).

15) از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین، از ابن سنان، از عمار بن مروان، از منخل، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: آیا گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام را نشنیده اید که فرمود: به خدا سوگند که انگشتری سلیمان به تو داده خواهد شد. به خدا سوگند که عصای موسی به تو داده خواهد شد. روایات در این باره فراوانند(4).

16) عمر بن ابراهیم اوسی می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: در آن شبی که مرا به معراج بردند، جبرئیل در جایگاه خود ایستاد و دیگر درود فرشتگان و سخن آنان را نمی شنیدم و به مقام و جایگاهی رسیده بودم که دیگر صدایی به گوش نمی رسید و در نظرم مردگان و زندگان

1- [1] - کافی، ج1 ، ص180.
2- [2] - کافی ، ج1، ص181، ح4.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص187، باب 4، ح52.
4- [4] - بصائر الدرجات، ص187، باب 4، ح51.

یکسان بودند. قلبم به شماره افتاد و اندوهم افزون شد. در این هنگام صدای ندا دهندهای را شنیدم که با صدای علی بن ابی طالب علیه السلام این ندا را سر داد: بایست _ ای محمد! _ پروردگارت بر تو سلام و درود می فرستد. گفتم: چگونه درود می فرستد و حال آن که او را به درود بر کسی نیاز نیست و چگونه علی علیه السلام به این جایگاه رسیده است؟ پس خداوند متعال فرمود: بخوان ای محمد! « هُوَ الَّذی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَ مَلائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ»(1) [همان است که هم او و هم فرشتگانش بر شما سلام می فرستند تا شما را از ظلمت ها به عالم نور خارج کند] سلام من، همان رحمتم بر تو و امت توست و اما این که صدای علی علیه السلام را شنیدی، پس همانا برادرت موسی بن عمران نیز آن هنگام که به کوه طور رسید و با چشم خود هر آن چه از عظمت [وحی] بود را دید، او را مبهوت نمود و آن چه را که میدید، او را از آن چه به او گفته میشد، غافل ساخت. پس برترین چیزها در نزد او یعنی عصا، او را از هیبت ذکر خدا غافل نمود. از همین روی به او گفتم: «وَ ما تِلْکَ بِیَمینِکَ یا مُوسی » ای موسی! چه در دست داری؟ و چون برای تو نیز محبوب ترین انسانها علی بن ابی طالب علیه السلام است، پس تو را با زبان و کلام او خطاب کردیم تا دلت از رعب در امان باشد و آرام گیرد و آن چه را به تو وحی می کنیم، دریابی. همچنین این که موسی گفت: «وَ لِیَ فیها مَآرِبُ أُخْری »، گفته اند که در آن عصا هزار معجزه بوده که در این مقوله جای بیان آنها نیست.

17) علی بن ابراهیم: در روایت اِبی جارود از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که: در آیه «وَ أَهُشُّ بِها عَلی غَنَمی » منظور آن است که با آن برگهای درختان را برای گوسفندان می تکانم. «وَ لِیَ فیها مَآرِبُ أُخْری» برای آن است که موسی از شدت بیم و وحشت قادر به ادامه گفتار خود نبود. پس کلامش را با آن خلاصه کرد و گفت: «وَ لِیَ فیها مَآرِبُ أُخْری » یعنی مرا با این عصا نیازهای دیگری نیز هست(2).

18) علی بن ابراهیم از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: ابلیس _ که

1- [1] - احزاب/43.

2- [2] - تفسیر قمی، ج2، ص33.

نفرین خداوند بر او باد _ در حالی که موسی به مناجات با پروردگارش مشغول بود، نزد او رفت. پس یکی از ملائکه به ابلیس گفت: وای بر تو، از او چه می خواهی؟ مگر نمی بینی که او به مناجات با پروردگارش مشغول است؟ ابلیس گفت: از او همان چیزی را می خواهم که از پدرش آدم، آن زمان که در بهشت بود، می خواستم. این حدیث به طور مفصل در تفسیر آیه «وَ قَرَّبْناهُ نَجِیًّا» [و در حالی که با وی راز گفتیم او را به خود نزدیک ساختیم] از سوره مریم آمده است(1).

وَ اضْمُمْ یَدَکَ إِلی جَناحِکَ تَخْرُجْ بَیْضاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ آیَةً أُخْری (22)

[و دست خود را به پهلویت ببر، سپیدِ بی گزند برمی آید، [این] معجزه ای دیگر است].

1) ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سنان، از خلف بن حماد، از مردی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که: خداوند تبارک و تعالی به موسی فرمود: «وَ أَدْخِلْ یَدَکَ فی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضاءَ مِنْ غَیْرِ سُوء»(2)[و دست خود را به گریبانت ببر، سپیدِ بی گزند برمی آید] _ فرمود: _ یعنی بی آن که مبتلا به پیسی و برص شده باشد(3). 2) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: موسی علیه السلام بسیار گندمگون بود، پس دستش را از گریبانش بیرون آورد و دنیا را برایش نورانی و روشن کرد(4).

قالَ رَبِّ اشْرَحْ لی صَدْری (25) وَ یَسِّرْ لی أَمْری (26) ...وَ نَذْکُرَکَ کَثیراً (34) إِنَّکَ کُنْتَ بِنا بَصیراً (35)

قالَ رَبِّ اشْرَحْ لی صَدْری (25) وَ یَسِّرْ لی أَمْری (26) وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانی (27) یَفْقَهُوا قَوْلی (28) وَ اجْعَلْ لی وَزیراً مِنْ أَهْلی (29) هارُونَ أَخی (30) اشْدُدْ بِهِ

1- [1] - مریم/ 52.
2- [2] - نمل /12.
3- [3] - معانی الاخبار، ص172، ص72، ح1.

4- [4] - تفسیر قمی، ج2، ص117.

أَزْرِی (31) وَ أَشْرِکْهُ فی أَمْرِی (32) کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثیراً (33) وَ نَذْکُرَکَ کَثیراً (34) إِنَّکَ کُنْتَ بِنا بَصیراً (35)

[گفت: «پروردگارا، سینه ام را گشاده گردان،* و کارم را برای من آسان ساز،* و از زبانم گره بگشای (تا) سخنم را بفهمند * و برای من دستیاری از کسانم قرار ده،* هارون برادرم را،* پشتم را به او استوار کن * و او را شریک کارم گردان، * تا تو را فراوان تسبیح گوییم * و بسیار به یاد تو باشیم * زیرا تو همواره به حال ما بینایی]

1) محمد بن عباس از محمد بن حسن خثعمی، از عباد بن یعقوب، از علی بن هاشم، از عمر بن حارث، از عمران بن سلیمان، از حصین تغلبی، از اسماء بنت عمیس روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بر بالای کوه ثبیر(1) دیدم در حالی که می فرمود: ثبیر آگاه باش، ثبیر آگاه باش، پروردگارا! من نیز آن چه را که موسی برادرم از تو درخواست نمود، درخواست دارم؛ این که سینه ام را فراخ گردانی و امور را برای من آسان گردانی، گره از زبانم بگشایی تا کلام مرا بفهمند و برایم جانشین و وزیری از خانواده ام قرار دهی، برادرم علی علیه السلام را حامی و پشتیبان من قرار ده. او را در کارهایم شریک گردان تا بتوانم بسیار تو را تسبیح گفته و تو را فراوان یاد کنم. همانا تو بر ما ناظر و آگاهی(2).

2) و از طریق مخالفین: حدیثی است که آن را حافظ ابو نعیم با سند خود از روایان خود از ابن عباس نقل کرده است که گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست علی بن ابی طالب علیه السلام و دست مرا گرفت. در آن موقع ما در مکه بودیم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چهار رکعت نماز گزارد. سپس دو دستش را به سمت آسمان بالا برد و فرمود: پروردگارا! همانا پیامبرت موسی بن عمران از تو خواهش کرد و گفت: «رَبِّ اشْرَحْ لی صَدْری * وَ یَسِّرْ لی أَمْری» و من نیز که محمد، دیگر پیامبرت هستم، از تو می خواهم که شرح صدری به من عطا کنی و کارم را برایم آسان گردانی و گره از زبانم بگشایی تا سخنم را بفهمند؛ برایم

1- [1] - ثبیر از بزرگترین کوههای مکه است « معجم البلدان ، ج2، ص72 ».

2- [2] - تأويل الآيات، ج1،ص310 ، ح2.

وزیری از خاندانم قرار دهی. علی علیه السلام، برادرم را، پشتیبان من قرار بده و او را در کارهایم شریک گردان. ابن عباس می گوید: بلافاصله ندایی شنیدم که می گفت: ای احمد! آن چه خواسته بودی، برآورده شد.

أَنِ اقْذِفیهِ فِی التَّابُوتِ فَاقْذِفیهِ فِی الْیَمِّ فَلْیُلْقِهِ الْیَمُّ...وَ أَلْقَیْتُ عَلَیْکَ مَحَبَّةً مِنِّی وَ لِتُصْنَعَ عَلی عَیْنی (39)

أَنِ اقْذِفیهِ فِی التَّابُوتِ فَاقْذِفیهِ فِی الْیَمِّ فَلْیُلْقِهِ الْیَمُّ بِالسَّاحِلِ یَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لی وَ عَدُوٌّ لَهُ وَ أَلْقَیْتُ عَلَیْکَ مَحَبَّةً مِنِّی وَ لِتُصْنَعَ عَلی عَیْنی (39)

[که او را در صندوقچه ای بگذار، سپس در دریایش افکن تا دریا (رود نیل) او را به کرانه اندازد و دشمن من و دشمن وی، او را برگیرد. و مهری از خودم بر تو افکندم تا زیر نظر من پرورش یابی]

1) عیاشی از مفضل روایت نموده که از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: « فالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوی»(1). حضرت فرمود: منظور از حب، مؤمن است چرا که خداوند فرمود: «وَ أَلْقَیْتُ عَلَیْکَ مَحَبَّةً مِنِّی» و منظور از نوی، کافر است؛ همان که از حق دوری جسته است و آن را نپذیرفته است(2).

إِذْ تَمْشی أُخْتُکَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلی مَنْ یَکْفُلُهُ...اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوکَ بِآیاتی وَ لا تَنِیا فی ذِکْری (42)

إِذْ تَمْشی أُخْتُکَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلی مَنْ یَکْفُلُهُ فَرَجَعْناکَ إِلی أُمِّکَ کَیْ تَقَرَّ عَیْنُها وَ لا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَ نَفْساً فَنَجَّیْناکَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنَّاکَ فُتُوناً فَلَبِثْتَ سِنینَ فی أَهْلِ مَدْیَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلی قَدَرٍ یا مُوسی (40) وَ اصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسی (41) اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوکَ بِآیاتی وَ لا تَنِیاَ فی ذِکْری (42)

[آن گاه که خواهر تو می رفت و می گفت: آیا شما را بر کسی که عهده دار او گردد دلالت کنم؟ پس تو را به سوی مادرت بازگردانیدیم تا دیده اش روشن شود و غم نخورد، و سپس شخصی را کُشتی و ما تو را از اندوه رهانیدیم، و تو را بارها آزمودیم، و سالی چند در میان اهل «مَدْیَن» ماندی، سپس ای موسی! در

1- [1] - انعام /95.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج1، ص37، ح65.

زمان مقدر (و مقتضی) آمدی * و تو را برای خود پَروردم .* تو و برادرت معجزه های مرا [برای مردم] ببرید و در یاد کردنِ من سستی مکنید.]

1) علی بن ابراهیم گوید: «وَ فَتَنَّاکَ فُتُوناً» یعنی تو را به خوبی آزمودیم. و آیه:«فَلَبِثْتَ سِنینَ فی أَهْلِ مَدْیَنَ» منظور از اهل مدین، نزد شعیب است. و آیه: «وَ اصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسی» یعنی تو را برای خویش برگزیدم. و عبارت «لا تنیا» در آیه: «اذْهَبْ أَنْتَ وَ أَخُوکَ بِآیاتی وَ لا تَنِیا فی ذِکْری» یعنی ضعیف و سست نشوید(1).

اذْهَبا إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغی (43) فَقُولا لَهُ قَوْلاً لَیِّناً لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشی (44)

[به سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته * و با او سخنی نرم گویید، شاید که پند پذیرد یا بترسد]

1) شیخ در تهذیب با سند خود از محمّد بن احمد بن یحیی، از هارون بن مسلم، از مَسعَده بن صَدَقه، نقل کرده است که گفت: پیرمردی از فرزندان عدی بن حاتم از پدرش، از جدش عدی بن حاتم که در جنگهای علی علیه السلام حضور داشت برای من روایت کرد که: روزی که علی علیه السلام و معاویه در صفّین با یکدیگر رو در رو شدند. حضرت، صدایش را بلند کرد تا اصحابش بشنوند و فرمود: به خدا قسم، معاویه و یارانش را خواهم کشت. سپس در پایان کلامش با صدای زیر گفت: إن شاء الله تعالی. من نزدیک امام علیه السلام بودم و عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! بر آن چه می گویی قسم یاد می کنی و سپس آن را با "إن شاء الله" استثنا می کنی! مرادت از این کار چیست؟ امام فرمود: جنگ خدعه و فریب است و این در حالی است که من نزد مؤمنان دروغگو نبوده ام. ولی خواستم تا بدین گونه یارانم را علیه آنها بِشورانم تا سست نشوند و در آنان طمع کنند.

بدان و آگاه باش که تو از این پس از این حربه سود خواهی برد إن شاء الله. بدان که خداوند متعال به موسی علیه السلام در آن هنگام که او را به سوی فرعون گسیل داشت، فرمود: به پیش او بروید « فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّیِّنًا لَّعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشَی» در

1- [1] - تفسیر قمی، ج2، ص33.

حالی که خداوند می دانست که فرعون نه متنبّه می شود و نه می ترسد، ولی می خواست تا با آن موسی علیه السلام را به رفتن به سوی فرعون تشویق کند.(1)

این حدیث را کلینی هم از علی بن ابراهیم از هارون بن مسلم روایت کرده که حدیث از ابتدا تا انتها بر همین سیاق است هر چند در آن تفاوت اندکی است(2). همچنین آن را علی بن ابراهیم از هارون بن مسلم با همان سند و متن روایت کرده است(3).

2) ابن بابویه از ابو محمد بن نُعَیم بن شاذان نیشابوری که خدا از او خشنود باد، از عمویش ابو عبدالله محمّد بن شاذان، از فضل بن شاذان، از محمد بن ابو عُمیر نقل کرده است که: به امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم، مرا از منظور این گفته خداوند به موسی و هارون علیه السلام: «اذْهَبَا إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّیِّنًا لَّعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشَی» آگاه کن. امام فرمود: اما این فرموده خدا: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّیِّنًا» منظور از آن این است او را با کنیه اش خطاب کنید و به او بگویید ای اَبا مُصعَب! چرا که نام فرعون ابا مصعب ولید بن مصعب بود. و اما این گفته خدای متعال «یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشَی» برای این است که موسی علیه السلام را بر رفتن به سوی فرعون تحریض کند؛ با آن که خدای متعال به خوبی می دانست که فرعون هرگز متنبه نمی شود و نمی ترسد، مگر آن که عذاب را ببیند. مگر قول خدای متعال را نشنیده ای که می فرماید: «حَتَّی إِذَا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلِـهَ إِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِیلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِینَ»(4) [تا وقتی که در شرف غرق شدن قرار گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن که فرزندان اسرائیل به او گرویده اند، نیست و من از تسلیم شدگانم] پس خداوند ایمان او را نپذیرفت و فرمود: «آلآنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَکُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ»(5) _ [اکنون، در حالی که پیش از این نافرمانی می کردی و از تباهکاران بودی] (6).

1- [1] - تهذیب، ج 6، ص 163، ح 299.
2- [2] - کافی، ج 7، ص 460، ح 1.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 33.
4- [4] - یونس/ 90
5- [5] _ یونس/ 91

6- [6] _ علل الشرائع، ج1 ، ص 85، باب 55 ، ح1.

3) از ابن بابویه از احمد بن حسن قطّان، از حسن بن علی سُکرَّی، از محمد بن زکریای جوهری، از جعفر بن محمّد بن عُماره، از پدرش، از سفیان بن سعید، از امام صادق علیه السلام _ که به خدا قسم همان گونه که از نام مبارکش پیداست، صادق و راستگوست _ شنیدم که می فرمود: ای سفیان! بر توست که تقیه کنی. که این سنت ابراهیم خلیل علیه السلام است و خداوند متعال به موسی و هارون علیه السلام فرمود: «اذْهَبَا إِلَی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَی * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّیِّنًا لَّعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشَی» خداوند به آن دو می فرماید که او (فرعون) را با کنیه اش خطاب کنید و به او بگویید ای ابا مصعب! سفیان می گوید کلام امام که به این جا رسید، به ایشان عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! آیا جایز است خداوند بندگانش را به کاری که معلوم نیست انجام بشود، مأمور کند؟ فرمود: خیر. گفتم: پس چگونه خدای متعال به موسی و هارون علیه السلام فرمود: «لَّعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشَی» و حال آن که می دانست که فرعون نه متنبه می شود و نه می ترسد. سپس امام فرمودند: چرا، فرعون هم متنبه شد و هم ترسید، ولی در هنگام دیدن عذاب که دیگر ایمان برای او سودی نداشت. مگر نشنیده ای که خدای متعال می فرماید: «حَتَّی إِذَا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلِـهَ إِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِیلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِینَ»(1) [تا وقتی که در شرف غرق شدن قرار گرفت، گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن که فرزندان اسرائیل به او گرویده اند، نیست و من از تسلیم شدگانم]. سپس خداوند متعال ایمانش را نپذیرفت و فرمود: «آلآنَ وَقَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَکُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ * فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَةً» [اکنون در حالی که پیش از این نافرمانی می کردی و از تباهکاران بودی * پس امروز تو را با زره (زرین) خودت به بلندی (ساحل) می افکنیم تا برای کسانی که از پی تو می آیند عبرتی باشد] امام فرمود: مراد این است که تو را به نجوه ای (تپه) از زمین می افکنیم تا برای آیندگان، نشانه و عبرتی باشی.(2)

"قَالَ رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی(50)"

1- [1] _ یونس/ 91
2- [2] _ معانی الاخبار، ص 385، ح 20.

[گفت: پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده، سپس آن را هدایت فرموده است]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عَمیره، از ابراهیم بن میمون، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام در باره عبارت «أَعْطَی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَی» سئوال کردم. امام فرمود: نر یا ماده بودن تمام مخلوقات خدا بدون استثنا، از شکلشان شناخته می شود.

عرض کردم: معنای «ثُمَّ هَدَی» چیست؟ امام فرمود: خدا آن مخلوق را به سوی نکاح و تزویج جنس مخالفش هدایت کرده است(1).

داستان فرعون و موسی و هارون علیه السلام در دو حدیث امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در سوره های شعرا و قصص خواهد آمد _ ان شاء الله تعالی _

"کُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَکُمْ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّأُوْلِی النُّهَی(54)"

[بخورید و دامهایتان را بچرانید که قطعا در اینها برای خردمندان نشانه هایی است]

1) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از مروان روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّأُوْلِی النُّهَی» امام فرمود: به خدا قسم اولی النُّهی ما اهل بیت (صلوات الله علیهم اجمعین) هستیم.

عرض کردم: فدایت شوم: معنای اولی النهی چیست؟ فرمود: آن چه خداوند به وسیله آن پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را از آینده آگاه کرد، از جمله ادعای ابو فلان _ منظور ابوبکر است _ نسبت به خلافت و اقدامش برای به دست آوردن خلافت بعد از او (عمر) و سومین نفر پس از آن دو (عثمان) و سپس بنی امیه. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره آی_نده خبر داد همان طور که خداوند به پیام_برش و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام و علی علیه السلام به ما در باره وضعیت خلافت و حکومت پس از خودش و قرار گرفتن

1- [1] - کافی، ج 5، ص 567، ح 49.

حکومت در دست بنی امیه و دیگران خبر داده است. پس این آیه که خدای متعال در کتابش ذکر کرده است: «إِنَّ فِی ذَلِکَ َآیَاتٍ لِّأُوْلِی النُّهَی» همان است که علم همه آن به ما ختم می شود. پس ما صبر کردیم بر امر خدا که ما جانشینان و خلیفه الله بر بندگان و مخلوقات او هستیم و خزانه داران دین او که آن را در سینه خود اندوخته و پنهان داشته و آن را از دست دشمنمان پوشیده نگاه می داریم، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را پوشیده داشت تا این که پروردگار او را اذن به هجرت و پیکار با مشرکان داد. پس ما هم بر همان راه و روش رسول خداییم تا این که ما را در آشکار کردن دینش با شمشیر اذن دهد و مردم را به سوی آن بخوانیم و آنان را در راه پایان (بازگشت) بزنیم همان گونه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آغاز دعوتش، مردم را فرا خواند(1).

محمد بن عباس، از احمد بن ادریس، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از عمّار بن مروان این حدی_ث را روای_ت کرده که گف_ت: از امام ص_ادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّ فِی ذَلِکَ َآیَاتٍ لِّأُوْلِی النُّهَی» سئوال کردم و بقیه حدیث را تا پایان آن بر سیاق همین حدیث بیان فرمود. (2) و سعد بن عبدالله قمی از علی بن اسماعیل بن عیسی، از ابو عبدالله محمد بن خالد برقی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از عمار بن مروان این حدیث را روایت کرد و از امام صادق علیه السلام از «إِنَّ فِی ذَلِکَ َآیَاتٍ لِّأُوْلِی النُّهَی» سئوال کرده و ایشان نیز فرموده اند: به خدا قسم اولی النهی ماییم. و بقیه حدیث را تا پایان بر همین سیاق بیان فرمود(3).

2) محمد بن عباس، از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجار، از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که در باره آیه «إِنَّ فِی ذَلِکَ َآیَاتٍ لِّأُوْلِی النُّهَی» فرمود: ایشان (اولی النهی) همان امامان علیهم السلام از خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند که همچون این آیه، آیه ای در قرآن در شأن و منزلت آنها نیست. (4)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 34.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 1، ص 314، ح 7.

3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 66.
4- [4] - تأويل الآيات، ج 1، ص 320، ح 19.

3) علی بن ابراه_یم، از پدرش، از ابن ابو عُم_یر و فُض_اله، از معاویه بن عمار از امام ص_ادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّ فِی ذَلِکَ َآیَاتٍ لِّأُوْلِی النُّهَی» روایت کرده است که فرمودند: ما اولی النّهی هستیم. (1)

"مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ وَفِیهَا نُعِیدُکُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُکُمْ تَارَةً أُخْرَی (55)"

[از این (زمین) شما را آفریده ایم، در آن شما را بازمی گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می آوریم]

1) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمد بن عبدالله، از ابراهیم بن اسحاق، از محمّد بن سلیمان دیلمی، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: روزی عبدالله بن قیس ماصر بر پدرم _ امام باقر علیه السلام _ وارد شد... ادامه حدیث. بخشی از این حدیث چنین است. خداوند متعال دو خلق کننده آفریده است و زمانی که اراده اش بر خلق مخلوقی قرار گیرد به آنان فرمان می دهد از آن خاکی که خداوند در کتابش فرموده: «مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ وَفِیهَا نُعِیدُکُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُکُمْ تَارَةً أُخْرَی» برگیرند و نطفه را با آن خاک که قرار است از آن خلق شوند، بیامیزند. البته پس از آن که نطفه را چهل شب در رحم جای داد. وقتی چهار ماه به پایان می رسد، خلق کنندگان می گویند: پروردگارا! چه چیزی را خلق کنیم؟ آن گاه خداوند آن چه را که اراده او باشد، اعم از نر یا ماده و سیاه یا سفید، فرمان می دهد و هر گاه روح از بدن جدا شود (شخص بمیرد)، نطفه، همان گونه که نخست بوده، هر طور که هست از بدن خارج می شود و به صورت خرد یا کلان، نر یا ماده، بیرون می آید و به همین سبب است که مرده را غسل جنابت میدهند.

2) ابن بابویه، از حسین بن احمد که خداوند او را رحمت کند، از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از عبدالرحمان بن حمّاد روایت کرده است که از امام موسی کاظم علیه السلام در باره میت سئوال کردم که چرا آن را غسل جنابت می دهند؟

امام علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی برتر و پاک تر از آن است که به دست خود اشیا را خلق کند و برانگیزاند. همانا خداوند دو فرشته حیات بخش

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 39.

دارد و هر زمانی که اراده بر خلقت مخلوقی می کند، به آنها فرمان می دهد تا از همان خاکی که خدای متعال در کتابش فرموده: «مِنْهَا خَلَقْنَاکُمْ وَفِیهَا نُعِیدُکُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُکُمْ تَارَةً أُخْرَی» بردارند و آن را با نطفه ای که در رحم آرام گرفته، بیامیزند. پس وقتی نطفه با خاک درآمیخت، خلق کنندگان گویند: پروردگارا! چه چیزی را خلق کنیم؟ _ امام ادامه می دهد: _ خداوند تبارک و تعالی، هر آن چه را که می خواهد: اعم از نر یا ماده، مؤمن یا کافر، سیاه یا سفید، بدبخت یا خوشبخت؛ به آن دو فرشته وحی می کند و هنگامی که آن مخلوق درگذشت، نطفه اش عیناً به آن صورت که در آغاز بوده، از مرده خارج می شود نه به صورتی دیگر! از همین روست که میت را غسل جنابت می دهند(1).

"قَالَ لَهُم مُّوسَی وَیْلَکُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَی اللَّهِ کَذِبًا فَیُسْحِتَکُمْ بِعَذَابٍ وَ قَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَی (61)"

[موسی به ساحران گفت: وای بر شما، به خدا دروغ مبندید که شما را به عذابی (سخت) هلاک می کند و هر که دروغ بندد، نومید می گردد]

1) علی بن ابراهیم می گوید: مراد از «یُسحِتَکم» یعنی شما را مبتلا می سازد(2).

"فَأَوْجَسَ فِی نَفْسِهِ خِیفَةً مُّوسَی (67) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَی(68)"

[و موسی در خود بیمی احساس کرد * گفتیم: مترس که تو خود برتری]

1) ابن بابویه از محمد بن موسی بن متوکّل که خداوند از او خشنود باد، از محمّد بن جعفر اسدی، از محمّد بن اسماعیل برمکی، از عبدالله بن احمد شامی، از اسماعیل بن فضل هاشمی نقل کرده که می گوید: از امام صادق علیه السلام در باره موسی بن عمران علیه السلام سئوال کردم که چگونه در آن زمان که ریسمان ها و چوب های ساحران را دید، در خود ترس و واهمه احساس کرد و حال آن که ابراهیم علیه السلام در حالی که او را در منجنیق گذاردند تا او را به آتش بیفکنند،

1- [1] - علل الشرائع، ج1 ، ص349، باب 238 ، ح5.

2- [2] - در نسخهای از تفسیر قمی که در دسترس ماست، این روایت موجود نیست.

ترسی به خویش راه نداد؟ امام علیه السلام فرمود: ابراهیم علیه السلام زمانی که او را در منجنیق گذاردند، به انوار حُجج الهی که در صُلب او بود، اتکا نمود و حال آن که موسی علیه السلام این چنین نبود. به همین سبب موسی در نفس خود احساس ترس می کرد و ابراهیم علیه السلام رسول خدا این چنین نبود(1).

2) از ابن بابویه، از محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابو قاسم، از احمد بن هلال، از فضل بن دُکین، از مَعمر بن راشد، روایت می کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم: فردی یهودی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد؛ در حالی که در مقابل ایشان ایستاده بود با چشمانی تیز به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می نگریست. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حاجتت چیست ای یهودی؟! پاسخ داد: تو برتری یا موسی بن عمران که خداوند با او گفتگو کرد و بر او تورات نازل کرد و دریا را برای او شکافت و با ابر بر او سایه گستراند؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به یهودی فرمود: برای بنده خدا پسندیده نیست که خویش را بستاید، ولی به تو می گویم: در آن هنگام که از آدم علیه السلام خطایی سر زد و چون خواست توبه کند، گفت: پروردگارا! از تو می خواهم تا به حق محمّد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم مرا ببخشایی. پس خداوند او را بخشود. چون نوح علیه السلام بر کشتی سوار شد و ترسید غرق گردد، عرض کرد: خداوندا! از تو می خواهم تا به حق محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم مرا از غرق شدن نجات بخشی، پس خداوند نجاتش داد. چون ابراهیم علیه السلام را خواستند در آتش بیفکنند، عرض کرد: خدواندا! از تو می خواهم تا به حق محمّد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم مرا از آن نجات دهی؛ پس خداوند آتش را برای او سرد و سلامت کرد و موسی علیه السلام وقتی عصایش را افکند، در خود احساس بیم کرد و عرضه داشت: خداوندا! از تو می خواهم تا به حق محمّد و آل محمّد صلی الله علیه و آله و سلم مرا ایمن بداری؛ پس خدای متعال به او فرمود: «لَا تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَی». ای یهودی! اگر موسی علیه السلام مرا درک می کرد و سپس به من و به نبوتم ایمان نمی آورد، ایمانش او را هیچ سودی نمی بخشید و نبوتش برایش نفعی نداشت. ای یهودی! مهدی از ذریّه

1- [1] - امالی، ص 521، ح 2.

من است. چون قیام کند، عیسی بن مریم علیه السلام برای یاریش فرود آید، او را بر خود مقدم می دارد و پشت سر او نماز می خواند.(1)

"كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِى وَمَن يَحْلِلْ لعَلَيْهِ غَضَبِى فَقَدْ هَوَى (81)"

[از خوراکیهای پاکیزه ای که روزی شما کردیم بخورید، و(لی) در آن زیاده روی مکنید که خشم من بر شما فرود آید و هر کس خشم من بر او فرود آید، قطعا در (ورطه) هلاکت افتاده است]

1) محمد بن یعقوب از شماری از یاران ما، از احمد بن محمّد برقی، از محمد بن عیسی، از مشرقی حمزه بن مرتفع، از یکی از یاران ما نقل می کند که در مجلس امام باقر علیه السلام نشسته بودیم که عمرو بن عبید داخل شد و عرض کرد: فدایت شوم؛ در این فرموده خداوند متعال: «وَمَن يَحْلِلْ لعَلَيْهِ غَضَبِى فَقَدْ هَوَى» منظور از غضب چیست؟ امام باقر علیه السلام پاسخ دادند: آن، عقاب و کیفر است ای عمرو! اگر کسی گمان کند خداوند از حالتی به حالت دیگر تغییر پیدا می کند، او _ خداوند _ را به اوصاف مخلوقات متّصف کرده است. همانا خدای متعال را چیزی عصبانی نمی کند تا او را تغییر دهد(2).

ابن بابویه در کتاب توحید از پدرش، از احمد بن ادریس، از احمد بن ابو عبدالله، از محمد بن عیسی یقطینی، از مشرقی، از حمزه بن ربیع، از کسی که نام او را برده، روایت کرده است که در مجلس امام باقر علیه السلام بودم که امام حدیثی ایراد کردند شبیه این حدیث با اندک تفاوتی که خللی به معنا وارد نمی سازد(3).

همچنین این روایت در معانی الاخبار با همین سلسله راویان نقل شده است؛ با این تفاوت که در آن چنین آمده است: از مشرقی حمزه بن ربیع... و در پایان

1- [1] - امالی، ص 521، ح 4.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 86، ح 5.
3- [3] - توحید، ص 186، ح 1.

حدیث، به جای «فیغیر» کلمه «و یغیره» آمده است (به همراه واو)، همان طور که در کتاب توحید، چنین آمده است. (1)

2) مفید در کتاب ارشاد آورده که علما روایت کرده اند که عَمرو بن عُبید به نزد امام باقر علیه السلام آمد تا ایشان را با پرسشی بیازماید، پس عرض کرد: فدایت شوم؛ معنای رتق و فتق در این کلام خدای متعال که می فرماید: «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا»(2) [آیا کسانی که کفر ورزیدند، ندانستند که آسمانها و زمین، هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم] چیست؟ امام باقر علیه السلام پاسخ دادند: آسمان بسته بود و باران نمی بارید و زمین نیز بسته بود و از آن گیاهی نمی رویید. در این جا بود که عمرو زبان در کام کشید و راهی برای احتجاج نیافت و رفت. سپس به نزد امام علیه السلام بازگشت و عرض کرد: فدایت شوم؛ مرا از معنای غضب در آیه «وَمَن يَحْلِلْ لعَلَيْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَوَی» آگاه کن؟ امام علیه السلام فرمود: ای عمرو! غضب خدا، عقاب و کیفر اوست و کسی که گمان کند چیزی باعث تغییر در خداوند می شود، همانا در حق او کفر ورزیده است. (3)

"وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی (82)"

[و به یقین من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست راهسپر شود]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از صالح بن سِندی، از جعفر بن بشیر و محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن فضّال، همگی از ابو جمیله، از خالد بن عمّار، از سدیر نقل کرده اند که گفت: روزی امام باقر علیه السلام در حالی که ایشان وارد مسجد الحرام می شد و من از آن خارج می شدم، دست مرا گرفت و رو به کعبه کرد و شنیدم که فرمود: ای سدیر! به مردم فرمان داده شده که به نزد این سنگ ها بیایند و به دور آنها طواف کنند؛ سپس نزد ما آیند و ولایت

1- [1] - معانی الاخبار، ص 18، ح 1.
2- [2] - انبیا / 30
3- [3] - ارشاد، 365

پذیری خویش را به ما اعلام کنند و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی». امام علیه السلام در این موقع دست مبارکش را بر سینه خود گذاشت و فرمود: مراد از «اهْتَدَی» یعنی به سوی ولایت ما هدایت شوند. سپس ادامه دادند: ای سدیر! بازدارندگان از دین خدا را به تو نشان خواهم داد، در این هنگام به ابوحنیفه و سفیان ثوری که در مسجد، دور هم نشسته بودند نگاه کرد و فرمود: اینانند باز دارندگان از دین خدا که نه آنان را هدایتی از سوی خداست و نه کتابی روشنگر. اگر این خبیث ها در خانه خود می نشستند و مردم جستجو می کردند و کسی را نمی یافتند که آنان را از خدای متعال و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آگاه کند، به نزد ما می آمدند تا آنان را از خدای متعال و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر دهیم.(1).

2) محمّد بن حسن صفار، از محمّد بن عیسی، از صفوان، از یعقوب بن شعیب، روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی» که ایشان فرمود: منظور کسی است که از ظلم توبه کند و از کفر بازگشته و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و سپس به سوی ولایت ما هدایت شود که در این هنگام با دست به سینه خویش اشاره نمود. (2)

3) ابن بابویه، از علی بن احمد بن عبدالله بن احمد بن ابو عبدالله برقی، از پدرش، از جدش احمد بن ابو عبدالله برقی، از پدرش محمّد بن خالد برقی، از سهل بن مَرزُبان فارسی، از محمد بن منصور، از عبدالله بن جعفر، از محمد بن فیض بن مختار، از پدرش، از امام باقر علیه السلام، از امام سجاد علیه السلام، از جدش علیه السلام روایت کرد که فرموده است: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر مرکبی سوار بود و علی علیه السلام در رکاب ایشان پیاده می رفت. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امام علیه السلام فرمود: ای ابا حسن! یا سوار شو یا بازگرد _ راوی حدیث را ادامه داد تا به این جا رسید _ به خدا قسم ای علی! به دنیا نیامده ای، مگر برای آن که پروردگارت را عبادت کنی و به وسیله تو معالم دین شناخته شود و به واسطه تو پوینده راه به صلاح آید و هر کس از راه تو گمراه

1- [1] - کافی، ج 1، ص 323، ح 1.

2- [2] - بصائر الدرجات، ص 89، باب 10، ح 6.

شود، به گمراهی در افتاده است و آن که به سوی تو و ولایت تو رهنمون نگردد، هرگز به سوی خداوند عزّ وجل هدایت نگردد و این همان کلام پروردگار متعال است که می فرماید: «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی» منظور از هدایت، ولایت توست. این حدیث به تمام و کمال در تفسیر آیه: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ» [ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن] از سوره مائده آمده است(1).

4) علی بن ابراهیم از احمد بن علی، از حسن بن عبدالله، از سندی بن محمّد، از ابان، از حارث بن یحیی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره آیه: «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی» فرموده است: آیا نمی بینید که خداوند چگونه شرطی گذاشته است که نه توبه، نه ایمان و نه عمل صالح به حال انسان سودی نبخشد، مگر آن که هدایت یابد. به خدا قسم، بنده هر قدر هم تلاش کند تا عمل صالحی انجام دهد، از او پذیرفته نیست تا این که هدایت یابد. حارث می گوید: عرض کردم: به سوی چه کسی هدایت شود، فدایت شوم؟ امام فرمود: به سوی ما (اهل بیت).(2)

5) محمد بن عباس، از علی بن عباس بَجلی، از عبّاد بن یعقوب، از علی بن هاشم، از جابر بن حُرّ، از جابر جُعفی از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی» روایت کرده است که فرمود: مراد از هدایت، ولایت ماست. (3)

6) از محمّد بن عباس، از حسین بن عامر، از محمّد بن حسین، از محمّد بن سنان، از عمّار بن مروان، از مُنخَّل، از جابر، از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی» روایت شده است که فرمودند: _ منظور از هدایت _ هدایت به سوی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.(4)

7) از محمّد بن عباس از محمد بن همّام، از محمّد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجّار، از ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده که در

1- [1] - امالی، ص 399، ح 13؛ ینابیع الموده، ص 110.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 35.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 1، ص 316، ح 11؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 375، ح 518 ، 519
4- [4] - تأویل الآیات، ج 1، ص 316، ح 12.

باره آیه «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی» فرمود: مراد از هدایت، هدایت به سوی ولایت ماست . (1)

8) شیخ در کتاب امالی، از ابو عمر عبدالواحد بن محمّد بن عبدالله بن محمد بن مهدی، از احمد، از حسن بن علی بَزیع، از قاسم بن ضحّاک، از شهر بن حوشَب اخو عوّام، از ابو سعید همدانی، از امام باقر علیه السلام در باره «إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً» (2) [مگر آنان که توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته انجام دادند] روایت کرده که فرموده است: به خدا قسم، اگر انسانی توبه کند و ایمان بیاورد و عمل صالحی انجام دهد، ولی به سوی ولایت و دوستی و شناخت فضایل ما هدایت نشود، هیچ یک از اعمال او فایده ای ندارد. (3)

9) احمد بن محمّد بن خالد برقی، از پدرش، از حمّاد بن عیسی _ تا آن جا که من می دانم _ از یعقوب بن شعیب روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در باره آیه: «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی» سئوال کردم که امام علیه السلام فرمود: به خدا قسم، منظور، هدایت به سوی ولایت ماست؛ آیا نمی بینی که خداوند متعال چگونه شرط کرده است؟ ! (4)

10) ابو علی طبرسی: روایت کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: مراد از هدایت، هدایت به سوی ولایت ماست. به خدا قسم، اگر فردی تمام زندگی خویش را به عبادت خدا ما بین «رکن» و «مقام» سپری کند و در حالی که به ولایت ما نگرویده باشد، بمیرد، خداوند او را با صورت به آتش بیاندازد(5). این حدیث را حاکم ابو قاسم حَسکانی نیز با سند خود روایت کرده است.(6) همچنین عیّاشی در تفسیر خود از چند طریق آن را ذکر نموده است.

11) ابن بابویه از سلیمان، از داود بن کثیر رَقی نقل کرده است که بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: فدایت شوم؛ در این کلام خداوند «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی» منظور از هدایت پس از توبه

1- [1] - تأویل الآیات، ج 1، ص 323، ح 26.

2- [2] - مریم / 60
3- [3] - امالی، ج 1، ص 265.
4- [4] - محاسن، ص 142، ح 35.
5- [5] - مجمع البیان، ج 7، ص 45.
6- [6] - شواهد التنزیل، ج 1، ص 375، ح 518 ، 519

و ایمان و عمل صالح چیست؟ امام علیه السلام فرمود: به خدا قسم، مقصود، شناخت فرد فرد امامان علیهم السلام است.

12) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عُمَیر، از ابن اُذَینه، از فُضیل، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره «ثُمَّ اهْتَدَی» فرمود: مراد هدایت به سوی ماست.(1)

"قَالَ هُمْ أُولَاء عَلَی أَثَرِی وَعَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضَی (84)"

[گفت: اینان در پی منند و من ای پروردگارم! به سویت شتافتم تا خشنود شوی]

1) در «مصباح الشریعه» آمده است: امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که شیداست، نه به خوراکی اشتها دارد و نه از شراب و نوشیدنی لذّت می برد و نه از خوابیدن و استراحت کردن تمتعی می جوید و نه با دوستی انس می گیرد و نه در خانه ای مأوی می جوید و نه در جایی آباد سُکنا می گزیند و نه جامه ای می پوشد و نه دلش آرام و قرار می گیرد و خدا را روز و شب پرستش می کند به این امید که به وصال آن که مشتاق اوست، نایل شود و با زبان شوق با او نجوا کند و آن چه در درون خویش دارد بیان کند؛ همان گونه که خداوند متعال در باره موسی علیه السلام در میعاد با خدایش خبر داده است: «وَعَجِلْتُ إِلَیْکَ رَبِّ لِتَرْضَی». (2)

قاَلَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ مِن بَعْدِکَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ (85)...إِنَّمَا إِلَهُکُمُ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ کُلَّ شَیْءٍ عِلْمًا(98)"

قاَلَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ مِن بَعْدِکَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ (85) فَرَجَعَ مُوسَی إِلَی قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ یَا قَوْمِ أَلَمْ یَعِدْکُمْ رَبُّکُمْ وَعْدًا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَیْکُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدتُّمْ أَن یَحِلَّ عَلَیْکُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّکُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِی (86) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَکَ بِمَلْکِنَا وَلَکِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَارًا مِّن زِینَهِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَکَذَلِکَ أَلْقَی السَّامِرِیُّ (87) فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُکُمْ وَإِلَهُ مُوسَی فَنَسِیَ (88) أَفَلَا یَرَوْنَ أَلَّا یَرْجِعُ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 35.

2- [2] - مصباح الشريعه، ص 196.

إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا (89) وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِن قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِی وَأَطِيعُوا أَمْرِی (90) قَالُوا لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّی يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَی (91) قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (92) أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِی (93) قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِی وَلَا بِرَأْسِی إِنِّی خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِی إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِی (94) قَالَ فَمَا خَطْبُکَ يَا سَامِرِیُّ (95) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِکَ سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی (96) قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَکَ فِی الْحَيَاةِ أَن تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَکَ مَوْعِدًا لَّن تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَی إِلَهِکَ الَّذِی ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ فِی الْيَمِّ نَسْفًا (97) إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَیْءٍ عِلْمًا(98)"

[فرمود: در حقيقت، ما قوم تو را پس از (عزيمت) تو آزموديم و سامری آنها را گمراه ساخت * پس موسی خشمگين و اندوهناک به سوی قوم خود برگشت (و) گفت: ای قوم من! آيا پروردگارتان به شما وعده نيکو نداد؟ آيا اين مدت بر شما طولانی می نمود يا خواستيد خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آيد كه با وعده من مخالفت كرديد؟ * گفتند: ما به اختيار خود با تو خلاف وعده نكرديم، ولی از زينت آلات قوم بارهايی سنگين بر دوش داشتيم و آنها را افكنديم و (خود) سامری (هم زينت آلاتش را) همين گونه بينداخت * پس برای آنان پيكر گوساله ای كه صدايی داشت بيرون آورد و (او و پيروانش) گفتند: اين خدای شما و خدای موسی است و (پيمان خدا را) فراموش كرد * مگر نمی بينند كه (گوساله) پاسخ سخن آنان را نمی دهد و به حالشان سود و زيانی ندارد * و در حقيقت هارون قبلا به آنان گفته بود: ای قوم من! شما به وسيله اين (گوساله) مورد آزمايش قرار گرفته ايد و پروردگار شما (خدای) رحمان است. پس مرا پيروی كنيد و فرمان مرا پذيرا باشيد * گفتند: ما هرگز از پرستش آن دست بر نخواهيم داشت تا موسی به سوی ما بازگردد * (موسی) گفت: ای هارون! وقتی ديدی آنها گمراه شدند چه چيز مانع تو شد * كه از من پيروی كنی؟ آيا از فرمانم سر باز

زدی؟ * گفت: ای پسر مادرم! نه ریش مرا بگیر و نه (موی) سرم را. من ترسیدم بگویی: میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سخنم را مراعات نکردی * (موسی) گفت: ای سامری! منظور تو چه بود؟ * گفت به چیزی که (دیگران) به آن پی نبردند، پی بردم و به قدر مشتی از رد پای فرستاده (خدا جبرئیل) برداشتم و آن را در پیکر (گوساله) انداختم و نفس من برایم چنین فریبکاری کرد * گفت: پس برو که بهره تو در زندگی این باشد که (به هر که نزدیک تو آمد) بگویی: (به من) دست مزنید و تو را موعدی خواهد بود که هرگز از آن تخلف نخواهی کرد و (اینک) به آن خدایی که پیوسته ملازمش بودی بنگر؛ آن را قطعا می سوزانیم و خاکسترش می کنیم (و) در دریا فرو می پاشیم * معبود شما تنها آن خدایی است که جز او معبودی نیست و دانش او همه چیز را در بر گرفته است]

1) علی بن ابراهیم در باره آیه «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ مِن بَعْدِکَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ» گفته است: منظور این است که ما آنان را آزمودیم و سامری آنان را به وسیله گوساله ای که آنها _ بنی اسرائیل _ آن را می پرستیدند به گمراهی کشاند و علت آن بود که وقتی خداوند موسی علیه السلام را وعده داد که تا سی روز دیگر تورات و الواح را بر او نازل می کند، موسی علیه السلام این مطلب را به آگاهی بنی اسرائیل رساند و رهسپار میقات شد و هارون را جانشین خود در میان قومش قرار داد.

وقتی سی روز سپری شد و موسی علیه السلام به میان بنی اسرائیل بازنگشت، آنها به خشم آمده و خواستند هارون را بکشند. آنها گفتند: موسی علیه السلام به ما دروغ گفته و گریخته است. در این هنگام ابلیس به شکل مردی بر آنها وارد شد و گفت: موسی از دست شما گریخته و هرگز به میانتان باز نخواهد گشت. پس زیورهایتان را برایم گرد آورده تا خدایی برایتان برگزینم که او را پرستش کنید.

روزی که خداوند فرعون و یارانش را غرق کرد، سامری پیش قراول گروه موسی علیه السلام بود و به جبرئیل که بر مرکبی اسب مانند، سوار بود نگاه کرد که هر گاه سُم بر نقطه ای از زمین می نهاد، آن نقطه به حرکت در می آمد. سامری که از برگزیدگان یاران موسی علیه السلام بود، از زیر سُم اسب جبرئیل که در حرکت بود خاک بر گرفت و آن را در کیسه ای ریخت که در آن زمان به واسطه آن خاک، بر بنی اسرائیل مباهات می کرد. ولی پس از آن که ابلیس بر آنها وارد شد و آنان

ص:269

گوساله را به خدایی گرفتند، به سامری گفت: آن خاکی که با توست، بیاور. سامری چنین کرد و ابلیس آن را در شکم گوساله ریخت. وقتی چنین کرد گوساله به حرکت درآمد و نعره کشید و بر آن پشم و مو رویید و بنی اسرائیل (با دیدن این صحنه) برای گوساله به سجده افتادند که شمار سجده کنندگان را هفتاد هزار نفر گفته اند. هارون همان گونه که خداوند حکایت فرموده، به آنان گفت: «يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِی وَأَطِيعُوا أَمْرِی * قَالُوا لَن نَّبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى» که در این حال قصد کشتن هارون کردند، امّا هارون از دست آنان گریخت.

بنی اسرائیل در این حال ماندند تا این که میقات چهل شبانه روزی موسی علیه السلام به سرانجام رسید. چون روز دهم ذی الحجه فرا رسید، خداوند الواح را که حاوی تورات و هر آن چه از احکام سیره ها و حکایت گذشتگان بود بر موسی فرو فرستاد. آن گاه خدا به موسی وحی نمود: «إِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ مِن بَعْدِکَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ» و این که قوم تو گوساله را به خدایی گرفته اند و این گوساله، نعره می کشد. موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! گوساله از آنِ سامری است ولی صدا و نعره آن از کیست؟ خداوند فرمود: ای موسی! آن نعره و فریاد از سوی من است؛ چون که دیدم آنها از پرستش من به پرستش گوساله برگشته اند، خواستم تا آزمایش آنها را سنگین تر کنم. سپس همان گونه که خدا فرموده: «فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدتُّمْ أَن يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِی»، سپس موسی علیه السلام الواح را فرو نهاد و در حالی که ریش و موی برادرش هارون را گرفته بود، او را به سوی خود می کشید «قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَکَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِی» ای هارون! وقتی دیدی آنها گمراه شده اند چه چیز مانع تو شد که از من پیروی کنی؟ آیا از فرمانم سرباز زدی؟ هارون همان که خداوند حکایت فرمود، گفت: «يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِی وَلَا بِرَأْسِی إِنِّی خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِی إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِی». (1)

2) ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمّد، از محمد بن احمد شیبانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام که خداوند از او خشنود باد، از محمّد بن ابو عبدالله

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص35.

کوفی اسدی، از موسی بن عمران نخعی، از عموی_ش حس_ین بن یزید نوفلی، از علی بن س_الم، از پدرش نق_ل کرده که از امام صادق علیه السلام در باره هارون پرسیدم که چرا به موسی علیه السلام گفت: ای پسر مادرم! محاسن و موی سر مرا رها کن و چرا نگفت، ای پسر پدرم؟!

امام علیه السلام پاسخ داد: دشمنی میان برادرانی که پدرشان یکی و مادرشان متفاوت است (بنی علّات)، بیشتر است و حال آن که میان برادرانی که مادرشان یکی است، دشمنی کمتر است، مگر آن که شیطان میان آنها دشمنی اندازد و آنها نیز از شیطان پیروی کنند. بنابراین هارون به برادرش گفت: ای برادری که از مادرم هستی! محاسن و موی سرم را رها کن و نگفت: ای پسر پدرم. چرا که برادرانی که مادرانشان متفاوت است، بعید نیست که دشمنی میانشان باشد، مگر آن که خداوند آنها را از این دشمنی در امان بدارد و حال آن که دشمنی میان برادران با مادر مشترک بعید می نماید. راوی گوید: عرض کردم: چرا _ موسی علیه السلام _ موی سر و محاسن هارون را گرفته و او را به دنبال خود می کشید و حال آن که او _ هارون _ در گوساله پرستی بنی اسرائیل گناهی نداشت؟!

امام علیه السلام فرمود: موسی علیه السلام از این رو با هارون چنین کرد که وقتی بنی اسرائیل به گوساله پرستی در افتادند، هارون از آنان مفارقت نجست و خود را به موسی نرساند که اگر چنین می کرد، عذاب بر بنی اسرائیل فرو می‌آمد. آیا نمی بینی که موسی به او فرمود: «یَا هَارُونُ مَا مَنَعَکَ إِذْ رَأَیْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَیْتَ أَمْرِی» هارون عرض کرد: اگر چنین می کردم، میانشان تفرقه و جدایی می افتاد و من نیز بیم داشتم به من بگویی، میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سخن مرا مراعات نکردی. (1)

3) سُلَیم بن قیس هِلالی: اشعث بن قیس گفت: ای پسر ابوطالب! چه چیزی تو را از جنگ و کشیدن شمشیر بر روی قبایل بنی تَیم بن مُرَّه و برادران و بنی عَدی و پس از آنان بنی امیه بازداشت و حال آن که از آن زمان که پا به عراق نهاده ای، هر گاه خطبه خوانده ای، پیش از فرود آمدن از منبر فرموده ای: « به خدا قسم من از مردم بر خودشان اولی و برتر هستم؛ در حالی که از آن زمان که رسول

1- [1] - علل الشرائع، ج1 ، ص87، باب 58 ، ح1.

خدا صلی الله علیه و آله و سلم جان به جان آفرین تسلیم فرمود: به من ستم روا داشته اند.» پس چه چیزی تو را از جنگیدن با غاصبان حقت، به منظور تظلّم و داد خواهی باز داشته است؟

امام علیه السلام فرمود: ای پسر قیس! حال که گفتی، پس جواب بشنو. نه ترس مرا از شمشیر کشیدن بازداشته و نه ناخشنودی از دیدار پروردگارم و نه این که ندانم آن چه در نزد خداست، برایم از دنیا و و آن چه در آن است، بهتر است، امّا دستور و عهدی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر عهده ام نهاده، مرا از کشیدن شمشیر باز داشته است؛ چه آن که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا از آن چه امت پس از او با من می کنند، آگاه نموده است. به هیچ روی علم و یقین من در باره آن چه با من کردند و با چشم خویش به عیان دیدم، نسبت به قبل از آن، بیشتر نشده است؛ بلکه من نسبت به کلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیش از آن چه خود دیده ام، یقین دارم. به همین جهت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشتم: اگر چنین شود، چه بر عهده من می نهی؟ فرمود: اگر یارانی یافتی، پس به سوی ایشان روان شو و پیکار کن و اگر نه، پس دست از آنان بشوی و خون خویش محفوظ دار تا آن که برای بر پا داشتن دین و کتاب خدا و سنت من یارانی بیابی.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا خبر داد که مردم مرا تنها خواهند گذاشت و از دیگران پیروی خواهند کرد و به من فرمود که من به منزله هارون نسبت به موسی علیه السلام هستم و امت پس از او، به منزله هارون و پیروانش و نیز گوساله و گوساله پرستان خواهند بود.

چرا که موسی علیه السلام به هارون فرمود: «يَا هَارُونُ مَا مَنَعَکَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِی * قَالَ يَا ابْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِی وَلَا بِرَأْسِی إِنِّی خَشِيتُ أَن تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِی إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِی» و این بدان معناست که موسی علیه السلام به هارون، در آن زمان که او را جانشین خود قرار داد، فرمان داد، اگر گمراه شدند و تو یارانی یافتی با آنها پیکار کن. و اگر یارانی نداشتی، دست از آنان بشوی و خون خود را حفظ کن و میان آنها تفرقه نینداز. و هر آینه من بیم داشتم که برادرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من بگوید: چرا میان امت تفرقه انداختی و گفته ام را مراعات نکردی؟ و حال آن که به تو سپرده بودم، تا

زمانی که یارانی نیافتی، دست نگه دار و از ریخته شدن خون خودت و اهل بیتت علیهم السلام و شیعیانت جلوگیری کن.

اما پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود، مردم به ابوبکر تمایل یافتند، در حالی که من مشغول به غسل و دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم و پس از آن به جمع آوری قرآن همت گماشتم. پس قسم یاد کردم که هیچ ردایی جز برای نماز بر تن نکنم، تا این که قرآن را در قالب یک کتاب جمع آورم که چنین کردم. آن گاه فاطمه سلام الله علیها را برداشته، دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفتم و هیچ یک از رزمندگان بدر و پیشتازان از مهاجرین و انصار را فرو نگذاشتم، مگر آن که آنان را در باره حق خویش، به خدا قسم دادم و ایشان را به نصرت و یاری خویش فرا خواندم و از میان مردم، جز از چهار نفر پاسخ نشنیدم: زبیر، سلمان، ابوذر و مقداد و از اهل بیت خویش کسی را نداشتم که به پشتوانه او به رزم پرداخته و قدرت یابم. حمزه در احد و جعفر نیز در موته به شهادت رسیده بودند و میان دو خَلَف بیمناک و ترسان و ذلیل قرار داشتم: عبّاس و عقیل. این بود که مردم مرا دشمن داشته و بر من چیرگی یافتند. از این رو چیزی گفتم که هارون به برادرش عرض کرد: ای پسر مادرم! مردم مرا ضعیف و خرد پنداشته و چیزی نمانده بود که مرا بکشند. پس هارون برای من الگویی نیک است و در باره پیمانم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، حجّت و دلیلی مستحکم است.(1) پیش از این حدیثی در باره آیه «إِن یَکُن مِّنکُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ یَغْلِبُواْ مِئَتَیْنِ» [اگر از (میان) شما بیست تن شکیبا باشند، بر دویست تن چیره می شوند] از سوره انفال بیان گردید که می توان به آن رجوع نمود(2).

4) به روایت علی بن ابراهیم باز می گردیم: بنی اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: «مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَکَ بِمَلْکِنَا وَلَکِنَّا» ما به اختیار خود با تو خلف وعده نکرده ایم، «وَلَکِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَارًا مِّن زِینَةِ الْقَوْمِ» یعنی از زیورآلاتشان «فَقَذَفْنَاهَا» _ فرمود: _ یعنی خاکی که سامری با خود آورده بود، در شکم گوساله ریختیم. سپس سامری گوساله را بیرون آورد در حالی که گوساله نعره می کشید. موسی به سامری گفت: «ما خَطْبُکَ یَا سَامِرِیُّ» ای سامری منظور تو چه بود؟ سامری گفت: «بَصُرْتُ

1- [1] - کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص 114 .

2- [2] - آیه 65 و 66 سوره انفال .

بِمَا لَمْ یَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ» یعنی از زیر سم مرکب جبرئیل در دریا چیزی دیدم که آنان ندیدند «فنبذتها» یعنی از آن برداشتم «وَکَذَلِکَ سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی» یعنی به این ترتیب، نفسم آن را برایم زیبا جلوه داد. پس موسی گوساله را برداشت، به آتش کشید و در دریا انداخت. آن گاه به سامری گفت: «فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَکَ فِی الْحَیَاهِ أَن تَقُولَ لَا مِسَاسَ» [پس برو که بهره تو در زندگی این باشد که (به هر که نزدیک تو آمد) (بگویی) به (من) دست مزنید] یعنی تا زمانی که تو و نسل تو زنده هستند. این علامتی در میان شماست که بگویید: لا مِساس (به من دست نزنید) تا بدین گونه شناخته شوید که شما از سامریان هستید. این گروه هنوز هم در مصر و شام به "لَا مِسَاسَ" معروفند. آن گاه موسی خواست تا سامری را بکشد؛ ولی خداوند به موسی علیه السلام وحی فرمود: «او را نکُش؛ _ ای موسی! _ چرا که او انسان بخشنده ای است». موسی علیه السلام به او گفت: «انظُرْ إِلَی إِلَهِکَ الَّذِی ظَلْتَ عَلَیْهِ عَاکِفًا لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ فِی الْیَمِّ نَسْفًا * إِنَّمَا إِلَهُکُمُ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ کُلَّ شَیْءٍ عِلْمًا».(1)

5) ابن بابویه از پدرش، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن مَعبد، از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که از ایشان پرسیدم: از چند نفر بدنه [شتر] کفایت می کند؟ امام فرمود: از یک نفر. عرض کردم: گاو چطور؟ فرمود: از پنج نفر، اگر از یک سفره تناول کنند. عرض کردم، چگونه است که بدنه از یک نفر کفایت می کند و گاو از پنج نفر؟ امام علیه السلام فرمود: زیرا آن علّتی که در گاو است در قربانی نیست. کسانی که قوم موسی علیه السلام را امر به گوساله پرستی کردند، پنج تن بودند و آنها اهل یک خانواده بودند که همگی بر سر یک سفره تناول می کردند. آنها «ادیبویه»، برادرش «مذویه»، برادرزاده اش، دخترش و همسرش بودند. همین ها بودند که بنی اسرائیل را به گوساله پرستی فرمان دادند و همین ها بودند که آن گاوی را که خدای متعال امر به ذبح کردن آن داده بود، ذبح کردند. (2)

6) به روایت علی بن ابراهیم باز می گردیم: گفته شد، کسانی که گوساله را می پرستیدند، نزد موسی علیه السلام انکار کردند که برای او سجده کرده اند. پس

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 34 .
2- [2] - علل الشرائع، ج2 ، ص147، باب 184 ، ح1.

موسی علیه السلام دستور داد که گوساله را ریز ریز کرده، در دریا ریزند. سپس به بنی اسرائیل دستور داد همگی از آن آب بنوشند. پس کسانی که برای گوساله سجده کرده بودند، چیزی از ریزه های گوساله در آنها پدیدار گردید و این چنین بود که برای موسی علیه السلام مشخص گردید که چه کسانی تخلّف کرده اند و چه کسانی در ایمان، ثابت قدم مانده اند. (1)

7) علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسین بن سعید، از علی بن ابو حمزه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند پیامبری را نفرستاد، مگر آن که در زمانه او دو شیطان او را آزرده و به سختی افکنده اند و پس از مرگش نیز مردم را به گمراهی انداخته ا ند. امّا آن پنج پیامبر اولوالعزم عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد صلوات الله علیهم اجمعین. شیاطین زمان این پیامبران عبارت بودند از: شیاطین زمان نوح «فطنطینوس» و «خرام». و شیاطین زمان ابراهیم «مکیل» و «رذام» و شیاطین عصر موسی «سامری» و «مرعقیبا» و شیاطین عصر عیسی «فینواس» و «مریسون» و شیاطین عصر محمّد صلی الله علیه و آله و سلم «حَبِتَر» و «زُرَیق» بودند. این حدیث در تفسیر آیه «و کذلک جعلنا لکل نبی عدواً شیاطین الإنس و الجنّ» [و بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطانهای انس و جن برگماشتیم] از سوره انعام آمده است.

يَوْمَ يُنفَخُ فِى الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ﴿102﴾ يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا ﴿103﴾نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا ﴿104﴾وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنسِفُهَا رَبِّى نَسْفًا ﴿105﴾ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿106﴾لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ﴿107﴾يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِىَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَت الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ﴿108﴾

[همان روزی که در صور دمیده می شود و در آن روز مجرمان را کبودچشم برمی انگیزیم * میان خود به طور پنهانی با یکدیگر می گویند، شما (در دنیا) جز ده

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 37 .

(روز بیش) نمانده اید * ما داناتریم به آن چه می گویند آن گاه که نیک آیین ترین آنان می گوید، جز یک روز بیش نمانده اید * و از تو در باره کوهها می پرسند، بگو پروردگارم آنها را (در قیامت) ریز ریز خواهد ساخت * پس آنها را پهن و هموار خواهد کرد * نه در آن کژی می بینی و نه ناهمواری * در آن روز (همه مردم) داعی (حق) را که هیچ انحرافی در او نیست پیروی می کنند و صداها در مقابل (خدای) رحمان خاشع می گردد و جز صدایی آهسته نمی شنوی]

1) علی بن ابراهیم در مورد آیه «وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا» می گوید: چشمانشان کبود شده است به حدی که نمی توانند آن را بچرخانند، و در مورد آیه «يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ» گفته است: در روز قیامت، گناهکاران به آهستگی به یکدیگر می گویند که در دنیا تنها ده روز درنگ نموده اند؛ و خداوند تبارک و تعالی در این باره می گوید: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً» که منظور از «أَعْلَمُ» این است که ما داناترین هستم و «أَعْلَمُ» نیز به درستکارترین افراد میان آنان اشاره می کند که می گویند: «إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا». سپس خداوند پیامبرش را مورد خطاب قرار می دهد و می گوید: «وَيَسْأَلُونَکَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنسِفُهَا رَبِّی نَسْفًا *فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا *لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا» او می گوید: منظور از «أَمْتًا» ارتفاع های زمین است و مراد از « عِوَجًا » ناهمواری های زمین و بیشه هاست(1).

2) همچنین در روایت ابی جارود از علی بن ابراهیم از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «قَاعًا صَفْصَفًا» روایت کرده است که ایشان فرموده اند: قاع زمینی است که خاکی ندارد، و صفصاف زمینی است که هیچ نباتی ندارد(2).

3) همچین از او در مورد آیه: «يَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ لَا عِوَجَ لَهُ» می گوید که منظور از آن، منادی خداوند می باشد(3).

4) محمد بن عباس از محمد بن همام بن سهیل، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود، از ابوالحسن موسی بن جعفر از پدرش علیه السلام روایت می

1- [1] - تفسیر قمی ج 2 ص 37 .
2- [2] - تفسیر قمی ج 2 ص 41 .
3- [3] - تفسیر قمی ج 2 ص 41 .

کند که ایشان فرمودند: از پدرم در مورد آیه «یَوْمَئِذٍ یَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ لَا عِوَجَ لَهُ» سئوال کردم. ایشان فرمودند که داعی، امیرالمؤمنین علیه السلام است(1).

5) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از ابو محمد وابشی، از ابو ورد، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: در روز قیامت خداوند مردم را در حالی که پابرهنه و لخت می باشند، در یک سطح همسان جمع می کند و سپس آنان را در صحرای محشر نگه می دارد، تا این که به شدت عرق کنند و نفس هایشان به سختی بیرون آید، آنها پنجاه سال در آن مکان درنگ می کنند، و منظور از آیه «وَخَشَعَت الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا» نیز همان است. ایشان فرمودند: سپس منادی ای از جانب عرش ندا می دهد: پیامبر امی کجاست؟ سپس مردم می گویند: صدایت را به ما رساندی، حال اسمش را بگو. سپس ندا می دهد کجاست پیامبر رحمت، کجاست محمد بن عبدالله امی؟ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جلوی مردم به پیش می آید تا این که به حوضی می رسد که طولش به اندازه فاصله بین «ایله» و «صنعاء» است. سپس بر آن می ایستد و امامتان را صدا می کند و ایشان از میان مردم به جلو می آید و در کنار ایشان می ایستد. سپس به مردم اجازه عبور داده می شود و آنان از حوض عبور می کنند و در آن روز مردم دو دسته اند؛ برخی وارد حوض می شوند و از ورود برخی به آن جلوگیری می شود. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می بیند که برخی از دوستداران ما از حوض برگردانده می شوند، به گریه می افتد و می گوید: پروردگارا! شیعیان علی علیه السلام. ایشان ادامه می دهند: سپس خداوند فرشته ای را نزد آن حضرت می فرستد و به او می گوید: چه چیزی تو را به گریه انداخته است، ای محمد؟ آن حضرت پاسخ می دهند: من به خاطر برخی از شیعیان علی میگریم، دیدم که آنان به همراه جهنمیان برده شده و از ورود به حوضم منع شدند. سپس فرشته می گوید: خداوند می گوید که ای محمد! آنان را به تو بخشیده ام و به خاطر محبتشان نسبت به تو و عترتت، از گناهان آنها درگذشتم و آنان را به تو و کسی که ولایتش را پذیرفتند، ملحق نمودیم و آنان را در زمره تو قرار دادیم. حال آنان را به حوض خویش وارد

1- [1] - تاویل الآیات ج 2 ص 41 .

کن. امام باقر علیه السلام می فرمایند: و چه مرد و زن گریانی که در آن روز با مشاهده این صحنه ندا می دهند: ای محمد! و در آن روز هر فردی که ولایت ما را پذیرفته باشد و دوستمان بدارد و از دشمنان ما بیزاری بجوید و نفرت داشته باشد، داخل در گروه ما می گردد و با ما می باشد و وارد حوض ما می شود(1).

شیخ مفید در کتاب امالی از ابو عبدالله محمد بن محمد از ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه که رحمت خدا بر او باد، از حسین بن محمد بن عامر، از معلی بن محمد بصری، از محمد بن جمهور عمی، از ابو علی حسن بن محبوب، از ابو محمد وابشی، از ابو ورد از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان می فرمایند: در روز قیامت، خداوند مردم را در حالی که پابرهنه و لخت می باشند، در یک سطح یکسان جمع می کند و آنان را در محشر نگه می دارد تا این که به شدت عرق می کنند و نفس هایشان کند می شود... و این حدیث را به همان شکل ادامه می دهد(2).
شیخ مفید در امالی از ابوقاسم جعفر بن محمد بن قولویه که رحمت خدا بر او باد، از حسین بن محمد بن عامر، از معلی بن محمد بصری، از محمد بن جمهور عمی، از ابوعلی حسین بن محبوب، از ابو محمد وابشی، از ابو ورد از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: در روز قیامت خداوند تمامی مردم از اولین و آخرین را در حالی که پابرهنه و لخت می باشند، در یک سطح یکسان جمع می کند، و در صحرای محشر نگه می دارد تا این که به شدت عرق می کنند و نفس هایشان کند می گردد. و این حدیث را تا آخر به همان شکل ادامه می دهد(3)

يوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِىَ لَهُ قَوْلًا ﴿109﴾...وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا ﴿112﴾

يوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِىَ لَهُ قَوْلًا ﴿109﴾يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا ﴿110﴾وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَىِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ﴿111﴾وَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا ﴿112﴾

1- [1] - تفسیر قمی ج 2 ص 37 .
2- [2] - امالی طوسی ج 1 ص 64 .

3- [3] - امالی شیخ مفید ج 2 ص 37 .

[در آن روز شفاعت (به کسی) سود نبخشد مگر کسی را که (خدای) رحمان اجازه دهد و سخنش او را پسند آید * آن چه را که آنان در پیش دارند و آن چه را که پشت سر گذاشته اند می داند و حال آن که ایشان بدان دانشی ندارند * و چهره ها برای آن (خدای) زنده پاینده خضوع می کنند و آن کس که ظلمی بر دوش دارد نومید می ماند * و هر کس کارهای شایسته کند در حالی که مؤمن باشد، نه از ستمی می هراسد و نه از کاسته شدن (حقش)]

1) علی بن ابراهیم در مورد آیه «يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» گفته است که منظور از «مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» اخبار پیامبران گذشته و مراد از «وَمَا خَلْفَهُمْ » اخبار قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد(1).

2) محمد بن یعقوب از احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی روایت می کند که ابوقره محدث از من درخواست کرد که او را نزد ابو الحسن الرضا علیه السلام ببرم و من در این مورد از ایشان اجازه خواستم و به من اجازه دادند و من هم داخل شدم. سپس او از آن حضرت در مورد حلال و حرام و احکام پرسید تا این که به موضوع توحید رسید. او گفت: ما روایت می کنیم که خداوند دیدن و کلام با خود را بین پیامبران تقسیم نموده است و بدین ترتیب بهره صحبت با خود را به موسی داده است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نیز از رویت و دیدن خود بهره مند گردانیده است؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: چه کسی از جانب خداوند به انس و جن پیغام داده که: « لاَّ تُدْرِكُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الأَبْصَارَ»(2) [چشمها او را درنمی یابند و اوست که دیدگان را درمی یابد] و «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْءٌ»(3) [چیزی مانند او نیست] مگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست؟ او جواب داد: آری. آن حضرت علیه السلام فرمودند: چگونه فردی از جانب خداوند نزد مردم می آید و به آنان می گوید که او از نزد خدا آمده و آنان را به فرمان او فرا می خواند و می گوید: «لاَّ تُدْرِكُهُ الأَبْصَارُ» و «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَىْءٌ» سپس می گوید: من او را به چشم خود دیدم و از او آگاهی پیدا کردم و او به شکل انسان است، آیا مردم از این فرد

1- [1] - تفسیر قمی ج 2 ص 38 .

2- [2] - انعام/103 .
3- [3] - شوری/ 11.

شرمشان نمی آید؟ زندیق ها نمی توانند این را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منسوب کنند و مدعی شوند که او از جانب خداوند سخنی آورده و بعد خود به گونه ای دیگر بر خلاف آن حرف زده است.

ابو قره گفت: در جایی دیگر از قرآن آمده است: «وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى»(1) [و قطعا بار دیگری هم او را دیده است] امام رضا علیه السلام فرمودند: ادامه آیه مشخص می کند که پیامبر چه دیده است، آن جا که می گوید: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى»(2) [آن چه را دل دید انکار(ش) نکرد] منظور آیه این است که دل محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن چه را چشمش دید، دروغ نخواند. سپس در ادامه، خداوند از آن چه آن حضرت دیده است، خبر می دهد و میفرماید: «لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى»(3) [به راستی که [برخی] از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید]، مشخص است که آیات خداوند متفاوت از ذات اوست، و خداوند فرموده است: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» هنگامی که چشمها او را ببینند، نسبت به او آگاهی حاصل می کنند و به دانش می رسند. سپس ابوقره گفت: آیا روایات را دروغ می خوانی؟ امام رضا در جواب ایشان فرمودند: اگر روایات مخالف قرآن باشند، من آنان را دروغ می خوانم و اجماع تمامی مسلمانان این است که نمی توانیم خداوند را در احاطه دانش خود در بیاوریم و چشم ها او را در نمی یابند، و به مانند او هیچ چیز نیست.(4)

3) علی بن ابراهیم در مورد «وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّوم» می گوید که منظور از آن این است که چهره ها در برابر خداوند ذلیل می گردند(5).

4) محمد بن عباس که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن همام از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود، از ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: شنیدم که فردی از پدرم در مورد آیه «يوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا» پرسید و ایشان پاسخ دادند: در روز قیامت تنها کسی به شفاعت محمد صلی الله علیه و آله و

1- [1] - نجم/ 13 .
2- [2] - نجم/ 11.
3- [3] - نجم/ 18.

4- [4] - نجم/ 11.
5- [5] - تفسیر قمی ج 2 ص 38.

سلم دست می یابد که خداوند به او توفیق اطاعت از آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین را داده و از سخن و کردار وی راضی است و با محبت و دوستی به ایشان زیسته و از دنیا رفته است و خداوند، سخن و عملکرد او را نسبت به آنان پسندیده است. سپس فرمودند: آیه این چنین نازل شده است: «وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا لآل محمد» (چهرهها برای آن خدای زنده و پاینده، خضوع میکنند و هر کس که به آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین ظلم کند، ناامید میگردد). سپس آیه: «وَمَن یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا یَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا» را تلاوت کردند و گفتند: منظور از آن، کسی است که به محبت آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین ایمان داشته باشد و بدخواه دشمن ایشان باشد(1).

5) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در مورد آیه «فَلَا یَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا» فرمود: از کارهایش هیچ چیز کم نخواهد شد و اما منظور از «ظُلْمًا» این است که بر اساس ظلم با او رفتار نخواهد شد(2).

وَكَذَلِكَ أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا 113

[و این گونه آن را (به صورت) قرآنی عربی نازل کردیم و در آن از انواع هشدارها سخن آوردیم شاید آنان راه تقوا در پیش گیرند یا (این کتاب) پندی تازه برای آنان بیاورد]

1) علی بن ابراهیم گفته است که منظور از آن حوادثی است که بین حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و سفیانی اتفاق خواهد افتاد(3).

1- [1] - تاویل الآیات ج 1 ص 318 ح 15.
2- [2] - تفسیر قمی ج 2 ص 40.
3- [3] - تفسیر قمی ج 2 ص 38 .

فَتَعَالَی اللَّهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن یُقْضَی إِلَیْکَ وَحْیُهُ وَقُل رَّبِّ زِدْنِی عِلْمًا ﴿114﴾

[پس بلند مرتبه است خدا فرمانروای بر حق. و در (خواندن) قرآن پیش از آن که وحی آن بر تو پایان یابد، شتاب مکن و بگو: پروردگارا بر دانشم بیفزای]

1) علی بن ابراهیم گفته است که هرگاه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرآن نازل می شد، قبل از پایان نزول آیه و معنا، شروع به خواندن آن می کرد، و به همین خاطر خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن یُقْضَی إِلَیْکَ وَحْیُهُ» یعنی این که قبل از اتمام وحی، در خواندن آن عجله نکن و «وَقُل رَّبِّ زِدْنِی عِلْمًا»(1).

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا ﴿115﴾

[و به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم و(لی آن را) فراموش کرد و برای او عزمی (استوار) نیافتیم]

1) محمد بن یعقوب از یکی از یاران ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از مفضل بن صالح، از جابر، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» روایت می کند که ایشان فرمودند: ما در مورد محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه بعد از او صلوات الله علیهم اجمعین با آدم پیمان بستیم، اما او آن پیمان را ترک کرد در مورد این که ایشان چنین هستند، عزمی استوار نداشت و پیامبران اولوا العزم بدین خاطر اولو العزم نامیده شده اند که خداوند با آنان در مورد محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیا بعد از او و مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و سیرت او پیمان بست و آنان یقین حاصل کردند که این افراد، این چنین اند و بدان اذعان داشتند(2) .

1- [1] - تفسیر قمی ج 2 ص 39.
2- [2] - کافی، ج 1 ص 344 ح 22 .

علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از مفضل بن صالح، از جابر، از امام باقر علیه السلام نیز به مانند همین روایت را نقل کرده است(1). ابن بابویه از پدرش از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد عیسی، از علی بن حکم، از مفضل بن صالح، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ» همین حدیث را تا آخر نقل می کند(2).

2) ابن بابویه از محمد بن ابراهیم اسحاق که خدا از او خشنود باد، از احمد بن محمد همدانی، از علی بن حسن بن فضال، از پدرش، از محمد بن فضیل، از ابی حمزه ثمالی، از ابو جعفر محمد بن باقر علیه السلام روایت می کند: همانا خداوند تبارک و تعالی با آدم پیمان بست که به درخت نزدیک نشود، زمانی که آن موعدی که در علم خداوند مشخص شده بود که آدم از میوه درخت می خورد، فرارسید، آدم پیمانش را فراموش کرد و از آن خورد. منظور از آیه «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» همین است(3).

3) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از جعفر بن محمد بن عبیدالله، از محمد بن عیسی قمی، از محمد بن سلیمان، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در مورد این آیه می فرمایند که: به خدا قسم آیه این چنین بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است: «و لقد عهِدنا إلی آدم من قبلُ ، کلمات فی محمَّد و علیّ و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمه من ذرّیّتهم فنَسِی و لم نجِد له عزما »(4).

4) شیخ مفید از حمران بن اعین از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: خداوند از پیامبران پیمان گرفت، و فرمود: که آیا من پروردگار شما نیستم، و آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول من و آیا علی علیه السلام امیرمؤمنان نیست؟ آنها گفتند: آری، سپس نبوتشان تایید شد. سپس از پیامبران اولو العزم پیمان گرفت که من پروردگار شما هستم و محمد رسول من هست و علی امیر مؤمنان می باشد و اوصیای بعد از او صلوات الله علیهم اجمعین، والیان امر و خزانه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2 ص 39.

2- [2] - علل الشرائع ج 1 ص 148 باب 101 ح 1.
3- [3] - كمال الدين و تمام النعمه، ص 204، باب 22، ح 2.
4- [4] - كافى ج 1 ص 344 ح 23 .

داران علم هستند و با مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دینم را یاری می رسانم و دولتم را آشکار می کنم و از دشمنانم انتقام می گیرم و به واسطه او، از سر تمایل یا اجبار مورد پرستش قرار می گیرم. آنها گفتند، اذعان کردیم ای پروردگار ما، و شهادت دادیم. آدم علیه السلام آن را انکار نکرد، اما بدان اعتراف نیز ننمود و چنین شد که برای این پنج نفر، در مورد مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به رایی استوار رسیدند و آدم در اقرار به این امر، عزمی جزم نداشت و آیه «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِیَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا» به همین امر اشاره دارد(1).

5) ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره آیه شریفه: «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَی آدَمَ مِن قَبْلُ» فرمود: آیه این چنین بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است: کلمات فی محمَّد و علیّ و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمه من ذرّیّتهم. (2)

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ أَبَی 116

[و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. پس جز ابلیس که سر باز زد، (همه) سجده کردند]

1) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از کسی که از او روایت می کند، از علی بن جعفر روایت می کند که از اباالحسن علیه السلام شنیدم که می فرمایند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دید که تیم و عدی و بنی امیه بر منبر او بالا می روند، دچار دلهره شد و خداوند نیز بدین خاطر آیه ای نازل کرد تا او را دلداری دهد: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ أَبَی» سپس بر او این را الهام نمود: ای محمد! من دستور دادم اما از من اطاعت نشد، حال تو اگر از تو هم در مورد سفارش وصی ات اطاعت نشود، دلتنگ نشو(3).

روایات قصه آدم علیه السلام را در سوره بقره و اعراف بیان نمودیم.

1- [1] - این حدیث را در کتاب های شیخ مفید نیافتیم، و آن ار در کتاب بصائر الدرجات ص 82 باب 7 ح 2 پیدا کردیم و این حدیث، پیوستی نیز دارد.

2- [2] - مناقب، ج 3، ص 32.
3- [3] - کافی ج 1 ص 353 ح 73 .

وعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى 122

[آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت سپس پروردگارش او را برگزید و بر او ببخشود و (وی را) هدایت کرد]

1) ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی که خدا از او خشنود باد، و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتّب و علی بن عبد الله وراق که خدا از او خشنود باد، از علی بن ابراهیم بن هاشم از قاسم بن محمد برمکی از ابو صلت هروی روایت می کند که گفته است: هنگامی که مأمون صاحب نظران اسلام و دیگر ادیان مثل یهود و نصاری و مجوس و صائبی ها و دیگر نحل را در محضر امام رضا علیه السلام جمع کرد، هر کدام از ایشان که به پا می خواستند و سئوالی را مطرح می نمودند، جوابشان را می داد و ایشان را به سکوت وا می داشت، گویی که سنگی را در دهانش قرار داده باشد. علی بن محمد بن جهم برخاست و رو به سوی آن حضرت کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! آیا معتقد به عصمت پیامبران هستید؟ ایشان گفتند: آری. او گفت: حال در مورد آیه «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» چه می گویید؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: وای بر تو، ای علی! از خدا بترس و کارهای ناشایست را به پیامبران خدا نسبت نده و کتاب خداوند را تاویل به رای مکن؛ چرا که خداوند عز و جل فرموده است: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»(1)[تاویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند]. آن حضرت ادامه دادند و گفتند: اما در باره آیه «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» باید گفت: همانا خداوند تبارک و تعالی آدم علیه السلام را حجتی بر روی زمین و جانشینی در میان بندگانش قرار داده است و او را برای بهشت خلق نکرده است. معصیت آدم علیه السلام در بهشت بود نه در زمین و واجب است که او در زمین معصوم باشد تا تقدیر امور خداوند به انجام رسد. بنابراین هنگامی که آدم به زمین فرود آمد و حجت و خلیفه خدا گردید، خداوند او را با این گفته خویش: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» معصوم گردانید. این حدیث، طولانی می باشد(2).

1- [1] - آل عمران/ 7.
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام ج 1 ص 170 باب 14 ح 1.

2) ابن بابویه از تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی که خدا از او خشنود باد، از پدرش از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جهم روایت می کند که گفته است: وارد مجلس مامون شدم و علی بن موسی الرضا علیه السلام را در آن جا دیدم. مامون به او گفت: ای فرزند رسول خدا! آیا تو نمی گویی که پیامبران معصوم اند؟ آن حضرت فرمودند: آری. مأمون گفت: نظرت راجع به این آیه خداوند عز و جل چیست: «وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» و در باره آن چه میگویی؟ آن حضرت علیه السلام فرمودند: همانا خداوند تبارک و تعالی به آدم فرمود: «اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَكُلاَ مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»(1) [خود و همسرت در این باغ سکونت گیر(ید) و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و(لی) به این درخت نزدیک نشوید) و به درخت گندم اشاره نمود «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» [که از ستمکاران خواهید بود]، خداوند در جمله ای که به آنها فرمود، از لفظ نخورید استفاده نکرد، (بلکه فرمود: نزدیک نشوید) و آن دو نیز به آن درخت نزدیک نشدند و از آن چیزی نخوردند و از دیگر درخت ها استفاده می کردند تا این که شیطان آنها را وسوسه کرد و گفت: «مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ»(2) [پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد]، بلکه شما از نزدیک شدن به آن منع نمود، و شما را از خوردن آن باز نداشته است «إِلاَّ أَن تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ*وَقَاسَمَهُمَا إِنِّى لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ»(3) [جز [برای] آن که [مبادا] دو فرشته گردید یا از [زمره] جاودانان شوید * و برای آن دو سوگند یاد کرد که من قطعا از خیرخواهان شما هستم]، آدم و حوا قبل از این هیچ گواهی را ندیده بودند که به خداوند قسم دروغین یاد کند، «فَدَلاَّهُمَا بِغُرُورٍ»(4) [پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید] و با اطمینان سوگند او به خدا، از آن درخت خوردند، و این در قبل از نبوت آدم علیه السلام بود، و آن گناهی بزرگ نبود تا مستلزم وارد شدن او در آتش گردد، بلکه از گناهان صغیره ای بود که بخشیده می شود و پیامبران در قبل از نزول وحی بر خود، مجاز به انجام آن هستند، اما هنگامی که خداوند او را برگزید و

1- [1] - بقره/ 35.
2- [2] - اعراف/ 20.
3- [3] - اعراف/ 20- 21.
4- [4] - اعراف/22.

پیامبری معصوم قرار داد، هیچ گناه صغیره و کبیره ای مرتکب نشد، همان طور که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَعَصَی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَی ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَیْهِ وَهَدَی» و در جایی دیگر می فرماید: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِیمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِینَ»(1) [به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است](2).

قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِیعًا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا...وَلَمْ یُؤْمِن بِآیَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَهِ أَشَدُّ وَأَبْقَی 127

قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِیعًا بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُم مِّنِّی هُدًی فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ فَلَا یَضِلُّ وَلَا یَشْقَی 123وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَهً ضَنکًا وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَعْمَی 124قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَی وَ قَدْ کُنتُ بَصِیرًا 125قَالَ کَذَلِکَ أَتَتْکَ آیَاتُنَا فَنَسِیتَهَا وَکَذَلِکَ الْیَوْمَ تُنسَی 126وَکَذَلِکَ نَجْزِی مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ یُؤْمِن بِآیَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَهِ أَشَدُّ وَأَبْقَی 127

[فرمود: همگی از آن (مقام) فرود آیید در حالی که بعضی از شما دشمن بعضی دیگر است. پس اگر برای شما از جانب من رهنمودی رسد، هر کس از هدایتم پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت * و هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت زندگی تنگ (و سختی) خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محشور می کنیم * می گوید: پروردگارا! چرا مرا نابینا محشور کردی با آن که بینا بودم؟ * می فرماید همان طور که نشانه های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی، امروز همان گونه فراموش می شوی * و این گونه هر که را به افراط گراییده و به نشانه های پروردگارش نگرویده است سزا می دهیم و قطعا شکنجه آخرت سخت تر و پایدارتر است]

1) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از سیّاری، از علی بن عبدالله روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ فَلَا یَضِلُّ وَلَا یَشْقَی» سئوال شد. ایشان پاسخ دادند: منظور کسی است

1- [1] - آل عمران/ 33.
2- [2] - کافی ج 1 ص 342 ح 10.

که به ائمه صلوات الله علیهم اجمعین ایمان بیاورد و از دستور آنان پیروی کند و از فرمانبرداری ایشان سرپیچی ننماید(1).

2) و از محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از حسین بن عبد الرحمان، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً» سئوال کردم. ایشان فرمودند: منظور از آن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است. گفتم: آیه «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَعْمَى» چه معنایی دارد؟ ایشان فرمودند: یعنی این که در دنیا قلبش از دیدن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام کور بوده و در قیامت چشمانش از دیدن او نابینا خواهد بود و در قیامت متحیر می گردد و می گوید: «قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَى وَقَدْ كُنتُ بَصِيرًا *قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا» ایشان فرمودند: منظور از این آیات، ائمه صلوات الله علیهم اجمعین می باشند «فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى» یعنی تو در دنیا ائمه صلوات الله علیهم اجمعین را رها کردی و امروز در آتش رها می گردی، همان طور که آنان را در دنیا تنها گذاشته بودی و از فرمانشان پیروی نکردی و به حرفشان گوش ندادی. گفت: مراد از «وَكَذَلِكَ نَجْزِی مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِن بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَهِ أَشَدُّ وَأَبْقَى» چیست؟ آن حضرت فرمودند: یعنی کسی که در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام کسی دیگر را شریک گرداند و به آیات پروردگار ایمان نیاورد و از سر عناد، ائمه صلوات الله علیهم اجمعین را رها کند و راه آنان را دنبال ننماید و ولایت آنان را نپذیرد(2).

3) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجار، از اباالحسن موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: از پدرم در مورد آیه «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى» سئوال شد. ایشان پاسخ دادند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای مردم! از هدایت من پیروی کنید تا هدایت شوید و راه یابید، چرا که این هدایت من است و هدایت من همان علی بن ابی طالب علیه السلام است و هر کس در زندگی ام و بعد از مرگم از هدایت او پیروی کند، بی شک از هدایت من پیروی کرده است و هر کس از هدایت من پیروی نماید، از هدایت خداوند پیروی کرده و هر کس از

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1 ص 174، باب 15، ح 1.

2- [2] - کافی ج 1 ص 361 ح 92 .

هدایت خداوند پیروی نماید، نه گمراه و نه بدبخت می گردد. خداوند عز و جل فرموده: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى* قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى* وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ» یعنی در دشمنی با محمد صلی الله علیه و آله و سلم اسراف و زیاده روی کند، «وَلَمْ يُؤْمِن بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى»(1).

4) عیاشی از حسین بن سعید مکفوف روایت می کند که به آن حضرت علیه السلام نامه نوشته و گفته است: فدایت شوم ای سرورم! منظور از آیه های «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ» و«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي» چیست؟ ایشان فرمودند: اما عبارت «فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ» بدین معنی است که کسی که به امامت ائمه صلوات الله علیهم اجمعین اعتراف کند و با فرمانبرداری نیکو از آنان، از دستوراتشان پیروی نماید.(2)

5) سعد بن عبدالله از احمد بن محمد بن عیسی، از عمر بن عبدالعزیز، از مردی، از ابراهیم بن مستنیر، از معاویه بن عمار روایت می کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: خداوند عز و جل می فرماید: «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً» ایشان فرمودند: به خدا قسم این آیه مخصوص ناصبی هاست. گفتم: آنها در طول زندگی شان از بی نیازی بیشتری برخوردارند و تا زمان مرگشان نیز این چنین است. ایشان پاسخ دادند: به خدا قسم در زمان رجعت، مدفوع می خورند(3).

6) علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از ابراهیم بن مستنیر، از معاویه بن عمار روایت می کند که امام جعفر صادق علیه السلام گفتم که منظور از «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً» چیست؟ ایشان گفتند: به خدا قسم،این آیه مخصوص ناصبی هاست. گفتم: فدایت شوم، آنها در زندگی شان تا زمان مرگ از بی نیازی و رفاه بیشتری برخوردارند، ایشان پاسخ دادند: به خدا قسم آنها در زمان رجعت مدفوع خواهند خورد(4).

1- [1] - تاویل الآیات ج 1 ص 320 ح 19.
2- [2] - تفسیر عیاشی ج 2 ص 206 ح 21.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات ص 18.

4- [4] - تفسير قمى ج 2 ص 39 .

و سید معاصر در کتاب رجعت آن را از احمد بن محمد بن عیسی با اسناد به ابراهیم بن مستنیر روایت می کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم... ادامه حدیث.

7) ابن شهر آشوب از ابو صالح از ابن عباس در مورد آیه «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً» روایت می کند که گفته است منظور از آن این است که هر کس ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را ترک کند خداوند او را از درک هدایت کور و کر خواهد گرداند(1).

8) همچنین ابن شهر آشوب از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که منظور از آن «ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام» است. راوی می گوید از ایشان سئوال کردم که «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَعْمَى» یعنی چه؟ ایشان گفتند: یعنی در آخرت بینایی اش و در دنیا قلبش از مشاهد ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام کور بوده است. ایشان فرمودند که چنین شخصی در قیامت سرگردان است و می گوید: «قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَى وَقَدْ كُنتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا» ایشان فرمودند: منظور از آیات ائمه صلوات الله علیهم اجمعین می باشد، «فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسَى» یعنی تو در دنیا ائمه علیهم السلام را رها کردی و امروز در آتش رها می گردی همان طور که آنان را در دنیا تنها گذاشته بودی و از فرمانشان پیروی نکردی و به حرفشان گوش ندادی(2).

9) شیخ مفید در امالی از ابو عبدالله محمد بن نعمان که رحمت خدا بر او باد، از ابو الحسن علی بن محمد بن حسن کاتب، از حسن بن علی زعفرانی، از ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی، از عبدالله بن محمد عثمان، از علی بن محمد بن ابی سعید، از فضیل بن جعد، از ابی اسحاق همدانی، از امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ای که ایشان به محمد بن ابی بکر نوشته تا آن را برای اهالی مصر بخواند، روایت می کند:

«ای عبدالله! برای انسانی که گناهانش آمرزیده می شود، بعد از مرگ سخت تر از خود مرگ خواهد بود. پس از تنگی و سختی و تاریکی و تنهایی قبر بترسید. قبر در هر روز می گوید: من خانه دوری ام. من خانه ای از خاکم. من خانه تنهایی

1- [1] - مناقب ج 3 ص 97؛ شواهد التنزيل ج 1 ص 525.
2- [2] - مناقب ج 3 ص 97.

ام. من خانه کرم ها و حیوانات و حشرات هستم. قبر یا باغی از باغ های بهشت است و یا یکی از گودال های جهنم. هرگاه انسان مؤمن دفن گردد، قبر به او می گوید: خوش آمدی، تو از جمله کسانی بودی که دوست داشتم بر پشت من راه بروی، حال که به من سپرده شدی، خواهی دید با تو چگونه رفتار خواهم کرد؛ سپس تا جایی که چشم کار می کند قبر برایش وسیع می شود اما هر گاه انسان کافری در قبر گذاشته می شود، زمین به او می گوید: چه نامیمون و نامبارک بود آمدنت، تو از منفورترین افرادی بودی که بر پشت من راه می رفتی. حال که به من سپرده شدی، خواهی دید با تو چگونه برخورد خواهم کرد. سپس آن را در برمی گیرد تا این که دنده های بدنش به هم می چسبند. همانا زندگی سختی که خداوند، دشمنانش را از آن بر حذر داشته، عذاب قبر است. چرا که بر انسان کافر در قبر نود و نه اژدها مسلط می گردند که گوشتش را می خورند و استخوانهایش را می شکنند و تا روز قیامت با او مشغول اند. اگر یکی از آن اژدهاها در زمین بدمد، هیچ گاه چیزی نخواهد رویانید. بدانید _ ای بندگان خدا _ که جان های ضعیف و بدن های نرم و نازکتان که بار زیادی را نمی تواند حمل کند، از تحمل این عذاب ناتوان می گردد و اگر می خواهید برای جانها و جسدهایتان از تحمل عذابی که هیچ توانایی و صبری در برابر آن ندارید دل بسوزانید، به انجام کارهایی بپردازید که خداوند دوست می دارد و از کارهایی که در نظر او ناپسند است، دست بکشید(1).

10) در روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه در باره این حدیث چنین آمده است: بدانید که زندگی سختی که خداوند در مورد آن فرموده: «فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً» همان عذاب قبر است(2).

11) محمد بن یعقوب از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از احمد بن حسن میثمی، از ابان بن عثمان، از ابی بصیر روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می گوید: هر کس که بمیرد در حالی که سالم و ثروتمند بوده و به حج نرفته است، از جمله کسانی می گردد که خداوند در مورد آنها می گوید: «وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَعْمَى». گفتم: پاک و منزه است خداوند، او را

1- [1] - امالی ج 1 ص 24.
2- [2] - شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحدید ج 6 ص 221.

کور محشور میکند؟! ایشان فرمودند: آری، همانا خداوند عز و جل او را از راه راست منحرف می کند(1). و شیخ در کتاب «تهذیب» از محمد بن یعقوب همین حدیث را با سند و متن روایت می کند با این تفاوت که در آخر حدیث آمده است : «او را از راه بهشت محروم می کند»(2).

12) شیخ در کتاب تهذیب از موسی بن قاسم، از معاویه بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان در مورد مردی که ثروتمند بود و هرگز به حج نرفته بود فرمودند: او از جملهِ کسانی است که خداوند در موردشان می فرماید:«وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَعْمَی». راوی می گوید: به ایشان گفتم: پاک و منزه است پروردگار، او را کور محشور میکند!! ایشان پاسخ دادند: او را از دیدن راه حق نابینا می گرداند.(3)

13) علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر، از فضاله، از معاویه بن عمار روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد فردی ثروتمند که به حج نرفته سئوال کردم. ایشان پاسخ دادند: به خدا قسم، او از جمله کسانی است که خداوند در مورد ایشان می فرماید: «وَنحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَعْمَی». گفتم: پاک و منزه است، خداوند، او را کور محشور میکند!! ایشان گفتند: خداوند او را از دیدن راه بهشت کور می گرداند(4).

أَفَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ کَمْ أَهْلَکْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ یَمْشُونَ فِی...زَهْرَهَ الْحَیَاهِ الدُّنیَا لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ وَرِزْقُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَأَبْقَی 131

أَفَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ کَمْ أَهْلَکْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ یَمْشُونَ فِی مَسَاکِنِهِمْ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّأُوْلِی النُّهَی 128وَلَوْلَا کَلِمَهٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّکَ لَکَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُسَمًّی 129فَاصْبِرْ عَلَی مَا یَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاء اللَّیْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّکَ تَرْضَی 130وَلَا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلَی مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَهَ الْحَیَاهِ الدُّنیَا لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ وَرِزْقُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَأَبْقَی 131

1- [1] - کافی ج 4 ص 269 ح 6 .
2- [2] - تهذیب ج 5 ، ص 18، ح 51 .
3- [3] - تهذیب ج 5، ص 18، ح 53.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 39.

[آیا برای هدایتشان کافی نبود که (ببینند) چه نسلها را پیش از آنان نابود کردیم که (اینک آنها) در سراهای ایشان راه می روند به راستی برای خردمندان در این (امر) نشانه هایی (عبرت انگیز)است * و اگر سخنی از پروردگارت پیشی نگرفته و موعدی معین مقرر نشده بود قطعا (عذاب آنها) لازم می آمد * پس بر آن چه می گویند شکیبا باش و پیش از بر آمدن آفتاب و قبل از فرو شدن آن، با ستایش پروردگارت (او را) تسبیح گوی و برخی از ساعات شب و حوالی روز را به نیایش پرداز، باشد که خشنود گردی * و زنهار به سوی آن چه اصنافی از ایشان را از آن برخوردار کردیم (و فقط) زیور زندگی دنیاست تا ایشان را در آن بیازماییم، دیدگان خود مدوز و (بدان که) روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است *]

1) علی بن ابراهیم در مورد عبارت «أَفَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ» می گوید: آیا برایشان تبیین نکرد(1).

2) محمد بن عباس که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجار، از ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: خداوند عز و جل فرموده است: «أَفَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ کَمْ أَهْلَکْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ یَمْشُونَ فِی مَسَاکِنِهِمْ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّأُوْلِی النُّهَی» و ایشان ائمه آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین هستند، و در قرآن، همانندی برای این آیه وجود ندارد. خداوند در ادامه می فرماید: «وَلَوْلَا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّکَ لَکَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُسَمًّی *فَاصْبِرْ» یعنی ای محمد! خود و فرزندانت صبر کنید بر «عَلَی مَا یَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا». و منظور از سخن آن حضرت که فرمودند: در قرآن همانند آن وجود ندارد، این است که مثل «إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّأُوْلِی النُّهَی»در قرآن وجود ندارد، یعنی هر جا که در قرآن از پند گرفتن خردمندان صحبت شده است، منظور ائمه صلوات الله علیهم اجمعین هستند(2).

3) علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر و فضاله، از معاویه بن عمار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که در مورد آیه «اِنَّ فِی ذَلِکَ

1- [1] - تفسیر قمی ج 2 ص 41.

2- [2] - تاويل الآيات، ج 1، ص 320 ، ح 19.

لَآیَاتٍ لِّأُوْلِی النُّهَی» فرمود: ما خرمندان هستیم. و در مورد آیه «وَلَوْلَا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّکَ لَکَانَ لِزَامًا» فرمودند: عذاب بر آنان نازل می کرد، اما خداوند آن را به زمانی دیرتر موکول نمود. و در مورد عبارت «وَمِنْ آنَاء اللَّیْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ» فرمودند: منظور از آن، صبح و شامگاه می باشد.

و امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَلَا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ إِلَی مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیَاهِ الدُّنیَا لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ وَرِزْقُ رَبِّکَ خَیْرٌ وَأَبْقَی» فرموده است: هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشستند و فرمودند: هر کس که با تسلی های خداوند آرام نگیرد، جانش در اثر حسرت های دنیا تکه تکه می شود و هر کس که چشمش به دنبال مالی باشد که در دست مردم است، اندوهش به درازا می کشد و خشمش برطرف نمی گردد و هر کس پی نبرد که خداوند جز خوراک و نوشیدنی، نعمت های زیادی به او عطا کرده است، عمرش کم می شود و عذابش نزدیک می گردد(1).

4) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره روایت می کند که از امام باقر علیه السلام پرسیدم منظور از «آنَاء اللَّیْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا یَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَیَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ»(2) [در طول شب در سجده و قیام، اطاعت [خدا] می کند [و] از آخرت می ترسد و رحمت پروردگارش را امید دارد] چیست؟ ایشان فرمودند: این آیه به نماز شب اشاره دارد. پرسیدم: «وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّکَ تَرْضَی» یعنی چه؟ ایشان گفتند: یعنی این که در روز خود را به فرمانبرداری وا دارد، گفتم: منظور از «وَإِدْبَارَ النُّجُومِ»(3) [و در فروشدن ستارگان] چیست؟ ایشان فرمودند: دو رکعت قبل از نماز صبح. گفتم: و «وَأَدْبَارَ السُّجُودِ»(4) بیانگر چیست؟ فرمودند: دو رکعت بعد از مغرب(5).

5) ابن بابویه از احمد بن حسن قطان، از احمد بن یحیی زکریا قطان، از بکر بن عبدالله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از اسماعیل بن فضل روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه: «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2 ص 39.

2- [2] - زمر/ 9.
3- [3] - طور/49.
4- [4] - ق /40.
5- [5] - کافی، ج 3 ، ص 444 ح 11

الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا» پرسیدم. ایشان پاسخ دادند: بر هر مسلمانی فرض است که قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن ده بار بگوید: لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد، یحیی و یمیت، و هو حیّ لا یموت، و هو علی کلّ شیء قدیرٌ» گفتم: : لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد، یحیی و یمیت و یحیی. ایشان گفتند: ای مرد، در این که خداوند می میراند و زنده می کند و زنده می کند و می میراند، هیچ شکی نیست، اما همان طور که من می گویم، آن را تکرار کن.(1)

6) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «أَفَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ» روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از آن این است که آیا برایشان بیان نمی کند. و در مورد عبارت «لَکَانَ لِزَامًا» فرمودند: منظور از (لزام) هلاکت است(2) .

وَأْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلَاهِ وَاصْطَبِرْ عَلَیْهَا لَا نَسْأَلُکَ رِزْقًا...فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِیِّ وَمَنِ اهْتَدَی ﴿135﴾

وَأْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلَاهِ وَاصْطَبِرْ عَلَیْهَا لَا نَسْأَلُکَ رِزْقًا نَّحْنُ نَرْزُقُکَ وَالْعَاقِبَهُ لِلتَّقْوَی ﴿132﴾ وَقَالُوا لَوْلَا یَأْتِینَا بِآیَهٍ مِّن رَّبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِم بَیِّنَهُ مَا فِی الصُّحُفِ الْأُولَی ﴿133﴾وَلَوْ أَنَّا أَهْلَکْنَاهُم بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَیْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آیَاتِکَ مِن قَبْلِ أَن نَّذِلَّ وَنَخْزَی ﴿134﴾قُلْ کُلٌّ مُّتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِیِّ وَمَنِ اهْتَدَی ﴿135﴾

[و کسان خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن شکیبا باش ما از تو جویای روزی نیستیم. ما به تو روزی می دهیم و فرجام (نیک) برای پرهیزگاری است * و گفتند: چرا از جانب پروردگارش معجزه ای برای ما نمی آورد؟ آیا دلیل روشن آن چه در صحیفه های پیشین است برای آنان نیامده است؟ * و اگر ما آنان را قبل از (آمدن قرآن) به عذابی هلاک می کردیم، قطعا می گفتند: پروردگارا! چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی تا پیش از آن که خوار و رسوا شویم از آیات تو پیروی کنیم *

1- [1] - خصال، ص 452 ح 58.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2 ص 41.

بگو همه در انتظارند. پس در انتظار باشید. زودا که بدانید یاران راه راست کیانند و چه کسی راه یافته است]

1) ابن بابویه از علی بن حسین بن شاذویه مودب، از جعفر بن محمد بن مسرور که خدا از ایشان خشنود باد، از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از ریان بن صلت روایت می کند که امام رضا علیه السلام در مرو وارد مجلس مأمون شد، در حالی که در مجلس وی گروهی از علمای خراسان و عراق جمع شده بودند. سخن آغاز شد تا به این جا رسید که مأمون گفت: آیا خداوند عترت را بر سایر مردم برتری نهاده است؟ امام رضا فرمودند: خداوند تبارک و تعالی عترت صلوات الله علیهم اجمعین در آیه های محکم کتابش بر سایر مردم برتری داده است.

مأمون به او گفت: این موضوع در کجای کتاب خداست؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: در این آیه ها: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ *ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»(1) [به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است *فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست]، و در جایی دیگر فرموده است: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكاً عَظِيمًا»(2) بلکه مردم برای آن چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند. در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم] و در ادامه این آیه خطاب به سایر مؤمنین می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» [ای کسانی که ایمان آوردهاید، از خدا و رسول و اولی الامر (از شما) اطاعت کنید] و منظور از اولی الامر کسانی هستند که کتاب و حکمت را به ارث برده اند و مردم نسبت به آنها حسد می ورزند، چرا که خداوند می فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكاً عَظِيمًا»، یعنی فرمانبرداری از افراد برگزیده و پاک، بنابراین منظور از حکومت در این جا همان فرمانبرداری از آنها است.

1- [1] - آل عمران/ 33-34.
2- [2] - نساء/ 54.

علمای حاضر گفتند: حال به ما بگو: آیا خداوند تبارک و تعالی موضوع «إصطفاء» را در قرآن توضیح داده است؟ ایشان فرمودند: خداوند تبارک و تعالی این موضوع را در ظاهر قرآن و جدای از باطن در دوازده جا تفسیر نموده است و شروع به ذکر آن دوازده موضع نمود تا این که به دوازدهمی رسید و فرمود: اما دوازدهمین مورد آیه «وَأْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلَاهِ وَاصْطَبِرْ عَلَیْهَا» می باشد و خداوند ما را با این ویژگی منحصر ساخته است. چرا که ما را به همراه امت به برپایی نماز امر نموده است و در ادامه به صورت خاص، ما را به انجام آن مکلف نموده است. به همین خاطر بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا نه ماه بعد از نزول این آیه، بعد از هر وعده نماز، به در خانه علی و فاطمه علیهما السلام می آمد و می فرمود: وقت نماز است، خدایتان رحمت کند. خداوند ذریه هیچ پیامبری را با چنین کرامتی که به ما عطا کرده و به ما اختصاص داده، مورد عنایت قرار نداده است. سپس مأمون و دیگر دانشمندان گفتند: خداوند شما را (اهل بیت پیامبرتان) را صلوات الله علیهم اجمعین به خاطر این امت جزای نیک بدهد. بی گمان، توضیح و بیان هر آن چه که بر ما مشکل و مبهم گردد، در نزد شما موجود می باشد(1).

2) محمد بن عباس که رحمت خدا بر او باد، از عبدالعزیز بن یحیی، از محمد بن عبدالرحمن بن سلام، از احمد بن عبدالله بن عیسی بن مصقله قمی، از زراره بن اعین، از ابو جعفر امام باقر از پدرش علی بن حسین علیهم السلام روایت کرده است که ایشان در مورد آیه «وَأْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلَاهِ وَاصْطَبِرْ عَلَیْهَا» فرمودند: در مورد علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین نازل شده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر روز سحر به در خانه فاطمه سلام الله علیها می آمد و می فرمود: سلام بر شما ای اهل بیت و رحمت و برکات خداوند بر شما باد، وقت نماز است، خدایتان رحمت آورد «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا»(2) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند](3) .

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام ج 1، ص 208، باب 23 ح 1.
2- [2] - احزاب/ 33.
3- [3] - تاویل الآیات، ج 1 ص 322 ، شواهد التنزیل ج 1 ص 381 ح 526.

3) شیخ ورام می گوید که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که هرگاه اهل بیت ایشان دچار تنگ دستی و سختی می شد، می فرمود: برخیزید برای گذاردن نماز. و می فرمود: «خداوند تبارک و تعالی مرا به این کار امر نموده است و گفته است: «وَأْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلَاهِ وَاصْطَبِرْ عَلَیْهَا لَا نَسْأَلُکَ رِزْقًا نَّحْنُ نَرْزُقُکَ وَالْعَاقِبَهُ لِلتَّقْوَی»(1).

4) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَأْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلَاهِ وَاصْطَبِرْ عَلَیْهَا» روایت می کند که ایشان فرمودند: همانا خداوند تبارک و تعالی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امر کرده که آن را مخصوص اهل بیت خود و سوای دیگر مردم قرار دهد تا این که مردم بدانند که خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم در نزد خداوند از جایگاهی برخوردارند که دیگر مردم از آن بی بهر ه اند. چرا که خداوند ابتدا آنان را به همراه دیگر مردم مورد خطاب قرار داد و سپس به صورت خصوصی به آنان امر نمود. هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در هر روز هنگام نماز صبح به خانه علی و فاطمه علیهما السلام می آمد و می فرمود: سلام و رحمت خداوند بر شما باد. سپس علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین می گفتند: و سلام و رحمت خداوند بر شما باد ای رسول خدا. سپس آن حضرت دو لنگه در را می گرفت و می گفت: موقع نماز است، موقع نماز است، خدایتان رحمت آورد، «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا» [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] آن حضرت، از روزی که وارد مدینه شد تا زمانی که از دنیا رفت، پیوسته این چنین می کرد. خادم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ابوحمراء گفته است: من شهادت می دهم که آن حضرت این کار را انجام می داد.(2)

5) علی بن ابراهیم همچنین در مورد آیه «وَأْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلَاهِ» گفته است که منظور از آن امت می باشد، و کلمه «التقوی» در عبارت «وَاصْطَبِرْ عَلَیْهَا لَا نَسْأَلُکَ رِزْقًا نَّحْنُ نَرْزُقُکَ وَالْعَاقِبَهُ لِلتَّقْوَی» به معنای متقیان می باشد و فعل به جای مفعول

1- [1] - تنبیه الخواطر، ج 1 ص 222.
2- [2] - تفسیر قمی ج 2 ص 40

گذاشته شده است. اما عبارت «قُلْ كُلٌّ مُّتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا» یعنی به انتظار حادثه ای باشید چرا که «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى»(1).

6) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: به خدا قسم، ما راهی هستیم که خداوند به پیروی از آن امر کرده است. به خدا سوگند، ما راه راست هستیم و به خدا قسم ما کسانی هستیم که خداوند بندگان را به فرمانبرداری از ایشان امر کرده است. هر کس می خواهد از این جا برگیرد و هر کس می خواهد از آن جا برگیرد؛ به خدا قسم از ما هیچ گریزی نمی یابید (اطاعت از ما اجتناب ناپذیر است).(2)

7) علی بن ابراهیم، از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از جابر، از امام باقرعلیه السلام در مورد آیه «قُلْ كُلٌّ مُّتَرَبِّصٌ ...مَنِ اهْتَدَى» روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از آن راه یابی و هدایت به ولایت ما می باشد(3).

8) محمد بن عباس از علی بن عبدالله بن راشد، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از ابراهیم بن محمد بن میمون، از عبدالکریم بن یعقوب، از جابر روایت می کند که از محمد بن علی باقر علیه السلام در مورد آیه «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى» سئوال کردم. ایشان پاسخ دادند منظور از آن این است : کسی که به ولایت ما راه یافته است(4).

9) محمد بن عباس از علی بن عبدالله، از ابراهیم بن محمد، از اسماعیل بن بشار، از علی بن جعفر حضرمی، از جابر، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى» روایت می کند که ایشان فرمودند: علی علیه السلام صاحب راه راست است و منظور از «مَنِ اهْتَدَى» این است که هر کس به ولایت ائمه صلوات الله علیهم اجمعین راه یابد(5).

10) محمد بن عباس از محمد بن هما، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجار، از ابوحسن موسی بن جعفر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: از پدرم در مورد آیه «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ

1- [1] - تفسیر قمی ج 2 ص 40.
2- [2] - تفسیر قمی ج 2 ص 40.
3- [3] - ما آن را در تفسیر علی بن ابراهیم که نزد خود داریم، ندیده ایم.
4- [4] - تأویل الآیات ج 1 ص 323 ح 24.
5- [5] - تأویل الآیات ج 1 ص 323 ح 25.

اهْتَدَی» سئوال کردم. ایشان گفتند: منظور از «الصِّرَاطِ السَّوِیِّ» حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است و هر کس که به فرمانبرداری از او راه یابد، هدایت شده است. نظیر این آیه، آیه دیگری است که خداوند در آن می فرماید: «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَ َآمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی»(1) [به یقین من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست راهسپر شود] که منظور از راه یافتن در این جا، راه یافتن به ولایت ما می باشد(2).

11) سعد بن عبدالله از معلی بن محمد بصری، از ابوالفضل مدنی، از ابی مریم انصاری، از منهال بن عمرو، از زر بن حبیش روایت می کند که از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شنیدم که ایشان می فرمودند: چون انسان داخل قبر گذاشته می شود، دو فرشته می آیند که نامشان نکیر و منکر است. اولین چیزی که از فرد سئوال می کنند در مورد پروردگارش است، سپس از پیامبرش و بعد از ولیاش سئوال می پرسند. اگر جواب داد که رستگار می شود و اگر در جواب آن سرگردان گردد، او را عذاب می کنند. فردی پرسید: حال کسی که پروردگار و پیامبرش را بشناسد اما ولیاش را نداند، چگونه است؟ ایشان جواب دادند: چنین شخصی وضعیت پریشانی دارد و نه در زمره این گروه است و نه در زمره آن گروه، «وَمَن یُضْلِلِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ سَبِیلاً»(3) [هر که را خدا در گمراهی اش وانهد، هرگز راهی برای [هدایت] او نخواهی یافت] و این چنین هیچ راهی برای او وجود ندارد.

از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سئوال شد، ولیّ ما کیست ای رسول خدا؟ ایشان جواب دادند: ولیّ شما در این زمان علی علیه السلام است و بعد او وصی او می باشد و در هر دوره ای عالمی وجود دارد که خداوند به وسیله او اتمام حجت می کند، تا این که انسان ها به مانند افراد گمراه اقوام پیشین در هنگام رحلت پیامبرانشان، این چنین نگویند: «رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَیْنَا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آیَاتِکَ مِن قَبْلِ أَن نَّذِلَّ وَنَخْزَی» و از نمونه های گمراهی آنان، عدم آگاهی شان به آیات خداوند بود که همان اوصیای او می باشند. سپس خداوند عز و جل این چنین پاسخ آنان را داد: «فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِیِّ وَمَنِ اهْتَدَی».

1- [1] - طه/ 82.

2- [2] - تأويل الآيات ج 1 ص 323 ح 26.
3- [3] -نساء/ 88 ، 143 .

انتظار کشیدن آنان این بود که می گفتند: ما قدرت آن را داریم که اوصیا را بشناسیم و بتوانیم امام را تشخیص دهیم. خداوند آنان را با این جمله ملامت می کند، (چرا که ایشان اوصیا را نمیشناسند) اوصیا همان صاحبان پل صراط هستند و بر گذرگاه آن ایستاده اند و تنها کسی وارد بهشت می شود که آنان را بشناسند و آنان هم او را بشناسند و فقط فردی وارد آتش میشود که آنها را نشناسد و آنها هم او را نشناسند. چرا که آنان عارفان خداوند هستند، و خداوند هنگام گرفتن پیمان از مردم، آنان را به آنها معرفی نموده و ایشان را در کتابش توصیف کرده است. سپس آن حضرت فرمودند: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ»(1) [بر اعراف مردانی هستند که هر یک [از آن دو دسته] را از سیمایشان می شناسند]، و اینان کسانی هستند که بر اولیا شهادت می دهند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز گواه آنان می گردد و خداوند از مردم برای آنان پیمان فرمانبرداری می گیرد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز از آنان پیمان اطاعت می گیرد، سپس نبوت آن حضرت بر آنان ساری می گردد. مراد از این آیه نیز همین است: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلاء شَهِيدًا * يوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَعَصَوُاْ الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الأَرْضُ وَلاَ يَكْتُمُونَ اللّهَ حَدِيثًا *(2) [پس چگونه است [حالشان] آن گاه که از هر امتی گواهی آوریم و تو را بر آنان گواه آوریم].(3)

12) ابن شهر آشوب، از اعمش، از ابی صالح، از ابن عباس در مورد آیه «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ» روایت می کند که منظور از آن محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیهم السلام است «وَمَنِ اهْتَدَى» نیز همان یاران محمد صلوات الله علیهم اجمعین هستند(4).

1- [1] - نساء/ 46.
2- [2] - نساء /41 ، 42
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات ص 53.
4- [4] - مناقب ج 3 ص 73 ، شواهد التنزیل ج 1 ص 383 ح 527.

ص:302

سوره انبیاء

اشاره

سوره انبیاء مکی است و 112 آیه دارد و بعد از سوره ابراهیم نازل شده است.

ص:303

ص:304

1) ابن بابویه با سندی که در سوره کهف ذکر آن رفت، از حسن، از یحیی بن مساور، از فضیل بن رسان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: هر کس که از سر عشق به پیامبران، سوره انبیاء را بخواند، به مانند این است که در بهشتهای پر نعمت، همراه تمامی پیامبران بوده است و در دنیا در چشم مردم پر ابهت خواهد بود(1).

2) از خواص القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که ایشان فرمودند: هر کس که این سوره را بخواند، خداوند حسابرسی او را آسان خواهد نمود و هر پیامبری که در آن سوره آمده، با او دست خوهد داد و بر او درود خواهند فرستاد. هر کس آن را بر روی پوست آهویی بنویسد و آن را در گردن خود بیاندازد و بخوابد، زمانی که از خواب بر می خیزد، قلبش به اذن خدا در اثر شگفتی هایی که در خواب دیده آرام می گیرد.(2)

3) و از امام صادق علیه السلام روایت شده است: هر کس آن را بر روی پوست آهویی بنویسد و آن را بر کمر خود ببندد و بخوابد، هنگامی که بیدار می شود، آن نوشته از روی کمرش برداشته می شود (به برکت این نوشته، مشکلات و عوارض و بیماری از میان او رخت میبندد). این توصیه برای بیماران و هر کس که در اثر فکر و ترس یا بیماری نمی تواند بخوابد، مناسب است. چرا که به اذن خداوند شفا می یابد.

1- [1] - ثواب الاعمال ص 108.
2- [2] - مجمع البیان ج 7 ص 70.

ص:306

تفسیر سوره انبیاء

اشاره

بسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِى غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ ﴿1﴾مَا يَأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِم مُّحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿2﴾

[برای مردم (وقت) حسابشان نزدیک شده است و آنان در بی خبری رویگردانند * هیچ پند تازه ای از پروردگارشان نیامد مگر این که بازی کنان آن را شنیدند]

1) علی بن ابراهیم در مورد آیه «اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِى غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ» می گوید: منظور این است که قیامت و حساب و کتاب نزدیک است. سپس با کنایه به قریش می گوید، «مَا يَأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِم مُّحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ» و این ناشی از سرگرمی و مشغول شدن آنان (از امور اخروی) می باشد(1).

لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسَرُّواْ النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ هَلْ...مَا آمَنَتْ قَبْلَهُم مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ﴿6﴾

لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَأَسَرُّواْ النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿3﴾قَالَ رَبِّى يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِى السَّمَاء وَالأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿4﴾بَلْ قَالُواْ أَضْغَاثُ أَحْلاَمٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الأَوَّلُونَ ﴿5﴾مَا آمَنَتْ قَبْلَهُم مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ﴿6﴾

1- [1] - تفسیر قمی ج 2 ص 42.

[در حالی که دلهایشان مشغول است و آنان که ستم کردند پنهانی به نجوا برخاستند که آیا این (مرد)جز بشری مانند شماست؟ آیا دیده و دانسته به سوی سحر می روید * (پیامبر) گفت: پروردگارم (هر) گفتار(ی) را در آسمان و زمین می داند و اوست شنوای دانا * بلکه گفتند: خوابهای شوریده است (نه) بلکه آن را بربافته، بلکه او شاعری است پس همان گونه که برای پیشینیان هم عرضه شد باید برای ما نشانه ای بیاورد (* قبل از آنان (نیز مردم) هیچ شهری که آن را نابود کردیم (به آیات ما) ایمان نیاوردند. پس آیا اینان (به معجزه) ایمان می آورند]

1) محمد بن عباس از محمد بن قاسم، از احمد بن محمد سیاری، از محمد بن خالد برقی، از محمد بن علی، از علی بن حماد ازدی، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام علیه السلام در مورد آیه «وَأَسَرُّواْ النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ» روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور کسانی هستند که در حق خاندان محمد صلوات الله علیهم اجمعین ظلم کردند(1).

2) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از علی بن عباس، از علی بن حماد، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور خداوند، آن دشمنی و ظلمی است که نسبت به خاندانت در دل خویش قرار داده اند، و مراد از آیه «وَأَسَرُّواْ النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ» نیز همین است(2).

3) علی بن ابراهیم در مورد آیه «أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ» می گوید که منظور آن این است که آیا نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم می روید حال آن که (به گمان شما) او ساحر است، سپس در ادامه می فرماید ای محمد! به آنها بگو: «رَبِّی یَعْلَمُ الْقَوْلَ فِی السَّمَاء وَالأَرْضِ» یعنی آن چه در آسمان و زمین گفته می شود. سپس خداوند سخن قریش را نقل می کند که می گویند: «بَلْ قَالُواْ أَضْغَاثُ أَحْلاَمٍ بَلِ افْتَرَاهُ» یعنی این چیزی که محمد ما را از آن می آگاهاند، در خواب می بیند. و بعضی از آنان گفتند که در مورد آن افترا می کند یعنی دروغ می گوید. بعضی دیگر گفتند: «بلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الأَوَّلُونَ»، سپس

1- [1] - تاویل الآیات ج 1 ص 324 ح 1.

2- [2] - کافی ج 8 ص 379 ح 574.

خداوند جوابشان را می دهد و می فرماید: «مَا آمَنَتْ قَبْلَهُم مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ» منظور خداوند این است که چگونه ایمان می آورند در حالی که گذشتگان به نشانه های خداوند ایمان نیاوردند تا این که به هلاکت رسیدند(1).

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَکَ إِلاَّ رِجَالاً نُّوحِی إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ 7

[و پیش از تو (نیز) جز مردانی را که به آنان وحی می کردیم گسیل نداشتیم. اگر نمی دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی بپرسید]

1) علی بن ابراهیم می گوید: خاندان محمد صلوات الله علیهم اجمعین همان اهل ذکرند(2).

2) او در ادامه می گوید: محمد بن جعفر از عبدالله بن محمد، از ابو داود سلیمان بن سفیان، از ثعلبه، از زراره روایت می کند که از امام باقر علیه السلام سئوال کردم که منظور از آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» چه کسانی هستند؟ ایشان فرمودند: به خدا قسم، آن به ما اشاره دارد. سپس گفتم: پس باید از شما سئوال شود؟ ایشان فرمودند: آری. گفتم: و ما سئوال کنندگان هستیم؟ ایشان گفتند: آری. گفتم : پس بر ما واجب است که از شما سئوال بپرسیم؟ ایشان فرمودند: آری. گفتم: و شما هم باید پاسخ سئوال هایمان را بدهید؟ ایشان گفتند: نه. این به ما بستگی دارد، اگر خواستیم جواب می دهیم و اگر نخواستیم، پاسخ نمی دهیم. سپس این آیه را تلاوت نمودند: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ(3)» [(گفتیم) این بخشش ماست (آن را) بی شمار ببخش یا نگاه دار] (4)

3) محمد بن عباس از احمد بن محمد بن سعید، از احمد بن حسن، از پدرش، از حصین بن مخارق، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته روایت می کند که از امام علی علیه السلام در مورد آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» سئوال پرسیدم و ایشان پاسخ دادند: ما اهل ذکر هستیم(5).

1- [1] - تفسیر قمی ج 2 ص 42.

2- [2] - تفسیر قمی ج 2 ص 42.
3- [3] - ص/ 39
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص42
5- [5] - تاویل الآیات ج 1 ص 324 ح 2؛ ینابیع الموده، ص 119.

4) و از محمد بن عباس، از سلیمان زراری، از محمد بن خالد طیالسی، از علاء بن رزین قلاء، از محمد بن مسلم روایت می کند که به امام باقر علیه السلام گفتم: همانا بعضی از ما گمان می کنند که مراد از آیه «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ» یهود و نصاری می باشند؟ ایشان گفتند: بدین ترتیب آنها شما را به دینشان فرا می خوانند. سپس می گوید: ایشان با دستشان به سینه شان اشاره کردند و گفتند: ما اهل ذکر هستیم، و از ما باید سئوال شود. کلمه ذکر دو معنی دارد: یکی به معنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، چرا که در این آیه «ذِكْرًا * رَّسُولًا»(1) از ایشان تحت عنوان ذکر یاد شده، و در جایی دیگر به معنای قرآن آمده است، مثل «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»(2) [بی تردید ما این قرآن را به تدریج نازل کرده ایم و قطعا نگهبان آن خواهیم بود]، و ایشان صلوات الله علیهم هم اهل قرآن هستند و هم اهل و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم(3).

و روایات فراوانی در این مورد در سوره نحل آمده است، و می توان به آن جا رجوع کرد.

لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ 10

در حقیقت ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد شما در آن است. آیا نمی اندیشید (10)

1) محمد بن عباس، از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود نجار، از ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام در مورد آیه «لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از آن، فرمانبرداری از امام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. یکی از عالمان در مورد معنای این آیه گفته است: آن چه چیزی که موجب پند و شرافت و عزت

1- [1] - طلاق/ 10،11.
2- [2] - حجر/ 9.
3- [3] - تاویل الآیات ج 1 ص 324 ح 3.

شما می شود، فرمانبرداری از امام به حق بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد(1).

وَكَمْ قَصَمْنَا مِن قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴿11﴾فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُم مِّنْهَا يَرْكُضُونَ ﴿12﴾لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ ﴿13﴾قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿14﴾فَمَا زَالَت تِّلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ ﴿15﴾

[و چه بسیار شهرها را که (مردمش) ستمکار بودند در هم شکستیم و پس از آنها قومی دیگر پدید آوردیم * پس چون عذاب ما را احساس کردند، به ناگاه از آن می گریختند * هان! مگریزید و به سوی آن چه در آن متنعم بودید و (به سوی) سراهایتان بازگردید. باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید * گفتند: ای وای بر ما که ما واقعا ستمگر بودیم * سخنشان پیوسته همین بود تا آنان را دروشده، بی جان گردانیدیم]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فضال، از ثعلبه بن میمون، از بدر بن خلیل اسدی روایت می کند که از امام باقر علیه السلام شنیدم که در مورد آیه «فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُم مِّنْهَا يَرْكُضُونَ *لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ» می فرماید: هرگاه قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف به پاخیزد و به سمت بنی امیه در شام به حرکت آید، آنها به روم فرار می کنند و روم به آنها می گوید: به شما اجازه ورود نمی دهیم، مگر این که نصرانی گردید، سپس آنها صلیب بر گردن می آویزند و داخل روم می شوند. هنگامی که یاران قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف به آنها می رسند، درخواست امان و صلح می کنند و یاران امام علیه السلام به اهل روم می گویند: ما این کار را نمی کنیم، مگر زمانی که آن افرادی را که از ما در نزد خود دارید به ما بازگردانید. آنها بنی امیه را به ایشان باز می گردانند، و مراد از آیه «لَا تَرْكُضُوا

1- [1] - تاویل الآیات ج 1 ص 325 ح 5.

وَارْجِعُوا إِلَی مَا أُتْرِفْتُمْ فِیهِ وَمَسَاکِنِکُمْ لَعَلَّکُمْ تُسْأَلُونَ» نیز همین است. سپس از آنها درخواست گنج هایی را می کنند که از آن آگاهی دارند، آنها می گویند: « یاوَیْلَنَا إِنَّا کُنَّا ظَالِمِینَ *فَمَا زَالَت تِّلْکَ دَعْوَاهُمْ حَتَّی جَعَلْنَاهُمْ حَصِیدًا خَامِدِینَ» یعنی با شمشیر، آنان را به مانند علف های دروشده و بی جان می گردانیم(1).

2) محمد بن عباس، از علی بن عبدالله بن اسد، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از اسماعیل بن بشار، از علی بن جعفر حضرمی، از جابر روایت می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد تفسیر آیه « فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُم مِّنْهَا یَرْکُضُونَ» پرسیدم. ایشان پاسخ دادند: این در هنگام قیام قائم عجل الله فرجه الشریف است(2).

3) و از محمد بن عباس، از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از منصور، از اسماعیل بن جابر، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا» روایت می کند که ایشان فرمودند: این در زمان قیام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است، «إِذَا هُم مِّنْهَا یَرْکُضُونَ». ایشان فرمودند: منظور این است که از گنج هایی که جمع کرده بودند، می گریزند «قَالُوا یَا وَیْلَنَا إِنَّا کُنَّا ظَالِمِینَ *فَمَا زَالَت تِّلْکَ دَعْوَاهُمْ حَتَّی جَعَلْنَاهُمْ حَصِیدًا» یعنی با شمشیر آنان را درو می کنیم و مراد از «خَامِدِینَ» این است که هیچ چشمی برای پلک زدن برایشان باقی نمی ماند(3).

4) عیاشی از عبدالاعلی حلبی روایت می کند که امام باقر علیه السلام در حدیثی که در آن از خروج قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف سخن می راند، روایت می کنند: من می بینم که آنها _ قائم و یارانش _ با گروهی به تعداد سیصد و ده و اندی نفر از نجف کوفه به حرکت می آیند و گویی قلبهایشان تکه هایی از آهن است و جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپ او قرار دارند و تمامی مکان هایی را که به مسافت یک ماه در جلو و عقب او قرار دارند، ترس بر می دارد و خداوند او را با پنج هزار فرشته نشاندار یاری می رساند، تا این که از نجف خارج می شود. او به یاران خود می گوید: در این شب عبادت کنید و آنها نیز هر کدام به رکوع و سجده و تضرع در برابر خداوند مشغول می شوند و در

1- [1] - کافی ج 8 ص 51 ح 15.

2- [2] - تاويل الآيات ج 1 ص 326 ح 6.
3- [3] - تاويل الآيات ج 1 ص 326 ح 7.

هنگام صبح می گوید: از سمت راه نخیله (درخت خرما) حرکت می کنیم، و در کوفه سپاهی مجهز وجود دارد. گفتم: این سپاه مجهز چه کسانی هستند؟ ایشان فرمودند: به خدا قسم، آنان مسیر نخیله را در پیش می گیرند تا این که به مسجد حضرت ابراهیم علیه السلام می رسند و در آن دو رکعت نماز می خوانند و در آن هنگام برخی از پیروان مرجئه کوفه و سپاه سفیانی به سمت آنها بیرون می آیند. پس به یارانش می فرماید: بگذارید تعقیبتان کنند. و سپس به آنان می فرماید: بر آنان هجوم آورید. امام باقر علیه السلام در ادامه فرمودند: به خدا سوگند، هیچ کدامشان نمی تواند از خندق بگذرد. سپس وارد کوفه می شود و در آن روز تمامی مؤمنان در آن جمع اند و یا آرزوی بودن در آن جا را دارند، و این گفته امام علی علیه السلام است. سپس به یارانش می گوید: بروید و آن طاغی را بیابید. سپس او را به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرا می خواند و سفیانی با حالت تسلیم به او قول بیعت می دهد. سپس بنی کلب که دایی های او می باشند، به او می گویند: این چه کاری بود که انجام دادی؟ به خدا قسم ما بر انجام این کار با تو بیعت نمی کنیم. او می گوید: چه کار کنم؟ آنان به او می گویند: با او رو در رو شو. سپس قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف به او می گوید: حواس خود را جمع کن، چرا که من به تو رسیدهام و با تو خواهم جنگید. صبح هنگام به جنگ با آنها می پردازد و خداوند آنان را در برابرش خوار می گرداند و سفیانی را اسیر می گیرد و او را می برد و با دست خود ذبح می کند.

سپس سپاهی سواره را به روم گسیل می دارد و بقیه بنی امیه را می ترساند. هنگامی که به روم می رسند می گویند: هم کیشان ما را که در سرزمین شماست، خارج کنید. آنها از انجام این کار خودداری می کنند، و می گویند: به خدا قسم این کار را نخواهیم کرد. سپس آنها می گویند: به خدا قسم اگر به ما فرمان داده شود، با شما خواهیم جنگید، سپس به سمت رئیس خود می روند و کلامشان را بر او عرضه می کنند، و او هم می گوید: بروید و هم کیشانشان را به آنها تحویل دهید، چرا که اینها دلیل محکمی آورده اند. و آیه « فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُم مِّنْهَا يَرْكُضُونَ *لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ» نیز به همین مطلب اشاره دارد، و می گوید برگردید تا در مورد گنج هایی که پنهان

نموده اید، از شما سئوال شود، «یاوَیْلَنَا إِنَّا کُنَّا ظَالِمِینَ *فَمَا زَالَت تِّلْکَ دَعْوَاهُمْ حَتَّی جَعَلْنَاهُمْ حَصِیدًا خَامِدِینَ» یعنی از هیچ اثری از آنان باقی نمی ماند(1).

و این حدیث طولانی است و در تفسیر آیه «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّی لاَ تَکُونَ فِتْنَةٌ»(2) [با آنان بجنگید تا فتنه ای بر جای نماند] از سوره انفال، تمامی آن را عرضه نموده ایم.

و در حدیثی نیز در همین مورد در سوره انعام در ذیل تفسیر«فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُکِّرُواْ بِهِ فَتَحْنَا عَلَیْهِمْ أَبْوَابَ کُلِّ شَیْءٍ» [چون آن چه را که بدان پند داده شده بودند فراموش کردند درهای هر چیزی (از نعمتها) را بر آنان گشودیم] ارایه نمودیم(3).

5) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن عیسی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن غالب اسدی، از پدرش، از سعید بن مسیب روایت می کند که علی بن حسین علیه السلام هر جمعه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردم را موعظه می کرد و آنان را به زهد و کارهای اخروی تشویق می نمود و برخی از جمله هایش حفظ و نوشته شده است. او یک روز مشغول موعظه مردم بود که به این جا رسید: خداوند در کتابش شما را از آن چه با اقوام ظالم ساکن قری کرده است، آگاهانیده است؛ آن جا که می فرماید: «وَکَمْ قَصَمْنَا مِن قَرْیَةٍ کَانَتْ ظَالِمَةً» و منظور از قریه، اهالی آن هستند چرا که خداوند در ادامه می گوید: «وَأَنشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِینَ»، خداوند در ادامه آیه می گوید: «فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُم مِّنْهَا یَرْکُضُونَ» یعنی از آن می گریزند، و به آنان می گوید: «لَا تَرْکُضُوا وَارْجِعُوا إِلَی مَا أُتْرِفْتُمْ فِیهِ وَمَسَاکِنِکُمْ لَعَلَّکُمْ تُسْأَلُونَ» و هنگامی که عذاب بر آنان نازل می شود می گویند: «یاوَیْلَنَا إِنَّا کُنَّا ظَالِمِینَ *فَمَا زَالَت تِّلْکَ دَعْوَاهُمْ حَتَّی جَعَلْنَاهُمْ حَصِیدًا خَامِدِینَ» و به خدا سوگند، این موعظه و هشداری برای شماست، اگر که پند بگیرید و بترسید.

1- [1] - تفسیر عیاشی ج 2 ص 63 ح 49.
2- [2] - سوره انفال ، آیه 39.
3- [3] - ذیل تفسیر آیه های 44-45

سپس به گفته های خداوند در کتابش در مورد گناهکاران و معصیت کاران بازگشت و فرمود: خداوند عز و جل می فرماید: «وَلَئِن مَّسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّکَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ(1)» [و اگر شمه ای از عذاب پروردگارت به آنان برسد خواهند گفت: ای وای بر ما که ستمکار بودیم]. و اگر بگویید که منظور خداوند از این آیات، مشرکان بوده است، چگونه می توانید این عقیده را بپذیرید در حالی که در جایی دیگر می گوید: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ(2)» [و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می نهیم؛ پس هیچ کس (در) چیزی ستم نمی بیند و اگر (عمل) هموزن دانه خردلی باشد آن را می آوریم و کافی است که ما حسابرس باشیم] بدانید ای بندگان خدا که برای مشرکان ترازو نصب نمی گردد و دیوانی (امان نامه) برایشان پخش نمی شود، بلکه گروه گروه به جهنم می روند و همانا نصب ترازو و پخش دیوان برای مسلمانان است. پس ای بندگان خدا، از خداوند بترسید(3).

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاء وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ﴿16﴾لَوْ أَرَدْنَا...فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ﴿18﴾

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاء وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ﴿16﴾لَوْ أَرَدْنَا أَن نَّتَّخِذَ لَهْوًا لَّاتَّخَذْنَاهُ مِن لَّدُنَّا إِن كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿17﴾بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ﴿18﴾

[و آسمان و زمین و آن چه را که میان آن دو است به بازیچه نیافریدیم * اگر می خواستیم بازیچه ای بگیریم، قطعا آن را از پیش خود اختیار می کردیم * بلکه حق را بر باطل فرو می افکنیم، پس آن را در هم می شکند و به ناگاه آن نابود می گردد وای بر شما از آن چه وصف می کنید]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از یونس بن یعقوب، از عبد الاعلی روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در مورد موسیقی پرسیدم و گفتم: آنها گمان می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و

1- [1] - انبیاء/ 46.

2- [2] - انبیاء/ 47.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 72، ح 29.

آله و سلم اجازه داده که بگوییم: جیناکم جیناکم، حَیّونا حَیّونا نحیّیکم (ما نزد شما آمده ایم، نزد شما آمده ایم و بر ما درود بفرستید و بر ما درود بفرستید تا بر شما درود فرستیم). ایشان فرمودند: دروغ می گویند، همانا خداوند می گوید: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاء وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ *لَوْ أَرَدْنَا أَن نَّتَّخِذَ لَهْوًا لَّاتَّخَذْنَاهُ مِن لَّدُنَّا إِن كُنَّا فَاعِلِينَ *بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ» سپس فرمودند: وای بر فلانی به خاطر آن چه که وصف می کند. و منظور از آن مردی بود که در مجلس حضور نداشت(1).

2) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از یونس بن عبدالرحمان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: هر باطلی که در برابر حق به پا خیزد، حق بر آن غلبه می کند، و آیه «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ» بیانگر همین مطلب است(2).

3) احمد بن محمد بن خالد برقی، از یعقوب بن یزید، از مردی، از حکم بن مسکین، از ایوب بن حر بیاع هروی روایت می کند که به امام صادق علیه السلام گفتم: ای ایوب! هیچ انسانی نیست مگر این که حق در او وارد می شود و قلبش را می شکافد، حال او می خواهد قبول کند یا آن را ترک کند و این سخن خداوند است که در کتابش آمده است: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ»(3).

وَلَهُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِندَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿19﴾يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿20﴾

[و هر که در آسمانها و زمین است برای اوست و کسانی که نزد اویند از پرستش وی تکبر نمی ورزند و درمانده نمی شوند * شبانه روز بی آن که سستی ورزند نیایش می کنند]

1- [1] - کافی ، ج 6 ص 433 ، ح 12.
2- [2] - محاسن ، ص 226 ، ح 152.
3- [3] - محاسن ، ص 276 ، ح 391.

1) علی بن ابراهیم در مورد آیه «وَلَهُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِندَهُ» می گوید که منظور از این آیه فرشتگان هستند که «لَا یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا یَسْتَحْسِرُونَ» و عبارت «لَا یَسْتَحْسِرُونَ» یعنی (از عبادت) سست و ضعیف نمی گردند(1).

2) ابن بابویه از پدرش از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عباس بن موسی وراق، از یونس بن عبدالرحمان، از داود بن فرقد عطار روایت می کند که یکی از یاران ما از من پرسید: مرا از فرشتگان مطلع کن؟ آیا آنها می خوابند؟ گفتم: نمی دانم. او گفت: خداوند عز و جل می فرماید: «یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ لَا یَفْتُرُونَ». سپس گفت: آیا نمی خواهی از امام جعفر صادق علیه السلام در این مورد سخنی تازه برایت بگویم؟ گفتم: آری. او گفت: از ایشان در این مورد سئوال شد و ایشان پاسخ دادند: هر زنده ای می خوابد، مگر خداوند تبارک و تعالی. فرشتگان نیز می خوابند. گفتم: خداوند می فرماید: «یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ لَا یَفْتُرُونَ»؟ او گفت: نفس کشیدن های ایشان، تسبیح خداوند می باشد.(2)

3) ابن بابویه از حسن بن علی، از پدرش علی بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن موسی الرضا، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد صادق، علیهم السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: خداوند عز و جل می فرماید: «وَلَهُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِندَهُ» یعنی فرشتگان که «لَا یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا یَسْتَحْسِرُونَ *یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ لَا یَفْتُرُونَ» و خداوند تبارک و تعالی در جایی دیگر در مورد فرشتگان می گوید: « وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّکْرَمُونَ * لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُم بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ * یَعْلَمُ مَا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی وَ هُم مِّنْ خَشْیَتِهِ مُشْفِقُون» [و گفتند: [خدای] رحمان فرزندی اختیار کرده، منزه است او بلکه [فرشتگان] بندگانی ارجمندند * که در سخن بر او پیشی نمی گیرند و خود به دستور او کار می کنند * آن چه فراروی آنان و آن چه پشت سرشان است می داند و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد شفاعت نمی کنند و خود از بیم او هراسانند.(3)_(4)]

1- [1] - تفسیر قمی ، ج ، 2 ص 43.
2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ج 2 ، ص 604 ، باب 58 ، ح 8.

3- [3] - انبياء/ 26-27.
4- [4] - عيون اخبار الرضا عليه السلام ، ج 1 ص 234 ، باب 27 ، ح1.

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿22﴾لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ ﴿23﴾

[اگر در آنها (زمین و آسمان) جز خدا خدایانی (دیگر) وجود داشت، قطعا (زمین و آسمان) تباه می شد پس منزه است خدا پروردگار عرش، از آن چه وصف می کنند * در آن چه (خدا) انجام می دهد چون و چرا راه ندارد و(لی) آنان (انسانها) سئوال خواهند شد]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش از عباس بن عمرو فقیمی، از هشام بن حکم در حدیث زندیقی که نزد امام جعفر صادق علیه السلام آمد، روایت می کند که ایشان به او فرمودند: سخن تو که مدعی هستی خدا دو تا است، از دو حالت خارج نیست؛ یا دو تا خدای قوی و قدیم هستند و یا ضعیف می باشند و یا یکی قوی و دیگری ضعیف می باشد. اگر هر دوی آنان قوی هستند، چرا یکی از آنها دیگری را کنار نمی زند و خود تدبیر امر را به تنهایی در دست نمی گیرد؟ و اگر بپنداری که یکی از آنها قوی است و دیگری ضعیف، ناتوانی خدای دومی ثابت می شود که خدا همان طور که ما می گوییم یکی است. اگر بگویی که خدا دو تا است؛ یا باید از هر نظر با هم همسان باشند و یا از هر جنبه ای با هم متفاوت باشند؛ در هر صورت، هنگامی که می بینیم انسان ها با نظم و ترتیب آفریده شده اند و آسمان در حرکت است و تدبیر امر یکی است، و شب و روز و خورشید و ماه هر یک کارشان را به درستی انجام می دهند، این درستی امور و تدابیر و یکپارچگی آنها بر این دلالت می کنند که مدبر امور یکی است. و همچنین ادعای دو خدایی، مستلزم این است که بین آنها شکافی باشد تا دو تا باشند و در این صورت شکاف بین آنها خود خدای سومی می گردد که از قدیم با آنها بوده و این امر مقتضی سه خدایی است و در عقیده سه خدایی نیز همان موضوع شکافی را که در دوخدایی بود، وجود دارد و بین آنها نیز شکافی است که از آن پنج خدا می سازد. به همین ترتیب عدد به سمت بی نهایت می رود و زیادتر می شود. هشام می گوید: یکی از سئوال های زندیق این بود که دلیل بر وجود خدا

چیست؟ امام صادق علیه السلام پاسخ دادند: وجود افعال انجام شده (پیدایش) دلالت بر این می کند که سازنده ای آنها را به وجود آورده است. آیا نمی بینی که هرگاه به ساختمانی بزرگ می نگری، به این فکر می کنی که آن، سازنده ای دارد، هرچند که سازنده آن را نمی بینی و مشاهده نمی کنی؟ او گفت: او (سازنده) کیست؟ ایشان فرمودند: چیزی بر خلاف اشیاء دیگر، سعی کن از گفته ام معنایی درک کنی. او شئ است به معنای حقیقی شیء بودن، با این تفاوت که او نه جسم است و نه صورت است و نه حس و لمس می شود. با حواس پنج گانه نیز درک نمی گردد. وهم او را درک نمی کند و روزگار نیز از او نمی کاهد و زمانها نیز تغییری در او ایجاد نمی نماید(1).

2) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم روایت می کند که به امام صادق علیه السلام گفتم: دلیل این که خدا یکی است، چیست؟ ایشان جواب دادند: پیوستگی تدابیر و کمال آفرینش، همان طور که خود خدا نیز بدان اشاره می کند: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا(2)»

3) علی بن ابراهیم می گوید: خداوند در این آیه، بت پرستی را رد می کند و با بندگانش اتمام حجت می نماید، و می گوید: «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ(3)».

4) ابن بابویه از عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، از ابوالحسن احمد بن عبدالله بن حمزه شعرانی عماری، از فرزند عمار بن یاسر، از ابو محمد عبیدالله بن یحیی بن عبد الباقی اذنی در اذنه، از علی بن حسن معانی، از عبدالله بن یزید، از یحیی بن عقبه بن ابی عیزار، از محمد بن حجار، از یزید بن اصم روایت می کند که فردی از عمر بن خطاب سئوال کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین! تفسیر سبحان الله چیست؟ او گفت: در پشت این دیوار مردی است که برای پرسیدن سئوال داناتراست و زمانی که سکوت کرده است تو سئوالت را بپرس. مرد داخل شد و

1- [1] - کافی ، ج 1 ، ص 63 ح 5.
2- [2] - توحید ص 250 ح 2 .

3- [3] - تفسیر قمی ج 2 ص 43.

دید که او علی بن ابی طالب علیه السلام است و گفت: ای اباالحسن! تفسیر سبحان الله چیست؟ ایشان فرمودند: آن عبارت از بزرگداشت و پاکداشت خداوند عز و جل است از آن چه مشرکان در مورد او می گویند و هرگاه که بنده ای آن را بگوید، همه فرشتگان بر او درود می فرستند(1).

و در مورد سبحان الله احادیث زیادی را در ذیل تفسیر آیه «قُلْ هَذِهِ سَبِیلِی أَدْعُو إِلَی اللّهِ عَلَی بَصِیرَهٍ» بیان داشته ایم(2).

5) و از ابن بابویه، از محمد بن حسن بن ولید که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن حسن صفار، از علی بن اسماعیل، از حماد بن عیسی، از ابراهیم ابن عمر یمانی، از ابی طفیل، از ابی جعفر، از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که فرمودند: همانا خداوند عز و جل عرش را در چهار مرحله خلق کرد و قبل از آن تنها سه چیز آفریده بود، هوا و قلم و نور را، سپس از آن را از نورهای مختلفی به وجود آورد، و از جمله آن نورها، نور سبز است که رنگهای سبز و زرد و سرخ و سفید از آن پدید آمده است و نور سفید، نور تمامی نورهاست که روشنایی صبح نیز از آن گرفته شده است.

سپس عرش را هفتاد طبقه گرداند. استحکام هر طبقه ای از عرش، به مانند استحکام ابتدای عرش تا پایین ترین مکان آن می باشد و در هر طبقه ای فرشتگانی تسبیح خدای عز و جل را می گویند و با آواهایی متفاوت و زبانهایی مختلف به تقدیس او می پردازند و اگر به یکی از آن زبانها اجازه داده شود تا صدایش را به قسمت پایین خود برساند، کوه ها و شهر ها و دژها نابود می شوند و دریاها منفجر می گردند و هر آن چه در پایین آن فرشته قرار دارد، هلاک می شود. عرش هشت ستون دارد و هر ستونی را تعدادی بی شمار از فرشته که عددشان را تنها خدا می داند، حمل می کنند و در شب و روز خدا را تسبیح می گویند و از این کار خسته نمی شوند و اگر به اندازه یک چشم به هم زدن، احساسی از آن چه بالای عرش است، به چیزی منتقل شود، او احساس جبروت و

1- [1] - معانی الاخبار ص 9 ح 3.
2- [2] - ذیل تفسیر آیه 108 سوره یوسف.

کبریا و عظمت و پاکی و رحمت علم خداوند را در می یابد و هیچ گفته ای بالاتر از این وجود ندارد(1).

6) از ابن بابویه از علی بن احمد بن عمران دقاق که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن حسن، از پدرش، از حنان بن سدیر روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد عرش و کرسی سئوال کردم و ایشان شروع به سخن نمودند تا این که به این جا رسیدند: و از جمله نمونه های اختلاف صفات عرش این آیه است «رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا یَصِفُونَ» و منظور از عرش در این جا عرش وحدانیت است، چرا که عده ای همان طور که گفتم شرک ورزیدند. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «رَبِّ الْعَرْشِ» یعنی پروردگار وحدانیت «عَمَّا یَصِفُونَ» چرا که گروهی او را به داشتن دست منسوب نموده اند و گفته اند که دستان خدا بسته است. عده ای دیگر برای او پا ساخته و گفتند: خداوند پایش را بر صخره بیت المقدس گذاشته و از آن جا به آسمان رفته است. گروهی او را به داشتن انگشت منسوب نموده اند و گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: من سردی انگشتانش را بر قلبم احساس نمودم.

به خاطر ساختن چنین صفتهایی برای خداوند، در قرآن چنین آمده است: «رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا یَصِفُونَ» یعنی خداوند، صاحب مثالهای اعلی و بالاتر از آن چه اینان بدو منسوب کرده اند می باشد و خداوند مثالهای برتری دارد که هیچ کس مشابه آن را دارا نیست. آن ذات پاک، نه وصف می شود و نه در وهم می گنجد و آن همان مثال های اعلی اوست. کسانی که از جانب خداوند از فایده های علم بهره مند نشده اند، پروردگارشان را با مثالهایی ناچیز وصف نموده اند و نادانسته او را با صفات خود متصف گرداندند. به همین خاطر خداوند می فرماید: « وَمَا أُوتِیتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِیلاً » (2) [و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است]. بنابراین، خداوند هیچ مثل و شبیه و همانندی ندارد و او مختص به اسماء حسنی است که تنها مخصوص اوست و کسی دیگر از آن برخوردار نیست و این همان صفاتی است که خداوند در کتابش بیان نموده است، و گفته است: «وَلِلّهِ الأَسْمَاء

1- [1] - توحید ص 324 ح 1.
2- [2] - اسراء/ 85.

الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُواْ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِی أَسْمَآئِهِ» (1) [نامهای نیکو به خدا اختصاص دارد پس او را با آنها بخوانید و کسانی را که در مورد نامهای او به کژی می گرایند رها کنید] یعنی کسانی را که از روی نادانی در مورد نامهای او منحرف می گردند، رها کنید، چرا که کسی که بدون آگاهی در اسامی خداوند به انحراف می رود، در واقع شرک ورزیده است، حال آن که خود نمی داند و مرتکب کفر می شود در حالی که گمان می کند، کار نیکی را انجام می دهد. به همین خاطر خداوند در جایی دیگر می فرماید: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ » (2) [و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند جز این که (با او چیزی را) شریک می گیرند]. بنابراین، اینان کسانی هستند که بدون آگاهی در مورد اسامی خداوند به گمراهی می روند و آن را در جای مناسبش نمی گذارند.

ای حنان! همانا خداوند تبارک و تعالی دستور داده که عده ای ولی او قرار داده شوند و اینان کسانی هستند که فضیلت خاصی بدانان بخشیده و آنان را به صفاتی مختص گردانده که دیگران را از آن بی بهره ساخته است. سپس محمد صلی الله علیه و آله و سلم را فرستاد و او را به اذن خود راهنما قرار داد تا این که پیامبر از دنیا رفت و بعد از آن حضرت، وصی او بر اساس ظاهر علمش، راهنما و هدایتگر مردم به سوی چیزهایی گشت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدان فرا می خواند و بعد از وی نیز این مسئولیت به ائمه راشدین صلوات الله علیهم اجمعین محول گردید(3). و در این باره سخن زیاد است که اگر خدا بخواهد آن را در ذیل آیه «هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» [او پروردگار عرش بزرگ است] از سوره نمل بررسی خواهیم کرد(4).

أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرُ مَن مَّعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُم مُّعْرِضُونَ 24

1- [1] - اعراف /180.
2- [2] - یوسف/ 106.
3- [3] - توحید، ص 323 ح 1.
4- [4] - ذیل تفسیر آیه 26 این سوره.

[آیا به جای او خدایانی برای خود گرفته اند؟ بگو برهانتان را بیاورید. این است یادنامه هر که با من است و یادنامه هر که پیش از من بوده (نه) بلکه بیشترشان حق را نمی شناسند و در نتیجه از آن روی گردانند]

1) علی بن ابراهیم: در مورد عبارت: «هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» می فرماید که یعنی حجت خویش را بیاورید «هَذَا ذِكْرُ مَن مَّعِيَ» یعنی خبر من و «وَ ذِكْرُ مَن قَبْلِي» خبر افراد قبل از من می باشد.(1)

2) طبرسی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند: منظور از «ذِكْرُ مَن مَّعِيَ» این است که ذکر هر کس که همراه اوست و هر آن چه موجود است و «ذکر من قبلی» یعنی هر آن چه موجود بوده است(2).

3) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجار، از آقای ما ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام در مورد آیه «هَذَا ذِكْرُ مَن مَّعِيَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِي» روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از ذکر کسی که همراه من است، علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد و ذکر افراد قبل از من نیز پیامبران و اوصیای پیشین صلوات الله علیهم اجمعین می باشند(3).

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿26﴾...إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُم مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿28﴾

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿26﴾لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿27﴾يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُم مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿28﴾

[و گفتند (خدای) رحمان فرزندی اختیار کرده، منزه است او بلکه (فرشتگان) بندگانی ارجمندند * که در سخن بر او پیشی نمی گیرند و خود به دستور او کار می کنند * آن چه فراروی آنان و آن چه پشت سرشان است می داند و جز برای کسی که (خدا) رضایت دهد شفاعت نمی کنند و خود از بیم او هراسانند]

1- [1] - تفسیر قمی ج 2 ص 43.

2- [2] - مجمع البيان، ج 7 ص 80
3- [3] - تاويل الآيات ، ج 1، ص 327، ح 9.

1) علی بن ابراهیم می گوید: این حرف نصرانی ها و یهودی هاست که گروه اولی معتقد بودند مسیح فرزند خداست و یهودی ها هم معتقد بودند که عُزیر فرزند خدا می باشد و در مورد ائمه صلوات الله علیهم اجمعین هر چه دلشان خواست گفتند و خداوند از سر امتناع و مناعت از این سخن ها فرمود: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ» یعنی کسانی که آنان گمان می کنند فرزندان خدا بوده اند، بندگانی مخلص می باشند و جواب کسانی که چنین گمانی می کنند، در سوره زمر آمده است؛ آن جا که می فرماید: «لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَّاصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ» (1) [اگر خدا می خواست برای خود فرزندی بگیرد، قطعا از (میان) آن چه خلق می کند، آن چه را می خواست برمی گزید](2).

2) محمد بن عباس از محمد بن حسن بن علی بن مهزیار، از پدرش، از پدرش، از علی بن حدید، از منصور بن یونس، از ابو سفاتج، از جابر جعفی روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرماید: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ» و با دست به سینه اش اشاره کرد و فرمود: «لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ *يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُم مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ»(3).

3) ابن بابویه از حسن بن علی، از پدرش علی بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش رضا، علی بن موسی، از پدرش موسی بن جعفر از پدرش صادق، جعفر بن محمد صلوات الله علیهم اجمعین روایت می کند که خداوند در مورد فرشتگان می فرماید: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَ هُم مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ» و این را در حدیثی طولانی بیان می کند که اسناد آن در ذیل آیه «وَاتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ» از سوره بقره گذشت(4).

1- [1] - زمر/ 4.
2- [2] - تفسیر قمی ج 2 ص 43
3- [3] - تاویل الآیات ، ج 1، ص 243 باب 27 ح 1.
4- [4] - در ذیل تفسیر آیه 102 سوره بقره.

4) و از ابن بابویه از پدرش که رحمت خدا بر او باد، از سعد بن عبدالله، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد، از علی بن موسی الرضا، از پدرش، از پدرانش از امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمودند: هر کس که به حوض من ایمان نداشته باشد، او را داخل در آن نمی کنم، و هر کس که به شفاعت من ایمان نیاورد، خداوند شفاعت مرا نصیب او نمی کند. همانا (شفاعت من) مخصوص افرادی از امت من است که گناهان کبیره انجام داده اند، اما نیکوکاران امتم شامل شفاعت من نمی شوند. حسین بن خالد گفته است: به امام رضا علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم، معنای آیه «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» چیست؟ ایشان پاسخ دادند: یعنی فقط شفاعت کسانی را می کنند که خداوند از دینش راضی بوده باشد.(1)

5) از ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی که خدا از او خشنود باد، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر روایت شده است که از امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که می فرمود: تنها کافران و منکران و گمراهان و مشرکان تا ابد در آتش قرار می گیرند، و هر مؤمنی که از گناهان کبیره اجتناب کند، در مورد گناهان صغیره از او سئوال نمی شود، چرا که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «إِن تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلاً كَرِيمًا(2)» [اگر از گناهان بزرگی که از آن(ها) نهی شده اید دوری گزینید، بدیهای شما را از شما می زداییم و شما را در جایگاهی ارجمند درمی آوریم]. سپس ایشان ادامه دادند: پدرم از پدرانش از امام علی علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم شنیده که می فرمود: همانا شفاعت من مخصوص کسانی از امتم می باشد که مرتکب گناهان کبیره شده اند، اما نیکوکاران امتم شامل آن نمی شوند. ابن ابی عمیر می گوید: من به ایشان گفتم: ای فرزند رسول خدا، چگونه شفاعت مخصوص افرادی است که مرتکب گناهان کبیره شده اند، حال آن که خداوند در قرآن می گوید: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى» و هر کس که مرتکب گناه کبیره شود، خداوند از او راضی نخواهد بود؟

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج 1 ص 124 ح 35.
2- [2] - نساء/ 31.

ایشان پاسخ دادند: ای ابا احمد! هر مؤمنی که مرتکب گناهی می شود، بعد از ارتکاب آن را بد می انگارد و پشیمان می شود و پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمودند: پشیمانی برای توبه کافی است. و همچنین امام علی علیه السلام فرمودند: هر کس که نیکی اش او را خوشحال سازد و بدی اش او را دلتنگ کند، او مؤمن است. بنابراین، هر کس که به خاطر گناهی که کرده، احساس پشیمانی نکند، مؤمن نیست، و شفاعت برایش واجب نمی گردد و از جمله ظالمان قرار می گیرد که خداوند در قرآن در مورد آنها می فرماید: «مَا لِلظَّالمینَ مِن حَمیمٍ وَ لا شَفیعٍ یُطاعُ » (1)[برای ستمگران نه یاری است و نه شفاعتگری که مورد اطاعت باشد].

سپس گفتم: ای فرزند رسول خدا! چگونه کسی که از گناهی که انجام میدهد، احساس پشیمانی نمی کند، مؤمن نیست؟ ایشان پاسخ دادند: ای ابا احمد! کسی که گناه کبیره ای انجام می دهد، از آن جایی که می داند به خاطر آن عقوبت خواهد شد، از انجام آن پشیمان می شود و هرگاه هم که پشیمان شود، توبه کار و مستحق شفاعت می باشد و اگر که از انجام آن پشیمان نشود، بر آن اصرار می ورزد و چنین شخصی بخشیده نمی شود؛ چرا که او به عقوبت گناهی که انجام می دهد، ایمان ندارد و اگر به آن ایمان داشت، پشیمان می شد. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمودند: هیچ گناه کبیره ای با استغفار باقی نمی ماند و گناهان صغیره نیز با اصرار بر آن، تبدیل به کبیره می شوند. اما عبارت «وَلَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَی» همانا شفاعت کنندگان، تنها شفاعت کسانی را می کنند که خداوند از دینشان خوشنود باشد و دین به معنای اقرار به پاداش نیکی و عقوبت بدی ها می باشد و هر کس که خداوند از دینش خشنود باشد، به خاطر آگاهی از این که در قیامت به خاطر انجام گناهان مجازات می شود، از انجام آن پشیمان می گردد.»(2)

وَمَن یَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّی إِلَهٌ مِّن دُونِهِ فَذَلِکَ نَجْزِیهِ جَهَنَّمَ کَذَلِکَ نَجْزِی الظَّالِمِینَ ﴿29﴾

[و هر کس از آنان بگوید من (نیز) جز او خدایی هستم، او را به دوزخ کیفر می دهیم (آری) سزای ستمکاران را این گونه می دهیم]

1- [1] - غافر/ 18.
2- [2] - توحید، ص 407،ح 6.

1) علی بن ابراهیم می گوید: منظور از آن کسی است که گمان می کند که امام است، حال آن که این طور نیست.(1).

أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاء كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ 30

[آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمانها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم آیا (باز هم) ایمان نمی آورند]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن داود، از محمد بن عطیه روایت می کند که شخصی از علمای شام نزد امام باقر علیه السلام آمد و گفت: ای ابا جعفر! من آمده ام تا سئوالی از تو بپرسم که نتوانستم کسی را برای توضیح آن پیدا کنم و آن را از سه گروه از مردم پرسیدم، اما جواب هر کدام با دیگری متفاوت بود. امام باقر به او فرمود: سئوالت چیست؟ او گفت: من می خواهم بدانم، اولین چیزی که خداوند آفریده، چه بوده است؟ عده ای به من گفتند: تقدیر بوده است و بعضی گفتند: قلم بوده و برخی گفتند که روح بوده است. امام باقر علیه السلام فرمودند: آنها چیز ارزشمندی نگفتند. خداوند تبارک و تعالی بوده است و هیچ چیز همراه او نبوده است؛ عزتمندی بوده که هیچ کس قبل از عزتش وجود نداشته است. و این مراد از آیه: «سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ(2)» [منزه است پروردگار تو، پروردگار شکوهمند از آن چه وصف می کنند] و آفریدگار قبل از آفریدگان وجود داشته است و اگر اولین چیزی که از میان آفریدگانش خلق نموده است، یک شئ از شئ دیگری باشد، در این صورت، آن شئ اولی غیر قابل انفصال از خداوند می باشد و چنین می شود که خداوند همیشه همراه شئ بوده و نسبت به آن قدیم نبوده است. اما این چنین نیست، بلکه او در زمانی بوده که هیچ چیز جز او نبوده و او آن شئ را که همه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2 ص 43.
2- [2] - صافات/ 180.

اشیاء را از آن آفریده، نیز خلق نموده است. این شئ همان آب است که همه اشیاء را از آن خلق کرد و نسب هر چیزی را به آب بازگرداند و برای خود آب، هیچ نسبی قرار نداد که از آن نشأت گرفته باشد. و باد را از آب آفرید و سپس آن را بر آب مسلط گرداند و باد، سطح آب را شکافت تا این که از آن مقداری از کف که مورد اراده خدا بوده، به خروش آید و خداوند از آن کف، زمینی سفید و پاک و بدون شکاف و حفره و پستی و بلندی و درخت را خلق نمود و سپس آن را پیچاند و بر روی آب قرار داد و بعد آتش را از آب خلق نمود و آتش، سطح آب را شکافت تا این که از آن دودی به اندازه ای که خداوند اراده نمود، بلند شود. سپس از آن دود آسمانی صاف و پاک و بدون هیچ شکاف و حفره ای خلق نمود، و این تفسیر آیه «السَّمَاء بَنَاهَا * رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا * وَ أَغْطَشَ لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا»(1) [آسمانی که (او) آن را برپا کرده است * سقفش را برافراشت و آن را (به اندازه معین) درست کرد * و شبش را تیره و روزش را آشکار گردانید] می باشد. ایشان فرمودند: نه خورشید و نه ماه و نه ستاره ای و نه ابری داشت و سپس آن را در هم پیچید و بر روی زمین قرار داد و سپس بین این دو نوع آفرینش، تناسب ایجاد نمود و آسمان را قبل از زمین بلند نمود، و این مراد از آیه «وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِکَ دَحَاهَا(2)» [و پس از آن زمین را با غلتانیدن گسترد] نیز همین است؛ یعنی آن را گستراند.

سپس آن شامی به ایشان گفت: ای ابا جعفر! آیه «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» را چگونه تفسیر می کنی؟ امام باقر علیه السلام به او فرمود: شاید گمان می کنی که آن دو به هم چسبیده و متصل بودند، و سپس از هم جدا شدند؟ او گفت: آری. امام باقر علیه السلام فرمودند: از پروردگارت طلب استغفار کن، چرا که عبارت «كَانَتَا رَتْقًا» بدین معنا است که آسمان شکافی نداشت و نمی توانست باران بباراند و زمین نیز شکافی نداشت تا دانه ای برویاند و هنگامی که خداوند این عالم را خلق کرد و در آن چهارپایان متفاوت پراکند، آسمان را با باران و زمین را نیز با گیاهان شکافت. سپس آن شامی

1- [1] - نازعات/ 28-29
2- [2] - نازعات/ 30

به ایشان گفت: گواهی می دهم که تو از فرزندان پیامبران هستی و علم تو به مانند علم ایشان است(1).

2) همچنین از محمد بن یعقوب از یکی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن محبوب، از ابی حمزه ثابت بن دینار ثمالی، از ابی منصور، از ابی ربیع روایت می کند که به همراه امام باقر علیه السلام در سالی که هشام بن عبدالملک به حج رفته بود، به حج رفتیم. همراه هشام، نافع غلام عمر بن خطاب نیز بود. نافع به امام باقر علیه السلام نگاه کرد که در گوشه مسجد نشسته است و مردم دور او جمع شده اند. سپس گفت: ای امیرالمؤمنین! این فردی که مردم دور او جمع شده اند، کیست؟ او گفت: وی پیامبر کوفیان است، او محمد بن علی است. او گفت: من می روم و سئوالهایی از او می پرسم که پاسخ آن را تنها پیامبر یا فرزند پیامبر و یا وصی او می داند.

هشام گفت: برو و از او بپرس، شاید که او را خراب کنی و به خجالت واداری. نافع رفت تا این که به آنها رسید؛ سپس بالای سر امام باقر علیه السلام ایستاد و گفت: ای محمد بن علی! من تورات و انجیل و زبور و فرقان را خوانده ام و حلال و حرام آن را شناختم و اکنون آمده ام سئوال هایی از تو بپرسم که تنها پیامبر یا وصی و یا فرزند او می تواند پاسخ دهد. او می گوید که امام باقر علیه السلام سرش را بالا برد. سپس فرمود: هر چه می خواهی و به نظرت می رسد بپرس. او سئوال هایش را ذکر کرد و امام نیز آنها را یکی یکی پاسخ می داد، و از جمله سئوال هایی که از آن حضرت پرسید این آیه شریفه بود که می فرماید: «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا » .

آن حضرت علیه السلام پاسخ داد: همانا خداوند تبارک و تعالی در حالی آدم را به زمین فرستاد که آسمان بدون شکاف بود و بارانی نمی بارانید و زمین نیز به همین ترتیب هیچ شکافی نداشت و گیاهی نمی رویانید. هنگامی که خداوند توبه آدم علیه السلام را قبول کرد، به آسمان دستور داد که ابرهایش ببارد، و سپس دستور داد که شدت بارندگی را بیشتر کند و بعد از آن به زمین گفت که درخت

1- [1] - کافی، ج 8، ص 94 ح 67.

برویاند و میوه بدهد و از دل خود چشمه هایی بجوشاند، و این عبارت بود از ایجاد شکاف در آسمان و زمین . سپس نافع گفت: راست گفتی ای فرزند رسول خدا(1).

و این حدیث را به طور کامل در سوره اعراف در ذیل آیه «وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّهِ أَنْ أَفِيضُواْ عَلَيْنَا مِنَ الْمَاء» [و دوزخیان بهشتیان را آواز می دهند که از آن آب یا از آن چه خدا روزی شما کرده بر ما فرو ریزید] بیان شده است(2).

3) علی بن ابراهیم از پدرش، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابی بکر حضرمی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: هشام بن عبد الملک به قصد حج خارج شد، در حالی که ابرش کلبی نیز با او بود. آن دو امام جعفر صادق علیه السلام را در مسجد دیدند و هشام به ابرش گفت: این مرد را می شناسی؟ او گفت: نه. هشام گفت: این همان کسی است که شیعیان به خاطر فراوانی علمش او را پیامبر می خوانند. سپس ابرش گفت: من از او سئوال هایی می پرسم که تنها پیامبر و یا وصی او می توانند پاسخ گویند. هشام گفت: دوست دارم که این کار را انجام دهی. سپس ابرش نزد امام جعفر صادق علیه السلام رفت و گفت: ای ابا عبدالله! مرا در مورد آیه «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» آگاه کن و بگو شکاف زمین و آسمان چگونه و با چه چیزی بوده است؟

امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: ای ابرش! خداوند همان طور که خود وصف کرده است، عرش بر روی آب است و آب نیز بر روی هواست و هوا نیز نامحدود است، و در آن روز غیر از این ها چیز دیگری خلق نشده بود، و آب در آن روز شیرین و گوارا بود، هنگامی که خداوند اراده کرد که زمین را بیافریند، به بادها دستور داد که به شدت به آب بوزند تا این که تبدیل به امواج گردد، و سپس کف کند و فرونشیند و تبدیل به یک کف واحد شود، و خداوند آن کف را در مکان کنونی کعبه جمع نمود و کوهی از کف ساخت، و بعد زمین از از زیر آن گستراند، و به همین خاطر در قرآن می گوید: «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِى بِبَكَّةَ مُبَارَكًا(3)» [در حقیقت نخستین خانه ای که برای (عبادت) مردم نهاده شده، همان است که در

1- [1] - کافی، ج 8، ص 120 ح 93.
2- [2] - ذیل تفسیر آیه 46-50
3- [3] - آل عمران/ 96

مکه است]. سپس خداوند تبارک و تعالی به اندازه ای که خود اراده نموده بود، (از کار) دست کشید و هنگامی که خواست که آسمان ها را بیافریند، به بادها دستور داد که به دریاها بوزند تا این که آن را مملو از کف کنند و در اثر این کار، از دریا موج و کفی خارج گردید که از وسط آن دودی بدون آتش بیرون می آمد و از آن دود، آسمان را خلق کرد و در آن برج ها و ستارگان و جایگاه خورشید و ماه را مشخص نمود و آنها را در آسمان به حرکت در آورد. آسمان، سبز بود و رنگی همچون آب سبز داشت و زمین نیز خاکستری و به رنگ آب گوارا بود و هیچ کدام از آن دو هیچ منفذی نداشتند و زمین هیچ شکافی برای رویاندن نداشت و آسمان نیز بر آن نمی بارید که بروید. سپس خداوند عز و جل آسمان را با باران، و زمین را با گیاه رویاند، و آیه «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» نیز بیانگر همین مطلب است. سپس ابرش گفت: به خدا قسم تا به حال کسی این چنین سخنانی به من نگفته است. دوباره به من بازگو کن. امام آن مطالب را دوباره برایش بازگو کرد و ابرش که ملحد بود گفت: گواهی می دهم که هیچ خدایی جز الله نیست و گواهی می دهم که تو فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم می باشی. و این مطلب را سه بار تکرار کرد(1).

4) شیخ مفید در کتاب اختصاص از عبدالرحمن بن ابراهیم، از حسین بن مهران، از حسین بن عبدالله، از پدرش، از جدش، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین روایت می کند که ایشان فرمودند: یک یهودی نزد پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم آمد و گفت: ای محمد! تو ادعا می کنی که فرستاده خدا هستی و او بر تو وحی نموده، همان طور که قبلا بر موسی بن عمران وحی نموده بود؟ آن حضرت فرمودند: آری، من سرور فرزندان آدم هستم و قصد فخر فروشی ندارم. من خاتم پیامبران و امام پرهیزگاران و فرستاده پروردگار جهانیان می باشم. یهودی گفت: ای محمد! تو به سوی عرب یا عجم یا به سوی ما فرستاده شدی؟ آن حضرت پاسخ دادند: من فرستاده خداوند به سوی تمامی مردم هستم. آن یهودی در مورد برخی مسائل از ایشان پرسید و آن حضرت پاسخ همه آن را دادند و بعد از پاسخگویی هر مسأله ای، یهودی به آن

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 44.

حضرت می گفت: راست گفتی. و یکی از سئوالهای او این بود: از فضیلت خویش بر پیامبران و فضیلت خاندانت بر مردم برایمان بازگو کن.

سپس آن حضرت صلی الله علیه وآله و سلم فرمودند: اما فضیلت من بر پیامبران این است که تمامی پیامبران برای قوم خود فرستاده شده اند، اما رسالت من به تأخیر افتاد تا در روز قیامت شفاعت امتم را کنم. اما فضیلت عشیره و اهل بیتم و خاندانم به مانند فضیلت آب بر تمامی اشیاء است و با آب است که هر چیزی زنده و باقی می ماند، همان طور که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاء كُلَّ شَىْءٍ حَىٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ» ، و با دوست داشتن (ولایت) اهل بیت و عشیره و خاندانم صلوات الله علیهم اجمعین، دین کامل می شود. یهودی گفت: راست گفتی ای محمد(1).

5) عبدالله بن جعفر حمیری از حسین بن علوان روایت می کند که نزد امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم که فردی آمد و از ایشان در مورد طعم آب سئوال کرد. مردم گمان می کردند که او زندیق است و امام شروع به نگاه کردن به قد و بالای او انداخت و فرمود: وای بر تو، طعم آب همان طعم زندگی است، همانا خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاء كُلَّ شَىْءٍ حَىٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ»(2).

6) طبرسی از عیاشی از حسین بن علوان روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد طعم آب سئوال شد و ایشان فرمودند: از سر علم آموزی بپرس و نه از سر لجبازی و به قصد خطا گرفتن از بقیه؛ طعم آب همان طعم زندگی است، خداوند سبحان می فرماید: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاء كُلَّ شَىْءٍ حَىٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ»(3).

7) مفید در ارشاد می گوید: عالمان روایت می کنند که عمرو بن عُبید بر محمد بن علی بن حسین (امام باقر) علیه السلام وارد شد که او را با سئوالی مورد آزمایش قرار دهد. او به ایشان گفت: فدایت شوم، معنی آیه «أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» چیست؟ و منظور از فتق و رتق (شکافتن آسمان و زمین) چه می باشد؟ امام باقر علیه السلام به او فرمودند: آسمان

1- [1] - اختصاص، ص 33.
2- [2] - قرب الاسناد، ص 55.
3- [3] - مجمع البيان، ج 7 ص 82.

بسته بود و هیچ شکافی نداشت و زمین نیز هیچ منفذی نداشت و گیاهی از خود بیرون نمی داد. عمرو ساکت ماند و هیچ سخنی نداشت تا بگوید. پس به امام گفت: فدایت شوم، مرا از این آیه خداوند، آگاه ساز «وَمَن يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِی فَقَدْ هَوَی(1)» [و هر کس خشم من بر او فرود آید قطعا در (ورطه) هلاکت افتاده است]، خشم خداوند چیست؟ امام باقر علیه السلام فرمود: ای عمرو! خشم خداوند عبارتست از عقوبت او و هر کس گمان کند که چیزی می تواند (حالت) خداوند را دگرگون کند، کافر شده است.(2)

طبرسی در احتجاج روایت می کند که عمرو بن عبید بر محمد بن علی امام باقر علیه السلام وارد شد تا با طرح سئوالی او را امتحان کند و سپس همین حدیث را عینا روایت می کند(3).

وَجَعَلْنَا السَّمَاء سَقْفًا مَّحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ ﴿32﴾...وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿35﴾

وَجَعَلْنَا السَّمَاء سَقْفًا مَّحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ ﴿32﴾وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِی فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿33﴾وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ ﴿34﴾كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿35﴾

[و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم و(لی) آنان از (مطالعه در) نشانه های آن اعراض می کنند * و اوست آن کسی که شب و روز و خورشید و ماه را پدید آورده است. هر کدام از این دو در مداری (معین) شناورند * و پیش از تو برای هیچ بشری جاودانگی (در دنیا) قرار ندادیم. آیا اگر تو از دنیا بروی، آنان جاویدانند؟ * هر نفسی چشنده مرگ است و شما را از راه آزمایش به بد و نیک خواهیم آزمود و به سوی ما بازگردانیده می شوید]

1- [1] - طه/ 81.
2- [2] - ارشاد ، ص 265.
3- [3] - احتجاج ، ص 326.

1) علی بن ابراهیم در مورد آیه «وَجَعَلْنَا السَّمَاء سَقْفًا مَّحْفُوظاً» می گوید که منظور این است که برای محافظت از شیاطین این کار را انجام دادیم تا استراق سمع نکنند. اما آیه «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِکَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ» ، هنگامی که خداوند پیامبرش را از آن چه اهل بیتش صلوات الله علیهم اجمعین در بعد از مرگ او بدان گرفتار می شوند و نیز ادعای خلافت از جانب دیگران آگاه کرد، پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم غمگین شدند و خداوند عز و جل این آیه را نازل کرد: «وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِکَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ * کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوکُم بِالشَّرِّ وَالْخَیْرِ فِتْنَةً» یعنی شما را می آزماییم «وَإِلَیْنَا تُرْجَعُونَ» پس این آیه به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و سلم اعلام کرد که هر نفسی ناگزیر از دنیا خواهد رفت.

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام جنازه ای را تشییع می کرد و دید که مردی می خندد. ایشان با دیدن این صحنه گفتند: (ما چنان رفتار می کنیم که) گویی مرگ در دنیا برای کسانی جز ما نوشته شده و تقدیر الهی بر افرادی غیر از ما واجب گشته است و گویا کسانی را که تشییع می کنیم، مسافرانی هستند که بعد از مدتی نزد ما باز می گردند. ما جسدهایشان را در قبر میگذاریم و میراث آنان را می خوریم و گویی که بعد از آنان جاویدان خواهیم بود. هر امر پند دهنده ای را فراموش کردیم و تمامی آفات را از خود بروز می دهیم. ای مردم! خوشا به حال کسی که عیبش او را از عیوب دیگران بازداشته است و بدون هیچ نقصی از خود تواضع به خرج می دهد و با اهل فقه و رحمت، نشست و برخاست می کند و با ناتوانان و مسکینان می آمیزد و از مالی که بدون گناه و نافرمانی آن را جمع کرده است، می بخشد. ای مردم! خوشا به حال کسی که نفسش خوار گشته و درآمدش پاکیزه است و درونش پاک و اخلاقش نیکو می باشد و اضافی مالش را می بخشد و از زیاده روی در سخن خویش، جلوگیری می کند و شرش را از مردم دور نموده است و سنت، همه وجودش را فرا گرفته و به بدعت بی توجهی کرده است. ای مردم! خوشا به حال کسی که به خانه نشسته (خود را مکلف به خانواده اش نموده

است) و از اندک روزی اش می خورد و بر گناهش می گرید و از نفسش در سختی است و مردم از دست او در آسایش اند(1).

2) ابن بابویه از پدرش از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمان، از حفص بن قرط، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم می فرماید: هر کس که گمان برد که خداوند تبارک و تعالی به بدی و کارهای ناروا فرمان می دهد، بر خدا دروغ بسته است و هر کس که گمان برد که خیر و شر بدون مشیت خداوند است، خداوند را از حوزه قدرت خود خارج کرده است و هر کس که بپندارد معاصی بدون نیروی خداوند است، به خداوند، نسبت دروغ داده است و هر کس که بر خداوند دروغ بندد، خداوند، او را در آتش می افکند(2). در آیه «وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً» منظور از خیر و شر، سلامتی و بیماری است.

3) طبرسی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که یک بار امیرالمؤمنین علیه السلام مریض شد. برادرانش به دیدارش آمدند و گفتند: حالت چگونه است ای امیرالمؤمنین؟ ایشان فرمودند: شر. آنها گفتند: از کسی چون تو این کلام بعید است. ایشان پاسخ دادند: خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً» و منظور از خیر، سلامتی و گشایش است و منظور از شر، بیماری و فقر است(3).

خُلِقَ الْإِنسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُرِيكُمْ آيَاتِى فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ﴿37﴾

[انسان از شتاب آفریده شده است به زودی آیاتم را به شما نشان می دهم. پس (عذاب را) به شتاب از من مخواهید]

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2 ص 45.
2- [2] - توحید ، ص 359 ح 2.
3- [3] - مجمع البیان ، ج 7 ص 85.

1) علی بن ابراهیم: فرمود: هنگامی که خداوند، روح خویش را در آدم دمید و از دو پای او شروع کرد تا به زانوهای او رسید، انسان خواست که برخیزد، اما نتوانست. سپس خداوند فرمود: «خُلِقَ الْإِنسَانُ مِنْ عَجَلٍ(1)».

2) طبرسی می گوید که منظور از این آیه، آدم است که (در هنگام آفریده شدن) خواست بلند شود... و همین حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند.

و حدیث هشام از امام جعفر صادق علیه السلام (2) در این زمینه در ذیل آیه «وَكَانَ الإِنسَانُ عَجُولاً)» [و انسان همواره شتابزده است] گذشت(3).

بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاء وَآبَاءهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿44﴾

[نه] بلکه اینها و پدرانشان را برخوردار کردیم تا عمرشان به درازا کشید. آیا نمی بینند که ما می آییم و زمین را از جوانب آن فرو می کاهیم. آیا باز هم آنان پیروزند (44)

روایات مربوط به این آیه در سوره رعد گذشت.

َلَئِن مَّسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا...وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ ﴿47﴾

وَلَئِن مَّسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿46﴾وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ ﴿47﴾

[و اگر شمه ای از عذاب پروردگارت به آنان برسد خواهند گفت: ای وای بر ما که ستمکار بودیم * و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می نهیم. پس هیچ کس

1- [1] - تفسیر قمی ، ج 2 ص 45.
2- [2] - مجمع البیان ، ج 7 ص 87.
3- [3] - ذیل تفسیر آیه های 9-11 سوره اسراء.

(در) چیزی ستم نمی بیند و اگر (عمل) هموزن دانه خردلی باشد آن را می آوریم و کافی است که ما حسابرس باشیم]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از عبدالله غالب اسدی، از پدرش، از سعید بن مسیب، از علی بن حسین علیه السلام در حدیثی که مردم را در آن پند می دهد، روایت کرده است که آن حضرت در آن حدیث گفتند: سپس قول خداوند در قران متوجه گناهکاران می شود و می فرماید: «وَلَئِن مَّسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّکَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ» ای مردم! اگر بگویید که منظور خداوند از این آیه مشرکان بوده است، چگونه این آیه شریفه را توجیه می کنید: «نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ».

«بدانید ای بندگان خدا که برای مشرکان ترازویی نصب نمی گردد، و دیوانی (امان نامه) برای ایشان پخش نمی شود، بلکه آنها گروه گروه به جهنم برده می شوند و نصب ترازو و پخش نامه اعمال مخصوص مسلمانان است. پس ای بندگان خدا، تقوای او را پیشه کنید.»(1) و این حدیث را به صورت کامل در ذیل تفسیر آیه «وَكَمْ قَصَمْنَا مِن قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَ أَنشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ» [و چه بسیار شهرها را که (مردمش) ستمکار بودند در هم شکستیم و پس از آنها قومی دیگر پدید آوردیم.(2)]

2) محمد بن یعقوب از یکی از یاران ما، از احمد بن محمد، از ابراهیم همدانی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که در مورد آیه «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا» می فرماید: منظور از آن انبیا و اوصیا می باشند(3).

3) ابن بابویه از احمد بن محمد بن حسن قطان، از عبدالرحمان بن محمد حسینی، از ابو جعفر احمد بن عیسی بن ابی مریم بلخی، از محمد بن احمد بن

1- [1] - کافی، ج 8 ص 72 ح 29.
2- [2] - ذیل تفسیر آیه 11- 15 همین سوره.

3- [3] - کافی، ج 1 ص 347 ح 36.

عبدالله بن زیاد عرزمی، از علی بن حاتم منقری، از هشام بن سالم روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَهِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا» پرسیدم. ایشان پاسخ دادند: ایشان انبیا و اوصیا می باشند(1).

4) ابن شهرآشوب از ابن دراج از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَهِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا» روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از آن، پیامبران و ائمه اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم اجمعین هستند(2).

5) بُرسی روایت می کند که ابن عباس گفته است که منظور از موازین در آیه شریفه « وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَهِ » پیامبران و اولیا می باشند(3).

6) طبرسی در احتجاج از امیرالمؤمنین علیه السلام در گفتگوی آن حضرت با یک زندیق روایت می کند که آن حضرت در جواب سئوالات زندیق فرمودند: و اما آیه «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَهِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا» همان ترازوی عدل است که انسان ها در روز قیامت بر اساس آن حسابرسی می شوند و خداوند با آن، حق انسان ها را از یکدیگر میگیرد و پاداش کارهایشان را می دهد و انتقام ستمدیدگان را از ظالمان میگیرد. و معنی آیه «فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ» (4) [هر کس میزانهای (عمل) او گران باشد] آنان و آیه «وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ» (5) [و هر کس میزانهای (عمل) او سبک باشد] کمی و فراوانی حساب و کتاب می باشد و مردم در آن روز جایگاه ها و طبقه هایی دارند: برخی از آنها حساب و کتابی آسان دارند و شادمان به سوی اهلشان بازمی گردند و برخی بدون حساب وارد بهشت می شوند، چرا که آنها به چیزی از امور دنیا، آلوده و آغشته نشده اند و حساب در آن جا برای کسی است که در دنیا به آنها آلوده شده باشد. حسابرسی برخی به ظرافت گودی هسته خرما و لایه نازک رویی آن است و سپس به سمت عذاب جهنم سوزان می روند و برخی از آنان، امامان کفر و رهبران گمراهی هستند. خداوند

1- [1] - معانی الاخبار، ص 31 ح 1 .
2- [2] - مناقب، ج 2 ص 151.

3- [3] - مشارق انوار اليقين، ص 63.
4- [4] - اعراف/ 8.
5- [5] - اعراف/ 9.

برای ایشان ارزشی قائل نمی شود و به آنان اهمیتی نمی دهد؛ چرا که آنها به امر و نهی او توجهی نکرده بودند. بنابراین آنان برای همیشه در جهنم می مانند و آتش، صورتهایشان را می سوزاند و در میان آتش، ناراحت (و عبوس) می باشند(1).

7) همچنین در کتاب احتجاج در یک حدیث، فردی از امام جعفر صادق علیه السلام می پرسد و می گوید: آیا اعمال ما وزن می شود، ایشان جواب می دهند: نه، اعمال ما جسم نیست و منظور از وزن، ویژگی اعمال انسان هاست. بی گمان، کسی نیاز دارد که اشیاء را وزن کند که عدد آن را نداند و نسبت به سنگینی و سبکی آن ناآگاه باشد، حال آن که هیچ چیز از خداوند تبارک و تعالی پنهان نیست. او پرسید پس معنای ترازو (میزان) چیست؟ ایشان پاسخ دادند: «عدالت». ایشان گفتند: پس معنای آن در عبارت «فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ» (2)[و هر کس میزانهای (عمل) او سنگین باشد] چیست؟ آن حضرت گفتند: هر کسی که عمل او برتر باشد(3).

8) اوسی عمر بن ابراهیم از ابن عباس روایت می کند که گفته است: خداوند تمامی انسانها را در یک سطح یکسان جمع می کند و زمین را می گستراند و به اندازه مقدار کنونی آن به وسعتش می افزاید و در حالی که انسان ها ایستاده اند، ناگهان از بالای سر خود صدای سقوط یک چیز را احساس می کنند. سپس سرشان را بالا می گیرند و می بینند که آسمان شکافته شده است و فرشتگان پایین آمده اند و می گویند: آیا پروردگار ما در میان شماست؟ و تعداد آنان از تعداد افراد زمین بیشتر است. سپس می گویند: او خواهد آمد. سپس آسمان برای بار دوم شکافته می شود و فرشتگان بیشتری از آن چه ذکر کردیم فرود می آیند. سپس انسان ها به سمت آنان می آیند و می گویند: آیا پرودگار ما در میان شماست؟ آنها پاسخ می دهند: خداوند بزرگوار و بلند مرتبه خواهد آمد.

و حدیث را ادامه می دهد تا به این قسمت می رسد: در آن هنگام ساق را کنار می زنند و قلب ها به تپش می افتند و چشم ها خیره می گردد و منادی خداوند آفریننده و بخشاینده جاودانگی ندا می دهد: ای انسانها! امروز خواهید دانست که چه کسانی بخشنده هستند. کجایند کسانی که در هر حالتی خدا را حمد

1- [1] - احتجاج، ص 244.
2- [2] - اعراف/ 8.
3- [3] - احتجاج، ص 351.

می گفتند؟ گروهی اندک به پا می خیزند و بدون حساب و کتاب وارد بهشت می شوند. سپس منادی دومی ندا می دهد: کجایند کسانی که هیچ تجارت و فروشی آنان را از یاد خدا غافل نمی نمود؟ سپس گروه اندکی به پا می خیزند و بدون حساب و کتاب وارد بهشت می شوند. سپس منادی سومی به پا می خیزد و می گوید: کجایند کسانی که پهلوهایشان از بسترها کنده می شد و از سر ترس و طمع پروردگار خویش را می خواندند و از آن چه به آنان عطا می کردیم، می بخشیدند؟ عده ای اندک به پا می خیزند و بدون حساب و کتاب وارد بهشت می شوند.

سپس گردنی سیاه از آتش بیرون می آید که دو چشم دارد که با آن دو می نگرد و یک زبان دارد که با آن حرف می زند. او بر بالای سر مردم می آید و با صدایی صحبت می کند که همه صدای او را می شنوند. او می گوید: ای انسان ها! من امروز مسئول رسیدگی به انسان هایی هستم که گمان می کردند که به همراه خداوند، اله دیگری نیز هست. سپس آنان را از میان صف ها بر می چیند و به درون جهنم می اندازد، همان طور که پرندگان دانه های پراکنده بر روی زمین را بر می چینند. سپس خارج می شود و ندا می دهد: من امروزه مسئول رسیدگی به صورتگران (تمثالگران و نقاشان) هستم. سپس آنان را بر می دارد و داخل در آتش می اندازد و بعد از آن خارج می شود و می گوید: من امروز مسئول افرادی شده ام که می گفتند: خداوند زن و فرزند دارد. سپس آنان را داخل در آتش می اندازد. بعد از این که بهشتیان به بهشت و جهنمیان به جهنم رفتند، میزان ها آویزان می گردد و نصب می شود و نامه ها پراکنده می گردد و پروردگار جهانیان برای فیصله دادن (حکم) بین انسان ها تجلی می یابد.

9) شیخ ابوعبدالله محمد بن نعمان مفید در شرح خویش بر اعتقادات شیخ ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی می گوید: ترازوها همان ایجاد موازنه بین اعمال و قرار دادن هر پاداشی در جای خود، و دادن تمامی حق و حقوق افراد به آنها می باشد. بنابراین موضوع آن طور که طرفداران حشویه پنداشته اند نیست و در قیامت ترازوهایی به مانند ترازوهای دنیا وجود ندارد که دو کفه داشته باشد، چرا که اعمال عَرَض هستند و عرض را نمی توان وزن کرد و بر اساس مجاز است که به سبکی و سنگینی وصف شده اند. مراد از سنگینی آن، فراوانی و شایستگی

کسب می باشد و منظور از سبکی آن نیز اعمالی است که ارزشش کم است و شایستگی ثواب فراوان را ندارد.

مراد از آن حدیث مأثور که این تعبیر در آن وارد شده است: امیرالمؤمنین و دیگر امامان نسل ایشان صلوات الله علیهم اجمعین، ترازوهای روز قیامت هستند؛ این است که آنان تعدیل کننده و بیانگر اعمالی هستند که قابل پاداش و ثواب است (ائمه و ولایت ایشان ملاک و میزان استحقاق پاداش است) و آنانند که بر اساس واجب و از سر عدالت، قضاوت می کنند. آن چه شیخ مفید که رحمت خدا بر او باد، فرموده است، درست می باشد.

10) علی بن ابراهیم در مورد «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَهِ» می گوید که منظور از آن مجازات افراد است و آیه «وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّهٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ» بیانگر این است که ما جزای آن مقدار کم را خواهیم داد و فعل «أَتَيْنَا» ممدود و به صورت «آتَيْنَا» خوانده می شود(1).

و اگر خدا بخواهد، در مورد محشر، احادیث فراوانی را در پایان سوره زمر و دیگر سوره ها ذکر خواهیم کرد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِه عَالِمِينَ ﴿51﴾...وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِى بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ﴿71﴾

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِه عَالِمِينَ ﴿51﴾إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِى أَنتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ﴿52﴾قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءنَا لَهَا عَابِدِينَ ﴿53﴾قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِى ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿54﴾قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ ﴿55﴾قَالَ بَل رَّبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِى فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَى ذَلِكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ ﴿56﴾وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ ﴿57﴾فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ﴿58﴾قَالُوا مَن فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿59﴾قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ﴿60﴾قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴿61﴾قَالُوا أَأَنتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿62﴾قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ ﴿63﴾فَرَجَعُوا إِلَى

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2 ص 45.

أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ ﴿64﴾ثُمَّ نُكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاء يَنطِقُونَ ﴿65﴾قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿66﴾أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿67﴾ قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ ﴿68﴾قُلْنَا يَا نَارُ كُونِى بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ ﴿69﴾وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُالْأَخْسَرِينَ ﴿70﴾ وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِى بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ﴿71﴾

و در حقیقت پیش از آن به ابراهیم رشد (فکری)اش را دادیم و ما به (شایستگی) او دانا بودیم * آن گاه که به پدر خود و قومش گفت: این مجسمه هایی که شما ملازم آنها شده اید چیستند * گفتند: پدران خود را پرستندگان آنها یافتیم * گفت: قطعا شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید * گفتند: آیا حق را برای ما آورده ای یا تو از شوخی کنندگانی؟ * گفت: (نه) بلکه پروردگارتان پروردگار آسمانها و زمین است، همان کسی که آنها را پدید آورده است و من بر این (واقعیت) از گواهانم * و سوگند به خدا که پس از آن که پشت کردید و رفتید، قطعا در کار بتانتان تدبیری خواهم کرد * گفتند: چه کسی با خدایان ما چنین (معامله ای) کرده که او واقعا از ستمکاران است * پس آنها را جز بزرگترشان را ریز ریز کرده باشد که ایشان به سراغ آن بروند *گفتند: شنیدیم جوانی از آنها (به بدی) یاد می کرد که به او ابراهیم گفته می شود * گفتند: پس او را در برابر دیدگان مردم بیاورید، باشد که آنان شهادت دهند * گفتند: ای ابراهیم آیا تو با خدایان ما چنین کردی * گفت: (نه) بلکه آن را این بزرگترشان کرده است. اگر سخن می گویند از آنها بپرسید * پس به خود آمده و (به یکدیگر) گفتند: در حقیقت شما ستمکارید * سپس سرافکنده شدند (و گفتند): قطعا دانسته ای که اینها سخن نمی گویند * گفت: آیا جز خدا چیزی را می پرستید که هیچ سود و زیانی به شما نمی رساند * اف بر شما و بر آن چه غیر از خدا می پرستید. مگر نمی اندیشید؟ * گفتند: اگر کاری می کنید او را بسوزانید و خدایانتان را یاری دهید * گفتیم: ای آتش، برای ابراهیم سرد و بی آسیب باش * و خواستند به او نیرنگی بزنند و(لی) آنان را زیانکارترین (مردم) قرار دادیم * و او و لوط را [برای رفتن] به سوی آن سرزمینی که برای جهانیان در آن برکت نهاده بودیم رهانیدیم]

1) علی ابن ابراهیم می گوید که خداوند در ادامه آیات، سخن ابراهیم و پدرش را حکایت می کند و می گوید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ» تا به آن جا که می گوید: « بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ ». او می گوید، ابراهیم آنان را از بت پرستی نهی نمود و به خاطر این کار به آنان اعتراض کرد و آنان نیز از آن دست نکشیدند، تا این که یکی از اعیاد آنان فرا رسید و نمرود و تمامی مردم سرزمینش به عیدگاهشان رفتند اما ابراهیم دوست نداشت که به همراه آنان خارج شود و به همین خاطر مسئولیت بت خانه را بدو سپردند. هنگامی که همگی آنان رفتند، او مقداری غذا داخل بت خانه آورد و آن را به تک تک بت ها نزدیک می کرد و می گفت: بخور و حرف بزن؛ و اگر جوابش را نمی داد، تبر را بر می داشت و دست و پایش را می شکست تا این که این کار را با تمامی بت ها انجام داد و در پایان، تبر را در گردن آن بت بزرگی که در بالاترین مکان آن بت خانه بود، قرار داد.

هنگامی که پادشاه و دیگران از مراسم عید بازگشتند، دیدند که تمامی بت ها شکسته شده است و گفتند: «قَالُوا مَن فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ *قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ» و او فرزند آزر است. سپس ابراهیم را نزد فرعون آوردند و نمرود به آزر گفت: تو به من خیانت کردی و این فرزند را از من پنهان نمودی؟ او گفت: ای پادشاه! این کار مادرش بود و گفتم که او برای انجام این کار، دلیل خود را دارد. سپس نمرود مادر ابراهیم را فراخواند و به او گفت: چه چیز تو را بر این واداشت که فرزندت را از من پنهان کنی تا در نهایت این کار را با بت های ما انجام دهد؟ او گفت: ای پادشاه! این به خاطر توجه من به رعیت تو بود. او گفت: چطور؟ مادر ابراهیم گفت: دیدم که فرزندان رعیت خود را می کشی و با این کار نسل رعیت تو منقطع می گشت و با خود گفتم که اگر این فرزند، آن شخصی باشد که نمرود دنبال آن است، آن را بدو می سپارم و او هم دست از کشتن فرزندان مردم بر می دارد و اگر این چنین نباشد، فرزندمان برایمان باقی می ماند و تو اکنون به او دست یافتی و تصمیم با خودت است و از کشتن فرزندان مردم دست بردار. فرعون نیز نظرش را بخردانه و عاقلانه خواند و سپس به ابراهیم گفت: ای ابراهیم! «مَن فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا» ؟ او گفت: «فَاسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ».

امام صادق علیه السلام در این مورد فرمودند: به خدا قسم، نه این کار را بت بزرگ انجام داده بود و نه ابراهیم دروغ گفته بود. سئوال شد: چطور ممکن است؟

ص:343

ایشان فرمودند: ابراهیم علیه السلام فرمود که این کار را بت بزرگ انجام داده است اگر حرف بزند و اگر حرف نزند، او هیچ کاری را انجام نداده است. سپس نمرود با قومش در مورد ابراهیم مشورت کرد و آنها به او گفتند: «حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ» و امام صادق علیه السلام در این مورد فرمودند: فرعونِ ابراهیم و یارانش حلال زاده نبودند، چرا که آنها به نمرود گفتند: «حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ» اما فرعونِ موسی و یارانش حلال زاده بودند، چرا که وقتی فرعون با یارانش در مورد موسی رایزنی کرد، آنها گفتند: «قَالُوا أَرْجِهِ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِی الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ *يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ» (1) [گفتند: او و برادرش را در بند دار و گردآورندگان را به شهرها بفرست * تا هر ساحر ماهری را نزد تو بیاورند.]

سپس ابراهیم را زندانی کرد و دستور داد که برای سوزاندن او هیزم جمع کنند، تا این که روزی که قرار بود ابراهیم را در آتش بیاندازد، فرا رسید. نمرود و سپاهیانش ظاهر شدند. و برای نمرود بنایی ساخته شده بود تا این که ابراهیم را و چگونگی سوختن او را ببیند. در این حین ابلیس آمد و منجنیق را گرفت. چرا که کسی قادر نبود به آتش نزدیک شود و حتی اگر پرنده ای از بالای آن می گذشت، می سوخت. سپس ابراهیم را در منجنیق قرار دادند و پدرش آمد و او را سیلی زد و به او گفت: از مرام و عقیده ات برگرد.

و خداوند، فرشتگانی را به آسمان دنیا فرستاد و هیچ چیزی نبود که برای ابراهیم درخواست کمک نکرده باشد. زمین گفت: خداوندا! بر روی من کسی جز او نیست که تو را بپرستد، آیا باید سوزانده شود؟ و فرشتگان گفتند: پروردگارا! خلیل تو ابراهیم باید بسوزد؟ سپس خداوند تبارک و تعالی گفت: اگر خودش مرا بخواند، او را کفایت می کنم. جبرئیل گفت: ای پروردگار من! بر روی زمین کسی جز خلیل تو ابراهیم نیست که تو را بپرستد، آیا دشمنش را بر او مسلط گرداندی تا او را بسوزاند؟ خداوند به او گفت: ساکت باش، این حرف را بنده ای مثل تو می زند که از فنا شدن می ترسد. او بنده من است و اگر بخواهم او را کمک می کنم و اگر مرا بخواند اجابت می کنم.

1- [1] - شعراء / 36-37.

سپس ابراهیم با اخلاص پروردگارش را خواند: «یا الله ، یا واحد ، یا صَمد، یا مَن لَمْ یلِد و لم یُولَد و لم یکُن له کُفُواً أحد، نَجِّنی من النار برحمَتِک». ایشان می فرماید: سپس در حالی که در منجنیق بود، جبرئیل در هوا او را دیدار کرد و گفت: ای ابراهیم! آیا به من نیاز داری؟ ابراهیم گفت: به تو نه، اما به پروردگارم، آری. سپس جبرئیل انگشتری را به ابراهیم داد که روی آن نوشته بود: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، ألجأتُ ظهری الی الله، و اسندتُ أمری الی الله ، و فوضتُ أمری الی الله» هیچ معبودی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه وآله و سلم رسول اوست، و من به خدا پناه می آورم و کارم را به او وا می گذارم و امر خویش را به او موکول می کنم. سپس خداوند به آتش فرمود: «کُونِی بَرْدًا» و دندانهای ابراهیم علیه السلام از سرما به لرزه افتاد، تا این که گفت: « وَسَلَامًا عَلَی إِبْرَاهِیمَ ».

و جبرئیل پایین آمد و نشست و در آتش با او صحبت کرد. نمرود به او نگاه کرد و گفت: هر کس می خواهد معبودی برگزیند، باید به مانند ابراهیم انتخاب کند. سپس یکی از یاران سرشناس نمرود گفت: من ارده کرده ام که آتش، ابراهیم را نسوزاند. سپس نمرود چوبی از آتش در آورد و آن مرد را سوزاند. پس لوط به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و به همراه او به شام هجرت نمود. نمرود به ابراهیم نگریست که در باغی سرسبز در آتش به سر می برد و پیرمردی با او صحبت می کند. آن گاه به آزر گفت: چه قدر پسرت برای خدایش عزیز است! امام علیه السلام در ادامه روایت فرمودند: مارمولک داشت آتش ابراهیم علیه السلام را فوت می کرد و قورباغه آب می آورد تا آن را خاموش گرداند. و هنگامی که خداوند به آتش گفت: «کُونِی بَرْدًا وَسَلَامًا» آتش، سه روز در دنیا کار نکرد. (چیزی را نمی سوزاند) سپس خداوند در ادامه حکایت می فرماید: «وَأَرَادُوا بِهِ کَیْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِینَ» و همچنین می گوید: «وَنَجَّیْنَاهُ وَلُوطًا إِلَی الْأَرْضِ الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا لِلْعَالَمِینَ» که منظور از آن، سرزمین شام و اطراف کوفه و کوثی ربا(1) می باشد(2).

1- [1] - کوثی در عراق در دو محل قرار دارد: کوثی طریق و کوثی ربا که صحنه به آتش افکندن ابراهیم علیه السلام در آن جا بوده است. این دو کوثی، دو روستا می باشند که بین آنان تپه هایی وجود دارد که از خاکستر

آتشی که نمرود برای سوزاندن موسی برافروخته است، به وجود آمده است. «مراصد الاطلاع، ج 3 ص 1185»

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2 ص 46.

2) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد ابن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از حجر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: ابراهیم با قومش مخالفت کرد و اله های آنان را مورد سرزنش قرار داد تا این که نزد فرعون رفت و با او مجادله نمود و گفت: «رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِی وَیُمِیتُ(1)» [پروردگار من همان کسی است که زنده می کند و می میراند]. نمرود گفت: «أَنَا أُحْیِی وَأُمِیتُ»(2) [من (هم) زنده می کنم و (هم) می میرانم]. ابراهیم گفت: «فَإِنَّ اللّهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ وَ اللّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ(3)» [خدا(ی من) خورشید را از خاور برمی آورد، تو آن را از باختر برآور.] پس آن کس که کفر ورزیده بود، مبهوت ماند. و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند]. امام باقر علیه السلام می فرمایند: ابراهیم از اله های آنان خرده گرفت و «فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ * فَقَالَ إِنِّی سَقِیمٌ»(4) [پس نظری به ستارگان افکند * و گفت من کسالت دارم]، امام باقرعلیه السلام فرموده اند: به خدا قسم نه بیمار بود و نه دروغ گفت.

هنگامی که به او پشت کردند و به مراسم عید خود رهسپار شدند، ابراهیم با تبری به سوی اله های آنان آمد و همه آنها را جز بزرگترینشان شکست و سپس تبر را بر گردن او آویزان نمود. سپس به نزد خدایان خود بازگشتند و دیدند که چه بلایی سر آنان آمده است و گفتند: به خدا قسم، کسی به آنها گستاخی ننموده و کسی آنان را نشکسته، مگر جوانی که از آنها عیب جویی می کرد و از آنان بیزاری می جست. برای او کشتنی سخت تر از آتش نیافتند و به همین خاطر برایش هیزم جمع آوری نمودند و آن را مرتب کردند تا این که روز سوزاندن فرا رسید. در آن هنگام نمرود که برایش بنایی برپا کرده بودند تا منظره آتش گرفتن ابراهیم را ببیند، به همراه سربازانش وارد شد. ابراهیم را در منجنیق گذاشتند و زمین گفت: پروردگارا! جز او کسی بر پشت من نیست تا تو را عبادت کند، آیا باید در آتش بسوزد؟ خداوند فرمود: هرگاه مرا بخواند، من او را کفایت می کنم(5).

1- [1] - بقره / 258.
2- [2] - بقره / 258.
3- [3] - بقره / 258.

4- [4] - صافات/ 88 ، 89.
5- [5] - کافی، ج 8 ص 368 ح 559.

3) ابان از محمد بن مروان، از فردی، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: دعای ابراهیم علیه السلام در آن روز عبارت بود از : «یا أحد ، یا أحد ، یا أحد ، یا صَمد، یا صَمد، یا مَن لم یَلد و لم یُولد، و لم یکن له کُفواً أحد». سپس گفت: به خدا توکل نمودم. سپس پروردگار متعال فرمود: من تو را کفایت کردم و آن گاه به آتش دستور داد «کُونِی بَرْدًا» و با گفتن این عبارت، دندان های ابراهیم شروع به لرزیدن نمود تا این که خداوند فرمود: «وَسَلَامًا عَلَی إِبْرَاهِیمَ». و جبرئیل علیه السلام فرود آمد و به همراه ابراهیم در آتش نشست و شروع به صحبت نمود. نمرود گفت: هر کس می خواهد خدایی برگزیند، باید خدایی مثل خدای ابراهیم را انتخاب کند. سپس یکی از افراد صاحب مقام نمرود گفت: من اراده کرده ام که آتش او را نسوزاند. نمرود نیز تکه ای آتش گرفت و به سمتش کشانید و او را سوزاند، و بعد از این ماجرا، لوط به او ایمان آورد و همراه او و ساره به شام مهاجرت نمود(1).

4) ابن بابویه از محمد بن موسی بن متوکل که خدا از او خشنود باد، از محمد بن جعفر اسدی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از عبدالله بن احمد شامی، از اسماعیل بن فضل هاشمی روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد موسی بن عمران علیه السلام سئوال کردم که چگونه موسی علیه السلام با مشاهده تکان خوردن عصاهای آنان به شکل مارهایی احساس ترس کرد، اما ابراهیم هنگامی که در منجنیق گذاشته شد و به آتش پرتاب شد، هیچ ترسی به خود راه نداد؟ ایشان پاسخ دادند: هنگامی که ابراهیم علیه السلام در منجنیق گذاشته شد و به سوی آتش پرتاب شد، به انوار حجت های خداوند عز و جل که در پشت او قرار داشت، تکیه داده بود، اما موسی علیه السلام این چنین نبود. به همین خاطر احساس ترس نمود و ابراهیم علیه السلام هیچ ترسی در درون احساس نکرد(2).

5) و از ابن بابویه از محمد بن علی ماجیلویه از عمویش محمد بن ابی قاسم، از احمد بن هلال، از فضل بن دُکین، از معمر بن راشد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمودند:

1- [1] - کافی، ج 8 ص 369 ح 559.

2- [2] - امالی صدوق، ص 521 ح 2.

زمانی که ابراهیم در آتش انداخته شد، گفت: خداوندا! به حق محمد و خاندانش صلوات الله علیهم اجمعین از تو می خواهم که مرا از آتش نجات بدهی، و خداوند نیز آتش را برایش سرد و سالم گرداند(1) .

6) ابن بابویه از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق که خدا از او خشنود باد، از حمزه بن قاسم علوی عباسی، از جعفر بن محمد ابن مالک کوفی فزاری، از محمد بن حسین بن زید زیات، از محمد بن زیاد ازدی، از مفضل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام در حدیثی که در آن از آزمایش هایی که خداوند با کلماتی بر ابراهیم اجرا نمود و او آن را انجام داد، یاد کرده است، روایت می کند: و از جمله این آزمایش ها شجاعت است که روزگار با این آیه پرده از آن برداشت «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِی أَنتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ *قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءنَا لَهَا عَابِدِينَ *قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِی ضَلَالٍ مُّبِينٍ *قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ *قَالَ بَل رَّبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِی فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَى ذَلِكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ *وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ *فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ» و دیگری مقاومت یک فرد در برابر هزاران هزار از دشمنان خداست که خود نهایت شجاعت است(2).

7) شیخ مفید در امالی خود از ابو عبدالله حسین بن ابراهیم قزوینی، از ابو عبدالله محمد بن وهبان هنائی بصری، از احمد بن ابراهیم بن احمد، از ابو محمد حسن بن علی بن عبدالکریم زعفرانی، از احمد بن محمد بن خالد برقی ابو جعفر، از پدرش، از محمد بن عمیر، از هشام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: نمرود جایگاهی داشت که از آنجا بر آتش مسلط بود. بعد از سه روز او و آزر به آن جا آمدند تا ابراهیم را ببیند. ناگهان دیدند که پیرمردی در باغی سرسبز با او صحبت می کند. نمرود با مشاهده این صحنه به آزر گفت: ای آزر! چقدر فرزندت برای پروردگارش عزیز است، و بعد به ابراهیم گفت: از من دور شو و در سرزمین من باقی نمان(3) .

1- [1] - امالی صدوق، ص 111 ح 4.
2- [2] - معانی الاخبار، ص 126 ح 1.
3- [3] - امالی، ج 2 ص 273.

8) عمر بن ابراهیم اوسی روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به جبرئیل علیه السلام گفت: ای جبرئیل! آیا تو با این توانایی و نیرویت، تا به حال ناتوان گشته ای، یعنی تا به حال دچار خستگی و مشقت شده ای؟ او گفت: آری، ای محمد، این امر سه بار برای من اتفاق افتاده است: روزی که ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد، خداوند تبارک و تعالی به من امر کرد که او را بگیرم و سوگند به عزت و عظمتش یاد کرد که اگر او زودتر از تو وارد آتش شود، اسمت را از دفتر فرشتگان پاک می کنم، و من هم به سرعت به سوی او رفتم، و او را بین آتش و هوا دریافتم، و گفتم ای ابراهیم: آیا نیازی داری؟ او گفت: آری، ولی به خداوند، نه به تو. و مورد دوم زمانی بود که به ابراهیم امر شد که فرزندش اسماعیل را ذبح کند و خداوند به من دستور داد که او را دریابم و به عزت و عظمتش سوگند یاد کرد که اگر چاقو را بر حلقش بگذارد، اسمت را از دفتر فرشتگان پاک خواهم نمود. سپس به سرعت پایین آمدم و چاقو را برعکس گرداندم و آن را در دستش در جهت مخالف قرار دادم و فدیه ذبح اسماعیل را به او دادم. سوم زمانی که یوسف در چاه انداخته شد. در آن زمان خداوند به من دستور داد که او را دریابم و به عزت و عظمتش سوگند یاد کرد که اگر قبل از رسیدنت به ته چاه برسد، اسمت را از دفتر فرشتگان پاک خواهم نمود. سپس به سرعت نزد او رفتم و او را در فضا گرفتم و بر روی صخره ای که در ته چاه بود نشاندم و او را به سلامت بر آن فرود آوردم و در اثر این کار دچار خستگی شدم. چاه نیز جایگاه مارها و افعی ها بود. هنگامی که آنها بدین امر پی بردند، هر یک از آنها به دیگری گفت: مبادا که حرکت کنی، همانا پیامبری گرامی نزد ما آمده و در ساحت ما جای گرفته است. و هیچ یک از آنان جز افعی ها از منزلگاه خود خارج نشدند. افعی ها خواستند که یوسف را نیش بزنند، اما من بر سر آنان فریادی زدم که گوششان را تا روز قیامت کر کرد. 9) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم از پدرش و همگی از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از حسن بن عماره، از نعیم قضاعی، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: یک روز صبح، ابراهیم علیه السلام بیدار شد و در محاسن خویش یک

موی سپید دید، و گفت: حمد مر خدای جهانیان است که مرا به این جا رساند و من به اندازه یک چشم به هم زدن از او سرپیچی نکردم(1).

10) و از محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حماد بن عثمان، از حسن بن صیقل روایت شده است که به امام صادق علیه السلام گفتم: ما از امام باقر علیه السلام در مورد این سخن یوسف علیه السلام «أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ»(2) [ای کاروانیان قطعا شما دزد هستید] روایت می کنیم که ایشان فرمودند: به خدا قسم، نه آنها سرقت کردند و نه یوسف دروغ گفت. و در مورد این گفته ابراهیم علیه السلام: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ» را نیز روایت می کنیم که ایشان فرمودند: به خدا قسم نه آنها (بتها) این کار را کردند و نه ابراهیم دروغ گفت. امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: نظرتان راجع به آن چیست؟ ای صیقل! جواب دادم: ما نظری جز پذیرش آن نداریم.

صیقل می گوید، ایشان ادامه دادند و گفتند: همانا خداوند دو چیز را دوست دارد و از دو چیز بدش می آید؛ دو امر دوست داشتنی خداوند، خطر در بین دو صف جنگ، و دروغ به قصد اصلاح می باشد و از خطر کردن در راه ها و دروغ گفتن برای هدفی جز ایجاد اصلاح بدش می آید. همانا ابراهیم علیه السلام وقتی گفت: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ»، این حرف را به منظور اصلاح و نشان دادن این که آنان (بتها) قادر به انجام چنین کاری نیستند، گفته است، و همچنین یوسف نیز قصد اصلاح داشته است(3).

11) محمد از ابی علی اشعری از محمد بن عبدالجبار، از حجال، از ثعلبه، از معمر بن عمرو، از عطاء، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم فرمودند: انسانی که به قصد اصلاح دروغ گفته، مرتکب آن نشده است. سپس این آیه را تلاوت کرد: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا

1- [1] - کافی، ج 8 ص 391 ح 588.
2- [2] - یوسف / 70.
3- [3] - کافی ، ج 2 ص 255 ح 17.

فَاسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ». سپس فرمود: به خدا قسم آنها (بتها) این کار را انجام ندادند و ابراهیم نیز دروغ نگفته است(1).

12) ابن بابویه از پدرش از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابی اسحاق ابراهیم بن هاشم، از صالح بن سعید، از فردی از یاران ما روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ» از داستان ابراهیم پرسیدم. ایشان پاسخ دادند: بزرگ بتان این کار را نکرد و ابراهیم علیه السلام نیز دروغ نگفت. گفتم: چطور ممکن است؟ ایشان فرمودند: ابراهیم علیه السلام گفت: «فَاسْأَلُوهُمْ إِن كَانُوا يَنطِقُونَ»، یعنی اگر آنان به سخن آمدند، پس بت بزرگ این کار را انجام داده است، و اگر به سخن نیامدند، بت بزرگ چنین کاری نکرده است. آنها سخنی نگفتند و سخن ابراهیم نیز راست درآمد(2).

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ﴿72﴾

[و اسحاق و یعقوب را (به عنوان نعمتی) افزون به او بخشودیم و همه را از شایستگان قرار دادیم]

1) علی بن ابراهیم: منظور، فرزندِ فرزند است که همان یعقوب می باشد(3).

2) ابن بابویه از پدرش که رحمت خدا بر او باد، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از عیسی بن محمد، از علی بن مهزیار، از احمد بن محمد بزنطی، از یحیی بن عمران، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً» روایت می کند که ایشان فرمودند: فرزند فرزند، همان نعمت اضافی است(4).

1- [1] - کافی ، ج 2 ص 256 ح 22.
2- [2] - معانی الاخبار ص 209 ح 1.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2 ص 48.
4- [4] - معانی الاخبار، ص 224.

وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاهِ وَإِيتَاء الزَّكَاهِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ 73

[و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند]

1) ابن بابویه از ابو مفضل که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن علی بن شاذان بن خباب ازدی خلال در کوفه، از حسن بن محمد بن عبدالواحد، از حسن بن حسین عرنی، از یحیی بن یعلی اسلمی، از عمر بن موسی وجیهی، از زید بن علی علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: نزد پدرم علی بن حسین علیه السلام بودم که جابر بن عبدالله انصاری نزد او آمد و داشت با ایشان صحبت می کرد که برادرم محمد از یکی از حجره ها خارج شد. سپس جابر به او خیره شد و گفت: ای پسر! بیا. او آمد و جابر به او گفت: پشت کن، او پشت کرد. سپس جابر گفت: شمایلی به مانند شمایل رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم داری، ای پسر جان! اسمت چیست؟ ایشان فرمودند: «محمد». او گفت: فرزند کی هستی؟ او گفت: فرزند علی بن حسین بن ابی طالب علیه السلام. جابر گفت: بنابراین اسمت باقر است و شروع به بوسیدن سر و دستش نمود. سپس گفت: ای محمد! همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو سلام می رساند. آن گاه محمد گفت: و درود بر رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و همچنین درود بر تو ای جابر! به خاطر کاری که انجام دادی.

سپس به جایگاه نمازش بازگشت و شروع به صحبت با پدرم نمود و گفت: همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم به من فرمودند: ای جابر! اگر روزگار فرزندم محمد را درک کردی، از جانب من به او سلام برسان. بدان که او هم اسم من و شبیه ترین انسان نسبت به من است. علمش به مانند علم من است و حکمش نیز به سان حکم من می باشد. هفت نفر از فرزندانش امین و معصوم می باشند؛ آنان امامانی پاک هستند و هفتمین آنان مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است که زمین را از عدل و داد پر می کند، همان طور که انباشته از ظلم شده بود. سپس

رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم این آیه را تلاوت نمودند: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاهِ وَإِيتَاء الزَّكَاهِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»(1).

2) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و محمد بن حسین، از محمد بن یحیی، از طلحه بن زید از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: همانا ما دو نوع امام در قرآن داریم: یکی کسانی هستند که «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» و با فرمان خداوند هدایت می کنند، نه با فرمان خودشان، و فرمان و حکم خداوند را مقدم بر فرمان و حکم خود قرار می دهند. نوع دوم کسانی هستند که «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ » (2) [و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می خوانند] و فرمان و حکم خود را بر فرمان و حکم خداوند مقدم می کنند و برخلاف آن چه در کتاب خدا هست، بر اساس هوی و هوس خود عمل می کنند»(3).

و این حدیث را شیخ مفید در امالی از محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از طلحه بن زید، از جعفر، از پدرش صلوات الله علیهم اجمعین روایت می کند که ایشان فرموده اند: «ما در قرآن دو نوع امام داریم» و حدیث را با مقداری تغییر اندک در الفاظ، و بدون این که خللی در معنا وارد کند، ذکر می کند(4).

3) محمد بن عباس از جعفر بن محمد بن مالک، از محمد بن حسن، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابی حمزه، از ابی جعفر علیه السلام در مورد آیه «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از آن امامانی است که از نسل فاطمه سلام الله علیها می باشند و خداوند با دمیدن روح در سینه هایشان به آنان وحی می کند و در ادامه، اموری را ذکر می کند که از رهگذر آن، آنان را اکرام نموده است، یعنی «فِعْلَ الْخَيْرَاتِ»(5).

1- [1] - کفایه الاثر، ص 297.
2- [2] - قصص / 41.
3- [3] - کافی، ج 1 ص 168 ح 2.
4- [4] - اختصاص، ص 21.

5- [5] - تاويل الآيات، ج 1 ص 328 ح 12.

وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِى كَانَت تَّعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ ﴿74﴾

و به لوط حکمت و دانش عطا کردیم و او را از آن شهری که [مردمش] کارهای پلید [جنسی] می کردند نجات دادیم به راستی آنها گروه بد و منحرفی بودند (74)

1) علی بن ابراهیم گفته است که آنها (قوم لوط) با مردان آمیزش جنسی می کردند(1).حکایات قوم لوط را در سوره هود و حجر بیان نمودیم و اگر خدا بخواهد حکایتهای دیگری از آن را در سوره صافات و دیگر سوره ها تقدیم می کنیم.

وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِى الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ...وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ ﴿79﴾

وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِى الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ ﴿78﴾فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ ﴿79﴾

[و داود و سلیمان را (یاد کن) هنگامی که در باره آن کشتزار که گوسفندان مردم شب هنگام در آن چریده بودند داوری می کردند و (ما) شاهد داوری آنان بودیم * پس آن (داوری) را به سلیمان فهماندیم و به هر یک (از آن دو) حکمت و دانش عطا کردیم و کوهها را با داود و پرندگان به نیایش واداشتیم و ما کننده [این کار] بودیم]

1) محمد بن یعقوب از یکی از یاران ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از یکی از یاران ما، از معلی ابن عثمان، از ابی بصیر روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَ دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِى الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ» روایت می کند که ایشان فرمودند: کلمه نفش فقط بیانگر چریدن چهارپایان در شب می باشد و فرد کشاورز باید آن را در روز حفظ کند و فرد مالدار وظیفه ندارد که در روز مراقب چهارپایانش باشد، بلکه در روز آنان را می چراند و خوراک می دهد و هر چه که در روز فساد کنند، بر عهده آنان (مالدار)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2 ص 48.

نیست. همان طور که فرد مالدار باید چهارپایانش را به هنگام شب، از رفتن در کشتزار مردم منع کند. هر فسادی که آنان در شب به بار بیاورند، بر عهده آنان است، و این همان نفش است یعنی فساد گوسفندان در چریدن شبانه. داود علیه السلام حکم کرد که گوسفندان به فردی که کشتزارش خراب شده بود، تعلق گیرد، اما قضاوت سلیمان این بود که صاحب گوسفندان شیر و پشم (رسل و ثله) آن سال آنان را به صاحب زمین بدهد(1).

و همچنین شیخ طوسی این حدیث را در کتاب تهذیب از حسین بن سعید با بقیه سند و متن روایت می کند، با این تفاوت که معلی بن عثمان از ابی بصیر روایت می کند. در این حدیث، چنین آمده است: همانا چراندن و روزی دادن آنها در روز انجام می شود، و هر فسادی که به بار بیاورد، نه بر عهده آن است و نه بر عهده صاحبش(2).

2) همچنین از محمد بن یعقوب، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از عبدالله بن بحر، از ابن مسکان، از ابی بصیر روایت می کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: منظور از «وَ دَاوُودَ وَسُلَیْمَانَ إِذْ یَحْکُمَانِ فِی الْحَرْثِ» چیست؟ و آیا زمانی که در مورد آن کشتزار حکم صادر نمودند، یک قضیه مطرح بود؟ ایشان فرمودند: این حکمی است که خداوند قبل از داود علیه السلام به همه پیامبران وحی نمود، تا این که نوبت به او رسید؛ و آن این است که هر گوسفندی که شب هنگام به کشتزار کشاورزی برود، گوسفندان باید به مالک زمین داده شود و نفش فقط بر چریدن در شب دلالت می کند و فرد کشاورز باید در روز از زمینش محافظت کند و فرد گوسفنددار نیز باید در شب از گوسفندانش نگهداری کند، و چنان شد که داود بر اساس حکم پیامبران پیشین نظر داد و خداوند به سلیمان علیه السلام وحی کرد: هر گوسفندی که شب هنگام در کشتزار کشاورزی برود، تنها مالی که در شکم گوسفندان است، به مالک کشتزار تخصیص می یابد و بعد از سلیمان

1- [1] - کافی، ج 5 ص 301 ح 2.
2- [2] - تهذیب، ج 7 ص 224 ح 982.

سنت این چنین گردید، و این منظور از آیه «وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا» بود، و چنان شد که هریک از این دو پیامبر بر اساس حکم خداوند نظر دادند(1).

3) احمد بن محمد بن خالد برقی، از یکی از یارانمان، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از جمیل بن دراج، از زراره از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ» روایت می کند که ایشان فرمودند: آنها حکم صادر نکردند، داشتند مناظره می نمودند که «َفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ»(2).

4) علی بن ابراهیم از پدرش، از عبدالله بن یحیی، از ابن مسکان، از ابی بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: در میان بنی اسرائیل فردی بود که تاکستانی داشت و گوسفندان شخص دیگری از بنی اسرائیل شب هنگام وارد آن جا شده بود و تمامی تاک ها را جویده و از بین برده بود. صاحب تاکستان نزد داود علیه السلام آمد و از دست صاحب گوسفندان، در پیشگاه او دادخواهی نمود. داود علیه السلام گفت: نزد سلیمان بروید تا بین شما حکم نماید. آن دو نزد سلیمان علیه السلام رفتند و او به آنها گفت: اگر گوسفندان تنه و شاخه ها را خورده اند، صاحب گوسفند باید گوسفندان و آن چه را که در شکم دارند، به صاحب تاکستان بدهد، و اگر تنها شاخه ها را خورده اند و به ساقه کاری نداشته اند، صاحب گوسفند باید فرزندان گوسفندانش را به صاحب تاکستان بپردازد. قضاوت داود علیه السلام چنین بود. او با این کار می خواست به بنی اسرائیل بفهماند که بعد از او، سلیمان وصی او خواهد بود و حکم آن دو مخالف هم نبود، چرا که اگر این چنین بود، خداوند می فرمود: كنّا لِحكمِهما شاهِدين [ما شاهد قضاوت آن دو بودیم](3).

5) طبرسی گفته است: آن، تاکستانی بود که خوشه هایش درآمده بود و داود علیه السلام نیز در مورد آن حکم نمود که گوسفندان به صاحب تاکستان تعلق گیرد. سپس سلیمان علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا! این حکم را تغییر بده. داود گفت: پس حکم چیست؟ او پاسخ داد: باید تاکستان به صاحب گوسفندان تحویل داده شود تا آن را به حالت سابقش برگرداند و گوسفندان به صاحب تاکستان داده شود

1- [1] - کافی، ج 5 ص 302 ح 3.

2- [2] - محاسن، ص 277 ح 397.
3- [3] - تفسير قمى، ج 2 ص 48.

تا از آن بهره ببرد تا زمانی که تاکستان به حالت اولیه اش بازگردد. پس از این مدت، هر یک از آن دو، باید اموال طرف مقابل را بازگرداند. او همچنین گفته است که این حدیث از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است(1).

وعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِتُحْصِنَكُم مِّن بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنتُمْ شَاكِرُونَ (80)

[و به (داود) فن زره (سازی) آموختیم تا شما را از (خطرات) جنگتان حفظ کند پس آیا شما سپاسگزارید]

1) علی بن ابراهیم در مورد آیه: «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ» روایت می کند که منظور از آن زره می باشد تا «لِتُحْصِنَكُم مِّن بَأْسِكُمْ»(2).

2) شیخ مفید در کتاب تهذیب از احمد بن ابی عبدالله، از شریف بن سابق، از فضل بن ابی قره، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: خداوند عز و جل به داود علیه اسلام وحی کرد: اگر از مال بیت المال نخوری و با دستان خود کار کنی، تو بنده خوبی هستی. سپس داود علیه السلام چهل صبح به گریه افتاد و خداوند نیز به آهن دستور داد که برای داود نرم گردد. چنین شد که خداوند آهن را برای داود نرم گرداند. او در هر روز زره ای می ساخت و آن را به هزار درهم می فروخت. او سیصد و شصت زره ساخت و به سیصد و شصت هزار درهم فروخت و خود را از مال بیت المال بی نیاز کرد(3).

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِى بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِى بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَىْءٍ عَالِمِينَ (81)

[و برای سلیمان تندباد را (رام کردیم) که به فرمان او به سوی سرزمینی که در آن برکت نهاده بودیم جریان می یافت و ما به هر چیزی دانا بودیم]

1- [1] - مجمع البیان، ج 7 ص 103.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2 ص 48.
3- [3] - تهذیب، ج 6 ص 326 ح 896.

1) علی بن ابراهیم در مورد آیه «وَلِسُلَیْمَانَ الرِّیحَ عَاصِفَةً» می گوید: منظور از آن، بادی است که از هر سمتی به جریان می افتاد، و مراد از «إِلَی الْأَرْضِ الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا» بیت المقدس و شام است(1).

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَکَشَفْنَا مَا بِهِ مِن ضُرٍّ وَ آتَیْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا و ذِکْرَی لِلْعَابِدِینَ 84

[پس (دعای) او را اجابت نمودیم و آسیب وارده بر او را برطرف کردیم و کسان او و نظیرشان را همراه با آنان (مجددا) به وی عطا کردیم (تا) رحمتی از جانب ما و عبرتی برای عبادت کنندگان (باشد)]

1) محمد بن یعقوب از یحیی بن عمران، از هارون بن خارجه، از ابی بصیر روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد تفسیر آیه: «وَآتَیْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ» پرسیدم و گفتم: چگونه خداوند علاوه بر فرزندانش، افرادی دیگری همانند آنان را به او برگرداند؟ ایشان پاسخ دادند: آن دسته از فرزندانش که قبل از آن بلا و گرفتاری مرده بودند، به علاوه آن دسته از افراد خانواده اش را که پیش از آن بلا به مرگ طبیعی مرده بودند، زنده گرداند. اینان همانند افرادی بودند که در آن روز هلاک شدند و خداوند، آنان را دوباره به دنیا آورد(2).

2) علی بن ابراهیم از محمد بن جعفر، از محمد بن عیسی، از حسن بن علی فضال، از عبدالله بن بکیر و دیگران، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان در مورد آیه «وَآتَیْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ» فرمودند: خداوند آن دسته از خانواده اش را که قبل از گرفتاری مرده بودند، به علاوه کسانی که در دوره گرفتاری ایوب مرده بودند، زنده کرد(3).

و اگر خدا بخواهد، حکایاتی در مورد قصه ایوب در سوره ص ذکر خواهد شد.

1- [1] - تفسیر قمی ج 2 ص 48.
2- [2] - کافی، ج 8 ص 252 ح 354.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2 ص 48.

وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِى الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَکَ إِنِّى کُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ 87

[و ذوالنون را (یاد کن) آن گاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم تا در (دل) تاریکیها ندا درداد که معبودی جز تو نیست. منزهی تو راستی که من از ستمکاران بودم]

1) علی بن ابراهیم گفته است که منظور از آن، یونس علیه السلام است، و «وَ ذَا النُّونِ» صاحب ماهی(1).

2) ابن بابویه از تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی که خدا از او خشنود باد، از پدرش از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جهم، از امام رضا علیه السلام در حدیثی که مأمون از ایشان در باره عصمت پیامبران پرسید، روایت می کند که ایشان در پاسخ مأمون گفتند: آری، پیامبران معصومند. مأمون گفت: این آیه را برایم توضیح بده: «وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ». امام رضا علیه السلام فرمودند: او یونس بن متی علیه السلام است که با خشم به سمت قومش رفت. عبارت «فَظَنَّ» در این جا به معنای یقین کرد، می باشد،. بنابراین یقین کرد که «أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ» یعنی روزی اش را بر او تنگ نمی کنیم، و معنای آن، به مانند این آیه است که می گوید: «وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ»(2) [و اما چون وی را می آزماید و روزی اش را بر او تنگ می گرداند] در این هنگام «فَنَادَى فِى الظُّلُمَاتِ» یعنی در تاریکی های شب و تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی ندا داد که «أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَکَ إِنِّى کُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» و این به خاطر ترک چنین عبادتی است که در این جا و در شکم ماهی مرا برای انجام آن آزاد گذاشتی. سپس خداوند به او پاسخ گفت و فرمود: «فَلَوْلَا أَنَّهُ کَانَ مِنْ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِى بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»(3) [و اگر او از زمره تسبیح کنندگان نبود * قطعا تا روزی که

1- [1] - تفسیر قمی ج 2 ص 49.
2- [2] - فجر 16.
3- [3] - صافات / 143-144.

برانگیخته می شوند در شکم آن (ماهی) می ماند]». مأمون گفت: آفرین بر تو، ای ابا حسن(1).

3) و از ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی که خدا از او خشنود باد، و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام و علی بن عبدالله وراق که خدا از او خشنود باد، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از قاسم بن محمد برمکی، از ابو صلت هروی، از امام رضا علیه السلام در حدیثی که پاسخ علی بن محمد بن جهم را در مورد عصمت پیامبران می دهد، روایت می کند، که او به ایشان فرمود: ای فرزند رسول خد! آیا به عصمت پیامبران معتقدی؟ امام فرمودند: آری، حال آن چه را میدانی، مطرح کن. او شروع به خواندن این آیه نمود تا به این جا رسید: «وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ ». امام رضا علیه السلام فرمودند: اما در آیه «وذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ» «ظنَّ» به معنای یقین کرد می باشد؛ یعنی او یقین کرد که خداوند روزی اش را بر او تنگ نمی گرداند، آیا آیه «وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّى أَهَانَنِ»(2) [و اما چون وی را می آزماید و روزی اش را بر او تنگ می گرداند، می گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است] را نشنیدی که به معنای تنگ گرداندن روزی می باشد، و اگر یونس شک می کرد که خداوند قادر، در برابر او توانا نیست، بی شک کافر می گشت»(3).

4) علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر، از عبد الله بن سیار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: «رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم یک شب در خانه امّ سلمه بود و برای یک لحظه او پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را در بستر نیافت و ترس و واهمه ای زنانه او را در برگرفت و در گوشه و کنار خانه به دنبال پیامبر به راه افتاد، تا این که به او رسید و ایشان را در گوشه ای از خانه یافت که دستانش را بالا برده است و می گرید و می گوید: خدایا چیزهای نیکویی که تا به حال به من دادی، از من نگیر، و حتی به اندازه یک چشم به هم زدن مرا به خودم وامگذار، خداوندا! هیچ دشمن و حسودی را نسبت

1- [1] - عیون اخبار رضا علیه السلام ج 1 ص 179 باب 15 ح 1.
2- [2] - فجر / 16.
3- [3] - عیون اخبار الرضا علیه السلام ج 1 ص 170 باب 14 ح 1.

به (حال) من شاد نگردان. خداوندا! از تو می خواهم که هیچ گاه مرا به بدی هایی که مرا از آن نجات دادی، بازنگردانی.

سپس ام سلمه شروع کرد به گریه کردن، تا این که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم متوجه گریه او شد و برگشت و فرمود: چه چیز تو را به گریه واداشته است ای ام سلمه؟ او گفت: پدر و مادرم فدایت شوند، چرا گریه نکنم حال آن که تو با این جایگاهی که در محضر خداوند داری و با وجود این که خداوند تمامی گناهان پیش و پس تو را آمرزیده، از او می خواهی که دشمنی را از (حال) تو شاد نگرداند و به اندازه یک چشم به هم زدنی تو را به خود وانگذارد و تو را به بدی هایی که تو را از آن رهانیده، بازنگرداند و خوبی هایی که به تو بخشیده، از تو نگیرد؟ سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمودند: ای ام سلمه! چه چیزی وضعیت مرا تضمین می کند؟ خداوند به اندازه یک چشم به هم زدن، یونس بن متی را به خود واگذاشت و آن کار از او سر زد»(1).

5) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا» می گوید: یعنی از کارهای قومش خشمگین بود، و عبارت «فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ» به معنای این است که: گمان کرد که به خاطر کارش عقوبت نمی شود»(2).

6) محمد بن یعقوب از احمد بن محمد عاصمی، از علی بن حسن تیمُلی، از عمرو بن عثمان از ابی جمیله از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که فردی از خراسان در ربذه نزد ایشان آمد و گفت: فدایت شوم، خدا به من فرزندی عطا نکرده است. امام به ایشان فرمودند: هنگامی که به دیارت برگشتی و به خانه ات رفتی و خواستی نزد همسرت بروی، آیه: «وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِى الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَکَ إِنِّى كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ » را سه بار بخوان؛ آن گاه اگر خدا بخواهد، صاحب فرزند خواهی شد(3).

1- [1] - تفسیر قمی ج 2 ص 49.
2- [2] - تفسیر قمی ج 2 ص 49.
3- [3] - کافی، ج 6 ص 10 ح 10.

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِى فَرْدًا وَأَنتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴿89﴾...وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ ﴿90﴾

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِى فَرْدًا وَأَنتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴿89﴾فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِى الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ ﴿90﴾

[و زکریا را (یاد کن) هنگامی که پروردگار خود را خواند، پروردگارا مرا تنها مگذار و تو بهترین ارث برندگانی * پس (دعای) او را اجابت نمودیم و یحیی را بدو بخشیدیم و همسرش را برای او شایسته (و آماده حمل) کردیم زیرا آنان در کارهای نیک شتاب می نمودند و ما را از روی رغبت و بیم می خواندند و در برابر ما فروتن بودند]

1) در روایت علی بن ابراهیم در مورد آیه «وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِى فَرْدًا وَأَنتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ » گفته است: زنش حیض نمی شد، اما بعد از این، این چنین شد(1).

2) ابن بابویه در امالی اش از احمد بن حسن قطان از محمد بن سعید بن ابی شحمه، از ابو محمد عبدالله بن هاشم قنانی بغدادی، از احمد بن صالح، از حسان بن عبدالله واسطی، از عبدالله بن لهیعه، از ابی قبیل، از عبدالله بن عمر روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمودند: از نمونه های زهد یحیی این است که او یک بار به بیت المقدس رفت و به احبار و راهبان زاهد نگاه کرد که لباس هایی از مو و کلاهی از پشم به تن دارند و گلویشان را چاک داده اند و زنجیرهایی در آن فرو کرده اند و آن را به دیوارهای مسجد بسته اند. هنگامی که آن را دید، نزد مادرش آمد و به او گفت: ای مادرم! برایم لباسی از مو و کلاهی از پشم بباف تا به بیت المقدس بروم و به همراه دیگر راهبان و احبار به پرستش خدا بپردازم. مادرش به او گفت: صبر کن تا این که پیامبر خدا بیاید تا در این مورد از او اجازه بگیرم.

هنگامی که زکریا علیه السلام به خانه آمد، او را از گفته یحیی باخبر ساخت و او نیز به یحیی گفت: ای پسرکم! چه چیز تو را به این امر فرا می خواند، تو هنوز

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2 ص 50.

بچه هستی؟ یحیی به زکریا گفت: ای پدر، آیا ندیدی که مرگ، کودکان کم سن و سال تر از من را مورد هدف قرار دهد؟ زکریا فرمود: آری. سپس به مادرش گفت: لباسی از مو و کلاهی از پشم برایم بدوز. او نیز این کار را انجام داد و یحیی لباس را پوشید و کلاه را نیز به سرش گذاشت و به بیت المقدس رفت و به همراه دیگر احبار، شروع به عبادت خداوند نمود تا جایی که لباس بافته شده از موی، پوستش را زخمی نمود.

روزی متوجه که خیلی لاغر شده است و به همین خاطر به گریه افتاد و خداوند عز و جل به او الهام نمود که ای یحیی! آیا از لاغر شدن جسمت می گریی! قسم به عزت و عظمتم، اگر یک لحظه آتش جهنم را ببینی، به جای لباسی از مو لباسی آهنی می پوشیدی. سپس یحیی به گریه افتاد به حدی که اشکها در گوشت گونه هایش خوردگی ایجاد نمودند و دندانهای کناری اش نمایان گشت. این خبر به مادرش رسید و نزد یحیی آمد و و زکریا علیه السلام نیز به صومعه آمد و تمامی راهبان نزد او جمع شدند و او را از خوردگی گوشت گونه زکریا علیه السلام با خبر نمودند. او گفت: چیزی از این بابت احساس نکرده ام. سپس زکریا گفت: پسرم! چه چیز تو را بر این کار واداشته است و حال آن که من از پروردگار خواستم تا تو را به من ببخشد تا نور چشم من باشی. یحیی گفت: ای پدر! تو خود مرا به انجام این کار دستور دادی. زکریا گفت: کی من چنین چیزی گفتم؟ او در جواب پدر گفت: مگر تو این حرف را نگفتی: بین بهشت و دوزخ گردنه ای است که تنها افرادی که از ترس خدا می گریند از آن می گذرند؟ زکریا گفت: آری، حال تلاش کن و ادامه بده؛ موضوع تو با من فرق می کند.

سپس یحیی بلند شد و لباسش را تکان داد و مادرش او را در بغل گرفت و گفت: ای پسرم! آیا اجازه می دهی که دو تکه نمد برایت بسازم تا دندانهایت را بپوشاند و اشکهایت را پاک کند. او گفت: هر کار که می خواهی انجام بده. پس دو تکه نمد برایش ساخت تا دندانهایش را بپوشاند و اشکهایش را پاک کند. سپس شروع کرد به گریه کردن تا این که از اشک خیس شد. سپس ساعد هایش را از لباس بیرون آورد و نمد ها را فشار داد. اشکهای جمع شده در آن از بین انگشتانش جاری شد. زکریا با مشاهده فرزندش و اشکهایی که می ریزد، سرش

را به آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! این فرزندم می باشد و این هم اشکهایش. و تو نیز مهربان ترین مهربانانی.

زکریا علیه السلام هر وقت می خواست بنی اسرائیل را پند دهد، به اطراف نگاه می کرد و اگر یحیی را می دید، از بهشت و جهنم چیزی نمی گفت. روزی شروع به ایراد موعظه برای بنی اسرائیل نمود و یحیی نیز در حالی که سرش را با عبایی پوشانده بود، جلو آمد و در میان مردم نشست. زکریا به اطراف نگاهی انداخت و یحیی علیه السلام را ندید و شروع به صحبت نمود و گفت: حبیب من، جبرئیل علیه السلام از خداوند برایم نقل کرده که در جهنم کوهی است که به آن سکران می گویند و در پای آن کوه، وادی ای است که به خاطر غضب خداوند تبارک و تعالی (آن جا) غضبان نامیده شده است. در آن وادی چاهی است که عمق آن به اندازه هزار سال است، و در آن چاه تابوت هایی از آتش است و در آن تابوت ها، صندوق ها و لباس ها و غل و زنجیرهایی آتشین قرار دارد.

سپس یحیی علیه السلام سرش را بالا گرفت و گفت: امان از غفلت و فراموشی ما از غضبان. سپس بی هدف به راه افتاد و زکریا علیه السلام نیز از جایش بلند شد و نزد مادر یحیی رفت و به او گفت: ای مادر یحیی! برو و یحیی را پیدا کن، چرا که می ترسم زمانی آن را پیدا کنیم که مرده باشد. سپس مادر بلند شد و به دنبال او به راه افتاد تا این که از کنار دو جوان بنی اسرائیل گذر کرد و آنها به او گفتند: ای مادر یحیی! کجا می روی؟ او گفت: به دنبال فرزندم یحیی می روم؛ در برابرش از آتش صحبت شده و او هم بی هدف به راه افتاده است.

آن دو جوان به همراه مادر یحیی به راه افتادند تا این که به یک چوپان رسیدند و به او گفتند: ای چوپان! آیا جوانی را با این مشخصات دیده ای؟ او گفت: حتما به دنبال یحیی بن زکریا هستید؟ او گفت: آری ای فرزندم، در برابرش از آتش سخن گفته شده و او هم سر به بیابان نهاده است. چوپان گفت: همین چند لحظه پیش در فلان گردنه از کنار او رد شدم، در حالی که پاهایش خیس آب بود و نگاهش را به آسمان دوخته بود و می گفت: قسم به عزتت ای سرورم! به خدا آب سرد نمی نوشم تا این که جایگاه خود را در نظر تو بدانم.

سپس مادرش به راه افتاد و هنگامی که یحیی را دید، به او نزدیک شد و سرش را در بغل گرفت و او را سوگند می داد تا همراهش به خانه بیاید.

يحيى نيز

ص:364

همراه مادرش به راه افتاد تا این که به منزل رسید. سپس مادرش به او گفت: آیا می خواهی لباس دوخته شده از مویت را در بیاوری و لباسی پشمی بپوشی، چرا که این نرم تر است؟ او این کار را انجام داد و مادرش برایش عدس مهیا کرد. او آن را خورد و خوابید و غرق در خواب شد، به حدی که برای نماز بیدار نشد. در خواب به او الهام شد: ای یحیی بن زکریا! آیا می خواهی منزل و همنشینی جز منزل و همنشینی من را برگزینی؟ با شنیدن این سخن به سرعت از خواب بیدار شد، و گفت: پروردگارا! از خطایم درگذر. خداوندا! به عظمتت قسم که سایه ای به جز سایه بیت المقدس اختیار نمی کنم. و به مادرش گفت: لباسی از مو به من بده، من مطمئن شدم که شما دو نفر مرا به هلاکت می اندازید. مادرش رفت و لباس را برایش آورد و او آن را گرفت و زکریا علیه السلام به او گفت: ای مادر یحیی! او را رها کن. همانا پرده قلب فرزندمان باز شده است و از زندگی هیچ سودی نمی برد. سپس یحیی بلند شد و لباس را پوشید و کلاه را بر سر گذاشت و به بیت المقدس رفت و به همراه راهبان شروع به پرستش خدا نمود تا این که به جایگاهی رسید که باید می رسید(1).

3) سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود، سخن امام علی علیه السلام به معاویه را ذکر می کند. آن حضرت در این حدیث به معاویه فرمودند: ای معاویه! ما خاندانی هستیم که خداوند، برایمان آخرت را بر دنیا ترجیح داده است، و نخواسته که دنیا را به عنوان پاداش ما برگزیند. تو و وزیرت و همراهِ حقیرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدید که می فرمود: هرگاه فرزندان ابی العاص به سی عدد برسند، کتاب خداوند را مایه درآمد (یا مایه فساد) می گیرند، بندگانش را خادم خود قرار می دهند و اموال دنیا را بین خود به گردش در می آورند. ای معاویه! همانا پیامبر خدا زکریا، با اره به دو نیم شد. و قوم یحیی بن زکریا، او را در حالی که آنان را به خداوند دعوت می کرد، به قتل رساندند و این به خاطر خواری دنیا در چشم پروردگار می باشد. همانا پیروان شیطان با پیروان خدای رحمان در جنگ می باشند و خداوند خود در کتابش فرموده است: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُم

1- [1] - امالی، ص 33 ح 2.

بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»(1) [کسانی که به آیات خدا کفر می ورزند و پیامبران را به ناحق می کشند و دادگستران را به قتل می رسانند، آنان را از عذابی دردناک خبر ده]. ای معاویه! همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داده است که امت او محاسنم را به خونم آغشته می کنند و من به شهادت خواهم رسید، و امتش بعد از من ادامه می یابد. و تو از سر دشمنی، فرزندم حسن علیه السلام را با سم می کشی؛ و فرزندت، فرزندم حسین علیه السلام را می کشد، و بعد از آن زنازاده ای بر سر کار می آید(2).

4) ابن بابویه از عبدالمنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه یمانی روایت می کند که شیطان به پرجمعیت ترین مجالس بنی اسرائیل سر می زد و در مورد مریم علیه السلام سخن می گفت و به او و زکریا علیه السلام تهمت می زد تا شر به پا کند و نسبت زنا به زکریا بدهد. زکریا علیه السلام با مشاهده این صحنه فرار کرد و افراد نادان و شریر قومش به دنبال او به راه افتادند و او داخل وادی ای سر سبز شد، تا این که او را در برگرفتند. در این هنگام تنه درختی برای او باز شد و آن حضرت وارد آن شد و درخت او را پوشاند. ابلیس نیز که به همراه آنان به دنبال آن حضرت به راه افتاده بود، به درختی رسید که زکریا علیه السلام داخل آن شده بود. پس درخت را از پایین تا بالا با وجب اندازه گرفت تا این که دستش را بر جایگاه قلب زکریا علیه السلام قرار داد و به آنان دستور داد که آن را اره کنند و آن را دو نیم گردانند و از وسط نصف کنند. آنها بعد از انجام این کار رفتند و زکریا را به حال خود واگذاشتند. هنگامی که ابلیس کارش را انجام داد، از منظرشان پنهان شد و این آخرین باری بود که او را دیدند. از طرف دیگر، هیچ دردی از اره به زکریا علیه السلام نرسید. سپس خداوند عز و جل فرشتگان را فرستاد و زکریا را غسل دادند و سه روز قبل از این که او را دفن کنند، بر او نماز گزاردند. این چنین است که پیامبران تغییر نمی کنند و خاک، جسدشان را نمی خورد و این چنین است که پس از سه روز بر جنازه شان نماز گزارده می شود و سپس دفن می شوند(3).

1- [1] - آل عمران/ 21.
2- [2] - کتاب سلیم بن قیس، ص 181.
3- [3] - کتاب سلیم بن قیس، ص 181.

5) علی بن ابراهیم از پدرش، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از هارون بن خارجه، از امام جعفر صادق علیه السلام در حدیث بخت نصر و کشته شدن بنی اسرائیل به دست او، روایت می کند که ایشان فرمودند: هنگامی که بخت نصر به بیت المقدس رسید، به کوهی از خاک در وسط شهر نگاه کرد که از وسطش خون می جوشید و هرگاه بر روی آن خاک می ریختند، باز هم از آن خون بیرون می آمد. او گفت: این چیست؟ آنها گفتند: این خون پیامبری است که از جانب خدا آمده بود و بنی اسرائیل او را کشتند و خونش اکنون می جوشد و چون بر روی آن خاک می ریزیم، باز هم خون می جوشد و بیرون می آید. بخت نصر گفت: من تا آخر عمر بنی اسرائیل را می کشم تا این خون بایستد.

آن خون، خون یحیی بن زکریا علیه السلام بود. در زمان او پادشاهی ستمگر زندگی می کرد که با زنان بنی اسرائیل زنا می کرد. یک بار از کنار یحیی بن زکریا علیه السلام گذر کرد و یحیی به او گفت: از خدا بترس ای پادشاه! این کار برایت حلال نیست. زنی از آنانی که پادشاه با او زنا می کرد، در حالتی که مست بود به شاه گفت: ای شاه،! این مرد را بکش. او نیز دستور داد که سر یحیی را برایش بیاورند. سر یحیی در تشتی نزد او آورده شد، در حالی که با او سخن می گفت و تکرار می کرد: ای مرد! از خدا بترس؛ این کار برایت حلال نیست. سپس خون از تشت بالا رفت تا این که داخل زمین رفت و پیوسته از آن مکان خون می جوشید و ساکن نگشت.

بین کشته شدن یحیی و آمدن بخت نصر صد سال فاصله بود. بخت نصر، پیوسته آنان (قوم یحیی) را می کشت. او به هر روستایی که داخل می شد، مردان و زنان و کودکان و حیوانات را می کشت. خون یحیی پیوسته از آن مکان می جوشید و آرام نمی گرفت تا این که همه آنان را نابود کرد و گفت: آیا کسی در این شهر باقی مانده است؟ گفتند: آری، پیرزنی در فلان جا زندگی می کند. او فردی را به دنبال آن پیرزن فرستاد تا گردن او را بزند و او این کار را انجام داد. در این هنگام، خون از فوران کردن بازایستاد. آن پیرزن آخرین کسی بود که از قوم یحیی باقی مانده بود(1).

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1 ص 96.

و این حدیث طولانی است و آن را به طور کامل در ذیل آیه «أَوْ كَالَّذِی مَرَّ عَلَی قَرْیَهٍ وَهِیَ خَاوِیَهٌ عَلَی عُرُوشِهَا» [یا چون آن کس که به شهری که بامهایش یکسر فرو ریخته بود، عبور کرد] ذکر کردیم(1).

6) ابن شهر آشوب از حسن بن علی علیه السلام در مورد وفات پدرش روایت می کند: روح آن حضرت (یعنی روح امام علی بن ابی طالب علیه السلام) در شبی به آسمان صعود کرد که روح یحیی بن زکریا علیه السلام به آسمان عروج نموده بود(2).

7) علی بن ابراهیم در مورد آیه «وَیَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا» گفته است که منظور این است که از سر امید و ترس خداوند را می خوانند.

8) محمد بن عباس از احمد بن محمد بن موسی نوفلی، از علی بن داود، از مردی از فرزندان ربیعه بن عبد مناف روایت می کند که هنگامی که علی علیه السلام برای جنگ و مبارزه با عمرو رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستش را بالا گرفت و فرمود: خداوندا! تو عبیده بن حارث را در روز بدر و حمزه را در روز احد از من گرفتی، و این علی است، خدایا مرا تنها نگذار و تو بهترین وارثان هستی(3) .

وَالَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِیهَا مِن رُّوحِنَا وَ...وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْیِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ 94

وَالَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِیهَا مِن رُّوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آیَهً لِّلْعَالَمِینَ 91إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّهً وَاحِدَهً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ 92وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَیْنَهُمْ كُلٌّ إِلَیْنَا رَاجِعُونَ 93فَمَن یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْیِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ 94

[و آن (زن را یاد کن) که خود را پاکدامن نگاه داشت و از روح خویش در او دمیدیم و او و پسرش را برای جهانیان آیتی قرار دادیم * این است امت شما که امتی یگانه است و منم پروردگار شما پس مرا بپرستید * و(لی) دینشان را میان خود پاره پاره کردند. همه به سوی ما بازمی گردند * پس هر که کارهای شایسته

1- [1] - ذیل تفسیر آیه 259 از این سوره.

2- [2] - مناقب، ج 3 ص 313.
3- [3] - تاويل الآيات، ج 1 ص 329 ح 13.

انجام دهد و مؤمن (هم) باشد، برای تلاش او ناسپاسی نخواهد بود و ماییم که به سود او ثبت می کنیم]

1) علی بن ابراهیم در مورد آیه «وَالَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا» گفته است که منظور از آن، مریم علیه السلام است که انسانی به او نگاه نکرده بود، و منظور از «نَفَخْنَا فِیهَا مِن رُّوحِنَا» بادی است که خلق شده است؛ یعنی مراد از «مِن رُّوحِنَا»، مِن أمرنا _ از جانب ما _ است. و عبارت «فَمَن یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا کُفْرَانَ لِسَعْیِهِ» یعنی این که تلاش او باطل و بیهوده نمی گردد(1).

وَحَرَامٌ عَلَی قَرْیَهٍ أَهْلَکْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا یَرْجِعُونَ 95

[و بر (مردم) شهری که آن را هلاک کرده ایم بازگشتشان (به دنیا) حرام است]

1) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن سنان، از ابی بصیر و محمد بن مسلم، از امام جعفر صادق و امام باقر علیهما السلام روایت می کنند که ایشان فرمودند: مردم هر روستایی را که خداوند عذاب کند، در زمان رجعت باز نمی گردند و این آیه از بزرگترین نشانه های اثبات رجعت می باشد. چرا که هیچ مسلمانی منکر این نیست که همگی مردم در روز قیامت بازمی گردند، چه هلاک شده باشند یا نشده باشند. و عبارت «لَا یَرْجِعُونَ» نیز مربوط به زمان رجعت می باشد، یعنی آنها در قیامت باز می گردند تا وارد آتش جهنم شوند(2).

2) یکی از معاصرین در کتابی که در مورد رجعت نوشته، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَحَرَامٌ عَلَی قَرْیَهٍ أَهْلَکْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا یَرْجِعُونَ» روایت می کند: مردم هر روستایی را که خداوند آنان را با عذاب، هلاک نموده است، در قیامت بر می گردند؛ ولی در زمان رجعت باز نمی گردند، هر چند که ایمان خالصی داشته باشند. اما دیگران که با عذاب هلاک نشده اند، هر چند که کاملاً کافر بوده باشند، در زمان رجعت بر می گردند.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2 ص 50.
2- [2] - تفسیر قمی ج 2 ص 50.

حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ ﴿96﴾

[تا وقتی که یاجوج و ماجوج (راهشان) گشوده شود و آنها از هر پشته ای بتازند]

1) علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد، از عبیدالله بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابی بصیر در حدیث ذوالقرنین که ذکر آن در سوره کهف گذشت، روایت می کند: در آخرالزمان و پیش از روز قیامت، آن سد منهدم می شود و یاجوج و ماجوج به دنیا می آیند و مردم را می خورند، و آیه «حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ» نیز بیانگر همین مطلب است(1).

2) علی بن ابراهیم می گوید: در آخرالزمان یاجوج و ماجوج به دنیا می آیند و مردم را می خورند،(2) و در مورد آن دو، در سوره کهف صحبت کردیم.

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ ﴿98﴾...وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِى كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿103﴾

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ ﴿98﴾لَوْ كَانَ هَؤُلَاء آلِهَةً مَّا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿99﴾لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ ﴿100﴾إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَى أُوْلَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿101﴾لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ ﴿102﴾لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِى كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿103﴾

[در حقیقت، شما و آن چه غیر از خدا می پرستید هیزم دوزخید. شما در آن وارد خواهید شد * اگر اینها خدایانی (واقعی) بودند در آن وارد نمی شدند و حال آن که جملگی در آن ماندگارند * برای آنها در آنجا ناله ای زار است و در آن جا (چیزی) نمی شنوند * بی گمان کسانی که قبلا از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است از آن (آتش) دور داشته خواهند شد * صدای آن را نمی شنوند و آنان

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2 ص 15.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2 ص 50.

در میان آن چه دلهایشان بخواهد جاودانند * دلهره بزرگ آنان را غمگین نمی کند و فرشتگان از آنها استقبال می کنند (و به آنان می گویند) این همان روزی است که به شما وعده می دادند]

1) علی بن ابراهیم در مورد آیه «إِنَّکُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ * لَوْ کَانَ هَؤُلَاء آلِهَةً مَّا وَرَدُوهَا وَکُلٌّ فِیهَا خَالِدُونَ * لَهُمْ فِیهَا زَفِیرٌ وَ هُمْ فِیهَا لَا یَسْمَعُونَ» می گوید: در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمودند: هنگامی که این آیه نازل شد، اهالی مکه به خاطر آن به شدت افسرده شدند. پس عبدالله بن زبعری(1) نزد آنان آمد و گفت: آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را گفته است؟ آنها گفتند: آری. او گفت: اگر خود به این اعتراف نماید با او مجادله می کنم. آن دو در یک جا جمع شدند و عبدالله بن زبعری گفت: ای محمد! آیا این آیه ای که خواندی، در مورد ما و خدایان ماست یا در مورد امت های پیشین و خدایان ایشان است؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هم در مورد شما و خدایانتان است و هم در مورد امت های پیشین و خدایان ایشان. مگر آن که را که خداوند استثنا نماید.

سپس ابن زبعری گفت: در مجادله بر تو غلبه خواهم نمود. آیا از عیسی به نیکی یاد نکردی، حال آن که می دانی که نصرانیان عیسی و مادرش را می پرستند و علاوه براین، گروهی از مردم، فرشتگان را مورد پرستش قرار می دهند؟ بنابراین اینها نیز به همراه دیگرخدایان، وارد جهنم می شوند.پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: نه. و قریشیان شروع به هیاهو و خندیدن کردند و گفتند: ابن زبعری تو را شکست داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سخنتان باطل است. آیا من نگفتم، مگر کسانی که خداوند آنان را استثناء نموده است؟ این عین سخن خداست که می گوید: «إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَی أُوْلَئِکَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ *لَا یَسْمَعُونَ حَسِیسَهَا وَهُمْ فِی مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ

1- [1] - ابو سعد، عبدالله بن زبعری بن قیس سهمی قرشی از شاعران قریش در زمان جاهلیت می باشد. او نسبت به مسلمانان بسیار سختگیر بود، تا این که مکه فتح شد و به نجران گریخت. سپس حسان در مورد او ابیاتی را سرود. هنگامی که این ابیات به او رسید به مکه بازگشت و اسلام

آورد و عذرخواهی نمود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مدح کرد و پیامبر نیز حله ای به او بخشید. « اعلام زرکلی، ج 4 ص 87».

خَالِدُونَ». علی بن ابراهیم همچنین در مورد عبارت «حَصَبُ جَهَنَّمَ» می گوید: در آن پرتاب می شوند. او همچنین در مورد آیه «أُوْلَئِکَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» می گوید که منظور از آن، فرشتگان و عیسی بن مریم علیه السلام می باشد(1).

2) و همچنین علی بن ابراهیم معتقد است که آیه «إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَی أُوْلَئِکَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ»، آیه «وَإِن مِّنکُمْ إِلَّا وَارِدُهَا»(2) [و هیچ کس از شما نیست مگر (این که) در آن وارد می گردد] را نسخ می کند(3) .

3) عبدالله بن جعفر حمیری از مسعده بن زیاد، از جعفر، از پدرش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که ایشان فرمودند: خداوند در روز قیامت اشیائی را مثل خورشید و ماه و ...که به جای او در دنیا مورد پرستش قرار گرفته اند، جمع می آورد. سپس از هر انسانی، در باره آن چه می پرستیده، سئوال می کند و او می گوید: پروردگارا! ما آنان را برای نزدیک شدن به تو می پرستیدیم. سپس خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان می گوید: آنها را و هر چه را که می پرستیدند ببرید و به آتش اندازید، به جز کسانی را که استثنا نمودم. چرا که آنان از آتش دور نگه داشته می شوند(4).

4) محمد بن عباس از ابو جعفر حسن بن علی بن ولید فسوی، از نعمان بن بشیر روایت می کند که شبی نزد امام علی بن ابی طالب علیه السلام نشسته بودیم و صحبت می کردیم که این آیه را خواند: إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَی أُوْلَئِکَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» سپس فرمود: من از جمله ایشان هستم. نماز اقامه شد و بلند شد و در حالی که با خود آیه «لا یَسْمَعُونَ حَسِیسَهَا وَهُمْ فِی مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ» را زمزمه می کرد وارد مسجد شد و سپس تکبیر نماز را گفت(5).

و نیز این حدیث را صاحب کشف الغمه از نعمان بن بشیر روایت کرده و متن آن را عینا ذکر نموده است(6).

1- [1] - تفسیر قمی ج 2 ص 50.
2- [2] - مریم / 71.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2 ص 51.

4- [4] - قرب الاسناد، ص 41.
5- [5] - تفسیر بیضاوی، ج 3 ح 128؛ روح المعانی ج17 ص 97.
6- [6] - کشف الغمه، ج 1 ص 320.

5) و همچنین از محمد بن عباس از ابراهیم بن محمد بن سهل نیشابوری، از ربیع بن بزیع، از عبدالله بن عمر روایت می کند که فردی از بنی تیم به نام حسان بن راضیه، به عبدالله بن عمر گفت: ای اباعبدالرحمان! من دو نفر را دیدم که از علی علیه السلام و عثمان یاد نمودند و از آنان بدگویی کردند. سپس ابن عمر گفت: اگر آن دو را لعنت کرده باشند، خداوند بر آنان لعنت می فرستد. سپس گفت: وای بر شما ای اهالی عراق، چگونه فردی را که خانه اش با خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این قدر فاصله داشت، دشنام می دهید؟ و با دستش به خانه علی علیه السلام در مسجد اشاره می کرد. سپس گفت: قسم به پروردگار این حریم، او از جمله کسانی است که در خیر و نیکی از ما پیشی گرفته اند. منظور عبدالله بن عمر، علی بن ابی طالب علیه السلام بود(1).

6) ابن بابویه، از محمد بن علی ماجیلویه، از جمیل بن دراج، از ابان بن تغلب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: خداوند در روز قیامت شیعیان ما را با وجود گناهان و عیبهای ایشان، روسفید و درخشان بر می انگیزاند و عیبهایشان را می پوشاند و مکان های گذر را برایشان آسان می سازد و سختی ها را از آنان می زداید و آنان را سوار بر شترانی از یاقوت می کند که افسارهایی از نور دارند و در بهشت با آن به گردش می پردازند و برایشان سفره هایی چیده می شود و پیوسته از آن میل می کنند؛ حال آن که دیگر مردم مشغول حسابرسی هستند، و آیه «إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَی أُوْلَئِکَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ *لَا یَسْمَعُونَ حَسِیسَهَا وَهُمْ فِی مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ» بیانگر همین مطلب می باشد»(2).

7) ابن بابویه از پدرش از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از ابو عبدالله امام جعفر بن محمد، از پدرانش صلوات الله علیهم اجمعین از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر روی منبرش به من فرمود: ای علی! همانا خداوند به تو دوستی مسکینان و ناتوانان را بخشیده است و تو از این که آنان را برادر خود برگزیدی راضی هستی و آنان نیز از این که تو را

1- [1] - تاویل الآیات، ج 1 ص 329 ح 15.

2- [2] - تاويل الآيات، ج 1 ص 33 ح 16.

امام خود انتخاب نموده اند، خشنود می باشند. حال خوشا به حال کسی که تو را دوست بدارد و در مورد تو به راستی سخن گوید و وای به حال کسی که کینه ات را به دل بگیرد و بر تو دروغ ببندد. ای علی! تو عَلم هدایت این امت هستی؛ هرکس تو را دوست بدارد، رستگار می شود و هر کس کینه ات را به دل گیرد، نابود می گردد. ای علی! من شهر علمم و تو در آنی. آیا می توان جز از طریق در، وارد یک شهر شد؟ ای علی! تمامی دوستداران تو، توبه کار و پایدار می باشند و لباس هایی کهنه به تن دارند و اگر سوگندی بر خداوند یاد کنند، خداوند آن را اجابت می کند. ای علی! برادرانت همگی پاک و مطهر و دانا هستند و به خاطر تو دوست می دارند و کینه به دل می گیرند. آنها در نزد مردم حقیرند، اما جایگاهی والا در نزد خداوند دارند. ای علی! دوستدارانت در فردوس، همسایگان خداوند می باشند و به آن چه از پیش انجام داده اند، افسوس نمی خورند. ای علی! من دوست دوستانت و دشمن دشمنانت می باشم. ای علی! هرکس که تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است، و هر کس که تو را ناپسند بدارد، مرا ناپسند داشته است. ای علی! برادرانت لبانی خشک دارند که رهبانیت را از چهره هایشان در می یابی. ای علی! برادرانت در سه موضع خوشحال می باشند: هنگام خارج شدن روح از جسمشان، که من و تو شاهد آن خواهیم بود، و هنگام بازخواست در قبر و هنگام حادثه عظیم و بزرگ (قیامت) و هنگام عبور از پل صراط که در مورد ایمان انسان ها از آنان سئوال می شود، اما آنان (دشمنانت) نمی توانند جوابی بدهند. ای علی! جنگ با تو به سان جنگ با من است و دوستی و صلح با تو به مانند دوستی با من می باشد، و جنگ با من جنگ با خدا و دوستی من نیز دوستی با خدا است. پس هر کس با تو صلح پیشه کند، گویی با من مسالمت نموده و هر کس با من با مسالمت برخورد کند، گویی با خداوند، این رفتار را کرده است. ای علی! به برادرانت مژده بده که خداوند از آنان خشنود شده است؛ چرا که تو را رهبر آنان برگزیده و آنان تو را ولی خود انتخاب نموده اند. ای علی! تو امیر مؤمنان و سرآمد خوش سیمایان عزیز و شریفی. ای علی! شیعیانت برگزیدگان منند و اگر تو و شیعیانت نبودید، دینی برای خداوند تبارک و تعالی برقرار نمی گشت و اگر افرادی

از شما بر روی زمین نمی بودند، آسمان، بارانی فرو نمی ریخت. ای علی! برای تو گنجی است در بهشت و تو ذو القرنین(1) بهشت هستی و شیعیان تو با عنوان حزب خداوند شناخته می شوند. ای علی! تو و شیعیانت بر اساس عدل رفتار می کنید و برگزیدگان خداوند از میان بندگانش می باشید. ای علی! من اولین کسی هستم که خاک از سرم زدوده می شود (و از قبر بیرون می آیم) و تو در آن لحظه همراه من خواهی بود، و بعد از آن، دیگران از قبر بیرون می آیند.

ای علی! تو و شیعیانت بر حوض، هر که را که بخواهید می نوشانید و هر که را ناپسند بدارید، از آن محروم می کنید و شمایان در روز ترس بزرگ، در زیر سایه عرش خدای رحمان خواهید بود؛ مردم هراسان و اندوهگین می گردند و شما هیچ دلهره و اندوهی ندارید، و این آیه در مورد شما نازل شده است: «إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَی أُوْلَئِکَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» و این آیه: «لَا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِکَةُ هَذَا یَوْمُکُمُ الَّذِی کُنتُمْ تُوعَدُونَ». ای علی! تو و شیعیانت در آن جایگاه مورد درخواست دیگران واقع می شوید و در بهشت ها از نعمت برخوردار می گردید. ای علی! همانا فرشتگان و نگهبانان بهشت مشتاق دیدار شما هستند و حمل کنندگان عرش و فرشتگان مقرب به شکلی خصوصی برایتان دعا می کنند و از خداوند برای دوستدارانتان درخواست بخشش می نمایند و با آمدن فردی از شما نزد آنان خوشحال می گردند، همان طور که خانواده یک فرد با بازگشتن او بعد از مدت زمانی طولانی خوشحال می شوند. ای علی! کارهای شیعیانت در هر جمعه بر من عرضه می شود، و من نیز با کارهای نیکویی که از آنها به من می رسد، خوشحال می شوم. ای علی! یاد تو در تورات و انجیل می باشد و از شیعیانت، قبل از این که به دنیا بیایند، به نیکی یاد شده است. حال با وجود علمت از تورات و انجیل و با وجود آگاهی ای که خداوند در شناخت کتاب های آسمانی به تو داده،از اهل انجیل و اهل کتاب در مورد «الیا» بپرس تا تو را از او باخبر سازند. همانا معتقدان به انجیل، الیا را گرامی می دارند و حال آن که او و شیعیان او را نمی شناسند و از آنان تنها بر اساس آن چه در کتابهایشان خوانده اند، آگاهی دارند. ای علی! همانا یاد یاران تو در آسمان بزرگتر و برتر از به نیکی یاد کردن زمینیان

1- [1] - ممکن است به دو نشانه شمشیری که در روز خندق و قبل شهادت بر سر آن حضرت وارد آمده، اشاره داشته باشد. مترجمان

از آنان است، پس باید با آن خوشحال باشند و تلاششان را بیشتر کنند. ای علی! همانا روح شیعیانت در هنگام خواب و مرگ به آسمان می رود، و فرشتگان از سر شوق و به خاطر منزلت آنان در نزد خداوند عز و جل بدان می نگرند، همان طور که مردم به هلال ماه نگاه می کنند.

ای علی! به یارانت که تو را می شناسند و از کارهایی که دشمنانتان انجام می دهند، اجتناب می ورزند، بگو که هیچ روز و شبی نیست که رحمت خداوند آنان را در برنگیرد، پس باید از پلیدی ها دوری کنند. ای علی! خداوند خشمگین می گردد نسبت به کسی که کینه آنان را به دل بگیرد و از آنان و تو تبری جوید و شما را به دیگری عوض کند و به دشمنتان متمایل شود و تو و شیعیانت را واگذارد و گمراهان را برای دوستی انتخاب نماید و دشمنی با تو و شیعیان تو را سر لوحه کار خود قرار دهد و اهل بیت تو صلوات الله علیهم اجمعین و دوستداران و یاری کنندگان و مریدان و کسانی را که جان و مالشان را در راهتان خرج کرده اند، ناپسند بدارد. ای علی! سلام مرا به آنان برسان؛ کسانی که من هیچ کدامشان را ندیده ام و آنان نیز مرا ندیده اند و می دانم که آنان برادران من خواهند بود و مشتاق دیدارشان خواهم بود. پس آنها باید علم من را به کسانی که در قرن های بعد از من می آیند برسانند و باید به ریسمان الهی چنگ بزنند و بدان پناه برند و با سرسختی تلاش نمایند. چرا که ما آنان را از هدایت به گمراهی نمی کشانیم. و نیز به آنان بگو که خدای عز و جل از آنان راضی است و او در برابر فرشتگانش بدانان فخر می فروشد و در هر روز جمعه با رحمت خویش بدانان می نگرد و به فرشتگان امر می کند که برایشان طلب آمرزش نمایند.

ای علی! دست نکش از یاری کسانی که وقتی مطلع می شوند و می شنوند که من تو را دوست دارم، به خاطر دوستی من نسبت به تو، دوستدار تو می گردند و با آن، خود را به خداوند عز و جل نزدیک می گردانند و دوستی خالصشان را نثار تو می کنند و تو را بر پدران و برادران و فرزندان ترجیح می دهند و راه تو را انتخاب می نمایند، حال آن که در راه ما دچار سختی های فراوانی می گردند و در این حال، جز از یاری رساندن به ما و فدا کردن جان در راه ما کاری انجام نمی دهند و این با وجود آزار و اذیت و سخنان ناروا و درد و رنجی است که در اثر انجام این کارها بدان گرفتار می گردند. بنابراین، نسبت به آنها مهربان باش و

به آنان خشنود باش، چرا که خداوند تبارک و تعالی با علم خود آنان را از میان همه مردم برگزیده است و آنان را از خاک ما آفریده است و راز ما را در سینه شان قرار داده و دلهای آنان را به شناخت حق ما همراه کرده است. سینه هایشان را گشاده کرده و آنان را چنگ زنندگان به ریسمانمان قرار داده است و با وجود این که نعمت های دنیایی از آنان زائل می شود، حاضر نمی شوند دشمن ما را بر ما ترجیح دهند، و خداوند یاری شان کرده و آنان را به راه راست کشانده و آنها به آن پناه برده اند. حال آن که دیگر مردم در گمراهی به سر می برند و در خواسته های خود پریشانند و از دیدن دلایل و حجت هایی که از نزد خداوند آمده است کورند، به طوری که در خشم خداوند، صبح را به شب و شب را به صبح می رسانند. اما شیعیان تو بر راه حق و راستی هستند و با دشمنانشان دوستی نمی کنند. نه دنیا از آنان است و نه آنان از دنیا. آنان چراغ های تاریکی اند، آنها چراغ های تاریکی اند.(1)

8) علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از عمرو بن ابی شیبه روایت می کند که از امام باقر علیه السلام شنیدم که بی مقدمه فرمود: همانا هرگاه اراده کند که آفریدگانش را آشکار کند و آنان را برای انجام امری گریز ناپذیر، جمع نماید، به یک منادی دستور می دهد تا انسانها و جنیان را در کمتر از یک چشم به هم زدن جمع کند. سپس به آسمان دنیا دستور می دهد که پایین بیاید و در پشت سر مردم قرار بگیرد. به آسمان دوم نیز که دو برابر آسمان اولی است و جلوی آن قرار دارد، فرمان می دهد که فرود آید. هنگامی که اهالی آسمان دنیا آن را می بینند، می گویند: پروردگار ما آمد. آنها می گویند: او _ یعنی امرش _ می آید و خداوند به همین ترتیب همه آسمانها را فرود می آورد و هر یک در پشت دیگری قرار می گیرد و هر کدام دو برابر آسمان بعدی می باشند. سپس امر خداوند در سایه هایی از ابر به همراه فرشتگان فرود می آید و در خصوص آن قضاوت می شود و همه کارها به خداوند باز می گردد. سپس خداوند به یک منادی امر می کند: «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَن تَنفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ»(2) [ای گروه جنیان و انسیان! اگر

1- [1] - امالی صدوق، ص 45 ح 2.
2- [2] - الرحمن/ 33.

می توانید، از کرانه های آسمانها و زمین به بیرون رخنه کنید پس رخنه کنید (ولی) جز با (به دست آوردن) تسلطی رخنه نمی کنید].

راوی روایت می کند که ایشان شروع به گریه کردند تا این که ساکت شدند. سپس از ایشان پرسیدم: ای ابا جعفر! جانم به فدایت، در این هنگام، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان ایشان کجا قرار دارند؟ ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و شیعیانشان بر روی تپه هایی از مشک ناب، بر روی منبرهایی از نور قرار دارند و در این هنگام مردم اندوهگین و مضطرب می گردند، اما آنان دچار هیچ اندوه و اضطرابی نمی شوند. سپس این آیه را تلاوت نمود: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ» (1) [هر کس نیکی به میان آورد پاداشی بهتر از آن خواهد داشت و آنان از هراس آن روز ایمنند] به خدا قسم منظور از حسنه در این آیه، ولایت علی علیه السلام می باشد. سپس ایشان ادامه دادند: «لَا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِکَهُ هَذَا یَوْمُکُمُ الَّذِی کُنتُمْ تُوعَدُونَ» (2).

9) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از عمر بن عبدالعزیز، از جمیل بن دراج، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند: هر کس در تابستان یا زمستان لباسی به برادرش ببخشد، این حقی بر گردن خدا می گردد تا او را از لباس های بهشتی بهره مند سازد، و سکرات مرگ را بر او آسان کند و قبرش را برایش وسیع سازد، و آن گاه که از قبرش بر می خیزد، فرشتگان را در حالی دیدار کند که بدو بشارت می دهند، و این بیانگر آیه «وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِکَهُ هَذَا یَوْمُکُمُ الَّذِی کُنتُمْ تُوعَدُونَ» (3).

10) محمد بن عباس از حمید بن زیاد، از ابی جمیله، از عمرو بن رشید، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان در حدیثی فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: همانا علی علیه السلام و شیعیانش در روز قیامت بر روی تپه هایی از مشک ناب قرار می گیرند. همه مردم، اندوهگین و مضطرب می شوند، اما آنان دچار هیچ اضطراب و اندوهی نمی گردند، و مراد از آیه شریفه: «لَا

1- [1] - نمل/ 89.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2 ص 51.
3- [3] - کافی، ج 2 ص 163 ح 1.

يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَهُ هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِی كُنتُمْ تُوعَدُونَ» همین می باشد(1).

11) ابن بابویه: پدرم که رحمت خدا بر او باد، برای من نقل کرد که: سعد بن عبد الله در حدیثی مرفوع از ابی بصیر، از ابی عبدالله، از پدرانش از امیرالمؤمنین علیهم السلام حدیثی طولانی روایت کرده است که مشابه آن چه حسن بن راشد از امام صادق علیه السلام نقل کرد، می باشد و اختلاف اندکی با آن دارد. در این حدیث آمده است: ای علی! تو و شیعیانت برپاکنندگان عدالت و برگزیدگان خداوند از میان بندگانش هستید. ای علی! من اولین کسی هستم که خاک از سرم زدوده می شود (و از قبر برمی خیزم) و تو نیز به همراه من خواهی بود. بعد از من و تو بقیه بندگان خدا از قبر برمی خیزند. ای علی! تو و شیعیانت بر روی حوض قرار می گیرید و هر که را که بخواهید می نوشانید و هر که را ناپسند بدارید، محروم می کنید و شما در روز ترس و اضطراب بزرگ، در زیر سایه عرش، ایمن خواهید بود و مردم مضطرب و اندوهگین می شوند و شما دچار هیچ اضطراب و اندوهی نمی شوید. این آیه در مورد شما نازل شده است : «إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَی أُوْلَئِکَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ *لَا یَسْمَعُونَ حَسِیسَهَا وَهُمْ فِی مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ *لَا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِکَهُ هَذَا یَوْمُکُمُ الَّذِی کُنتُمْ تُوعَدُونَ». ای علی! تو و شیعیانت در موقف مورد درخواست قرار می گیرید (همه برای شفاعت به دنبال شما هستند) و در بهشت از نعمت برخوردار می گردید... و حدیث را تا آخر آن روایت می کند.

و ابن بابویه می گوید که حدیث ذکر شده از حسن بن راشد از امام جعفر صادق علیه السلام در کتاب امالی ذکر شده است(2) و حدیث ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام در کتاب فضائل الشیعه آمده است.

يَوْمَ نَطْوِی السَّمَاء كَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ 104

1- [1] - تاویل الآیات ج 1 ص 33 ح 17.
2- [2] - امالی ص 450 ح 2.

[روزی که آسمان را همچون در پیچیدن صفحه نامه ها در می پیچیم، همان گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را بازمی گردانیم. وعده ای است بر عهده ما که ما انجام دهنده آنیم]

1) حسین بن سعید در کتاب زهد از محمد بن ابی عمیر، از محمد بن حمران، از زراره روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که ایشان می فرمود: به همراه هر انسانی دو فرشته هست که هر آن چه را که از دهان خویش خارج می کند، می نویسند و سپس آن را به دو فرشته ای که بالاتر از آنان قرار دارند، تحویل می دهند و آنان نیز تمامی نیکی و بدی های آنها را ثبت می کنند و آن چه را که در قالب نیکی و بدی نمی گنجد، کنار می گذارند(1). اگر خدا بخواهد، در سوره (ق) روایت هایی در این زمینه بیان خواهیم داشت.

2) و همچنین از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از حسین بن موسی، از ابی حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمودند: در آسمان فرشته ای است که به او اسماعیل می گویند و ناظر کار سیصد هزار فرشته دیگر است که هر کدام ناظر بر کار صد هزار می باشند. آنها آمار کارهای بندگان را می گیرند. در ابتدای سال، خداوند فرشته ای را نزد آنان می فرستد که به او سجل می گویند. او از تمامی نوشته هایشان نسخه برداری می کند و منظور از آیه: «يَوْمَ نَطْوِى السَّمَاء كَطَىِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ» نیز همین است(2).

3) علی بن ابراهیم می گوید: «سجل» اسم فرشته ای است که نامه ها را در هم می پیچد و جمع می کند. مفهوم عبارت «نَطْوِيها» این است که آن را از بین می بریم و سپس آسمان تبدیل به دود و زمین تبدیل به آتش می گردد(3).

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِى الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِىَ الصَّالِحُونَ ﴿105﴾إِنَّ فِى هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ ﴿106﴾

1- [1] - الزهد، ص 53 ح 141.
2- [2] - الزهد، ص 54 ح 145.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2 ص 52.

[و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد * به راستی در این (امور) برای مردم عبادت پیشه، ابلاغی (حقیقی) است]

1) محمد بن یعقوب از محمد، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند، که از ایشان در مورد آیه: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ» پرسیدم و گفتم که منظور از زبور و ذکر در این آیه چیست؟ ایشان فرمودند: ذکر در نزد خداست، و زبور همان کتابی است که بر داود نازل شده است و هر کتابی که نازل شده است در نزد اهل علم که ما می باشیم، موجود می باشد(1).

2) محمد بن عباس از احمد بن محمد، از احمد بن حسین، از پدرش از حسین بن مخارق، از ابی ورد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از آیه «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ» آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین می باشد(2).

3) محمد بن عباس، از محمد بن علی، از پدرش نقل کرده است که او از پدرش، از علی بن حکم، از سفیان بن ابراهیم جریری، از ابو صادق روایت می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ» پرسیدم و ایشان فرمودند: منظور از آن ما هستیم. باز پرسیدم منظور از «إِنَّ فِی هَذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ» چه کسانی هستند؟ ایشان پاسخ دادند: آنها شیعیان ما هستند(3).

4) و از محمد بن عباس، از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی ابن داود، از ابی حسن موسی بن جعفر علیه السلام در مورد آیه: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ» روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از آن خاندان محمد صلوات الله علیهم اجمعین و کسانی که از سیره آنان پیروی نموده اند، می باشند و منظور از زمین نیز زمین بهشت است(4).

1- [1] - کافی، ج 1 ص 176 ح 6.
2- [2] - تاویل الآیات، ج 1 ص 332 ح 20.

3- [3] - تأويل الآيات، ج 1، ص 332 ح 20.
4- [4] - تأويل الآيات، ج 1، ص 332 ح 21.

5) و از محمد بن عباس، از احمد بن محمد، از احمد بن حسن، از پدرش، از حسین بن محمد بن عبدالله بن حسن، از پدرش از امام باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمودند: منظور از عبارت «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» یاران مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در آخر الزمان می باشد(1).

6) علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه گفته است که همه کتابهای آسمانی، ذکر می باشند و منظور از «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و یارانش می باشند(2).

7) طبرسی می گوید که امام باقر علیه السلام در مورد این آیه فرمودند: منظور از آن، مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در آخر الزمان می باشد(3).

8) علی بن ابراهیم گفته است: در زبور، حماسه ها و ستایش و بزرگداشت و دعا می باشد(4).

قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ 112

[گفت: پروردگارا (خودت) به حق داوری کن و به رغم آن چه وصف می کنید، پروردگار ما همان بخشایشگر دستگیر است]

1) علی بن ابراهیم می گوید: معنای آیه این است که برای کفار دعا نکنید، و منظور از حق در این جا، انتقام از ظالمان می باشد. مضمون این آیه در سوره آل عمران نیز وجود دارد، آن جا که می فرماید: « لَيْسَ لَكَ مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ(5)» [هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست یا [خدا] بر آنان می بخشاید یا عذابشان می کند زیرا آنان ستمکارند(6)].

1- [1] - تأویل الآیاتف ج 1، ص 332 ح 22.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 52 ؛ ینابیع الموده، ص 425.
3- [3] - مجمع البیان، ج 7، ص 120.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 52.

5- [5] - آل عمران/ 128.
6- [6] - تفسیر قمی، ج 2 ص 52.

سوره حج

اشاره

سوره حج، مدنی است جز آیه های 52 ، 53 ، 54 ، 55 آن که در بین مکه و مدینه نازل شده است. تعداد آیه های آن 78 آیه است و بعد از سوره نور نازل شده است.

ص:383

ص:384

1) ابن بابویه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: هر کس که سوره حج را در هر سه روز یک بار بخواند، در همان سال به خانه خدا می رود و اگر در طول سفرش بمیرد، وارد بهشت می شود. پرسیدم اگر مخالف ما باشد؟ ایشان گفتند: از برخی گناهانی که در آن می باشد، کاسته می شود(1).

2) از ویژگی های این سوره این است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمودند: هر کس این سوره را بخواند، به تعداد کسانی که در گذشته و آینده حج می کنند، برای او نیکی نوشته می شود و هر کس که آن را در پوست آهویی بنویسد و در یک کشتی قرار دهد، باد از هر سمت و سویی به کشتی می وزد و از هر طرف آن را مورد هدف قرار می دهد و کشتی و سرنشینان آن را در بر می گیرد و موجب هلاکت و نابودیشان می شود و هیچ کس از آن نجات پیدا نمی کند و جایز نیست که جز در مورد ظالمان و راهزنان و دشمنان نوشته شود.

3) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرموده اند: هر کس که این سوره را بر روی پوست آهویی بنویسد و آن را در سطح یک کشتی قرار دهد، باد از هر طرف به سمت آن می وزد و کشتی را از جایش حرکت می دهد و هیچ کس در آن سالم نمی ماند و اگر بر روی کاغذی نوشته و بعد پاک شود و سپس در جایگاه یک حاکم ظالم قرار داده شود، به اذن خداوند، حکومتش از بین می رود.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 137.

ص:386

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم

«یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ إِنَّ زَلْزَلَهَ السَّاعَهِ شَیْءٌ عَظِیمٌ (۱)...فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَیْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ (۵)»

«یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ إِنَّ زَلْزَلَهَ السَّاعَهِ شَیْءٌ عَظِیمٌ (۱)یَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَهٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ کُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَی النَّاسَ سُکَارَی وَمَا هُمْ بِسُکَارَی وَلَکِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِیدٌ (۲)وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَیَتَّبِعُ کُلَّ شَیْطَانٍ مَرِیدٍ (۳)کُتِبَ عَلَیْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلاهُ فَأَنَّهُ یُضِلُّهُ وَیَهْدِیهِ إِلَی عَذَابِ السَّعِیرِ (٤)یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاکُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَهٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَهٍ مُخَلَّقَهٍ وَغَیْرِ مُخَلَّقَهٍ لِنُبَیِّنَ لَکُمْ وَنُقِرُّ فِی الأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَی أَجَلٍ مُسَمًّی ثُمَّ نُخْرِجُکُمْ طِفْلا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ وَمِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفَّی وَمِنْکُمْ مَنْ یُرَدُّ إِلَی أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِکَیْلا یَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَیْئًا وَتَرَی الأَرْضَ هَامِدَهً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَیْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ (۵)»

[ای مردم ! از پروردگار خود پروا کنید، چرا که زلزله رستاخیز امری هولناک است. * روزی که آن را ببینید، هر شیردهنده ای آن را که شیر می دهد (از ترس) فرو می گذارد و هر آبستنی بار خود را فرو می نهد و مردم را مست می بینی و حال آن که مست نیستند، ولی عذاب خدا شدید است. * و برخی از مردم در باره خدا بدون هیچ علمی مجادله می کنند و از هر شیطان سرکشی پیروی می نمایند. * بر (شیطان) مقرر شده است که هر کس او را به دوستی گیرد، قطعاً او وی را گمراه می سازد و به عذاب آتشش می کشاند. * ای مردم ! اگر در باره برانگیخته شدن در

شکّید، پس (بدانید) که ما شما را از خاک آفریده ایم، سپس از نطفه، سپس از علقه، آن گاه از مضغه، دارای خلقت کامل و (احیاناً) خلقت ناقص، تا قدرت خود را بر شما روشن گردانیم و آن چه را اراده می کنیم، تا مدتی معین در رحمها قرار می دهیم، آن گاه شما را (به صورت) کودک برون می آوریم، سپس (حیات شما را ادامه می دهیم) تا به حد رشدتان برسید و برخی از شما زودرس می میرد، و برخی از شما به غایت پیری می رسد به گونه ای که پس از دانستن (بسی چیزها) چیزی نمی داند. و زمین را خشکیده می بینی و (لی) چون آب بر آن فرود آوریم به جنبش درمی آید و نمو می کند و از هر نوع رستنیهای نیکو می رویاند. *]

1) شیخ صدوق در امالی خود می نویسد: ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان که رحمت خداوند بر او باد، از ابوالحسن علی بن محمد بن حبیش کاتب، از حسن بن علی زعفرانی، از ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی، از عبدالله بن محمد بن عثمان، از علی بن محمد بن ابی سعید، از فضیل بن جعد، از ابو اسحاق همدانی روایت کرده است که هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام محمد بن ابوبکر را به ولایت مصر منصوب نمود به او چنین نوشت و دستور داد که آن را برای اهل مصر هم بخواند. در این حدیث چنین آمده است:

ای بندگان خدا! بدانید که روزهای بعد از برانگیخته شدن، سخت تر از روزهای قبر است. روزی که کودکان پیر می گردند و بزرگان بی هوش و سرگردان می شوند، جنین ها ساقط شوند، زنان شیر ده از شیر دادن کودک خود غفلت می کنند. آن روزی است که بر مردم سخت می گیرد و چهره درهم می کشد. آن روزی است که شرش همه جا را فرا می گیرد. ترس آن روز به اندازه ای است که فرشتگان را به هراس می آورد، در حالی که گناهی مرتکب نشده اند. درندگان قوی هیکل و خشن نیز از ترس آن روز به وحشت می افتند و کوه های استوار و زمین های پهن و آرام هم در آن روز به لرزه می افتد و آسمان از هم شکافته می گردد و سست گشته و تغییر می کند و همچون چرم گلگون می شود.

کوه هایی که سخت و محکم و استوار بودند، مانند سراب به حرکت در می آیند و در صور دمیده می شود. پس همه آنهایی که در آسمان ها و زمین باشند، مدهوش می گردند، مگر کسانی که مورد عنایت خداوند قرار گیرند.

پس آنهایی که نافرمانی خدا را می کنند و با گوش و چشم و زبان و دست و پا و شرمگاه و شکم گناه می کنند، اگر مورد بخشایش و رحمت خداوند واقع نشوند، در آن روز چه حالی خواهند داشت؟ زیرا که این گونه افراد به جای دیگری رهسپار می شوند؛ به جهنمی پر از آتش که عمق آن بسیار زیاد است و حرارت آن هم طاقت فرسا. نوشیدنی آن خونابه است و عذاب آن از نوعی جدید و گرزهای آن آهنین است. عذابش کاهش نمی یابد و ساکنان آن هم نمی میرند. خانه ای است که در آن رحمت نیست و دعا و خواسته ای هم از آنان قبول نمی شود. ای بندگان خداوند! بدانید که با همه اینها، خداوند به وسیله رحمت خود، بندگان را از عجز و ناتوانی محافظت می کند، بهشتی که پهنای آن مانند زمین و آسمان است برای پرهیزگاران آماده شده است. در آن بهشت هرگز شری نیست، خواسته ها در آن جا همیشه وجود دارند، هرگز کسی از لذت های آن دلزده نمی شود. آنهایی که در بهشت کنار هم جمع شده اند، هرگز از هم پراکنده نمی گردند. ساکنان بهشت در همسایگی خداوند قرار گرفتهاند و خدمت گذاران جوان با بشقاب های طلایی که در آن میوه و گیاهان خوشبو است، از آنان پذیرایی می کنند.(1)

در تفسیر آیه «إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئات» [نیکی ها، بدی ها را از بین می برند](2) همین حدیث با اضافاتی بیان شد.

2) و همو از حسین بن عبید الله، از علی بن محمد علوی، از حسن بن علی بن صالح صوفی خزاز، از احمد بن حسن حسینی، از علی، از پدرش محمد بن علی بن موسی علیه السلام، از پدرش علی بن موسی الرضا، از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: به امام صادق علیه السلام عرض شد: مرگ را برایمان توصیف کن. حضرت فرمود: مرگ برای مؤمن مانند خوشبوترین عطری است که آن را می بوید و از بوی آن سرخوش می شود و خستگی و درد از او برطرف می گردد و مرگ برای کافر همچون گزش مارها و نیش عقربهاست و بدتر از این است.(3)

1- [1] _ امالی طوسی ج 2 ، ص 24.
2- [2] _ در تفسیر آیه 114 سوره هود.
3- [3] _ امالی طوسی، ج 2، ص 265 .

3) و همو از حسین بن عبدالله، از علی بن محمد علوی، از محمد بن موسی رقی، از علی بن محمد بی ابی القاسم، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از پدرش، از ابان غلام زید بن علی، از عاصم بن بهدله، از شریح قاضی روایت نموده است که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که یاران خود را اندرز می داد به آنان چنین فرمود:

منتظر فرا رسیدن اجل ها باشید و با کردار نیکو برای آن مهیا باشید. به ذخائر دنیا روی نیاورید که آرزوهای فریبنده شما را در بر می گیرد. دنیا فریبنده و کشنده است. حیله گری می کند و انسان را به غرور وامی دارد و سحرآمیز است. نهرهایش درخشان و میوه هایش رسیده، ظاهرش شادی و باطنش فریب است. با دندان های مرگ شما را می خورد و با مصیبتها نابودتان می کند. آنان در این دنیا فرزندان مرگ را اختیار کرده اند و زینت دنیا را برگزیده و در پی جاه و مقام آن هستند. این مردم بسیار نادان هستند و این نادانان چه کسانی هستند؟ کسانی که به لذت های دنیا حریص و به خوشی های آن دلخوش کرده اند و گمان دارند که از مکر آن ایمن هستند. این دنیا شما را دچار مصیبت ها و حیله های خود نمود و با تیرهای مرگ شما را نشانه گرفت و ارواح شما را از بدن هایتان خارج می سازد. در حالی که که شما برای دنیا مال جمع می کنید و برای مردن زاده می شوید و به سوی گورها برده می شوید و بالین خود را بر خاک می نهید و به کرمها تحویل داده می شوید و برای حسابرسی برانگیخته می گردید. ای زیرکان و صاحب نظران و صاحبان درک و آگاهی، جان دادن پدرهایتان را به یاد آورید. گویی که به زودی جانهایتان گرفته می شود و بدنهایتان عریان می گردد و میراثهایتان تقسیم می گردد. پس ای صاحب نعمت و جلال و شکوه! تو به سر منزل آشفته و خاک آلوده خواهی رفت و بر روی گونه ات در قبرت خوابانده می شوی. در منزلی که دیدار کنندگانش کم هستند و خدمتگزاران آن بی میل و رغبت هستند. تا این که گورها از هم شکافته شود و تو برای روز قیامت برانگیخته شوی. اگر پایان کارت با خوشبختی باشد، به سرور و شادی می رسی و پادشاهی خواهی بود که دستوراتش مورد اطاعت است و از هرگونه خوف و هراسی ایمن هستی. نوجوانانی که همچون دانه های نقره درخشان هستند، با جامهایی از شراب گوارا که نوشیدن آن لذت بخش است، از شما پذیرایی می کنند. بهشتیان در بهشت از ناز و نعمت برخوردارند و دوزخیان در

دوزخ عذاب می گردند. اینان در پرنیانِ نازک و دیبای ستبر می خرامند و آنان در دوزخ و آتش زیر و رو می شوند. بر سر بهشتیان مشک و عبیر می پاشند، ولی بر سر دوزخیان با گرز آتشین می کوبند. بهشتیان با حوریان در حجله، هم آغوش هستند ولی دوزخیان، طوقهای آتشین در گردن دارند. در دل او ترسی است که پزشکان را درمانده کرده است و دردی دارد که درمان پذیر نیست. ای کسی که تسلیم کرمها شده و به آنان تقدیم می گردی! از آن چه که می شنوی و می بینی عبرت گیر. به چشمانت بگو که از لذت خواب کناره گیرد و دائم گریان بوده و اشکهای پیاپی ریزد. خانه تو قبر است؛ خانه دلهره ها و نابودی. ای بی حیاء! سرانجام تو مرگ است. ای که در غفلت هستی و هر روز به رنگی در می آیی! از کسی که اهل اندرز و شناخت است، بشنو. روز قیامت روز عرضه اعمال و حساب و کتاب و بخشش و عقاب است. روزی است که کردار بندگان در آن مورد بررسی قرار گرفته و تمامی گناهان مورد محاسبه قرار می گیرد . روزی است که حدقه های چشم ذوب می گردد و زنان باردار، آن چه را که در شکم دارند، به زمین می نهند و میان دوستان جدایی می افتد و در این هول و هراس، عقل های خردمندان سرگردان می مانند. هنگامی که زمین بعد از این همه آبادانی که داشته دگرگون گردد و بندگان را بعد از زیباییها و طراوتی که داشتهاند، دگرگون سازند و معادن پنهانی، بارهای گران خود را بیرون می ریزد و آن چه را که در خود دارد به خداوند عرضه می کند. روزی است که هیچ تلاشی سودمند نیست. هنگامی که هول و هراس شدید را ملاحظه کنند، سست گردند. مجرمان از چهرهشان شناخته می شوند و برای مردم مشخص می شوند و گورها بعد از زمان های طولانی شکافته می شوند و جانها تسلیم خداوند گردند و از آخرت پرده برداشته شود و اخبار آن برای بندگان آشکار گردد و زمین سخت کوبیده شود و برای امر پروردگارش گسترده و هموار گردد و کسانی که آنها برمی انگیزانند، با قاطعیت به سوی خداوند کشانده می شوند و بندگان به سوی محشر هجوم آورند و مجرمان به عقب رانده شوند. ای انسان، وای بر تو! کار، بسیار بسیار جدی است و بندگان یکی پس از دیگری برای حساب و کتاب آورده می شوند و در حالی که فرشتگان همگی صف به صف ایستاده اند. دستور پروردگارت می رسد و خداوند از جزء جزء اعمال بندگانش سئوال می کند. آنان را در حالی که عریان هستند و چشمهایشان را پایین افکندهاند، به محشر می آورند.

در برابر ایشان حسابرسی و در پشت سرشان جهنم قرار دارد. صدای زوزه آن را می شنوند و شعله های آتش را می بینند و هیچ یاوری و دوستی نمی یابند که آنان را از این خواری نجات دهد. به سرعت به سوی محشر می دوند و سوق داده می شوند و آسمانها به دست قدرت خداوند همچون طومار در هم پیچیده می شوند و دل های بندگان در صراط، هراسان است و گمان می کنند که از آن جا جان سالم بدر نمی برند و به آنان اجازه سخن گفتن داده نمی شود و هیچ عذر و بهانه ای هم از آنها پذیرفته نیست. بر دهانهاشان مهر زده شده و دستان و پاهاشان به سخن وا داشته می شوند تا از کردار خود بگویند و آن ساعت چه سخت و ناگوار است. در دل ها چه غم و اندوهی ایجاد می کند هنگامی که میان دو گروه جدایی افتد. گروهی در بهشت در آیند و گروهی دیگر به جهنم روند. وقتی که روز قیامت فرا رسد، فرار کنندگان باید از چنین سرنوشتی فرار کنند و برای چنین روزی باید اعمال خود را اندوخته نمایند.(1)

4) علی ابن ابراهیم: در حالی که امام علیه السلام همه مردم را مورد خطاب قرار می داد، در مورد معنای این آیه چنین فرمود: «یَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَهٍ عَمَّا أَرْضَعَت» یعنی حیران می مانند و غفلت می کنند «وَ تَضَعُ کُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها» یعنی هر زنی در هنگام زلزله قیامت، باردار باشد و بمیرد، در روز قیامت وضع حمل می کند. «وَ تَرَی النَّاسَ سُکاری» یعنی عقلهای آنان از شدت خوف و هراس سرگردان است و آنها حیران هستند. «وَ ما هُمْ بِسُکاری وَ لکِنَّ عَذابَ اللَّهِ شَدِیدٌ». امام علیه السلام فرمود: منظور از «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یُجادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْم» یعنی مخاصمه می کند. «وَ یَتَّبِعُ کُلَّ شَیْطانٍ مَرِید» مرید به معنای خبیث است. سپس خداوند عز و جل دهریان را مورد خطاب قرار داده و برای آنان چنین استدلال می کند: «یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِنَ الْبَعْث» یعنی اگر در تردید به سر می برید «فَإِنَّا خَلَقْناکُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَهٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَهٍ مُخَلَّقَهٍ وَ غَیْرِ مُخَلَّقَه» فرمود: مخلّقه به وقتی اطلاق می شود که به خون تبدیل شود و مقصود از غیر مخلقه هم سقط شدن است(2).

1- [1] _ امالی طوسی، ج 2، ص 265 .
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 53.

5) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از محمد بن نعمان، از سلام بن مستنیر روایت نموده که او گفت: از امام محمد باقر علیه السلام در باره آین آیه پرسیدم: «مُخَلَّقَهِ وَ غَیْرِ مُخَلَّقَه » حضرت فرمود: مخلقه همان ذر هستند که خداوند آنان را در صلب آدم علیه السلام آفرید و از آنان پیمان گرفت. سپس آنان را در صلبهای مردان و رحم های زنان جاری ساخت و آنها همانهایی هستند که به دنیا می آیند تا در باره آن پیمان مورد پرسش قرار گیرند. اما عبارت «غیر مخلقه» به معنای کسانی است که وقتی خداوند تبارک و تعالی، ذر را آفرید و از آنان پیمان گرفت، اینان را در صلب آدم علیه السلام نیافرید و آنها نطفههایی هستند که بیرون رحم ریخته می شوند و جنین هایی هستند که قبل از دمیده شدن روح، سقط می گردند و زندگی و بقا نصیب آنان نمی شو د(1).

6) علی بن ابراهیم گوید: در روایت ابی جارود از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت در معنای «لِنُبَیِّنَ لَکُم» فرمود: همان طور در رحمها بودید «وَ نُقِرُّ فیِ الْأَرْحَامِ مَا نَشَاء» که سقط نمی شوند(2).

«وَمِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفَّی وَمِنْکُمْ مَنْ یُرَدُّ إِلَی أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِکَیْلا...وَنُذِیقُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَذَابَ الْحَرِیقِ (۹)»

«وَمِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفَّی وَمِنْکُمْ مَنْ یُرَدُّ إِلَی أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِکَیْلا یَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَیْئًا وَتَرَی الأرْضَ هَامِدَهً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَیْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ (۵)ذَلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ یُحْیِی الْمَوْتَی وَأَنَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (٦)وَأَنَّ السَّاعَهَ آتِیَهٌ لا رَیْبَ فِیهَا وَأَنَّ اللَّهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ (۷)وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَلا هُدًی وَلا کِتَابٍ مُنِیرٍ (۸)ثَانِیَ عِطْفِهِ لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ لَهُ فِی الدُّنْیَا خِزْیٌ وَنُذِیقُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَذَابَ الْحَرِیقِ (۹)»

[و برخی از شما زودرس می میرد، و برخی از شما به غایت پیری می رسد، به گونه ای که پس از دانستن (بسی چیزها) چیزی نمی داند. و زمین را خشکیده می بینی ولی چون آب بر آن فرود آوریم به جنبش درمی آید و نمو می کند و از هر

1- [1] _ کافی، ج 6، ص 11، ح.

2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 53.

نوع (رستنیهای) نیکو می رویاند. * این(قدرت نماییها) بدان سبب است که خدا خود حق است، و اوست که مردگان را زنده می کند و هم اوست که بر هر چیزی تواناست. * و هم آن که رستاخیز آمدنی است و شکی در آن نیست و در حقیقت، خداست که کسانی را که در گورهایند برمی انگیزد. * و از میان مردم کسی است که در باره خدا بدون هیچ دانش و بی هیچ رهنمود و کتاب روشنی به مجادله می پردازد، * آن هم از سرِ نخوت، تا (مردم را) از راه خدا گمراه کند. در این دنیا برای او رسوایی است، و در روز رستاخیز او را عذاب آتش سوزان می چشانیم. *]

1) علی بن ابراهیم از محمد بن جعفر، از محمد بن احمد، از عباس، از ابن ابی نجران، از محمد بن قاسم، از علی بن مغیره، از ابی عبدالله امام جعفر صادق، از پدر بزرگوارش علیهما السلام روایت نموده که حضرت فرمود: هرگاه بنده به صد سالگی رسد، آن هنگام، ارذل عمر است(1).

2) علی بن ابراهیم گوید: سپس خداوند برای برانگیختن و زنده کردن مردگان، مثالی ذکر کرده و فرموده است: «وَ تَرَی الاِرْضَ هَامِدَةً» یعنی خشک و مرده «فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَیْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنبَتَتْ مِن کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ» یعنی نیکو. «ذَالِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الحْقُّ وَ أَنَّهُ یحُیِ الْمَوْتیَ وَ أَنَّهُ عَلیَ کُلِّ شیَ ْءٍ قَدِیرٌ. وَ أَنَّ السَّاعَةَ ءَاتِیَةٌ لا رَیْبَ فِیهَا وَ أَنَّ اللَّهَ یَبْعَثُ مَن فی الْقُبُورِ». و این آیه «وَ مِنَ النَّاسِ مَن یجُادِلُ فیِ اللَّهِ بِغَیرْ عِلْمٍ وَ لَا هُدًی وَ لَا کِتَابٍ مُّنِیرٍ» در مورد ابوجهل نازل شده است. «ثَانیِ َ عِطْفِه» یعنی از حق روی برگرداند «لِیُضِلَّ عَن سَبِیلِ اللَّهِ» تا از راه خداوند و راه ایمان منحرف کند(2).

3) شرف الدین نجفی گوید: تأویل این آیه در باطن تفسیر اهل بیت علیهم السلام آمده است. او از حماد بن عیسی نقل می کند که گفت: یکی از یاران ما حدیثی را که سندش را به امام علی علیه السلام می رساند، برایم نقل کرد و گفت: در آیه «وَ مِنَ النَّاسِ مَن یجُادِلُ فیِ اللَّهِ بِغَیرْ عِلْمٍ وَ لَا هُدًی وَ لَا کِتَابٍ مُّنِیرٍثَانیِ َ عِطْفِهِ لِیُضِلَّ عَن سَبِیلِ اللَّهِ» مقصود، همان اولی است که در آن زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به رهبری مردم منصوب کرد، (به نشانه

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 53.

2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 54

نخوت و غرور) پهلوی خود را به طرف دومی کرد و آن دو گفتند: به خدا قسم که در این مورد هرگز به او وفا نخواهیم کرد(1).

«ذَلِکَ بِمَا قَدَّمَتْ یَدَاکَ وَأَنَّ اللَّهَ لَیْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِیدِ (۱۰)»

[این کیفر به سزای چیزهایی است که دستهای تو پیش فرستاده است و گرنه خدا به بندگان خود بیدادگر نیست].

1) طبرسی در احتجاج حدیثی را که سندش را به امام هادی علیه السلام می رساند، آورده است که حضرت فرمود: اما جبر، عقیده کسانی است که می گویند خداوند بندگان را به گناه وادار نموده و بعد هم آنان را به خاطر آن گناهان مجازات می کند و هرکس چنین عقیدهای داشته باشد، به خداوند ظلم کرده و او را دروغگو دانسته است و این سخن خداوند را رد نموده است که فرمود: «وَ لا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً»(2) [و پروردگارت به کسی ستم روا نمی دارد] حضرت در باره این آیه هم چنین فرمود: «ذَالِکَ بِمَا قَدَّمَتْ یَدَاکَ وَ أَنَّ اللَّهَ لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِیدِ» پس هرکس گمان برد که او ناچار است که گناه کند، گناه خود را به خداوند نسبت داده و در مورد عظمت خداوند ظلم روا داشته است و هرکس به پروردگارش ظلم روا دارد، کتاب او را تکذیب نموده است و هرکس که کتاب خدا را تکذیب کند، به اجماع امت، گرفتار کفر شده است(3).

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلَی حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَیْرٌ...مَا لا یَضُرُّهُ وَمَا لا یَنْفَعُهُ ذَلِکَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِیدُ (۱۲)»

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلَی حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَهٌ انْقَلَبَ عَلَی وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْیَا وَالآخِرَهَ ذَلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ (۱۱) یَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لا یَضُرُّهُ وَمَا لا یَنْفَعُهُ ذَلِکَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِیدُ (۱۲)»

[و از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر یک حال (و بدون عمل) می پرستد. پس اگر خیری به او برسد، بدان اطمینان یابد و چون بلایی بدو رسد،

1- [1] _ تأویل الآیات، ج 1، ص 333، ح 1.

2- [2] _ کهف/ 49.
3- [3] _ احتجاج، ص 451.

روی برتابد. در دنیا و آخرت زیان دیده است. این است همان زیانِ آشکار* به جای خدا چیزی را می خواند که نه زیانی به او می رساند و نه سودش می دهد. این است همان گمراهی دور و دراز].

1) علی بن ابراهیم در مورد معنای این آیه گفته است: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلی حَرْف » یعنی در شک باشد(1).

2) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن بکیر، از ضریس، از امام صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت در مورد این آیه «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلی حَرْف » فرمود: این آیه در مورد آن مرد و سپس در مورد پیروان او نازل شده است. من از ایشان پرسیدم: آیا هرکس که به جای شما کسی را به رهبری و امامت منصوب کند، از جمله کسانی است که خدا را در شک پرستش کرده است؟ فرمود: آری و ممکن است که [کفر] محض باشد(2).

3) همو از علی بن ابراهیم و از پدرش، از ابوعمیر، از عمیر بن اذینه، از فضیل و زراره، از امام باقر علیه السلام در باره این آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلَی حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَهٌ انْقَلَبَ عَلَی وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْیَا وَالآخِرَهَ» چنین روایت نموده است: زراره گوید: از امام باقر علیه السلام در باره این آیه پرسیدم. حضرت فرمود: آنان عدهای هستند که خدا را پرستش میکنند و از پرستش غیر خدا هم دور هستند اما در مورد حضرت محمد صلی الله علیه و آله و پیامی که آورده است در شک و تردید هستند. از اسلام دم زدند و به یگانگی خداوند و پیامبری محمد صلی الله علیه و آله شهادت دادند و به قرآن هم اقرار نمودند در حالی که در مورد محمد صلی الله علیه و آله و پیامی که آورده است، شک و تردید دارند و در مورد خداوند تردیدی ندارند. خداوند عز و جل می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلَی حَرْفٍ» یعنی در حالی که به محمد صلی الله علیه و آله پیامی که آورده تردید دارند. «فَإِنْ أَصَابَهُ خَیْرٌ» یعنی اگر در مورد بدن و مالش و فرزندانش خیری به او رسد، « اطْمَأَنَّ بِهِ» و بدان راضی می گردد «أَصَابَتْهُ فِتْنَهٌ» یعنی اگر در بدن و مالش به بلایی دچار گردد، بد گمان شده و دوست ندارد که همچنان به اعتقاد به محمد باقی بماند، بلکه از عقیده خود برگشته و به تردید

1- [1] _ تفسیر قمی، ج2، ص 54 .
2- [2] _ کافی، ج 2، ص 292، ح4.

میافتد و به دشمنی با خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله و انکار پیامبر صلی الله علیه و آله و پیامی که آورده، روی می آورند(1).

4) و همو از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از موسی بن بکر، از زراره روایت نموده که گفت:از امام باقر علیه السلام در باره این آیه سئوال کردم: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلَی حَرْفٍ» حضرت فرمود: آنان عده ای هستند که به یگانگی خداوند اقرار کردند و از پرستش غیر خدا دوری گزیدند و از شرک بیرون شدند و به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله و سلم و پیامی که آورده ایمان نیاوردند. به نزد پیامبر آمدند و گفتند: می بینیم اگر اموال ما افزایش پیدا کرد و خود و فرزندانمان عافیت یافتیم، آن وقت مشخص می شود که او راستگو است و او پیامبر خداست و اگر هم غیر از این شد، آن وقت در بارهاش فکر میکنیم. خداوند عز و جل می فرماید: «فَإِنْ أَصَابَهُ خَیْرٌ» یعنی اگر در دنیا عافیت یافت. «وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ» یعنی اگر در جان و مالش بلایی به او رسد. «انْقَلَبَ عَلَی وَجْهِهِ» یعنی به واسطه شک و تردید، به شرک بازگشتند. «خَسِرَ الدُّنْیَا وَالآخِرَةَ ذَلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ . یَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لا یَضُرُّهُ وَمَا لا یَنْفَعُهُ» حضرت فرمود: یعنی به شرک بازگشته و مشرک می گردد و برخی از آنان محمد صلی الله علیه و آله را شناخته و ایمان در دل های آنان راه می یابد و ایمان آورده و به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله اقرار می کنند و از حالت شک و تردید به ایمان می روند و برخی دیگر هم بر شک خود باقی می مانند و برخی هم به شرک باز می گردند(2).

او از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از مردی، از زراره همانند این حدیث را روایت کرده است.

5) علی بن ابراهیم از پدرش، از یحیی بن عمران، از یونس، از حماد، از ابن طیار روایت نموده که امام صادق علیه السلام فرمود: این آیه در مورد عده ای نازل شده است که به یگانگی خداوند ایمان آورده و از عبادت غیر خدا، دوری گزیدند و از شرک بیرون شدند ولی به رسالت محمد صلی الله علیه و آله اقرار نکردند. پس اینان کسانی هستند که خدا را در حالی پرستش می کنند که به محمد صلی الله علیه

1- [1] _ کافی، ج 2، ص 303، ح 1.

2- [2] _ کافی، ج 2، ص 303، ح 2.

و آله و پیامی که آورده تردید دارند. پس آنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفتند: می بینیم اگر اموالمان افزایش یافت و خود و فرزندانمان عافیت یافتیم، آن وقت برایمان معلوم می شود که او راست می گوید و او پیامبر خداوند است ولی اگر غیر از این باشد، آن وقت فکر دیگری خواهیم کرد. پس خداوند این آیه را نازل کرد:«فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ . يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لا يَنْفَعُهُ» یعنی بار دیگر مشرک می گردد و غیر خدا را خوانده و پرستش می کند و برخی از آنان به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله اقرار نموده و ایمان در دل های آنان راه می یابد و مؤمن گشته و پیامبر را تصدیق می کنند و از حالت شک به ایمان منتقل می شود و برخی هم بر شک خود باقی می مانند و برخی هم به شرک باز می گردند(1).

«يَدْعُو لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ (١٣)»

[کسی را می خواند که زیانش از سودش نزدیکتر است. وه چه بد مولایی و چه بد دمسازی !]

1) در کتاب مصباح الشریعه آمده است: امام صادق علیه السلام می فرماید: بهترین وعظ و پند این است که گفتار از محدوده راستی خارج نگردد و عمل نیز از محدوده اخلاص بیرون نرود. زیرا مَثل نصیحت کننده و نصیحت شونده مَثل بیدار و خواب است. پس هرکس از خواب و غفلت و سرپیچی و عصیان بیدار گردد، شایسته است که دیگران را نیز از آن خواب بیدار سازد. اما کسی که در بیابانهای تجاوز و عصیان گام نهاده و در چراگاه های گمراهی و بی حیایی ره می سپارد و به دنبال آوازه و ریاکاری و شهرت و مردم فریبی است و در میان بندگان، لباس شایستگان را به تن نموده و طوری سخن می گوید که گویی باطنی نیک و آباد دارد، ولی در حقیقت، باطن او خراب است، چنین کسی در ظلمت و وحشت فریفته شدن به ستایش مردم فرو رفته و تاریکی طمع او را در برگرفته است. پس او چقدر با

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 54.

هوا پرستی نابود گشته و مردم را با گفتارهای خود گمراه نموده است! خداوند عز و جل در باره چنین شخصی می فرماید: «لَبِئْسَ الْمَوْلی وَ لَبِئْسَ الْعَشِیرُ».

اما کسی که خداوند او را با نور تأیید و حسن توفیق خود نگه داشته و دل او را از آلودگی ها پاک نموده است، چنین کسی به ماهیت سخن توجه دارد و نه به گوینده آن. حکیمان گفته اند: حکمت را بیاموزید هرچند از دهان دیوانگان بیرون آمده باشد. حضرت عیسی علیه السلام فرمود: اگر واقعا به دنبال بهره بردن هستید، با کسانی نشست و برخاست کنید که علاوه برگفتارشان، دیدارشان هم شما را به یاد خداوند اندازد و با کسانی که از نظر ظاهر با شما همانند هستند، ولی از نظر باطن با شما تفاوت دارند، همنشینی نکنید. زیرا چنین کسی ادعای چیزی را دارد که خود از آن بی بهره است. اگر کسی را یافتی که این سه خصلت در او بود، دیدار و همنشینی با او را هرچند به مدت یک ساعت، مغتنم بشمار. زیرا که برکت آن در دین و قلب و عبادت های تو تأثیر گذار است و اگر کسی را یافتی که گفتارش با کردارش در تعارض نباشد و کردارش با راستگویی او تعارض نداشته باشد و راستگویی او هم با رضایت خداوند در تعارض نباشد، پس در همنشینی با چنین کسی احترام او را نگه دار و منتظر رحمت و برکت باش و به هوش باش که حجت بر تو تمام شده است و مواظب وقت او باش تا او را رنجور نسازی که زیان می کنی و با این دیده به او بنگر که خداوند، او را مورد فضل و عنایت خود قرار داده و او را خاص خود کرده و گرامی داشته است(1).

«إِنَّ اللَّهَ یُدْخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی...فَمَا لَهُ مِنْ مُکْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ (۱۸)»

«إِنَّ اللَّهَ یُدْخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ یَفْعَلُ مَا یُرِیدُ (۱٤)مَنْ کَانَ یَظُنُّ أَنْ لَنْ یَنْصُرَهُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَالآخِرَهِ فَلْیَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَی السَّمَاءِ ثُمَّ لْیَقْطَعْ فَلْیَنْظُرْ هَلْ یُذْهِبَنَّ کَیْدُهُ مَا یَغِیظُ (۱۵)وَکَذَلِکَ أَنْزَلْنَاهُ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَنْ یُرِیدُ (۱٦)إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَالَّذِینَ هَادُوا وَالصَّابِئِینَ وَالنَّصَارَی وَالْمَجُوسَ وَالَّذِینَ أَشْرَکُوا إِنَّ اللَّهَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ (۱۷)أَلَمْ تَرَ أَنَّ

1- [1] _ مصباح الشريعه، ص 160.

اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِی الأرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ (١٨)»

[به راستی خداوند مؤمنان و آنان را که اعمال شایسته انجام دادند، وارد باغهایی می کند که در آنها رودها جاری است. همانا خداوند آنچه را بخواهد انجام می دهد * هر که می پندارد که خدا پیامبرش را در دنیا و آخرت هرگز یاری نخواهد کرد، (بگو) تا طنابی به سوی سقف کشد (و خود را حلق آویز کند)؛ سپس (آن را) بِبُرَد. آن گاه بنگرد که آیا نیرنگش چیزی را که مایه خشم او شده از میان خواهد برد؟ * و بدین گونه قرآن را (به صورت) آیاتی روشنگر نازل کردیم، و خداست که هر که را بخواهد راه می نماید * کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و صابئی ها و مسیحیان و زرتشتیان و کسانی که شرک ورزیدند، البته خدا روز قیامت میانشان داوری خواهد کرد، زیرا خدا بر هر چیزی گواه است. * آیا ندانستی که خداست که هر کس در آسمانها و هر کس در زمین است، و خورشید و ماه و تمام ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان و بسیاری از مردم برای او سجده می کنند؟ و بسیاری اند که عذاب بر آنان واجب شده است. و هر که را خدا خوار کند، او را گرامی دارنده ای نیست، چرا که خدا هر چه بخواهد انجام می دهد]

1) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجار، از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پدرم از پدرش _ ابو جعفر امام باقر علیه السلام _ نقل کرده است که حضرت فرمود: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارم به من وعده یاری داده است که مرا به وسیله فرشتگانش یاری دهد و به وسیله همه آنها و مخصوصا از میان خاندانم، به وسیله برادرم علی علیه السلام مرا یاری دهد. این مسئله که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در یاری دادن به نحو ویژه ذکر نمود، بر مردم گران آمد و این مسئله خشم آنان را برانگیخت. پس خداوند عز و جل این آیه را نازل نمود: «مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِی الدُّنْيَا وَالآخِرَهِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَی السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ» حضرت فرمود: یعنی باید

طنابی به گردن انداخته و آن را به سقف خانه خود بیاویزد و آن را بکشد تا اینکه خفه شده و بمیرد. پس بنگرد که آیا حیله او خشمش را از بین می برد(1)؟

2) علی بن ابراهیم: در معنای این آیه فرموده است: کلمه ظن در قرآن به دو معنا آمده است: یکی به معنای یقین و دیگری به معنای شک و تردید. که در این جا به معنای شک و تردید است. یعنی تردید دارد که خداوند در دنیا و آخرت او را پاداش نخواهد داد، «فَلْیَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَی السَّمَاءِ» یعنی میان خود و خداوند راهنمایی قرار دهد و دلیل اینکه در این جا کلمه سبب به معنای راهنما آمده این آیه است: «وَ آتَیْناهُ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ سَبَباً فَأَتْبَعَ سَبَباً»(2) [و از هر چیزی وسیله ای بدو بخشیدیم. پس او راهنمایی را دنبال کرد]. که در این جا سبب به معنای راهنما آمده است. «ثُمَّ لْیَقْطَعْ» یعنی تشخیص دهد. همان طور که در این آیه «وَ قَطَّعْناهُمُ اثْنَتَیْ عَشْرَةَ أَسْباطاً أُمَماً»(3) [و آنان را به دوازده عشیره که هر یک امّتی بودند تقسیم کردیم] کلمه قطع به معنای تشخیص و تمییز دادن آمده است. «ثُمَّ لْیَقْطَعْ» یعنی تشخیص دهد. «فَلْیَنْظُرْ هَلْ یُذْهِبَنَّ کَیْدُهُ مَا یَغِیظُ» یعنی چاره سازی او. دلیل بر این که کلمه کید به معنای چاره سازی آمده، این آیه است: « کَذلِکَ کِدْنا لِیُوسُفَ»(4) [و این گونه برای یوسف چاره سازی نمودیم]. یعنی برای او چاره سازی نمودیم تا برادر خود را پیش خود نگه دارد و نیز آن جا که از زبان فرعون می گوید: « فَأَجْمِعُوا کَیْدَکُم»(5) [یعنی تمام راهکارهای خود را مهیا سازید]. فرمود: وقتی انسان برای خود راهنمایی قرار داد و تشخیص داد، آن گاه آن راهنما وی را به سوی خداوند رهنمون می سازد. اما علمای عامه در مورد این آیه گفته اند: هر کس فرموده خداوند را باور نکند، باید ریسمانی به سقف بیاوزد و خود را حلق آویز کند تا خفه شود. سپس خداوند عز و جل عظمت و نعمت های خود را یاد آور شده و می فرماید: «أَلَمْ تَرَ» یعنی ای محمد! آیا نمی دانستی که «أَنَّ اللَّهَ یَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِی الأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ » شجر

1- [1] _ تأویل الآیات، ج 1، ص 333، ح 2 .
2- [2] _ کهف/ 84- 85.
3- [3] _ اعراف/ 60.
4- [4] _ یوسف/ 76.

5- [5] _ طه/ 64.

کلمه ای است مفرد که بر جمع دلالت دارد. «وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ»(1).

3) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم و عده ای از یاران ما، از سهل بن زیاد و همگی از محمد بن عیسی، از یونس، از ابی صباح کنانی، از اصبغ بن نباته روایت نموده که امام علی علیه السلام فرمود: خورشید، سیصد و شصت برج دارد که هر برج از آن برج ها مانند جزیره ای از جزایر عرب است و هر روز بر یکی از آن برج ها فرود می آید و چون غروب کند، به نزدیک عرش می رود و تا فردا همچنان در سجده است. سپس به جایگاهی که از آن طلوع می کند، باز گردانده می شود و دو فرشته همراه آن هستند که صدا می زنند. روی خورشید به طرف اهل آسمان و پشت آن به سوی اهل زمین است که اگر روی آن به سوی اهل زمین باشد، زمین و هر آن کس که بر روی زمین است، از شدت گرمای آن می سوزد و معنای سجده کردن آن هم همان است که خداوند فرمود: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِی الأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ»(2).

4) شیخ مفید در کتاب اختصاص، از محمد بن احمد علوی، از احمد بن زیاد، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبد الرحمن، از ابی صباح کنانی روایت کرده است که او گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِی الأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ» حضرت فرمود: خورشید در هر شبانه روز چهار بار سجده می کند. اولین سجده زمانی است که در طرف افق قرار می گیرد. هنگامی که فلک از زمین خارج می شود و آن همان زمانی است که سفیدی را قبل از طلوع فجر در آسمان می بینی. گفتم: آری، جانم به قربانت. فرمود: آن فجر کاذب است. زیرا خورشید در حالی که در گوشه افق است و در حال سجده است، خارج می شود و چون از سجده خود برخیزد، آن وقت، فجر طلوع کرده و وقت نماز صبح می شود. اما سجده دوم، زمانی است که خورشید در وسط آسمان قرار می گیرد و روز بالا می آید و در این زمان، خورشید قبل از این که از

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 54.

2- [2] _ کافی، ج 8، ص 157، ح 148.

وسط آسمان کنار رود و هنگامی که در برابر عرش قرار می گیرد به سجده می افتد و هنگامی که از سجده خود برمی خیزد، از وسط آسمان کنار می رود و وقت نماز عصر فرا می رسد. اما سجده سوم: زمانی است که خورشید از افق ناپدید می شود و به سجده می افتد و هنگامی که از سجده بر می خیزد، شب به پایان می رسد؛ همان طور که وقتی آن از وسط آسمان به کنار می رود، وقت عصر فرا می رسد که پایان روز می باشد.(1)

مولف گوید: من به این حدیث با همین متن رسیده ام و خداوند سبحان بهتر میداند. در سوره یونس ذیل آیه «هُوَ الَّذی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً»(2) [اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد]، حدیث ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله را در باره سجده خورشید و ماه و ملائکه موکلین را بیان کردیم.

«هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ فَالَّذِینَ کَفَرُوا قُطِّعَتْ...مِنْ غَمٍّ أُعِیدُوا فِیهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِیقِ (۲۲)»

«هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ (۱۹)يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ (۲۰)وَلَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ (۲۱)كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۲۲)»

[این دو گروه، دشمنان یکدیگرند که در باره پروردگارشان با هم ستیزه می کنند و کسانی که کفر ورزیدند، جامه هایی از آتش برایشان بریده شده است و از بالای سرشان آب جوشان ریخته می شود. * آن چه در شکم آنهاست با پوست (بدن) شان بدان گداخته می گردد.* و برای (وارد کردن ضربت بر سر) آنان گُرزهایی آهنین است. * هر بار بخواهند از (شدت) غم، از آن بیرون روند در آن باز گردانیده می شوند (که هان) بچشید عذاب آتش سوزان را.]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از محمد بن فضیل، از ابی حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت نموده است که آن حضرت در مورد این آیه «هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ فَالَّذِینَ کَفَرُوا» فرمود:

1- [1] _ اختصاص، ص 213.
2- [2] _ یونس / 5.

یعنی کسانی که به ولایت علی علیه السلام کفر ورزیدند «قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیَابٌ مِنْ نَارٍ یُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِیمُ»(1).

2) ابن بابویه از ابو محمد عمار بن حسین اسروشنی(2)، از علی بن محمد بن عصمه، از احمد بن محمد بن طبری در مکه، از ابوالحسن بن ابی شجاع بجلی، از جعفر بن عبیدالله بن محمد بن حنفی، از یحیی بن هاشم، از محمد بن جابر، از صدقه بن سعید، از نضر بن مالک روایت نموده که او گفت: به امام حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام عرض کردم: ای زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله! در باره این آیه برایم بگو: «هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ». حضرت فرمود: ما و بنی امیه در باره پروردگارمان به ستیزه پرداختیم. ما گفتیم که خداوند عز و جل راست گفته است. ولی بنی امیه گفتند که خداوند دروغ گفته است. پس ما و آنها در روز قیامت دشمنان یکدیگر هستیم(3).

3) محمد بن عباس از ابراهیم بن عبدالله بن مسلم، از حجاج بن منهال و او به اسناد خود، از قیس بن سعد بن عباده، از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت نموده است که فرمود: من اولین کسی هستم که در پیشگاه خداوند برای دادخواهی حاضر می شوم. قیس گوید: این آیه در باره اینها نازل شده است «هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ» و آنها کسانی هستند که در روز بدر به مبارزه برخاستند که عبارتند از علی علیه السلام و حمزه و عبیده و شیبه و عتبه و ولید(4).

4) شیخ صدوق در امالی خود می نویسد: محمد بن محمد از ابوحفص عمر بن محمد، از ابوبکر احمد بن اسماعیل بن هامان، از پدرش، از مسلم، از عروه بن خالد، از سلیمان تمیمی، از ابی مِجلَز، از قیس بن سعد بن عباده روایت نموده که او گفت: از امام علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که فرمود: من اولین کسی هستم که در روز قیامت برای دادخواهی به پیشگاه خداوند رحمان تبارک و تعالی حاضر می شوم(5).

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 349، ح 51.
2- [2] _ منسوب به اسروشنه، شهری در ورای سمرقند در مقابل سیحون. «معجم البلدان، ج 1، ص 177».
3- [3] _ خصال، ص 42، ح 35.

4- [4] _ تأویل الآیات، ج1، ص334 ، ح 3.
5- [5] _ امالی، ج 1، ص 83 ، صحیح بخاری، ج 6، ص 181.

5) در کتاب کشف الغمه در حدیثی از مسلم و بخاری آمده است که آیه: «هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ» در باره علی علیه السلام و حمزه و عبیده بن حارث نازل شده است که در روز بدر با مشرکینی چون عتبه و شیبه که فرزندان ربیعه بودند و ولید بن عتبه به مبارزه پرداختند(1).

6) علی بن ابراهیم: امام علیه السلام در معنای این آیه فرمود: مقصود، ما و بنی امیه هستیم. ما گفتیم: خداوند و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم راست گفته است ولی بنی امیه گفتند: خداوند و رسولش دروغ گفته اند. «فَالَّذِینَ کَفَرُوا» یعنی بنی امیه « قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیَابٌ مِنْ نَارٍ .... حَدیدٍ » یعنی آتش آنان را فرا می گیرد تا این که لب پایینی آنها آویزان می شود و تا ناف آنان می رسد و لب بالایی آنها هم کشیده می شود تا این که به وسط سر آنان می رسد. «وَلَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ حَدِیدٍ» یعنی عمودهای آهنین که به آنان زده می شوند(2).

7) علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از ابی بصیر روایت نموده که او گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! مرا از عذاب خداوند بترسان که سنگدل شده ام. حضرت فرمود: ای ابا محمد! برای یک زندگی طولانی آماده شو. زیرا که جبرئیل علیه السلام در حالی که ناراحت بود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. در صورتی که پیش از این، وقتی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میآمد، خنده بر لب داشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! چرا امروز ناراحت نزد من آمده ای؟ گفت: ای محمد! شعله ور شدن آتش آغاز گردید. فرمود: چگونه، ای جبرئیل؟ گفت: ای محمّد! خدای عزّ و جلّ به آتش فرمان داد، پس هزار سال بر آتش دمیده شد تا سفید شد. سپس هزار سال بر آن دمیده شد تا سرخ شد. آن گاه هزار سال بر آتش دمیده شد تا سیاه گشت، سیاه تاریک و ظلمانی. اگر قطره ای از ضریع (خوارک اهل دوزخ) در شراب اهل دنیا بریزد، همه از بوی تعفّن آن می میرند و اگر تنها یک حلقه از زنجیری که طولش هفتاد ذراع است در دنیا گذاشته شود، از حرارتش دنیا ذوب می شود و اگر جامه ای از جامه های دوزخیان بین آسمان و

1- [1] _ کشف الغمه، ج 1، ص 313، صحیح مسلم، ج 4، ص 323، ح 3033.

2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 55.

زمین آویزان گردد، از بو و حرارت آن همه اهل دنیا می میرند. امام باقر علیه السّلام فرمود: آن گاه پیامبر خدا صلّی اللَّه علیه و آله گریست و جبرئیل نیز گریست.

سپس خداوند فرشته ای را به سوی آن دو فرستاد که به آن دو بگوید: پروردگارتان به شما سلام می رساند و می گوید: همانا هر دوی شما در امان هستید از این که گناهی مرتکب شوید که من به سبب آن شما را عقاب کنم.

امام صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلّی اللَّه علیه و آله بعد از این دیگر جبرئیل را متبسّم و خندان ندید. سپس فرمود: اهل آتش، آتش را بزرگ می شمارند و اهل بهشت، بهشت و نعمت الهی را.

وقتی اهل جهنم به جهنم وارد شوند، مسیر هفتاد ساله را در آن سقوط می کنند و هرگاه خود را به بالای جهنم برسانند، با گرزها و پتکهای آهنین بر سرشان کوبیده می شود و به پایین جهنم باز گردانده می شوند و این حال آنان است و همان گفته خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «كُلَّما أَرادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْها مِنْ غَمٍّ أُعيدُوا فيها وَ ذُوقُوا عَذابَ الْحَريقِ» آن گاه پوست بدنشان به غیر از پوستی که بر آنان بود تبدیل می شود. امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابا محمد! همین قدر برایت کافی است؟ عرض کردم: برایم کافی است، برایم کافی است(1).

8) شیخ مفید در کتاب امالی آورده است: ابوالقاسم جعفر بن محمد که رحمت خداوند بر او باد، از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابی عمیر، از عمر بن اذینه روایت نموده که امام صادق علیه السلام فرمود: سلمان که درود خداوند بر او باد، از بازار آهنگران در کوفه گذر نمود و چشمش به جوانی افتاد که بیهوش افتاده است و مردم در اطراف او جمع شده اند. به سلمان گفتند: ای ابا عبداللَّه! این جوان غش کرده، چه خوب است دعایی در گوش او بخوانی. سلمان به وی نزدیک شد، تا چشم جوان به او افتاد به هوش آمد و گفت: ابا عبداللَّه! آن چه این مردم می گویند در من نیست؛ اما چون گذارم بر این آهنگران افتاد و دیدم که پتک می کوبند، یاد سخن خدای متعال افتادم که فرموده: «وَ لَهُمْ مَقامِعُ مِنْ حَديدٍ» و از ترس عقاب خدای متعال هوش از سرم پرید. سلمان او را به برادری پذیرفت و شیرینی محبّت وی در راه خدای متعال در

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 55.

دلش افتاد و همیشه با او بود تا این که آن جوان بیمار گشت. سلمان نزد او آمد و کنار سرش نشست و او در حال جان دادن بود. سلمان گفت: ای فرشته مرگ! با برادرم به نرمی و مدارا رفتار کن. ملک الموت گفت: ای ابا عبداللّه! من با هر مؤمنی به ملایمت و نرمی رفتار می کنم(1).

9) ابن طاوس در کتاب «الدروع الواقیه» آورده است: ابو جعفر احمد بن قمی در کتاب «زهد النبی» صلی الله علیه و آله آورده است که جبرئیل در هنگام زوال با حالت رنگ پریده و در ساعتی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد که پیش از این در چنین ساعتی نزد حضرت نیامده بود و پیش از این حضرت صدای آمدن او را می شنید، اما این بار نشنید. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای جبرئیل! چه شده است که در ساعتی نزد من آمدی که پیش از این در چنین ساعتی نمی آمدی و می بینم که رنگ از صورتت پریده است. پیش از این صدای آمدن تو را می شنیدم، اما این بار نشنیدم؟ جبرئیل گفت: من هنگامی آمدم که خداوند دستور داد تا دمنده های آتش، بر آتش نهاده شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای برادرم جبرئیل! از آتش برایم بگو، آن زمان که خداوند آن را آفرید. جبرئیل گفت: خداوند پاک، هزار سال آن را بر افروخت تا این که سرخ شد. سپس هزار سال دیگر بر افروخت تا این که سفید شد و بعد هم هزار سال دیگر آن را بر افروخت تا این که سیاه شد. پس آن آتشی سیاه و تار است که زغال آن روشنایی ندارد و شعله های آن هم خاموشی ندارد. قسم به کسی که تو را به حق فرستاده است، اگر کسی داخل جهنم برده شود و بعد هم از آن بیرون آورده شود و مردم به او بنگرند، چون ببینند که چه سر بر او آمده، تمام مردم زمین هلاک می گردند. اگر یک ذراع از زنجیری که خداوند در کتابش از آن سخن گفته، بر روی تمام کوه های دنیا گذاشته شود، تمام این کوه ها ذوب می شود و اگر مردم زمین به یکی از نوزده نگهبان آتش نگاه کنند، در همان لحظه نگاه کردن می میرند. اگر لباسی از لباس های اهل جهنم به زمین آورده شود، تمام اهل زمین از بوی گند آن خواهند مرد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله سر را به زیر انداخت و شروع به گریستن کرد و جبرئیل نیز چنین کرد.

1- [1] _ امالی مفید، ص 136.

فرشته ای از آسمان آنان را ندا داد که ای جبرئیل و ای محمد صلی الله علیه و آله، خداوند به شما ایمنی داد از این که نافرمانی او کنید و او شما را عذاب نماید.

10) و نیز ابن طاوس در کتاب الدروع الواقیه آورده است: از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: قسم به کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دست اوست، اگر یک قطره از زقوم (خوراک اهل جهنم) بر کوه های زمین بیفتد، تا پایین ترین نقطه هفت زمین فرو می رود و کوه ها تاب آن را ندارند. پس چگونه است حال کسی که زقوم، خوراک اوست؟ قسم به کسی که جانم در دست اوست، اگر یک قطره از غسلین (خون آبه) بر کوه های زمین بچکد، تا پایین ترین نقطه زمین هفتم فرو می رود و کوه ها تاب آن را ندارند. پس چگونه است حال کسی که نوشیدنی اش این خون آبه باشد و قسم به کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله و سلم در دست اوست، اگر یک گرز از آن گرزهایی که خداوند در کتاب خود ذکر نموده، بر کوه های زمین نهاده شود، تا پایین ترین نقطه هفت زمین فرو می رود و کوه ها تاب آن را ندارند. پس چگونه است حال کسی که در روز قیامت در آتش با آن پتک ها بر سرش می کوبند.

«إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِى...فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (٢٣)»

«إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (٢٣)»

[خداوند کسانی را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند، در باغهایی از بهشت وارد می کند که از زیر درختانش نهرها جاری است؛ آنان با دستبندهایی از طلا و مروارید زینت می شوند؛ و در آن جا لباسهایشان از حریر است].

1) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو بصیر روایت نموده که او گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله! جانم به قربانت، مرا به بهشت مشتاق گردان. حضرت فرمود: ای ابا محمد! کمترین حد نسیم بهشت چنان است که بوی خوش آن به دل های اهل بهشت، در روزی که نفس کشیدن به پایان رسد و راه نفس بسته شود (روز مرگ) از مسافت هزار ساله _ بر مبنای سال

های این دنیا _ می رسد و کم منزلت ترین اهل بهشت چنان است که اگر تمام جن و انس هم میهمان او شوند، او می تواند از همه با غذا و

نوشیدنی پذیرایی کند و چیزی هم از دارایی او کاسته نمی شود و ساده ترین منزلت اهل بهشت چنان است که چون وارد بهشت شود، سه باغ برایش ظاهر می گردد. وقتی که در پایینترین آن باغها وارد شود، تا آن مقداری که خدا بخواهد، همسران و خدمتکاران و نیز رودخانه ها و میوه ها را می بیند و چشمانش روشن و دلش شاد می گردد. وقتی که خداوند را سپاس گفته و ستایش کرد، به او گفته می شود: سرت را بالا بگیر و به باغ دوم بنگر. چرا در این باغ چیزهایی هست که در دیگری نیست. در این هنگام او می گوید: پروردگارا! همین را به من بده. خداوند به او می فرماید: اگر این را به تو بدهم، باز هم باغ دیگری می طلبی. او می گوید: خداوندا! همین را می خواهم، همین را. وقتی که به آن باغ وارد می شود، سپاس و ستایش خداوند را به جای می آورد. پس گفته می شود: برای او دری به سوی بهشت بگشایید و به او گفته می شود: سرت را بالا بگیر. ناگهان او می بیند که دری از درهای بهشت جاویدان به رویش گشوده شده است و در آن چندین برابر نعمتهایی که پیش از این از آن برخوردار بوده است را می بیند. وقتی که خوشحالی اش چندین برابر می شود، می گوید: خداوندا! ستایش بی پایان مخصوص توست که با بخشیدن بهشت ها بر من منت نهادی و مرا از آتش نجات دادی.

ابو بصیر گوید: در این هنگام من گریستم و به حضرت عرض کردم: جانم به فدایت، بیشتر برایم بگو. حضرت فرمود: ای ابا محمد! در بهشت نهری است که در کناره های آن کنیزانی روییده است. هرگاه مؤمن از کنار کنیزی عبور کند و از آن خوشش آید، آن را از جایش می کَنَد و خداوند به جایش کنیز دیگری می رویاند. عرض کردم: جانم به قربانت، بیشتر برایم بگو. فرمود: مؤمن با هشتصد باکره و چهار هزار زن بیوه و با دو تن از حوریان چشم درشت ازدواج می کند. پرسیدم: فدایت گردم، هشتصد باکره؟ فرمود: آری و هرچند که با آنان همبستر می شود، باز هم آنان باکره می مانند. پرسیدم: فدایت گردم، حوریان چشم درشت از چه چیزی آفریده شده اند؟ فرمود: از خاک نورانی بهشت آفریده شده اند و مغز ساق پای آنان از پشت هفتاد پوشش نیز نمایان است. جگر مؤمن، آیینه حوریه است و جگر حوریه، آیینه مؤمن است.

پرسیدم: فدایت گردم، آیا آنان سخنی دارند که با بهشتیان بگویند؟ فرمود: آری، آنان بهشتیان را با سخنی مورد خطاب قرار می دهند که کسی همانند آن و

گواراتر از آن را نشنیده است. پرسیدم: کلام آنان چیست؟ فرمود: با صدای نرم و شیوا می گویند: ما جاودانه ایم و مرگ نداریم. ما شاداب هستیم و پژمرده نمی شویم و ما ماندگاریم و نمی رویم. ما خشنود هستیم و خشمگین نمی شویم. خوشا به حال کسی که برای ما آفریده شده است و خوشا به حال کسی که ما برای او خلق شده ایم و ما کسانی هستیم که اگر سر یکی از ما در آسمان آویزان شود، نورش چشم ها را خیره خواهد کرد(1).

پس تفسیر این دو آیه، پاسخی است برای کسانی که آفرینش بهشت و جهنم را انکار می کنند.

و ان شاء الله در تفسیر آیه: «هاؤُمُ اقْرَؤُا کِتابِیَه»(2) [بیایید و کتابم را بخوانید]، و آیات دیگر، وصف بهشت و حورالعین نیز خواهد آمد. که از آن جمله این آیه از سوره مریم است که تفسیر آن گذشت: «یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقینَ إِلَی الرَّحْمنِ وَفْداً»(3) [روزی که پرهیزگاران را به سوی خدای رحمان گروه گروه محشور می کنیم].

«وَهُدُوا إِلَی الطَّیِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَی صِرَاطِ الْحَمِیدِ (٢٤)»

[و به گفتار پاک هدایت می شوند و به سوی راه خدای ستوده هدایت می گردند]

1) احمد بن محمد بن خالد برقی از پدرش، از راوی، از ابو علی، از ضریس کناسی روایت نموده که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «وَهُدُوا إِلَی الطَّیِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَی صِرَاطِ الْحَمِیدِ». حضرت فرمود: به خدا قسم، مقصود، همین امر ولایت است که شما به آن اعتقاد دارید(4).

2) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن اورمه، از علی بن حسان، از عبدالرحمن بن کثیر، از امام صادق علیه السلام روایت نموده است که حضرت در باره این آیه: «وَهُدُوا إِلَی

1- [1] _ تفسیر قمی، ج2، ص 56 .

2- [2] _ به تفسیر آیات 19 – 23 سوره حافه رجوع شود.
3- [3] _ به تفسیر آیات 73-98 سوره مریم رجوع شود
4- [4] _ کافی، ج 1، ص 352، ح 71 ؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 394، ح 5446

الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» فرمود: مقصود این آیه، جعفر و حمزه و عبیده و سلمان و ابوذر و مقداد بن اسود و عمار هستند که به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام هدایت شدند(1). ابن شهرآشوب همین حدیث را از امام صادق علیه السلام روایت کرده است(2).

3) علی ابن ابراهیم در معنای «وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ» گفته است: یعنی به توحید و اخلاص هدایت شدند و در باره این عبارت «وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ» گفته است: یعنی به ولایت رهنمون شدند(3).

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِى جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ (٢٥)»

[بی گمان، کسانی که کافر شدند و از راه خدا و مسجدالحرام _ که آن را برای مردم، اعم از مقیم در آنجا و بادیه نشین، یکسان قرار داده ایم _ جلوگیری می کنند]

1) علی بن ابراهیم گوید: این آیه در مورد قریش نازل شده است. آن زمان که پیامبر صلی الله علیه و آله را از مکه راندند(4).

2) محمد بن یعقوب گوید: برخی از اصحاب ما از احمد بن محمد بن علی بن حکم، از حسین بن ابی علاء روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: معاویه اولین کسی بود که در مکه بر در خانه خود، دو لنگه در نصب کرد و حاجیان خانه خدا را از حقی که خداوند برای آنان مقرر داشته محروم کرد. حق حاجیان را خداوند در این آیه معین کرده است : «سَواءً الْعاكِفُ فيهِ وَ الْبادِ». و مردم هر وقت به مکه می آمدند، آن که از بادیه می آمد در خانه کسی که مقیم مکه بود، میهمان می شد تا این که حج خود را تمام کند و معاویه صاحب همانند زنجیری است که خداوند فرمود: «ثُمَّ فى سِلْسِلَهٍ ذَرْعُها سَبْعُونَ ذِراعاً فَاسْلُكُوهُ . إِنَّهُ كانَ لا

1- [1] _ محاسن، ص 169، ح133
2- [2] _ مناقب، ج 3، ص 96
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 57
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 57.

یُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظیم»(1) [پس در زنجیری که درازی آن هفتاد گز است وی را در بند کشید. چرا که او به خدای بزرگ ایمان نمی آورد]. و معاویه فرعون این امت بود(2).

3) و همو از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از ابان بن عثمان، از یحیی بن ابی علاء، از امام صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارش روایت کرده است که فرمود: خانه های مکه در نداشت و مردم سرزمین های دیگر با شتران خود می آمدند و در آن خانه ها مسکن می گزیدند و معاویه اولین کسی بود که برای خانه های مکه، دروازه قرار داد(3).

4) شیخ با سند خود از یعقوب بن زید، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری روایت کرده است که امام صادق علیه السلام این آیه را ذکر نمود: «سَواءً الْعاکِفُ فیهِ وَ الْبادِ» و فرمود: هیچ خانه ای در مکه، دَرْ نداشت و اولین کسی که دو لنگه در بر درب خانه خود نصب کرد، معاویه بن ابی سفیان بود و برای کسی شایسته نیست که حاجیان را از خانه های مکه و منزلگاه های آن محروم سازد(4).

5) و همو به سند خود از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از حفص بن بختری روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: برای ساکنان مکه شایسته نیست که بر خانه های خود در نصب کنند. تا این که حاجیان تا سپری کردن حج شان، به خانه های آنان درآیند(5).

6) ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن احمد و عبدالله پسران محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان ناب، از عبیدالله بن علی حلبی روایت کرده است که او گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «سَواءً الْعاکِفُ فیهِ وَ الْبادِ» حضرت فرمود: شایسته نبود که بر خانه های مکه در گذاشته شود، زیرا حاجیان حق دارند که با صاحب خانه در یک خانه در آیند تا زمانی که اعمال حج خود را به جای آورند. و اولین کسی که بر خانه های مکه در قرار داد، معاویه بود(6).

1- [1] _ حاقه/ 33-33
2- [2] _ کافی، ج 4، ص 243، ح 1.
3- [3] _ کافی، ج 4، ص 244، ح 2.

4- [4] _ تهذيب، ج 5، ص 420، ح 1458.
5- [5] _ تهذيب، ج5 ص463، ح 1615.
6- [6] _ علل الشرائع، ج 2، ص 99، باب 135، ح 1.

7) حمیری عبدالله بن جعفر با سند خود از جعفر، از پدرش، از امام علی علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت اجاره دادن خانه های مکه را مکروه می دانست و این آیه را تلاوت می نمود: «سَواءً الْعاکِفُ فیهِ وَ الْبادِ» (1).

8) و همو به سند خود از جعفر، از پدرش، از امام علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل مکه را از اجاره دادن خانه هایشان و نیز از این که بر خانه های خود دروازه قرار دهند نهی نمود و این آیه را تلاوت نمود: «سَواءً الْعاکِفُ فیهِ وَ الْبادِ». او گوید: ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام این مسئله را رعایت نمودند تا این که زمان معاویه فرا رسید(2).

9) علی بن جعفر در کتاب مسائل خود از برادرش امام کاظم علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: برای هیچ یک از ساکنان مکه شایسته نیست که نگذارند حاجیان در قسمتی از خانههای آنان فرود آیند.

«وَمَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ (۲۵)»

[هر که بخواهد در آنجا به ستم از حق منحرف شود، او را از عذابی دردناک می چشانیم].

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و همگی از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار روایت کرده است که او گفت: امام صادق علیه السلام در مسجد الحرام بودند، محضر مبارکشان عرض شد: پرنده شکاری روی بام کعبه نشسته و هر کبوتری از کبوتران حرم که از آن حوالی پرواز میکند را زده و صید می کند، تکلیف چیست؟ حضرت فرمودند: برایش دام بگذارید و آن را بکشید که در حرم خدا به الحاد و کجروی برخاسته است(3).

2) و همو از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار نقل می کند که او گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «وَمَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ». حضرت

1- [1] _ قرب الاسناد، ص 65.
2- [2] _ قرب الاسناد، ص 52.
3- [3] _ کافی، ج 4، ص 227، ح 1.

فرمود: هر ظلمی الحاد و کجروی است. زدن خادم بدون این که جرمی را مرتکب شده باشد، از آن جمله است(1).

3) و همو از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فضیل، از ابی صباح کنانی نقل کرده است که او گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ». حضرت فرمود: منظور، هر ستمی است که انسان در مکه به خود روا دارد، چه این که دزدی کند و یا به دیگری ستم روا دارد، یا به هر شکلی ستم روا دارد، در نظر من این گونه ستم ها، الحاد و کجروی است. به همین سبب آن حضرت از سکونت در محدوده حرم پرهیز می کرد(2).

4) و همو با سند خود از ابن محبوب، از ابی ولاده و دیگر یاران ما، از امام صادق علیه السلام روایت نموده اند که آن حضرت در باره این آیه: «وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ» فرمود: هرکس در آن جا غیر از خداوند عز و جل را پرستش کند و یا ولایت غیر از اولیای الهی را قبول کند، چنین کسی به ستم از راه خدا منحرف شده است و بر خداوند رواست که او را از عذاب دردناک بچشاند.(3)

5) و همو از حسین بن محمد، حدیثی را که سندش را به عبدالرحمن بن کثیر رسانده روایت کرده است که او گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ». حضرت فرمود: این آیه در باره کسانی نازل شده که وارد کعبه شدند و بر کفر و انکار خود نسبت بآن چه در باره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده، با یک دیگر پیمان بستند. پس در کعبه به وسیله ستمی که نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و جانشین او روا داشتند، دچار الحاد و کجروی شدند. خداوند تبارک و تعالی ستمگران را از رحمت خود دور کند(4).

6) ابن بابویه از پدرش، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل، از ابی صباح کنانی نقل کرده است که از امام

1- [1] _ کافی، ج 4، ص 227، ح 2.
2- [2] _ کافی، ج 4، ص 227، ح 3.
3- [3] _ کافی، ج 7، ص 337، ح 533.
4- [4] _ اصول کافی، ج 1، ص 348، ح 44.

صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «وَمَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ». حضرت فرمود: هر نوع ظلم و ستمی که انسان در مکه به خود روا دارد مانند دزدی و یا ستم به دیگری و یا هر نوع ستمی دیگر، به نظر من الحاد و کجروی است. او گوید: به همین سبب امام صادق علیه السلام از سکونت در محدوده حرم نهی می کرد(1).

7) شیخ با سند خود از موسی بن قاسم، از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی نقل کرده است که او گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «وَمَنْ یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ». حضرت فرمود: هر نوع ستمی، الحاد و کجروی است. حتی اگر خادم خود را به ناحق بزنی، بیم آن دارم که این کار نیز الحاد باشد. به همین سبب فقهاء سکونت در مکه را مکروه می دانستند(2).

8) علی بن ابراهیم در معنای این آیه گفته است: این آیه در مورد کسانی نازل شده است که در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام کجروی می کنند و به او ستم روا می دارند(3).

«وَإِذْ بَوَّأْنَا لإِبْرَاهِیمَ مَکَانَ الْبَیْتِ أَنْ لا تُشْرِکْ بِی شَیْئًا وَطَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَالْقَائِمِینَ وَالرُّکَّعِ السُّجُودِ (٢٦)»

[(به خاطر بیاور) زمانی را که جای خانه (کعبه) را برای ابراهیم آماده ساختیم (تا خانه را بنا کند؛ و به او گفتیم:) چیزی را همتای من قرار مده! و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجود کنندگان (از آلودگی بتها و از هر گونه آلودگی) پاک ساز]

1) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود، از امام کاظم علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در باره این آیه

1- [1] _ علل الشرائع، ج 2، 153 باب 196، ح 1.
2- [2] _ تهذیب، ج 5، ص 420، ح 1457.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 57.

فرمود: «وَطَهِّرْ بَيْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَالْقَائِمِینَ وَالرُّکَّعِ السُّجُودِ» مقصود از اینها خاندان محمد صلی الله علیه و آله است(1). در این باره روایاتی در تفسیر سوره بقره بیان شد.

«وَأَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجَالا وَعَلَی کُلِّ ضَامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ (۲۷)»

[و در میان مردم برای ادای حج بانگ برآور تا زایران پیاده و سوار بر هر شتر لاغری _ که از هر راه دوری می آیند _ به سوی تو روی آورند]

1) در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: مقصود از ضامر، شتران لاغر است. و این گونه نیز خوانده شده است: «یَأتونَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ» (فعل یأتین به صورت یأتون خوانده شده است). فرمود: هنگامی که ابراهیم چنین دستوری را دریافت نمود، عرض کرد: خداوندا! صدای من به گوش مردم نمی رسد. اما خدا به او فرمود: تو اعلام کن و من به گوش آنها می رسانم. ابراهیم بر محلِ مقام که در آن روز به خانه کعبه چسپیده بود، بر آمد و مقام، او را چنان بالا برد که گویی از کوهها نیز بلندتر است. پس ابراهیم انگشت در گوش گذارد و رو به سوی شرق و غرب کرد و صدا زد : ای مردم! بر شما واجب شده است که به حج خانه کعبه بیایید، پس دعوت پروردگارتان را اجابت کنید. و مردم از آن سوی دریاهای هفتگانه و از مشرق و مغرب و از تمام نواحی زمین و از پشت پدران و رحم مادران به دعوت او پاسخ دادند: لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْک. آیا نمی بینید که از هر طرف لبیک گویان می آیند؟ و تمام کسانی که از آن روز تا روز قیامت در مراسم شرکت می کنند، از کسانی هستند که در آن روز دعوت خداوند را اجابت کردند و این است سخن خداوند که فرمود: »فیهِ آیاتٌ بَیِّنَاتٌ مَقامُ إِبْراهیم»(2) [در آن، نشانه های روشن، (از جمله) مقام ابراهیم است]. مقصود فراخوان حج است که ابراهیم بر بالای مقام سرداد.

علی بن ابراهیم گوید: اساف و نائله مرد و زنی بودند که در خانه کعبه زنا کردند و خداوند آنان را مسخ نموده و به سنگ تبدیل نمود و قریش آن دو را به عنوان بت می پرستیدند. این دو بت همچنان مورد پرستش بودند تا این که مکه فتح شد. پس پیرزنی با موهای جو گندمی در حالی که بر صورت خود چنگ می زد و

1- [1] _ تأويل الآيات، ج 1، ص 335، ح 7.
2- [2] _ آل عمران /97.

مرگ می طلبید، از آن جا خارج شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این زن، نائله است و از این که در سرزمین شما مورد پرستش قرار گیرد، ناامید شده است(1).

2) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، همگی از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله ده سال در مدینه اقامت نمود و حج نگزارد. سپس خداوند این آیه را بر او نازل کرد: «وَأَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجَالا وَعَلَی کُلِّ ضَامِرٍ یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ» پس به مؤذنان فرمود که با صدای بلند فریاد کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله امسال به حج می رود. این خبر به گوش ساکنان مدینه و ساکنان منطقه عوالی و نیز به گوش بادیه نشین ها نیز رسید. مردم برای مراسم حج رسول خدا صلی الله علیه و آله گرد آمدند. آنان آمده بودند تا ببینند رسول خدا صلی الله علیه و آله چه دستوری می دهد تا از دستورش پیروی کنند و ببینند که حضرت چه اعمالی انجام می دهد که آنان هم انجام دهند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیست و ششم ذی العقده برای حج حرکت نمود. چون به منطقه ذوالحلیفه(2) (مسجد شجره) رسیدند، وقت زوال شده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله غسل نمود و به راه افتاد تا این که به مسجدی که در کنار شجره (درخت) بود ، رسید. نماز ظهر را در آنجا به جای آورد و قصد حج افراد نمود و به راه افتاد تا این که به اولین عَلَم (یا اولین چشم انداز) منطقه بیداء(3) رسید و مردم در دو سوی ایشان به صف شدند. حضرت به نیت حج افراد لبیک گفت و شصت و شش و یا شصت و چهار قربانی با خود برد. تا این که در چهارم ذی الحجه به مکه رسید. هفت بار دور خانه خدا طواف کرد. آن گاه در پشت مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز خواند و بعد به طرف حجر الاسود آمده و استلام نمود (بر آن دست کشید و آن را بوسید) در حالی که در اولین طواف خود نیز استلام نموده بود. سپس فرمود: همانا «صفا» و«مروه» از شعائر(و

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 58.
2- [2] _ نام قریه ای است که با مدینه شش یا هفت میل فاصله دارد و میقات اهل مدینه از آنجا شروع می شد.

3- [3] _ سرزمین صافی است که میان مکه و مدینه قرار دارد. «معجم البلدان، ج 1، ص 523 ».

نشانه های) خداست و من از آنجا شروع می کنم که خداوند شروع نمود. مسلمانان گمان می کردند که سعی میان صفا و مروه بدعتی است که مشرکان بنیان گذاشته بودند. پس خداوند متعال این آیه را نازل نمود: «إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما»(1) [در حقیقت، صفا و مروه از شعایر خداست (که یادآور اوست)؛ پس هر که خانه خدا را حج کند، یا عمره گزارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جای آورد]. سپس به طرف کوه صفا رفته و بالای کوه رفت و رو به رکن یمانی نمود و به اندازه ای دعا نمود که یک نفر می تواند سوره بقره را با ترتیل بخواند. سپس به سوی مروه پایین آمد و همان گونه که بر صفا ایستاده بود، بر مروه نیز ایستاد و بار دیگر به صفا بازگشت و آنجا ایستاد و باز هم به سوی مروه آمد تا این که سعی خود را به پایان رساند. وقتی که سعی خود را به پایان رساند، بر کوه مروه رو به سوی مردم کرد و پس از سپاس و ثنای خداوند فرمود: این جبرئیل است _ و با دست به پشت سر خود اشاره نمود _ که من دستور می دهد که به شما دستور دهم که هر کس قربانی با خود نیاورده، از احرام خارج شود و اگر خودم هم قربانی با خود نمی آوردم، همان را انجام می دادم که شما را به آن امر نمودم. ولی من قربانی با خود آوردهام. ولی برای کسی که قربانی با خود آورد، جایز نیست تا زمانی که قربانی به قربانگاه نرسیده، از احرام خارج شود. امام صادق علیه السلام فرمود: مردی در میان آن جمع گفت: آیا ما در حالی بیرون رویم که آب غسل جنابت از موهای سرمان بچکد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بدان که تو هرگز به این فرمان ایمان نمی آوری. سراقه بن مالک بن جعشم کنانی گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! آن گونه دینمان را به ما تعلیم بده که گویی همین امروز خلق شده ایم. این دستوری که فرمودی برای امسال است و یا برای سالهای آینده؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه برای همیشه و تا روز قیامت است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشتان دست خود را در میان انگشتان دست دیگر قرار داد و فرمود: عمره در حج داخل شد تا روز قیامت.

1- [1] _ بقره / 158.

امام صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام از جانب یمن به سوی مکه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و نزد فاطمه سلام الله علیها رفت و دید که او از احرام خارج شده و بوی خوش استعمال نموده و لباس رنگین به تن کرده است. پرسید: این چه کاری است؟ فاطمه سلام الله علیها جواب داد: رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما چنین دستور داد. علی علیه السلام برای بررسی این امر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و عرض کرد: ای رسول خدا! فاطمه را دیدم که از احرام خارج شده و لباس رنگین به تن کرده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من به مردم چنین دستوری دادم و تو ای علی! به چه نیتی احرام بستی؟ عرض کرد: به همان نیت که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیت کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانند من بر احرام خود باقی بمان و تو در قربانی من شریک هستی.

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش در مکه، در بطحاء فرود آمدند و به خانه ها نرفتند. چون روز ترویه فرا رسید، در هنگام زوال خورشید، به مردم دستور داد که غسل کنند و نیت احرام حج کنند و این سخن خداوند متعال است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد : «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ _ ابیکم _ إِبْراهیم»(1) [از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید]. پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش در حالی که نیت احرام نموده بودند به راه افتادند تا به منا رسیدند. نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و نیز نماز صبح را در آنجا به جا آوردند. تا این که روز شد و مردم نیز با آن حضرت بودند. قریش از مزدلفه به صورت دسته جمعی باز می گشتند و ممانعت می کردند که مردم دیگر از آنجا باز گردند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به راه افتاد، قریش امید داشت که از همان جایی بازگردد که آنها بازگشتند. در این هنگام خداوند این آیه را نازل نمود: «ثُمَّ أَفیضُوا مِنْ حَیْثُ أَفاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ»(2) [پس، از همان جا که مردم روانه شدند، شما نیز روانه شوید و از خداوند آمرزش خواهید] و مقصود جایی است که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و کسانی که بعد از آنها بودند، از آن جا روانه شدند. چون قریش دید که خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن جا گذشت، گویی

1- [1] _ آل عمران/ 95.
2- [2] _ بقره/ 199.

مسلمانان احساس کردند که قریش انتظار داشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از همان جایی که آنها حرکت می کنند، به راه افتد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به راه خود ادامه داد تا این که به نَمِره رسید و آن منطقه ای است در عرفه و روبروی اراک. آن گاه خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر پا داشته شد و مردم هم چادرهای شان را در آن جا بر پا کردند.

چون ظهر شد، پیامبر صلی الله علیه و آله که غسل کرده و از تلبیه فارغ شده بود، از خیمه بیرون آمد در حالی که قریش نیز همراه ایشان بودند، تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد نمره رسید. آن گاه به وعظ و امر و نهی مردم پرداخت. سپس با یک اذان و دو اقامه، نماز ظهر و عصر را به جای آورد و سپس به موقف رفته و در آن جا توقف نمود. مردم می خواستند که در کنار ناقه پیامبر صلی الله علیه و آله بایستند. اما پیامبر صلی الله علیه و آله شتر را دور کرد و فرمود: همه این منطقه موقف است. و با دست خویش به موقف اشاره نمود و مردم هم پراکنده شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله همین کار را در مزدلفه انجام داد. مردم نیز تا غروب آفتاب در عرفه ماندند. آن گاه به سوی مشعر الحرام به راه افتادند. پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به سکون و آرامش فرمان داد. تا این که به مزدلفه یا همان مشعر الحرام رسیدند و در آنجا نماز مغرب و عشاء را با یک اذان و دو اقامه، به جای آورده و در آنجا وقوف نموده تا این که نماز صبح را نیز بر پا داشتند. پیامبر صلی الله علیه و آله افراد ناتوان از بنی هاشم را شبآنگاه به منا فرستاد. و به آنان فرمود که مبادا تا آفتاب طلوع نکرده، جمره عقبه را رمی کنند. چون آفتاب برآمد، پیامبر صلی الله علیه و آله از مشعر الحرام به سوی منا به راه افتاده و جمره عقبه را رمی کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله شصت و چهار یا شصت و شش قربانی با خود آورده بود و علی علیه السلام نیز سی و چهار یا سی و شش قربانی با خود آورده بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شصت و شش رأس و علی علیه السلام سی و چهار رأس قربانی کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد تا از هر قربانی تکه گوشتی گرفته و در دیگ انداخته و بپزند. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام از آن تناول کردند و آب آن غذا را سرکشیدند. و از پوست و زین و قلاده های قربانی ها چیزی به قصابان نبخشیده، بلکه آنها را به عنوان صدقه دادند.

ص:420

آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله حلق کرد (سر خود را تراشید) و به طواف خانه کعبه رفت و باز به منی بازگشت و تا روز سوم از آخرین روز از ایام تشریق در آنجا (منی) ماند و آن گاه جمره های سه گانه را رمی نمود. و در ظهر روز دوازدهم ذی الحجه از منی به راه افتاد تا به ابطح رسید. عائشه به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله! همسرانت با یک حج و عمره باز میگردند و من فقط با یک حج؟ پس پیامبر صلی الله علیه و آله در ابطح ماند و عبدالرحمان بن ابی بکر (برادر عایشه) را با او به تنعیم (میقاتی در نزدیکی مکه) فرستاد و به نیت عمره، محرم شد. آن گاه رهسپار مسجد الحرام گردید و به طواف بیت الله پرداخت و در نزدیکی مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز طواف گزارد و بین صفا و مروه سعی کرد و به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله در همان روز بار سفر بست و چون پیش از این از منی به مسجد الحرام رفته و طواف حج را انجام داده بود، به مسجد الحرام وارد نشد و بار دیگر طواف نکرد. پیامبر صلی الله علیه و آله برای ادای حج از شمال مکه و از گذرگاه مردم مدینه وارد مکه شده و از جنوب مکه از راه ذی طُوَی از مکه خارج شد(1).

3) ابن بابویه گفت: پدرم که خداوند از او خشنود باد، از حسین بن محمد بن عامر، از عمویش عبدالله بن عامر، از محمد بن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از عبیدالله بن علی حلبی روایت کرده است که او گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا تلبیه، جعل و تشریع شده است؟ حضرت فرمودند: خداوند عزّ و جل به حضرت ابراهیم علیه السلام وحی نمود: «وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا» پس ابراهیم علیه السلام ندا داد و با صدای بلند مردم را دعوت نمود، مردم نیز از هر راه دوری اجابتش کرده و لبیک گویان به سوی او شتافتند(2).

«لِیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَیَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَی مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَهِ الأَنْعَامِ فَکُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِیرَ (۲۸)»

1- [1] _ کافی، ج 4، ص 245، ح 4.
2- [2] _ علل الشرایع، ص 120، باب 157، ح1.

[تا شاهد منافع خویش باشند و نام خدا را در روزهای معلومی بر دامهای زبان بسته ای که روزی آنان کرده است ببرند. پس، از آنها بخورید و به درمانده مستمند بخورانید]

1) محمد بن یعقوب از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از ابو مغرا، از سلمه بن محرز روایت کرده است که (به امام صادق علیه السلام) گفت: درود و رحمت خداوند بر شما باد، اگر شما جان خود را از تب و تاب سفر و محمل معاف می کردید، برای حفظ سلامتی شما بهتر بود(1). امام صادق علیه السلام فرمود: من دوست دارم در آن جا که فیض الهی نثار می شود، حاضر باشم. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ» هیچ کس در منی حاضر نمی شود، جز این که خداوند به او فیض و نفع می رساند. شما شیعیان در حالی که آمرزیده شده اید، به خانه های خود بازمی گردید، (ولی نفع دیگران این است که) با امنیّت در مال و خاندان به خانه های خود بازمی گردند(2).

2) و همو از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه «وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ» فرمود: مقصود، انسان زمین گیری است که نمی تواند از حالت زمین گیری اش خارج شود.

3) و همو از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد، از ابن خالد، از عبدالله ابن یحیی، از عبدالله بن مسکان، از ابوبصیر روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكِينِ»(3) [صدقات، تنها به تهیدستان و بینوایان اختصاص دارد] حضرت فرمود: فقیر کسی است که از مردم گدایی نمی کند و مسکین کسی است که نسبت به فقیر نیازمندتر باشد و بائس هم به کسی گویند که از همه نیازمندتر باشد. پس چیزی که خداوند بر تو واجب نموده، ادای آن به صورت علنی از ادای پنهانیاش بهتر است. ولی اگر بخشش از جانب خود انسان باشد، پنهان کردن آن بهتر است و اگر مردی زکات مال خود را بر دوش

1- [1] _ کافی، ج 4، ص 263، ح 46.
2- [2] _ کافی، ج 4، ص46، ح 4.

3- [3] _ توبه/ 60 .

خود حمل کند و آن را میان نیازمندان تقسیم کند، این کارش بسیار پسندیده و زیباست(1).

4) و همو از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان، از معاویه بن عمار روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: بائس، همان فقیر است(2).

5) شیخ طوسی در کتاب تهذیب به سند خود از موسی بن قاسم، از نخعی، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمار روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: بائس، همان فقیر است(3).

6) و همو به سند خود از عباس بن معروف و علی بن سندی، همگی از حماد بن عیسی روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام شنیدم که در باره این آیه: «وَیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَیَّامٍ مَعْلُومَاتٍ» فرمود: مقصود ده روز اول ذی الحجّه است. حضرت در باره این آیه فرمود: «وَ اذْکُرُوا اللَّهَ فی أَیَّامٍ مَعْدُودات»(4) [و خدا را در روزهایی معیّن یاد کنید] مقصود ایام تشریق (روز عید نحر و سه روز بعد از عید قربان) است(5).

7) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن الولید، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی روایت کرده است که شنیدم که امام صادق علیه السلام در باره این آیه فرمود: «وَیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَیَّامٍ مَعْلُومَاتٍ» مقصود ایام عشر (ده روز اول ذی الحجه) است.(6)

8) و همو با همین سند از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل، از ابوالصباح روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه فرمود: «وَیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَیَّامٍ مَعْلُومَاتٍ» فرمود که مقصود، ایام تشریق است(7).

1- [1] _ کافی، ج 3، ص 501، ح 16.
2- [2] _ کافی، ج 4، ص 500، ح 6.
3- [3] _ تهذیب، ج 5، ص 223، ح 751.
4- [4] _ بقره /203.
5- [5] _ تهذیب، ج 5، ص 487، ح1736.

6- [6] _ معانی الاخبار، ص 296، ح 1.
7- [7] _ معانی الاخبار، ص 297، ح 2.

9) و همو از پدرش، از محمد بن احمد بن علی بن صلت، از عبدالله بن صلت، از یونس بن عبدالرحمان، از مفضل بن صالح، از زید شحام روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه «وَ اذْکُرُوا اللَّهَ فی أَیَّامٍ مَعْدُودات»(1) [و خدا را در روزهایی معیّن یاد کنید] فرمود: معلومات و معدودات به یک معنا هستند و مقصود، همان ایام تشریق است(2).

«ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْیُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ (۲۹)»

[سپس باید آلودگی خود را بزدایند و به نذرهای خود وفا کنند و بر گِرد آن خانه کهن (کعبه) طواف به جای آورند]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شادان، از صفوان بن یحیی و ابن ابی عمیر، همگی از معاویه بن عمار روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره حج کامل فرمود: از فخر فروشی پرهیز کن و تقوایی را پیشه کن که تو را از گناهان بازدارد. چرا که خداوند عز و جل می فرماید: «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتیقِ». امام صادق علیه السلام فرمود: از جمله تفث (آلودگی ها) این است که در حالت احرام سخن زشت بر زبان جاری کنی. پس چون وارد مکه شدی و به دور خانه خداوند طواف نمودی و سخن نیک بر زبان جاری نمودی، همان کفاره است(3).

2) و همو از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فضیل، از ابی صباح کنانی روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ»، فرمود: مقصود، تراشیدن موی سر و آن چه در پوست انسان است، می باشد(4).

1- [1] _ بقره /203.
2- [2] _ معانی الاخبار، ص 297، ح 3.
3- [3] _ کافی، ج 4، ص 337، ح 1.
4- [4] _ کافی، ج 4، ص 503، ح 8.

3) و همو به سند خود از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده است که امام رضا علیه السلام در باره این آیه: «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُم» فرمود: مقصود، کوتاه کردن ناخن و دور کردن لباس چرکین و لباس احرام است(1).

4) و همو از حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از چندین تن از ابان، از ابوبصیر روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ»، فرمود: مقصود، کاری است که از انسان در حالت احرام سرزده است و چون او داخل مکه شد و سخن نیک گفت، این کفاره رفتاری است که از او سرزده است(2).

5) و همو از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از یکی از یارانش، از حماد بن عثمان روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتیقِ»، فرمود: مقصود، طواف نساء است(3).

6) و همو از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابان بن عثمان، از راوی نقل کرده است که او گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: چرا خانه کعبه بیت عتیق نامیده شده است؟ حضرت فرمود: زیرا که خانهای است آزاد و رها از مردم و کسی مالک آن نیست(4).

7) و همو از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از حسین بن علی بن مروان، از چندی از یاران ما، از ابوحمزه ثمالی روایت کرده است که او گفت: از امام باقر علیه السلام در مسجد الحرام پرسیدم: چرا خداوند کعبه را بیت عتیق نامید؟ حضرت فرمود: زیرا خداوند هیچ خانهای در روی زمین قرار نداده، مگر این که صاحبی دارد و افرادی در آن ساکن هستند؛ اما این خانه (کعبه) استثناست و تنها صاحب آن خداوند عز و جل است و این خانه آزاد است. سپس فرمود: خداوند عز و جل آن را پیش از آفرینش زمین خلق نمود و بعد از آفرینش کعبه، زمین را خلق کرد و از زیر کعبه زمین را گسترانید(5).

1- [1] _ کافی، ج 4، ص 503، ح 12.
2- [2] _ کافی، ج 4، ص 543، ح 15.

3- [3] _ کافی، ج 4، ص 513، ح 2.
4- [4] _ کافی، ج4، ص 189، ح6 .
5- [5] _ کافی، ج 4، ص 189، ح 5.

8) و همو از تنی چند از یاران ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که در باره این آیه «وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتیقِ»، فرمود: مقصود، طواف واجب و طواف نساء است(1).

9) و همو از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از علی بن اسباط، از داود بن نعمان، از ابی عبیده روایت کرده است که او گفت: امام باقر علیه السلام در مکه مردم را می دید که اعمال حج انجام می دهند، فرمود: اعمالی مانند اعمال دوران جاهلیت. هان! به خدا سوگند که آنان به چنین کاری امر نشده اند. آنان به چیزی جز این امر نشده اند که آلودگیهای خود را بزدایند و نذرهای خود را وفا کنند و نزد ما آمده و ولایت خود را بر ما اظهار نموده و برای یاری ما اعلام آمادگی نمایند(2).

10) شیخ طوسی به سند خود از حسین بن سعید، از حماد، از ربعی، از محمد بن مسلم، از یکی از صادقین علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در باره این آیه: «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ»، فرمود: مقصود، عدم استعمال بوی خوش است(3).

11) ابن بابویه در کتاب الفقیه به سند خود از ابوبصیر روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ»، فرمود: مقصود از تفث (آلودگی) رفتاری است که از انسان در حالت احرام سر زده است. پس وقتی وارد مکه شد و طواف کرد و سخن نیک گفت، این کفاره آن رفتاری است که از او سر زده است(4).

12) و همو به سند خود از ذریح محاربی روایت نموده که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ»، فرمود: مقصود از تفث، دیدار امام علیه السلام است(5).

13) و همو با سند خود از عبدالله بن سنان نقل می کند که او گفت: نزد امام صادق علیه السلام رفته و به ایشان عرض کردم: فدایت گردم، معنای این آیه چیست؟ «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ». حضرت فرمود: کوتاه کردن سبیل و کوتاه کردن ناخن

1- [1] _ کافی، ج 4، ص 189، ح1.

2- [2] _ کافی، ج 1، ص 323، ح 2.
3- [3] _ تهذیب، ج 4، ص 298، ح 1010.
4- [4] _ من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 290، ح 1431.
5- [5] _ من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 290، ح 1432.

و امثال اینها. گفتم: فدایت گردم، ذریح محاربی حدیثی را از شما برایم نقل نمود که شما فرموده بودید: مقصود از «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ» دیدار امام است و مقصود از «وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُمْ»، آن گونه اعمال است. حضرت فرمود: ذریح راست گفته و شما هم راست می گویید. قرآن ظاهری دارد و باطنی و کیست که بتواند مانند ذریح برداشت دقیق و درست از آیات داشته باشد و باطن آن را هم بفهمد؟(1)

14) و همو از پدرش، از محمد بن یحیی عطار، از سهل بن زیاد آدمی، از علی بن سلمان، از زیاد قندی، از عبدالله بن سنان، از ذریح محاربی نقل کرده است که او گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: خداوند متعال در کتاب خود دستوری داده است که دوست دارم نسبت به آن آگاه شوم. حضرت فرمود: چه دستوری؟ گفتم: این آیه: «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْیُوفُوا نُذُورَهُمْ». حضرت فرمود: «لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ» دیدار امام است. «وَلْیُوفُوا نُذُورَهُمْ»، همان اعمال حج است.

عبدالله بن سنان گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رفته و عرض کردم: این آیه به چه معناست: «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْیُوفُوا نُذُورَهُمْ»؟ حضرت فرمود: کوتاه کردن سبیل و کوتاه کردن ناخن و امثال اینها. گفتم: فدایت گردم، ذریح محاربی حدیثی را از شما برایم نقل کرد که شما فرموده بودید: مقصود از «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ» دیدار امام است و مقصود از «وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُمْ»، آن اعمال است. حضرت فرمود: ذریح راست گفته و شما هم راست می گویید. قرآن ظاهری دارد و باطنی و کیست که بتواند مانند ذریح برداشت دقیق و درست از آیات داشته باشد و باطن آن را هم بفهمد؟(2)

15) و همو از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از ربعی، از محمد بن مسلم روایت کرده است که امام باقر علیه السلام در باره این آیه فرموده است: مقصود از «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ» کوتاه کردن سبیل و ناخن هاست(3).

16) و همو از پدرش، از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش علی، از حسین، از نضر بن سوید، از ابن سنان روایت کرده است که به امام صادق

1- [1] _ من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 290، ح 1437.
2- [2] _ معانی الاخبار، ص 340، ح 10.
3- [3] _ من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 290، ح 1433.

علیه السلام عرض نمودم که این آیه به چه معناست: «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ» فرمود: مقصود تراشیدن موی سر و آن چه بر پوست انسان است(1).

17) و همو با سند خود در کتاب «الفقیه» از زراره، از حمران روایت کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: مقصود از تفث، پرهیز از استعمال بوی خوش است و هرگاه اعمال حج را به پایان برد، بوی خوش برایش حلال می شود(2).

18) و همو از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از فضاله، از ابان، از زراره، از حمران روایت کرده است که امام باقر علیه السلام در باره این آیه: «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ» فرمود: مقصود از تفث، پرهیز از استعمال بوی خوش است و هرگاه اعمال حج را به پایان برد، بوی خوش برایش حلال می شود(3).

19) و همو از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت کرده است که امام ابوالحسن علیه السلام در باره این آیه «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْیُوفُوا نُذُورَهُمْ» فرمود: مقصود از تفث، کوتاه کردن ناخنها و دور کردن جامههای چرکین و احرام است(4).

20) و همو از مظفر بن جفر بن مظفر علوی، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از ابراهیم بن علی، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از حسن بن محبوب، از معاویه بن عمار روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ»، فرمود: مقصود، نمالیدن روغن بر موهای سر است. به گونهای که موها خشک و ژولیده گردد و از جمله تفث، این است که انسان سخن زشتی بگوید و چون داخل مکه شد و گرداگرد خانه خدا طواف نمود و سخن نیک گفت. این کفاره آن سخن زشتی است که گفته است(5).

21) و همو از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از حمدویه، از محمد بن عبدالحمید، از ابی جمیله، از عمر بن حنظله روایت

1- [1] _ من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 290، ح 1434.
2- [2] _ من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 290، ح 1435.
3- [3] _ من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 224، ح 1051.
4- [4] _ من لایحضره الفقیه، ج 2، ص290، ح 1436.
5- [5] _ من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 214، ح 974.

کرده است که : از امام صادق علیه السلام در باره معنای تفث، سئوال نمودم. حضرت فرمود: مقصود، روغن نزدن به موهای سر است(1).

22) و همو از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از محمد بن نصیر، از محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عثمان، از حلبی روایت کرده است که او گفت: از امام صادق علیه السلام در باره معنای تفث، پرسیدم. حضرت فرمود: تراشیدن موی سر و موهایی است که بر بدن انسان رسته است(2).

23) و همو از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از حسن بن علی وشاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه روایت کرده است که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چرا خانه خدا، بیت عتیق نامیده شده است. حضرت فرمود: خداوند عز و جل حجر الاسود را از بهشت برای آدم فرستاد و خانه خدا، مرواریدی سفید و درخشان بود. خداوند آن را به آسمان برد و پایه های آن باقی ماند که در محاذات و مقابل خانه ای که به آسمان برده شده، قرار داشت. هر روز هفتاد هزار فرشته درون آن می رفتند و هرگز بر نمی گشتند. پس خداوند به ابراهیم و اسماعیل علیه السلام دستور داد تا خانه کعبه را بر روی همین پایه های باقیمانده بنا نمایند و به این علت خانه خدا عتیق نامیده شده است که از غرق شدن آزاد (در امان) است(3).

24) و همو از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن یحیی عطار، از احمد بن ادریس، همگی از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران، از حسن بن علی،از مروان بن مسلم، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که در مسجد الحرام از امام صادق علیه السلام سئوال نمودم: به چه علت خداوند خانه کعبه را عتیق نامیده است؟ حضرت فرمود: هیچ خانهای نیست که خداوند در روی زمین قرار داده باشد، مگر این که آن خانه صاحبی دارد و افرادی در آن ساکن هستند. اما خانه کعبه استثناست. کسی در آن ساکن نیست و صاحبی جز خداوند ندارد و آن حرم الهی

1- [1] _ معانی الاخبار، ص 339، ح 6.
2- [2] _ معانی الاخبار، ص 339، ح 7.
3- [3] _ علل الشرائع، ص 102، ح 1.

است. و نیز فرمود: خداوند پیش از آفرینش مخلوقات این خانه را خلق نمود و زمین را بعد از کعبه خلق کرد و از زیر کعبه گسترانید(1).

25) و همو از پدرش، از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش حماد، از ابان بن عثمان، از راوی نقل کرده است که او گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: چرا خانه کعبه بیت عتیق نامیده شده است؟ حضرت فرمود: زیرا که آن خانهای است که از تملک مردم آزاد است و هیچ کسی مالک آن نیست(2).

26) و همو از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از علی بن حسن طویل، از عبدالله بن مغیره، از ذریح بن یزید محاربی نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند متعال در زمان نوح تمام زمین به جز کعبه را غرق آب نمود و در آن روز، آن خانه عتیق نامیده شد؛ چرا که در آن روز از غرق شدن رها گشت. پرسیدم: آیا خداوند آن خانه را به آسمان بالا برد؟ فرمود: نه، بلکه آب به آن نرسید و آن خانه در ارتفاعی بالاتر از آب قرار گرفت(3).

27) و همو از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از علی بن نعمان، از سعید اعرج روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: به این علت خانه کعبه بیت العتیق نامیده شده است که از غرق شدن آزاد گشت و در این رهایی از غرق شدن، حرم نیز با آن خانه همراه است و آب از آن بازداشته شده است(4).

28) محمد بن عباس از احمد بن هوذه با سند خود از عبدالله بن سنان، از ذریح محاربی نقل می کند که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مقصود از این آیه چیست؟ «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ» فرمود: دیدار با امام است(5).

29) و نیز روایت شده است که امام صادق علیه السلام به مردمی نگاه می کرد که در حال طواف بودند. آن گاه فرمود: طوافی همچون طواف جاهلیت. هان! به خدا سوگند که آنان به چنین کاری امر نشده اند، بلکه به آنان امر شده است که گرداگرد این سنگها طواف کنند و بعد از آن به سوی ما بیایند و مودت خود را

1- [1] _ علل الشرائع، ص 102، ح 2.
2- [2] _ علل الشرائع، ص 102، ح 3.
3- [3] _ علل الشرائع، ص 103، ح 5.
4- [4] _ علل الشرائع، ص 102، ح 4.
5- [5] _ تأويل الآيات، ج 1، ص 336، ح 8.

نسبت به ما اظهار نموده و برای یاری از ما اعلام آمادگی کنند. سپس حضرت این آیه را تلاوت نمود: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ» و فرمود: مقصود از تفث، ژولیده بودن موهای سر است و مقصود از نذر، دیدار با امام علیه السلام است(1).

«ذَلِکَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الأنْعَامُ إِلا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ ... (۳۰)»

[این است (آن چه مقرر شده) و هر کس مقررات خدا را بزرگ دارد، آن برای او نزد پروردگارش بهتر است، و برای شما دامها حلال شده است، مگر آن چه بر شما خوانده می شود.].

1) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجار، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که امام باقر علیه السلام در باره این آیه «وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ» فرمود: سه حرمت است که واجب است و هرکس حرمتی از این سه حرمت را بشکند، به خداوند شرک ورزیده است. اول، شکستن حرمت خداوند در بیت الحرام است و دوم، کنار گذاشتن کتاب خداوند و عمل به غیر آن است و سوم، بریدن از واجباتی است که خداوند واجب نموده است و اطاعت و مودت ما از جمله آن واجبات است(2).

«...فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (۳۰)»

[پس، از پلیدیِ بتها دوری کنید، و از گفتار باطل اجتناب ورزید].

1) محمد بن یعقوب از عدهای از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبله، از سماعه بن مهران، از ابو بصیر روایت نموده که از امام

1- [1] _ تأویل الآیات، ج 1، ص 336، ح 9.
2- [2] _ تأویل الآیات، ج 1، ص، 336، ح 10.

صادق علیه السلام در باره آیه پرسیدم: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»، حضرت فرمود: مقصود، غناء است(1).

2) و همو از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از درست، از زید شحام روایت نموده که از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»، حضرت فرمود: مقصود از «الرِّجْسَ مِنَ الأوْثَانِ» شطرنج است و مقصود از «قَوْلَ الزُّورِ» غناء است(2).

3) و همو از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از یکی از یارانش روایت نموده که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»، فرمود: مقصود از «الرِّجْسَ مِنَ الأوْثَانِ» شطرنج است و مقصود از « قَوْلَ الزُّورِ» غناء است(3).

4) و همو از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه روایت نموده که زراره گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ». حضرت فرمود: فطرت حنیفیه (مستقیم و بی انحراف) است که خدا مردم را بر آن آفریده و در آفرینش خداوند هیچ تغییر و دگرگونی راه ندارد. فرمود: خدا مردم را بر معرفت خود آفریده(4).

5) ابن بابویه از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از حسین بن اشکیب، از محمد بن سری، از حسین بن سعید، از ابو محمد بن ابوعمیر، از علی بن ابو حمزه، از عبدالله اعلی روایت می کند که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»، فرمود: مقصود از «الرِّجْسَ مِنَ الأوْثَانِ» شطرنج است و مقصود از «قَوْلَ الزُّورِ» غناء است. و در باره این آیه پرسیدم: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ

1- [1] _ کافی، ج 6، ص 431، ح 1.
2- [2] _ کافی، ج 6، ص 435، ح 2.
3- [3] _ کافی، ج 6، ص 436، ح 7.
4- [4] _ کافی ج2 ص10 ح4.

يَشْتَرى لَهْوَ الْحَديثِ»(1) [و بعضى از مردم سخنان بيهوده را مى خرند]. حضرت فرمود: غناء از آن جمله است(2).

6) و همو از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عيسى، از محمد بن يحيى خزاز، از حماد بن عثمان روايت كرده است كه او گفت: از امام صادق عليه السلام در باره «قَوْلَ الزُّورِ» (گفتار باطل) پرسيدم. حضرت فرمود: اين كه انسان به كسى كه آواز مى خواند، آفرين بگويد، نيز شامل گفتار باطل مى شود(3).

7) و همو از پدرش، از على بن ابراهيم، از پدرش، از محمد بن ابى عمير، از عمر بن اذينه، از زراره نقل مى كند كه گفت: از امام باقر عليه السلام در باره حنيفيه در اين آيه: «حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» پرسيدم. حضرت فرمود: حنيفيه (مستقيم و به دور از انحراف)، همان فطرت است(4).

8) و همو از پدرش، از سعد بن عبدالله، از ابراهيم بن هاشم و محمد بن حسين بن ابى خطاب و يعقوب بن يزيد، از ابن ابى عمير، از ابن اذينه، از زراره روايت مى كند كه او گفت: از امام باقر عليه السلام در باره اين آيه: «حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» و اين كه حنيفيه چيست، سئوال پرسيدم. حضرت فرمود: همان فطرتى است كه خداوند انسان ها را بر آن آفريده است. در آفرينش خداوند هيچ تغيير و دگرگونى راه ندارد. و فرمود: خداوند انسان ها را بر توحيد آفريد(5).

9) على بن ابراهيم از پدرش، از ابن ابى عمير، از هشام روايت كرده است كه امام صادق عليه السلام فرمود: مقصود از «الرِّجْسَ مِنَ الأوْثَانِ» شطرنج است و مقصود از «قَوْلَ الزُّورِ» غناء است و «حُنَفَاءَ» به معناى پاكان است و «فِى مَكَانٍ سَحِيقٍ» به معناى جايى دور دست است(6).

1- [1] _ لقمان /6.
2- [2] _ معانى الاخبار ص349 ح1.
3- [3] _ معانى الاخبار ص349 ح2.
4- [4] _ معانى الاخبار ص349 ح1.
5- [5] _ توحيد، ص330، ح 9.
6- [6] _ تفسير قمى، ج 2، ص 58.

10) شیخ در کتاب امالی به سند خود در باره این آیه «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»، آورده است که حضرت فرمود: مقصود از «الرِّجْسَ» شطرنج است و مقصود از «قَوْلَ الزُّورِ» غناء است(1).

مولف گوید: در کتاب امالی پیش از این حدیث، حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده است.

«ذَلِکَ وَمَنْ یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ (۳۲)»

[این است(مناسک حج)! و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دلهاست]

1) علی بن ابراهیم گوید: مقصود، بزرگداشت شتران قربانی و مرغوبیت آنهاست(2).

2) محمد بن یعقوب از عدهای از یاران ما، از احمد بن محمد، از حسن بن علی، از برخی یارانش روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: پاداش، زمانی دو برابر می شود که قربانی کوچکتر از شتر و گاو فربه باشد و هرگاه قربانی همان شتر و یا گاو فربه باشد، پاداش دو چندان نمی شود. زیرا که این بزرگترین چیزی است که می تواند باشد. خداوند عز و جل می فرماید: «وَمَنْ یُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ»(3).

«لَکُمْ فِیهَا مَنَافِعُ إِلَی أَجَلٍ مُسَمًّی ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَی الْبَیْتِ الْعَتِیقِ (۳۳)»

[برای شما در آن دامها تا مدتی معین سودهایی است، سپس جایگاه (قربانی کردن آنها و سایر فرایض) در خانه کهن است]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فضیل، از ابوصباح کنانی نقل می کند که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «لَکُمْ فِیهَا مَنَافِعُ إِلَی أَجَلٍ مُسَمًّی» فرمود: اگر نیاز به این داشته باشد که شتر قربانی را سوار شود، بی آن که آزاری بر آن وارد کند، می تواند

1- [1] _ امالی، ج 1، ص 300.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 59.
3- [3] _ کافی، ج 4، ص 395، ح 5.

شتر قربانی را سوار شود و اگر شتر قربانی شیر داشته باشد، بی آن که پستان آن را به کلی خالی کند، می تواند مقداری شیر آن را بدوشد(1).

2) ابن بابویه در کتاب الفقیه با سند خود روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: در باره این آیه: «لَکُمْ فِیهَا مَنَافِعُ إِلَی أَجَلٍ مُسَمًّی» فرمود: اگر نیاز به این داشته باشد که شتر قربانی را سوار شود، بی آن که آزاری بر آن وارد کند، میتواند شتر قربانی را سوار شود و اگر شتر قربانی شیر داشته باشد، بی آن که پستان آن را به کلی خالی کند، مقداری از آن را بدوشد(2).

3) علی بن ابراهیم گوید: فرد محرم می تواند از جایی که احرام می بندد، به شرطی که به شتر قربانی آزاری نرساند، بر آن سوار شود و اگر آن قربانی شیر داشته باشد، می تواند تا روز قربانی از شیر بهره مند شود و این است مقصود سخن خداوند که فرمود: «ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَی الْبَیْتِ الْعَتِیقِ»(3).

«وَلِکُلِّ أُمَّهٍ جَعَلْنَا مَنْسَکاً لِیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَی مَا رَزَقَهُمْ...عَلَی مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِیمِی الصَّلاهِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ(۳۵)»

«وَلِکُلِّ أُمَّهٍ جَعَلْنَا مَنْسَکاً لِیَذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَی مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِیمَهِ الأَنْعَامِ فَإِلَهُکُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِینَ (۳٤)الَّذِینَ إِذَا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِینَ عَلَی مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِیمِی الصَّلاهِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ(۳۵)»

[و برای هر امتی مناسکی قرار دادیم، تا نام خدا را بر دامهای زبان بسته ای که روزی آنها گردانیده یاد کنند. پس (بدانید که) خدای شما خدایی یگانه است، پس به فرمان او گردن نهید. و فروتنان را بشارت ده. همانان که چون نام خدا یاد شود، دلهایشان خشیت یابد و آنان که بر هر چه برسرشان آید صبر پیشه گانند و برپا دارندگان نمازند، و از آن چه روزیشان داده ایم انفاق می کنند]

1) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت نموده که حضرت فرمود: از پدر

1- [1] _ کافی، ج 4، ص 492، ح 1.
2- [2] _ من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 300، ح 1493.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 59.

بزرگوارم در باره این آیه پرسیدم: «وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِین » پدرم در جواب فرمود: این آیه مخصوصا در باره ما نازل شده است(1).

2) علی بن ابراهیم در باره این آیه: «وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِین» گفته است: مراد، عبادت کنندگان است(2).

«وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَکُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَکُمْ فِیهَا خَیْرٌ...کَذَلِکَ سَخَّرْنَاهَا لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (٣٦)»

«وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَکُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَکُمْ فِیهَا خَیْرٌ فَاذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَیْهَا صَوَافَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَکُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ کَذَلِکَ سَخَّرْنَاهَا لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (٣٦)»

[و شتران فربه را برای شما از جمله شعایر خدا قرار دادیم: در آنها برای شما خیر است. پس نام خدا را بر آنها _ در حالی که برپای ایستاده اند _ ببرید و چون به پهلو درغلتیدند از آنها بخورید و به تنگدست (سائل) و به بینوای غیر سائل بخورانید. این گونه آنها را برای شما رام کردیم، امید که شکرگزار باشید]

1) محمد بن یعقوب از علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن سنان روایت نموده که امام صادق علیه السلام در باره این آیه : «فَاذْکُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَیْهَا صَوَافَّ»، فرمود: این هنگامی است که برای نحر زده شوند که دو دستش از میان سم تا زانو بسته گردد و «وجوب جنوبشان» وقتی است که به زمین افتند (کنایه از این که جانشان از بدن خارج شود).(3)

2) و همو از حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از چندین تن، از ابان بن عثمان، از عبد الرحمان بن ابی عبدالله روایت نموده که امام صادق علیه السلام در باره این آیه :«فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا» فرمود: یعنی هنگامی که بر روی زمین افتد. «فَکُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ» فرمود: قانع کسی است که به آن چه که به او می دهی راضی باشد، ناراحت نگردد و رو ترش نکند و از روی خشم، دهان خود را کج نکند. معتر به کسی گفته می شود که پیش تو می آید تا چیزی به او بدهی(4).

1- [1] _ تأويل الآيات، ج 1، ص 337، ح11.
2- [2] _ تفسير قمى، ج 2، ص 59.
3- [3] _ كافى، ج 4،ص 497، ح 1.
4- [4] _ كافى، ج 4 ، ص 499، ح 2.

3) و همو از علی ابن ابراهیم، از پدرش و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از صفوان، از معاویه بن عمار، روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرّ» فرمود: قانع کسی است که به آن چه که به او می دهی قناعت کند و معتر هم کسی است که خود را در معرض دید تو قرار می دهد تا چیزی به او بدهی و سائل هم کسی است که با دستانش گدایی می کند و بائس همان فقیر است(1).

4) و همو از تنی چند از یاران ما، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از غلام امام صادق علیه السلام نقل کرده است که گفت: ابوالحسن اول، امام موسی بن جعفر علیه السلام را دیدم که شتری خواستند که آن را پی کنند. وقتی که قصابها آن شتر را نحر کردند و شتر بر زمین افتاد، مقداری از سَنام (کوهان) آن را آشکار کردند. حضرت فرمود: آن را ببرید و از آن بخورید که خداوند عز و جل می فرماید: «فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا»(2).

5) شیخ به سند خود از موسی بن قاسم، از نخعی، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن عمار نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه قربانی را ذبح و یا نحر نمودی، خودت از آن بخور و به دیگران نیز بخوران؛ چرا که خداوند متعال می فرماید:«فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرّ». حضرت فرمود: قانع کسی است که به آن چه که به او می دهی قناعت کند و معتر کسی است که خود را در معرض دید تو قرار می دهد تا چیزی به او بدهی و سائل هم کسی است که با دستان خود طلب می کند و بائس همان فقیر است(3).

6) و همو به سند خود از موسی بن قاسم، از ابن ابی عمیر، از سیف تمار روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: سعد بن ملک برای حج گزاردن آمده بود که پدرم را دید و از ایشان پرسید: من قربانی با خود آورده ام، چگونه عمل کنم؟ پدرم به او فرمود: یک سوم گوشت قربانی را به خانوادهات بده و یک سوم دیگر را به قانع و معتر و یک سوم دیگر را به مسکین بده. پرسیدم: آیا مسکین همان گدا است؟ فرمود: آری. و نیز فرمود: قانع کسی است که به مقداری

1- [1] _ کافی ج 4، ص 500، ح 6.
2- [2] _ کافی، ج 4 ، ص 501 ، ح 9.
3- [3] _ تهذیب، ج 5، ص 223، ح 751.

که به او دادهای و بیشتر از آن قناعت دارد و معتر نیز شایستگی بیشتر از آن را دارد. زیرا که او از قانعی که خود را در معرض دید تو قرار می دهد ولی گدایی نمی کند، غنیتر است(1).

7) ابن بابویه از محمد بن حسین بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از فضاله، از ابان بن عثمان، از عبدالرحمان بن ابی عبدالله روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا» فرمود: یعنی هنگامی که بر روی زمین افتد. «فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ» فرمود: قانع کسی است که به آن چه که به او می دهی راضی باشد، ناراحت نگردد و رو ترش نکند و از روی خشم تف نکند. معتر به کسی گفته می شود که پیش تو می آید تا خوراکی به او بدهی(2).

8) و همو به همین سند از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از صفوان، از سیف تمار روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: سعد بن ملک برای حج گزاردن آمده بود که پدرم را دید و از ایشان پرسید: من قربانی با خود آوردهام، چگونه عمل کنم؟ پدرم به او فرمود: یک سوم گوشت قربانی را به خانوادهات بده و یک سوم دیگر را به قانع و یک سوم دیگر را به مسکین بده. پرسیدم: آیا مسکین همان گدا است؟ فرمود: آری. و نیز فرمود: قانع کسی است که به مقداری که به او دادهای و بیشتر از آن قناعت دارد و معتر نیز کسی است که خود را در معرض دید تو قرار می دهد ولی چیزی از تو طلب نمی کند(3).

9) علی بن ابراهیم گوید: قانع کسی است که از تو می خواهد که چیزی به او بدهی و معتر کسی است که خود را در معرض دید تو قرار می دهد تا چیزی به او بدهی ولی گدایی نمی کند(4).

1- [1] _ تهذیب، ج 5، ص 223، ح 753.
2- [2] _ معانی الاخبار، ص 208 ،ح 1.
3- [3] _ معانی الاخبار، ص 208، ح 2 .
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 59.

«لَنْ یَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلا دِمَاؤُهَا وَلَکِنْ یَنَالُهُ التَّقْوَی مِنْکُمْ کَذَلِکَ سَخَّرَهَا لَکُمْ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلَی مَا هَدَاکُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِینَ (۳۷)»

[هرگز گوشتهای آنها و خونهایشان به خدا نخواهد رسید، ولی این تقوای شماست که به او می رسد. این گونه خداوند آنها را برای شما رام کرد، تا خدا را به پاس آن که شما را هدایت نموده، به بزرگی یاد کنید، و نیکوکاران را مژده ده.]

1) علی بن ابراهیم گوید: یعنی اگر شخصی که قربانی می کند، تقوا را رعایت نکند، آن قربانی به خداوند نمی رسد و خداوند تنها از پرهیزگاران قبول می کند(1).

2) علی بن ابراهیم گوید: در ایام تشریق، تکبیر در نماز، در منی پس از پانزده نماز است و در شهرهای دیگر پس از ده نماز(2).

3) محمد بن یعقوب از علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از منصور بن حازم روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «وَ اذْکُرُوا اللَّهَ فی أَیَّامٍ مَعْدُودات»(3) [خدا را در روزهای معین یاد کنید]، فرمود: مقصود از روزهای معین، همان ایام تشریق است. امام در ادامه این حدیث می فرماید: و تکبیر به این نحو است: ُ اللَّهُ أَکْبَرُ اللَّهُ أَکْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَکْبَرُ اللَّهُ أَکْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ، اللَّهُ أَکْبَرُ عَلَی مَا هَدَانَا، اللَّهُ أَکْبَرُ عَلَی مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِیمَهِ الْأَنْعَام (4).

4) و همو از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از محمد بن مسلم روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «وَ اذْکُرُوا اللَّهَ فی أَیَّامٍ مَعْدُودات»(5) [خدا را در روزهای معین یاد کنید]. حضرت فرمود: تکبیر در روزهای تشریق (یازده، دوازده و سیزده ذی الحجه) است که از نماز ظهر روز عید قربان شروع شده و تا نماز صبح روز سوم ادامه دارد و در سایر شهرها (غیر از منا) ده نماز است و چون اولین قافله حاجیان (برای بازگشت) به راه

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 59.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 59.

3- [3] _ بقره /203.
4- [4] _ کافی، ج 4، ص 516، ح 3.
5- [5] _ بقره /203.

افتند، مردم سایر شهرها به تکبیر گفتن خود پایان می دهند. ولی هرکس در منا مانده و نماز ظهر و عصر را در آن جا اقامه کند، باید تکبیر را بگوید(1).

«إِنَّ اللَّهَ یُدافِعُ عَنِ الَّذینَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ کُلَّ خَوَّانٍ کَفُورٍ (38)»

[قطعاً خداوند از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند، زیرا خدا هیچ خیانتکار ناسپاسی را دوست ندارد].

1) محمد بن عباس از محمد بن حسن بن علی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از اسحاق بن عمار روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «إِنَّ اللَّهَ یُدافِعُ عَنِ الَّذینَ آمَنُوا»، فرمود: مقصود از ایمان آورندگان، ما هستیم و هرچه را که شیعیان ما شایع کنند [اسرار ما را فاش کنند]، خداوند از ما دفاع می کند(2).

«أُذِنَ لِلَّذینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدیرٌ (39) الَّذینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ إِلاَّ أَنْ یَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ ... (40)»

[به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت (جهاد) داده شده است، چرا که مورد ظلم قرار گرفته اند، و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست.* همان کسانی که به ناحق از خانه هایشان بیرون رانده شدند. (آنها گناهی نداشتند) جز این که می گفتند: پروردگار ما خداست].

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از ابوجعفر احوال، از سلام بن مستنیر روایت کرده است که امام باقر علیه السلام در باره این آیه : «الَّذینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ إِلاَّ أَنْ یَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ» فرمود: این آیه در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی و جعفر و حمزه نازل شده و در مورد امام حسین علیه السلام نیز جاری شده است(3).

1- [1] _ اصول کافی، ج 4، ص 516، ح 1.
2- [2] _ تأویل الآیات، ج 1، ص 337، ح 12.
3- [3] _ کافی ، ج 8، ص 337، ح 534.

2) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود، از موسی بن جعفر، از پدرش، از جد بزرگوارش علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: این آیه مخصوصا در باره خاندان محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است: «أُذِنَ لِلَّذینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدیرٌ * الَّذینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ إِلاَّ أَنْ یَقُولُوا رَبُّنَا اللَّه » سپس حضرت ادامه این آیه را تا «وَ لِلَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُور»(1) [و فرجام تمام کارها از آنِ خداوند است] تلاوت نمود(2).

3) و همو از حسین بن عامر، از محمد بن عیسی بن عبید، از صفوان بن یحیی، از حکیم بن حناط، از ضریس روایت نموده که از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: مقصود آیه :«أُذِنَ لِلَّذینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدیرٌ»، امام حسن و امام حسین علیهما السلام است.(3)

4) و همو از حسین بن احمد مالکی، از محمد بن عیسی، از یونس، از مثنی حناط، از عبدالله بن عجلان روایت کرده است که امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «أُذِنَ لِلَّذینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدیرٌ» فرمود: این آیه در مورد قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف و یاران او نازل شده است(4).

5) و همو از عبدالعزیز بن یحیی، از محمد بن عبدالرحمن، از مفضل، از جعفر بن حسین کوفی، از محمد بن زید غلام امام باقر علیه السلام، از پدرش نقل کرده است که او گفت: از مولایم امام باقر علیه السلام در باره این آیه سئوال کردم: «الَّذینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ إِلاَّ أَنْ یَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ». حضرت فرمود: این آیه در باره علی و حمزه و جعفر علیهم السلام نازل شده و سپس در مورد امام حسین علیه السلام نیز جاری گشته است(5).

6) و همو از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود نجار، از امام موسی کاظم علیه السلام، از پدرش بزرگوارش روایت نموده که آن حضرت در باره این آیه: «الَّذینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ» فرمود: این آیه در خصوص ما و

1- [1] _ حج /41.
2- [2] _ کافی، ج 8، ص 337، ح 534.
3- [3] _ تأویل الآیات، ج 1، ص 338، ح 15.
4- [4] _ تأویل الآیات، ج 1، ص 338، ح16.
5- [5] _ تأویل الآیات، ج 1 ،ص 339، ح 17 ؛ شواهد التنزیل، ج1، ص 399، ح 552.

در باره امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان او علیهم السلام نازل شده و نیز این آیه در مورد آن چه در باره فاطمه سلام الله علیها مرتکب شده اند، نازل شده است(1).

7) ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عباس بن معروف، از صفوان بن یحیی، از حکیم حناط، از ضریس، از ابو خالد کابلی روایت کرده است که از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود آیه: «أُذِنَ لِلَّذینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدیرٌ» در باره علی و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است(2).

8) از امام باقر علیه السلام روایت شده است که: این آیه در باره مهاجرین نازل شده و در مورد خاندان محمد صلی الله علیه و آله که از دیارشان رانده شده و رعب و ترس بر آنان تحمیل شده، جاری شده است(3).

9) علی بن ابراهیم گوید: این آیه در باره علی علیه السلام و جعفر و حمزه نازل شده است و این آیه: «الَّذینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ بِغَیْرِ حَقٍّ » در باره امام حسین علیه السلام است که یزید خواست که افرادی او را به شام بیاورند و آن حضرت به سوی کوفه گریخت و در سرزمین طف به شهادت رسید(4).

10) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن مسکان روایت نموده که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «أُذِنَ لِلَّذینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدیرٌ» فرمود: عامه (اهل سنت) میگویند که این آیه در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده است. آن زمان که قریش ایشان را از مکه اخراج کردند. اما مقصود این آیه، قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف است. آن زمان که به خونخواهی حسین علیه السلام قیام می کند و این سخن قائم علیه السلام است که می فرماید: ما اولیای دم و خواهان دیه هستیم. سپس حضرت در باره عبادت امامان علیهم السلام و روش آنان این آیه را تلاوت نمود: «الَّذینَ إِنْ مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ لِلَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُور »(5)-(6) [همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز

1- [1] _ تأويل الآيات، ج 1، ص 339، ح 18.
2- [2] _ كامل الزيارات، ص 135، باب 18، ح 4.
3- [3] _ مجمع البيان، ج 7 ، ص 156.
4- [4] _ تفسير قمى، ج 2، ص 59.
5- [5] _ حج / 41.
6- [6] _ تفسير قمى، ج 2،ص 59.

برپا می دارند و زکات می دهند و به کارهای پسندیده وامی دارند، و از کارهای ناپسند باز می دارند، و فرجام همه کارها از آن خداست]. که در این باره، در تفسیر این آیه: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُم»(1) [در حقیقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را خریده است] که در سوره برائت آمده، سخن گفته شد.

«... وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ...لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزيزٌ (40)»

«... وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ يُذْكَرُ فيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثيراً وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزيزٌ (40)»

[و اگر خدا بعضی از مردم را با بعض دیگر دفع نمی کرد، صومعه ها و کلیساها و کنیسه ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می شود، سخت ویران می شد، و قطعاً خدا به کسی که (دین) او را یاری می کند، یاری می دهد، چرا که خدا سخت نیرومند شکست ناپذیر است]

1) طبرسی گوید: امام صادق علیه السلام کلمه «صُلُوات» را به ضم صاد و لام خوانده و آن را به حصارها و دیوارهای محکم تفسیر نموده است(2).

2) محمد بن عباس از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از حجر بن زائده، از حمران روایت نموده که از امام باقر علیه السلام در باره این آیه سئوال کردم: « وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ يُذْكَرُ فيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثيراً»، حضرت فرمود: مردمی نیکوکار بودند که از بیم این که مبادا مردم بدکار، دین آنها را به تباهی بکشد، از جمع آنها کناره گیری کردند و خداوند به وسیله این قوم بدکار، شر کفار را از مردم نیکوکار باز داشت، بدون این که اجری به آنان (مردم بدکار) برسد و در میان ما نیز همانند آنها وجود دارد(3).

3) و همو از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود، از ابوالحسن موسی بن جعفر، از پدر بزرگوارش روایت نموده که آن حضرت درباره

1- [1] _ توبه / 111.
2- [2] _ جوامع الجامع ، ص 301.
3- [3] _ تأويل الآيات، ج 1، ص340، ح19 .

این آیه: «وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ يُذْكَرُ فيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثيراً»، فرمود: آنان امامان هدایتگر هستند که اگر نبود که آنان صبر داشتند و منتظر امری بودند که از جانب خداوند برایشان می آید، همگی کشته می شدند. خداوند عز و جل می فرماید: «وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزيزٌ»(1)

شرف الدین نجفی گوید: در مورد تأویل اول که فرمود: آنان مردمی نیکوکار بودند که از بیم این که مبادا مردم بدکار، آنها را فاسد کنند، از جمع آنها کناره گیری کردند؛ یعنی مبادا دین آنها را فاسد گردانند. به همین سبب از آنها کناره گیری کردند و خداوند دستان مردم بدکار را از مردم نیکوکار باز می دارد و این که فرمود: در میان ما نیز همانند آنها هستند، قوم نیکوکار همان امامان هدایتگر هستند و قوم بدکار نیز مخالفان آنها هستند و خداوند دستان مخالفان را از امامان باز میدارد و سپاس مخصوص خدایی است که پروردگار جهانیان است. اما معنای تأویل دومی که فرمود: آنان امامان هستند، معنایش چنین است که خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع می کند. پس در این جا کسانی که مورد حمایت قرار می گیرند و ظلم از آنها دفع می شود، امامان هستند و کسانی که دفع می شوند، همان ستمکاران هستند و این که فرمود: اگر نبود که آنان صبر پیشه می کنند و در انتظار امری هستند که از جانب خداوند می آید، همگی کشته می شدند، معنایش این است که اگر نبود که آنان بر آزار و اذیت ها صبر می کردند و انتظار می کشیدند که به امر خداوند، فرج آل محمد صلی الله علیه و آله فرا برسد و حضرت قائم علیه السلام ظهور کند، همان طور که چندتایی با شمشیر قیام کردند، همگی آنها با شمشیر قیام می کردند و قیام آنها موجب کشته شدن آنها می شد و اگر همگی کشته می شدند، صومعه ها و کلیساها و کنیسه ها و نماز خانه ها و مساجد ویران می شدند.

صوامع همان صومعه ها است که مکانهای عبادت مسیحیان است که اغلب در کوه ها قرار دارد و کنیسه ها در روستاها است و مقصود از صلوات، مکان هایی است که در آنجا نماز خوانده می شود که هم مسلمانان و هم یهودیان چنین مکان هایی دارند. مکان عبادت یهود، کنیسه است و مکان عبادت مسلمانان، مسجد است. پس

1- [1] _ تأويل الآيات، ج 1، ص 340، ح 20 ؛ ينابيع الموده ص 70

اگر همه امامان کشته شوند، این مکان ها نیز ویران می گردد و ویرانی این مکان ها نیز باعث تعطیل شدن ادیان سه گانه یعنی شریعت موسی و شریعت عیسی و شریعت محمد صلی الله علیه و آله است. چرا که شریعت و دین تنها با وجود کتاب پابرجاست و کتاب نیز نیاز به تأویل دارد و تأویل آن را تنها خداوند و راسخین در علم می دانند و راسخین در علم همان امامان علیهم السلام هستند که تأویل کتاب موسی و کتاب عیسی و کتاب محمد صلی الله علیه و آله را می دانند و شاهد این ادعا، سخن امیر المؤمنین علیه السلام است که فرمود: اگر جایگاهی برای من قرار دهند، میان اهل تورات براساس توراتشان، میان اهل انجیل بر اساس انجیلشان و میان اهل فرقان بر اساس فرقان داوری می کردم تا این که این کتابها خود به سخن در آیند و بگویند: راست گفت. و این که فرمود: «هم الاعلام» اعلام به نشانه هایی گفته می شود که انسان را به جایگاه امن هدایت کند. پس برترین درود و گرامی داشت خداوند بر آنان باد و چون خداوند دید که آنها صبر پیشه می کنند، به آنها وعده یاری داد و فرمود: «وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ» یعنی کسانی که دین او را یاری می کنند «إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ» در حکمرانی خود «عَزيزٌ» در عظمت و بزرگی شأن او.

مولف گوید: پیش از این نیز بیان کردیم که محمد بن عباس به سند خود از عیسی بن داود، از موسی بن جعفر، از پدرش، از جد بزرگوارش علیه السلام نقل کرده است که آیه: «أُذِنَ لِلَّذينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلى نَصْرِهِمْ لَقَديرٌ * الَّذينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلاَّ أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّه» تا این که می فرماید: «وَ لِلَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُور» مخصوصا در باره خاندان محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است.

«الَّذينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا...فَأَمْلَيْتُ لِلْكافِرينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كانَ نَكيرِ (44)»

«الَّذينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ (41) وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عادٌ وَ ثَمُودُ (42) وَ قَوْمُ إِبْراهيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ (43)وَ أَصْحابُ مَدْيَنَ وَ كُذِّبَ مُوسى فَأَمْلَيْتُ لِلْكافِرينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كانَ نَكيرِ (44)»

[همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می دارند و زکات می دهند و به کارهای پسندیده وامی دارند، و از کارهای ناپسند باز می دارند، و فرجام همه کارها از آنِ خداست * و اگر تو را تکذیب کنند، قطعاً پیش از آنان قوم نوح و عاد و ثمود نیز به تکذیب پرداختند * و (نیز) قوم ابراهیم و قوم لوط * و اهل مَدْیَن و موسی تکذیب شد، پس کافران را مهلت دادم، سپس (گریبان) آنها را گرفتم. (نگر) عذاب من چگونه بود؟]

1) محمد بن عباس از احمد بن محمد بن سعید، از احمد بن حسن، از پدرش، از حصین بن مخارق، از امام موسی کاظم علیه السلام، از پدرش، از پدرانش نقل کرده است که در باره این آیه: «الَّذینَ إِنْ مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ» فرمود: مقصود، ما هستیم(1).

2) و همو از احمد بن محمد، از احمد بن حسن، از پدرش، از حصین بن مخارق، از عمرو بن ثابت، از عبدالله بن حسن بن حسن، از مادرش، از پدرش علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در باره این آیه: «الَّذینَ إِنْ مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ» فرمود: این آیه در باره ما اهل بیت نازل شده است(2).

3) و همو از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود، از امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود: روزی در مسجد نزد پدرم بودم که مردی آمد و در مقابل ایشان ایستاد و گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیه ای در قرآن مرا عاجز نموده است. تفسیر آن را از جابر بن یزید پرسیدم. او مرا حضور شما راهنمایی کرد. پدرم فرمود: آن آیه کدام است؟ آن مرد جواب داد: «الَّذینَ إِنْ مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ لِلَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ». پدرم فرمود: بله، این آیه در باره ما نازل شده است و جریان چنین است. فلانی و فلانی و گروهی که با آنها بودند _ پدرم نام این عده را ذکر کرد _ خدمت پیامبر آمده و پرسیدند: خلافت بعد از شما به چه کسی خواهد رسید؟ به خدا سوگند، اگر به یکی از خویشاوندان شما برسد ما بر جان خود بیمناکیم. اگر به دیگری برسد، شاید آن

1- [1] _ تأويل الآيات ، ج 3، ص 342، ح 22.
2- [2] _ تأويل الآيات ، ج 3، ص 342، ح 23.

دیگری از آنها به ما مهربان تر باشند. پیامبر صلی الله علیه و آله از شنیدن این سخن بسیار ناراحت شد و فرمود: به خدا قسم، اگر به خدا و پیامبر ایمان داشته باشید، هرگز آنان را دشمن نمی دارید. زیرا که دشمنی با آنها دشمنی با من است و دشمنی با من، کفر به خداوند است. آن گاه شما از مرگم به من خبر می دهید. به خدا سوگند، اگر خداوند به آنها در زمین قدرت دهد، نماز را به پای می دارند و زکات می پردازند و امر به معروف و نهی از منکر را عملی می سازند. خداوند دماغ کسانی را که با من و خاندانم دشمنی دارند، به خاک می مالد. در این هنگام بود که خداوند این آیه را نازل نمود: «الَّذینَ إِنْ مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ لِلَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ» ولی مردم آن را نپذیرفتند. پس خداوند این آیه را نازل کرد: «وَ إِنْ یُکَذِّبُوکَ فَقَدْ کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عادٌ وَ ثَمُودُ، وَ قَوْمُ إِبْراهِیمَ، وَ قَوْمُ لُوطٍ، وَ أَصْحابُ مَدْیَنَ وَ کُذِّبَ مُوسی فَأَمْلَیْتُ لِلْکافِرِینَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَکَیْفَ کانَ نَکِیرِ»(1).

4) و همو از محمد بن حسین بن حمید، از جعفر بن عبدالله، از کثیر بن عیاش، از ابی الجارود روایت کرده است که امام باقر علیه السلام در مورد آیه: «الَّذینَ إِنْ مَکَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَ لِلَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ»، فرمود: این آیه اختصاص به آل محمّد علیهم السلام دارد. حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و اصحابش که خداوند آنها را مالک شرق و غرب می گرداند و دین را به وسیله او بر تمام ادیان پیروز می نماید و باطل و دین های ساختگی را به وسیله او و یارانش از میان بر می دارد؛ (همان طور که پیش از ظهور او سفاهت و نادانی، حق و حقیقت را از میان برده بود). و عدالت آن گونه گسترش می یابد که اثری از ظلم باقی نمی ماند. امر به معروف و نهی از منکر میکنند و سرانجام کارها به دست خداوند است(2).

5) و همو از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود، از موسی بن جعفر، از پدرش، از جدش علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: این آیه مخصوصا در باره خاندان محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است: «أُذِنَ لِلَّذینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدیرٌ * الَّذینَ أُخْرِجُوا مِنْ

1- [1] _ تأویل الآیات، ج 1، ص 342، ح 24.

2- [2] _ تأويل الآيات، ج 1، ص 343، ح 25.

دِيارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلاَّ أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّه » سپس حضرت این آیه را با عبارت «وَ لِلَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُور» تلاوت نمود(1).

6) علی بن ابراهیم گوید: در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام آمده است که آیه «الَّذينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِی الْأَرْضِ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ...» در مورد خاندان محمد علیهم السلام و مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و یارانش نازل شده است که خداوند آنان را مالک شرق و غرب زمین می گرداند و به وسیله او و یارانش دین خود را پیروز گردانده و بدعتها و دینهای باطل را از بین می برد؛ (همان طور که پیش از ظهور او، سفاهت و نادانی حق و حقیقت را می زداید). تا آن جا که هیچ نشانه ای از ستم و بیدادگری دیده نمی شود و آنان امر به معروف و نهی از منکر می کنند(2).

«فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها وَ هِیَ ظالِمَةٌ فَهِیَ خاوِيَةٌ عَلی عُرُوشِها وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشيدٍ (45)»

[و چه بسیار شهرها را _ که ستمکار بودند _ هلاکشان کردیم و اینک آن شهرها سقفهایش فرو ریخته است، و چه بسیار چاه های متروک و کوشکهای افراشته را]

1) علی بن ابراهیم گوید: در آیه: «فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْناها وَ هِیَ ظالِمَةٌ فَهِیَ خاوِيَةٌ عَلی عُرُوشِها» عروش به معنای سقف خانه و گوشه و اطراف آن است و عبارت «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشيدٍ» مثلی است که در مورد خاندان محمد صلی الله علیه و آله جاری است و «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ» چاهی که از آن آب گرفته میشود و مقصود، امامی است که در غیبت به سر میبرد و تا وقت ظهورش از او علم اخذ نمیشود و «وَ قَصْرٍ مَشيدٍ» به معنای کاخ افراشته است و این مثلی در مورد امام علی علیه السلام و امامان علیهم السلام و فضائل ایشان است که سراسر دنیا را فراگرفته است و بر دنیا مسلط است و هرچند که سعی میکنند آن را دور کنند، اما

1- [1] _ تأویل الآیات، ج 1، ص 338، ح 14.
2- [2] _ تفسیر قمی ، ج 2 ،ص 62.

باز هم بر دنیا چیره است و این است معنای سخن خداوند که فرمود: « لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّه»(1) [تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند].

و شاعر در این باره شعری سروده است با این مضمون:

چاهی فروگذارده شده و کاخی استوار و آسمان خراش، مثَل زیبنده ای است برای آل محمّد علیهم السلام. قصر، عزّت و بزرگواری آنان است که هیچ کس به آن دست نیابد و چاه، دانش آنان می باشد که هرگز پایان ندارد(2).

2) محمد بن یعقوب از محمد بن حسن، از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم بجلی، از علی بن جعفر، از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام در باره این سخن خداوند تعالی: «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَهٍ وَ قَصْرٍ مَشیدٍ» روایت کرده است که فرمود: چاه های متروک، امامی است که ساکت است و کاخ افراشته، امام ناطق است(3).

3) ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن احمد بن یونس لیثی، از احمد بن محمد بن سعید کوفی، از علی بن حسن بن فضال، از پدرش، از ابراهیم بن زیاد روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَهٍ وَ قَصْرٍ مَشیدٍ» ، فرمود: مقصود از چاه متروکه، امام ساکت است و مقصود از کاخ افراشته نیز امام ناطق است(4).

4) و همو از پدرش، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد بن یحیی، از علی بن سندی، از محمد بن عمرو، از برخی از اصحاب ما، از نصر بن قابوس روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَهٍ وَ قَصْرٍ مَشیدٍ» ، حضرت فرمود: مقصود از چاه متروکه، امام ساکت است و مقصود از کاخ افراشته نیز امام ناطق است(5).

5) و همو از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش اسحاق بن محمد، از محمد بن حسن بن شمون، از عبدالله بن عبدالرحمن اصم، از عبدالله بن قاسم بطل، از صالح بن سهل روایت کرده است که او

1- [1] _ توبه /33 ؛ فتح /28 ؛ صف/9.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 59 و 62.
3- [3] _ کافی ، ج 1، ص 353 ، ح 75.
4- [4] _ معانی الاخبار، ص 111 ، ح1.
5- [5] _ معانی الاخبار، ص 111 ، ح2.

گفت: مقصود از عبارت «قَصْرٍ مَشيدٍ» اميرالمؤمنين عليه السلام است و مقصود از «بِئْرٍ مُعَطَّلَهٍ» فاطمه و فرزندانش هستند كه از حاكميت به دور مانده اند. محمد بن حسن بن خالد اشعرى ملقب به شنبوله، ابياتى با اين مضمون سروده است:

چاهى فروگذارده شده و كاخى استوار و آسمان خراش، مثَل زيبنده اى است براى آل محمّد عليهم السلام. قصر، عزّت و بزرگوارى آنان است كه هيچ كس به آن دست نيابد و چاه، دانش آنان مى باشد كه هرگز پايان ندارد(1).

6) سعد بن عبدالله از على بن اسماعيل بن عيسى، از محمد بن عمرو بن سعد زيات، از برخى يارانش، از نصر بن قابوس روايت كرده است كه او گفت: از امام صادق عليه السلام در باره اين آيات پرسيدم: «وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ * وَ ماءٍ مَسْكُوبٍ *وَ فاكِهَهٍ كَثيرَهٍ * لا مَقْطُوعَهٍ وَ لا مَمْنُوعَهٍ»(2) [و سايه اى پايدار * و آبى ريزان * و ميوه اى فراوان * نه بريده و نه ممنوع]. حضرت فرمود: اى نصر! به خدا قسم، مقصود آيه آن چيزى نيست كه مردم مى پندارند. بلكه مقصود، امام عليه السلام است و علمى كه از او ميتراود. راوى گويد: از ايشان در باره اين آيه پرسيدم: «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَهٍ وَ قَصْرٍ مَشيدٍ»، حضرت فرمود: مقصود از چاه متروكه، امام ساكت است و مقصود از كاخ افراشته نيز امام ناطق است(3).

7) محمد بن عباس از حسين بن عامر، از محمد بن حسين، از ربيع بن محمد، از صالح بن سهل روايت نموده كه گفت: از امام صادق عليه السلام شنيدم كه فرمود: در آيه: «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَهٍ وَ قَصْرٍ مَشيدٍ»، مقصود از «بِئْرٍ مُعَطَّلَهٍ» فاطمه سلام الله عليها و فرزندانش هستند كه از حاكميت به دور مانده اند(4).

8) ابن شهر آشوب روايت مى كند كه امام صادق عليه السلام در باره اين آيه: «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَهٍ وَ قَصْرٍ مَشيدٍ»، فرمود: مقصود از كاخ بر افراشته، رسول خدا صلى الله عليه و آله است و مقصود از چاه متروكه، على عليه السلام است(5).

9) على بن جعفر گويد: امام موسى كاظم عليه السلام فرمود: مقصود از چاه متروكه، امام ساكت است و مقصود از كاخ برافراشته، امام ناطق است(6).

1- [1] _ معانی الاخبار، ص 111، ح 3 .
2- [2] _ واقعه/ 30-33.
3- [3] _ مختصر بصائر الدرجات، ص 57.
4- [4] _ تأویل االآیات، ج 1، ص 344، ح 26.
5- [5] _ مناقب، ج 3 ، ح 88.
6- [6] _ مناقب، ج3 ، ص 88.

«أَ فَلَمْ یَسیرُوا فِی الْأَرْض (46)»

[آیا در زمین گردش نکرده اند]

1) طبرسی در مجمع البیان در ذیل این آیه «أَ فَلَمْ یَسیرُوا فِی الْأَرْض » به نقل از ابن عباس، می گوید: یعنی ای محمد! آیا قوم تو در سرزمین یمن و شام گردش نکرده اند؟(1)

«فَإِنَّها لا تَعْمَی الْأَبْصارُ وَ لکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتی فِی الصُّدُورِ (46)»

[در حقیقت، چشمها کور نیست، لیکن دلهایی که در سینه هاست کور است]

1) سیوطی در کتاب الدر المنثور در حدیثی مرفوع از عبدالله بن جراد نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نابینا آن کسی نیست که چشمش کور باشد، بلکه نابینا کسی است که بصیرتش کور باشد(2).

«وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذابِ وَ لَنْ یُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ إِنَّ یَوْماً عِنْدَ رَبِّکَ کَأَلْفِ سَنَهٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (47)»

[و از تو با شتاب تقاضای عذاب می کنند، با آن که هرگز خدا وعده اش را خلاف نمی کند، و در حقیقت، یک روز (از قیامت) نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آن چه می شمرید]

1) علی بن ابراهیم گوید: شأن نزول این آیه این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مشرکان خبر داد که عذاب آنها خواهد رسید. آنان پرسیدند: پس کجاست این عذاب؟ خواستار این شدند که عذاب زودتر فرا برسد و خداوند این آیه را نازل نمود: «وَ إِنَّ یَوْماً عِنْدَ رَبِّکَ کَأَلْفِ سَنَهٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»(3).

2) شیخ در کتاب امالی به نقل از محمد بن محمد بن نعمان، از ابوالحسن احمد بن محمد بن حسن بن ولید، از پدرش، از محمد بن حسن صفار، از علی بن محمد

1- [1] _ مجمع البيان، ج 7، ص 160.
2- [2] _ الدر المنثور ،ج 6، ص 62.
3- [3] _ تفسير قمى، ج 2 ، ص 62.

قاسانی، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه کسی از شما چنین اراده کند که از خداوند چیزی نخواهد، مگر این که خداوند خواسته او را اجابت نماید، باید از تمام مردم ناامید شود و تنها به خداوند عز و جل امید داشته باشد. اگر خداوند در دل بندهاش چنین اخلاصی یابد، آن بنده هر چیزی که از خداوند بخواهد، به او میدهد. هان، پیش از این که مورد حساب و کتاب قرار بگیرید، خود را مورد حسابرسی قرار دهید که در قیامت پنجاه توقفگاه هست که هر توقفی برابر با پنجاه سال شماست. سپس حضرت این آیه را تلاوت نمود: «فی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ خَمْسینَ أَلْفَ سَنَه»(1) [در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است](2)

این حدیث را محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن محمد، جمیعاً از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه کسی از شما بخواهد که هر خواسته ای از خداوند داشته باشد، خداوند خواسته او را برآورده سازد، و بعد بقیه حدیث را ذکر میکند ولی در این روایت این عبارت آمده است «مقداره الف سنه» یعنی مقدار آن روز، هزار سال است و سپس بقیه آیه را تا پایان تلاوت نمود. و در این باب، ان شاء الله در تفسیر این آیه از سوره معارج «فی یَوْمٍ کانَ مِقْدارُهُ خَمْسینَ أَلْفَ سَنَه» مطالبی را بیان خواهیم کرد.

3) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن اسباط، از امامان علیه السلام نقل کرده است که خداوند عز و جل حضرت عیسی علیه السلام را موعظه نمود که بخشهایی از آن چنین است: ای عیسی! به سوی من بازگرد که برای من سخت نیست که گناهی را ببخشم و من بخشنده ترین بخشندگان هستم. تا از عمر خود مهلت داری برای خودت کار کن، پیش از آن که دیگر نتوانی برای خودت کاری بکنی. مرا برای روزی پرستش کن که همانند هزار سالی است که شما شمارش می کنید و در آن روز حسنه را چند برابر پاداش می دهم و در آن روز بدی، صاحب خود را گرفتار می کند(3).

1- [1] _ معارج/ 4.
2- [2] _ امالی، ج 1، ص 34.

3- [3] _ کافی، ج 8 ، ص 131، ح 103 .

«فَالَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ کَریمٌ (50) وَ الَّذینَ سَعَوْا فی آیاتِنا مُعاجِزینَ أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَحیمِ (51)»

[پس آنان که گرویده و کارهای شایسته کرده اند، آمرزش و روزی نیکو برای ایشان خواهد بود * و کسانی که در (تخطئه) آیات ما می کوشند (و به خیال خود) عاجز کنندگان ما هستند، آنان اهل دوزخند]

1) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود، از امام موسی کاظم علیه السلام، از پدرش بزرگوارش علیه السلام روایت میکند که آن حضرت در باره این آیه: «فَالَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ رِزْقٌ کَریمٌ» فرمود: مقصود از عبارت « فَالَّذینَ آمَنُوا...» خاندان محمد صلی الله علیه و آله هستند و کسانی که رشته دوستی از آل محمد صلی الله علیه و آله بریدهاند و در تلاش هستند که آنها را عاجز گردانند، اهل دوزخ هستند. حضرت فرمود: آنان چهار نفر هستند: یک تمیمی و یک عدوی و دو اموی(1).

«وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِیٍّ إِلاَّ إِذا تَمَنَّی...حَتَّی تَأْتِیَهُمُ السَّاعَهُ بَغْتَهً أَوْ یَأْتِیَهُمْ عَذابُ یَوْمٍ عَقیمٍ (55)»

«وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِیٍّ إِلاَّ إِذا تَمَنَّی أَلْقَی الشَّیْطانُ فی أُمْنِیَّتِهِ فَیَنْسَخُ اللَّهُ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ ثُمَّ یُحْکِمُ اللَّهُ آیاتِهِ وَ اللَّهُ عَلیمٌ حَکیمٌ (52) لِیَجْعَلَ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ فِتْنَهً لِلَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقاسِیَهِ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمینَ لَفی شِقاقٍ بَعیدٍ (53) وَ لِیَعْلَمَ الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَیُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهادِ الَّذینَ آمَنُوا إِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ (54) وَ لا یَزالُ الَّذینَ کَفَرُوا فی مِرْیَهٍ مِنْهُ حَتَّی تَأْتِیَهُمُ السَّاعَهُ بَغْتَهً أَوْ یَأْتِیَهُمْ عَذابُ یَوْمٍ عَقیمٍ (55)»

[و پیش از تو نیز هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم جز این که هر گاه چیزی تلاوت می نمود، شیطان در تلاوتش القای شبهه می کرد. پس خدا آن چه را شیطان القا می کرد محو می گردانید، سپس خدا آیات خود را استوار می ساخت، و خدا دانای حکیم است. * تا آن چه را که شیطان القا می کند، برای کسانی که در

1- [1] _ تأويل الآيات، ج 1، ص 345، ح 29.

دلهایشان بیماری است و (نیز) برای سنگدلان آزمایشی گرداند، و ستمگران در ستیزه ای بس دور و درازند * و تا آنان که دانش یافته اند بدانند که این (قرآن) حق است و از جانب پروردگار توست. و بدان ایمان آورند و دلهایشان برای او خاضع گردد. و به راستی خداوند کسانی را که ایمان آورده اند، به سوی راهی راست راهبر است.* ولی کسانی که کفر ورزیده اند، همواره از آن در تردیدند، تا بناگاه قیامت برای آنان فرا رسد، یا عذاب روزی بدفرجام به سراغشان بیاید]

1) علی بن ابراهیم گوید: علمای اهل سنت روایت کردند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام در نماز بود و سوره نجم را تلاوت مینمود و قریش به تلاوت او گوش می دادند. زمانی که به این آیه رسید «أَ فَرَأَيْتُمُ اللاَّتَ وَ الْعُزَّى وَ مَناةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرى»(1) [به من خبر دهید آیا بتهای لات و عزّی و منات که سوّمین آنهاست (دختران خدا هستند)] شیطان بر زبانش این جملات را جاری کرد: فإنّها لِلغَرانیق الأولی* و انّ شَفاعتهنّ لَتُرجَی (آنها جوانان سفید روی و زیبای نخستین هستند و از آنها امید شفاعت میرود). قریش خوشحال شدند و سجده کردند و در میان این قوم، ولید بن مغیره مخزومی که فردی پیر بود، مشتی ریگ برداشت و در حالی که ایستاده بود، پیشانیش را بر آن گذاشت. در این هنگام قریش گفتند: محمد به شفاعت لات و عزی اعتراف کرده است. پیامبر فرمود: جبرئیل نازل شد و به او خطاب فرمود: چیزی را خواندهای که بر تو نازل نکردهام، و این آیه را بر او نازل کرد: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِیٍّ إِلَّا إِذا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطانُ فِی أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ ما يُلْقِی الشَّيْطانُ».

اما علمای شیعه از امام صادق صلی الله علیه و آله روایت کردهاند که: رسول الله صلی الله علیه و آله به تنگ دستی دچار شد. پس به نزد یکی از انصار آمد و به او گفت: آیا غذایی داری؟ جواب داد: بله، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله. و برای او بزغالهای ذبح کرده و آن را کباب نمود. وقتی آن را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برد، رسول خدا صلی الله علیه و آله آرزو کرد که کاش علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نیز با او بودند. پس ابوبکر و عمر آمدند و به دنبال آنها علی علیه السلام آمد و خداوند در این خصوص این آیه را نازل کرد :«وَ ما

1- [1] _ نجم/ 19-20.

أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِیٍّ » و هیچ کسی که فرشته با وی سخن بگوید را نفرستادیم «إِلَّا إِذا تَمَنَّی أَلْقَی الشَّیْطانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ» یعنی فلانی و فلانی «فَیَنْسَخُ اللَّهُ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ» یعنی زمانی که علی علیه السلام بعد از آنها آمد «ثُمَّ یُحْکِمُ اللَّهُ آیاتِهِ» یعنی با یاری علی علیه السلام.

بعد از اندک زمانی فرمود: «لِیَجْعَلَ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ فِتْنَةً» منظور فلانی و فلانی است «لِلَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ » یعنی تردید «وَ الْقاسِیَةِ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمینَ لَفی شِقاقٍ بَعِیدٍ * وَ لِیَعْلَمَ الَّذینَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ فَیُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهادِ الَّذینَ آمَنُوا إِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ» منظور امام هدایتگر، علی علیه السلام است. سپس فرمود: «وَ لا یَزالُ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی مِرْیَةٍ مِنْهُ» یعنی در مورد امیر المؤمنین علیه السلام تردید دارند «حَتَّی تَأْتِیَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ یَأْتِیَهُمْ عَذابُ یَوْمٍ عَقِیمٍ» فرمود: عقیم یعنی روزی که همانند آن هیچ گاه نبوده است(1).

2) محمد بن عباس از محمد بن حسن، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از زُراره روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در خصوص آیه: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِیٍّ إِلَّا إِذا تَمَنَّی أَلْقَی الشَّیْطانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ فَیَنْسَخُ اللَّهُ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ» چنین فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به شدت گرسنه شد، به نزد فردی از انصار رفت. او برای حضرت، بزغاله ای ذبح کرد و خوشه کال و تازه ای از خرما چید. رسول خدا صلی الله علیه و آله آرزو کرد که کاش علی علیه السلام با او بود و فرمود: الان مردی از بهشتیان وارد می شود. ابتدا ابوبکر، آن گاه عمر و سپس عثمان و علی علیه السلام آمدند. در این هنگام این آیه نازل شد: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِیٍّ إِلَّا إِذا تَمَنَّی أَلْقَی الشَّیْطانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ فَیَنْسَخُ اللَّهُ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ ثُمَّ یُحْکِمُ اللَّهُ آیاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ»(2).

3) همو از جعفر بن محمد حسنی، از ادریس بن زیاد، از حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از زیاد بن سوقه، از حکم بن عتیبه روایت نموده که امام سجاد علیه السلام به من فرمود: حضرت فرمود: ای حکم! آیا می دانی آیهای که علی بن ابی طالب علیه السلام به واسطه آن قاتل خود را شناخت و به واسطه آن کارهای بزرگی را که با مردم از آن سخن می گفت را شناخت، کدام آیه است؟ گفتم: نه به

1- [1] _ تفسير قمى، ج 2، ص 60 .
2- [2] _ تأويل الآيات، ج 1، ص 347، ح 33.

خدا سوگند، ای فرزند رسول خدا. آن آیه را برایم بگویید. حضرت فرمود: این آیه است: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِیٍّ» و «لا محدّث» . پرسیدم: پس علی علیه السلام محدث بود؟ فرمود: بله، هر امامی از ما اهل بیت محدّث است(1).

4) و همو از حسین بن عامر، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از صفوان بن یحیی، از داود بن فرقد، از حارث بن مغیره نصری، از حکم بن عتیبه روایت میکند که مولایم امام سجاد علیه السلام به من فرمود: تمامی دانش علی علیه السلام در یک آیه است و عمران بن اعین رفت که از علی علیه السلام بپرسد ولی علی علیه السلام درگذشته بود. عمران به امام باقر علیه السلام عرض کرد: حَکَم از امام سجاد علیه السلام برایمان روایت کرده که ایشان فرموده: تمامی دانش علی علیه السلام در یک آیه است؟ امام باقرعلیه السلام پرسید: نمی دانی آن آیه کدام است؟ پاسخ دادم: نه. فرمود: این آیه است: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِیٍّ» و هیچ کسی که فرشته با وی سخن بگوید را نفرستادیم. سپس حضرت منزلت «رسول» و «نبیّ» و «محدَّث» _ صلوات الله علیهم اجمعین _ را بیان نمود(2).

5) همو از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از قاسم بن عروه، از برید عجلی روایت کرده است که از امام باقر علیه السلام در باره «رسول» و «نبیّ» و «محدَّث» پرسیدم. حضرت فرمود:«رسول» کسی است که فرشتگان نزد او می آیند و به چشم خود آنها را می بیند، پیام و رسالت خداوند به او می رسد و «نبیّ» کسی است که حقایق را مطابق با واقعیت در خواب دریافت میکند و«محدَّث» کسی است که صدا و سخن فرشته ها را می شنود، اما چیزی (صورت فرشته را) نمیبیند، بلکه صدا به گوشش رسیده و در قلب او نقش می بندد(3).

6) محمد بن حسن صفار از حسن بن علی، از عُبیس بن هشام، از کَرّام بن عَمرو خَثعمی، از عبدالله بن ابی یَعفور روایت کرده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا سخن فرشته در قلب علی علیه السلام فرو می رفت یا در سینه و گوشش نقش می بست؟ فرمود: علی علیه السلام کسی بود که فرشته با وی سخن می گفت. عبدالله گفت: هنگامی که اصرار ورزیدم، امام فرمود: علی علیه

1- [1] _ تأويل الآيات، ج 1، ص 345، ح 30.
2- [2] _ تأويل الآيات، ج 1، ص 345، ح 31.
3- [3] _ تأويل الآيات، ج 1، ص 346، ح 32.

السلام کسی است که در روز بنی قُریظه و بنی نضیر جبرئیل در سمت راستش و میکائیل در سمت چپ او بوده و با او سخن می گفتند(1).

7) و همو از علی بن اسماعیل، از صَفوان بن یحیی، از حارث بن مُغیره، از حُمران، از حکم بن عُتیبه، از امام سجاد علیه السلام روایت کرده است که فرمود: علم علی علیه السلام در آیه ای از قرآن است. حکم گوید: اما امام آن آیه را از ما مخفی نگه داشت. حُمران گوید: ما جلساتی تشکیل می دادیم و در آیات قرآن تحقیق مینمودیم تا آن آیه را پیدا کنیم اما موفق نشدیم. تا این که به خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم. به او عرض کردم: حکم بن عتیبه از امام سجاد علیه السلام برایمان روایت کرده که: علم علی علیه السلام در آیه ای از قرآن است و آن آیه را پنهان کرده اند.

امام فرمود: ای حمران! بخوان. پس خواندم: «ومَا أرسَلنَا مِن قَبلِکَ مِن رَّسولٍ وَ لاَ نَبِیٍّ» بعد امام باقر علیه السلام فرمود: ما هیچ رسول و پیامبر و کسی که فرشته با او سخن بگوید را نفرستادیم، مگر این که... ، پرسیدم: آیا علی علیه السلام کسی بود که فرشته با او سخن می گفت؟ فرمود: بله. پس من نزد یاران خود بازگشتم و گفتم: آن چه را که حکم از ما پنهان می داشت، یافتم. امام باقر علیه السلام به من فرمود: علی علیه السلام کسی است که فرشته با او سخن می گفت. یاران به من گفتند: کاری از پیش نبرده ای. چرا از حضرت نپرسیدی که چه کسی با او سخن می گفت؟ بعد از آن من نزد امام باقر علیه السلام آمدم، پرسیدم: آیا نفرمودی که علی علیه السلام مُحدَّث بود؟ فرمود: بله.گفتم: چه کسی با او سخن می گفت؟ فرمود: فرشته با او سخن می گفت. حمران گوید: به حضرت عرض کردم: آیا به یاران خود بگویم که او نبیّ یا رسول است؟ امام فرمود: نه، بلکه به آنان بگو: مثَل او مثل آسف همراه سلیمان، و هارون همراه موسی است و مثل او مثل ذی القرنین است(2).

1- [1] _ بصائر الدرجات، ج 2، ص 303، ح 2.
2- [2] _ بصائر الدرجات، ج 2، ص 305، ح 10-11

8) و همو از یعقوب بن یزید، از محمد بن اسماعیل بن بزیع نقل نموده که او گفت: از امام علی علیه السلام شنیدم که فرمود: امامان صلوات الله علیهم اجمعین دانشمندان راستگو و فهمیدگانی هستند که فرشته با آنها سخن می گوید(1).

9) و همو از ابوطالب، از عثمان بن عیسی، از سماعه روایت کرده است که او گفت: من با ابو بصیر و محمد بن عِمران در مکه زندگی می کردیم. محمد بن عمران گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می گفت: ما دوازده نفر هستیم که فرشته با ما سخن می گوید. پس از آن ابو بصیر گفت: تو را به خدا سوگند، واقعاً از امام صادق علیه السلام شنیدی؟ و یک بار یا دو بار او را سوگند داد که او آن را از امام شنیده است. بعد ابو بصیر گفت: من نیز شنیده ام که همین مطلب را امام باقر علیه السلام می گویند(2).

10) و همو از عبدالله بن محمد، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از احمد بن محمد ثقفی، از احمد بن یونس حجّال، از ایوب بن حسن روایت کرده است که قتاده چنین قرائت می کرد: «ومَا أرسَلنَا مِن قَبلِکَ مِن رَّسولٍ وَ لاَ نَبِیٍّ و لا محدّث»(3).

11) و نیز او از علی بن اسماعیل، از صفوان، از حارث بن مغیره، از حُمران نقل کرده است که: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مگر نه این است که شما به من فرمودید که علی علیه السلام محدث بود؟ فرمود: بله، من همین مطلب را گفتم. پرسیدم: چه کسی با او سخن می گفت؟ فرمود: فرشته با او سخن می گفت. عرض کردم: پس بگویم رسول و یا نبی است؟ فرمود: نه، بلکه مثل او مثل یار سلیمان و یار موسی است و مثل او مثل ذی القرنین است. آیا نشنیدهای که از علی علیه السلام در باره ذو القرنین سؤال شد که آیا او پیامبر بوده است؟ امام علی علیه السلام در جواب فرمود: نه، بلکه بنده ای بود که خدا را دوست داشت و خداوند نیز او را دوست داشت و او برای رضای خداوند خیرخواهی می کرد و خداوند نیز برای او خیرخواهی و او را نصیحت می کرد. امام باقر علیه السلام فرمود: پس علی علیه السلام نیز همانند اوست(4).

1- [1] _ بصائر الدرجات، ج 2، ص 302، ح 1.

2- [2] _ بصائر الدرجات، ج 2، ص 302، ح 2.
3- [3] _ بصائر الدرجات، ص 303، ح 8.
4- [4] _ بصائر الدرجات، ص 341، ح 6.

12) و همو از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از حارث بن مغیره، از حمران روایت کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام محدث بود. گفتم: پس نبی بود؟ حضرت دست خود را به نشانه نفی تکان داد و فرمود: او مانند دوست سلیمان و دوست موسی و یا مانند ذی القرنین بود. آیا نشنیده اید که او فرموده است: در میان شما هم همانند او هست(1)؟

13) محمد بن یعقوب از برخی از اصحابش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ثعلبه بن میمون، از زراره روایت نموده که: از امام باقر علیه السلام در باره آیه : «وَ کانَ رَسُولاً نَبِیًّا»(2) [و او فرستاده ای پیامبر بود] پرسیدم که رسول کیست و نبی کیست؟ فرمود: نبی کسی است که در خواب می بیند و صدا را می شنود اما فرشته را نمی بیند و رسول آن است که صدا را می شنود و در خواب می بیند و فرشته را می بیند. پرسیدم: مرتبه امام چیست؟ فرمود: صدا را می شنود اما فرشته را نه در خواب و نه در بیداری نمی بیند. سپس این آیه را تلاوت نمود: «ومَا أرسَلنَا مِن قَبلِکَ مِن رَّسولٍ وَ لاَ نَبِیٍّ» و لا محدّث..(3)

14) و همو از علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مرار روایت کرده است که حسن بن عباس معروفی به امام رضا علیه السلام نوشت: فدایت گردم، به من بگویید تفاوت میان رسول و نبی و امام چیست؟ امام علیه السلام در جواب نوشت و یا فرمود: تفاوت میان رسول و نبی و امام این است که رسول کسی است که جبرئیل بر او نازل می شود و او جبرئیل را می بیند و سخن او را می شنود و وحی بر او نازل می شود و گاهی هم در خواب می بیند، مانند خواب دیدن ابراهیم علیه السلام و نبی کسی است که گاهی سخن را می شنود و گاهی شخص را می بیند و سخن را نمی شنود و امام کسی است که سخن را می شنود و شخص را نمی بیند(4).

15) و همو از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب روایت کرده است که احول گفت: از امام باقر علیه السلام در باره رسول و نبی و محدث

1- [1] _ بصائر الدرجات، ص 340، ح 2.

2- [2] _ مریم /51 و 54.
3- [3] _ کافی، ج 1، ص 134، ح 1.
4- [4] _ کافی، ج 1، ص 134، ح 2.

پرسیدم. آن حضرت فرمود: رسول آن است که جبرئیل پیش او می آید. پس او جبرئیل را می بیند و با او سخن می گوید. این رسول است و اما نبی کسی است که در خواب می بیند مانند خواب دیدن ابراهیم علیه السلام و مانند آن چه که رسول خدا صلی الله علیه و آله اسباب نبوت را قبل از وحی در خواب می دید. تا این که جبرئیل علیه السلام از جانب خداوند رسالت را برای او آورد و هنگامی که نبوت برای او فراهم شد و جبرئیل از جانب خداوند رسالت را برایش آورد، جبرئیل نزد او می آمد و با او رو در رو سخن می گفت. برخی از انبیاء، نبوت برایش فراهم می شود و در خوابش می بیند و روح نزدش آمده و با او سخن می گوید، بدون این که در بیداری او را ببیند. اما محدث کسی است که با او سخن گفته می شود و او می شنود ولی نه در بیداری و نه در خواب او را نمی بیند(1).

16) و همو از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حجال، از قاسم بن محمد، از عبید بن زراره روایت کرده است که: امام باقر علیه السلام کسی را نزد زراره فرستاد تا او به حکم بن عتیبه بگوید که جانشینان محمد _ صلوات الله علیهم اجمعین _ محدَّث هستند(2).

17) محمد از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از زیاد بن سوقه، از حکم بن عتیبه روایت نموده که: روزی نزد امام سجاد علیه السلام رفتم. آن حضرت فرمود: ای حکم! آیا می دانی آیه ای که علی بن ابی طالب علیه السلام به واسطه آن قاتل خود را شناخت و به واسطه آن کارهای بزرگی را که با مردم از آن سخن می گفت را شناخت، کدام آیه است؟ حکم گوید: با خود گفتم: به درستی که بر علمی از علوم امام سجاد علیه السلام آگاهی یافتم که به واسطه آن بر کارهای بزرگ آگاه گردم. پس گفتم: نه، به خدا سوگند، آن را نمی دانم. _ او میگوید: _ آن گاه گفتم: ای زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله! آیا آن آیه را به من می گویی؟ فرمود: به خدا سوگند که آن آیه این است: «ومَا أرسَلنَا مِن قَبلِکَ مِن رَّسولٍ وَ لاَ نَبِیٍّ» و لا محدّث. و علی بن ابی طالب علیه السلام محدث بود. مردی که عبدالله بن زید نام داشت و برادر مادری علی بود، با لحنی انکار آمیز گفت: سبحان الله، او محدث بود؟ امام باقر علیه السلام به سوی ما رو نمود و فرمود: هان،

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 135، ح 3.

2- [2] _ کافی، ج 1، ص 212، ح 1.

به خدا سوگند که پسر مادرت آن را می دانست. راوی گوید: چون چنین گفت، آن مرد ساکت شد. آن گاه فرمود: این آیه ای است که ابو الخطاب در باره اش به نابودی گرفتار آمد و معنای محدث و نبی را نفهمید(1).

18) و همو از احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسن، از یعقوب بن یزید، از محمد بن اسماعیل روایت نموده که از امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که فرمود: امامان صلوات الله علیهم اجمعین دانشمندان راستگو، فهمیدگان و محدث هستند(2).

19) و همو از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از مردی، از محمد بن مسلم روایت کرده است که: در حضور امام صادق علیه السلام از محدث سخن به میان آمد. آن حضرت فرمود: محدث کسی است که صدا را می شنود ولی هاتف را نمی بیند. گفتم: فدایت گردم، چگونه می فهمد که آن صدای فرشته است؟ فرمود: به واسطه آرامش و وقاری که به او داده می شود، در می یابد که آن صدای فرشته است(3).

20) و همو از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از حارث بن مغیره، از حمران بن اعین روایت کرده است که: امام باقر علیه السلام فرمود: علی علیه السلام محدث بود. من به سوی یاران خود خارج شدم و به آنان گفتم: سخن عجیبی برایتان دارم. گفتند: آن چیست؟ گفتم: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: علی علیه السلام محدث بود. گفتند کاری از پیش نبرده ای. چرا نپرسیدی که چه کسی با او سخن می گفت؟ پس من نزد امام باقر علیه السلام بازگشتم و گفتم: من آن چه را که برای گفتی، به یاران خود گفتم. آنان گفتند: کاری از پیش نبرده ای. چرا نپرسیدی که چه کسی با او سخن می گفت؟ امام باقر علیه السلام به من فرمود: فرشته ای با او سخن می گفت. گفتم: می گویید که او پیامبر بود؟ آن حضرت دست خود را این گونه (به علامت نه گفتن) تکان داد و فرمود: یا مانند یاور سلیمان یا مانند یاور موسی و یا مانند ذی

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 212، ح 2.
2- [2] _ کافی، ج 1، ص 213، ح 3.
3- [3] _ کافی، ج 1، ص 213، ح 4.

القرنین. آیا این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به شما نرسیده است که فرمود: در میان شما فردی مانند او (ذو القرنین) است(1).

21) و همو از احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن حسان، از ابن فضال، از علی بن یعقوب هاشمی، از مروان بن مسلم، از برید، از ابی جعفر روایت کرده است که به امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «ومَا أَرسَلنَا مِن قَبلِکَ مِن رَّسولٍ وَ لاَ نَبِیٍّ و لا محدّث» عرض کردم : فدایت گردم، این قرائت ما نیست. بفرمایید که رسول و نبی و محدث کیست؟ امام علیه السلام فرمود: رسول کسی است که فرشته نزد او حاضر می شود و با او سخن می گوید و نبی کسی است که در عالم خواب می بیند و گاهی نبوت و رسالت برای یک یک نفر جمع میشود و محدث کسی است که صدا را می شنود و صورت را نمی بیند. گفتم : خدایت به سلامت دارد. چگونه می داند آن چه که در خواب دیده حق است و فرشته به او گفته است؟ فرمود: خداوند به او توفیق می دهد که آن را بداند. خداوند با کتاب شما به فرستادن کتاب های آسمانی پایان داده و با پیامبر شما، فرستادن پیامبران را ختم نموده است(2).

22) احمد بن محمد بن عیسی از پدرش و محمد بن خالد برقی و عباس بن معروف، از قاسم بن عروه، از برید بن معاویه عجلی روایت کرده است که او گفت: از امام باقر علیه السلام در باره رسول و نبی و محدث سؤال کردم. حضرت فرمود: رسول کسی است که فرشتگان نزد او می آیند و او آنان را می بیند و فرشتگان پیام الهی را به او ابلاغ می کنند و نبی کسی است که در خواب می بیند و در خواب عین واقعیت را می بیند و محدث کسی است که سخن فرشتگان را می شنود و سخن فرشتگان در گوش و قلب او نقش می بندد(3).

23) احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ثعلبه بن میمون، از زراره روایت نموده که امام باقر علیه السلام در باره این آیه: «وَ کانَ رَسُولاً نَبِیًّا»(4) [و او فرستاده ای پیامبر بود] پرسیدم که رسول کیست و نبی کیست؟

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 213، ح 5.
2- [2] _ کافی، ج 1،ص 135، ح 4.

3- [3] _ اختصاص، ص 328.
4- [4] _ مریم/51 و 54.

فرمود: نبی کسی است که در خواب می بیند و صدا را می شنود اما فرشته را نمی بیند و رسول آن است که صدا را می شنود و فرشته را هم می بیند و با او سخن می گوید. پرسیدم: مرتبه امام چیست؟ فرمود: صدا را می شنود اما فرشته را نه در خواب و نه در بیداری نمی بیند. سپس این آیه را تلاوت نمود: «ومَا أرسَلنَا مِن قَبلِکَ مِن رَّسولٍ وَ لاَ نَبِیٍّ و لا محدّث»(1).

24) هیثم بن ابی مسروق و ابراهیم بن هاشم از اسماعیل بن مهران روایت نموده که حسن بن عباس معروفی به امام رضا علیه السلام نوشت: فدایت گردم، به من بگویید تفاوت میان رسول و نبی و امام چیست؟ امام علیه السلام در جواب نوشت و یا فرمود: تفاوت میان رسول و نبی و امام این است که رسول کسی است که جبرئیل بر او نازل می شود و او جبرئیل را می بیند و با او سخن می گوید و سخن او را می شنود و وحی بر او نازل می شود و گاهی هم در خواب می بیند، مانند خواب دیدن ابراهیم علیه السلام و نبی کسی است که گاهی سخن را می شنود و گاهی شخص را می بیند و سخن را نمی شنود و امام کسی است که سخن را می شنود و شخص را نمی بیند(2).

25) ابراهیم بن محمد ثقفی از اسماعیل بن بشار، از علی بن جعفر حضرمی، از زراره بن اعین روایت می کند که او گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه سئوال کردم: «ومَا أرسَلنَا مِن قَبلِکَ مِن رَّسولٍ وَ لاَ نَبِیٍّ و لا محدّث»، حضرت فرمود: رسول کسی است که جبرئیل در پیش چشمانش حاضر می شود و با او سخن می گوید و او جبرئیل را می بیند، همان طور که انسان دوست خود را می بیند. اما نبی است که در عالم رؤیا به او وحی می شود، مانند رؤیای حضرت ابراهیم و مانند رؤیاهای حضرت محمد صلی الله علیه و آله. و برخی از پیامبران هستند که هم رسالت را دارند و هم نبوت را. اما محدث کسی است که صدای فرشته را میشنود ولی نه در خواب و نه در بیداری، خود فرشته را نمی بیند(3).

26) و همو از اسماعیل بن بشار، از علی بن جعفر حضرمی، از سلیم بن قیاس شامی روایت نموده که او شنیده است که علی علیه السلام چنین می فرمود: من و

1- [1] _ اختصاص، ص 328.
2- [2] _ اختصاص، ص 328 .
3- [3] _ اختصاص، ص 329.

فرزندان من که جانشینانم هستند، همگی هدایت یافته و محدث هستیم. قیاس بن شامی گوید: من پرسیدم: ای امیرالمؤمنین! جانشینان تو چه کسانی هستند؟ فرمود: حسن و حسین و علی بن حسین _ راوی گوید: امام سجاد علیه السلام در آن زمان شیرخواره بود _ و بعد از او هشت امامی که یکی پس از دیگری به امامت می رسند. آنان کسانی هستند که خداوند به آنها سوگند یاد نموده و فرموده است: «وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ»(1) [سوگند به پدر و فرزندش] که مقصود از والد، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و مقصود از عبارت «وَ ما وَلَدَ» همان امامان و اوصیا صلوات الله علیهم اجمعین هستند. پرسیدم: ای امیرالمؤمنین! آیا امکان دارد که در یک زمان دو امام، امامت داشته باشند؟ فرمود: نه، مگر این که یکی از آنها تا زمان وفات امام اول سکوت نماید.

سلیم شامی گوید: از محمد بن ابی بکر سئوالی پرسیدم و گفتم: آیا علی علیه السلام محدث بود؟ گفت: بله. گفتم: آیا فرشتگان با امامان هم سخن می گویند؟ گفت: مگر این آیه را نخواندهای: «ومَا أرسَلنَا مِن قَبلِکَ مِن رَّسولٍ وَ لاَ نَبِیٍّ و لا محدّث»؟ گفتم: پس امیرالمؤمنین علیه السلام محدث بود؟ گفت: بله، و فاطمه سلام الله علیها هم محدثه بود ولی پیامبر نبود(2).

27) ابن شهرآشوب گوید: قرائت ابن عباس چنین است: «ومَا أرسَلنَا مِن قَبلِکَ مِن رَّسولٍ وَ لاَ نَبِیٍّ و لا محدّث»(3).

28) سلیم گوید: شنیدم که محمد بن ابی بکر چنین قرائت می کرد: «ومَا أرسَلنَا مِن قَبلِکَ مِن رَّسولٍ وَ لاَ نَبِیٍّ و لا محدّث»، گفتم: مگر فرشتگان با کسی غیر از انبیا هم سخن می گویند؟ گفت: بله. حضرت مریم پیامبر نبود، ولی فرشته با او سخن می گفت و مادر موسی نیز محدثه بود، ولی پیامبر نبود و ساره، فرشتگان را دید که به او در مورد اسحاق و بعد از او در مورد یعقوب بشارت می دادند در حالی که ساره هم پیامبر نبود و حضرت فاطمه سلام الله علیها هم محدثه بود و پیامبر نبود(4).

1- [1] _ بلد/ 3.
2- [2] _ اختصاص، ص 329.
3- [3] _ مناقب، ج 3، ص 336.

4- [4] _ مناقب، ج 3، ص 336.

29) طبرسی در احتجاج می نویسد: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل با این آیه به پیامبرش صلی الله علیه و آله خطاب می کند که بعد از او، دشمنش در مورد کتابش چه خواهد کرد: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لا نَبِیٍّ إِلاَّ إِذا تَمَنَّی أَلْقَی الشَّیْطانُ فی أُمْنِیَّتِهِ فَیَنْسَخُ اللَّهُ ما یُلْقِی الشَّیْطانُ ثُمَّ یُحْکِمُ اللَّهُ آیاتِهِ» هیچ پیامبری نبوده است که آرزو کرده باشد تا خدا نفاق، نافرمانی و دگرگونی را تا سرای جاویدان از قومش دور کند، مگر این که شیطان به سبب عداوتی که با پیامبر دارد، در غیاب آن پیامبر، بدگویی از آن پیامبر و عیب جویی از او را در آن کتاب القاء می کند. ولی خداوند متعال آن را از دل های مؤمنین می زداید و دل های مؤمنین القائات شیطان را قبول نمی کنند و غیر از دل های منافقین و جاهلین کسی به آن گوش نمی دهد و خداوند آیات خود را محکم می کند و دوستداران خود را از گمراهی و تعدی و پیروی اهل کفر و طغیان نگاه می دارد. کسانی که خداوند نخواسته است آنان را مانند چهار پایان قرار دهد و نخواسته مانند کسانی قرار دهد که در باره شان فرموده است: « بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبیلاً»(1) [بلکه از چهارپایان نیز گمراه تر هستند](2).

«وَ الَّذینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا فَأُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ (57)...لَیُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلاً یَرْضَوْنَهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَلیمٌ حَلیمٌ(59)»

«وَ الَّذینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا فَأُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ (57) وَ الَّذینَ هاجَرُوا فی سَبیلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ ماتُوا لَیَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقاً حَسَناً وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَیْرُ الرَّازِقینَ (58) لَیُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلاً یَرْضَوْنَهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَلیمٌ حَلیمٌ(59)»

[و کسانی که کفر ورزیده و نشانه های ما را دروغ پنداشته اند، برای آنان عذابی خفّت آور خواهد بود * و آنان که در راه خدا مهاجرت کرده، و آن گاه کشته شده یا مرده اند، قطعاً خداوند به آنان رزقی نیکو می بخشد * و راستی این خداست که بهترین روزی دهندگان است * آنان را به جایگاهی که آن را می پسندند درخواهد آورد، و شک نیست که خداوند دانایی بردبار است]

1) علی بن ابراهیم در ذیل این آیه: «وَ الَّذینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا» آورده است: کسانی که به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان بعد از او صلوات الله

1- [1] _ فرقان / 44.
2- [2] _ احتجاج، ص 257.

علیهم اجمعین ایمان نیاوردهاند «فَأُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ». بعد از این مطلب، خداوند در باره پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب او که مهاجرت کردند، سخن گفته و فرموده است: «وَ الَّذینَ هاجَرُوا فی سَبیلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ ماتُوا لَیَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقاً حَسَناً وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَیْرُ الرَّازِقینَ* لَیُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلاً یَرْضَوْنَهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَلیمٌ حَلیمٌ»(1).

2) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود، از موسی بن جعفر، از پدر بزرگوارش روایت کرده است که این آیه: «وَ الَّذینَ هاجَرُوا فی سَبیلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ ماتُوا لَیَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقاً حَسَناً وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَیْرُ الرَّازِقینَ* لَیُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلاً یَرْضَوْنَهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَلیمٌ حَلیمٌ»، مخصوصا در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است(2).

«ذلِکَ وَ مَنْ عاقَبَ بِمِثْلِ ما عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ لَیَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ (60)»

[آری چنین است، و هر کس نظیر آن چه بر او عقوبت رفته است دست به عقوبت زند، سپس مورد ستم قرار گیرد، قطعاً خدا او را یاری خواهد کرد، چرا که خدا بخشایشگر و آمرزنده است]

1) علی بن ابراهیم گوید: مقصود، رسول خدا صلی الله علیه و آله است، آن زمان که قریش او را از مکه اخراج کردند و او به غار گریخت و قریش در جستجوی او بر آمدند تا او را به قتل برسانند و خداوند آنان را در روز بدر مورد عقاب قرار داد و عتبه و شیبه و ولید و ابوجهل و حنظله بن ابی سفیان و برخی دیگر کشته شدند. ولی بعد از این که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدار حق شتافت، کفار به خونخواهی آنان بر آمدند که در نتیجه امام حسین علیه السلام و خاندان محمد صلی الله علیه و آله از روی جور و ستم به شهادت رسیدند و این همان واقعیتی است که یزید نیز با استشهاد به شعر زیر آن را پذیرفته است:

ای کاش پدران من که در جنگ بدر شرکت داشتند، اکنون بودند و میدیدند

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 61.
2- [2] _ تأویل الآیات، ج 1، ص 348، ح 35.

که خزرجیان از ضربت شمشیر می نالند.

کاش پدران من بودند که شادی و سرور میکردند و میگفتند: ای یزید! دست مریزاد.

از خندف(1) نیستم، اگر از خاندان احمد، انتقام رفتارهایی را که در حق پدرانمان روا داشتند، نگیرم.

بزرگی از بزرگان آنها را کشتیم، و صحنهای که در نبرد بدر گذشت را به تعادل بازگرداندیم.

و شاعری دیگر گفتهای دارد با این مضمون:

شیخ به من چینن وصیت کرد و من از خواسته شیخ پیروی کردم.

و نیز می گوید:

در حالی که سر امام حسین علیه السلام را از این سو به آن سو میگرداند، می گفت: ای کاش بزرگان ما که در گذشتهاند، اکنون حاضر بودند. تا امروز را با روز بدر قیاس میکردند و میدیدند که کار امروز ما با روز بدر هم وزن و برابر است.

خداوند متعال فرمود: «مَنْ عاقَبَ» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله «بِمِثْلِ ما عُوقِبَ بِهِ» یعنی آن زمان که خواستند او را به قتل برسانند « ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ لَیَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ» یعنی خداوند به وسیله قائم خاندان محمد صلی الله علیه و آله، پیامبر خود را یاری میکند. (2)

2) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود، از امام موسی کاظم علیه السلام، از پدرش نقل کرده است که فرمود: از پدرم امام محمد باقر علیه السلام می شنیدم که ایشان بسیار این آیه را تلاوت میکردند. گفتم: پدرجان، جانم به قربانت، گمان می کنم که این آیه مخصوصا در باره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است؟ پدرم فرمود: بله(3).

1- [1] _ خِندِف: لقب لیلی بنت حلوان بن عمران بن قضاعه، همسر الیاس بن مضر بن نزار است. به او افتخار می کنند چرا که او کسی است که نسب قریش به او منتهی میشود. « محیط المحیط، ماده خندف»
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 61.
3- [3] _ تأویل الآیات، ج 1، ص 349، ح 36.

«لِکُلِّ أُمَّهٍ جَعَلْنا مَنْسَکاً هُمْ ناسِکُوهُ فَلا یُنازِعُنَّکَ فِی الْأَمْرِ...إِنَّ ذلِکَ فی کِتابٍ إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسیرٌ(70)»

«لِکُلِّ أُمَّهٍ جَعَلْنا مَنْسَکاً هُمْ ناسِکُوهُ فَلا یُنازِعُنَّکَ فِی الْأَمْرِ وَ ادْعُ إِلی رَبِّکَ إِنَّکَ لَعَلی هُدیً مُسْتَقیمٍ (67) وَ إِنْ جادَلُوکَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما تَعْمَلُونَ (68) اللَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ فیما کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ (69) أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما فِی السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ ذلِکَ فی کِتابٍ إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسیرٌ(70)»

[برای هر امتی مناسکی قرار دادیم که آنها بدان عمل می کنند، پس نباید در این امر با تو به ستیزه برخیزند، به راه پروردگارت دعوت کن، زیرا تو بر راهی راست قرار داری * و اگر با تو مجادله کردند، بگو: خدا به آن چه می کنید داناتر است * خدا روز قیامت در مورد آن چه با یکدیگر در آن اختلاف می کردید، داوری خواهد کرد * آیا ندانسته ای که خداوند آن چه را در آسمان و زمین است می داند؟ اینها (همه) در کتابی (مندرج) است. قطعاً این بر خدا آسان است]

1) علی بن ابراهیم گوید: «لِکُلِّ أُمَّهٍ جَعَلْنا مَنْسَکاً هُمْ ناسِکُوهُ» یعنی مذهب و روشی قرار دادیم که به آن عمل میکنند. «فَلا یُنازِعُنَّکَ فِی الْأَمْرِ وَ ادْعُ إِلی رَبِّکَ إِنَّکَ لَعَلی هُدیً مُسْتَقیمٍ وَ إِنْ جادَلُوکَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما تَعْمَلُونَ * اللَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ فیما کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ * أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما فِی السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ ذلِکَ فی کِتابٍ إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسیرٌ»(1).

2) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود، از امام موسی کاظم علیه السلام، از پدر بزرگوارش روایت نموده که آن حضرت فرمود: هنگامی که این آیه نازل شد: «لِکُلِّ أُمَّهٍ جَعَلْنا مَنْسَکاً هُمْ ناسِکُوهُ»، پیامبر مسلمانان را جمع نموده و فرمود: ای گروه مهاجرین و انصار! خداوند متعال می فرماید: «لِکُلِّ أُمَّهٍ جَعَلْنا مَنْسَکاً هُمْ ناسِکُوهُ» منسک همان امام است که برای هر امتی بعد از پیامبرشان تا آمدن پیامبر دیگر، رهبری مردم را به عهده دارد. باید توجه داشته باشید که اطاعت از امام و پیروی از او، همان دین است و منسک همان است. آن امام علی بن ابی طالب علیه السلام است که رهبر و امام شما بعد از من است. من شما را به پیروی از او فرا می خوانم که او در راه مستقیم است. مردم از شنیدن سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در شگفت شدند و از جای حرکت کردند

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 62.

و گفتند: به خدا قسم، بر سر رهبری امت او پیکار می کنیم. هرگز به اطاعت از او تن در نمی دهیم، هرچند که رسول خدا صلی الله علیه و آله شیفته او باشد.

در این هنگام خداوند متعال این آیات را نازل نمود: «وَ ادْعُ إِلی رَبِّکَ إِنَّکَ لَعَلی هُدیً مُسْتَقیمٍ * وَ إِنْ جادَلُوکَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما تَعْمَلُونَ * اللَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ فیما کُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ * أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما فِی السَّماءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ ذلِکَ فی کِتابٍ إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسیرٌ»(1).

«وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ تَعْرِفُ فی وُجُوهِ الَّذینَ کَفَرُوا...وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذینَ کَفَرُوا وَ بِئْسَ الْمَصیرُ (72)»

«وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ تَعْرِفُ فی وُجُوهِ الَّذینَ کَفَرُوا الْمُنْکَرَ یَکادُونَ یَسْطُونَ بِالَّذینَ یَتْلُونَ عَلَیْهِمْ آیاتِنا قُلْ أَ فَأُنَبِّئُکُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذلِکُمُ النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذینَ کَفَرُوا وَ بِئْسَ الْمَصیرُ (72)»

[و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده می شود، در چهره کسانی که کفر ورزیده اند اثر انکار را تشخیص می دهی؛ چیزی نمانده که بر کسانی که آیات ما را بر ایشان تلاوت می کنند حمله ور شوند. بگو: آیا شما را به بدتر از این خبر دهم؟ همان آتش است که خدا آن را به کسانی که کفر ورزیده اند وعده داده، و چه بد سرانجامی است.]

1) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه: «وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ تَعْرِفُ فی وُجُوهِ الَّذینَ کَفَرُوا الْمُنْکَرَ یَکادُونَ یَسْطُونَ بِالَّذینَ یَتْلُونَ عَلَیْهِمْ آیاتِنا»، فرمود: هرگاه آیه ای از قرآن در باره وجوب اطاعت از امیرالمؤمنین علیه السلام و یا در فضیلت ایشان و یا در مورد خاندان او نازل می شد، آن عده از مردم، به شدت خشمگین می شدند و ناراحت می گشتند، به طوری که گاهی تصمیم های خطرناک می گرفتند. در باره خود پیغمبر نیز در لیله العقبه شدت خشم و کینه و حسادت خود را به کار بردند تا این که این آیه نازل شد(2).

1- [1] _ تأويل الآيات، ج 1، ص 349، ح 37.
2- [2] _ تأويل الآيات، ج 1، ص 350، ح 38.

«يا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذينَ تَدْعُونَ...لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ (73)»

«يا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ (73)»

[ای مردم! مَثَلی زده شد. پس بدان گوش فرا دهید: کسانی را که جز خدا می خوانید هرگز حتی مگسی نمی آفرینند، هر چند برای آفریدن آن اجتماع کنند، و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید نمی توانند آن را بازپس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند]

1) علی بن ابراهیم گوید: خداوند برای قریش و ملحدینی که چیزی غیر از خدا را پرستش میکنند، دلیل می آورد و می فرماید: «يا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» یعنی بت ها را «لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ» یعنی مگس(1).

2) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از یکی از اصحابش، از عباس بن عامر، از احمد بن رزق غُمشانی، از عبدالرحمان بن اشل بیّاع انماط روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: قریش بر بت های خود در اطراف کعبه مشک و عنبر می مالیدند. یغوث روبروی درب کعبه قرار داشت و یعوق در سمت راست کعبه بود و نسر هم در سمت چپ کعبه. هرگاه که قریش وارد می شدند، در مقابل یغوث به علامت سجده به خاک می افتادند و خم نمی شدند و بعد روی خود را به طرف یعوق نموده و بعد هم به روی خود را به طرف نسر میکردند و آن گاه این شعار را سر میدادند: «لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک، الا شریک هو لک، تملکه و ما ملک». پس خداوند مگسی سبز رنگ که چهار بال داشت را فرستاد و آن مگس همه آن مشک و عنبر را خورد و خداوند این آیه را نازل کرد: «يا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ»(2).

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 62.
2- [2] _ کافی، ج 4، ص 542، ح11.

«اللَّهُ یْصطَفی مِنَ الْمَلائِکَهِ رُسُلاً وَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمیعٌ بَصیرٌ (75)»

[خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی گزیند و نیز از میان مردم. بی گمان خدا شنوای بیناست]

1) علی بن ابراهیم گوید: یعنی گزینش می کند و رسولان گزینش شده از میان فرشتگان، عبارتند از جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و ملک الموت و رسولان گزینش شده از میان مردم هم عبارتند از : پیامبران، و جانشینان آنها و از میان پیامبران هم حضرت ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله گزینش شده اند و از میان این پیامبران اولو العزم، محمد صلی الله علیه و آله گزینش شده است و از میان اوصیا و جانشینان هم امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان صلوات الله علیهم اجمعین گزینش شده اند. این آیه تأویل دیگری غیر از این نیز دارد(1).

2) طبرسی در کتاب احتجاج نقل می کند که امام علی علیه السلام در جواب زندیقی چنین فرمود: تأویل آیه: «اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها»(2) [خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند] و نیز آیه «یَتَوَفَّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ»(3) [فرشته مرگ که بر شما مأمور شده، (روح) شما را می گیرد] و «تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا»(4) [فرستادگان ما جان او را می گیرند؛] و «الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ طَیِّبِینَ»(5) [فرشتگان(مرگ) روحشان را می گیرند در حالی که پاک و پاکیزه اند] و «الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ»(6) [همانها که فرشتگان (مرگ) روحشان را می گیرند در حالی که به خود ظلم کرده بودند]، ای زندیق، تأویل این آیات چنین است که شأن و عظمت خداوند والاتر و بزرگ تر از این است که این امور را خود انجام دهد و فعل فرستادگان و فرشتگان فعل خداوند است؛ چرا که به امر او کار می کنند. پس خداوند عز و جل از میان فرشتگان، چندین فرشته را برگزید تا رسولان و سفیرانی میان او و بندگان باشند و این فرشتگان همانهایی هستند که خداوند در باره آنها فرمود: «اللَّهُ یَصْطَفی مِنَ

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 62.
2- [2] _ زمر / 42.
3- [3] _ سجده /11.
4- [4] _ انعام / 61.

5- [5] _ نحل /32.
6- [6] _ نحل / 28.

الْمَلائِکَهِ رُسُلاً وَ مِنَ النَّاسِ». هرکس اهل بندگی و عبادت بوده باشد، فرشتگان رحمت قبض روح او را بر عهده میگیرند و هرکس اهل گناه و معصیت بوده باشد، فرشتگان نقمت او را قبض روح می کنند و فرشتگانی از فرشتگان رحمت و نقمت تحت امر ملک الموت هستند و به دستور او انجام وظیفه می کنند و کار آنها کار اوست و هر کاری که انجام می دهند، به ملک الموت مربوط می شود؛ چرا که کار آنها، کار ملک الموت است و کار ملک الموت کار خداوند است؛ زیرا که در نهایت اوست که جانها را به وسیله هرکس که بخواهد، می ستاند و اوست که بخشش می کند و دریغ می نماید و به وسیله هرکس که بخواهد، بندگان را پاداش می دهد و یا عقاب می کند و فعل گمارندگان او، فعل خود اوست. همان طور که فرموده است: «ما تَشاؤُنَ إِلاَّ أَنْ یَشاءَ اللَّهُ»(1) [و آنان اراده چیزی نمی کنند، مگر این که خداوند اراده کند](2).

3) ابن بابویه از ابوالحسن علی بن عبدالله بن احمد اسواری، از ابو یوسف احمد بن محمد بن قیس شجری مذکر، از ابوعمرو و عمرو بن حفص، از ابو محمد عبدالله بن محمد ابن اسد بغدادی، از حسین بن ابراهیم ابو علی، از یحیی بن سعید بصیری، از جریح، از عطاء، از عبید بن عمیر لیثی، از ابوذر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی طولانی فرمود: تعداد پیامبران، صد و بیست و چهار هزار پیامبر است. گفتم: و چه تعداد از آنان پیامبران مرسل هستند؟ فرمود: شمارشان زیاد است؛ تعدادشان به سیصد و سیزده تن می رسد(3).

ان شاء الله در تفسیر این آیه : «إِنَّ هذا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولی * صُحُفِ إِبْراهیمَ وَ مُوسی» [این، در کتاب های نخستین آمده است * در کتابهای ابراهیم و موسی] در سوره اعلی، این حدیث به طور کامل ذکر خواهد شد.

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ...هُوَ مَوْلاکُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلی وَ نِعْمَ النَّصیرُ (78)»

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ (77) وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ

1- [1] _ تکویر /29.

2- [2] _ احتجاج، ص 247 .
3- [3] _ خصال، ص 523، ح 13.

مِلَّهَ أَبِيكُمْ إِبْراهيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمينَ مِنْ قَبْلُ وَ فى هذا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقيمُوا الصَّلاهَ وَ آتُوا الزَّكاهَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلى وَ نِعْمَ النَّصيرُ (78)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید، باشد که رستگار شوید * و در راه خدا چنان که حق جهاد (در راه) اوست جهاد کنید، اوست که شما را (برای خود) برگزیده و در دین بر شما سختی قرار نداده است. آیین پدرتان ابراهیم نیز چنین بوده است ، او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید و در این (قرآن نیز همین مطلب آمده است) تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. پس نماز را برپا دارید و زکات بدهید و به پناه خدا روید. او مولای شماست؛ چه نیکو مولایی و چه نیکو یاوری].

1) علی بن ابراهیم گوید: سپس خداوند امامان را مورد خطاب قرار داده و میفرماید: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» تا این که می فرماید: «وَ فى هذا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهيداً عَلَيْكُمْ» مخاطب در این عبارات امامان هستند. «وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ» یعنی شما ای امامان، گواه بر مؤمنان و مردم باشید(1).

2) شیخ به سند خود از محمد بن علی بن محبوب، از احمد بن حسن، از حسین، از حسن، از زرعه، از سماعه روایت نموده که در باره رکوع و سجود پرسیدم که آیا در قرآن آمده است؟ پاسخ داد: بله. این آیه: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا» پرسیدم: کیفیت رکوع و سجود چگونه است؟ فرمود: سه بار تسبیح گفتن در رکوع کفایت می کند یعنی سه مرتبه می گویی: سبحان الله، ولی هرکس توانایی آن را دارد که رکوع و سجودش را طولانی کند، باید تا هر مقدار که می تواند طولانی کند و در رکوع و سجود، تسبیح و تحمید و تمجید خدای را گفته و دعا و تضرع نماید، زیرا نزدیک ترین حالت بنده به پروردگارش زمانی است که در سجده است. اما اگر کسی پیش نماز باشد و مردم به او اقتدا کنند، شایسته نیست

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 62.

که رکوع و سجود را طولانی سازد. زیرا که در میان نمازگزاران افراد ضعیف و ناتوان و نیز کسانی که کار دارند، هستند. هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله با مردم نماز می خواند، سبک و کوتاه نماز می خواند(1).

3) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی وشاء، از احمد بن عائذ، از عمر بن اذینه، از برید عجلی روایت کرده است که او گفت: از حضرت در باره این آیه پرسیدم: «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْراهِيمَ» فرمود: این آیه مخصوصا در مورد ماست. «هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ» در کتاب های پیشین. «وَ فی هذا» یعنی در قرآن «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا بر آن چه از جانب خداوند تبارک و تعالی به ما ابلاغ کرده است، گواه بر ماست و ما گواهانی بر مردم هستیم. پس هرکس ما را تصدیق کند، ما در روز قیامت او را تصدیق می کنیم و هرکس ما را تکذیب نماید، در روز قیامت او را تکذیب می کنیم(2).

4) و همو از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از ابن اذینه، از برید عجلی روایت نموده که او گفت: از امام باقر علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَ جاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباكُمْ»، حضرت فرمود: مقصود این آیه، ما هستیم و آن برگزیدگان ما هستیم و خداوند تبارک و تعالی در دین حرجی قرار نداده است و حرج سخت تر از تنگنا است. «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْراهِيمَ» فرمود: این آیه مخصوصا در مورد ماست. «هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ» او ما را مسلمان نامیده است «مِنْ قَبْلُ» در کتاب های پیشین. «وَ فی هذا» یعنی در قرآن «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بنا بر آن چه از جانب خداوند تبارک و تعالی به ما ابلاغ کرده است، گواه بر ماست و ما گواهانی بر مردم هستیم. پس هرکس ما را تصدیق کند، ما در روز قیامت او را تصدیق می کنیم و هرکس ما را تکذیب نماید، در روز قیامت او را تکذیب می کنیم(3).

1- [1] _ تهذیب، ج 2، ص 77، ح 287.
2- [2] _ کافی ، ج 1، 146، ح 2.
3- [3] _ کافی، ج 1، 147، ح 4.

5) و همو از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از سلیم بن قیس هلالی روایت نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی ما را پاک گردانده و از پلیدی ها بازداشته و گواهانی بر بندگانش و حجت خود در زمینش قرار داده است. او ما را با قرآن قرار داده و قرآن را با ما قرار داده است که ما از قرآن جدا نمی شویم و قرآن نیز از ما جدا نشدنی است(1).

6) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت نموده که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا»، فرمود: در این آیه خداوند شما را به رکوع و سجود و پرستش خداوند دستور داده و آن را بر شما واجب گردانده است. اما مقصود از فعل خیر (انجام کار نیک)، پیروی از امام علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است. «وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُم » ای شیعیان آل محمد، «وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ» یعنی تنگنایی «مِلَّةَ أَبیکُمْ إِبْراهیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمینَ مِنْ قَبْلُ وَ فی هذَا لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهیداً عَلَیْکُمْ».

ای خاندان محمد! ای کسانی که خداوند مسلمانان را به شما سپرد و فرمانبرداری از شما را بر آنان واجب گرداند. «وَ تَکُونُوا» شما «شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ» در مورد این که با شما قطع رحم کردند و حق شما را تباه ساختند و کتاب خدا را پاره پاره کردند و حکومت دیگران را با حکومت شما برابر دانستند، صبر کنید و پایدار باشید «فَأَقیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ» ای خاندان محمد و اهل بیت او، «هُوَ مَوْلاکُمْ» خداوند مولای شما و مولای شیعیان شماست «فَنِعْمَ الْمَوْلی وَ نِعْمَ النَّصیرُ»(2)

7) عبدالله بن جعفر حمیری از مسعده بن زیاد، از جعفر، از پدرش روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از جمله چیزهایی که خداوند به امت من عطا نموده و به وسیله آن، امتم را بر سایر امت ها برتری بخشیده، سه خصلت است که آنها را به کسی جز به پیامبر عطا نکرده است. هرگاه خداوند

1- [1] _ کافی، ج 1، 147، ح 5.

2- [2] _ تأويل الآيات ، ج 1، ص 351، ح 41.

تبارک و تعالی پیامبری مبعوث می نمود، به او می فرمود: در دین خود کوشا باش و بر تو سختگیری نشده است و خداوند تبارک و تعالی این خصلت را به امت من بخشید، آن جا که فرمود: «ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَج » یعنی سختی و هرگاه خداوند پیامبری مبعوث می کرد، به او می فرمود: اگر مسأله ای که مایه پسند تو نیست، مایه اندوه تو گشت، مرا بخوان که من دعای تو را استجابت می کنم و خداوند این خصلت را به امت من هم بخشید، آن جا که فرمود: « اُدْعُونی أَسْتَجِبْ لَکُم»(1) [مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم] و هرگاه پیامبری مبعوث می کرد، او را گواه بر قومش قرار می داد و خداوند تبارک و تعالی امت مرا گواه بر خلق خود قرار داده است. آن جا که می فرماید: «لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهیداً عَلَیْکُمْ وَ تَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ»(2).

8) احمد بن محمد بن خالد برقی از ابن محبوب، از علی بن ابی حمزه، از ابوبصیر روایت کرده است که امام باقر علیه السلام در باره این آیه: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ * وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْراهیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمینَ مِنْ قَبْلُ وَ فی هذا لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهیداً عَلَیْکُمْ وَ تَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ»، فرمود: این آیه در باره نماز و زکات و روزه و کارهای نیک است و اگر بندگان به ولایت خداوند و رسول او صلی الله علیه و آله و صاحبان امر از اهل بیت ما، پای بند باشند، اعمال آنان مورد قبول قرار می گیرد(3).

9) سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود حدیثی را از امام علی علیه السلام نقل نموده است که حضرت تعدادی از صحابه را سوگند میدهد. حدیث چنین است: علی علیه السلام فرمود: شما را به خداوند سوگند میدهم، آیا نمی دانید که خداوند در سوره حج این آیات را نازل نمود: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ * وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْراهیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمینَ مِنْ قَبْلُ وَ فی هذا لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهیداً عَلَیْکُمْ وَ تَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ» بعد از

1- [1] _ غافر / 60.
2- [2] _ قرب الاسناد، ص 41.

3- [3] _ محاسن، ص166، ح 124.

نزول این آیات سلمان برخاست و پرسید: ای رسول خدا! آنها که تو بر ایشان گواه هستی و ایشان بر خلق خداوند گواه هستد و خداوند آنان را برگزیده و در دین سختی بر ایشان قرار نداده و آنان بر آیین پدرشان ابراهیم هستند، آنها چه کسانی هستند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اینها سیزده نفر هستند: من و برادرم علی و یازده تن دیگر از فرزندان علی. همگی گفتند: خداوندا! این مطلب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم(1).

10) علی بن ابراهیم گوید: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ * وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباکُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبیکُمْ إِبْراهیمَ هُوَ سَمَّاکُمُ الْمُسْلِمینَ مِنْ قَبْلُ» این آیات مخصوصا در باره خاندان محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است. « هذا لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهیداً عَلَیْکُمْ» یعنی پیامبر بر خاندان محمد صلی الله علیه و آله گواه است. «وَ تَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ» یعنی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، خاندان محمد صلی الله علیه و آله بر مردم گواه هستند. قرآن از قول حضرت عیسی میفرماید: «وَ کُنْتُ عَلَیْهِمْ شَهیداً ما دُمْتُ فیهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنی کُنْتَ أَنْتَ الرَّقیبَ عَلَیْهِم»(2) [و تا وقتی در میانشان بودم بر آنان گواه بودم؛ پس چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان نگهبان بودی] یعنی گواه برآنان بودی. «وَ أَنْتَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهید»(3) [و تو بر هر چیز گواهی.] و خداوند بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، خود، بر این امت، گواهانی از خاندان او قرار داده است و این تا زمانی است که یکی از آنها بر روی زمین باشد. هرگاه که آنها از بین رفتند، تمام ساکنان کره زمین هلاک می گردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند ستارگان را مایه امنیت اهل آسمان قرار داده و اهل بیت مرا مایه امنیت و آرامش برای اهل زمین قرار داده است(4).

1- [1] _ کتاب سلیم بن قیس هلالی، ص 174.
2- [2] _ مائده / 117.
3- [3] _ مائده / 117.
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 62.

ص:478

سوره مؤمنون

اشاره

سوره مؤمنون مکی است. 118 آیه دارد و بعد از سوره انبیاء نازل شده است

ص:479

ص:480

1) ابن بابویه به سند خود حدیثی را از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: هرکس سوره مؤمنون را قرائت کند، خداوند او را عاقبت به خیر می گرداند. اگر در هر جمعه بر خواندن این سوره، مداومت کند، جایگاه او در بهشت برین و در جوار پیامبران و فرستادگان الهی است(1).

2) در کتاب خواص القرآن روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که آن حضرت فرمود: هرکس این سوره را بخواند، فرشتگان، بشارت روح و ریحان (آسایش و امنیت) و بشارت چیزی را می دهند که در هنگام مرگ، مایه روشنی چشم او می گردد(2).

3) و نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: هرکس این سوره را نوشته و آن را بر بازوی میگسار بیاویزد، آن شخص از می نفرت پیدا می کند و هرگز به آن نزدیک نمی شود. و در روایتی دیگر آمده است: هرگز می و شراب به فکرش خطور نمی کند(3).

4) امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس این سوره را شبانگاه بر پارچه ای سفید نوشته و آن را بر شرابخوار بیاویزد، دیگر شراب نمی نوشد و به اذن خداوند، از شراب متنفر گردد.

1- [1] _ ثواب الاعمال ، ص 108.
2- [2] _ ثواب الاعمال ، ص 108.
3- [3] _ ثواب الاعمال ، ص 108.

ص:482

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱)الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲)...الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ (۱۱)»

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱)الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲)وَالَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (۳)وَالَّذِینَ هُمْ لِلزَّکَاهِ فَاعِلُونَ (٤)وَالَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (٥)إِلا عَلَی أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ (٦)فَمَنِ ابْتَغَی وَرَاءَ ذَلِکَ فَأُولَئِکَ هُمُ الْعَادُونَ (۷)وَالَّذِینَ هُمْ لأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۸)وَالَّذِینَ هُمْ عَلَی صَلَوَاتِهِمْ یُحَافِظُونَ (۹)أُولَئِکَ هُمُ الْوَارِثُونَ (۱۰)الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ (۱۱)»

[به راستی که مؤمنان رستگار شدند، همانان که در نمازشان فروتنند، و آنان که از بیهوده روی گردانند، و آنان که زکات می پردازند، و کسانی که پاکدامنند، مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده اند، که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست. پس هر که فراتر از این جُوید، آنان از حد درگذرندگانند. و آنان که امانتها و پیمان خود را رعایت می کنند، و آنان که بر نمازهایشان مواظبت می نمایند، آنانند که خود وارثانند، همانان که بهشت را به ارث می برند و در آنجا جاودان می مانند]

1) محمد بن عباس از محمد بن هشام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود، از امام موسی بن جعفر علیه السلام و ایشان از پدر خود امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کنند که این آیات: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ.... الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیها خالِدُونَ» در شأن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، امام علی،

حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین نازل شده است(1).

2) سعد بن عبدالله از حسن بن علی بن نعمان، از پدرش، از عبدالله بن مسکان، از کامل تمار، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: ای کامل! آیا می دانی معنای این سخن خداوند چیست: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»؟ پاسخ دادم: أفلحوا یعنی رستگار شدند و به بهشت وارد شدند. فرمود: «قد أفلح المسلَّمون، إن المسلِّمین(با تشدید لام) هم النجباء» یعنی همانا تسلیم شدگان، رستگار گشتند، تسلیم شدگان همان برگزیدگان هستند.

و راوی دیگری به این حدیث این مطلب را افزوده است که: امام صادق علیه السلام آیه: «رُبَما یَوَدُّ الَّذینَ کَفَرُوا لَوْ کانُوا مُسَلِّمینَ»(2) [چه بسا کسانی که کفر ورزیدند، آرزو کنند که ای کاش از تسلیم شدگان بودند] را با تشدید لام قرائت کرده است(3).

3) و همو از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد جوهری، از سلمه بن حیان، از ابو صباح کنانی روایت نموده است که او گفت: در خدمت امام صادق علیه السلام بودم آن حضرت عبارت «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» را سه بار تکرار کردند و من نیز آن را سه بار تکرار کردم. سپس حضرت فرمود: همانا تسلیم شدگان (المسلِّمین) همان برگزیدگان در روز قیامت هستند و آنها یاوران برگزیدگان هستند(4).

4) و نیز او از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی و منصور بن یونس، از بشیر دَهّان، از کامل تمار، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: آیا میدانی منظور از مؤمنان در آیه «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» چه کسانی هستند؟ پاسخ دادم: شما بهتر می دانید. فرمود: «قد أفلح المسلّمون، إن المسلّمین هم النُجَباء»(5) (با تشدید لام). یعنی همانا تسلیم شدگان رستگار گشتند، تسلیم شدگان همان برگزیدگان هستند.

1- [1] _ تأویل الآیات ج1 ص 352 ح1.
2- [2] _ سوره حجر آیه 2.
3- [3] _ مختصر بصائر الدرجات، ص 71

4- [4] _ مختصر بصائر الدرجات ص75.
5- [5] _ مختصر بصائر الدرجات ص75.

5) و نیز او از احمد بن محمد بن عیسی و دیگران، از کسی، از حسین بن احمد منقری، از یونس بن ظبیان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت بسیار به من می فرمود: تسلیم امر الهی باش تا ایمن گردی. به او عرض کردم: تفسیر این آیه «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» چیست؟ فرمود تفسیرش این است که همانا تسلیم شدگان، رستگار گشتند؛ تسلیم شدگان همان برگزیدگان هستند(1).

6) احمد بن محمد بن خالد برقی از محمد بن عبدالحمید کوفی، از حماد بن عیسی و منصور بن یونس بزرج، از بشیر دهان، از کامل تمار و او از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: آیا می دانی مراد از مؤمنان در این آیه چه کسانی هستند: « قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»؟ گفتم: شما نسبت به آن از من داناترید. سپس فرمود که همانا تسلیم شدگان رستگار گشتند، تسلیم شدگان همان برگزیدگان هستند و مؤمن، غریب است. مؤمن، غریب است. آن گاه فرمود: خوشا به حال غریبان(2).

7) و همو از پدرش از علی بن نعمان، از عبدالله بن مسکان، از کامل تمار و او از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: ای کامل! مؤمن، غریب است، مؤمن غریب است. سپس فرمود: آیا میدانی مقصود از این آیه چیست: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»؟ گفتم: بدین معناست که رستگار شدند و به فوز رسیدند و وارد بهشت شدند. فرمود: یعنی همانا تسلیم شدگان رستگار گشتند. تسلیم شدگان همان برگزیدگان هستند(3).

8) و نیز او از پدرش از قاسم بن محمد جوهری، از سلمه بن حیان، از ابو صباح کنانی، از امام صادق علیه السلام شبیه همین روایت آورده است، با این اختلاف که در این روایت، فرموده امام بدین شکل است: ای ابو صباح! تسلیم شدگان [امر ولایت] همان برگزیدگان روز قیامت هستند، آنها همان یاوران برگزیدگان هستند(4).

9) شیخ در کتاب مجالس خود نقل می کند که امام جعفر صادق علیه السلام از پدران گرامی شان صلوات الله علیهم اجمعین چنین روایت نمود: عباس بن عبد

1- [1] _ مختصر بصائر الدرجات ص 91.

2- [2] _ محاسن ص 271 ح 366.
3- [3] _ محاسن ص 272 ح 367.
4- [4] _ محاسن ص 272 ح 368.

المطلب و یزید بن قعنب در مکانی روبروی خانه کعبه، در جمع هاشمیان و قبیله عبد العزی نشسته بودند که فاطمه بنت اسد مادر امیر مؤمنان علی علیه السلام وارد شد.آن روز، روزی بود که نه ماه دوران بارداری ایشان تکمیل شده بود. در مقابل خانه خدا ایستاده بود که درد زایمان به سراغ او آمد. در این هنگام فاطمه رو به سوی آسمان کرد و گفت: خداوندا ! من به تو و به آن چه که پیامبرت از سوی تو آورده و به همه پیامبرانت و به همه کتب آسمانی ایمان دارم. من سخن جدم ابراهیم را تصدیق می کنم؛ همو که خانه ات را بنا کرد. از تو می خواهم به حق این خانه و کسی که آن را بنا کرد و به حق کودکی که در شکم دارم و با من سخن می گوید و همدم من است _ و من یقین دارم که او یکی از آیات و نشانه های توست _ این وضع حمل را بر من آسان گردانی.

عباس بن عبدالمطلب و یزید بن قعنب می گویند: هنگامی که فاطمه بنت اسد سخن گفت و دعا کرد، دیدیم که شکافی در پشت خانه کعبه ایجاد شد و فاطمه از آن شکاف وارد خانه کعبه شد و از دید ما پنهان شد. سپس دوباره به اذن خداوند یکتا دیوار به حالت اول خود بازگشت و شکاف از بین رفت. پس از آن هر چه سعی کردیم در را باز کنیم تا یکی از زنان به کمک او برود موفق نشدیم. در این هنگام بود که دانستیم این یک امر الهی است. فاطمه سه روز در خانه کعبه ماند و این ماجرا در بین همه اهالی مکه پخش شد و زنها در کوی و برزن و در خانه های خود از آن سخن می گفتند.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پس از سه روز مجددا همان شکاف باز شد و فاطمه در حالی که علی علیه السلام را در آغوش داشت از داخل خانه بیرون آمد. سپس گفت: ای مردم ! خداوند عز و جل از بین خلق خود مرا برگزیده و مرا بر زنان برگزیده قبل از خودم برتری داده است. همانا خداوند، آسیه دختر مزاحم را برگزید. او پنهانی خداوند را در جایی که خداوند دوست داشت فقط در مواقع اضطراری پرستیده شود، عبادت می کرد. او همچنین خداوند مریم دختر عمران را برگزید و تولد عیسی بر او آسان گشت. او در بیابانی، تنه نخل خشکیده را تکان داد و از آن خرمای تازه برایش فرو ریخت. و خداوند متعال مرا برگزید و بر آن دو و بر تمامی زنان قبل از خودم برتری داد؛ چرا که من فرزند خود را در بیت عتیق (خانه کهن) او به دنیا آوردم و به مدت سه روز در آن جا ماندم و از میوه ها و

غذاهای بهشتی تناول کردم. هنگامی که فرزند خود را در دست داشتم و خواستم از آنجا خارج شوم، ندایی آسمانی به گوشم رسید که می گفت: ای فاطمه! نام او را علی بگذار. چرا که من بزرگ و بلکه بزرگترین هستم و او را از قدرت خود و شکوه و عزت خود و عدل و داد خود آفریدم و نام او را از نام خود برگرفتم و او را مؤدب به ادب خود کردم و او اولین کسی است که بر بالای خانه من اذان می گوید و بت ها را می شکند و آنها را به زمین می زند و مرا بزرگ می دارد و تکریم می کند و نوای لا إله إلا الله را همه جا سر می دهد و پس از حبیب من و پیامبرم و برگزیده خلقم محمد صلی الله علیه و آله و سلم که فرستاده و وصی من است، اوست امام و راهبر. پس خوشا به حال دوستداران و یاری دهندگان او و وای بر کسی که از فرمانش سرپیچی کند و او را خوار گردانده و حق او را انکار کند.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که ابوطالب او را دید خشنود گشت و علی علیه السلام به او فرمود: سلام و رحمت و برکات خداوند بر تو باد ای پدر. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد در این هنگام علی علیه السلام تکانی خورد و به روی او لبخندی زد و فرمود: درود و رحمت خداوند بر تو باد ای پیامبر خدا .سپس به اذن خداوند به سخن در آمد و این آیات را تلاوت کرد: « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ ...». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آنها به واسطه تو رستگار شدند و تمام آیات را قرائت کرد تا آنجا که می فرماید: «أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيها خالِدُونَ». پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به خدا سوگند که امیر آنها تویی و علم خود را در خدمت آنها قرار میدهی و آنان از علم تو بهره می گیرند و به خدا سوگند که تو راهنمای آنهایی و آنها به واسطه توست که راه خود را می یابند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه فرمودند: به نزد عمویش حمزه برو و بشارت تولدش را به او بده. فاطمه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد، اگر من بروم، چه کسی به کودک غذا خواهد داد؟ پیامبر فرمود: من خود او را سیر خواهم کرد. فاطمه پرسید: شما یا رسول الله؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ داد: بله. و زبان خود را در دهان علی علیه السلام

گذاشت. در این هنگام دوازده چشمه از زبان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جوشید و به این مناسبت آن روز، روز ترویه نامگذاری شد.

هنگامی که فاطمه بازگشت، نوری را دید که از علی علیه السلام به سمت آسمان بالا می رفت. فاطمه علی را در قنداقه پیچید، اما علی قنداقه را پاره کرد. سپس او را دوبار در لابلای پارچه پیچید، اما باز هم کودک پارچه را باز کرد. فاطمه همین طور تعداد پارچه ها را افزایش میداد و هر بار کودک قنداقه را پاره میکرد تا این که تعداد پارچه ها به شش عدد رسید و یک لای آن هم از چرم بود، اما باز هم کودک آن را به اذن خداوند باز کرد و گفت : مادر دست مرا مبند؛ چرا که من نیاز دارم که با دست خود به درگاه خداوند دعا کنم. در این هنگام ابو طالب گفت: این کودک در آینده صاحب شان و مقام خواهد شد.

فردای آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نزد فاطمه آمد، هنگامی که چشم علی علیه السلام به پیامبر افتاد به او سلام کرد و به رویش خندید و به او اشاره کرد که مرا در آغوش گیر و از آن چه که دیروز به من نوشاندی دوباره بنوشان. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را در آغوش گرفت. سپس فاطمه گفت: به خدای کعبه سوگند که علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شناخت. امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید از این گفته فاطمه بود که روز عرفه را عرفه نامیدند. یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را شناخت.

در روز سوم تولد علی علیه السلام که مصادف بود با دهم ذی حجه، ابوطالب همه مردم را فرا خواند و آنها را به میهمانی که به مناسبت تولد علی علیه السلام برگزار کرده بود دعوت کرد. او برای این میهمانی سیصد شتر و هزار رأس گاو و گوسفند را سر برید و میهمانی بزرگی برگزار کرد و گفت: ای مردم، هر کس می خواهد که از غذای فرزندم بخورد، بیاید. بیایید و هفت بار دور خانه خدا بگردید سپس داخل شوید و به فرزندم سلام بگویید. همانا خداوند او را بزرگ داشته است. و به خاطر این کار ابوطالب بود که روز نحر، روز بزرگی گردید(1).

1- [1] _ امالی طوسی ج2 ص317.

ابن شهر آشوب این حدیث را به اختصار از حسن بن محبوب از امام صادق علیه السلام نقل می کند و حدیث را این گونه به پایان می برد: «ابوطالب میهمانی برگزار کرد و گفت بیایید و هفت بار دور خانه خدا بگردید و به فرزندم سلام کنید. مردم هم این چنین کردند و این امر یک سنت شد(1).

10) علی بن ابراهیم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند بهشت را آفرید، به او فرمود: سخن بگو و بهشت گفت : «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ». و ادامه داد منظوراز این آیه : «الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ» فرو بستن چشم در نماز و توجه کامل به آن است و منظور از لغو در این آیه :«الَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» غنا و طرب و لهو و لعب است. «وَالَّذِینَ هُمْ لِلزَّکاهِ فاعِلُونَ» و امام صادق علیه السلام پیرامون این آیه فرمودند: هر کس حتی به اندازه یک قیراط از زکات خود را نپردازد، نه مؤمن است و نه مسلمان(2).

11) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش، از اسماعیل بن مرار، از یونس، از علی، از ابن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام چنین نقل می کند که فرمود: هر کس به اندازه قیراطی از زکات خود را نپردازد، نه مؤمن است و نه مسلمان و و خداوند در باره او می فرماید: «رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ»(3) [خداوندا مرا به جایی که بودم، بازگردان تا شاید کار شایسته ای انجام دهم] و در روایت دیگری آمده که از چنین بنده ای، نماز هم پذیرفته نیست(4). و ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه این روایت را به سند خود از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده است(5).

12) و نیز او از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه روایت نموده که گفت: روزی سفیان ثوری به خدمت امام صادق علیه السلام رسید و دید که لباس سفیدی به تن دارد که از شدت شفافیت، گویی همچون لایه ای است که در زیر پوست تخم مرغ قرار دارد. به امام عرض کرد: این لباس از لباسهای شما نیست (شما چنین لباسهایی را نمیپوشید). امام علیه السلام به او فرمود:

1- [1] _ مناقب ابن شهرآشوب ج2 ص174.
2- [2] _ تفسیر قمی ج2 ص64.

3- [3] _ مؤمنون آیات 99-100
4- [4] _ کافی ج3 ص503 ح3.
5- [5] _ من لایحضره الفقیه، ج2 ص7 ح3.

به چیزهایی که می گویم گوش کن و آن را درک کن که اگر بر سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفتی و بر بدعت از این دنیا نرفتی، این سخن من هم برای دنیایت مفید است و هم برای آخرتت. برایت می گویم که زمانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در دوران قحطی و خشکسالی به سر می بردند. اما اکنون که دنیا روی آورده، پس سزاوارترین مردم به استفاده از آن، نیکوکاران زمان هستند نه بدکاران، مؤمنانند نه منافقان و مسلمانانند نه کفار. ای ثوری! چه چیزی را انکار می کنی؟ به خدا سوگند، با وجود آن چه در من ملاحظه می کنی، از آن زمان که عقل رس شدم (به تکلیف رسیدم) هیچ صبح و شامی بر من نگذشته که خدا در مال من حقی داشته و دستور داده باشد آن را در محلی قرار بدهم و من طبق فرمان حق عمل نکرده باشم (1).

13) علی بن ابراهیم گوید: منظور از «ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ» در این آیه: «وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ إِلَّا عَلی أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُم فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومین » کنیزان هستند. حد و حدود ازدواج موقت هم مثل قوانین مربوط به کنیزان است(2).

14) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عباس بن موسی، از اسحق، از ابوساره نقل می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد ازدواج موقت سئوال کردم. ایشان پاسخ دادند: حلال است. فقط با زن پاکدامن ازدواج کن چرا که خداوند عز و جل می فرماید: «وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ». پس فرج خود را نزد کسی که او را امین مالت نمی دانی به امانت مگذار(3).

15) علی بن ابراهیم در مورد این آیه : «فَمَنِ ابْتَغی وَراءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ العادُونَ» می گوید: هر کس از این حدود تجاوز کند، از حدود الهی پا را فراتر گذاشته است. منظور از محافظت بر نماز در این آیه: «وَ الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلَواتِهِمْ یُحافِظُونَ» مراقبت بر وقت و حدود نماز است(4).

1- [1] _ کافی ج5 ص453.
2- [2] _ تفسیر قمی ج2ص64.
3- [3] _ کافی ج5 ص 453 ح2.
4- [4] _ تفسیر قمی ج2 ص64.

16) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حماد بن عیسی، از حریز، از فضیل نقل می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد این سخن خداوند متعال پرسیدم : «الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ»(1) [کسانی که همیشه در نمازند]. حضرت فرمود: منظور نماز نافله است(2).

شبیه همین روایت را شیخ در تهذیب به سند خود از احمد بن محمد، از حماد، از حریز، از فضیل آورده است که او گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم... بقیه حدیث همانند حدیث پیشین است(3).

17) ابن بابویه از محمد بن عمر حافظ، از حسن بن عبدالله تمیمی، از پدرش از امام رضا، از امام موسی کاظم، از امام جعفر صادق، از امام باقر، از امام زین العابدین، از امام حسین صلوات اللهِ علیهم اجمعین نقل می کند که فرمود: این آیه: «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ»(4) [و سبقت گیرندگان مقدّمند؛ آنان همان مقرّبانِ خداوند هستند] در مورد من نازل شده است(5).

18) علی بن ابراهیم از پدرش، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند برای هر یک از مخلوقات خود خانه ای در بهشت و خانه ای را در جهنم بنا کرده است .پس هنگامی که بهشتیان به بهشت و جهنمیان به جهنم در میآیند، منادی ندا میدهد: ای اهالی بهشت! پیش بیایید و بنگرید. آنها می آیند و به دوزخ می نگرند. سپس جایگاههایشان به آنان نشان داده می شود. و بعد از آن به ایشان گفته می شود: اینها منازلی است که اگر نافرمانی خدا را می کردید، به آن منازل می رفتید؛ یعنی به جهنم می رفتید. حضرت فرمود: اگر قرار باشد کسی از خوشحالی بمیرد، اهل بهشت در آن روز به خاطر عذابی که از آنها برطرف شده، از خوشحالی می میرند . سپس منادی ندا میدهد: ای اهل آتش! سرهای خود را بالا بگیرید. آنها سر خود را بالا می گیرند و به جایگاه خود در بهشت و نعمتهای آن مینگرند. سپس به

1- [1] _ معارج/ 23.
2- [2] _ کافی ج3 ص269 ح12.
3- [3] _ تهذیب ج2 ص240 ح951.

4- [4] _ واقعه/ 10 -11
5- [5] _ عيون اخبار الرضا عليه السلام ج2 ص70 ح288.

آنها میگویند: این منازلی است که اگر خدا را اطاعت میکردید، به آن وارد می شدید. حضرت فرمود: اگر قرار باشد که کسی به واسطه اندوه بمیرد، جهنمیان باید از حزن بمیرند. پس این گونه می شود که هر کدام از دو گروه بهشتیان و جهنمیان در منزلگاه خود جای می گیرند و این است معنای سخن خداوند که فرمود: «أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ الَّذینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فیها خالِدُون »(1) .

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإنْسَانَ مِنْ سُلالَهٍ مِنْ طِینٍ (١٢)

[و به یقین، انسان را از عصاره ای از گِل آفریدیم].

1) علی بن ابراهیم می گوید : سلاله، گزیده (سرگل) غذا و نوشیدنی است که تبدیل به نطفه می شود و اصل نطفه از سلاله است و سلاله، گزیده غذا و نوشیدنی است و غذا از اصل گِل است و این است معنای «مِنْ سُلالَهٍ مِنْ طِینٍ»(2).

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَهً فِی قَرَارٍ مَکِینٍ (١٣)ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَهَ عَلَقَهً...ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ (١٤)

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَهً فِی قَرَارٍ مَکِینٍ (١٣)ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَهَ عَلَقَهً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَهَ مُضْغَهً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَهَ عِظَامًا فَکَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ (١٤)

[سپس او را [به صورت] نطفه ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. آن گاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم. پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانیدیم، و آن گاه مضغه را استخوانهایی ساختیم، بعد استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم، آن گاه [جنین را در] آفرینشی دیگر پدید آوردیم. آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است].

1) علی بن ابراهیم در مورد این آیه می گوید «ثُمَّ جَعَلْناهُ نُطْفَهً فی قَرارٍ مَکینٍ»: منظور از قرار مکین، رحم مادر است «ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَهَ عَلَقَهً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَهَ مُضْغَهً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَهَ عِظاماً فَکَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللَّهُ

1- [1] _ تفسیر قمی ج2 ص64.
2- [2] _ تفسیر قمی ج2 ص65.

أَحْسَنُ الْخالِقِينَ» و این دگرگون شدن از حالی به حال دیگر است. نطفه پس از چهل روز که در رحم می ماند، به علقه یا همان خون بسته شده تبدیل می شود(1).

2) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از حسن بن جهم، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: نطفه چهل روز در رحم باقی می ماند و آن گاه به خون بسته تبدیل می شود و بعد از چهل روز دیگر به مضغه (پاره گوشت) تبدیل می شود و چهل روز بعد که چهار ماه کامل سپری می شود، خداوند دو فرشته خلق کننده را برمی انگیزد. آنها می گویند: پروردگارا! چه می آفرینی؟ مذکر یا مؤنث؟ پس در این باره به آن دو امر می شود. سپس می پرسند: آیا او را شقاوتمند می آفرینی یا سعادتمند؟ پس در این باره نیز به آنها امر می شود. سپس می گویند: خداوندا! مرگش چگونه است؟ رزق و روزیش به چه شکل است؟ و همه چیز را در مورد او از خدا می پرسند _ و حضرت تعدادی از این موارد را ذکر نمود _ سپس عهدنامه ای را بین دو چشمانش می نویسند. هنگامی که خداوند مدت توقف او را در رحم مادر به پایان رساند،فرشته ای را مبعوث می گرداند و او را چنان از رحم مادر می راند که کودک از رحم مادر خارج می شود و چیزی از عهدنامه را به یاد ندارد.

حسن بن جهم می گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: با این حال آیا جایز است که به درگاه خدا دعا کنیم که جنین پسر را دختر و یا دختر را به پسر تبدیل نماید؟ امام فرمود: خداوند هر چه را که بخواهد، انجام میدهد(2).

3) و همو از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن ابراهیم، از پدرش و همگی از ابن محبوب، از ابن رئاب، از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل میکند که فرمود: هرگاه که خداوند بخواهد نطفه ای را که در صلب آدم از او پیمان گرفته و یا این که در مورد آن برایش بدا حاصل می شود، خلق کند و آن را در رحم زن قرار دهد، مرد را برای آمیزش آماده می کند و به رحم وحی می کند که در خود را بگشا تا آفرینش من و قضا و قدر نافذم در تو راه یابد. رحم، راه خود را باز می کند و نطفه به رحم میرسد. چهل روز که در آنجا می ماند تبدیل به لخته خون

1- [1] _ تفسیر قمی ج2 ص65.
2- [2] _ کافی ج6 ص13 ح 3.

می شود و چهل روز بعد، پاره گوشت و پس از آن به گوشتی تبدیل میشود که دارای رگهای در هم فرو رفته است.

سپس خداوند دو فرشته آفرینشگر را مبعوث میکند و آن دو، آن چه را که خداوند اراده می فرماید، در ارحام می آفرینند. آن دو از دهان زن وارد شکم او میشوند و از آن جا به رحم میروند. جنین، روحی را که از صلب مرد و رحم زن به او منتقل شده را دارد. آن دو فرشته، روح حیات و بقا را در پیکر جنین می دمند و برای او به اذن خداوند متعال، گوش و چشم و تمامی اعضا و جوارح و احشا را خلق می کنند. سپس خداوند به این دو فرشته وحی می کند: قضا و قدر و امر حتمی مرا بر او بنویسید و هر آن چه را که می نویسید، برای من در آن بدا هست. آن دو می گویند خداوندا چه بنویسیم؟ خداوند به آنها وحی میکند که سر خود را به سمت سر مادر بالا بگیرید، آن دو سرهای خود را بالا می گیرند وقتی که لوح با پیشانی مادر تماس پیدا می کند، دو فرشته در آن لوح، صورت کودک، زینتش را، مدت زندگیش، عهد نامه اش، خوشبختی و بدبختی اش و هر چیزی که به او مربوط میشود را می بینند. در این هنگام یکی از آن دو، این چیزها را بر دیگری املا میکند و او آنها را می نویسد و این شرط را هم می نویسند: در تمامی این موارد، برای خداوند بدا هست. سپس نوشته را مهر می زنند و آن را در پیشانی جنین قرار می دهند و کودک را در شکم مادر می ایستانند. حضرت فرمود: و چه بسا که جنین کرنش می کند و واژگون می شود و این مسئله فقط برای سرکشان و عصیانگران اتفاق می افتد.

هنگامی که موقع ولادت کودک میرسد _ خواه نه ماه تمام باشد یا کمتر_ خداوند عز و جل به رحم وحی میکند که راه خود را باز کن تا مخلوقم به زمینم راه یابد و امرم در مورد او اجرا شود؛ همانا زمان خروج او فرا رسیده است. رحم راه جنین را باز می کند و خداوند فرشته ای را به نام زاجر مبعوث می کند که کودک را چنان می راند که کودک می ترسد و واژگون می شود و پاهایش بالای سرش قرار می گیرد و سرش در پایین شکم قرار می گیرد تا وضع حمل هم برای مادر و هم برای کودک آسان شود. اگر زایمان و خروج نوزاد سخت شود، فرشته

زاجر بار دیگر کودک را می ترساند و کودک می ترسد و گریه کنان و هراسان به زمین می افتد(1).

4) و همو از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیلف از ابو حمزه روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام در مورد آفرینش سئوال کردم و ایشان فرمودند: خداوند تبارک و تعالی هنگامی که مخلوقات را از گل آفرید، آنها را از فیض خود بهره مند ساخت. مسلمان را جدا نموده و او را سعادتمند گردانید و کافر را تیره روز کرد. هنگامی که نطفه بسته می شود، فرشتگان آن را تحویل می گیرند و صورتگری می کنند. سپس می گویند: خداوندا! آیا این کودک مذکر است یا مونث؟ و خداوند هر یک را که بخواهد می گوید. آن دو می گویند: آفرین بر بهترین آفرینندگان. سپس نطفه در شکم مادر قرار داده می شود و در طی نُه روز با گوشت و خون مادر پیوند می خورد.

رحم سه قفل دارد : قفلی در بالای آن که در بالای سمت راست ناف قرار می گیرد، قفلی که وسط آن است و قفل دیگر که پایین رحم است. پس از نه روز جنین در قفل بالایی قرار میگیرد و به مدت سه ماه در آن جا باقی می ماند این همان زمانی است که مادر دچار بدحالی و تهوع می شود. سپس به قفل وسط می آید و سه ماه نیز در آنجا توقف میکند. در این هنگام همه رگهای جنین در ناف اوست و از همین طریق آب و غذا به او می رسد. سپس جنین به قفل پایین می آید و سه ماه هم آنجا می ماند که جمعا نه ماه می شود. سپس درد زایمان به سراغ مادر می آید و هر بار که این درد به سراغ مادر می آید، به خاطر رگی است که از ناف جنین قطع می شود. دست جنین بر روی نافش است تا این که به دنیا می آید و دستان او آزاد است و از این به بعد از راه دهان تغذیه می کند(2).

5) و همو از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل و یا از کسی غیر او روایت میکند که به امام باقر علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم آیا ممکن است که مرد برای زن باردار دعا کند تا خداوند فرزند او را پسری سالم گرداند؟ فرمود: او به مدت چهار ماه می تواند دعا کند، چرا که جنین، چهل شب، نطفه و چهل شب، خون بسته و چهل شب، پاره گوشت است که

1- [1] _ کافی ج6 ص13 ح4.
2- [2] _ کافی، ج6 ص13 ح 5.

جمعا چهار ماه می شود. پس از آن خداوند دو فرشته آفرینشگر را مبعوث میکند و آنها می پرسند: خدایا چه می آفرینی، مذکر یا مونث؟ شقاوتمند یا سعادتمند؟ جواب خود را دریافت می کنند. باز می پرسند: خداوندا رزق و روزی او چیست؟ چگونه می میرد و چه مدت در این دنیا زندگی می کند؟ همه اینها را می نویسند و بین دو چشمان او قرار می دهند و مادامی که جنین در شکم مادر است به آن نگاه می کند. هنگامی که زمان خروج کودک نزدیک می شود، خداوند فرشته ای را مبعوث می کند و آن فرشته کودک را بانگ می زند و سپس جنین از شکم مادر خارج می شود و هیچ چیزی از آن میثاق نامه را به خاطر ندارد(1).

6) و همو از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن ابراهیم، از پدرش از ابن محبوب، از ابن رئاب، از زراره بن اعین نقل می کند که گفت: شنیدم امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که نطفه در رحم قرار میگیرد، چهل روز در آن جا می ماند و چهل روز بعدی به صورت خون بسته می شود و چهل روز بعدی به صورت پاره گوشت. سپس خداوند دو فرشته آفرینشگر را مبعوث می کند و به آنها می فرماید: همان گونه که خدا اراده کرده است، او را مذکر یا مؤنث بیافرینید و صورتگری اش کنید و طول عمرش را و رزق و روزی اش را و مرگش را و سعادت و شقاوتش را بنویسید و میثاقی را که خداوند در عالم ذر از او گرفت، بین دو چشمانش بنگارید و آن را در پیشانیش قرار دهید. هنگامی که زمان خروجش از شکم مادر نزدیک می شود، خداوند فرشته ای به نام زاجر را مبعوث می کند که کودک را بانگ می زند و کودک بسیار می ترسد و عهدنامه را فراموش می کند و در حالی که از فریاد فرشته گریه می کند، بر زمین می افتد(2).

7) و همو از تعدادی از صحابه، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شمون، از عبدالله بن عبدالرحمن اصم، از مسمع، از امام باقر علیه السلام و ایشان از امام علی علیه السلام روایت کرده است که دیه جنین، صد دینار است و آن حضرت منی مرد را تا رسیدن به مرحله جنینی، پنج قسمت دانست. اگر جنین باشد و هنوز روح در آن دمیده نشده باشد، دیه صد دینار است؛ چرا که خداوند انسان را از سلاله آفرید و سلاله همان نطفه است و تا این جا یک مرحله است. سپس به علقه

1- [1] _ کافی، ج6 ص16 ح 6.

2- [2] _ کافی، ج6، ص16، ح 7.

(لخته خون) تبدیل می شود. اکنون دیگر جنین به مرحله دوم رسیده است. سپس مرحله مضغه (پاره گوشت) است که در این جا جنین به مرحله سوم رسیده است. پس از آن استخوانها تشکیل می شود و جنین به مرحله چهارم می رسد. در مرحله بعد استخوانها از گوشت پوشیده می شوند. در این هنگام است که پنج مرحله تکمیل می شود و دیه اش صد دینار است.

این دیه صد دینار هم به پنج قسمت تقسیم می شود: یک پنجم آن (بیست دینار) متعلق به نطفه، دو پنجم (چهل دینار) متعلق به علقه، سه پنجم (شصت دینار) متعلق به مضغه، چهار پنجم (هشتاد دینار) متعلق به استخوانها است و هنگامی که گوشت، استخوان را بپوشاند دیه صد دینار کامل می شود. هنگامی که روح در آن دمیده شود، اگر فرزند پسر باشد، دیه به هزار دینار افزایش می یابد و اگر فرزند دختر باشد، دیه پانصد دینار است. اگر زن بارداری کشته شود که در جنین او روح دمیده شده است، و آن جنین سقط نشده و معلوم نیست آیا آن جنین پسر است یا دختر، و معلوم نشود که بعد از مرگ مادرش مرده و یا قبل از آن، در این صورت، دیه آن جنین عبارت است از نیمی از دیه پسر و نیمی از دیه دختر. و دیه مادر هم، دیه کامل یک زن است. و این بود شش جزء از [احکام مربوط به دیه] جنین(1).

8) علی بن ابراهیم گوید: جنین شش مرحله و دگرگونی را پشت سر می گذراند که هر مرحله و دگرگونی، دیه مخصوص به خود را دارد. دیه نطفه بیست دینار است و دیه علقه، چهل دینار است و دیه مضغه شصت دینار است و دیه جنین که استخوان او شکل گرفته است، هشتاد دینار است و وقتی که استخوان او با گوشت پوشانده شود، دیه اش صد دینار است تا زمانی که متولد نشده است و چون متولد شود و گریه کند، دیه اش دیه یک انسان کامل است(2).

9) علی بن ابراهیم گوید: پدرم از سلمان بن خالد روایت کرده که او گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ! اگر در نطفه سقط شده یک قطره خون باشد، (چه مقدار دیه تعلق میگیرد)؟ فرمود: برای یک قطره، یک دهم دیه نطفه است؛ پس دیه آن قطره، بیست و دو دینار می شود. گفتم: اگر دو قطره باشد؟ فرمود: بیست و چهار دینار. گفتم: اگر سه قطره

1- [1] _ کافی ، ج7 ، ص342 ،ح1.
2- [2] _ تفسیر قمی ، ج2 ، ص65.

باشد؟ فرمود: بیست و شش دینار. گفتم: اگر چهار قطره باشد؟ فرمود بیست و هشت دینار و دیه پنج قطره، سی دینار است. و هر چه بیش از نیم باشد، حسابش بر همین منوال است. تا این که به علقه تبدیل شود که دیه آن چهل دینار است. پرسیدم: اگر نطفه خون آلود خارج شود، حکم آن چیست؟ فرمود: اگر خون پاک باشد علقه است و چهل دینار دیه دارد، ولی اگر خون سیاه باشد که از خون داخل رحم است، دیه ای بر او نیست و تعزیر دارد. ابو شِبل پرسید: اگر در علقه چیزی شبیه رگها و یا گوشت باشد، چه حکمی دارد؟ فرمود: دیه آن یک دهم ، یعنی چهل و دو دینار است. ابوشبل گفت: یک دهم از چهل دینار که چهار دینار می شود؟ فرمود: نه، مقصودم ، یک دهم از دیه مضغه است؛ زیرا که یک دهم آن رفته است (سقط شده است). و هر قدر که جنین مرحله بیشتری از رشد را طی کند، دیه اش نیز بیشتر می شود تا این که برسد به شصت دینار.

عرض کردم: اگر در مضغه چیزی شبیه به گره ای از استخوان دیده شود چه؟ فرمود: آن استخوان است که در ابتدا و آغاز امر، دیه آن چهار دینار، است و هر چه زیاد شود، دیه آن نیز چهار دینار، چهار دینار زیادتر می شود تا این که برسد به هشتاد دینار. پرسیدم: اگر گوشت روی استخوان را پوشاند، چه حکمی دارد؟ فرمود: همان طور دیه اش زیادتر می شود تا این که برسد به صد دینار. پرسیدم: اگر کسی ضربه ای بزند و کودک سقط شود، و معلوم نگردد که زنده بوده یا نه (روح در او دمیده شده یا نه) چه حکمی دارد؟ فرمود: هیهات، هیهات، ای ابا شبل! چون جنین به چهار ماهگی خود برسد، روح زندگی در او دمیده می شود و دیه دارد(1).

10) علی بن ابراهیم گوید: ابی جارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در تفسیر آیه: «ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَر» فرمود: مقصود دمیده شدن روح در جنین است(2).

1- [1] _ تفسیر قمی، ج2 ، ص65.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج2 ، ص66.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ (١٧)...وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَصِبْغٍ لِلآكِلِينَ (٢٠)

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ (١٧)وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِى الأرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ (١٨)فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (١٩)وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَصِبْغٍ لِلآكِلِينَ (٢٠)

[به راستی ما بالای سر شما هفت راه آسمانی آفریدیم و از کار آفرینش غافل نبوده ایم. (17) و از آسمان، آبی به اندازه معین فرود آوردیم، و آن را در زمین جای دادیم، و ما برای از بین بردن آن مسلماً تواناییم. (18) پس برای شما به وسیله آن، باغهایی از درختان خرما و انگور پدیدار کردیم که در آنها برای شما میوه های فراوان است و از آنها می خورید. (19) و از طور سینا درختی برمی آید که روغن و نان خورشی برای خورندگان است. (20)].

1) علی بن ابراهیم گوید: در آیه «وَ لَقَدْ خَلَقْنا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرائِقَ» مقصود، آسمان ها است(1).

2) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عباس بن معروف، از نوفلی، از یعقوبی، از عیسی بن عبدالله، از سلیمان بن جعفر روایت می کند که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِی الْأَرْضِ وَ إِنَّا عَلی ذَهابٍ بِهِ لَقادِرُونَ» فرمود: مقصود، آب عقیق است(2).

3) علی بن ابراهیم گوید : درخت مورد نظر در این آیه : «وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْناءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِلْآكِلِينَ» درخت زیتون است و نمادیست برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام (3).

4) ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آب نازله از آسمان در این آیه «وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِی الْأَرْضِ» همان رودها، چشمه ها و چاه ها هستند(4).

1- [1] _ تفسیر قمی، ج2، ص66.
2- [2] _ کافی، ج6، ص391، ح4.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج6، ص66.
4- [4] _ تفسیر قمی، ج2، ص66.

5) و همچنین فرمود: در این آیه : «وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْناءَ» طور به معنای کوه است و سیناء به معنای درخت. و درختی که نان و خورش است برای خورندگان، زیتون است(1).

6) ابن بابویه از محمد بن علی بن بشار قزوینی، از مظفر بن احمد ابو الفرج قزوینی، از محمد بن جعفر اسدی کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از سعید بن جبیر، از عبدالله بن عباس نقل می کند که گفت: کوهی که موسی بر روی آن قرار داشت به این دلیل طور سینا نام گرفت که درخت زیتون بر روی آن بود. هر کوهی که گیاه و درخت سودمندی بر روی آن روییده باشد طور سینا یا طور سینین نام می گیرد. کوهی که گیاه یا درخت سودمندی بر آن نباشد طور نامیده می شود و به آن طور سینا یا طور سینین گفته نمی شود(2).

وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ (۲۲)

[و بر آنها و بر کشتیها سوار می شوید.]

1) علی بن ابراهیم در مورد این آیه می گوید: «و عَلَيْها وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ »، یعنی کشتیها(3).

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلا تَتَّقُونَ (۲۳)

[و به یقین نوح را به سوی قومش فرستادیم. پس [به آنان] گفت: «ای قوم من، خدا را بپرستید. شما را جز او خدایی نیست. مگر پروا ندارید؟]

در این آیه اخبار نوح نبی آمده است که پیش از این در سوره هود ذکر شد. برای اطلاعات بیشتر به سوره هود مراجعه کنید و ان شاء الله پس از این هم در جای دیگری می آید.

1- [1] _ تفسیر قمی، ج2، ص66.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج2، ص66.
3- [3] _ علل الشرائع، ج1، ص86، ح1.

فأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٤١)...وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ (٤٤)

فأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ(٤١)ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ (٤٢)مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ (٤٣)ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ (٤٤)

[پس فریاد مرگبار آنان را به حق فرو گرفت، و آنها را چون خاشاکی که بر آب افتد، گردانیدیم. دور باد (از رحمت خدا) گروه ستمکاران. * آن گاه پس از آنان نسلهای دیگری پدید آوردیم. * هیچ امتی نه از اجل خود پیشی می گیرد و نه باز پس می ماند. * باز فرستادگان خود را پیاپی روانه کردیم. هر بار برای (هدایت) امتی پیامبرش آمد، او را تکذیب کردند پس (ما امتهای سرکش را) یکی پس از دیگری آوردیم و آنها را مایه عبرت (و زبانزد مردم) گردانیدیم. دور باد (از رحمت خدا) مردمی که ایمان نمی آورند.]

1) علی بن ابراهیم از ابو جارود روایت کرده است که امام معصوم علیه السلام در باره این آیه : «فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً» فرمود: غثاء یعنی گیاه خشکیده و خاشاک است و این آیه: «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا» یعنی در پی یکدیگر. (یعنی پیامبران را یکی پس از دیگری مبعوث کردیم).

وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ (٥٠)...وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ (٥٢)

وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ (٥٠)يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (٥١)وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ (٥٢)

[و پسر مریم و مادرش را نشانه ای گردانیدیم و آن دو را در سرزمین بلندی که جای زیست و دارای آب زلال بود جای دادیم. * ای پیامبران، از چیزهای پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید، که من به آن چه انجام می دهید دانایم. * و در حقیقت، این امت شماست که امتی یگانه است، و من پروردگار شمایم پس، از من پروا دارید*]

1) ابن بابویه از علی بن احمد بن موسای دقاق، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید، از علی بن ابی حمزه، از

ص:501

یحیی بن ابوالقاسم روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْیَمَ وَ أُمَّهُ آیَةً» فرمود: یعنی عیسی را حجت و دلیل قرار دادیم(1).

2) و همو از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی، از جعفر ابن محمد بن مسعود، از پدرش، از حسین بن اشکیب، از عبدالرحمن بن حماد، از احمد بن حسن، از صدقه بن حنان، از مهران بن ابو نصر، از یعقوب بن شعیب، از سعد اسکاف روایت کرده است که امام باقر علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مورد این آیه: «وَ آوَیْناهُما إِلی رَبْوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِینٍ» فرمود: منظور از ربوه، کوفه است، و مقصود از قرار، مسجد کوفه و مقصود از معین، فرات است(2).

3) شیخ طوسی با سند خود از ابوالقاسم جعفر بن محمد، از علی بن حسین بن موسی، از علی بن حکم، از سلیمان بن نهیک روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «وَ آوَیْناهُما إِلی رَبْوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِینٍ» فرمود: مقصود از ربوه، نجف کوفه و مقصود از معین، فرات است(3).

4) همین خبر را ابوالقاسم جعفر بن قولویه در «کامل الزیارات» از علی بن حسین بن موسی از علی بن إبراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن حکم، از سلیمان بن نهیک روایت می کند که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «وَ آوَیْناهُما إِلی رَبْوَةٍ ذاتِ قَرارٍ وَ مَعِینٍ» فرمود: ربوه، نجف کوفه است و معین، فرات است(4).

5) علی بن ابراهیم گوید : ربوه، حیره است و ذات قرار و معین کوفه است. سپس خداوند متعال پیامبران را مخاطب قرار می دهد و می فرماید: «یا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً... أُمَّةً واحِدَةً» که منظور از امه واحده، طریقه و شیوه واحد است(5).

6) شیخ در کتاب «مجالس» از احمد بن عبدون، از ابن زبیر، از علی بن حسن بن فضال، از عباس، از علی بن معمر خزاز، از مردی، از جعفی، نقل می کند: روزی نزد امام صادق علیه السلام بودیم که شخصی گفت: خدایا من از تو روزی

1- [1] _ کمال الدین و تمام النعمه، ص30.
2- [2] _ معانی الاخبار، ص373، ح1.
3- [3] _ تهذیب ج6، ص38، ح79.
4- [4] _ کامل الزیارات، ص 107 باب 13، ح5.
5- [5] _ تفسیر قمی، ج2 ؛ ص67.

پاک و طیب درخواست می کنم. امام صادق علیه السلام فرمود: هیهات، هیهات، این سخن را نگو؛ چرا که رزق طیب، خوراک پیامبران است. از خداوند بخواه رزقی به تو بدهد که روز قیامت تو را به خاطر آن عذاب نکند. خداوند می فرماید: «یا أَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً»(1).

7) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از معمر بن خلاد، از امام علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: امام باقر علیه السلام به مردی که این عبارت : «اللهم إنی أسألک من رزقک الحلال» [خدایا! من از تو رزق حلالت را طلب میکنم] را می گفت نگاه کرد و فرمود : تو از خداوند خوراک پیامبرانش را خواستی. باید بگویی خداوندا از تو رزق و روزی فراوان و نیکو می خواهم(2).

8) و از خود او، از تعدادی از صحابه، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی نصر نقل شده است که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم ، از خدا بخواه که رزق و روزی حلال به من عطا گرداند. امام علیه السلام فرمود : آیا می دانی حلال چیست؟ پاسخ دادم : آن چه ما می دانیم، حلال یعنی درآمد پاک. حضرت فرمود: امام زین ا لعابدین علیه السلام فرمود: حلال، غذای خواص و برگزیدگان است. اما تو از خدا بخواه که از روزی فراوان خود به تو عطا کند(3).

9) محمد بن عباس، از احمد بن محمد، از احمد بن حسین، از پدرش، از حصین بن مخارق، از ابو ورد و ابو جارود از امام صادق علیه السلام نقل می کند که مراد از این آیه : «وَ إِنَّ هذِهِ أُمَّتُکُمْ أُمَّةً واحِدَةً» اهل بیت پیامبر صلوات الله علیهم اجمعین هستند(4).

«فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ زُبُرًا کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ (٥٣)...أُولَئِکَ یُسَارِعُونَ فِی الْخَیْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ (٦١)»

«فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ زُبُرًا کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ (٥٣)فَذَرْهُمْ فِی غَمْرَتِهِمْ حَتَّی حِینٍ (٥٤)أَیَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِینَ (٥٥)نُسَارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْرَاتِ بَل لا

1- [1] _ امالی، ج2، ص291.
2- [2] _ کافی ج2، ص402، ح8.
3- [3] _ کافی ج5، ص89، ح1.
4- [4] _ تأویل الآیات، ج1، ص352، ح2.

يَشْعُرُونَ (٥٦)إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَهِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (٥٧)وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (٥٨)وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لا يُشْرِكُونَ (٥٩)وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ (٦٠)أُولَئِکَ يُسَارِعُونَ فِى الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ (٦١)»

[تا کار (دین) شان را میان خود قطعه قطعه کردند و دسته دسته شدند: هر دسته ای به آن چه نزدشان بود، دل خوش کردند. * پس آنها را در ورطه گمراهی شان تا چندی واگذار.* آیا می پندارند که آن چه از مال و پسران که بدیشان مدد می دهیم،* از آن روی است که می خواهیم به سودشان در خیرات شتاب ورزیم؟ نه، بلکه نمی فهمند. * در حقیقت، کسانی که از بیم پروردگارشان هراسانند * و کسانی که به نشانه های پروردگارشان ایمان می آورند * و آنان که به پروردگارشان شرک نمی آورند * و کسانی که آن چه را دادند در راه خدا می دهند، در حالی که دلهایشان ترسان است و می دانند که به سوی پروردگارشان بازخواهند گشت * آنانند که در کارهای نیک شتاب می ورزند و آنانند که در انجام آنها سبقت می جویند]

1) علی بن ابراهیم: در مورد این آیه: «كُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» فرمود: هر آن کس که برای خود دینی را برگزیده، به همان خرسند است. سپس خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود را مخاطب قرار می دهد و می فرماید: ای محمد! «فَذَرْهُمْ فِى غَمْرَتِهِمْ حَتَّى حِينٍ» آنان را در مستی و شک خویش تا چندی واگذار. ای محمد، «أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ» از آن روی است که می خواهیم به سودشان در خیرات شتاب ورزیم؟ «بَل لا يَشْعُرُونَ» بلکه نمی فهمند که این برای آنان شری است. سپس خداوند کسانی را ذکر می کند که برای آنها خیر می خواهد و می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَهِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ... يُؤْتُونَ ما آتَوْا» یعنی از اطاعت و بندگی است که «قُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ» یعنی دلهایشان ترسان است. و عبارت «أَنَّهُمْ إِلى رَبِّهِمْ راجِعُونَ أُولئِکَ يُسارِعُونَ فِى الْخَيْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُونَ» به این آیه: «أَ يَحْسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنِينَ نُسارِعُ لَهُمْ فِى الْخَيْرات بَلْ لا يَشْعُرُونَ» عطف می شود(1).

1- [1] _ تفسیر قمی، ج2، ص67.

2) علی بن ابراهیم می گوید: در روایت ابو جارود از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: مراد خداوند در این آیه : «أُولئِکَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُونَ» علی بن ابی طالب علیه السلام است که هیچ کس بر او پیشی نگرفت(1). و همین روایت را ابن شهر آشوب از ابو جارود از امام صادق علیه السلام نقل می کند(2).

3) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن إسماعیل، از عیسی بن داود، از امام موسی بن جعفر و ایشان از پدر خود امام صادق صلوات الله علیهم اجمعین نقل می کند که فرمود: این آیات: «إِنَّ الَّذِینَ هُمْ مِنْ خَشْیَهِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ بِآیاتِ رَبِّهِمْ یُؤْمِنُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لا یُشْرِکُونَ وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ أَنَّهُمْ إِلی رَبِّهِمْ راجِعُونَ أُولئِکَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُونَ» در شأن امام علی علیه السلام و فرزندان آن حضرت نازل شده است(3).

4) احمد بن محمد بن خالد برقی از حسن بن علی بن فضال، از ابو جمیله، از محمد حلبی روایت نموده که امام صادق علیه السلام در مورد این آیه: «الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ» فرمود : اینان کسانی هستند که اعمال خویش را به انجام می رسانند، در حالی که آگاهند که پاداش آن اعمال را خواهند یافت(4).

5) و از او، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: اعمال خویش را به انجام می رسانند در حالی که می دانند که بر این کارشان پاداش داده می شوند(5).

6) محمد بن یعقوب از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد، از وهیب، از ابو بصیر نقل می کند که از امام صادق علیه السلام پیرامون این آیه سئوال کردم: «وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ» حضرت فرمود: منظور خوف و رجای آنهاست؛ از این می ترسند که اگر خداوند را اطاعت نکنند، اعمالشان مورد قبول

1- [1] _ تفسیر قمی، ج2، ص67.
2- [2] _ مناقب شهرآشوب، ج2، ص116.
3- [3] _ تأویل الآیات، ج1، ص353، ح4.

4- [4] _ محاسن، ص247، ح252 و ص249، ح256.
5- [5] _ محاسن، ص247، ذیل ح252.

خداوند واقع نشود و بسوی خودشان بازگردد و امید دارند که خداوند از آنها بپذیرد(1).

7) و از او، از علی بن إبراهیم از پدرش و علی بن محمد، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: تا می توانید ناشناخته باقی بمانید. چه زیانی به حال تو دارد اگر مردم تو را ستایش نکنند در حالی که در نزد خداوند ستوده هستی؟ اگر مردم تو را نکوهش کنند، چه زیانی به حال تو دارد؟ امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: دو کس از خیر دنیا بهره مند می شوند: اول، کسی است که کارهای نیک او روز به روز در دنیا افزون می گردد و دوم، کسی که عمل زشت خود را با توبه جبران می کند. و کی توبه او پذیرفته می شود؟ به خدا سوگند اگر آنقدر در سجده بماند که گردنش قطع شود، خداوند توبه او را نمی پذیرد؛ مگر این که به ولایت ما قائل باشد.

همانا کسانی که که حق ما را شناخته اند و به واسطه ما امید ثواب و پاداش را دارند و به اندک غذای روزانه و به لباسی که ستر عورت کند و سقفی که سایبان او باشد، اکتفا کرده اند و با این حال خائف و ترسان هستند و دوست دارند که بهره آنها از دنیا همین باشد، و خداوند عز و جل نیز ایشان را چنین توصیف می کند:

« الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَه». منظور از آن چه که آورده اند در این آیه چیست؟ اطاعت کردن از خداوند به همراه محبت و ولایت اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین. با این حال آنها از این می ترسند که طاعتشان پذیرفته نشود. و به خدا سوگند که ترس آنها ناشی از تردیدشان در دین نیست، بلکه از آن می ترسند که در دوستی ما و پیروی از ما کوتاهی کرده باشند. سپس فرمود: اگر میتوانی از خانه ات بیرون نرو و اگر رفتی مراقب باش غیبت نکنی، دروغ نگویی، حسد نورزی، ریا نکنی، و در امر دین به خود سستی راه ندهی. خانه مسلمان برای او چه خوب عبادتگاهی است. در آن جا میتواند چشم و زبان و روح و پاکدامنی خود را حفظ کند. هر آن کس که نعمت خدا را در دل احساس کرد قبل از آن که شکر آن را به زبان آورد، از سوی خداوند عز و جل سزاوار فزونی نعمت می گردد و هر کس بپندارد که بر دیگری فضل و برتری دارد، چنین شخصی دچار غرور شده است. به

1- [1] _ کافی، ج8، ص229، ح294.

ایشان گفتم: چنین فردی وقتی ببیند کسی گناهکار است احساس می کند که به خاطر بی گناهیش بر وی برتری دارد. امام علیه السلام فرمود : هیهات، هیهات، چه بسا خداوند گناهان او را ببخشد و حساب تو را سخت گیرد. آیا داستان موسی علیه السلام و جادوگران را نخوانده ای؟ سپس فرمود :چه فراوانند انسان هایی که به نعمت های خداوند مغرور شده اند و انسان هایی که خداوند با پرده پوشی، سنت استدراج را در مورد آنان پیاده می کند و کسانی که به ستایشهای دیگران در حق خود فریفته می شوند. هر فردی از امت ما که حق ما را بشناسد و به جا آورد، امید به نجاتش دارم به جز سه نفر: حاکم ظالم، پیرو هوی و هوس و کسی که آشکارا به فسق می پردازد. سپس حضرت این آیه را تلاوت کرد: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»(1) [بگو: اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید! تا خدا(نیز) شما را دوست بدارد] و فرمود: ای حفص! محبت، از ترس برتر است. به خدا سوگند که خداوند دوستدار دنیا و کسی را که ولایت ما را در دل ندارد دوست نمی دارد و هر کس که حق ما را شناخت و ما را دوست داشت، خداوند تبارک و تعالی را دوست داشته است.

در این هنگام مردی گریست. پس امام علیه السلام فرمود : گریه میکنی؟ اگر تمامی اهل آسمانها و زمین جمع شوند و ملتمسانه از خدا بخواهند که تو را از عذاب جهنم نجات دهد و به بهشت وارد گرداند، شفاعت آنها در حق تو هیچ فایده ای نخواهد داشت. سپس فرمود: ای حفص! دُم باش ولی سر نباش. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس که خداترس باشد، کم سخن می گوید. و ادامه داد: روزی موسی علیه السلام در حال موعظه یاران خود بود که مردی برخاست و پیراهن خود را پاره کرد. در این هنگام خداوند متعال به موسی وحی کرد که ای موسی! به او بگو پیراهن خود را چاک مده و به جای آن قلبت را برایم بگشای. و همچنین فرمود : موسی علیه السلام از کنار یکی از یاران خود که در حال سجده بود گذشت. در راه بازگشت، باز هم آن مرد را در همان حال یافت و به او گفت : اگر گره کارت به دست من باز می شد، حتما مشکلت را حل می کردم. پس خداوند متعال به او وحی کرد: اگر آنقدر در حال سجده باقی بماند که گردنش

1- [1] _ آل عمران/31.

قطع شود، توبه اش را نمی پذیرم، مگر این که از آن چه که من کراهت دارم دست بکشد و به سراغ آن چه که من دوست میدارم برود(1).

8) و همچنین از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد قاسانی، از قاسم بن محمد، از سلیمان منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که می فرمود: اگر می توانی کاری کنی که کسی تو را نشناسد، این کار را بکن و نباید برایت مهم باشد که مردم مدح و ثنای تو را بگویند _ و سخن حضرت ادامه یافت تا این که فرمود: _ بلکه آنها از این می ترسند که مبادا در محبت نسبت به ما و در اطاعت از ما کوتاهی کرده باشند(2).

9) حسین بن سعید در کتاب «زهد» از قاسم از علی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام معنای این آیه را پرسیدم: «وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَه». حضرت فرمود: به خاطر خوف و رجایی که دارند، می ترسند که اگر طاعت خداوند را به جا نیاورند اعمالشان مورد قبول واقع نگردد و به سوی خودشان بازگردد و خداوند بر هر چیزی تواناست و آنان امید دارند که اعمالشان پذیرفته شود(3).

10) همین روایت را مفید در کتاب امالی از احمد بن محمد، از پدرش، از محمد بن حسن بن ولید قمی، از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از قاسم بن محمد، از علی این گونه روایت می کند: از امام صادق علیه السلام معنای این آیه را پرسیدم: «وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ» فرمود: به دلیل خوف و رجایی که دارند، می ترسند که اگر از فرمان خداوند اطاعت نکنند، اعمالشان بسوی خودشان بازگردد و به پذیرش اعمال خود امیدوارند(4).

11) حسین بن سعید از فضاله، از ابومغرا، از ابو بصیر روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ» فرمود: اعمال او هم همانند دیگر مردم است، اما خوف و رجا دارد(5).

1- [1] _ کافی، ج 8، ص 128، ح 98.
2- [2] _ کافی، ج2، ص330، ح15.

3- [3] _ زهد، ص24، ح53.
4- [4] _ امالی مفید، ص196، ح28.
5- [5] _ زهد، ص24، ح54.

12) و از او، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابو بصیر و نضر، از عاصم روایت کرده که امام صادق علیه السلام در باره این آیه: «وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَهٌ» فرمود: عمل می کنند و می دانند که بر آن پاداش داده می شوند(1).

وَلا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ (٦٢)

[و هیچ کس را جز به قدر توانش تکلیف نمی کنیم، و نزد ما کتابی است که به حق سخن می گوید و آنان مورد ستم قرار نخواهند گرفت]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از حسن بن محمد، از علی بن محمد قاسانی، از علی بن اسباط نقل می کند که گفت: از امام رضا علیه السلام در باره استطاعت پرسیدم. آن حضرت فرمود: استطاعت بنده بعد از چهار خصلت حاصل می شود: این که راهش باز باشد، تندرست باشد، اعضایش سالم باشند، سببی از خداوند به او برسد. گفتم : فدایت گردم. این مطلب را برایم توضیح دهید. فرمود: بعد از این که بنده راهش باز و تندرست و اعضایش سالم باشد، بخواهد که زنا کند، زنی را پیدا نمی کند. سپس زنی را پیدا می کند و در این هنگام یا نفس خود را باز می دارد و از آن کار خودداری می کند؛ مانند حضرت یوسف علیه السلام و یا این که بین او و ارادهاش باز گذاشته میشود (تسلیم خواست خود می شود) و زنا می کند. پس زناکار نامیده می شود و او [در صورت خودداری از گناه] به اجبار فرمانبرداری نکرده است و [در صورت ارتکاب هم] بر خداوند غالب نگشته است(2).

2) و از او از محمد بن یحیی و علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد، از علی بن حکم و عبد الله بن یزید، از یکی از اهالی بصره نقل شده است که از امام صادق علیه السلام در باره استطاعت پرسیدم. آن حضرت فرمود: آیا می توانی کاری را انجام دهی که نبوده است؟ گفت: نه. فرمود: آیا می توانی از کاری که صورت گرفته است، خودداری کنی؟ گفت: نه . امام صادق علیه السلام فرمود: پس چه زمانی می توانی؟ گفت: نمی دانم. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند بندگان را آفرید و در آنها ابزار توانگری را قرار داد سپس کار را به آنها واگذار نکرد. پس آنان زمانی

1- [1] _ زهد، ص24، ح55.
2- [2] _ کافی، ج1، ص122، ح1.

که کاری را انجام می دهند، هنگام کار و همراه با کار، توانایی انجام آن را دارند. و هرگاه کاری را در ملک خداوند انجام ندهند، برای انجام کاری که انجام نداده اند، توانایی ندارند. زیرا خداوند عز و جل تواناتر از آن است که کسی در ملک او با وی مخالفت ورزد. آن مرد گفت: پس مردم مجبور هستند؟ فرمود: اگر مجبور می بودند، معذور بودند. گفت: پس خداوند به آنان تفویض نموده است؟ فرمود: نه . گفت: پس حال آنان چیست؟ فرمود: خداوند کار آنها را دانست، پس ابزار آن کار را در وجود آنان قرار داد. پس هرگاه آنان کاری را انجام دهند، همراه با انجام آن کار، استطاعت دارند. مرد بصری گفت : گواهی می دهم که حق همین است و شما خاندان نبوت و رسالت هستید(1).

3) و از او، از محمد بن ابو عبدالله، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از صالح نیلی نقل شده است که: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا بندگان هم از استطاعت سهمی دارند؟ امام علیه السلام فرمود: هرگاه کاری را انجام دهند، به واسطه استطاعتی که خداوند در وجود آنها قرار داده است، استطاعت دارند. گفتم: آن استطاعت چیست؟ فرمود: وسیله است. مانند زنا کار که چون زنا کند، در حین زنا برای زنا استطاعت دارد و اگر او زنا را ترک کند و زنا نکند، در هنگام ترک، برای ترک زنا استطاعت دارد. آن گاه فرمود: پیش از آن کار، نه کم و نه زیاد، استطاعت ندارد. اما هنگام انجام آن کار و یا ترک آن، استطاعت دارد. گفتم : پس چرا خداوند زناکار را مجازات می کند؟ فرمود: به سبب حجت رسا و اعضایی که در بدن آنها قرار داده است. خداوند هیچ کسی را بر ارتکاب معصیت مجبور نساخته است. همان طور که برای کسی با اراده حتمی کفر را نخواسته است. اما هنگامی که کفر ورزید، در اراده خداوند بود که کفر ورزد و نیز در اراده و علم خداست که کافران به سوی خوبی نروند. گفتم: خداوند از آنان خواسته است که کفر ورزند؟ فرمود: این را نمی گویم. بلکه می گویم: خداوند دانست که آنان کافر می شوند و پس به جهت علمی که نسبت به آنان داشت، برای آنان کفر را اراده کرد. اما این اراده حتمی نیست، بلکه اراده اختیار است(2).

1- [1] _ کافی، ج2، ص123، ح2.
2- [2] _ کافی، ج 1، ص123، ح3.

4) و از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از یکی از صحابه، از عبید بن زراره، از حمزه بن حمران روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام راجع به استطاعت سئوال کردم و ایشان جوابی نداد. پس بار دیگر خدمت ایشان رفتم و گفتم: خدایت به سلامت بدارد. چیزی (تردیدی) در باره استطاعت در دلم افتاده است که تنها چیزی که از شما بشنوم آن را خارج می سازد. فرمود: پس آن چه که در دل داری به تو زیانی نمی رساند. گفتم : خداوند شما را به سلامت بدارد. من می گویم خداوند بندگان را نسبت به آن چه که استطاعت ندارند، مکلف نساخته است. و آنها را نسبت به آن چه که خارج از طاقت و توان آنهاست، مکلف نساخته است و مردم هم چیزی از آن را جز با اراده و مشیت و قضاء و قدر خداوند انجام نمی دهند. امام علیه السلام فرمود: این دین خداوند است که من و پدرانم صلوات الله علیهم اجمعین بر آن هستیم. و یا این که چیزی همانند این مطلب را فرمود(1).

5) ابن بابویه از احمد بن محمد بن یحیای عطار، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از حماد بن عیسی، از حریز بن عبدالله، از امام صادق علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود: نه چیز از امت من برداشته شده است: خطا، فراموشی، آن چه که بدان وادار شوند، آن چه که طاقت آن را ندارند، آن چه که نمی دانند، آن چه که چاره ای جز آن نداشته باشند، حسد، فال بد زدن، اندیشه وسوسه آور در باره آفرینش تا زمانی که به زبان آورده نشود(2).

6) و هم از او، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از محمد بن ابو عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: خداوند بار هیچ کاری را بر دوش هیچ بنده ای نگذاشته و آنان را از هیچ کاری نهی نکرده است، مگر این که استطاعت آن را به آنها داده است و سپس آنان را امر و نهی کرده است و بنده هیچ عملی را انجام نمی دهد و

1- [1] _ کافی، ج2،ص124، ح4.
2- [2] _ خصال، ص417 ، ح9.

هیچ عملی را ترک نمی کند، مگر این که قبل از امر و نهی و انجام یا ترک عمل و پیش از قبض و بسط، خداوند این استطاعت را به او داده است(1).

7) و نیز از او، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از هشام بن سالم، از سلیمان بن خالد، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: هیچ قبض و بسطی در مورد بنده صورت نمی گیرد، مگر این که خداوند پیش از آن توانایی اش را به بنده داده باشد(2).

8) و از او، از ابی، از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین، از ابو شعیب محاملی و صفوان بن یحیی، از عبدالله بن مسکان، از ابو بصیر نقل شده است که روزی عده ای در محضر امام صادق علیه السلام در باره کارها و حرکات گفتگو می کردند. حضرت فرمود: استطاعت قبل از انجام کار می آید. خداوند به هیچ قبض و بسطی دستور نداده است، مگر این که بنده برای آن کار، استطاعت و توانایی دارد(3).

9) و نیز از او، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عبد حمید و محمد بن حسین بن ابو خطاب، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از یکی از اصحاب روایت کرده است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: بنده هیچ عملی را انجام نمی دهد و هیچ حرکتی از او سر نمی زند، مگر این که خداوند استطاعت آن را به او داده است و همواره تکلیف، پس از استطاعت می آید و بنده به کاری مکلف نمی شود، مگر آن که استطاعت آن را داشته باشد(4).

«بَلْ قُلُوبُهُمْ فِی غَمْرَهٍ مِنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ...وَإِنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالآخِرَهِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاکِبُونَ (٧٤)»

«بَلْ قُلُوبُهُمْ فِی غَمْرَهٍ مِنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِکَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ (٦٣)حَتَّی إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِیهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ یَجْأَرُونَ (٦٤)لا تَجْأَرُوا الْیَوْمَ إِنَّکُمْ مِنَّا لا تُنْصَرُونَ

1- [1] _ توحید، ص351، ح19.

2- [2] _ توحید، ص352، ح20.
3- [3] _ توحید، ص352، ح21.
4- [4] _ توحید، ص351، ح18.

(٦٥)قَدْ كَانَتْ آيَاتِی تُتْلَی عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَی أَعْقَابِكُمْ تَنْكِصُونَ (٦٦)مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ (٦٧)أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الأَوَّلِينَ (٦٨)أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ (٦٩)أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ (٧٠)وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ (٧١)أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (٧٢)وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٧٣)وَإِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ (٧٤)»

[بلکه دلهای آنان از این حقیقت در غفلت است، و آنان غیر از این گناهان ، کردارهایی دیگر دارند که به انجام آن مبادرت می ورزند. * تا وقتی خوشگذرانان آنها را به عذاب گرفتار ساختیم، به ناگاه به زاری درمی آیند. * امروز زاری مکنید که قطعاً شما از جانب ما یاری نخواهید شد. * در حقیقت، آیات من بر شما خوانده می شد و شما بودید که همواره به قهقرا می رفتید. * در حالی که از پذیرفتن آن تکبر می ورزیدید و شب هنگام (در محافل خود) بدگویی می کردید. * آیا در (عظمت) این سخن نیندیشیده اند، یا چیزی برای آنان آمده که برای پدران پیشین آنها نیامده است؟ * یا پیامبر خود را درست نشناخته و لذا به انکار او پرداخته اند؟ * یا می گویند او جنونی دارد؟ (نه،) بلکه او حق را برای ایشان آورده ولی بیشترشان حقیقت را خوش ندارند. * و اگر حق از هوسهای آنها پیروی می کرد، قطعاً آسمانها و زمین و هر که در آنهاست تباه می شد. (نه !) بلکه یادنامه شان را به آنان داده ایم، ولی آنها از (پیروی) یادنامه خود رویگردانند. * یا از ایشان مزدی مطالبه می کنی؟ و مزد پروردگارت بهتر است، و اوست که بهترین روزی دهندگان است. * و در حقیقت، این تویی که جداً آنها را به راه راست می خوانی. * و به راستی کسانی که به آخرت ایمان ندارند، از راه درست سخت منحرفند]

1) علی بن ابراهیم می گوید: آیه :«بَلْ قُلُوبُهُمْ فِی غَمْرَةٍ» یعنی از قرآن غافلند.«وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِکَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ» یعنی آن چه قبل از خلقت ایشان در

لوح، برایشان ثبت شده است، همان اعمالی است که آنان انجام می دهند. یعنی آنها عامل آن اعمال مکتوب هستند. علی بن ابراهیم گوید: «وَ لَدَیْنا کِتابٌ یَنْطِقُ بِالْحَقّ» یعنی به زیان شما به حق شهادت می دهد. «بَلْ قُلُوبُهُمْ فِی غَمْرَهٍ مِنْ هذا» یعنی آنها به گفته پیامبران شک دارند. و «حَتَّی إِذا أَخَذْنا مُتْرَفِیهِمْ» یعنی بزرگان آنها را گرفتار عذاب کنیم، «بِالْعَذابِ إِذا هُمْ یَجْئَرُونَ» یعنی ناله های سوزناک سرمی دهند. خداوند در پاسخ آنان می فرماید: «لَا تجْرُواْ الْیَوْمَ إِنَّکمُ مِّنَّا لَا تُنصَرُون ... مُسْتَکْبرِینَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ» یعنی آن را داستانی پنداشتید که به درد سرگرمی شبانه میخورَد و از آن فاصله گرفتید. این آیه: «أَمْ یَقُولُونَ بِهِ جِنَّهٌ» یعنی آیا می گویند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیوانه است؟ خداوند به آنها پاسخ می دهد: «بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقّ ِ وَ أَکْثرُهُمْ لِلْحَقّ ِ کَارِهُون».

و در این آیه: «وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْواءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِیهِنَّ» منظور از حق، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علی علیه السلام است. و دلیل آن هم این آیه است که فرمود: « قَدْ جاءَکُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّکُمْ»(1) [پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حق را از جانب پروردگارتان آورده است]. یعنی ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام را آورده است. و آیه: «وَ یَسْتَنْبِئُونَکَ أَ حَقٌّ هُوَ قُلْ إِی وَ رَبِّی إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِینَ»(2) [از تو می پرسند: آیا او (علی) حقّ است؟ بگو: آری، به پروردگارم سوگند، قطعاً حقّ است...] یعنی: ای محمد، اهل مکه در باره علی علیه السلام از تو سئوال می کنند که آیا او امام است؟ به آنان بگو: بله به خدا سوگند که او امام است. امثال این مطلب فراوان آمده است و دلیل این که می گوییم منظور از حق، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام است، آیه 71 [که در بالا آمده] است که مضمون آن چنین است: اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علی علیه السلام از قریش تبعیت کنند، آسمانها و زمین و هر آن چه که در آنهاست تباه می شود. فساد آسمان به این است که باران نبارد و تباهی زمین به این است که گیاهی در آن نروید و این شرایط موجب تباهی انسان می شود. و این آیه: «وَ إِنَّکَ

1- [1] _ نساء/170.
2- [2] _ یونس/53.

لَتَدْعُوهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ» یعنی به سوی ولایت امیرالمؤمنین. «وَ إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ» یعنی از امام روی گردانند(1).

2) محمد بن عباس از احمد بن فضل اهوازی، از بکر بن محمد بن ابراهیم غلام خلیل، از زید بن موسی، از پدرش موسی، از پدرش، از امام صادق از پدرشان امام محمد باقر، از پدرشان امام زین العابدین، از پدرشان امام حسین، از علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین نقل می کند آن حضرت در تفسیراین آیه: «وَ إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ» فرمود: یعنی از ولایت ما اهل بیت روی گردان هستند(2).

3) و همو از علی بن عباس، از جعفر رمانی، از حسین بن علوان، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته، از امام علی علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در تفسیر این آیه: «وَ إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ»، یعنی از ولایت ما اهل بیت روی گردان هستند(3).

4) ابن شهر آشوب از خصائص، به سند خود از اصبغ، از امام علی علیه السلام روایت کرده و این حدیث در کتابهای ما از جابر از امام باقر علیه السلام نقل شده است که صراط در این آیه: «وَ إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّراطِ لَناكِبُونَ» ولایت اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین است(4).

5) از طریق اهل سنت نیز در معنای این آیه روایت شده است که مقصود از صراط، راه و روش محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان اوست(5).

«وَ لَقَدْ أَخَذْناهُمْ بِالْعَذابِ فَمَا اسْتَكانُوا لِرَبِّهِمْ وَ ما يَتَضَرَّعُونَ* حَتَّى إِذا فَتَحْنا عَلَيْهِمْ باباً ذا عَذابٍ شَدِيدٍ إِذا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ (76)»

1- [1] _ تفسیر قمی، ج2، ص67.
2- [2] _ تأویل الآیات، ج1 ، ص355 ، ح6.
3- [3] _ تأویل الآیات، ج1 ، ص355 ، ح7.
4- [4] _ مناقب، ج3 ، ص73.

5- [5] _ كشف الغمه، ج1 ، ص313.

[و به راستی ایشان را به عذاب گرفتار کردیم ولی نسبت به پروردگارشان فروتنی نکردند و به زاری درنیامدند * تا وقتی که دری از عذاب دردناک بر آنان گشودیم، به ناگاه ایشان در آن حال نومید شدند]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام پیرامون این آیه سئوال کردم: «فَمَا اسْتَکانُوا لِرَبِّهِمْ وَ ما یَتَضَرَّعُونَ» و امام فرمود: استکانه همان خضوع است و تضرع به معنای بالا بردن دستها و زاری و التماس کردن با دستهای رو به آسمان است(1).

2) و از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم نقل شده است که از امام باقر علیه السلام در باره این آیه پرسیدم: «فَمَا اسْتَکانُوا لِرَبِّهِمْ وَ ما یَتَضَرَّعُونَ» امام فرمود: استکانه همان خضوع است و تضرع به معنای بالا بردن دستها و خواهش کردن با دستان رو به آسمان است(2).

3) ابن بابویه از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش از محمد بن نصیر، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید از ابن ابی عمیر، از ابو ایوب خزاز، از محمد بن مسلم روایت می کند که امام صادق علیه السلام در مورد این آیه: «فَمَا اسْتَکانُوا لِرَبِّهِمْ وَ ما یَتَضَرَّعُونَ» فرمود: تضرع همان بالا بردن دستهاست(3).

4) طبرسی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که استکانه به معنای دعا، و تضرع به معنای بالا بردن دستها در نماز است(4).

5) و علی بن ابراهیم به روایت از ابو جارود از قول امام صادق علیه السلام معنای این آیه را «أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجاً فَخَراجُ رَبِّکَ خَیْرٌ»(5)، [یا از ایشان مزدی مطالبه می کنی؟ و مزد پروردگارت بهتر است] این گونه نقل می کند: آیا از آنها پاداشی می خواهی؟ جزای پروردگارت بهتر است «وَ هُوَ خَیْرُ الرَّازِقینَ»، [و اوست که بهترین

1- [1] _ کافی ، ج2 ، ص348، ح1.

2- [2] _ کافی ، ج2 ، ص349 ، ح6.
3- [3] _ معانی الاخبار، ص369، ح1.
4- [4] _ مجمع البیان، ج7 ، ص202.
5- [5] _ مؤمنون/72

روزی دهندگان است]. و «وَ لَقَدْ أَخَذْناهُمْ بِالْعَذابِ فَمَا اسْتَكانُوا لِرَبِّهِمْ وَ ما يَتَضَرَّعُونَ»، مقصود، گرسنگی، ترس و کشته شدن است. «حَتَّى إِذا فَتَحْنا عَلَيْهِمْ باباً ذا عَذابٍ شَدِيدٍ إِذا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ» به معنای ناامید است(1).

6) سعد بن عبدالله از محمد بن حسین بن ابی الخطاب، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخّل بن جمیل، از جابر بن یزید، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که مراد خداوند در این آیه: «حَتَّى إِذا فَتَحْنا عَلَيْهِمْ باباً ذا عَذابٍ شَدِيدٍ» علی بن ابی طالب علیه السلام است، وقتی که رجعت صورت می گیرد و ایشان به دنیا باز می گردند(2).

7) طبرسی نیز از امام باقر علیه السلام روایت می کند که مقصود این آیه، در رجعت است(3).

قالُوا أَ إِذا مِتْنا وَ كُنَّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (82)...وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ (91)

قالُوا أَ إِذا مِتْنا وَ كُنَّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (82) لَقَدْ وُعِدْنا نَحْنُ وَ آباؤُنا هذا مِنْ قَبْلُ إِنْ هذا إِلاَّ أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ (83) قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَ مَنْ فيها إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (84) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ (85) قُلْ مَنْ رَبُّ السَّماواتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظيمِ (86) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَ فَلا تَتَّقُونَ (87) قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْ ءٍ وَ هُوَ يُجيرُ وَ لا يُجارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (88) سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ (89) بَلْ أَتَيْناهُمْ بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ (90) مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ ما كانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ (91)

[گفتند: «آیا چون بمیریم و خاک و استخوان شویم، آیا واقعاً باز ما زنده خواهیم شد؟* درست همین را قبلاً به ما و پدرانمان وعده دادند. این جز افسانه های پیشینیان (چیزی) نیست.»* بگو: «اگر می دانید (بگویید) زمین و هر که در آن است به چه کسی تعلق دارد؟» * خواهند گفت: «به خدا.» بگو: «پس آیا

1- [1] _ تفسیر قمی، ج2 ،ص69.
2- [2] _ مختصر بصائر الدرجات، ص17.

3- [3] _ مجمع البيان ، ج7 ، ص202.

عبرت نمی گیرید؟» * بگو: «پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟» خواهند گفت: «خدا.» بگو: «آیا پرهیزگاری نمی کنید؟»* بگو: «فرمانروایی هر چیزی به دست کیست؟ و اگر می دانید (کیست آن که) او پناه می دهد و در پناه کسی نمی رود؟» * خواهند گفت: «خدا.» بگو: «پس چگونه دستخوش افسون شده اید؟» * (نه!) بلکه حقیقت را برایشان آوردیم، و قطعاً آنان دروغگویند. * خدا فرزندی اختیار نکرده و با او معبودی (دیگر) نیست، و اگر جز این بود، قطعاً هر خدایی آن چه را آفریده (بود) با خود می برد، و حتماً بعضی از آنان بر بعضی دیگر تفوّق می جستند. منزه است خدا از آن چه وصف می کنند]

1) علی بن ابراهیم می گوید: سپس خداوند متعال سخن دهریون را باز گو می کند که چنین می گویند: «قالُوا أَ إِذا مِتْنا وَ کُنَّا تُراباً وَ عِظاماً أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ... أَساطِیرُ الْأَوَّلِینَ» یعنی داستانهای نخستین. خداوند پاسخ آنها را این گونه می دهد: «بَلْ أَتَیْناهُمْ بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ». در ادامه سخن، خداوند پاسخی هم به پیروان ثنویه(1) می دهد، همانهایی که معتقد به وجود دو خدا هستند: «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ ما کانَ مَعَهُ مِنْ إِلهٍ إِذاً لَذَهَبَ کُلُّ إِلهٍ بِما خَلَقَ وَ لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ». خداوند می فرماید: اگر آن طور که شما می پندارید، دو خدا وجود داشت، قطعا دچار اختلاف می شدند، یکی خلق می کرد و دیگری نمی کرد، یکی می خواست و دیگری نمی خواست و هر یک سعی می کرد بر دیگری غلبه کند. اگر یکی اراده می کرد انسانی بیافریند و دیگری خلق چهارپایی را اراده می کرد، انسان و چهارپایی در قالب واحدی آفریده می شد که چنین چیزی در جهان خلقت موجود نیست. پس حال که چنین فرضی محال است و باطل، درمی یابیم که آفرینش و تدبیر هستی به دست یک خدای واحد است و ثبات و قوام یافتن هر یک از ارکان هستی به وسیله رکن دیگر، بهترین دلیل است برای اثبات احدیت خداوند. و این است معنای این سخن خداوند متعال: «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ... لَعَلا بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ ... سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ»(2).

1- [1] _ اینان کسانی هستند که به دو چیز ازلی اعتقاد دارند. به اعتقاد آنها نور و ظلمت ازلی و قدیم هستند.«الملل و النحل، ج1 ، ص224».
2- [2] _ تفسیر قمی، ج2 ، ص68.

عالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ فَتَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ (92)

[دانای نهان و آشکار، و برتر است از آن چه با او شریک می گردانند.]

1) ابن بابویه از پدرش از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبه بن میمون، از یکی از اصحابش روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه: «عالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ» فرمود: غیب یعنی چیزی که اصلا نبوده است. و شهاده یعنی آن چه که خلق شده است(1).

«قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِیَنِّی ما یُوعَدُونَ (93) رَبِّ فَلا تَجْعَلْنی فِی الْقَوْمِ الظَّالِمینَ (94) وَ إِنَّا عَلی أَنْ نُرِیَکَ ما نَعِدُهُمْ لَقادِرُونَ (95)»

[بگو: «پروردگارا، اگر آن چه را که [از عذاب] به آنان وعده داده شده است به من نشان دهی،* پروردگارا، پس مرا در میان قوم ستمکار قرار مده.* و به راستی که ما تواناییم که آن چه را به آنان وعده داده ایم بر تو بنمایانیم]

1) محمد بن عباس از علی بن عباس، از حسن بن محمد، از عباس بن ابان عامری، از عبدالغفار به سند خود از عبدالله بن عباس از جابر بن عبدالله نقل می کند که جابر گفت: من نزدیکترین صحابه به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودم. وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حجه الوداع در منا بود، از او شنیدیم که می فرمود: به یقین میدانم که شما پس از من کافر خواهید گشت و گردن یکدیگر را می زنید و به خدا سوگند که اگر چنین کنید، مرا در لشکری خواهید دید که با شما می جنگد. سپس حضرت به پشت سر خود نگاه کرد و دوباره رویش را به سمت ما کرد و فرمود: یا علی را، یا علی را. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما فرمود که جبرئیل به او اشاره کرده است. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بار دیگر این عبارت را تکرار نمود و دیدیم که جبرئیل به او گفته است و این آیه نازل شد: «قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِیَنِّی ما یُوعَدُونَ رَبِّ فَلا تَجْعَلْنِی فِی الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ وَ إِنَّا عَلی أَنْ نُرِیَکَ ما نَعِدُهُمْ لَقادِرُونَ»(2)

1- [1] _ معانی الاخبار، ص146، ح1.

2- [2] _ تأويل الآيات، ج1 ، ص355 ، ح8.

«ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ (96)»

[بدی را به شیوه ای نیکو دفع کن]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از معاویه بن وهب و او از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: از روزی که خداوند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث گردانید تا روزی که روح ایشان را به عالم ملکوت برد، حضرت از روی فروتنی در برابر خداوند متعال، هیچ گاه در حال تکیه دادن چیزی نخورد و در هیچ مجلسی، فردی که کنار ایشان بود، زانوهای حضرت را ندید و با هر کس که دست می داد، زودتر از طرف مقابل دستش را از دست او جدا نمی کرد و هیچ گاه بدی را با بدی پاسخ نداد؛ چرا که به سخن خداوند عمل می کرد که فرموده است: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ». هیچ گاه سائلی را ناامید بازنگرداند، اگر چیزی داشت به او می داد و اگر چیزی در بساط نداشت می فرمود: خداوند عطا خواهد کرد و هرگز به حساب خدا نبخشید، مگر آن که خداوند آن را پذیرفت و تأیید کرد. و اگر بهشت را هم به کسی می بخشید، خداوند آن را می پذیرفت و تأیید می کرد. امام صادق علیه السلام در ادامه فرمود: پس از او برادرش علی علیه السلام _ سوگند به آن که جان او را ستاند _ تا هنگام خروج از دنیا هرگز حرام نخورد، و به خدا سوگند اگر دو مسئله برای او پیش می آمد که هر دو طاعت از خداوند عزّ و جلّ بود، او کار سخت تر و جانفرساتر را بر می گزید. به خدا سوگند که او در راه خدا هزار بنده را آزاد کرد و در این راه از فرط زحمت، دستانش پینه بست. به خدا سوگند که پس از او هیچ کس توان انجام کارهایش را نداشت و به خدا سوگند که هر مشکلی که برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش می آمد، آن حضرت از روی اطمینانی که به علی علیه السلام داشت او را برای حلّ آن پیش می فرستاد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با پرچم خود او را به نبرد می فرستاد و جبرئیل از سمت راست و میکائیل از سمت چپ به همراه او می جنگیدند و او از جنگی باز نمی گشت، مگر آن که خداوند عزّ و جلّ، به واسطه او فتح و پیروزی را نصیب مسلمانان می کرد(1).

1- [1] _ کافی ، ج8 ، ص164، ح 175.

2) و از او، از تعدادی از اصحابش، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از حماد بن عثمان، از زید بن حسن، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که می فرمود: حضرت علی علیه السلام در غذا و رفتار خود شبیه ترین مردم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود. او خود نان و روغن می خورد و به مردم نان و گوشت میداد. حضرت آب و هیزم به خانه می آورد و فاطمه سلام الله علیها در خانه گندم را آسیاب می کرد و خمیر می کرد و نان می پخت و دوخت و دوز می کرد. فاطمه سلام الله علیها خوش سیماترین مردم بود و گونه هایش مثل دو گل سرخ بود، درود خداوند بر او و بر پدرش و بر شوهرش و بر فرزندان پاکش باد(1).

وَ قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِکَ مِنْ هَمَزاتِ الشَّیاطِینِ (97)

[و بگو: «پروردگارا، از وسوسه های شیطانها به تو پناه می برم]

1) علی بن ابراهیم گوید: منظور، وسوسه های شیطان است که در دل خطور می کند(2).

حَتَّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ(99) لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ کَلَّا إِنَّها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها (100)

[تا آن گاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد، می گوید: «پروردگارا! مرا بازگردانید * شاید من در آن چه وانهاده ام کار نیکی انجام دهم. نه چنین است، این سخنی است که او گوینده آن است]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مرار، از یونس، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر و او از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: هر کس به اندازه یک قیراط از زکات مال خود را نپردازد، مؤمن و

1- [1] _ کافی ، ج 8، ص165، ح176.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج2 ، ص68.

مسلمان نیست. و مصداق این سخن خداوند متعال است: «رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ»(1).

2) و از او، از احمد بن محمد، از حسن بن علی، از وهیب بن حفص، از ابو بصیر نقل شده است که گفت: روزی شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: هر کس که از دادن زکات خوداری کند، در هنگام مرگ درخواست بازگشت به دنیا را خواهد داشت. همان طورکه در این سخن خداوند متعال آمده است: «رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ»(2).

و ابن بابویه این دو حدیث را در کتاب الفقیه به سند خود از ابو بصیر، از قول امام صادق علیه السلام آورده است(3).

3) ابن بابویه از علی بن حاتم قزوینی، از علی بن حسین نحوی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش محمد بن خالد، از ابو ایوب سلیمان بن مقبل مدینی، از امام موسی بن جعفر و ایشان از پدرشان، امام جعفر صادق صلوات الله علیهم اجمعین نقل می کنند که فرمود: هنگامی که کافری از دنیا می رود، هفتاد هزار فرشته دوزخبان او را تا قبرش همراهی می کنند و او با صدایی که همه موجودات به جز انس و جن آن را می شنوند، همراهان خود را سوگند می دهد و می گوید: اگر بتوانم بار دیگر به دنیا برگردم، از مؤمنان خواهم بود و ادامه می دهد: «رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ» در این هنگام دوزخبانان می گویند: «کَلَّا إِنَّها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها»(4).

4) علی بن ابراهیم می گوید: این آیه در باره کسی نازل شده است که خمس و زکات مال خود را نمی پردازد(5).

5) سپس علی بن ابراهیم از پدرش، از خالد، از حماد، از حریز، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: هر فرد ثروتمند و سیم و زر اندوزی که از پرداخت خمس و زکات مال خود اجتناب کند، خداوند در روز قیامت او را در زمینی بی آب و علف و خالی از سکنه حبس می کند و حیوان وحشی ای را به

1- [1] _ کافی ، ج3 ، ص503 ، ح3.
2- [2] _ کافی ، ج3 ، ص504 ، ح11.
3- [3] _ من لایحضره الفقیه، ج2 ، ص7 ، ح21 و 18 و 19.
4- [4] _ امالی صدوق ص 239/ 12.
5- [5] _ تفسیر قمی، ج2 ، ص69.

جان او می اندازد که همواره به او حمله می کند. هنگامی که این فرد دانست که هیچ راه فراری از چنگ این حیوان ندارد، دست خود را جلوی حیوان می گیرد و حیوان دست او را همچون تربی گاز می گیرد. و هر ثروتمند دارای شتر، گاو یا گوسفندی که خمس و زکات مال خود را نپردازد، خداوند روز قیامت او را در زمینی بی آب و علف و خالی از سکنه می اندازد و حیوانهای شاخدار او را شاخ می زنند و حیوانات سمدار با سم به او می زنند. و هر فرد ثروتمندی که نخلستان، تاکستان و یا زمینهای کشاورزی داشته باشد و زکات آن را نپردازد، خداوند در روز قیامت، آن زمین را تا هفت زمین بالا برده و به همراه جانوران کشتزارش همچون طوقی بر گردن او می آویزد.(1)

«وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ (100) فَإِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ...تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فیها کالِحُونَ (104)»

«وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ (100) فَإِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَ لا یَتَساءَلُونَ (101) فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (102) وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ الَّذینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فی جَهَنَّمَ خالِدُونَ (103) تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فیها کالِحُونَ (104)»

[و پشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد * پس آن گاه که در صور دمیده شود، دیگر آن روز میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد، و از حال یکدیگر نمی پرسند * پس کسانی که کفه میزان اعمال آنان سنگین باشد، ایشان رستگارانند * و کسانی که کَفِّه میزان اعمالشان سبک باشد، آنان به خویشتن زیان زده و همیشه در جهنم می مانند * آتش چهره آنها را می سوزاند، و آنان در آنجا ترش رویند]

1) علی بن ابراهیم در مورد این آیه: «وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ» می گوید: برزخ به معنای میان دو چیز است و منظور از آن، ثواب و عقاب ما بین دنیا و آخرت است و این آیه پاسخی است به کسانی که منکر ثواب و عقاب قبل از روز قیامت بوده اند. امام صادق علیه السلام می فرماید: به خدا سوگند، از تنها چیزی که از آن بر شما می ترسم، برزخ است. چرا که در روز قیامت که گشایش

1- [1] _ تفسیر قمی، ج2 ، ص69.

کارتان به دست ماست، خود شفاعت شما را می کنیم. امام زین العابدین علیه السلام فرمود: قبر یا باغی از باغهای بهشت، و یا گودالی از گودالهای آتش جهنم است(1).

2) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد، از عبدالرحمن بن حماد، از عمر بن یزید نقل می کند که به امام صادق علیه السلام گفتم: شنیدم که می فرمودید: همه دوستداران و شیعیان ما با هرگونه اعمالی که داشته باشند، در بهشت هستند؟ فرمود: بله، درست می گویی، به خدا سوگند که همگی در بهشت جای دارند.

راوی می گوید: گفتم: فدایت شوم، کسانی که گناهان بسیار و بزرگ دارند چه؟ فرمود: در روز قیامت همه شما با شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا علی بن ابی طالب علیه السلام وارد بهشت می شوید. اما به خدا سوگند که من در مورد شما از برزخ می ترسم. پرسیدم: برزخ چیست؟ فرمود: از زمان مرگ تا روز قیامت. قبر همان برزخ است(2).

3) ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبدالله قاسم بن محمد سلیمان بن داود، از عبد الرزاق، از معمر، از زهری و او از امام زین العابدین علیه السلام نقل می کند که فرمود: سخت ترین اوقات برای انسان سه وقت است: اول وقتی که فرشته مرگ را می بیند، دوم وقتی که از قبر برمی خیزد و سوم وقتی است که در پیشگاه خداوند متعال قرار می گیرد که یا به سوی بهشت می رود یا به جهنم.

سپس فرمود: ای انسان! اگر در هنگام مرگ نجات یافتی، نجات یافته هستی. وگرنه هلاک می گردی و اگر هنگامی که در قبر گذاشته می شوی نجات یافتی، رهیده ای وگرنه هلاک می شوی و اگر هنگامی که مردم از پل صراط می گذرند نجات یافتی، از نجات یافتگانی، در غیر این صورت از هلاک شدگان هستی و اگر در روزی که مردم در پیشگاه خداوند متعال حاضر می شوند، نجات یافتی، نجات پیدا می کنی وگرنه هلاک می گردی. سپس این آیه را تلاوت کرد: «وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ» و فرمود: برزخ همان قبر است و مردگان در قبر زندگی

1- [1] _ تفسیر قمی، ج2 ، ص69.

2- [2] _ کافی ، ج3 ، ص242 ، ح3.

سختی دارند و گودال قبر یا باغی از باغهای بهشت و یا گودالی از گودالهای آتش جهنم است.

سپس به یکی از مردان حاضر در مجلس رو کرد و به او فرمود: خداوند می داند که چه کسی بهشتی است و چه کسی به جهنم می رود. تو کدامشان هستی و کدام یک سرای توست؟(1)

4) علی بن ابراهیم می گوید: این آیه: «فَإِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَ لا یَتَساءَلُونَ» پاسخی است به کسانی که به اصل و نسب خود افتخار می کنند. امام صادق علیه السلام می فرماید: تنها ملاک سنجش شما در روز قیامت، اعمال شماست، چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: عرب بودن به این نیست که پدر انسان عرب باشد، بلکه این یک لهجه و زبان است؛ هر کس به آن زبان صحبت کند عرب است. شما همه از آدم به وجود آمده اید و آدم از خاک است و به خدا سوگند، بنده حبشی که مطیع خداوند باشد، در نزد خداوند از بزرگ قریشی که از فرمان خدا سر باز زند، عزیزتر و گرامی تر است و گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست. چرا که خداوند متعال می فرماید: «فَإِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَ لا یَتَساءَلُونَ»(2).

5) ابن بابویه از ابو محمد جعفر بن نعیم شاذانی، از احمد بن ادریس، از ابراهیم بن هاشم، از ابراهیم بن محمد همدانی، از امام رضا علیه السلام نقل می کند که فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به پسران عبدالمطلب فرمود: بگویید اعمالتان چگونه است، از حسب و نسب خود نزد من سخن نگویید. خداوند

متعال فرموده است: « فَإِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَ لا یَتَساءَلُونَ ... خالِدُونَ»(3).

6) ابو جعفر محمد بن جریر طبری در مسند فاطمه سلام الله علیها از ابوالحسین، از پدرش، از ابن همام، از سعدان بن مسلم، از جهم بن ابی جهمه روایت کرده است که از امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند تبارک و تعالی روح انسان را دو هزار سال قبل از جسم او آفرید. پس کسانی که روحشان

1- [1] _ خصال، ص119 ، ح108.
2- [2] _ تفسير قمى، ج2 ، ص 69.
3- [3] _ عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج2، ص260 ، ح 7 ، باب 58

در آسمان با همدیگر آشنا گشته اند، در زمین نیز همدیگر را می شناسند و کسانی که در آسمان همدیگر را نشناخته اند، در زمین نیز نمی شناسند و هنگامی که قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کند، برادر دینی از انسان ارث می برد نه برادری که از پدر و مادر انسان زاده شده است. و این است معنای سخن خداوند که فرمود: «فَإِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ وَ لا یَتَساءَلُونَ»(1).

7) علی بن ابراهیم می گوید: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ» یعنی ترازوی عملش با اعمال نیک سنگین گردد «فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». «وَ منْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ» یعنی کفه اعمال نیکش سبک باشد، «فَأُولئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِی جَهَنَّمَ خالِدُونَ»(2).

8) طبرسی در احتجاج نقل می کند که شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا اعمال سنجیده نمی شوند؟ امام پاسخ داد: خیر. عمل از جنس ماده نیست، بلکه صفت آن چیزی است که (انسانها) انجام دادهاند. و کسی به وزن کردن چیزی احتیاج دارد که وزن و مقدار آن و سبکی و سنگینی اش را نداند، در حالی که چیزی بر خداوند متعال پوشیده نیست. او پرسید: پس معنای میزان چیست؟ امام علیه السلام پاسخ داد: عدالت. پرسید: معنای این آیه چیست: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ» امام علیه السلام فرمود: یعنی هر کس که اعمال نیک او [از گناهانش] بیشتر باشد(3).

در تفسیر آیه: «نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَهِ» [ما ترازوهای عدل را در روز قیامت برپا می کنیم] در سوره انبیا روایات زیادی در این باب بیان شد(4).

9) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود، از امام موسی کاظم، از امام صادق، از امام باقر صلوات الله علیهم اجمعین روایت می کند که راجع به این آیه از ایشان سئوال کردم: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» فرمود: این آیه در شأن ما اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین نازل شده است(5).

10) زمخشری در «ربیع الابرار» از خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مورد این آیه: «وَ هُمْ فِیها کالِحُونَ» چنین نقل می کند: آتش او را کباب

1- [1] _ دلائل الامامه، ص256.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج2 ، ص70.
3- [3] _ احتجاج، ص351.
4- [4] _ تأویل الآیات، ج1 ، ص356 ، ح9.
5- [5] _ در تفسیر آیه 47 همین سوره بیان شد.

می کند به گونه ای که لب بالا تا وسط سر جمع می شود و لب پایین تا نزدیک ناف کشیده می شود(1).

11) علی بن ابراهیم می گوید: «تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ» به این معناست که شعله آتش آنها در بر می گیرد و می سوزاند و «وَ هُمْ فِیها کالِحُونَ» یعنی در حالی که دهان هایشان باز است، چهره هایشان سرخ تیره مایل به سیاه است(2).

12) محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب غیبت از کعب الاحبار روایت می کند که می گفت: هنگامی که روز قیامت فرا می رسد، مردم در چهار دسته محشور می شوند: دستهای سواره اند و دستهای پیاده، دسته ای با چهره بر روی زمین افتاده اند و دسته دیگر کر و گنگ و کورند، نه تعقل می کنند و نه سخن می گویند و نه به آنان اجازه داده می شود که عذری بیاورند. اینان همان کسانی هستند که آتش چهره هاشان را می سوزاند و در آن جا ترش رویند. از او پرسیدند: ای کعب! این کسانی که به روی افتاده محشور می شوند و این احوال را دارند، چه کسانی هستند؟ کعب پاسخ داد: گمراهان و از دین برگشتگان و پیمان شکنان هستند که برای خود بد اعمالی از پیش فرستاده اند. آن هنگام خدا را در حالی ملاقات کنند که با خلیفه شان و جانشین پیامبرشان و عالم و بزرگشان و فاضلشان و پرچمدارشان و صاحب حوض کوثر و کسی که مایه امیدشان است در جنگ بودند. او کسی است که نمی توان نادیده اش گرفت و حجتی است که هر کس از آن روی برگرداند، به تباهی کشیده می شود و در آتش جای می گیرد. به خدای کعبه سوگند

که این شخص علی علیه السلام است. داناترین آنهاست و زودتر از همه اسلام آورد و بردبارتر از همه است. تعجب می کنم از کسانی که دیگری را بر علی علیه السلام ترجیح می دهند. و امام مهدی قائم منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف از نسل علی علیه السلام است که جهان را دگرگون می کند و این چیزی است که عیسی هم به مسیحیان روم و چین گفته بود. قائم منتظر عجل

1- [2] _ ربیع الابرار،ج1،ص169.
2- [3] _ تفسیر قمی، ج2 ، ص70.

الله تعالی فرجه الشریف از نسل علی علیه السلام است و شباهتش در ویژگیهای ظاهری و اخلاقی، از همه مردم به عیسی بن مریم بیشتر است. خداوند متعال هر آن چه را که به پیامبران داده است، به او نیز می دهد و چه بسا بیشتر بدهد و او را برتری می دهد. قائم منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف از نسل علی علیه السلام است، غیبتی همانند غیبت یوسف دارد و رجعتی همانند رجعت عیسی بن مریم. پس از دوران غیبت، همراه با طلوع ستاره سرخ، و ویران شدن ری، خسوف بغداد، خروج سفیانی و جنگ فرزند عبس با جوانان ارمنستان و آذربایجان ظهور می کند واین جنگی است که کشته های بسیاری می دهد و هر کس شمشیر تزیین شدهای دارد و پرچم های سیاه در اهتزازند و همراه با این جنگ، مرگ سرخ و طاعون سیاه هم فرا می رسد(1).

«أَ لَمْ تَکُنْ آیاتی تُتْلی عَلَیْکُمْ فَکُنْتُمْ بِها تُکَذِّبُونَ (105)...قالَ اخْسَؤُا فیها وَ لا تُکَلِّمُونِ (108)»

«أَ لَمْ تَکُنْ آیاتی تُتْلی عَلَیْکُمْ فَکُنْتُمْ بِها تُکَذِّبُونَ (105) قالُوا رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَیْنا شِقْوَتُنا وَ کُنَّا قَوْماً ضالِّینَ (106) رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْها فَإِنْ عُدْنا فَإِنَّا ظالِمُونَ (107) قالَ اخْسَؤُا فیها وَ لا تُکَلِّمُونِ (108)»

[آیا آیات من بر شما خوانده نمی شد و (همواره) آن را مورد تکذیب قرار نمی دادید؟ * می گویند: «پروردگارا، شقاوت ما بر ما چیره شد و ما مردمی گمراه بودیم.» * پروردگارا، ما را از اینجا بیرون بر، پس اگر بازهم به بدی برگشتیم، در آن صورت ستمگر خواهیم بود * می فرماید: « (بروید) در آن گم شوید و با من سخن مگویید.»]

1) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود، از امام موسی بن جعفر، از پدرش، از امام باقر علیهما السلام نقل می کند که در تفسیر این آیه: «أَ لَمْ تَکُنْ آیاتِی تُتْلی عَلَیْکُمْ» چنین فرمود: در مورد علی علیه السلام است «فَکُنْتُمْ بِها تُکَذِّبُونَ»(2).

2) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از علی بن اسباط، از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که در مورد این آیه: «قالُوا رَبَّنا غَلَبَتْ عَلَیْنا شِقْوَتُنا» فرمود: اعمالشان مایه بدبختی آنها شد(3).

1- [1] _ الغيبه، ص95.
2- [2] _ تأويل الآيات ، ج1 ، ص356 ، ح10.
3- [3] _ توحيد، ص356 ، ح2.

3) علی بن ابراهیم در مورد این آیه: «غَلَبَتْ عَلَیْنا شِقْوَتُنا» می گوید: هنگامی که آخرت را دیدند، متوجه شدند که شقاوت برای آنها نوشته شده است، اما زمانی دانستند که به حال آنان هیچ سودی نداشت. در این هنگام گفتند: «رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْها فَإِنْ عُدْنا فَإِنَّا ظالِمُونَ» و خداوند در پاسخ آنان فرمود: «اخْسَؤُا فِیها وَ لا تُکَلِّمُونِ». به من این گونه خبر رسیده _ و خداوند در این مورد داناتر است _ که آنها هفتاد سال در پی یکدیگر می روند تا به قعر جهنم می رسند(1).

اِنِّی جَزَیْتُهُمُ الْیَوْمَ بِما صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفائِزُونَ (111)

[من هم امروز به پاس آن که صبر کردند، بدانان پاداش دادم. آری، ایشانند که رستگارانند]

1) ابن شهر آشوب از سفیان ثوری، از منصور، از ابراهیم، از علقمه بن مسعود نقل می کند که در این آیه: «إِنِّی جَزَیْتُهُمُ الْیَوْمَ بِما صَبَرُوا» مراد، صبر فاطمه و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین بر طاعت خداوند و بر گرسنگی و فقر است. و ایشان برای رضای خداوند بر بلاهای این دنیا صبر کردند و رستگار شدند(2).

«قالَ کَمْ لَبِثْتُمْ فِی الْأَرْضِ عَدَدَ سِنینَ (112) قالُوا لَبِثْنا یَوْماً...وَ قُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ خَیْرُ الرَّاحِمینَ (118)»

«قالَ کَمْ لَبِثْتُمْ فِی الْأَرْضِ عَدَدَ سِنینَ (112) قالُوا لَبِثْنا یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ فَسْئَلِ الْعادِّینَ (113) قالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلاَّ قَلیلاً لَوْ أَنَّکُمْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (114) أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَ أَنَّکُمْ إِلَیْنا لا تُرْجَعُونَ (115) فَتَعالَی اللَّهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْکَریمِ (116) وَ مَنْ یَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لا بُرْهانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّما حِسابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الْکافِرُونَ (117) وَ قُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ خَیْرُ الرَّاحِمینَ (118)»

1- [1] _ تفسیر قمی، ج2 ، ص356، ح10.
2- [2] _ مناقب، ج2 ، ص120؛ شواهد التنزیل، ج1 ، ص408 ، ح665.

[می فرماید: «چه مدت به عدد سالها در زمین ماندید؟» * می گویند: «یک روز یا پاره ای از یک روز ماندیم. از شمارگران (خود) بپرس.» * می فرماید: «جز اندکی درنگ نکردید، کاش شما می دانستید.»

آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده ایم و این که شما به سوی ما بازگردانیده نمی شوید؟ * پس والاست خدا، فرمانروای بر حق، خدایی جز او نیست. (اوست) پروردگار عرش گرانمایه. * و هر کس با خدا معبود دیگری بخواند، که برای آن برهانی نخواهد داشت، حسابش فقط با پروردگارش می باشد، در حقیقت، کافران رستگار نمی شوند. * و بگو: «پروردگارا ! ببخشای و رحمت کن که تو بهترین بخشایندگانی].

1) علی بن ابراهیم در مورد این آیه: «قالَ کَمْ لَبِثْتُمْ فِی الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِینَ قالُوا لَبِثْنا یَوْماً أَوْ بَعْضَ یَوْمٍ فَسْئَلِ الْعادِّینَ» می گوید: منظور این است که از فرشتگانی که روزها را می شمارند و ساعات و اعمالی را که در آن ساعات انجام می دهیم می نویسند، بپرس. پس خداوند در جواب آنها می گوید: ای محمد ! به آنها بگو: «إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِیلاً لَوْ أَنَّکُمْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثاً وَ أَنَّکُمْ إِلَیْنا لا تُرْجَعُونَ». و این آیه: «وَ مَنْ یَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لا بُرْهانَ لَهُ بِهِ» بدین معناست که آنان برای این کار خود هیچ دلیلی ندارند «فَإِنَّما حِسابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الْکافِرُونَ وَ قُلْ» ای محمد «رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ خَیْرُ الرَّاحِمِینَ»(1).

1- [1] _ تفسیر قمی، ج2 ، ص70.

سوره نور

اشاره

سوره نور مدنی است. 64 آیه دارد و بعد از سوره حشر نازل شده است.

ص:531

ص:532

فضیلت و ثواب قرائت سوره نور

1. ابن بابویه با سند پیشینش در فضیلت سوره کهف، از حسن، از ابی عبدالله مؤمن، از ابن مسکان، از امام صادق علیه السلام که فرمود: با تلاوت سوره نور اموال خود را از تلف و دامان خود را از ننگ بی عفتی حفظ کنید و زنانتان را با آن [در پرتو دستوراتش] از انحرافات مصون دارید که هر کس قرائت این سوره را در هر روز یا شب ادامه دهد، احدی از خانواده او هرگز تا پایان عمر بدی نخواهد دید و هرگاه بمیرد هفتاد هزار فرشته او را در حالی که همگی برایش دعا و استغفار می کنند تا قبرش تشییع می کنند.(1)

2. در کتاب خواص القران از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که : کسی که سوره نور را بخواند خداوند به عدد هر زن و مرد با ایمانی ده حسنه به عنوان پاداش به او خواهد داد .

3. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سوره نور را بنویسد و در بستری که در آن می خوابد، قرار دهد هرگز محتلم نخواهد شد و اگر آن را [بر ظرفی] با آب زمزم بنویسد و بنوشد، از آمیزش جنسی ناتوان خواهد شد و شهوتش حرکت نخواهد کرد.

4. امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس سوره نور را بنویسد و در پوشش یا بستر خوابش قرار دهد، محتلم نخواهد شد و اگر با آب زمزم بنویسد، دیگر قدرت بر آمیزش جنسی نخواهد داشت و [یا] اگر آمیزش کند لذت کاملی نخواهد برد و نیروی جنسی اش ضعیف و ناتوان خواهد بود.

1- [1] . ثواب الاعمال، ص 138

ص:534

تفسیر سوره نور

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

«سُورَهٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِیهَا آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ لَّعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ (1)...وَلْیَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَهٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِینَ (2)»

«سُورَهٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِیهَا آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ لَّعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ (1) الزَّانِیَهُ وَالزَّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِئَهَ جَلْدَهٍ وَلَا تَأْخُذْکُم بِهِمَا رَأفَهٌ فِی دِینِ اللَّهِ إِن کُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَلْیَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَهٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِینَ (2)»

[(این) سوره ای است که آن را نازل و آن را فرض گردانیدیم و در آن آیاتی روشن فرو فرستادیم؛ باشد که شما پند پذیرید * به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، در (کار) دین خدا نسبت به آن دو دلسوزی نکنید و باید گروهی از مؤمنان در کیفر آن دو حضور یابند]

1) محمّد بن یعقوب: از علی بن محمد، از یکی از یارانش، از آدم بن اسحاق از عبد الرزاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمّد بن سالم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است: سوره نور، بعد از سوره نساء نازل شده است و مویّد این مسئله آیه ای است که خدای متعال در سوره نساء فرموده است: «وَاللاَّتِی یَأْتِینَ الْفَاحِشَهَ مِن نِّسَآئِکُمْ فَاسْتَشْهِدُواْ عَلَیْهِنَّ أَرْبَعهً مِّنکُمْ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتَّیَ یَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ یَجْعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِیلاً»(1) [و از زنان شما کسانی که مرتکب زنا می شوند، چهار تن از میان خود (مسلمانان) بر آنان گواه گیرید. پس

1- [1] _ نساء/15.

اگر شهادت دادند آنان (=زنان) را در خانه ها نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد] و مراد از «سبیل» همان حکمی است که خدای متعال در سوره نور آورده است «سُورَةٌ أَنزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * الزَّانِيَةُ وَالزَّانِی فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِئَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِی دِينِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ».(1)

2) شیخ با سند خود از حسین بن سعید، از محمّد بن یحیی، از غیاث بن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام، از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده است که در باره آیه «وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِی دِينِ اللَّهِ» فرمود: مراد از دین الله، اقامه حدود است. و در مورد این گفته خدای متعال: «وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» فرمود: یعنی طایفه یک نفر است _ آن گاه گوید: _ از صاحب حدّ خواسته نمی شود که سوگند خورد.(2)

3) علی بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام در باره آیه «وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا» روایت کرده است که منظور از «عذابَهما» تازیانه زدن به زن و مرد زناکار است و مراد از «طائفه من المؤمنین» این است که مردم به هنگام اجرای حدّ بر زناکاران، گردهم آیند.(3)

4) طبرسی در معنی طائفه از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که: کمترین آن یک مرد است.(4)

«الزَّانِی لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ(3)

[مرد زناکار جز زن زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد و زن زناکار جز مرد زناکار یا مشرک را به زنی نگیرد و بر مؤمنان این (امر) حرام گردیده است]

1- [1] _ کافی، ج 2، ص 27، ج 1.
2- [2] _ تهذیب، ج 10، ص 150، ح 602 .
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 71 .
4- [4] _ مجمع البیان، ج 7، ص 220 .

1) محمّد بن یعقوب از گروهی از اصحاب ما از سهل بن زیاد، از احمد بن محمّد بن ابو نصر، از داود بن سرحان، از زراره روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در باره «الزَّانِی لَا یَنکِحُ إِلَّا زَانِیَةً أَوْ مُشْرِکَةً» پرسیدم که ایشان فرمود: منظور زنان و مردانی هستند که مشهور و شناخته شده به زنا هستند و همه، آنان را به چنین شأنی می شناسند و مردم امروزه در چنین منزلتی هستند. یعنی هر کس حد زنا بر او جاری شده باشد یا متهم به زنا باشد، سزاوار نیست کسی با او ازدواج کند، مگر این که بداند او توبه کرده است.(1)

2) محمد بن یعقوب از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از محمّد بن اسماعیل، از محمد بن فُضیل، از ابو صبّاح کنانی نقل کرده است که: از امام صادق علیه السلام در باره «الزَّانِی لَا یَنکِحُ إِلَّا زَانِیَةً أَوْ مُشْرِکَةً» سئوال کردم و ایشان فرمودند: منظور زنان و مردانی هستند که به زنا مشهور و معروف گشته اند و همه، آنان را با چنین شأنی می شناسند و مردم امروزه در چنین منزلتی هستند و نباید با کسی که حد زنا بر او جاری شده و یا به آن مشهور گشته، ازدواج کرد؛ مگر این که بداند او توبه کرده است.(2)

3) محمّد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلّی بن محمّد، از حسن بن علی، از ابان بن عثمان، از محمّد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام در باره «الزَّانِی لَا یَنکِحُ إِلَّا زَانِیَةً أَوْ مُشْرِکَةً» آورده که امام علیه السلام فرمود: منظور مردان و زنانی هستند که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشهور به زنا بوده اند و خدای متعال از این مردان و زنان بر حذر داشته است و مردم امروزه در چنین منزلتی هستند و کسی که مشهور به زنا باشد یا بر او حد جاری شده باشد با او ازدواج نکنید، مگر این که بدانید توبه کرده است.(3)

4) محمّد بن یعقوب از حمید بن زیاد، از حسن بن محمّد بن سَماعه، از احمد بن حسن میثمی، از ابان، از حکم بن حکیم، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «الزَّانِی لَا یَنکِحُ إِلَّا زَانِیَةً أَوْ مُشْرِکَةً» روایت کرده که امام علیه السلام فرموده است:

1- [1] _ کافی، ج 5، ص 354، ح 1 .

2- [2] _ کافی، ج 5، ص 354، ح 2 .
3- [3] _ کافی، ج 5،ص 355، ح 3 .

منظور زنای آشکار است. آن گاه فرمود: اگر کسی زنا کند و بعد از آن توبه کند، می تواند هر گونه که بخواهد ازدواج کند.(1)

5) محمد بن یعقوب از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از محمّد بن اسماعیل، روایت کرده است که شخصی از امام رضا علیه السلام در حالی که من حرف آنها را می شنیدم در باره مردی می پرسید که زنی را متعه کرده بود و با او شرط می کرد که از او فرزند نمی خواهد و بعد از آن، زن فرزندی به دنیا آورد که آن مرد به شدت انکار کرد که آن بچه فرزند اوست، امام از باب بزرگ دانستن موضوع پرسیدند: آیا آن را انکار می کند؟ آن گاه سئوال کننده پرسید: اگر مرد، زن را متهم کند چطور؟ آن گاه امام رضا علیه السلام فرمود: سزاوار تو نیست که جز با زن مؤمن یا مسلمان ازدواج کنی چرا که خداوند متعال می فرماید: «الزَّانِی لَا یَنکِحُ إِلَّا زَانِیَةً أَوْ مُشْرِکَةً وَالزَّانِیَةُ لَا یَنکِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِکٌ وَحُرِّمَ ذَلِکَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ».(2)

شیخ هم در تهذیب با سند از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن اسماعیل بن بَزیع نقل کرده که مردی از امام رضا علیه السلام در حالی که من آنجا بودم پرسید... و حدیث را بر همین سیاق نقل کرد. (3)

6) طبرسی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده که فرمودند: آنان مردان و زنانی هستند که در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به زنا مشهور بوده اند و خداوند متعال از ازدواج با آنان نهی کرده است و مردم امروزه در چنین منزلتی هستند؛ پس با کسی که به زنا مشهور است و بر او حد جاری شده است ازدواج نکنید، مگر این که بدانید توبه کرده است.(4)

«وَالَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَدَاء...إِلَّا الَّذِینَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَلِکَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ (5)»

«وَالَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِأَرْبَعَهِ شُهَدَاء فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِینَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُوْلَئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (4) إِلَّا الَّذِینَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَلِکَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ (5)»

1- [1] _ کافی، ج 5، ص 355، ح 6 .
2- [2] _ کافی، ج 5، ص 454، ح 3 .
3- [3] _ تهذیب، ج 7، ص 269، ح 1157 .
4- [4] _ مجمع البیان، ج 7، ص 220 .

[و کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می دهند، سپس چهار گواه نمی آورند، هشتاد تازیانه به آنان بزنید و هیچ گاه شهادتی از آنها نپذیرید و اینانند که خود فاسقند * مگر کسانی که بعد از آن (بهتان) توبه کرده و به صلاح آمده باشند که خدا البته آمرزنده مهربان است]

1) محمّد بن یعقوب: از برخی از صحابه ما، از سهل بن زیاد، از عبدالرحمن بن ابو نجران، از عاصم بن حمید، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که امام در باره مردی که مرد دیگری را متهم به زنا کند، فرمود: بر اساس کتاب خدای متعال و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باید تازیانه بخورد. وی گوید: نیز از امام صادق علیه السلام در باره مردی که کنیز کم سنی را متهم به زنا کند پرسیدم که ایشان در جواب فرمود: تازیانه نمی خورد، مگر آن که کنیز به بلوغ رسیده یا در شرف بالغ شدن باشد.(1)

2) محمّد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام در باره زنی که به مردی تهمت زنا زده باشد پرسیدم که فرمود: هشتاد تازیانه بر او جاری شود.(2)

3) محمّد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از محمّد بن عیسی، از یونس، از زُرّعه، از سَماعه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: از ایشان در باره شاهدانی که شهادت دروغ می دهند سئوال کردم که امام فرمود: هر وقت که باشد بر آنان حد جاری می شود و این بر عهده امام است و در بین مردم گردانده می شوند تا مردم آنها را بشناسند. اما در باره آیه: _«وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُوْلَئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ * إِلاّ الَّذِینَ تَابُوا» عرض کردم که: چگونه می توان فهمید که توبه کرده است؟ گفت: در انظار مردم به دروغ خود اعتراف کند تا این که تازیانه بر او جاری شود و از خدای خود استغفار کند و اگر چنین کند، توبه اش آشکار گشته است.(3)

4) علی بن ابراهیم از پدرش، از حمّاد، از حریز، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: کسی که به دیگری اتهام زنا بزند، هشتاد تازیانه بر او جاری شود و دیگر شهادت او پذیرفته نمی شود، مگر آن که توبه کند یا به دروغ خویش

1- [1] _ کافی، ج 7، ص 205، ح 3 .
2- [2] _ کافی، ج7، ص 205، ح 4 .
3- [3] _ کافی، ج 7، ص 241، ح 7 .

اعتراف نماید و اگر سه نفر به نفع او شهادت داده و یکی ابا کند(از شهادت دادن امتناع کند)، بر آن سه نفر حد تازیانه جاری گردد و شهادتشان پذیرفته نمی شود تا این که هر چهار نفر بگویند: ما دیدیم که او دخول کرده همچون دخول میله در سرمه دان و هر کس علیه خود شهادت دهد که مرتکب زنا شده از او پذیرفته نیست تا این که چهار بار شهادت خود را تکرار کند.(1)

5) محمّد بن یعقوب از پدرش، از عبدالرحمن ابن ابو نجران، از عاصم بن حمید، از ابو بصیر روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرموده اند: مردی نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و به ایشان عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! من مرتکب زنا شده ام، پس مرا پاک کن. امیرالمؤمنین به او گفت: آیا در تو اثری از دیوانگی است؟ گفت: نه. گفت قرآن قرائت می کنی؟ گفت: آری. گفت تو از کدام قبیله ای؟ گفت: از مُزَینَه یا جُهَینَه هستم. گفت: برو تا در مورد تو سئوال کنم. امیر مؤمنان در مورد او سئوال کرد. و در جواب او گفتند: ای امیر مؤمنان! او مردی از نظر عقلی سالم است و مسلمان نیز می باشد. سپس نزد امیر مؤمنان برگشت و عرض کرد: ای امیر مؤمنان من مرتکب زنا شده ام، من را پاک کن، گفت: وای بر تو، آیا تو همسر داری؟ گفت: آری.

گفت: در نزد او به سر می بردی یا از او دور بوده ای؟ گفت: در نزد او به سر می برده ام. گفت: برو تا به کارت رسیدگی کنم. برای سومین بار نزد او آمد و مسئله خود را بازگو کرد و امیر مؤمنان علیه السلام نیز همچون گذشته به او جواب داد تا این که رفت و برای چهارمین بار به امیر مؤمنان علیه السلام مراجعه کرد و عرض کرد: من مرتکب زنا شدم، من را پاک کنید. امیر مؤمنان علیه السلام دستور داد تا او را حبس کنند و آن گاه، مردم را فرا خواند و به آنان فرمود: بر این مرد باید حد خدا جاری شود و هر کدام از شما به صورت ناشناخته به گونه ای که همدیگر را نشناسید خارج شوید و همراه خود سنگ بردارید.

فردای آن روز، هنگام سپیده دم، امیر مؤمنان علیه السلام او را بیرون آورد و دو رکعت نماز به جای آورد، سپس گودالی حفر کرد و او را در آن قرار داد و به مردم گفت: ای مردم! این حق الله است و کسی که چنین حقی از خداوند بر گردنش

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 72 .

باشد نباید سنگ بزند و باید از این کار منصرف شود. چرا که کسی که مستحق این است که بر او حد جاری شود، نمی تواند مجری حدود الهی باشد. پس امیر مؤمنان علیه السلام سنگی برگرفت و چهار بار تکبیر گفت و آن را پرتاب کرد و بعد از او حسن علیه السلام و سپس حسین علیه السلام هر یک چنین کردند. وقتی آن مرد جان داد امیر مؤمنان علیه السلام او را بیرون آورد بر او نماز خواند و به خاک سپرد. مردم خطاب به امیر مؤمنان علیه السلام گفتند: آیا غسلش نمی دهی؟ حضرت علیه السلام در جواب فرمودند: او به وسیله چیزی غسل داده شد که تا روز قیامت پاک خواهد ماند. سپس امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر کس مرتکب این کار پلید شود، باید توبه کند چرا که به خدا سوگند، هر آینه توبه و بازگشت به سوی خداوند در نهان بهتر از آن است که انسان، خویش را رسوا نموده و آبروی خود را ببرد.(1)

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاء إِلَّا...وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِن كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ (9)»

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاء إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (6) وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِن كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَيَدْرَأُ (7) عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (8) وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِن كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ (9)»

[و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می دهند و جز خودشان گواهانی (دیگر) ندارند، هر یک از آنان (باید) چهار بار به خدا سوگند یاد کند که او قطعا از راستگویان است * و (گواهی در دفعه) پنجم این است که (شوهر بگوید): لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد * و از (زن) کیفر ساقط می شود در صورتی که چهار بار به خدا سوگند یاد کند که (شوهر) او جدا از دروغگویان است * و (گواهی) پنجم آن که، خشم خدا بر او باد اگر (شوهرش) از راستگویان باشد]

1) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از عبدالرحمن بن حجاج روایت کرده است: در حالی که من حاضر بودم، عَبّاد بصری

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 72 .

از امام صادق علیه السلام سئوال کرد: مرد باید چگونه با همسرش لِعان کند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: مردی مسلمان به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! اگر مردی وارد خانه شود و زنش را ببیند که با مردی در بستر است و با او مقاربت می کند، چه کار کند؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن مرد روی برگرداند و او رفت. و خود آن مرد کسی بود که از ناحیه زنش به این مسئله دچار آمده بود. امام علیه السلام ادامه داد: از جانب خداوند بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باب حکم این مسئله وحی شد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دنبال آن مرد فرستاد و به او فرمود: تو همان هستی که مردی را با زنت دیده ای؟ گفت: آری. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: برو و همسرت را نزد من بیاور، چرا که خداوند حکم مسئله تو و همسرت را نازل کرده است.

گفت: پس آن مرد، همسرش را حاضر کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن دو را نگه داشت و سپس به آن مرد فرمود: چهار بار شهادت بده که در آن چه به همسرت نسبت داده ای راستگو هستی. پس آن مرد شهادت داد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن مرد فرمود: از خداوند بترس، چرا که هر آینه نفرین خدا سخت است و سپس به او فرمود: برای پنچمین بار شهادت ده که اگر دروغگو باشی لعنت و نفرین خدا بر تو باد. پس آن مرد شهادت داد. آن گاه دستور داده او را ببرند. پس او را از آنجا دور ساختند.

بعد از آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن زن فرمود: چهار بار شهادت بده که شوهرت در آن چه به تو بسته است دروغ می گوید و آن زن شهادت داد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن زن فرمود: خویشتندار باش. آن گاه او را پند و موعظه کرد و فرمود: از خداوند بترس چرا که خشم خدا سخت است. سپس به او فرمود: برای پنجمین بار شهادت بده که خشم خداوند بر تو باد اگر همسرت در آن چه به تو نسبت داده از راستگویان باشد و آن زن شهادت داد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن دو را از هم جدا کرد و فرمود: هرگز دیگر با هم ازدواج نکنید بعد از که به لعن و نفرین (لعان) یکدیگر پرداختید.(1)

1- [1] _ کافی، ج 6، ص 163، ح 4 .

ابن بابویه در من لایحضره الفقیه(1) و شیخ طوسی در تهذیب(2) با سند خود از حسن بن محبوب، از عبدالرحمن بن حجاج این حدیث را روایت کردهاند که وی گفت: عبّاد بصری از امام صادق علیه السلام سئوال کرد... تا آخر حدیث.

2) محمّد بن یعقوب به نقل از چند تن از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمّد بن ابو نصر، از مُثنّی، از زراره روایت کرده است: از امام صادق علیه السلام در باره آیه: «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاء إِلَّا أَنفُسُهُمْ» سئوال شد و ایشان فرمود: منظور مردی است که به همسر خود تهمت زنا بزند و بعد از این اتهام، اگر اعتراف کند که دروغ گفته است، بر او حد جاری می شود و زنش به او بازگردانده می شود. اما اگر نگوید که دروغ گفته است، باید چهار بار به خدا شهادت دهد که او از راستگویان است و بار پنجم شهادت دهد و بگوید، اگر از دروغگویان باشد، لعنت و نفرین خدا بر او باد. و اگر زن در این صورت بخواهد مجازاتی را که سنگسار کردن است از خود دور کند، باید چهار بار شهادت دهد که همسرش از دروغگویان است و بار پنجم شهادت دهد که لعنت خدا بر او باد در صورتی که همسرش از راستگویان بوده باشد و اگر این کار را نکند سنگسار می شود. اگر این شهادت را بر زبان جاری کند، دیگر نباید بر او حد جاری شود و در این صورت زن بر شوهرش تا قیامت حرام است. عرض کردم: حال اگر این زن و مرد از هم جدا شوند و زن، صاحب فرزند باشد و آن فرزند فوت کند، حکم چگونه است؟ حضرت علیه السلام فرمودند: مادرش از او ارث می برد و اگر مادر مرد، دایی ها از او ارث می برند و هر کس بگوید او زنا زاده است، خود، حدّ تازیانه می خورد. عرض کردم: اگر مرد اقرار کند که بچه، فرزند اوست، آیا فرزند به او برگردانده می شود؟ فرمود: نه چنین نیست، او از پسر ارث نمی برد، امّا پسر از او ارث می برد.(3)

3) محمّد بن یعقوب از علی، از پدرش، از ابن ابو نصر، از جمیل، از محمّد بن مسلم روایت کرده که از امام باقر علیه السلام در باره زن و مردی که همدیگر را (در باره تهمت زنا) لعن می کنند پرسیدم که چه کنند؟ امام علیه السلام فرمود: امام

1- [1] _ من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 349، ح 1671.

2- [2] _ تهذیب الاحکام، ج 8، ص 184، ح 644 .
3- [3] _ کافی، ج 6، ص 162، ح 3 .

(قاضی) پشت به قبله می نشیند و آن دو را در برابر خود روبروی قبله می نشاند و ابتدا از مرد آغاز می کند و سپس نوبت به زن می رسد. کسی که باید رجم شود، از پشت سر سنگسار میشود و از روبرو سنگسار نمی شود، چرا که سنگ و تازیانه نباید به صورت برخورد کند، بلکه باید بر بدن و تمام اعضای بدن زده شود.(1)

4) محمّد بن یعقوب : به نقل از احمد بن محمّد بن ابو نصر، روایت کرده که از امام رضا علیه السلام سئوال کردم: خداوند تو را خیر دهد، ملاعنه چگونه است؟ امام علیه السلام فرمود: امام پشت به قبله می نشیند و مرد را سمت راست و زن را سمت چپ خود می نشاند.(2)

5) علی بن ابراهیم: روایت کرده است که شأن نزول این آیه در لعن کردن است و علّت آن بوده است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از غزوه تبوک بازگشت، عُویمر بن ساعده عجلانی که از انصار بود به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد و عرض کرد: ای رسول خدا، زن من با شَریک بن سَمْحاء زنا کرده و از او باردار شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از او روی برگرداند و او دوباره سخن خود را تکرار نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز دوباره روی برگرداند. او چهار مرتبه این کار را تکرار کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد خانه او شد و آیه لِعان بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردید. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خارج شد و با مردم نماز عصر را به جای آورد و به عویمر فرمود: همسرت را نزد من بیاور که خداوند در خصوص شما آیه ای نازل کرده است. پس عویمر نزد همسرش آمده، به او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را فرا خوانده است و همسر عویمر که نزد عشیره اش زنی شریف بود به مسجد آمد، در حالی که گروهی از قومش او را همراهی کردند. پس هنگامی که وارد مسجد شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عویمر فرمود: به طرف منبر بیایید و یکدیگر را لعن کنید. عویمر عرض کرد: چگونه؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جلو بیا و بگو: خدا را گواه می گیرم که من در آن چه به زنم نسبت داده ام راست می گویم. عویمر جلو آمد و شهادت داد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او

1- [1] _ کافی، ج 6، ص 165، ح 10 .
2- [2] _ کافی، ج 6، ص 165، ح11 .

فرمود: شهادتت را تکرار کن. او هم تکرار کرد و به همین صورت چهار بار شهادت خود را تکرار نمود. پس آن حضرت برای پنجمین بار به او فرمود: اگر در آن چه به زنت نسبت داده ای دروغ گفته باشی، خداوند تو را لعنت کند. پس عویمر برای پنجمین بار گفت که اگر در آن چه به زنش نسبت داده است دروغگو باشد، خداوند او را لعنت کند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر دروغ گفته باشی مورد لعن و نفرت خداوند قرار می گیری. پس به او فرمود: دور شو. و عویمر از آنجا دور شد.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همسر عویمر فرمود: همان طور که عویمر شهادت داد، تو هم شهادت بده، در غیر این صورت حدود الهی را بر تو جاری می سازم. او نگاهی به قومش انداخت و گفت: در این شامگاه موجب رسوایی و روسیاهی قوم نمی شوم. پس نزدیک منبر شد و گفت: خدا را گواه می گیرم که عویمر بن ساعده در آن چه به من نسبت داده از دروغگویان است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: شهادتت را تکرار کن پس او شهادت خود را به همین صورت چهار بار تکرار نمود تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بعد از آن به او فرمود: بار پنجم بگو که خداوند تو را لعنت کند اگر او در آن چه به تو نسبت داده است از راستگویان باشد. زن نیز چنین کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: وای بر تو، اگر در شهادت خود دروغ گفته باشی، موجب عذاب تو خواهد بود.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به شوهر آن زن فرمود: برو که او برای همیشه بر تو حرام است.

آن گاه عرض کرد: ای رسول خدا! پس مالی که به او داده ام چه می شود؟ فرمود: اگر دروغ گفته باشی که آن مال از تو نیست و اگر راست گفته باشی نیز آن مال برای زن است، زیرا از او لذت برده ای.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر این زن بچه ای آورد که پاهایش نحیف، چشمانش کم سو و موهایش مجعّد و پر چروک باشد، بچه زنازاده است و اگر این زن بچه ای آورد که سفید چهره و بور باشد، حلال زاده است. پس گویند: اگر زن، بچه را زنا زاده به دنیا آورد، دیگر برای شوهرش حلال نخواهد بود. و اگر بچه ای به دنیا آورد، پدرش از او ارث نمی برد و میراثش متعلق

به مادر است و اگر بچه، بی مادر باشد، پس میراث او برای دایی های اوست و اگر کسی او را تهمت زنا زادگی زند، حدّ قذف کننده بر او جاری شود.(1)

«وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ (10)»

[و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود و این که خدا توبه پذیر سنجیده کار است، (رسوا می شدید)]

1) عیاشی از زراره از امام باقر علیه السلام و حُمران از امام صادق علیه السلام در باره «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» روایت کرده است که فرمود: مراد از فضل الله همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و منظور از «رحمتُه» ولایت ائمه علیهم السلام است.(2)

2) از محمّد بن فُضَیل از امام رضا علیه السلام در باره «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» نقل شده است که فرمود: فضل، همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و منظور از رحمت، علی بن ابی طالب علیه السلام است.(3)

3) عیاشی از محمّد بن فُضَیل و او از امام مهدی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: منظور از رحمت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و منظور از فضل، علی بن ابی طالب علیه السلام است.(4)

4) ابن شهر آشوب از ابن عباس و محمّد بن مجاهد در باره «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ» روایت کرده است که فضل خداوند، علی علیه السلام و رحمت او فاطمه سلام الله علیها است.(5)

«إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم...وَالَّذِى تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (11)»

«إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُم مَّا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِى تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ (11)»

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 73 .
2- [2] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 287، ح 207 .
3- [3] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 287، ح 208 .
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 287، ح 209 .
5- [5] _ مناقب، ج 3، ص 99. .

[در حقیقت، کسانی که آن بهتان (داستان افک) را (در میان) آوردند، دسته ای از شما بودند. آن (تهمت) را شری برای خود تصور مکنید؛ بلکه برای شما در آن مصلحتی (بوده) است. برای هر مردی از آنان (که در این کار دست داشته) همان گناهی است که مرتکب شده است و آن کس از ایشان که قسمت عمده آن را به گردن گرفته است، عذابی سخت خواهد داشت]

1) علی بن ابراهیم: عامّه (اهل سنّت) روایت کرده اند که این آیه در باره عایشه و تهمتی که در غزوه بنی مُصطَلِق از سوی خزاعه به او زده شد، نازل شده و امّا خاصّه (شیعه) روایت کرده اند که این آیه در باره ماریه قبطیه نازل شده که عایشه او را متّهم به زنا کرده بود.(1)

2) سپس علی بن ابراهیم: از محمّد بن جعفر، از محمّد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از عبدالله بن بُکَیر، از زراره روایت کرده است که از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: وقتی ابراهیم فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار اندوهگین شد. عایشه گفت: چه چیزی باعث شده تا این گونه ناراحت شوی؟ ابراهیم که فرزند جُریح است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که این حرف را شنید، علی علیه السلام را فرستاد تا جُریح را به قتل برساند. علی علیه السلام شمشیر خود را برداشت و به سوی او شتافت. جُریح قبطی در باغی بود. علی علیه السلام در باغ را زد. جُریح آمد که در را باز کند. وقتی دید چهره علی علیه السلام خشمناک است، بازگشت و در را باز نکرد و علی علیه السلام از دیوار وارد باغ شد و او را دنبال کرد. جُریح که پا به فرار گذاشته بود، از سر ترس به بالای درخت خرمایی پناه برد و علی علیه السلام هم به دنبال او از درخت بالا رفت و هنگامی که به جریح نزدیک شد، او خود را از بالای درخت به پایین انداخت و عورت او نمایان شد و مشخص شد در او نه نشان مردانگی و نه نشان زنانگی است. در این حال بود که علی علیه السلام به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازگشت و عرض کرد: ای رسول خدا، وقتی مرا در پی مأموریت می فرستی، آیا همچون میخ گداخته نهاده در پشم باشم یا این که تحقیق کنم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تحقیق کن.

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 75 .

حضرت علیه السلام عرضه داشت: سوگند به کسی که تو را به حق برانگیخت، جریح را نه نشان از مردانگی است و نه نشان از زنانگی. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سپاس خدایی را که شر و بدی را از ما اهل بیت دور می گرداند.(1)

3) از علی بن ابراهیم نقل است که گفت: در روایتی از عبدالله بن موسی، از احمد بن رشید، از مروان بن مسلم، از عبدالله بن بُکیر نقل شده است که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور به قتل قبطی داد، در حالی که می دانست عایشه به او دروغ بسته یا این که این مسئله را نمی دانست و خداوند با دور اندیشی علی علیه السلام، قتل را از او دور گردانید؟ حضرت علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این را می دانست و اگر قصد کشتن او را داشت، علی علیه السلام باز نمی گشت مگر این که او را می کشت. اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این کار را کرد تا عایشه از گناه خود باز گردد. اما او بازنگشت و کشته شدن مردی مسلمان به خاطر دروغ او بر او گران نیامد.(2)

4) ابن بابویه، از پدرش و محمّد بن حسن بن احمد بن ولید، و آن دو از سعد بن عبدالله، از محمّد بن حسین ابو خطّاب، از حکم بن مسکین ثَقَفی، از ابو جارود، از هشام ابو ساسان، از ابو طارق سَرّاج، از عامر بن واثله، از امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیث سوگند خوردن پنج نفری که در شورا بودند، روایت کرده است که آن حضرت علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم، آیا هیچ می دانید که عایشه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ابراهیم فرزند تو نیست، او فرزند فلان مرد قبطی است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی برو و او را بکش. پس من خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم: ای رسول خدا! اگر مرا در پی مأموریت می فرستی، آیا همچون میخ گداخته نهاده در پشم باشم یا این که تأمل و تحقیق کنم؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نه، بلکه تحقیق کن. من رفتم، وقتی من را دید به دیوار تکیه داد و خود را در باغ انداخت و من نیز در پی او رفتم، از نخلی بالا رفت و من نیز در پی او بالا

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 75 .

2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 294 .

رفتم. وقتی مرا دید که بالا می آیم، شلوارش را افکند و ناگاه پی بردم او را نشانه مردانگی نیست. از این رو نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده، ایشان را مطلع ساختم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سپاس خدایی را که شرّ و بدی را از ما اهل بیت دور گردانید. حاضران در شورا گفتند: نه، این ماجرا را نشنیده بودیم. پس علی علیه السلام فرمود: خدایا تو خود شاهد باش.(1)

5) حسین بن حمدان خصیبی با سند خود از امام رضا علیه السلام نقل می کند که آن حضرت علیه السلام به گروهی از شیعیانش که در محضرش بودند، فرمود: آیا از تهمتی که به ماریه قبطی در باره فرزندش ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زدند، آگاهید؟ گفتند: ای سرور ما! تو آگاهتری و ما را آگاه کن. آن حضرت علیه السلام فرمود: مُقَوقَس، ماریه را به جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اهدا کرد و رسول خدا او را به عنوان همسر خود برگزید. ماریه را خادمی خواجه بود به نام جُریح و هر دو در اسلام و ایمان جایگاهی رفیع داشتند، ماریه مهر و محبّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به دست آورد و همسران وی نسبت به او حسادت کردند و از این رو عایشه و حفصه نزد پدرانشان رفته، از مهر و محبتی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حق ماریه داشت و او را بر آنها ترجیح می داد شکایت بردند. تا این که عایشه و حفصه و پدرانشان دستخوش وسوسه های شیطانی شدند که ماریه را تهمت زنند که او از جریح، ابراهیم را باردار شده است در حالی که گمان نمی کردند که جُریح خواجه است. پدران عایشه و حفصه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در مسجد نشسته بود آمده و کنار حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نشستند و گفتند: بر ما حلال نیست و ما را نرسد که خیانتی را که در حق تو شده پنهان داریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه می گویید؟! گفتند: جریح با ماریه، عملی قبیح و بزرگ مرتکب شده و او به واسطه جُریح باردار شده، نه به واسطه تو. چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خشم کبود شد و به خاطر گفته سنگین آن دو مبهوت گردیده و فرمود: وای بر شما، چه می گویید؟ گفتند: ای رسول خدا! ما جریح و ماریه را تا مشربه اش _ مرادشان از مشربه، اتاق ماریه بود _ که جریح با او

1- [1] _ خصال، ص 563، ح 31 .

به مزاح و بازی مشغول است و از او چیزی طلب می کند که مردان از زنانشان طلب دارند، تعقیب کردهایم. پس به دنبال جریح بفرست و در این صورت، بی گمان او را در چنین وضعی خواهی دید؛ آن گاه حکم الهی را در باره او اجرا کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به سوی علی علیه السلام کرد و فرمود: برخیز _ برادرم !_ و با ذوالفقارت برو تا به اتاق ماریه برسی و همان طور که او و جریح را همان گونه که این دو می گویند، دیدی، آن دو را از دم شمشیرت بگذران.

علی علیه السلام از جا برخاست، شمشیر را در غلاف کرد و زیر جامه اش گرفت. وقتی خواست از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برود، رو به ایشان نمود و عرض کرد: ای رسول خدا! در آن چه به من امر فرموده ای همچون آهن گداخته در پشم باشم یا همچون حاضری که می بیند آن چه را غایب نمی بیند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی جانم به فدایت، بلکه همچون حاضری باش که می بیند آن چه را غایب نمی بیند. علی علیه السلام در حالی که شمشیر در دست داشت حرکت کرد تا از دیوار حجره ماریه بالا رفت. ماریه در میان حجره نشسته و جریح که همراه او بود، آداب و رسوم پادشاهان را به او می آموخت و به او می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بزرگ و گرامی دار و درخواست او را پاسخ گوی. و به همین صورت سخن می گفت تا این که متوجّه حضور امیر مؤمنان علیه السلام شد که شمشیر از نیام بر کشید. جریح که این صحنه را دید هراسناک شد و از درخت خرمایی که در مشربه بود بالا رفت و امیر مؤمنان علیه السلام داخل مشربه شد. در این هنگام باد لباس جریح را کنار زد. ناگهان مشخص شد که او خادمی خواجه است، امیر مؤمنان به او فرمود: ای جُریح پایین بیا. او عرض کرد: ای امیر مؤمنان! آیا جانم در امان است؟ حضرت فرمود: بله تو در امان هستی. جریح پایین آمد و امیر مؤمنان علیه السلام دست او را گرفت و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورد و فرمود: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، جریح خادمی مخنّث (خواجه) است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صورتش را به سمت دیوار برگرداند و فرمود: ای جریح! خودت را به آن دو _ نفرین خدا بر آن دو باد _ بنمایان تا دروغ و رسوایی آنان و گستاخی شان علیه خدا و رسولش برملا

شود. جُریح لباس خویش را کنار زد و مشخص شد که جُریح خادمی مخنّث است، آن دو به دامن

ص:550

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افتادند و گفتند: ای رسول خدا توبه ما را بپذیر و برای ما طلب آمرزش کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدا توبه تان را نپذیرد. با این گستاخی، طلب آمرزش من برای شما سودی ندارد. پس خدا این دو آیه را در شأن آن دو نازل فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»(1) (2)

مؤلف گوید: داستان جُریح و فرستادن امیرالمؤمنین علیه السلام توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای کشتن او را سید مرتضی در کتاب «الغُرَر و الدُرَر»(3) آورده است و آن چه را نیاز به تفسیر داشته، در خبر تفسیر کرده است و این نشان آن است که این حدیث از اخبار مشهور است و ان شاء الله در ذیل آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»(4) [ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و (بعد) از آن چه کرده اید، پشیمان شوید] خواهد آمد که شأن نزول آن همین مسئله بوده است.

«إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُم مَّا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمٌ (15)»

[آن گاه که آن (بهتان) را از زبان یکدیگر می گرفتید و با زبانهای خود چیزی را که بدان علم نداشتید، می گفتید و می پنداشتید که کاری سهل و ساده است، با این که آن (امر) نزد خدا بس بزرگ بود]

1) ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده که امیر مؤمنان علیه السلام در وصیت به فرزندش محمّد بن حنفیه فرمود: ای پسرم! آن چه را نمی دانی مگو و نیز تمام آن چه را می دانی به زبان مران، چرا که خداوند متعال بر اعضا و

1- [1] _ نور/23،24 .
2- [2] _ الهدایه الکبری، ص 297 .
3- [3] _ امالی مرتضی، ج 1، ص 77 .

4- [4] _ حجرات/6 .

اندام تو واجباتی قرار داده که در آخرت از تو باز خواست کرده و در باره آنها از تو سئوال خواهد کرد. و در باره این اعضا تذکر و هشدار داد و آنها را به حال خود رها نکرد و فرمود: «وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ کُلُّ أُول_ئِکَ کَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً»(1) [و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد]. و خدای متعال فرمود: «إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِکُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِکُم مَّا لَيْسَ لَکُم بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمٌ» آن گاه اعضای بدن انسان را به عبادت و طاعت خویش فرا خواند و فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»(2) [ای کسانی که ایمان آورده اید! رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید، باشد که رستگار شوید] و این فریضه ای است جامع که بر اعضای بدن انسان واجب شده است و خدای متعال فرمود: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»(3) [و مساجد ویژه خداست. پس هیچ کس را با خدا مخوانید] منظور از مساجد، صورت، دو دست، دو زانو و دو انگشت ابهام است و نیز خدای متعال فرمود: «وَمَا کُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْکُمْ سَمْعُکُمْ وَلَا أَبْصَارُکُمْ وَلَا جُلُودُکُمْ وَلَکِن ظَنَنتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ کَثِيرًا مِّمَّا تَعْمَلُونَ»(4) [و (شما) از این که مبادا گوش و دیدگان و پوستتان بر ضد شما گواهی دهند (گناهانتان را) پوشیده نمی داشتید؛ لیکن گمان داشتید که خدا بسیاری از آن چه را که می کنید، نمی داند] (5).

«إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِی الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِی الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (19)»

[کسانی که دوست دارند که زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده اند شیوع پیدا کند، برای آنان در دنیا و آخرت عذابی پر درد خواهد بود و خدا(ست که) می داند و شما نمی دانید]

1- [1] _ اسراء/ 36 .
2- [2] _ حجّ/ 77 .
3- [3] _ جن/ 18
4- [4] _ فصلت/ 22
5- [5] _ من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 381، ح 1627.

1) محمّد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عُمَیر، از یکی از اصحابش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کسی که در باره مؤمنی آن چه را چشمانش دیده و گوشهایش شنیده به زبان رانَد، پس او از جمله کسانی است که خداوند عزّ وجل در باره آنان فرموده است: «إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَن تَشِیعَ الْفَاحِشَهُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ».(1)

2) محمّد بن یعقوب: از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابن ابو یعفور، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: هر کس به زن یا مرد مؤمنی بهتان بزند بدون این که گناهی مرتکب شده باشد، خداوند او را در گِل خَبال بر می انگیزد تا این که نسبت به آن چه گفته، دست کشد. عرض کردم: منظور از گل خَبال چیست؟ امام علیه السلام فرمود: چرکی است که از شرمگاه زنان فاحشه بیرون آید.(2)

3) محمّد بن یعقوب: با سند از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جَبَله، از محمّد بن فُضَیل، از امام رضا علیه السلام، روایت کرده که به ایشان عرض کردم: در باره یکی از دوستانم به من مطلبی رسیده که آن را زشت می دانم از او در آن باره سئوال کنم و آن را منکر می شود در حالی که از افرادی مطمئن در باره او به من خبر رسیده است. آن امام علیه السلام فرمود: ای محمد! در باره برادرت، گوش و چشم خویش را باور مکن و اگر پنجاه نفر برای تو قسم یاد کردند و حرفی به تو زدند، پس سخن دوستت را باور کن، اما سخن آنان را باور نکن و چیزی را که باعث رسوایی او شود و آبروی او را ببرد، ترویج مکن؛ چرا که در این صورت از آن دسته افراد خواهی بود که خداوند در قرآن در باره آنان می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَن تَشِیعَ الْفَاحِشَهُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ».(3)

4) محمّد بن یعقوب: از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام، روایت کرده که فرمود: مؤمن باید هفتاد گناه کبیره برادر مؤمنش را بپوشاند.(4)

1- [1] _ کافی، ج 2، ص 266، ح 2 .

2- [2] _ کافی، ج 2، ص 266، ح 5 .
3- [3] _ کافی، ج 8، ص 147، ح 125 .
4- [4] _ کافی، ج 2، ص 165، ح 8 .

5) ابن بابویه از محمّد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمّد بن حسن صفّار، از ایّوب بن نوح، از محمّد بن ابو عُمیر، از محمّد بن حُمران، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس آن چه را با دو چشم و گوشش از برادر مؤمنش دیده و شنیده، بر زبان جاری کند از جمله کسانی است که خداوند عزّ وجل در باره او فرموده است: «إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَن تَشِیعَ الْفَاحِشَهُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ».(1)

6) ابن بابویه از محمّد بن موسی بن متوکّل، از عبدالله ابن جعفر حِمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عبدالرحمان بن سَیَابه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: از موارد غیبت آن است که آن چه را در باره برادرت بگویی که خداوند پوشیده نگهداشته است و بهتان آن است که در حق برادرت چیزی بگویی که در او نیست.(2)

7) علی بن ابراهیم، از پدرش از ابن ابو عُمَیر، از هشام، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس در باره مؤمنی، آن چه را که چشمانش دیده و گوشش شنیده بر زبان جاری کند، از کسانی است که خداوند در باره آنها فرموده:

«إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَن تَشِیعَ الْفَاحِشَهُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ».(3)

8) شیخ مفید در اختصاص: از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: در کتاب علی علیه السلام دیدیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر فرمود: سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، هرگز به مؤمنی خیر دنیا و آخرت داده نشده، مگر این که نسبت به خداوند عزّ وجل خوش گمان بوده و از غیبت کردن مؤمنی دست کشیده باشد؛ و به خدایی که جز او خدایی نیست سوگند که او مؤمنی را بعد از توبه و طلب مغفرت عذاب نمی کند، مگر آن که نسبت به خداوند عزّ و جل بد گمان بوده و در پی مؤمنی غیبت کرده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: هر کسی در باره مؤمنی آن چه را چشمانش دیده و گوشهایش شنیده، بیان کند، از جمله کسانی است که خداوند عزّ و جل در

1- [1] _ امالی صدوق، ص 276، ح 16 .
2- [2] _ معانی الاخبار، ص 184، ح 1.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 76 .

مورد آنها فرموده است: «إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَن تَشِیعَ الْفَاحِشَهُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ».(1)

«وَلَا یَأْتَلِ أُوْلُوا الْفَضْلِ مِنکُمْ وَالسَّعَهِ أَن یُؤْتُوا أُوْلِی...أُوْلَئِکَ مُبَرَّؤُونَ مِمَّا یَقُولُونَ لَهُم مَّغْفِرَهٌ وَرِزْقٌ کَرِیمٌ (26)»

«وَلَا یَأْتَلِ أُوْلُوا الْفَضْلِ مِنکُمْ وَالسَّعَهِ أَن یُؤْتُوا أُوْلِی الْقُرْبَی وَالْمَسَاکِینَ وَالْمُهَاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَلْیَعْفُوا وَلْیَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَن یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ (22) إِنَّ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ (23) یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَیْدِیهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ (24) یَوْمَئِذٍ یُوَفِّیهِمُ اللَّهُ دِینَهُمُ الْحَقَّ وَیَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ (25) الْخَبِیثَاتُ لِلْخَبِیثِینَ وَالْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثَاتِ وَالطَّیِّبَاتُ لِلطَّیِّبِینَ وَالطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبَاتِ أُوْلَئِکَ مُبَرَّؤُونَ مِمَّا یَقُولُونَ لَهُم مَّغْفِرَهٌ وَرِزْقٌ کَرِیمٌ (26)»

[و سرمایه داران و فراخ دولتان شما نباید از دادن (مال) به خویشاوندان و تهیدستان و مهاجران راه خدا دریغ ورزند و باید عفو کنند و گذشت نمایند. مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشاید و خدا آمرزنده مهربان است * بی گمان کسانی که به زنان پاکدامن بی خبر (از همه جا) و با ایمان نسبت زنا می دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده اند و برای آنها عذابی سخت خواهد بود * در روزی که زبان و دستها و پاهایشان بر ضد آنان برای آن چه انجام می دادند، شهادت می دهند * آن روز خدا جزای شایسته آنان را به طور کامل می دهد و خواهند دانست که خدا همان حقیقت آشکار است * زنان پلید برای مردان پلیدند و مردان پلید برای زنان پلید و زنان پاک برای مردان پاکند و مردان پاک برای زنان پاک. اینان از آن چه در باره ایشان می گویند بر کنارند. برای آنان آمرزش و روزی نیکو خواهد بود]

1) علی بن ابراهیم در روایتی از ابو جارود نقل کرده که امام باقر علیه السلام در باره سخن خداوند متعال: «وَلَا یَأْتَلِ أُوْلُوا الْفَضْلِ مِنکُمْ السَّعَهِ أَن یُؤْتُوا أُوْلِی

1- [1] _ اختصاص، ص 227.

الْقُرْبَى» فرموده که مراد از اولی القربی، نزدیکان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هستند «وَالْمَسَاکِینَ وَالْمُهَاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَلْیَعْفُوا وَلْیَصْفَحُوا» مراد آن است که: برخی از شما عده ای دیگر را ببخشند و اگر چنین کنند، رحمت خداوند شامل حالشان می شود، خداوند می فرماید: «أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِیم». و در باره سخن خداوند متعال «إِنَّ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ» می فرماید: منظور از غافلات، زنانی هستند که از کارهای زشت بی خبر و به دور هستند. و این روایت در گذشته در باره کسی که این آیه «إِنَّ الَّذِینَ جَاؤُوا بِالْإِفْکِ عُصْبَةٌ مِّنکُمْ»(1) [در حقیقت کسانی که آن بهتان (داستان افک) را (در میان) آوردند دسته ای از شما بودند] در باره او نازل گردید، ذکر شده است. «الْخَبِیثَاتُ لِلْخَبِیثِینَ وَالْخَبِیثُونَ لِلْخَبِیثَاتِ وَالطَّیِّبَاتُ لِلطَّیِّبِینَ وَالطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبَاتِ أُوْلَئِکَ مُبَرَّؤُونَ مِمَّا یَقُولُونَ» امام علیه السلام می فرماید: زنان پلید زشت گفتار و زشت کردار برای مردان پلید زشت گفتار و زشت کردارند که ملازم یکدیگر بوده و سخن دیگران در باره آنها قابل باور است، و مردان و زنان نیکو گفتار و نیکو کردار برای زنان نیکو گفتار و نیکو کردارند.(2)

2) طبرسی گفته است: در معنای این آیه، اقوالی گفته شده است _ تا این که به این نکته می رسد:_ سوم: زنان پلید و بدکار از آنِ مردان پلید و بد کارند و مردان پلید و بد کار از آن زنان پلید و بد کارند. زنان پاک دامن از آن مردان پاکدامن هستند و مردان پاکدامن از آن زنان پاکدامن هستند. از ابو مسلم و جُبّائی، از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده که فرموده اند: این آیه مانند سخن خداوند متعال است که می فرماید: «الزَّانِی لَا یَنکِحُ إِلَّا زَانِیَةً أَوْ مُشْرِکَةً»(3) و عده ای از مردم خواستند تا با زنان زنا کار ازدواج کنند که خداوند متعال از این کارشان نهی فرمود و آن را برای ایشان زشت شمرد.(4)

1- [1] _ نور/11 .
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 76 .
3- [3] _ نور/3 .
4- [4] _ مجمع البیان، ج 7، ص 220 .

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى...مَتَاعٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (29)»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (27) فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِن قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (28) لَّيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ (29)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! به خانه هایی که خانه های شما نیست داخل مشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن سلام گویید. این برای شما بهتر است، باشد که پند گیرید * و اگر کسی را در آن نیافتید، پس داخل آن مشوید تا به شما اجازه داده شود و اگر به شما گفته شد: برگردید، برگردید که آن برای شما سزاوارتر است و خدا به آن چه انجام می دهید، داناست * بر شما گناهی نیست که به خانه های غیر مسکونی که در آنها برای شما استفاده ای است، داخل شوید و خدا آن چه را آشکار و آن چه را پنهان می دارید می داند]

1) ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید که خداوند او را رحمت کند، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد، از علی بن حکم، و محسن بن احمد، از ابان احمر، از عبدالرحمن بن ابو عبدالله روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره این سخن خداوند که می فرماید: «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا»، سئوال کردم و ایشان فرمودند: استئناس یعنی در را کوبیدن و سلام کردن. (1)

2) علی بن ابراهیم: استئناس همان اجازه خواستن است. آن گاه گفت: علی بن حسین، از احمد بن ابو عبدالله، از پدرش، از ابان، از عبدالرحمن بن ابو عبدالله، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: استئناس، همان کوبیدن در و سلام کردن است.(2)

3) علی بن ابراهیم: سپس خداوند اجازه صادر میکند و می فرماید: «لَّيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ» که امام صادق علیه

1- [1] _ معانی الاخبار، ص 163، ح 1
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 76

السلام در باره «بُیُوتًا غَیْرَ مَسْکُونَهٍ» می فرماید: مراد گرمابه ها، دکّان ها و آسیاب ها است که می توانی بدون اذن در آنها داخل شوی.(1)

«قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَیَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ...أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِی إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِی أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ... (31)»

«قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَیَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِکَ أَزْکَی لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِمَا یَصْنَعُونَ (30) وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَیَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَی جُیُوبِهِنَّ وَلَا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاء بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاء بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِی إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِی أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ... (31)»

[به مردان با ایمان بگو دیده فرو نهند و پاکدامنی ورزند که این برای آنان پاکیزه تر است؛ زیرا خدا به آن چه می کنند آگاه است * و به زنان با ایمان بگو دیدگان خود را (از هر نامحرمی) فرو بندند و پاکدامنی ورزند و زیورهای خود را آشکار نگردانند، مگر آن چه که طبعا از آن پیداست و باید روسری خود را بر گردن خویش (فرو) اندازند و زیورهایشان را جز برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدران شوهرانشان یا پسرانشان یا پسران شوهرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا زنان (همکیش) خود آشکار نکنند]

1) محمّد بن یعقوب از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از علیّ بن حکم، از سیف بن عُمَیره، از سَعد اِسکاف، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جوانی از انصار در مدینه با زنی روبرو شد. در آن زمان، زنان از پشت گوش هایشان نقاب می زدند. جوان به آن زن که از روبرو می آمد نگاه می کرد و هنگامی که زن از پیش روی او گذشت نیز همچنان به او چشم دوخته بود. در این هنگام وارد کوچه ای به نام بنی فلان شده، از پشت به آن زن نگاه می کرد که در این حال استخوان یا شیشه ای که از دیوار بیرون آمده بود، صورتش را شکافت، وقتی زن رفت، آن جوان دید که خون بر سینه و لباسش ریخته، با خود گفت: به خدا

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 77 .

سوگند نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفته و ایشان را در جریان می گذارم. چون به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از او پرسید: چه شده است؟ جوان، حضرت را در جریان امر گذاشت، جبرئیل این آیه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرمود «قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَیَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِکَ أَزْکَی لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِمَا یَصْنَعُونَ».(1)

2) محمّد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید، از ابو عمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام در حدیثی نقل کرده است که امام فرمود: خداوند واجب کرده که انسان به آن چه خدا بر او حرام کرده است، نگاه نکند و از آن چه برای او حلال نیست، روی برگرداند و این همان عمل اوست که ناشی از ایمان است. خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «قُل لِّلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَیَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ». مراد آن است که: خداوند مردان مؤمن را از نگاه کردن به عورت خود و برادرانشان نهی کرده و همین طور از آنان خواسته که اجازه ندهند که به عورت آنان نگاه شود و فرموده: «وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَیَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» خداوند در این آیه به زنان دستور داده تا به عورت یکدیگر نگاه نکنند و عورت خود را پوشیده نگاه دارند تا دیگران عورت آنان را نبینند. آن حضرت فرموده که در همه جای قرآن، منظور از حفظ فرج، حفظ کردن خود از زنا است جز این آیه که منظور حفظ کردن از نگاه است.(2)

3) محمّد بن یعقوب: از شماری از اصحاب ما از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن محبوب، از جمیل بن درّاج، از فضیل بن یسار، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا ساعد زنان جزیی از زینت است آن طور که خداوند متعال می فرماید: «وَلَا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ»؟ آن حضرت علیه السلام در جواب فرمودند: بله، پایین تر از روسری و پایین تر از دست بند، جزء زینت است.(3)

4) محمّد بن یعقوب: از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از مَرْوک بن عُبید، از یکی از اصحاب ما، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از

1- [1] _ کافی، ج 5، ص 521، ح 5 .
2- [2] _ کافی، ج 2، ص 30، ح 1 .
3- [3] _ کافی، ج 5، ص 520، ح 1 .

امام علیه السلام پرسیدم برای مرد نامحرم چه قسمت هایی از بدن زن نامحرم، حلال است که ببیند؟ امام فرمود: صورت، پا ها و دو کف دست. (1)

5) محمّد بن یعقوب: از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمدّ بن عیسی، از محمّد بن خالد، و حسین بن سعید، از قاسم بن عروه، از عبدالله بن بُکیر، از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره «إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا»، فرمود: منظور از زینت ظاهر، سورمه و انگشتر است.(2)

6) محمّد بن یعقوب: از حسین بن محمّد، از احمد بن اسحاق، از سَعدان بن مسلم، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که از آن حضرت در باره سخن خداوند که می فرماید: «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا»، پرسید و ایشان در جواب فرمودند: منظور انگشتر و النگو است.(3)

7) علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابو عُمیر، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: در هر آیه از قرآن که نام فَرج آمده، مراد از آن زنا است به جز این آیه که مراد، نگاه کردن است. از این رو، برای مرد مؤمن، حلال نیست که به عورت مرد دیگری بنگرد و همین طور برای زن، حلال نیست که به عورت زن دیگری نگاه کند.(4)

8) علی بن ابراهیم در روایتی از ابو جارود از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت در باره آیه «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ» فرموده است: منظور از زینت های ظاهر، لباس، سورمه، انگشتر، حنای دست و دست بند است. زینت بر سه قسم است: یکی زینتی که برای مردم است، دیگری برای محرم و سومی برای همسر است، اما زینتهایی که برای مردم است را بیان نمودیم و امّا زینت برای محرم، جای گردن بند و بالاتر از آن، جای النگو تا پایین تر از آن و جای خلخال تا پایین تر از آن است، و امّا زینت زن برای همسر، تمام بدن اوست(5).

1- [1] _ کافی، ج 5، ص 521، ح 2 .
2- [2] _ کافی، ج 5، ص 521، ح 3 .
3- [3] _ کافی، ج 5، ص 521، ح 4 .
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 77

5- [5] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 77

«...أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُوْلِى الْإِرْبَهِ مِنَ الرِّجَالِ... (31)

[یا کنیزانشان یا خدمتکاران مرد که (از زن) بی نیازند]

1) محمد بن یعقوب: از شماری از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از ابراهیم بن ابو بلاد و یحیی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم، از معاویه بن عمار روایت کرد که نزدیک به سی نفر نزد امام صادق علیه السلام بودیم که پدرم بر او وارد و امام صادق علیه السلام به او خوش آمد گفت و او را نزد خود نشاند و مدتی طولانی با او صحبت می کرد. پس امام صادق علیه السلام فرمود: اگر اجازه دهید پدر معاویه کاری دارد. پس ما برخاستیم، پدرم به من گفت: ای معاویه تو نرو، پس من برگشتم، و آن حضرت علیه السلام فرمود: این، پسر تو است؟ عرض کرد: آری، و او گمان می کند که مردم مدینه عملی را مرتکب می شوند که برای آنان حلال نیست. آن حضرت علیه السلام فرمود: آن چه عملی است؟ عرض کردم: زنان قریشی و هاشمی بر اسب سوار می شوند، دست بر سر غلامان سیاه می مالند، و دست بر گردن آنان می اندازند. امام صادق علیه السلام فرمود: فرزندم، آیا قرآن خوانده ای، عرض کردم: آری، آن حضرت علیه السلام فرمود: این آیه را بخوان « لَّا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِى آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاء » _ تا این که به این جای آیه رسید _ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاء أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدًا»(1) [بر زنان در مورد پدران و پسران و برادران و پسران برادران و پسران خواهران و زنان (همکیش) و بردگانشان گناهی نیست (که دیده شوند) و باید از خدا پروا بدارید که خدا همواره بر هر چیزی گواه است] سپس فرمود: ای پسرم! مانعی ندارد که غلام، مو و ساق پای مالک خود را ببیند.(2) این آیه ان شاء الله در سوره احزاب خواهد آمد.

2) محمّد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، و محمّد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابو عُمیر، از معاویه بن عَمّار، روایت کرده که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: اگر غلامان، مو و ساق پای زنانی را که مالک آنانند، ببینند چه حکمی دارد؟ فرمود: عیبی ندارد.(3)

1- [1] _ احزاب/ 55 .
2- [2] _ کافی، ج 5، ص 531، ح 2 .
3- [3] _ کافی، ج 5، ص 531، ح 3.

3) محمّد بن یعقوب: از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از ابن محبوب، از یونس بن عمّار و یونس بن یعقوب، همگی از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: جایز نیست که غلامی به جایی از بدن زنی که مالک او است نگاه کند مگر آن که به غیرعمد به موی او نگاه کند در روایتی دیگر آمده، اگر مورد اطمینان باشد، اشکالی نیست که به موی او نگاه کند.(1)

4) محمّد بن یعقوب: از محمّد بن یحیی، از عبدالله و احمد پسران محمّد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از عبدالرحمان بن ابو عبدالله، روایت کرد: از امام صادق علیه السلام در باره غلامی که موی مالک خود را ببیند پرسیدم. فرمود: اشکالی ندارد(2).

5) محمّد بن یعقوب: از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، و ابو علی اشعری، از محمّد بن عبدالجبّار، از صفوان بنی یحیی، از ابن مُسکان، از زراره روایت کرده است که از امام باقر علیه السلام در مورد سخن خداوند که می فرماید: «أَوِ التَّابِعِینَ غَیْرِ أُوْلِی الْإِرْبَهِ مِنَ الرِّجَالِ» تا آخر آیه پرسیدم و آن حضرت علیه السلام فرمود: مراد، کم خردی است که شهوت به زنان ندارد.(3)

6) محمّد بن یعقوب: از حُمَید بن زیاد، از حسن بن محمد، از چند تن، از ابان بن عثمان، از عبدالرحمن فرزند امام صادق علیه السلام، روایت کرده است که از ایشان در باره «أُوْلِی الْإِرْبَهِ مِنَ الرِّجَالِ» پرسیدم، ایشان فرمودند: مراد، کم خردِ صاحب ولیّ است که تمایل به زنان ندارد.(4)

7) محمّد بن یعقوب: از حسین بن محمّد، از معلّی بن محمّد، و علی بن ابراهیم، از پدرش و همگی از جعفر بن محمّد اشعری، از عبدالله بن میمون قدّاح، از امام صادق علیه السلام، از پدرش، و او از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که: در مدینه دو مرد بودند یکی به نام هیت و دیگری به نام مانع. در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرف آنها را می شنید، به مردی گفتند: _ ان شاء الله _ وقتی طائف را فتح کردید نزد دختر غیلان ثقفی برو چرا که او زنی

1- [1] _ کافی، ج 5، ص 531، ح 4.

2- [2] _ کافی، ج 5، ص 523، ح 1.
3- [3] _ کافی، ج 5، ص 523، ح 1.
4- [4] _ کافی، ج 5، ص 523، ح 2 .

بذله گو، درشت چشم، زیبا رو، کمر باریک و سفید دندان است. هر گاه می نشیند، به یک سو مایل می شود و چون زبان به سخن گشاید گویی ترانه سر می دهد، از روبرو با چهار چیز می آید و با هشت چیز پشت می کند و می رود، میان پاهایش چیزی چون پیاله (شراب) است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: گمان نمی کنم از مردانی باشید که نسبت به زنان شهوت چندانی ندارند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: که آنان را به جایی به نام عرایا(1) بردند تا از زنان دور باشند. این دو در روزهای جمعه برای معامله به بازار می آمدند.(2)

8) شیخ طوسی در تهذیب به سند از صفوان بن یحیی، از ابن مُسکان، از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که از او سئوال کردم، منظور از «أُوْلِی الْإِرْبَهِ مِنَ الرِّجَالِ» چیست؟ آن حضرت در جواب فرمودند: کم خردی که تمایلی به زنان ندارد.(3)

9) ابن بابویه: از پدرش، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن مُسکان، از زُراره، روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره سخن خداوند متعال که می فرماید: «أَوِ التَّابِعِینَ غَیْرِ أُوْلِی الْإِرْبَهِ مِنَ الرِّجَالِ» پرسیدم ایشان در جواب فرمودند: منظور کم خِردی است که نسبت به زنان بی میل است.(4)

10) ابن بابویه از محمّد بن حسن، از احمد بن ولید که خداوند او را رحمت کند، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد، از حسن بن علی وَشّاء، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره «التَّابِعِینَ غَیْرِ أُوْلِی الْإِرْبَهِ مِنَ الرِّجَالِ» پرسیدم و ایشان در جواب فرمودند: انسان بی خرد و صاحب سرپرستی است که به زنان میل و شهوت ندارد.(5)

11) علی بن ابراهیم گوید، مراد از «غَیْرِ أُوْلِی الْإِرْبَهِ» مرد فرتوتی است که او را نیازی به زنان نباشد و کودکی است که عورت زنان را تشخیص ندهد.(6)

1- [1] _ عرایا: نام قلعه ای در مدینه است« مرآه العقول، ج 20، ص 351».

2- [2] _ کافی، ج 5، ص 523، ح 3 .
3- [3] _ تهذیب الاحکام، ج 7، ص 468، ح 1873 .
4- [4] _ معانی الاخبار، ص 161، ح 1 .
5- [5] _ معانی الاخبار، ص 162، ح 2 .
6- [6] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 77 .

«...أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاء وَلَا يَضْرِبْنَ...جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (31)»

«...أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاء وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (31)»

[یا کودکانی که بر عورتهای زنان وقوف حاصل نکرده اند، آشکار نکنند و پاهای خود را (به گونه ای به زمین) نکوبند تا آن چه از زینتشان نهفته می دارند معلوم گردد. ای مؤمنان! همگی (از مرد و زن) به درگاه خدا توبه کنید. امید که رستگار شوید]

1) علی بن ابراهیم گوید: مراد از «لَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ» این است که زنان پای خود را به یکدیگر نزنند تا صدای خلخال از آن برآید.(1)

«وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاء يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (32)»

[بی همسران خود و غلامان و کنیزان درستکارتان را همسر دهید. اگر تنگدستند، خداوند آنان را از فضل خویش بی نیاز خواهد کرد و خدا گشایشگر داناست]

1) علی بن ابراهیم: در عصر جاهلی با ایامی (زنان بی شوهر) ازدواج نمی کردند، پس خداوند دستور داد تا مسلمانان با آنها ازدواج کنند. سپس علی بن ابراهیم گوید: منظورر از «أَيّم» زن بی شوهر (بیوه) است!(2)

2) محمّد بن یعقوب: از شماری از اصحاب ما، از احمد بن ابو عبدالله؛ از ابو عبدالله جامورانی، از حسن بن علی بن ابو حمزه، از محمد بن یوسف تمیمی، از محمد پسر امام صادق علیه السلام از پدرش و او از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس از ترس فقر ازدواج نکند، نسبت به خداوند بد گمان شده است؛ چرا که خدای متعال فرموده است: «إِن يَكُونُوا فُقَرَاء يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ».(3)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 77 .
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 77 .
3- [3] _ کافی، ج 5، ص 330، ح 5 .

3) از محمّد بن علی، از حَمَدویه بن عِمران، از ابن ابو لیلی، روایت شده است: عاصم بن حُمَید گفته است: نزد امام صادق علیه السلام بودم و مردی به نزد ایشان آمد و نیاز خود را بر وی عرضه کرد. آن حضرت او را به ازدواج دستور داد. وی گوید: نیاز او شدیدتر شد و نزد امام صادق علیه السلام آمد و ایشان از حال او پرسید. خدمت آن حضرت علیه السلام عرض کرد: نیاز من شدیدتر شده است. فرمود: پس جدا شو. بار دیگر به نزد امام علیه السلام آمد و امام علیه السلام حال او را جویا شد. عرض کرد: به مال و ثروت رسیده و وضعم خوب شده است. امام صادق علیه السلام فرمود: تو را به دو فرمان دستور دادم که خدا بدانها امر فرموده است. یکی آن که خدای متعال فرمود: «وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ» تا «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» و دیگر آن که فرموده است: «وَإِن يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللّهُ كُلاًّ مِّن سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا»(1) (2) [و اگر آن دو از یکدیگر جدا شوند، خداوند هر یک را از گشایش خود بی نیاز گرداند و خدا همواره گشایشگر حکیم است].

4) ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه: محمّد بن ابو عُمیر، از حَریز، از ولید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: اگر کسی از بیم تهیدستی، ازدواج را ترک گوید به خدای متعال بد گمان شده است، زیرا خدای متعال می فرماید: «إِن يَكُونُوا فُقَرَاء يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ».(3)

«وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمْ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ...(33)»

[و کسانی که (وسیله) زناشویی نمی یابند باید عفت ورزند تا خدا آنان را از فضل خویش بی نیاز گرداند]

1) محمّد بن یعقوب: از ابو علی اشعری، از یکی از اصحابش، از صفوان بن یحیی، از معاویه بن وَهْب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره

1- [1] _ نساء/130 .
2- [2] _ کافی، ج 5، ص 331، ح 6 .
3- [3] _ من لا یحضره الفقیه ج 3، ص 243، ح 1 .

قول خداوند متعال: «وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمْ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ» فرمود: ازدواج کنند تا خداوند، آنان را از فضل خویش بی نیاز گرداند.(1)

«...وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِى آتَاكُمْ...(33)»

[و از میان غلامانتان، کسانی که در صددند با قرارداد کتبی خود را آزاد کنند، اگر در آنان خیری (و توانایی پرداخت مال) می یابید، قرار باز خرید آنها را بنویسید]

1) محمّد بن یعقوب: از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از صفوان بن یحیی، از عَلاء بن رزین، از محمّد بن مسلم، از یکی از امامین باقر یا صادق علیهما السلام روایت نموده که از ایشان در باره «وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِى آتَاكُمْ»، پرسیدم و امام علیه السلام فرمود: یعنی آن چه را نیت داشته ای برای او بنویسی، نه آن که بگویی پنج هزار می نویسم و به او هزار می دهم. ولی نگاه کن به نیت خود، آن چه نیّت داشته ای به او بدهی، همان را بده. آن گاه در باره «فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً» سئوال کردم که امام علیه السلام فرمود: مراد از خیر آن است که که اگر بدانی او را مالی است.(2)

2) محمّد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عُمیر، از حمّاد، از حَلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره آن چه برده تقاضای مکاتبه کرده و بخشی از آن را پرداخته است فرمود: مردم شرط نمی گذاشتند و امروزه شرط می گذارند، و مسلمانان اگر شرط گذارند، به شرط خویش عمل کنند، همان طور که برای او شرط شد که اگر (برده) ناتوان گردید، به بردگی بازگردد و اگر شرط نشد، باز نگردد. و در باره «فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً» فرمود: مراد از خیر، داشتن دارایی و مال است.(3)

1- [1] _ کافی، ج 5، ص 331، ح 7 ؛ در نسخه چاپ اعلمی که مبنای این ترجمه قرار دارد، عبارت: « قال: یتزوجوا حتی یغنیهم الله من فضله» جا افتاده بود که با مراجعه به دیگر نسخهها به آن افزوده شد (مترجمان)

2- [2] _ کافی، ج 6، ص 186، ح 7 .
3- [3] _ کافی، ج6، ص 187، ح 9 .

3) محمّد بن یعقوب: از ابوعلی اشعری، از محمّد بن عبدالجبّار، از صَفوان بن یحیی، از ابن مُسکان، از حَلَبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که در باره این سخن خداوند «فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً» فرمود: اگر دیدید و دانستید که مال و دین دارند.(1)

4) محمّد بن یعقوب: از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از محمد بن سنان، از علاء بن فُضیل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره سخن خداوند «فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ»، فرمود: یعنی از بدهکار، بخشی از آن را که نمی خواستی از آن کم کنی به او تخفیف ده و بیش از آن چه در نیّت تو بوده، زیاد مگردان. گفتم: به چه مقدار؟ گفت: امام باقر از برده اش مبلغ هزار تا از شش هزار تا کم کرد.(2) ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه با سند خود از محمد بن سنان، از علاء بن فضیل، از امام صادق علیه السلام نیز این حدیث را روایت کرده است.(3)

5) شیخ طوسی در تهذیب: با سند خود از حسین بن سعید، از ابن ابو عُمیر، از حمّاد، از حَلَبی، از امام صادق علیه السلام در باره برده مکاتبه شدهای که بخشی از اقساط خود را پرداخته است، روایت کرده است که فرمود: مردم شرط نمی گذاشتند و امروزه شرط می گذارند و مسلمانان اگر شرط گذارند، به شرط خویش عمل کنند. پس اگر برای او شرط شد که اگر (برده) ناتوان گردید، باز گردد و اگر شرط نشد، باز نگردد، باید همین گونه باشد. امام علیه السلام در باره «فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً» فرمود: یعنی با آنان مکاتبه(4) کنید، اگر دانستید که آنان را مالی است.(5)

6) شیخ طوسی در تهذیب: با سند خود از حسین بن سعید، از صَفوان، از ابن مُسکان، از حلبی، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً» روایت کرده است که فرمود: اگر دانستید که او را مال و دین است.(6)

1- [1] _ کافی، ج 6، ص 186، ح 10 .
2- [2] _ کافی، ج 6، ص 189، ح 17 .
3- [3] _ من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 73، ح 1.

4- [4] _ مکاتبه آن است که برده، بهای آزادی خود را بر اساس توافقنامه ای که بین او و صاحبش نوشته میشود، به صورت اقساط میپردازد و با پرداخت آخرین قسط، آزاد میشود (مترجمان).
5- [5] _ تهذیب، ج 8، ص 268، ح 975 .
6- [6] _ تهذیب، ج 8، ص 270، ح 984.

7) از شیخ طوسی در تهذیب: با سند خود از حسین بن سعید، از صفوان، از عَلاء، و حمّاد از حَریز، و همگی از محمّد بن مسلم، از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام روایت شده است که از ایشان در باره «وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِی آتَاکُمْ»، پرسیدم و ایشان فرمود: آن چه را نیت داشته ای برای او بنویسی، نه آن که بگویی پنج هزار می نویسم و او را هزار می دهم، ولی به نیت خود بنگر، آن چه نیّت داشته ای به او بدهی، همان ده.(1)

8) ابن بابویه در من لایحضره الفقیه: از عَلاء، از محمّد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام در باره «فَکَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِیهِمْ خَیْراً» روایت کرده است که فرمود: خیر آن است که شهادت دهد هیچ خدایی جز الله نیست و محمّد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده خداست، و او را شغلی باشد که بدان ارتزاق کند یا او را حرفه ای باشد.(2)

9) ابن بابویه با سند خود از قاسم بن سلیمان روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره این فرموده خداوند تبارک و تعالی: «وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِی آتَاکُمْ» پرسیدم و امام علیه السلام فرمود: از پدرم _ امام باقر علیه السلام _ شنیدم که می فرمود: نباید برای او آن گونه که در نظر داشته بنویسد، آن گاه بر آن بیفزاید و سپس از آن بکاهد؛ بلکه از آن چه که نیت داشته برای او بنویسد (تخفیف بدهد) و کمتر بنویسد(3).

«...وَلَا تُکْرِهُوا فَتَیَاتِکُمْ عَلَی الْبِغَاء إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَمَن یُکْرِههُّنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِن بَعْدِ إِکْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِیمٌ(33)

[و کنیزان خود را برای دستیابی متاع ناپایدار زندگی دنیا مجبور به خود فروشی نکنید اگر خودشان می خواهند پاک بمانند! و هر کس آنهارا (بر این کار) اجبار کند، (سپس پشیمان گردد،) خداوند بعد از این اجبار آنها غفور و رحیم است! (توبه کنید و بازگردید، تا خدا شما را ببخشد!)]

1- [1] _ تهذیب، ج 8، ص 271، ح 986 .
2- [2] _ من لایحضره الفقیه، ج 3، ص 78، ح 278 .
3- [3] _ من لایحضره الفقیه، ج 3، ص 78، ح 280 .

1) علی بن ابراهیم گوید: اعراب و قریش کنیزکان خود را می خریدند و بر آنان مالیات سنگین می بستند و به آنان می گفتند: بروید و زنا کنید و در آمد کسب کنید. امّا خدای متعال آنان را از این عمل بازداشت و فرمود: «وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاء إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا» تا این جای گفته حق تعالی «غَفُورٌ رَّحِيمٌ» یعنی اگر در انجام آن فعل مجبور بوده اند، خداوند آنان را مؤاخذه نمی کند.(1)

2) علی بن ابراهیم در روایتی از ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل می کند که امام علیه السلام فرمود: این آیه توسط آیه «فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ»(2) (3) [اگر مرتکب فحشا شدند، پس بر آنان نیمی از عذاب (مجازات) زنان آزاد است].

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ...وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (35)»

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونِةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاء وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (35)»

[خدا نور آسمانها و زمین است؛ مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در شیشه ای است. آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت خجسته زیتونی که نه شرقی است و نه غربی افروخته می شود. نزدیک است که روغنش هر چند بدان آتشی نرسیده باشد روشنی بخشد؛ روشنی بر روی روشنی است. خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می کند و این مثلها را خدا برای مردم می زند و خدا به هر چیزی داناست]

1) محمّد بن یعقوب: از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از یعقوب ابن یزید، از عباس بن هلال روایت کرده از امام رضا علیه السلام در باره آیه: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، سئوال کردم و امام علیه السلام در جواب فرمودند: هادٍ لاهل السماوات و هادٍ لاهل الارض؛ یعنی خداوند، هدایت کننده آسمانیان و زمینیان

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 78 .
2- [2] _ نساء/25 .
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 78 .

است. در روایت برقوقی آمده است: هدی من فی السماوات و هدی من فی الارض یعنی هدایتی است برای کسی که در آسمان است و کسی که در زمین است(1).

ابن بابویه هم در کتاب توحید(2) و معانی الاخبار(3) این را روایت کرده که پدرم از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از عباس بن هلال نقل کرده که من نیز از امام رضا علیه السلام چنین سئوالی کردم.

2) محمّد بن یعقوب: از علی بن محمّد، و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمّد بن حسن شمّون، از عبدالله بن عبدالرحمان اصمّ، از عبدالله بن قاسم، از صالح بن سهل همدانی، روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره آیه شریفه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ» فرموده است که مراد حضرت فاطمه سلام الله علیها و مراد از «فِيهَا مِصْبَاحٌ» حسن علیه السلام و مراد از «مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ» حسین علیه السلام و مراد از «الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّیٌّ» فاطمه سلام الله علیها است که در بین زنان دنیا ستاره ای درخشان است و آیه «يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ» اشاره به حضرت ابراهیم علیه السلام است «زَيْتُونِةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ» منظور آن است که نه یهودی است و نه نصرانی و آیه «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِیءُ» اشاره به آن است که نزدیک است علم از آن بجوشد «وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ»: امامی از پی امام دیگر، «يَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاء» خداوند هر که را بخواهد به سوی امامان علیهم السلام رهنمون می سازد «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ».

از امام علیه السلام در مورد «أَوْ كَظُلُمَاتٍ»؟ پرسیدم که در جواب فرمودند: منظور اولی و یاران اوست و در «يَغْشَاهُ مَوْجٌ» سومی مد نظر است و آیه «مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ» به دومی اشاره دارد، «بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» منظور معاویه _ لعنت خدا بر او باد _ و فتنه های بنی امیه است، «إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ» مراد مؤمنی است که به فتنه آنها دچار آمده است «لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا» یعنی هر کس را که خداوند برای او امامی از فرزندان فاطمه سلام الله علیها

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 89، ح 4.
2- [2] _ توحید، ص 155، ح 1.

3- [3] _ معانى الاخبار، ص 15، ح 6 .

قرار ندهد «فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ»(1)[برای او هیچ نوری نیست] یعنی او را در قیامت نیز امام و رهبری نباشد.(2)

3) محمّد بن یعقوب: از علی بن محمّد، از علی بن عباس، از علی بن حمّاد، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علم خویش را نزد وصی خود گذاشت و این همان سخن خدای متعال است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ» که می فرماید: من هدایتگر آسمانها و زمینم، و مَثَل علمی که به او عطا نمودم (و آن نور من است که به آن راه می جویند)، مَثَل مشکاتی است که در آن چراغی دیگر است و این مشکات قلب محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است و چراغ، همان نوری است که در آن علم وجود دارد. و خداوند در آیه «الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ» می فرماید: من قصد دارم جان تو را بگیرم. پس علمی را که از آن بهره مند هستی، نزد وصیّ خود بگذار؛ همان طور که چراغ در شیشه گذارده می شود: «كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» پس آنها را از فضل و برتری وصی آگاه کن، «يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ» ریشه و اصل این درخت مبارک، ابراهیم علیه السلام است و این سخن خداوند عزّ و جل است که می فرماید: «رَحْمَه اللّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ»(3) [رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان) رسالت) باد. بی گمان او ستوده ای بزرگوار است]، و این همان سخن خداوند عزّ و جل که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»(4) [به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است * فرزندانی که بعضی از آنان از (نسل) بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست] آیه «لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ» به این مسئله اشاره دارد که شما یهودی نیستید که به طرف مغرب نماز گزارید و مسیحی نیستید که به سمت مشرق نماز به پا دارید؛ بلکه شما پیرو دین ابراهیم علیه السلام هستید و خداوند متعال می فرماید: «مَا كَانَ اِبْرَاهِيمُ

1- [1] _ نور/40 .
2- [2] _ کافی، ج 1، ص 151، ح 5 .
3- [3] _ هود/73 .
4- [4] _ آل عمران/33، 34 .

يَهُودِيًّا وَلاَ نَصْرَانِيًّا وَلَكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»(1) [ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ بلکه حق گرایی فرمانبردار بود و از مشرکان نبود].

خداوند متعال در آیه: «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاء» می فرماید: مَثَل فرزندان شما که از شما زاده می شوند مَثَل روغنی است که از زیتون گرفته میشود که نزدیک است روغن آن بی آتش، شعله گیرد و خداوند در «نُّورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاء» می فرماید: نزدیک است که به زبان نبوت سخن گویند؛ اگر چه نبوت و پیامبری بر آنان نازل نشده است.(2)

4) ابن بابویه از ابراهیم بن هارون بن هیتی در مدینه السلام، از محمد بن احمد بن ابی ثَلج، از حسین بن ایوب، از محمد بن غالب، از علی بن حسین، از حسن بن ایوب، از حسین بن سلیمان، از محمّد بن مروان ذهلیّ، از فُضیل بن یسار، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در مورد «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» پرسیدم و ایشان در جواب فرمودند: خداوند عزّ و جلّ همین گونه است. در مورد «مَثَلَ نُورِهِ» پرسیدم فرمود: مراد محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. گفتم «كَمِشْكَاةٍ»؟ فرمود: سینه محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. گفتم «فِيهَا مِصْبَاحٌ» فرمود: در آن نور علم است؛ یعنی همان نبوت. گفتم «الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ»؟ فرمود: علم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که به سوی علی علیه السلام جاری گشت، گفتم «كَأَنَّهَا» فرمود: چرا كَأَنَّهَا می خوانی؟ عرض کردم: جانم فدایت پس چگونه بخوانم؟ فرمود: «كأنه كوكب درّيّ» عرض کردم: «يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونِةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ» فرمود: مراد، علی بن ابو طالب علیه السلام است که نه یهودی است و نه نصرانی. گفتم: «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ» فرمود: نزدیک است که علم از دهان عالم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم خارج شود قبل از آن که در باره آن زبان بگشاید. گفتم: «نُّورٌ عَلَى نُورٍ» فرمود: امامی در پی امام دیگر.(3)

1- [1] _ آل عمران/67 .
2- [2] _ کافی، ج 8، ص 380، ح 574.
3- [3] _ توحید، ص 157، ح 3 .

5) ابن بابویه از ابراهیم بن هارون هیتی، از محمد بن احمد بن ابو ثلج، از جعفر بن محمد بن حسن زُهری، از احمد بن صبیح، از ظریف بن ناصح، از عیسی بن راشد، از محمد بن علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که در باره «كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ» فرمود: مشکاه، نور علم است در سینه محمّد صلی الله علیه و آله و سلم. در باره «الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ» فرمود: زُجَاجَةٍ: سینه علی علیه السلام است که علم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سینه علی علیه السلام جاری گشته است. در باره «الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّیٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ» فرمود: منظور نور علم است؛ و در باره «لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ» فرمود: یعنی نه یهودی است و نه مسیحی.

در باره «كَاد زَيْتُهَا يُضِیءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» فرمود: نزدیک است که عالم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم قبل از آن که از او سئوال شود، زبان به علم گشاید. در باره «نُورٌ عَلَى نُورٍ» فرمود: منظور امامی بعد از امامی دیگر از خاندان محمد است که برخوردار از نور علم و حکمت است و از آدم علیه السلام تا قیامت استمرار دارد.(1)

6) ابن بابویه از علی بن عبدالله ورّاق، از سعد بن عبدالله، از محمّد بن حسین بن ابو خطّاب، از محمّد بن ابو اسلم جَبلیّ، از خطّاب بن عُمَر، از مُصعَب بن عبدالله که همگی اهل کوفه اند، از جابر بن یزید، از امام صادق علیه السلام، در باره «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ» روایت کرده که فرمود: مشکاه سینه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که در آن چراغی قرار گرفته و آن چراغ علم است که در شیشه ای قرار گرفته و شیشه همان امیر مؤمنان علیه السلام است که علم نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نزد اوست.(2)

7) ابن بابویه به صورت مُرسل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از ایشان در باره سخن خداوند عزّ وجل که می فرماید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ» سئوال کردند و آن حضرت علیه السلام فرمودند: این آیه مَثلی است که خداوند آن را برای ما به کار برده است.(3)

1- [1] _ توحید، ص 158، ح 4 .

2- [2] _ توحيد، ص 159، ح5 .
3- [3] _ توحيد، ص 157، ح 2 .

8) علی بن ابراهیم، محمّد بن همّام، از جعفر بن محمّد، از محمد بن حسین صائغ، از حسن بن علی، از صالح بن سهل همدانی، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام شیندم که در باره: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ» می فرمود: «مِشْكَاه» فاطمه سلام الله علیها است: «فِيهَا مِصْبَاحٌ» المصباح: حسن و حسین علیهما السلام اند «فِی زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّیٌّ» گویی فاطمه سلام الله علیها ستاره ای درخشان در بین زنان زمین است، «يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ» از شجره ابراهیم علیه السلام نور می گیرد و برافروخته می شود «لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ» یعنی نه یهودی است و نه مسیحی، «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِیءُ» نزدیک است که چشمه های علم از آن بجوشد، «وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ» مراد از نورٌ علی نورٍ، امامی بعد از امامی دیگر است، «يَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاء» یعنی خداوند هدایت می کند به سوی ائمه علیهم السلام؛ هر کس را که بخواهد او را وارد نور ولایت آنها بگرداند «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِيمٌ»(1)

9) علی بن ابراهیم: از حُمَید بن زیاد، از محمّد بن حسین، از محمّد بن یحیی، از طلحه بن زید، از امام صادق، از پدرش علیه السلام روایت کرده که در تفسیر آیه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» فرموده: خداوند متعال با نور خویش آغاز کرد، «مَثَلُ نُورِهِ» مَثَل هدایت خداوند است در قلب انسان مؤمن «كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ» مشکاه درون انسان مؤمن است و قندیل: قلب انسان مؤمن است و مصباح نوری است که خداوند در قلب مؤمن انداخته است. در باره «يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ» فرمود: درخت همان مؤمن است، «زَيْتُونِةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ» این درخت بر کوهی هموار استوار گشته که نه شرق دارد و نه غرب که اگر خورشید طلوع کند بر آن طلوع می کند و اگر غروب کند بر آن غروب می کند. «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِیءُ»: نزدیک است نوری که خداوند در قلب مؤمن قرار داده درخشش گیرد، اگر چه سخن نگفته باشد «نُّورٌ عَلَى نُورٍ» یعنی واجب در پس واجب و سنّت در پی سنتی دیگر «يَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاء» خداوند به واجبات و سنت های خود، هر کسی را که بخواهد هدایت می فرماید «و يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ» و این مثلی است که خداوند آن را برای مؤمن زده است و سپس فرمود: انسان مؤمن در پنج

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 78 .

نور حرکت می کند: ورودی آن نور و خروجی آن نور است، علم او نور و کلام او نور و بازگشتش در روز قیامت به سوی بهشت نور است. به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای سرورم! فدایت شوم، آنان می گویند: مانند نور خدا؟ آن حضرت فرمود: سبحان الله! خداوند از این صفات منزه است! خدا شبیه و نظیری نیست، خدا خود فرموده است: «لاَ تَضْرِبُواْ لِلّهِ الأَمْثَالَ»(1)_(2) [برای خدا مَثَل نزنید].

10) ابن بابویه از پدرش، از عبدالله بن ج_ندب، روای_ت کرده که به امام رضا علیه السلام نامه ای نوشتم و نظر ایشان را در خصوص این آیه جویا شدم و ایشان در جواب نوشتند: بدان که محمد صلی الله علیه و آله و سلم امین خداوند در میان خلقش بود و هنگامی که جان به جان آفرین تسلیم کرد، ما اهل بیت، وارثان او بودیم. پس ما امینان خداوند در زمین هستیم و ما آگاه به مرگ ها، مصیبت ها، انساب عرب و خاستگاه اسلام هستیم و هر گروهی که دیگران را هدایت یا گمراه می سازند، ما رهبران و فرماندهان و عاملان آن را می شناسیم. ما وقتی کسی را ببینیم، حقیقت ایمان یا نفاق او را در می یابیم. هر آینه اسم شیعیان ما و پدرانشان نوشته شده و خداوند از ما و آنها پیمان گرفته است. آنها به آنجا که ما وارد شده ایم، وارد می شوند و کسی جز ما و آنان تا روز قیامت بر دین و آیین اسلام استوار نیست. ما دست به دامان پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم شده ایم و او دست به دامان پروردگارش و دامان، نور است و شیعیان ما نیز دست به دامان ما شده اند. هر کسی از ما جدا شود، هلاک گردد و هر کس از ما پیروی کند، نجات یابد و جدا شونده از ما و انکار کننده ولایت ما کافر است و آن که از ما و دوستان ما پیروی کند، مؤمن است. دوستی ما به دل کافر راه نمی یابد و مؤمن نسبت به ما کینه ای به دل ندارد.

هر کس بمیرد در حالی که ما را دوست داشته باشد، خداوند بر خود حق می داند که او را با ما برانگیزد. برای هر که از ما پیروی کند، نور هستیم و مایه هدایت برای هر که از ما هدایت بجوید. هر کس از ما نباشد، از اسلام بهره ای نبرده است. خداوند به وسیله ما دین را آغاز کرد و به واسطه ما، آن را به پایان می رساند. به وسیله ما است که خداوند شما را از آن چه در زمین می روید، اطعام می کند و به

1- [1] _ نحل/74 .

2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 79 .

واسطه ماست که باران را از آسمان فرو می ریزد. به وسیله ماست که خداوند شما را از غرق شدن در دریا و فرو رفتن در زمین باز می دارد و به واسطه ما است که خداوند در زندگی و در قبر و رستاخیز و در صراط و وقت حسابرسی و ورود به بهشت به شما سود می رساند.

مثل ما در کتاب خدا همچون چراغدانی است که چراغدان در قندیل قرار گرفته است و ما همان چراغدانیم که چراغی در آن است و این چراغ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است «الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَهٍ» این چراغ از وجود پاک آن حضرت است «الزُّجَاجَهُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِن شَجَرَهٍ مُّبَارَکَهٍ شَرْقِیَّهٍ وَلَا غَرْبِیَّهٍ زَیْتُونِهٍ لَّا شَرْقِیَّهٍ وَلَا غَرْبِیَّهٍ» یعنی نه ناشناس و نه بی اصل و نسب است «یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ» که مراد همان قرآن است. «نُّورٌ عَلَی نُورٍ» یعنی امامی در پی امامی دیگر. «یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن یَشَاء وَیَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ» مراد از نور همان علی علیه السلام است و خداوند هر که را دوست بدارد، به ولایت ما هدایت می کند و خداوند بر خود واجب دانسته که دوستدار ما را نورانی چهره و با برهان آشکار و حجّت ظاهر برانگیزد و همچنین دوستداران پرهیزکار ما را با صدیقین و شهدا و صالحین محشور بگرداند، که آنان نیکو دوستانی هستند. پس شهیدان ما را بر دیگر شهدا ده درجه برتری است و شهیدان شیعه ما نیز بر دیگر شهیدان نه درجه برتری دارند.

ماییم نجیب زادگان و ماییم فرزندان انبیاء و ماییم فرزندان اوصیا و ماییم که در کتاب خدا از خواص بندگانیم و ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دیگر مردم سزاوارتریم و ماییم که خدا دین خود را برای ما وضع کرد و در کتابش فرمود: «شَرَعَ لَکُم مِّنَ الدِّینِ مَا وَصَّی بِهِ نُوحًا وَالَّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ» [از (احکام) دین آن چه را که به نوح در باره آن سفارش کرد برای شما تشریع کرد و آن چه را به تو وحی کردیم] ای محمّد «وَمَا وَصَّیْنَا بِهِ إِبْرَاهِیمَ وَمُوسَی وَعِیسَی» [در باره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم] دانسته ایم و آن چه را دانسته ایم، ابلاغ نموده ایم. دانش ایشان در ما به ودیعت نهاده شده و ماییم وارثان پیامبران و وارثان صاحبان علم و وارثان پیامبران اولو العزم «أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ» [که دین را برپا دارید] همان گونه که خدای متعال فرموده است «وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکِینَ» [در دین دچار تفرقه نشوید، گران است بر مشرکان آن چه که ایشان را به سوی آن فرا

ص:576

می خوانی] مراد از مشرک کسی است که به ولایت علی علیه السلام شرک ورزد، «مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ» [به سوی آن فرا می خوانی] مراد از آن چه آنان را به آن دعوت می کنی ای محمد، ولایت علی علیه السلام است، «يَهْدِی إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ »(1) [خدا هر که را بخواهد به سوی خود برمی گزیند] یعنی کسی که در ولایت علی علیه السلام دعوت تو را استجابت کند، این در حالی است که تو با کتابی هدایتگر مبعوث شده ای؛ پس در آن بیندیش و به درک آن نایل شو، که شفای دل ها در این قرآن است.(2)

11) محمد بن عباس، از جعفر بن محمّد حسنی، از ادریس بن زیاد حنّاط، از ابو عبدالله احمد بن عبدالله خراسانی، از یزید بن ابراهیم، از حبیب نباجی، از امام صادق علیه السلام، از پدرش از امام سجّاد علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمودند: مَثل ما در کتاب خداوند همانند چراغدانی است و ما همان چراغدان هستیم که این چراغدان در آن چراغی است و این چراغ در شیشه ای است، این شیشه همان محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است «كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ» که مراد علی علیه السلام است، در مورد آیه شریف «زَيْتُونِةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِیءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ» فرموده که خداوند هر کسی را دوست بدارد به ولایت ما هدایت می کند.(3)

12) محمّد بن عباس، از حسین بن احمد، از محمّد بن عیسی، از یونس ابن عبد الرحمان، از اصحاب ما روایت کرده است که امام هادی علیه السلام به عبدالله بن جُندُب، نوشت: امام سجاد علیه السلام فرموده است: مَثل ما در کتاب مانند چراغدانی در قندیل است و ما همان چراغدان هستیم «فِيهَا مِصْبَاحٌ» که در آن چراغی است و آن چراغ محمد صلی الله علیه و آله و سلم است «الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ» آن چراغ در شیشه ای است که ما همان شیشه ایم که از درخت مبارک زیتون یعنی علی علیه السلام نور می گیرد. «لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ» که نه بی اصل و نسب و نه ناشناس است «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِیءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَى نُورٍ» که نور همان قرآن است «عَلَى نُورٍ يَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاء وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ

1- [1] _ شوری/13 .
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 79 .
3- [3] _ تأویل الآیات، ج 1، ص 359، ح 5 .

لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ» مراد آن است که خدا عالم است به این که هر کسی را دوست بدارد، به ولایت ما هدایت می کند.(1)

13) محمّد بن عباس، از عباس بن محمّد بن حسین بن ابو خطاب زیّات، از پدرش از موسی بن سَعدان، از عبدالله بن قاسم، با سند از صالح بن سهل همدانی، روایت کرده که امام صادق علیه السلام در باره آیه شریفه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکَاهٍ فِیهَا مِصْبَاحٌ» فرموده: مصباح همان حسن علیه السلام و «الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَهٍ» منظور از زجاجه (شیشه) همان حسین علیه السلام، «الزُّجَاجَهُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ» کوکب درّی یعنی فاطمه علیها السلام که مانند ستاره ای است درخشان در میان زنان اهل بهشت «یُوقَدُ مِن شَجَرَهٍ مُّبَارَکَهٍ» که از درختی مبارک یعنی ابراهیم علیه السلام شعله می گیرد «زَیْتُونِهٍ لَّا شَرْقِیَّهٍ وَلَا غَرْبِیَّهٍ» که آن نه یهودی است و نه مسیحی «یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ» که نزدیک است علم از چشمه آن به جوشش درآید «لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَی نُورٍ» مراد از نورٌ علی نورٍ، امامی در پی امامی دیگر است، «یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن یَشَاء» یعنی خداوند هر که را بخواهد به سوی امامان علیهم السلام رهنمون می سازد «وَیَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ».(2)

14) شیخ مفید در اختصاص: از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از مُنَخّل بن جمیل، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که آن حضرت در باره آیه شریفه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ» فرموده که منظور محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است «فِیهَا مِصْبَاحٌ» که مصباح همان علم است و «الْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَهٍ» که مراد از زجاجه (شیشه) همان امیر مؤمنان علیه السلام که حامل علم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.(3)

1- [1] _ تأویل الآیات، ج 1، ص 359، ح6.
2- [2] _ اختصاص، ص 278 .
3- [3] _ مجمع البیان، ج 7، ص 250 .

15) طبرسی از امام رضا علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمودند: ما به منزله چراغدان و محمّد صلی الله علیه و آله و سلم چون چراغ است که «یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن یَشَاء» یعنی خداوند هر که را دوست بدارد به ولایت ما هدایت می کند.(1)

16) از اهل سنت: ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب در حدیثی مرفوع از علی بن جعفر روایت کرده که از ابوالحسن علیه السلام در مورد آیه شریفه «کَمِشْکَاهٍ فِیهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ» پرسیدم که آن حضرت فرمود: مشکاه (چراغدان) فاطمه سلام الله علیها و مصباح (چراغ) حسن و حسین علیهما السلام هستند. و در «الزُّجَاجَهُ کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ» منظور از زجاجه (شیشه) فاطمه سلام الله علیها است که در میان زنان جهان، ستاره ای درخشان است. وی در باره آیه شریفه «یُوقَدُ مِن شَجَرَهٍ مُّبَارَکَهٍ» فرمود: درخت مبارک، همان ابراهیم علیه السلام است که «لَّا شَرْقِیَّهٍ وَلَا غَرْبِیَّهٍ» یعنی ابراهیم علیه السلام نه یهودی است و نه مسیحی. و در باره «یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ» فرمود: نزدیک است که علم از آن به زبان آید و تکلم کند. و در باره «لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَی نُورٍ»، فرمود که مراد امامی در پی امامی دیگر است که «یهدی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن یَشَاء» خداوند هر که را بخواهد به ولایت ما رهنمون می کند.

17) جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که به مسجد کوفه وارد شدم و امیر مؤمنان علیه السلام را دیدم که با انگشت در حال نوشتن است و لبخند بر لب دارد. عرض کردم: ای امیر مؤمنان! به چه می خندی؟ فرمودند: در شگفتم از کسی که این آیه را می خواند و آن را آن گونه که بایسته است نمیفهمد. خدمت ایشان عرض کردم: کدام آیه؟ فرمودند: سخن خداوند متعال که می فرمایند «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکَاهٍ» در این آیه منظور از مشکاه محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است و «فِیهَا مِصْبَاحٌ» مصباح خود من هستم و« فِی زُجَاجَهٍ» شیشه در این آیه حسن و حسین علیهما السلام هستند، «کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ» و کوکب درّی اشاره به علی بن حسین علیه السلام دارد و «یُوقَدُ مِن شَجَرَهٍ مُّبَارَکَهٍ» محمّد بن علی علیه السلام و «زَیْتُونِهٍ» جعفر بن محمّد علیه السلام، «لَّا شَرْقِیَّهٍ» موسی بن جعفر علیه السلام، «وَلَا غَرْبِیَّهٍ» علی بن موسی علیه السلام «یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ» محمد بن علی علیه السلام «وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ» علی بن محمد «نُّورٌ عَلَی نُورٍ» حسن بن علی

1- [1] _ مناقب ابن مغازلی، ص 263، ح 361 .

علیه السلام «یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَن یَشَاء» قائم آل محمد علیه السلام است «وَیَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ».

«فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ...وَیَزِیدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ یَرْزُقُ مَن یَشَاء بِغَیْرِ حِسَابٍ (38)»

«فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (36) رِجَالٌ لَّا تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِیتَاء الزَّکَاةِ یَخَافُونَ یَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (37) لِیَجْزِیَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَیَزِیدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ یَرْزُقُ مَن یَشَاء بِغَیْرِ حِسَابٍ (38)»

[در خانه هایی که خدا رخصت داده که (قدر و منزلت) آنها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود در آن (خانه)ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می کنند * مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی دارد و از روزی که دلها و دیده ها در آن زیر و رو می شود، می هراسند * تا خدا بهتر از آن چه انجام می دادند به ایشان جزا دهد و از فضل خود بر آنان بیفزاید و خدا (ست که) هر که را بخواهد بی حساب روزی می دهد]

1) علی بن ابراهیم، در آخر روایت عبدالله بن جُندُب، در نامه ای که به امام هادی علیه السلام نوشته، و در آیه قبل یعنی «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» تا آخر بدان اشاره شد و بیان گردید که آن آیه در باره اهل بیت علیهم السلام است، گفته است: دلیل این که آیه مزبور در باره اهل بیت علیهم السلام است، این فرموده خداوند تبارک و تعالی است: «فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَّا تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِیتَاء الزَّکَاةِ یَخَافُونَ یَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ * لِیَجْزِیَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَیَزِیدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ یَرْزُقُ مَن یَشَاء بِغَیْرِ حِسَابٍ».(1)

2) آن گاه علی بن ابراهیم: از محمّد بن همام، از جعفر بن محمد بن مالک، از قاسم بن ربیع، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان از مُنخَّل، از جابر، از امام

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 80 .

محمّد باقر علیه السلام روایت کرده که ایشان در باره «فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا» فرموده است: این خانه ها، خانه های انبیا است که خانه علی علیه السلام نیز یکی از آن است.(1)

3) محمّد بن یعقوب: از گروهی از اصحاب ما، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش، از کسی که نام او را برده، از محمد بن عبدالرحمان بن ابو لیلی، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت علیه السلام فرمود: شما نمی توانید صالح باشید، مگر این که بشناسید و نمی شناسید، مگر این که باور کنید و باور نمی کنید، مگر این که تسلیم باشید. چهار دروازه است که نخستین آنها جز با آخرین آنها سودی نبخشد (مراد خلفای پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است) یاران آن سه به گمراهی در افتادند و به نهایت سرگشته شدند. جز این نیست که خداوند تبارک و تعالی فقط عمل صالح را می پذیرد و چیزی جز وفای به عهد و پیمان را نمی پذیرد. پس هر کس به شرطی که با خدای متعال بسته وفادار بماند و به آن چه در عهد با خدا بسته عمل کند، آن چه را که نزد خداست می یابد و خداوند هم وعده ای را که داده کامل می کند. خدای تبارک و تعالی بندگان را از راههای هدایت خبر داده و در این راهها برای آنها روشنی قرار داده و آنان را آگاه کرده است که چگونه راه هدایت را طی کنند، پس فرمود: «و إنّی لغفّار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدیِ»(2) [و به یقین من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست راهسپر شود] و فرمود: «انّما یتقبَّل اللهُ من المتقین»(3) [خداوند تنها از تقوا پیشگان می پذیرد] پس هر کس در آن چه خدا به او دستور داده، تقوای الهی پیشه کند، خداوند را دیدار می کند در حالی که به آن چه محمد صلی الله علیه و آله و سلم آورده، ایمان آورده است.

هیهات هیهات، که قومی پیش از آن که راه به هدایت جویند، مردند و گمان بردند که ایمان آورده و حال آن شرک ورزیده و خود نمی دانند، به راستی آن کس که خانه ها را از دروازه هایشان وارد شود هدایت یافته و آن کس که چنین نکند راه شقاوت و نابودی طی نموده است، پس آن که از طاعت اولی الامر دست کشیده، نه

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 79 .

2- [2] _ طه/82.
3- [3] _ مائده/27 .

از خدا و نه از رسولش صلی الله علیه و آله و سلم فرمان نبرده است و این همان اقرار و اعتراف به چیزی است که از جانب خدای عزّ و جل فرو فرستاده شده است، در هر مسجدی زینت خویش به همراه برید و به دنبال خانه هایی باشید که خداوند اِذن فرموده که برافراشته گردند و نام او در آن برده شود، پس به راستی، خدا شما را آگاه نموده که آنان «رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاهِ وَإِيتَاء الزَّكَاهِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ».

بی شک خداوند، پیامبران را برای امر خویش برگزید، آن گاه ایشان را که تصدیق کننده و مؤمن به امر او بودند، در راه انذارها و هشدارهای خویش انتخاب نمود و فرمود: «وَإِن مِّنْ أُمَّهٍ إِلَّا خَلاَ فِيهَا نَذِيرٌ»(1)[و هیچ امتی نبوده، مگر این که در آن هشدار دهنده ای گذشته است.] آن کس که به جهالت در افتاد، گمراه شد و آن کس که نیک نگریست و اندیشید، راه هدایت جست، خدای متعال می فرماید: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِى فِى الصُّدُورِ»(2) [در حقیقت چشمها کور نیست لیکن دلهایی که در سینه هاست کور است] پس چگونه راه هدایت می جوید آن که کور است و چطور می بیند آن کس که تدبّر نکند؟ از فرستاده خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیهم السلام تبعیت کنید و به آن چه خدا فرستاده، اقرار نموده و رهرو طریق هدایت باشید؛ چرا که آنان نشانه های امانت و تقوایند، و بدانید اگر کسی عیسی بن مریم علیه السلام را منکر گردیده و به پیامبران دیگر ایمان آورد، به واقع ایمان نیاورده است، با برگرفتن مشعل هدایت راه را کوتاه کنید و از پس حجاب ها، آثار را بجویید تا کار دینتان را به کمال رسانده و به خدا و پروردگارتان ایمان آورید.(3)

4) محمد بن یعقوب: از شماری از اصحابمان، از احمد بن محمّد بن خالد، از محمد بن علی، از محمد بن فُضیل، از ابو حمزه ثُمالی، روایت کرده است که گفت: در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم که مردی جلو آمد و سلام کرد. گفت: تو کیستی ای عبد خدا؟ گفتم: مردی هستم از اهل کوفه، تو را چه حاجت است؟ گفت: آیا امام باقر علیه السلام را می شناسی؟ گفتم: آری، تو را با او

1- [1] _ فاطر/24.
2- [2] _ حج/46.

3- [3] _ کافی، ج 1، ص 139، ح 6.

چه حاجت است؟ گفت: برای او چهل سئوال فراهم آوردهام تا از او پرسش کنم، آن چه حق بوده، برگرفته ام و آن چه باطل بوده ترک گفته ام.

ابو حمزه گفت: به او گفتم: آیا آن چه را که بین حق و باطل است می شناسی؟ گفت: آری. گفتم: اگر ما بین حق و باطل را می دانی، پس تو را چه نیاز به آن است؟ گفت: ای اهل کوفه! شما قومی هستید که نتوان شما را تحمّل کرد. اگر امام محمد باقر علیه السلام را دیدی مرا خبر کن. همین که سخنش به پایان رسید، امام محمد باقر علیه السلام آمد در حالی که مردم خراسان و دیگران گرد او جمع شده بودند و از ایشان در باره مناسک حج می پرسیدند. پس رفت تا این که بر جایش نشست و آن مرد هم در نزدیکی او نشست. ابو حمزه گفت: من نیز در جایی نشستم که صحبت ها را می شنیدم در حالی که جماعت زیادی دور امام را گرفته بودند. هنگامی که امام علیه السلام نیازشان را برآورد و رفتند، آن حضرت علیه السلام رو به آن مرد کرد و فرمود: تو کیستی؟ عرض کرد: من قتاده بن بصری هستم. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: آیا شما از فقهای اهل بصره هستید؟ گفت: آری.

امام باقر علیه السلام به او فرمود: ای قتاده وای بر تو، بدان که خداوند از میان آفریدگانش عده ای را آفرید تا حجت او باشند در میان مردم که اینها مایه استواری زمین و به پا دارندگان امر خدا و در علم الهی اهل فضل اند که آنان را پیش از آفرینش خلق در جانب راست عرش خویش به عنوان سایه سار برگزید.

ابو حمزه گوید: قتاده برای مدتی طولانی ساکت شد، سپس عرض کرد: خداوند تو را خیر دهد، به خدا سوگند که در محضر فقیهان و در برابر ابن عباس حضور یافته ام اما آن گونه که در نزد تو قلبم به تپش افتاده، در نزد آنها چنین نشده است. امام باقر علیه السلام فرمود: وای بر تو، آیا می دانی کجا هستی؟ تو در جایی نشسته ای که خداوند متعال در باره آنان می فرماید: «فی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَّا تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِیتَاء الزَّکَاةِ» و اکنون تو این جا هستی و ما نیز همان ها هستیم. قتاده به آن حضرت علیه السلام عرض کرد: به خدا سوگند که راست گفتی، خداوند مرا فدای تو گرداند و به خدا سوگند، آن خانه ها خانه های ساخته شده از سنگ و گل نیست.

ص:583

قتاده گفت: مرا از پنیر خبر ده. ابو حمزه گوید: امام باقر علیه السلام لبخندی زد و سپس فرمود: سئوال هایت به این جا کشیده شد! قتاده گفت: من نسبت به آن علم ندارم. امام فرمود: اشکالی ندارد. قتاده گفت: شاید مایه پنیر آن از معده حیوان (1)مرده تشکیل شده باشد. آن حضرت فرمودند: عیبی ندارد، این که می گویی، عاری از رگ و خون و استخوان است و از بین سرگین و خون خارج می شود. سپس فرمود: این ماده گرفته شده از معده بره مرده، همانند مرغی مرده است که از آن تخم مرغی خارج شده باشد؛ آیا این تخم مرغ قابل خوردن است؟ قتاده عرض کرد: نه، و به خوردن آن حکم نمی کنم. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: چرا؟ قتاده گفت: چرا که آن از مردار است. آن حضرت فرمودند: اگر آن تخم مرغ را در زیر مرغی گذارند تا این که جوجه ای از آن به وجود آید، آیا آن را می خوری؟ ابن قتاده گفت: آری. آن حضرت فرمود: پس چه چیز، آن تخم مرغ را بر تو حرام کرده، اما مرغ را برایت حلال کرده است؟ سپس آن حضرت علیه السلام فرمود: همین که می گویی همچون تخم مرغ است. پس مایه پنیر را از بازار مسلمین تهیه کن و از دست اهل نماز بگیر و در باره آن سئوال مکن، مگر آن که کسی در باره آن به تو چیزی گوید.(2)

5) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از علی بن حکم، از اسباط بن سالم، روایت کرده که گفت: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و از ما در باره عمر بن مسلم پرسید که چه می کند؟ عرض کردم: خوب است و کار نیکو می کند، امّا تجارت را رها کرده است. امام صادق علیه السلام سه بار فرمود: کار شیطان است. آیا او نمی داند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کاروانی را که از جانب شام می آمد، خریداری نمود و با بخشی از آن قرض خود را ادا نمود و اضافه آن را در میان نزدیکان تقسیم کرد؟ خدای متعال می فرماید «رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاء الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» قصه سرایان گویند: این قوم تجارت نمی کردند، دروغ گفته اند،

1- [1] _ اِنفَحَه: بخشی از معده گوساله یا بره و یا غیر آن است و نیز به ماده خاصی گفته میشود که از بخش داخلی معده چنین حیواناتی به دست

میآید و در آن خمیری است که به عنوان مایه پنیر از آن استفاده میشود « المعجم الوسیط، ماده نفح».

2- [2] _ کافی، ح 6، ص 256، ح 1.

ولی آنان نماز را در وقت خودش ترک نمی گفتند، این بهتر از کسی است که در نماز حاضر می شود و تجارت نمی کند.(1)

6) محمد بن یعقوب: از شماری از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از حسین بن بشّار، از شخصی، روایت کرده که در باره سخن خداوند: «رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ» گفته است: آنها همان تاجرانی هستند که تجارت و خرید و فروش آنان را از یاد خداوند عزّ و جل باز نمی دارد و آن گاه که وقت نماز رسد، حق خداوند را در بر پا کردن نماز ادا می کنند.(2)

7) محمد بن یعقوب: از حُمید بن زیاد، از ابو عبّاس عُبیدالله بن احمد دهقان، از علی بن حسن طاطری، از محمّد بن زیاد بیّاع سابِری، از ابان، از ابو بصیر روایت کرده که در خدمت امام صادق علیه السلام: در باره آیه شریفه «فِيْ بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ» سئوال کردم و آن حضرت فرمودند: منظور خانه های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.(3)

8) محمد بن عباس از منذر بن محمّد قابوسی، از پدرش، از عمویش، از پدرش، از ابان بن تَغلب، از نُفَیع بن حارث، از اَنس بن مالک، از بُرَیده روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آیه شریفه: «فِی بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» را قرائت کرد. در این هنگام مردی برخاست و به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: منظور از این خانه ها کدام خانه ها است؟ فرمود: منظور خانه های انبیا است. در این هنگام ابوبکر برخاست و در حالی که به خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام اشاره می کرد گفت: آیا این خانه جزو آن خانه ها است. آن حضرت فرمود: بله، و از بهترین آنهاست.(4)

9) از محمد بن عباس: از محمّد بن حسن بن علیّ، از پدرش، از محمّد بن عبدالحمید، از محمد بن فُضَیل، روایت کرده که از ابا الحسن علیه السلام در باره آیه

1- [1] _ کافی، ج 5، ص 75، ح8.
2- [2] _ کافی، ج 5، ص 154، ح 21.

3- [3] _ کافی، ج 8، ص 331، ح 510.
4- [4] _ تأویل الآیات، ج 1، ص 362، ج 8، شواهد التنزیل، ج 1، ص 410، ح 567 و 568، الدر المنثور، ج6، ص 203، روح المعانی، ج 18 ص 174.

شریفه «فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ»(1) سئوال کردم. آن حضرت علیه السلام فرمودند: منظور خانه های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و سپس خانه های علی علیه السلام از آنهاست.

10) محمّد بن عباس: از محمد بن همّام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود، از امام موسی بن جعفر، از پدرش علیهِ السلام روایت کرده که منظور خداوند در آیه شریفه «فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»، خانه آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم، خانه علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، حمزه و جعفر صلوات الله علیهم است. عرض کردم: منظور از «بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ» چیست؟ فرمود: نماز سر وقت. آن گاه خداوند متعال آنان را این گونه وصف کرد: «رِجَالٌ لَّا تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِیتَاء الزَّکَاةِ یَخَافُونَ یَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِیهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ» امام علیه السلام فرمود: آنان مردانی هستند که خداوند آنان را با دیگران در نیامیخته است سپس آن حضرت علیه السلام به آیه «لِیَجْزِیَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَیَزِیدَهُم مِّن فَضْلِهِ» اشاره کرد و فرمود: مراد، مودّت و دوستی و اطاعت واجبی است که خداوند به آنان اختصاص داده و جایگاهشان را بهشت قرار داده است «وَاللَّهُ یَرْزُقُ مَن یَشَاء بِغَیْرِ حِسَابٍ».(2)

11) شیخ برسی از ابن عباس روایت کرده است که: در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم که قاری این آیه را خواند: «فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»، پس خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم: منظور کدام خانه ها است؟ آن حضرت فرمود: خانه انبیا و با دست به خانه دخترش حضرت فاطمه سلام الله علیها اشاره کرد.

12) علی بن عیسی در کشف الغمه: از اَنس و بریده روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شروع کرد به خواندن آیه «فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَّا تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِیتَاء الزَّکَاةِ یَخَافُونَ یَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِیهِ

1- [1] _ تأویل الآیات، ج 1،ص 362، ح 9.

2- [2] _ تأويل الآيات، ج 1، ص 362، ح10.

الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَار». در این حین مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این خانه ها کدام خانه ها هستند؟ پیامبر فرمود: خانه های انبیا. آن گاه ابوبکر پرسید: ای پیامبر خدا! آیا خانه فاطمه سلام الله علیها و علی علیه السلام هم جزء این خانه هاست؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری و از مهم ترین این خانه هاست. (1)

13) ابن شهر آشوب: از تفسیر مجاهد، و ابو یوسف یعقوب بن سفیان روایت کرده که ابن عباس در باره آیه شریفه «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا»(2) [و چون داد و ستد یا سرگرمیای ببینند، به سوی آن روی آور می شوند و تو را در حالی که ایستاده ای ترک می کنند] گفته است: دِحیه کلبی روز جمعه از شام آمد و با خود خوار و بار همراه داشت و در کنار احجار زیت فرود آمد و به طبل کوبید تا مرم را از آمدنش آگاه کند. مردم که باخبر شدند به سوی او شتافتند جز علی، حسن، حسین و فاطمه صلوات الله علیهم و سلمان و ابوذر و مقداد و صهیب. مردم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را که بر روی منبر در حال ایراد خطبه بود، ترک کردند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند روز جمعه به مسجد من نگریست و اگر این هشت نفر که در مسجد نشسته اند، حاضر نمی بودند، مدینه با مردمانش در آتش می سوختند و مردم آن همچون قوم لوط سنگباران می شدند و در شأن این چند نفر، آیه نازل شد: «رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ»(3).

14) از طریق مخالفین: ثعلبی در تفسیر آیه «فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ» در حدیثی مرفوع از انس بن مالک نقل کرده است که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را تلاوت نمودند. مردی بلند شد و از ایشان پرسید: منظور کدام خانه ها است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خانه های انبیا. بعد از آن ابوبکر برخاست وگفت: ای رسول خدا، خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام هم جزء این خانه ها است؟ حضرت فرمود: بله، و از بهترین آنهاست.

1- [1] _ کشف الغمه، ج 1، ص 319.
2- [2] _ جمعه/11.
3- [3] _ مناقب شهر آشوب، ج 2، ص 146.

15) طبرسی در معنای این آیه از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است: آنان گروهی هستند که چون وقت نماز رسد، تجارت را رها کنند و به سمت نماز روند و اینان اجرشان بیشتر از کسانی است که تجارت می کنند.(1)

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاء حَتَّى...فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (39)»

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاء حَتَّى إِذَا جَاءهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (39)»

[و کسانی که کفر ورزیدند، کارهایشان چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه آن را آبی می پندارد تا چون بدان رسد آن را چیزی نیابد و خدا را نزد خویش یابد و حسابش را تمام به او دهد و خدا زودشمار است]

1) علی ابن ابراهیم: خداوند برای اعمال کسانی که با علی علیه السلام و فرزندانش یعنی ائمه اطهار علیه السلام سر نزاع داشتند مَثلی زد و فرمود: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ» سراب آن چیز است که در بیابان از دور بدرخشد و گویی آب است و در حقیقت چیزی نیست و هنگامی که تشنه به سراغ آن آید، چیزی نمی یابد و القیعه: به بیابان صاف و هموار گفته می شود.(2)

2) شرف الدین نجفی: از عمرو بن شِمر، از جابر بن یزید، روایت کرده است که از امام محمد باقر در باره این آیه سئوال کردم و آن حضرت علیه السلام فرمود: منظور از «وَالَّذِينَ كَفَرُوا» بنی امیّه هستند و در باره این فرموده خداوند تبارک و تعالی: «أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ_ _مَاء» فرمود: منظور از ظمآن نعثل (عثمان) است، پس آنها را میبرد و به ایشان می گوید: من شما را به آب میرسانم «حَتَّى إِذَا جَاءهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ_ _الْحِسَابِ».(3)

3) ابن شهر آشوب: پادشاه روم به معاویه نامه نوشت و از او در باب چند خصلت سئوال کرد. از آن جمله از او خواست تا در باره «هیچ چیز» او را آگاه کند. معاویه در جواب دادن به او متحیر ماند، پس عمرو بن عاص گفت: اسبی

1- [1] _ مجمع البيان، ج 7، ص 254.
2- [2] _ تفسير قمى، ج 2، ص 81.
3- [3] _ تأويل الآيات، ج 1، ص 363، ح 12.

تندرو و چابک را برای فروش به اردوگاه علی علیه السلام بفرست، و هنگامی که از سوار کار پرسیدند قیمت اسب چقدر است؟ او بگوید: هیچ چیز و شاید از این راه بتوان جواب سؤال را پیدا کرد. آن مأمور به اردوگاه امام علی علیه السلام آمد. هنگامی علی علیه السلام بر او گذشت که قنبر نیز همراه او بود. به قنبر فرمود: ای قنبر! با او معامله کن. پس قنبر گفت: اسبت را به چند می فروشی؟ گفت: هیچ چیز. آن حضرت علیه السلام فرمود: ای قنبر، اسب را از او بخر. مرد فروشنده گفت: بهای اسب را که هیچ چیز است بر من عطا کن. پس علی علیه السلام دست او را گرفت و به صحرا برد و سراب را به او نشان داد و فرمود: این سراب است که هیچ چیز است و فرمود: برو و او را خبر ده. آن مرد خطاب به علی علیه السلام گفت: بر چه اساس این نظر را دادی؟ آن حضرت فرمود: آیا نشنیده ای که خداوند متعال در قرآن می فرمایند: «يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاء حَتَّى إِذَا جَاءهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا»(1).

4) شیخ مفید در اختصاص: از سماعه نقل کرده که مردی از ابو حنیفه در خصوص «چیز» و «هیچ چیز» سئوال کرد و همچنین از کارهایی که خداوند، چیزی جز آنها را نمیپذیرد. ابو حنیفه او را از معنای چیز خبر داد، اما از جواب دادن به این که هیچ چیز چیست، ناتوان ماند، پس به سئوال کننده گفت: این قاطر را نزد امام رافضی ها (امام صادق علیه السلام) ببر و به بهای «هیچ چیز» به او بفروش. پس آن مرد لگام قاطر را گرفت و آن را نزد امام جعفر صادق علیه السلام برد. امام صادق علیه السلام به او فرمود: در فروش این قاطر نظر ابو حنیفه را جویا شو. آن مرد گفت: ابو حنیفه مرا به فروش آن امر کرده است. امام علیه السلام فرمود: چند می فروشی؟ آن مرد گفت: هیچ چیز. امام علیه السلام فرمود: چه می گویی؟ گفت: حق را می گویم. امام علیه السلام فرمود: آن را به بهای هیچ چیز خریدم. پس به غلامش دستور داد که قاطر را به آغل ببرد. راوی گوید: محمد بن حسن ساعتی برای گرفتن بهای قاطر منتظر ماند. هنگامی که دید امام علیه السلام در پرداختن قیمت قاطر تعلّل می ورزد، گفت: جانم به فدایت، آیا بهای قاطر را نمی پردازی؟ امام صادق علیه السلام فرمود: وعده ما فردا صبح. پس آن مرد به سوی ابو حنیفه بازگشت و او را خبردار کرد و او از این خبر شاد شده و از آن

1- [1] - مناقب شهر آشوب، ج 2، ص 382.

راضی گشت. صبح که شد، ابو حنیفه نزد امام صادق علیه السلام آمد. آن حضرت علیه السلام فرمود: آمده ای که هیچ چیز را که بهای قاطر است بگیری؟ گفت: آری، آن حضرت فرمود: آیا بهای آن هیچ چیز است؟ ابو حنیفه گفت: بله، پس امام صادق علیه السلام بر قاطر سوار شد و ابو حنیفه هم بر مرکبی سوار شد و با هم به صحرا رفتند. هنگامی که خورشید بالا آمد، امام صادق علیه السلام به سراب که همچون آب، روان بود نگاه کرد و فرمود: ای ابو حنیفه! آن چه که بر شنها جاری است چیست؟ ابو حنیفه گفت: ای فرزند رسول خدا! آن چه می گویی آب است، هنگامی که به شن زار رسیدند، دیدند آن چه که به مانند آب می نمود، به تدریج دور شد. پس امام صادق علیه السلام فرمود: بهای قاطر را بگیر، خداوند متعال فرموده است: «كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاء حَتَّى إِذَا جَاءهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ» ابو حنیفه افسرده و اندوهگین نزد یارانش رفت و یارانش به او گفتند: ای ابو حنیفه تو را چه شده؟ گفت: قاطری که ده هزار درهم می ارزید، از دستم رفت.(1)

«أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِی بَحْرٍ لُّجِّیٍّ یَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ...وَمَن لَّمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ(40)»

«أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِی بَحْرٍ لُّجِّیٍّ یَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ یَدَهُ لَمْ یَكَدْ یَرَاهَا وَمَن لَّمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ(40)»

[یا (کارهایشان) مانند تاریکیهایی است که در دریایی ژرف است که موجی آن را می پوشاند (و) روی آن موجی (دیگر) است (و) بالای آن ابری است. تاریکیهایی است که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است. هر گاه (غرقه) دستش را بیرون آورد، به زحمت آن را می بیند و خدا به هر کس نوری نداده باشد، او را هیچ نوری نخواهد بود]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شَمّون، از عبدالله بن عبدالرحمان اصمّ، از عبدالله بن قاسم، از صالح بن سهل هَمدانی، روایت کرده که امام جعفر صادق علیه السلام در حدیثی در باره این فرموده خداوند تبارک و تعالی: «أَوْ كَظُلُمَاتٍ»؟ فرمود: که منظور، اولی و یار اوست و در «یَغْشَاهُ مَوْجٌ» موج، همان سومی است «مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» در تفسیر این آیه حضرت فرمودند: منظور،

1- [1] _ اختصاص، ص 190.

معاویه لعین و فتنه هایی است که بنی امیه به پا کردند و «إِذَا أَخْرَجَ یَدَهُ» منظور مؤمنی است که در تاریکی فتنه های بنی امیه قرار گرفته است و «لَمْ یَکَدْ یَرَاهَا وَمَن لَّمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً» اشاره به امامی است از فرزندان حضرت فاطمه سلام الله علیها؛ و در این قسمت از آیه: «فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ» منظور از نور، امام در روز قیامت است(1).

2) علی بن ابراهیم: از محمد بن همّام، از جعفر بن محمد بن مالک، از محمد بن حسین صائغ، از حسن بن علیّ، از صالح بن سَهْل، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود منظور از «أَوْ کَظُلُمَاتٍ» فلانی و فلانی است و «فِی بَحْرٍ لُّجِّیٍّ یَغْشَاهُ مَوْجٌ» اشاره به نعثل (عثمان) دارد و منظور از «مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ» همان طلحه و زبیر هستند و «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» اشاره به معاویه و یزید و فتنه های بنی امیه دارد و منظور از «إِذَا أَخْرَجَ یَدَهُ» مؤمنی است که به تاریکی فتنه بنی امیه گرفتار آمده است و «لَمْ یَکَدْ یَرَاهَا وَمَن لَّمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا» اشاره به امامی از فرزندان فاطمه علیها السلام است و منظور از «فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ» امامی است که در قیامت با نور خویش گام برمی دارد؛ همان طور که خداوند متعال فرموده است: «نُورُهُمْ یَسْعَی بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَبِأَیْمَانِهِمْ»(2) [نورشان از پیشاپیش آنان و سمت راستشان روان است] و مؤمنان در روز قیامت نورشان از پیشاپیش آنان، و سمت راستشان روان است تا این که در خانه های بهشتی فرود آیند.(3)

3) از محمد بن جمهور، از حمّاد بن عیسی، از حَریز، از حکم و حُمران، روایت شده که از امام صادق علیه السلام در باره آیه شریفه: «أَوْ کَظُلُمَاتٍ فِی بَحْرٍ لُّجِّیٍّ» سئوال کردم. آن حضرت علیه السلام فرمودند: مراد از آن «فلانی و فلانی» است و «یَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ» اصحاب جمل، صفین و نهروان است و «مِّن فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» منظور بنی امیه است و «إِذَا أَخْرَجَ یَدَهُ» منظور همان امیر مؤمنان علیه السلام است که در تاریکی های بنی امیه قرار گرفته و «لَمْ یَکَدْ یَرَاهَا» اشاره به این مسئله دارد که هر گاه امیر مؤمنان علیه السلام زبان به سخنان حکمت آمیز گشاید، کسی سخنان او را نمی پذیرد، مگر آن که ولایت و

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 151، ح 5.

2- [2] _ تحریم/8.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 81.

امامت او را پذیرفته باشد و منظور «وَمَن لَّمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا» آن است که هر کس را که خداوند متعال در دنیا برای او امامی قرار نداده باشد. «فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ» در آخرت نیز امامی نیست که او را راهنمایی کند تا به تبعیت از او به بهشت راه یابد.(1)

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُسَبِّحُ لَهُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّیْرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِیحَهُ وَاللَّهُ عَلِیمٌ بِمَا یَفْعَلُونَ (41)»

[آیا ندانسته ای که هر که (و هر چه) در آسمانها و زمین است، برای خدا تسبیح می گویند و پرندگان (نیز) در حالی که در آسمان پر گشوده اند (تسبیح او می گویند)؟ همه ستایش و نیایش خود را می دانند و خدا به آن چه می کنند، داناست]

1) ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن یحیی عطار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمد بن اوْرمه، از احمد بن حسن میثمی، از ابو حسن شعیری، از سعد بن طرْف، از اَصبَغ بن نُباته روایت کرده که ابن کوّاء نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند در کتاب خدای متعال آیه ای است که باعث شده در دینم به شک و شبهه دچار شوم. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود، مادرت به عَزایت بنشیند، آن کدام آیه است؟ ابن کوّاء خدمت امیر مؤمنان علیه السلام عرض کرد، آنجا که خداوند عزّ و جل می فرماید: «وَالطَّیْرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِیحَهُ».

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای ابن کوّاء! خداوند متعال فرشتگان را در صورت های مختلفی آفرید، و همانا خدای متعال را فرشته ای است که به صورت خروس می باشد که صدایی گرفته و رنگی خاکستر دارد. پنجه هایش تا اعماق طبقه هفتم زمین فرو رفته و تاج سرش زیر عرش خم شده است. این فرشته را دو بال است یکی از جنس آتش که تا خاور و دیگری از جنس برف تا باختر کشیده است. چون هنگام نماز رسد، بر پنجه های خود ایستاده، گردن خویش از زیر عرش برافراشته، چون خروس های خانگی بال های خویش بر هم می زند. نه آن بال

1- [1] _ تأویل الآیات، ج 1، ص 365، ح 15.

آتشین، بال برفی را آب می کند و نه آن بال برفی، بال آتشین را ذوب کند. پس ندا در می دهد: أشهد أن لا إله الاّ الله، وحده لا شریک لَه، و أشْهَد أنْ محمّداً سیّد النبییّن و أنّ وصیَّه سیّد الوصییّن، و أنّ الله سُبّوحٌ قُدُّوس، ربُّ الملائکهِ و الروحِ. آن امام علیه السلام فرمود: چون خروس های خانگی این صدا را بشنوند بال های خویش بر هم می زنند و سخن او را جواب گویند و این همان آیه شریفه «وَالطَّیْرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِیحَهُ» است در باره خروس های زمین.(1)

2) ابن بابویه از ابو حسن علی بن احمد اسواری، از مکّی بن احمد بن سعدویه بَردَعی، از عَدِیّ بن احمد بن عبد الباقی، از اَبو عُمیر در شهر أذنه، یکی از شهرهای انطاکیه، از ابو حسن محمّد بن احمد بن بُراء، از عبدالمنعم بن ادریس، از پدرش از وهب، از ابن عباس، از نبیّ مکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همانا خداوند را خروسی است که پاهایش تا طبقه هفتم زیرین زمین فرو رفته و سرش در کنار عرش و گردنش را زیر عرش خم می کند، و فرشته ای از فرشتگان که خدای متعال او را آفرید در حالی که پاهایش در طبقه هفتم زیرین زمین قرار دارد که به اندازه کرات خاکی بالا آمده تا جایی که از زمین خارج شده تا اوج آسمان بالا می رود تا شاخش به عرش می رسد در حالی که می گوید: پروردگار من، تو پاک و منزه هستی.

این خروس را دو بال است که چون آنها را باز کند به مشرق و مغرب می رسد و از آن گذر کند و چون شب به آخر رسد، بالهای خویش بگسترد و آنها را به هم زند و بانگ تسبیح برآورده و می گوید: سبحانَ اللهِ الملکِ القُدّوس، سبحانَ الکبیر المتعالِ القُدّوس، لا إله إلّا هُوَ الحیّ القیّوم، و چون چنین کند، خروس های زمینی نیز تسبیح خدا گویند و بال های خویش به هم زنند و بانگ برآورند و چون که آن خروس آسمانی ساکت شود، خروس های زمینی نیز ساکت شوند و چون سحر نزدیک شود، بال های خویش بگسترد و از مشرق و مغرب فراتر رود و آنها را به هم زند، بانگ تسبیح برآورد، می گوید: سبحانَ الله العَظیم، سبحانَ الله العزیز القهّار، سبحان الله ذی العرش المجید، سبحان الله ربّ العرش الرفیع. و هنگامی که چنین کند، خروس های زمینی نیز تسبیح گویند. و چون خروس آسمانی به حرکت افتد،

1- [1] _ توحید، ص 282، ح 10.

خروس های زمینی نیز به تکاپو افتند و با تسبیح و تقدیس خداوند عزّ و جل، ندای او را جواب دهند. این خروس آسمانی را پرهایی سفید است به نهایت سفیدی، که مثل آن را ندیده ام و او را کرکی سبز است در زیر پر سفیدش، که در نهایت سبزی است و من شبیه آن را ندیده ام و همواره مرا آرزوی دیدن پر آن خروس است.(1)

3) از ابن بابویه، با همین سند از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمودند: همانا خداوند را فرشته ای است که نیمی از بدنش آتش و نیمی دیگر برف است. نه آن نیمه آتشین نیمه برفی را آب می کند و نه آن نیمه برفی، نیمه آتشین را خاموش می کند. این فرشته در حالی که ایستاده است با صدایی بلند بانگ برمی آورد: سبحان الله الذی کفّ حرّ هذه النّار، فلا تذیب هذا الثلج، و کفّ برد هذا الثلج، فلا یطفئ حرّ هذه النّار، اللّهم یا مؤلّفاً بین الثّلج و النّار، الّف بین قلوب عبادک المؤمنین علی طاعتک [پاک و منزه است خدایی که گرمای این آتش را باز داشت که برف را آب کند و سردی برف را باز داشت که گرمای آتش را به سردی مبدّل سازد، پس ای خدایی که آتش و برف را الفت بخشیده ای، میان دل های بندگان مؤمنت در طاعت و بندگی خودت الفت عنایت فرما.(2)

4) از ابن بابویه، با همین سند از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: همانا خداوند متعال را فرشته هایی است که ذره ذره وجودشان خداوند متعال را با نغمه های گوناگون تسبیح می گویند؛ از گریه و خشیت خدای عز و جلّ، نه سر به سوی آسمان بلند کنند و نه سر به زیر اندازید.(3)

5) ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از سیّاری، از عبدالله بن حمّاد، از جمیل بن دَرّاج، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام سئوال کردم: آیا در آسمان دریا وجود دارد؟ امام فرمود:آری، پدرم از پدرش و ایشان از جدّش برایم روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در هفت آسمان دریاهایی است که عمق یکی از آنها به اندازه مسیر پانصد سال است که در آنها فرشته هایی است که از زمان خلقتشان بر پا ایستاده و آب تا زانوهایشان بالا آمده است. هیچ فرشته ای در بین آنها نیست،

1- [1] _ توحيد، ص 279، ح 4.
2- [2] _ توحيد، ص 280، ح 5.
3- [3] _ توحيد، ص 280، ح 6.

مگر این که او را هزار و چهار صد بال است و روی هر بال، چهار صورت است و در هر صورتی چهار زبان. بال و صورت و زبان و دهان این فرشتگان آن گونه خدا را تسبیح می گویند که به مانند آن تسبیحی نیست. (1)

6) علی بن ابراهیم، از پدرش، از یکی از اصحابش در حدیثی مرفوع از اَصبغ بن نُباته، روایت کرده است که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: خداوند را فرشته ای است در صورت خروسی خاکستری که پنجه هایش در طبقه هفتم زیرین زمین و تاج سرش در زیر عرش قرار دارد. این خروس دو بال دارد که یکی از آتش و در مشرق و دیگری از برف و در مغرب قرار دارد و هر گاه وقت نماز رسد، بر پنجه هایش می ایستد و تاجش را از زیر عرش بالا می آورد. سپس دو بالش را به هم نزدیک ساخته، آنها را همانند خروس های خانگی شما به هم می زند، بی آن که بال برفی، آتش را خاموش و یا بال آتشین، برف را آب کند. آن گاه با صدایی بلند بانگ برمی آورد: أَشْهَدُ أنْ لا إله إلّا الله، وَحْدَه لاشریک له، و أشهد أنّ محمّداً عبدُه و رسولُهُ خاتم النبییّن و أنّ وصیَّه خیرُ الوصییّن، سُبّوحٌ قُدُّوسٌ، ربُّ الملائِکه و الروحِ. در این حال هر خروس زمینی او را جواب گوید و این است منظور خداوند عزّ و جل از آیه شریفه: «وَالطَّیْرُ صَافَّاتٍ کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِیحَهُ». (2)

7) علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی وشّاء، از صدّیق بن عبدالله، از اسحاق بن عمّار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده: هیچ پرنده یا حیوان وحشی در خشکی یا آب صید نشود، مگر این که حق تسبیح گفتن را به جا نیاورده باشد. (3)

8) محمد بن یعقوب: از احمد بن محمد، از علی بن حسن، از علی بن نُعمان، از اسحاق روایت کرده که از کسی که از امام صادق علیه السلام شنیده بود برای من روایت کرد که آن حضرت علیه السلام فرمود: هیچ مالی در خشکی یا دریا از بین نمی رود، مگر این که زکات آن مال را نپرداخته باشند و هیچ پرنده ای صید نمی شود مگر این که حق تسبیح گفتن را ادا نکرده باشد. (4)

1- [1] _ توحید، ص 281، ح 9.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 82.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 82.
4- [4] _ کافی، ج 3، ص 505، ح 15.

9) از محمد بن یعقوب: از ابو عبدالله عاصِمی، از علیّ بن حسن میثمی، از علیّ بن اسباط، از پدرش اسباط بن سالم، از سالم غلام ابان روایت کرده که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هیچ پرنده ای شکار نمی شود، مگر این که تسبیح را رها کرده باشد و هیچ مالی از بین نمی رود، مگر این که زکات آن مال پرداخت نشده باشد.(1)

در عظمت و جلال خداوند متعال

1) ابن بابویه، از احمد بن حسن قطّان، از احمد بن یحیی بن زکریّا، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بُهلول، از نَصْر بن مُزاحم مِنقَریّ، از عَمرو بن سَعد، از اَبی مِخنَف لوط بن یحیی، از ابو منصور، از زید بن وَهْب روایت کرده است که در باره قدرت خدای متعال از امیر مؤمنان علیه السلام سئوال شد و آن حضرت بر پا ایستاد. و حمد و ثنای خدا کرد و خطبه ای این چنین ایراد فرمود: همانا خداوند را فرشتگانی است که اگر یکی از آنها بر زمین فرود آید، به واسطه تنومندی و بال های بسیارش در زمین نگنجد، برخی از آن فرشتگانند که چون جن و انس گرد هم آیند تا او را وصف کنند، وصف کردن او نتوانند، به واسطه فاصله بسیار بین مفاصلش و زیبایی ترکیب چهره اش؛ و چگونه آنان را توان وصف فرشتگانی باشد که بین شانه و نرمی گوششان هفتصد سال فاصله است؟ برخی از این فرشتگانند که با یکی از بال های خویش افق را بپوشانند، چه رسد به سایر اندام بزرگ و با عظمت ایشان و گروهی از فرشتگانند که آسمان ها تا میانه آنان باشد، و گروهی از فرشتگانند که پایشان بی آن که تکیه گاهی داشته باشد در آسمان زیرین است و زمین های (هفت گانه) تا زانوان آنان است. گروهی از فرشتگانند که اگر همه آبها در حفره انگشت ابهامشان ریخته شود، آن را در خود جای دهد و برخی از فرشتگانند که اگر کشتی ها در اشک چشمانشان انداخته شوند، تا روزگار باقی است در آن روان می شوند، پس آفرین بر خدا، بهترین آفریدگاران.

1- [1] _ کافی، ج 3، ص 505، ح 18.

در باره پرده ها از امیر مؤمنان علیه السلام پرسیدند و ایشان فرمود: اولین پرده ها هفت تاست و قطر هر یک به اندازه مسیر پانصد سال است و میان هر پرده ای پانصد سال فاصله است. پرده دوم، هفتاد پرده است که بین هر یک، فاصله پانصد ساله است که طول آن پانصد سال است و برای هر پرده ای هفتاد هزار فرشته است که قدرت هر یک به اندازه قدرت جن و انس است. برخی از این پرده ها نور، برخی تاریکی، برخی آتش، برخی دود، برخی ابر، برخی آذرخش ، برخی باران، برخی تندر، برخی نور، برخی شن، برخی کوه، برخی گرد و غبار، برخی آب و برخی دیگر رودهایند و هر یک از اینها پرده هایی متفاوتند که قطر هر پرده، مسیر هفتاد هزار سال است. آن گاه سرا پرده های جلال است که عدد آن به هفتاد می رسد که در هر سرا پرده، هفتاد هزار فرشته است و فاصله بین هر سرا پرده، مسیر پانصد سال است. آن گاه سرا پرده عزّت است، سپس سرا پرده کبریاء، سپس سرا پرده عظمت، سپس سرا پرده قُدس بعد از آن سرا پرده جبروت و سپس سرا پرده فخر و بعد از آن نور سپید و تابان و سپس سرا پرده یگانگی و وحدانیت است که آن مسیر هفتصد هزار سال است و بعد از حجاب اعلی قرار دارد. سخن امام علی علیه السلام که پایان پذیرفت و ساکت ماند، عمر به ایشان عرض کرد: ای ابو الحسن ! زنده نباشم روزی که تو را نبینم.(1).

2) ابن بابویه از احمد بن محمّد بن یحیی عطّار، از پدرش از حسین بن حسن بن ابان، از محمّد بن اورَمه، از زیاد قندی، از دُرُست، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: خداوند را فرشته ای است که میان نرمی گوش تا گردنش به اندازه پانصد سال است که پرنده ای پرواز کند.(2).

3) ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد عیسی، از حسن بن علی، از یونس بن یعقوب، از عمرو بن مروان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که امام علیه السلام فرمود: خداوند متعال را فرشتگانی است که نیمی از بدنشان از یخ و نیمی دیگر از آتش است که می گویند: ای کسی که سرما و گرما را در کنار هم جمع آورده ای، قلبهای ما را بر طاعت و بندگی خودت استوار بدار.(3).

1- [1] _ توحید، ص 277، ح 3.

2- [2] _ توحيد، ص 281، ح 8.
3- [3] _ توحيد، ص 282، ح 11.

4) ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمّد اصبهانی، از سلیمان بن داود مِنقَری، از حَفْص بن غیاث نخعی، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: حاملان عرش هشت فرشته اند که هر یک را هشت چشم است و هر چشمی با دنیا برابری می کند.(1)

5) حدیثی مفصّل از کعب روایت شده که در آن در نزد معاویه از ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و کرامات و نشانه های ولادت آن حضرت یاد می کند. کعب در این حدیث می گوید: در شب ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد هزار کاخ از یاقوت سرخ و هفتاد هزار کاخ دیگر از مروارید تازه ساخته شد. گویند که اینها کاخ های ولادت هستند.

و آن گاه بهشت ها (به واسطه میلاد حضرتش) آراسته شد و به آن گفته شد: به خود ببال و آراسته و زیبا شو؛ چرا که پیامبر اولیایت به دنیا آمده است. پس بهشت در آن روز خندید و تا روز قیامت خندان خواهد ماند. به من خبر رسیده که نهنگی از نهنگان دریا به نام طموس که بزرگ نهنگان است، در شادی میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به وجد و جنبش درآمد. این نهنگ را هفتصد هزار دم است که بر پشت آن هفتصد هزار گاو یکی بزرگتر از دیگری راه می روند که هر گاوی هفتصد هزار شاخ از زمرد سبز دارد. این نهنگ وجود آنها را احساس نمی کند و اگر خداوند عزّ و جل این نهنگ را ثابت نمی گردانید، زمین را زیر و رو می کرد. ابن فارسی این حدیث را در روضه الواعظین روایت کرده است.(2)

6) برسی روایت کرده: که در باره سلیمان پیامبر علیه السلام آوردهاند که در غذای یک روزش هفتصد و بیست صاع نمک داشت. روزی یکی از جانوران دریایی سر از دریا بیرون آورد و به سلیمان علیه السلام گفت: ای سلیمان! امروز از من پذیرایی کن. پس سلیمان دستور داد تا غذای یک ماهش را برای او جمع کنند و هنگامی که این غذا بر ساحل دریا گرد آورده شد، همچون کوهی بزرگ گشت، و آن نهنگ سر از دریا بیرون آورد و غذا را بلعید و گفت: ای سلیمان! غذای کامل امروزم کجاست، این که بخشی از غذای روزانه من است؟ سلیمان در شگفت ماند و به او گفت: آیا در دریا جانداری به مانند تو وجود دارد؟ گفت: آری هزار جاندار

1- [1] _ خصال، ص 407، ح 4.
2- [2] _ روضه الواعظين، ص 78.

مثل من در دریا هست، پس سلیمان فرمود: پاک و منزه است خداوندی که مالکی بزرگ و مقتدر است و آن چه را که نمی دانید می آفریند.(1)

7) آن گاه برسی گوید: نعمت خداوندی گسترده و وسیع است و خداوند به داود علیه السلام فرمود: ای داود! به عزّت و جلالم سوگند، اگر اهل آسمانها و زمین به من امید می داشتند و به هر یک به اندازه هفتاد دنیای شما ارزانی می داشتم، این نبود مگر به اندازه سوزنی که در دریا فرو برده و آن را بیرون آورد، پس چگونه ممکن است کاری که من عهده دار و قیّم آن هستم به کاستی و نقصان گراید؟(2)

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِى سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ...عَن مَّن يَشَاء يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ (43)»

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِى سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاء مِن جِبَالٍ فِيهَا مِن بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاء وَيَصْرِفُهُ عَن مَّن يَشَاء يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ (43)»

[آیا ندانسته ای که خدا(ست که) ابر را به آرامی می راند سپس میان (اجزاء) آن پیوند می دهد، آن گاه آن را متراکم می سازد، پس دانه های باران را می بینی که از خلال آن بیرون می آید؟ و (خداست که) از آسمان از کوههایی (از ابر یخ زده) که در آنجاست، تگرگی فرو می ریزد و هر که را بخواهد، بدان گزند می رساند و آن را از هر که بخواهد، باز می دارد. نزدیک است روشنی برقش چشمها را ببرد]

1) علی بن ابراهیم، در باره سخن خداوند: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِى سَحَابًا» می گوید: منظور آن است که ابر را از زمین بر می انگیزد «ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ» یعنی هنگامی که غلیظ و متراکم شود، خداوند فرشته ای از باد را می فرستد تا آن را بچکاند و آب باران از آن فرو ریزد که این همان عبارت «فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ» است که اشاره به باران دارد.(3)

2) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: وقتی آسمان آغاز به

1- [1] _ مشارق انوار اليقين، ص 41.
2- [2] _ مشارق آنوار اليقين، ص 42.
3- [3] _ تفسير قمى، ج 2، ص 82.

باریدن می کرد، علی علیه السلام زیر باران می رفت و تا سر و ریش و لباسش خیس شود. به ایشان گفتند: ای امیر مؤمنان! بر سر خود پوششی بگذار. امام در جواب می فرمود: این آب تازه از عرش باریده است، سپس شروع می کرد به سخن گفتن و می فرمود: زیر عرش، دریایی از آب است که روزی حیوانات به وسیله آن می روید و اگر خدای متعال بخواهد از رحمت خویش برای آنها چیزی روزی دهد، به آن وحی می کند و هر آن چه بخواهد باران می بارد، از آسمانی به آسمانی دیگر تا این که به آسمان دنیا می رسد _ آن گونه که گمان می کنم _ باران را در ابر که حکم آلک را دارد می ریزد. سپس به باد وحی می شود که آن را بکوب و مانند آب ذوب کن. پس آن را به این جا و آن جا ببر و سپس مدتی طولانی بر آنان فرو ریز، پس باران نیز به همان گونه که خدا امر فرموده، بر آنان قطره قطره می بارد و هر قطره ای که فرو می ریزد، همراه آن فرشته ای است که آن قطره را در جای خود قرار می دهد و هر قطره بارانی که از آسمان فرو می ریزد، شماره آن مشخص و وزن آن معلوم است، مگر باران طوفان نوح که در آن آبی فراوان و سیل آسا، بی آن که وزن و شماره آن مشخص باشد، فرو ریخت.(1)

3) از محمد بن یعقوب، با سند قبلی روایت شده که امام صادق علیه السلام به من فرمود: پدرم به نقل از امیر مؤمنان علیه السلام و ایشان به نقل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برایم روایت کرد که ایشان فرمود: خداوند ابر را آلک باران گردانید تا تگرگ را ذوب کند و به آب مبدّل شود. برای این که اگر به چیزی برخورد کرد به آن آسیب نرساند. بارش هایی که به صورت تگرگ و صاعقه می بینید عذابی است از سوی خداوند متعال که هر کس را از میان بندگانش بخواهد به آن مبتلا می کند. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به باران و هلال ماه اشاره نکنید؛ چرا که خداوند از این کار ناخشنود می شود.(2) عبدالله بن جعفر حمیری در قرب الإسناد با سند سعده بن صدقه از امام صادق علیه السلام این را نقل کرده است.(3)

1- [1] _ کافی، ج 8، ص 239، ح 326.
2- [2] _ کافی، ج 8، ص 340، ح 326.
3- [3] _ قرب الإسناد، ص 35.

«وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِن مَّاء فَمِنْهُم مَّن يَمْشِى عَلَى...يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاء إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ(45)»

«وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِن مَّاء فَمِنْهُم مَّن يَمْشِى عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِى عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِى عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاء إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ(45)»

[و خداست كه هر جنبنده اى را (ابتدا) از آبى آفريد. پس پاره اى از آنها بر روى شكم راه مى روند و پاره اى از آنها بر روى دو پا و بعضى از آنها بر روى چهار (پا) راه مى روند. خدا هر چه بخواهد مى آفريند. در حقيقت خدا بر هر چيزى تواناست]

1) على بن ابراهيم: در باره «وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ» گويد: منظور ماء (آب)، مياه (آبها) است. در تفسير «فَمِنْهُم مَّن يَمْشِى عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِى عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُم _مَّن يَمْشِى عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاء إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ» گفته: كسانى كه روى دو پا راه مى روند، همان انسانها هستند و كسانى كه روى شكم راه مى روند، مارها هستند و كسانى كه روى چهار پا راه مى روند، چهار پايان هستند. امام صادق عليه السلام فرمود: و پاره اى از آنها بيشتر از چهار پا دارند.(1) طبرسى هم اين تفسير را در مجمع البيان از امام كاظم عليه السلام نقل كرده است(2).

«وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى...وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ(52)»

«وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُم مِّن بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُوْلَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ (47) وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ (48) وَإِن يَكُن لَّهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ (49) أَفِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُوْلَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (50) إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَن يَقُولُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (51) وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ(52)»

[و مى گويند به خدا و پيامبر (او) گرويديم و اطاعت كرديم آن گاه دسته اى از ايشان پس از اين (اقرار) روى برمى گردانند و آنان مؤمن نيستند * و چون به سوى خدا و پيامبر او خوانده شوند تا ميان آنان داورى كند، به ناگاه دسته اى از

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 82.
2- [2] _ مجمع البیان، ج 7، ص 260.

آنها روی برمی تابند * و اگر حق به جانب ایشان باشد، به حال اطاعت به سوی او می آیند * آیا در دلهایشان بیماری است یا شک دارند یا از آن می ترسند که خدا و فرستاده اش بر آنان ستم ورزند؟ (نه) بلکه خودشان ستمکارند * گفتار مؤمنان وقتی به سوی خدا و پیامبرش خوانده شوند تا میانشان داوری کند، تنها این است که می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم. اینانند که رستگارند * و کسی که خدا و فرستاده او را فرمان برد و از خدا بترسد و از او پروا کند. آنانند که خود کامیابند]

1) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابی عمیر، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام، روایت کرد که فرمود: شأن نزول این آیه در باره امیر مؤمنان علیه السلام و عثمان است و ماجرا از این قرار است که بین امیر مؤمنان علیه السلام و عثمان بر سر باغی اختلافی در گرفت. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آیا راضی می شوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به داوری بگیریم؟ عبدالرحمان بن عوف به عثمان گفت: داوری را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبرید؛ چرا که او به نفع علی داوری می کند. ابن شیبه یهودی را به داوری بگیرید. عثمان به امیر مؤمنان علیه السلام گفت: من فقط به داوری ابن شیبه راضی می شوم. ابن شیبه گفت: آیا شما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را امانتدار وحی می دانید در حالی که او را در داوری کردن متهم می کنید! پس خدا به پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم چنین وحی کرد: «وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ * وَإِن يَكُن لَّهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ * أَفِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُوْلَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»، سپس خداوند به امیر مؤمنان علیه السلام اشاره کرد و فرمود: «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَن يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»(1).

2) محمد بن عباس، از محمد بن قاسم بن عُبید، از جعفر بن عبدالله محمّدی، از احمد بن اسماعیل، از عبّاس بن عبدالرّحمن، از سلیمان، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت کرده که هنگامی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد، به علی علیه السلام و عثمان زمینی داد. بالای زمین از آنِ عثمان و پایین

1- [1] _ تأويل الآيات، ج 1، ص 367، ح 18.

زمین از آنِ علی علیه السلام شد. علی علیه السلام به عثمان گفت: زمین من فقط با زمین تو به کار آید، پس یا تو زمینت را به من بفروش و یا زمین من را بخر. عثمان به او گفت: من زمین را به تو می فروشم. پس علی علیه السلام زمین او را خرید. یارانش به او گفتند: چه کار کردی؟ آیا زمینت را به علی علیه السلام فروختی! اگر تو آب را بر زمین او می بستی، چیزی نمی رویاند تا این که مجبور می شد زمینش را آن چنان که تو می خواستی به تو بفروشد.

راوی گوید: عثمان نزد علی علیه السلام آمد و به او گفت: فروش زمینم را جایز نمی دانم. پس به او گفت: فروختی و راضی شدی و حق بازگشت از معامله را نداری. عثمان گفت: کسی را بین من و خودت قاضی قرار ده. علی علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را قاضی قرار می دهم. عثمان گفت: او پسر عموی توست. کسی دیگر را پیشنهاد کن. علی علیه السلام فرمود: کسی جز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به قضاوت نمی گیرم در حالی که او شاهد معامله ما بوده است! عثمان از این پیشنهاد سرباز زد. پس خداوند به همین مناسبت، این آیات را نازل فرمود.(1)

3) محمد بن عباس، از محمد بن حسین بن حُمَید، از جعفر بن عبدالله محمّدی، از کثیر بن عیّاش، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام، روایت کرده است که در باره آیه «وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُم مِّن بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُوْلَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ * وَإِذَا دُعُواْ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ» فرمود: این آیه در باره مردی نازل شد که از امام علی علیه السلام زمینی خرید. سپس آن مرد پشیمان شد و دوستانش نیز او را پشیمان کردند. آن مرد به علی علیه السلام گفت: مرا احتیاجی به این زمین نیست. امام علی علیه السلام به او فرمود: با رضایت خویش آن را خریده ای. پس بیا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برویم و او را به داوری بگیریم. دوستانش به او گفتند: داوری را نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مبر. پس آن مرد گفت: بیا نزد ابوبکر یا عمر، هر کدام که خواستی برویم. علی علیه السلام فرمود: نه، به خدا سوگند من جز به قضاوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بین من و خودت

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 83

راضی نمی شوم. پس خدای متعال هم به همین مناسبت این آیات را نازل فرمود: «وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُم مِّن بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُوْلَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ * وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ * وَإِن يَكُن لَّهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ * أَفِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُوْلَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَن يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».(1)

4) طبرسی: از امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده که این آیه اشاره به امیر مؤمنان علی علیه السلام دارد. طبرسی گوید: بلخی حکایت کرده که بین علی علیه السلام و عثمان بر سرِ زمینی که عثمان از علی علیه السلام خریده بود، نزاعی بود. زیرا از این زمین سنگهایی بیرون آمده بود. عثمان خواست که به بهانه این عیب، زمین را باز پس دهد. حضرت علی علیه السلام نپذیرفت و به او فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بین خودمان داور قرار دهیم. حکم بن ابو عاص به عثمان گفت: اگر داوری را نزد پسر عمویش ببرد، به سود او حکم می کند پس تو این داوری را نپذیر، که این آیات به همین مناسبت نازل شد. این حدیث یا حدیثی قریب به همین مضمون از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است.(2)

5) از طریق مخالفین: از ابن عباس روایت شده که این آیه در باره امام علی علیه السلام و مردی از قریش که زمینی از او خریده بود، نازل شده است.

6) سُدّی: در تفسیر این آیه گفته است: این آیه در باره عثمان بن عفّان نازل شد، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنی نضیر را فتح کرد و اموال آنها را تقسیم نمود. عثمان به علی علیه السلام گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برو و فلان زمین را از او درخواست کن. اگر زمین را به تو داد، من شریک تو هستم و می آیم و آن را از او درخواست می کنم و اگر زمین را به من داد، تو شریک من هستی. ابتدا عثمان از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کرد. پس زمین را به او داد و علی علیه السلام به او فرمود: مرا شریک خود کن. عثمان از این امر سر باز زد و علی علیه السلام به او فرمود: رسول خدا

1- [1] _ تأويل الآيات، ج 1، ص 367، ح 19.
2- [2] _ مجمع البيان، ج 7، ص 263.

صلی الله علیه و آله و سلم را بین من و خودت داور قرار می دهم. او از این که نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بروند ابا کرد و از او سئوال شد: چرا همراه او نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمی روی؟ عثمان گفت: او پسر عموی علی علیه السلام است و می ترسم به سود او حکم کند. در پی همین جریان این آیه نازل شد: «وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ * وَإِن يَكُن لَّهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ * أَفِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُوْلَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» وقتی خبر به عثمان رسید که چنین آیه ای نازل شده است، نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و به حق امام علی علیه السلام در شریک بودن او اعتراف کرد و او را شریک خود کرد.

«وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُل لَّا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَّعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (53)»

[و با سوگندهای سخت خود به خدا سوگند یاد کردند که اگر به آنان فرمان دهی بی شک (برای جهاد) بیرون خواهند آمد. بگو: سوگند مخورید؛ اطاعتی پسندیده (بهتر است) که خدا به آن چه می کنید داناست]

1) ابن بابویه، از محمد بن حسن، از محمد بن یحیی عطّار، از محمّد بن حسین بن ابو خطّاب، از صفوان بن یحیی، از مَندَل، از بکّار بن ابوبکر، از عبدالله بن عجلان، روایت کرده است که در نزد امام صادق علیه السلام از قیام حضرت قائم علیه السلام یاد کردیم و به ایشان عرض کردم: چگونه می توانیم به این مسئله علم پیدا کنیم؟ امام علیه السلام فرمود: یکی از شما صبح می کند در حالی که صحیفه ای زیر سَر اوست که بر آن نوشته شده: طاعةٌ معروفةٌ (طاعتی پسندیده).(1)

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا...تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (54)»

«قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُم مَّا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (54)»

1- [1] _ کمال الدین و تمام النعمه، ص 654، ح 22.

[بگو خدا و پیامبر را اطاعت کنید. پس اگر پشت نمودید، (بدانید که) بر عهده اوست آن چه تکلیف شده و بر عهده شماست آن چه موظف هستید و اگر اطاعتش کنید، راه خواهید یافت و بر فرستاده (خدا) جز ابلاغ آشکار (ماموریتی) نیست]

1) علی بن ابراهیم، در تفسیر آیه شریفه «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ» گفته آن چه بر عهده نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است نبوت می باشد و آن چه بر دوش شماست، طاعت و فرمانبرداری می باشد. پس خداوند، ائمه علیهم السلام را مورد خطاب قرار داده و به آنها وعده می دهد که بعد از آن که مورد ظلم واقع شدند و حقشان غصب شد، آنان را در زمین به حکومت می رساند.(1)

2) محمد بن عباس، از محمد بن همّام، از محمّد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجّار، از امام موسی کاظم علیه السلام، از پدرش علیه السلام، نقل کرده که در باره آیه شریفه «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ» فرموده: آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن تکلیف شده، شنیدن، طاعت، امانتداری و صبر است و در باره «وَعَلَيْكُم مَّا حُمِّلْتُمْ» فرموده است: آن چه بر عهده شماست، پیمان هایی است که خداوند متعال در مورد امام علی علیه السلام از شما گرفته و آن چه در قرآن برایتان تبیین نموده، لزوم فرمانبرداری از اوست. و منظور از «وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا» این است که اگر از علی علیه السلام پیروی کنید، راه خواهید یافت و «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ». آیه این گونه نازل گشت.(2)

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم...وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (55)»

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِى الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِى ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِى لَا يُشْرِكُونَ بِى شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (55)»

1- [1] _ تفسير قمى، ج 2، ص 83.
2- [2] _ تأويل الايات، ج 1، ص 368، ح 20.

[خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتما آنان را در این سرزمین جانشین (خود) قرار دهد. همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین (خود) قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند (تا) مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هر کس پس از آن به کفر گراید، آنانند که نافرمانند]

1) علی بن ابراهیم: این همان تأویل بعد از تنزیل است که به آن اشاره کردیم و معطوف است بر آیه شریفه «رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ»(1) (2)

2) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد، از معلّی بن محمّد، از وشّاء، از عبدالله بن سنان، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِى الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ» پرسیدم که امام علیه السلام فرمود: مراد از آیه، ائمه علیهم السلام هستند.(3)

3) از محمد بن یعقوب: از حسین بن محمّد اشعری، از مُعلّی بن محمد، از احمد بن محمّد، از ابی مسعود، از جعفری روایت کرده که از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: ائمه علیهم السلام جانشینان خداوند متعال بر روی زمین اند.(4)

4) محمد بن ابراهیم نعمانی، از احمد بن محمّد بن سعید بن عُقده، از احمد بن یوسف بن یعقوب جُعفی ابوحسن، از کتابش روایت کرده، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی بن ابو حمزه، از پدرش و وُهیب از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده، در مورد آیه شریفه: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِى الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِى ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِى لَا يُشْرِكُونَ بِى شَيْئًا» که فرموده است، این آیه در باره حضرت قائم عجّل الله تعالی فرجه الشریف و یارانش نازل شده است.(5)

1- [1] _ نور/37.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 83.
3- [3] _ کافی، ج 1، ص 150، ح 3.
4- [4] _ کافی، ج 1، ص 149، ح1.
5- [5] _ الغیبه، ص 160، ینابیع الموده، ص 426.

5) از محمد بن یعقوب: از محمد بن همّام، جعفر بن محمد بن مالک فزاری کوفی، از محمد بن احمد، از محمد بن سنان، از یونس بن ظِبیان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند متعال در شب جمعه فرشته ای را به آسمان دنیا می فرستد و هر گاه سپیده بدمد، این فرشته روی عرش بر فراز کعبه می نشیند و برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم، علی، حسن، و حسین صلوات الله علیهم منبرهایی از نور قرار می دهد که از آنها بالا می روند و فرشتگان، انبیا و مؤمنان گرد آنها جمع می شوند و درهای آسمان گشوده می گردد و آن گاه که وقت زوال شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: پروردگارا! این همان وعده گاهی است که در کتابت وعده فرمودی. این همان آیه است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُم فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» سپس فرشتگان و انبیا همین سخن را تکرار کنند و آن گاه محمّد و علی و حسن و حسین علیهم السلام به سجده افتند و گویند: پروردگار خشمگین باش که حرمت تو پایمال و برگزیدگانت کشته شدند و بندگان صالحت را خوار و ذلیل کردند؛ پس خداوند آن چه را بخواهد انجام دهد و آن روزی معین است.(1)

6) محمد بن عباس: از حسین بن محمّد، از معلّی بن محمّد، از وشّاء، از عبدالله بن سنان، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام در مورد سخن خداوند که می فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُم فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ» پرسیدم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: منظور ظهور حضرت قائم علیه السلام است.(2)

7) ابن بابویه، از ابو مُفضّل محمّد بن عبدالله بن عبدالمطَّلب شیبانی که رحمت خدا بر او باد، از ابو مُزاحم موسی بن عبدالله بن یحیی بن خاقان قاری بغداد، از ابوبکر محمّد عبدالله بن ابراهیم شافعی، از محمد بن حمّاد بن ماهان دباغ ابو جعفر، از عیسی بن ابراهیم، از حارث بن نَبهان، از عتبه بن یقظان، از ابو سعید، از مکحول، از واثله بن اسقَع بن ابو قِرصافه، از جابر بن عبدالله انصاری، روایت کرده که گفت: جندل بن جُناده یهودی از خیبر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد

1- [1] _ الغيبه، ص 217.
2- [2] _ تاويل الآيات، ج 1، ص 368، ح 21.

و عرض کرد: ای محمد! از آن چه که برای خدا نیست و نزد خدا نیست و خدا از آن خبر ندارد، من را خبر ده. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آن چه که برای خدا نیست شریک است و آن چه نزد خدا نیست ظلم کردن در حق بندگان است و اما آن چه خدا نمی داند، سخن شماست _ ای جماعت یهود _ که می گویید عُزیر فرزند خداست و خداوند برای خود فرزندی نمی شناسند. پس جندل که این را شنید گفت: أشهد أن لا إله الّا الله، و أنّک رسولُ الله حقّاً. سپس گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! من دیشب در خواب موسی بن عمران علیه السلام را دیدم که به من فرمود: ای جندل! به دست محمد صلی الله علیه و آله و سلم اسلام بیاور و به اوصیای بعد از او تمسک جوی، و من اسلام آوردم و خداوند آن را روزی من کرد. اکنون مرا از اوصیای بعد از خودت آگاه کن تا من به آنها متمسک شوم و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای جندل! اوصیای پس از من به اندازه نقیبان و بزرگان بنی اسرائیل هستند. جندل گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن طور که من در تورات دیده ام، تعداد آنها دوازده نفر بوده است. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بله، امامان بعد از من هم دوازده نفر هستند. جندل گفت: ای رسول خدا، همه آنها در یک زمان خواهند آمد؟ آن حضرت فرمود: نه، بلکه هر کدام به ترتیب جانشین دیگری می شود و تو فقط سه نفر از آنها را خواهی دید.

جندل عرض کرد: پس نام آنها را برایم بگو. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بله! تو پس از من سرور اوصیا، وارث انبیا و پدر ائمه علیهم السلام علی بن ابیطالب را و بعد از او فرزندش حسن علیه السلام و سپس حسین علیه السلام را درک خواهی کرد. پس بعد از من از آنها پیروی کن و مبادا فریفته نادانی نادانان شوی و آن گاه که وقت ولادت علی بن حسین، زین العابدین فرا رسد، خداوند مرگ تو را برساند و آخرین توشه ای که از دنیا خواهی خورد، شیری است که می نوشی.

جندل گفت: ای رسول خدا! من هم در تورات این گونه یافتم: إلیا یقطو شُبّر و شُبَیر، اسامی آنها را نمی دانستم. بعد از حسین علیه السلام چه کسانی به امامت خواهند رسید و اسم آنها چیست؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نه نفر هستند از صلب امام حسین علیه السلام و مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشریف هم

از آنهاست. وقتی مدت امامت حسین علیه السلام به پایان رسد، فرزندش علی، ملقب به زین العابدین امامت می کند و بعد از پایان دوره علی علیه السلام، فرزندش محمد ملقّب به باقر امام خواهد شد و وقتی مدت امامت محمد به پایان رسد، فرزندش جعفر ملقّب به صادق به امامت خواهد رسید و وقتی مدت امامت جعفر به پایان رسد، فرزندش موسی ملقّب به کاظم امامت می کند و وقتی که امامت موسی به پایان رسد، فرزندش علی ملقّب به رضا به امامت خواهد رسید و وقتی مدت امامت علی به پایان رسد، فرزندش محمد ملقّب به زکی به امامت خواهد رسید و وقتی مدت امامت محمد به پایان رسد، فرزندش علی ملقّب به نقی امام خواهد شد و وقتی مدت امامت علی به پایان رسید، فرزندش حسن ملقّب به امین به امامت خواهد رسید سپس امام شان از نظرها غایب شود. جندل عرض کرد: ای رسول خدا! آن که غایب می شود همان حسن علیه السلام است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: نه، بلکه فرزندش حجّت از نظرها غایب خواهد شد. جندل گفت: ای رسول خدا، اسم او چیست؟ فرمود: نامش برده نمی شود تا هنگامی که ظهور کند. جندل گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما ذکر او را در تورات یافته ایم و موسی بن عمران تو و اوصایت را به ما بشارت داده است.

سپس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این آیه شریفه را تلاوت کرد: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُم فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» جندل گفت: ای رسول خدا! از چه چیزی می ترسند؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای جندل! در زمان هر یک از این ائمه، سلطانی است که دست به اذیت و آزار آنان می زند و هنگامی که خداوند در خروج قائم ما عجّل الله تعالی فرجه الشریف تعجیل کند، آن حضرت زمین را همان طور که پر از ظلم و ستم شده است، پر از عدل و داد خواهد کرد. سپس فرمود: خوشا به حال آنان که در دوران غیبتش صبر پیشه کنند، خوشا به حال آنان که بر راه روشن امامان ثابت قدم بمانند. آنان کسانی هستند که خداوند در کتابش این گونه آنان را وصف کرده است: «الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ»(1) [آنان که به غیب ایمان می آورند] «أُوْلَئِکَ حِزْبُ اللَّهِ

1- [1] _ بقره/3.

أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(1) [اینانند حزب خدا آری حزب خداست که رستگارانند] ابن اسقع روایت کرده که بعد از آن، جندل تا زمان امام حسین علیه السلام زیست سپس به طائف رفت و نُعَیم بن ابی قیس برای من روایت کرده که در طائف بر جندل وارد شدم در حالی که او ناتوان شده بود و پیاله ای از شیر خواست تا بنوشد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این چنین به من گفت که آخرین توشه ای که از دنیا می گیرم شیری است که می نوشم. جندل بعد از نوشیدن شیر، جان به جان آفرین تسلیم نمود و در مکانی که به کوراء معروف است، به خاک سپرده شد(2).

8) ابن بابویه، گفته که محمد بن علی بن حاتم نوفلی معروف به کرمانی، از ابو عباس احمد بن عیسی وشّاء بغدادی، از احمد بن طاهر، از محمد بن بحر بن سهل شیبانی، از علی بن حارث، از سعید بن منصور جَواشی، از احمد بن علی بدیلی، از پدرش، از سدیر صیرفی روایت کرده است: من و مفضَّل بن عُمر و ابو بصیر و ابان بن تغلب بر سرورمان امام صادق علیه السلام وارد شدیم و او را دیدیم در حالی که بر خاک نشسته بود و ردایی خیبری طوق دار و بدون گردن، و آستین کوتاه بر تن دارد و همانند زن مصیبت زده ای که بچه خود را از دست داده باشد و با دلی سوزان که خون و اندوه گونه هایش را تغییر داده و اشک در چشمانش حلقه زده بود می گفت: ای سرور من! با غیبتت، خواب از چشمانم ربوده و بستر بر من تنگ کرده و آرامش قلب را از من ستانده ای. ای سرور من! غیبتت، مصیبتهای مرا همیشگی ساخته. از دست دادن یکی بعد از دیگری، جمع و عدد ما را به دست فنا سپرده است و پس اشکی را نمی یابم که در کاسه چشمم خشک گردد و ناله ای را نمی یابم که از سینه ام رخت بندد؛ همان مصیبت های پی در پی و رنج های گذشته ای که سخت ترین و فجیع ترین این مصائب گذشته و آنها که خواهد آمد، هم اکنون در برابر چشمانم قد برافراشته است و نیز بلایا و گرفتاری هایی که با خشم تو در آمیخته و با غضبت عجین شده است.

سدیر گفت: از حیرت، عقل از سرمان پرید از و از بی تابی، از آن حادثه هولناک و مصیبت وحشتناک، قلبمان پاره پاره گشت و گمان بردیم آن حضرت

1- [1] _ مجادله/22.
2- [2] _ کفایه الاثر، ص 56.

علیه السلام در اثر واقعه ناگواری که بر او نازل شده، ذکر خدا می گوید. گفتیم: ای بهترین انسانها! خداوند چشمانت را گریان نکند، چه حادثه ای چشمانت را اشکبار و اشکان تو را ریزان نموده است و آن چه چیزی است که تو را این چنین به سوگواری نشانده است؟! _ روایت کرده که امام صادق علیه السلام آهی سوزناک کشید که در اثر آن شکمش برآمد و ترسش بیشتر گشت و فرمود: _ وای بر شما باد، امروز صبح در کتاب جَفر نگریستم و آن کتابی است مشتمل بر علم مرگ و مصائب و علم آن چه که بوده و خواهد بود تا روز قیامت، و خداوند آن علم را مخصوص محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و ائمه پس از او علیهم السلام گردانیده است. در این کتاب زمان ولادت غائب مان و غیبت او، کندی و درنگ او، و طول عمر او، و رنج مؤمنان در آن زمان، ظهور شک در دل هایشان از طولانی شدن غیبت و ارتداد بسیاری از دین و کندن طناب اسلام از گردن را میدیدم که خداوند متعال در این خصوص فرمود: «وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَآئِرَهُ فِی عُنُقِه»(1) [و کارنامه هر انسانی را به گردن او بسته ایم] و منظور ولایت است و به همین خاطر است که شفقت مرا در بر گرفته و اندوه به من چیره شده است.

گفتیم: ای فرزند رسول خدا! با شریک کردن ما در آن چه در این باره می دانی، ما را مورد لطف و فضل خویش قرار ده. پس آن حضرت علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی سه چیز را که برای رسولانش رقم زده بود، برای حضرت قائم عجّل الله تعالی فرجه الشریف نیز رقم زد: ولادتش را همچون موسی علیه السلام مقدر فرمود و غیبتش را همچون عیسی علیه السلام و کندی و درنگ او را همچون نوح مقدّر نمود و عمر بنده صالح یعنی خضر را دلیلی بر عمر طولانی او گردانیده است. پس گفتیم: ای فرزند رسول خدا! جلوه های این معانی را به ما بنمایان. امام علیه السلام فرمود: اما شباهت ولادت او به ولادت موسی علیه السلام این گونه است که فرعون وقتی آگاه شد که نابودی فرمانروایی اش به دست موسی علیه السلام است، دستور داد تا کاهنان را فرا خوانند و نسب او را بیابند. وقتی فهمید که او از بنی اسرائیل است، شروع کرد به دریدن شکم زنان باردار بنی اسرائیل تا این که بیست هزار و اندی نوزاد را کشت و به واسطه حراست الهی از

1- [1] _ اسراء/ 13.

موسی، فرعون نتوانست به او دست یابد. بنی امیه و بنی عباس هم مانند فرعون، وقتی فهمیدند که نابودی حکومت شان بدست قائم ماست، با ما به دشمنی پرداختند و شمشیرهای خود را به خون آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم آغشتند و نسل کشی کردند، به این امید که بتوانند قائم علیه السلام را بکشند؛ اما غافل از این که خداوند امر خویش را برای ظالمان آشکار نمی کند و نورش را تمام می کند، حتی اگر مشرکان نسبت به آن بیزار باشند. اما در مورد شباهت غیبت او با عیسی باید گفت که یهودیان و مسیحیان همگی بر این اتفاق نظر داشتند که عیسی علیه السلام کشته شده است و خداوند ادعای آنان را تکذیب کرد آن جا که فرمود: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَـٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ»(1) [آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند، لیکن امر بر آنان مشتبه شد]. غیبت حضرت قائم علیه السلام هم همین گونه است؛ چرا که امت به خاطر طولانی شدنش آن را انکار خواهند کرد و برخی بی دلیل گویند: او به دنیا نیامده است؛ و دیگری می گوید: او به دنیا آمده و مرده است و دیگری وجود او را رد می کند و چنین می گوید: یازدهمین امام ما نازا بوده و گوینده منحرف دیگری می گوید: او سیزدهمین امام یا بعد از آن است و دیگری از فرمان خدا سرپیچی کند و گوید: روح حضرت قائم علیه السلام در جسم انسان دیگری به سخن درخواهد آمد. اما در باره تاخیر در نزول عذاب بر قوم نوح باید گفت، هنگامی که نوح از خداوند خواست که از آسمان بر قومش عذاب فرستد، خداوند متعال جبرئیل علیه السلام را با هفت دانه نبات(گیاه) فرستاد. جبرئیل نزد نوح علیه السلام آمد و فرمود: ای نبی خدا! همانا خداوند تبارک و تعالی می فرماید: اینها آفریده ها و بندگان من هستند و من آنها را با صاعقه نابود نمی کنم، مگر بعد از این که در دعوت پافشاری کردی و بر آنان اتمام حجت نمودی. دوباره در دعوت آنان به حق تلاش نما که به خاطر این کار تو را پاداش دهم. این دانه ها را بکار که در روییدن و رسیدن آن هنگامی که میوه دهد، برای تو گشایش و نجات حاصل شود و مؤمنانی را که از پیروان تو هستند به این خبر بشارت ده. پس هنگامی که این درختان روییدند و مستحکم شدند و ساقه و شاخه دادند و میوه به بار آوردند و بعد از مدتی طولانی که خرمای آن رسید، از خدای متعال خواست که وعده اش را

1- [1] _ نساء/157.

محقق سازد. پس خداوند به نوح علیه السلام دستور داد تا دانه های آن درختان را بکارد و دوباره صبر و تلاش را پیشه خود سازد و بر قوم خود اتمام حجت کند. نوح نیز پیروانش را از این مسئله باخبر کرد که سیصد نفر از آنها از دینشان برگشتند و گفتند اگر آن چه نوح ادعا می کند حق بود، خدای او به وعده اش وفا می کرد.

خداوند پیوسته و مکرر به نوح علیه السلام دستور می داد تا هفت مرتبه این دانه ها را بکارد، پس مؤمنان همین طور یکی بعد از دیگری از دین خدا برمی گشتند تا این که فقط هفتاد و چند نفر بر دین خود استوار ماندند و خداوند تبارک و تعالی وحی کرد: ای نوح ! اکنون صبح در جلوی چشمانت از شب پرده بر می دارد. هنگامی که حق، اصل خویش را آشکار سازد و با مرتدّ شدن بد طینتان، صفای ایمان از تاریکی شناخته شود. اگر من آنان را که کفر ورزیده اند، هلاک کنم و مؤمنانی را که مرتدّ شده اند، زنده نگه دارم، در وعده گذشته خود به مؤمنانی که خالصانه یکتاپرست شدند و به ریسمان نبوّت تو چنگ زدند و به وعده ای که بر اساس آن، مؤمنان را در زمین به خلافت می رسانم و دین آنان را قوّت می بخشم و ترسشان را به آرامش و امنیت مبدّل می سازم تا با رفتن شک از دلشان خالصانه مرا عبادت کنند، وفادار نخواهم بود و چگونه می توانم کسانی را در زمین به خلافت رسانم و دینشان را قوت بخشم و ترسشان را به آرامش مبدّل سازم در حالی که می دانم از دین برگشتگانی هستند که یقینی سست و سرشتی زشت و درونی پلید دارند که در اثر نفاق ورزیدن و گمراهی است. اگر این از دین برگشتگان، وقتی که دشمنان مؤمنان را هلاک کنم، بویی از رایحه حکومتی که به مؤمنان عطا شده استشمام کنند، از رایحه صفات این حکومت می بوییدند و نفاق درونشان استوار می گردید و ریسمان گمراهی دلهایشان ابدی می گشت و با برادرانشان آشکارا دشمنی می کردند و برای کسب ریاست با آنان به جنگ بر می خاستند و در میدان امر و نهی کردن، یکه تاز بودند. چگونه می توان با وجود فتنه انگیزی ها و جنگ افروزی ها به دین قوت بخشید و آن را در بین مؤمنان رواج داد؟ نه، هرگز که چنین

نیست. این جاست که خداوند متعال می فرماید: «وَاصْنَعِ الْفُلْکَ بِأَعْیُنِنَا»(1) [و زیر نظر ما و (به) وحی ما کشتی را بساز].

امام صادق علیه السلام فرمود: ظهور حضرت قائم علیه السلام نیز همین گونه است، چرا که روزگار غیبت او آنقدر طولانی شود تا حق آشکار شود و ایمان از تیرگی باز شناخته شود و این وقتی میسر گردد که شیعیان بد سرشت و پلیدی که ترس از نفاق آنان می رود _ هر گاه احساس کنند در عهد قائم علیه السلام به حکومت رسند و قدرت گیرند و به آرامش و امنیت رسند _ مرتد گردند . مُفضّل گفت: عرض کردم ای فرزند رسول خدا! ناصبی ها بر این باورند که این آیه در شأن ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیه السلام نازل شده است؟ پس حضرت فرمود: خداوند ناصبی ها را هدایت نکند، چه هنگام دین مورد رضای خدا و رسولش توانسته در زمان یکی از اینها بین مردم امنیت برقرار نموده و ترس را از دل امّت بزداید و شک را از سینه هاشان برکَند؟ و نیز در زمان علی علیه السلام؛ با وجود ارتداد مسلمانان و آشوبها و جنگهایی که بین آنها و کفاّر بالا می گیرد. و سپس آن حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «حَتَّی إِذَا اسْتَیْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّواْ أَنَّهُمْ قَدْ کُذِبُواْ جَاءهُمْ نَصْرُنَا»(2) [تا هنگامی که فرستادگان (ما) نومید شدند و (مردم) پنداشتند که به آنان واقعا دروغ گفته شده، یاری ما به آنان رسید].

اما در مورد عبد صالح، حضرت خضر که خداوند او را نه به خاطر نبوّتی که برای او مقدّر فرمود، طول عمر داد و نه به خاطر کتاب که بر او نازل کند و نه به خاطر شریعتی که شریعت قبل از خود را با آن نسخ کند و نه به خاطر امامتی که بندگانش را به اقتدای آن الزام کند و نه به واسطه طاعتی که آن را به خاطر او واجب گرداند، بلکه از آن جا که خداوند به واسطه علم ازلی خود می دانست، اگر عمر حضرت قائم را در دوران غیبت طولانی گرداند، بندگانش آن را انکار می کنند، عمر بنده صالحش خضر را طولانی گردانید تا استدلالی برای طولانی شدن عمر آن حضرت باشد و بدین وسیله حجت را بر دشمنان تمام کند و مردم در مقابل خدا عذر و بهانه ای نداشته باشند.(3)

1- [1] _ هود/37.
2- [2] _ یوسف/110.

3- [3] _ كمال الدين و تمام النعمه، ج 1، ص 330، ح 50.

9) سید معاصر در کتابی که در باره رجعت نوشته، از محمد بن حسن بن عبدالله اَطروش کوفی، از ابو عبدالله جعفر بن محمد بلخی، از احمد بن محمد بن خالد برقی، از عبدالرّحمن نبی ابو نجوان، از عاصم بن حُمید، از ابو حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: خداوند تبارک و تعالی یکتای بی همتاست که یگانگی اش مانند ندارد، آن گاه خدای متعال کلمه ای گفت که آن کلمه به نور مبدّل گشت. سپس از آن نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم را آفرید و من و خاندانم را از او آفرید. سپس خداوند کلمه ای فرمود که آن کلمه به روح مبدّل گشت و خداوند او را در آن نور قرار داد و آن را در بدن های ما جای داد، پس ما روح و کلمات و نشانه های خداییم. پس خدا به واسطه ما حجت خویش را بر خلقش تمام گرداند. ما پیوسته در سایه ساری سبز بودیم؛ آن جا که نه خورشیدی، نه ماهی، نه شب و روزی است و نه چشمی که پلک زند. در آن جا او را می پرستیدیم و تقدیس می کردیم و تسبیح می گفتیم و این قبل از آن بود که چیزی آفریده شود. خدا از انبیا پیمان ایمان و یاری ما را گرفت و این همان قول خداوند است: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ»(1) [و (یاد کن) هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده ای آمد که آن چه را با شماست، تصدیق کرد، البته به او ایمان بیاورید و حتما یاریش کنید] یعنی حتماً به محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان بیاورید و وصی او را یاری کنید و آنان همگی مرا یاری خواهند کرد.

خداوند از من و محمد صلی الله علیه و آله و سلم عهد گرفت که همدیگر را یاری کنیم، پس من محمد صلی الله علیه و آله و سلم را یاری کردم و در رکاب او جنگیدم، دشمنش را از پای درآوردم و به آن عهدی که خداوند از من گرفته بود وفا نمودم و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را یاری کردم، هیچ یک از انبیا الهی و رسولانش مرا یاری نکردند؛ چرا که خداوند جان آنان را گرفته بود و به نزد خود برده بود، امّا آنان مرا یاری خواهند کرد و از شرق تا غرب عالم از من خواهد بود

1- [1] _ آل عمران/81.

و خداوند آنان را از آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله و سلم، زنده بر می انگیزد و هر پیامبر فرستاده شده ای را؛ آنان در رکاب من، سر مردگان و زندگان (کافر) از جن و انس را با شمشیر خواهند زد.

شگفتا! و چگونه در شگفت نمانم از مردگانی که خداوند آنان را زنده می گرداند و گروه گروه ندای لبیک سر می دهند: ای دعوت کننده به سوی خدا! لبیک، لبیک. از راه ها و جاده های کوفه نفوذ کنند و گردن کافران و جباران و پیروان آنها از اول تا آخر را از دم تیغ خود بگذرانند تا این که خداوند وعده خود را محقق سازد، آن جا که می فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» یعنی در حال امنیت مرا می پرستند و از احدی از بندگان نترسند و دیگر تقیه نکنند.

همانا مرا بازگشتی از پی بازگشتی و رجعتی از پس رجعت دیگر است؛ و منم که یورش می برم و بر دشمن سخت می تازم و منم که صاحب دگرگونی های شگفتم، و منم شاخی از آهن و بنده خدا و برادر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و منم امین خدا و خزانه دار و رازدار و حجاب او، منم صراط و میزان او و منم محشور کننده به سوی خدا و منم کلمه خداوند که با آن پراکندگی را جمع می کند و جمع را پراکنده می سازد و منم اسمای نیکو، مثَل های برتر و نشانه های بزرگ خداوند، و منم صاحب بهشت و جهنم که بهشتیان را در بهشت و جهنمیان را در جهنم جای می دهم.

به ازدواج درآوردن بهشتیان، عذاب جهنمیان، برگشت همه خلق به سوی من است، منم بازگشتگاهی که همه چیز بعد از نیستی به سوی آن باز می گردد و حساب همه خلق با او می افتد و منم صاحب کارهای مهم و منم که بر اعراف ندای اذان سر می دهم و منم که خورشید را آشکار کنم و منم که زمین بر من استوار است. من جاندار زمین هستم. منم تقسیم کننده آتش دوزخ و منم خزانه دار بهشت و منم صاحب اعراف و منم امیر مؤمنان و یعسوب پرهیزکاران و نشانه پیشی گیرندگان و زبان سخن گویان و خاتم وصیین و وارث انبیا و جانشین پروردگار جهانیان. من راه مستقیم پروردگارم و دقیق ترین ترازوی الهی و حجّت بر آسمانیان و زمینیان و آن چه در آنها و میان آنهاست.

ص:617

و من همانم که خداوند با من بر شما در آغاز آفرینشتان حجّت را تمام کرد و منم گواه در روز جزا و منم که مرگ ها و مصیبت ها و احکام قضا را می دانم و منم که آخرین حرف را می زنم و نسب ها را می شناسم و من آنم که از من خواسته شد تا آیات انبیای شایسته و معصوم را حفاظت کنم. و منم صاحب عصا و داغ زننده (بر چهره بدکاران) و منم که ابر و رعد و برق و تاریکی و روشنایی و بادها و کوهها و دریاها و ستارگان و خورشید و ماه همگی به تسخیرم در آمده اند و منم که عاد و ثمود و اصحاب رسّ و نسلهای میان این دو قوم را به هلاکت افکندم و منم آن که جابران را به خواری کشاند و منم صاحب مدین و هلاک کننده فرعون و نجات دهنده موسی و منم شاخ آهنی، منم فاروق امت و هدایت کننده در گمراهی ها. منم آن که هر چیزی را به علمی که خداوند به من داد، به احصا و شمارش آوردم و منم سرّ خدا که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را راز دار من و مرا رازدار محمّد صلی الله علیه و آله و سلم قرار داد. و من همانم که پروردگارم اسم و کلمه و حکمت و علم و فهم خود را به من عطا کرد. ای جماعت مردم! پیش از آن که مرا از دست دهید از من سئوال کنید. خدایا همانا من تو را گواه می گیرم و از تو در برابر آنان کمک می جویم. لاحولَ و لا قُوةَ إلاَّ بالله العلی العَظیم و الحمدُ لله مبتلین.

10) طبرسی می گوید که در تفسیر این آیه اختلاف است و آن گاه همه اقوال را ذکر کرده تا در نهایت می گوید: آن چه از اهل بیت علیهم السلام روایت شده این است که این آیه در باره حضرت مهدی علیه السلام از آل محمّد است.(1)

11) سپس طبرسی گوید: عیاشی با سند از علی بن حسین علیه السلام روایت کرده که آیه را خواند و فرمود: به خدا سوگند که آنان شیعیان ما اهل بیت علیهم السلام هستند و خداوند (مؤمنان و صالحان را از زمین) به دست مردی از خانواده ما که او مهدی است به حکومت می رساند و او همان است که پیامبر در باره او فرمود: اگر از دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد، خداوند آن را آنقدر طولانی می کند تا مردی از اهل بیت من که همنام من است بیاید و زمین را همان طور که پر

1- [1] _ مجمع البیان، ج 7، ص 267.

از ظلم و ستم شده است، پر از عدل و داد کند.(1) سپس طبری گفته که همانند این حدیث از امام باقر و امام صادق علیهما السلام هم روایت شده است.(2)

12) طبرسی در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام آورده که آن حضرت در آن حدیث، افراد پیش از خود را ذکر می کند و وی می فرماید: آنها به این خاطر بر مقدّرات امت دست یازیدند تا فرصت و مهلتی که خدا به دشمن خود یعنی شیطان داده بود (به سرانجام رسد) تا مهلت به پایان رسد و وعده الهی در باره کافران تحقق یابد و وعده حقی که خدا داده، نزدیک گردد. همان طور که خداوند فرموده است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُم فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ» و آن زمانی است که از اسلام جز اسمی و از قرآن جز خطی باقی نمانده باشد و صاحب امر با بیان عذر خود در این باره غایب شود؛ چرا که در این زمان قلبها را فتنه فرا گیرد، طوری که نزدیکترین مردم به او، دشمن ترین افراد برای او باشند و در آن وقت است که خداوند با سپاهی غیبی او را یاری کند و دین نبی اش را به دست او بر سایر ادیان پیروز گرداند، هر چند مشرکان را خوش نیاید.(3)

13) ابن شهر آشوب از تفاسیر ابو عبیده و علی بن حرب طائی، از عبدالله بن مسعود روایت کرده که خلفا چهار نفرند،: آدم: «إِنِّی جَاعِلٌ فِی الأَرْضِ خَلِیفَةً»(4) [من در زمین جانشینی خواهم گماشت]، و داود: «یَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ»(5) [ای داوود! تو را خلیفه در زمین قرار دادیم] و منظور از «الْأَرْضِ» بیت المقدس است، و هارون: بر اساس این گفتار او «اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی»(6) [در میان قوم من جانشینم باش] و علی علیه السلام: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» در این جا منظور همان علی علیه السلام است. مراد از «لَیَسْتَخْلِفَنَّهُم فِی الْأَرْضِ» آدم و داود و هارون است، و مراد از دین در «وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ

1- [1] _ مجمع البیان، ج 7، ص 267 و ذیل حدیث در کتاب الفصول المهمّه، ص 294 و منتخب کنز العمال، ج6، ص 30.
2- [2] _ مجمع البیان، ج 7، ص 267.
3- [3] _ احتجاج/256.
4- [4] _ بقره/30.

5- [5] _ ص/26.
6- [6] _ اعراف/142.

الَّذِی ارْتَضَی لَهُمْ» اسلام است و مراد از «وَلَیُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا» اهل مکه است و منظور از کفر در آیه «یَعْبُدُونَنِی لَا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئًا وَمَن کَفَرَ بَعْدَ ذَلِکَ» کفر به ولایت امام علی علیه السلام و مراد از فاسقان در «فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» کسانی است که از فرمان خدا و رسولش سرپیچی کردند. و امیر مؤمنان علیه السلام فرموده اند: هر کس قائل نباشد به این که من چهارمین خلیفه هستم، لعنت خداوند بر او باد. آن گاه سخنی در همین معنا ایراد فرمود.(1)

«وَأَقِیمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّکَاةَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ (56)»

[و نماز را برپا کنید و زکات را بدهید و پیامبر (خدا) را فرمان برید تا مورد رحمت قرار گیرید]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از ابن جمهور، از پدرش، از علی بن حدید، از عثمان بن رشید، از معروف بن خَرّبُوذ، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند عزّ و جل زکات را قرین نماز قرار داده است و آن گاه فرمود: «وَأَقِیمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّکَاةَ» و هر کس نماز را به پای دارد و زکات پرداخت نکند، نماز را بر پا نداشته است.(2)

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِیَسْتَأْذِنکُمُ الَّذِینَ مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ ...بَعْضٍ کَذَلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیَاتِ وَاللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (58)»

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِیَسْتَأْذِنکُمُ الَّذِینَ مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ وَالَّذِینَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنکُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِینَ تَضَعُونَ ثِیَابَکُم مِّنَ الظَّهِیرَةِ وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاء ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّکُمْ لَیْسَ عَلَیْکُمْ وَلَا عَلَیْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَیْکُم بَعْضُکُمْ عَلَی بَعْضٍ کَذَلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیَاتِ وَاللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ (58)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! قطعا باید غلام و کنیزهای شما و کسانی از شما که به (سن) بلوغ نرسیده اند، سه بار در شبانه روز از شما کسب اجازه کنند. پیش از نماز بامداد و نیمروز که جامه های خود را بیرون می آورید و پس از نماز

1- [1] _ مناقب، ج 3، ص 63.
2- [2] _ کافی، ج 3، ص 506، ح 23.

شامگاهان. (این) سه هنگام برهنگی شماست نه بر شما و نه بر آنان گناهی نیست که غیر از این (سه هنگام) گرد یکدیگر بچرخید (و با هم معاشرت نمایید). خداوند آیات (خود) را این گونه برای شما بیان می کند و خدا، دانای سنجیده کار است]

1) محمد بن یعقوب از گروهی از اصحاب ما، از احمد بن ابو عبدالله، از پدرش، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، و همگی از نضر بن هُوَید، از قاسم بن سلیمان، از جرّاح مدائنی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: غلامان شما و آنان که هنوز به سن بلوغ نرسیده اند باید سه بار از شما اجازه بگیرند، همان طور که خداوند عزّ و جل می فرماید و کسی که به سن بلوغ رسیده، بر مادر، خواهر و خاله اش و غیر از اینها وارد نمی شود، مگر این که از آنها اجازه بگیرد و اجازه ندهید، مگر این که سلام کند و سلام، طاعت خداوند متعال است و روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: خادمی که به سن بلوغ رسیده، باید حتی اگر خانه اش در خانه شما باشد، در سه موقع که وقت عورت و خلوت شماست از شما اجازه ورود بگیرد، یکی وقت عشاء که ثلث اول شب است، و هنگام صبح، و هنگامی که لباس از تن در می آورید. خداوند عزّ و جل این گونه برای خلوت کردن امر کرده، چرا که آن ساعت سرمستی و خلوت کردن است.(1)

2) از محمد بن یعقوب، از گروهی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابو جمیله، از محمد حلبی، از زراره، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که در باره آیه شریفه «الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ» فرموده: این آیه اشاره به مردان دارد نه زنان. گفتم: آیا زنان هم باید در این سه موقع اجازه بگیرند؟ فرمود: نه، بلکه داخل شوند و بیرون روند. و در باره «وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنكُمْ» فرمود: کسانی از خودتان که به سن بلوغ نرسیده اند و فرمود که باید مانند کسانی که به سن بلوغ رسیده اند، در این سه وقت اجازه ورود بگیرند.(2)

3) از محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از گروهی از یاران ما، از احمد بن ابو عبدالله، و همگی از محمد بن عیسی، از یوسف بن عقیل، از محمد بن قیس، از امام محمد باقر علیه السلام، روایت کرده که در باره آیه شریفه

1- [1] _ کافی، ج 5، ص 529، ح 1.
2- [2] _ کافی، ج 5، ص 529، ح 2.

«لِيَسْتَأْذِنكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُم مِّنَ الظَّهِيرَةِ وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاء ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُم» فرموده: هر کسی که به سن بلوغ برسد نباید بدون اجازه، بر مادر، دختر و خواهرش و دیگران وارد شود و به کسی اجازه داده نمی شود مگر این که سلام کند چرا که سلام فرمانبرداری از خداوند عزّ وجل است.(1)

4) از محمد بن یعقوب: از برخی یاران ما، از احمد بن ابو عبدالله، از پدرش، از خلف حمّاد، از ربعی بن عبدالله، از فضیل بن یسار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره سخن خداوند که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ» از ایشان سئوال شد، منظور از کسانی که باید اجازه بگیرند چه کسانی هستند؟ آن حضرت فرمود: مردان، زنان برده و کودکانی که به سن بلوغ نرسیده اند، هنگام عورت در سر وقت باید برای ورود اجازه بگیرند: بعد از نماز عشاء که ثلث اول شب است، هنگامی که لباس از تن در می آورید و قبل از نماز صبح و اگر خواستند، در غیر از این اوقات می توانند بدون اجازه وارد شوند.(2)

5) طبرسی در تفسیر « مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ»: این بدین معناست که بردگان و کنیزکان خود را دستور دهید تا اگر خواستند هنگام خلوت بر شما وارد شوند، اجازه گیرند، از ابن عباس روایت است که به نقل از ابن عمر، منظور آیه به طور خاص، بردگان است. طبرسی گوید: این حدیث از امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است.(3)

«وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاء اللَّاتِی لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ...وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (60)»

«وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاء اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَن يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (60)»

1- [1] _ کافی، ج 5، ص 530، ح 3.
2- [2] _ کافی، ج 5، ص 530، ح 4.
3- [3] _ مجمع البیان، ج 7، ص 269.

[و بر زنان از کار افتاده ای که (دیگر) امید زناشویی ندارند، گناهی نیست که پوشش خود را کنار نهند (به شرطی که) زینتی را آشکار نکنند و عفت ورزیدن برای آنها بهتر است و خدا شنوای داناست]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از حماد بن عثمان، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت آیه «أَن یَضَعْنَ ثِیَابَهُنَّ» را خواند و فرمود: منظور از لباس، روسری و روپوش است. عرض کردم: برداشتن حجاب در نزد هر کس که باشد؟ فرمود: در نزد هر کس که باشد (به شرط آن که) آرایش نکرده باشد و اگر حجاب را بر ندارد برای او بهتر است و آرایشی که آن را آشکار کنند، موضوعی است که در آیه دیگری به آن پرداخته شده است.(1)

2) از محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش از ابن ابو عُمیر، از محمد بن ابو حمزه، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: این که خداوند فرموده بر زنان سالخورده گناهی نیست که لباس خود را بردارند، منظور از لباس، فقط روپوش است.(2)

3) محمد بن یعقوب: از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در مورد آیه شریفه «وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاء اللَّاتِی لَا یَرْجُونَ نِکَاحًا» از آن حضرت علیه السلام سئوال شد که منظور چه لباسی است که زنان سالخورده می توانند بردارند؟ آن حضرت فرمود: منظور لباس روپوش است.(3)

4) از محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از حَریز بن عبدالله، از امام صادق علیه السلام، روایت شده که آن حضرت خواند «أَن یَضَعْنَ ثِیَابَهُنَّ» و در تفسیر آن فرمود: منظور از لباس، روسری و روپوش است به شرطی که آن زن، سالخورده باشد.(4)

1- [1] _ کافی، ج 5، ص 522، ح 1.
2- [2] _ کافی، ج 5، ص 522، ح 2.
3- [3] _ کافی، ج 5، ص 522، ح 3.
4- [4] _ کافی، ج 5، ص 522، ح 4.

5) محمد بن یعقوب: از گروهی از یاران ما، از احمد بن ابو عبدالله، از جامورانی، از حسن بن علی، از ابو حمزه، از عمرو بن جُبیر عرزَمی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: زنی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و از او در باره حق مرد بر زن سئوال کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را جواب داد. پس آن زن گفت: حق زن بر مرد چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برهنگی او را بپوشاند، او را از گرسنگی سیر کند و اگر گناه کرد از او در گذرد. زن گفت: زن حق دیگری غیر از این بر مرد ندارد؟ فرمود: نه. آن زن گفت: که به خدا سوگند که ازدواج نمی کنم. سپس خواست که برود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بازگرد، و آن زن بازگشت و به او فرمود: خداوند عزّ وجل می فرماید: «أَن یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَّهُنَّ».(1)

6) شیخ در تهذیب: با سند از حسین بن سعید، از محمد بن فُضیل، از ابو صبّاح کنّانی، روایت کرده که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: زنان سالخورده چه نوع لباسی را می توانند از تن بیرون کنند و کنار گذارند؟ فرمود: روپوش و اگر کنیز باشد، از این که روسری خود را بردارد بر او گناهی نیست.(2)

7) از شیخ با سند از صفّار، از یعقوب بن یزید، از علی بن احمد، از یونس روایت کرده است که گفت: به حسین علیه السلام نامه ای نوشت و در آن در مورد زنان سالخورده ای سئوال کرد که می توانند روسری از سر بردارند و بازوان خود را نمایان سازند. پس آن حضرت علیه السلام در پاسخ نوشت: منظور زنانی است که دیگر از نکاح عاجز و ناتوان باشند.(3)

8) علی بن ابراهیم گفته است: این آیه در باره پیرزنانی است که حیض نمی شوند و به ازدواج کردن امیدی ندارند، اینان می توانند لباس از تن برگیرند. سپس فرمود: «وَأَن یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَّهُنَّ » یعنی در برابر مردان آشکار نشوند.(4)

1- [1] _ کافی، ج 5، ص 511، ح 2.
2- [2] _ تهذیب، ج 7، ص 467، ح 1871.
3- [3] _ تهذیب، ج 7، ص 480، ح 1928.
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 84.

«لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا...لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا (61)»

«لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنفُسِكُمْ أَن تَأْكُلُوا مِن بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا (61)»

[بر نابینا و لنگ و بیمار و بر شما ایرادی نیست که از خانه های خودتان بخورید یا از خانه های پدرانتان یا خانه های مادرانتان یا خانه های برادرانتان یا خانه های خواهرانتان یا خانه های عموهایتان یا خانه های عمه هایتان یا خانه های داییهایتان یا خانه های خاله هایتان یا آن (خانه هایی) که کلیدهایش را در اختیار دارید یا (خانه) دوستتان (همچنین) بر شما باکی نیست که با هم بخورید یا پراکنده]

1) علی بن ابراهیم در روایتی از ابو جارود از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه شریفه «لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ» فرمود: اهل مدینه قبل از این که اسلام بیاورند، از نابینا و لنگ و مریض دوری می جستند و با آنها غذا نمی خوردند و در مقابل آنها تکبر می ورزیدند و می گفتند: نابینا غذا را نمی بیند و لنگ نمی تواند بر سر سفره غذا بنشیند و مریض مانند آدم سالم غذا نمی خورد و به همین خاطر غذای آنان را جداگانه در مکانی می گذاشتند و اعتقاد داشتند که غذا خوردن با آنان اشکال دارد. در مورد کور و مریض می گفتند: شاید اگر با آنها غذا بخوریم باعث اذیت و آزار آنها شویم و به همین خاطر هنگام غذا خوردن جدا می نشستند. امّا هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد، از ایشان سئوال کردند و این آیه نازل شد: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا»(1) برای شما منعی نیست که با یکدیگر یا جداگانه غذا بخورید.

2) محمد بن یعقوب: از ابو علی اشعری، از محمد عبد الجبار، از صفوان بن یحیی، از عبدالله بن مُسکان، از محمد حلبی، روایت کرده که از امام صادق علیه

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 84.

السلام سئوال کردم، منظور این آیه چیست که خداوند می فرماید: «وَلَا عَلَى أَنفُسِكُمْ أَن تَأْكُلُوا مِن بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ» تا آخر آیه و گفتم منظور از «أَوْ صَدِيقِكُمْ» چیست؟ آن حضرت فرمودند: مراد از دوست، شخصی است که وارد خانه دوستش شود و بدون اجازه او چیزی بخورد. (1)

3) از محمد بن یعقوب: از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش از صفوان، از موسی بن بکر، از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در باره سخن خداوند که می فرماید: «أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ» فرمود: انسان می تواند از غذاهایی مانند خرما و خورشت از خانه کسانی که خداوند در این آیه نام برده است، بدون اجازه آنها بخورد و همچنین زن می تواند بدون اجازه شوهرش اطعام کند؛ اما خوردن غیر از اینها بدون اذن صاحب غذا جایز نیست.(2)

4) از محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از قاسم بن عُروه، از عبدالله بن بُکیر، از زراره، روایت کرده که از یکی از این دو در باره این آیه سئوال کردم: «وَلَا عَلَى أَنفُسِكُمْ أَن تَأْكُلُوا مِن بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ» تا آخر آیه. آن حضرت فرمودند: بر تو منعی نیست اگر اطعام کنی یا غذا بخوری از خانه ای که کلید آن را در دست داری، تا وقتی که آن را خراب و فاسد نساخته ای.(3)

5) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش از ابن عمیر، از کسی که از او نام برده، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره سخن خداوند که می فرماید: «أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ» فرمود: منظور کسی است که وکیلی دارد که در مال او دخل و تصرف می کند و بدون اجازه او از آن می خورد.(4)

6) محمد بن یعقوب: از گروهی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از جمیل بن درّاج، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که

1- [1] _ کافی، ج 6، ص 277، ح 1.
2- [2] _ کافی، ج 6، ص 277، ح2.

3- [3] _ کافی، ج 6، ص 277، ح 4.
4- [4] _ کافی، ج 6، ص 277، ح 5.

فرمود: زن حق دارد که از آن چه در خانه همسرش هست بخورد و صدقه دهد و دوست هم حق دارد از چیزی که در خانه دوستش هست، بخورد و صدقه بدهد.(1)

7) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابی اسامه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که در مورد سخن خداوند که می فرماید: «لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ» فرموده: این کار چه با اجازه باشد و چه بی اجازه.(2)

8) علی بن ابراهیم گفته: این آیه وقتی نازل شد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به شهر مدینه مهاجرت کرد و بین مسلمانان از انصار و مهاجرین و بین ابو بکر و عمر، عثمان و عبدالرحمان بن عوف، طلحه و زبیر، سلمان و ابوذر، مقداد و عمار، پیوند برادری برقرار ساخت و علی علیه السلام را به حال خود رها کرد که امام علی علیه السلام به همین خاطر بسیار غمگین شد و فرمود: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت، چه شده که بین من و کس دیگری عقد اخوت برقرار نساختی؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای علی! به خدا سوگند من تو را نگه نداشتم، مگر برای خودم، آیا تو خشنود نمی شوی برادر من باشی و من برادر تو در دنیا و آخرت باشم؟ در حالی که تو وصی، وزیر و جانشین من در بین امتم هستی و دین من را ادا می کنی و وعده های من را به اتمام می رسانی و غیر از تو کسی دیگری غسل من را بر عهده نگیرد و منزلت تو نسبت به من همچون منزلت هارون است به موسی، جز این که بعد از من دیگر پیامبری مبعوث نخواهد شد. و بدین صورت امیر مؤمنان از این برخورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوشحال و مسرور گشت. بعد از این پیوند برادری، هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکی از اصحابش را به جنگ می فرستاد، کلید خانه اش را به برادر دینی خود می داد و به او می گفت: هر چه می خواهی از خانهاش بردار و هر چه می خواهی بخور و اصحابی که کلید در دست داشتند، از این کار سرباز می زدند تا جایی که غذا در خانه فاسد می شد و خداوند آیه نازل کرد که «لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ

1- [1] _ کافی، ج 6، ص 277، ح 3.

2- [2] _ محاسن، ص 415، ح 171.

أَن تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا» یعنی اگر کلید خانه ای را داشتید، از غذای آن خانه بخورید؛ چه صاحب خانه حضور داشته باشد و چه حضور نداشته باشد(1).

9) کشف الغُمّه: عبدالله بن ولید گوید: روزی امام باقر علیه السلام به ما فرمودند: آیا کسی از شما دست در جیب دوستش می برد تا آن چه را می خواهد بردارد؟ عرض کردیم: نه. آن حضرت فرمود: آن گونه که گمان می برید، با هم برادر نیستید.(2)

«فَإِذَا دَخَلْتُم بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُون (61)»

[پس چون به خانه هایی (که گفته شد) درآمدید، به یکدیگر سلام کنید. درودی که نزد خدا مبارک و خوش است. خداوند آیات (خود) را این گونه برای شما بیان می کند. امید که بیندیشید]

1) ابن بابویه از پدرش روایت کرده که گفت: سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین، از محمد بن فُضیل، از ابو صبّاح روایت کرده که از امام محمد باقر علیه السلام سئوال کردم، منظور از سخن خداوند که می فرماید «فَإِذَا دَخَلْتُم بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنفُسِكُمْ» چیست؟ آن حضرت فرمودند: مراد این است که کسی وارد خانه شود و به خانواده خود سلام کند و آنها جواب او را بدهند.(3)

2) علی بن ابراهیم، در روایتی از ابو جارود از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند: هر گاه کسی از شما وارد خانه اش شود، اگر کسی آنجا باشد بر او سلام کند و اگر کسی در خانه نباشد باید بگوید: سلام خداوند بر ما باد، خداوند می فرماید: «تَحِيَّةً مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً». و گفته شده، اگر کسی به خانه ای وارد شود و کسی را در آنجا نیابد، بگوید: السلام علیکم و رحمه الله و برکاته و منظور او دو فرشته ای است که همراه او هستند.(4)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 85
2- [2] _ کشف الغمه، ج 1، ص 118.

3- [3] _ معانی الاخبار ص 162، ح 1.
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 85.

3) طبرسی روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمودند: منظور این است که کسی وارد خانه شود و به خانواده خود سلام کند و آنها جواب او را دهند. پس این سلام شما بر خودتان است(1)

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا...لِّمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (62)»

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُوْلَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَن لِّمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (62)»

[جز این نیست که مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبرش گرویده اند و هنگامی که با او بر سر کاری اجتماع کردند، تا از وی کسب اجازه نکنند، نمی روند. در حقیقت، کسانی که از تو کسب اجازه می کنند، آنانند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند. پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند، به هر کس از آنان که خواستی، اجازه ده و برایشان آمرزش بخواه که خدا آمرزنده مهربان است]

1) علی بن ابراهیم در باره این سخن خداوند که می فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ» تا «حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ» گفته است: این آیه در باره گروهی نازل شد که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنها را برای کاری جمع می کرد یا به دنبال کاری می فرستاد و یا به هنگام جنگ، بدون اجازه او پراکنده می شدند. پس خدای متعال آنان را از این امر نهی فرمود(2).

2) علی بن ابراهیم در باره سخن خداوند متعال که می فرماید: «فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَن لِّمَن شِئْتَ مِنْهُمْ» گفته است: این آیه در شأن حنظله بن ابو عیاش نازل شده که قصد داشت در شبی که فردای آن جنگ احد بود عروسی کند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجازه خواست تا نزد خانواده اش بماند. پس خداوند این آیه را نازل کرد «فَأْذَن لِّمَن شِئْتَ مِنْهُمْ» پس حنظله نزد خانواده اش ماند و صبح کرد در حالی که جُنُب بود. آن گاه در میدان نبرد حاضر شد و به شهادت رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دیدم که فرشتگان

1- [1] _ مجمع البيان، ج 7، ص 274.
2- [2] _ تفسير قمى، ج 2، ص 85.

در میان آسمان و زمین حنظله را با آب ابر با ظروفی از نقره غسل می دهند. از این رو حنظله غسیل الملائکه نامیده شد.(1)

مؤلف گوید: این آیه در شأن حنظله بن ابو عامر نازل شده که در سوره آل عمران در روایتی از علی بن ابراهیم نیز ذکر آن رفت.

«لَا تَجْعَلُوا دُعَاءِ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاء بَعْضِكُم بَعْضًا...الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (63)»

«لَا تَجْعَلُوا دُعَاء الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاء بَعْضِكُم بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (63)»

[خطاب کردن پیامبر را در میان خود مانند خطاب کردن بعضی از خودتان به بعضی (دیگر) قرار مدهید. خدا می داند (چه) کسانی از شما دزدانه (از نزد او) می گریزند. پس کسانی که از فرمان او تمرد می کنند، بترسند که مبادا بلایی بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند]

1) سید رضی در کتاب «المناقب الفاخره فی العتره الطاهره» گوید: ابو منصور زید بن طاهر و بشّار بصری گفته اند: ابو حسین محمد بن یعقوب حافظ بر ما وارد گشت و گفت: ابوبکر محمد بن عدیّ، از محمد بن علی ایلی، از احمد بن محمد بن سعید، از عبدالله بن محمد بن ابو مریم، از پدرش محمد بن علیّ، از پدرش، از حسین بن علی علیه السلام، از مادرش فاطمه زهرا سرور زنان دو عالم سلام الله علیها روایت کرده که فرمود: سرورم علی علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «لَا تَجْعَلُوا دُعَاء الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاء بَعْضِكُم بَعْضًا» آن گاه فاطمه سلام الله علیها گفت: نزد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمدم و خواستم او را صدا بزنم و بگویم: ای پدر! اما به جای آن گفتم: ای رسول خدا. حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به من رو کرد و فرمود: ای دخترکم! این آیه در شأن تو و خانواده ات نازل نشده و فرمود که تو از من هستی و من از تو هستم و این آیه در شأن کسانی نازل شده که به درشتی و تندی مرا صدا می زنند و بدان که «ای پدر گفتن تو» برای من دوست داشتنی تر و خداوند از آن خشنودتر است. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو چه خوب فرزندی هستی، پس صورتم را بوسید و از آب دهانش بر من مالید که از آن پس، دیگر مرا نیازی به عطر و بوی خوش نبود.

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 85.

2) علی بن ابراهیم در معنی این آیه گفته: آن طور که همدیگر را فرا می خوانید و صدا می زنید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را صدا نزنید. سپس فرمود: «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ _ که منظور از فتنه، بلا و مصیبت است _ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» که منظور از عذاب، کشته شدن است.(1)

3) علی بن ابراهیم در روایتی از ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که در باره سخن خداوند که می فرماید: «لَا تَجْعَلُوا دُعَاء الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاء بَعْضِكُم بَعْضًا» فرموده: منظور آن است که نگویید ای محمد! و یا ای ابا القاسم! بلکه بگویید ای نبی خدا! یا ای رسول خدا! و خداوند فرمود: «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ» یعنی آنان که از فرمانش سرپیچی می کنند، برحذر باشند «أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»(2) که بلا یا عذابی دردناک به آنان رسد.

4) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از حسّان، از ابو علی روایت کرده است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمایند: نام ما را در نهان به کار نبرید برخلاف آن چه در حضور ما به کار می برید و نام ما را در حضور ما آن گونه به کار نبرید که در نهان به کار می برید. کافی است آن چه را ما می گوییم، بگویید و در باره آن چه سکوت می کنیم، سکوت کنید و شما دیده اید که خدای متعال برای کسانی که با ما مخالفت ورزیدند خیری قرار نداد. همانا خدای متعال می فرماید: «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».(3)

5) محمد بن یعقوب: از گروهی از یاران، ما از سهل، از محمد بن عبدالحمید، از یونس، از عبد اعلی روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره این فرموده خداوند تبارک و تعالی: «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» پرسیدم. آن حضرت علیه السلام فرمودند: منظور فتنه در دین یا زخمی است که خداوند به خاطر آن به انسان پاداشی ندهد.(4)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 85.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 86.

3- [3] _ کافی، ج 8، ص 87، ح 51.
4- [4] _ کافی، ج 8، ص 223، ح 281.

ص:632

سوره فرقان

اشاره

سوره فرقان مکی است، جز آیات 67،69،70 که مدنی هستند و 77 آیه دارد و بعد از سوره یس نازل شده است.

ص:633

ص:634

1) ابن بابویه از اسحاق بن عمار از امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرموده اند: ای پسر عمار! سوره «تَبَارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَی عَبْدِهِ» را وامگذار، چرا که کسی که آن را در هر شب بخواند، خداوند هرگز او را عذاب نمیکند و از او حساب و کتاب به عمل نمی آورد و جایگاهش در فردوس اعلی می باشد.(1)

2) خواص القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمودند: هر کسی این سوره را بخواند، خداوند در حالی او را در روز قیامت برمی انگیزاند که یقین دارد قیامت می آید و هیچ شکی در آن نیست و بدون حساب وارد بهشت می شود. هر کس آن را بنویسد و سه روز بر خود بیاویزد، هر شتر یا چهارپایی را سوار شود، بعد از سه روز می میرد و اگر در حال حاملگی همسرش، با او جماع نماید، بزودی فرزندش را سقط می کند و اگر نزد قومی برود که مشغول داد و ستد هستند، معاملهشان انجام نمی شود و در داد و ستد میان خویش از هم خشنود نمی شوند.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 138.

ص:636

تفسیر سوره فرقان

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

تَبَارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعَالَمِینَ نَذِیرًا 1

[بزرگ (و خجسته) است کسی که بر بنده خود فرقان (=کتاب جدا سازنده حق از باطل) را نازل فرمود تا برای جهانیان، هشدار دهنده ای باشد]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش از ابن سنان، از فردی که نام او را برده، روایت می کند: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد قرآن و فرقان پرسیدم که آیا این دو، دو موضوع اند یا یک موضوع می باشند؟ ایشان فرمودند: قرآن کل کتاب است و فرقان آیات محکمی است که باید بدان عمل کرد.(1)

2) ابن بابویه به سند از یزید بن سلام روایت کرده است که او از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سئوال کرد و به ایشان عرض کرد: چرا فرقان، فرقان نامیده شده است؟ ایشان فرمودند: زیرا آیات به شکل پراکنده نازل شده اند، و سوره های قرآن در الواح نازل نشده است، و حال آن که دیگر کتاب های آسمانی مثل صحف و تورات و انجیل و زبور همگی به یکباره در الواح و ورق ها نازل شده اند.(2)

3) شیخ مفید در اختصاص، در حدیث پرسش های عبدالله بن سلّام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده که عرض کرد: حال به من بگو که آیا خداوند کتابی بر تو نازل کرده است؟ پیامبر فرمود: آری، عبدالله پرسید: آن کتاب چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ دادند: «فرقان»، عبدالله پرسید: چرا

1- [1] _ کافی، ج 2 ،ص 461، ح 11.
2- [2] _ علل الشرائع،ج 2 ،ص 180 ،ح 33.

پروردگارت آن را فرقان نامیده است؟ ایشان فرمودند: چون آیات و سوره های آن پراکنده است و در الواح نازل نشده است و سایر کتابهای آسمانی، مثل صحف و تورات و انجیل و زبور همگی به یکباره در الواح و ورق هایی نازل شده اند. عبدالله گفت: راست گفتی ای محمد !(1)

الَّذِی لَهُ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ یَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ ...یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ کَانَ غَفُورًا رَّحِیمًا 6

الَّذِی لَهُ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ یَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ یَکُن لَّهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَخَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِیرًا 2 وَاتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لَّا یَخْلُقُونَ شَیْئًا وَهُمْ یُخْلَقُونَ وَلَا یَمْلِکُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا یَمْلِکُونَ مَوْتًا وَلَا حَیَاةً وَلَا نُشُورًا 3 وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْکٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَیْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاؤُوا ظُلْمًا وَزُورًا 4 وَقَالُوا أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ اکْتَتَبَهَا فَهِیَ تُمْلَی عَلَیْهِ بُکْرَةً وَأَصِیلًا 5 قُلْ أَنزَلَهُ الَّذِی یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ کَانَ غَفُورًا رَّحِیمًا 6

[همان کس که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست و فرزندی اختیار نکرده و برای او شریکی در فرمانروایی نبوده است و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده، اندازه گیری کرده است * و به جای او خدایانی برای خود گرفته اند که چیزی را خلق نمی کنند و خود خلق شده اند و برای خود نه زیانی را در اختیار دارند و نه سودی را و نه مرگی را در اختیار دارند و نه حیاتی و نه رستاخیزی را * و کسانی که کفر ورزیدند، گفتند: این (کتاب) جز دروغی که آن را بربافته (چیزی) نیست و گروهی دیگر او را بر آن یاری کرده اند و قطعا (با چنین نسبتی) ظلم و بهتانی به پیش آوردند * و گفتند: افسانه های پیشینیان است که آنها را برای خود نوشته و صبح و شام بر او املا می شود * بگو : آن را کسی نازل ساخته است که راز نهانها را در آسمانها و زمین می داند و هموست که همواره آمرزنده مهربان است *]

1) علی بن ابراهیم: سپس خداوند متعال خودش را می ستاید و می فرماید: «الَّذِی لَهُ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» تا این که به (تَقْدِیرًا) می رسد.

1- [1] _ اختصاص، ص44.

سپس بر قریش به خاطر پرستش بت ها به اقامه دلیل پرداخته و می گوید: «وَاتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ» تا این که به«وَلَا نُشُورًا» می رسد، سپس خداوند عز و جل از قول کافران نقل قول می کند و می فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا» منظور از اسم اشاره هذا در این جا قرآن است «إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ»آنها می گفتند: این آیاتی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم می خواند و ما را از آن خبر می دهد، از یهود می آموزد و از علمای نصاری و شخصی به نام ابن قبیصه یاد می گیرد و به هنگام صبح و شام، آن را از او نقل می کند. سپس خداوند عز و جل این گفته ایشان را نقل می کند و پاسخ شان را می دهد و می فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ» تا این که به این جا می رسد «بُكْرَةً وَأَصِيلًا» ، سپس خداوند جواب شان را می دهد و می فرماید: «قُلْ» ضمیر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برمی گردد یعنی بگو ای محمد! «أَنزَلَهُ الَّذِی يَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا»(1)

2) سپس علی بن ابراهیم می گوید که در روایت ابی جارود از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این فرموده خداوند عز و جل: «إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ» فرمودهاند: الافک یعنی دروغ. «وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ» منظور کفار از قوم آخرون در این جا، ابو فکیهه و حبر و عداس و عابس غلام حویطب بوده است و منظور از این فرموده خداوند: «أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا» گفته نضر بن حارث بن علقمه بن کلده است که گفت: اینها داستانهای پیشینیان است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای خود نوشته و صبح و شام بر او املا می شود.(2)

داستان اسلام آوردن عَدّاس

عمر بن ابراهیم اوسی گفته است که هنگامی که ابوطالب از دنیا رفت، مشرکان به اذیت و آزار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرداختند، و آن حضرت هم با تبلیغ اسلام و دعوت به ایمان، خود را بر قبائل عرضه می کرد. پیامبر صلی الله علیه

1- [1] _ تفسیر قمی ج 2 ص 87.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2 ، ص 87.

و آله و سلم نزد هر کس می رفت، دست رد بر سینه ایشان می زد و بعضی می گفتند: قوم این مرد (پیامبر) نسبت به او داناتر از ما هستند و آیا فکر می کنید که انسانی که قوم خود را به تباهی کشانده، بتواند ما را اصلاح گرداند؟ سپس آن حضرت به سمت قبیله ثقیف در طائف رفت و بزرگان آنان را دید که نشسته اند. آنها سه برادر بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام را بر آنان عرضه کرد و آنها را از آتش و خشم خداوند باجبروت بر حذر داشت. آن گاه یکی از آنها گفت: اگر خداوند تو را مبعوث کرده باشد، من پرده های کعبه را می دزدم. دیگری گفت: ای محمد! آیا خداوند از فرستادن شخص دیگری جز تو ناتوان بوده است؟ و سومی گفت: با او صحبت نکنید، چرا که اگر او به زعم خود فرستاده خدا باشد، پس مقامی والاتر از این دارد که با ما سخن بگوید و اگر هم بر خداوند دروغ ببندد، با این سخنانش زیاده روی نموده است و سپس شروع به مسخره نمودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کردند و آن حضرت به راه افتاد و هر قدمی که بر می داشت در جلویش سنگی قرار می دادند و زمانی که از منطقه آنها خارج شد، از پاهایش خون به راه افتاده بود. پس به دیوار یکی از تاکستان های انگور آنها تکیه داد و غمگین و افسرده در آنجا نشست و گفت: خداوندا! من از تنهایی و اندوه و خواری ام در نزد مردم به تو شکایت میکنم، ای مهربان ترین مهربانان، تو پروردگار مستضعفان هستی، تو پروردگار مصیبت دیدگان هستی، خداوندا! اگر از جانب تو بر من خشمی نیست، ملالی نیست. اما گستره سلامتی ای که به من عطا کردی برایم بیشتر است و از خشمت به خودت پناه می برم و از عقوبتت به گذشتت و از تو به خودت پناه می برم، نمی توانم به شایستگی ستایشت کنم، تو چنانی که خود در ستایشت گفتهای، ستایش برای توست آن چنان که راضی باشی و هیچ دگرگونی و نیرویی جز با یاری خداوند بلند مرتبه و بزرگ نیست.

گفته شده که عتبه بن ربیعه و شیبه در تاکستان بودند، و به خاطر دشمنی و عداوتی که این دو نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داشتند، آن حضرت دوست نداشت که نزد آنها برود. به همین خاطر این دو به غلامشان که عداس نامیده می شد، گفتند: این دو خوشه انگور و جام آب را بگیر و نزد او ببر، و او از تو خواهد پرسید که اینها صدقه اند یا هدیه؟ اگر بگویی که صدقه است، آن را از تو قبول نخواهد کرد، باید بگویی که اینها هدیه است. آن غلام رفت و آن ها را در

مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گذاشت، و آن حضرت پرسید: اینها صدقه است یا هدیه؟ عداس جواب داد که هدیه است. سپس پیامبر دستش را دراز کرد و گفت: «بسم الله الرحمن الرحیم» و عداس که نصرانی بود، با شنیدن این جمله تعجب کرد و شروع کرد به نگریستن آن حضرت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از او پرسید: ای عداس، از کجا هستی؟ پاسخ داد: از اهالی نینوا. پیامبر فرمود: از شهر عبد صالح، برادرم یونس بن متی؟ عداس گفت: چه کسی به تو خبر داده است؟ سپس پیامبر جریان خود و این که بر او وحی شده را به او تعریف کرد. عداس پرسید: پیامبر قبل از یونس کیست؟ پیامبر پاسخ گفت: نوح و لوط و سپس قصه آن دو را برایش بازگو کرد و عداس با شنیدن آن در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سجده افتاد و شروع به بوسیدن دست های آن حضرت نمود، در حالی که ارباب هایش او را مشاهده می کردند. یکی از آنها با دیدن این صحنه به دیگری گفت: غلامت را جادو کرد. هنگامی که عداس نزد ارباب هایش برگشت، از او پرسیدند که چه شد که در برابرش سجده کردی و دستش را بوسیدی! عداس گفت: ای ارباب من! هیچ کس شریف تر و خوش خلق تر و آگاه تر از او بر روی زمین نیست. گفتند: چرا ؟ او گفت که آن حضرت مرا از موضوعی مطلع کرد که تنها پیامبران آن را می دانند. آن دو گفتند: وای بر تو، تو را از دینت منصرف کرد؟ عداس گفت: به خدا قسم او پیامبر است که مبعوث گشته است. آنها گفتند: وای بر تو، قریش تصمیم به قتل او گرفته است. او گفت: به خدا قسم، او با قریش می جنگد و بر آنها سیادت و سروری می کند و اگر از او پیروی کنند، وارد بهشت می شوند و هر کس که از او نافرمانی کند، شکست می خورد. آنها خواستند که او را کتک بزنند که عداس شروع به دویدن به سمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرد و ایمان آورد.(1)

وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعَامَ وَیَمْشِی فِی...مِّن ذَلِکَ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَیَجْعَل لَّکَ قُصُورًا 10

وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعَامَ وَیَمْشِی فِی الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَیْهِ مَلَکٌ فَیَکُونَ مَعَهُ نَذِیرًا 7 أَوْ یُلْقَی إِلَیْهِ کَنزٌ أَوْ تَکُونُ لَهُ جَنَّةٌ یَأْکُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ

1- [1] _ تاریخ طبری، ج 2 ،ص 344.

إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا ﴿8﴾ انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَکَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ﴿9﴾ تَبَارَکَ الَّذِي إِن شَاء جَعَلَ لَکَ خَيْرًا مِّن ذَلِکَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَل لَّکَ قُصُورًا ﴿10﴾

[و گفتند: این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای به سوی او نازل نشده تا همراه وی هشداردهنده باشد؟ * یا گنجی به طرف او افکنده نشده یا باغی ندارد که از (بار و بر) آن بخورد؟ و ستمکاران گفتند: جز مردی افسون شده را دنبال نمی کنید * بنگر چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند؟ در نتیجه نمی توانند راهی بیابند * بزرگ (و خجسته) است کسی که اگر بخواهد، بهتر از این را برای تو قرار می دهد. باغهایی که جویبارها از زیر (درختان) آن روان خواهد بود و برای تو کاخها پدید می آورد *]

1) علی بن ابراهیم: خداوند نیز سخن شان را نقل می کند و می گوید: «وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَکٌ فَيَکُونَ مَعَهُ نَذِيرًا * أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ کَنزٌ أَوْ تَکُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْکُلُ مِنْهَا»، خداوند در ادامه این چنین پاسخ می دهد و می فرماید: «وَما أَرْسَلْنَا قَبْلَکَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» تا «وَجَعَلْنَا بَعْضَکُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً»(1)، [پیش از تو پیامبران (خود) را نفرستادیم، جز این که آنان (نیز) غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند و برخی از شما را برای برخی دیگر (وسیله) آزمایش قرار دادیم]. منظور از کلمه «فتنه» در این جا آزمایش است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر فقرش مورد سرزنش قرار گرفت و خداوند در این مورد می فرماید: «تَبَارَکَ الَّذِي إِن شَاء جَعَلَ لَکَ خَيْرًا مِّن ذَلِکَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَل لَّکَ قُصُورًا»(2)

و در مورد این آیه یک بار دیگر در ذیل آیه «وَقَالُواْ لَن نُّؤْمِنَ لَکَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الأَرْضِ يَنبُوعًا»(3) [و گفتند: تا از زمین چشمه ای برای ما نجوشانی هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد] از سوره اسراء قبلا صحبت کردیم.

1- [1] _ فرقان/ 20
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2 ص 87
3- [3] _ اسراء/ 90

2) علی بن ابراهیم از محمد بن عبدالله، از پدرش، از محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل بن جمیل رقی، از جابر بن یزید جفعی روایت می کند که امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: جبرئیل علیه السلام این آیه را این چنین بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد: « وَقَالَ الظَّالِمُونَ» یعنی ظالمان حق آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین گفتند: «إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا * انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا» و سپس فرمودند که منظور از «لَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا» این است که نمی توانند راهی به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بیابند و منظور از «سبیل» در این جا علی علیه السلام است(1). و همچنین از علی بن ابراهیم، از محمد بن همام، از جعفر بن محمد بن مالک، از محمد بن مثنی، از پدرش، از عثمان بن زید، از جابر بن یزید، از امام جعفر صادق علیه السلام نیز به مانند این حدیث روایت شده است.(2)

3) محمد بن عباس، از محمد بن قاسم، از احمد بن محمد سیاری، از محمد بن خالد، از محمد بن علی صیرفی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان این آیه را چنین قرائت کرده اند: «وَ قَالَ الظَّالِمُونَ _لآلِ محمَّدٍ حقَّهم _ إن تَتَّبعونَ إلَّا رجلاً مَسْحوراً» و منظورشان از «رجلا مسحورا» حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بوده است و خداوند در ادامه به پیامبرش می گوید: «انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا» یعنی نمی توانند راهی به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بیابند و علی علیه السلام همان سبیل است.(3)

بل كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا 11

[(نه) بلکه (آنها) رستاخیز را دروغ خواندند و برای هر کس که رستاخیز را دروغ خواند، آتش سوزان آماده کرده ایم]

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 88.
2- [2] _ تفسیر قمی ،ج 2 ،ص 88.
3- [3] _ تاویل الآیات، ج 1 ،ص 371 ،ح 1.

1) محمد بن ابراهیم نعمانی از عبد الواحد بن عبدالله، از محمد بن جعفر قرشی، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از عمر بن ابان کلبی، از ابی صامت، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: شب، دوازده ساعت است و روز نیز دوازده ساعت است و تعداد ماه های سال نیز دوازده است و ائمه ما علیهم السلام نیز دوازده نفرند و نقیبانی هم که در قرآن در سوره مائده ذکر شده، دوازده نفر هستند، و علی علیه السلام نیز ساعتی از از دوازده ساعت می باشد، و منظور از این آیه: «بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا»(1) همان علی علیه السلام است.

2) و در جایی دیگر، محمد بن ابراهیم از عبد الواحد بن عبد الله بن یونس موصلی، از احمد بن احمد بن محمد بن رباح زهری، از احمد بن علی حمیری، از حسن بن ایوب از عبدالکریم بن عمرو خثعمی از مفضل بن عمر روایت کرده که گفته است: برای امام صادق علیه السلام آیه «بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا» را خواندم و آن حضرت فرمود: خداوند سال را دوازده ماه آفرید، و شب و روز را هر کدام دوازده ساعت قرار داد، و از میان ما اهل بیت نیز دوازده امام قرار داد و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز یکی از آن ساعت ها بود.(2)

3) علی بن ابراهیم از احمد بن علی، از حسین بن احمد، از احمد بن هلال، از عمر کلبی، از ابی صامت روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرموده اند: همانا شب و روز هر کدام دوازده ساعت می باشند، و علی بن ابی طالب علیه السلام شریفترین ساعت از این دوازده ساعت است و این، منظور این آیه خداوند است که می فرماید: « بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَن كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا ».(3)

4) ابن شهر آشوب در کتاب اخبار از ابو فرج بن شاذان، از علی بن حاتم نقل می کند که منظور از آیه «بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ» این است که ولایت علی علیه السلام را تکذیب کردند و گفته است که این روایت از امام رضا علیه السلام روایت شده است.(4)

1- [1] _ الغیبه، ص 54
2- [2] _ الغیبه ، ص 53

3- [3] _ تفسیر قمی ، ج 2 ، ص 88.
4- [4] _ مناقب ، ج 3 ، ص 103.

إِذَا رَأَتْهُم مِّن مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا ﴿12﴾ وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا ﴿13﴾ لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا ﴿14﴾

[چون (دوزخ) از فاصله ای دور آنان را ببیند، خشم و خروشی از آن می شنوند * و چون آنان را در تنگنایی از آن به زنجیر کشیده بیندازند، آن جاست که مرگ (خود) را می خواهند * امروز یک بار هلاک (خود) را مخواهید و بسیار هلاک (خود) را بخواهید]

1) علی بن ابراهیم گفته است که منظور از «إِذَا رَأَتْهُم مِّن مَّكَانٍ بَعِيدٍ» فاصله ای است که به اندازه طی مسیر یک سال باشد.(1)

طبرسی نیز می گوید این حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است(2).

2) علی بن ابراهیم در مورد آیه «سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا * وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا» گفته است که مراد از «منها»، «فیها» است یعنی در دوزخ، و در عبارت «مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ» منظور از «مُقَرَّنِينَ» همان «مُقَيَّدیّن» است یعنی عده ای که به یکدیگر بسته و در بند شده اند و «ادَعَوا ثُبُورًا كَثِيرًا»(3) .

3) شیخ صدوق در امالی از ابو الحسن علی بن ابراهیم کاتب، از محمد بن ابی ثلج، از عیسی بن مهران، از محمد بن زکریا، از کثیر بن طارق روایت می کند که می گوید: از زید بن علی بن حسین علیه السلام در مورد آیه «لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا» پرسیدم و او جواب داد: ای کثیر! تو انسان صالحی هستی و متهم به چیزی نشدی و به همین خاطر می ترسم که هلاک گردی. همانا هرگاه دستور داده می شود که پیروان پیشوایان ستمکار را در آتش بیاندازند، نام آن پیشوا را صدا می زنند و می گویند، ای فلانی! ای کسی که ما را به هلاکت رساندی، اکنون ما را از آن چه بدان گرفتار آمده ایم رها کن. سپس آرزوی نابودی و هلاکت می کنند و در این هنگام به آنها گفته می شود: «لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا». سپس زید بن علی که رحمت خدا بر او باد، ادامه داد و

1- [1] _ تفسیر قمی ، ج 2 ، ص 88 .
2- [2] _ مجمع البیان، ج 7، ص 285.
3- [3] _ تفسیر قمی ، ج 2 ، ص 88

گفت: پدرم علی بن حسین از پدرش حسین بن علی علیهما السلام روایت می کند که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمودند: ای علی! تو و یارانت در بهشت خواهید بود، ای علی! تو و پیروانت در بهشت خواهید بود(1).

لهُم فِیهَا مَا یَشَاؤُونَ خَالِدِینَ کَانَ عَلَی رَبِّکَ وَعْدًا مَسْؤُولاً ﴿16﴾

[جاودانه هر چه بخواهند در آنجا دارند. پروردگار تو مسؤول (تحقق) این وعده است]

طبرسی در مجمع البیان در مورد آیه «اِنَ عَلَی رَبِّکَ وَعْدًا مَسْؤُولاً» از قول ابن عباس ذکر می کند که معنای این آیه این است که خداوند سبحان به آنان وعده پاداش داده و آنان از او درخواست وفای به عهد نمودند و خداوند نیز به آن وفا کرد(2).

َیَوْمَ یَحْشُرُهُمْ وَمَا یَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَیَقُولُ أَأَنتُمْ ...تَسْتَطِیعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَن یَظْلِم مِّنکُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا کَبِیرًا ﴿19﴾

وَیَوْمَ یَحْشُرُهُمْ وَمَا یَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَیَقُولُ أَأَنتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِی هَؤُلَاء أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِیلَ ﴿17﴾ قَالُوا سُبْحَانَکَ مَا کَانَ یَنبَغِی لَنَا أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِکَ مِنْ أَوْلِیَاء وَلَکِن مَّتَّعْتَهُمْ وَآبَاءهُمْ حَتَّی نَسُوا الذِّکْرَ وَکَانُوا قَوْمًا بُورًا ﴿18﴾ فَقَدْ کَذَّبُوکُم بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِیعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَن یَظْلِم مِّنکُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا کَبِیرًا ﴿19﴾

[و روزی که آنان را با آن چه به جای خدا می پرستند، محشور می کند پس می فرماید: آیا شما این بندگان مرا به بیراهه کشاندید یا خود گمراه شدند؟ * می گویند: منزهی تو، ما را نسزد که جز تو دوستی برای خود بگیریم، ولی تو آنان و پدرانشان را برخوردار کردی تا (آن جا که) یاد (تو) را فراموش کردند و گروهی هلاک شده بودند * قطعا (خدایانتان) در آن چه می گفتید، شما را تکذیب کردند؛ در نتیجه نه می توانید (عذاب را از خود) دفع کنید و نه (خود را) یاری نمایید و هر کس از شما شرک ورزد، عذابی سهمگین به او می چشانیم]

1- [1] _ امالی ج 1 ص 56.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج2 ،ص 88.

1) علی بن ابراهیم می گوید: آن گاه خداوند در روز قیامت بر کافران و بت پرستان و آتش پرستان و کسانی که خورشید و ماه و ستارگان و ... را عبادت می کنند، اتمام حجت کرده و می گوید: «وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ» یعنی این که خداوند به کسانی که مورد عبادت قرار گرفتند، می فرماید: «أَأَنتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِی هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ» و آنها در پاسخ خداوند می گویند: «مَا كَانَ يَنبَغِی لَنَا أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِکَ مِنْ أَوْلِيَاء» تا «قَوْمًا بُورًا» که به معنای قوم بد است. سپس خداوند به بندگانی که آنها را عبادت می کردند، می فرماید: «فَقَدْ كَذَّبُوكُم بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا»(1)

2) ابن بابویه با سند از امیه بن یزید قرشی روایت می کند که گفت: روزی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که ای پیامبر خدا! عدل چیست؟ آن حضرت فرمودند: «فدیه» و دوباره سئوال شد که «صَرْف» چیست؟ آن حضرت فرمودند: توبه(2).

وَما أَرْسَلْنَا قَبْلَکَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ...وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّکَ بَصِيرًا 20

وَما أَرْسَلْنَا قَبْلَکَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِی الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّکَ بَصِيرًا 20

[پیش از تو پیامبران (خود) را نفرستادیم، جز این که آنان (نیز) غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند و برخی از شما را برای برخی دیگر (وسیله) آزمایش قرار دادیم. آیا شکیبایی می کنید؟ و پروردگار تو همواره بیناست]

1) علی بن ابراهیم در مورد آیه « وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَه» گفته است که منظور از فتنه در این جا آزمایش است.

2) محمد بن عباس از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل علوی، از عیسی بن داود نجار، از ابو الحسن موسی بن جعفر، از پدرش از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را جمع کرد و در را بر آنان بست و گفت: ای اهل من و ای اهل خداوند،

1- [1] _ معانی الاخبار، ص 264 ،ح 2 .
2- [2] _ تفسیر قمی، ج2 ،ص 88 .

همانا خداوند عز و جل بر شما سلام می فرستد، و اکنون جبرئیل به همراه شما در خانه است و از قول خداوند می گوید: من دشمن شما را مایه آزمایش شما قرار دادم، حال شما چه می گویید؟ آنها گفتند: ای فرستاده خدا، ما در برابر فرمان خدا و حکمی که نازل کرده صبر می کنیم تا زمانی که به درگاه خداوند وارد شویم و ثواب فراوانش را کاملا به دست آوریم و شنیده ایم که او به صابران وعده خیری تام داده است؛ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به گریه افتاد تا این که صدایش از خارج از خانه شنیده می شد، تا این که این آیه نازل شد: «وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا» یعنی پروردگارت بیناست بر این که آنان صبر می کنند، یعنی همان طور که خود اهل بیت صلوات الله علیهم فرمودند، صبر خواهند کرد(1).

«يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِّلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا 22»

[روزی که فرشتگان را ببینند، آن روز برای گناهکاران بشارتی نیست و می گویند دور و ممنوع (آید از رحمت خدا)]

1) علی بن ابراهیم می گوید «حِجْرًا مَّحْجُورًا» یعنی «قدَراً مَقْدوراً» یعنی تقدیر (یا مقدار و اندازه ای) که از پیش در نظر گرفته شده است.

2) و در کتاب الجنه و النار از سعید بن جناح، از عوف بن عبدالله ازدی، از جابر بن یزید جعفی، از امام جعفر صادق علیه السلام در هنگام ذکر حدیث قبض روح کفار روایت شده که آن حضرت فرمودند: هنگامی که جان به حلق می رسد، ملائکه بر صورت و پشت کافر می زنند و گفته می شود: «أَخْرِجُواْ أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ»(2) [جانهایتان را بیرون دهید. امروز (به سزای) آن چه به نا حق بر خدا دروغ می بستید و در برابر آیات او تکبر می کردید، به عذاب خوار کننده کیفر می یابید] و این سخن خداست: «يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِّلْمُجْرِمِينَ

1- [1] _ تاویل الآیات، ج 1 ،ص 372 ،ح 3.
2- [2] _ سوره انعام/ 93.

وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا» و فرشتگان این چنین می گویند که: بهشت بر شما واقعاً حرام باد(1).

«وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاء مَّنثُورًا 23»

[و به هر گونه کاری که کرده اند می پردازیم و آن را (چون) گردی پراکنده می سازیم]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از سلیمان بن خالد، روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاء مَّنثُورًا» پرسیدم، آن حضرت فرمود: به خدا سوگند که اعمالشان از پارچه های قبطی(2) سفیدتر (پاکتر) بود. اما هرگاه که حرامی بر آنان عرضه می شد، آن را وانمی گذاشتند(3).

2) و از محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد، از ابن ابی عمیر، از یکی از یارانش، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاء مَّنثُورًا» روایت شده که آن حضرت فرمودند: حتی اگر اعمالشان از پارچه های قبطی سفید تر باشد، خداوند عز و جل به آن اعمال می گوید: چون گردی پراکنده شو؛ چرا که هرگاه کار حرامی در دسترس ایشان قرار می گرفت، آن را انجام می دادند(4).

3) علی بن ابراهیم از پدرش، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از ابی حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمودند: خداوند در روز قیامت گروهی را بر می انگیزاند که در برابرشان نوری به مانند درخشش پارچه های قبطی قرار دارد، سپس به آن نور گفته می شود که به سان گردی پراکنده شو. سپس آن حضرت ادامه داد و فرمود: هان به خدا سوگند _ ای ابا حمزه _ که آنها روزه می گرفتند و نماز می گزاردند، اما هرگاه موضوع حرامی برایشان مقدور می گشت، آن را انجام می دادند و هنگامی که چیزی از فضایل امیرالمؤمنین علیه

1- [1] _ اختصاص: ص 359

2- [2] _ پارچه قبطی، پارچه ای است از کتان سفید و نازک که در مصر آن را می بافتند.
3- [3] _ کافی، ج 2 ،ص 66 ،ح 5.
4- [4] _ کافی ،ج 5، ص 126 ،ح 10.

السلام برای ایشان ذکر می شد، آن را انکار می کردند و فرمود «الهَبَاء المَّنثُور» یا گرد پراکنده همان گردی است که به همراه شعاع خورشید از روزنه سقف وارد خانه می شود(1)

4) محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از منصور بُزُرج از سلیمان بن خالد، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: هر پنج شنبه اعمال مردم بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می شود، و وقتی که روز عرفه فرا برسد، خداوند تبارک و تعالی پایین می آید، و این گفته خود خداوند است که می گوید: «وَقَدِمْنَا إِلَی مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاء مَّنثُورًا». پس من پرسیدم، فدایت شوم، ای مولای من! این اعمال چه اشخاصی است؟ ایشان فرمودند: اعمال دشمنان ما و دشمنان شیعیان ماست(2).

5) حسن بن ابی حسن دیلمی، از حذیفه بن یمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند: در روز قیامت گروهی می آیند که کارهای نیکی به بزرگی کوه ها دارند، و خداوند آن را به شکل گردی پراکنده می گرداند، سپس دستور صادر می شود که آنها را در آتش بیاندازند. سپس سلمان گفت: ای رسول خدا! این افراد را برایمان توصیف کن. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آگاه باشید که این افراد در دنیا روزه می گرفتند و نماز می گزاردند و از شب توشه ای برای خود بر می گرفتند، اما اگر کار حرامی برایشان پیش می آمد، به سمت آن خیز برمی داشتند(3).

6) شیخ احمد بن فهد در کتاب «عده الداعی» گفته است : شیخ ابو محمد جعفر بن علی بن احمد قمی، ساکن ری، در کتاب «المنبی عن زهد النبی» از عبد الرحمان، از فردی که حدیث برایش روایت کرده، روایت می کند که به معاذ بن جبل گفتم : یک حدیث را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدی و به خاطر دقت و ظرافت کلامش آن را حفظ کردی، برایم بازگو کن. گفت: باشد. و سپس معاذ شروع به گریه کرد و گفت: به جان پدر و مادرم سوگند یاد می کنم که در حالی که داشتم با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مسیری را طی می کردم و

1- [1] _ تفسیر قمی ،ج 2 ،ص 89.

2- [2] _ بصائر الدرجات ج 5 ص 126 ح 10
3- [3] _ ارشاد القلوب ج 1 ص 170.

من پشت سر ایشان نشسته بودم، و ایشان داشت با من صحبت می کرد که یک باره نگاهش را به آسمان بلند کرد، و فرمود: حمد خدایی را است که هر چه را دوست داشته باشد، در میان بندگانش اجرا می کند. سپس فرمود: ای معاذ! گفتم: لبیک، ای رسول خدا و سرور مؤمنان! بار دیگر فرمود: ای معاذ! گفتم لبیک ای رسول خدا و ای امام نیکی ها و پیامبر رحمت! ایشان گفتند: کلامی را برایت می گویم که هیچ پیامبری به امتش نگفته است، و اگر آن را حفظ کنی برای زندگی ات سودمند خواهد بود، و اگر آن را بشنوی و از حفظ نکنی، دیگرحجت و بهانهای نزد خدا نداری و حجت بر تو تمام می شود. سپس فرمود: همانا خداوند قبل از این که آسمان را بیافریند، هفت فرشته آفرید، و در هر آسمانی فرشته ای قرار داد که او را با عظمت خود مجلل نموده بود و در هر دری از آسمان، فرشته ای را به عنوان دربان قرار داد. این فرشتگان اعمال انسان را از بامداد تا شامگاه ثبت می کنند، سپس آن را در حالی که از نوری به مانند نور خورشید برخوردار است، بالا می برند، تا این که به آسمان دنیا می رسد و آن را پاک گردانده و تزکیه می کنند و فراوان می گردانند، سپس فرشته می گوید: بایستید، و این اعمال را به صورت صاحبش بکوبید، من فرشته غیبت هستم، و هر کس که غیبت کند، نمی گذارم که عملش از من گذر کند و به فرشته بعدی برسد، چرا که پرودگارم این چنین به من دستور داده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ادامه فرمودند: سپس صبح روز بعد فرشتگان مامور اعمال، به سمت آسمان می آیند و همراهشان عمل صالحی است که با خود حمل می کنند و آراسته و فراوانش می گردانند، تا این که آن را به آسمان دوم برسانند، که ناگهان فرشته آسمان دوم می گوید: بایستید، و این اعمال را به صورت صاحبش بکوبید، چرا که او با انجام این کارها متاع دنیا را می خواسته، و من صاحب دنیا هستم و نمی گذارم که عملش از من گذر کند و به فرشته بعدی برسد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ادامه داد و فرمود: سپس ماموران حفظ اعمال، با خوشحالی، عمل صدقه و نماز بنده را به آسمان می برند، در حالی که از آن عمل شگفت زده هستند، و آن را به آسمان می رسانند که فرشته می گوید: بایستید، و این عمل را به صورت و پشت صاحبش بکوبید، من فرشته انسان های متکبر هستم. و می گوید: او این کار را انجام داده است اما در مجالس خود نسبت

به مردم کبر ورزیده است، و پروردگارم به من دستور داده که اجازه ندهم عملش به فرشته بعدی برسد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سپس فرشتگان مامور اعمال، اعمال بنده را در حالی که به مانند اختری درخشان در آسمان می درخشد، به بالا می برند، از اعمالش طنین تسبیح و روزه و حج به گوش می رسد، و آن را به آسمان چهارم می برند. در آن جا فرشته به آنها می گوید: بایستید، و این اعمال را به صورت و شکم صاحبش بکوبید، من فرشته غرور و خود پسندی هستم، همانا او نسبت به خود احساس غرور و خود پسندی می کرده است. او این کارها را انجام داده اما غرور را به خود راه داده است، پروردگارم به من دستور داده که اجازه ندهم اعمالش به دیگری برسد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ادامه داد و فرمود: فرشتگان مامور اعمال همچنان عمل بنده را به مانند عروسی که به خانه شوهر می رود، به سوی فرشته آسمان پنجم بالا می برند و جهادها و نماز و نمازهای بین نمازهای واجبش را حمل می کنند در حالی که آوایی به مانند آوای شتر دارد و نوری به مانند نور خورشید. فرشته می گوید: بایستید، من فرشته حسد هستم، و این عمل را به صورت صاحبش بکوبید، و آن را بر شانه اش آویزان کنید، او نسبت به انسانهایی که علم می آموختند یا فرمانبرداری از خدا می نمودند، حسد می ورزیده و هرگاه در فردی فضیلتی در عمل و عبادت می دیده، نسبت به آن حسادت می کرده و از او خرده می گرفته، و این چنین می شود که آن فرد عملش را خود بر دوش می کشد در حالی که آن عمل او را لعن می کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ادامه فرمودند: فرشتگان مامور اعمال همچنان نماز و زکات و حج و عمره بنده را به بالا می برند، و آن را به آسمان ششم می رسانند، که ناگهان فرشته آن آسمان می گوید: بایستید، من فرشته مهربانی هستم، این عمل را به صورت صاحبش بکوبید، و چشمانش را کور گردانید، چرا که صاحب این عمل به هیچ چیز رحم نمی کرده، و هرگاه بنده ای از بندگان خدا در قبال آخرتش گناهی مرتکب می شد یا در دنیا ضرری می دید، او را سرزنش می کرد، و پرودگارم به من دستور داده که نگذارم عملش از من گذر کند.

سپس آن حضرت فرمود: ماموران اعمال، عمل بنده را با فقه و اجتهاد و تقوایش به بالا حمل می کنند در حالی که صدایی به مانند رعد و نوری به مانند نور

خورشید دارد و همراه او سه هزار فرشته است که آن را به آسمان هفتم می برند که ناگهان فرشته می گوید: بایستید، و این عمل را به صورت صاحبش بکوبید، من فرشته پوشش و حجاب هستم و هر عملی را که برای خداوند نباشد می پوشانم، این فرد به دنبال بزرگی در نزد مردم بوده است و می خواسته که در مجالس و شهرها آوازه ای کسب کند، و پرودگار من دستور داده که نگذارم عملش را تا زمانی که خالص برای خدا نباشد، از من گذر کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ادامه فرمودند: ماموران حفظ اعمال، عمل بنده را که نماز و زکات و روزه و حج و عمره و خوش خلقی و سکوت و ذکر فراوان است و بنده بدان دل خوش داشته، بالا می برند در حالی که ملائکه آسمان و فرشتگان هفتگانه نیز با آن همگام هستند، پس تمامی پرده ها را کنار می زنند تا این که در برابر خداوند سبحان قرار می گیرند و برای فرد شهادت می دهند که عملش صالح است و برایش دعا می کنند، سپس خداوند می گوید: شما حافظان اعمال بنده من هستید، و من بر آن چه در درونش می گذشته ناظرم، او با این عمل به دنبال من نبوده، لعن و نفرین من بر او باد. فرشتگان نیز می گویند : لعن و نفرین تو و ما بر او باد. پس معاذ گریست و عرض کرد: ای رسول خدا، چه کار کنم و چه طور در عملم خلوص داشته باشم. آن حضرت فرمود: ای معاذ! در مورد یقین به پیامبرت اقتدا کن. گفتم : شما رسول خدایید و من معاذ!

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای معاذ! اگر در عمل تو کوتاهی بود، زبانت را از برادرانت و از حافظان قرآن کوتاه کن پس باید گناهت بر عهده خودت باشد و آن را به برادرانت نسبت مده، و نفست را با نکوهش برادرانت مبرا مکن، و خودت را با خوار کردن برادرانت بالا مبر، و با عملت ریا مکن، و از کار بد چیزی به آخرت وارد مکن و در نشست هایت با دیگران بد زبانی مکن تا دیگران به خاطر بداخلاقی ات از مجالست با تو پرهیز نکنند، و هنگامی که با فردی هستی، با کس دیگری درگوشی صحبت مکن، و بر مردم تکبر مورز تا این که از نیکی های دنیا محروم نگردی، و مبادا مردم را بدری تا این که سگ های مخصوص جهنمیان تو را بدرند، و خداوند تبارک و تعالی فرموده است : «وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطاً»(1) [و به

1- [1] _ نازعات/ 2.

فرشتگانی که جان مؤمنان را به آرامی می گیرند] .آیا می دانی که مراد از ناشطات چیست؟ آنها سگان دوزخیان هستند که گوشت و استخوان را بیرون می کشند. گفتم: چه کسی تاب این خصلت ها را دارد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای معاذ! بدان که این خصال، برای کسی که خداوند بخواهد، آسان خواهد بود. راوی گوید: من ندیدم که معاذ آن چنان که این حدیث را فراوان تکرار می کرد، قرآن تلاوت کند.

7) امام حسن عسکری علیه السلام : در حدیثی که از ایشان روایت شده می فرماید: اما در مورد زکات، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید که هرکس زکات را به فرد مسحق آن بپردازد، و نماز را در اوقات و حدود مشخص ادا کند، و گناهانی هم که موجب بطلان این دو عمل می شود، مرتکب نشود، روز قیامت در حالی می آید که هر فردی در گوشه و کنار آن جا غبطه او را می خورد، تا این که نسیم بهشت او را به اتاقها و بالاخانه هایی در محضر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندانش صلوات الله علیهم اجمعین می برد که ولی او بوده اند. و هر کس در پرداخت زکاتش بخل بورزد، و نمازش را ادا کند، نمازش اندکی پایین تر از آسمان محبوس می گردد، تا این که زکاتش بیاید و اگر آن را پرداخت کرده باشد، به شکل یکی از بهترین اسبها در می آید تا مرکب نمازش شود، پس آن را تا مقابل عرش حمل می کند. سپس خداوند عز و جل می فرماید: به سمت باغ های بهشت برو و تا روز قیامت در آن به دویدن مشغول باش، و هر جا که دویدن تو به آن انجامد، آن ابتدای چیزهایی است که به صاحب تو می رسد و آن اسب از آن روز تا روز قیامت شروع به دویدن می کند و در هر دویدن، در عرض یک چشم به هم زدن مسیر یک سال را می پیماید، تا این که آن اسب، نماز را به جایی می رساند که خداوند می خواهد، و همه آن محدوده مال اوست و به همان اندازه از راست و چپ و جلو و عقب و بالا و پایین و زیر متعلق به اوست. و اگر نسبت به پرداخت زکاتش بخل ورزیده باشد و آن را ادا نکرده باشد، به نماز دستور داده می شود که نزد صاحبش برگردد و به مانند یک لباس کهنه در هم پیچیده می شود، و سپس با آن به صورتش می زنند و به او می گویند: ای بنده خدا! میخواستی با نماز بدون زکات چه کار کنی؟

امام عسکری در ادامه فرمودند: اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند که بدتر از این حالت چه می تواند باشد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آیا در درجه اول شما را در مورد فردی خبر دهم که بدحال تر از این است؟ آنها گفتند: آری، ای رسول خدا! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فردی در جهاد در راه خدا حاضر شده و در حالتی که رو به سوی دشمن بوده و در حال فرار نبوده، کشته شده است و حوری های بهشتی چشم انتظارش بودند و خزانه داران بهشت منتظر ورود روحش به نزد خود بودند و فرشتگان آسمان و زمین منتظر نزول و فرود آمدن حوری های بهشتی بر او بودند، اما فرشتگان خزانه دار بهشت به سراغ او نمی آمدند و فرشتگان زمینی اطراف آن شهید می گفتند: چه شده است که حورالعین بر او فرود نمی آیند و چه شده که فرشتگان خزانه دار بهشت به سراغ او نمی آیند؟ سپس از بالای آسمان هفتم بر آنان ندا می شود: ای فرشتگان! به افق های آسمان و اندکی پایین تر از آن بنگرید. آنها نگاه می کنند و می بینند که توحید او و ایمان وی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نماز و زکات و صدقه و کارهای نیک او همگی پایین تر از آسمان محبوس شده است و تمامی افق های آسمان به مانند کاروان بزرگی به هم چسبیده بودند و بین کرانه های مشرق و مغرب و محل وزیدن بادهای شمال و جنوب را پر کرده بودند. فرشتگان مسئول آن اعمال که آن را حمل و داخل در آسمان می کنند می گویند: چه شده است که درهای آسمان برایمان باز نمی شود، تا اعمال این شهید را در آن داخل گردانیم؟خداوند عز و جل دستور به گشودن درهای آسمان می دهد و درها باز می شود، سپس خداوند خطاب به آن فرشتگان می فرماید: اگر می توانید داخل آسمان شوید. اما بالهایشان را توان حمل کردن نیست و نمی توانند آن اعمال را بر فراز دارند و به همین خاطر گویند: پروردگارا! ما را توان بالا بردن این اعمال نیست.

سپس منادی پروردگار ما ندا می دهد: ای فرشتگان! شما را توان حمل و بالا بردن این بارها نیست، همانا حمل کنندگان و بالابرندگان آن مرکبهایش هستند که آن را به پایین عرش می آورند، و در درجه های بهشت جای می دهند. فرشتگان می گویند: پروردگارا! مرکب های آن چیستند؟ سپس خداوند تبارک و تعالی می گوید: شما از نزد او چه چیزهایی آورده اید؟ آنها می گویند: توحیدش نسبت به تو

و ایمانش نسبت به فرستاده تو. سپس خداوند می گوید : مرکب های حمل این اعمال، ولایت علی علیه السلام، برادر رسول من و ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین هستند. اگر ولایت علی علیه السلام همراهش بود، آن را حمل می کند و بالا می برد و در بهشت قرار می دهد. سپس آنها می نگرند و مشاهده می کنند که آن مرد چیزی از این ها را ندارد و از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و خاندان پاکش و دشمنی با دشمانش بی بهره است. بعد از این، خداوند به فرشتگانی که حاملان آن اعمال بودند، می گوید: از آن دور شوید و به جایگاه های خود در ملکوت من برگردید، تا این که آن چیزی که سزاوار حمل آن است، برسد و آن را در جایی که شایسته آن است، قرار دهد، سپس فرشتگان به جایگاه های خاص خود بر می گردند.

سپس منادی پرودگار ما ندا می دهد که ای نگهبانان آتش! بیایید و این اعمال را بردارید و در قعر دوزخ بیفکنید، چرا که صاحب این اعمال از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و خاندان پاکش مرکبی برای خویش فراهم نیاورده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سپس خداوند آن فرشتگان را ندا می دهد، و هنگامی که مرکب از جنس ولایت علی علیه السلام از آن اعمال جدا گردد و فرشتگان مخالفت او را با علی و دوستی اش را با دشمنان علی علیه السلام اعلان کنند، خداوند آن اعمال را به بار گناهان و بلایایی بر فرستنده تبدیل می کند و نگهبانان آتش را که به صورت شیر هستند، بر آن اعمال که به شکل کلاغ و کک هستند، مسلط می کند، و از دهان شیرها آتشی بیرون می آید که اعمال را می سوزاند و همه آن را نابود می کند، و دوستی اش با دشمنان علی علیه السلام و انکار ولایت ایشان باقی می ماند و سپس آن را در قعر دوزخ قرار می دهد و چنان می شود که به یکباره اعمالش از بین می رود و گناهان و بار اعمال بدش زیاد می شود. بنابراین، حالت این شخص بدتر از حالت شخصی است که زکات نمی دهد اما بر نمازش پای بند است.(1)

8) شیخ طوسی در امالی می گوید: محمد بن محمد، از ابو الحسن علی بن خالد مراغی، از حسن بن علی بن حسن کوفی، از اسماعیل بن محمد مزنی، از

1- [1] _ تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام ص 76 ح 39.

سلام بن ابی عمره خراسانی، از سعد بن سعید، از یونس بن حباب، از علی بن حسین زین العابدین علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: چه شده است این افرادی را که هرگاه از خاندان ابراهیم علیه السلام سخن به میان می آید خوشحال می شوند و چهره هایشان گشاده می گردد، و اگر از خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم صحبت شود، در دل، آن را ناپسند می دارند؟ قسم به خدایی که جان محمد صلی الله علیه و آله و سلم در کف اوست، اگر بنده ای در روز قیامت اعمالی به اندازه اعمال هفتاد پیامبر را عرضه کند، خداوند آن را از او قبول نمی کند تا این که او را طرفدار ولایت من و ولایت خاندانم ببیند(1)

روایاتی که بیان کننده این هستند که پذیرش اعمال در گرو ولایت اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین است، بیشتر از آن است که به شمار آید.

«أَصْحَابُ الْجَنَّهِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلاً 24»

[آن روز جایگاه اهل بهشت بهتر و استراحتگاهشان نیکوتر است]

1) علی بن ابراهیم گفته که در روایت ابی جارود از امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه «أَصْحَابُ الْجَنَّهِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلا» روایت شده است که ایشان فرمودند: به ما این چنین خبر رسیده _ و خدا داناتر است _ که آن گاه که جهنمیان قبل از این که وارد آتش شوند، بر روی آتش قرار می گیرند تا به سمت آن برده شوند، به آنان گفته می شود: داخل در آن سایه شوید که سه گوشه از دود آتش دارد؛ پس آنها گمان می برند که آن بهشت است، سپس گروه گروه وارد آتش شوند، و آن در وسط روز است. و بهشتیان نیز رو به سوی تحفه هایی که آرزویش را داشتند، می آورند، تا این که در وسط روز جایگاه های بهشتی شان به آنها داده می شود، و این مراد از قول خداوند عز و جل است که می فرماید: «أَصْحَابُ الْجَنَّهِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلاً»(2)

2) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عمرو بن عثمان، و برخی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، و حسن بن

1- [1] _ امالی ج 1 ص 139
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2 ،ص 89.

علی، و همگی از ابی جمیله مفضَّل بن صالح، از جابر، از عبد الاعلی و علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابراهیم از عبد الاعلی، از سوید بن غفله، روایت می کند: امیر المؤمنین علیه السلام در حدیثی فرمودند: آن گاه که مؤمن در قبر گذاشته می شود، دو فرشته، قبرش را تا جایی که چشمش کار می کند می گسترند و برای او دری به سوی بهشت باز می کنند و سپس به او می گویند که شادمان به خوابی آرام و لطیف برو، همچون خواب جوان در ناز و نعمت آرمیده، چرا که خداوند عز و جل می فرماید: « أَصْحَابُ الْجَنَّهِ یَوْمَئِذٍ خَیْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِیلا»(1).

و شیخ طوسی این حدیث را در امالی(2) از جابر، از ابراهیم بن عبد الاعلی، از سوید بن غفله، از امیرالمؤمنین علیه السلام و از عبدالله بن عباس در حدیثی طولانی که کل آن را در ذیل آیه «یُثَبِّتُ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَ فِی الآخِرَهِ » [خدا کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت میگرداند و ستمگران را بی راه می گذارد و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد] از سوره ابراهیم(3) علیه السلام بیان داشتیم، روایت می کند.

«وَیَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاء بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِکَهُ تَنزِیلاً 25»

[و روزی که آسمان با ابری سپید از هم می شکافد و فرشتگان نزول یابند]

1) علی بن ابراهیم گفته است: محمد بن همَّام، از جعفر بن محمد بن مالک، از محمد بن حمدان، از محمد بن سنان، از یونس بن ظبیان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که از ایشان در مورد آیه «وَیَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاء بِالْغَمَامِ وَنُزِّلَ الْمَلَائِکَهُ تَنزِیلاً» پرسیدم، ایشان گفتند که منظور از «الغمام» (ابر سپید) امیرالمؤمنین علیه السلام است(4).

1- [1] _ کافی،ج 3 ،ص 231، ح 1.
2- [2] _ امالی، ج 1 ص 357.
3- [3] _ ذیل تفسیر آیه 27 همان سوره.
4- [4] _ تفسیر قمی ج 2 ص 89

«الْمُلْکُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَکَانَ یَوْمًا عَلَی الْکَافِرِینَ عَسِیرًا 26»

[آن روز فرمانروایی بحق از آن (خدای) رحمان است و روزی است که بر کافران بسی دشوار است]

1) محمد بن عباس گفته است: محمد بن حسن بن علی، از پدرش حسن، از پدرش، از علی بن اسباط، از یاران ما در مورد این سخن خداوند عز و جل «الْمُلْکُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ» گفته اند: پادشاهی چه امروز و چه قبل و بعد آن مخصوص خداوند رحمان است، اما هنگامی که امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف به پاخیزد، تنها خداوند عز و جل است که با فرمانبرداری عبادت می شود(1) .

«وَیَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَی یَدَیْهِ یَقُولُ یَا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ...بَعْدَ إِذْ جَاءنِی وَکَانَ الشَّیْطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولاً 29 »

«وَیَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَی یَدَیْهِ یَقُولُ یَا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلاً 27 یَا وَیْلَتَی لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِیلاً 28 لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءنِی وَکَانَ الشَّیْطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولاً 29 »

[و روزی است که ستمکار دستهای خود را می گزد (و) می گوید ای کاش با پیامبر راهی برمی گرفتم * ای وای کاش فلانی را دوست (خود) نگرفته بودم * او (بود که) مرا به گمراهی کشانید پس از آن که قرآن به من رسیده بود و شیطان همواره فروگذارنده انسان است]

1) طبرسی در مجمع البیان از قول عطا گفته است: ظالم در این روز شروع به خوردن دستانش می کند تا این که به آرنج ها می رسد و سپس دوباره رشد می کند و پیوسته این چنین می شود و هرگاه که دستش می روید، از سر پشیمانی نسبت به آن چه انجام داده، آن را می خورد.(2)

2) محمد بن عباس گفته است: احمد بن قاسم، از احمد بن احمد سیّاری، از محمد بن خالد، از حماد، از حریز، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان در مورد آیه « یَا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلا» فرمودند: منظور از این آیه امام علی بن ابی طالب علیه السلام است(3).

1- [1] _ تاويل الآيات ج 1 ص 372 ح 4
2- [2] _ مجمع البيان ج 7 ص 292
3- [3] _ تاويل الآيات ج 1 ص 373 ح 5

3) طبرسی با سند از محمد بن خالد، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابی حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه «یَا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا» گفته شده که منظور علی بن ابی طالب علیه السلام است(1).

4) و از محمد بن اسماعیل که رحمت خدا بر او باد، با سند از جعفر بن محمد طیار، از ابو الخطاب، از امام صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمودند: به خدا سوگند، خداوند در کتابش به کنایه حرف نزد تا این که گفت «یَا وَیْلَتَی لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِیلًا» و این آیه در مُصحف امام علی علیه السلام این چنین آمده است: «یَا وَیْلَتَی لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ الثانی خلیلا، و سیظهر یوما» یعنی ای کاش من دومی را دوست خود انتخاب نمی کردم و این امر، روزی آشکار خواهد شد(2).

5) محمد بن جمهور، از حمّاد بن عیسی از حریز، از فردی، از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان در مورد آیه «یَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَی یَدَیْهِ یَقُولُ یَا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا * یَا وَیْلَتَی لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِیلًا» فرمودند این مطلب را (در روز قیامت) اولی به دومی می گوید(3).

6) محمد بن ابراهیم معروف به ابن زینب نعمانی در کتاب الغیبه می گوید: محمد بن عبدالله بن مَعمَر طبرانی در طبریه(4) در سال سیصد و سی و سه که از موالی یزید بن معاویه و از جمله نواصب بود، گفت: پدرم از علی بن هاشم و حسن بن سَکْن از عبد الرزاق بن همَّام، از پدرش، از میناء غلام عبدالرحمن بن عوف، از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند: اهالی یمن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شدند. پیامبر فرمود : اهالی یمن نزد شما آمدند در حالی که به شدت دارند تلاش می کنند. هنگامی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، پیامبر به آنها فرمود: قومی نازک دل و با ایمانی استوار هستند که فردی به نام منصور جزو آنهاست، با هفتاد هزار خارج می شوند و جانشین من و جانشین وصی مرا یاری می رسانند، در حالی که حمایل شمشیرشان از مشک است. سپس آنها گفتند: ای رسول خدا! وصی تو کیست؟ فرمود: او آن کسی است که خداوند

1- [1] _ تاویل الآیات ج 1 ص 373 ح 6
2- [2] _ تاویل الآیات ج 1 ص 374 ح 8
3- [3] _ تاویل الآیات ج 1 ص 374 ح 9
4- [4] _ طبریه منطقه ای است در اردن و مشرف بر دریاچه طبریه. «معجم البلدان، ج 4، ص 17»

شما را به چنگ زدن به او امر کرده است، چرا که خداوند عز و جل فرموده است: «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ»(1) [و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید]

گفتند: ای رسول خدا! برای ما بیان کن که این ریسمان چیست؟ آن حضرت فرمودند آن این گفته خداوند است: «إِلاَّ بِحَبْلٍ مِّنْ اللّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ»(2)[مگر آن که به پناه امان خدا و زینهار مردم روند] ریسمان خدا کتاب او است و ریسمان مردم وصی من است. آنها گفتند: ای رسول خدا! وصی تو کیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ دادند: او کسی است که خداوند در موردش فرموده: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى علَى مَا فَرَّطتُ فِى جَنبِ اللَّهِ»(3) [تا آن که (مبادا) کسی بگوید دریغا بر آن چه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم] سپس آنها گفتند: ای رسول خدا! مراد از حضور خداوند چیست؟ آن حضرت فرمودند: آن چه خداوند عز و جل خود در باره اش می گوید: «يَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِى اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً» منظور از این آیه وصی من است که بعد از من راه رسیدن به من است. آنها گفتند: ای رسول خدا! تو را سوگند به کسی که به حق تو را به پیامبری برگزید، آن را به ما نشان بده، چرا که ما مشتاق او گشته ایم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: او همان کسی است که خداوند او را نشانه ای برای متفکران قرار داده است و اگر با نگاه انسانی صاحبدل و حق نیوشی که گواه قرار می گیرد، به او بنگرید، خواهید دانست که او وصی من است همان طور که من پیامبر شما هستم. حال داخل در صفها شوید و صورتها را خوب نگاه کنید، هرکس که قلبتان را شیفته خود ساخت، وصی من همان است، چرا که خداوند در کتابش می فرماید: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِى إِلَيْهِمْ»(4) [پروردگارا! دلهای برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده] منظور از ضمیر «هم» در این آیه پیامبر و خاندان اویند.

1- [1] _ آل عمران/ 103
2- [2] _ آل عمران/ 112
3- [3] _ زمر/ 56
4- [4] _ ابراهیم / 37

او روایت می کند که ابو عامر اشعری از میان اشعریان و ابو غرّه خوَلانی از میان خوَلانی ها و ظِبیان و عثمان بن قیس در میان بنی قیس، و عُرنه دوسی از میان دوسی ها و لاحق بن علاقه، برخاستند و وارد صف ها شدند و به صورت ها دقت کردند و دست فردی را که جلوی سرش کم مو و وسط سرش بی مو و چاق بود را گرفتند و گفتند: ای رسول خدا! دل های ما شیفته این فرد شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: حال که شما وصی رسول خدا را قبل از این که او را به شما معرفی کند، شناختید، برگزیدگان خداوند می باشید. از کجا دانستید که آن فرد مورد نظر من همین است؟ سپس آنها صدایشان را بلند کردند و شروع به گریه نمودند و گفتند: ای رسول خدا! ما به همه نگریستیم، اما قلبهایمان شیفته هیچ کدام از آن ها نشد، اما هنگامی که او را دیدیم، قلبهایمان لرزید و درونمان آرام شد و جگرهایمان به خروش آمد و چشمانمان غرق در اشک شد و سینه هایمان فراخ گشت، گویی که او پدر ماست، و ما فرزندان اوییم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ»(1) [تاویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند] شما به حدی به این افراد (ریشه داران در علم) نزدیک هستید که به خاطر آن، نیکی و ثواب پیشاپیش برایتان می رسد، و شما از آتش دور می گردید. راوی در ادامه گوید: این چند نفری که اسمشان ذکر شد، زنده ماندند تا این که همراه امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل و صفین حاضر شدند و در صفین به شهادت رسیدند، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنان مژده بهشت داده و از پیش، آنان را مطلع کرده بود که در رکاب علی بن ابی طالب علیه السلام به شهادت می رسند(2).

7) محمد بن یعقوب از محمد بن علی بن مَعمَر، از محمد بن علی بن عکایه تمیمی، از حسین بن نضر فِهری، از ابو عَمْرو اَوزاعی، از عمرو بن شِمر، از جابر بن یزید روایت می کند که گفته است: روزی نزد امام باقر علیه السلام رفتم و گفتم: ای پسر رسول خدا! اختلاف شیعه در مذاهبشان مرا ناراحت کرده است. سپس ایشان فرمودند: ای جابر! آیا تو را از کنه اختلافشان و این که از کجا با هم اختلاف کردند و از چه جهتی متفرق شدند، آگاه کنم؟ گفتم: آری، ای پسر رسول خدا،

1- [1] _ آل عمران / 7

2- [2] _ الغيبه ، ص 25

ایشان گفتند: ای جابر! هنگامی که آنها با هم اختلاف نمودند، تو اختلاف نکن. چرا که کسی که صاحب الزمان را انکار کند، به مانند این است که رسول خداوند صلی الله علیه و آله و سلم را در جنگ هایش انکار نماید. ای جابر! گوش کن و بفهم. گفتم: اگر شما این چنین بخواهید، باشد. سپس فرمود: گوش کن و بفهم و تا جایی که مرکبت تو را می برد، آن را تبلیغ کن، همانا امیرالمؤمنین علیه السلام هفت روز بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان مردم خطبه خواند و این زمانی بود که از جمع و گردآوری قرآن فارغ گشته بود، و فرمود: «ستایش برای خدایی است که مانع اوهام شد که جز وجود او را درک کنند، و عقل ها را مانع شد که ذات او را به خیال کشند، چرا که ذات خداوند از هرگونه شباهت و همانندی با چیزی به دور است» و آن خطبه جلیل را ایراد فرمود و بعد از گذشت بسیاری از فرازهای آن به جایی رسید که فرمود:

«ای مردم! همانا خداوند عز و جل فرستاده اش محمد صلی الله علیه و آله و سلم را وعده وسیله داده است و وعده اش حق است و خداوند خلف وعده نمی کند. هان! آگاه باشید که وسیله، بالاترین درجه بهشت است و در اوج بلندی ها قرار دارد و انتهای آرزوست و هزار نردبان دارد و فاصله بین هر نردبان و دیگری هزار سال دویدن یک اسب نجیب است و نردبان های آن از مروارید و گوهر و زبرجد و لولو و یاقوت و زمرد و مرجان و کافور و عنبر و بخار عود بخور و طلا و نقره و ابر و هوا و نور می باشد و این وسیله بر بالای همه باغ های بهشت قرار دارد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز بر روی آن نشسته است و دو جامه لطیف به تن کرده است: یک لباسش از جنس رحمت خدا و دیگری از نور او است و بر سر آن حضرت تاج نبوت و اکلیل رسالت است، و این در حالی است که آن مکان را با نورش نورانی کرده است و من در آن روز بر مقامی رفیع قرار دارم که پایین تر از مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و من نیز دو لباس لطیف به تن دارم، یکی از شکوفه ارجوان است و دیگری از جنس کافور، و فرستادگان و پیامبران بر روی نردبان ها ایستاده اند و بزرگان و حجت های همه ادوار در سمت راست ما قرار دارند، در حالی که حله هایی از نور و کرامت آنان را پوشانده است. و هر فرشته مقرب و نبی و فرستاده ای که ما را می بیند از نور ما مبهوت می گردد و از درخشش و شکوه ما شگفت زده می شود. و در سمت راست

وسیله و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابری است که وسعتش به گستره نگاه است و ندایی از آن به گوش می رسد: ای صاحبان این جایگاه! خوشا به حال کسی که وصی را دوست بدارد و به پیامبر عربی امی صلی الله علیه و آله و سلم ایمان بیاورد و هر کس کفر ورزد، آتش میعادگاه اوست. در سمت چپ وسیله و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سایه ایست که ندایی از آن می آید: ای صاحبان این جایگاه! خوشا به حال کسی که وصی را دوست بدارد و به پیامبر عربی امی صلی الله علیه و آله و سلم ایمان بیاورد و قسم به خدایی که پادشاهی برتر از آن اوست، هیچ کس رستگار نگردد و به رحمت و بهشت نمی رسد، مگر این که با اخلاص نسبت به این دو و دنباله روی مسیر این دو به دیدار پروردگارش بیاید. پس ای طرفداران ولایت خدا! به روسفیدی و شرافت مقتدایتان و بازگشت کریمانه تان و رستگاریتان در این روز در حالی که بر روی تخت هایی در برابر هم قرار دارید، یقین داشته باشید. و شما ای طرفداران انحراف و منع کنندگان از ذکر خداوند و رسول و راهش، و ای بزرگان ادوار، به سیاه رویی خویش و خشم پروردگارتان در مقابل اعمالی که کردید، ایمان داشته باشید و هر فرستاده ای و پیامبری که از میان است، امتش را از فرستاده ای که بعد از او می آید خبر میدهد و کسی که بشارت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می دهد، قومش را به پیروی از او سفارش می کند و چهره او را در نزد قومش زینت می دهد، تا این که صفات او را بشناسند و از شریعت او پیروی کنند و بعد از او گمراه نشوند. بعد از برطرف کردن عذر و دادن بیم و انذار با شواهد و دلایل و تبیین و اتمام حجت، اگر افراد هلاک و گمراه شدند، (بگذار در گمراهی خویش غوطهور باشند).

امت ها پیوسته امید به مبعوث شدن پیامبران داشتند و ورود آنان را انتظار می کشیدند، و اگر امتی به از دست دادن پیامبری بعد از پیامبر دیگری دچار می شد، هر چند که مصیبت و فاجعه از دست دادنشان بزرگ است، اما هنوز امید فراوانی داشت، اما هیچ مصیبتی بزرگتر و هیچ بلایی سترگ تر از فقدان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست،چرا که خداوند با مرگ آن حضرت، انذار و رفع عذر را به پایان رسانیده و با آن به حجت خواهی و عذرآوری در میان خود و بندگانش پایان بخشیده است، و آن حضرت را دری بین خود و بندگانش و مراقبی از جانب

خود قرار داده است که هیچ چیز را جز با او قبول نمی کند و نمی توان جز با فرمانبرداری از او به خداوند نزدیک شد و در آیات محکم از کتابش فرموده است: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ وَمَن تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً»(1) [هر کس از پیامبر فرمان برد در حقیقت خدا را فرمان برده و هر کس روی گردان شود، ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده ایم]. بدین ترتیب خداوند فرمانبرداری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را برابر با فرمانبرداری از خود و نافرمانی از او را مساوی نافرمانی خود قرار داده است، و این چنین این امر دلیلی گشت بر آن چه خداوند به رسولش موکول کرده است و آن را گواهی بر کسانی که از او فرمانبرداری و یا نافرمانی می کنند، قرار داد و آن را در چند جا از کتابش بیان فرموده است. خداوند تبارک و تعالی در تشویق به پیروی از او و ایجاد رغبت در تصدیق و پذیرش دعوتش فرموده است: « قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ»(2) [بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید و خداوند آمرزنده مهربان است]، بنابراین پیروی از آن حضرت به منزله دوستی با خداست و رضایت او موجب بخشودن گناهان و کامل گشتن نور و وجوب بهشت می گردد و پشت کردن به او و روی برگردانی از او مساوی با دشمنی با خدا است و خشم و غضب او را به بار می آورد و دوری از آن حضرت، انسان را در آتش جای می دهد، و این منظور از این آیه کریمه می باشد: «وَمَن يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ»(3) [و هر کس از گروه های (مخالف) به آن کفر ورزد، آتش وعده گاه اوست] و منظور از کفر ورزیدن، انکار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عصیان از اوست.

همانا خداوند تبارک و تعالی به وسیله من بندگانش را مورد امتحان قرار داد و با من مخالفانش را به قتل رساند و با شمشیر من تکذیب کنندگان را هلاک گرداند و مرا برای مؤمنین، مایه نزدیکی به خود و حوض مرگی برای ستمگران و شمشیری بر سر مجرمین قرار داد، و به وسیله من پشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را محکم گرداند و مفتخر به یاری رساندن آن حضرت گرداند و با

1- [1] _ نساء/80.
2- [2] _ آل عمران/31.

3- [3] _ هود/17.

علمش مشرفم ساخت و احکامش را به من عطا کرد و وصایت خویش را مختص من گردانید و مرا برای جانشینی خود در میان امتش برگزید. و در حالی که مهاجران و انصار دور او را گرفته بودند و محفل ها از حضور آنها انبوه گشته بود، فرمود: ای مردم! همانا علی برای من به منزله هارون است برای موسی، با این تفاوت که بعد از من پیامبری نمی آید. مؤمنان کلام رسول را درک کردند، چرا که می دانستند من از جانب پدر و مادر، برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیستم، همان طور که هارون برادر موسی بود، و همچنین پیامبر هم نبودم که مستلزم نبوت باشم. اما منظور این حرف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، جانشینی من برای او بود، همان طور که موسی هارون را جانشین خود برگزید، آن جا که خداوند می فرماید: «اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ وَلاَ تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ»(1) [در میان قوم من جانشینم باش و (کار آنان را) اصلاح کن و راه فسادگران را پیروی مکن].

و همچنین سخن آن حضرت در زمانی که گروهی گفتند: ما موالی و هم پیمانان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستیم؛ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حجه الوداع آمد، تا جایی که به غدیر خم رسید و دستور داد که برایش چیزی شبیه یک منبر درست شود. سپس بالای منبر رفت و بازوان مرا گرفت، تا حدی که سفیدی زیر بغل من دیده شد، و صدایش را بالا برد و در آن محفل فرمود: هر کس من مولای اویم، علی نیز مولای اوست، خداوندا! دوستان او را دوست و دشمنان او را دشمن بدار، پس دوستی با خدا در گرو دوستی با من و دشمنی با من، برابر با دشمنی با خداوند قرار گرفت، سپس خداوند در آن روز این آیه را نازل کرد: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الإِسْلاَمَ دِینًا»(2)[امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم]، بدین ترتیب ولایت من مایه کمال دین و رضایت پروردگار گشت.

سپس خداوند تبارک و تعالی آیه ای مخصوص من نازل کرد و آن را به منزله گرامی داشتی برای من منسوب نمود و آن را بزرگداشت و تفضیلی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای من قرار داد و آن، این آیه است : «ثُمَّ رُدُّواْ

1- [1] _ اعراف/142.
2- [2] _ مائده/3.

إِلَى اللّهِ مَوْلاَهُمُ الْحَقِّ أَلاَ لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ»(1) [آن گاه به سوی خداوند مولای بحقشان برگردانیده شوند. آگاه باشید که داوری از آن اوست و او سریعترین حسابرسان است].

و در مورد من مناقب فراوانی است که اگر ذکرشان کنم، بسیار به طول انجامد و زمان گوش دادن به آن طولانی گردد، و اگر آن انسانهای بدبخت به جای من آن جامه (جامه خلافت) را به تن کردند و در مورد چیزی که حقی در آن ندارند، با من به مخالفت برخاستند، و از سر گمراهی سوار بر مرکب (خلافت) شدند، و از سر نادانی گردنبندی از آن برای خود ساختند، پس به چه آبشخور بدی داخل گشتند، و چه توشه نامیمونی را برای خود فراهم کردند، آن دو در خانه هایشان همدیگر را لعن می کنند و هر یک از آنها از دیگری تبری می جوید، و هرگاه همدیگر را دیدار می کنند به هم می گویند: «يَا لَيْتَ بَيْنِى وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ»(2) [ای کاش میان من و تو فاصله خاور و باختر بود که چه بد دمسازی هستی]، سپس یکی از آن دو بدبخت در حالی که ظاهری ژولیده دارد به دیگری می گوید: [يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِى لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلاً * لَقَدْ أَضَلَّنِى عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءنِى وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنسَانِ خَذُولاً]، سپس من یاد و ذکری شدم که او از آن گمراه شد، و راهی گشتم که از آن منحرف گشت و ایمانی شدم که به آن کفر ورزید و قرآنی گردیدم که آن را ترک گفت و دینی شدم که آن را دروغ خواند، و مسیری شدم که از آن عدول کرد، و اگر این دو در اندک متاع فانی دنیا به چریدن پرداختند و وارد غروری ناپایدار گشتند و به خاطر آن در لبه حفره ای از آتش قرار گرفتند، ورودی نامیمون با ناامیدترین همراهان و بی خیرترین آبشخور را دارند و با لعنت یکدیگر بر هم فریاد می زنند و از سر حسرت، هم را در آغوش می کشند و هیچ آسایشی ندارند و هیچ گشایشی برای عذابشان نیست.

این قوم پیوسته بت می پرستیدند و کلیدداران بت خانه ها بودند و برای بت ها مناسک بر پا می کردند و قربانیانشان را در برابرشان قرار می دادند و برای آنان قربانی می کردند و برایشان بحیره و سائبه و وصیله و حام قرار می دادند، و به قمار بازی با تیرها می پرداختند، در حالی که از ذکر خداوند بلند مرتبه حیران و

1- [1] _ انعام/62.

2- [2] _ زخرف/38.

سرگردان، و از راه صلاح، منحرف و به سرعت به سوی هلاکت می رفتند، و شیطان بر آنان مستولی گشته بود، و سیاهی جاهلیت آنان را در برگرفته بود، و نادانی به آنان شیر داده و گمراهی آنان را از شیر بازگرفته بود تا این که خداوند از سر رحمت ما را برای آنان خارج نمود و از سر مهربانی ما را مشرف بر آنان گرداند و به وسیله ما نوری را برای کسانی که آن را بگیرد و فضیلتی برای کسی که آن را دنبال کند، و تاییدی برای کسانی که تصدیقش می کنند، خارج نمود و بدین ترتیب بعد از ذلت بر جایگاه عزت نشستند و بعد از کمی افراد به کثرت رسیدند، به نحوی که قلب ها و چشم های مردم از آنان می ترسید، و پادشاهان جبار و طاغوت ها در برابرشان تعظیم کردند و به نعمتی پر آوازه و کرامتی آماده دست یافتند و بعد از ترس و اضطراب به امنیت و همبستگی رسیدند، و به واسطه ما افتخارات معد بن عدنان درخشید _ عرب سروری یافت _ و ما آنان را داخل در باب هدایت نمودیم و وارد خانه آرامش گردانیدیم و لباس ایمان را بر آنان پوشاندیم، و به وسیله ما بر جهانیان پیروز گشتند. و روزهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اعمال افراد صالح را برایشان نشان داد، از مجاهد مدافع (از حریم اسلام) گرفته تا نمازگزار خاشع و معتکف زاهد که از خود امانتداری به خرج می دادند و کار نیک می کردند تا این که خداوند عز و جل پیامبرش را به سوی خود خواند و آن را به سوی خود به بالا برد، و تنها به اندازه لحظه ای از باز و بسته شدن چشم یا سوسوی یک برق نگذشته بود که به گذشته خود بازگشتند و پشت نمودند و به دنبال خونخواهی به راه افتادند و کینه های درون خویش را آشکار نمودند و درها را بستند و خانه ها را ویران نمودند و نشانه های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تغییر دادند و از احکامش روی گردان شدند و از انوار (هدایتش) دور شدند و به جای جانشین او، بدلی برای خود گرفتند. و آنان ظالم بودند و گمان کردند که کسی را که از خاندان ابی قحافه برگزیدند، بهتر از آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انتخاب کرده است و مهاجر خاندان ابی قحافه را بهتر از مهاجر و انصار ربانی، و آبروی بنی هاشم پنداشتند.

هان ! آگاه باشید که اولین شهادت دروغی که در اسلام اتفاق افتاد، شهادت آنان است مبنی بر این که رفیقشان جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. سپس هنگامی که آن حادثه کذایی برای سعد بن عباده اتفاق افتاد، از این

رأی برگشتند و گفتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی درگذشت که جانشینی برای خود برنگزید، و رسول پاک و مبارک خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز اولین کسی است که نسبت به او، شهادت دروغ در اسلام اظهار شد؛ و بعد از اندک مدتی نتیجه عملشان را می بینند و آیندگان نیز نتیجه کاری که پیشینیان بنیادش را نهادند، خواهند دید، و اگر می بینید که از مهلتی وسیع برخوردارند و از مرگ (برای زمانی اندک) خلاصی یافته اند و از رهگذر دگرگونی های روزگار، گشایشی نصیبشان شده است و غرور (یا شیطان) به تدریج (و نه یکباره) آنان را در بر گرفته و در حالتی آرام هستند و به آرزوهایشان می رسند، پس بدانید که خداوند شداد بن عاد و ثمود بن عبود و بلعم بن باعورا را نیز مهلت داد و نعمتهای آشکار و پنهانی اش را بر آنان سرازیر کرد و آنان را با اموال فراوان و عمر(طولانی) یاری رسانید و زمین، نعمتهایش را به ایشان داد تا نعمتهای خداوند را یادآور شوند، و بزرگداشت و بازگشت به سوی او را یاد بگیرند و از استکبار (وگردن کشی) دست بکشند. سپس هنگامی که مهلتشان به پایان رسید و خوراکشان را کاملا خوردند، خداوند آنان را گرفت و از ریشه برکند و چنان شد که برخی گرفتار بادشن ها (توفان) شدند و برخی به خروش(مرگبار) گرفتار آمدند، و برخی با ابر (آتشبار) هلاک شدند و برخی را زلزله به نابودی رسانید و برخی را نیز طعمه زمین کرده و هلاک گرداند، و این خداوند نبود که به آنان ظلم نمود، بلکه خود بودند که به خویشتن ظلم نمودند.

آگاه باشید که هر اجل و زمانی مدتی مشخص دارد و هرگاه که مدت آن زمان به اتمام رسد، اگر آن چه را که ظالمان آرزویش را داشتند و آن چه که نهایت کار زیانکاران گردید، برایتان نشان داده شود، از آن چه که آنان بر آن ایستاده اند، به سوی خداوند فرار می کردید و به سوی او رهسپار می شدید. آگاه باشید _ ای مردم _ که من در میان شما به مانند هارون در میان آل فرعون، و باب «حطه» (آمرزش گناه) در میان بنی اسرائیل و سفینه نوح برای قومش می باشم. من آن خبر عظیم و صدیق اکبر هستم و به زودی به آن چه وعده داده شدید، پی خواهید برد، و بی شک که این مدت اندک (دنیا) تنها به اندازه یک بار لیسیدن انسانی که مشغول خوردن است و یک بار نوشیدن فرد نوشنده و یک چشم بر هم زدن فردی که چرت می زند است. و بعد از این (علاوه بر این که) از سر خواری در دنیا عارها و

ننگهای فراوانی ملازم آنها می شود، در روز قیامت نیز به سوی شدیدترین عذابها برده می شوند، و خداوند نسبت به آن چه انجام می دهند غافل نیست، و جزای کسی که از راه راست خداوند عدول کند و حجت او را انکار نماید و با هدایت کنندگانش مخالفت ورزد و از نورش کناره گیرد و در ظلمتها داخل گردد و آب را به سراب و نعمت را به عذاب و رستگاری را به بدبختی و شادی را به زیانکاری و گشایش را به تنگنا (و سختی) عوض کند، چیزی جز جزای عمل و بدی مخالفت خویش را ندیده است. پس باید به حقیقت وعده (خداوند) مؤمن باشند و به آن چه وعده داده می شوند، ایمان پیدا کنند، در آن روزی که فریاد (صور) به حق می آید : «ذَلِکَ یَوْمُ الْخُرُوجِ * إِنَّا نَحْنُ نُحْیِی وَنُمِیتُ وَإِلَیْنَا الْمَصِیرُ* یَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا»(1) [آن (روز) روز بیرون آمدن (از زمین) است * ماییم که خود زندگی می بخشیم و به مرگ می رسانیم و برگشت به سوی ماست * روزی که زمین به سرعت از (اجساد) آنان جدا و شکافته می شود] تا آخر سوره»(2) .

8) امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید: هر برده و کنیزی که در ظاهر با امیر المؤمنین بیعت کرده و از درون، آن را شکسته و بر نفاق خود باقی مانده باشد، هنگامی که ملک الموت برای قبض روح او بیاید، ابلیس و یارانش در برابر او ظاهر شوند و آتش و انواع مختلف عذاب آن در چشم و قلبش و نشیمنگاهش در تنگناهای آتش برایش قابل مشاهده گردد، و همچنین باغ ها و منزلگاه هایی که در صورت پایداری بر ایمان و وفای به بیعت، مخصوص او بود، نیز به او نشان داده می شود. سپس ملک الموت به او می گوید: نگاه کن، اگر بر ولایت و دوستی خود بر برادر محمد صلی الله علیه و آله و سلم باقی می ماندی، در روز فیصله قضاوت خداوند، سرانجامت در آن باغ هایی بود که مقدار آسایش و خوشی و شادی موجود در آن را تنها خداوند می داند، اما تو پیمانت را شکستی و مخالفت ورزیدی. بنابراین، آن آتش با انواع مختلف عذاب و دوزخبانانی که پتک در دست دارند و افعی های دهان باز و عقرب هایی که دمهایشان را بر افراشته اند و درندگانی که پنجههایشان را آماده کرده اند، و دیگر عذاب های آن، مخصوص توست که به سوی آن می روی. سپس آن شخص می گوید: ای کاش با پیامبر

1- [1] _ ق/42،43،44.

2- [2] _ کافی، ج 8 ،ص 18 ،ح 4.

صلی الله علیه و آله و سلم راهی برمی گرفتم و دستوراتش را می پذیرفتم و اوامرش را در باره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام اجرا می کردم.(1).

9) علی بن ابراهیم در معنی آیه «وَیَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَی یَدَیْهِ» گفته است که اولی می گوید: ای کاش به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راهی را بر می گرفتم.(2)

10) و گفته است که امام صادق علیه السلام می فرماید که اولی می گوید: یَا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ علیّاً ولیّاً یعنی ای کاش به همراه رسول صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را نیز ولی بر می گرفتم «یَا وَیْلَتَی لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِیلًا» و منظور از فلان در این جا دومی است، «لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءنِی» و فاعل جاءنی در این جا ولایت است یعنی بعد از این که ولایت سراغ من آمد و «وَکَانَ الشَّیْطَانُ» که منظور از شیطان نیز دومی است «لِلإِنسَانِ خَذُولًا».(3)

11) شیبانی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت می کند که منظور از سبیل در این جا علی علیه السلام است «یَا وَیْلَتَی لَیْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِیلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ» و منظور از ذکر در این جا امام علی علیه السلام است.

12) و همچنین گفته شده که از امام باقر و صادق علیهما السلام روایت شده است: این آیات در مورد دو مرد از بزرگان قریش نازل شده، که با زبان اسلام آوردند اما با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نفاق می کردند، و در روز اخوت و برادری بین آنان پیمان برادری ایجاد کرد، و یکی از آن دو دیگری را از راه درست باز داشت و هر دو به هلاکت رسیدند، و خداوند عز و جل حکایت آن دو و سخنانشان را در هنگام نزول عذاب بر آنها حکایت کرده است و این که یکی از آنها اندوهگین می شود و بر آن چه انجام داده افسوس می خورد و در جایی که پیشیمانی سودی برایش ندارد، احساس پشیمانی می کند.

وَقَالَ الرَّسُولُ یَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا 30

1- [1] _ تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ص 131،ح 66.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 89 .
3- [3] _ تفسیر قمی، ج ،2 ص 89.

[و پیامبر (خدا) گفت: پروردگارا! قوم من این قرآن را رها کردند]

1) محمد بن یعقوب با سند از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند: در خطبه ای که قبل از این آیه از آن حضرت ذکر شد، فرمودند: همانا من آن ذکری هستم که از آن گمراه شد، و راهی هستم که از آن منحرف شد و ایمانی هستم که به آن کفر ورزید و قرآن هستم که آن را متروک گذاشت و دینی هستم که آن را تکذیب کرد(1) .

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا ﴿31﴾

[و این گونه برای هر پیامبری دشمنی از گناهکاران قرار دادیم و همین بس که پروردگارت راهبر و یاور توست]

1) ابوالفضل طبرسی در «مشکاه الانوار» حدیثی را به امام صادق علیه السلام ربط می دهد که ایشان می فرمایند: هیچ پیامبر و مؤمنی نبوده و نمی باشد و نخواهد بود، مگر این که یک دوست او را اذیت کند و بر او مسلط گردد و اگر دوستی نباشد، پس همسایه ای که او را اذیت کند و این است معنی سخن خداوند متعال : «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ»(2).

2) هنگامی که معاویه به مدینه آمد و بر منبر بالا رفت و خطبه خواند و از امیر المؤمنین علی علیه السلام خرده گرفت، امام حسن علیه السلام برخاست و خداوند را حمد و ستایش کرد، و سپس گفت: همانا خداوند عز و جل هیچ پیامبری را نفرستاده، مگر این که دشمنی را از میان مجرمان برایش قرار داده است، و خداوند تعالی گفته است: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ»، حال من پسر علی بن ابی طالب هستم و تو پسر صخر می باشی و مادر تو هند است و مادر من فاطمه سلام الله علیها است، و مادربزرگ تو قتیله است و مادربزرگ من خدیجه است، حال خداوند کسی که از میان ما دو نفر اصل و نسب پست تر و شهرت کمتر و کفر بیشتر و نفاق شدیدتری را دارد، لعنت کند. سپس افراد داخل در مسجد با

1- [1] _ کافی، ج 8 ،ص 28 ،ح 4.
2- [2] _ مشکاه الانوار:، ص 287

صدای بلند دو مرتبه آمین گفتند. و معاویه خطبه اش را قطع کرد و به خانه اش رفت.

«الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَى وُجُوهِهِمْ إِلَى جَهَنَّمَ أُوْلَئِکَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا»(34)

[کسانی که به رو درافتاده به سوی جهنم رانده می شوند آنان بدترین جای و گم ترین راه را دارند]

1) محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب الغیبه با اسناد به کعب الاحبار می گوید: آن گاه که قیامت فرا برسد، مردم در چهار گروه محشور می شوند: گروهی سواره اند و گروهی پیاده راه می روند و گروهی سر به زیر راه می روند. گروهی بر روی صورتهایشان راه می روند و گنگ و لال و کورند و هیچ چیز را درک نمی کنند و سخنی نمی گویند و به آنان اجازه داده نمی شود تا عذر بیاورند و توجیه کنند. اینان کسانی هستند که آتش صورتهایشان را می سوزاند و چهره هایشان در آن عبوس می گردد. پس گفتند: ای کعب! اینها چه کسانی هستند که بر روی صورتهایشان محشور می شوند و چرا حالتشان این چنین است؟ کعب گفت: اینها کسانی هستند که در گمراهی و ارتداد و نقض پیمان درافتادند، و این چنین هنگامی که به جنگ خلیفه و وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عالم و آقا و فاضل و پرچمدار و متولی حوض و کسی که خانه امیدشان می باشد، پرداختند، با بد توشه ای به ملاقات پروردگارشان رفتند، او امید انسان در دنیای دیگر است و او علمی است که نادانسته نمی ماند، و راه راستی است که هرکس از آن منحرف شود می لغزد و در آتش سقوط می کند. او علی علیه السلام است و قسم به پروردگار کعب که او عالم ترین آنهاست و از همه شان به صلح پیشگامتر و از همه صبور تر است و کعب از کسانی که دیگری را بر علی علیه السلام ترجیح دادند، در شگفت است.

و آن قائم و مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از نسل علی علیه السلام است که زمین را دگرگون می سازد، و عیسی بن مریم علیه السلام با آن بر نصارای روم و چین احتجاج می کند، همانا قائم مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از نسل علی علیه السلام است و از نظر خلقت و اخلاق و ظاهر و هیبت از همه مردم به عیسی بن مریم علیه السلام شبیه تر است، و خداوند عز و جل آن چه را که به پیامبرانش می بخشد، به او خواهد بخشید و حتی به او بیشتر می بخشد و او را

ص:673

برتری می دهد. همانا قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف از فرزندان علی علیه السلام است که به مانند یوسف غیبتی دارد و به مانند عیسی، بازگشتی. سپس بعد از غیبتش، به هنگام طلوع ستاره سرخ و بعد از خرابی منطقه الزوراء که ری است و شکافته شدن منطقه المزوره که بغداد است و بعد از خروج سفیانی و جنگ فرزندان عباس با جوانان ارمنستان و آذربایجان که هزاران هزار در آن کشته می شود، و هرکدام از آن ها شمشیری آراسته به دست دارند و پرچم هایی سیاه بر فراز آنان به اهتزار در می آید و جنگ هایی به پا می کنند که مرگ سرخ و طاعون عظیم آمیخته به آن است، بعد از همه اینها او ظهور می کند.(1)

«وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا» 38

[و (نیز) عادیان و ثمودیان و اصحاب رس و نسل های بسیاری میان این (جماعتها) را (هلاک کردیم)]

در سوره هود خبر اصحاب رس ذکر شد.

1) ابن بابویه گفته است: احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابو صلت عبد السلام بن صالح هروی، از علی بن موسی الرضا، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی صلوات الله علیهم اجمعین روایت می کند: مردی از اشراف تمیم که عمرو نامیده می شد، سه روز قبل از شهادت امام علی علیه السلام نزد او آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، مرا از اصحاب رس مطلع کن که در چه عصری بودند و منزلگاه هایشان کجا بوده و پادشاهشان چه کسی بوده و آیا خداوند عز و جل پیامبری برایشان فرستاده یا نه؟ و به چه وسیله ای هلاک شدند؟ چرا که من در کتاب خداوند یاد آنان را می بینم اما خبر ایشان را نمی یابم. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: تو از من چیزی پرسیدی که کسی قبل از تو از من نپرسیده است، و بعد از من نیز کسی در مورد آن به تو چیزی نخواهد گفت مگر این که از من نقل کند، و در کتاب خداوند آیه ای نیست که از آن اطلاع نداشته باشم و تفسیرش را ندانم و ندانم که در چه مکانی، در صحرا

1- [1] _ الغيبه، ص 96

یا کوه و در چه وقتی از روز یا شب نازل شده است، و من در اینجا (به سینه اش اشاره کرد) علم فراوانی دارم، اما طالبان آن اندک اند و دیری نمی پاید که مرا از دست بدهند و پشیمان شوند.

ای دوست تمیمی! قصه آنان این چنین است که آنان قومی بودند که درخت صنوبر را می پرستیدند که به آن شاه درخت می گفتند، این درخت را یافث بن نوح بر لب چشمه ای به نام روشاب کاشته بود، و این درخت بعد از طوفان برای نوح رویید، و آنها را نیز بدین خاطر «اصحاب رس»(1) نامیدند که پیامبرشان را در زمین دفن کردند، و این قضیه بعد از سلیمان بن داود علیه السلام بود. آنها در کنار ساحلی از بلاد شرق که به آن رس گفته می شد، دوازده شهر داشتند، و آن نهر را نیز به همین نام نامیدند، و در آن زمان هیچ رودی پرآب تر و گواراتر از آن نبود و هیچ شهری نیز پرجمعیت تر و آباد تر از آن نبود. یکی از این شهرها آبان بود و دیگری آذر و سومی دی و چهارمی بهمن و پنجمی اسفندار و ششمی فروردین و هفتمی اردیبهشت و هشتمی خرداد و نهمی مرداد و دهمی تیر و یازدهمی مهر و دوازدهمی شهریور.

بزرگترین شهرشان اسفندار بود که پادشاهشان در آن میزیست، و نامش ترکوذ بن غابور بن یارش بن ساذن بن نمرود بن کنعان، فرعون ابراهیم علیه السلام بود. و در آن جا چشمه و درخت صنوبری بود که در هر شهری دانه ای از شکوفه های آن صنوبر کاشته بودند، و در آن شعبهای از رودی که در کنار درخت صنوبر بود، روان ساختند و این چنین شد که دانه رشد کرد و تبدیل به درختی بزرگ شد. آنها نوشیدن آب چشمه و رودها را حرام گرداندند و از آن نمی نوشیدند و چهارپایانشان را نیز اجازه نوشیدن نمی دادند و هر کس این کار را می کرد، او را می کشتند و می گفتند: او موجب حیات خدایان ماست، و کسی را سزا نیست از حیات او بکاهد و خود ایشان و چهارپایانشان از رود رس که شهرهایشان بر فراز آن بود می نوشیدند. آنها در هر ماهی از سال، عیدی در هر شهر برقرار می کردند و اهالی شهر دور درخت جمع می شدند و بر درختی که توری از حریر بر روی خود داشت و انواع تصاویر بر آن کشیده شده بود، می زدند. و سپس گوسفند و گاو می

1- [1] _ رَسُّوه فی الارض یعنی آن را در زمین پنهان کرد. «لسان العرب ماده رسس»

آوردند و برای درخت قربانی می کردند و در آنجا با هیزم ها آتشی بر می افروختند و آن گاه که دود و بوی طبخ حیوانات قربانی برمی خاست، و بین آنها و نگاهشان به آسمان حایل می گشت، سجده کنان در برابر درخت می افتادند و برایش گریه و زاری می کردند تا این که از آنان راضی گردد، و شیطان نیز می آمد و شاخه های آن را حرکت می داد، و از میان تنه آن صدای خردسالی را سر می داد که ای بندگانم، من از شما راضی شدم، و آسوده خاطر و خوشحال باشید. و در آن زمان سرهایشان را بالا می گرفتند و شراب می نوشیدند و آلات موسیقی را می نواختند و و شروع به رقص دست بند می کردند و شب و روزشان را در چنین حالتی به سر می بردند و بعد از آن بر می گشتند.

از همین روست که عجم ها اسامی ماه هایشان را آبان و آذر و غیره نامیده اند، و این اسامی را از اسامی شهرها گرفته اند، چرا که آنها به هم می گفتند، این عید ماه فلان و این عید ماه فلان است، تا این که عید شهر بزرگشان فرا می رسید و همگی کوچک و بزرگ در آن شهر جمع می شدند و در کنار درخت صنوبر و چشمه، خیمه ای از ابریشم و دیبا برپا می کردند و بر آن تصاویر مختلف را می کشیدند و دوازده در برایش قرار می دادند که هر دری برای اهالی یک شهر بود، و خارج از خیمه در برابر درخت صنوبر سجده می کردند و چند برابر قربانی هایی را که برای درخت شهر خود تقدیم می کردند، برایش پیش کش می کردند، سپس ابلیس می آمد و درخت صنوبر را به شدت تکان می داد و با بانگی بلند از درون آن سخن می گفت و بیش از همه آن چه که شیطان ها به آنان وعده و امید داده بودند، به آنان وعده و امید می داد، سپس آنان سرهایشان را از سجده بر می داشتند و به حدی به شادی و نشاط می پرداختند که به واسطه میگساری و نوازندگی سخن نمی گفتند، و دوازده شبانه روز را به تعداد اعیادشان در سال اینگونه سپری می کردند و سپس باز می گشتند.

هنگامی که کفرشان به خداوند عز و جل و عبادت جز او طولانی گشت، خداوند پیامبری از بنی اسرائیل از فرزندان یهودا پسر یعقوب علیه السلام را نزد آنان فرستاد و زمان زیادی را نزد آنان ماند، و آنان را به پرستش خدا و شناخت ربوبیتش دعوت می کرد، اما آنان از او پیروی نمی کردند و هنگامی که شدت اصرارشان را در گمراهی و ضلالت و عدم قبول درستی و رستگاری را که آنان را

بدان فرا می خواند، دید و هنگامی که در یکی از عیدهای بزرگ شهرشان حاضر شد، گفت: پروردگارا! بندگانت از هر کاری جز تکذیب من و کفر به تو دست بر می دارند، آنان پیوسته درختی را که نه نفع و نه ضرری برایشان دارد، می پرستند، پس درختشان را به طور کامل خشک کن و قدرت و توانت را به آنها بنمایان. قوم چون بامدادان از خواب برخاستند، دیدند که درختشان خشک شده است، و این موضوع آنان را به وحشت انداخت و آنان را دچار دلهره نمود. آنان به دو دسته تقسیم شدند: گروهی گفتند این مردی که ادعا می کند فرستاده پروردگار آسمان و زمین است، اله شما را سحر کرده است تا شما را از آن به سوی خود روی گردان کند. و گروهی گفتند که نه، بلکه هنگامی که اله شما این مرد را دید که از آن خرده می گیرد، و نسبت به آن ناروا می گوید و شما را به پرستش چیزی جز او دعوت می کند، خشمگین شده و زیبایی و طراوت خود را پنهان کرده تا شما به خاطر او خشمگین شده و انتقامش را از او بگیرید.

آنان بر کشتن او اجماع کردند. پس لوله های بلندی از سرب با دهانه هایی گشاد درست کردند، سپس آن را در ته چشمه قرار دادند و تا سطح آب بالا آوردند و مانند مجراهای چاه (فاضلاب) هر یک را روی دیگری قرار دادند، و هر چه آب در داخل آن بود، خالی نمودند. سپس در ته چشمه چاهی عمیق با دهانه تنگ حفر کردند و پیامبرشان را در ته چاه فرستادند و بر دهانه آن تخته سنگ بزرگی گذاشتند، سپس لوله ها را از آب خارج کردند و گفتند: اکنون اگر اله مان دید که ما کسی را که از او خرده می گرفت و دیگران را از پرستش او باز می داشت، کشتیم و آن را در زیر درخت بزرگ دفن کردیم تا انتقامش را از او بگیرد (و دلش خنک گردد) و نور و شادابی آن دوباره به مانند سابق به او بازگردد، امید داریم که از دستمان راضی گردد. آنان در تمام طول آن روز صدای ناله پیامبرشان را می شنیدند، در حالی که می گفت: ای مولای من، تو اکنون تنگی مکان و شدت اندوه مرا می بینی، پس به ضعف تکیه گاهم و کمی چاره ام رحم کن و زودتر روحم را قبض کن و اجابت دعایم را به تاخیر نیانداز. او پیوسته این چنین می گفت تا این که از دنیا رفت.

سپس خداوند به جبرئیل علیه السلام گفت: ای جبرئیل! آیا این بندگان من که صبرم آنان را فریفته و از مکر من ایمن گشته اند و جز من را می پرستند و پیامبرم

را کشتند، گمان می کنند که می توانند در برابر خشمم مقاومت کنند و یا این که از حوزه قدرت من خارج شوند؟ چرا اینگونه اند در حالی که من از کسانی که از من سرپیچی کنند و از عقابم نترسند، انتقام می گیرم. به عزت و جلالم سوگند یاد می کنم که آنان را مایه عبرت و پند عالمیان قرار می دهم. آنان در آن عیدشان بودند که بادی شدید و سرخ آنان را به وحشت انداخت و در آن سرگردان شدند و دچار وحشت شدند و به یکدیگر چسبیدند. سپس زمین در زیر (پاهایشان) به مانند سنگ گوگردی شعله ور شد و ابری سیاه بر آنان سایه افکند، و تکه آتشی شعله ور که به مانند قبه بود، بر روی آنان افتاد، و بدین ترتیب بدنهایشان مانند سرب در درون آتش ذوب شد، و ما از یادآوری غضب پروردگار و فرود انتقامش به او پناه می بریم و هیچ دگرگونی و نیرویی نیست مگر توسط خداوند بلند مرتبه و بزرگ(1).

2) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند: زنی به همراه زن دیگری از موالیانش نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت: نظرت در مورد رابطه زنان با زنان چیست؟ آن حضرت فرمود: اینان در آتش اند، در روز قیامت آورده می شوند و لباس و کفش هایی از آتش به تنشان می شود، و در شکم و فرج هایشان ستون های آتشینی فرو می شود، و در درون آتش انداخته می شوند. سپس آن زن گفت: آیا این در قرآن آمده است؟ آن حضرت گفت آری. زن گفت : آن، کجای قرآن است؟ آن حضرت این آیه را تلاوت کرد؟ «وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ» و فرمود منظور از اصحاب رس در این جا «رسّیات» (زنان مساحق) است(2).

و اگر خداوند بخواهد در سوره (ق) در ذیل آیه «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ» روایتی را میآوریم که مشابه همین روایت علی بن ابراهیم است.

وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا ﴿39﴾

[و برای همه آنان مثلها زدیم و همه را زیر و زبر کردیم]

1- [1] _ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 183، باب 16، ح 1.

2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 90.

1) ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد برقی، از فردی که از او یاد کرد، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا» می گوید یعنی آنان را تکه تکه کردیم. ایشان فرمودند که این کلمه ای نبطی است(1).

2) علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا» می گوید، یعنی آنها را تکه تکه گردانیدیم و فرمودند که این کلمه ای نبطی است(2) .

«وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِى أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا» 40

[قطعا بر شهری که باران بلا بر آن بارانده شد گذشته اند. مگر آن را ندیده اند (چرا) ولی امید به زنده شدن ندارند]

1) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: اما شهری که بر آن باران بلا باریده، سدوم، شهر لوط است که خداوند بر آنان بارانی از سجیل بارید که به گفته ایشان نوعی گل است.(3)

«أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا» 43

[آیا آن کس که هوای (نفس) خود را معبود خویش گرفته است دیدی؟ آیا (می توانی) ضامن او باشی]

1) علی بن ابراهیم گفته است که این آیه در مورد قریش نازل شده است، و این بدین خاطر بود که عرصه زندگی بر آنها تنگ شد، پس از مکه خارج شدند و پراکنده می گشتند و هنگامی که فردی درخت یا سنگی خوش منظر را می دید، از آن خوشش می آمد و آن را می پرستید، و برایش قربانی ذبح می کردند و خونش

1- [1] _ ذیل تفسیر آیه های 12تا 14.
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 90.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج ،2 ص 90.

را به آن می مالیدند و آن را «سعد صخره» (سنگ شانس) می نامیدند و هرگاه مرضی در شتران و گوسفندانشان می افتاد، نزد سنگ می آمدند و گوسفند و شترشان را به آن می کشیدند. یک بار یکی از اعراب با شترش نزد سنگ آمد و می خواست شترش را به آن بکشد، اما شتر رم کرد و گریخت، سپس آن مرد این شعر را سرود:

أتينا إلى سعد ليَجمعَ شَمْلَنا فشتَّتَنا سعدٌ فما نحن من سعدِ

و ما سَعدُ إلا صَخْرةً بتَنُوفه من الأرض لا تهدى لغَيٍّ و لا رُشدِ

ما نزد سعد آمدیم تا پراکندگی ما را جمع کند. اما ما را پراکند و دیگر ما از دوستداران سعد نیستیم.

و سعد چیزی جز تکه سنگی در صحرا نیست که نه می تواند انسان را به بیراهه کشاند و نه هدایت کند.

و فردی از اعراب از کنار آن رد شد و دید که روباهی بر روی آن ادرار می کند، سپس این شعر را گفت:

و ربٌّ يَبولُ الثُعلُبانُ برَأسِه لقد ذَلَّ من بالَتْ عليه الثَّعالِبُ

این خدایی که روبهان بر سرش ادرار میکنند، به راستی کسی که روبهان بر سرش ادرار کنند، خوار و ذلیل است.

«أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» 44

[یا گمان داری که بیشترشان می شنوند یا می اندیشند. آنان جز مانند ستوران نیستند بلکه گمراه ترند]

1) محمد بن یعقوب از ابوعبد الله اشعری، از یکی از یارانمان در حدیثی مرفوع از هشام بن حکم، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که ایشان در حدیثی طولانی فرمودند: ای هشام! این جا خداوند کسانی را که خرد نمی ورزند، ذم می کند و می فرماید: «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»(1).

1- [1] _ کافی ج 1 ص 11 ح 12.

2) همچنین از محمد بن یعقوب، از برخی از یارانمان، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن داود غنوی، از اصبغ بن نباته، از حضرت علی علیه السلام در حدیثی طولانی روایت شده است: اما یاران سمت چپ (اصحاب المشأمه)، یهود و نصاری هستند که خداوند در موردشان می فرماید: «الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَعْرِفُونَهُ کَمَا یَعْرِفُونَ أَبْنَاءهُمْ»(1) [کسانی که به ایشان کتاب (آسمانی) داده ایم، همان گونه که پسران خود را می شناسند او (محمد) را می شناسند] منظور این است که از محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت در تورات و انجیل آگاهی دارند، همان طور که فرزندانشان را در منازلشان می شناسند «وَإِنَّ فَرِیقًا مِّنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ یَعْلَمُونَ * الْحَقُّ مِن رَّبِّکَ » [و مسلما گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می دارند و خودشان (هم) می دانند * حق از جانب پروردگار توست] منظور این است که آنان حقیقت را می دانند که تو فرستاده خداوندی، «فَلاَ تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ» [پس مبادا از تردیدکنندگان باشی](2). هنگامی که آن چه را می دانستند، انکار کردند، خداوند آنان را به خاطر این کار مورد آزمایش و ابتلای خویش قرار داد، و روح ایمان را از آنان سلب کرد و در بدنشان تنها سه روح گماشت: روح قدرت طلبی و روح شهوت خواهی و روح جسم، سپس آنان را در زمره چهارپایان قرار داد و فرمود: «إِنْ هُمْ إِلَّا کَالْأَنْعَامِ» چرا که چهارپا با روح قدرتش بار می کشد و با روح شهوتش علف می خورد و با روح بدنش راه می رود(3).

و اگر خدا بخواهد این حدیث را به طور کامل در اول سوره واقعه خواهیم آورد.

«أَلَمْ تَرَ إِلَی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاء لَجَعَلَهُ سَاکِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَیْهِ دَلِیلًا» 45

[آیا ندیده ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است و اگر می خواست آن را ساکن قرار می داد. آن گاه خورشید را بر آن دلیل گردانیدیم]

1- [1] _ بقره / 146.
2- [2] _ بقره / 146، 147
3- [3] _ کافی ،ج 2 ، ص 214، ح 16.

1) علی ابن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاء لَجَعَلَهُ سَاکِنًا» روایت می کند، که ایشان فرمودند: منظور از ظل، فاصله زمانی بین آشکار شدن طلوع فجر و طلوع خورشید است.(1)

2) ابن شهرآشوب: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زیر درختی کم سایه در جحفه وارد شد و صحابه نیز دور ایشان گرد آمدند، چون سایه درخت کفاف آن جمع را نمی کرد. خداوند متعال اذن فرمود به آن درخت تا قد بر افرازد و سایه خود را بر سر همه بگستراند. در این جا خداوند متعال این آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاء لَجَعَلَهُ سَاکِنًا» را نازل فرمود(2).

وَهُوَ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیَاحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا 48

[و اوست آن کس که بادها را نویدی پیشاپیش رحمت خویش (باران) فرستاد و از آسمان آبی پاک فرود آوردیم]

1) در مصباح الشریعه آمده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: هرگاه خواستی طهارت کنی و وضو بگیری، طوری به سمت آب می روی که داری به سمت رحمت خداوند حرکت می کنی، چرا که خداوند متعال آب را کلید نزدیکی به خود و مناجات با خود و راهنمایی به سوی گستره خدمت به خود، قرار داده است. و همان طور که رحمت خداوند گناهان بندگان را پاک می کند، آب نیز پلیدیهای ظاهری را پاک می گرداند، خداوند متعال فرموده است: «وَهُوَ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیَاحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا» و در جایی دیگر فرموده است: «وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاء کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ أَفَلَا یُؤْمِنُونَ» [و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم آیا (باز هم) ایمان نمی آورند]، و همچنان که خداوند تمامی نعمت های دنیا را با آب حیات بخشیده است، به همین ترتیب با رحمت و فضلش، صفا و لطافت و پاکیزگی و برکت و آمیختگی و امتزاج نیکوی آب را در حیات، قلب و عبادات و تفکر انسان قرار داده است، پس از آن در پاکیزه سازی اعضایی که

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 91.

2- [2] _ مناقب، ج1، ص 135.

خداوند امر فرموده استفاده کن و در فرایض و سنن عباداتت آن را به کار گیر، چرا که در هر عملی از آن، فواید فراوانی است؛ و اگر آن را به درستی به کار گرفتی، به زودی سرچشمه های فواید برایت می جوشند و سپس همان طور که آب با اشیاء مخلوط و آمیخته می گردد و به هر چیز حقش را عطا می کند و معنا و جوهر خود را تغییر نمی دهد، با خلق خدا بیامیز، و بیانگر این گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باش که می فرماید: مثال مؤمن خالص مانند آب است، و باید خلوصت با خداوند تبارک و تعالی در عباداتت مانند پاکی آبی باشد که خداوند از آسمان می فرستد و آن را «طهور» (پاک) نامیده است، و هنگامی که اعضایت را با آب پاک می گردانی، قلبت را نیز با تقوی و یقین پاک بگردان.(1)

لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا 49

[تا به وسیله آن سرزمینی پژمرده را زنده گردانیم و آن را به آن چه خلق کرده ایم از دام ها و انسان های بسیار بنوشانیم]

1) طبرسی در مجمع البیان در مورد آیه « لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا» از قول ابن عباس روایت می کند: تا با آن گیاهان و میوه ها را از زمین برویانیم.(2)

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا 50»

[و قطعا آن (پند) را میان آنان گوناگون ساختیم تا توجه پیدا کنند (ولی) بیشتر مردم جز ناسپاسی نخواستند]

1) شرف الدین نجفی، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: جبرئیل این آیه را اینچنین بر محمد نازل کرد: «فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ من اُمّتک بولایه علیّ إِلَّا كُفُورًا» یعنی بیشتر مردم از امت تو، نسبت به ولایت علی علیه السلام جز کفر و ناسپاسی نخواستند (3).

1- [1] _ مصباح الشریعه، ص 128.
2- [2] _ مجمع البیان، ج 7 ، ص 301.
3- [3] _ تاویل الآیات، ج 1 ،ص ،375 ح 11.

«وَهُوَ الَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَیْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا »53

[و اوست کسی که دو دریا را موج زنان به سوی هم روان کرد. این یکی شیرین (و) گوارا و آن یکی شور (و) تلخ است و میان آن دو مانع و حریمی استوار قرار داد.]

1) علی بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت می کند که در مورد آیه «وَهُوَ الَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ» فرمودند: خداوند دو دریا را فرستاد که «هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ» که منظور از اجاج آب شور و تلخ است. «وَجَعَلَ بَیْنَهُمَا بَرْزَخًا» برزخ در اینجا به معنی حائل است و منظور از آن همین است «وَحِجْرًا مَّحْجُورًا» و منظور از «حجراً محجوراً» نیز «حراماً محرَّماً» است، یعنی محال است که یکی از این دو، طعم دیگری را تغییر دهد(1).

«وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاء بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَکَانَ رَبُّکَ قَدِیرًا 54

[و اوست کسی که از آب بشری آفرید و او را (دارای خویشاوندی) نسبی و دامادی قرار داد و پروردگار تو همواره تواناست]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و علی بن ابراهیم، از پدرش و همگی از ابن محجوب از هشام بن سالم، از برید عِجلی روایت می کند که گفته است: از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاء بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَکَانَ رَبُّکَ قَدِیرًا» پرسیدم.

پس ایشان فرمودند: خداوند تبارک و تعالی آدم را از آب شیرین آفرید و زنش را نیز از سنخ و اصل او بیافرید و حوا را از یکی از اضلاع زیرینش خلق کرد، سپس در آن ضلع خویشاوندی و نسب جریان به وجود آورد و سپس آن را به همسری آدم در آورد، و بدین ترتیب بین این دو «صهر» (خویشاوندی سببی) برقرار شد، و منظور از عبارت «نَسَبًا وَصِهْرًا» نیز همین است. نسب آن چیزی است

1- [1] _ تفسیر قمی،ج 2، ص 91.

که از (طریق) خویشاوندی مردان باشد و صهر آن رابطه ای است که علت ایجاد آن زنان باشند(1).

2) محمد بن عباس، از علی بن عبدالله بن اسد، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از احمد بن معمر اسدی، از حسن بن محمد اسدی، از حکم بن ظهیر، از سدَّی، از ابی مالک، از ابن عباس که گفت سخن خدای عز و جل «وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاء بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا» در باره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام نازل شده است، چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام را به ازدواج دخترش سلام الله علیها درآورد، و از جایی که او پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، هم خویشاوندی نسبی و هم سببی و دامادی با او داشت.(2)

3) و از محمد بن عباس، از عبدالعزیز بن یحیی، از مغیره بن محمد، از رجاء بن سلمه، از نائل بن نجیح، از عمرو بن شمر، از جابر جعفی، از عکرمه، از ابن عباس در مورد آیه «وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاء بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا» روایت شده که گفت: هنگامی که خداوند آدم را آفرید، نطفه ای از آب را خلق کرد، و آن را با نورش درآمیخت و سپس آن را در آدم علیه السلام و بعد در شیث و بعد در انوش و بعد در قینان قرار داد و همچنان نسل اندر نسل آمد تا این که به ابراهیم رسید و ابراهیم آن را به اسماعیل منتقل کرد و همچنان نسل اندر نسل از پشت های پاک و رحم های مطهر آمد تا این که به عبدالمطلب رسید، و در آن هنگام آن نور به دو تکه تقسیم شد، یکی به عبدالله منتقل گشت و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به دنیا آورد و دیگری به ابو طالب رسید و علی علیه السلام را به دنیا آورد. سپس خداوند به واسطه نکاح بین آن دو انس و الفت برقرار ساخت و علی علیه السلام را به شوهری فاطمه سلام الله علیها در آورد، و منظور از آیه «وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاء بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّکَ قَدِیرًا» نیز همین است.(3)

ابن بابویه، گفته است که ابو عباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی که رحمت خدا بر او باد، از عبدالعزیز بن یحیی جَلودی در بصره، از مغیره بن محمد، از رجاء بن سلمه، از عمرو بن شمر، از جابر جعفی، از امام باقر علیه السلام روایت

1- [1] _ کافی ج 5 ص 442 ح 9.
2- [2] _ تاویل الآیات ج 1 ص 376، شواهد التنزیل ج 1 ص 414 ح 573.
3- [3] _ تاویل الآیات ج 1 ص 377 ح 14.

می کند که ایشان فرمودند: امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از بازگشتن از نهروان و و بعد از این که به او خبر رسید که معاویه او را دشنام می دهد و از او خرده می گیرد، و یارانش را می کشد، در کوفه شروع به ایراد خطبه ای کرد تا این که فرمود: و من داماد (صهر) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم که خداوند در موردش می فرماید: «وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاء بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا).(1)

4) شیخ در امالی می گوید: محمد بن علی بن خُشَیش با املای حدیث از ابوالحسن علی بن قاسم بن یعقوب بن عیسی بن حسن بن جعفر بن ابراهیم قیسی خزاز و او هم با املا از ابو زید محمد بن حسین بن مطاع مسلی از ابو عباس احمد بن جبر قواس دایی ابن کردی، از محمد بن سلمه واسطی، از یزید بن هارون، از حماد بن سلمه، از ثابت، از انس بن مالک روایت می کند که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوار بر استرش شد و به سمت کوه آل فلان به راه افتاد، و فرمود: ای انس ! استر را بگیر و به سمت فلان مکان برو. در آنجا علی را می بینی که با شن ها تسبیح می گوید، پس سلام مرا به او برسان، و آن را سوار بر استر کن و نزد من بیاور. انس می گوید: من به آن مکان رفتم و همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود، علی علیه السلام را یافتم و او را سوار بر استر نمودم و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آوردم و همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دید، خطاب به ایشان گفت: سلام بر تو ای رسول خدا. پیامبر فرمود: و سلام بر تو ای ابوالحسن، بنشین، چرا که این جایگاهی است که هفتاد پیامبر در آن نشستند، و هر پیامبری که در این جا نشسته، من از او بهتر هستم و در کنار هر پیامبری، یکی از برادرانش نشسته بودند که تو از همه برادران انبیا برتر هستی.

انس می گوید: دیدم ابری بر روی آن دو (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام) سایه انداخته بود و به سرشان نزدیک شده بود، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستش را به سوی ابر دراز کرد، و خوشه انگوری برگرفت و آن را بین خود و علی علیه السلام تقسیم کرد و گفت : بخور ای برادر، این هدیه از سوی خداوند برای من و سپس برای تو است. انس می گوید: گفتم ای

1- [1] _ معانی الاخبار، ص 59، ح 9.

رسول خدا! علی علیه السلام برادر توست؟ ایشان پاسخ دادند: خداوند عز و جل سه هزار سال قبل از خلقت آدم، آبی را در زیر عرش آفرید و آن را در مرواریدی سبز در ناپیداهای علمش قرار داد تا این که آدم را خلق کرد. هنگامی که آدم را آفرید، آن آب را از مروارید به پشت آدم منتقل کرد، تا این که خداوند روح آدم را گرفت و آن را در پشت شیث به جریان انداخت، و همچنان آن آب نسل به نسل منتقل شد تا این که در پشت عبد المطلب آرام گرفت، سپس خداوند آن را دو نیم کرد، نیمی به عبد الله و نیمی دیگر به ابوطالب رسید. پس من از نیمه عبدالله هستم و علی از نیمه دیگر است، و این چنین است که علی در دنیا و آخرت، برادر من است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را تلاوت کرد : «وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاء بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَکَانَ رَبُّکَ قَدِیرًا»(1).

5) شیخ طوسی: گروهی از ابو مُفضَّل، از ابو احمد عبیدالله بن حسین بن ابراهیم علوی نصیبی در بغداد، از محمد بن علی بن حمزه علوی، از پدرم، از حسن بن زید بن علی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که از آن حضرت در مورد سن جدمان علی بن حسین علیه السلام پرسیدم و ایشان پاسخ دادند: پدرم از پدرش امام سجاد علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: من در سالی که عمویم حسن علیه السلام وفات کرد، در یکی از خیابان های مدینه پشت سر عمویم حسن علیه السلام و پدرم حسین علیه السلام راه می رفتم و در آن زمان نوجوان بودم و به بلوغ رسیده بودم یا این که در نزدیکی بلوغ بودم. در آن هنگام جابر بن عبدالله انصاری و انس بن مالک انصاری به همراه گروهی از قریش و انصار در راه با ایشان ملاقات کردند. جابر به محض دیدن آن دو، عنان اختیار را از دست داد و به دست و پایشان افتاد و شروع به بوسیدن آن نمود، سپس مردی از قریش که داماد مروان بود، گفت: ای ابوعبدالله! آیا تو با این سن و سالت و با این جایگاهی که از همراهی رسول خدا داری، این کار را می کنی؟(جابر در غزوه بدر حاضر شده بود) سپس جابر به او گفت: از من دور شو! ای قریشی، اگر تو فضیلت و جایگاه آنان را می دانستی چنان که من می دانم، خاکی را که زیر پایشان هست، می بوسیدی. سپس جابر به سمت انس بن مالک رو کرد و گفت: ای ابا حمزه!

1- [1] _ امالی، ج 1، ص 319.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد آن دو، خبری را برایم نقل کرد که گمان نمی کنم در میان انسان ها چنین صفاتی باشد. انس گفت: ای ابو عبدالله، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه خبری به تو داده است؟

علی بن حسین می گوید: سپس حسن و حسین علیهما السلام رفتند و من ایستادم تا صحبت آنها را بشنوم. جابر شروع به صحبت کرد و گفت: روزی در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد بود، همین که دور و برش خلوت شد، به من فرمود: ای جابر! حسن و حسین را فراخوان، و او بسیار به آن دو علاقه داشت. من رفتم و آن دو را صدا زدم و گاهی این و گاهی آن را بغل می کردم تا این که آنها را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آوردم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که با دیدن اظهار محبت و بزرگداشت من نسبت به آنها خوشحالی در چهره اش نمایان بود، به من گفت: ای جابر، آیا دوستشان داری؟ گفتم: پدر و مادرم فدایت شوند، چه چیز مرا از دوست داشتن آنها باز می دارد، در حالی که من موقعیت آنان را نزد شما می دانم. ایشان فرمودند: آیا می خواهی از فضیلت این دو برایت بگویم؟ گفتم: آری پدر و مادرم فدایت شوند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: همانا خداوند تبارک و تعالی هنگامی که خواست مرا بیافریند، مرا به شکل نطفه ای سفید و پاک آفرید، و سپس آن را در پشت آدم علیه السلام قرار داد، و پیوسته آن را از پشت و رحم های پاک به دیگری انتقال می داد تا این که به پشت نوح و ابراهیم علیهما السلام راه یافت، سپس به همین ترتیب به عبد المطلب رسید، از پلیدی های جاهلیت هیچ چیز دامن مرا نیالود. سپس این نطفه به دو نیم تقسیم شد، یکی به عبد الله و دیگری به ابوطالب راه یافت و چنان شد که پدرم مرا به دنیا آورد و نبوت با من پایان یافت و علی علیه السلام نیز به دنیا آمد و وصایت با او خاتمه یافت. سپس دو نطفه از من و علی علیه السلام جمع شدند و حسن و حسین را به دنیا آوردند و خداوند با آن دو، فرزندان نبوت را به پایان رسانید و نوادگان و خاندان من را از پشت آنان قرار داد و مرا به فتح سرزمین _ و در روایتی _ سرزمین های کفر امر کرد. و از نوادگان این _ در حالی که به حسین علیه السلام اشاره می کرد _ در آخر الزمان مردی ظهور می کند که زمین را از عدل پر می کند بعد از این که از ستم پر شده است. پس این دو پاک و طاهرند و این دو سرور جوانان بهشتند و خوشا به حال کسی که آنها و پدر و

مادرشان را دوست بدارد و وای بر کسی که با آنان دشمنی کند و کینه آنها را به دل بگیرد(1).

و این حدیث را شیخ ابو جعفر محمد بن جعفر حائری در کتابی که پیرامون اخبار فضیلت ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین مورد اتفاق همگان است، نقل می کند و آن را به آقایمان امام سجاد علیه السلام اسناد می دهد، البته با این تفاوت، که در آخر حدیث آمده است: پروردگار من مرا به فتح سرزمین یا سرزمین های کفر امر کرده است. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خداوند سوگند یاد کرد که از این دو نوادگانی پاک را بیرون دهد، که زمین را از عدل پر می کنند بعد از این که از ستم آکنده شده است و این دو پاک و مطهر هستند. و حدیث را تا آخر مطابق با آن چه روایت شد، ادامه می دهد.

6) ابن شهر آشوب از ابن عباس و ابن مسعود و جابر و البراء و انس و ام سلمه و سدّی و ابن سیرین و امام باقر علیه السلام روایت می کند که همگی در مورد آیه «وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاء بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَکَانَ رَبُّکَ قَدِیرًا» فرمودند که منظور از آن محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها و حسن و حسین علیهما السلام است(2). در روایتی آمده است که منظور از بشر، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و منظور از نسب، فاطمه سلام الله علیها است و منظور از صهر نیز علی علیه السلام است.

7) در تفسیر ثعلبی از ابن شهر آشوب از ابن سیرین روایت شده است که این آیه در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام، همسر دخترش فاطمه سلام الله علیها نازل شده است، چرا که علی علیه السلام پسر عموی پیامبر و شوهر دختر پیامبر است و هم رابطه نسبی و هم سببی (صهر) با پیامبر دارد. از پیامبر در مورد (ازدواج) فاطمه سلام الله علیها گلایه شد و ایشان فرمودند: اگر خداوند علی بن ابی طالب علیه السلام را خلق نمی کرد، فاطمه سلام الله علیها را هیچ هم تراز و هم سنگی (برای ازدواج) نبود. و در حدیثی آمده است: اگر تو نبودی، او در روی زمین هم ترازی نداشت(3) .

1- [1] _ امالی ج 2 ص 113 .

2- [2] _ مناقب، ج 2 ،ص 181.
3- [3] _ مناقب، ج 2 ، ص 181.

8) و همچنین از ابن شهر آشوب از مفضل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است: اگر خداوند تبارک و تعالی امیرالمؤمنین علیه السلام را نمی آفرید، فاطمه سلام الله علیها هم ترازی بر روی زمین نمی داشت، از آدم گرفته تا غیر از او.(1)

9) و از طریق اهل سنت از ثعلبی با روایتی که آن را به ابن سیرین اسناد می دهد، روایت شده که او در تفسیر آیه «وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاء بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَکَانَ رَبُّکَ قَدِیرًا» گفته که این آیه در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام نازل شده است.

وَیَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا یَنفَعُهُمْ وَلَا یَضُرُّهُمْ وَکَانَ الْکَافِرُ عَلَی رَبِّهِ ظَهِیرًا 55

[و غیر از خدا چیزی را می پرستند که نه سودشان می دهد و نه زیانشان می رساند و کافر همواره در برابر پروردگار خود همپشت (شیطان) است.]

1) علی بن ابراهیم گفته است : گاهی در لغت، کلمه «ربّ» بر انسان نیز اطلاق می شود، مانند این آیه خداوند متعال : «اذْکُرْنِی عِندَ رَبِّکَ»(2) [مرا نزد آقای خود به یاد آور] و مالک هر چیزی رب او به شمار می آید، بنابراین آیه: «وَکَانَ الْکَافِرُ عَلَی رَبِّهِ ظَهِیرًا» بدین ترتیب می باشد: کافر دومی است که علیه امیرالمؤمنین علیه السلام یاور (شیطان) بود.(3)

2) محمد بن حسن صفار از عبدالله بن عامر، از ابو عبدالله برقی، از حسین بن عثمان، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَکَانَ الْکَافِرُ عَلَی رَبِّهِ ظَهِیرًا» روایت می کند که ایشان فرمودند: تفسیرش در بطن قرآن است: علی علیه السلام در ولایت و فرمانبرداری، رب او بود، و آن کلمه «الرَّب» (که با الف و لام) است، به معنای خالقِ فراتر از وصف می باشد.

امام باقر علیه السلام فرمودند: همانا علی علیه السلام نشانه ای برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مردم را به

1- [1] _ ال فصول المهمه، ص 28 .
2- [2] _ یوسف/ 42
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 2 ،ص 91 .

ولایت علی علیه السلام فرا می خواند. آیا این گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو نرسیده که فرمودند: هر کس من مولای اویم، علی علیه السلام نیز مولای اوست، خداوندا دوستان علی علیه السلام را دوست و دشمنان او را دشمن بدار(1).

الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِیرًا ﴿59﴾

[همان کسی که آسمانها و زمین و آن چه را که میان آن دو است در شش روز آفرید آن گاه بر عرش استیلا یافت، رحمتگر عام (اوست) در باره وی از خبره ای بپرس (که می داند)]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان روایت می کند که از امام باقر علیه السلام شنیدم که میفرمود: همانا خداوند خیر را در روز یک شنبه آفرید و هرگز شر را قبل از خیر خلق نکرد و در روز یکشنبه و دوشنبه زمین ها را به وجود آورد و خوراکی های آن را در روز سه شنبه آفرید و آسمانها را در روز چهار شنبه و پنج شنبه خلق کرد، و خوراکی های آن را در روز جمعه به وجود آورد و این منظور از این آیه است: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ» و در مورد تفسیر «ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ» پیش از این در سوره طه از آن صحبت کردیم.

وَإِذَا قِیلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا ﴿60﴾

[چون به آنان گفته شود (خدای) رحمان را سجده کنید می گویند رحمان چیست؟ آیا برای چیزی که ما را (بدان) فرمان می دهی سجده کنیم و بر رمیدنشان می افزاید].

1- [1] _ بصائر الدرجات: ص 88 ، ح 5 .

1) علی بن ابراهیم جواب سئوال آن ها این آیه هاست: «ألرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ » (1) [(خدای) رحمان * قرآن را یاد داد * انسان را آفرید * به او بیان آموخت].(2)

تَبَارَکَ الَّذِی جَعَلَ فِی السَّمَاء بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُّنِيرًا ﴿61﴾

[(فرخنده و) بزرگوار است آن کسی که در آسمان برجهایی نهاد و در آن چراغ و ماهی نوربخش قرار داد]

1) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «تَبَارَکَ الَّذِی جَعَلَ فِی السَّمَاء بُرُوجًا» فرموده است: منظور از بروج ستارگان هستند، و برج های بهار و تابستان عبارتند از: حمل و ثور و جوزاء و سرطان و اسد و سنبله و برجهای پاییز و زمستان عبارتند از میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و سمکه که عدد آنها دوازده برج می باشند(3).

وَهُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ﴿62﴾

[و اوست کسی که برای هر کس که بخواهد عبرت گیرد یا بخواهد سپاسگزاری نماید، شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید]

1) شیخ طوسی در کتاب تهذیب از محمد بن احمد بن یحیی، از محمد بن اسماعیل، از علی بن حکم، از منصور بن یونس، از عنبسه عابد روایت می کند که گفته است: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد این آیه «وَهُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا» پرسیدم، ایشان فرمودند: منظور از آن، قضای نماز شب در روز و نماز روز در شب است.

2) علی بن ابراهیم از پدرش، از صالح بن عقبه، از جمیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند که شخصی نزدشان آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جانم فدایت شود، چه بسا که نماز

1- [1] _ رحمان / ا- 4
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2 ،ص 91.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 91.

شب یک یا دو یا سه ماه من قضا شود، آیا می توانم آن را در روز انجام دهم؟ در روایت آمده است که ایشان فرمودند: به خدا قسم این موجب روشنی چشمانت خواهد شد و این را سه بار تکرار کرد و سپس آیه «وَهُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً» را خواند و فرمود که منظور از این آیه، ادای نماز روز در شب و نماز شب در روز می باشد و این از اسرار پنهان آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین می باشد.(1)

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا...إِنَّهَا سَاءتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿66﴾

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴿63﴾ وَالَّذِینَ یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِیَامًا ﴿64﴾ وَالَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا کَانَ غَرَامًا ﴿65﴾ إِنَّهَا سَاءتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿66﴾

[و بندگان خدای رحمان کسانی اند که روی زمین به نرمی گام برمی دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می دهند * و آنانند که در حال سجده یا ایستاده شب را به روز می آورند * و کسانی اند که می گویند: پروردگارا عذاب جهنم را از ما بازگردان که عذابش سخت و دایمی است * و در حقیقت آن بد قرارگاه و جایگاهی است]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از محمد بن نعمان، از سلام روایت می کند که امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْنًا» فرموده است که: همانا اوصیا کسانی هستند که از ترس دشمنشان به آرامی گام بر می دارند(2).

2) علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی نجران، از حماد، از حریز، از زراره از امام باقر علیه السلام در مورد آیه« وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْنًا» گفته است که: ائمه صلوات الله علیهم اجمعین از ترس دشمنانشان بر روی زمین به نرمی گام بر می دارند.(3)

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2 ، ص 92 .
2- [2] _ کافی، ج 1 ،ص 354 ،ح 78.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 2 ، ص 92 .

3) علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سلیمان بن جعفر، از امام علی علیه السلام در مورد آیه های: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا *وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا» روایت می کند که ایشان ائمه صلوات الله علیهم اجمعین هستند که در راه رفتنشان بر روی زمین نیز تقوا پیشه می کنند.

4) محمد بن عباس، از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از مفضل بن صالح، از محمد حلبی، از زراره و حمران، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در مورد آیه «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» فرموده است: این نشانه های اوصیا است و تا این که به «حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا»(1)[چه خوش قرارگاه و مقامی] برسند.(2)

5) طبرسی: در بیان معنای آیه «يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ» از امام حسین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: این فردی است که فطرتا این چنین راه می رود و در راه رفتنش از خود تکلف به خرج نمی دهد و از سر غرور نیز گام برنمی دارد.(3)

6) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام جعفر علیه السلام روایت کرده است که در مورد آیه «إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا» می فرماید که: «آن ملازم فرد است و از او جدا نمی شود».(4)

وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ﴿67﴾

[و کسانی اند که چون انفاق کنند نه ولخرجی می کنند و نه تنگ می گیرند و میان این دو (روش) حد وسط را برمی گزینند]

1) محمد بن یعقوب، از برخی از یاران ما، از سهل بن زیاد و احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان در بیان آیه «وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا

1- [1] _ فرقان/ 76.

2- [2] _ تاویل الآیات، ج 1 ، ص 381، ح 17 .
3- [3] _ مجمع البیان، ج 7 ، آیه 76 .
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 2 ، ص 92.

وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِکَ قَوَامًا» دستش را باز کرد و انگشتانش را گشود و سپس اندکی آن را بست، و درتفسیر آیه «وَلاَ تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ» [و بسیار (هم) گشاده دستی منما] دستش را باز نمود و فرمود: این چنین، و فرمود: حد وسط آن چیزی است که از بین انگشتان خارج می شود و اندکی از آن در کف دست باقی می ماند.(1)

2) محمد بن یعقوب، از احمد بن ابی عبدالله، از محمد بن علی، از محمد بن سنان، از امام علی علیه السلام روایت کرده است که در مورد آیه «وَكَانَ بَيْنَ ذَلِکَ قَوَامًا» می فرماید: قوام آن بخششی است که «عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرُهُ»(2) [توانگر به اندازه (توان) خود و تنگدست به اندازه (وسع) خود] یعنی به اندازه عیال و نفقه آنان و به گونه ای باشد که متضمن صلاح خود و خانواده اش باشد و طوری باشد که این آیه را در بر بگیرد: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا»(3) [خدا هیچ کس را جز (به قدر) آن چه به او داده است تکلیف نمی کند](4).

3) از محمد بن یعقوب، از برخی از یاران ما، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش از قاسم بن محمد جوهری، از جمیل بن صالح، از عبدالملک بن عَمرو اَحول، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان آیه «وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِکَ قَوَامًا» را تلاوت کردند و سپس مشتی از سنگریزه برداشتند و آن را محکم به دست گرفتند و فرمودند: منظور از تنگ گرفتن که خدا در کتابش فرموده این است، و سپس مشتش را باز کرده و فرمود: منظور از اسراف نیز این است. سپس مشتی دیگر را برگرفت و برخی را رها کرد و برخی را نگه داشت و فرمود: این میانه روی (قوام) می باشد.(5)

4) از محمد بن یعقوب، از برخی از یاران ما ،از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از محمد بن عمرو، از عبدالله بن ابان روایت می کند که از امام علی علیه

1- [1] _ کافی، ج 4 ، ص 56، ح 9.
2- [2] _ بقره/ 236 .
3- [3] _ طلاق/ 7 .
4- [4] _ کافی ج ،4 ص 56، ح 8 .

5- [5] _ کافی، ج 4 ، ص ،54 ح 1 .

السلام در مورد خرج و نفقه عیال پرسیدم، ایشان پاسخ دادند: مقدار آن باید بین دو امر ناپسند یعنی اسراف و تنگ گرفتن باشد(1).

5) از محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از صالح بن عقبه، از سلیمان بن صالح روایت می کند که به امام صادق علیه السلام گفتم: کمترین حد اسراف چیست؟ آن حضرت پاسخ دادند: این که انسان لباسی که او را می پوشاند، ببخشد و باقی مانده پیاله اش را دور بریزد و خرما را بخورد و هسته اش را این جا و آن جا پرتاب کند(2).

6) عیّاشی از عبدالرحمن روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «یَسْأَلُونَکَ مَاذَا یُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ»(3) [از تو می پرسند چه چیزی انفاق کنند بگو مازاد (بر نیازمندی خود) را] پرسیدم و ایشان پاسخ دادند: «وَالَّذِینَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَلَمْ یَقْتُرُوا وَکَانَ بَیْنَ ذَلِکَ قَوَامًا»، سپس فرمودند: این آیه بعد از آیه «یَسْأَلُونَکَ مَاذَا یُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ» نازل شده است و آیه دوم همان راه میانه می باشد.(4)

7) از جابر از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَالَّذِینَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَلَمْ یَقْتُرُوا» روایت شده که اگر انسان زیاده روی کند، گناه است و اگر تنگ نیز بگیرد، مرتکب گناه شده است و «وَکَانَ بَیْنَ ذَلِکَ قَوَامًا» نیکی می باشد، پس باید آن نیکی را که بین دو گناه است، انتخاب نمایی.

8) از حلبی از یکی از یاران ما روایت شده که امام باقر علیه السلام به امام صادق علیه السلام فرمودند: ای نور چشم من! نیکی بین دو بدی را وجه کار خود قرار بده، تا آن دو را محو کند. امام جعفرصادق علیه السلام فرمودند: چطور می توانم این کار را انجام دهم ای پدر؟ امام باقر علیه السلام پاسخ دادند: مانند این آیه قرآن: «وَلاَ تَجْهَرْ بِصَلاَتِکَ وَلاَ تُخَافِتْ بِهَا» [و نمازت را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته اش مکن] یعنی نمازت را از سر گناه به آواز بلند مخوان و از سر گناه بسیار آهسته نیز مخوان «وَابْتَغِ بَیْنَ ذَلِکَ سَبِیلاً»(5) [و میان این (و آن) راهی (میانه)

1- [1] _ کافی، ج ،4 ص 54، ح 1.
2- [2] _ کافی، ج 4 ،ص 56 ،ح 10.

3- [3] _ بقره / 219.
4- [4] _ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 125، ح 315 .
5- [5] _ اسراء / 110.

جوی] و مراد از این آیه همان نیکی است که نمونه دیگر آن، این دو آیه هستند: «وَلاَ تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً إِلَی عُنُقِکَ وَلاَ تَبْسُطْهَا کُلَّ الْبَسْطِ»(1) [و دستت را به گردنت زنجیر مکن و بسیار (هم) گشاده دستی منما] و آیه «وَالَّذِینَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ یُسْرِفُوا وَلَمْ یَقْتُرُوا» و منظور از این دو آیه نیز نیکی است، بنابراین باید نیکی بین دو بدی را وجه کار خود قرار دهی.(2)

وَالَّذِینَ لَا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی...فَأُوْلَئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا ﴿70﴾

وَالَّذِینَ لَا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا یَزْنُونَ وَمَن یَفْعَلْ ذَلِکَ یَلْقَ أَثَامًا ﴿68﴾ یُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَیَخْلُدْ فِیهِ مُهَانًا ﴿69﴾ إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُوْلَئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا ﴿70﴾

[و کسانی اند که با خدا معبودی دیگر نمی خوانند و کسی را که خدا (خونش را) حرام کرده است، جز به حق نمی کشند و زنا نمی کنند و هر کس این ها را انجام دهد سزایش را دریافت خواهد کرد * برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می شود و پیوسته در آن خوار می ماند * مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند. پس خداوند بدیهای شان را به نیکی ها تبدیل می کند و خدا همواره آمرزنده مهربان است]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از یکی از یاران ما، حدیث را با سند اسناد می دهد و می گوید: همانا خداوند عز و جل سه ویژگی را به توبه کنندگان بخشیده، که اگر یکی از آن را به تمامی اهالی آسمان و زمین می داد، با آن خصلت نجات می یافتند؛ یکی این آیه: «إِنَّ اللّهَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ»(3) [خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست می دارد] و هر کس که خداوند او را دوست بدارد، عذابش نمی کند. و این آیه: «الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَیُؤْمِنُونَ بِهِ وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِیمِ * رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ

1- [1] _ اسراء/29.
2- [2] _ تفسیر عیاشی ج 2 ص 319 ح 179.

3- [3] _ بقره /222 .

جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدتَّهُم وَمَن صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّکَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَکِيمُ * وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَن تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ *»(1) [کسانی که عرش (خدا) را حمل می کنند و آنها که پیرامون آنند به سپاس پروردگارشان تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که گرویده اند، طلب آمرزش می کنند. پروردگارا رحمت و دانش (تو بر) هر چیز احاطه دارد؛ کسانی را که توبه کرده و راه تو را دنبال کرده اند ببخش و آنها را از عذاب آتش نگاه دار (7) پروردگارا آنان را در باغ های جاوید که وعده شان داده ای، با هر که از پدران و همسران و فرزندانشان که به صلاح آمده اند داخل کن زیرا تو خود ارجمند و حکیمی (8) و آنان را از بدی ها نگاه دار و هر که را در آن روز از بدیها حفظ کنی، البته رحمتش کرده ای و این همان کامیابی بزرگ است.]

و این آیه خداوند که می فرماید: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِکَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا * إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُوْلَئِکَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا».(2)

2) احمد بن محمد بن خالد برقی، از ابن فَضَّال، از علی بن عُقبه، از سلیمان بن خالد روایت می کند که داخل کجاوه ای داشتم قرآن تلاوت می کردم که امام جعفر صادق علیه السلام مرا صدا زد: «ای سلیمان! بخوان» و در آن حال من داشتم آیه «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِکَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ...» را تلاوت می کردم. سپس آن حضرت فرمودند: این آیه در مورد ما نازل شده است. به خدا قسم خداوند ما را پند داده و او می داند که ما زنا نمی کنیم. بخوان ای سلیمان! پس من شروع به خواندن کردم تا این که به این جای آیه رسیدم «اِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُوْلَئِکَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا» بعد از آن ایشان فرمودند: بایست، این آیه در مورد شماست، چرا که در روز قیامت مؤمن گناهکار را می آورند و در برابر خداوند متعال قرار می دهند و آن فرشته ای که مامور حسابرسی اوست، اندک اندک گناهانش را به او می نمایاند، و می گوید: در فلان

1- [1] _ بقره/ 222.

2- [2] _ غافر/7 تا 9 .

روز و فلان ساعت، فلان کار را انجام دادی، سپس بنده می گوید: می دانم ای پرودگار من، سپس تمامی گناهان او را برایش نمایان می سازند؛ و بنده دوباره تکرار می کند: می دانم ای پروردگار من، و خداوند نیز می گوید: در دنیا آن را برایت پوشاندم و امروز آن را می بخشم، و آن گناهان را برای بنده من تبدیل به نیکی کنید، سپس نامه اش را بالا می آورند و به مردم نشان می دهند و آنها می گویند: پاک و منزه است خداوند، آیا این بنده حتی یک گناه هم نداشت! و منظور از آیه «فَأُوْلَئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» همین است.

او ادامه می دهد و می گوید: سپس تلاوت کردم تا به این آیه رسیدم: «وَالَّذِینَ لَا یَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِرَامًا»(1) [و کسانی اند که گواهی دروغ نمی دهند و چون بر لغو بگذرند با بزرگواری می گذرند]، و ایشان فرمودند این آیه در مورد ما نازل شده است. سپس تلاوتم را ادامه دادم: «وَالَّذِینَ إِذَا ذُکِّرُوا بِآیَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ یَخِرُّوا عَلَیْهَا صُمًّا وَعُمْیَانًا»(2) [و کسانی اند که چون به آیات پروردگارشان تذکر داده شوند، کر و کور روی آن نمی افتند] سپس فرمودند: این آیه در مورد شماست، اگر فضیلت ما را یادآور شوید، شک نمی کنید. سپس این آیه را تلاوت کردم «وَالَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّیَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْیُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِینَ إِمَامًا»(3) [و کسانی اند که می گویند: پروردگارا به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان (ما) باشد و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان] سپس ایشان فرمودند: این آیه در مورد ما نازل شده است.(4)

3) شیخ مفید در امالی می گوید: محمد بن محمد، از ابو غالب احمد بن محمد زراری، از عمویم ابوالحسن علی بن سلیمان بن جَهم، از ابو عبدالله محمد بن خالد طیالسی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم ثقفی روایت می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «فَأُوْلَئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا» پرسیدم و آن حضرت فرمودند: در روز قیامت، مؤمن گناهکار را می آورند و در جایگاه حساب می گمارند، سپس خداوند تبارک و تعالی به حساب و کتاب

1- [1] _ فرقان / 72 .
2- [2] _ فرقان / 73 .

3- [3] _ فرقان / 74 .
4- [4] _ محاسن، ص 170 ح 136.

او می پردازد و هیچ کس را از آن مطلع نمی گرداند، و گناهان او را به او می نمایاند، تا این که به بدی های خود اعتراف می کند، و در این لحظه خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان کاتب می گوید: آن را تبدیل به نیکی کنید، و به مردم بنمایانید. و مردم در این هنگام می گویند: این بنده حتی یک گناه هم نداشت! سپس خداوند دستور می دهد که او را وارد بهشت کنند. و این تاویل این آیه است و به ویژه در مورد افراد گناهکار از شیعیان ما می باشد.(1)

و شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان این حدیث را در امالی خود روایت کرده و گفته: ابو غالب احمد بن محمد زراری برایم روایت کرده و این حدیث را با سند و متن روایت کرده است.(2)

4) حسین بن سعید در کتاب زُهد از محمد بن عیسی، از عُمَر بن ابراهیم، از بیاع سابری، از حجر بن زائده، از مردی روایت می کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: ای پسر رسول خدا، من خواسته ای دارم. سپس آن حضرت فرمودند: «در مکه مرا می بینی» من گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! من خواسته ای دارم. باز آن حضرت فرمودند: «در منی مرا می بینی» و من در جواب ایشان گفتم: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! من خواسته ای دارم. آن حضرت فرمودند: «خواسته ات را بگو». گفتم: ای فرزند رسول خدا، من گناهی مرتکب شدم که بین من و پروردگارم می باشد و هیچ کس از آن مطلع نیست و بر من گران آمده است و شما را بزرگتر از آن می بینم که با آن به دیدارتان آیم. سپس آن حضرت فرمودند: در هنگام قیامت و زمانی که خداوند بنده اش را محاسبه می کند و او را بر تک تک گناهانش مطلع می گرداند، و سپس آنها را می بخشد، هیچ فرشته مقرب و پیامبری را از آن باخبر نمی سازد. عمر بن ابراهیم گفت: و چندین نفر به من روایت کرده اند که ایشان فرمودند: و آن دسته از گناهانی را که انسان دوست ندارد از آن آگاهی یابد، بر او پوشیده می گردد و به گناهانش گفته می شود: تبدیل به نیکی شو، و این معنای آیه «فَأُوْلَئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا»(3).

1- [1] _ امالی، ج 1 ص 70 .
2- [2] _ امالی شیخ مفید، ص 298 ح 8 .

3- [3] _ زهد ص 91 ح 245

5) از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد، از علی روایت می کند که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمایند: همانا هنگامی که خداوند تبارک و تعالی بخواهد بنده مؤمنی را محاسبه کند، نامه اش را به دست راستش می دهد، و در مورد گناهانی که بین او و بنده اش بوده، او را مورد حساب و کتاب قرار می دهد و می گوید: ای بنده من! چنین و چنان کردی و این کار و آن کار را انجام دادی. بنده می گوید: آری ای پروردگار من، این چنین کرده ام. خداوند می گوید: تمامی آن را بخشیدم و تبدیل به حسنه نمودم. سپس مردم می گویند: پاک و منزه است خداوند، آیا این بنده حتی یک گناه هم نداشت! و این منظور از آیه «أَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ * فَسَوْفَ یُحَاسَبُ حِسَابًا یَسِیرًا * وَیَنقَلِبُ إِلَی أَهْلِهِ مَسْرُورًا *»(1) [کسی که کارنامه اش به دست راستش داده شود * بزودی اش حسابی بس آسان کنند * و شادمان به سوی کسانش باز گردد] گفتم: کدام اهل و کسانش؟ ایشان فرمودند: اهل و کسان دنیایی اش اگر مؤمن بوده باشند، در بهشت هم همراه او خواهند بود؛ و اگر خداوند اراده مجازات بنده ای را کند، آن را در برابر دیدگان مردم محاسبه می کند و او را توبیخ می کند و نامه اش را به دست چپش می دهد. و منظور از آیه های «وَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ وَرَاء ظَهْرِهِ * فَسَوْفَ یَدْعُو ثُبُورًا * وَیَصْلَی سَعِیرًا)(2) [و اما کسی که کارنامه اش از پشت سرش به او داده شود * زودا که هلاک (خویش) خواهد * و در آتش افروخته درآید] نیز همین است. گفتم: کدام اهل و کسان؟ ایشان فرمودند: کسانش در دنیا؟ پرسیدم: منظور از «إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَّن یَحُورَ *»(3) [او می پنداشت که هرگز برنخواهد گشت] چیست؟ ایشان فرموند: او یقین کرده که دیگر به دنیا باز نخواهد گشت.(4)

6) محمد بن یعقوب از یکی از یارانمان، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابی جمیله، از محمد حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند امت مرا در گِل به تصویر کشید، و اسامی شان را به من یاد داد، چنان که تمامی اسماء را به

1- [1] _ انشقاق / 7 - 9
2- [2] _ انشقاق / 10 - 13
3- [3] _ انشقاق / 14 .
4- [4] _ زهد، ج1،ص 92،ح 246.

آدم علیه السلام آموخت؛ سپس پرچمداران بر من عبور کردند و من برای علی علیه السلام و شیعیانش طلب مغفرت کردم، و خداوند یک چیز را به من در مورد علی علیه السلام و شیعیانش وعده داد، پرسیده شد: ای رسول خدا! آن چیست؟ گفتم: آن آمرزش است برای کسانی که ایمان بیاورند، و خداوند همه گناهان بزرگ و کوچک آنان را می آمرزد، و گناهان آنان را تبدیل به نیکی می کند(1).

7) ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولیه در کامل الزیارات روایت می کند که ابوعباس محمد بن جعفر، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از منیع، از صفوان بن یحیی، از صفوان بن مهران جمَّال، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: کمترین چیزی که زائر امام حسین علیه السلام به دست می آورد این است که هر نیکی اش هزار هزار برابر می شود و بدی یکی است؛ و یکی کجا و هزار هزار کجا؟!. سپس فرمود: ای صفوان، مژده بده، همان خداوند تبارک و تعالی فرشتگانی دارد که عصاهایی از نور دارند، و هرگاه که فرشتگان کاتب بخواهند گناهی را در (دفتر اعمال) زائر حسین علیه السلام بنویسند، آنها میگویند: دست نگه دارید. و آنها هم نمینویسند، و اگر نیکی ای انجام دهند، آنها به فرشتگان مامور اعمال می گویند: بنویس، اینها کسانی هستند که خداوند گناهانشان را تبدیل به نیکی می کند(2).

8) شیخ مفید در کتاب امالی از محمد بن محمد، از ابو حسن علی بن حسین بصری بزاز، از ابو علی احمد بن علی بن مهدی، از پدرش از امام رضا علیه السلام، از پدرش از جدش از پدرانش صلوات الله علیهم اجمعین روایت می کند که فرمودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دوستی ما اهل بیت موجب از بین رفتن گناهان می گردد و نیکی ها را چند برابر می کند و خداوند تبارک و تعالی از دوستداران ما اهل بیت ظلم هایی را که نسبت به بندگان کرده اند، تحمل می کند، مگر آن دسته از ظلم هایی که در آن اصرار و ظلم نسبت به مؤمنان باشد، و به بدی ها دستور می دهد که تبدیل به حسنات شوند(3).

1- [1] _ کافی ج 1 ص 386 ح 15 .
2- [2] _ کامل الزیارات: ص 545 باب 108 ح 6
3- [3] _ امالی ج 1 ص 166.

9) علی بن ابراهیم از پدرش، از جعفر، از ابراهیم، از امام رضا علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: در روز قیامت، خداوند بنده اش را در برابرش قرار می دهد و اعمالش را برایش عرضه می کند و بنده به کارنامه اعمالش می نگرد و اولین چیزی که می بیند گناهانش است و به همین خاطر رنگش دگرگون می شود و شانه هایش به لرزش می افتد. سپس نیکی هایش در برابرش عرضه می شود و با دیدن آن شاد می شود، سپس خداوند عز و جل می گوید: گناهان آنان را به نیکی تبدیل کنید و آن را به مردم نشان دهید. بعد از این که خداوند گناهانشان را تبدیل به نیکی کرد، مردم می گویند: آیا اینها حتی یک گناه نداشتند! و این منظور از آیه «یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» است(1).

10) علی بن ابراهیم در مورد آیه «وَالَّذِینَ لَا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا یَزْنُونَ وَمَن یَفْعَلْ ذَلِکَ یَلْقَ أَثَامًا» گفته است که أَثَامًا یکی از دره های جهنم است که از مس مذاب پر شده است و در جلوی آن حفره عمیقی است که به جهنم منتهی می شود و کسانی که غیر از خدا را عبادت می کردند و به ناحق مرتکب قتل می شدند و نیز زناکاران در آن نگه داشته می شوند، و در آنجا عذابشان چند برابر می گردد، مگر کسانی را که خداوند با جملات «إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ» تا «فَإِنَّهُ یَتُوبُ إِلَی اللَّهِ مَتَابًا»(2) [در حقیقت به سوی خدا باز می گردد] استثنا می کند، البته به شرطی که با اخلاص و نیتی خالص مرتکب گناه نگردند(3).

11) علی بن ابراهیم نیز در مورد «وَالَّذِینَ لَا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ.. ..یَلْقَ أَثَامًا» گوید: در جهنم دره ای به نام اثام است. و سپس خداوند عز و جل در ادامه آیه با ذکر «إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُوْلَئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» برخی را از (آن عذاب) مستثنی کرده است(4) .

12) شیخ مفید در کتاب الاختصاص از محمد بن حسن سجاد، از سعد بن عبدالله، از محمد بن احمد، از محمد بن اسماعیل، از جعفر بن محمد بن هیثم

1- [1] _ فرقان / 71 .
2- [2] _ فرقان/ 71 .

3- [3] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 92 .
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 2 ، ص 92 .

حضرمی، از علی بن حسین فزاری، از آدم بن تمار حضرمی، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته روایت می کند که نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم تا عرض سلام کنم. نشستم و در انتظارش ماندم، سپس نزد من آمد و من در برابرش برپا خواستم و سلام عرض کردم، سپس آن حضرت با دستش به دست من زد و انگشتانش را در انگشتان من قرار داد، و فرمود: ای اصبغ بن نباته! گفتم: لبَّیک و سَعدَیْک (بله بفرمایید در خدمتم)، ای امیر مؤمنان. ایشان گفتند: همانا دوستدار ما دوستدار خداست و هرگاه چنین فردی بمیرد، نزد خداوند می رود و او را از آب نهری سردتر از برف و شیرین تر از شهد و لطیف تر از روغن می نوشاند. عرض کردم : پدر و مادرم فدایت شوند، حتی اگر گناهکار باشد؟ ایشان جواب دادند: آری، حتی اگر گناهکار باشد، آیا این آیه را نخواندی «فَأُوْلَئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا»، ای اصبغ، همانا اگر که دوستدار ما خدا را دیدار کند در حالی که گناهانی به اندازه کف روی دریا و سنگریزهای (بیابان) دارد، خداوند آن را می بخشاید _ إن شاء الله _(1).

13) شرف الدین نجفی گوید: مسلم در صحیحش از ابوذر روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: در روز قیامت انسان را می آورند و می گویند: گناهان کوچکش را بر او عرضه کنید و گناهان کبیره اش را بپوشانید و به او می گویند: در فلان روز، فلان کار و فلان کار را انجام دادی و او به آن اذعان می کند و چیزی را انکار نمی کند، در حالی که از گناهان کبیره اش می ترسد. سپس به او می گویند: به جای هر گناهی که مرتکب شده، یک نیکی به او بدهید، فرد گناهکار (با مشاهده این صحنه) می گوید: گناهانی دارم که اکنون آنها را نمی بینیم! ابوذر ادامه داد و گفت: دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از این سخن به گونه ای به خنده افتادند که دندانهای نواجذ(2) ایشان دیده شد. (3)

وَالَّذِینَ لَا یَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِرَامًا ﴿72﴾

1- [1] _ اختصاص، ص 65.
2- [2] _ نواجذ، به دندان های آسیاب گویند.«لسان العرب: نجذ».
3- [3] _ تاویل الآیات، ج 1، ص 382، ح 19 .

[و کسانی اند که گواهی دروغ نمی دهند و چون بر لغو بگذرند با بزرگواری می گذرند.]

1) محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان، از ابو ایوب خزاز، از محمد بن مسلم، از ابو صباح، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَالَّذِینَ لَا یَشْهَدُونَ الزُّورَ» روایت می کند که ایشان فرموده اند، منظور غناء است.(1)

2) از محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از ابو صباح کنانی، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَالَّذِینَ لَا یَشْهَدُونَ الزُّورَ» روایت می کند که ایشان فرمودند، مراد از آن غناء است(2).

3) از محمد بن یعقوب، از برخی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از سعید بن جناح، از حماد، از ابو ایوب خزاز روایت می کند که در مدینه اقامت کردیم و نزد امام جعفر صادق علیه السلام رفتیم و ایشان به ما فرمودند: نزد چه کسی اقامت گزیده اید؟ جواب دادیم: نزد فلان کس، سردسته آواز خوانها. ایشان فرمودند: «بزرگوار باشید». ما ندانستیم که منظور آن حضرت چیست و گمان کردیم که منظور آن حضرت این است که به او تفضل کنیم. دوباره نزد ایشان بازگشتیم و عرض کردیم: متوجه نشدیم که منظور شما از «بزرگوار باشید» چیست؟ ایشان فرمودند: آیا این آیه خداوند عز و جل را نشنیده اید که می گوید: «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِرَامًا(3)»

4) طبرسی در معنای آیه«وَالَّذِینَ لَا یَشْهَدُونَ الزُّورَ» از امام باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت می کند که منظور، غناء و موسیقی است(4).

و شیبانی نیز در «نهج البیان» همچنین حدیث را از آن دو حضرت روایت کرده است.

1- [1] _ کافی، ج 6 ،ص 431 ، ح 6 .
2- [2] _ کافی، ج ،6 ص ،433 ح 13 .
3- [3] _ کافی، ج 6، ص 432، ح 9 .

4- [4] _ مجمع البيان، ج 7 ،ص 315 .

5) و در مورد آیه «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است: ایشان کسانی هستند که وقتی بخواهند در مورد شرمگاه صحبت کنند، با کنایه از آن حرف می زنند. این حدیث را طبرسی روایت کرده است(1).

6) علی بن ابراهیم در مورد آیه «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ» گفته است که منظور از آن غناء و مجالس بزم و خوشی است، و «وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا»(2) [کسانی اند که چون انفاق کنند نه ولخرجی می کنند و نه تنگ می گیرند] منظور از اسراف این است که انسان در راه معصیت و به ناحق خرج کند، و منظور از «لَمْ يَقْتُرُوا» این است که نسبت به حق خدا بخل نمی ورزند. «وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا» و منظور از قوام در این جا، عدل و خرج کردن در راهی است که خداوند امر کرده است(3).

«وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا »73

[و کسانی اند که چون به آیات پروردگارشان تذکر داده شوند کر و کور روی آن نمی افتند]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از علی بن عباس، از محمد بن زیاد، از ابو بصیر روایت می کند که امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا» فرمودند: منظور از آن، افراد با بصیرتی است که شکاک نیستند(4).

«وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»74

1- [1] _ مجمع البیان، ج 7 ،ص 315 .
2- [2] _ فرقان / 67 .
3- [3] _ کافی، ج 8 ،ص 178، ح 199 .
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 2 ، ص 92 .

[و کسانی اند که می گویند، پروردگارا به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان (ما) باشد و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان]

1) علی بن ابراهیم روایت می کند که در نزد امام جعفر صادق علیه السلام این آیه تلاوت شد و ایشان فرمودند: آنها از خداوند عز و جل درخواست بزرگی کرده اند که آنان را امامان پرهیزگاران قرار دهند. سپس سئوال شد: ای فرزند رسول خدا! این چگونه است: ایشان پاسخ دادند: همانا خداوند در قرآن نازل کرده است: الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْ لنَا مِنَ الْمُتَّقِينَ إِمَامًا»(1).

2) علی بن ابراهیم از محمد بن احمد، از حسن بن محمد بن سماعه، از حماد، از ابان بن تغلب روایت میکند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه«وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» پرسیدم، ایشان فرمودند که منظور از آن «ما اهل بیت هستیم»(2).

3) و افراد دیگری جز او روایت کرده اند که منظور از «أَزْوَاج» در این آیه خدیجه است و مراد از «ذُرِّيَّه» فاطمه سلام الله علیها است و «قُرَّةَ أَعْيُنٍ» نیز حسن و حسین علیهما السلام می باشد، و منظور از «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» نیز امام علی بن ابی طالب علیه السلام است(3).

4) محمد بن عباس، از احمد بن محمد بن سعید، از حویرث بن محمد حارثی، از ابراهیم بن حکم بن ظهیر، از پدرش، از سدّی، از ابی مالک، از ابن عباس در مورد آیه «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ» روایت کرده است که آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است(4).

5) محمد بن عباس، از محمد بن حسین، از جعفر بن عبدالله محمدی، از کثیر بن عیاش، از ابی جارود، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» روایت شده است که

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 93 .

2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2 ، ص 93، شواهد التنزیل ج 1 ص 416 ح 575.
3- [3] _ تفسیر قمی ،ج 2 ، ص 93 ، شواهد التنزیل ج 1 ص 416 ح 575
.
4- [4] _ تاویل الآیات، ج 1، ص 384 ، ح 24 .

منظور از آن: هادیانی هستند که راهبر مردم قرار گیرند و این خاص آل محمد علیهم السلام است(1).

6) محمد بن عباس، از محمد بن جمهور، از حسن بن محبوب، از ابو ایوب خزار، از ابو بصیر روایت می کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» ایشان جواب دادند: تو درخواست بزرگی از پروردگارت نمودی، و قرائت صحیح آیه این چنین است «وَاجْعَلْ لنَا من الْمُتَّقِينَ إِمَامًا» یعنی از میان پرهیزگاران برای ما امامی برگزین و منظور از آن ما (اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین) هستیم. و اگر بخواهیم بر اساس این تاویل، قرائت اولی «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» را تفسیر کنیم منظور از «الْمُتَّقِينَ» شیعیان هستند و منظور از «إِمَامًا» نیز گویندگان، یعنی همان ائمه صلوات الله علیهم اجمعین هستند(2).

7) محمد بن عباس، از محمد بن قاسم بن سلام، از عبید بن کثیر، از حسین بن نصر بن مزاحم، از علی بن زید خراسانی، از عبدالله بن وهب کوفی، از ابی هارون عبدی، از ابی سعید خُدری در مورد آیه «رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جبرئیل فرمودند: منظور از «مِنْ أَزْوَاجِنَا» کیست؟ او گفت: خدیجه. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ذُرِّيَّاتِنَا» چه کسانی هستند؟ جبرئیل گفت: فاطمه سلام الله علیها. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: مراد از «قُرَّةَ أَعْيُنٍ» چه کسانی هستند؟ جبرئیل پاسخ داد: حسن و حسین علیهما السلام. ایشان گفتند: منظور از«وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» چه کسی هست؟ جبرئیل گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام (3).

«أُوْلَئِکَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا» 75

[اینانند که به پاس آن که صبر کردند غرفه(های بهشت را) پاداش خواهند یافت و در آن جا با سلام و درود مواجه خواهند شد]

1- [1] _ تاویل الآیات ، ج 1 ، ص 384 ، ح 25 .
2- [2] _ تاویل الآیات، ج 1 ، ص 384 ، ح 26 .

3- [3] _ تاويل الآيات، ج 1 ، ص 385 ، ح 27، شواهد التنزيل ، ج 1 ، ص 416 ، ح 576 .

1) «تحفه الاخوان» از ابن مسعود و همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ام سلمه، در حدیثی روایت می کند که آن حضرت به ابن مسعود فرمودند: ای ابن مسعود! همانا غرفه های بالایی بهشت برای علی بن ابی طالب علیه السلام و شیعیانی است که ولایت او را قبول دارند و از دشمنانش بیزاری می جویند. و منظور از آیه: «أُوْلَئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَیُلَقَّوْنَ فِیهَا تَحِیَّةً وَسَلَامًا» همین است؛ چرا که آنان در برابر آزارهای دنیوی صبر پیشه کردند(1).

2) در کشف الغمه علی بن عیسی از ثابت، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان در مورد آیه «أُوْلَئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ» می فرماید: منظور از غرفه، بهشت است که به خاطر صبرشان در برابر فقر و مصیبت های دنیا به آن دست یافتند(2).

«قُلْ مَا یَعْبَأُ بِکُمْ رَبِّی لَوْلَا دُعَاؤُکُمْ فَقَدْ کَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ یَکُونُ لِزَامًا» 77

[بگو اگر دعای شما نباشد پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی کند در حقیقت شما به تکذیب پرداخته اید و به زودی (عذاب بر شما) لازم خواهد شد.]

1) شیخ در امالی از گروهی از ابو مُفضَّل، از عبدالله بن ابو داود سجستانی، از ابراهیم بن حسن مقسمی طرطوسی، از بشر بن زاذان، از عمر بن صبیح، از جعفر بن محمد، از پدرانش، از امام علی بن ابی طالب علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: همانا دنیا رنج و نابودی و عبرت و دگرگونی است و از نشانه های نابودی اش این است که کمانش را زه می کند و تیر در آن قرار می دهد و زندگان را با تیر مرگ و افراد سالم را با تیرهای بیماری مورد هدف قرار می ده؛ و از نشانه های سختی آن این است که انسان چیزی را که نمیخورد، جمع می کند و چیزی را که در آن ساکن نمی شود، بنا می کند و از پندهای آن نیز این است که گاهی ثروتمند را مسکین و گاهی مسکین را ثروتمند می بینی و بین این دو فاصله ای جز نعمتی که از بین می رود و اندوهی که فرود می آید، نیست. و از دگرگونی های آن نیز این

1- [1] _ تحفه الاخوان، ص 117 .

2- [2] _ كشف الغمه ، ج 2 ، ص 132 .

است که آرزو، انسان را در بر می گیرد؛ ولی قبل از رسیدن به آرزو، ناگهان مرگ او را در می رباید.

و نیز روایت می کند که علی علیه السلام فرمودند: چهار چیز است که به نفع انسان می باشند، نه به ضرر او: ایمان و سپاس گذاری، چرا که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «مَّا يَفْعَلُ اللّهُ بِعَذَابِكُمْ إِن شَكَرْتُمْ وَآمَنتُمْ»(1) [اگر سپاس بدارید و ایمان آورید خدا می خواهد با عذاب شما چه کند]، و استغفار، چرا که خداوند متعال می فرماید: «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»(2) [و(لی) تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می کنند، خدا عذاب کننده ایشان نخواهد بود] و دیگری دعا، زیرا خداوند گفته است: «قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّى لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا»(3).

2) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در مورد آیه «قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّى لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ» فرمودند: پروردگار من با شما چه کار کند «فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا»(4).

3) طبرسی از عیاشی، از بُرید بن معاویه عَجَلی روایت می کند که به امام باقر علیه السلام گفتم: تلاوت فراوان قرآن بهتر است یا دعای فراوان؟ ایشان فرمودند: «فراوانی دعا بهتر است» و سپس این آیه را تلاوت فرمودند(5).

1- [1] _ نساء/147.
2- [2] _ انفال/ 33.
3- [3] _ امالی، ج 2 ، ص 107 .
4- [4] _ تفسیر قمی ج 2 ، ص 93 .
5- [5] _ مجمع البیان ،ج 7 ، ص 317 .

سوره شعراء

اشاره

سوره شعراء مکی است به جز آیه 197 و از آیه 224 تا آخر سوره مدنی است و تعداد آیه های آن 227 آیه است و بعد از سوره واقعه نازل شده است

ص:711

ص:712

1) ابن بابویه از حسین بن ابی علاء از ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند: هر کس که سه سوره ای را که با «طسم» شروع شده است، در شب جمعه بخواند، از اولیا خدا می گردد و در جوار و در پناه او قرار می گیرد و هیچ گاه در دنیا دچار اندوه نمی گردد و در آخرت از مساحت بهشت آنقدر به او داده می شود که به طور کامل راضی گردد و خداوند صد همسر از حوریان درشت چشم را به ازدواج او درمی آورد(1).

2) در خواصّ القرآن آمده است: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که ایشان فرمودند: هر کس این سوره را بخواند، به اندازه هر مرد و هر زن مؤمن برایش ده نیکی نوشته می شود و در حالی از قبرش خارج می گردد که ندای لا اله الا الله سر می دهد و هر کس در هنگام صبح آن را بخواند، گویی تمامی کتابهایی را که خداوند نازل کرده، خوانده است. و هر کس آن را با آبی بخورد، خداوند او را از هر بیماری شفا می دهد. و هر کس آن را بخواند و بر خروسی که تاجی مفرق دارد، آویزان کند و آن را دنبال نماید، در هر جا که آن خروس بایست، گنج یا آب پیدا می شود.

3) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر کس به تلاوت آن عادت کند، هیچ دزدی به خانه اش نمی آید و خانه اش دچار آتش سوزی نمی گردد و کسی از اهالی آن غرق نمی شود و هر کس که آن را بنویسد و با آب بنوشد، خداوند او را از هر بیماری شفا دهد. هر کس که آن را بنویسد و آن را بر

1- [1] _ ثواب الاعمال، ص 138 .

خروسی سفید که تاجی مفرق دارد، آویزان کند، خروس راه می افتد و تنها در جایگاه گنج و یا جادو می ایستد و آن مکان را با منقارش می کَند تا این که آن را نمایان سازد.

4) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمودند: هر کس آن را بنویسد و بر خروسی که سفید و دارای تاجی مفرق است آویزان کند و سپس آن را رها کند، او به راه می افتد و در مکانی می ایستد و آن جایی را که بر آن درنگ کرده، با منقارش می کند و گنج یا جادویی مخفی را پیدا می کند. و اگر آن را بر گردن خانمی که ادعای طلاق دارد آویزان کند، طلاق بر او گران می آید. و چه بسا خطرناک باشد. پس کسی که این کار را انجام می دهد باید مراقب باشد، چرا که اگر آب آن در جایی بریزد، آن مکان را به اذن خداوند ویران می کند.

ص:714

تفسیر سوره شعراء

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«طسم ﴿1﴾تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ ﴿2﴾ لَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَّفْسَکَ أَلَّا یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ» ﴿3﴾

[طا سین میم * این است آیه های کتاب روشنگر * شاید تو از این که (مشرکان) ایمان نمی آورند جان خود را تباه سازی]

1) ابن بابویه نقل کرده است که ابو حسن محمد بن هارون زنجانی در نامه ای که توسط علی بن احمد بغدادی وراق برای من فرستاده، از معاذ بن مثنی غنبری، از عبد الله بن اسماء، از جویریه، از سفیان بن سعید ثوری روایت می کند، که به جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین گفتم: ای فرزند رسول خدا! معنای آیه « طس»(1) و « طسم» چیست؟ ایشان فرمودند: معنای «طس» این است که تنها من طالب و سمیع هستم و اما «طسم» به این معنا هست که من طالب (خواهنده) و سمیع (شنوا) و مُبدئ (آغازگر) و معید (بازگرداننده) هستم(2).

2) علی بن ابراهیم گفته است که «طسم» یکی از حروف اعظم و رمزهای خداوند در قرآن می باشد، و گفته است که منظور از «لَعَلَّکَ بَاخِعٌ(3) نَّفْسَکَ» این

1- [1] _ نمل/1.
2- [2] _ معانی الاخبار ، ص 22 .
3- [3] _ بخع یعنی قتل و معنی آیه این چنین است که شاید تو می خواهی خودت را به کشتن دهی. «تفسیر تبیان، ج 8، ص 4، مجمع البیان، ج 7 ، ص 320 ».

است که خودت را از این که ایمان نمی آورند، فریب [؟] می دهی «ألا یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ»(1).

3) ابن شهر آشوب از عیاشی با اسناد به امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ای علی! من از خداوند خواستم که بین من و تو پیوند دوستی ایجاد کند و او اجابت کرد. سپس درخواست کردم که بین من و تو پیوند برادری ایجاد کند و او درخواستم را پاسخ گفت و از او خواستم که تو را وصی من قرار دهد و این کار را انجام داد. مردی گفت: به خدا قسم، یک پیمانه خرما در درون مشکی کهنه بهتر از چیزی است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از پرودگارش خواست، چرا از فرشته ای نخواست تا در برابر دشمنانش او را یاری کند، یا گنجی درخواست نکرد که در برابر فقر از آن کمک بگیرد! سپس خداوند نازل کرد: «لَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَّفْسَکَ أَلَّا یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ»(2).

ان نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِم مِّن السَّمَاء آیَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ 4

[اگر بخواهیم معجزه ای از آسمان بر آنان فرود می آوریم تا در برابر آن گردنهایشان خاضع گردد]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابو ایوب خزاز، از عمر بن حنظله روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: قبل از قیام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف پنج نشانه وجود دارد؛ فریاد، سفیانی، فرو رفتن در زمین، کشته شدن نفس زکیه، و یمانی. گفتم: فدایت شوم، آیا اگر قبل از این نشانه ها کسی از خاندان تو قیام کند، او را همراهی کنم؟ فرمود: نه. راوی روایت می کند که فردای آن روز آیه «إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِم مِّن السَّمَاء آیَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ» را خواندم و به آن حضرت گفتم: آیا این همان فریاد است؟ ایشان فرمودند: اگر باشد، گردن دشمنان خداوند عز و جل را خاضع می گرداند(3).

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2 ، ص 94 .
2- [2] _ مناقب، ج 2 ، ص 324، امالی طوسی ج 1، ص 106.
3- [3] _ کافی، ج 8، ص 310، ح 483، ینابیع الموده، ص 426.

2) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: گردن های ایشان (یعنی بنی امیه) خاضع می گردد و این فریادی به نام صاحب امر عجل الله تعالی فرجه الشریف از آسمان است(1).

3) محمد بن ابراهیم نعمانی، از احمد بن محمد بن سعید، از محمد بن مفضل بن ابراهیم بن قیس، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبه بن میمون، از معمر بن یحیی، از داود دجاجی، از امام باقر، محمد بن علی علیه السلام روایت می کند: از امیر المؤمنین علیه السلام در مورد آیه «فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِن بَيْنِهِمْ»(2) [دسته ها(ی گوناگون) از میان آنها به اختلاف پرداختند] سئوال شد. ایشان فرمودند: با سه نشانه انتظار فرج را بکشید. سئوال شد: آن سه نشانه چیست ای امیرالمؤمنین؟ ایشان فرمودند: اختلاف اهالی شام در میان خود و پرچم های سیاه از خراسان و ترس و هول در ماه رمضان. سئوال شد: ترس و هول ماه رمضان چیست؟ ایشان فرمودند: آیا نشنیدید که خداوند عز و جل در قرآن می فرماید: «إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّن السَّمَاء آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» این آیه ایست که دختر نوجوان را از پس پرده خارج می کند و انسان خوابیده را بیدار می کند و هوشیار را به ترس وامی دارد(3).

4) محمد بن ابراهیم نعمانی، از احمد بن محمد بن سعید، از علی بن حسن تیمی، از عمرو بن عثمان، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان روایت می کند: نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم و شنیدم که مردی از همدان به او می گوید: اهل عامه ما را ملامت می کنند و به ما می گویند که شما گمان می کنید که منادی از آسمان به اسم صاحب امر فریاد بر می آورد. آن حضرت در حالی که تکیه داده بود، خشمگین شد و نشست و گفت: آن را از من روایت نکنید، آن را از پدرم روایت کنید و در انجام این کار هیچ گناهی بر شما نیست. شهادت می دهم که از پدرم شنیدم که می گفت: به خدا قسم این موضوع در کتاب خداوند عز و جل آشکار است، آن جا که می فرماید: «إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّن السَّمَاء آيَةً فَظَلَّتْ

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 94 .
2- [2] _ مریم /37 .
3- [3] _ الغیبه، ص 168 .

أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» بنابراین، در آن روز هر کس که در روی زمین است در برابر آن خضوع می کند و گردنش در برابر آن خم می گردد، و اهالی زمین با شنیدن آن صدا از آسمان، ایمان می آورند. صدایی که می گوید: هان! آگاه باشید که حق با علی بن ابی طالب علیه السلام و شیعیان اوست. فردای آن روز ابلیس به آسمان می رود تا از چشم زمینیان پنهان بماند. سپس ندا می دهد: هان! آگاه باشید که حق با عثمان بن عفان و طرفدارانش هست، چرا که او مظلومانه کشته شد و به خونخواهی او بپردازید. ایشان ادامه دادند و گفتند: سپس خداوند عز و جل ، آنان را که با سخنی استوار به حقیقت که همان نخستین است، ایمان آوردند، (بر ایمانشان) پایدار نگه می دارد و کسانی که در آن روز در دلهایشان بیماری وجود دارد، شک می کنند و منظور از بیماری، همان دشمنی با ماست. در آن هنگام از ما بیزاری می جویند و از ما خرده می گیرند و می گویند: همانا منادی اول یکی از جادوهای اهل این خاندان است. سپس ایشان ادامه دادند و این آیه قرآن را تلاوت کردند: «وَإِن يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ»(1) [و هر گاه نشانه ای ببینند روی بگردانند و گویند سحری دایم است] (2).

و از او روایت شده که احمد بن محمد بن سعید، از محمد بن مفضَّل بن ابراهیم، از سَعدان بن اسحاق بن سعید، از احمد بن حسین بن عبدالملک، از محمد بن احمد بن حسن قطوانی، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان نیز همین حدیث را با همین الفاظ روایت کرده اند(3).

5) محمد بن ابراهیم از احمد بن محمد بن سعید، از قاسم بن محمد بن حسین حازم، از عُبَیس بن هشام ناشری، از عبدالله بن جَبَله، از عبدالصمد بن بشیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که عماره همدانی از ایشان پرسید: خداوند امورت را اصلاح گرداند، برخی از مردم ما را سرزنش می کنند و می گویند که شما بر این عقیده هستید که روزی صدایی از آسمان خواهد آمد. ایشان به او فرمودند: آن را از من روایت نکنید، بلکه از پدرم روایت کنید، چرا که او می فرماید: این موضوع در کتاب خدا آمده است:«إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّن السَّمَاء آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا

1- [1] _ قمر / 2.

2- [2] _ الغيبه ص 174.
3- [3] _ الغيبه، ص 174.

خَاضِعِينَ» سپس تمامی ساکنان زمین به ندای نخست ایمان می آورند، و فردای آن روز ابلیس ملعون به آسمان می رود تا آن جا پنهان شود؛ آن گاه ندا می دهد: هان! عثمان مظلومانه کشته شد. پس به خونخواهی اش بپردازید. سپس هر آن که را که خداوند اراده سوء نسبت به آن می کند، بر می گردد و می گویند: این جادوی شیعه است تا بر ما چیره گردند و می گویند: این یکی از جادوهای آن هاست. سخنان آنها بیانگر این آیه است: «وَإِن يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ(1)»(2).

6) محمد بن ابراهیم از احمد بن محمد بن سعید، از علی بن حسن، از پدرش از احمد بن عمر حلبی، از حسین بن موسی، از فُضَیل بن محمد غلام محمد بن راشد بجلی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرموده اند: آگاه باشید، که ندای آسمانی به اسم قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف در قرآن واضح و بیِّن است. پرسیدم: خداوند امورت را اصلاح کند، آن در کجای قرآن است؟ ایشان گفتند: «طسم* تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ»(3) [طا سین میم * این است آیه های کتاب روشنگر] و «إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّن السَّمَاء آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» سپس ادامه داد: آن گاه که صدا را بشنوند، احساس می کنند که گویی پرنده ای بر بالای سرشان می باشد(4) .

7) محمد بن عباس از علی بن عبدالله بن اسد، از ابراهیم بن محمد، از احمد بن معمر اسدی، از محمد بن فضیل، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس در مورد آیه «إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّن السَّمَاء آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» روایت می کند که گفته است: این آیه در مورد ما و بنی امیه نازل شده است. بعد از سختی های فراوان، حکومتی نصیب ما می شود که گردنهایشان را در برابر ما خم می کند و آنان را بعد از عزت، خوار می گرداند(5).

8) محمد بن عباس از احمد بن حسن بن علی، از پدرش از پدرش، از محمد بن اسماعیل، از حنان بن سدیر روایت می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّن السَّمَاء آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» سئوال کردم و

1- [1] _ قمر/2.

2- [2] _ ال غيبه، ص 174 .
3- [3] _ شعراء/ 1-2.
4- [4] _ ال غيبه، ص 174 .
5- [5] _ تاويل الآيات، ج 1، ص 386، ح 1، شواهد التنزيل، ج 1، ص 417، ح 577.

ایشان فرمودند: این آیه در مورد قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف نازل شده است که از آسمان با نام خود، ندا سر می دهد(1).

9) و محمد بن عباس، از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از یکی از یاران ما روایت می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّن السَّمَاء آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» سئوال کردم و ایشان فرمودند: گردن های بنی امیه در برابر آن صدا خم می شود و این در هنگام غروب خورشید است و علی بن ابی طالب علیه السلام هنگام غروب خورشید آشکار می گردد و ساعتی خورشید بر سر مردم می تابد تا این که کاملا چهره اش دیده می شود و مردم، اصل و نسب و افتخاراتش را می شناسند. سپس فرمود: در آن زمان، حال بنی امیه چنان است که فردی از آنان در پشت درختی پنهان می شود و درخت می گوید: مردی از بنی امیه در پشت من پنهان شده است، او را بکشید(2).

10) محمد بن عباس از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از صفوان بن یحیی، از ابو عثمان، از معلی بن خنیس، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: در سه چیز منتظر فرج باشید. سئوال شد: این سه چیست؟ ایشان پاسخ دادند: اختلاف بین اهالی شام، پرچم های سیاه از خراسان، و ترس در ماه رمضان. یکی گفت: ترس در ماه رمضان چیست؟ آن حضرت فرمودند: آیا این آیه خداوند عز و جل را نشنیده اید: «إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّن السَّمَاء آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» ؟ این آیه ای است که دختر جوان را از پس پرده خارج می کند و به خواب رفتگان را بیدار می کند و آگاهان را می ترساند(3).

11) در کتاب «الرجعه» متعلق به یکی از معاصرین: از احمد بن سعید، از احمد بن حسن، از پدرش، از حصین بن مخارق، از ابو ورد، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه«إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّن السَّمَاء آيَةً» روایت شده است که ایشان فرمودند: ندایی است از آسمان با نام مردی و با نام پدرش.

1- [1] _ تاویل الآیات، ج 1 ، ص 386، ح 2، ینابیع الموده، ص 426 .
2- [2] _ تاویل الآیات، ج 1، ص 386 ، ح 3 .

3- [3] _ تاويل الآيات، ج 1 ، ص 387 ، ح 4 .

12) با اسناد از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از یکی از یاران ما، از ابو بصیر آمده است که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّن السَّمَاء آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» پرسیدم، ایشان پاسخ دادند: گردن های بنی امیه خاضع می گردد و این هنگام زوال خورشید است و امام علی بن ابی طالب علیه السلام در این هنگام نمایان می گردد و خورشید برای مدتی بر سر مردم فرود می آید تا این که چهره آن حضرت را پدیدار می گردد و اصل و نسب و افتخاراتش را می شناسند. سپس ادامه داد: آگاه باشید که بنی امیه به حالتی در می آیند که اگر فردی از آنان کنار درختی پنهان شود، درخت می گوید: این مردی از بنی امیه است، او را بکشید.

وَإِذْ نَادَى رَبُّکَ مُوسَى أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿10﴾قَوْمَ...أَنِ اضْرِب بِّعَصَاکَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَکَانَ کُلُّ فِرْقٍ کَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿63﴾

وَإِذْ نَادَى رَبُّکَ مُوسَى أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿10﴾قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ ﴿11﴾قَالَ رَبِّ إِنِّى أَخَافُ أَن يُکَذِّبُونِ ﴿12﴾وَيَضِيقُ صَدْرِى وَلَا يَنطَلِقُ لِسَانِى فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ ﴿13﴾وَلَهُمْ عَلَىَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ ﴿14﴾قَالَ کَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَکُم مُّسْتَمِعُونَ ﴿15﴾فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿16﴾أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِى إِسْرَائِيلَ ﴿17﴾قَالَ أَلَمْ نُرَبِّکَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِکَ سِنِينَ ﴿18﴾وَفَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتِى فَعَلْتَ وَأَنتَ مِنَ الْکَافِرِينَ ﴿19﴾قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿20﴾فَفَرَرْتُ مِنکُمْ لَمَّا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لِى رَبِّى حُکْمًا وَجَعَلَنِى مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿21﴾وَتِلْکَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَىَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِى إِسْرَائِيلَ ﴿22﴾قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿23﴾قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِن کُنتُم مُّوقِنِينَ ﴿24﴾قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ﴿25﴾قَالَ رَبُّکُمْ وَرَبُّ آبَائِکُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿26﴾قَالَ إِنَّ رَسُولَکُمُ الَّذِى أُرْسِلَ إِلَيْکُمْ لَمَجْنُونٌ ﴿27﴾قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِن کُنتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿28﴾قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِى لَأَجْعَلَنَّکَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿29﴾قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُکَ بِشَىْءٍ مُّبِينٍ ﴿30﴾قَالَ فَأْتِ بِهِ إِن کُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿31﴾ فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِىَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿32﴾وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِىَ بَيْضَاء لِلنَّاظِرِينَ

﴿33﴾قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ﴿34﴾يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿35﴾قَالُوا أَرْجِهِ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِى الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿36﴾يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ ﴿37﴾فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿38﴾وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنتُم مُّجْتَمِعُونَ ﴿39﴾لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِن كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ ﴿40﴾فَلَمَّا جَاء السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿41﴾قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذًا لَّمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿42﴾قَالَ لَهُم مُّوسَى أَلْقُوا مَا أَنتُم مُّلْقُونَ ﴿43﴾فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ﴿44﴾فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿45﴾ فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ﴿46﴾قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿47﴾رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ﴿48﴾قَالَ آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِى عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿49﴾قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ ﴿50﴾ إِنَّا نَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَن كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿51﴾وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِى إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ ﴿52﴾فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِى الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿53﴾إِنَّ هَؤُلَاء لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ﴿54﴾وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ ﴿55﴾وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ ﴿56﴾ فَأَخْرَجْنَاهُم مِّن جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿57﴾وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿58﴾كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِى إِسْرَائِيلَ ﴿59﴾ فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ ﴿60﴾ فَلَمَّا تَرَاءى الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرَكُونَ ﴿61﴾ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِىَ رَبِّى سَيَهْدِينِ ﴿62﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿63﴾

[و (یاد کن) هنگامی را که پروردگارت موسی را ندا درداد که به سوی قوم ستمکار برو * قوم فرعون آیا پروا ندارند * گفت: پروردگارا می ترسم مرا تکذیب کنند * و سینه ام تنگ می گردد و زبانم باز نمی شود پس به سوی هارون بفرست * و (از طرفی) آنان بر (گردن) من خونی دارند و می ترسم مرا بکشند * فرمود نه چنین نیست نشانه های ما را (برای آنان) ببرید که ما با شما شنونده ایم * پس به سوی فرعون بروید و بگویید: ما پیامبر پروردگار جهانیانیم * فرزندان

اسرائیل را با ما بفرست * (فرعون) گفت: آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی * و (سرانجام) کار خود را کردی و تو از ناسپاسانی * گفت: آن را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم * و چون از شما ترسیدم، از شما گریختم تا پروردگارم به من دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد * و (آیا) این که فرزندان اسرائیل را بنده (خود) ساخته ای نعمتی است که منتش را بر من می نهی؟ * فرعون گفت: و پروردگار جهانیان چیست * گفت: پروردگار آسمانها و زمین و آن چه میان آن دو است اگر اهل یقین باشید * (فرعون) به کسانی که پیرامونش بودند گفت: آیا نمی شنوید؟ * (موسی دوباره) گفت: پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما * (فرعون) گفت: واقعا این پیامبری که به سوی شما فرستاده شده، سخت دیوانه است * (موسی) گفت: پروردگار خاور و باختر و آن چه میان آن دو است؛ اگر تعقل کنید * (فرعون) گفت: اگر خدایی غیر از من اختیار کنی قطعا تو را از (جمله) زندانیان خواهم ساخت * گفت: گر چه برای تو چیزی آشکار بیاورم * گفت: اگر راست می گویی آن را بیاور * پس عصای خود بیفکند و به ناگاه آن اژدری نمایان شد *و دستش را بیرون کشید و بناگاه آن برای تماشاگران سپید می نمود * (فرعون) به سرانی که پیرامونش بودند گفت: واقعا این ساحری بسیار داناست * می خواهد با سحر خود شما را از سرزمینتان بیرون کند. اکنون چه رای می دهید؟ * گفتند: او و برادرش را در بند دار و گردآورندگان را به شهرها بفرست * تا هر ساحر ماهری را نزد تو بیاورند * پس ساحران برای موعد روزی معلوم گردآوری شدند * و به توده مردم گفته شد: آیا شما هم جمع خواهید شد؟ * بدین امید که اگر ساحران غالب شدند از آنان پیروی کنیم * و چون ساحران پیش فرعون آمدند گفتند: آیا اگر ما غالب آییم واقعا برای ما مزدی خواهد بود * گفت: آری و در آن صورت شما حتما از (زمره) مقربان خواهید شد * موسی به آنان گفت: آن چه را شما می اندازید بیندازید * پس ریسمانها و چوبدستی هایشان را انداختند و گفتند: به عزت فرعون که ما حتما پیروزیم * پس موسی عصایش را انداخت و به ناگاه هر چه را به دروغ برساخته بودند بلعید * در نتیجه ساحران به حالت سجده درافتادند * گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم * پروردگار موسی و هارون * گفت: (آیا) پیش از آن که به شما اجازه دهم به او

ایمان آوردید؟ قطعا او همان بزرگ شماست که به شما سحر آموخته است به زودی خواهید دانست حتما دستها و پاهای شما را از چپ و راست خواهم برید و همه تان را به دار خواهم آویخت * گفتند: باکی نیست. ما روی به سوی پروردگار خود می آوریم * ما امیدواریم که پروردگارمان گناهانمان را بر ما ببخشاید (چرا) که نخستین ایمان آورندگان بودیم * و به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه حرکت ده زیرا شما مورد تعقیب قرار خواهید گرفت * پس فرعون ماموران جمع آوری (خود را) به شهرها فرستاد * (و گفت) اینها عده ای ناچیزند * و راستی آنها ما را بر سر خشم آورده اند * و(لی) ما همگی به حال آماده باش درآمده ایم * سرانجام ما آنان را از باغستانها و چشمه سارها * و گنجینه ها و جایگاه های پر ناز و نعمت بیرون کردیم * (اراده ما) چنین بود و آن (نعمتها) را به فرزندان اسرائیل میراث دادیم * پس هنگام برآمدن آفتاب آنها را تعقیب کردند * چون دو گروه همدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: ما قطعا گرفتار خواهیم شد * گفت: چنین نیست. زیرا پروردگارم با من است و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد * پس به موسی وحی کردیم با عصای خود بر این دریا بزن تا از هم شکافت و هر پاره ای همچون کوهی سترگ بود]

1) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن علی بن فضال، از ابان بن عثمان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند: هنگامی که خداوند، موسی علیه السلام را نزد فرعون فرستاد، به در قصر او رفت و از او اجازه ورود خواست، اما فرعون اجازه نداد، موسی با عصایش به در کوبید و درها به هم خوردند و باز شدند؛ سپس همان طور که خداوند نقل کرده، نزد فرعون رفت: «أَلَمْ نُرَبِّکَ فِینَا وَلِیدًا وَلَبِثْتَ فِینَا مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ * وَ فَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتِی فَعَلْتَ» [(فرعون) گفت: آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی و (سرانجام) کار خود را کردی و تو از ناسپاسانی] یعنی این که آن مرد را کشتی «وَأَنتَ مِنَ الْکَافِرِینَ» یعنی این که تو کفران نعمت مرا کردی، و موسی نیز همان طور که خداوند حکایت کرده است، گفت: «أَنْ عَبَّدتَّ بَنِی إِسْرَائِیلَ» تا «قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِینَ»؟ فرعون در این جا از چگونگی و کیفیت خداوند از موسی می پرسد و او جواب می دهد: «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا إِن کُنتُم مُّوقِنِینَ» فرعون سپس با تعجب به یارانش می گوید: «أَلَا تَسْتَمِعُونَ» من در مورد

چگونگی خداوند از او می پرسم و او صفاتش را برایم بیان می کند؟! سپس موسی می گوید: «رَبُّکُمْ وَرَبُّ آبَائِکُمُ الْأَوَّلِینَ» فرعون با شنیدن این به اطرافیانش می گوید: بشنوید، می گوید که پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما!

سپس به موسی گفت: «قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَیْرِی لَأَجْعَلَنَّکَ مِنَ الْمَسْجُونِینَ» موسی گفت: «أَوَلَوْ جِئْتُکَ بِشَیْءٍ مُّبِینٍ» فرعون گفت: «فَأْتِ بِهِ إِن کُنتَ مِنَ الصَّادِقِینَ * فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِیَ ثُعْبَانٌ مُّبِینٌ» سپس تمامی همنشینان فرعون ترسیدند، و فرعون به حدی دچار ترس شد که اختیار خود را از دست داد و گفت: تو را به خداوند و به حرمت شیری که خوردی (این که فرزند رضاعی مان بودی) سوگند می دهم، که آن را از من دور کنی و موسی آن را از فرعون دور کرد. سپس دستش را بیرون آورد و ناگهان برای افراد حاضر به شکلی درخشان نمایان گشت. هنگامی که موسی عصا را گرفت، فرعون به خود آمد و تصمیم گرفت که او را تصدیق کند. اما هامان نزد او آمد و به او گفت: تو که اکنون خدا هستی و مورد پرستش قرار می گیری، به یک باره می خواهی پیرو یکی از بندگان خود شوی!

سپس فرعون به اطرافیان خود گفت: «إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِیمٌ *یُرِیدُ أَن یُخْرِجَکُم مِّنْ أَرْضِکُم بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ» تا «لِمِیقَاتِ یَوْمٍ مَّعْلُومٍ». فرعون و هامان از جادو آگاهی داشتند و با آن مردم را تحت سلطه خود در آورده بودند و با جادو بود که فرعون ادعای خدایی کرد. صبح آن روز در تمامی شهرهای مصر افرادی را فرستاد و هزار جادوگر را جمع کرد و از میان این هزار کس، صد تن را انتخاب نمود و از میان آن صد نفر، هشتاد نفر را برگزیدند. آن ساحران به فرعون گفتند: می دانی که در دنیا جادوگرتر از ما وجود ندارد، حال اگر ما بر موسی غلبه کردیم، چه به ما می رسد؟ فرعون جواب داد: «وَإِنَّکُمْ إِذًا لَّمِنَ الْمُقَرَّبِینَ» یعنی شما از نزدیکان من می گردید و شما را در حکومت خود سهیم می گردانم. آنها گفتند: اگر موسی بر ما غلبه کرد و جادوی ما را باطل ساخت، ما مطمئن می شویم کاری که انجام می دهد، از قبیل جادو و نیرنگ نیست، و به او ایمان می آوریم و او را تصدیق می کنیم. فرعون گفت: اگر موسی بر شما پیروز گشت، من هم به همراه شما او را تصدیق می کنم؛ اما هر نیرنگی که دارید، آماده کنید.

آن گاه گوید: موعد آنها در یکی از اعیادشان بود. هنگام صبح، فرعون مردم و ساحران را جمع کرد. گنبدی برایش بر پا شده بود که هشتاد ذرع ارتفاع داشت و

ص:725

با آهن و فولاد صیقلی شده، پوشانده شده بود، و وقتی که خورشید بر آن می تابید، از شدت درخشش آهن و گرمی نور خورشید کسی نمی توانست به آن نگاه کند. فرعون و هامان آمدند و بر جایگاه خویش نشستند و نگاه می کردند. موسی نیز در حالی که به آسمان می نگریست، آمد. جادوگران به فرعون گفتند: ما می بینیم که این مرد به آسمان می نگرد و جادوی ما به آسمان نمی رسد؛ و آنها تنها پیروزی بر ساحران زمینی را تضمین نمودند. سپس به موسی گفتند: «إِمَّا أَن تُلْقِیَ وَإِمَّا أَن نَّکُونَ نَحْنُ الْمُلْقِینَ»(1) [گفتند ای موسی! آیا تو می افکنی و یا این که ما می افکنیم] موسی به آنها گفت: «أَلْقُوا مَا أَنتُم مُّلْقُونَ * فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِیَّهُمْ» آن چه را می اندازید بیاندازید، پس آنان ریسمان ها و چوب دستی هایشان را انداختند. ریسمان های آنان شروع به حرکت کرده و به مارهایی حمله ور تبدیل شدند و به جنبش در آمدند. سپس جادوگران گفتند: «بِعِزَّهِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ» مردم با مشاهده این صحنه ترسیدند و موسی نیز در درون خود ترسی احساس کرد، تا این که ندا آمد: «لَا تَخَفْ إِنَّکَ أَنتَ الْأَعْلَی وَأَلْقِ مَا فِی یَمِینِکَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا کَیْدُ سَاحِرٍ وَلَا یُفْلِحُ السَّاحِرُ حَیْثُ أَتَی»(2) [گفتیم: مترس که تو خود برتری و آن چه در دست راست داری بینداز تا هر چه را ساخته اند ببلعد. در حقیقت آن چه سرهم بندی کرده اند افسون افسونگر است و افسونگر هر جا برود، رستگار نمی شود.]

سپس موسی عصایش را انداخت و به مانند مس در زمین آب شد. سپس اژدهایی بیرون آمد و دهانش را باز کرد و لبه بالایی دهانش را بر روی قبه فرعون قرار داد، و دوری زد و لبه پایینی دهانش را آویزان نمود و عصاها و ریسمان های جادوگران را بلعید و همگی شان را مغلوب کرد. مردم وقتی آن اژدها و بزرگی و عظمت آن را که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ وصفی از آن نرفته بود، دیدند، پا به فرار گذاشتند. در این حین، در اثر ازدحام، ده هزار مرد و زن و پیر در زیر دست و پاها له شدند و جان باختند. اژدها بر گرد قبه فرعون و هامان چرخید و آن دو لباس هایشان را از ترس خیس نمودند و موی سرشان سپید گردید و از فرط ترس، هوش از سرشان رفت.

1- [1] _ اعراف/ 115.
2- [2] _ طه /68- 69.

موسی نیز می خواست به همراه مردم پا به فرار بگذارد که خداوند او را ندا داد: «خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى»(1) [آن را بگیر و مترس. به زودی آن را به حال نخستینش بازخواهیم گردانید]. موسی بازگشت و عبایی را که بر تنش بود، به دستش پیچید و دستش را در دهانش گذاشت، و آن به همان شکل اول خود بازگشت، و چنان که خداوند متعال بیان می کند: «فَأَلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ» و با مشاهده این صحنه گفتند: «قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ *رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ» فرعون به شدت عصبانی شد و گفت: «قَالَ آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ» آنان چنان که خداوند نیز حکایت می کند، گفتند: «قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ *إِنَّا نَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَن كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ».

فرعون در ادامه هر کس را که به موسی ایمان می آورد، در زندان می افکند تا این که خداوند بلاهای طوفان و ملخ و شپش و قورباغه و خون را بر آنان نازل کرد و فرعون نیز آنها را آزاد کرد و خداوند به موسی وحی کرد: «أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ»، پس موسی علیه السلام بنی اسرائیل را بیرون برد، تا دریا را برای آنان بشکافد. فرعون نیز یارانش را جمع کرد و مردم را از شهرهای مختلف در یک مکان گرد آورد و پیشاهنگ لشکرش را شش هزار نفر قرار داد و خود نیز با هزار هزار تن در پشت سر آنها به راه افتاد. همان طور که خداوند نیز در باره آنان می فرماید: «فَأَخْرَجْنَاهُم مِّن جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ *وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ *كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ * فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ» هنگامی که موسی به نزدیکی دریا رسید، فرعون به موسی نزدیک شد، یاران موسی گفتند: «إِنَّا لَمُدْرَكُونَ» فرعونیان دارند به ما می رسند، موسی گفت: «قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» هرگز این چنین نیست. خدایم با من است و راه را به من نشان خواهد داد. موسی علیه السلام به دریا نزدیک شد و به دریا فرمود: شکافته شو. دریا به او گفت: ای موسی! از این که به من گفتی برایت شکافته شوم، تکبر ورزیدی، حال آن که من به اندازه سر سوزنی از فرامین خداوند سرپیچی نمی کنم و در میان شما گناهان بسیاری انجام گرفته است؟ موسی به او گفت: بترس از این که از خداوند نافرمانی کنی و تو میدانی که آدم به خاطر

1- [1] _ طه /21.

معصیت از بهشت رانده شد و ابلیس به خاطر گناهش مورد نفرین قرار گرفت. دریا به موسی گفت: پروردگار من بزرگ است و فرمانش پذیرفتنی است و هیچ چیز نمی تواند از او نافرمانی کند.

یوشع بن نون برخاست و به موسی گفت: ای رسول خدا! فرمان پروردگارت چیست؟ موسی گفت: گذر از دریا. یوشع با اسبش به سوی دریا تاخت؛ سپس خداوند به موسی وحی کرد: «أَنِ اضْرِب بِّعَصَاکَ الْبَحْرَ» و موسی این کار را انجام داد و «فَانفَلَقَ فَکَانَ کُلُّ فِرْقٍ کَالطَّوْدِ الْعَظِیمِ»، یعنی دریا شکافته شد و هر گروهی به مانند یک کوه بزرگ بودند و خداوند برای آنها دوازده راه درست کرد و هر طایفه ای از آنان یک راه را انتخاب کردند. آب بالا آمده بود و خورشید بر زمین تابید و آن را کاملا خشک گرداند ، همان طور که خداوند خود نیز می فرماید: «فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِیقًا فِی الْبَحْرِ یَبَسًا لَّا تَخَافُ دَرَکًا وَلَا تَخْشَی»(1) [راه خشکی در دریا برای آنان باز کن که نه از فرارسیدن (دشمن) بترسی و نه (از غرق شدن) بیمناک باشی]. موسی و یارانش وارد دریا شدند، آنان دوازده طایفه بودند و خداوند برای آنان در دریا دوازده راه باز کرد و هر کدام یک راه را انتخاب کردند، در حالی که آب به مانند کوهی بر بالای سر آنان قرار گرفته بود. گروهی که همراه موسی بودند، شروع به بی صبری نمودند و گفتند: ای موسی، برادران ما کجایند؟ موسی به آنان گفت: در دریا همراه شمایند. آنان موسی را تصدیق نکردند و خداوند به دریا دستور داد که تبدیل به طبقاتی بشود تا این که آنها بتوانند یکدیگر را ببینند و با هم سخن گویند.

فرعون و سپاهیانش به راه افتادند و هنگامی که به دریا رسیدند، به یارانش گفت: هان بدانید که من پروردگار بزرگ شما هستم و اکنون دریا برای من شکافته شده است. هیچ کس جرات نمی کرد که وارد دریا شود، اسب ها نیز از ترس، از وارد شدن به آب خودداری می کردند. فرعون جلو رفت تا این که به ساحل دریا رسید. پیشگوی فرعون به او گفت: وارد دریا نشو و جلویش را گرفت. اما فرعون حرفش را قبول نکرد و با اسب نجیب و نر خود جلو رفت. اما اسب از وارد شدن به آب امتناع ورزید. جبرئیل که بر روی اسب ماده ای سوار بود جلو رفت و داخل

1- [1] _ طه / 77 .

در آب شد و اسب فرعون به اسب جبرئیل نگاه کرد و درپی او افتاد و داخل آب شد و در پی آن یاران فرعون نیز به آب زدند. هنگامی که همگی آنان وارد شدند، آخرین فرد از یاران موسی خارج شده بود. خداوند به بادها دستور داد که شروع به وزش کنند و آنها نیز دریا را به هم کوفتند و آب به مانند کوه بر فرعون و یارانش سرازیر شد و فرعون در آن هنگام گفت: «آمَنتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِیلَ وَأَنَاْ مِنَ الْمُسْلِمِینَ»(1) [ایمان آوردم که هیچ معبودی جز آن که فرزندان اسرائیل به او گرویده اند نیست و من از تسلیم شدگانم] سپس جبرئیل مشتی از گل برداشت و آن را در دهان فرعون فرو کرد و فرمود: «آلآنَ وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَکُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ»(2) [اکنون (تسلیم می شوی) در حالی که پیش از این نافرمانی می کردی و از تباهکاران بودی](3).

2) شیخ مفید در کتاب «اختصاص» از عبدالله بن جندب، از امام رضا علیه السلام روایت می کند: پیشاهنگ لشگر فرعون شش صد هزار سرباز داشت و پس قراول و عقب دار لشگرش نیز متشکل از هزار هزار نفر بود. ایشان می فرمایند که وقتی موسی داخل دریا شد، فرعون و سربازانش به دنبال او به راه افتادند. اما اسب فرعون ترسید که داخل دریا شود و جبرئیل بر روی اسب ماده ای در برابرش نمایان شد. هنگامی که اسب فرعون آن مادیان را دید به دنبالش به راه افتاد و فرعون و یارانش وارد دریا شدند و همگی غرق گشتند(4) .

3) و شیخ مفید در امالی از ابو القاسم جعفر بن محمد، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن ابو عبدالله برقی، از بکر بن صالح رازی، از سلیمان بن جعفر جعفری روایت می کند که از امام علی علیه السلام شنیدم که به پدرم می گفت: چه شده است که تو را نزد عبدالرحمن بن یعقوب می بینم؟ پدرم جواب داد: او دایی من است. امام علی علیه السلام به او گفت: او در باره خداوند حرف های درشتی می زند. او خداوند تبارک و تعالی را وصف می کند و برای خداوند حدود قائل است، حال آن که خداوند تبارک و تعالی فراتر از وصف است. یا با او باش و ما را

1- [1] _ یونس / آیه 90
2- [2] _ یونس / آیه 91
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 94 .

4- [4] _ اختصاص، ص 226.

ترک کن و یا با ما نشست و برخاست کن و از او جدا شو. پدرم گفت: او هر چه را که بخواهد می گوید، آیا اگر من حرفهای او را تکرار نکنم، گناهی از حرف های او نصیبم می شود؟ امام علی علیه السلام فرمودند: آیا از این نمی ترسی که عذابی بر او نازل شود و گریبان همگی تان را بگیرد؟ آیا داستان آن فردی را که از یاران موسی بود و پدرش از طرفداران فرعون بود، نشنیدی؟ هنگامی که سپاهیان فرعون به موسی علیه السلام رسید، این فرد از موسی عقب ماند تا پدرش را که با او دشمنی می کرد، نصیحت کند. تا این که به لبه دریا رسیدند و هر دو غرق شدند. هنگامی که خبر به موسی رسید، حال او را از جبرئیل پرسید و گفت: خدا رحمتش کند، غرق شد در حالی که عقیده پدرش را قبول نداشت. اما وقتی عذاب نازل شود، دیگر نمی توان آن را از نزدیکان گناهکار دفع کرد(1).

4) حسین بن سعید در کتاب «زهد» از نضر، از محمد بن هاشم، از مردی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: گروهی از ایمان آورندگان به موسی (با خود) گفتند، خوب است به لشگر فرعون وارد و بدان بپیوندیم و از بهره های دنیایی آن بهره مند شویم و هرگاه دیدیم موسی دارد می آید، به او می پیوندیم. آنها همین کار را کردند و هنگامی که موسی و یارانش به قصد فرار، سوار مرکبهایشان شدند، آنها به سرعت شتافتند تا به موسی علیه السلام و یارانش برسند و به آنان بپیوندند. در این هنگام، خداوند ملائکه ای را فرستاد و صورت چهارپایانشان را به طرف لشگر فرعون چرخاند و آنان را به لشگر فرعون بازگرداند و به همراه آنان غرق شدند(2).

5) علی بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در مورد عبارت «لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُون» فرمود که منظور از آن، یک گروه اندک است و عبارت «وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُون» بیانگر این است که ابزارهایمان کامل است یعنی این که تا بن دندان مسلح هستیم. اما منظور از آیه «وَمَقَامٍ كَرِيمٍ» منزلگاه های نیکو می باشد. اما آیه «فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ» یعنی هنگام طلوع

1- [1] _ امالی، ص 122، ح 3 .
2- [2] _ زهد، ص 65، ح 172.

خورشید به دنبال آنان به راه افتاد و عبارت «إِنَّ مَعِیَ رَبِّی سَیَهْدِینِ» یعنی پروردگارم مرا کفایت می کند(1) .

6) ابن بابویه از تمیم بن عبدالله بن تمیم قرشی، از پدرش، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جهم روایت می کند که وارد مجلس مامون شدم و بحث در مورد عصمت پیامبران بود. از جمله پرسش هایی که مأمون از امام رضا علیه السلام نمود، این بود: معنای این سخن موسی علیه السلام به فرعون چیست: «فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّینَ» امام رضا علیه السلام فرمودند: هنگامی که موسی نزد فرعون آمد، فرعون به او گفت: «وَفَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتِی فَعَلْتَ وَأَنتَ مِنَ الْکَافِرِینَ» یعنی تو از جمله کافران نسبت به نعمت من بودی. و موسی علیه السلام هم گفت «فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّینَ» یعنی من با رفتن به یکی از شهرهای تحت تسلط تو، راه را گم کردم، «فَفَرَرْتُ مِنکُمْ لَمَّا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْمًا وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ» و خداوند تبارک و تعالی به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «أَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیمًا فَآوَی»(2)[مگر نه تو را یتیم یافت پس پناه داد؟] یعنی این که آیا من تو را تنها نیافتم و آیا سپس اوضاع به نحوی نگشت که مردم به تو پناه آوردند؟ «وَوَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدَی»(3) [و تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد؟] و منظور از «ضال» این است که تو نزد قومت ناشناخته بودی،«فَهَدَی» یعنی خداوند آنها را به شناخت تو هدایت کرد.«وَوَجَدَکَ عَائِلًا فَأَغْنَی»(4) [و تو را تنگدست یافت و بی نیاز گردانید] یعنی این که با برآورده ساختن دعایت تو را بی نیاز ساخت. سپس مأمون گفت: آفرین بر تو ای فرزند رسول خدا (5).

7) شیخ مفید در کتاب الغیبه از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: زمانی که قائم ما عجل الله تعالی فرجه الشریف

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2 ، ص 98.
2- [2] _ ضحی/6.
3- [3] _ ضحی/7.
4- [4] _ ضحی /8.
5- [5] _ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1 ، ص 177، باب 15 .

به پا خیزد، در حالی که مردم را مورد خطاب قرار می دهد، این آیه را می خواند: «فَفَرَرْتُ مِنکُمْ لَمَّا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْمًا وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ»(1).

«الَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهْدِینِ 78 وَالَّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی وَیَسْقِینِ 79...وَلَا تُخْزِنِی یَوْمَ یُبْعَثُونَ 87 »

«الَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهْدِینِ 78 وَالَّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی وَیَسْقِینِ 79 وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ 80 وَالَّذِی یُمِیتُنِی ثُمَّ یُحْیِینِ 81 وَالَّذِی أَطْمَعُ أَن یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ الدِّینِ 82 رَبِّ هَبْ لِی حُکْمًا وَأَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ 83 وَاجْعَل لِّی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ 84 وَاجْعَلْنِی مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِیمِ 85 و اغْفِرْ لِأَبِی إِنَّهُ کَانَ مِنَ الضَّالِّینَ 86 وَلَا تُخْزِنِی یَوْمَ یُبْعَثُونَ 87 »

[آن کس که مرا آفریده و همو راهنماییم می کند * و آن کس که او به من خوراک می دهد و سیرابم می گرداند* و چون بیمار شوم او مرا درمان می بخشد * و آن کس که مرا می میراند و سپس زنده ام می گرداند * و آن کس که امید دارم روز پاداش گناهم را بر من ببخشاید * پروردگارا به من دانش عطا کن و مرا به صالحان ملحق فرمای * و برای من در (میان) آیندگان آوازه نیکو گذار * و مرا از وارثان بهشت پر نعمت گردان * و بر پدرم ببخشای که او از گمراهان بود * و روزی که (مردم) برانگیخته می شوند رسوایم مکن.]

1) ابن بابویه از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق، از حمزه بن قاسم علوی عباسی، از جعفر بن محمد بن مالک کوفی فزاری، از محمد بن حسین بن زید زیّات، از محمد بن زیاد ازدی، از مفضل بن عمر روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ»(2) [و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید] سئوال نمودم و ایشان در مورد انواع آزمون هایی که پروردگار ابراهیم را بدان دچار نموده بود، به سخن پرداختند، تا این که به توکل رسیدند و در مورد آن فرمودند: توضیح مفهوم توکل در این آیات نمایان است: «الَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهْدِینِ * وَالَّذِی

1- [1] _ ال غیبه از نعمانی، ص 116 .

2- [2] _ بقره/ 124 .

هُوَ يُطْعِمُنِی وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَالَّذِی يُمِيتُنِی ثُمَّ يُحْيِينِ *وَالَّذِی أَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لِی خَطِيئَتِی يَوْمَ الدِّينِ *».

آن حضرت در ادامه با بیان «رَبِّ هَبْ لِی حُكْمًا وَأَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِينَ» از خداوند درخواست حکمت و قرار گرفتن در جرگه صالحان را نمود و منظور از آن، صالحانی است که تنها با فرمان خداوند حکم می کنند و بر اساس نظریه ها و قیاس عمل نمی کنند؛ تا این که افراد قابل اعتمادی که بعد از او می آیند برایش گواهی به راستی دهند، چنان که خداوند عز و جل نیز ذکر می کند: «وَاجْعَل لِّی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِينَ»، و منظور از این، یک امت فاضل می باشد که خداوند دعای او و دیگر انبیا را برآورده نمود. و همچنین درخواست «لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِينَ» نمود که منظور از آن علی بن ابی طالب علیه السلام است و آیه «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»(1) [و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم] بیانگر و مفسر این آیه می باشد. سپس آن حضرت اظهار کوتاهی در فرمانبرداری از خداوند نمود و فرمود: «وَلَا تُخْزِنِی يَوْمَ يُبْعَثُونَ»(2). و این حدیث بسیار طولانی است و آن را در ذیل آیه «وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ»(3) [چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید] بیان کردیم.

2) و از ابن بابویه از پدرش، از محمد بن حسن که خداوند از او خشنود باد، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن زید، از محمد بن ابو عمیر، از هشام بن سالم، از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام در حدیث غیبت ابراهیم علیه السلام روایت می کند که ایشان شروع به توضیح این حدیث نمودند تا این که به این جا رسیدند: سپس برای مرتبه دوم، زمانی که طاغوت او را از شهرش تبعید نمود، پنهان گشت و گفت: «وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُو رَبِّی عَسَی أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّی شَقِيًّا»(4) [و از شما و (از) آن چه غیر از خدا می خوانید کناره می گیرم و پروردگارم را می خوانم. امیدوارم که در خواندن پروردگارم ناامید نباشم]. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ

1- [1] _ مریم/ 50 .
2- [2] _ معانی الاخبار، ص 126 ح 1 .

3- [3] _ ذیل تفسیر آیه 124 سوره بقره .
4- [4] _ مریم/48.

وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا *وَ وَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»(1) [و چون از آنها و (از) آن چه به جای خدا می پرستیدند، کناره گرفت اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و همه را پیامبر گردانیدیم * و از رحمت خویش به آنان ارزانی داشتیم و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم] و منظور از «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» علی بن ابی طالب علیه السلام است. چرا که ابراهیم علیه السلام به درگاه خداوند عز و جل دعا کرده بودکه برایش ذکر بلندی در میان دیگران قرار دهد و خداوند نیز علی علیه السلام را برای او و اسحاق و یعقوب به عنوان ذکر و آوازه ای بلند قرار داد. و علی بن ابی طالب علیه السلام نیز روایت کرده است که حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف یازدهمین فرزند از فرزندانش است و او همان مهدی علیه السلام است که زمین را از عدل و داد پر می کند، همان طور که از ظلم و ستم پر شده است. و همچنین ایشان فرموده اند که او برای مدتی غایب و منتظر می ماند و عده ای در این امر به بیراه می روند و عده ای به راه راست راه می یابند و این امر، شدنی است، همان طور که او (قائم) آفریده شده است.(2)

3) و همچنین از طریق مخالفان نیز از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که منظور «وَاجْعَل لِّی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِينَ» علی بن ابی طالب علیه السلام است که ولایتش بر ابراهیم علیه السلام عرضه شد و او گفت: خداوندا او را از میان نسل من قرار بده و خداوند نیز دعایش را مستجاب نمود(3).

4) علی بن ابراهیم: در مورد آیه «وَاجْعَل لِّی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِينَ» می فرماید: منظور از آن امیرالمؤمنین علیه السلام است(4).

اِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ 89

[مگر کسی که دلی پاک به سوی خدا بیاورد.]

1- [1] _ مریم/49-50.
2- [2] _ کمال الدین و تمام النعمه ج 1 ص 138 ح 7.
3- [3] _ کشف الغمه، ج 1، ص 320 .
4- [4] _ تفسیر قمی ، ج 2، ص 99 .

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از مِنقری، از سفیان بن عیینه روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» پرسیدم. ایشان فرمودند: دل سلیم آن دلی است که در حالی به ملاقات پرودگارش می آید که کسی جز او را در خود نداشته باشد.

سفیان روایت می کند که امام علی علیه السلام فرمودند: هر قلبی که در آن شرک یا شک باشد، ساقط است و صاحبان عقل سلیم در دنیا زهد اختیار کردند تا تنها متوجه آخرت باشند(1).

2) طبرسی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: قلب سلیم، قلبی است که از دوستی دنیا در امان مانده باشد. همچنین طبرسی ادامه می دهد و می گوید: این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن امام را تایید می کند که: دوستی دنیا سرآمد هر گناهی است.(2)

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿90﴾ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ﴿91﴾

[و (آن روز) بهشت برای پرهیزگاران نزدیک می گردد (90)و جهنم برای گمراهان نمودار می شود (91)]

1) علی بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ» روایت می کند که منظور از آن این است که بهشت نزدیک آورده شود و در مورد «وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِين» نیز فرمودند که یعنی دور گردانده شود(3).

فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَ الْغَاوُونَ ﴿94﴾وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ﴿95﴾...فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿102﴾

فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَ الْغَاوُونَ ﴿94﴾وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ﴿95﴾قَالُوا وَ هُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ﴿96﴾تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِى ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿97﴾ إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿98﴾ وَمَا

1- [1] _ کافی، ج 2، ص 13 ، ح 5 .

2- [2] _ مجمع البيان ، ج 7 ، ص 337 .
3- [3] _ تفسير قمى، ج 2 ، ص 98 .

أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ ﴿99﴾فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ ﴿100﴾وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿101﴾فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿102﴾

[پس آنها و همه گمراهان در آن (آتش) افکنده می شوند * و (نیز) همه سپاهیان ابلیس * آنها در آنجا با یکدیگر ستیزه می کنند (و) می گویند * سوگند به خدا که ما در گمراهی آشکاری بودیم *آن گاه که شما را با پروردگار جهانیان برابر می کردیم * و جز تباهکاران ما را گمراه نکردند * در نتیجه شفاعتگرانی نداریم * و نه دوستی نزدیک * و ای کاش که بازگشتی برای ما بود و از مؤمنان می شدیم]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نَضر بن سوید، از یحیی حلبی، از ابو سعید مکاری، از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ» روایت می کند: اینان کسانی هستند که با زبانهایشان عدل و داد را وصف می کردند و سپس برخلاف آن عمل کردند(1).

2) از محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از یکی از یاران ما، از آدم بن اسحاق، از عبدالرزاق بن مهران از حسین بن میمون، از محمد بن سالم، از امام باقر علیه السلام در حدیثی روایت می کند که ایشان فرمودند: در سوره طسم آمده است: «بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ * وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ * مِن دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنصُرُونَكُمْ أَوْ يَنتَصِرُونَ * فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ * وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ»(2) و منظور از آن سربازان شیطان و ذریه اوست(3).

3) حسین بن سعید در کتاب الزهد از نَضر، از حلبی، از ابو سعید مُکاری، از ابو بصیر از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ» روایت کرده است که ایشان فرمودند: منظور از آن قومی است که عدل را با زبانشان وصف می کنند و سپس با انجام خلاف آن، با آن مخالفت می کنند (4).

1- [1] _ کافی، ج 1 ، ص 38، ح 4 .
2- [2] _ شعراء / 91- 95 .
3- [3] _ کافی، ج 2 ، ص 26

4- [4] _ زهد، ص 68 ، ح 181 .

4) و از حسین بن سعید، از عبدالله بن بحر، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از ابو عبدالله علیه السلام در مورد آیه«فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ» روایت کرده است که ایشان فرمودند: ای ابو بصیر! اینان کسانی هستند که به زبان ویژگی های عدل را بیان می کنند، اما بر خلاف آن عمل می کنند (1).

5) علی بن ابراهیم روایت می کند که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فرمودند: این در مورد گروهی نازل شده است که به بیان عدل می پردازند، اما بر خلاف آن عمل می کنند. سپس ادامه می دهد که ایشان در حدیثی دیگر فرمودند: ایشان بنی امیه هستند و گمراهان نیز فرزندان فلانی هستند. «وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ *تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِى ضَلَالٍ مُّبِينٍ * إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ» آنان به پیشوایان خود می گویند: از شما مانند یک خدا پیروی نمودیم، و شما ارباب (پروردگاران) ما گشتید. سپس می گویند: «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ *وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ»(2).

6) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از یکی از یاران ما، از آدم بن اسحاق، از عبد الرزاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمد بن سالم، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ» روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از آن مشرکینی است که این افراد از آنان پیروی کردند و با وجود شرکشان به دنبال آنان به راه افتادند، و آن قوم محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند که کسی از یهود و نصاری در میان آنان نیست. و آیه های «كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ»(3) [قوم نوح، پیامبران را تکذیب کردند] «كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ»(4) [اصحاب ایکه فرستادگان را تکذیب کردند] «كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ»(5) [قوم لوط هشداردهندگان را تکذیب کردند] آن را تایید می کند و در میان اینان یهود و نصاری که به ترتیب قائل به فرزندی عزیر و عیسی برای خدا بودند، وجود نداشت و خداوند، یهود و نصاری را وارد در آتش می گرداند و هر قومی را بر اساس اعمالشان مجازات می کند.

1- [1] _ زهد، ص 68 .
2- [2] _ تفسیر قمی ، ج 2 ، ص 99 .
3- [3] _ شعراء/ 105 .
4- [4] _ شعراء/176 .
5- [5] _ قمر/ 33 .

و این سخن گناهکاران «وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ» [ما را گمراه نساختند جز مجرمان] همان گفته خداوند است که حالتشان را در زمانی که آنان را به سمت آتش می کشاند، بیان می کند: [قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لأُولاَهُمْ رَبَّنَا هَؤُلاء أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلَكِن لاَّ تَعْلَمُونَ»(1) [(آن گاه) پیروانشان در باره پیشوایانشان می گویند: پروردگارا اینان ما را گمراه کردند پس دو برابر عذاب آتش به آنان بده (خدا) می فرماید، برای هر کدام (عذاب) دو چندان است، ولی شما نمی دانید] و «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَّعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُواْ فِيهَا جَمِيعًا»(2) [هر بار که امتی (در آتش) درآید، همکیشان خود را لعنت کند تا وقتی که همگی در آن به هم پیوندند]؛ در این حالت آنها از یکدیگر بیزاری می جویند و همدیگر را لعنت می کنند و بعضی می خواهند که با دلایلشان بر دیگران غلبه کنند شاید که به رستگاری و نجات برسند تا این که از بلای عظیمی که بر سرشان آمده است بگریزند و اکنون فرصت سر و صدا و آزمودن و پذیرش معذرت و نجات نیست(3).

7) و از علی بن ابراهیم از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از علی بن عُقبه، از عمر بن ابان، از عبدالحمید وابشی روایت می کند که به امام باقر علیه السلام گفتم: ما همسایه ای داریم که حرمت هیچ یک از محارم را نگه نمی دارد تا حدی که نماز را وامی گذارد، حال چه برسد به بقیه آن. ایشان فرمودند: پاک و منزه است خداوند، آیا می خواهی فردی بدتر از او را معرفی کنم؟ گفتم: آری. ایشان فرمودند: کسی که کینه ما را به دل می گیرد، بدتر از اوست. هان بدانید که هر بنده ای که در جلویش نامی از اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین برده شود و او از یاد ما دلش به رقت آید، فرشتگان دست بر پشت او مالیده و تمامی گناهانش را می آمرزند، مگر این که دچار گناهی شده باشد که او را از ایمان خارج می گرداند و شفاعت (در مورد او) پذیرفته است؛ اما در مورد ناصب اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین مورد قبول واقع نمی گردد. و انسان مؤمن، شفاعت همسایه اش را می کند هرچند که نیکی و حسنه ای نداشته باشد و می گوید: پروردگارا! همسایه ام مانع آزار رسانیدن به من می شد، و بدین

1- [1] _ اعراف،/38 .
2- [2] _ اعراف،/38

3- [3] _ کافی، ج 2 ، ص 26 .

ترتیب شفیع او قرار می گیرد؛ و خداوند تبارک و تعالی می گوید: من پروردگار تو هستم و از همه سزاوارترم تا این که تو را کفایت کنم. و سپس او را در حالی که نیکی و حسنه ای ندارد وارد بهشت می کند و پایین ترین درجه شفاعت مؤمنان، حق شفاعت برای سی فرد است، و در این هنگام جهنمیان می گویند: «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ *وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ»(1).

8) شیخ مفید در مجالس، از گروهی از ابو مفضل، از اسحاق بن محمد بن مروان غزَّال، از پدرش، از ابو حفص اعشی، از حسن بن صالح بن حی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان می فرمایند: منزلت دوست بسیار والاست، تا جایی که جهنمیان از او کمک می خواهند و قبل از خواندن خویشاوندان نزدیک، از او کمک می خواهند و خداوند تبارک و تعالی از قول اینان می گوید: «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ»(2).

9) و از شیخ مفید در امالی از گروهی، از ابو مفضل، از ابو جعفر محمد بن یونس قاضی همدانی، از احمد بن خلیل نوفلی در دینور، از عثمان بن سعید مرّی، از حسن بن صالح بن حی روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: منزلت دوست بسیار والاست، تا جایی که جهنمیان از او کمک می خواهند و هنگامی که در آتشاند، قبل از خویشاوند نزدیک، او را به کمک می خوانند و خداوند تبارک و تعالی در حکایت حال ایشان می گوید:« فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ»(3).

10) و از شیخ مفید از ابو عبدالله محمد بن محمد، از ابو القاسم جعفر بن محمد که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن عبدالله بن جعفر حِمیَری، از پدرش از احمد بن ابی عبدالله برقی، از شریف بن سابق، از ابو عباس فضل بن عبدالملک از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش صلوات الله علیهم اجمعین روایت می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اولین عنوان نامه اعمال مؤمن بعد از این که می میرد، همان چیزی است که مردم در موردش می گویند، اگر نیک بود

1- [1] _ کافی، ج 8 ، ص 101، ح 72 .
2- [2] _ امالی، ج 2 ، ص 222.
3- [3] _ امالی، ج 2 ، ص 131.

همان است و اگر شر بود، شر است. اولین تحفه مؤمن این است که خداوند او و کسانی را که جنازه اش را همراهی نموده اند، مورد بخشایش خود قرار می دهد.

سپس امام جعفر صادق علیه السلام در ادامه حدیث می فرمایند: ای فضل! از هر قبیله ای، تنها نماینده آن و از هر خاندانی، تنها افراد نجیب آن به مسجد می آیند. ای فضل! کسی که به مسجد می آید، با کمتر از این سه چیز برنمی گردد: یا دعایی می کند که خداوند به واسطه آن او را داخل در بهشت می گرداند. یا دعایی که با آن بلاهای دنیا را از او دفع می کند. و یا برادری نصیب او می شود که در راه خداوند عز و جل از او بهره می برد. سپس ایشان ادامه می دهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: انسان مؤمن بعد از فایده اسلام، فایده ای به مانند برادری که در راه خداوند از او بهره می برد نصیبش نشده است. سپس ایشان در ادامه سخنشان فرمودند: ای فضل! از فقرای شیعیان ما کناره گیری نکنید، چرا که هر فقیر از آنان در روز قیامت به اندازه افراد قبیله ربیعه و مضر را مورد شفاعت قرار می دهند. ای فضل! مؤمن بدین خاطر مؤمن نامیده شده که با تایید خداوند، دیگران را ایمنی می بخشد و خداوند اجازه امان دادنش را صادر می کند. سپس فرمودند: آیا این سخن خداوند را که در واقع حکایت حال دشمنان شماست، در زمانی که می بینند هر فرد از شما در روز قیامت شفاعت دوستش را می نماید، نشنیده ای که می فرماید: « فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ *وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ »(1).

11) محمد بن عباس از محمد بن عثمان بن ابی شیبه، از محمد بن حسین خثعمی، از عبّاد بن یعقوب از عبد الله بن زید، از حسن بن محمد، از ابو عاصم، از عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابوطالب علیه السلام از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند: این آیه در مورد ما و شیعیان ما نازل شده است و خداوند ما و شیعیان ما را برتری می نهد؛ چرا که ما و آنها اجازه شفاعت خواهیم داشت، و هرگاه که یکی غیر از شیعیان ما آن را ببیند، می گوید: فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ *وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ»(2).

12) و از محمد بن عباس، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابو عبدالله برقی، از فردی از سلیمان بن خالد روایت می کند که از امام جعفر

1- [1] _ امالی ، ج 1 ، ص 45 .
2- [2] _ تاویل الآیات، ج 1 ، ص 389 ،ح 9.

صادق علیه السلام در مورد آیه «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِینَ *وَلَا صَدِیقٍ حَمِیمٍ» پرسیدم، ایشان جواب دادند: هنگامی که اینان ما و شیعیان ما را می بینند که در روز قیامت شفاعت می کنیم، می گویند: «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِینَ *وَلَا صَدِیقٍ حَمِیمٍ» و منظور از «صدیق» آشنایان است و منظور از «حمیم» خویشاوندان است(1).

13) برقی از ابن سیف از برادرش، از پدرش، از عبدالکریم بن عمرو، از سلیمان بن خالد روایت می کند که نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم و ایشان این آیه را تلاوت فرمودند: «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِینَ *وَلَا صَدِیقٍ حَمِیمٍ»، و گفتند: به خدا قسم، ما و شیعیان ما هر کدام سه نفر را شفاعت می کنیم، تا حدی که دشمن ما می گوید: «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِینَ *وَلَا صَدِیقٍ حَمِیمٍ»(2).

14) احمد بن محمد بن خالد برقی از عمر بن عبدالعزیز، از مفضل یا فردی جز او از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که در مورد آیه «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِینَ *وَلَا صَدِیقٍ حَمِیمٍ» می فرماید: منظور از شفاعت کنندگان، ائمه صلوات الله علیهم اجمعین هستند و منظور از صدیق، مؤمنان هستند(3).

15) علی بن ابراهیم از پدرش از حسن بن محبوب، از ابو اسامه، از امام جعفر و امام باقر علیهما السلام روایت می کنند که ایشان فرمودند: به خدا قسم، شفاعت گناهکاران شیعیان خود را می کنیم تا جایی که دشمنان ما با مشاهده آن می گویند: «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِینَ *وَلَا صَدِیقٍ حَمِیمٍ *فَلَوْ أَنَّ لَنَا کَرَّةً فَنَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِین» و ایشان به جای عبارت «الْمُؤْمِنِین» فرمودند «المهتدین» چرا که ایمان به واسطه اقرار ملازم آن شده است.(4)

16) ابو علی طبرسی از عیاشی با سند خود از حمران بن اعین، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: به خدا قسم، ما شفاعت شیعیان خود را می کنیم. به خدا قسم ما شفاعت شیعیان خود را می کنیم تا این که مردم می گویند: «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِینَ *وَلَا صَدِیقٍ حَمِیمٍ» تا «فَنَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِین»

1- [1] _ تاویل الآیات، ج 1 ، ص 389 ، ح 10 .

2- [2] _ تاویل الآیات، ج 1 ، ص 390 ، ح 11.
3- [3] _ محاسن، ص 184، ح 187 .
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 2 ، ص 99 .

طبرسی می گوید که در روایت دیگری آمده است: تا این که دشمن ما این چنین می گوید(1).

17) طبرسی همچنین از ابان بن تغلب روایت می کند: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمودند: همانا انسان مؤمن در روز قیامت، شفاعت اهل بیت خود را می کند و شفاعتش قبول می گردد(2).

18) طبرسی در خبر مأثور از جابر بن عبدالله روایت می کند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام که می فرمود: انسان در بهشت می گوید: فلان دوستم چه کار کرد؟ حال آن که دوستش در جهنم به سر می برد. سپس خداوند تبارک و تعالی می گوید: دوستش را به بهشت ببرید، و کسانی که در آتش می مانند، با مشاهده این صحنه می گویند: «فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ *وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ»(3).

19) زمخشری در «ربیع الانوار» از علی علیه السلام روایت می کند: هر کس دوستی صمیمی داشته باشد، عذاب نمی شود. آیا نمی بینید که چگونه خداوند احوال جهنمیان را بیان می کند: « فَمَا لَنَا مِن شَافِعِينَ *وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ»(4).

20) و همچنین زمخشری از امام باقر علیه السلام روایت می کند: آیا کسی از شما دستش را در جیب دوستش قرار می دهد و نیازش به درهم و دینار را بر طرف می کند؟ گفتند: نه. ایشان فرمودند: بنابراین، شما دوست نیستید(5).

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿105﴾

[قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند*]

1) طبرسی از امام باقر علیه السلام روایت می کند: منظور از فرستاده شدگان، نوح و دیگر پیامبرانی هستند که بین فاصله زمانی آدم و نوح علیهما السلام مبعوث گشته اند(6).

1- [1] _ مجمع البیان، ج 7 ، ص 338.

2- [2] _ مجمع البيان، ج 7 ، ص 338 .
3- [3] _ مجمع البيان، ج 7 ، ص 338 .
4- [4] _ ربيع الابرار، ج 1 ، ص 428 .
5- [5] _ ربيع الانوار ،ج 1 ، ص 430.
6- [6] _ مجمع البيان ،ج 7 ، ص 339.

قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَکَ وَاتَّبَعَکَ الْأَرْذَلُونَ ﴿111﴾

[گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم و حال آن که فرومایگان از تو پیروی کرده اند؟]

1) علی بن ابراهیم در مورد آیه «قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَکَ» می گوید که خطاب آیه به نوح است و منظور از «وَاتَّبَعَکَ الْأَرْذَلُونَ» نیز فقیران است(1).

فَافْتَحْ بَیْنِی وَبَیْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِی وَمَن مَّعِی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ ﴿118﴾...قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مِنَ الْمُسَحَّرِینَ ﴿153﴾

فَافْتَحْ بَیْنِی وَبَیْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِی وَمَن مَّعِی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ ﴿118﴾فَأَنجَیْنَاهُ وَمَن مَّعَهُ فِی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ ﴿119﴾ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِینَ ﴿120﴾إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَةً وَمَا کَانَ أَکْثَرُهُم مُّؤْمِنِینَ ﴿121﴾ وَإِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ ﴿122﴾ کَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِینَ ﴿123﴾إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿124﴾ إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ ﴿125﴾فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِیعُونِ ﴿126﴾وَمَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَی رَبِّ الْعَالَمِینَ ﴿127﴾أَتَبْنُونَ بِکُلِّ رِیعٍ آیَةً تَعْبَثُونَ ﴿128﴾وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّکُمْ تَخْلُدُونَ ﴿129﴾وَإِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِینَ ﴿130﴾فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِیعُونِ ﴿131﴾وَاتَّقُوا الَّذِی أَمَدَّکُم بِمَا تَعْلَمُونَ ﴿132﴾أَمَدَّکُم بِأَنْعَامٍ وَبَنِینَ ﴿133﴾وَجَنَّاتٍ وَعُیُونٍ ﴿134﴾إِنِّی أَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ ﴿135﴾قَالُوا سَوَاء عَلَیْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَکُن مِّنَ الْوَاعِظِینَ ﴿136﴾إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِینَ ﴿137﴾وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ ﴿138﴾فَکَذَّبُوهُ فَأَهْلَکْنَاهُمْ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَةً وَمَا کَانَ أَکْثَرُهُم مُّؤْمِنِینَ ﴿139﴾ وَإِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ ﴿140﴾ کَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِینَ ﴿141﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ

﴿142﴾ إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ ﴿143﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِیعُونِ ﴿144﴾وَمَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَی رَبِّ الْعَالَمِینَ ﴿145﴾ تُتْرَکُونَ فِی مَا هَاهُنَا آمِنِینَ ﴿146﴾ فِی جَنَّاتٍ وَعُیُونٍ ﴿147﴾ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ

1- [1] _ تفسیر قمی ، ج 2 ، ص 99.

طَلْعُهَا هَضِيمٌ ﴿148﴾ وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ ﴿149﴾فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿150﴾وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ﴿151﴾الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿152﴾قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ﴿153﴾

[میان من و آنان فیصله ده و من و هر کس از مؤمنان را که با من است نجات بخش * پس او و هر که را در آن کشتی آکنده با او بود رهانیدیم * آن گاه باقی ماندگان را غرق کردیم * قطعا در این (ماجرا درس) عبرتی بود، و(لی) بیشترشان ایمان آورنده نبودند * و در حقیقت، پروردگار تو همان شکست ناپذیر مهربان است * عادیان، پیامبران (خدا) را تکذیب کردند * آن گاه که برادرشان هود به آنان گفت: آیا پروا ندارید * من برای شما فرستاده ای در خور اعتمادم * از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید * و بر این (رسالت) اجری از شما طلب نمی کنم اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست * آیا بر هر تپه ای بنایی می سازید که (در آن) دست به بیهوده کاری زنید * وکاخهای استوار می گیرید به امید آن که جاودانه بمانید*و چون حمله ور می شوید (چون) زورگویان حمله ور می شوید * پس از خدا پروا دارید و فرمانم ببرید * و از آن کس که شما را به آن چه می دانید مدد کرد پروا دارید * شما را به (دادن) دامها و پسران مدد کرد * و به (دادن) باغها و چشمه ساران* من از عذاب روزی هولناک بر شما می ترسم * گفتند خواه اندرز دهی و خواه از اندرزدهندگان نباشی برای ما یکسان است * این جز شیوه پیشینیان نیست* و ما عذاب نخواهیم شد* پس تکذیبش کردند و هلاکشان کردیم. قطعا در این (ماجرا درس) عبرتی بود و(لی) بیشترشان ایمان آورنده نبودند * و در حقیقت پروردگار تو همان شکست ناپذیر مهربان است * ثمودیان پیامبران (خدا) را تکذیب کردند *آن گاه که برادرشان صالح به آنان گفت آیا پروا ندارید * من برای شما فرستاده ای در خور اعتمادم * از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید * و بر این (رسالت) اجری از شما طلب نمی کنم. اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست * آیا شما را در آن چه اینجا دارید آسوده رها می کنند؟ * در باغها و در کنار چشمه ساران * و کشتزارها و خرمابنانی که شکوفه هایشان لطیف است * و هنرمندانه برای خود از کوهها خانه هایی می تراشید * از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید* و فرمان افراطگران را پیروی مکنید * آنان

که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند * گفتند: قطعا تو از افسون شدگانی.]

1) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از «فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا» این است که بین من و آنان داوری کن(1).

2) علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام در مورد عبارت «الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ» روایت کرده است که ایشان فرموده اند: منظور از آن کشتی مجهزی است که آماده شده است و تنها باید آن را به آب انداخت. و اما امام باقر علیه السلام در مورد عبارت «بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً» می فرمایند: یعنی در هر راهی نشانه ایست و منظور از نشانه علی علیه السلام می باشد که «تَعْبَثُونَ» یعنی آن را بیهوده می انگارید(2).

3) علی بن ابراهیم در مورد عبارت «وَإِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ» می گوید که منظور از آن این است که از روی خشم و به ناحق می کشید، و عبارت «وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ» به معنای درخت خرمایی است که دارای شکوفه های پربار باشد، و کلمه فارهین در عبارت «وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ» به معنای ماهر است، و به شکل فَرِهین، به معنای «افراد سرمست» نیز خوانده شده است(3).

4) علی بن ابراهیم: در روایت ابی جارود در باره عبارت «إِنَّمَا أَنتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ» از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است که که منظور آیه، این است که تو به مانند دیگر مردم میان تهی هستی (شکمت خالی است) و اگر فرستاده خدا می بودی،به مانند ما نبودی(4).

قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَّهَا شِرْبٌ وَ لَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ 155

1- [1] _ تفسیر قمی ج 2 ص 98 .
2- [2] _ تفسیر قمی ج 2 ص 101.
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 2 ، ص 99.
4- [4] _ تفسیر قمی، ج 2 ، ص 101.

[گفت این ماده شتری است که نوبتی از آب او راست و روزی معین نوبت آب شماست.]

1) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از علی بن عباس، از حسن بن عبد الرحمن، از علی بن حمزه، از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام در حدیث قوم صالح علیه السلام که در سوره هود از آن سخن رفت، روایت می کند: سپس خداوند تبارک و تعالی وحی کرد که ای صالح! به آنان بگو که خداوند برای این ماده شتر یک روز و برای شما نیز یک روز برای نوشیدن قرار داده است. هنگامی که روز نوشیدن ناقه فرا می رسید، آب را می نوشید و مردم نیز شیر او را می دوشیدند و هر کوچک و بزرگی در آن روز از شیر آن می نوشید و وقتی شب به صبح می رسید، آنها به سمت سهم آب خود می رفتند و از آن می نوشیدند و ناقه را در آن روز از آب بهره ای نبود.(1) برای خواندن ادامه حدیث به سوره هود مراجعه کنید.

قَالَ إِنِّی لِعَمَلِکُم مِّنَ الْقَالِینَ ﴿168﴾رَبِّ نَجِّنِی وَأَهْلِی مِمَّا یَعْمَلُونَ ﴿169﴾...عَذَابُ یَوْمِ الظُّلَّهِ إِنَّهُ کَانَ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ ﴿189﴾

قَالَ إِنِّی لِعَمَلِکُم مِّنَ الْقَالِینَ ﴿168﴾رَبِّ نَجِّنِی وَأَهْلِی مِمَّا یَعْمَلُونَ ﴿169﴾ فَنَجَّیْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِینَ ﴿170﴾إِلَّا عَجُوزًا فِی الْغَابِرِینَ ﴿171﴾ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِینَ ﴿172﴾وَأَمْطَرْنَا عَلَیْهِم مَّطَرًا فَسَاء مَطَرُ الْمُنذَرِینَ ﴿173﴾إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَهً وَمَا کَانَ أَکْثَرُهُم مُّؤْمِنِینَ ﴿174﴾وَإِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ ﴿175﴾کَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَیْکَهِ الْمُرْسَلِینَ ﴿176﴾إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَیْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿177﴾إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ ﴿178﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِیعُونِ ﴿179﴾وَمَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَی رَبِّ الْعَالَمِینَ ﴿180﴾أَوْفُوا الْکَیْلَ وَلَا تَکُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِینَ ﴿181﴾وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِیمِ ﴿182﴾وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ ﴿183﴾وَاتَّقُوا الَّذِی خَلَقَکُمْ وَالْجِبِلَّهَ الْأَوَّلِینَ ﴿184﴾قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مِنَ الْمُسَحَّرِینَ ﴿185﴾وَمَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِن نَّظُنُّکَ لَمِنَ الْکَاذِبِینَ

1- [1] _ کافی، ج 8 ، ص 187 ، ح 214 .

﴿186﴾فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿187﴾قَالَ رَبِّى أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿188﴾فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿189﴾

[گفت: به راستی من دشمن کردار شمایم * پروردگارا! مرا و کسان مرا از آن چه انجام می دهند، رهایی بخش * پس او و کسانش را همگی رهانیدیم* جز پیرزنی که از باقی ماندگان (در خاکستر آتش) بود * سپس دیگران را سخت هلاک کردیم * و بر (سر) آنان بارانی (از آتش گوگرد) فرو ریختیم و چه بد بود باران بیم داده شدگان * قطعا در این (عقوبت) عبرتی است، و(لی) بیشترشان ایمان آورنده نبودند * و در حقیقت، پروردگار تو همان شکست ناپذیر مهربان است * اصحاب ایکه فرستادگان را تکذیب کردند * آن گاه که شعیب به آنان گفت: آیا پروا ندارید* من برای شما فرستاده ای در خور اعتمادم * از خدا پروا دارید و فرمانم ببرید * و بر این (رسالت) اجری از شما طلب نمی کنم اجر من جز بر عهده پروردگار جهانیان نیست* پیمانه را تمام دهید و از کم فروشان مباشید * و با ترازوی درست بسنجید * و از ارزش اموال مردم مکاهید و در زمین سر به فساد بر مدارید * و از آن کس که شما و خلق (انبوه) گذشته را آفریده است پروا کنید * گفتند: تو واقعا از افسون شدگانی * و تو جز بشری مانند ما (بیش) نیستی و قطعا تو را از دروغگویان می دانیم * پس اگر از راستگویانی پاره ای از آسمان بر (سر) ما بیفکن * (شعیب) گفت پروردگارم به آن چه می کنید داناتر است * پس او را تکذیب کردند و عذاب روز ابر (آتشبار) آنان را فرو گرفت به راستی آن عذاب روزی هولناک بود]

1) علی بن ابراهیم در باره عبارت «قَالَ إِنِّى لِعَمَلِكُم مِّنَ الْقَالِينَ» می گوید که منظور از آن این است که من کارهایتان را دشمن می دارم و از آن بیزارم(1).

2) همچنین علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام روایت می کند که کلمه «الایکه» در عبارت «كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ» به معنای بیشه ای از درخت است، اما در مورد عبارت «عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» به ما خبر رسیده که آنها در خانه هایشان بودند و به گرما و سوزش سختی دچار گشته بودند، پس از خانههایشان خارج شدند تا از ابری که خداوند برای

1- [1] _ تفسیر قمی ،ج 2 ،ص 99 .

عذابشان فرستاده بود، خنکی بجویند، هنگامی که ابر آنان را دربرگرفت، و سپس آن بانگ مرگبار آنان را فرا گرفت، در سرزمین شان به هلاکت رسیدند و آنان همان قوم شعیب بودند(1).

3) علی بن ابراهیم در مورد آیه «وَاتَّقُوا الَّذِی خَلَقَکُمْ وَالْجِبِلَّهَ الْأَوَّلِینَ» می گوید که منظور از «َالْجِبِلَّهَ الْأَوَّلِینَ» انسان های اولیه است. و منظور از کلمه«فَکَذَّبُوهُ» قوم شعیب هستند که «عَذَابُ یَوْمِ الظُّلَّهِ» آنان را در برگرفت که به معنای عذاب یک روز گرم و بادهای سوزناک است(2).

«وَإِنَّهُ لَتَنزِیلُ رَبِّ الْعَالَمِینَ 192 نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ 193...وَإِنَّهُ لَفِی زُبُرِ الْأَوَّلِینَ 196»

«وَإِنَّهُ لَتَنزِیلُ رَبِّ الْعَالَمِینَ 192 نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ 193 عَلَی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنذِرِینَ 194 بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُّبِینٍ 195 وَإِنَّهُ لَفِی زُبُرِ الْأَوَّلِینَ 196»

[و راستی که این (قرآن) وحی پروردگار جهانیان است * روح الامین آن را بر دلت نازل کرد * تا از (جمله) هشداردهندگان باشی * به زبان عربی روشن * و (وصف) آن در کتابهای پیشینیان آمده است]

1) علی بن ابراهیم در مورد آیه « وَإِنَّهُ لَتَنزِیلُ رَبِّ الْعَالَمِینَ» می گوید که منظور قرآن است(3).

2) سپس ادامه می دهد و می گوید که پدرم از حَنان، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه « وَإِنَّهُ لَتَنزِیلُ رَبِّ الْعَالَمِینَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ * عَلَی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنذِرِینَ» روایت می کند: منظور از آن ولایتی است که در روز غدیر در باره امیرالمؤمنین نازل شده است (4).

3) محمد بن حسن صفّار از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از یکی از یارانش، از حنان بن سدیر، از سالم حنَّاط، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَإِنَّهُ لَتَنزِیلُ رَبِّ الْعَالَمِینَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ * عَلَی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ

1- [1] _ تفسیر قمی ،ج 2 ،ص 101.

2- [2] _ تفسیر قمی ،ج 2 ،ص 99 .
3- [3] _ تفسیر قمی ،ج 2 ،ح 99 .
4- [4] _ تفسیر قمی ،ج 2 ،ص 99 .

الْمُنذِرِينَ* بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُّبِینٍ» روایت می کند: منظور از آن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است(1).

4) و همچنین از محمد بن صفَّار، از محمد بن احمد، از عباس بن معروف، از حسن بن محبوب، از حنان بن سَدیر، از سالم از ابی محمد روایت می کند که به امام باقر علیه السلام گفتم : در مورد ولایتی که جبرئیل در روز غدیر از جانب پروردگار نازل کرده است، به ما بگو؟ ایشان در پاسخ، این آیه را تلاوت کردند: «وَإِنَّهُ لَتَنزِیلُ رَبِّ الْعَالَمِینَ *نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ * عَلَی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنذِرِینَ * بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُّبِینٍ * وَإِنَّهُ لَفِی زُبُرِ الْأَوَّلِینَ» و گفتند: این همان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است(2).

5) محمد بن یعقوب از برخی از یاران ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از یکی از یاران ما از حنان بن سدیر، از سالم الحنَّاط روایت می کند که به امام باقر علیه السلام گفتم: مرا از این سخن خداوند «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ *عَلَی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنذِرِینَ *بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُّبِینٍ» باخبر ساز. ایشان فرمودند: منظور از این آیه، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.(3)

6) از محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از صالح بن ابی حماد، از حجَّال از یکی از آن دو حضرت علیهما السلام روایت می کند که از ایشان در مورد آیه «بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُّبِینٍ» پرسیدم، ایشان گفتند: آن است که عربی زبان ها را تبیین می کند و زبان ها تبیین کننده آن نیستند(4).

7) محمد بن عباس از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از حنان بن سَدیر، از ابو محمد حنَّاط روایت می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِینُ * عَلَی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنذِرِینَ * بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُّبِینٍ * وَإِنَّهُ لَفِی زُبُرِ الْأَوَّلِینَ» پرسیدم، ایشان جواب دادند: آن ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است(5).

1- [1] _ بصائر الدرجات، ج 1، ص 85، باب 8، ح 5 .
2- [2] _ بصائر الدرجات ج 1، ص 85، باب 8، ح 6 .
3- [3] _ کافی، ج 1، ص 341، ح 1 .
4- [4] _ کافی، ج 2، ص 462، ح 20 .

5- [5] _ تاويل الآيات، ج 1، ص 391، ح 16 .

8) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از محمد بن فضیل، از امام علی علیه السلام روایت می کند: ولایت علی علیه السلام در تمامی صحیفه های پیامبران یاد شده است، و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر با نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت وصی او علی بن ابی طالب علیه السلام(1).

9) علی بن ابراهیم: می فرماید که آیه «وَإِنَّهُ لَفِی زُبُرِ الْأَوَّلِینَ» بدین معناست که آن در کتاب های گذشتگان ذکر شده است(2).

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ ﴿198﴾ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِم مَّا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿199﴾

[و اگر آن را بر برخی از غیر عرب زبانان نازل می کردیم * و پیامبر آن را برایشان می خواند به آن ایمان نمی آوردند]

1) علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام نقل می کند: اگر قرآن بر غیر عربها نازل می شد، عرب ها بدان ایمان نمی آوردند. اما بر عرب نازل شد و عجم بدان ایمان آورد و این فضلیتی است برای غیر عربها نسبت به عربها(3).

أَفَرَأَيْتَ إِن مَّتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ﴿205﴾ثُمَّ جَاءهُم مَّا كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿206﴾مَا أَغْنَى عَنْهُم مَّا كَانُوا يُمَتَّعُونَ ﴿207﴾

[مگر نمی دانی که اگر سالها آنان را برخوردار کنیم * و آن گاه آن چه که (بدان) بیم داده می شوند بدیشان برسد * آن چه از آن برخوردار می شدند به کارشان نمی آید (و عذاب را از آنان دفع نمی کند)]

1) محمد بن یعقوب از احمد بن احمد، از علی بن حسن، از محمد بن ولید، از محمد بن احمد، از یونس بن یعقوب، از علی بن عیسی قماط، از عمویش ار امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید که بنی امیه بعد از ایشان از منبرشان بالا می روند و مردم

1- [1] _ کافی، ج 1، ص 363، ح 6 .

2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 125 .
3- [3] _ تفسیر قمی، ج 2 ، ص 124 .

را به راه گذشتگان می کشانند، و بدین خاطر، آزرده خاطر و اندوهگین شد؟ وقتی جبرئیل فرود آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از او پرسید: ای جبرئیل! من دیشب بنی امیه را دیدم که از منبرم بالا می روند و مردم را به قهقهرا می کشانند! او گفت: قسم به ذاتی که تو را به حق مبعوث کرد، من از این موضوع بی خبرم. سپس به آسمان رفت و طولی نپایید که این آیات را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد تا با آن ایشان را تسلی دهد: «أَفَرَأَيْتَ إِن مَّتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ * ثُمَّ جَاءهُم مَّا كَانُوا يُوعَدُونَ * مَا أَغْنَى عَنْهُم مَّا كَانُوا يُمَتَّعُونَ» و همچنین این آیات را بر او نازل کرد: «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَيْلَةِ الْقَدْرِ(1) وَمَا أَدْرَاکَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ (2) لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ (3)(1) [ما (قرآن را) در شب قدر نازل کردیم * و از شب قدر چه آگاهت کرد * شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است*] و خداوند شب قدر را برای پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم بهتر از هزار ماه حکومت بنی امیه قرار داد(2).

2) و در جایی دیگر، محمد بن یعقوب این حدیث را از برخی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن عبدالحمید، از یونس، از علی بن عیسی قمَّاط از عمویش روایت می کند که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که ایشان می فرمودند: جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و ایشان ناراحت و افسرده بودند، جبرئیل گفت: ای رسول خدا، چه شده که شما را افسرده و ناراحت می بینم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: من دیشب خوابی دیدم، جبرئیل گفت: چه در خواب دیدی ای رسول خدا؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: من دیدم که بنی امیه از منبرها بالا می روند و پایین می آیند! جبرئیل گفت: قسم به خدایی که تو را به حق به پیامبری برگزید، مرا از این هیچ آگاهی ای نیست. جبرئیل به آسمان رفت و بعد از مدتی خداوند متعال او را با آیاتی بر زمین فرستاد تا با آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تسلی خاطر دهد و آن این آیات است: «أَفَرَأَيْتَ إِن مَّتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ *ثُمَّ جَاءهُم مَّا كَانُوا يُوعَدُونَ *مَا أَغْنَى عَنْهُم مَّا كَانُوا يُمَتَّعُونَ» سپس خداوند متعال آیات « إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَمَا أَدْرَاکَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» [ما (قرآن را) در شب قدر نازل کردیم * و از شب قدر چه آگاهت کرد * شب قدر از هزار ماه ارجمندتر

1- [1] _ قدر/ 1_3

2- [2] _ کافی، ج 4 ، ص 159 ، ح 10.

است*] در مورد ایشان نازل کرد و شب قدر را برای پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم بهتر از هزار ماه از ماه های بنی امیه گرداند(1).

3) محمد بن عباس از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از صفوان بن یحیی، از ابی عثمان، از معلی بن خنیس، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «أَفَرَأَيْتَ إِن مَّتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ *ثُمَّ جَاءهُم مَّا كَانُوا يُوعَدُونَ *» روایت می کند که منظور از آن خروج قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است و مراد از عبارت «مَا أَغْنَى عَنْهُم مَّا كَانُوا يُمَتَّعُونَ» نیز بنی امیه هستند، که در دنیایشان بهره مند بودند(2) .

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ 212

[در حقیقت آنها از شنیدن معزول (و محروم)اند]

1) علی بن ابراهیم: می فرماید: منظور از این آیه این است که آنان کر و از شنیدن محروم اند(3).

وَأَنذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ 214

[و خویشان نزدیکت را هشدار ده.]

1) ابن بابویه از علی بن حسین بن شاذویه مودب، از جعفر بن محمد بن مسرور، از محمد بن عبدالله بن جعفر حِمیَری، از پدرش از ریَّان بن صلت روایت می کند که امام رضا علیه السلام در مرو وارد مجلس مأمون شد و در آن مجلس گروهی از علمای عراق و خراسان نیز حاضر بودن؛ و راوی شروع به ذکر حدیث می کند تا بدینجا می رسد: عالمان گفتند: برایمان بازگو کن که آیا خداوند در کتابش «اصطفاء» (برگزیدگی پیامبران و انبیا) را شرح داده است؟ امام رضا علیه السلام فرمودند: خداوند این موضوع را تنها در ظاهر و غیر از باطن، در دوازده جای قرآن بیان داشته است، و اولین آن این گفته خداوند است: «فأنذر عشیرتک

1- [1] _ کافی، ج 8 ص 222، ح 280 .
2- [2] _ تاویل الآیات، ج 1، ص 392، ح 18 .

3- [3] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 101 .

الأقربین و رهطک المخلصین» در قرائت ابی بن کعب این چنین آمده است و این امر در مصحف عبد الله بن مسعود نیز آمده است و این منزلتی بزرگ و فضیلتی عالی است که خداوند تبارک و تعالی با این آیه ها خاندان پیامبر صلوات الله علیهم اجمعین را مورد توجه قرار دهد و آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خاطر نشان سازد(1).

2) همچنین از ابن بابویه روایت شده است که محمد بن اسحاق طالقانی که رحمت خدا بر او باد، از عبدالعزیز، از مغیره بن محمد، از ابراهیم بن محمد بن عبد الرحمان ازدی، از قیس بن ربیع و شریک بن عبدالله، از اعمش، از منهال بن عمرو، از عبدالله بن حارث بن نوفل، از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمودند: هنگامی که آیه «فأنذر عشیرتک الأقربین و رهطک المخلصین» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرزندان عبد المطلب را که در آن زمان حدود چهل مرد یا یک نفر کمتر یا بیشتر بودند، فراخواند. سپس فرمود: کدام یک از شما برادر و وارث و وزیر و وصی و جانشین من بعد از من می شوید؟ سپس این پیشنهاد را به یک یک آنان عرضه کرد، اما همگی از پذیرش آن اجتناب ورزیدند، تا این که به علی علیه السلام رسید و فرمود: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! من قبول می کنم، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای فرزندان عبدالمطلب! این برادر پس از من و وارث و وزیر و جانشین من در میان شما خواهد بود. سپس آنها در حالی که که به هم نگاه می کردند و می خندیدند به ابو طالب گفتند: به تو فرمان داد که به این بچه گوش بدهی و از او فرمان ببری(2).

3) شیخ مفید در کتاب مجالس از گروهی از ابی مفضل، از ابو جعفر محمد بن جریر طبری در سال سیصد و هشت، از محمد بن حمید رازی، از سلمه بن فضل ابرش، از محمد بن اسحاق، از عبدالغفار بن قاسم، از ابو مفضل، از محمد بن محمد بن سلیمان باغندی، از محمد بن صباح جرجرائی، از سلمه بن صالح جعفی، از سلیمان اعمش و ابو مریم و همگی از منهال بن عمرو، از عبدالله بن حارث بن نوفل، از عبدالله بن عباس از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت می کند که

1- [1] _ عیون اخبار الرضا علیه السلام ج 1، ص 207، باب 23، ح 1 .
2- [2] _ علل الشرائع، ج 1، ص 202، باب 133، ح 2 .

ایشان فرمودند: هنگامی که آیه «وَأَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا فراخواند و گفت: ای علی، همانا خداوند تبارک و تعالی مرا امر کرده است که خویشاوندان نزدیکم را انذار دهم، و انجام آن برایم گران است و می دانم که هرگاه به انجام این امر مبادرت ورزم، امور ناگواری را از جانب آنان می بینم و من نیز در برابر آن سکوت اختیار کردم. پس جبرئیل نزد من آمد و فرمود: ای محمد! اگر آن چه را که پروردگارت امر کرده، انجام ندهی، تو را عذاب خواهد کرد. حال ای علی! قدری غذا فراهم کن و بر روی آن یک ران گوسفند قرار ده، و ظرفی از شیر نیز برایمان مهیا کن. و من نیز به آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده بود، عمل کردم و سپس همگی آنان را در آن روز که حدود چهل مرد یک نفر یا کمتر یا بیشتر بودند، دعوت کردم و عموهای پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم، ابو طالب و حمزه و عباس و ابو لهب نیز در میان آنان بودند.

هنگامی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، آن حضرت مرا به آوردن غذایی که برایشان ساخته بودم، فراخواند و من نیز آن را آوردم. هنگامی که آن را به زمین گذاشتم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اندکی از گوشت را برگرفت و آن را با دندانهایش تکه تکه کرد و سپس آن را در اطراف سفره انداخت و فرمود: با نام خدا آن را برگیرید. سپس آن را خوردند تا این که سیر شدند و دیگر میلی به غذا نداشتند و تنها جای دستهایشان باقی مانده بود و قسم به ذاتی که جان علی در دست اوست، یک نفر از آنان می توانست، آن چه را که برای همه آنها آوردم، بخورد. سپس آن ظرف شیر را برایشان آوردم و همگی از آن نوشیدند تا این که سیراب گشتند و قسم به خدا، یک نفر از آنان می توانست تمامی آن چه را که برایشان آوردم بنوشد، اما آن مقدار غذا و شیر همه را سیر کرد. سپس هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواست صحبت کند، ابو لهب زمام سخن را به دست گرفت و گفت: چه قدر خوب رفیقتان شما را جادو کرد و آنها نیز پراکنده شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نتوانست با آنان صحبت کنند. صبح روز بعد به من گفت: ای علی! این مرد قبل از این که آن چه را به تو گفتم بیان کنم زمام سخن را به دست گرفت، و قبل از این که حرفم را بزنم آنها متفرق شدند. امروز نیز مانند غذایی که دیروز آماده کردی، فراهم کن و سپس

آنان را جمع کن. امام علی علیه السلام روایت می کند که من این کار را انجام دادم و آنها را جمع کردم، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به آوردن غذا امر فرمود و من هم آن را نزد ایشان آوردم و به مانند دیروز غذا را تقسیم کرد، و شروع به خوردن کردند تا این که آنقدر خوردند که میلی به خوردن احساس نمی کردند و سپس فرمود: نوشیدنی شان را نیز بیاور و من نیز آن ظرف شیر را برایشان آوردم، و از آن نوشیدند تا این که همگی از آن سیراب گشتند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شروع به سخن گفتن کرد و فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! همانا به خدا قسم، من جوانی از عرب نمی شناسم که برای قومش چیزی بهتر از آن چه من برایتان به ارمغان آورده ام، آورده باشد، همانا من خیر دنیا و آخرت را برایتان آورده ام و پرودگار بلند مرتبه مرا امر کرده که شما را به آن دعوت کنم، حال کدام یک از شما به من ایمان می آورد و مرا در کارهایم یاری می کند تا برادر و وصی و وزیر و پس از من جانشینم در میان خویشاوندان من باشد؟ امام علی علیه السلام روایت می کنند که آنها از او روی برگرداندند و از کمک کردن به او خودداری کردند. سپس من که از همه ایشان کم سن و سال تر و کم تجربه تر و فربه تر و نازک ساق تر بودم، به پا خواستم و عرض کردم: ای رسول خدا! در ماموریتی که خداوند به منظور آن تو را بر انگیزانده است، وزیرت می شوم. سپس دستم را گرفت و گفت: همانا این، برادر و وصی و وزیر و جانشین من در میان شما خواهد بود، پس به حرفش گوش دهید و از او اطاعت کنید. سپس آنها شروع به خنده کردند و به ابوطالب گفتند: به تو دستور داد که به حرف فرزندت گوش دهی و از او فرمانبرداری کنی(1).

4) محمد بن عباس از عبدالله بن یزید، از اسماعیل بن اسحاق راشدی، از علی بن محمد بن مَخلَد دهَّان از حسن بن علی بن عفان از ابو زکریا یحیی بن هاشم سمسار از محمد بن عبدالله بن علی بن ابی رافع غلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از پدرش، از جدش ابی رافع روایت می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرزندان عبدالمطلب را در شِعب جمع کرد و در آن زمان فرزندان تنی عبدالمطلب و نوه هایش چهل فرد بودند. سپس برایشان پای گوسفند درست کرده

1- [1] _ امالی، ج 2، ص 194 .

و تریدی برایشان ساخت و خورشت و گوشت ها را بر روی آن ریخت و از آنان پذیرایی نمود و آنها نیز شروع به خوردن کردند تا این که سیر شدند و سپس از یک ظرف شیر نیز آنان را نوشاند و همگی از آن نوشیدند و سیراب گشتند. ابو لهب گفت: به خدا قسم بعضی از ما می تواند یک ظرف بزرگ غذا بخورد و سیر نشود و همچنین ظرفی از شراب بنوشد و هنوز هم او را میل به نوشیدن باشد، اما فرزند ابو کبشه ما را فراخواند و به خوردن پای گوسفند و ظرف کوچکی از نوشیدنی جمع نموده و همگی ما را سیر گرداند و تشنگی مان را برطرف نمود، بی شک این جادویی آشکار است.

راوی روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از این به آنها فرمود: همانا خداوند عز و جل به من امر کرده که خویشاوندان نزدیک و اقوام مخلص خویش را انذار دهم، و شما خویشاوندان نزدیک و اقوام مخلص من هستید، و همانا خداوند هر نبی ای را که فرستاده، برادر و وارث و وزیر و وصیی از اهل و خاندانش برای او برگزیده است. حال کدام یک از شما به پا می خیزد و با من بیعت می کند که برادر و وزیر و وارث و وصی و جانشین من در میان خاندانم باشد، و برای من به منزله هارون از برای موسی باشد، با این تفاوت که بعد من پیامبری مبعوث نمی شود؟ آنها همگی ساکت ماندند. آن حضرت فرمود: به خدا قسم، یا یکی از شما برمی خیزد و یا این که یک فرد از غیر شما انتخاب می شود و آن گاه شما پشیمان خواهید شد. راوی می گوید که علی علیه السلام به پا خاست در حالی که همگی آنان به او نگاه می کردند و با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کرد و به دعوتش پاسخ گفت، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: به من نزدیک شو؛ و او نیز به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک گشت و به او فرمود: دهانت را باز کن. امام علی علیه السلام نیز چنین کرد و پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم نیز از آب دهانش در دهان ایشان ریخت و از آب دهان مبارک، بین دو کتف و دو سینه اش قرار داد. سپس ابولهب گفت: بد هدیه ای به پسر عمویت دادی، او به درخواستت پاسخ گفت و تو دهن و صورتش را از

آب دهان آغشته گرداندی. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: نه، من آن را سرشار از علم و حکمت و دانش گرداندم(1).

5) علی بن ابراهیم در مورد این آیه می گوید: آیه «و رهطک منهم المخلصین» در مکه نازل شد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنی هاشم را جمع نمود، و آنها چهل مرد بودند و هر کدامشان توانایی داشتند که یک گوسفند جوان و یک مشک آب بخورند، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم غذایی اندک برایشان فراهم آورد و آنها از آن خوردند و سیر گشتند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: چه کسی وصی و وزیر و جانشین من می گردد؟. پس ابو لهب با تاکید گفت: محمد شما را جادو کرده است. در روز دوم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد که به مانند دیروز شیر و غذایی فراهم گردد و آن گاه به آنان شیر نوشاند تا این که سیر گشتند و سپس به آنها فرمود: کدام یک از شما وصی و وزیر و جانشین من می گردد؟ باز ابو لهب با تاکید گفت که محمد شما را جادو کرده و همگی پراکنده شدند. در روز سوم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد که به مانند دو روز قبل عمل شود و سپس به آنان شیر نوشاند و گفت: کدام یک از شما وصی و وزیر می گردد و وعده های مرا به انجام می رساند و دینم را ادا می کند. سپس علی علیه السلام که سن و سال و دارایی اش از همه کمتر بود و ساق های پاهایش از همه آنها نازک تر بود، به پا خواست و گفت: «من، ای رسول خدا» سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو همان فرد هستی.(2)

6) محمد بن عباس از محمد بن حسین خثعمی، از عباد بن یعقوب، از حسن بن حماد، از ابی جارود، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «و رهطک منهم المخلصین» روایت می کند که منظور از آن علی و حمزه و جعفر و حسن و حسین و به طور خاص آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین می باشد(3).

7) ابو علی طبرسی که رحمت خدا بر او باد، در تفسیرش در باره این قصه می گوید: این قصه در نزد خاص و عام به همین شکل مشهور گشته است و در خبری

1- [1] _ تاویل الآیات، ج 1، ص 393، ح 19 .
2- [2] _ تفسیرقمی، ج 2، ص 100.
3- [3] _ تاویل الآیات، ج 1 ، ص 395، ح 21 .

از براء بن عازب آمده است که ایشان فرمودند: هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همه فرزندان عبدالمطلب را که چهل فرد بودند، جمع نمود. افرادی که یک نفر از آنها قادر بود یک گوسفند پیر را بخورد و یک ظرف نوشیدنی بنوشد. آن حضرت به علی علیه السلام امر نمود که یک پای گوسفند را بیاورد و با آن خورشتی بسازد، سپس به آنان گفت: «با نام خدا پیش آیید» و آنها ده نفر، ده نفر آمدند و شروع به خوردن کردند تا این که سیر شدند. و سپس آن حضرت فرمود: جامی از شیر بیاوردند و خود جرعهای از آن نوشید و به آنها گفت: «با نام خدا بنوشید» سپس آنها شروع به نوشیدن کردند تا این که سیراب گشتند. سپس ابو لهب جلوتر از همه شروع به سخن کرد و گفت: این مرد شما را با این غذاها جادو کرد. آن حضرت نیز در آن روز ساکت ماند و چیزی نگفت.

روز بعد آنان را دعوت کرد و با غذایی به مانند دیروز از آنان پذیرایی نمود، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را انذار داد و فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! من از سوی خداوند بلند مرتبه شما را انذار و بشارت می دهم، حال اسلام بیاورید و از من اطاعت کنید تا به راه راست راه یابید؛ و سپس گفت: چه کسی از شما برادر من می گردد و مرا در این کار یاری می رساند، و ولی و وصی و جانشین بعد از من در میان اهل من قرار می گیرد، و دینم را ادا می کند؟ همگی ساکت ماندند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این جمله را سه بار تکرار کرد، و در هر سه بار، آنها چیزی نگفتند و تنها علی علیه السلام می گفت: «من». سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای بار سوم فرمود: «آری، تو همان هستی» سپس آنها به پا خاستند، در حالی که به ابوطالب می گفتند: از فرزندت اطاعت کن، چرا که او امیر تو شده است(1).

8) و ثعلبی که رحمت خدا بر او باد، نیز در تفسیرش آن را آورده و گفته است که در قرائت ابن مسعود چنین آمده است: «و أنذر عشیرتک الأقربین و رهطک منهم المخلصین» و این حدیث با همین الفاظ از امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت شده است(2).

1- [1] _ مجمع البیان، ج 7 ، ص 356، شواهد التنزیل ج 1، ص 420 ح 580 .

2- [2] _ مجمع البيان، ج 7 ، ص 357

9) و از طریق مخالفان با اسنادی متصل از عبدالله بن احمد بن حنبل، از پدرش در مسندش روایت می کند که اسود بن عامر، از شریک، از اعمش، از منهال، از عبَّاد بن عبدالله اسدی، از علی علیه السلام روایت می کند: هنگامی که آیه «وَأَنذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تمامی افراد خاندانش را جمع کرد و سی نفر نزد آن حضرت آمدند و آن حضرت سه بار از آنان پذیرایی نمود. سپس به آنها گفت: چه کسی به جای من دین و وعده هایم را ضامن می گردد و همراه من در بهشت قرار می گیرد و جانشینم در بین اهلم می گردد؟ سپس فردی که شریک نامی از او نبرده به پا خواست و گفت: ای رسول خدا! تو فردی را که می خواستی پیدا کردی. و دیگری گفت: این امر را بر اهل بیتش عرضه کرده است. و سپس علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا! من قبول می کنم(1).

10) و با اسنادی متصل از عبدالله بن احمد بن حنبل، از یحیی بن عبد الحمید حِمانَّی، از شریک، از اعمش، از منهال بن عمرو، از عبَّاد بن عبدالله اسدی، از علی علیه السلام و همچنین در روایت دیگری عبدالله از ابو خیثمه، از اسود بن عامر، از شریک، از اعمش، از منهال بن عمرو، از عبَّاد بن عبدالله اسدی، از امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمودند: هنگامی که آیه «وَأَنذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افرادی را از اهل بیتش فراخواند که هر یک از آنان قادر بود یک گوسفند را خورده و یک فرق (نوعی پیمانه در مدینه) کامل را بنوشد. آن حضرت با پای گوسفند از آنها پذیرایی کرد و آنها شروع به خوردن کردند تا این که سیر شدند. سپس به آنها فرمود: کدام یک از شما دین و وعده های مرا تضمین می کند و می خواهد همراه من در بهشت باشد و جانشین من در میان اهلم می گردد؟ پس از این که این مطلب را بر اهل بیت خود عرضه کرد، علی علیه السلام گفت: «من» سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی به جای من دینم را ادا می کند و وعده هایم را عملی می کند(2). و به مانند همین حدیث را حمانی روایت کرده و برخی از آن نیز در حدیث ابی خیثمه آمده است.

1- [1] _ مسند احمد بن حنبل، باب فضائل الصحابه، ج 1، ص 111.
2- [2] _ مسند احمد بن حنبل، باب فضائل الصحابه، ج 1، ص 111.

و از جمله این احادیث، آن روایتی است که ثلعبی با اسناد از براء بیان کرده است که در موردش صحبت شد. و همچنین حدیث دیگری را در همین مورد، در اول سوره حم سجده خواهیم آورد.

11) علی بن ابراهیم در مورد آیه «و رهطک منهم المخلصین» گفته است که منظور از آن علی بن ابی طالب و حمزه و جعفر و حسن و حسین و دیگر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است(1).

وَاخْفِضْ جَنَاحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ ﴿215﴾فَإِنْ عَصَوْکَ فَقُلْ إِنِّی بَرِیءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿216﴾

[و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده اند بال خود را فرو گستر (215)و اگر تو را نافرمانی کردند بگو من از آن چه می کنید بیزارم]

1) علی بن ابراهیم گفته است که منظور از«لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ *فَإِنْ عَصَوْکَ» کسانی است که بعد از مرگ تو در ولایت علی بن ابی طالب و ائمه علیهم السلام از تو پیروی می کنند، و عبارت « فَقُلْ إِنِّی بَرِیءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ» نشان دهنده این امر است که نافرمانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زمانی که ایشان در قید حیات نیست، همانند نافرمانی از ایشان در زمان زنده بودن ایشان می باشد(2).

وَتَوَکَّلْ عَلَی الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ ﴿217﴾الَّذِی یَرَاکَ حِینَ تَقُومُ ﴿218﴾وَتَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ ﴿219﴾

[و بر (خدای) عزیز مهربان توکل کن * آن کس که چون (به نماز) برمی خیزی تو را می بیند * و حرکت تو را در میان سجده کنندگان (می نگرد)]

1) علی بن ابراهیم از محمد بن ولید، از محمد بن فُرات، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از «الَّذِی یَرَاکَ حِینَ تَقُومُ» قیام و

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 101 .
2- [2] _ تفسیر قمی، ج 2 ، ص 101.

نمازگزاری آن حضرت در زمان نبوت است و «وَتَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ» به سلاله انبیا اشاره دارد(1).

2) ابن بابویه از احمد بن حسن قَطَّان، از حسن بن علی بن حسین سُکَّری، از محمد بن زکریا غلابی بصری، از جعفر بن محمد بن عماره، از پدرش از جابر بن یزید جعفی، از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سئوال شد: شما هنگامی که آدم و حوا در بهشت بودند، کجا بودید؟ ایشان فرمودند: من در پشت آدم علیه السلام بودم و هنگامی که به زمین نیز فرود آمد در پشتش بودم و به همراه پدرم نوح علیه السلام وارد کشتی شدم و در پشت او قرار داشتم، و بعد در پشت ابراهیم قرار گرفتم و به همراه او در آتش انداخته شدم و هیچ گاه پدر و مادری که رابطه غیر شرعی آنان مرا به دنیا آورده باشد، نداشتم و پیوسته خداوند عز و جل مرا به پشت هایی پاک و رحم هایی مطهر منتقل می نمود و من هدایتگر و راه گشا بودم، تا این که خداوند از من در مورد پیامبری و اسلام عهد و پیمان گرفت و تمامی صفاتم را در تورات و انجیل بیان کرد و مرا به آسمانش بالا برد و اسمی از اسامی اش را برایم برگزید و چنان شد که امت حامد (ستایشگر) شدند و خداوند صاحب عرش محمود (مورد ستایش) شد و من نیز محمد (ستوده) شدم. ابن بابویه می گوید: این حدیث از طرق گوناگون روایت شده است(2).

3) و از ابن بابویه روایت شده است که ابو نصر احمد بن حسین بن احمد بن عبید نیشابوری مروانی که من ناصبی تر از او ندیده ام، از محمد بن اسحاق بن ابراهیم بن مهران سرَّاج، از حسن بن عرفه عبدی، از وکیع بن جرَّاح، از محمد بن اسرائیل، از ابی صالح، از ابوذر روایت می کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که ایشان می فرمایند: من و علی علیه السلام از نوری واحد خلق شدیم و از دو هزار سال قبل از خلقت آدم، خداوند تبارک و تعالی را در برابر عرش تسبیح می گفتیم. هنگامی که خداوند آدم را آفرید، آن نور را در پشت آدم جای داد. او در بهشت بود و ما در پشت او بودیم و هنگام ارتکاب اشتباه نیز ما در پشت او جای داشتیم. و نوح علیه السلام سوار بر کشتی شد و ما در پشت او

1- [1] _ تفسیر قمی، ج 2، ص 100.
2- [2] _ معانی الاخبار، ص 55، ح 2.

بودیم. و ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد و ما در پشت او جای داشتیم و خداوند عز و جل پیوسته ما را از پشتهای پاک به رحم های مطهر منتقل می کرد تا این که به پشت عبد المطلب رسیدیم، و در آن هنگام به دو قسمت تقسیم شدیم: و خداوند مرا در پشت عبدالله و علی را در پشت ابو طالب قرار داد و در من نبوت و برکت گمارد و در علی فصاحت و دلاوری و دو اسم از اسامی خود را برایمان برگزید. خداوند، صاحب عرش محمود است و من محمد و خداوند اعلی است و این هم علی(1).

4) محمد بن عباس از محمد بن حسین خثعمی، از عبَّاد بن یعقوب، از حسین بن حمَّاد، از ابی جارود، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَتَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ» می فرماید: منظور از ساجدان در این جا علی و فاطمه و حسن و حسین و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین است(2).

5) از محمد بن عباس، از حسین بن هارون، از ابراهیم مهزیار، از برادرش، از علی بن اسباط، از عبدالرحمن بن حمَّاد مقرئ، از ابی جارود روایت می کند که از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَتَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ» سئوال کردم، و ایشان فرمودند: منظور جابه جایی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پشت پیامبران است؛ بدین صورت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از پیامبری به پیامبر دیگر منتقل می شد تا این که خداوند او را از پشت پدرش به دنیا آورد و از زمان آدم علیه السلام هیچ یک حاصل ازدواجی غیر شرعی نبوده است(3).

6) شرف الدین گوید: شیخ در امالی اش از حسین بن عُبَیدالله، از ابو محمد، از محمد بن همام، از علی بن حسین همدانی، از محمد بن خالد برقی، از محمد بن سنان، از مُفضَّل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام از امام علی علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: روزی در سرایی وسیع نشسته بودم و مردم دور من جمع بودند. یکی از آنها نزد من آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! تو در جایگاهی هستی که خداوند تو را در آن قرار داده، حال آن که پدرت در آتش عذاب می شود. فرمود: ساکت شو، خداوند دهانت را ببندد، قسم به

1- [1] _ معانی الاخبار، ص 56، ح 4.
2- [2] _ تاویل الآیات، ج 1، ص 396 ، ح 23.

3- [3] _ تاويل الآيات، ج 1،ص 396، ح 25.

ذاتی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق برگزید، اگر پدرم شفاعت هر گناهکاری را بر روی زمین بکند، خداوند شفاعتش را در مورد آنها قبول می کند. پدرم در آتش بسوزد حال آن که من خودم تقسیم کننده آتشم. سپس گفت: قسم به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق برانگیخت، همانا نور ابوطالب در روز قیامت نور تمامی انسانها را خاموش می گرداند جز پنج نور و آن انوار عبارتند از نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم و نور من و نور فاطمه سلام الله علیها و نور حسن و نور حسین علیهما السلام و دیگر ائمه ای که بعد از آنها می آیند صلوات الله علیهم اجمعین، چرا که نور او از نور ما و از همان نوری است که خداوند دو هزار سال قبل از خلقت آدم آن را آفریده بود(1).

7) و از شرف الدین، از شیخ ابو محمد فضل بن شاذان، از جابر بن یزید جعفی، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: همانا خداوند تبارک و تعالی نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از نوری آفرید که آن را از نور عظمت و جلال خود خلق کرده بود. همان نور لاهوتی که در کوه سیناء به موسی بن عمران علیه السلام تجلی کرد و او در برابر آن تاب نیاورد و نتوانست به آن بنگرد و در برابر آن دوام بیاورد تا این که بیهوش و بی حال به زمین افتاد. این همان نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. و هنگامی که خداوند اراده نمود که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از آن بیافریند، آن را به دو قسمت تقسیم نمود: سپس از قسمت اول، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ساخت و از قسمت دیگر، علی بن ابی طالب علیه السلام را آفرید، و از آن نور، انسان دیگری خلق نکرد و آن دو را با دستان خود بیافرید و از روح خود بر آنان دمید و آنان را برای خود به وجود آورد و به آنان شکل و صورت داد و امین خود و گواهان بر آفریدگان و جانشینان خود بر مخلوقاتش و چشمه (معرفت) خود برای انسانها و زبان گویای خود برای (صحبت با خلق) قرار داد. علمش را در آن دو قرار داد و بیان بدانان آموخت و آنان را از غیب آگاهانید و یکی را نفس خود و دیگری را روح خود قرار داد، به نحوی که هیچ کدام بدون دیگری نمی توانست کاری انجام دهد. ظاهر آن دو، انسان گونه بود و باطنشان لاهوتی (و خدایی) بود

1- [1] _ تاویل الآیات، ج 1،ص 396، ح 26 ، امالی طوسی، ج 1، ص 311.

که برای انسان ها به اشکالی ناسوتی نمایان می شدند، تا این که بتوانند آن دو را ببینند، و منظور از این آیه قرآن نیز همین است: «وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ»(1) [و امر را همچنان بر آنان مشتبه می ساختیم] و این دو، نشانه منزلت خداوند و حجاب آفریدگار تمامی مخلوقات هستند و خداوند آفرینش را با آن دو آغاز کرده و پادشاهی اش و قضایش را با آن دو به پایان می رساند. سپس از نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم دخترش فاطمه سلام الله علیها را برگرفت، و همان طور که نور علی علیه السلام را از نور خود برگزید. سپس از نور این دو، حسن و حسین علیهما السلام را اقتباس نمود؛ همان طور که نور یک چراغ از دیگری گرفته می شود. آنها از نور آفریده شده اند و پشت به پشت و رحم به رحم در بالاترین درجه (پاکی) و به دور از نجاست، به یکدیگر منتقل می گردند و این نوع انتقال به مانند دیگر انسانها بر اساس آب پست و نطفه کثیف نیست، بلکه آنان نورهایی هستند که از پشت افراد پاک به رحم زنان مطهر منتقل می گردند؛ چون که آنها برگزیده برگزیدگانند و خداوند آنان را برای خود آفریده و آنان را خزانه داران علمش و رسولان خود به سوی بندگانش قرار داده و آنان را در جایگاه خود گماشته است، چرا که او خود، دیده نمی شود و درک نمی گردد و کیفیت و هویتش به فهم نمی آید. پس اینان سخنگویان و رسولان او هستند و در امر و نهی او دخل و تصرف می کنند و خداوند قدرتش را با آنان نمایان می سازد و آیات و معجزاتش را به واسطه آنان جلوه گره می سازد و با آنان و از طریق آنها خود را به بندگانش معرفی می کند. به واسطه آنان است که امرش مورد فرمانبرداری قرار می گیرد و اگر آنها نبودند، خدا شناخته نمی شد و مردم نمی دانستند که چگونه خدای رحمان را بندگی کنند. بنابراین خداوند فرمانش را هر طور که بخواهد و در هر چه بخواهد، اجرا می نماید: «لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ» (2)[در آن چه (خدا) انجام می دهد چون و چرا راه ندارد و(لی) آنان (انسانها) سئوال خواهند شد](3).

8) طبرسی از ابن عباس روایت می کند که منظور از «وَتَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِينَ» دگرگونی و جابه جایی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پشت انسان های

1- [1] _ سوره انعام / 9.
2- [2] _ انبیاء / 23 .

3- [3] _ تاويل الآيات، ج 1، ص 397، ح 27 .

موحد است؛ چرا که ایشان از پشت پیامبری به پیامبر دیگر منتقل می گشت تا این که خداوند او را به عنوان یک پیامبر به دنیا آورد. در روایت عطاء و عکرمه نیز این حدیث آمده است(1) .

9) و همچنین طبرسی از امام باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: منظور از آن، انتقال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پشت پیامبران است، به نحوی که ایشان از از زمان آدم علیه السلام از پیامبری به دیگری با نکاحی شرعی منتقل می گشت تا این که از پشت پدرش به دنیا آمد(2).

10) و از طبرسی روایت شده که جابر از امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: قبل از من (از رکوع) بلند نشوید و همچنین قبل از من (به سجده) نروید، چرا که من شما را از پشت سر می بینم، همان طور که شما را زمانی که در جلوی من قرار دارید مشاهده می کنم. آن گاه این آیه را تلاوت فرمود(3).

11(از ابن عباس روایت شده که منظور از آن این است که خداوند هنگامی که تنها نماز می گزاری و «وَتَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِینَ» یعنی زمانی که نماز را با جماعت ادا می کنی، تو را می بیند(4).

12) همچنین از ابن عباس در مورد آیه «وَتَوَکَّلْ عَلَی الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ» روایت شده است که منظور از آن این است که کارت را به پروردگار عزیز و انتقام گیرنده از دشمنان و مهربان نسبت به دوستان واگذار تا تو را از نیرنگ دشمنانی که از تو در آن چه آنان را امر فرمودی، نافرمانی کرده اند، کفایت کند؛ خدایی که «الَّذِی یَرَاکَ حِینَ تَقُومُ» هنگامی که از جایگاهت یا بسترت برای گزاردن نماز به تنهایی یا به جماعت بلند می شوی، تو را می بیند. و گفته شده است که از ابن عباس روایت شده که معنای این آیه چنین است: تو را در هنگامی که در نماز به پا می خیزی می بیند(5).

1- [1] _ مجمع البیان، ج 7، ص 357 .
2- [2] _ مجمع البیان، ج 7، ص 358 .
3- [3] _ مجمع البیان، ج 7، ص 358 .
4- [4] _ مجمع البیان، ج 7، ص 357 .

5- [5] _ مجمع البيان، ج 7، ص 357 .

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ﴿221﴾ تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿222﴾

[آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی فرود می آیند * بر هر دروغزن گناهکاری فرود می آیند]

1) ابن بابویه از پدرش از محمد بن حسن، از محمد بن یحیی عطار، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد بن یحیی، از عمران اشعری، از یعقوب بن یزید، از حسن بن علی بن فضال، از داود بن ابی یزید، از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد آیه «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ * تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ» گفته است: اینان هفت نفرند: مغیره و بُنان و صائد و حمزه بن عماره بربری و حارث شامی و عبدالله حارث و ابن خطاب(1).

وَالشُّعَرَاء يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ﴿224﴾أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِى كُلِّ وَادٍ...وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَىَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ ﴿227﴾

وَالشُّعَرَاء يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ﴿224﴾أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِى كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿225﴾ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿226﴾إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانتَصَرُوا مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَىَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ ﴿227﴾

[و شاعران را گمراهان پیروی می کنند * آیا ندیده ای که آنان در هر وادیی سرگردانند* و آنانند که چیزهایی می گویند که انجام نمی دهند * مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و خدا را بسیار به یاد آورده و پس از آن که مورد ستم قرار گرفته اند یاری خواسته اند و کسانی که ستم کرده اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت]

1) ابن بابویه از پدرش از سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از حسن بن محبوب، از حماد بن عثمان، از امام باقر علیه السلام در مورد آیه «وَالشُّعَرَاء يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» روایت می کند که ایشان فرمودند: آیا شاعری دیده است که کسی از او پیروی کند،. منظور از این آیه افرادی هستند که برای غیر دین به کسب دانش پرداختند و هم خود گمراه شدند و هم دیگران را گمراه کردند(2) .

1- [1] _ خصال، ص 402، ح111.
2- [2] _ معانی الاخبار، ص 385، ح 19 .

2) شرف الدین نجفی از محمد بن جمهور، از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «وَالشُّعَرَاء یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» روایت می کند: کدام شاعران را دیده اید که مردم از آنان پیروی کنند؟ همانا منظور از این آیه فقیهانی هستند که قلب مردم را از باطل مملو می سازند، همانا آنان شاعرانی هستند که مردم از آنان پیروی می کنند(1).

3) طبرسی در مورد آیه «وَالشُّعَرَاء یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» از عیاشی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: اینان قومی هستند که علم آموختند و بدون آگاهی، به علم آموزی در دین پرداختند و چنان شد که هم خود گمراه شدند و هم دیگران را گمراه نمودند(2).

4) علی بن ابراهیم گفته است که این آیه در مورد کسانی نازل شده است که دین خداوند را با افکارشان تغییر دادند و از فرمان او سرپیچی نمودند. آیا تا به حال دیده اید که کسی از شاعری پیروی کند. همانا منظور از آن کسانی هستند که با آراء خود دین جدیدی وضع نمودند و مردم هم از آنان پیروی نمودند. و عبارت «أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِی کُلِّ وَادٍ یَهِیمُونَ» تاکید کننده این تفسیر است؛ یعنی کسانی که با سخنان باطل و حجت های واهی و گمراه کننده به مناظره و مجادله بر می خیزند و در هر طریقی وارد می شوند، و «وَأَنَّهُمْ یَقُولُونَ مَا لَا یَفْعَلُونَ» یعنی این که مردم را پند می دهند، اما خود پند نمی گیرند و از کارهای بد نهی می کنند، اما خود از آن کناره گیری نمی کنند،و به کار نیک فرامی خوانند، اما خود آن را انجام نمی دهند. ایشان کسانی هستند که خداوند متعال در مورد آنها فرموده است: «وَأَنَّهُمْ یَقُولُونَ مَا لَا یَفْعَلُونَ»، ایشان کسانی هستند که حق آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین را غصب نموده اند. سپس خداوند در ادامه، آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و شیعیان آنان را راه یافتگان مینامد و می فرماید: «إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَکَرُوا اللَّهَ کَثِیرًا وَانتَصَرُوا مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا» و سپس دشمنان آنان و کسانی را که به آنان ظلم روا داشته اند، ذکر می کند و می فرماید: «وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا آلَ محمَّدٍ أَیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبُونَ» و به خدا قسم که آیه این چنین نازل شده است(3).

1- [1] _ تاویل الآیات، ج 1، ص 399، ح 28 .
2- [2] _ مجمع البیان ج 7 ص 359 .
3- [3] _ تفسیر قمی ج 2 ص 100 .

5) ابن بابویه از محمد بن علی ماجیلویه که رحمت خدا بر او باد، از علی بن ابراهیم از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد، از علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرش، از پدرانش علیهم السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هر کس که می خواهد به دین من چنگ زند و بعد از من بر کشتی نجات سوار شود، باید به علی بن ابی طالب علیه السلام اقتدا کند و دشمنش را دشمن و دوستش را دوست بدارد؛ چرا که او وصی من بر امت در زمان حیات و جانشین من پس از مرگم است و بعد از من، او امیر هر مسلمان و هر مؤمنی است و سخن و امر و نهی او به مانند سخن و امر و نهی من است؛ و کسی که از او پیروی کند و او را یاری رساند، مانند این است که مرا پیروی کرده و یاری رسانده است و کسی هم که از یاری او دست بکشد، گویی با من چنین کرده است. ایشان سپس فرمودند: هر کس که بعد از من علی علیه السلام را ترک گوید، در روز قیامت مرا نمی بیند و من نیز او را نمی بینم و هر کس که بعد از من با علی علیه السلام مخالفت ورزد، خداوند او را از بهشت محروم گرداند و آتش را جایگاه او گرداند، و هر کس که علی علیه السلام را ترک گوید، در روزی که در پیشگاه خداوند قرار می گیرد، خداوند او را رها می کند. و هر کس که علی علیه السلام را یاری رساند، در روزی که به ملاقات خداوند می رود، او را یاری می رساند و در هنگام پرسش و پاسخ، جواب صحیح را به او الهام می کند. سپس فرمودند: حسن و حسین علیهما السلام بعد از پدرشان دو امام امت من هستند و سرور جوانان بهشتند و مادرشان (فاطمه) سلام الله علیها نیز سرور زنان بهشت است و پدرشان سرور اوصیا است، و از فرزندان حسین علیه السلام، نُه امام به دنیا می آیند که نهمین آنها قائم فرزندان من است عجل الله تعالی فرجه الشریف، و فرمانبرداری از او به مانند فرمانبرداری از من است و نافرمانی از او نیز به سان نافرمانی از من می باشد، و از دست منکران فضیلت ایشان و ضایع کنندگان حقوقشان، بعد از مرگم به خداوند شکایت می برم و خداوند خوب ولیّ و سرپرستی است و او یاور شایسته ای برای خاندانم و امامان امت من صلوات الله علیهم اجمعین است و از کسانی که حقشان را انکار می کنند انتقام می گیرد «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ». (1)

1- 1 _ کمال الدین و تمام النعمه، ج 1، ص 248، باب 24، ح 6.

جلد 7

اشاره

ص:1

ص:2

ترجمه

تفسیر روایی البرهان

جلد هفتم: نمل، قصص، عنکبوت، روم، لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر، یس، صافات، ص و زمر

مؤلف: علامه سید هاشم بحرانی

مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان

و دکتر صادق خورشا

(اعضای هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی)

ص:3

ص:4

فهرست

سوره نمل..... 7

فضیلت و ثواب قرائت سوره نمل..... 9

تفسیر سوره نمل..... 11

سوره قصص..... 75

فضیلت و ثواب قرائت سوره قصص..... 77

تفسیر سوره قصص..... 79

سوره عنکبوت..... 169

فضیلت و ثواب قرائت سوره عنکبوت..... 171

تفسیر سوره عنکبوت..... 173

سوره روم..... 22

7

فضیلت و ثواب قرائت سوره روم.....229

تفسیر سوره روم.....231

سوره لقمان.....267

فضیلت و ثواب قرائت سوره لقمان.....269

تفسیر سوره لقمان.....271

سوره سجده.....307

فضیلت و ثواب قرائت سوره سجده.....309

تفسیر سوره سجده.....311

سوره احزاب.....329

فضیلت و ثواب قرائت سوره احزاب.....331

تفسیر سوره احزاب.....333

سوره سبأ..... 531

فضیلت و ثواب قرائت سوره سبأ..... 533

تفسیر سوره سبأ..... 535

سوره فاطر.....569

فضیلت و ثواب قرائت سوره فاطر.....571

تفسیر سوره فاطر.....573

سوره یس.....613

فضیلت و ثواب قرائت سوره یس.....615

تفسیر سوره یس.....619

سوره صافات.....663

فضیلت و ثواب قرائت سوره صافات.....665

تفسیر سوره صافات.....667

سوره ص.....725

فضیلت و ثواب قرائت سوره ص.....727

تفسیر سوره ص.....729

سوره زمر.....833

فضیلت و ثواب قرائت سوره زمر.....835

تفسیر سوره زمر.....837

سوره نمل

اشاره

سوره نمل مکّی است و دارای 93 آیه است و پس از سوره شعرا نازل شده است.

ص:7

ص:8

فضیلت و ثواب قرائت سوره نمل

فضیلت این سوره در آغاز سوره شعرا بیان شد.

1) از کتاب «خواص القرآن»: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله نقل است که فرمود: هر که این سوره را بخواند، ده برابر عدد افرادی که سلیمان علیه السلام را تصدیق کردند و افرادی که هود و صالح و ابراهیم علیهم السلام را تکذیب نمودند، حسنه برایش نوشته می شود و در روز قیامت، «لا إله إلاّ الله» گویان از گور برمی خیزد. هر که آن را بر پوست آهو بنویسد و آن را در خانه اش قرار دهد، هرگز نه مار به آن خانه نزدیک می شود و نه عقرب و نه کرم و نه موش و نه سگ هار و نه گرگ و نه چیزی که او را بیازارد. در روایتی دیگر از رسول خدا صلّی الله علیه و آله «و نه ملخ و نه پشه» به آن افزوده شده است.

2) و از امام صادق علیه السلام [روایت شده است که فرمود]: هر که در شبی آن را بر پوست آهویی بنویسد و آن را درون پوستی کامل و دبّاغی شده قرار دهد و آن را در صندوقی بگذارد، به اذن خدا، نه ماری به آن خانه نزدیک می شود و نه عقربی و نه پشه ای و یا چیزی که وی را آزار دهد.(1)

1- [1] - مجمع البیان، ج 7، ص 361.

ص:10

تفسیر سوره نمل

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«طس تِلْکَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَکِتَابٍ مُّبِينٍ(1) هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ(2)...ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّی غَفُورٌ رَّحِيمٌ(11) »

«طس تِلْکَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَکِتَابٍ مُّبِينٍ(1) هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ(2) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَهُم بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ(3) إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ(4) أُوْلَئِکَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِی الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ(5) وَإِنَّکَ لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِن لَّدُنْ حَکِيمٍ عَلِيمٍ(6) إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّی آنَسْتُ نَارًا سَآتِيکُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيکُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ(7) فَلَمَّا جَاءهَا نُودِیَ أَن بُورِکَ مَن فِی النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ(8) يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَکِيمُ(9) وَأَلْقِ عَصَاکَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ کَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّی لَا يَخَافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ(10) إِلَّا مَن ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّی غَفُورٌ رَّحِيمٌ(11) »

[طا سین، این است آیات قرآن و (آیات) کتابی روشنگر * که (مایه) هدایت و بشارت برای مؤمنان است * همانان که نماز برپا می دارند و زکات می دهند و خود به آخرت یقین دارند * کسانی که به آخرت ایمان ندارند، کردارهایشان را در نظرشان بیاراستیم (تا همچنان) سرگشته بمانند * آنان کسانی اند که عذاب سخت برای ایشان خواهد بود و در آخرت خود زیانکارترین (مردم) اند * و حقّا

ص:11

تو قرآن را از سوی حکیمی دانا دریافت می داری * (یاد کن) هنگامی را که موسی به خانواده خود گفت: من آتشی به نظرم رسید، به زودی برای شما خبری از آن خواهمآورد یا شعله آتشی برای شما می آورم، باشد که خود را گرم کنید * چون نزد آن آمد، آوا رسید که خجسته (و مبارک گردید) آن که در کنار این آتش و آن که پیرامون آن است و منزّه است خدا، پروردگار جهانیان * ای موسی! این منم خدای عزیز حکیم * و عصایت را بیفکن. پس چون آن را همچون ماری دید که می جنبد، پشت گردانید و به عقب بازنگشت. ای موسی! مترس که فرستادگان پیش من نمی ترسند * لیکن کسی که ستم کرده، سپس بعد از بدی، نیکی را جایگزین (آن) گردانیده (بداند) که من آمرزنده مهربانم]

1) علی بن ابراهیم: «طس تِلْکَ آیَاتُ الْقُرْآنِ وَکِتَابٍ مُّبِینٍ * هُدًی وَبُشْرَی لِلْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَاةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَهُم بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ إِنَّ الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَیَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ یَعْمَهُونَ» یعنی متحیّر می شوند: «أُوْلَئِکَ الَّذِینَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِی الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ * وَإِنَّکَ» در مقام خطاب به رسول خدا صلّی الله علیه و آله: «لَتُلَقَّی الْقُرْآنَ مِن لَّدُنْ» یعنی از نزدِ «حَکِیمٍ عَلِیمٍ». این آیه: «إِذْ قَالَ مُوسَی لِأَهْلِهِ إِنِّی آنَسْتُ نَارًا» یعنی دیدم و این مربوط به زمانی است که از مدائن و از نزد حضرت شُعیب علیه السلام خارج گشت و خبر آن را در سوره قصص آورده است و این آیه: «یَا مُوسَی لَا تَخَفْ إِنِّی لَا یَخَافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ * إِلَّا مَن ظَلَمَ» و معنای «إِلَّا مَن ظَلَمَ» نظیر «ولد مَن ظَلَمَ» است و حرفی جایگزین حرف دیگری شده است «ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّی غَفُورٌ رَّحِیمٌ». پس حرفی جایگزین حرف دیگری شده است.(1)

«وَأَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضَاء مِنْ غَیْرِ سُوءٍ فِی تِسْعِ آیَاتٍ إِلَی فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ کَانُوا قَوْمًا فَاسِقِینَ(12) »

[و دستت را در گریبانت کن تا سپید بی عیب بیرون آید. (اینها) از (جمله)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 102.

نشانه های نه گانه ای است (که باید) به سوی فرعون و قومش (ببری)؛ زیرا که آنان مردمی نافرمانند]

1) ابن بابویه: از پدرش، از سعد بن عبد الله از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سنان، از خَلَف بن حَمّاد، از مردی دیگر، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که به یکی از یارانش فرمود: اگر حجامت کردی و خون از جای حجامت جاری گردید، قبل از آن که از حجامت فارغ شوی و در حالی که خون همچنان خارج می شود، بگو: «بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحِیمِ، أعُوذُ بِاللهِ الکَرِیمِ فِی حِجامَتِی هذِهِ مِنَ العَینِ فِی الدَّمِ وَ مِن کُلِّ سُوءٍ» [در این حجامت، از چشم زخم و از هر گونه بدی به خداوند پناه می برم] گوید: ای فلانی! تا آن جا که من می دانم، اگر تو این دعا را بخوانی، همه چیز را یکجا برای خود جمع کرده ای؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَلَوْ کُنتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لاَسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ وَمَا مَسَّنِیَ السُّوءُ»(1) [و اگر غیب می دانستم، قطعاً خیر بیشتری می اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی رسید] و منظور از «سوء»، «فقر» است. و باز خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ»(2) [تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم] یعنی او را از وارد شدن به عمل زنا باز می داریم و به موسی علیه السلام می فرماید: «وَأَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضَاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ»، گوید: منظور از «من غیر سوء»، بدون بَرَص (پیسی)(3) است.

2) ابو غیاث و حسین، پسران بسطام در کتاب «طبّ الأئمَّه»: محمد بن قاسم بن منجان گوید: خَلَف بن حَمّاد، از عبد الله بن مُسکان، از جابر بن یَزید جُعْفی نقل می کند که امام باقر علیه السلام به یکی از یاران خود فرمود: اگر حجامت کردی و خون از محل حجامت روان شد، قبل از تمام شدن کار و همزمان با جاری شدن خون بگو: «بسم الله الرحمن الرحیم، أعُوذُ بِاللهِ الکَرِیمِ مِنَ العَینِ فِی الدَّمِ وَ مِن کُلِّ سُوءٍ فِی حِجَامَتِی هذِهِ». سپس فرمود: بدان که اگر تو این را بگویی، بی تردید، خیر

1- [1] - اعراف/ 188.
2- [2] - یوسف/ 24.
3- [3] - معانی الاخبار، ص 172، ح 1.

را یکجا برای خود گرد آورده ای؛ زیرا خداوند متعال در کتاب خود می فرماید: «وَلَوْ کُنتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لاَسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ وَمَا مَسَّنِیَ السُّوءُ»(1) [و اگر غیب می دانستم، قطعاً خیر بیشتری می اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی رسید] و منظور از «سُوء»، «فقر» است و خداوند جَلَّ جلاله می فرماید: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلا أَن رَّءَا بُرْهَانَ رَبِّهِ کَذَلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ»(2) [و در حقیقت، (آن زن) آهنگ وی کرد و (یوسف نیز) اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می کرد. چنین (کردیم) تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم] و «سوء» در این جا به معنی «زنا» است و خداوند عزّ و جلّ در سوره نمل می فرماید: «وَأَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضَاء مِنْ غَیْرِ سُوءٍ» و منظور از «مِن غَیرِ سُوءٍ»، «بدون بیماری» است و همه این خیرات را در همان حال که خون حجامت از بدن تو جاری است، برای خود جمع کن.(3)

تفسیر این تعویذ و تفسیر «تِسع آیات»، قبلاً در سوره بنی اسرائیل بیان گردیده است.

«فَلَمَّا جَاءتْهُمْ آیَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِینٌ(13)...أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ(14) »

«فَلَمَّا جَاءتْهُمْ آیَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِینٌ(13) وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَیْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ(14) »

[و هنگامی که آیات روشنگر ما به سویشان آمد، گفتند: این سحری آشکار است * و با آن که دل هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند.پس ببین فرجام فسادگران چگونه بود]

1) طَبَرْسی گوید: علی بن الحسین علیه السلام «مَبْصَره» را با فتح میم و صاد قرائت کرده اند.(4)

1- [1] - اعراف/ 188.
2- [2] - یوسف/ 24.
3- [3] - طب الأئمّه، ص 55.
4- [4] - مجمع البیان، ج 7، ص 366.

2) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن یزید، از ابو عمرو زُبَیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: به ایشان عرض کردم: مرا از وجوه کفر در کتاب خدای عزّ و جلّ آگاه نما. فرمود: کفر در کتاب خدا پنج نوع است: یک و دو: کفر جحود است که خود دو وجه دارد؛ سه: کفر به ترک آنچه خدا به انجام دادنش امر فرموده؛ چهار: کفر برائت؛ پنج: کفر نعمت ها.

کفر جحود، همان انکار ربوبیّت است و این متعلّق به کسی است که بگوید: هیچ پروردگاری نیست، هیچ بهشتی نیست، هیچ آتشی در کار نیست. این سخن، سخن دو دسته از زندیقان است که آنان را «دَهریّون» می نامند. اینان همان کسانی هستند که می گویند: «وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ»(1) [ما را جز طبیعت هلاک نمی کند] آنان این دین را پسندیده و بی آن که درباره آنچه می گویند تحقیقی کرده باشند، برای خود برگزیدند. خداوند متعال می فرماید: «إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ»(2) [و(لی) به این (مطلب) هیچ دانشی ندارند (و) جز (طَریق) گمان نمی سپرند.]

اینان به افرادی می مانند که خداوند عزّ و جلّ درباره آنان می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ»(3) [در حقیقت، کسانی که کفر ورزیدند، چه بیمشان دهی چه بیمشان ندهی، برایشان یکسان است. (آنها) نخواهند گروید.] یعنی به «توحید» خداوند ایمان نمی آورند و این یکی از وجوه کفر است. اما وجه دیگر جحود،(4) انکار از روی آگاهی است و آن این است که جاحد (منکِر) با علم به این که توحید حق است و این امر بر وی مسلّم شده، آن را انکار کند و خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» و باز در آیه ای دیگر می فرماید: «وَكَانُواْ مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ

1- [1] - جاثیه/ 24.
2- [2] - جاثیه/ 24.
3- [3] - بقره/ 6.
4- [4] - در نسخه هایی که دیده ایم، این گونه آمده است، اما شکل صحیح آن چنین است: اما وجه دیگر جحود، انکار از روی معرفت است...

كَفَرُواْ فَلَمَّا جَاءهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّه عَلَى الْكَافِرِينَ» [ولی همین که آن چه (که اوصافش) را می شناختند برایشان آمد، انکارش کردند. پس لعنت خدا بر کافران باد.]

این بود تفسیر دو وجه «جحود».(1)

و سخن درباره این وجوه پنج گانه در آیه بیست و چهارم از سوره بقره مذکور افتاد که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ».

«وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ...وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَىْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ(16) »

«وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ(15) وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَىْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ(16) »

[و به راستی به داود و سلیمان دانشی عطا کردیم و آن دو گفتند: ستایش خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داده است * و سلیمان از داوود میراث یافت و گفت: ای مردم! ما زبان پرندگان را تعلیم یافته ایم و از هر چیزی به ما داده شده است. راستی که این همان امتیاز آشکار است]

1) علی بن ابراهیم گوید: آیاتی که به داود و سلیمان داده شده بود، به احدی از پیامبران خدا داده نشده است. [خداوند متعال] به آن دو زبان پرندگان آموخت و آهن و مس را بدون حرارت آتش برایشان نرم گردانید و کوه ها وادار شدند همراه با داود تسبیح گویند و خداوند بر وی زبور را نازل کرد که توحید و ستایش و دعا کردن به درگاه خودش را در آن قرار داد؛ هم چنین اخبار رسول خدا صلّی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و دیگر امامانی که از ذرّیّه آن دو هستند و اخبار رجعت و حضرت قائم علیه السلام را در آن قرار داد. از این روست که می فرماید: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِى الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِىَ الصَّالِحُونَ. »(2)-(3) [و در

1- [1] - کافی، ج 2، ص 287، ح 1.
2- [2] - انبیاء/ 105.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 102.

حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد]

2) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن سَیف، از یکی از یاران ما، از ابو جعفر ثانی ،امام جواد، علیه السلام روایت کرد که: به ایشان عرض کردم: آنها از کم سنّ و سالی شما ایراد می گیرند. فرمود: خداوند متعال زمانی که به داود وحی فرمود تا سلیمان را به جانشینی خود برگزیند، سلیمان کودک بود و به چوپانی گوسفندان مشغول بود. پس عده ای از عابدان و علمای بنی اسرائیل منکر این امر شدند. پس خداوند به داود علیه السلام وحی فرمود که عصاهای طعنه زنان را از ایشان بگیر و عصای سلیمان را نیز بگیر و مُهر صاحبان عصاها را بر عصاهایشان بزن و همه آن عصاها را تا فردا در خانه بگذار. فردا عصای هر کس سبز شد و برگ و میوه داد، او خلیفه باشد. داود علیه السلام آنان را از این امر آگاه نمود. پس همگی گفتند: به این پیشنهاد راضی و تسلیم هستیم.(1)

3) باز هم از او، از احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبّار، از صفوان بن یحیی، از شُعیب حدّاد، از ضُرَیس کُناسی روایت شده است که گوید: در حالی نزد امام صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر نیز در آن جا حضور داشت، پس امام صادق علیه السلام فرمود: داود علم پیامبران را به ارث بُرد و سلیمان، وارث داود شد و محمّد صلّی الله علیه و آله وارث سلیمان گردید و ما وارثان محمد صلّی الله علیه و آله هستیم و صُحُف ابراهیم و الواح موسی نزد ماست. پس ابو بصیر عرض کرد: این است علم راستین. پس فرمود: ای ابو محمد! این، علم نیست، بلکه علم آن است که در شب و روز پدید می آید؛ هر روز و هر ساعت.(2)

4) طَبَرْسی گوید: واحدی با سند از محمد بن جعفر بن محمد، از پدرش علیهم السلام نقل کرده است که: پادشاهی شرق و غرب عالم به سلیمان بن داود داده شد. وی هفتصد سال و شش ماه پادشاهی کرد و بر همه جهانیان حُکم راند، از جنّ و اِنس و شیاطین و چهارپایان و پرندگان و درندگان. علم هر چیز و زبان هر چیزی

1- [1] - کافی، ج 1، ص 314، ح 3.

2- [2] - کافی، ج 1، ص 175، ح 4.

به وی داده شد. در زمان او صنعت های شگفت آوری پدید آمد که همه مردم، خبر آنها را شنیدند و آیه: «عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَىْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ»(1) دالّ بر همین امر است.

5) از محمد بن حسن صفّار، از عبد الله بن محمد، از کسی که آن را روایت کرد، از محمد بن عبد الکریم، از عبد الله بن عبد الرحمن، از ابان بن عثمان، از زُراره، از ابو عبد الله، امام صادق، علیه السلام روایت شده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام به ابن عبّاس فرمود: خداوند به ما زبان پرندگان را آموخت، همان گونه که به سلیمان بن داود، زبان همه حیوانات خشکی و دریا را آموخت.(2)

6) ابن بابویه گوید: علی بن احمد، از عبد الله بن احمد بن ابی عبد الله برقی، برای ما روایت کرده که پدرم از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، محمد بن خالد، از ابو عبد الله، امام صادق، علیه السلام نقل کرده است که فرمود: چهار نفر بر کلّ زمین حکومت راندند: دو مؤمن و دو کافر. یکی از این دو مؤمن، سلیمان بن داود بود و دیگری ذو القرنین. اما آن دو کافر یکی نُمْرود بود و دیگری بخْت نصّر؛ و نام ذو القرنین، عبد الله بن ضَحّاک بن مَعَدّ بود.(3)

7) و از طریق مخالفین: در تفسیر ثعلبی آمده است که با استناد آیه: «عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ» گوید: مرغ چکاوک در خروش و فریاد خود گوید: «اَللّٰهُمَّ العَن مُبغِضَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيهِمُ السَّلامُ» [خدایا! بدخواه آل محمد علیهم السلام را لعن کن.]

«وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ(17) »

[و برای سلیمان سپاهیانش از جنّ و انس و پرندگان جمع آوری شدند و (برای رژه) دسته دسته گردیدند].

1) علی بن ابراهیم گوید: سلیمان بر تخت خود نشست و باد او را با خود برد و بر وادی النّمل که در آن طلا و نقره می رویید و خداوند، مورچگان را مأمور

1- [1] - مجمع البيان، ج 7، ص 369.
2- [2] - بصائر الدّرجات، ص 321، ح 12، باب 14.
3- [3] - خصال، ص 255، ح 130.

مراقبت از آن کرده بود، گذر کرد. این سخن، کلام امام صادق علیه السلام نیز هست که می فرماید: خداوند درّه ای دارد که طلا و نقره می رویاند و این درّه را با ضعیف ترین مخلوقاتش یعنی مورچه ها محافظت می کرد، به گونه ای که اگر شتران قوی هیکل هم قصد آن می کردند، از عهده مورچگان محافظ آن برنمی آمدند. چون سلیمان به وادی النّمل رسید، مورچه ای گفت: «یَا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاکِنَکُمْ لَا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ * فَتَبَسَّمَ ضَاحِکًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلَی وَالِدَیَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِکَ فِی عِبَادِکَ الصَّالِحِینَ» [ای مورچگان! به خانه هایتان داخل شوید. مبادا سلیمان و سپاهیانش ندیده و ندانسته شما را پایمال کنند * (سلیمان) از گفتار او دهان به خنده گشود و گفت: پروردگارا! در دلم افکن تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای سپاس بگزارم و به کار شایسته ای که آن را می پسندی بپردازم، و مرا به رحمت خویش در میان بندگان شایسته ات داخل کن]

حال سلیمان چنان بود که چون بر تخت خود می نشست، همه پرندگانی که خداوند رام او کرده بود، می آمدند، تخت نشین و کسانی را که بر فرش های اطراف آن نشسته بودند، زیر سایه بال های خود می گرفتند تا از گرمای خورشید در امان بمانند. پس، از میان پرندگان، هدهد غایب شد و از جای استقرار او خورشید به دامان سلیمان تابید. سلیمان سر برداشت و همان طور که خدا در قرآن حکایت فرموده است، گفت: «مَا لِیَ لَا أَرَی الْهُدْهُدَ أَمْ کَانَ مِنَ الْغَائِبِینَ * لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِیدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَیَأْتِیَنِّی بِسُلْطَانٍ مُّبِینٍ» [مرا چه شده است که هُدهُد را نمی بینم یا شاید از غایبان است * قطعاً او را به عذابی سخت عذاب می کنم یا سرش را می برم، مگر آن که دلیلی روشن برای من بیاورد] یعنی با حجّتی قوی. سپس طولی نکشید که ناگهان هدهد آمد. سلیمان به وی گفت: کجا بودی؟ گفت: «أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُکَ مِن سَبَإٍ بِنَبَإٍ یَقِینٍ» [از چیزی آگاهی یافتم که از آن آگاهی نیافته ای و برای تو از سبا گزارشی درست آورده ام] یعنی خبری درست. «إِنِّی وَجَدتُّ امْرَأَةً تَمْلِکُهُمْ وَأُوتِیَتْ مِن کُلِّ شَیْءٍ» [من (آن جا) زنی را یافتم که بر آنها سلطنت می کرد و از هر چیزی به او داده شده بود] و این از آن جمله مواردی است که لفظش عامّ و معنایش خاصّ است؛ زیرا چیزهای زیادی از جمله آلت مردانه و ریش نداشت.

سپس ادامه داد: «وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ * أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِی يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِی السَّمَاوَاتِ» [او و قومش را چنین یافتم که به جای خدا، به خورشید سجده می کنند و شیطان، اعمالشان را برایشان آراسته و آنان را از راه (راست) باز داشته بود. در نتیجه (به حق) راه نیافته بودند * (آری، شیطان چنین کرده بود) تا برای خدایی که نهان را در آسمان ها و زمین بیرون می آورد و آن چه را پنهان می دارید و آن چه را آشکار می نمایید، می داند سجده نکنند.] (منظور از) «الخَبءُ»: باران و منظور از «الأرض»، گیاه است.

سپس سلیمان گفت: «سَنَنظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ * اذْهَب بِّكِتَابِی هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ» [خواهیم دید آیا راست گفته ای یا از دروغگویان بوده ای * این نامه مرا ببر و به سوی آنها بیفکن. آن گاه از ایشان روی برتاب، پس ببین چه پاسخ می دهند]

پس هدهد گفت: او در سبأ در دژی استوار است، «وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ» [و تختی بزرگ داشت.]

سلیمان گفت: «نامه را بر روی سقف قصرش بینداز». پس هدهد رفت و نامه را در دامان وی افکند، به گونه ای که موجب ترس او گشت، از این رو سپاهیانش را فرا خواند و آن گونه که خداوند فرموده به آنان گفت: «يَا أَيُّهَا المَلَأُ إِنِّی أُلقِی إِلَیَّ كتابٌ كَرِيمٌ * إِنّهُ مِن سُليمان وَ إِنّهُ بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيمِ أَلَّا تَعلُوا عَلیّ وَأْتُونِی مُسْلِمِينَ» [ای سران (کشور)! نامه ای ارجمند برای من آمده است * که از طرف سلیمان است و (مضمون آن) این است: به نام خداوند رحمتگر مهربان * بر من بزرگی مکنید و مرا از در اطاعت درآیید] مقصود از «کتاب کریم»، کتاب مُهر شده است و منظور از «وَأْتُونِی مُسْلِمِينَ» آن است که بر من تکبّر نورزید.

سپس گفت: «يَا أَيُّهَا المَلَأُ أَفْتُونِی فِی أَمْرِی مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّی تَشْهَدُونِ» [گفت: ای سران (کشور)! در کارم به من نظر دهید که بی حضور شما (تا به حال) کاری را فیصله نداده ام]، سپس همان گونه که خداوند نقل فرمود، به وی گفتند: «نَحْنُ أُوْلُوا قُوَّةٍ وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِی مَاذَا تَأمُرِينَ» [گفتند: ما سخت نیرومند و دلاوریم و(لی) اختیار کار با توست؛ بنگر چه دستور می دهی].

پس ملکه به ایشان گفت: «إِنَّ الْمُلُوکَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ

ص:20

أَهْلِهَا أَذِلَّةً» [پادشاهان چون به شهری درآیند آن را تباه و عزیزانش را خوار می گردانند.] و خداوند در تأیید این سخن در ادامه آیه می فرماید: «وَكَذَلِکَ يَفْعَلُونَ»(1) [و این گونه می کنند.] سپس گفت که: اگر این مرد – آن گونه که ادعا می کند – پیامبری از جانب خدا باشد، تاب مقابله با او را نخواهیم داشت؛ زیرا خداوند هرگز شکست نمی خورد. اما من هدیه ای برایش خواهم فرستاد، اگر او پادشاهی متمایل به دنیا باشد، آن را می پذیرد و در آن صورت، پی خواهم بُرد که از عهده غلبه بر ما برنمی آید. پس حُقّه(2) ای برایش فرستاد که گوهری بزرگ در آن قرار داشت و به فرستاده خود گفت: به او بگو که این گوهر را بدون استفاده از آهن و آتش سوراخ کن. چون فرستاده این پیام را به سلیمان رساند، وی به یکی از سربازان خود که نوعی کِرم بود دستور داد [گوهر را سوراخ کند]. آن کرم نخی را به دهان بر گرفت و گوهر را سوراخ کرد و نخ را از سر دیگر گوهر خارج کرد. سلیمان آن گاه به قاصد ملکه گفت: «فَمَا آتَانِیَ اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُم بَلْ أَنتُم بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ *اِرجِع اِلیهِم فَلَنَأتِيَنَّهُم بِجُنودٍ لاقِبَلَ لَهُم بِها وَلَنُخْرِجَنَّهُم مِّنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ»(3) [آن چه خدا به من عطا کرده بهتر است از آن چه به شما داده است. (نه)، بلکه شما به ارمغان خود شادمانی می نمایید * به سوی آنان بازگرد که قطعاً سپاهیانی بر (سر) ایشان می آوریم که در برابر آنها تاب ایستادگی نداشته باشند و از آن (دیار) به خواری و زبونی بیرونشان می کنیم.]

پس قاصد نزد ملکه بازگشت و وی را از ماوَقَع و قدرت سلیمان آگاه نمود. ملکه دریافت که هیچ راه گریزی ندارد، از این رو عازم دیدار سلیمان شد و چون سلیمان از آمدنش آگاهی یافت، به جنّ و شیاطین فرمود: «أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبلَ أَن يَأْتُونِی مُسلِمِينَ * قَالَ عِفرِيتٌ مِّنَ الجِنِّ أَنَا ءَاتِيکَ بِهِ قَبلَ أَن تَقُومَ مِن مقَامِکَ

1- [1] - نمل/ 32-34.
2- [2] - حُقّه: صندوقچه ای چوبی است و ممکن است از عاج نیز ساخته شود. «اقرب الموارد، ماده حقق».
3- [3] - نمل/ 37-36.

وَإِنِّی عَلَیْهِ لَقَوِیٌّ أَمِینٌ»(1) [ای سران (کشور)! کدام یک از شما تخت او را پیش از آن که مطیعانه نزد من آیند برای من می آورد؟ * عفریتی از جنّ گفت: من آن را پیش از آن که از جای خود برخیزی، برای تو می آورم و بر این (کار) سخت توانا و مورد اعتمادم.] سلیمان گفت: «می خواهم سریع تر از این باشد.» پس آصف بن برخیا گفت: «أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ» [من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی، برایت می آورم.] سپس خدا را به نام اعظم خواند، ناگهان تخت ملکه از زیر تخت سلیمان بیرون آمد. سلیمان گفت: «نَکِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا» [تخت (ملکه) را برایش ناشناس گردانید.] یعنی ظاهر آن را تغییر دهید. «نَنظُرْ أَتَهْتَدِی أَمْ تَکُونُ مِنَ الَّذینَ لاَ یَهتَدُونَ *فَلَمَّا جَاءَت قِیلَ أَهَکَذَا عَرشُکِ قَالَتْ کَأَنَّهُ هُوَ»(2) [تا ببینیم آیا پی می برد یا از کسانی است که پی نمی برند * پس وقتی (ملکه) آمد (بدو) گفته شد: آیا تخت تو همین گونه است؟ گفت: گویا این همان است].

سلیمان دستور داده بود خانه ای از شیشه برای وی ساخته شده و آن را بر روی آب قرار دهند، سپس به ملکه گفته شد: «ادْخُلِی الصَّرْحَ» [وارد ساحت کاخ (پادشاهی) شو.] پس ملکه گمان کرد که آن آب است. لذا دامن خویش را بالا کشید و ساق های پایش آشکار شدند و ناگهان دیدند که ساق های او بسیار پرمو است؛ پس به وی گفته شد: «إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّن قَوَارِیرَ قَالَت رَبَّ إِنِّی ظَلَمتُ نفسِی و أَسلَمتُ مَعَ سُلَیمانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ»(3) [این کاخی مفروش از آبگینه است. (ملکه) گفت: پروردگارا! من به خود ستم کردم و (اینک) با سلیمان در برابر خدا، پروردگار جهانیان، تسلیم شدم.] پس سلیمان با وی ازدواج کرد و او بلقیس بنت الشَّرْح حِمْیَری بود و سلیمان به شیاطین گفت: چیزی به وی دهید که موی بدن او را بزداید. پس حمّام ها برایش ساخته شد و نوره را با زرنیخ [برایش] ترکیب کردند تا داروی موبر ساخته شود. استفاده از حمام و موبر را برای نخستین بار شیاطین برای

1- [2] - نمل/ 39-38.
2- [3] - نمل/42-41.
3- [1] - نمل/ 44.

بلقیس فراهم آوردند و هم چنین «ارحِیَه»(1) را که به وسیله آب به گردش در می آید.(2)

2) امام صادق علیه السلام می فرماید: به سلیمان بن داود – علاوه بر علمش – سخن گفتن به همه زبان ها و شناخت لغات و زبان پرندگان و چهارپایان و وحوش داده شد. به گونه ای که چون در جنگ ها حضور می یافت، به زبان فارسی سخن می گفت و اگر در میان کارگزاران و سربازان و اهل مملکت خود بود، به زبان رومی سخن می گفت و اگر با همسران خویش خلوت می کرد به زبان های سریانی و نَبَطی تکلّم می کرد و اگر به نماز و مناجات با خدا در محراب خود می ایستاد به زبان عربی سخن می گفت و اگر با نمایندگان و فرستادگان دیگر ممالک و دشمنان می نشست به زبان عِبری سخن می گفت.(3)

3) علی بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام درباره مفهوم عبارت: «فَهُمْ یُوزَعُونَ» نقل می کند که فرمود: اولینشان به خاطر آخرینشان حبس می شوند و منظور از عبارت «لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِیدًا»(4)[قطعاً او را عذابی سخت میکنم] آن است که پرهای بدن آن را می کنم. نیز عبارت «أَلَّا تَعْلُوا عَلَیَّ»(5) به معنای «نزد من تظاهر به بزرگی نکنید» است و عبارت «لَا قِبَلَ لَهُم بِهَا»(6) به معنای تاب تحمل آن را نداشتند است و سخن سلیمان: «لِیَبْلُوَنِی أَأَشْکُرُ»(7) به خاطر گستردگی مملکت و سلطنت من است. مراد از: «أَمْ أَکْفُرُ»(8) زمانی است که ببینم کسی که فرودست من است، به جهت علم از من فزون تر است؛ و خداوند متعال «شُکر» را

1- [1] - الأَرحِیَه: مفرد «رَحَی»، آسیاب آبی «المعجم الوسیط، ماده رحی».
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 102.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 105.
4- [4] - نمل/ 21.
5- [5] - نمل/ 31.
6- [6] - نمل/ 37.
7- [7] - نمل/ 40.
8- [8] - نمل/ 40.

بهره وی کرد.(1)

4) ابن بابویه از عبد الله بن محمد بن عبد الوهّاب قُرَشی، از منصور بن عبد الله اصفهانی صوفی، از علی بن مَهْرُویه قزوینی، از داود بن سلیمان غازی نقل کرده و چنین گوید: شنیدم علی بن موسی الرّضا علیه السلام، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد علیهم السلام درباره این سخن خداوند متعال: «فَتَبَسَّمَ ضَاحِكاً مِّن قَوْلِهَا»(2) [(سلیمان) از گفتار او دهان به خنده گشود] می فرماید: وقتی که آن مورچه گفت: «يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»(3) [ای مورچگان! به خانه هایتان داخل شوید. مبادا سلیمان و سپاهیانش ندیده و ندانسته شما را پایمال کنند] باد صدای مورچه را به گوش سلیمان رساند، در حالی که سلیمان در هوا بر روی باد حرکت می کرد، پس توقف نموده و گفت: مورچه را نزد من آورید، و چون وی را نزد سلیمان آوردند، سلیمان گفت: ای مورچه! آیا ندانستی که من پیامبرم و به کسی ستم نمی کنم؟ مورچه گفت: بلی. سلیمان علیه السلام گفت: پس چرا آنان را از ستم من برحذر داشتی و گفتی: «يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ»؟ مورچه گفت: ترسیدم که چون به شوکت و جلال بنگرند، شیفته آن شوند و از ذکر خدا دور گردند.

سپس مورچه پرسید: تو بزرگ تری یا پدرت داود؟ سلیمان گفت: البته که پدرم داود بزرگتر است. مورچه گفت: پس چرا نام تو یک حرف بیشتر از نام پدرت دارد؟ سلیمان گفت: نمی دانم. مورچه گفت: چون پدرت زخم خویش را با محبت درمان کرد (داوَی جُرحَهُ بِوِدّ) از این رو «داود» نام گرفت و تو- ای سلیمان- امیدوارم به مقام پدرت برسی. سپس ادامه داد: آیا می دانی چرا از میان چیزهایی که در مملکت است باد را رام تو کردند؟ سلیمان گفت: نمی دانم. مورچه گفت: هدف این بوده که خداوند عزّ و جلّ به تو بفهماند که اگر هر چه را در جهان است- همچون این باد- رام تو کنم، همچون این باد زوال می یافت و از دستت

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 105.
2- [1] - نمل/19.
3- [2] - نمل/ 18.

می رفت. در این جا بود که سلیمان علیه السلام از سخن او به خنده افتاد. (1)

5) در تحفه الإخوان نقل است که سلیمان بن داود علیه السلام چون جمله پرندگان را گرد آمده دید و میل به سخن گفتن با آنها پیدا کرد- جبرئیل و میکائیل آنها را گرد آورده بودند- جبرئیل، پرندگان را از شرق و غرب و بیابان ها جمع می کرد و میکائیل، پرندگان هوا و کوه ها را گرد می آورد)، به شگفتی آفرینش آنها و زیبایی شکل آنها نگریست و از گونه های مختلفشان پرسش هایی کرد و آنها به وی پاسخ می دادند که کجا زندگی می کنند و چگونه امرار معاش می کنند و آشیانه و لانه هایشان چگونه است و به چه شکل تخم گذاری می کنند و چگونه به آب دست می یابند؟

خروس، آخرین پرنده ای بود که به خدمت سلیمان رسید. سلیمان نگاهی از روی تحسین به جمال و شکوه و فرازی گردن وی انداخت. در این هنگام، خروس بال های خویش را برهم زده و چنان آوازی سر داد که فرشتگان و پرندگان و همه حاضران بشنوند که: ای غافلان! خدا را یاد کنید. سپس رو به سلیمان علیه السلام نموده و عرض کرد: ای پیامبر خدا! من همراه پدرت آدم علیه السلام بودم و او را از وقت نماز آگاه می کردم و به همراه نوح در کشتی بودم و همراه پدرت ابراهیم خلیل علیه السلام بودم، آن گاه که خداوند وی را بر دشمنش نُمرود به کمک پشه پیروز گردانید، و بسیار می شنیدم پدرت ابراهیم علیه السلام آیه مُلک: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَن تَشَاء»(2) [بگو: بار خدایا! تویی که فرمانفرمایی هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی] را می خواند و آگاه باش – ای پیامبر خدا! – که من آوایی در شب و روز سر نمی دهم، مگر این که جنّیان و شیاطین را به وحشت اندازم، اما ابلیس، چون سُرب ذوب می شود.

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 84، ح 8.
2- [2] - آل عمران/ 26.

1) شیخ مفید در کتاب «اختصاص» از یعقوب بن یزید، از حسن بن علی وَشّاء، از کسی که آن را روایت کرده، از علی بن اسماعیل میثمی، از منصور بن یونس، از ابو حمزه ثُمالی نقل کرده است که گفت: در محضر علی بن الحسین علیه السلام در خانه اش بودم. در خانه درختی بود که گنجشک ها بر روی آن در حال سر و صدا کردن بودند. امام علیه السلام فرمود: آیا می دانی چه می گویند؟ عرض کردم: نمی دانم. فرمود: پروردگارشان را تسبیح می گویند و روزی خویش را طلب می کنند.(1)

محمد بن صفّار نیز در بصائر الدّرجات آن را از یعقوب بن یزید، از حسن بن علی وشّاء، از شخصی که آن را روایت کرده، از میثمی، از منصور، از ثُمالی نقل کرده است که گفت: در محضر علی بن الحسین علیه السلام در منزلش بودم و درختی در آن خانه وجود داشت... (و حدیث را عیناً نقل کرده است). (2)

2) احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن اسماعیل بن عیسی، از علی بن حَکَم، از مالک بن عطیّه، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: نزد علی بن الحسین علیه السلام بودم و چون گنجشک ها پراکنده شده و سر و صدا کردند، فرمود: ای ابو حمزه! آیا می دانی چه می گویند؟ عرض کردم: خیر. فرمود: پروردگارشان را تقدیس می کنند و از وی رزق روزانه خویش را طلب می کنند. سپس ادامه داد: ای ابو حمزه! زبان پرندگان به ما آموخته شده است و از هر دانشی بهره مند گشته ایم.(3)

و آن را صفّار در بصائر الدّرجات از محمد بن اسماعیل، از علی بن حَکَم، از مالک بن عطیّه، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: نزد علی بن الحسین علیه السلام بودم که گنجشک ها به پرواز درآمده و سر و صدا راه انداختند... و

1- [1] - اختصاص، ص 292.
2- [2] - بصائر الدّرجات، ص 320، ح 1، باب 14.
3- [3] - اختصاص، ص 291.

سپس حدیث را عیناً ذکر کرده است. (1)

3) احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد بَرقی، از یکی از رجال خود در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: مردی در حضور آن حضرت آیه: «عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَىْءٍ»(2) [به ما زبان پرندگان تعلیم داده شده است و از هر چیزی به ما داده شده است] را تلاوت کرد. پس امام صادق علیه السلام فرمود: حرف «مِن» در آن نیست، بلکه به صورت «وَأُوتِينَا كُلَّ شَىْءٍ»(3) است.

صفّار از احمد بن محمد، از محمد بن خَلَف، از یکی از رجال خود، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: مردی نزد آن حضرت این آیه را تلاوت کرد... و سپس حدیث را عیناً روایت می کند. (4)

4) احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن یوسف، از علی بن داود حدّاد، از فُضیل بن یَسار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: نزد آن حضرت بودم که چشمم به یک جفت کبوتر افتاد که در منزل بودند؛ ناگهان کبوتر نر برای جفت ماده، شروع به درآوردن صداهایی کرد. حضرت فرمود: آیا می دانی چه می گوید؟ عرض کردم: خیر. می گوید: ای آرام جان و همسرم! خداوند کسی را محبوب تر از تو نزد من نیافریده، مگر سَرورم جعفر بن محمد علیه السلام را.(5)

5) صفّار نیز آن را روایت کرده، گوید: از احمد بن محمد، از احمد بن یوسف، از علی بن داود حدّاد، از فُضیل بن یَسار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: نزد آن حضرت بودم که ناگاه چشمم به دو کبوتر افتاد که در خانه اش بودند؛ پس کبوتر نر صداهایی برای جفت ماده خود درآورد. امام علیه السلام به من فرمود: آیا می دانی چه می گوید؟ عرض کردم: خیر. فرمود: می گوید: ای آرام جان و

1- [1] - بصائر الدّرجات، ص 320، ج 2.
2- [2] - نمل/ 26.
3- [3] - اختصاص، ص 293.
4- [4] - بصائر الدّرجات، ص 320، ج 3.
5- [5] - بصائر الدّرجات، ص 320، ج 2.

همسرم! خداوند کسی را محبوب تر از تو برای من نیافریده، مگر سَرورم جعفر بن محمد صادق علیه السلام را .(1)

6) از علی بن اسماعیل بن عیسی، از محمد بن عمرو بن سعید زیّات، از پدرش، از فیض بن مختار گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: سلیمان بن داود علیه السلام فرمود: «عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَىْءٍ»(2) [ما زبان پرندگان را تعلیم یافته ایم و از هر چیزی به ما داده شده است.] و به خدا سوگند، ما نیز زبان پرندگان را تعلیم یافته ایم و از هر چیزی به ما داده شده است.(3)

صفّار نیز از علی بن اسماعیل، از محمد بن عمرو زیّات، از پدرش، از فیض بن مختار آن را روایت کرده که گفته است: شنیدم که امام صادق علیه السلام... سپس حدیث را نقل می کند. (4)

7) از محمد بن الحسین بن ابی خطّاب، از نضر بن شعیب، از عمر بن خلیفه، از شَیبه بن فیض، از محمد بن مسلم روایت کرده است که: شنیدم ابو جعفر امام باقر علیه السلام می فرماید: ای مردم! ما زبان پرندگان را تعلیم یافته ایم و از هر چیزی به ما داده شده است؛ به راستی که این همان برتری آشکار است.(5)

صفّار این حدیث را از احمد بن موسی، از محمد بن حسین، از نضر بن شُعیب، از عمر بن خلیفه، از شیبه بن فیض، از محمد بن مسلم روایت کرده است که: شنیدم ابو جعفر امام باقر علیه السلام می فرماید: ای مردم!... و سپس حدیث را ذکر کرده است.(6)

8) از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن احمد بن محمد بن ابی نَصْر، از یکی از دوستان خود روایت کرده که: یک فاخته، یک قُمری و یک نوع کبوتری

1- [1] - بصائر الدّرجات، ص 320، ح 4.
2- [2] - نمل/ 16.
3- [3] - اختصاص، ص 293.
4- [4] - بصائر الدّرجات، ص 322، ح 17.

5- [5] - اختصاص، ص 293.
6- [6] - بصائر الدّرجات، ص 322، ح 18.

خوش صدا به نام «راعبی»(1) به امام صادق علیه السلام هدیه شد. پس آن حضرت فرمود: اما فاخته می گوید: شما را از دست دادم، شما را از دست دادم. پس پیش از آن که شما را از دست دهد، آن را از دست دهید – پس دستور داد ذبح شود – و اما قُمری می گوید: مقدّس باشید، مقدّس باشید. پس آن را به یکی از یاران خود هدیه کرد و در ادامه فرمود: اما «راعبی» نزد من می ماند تا با آن مأنوس و سرگرم شوم.(2)

9) محمد بن حسن صفّار در بصائر الدّرجات: از احمد بن موسی، از محمد بن احمد معروف به غَزال، از محمد بن حسین، از سلیمان، از نوادگان جعفر بن ابی طالب روایت کرده: در باغی متعلق به ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام بودم که گنجشکی سراسیمه خود را به محضر امام رساند و سر و صدای بسیاری به راه انداخت. امام رو به من کرده و فرمود: ای فلانی! آیا می دانی این گنجشک چه می گوید؟ عرض کردم: خدا و رسول و فرزند رسول آگاه ترند. فرمود: او می گوید: ماری قصد خوردن جوجه هایم را در خانه دارد، پس عصایی با خود بردار و وارد خانه شو و مار را بکش. گوید: پس یک شاخه درخت خرما را برداشتم و وارد خانه شدم و ناگهان ماری دیدم که در خانه می گشت، پس آن را کُشتم.(3)

10) باز از او، از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن فضّال، از ثعلبه، از سالم غلامِ ابان، از بیّاع زُطّی(4) روایت کرده که: به همراه چند نفر در باغی که از آنِ امام صادق علیه السلام بودیم که سر و صدای گنجشک ها برخاست. حضرت فرمود: آیا می دانی اینها چه می گویند؟ عرض کردیم: خدا ما را فدای تو کند! خیر، به خدا سوگند نمی دانیم چه می گویند. فرمود: می گویند: خدایا! ما از جمله مخلوقات توایم

1- [1] - راعبی: کبوتری است که از جفت گیری قمری با فاخته متولد می شود. «مجمع البحرین، ج 2، ص 71».
2- [2] - اختصاص، ص 294.
3- [3] - بصائر الدّرجات، ص 323، ح 19.
4- [4] - زُطّی: تیره ای از سیاهپوستان یا سرخپوستان هستند. «مجمع البحرین، ماده زطط»

و به روزی تو نیازمندیم. پس ما را اطعام فرما و ما را سیراب کن.(1)

11) و باز از اوست: از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از برقی، از نَضْر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از ابن مُسکان، از عبد الله بن فَرقَد روایت کرده که: به همراه امام صادق علیه السلام عازم مکّه بودیم تا این که به «سَرِف»(2) رسیدیم. در آن جا کلاغی قارقارکُنان به سمت امام صادق علیه السلام به پرواز درآمد. پس امام فرمود: از گرسنگی بمیر؛ چیزی نیست که تو بدانی و ما از آن آگاه نباشیم با این تفاوت که من به خدا از تو آگاه ترم. عرض کردیم: آیا چیزی در چهره او دیدید؟ فرمود: بلی، ناقه ای در عرفات زمین خورد.(3)

12) و باز از اوست: از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از ابن مُسکان، از ابو احمد، از شُعیب بن حسن روایت کرده است که: در محضر امام باقر علیه السلام نشسته بودم که صدای فاخته ای شنیدم. فرمود: آیا می دانید این پرنده چه می گوید؟ عرض کردیم: به خدا نمی دانیم. فرمود: می گوید: شما را از دست دادم؛ پس شما پیش از آن که او شما را از دست دهد، وی را از دست دهید.(4)

13) و باز هم از اوست: از محمد بن عبد الجبّار، از حسن بن حسین لؤلؤی، از احمد بن حسن میثمی، از ملیح، از ابو حمزه روایت کرده است که: نزد علی بن الحسین علیه السلام بودم که گنجشک ها بر روی دیوار سر و صدا می کردند. فرمود: ای ابو حمزه! آیا می دانی چه می گویند؟ درباره این موضوع سخن می گویند که اکنون وقت غذا خوردنشان است. ای ابو حمزه! پیش از طلوع آفتاب در خواب مباش که من این را برای تو نمی پسندم؛ زیرا خداوند متعال در این زمان روزی بندگان را تقسیم می کند و آن را بر دست ما جاری می سازد.(5)

1- [1] - بصائر الدّرجات، ص 323، ح 20.
2- [2] - سَرِف: محلی است در شش مایلی مکه. «معجم البلدان، ج 3، ص 212».
3- [3] - بصائر الدّرجات، ص 323، ح 21.
4- [4] - بصائر الدرجات، ص 321، ح 8.
5- [5] - بصائر الدرجات، ص 321، ح 9.

14) و باز هم از اوست: از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از بَرقی، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از عبد الله بن مُسکان، از داود بن فَرْقَد، از علی بن سِنان روایت کرده است که: در حضور امام صادق علیه السلام بودیم که صدای فاخته ای از خانه به گوش رسید.

امام فرمود: این پرنده که صدایش را می شنوم کجاست؟ گفتیم: در خانه است. به یکی از افراد خانه هدیه داده شده است. امام صادق علیه السلام فرمود: اما پیش از آن که ما را از دست دهی، تو را از دست می دهیم. سپس امر فرمود آن را از خانه بیرون انداختند.(1)

15) و از اوست: از احمد بن محمد، از ابو بکر بن صالح، از محمد بن ابی حمزه، از عثمان اصفهانی روایت کرده است که: صُلصُلی(2) (فاخته ای) به اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام هدیه شد. چون امام صادق علیه السلام وارد خانه شد و آن را دید، فرمود: این پرنده شوم چیست؟ آن را بیرون بیندازید؛ زیرا می گوید: شما را از دست دادم؛ پس پیش از آن که شما را از دست دهد، آن را از دست دهید.(3)

16) و باز هم از اوست: از جامورانی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از محمد بن یوسف تمیمی، از محمد بن جعفر، از پدرش روایت کرده است که: رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود: درباره خوش رفتاری با پرنده «خُطّاف»(4) یکدیگر را سفارش کنید؛ زیرا مأنوس ترین پرنده به مردم است. سپس فرمود: آیا می دانید خُطّاف ها به هنگام ترانه سرایی چه می گویند؟ می گویند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ * الْحَمْدُ للّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ * الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ * مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ * إِیَّاکَ نَعْبُدُ وإِیَّاکَ نَسْتَعِینُ * اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِیمَ * صِرَاطَ الَّذِینَ أَنعَمتَ عَلَیهِمْ غَیرِ

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 323، ح 23.
2- [2] - لسان العرب، ماده صلل.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 323، ح 22.
4- [4] - خُطّاف (پرستو) نام پرنده ای است سیاه رنگ از تیره سنونوها که دارای دو بال دراز و دو پای کوتاه است. نام دگر آن خُطُّف است «فرهنگ ابجدی، ماده خَطَفَ» و در زبان عامه به آن گنجشک بهشت میگویند.« لسان العرب، ماده خطف»

المَغضُوبِ عَلَيهِمْ وَلاَ الضَّالِّينَ.»(1)

17) و از اوست: از عبد الله بن محمد، از محمد بن ابراهیم، از عمر، از بشیر، از علی بن ابی حمزه روایت کرده است که: یکی از چاکران ابو الحسن علیه السلام بر وی وارد شده و عرض کرد: فدایت گردم! دوست دارم ناهار را در منزل من صرف کنید. امام علیه السلام با وی همراه شد تا به خانه اش رسید. آن جا تختی بود و امام روی تخت نشست و صاحبخانه به درون رفت تا غذا بیاورد. امام متوجه گردید در زیر تخت دو کبوتر هست که کبوتر نر با صدای خود ماده را به سوی خود می خواند. وقتی صاحبخانه برگشت و امام را در حال تبسُّم دید، عرض کرد: خداوند پیوسته خندانتان کند، از چه خندیدید؟ امام فرمود: این کبوتر نر، آن کبوتر ماده را به خود فرا می خواند و می گوید: ای آرام جان و همسرم! به خدا سوگند، بر روی زمین کسی محبوب تر از تو نزد من نیست، مگر این کسی که روی تخت نشسته است. عرض کرد: فدایت گردم! مگر زبان پرندگان را می دانید؟! فرمود: بلی، زبان پرندگان را به ما تعلیم داده‌اند و از هر چیزی به ما داده شده است.(2)

18) از همو، از عبد الله بن محمد، از راوی آن، از عبد الکریم، از عبد الله بن عبد الرحمن، از ابان بن عثمان، از زراره، از ابو عبد الله، امام صادق علیه السلام روایت کرده که: امیر المؤمنین علیه السلام به ابن عباس فرمود: خداوند، زبان پرندگان را به ما آموخت، همان طور که زبان همه حیوانات برّی و بحری را به سلیمان بن داود علیه السلام آموخت.(3)

«وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ(20)»

[و جویای (حال) پرندگان شد و گفت: مرا چه شده است که هدهد را نمی بینم یا شاید از غایبان است]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر یا کسی دیگر، از

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 323، ح 24.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 324، ح 25.

3- [3] - بصائر الدرجات، ص 321، ح 12.

محمد بن حمّاد، از برادرش احمد بن حمّاد، از ابراهیم، از پدرش، از ابو الحسن اوّل، امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که: خدمت ایشان عرض کردم: قربانت گردم! از پیامبر صلی الله علیه و آله مرا باخبر کنید که آیا وارث همه پیامبران بود؟ فرمود: بلی. عرض کردم: از آدم تا خودشان؟ فرمود: خداوند پیامبری را مبعوث نکرده است، مگر این که محمد صلی الله علیه و آله از او اعلم باشد. عرض کردم: عیسی بن مریم به اذن خدا، مردگان را زنده می کرد. فرمود: راست گفتی، و سلیمان بن داود سخن پرندگان را می فهمید و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر همه این کارها توانا بود.

سپس ادامه داده و فرمود: سلیمان بن داود آن گاه که هدهد را نیافت و در کار او به تردید افتاد، گفت: «مَا لِیَ لَا أَرَی الْهُدْهُدَ أَمْ کَانَ مِنَ الْغَائِبِینَ» و بر وی خشم گرفته و گفت: «لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِیدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ»(1) [قطعاً او را به عذابی سخت عذاب میکنم یا سرش را میبُرم] و علت خشم سلیمان علیه السلام آن بود که هدهد او را از مکان هایی که آب داشت آگاه می نمود و این در حالی است که هدهد فقط یک پرنده بود، اما قدرتی به او داده شده بود که آن قدرت به سلیمان علیه السلام داده نشده بود. باد و مورچگان و جنّ و انس و شیاطین و دیوها به فرمان او بودند، اما نمی توانست آب را همچون پرنده بیابد و خداوند در کتاب خود می فرماید «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُیِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الأَرْضُ أَوْ کُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَی»(2) [و اگر قرآنی بود که کوه ها بدان روان می شد یا زمین بدان قطعه قطعه می گردید یا مردگان بدان به سخن درمی آمدند (باز هم در آنان اثر نمی کرد)] و این در حالی است که ما این قرآن که کوه ها بدان روان گشته یا زمین بدان قطعه قطعه گردیده و مرده، زنده شده است، به ارث بردهایم. میدانیم در زیر آسمان آب کجاست. در کتاب خدا آیات بسیاری است که نشان دهنده و بیانگر اموری هستند که جز به اذن خدا تحقق نمی یابند و آن چه گذشتگان درباره برخی از این آیات نوشته اند نیز به اذن خدا

1- [1] - نمل/ 21
2- [2] - رعد/ 31.

واقع شده و همه آنها را خداوند برای ما در اُمّ الکتاب(1) قرار داده است. خداوند می فرماید: «وَمَا مِنْ غَائِبَهٍ فِی السَّمَاء وَالْأَرْضِ إِلَّا فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ»(2) [و هیچ پنهانی در آسمان و زمین نیست، مگر این که در کتابی روشن (درج) است] سپس فرمود: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا»(3) [سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم به میراث دادیم]. این برگزیدگان که خداوند عزّ و جلّ می فرماید ما هستیم و این کتاب را که روشنگری هر چیزی در آن است، میراث ما قرار داده است.(4)

2) طبرسی گوید: عیّاشی با سند خود روایت کرده است که: ابو حنیفه از امام صادق علیه السلام پرسید: چگونه سلیمان از میان پرندگان به جست وجوی هدهد پرداخت؟ فرمود: چون هدهد آب را در باطن زمین می بیند، همان طور که شما روغن را در شیشه می بینید. پس ابو حنیفه نگاهی به دوستانش انداخته و خندید. امام صادق علیه السلام فرمود: چرا می خندی؟ عرض کرد: قربانت گردم! شما را محکوم کردم. امام فرمود: چگونه؟ عرض کرد: کسی که آب را در درون زمین می بیند، چگونه دام را در خاک نمی بیند و گردنش در آن گرفتار می شود؟! امام صادق علیه السلام فرمود: ای نُعمان! مگر نمی دانی که چون تقدیر آید، چشم را کور می کند؟(5)

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ(26) »

[خدای یکتا که هیچ خدایی جز او نیست، پروردگار عرش بزرگ است]

1) ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمد بن عِمران دَقّاق- که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از محمد بن اسماعیل بَرمَکی، از حسین بن

1- [1] - نام دیگر سوره حمد.
2- [2] - نمل/ 75.
3- [3] - فاطر/ 32.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 176، ح 7.
5- [5] - مجمع البیان، ج 7، ص 375.

حسن، از پدرش، از حَنان بن سَدیر روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام درباره «عرش» و «کرسی» پرسیدم. فرمود: عرش دارای صفات بسیار و متفاوتی است، به گونه ای که به هر مناسبتی که قرآن آن را به کار برده، صفتی مستقل و متناسب با آن مناسبت را دارد. «عرش» در عبارت: «رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ» به معنای «المُلک العظیم» است و در آیه: «الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی»(1) [خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است] مفهوم «علی المُلک احتَوَی» را می رساند و این نوع مالکیت را «مالکیت کیفوفیّت (از ماده کیف به معنای چگونگی) در اشیاء» می نامند.

از طرفی، «عرش» در وصل، منفرد از «کرسی» است، زیرا هر دو، دو در از بزرگ ترین درهای غیب اند و کلّ این درها جزء امور غیبی است و در «غیب»، قرین یکدیگرند؛ زیرا «کرسی» درِ ظاهرِ غیبی است که محل برون آمدن امور بدیع (خلاقیت) همه اشیاء از آن است، می باشد. اما «عرش» درِ باطنِ غیبی است که علوم: کَیف، کَون، قَدَر، حَدّ و اَین، مشیّت، صفتِ اراده کردن، علم الفاظ و حرکات و تَرْک و علم عَوْد (بازگشت) و بَداء در آن است. این دو در، در علم، دو درِ مقرون اند، زیرا «مُلک عرش» متفاوت از «مُلک کرسی» است و علم آن غایب تر از علم کرسی است؛ از این رو خداوند فرموده است: «رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ» چون صفتش بزرگ تر از صفت کرسی است. اما به هر حال، این دو لفظ در غیب بودن، قرین یکدیگرند.

عرض کردم: قربانت گردم! پس چرا «عرش» در فضیلت، هم سنگ «کرسی» شده است؟ فرمود: چون علم کیفوفیّت و آن چه که از ابواب بَداء، ظاهر است و أینیَّتِ آن و حدِّ رتق و فتق آن در عرش قرار دارد. پس این دو همجوار و هم سنگ یکدیگرند. یکی از آن دو، دیگری را بر ظرف(2) خویش برنهاده است، همان طور که علما در علم صرف (بر تغییر و تبدیل حروف) استدلال میکنند، عرش و کرسی نیز بر راستی ادعای خود استدلال میکنند؛ زیرا خداوند هر که را خواهد به رحمت خویش مخصوص می گرداند و اوست قدرتمند با عزّت.

1- [1] - طه/ 5.

2- 2 - در این نسخه به جای کلمه ظرف، صرف آمده بود. در نسخهای دیگر نیز کلمه طرف وارد شده بود که با توجه به سیاق متن، ظرف را ترجیح دادیم. و الله أعلم (مترجمان)

ازجمله تفاوت های صفات عرش، کلام خدای تبارک و تعالی است که می فرماید: «رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا یَصِفُونَ»(1) [پروردگار عرش از آن چه وصف می کنند منزه است] در این آیه منظور از عرش، «عرش وحدانیّت» است؛ زیرا همان طور که گفتم قومی شرک ورزیدند و آن گاه خداوند فرمود: «رَبِّ الْعَرْشِ» یعنی پروردگار وحدانیّت منزّه است از آنچه وصف می کنند و قومی دیگر برای خدا قائل به داشتن «دو دست» شدند و گفتند: «یَدُ اللّهِ مَغْلُولَهٌ»(2) [دست خدا بسته است] و گروهی خدا را به داشتن «پا» توصیف کردند و گفتند: پای خود را بر روی صخره بیت المَقْدِس قرار داد و از آن جا به آسمان رفت و جماعتی او را دارای انگشت پنداشته و گفتند: محمد صلی الله علیه و آله گفته است: من سرمای سر انگشتان او را بر روی قلبم احساس کردم و خداوند به خاطر ردّ این صفات از خود است که می فرماید: «رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا یَصِفُونَ» یعنی «ربّ المَثَل الأعلَی» که برتر از همه آن چیزهایی است که وی را بدان ها تشبیه کردند. و «المَثَل الأعلَی» تنها از آن خداست و چیزی به آن شبیه نیست و به همین دلیل است که وصف ناپذیر و خارج از تصوّر انسان است و کسانی را که فواید علم، از سوی خدا به آنان داده نشده است، خدا را با نازل ترین مثال ها توصیف کردند و وی را به چیزهایی تشبیه کردند که نسبت به آن امور نادان بودند. از این رو خداوند درباره ایشان می فرماید: «وَمَا أُوتِیتُم مِّن الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِیلاً»(3) [و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است] زیرا خداوند شبیه و مانند و همتا ندارد و تمام اسمای حُسنایی که دیگران را به آنها می نامند، از آنِ اوست. این اسم ها را خود در قرآن توصیف کرده و فرموده است؛ «فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُواْ الَّذِینَ یُلْحِدُونَ فِی أَسْمَآئِهِ»(4) [پس او را با آنها بخوانید و کسانی را که در مورد نام های او به کژی می گرایند رها کنید] از روی جهل و بی دانشی به کژی می گرایید. کسی بدون داشتن علم در اسماء الله الحاد می ورزد، ندانسته به شرک می گراید و به او کفر می ورزد، در

1- 1 - زخرف/ 82.
2- [2] - مائده/ 64.
3- [3] - اسراء/ 85.
4- [4] - اعراف/ 180.

حالی که گمان می برد کار درستی می کند؛ از این رو می فرماید: «وَمَا یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِکُونَ»(1) [و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند، جز این که (با او چیزی را) شریک می گیرند] آنها ندانسته در اسماء وی الحاد می ورزند و آنها را در غیر جایگاه های مناسبشان به کار می برند. ای حنان! خداوند تبارک و تعالی امر فرمود که قومی را به عنوان اولیای خود بگیرند، زیرا خود او این برتری را به آنها عطا فرموده و خصوصیاتی به آنها داده که به دیگران نداده است؛ بنابراین محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد تا به اذن خدای عزّ و جلّ راهنمای به سوی خدا باشد، و او در حالی از دنیا رفت که راهنمایی هدایتگر بود. سپس وصیّ او علیه السلام بعد از وی راهنمایی و هدایتگری را آن گونه که خدا و رسولش امر فرموده بودند، برعهده گرفت و پس از وی امامان هدایتگر علیهم السلام این مسئولیت را برعهده گرفتند.(2)

«قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ..َشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن کَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ(40) »

«قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِندَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَأَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ وَمَن شَکَرَ فَإِنَّمَا یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن کَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ(40) »

[کسی که نزد او دانشی از کتاب (الهی) بود، گفت: من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی، برایت می آورم. پس چون (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود مستقر دید، گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می کنم و هر کس سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می گزارد و هر کس ناسپاسی کند، بی گمان پروردگارم بی نیاز و کریم است.]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی و دیگری، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از محمد بن فُضَیل روایت کرده است که: شُرَیسِ وابشی، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف دارد

1- [1] - یوسف/ 106.

2- [2] - توحيد، ص 321.

و آصف فقط یکی از این حروف را می دانست و چون آن را بر زبان آورد، زمین میان خودش و تخت بلقیس را شکافت و تخت را با دست خود آورد، سپس زمین در یک چشم بر هم زدن به شکل سابق خود برگشت، و این در حالی است که هفتاد و دو حرف از اسم اعظم نزد ماست و یک حرف دیگر را فقط خداوند تبارک و تعالی می داند و ترجیح داده که آن را نزد خود نگه دارد وَ لا حَولَ وَ لا قُوَّهَ إلاّ بِالله.(1)

محمد بن حسن صفّار آن را در بصائر الدّرجات، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از محمد بن فُضیل روایت کرده است که: شُرَیس بن وابِشی از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نام اعظم خداوند هفتاد و سه حرف است و سپس عین حدیث را عیناً نقل کرده است.(2)

2) و باز هم از او، از حسین بن محمد اشعری، از مُعَلَّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبد الله، از علی بن محمد نَوفَلی، از ابو الحسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نام اعظم خداوند بر هفتاد و سه حرف استوار است که یکی از این حروف را آصِف می دانست و چون آن را بر زبان آورد، زمین میان او و سبا شکافته شد، آن گاه دست برد و تخت بلقیس را نزد سلیمان آورد، آن گاه زمین در کمتر از یک چشم بر هم زدن به حال سابق خود برگشت؛ و هفتاد و دو حرف از این حروف نزد ماست و آن حرف دیگر نزد خداست و ترجیح داده از امور غیبی باشد.(3)

3) باز هم از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از محمد بن خالد، از زکریّا بن عِمران قمی، از هارون بن جَهْم، از مردی از یاران امام صادق علیه السلام – که نامش را به خاطر ندارم – روایت کرده است: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: عیسی بن مریم علیه السلام دو حرف از حروف اعظم خدا را می دانست و آنها را به کار می برد و به موسی علیه السلام چهار حرف

1- [1] - کافی، ج 1، ص 179، ح 1.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 203، ح 1، باب 12.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 180، ح 3.

داده شد و به ابراهیم علیه السلام هشت حرف داده شد و به نوح علیه السلام پانزده حرف داده شد و به آدم علیه السلام بیست و پنج حرف داده شد و خداوند متعال مجموعه این حروف را یکجا برای محمد صلی الله علیه و آله جمع کرده است و اسم اعظم، هفتاد و سه حرف است که هفتاد و دو حرف آن به محمد صلی الله علیه و آله داده شده است و فقط یک حرف از او بازداشته شد.(1)

صفّار این حدیث را از احمد بن محمد، از حسین بن سعید و محمد بن خالد، از زکریا بن عمران قمی، از هارون بن جَهْم، از مردی از یاران امام صادق علیه السلام که نامش را به یاد نداشته روایت کرده و گفته است: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرماید: «به عیسی بن مریم علیه السلام دو حرف داده شد» و سپس حدیث را عیناً نقل کرده است. (2)

4) محمد بن حسن صفّار از محمد بن عیسی، از علی بن حَکَم، از محمد بن فُضَیل، از شُرَیس وابِشی، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده و گفته است: به آن حضرت عرض کردم: قربانت گردم! درباره قول آن عالِم: «أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ» برای من توضیح دهید که چیست؟ فرمود: ای جابر! خداوند اسم اعظم خویش را بر هفتاد و سه حرف قرار داد. آن عالِم فقط یکی از آن حروف را می دانست و با آن زمین میان قصر سلیمان و تخت بلقیس را شکافت و پس از آوردن تخت، زمین به حال اول خود برگشت و با این یک حرف چنین کاری کرد، و این در حالی است که هفتاد و دو حرف از اسم اعظم خدا نزد ماست و علم به یک حرف دیگر نزد خداوند است که آن را در عالم غیب حفظ کرده است.(3)

5) نیز او، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از محمد بن فُضیل، از سعد بن ابی عمرو جَلاّب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نام اعظم خدا بر هفتاد و سه حرف استوار است و آصف فقط یکی از این حروف را می دانست و چون آن را بر زبان آورد، زمین میان او و تخت بلقیس شکافته شد،

1- [1] - کافی، ج 1، ص 179، ح 2.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 204، ح 2.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 204، ح 6.

سپس تخت را با دست خود گرفت و آن گاه زمین بلافاصله و در کمتر از یک چشم بر هم زدن به حال اول برگشت، اما هفتاد و دو حرف از این حروف نزد ماست و یک حرف دیگرِ آن را خداوند از امور غیبی قرار داده است.(1)

6) هم از او، از احمد بن موسی، از حسن بن موسی خشّاب، از عبد الرحمن بن کثیر هاشمی، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: پس از تلاوت: «قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ» انگشتان دست خود را از هم باز کرد و بر سینه خویش نهاد و فرمود: به خدا سوگند! تمام عِلم کتاب نزد ماست. (2)

7) و از او، از احمد بن محمد، از ابو عبد الله برقی که سند آن را به امام صادق علیه السلام می رساند، روایت کرده است که فرمود: خداوند نام اعظم خود را بر هفتاد و سه حرف قرار داده است، سپس بیست و پنج حرف آن به آدم علیه السلام داده شد و پانزده حرف آن به نوح علیه السلام داده شد و هشت حرف آن به ابراهیم علیه السلام داده شد و چهار حرف به موسی علیه السلام داده شد و دو حرف آن به عیسی علیه السلام داده شد که با آنها مردگان را زنده می کرد و کور مادرزاد و جذامی را شفا می داد؛ و هفتاد و دو حرف آن به محمد صلی الله علیه و آله داده شد و یک حرف را برای خود نگاه داشت تا کسی از درون او و بندگان او آگاه نشود. (3)

8) و باز هم از او، از یعقوب بن یزید، از حسن بن علی بن فضّال، از عبد الله بن بکیر، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: نزد آن حضرت بودم که از سلیمان علیه السلام و آن چه از علم و مُلک به وی داده شد،سخن به میان آمد. پس امام به من فرمود: به سلیمان بن داوود چه داده شده است؟ نزد او تنها یک حرف از حروف نام اعظم خداوند بود، اما دوست شما که خداوند درباره وی فرموده است: «قُل کَفَی بالله شَهیداً بَینِی وَبَینَکُم وَمَن عِندَهُ عَلمُ الکِتَابِ»(4)

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 205، ح 8.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 209، ح 2.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 204، ح 3.

4- [4] - رعد/ 43

[بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد]، به خدا سوگند که عِلم کتاب نزد علی علیه السلام بود. عرض کردم: قربانت گردم! به خدا سوگند! راست گفتی.(1)

9) باز هم از او، از ابراهیم بن هاشم، از سلیمان، از سَدیر روایت کرده است که: من و ابو بصیر و مُیسَّر و یحیی بزّاز و داود رَقّی در مجلس امام صادق علیه السلام بودیم که امام برافروخته و خشمگین وارد گردید و چون در جای خود نشست، فرمود: در شگفتم از اقوامی که گمان می برند که ما آگاه به عِلم غیب هستیم! جز خدا کسی غیب نمی داند، می خواستم فلان زن خدمتکارم را بزنم که خود را از من پنهان کرد و نتوانستم دریابم در کدام اتاق خانه است.

و چون از آن مجلس برخاست و عازم منزل گردید، من و ابو بصیر و مُیَسَّر بر وی وارد شده و عرض کردیم: قربانت گردیم! آن چه را درباره زن خدمتکارتان فرمودید، شنیدیم و می دانیم که علم بسیاری داری که به غیب منسوب نیست.

فرمود: ای سدیر! مگر قرآن نخوانده ای؟ عرض کردم: قربانت گردیم، قرآن را خوانده ایم. فرمود: آیا آیه: «قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَن یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ» را خواندهای؟ عرض کردم: قربانت گردم! آن را خوانده ام. فرمود: آیا آن مرد را شناختی و دانستی چه مقدار از عِلم کتاب نزد اوست؟ عرض کردم: آگاهم کنید تا بدانم. فرمود: به اندازه یک قطره از باران بسیار در دریای سبز. این مقدار چه اندازه از علم کتاب را در بر می گیرد؟ عرض کردم: قربانت گردم! بسیار اندک. فرمود: ای سدیر! این مقدار برای کسی که آن را به علمی که من تو را از آن با خبر می کنم منسوب نمی کند، چقدر زیاد است! ای سدیر! آیا همه آنچه را که در این آیه از کتاب خدا خوانده ای- که می فرماید: « قُل کَفَی بالله شَهیداً بَینِی وَبَینَکُم وَمَن عِندَهُ عَلمُ الکِتَابِ»(2) [بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد]، دانسته ای؟ سپس به سینه خود اشاره نموده و فرمود: تمام عِلم کتاب – به خدا سوگند – نزد ماست؛ و این عبارت را سه بار

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 209، ح 1.

2- [2] - رعد/ 43

تکرار فرمود.(1)

10) و از او، از احمد بن محمد، از علی بن حَکَم، از شُعیب عَقَرقوفی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: سلیمان علیه السلام که نام اعظم خدا را می دانست – همان نامی که اگر از وی چیزی خواسته می شد، عطا می کرد و اگر به وسیله آن دعایی می شد، اجابت می گردید – اگر امروز در میان ما بود، به ما محتاج می شد.

11) از او، از حسن بن علی بن عبد الله، از حسن بن علی بن فَضّال، از داود بن ابی یزید، از یکی از یاران ما، از عمر بن حنظله روایت کرده است که: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: من گمان دارم که نزد شما از منزلتی برخوردارم. فرمود: بلی. گفتم: حاجتی از شما دارم. فرمود: آن چیست؟ عرض کردم: این که نام اعظم را به من بیاموزی. فرمود: آیا تحمّل آن را داری؟ عرض کردم: بلی. فرمود: داخل خانه شو. چون وارد خانه شدم، امام باقر علیه السلام دست خود را بر زمین گذاشت. ناگهان خانه تاریک شد و چنان لرزه بر بدنم مستولی شد که مرگ خود را به چشم دیدم. در این هنگام امام فرمود: چه می گویی، تو را بیاموزانم؟ عرض کردم: خیر! پس دست از روی زمین برداشت و اوضاع خانه به حالت اول بازگشت.(2)

12) سید رضی در خصائص روایت کرده است: نقل است که امیر المؤمنین علی علیه السلام در مسجد نشسته بود که دو مرد برای رفع خصومت نزد امام آمدند. یکی از این دو نفر از خوارج بود و حُکم به ضرر وی بود. بنابراین امیر المؤمنین علیه السلام علیه او رأی داد. آن خارجی به امام گفت: به خدا سوگند! که به عدالت قضاوت نکردی و در این قضیه، راه دادگری پیش نگرفتی و حکم تو در درگاه خدا پذیرفته نیست. پس امیر المؤمنین علیه السلام در حالی که با انگشت به وی اشاره می کرد، فرمود: مسخ شو ای دشمن خدا! در حال آن مرد تبدیل به یک سگ سیاه شد. کسانی که در مجلس حاضر بودند گفتهاند: به خدا سوگند! دیدیم که

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 209، ح 3.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 205، ح 1.

چگونه جامه های وی در هوا به پرواز درآمدند. سپس دیدیم که آن مرد از روی التماس یا ترس، دم خود را می جنباند(1) و اشک در چشمانش جمع شده است و بر صورتش جاری است و دیدیم که امیر المؤمنین علیه السلام بر وی دل سوزاند. پس نگاهی به آسمان کرده و چیزهایی فرمود که ما نشنیدیم و به خدا سوگند! دیدیم که دوباره به انسان مبدّل گشت و جامه هایش به وسیله باد برگشته و روی کتف هایش افتادند و دیدیم که چگونه دستپاچه و وحشت زده از مسجد گریخت. لذا همگی حیرت زده به امیر المؤمنین علیه السلام نظر دوختیم. امام علیه السلام فرمود: شما را چه می شود که شگفت زده چنین نگاه می کنید؟ عرض کردیم: ای امیر مؤمنان! چگونه تعجّب نکنیم، در حالی که دیدیم چه کردید؟ فرمود: مگر نمی دانید که آصف بن برخیا، وصیّ سلیمان بن داود علیه السلام کاری شبیه به این انجام داد و خداوند متعال داستان او را نقل کرده و فرموده است: «أَيُّكُمْ يَأْتِينِى بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَن يَأْتُونِى مُسْلِمِينَ * قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِكَ وَإِنِّى عَلَيْهِ لَقَوِىٌّ أَمِينٌ * قَالَ الَّذِى عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِندَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّى لِيَبْلُوَنِى أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ»(2) [(سپس) گفت: ای سران (کشور)! کدام یک از شما تخت او را پیش از آن که مطیعانه نزد من آیند برای من می آورد * عفریتی از جن گفت: من آن را پیش از آن که از مجلس خود برخیزی برای تو می آورم و بر این (کار) سخت توانا و مورد اعتمادم * کسی که نزد او دانشی از کتاب (الهی) بود، گفت: من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی برایت می آورم. پس چون (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود مستقر دید، گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می کنم] حال بگویید که کدام یک نزد خدا بزرگوارترند، پیامبر شما یا سلیمان علیه السلام؟ گفتند: بلکه پیامبر ما ای امیر المؤمنین. فرمود: پس وصیّ نبی شما نیز ارجمندتر از وصیّ سلیمان است و وصیّ سلیمان فقط یک حرف از حروف اسم اعظم خدا را می دانست و خداوند به وسیله همان یک حرف زمین میان او و تخت

1- [1] -البَصبَصه: دُم تکان دادن سگ از روی طمع یا ترس. «لسان العرب، ماده بصبص».
2- [2] - نمل/ 38-40.

بلقیس را برایش شکافت به گونه ای توانست در کمتر از یک چشم برهم زدن تخت را بیاورد و حال آن که ما هفتاد و دو حرف از اسم اعظم خدا را می دانیم و حرف دیگر آن نزد خداست و آن را به کسی از مخلوقاتش نیاموخته است.

عرض کردند: ای امیر مؤمنان! اگر این را دارید، چه نیازی به یاران برای جنگ با معاویه و دیگران دارید؟ چرا مردم را بر جنگیدن دوباره با او فرا می خوانید؟ فرمود: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»(1) [بلکه (فرشتگان) بندگانی ارجمندند * که در سخن بر او پیشی نمی گیرند و خود به دستور او کار می کنند] من اینان را برای ثابت شدن حجت و کامل شدن محنت، به جنگ با معاویه فرا می خوانم و اگر اجازه هلاک کردن وی را داشتم، تأخیری در این امر پیش نمی آمد، لیکن خداوند آن گونه که اراده فرماید بندگانش را امتحان می کند. گفتند: پس در حالی که آن چه به وی داده شده را امری عظیم می دانستیم، از حضورش مرخص شدیم.

13) شیخ مفید در اختصاص، از احمد بن محمد، از فَضاله،(2) از ابان، از ابو بصیر و زُراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آن عالِم – آصف بن برخیا – جز نگاهی به پس و پیش خود نکرد، سپس نظری به سلیمان علیه السلام انداخت و آن گاه دستش را دراز کرد و ناگهان تخت در پیش روی او حاضر بود.(3)

14) از علی بن مهزیار، از احمد بن محمد، از حمّاد بن عثمان، از زراره، روایت کرده است که: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرماید: تنها کاری که دوست سلیمان کرد این بود که با انگشتش اشاره کرده و بگوید: این طور (این طور تخت را حاضر می کنم) و بدین ترتیب تخت بلقیس را حاضر کرد. پس حُمران عرض کرد: خداوند [امور] شما را اصلاح کند، چگونه؟ فرمود: پدرم پیوسته می فرمود: زمین برای او در نوردیده شده بود و هرگاه اراده می نمود طیّ الارض

1- [1] - انبیاء/ 27-26.
2- [2] - فهرست طوسی، ص 126، ت 560؛ معجم رجال الحدیث، ج 13، ص 271.

3- [3] - اختصاص، ص 270.

می کرد.(1)

15) طبرسی گوید: عیّاشی در تفسیر خود با اسناد روایت کرده است که: موسی بن محمد بن علی بن موسی علیه السلام و یحیی بن اکثم با هم دیدار کردند و یحیی پرسشی از وی نمود. گوید: پس بر برادرم علی بن محمد علیه السلام که میان ما گفت و گویی شده بود و من از درِ اطاعت وی درآمده بودم، وارد شده و عرض کردم: قربانت گردم! ابن اکثم پرسش هایی از من کرده و فتوا خواسته است. امام علیه السلام لبخندی زد و فرمود: آیا فتوای مسائل وی را دادی؟ عرض کردم: خیر! فرمود: چرا؟ عرض کردم: نمی دانستم! فرمود: این سؤالات چه هستند؟ عرض کردم: گفته است: مرا از سلیمان آگاه کن، آیا نیازمند به عِلم آصف بن برخیا بود؟ سپس دیگر سؤال ها را نیز مطرح کرد.

امام فرمود: برادر! بنویس: - بسم الله الرحمن الرحیم – درباره کلام خدا در کتابش پرسیده ای که می فرماید: «قَالَ الَّذِی عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْکِتَابِ». او آصف بن برخیا بود و علم سلیمان علیه السلام کمتر از عِلم وی نبود؛ اما وی – درود خدا بر او باد – می خواست به اُمّت خود از انس و جنّ بفهماند که پس از وی آصف حجّت بر مردم است و این خواست خدا بود و سلیمان بن داود علیه السلام بدان آگاهی داشت و خداوند وی را آگاه کرده بود تا پس از او، در خلافت و جانشینی و امامت سلیمان علیه السلام اختلافی پیش نیاید و داود علیه السلام نیز در زمان حیات خود امامت و نبوّت سلیمان را پس از خود به مردم شناساند تا حجّت را بر خلق تمام کرده باشد.(2)

16) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن بُرید، از ابو عمرو زُبَیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: خدمت ایشان عرض کردم: مرا از وجوه کفر در قرآن آگاه فرمایید. امام علیه السلام فرمود: کفر در کتاب خدا بر پنج وجه است؛ و این پنج وجه را بیان فرمود. وی درباره وجه سوم کفر فرمود: وجه سوم کفر در قرآن، کفر نعمت است. و سپس قول

1- [1] - اختصاص، ص 270.
2- [2] - مجمع البیان، ج 7، ص 385.

حضرت سلیمان علیه السلام در قرآن را ذکر فرمود که: «هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَأَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ وَمَن شَکَرَ فَإِنَّمَا یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن کَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ» و در ادامه این آیه را تلاوت فرمود: «لَئِن شَکَرْتُمْ لأَزِیدَنَّکُمْ وَلَئِن کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِی لَشَدِیدٌ»(1) [اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، (نعمت) شما را افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی نمایید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود] و باز ادامه دادند: «فَاذْکُرُونِی أَذْکُرْکُمْ وَاشْکُرُواْ لِی وَلاَ تَکْفُرُونِ»(2)-(3) [پس مرا یاد کنید (تا) شما را یاد کنم و شکرانه ام را به جای آرید و با من ناسپاسی نکنید.]

سخن درباره این پنج وجه در توضیح آیه: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُواْ سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ یُؤْمِنُونَ» [در حقیقت، کسانی که کفر ورزیدند، چه بیمشان دهی چه بیمشان ندهی، برایشان یکسان است، (آنها) نخواهند گروید] در آغاز سوره مذکور افتاد.(4)

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَی ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا...ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِیِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِکَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ(49) »

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَی ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِیقَانِ یَخْتَصِمُونَ(45) قَالَ یَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّیِّئَهِ قَبْلَ الْحَسَنَهِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ(46) قَالُوا اطَّیَّرْنَا بِکَ وَبِمَن مَّعَکَ قَالَ طَائِرُکُمْ عِندَ اللَّهِ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ(47) وَکَانَ فِی الْمَدِینَهِ تِسْعَهُ رَهْطٍ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ وَلَا یُصْلِحُونَ(48) قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَیِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِیِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِکَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ(49) »

[و به راستی به سوی ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که خدا را بپرستید. پس به ناگاه آنان دو دسته متخاصم شدند * (صالح) گفت: ای قوم من! چرا پیش از (جستن) نیکی شتابزده خواهان بدی هستید؟ چرا از خدا آمرزش نمی خواهید؟ باشد

1- [1] - ابراهیم/ 7.
2- [2] - بقره/ 152.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 287، ح 1.
4- [4] - هنگام تفسیر آیه شش سوره بقره.

که مورد رحمت قرار گیرید * گفتند: ما به تو و به هر کس که همراه توست شگون بد زدیم. گفت: سرنوشت خوب و بدتان پیش خداست، بلکه شما مردمی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته اید * و در آن شهر نُه دسته بودند که در آن سرزمین فساد می کردند و از درِ اصلاح درنمی آمدند * (با هم) گفتند: با یکدیگر سوگند بخورید که حتماً به (صالح) و کسانش شبیخون می زنیم. سپس به ولیّ او خواهیم گفت: ما در محل قتل کسانش حاضر نبودیم و ما قطعاً راست می گوییم]

1) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل شده است که درباره آیه «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ» می فرماید: این دو گروه یکی راستگو بودند و دیگری دروغگو. کفّار ایشان گفتند: آیا شما گواهی می دهید که صالح فرستاده خداست؟ و مؤمنانشان گفتند: ما به آن چه با وی فرستاده شده ایمان داریم. کفّار ایشان گفتند: ما به آن چه شما بدان ایمان دارید کافریم و ادامه دادند: ای صالح! اگر راست می گویی به وعده هایی که به ما می دهی عمل کن. پس ناقه ای به نشانه معجزه برایشان آورد، ولی آنان ناقه را پی کردند و آن که ناقه را پی کرد، سرخ آبی و زنازاده بود.

اما درباره آیه «لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ» منظور، «عذاب» پیش از «رحمت» است. اما منظور از: «قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِکَ وَبِمَن مَّعَکَ» این است که خیر و شرّ و شومی تان از جانب خداست و منظور از «تُفتنون» در عبارت: «بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ» امکان الهی است که بدان آزموده می شوید.

اما مقصود از آیه «وَكَانَ فِی الْمَدِينَهِ تِسْعَهُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ» کسانی هستند که در زمین مرتکب گناه می شدند و مراد از «تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ» این است که به خدا سوگند یاد کردند. «لَنُبَيِّتَنَّ» در «لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ» به معنای حتماً سوگند یاد می کنیم است. «لِوَلِيّه» به معنای از آنها است؛ و درباره «مَا شَهِدْنَا مَهْلِکَ أَهْلِهِ» می فرماید: منظور «لَنَفْعَلَنّ» است. سپس آنها شبانه برای کشتن صالح علیه السلام رفتند و این در حالی بود که فرشتگانی نزد صالح بودند و از وی نگهبانی می کردند و چون آنها آمدند، فرشتگان در خانه صالح با سنگ با ایشان به جنگ پرداخته و سنگبارانشان کردند و همگی کشته شدند و قوم او گرفتار

ص:47

زمین لرزه شدند و در خانه هایشان به قتل رسیدند؛ و منظور از «حاجزاً» در «بَیْنَ الْبَحْرَیْنِ حَاجِزًا»(1) [میان دو دریا برزخی گذاشت]، «فضا» است؛ و امّا مراد از «بَلِ ادَّارَکَ عِلْمُهُمْ فِی الْآخِرَهِ»(2) [بلکه علم آنان درباره آخرت نارساست] آن است که به آن چه در دنیا نمی دانستند، آگاهی پیدا کردند؛ و اما درباره «وَکُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِینَ»(3) [و جملگی با زبونی رو به سوی او آورند] می فرماید: منظور از «داخرین»، «صاغرین»(4) است و درباره مفهوم آیه «أَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ»(5) [هرچیزی را در کمال استواری پدیدآورده است] می فرماید: آفرینش هر چیزی را در بهترین شکل خود قرار داد.(6)

«قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَی عِبَادِهِ الَّذِینَ اصْطَفَی آللَّهُ...وَیَجْعَلُکُمْ خُلَفَاء الْأَرْضِ أَإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ قَلِیلًا مَّا تَذَکَّرُونَ(62) »

«قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَی عِبَادِهِ الَّذِینَ اصْطَفَی آللَّهُ خَیْرٌ أَمَّا یُشْرِکُونَ(59) أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنزَلَ لَکُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاء فَأَنبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَهٍ مَّا کَانَ لَکُمْ أَن تُنبِتُوا شَجَرَهَا أَإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ یَعْدِلُونَ(60) أَمَّن جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِیَ وَجَعَلَ بَیْنَ الْبَحْرَیْنِ حَاجِزًا أَإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لَا یَعْلَمُونَ(61) أَمَّن یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَیَکْشِفُ السُّوءَ وَیَجْعَلُکُمْ خُلَفَاء الْأَرْضِ أَإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ قَلِیلًا مَّا تَذَکَّرُونَ(62) »

[بگو: سپاس برای خداست و درود بر آن بندگانش که (آنان را) برگزیده است. آیا خدا بهتر است یا آن چه (با او) شریک می گردانند؟ * (آیا آن چه شریک می پندارند بهتر است) یا آن کس که آسمان ها و زمین را خلق کرد و برای شما

1- [1] - نمل/ 61.
2- [2] - نمل/ 66.
3- [3] - نمل/ 87.
4- [4] - صاغرین: کسانی که به ظلم و ستم راضی می شوند.
5- [5] - نمل/ 88.
6- [6] - تفسیر قمی، ج 2، ص 108.

آبی از آسمان فرود آورد؟ پس به وسیله آن باغ های بهجت انگیز رویانیدیم. کار شما نبود که درختانش را برویانید. آیا معبودی با خداست؟ (نه،) بلکه آنان قومی منحرفند * (آیا شریکانی که می پندارند، بهتر است) یا آن کس که زمین را قرارگاهی ساخت و در آن رودها پدید آورد و برای آن کوه ها را (مانند لنگر) قرار داد و میان دو دریا برزخی گذاشت؟ آیا معبودی با خداست؟ (نه،) بلکه بیشترشان نمی دانند * یا (کیست) آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می گرداند و شما را جانشینان این زمین قرار می دهد؟ آیا معبودی با خداست؟ چه کم پند می پذیرید!]

1) ابن شهر آشوب از اَنَس بن مالک روایت کرده است که: هنگامی که پنج آیه سوره طس (نمل) که با عبارت «أَمَّن جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا» آغاز می شوند، نازل شدند، علی علیه السلام همانند گنجشکی باران زده بر خود لرزید؛ لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود: تو را چه می شود ای علی؟ عرض کرد: یا رسول الله! از کفر آنها و حِلم خدا شگفت زده شدم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دستی بر پیشانی وی کشیده و فرمود: تو را بشارت باد، زیرا هیچ مؤمنی از تو نفرت پیدا نمی کند و هیچ منافقی تو را دوست نخواهد داشت و اگر تو نبودی حزب خدا شناخته نمی شد.(1)

2) علی بن ابراهیم درباره اشخاص مورد نظر آیه «قُلِ الحَمدُ لِلّهِ وَ سَلامٌ عَلَی عِبادِهِ الَّذِینَ اصطَفَی» می گوید: آنها آل محمد علیهم السلام هستند و درباره آیه «فَتِلْکَ بُیُوتُهُمْ خَاوِیَةً بِمَا ظَلَمُوا»(2) [و این (هم) خانه های خالی آنهاست به (سزای) بیدادی که کرده اند] گوید: خلافت در آل فلان و آل فلان و آل فلان و طلحه و زبیر نخواهد بود. اما «حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ» در آیه «أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنزَلَ لَکُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاء فَأَنبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ» به معنای «باغ های زیبا» است. عبارت «مَّا کَانَ لَکُمْ أَن تُنبِتُوا شَجَرَهَا» در حد جمله استفهامیّه است. آیه «أَإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ» به معنای این است که: آیا همراه با الله، خدای دیگری قرار می دهید؟ و درباره

1- [1] - مناقب، ج 2، ص 125.
2- [2] - نمل/ 52.

عبارت «بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ» می گوید: منظور، عدول از حق است.(1)

3) شرف الدین نجفی از علی بن اسباط، از ابراهیم جعفری، از ابو الجارود، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مفهوم آیه «أَإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» آن است که: آیا با وجود امام هدایتگر، همزمان، امامی گمراه کننده برمی گزینید؟ !(2)

4) شیخ مفید در امالی از ابو بکر محمد بن عمر جِعابی، از ابو عباس احمد بن محمد بن سعید، از جعفر بن محمد بن مروان، از پدرش، از ابراهیم بن حَکَم، از مسعودی، از حارث بن حَصیره، از عِمران بن حُصَین روایت کرده است که: من و عمر بن خطّاب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم و علی علیه السلام در کنار وی نشسته بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ قَلِيلاً مَّا تَذَكَّرُونَ» تلاوت فرمودند. پس علی علیه السلام از شنیدن این آیه همچون گنجشک باران زده به لرزه افتاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چرا چنین بی تابی می کنی؟ عرض کرد: چرا بی تابی نکنم در حالی که خداوند می فرماید که ما را خلفای روی زمین قرار می دهد؟ پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بی تابی مکن؛ به خدا سوگند! کسی جز مؤمن تو را دوست نمی دارد و کسی جز منافق با تو دشمنی نمی ورزد.(3)

باز هم شیخ مفید در امالی خود، آن را از محمد بن محمد، از ابو بکر محمد بن عمر جِعابی، از ابو العباس احمد بن محمد بن سعید بن عُقْدَه، از جعفر بن محمد بن مروان، از پدرش، از ابراهیم بن حَکَم، از مسعودی، از حارث بن حصیره، از عمران بن حُصین روایت کرده است که: من و عمر بن خطّاب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم... و سپس حدیث را عیناً ذکر می کند. (4)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 129.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 1، ص 401، ح 2.
3- [3] - امالی، ص 307، ح 5.
4- [4] - امالی، ج 1، ص 75.

5) محمد بن عباس از اسحاق بن محمد بن مروان، از پدرش، از عبید الله بن خُنَیس، از صَبّاح مُزَنی، از حارث بن حَصیره، از ابو داود، از بُرَیده روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که علی علیه السلام کنارش نشسته بود، آیه «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» را تلاوت نمود؛ ناگهان علی علیه السلام را چون گنجشک باران زده، رعَشه ای فرا گرفت. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود: چرا بی تابی می کنی ای علی؟ عرض کرد: چگونه بی تابی نکنم در حالی که شما می فرمایید: «وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاء الْأَرْضِ»؟ فرمود: بی تابی مکن، به خدا سوگند، هیچ مؤمنی با تو دشمنی نمی ورزد و هیچ کافری تو را دوست نخواهد داشت.(1)

6) باز هم از او، از احمد بن محمد بن عباس، از عثمان بن هاشم بن فضل، از محمد بن کَثیر، از حارث بن حَصیره، از ابو داود سَبیعی، از عمران بن حُصین روایت کرده است که: در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم و علی علیه السلام در کنار وی نشسته بود؛ ناگهان پیامبر آیه «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» را تلاوت فرمود. پس علی علیه السلام بر خود لرزید. رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست خود بر شانه وی زد و فرمود: ای علی! تو را چه می شود؟! عرض کرد: ای رسول خدا! این آیه را که خواندی، ترسیدم بدان آزموده شویم، از این رو حالتی را که مشاهده فرمودی به من دست داد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! جز مؤمن کسی تو را دوست نمی دارد و جز کافر منافق، کسی با تو دشمنی نمی ورزد تا روز قیامت.(2)

7) باز هم از او، از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از ابراهیم بن عبد الحمید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون قائم علیه السلام خروج کند، وارد مسجد الحرام می شود و رو به قبله ایستاده به گونه ای که مقام در پشت سر وی قرار گرفته باشد. سپس دو رکعت نماز می خواند و آن گاه برخاسته و می گوید: ای مردم! من نزدیک ترین مردم به آدم علیه السلام هستم؛ ای

1- [1] - تأویل الآیات، ج 1، ص 401، ح 3.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 1، ص 402، ح 4.

مردم! من نزدیک ترین مردم به ابراهیم علیه السلام هستم. ای مردم! من نزدیک ترین مردم به اسماعیل هستم؛ ای مردم! من نزدیک ترین مردم به محمد صلی الله علیه و آله هستم. سپس دستان خود را به طرف آسمان بلند کرده و آن قدر دعا می خوانَد و تضرّع می جوید تا این که به صورت بر زمین می افتد و این خود نشان می دهد که مصداق آیه «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَإِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ» خود اوست.(1)

8) هم از او، از ابراهیم بن عبد الحمید، از محمد بن مسلم، از ابو جعفر باقر علیه السلام درباره آیه «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ» روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره قائم علیه السلام نازل شده است. آن حضرت چون خروج کند، عمامه بر سر می نهد و در مقام، نماز می خواند و به درگاه پروردگارش تضرّع می کند، از این رو هرگز شکست نخواهد خورد.(2)

9) علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن علی بن فَضّال، از صالح بن عُقبه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره قائم آل محمد علیهم السلام نازل گردیده است. به خدا سوگند، «مضطر» اوست، آن گاه که در مقام، دو رکعت نماز به جا آورد و به درگاه خدا دعا کند و خداوند دعای وی را مستجاب نموده، بدی را از او دور نماید و او را خلیفه روی زمین قرار می دهد. این آیه از جمله آیاتی است که گفته ایم تأویل آنها پس از تنزیلشان صورت می گیرد.(3)

10) محمد بن ابراهیم نُعمانی، از احمد بن محمد بن سعید، از محمد بن علی تَیمُلی، از محمد بن اسماعیل بن بَزیع، از چند نفر، از منصور بن یونس بُزُرج، از اسماعیل بن جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: صاحب این امر، غیبتی در یکی از این درّه ها خواهد داشت – و با دستش به ناحیه ذو طُوَی اشاره نمود-(4) و چون زمان خروجش نزدیک شود، غلامی که همراه اوست، به

1- [1] - تأویل الآیات، ج 1، ص 402، ح 5.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 1، ص 403، ح 6.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 105.

4- [4] - ذوطَوی: نام محلی است در نزدیکی مکه. «معجم البلدان، ج 4، ص 45».

ملاقات عده ای از یاران آن حضرت می رود و می پرسد: شما در این جا چند نفر هستید؟ گویند: نزدیک چهل مرد. می گوید: اگر صاحب امر خود را ببینید چه حالی پیدا می کنید؟ گویند: به خدا سوگند، اگر با کوه ها به ستیز برخیزد، با وی خواهیم بود و همان کنیم. سپس روبه روی آنها ایستاده و می گوید: ده نفر از سرکردگان خود را معرفی کنید؛ و چون آن ده نفر به وی معرفی می شوند، آنها را به حضور مولایشان می برد و سپس وعده دیدار در شب بعد را به آنان می دهد.

سپس امام باقر علیه السلام می فرماید: به خدا سوگند، گویی می بینم که پشت خود را به حجر الاسود تکیه داده و از خداوند حق خویش را طلب می کند. سپس می گوید: ای مردم! هر که با من درباره خدا احتجاج می کند، بداند که من اولی تر از همه به خدایم و هر که درباره حضرت آدم با من احتجاج کند، بداند که من اولی تر از همه به آدم علیه السلام هستم؛ ای مردم! هر که درباره نوح با من محاجّه کند، بداند که من از همه به نوح نزدیک ترم؛ ای مردم! هر که درباره ابراهیم علیه السلام با من محاجّه کند، من از همه به ابراهیم علیه السلام نزدیک ترم؛ ای مردم! هر که درباره موسی با من محاجّه کند، من از همه به موسی علیه السلام نزدیک ترم؛ ای مردم! هر که درباره عیسی با من به محاجّه برخیزد، من از همه مردم به عیسی علیه السلام نزدیک ترم؛ ای مردم! هر که درباره محمد صلی الله علیه و آله با من محاجّه کند، من از همه مردم به محمد صلی الله علیه و آله نزدیک ترم. ای مردم! هر که درباره کتاب خدا با من محاجّه کند، من از همه به کتاب خدا نزدیک ترم. سپس به مقام رفته و دو رکعت نماز به جا می آورد و سپس بانگ برمی آورد که: «اللهُ حقٌّ». امام باقر علیه السلام در ادامه می فرماید: به خدا سوگند که منظور از «مضطر» در آیه «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» اوست و این آیه در حق وی نازل شده است.(1)

«قُل لَّا يَعْلَمُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (65)»

[بگو: هر که در آسمان ها و زمین است جز خدا غیب را نمی شناسند و نمی دانند

1- [1] - غیبه، ص 121.

کِی برانگیخته خواهند شد]

1) طبرسی در احتجاج گوید: ازجمله نامه هایی که توسط امام زمان صلوات الله علیه در پاسخ به ادّعای غُلاه شیعه در مورد علم ائمّه علیهم السلام نوشته شد، نامه ای است که خطاب به محمد بن علی بن هلال کرخی نوشته شده و در آن می فرماید: ای محمد بن علی! خداوند متعال از آن چه به وی نسبت می دهند، پاک تر و منزّه تر است. ما نه در علم او شریک هستیم و نه در قدرتش و جز او کسی غیب نمی داند؛ همان طور که کتاب محکم خویش فرموده است: «قُل لَّا یَعْلَمُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَیْبَ إِلَّا اللَّهُ» و من و همه پدرانم از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و دیگر پیامبران تا آخرین آنها محمد صلی الله علیه و آله و نیز علی بن ابی طالب و حسن و حسین و دیگر ائمّه صلوات الله علیهم اجمعین تا به امروز و خودِ من همگی، بندگان خدای عزّ و جلّ هستیم. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنکًا وَنَحْشُرُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَعْمَی * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِی أَعْمَی وَقَدْ کُنتُ بَصِیرًا * قَالَ کَذَلِکَ أَتَتْکَ آیَاتُنَا فَنَسِیتَهَا وَکَذَلِکَ الْیَوْمَ تُنسَی»(1)-(2) [و هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی تنگ (و سختی) خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محشور می کنیم * می گوید: پروردگارا! چرا مرا نابینا محشور کردی با آن که بینا بودم؟ * می فرماید: همان طور که نشانه های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی، امروز همان گونه فراموش می شوی]

«بَلِ ادَّارَکَ عِلْمُهُمْ فِی الْآخِرَهِ بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ مِّنْهَا...قُلْ عَسَی أَن یَکُونَ رَدِفَ لَکُم بَعْضُ الَّذِی تَسْتَعْجِلُونَ(72) .»

«بَلِ ادَّارَکَ عِلْمُهُمْ فِی الْآخِرَهِ بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ مِّنْهَا بَلْ هُم مِّنْهَا عَمِونَ(66) وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَئِذَا کُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ(67) لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِن قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ(68) قُلْ سِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ الْمُجْرِمِینَ(69) وَلَا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَلَا تَکُن فِی ضَیْقٍ مِّمَّا یَمْکُرُونَ(70) وَیَقُولُونَ مَتَی هَذَا الْوَعْدُ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ(71)

1- [1] - طه/ 124-126.
2- [2] - احتجاج، ص 473.

قُلْ عَسَى أَن يَكُونَ رَدِفَ لَكُم بَعْضُ الَّذِى تَسْتَعْجِلُونَ(72) .»

[(نه،) بلکه علم آنان درباره آخرت نارساست. (نه،) بلکه ایشان درباره آن تردید دارند. (نه،) بلکه آنان در مورد آن کوردلند * و کسانی که کفر ورزیدند، گفتند: آیا وقتی ما و پدرانمان خاک شدیم آیا حتماً (زنده از گور) بیرون آورده می شویم؟ * در حقیقت، این را به ما و پدرانمان قبلاً وعده داده اند. این جز افسانه های پیشینیان نیست * بگو: در زمین بگردید و بنگرید فرجام گنه پیشگان چگونه بوده است و بر آنان غم مخور و از آن چه مکر می کنند تنگدل مباش * و می گویند: اگر راست می گویید این وعده کی خواهد بود؟ * بگو: شاید برخی از آن چه را به شتاب می خواهید در پی شما باشد]

1) علی بن ابراهیم به روایت ابی جارود از امام باقر علیه السلام نقل می کند که منظور از: «بَلِ ادَّارَکَ عِلْمُهُمْ فِی الْآخِرَهِ» این است که دریافتند که در دنیا چه چیزهایی را نمی دانستند. (1)

2) علی بن ابراهیم گوید: سپس خداوند، سخن دهریّون را نقل کرده و فرموده است: «وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَئِذَا کُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ * لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِن قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ» و منظور از «اساطیر»، «اکاذیب» است. رسول خدا صلی الله علیه و آله از این سخن دهریّون کافر اندوهگین شدند. از این رو خداوند آیه «وَلَا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَلَا تَکُن فِی ضَیْقٍ مِّمَّا یَمْکُرُونَ» را نازل فرمود. سپس سخن آنان را نقل می کند که: «وَیَقُولُونَ» ای محمد! «مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ» و از پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد پاسخ دهد: «قُلْ» به آنها بگو: «عَسَى أَن یَکُونَ رَدِفَ لَکُم» یعنی از پشت سر به شما نزدیک شده است «بَعْضُ الَّذِى تَسْتَعْجِلُونَ» سپس فرمود: «إِنَّکَ» ای محمد! «لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاء إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ»(2) [البته تو مردگان را شنوا نمی گردانی و این ندا را به کران چون پشت بگردانند نمی توانی بشنوانی] یعنی این که اینهایی که تو دعوت می کنی، سخن شما را نمی شنوند، همان طور که مردگان و ناشنوایان

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 106.
2- [2] - نمل/ 80.

نمی شنوند.

«وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِی السَّمَاء وَالْأَرْضِ إِلَّا فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ (75)»

[و هیچ پنهانی در آسمان و زمین نیست، مگر این که در کتابی روشن (درج) است]

سخن درباره این آیه، پیش از این و هنگام بررسی مفهوم آیه «وَتَفَقَّدَ الطَّیْرَ فَقَالَ مَا لِیَ لَا أَرَی الْهُدْهُدَ» بیان گردیده است.(1)

«وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ...وَلَمْ تُحِیطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(84) »

«وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُکَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ کَانُوا بِآیَاتِنَا لَا یُوقِنُونَ(82) وَیَوْمَ نَحْشُرُ مِن کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّن یُکَذِّبُ بِآیَاتِنَا فَهُمْ یُوزَعُونَ(83) حَتَّی إِذَا جَاؤُوا قَالَ أَکَذَّبْتُم بِآیَاتِی وَلَمْ تُحِیطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(84) »

[و چون قول (عذاب) بر ایشان واجب گردد، جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با ایشان سخن گوید که مردم (چنان که باید) به نشانه های ما یقین نداشتند * و آن روز که از هر امتی گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده اند محشور می گردانیم، پس آنان نگاه داشته می شوند تا همه به هم بپیوندند * تا چون (همه کافران) بیایند، (خدا) می فرماید: آیا نشانه های مرا به دروغ گرفتید و حال آن که از نظر علم بدان ها احاطه نداشتید؟ آیا (در طول حیات) چه می کردید؟]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، و احمد بن محمد، و همه آنان از محمد بن حسن، از علی بن حسّان، از ابو عبد الله ریاحی، از ابو صامت حُلوانی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من از جانب خدا مأمور تقسیم بهشت و جهنّم هستم. کسی وارد آنها نمی شود، مگر این که من جایگاه وی را مشخص کرده باشم. من فاروق اکبرم و امام کسانی هستم

1- [1] - هنگام تفسیر آیه 20 همین سوره (نمل).

که بعد از من می آیند و امانت دار صاحب امانت پیش از خودم هستم. جز احمد صلی الله علیه و آله کسی بر من پیشی نمی گیرد و من و او بر یک مسلک هستیم با این تفاوت که فقط نام وی با من متفاوت است. به من شش چیز داده شده است: مرگ و بلا، وصیت ها، فصل الخطاب، من شیر میدان جنگ و بهترین دولتم، صاحب عصا و آهن داغ (نشان داغ) منم و دابّه ای که با مردم سخن می گوید، منم.(1)

2) محمد بن ابراهیم نُعمانی از احمد بن محمد بن سعید، از علی بن حسن، از علی بن مَهزیار، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از عبد الرحمن بن سیابه، از عمران بن میثم، از عَبایه بن رِبعی اسدی روایت کرده است که: بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدم در حالی که نفر پنجم بودم و کم سن ترین فرد حاضر. پس شنیدم که فرمود: برادرم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: من خاتم هزار پیامبرم و تو خاتم هزار وصی؛ و به اموری مأمور و مکلّف شدم که دیگران مکلّف نشدند. عرض کردم: مردم حق تو را ادا نکردند یا امیر المؤمنین. فرمود: ای برادر زاده! چنین نیست که تو می گویی. به خدا سوگند که من هزار کلمه می دانم که احدی جز من آنها را نمی داند، البته به استثنای محمد صلی الله علیه و آله و آنها فقط یک آیه از آن هزار کلمه را در قرآن می خوانند که می گوید: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» ولی آنها خوب در این آیه نمی اندیشند. می خواهید شما را از پایان حکومت بنی فلان با خبر گردانم؟ گفتیم: بلی، یا امیر المؤمنین. فرمود: قتل نفسی حرام، در روزی حرام، در شهری حرام، از قومی از قریش؛ و قسم به آن که دانه را شکافت و نفوس را آفرید، حکومتشان بیش از پانزده روز دیگر دوام نخواهد آورد. گفتیم: آیا قبل و بعد از این حادثه اتّفاق دیگری می افتد؟ فرمود: فریادی در ماه رمضان که هشیار را به وحشت می اندازد و خفته را بیدار می کند و دختر را از پشت پرده اش بیرون می کشد.(2)

1- [1] - کافی، ج 1، ص 153، ح 3.
2- [2] - غیبه، ص 172.

3) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابو عُمیر، از ابو بصیر، از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در پی امیر المؤمنین علیه السلام که در مسجد مقداری شن گرد آورده و سر بر روی آن نهاده و به خواب رفته بود، رفت. پس با پا او را تکان داده و به وی فرمود: ای جنبنده زمین! برخیز. یکی از صحابه عرض کرد: یا رسول الله! می توانیم یک دیگر را به این نام بخوانیم؟ فرمود: نه، به خدا سوگند! این نام فقط مخصوص علی علیه السلام است و منظور از «دابّه الأرض» در آیه «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» کسی جز علی نیست. سپس فرمود: یا علی! چون آخر الزمان فرا رسد، خداوند تو را به بهترین صورت بیرون می آورد در حالی که آهن داغی با توست که با آن دشمنانت را نشانه دار می کنی.

مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: مردم می گویند: آیا این جنبنده آنان را زخمی هم می کند؟ فرمود: خداوند آنان را در آتش دوزخ، داغ دار و نشانه دار کرده است و امیر المؤمنین با سخن، آنان را می سوزاند و دلیل این که این امر در رجعت اتفاق می افتد، آیه «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّن يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ * حَتَّى إِذَا جَاؤُوا قَالَ أَكَذَّبْتُم بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» است. منظور این دو آیه امیر المؤمنین و دیگر ائمه علیهم السلام هستند. آن مرد عرض کرد: عموم مردم بر این گمان اند که منظور از «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» روز قیامت است. امام صادق علیه السلام فرمود: آیا خداوند از هر اُمّتی جمعی را محشور کرده و بقیه را رها می کند؟! هرگز، لیکن در رجعت چرا! اما آیه قیامت این است: «وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا.»(1)-(2) [و آنان را گرد می آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمی کنیم]

4) و از اوست، گوید: پدرم، از ابن ابی عُمَیر، از حمّاد، از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردم درباره «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ

1- [1] - کهف/ 47.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 106.

فَوْجًا» چه می گویند؟ عرض کردم: می گویند: این اتفاق در قیامت اتفاق می افتد. فرمود: چنین نیست که آنها می گویند. این اتّفاق در رجعت واقع می شود؛ آیا خداوند در قیامت از هر امتی گروهی را محشور می کند و بقیه را رها می سازد؟! آیه روز قیامت «وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»(1)-(2) [و آنان را گرد می آوریم و هیچ یک را فرو گذار نمی کنیم] است.

5) باز هم از او، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از مفضّل، از ابو عبد الله صادق درباره آیه «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» روایت می کند که فرمود: همه مؤمنانِ کشته شده رجعت می کنند تا دوباره بمیرند و هیچ کس رجعت نمی کند، مگر این که ایمانش محض محض باشد یا کفرش محضِ محض باشد. هم او فرماید: مردی به عمَّار یاسر گفت: ای ابو یقظان! آیه ای در کتاب خدا هست که قلب مرا آزرده و گرفتار شک و تردید کرده است. عمّار گفت: کدام آیه؟ گفت: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ». این جنبنده چه جنبنده ای است؟ عمّار گفت: به خدا سوگند، نه می نشینم و نه غذایی می خورم و نه آبی می نوشم تا این که این جنبنده را به تو نشان دهم. سپس عمّار با آن مرد نزد امیر المؤمنین آمد در حالی که امیر المؤمنین مشغول خوردن خرما و کره بود. پس امام فرمود: ای ابو یقظان! زود باش! پس عمّار نشست و مشغول خوردن با امیر المؤمنین علیه السلام شد. آن مرد از رفتار عمّار شگفت زده شده بود، لذا چون عمّار برخاست، به وی گفت: سبحان الله! – ای ابو یقظان – سوگند یاد کردی که چیزی نخوری و نیاشامی و ننشینی، مگر «دَابَّه الْأَرْضِ» را به من نشان دهی؟! عمّار گفت: اگر عاقل باشی، نشانت دادم!(3)

6) محمد بن عباس از جعفر بن محمد حلبی، از عبد الله بن محمد زیّات، از محمد بن عبد الحمید، از مُفضّل بن صالح، از جابر بن یزید، از ابو عبد الله جَدَلی روایت کرده است که: بر علی علیه السلام وارد گشتم، آن حضرت فرمود: «دَابَّه

1- [1] - کهف/ 47.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 11.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 107.

الْأَرْضِ» من هستم ![1]

7) هم از اوست، از علی بن احمد بن حاتم، از اسماعیل بن اسحاق راشدی، از خالد بن مُخَلَّد، از عبد الکریم بن یعقوب جُعفی، از جابر بن یزید، از ابو عبد الله جدلی، روایت کرده است که: بر علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شدم، ایشان فرمودند: می خواهی پیش از این که کسی به جمع ما اضافه شود، تو را از سه چیز باخبر کنم؟ عرض کردم: بلی. فرمود: من بنده خدا هستم و دابّه الأرض هستم با تمام صِدق و عدلش و برادر پیامبرش هستم. می خواهی تو را از شکل بینی و چشمان مهدی باخبر کنم؟ گفتم: بلی. پس با دست بر سینه خود زد و فرمود: من هستم. [2]

8) باز هم از او، از محمد بن حسین قمی، از احمد بن عُبید بن ناصح، از حسین بن عُلوان، از سعد بن طَریف، از اصبَع بن نُباته روایت کرده است که: بر علی، امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدم در حالی مشغول تناول نان و سرکه و روغن [زیتون] بود. عرض کردم: یا امیر المؤمنین! خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» این «دابّه» چیست؟ فرمود: دابّه ای است که نان و سرکه و روغن زیتون می خورد ![3]

9) باز هم از او، از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمان، از سماعه بن مِهران، از فضل بن زبیر، از اصبَغ بن نُباته روایت کرده است که: معاویه به من گفت: ای شیعیان! گمان می کنید «دابّه الأرض» علی است؟ گفتم: این باور ماست و یهود نیز همین باور را دارند. پس شخصی را نزد رأس الجالوت فرستاد تا به وی بگوید: وای بر تو! آیا «دابّه الأرض» در کتاب تورات شما نیز نوشته شده است؟ پاسخ شنید: بلی. گفت: آن چیست؟ گفت: یک مرد است. پرسید: آیا می دانی نامش چیست؟ گفت: بلی! پرسید: نامش چیست؟ گفت: ایلیا! وقتی این سخنان به گوش معاویه رسید، به من رو کرد و گفت: وای بر تو ای اصبَغ! «ایلیا» و

1- [1] - تأویل الآیات، ج 1، ص 403، ح 7.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 1، ص 404، ح 8.

3- [3] - تأويل الآيات، ج 1، ص 404، ح 9.

«علی» چقدر شبیه هم هستند ![1]

10) از کتاب «رجعت» سید معاصر، از اسحاق بن محمد بن مروان، از عبد الله بن زبیر قرشی، از یعقوب بن شُعیب، از عِمران بن میثم، از عبایه روایت کرده است که وی نزد امیر المؤمنین بوده و شنیده که آن حضرت می فرماید: برادرم صلوات الله علیه و آله به من گفت که خود او خاتم هزار پیامبر و من (علی علیه السلام) خاتم هزار وصی هستم و تکلیفی که بر دوش من گذاشته شد، بر دوش آنها گذاشته نشده و من هزار کلمه می دانم که احدی غیر از محمد صلی الله علیه و آله از آنها خبر ندارد. هریک از این کلمات کلید هزار در است. آنها حتی یک کلمه را از آنها نمی دانند، اما شما یک آیه را از آن در قرآن می خوانید که: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ» ولی مفهوم آن را نمی دانید.

11) از همان کتاب، از حسین بن اسماعیل قاضی، از عبد الله ابن ایوب مخزومی، از یحیی بن ابی بکر، از ابو جریر، از علی بن زید بن جُدعان، از اوس بن خالد، از ابو هریره روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: دابّه الأرض به همراه عصای موسی و خاتم سلیمان بن داود ظهور می کند و با عصای موسی سیمای مؤمن را نورانی و با خاتم سلیمان سیمای کافر را داغ می نهد.

12) از همان منبع، از احمد بن محمد بن حسن فقیه، از احمد بن عُبید بن ناصح، از حسن بن علوان، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته روایت کرده است که: بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدم در حالی که مشغول تناول نان و سرکه و روغن زیتون بود، پس عرض کردم: یا امیر المؤمنین! خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ» این «دابّه» چیست؟ فرمود: جنبنده ای است که مشغول خوردن نان و سرکه و روغن زیتون است!.

13) و باز با سند از حسین بن احمد، از حسین بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از سماعه بن مِهران، از فضل بن زبیر، از اصبغ بن نباته روایت کرده که معاویه گفت: ای شیعیان! براستی می پندارید که منظور از «دابّه الأرض» علی

1- [1] - تأويل الآيات، ج 1، ص 404، ح 10.

است؟! گفتم: بلی، و یهود نیز همین را می گویند. پس فرستاده ای را نزد رأس الجالوت یهودی فرستاد تا ماجرا را از وی سؤال کند. فرستاده نزد رأس الجالوت رفت و گفت: وای بر تو! گمان می کنید «دابّه الأرض» نزد شماست؟ رأس الجالوت پاسخ مثبت داد. پرسید: آن چیست؟ پاسخ داد: یک مرد. پرسید: نامش چیست؟ گفت: نامش «ایلیا»ست. پس راوی رو به من کرد و گفت: ای اصبغ! ایلیا و علی چقدر به هم شباهت دارند!

14) سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم، از محمد بن خالد برقی، از محمد بن سِنان و دیگری از عبد الله بن سنان روایت کرده است که: امام جعفر صادق علیه السلام گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در یک حدیث قدسی آورده است که خداوند به وی فرمود: یا محمد! اولین امامی که میثاق خود را دریافت نمود، علی بود. ای محمد! علی آخرین امامی است که وی را قبض روح می کنم و «دابّه»ای که با مردم سخن می گوید، اوست.(1)

15) از همان منبع، از یعقوب بن یزید و محمد بن ابی خطّاب و محمد بن عیسی بن عبید، از ابراهیم بن محمد، از ابن ابی عُمیر، از عمر بن اُذَینه، از محمد بن طیّار، از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده که درباره آیه «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» فرمود: هیچ مؤمنی به قتل نرسیده است، مگر این که به دنیا بازخواهد گشت تا زمان مرگش فرا رسد و هیچ مؤمن مرده ای نیست که بازنگردد و کشته نشود.(2)

16) از همان منبع، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو محمد یعنی ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت پرسید: آیا اهل عراق رجعت را انکار می کنند؟ عرض کردم: بلی. فرمود: مگر این آیه را نخوانده اند: «يَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا»؟!(3)

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 36 و 64.
2- [2] - مختصر بصائرالدرجات، ص 25.
3- [3] - مختصر بصائرالدرجات، ص 25.

17) علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن ابی عُمیر، از عمر بن اذینه، از طیّار روایت کرده است که: ابو عبد الله صادق علیه السلام درباره معنای آیه «وَیَوْمَ نَحْشُرُ مِن کُلِّ أُمَّهٍ فَوْجًا» می فرماید: هر مؤمنی که به قتل رسیده رجعت خواهد کرد تا بمیرد و هر مؤمنی که مرده باشد، رجعت خواهد کرد تا کشته شود.(1) و ان شاء الله سخن در باب آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ»(2) [در حقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند] به روایت صالح بن میثم از امام باقر علیه السلام خواهد آمد.

«وَیَوْمَ یُنفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَمَن فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاء اللَّهُ وَکُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِینَ(87) »

[و روزی که در صور دمیده شود، پس هر که در آسمان ها و هر که در زمین است به هراس افتد، مگر آن کس که خدا بخواهد و جملگی با زبونی رو به سوی او آورند]

1) علی بن ابراهیم «داخِرین» را معادل «خاشعین» دانسته است.(3)

2) در روایت ابو جارود امام باقر علیه السلام «داخرین» را در آیه «وَکُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِینَ» معادل «صاغرین»(4) دانسته است و سخن درباره «محشر» ان شاء الله در آخر سوره «زُمَر» خواهد آمد.

«وَتَرَی الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَهً وَهِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِی أَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ إِنَّهُ خَبِیرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ(88)»

1- [1] - تأویل الآیات، ج 1، ص 409، ح 15.
2- [2] - در تفسیر آیه 85 از سوره قصص.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 107.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 109.

[و کوه ها را می بینی (و) می پنداری که آنها بی حرکتند و حال آن که آنها ابرآسا در حرکتند. (این) صنع خدایی است که هر چیزی را در کمال استواری پدید آورده است. در حقیقت، او به آن چه انجام می دهید آگاه است]

1) علی بن ابراهیم گوید: امام باقر علیه السلام عبارت «صُنْعَ اللَّهِ الَّذِی أَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ» را در آیه «وَتَرَی الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِی أَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ» را معادل «فِعل الله الَّذِی أحکَم کُلَّ شَیءٍ» [کار خدایی که هر چیزی را استوار قرار داده است](1) دانسته است.

2) اما در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام، آن حضرت عبارت «أَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ» را معادل «أحسَنَ کُلَّ شَی ءٍ خَلقه» [هر چیزی را در کمال نیکویی قرارداد](2) دانسته اند.

«مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ(89)...فِی النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(90) »

«مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ(89) وَمَن جَاء بِالسَّیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(90) »

[هر کس نیکی به میان آورد، پاداشی بهتر از آن خواهد داشت و آنان از هراس آن روز ایمنند * و هر کس بدی به میان آورد، به رو در آتش (دوزخ) سرنگون شوند. آیا جز آن چه می کردید سزا داده می شوید؟]

1) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از مُعلّی بن محمد، از محمد بن اوْرَمه و محمد بن عبد الله، از علی بن حَسّان، از عبد الرحمن بن کَثیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که آن حضرت فرمود: ابو جعفر باقر علیه السلام فرموده است: ابو عبدالله جَدلی بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد گشت، امام به وی فرمود: ای ابا عبدالله! دوست داری درباره آیه «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ * وَمَن جَاء بِالسَّیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ» تو را آگاه کنم؟ عرض کرد: بلی- ای امیر المؤمنین- قربانت گردم! فرمود: «حسنه» شناخت ولایت و محبت به ما اهل بیت است و «سیِّئه» انکار ولایت و کینه ورزیدن

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 107.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 109.

نسبت به ما اهل بیت است.(1)

2) از او، از علی بن محمد، از علی بن عباس، از علی بن حمّاد، از عمرو بن شِمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام درباره آیه «وَمَن یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِیهَا حُسْنًا»(2) [هر کس نیکی به جای آورد (و طاعتی اندوزد) برای او در ثواب آن خواهیم افزود.] فرمود: هر کس ولایت اوصیای آل محمد علیهم السلام را پذیرفت و دنباله رو آنان گردید، این کار باعث می شود که ثواب ایمان به ولایت پیامبران پیشین تا حضرت آدم علیه السلام نیز به ثواب وی اضافه گردد؛ و منظور از آیه «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِّنْهَا» همین است. این فرد وارد بهشت می شود و این فرموده خدای عزّ و جلّ است که می فرماید: «مَا سَأَلْتُکُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ»(3) یعنی: مودّتی که چیزی جز آن از شما طلب نمی کنم، به خود شما برمی گردد، به وسیله آن هدایت می شوید و از عذاب روز قیامت نجات می یابید.(4)

3) علی بن ابراهیم از محمد بن سَلَمه، از محمد بن جعفر، از یحیی بن زکریّا لُؤلؤی، از علی بن حَسّان، از عبد الرحمن بن کثیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که درباره آیه «جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»(5) [هر کس کار نیکی بیاورد ده برابر آن (پاداش) خواهد داشت] فرمود: آیه، عموم مسلمانان را در بر می گیرد و منظور از «حَسَنه» ولایت است. پس هر که کار نیکی انجام دهد، ده برابر پاداش برایش نوشته می شود؛ اما اگر ولایت نداشته باشد، پاداش کار نیک خود را در همین دنیا دریافت خواهد کرد و در آخرت سودی نخواهد بُرد.

4) شیخ مفید در کتاب امالی، از جماعتی، از ابن مفضّل، از ابو عَرُوبه حسین بن محمد بن ابی مَعْشر حرّانی، از اسماعیل بن موسی بن بنت سُدّی فَزاری کوفی، از عاصم بن حُمَید حَنّاط، از فُضَیل رسّان، از نُفَیع ابی داود سبیعی، از ابو عبد الله

1- [1] - کافی، ج 1، ص 142، ح 14.
2- [2] - شوری/ 23.
3- [3] - سبأ/ 47.
4- [4] - کافی، ج 8، ص 379، ح 573.
5- [5] - انعام/ 160.

جدَلی روایت کرده است که: علی بن ابی طالب علیه السلام به من فرمود: ای ابو عبد الله! آیا تو را از حسنه ای که هر که آن را بیاورد از وحشت روز قیامت درامان خواهد ماند و سیِّئه ای که هر که آن را مرتکب شود خدا او را با صورت در آتش می افکند، آگاه کنم؟ عرض کردم: بلی، ای امیر المؤمنین. فرمود: حَسَنه، محبّت ماست و سیّئه دشمنی با ماست. (1)

5) باز هم از او، از محمد بن محمد، از ابو غالب احمد بن محمد زُراری، از عبد الله بن جعفر حِمیَری، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از عمّار بن موسی ساباطی روایت کرده است که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ابو امیّه یوسف بن ثابت از شما نقل کرده که فرمودهای: با وجود ایمان، عملی ضرر ندارد و با وجود کفر نیز عملی سود ندارد. امام فرمود: ابو امیّه تفسیر این حدیث را از من نپرسید. منظور من از این سخن آن بود که هر که امام خود از آل محمد علیهم السلام را شناخت و ولایت او را پذیرفت، آن گاه هر کار خیری که انجام دهد، از وی پذیرفته می شود و ثواب آن برایش چند برابر می گردد و در این صورت با معرفت ولایت از اعمال خیر خود بهره مند می شود. هم چنین اگر مردم، امام جائر را که از جانب خدا نیست ولیّ خود قرار دهند، اعمال نیک آنها نیز پذیرفته نمی شود. پس عبد الله بن ابی یَعفور به وی عرض کرد: مگر خداوند نفرموده است: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ»؟ پس چگونه عمل صالح کسانی که امامان جور را برمی گزینند پذیرفته نمی شود؟ امام صادق علیه السلام فرمود: آیا می دانی «حسنه»ای که منظور خداوند در این آیه است، چیست؟ آن حسنه شناخت امام و اطاعت از اوست. خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «وَمَن جَاء بِالسَّیِّئَهِ فَکُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ» و مراد از «سیِّئه» در این آیه انکار امام منصوب از جانب خداست. پس فرمود: هر کس در روز قیامت با ولایت امامی جائر که از جانب خدا نیست بیاید و منکر حقّ ما باشد و ولایت ما را انکار کرده باشد، خداوند او را در روز قیامت با صورت به آتش

1- [1] - امالی، ج 2، ص 107.

خواهد افکند.(1)

6) محمد بن عباس، از منذر بن محمد، از پدرش، از حسین بن سعید، از پدرش، از ابان بن تغلب، از فُضَیل بن زبیر، از ابو داود سَبیعی، از ابو عبد الله جدلی روایت کرده است که: امیر المؤمنین علیه السلام به من فرمود: ای ابا عبد الله! آیا می دانی «حسنه»ای که هر کس آن را بیاورد پاداشی بهتر از آن دارد و آورنده آن از وحشت روز قیامت درامان است، چیست؟ و «سیِّئه»ای که هر که آن را مرتکب شود، با صورت به آتش جهنم انداخته می شود کدام است؟ عرض کردم: خیر، یا امیر المؤمنین! فرمود: آن «حسنه» حُبّ اهل بیت است و آن «سیّئه» دشمنی با ما اهل بیت است.(2)

7) باز هم از او، از علی بن عبد الله، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از عبد الله بن جَبَله کِنانی، از سلّام بن ابی عَمْره خراسانی، از ابو جارود، از ابو عبد الله جدلی روایت کرده است که: امیر المؤمنین علیه السلام به من فرمود: آیا می خواهی تو را از «حسنه«ای باخبر کنم که هر کس آن را با خود بیاورد، از وحشت روز قیامت درامان می ماند؛ و از «سیِّئه»ای آگاه سازم که هر کس آن را با خود بیاورد، با صورت در آتش جهنم انداخته می شود؟ عرض کردم: بلی، یا امیر المؤمنین! فرمود: آن حسنه، حُبّ ما اهل بیت و آن سیِّئه دشمنی با ما اهل بیت است.(3)

8) باز هم از او، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از عمّار ساباطی روایت کرده است که: نزد امام صادق علیه السلام بودم که عبد الله بن ابی یعفور درباره آیه «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ» از وی سؤال نمود. امام علیه السلام فرمود: آیا می دانی «حسنه» چیست؟ «حسنه» شناخت امام و اطاعت از اوست و اطاعت از او اطاعت از خداست.(4)

1- [1] - امالی، ج 2، ص 31.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 1، ص 410، ح 16.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 1، ص 410، ح 17.
4- [4] - تأویل الآیات، ج 1، ص 411، ح 18.

9) و با همان اِسنادهای مذکور از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: آن حضرت فرمود: حَسَنه، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است.(1)

10) باز هم از او، از علی بن عبد الله، از ابراهیم بن محمد، از اسماعیل بن بشّار، از علی بن جعفر حَضَرمی، از جابر جُعفی روایت کرده است که وی از امام باقر علیه السلام درباره آیه «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ * وَمَن جَاء بِالسَّيِّئَهِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِى النَّارِ» پرسش نمود. امام فرمود: حسنه، ولایت علی علیه السلام و سیّئه، دشمنی و کینه وی را به دل گرفتن است.(2)

11) احمد بن محمد بن خالد برقی، از ابن فَضّال، از عاصِم بن حُمَید، از فُضَیل رَسّان، از ابو داود، از ابو عبد الله جدَلی روایت کرده است که: امیر المؤمنین علیه السلام به من فرمود: ای ابا عبد الله! آیا درباره حسنه ای که هر که آن را با خود آوَرَد، به وسیله آن از وحشت روز قیامت درامان خواهد بود و سیِّئه ای که هر کس آن را با خود آوَرَد، خداوند او را با صورت در آتش خواهد افکند، با تو سخن بگویم؟ عرض کردم: بلی. فرمود: آن حسنه، حُبّ ما و آن سیِّئه دشمنی با ماست.(3)

12) ابو علی، فضل بن حسن طَبَرْسی در مجمع البیان از سید ابو حَمد مهدی بن نِزار حسینی، از حاکم ابو القاسم عبید الله بن عبد الله حَسکانی، از محمد بن عبد الله بن احمد، از محمد بن احمد بن محمد، از عبد العزیز بن یحیی بن احمد، از محمد بن زید بن علی، از پدرش روایت کرده است: شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرماید: ابو عبد الرحمن جَدلی بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد گردید. امیر المؤمنین علیه السلام به وی فرمود: ای ابا عبد الله! می خواهی تو را از منظور خداوند متعال از آیه «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ * وَمَن جَاء بِالسَّيِّئَهِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِى النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» باخبر کنم؟ عرض کردم: بلی، قربانت گردم! فرمود: حسنه، حُبّ ما اهل بیت و سیّئه، بُغض

1- [1] - تأویل الآیات، ج 1، ص 411، ح 19.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 1، ص 411، ح 20.

3- [3] - محاسن، ص 150، ح 69.

ما اهل بیت است.(1)

13) همان، از سید ابو حَمد، از حاکم ابو القاسم، از ابو عثمان سعید بن محمد بَحیری، از جَدّش احمد بن محمد، از جعفر بن سهل، از ابو زَرعه عثمان بن عبد الله قُرَشی، از ابن لَهیعه، از ابو زبیر، از جابر بن عبد الله، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: ای علی! اگر اُمّت من آن قدر روزه بگیرند که شبیه میخ شوند و آن قدر نماز بخوانند که قامتشان چون کمان خمیده شود، اما کینه تو را به دل داشته باشند، خداوند حتماً آنان را با صورت در آتش خواهد افکند.(2)

14)علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن عُمیر، از منصور بن یونس، از عمر بن ابی شیبه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده و گفته است: شنیدم که آن حضرت می فرماید: چون خدا اراده کند که مخلوقات خود را آشکار نموده و آنان را برای امری حاضر نماید، فرمان می دهد که منادی ندا در دهد. سپس در کمتر از یک چشم برهم زدن جنّ و انس جمع می شوند. آن گاه اجازه می دهد که آسمان دنیا فرود آید و در پشت سر مردم قرار گیرد و به آسمان دوم که دو برابر آسمان دنیاست، اجازه می دهد فرود آید و چون اهل آسمان دنیا آن را ببینند، گویند: آیا پروردگار ماست که آمد؟ گویند: خیر، این امر اوست که نازل می شود؛ و چون همه آسمان فرود آید، پشت سر یکدیگر قرار خواهند گرفت؛ به طوری که پشت سری ها دو برابر آسمان های پیش از خود باشند. آن گاه فرمان او در میان سایه هایی از ابر به همراه فرشتگان نازل می شوند و فرمان خداوند تحقق یافته و همه امور به خدا بازمی گردد. سپس فرمان می دهد یک منادی ندا در دهد که: «يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَن تَنفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ»(3) [ای گروه جنّیان و اِنسیان! اگر می توانید از کرانه های آسمان ها و زمین به بیرون رخنه کنید. پس رخنه کنید (ولی) جز با (به دست آوردن) تسلطی رخنه نمی کنید] راوی گوید: آن گاه امام به سختی گریست و چون آرام گرفت، عرض کردم: قربانت

1- [1] - مجمع البیان، ج 7، ص 410.
2- [2] - مجمع البیان، ج 7، ص 410.
3- [3] - رحمن/ 33.

گردم، ای ابا جعفر! در این میان جای رسول خدا، امیر المؤمنین علیه السلام و شیعیان او کجاست؟ امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و شیعیان او بر توده ای از مُشک تیز بوی بر روی منبرهایی از نور قرار گرفته اند، به طوری که مردم غمگین می شوند، اما آنها غمگین نمی شوند؛ مردم وحشت زده می شوند و آنها وحشت زده نمی شوند. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ.» این حسنه، ولایت علی علیه السلام است. سپس فرمود: «لَا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَکْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِکَهُ هَذَا یَوْمُکُمُ الَّذِی کُنتُمْ تُوعَدُونَ»(1)-(2) [دلهره بزرگ آنان را غمگین نمی کند و فرشتگان از آنها استقبال می کنند (و به آنان می گویند:) این همان روزی است که به شما وعده می دادند.]

15) علی بن ابراهیم در معنای «حسنه» گفته است: به خدا سوگند! «حسنه» ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است.(3)

16) ابن بابویه، از محمد بن احمد سِنانی، از محمد بن هارون صوفی، از عبید الله بن موسی حَبّال طبری، از محمد بن حسین خشّاب، از محمد بن مُحصِن، از یونس بن ظِبیان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: مردم به سه وجه خدای عزّ و جلّ را پرستش می کنند: یک طبقه به امید ثوابش وی را عبادت می کنند، این عبادت، عبادت حریصان است، اینان طمعکارانند؛ طبقه دوم خدا را از ترس دوزخ پرستش می کنند، این عبادت، عبادت بردگان است، اینان ترسویانند. اما من او را به خاطر عشقی که به وی دارم او را پرستش می کنم و این عبادت، عبادت بزرگواران است. اینان درامان اند، زیرا خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَهُم مِّن فَزَعٍ یَوْمَئِذٍ آمِنُونَ» و نیز: «قُلْ إِن کُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ وَیَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ»(4) [بگو: اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و

1- [1] - انبیاء/ 103.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 107.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 107.
4- [4] - آل عمران/ 31.

گناهان شما را بر شما ببخشاید و خداوند آمرزنده مهربان است] پس هر که خدای عزّ و جلّ را دوست داشت، خدای عزّ و جلّ نیز او را دوست می دارد و هر که خدای عزّ و جلّ دوستش بدارد، از ایمنان خواهد بود.(1)

17) از طریق مخالفین، از حِبَری، در حدیثی مرفوع از ابو عبد الله جدَلی روایت شده است که: بر علی علیه السلام وارد شدم، پس به من فرمود: ای ابو عبد الله! آیا تو را از «حسنه»ای آگاه کنم که هر که آن را با خود بیاورد، خداوند او را به بهشت وارد می کند و با وی آن کند که دوست دارد؛ و «سیِّئه»ای که هر که آن را با خود آوَرَد، خداوند او را با صورت به آتش افکند و با این عمل، هیچ عملی از او پذیرفته نشود؟ عرض کردم: بلی، ای امیر المؤمنین! فرمود: «حسنه» دوست داشتن ماست و «سیِّئه» دشمنی کردن با ماست.(2)

«إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَهِ الَّذِی حَرَّمَهَا وَلَهُ...فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ(93)»

«إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَهِ الَّذِی حَرَّمَهَا وَلَهُ کُلُّ شَیْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ(91) وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَی فَإِنَّمَا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِینَ(92) وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَیُرِیکُمْ آیَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ(93)»

[من مأمورم که تنها پروردگار این شهر را که آن را مقدس شمرده و هر چیزی از آن اوست پرستش کنم و مأمورم که از مسلمانان باشم * و این که قرآن را بخوانم. پس هر که راه یابد تنها به سود خود راه یافته است و هر که گمراه شود بگو: من فقط از هشداردهندگانم * و بگو: ستایش از آن خداست به زودی آیاتش را به شما نشان خواهد داد و آن را خواهید شناخت و پروردگار تو از آن چه می کنید غافل نیست]

1) علی بن إبراهیم گوید: منظور از «بلده» در آیه «إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَهِ الَّذِی حَرَّمَهَا»، شهر «مکه» است، و هر چیزی از آنِ اوست.

1- [1] -امالی، ص 41، ح 4.
2- [2] - تفسیر حبری، ص 293، ح 47.

خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ * وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِى لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ * وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا». على بن ابراهيم گويد: مقصود از «آيات»، امير المؤمنين عليه السلام و ديگر امامان عليه السلام است. هنگامى كه رجعت مى كنند دشمنانشان چون ايشان را ببينند، مى شناسند و دليل اين كه «آيات» همان أئمّه هستند، قول امير المؤمنين عليه السلام است كه مى فرمايد: به خدا سوگند، خداوند آيتى بزرگ تر از من ندارد. پس چون ايشان به دنيا بازگردند، دشمنان، ايشان را مى شناسند.(1)

2) محمد بن يعقوب از محمد بن يحيى، از احمد بن محمد، از محمد بن ابى عُمير، يا ديگرى، از محمد بن فُضيل، از ابو حمزه، از ابو جعفر امام باقر عليه السلام روايت شده است كه گويد: به وى عرض كردم: قربانت گردم! شيعيان تفسير آيه «عَمَّ يَتَسَاءلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ»(2) [درباره چه چيز از يكديگر مى پرسند؟ * از آن خبر بزرگ] را از شما مى پرسند. فرمود: اين با من است كه اگر صلاح بدانم آنان را از تفسير آن باخبر كنم يا نكنم. اما تفسير آن را به شما خواهم گفت. عرض كردم: «عَمَّ يَتَسَاءلُونَ»؟ امام فرمود: آن در(باره) امير المؤمنين صلوات الله عليه است، زيرا امير المؤمنين مى فرمود: خداوند عزّ و جلّ آيتى بزرگ تر از من ندارد و خداوند هيچ خبرى بزرگ تر از من ندارد.(3) و تفسير آيات به أئمّه عليهم السلام پيش از اين در تفسير آيه «قُلِ انظُرُواْ مَاذَا فِى السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا تُغْنِى الآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لاَّ يُؤْمِنُونَ»(4) [بگو: بنگريد كه در آسمان ها و زمين چيست و(لى) نشانه ها و هشدارها گروهى را كه ايمان نمى آورند سود نمى بخشد] در سوره يونس آمده است.

1- [1] - تقسير قمى، ج 2، ص 107.
2- [2] - نبأ/ 1 و 2.
3- [3] - كافى، ج 1، ص 161، ح 3.
4- [4] - يونس/ 101.

سوره قصص

اشاره

سوره قصص مکی است. آیات 52 تا 55 مدنی هستند و آیه 85 در جحفه و هنگام مهاجرت نازل شد. تعداد کل آیات 88 آیه است که بعد از سوره نمل نازل گردیده است.

ص:73

ص:74

فضیلت و ثواب قرائت سوره قصص

فضیلت این سوره در آغاز تفسیر سوره شعرا مذکور افتاد.

1) از خواص القرآن: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت گردید که فرمود: هر کس این سوره را تلاوت کند، ده حسنه پاداش دارد به عدد هر کس که موسی علیه السلام را تصدیق نمود و نیز به عدد کسانی که وی را تکذیب کردند؛ و این که تمام فرشتگان زمین و آسمان در روز قیامت بر راستگویی وی شهادت خواهند داد؛ و هر کس آن را بنویسد [و در آب حل کند] و آن آب را بنوشد، هر دردی که دارد، به اذن خداوند متعال از او زایل می شود.(1)

2) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت است: هر کس آن را بنویسد و آن را در آب حل کند و بنوشد، همه دردها از وی زایل می شوند.

3) از امام صادق علیه السلام روایت است: هر کس آن را بنویسد و به گردن کسی که ورم معده دارد یا از بیماری طحال رنج می برد یا درد کبد دارد یا هر درد داخلی دیگری دارد، بیندازد یا این که آن را درون ظرفی بنویسد و آن را با آب باران بشوید و سپس آن آب را بنوشد، آن بیماری و درد از وی زایل می گردد و از بیماری خود شفا می یابد و ورم معده اش می خوابد، به اذن خداوند متعال.

1- [1] - مجمع البیان، ج 7، ص 412.

ص:76

تفسیر سوره قصص

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«طسم(1) تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ(2) »

[طا سین میم* این است آیات کتاب روشنگر]

1) علی بن ابراهیم گوید: سپس خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را مورد خطاب قرار داده و فرمود: ای محمد «نَتْلُوا عَلَیْکَ مِن نَّبَإِ مُوسَی وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ»(1) [(بخشی) از گزارش (حال) موسی و فرعون را برای (آگاهی) مردمی که ایمان می آورند به درستی بر تو می خوانیم]

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِی الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِیَعًا یَسْتَضْعِفُ...وَیَسْتَحْیِی نِسَاءهُمْ إِنَّهُ کَانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ (4) »

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِی الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِیَعًا یَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ یُذَبِّحُ أَبْنَاءهُمْ وَیَسْتَحْیِی نِسَاءهُمْ إِنَّهُ کَانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ (4) »

[فرعون در سرزمین (مصر) سر برافراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت. طبقه ای از آنان را زبون می داشت پسرانشان را سر می برید و زنانشان را (برای بهره کشی) زنده بر جای می گذاشت که وی از فسادکاران بود]

1) ابن بابویه از پدرش، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید- خداوند از ایشان راضی و خوشنود باد- از سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر حِمْیَری و محمد بن یحیی عطاء و احمد بن ادریس، همه اینان، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر بَزَنطی، از ابان بن عثمان، از محمد حلبی روایت کرده

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 110

است که امام صادق علیه السلام فرمود: چون مرگ یوسف بن یعقوب علیه السلام فرا رسید، خاندان یعقوب علیه السلام را که هشتاد مرد بودند طلب کرد و به آنان فرمود: این قِبطیان بر شما تسلط خواهند یافت و بدترین عذاب را به شما می چشانند تا این که خداوند شما را به دست مردی از فرزندان لاوی بن یعقوب که نامش موسی بن عمران است و جوانی بلندبالا با موی مجعد و پوستی سبزه است،(1) نجات خواهد داد.

از آن پس برای هر که پسری به دنیا می آمد، نامش را «عمران» می گذاشت و این عمران ها نام فرزندان خود را «موسی» می گذاشتند.

ابان بن عثمان از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: یوسف علیه السلام به آنان گفت: قبل از ظهور موسی، پنجاه نفر دروغگو از قوم بنی اسرائیل پیدا می شوند، و همگی مدّعی می شوند که موسی بن عمران موعود، آنها هستند.

پس به فرعون خبر رسید که آنها موضوع را مورد بررسی قرار داده اند و به دنبال پیدا کردن این کودک هستند. کاهنان و ساحران به فرعون گفتند: هلاک دین و قومت به دست این کودک که امسال متولد خواهد شد، اتفاق خواهد افتاد. پس فرعون قابله هایی را بر زنان باردار مأمور نمود و به ایشان دستور داد: هیچ نوزاد پسری امسال متولد نمی شود، مگر این که کشته شود و قابله ای را هم مأمور مراقبت از مادر موسی علیه السلام کرد. هنگامی که قوم بنی اسرائیل به این موضوع پی بردند، گفتند: اگر پسران کشته شوند و زنان ما بی آبرو شوند، هلاک می شویم و دیگر نامی از ما باقی نمی ماند، پس بیایید به زنانمان نزدیک نشویم. عمران پدر موسی علیه السلام گفت: با زنان خود نزدیکی کنید، زیرا اگر خداوند مقرر کرده چنین امری واقع شود، علی رغم همه بد خواهان، این موضوع اتفاق خواهد افتاد و

1- [1] - آدم: سبزه رو «صحاح، ماده أدم»

سپس گفت: خدایا! شاهد باش که اگر همه این کار را ترک کنند، من این کار را رها نمی کنم و اگر همه آن را تحریم کنند، من آن را تحریم نمی کنم. سپس با مادر موسی علیه السلام نزدیکی کرد و وی به موسی باردار گردید. لذا از سوی حکومت، زنی قابله مأمور مراقبت از مادر موسی گردید و حتی یک لحظه هم او را تنها نمی گذاشت. اما کم کم مهر مادر و نوزادی که در شکم داشت به دل زن قابله نشست و این اراده خدا بود و چون مادر موسی علیه السلام را نگران و افسرده دید، گفت: چرا [رُخَت] چنین زردرنگ است و کم کم آب می شوی؟ مادر موسی گفت: مرا ملامت نکن، می ترسم چون فرزندم به دنیا آید، او را ببرند و ذبح کنند. زن قابله گفت: غم مخور، من راز تو را پنهان خواهم کرد. اما مادر موسی او را باور نکرد و چون نوزاد به دنیا آمد، زن قابله به طرف وی رفته و گفت: ما شاء الله. سپس رو به مادر موسی علیه السلام کرد و گفت: نگفتم که راز تو را پنهان خواهم کرد. سپس کودک را در آغوش گرفت و در گهواره گذاشت و جای او را مرتّب نمود. سپس نزد نگهبانان- که پشت در منتظر بودند- رفت و گفت: بروید، زایمانی در کار نبود، بلکه مقداری خون لخته دفع شد. چون نگهبانان رفتند، مادر موسی علیه السلام به وی شیر داد.

و چون از صدای گریه اش بیمناک بود، خداوند به او وحی کرد که گهواره ای درست کرده و او را در آن قرار ده و شب هنگام آن را به رودخانه نیل بینداز. پس مادر، کودک را در گهواره نهاد و به رود نیل سپرد، اما آب گهواره را به طرف مادر برمی گرداند، لذا مادر با دست خود آن را با آب به پیش می راند. وقتی با چشمان خود دید که امواج آب دارد او را می برد، خواست فریاد بزند، اما خداوند دل وی را محکم کرد.

از طرف دیگر، زن فرعون که از بنی اسرائیل و بانویی صالح بود، به همسرش فرعون گفت: بهار است، خیمه ای برایم در ساحل نیل برپا کنید تا چند روزی تفریح کنیم. فرعون نیز خیمه ای برای وی تدارک دید و بانوان حرم برای تفریح به ساحل آمدند که ناگهان چشمانشان به سبد افتاد. زن فرعون گفت: آیا این چیزی را که من بر روی آب می بینم، شما هم می بینید؟ گفتند: بلی، به خدا ای بانو ما! آن را می بینم. و چون گهواره به وی نزدیک شد، به طرف آب رفت و با دست خود آن را از آب بیرون کشید در حالی که نزدیک بود در آب غرق شود و ندیمهها از ترس فریاد

کشیدند. اما او گهواره را گرفته و آن را کشید و از آب بیرون آورد و در بغل گرفت و ناگهان چشمانش به کودکی افتاد که زیباتر از او کودکی ندیده بود، و گفت: این پسر من است. گفتند: راست گفتی بانوی ما، زیرا تو پسری نداری و پادشاه هم پسر ندارد. پس این کودک را به فرزندی بپذیرید. پس به سوی فرعون رفت و گفت: پسر بچه ای بانمک و زیبا به من رسیده است، دوست دارم او را به فرزندی خود بپذیریم تا چشم ما بدو روشن گردد. فرعون گفت: این پسر از کجا آمده؟ گفت: به خدا سوگند! نمی دانم. آن قدر می دانم که آب آن را آورده است. او آن قدر به فرعون اصرار ورزید تا وی را قانع و مجاب کرد.

وچون مردم شنیدند که پادشاه نوزادی را به فرزندی قبول کرده است، تمام مردان دربار فرعون، زنان خود را به دربار فرستادند تا دایه آن کودک شوند و وی را شیر دهند یا این که او را در آغوش گرفته و تر و خشک کردنش را بر عهده بگیرند. اما نوزاد، سینه هیچ کدام را نگرفت و شیر هیچ کدام را نخورد. پس زن فرعون دستور داد دایه ای برای فرزندش بیابند، اما هیچ کس را مجبور به این کار نکنند.

از طرفی مادر موسی دختر خود را فرستاد تا اثری از وی بیابد. دختر از خانه بیرون شد و چون به در قصر پادشاه رسید، به نگهبانان آن گفت: شنیدم دنبال دایه ای می گردید. من دایه ای درستکار می شناسم که می تواند فرزند شما را بگیرد و مراقبت از او را برعهده بگیرد. زن فرعون دستور داد او را به درون راه دهند و سپس از وی پرسید: از کجایی؟ گفت: از بنی اسرائیل. و زن فرعون گفت: برو دختر، نیازی به تو نداریم. زنان دربار به وی گفتند: خدا شما را به سلامت بدارد، بنگر و ببین آیا فرعون می پذیرد؟ زن فرعون گفت: اگر فرعون موضوع دایه را بپذیرد، اما آیا حاضر است قبول کند که نوزاد از بنی اسرائیل باشد و این دایه نیز از قوم بنی اسرائیل باشد؟ نه، نمی پذیرد. زن فرعون به آن دختر گفت: برو و وی را بیاور. پس دختر نزد مادرش بازگشت و گفت: زن فرعون تو را می خواند. و چون بر زن فرعون وارد شد، موسی را به وی دادند. او موسی را در آغوش گرفت و سپس سینه در دهانش گذاشت و نوزاد با عجله شروع به خوردن شیر کرد به طوری که چند بار شیر در گلویش گیر کرد و چون زن فرعون دریافت که فرزندش دایه مناسب خود را پیدا کرده، نزد فرعون رفت و گفت: دایه خوبی برای پسرم پیدا

کرده ام. فرعون گفت: این زن کیست؟ گفت: از بنی اسرائیل. فرعون گفت: این کار نشدنی است و ممکن نیست بپذیرم. نوزاد از بنی اسرائیل و دایه هم از بنی اسرائیل است؟! اما همسرش آنقدر در گوش وی خواند که این فرزند پسر توست، چرا باید بترسی، او در دامان تو بزرگ می شود و گوش به فرمان تو خواهد بود... تا این که او را راضی کرد.

بدین ترتیب بود که موسی علیه السلام در خاندان فرعون پرورش یافت و مادرش و خواهر و قابله اش، ماجرای واقعی را به کلی پنهان کردند. از این رو موسی بی آن که قوم بنی اسرائیل از تولد وی باخبر شوند، در قصر فرعون بزرگ شد و این در حالی بود که قوم بنی اسرائیل پیوسته در جستجوی او بودند و وی را طلب می کردند، اما هیچ توفیقی در کار خود به دست نمی آوردند. از طرفی به فرعون خبر رسید که بنی اسرائیل در پی منجی موعود خود هستند. لذا آنان را از این کار به شدت منع کرد و تهدید به مجازات سخت نمود و کار برایشان سخت گردید و دچار تفرقه شدند و از پرسیدن از وی منع گردیدند. راوی گوید: پس بنی اسرائیل در یک شب مهتابی نزد پیری سالخورده رفتند که صاحب علم و دانایی بود و به وی گفتند: سخن از پیامبر منجی، مایه آرامش و تسلی خاطر ما بود. اما تا کی باید در این کشور بمانیم؟! گفت: به خدا سوگند که شما در این سرزمین باقی خواهید ماند تا این که خداوند یاد خود را به وسیله فرزندی از نسل لاوی بن یعقوب به نام موسی بن عمران زنده می کند. او جوانی است بالا بلند با موهای مجعد. آنها مشغول سخن بودند که ناگهان موسی علیه السلام سوار بر استری بر ایشان گذشت. پیرمرد چون او را بدید، گفت: نامت چیست؟- خدایت رحمت کند- گفت: موسی. پرسید: پدرت کیست؟ گفت: عمران. پیرمرد فوراً از جا برخاست و دستش را گرفت و بوسید و دیگران هم به پای وی افتادند و بدین ترتیب آنها یکدیگر را شناختند و آنان را به عنوان پیروان خود پذیرفت.

پس مدتی را در میان ایشان گذراند. آن گاه وارد شهری از شهرهای فرعون شد و مشاهده کرد یکی از طرفداران او با مردی از فرعونیان قبطی مشاجره می کند. آن که شیعه او بود، او را به یاری طلبید و موسی یک ضربه به آن مرد زد که موجب مرگ وی شد. موسی علیه السلام مردی تنومند و قوی هیکل بود. این ماجرا آوازه او را همه جا بر سر زبان ها انداخت و گفتند: موسی مردی از آل فرعون را به قتل

رسانده است. موسی شب را در شهر، با ترس و بیم و مراقبت گذراند و چون صبح شد، همان مرد طرفدار او، بار دیگر با یکی دیگر درگیر شده بود و دوباره موسی را به یاری طلبید. موسی علیه السلام به وی گفت: تو مردی شرور و گناهکار و بدزبان هستی. دیگر روز دعوا با یک مرد و امروز دعوا با مردی دیگر؟! و چون موسی خواست آن مرد قبطی را تنبیه کند، گفت: ای موسی! می خواهی مرا چون کسی که دیروز به قتل رساندی، به قتل برسانی؟ یقیناً قصد داری جباری ستمگر بر روی زمین باشی نه انسانی مصلح. در این هنگام مردی از آخر شهر هراسان سررسید و خبر آورد که ای موسی، مردم دست به یکی کرده اند که تو را بکشند، پس با همراهان خیرخواه خارج شو!

پس موسی ترسان و مراقب از آن جا بیرون رفت و بدون مرکب و خادم از مصر خارج شد و پستی و بلندی ها را یکی پس از دیگری طی می کرد تا این که به سرزمین «مَدْیَن» رسید و به درختی تکیه داد تا استراحت کند. ناگاه دریافت که از زیر این درخت چشمه آبی جاری است و مردمی مشغول آب دادن دام های خویش اند و در این میان دو دختر به همراه گله خود از بقیه دوری می گزیدند. موسی از ایشان پرسید: شما را چه می شود؟ گفتند: پدرمان مردی سالخورده است و ما دو دختر ضعیف هستیم و نمی توانیم همراه مردها شویم و در کنار ایشان قرار گیریم. صبر می کنیم آنها گله هایشان را آب دهند، سپس به آب دادن به گله هایمان می پردازیم. پس موسی علیه السلام مردان چوپان را به کناری زد و از روی ترحّم، دلو آنها را برداشت و آب مورد نیازشان را از چاه خارج کرد تا با خاطری آسوده گله خود را سیراب کنند. سپس موسی بازگشت و به درختی تکیه داد تا استراحت کند. اما روز بعد دخترها پیش از همه آمدند و این در حالی بود که موسی زیر لب این دعا را زمزمه می کرد: «رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ»(1) [پروردگارا! من به هر خیری کهبه سویم بفرستی سخت نیازمندم] و این دعا را در حالی بر لب جاری می کرد که به نصف یک خرما محتاج بود.

چون آن دو دختر نزد پدرشان بازگشتند، پدر پرسید: چه زود در این ساعت

1- [1] - قصص/ 24.

آمده اید؟ گفتند: به یک مرد صالح و رحیم برخوردیم که برایمان [از چاه] آب آورد. مرد وقتی داستان را از زبان دخترانش شنید، به یکی از آنها گفت: برو و او را به نزد من دعوت کن. آن دختر در حالی که با شرم و حیا راه می رفت، پیش موسی رفت و به او گفت: پدرم تو را دعوت می کند تا پاداش آب دادن به گوسفندانمان را به شما بدهد. روایت است که موسی علیه السلام به وی گفت: پشت سرم راه برو و مرا راهنمایی کن که از کدام طرف بروم؛ زیرا فرزندان یعقوب به پشت زنان نگاه نمی کنند. چون نزدیک شعیب رسید و ماجرای خود را برای وی گفت: شعیب به وی گفت: نترس، از قوم ستمگر نجات یافته ای. یکی از دو دختر گفت: پدر، او را استخدام کن، زیرا بهترین کارگر، کارگر قوی و امین است. شعیب به موسی گفت: می خواهم یکی از این دو دختر را به نکاح تو در آورم، مشروط به این که هشت سال برای من چوپانی کنی و اگر دو سال بر آن افزودی، از بزرگواری خودت است. نقل است که موسی ده سال تمام برای شعیب چوپانی کرد؛ زیرا انبیای الهی کار ناقص انجام نمی دهند.

و چون موسی ده سال را پشت سر گذاشت و با خانواده اش عازم بیت المقدس شد، راه را گم کرد و شبانه از مسیر منحرف شد و به بیراهه رفت. در این هنگام از دور آتشی دید. لذا به خانواده اش گفت: درنگ کنید، من آتشی می بینم شاید چوبی از آن آتش را برایتان بیاورم یا از راه درست خبر بگیرم. چون به آتش رسید، ناگهان با درختی مواجه شد که از پایین تا بالا شعله ور شده بود. وقتی که به آن نزدیک می شد، پَسروی می کرد،پس برگشت و ترسی در دلش افتاد، سپس درخت به او نزدیک شد؛ پس از ساحل وادی ایمن در آن بقعه مبارکه از درخت ندایی به گوش رسید که: «يَا مُوسَى إِنِّی أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ* وَأَنْ أَلْقِ عَصَاکَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ کَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ»(1) [ای موسی! پیش آی و مترس که تو در امانی* و (فرمود:) عصای خود را بیفکن. پس چون دید آن مثل ماری میجنبد، پشت کرد و برنگشت] ناگهان با ماری به درشتی تنه درخت مواجه شد که نیش هایش صدایی چون صدای به هم ساییدن دندان داشت و زبانه های آتش از آن

1- [1] - قصص/ 31-30.

بیرون می آمد. پس پا به فرار گذاشت، اما صدای پروردگار از پشت به وی امر کرد که بایستد. پس لرزان برگشت در حالی که زانوانش می لرزید. پس گفت: خدایا! این صدایی که میشنوم، سخن توست؟ فرمود: بله، پس نترس. آن گاه، آرامش بر او چیره شد؛ پس پای خود را بر روی دم او گذاشت و سپس دست برد و ریش آن را گرفت، ناگهان دریافت این همان عصای خود اوست و به وی گفته شد: « اخلَع نَعلَیکَ إِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی»(1) [نعل های خود را در آور؛ زیرا که تو در وادی مقدّس طُوی هستی]. نقل است که علت این که خداوند به موسی امر فرمود پای افزار خود را درآور، آن بود که از پوست خر مرده ای ساخته شده بود. و روایت است که مقصود از «نعلیک»، «خوفیک» است؛ یعنی خوف تو برای از دست دادن خانواده و خوف تو از فرعون (هر دو را از خود دور کن). سپس خداوند عزّ و جلّ او را نزد فرعون و قوم او با دو آیت فرستاد: دستش، و عصا.

از امام صادق علیه السلام نقل است که به یکی از یاران خود فرمود: به کسی که به او امید نداری، امیدوارتر باش از کسی که به او امیدوار هستی؛ زیرا موسی بن عمران رفت تا آتشی برای خانواده اش بیاورد، لیکن پیامبر برگشت و خدای متعال در یک شب، عبد و نبی خود موسی علیه السلام را اصلاح فرمود و همین کار را با حضرت قائم علیه السلام یعنی امام دوازدهم خواهد کرد؛ یعنی کار وی را در یک شب به سامان خواهد رساند، همان طور که کار موسی را به سامان رساند. خداوند تبارک و تعالی او را از حیرت و غیبت به سوی نور فرج و ظهور خارج می کند.(2)

2) علی بن ابراهیم درباره آیه «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِی الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِیَعًا یَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ یُذَبِّحُ أَبْنَاءهُمْ وَیَسْتَحْیِی نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ کَانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ» روایت می کند که: خداوند متعال پیامبرش را از آن چه از قتل و ستم به موسی از جانب فرعون رسید، آگاه نمود تا تسلای خاطری باشد برای شکنجه هایی که از خویشاوندان و قوم خود می بیند. سپس به وی بشارت دارد که وضع به همین شکل باقی نمی ماند و آنان را جانشین خود بر روی زمین قرار خواهد داد و به عنوان امام

1- [1] - طه/ 12.
2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ج1، ص 147، باب 6، ح 13

و رهبر امت منصوب خواهد کرد و آنان را به همراه دشمنانشان به دنیا بازخواهد گرداند تا حق خود را از ایشان بستانند(1).

«وَنُرِیدُ أَن نَّمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ...وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا کَانُوا یَحْذَرُونَ(6) »

«وَنُرِیدُ أَن نَّمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ(5) وَنُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَنُرِی فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا کَانُوا یَحْذَرُونَ(6) »

[و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان (مردم) گردانیم و ایشان را وارث (زمین) کنیم* و در زمین قدرتشان دهیم و (از طرفی) به فرعون و هامان و لشکریانشان آن چه را که از جانب آنان بیمناک بودند، بنمایانیم]

1) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از ابان بن عثمان، از ابو صبّاح کنانی روایت کرده که گفته است: ابو جعفر امام باقر علیه السلام به امام صادق علیه السلام نگاه کرده و فرمودند: آیا این را می بینی؟ این از کسانی است که خداوند عزّ و جلّ [درباره آنان] فرموده است: «وَنُرِیدُ أَن نَّمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ»(2).

2) ابن بابویه از احمد بن محمد بن هیثم عجلی، از ابو عباس احمد بن یحیی بن زکریا قطّان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از محمد بن سنان، از مفضّل بن عمر روایت کرده که شنیدم امام صادق می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی و حسن و حسین علیه السلام نگاه کرد و گریست و سپس فرمود: شما را پس از من به استضعاف می کشند. مفضّل گوید: عرض کردم: معنی این چیست ای فرزند رسول خدا؟ فرمود: معنایش این است که امامان بعد از من شما هستید و خداوند متعال در همین معنا می فرماید: «وَنُرِیدُ أَن نَّمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ» این آیه تا روز قیامت

1- [1] -. تفسیر قمی، ج 2، ص 110

2- [2] - کافی، ج 1، ص 243، ح 1.

درباره ما جاری است.(1)

3) از او، از محمد بن عمر، از محمد بن حسین، از احمد بن عثمان بن حکیم، از شُریح بن مَسلمه، از ابراهیم بن یوسف، از عبد الجبّار، از اعشی ثقفی، از ابو صادق روایت کرده است که: علی علیه السلام فرمود: این آیه درباره ما یا در حق ماست که می فرماید: «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِى الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ».(2)

4) از او، از محمد بن حسن بن احمد ولید- که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن یحیی عطار، از ابو عبد الله حسین بن رزق الله، از موسی بن محمد بن قاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، از حکیمه بنت محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت کرده که: ابو محمد حسن بن علی علیه السلام مرا احضار کرده و فرمود: عمّه جان، امشب نزد ما افطار کن؛ زیرا امشب نیمه ماه شعبان است و خداوند تبارک و تعالی حجت خود را در این شب ظاهر خواهد کرد و او حجت خدا بر روی زمین خواهد بود. گوید: عرض کردم: مادرش کیست؟ فرمود: نرجس. عرض کردم: خدا مرا قربانت کند، اثری از بارداری در وی نیست! فرمود: همان است که گفتم.

گوید: چون آمدم و سلام کردم و نشستم، نرجس آمد تا کفش مرا از پایم درآورد و گفت: بانوی من، چطوری؟ گفتم: بانوی من تویی و بانوی خاندانم تویی. گفت: عمه جان، این چگونه سخن گفتن است؟ گوید: گفتم: دختر عزیزم ، امشب خداوند به شما پسری عطا خواهد فرمود که در دنیا و آخرت سید وسَرور است. نرجس احساس خجالت کرد و علایم شرم بر رخسارش آشکار شد و چون از نماز عشاء فارغ شدم، افطار کردم و دراز کشیدم تا این که به خواب رفتم و چون نیمه های شب فرا رسید، برای نماز شب بیدار شدم و بعد از فراغت از نماز، دیدم که نرجس به خوابی آرام فرو رفته و هیچ علایمی از بارداری یا درد زایمان در وی

1- [1] - معانی الاخبار، ص 79؛ شواهد التنزیل، ج1، ص 430، ح 589.
2- [2] - امالی، ص 387، ح 26.

نیست. پس مدتی نشستم و او را زیر نظر داشتم سپس دراز کشیدم. ناگهان وحشت زده از خواب پریدم، اما کماکان نرجس آرام خوابیده بود. سپس از خواب بیدار شد و پس از ادای نماز دوباره خوابید.

حکیمه گوید: سپس بیرون رفتم تا ببینم سپیده صبح کی خواهد دمید. ناگاه دید، که سپیده صبح اول چون دُم گرگ درآمده و این در حالی بود که نرجس هنوز در خواب بود. ناخواسته شک و تردید وجودم را فراگرفت که ناگاه ابو محمد (امام حسن عسکری) علیه السلام از اتاق نشیمن فرمود: عجله مکن عمّه جان، نزدیک است. در این هنگام نرجس وحشت زده از خواب بیدار شد. سریع به بالینش رفتم و گفتم: بسم الله، آیا چیز خاصی احساس می کنید؟ گفت: بلی، عمّه جان. گفتم: خودت را جمع کن، دل قوی دار که موضوع همان است که به تو گفتم.

حکیمه گوید: سپس هر دوی ما را چرتی خفیف فرا گرفت و ناگهان احساس کردم چیزی اتفاق افتاده است. ناخودآگاه پیراهن را از وی کنار زدم و دیدم که نوزادی به حالت سجده روی زمین است. سریع او را برداشتم و ناگهان دریافتم کاملاً پاک است و نیاز به تمییز کردن ندارد. در این هنگام ابو محمد علیه السلام فرمود: زود پسرم را نزد من بیاورید عمّه جان. فوری نوزاد را خدمت ایشان بردم. امام علیه السلام نوزاد را از من گرفت و یک دست را زیر باسن او قرار داد و دست دیگرش را به پشت وی تکیه داد و پاهای کوچکش را روی سینه خود قرار داد و آن گاه زبانش را در دهان وی گذاشت و با انگشت، چشمانش را مسح کرد و همین کار را با گوش ها و مفاصل وی تکرار نمود. سپس فرمود: فرزندم، سخن بگو! پس نوزاد گفت: « أشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمّداً صلّی الله علیه و آله رسول الله.» سپس بر امیر المؤمنین علیه السلام درود فرستاد و هم چنین بر دیگر امامان بزرگوار تا این که به پدر بزرگوارش رسید و سکوت کرد. سپس امام ابو محمد علیه السلام فرمود: عمّه جان، او را نزد مادرش ببر تا بر وی سلام کند و بعد وی را نزد من برگردان. پس کودک را نزد مادرش بردم. نوزاد به مادر خود سلام کرد و مادر نیز پاسخ سلام او را داد و او را در محل نشاندن وی گذاشت. سپس امام علیه السلام فرمود: عمّه جان، چون روز هفتم شد، او را نزد ما بیاور. حکیمه گوید: چون صبح شد، آمدم تا بر ابو محمد علیه السلام سلام کنم، ولی متوجه شدم که سرورم، نوزاد نورسیده در رختخواب نیست. عرض کردم:

ص:87

قربانت گردم! سرورم کجاست؟ فرمود: عمه جان، او را به کسی سپردیم که مادر موسی، موسی علیه السلام را به وی سپرد.

حکیمه گوید: روز هفتم آمدم و سلام کردم و نشستم. امام علیه السلام فرمود: پسرم را نزد من آورید. پس سرورم را که در کهنه پیچیده شده بود، به حضورش بردم و او نیز همان کارهایی را که قبلاً انجام داده بود، دوباره انجام داد. سپس زبان مبارکش را در دهان وی گذاشت و فرمود: «أشهد أن لا إله إلاّ الله» و آن گاه بر پیامبر و امیر المؤمنین و دیگر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین درود فرستاد و چون به پدرش رسید، باز ایستاد، سپس این آیه را تلاوت کرد: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِى الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ* وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِى الْأَرْضِ وَنُرِى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ».

موسی گوید: از عُقبه خادم در این مورد پرسش کردم و او گفت: حکیمه راست می گوید.(1)

5) شیخ مفید در ارشاد، از ابان بن عثمان، از ابو صّباح کنانی روایت کرده که گوید: امام باقر علیه السلام نگاهی به فرزندش امام صادق علیه السلام انداخت پس فرمود: این را می بینی؟ این از کسانی است که خداوند عزّ و جلّ در حق ایشان فرموده است: «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِى الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ».(2)

6) سید رضی در کتاب خصائص، از سهل بن کَهیل، از پدرش درباره آیه «وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا»(3) [و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند] روایت کرده است که: یکی از والدین، علی بن ابی طالب علیه السلام است. از امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت می کند که: امیر المؤمنین صلوات الله علیه می فرماید: دنیا پس از به هم ریختگی و عصیان، مانند شتر فرزند مرده، به

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، ص 389، باب 42، ح 1.
2- [2] - ارشاد، ص 271.
3- [3] - عنکبوت/ 8.

ما مهر خواهد ورزید؛ و سپس فرمود: «وَنُرِیدُ أَن نَّمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ* وَنُمَکِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ».(1)

7) طبرسی: روایت منقول از امیر المؤمنین علی علیه السلام صحیح است که فرمود: قسم به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید، دنیا پس از به هم ریختگی و عصیان، چنان بر ما دل خواهد سوزاند که حیوانات بر فرزندان خود دل می سوزانند. و پس از این عبارت فرمود: «وَنُرِیدُ أَن نَّمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ».(2)

8) عیاشی از ابو صبّاح کنانی روایت کرده است که: امام باقر علیه السلام نگاهی به فرزندش امام صادق علیه السلام نموده. پس فرمود: به خدا سوگند! این از جمله کسانی است که خداوند در حقّشان آیه «وَنُرِیدُ أَن نَّمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ» نازل کرده است.(3)

9) طبرسی گوید: سید العابدین علی بن الحسین علیه السلام فرمود: قسم به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به حق، بشارت دهنده و بیم دهنده فرستاد، ابرار از میان ما اهل بیت هستند و شیعیان آنان به منزله پیروان موسی علیه السلام هستند و دشمن ما و دشمن طرفداران ما به منزله فرعون و طرفدارانش هستند.(4)

10) ابو جعفر محمد بن جریر طبری در «مسند فاطمه» از ابو مفضّل، از علی بن حسین منقری کوفی، از احمد بن زید دهّان، از مُخوّل بن ابراهیم، از رستم بن عبد الله بن خالد مخزومی، از سلیمان بن اعمش، از محمد بن خلف طاهری، از زاذان، از سلمان روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: خداوند متعال پیامبر و رسولی را نفرستاد، مگر این که برای وی دوازده نقیب قرار داد. عرض کردم: یا رسول الله! این را از مسیحیان و یهودیان شنیده ام. پیامبر فرمود: ای سلمان! آیا می دانی نقیبان دوازده گانه من بعد از من که امامت مردم را بر عهده

1- [1] - خصائص الأئمه، ص 70.
2- [2] - مجمع البیان، ج 7، ص 414.
3- [3] - مجمع البیان، ج7، ص414.

4- [4] - مجمع البيان، ج7، ص414.

می گیرند چه کسانی هستند؟

عرض کردم: خدا و رسولش می دانند. فرمود: خداوند مرا از نور زلال خویش آفرید. مرا به سوی خویش دعوت کرد و من اطاعتش کردم و از نور من علی علیه السلام را آفرید و او را به خود دعوت کرد. پس علی پذیرفت و از نور علی، فاطمه سلام الله علیها را خلق کرد و او را به سوی خویش دعوت کرد و او اجابت نمود و از علی و فاطمه، حسن علیه السلام را آفرید و او را به خود دعوت کرد و او نیز پذیرفت و از من و علی و فاطمه، حسین علیه السلام را خلق کرد و او را به سوی خود خواند و وی پذیرفت. سپس ما را به پنج نام از نام های خود نامید. خدا، محمود است و من محمد؛ الله، أعَلی است و این علی؛ الله، فاطر است و این فاطمه؛ الله، قدیم الاحسان است و این حسن، و الله، محسن است و این حسین. سپس از ما و نور حسین، نه امام آفرید و آنها را به خود فراخوانده و ایشان پذیرفتند و این زمانی بود که هنوز نه آسمانی بنا شده بود نه زمینی و نه هوایی و نه فرشته ای و نه بشری غیر از ما. ما نورهایی بودیم که خداوند را تسبیح می گفتیم وسخن او میشنیدیم و مطیع او بودیم.

سلمان گفت: عرض کردم: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت شوند! کسی که اینان را بشناسد، چه بهره ای خواهد برد؟ فرمود: ای سلمان! هر که آنان را به درستی بشناسد و به ایشان اقتدا کند و ولایت ایشان را بپذیرد و از دشمنانشان بیزاری جوید، به خدا سوگند او از ماست. هر کجا برویم با ماست و هر کجا ساکن باشیم سکونت می کند. عرض کردم: ای رسول خدا! آیا ایمان به ایشان بدون شناختن نام ایشان و نسب شان ممکن است؟ فرمود: خیر. عرض کردم: یا رسول الله! من امام حسین علیه السلام را شناخته ام، بقیه چه کسانی هستند؟ فرمود: بعد از او، سرور عابدان علی بن الحسین و بعد از او فرزندش محمد بن علی، باقر علوم اولین و آخرین، از پیامبران تا مرسلین، سپس جعفر بن محمد، زبان صادق خدا، سپس موسی بن جعفر کاظم که برای خدا خشم خود را فرو می برد، سپس علی بن موسی الرضا که راضی به رضای خداست، سپس محمد بن علی که برگزیده از جانب مردم است، سپس علی بن محمد هادی که هدایتگر به سوی خداست، سپس حسن بن علی صامت و امانت دار سرّ خدا، سپس محمد بن حسن هادی، مهدی، آن ناطق، آن قائم به حق خدا. سپس فرمود: ای سلمان! تو وی را خواهی دید و هر که چون تو

باشد و هر که از روی معرفت، ولایت او را پذیرفته باشد.

سلمان گوید: پس شکر خدا را بسیار به جای آورده، سپس گفتم: یا رسول الله! آیا تا زمان مهدی علیه السلام عمر خواهم کرد؟ آن گاه ایشان این آیه را تلاوت فرمود: «فَإِذَا جَاء وَعْدُ أُولاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُوْلِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُواْ خِلاَلَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولاً* ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا»(1) [پس آن گاه که وعده (تحقق) نخستین آن دو فرا رسد، بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می گماریم تا میان خانه ها(یتان برای قتل و غارت شما) به جستجو درآیند و این تهدید تحقق یافتنی است* پس (از چندی) دوباره شما را بر آنان چیره می کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می دهیم و (تعداد) نفرات شما را بیشتر می گردانیم]

سلمان گوید: پس گریه ام شدت گرفت و شوقم افزون گشت و عرض کردم: یا رسول الله! شما این قول را به من می دهید؟ فرمود: آری، به خدایی که مرا به حق فرستاد، من، علی، فاطمه، حسن، حسین و نه امامی که از نسل حسین می آیند، همین قول را به تو می دهیم و هر که از ماست و با ماست و هر که به ما پیوسته است. آری به خدا- ای سلمان- ابلیس و سربازانش و هر که ایمانش را به کمال رسانده یا هر که کفرش را به کمال رسانده، حاضر می شوند تا قصاص و مجازات شوند؛ «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا»(2) [و پروردگار تو به هیچ کس ستم روا نمی دارد] و این تأویل این آیه است که می فرماید: «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ* وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ» سلمان گوید: پس از محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاستم در حالی اهمیت نمی دادم که کی به دیدار مرگ خواهم رفت یا مرگ به دیدار من خواهد آمد.(3)

11) محمد بن عباس از علی بن عبد الله بن اسد، از ابراهیم بن محمد، از

1- [1] - اسراء/ 6-5.
2- [2] - کهف/ 49.
3- [3] - دلائل الإمامه، ص 234.

یوسف بن کلیب مسعودی، از عمرو بن عبد الغفار با سند خود از ربیعه بن ناجد روایت نموده که: شنیدم که علی علیه السلام درباره این آیه چنین می فرماید، سپس آیه را تلاوت فرمود: «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِى الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» سپس فرمود: قسم به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید که این دنیا چنان بر ما دل خواهد سوزاند که شتر ماده فرزند مرده به فرزندش. (شتر ضروس به شتری گفته می شود که فرزندش مرده یا کشته شده باشد و سپس پوست آن را از کاه آکنده کنند تا شتر ماده به آن نزدیک شده و محبت خود را نثارش کند) .(1)

12) و باز می فرماید: از علی بن عبد الله، از ابراهیم بن محمد، از یحیی بن صالح حویزی، از ابوصالح، از علی علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِى الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» می فرماید: «قسم به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید، این دنیا چنان بر ما مهر خواهد ورزید که شتر ضَروس فرزند از دست داده، مهر میورزد.» شتر ضروس، شتر ماده ای است که فرزندش مرده یا کشته شده باشد و پوست آن را از کاه پر کرده باشند. پس شتر به آن نزدیک می شود و مهر و محبت خود را نثارش می کند.(2)

13) شیبانی در کشف البیان از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده که این آیه مختص به امام عصر است که در آخر الزمان ظاهر می شود و گردنکشان و فراعنه را از هم می پاشد و شرق و غرب زمین را به تصرف درمی آورد و سپس آن را پر از عدل و داد می کند در حالی که پیش از آن مملو از کفر و ستم بود.

14) شیبانی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که: فرعون و هامان در این جا دو شخص از گردنکشان قریش هستند که خداوند آنان را به هنگام ظهور قائم آل محمد علیهم السلام زنده می گردند و از آنان انتقام

1- [1] - تأویل الآیات، ج 1، ص 413، ح 1؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 431، ح 590.
2- [2] - تأویل الآیات، ج1، ص 414، ح 2.

می گیرد.

15) علی بن ابراهیم گوید: منظور از آیه «وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَنُرِی فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا» کسانی هستند که حق آل محمد علیهم السلام را غصب کرده اند و منظور آیه از «منهم»، «من آل محمد» است و مقصود از عبارت «مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ» حذر از قتل و عذاب است و اگر این آیه درباره موسی و فرعون نازل می شد، آن را به این شکل بیان میفرمود: «وَنُرِی فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ»- یعنی از موسی- و نفرمود: «مِنْهُم» از این رو درمی یابیم که منظور از آیه «وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و آن چه خداوند به رسولش وعده داده، پس از وی اتفاق می افتد و امامان از فرزندان او خواهند بود و خداوند این مَثَل را با موسی و بنی اسرائیل زد و دشمنان آنها یعنی فرعون و هامان و سربازانشان. پس فرمود: فرعون بنی اسرائیل را کشت و خداوند موسی را بر فرعون و یارانش مسلط گردانید تا این که خداوند آنها را هلاک نمود. اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از دشمنانشان قتل و غصب بسیار دیدند. لذا خداوند آنان با دشمنانشان را بازمی گرداند تا توسط ائمه کشته شوند.

علی علیه السلام درباره دشمنانش مَثَلی زده است، همان طور که خداوند برای ایشان و دشمنانشان به فرعون و هامان مثال زده است. پس فرمود: ای مردم ! اولین کسی که بر خداوند عزّ و جلّ سرکشی و تمرّد کرد، عناق، دخترآدم علیه السلام بود. خداوند برای وی بیست انگشت آفرید و هر انگشت، دو ناخن بلند داشت که شبیه دو چنگال بزرگ بودند. او در یک جریب زمین مخصوص به خود زندگی می کرد و چون گناه و سرکشی کرد، خداوند شیری چون فیل و گرگی چون شتر و عقابی چون الاغ فرستاد که از مخلوقات اولیه بودند. پس آنها بر وی مسلط شده و او را به قتل رساندند. همین طور خداوند فرعون و هامان را کشت و قارون را در زمین فرو برد و همه اینها مثال هایی هستند برای کسانی که حق خدا را غصب کردند و به همین دلیل خداوند ایشان را به هلاکت رساند.

سپس آن حضرت علیه السلام به دنبال مَثَلی که می زند می فرماید: من حقی داشتم که دیگری آن را بی آن که به وی تعلق داشته باشد، یا آن که من او را شریک کرده باشم تصرف کرد. او هیچ توبه ای ندارد، مگر به وسیله کتابی که از

ص:93

جانب خدا نازل شده باشد یا رسولی که از جانب خدا فرستاده شده باشد. او کجا و رسالت پیامبر کجا؟ در حالی که هیچ پیامبری بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله نخواهد بود. او چگونه توبه خواهد کرد در حالی که در برزخ قیامت است و آرزوها او را گرفتار کردند و قدرت جسارت به ساحت ذات باری تعالی را به خود داد؟ او بر لبه گودالی در حال فرو ریختن ایستاد و به آتش جهنم سقوط کرد و خداوند هرگز قوم ظالم را هدایت نخواهد کرد. هم چنین مَثَل غائب در غیبت و فرار و استتارش مَثَل موسی علیه السلام است که از ترس، مدتی پنهان بود تا این که خداوند اجازه خروج دهد و در پی احقاق حق خود برآمده، دشمنانش را بکشد. همان طور که خداوند متعال می فرماید: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ* الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ»(1) [به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده رخصت (جهاد) داده شده است، چرا که مورد ظلم قرار گرفته اند و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست* همان کسانی که بناحق از خانه هایشان بیرون رانده شدند] (2)

16) علی بن ابراهیم گوید: پدرم از نضر بن سُوَید، از عاصم بن حُمَید، از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: منهال بن عمر به علی بن الحسین علیه السلام برخورد و به وی گفت: چگونه شب را به صبح رساندی ای فرزند رسول خدا؟ فرمود: وای بر تو! هنوز درنیافته ای که ما چگونه شب را به صبح می رسانیم. ما در میان قوم خود به بنی اسرائیل در میان آل فرعون می مانیم، فرزندانمان را سر می برند، به زنانمان بی حرمتی می شود و کار به جایی رسیده که به بهترین خلق خدا بعد از رسول خدا (علی علیه السلام) بر بالای منبرها دشنام داده می شود. به دشمن ما اکنون ثروت و شرافت داده می شود و آنان که ما را دوست می دارند، حقیر شده و حقشان کاستی یافته و مؤمنان نیز وضعی مشابه همین را دارند. هم اکنون عجم این حق را برای عرب می شناسد که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از آنان است و قریش بر عجم فخر می فروشد که محمد صلی الله علیه و آله از ماست و عرب نیز حق قریش را می شناسد که محمد صلی الله علیه و

1- [1] - حج، 39-40.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 110.

آله از آنهاست و عرب بر عجم فخر می فروشد که محمد صلی الله علیه و آله از عرب است، ولی با همه این احوال کسی نمی داند که «حق ما چیست و کجاست؟» بلی، ای منهال! ما چنین شدیم.(1)

«وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ...أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ(13) »

«وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ(7) فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ(8) وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِّي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ(9) وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ(10) وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ(11) وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ(12) فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ(13) »

[و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر ده و چون بر او بیمناک شدی، او را در نیل بینداز و مترس و اندوه مدار که ما او را به تو بازمی گردانیم و از (زمره) پیامبرانش قرار می دهیم* پس خاندان فرعون او را (از آب) برگرفتند تا سرانجام دشمن (جان) آنان و مایه اندوهشان باشد. آری، فرعون و هامان و لشکریان آنها خطاکار بودند* و همسر فرعون گفت: (این کودک) نور چشم من و تو خواهد بود. او را مکشید؛ شاید برای ما سودمند باشد یا او را به فرزندی بگیریم. ولی آنها خبر نداشتند* و دل مادر موسی (از هر چیز جز از فکر فرزند) تهی گشت. اگر قلبش را استوار نساخته بودیم تا از ایمان آورندگان باشد، چیزی نمانده بود که آن (راز) را افشا کند* و به خواهر (موسی) گفت: از پی او برو. پس او را از دور دید

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 111.

در حالی که آنان متوجه نبودند* و از پیش شیر دایگان را بر او حرام گردانیده بودیم. پس (خواهرش آمد و) گفت: آیا شما را بر خانواده ای راهنمایی کنم که برای شما از وی سرپرستی کنند و خیرخواه او باشند؟* پس او را به مادرش بازگردانیدیم تا چشمش (بدو) روشن شود و غم نخورد و بداند که وعده خدا درست است ولی بیشترشان نمی دانند]

1) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون مادر موسی به وی باردار شد، آثار حاملگی تا زمان وضع حمل بر وی ظاهر نشد و فرعون برای همه زنان بنی اسرائیل مراقبانی از قبطی ها قرار داده بود و چون به وی خبر دادند که بنی اسرائیل با خود می گویند مردی به نام موسی بن عمران در میان ما متولد می شود که نابودی فرعون و یارانش بر دست او خواهد بود، فرعون با خود عهد کرد که تمام فرزندان ذکور آنها را بکشد تا این اتفاق نیفتد. از این رو مردان و زنان را از هم جدا کرد و مردها را به زندان ها افکند و چون مادر موسی فرزند خود را به دنیا آورد، با اندوه به وی نگاه کرده، غمگین شد و بسیار گریست و با خود گفت: همین الان او را سر می برند؛ اما خداوند مهر او را به قلب زنی که مراقب او بود انداخت و به مادر موسی گفت: چرا رنگ رخسارت زرد شده است؟ گفت: می ترسم پسرم را سر ببرند. زن گفت: نترس. و موسی چنان زیبا بود که هر که او را می دید شیفته اش می گشت. از این رو خداوند می فرماید: «وَأَلْقَيْتُ عَلَيْکَ مَحَبَّةً مِّنِّی»(1) [و مهری از خودم بر تو افکندم] از این رو آن زن قبطی که نگهبان و مراقب او بود، مهرش را به دل گرفت.

و خداوند آن صندوق چوبی را بر مادرش نازل فرمود و به وی الهام کرد که موسی را داخل صندوق بگذارد و وی را در دریا رها کند: «وَلَا تَخَافِی وَلَا تَحْزَنِی إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْکِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» پس مادر موسی، نوزاد را در صندوق گذاشت و در آن را بست و به آب نیل انداخت. فرعون، قصری برای تفریح در کنار نیل داشت. در این زمان به همراه همسرش آسیه در این قصر بودند که از دور

1- [1] - طه/ 39.

چشمش به یک سیاهی افتاد که آب نیل آن را بالا و پایین می برد و باد آن را به طرف قصر می آورد تا این که به در قصر فرعون رسید. فرعون دستور داد آن را از آب بگیرند و نزد وی ببرند و چون صندوق را نزد وی بردند و در آن را باز کرد، کودکی در آن یافت. لذا گفت: این کودک یک اسرائیلی است. اما خداوند محبت موسی را هم به دل فرعون افکند و هم به دل آسیه؛ و علی رغم این محبت، فرعون قصد کرد کودک را بکشد. لذا آسیه به وی گفت: «لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» او موسی است. فرعون پسر نداشت، لذا دستور داد برایش دایه ای بیاورند تا او را شیر دهد و تربیت کند. پس چند زن را که فرزندانشان کشته شده بود، آوردند، اما نوزاد، شیر هیچ کدام از آنان را نخورد؛ زیرا خداوند خود چنین خواسته بود: «وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ».

از طرفی مادر موسی خبر یافت که فرعون پسر او را گرفته، از این رو بسیار غمگین شد و بسیار گریست: «وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ» یعنی این که نزدیک بود راز او را فاش کند یا این که بمیرد. اما بر خود مسلط شد و حوادث، آن گونه که خداوند فرموده بود، پیش رفت: «لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا* وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ»، لذا خواهر موسی برای گرفتن خبر از خانه بیرون آمد تا این که به کنار قصر فرعون رسید و دورادور بی آن که کسی متوجه شود، مراقب اوضاع بود «فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» و چون موسی شیر هیچ زنی را نمی خورد، فرعون به شدت اندوهگین شد. در این هنگام خواهر موسی جلو رفت و گفت: آیا خانواده ای را به شما معرفی کنم که او را برایتان بزرگ کنند و نصیحت گر او باشند؟ فرعون گفت: بلی. پس رفت و مادر موسی را آورد و چون موسی را در آغوش گرفت و سینه در دهانش گذاشت، بلافاصله شروع به شیر خوردن کرد. از این رو فرعون و اطرافیان او بسیار خوشحال شدند و به تشویق مادرش پرداخته و گفتند: او را برای ما بزرگ کن و هر چه بخواهی به تو می دهیم و بدین وسیله قول خداوند تحقق یافت که فرموده است: «فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».

فرعون فرزندان را به قتل می رساند در حالی که به پرورش موسی اهتمام وافر داشت بی آن که بداند هلاک او بر دست همین پسر است. چون موسی کمی بزرگ شد، در کنار فرعون عطسه ای کرد و بلافاصله گفت: «الحمد لله ربّ العالمین»

ص:97

فرعون به این گفته او پرخاش کرد و یک سیلی به وی زد و گفت: این چه سخنی است که می گویی؟ پس موسی از جا جست و ریش او را – که بسیار هم بلند بود- گرفت و به سختی کشید به گونه ای که فرعون از این بابت درد کشید. لذا فرعون تصمیم گرفت وی را به قتل برساند. زن فرعون که شاهد ماجرا بود، گفت: این کودک نوپایی بیش نیست و نمی داند چه می گوید. تو او را با سیلی آزردی و او هم واکنش نشان داد. فرعون گفت: او خوب می داند چه می کند. آسیه گفت: مقداری خرما و مقداری زغال گداخته پیش او بگذار، اگر تشخیص داد که کدام خوراکی هستند، حق با توست. پس فرعون چنین کرد و به موسی گفت: بخور! موسی دست خود را به سوی خرما دراز کرد، اما جبرئیل دستش را به سمت زغال گداخته برد و موسی آن را به سرعت برداشت و به دهان گذاشت و زبانش سوخت. فریاد کودک برخاست و گریه امانش را برید. پس آسیه به فرعون گفت: نگفتم که او کودک نوپایی بیش نیست و هنوز قدرت تمییز ندارد؟ پس فرعون از خطای وی در گذشت.

راوی گوید: پس به امام باقر علیه السلام عرض کردم: موسی چه مدت از مادرش غایب بود تا این که خداوند او را به وی بازگرداند؟ فرمود: سه روز. عرض کردم: آیا هارون برادر تنی موسی بود؟ فرمود: بلی. مگر در قرآن نخوانده ای که: «یَبْنَؤُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْیَتِی وَلَا بِرَأْسِی»(1) [ای پسر مادرم! نه ریش مرا بگیر و نه (موی) سرم را] عرض کردم: کدامشان مسن تر بودند؟ فرمود: هارون. عرض کردم: آیا وحی بر هر دوی آنها نازل می شد؟ فرمود: وحی بر موسی نازل می شد و موسی آن را به هارون می گفت. عرض کردم: مرا از احکام، قضا، امر و نهی آگاه فرما که آیا به عهده آن دو واگذار شده بود؟ فرمود: موسی بود که با خدا مناجات می کرد و علم را می نوشت و میان بنی اسرائیل قضاوت می کرد و در غیاب موسی هنگام رفتن به مناجات، هارون جانشین وی بود. عرض کردم: کدام زودتر از دنیا رفتند؟ فرمود: هارون پیش از موسی از دنیا رفت و هر دوی آنها در زمان سرگردانی از دنیا رفتند. عرض کردم: آیا از موسی پسری بر جای ماند؟ فرمود: خیر، ذریه او از طریق

1- [1] - طه/ 94.

هارون ادامه یافت.

راوی گوید: موسی همچنان با عزت و کرامت نزد فرعون بود تا به سن مردانگی رسید؛ ولی سخنان موسی در توحید برای فرعون خوشایند نبود و آزارش می داد. روزی موسی به بازار رفت و مشاهده کرد دو مرد با هم به ستیز برخاسته اند. یکی سخن موسی در توحید را تأیید می کرد و آن دیگر طرفدار فرعون بود. آن که طرفدار موسی بود، چون موسی را دید، از وی یاری طلبید. پس موسی پیش آمد و ضربه ای به آن یکی زد و او را کشت و سپس ناپدید شد. فردای آن روز مرد دیگری با آن مرد که طرفدار موسی بود درگیر شد و مرد طرفدار موسی او را به کمک طلبید. وقتی مرد فرعونی موسی را دید گفت: می خواهی مرا هم مثل آن مرد دیروزی به قتل برسانی؟ پس یقه دوست موسی را رها کرد و گریخت.

خزانه دار فرعون به موسی ایمان داشت و ششصد سال ایمان خود را پنهان کرده بود و او همان کسی است که خداوند درباره وی می فرماید: «وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ»(1) [و مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمان خود را نهان می داشت، گفت: آیا مردی را می کشید که می گوید: پروردگار من خداست]

خبر کشته شدن آن مرد به دست موسی به فرعون رسید. پس وی را طلب کرد تا به قتل رساند. آن مرد مؤمن شخصی را نزد موسی فرستاد تا به او بگوید: «إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ* فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ» [سران قوم درباره تو مشورت می کنند تا تو را بکشند. پس (از شهر) خارج شو، من جدا از خیرخواهان توام* موسی ترسان و نگران از آن جا بیرون رفت] او در حال گریز به چپ و راست خود نگاه می کرد و می گفت: «رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»(2) [پروردگارا! مرا از گروه ستمکاران نجات بخش]

و به سمت «مَدْيَن» که سه روز راه بود، حرکت کرد و چون به دروازه مَدْيَن رسید، چاهی دید مردم از آب آن گله ها و چهارپایان خود را سیراب می کنند. پس

1- [1] - غافر/ 28.

2- [2] - قصص/ 21-20.

در گوشه ای نشست در حالی که سه روز بود چیزی نخورده بود. ناگهان چشمش به دو دختر افتاد که گله کوچک گوسفندی داشتند، اما به چاه نزدیک نمی شدند. موسی به آنها گفت: چرا گوسفندانتان را آب نمی دهید؟ گفتند: «لَا نَسْقِی حَتَّی یُصْدِرَ الرِّعَاء وَأَبُونَا شَیْخٌ کَبِیرٌ»(1) [(ما به گوسفندان خود) آب نمی دهیم تا شبانان (همگی گوسفندانشان را) برگردانند؛ و پدر ما پیری سالخورده است].

پس موسی بر ایشان دل سوزاند و بر سر چاه رفت و به آن که بر بالای چاه بود گفت: آیا می خواهید یک دلو آب برای خودم بکشم و یک دلو برای شما؟ (و کشیدن یک دلو توسط ده نفر صورت می گرفت) و چون آن مرد پذیرفت، موسی به تنهایی یک دلو برای آن که بر سر چاه بود آب کشید و یک دلو دیگر برای دختران شعیب و گوسفندان آنان را سیراب کرد. «ثُمَّ تَوَلَّی إِلَی الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ»(2) [آن گاه به سوی سایه برگشت و گفت: پروردگارا! من به هر خیری که سویم بفرستی سخت نیازمندم] او در آن حال بسیار گرسنه بود. امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: چون موسی کلیم الله گوسفندان آن دو دختر را سیراب کرد و به سایه رفت تا استراحت کند، گفت: پروردگارا! من به هر خیری که سویم بفرستی نیازمندم. او در این دعا چیزی جز نان نمی خواست تا خود را با آن سیر کند؛ زیرا چند روز را فقط با گیاه خوردن سر کرده بود و آنان از شدت لاغری به راحتی سبزی گیاهان را در لایه زیر پوست زیرین او می دیدند. پس چون دختران شعیب نزد پدرشان رفتند، به آنها گفت: زود برگشتید!

پس آن دو ماجرای موسی علیه السلام را برای وی بازگو کردند بی آن که او را بشناسند. شعیب به یکی از آن دو گفت: نزد او بازگرد و او را اینجا دعوت کن تا بابت سیراب کردن گوسفندانمان به وی پاداشی دهیم. پس آن دختر آن گونه که در قرآن آمده، نزد موسی بازگشت: «تَمْشِی عَلَی اسْتِحْیَاء قَالَتْ إِنَّ ابی یَدْعُوکَ لِیَجْزِیَکَ أَجْرَ مَا سَقَیْتَ لَنَا»(3) [در حالی که به آزرم گام بر می داشت نزد وی آمد (و)

1- [1] - قصص/ 23.
2- [2] - قصص/ 24.
3- [3] - قصص/ 25.

گفت: پدرم تو را می طلبد تا تو را به پاداش آب دادن (گوسفندان) برای ما، مزد دهد] پس موسی علیه السلام با وی همراه شد و آن زن پیشاپیش موسی حرکت می کرد. ناگهان بادی وزید و جامه دختر به بدنش چسبید و باسن او آشکار شد. پس موسی به وی گفت: پشت سر من راه برو و مرا به وسیله سنگ ریزه هایی که به جلوی من پرتاب می کنی، مرا راهنمایی کن؛ زیرا من از قومی هستم که به پشت زنان نگاه نمی کنند. چون بر شعیب علیه السلام وارد شد، داستان خود را برایش تعریف کرد، پس شعیب به وی گفت: «لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ»(1) [مترس که از گروه ستمگران نجات یافتی]. یکی از دختران شعیب گفت: «یَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَیْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِیُّ الْأَمِینُ»(2) [یکی از آن دو (دختر) گفت: ای پدر! او را استخدام کن؛ چرا که بهترین کسی است که استخدام می کنی، هم نیرومند (و هم) در خور اعتماد است] پس شعیب به وی گفت: قدرتش را با کشیدن دلو آب به تنهایی فهمیدی. امانتداری او را از کجا فهمیدی؟ دختر گفت: وقتی به من گفت که پشت سرش راه بروم و راه را به وی نشان دهم؛ زیرا او نمی خواست از پشت سر بدن زنان را ببیند، این دلیل بر امانتداری اوست.

پس شعیب گفت: «إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ عَلَی أَن تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِکَ وَمَا أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنِی إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ»(3) [(شعیب) گفت: من می خواهم یکی از این دو دختر خود را (که مشاهده می کنی) به نکاح تو در آورم، به این (شرط) که هشت سال برای من کار کنی و اگر ده سال را تمام گردانی اختیار با تو است و نمی خواهم بر تو سخت گیرم، و مرا ان شاء الله از درستکاران خواهی یافت] موسی علیه السلام به وی گفت: «ذَلِکَ بَیْنِی وَبَیْنَکَ أَیَّمَا الْأَجَلَیْنِ قَضَیْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَیَّ »(4) [گفت: این (قرار داد)

1- [1] - قصص/ 25.
2- [2] - قصص/ 26.
3- [3] - قصص/ 27.
4- [4] - قصص/ 28.

میان من و تو باشد که هر یک از دو مدت را به انجام رسانیدم بر من تعدی (روا) نباشد] یعنی چه ده سال خدمت کنم و چه هشت سال، مورد مواخذه قرار نگیرم و در ادامه موسی گفت: «وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ»(1) [و خدا بر آن چه می گوییم وکیل است].

راوی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کدام مدت را به سر برد؟ فرمود: ده سال تمام خدمت کرد. عرض کردم: قبل از پایان ده سال با همسرش ازدواج کرد یا بعد از آن؟ فرمود: قبل از پایان مهلت.

عرض کردم: یک مرد با زنی ازدواج می کند و به پدر دختر تعهد می دهد که مثلاً تا دو ماه دیگر به همسرش نزدیک نشود. این چنین شرطی جایز است؟ فرمود: موسی می دانست که تعهد خود را انجام خواهد داد. از این رو او می دانست آن قدر زنده می ماند که به عهد خود وفا کند. عرض کردم: قربانت گردم! شعیب کدامیک از دختران خود را به همسری موسی درآورد؟ فرمود: آن دختری که به پدرش گفت: «يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ»(2) [یکی از آن دو (دختر) گفت: ای پدر! او را استخدام کن؛ چرا که بهترین کسی است که استخدام می کنی، هم نیرومند (و هم) در خور اعتماد است]

چون موسی تعهد خود را به پایان برد، به شعیب گفت: باید به وطنم نزد مادر و خانواده ام برگردم. آیا چیزی نزد تو دارم؟ شعیب گفت: از میان گوسفندانم که امسال زاد و ولد کنند، هر چه گوسفند ابلق (سیاه و سفید) متولد شود، برای تو باشد. پس موسی هنگامی که می خواست قوچ را به میان میش ها برد، ابتدا چوبی را برداشت و آن را شکست و در وسط آغل گوسفندان فرو بُرد و پارچه ای سیاه و سفید (ابلق) روی آن انداخت و آن گاه قوچ را به میان میش ها فرستاد تا آنها را بارور کند. در نتیجه این تدبیر، آن سال میش ها همگی بره های ابلق به دنیا آوردند.

و چون مهلت به سر آمد، موسی به همراه همسرش و توشه ای که شعیب در اختیارشان گذاشته بود، با گله خود راهی سرزمین مصر شد. اما قبل از رفتن به

1- [1] - قصص/ 28.

2- [2] - قصص/ 26.

شعیب گفت: عصایی می خواهم که پیوسته با من باشد. و عصای پیامبران نزد شعیب بود و همگی را از آنها به ارث برده بود. پس شعیب به وی گفت: وارد این اتاق شو و عصایی از بین آن همه عصا برای خودت بردار. چون موسی وارد اتاق شد، عصای نوح و ابراهیم علیه السلام از جا کنده شد و در دست موسی قرار گرفت. موسی آن عصا را بیرون آورد و چون چشم شعیب به عصا افتاد، گفت: این عصا را بازگردان و یکی دیگر بردار. موسی آن را برگرداند تا یکی دیگر بردارد، اما همان عصا دوباره خود را در بغل موسی انداخت و این مسئله سه بار تکرار شد و چون شعیب این را دید، به وی گفت: برو، خداوند این عصا را به تو اختصاص داده است. پس موسی گله اش را حرکت داد و قصد سرزمین مصر کرد و چون با خانواده اش به دشتی رسید، دچار سرمای شدیدی شدند که همراه با باد و تاریکی بود و شب نیز از راه فرا رسید و مزید بر علت شد. ناگهان چشم موسی به آتشی افتاد. خداوند در این خصوص می فرماید: «فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِن جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّی آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّی آتِیكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ»(1) [و چون موسی آن مدت را به پایان رسانید و همسرش را (همراه) برد آتشی را از دور در کنار طور مشاهده کرد به خانواده خود گفت: (اینجا) بمانید که من آتشی از دور دیدم. شاید خبری از آن یا شعله ای آتش برایتان بیاورم، باشد که خود را گرم کنید]

سپس به طرف آتش رفت تا شعله ای بیاورد، ناگهان با درختی مواجه شد که زبانه های آتش همه جای آن را فرا گرفته بود و چون به طرف آتش رفت، آتش نیز به طرف او افتاد و چون موسی وحشت زده خود را کنار کشید، آتش هم به جای خود برگشت. موسی دید که چگونه آتش دوباره به درخت برگشت، ولی دوباره سعی کرد شعله ای برگیرد که باز هم آتش به سمت او افتاد. لذا برگشت و دیگر کارش را تکرار نکرد. در همین زمان خدای متعال وی را صدا زد که: «یَا مُوسَى إِنِّی أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ»(2) [ای موسی! منم من خداوند، پروردگار جهانیان] موسی

1- [1] - قصص/ 29.
2- [2] - قصص/ 30.

گفت: دلیل این امر چیست؟ خداوند فرمود: ای موسی! در دست راست تو چیست؟ گفت: عصای من است. گفت: «ألقها یا موسی»(1) [ای موسی! عصای خود را بیفکن] پس موسی آن را انداخت، ناگهان تبدیل به ماری جنبنده شد. پس موسی علیه السلام از آن ترسید و فرار کرد. پس خداوند او را صدا زد که: ای موسی! نترس، آن را بردار که تو در امانی و دستت را در گریبانت فرو کن، خواهی دید وقتی آن را بیرون می آوری سفید بی گزند است؛ زیرا پوست موسی علیه السلام سبزه پررنگ بود. پس دستش را از گریبانش بیرون آورد، ناگهان دنیا را برایش روشن کرد. پس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «فَذَانِکَ بُرْهَانَانِ مِن رَّبِّکَ إِلَی فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ کَانُوا قَوْمًا فَاسِقِینَ»(2) [این دو (نشانه) دو برهان از جانب پروردگار تو است (که باید) به سوی فرعون و سران (کشور) او (ببری)؛ زیرا آنان همواره قومی نافرمانند] پس موسی گفت: «رَبِّ إِنِّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَن یَقْتُلُونِ* وَأَخِی هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِیَ رِدْءًا یُصَدِّقُنِی إِنِّی أَخَافُ أَن یُکَذِّبُونِ* قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَنَجْعَلُ لَکُمَا سُلْطَانًا فَلَا یَصِلُونَ إِلَیْکُمَا بِآیَاتِنَا أَنتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَکُمَا الْغَالِبُونَ»(3)-(4) [گفت: پروردگارا! من کسی از ایشان را کشته ام. می ترسم مرا بکشند* و برادرم هارون از من زبان آورتر است. پس او را با من به دستیاری گسیل دار تا مرا تصدیق کند؛ زیرا می ترسم مرا تکذیب کنند* فرمود: به زودی بازویت را به (وسیله) برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو تسلطی قرار خواهیم داد که با (وجود) آیات ما به شما دست نخواهند یافت. شما و هر که شما را پیروی کند چیره خواهد بود]

«وَدَخَلَ الْمَدِینَةَ عَلَی حِینِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ...فِی الْأَرْضِ وَمَا تُرِیدُ أَن تَکُونَ مِنَ الْمُصْلِحِینَ(19) »

«وَدَخَلَ الْمَدِینَةَ عَلَی حِینِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِیهَا رَجُلَیْنِ یَقْتَتِلَانِ هَذَا مِن شِیعَتِهِ

1- [1] - قصص/ 19.
2- [2] - قصص/ 32.
3- [3] - قصص/ 35-33.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 112.

وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِی مِن شِیعَتِهِ عَلَی الَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ فَوَکَزَهُ مُوسَی فَقَضَی عَلَیْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِینٌ(15) قَالَ رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ(16) قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَلَنْ أَکُونَ ظَهِیرًا لِّلْمُجْرِمِینَ(17) فَأَصْبَحَ فِی الْمَدِینَهِ خَائِفًا یَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِی اسْتَنصَرَهُ بِالْأَمْسِ یَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَی إِنَّکَ لَغَوِیٌّ مُّبِینٌ(18) فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَن یَبْطِشَ بِالَّذِی هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا قَالَ یَا مُوسَی أَتُرِیدُ أَن تَقْتُلَنِی کَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِن تُرِیدُ إِلَّا أَن تَکُونَ جَبَّارًا فِی الْأَرْضِ وَمَا تُرِیدُ أَن تَکُونَ مِنَ الْمُصْلِحِینَ(19) »

[و داخل شهر شد بی آن که مردمش متوجه باشند. پس دو مرد را با هم، در زد و خورد یافت: یکی، از پیروان او و دیگری از دشمنانش (بود). آن کس که از پیروانش بود، بر ضد کسی که دشمن وی بود از او یاری خواست. پس موسی مشتی بدو زد و او را کشت. گفت: این کار شیطان است؛ چرا که او دشمنی گمراه کننده (و) آشکار است* گفت: پروردگارا! من بر خویشتن ستم کردم، مرا ببخش. پس خدا از او درگذشت که وی آمرزنده مهربان است* (موسی) گفت:پروردگارا! به پاس نعمتی که بر من ارزانی داشتی، هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود* صبحگاهان در شهر بیمناک و در انتظار (حادثه ای) بود. ناگاه همان کسی که دیروز از وی یاری خواسته بود (باز) با فریاد از او یاری خواست. موسی به او گفت: به راستی که تو آشکارا گمراهی* و چون خواست به سوی آن که دشمن هر دوشان بود حمله آورد گفت: ای موسی! آیا می خواهی مرا بکشی چنان که دیروز شخصی را کشتی. تو می خواهی در این سرزمین فقط زورگو باشی و نمی خواهی از اصلاحگران باشی]

1) ابن بابویه از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی، از پدرش، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جهم روایت کرده است که: در مجلس مأمون حضور یافتم در حالی که علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز در آن مجلس بود و حدیث عصمت پیامبران را بیان می فرمود. مأمون از امام رضا علیه السلام پرسید: درباره آیه «فَوَکَزَهُ مُوسَی فَقَضَی عَلَیْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ»

چه می گویی؟ امام رضا علیه السلام فرمود: موسی بدون اطلاع مردم وارد شهری از شهرهای فرعون شده بود، در فاصله میان مغرب و عشاء. در آن جا به دو مرد برخورد که با هم می جنگیدند. یکی طرفدار خودش بود و دیگری از دشمنانش. آن که از طرفدارانش بود، از وی یاری خواست تا دشمنش را مغلوب کند. موسی علیه السلام با حکم خدا یک مشت بر وی زد و وی مرد. موسی گفت: «هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ» یعنی جنگی که میان آن دو مرد واقع شده بود عمل شیطان بود، نه آن چه موسی علیه السلام مرتکب شده بود. منظور موسی علیه السلام از این آیه، آن است که شیطان دشمنی آشکار و گمراه کننده است. «عَدُوٌّ مُّبِینٌ».

مأمون گفت: معنی قول موسی: «رَبِّ إِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی فَاغْفِرْ لِی» چیست؟ فرمود: می گوید: من با ورودم به شهر، خودم را در موقعیتی قرار دادم که نباید چنین می شد، پس مرا بیامرز؛ یعنی مرا از دشمنانت بپوشان. مبادا مرا به چنگ آورده و بکشند «فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ» موسی علیه السلام گفت: «رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَیَّ» یعنی با قدرتی که به من ارزانی داشته ای که توانستم یکی از مشرکان را با یک مشت بکشم «فَلَنْ أَکُونَ ظَهِیرًا لِّلْمُجْرِمِینَ» بلکه با این قدرت در راه تو جهاد خواهم کرد تا این که تو راضی گردی. پس موسی در شهر بیمناک شد و مراقب اوضاع بود که ناگهان مردی که دیروز او را به یاری طلبیده بود، دید و به وی گفت: تو مردی مشخّصاً گمراه هستی. دیروز با مردی جنگیدی و امروز هم با این مرد می جنگی؟ من بی شک تو را خواهم آزرد؛ و می خواست او را ادب کند. پس چون خواست او را که از پیروان خودش بود و دشمن هر دوی آنان بود، ادب کند، گفت: ای موسی! «أَتُرِیدُ أَن تَقْتُلَنِی کَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِن تُرِیدُ إِلَّا أَن تَکُونَ جَبَّارًا فِی الْأَرْضِ وَمَا تُرِیدُ أَن تَکُونَ مِنَ الْمُصْلِحِینَ».

مأمون گفت: ای ابا الحسن! خداوند به عوض پیامبرانش تو را جزای خیر دهد.(1)

2) طبرسی از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: نامتان بر شما مبارک باد! عرض کردم چه اسمی؟ فرمود: «شیعه»

1- [1] - عيون اخبار الرضا عليه لسلام، ج 1، ص 170.

مگر سخن خدا را نشنیده ای که می فرماید: «فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِی مِن شِیعَتِهِ عَلَی الَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ».(1)

3) ابن بابویه از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از احمد بن هلال، از محمد بن سنان، از محمد بن عبد الله بن رباط، از محمد بن نعمان احول، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: منظور از: «بَلَغَ أَشُدَّهُ» در آیه «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَی آتَیْنَاهُ حُکْمًا وَعِلْمًا»(2) [و چون به رشد و کمال خویش رسید، به او حکمت و دانش عطا کردیم] آن است که موسی به سن هجده سالگی رسید و «وَ اسْتَوَی» یعنی ریش درآورد.(3)

«فَسَقَی لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّی إِلَی الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ(24) »

[پس برای آن دو (گوسفندان را) آب داد. آن گاه به سوی سایه برگشت و گفت: پروردگارا! من به هر خیری که سویم بفرستی، سخت نیازمندم]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابو عمیر، از دیگری، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: مقصود موسی علیه السلام از آیه «إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ»، طلب طعام بود.(4)

2) احمد بن محمد بن خالد برقی از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از فردی دیگر روایت می کند که امام صادق علیه السلام درباره عبارت «إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ» فرموده است: موسی علیه السلام با این جمله درخواست طعام کرده بود.(5)

3) عیاشی از حفص بن بختری، از امام صادق علیه السلام درباره گفته موسی

1- [1] - مجمع البیان، ج 7، ص 424.
2- [2] - قصص/ 14.
3- [3] - معانی الاخبار، ص 226، ح 1.
4- [4] - کافی، ج 6، ص 287، ح 5.
5- [5] - محاسن، ص 585، ح 78.

علیه السلام به جوان همراهش: «آتِنَا غَدَاءنَا»(1) [غذای ما را بیاور] و عبارت «إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ» می فرماید: منظور حضرت موسی در هر دو عبارت «غذا» بود. آن گاه امام می فرماید که موسی علیه السلام گرسنگی بسیار می کشید.(2)

4) لیث بن سلیم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: موسی سه بار از گرسنگی به خدا شکایت برد: «آتِنَا غَدَاءنَا لَقَدْ لَقِینَا مِن سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا»(3) [غذایمان را بیاور که راستی ما از این سفر رنج بسیار دیدیم] و «لَاتَّخَذْتَ عَلَیْهِ أَجْرًا»(4) [اگر می خواستی (می توانستی) برای آن مزدی بگیری] و در آیه «رَبِّ إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ».(5)

5) زمخشری در کتاب ربیع الابرار از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین الگو برای تو بود و بهترین راهنما برای نکوهش دنیا و کثرت بدی های آن؛ زیرا اطراف آن از وی گرفته شد و اکناف آن برای دیگری هموار گشت و اگر خواستی می توانی موسی کلیم الله را الگوی دومت قرار بدهی که فرمود: «إِنِّی لِمَا أَنزَلْتَ إِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ» زیرا به خدا سوگند! او در این دعا چیزی جز نان نمی خواست تا آن را بخورد؛ زیرا او علف زمین می خورد به گونه ای که از شدت لاغری و آب شدن گوشت بدنش، می شد رنگ سبز سبزه هایی را که خورده بود از سفیدی و صافی شکمش دید.(6)

«قَالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ عَلَی أَن...أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنِی إِن شَاء اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ(27) »

«قَالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ عَلَی أَن تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِکَ وَمَا أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنِی إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ(27) »

1- [1] - کهف/ 62.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 356، ح 44.
3- [3] - کهف/ 62.
4- [4] - کهف/ 77.
5- [5] - تفسیر عیاشی، ج2، ص361، ح 50.

6- [6] - ربيع الابرار، ج4، ص 383.

[(شعیب) گفت: من می خواهم یکی از این دو دختر خود را (که مشاهده می کنی) به نکاح تو در آورم به این (شرط) که هشت سال برای من کار کنی و اگر ده سال را تمام گردانی اختیار با تو است و نمی خواهم بر تو سخت گیرم و مرا ان شاء الله از درستکاران خواهی یافت]

1) محمد بن یعقوب از عده ای از یاران ما، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش، و همگی آنها از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده اند که گفت: به ابو الحسن صلوات الله علیهم اجمعین درباره این سخن شعیب علیه السلام که می فرماید: «إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هَاتَیْنِ عَلَی أَن تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِکَ» پرسش نمودم که موسی کدام مدت را به سر برد؟ فرمود: به دورترین آن وفا کرد، ده سال. عرض کردم: آیا قبل از اتمام شرط با وی عروسی کرد یا پس از اتمام مدت؟ فرمود: پیش از تمام شدن مهلت. عرض کردم: مردی با زنی ازدواج می کند و شرط می کند که دو ماه برای پدر زنش کار کند. آیا این جایز است؟ فرمود: موسی علیه السلام می دانست که این شرط را ادا خواهد کرد. اما این یکی از کجا می داند تا دو ماه دیگر زنده می ماند تا به وعده خود وفا کند؟ در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، یک مرد به شرط آموختن یک سوره قرآن به زن، با وی ازدواج کرد یا با مقداری درهم یا مقداری گندم.(1)

2) باز هم از او، از علی بن محمد بن بندار، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از ابن سنان، از ابو الحسن علیه السلام روایت می کند که درباره اجیر کردن خود از وی سؤال کردم. فرمود: نیکو است، اشکالی ندارد اگر در حد توانش تعهد کند. موسی علیه السلام خود را اجیر نمود و گفت: اگر خواستم هشت سال و اگر خواستم ده سال. پس خداوند عزّ و جلّ درباره اش چنین فرمود: «أَن تَأْجُرَنِی ثَمَانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِکَ». (2)

3) طبرسی از حسین بن سعید، از صفوان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت سؤال شد: کدام یک از دو دختر شعیب به موسی گفت:

1- [1] - کافی، ج 5، ص 414، ح 1.

2- [2] - کافی، ج 5، ص 90، ح 2.

پدرم از تو دعوت کرده است؟ فرمود: همانی که همسر وی شد. عرض شد: کدام مهلت را موسی به سر برد؟ فرمود: کامل ترین آنها یعنی ده سال. عرض شد: آیا قبل از اتمام شرط با وی عروسی کرد یا پس از پایان تعهدش؟ فرمود: پیش از سرآمدن تعهدش. عرض شد: مردی با زنی ازدواج می کند و تعهد می سپارد که ده سال اجیر او باشد. آیا این جایز است؟ فرمود: موسی علیه السلام می دانست که شرط را به پایان خواهد رساند.(1)

4) ابن بابویه از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از ابو حفص عمر بن یوسف بن سلیمان بن رَیّان، از قاسم بن ابراهیم رقی، از محمد بن احمد بن مهدی رقی، از عبد الرزّاق، از مَعْمَر، از زُهری، از انَس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شعیب از حبّ خدا آن قدر گریست تا نابینا شد. پس خداوند بیناییش را به وی بازگرداند. باز هم آن قدر گریست تا نابینا شد و خدا بینایی وی را بازگرداند. بار چهارم خداوند به وی وحی کرد که: ای شعیب! این کار را تا کی می خواهی ادامه دهی؟ اگر این کار تو از شدت ترس از آتش است، آن را از تو برداشتم و اگر به شوق بهشت است، آن را به تو بخشیدم. عرض کرد: ای خدا و سرورم! تو خود می دانی که من نه از ترس آتش و نه به شوق بهشتت گریستم. خداوند به وی فرمود: حال که چنین است، من کلیم خود موسی بن عمران را به خدمت تو می گمارم.(2)

«وَأَنْ أَلْقِ عَصَاکَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ کَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّی مُدْبِرًا وَلَمْ یُعَقِّبْ یَا مُوسَی أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّکَ مِنَ الْآمِنِینَ(31)»

[و (فرمود:) عصای خود را بیفکن. پس چون دید آن مثل ماری می جنبد، پشت کرد و برنگشت. ای موسی! پیش آی و مترس که تو در امانی]

1) طَبَرسی از ابو بصیر و او از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: چون موسی مهلت را به پایان برد و با خانواده اش عازم بیت

1- [1] - مجمع البیان، ج 7، ص 431.
2- [2] - علل الشرائع، ج 1، ص 74، باب 51، ح 1.

المقدس شد، هنگام شب راه را اشتباه رفت، سپس آتشی دید. پس به خانواده اش گفت: درنگ کنید، من آتشی دیدم.(1)

2) و هم از اوست که از امام صادق علیه السلام در یک حدیث طولانی روایت گردید که فرمود: چون موسی علیه السلام نزد همسرش برگشت، همسرش پرسید: از کجا آمدی؟ موسی گفت: از نزد پروردگار آن آتش. سپس امام علیه السلام در ادامه می فرماید: سپس موسی نزد فرعون رفت. به خدا سوگند که گویی هم اکنون او را می بینم با مویی مشکی و پوستینی از پوست الاغ است و بند آن از لیف بافته شده است. پس از رسیدن موسی علیه السلام به قصر فرعون، به فرعون اطلاع داده شد که جوانی بر در است که ادعا می کند فرستاده پروردگار جهانیان است. فرعون به شیربان خود دستور داد زنجیرهای شیرها را باز کند و این شیوه فرعون بود که چون بر کسی خشم می گرفت، زنجیر شیرها را باز می کرد و آن فرد به وسیله شیر دریده می شد. موسی علیه السلام درِ اول را که زد (قصر دارای نه در بود) هر نه در باز شدند و چون وارد شد، شیرها همچون توله سگ هایی رام در اطراف موسی علیه السلام دم می جنباندند. فرعون که این صحنه را دید به اطرافیان خود گفت: آیا تاکنون چنین چیزی دیده اید؟! و چون موسی علیه السلام به وی نزدیک تر شد، فرعون وی را شناخته و گفت: «أَلَمْ نُرَبِّکَ فِینَا وَلِیدًا وَلَبِثْتَ فِینَا مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ* وَفَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتِی فَعَلْتَ وَأَنتَ مِنَ الْکَافِرِینَ* قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّینَ»(2) [آیا تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماندی؟* و (سرانجام) کار خود را کردی و تو از ناسپاسانی* گفت: آن را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم]

سپس فرعون به یکی از اطرافیان خود گفت: برخیز و او را بازداشت کن! و به دیگری گفت: گردنش را بزن! پس جبرئیل با شمشیر شش تن از اطرافیان فرعون را به قتل رساند. آن گاه فرعون فریاد زد: او را رها کنید. سپس موسی علیه السلام دست خود را از گریبان به در آورد که ناگهان نوری سفید از آن ساطع گردید، به

1- [1] - مجمع البیان، ج 7، ص 433.
2- [2] - شعراء/ 20-18.

طوری که از شدت آن نمی شد صورت موسی علیه السلام را دید و آن گاه عصایش را بر زمین انداخت که ناگاه تبدیل به یک اژدها گردید و با نیش های خود به ستون های کاخ حمله برد و آن را خرد کرد. در این هنگام فرعون گفت: ای موسی! مرا تا فردا مهلت ده! و بقیه ماجرا...(1)

3) و باز هم از او، از عبد الله بن سنان روایت کرده است که: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرماید: عصای موسی چوب آسی (مُوْرد) از بهشت بود که جبرئیل علیه السلام آن را زمانی به موسی علیه السلام داد که به سوی «مَدْیَن» می رفت.(2)

4) ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه در «کامل الزیارات» خود، از محمد بن حسن بن علی بن مهزیار، از پدرش، از جدّش علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از علی بن حکم، از عَرَفه، از رِبعی روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: ساحل وادی ایمن که خداوند آن را ذکر فرموده، رود «فرات» است و آن بقعه مبارکه «کربلا» است و آن «شجره» محمد صلی الله علیه و آله است.(3)

«قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَنَجْعَلُ لَکُمَا سُلْطَانًا فَلَا یَصِلُونَ إِلَیْکُمَا بِآیَاتِنَا أَنتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَکُمَا الْغَالِبُونَ(35)»

[فرمود: به زودی بازویت را به (وسیله) برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو تسلطی قرار خواهیم داد که با (وجود) آیات ما به شما دست نخواهند یافت. شما و هر که شما را پیروی کند، چیره خواهید بود]

1) محمد بن عباس از حسن بن محمد بن یحیی حسینی، از جدّش یحیی بن حسن، از احمد بن یحیی اودی، از عمرو بن حمّاد بن طلحه، از عبد الله بن مهلّب بصری، از منذر بن زیاد ضَبی، از ابان، از انس بن مالک روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله، کسی را برای جمع آوری صدقات و زکات نزد

1- [1] - مجمع البیان، ج 7، ص 432.
2- [2] - مجمع البیان، ج 7، ص 432.
3- [3] - کامل الزیارات، ص 109، باب 13، ح 10.

قومی فرستاد. اما آنها به وی حمله کرده و به قتل رساندند. چون این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، علی علیه السلام را به جنگ آنها فرستاد. علی علیه السلام قاتلان را کشت و بقیه را به اسارت گرفت و برگشت و چون به نزدیک مدینه رسید، با استقبال رسول خدا صلی الله علیه و آله مواجه گردید، پیامبر او را در آغوش کشید و پیشانی وی را بوسید و فرمود: پدر ومادرم فدایت! ای کسی که خدا بازوی مرا به وسیله او قوی گرداند، همان طور که بازوی موسی را به وسیله هارون قوی گرداند.(1)

2) بُرسی گوید: نقل است که چون هارون به موسی پیوست و آن دو نزد فرعون ملعون رفتند، وحشتی از او در دلشان ظاهر شد. ناگهان سواری را دیدند که پیشاپیش آنها ایستاده و لباسی از طلا به تن دارد و شمشیری از طلا به دست گرفته است و فرعون طلا را بسیار دوست می داشت. آن سوار به فرعون گفت: دعوت این دو مرد را اجابت کن وگرنه تو را می کشم. فرعون از این وضع ناراحت شد و گفت: فردا نزد من برگردید. و چون بیرون رفتند، دربانان را فراخواند و آنان را بازخواست کرد که چرا اجازه دادید این سوار بدون دستور من وارد قصر شود؟ آنها به عزّت فرعون سوگند یاد کردند که جز این دو مرد، کسی وارد قصر نشده است و آن سوار مثال علی علیه السلام بود. کسی که خداوند پیامبران را به وسیله او در خفا یاری می کرد، محمد صلی الله علیه و آله را آشکارا نصرت و یاری داد؛ زیرا او کلمه کبرای الهی است که وی را به هر صورتی که اراده فرموده بر اولیای خویش ظاهر نموده و آنان را با یاری وی نصرت داده است. آنان خدایشان را با این کلمه می خواندند پس دعایشان مستجاب می شد و آنان را نجات می داد. و آیه «وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا» اشاره به وی دارد. ابن عباس می گوید: این سوار، آیت کبرای الهی برای پیامبران بود.(2)

3) بُرسی گوید: تاریخ نویسان روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود و یک جن در کنارش پرسش هایی درباره مسائل دشوار می کرد. در

1- [1] - تأویل الآیات، ج 1، ص 415، ح 6؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 435، ح 598.

2- [2] - مشارق انوار اليقين، ص 81.

این حال امیر المؤمنین علیه السلام وارد شد. با ورود ایشان آن جن کوچک و کوچک تر شد تا به اندازه یک گنجشک در آمد و التماس کنان گفت: یا رسول الله! مرا پناه ده! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: از چه کسی؟ گفت: از این جوانی که دارد می آید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مگر او کیست؟ جن گفت: در روز طوفان آمده بودم تا کشتی نوح را غرق کنم و چون دستم به آن رسید، همین جوان با یک ضربت دست مرا قطع کرد. سپس دست قطع شده خود را به پیامبر نشان داد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلی، خود اوست.(1)

4) بُرسی گوید: یک جن در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که امیر المؤمنین علیه السلام وارد شد. با دیدن امیر المؤمنین علیه السلام جن عرض کرد: یا رسول الله! مرا از این جوانی که می آید پناه ده! فرمود: مگر با تو چه کرده؟ عرض کرد: از سلیمان علیه السلام سرپیچی کرده بودم و او چند جن را در پی من فرستاده بود که از عهده همه آنها برآمدم. ناگهان این سوار به طرفم آمد و مرا مجروح و سپس اسیر کرد. جای ضربه او این است و هنوز هم زخم آن بهبود نیافته است.(2)

«وَقَالَ فِرْعَوْنُ یَا أَیُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَکُم مِّنْ إِلَهٍ غَیْرِی...وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ وَیَوْمَ الْقِیَامَهِ لَا یُنصَرُونَ(41) »

«وَقَالَ فِرْعَوْنُ یَا أَیُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَکُم مِّنْ إِلَهٍ غَیْرِی فَأَوْقِدْ لِی یَا هَامَانُ عَلَی الطِّینِ فَاجْعَل لِّی صَرْحًا لَّعَلِّی أَطَّلِعُ إِلَی إِلَهِ مُوسَی وَإِنِّی لَأَظُنُّهُ مِنَ الْکَاذِبِینَ(38) وَاسْتَکْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَیْنَا لَا یُرْجَعُونَ(39) فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِی الْیَمِّ فَانظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ الظَّالِمِینَ(40) وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ وَیَوْمَ الْقِیَامَهِ لَا یُنصَرُونَ(41) »

[و فرعون گفت: ای بزرگان قوم! من جز خویشتن، برای شما خدایی نمی شناسم، پس ای هامان برایم بر گل آتش بیفروز و برجی (بلند) برای من بساز، شاید به

1- [1] - مشارق انوار الیقین، ص 85.
2- [2] - مشارق انوار الیقین، ص 85.

(حال) خدای موسی اطلاع یابم و من جدّاً او را از دروغگویان می پندارم* و او و سپاهیانش در آن سرزمین به ناحق سرکشی کردند و پنداشتند که به سوی ما بازگردانیده نمی شوند* تا او و سپاهیانش را فرو گرفتیم و آنان را در دریا افکندیم. بنگر که فرجام کار ستمکاران چگونه بود* و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می خوانند گردانیدیم و روز رستاخیز یاری نخواهند شد]

1) علی بن ابراهیم گوید: پس هامان، برجی بر روی هوا بنا کرد و آن قدر بلند شد که هیچ انسانی از بیم بادهای شدیدی که می وزیدند نمی توانست بر بالای آن رود. پس به فرعون گفت: بیش از این نمی توانیم بالا برویم. پس خداوند بادی را مأمور کرد و آن برج را در هم شکست. بعد از آن فرعون و هامان صندوق ساختند و به لانه های چهار عقاب رفته و جوجه های آنها را آورده و پرورش دادند تا بزرگ شده و به نهایت قدرت رسیدند و به سراغ چهار گوشه صندوق رفتند و بر هر گوشه ای از صندوق، چوبی نصب کرده و روی آن چوب، قطعه گوشتی قرار می دادند و عقاب را مدتی گرسنه نگاه داشتند. از طرفی پای عقاب ها را به این چوب بسته بودند. عقاب ها با دیدن گوشت شروع به بال زدن و پرواز کردن نمودند تا به گوشت ها که در ارتفاع قرار داشتند برسند. آنها تمام روز به طرف بالا پرواز کردند، ولی به گوشت ها نرسیدند، اما با این کار توانستند مسافت زیادی به آسمان بروند. آن گاه فرعون به هامان گفت: به آسمان بنگر، آیا به آن رسیده ایم؟ هامان نگاهی کرد و سپس گفت: آسمان را همان گونه که از زمین و از فاصله دور می دیدم، می بینم. فرعون گفت: به زمین نگاه کن. هامان گفت: زمین را نمی بینم، اما دریاها و آب ها را می بینم.

راوی گوید: عقاب ها همچنان به طرف بالا پرواز می کردند تا این که آفتاب غروب کرد و دریاها و آب ها از دیده پنهان شدند. آن گاه فرعون گفت: ای هامان! به آسمان نگاه کن. هامان به آسمان نگاه کرد و گفت: آسمان را همان گونه که از زمین می دیدم، مشاهده می کنم. و چون شب فرا رسید هامان به آسمان نگاه کرد. فرعون گفت: آیا رسیدیم؟! هامان گفت: ستاره ها را همان گونه که از زمین می دیدم، می بینم و از زمین چیزی جز تاریکی نمی بینم. راوی گوید: آن گاه بادها مأمور شدند که آنها را واژگون کنند و بدین ترتیب صندوق واژگون گشت و با سرعت زیاد به سمت زمین سرازیر شد و سقوط کرد. اما فرعون در این لحظه ها بسیار

متکبر و خودخواه و لجوج بود، از این رو خداوند درباره وی فرمود: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ لَا يُنصَرُونَ».(1)

2) علی بن ابراهیم گوید: منظور از «فَحَشَرَ فَنَادَى»(2) [و گروهی را فراهم آورد (و) ندا در داد] فرعون است و «نَكال» در آیات «فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى* فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَهِ وَالْأُولَى»(3) [و گفت: پروردگار بزرگتر شما منم* و خدا (هم) او را به کیفر دنیا و آخرت گرفتار کرد] مجازات و عقوبت است و منظور از «الْآخِرَهِ» عبارت «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» است و مقصود از «الْأُولَى» سخن فرعون است که گفت: «مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرِى» است و خداوند او را بدین دو عبارت هلاک کرد.(4)

3) طبرسی گوید: در تفسیر از امام باقر علیه السلام روایت گردیده که آن حضرت فرمود: میان این دو کلمه چهل سال فاصله بود. (5)

4) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و محمد بن حسین، از محمد بن یحیی، از طلحه بن زید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: ائِمّه در کتاب خداوند عزّ و جلّ دو گروه هستند: خداوند متعال می فرماید: «و جعلنا هم أئمه یهدون بأمرنا»(6) [و آنان را پیشوایانی که به سوی امر ما میخوانند قرار دادیم] نه به امر مردم. اینان فرمان و اراده خدا و حکم او را بر خواست خود ترجیح می دهند و باز می فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» اینان خواست خود را بر خواست و حکم خدا مقدّم می دارند و برخلاف آن چه در کتاب خدا آمده، به حسب هواهای نفس خود رفتار می کنند.(7)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 117.
2- [2] - نازعات/ 23.
3- [3] - نازعات/ 25 و 24.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 397.
5- [5] - مجمع البیان، ج1، ص 257.
6- [6] - انبیا / 73.
7- [7] - کافی، ج 1، ص 168، ح 2.

«وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِیِّ إِذْ قَضَیْنَا إِلَی مُوسَی الْأَمْرَ وَمَا كُنتَ مِنَ الشَّاهِدِینَ(44)»

[و چون امر (پیامبری) را به موسی واگذاشتیم تو در جانب غربی (طور) نبودی و از گواهان (نیز) نبودی]

1) محمد بن عباس از علی بن حاتم، از حسن بن عبد الواحد، از سلیمان بن محمد بن ابی فاطمه، از جابر بن اسحاق بصری، از نضر بن اسماعیل واسطی، از جُوَیبر، از ضحّاک، از ابن عباس درباره قول خداوند متعال که می فرماید: «وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِیِّ إِذْ قَضَیْنَا إِلَی مُوسَی الْأَمْرَ وَمَا كُنتَ مِنَ الشَّاهِدِینَ» روایت کرده که این سخن اشاره به این دارد که حضرت موسی علیه السلام یوشع بن نون را به جانشینی خود برگزیده است و خداوند فرموده است که: هیچ پیامبری را بدون وصی نمی گذارم و من پیامبری عربی مبعوث خواهم کرد و علی را وصی او قرار خواهم داد. مفهوم آیه «وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِیِّ إِذْ قَضَیْنَا إِلَی مُوسَی الْأَمْرَ» وصایت است و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام اتفاقات بعد خود را برای امیر المؤمنین علیه السلام بیان فرموده است و این که امّت او بعد از وی دچار اختلاف خواهند شد. پس هر کس گمان برد که رسول خدا صلی الله علیه و آله بی آن که وصیت کند از دنیا رفته است، بر خدای عزّ و جلّ و پیامبر او دروغ بسته است.(1)

2) در تفسیر اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین آمده است که: یکی از یاران ما از سعید بن خطاب روایتی نقل کرده که سند آن به امام صادق علیه السلام می رسد. امام صادق علیه السلام در این حدیث درباره آیه «وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِیِّ إِذْ قَضَیْنَا إِلَی مُوسَی الْأَمْرَ وَمَا كُنتَ مِنَ الشَّاهِدِینَ» فرموده است: آیه اینگونه است که: آیا آن گاه که موسی را به نبوت مبعوث کردیم، تو در جانب غربی نبودی و از جمله گواهان نبودی؟(2)

3) امام صادق علیه السلام در یکی از نامه های خود می فرماید: هرگز اتفاق نیفتاده که خداوند متعال پیامبرش را شاهد گرفته و از او طلب شهادت دادن کرده باشد مگر این که برادر، قرین، پسرعمّ و وصیّ او نیز حضور داشته و از هر دوی

1- [1] - تأویل الآیات، ج 1، ص 416، ح 7.

2- [2] - تأويل الآيات، ج 1، ص 416، ح 8.

آنها پیمان گرفته باشد که درود خدا بر هر دوی آنها و بر ذرّیّه پاک آنها باد، درودی پیوسته تا به روز قیامت.(1)

«وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِن رَّحْمَةً مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ(46)»

[و آن دم که (موسی را) ندا دردادیم تو در جانب طور نبودی، ولی (این اطلاع تو) رحمتی است از پروردگار تو تا قومی را که هیچ هشداردهنده ای پیش از تو برایشان نیامده است، بیم دهی. باشد که آنان پند پذیرند]

1) محمد بن عباس از جعفر بن محمد بن مالک، از حسن بن علی بن مروان، از طاهر بن مدرار، از برادرش، از ابو سعید مدائنی روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام درباره «وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا» پرسیدم. فرمود: خداوند کتاب خود را در برگی نوشت و نقش آن را ثابت کرد، دو هزار سال قبل از این که مخلوقات را بیافریند و در آن برگ نوشته شده: ای شیعیان آل محمد! پیش از آن که از من سؤال کنید، به شما بخشش کردم و پیش از آن که آمرزش طلب کنید، شما را آمرزیدم. هر کس از شما با ولایت محمد و آل محمد نزد من آید، او را با رحمت خویش در بهشتم ساکن می کنم.(2)

2) از ابو جعفر طوسی، از فضل بن شاذان که سند آن را به سلیمان دیلمی می رساند، از مولایمان جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایت کرده که به سرورم ابو عبد الله صادق علیه السلام عرض کردم: معنای «وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا» چیست؟ فرمود: نامه ای است که خداوند متعال دو هزار سال قبل از آفرینش بشر بر روی برگ آس (مُوْرْد) نوشته و آن را بر عرش نهاده است. عرض کردم: سرورم! در این نامه چه نوشته است؟ فرمود: در این نامه نوشته شده: ای شیعیان آل محمد! پیش از آن که از من بخواهید به شما عطا کردم و پیش از آن که معصیت

1- [1] - تأویل الآیات، ج 1، ص 417، ح 9.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 1، ص 417، ح 10.

کنید، شما را بخشیدم و پیش از آن که گناه مرتکب شوید، شما را آمرزیدم. هر کس با ولایت نزد من آید، او را با رحمت خود، در بهشتم ساکن می کنم.(1)

3) شیخ مفید در «الاختصاص» از حسن بن زیاد آدمی، از عروه بن یحیی، از ابو سعید مدائنی روایت کرده که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: معنای «وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا» چیست؟ فرمود: ای ابو سعید! نامه ای است که خداوند متعال دو هزار سال قبل از خلقت انسان بر روی برگی نوشته و آن را روی عرش خود و در کنار خویش قرار داده است - یا زیر تخت عرش خود- و در آن نوشته است: ای شیعیان آل محمد! پیش از آن که از من بخواهید به شما عطا کردم و پیش از آن که از من آمرزش طلب کنید، از شما درگذشتم؛ هر کدام از شما با ولایت محمد و آل محمد نزد من آید، با رحمت خودم او را در بهشتم ساکن می کنم.(2)

4) امام ابو محمد عسکری علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون خداوند عزّ و جلّ موسی بن عمران را به نبوت برگزید و دریا را برای وی شکافت تا بنی اسرائیل را نجات دهد و تورات و الواح (ده فرمان) را به وی عطا فرمود، موسی چون به جایگاه خود نزد پروردگارش نگریست، عرض کرد: پروردگارا! مرا کرامتی بخشیدی که پیش از من به کسی نبخشیدی. خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای موسی! مگر نمی دانی که محمد صلی الله علیه و آله نزد من از همه خلقم افضل است؟ موسی عرض کرد: پروردگارا! اگر محمد صلی الله علیه و آله از همه خلقت نزد تو برتر است، آیا از خاندان پیامبران کسی از خاندان من نزد تو گرامی تر است؟ خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای موسی! مگر نمی دانی که فضیلت آل محمد بر همه خاندان انبیا همانند فضیلت محمد بر همه مرسلین است.

موسی گفت: ای پروردگار من! اگر آل محمد نزد تو چنین مقامی دارند، آیا در میان یاران انبیا کسی بهتر از یاران من داری؟ خداوند متعال فرمود: ای موسی! مگر نمی دانی که فضیلت یاران محمد بر یاران همه پیامبران مرسل به مانند فضیلت آل

1- [1] - تأویل الآیات، ج 1، ص 417، ح 11.

2- [2] - اختصاص، ص 111.

محمد بر آل همه پیامبران و فضیلت محمد بر همه مرسلین است؟

موسی عرض کرد: پروردگارا! اگر محمد و خاندان و یارانش از چنین منزلتی که توصیف فرمودی برخوردار هستند، آیا امّتی بهتر از امت من نزد تو وجود دارد که همانند امت من، ابرها را برای ایشان فرستاده باشی تا سایه بان آنان گردد و برایشان «مَنّ» و «سَلْوَی» نازل فرموده باشی و دریا را برایشان شکافته باشی؟ خداوند متعال فرمود: ای موسی! مگر نمی دانی که فضیلت امت محمد بر همه امت ها همانند فضیلت او نسبت به همه مخلوقات من است؟ موسی عرض کرد: پروردگارا! کاش می توانستم آنها را ببینم. پس خداوند عزّ و جلّ به وی وحی فرمود: ای موسی! تو آنها را نمی بینی، زیرا اکنون زمان ظهور آنان نیست؛ اما در بهشت ایشان را می بینی که در باغ های جاودان و فردوس، در حضور محمد صلی الله علیه و آله هستند و در نعمت های آن غرق اند و از خیرات آن بهره مند. آیا دوست داری سخن ایشان را بشنوی؟ موسی گفت: بلی، پروردگار من! فرمود: در حضور من بایست و اِزار خود را محکم ببند هم چون بنده ای ذلیل که در محضر سروری ارجمند میایستد. پس موسی چنین کرد. آن گاه پروردگار ما عزّ و جلّ ندا در داد: ای امت محمد! همه آنها در اصلاب پدران و ارحام مادرانشان پاسخ دادند: لبیّک اللّهم لبیّک، لبیّک لا شریک لک لبیّک، إنّ الحمد و النعمه و الملک لک، لا شریک لک لبیّک. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: خداوند این پاسخ آنها را شعار حج قرار داد.

سپس پروردگار ما عزّ و جلّ ندا در داد: ای امّت محمد! حکم من درباره شما این است که رحمتم بر غضبم پیشی گرفته و عفوم بر مجازاتم؛ پیش از آن که حاجتی از من بخواهید، حاجت شما را برآورده می کنم و پیش از آن که از من سؤال کنید، به شما عطا می کنم. هر یک از شما با شهادت لا إله إلاّ الله وحده لا شریک له و أنّ محمداً عبده و رسوله، مرا ملاقات کند و در گفتارش صادق و در رفتارش محقّ باشد و شهادت دهد که علی بن ابی طالب برادر و وصیّ پیامبر، بعد از اوست و ولیّ اوست و از او همانند اطاعت از محمد، اطاعت کند و شهادت دهد که اولیای برگزیده، اخیار، مطهّر و فرخنده او که مبلّغ شگفتی های آیات خدایند و راهنمایان حجت های خدا هستند، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام اولیای اویند، او را به بهشت خود وارد می کنم، هرچند گناهانش به اندازه

کف های دریا باشد. امام عسکری علیه السلام فرمود: پس چون خداوند، پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث فرمود، به وی گفت: ای محمد! آن گاه که امت تو را بدین کرامت در کنار طور مفتخر کردیم تو آن جا نبودی. سپس به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: بگو: الحمد لله ربّ العالمین علی ما اختصَّنی به من هذه الکرامه و الفضیله. [سپاس خدایی راست که پروردگار جهانیان است به خاطر این کرامت و فضیلتی که مرا مخصوص به آن گردانید]. و به امت وی فرمود: و شما بگویید: الحمد لله ربّ العالمین علی ما اختصّنا به من هذا الفضل»(1) [سپاس خدایی را که پروردگار جهانیان است به خاطر این فضیلتی که ما را به آن مختص گردانیده است] .

5) و علی بن ابراهیم گوید: سپس خداوند پیامبرش را مورد خطاب قرار داده و فرمود: «وَمَا کُنتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِیِّ»(2) [تو در جانب غربی (طور) نبودی] «إِذْ قَضَیْنَا إِلَی مُوسَی الْأَمْرَ»(3) [و چون امر (پیامبری) را به موسی واگذاشتیم] یعنی او را آگاه کردیم. «وَمَا کُنتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَیْنَا» یعنی موسی علیه السلام .

اما مقصود آیه «وَلَکِنَّا أَنشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَیْهِمُ الْعُمُرُ»(4) [لیکن ما نسلهایی پدید آوردیم و عمرشان طولانی شد] یعنی عمرشان طولانی شد و نافرمانی می کردند. و منظور از «ثاویاً» «وَمَا کُنتَ ثَاوِیًا فِی أَهْلِ مَدْیَنَ»(5) [و تو در میان ساکنان (شهر) مَدیَن مقیم نبودی] «باقیاً» است و مقصود از دو ساحر در آیه «سِاحْرَانِ تَظَاهَرَا»(6) [دو ساحر با هم ساختهاند] موسی و هارون هستند.(7)

1- [1] - تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ص 31.
2- [2] - قصص/ 44.
3- [3] - قصص/ 44.
4- [4] - قصص/ 45.
5- [5] - قصص/ 45
6- [6] - قصص/ 48.
7- [7] - تفسیر قمی، ج 2، ص 118.

«فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَکَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءهُمْ...هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ(50)»

«فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَکَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ(50)»

[پس اگر تو را اجابت نکردند بدان که فقط هوسهای خود را پیروی می کنند و کیست گمراه تر از آن که بی راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند. بی تردید خدا مردم ستمگر را راهنمایی نمی کند]

1) محمد بن یعقوب از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از ابو الحسن علیه السلام روایت است که درباره آیه «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ» فرمود: یعنی کسی که دینش را طبق نظر خودش قرار دهد، بدون تبعیت از ائمه هدی علیهم السلام(1). محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب «الغیبه» نیز آن را از محمد بن یعقوب، از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر و بالاخره از ابو الحسن علیه السلام روایت کرده است.(2)

2) محمد بن حسن صفّار از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نصر بن سُوَید، از قاسم بن سلیمان، از معلّی بن خُنَیس، از امام صادق علیه السلام درباره «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ» روایت شده است که فرمود: یعنی دین خود را رأی خود بگیرد بدون پیروی از ائمه هدی علیه السلام .(3)

3) از او، از عبّاد بن سلیمان، از سعد بن سعد، از محمد بن فضیل، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که درباره «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ» فرمود: یعنی هوای نفس را دین خود قرار دهد، بدون راهنمایی ائمه هدی علیهم السلام .(4)

4) علی بن ابراهیم از پدرش، از قاسم بن سلیمان، از مُعَلّی بن خُنَیس، از امام صادق علیه السلام درباره «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ» روایت

1- [1] - کافی، ج 1، ص306 ح1
2- [2] - غیبه، ص 130.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 31، باب 8، ح 1.
4- [4] - بصائر الدرجات، ص 31، باب 8، ح 5.

کرده که آن حضرت فرمود: او کسی است که رأی خود را دین خویش قرار می دهد، بدون تبعیت از امامان هدی علیهم السلام که از جانب خدا منصوب شده اند(1).

«وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ(51) »

[و به راستی این گفتار را برای آنان پی در پی و به هم پیوسته نازل ساختیم؛ امید که آنان پند پذیرند]

1) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از حمّاد بن عیسی، از عبد الله بن جُنْدُب روایت کرده که: از امیر المؤمنین علیه السلام درباره «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» پرسیدم. فرمود: منظور از یک امام به امام دیگر است.(2)

2) علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از معاویه بن حکیم، از احمد بن محمّد، از یونس بن یعقوب، از ابوعبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت درباره مفهوم این آیه: «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» می فرماید: امامی بعد از امام دیگر است.(3)

3) سعد بن عبد الله از علی بن اسماعیل بن عیسی و احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از یکی از دوستانش، از امام صادق علیه السلام درباره «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» روایت نموده که آن حضرت فرمود: درباره امامی بعد از امام دیگر است.(4)

4) شیخ مفید در «امالی» با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت درباره مفهوم آیه «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» فرموده است: امامی بعد از امام دیگر است.(5)

1- [1] - تأویل الآیات، ج 1، ص420، ح 13 .
2- [2] - کافی، ج 1، ص 343، ح 18.
3- [3] - تفسیر قمی،ج2، ص118.
4- [4] - مختصر بصائر الدرجات، ص 64.

5- [5] - امالی، ج 1، ص 300.

5) ابن شهر آشوب از عبد الله بن جندب روایت کرده که: از امیر المؤمنین علیه السلام درباره «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ» پرسیدم. فرمود: امامی بعد از امام دیگر است(1).

6) محمد بن عباس از حسین بن احمد، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از حمران روایت کرده که امام صادق علیه السلام درباره مفهوم آیه «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» فرمود: امامی بعد امام دیگر است. (2)

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِن قَبْلِهِ هُم بِهِ يُؤْمِنُونَ(52)...وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِى الْجَاهِلِينَ(55) »

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِن قَبْلِهِ هُم بِهِ يُؤْمِنُونَ(52) وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ(53) أُوْلَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَؤُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ(54) وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِى الْجَاهِلِينَ(55) »

[کسانی که قبل از آن کتاب (آسمانی) به ایشان داده ایم آنان به (قرآن) می گروند* و چون بر ایشان فرو خوانده می شود، می گویند: بدان ایمان آوردیم که آن درست است (و) از طرف پروردگار ماست. ما پیش از آن (هم) از تسلیم شوندگان بودیم* آنانند که به (پاس) آن که صبر کردند و (برای آن که) بدی را با نیکی دفع می نمایند و از آن چه روزی شان داده ایم انفاق می کنند، دو بار پاداش خواهند یافت* و چون لَغوی بشنوند از آن روی برمی تابند و می گویند: کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آنِ شماست. سلام بر شما، جویای (مصاحبت) نادانان نیستیم]

1) محمد بن یعقوب از احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبّار، از ابن فضّال، از ثعلبه بن میمون، از ابو جارود روایت کرده است که: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: خداوند به اهل کتاب، خیر کثیر عطا فرموده است. فرمود: کدام

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 96.

2- [2] - تأويل الآيات، ج 1، ص 420، ح 14 .

خیر؟ عرض کردم: در آیات «الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ مِن قَبْلِهِ هُم بِهِ یُؤْمِنُونَ* وَإِذَا یُتْلَی عَلَیْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا کُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِینَ* أُوْلَئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَیْنِ بِمَا صَبَرُوا» مذکور هستند. امام علیه السلام فرمود: هرچه خداوند به آنان عطا کرده، به شما نیز ارزانی داشته است. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِن رَّحْمَتِهِ وَیَجْعَل لَّکُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ»(1) [ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا دارید و به پیامبر او بگروید تا از رحمت خویش، شما را دو بهره عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به (برکت) آن راه سپرید] و منظور از «نور» در این آیه، امامی است که از وی تبعیت کنید.(2)

2) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم و دیگری، از امام صادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت در خصوص آیه «أُوْلَئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَیْنِ بِمَا صَبَرُوا» فرموده است که: منظور، صبر بر تقیّه است. و در آیه «وَیَدْرَؤُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهَ» مراد از «حسنه» تقیّه، و مراد از «سیّئه» اشاعه دادن و ترویج است.(3)

3) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابی محبوب، از عبد الله بن کولوم، از ابو سعید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: چون مؤمن وارد قبرش شود، نماز را در سمت راست و زکات را در سمت چپ خواهد یافت و این در حالی است احسان، پیوسته بالای سر اوست و صبر به گوشه ای می رود و چون دو فرشته ای که از او پرسش می کنند بر او وارد شوند، صبر به نماز و زکات می گوید: دوست خود را دریابید و اگر شما نتوانستید کاری بکنید، من به یاریش می شتابم.(4)

احمد بن محمد بن خالد برقی از پدرش، از محمد بن عمیر، از هشام بن سالم،

1- [1] - حدید/ 28.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 150، ح 3.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 172، ح 1.
4- [4] - کافی، ج 3، ص 240، ح 13.

از امام صادق علیه السلام روایتی مشابه روایت گذشته را نقل کرده است.(1)

4) طبرسی- در معنای آیه- گوید: معنای آن این است که: با مدارای با مردم، آزار آنها را از خود دور می کنند. راوی گوید: نظیر این روایت از امام صادق علیه السلام روایت شده است.(2)

5) از علی بن ابراهیم: در معنای «أُوْلَئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَیْنِ بِمَا صَبَرُوا» فرمود: یعنی ائمه علیهم السلام.(3)

6) و امام صادق علیه السلام می فرماید: ما بسیار شکیبا هستیم و شیعیان ما از ما شکیباترند؛ زیرا ما بر اموری صبر کردیم که می دانیم، اما آنها بر اموری صبر می کنند که نمی دانند.(4)

7) سپس علی بن ابراهیم گوید: پدرم مرا از ابو عمیر، از جمیل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: ما صبوریم و شیعیان ما از ما صبورترند؛ زیرا صبر ما از روی علم است و صبر آنها بر اموری است که برایشان مجهول است.(5)

8) هم او گوید: «وَیَدْرَؤُونَ بِالْحَسَنَهِ السَّیِّئَهَ» بدین معناست که بدی کسی را که به آنها بدی روا داشته با نیکی های خود دفع می کنند و درباره «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنفِقُونَ* وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ» گوید: لغو: دروغ، و لهو: غِناء است؛ و مقصود، امامان علیهم السلام هستند که از همه این امور روی برمی تابند(6).

«إِنَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَن یَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ(56) »

[در حقیقت تو هر که را دوست داری نمی توانی راهنمایی کنی. لیکن خداست که

1- [1] - محاسن، ص 257، ح 296.
2- [2] - مجمع البیان، ج 7، ص 446.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 118.

4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 119.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 1، ص 366.
6- [6] - تفسیر قمی، ج 2، ص 119.

هر که را بخواهد راهنمایی می کند و او به راه یافتگان داناتر است]

1) علی بن ابراهیم گوید: این آیه در حق ابو طالب نازل شده است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته می فرمود: ای عمو! بگو: لا إله إلا الله، تا تو را با آن در روز قیامت سود رسانم. و او می گفت: برادر زاده، من به خود آگاه ترم (صلاح کار خودم را بهتر می دانم). و چون در گذشت، عباس بن عبد المطلب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت داد که هنگام مرگ این عبارت (لا إله إلا الله) را از زبان وی شنیده است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اما من، این را از وی نشنیدم و امید دارم که در روز قیامت او را به کار آید. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر بر مقام محمود بایستم، حتماً برای پدر، مادر، عمو و دوستی که در جاهلیت برایم چون برادر بود، شفاعت می کنم.(1)

2) عیاشی از زهری روایت کرده که: مردی نزد امام صادق علیه السلام آمد و از وی چیزی پرسید. امام پاسخی به وی نداد. آن مرد گفت: اگر تو فرزند پدرت باشی، قطعاً از نسل بت پرستانی. پس امام علیه السلام به وی فرمود: دروغ گفتی، خداوند به ابراهیم علیه السلام امر فرمود که اسماعیل علیه السلام را به مکه آورد و ابراهیم چنین کرد و سپس گفت: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِی وَبَنِیَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ»(2) [پروردگارا این شهر را ایمن گردان و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار] بنابراین، هیچ یک از فرزندان اسماعیل هرگز بت نپرستیده اند. اما اعراب، بت پرستی کردند و فرزندان اسماعیل گفتند: اینان شفیعان ما نزد خدایند. آنها کفر ورزیدند، اما بت نپرستیدند.(3)

3) شیخ مفید در امالی از جماعتی، از ابو مفضّل، از ابو عباس احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرّحمن همدانی در کوفه، از محمد بن مفضّل بن ابراهیم بن قیس اشعری، از علی بن حسّان واسطی، از عبد الرحمن بن کثیر، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش علی بن الحسین صلوات الله علیهم، از حسن بن علی علیه السلام،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 119.
2- [2] - ابراهیم/ 35.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 248، ح 31.

روایت کرده که امام حسن علیه السلام در ماجرای طلحه و معاویه فرموده است: خویشاوندی به حال مشرک هم سودمند است چه رسد به مؤمن که به حال وی سودمندتر است. رسول خدا صلی الله علیه و آله تا یقین نمی کرد، چیزی نمی فرمود و وعده ای نمی داد و این امر برای کسی جز بزرگ ما ابو طالب پیش نیامد. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّى تُبْتُ الآنَ وَلاَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُوْلَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»(1) [و توبه کسانی که گناه می کنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان در رسد، می گوید: اکنون توبه کردم، پذیرفته نیست و (نیز توبه) کسانی که در حال کفر می میرند، پذیرفته نخواهد بود. آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده ایم] (2)

4) هم او گوید: حسین بن عبید الله از ابو محمد، از محمد بن همّام، از علی بن حسین همدانی، از محمد بن خالد برقی، از محمد بن سنان، از مفضّل بن عمر، از ابو عبدالله امام صادق علیه السلام، از پدرانش، از امام علی صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده که: روزی آن حضرت در محله ای نشسته بود و مردم پیرامون آن حضرت جمع بودند. پس مردی برخاست و عرض کرد: یا امیر المؤمنین! تو در چنین مقامی باشی که خداوند به تو عنایت فرموده و با این حال پدرت در آتش عذاب شود؟! امام علیه السلام فرمود: درنگ کن، خدا دهانت را خورد کند! قسم به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به حق به پیامبری فرستاد، اگر پدرم شفاعت همه گناهکاران روی زمین را بکند، خداوند شفاعت او را در حق آنها می پذیرد. من تقسیم کننده آتش باشم و پدرم در آتش شکنجه شود؟! سپس فرمود: قسم به آن که محمد را به حق مبعوث فرمود، نور پدرم در روز قیامت همه نورها را تحت الشعاع قرار خواهد داد، مگر پنج نور: نور محمد صلی الله علیه و آله، نور من، نور فاطمه سلام الله علیها ، دو نور حسن و حسین علیهما السلام و امامانی که از نسل اویند؛ زیرا نور او از نور ماست، خداوند عزّ و جلّ آن را دو هزار سال قبل از خلقت آدم

1- [1] - نساء/ 18.
2- [2] - امالی، ج 2، ص 174.

آفرید.(1)

5) و او از ابن عباس، از پدرش روایت کرده است: ابو طالب به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: برادر زاده! آیا خداوند تو را فرستاده است؟ فرمود: بلی! گفت: آیتی به من بنمایان. فرمود: آن درخت را دعوت کن که به سوی من بیاید. ابو طالب درخت را فراخواند، پس درخت به جلو آمد و در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله سجده کرد و سپس رفت. ابو طالب گفت: شهادت می دهم که تو راستگویی! ای علی! بازوی پسر عمویت باش.(2)

6) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: مَثَل ابو طالب مَثَل اصحاب کهف است که ایمانشان را پنهان کردند و تظاهر به شرک نمودند؛ از این رو خداوند دوبار به ایشان پاداش مرحمت فرمود.(3)

7) از او، از حسین بن محمد و محمد بن یحیی، از احمد بن اسحاق، از بکر بن محمد ازدی، از اسحاق بن جعفر، از پدر بزرگوارش علیه السلام روایت کرده که: به وی عرض شد: عده ای گمان می کنند که ابو طالب کافر بوده است؟ پس فرمود: دروغ گفتند، چگونه می تواند کافر باشد در حالی که گفته است:

مگر نمی دانید که ما محمد صلی الله علیه و آله را همچون موسی علیه السلام یک پیامبر یافتیم که نامش در آغاز کتاب های آسمانی پیشین نوشته شده است؟

و در حدیثی دیگر: چگونه ابو طالب با گفتن این ابیات می تواند کافر باشد؟:

به یقین دریافتند که فرزندمان را تکذیب نمی کنیم/ و او به اقوال باطل اهمیتی نمی دهد. او سپید رویی است که به برکت سیمایش طلب باران می شود؛ او فریادرس یتیمان و پناه بیوه زنان است(4).

8) از او، از علی بن محمد بن عبد الله و محمد بن یحیی، از محمد بن عبد الله

1- [1] - امالی، ج 2، ص 312
2- [2] - امالی صدوق، ص 491، ح10.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 373، ح 28.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 373، ح 29.

در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: ابو طالب با حساب ابجد اسلام آورد _ فرمود: _ با تمام وجود. (توضیح بیشتر در حدیث 13 خواهد آمد). (1)

9) از او، از محمد بن یحیی، از احمد و عبد الله پسران محمد بن عیسی، از پدرشان، از عبد الله بن مغیره، از اسماعیل بن زیاد، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که ابو طالب با حساب ابجد اسلام آورد و با دست خویش، عدد شصت و سه را نشان داد.(2)

10) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام بود و لباسی نو به تن داشت، مشرکان پوست جنین شتری را به سمت او پرتاب کردند و تمام لباس او آلوده شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از این رفتار بسیار رنجیده خاطر شد و با همان حال نزد ابو طالب رفته و پرسید: ای عمو! من چه نسبتی با شما دارم؟ ابو طالب گفت: چه شده برادر زاده؟! پس پیامبر ماجرا را برای وی بازگو نمود. سپس ابو طالب، حمزه را صدا زد و خود شمشیری به دست گرفت و به حمزه گفت: پوست جنین شتر را بردار سپس به همراه پیامبر نزد آن جماعت رفت و چون به جمع قریشیان در پیرامون کعبه رسید، قریشیان دریافتند که بسیار خشمگین است و از چهره اش شرّ می بارد. سپس ابو طالب به حمزه گفت: این پوست را به سبیل هایشان بمال؛ و حمزه چنین کرد و سبیل آنها را تا آخرین نفر آلوده کرد. سپس ابو طالب رو به پیامبر صلی الله علیه و آله نموده و گفت: برادر زاده، اصل و نسب و نسبت در میان ما تا این حد است.(3)

11) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی نصر، از ابراهیم بن محمد اشعری، از عبید بن زراره، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون ابو طالب درگذشت، جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و گفت: ای محمد! از مکه

1- [1] - کافی، ج 1، ص 374، ح 32.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 374، ح 33.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 373، ح 30.

خارج شو، زیرا دیگر در آن یاوری نداری. با مرگ ابو طالب، قریش بر پیامبر صلی الله علیه و آله شوریدند و آن حضرت از مکه گریخت تا به کوهی به نام «الحَجُون» رسید و در آن پناه گرفت(1).

12) ابن بابویه از حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدّب و علی بن عبد الله ورّاق و احمد بن زیاد بن جعفر همدانی- که خدا از ایشان خشنود باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از محمد بن ابی عُمیر، از مفضّل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: ابو طالب با حساب ابجد در سن شصت و سه سالگی اسلام آورد و با دست خویش، عدد شصت و سه را نشان داد. سپس در ادامه فرمود: مَثَل ابو طالب مَثَل اصحاب کهف است که ایمانشان را پنهان کردند و تظاهر به شرک نمودند؛ از این رو خداوند پاداش آنان را مضاعف نمود.(2)

13) از او، از ابو الفرج محمد بن مظفّر بن نفیس مصری فقیه، از ابو الحسن محمد بن احمد داودی، از پدرش روایت کرده است که: نزد ابو القاسم حسین بن روح- که خدا روح او را پاک گرداند- بودم که مردی پرسید: معنی سخن عباس به رسول خدا صلی الله علیه و آله که « با حساب ابجد اسلام آورد و با دست خویش، عدد شصت و سه را نشان داد» چیست؟ فرمود: منظور وی اسلام آوردن ابو طالب با گفتن عبارت «إلهٌ أحدٌ جوادٌ» است. زیرا الف = 1 + لام = 30 + هاء = 5 + الف = 1 + ح = 8 + دال = 4 + جیم = 3 + واو = 6 + الف = 1 + دال = 4 -> 63 [3] - معانی الاخبار، ص 286، ح 2. (3)

14) از او، از محمد بن حسن، از محمد بن الحسن صفّار، از ایوب بن نوح، از عباس بن عامر، از علی بن ابی ساره، از محمد بن مروان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: ابو طالب تظاهر به کفر کرد و ایمانش را پنهان داشت و چون زمان مرگش فرا رسید، خداوند عزّ و جلّ به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی فرمود که از مکه خارج شو، زیرا دیگر یاوری در آن نداری و در پی آن پیامبر به مدینه

1- [1] - کافی، ج 1، ص 373، ح 31.
2- [2] - معانی الاخبار، ص 285، ح 1
3- [3] - معانی الاخبار، ص 286، ح 2

مهاجرت فرمود.(1)

15) از او، از احمد بن محمد صائغ، از محمد بن ایّوب، از صالح بن اسباط، از اسماعیل بن محمد و علی بن عبد الله، از ربیع بن محمد مسلمی، از سعد بن طریق، از اصبغ بن نُباتَه روایت کرده که: شنیدم که امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: به خدا سوگند! نه پدرم و نه جدّم عبد المطلب و نه هاشم و نه عبد مناف، هرگز بتی را پرستش نکردند. به وی گفتند: پس چه می پرستیدند؟ فرمود: آنها رو به کعبه نماز می خواندند و بر کیش ابراهیم علیه السلام بودند و به این دین متمسک بودند.(2)

16) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از سَعد بن عبد الله، از جماعتی از یاران ما، از احمد بن هلال، از امیّه بن علی قیسی، از درست بن ابی منصور روایت کرده که: از امام هفتم علیه السلام پرسیدم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله از مراوده با ابو طالب منع شده بود؟ فرمود: نه، بلکه او نگهدارنده وصیت نامه ها بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله امانات را به دست وی سپرده بود. گفتم: وصیت نامه ها را به وی می داد، علی رغم این که از مراوده با وی منع شده بود؟! فرمود: اگر از مراوده با او منع شده بود هرگز وصیت نامه ها را به وی نمی سپرد. گفتم: پس حال ابو طالب چگونه بود؟ فرمود: به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و رسالتی که آورده بود، ایمان آورد و وصیت نامه ها را به وی بازگرداند و همان روز در گذشت.(3)

17) از او، از حسین بن محمد، از محمد بن یحیی فارسی، از ابو حنیفه محمد بن یحیی، از ولید بن ابان، از محمد بن عبد الله بن مسکان، از پدرش روایت کرده که: امام صادق علیه السلام فرمود: فاطمه بنت اسد نزد ابو طالب آمد تا مژده تولد رسول خدا صلی الله علیه و آله را به وی دهد. پس ابو طالب گفت: یک «سَبت» صبر کن تا به فرزندی چون او و البته بدون نبوّت بشارت دهم. سپس امام ادامه داد: یک «سبت» معادل سی سال است و اختلاف سن رسول خدا صلی الله علیه و آله با

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 172، ح 31.
2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 172، ح 32.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 370، ح 18.

امیر المؤمنین علیه السلام سی سال بود.(1)

18) ابن بابویه در کتاب «التوحید» نمونهای از شعر ابو طالب را آورده است:

تو محمد امین هستی، بزرگواری، شریف نژاد و سروری یافته

برای سیادت یافتگانی پاک نهاد که اهل کرم اند و پاکنژادی

از میان خوشبختی ها تو آن سعادتی هستی که همه سعادت ها تو را دربرگرفته اند.

از زمان آدم تاکنون همچنان در میان ما وصی و راهنما بوده است

من به یقین، تو را راستگویی یافتم که درمانده نمی شود پیوسته سخن حق بر زبان جاری می سازی، از آن زمان که کودکی موی صورت نروییده بودی

ابن بابویه گوید: ابو طالب، شعر دیگری شبیه این برای پیامبر صلی الله علیه و آله سروده که ضمن قصیده لامیه اوست و در آن می گوید:

در میان مردم سرور قومی چون او یافت نمی شود اگر به هنگام برشمردن صفات پسندیده، او را با دیگران مقایسه کنند.

پروردگارِ بندگان به نور خود، او را مورد تأیید قرار داده و دین حقّ او را که زوال ناپذیر است، آشکار نمود.

و از جمله ابیات این سه بیت زیر است:

سفیدرویی که مردم به برکت روی او طلب باران می کنند، فریادرس یتیمان و پناه بیوه زنان

اطراف او را فدائیان بنی هاشم احاطه کرده اند و آنها نزد وی در نعمت و فضیلت به سر می برند.

او ترازوی راستینی است که به اندازه یک تار مو منحرف نمی شود و ترازوی عدالتی است که هرگز ستم نمی کند. (2)

19) طبرسی در مجمع البیان گوید: اجماع اهل بیت بر ایمان ابو طالب اثبات

ص:133

1- [1] - کافی، ج 1، ص 376، ح 1.
2- [2] - توحید، ص 158، ح4

شده و اجماع آنان حجّت است؛ زیرا آنان یکی از دو ثقل گران سنگی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر به تمسّک به آنان نموده و فرموده است: «ما إن تمسکتم بهما لن تَضَلُّوا» [تا زمانی که به آن دو چنگ زده اید، هرگز گمراه نمی شوید]

طبرسی این حدیث را در توضیح آیه «وَهُمْ یَنْهَوْنَ عَنْهُ وَیَنْأَوْنَ عَنْهُ»(1) [و آنان (مردم را) از آن باز می دارند و (خود نیز) از آن دوری می کنند] و از شعرهای ابو طالب مواردی را که ایمان او را ثابت می کنند، ذکر کرده است که در اینجا از بیم اطاله کلام آنها را ذکر نمی کنیم.(2)

20) ابن طاووس در «طرائف» خود گوید: از عجایب تعصب نشان دادن دشمنان اهل بیت علیهم السلام نسبت به کفر ابو طالب آن است که به آیه «إِنَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ» [در حقیقت تو هر که را دوست داری، نمی توانی راهنمایی کنی] تمسک می جویند. ابو المجد بن رشاده، واعظ واسطی در کتاب «اسباب نزول القرآن» در ردّ این باور، مطلبی را نوشته که لفظ آن چنین است: حسن بن مفضّل در مفهوم آیه «إِنَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ» گوید: چگونه گفته می شود که این آیه در حق ابو طالب نازل گردیده در حالی که این سوره از جمله آخرین سوره هایی است که در مدینه نازل گردیده در صورتی که ابو طالب زمانی که اسلام در آغاز راه خود بود و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در مکه بود، از دنیا رفته است؟! این آیه در حق حارث بن نعمان بن عبد مناف نازل گردیده که پیامبر صلی الله علیه و آله وی را دوست داشت و مایل بود که اسلام بیاورد؛ اما او به پیامبر گفت: ما نیک می دانیم که تو بر حقّی و آن چه را آوردهای حق است، اما آن چه ما را از پیروی تو باز می دارد آن است که اعراب ما را از سرزمین مان بیرون می کنند؛ چون تعداد آنها بیشتر از ماست و توان مقابله با آنها را نداریم. سپس این آیه در حق وی نازل گردید و این در حالی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دوست می داشت

1- [1] - انعام/ 26.
2- [2] - مجمع البیان، ج 4، ص 31.

و مایل بود اسلام بیاورد.(1)

21) ابن طاووس در جای دیگر می گوید: چگونه یک مسلمان آگاه، با وجود این روایات و مضمون این همه ابیات، ایمان ابو طالب علیه السلام را انکار می کند در حالی که در روایات خودشان آمده است که ابو طالب به فرزندش علی علیه السلام وصیت کرد که پیوسته ملازم رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد. آنها از طرفی می گویند رسول خدا فرموده که: «ابو طالب جز به خیر دعوت نمی کند» و «خدا پاداش خیرت دهد ای عمو!» و «اگر زنده بود، چشمانش روشن می گشت.» و از آن طرف ادعا می کنند که او کافر از دنیا رفته است. اجماع اهل بیت عصمت و طهارت بر ایمان ابو طالب به تنهایی برای اثبات ایمان ابو طالب کافی است؛ زیرا اینان به گواهی رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز جدای از قرآن نیستند و شکی نیست که اهل بیت عترت بیش از غریبه ها، ابو طالب را می شناختند. اهل بیت علیهم السلام در باب ایمان ابو طالب مصنّفات و نوشته های زیادی دارند.(2)

22) ابن بابویه از پدرش، از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از علی بن عقبه، از پدرش روایت کرده که: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرماید: کارتان را به خدا واگذار کنید نه به مردم؛ زیرا هر چه از خدا باشد، از آن خداست و آن چه از آن مردم باشد نزد خدا به بالا نمی رود؛ و بر سر دینتان با مردم خصومت مکنید؛ زیرا مخاصمه، قلب را بیمار می کند. خداوند عزّ و جلّ به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَن یَشَاءُ» و باز می فرماید: «أَفَأَنتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُواْ مُؤْمِنِینَ»(3) [پس آیا تو مردم را ناگزیر می کنی که بگروند] مردم را به حال خود واگذارید، زیرا دیگران کیش خود را از مردم گرفته اند و شما دینتان را از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته اید. من شنیدم که پدرم می فرمود: اگر خداوند عزّ و جلّ نوشته باشد که بنده ای به این دین بگرود، تندتر از پرنده ای که به طرف لانه اش پرواز می کند، به آن

1- [1] - طرائف، ص 306.
2- [2] - طرائف، ص 306.
3- [3] - یونس/ 99.

روی می آورد.(1)

«وَقَالُوا إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَى مَعَکَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ...کَمَن مَّتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ(61) »

«وَقَالُوا إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَى مَعَکَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَکِّن لَّهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ کُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِن لَّدُنَّا وَلَکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ(57) وَکَمْ أَهْلَکْنَا مِن قَرْيَهٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْکَ مَسَاکِنُهُمْ لَمْ تُسْکَن مِّن بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَکُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ(58) وَمَا کَانَ رَبُّکَ مُهْلِکَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِی أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا کُنَّا مُهْلِکِی الْقُرَى إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ(59) وَمَا أُوتِيتُم مِّن شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ(60) أَفَمَن وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ کَمَن مَّتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ(61) »

[و گفتند: اگر با تو از (نور) هدایت پیروی کنیم از سرزمین خود ربوده خواهیم شد. آیا آنان را در حرمی امن جای ندادیم که محصولات هر چیزی که رزقی از جانب ماست به سوی آن سرازیر می شود، ولی بیشترشان نمی دانند* و چه بسیار شهرها که هلاکش کردیم؛ (زیرا) زندگی خوش، آنها را سرمست کرده بود. این است سراهایشان که پس از آنان جز برای عده کمی مورد سکونت قرار نگرفته و ماییم که وارث آنان بودیم* و پروردگار تو (هرگز) ویرانگر شهرها نبوده است تا (پیشتر) در مرکز آنها پیامبری برانگیزد که آیات ما را بر ایشان بخواند و ما شهرها را تا مردمشان ستمگر نباشند ویران کننده نبوده ایم* و هر آن چه به شما داده شده است کالای زندگی دنیا و زیور آن است، و(لی) آن چه پیش خداست بهتر و پایدارتر است. مگر نمی اندیشید* آیا کسی که وعده نیکو به او داده ایم و او به آن خواهد رسید، مانند کسی است که از کالای زندگی دنیا بهره مندش گردانیده ایم؟ (ولی) او روز قیامت از (جمله) احضارشدگان (در آتش) است]

1) علی بن ابراهیم گوید: آیه «وَقَالُوا إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَى مَعَکَ نُتَخَطَّفْ مِنْ

1- [1] - توحید، ص 414، ح 13.

أَرْضِنَا» در حق قریش نازل شده و آن زمانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را به اسلام و هجرت دعوت فرمود، ولی آنان گفتند: اگر با تو از هدایت پیروی کنیم، از سرزمین مان ربوده می شویم. از این رو خداوند عزّ و جلّ فرمود: «أَوَلَمْ نُمَكِّن لَّهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَىْءٍ رِزْقًا مِن لَّدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» و نیز فرمود: «وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا» بَطَرت: کفر ورزید «فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَن مِّن بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا»(1).

2) محمد بن عباس از عبد العزیز بن یحیی، از هشام بن علی، از اسماعیل بن علی معلّم، از بَدَل بن مُحَبَّر، از شعبه، از ابان بن تغلب، از مجاهد روایت کرده است که آیه «أَفَمَن وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ» در حق علی و حمزه علیهما السلام نازل شده است.(2)

3) حسن بن ابی الحسن دیلمی با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت می کند که درباره آیه «أَفَمَن وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ» فرموده است: موعود: علی بن ابی طالب علیه السلام است که خداوند به وی وعده داد که انتقام او را از دشمنانش در دنیا بگیرد و بهشت را به او و دوستدارانش در آخرت وعده نمود.(3)

«وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِىَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ (62)...لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ (64) »

«وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِىَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ (62) قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاء الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ (63) وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ (64) »

[و (به یاد آور) روزی را که آنان را ندا می دهد و می فرماید: آن شریکان من که می پنداشتید کجایند؟* آنان که حکم (عذاب) بر ایشان واجب آمده می گویند: پروردگارا! اینانند کسانی که گمراه کردیم گمراهشان کردیم همچنان که خود گمراه شدیم. (از آنان) به سوی تو بیزاری می جوییم ما را نمی پرستیدند، (بلکه

1- [1] - تفسير قمى، ج 2، ص 119.
2- [2] - تأويل الآيات، ج 1، ص 422، ح 17.
3- [3] - تأويل الآيات، ج 1، ص 422، ح 18.

پندار خود را دنبال می کردند) * و (به آنان) گفته می شود: شریکان خود را فرا خوانید. (پس آنها را می خوانند)، ولی پاسخشان نمی دهند و عذاب را می بینند (و آرزو می کنند که) ای کاش هدایت یافته بودند]

1) علی بن ابراهیم گوید: منظور از آیه «وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُون» یعنی کسانی که گفتید آنها شریک خدایند، است. و منظور از «قال الذین حق علیهم القول رَبَّنَا هَؤُلَاء الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْکَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ » یعنی این که آنان عبادت نکردند و مقصود از عبادت، طاعت است «وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءكُمْ» یعنی کسانی که آنها را شریک خدا می خواندید «فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ».(1)

«وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ(65) »

[و روزی را که (خدا) آنان را ندا درمی دهد و می فرماید: فرستادگان (ما) را چه پاسخ دادید؟]

1) علی بن ابراهیم: مفسران عامّه (اهل سنت و جماعت) روایت کرده اند که این اتفاق مربوط به قیامت است. اما خواص (مفسران شیعه) نظر دیگری دارند و در این باره پدرم از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از عبد الحمید طائی، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: وقتی بنده ای وارد قبر می شود، مُنکَر نزد او می آید و او از دیدن منکر وحشت زده می شود و از او سراغ پیغمبر صلی الله علیه و آله را می گیرد. منکر به او می گوید: درباره این مرد (رسول خدا صلی الله علیه و آله) که در میان شما بود، چه می گویی؟ اگر آن عبد، مؤمن باشد، می گوید: شهادت می دهم که او فرستاده خداست و به حق مبعوث گردید. در این صورت به وی گفته می شود: بخواب، آرام بخواب، بی آن که خوابی ببینی. و سپس شیطان از او دور می شود و قبر او از هر طرف هفت ذرع فراخ می گردد و جایگاه خود را در بهشت می بیند. اما اگر کافر باشد، در جواب سؤال منکر می گوید: نمی دانم. پس ضربه ای بر او وارد می شود که جز انسان همه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 119.

مخلوقات خدا آن را می شنوند و شیطان که دو چشم چون مس یا آتش دارد و چون برق ناگهانی می درخشند، بر او مسلّط می شود و به وی می گوید: من برادر تو هستم، و آن گاه مارها و عقرب ها بر او مسلّط می شوند و قبرش را بر او تاریک می کنند و قبر، چنان بر او فشار وارد می کند که دنده های قفسه سینه اش از دو پهلویش خارج می شوند. سپس فرمود: انگشتان او را چنان به هم می فشارد که خرد می شوند.(1)

«وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ...وَرَبُّکَ یَعْلَمُ مَا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا یُعْلِنُونَ(69) »

«وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ(68) وَرَبُّکَ یَعْلَمُ مَا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا یُعْلِنُونَ(69) »

[و پروردگار تو هر چه را بخواهد می آفریند و برمی گزیند و آنان اختیاری ندارند. منزه است خدا و از آن چه (با او) شریک می گردانند، برتر است* و آن چه را سینه هایشان پوشیده یا آشکار می دارد، پروردگارت می داند]

1) علی بن ابراهیم: مقصود از «وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ» آن است که امام را خداوند متعال انتخاب می کند و انتخاب امام توسط مردم ممکن نیست؛ و مقصود از «وَرَبُّکَ یَعْلَمُ مَا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا یُعْلِنُونَ» آن است که آنها از پیش تصمیم به انتخاب امام گرفته بودند و خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را پیشاپیش از این امر آگاه کرده بود.(2)

2) محمد بن یعقوب از ابو محمد قاسم بن عَلاء- که رحمت خدا بر او باد- از عبد العزیز بن مسلم روایت کرده که: در مرو همراه امام رضا علیه السلام بودیم. در آغاز ورودمان در مسجد جامع شهر در روز جمعه گرد آمدیم و سخن از امامت و کثرت اختلاف مردم درباره آن به میان آمد. پس بر سرورم امام رضا علیه السلام وارد شده و او را از این امر آگاه کردم. امام علیه السلام لبخندی زد و آن گاه فرمود: ای عبد العزیز! مردم را در نادانی و جهل نگاهداشته اند و از دینشان منحرف

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 119.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 120.

کرده اند. خداوند عزّ و جلّ تا دین پیامبرش را کامل نکرد، او را نزد خود نبرد. قرآنی که بر پیامبر نازل گشته، روشنگر هر چیزی است. در آن حلال و حرام، حدود، احکام و هرچه مردم به آن نیاز دارند، وجود دارد. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «مَّا فَرَّطْنَا فِی الکِتَابِ مِن شَیْءٍ»(1) [ما هیچ چیزی را در کتاب (لوح محفوظ) فروگذار نکرده ایم] و ازجمله آیات قرآن آیه ای است که در آخر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله و در حجّه الوداع نازل گردید که می فرماید: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الإِسْلاَمَ دِینًا»(2) [امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم] و مسئله امامت به تمام دین مربوط می شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از رحلت، معالم دین مردم را بر ایشان تبیین فرمود و راهشان را روشن گردانید و آنان را در مسیر حق قرار داد و علی علیه السلام را به عنوان جانشین و امام مردم به ایشان معرفی فرمود و هر چه امّت به آن نیازمند بود، برایش روشن کرد. با این احوال هر کس گمان کند که خداوند دین مردم را برایشان کامل نکرده، کتاب خدا را مردود دانسته و هر که کتاب خدا را مردود بداند، به آن کفر ورزیده است. آیا آنها ارزش امامت و جایگاه آن را در میان امّت می دانند؟ آیا آنها گمان می کنند می تواند امام را برگزینند؟ امامت امری ارجمندتر، عظیم الشأن تر، عالی مقام تر، دشوارتر و عمیق تر از آن است که مردم با عقول خود کنه آن را دریابند یا با نظرات و آرای خویش بدان دست یابند یا این که به اختیار خود امامی را برگزینند.

خداوند متعال پس از مقام نبوت و خلیل الله بودن، مقام امامت را به ابراهیم علیه السلام عطا فرمود و او را بدین فضیلت، شرافت بخشید و آن را در کتاب خود نیز بیان فرمود: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»(3) [من تو را پیشوای مردم قرار دادم]

1- [1] - انعام/ 38.
2- [2] - مائده/ 3.
3- [3] - بقره/ 124.

پس ابراهیم خلیل شادمانه گفت: «وَمِن ذُرِّیَّتِی»(1) [از دودمانم (چطور) ؟] و خداوند تبارک و تعالی پاسخ داد: «لاَ یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ»(2) [پیمان من به بیدادگران نمی رسد] و بدین ترتیب این آیه امامت هر ظالمی را تا روز قیامت باطل کرد و امامت مختص به برگزیدگان شد و آن گاه خداوند متعال آن را در نسل این برگزیدگان طاهر قرار داده و فرموده است: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَیَعْقُوبَ نَافِلَةً وَکُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِینَ* وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاهِ وَإِیتَاء الزَّکَاهِ وَکَانُوا لَنَا عَابِدِینَ»(3) [و اسحاق و یعقوب را (به عنوان نعمتی) افزون به او بخشودیم و همه را از شایستگان قرار دادیم* و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند] این منصب را همچنان در ذرّیّه ایشان طی قرون متمادی نسل اندر نسل قرارداد تا این که خداوند عزّ و جلّ این میراث را به نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله عنایت فرمود: «إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْرَاهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِیُّ وَالَّذِینَ آمَنُواْ وَاللّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ»(4) [در حقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند و (نیز) این پیامبر و کسانی که (به آیین او) ایمان آورده اند و خدا سرور مؤمنان است] بنابراین، منصب امامت مختص به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آن گاه پیامبر گرامی به امر پروردگار و بر اساس سنت الهی، آن را به علی علیه السلام واگذار نمود و این منصب در ذرّیّه پاک ایشان که خداوند آنان را به علم و ایمان مفتخر نموده، ادامه خواهد یافت: «وَقَالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِیمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی کِتَابِ اللَّهِ إِلَی یَوْمِ الْبَعْثِ»(5) [و(لی) کسانی که دانش و ایمان یافته اند می گویند: قطعاً شما (به موجب آن چه) در کتاب خدا(ست) تا روز رستاخیز مانده اید] بنابراین، این

1- [1] - بقره/ 124.
2- [2] - بقره/ 124.
3- [3] - انبیاء/ 73-72.
4- [4] - آل عمران/ 68.
5- [5] - روم/ 56.

منصب تا روز قیامت در ذرّیّه علی علیه السلام باقی خواهد ماند؛ زیرا دیگر بعد از محمد صلی الله علیه و آله پیامبری نخواهد آمد. پس این نادانان چگونه می توانند امام را انتخاب کنند؟

امامت از منزلت پیامبران برخوردار است و میراث اوصیاست. امامت خلافه الله و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و مقام امیر المؤمنین علیه السلام و میراث حسن و حسین علیهما السلام است. امامت، زمام دین و نظام و انتظام جامعه مسلمانان و صلاح دنیا و به عزت رسانیدن مؤمنان است. امامت پایه و اساس اسلام پویاست و فرع بالنده آن است. نماز با وجود و راهنمایی امام، به طور کامل ادا می شود و هم چنین زکات، روزه، حج، جهاد و گردآوری غنایم و صدقات و جاری کردن حدود و احکام و پاسداری از مرزها و کشور، همه توسط امام انجام می پذیرد. امام، حلال خدا را حلال می کند و حرام خدا را حرام می گرداند و حدود خدا را جاری می سازد و از دین خدا دفاع می کند و با دانش و حکمت و حجت استوار، مردم را به راه پروردگارش رهنمون می سازد. امام به خورشید شکوهمند و برآمده می ماند که جهان را روشن و نورانی می کند و این در حالی است که خود در جایگاهی است که دست کسی به وی نمی رسد و چشم کسی قادر به رؤیت نور خیره کننده او نیست. امام، بدری درخشان و چراغی فروزان و نوری تابان و ستاره ای راهنما در اعماق تاریکی شب های تار در شهرها و صحراهای بی آب و علف و اعماق دریاهاست. امام، آب گوارایی است که تشنگان را سیراب می کند، رهنمون به سوی هدایت و نجات دهنده از پلشتی هاست. امام به سان آتشی بر قله کوه است. هر که بدان نزدیک شود، از گرمایش بهره مند می گردد و آن که راه گم کرده باشد، بدان از مهلکه نجات می یابد. هر که از او جدا شود، هلاک می گردد. امام ابر باران زا و باران سیل آساست؛ خورشید روشنگر و آسمانِ سایه بان و زمین گسترده و چشمه جوشان و آبگاه و گلستان است. امام، همدمی دلسوز و پدری است مهربان و برادری است همزاد و مادری نیکوکار در حق فرزند کوچک خویش. امام پناهگاه مردم در حوادث هولناک است. امام امین خدا در میان مردم است و حجت خدا بر بندگان. امام خلیفه خدا در بلاد و دعوت کننده به سوی الله است و مدافع حرم خدا. امام کسی است که از گناهان پاک شده باشد و از عیوب مبّرا؛ مخصوص به علم و معروف به حلم. او نظام دین

است و مایه عزّت مسلمین و موجب برانگیخته شدن خشم منافقین و خشکاننده ریشه کافران است. امام یگانه زمانه خویش است، کسی به منزلت او نمی رسد و هیچ عالمی به جایگاه او دست نمی یابد و همتایی برایش یافت نمی شود. نه مانندی دارد و نه نظیری، برخوردار از همه فضیلت هاست بی آن که بابت آن مدیون کسی باشد یا آن را از کسی گرفته باشد؛ بلکه فضیلت او از فضیلت دهنده و بخشاینده نشأت می گیرد و این فضیلت فقط به او اختصاص دارد.

چه کسی می تواند به معرفت امام دست یابد یا این که امکان شناسایی و انتخاب او را به دست آورد؟ هیهات! هیهات! عقل ها در این وادی گمراه می شوند و به بیراهه ختم می گردند و خِردها دچار کاستی می شوند. اندیشه ها به حیرت می افتند و چشم ها سرگردان می شوند و بزرگان احساس حقارت می کنند و حکما به حیرت می افتند. بردباران از درک آن قاصرند و سخنوران از گفتار باز می مانند و دانایان به نادانی خویش اقرار می کنند و شعرا از ستایش او درمانده می شوند و ادیبان احساس عجز می کنند. اهل بلاغت از توصیف یکی از صفات او یا فضیلتی از فضایل او گرفتار عجز و ناتوانی می گردند. مگر می توان کل وجودش را توصیف یا در ستایش کُنه او دادِ سخن داد یا چیزی از احوال وی را دریافت یا این که کسی را جایگزین وی کرد به طوری که بتوان بی نیاز از او بود؟ نه، چگونه؟ کجا؟ او چون ستاره از دسترس کسانی که بخواهند او را به دست آورند یا از وصف واصفان دور است. چگونه می توان چنین شخصی را انتخاب کرد و با کدام عقل، و این که نظیر او را در کجا یافت می شود؟! آیا گمان می برید که چنین شخصی را می توانید در غیر خاندان محمد صلی الله علیه و آله پیدا کنید؟ به خدا سوگند که تمام وجودشان آنها را تکذیب می کند و اباطیل، آنها را دچار آرزوهای دست نیافتنی کرده است، از این رو قصد کرده اند که از دیواری صاف و لغزنده بالا روند. دیواری که آنان را به حضیض ذلّت فرو می غلتاند. در انتخاب امام بر عقل ناقص و تهی خود تکیه کردند و با آرای گمراه خود در پی دستیابی به وی بودند، لیکن چیزی جز دورتر شدن از امام نصیبشان نشد. خدایشان بکشد! که دروغ گفته و افترا بستند و از راه حق و صراط مستقیم منحرف شدند و دچار حیرت و سرگردانی گشتند و آگاهانه امام را رها کردند و شیطان، اعمال آنها را برایشان آراست و از گام نهادن در راه درست باز داشت. آنها

آگاهانه از کسی که خدا و رسولش برگزیده بودند، روی برتافتند تا این که مخاطب قرآن واقع شدند که: «وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ» و «وَمَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَی اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»(1) [و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد] و «مَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ* أَمْ لَکُمْ کِتَابٌ فِیهِ تَدْرُسُونَ* إِنَّ لَکُمْ فِیهِ لَمَا تَخَیَّرُونَ* أَمْ لَکُمْ أَیْمَانٌ عَلَیْنَا بَالِغَةٌ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ إِنَّ لَکُمْ لَمَا تَحْکُمُونَ* سَلْهُم أَیُّهُم بِذَلِکَ زَعِیمٌ * أَمْ لَهُمْ شُرَکَاء فَلْیَأْتُوا بِشُرَکَائِهِمْ إِن کَانُوا صَادِقِینَ»(2) [شما را چه شده چگونه داوری می کنید* یا شما را کتابی هست که در آن فرا می گیرید* که هر چه را برمی گزینید برای شما در آن خواهد بود* یا این که شما تا روز قیامت (از ما) سوگندهایی رسا گرفته اید که هر چه دلتان خواست، حکم کنید* از آنان بپرس کدامشان ضامن این (ادعا)یند* یا شریکانی دارند. پس اگر راست می گویند، شریکانشان را بیاورند] و «أَفَلَا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَی قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»(3) [آیا به آیات قرآن نمی اندیشند یا (مگر) بر دلهایشان قفلهایی نهاده شده است] یا این که: «وَطَبَعَ اللّهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَ یَعْلَمُونَ» [و خدا بر دلهایشان مُهر نهاد، در نتیجه آنان نمی فهمند] یا این که گفتند: «سَمِعْنَا وَهُمْ لاَ یَسْمَعُونَ* إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللّهِ الصُّمُّ الْبُکْمُ الَّذِینَ لاَ یَعْقِلُونَ* وَلَوْ عَلِمَ اللّهُ فِیهِمْ خَیْرًا لَّأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعْرِضُونَ»(4) [شنیدیم در حالی که نمی شنیدند* قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا، کران و لالانی اند که نمی اندیشند* و اگر خدا در آنان خیری می یافت قطعاً شنوایشان می ساخت و اگر آنان را شنوا می کرد، حتماً باز به حال اِعراض روی برمی تافتند]

یا گفتند: «سَمِعْنَا وَعَصَیْنَا»(5) [شنیدیم و نافرمانی کردیم] بلکه این «فَضْلُ اللَّهِ

1- [1] - احزاب/ 36.
2- [2] - قلم/ 41-36.
3- [3] - محمد/ 24.
4- [4] - انفال/ 23-21.
5- [5] - بقره/ 93.

يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»(1) [فضل خداست که به هر کس بخواهد، آن را می دهد و خداوند را فزون بخشی بزرگ است]

آنان چگونه می توانند امام برگزینند در حالی که امام عالِمی است که جهل به او راه ندارد و نگهبانی است که زیردستانش را تنها نمی گذارد. او معدن قداست و پاکی است و مرکز عبادت و زهد و علم. امام به دعوت مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی گشته و از ذرّیّه پاک حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها می باشد. در نَسَبش هیچ غلّ و غشی راه ندارد و هیچ اصل و نسب داری به جایگاهش دست نمی یازد. امام از خاندان قریش و نسل هاشم است و عترت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که با رضایت خداوند عزّ و جلّ برگزیده می شود. امام اشرفِ اشراف و شاخه ای از عبدِ مَناف است. علمش پیوسته رو به فزونی و حلمش رو به تکامل است. بر امر امامت کاملاً آگاه و در کار سیاست زبر دست و داناست. طاعتش بر همه فرض است و پیوسته به امر خدای عزّ و جلّ عمل می کند. بندگان خدا را نصیحت می کند و از دین خدا پاسداری می نماید.

پیامبران و امامان علیهم السلام پیوسته مؤیّد به توفیقات الهی هستند و از علوم خفیّه پروردگار و حکمت و دانش او برخوردار می شوند در حالی که دیگران از این موهبت بی بهره اند. علم آنها از دانش اهل زمانشان فراتر است؛ زیرا خداوند می فرماید: «أَفَمَن يَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ يَهِدِّی إِلاَّ أَن يُهْدَی فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»(2) [آیا کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی نماید، مگر آن که (خود) هدایت شود شما را چه شده چگونه داوری می کنید؟]

و «وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَيْرًا كَثِيرًا»(3) [و به هر کس حکمت داده شود، به یقین، خیری فراوان داده شده است]؛ و کلام خدا در حق طالوت: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاهُ

1- [1] - حدید/ 21.
2- [2] - یونس/ 35.
3- [3] - بقره/ 269.

عَلَیْکُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللّهُ یُؤْتِی مُلْکَهُ مَن یَشَاءُ وَاللّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ»(1) [در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و (نیروی) بدنی بر شما برتری بخشیده است و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می دهد و خدا گشایشگر داناست].

و به پیامبر خویش صلی الله علیه و آله فرمود: «وَأَنزَلَ اللّهُ عَلَیْکَ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَعَلَّمَکَ مَا لَمْ تَکُنْ تَعْلَمُ وَکَانَ فَضْلُ اللّهِ عَلَیْکَ عَظِیمًا»(2) [و خدا کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آن چه را نمی دانستی به تو آموخت و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بود]

و در حقّ امامان اهل بیت پیامبرش و عترت و ذرّیّه او صلوات الله علیهم اجمعین فرموده است: «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَی مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنَآ آلَ إِبْرَاهِیمَ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَآتَیْنَاهُم مُّلْکًا عَظِیمًا* فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ وَکَفَی بِجَهَنَّمَ سَعِیرًا»(3) [بلکه به مردم برای آن چه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند. در حقیقت، ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم* پس برخی از آنان به وی ایمان آوردند و برخی از ایشان از او روی برتافتند و (برای آنان) دوزخ پرشراره بس است] و اگر خداوند بنده ای را برای اداره امور بندگانش برگزیند، توان و ظرفیت این کار را به وی خواهد داد و چشمه های حکمت را در قلبش به ودیعت خواهد نهاد و علم را بدو الهام خواهد فرمود تا از آن پس، از پاسخ به هیچ پرسشی در نماند و از عدالت فراتر نرود. او امامی معصوم و مؤیّد است که خداوند پشتیبانیش می کند. از خطا و لغزش در امان است و خداوند او را بدین صفاتش مخصوص می گرداند تا حجّت خویش بر بندگان و گواهی بر آنان قرار دهد، از این روست که می فرماید: «ذَلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ»(4) [این فضل خداست که به

1- [1] - بقره/ 247.
2- [2] - نساء/ 113.
3- [3] - نساء/ 55-54.
4- [4] - حدید/21.

هر کس بخواهد آن را می دهد؛ و خداوند را فزون بخشی بزرگ است]

آیا آنها می توانند چنین شخصی را بیابند و انتخاب کنند؟ یا این که از چنین صفاتی برخوردار باشد و او را بر دیگران برتری دهند؟ به خانه خدا سوگند که پا را از حق فراتر گذاشتند و کتاب خدا را پشت سر نهادند چنان که گویی نمی دانستند مرتکب چه کاری شده اند. هدایت و شفا در کتاب خداست؛ اما آنها آن را رها کرده و در پی هواهای نفسانی خود رفتند. از این رو خداوند آنان را نکوهش و ملامت فرمود و از خود دور ساخت و در حق ایشان فرمود: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»(1) [و کیست گمراه تر از آن که بی راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند؟ بی تردید خدا مردم ستمگر را راهنمایی نمی کند] و «فَتَعْسًا لَّهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ»(2) [نگونساری بر آنان باد! و (خدا) اعمالشان را بر باد داد] و فرمود: «كَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللَّهِ وَعِندَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»(3) [(این ستیزه) در نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده اند (مایه) عداوت بزرگی است. این گونه خدا بر دل هر متکبّر و زورگویی مُهر می نهد]

و درود بیکران خدا بر محمد نبی و آل محمد باد!(4) این حدیث را محمد بن علی بن بابویه در کتاب «معانی الاخبار» خود از ابو العبّاس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از ابو احمد قاسم بن محمد بن علی هارونی، از ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم، از حسن بن قاسم رقّام، از قاسم بن مسلم، از برادرش عبد العزیز بن مسلم روایت کرده که: در مرو همراه امام رضا علیه السلام بودیم. روز جمعه آغاز ورودمان در مسجد گرد آمدیم و سخن امامت را به میان آوردند و سپس عیناً به ذکر حدیث می پردازد.(5)

3) ابن شهر آشوب از علی بن جعد، از شُعبه، از حمّاد بن سَلَمه، از انَس

1- [1] - قصص/ 50.
2- [2] - محمد/ 8.
3- [3] - غافر/ 35.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 154، ح 1.
5- [5] - معانی الاخبار، ص 96، ح 2.

روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مرا و اهل بیت مرا بر همه خلق برتری داد و ما را برگزید. پس مرا پیامبر قرار داد و علی بن ابی طالب را وصیّ من کرد و آن گاه فرمود: «مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ» یعنی در این مورد انتخاب را برای مردم قرار ندادم و خود هر که را بخواهم برمی گزینم. پس من و اهل بیت من برگزیده خدا و بهترین خلق او هستیم. سپس فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ» یعنی خدا پاک و منزه است «عَمَّا یُشْرِکُونَ» منظور کفّار مکه است.(1)

4) و از طریق مخالفین: حافظ محمد بن مؤمن شیرازی – که از مشایخ اهل سنت است- در کتاب خود «المستخرج من التفاسیر الاثنی عشر» در تفسیر آیه «وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ» در حدیثی مرفوع که سند آن را به انس بن مالک می رساند روایت میکند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مفهوم این آیه پرسش کردم. فرمود: خداوند، آدم را آن گونه که می خواست از گل آفرید و این که خداوند من و اهل بیت مرا از میان خلق برگزید و مرا پیامبر خود کرد و علی بن ابی طالب را وصیّ قرار داد. سپس فرمود: «مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ» و مقصود حق تعالی آن است که بندگان، فاقد حق انتخاب هستند و آن که انتخاب می کند من هستم؛ و من و خاندانم برگزیدگان او از میان خلق وی هستیم. سپس فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ» یعنی این که خداوند از شرکی که کفّار مکه می ورزند، منزّه است، سپس ادامه می دهد: «وَرَبُّکَ» یعنی ای محمد: «یَعْلَمُ مَا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ» یعنی آن چه از بغض و کینه که منافقان از تو و اهل بیت تو در سینه دارند «وَمَا یُعْلِنُونَ» و معارض محبت هایی است که در ظاهر نسبت به تو و خاندانت ابراز می دارند.(2)

«وَنَزَعْنَا مِن کُلِّ أُمَّهٍ شَهِیدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَکُمْ...وَأَکْثَرُ جَمْعًا وَلَا یُسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ(78) »

«وَنَزَعْنَا مِن کُلِّ أُمَّهٍ شَهِیدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَکُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا کَانُوا یَفْتَرُونَ(75) إِنَّ قَارُونَ کَانَ مِن قَوْمِ مُوسَی فَبَغَی عَلَیْهِمْ وَآتَیْنَاهُ مِنَ الْکُنُوزِ مَا إِنَّ

1- [1] - مناقب، ج 1، ص256.
2- [2] - طرائف، ص 97، ح 136.

مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَهِ أُولِی الْقُوَّهِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا یُحِبُّ الْفَرِحِینَ(76) وَابْتَغِ فِیمَا آتَاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَهَ وَلَا تَنسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیَا وَأَحْسِن کَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ(77) قَالَ إِنَّمَا أُوتِیتُهُ عَلَی عِلْمٍ عِندِی أَوَلَمْ یَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَکَ مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّهً وَأَکْثَرُ جَمْعًا وَلَا یُسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ(78) »

[و از میان هر امتی گواهی بیرون می کشیم و می گوییم: برهان خود را بیاورید. پس بدانند که حق از آن خداست و آن چه برمی بافتند از دستشان می رود* قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد و از گنجینه ها آن قدر به او داده بودیم که کلیدهای آنها بر گروه نیرومندی سنگین می آمد آن گاه که قوم وی بدو گفتند: شادی مکن که خدا شادی کنندگان را دوست نمی دارد* و با آن چه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن و همچنان که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن و در زمین فساد مجوی که خدا فسادگران را دوست نمی دارد* (قارون) گفت: من اینها را در نتیجه دانش خود یافته ام. آیا وی ندانست که خدا نسلهایی را پیش از او نابود کرد که از او نیرومندتر و مال اندوزتر بودند، و(لی این گونه) مجرمان را (نیازی) به پرسیده شدن از گناهانشان نیست]

1) علی بن ابراهیم به روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در معنای «وَنَزَعْنَا مِن کُلِّ أُمَّهٍ شَهِیدًا» فرموده است: از هر فرقه از این امت امامش را به عنوان گواه گرفته است. «فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَکُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا کَانُوا یَفْتَرُونَ»(1)

2) علی بن ابراهیم مراد از «عُصبه» در آیه «إِنَّ قَارُونَ کَانَ مِن قَوْمِ مُوسَی فَبَغَی عَلَیْهِمْ وَآتَیْنَاهُ مِنَ الْکُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَهِ أُولِی الْقُوَّهِ» گروهی از مردان نیرومند بین ده تا نوزده نفر بوده که کلیدهای گنجینه های قارون را حمل می کردند. قارون آن گونه که قرآن روایت می کند، مدعی بوده که خود، این ثروت را

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 120.

گرد آورده است «إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِی» زیرا کیمیاگری می دانسته؛ اما خداوند می فرماید: «أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ» یعنی این که درباره گناهان اینان از پیشینیانشان بازخواست نمی شود.(1)

3) ابن بابویه از ابو احمد حسن بن عبد الله بن سعید عسکری، از محمد بن احمد قشیری، از ابو حَریش احمد بن عیسی کوفی، از موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر، از پدرش از جدّش جعفر بن محمد، از پدرش، از جدّش، از پدرش و از امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده که آن حضرت در معنای «وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا» فرموده است: فراموش مکن که از تندرستی، قدرت ، آسودگی خیال، جوانی و سرزندگی خودت برای طلب آخرت استفاده کنی.(2)

«فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِی زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ...مَّنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ(82) »

«فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِی زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِیَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (79) وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ(80) فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِن فِئَةٍ يَنصُرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ(81) وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَن مَّنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ(82) »

[پس (قارون) با کوکبه خود بر قومش نمایان شد. کسانی که خواستار زندگی دنیا بودند، گفتند: ای کاش مثل آن چه به قارون داده شده به ما (هم) داده می شد؛ واقعاً او بهره بزرگی (از ثروت) دارد* و کسانی که دانش (واقعی) یافته بودند، گفتند: وای بر شما برای کسی که گرویده و کار شایسته کرده، پاداش خدا بهتر است و جز شکیبایان آن را نیابند* آن گاه (قارون) را با خانه اش در زمین فرو بردیم و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 120.
2- [2] - امالی صدوق، ص 189، ح 10.

گروهی نداشت که در برابر (عذاب) خدا او را یاری کنند و (خود نیز) نتوانست از خود دفاع کند* و همان کسانی که دیروز آرزو داشتند به جای او باشند، صبح می گفتند: وای مثل این که خدا روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده یا تنگ می گرداند و اگر خدا بر ما منت ننهاده بود، ما را (هم) به زمین فرو برده بود. وای گویی که کافران رستگار نمی گردند]

1) علی بن ابراهیم: مقصود از: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِی زِینَتِهِ» لباس های بلند رنگارنگی بود، که روی زمین کشیده می شده است. و در پاسخ «قَالَ الَّذِینَ یُرِیدُونَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا یَا لَیْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِیَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِیمٍ» یاران مخلص حضرت موسی گفتند: «وَیْلَکُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَیْرٌ لِّمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا یُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ* فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا کَانَ لَهُ مِن فِئَةٍ یَنصُرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَمَا کَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِینَ* وَأَصْبَحَ الَّذِینَ تَمَنَّوْا مَکَانَهُ بِالْأَمْسِ یَقُولُونَ وَیْکَأَنَّ اللَّهَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَیَقْدِرُ لَوْلَا أَن مَّنَّ اللَّهُ عَلَیْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَیْکَأَنَّهُ لَا یُفْلِحُ الْکَافِرُونَ» و «وَیْکَأَنَّ» یک لفظ سریانی است.

و علت هلاکت قارون آن بود که چون موسی قوم بنی اسرائیل را از مصر خارج کرد و در بیابان مقیم نمود و خداوند بر ایشان «مَنّ» و «سَلوی» را نازل فرمود و از دل سنگ، دوازده چشمه برای ایشان جوشید، دچار تکبّر و غرور شدند و گفتند: «لَن نَّصْبِرَ عَلَىَ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّکَ یُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا»(1) [هرگز بر یک (نوع) خوراک تاب نیاوریم، از خدای خود برای ما بخواه تا از آن چه زمین می رویاند از (قبیل) سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز برای ما برویاند!]. موسی به ایشان گفت: «أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِی هُوَ أَدْنَى بِالَّذِی هُوَ خَیْرٌ اهْبِطُواْ مِصْرًا فَإِنَّ لَکُم مَّا سَأَلْتُمْ»(2) [آیا به جای چیز بهتر خواهان چیز پست ترید؟ پس به شهر فرود آیید که آن چه را خواسته اید برای شما (در آن جا مهیّا) ست] و پاسخ آنها چنین بود: «إِنَّ فِیهَا قَوْمًا جَبَّارِینَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىَ

1- [1] - بقره/ 61.
2- [2] - بقره/ 61.

يَخْرُجُواْ مِنْهَا»(1) [در آن جا مردمی زورمندند و تا آنان از آن جا بیرون نروند ما هرگز وارد آن نمی شویم] و سپس به موسی گفتند: «اذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّکَ فَقَاتِلا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»(2) [تو و پروردگارت برو(ید) و جنگ کنید که ما همین جا می نشینیم]

اما خداوند ورودشان به شهر را برایشان واجب گردانید و دستیابی به آن را به مدت چهل سال برایشان حرام گردانید. از این رو، بر روی زمین سرگردان بودند. آنها از آغاز شب به خواندن تورات و دعا و زاری کردن می پرداختند و قارون نیز از جمله ایشان بود و چون تورات می خواند، کسی خوش صداتر از او نبود و او را به خاطر صدای دل نوازش «منون» می نامیدند و کارش کیمیاگری بود و کار بر بنی اسرائیل در سرگشتگی و توبه به درازا انجامید و این در حالی بود که قارون به همراه ایشان توبه نکرد و حضرت موسی علیه السلام نیز او را دوست می داشت. از این رو بر وی وارد گشته و به وی گفت: ای قارون! قوم تو مشغول توبه هستند و تو از توبه کردن بازمانده ای؟! با آنها از در توبه در آی و گرنه خداوند بر تو عذاب نازل خواهد کرد. اما قارون اهمیتی به سخن موسی علیه السلام نداد و آن را به تمسخر گرفت، لذا موسی از نزد وی غمگین بیرون آمد و در حیاط قصر وی نشست در حالی که جبّه ای از مو بر تن داشت و یک جفت پای افزار از پوست الاغ در پای داشت که بندهای آن از مو بود و عصا را در دست داشت. سپس قارون دستور داد مقداری خاکستر مخلوط با آب بر سر وی بریزند. چون چنین کردند، موسی به شدت خشمگین شد. در کتف حضرت موسی چند تار مو بود که چون وی به خشم می آمد، سیخ شده و از زیر جامه هایش سر برمی آوردند و از نوک آنها خون جاری می شد. سپس موسی دست به دعا برداشته و گفت: پروردگارا! اگر برای من به خشم نیایی، پیامبر تو نیستم. آن گاه خداوند به وی وحی فرمود: به زمین امر کردم که به فرمان تو باشد، هر دستوری که داری به آن بده.

قارون دستور داده بود که درهای قصر را ببندند و چون موسی قصد رفتن دوباره نزد قارون را کرد و با درهای بسته روبرو شد، به آنها اشاره نمود، در دم باز

1- [1] - مائده/ 22.
2- [2] - مائده/ 24.

شدند و بدین ترتیب خشمگین بر قارون وارد گردید. چون قارون او را بر آن حال دید، دریافت که عذاب آمده است، لذا گفت: ای موسی! تو را به آن خویشاوندی که میان ماست سوگند می دهم که از من درگذری. موسی به وی گفت: ای پسر لاوی، سخن بس کن؛ و ای زمین او را در خود فرو بر!» و ناگاه زمین، قصر قارون را با هر چه در آن بود، در خود فرو برد. وقتی قارون تا زانو در زمین فرو رفت، به گریه افتاد و موسی را به صله رحم سوگند داد. پس موسی به وی گفت: ای پسر لاوی! سخن بس کن، ای زمین او را در خود فرو بر! و بدین ترتیب زمین، قارون را با قصر او و هر چه گنج در آن بود، بلعید ودر خود فرو کشید.

این بود سخنی که موسی علیه السلام به قارون در روزی که خداوند هلاکش کرد گفت و خداوند به موسی از بابت آن طعنه زد. اما موسی در پاسخ خداوند عرض کرد: پروردگارا! قارون مرا به رابطه خویشاوندی سوگند داد، اگر به تو سوگند می داد، خواسته اش را اجابت می کردم و عذرش را می پذیرفتم.

پس خداوند فرمود: چرا به پسر لاوی گفتی: سخن بس کن؟ موسی عرض کرد: پروردگارا! اگر می دانستم که این امر به تو باز می گردد و از پذیرفتن توبه اش خشنود می گردی، حتماً خواسته اش را برآورده می ساختم.

خداوند فرمود: ای موسی! به عزّت و جلال و جود و عظمت و رفعت جایگاهم سوگند، اگر قارون آن گونه که تو را مورد خطاب قرار داد، مرا مورد خطاب قرار می داد، حتماً دعای او را مستجاب می کردم. اما چون تو را مورد خطاب قرار داد، او را به خودت واگذار کردم. ای پسر عمران! از مرگ نهراس، زیرا من مرگ را بر هر نفسی نوشته ام و بستری برایت فراهم کرده ام که چون بر آن وارد گردی، چشمانت روشن گردد. پس موسی علیه السلام به همراه جانشین خود به سمت طور سینا حرکت کرد و از کوه بالا رفت. در بین راه مردی را دید که به طرف او می آمد در حالی که یک سبد بزرگ و یک بیل به همراه داشت. موسی به او گفت: چه می خواهی؟ گفت: مردی از اولیای خدا در گذشته و من می خواهم برای او گوری حفر کنم. موسی علیه السلام گفت: آیا می خواهی در این کار تو را یاری کنم؟ گفت: بلی، و چون قبر را حفر کردند، آن مرد خواست وارد قبر شود. موسی علیه السلام پرسید: چه می کنی؟ آن مرد گفت: وارد قبر

می شوم تا ببینم آرامگاه (لَحَد) آن چگونه است. موسی علیه السلام گفت: این کار را به من واگذار.موسی

ص:153

علیه السلام خود در لحد دراز کشید و ملک الموت جان وی را گرفت و کوه او را در میان گرفت و به هم آمد.(1)

2) طبرسی گوید: قارون از بنی اسرائیل و از خاندان موسی علیه السلام و پسر خاله وی بود. عطا از ابن عباسی روایت کرد که سند این حدیث به امام صادق علیه السلام می رسد.(2)

«تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَهُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِینَ لَا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ(83)»

[آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند و فرجام (خوش) از آن پرهیزکاران است]

1) علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: ای حفص! ارزش و منزلت دنیا نزد من به چیزی جز مردار نمی ماند که فقط در صورت اضطرار از آن می خورم. ای حفص! خداوند متعال می دانست که بندگان چه می کنند و به سوی چه سرنوشتی حرکت می کنند، اما به هنگام ارتکاب اعمال ناشایست توسط آنها، بردباری به خرج داد، زیرا از پیش بدانها آگاه بود. پس حُسن طلب از کسی که از مرگ واهمه ندارد، تو را فریب ندهد. سپس آیه «تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَهُ» را تا آخر تلاوت کرده و در حالی که می گریست فرمود: به خدا سوگند! با این همه آرزوها بر باد رفت. و سپس فرمود: به خدا سوگند! ابرار پیروز شدند. آیا می دانی آنان چه کسانی هستند؟ آنها کسانی هستند که آزارشان به مورچه هم نمی رسد. علم برای ترس از خدا و جهل برای دچار غرور شدن کافی است. ای حفص! او پیش از آن که بر عالمی یک گناه ببخشاید، هفتاد گناه را بر جاهل می بخشاید. هر که علم آموزد و آن را به دیگران تعلیم دهد و به آن چه آموخته، عمل کند، در ملکوت آسمان بزرگ نامیده می شود و درباره اش می گویند: برای خدا

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 120.
2- [2] - مجمع البیان، ج 7، ص 459.

فرا گرفت؛ برای خدا به علم خود عمل کرد و برای خدا علم خود را به دیگران آموزش داد. عرض کردم: قربانت گردم! حدّ زهد در دنیا کجاست؟ فرمود: حدّ زهد در کتاب خدا مذکور است آن جا که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»(1) [تا بر آن چه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به (سبب) آن چه به شما داده است شادمانی نکنید] خائف ترین مردم از خدا عالم ترین آنها به اوست و عالم ترین آنها بی توجه ترین آنها به دنیاست. پس مردی عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! مرا نصیحتی کنید. فرمود: هر کجا باشی از خدا بترس، در این صورت بیمی بر تو نیست.(2)

2) امام صادق علیه السلام در معنی آیه «عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا» فرموده است: مراد از «عُلُوّ»، شرف است و «فساد» دل بستن به آباد کردن دنیا است.(3)

3) سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از هشام بن سالم، از سعد بن طریف، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: هشت نفر در محضر ایشان بودیم و سخن از رمضان رفت. امام علیه السلام فرمود: نگویید این رمضان است، یا رمضان آمد یا رمضان رفت؛ زیرا رمضان نامی از نام های خداست؛ نه می آید و نه می رود. آن که می آید و می رود زوال پذیر است. لیکن بگویید: «ماه رمضان» چنین و چنان شد؛ زیرا در این صورت «ماه» به اسم اضافه می شود و اسم از آن خداست و خداوند این ماه را که قرآن در آن نازل گشته الگو و عید قرار داده است. آگاه باشید، هر که در ماه رمضان، فی سبیل الله از خانه اش خارج شود- و سبیل الله ما هستیم که هر که در آن گام نهد، دژی پیرامون او را می گیرد و آن دژ امام است- و با رؤیت ماه، تکبیر سر دهد، روز قیامت سنگی را در ترازوی وی قرار می دهند که از هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در آنهاست و هر چه در میان و زیر آنهاست، سنگین تر است.

1- [1] - حدید/ 23.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 123.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 123.

عرض کردم: ای ابا جعفر! ترازو کدام است؟ فرمود: ای سعد! قوّت و نگاه تو بیشتر شده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگ ترازوست و ما ترازو هستیم و این سخن خدای عزّ و جلّ درباره امام است که می فرماید: «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»(1) [تا مردم به انصاف برخیزند] و هر که در محضر امام تکبیر گوید و «لا إله إلا الله وحده لا شریک له» را بر زبان جاری کند، خداوند بهشت اکبر خود را به نام او می نویسد و هر که رضوان بزرگ خدا به نامش شود، با ابراهیم علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و دیگر پیامبران در دار شوکت و جلال همراه خواهد بود.

عرض کردم: «دار جلال» چیست؟ فرمود: دار، ماییم و این سخن خدای عزّ و جلّ است که می فرماید: «تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» ای سعد! «عاقبت» ماییم. اما خداوند درباره «مودّت» ما برای پرهیزکاران می فرماید: «تَبَارَکَ اسْمُ رَبِّکَ ذِی الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ»(2) [خجسته باد نام پروردگار شکوهمند و بزرگوارت] جلال و کرامتی که خداوند تبارک و تعالی بندگان را کرامت بخشیده، طاعت ماست.(3)

«إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ قُل رَّبِّی أَعْلَمُ مَن جَاء بِالْهُدَی وَمَنْ هُوَ فِی ضَلَالٍ مُّبِينٍ(85) »

[در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند. بگو: پروردگارم بهتر می داند چه کس هدایت آورده و چه کس در گمراهی آشکاری است]

1) علی بن ابراهیم از پدرش، از حمّاد، از حریز، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که چون از وی درباره جابر سؤال شد، فرمود: خدا رحمت کند جابر را! آن قدر فقه و فهم او پیش رفته بود که تأویل این آیه را می دانست: «إِنَّ الَّذِی

1- [1] - حدید/ 25.
2- [2] - رحمن/ 78.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص56

فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ»(1) یعنی «رجعت».(2)

2) از او، از پدرش، از نَضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از عبد الحمید طائی، از ابو خالد کابلی، از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که درباره آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ» فرمود: پیامبرتان صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و دیگر ائمه علیهم السلام نزد شما باز می گردند.(3)

3) از او، از پدرش، از احمد بن نضر، از عمرو بن شِمر روایت کرده است که: در حضور امام باقر علیه السلام ذکری از جابر رفت و امام علیه السلام فرمود: خدا جابر را رحمت کند! علم او تا بدان جا رسیده بود که تأویل آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ» یعنی «رجعت» را می دانست.(4)

4) سعد بن عبد الله، از حمید بن زیاد، از عبید الله بن احد بن نَهیک، از عُبَیس بن هشام، از ابان، از عبد الرحمن بن سَیابه، از صالح بن میثم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: به وی عرض کردم: حدیثی برای من نقل کنید. فرمود: مگر از پدرت حدیث را نشنیدهای؟ عرض کردم: کودک بودم که پدرم از دنیا رفت. فرمود: شنیده ای. عرض کردم: چیزی شنیده ام که آن را عرض می کنم، اما اگر اشتباه بود، اشتباه مرا اصلاح فرمایید. فرمود: این آسان تر است. عرض کردم: من بر این باورم که «دابّه الارض» علی علیه السلام است. گفت: امام ساکت شد. گفت: امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! چنین می پندارم که خواهی گفت: «علی علیه السلام نزد ما رجعت می کند» و سپس آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ» را تلاوت فرمود. عرض کردم: به خدا سوگند! می خواستم درباره آن از شما پرسش کنم، اما فراموش کردم. پس فرمود: آیا می خواهی تو را به امری بزرگ تر از این آگاه کنم؟ «وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا کَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِیرًا وَنَذِیرًا»(5) [و ما تو را

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 56.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 123.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 123.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 37.

5- [5] - سبا/ 78.

جز (به سمت) بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم]، هیچ سرزمینی نمی ماند، مگر این که صدای أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً صلی الله علیه و آله رسول الله از آن شنیده شود. و با دست خود به آفاق زمین اشاره فرمود .(1)

5) از او، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید و محمد خالد برقی، از نضر بن سُوَید، از یحیی بن عمران حلبی، از معلّی ابی عثمان، از مُعَلّی بن خُنَیس روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: اولین کسی که به دنیا رجعت می کند، حسین بن علی علیه السلام است. آن حضرت آن قدر حکومت می کند که از شدت پیری، ابروهایش جلوی دیدش را می گیرد.(2)

6) هم او روایت می کند: امام صادق علیه السلام فرمود: مقصود از آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ» این است که پیامبرتان نزد شما رجعت می کند. (3)

7) محمد بن عباس از حمید بن زیاد، از عبد الله بن احمد بن نهیک، از عُبَیْس بن هشام، از ابان، از عبد الرحمن بن سَیابه، از صالح بن میثم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: به وی عرض کردم: حدیث را برایم بخوانید. فرمود: مگر حدیث را از پدرت نشنیده ای؟ عرض کردم: من کودک بودم که پدرم در گذشت. فرمود: شنیده ای! عرض کردم: می گویم، اما اگر اشتباه کردم آن را اصلاح کنید و اگر درست بود، تصدیق بفرمایید. فرمود: شرط سختی گذاشته ای. عرض کردم: اگر درست بود سکوت کنید و اگر اشتباه کردم اصلاح فرمایید. فرمود: این آسان تر است. سپس گفتم: من بر این باورم که «دابّه الاَرض» علی علیه السلام است. امام سکوت فرمود و سپس گفتند: به خدا سوگند! چنین می بینم که هم اکنون می گویی: علی علیه السلام نزد ما رجعت می کند. و سپس آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ» را تلاوت فرمود. عرض کردم: قرار گذاشته بودم

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 209.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 29.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 29.

این را از شما بپرسم، اما فراموش کردم. پس امام باقر علیه السلام فرمود: نمی خواهی تو را از موضوعی بزرگ تر از این باخبر کنم؟! آن موضوع، سخن خداوند متعال است که می فرماید: «و ما ارسلناک إلاّ کافّه للناس بشیراً و نذیراً»(1) [و ما تو را جز (به سمت) بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم] زیرا جایی در زمین نخواهد ماند، مگر این که شهادت لا إله إلاّ الله و أشهد أنّ محمداً رسول الله شنیده شود و با دست خود به دور دست ها اشاره فرمود.(2)

8) هم از او، از جعفر بن محمد بن مالک، از حسن بن علی بن مروان، از سعید بن عمر، از ابو مروان روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ» پرسیدم. فرمود: « نه به خدا! دنیا به پایان نمی رسد و نمی رود تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در «ثویّه» دیدار کنند و در آن جا مسجدی بسازند که دوازده هزار در داشته باشد». و مقصود وی از «ثَوِیَّه» موضعی در کوفه است.(3)

9) علی بن ابراهیم در تفسیر خود گوید: منظور از آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ» از نظر مفسّران اهل سنّت «روز قیامت» و از نظر مفسّران شیعه «رجعت» است.(4)

10) نیز او گوید: چون از امام باقر علیه السلام درباره جابر بن عبد الله سؤال شد، فرمود: خداوند جابر را رحمت کند! او از فقهای ما بود و تأویل آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ» را که درباره «رجعت» است، می دانست. (5)

«وَمَا کُنتَ تَرْجُو أَن یُلْقَی إِلَیْکَ الْکِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّن...کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُکْمُ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ(88) »

«وَمَا کُنتَ تَرْجُو أَن یُلْقَی إِلَیْکَ الْکِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّکَ فَلَا تَکُونَنَّ ظَهِیرًا

1- [1] - سبا/ 28.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 1، ص 423، ح 20.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 1، ص 424، ح 21.

4- [4] - تأويل الآيات، ج 1، ص 424، ح 22.
5- [5] - تأويل الآيات، ج 1، ص 424، ح 23.

لِّلْکَافِرِینَ (86) وَلَا یَصُدُّنَّکَ عَنْ آیَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَیْکَ وَادْعُ إِلَی رَبِّکَ وَلَا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِینَ(87) وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُکْمُ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ(88) »

[و تو امیدوار نبودی که بر تو کتاب القا شود، بلکه این رحمتی از پروردگار تو بود.پس تو هرگز پشتیبان کافران مباش* و البته نباید تو را از آیات خدا بعد از آن که بر تو نازل شده است، باز دارند و به سوی پروردگارت دعوت کن و زنهار از مشرکان مباش* و با خدا معبودی دیگر مخوان. خدایی جز او نیست، جز ذات او همه چیز نابود شونده است. فرمان از آن اوست و به سوی او بازگردانیده می شوید]

1) علی به ابراهیم: مخاطب عبارت «فَلَا تَکُونَنَّ» محمد صلی الله علیه و آله است و مقصود از «ظَهِیرًا لِّلْکَافِرِینَ» مردم کافر است. مخاطب آیه «وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ» رسول خدا صلی الله علیه و آله و معنای عبارت، شامل مردم می شود و این با قول امام صادق علیه السلام مطابقت دارد که می فرماید: «إنّ الله بعث نبیّه بإیّاک أعنی و اسمَعی یا جارَه»(1) [خداوند پیامبرش را با «منظورم تویی و ای همسایه! تو بشنو» فرستاد.]

2) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از سیف بن عمیره، از کسی که آن را روایت کرده، از حارث بن مغیره نصری روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» سؤال شد. فرمود: درباره آن چه می گویند؟عرض کردم: می گویند: جز نَفس خدا همه هلاک می شوند. فرمود: سبحان الله! سخن گزافی گفته اند. منظور حق تعالی، رخساری است که از آن طریق، خلایق نزد وی می رسند.(2)

3) از او، از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از صفوان جمّال، از امام صادق علیه السلام درباره آیه «کُلُّ شَیْءٍ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 124.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 111، ح1.

هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» روایت شده است که فرمود: هر کس مطیع محمد صلی الله علَیه و آله بوده و با آن حال نزد خدا آمده باشد، نَفسی(ذاتی) است که هلاک نمی شود؛ و باز می فرماید: «مَّنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ(1)»(2) [هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت، خدا را فرمان برده] این حدیث را احمد بن محمد بن خالد برقی در «المحاسن» از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت کرده و متن و سند آن را به طور کامل بیان نموده است.(3)

4) از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از ابو سلام نحّاس، از یکی از یاران ما، از امام باقر علیه السلام روایت شد است که فرمود: «المثانی» که خداوند به پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله عطا فرمود، ما هستیم؛ وجه الله ما هستیم؛ بر روی زمین در پشت سر شما حرکت می کنیم و ما چشم خدا در میان خلق اوییم و ما دست بخشنده و گشاده با رحمتش بر بندگان او هستیم، هر که ما را شناخت، شناخت و هر که ما را نشناخت، امام پرهیزکاران را نشناخته است.(4)

5) از او، از محمد بن ابی عبد الله بن اسماعیل، از حسین بن حسن، از بکر بن صالح، از حسین بن سعید، از هیثم بن عبد الله، از مروان بن صبّاح روایت کرده که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند ما را به بهترین شکل آفرید و بهترین صورت داد و ما را چشم خود در میان بندگانش و زبان گویای او در میان خلقش، دست بخشنده او بر بندگانش با رأفت و رحمت و نَفس او که از سوی او می آید و دری که به سوی او راهنمایی می کند و خزانه دارانش در آسمان ها و زمینش قرار داد. درختان به برکت وجود ما ثمر می دهند و میوه ها می رسند و رودها جاری می شوند؛ ابر آسمان به برکت وجود ما می بارد و گیاه بر روی زمین می روید؛ با

1- [1] - نساء/ 80.
2- [2] - کافی، ج1، ص 111، ح 2.
3- [3] - محاسن، ص 219، ح 118.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 111، ح 3.

عبادت ما خدا پرستش گردید و اگر ما نبودیم، خدا پرستیده نمی شد.(1)

6) از او، از جماعتی از یاران ما، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از محمد بن حمران، از اسود بن سعید روایت کرده که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که بدون مقدمه و بی آن که از وی سؤال کرده باشم، فرمود: حجّت خدا ماییم، باب الله ماییم، ما زبان خداییم، وجه الله ماییم، ما چشم خدا در میان خلق او هستیم و ما عهده دار ولایت امر او در میان بندگانش هستیم.(2)

7) احمد بن محمّد بن خالد برقی، از پدرش، از صفوان، از ابو سعید مُکاری، از ابو بصیر، از حارث بن مغیره نصری روایت کرده که از امام صادق علیه السلام درباره آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» سؤال کردم. فرمود: همه هلاک می شوند، مگر کسانی که راه شما را انتخاب کنند.(3)

8) از او، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از ابو سعید، از ابو بصیر، از حارث بن مغیره نصری روایت شده است که: از امام صادق علیه السلام در خصوص مفهوم آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» سؤال شد. فرمود: جز کسانی که راه حق را برگزیدند (بقیه هلاک می شوند).(4)

9) محمد بن حسن صفّار از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از علی بن ابی حمزه، از سیف بن عمیره، از ابو بصیر، از حارث بن مغیره روایت کرده است که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودیم که مردی درباره «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» پرسید. امام فرمود: درباره آن چه می گویند؟ عرض کردم: می گویند: همه چیز هلاک می شود جز نَفس خدا. فرمود: سبحان الله، سخنی به گزافه گفته اند. منظور آیه آن است که همه چیز هلاک می گردد، مگر نَفسی که از آن طریق، خلایق نزد وی می رسند و آن نَفس ماییم.(5)

1- [1] - کافی، ج 1، ص 111، ح 5.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 112، ح 7.
3- [3] - محاسن، ص 199، ح 30.
4- [4] - محاسن، ص 219، ح 117.
5- [5] - بصائر الدرجات، ص 78، باب 4، ح 1.

10) ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از منصور بن یونس، از همنشین ابو حمزه، از ابو حمزه روایت کرده است که: از امام باقر علیه السلام درباره آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» پرسیدم. فرمود: آیا همه چیز هلاک می شود و فقط آن نَفس باقی می ماند؟! خداوند متعال بزرگ تر از آن است که به نَفس توصیف گردد؛ معنای عبارت این است: هر چیزی جز دین او هلاک می شود و نَفسی که از طریق آن به وی راه می یابند.(1) احمد بن محمد بن خالد برقی در کتاب «المحاسن» و از محمد بن اسماعیل بن بَزیع، از منصور بن یونس نیز عین این حدیث را روایت کرده است.(2)

11) از او، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفّار، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از جعفر بن بشیر، از عمر بن ابان، از ضُرَیس کناسی، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» روایت کرده که فرمود: ما آن نَفسی هستیم که (خلایق) از آن طریق بر خداوند متعال وارد می شوند.(3)

صفّار در «بصائر الدرجات» از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از منصور، عین همین حدیث را روایت کرده است با این تفاوت که عبارت: «الله اعظم من أن یوصف» [خداوند بزرگتر از آن است که به وصف درآید] بدون ذکر کلمه «وجه» آمده است.(4)

12) از او، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از یعقوب بن یزید، از صفوان بن یحیی، از ابوسعید مکاری، از ابو بصیر، از حارث بن مغیره نصری روایت شده که: از امام صادق علیه السلام در باره قول خدای عزّ و جلّ «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» پرسیدم. فرمود: همه هلاک می شوند مگر کسی که

1- [1] - توحید، ص 149، ح 1.
2- [2] - محاسن، ص 218، ح 116.
3- [3] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 222، ح 32.
4- [4] - بصائرالدرجات، ص 78، باب 4، ح 3.

راه حق را گرفت (به راه حق رفت).(1)

13) از او، از محمد بن علی ماجیلویه- که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن یحیی عطّار، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن نصر، از صفوان جمّال، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت درباره آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» فرمود: هر که نزد خدا بیاید در حالی دستور خدا را درباره اطاعت از محمد صلی الله علیه و آله و امامان بعد از وی صلوات الله علیهم اجمعین انجام داده باشد، همان نَفسی است که هلاک نمی شود. سپس آیه «مَّنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ»(2)-(3) [هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت خدا را فرمان برده] را خواند.

14) از اوست با همین سند: امام صادق علیه السلام فرمود: ما همان نَفس خداییم که هلاک نمی شود.(4)

15) از او، از محمد بن موسی بن متوکّل، از علی بن حسین سعد آبادی، از احمد بن ابی عبد الله برقی، از پدرش، از ربیع ورّاق، از صالح بن سهل از امام صادق علیه السلام روایت شده که آن حضرت درباره مفهوم آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» فرمود: وجه(نَفس) او ما هستیم.(5)

16) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن عمیر، از منصور بن یونس، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام درخصوص آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» روایت کرده که آن حضرت فرمود: آیا همه چیز فنا و نابود می شود و فقط «وجه» باقی می ماند؟! خداوند بزرگ تر از آن است که به وصف درآید. نه، معنایش این است: همه چیز نابود می شود، مگر دینش و ما آن نَفسیم که از طریق آن باید به خدا رسید. تا زمانی که خداوند به ایشان «رُویَه»ی داشته باشد، در بین ایشان خواهیم بود و چون «رویه»ی به ایشان نداشته باشد، ما را نزد خود بالا می برد و با ما چنان

1- [1] - توحید، ص 149، ح 2.
2- [2] - نساء/ 80.
3- [3] - توحید، ص 149، ح 3.
4- [4] - توحید، ص 150، ح 4.
5- [5] - توحید، ص 150، ح 5.

رفتار می کند که دوست می دارد. عرض کردم: قربانت گردم! «رُویَه» چیست؟ فرمود: «حاجت»(1) . ابن بابویه در کتاب «الغیبه» این حدیث را با سند خود از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام با اندک تغییری که در معنا تأثیری ندارد، روایت کرده است.(2)

17) محمد بن عباس از عبد الله بن همّام، از عبد الله بن جعفر، از ابراهیم بن هاشم، از محمد بن خالد، از حسن بن محبوب، از احول، از سلام بن مستنیر روایت کرده است که از امام باقر علیه السلام در کلام خداوند عزّ و جلّ که می فرماید: «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» سؤال کردم. فرمود: به خدا سوگند، «وجه» ما هستیم. نَفس او که خدا فرموده ماییم و تا روز قیامت به سبب دستوری که در اطاعت از ما و دوستداری ما صادر کرد، هرگز هلاک نخواهیم شد و این همان «وجه الله» است که در آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» آمده است و هر که از ما بمیرد، جانشینی از خود برجای می گذارد و این امر تا روز قیامت ادامه دارد.(3)

18) از او، از عبد الله بن علاء مزاری، از محمد بن حسن بن شمّون، از عبد الله بن عبد الرحمن، از عبد الله بن قاسم، از صالح بن سهل، از امام صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است: از آن حضرت علیه السلام شنیدم که در معنای آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» می فرماید: وجه خداوند عزّ و جلّ ما هستیم.(4)

19) از او، از حسن بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از یونس بن یعقوب، از کسی که این حدیث را برای وی روایت کرده، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت در مفهوم آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» فرموده است: مگر آنچه که با آن وجه الله اراده شود و وجه الله، علی علیه السلام است.(5)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 124.
2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ج 1، ص 222، ح 31.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 1، ص 425، ح 25.
4- [4] - تأویل الآیات، ج 1، ص 426، ح 26.
5- [5] - تأویل الآیات، ج 1، ص 426، ح 27.

20) طبرسی در کتاب «احتجاج» از امیر المؤمنین علیه السلام هنگامی که پرسنده ای از وی تفسیر آیاتی از قرآن را خواستار شد، در پاسخ وی در معنای آیه «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ» فرمود: اصل عبارت «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا دینَهُ» بوده؛ زیرا مُحال است که همه چیز خدا هلاک شود و فقط نَفسش باقی بماند و او جلیلتر و بزرگ تر و ارجمندتر از این کلام است. آن که هلاک می شود، از او نیست؛ نمی بینی که خود فرموده است: «کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ* وَیَبْقَی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ»(1) [هر چه بر (زمین) است فانی شونده است* و ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند] و بدین ترتیب میان خَلْقَش و نَفس خود جدایی افکند و آنها را از هم متمایز گردانید.(2)

1- [1] - رحمن/ 27-26.
2- [2] - احتجاج، ج 1، ص 253.

سوره عنکبوت

اشاره

سوره عنکبوت، مکی و آیات 1 تا 11 آن مدنی است و 69 آیه دارد که پس از سوره روم نازل شده است.

ص:167

ص:168

1) ابن بابویه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: هر که سوره عنکبوت و روم را در شب بیست و سوم ماه رمضان بخواند – به خدا سوگند ای ابا محمد- از بهشتیان است و هرگز هیچ استثنائی هم قائل نمی شوم و از آن بیم ندارم که بابت این سخن، گناهی بر من نوشته شود؛ زیرا این دو سوره نزد خدا جایگاهی والا دارند.(1)

2) در کتاب «خواص القرآن» از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت گردیده که آن حضرت فرمود: هر که این سوره را بخواند، ده حسنه به عدد زنان و مردان مؤمن و زنان و مردان منافق برایش نوشته می شود؛ و هر که آن را نوشته و آب آن را بنوشد، به اذن خدا تمام دردها و بیماری ها از او زایل می شوند.(2)

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: هر که آن را بنویسد و آب آن را بنوشد، به قدرت خداوند متعال همه دردها و بیماری ها از وی زایل می شوند.

4) و امام صادق علیه السلام می فرماید: هر که آن را بنویسد و آب آن را بنوشد، تب نوبه از او زایل می گردد، هم چنین سرما و درد؛ و هرگز به خاطر دردی غمگین نخواهد شد، مگر درد مرگ که گریزی از آن نیست؛ و تا زنده است شادی او افزون می گردد؛ و نوشیدن آب آن دل را شاد و سینه را گشاده می دارد. شستن صورت با آن برای دفع گرما و سرخی مفید است؛ و هر که با انگشت پیرامون ناف

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 138؛ مجمع البیان، ج 8، ص 5.
2- [2] - مجمع البیان، ج 8، ص 5.

خود اشاره کرده و در همان حال این سوره را تلاوت کند، از اول شب تا آخر آن آسوده می خوابد و به اذن خدا تا صبح بیدار نمی شود.

ص:170

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الم(1) أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَ...فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ(6) »

«الم(1) أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ(2) وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ(3) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَن يَسْبِقُونَا سَاء مَا يَحْكُمُونَ(4) مَن كَانَ يَرْجُو لِقَاء اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ(5) وَمَن جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ(6) »

[الف لام میم* آیا مردم پنداشتند که تا گفتند: ایمان آوردیم رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟* و به یقین کسانی را که پیش از اینان بودند آزمودیم تا خدا آنان را که راست گفته اند، معلوم دارد و دروغگویان را (نیز) معلوم دارد* آیا کسانی که کارهای بد می کنند می پندارند که بر ما پیشی خواهند جست؟ چه بد داوری می کنند* کسی که به دیدار خدا امید دارد، (بداند که) اجل (او از سوی) خدا آمدنی است و اوست شنوای دانا* و هر که بکوشد، تنها برای خود می کوشد؛ زیرا خدا از جهانیان سخت بی نیاز است]

1) محمد بن یعقوب گوید: نقل است که امیر المؤمنین صلوات الله علیه ضمن خطبه ای می فرماید: اما خداوند عزّ و جلّ بندگانش را به انواع سختی ها امتحان می کند و آنان را به انواع مجاهدت ها به تعبّد وامی دارد و آنان را به اَشکال مختلف گرفتاری ها مبتلا می کند تا تکبّر را از دل های آنان خارج کند و فروتنی را در نفوس آنها جای دهد و اینها را درهایی قرار می دهد که رو به فضل و بخشش او باز

می شوند و راهنمایی برای جلب آمرزش و محبت اویند؛ آن گونه که خود فرموده است: «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»(1).

2) از او، از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از معمر بن خلاد روایت شده که: شنیدم ابو الحسن علیه السلام می فرماید: «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»، سپس به من فرمود: فتنه چیست؟ عرض کردم: قربانت گردم! فتنه ای که ما می شناسیم فتنه در دین است. فرمود: «يفتنون كما يُفتَنُ الذَّهبُ» [آن گونه که طلا آزموده می شود، آزموده می شوند]،(2) سپس خالص می شوند آن گونه که طلا خالص می گردد(3).

3) علی بن ابراهیم از پدرش، از محمد بن فُضَیل، از ابو الحسن علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: عباس نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و گفت: با هم برویم تا مردم با تو بیعت کنند. پس امیر المؤمنین علیه السلام به وی فرمود: گمان می کنی این کار را بکنند؟! گفت: بلی. امام علیه السلام فرمود: پس فرموده خدا چه می شود: «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ» یعنی آن را آزمودیم «فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَن يَسْبِقُونَا» یعنی از دست ما بگریزند «سَاء مَا يَحْكُمُونَ* مَن كَانَ يَرْجُو لِقَاء اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ» یعنی هر که دیدار خدا را دوست می دارد، اجل او فرا می رسد «وَمَن جَاهَدَ» با نفس خود از لذت ها و شهوات و گناهان «فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»(4).

4) محمد بن عباس از احمد بن محمد بن سعید، از احمد بن الحسین، از

1- [1] - کافی، ج 4، ص 200، ح 2.
2- [2] - فتنتُ الذهب: هنگام که آن را د رآتش قرار دهد تا کفت آن را ببند و خلوص عیارش روشن گردد.« الصحاح، ماده فتن».
3- [3] - کافی، ج 1، ص 302، ح 4.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 125.

پدرش، از حُصَین بن مُخارق، از عبید الله بن الحسین، از پدرش، از جدّش، از حسین بن علی، از پدرش صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده که فرمود: چون آیه «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن یُتْرَکُوا أَن یَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا یُفْتَنُونَ» نازل شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: این فتنه چیست؟ فرمود: ای علی! تو مبتلای به آن هستی و ناگزیر، این جنگ به سراغ تو خواهد آمد، پس آماده دشمنی و جنگ باش. (1)

5) از او، از جعفر بن محمد حسنی، از ادریس بن زیاد، از حسن بن محبوب، از عمرو بن ثابت، از امام باقر علیه السلام روایت شده که به آن حضرت عرض کردم: آیه «لَیْسَ لَکَ مِنَ الأَمْرِ شَیْءٌ»(2) [هیچ یک از این کارها در اختیار تو نیست] را برای من تفسیر کنید. فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله اصرار داشتند که بعد از وی علی بن ابی طالب علیه السلام رهبری مردم را به دست گیرند. لیکن خواست خدا غیر از این بود، از این رو فرمود: «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن یُتْرَکُوا أَن یَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا یُفْتَنُونَ* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ صَدَقُوا وَلَیَعْلَمَنَّ الْکَاذِبِینَ». آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند عزّ و جلّ رضایت دادند.(3)

6) از او، از احمد بن هوذَه، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حمّاد، از سماعه بن مهران روایت شده است که: شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد بود و چون صبح نزدیک شد، امیر المؤمنین علیه السلام وارد مسجد گردید. رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را صدا زده و فرمود: یا علی! پاسخ داد: لبیّک! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زود نزد من بیا. چون علی علیه السلام به وی نزدیک شد، فرمود: ای علی! امشب را همین جا که می بینی ماندم و هزار حاجت از پروردگارم خواستم که همه را برای من برآورده ساخت و برای تو نیز به همین مقدار حاجت خواستم و آنها را نیز برایم برآورده ساخت و از پروردگارم خواستم

1- [1] - تأویل الآیات، ج 1، ص 427، ح 2.
2- [2] - آل عمران/ 128.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 1، ص 428، ح 3.

بعد از من امّت مرا با تو یکدل کند، اما خداوند این حاجت مرا نپذیرفت و فرمود: «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»(1)

7) از او، از محمد بن حسین قبیطی، از عیسی بن مهران، از حسن بن حسین عُرَنی، از علی بن احمد بن حاتم، از حسن بن عبد الواحد، از حسن بن حسین بن یحیی، از علی بن اسباط، از سُدّی روایت کرده که مقصود آیه «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا» علی علیه السلام و یاران او هستند و منظور از عبارت «وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» دشمنان وی هستند.(2)

8) ابن شهر آشوب از ابو طالب هروی، از علقمه و ابو ایوب روایت کرده که: چون آیه «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا» نازل گردید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمّار فرمود: بعد از من، شرّ و فساد خواهد بود(3) تا این که جنگ میان ایشان واقع خواهد شد و همدیگر را خواهند کشت و از یکدیگر بیزاری خواهند جست. پس چون اوضاع را چنین دیدی، با علی بن ابی طالب علیه السلام باش؛ زیرا اگر همه مردم به یک راه روند و او به تنهایی به راه دیگر، راه او بر حق است. ای عمّار! علی تو را از راه هدایت منحرف نمی کند و به بدی نمی افکند. ای عمّار! اطاعت از علی علیه السلام، اطاعت از من است و اطاعت از من، اطاعت از خداست.(4)

9) حسین بن علی علیه السلام از پدرش علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون آیه «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا» نازل گردید، از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم: این فتنه چیست؟ فرمود: ای علی! هم تو امتحان می شوی و هم

1- [1] - تأویل الآیات، ج 1، ص 428، ح 4.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 1، ص 429، ح 5.
3- [3] - نهایه، ج 5، ص 279.
4- [4] - مناقب، ج 3، ص 203.

دیگران به [وسیله] تو امتحان می شوند. با تو جنگ خواهد شد، پس برای جنگ آماده شو! (1)

10) طبرسی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که «یفتنون» به این معناست که با جان ها و اموالشان آزموده می شوند.(2)

11) محمد بن عباس از عبد العزیز بن یحیی، از محمد بن زکّریا، از ایوب بن سلیمان، از محمد بن مروان، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت کرده است که آیه «أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئَاتِ أَن یَسْبِقُونَا سَاء مَا یَحْکُمُونَ» در حق عتبه و شیبه و ولید بن عتبه نازل شده است. این سه نفر در جنگ بدر به مبارزه با علی علیه السلام و حمزه و عبیده پرداختند و در مقابل آیه «مَن کَانَ یَرْجُو لِقَاء اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ* وَمَن جَاهَدَ فَإِنَّمَا یُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ» در حق علی علیه السلام و دو یارش نازل شد.(3)

12) از طریق مخالفان: در خصوص آیه «الم* أَحَسِبَ النَّاسُ أَن یُتْرَکُوا أَن یَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا یُفْتَنُونَ» این روایت آمده است که: علی علیه السلام گوید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: این فتنه چیست؟ فرمود: ای علی! آزموده شدن به وسیله توست (دیگران به وسیله تو آزموده میشوند) حتماً به خصومت برخواهند خاست؛ پس برای ستیز آماده شو. سپس علی علیه السلام فرمود: منظور از آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا»(4) [سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم به میراث دادیم] ما هستیم.(5)

«وَوَصَّیْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ حُسْنًا وَإِن جَاهَدَاکَ...وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصَّالِحِینَ(9)»

«وَوَصَّیْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ حُسْنًا وَإِن جَاهَدَاکَ لِتُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 203.
2- [2] - مجمع البیان، ج 8، ص7.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 1، ص 429، ح6
4- [4] - فاطر/ 32.

5- [5] - كشف الغمّه، ج 1، ص 316.

تُطِعْهُمَا إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(8) وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصَّالِحِینَ(9)»

[و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند و(لی) اگر آنها با تو در کوشند تا چیزی را که بدان علم نداری با من شریک گردانی از ایشان اطاعت مکن. سرانجامتان به سوی من است و شما را از (حقیقت) آن چه انجام می دادید با خبر خواهم کرد* و کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده اند، البته آنان را در زمره شایستگان درمی آوریم]

1) علی بن ابراهیم: منظور از «والدین» در «وَوَصَّیْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ حُسْنًا» کسانی هستند که او را به دنیا آوردند و مقصود از «وَإِن جَاهَدَاکَ» پدر و مادر است «لِتُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ* وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصَّالِحِینَ».(1)

2) علی بن ابراهیم، از حسین بن محمد، از معَلّی بن محمد، از بسطام بن مرّه، از اسحاق بن حسان، از هیثم بن واقد، از علی بن حسین عبدی، از سعد اسکاف، از اصبغ بن نُباته روایت کرده که وی از امیر المؤمنین علیه السلام درباره مفهوم آیه «أَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ إِلَیَّ الْمَصِیرُ»(2) [(آری به او سفارش کردیم) که شکرگزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت (همه) به سوی من است] پرسید. فرمود: والدینی که خداوند تشکر از آنها را واجب کرده، کسانی هستند که علم را زادند و دانش را به ارث بردند و خداوند دستور داد از ایشان فرمانبرداری شود. اما درباره معنای «مصیر» در «إِلَیَّ الْمَصِیرُ»(3)، «مصیر» به معنای بازگشت است و بازگشت بندگان به سوی خداست و دلیل بر این امر، کلمه والدین است. سپس خداوند متعال سخن را متوجه ابن حَنْتَمه و دوستش (اولی و دومی) نموده و در خاص فرموده است: «وَإِن

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 125.
2- [2] - لقمان/ 14.
3- [3] - لقمان/ 14.

جَاهَدَاکَ عَلی أَن تُشْرِکَ بِی»(1) [و اگر تو را وادارند تا به من شرک ورزی] میگوید: در وصیت، و از کسی که دستور داری از او اطاعت کنی، سر بپیچانی، پس از آن دو اطاعت مکن و سخن آن دو را گوش مده. سپس روی سخن را به پدر و مادر برگردانده و می فرماید: «وَصَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْیَا مَعْرُوفًا»(2) [و در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن] و فضل آن دو را به مردم بشناسان و مردم را به پیروی از راهشان دعوت کن؛ زیرا این گفته خداست که می فرماید: «وَاتَّبِعْ سَبِیلَ مَنْ أَنَابَ إِلَیَّ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ»(3) [و راه کسی را پیروی کن که توبه کنان به سوی من باز می گردد] امام علی علیه السلام می فرماید: منظور، بازگشت به سوی خدا و سپس به سوی ماست. پس از خدا پروا کنید و پدر و مادر را نافرمانی نکنید؛ زیرا خشنودی آنها خشنودی خدا و خشم آنها خشم خداست.(4)

3) سید رضی در خصائص، با سندی که آن را به سَلَمه بن کهیل و پدرش می رساند، پیرامون آیه «وَوَصَّیْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ حُسْنًا» گفته است: یکی از والدین، علی بن ابی طالب علیه السلام است.(5)

4) امام ابو محمد عسکری علیه السلام در تفسیر آیه «وَ بِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا»(6) [و به پدر و مادر احسان کنید] روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: برترین دو پدر و مُحقّ ترین آنها به سپاسگزاری شما، محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هستند.(7)

5) علی بن ابی طالب علیه السلام روایت نموده اند: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی دو پدر این امّت هستیم و حقّ ما بر ایشان بزرگ تر

1- [1] - لقمان/ 15.
2- [2] - لقمان/ 15.
3- [3] - لقمان/ 15.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 125.
5- [5] - خصائص الائمه، ص 70.
6- [6] - بقره/ 83.

7- [7] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 329، ح 189.

است از حق پدرانی است که موجب به دنیا آمدنشان بوده اند؛ زیرا ما- اگر از ما اطاعت کنند- آنها را از جهنم به سوی دار قرار (بهشت) نجات می دهیم و آنها را از بردگی به آزادی می رسانیم.(1)

6) حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرموده است: محمد و علی دو پدر این امت هستند که کژی های آنان را راست می کنند و ایشان را از عذاب جاودان نجات می دهند- اگر از این دو اطاعت کنند- بهشت جاودان را به آنان ارزانی می دارند، اگر با ایشان همراه شوند.(2)

7) حسن بن علی علیهما السلام می فرماید: محمد و علی پدران این امت اند، پس خوشا به حال آن که حق آنها را می شناسد و در همه حال مطیع آنهاست. خداوند این گونه افراد را در بهترین باغ های بهشتی خود قرار داده و با بخشش و خرسندی خود آنان را خوشبخت می سازد.(3)

8) امام حسین بن علی علیه السلام می فرماید: هر کس حق دو پدر برتر خود یعنی محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را بشناسد و به درستی از ایشان اطاعت کند، به وی گفته می شود: در هر باغی که دوست داری اقامت کن.(4)

9) علی بن الحسین علیه السلام می فرماید: اگر پدر و مادر به خاطر احسانشان در حق فرزندان، حق بزرگی بر آنان دارند، اما احسان محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام در حق این امت بزرگ تر و عظیم تر است. این دو به پدر بودن برای امّت سزاوارترند.(5)

10) محمد بن علی باقر علیه السلام می فرماید: هر که می خواهد بداند چه ارزشی نزد خدا دارد، پس بنگرد که جایگاه دو پدر برترش یعنی محمد و علی علیه

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 330، ح 190.
2- [2] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 330، ح 191.

3- [3] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 330، ح 192.
4- [4] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 330، ح 193.
5- [5] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 330، ح 194.

السلام نزد وی چگونه است.(1)

11) جعفر بن محمد علیه السلام می فرماید: هر کس حق دو پدر برتر خویش یعنی محمد و علی علیهما السلام را بشناسد، تباه کردن حق پدر و مادر خودش و دیگر بندگان، زیانی به او نمی رساند؛ زیرا علی و محمد صلوات الله علیهما برای ایشان شفاعت می کنند و با شفاعت خود آنان را خشنود می سازند.(2)

12) موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: ارزش ثواب نماز به اندازه ارزش بزرگداشت نماز گزار نسبت به دو پدر برتر خود محمد و علی علیهما السلام است.(3)

13) علی بن موسی علیه السلام می فرماید: آیا کسی دوست دارد او را از پدر و مادری که او را به دنیا آورده اند، دور گردانند؟! گفتند: نه به خدا! فرمود: پس سعی کنید از پدر و مادری که از پدر و مادر خودش بهترند، دور نشوید(4).

14) محمد بن علی علیه السلام می فرماید: مردی در محضر وی عرض کرد: من محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را چنان دوست می دارم که اگر قطعه قطعه شوم یا گوشت بدنم کنده شود، دست از محبت او بر نمی دارم. محمد بن علی، امام باقر علیه السلام فرمود: مطمئن باش که محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نیز به همین مقدار به تو محبت می ورزند. آنها در روز داوری، دعا می کنند بابت هر کار نیکی که انجام داده ای، صد هزار هزار برابر به تو پاداش داده شود.(5)

15) علی بن محمد علیه السلام می فرماید: هر کس پدر و مادر دینی خود یعنی محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام از پدر و مادر نسبیاش نزد وی گرامی تر نباشند، خداوند هرگز از وی نمی گذرد.(6)

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 330، ح 195.

2- [2] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 331، ح 196.
3- [3] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 331، ح 197.
4- [4] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 332، ح 198.
5- [5] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 332، ح 199.
6- [6] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 332، ح 200.

16) حسن بن علی علیه السلام می فرماید: هر کس پدر و مادر دینی خود یعنی محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را بر پدر و مادر نسبی اش ترجیح دهد، خداوند عزّ و جلّ درباره اش می فرماید: من هم تو را برتری می دهم، همان طور که مرا برتری دادی، و تو را نزد پدر و مادر دینیات شرافت می بخشم، همان طور که با برتری دادن محبت آنها بر پدر و مادر نسبی خود، خویشتن را شرافت بخشیدی.(1)

«وَمِنَ النَّاسِ مَن یَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِیَ فِی اللَّهِ...وَلَیُسْأَلُنَّ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَمَّا کَانُوا یَفْتَرُونَ(13) »

«وَمِنَ النَّاسِ مَن یَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِیَ فِی اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَهَ النَّاسِ کَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاء نَصْرٌ مِّن رَّبِّکَ لَیَقُولُنَّ إِنَّا کُنَّا مَعَکُمْ أَوَلَیْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِی صُدُورِ الْعَالَمِینَ(10) وَلَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَلَیَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِینَ(11) وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِیلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَایَاکُمْ وَمَا هُم بِحَامِلِینَ مِنْ خَطَایَاهُم مِّن شَیْءٍ إِنَّهُمْ لَکَاذِبُونَ(12) وَلَیَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالاً مَّعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَیُسْأَلُنَّ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عَمَّا کَانُوا یَفْتَرُونَ(13) »

[و از میان مردم کسانی اند که می گویند: به خدا ایمان آورده ایم. و چون در (راه) خدا آزار کشند، آزمایش مردم را مانند عذاب خدا قرار می دهند و اگر از جانب پروردگارت پیروزی رسد، حتماً خواهند گفت: ما با شما بودیم. آیا خدا به آن چه در دلهای جهانیان است داناتر نیست؟* و قطعاً خدا کسانی را که ایمان آورده اند می شناسد و یقیناً منافقان را (نیز) می شناسد* و کسانی که کافر شده اند به کسانی که ایمان آورده اند می گویند: راه ما را پیروی کنید و گناهانتان به گردن ما و(لی) چیزی از گناهانشان را به گردن نخواهند گرفت. قطعاً آنان دروغگویانند* و قطعاً بارهای گران خودشان و بارهای گران (دیگر) را با بارهای گران خود برخواهند گرفت و مسلماً روز قیامت از آن چه به دروغ برمی بستند پرسیده خواهند شد]

1) علی بن ابراهیم: در آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِیَ فِی اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَهَ النَّاسِ کَعَذَابِ اللَّهِ» فرمود: منظور از «أُوذِیَ» آن است که اگر زندگی

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 333، ح 201.

انسانی او را آزار دهد، یا زیانی به وی رسد، یا دچار تنگدستی یا ترس از ستمگران شود، به دین آنها نیز سرایت کند و چنین پندارد که آن چه با او می شود، شبیه عذاب خداست که قطع نمی شود؛ و منظور از: «وَلَئِن جَاء نَصْرٌ مِّن رَّبِّکَ» حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است «لَیَقُولُنَّ إِنَّا کُنَّا مَعَکُمْ أَوَلَیْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِی صُدُورِ الْعَالَمِینَ».(1)

2) نیز او در تفسیر آیه «وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِیلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَایَاکُمْ» گوید: کفّار به مؤمنان می گفتند: با ما باشید، زیرا آن که شما از او می ترسید وجود ندارد؛ و اگر حقیقتاً وجود داشت، ما بار گناهان شما را تحمل می کنیم. خداوند دو بار آنان را عذاب می دهد: یک بار به خاطر گناهان خودشان و بار دیگر به خاطر گناهان دیگران. (2)

3) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد سیّاری، از محمد بن عبد الله بن مهران کوفی، از حنان بن سدیر، از پدرش، از ابو اسحاق لیثی، در حدیثی طولانی از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! عجب امر شگفت انگیزی! حَسَنات دشمنان شما از آنها گرفته می شود و به شیعیان شما داده می شود و گناهان دوستداران شما به دشمنان شما داده می شود! امام علیه السلام فرمود: آری، به خداوندی سوگند که خدایی جز او نیست، آن که شکافنده دانه و آفریننده خلق و شکافنده زمین و آسمان است؛ تو را از چیزی جز حقیقت آگاه نکردم و جز سخن راست با تو نگفتم؛ خداوند به آنان ستم نکرده و خداوند در حق بندگان خویش ستمگر نیست و آن چه به تو خبر دادم، تماماً در قرآن موجود است. عرض کردم: این ها عیناً در قرآن آمده است؟! فرمود: بلی، در بیش از سی جای قرآن ذکر شده است. آیا دوست داری برایت بخوانم؟ عرض کردم: بلی، ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! فرمود: خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِیلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَایَاکُمْ وَمَا هُم بِحَامِلِینَ مِنْ خَطَایَاهُم مِّن شَیْءٍ إِنَّهُمْ لَکَاذِبُونَ* وَلَیَحْمِلُنَّ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 126.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 126.

أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالاً مَّعَ أَثْقَالِهِمْ»(1).

تمام این حدیث پیش از این در تفسیر آیه «لِيَحْمِلُواْ أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ» از سوره نحل به تفصیل بیان گردیده است.(2)

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ(14)»

[و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم. پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد تا طوفان، آنها را در حالی که ستمکار بودند فرا گرفت]

1) محمد بن یعقوب از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از یکی از یاران ما، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: نوح علیه السلام دو هزار و سیصد سال زندگی کرد که هشتصد و پنجاه سال آن پیش از بعثت وی بود و نهصد و پنچاه سال در زمان بعثت مشغول دعوت کردن مردم به سوی دین خدا بود و پانصد سال دیگر بعد از طوفان و فروکش کردن آب و پایین آمدن از کشتی بود و در این مدت شهرها را ساخت و فرزندانش را در این شهرها ساکن گردانید و چون ملک الموت نزد وی آمد، در زیر نور خورشید بود. ملک الموت بر وی سلام کرد و آن حضرت سلام او را پاسخ داده و پرسید: علت آمدنت چیست؟ گفت: آمده ام شما را قبض روح کنم. نوح علیه السلام گفت: آیا اجازه می دهید به سایه بروم؟ ملک الموت گفت: بلی. سپس نوح علیه السلام به سایه رفته و گفت: ای ملک الموت! هر چه عمر کردم، به اندازه آمدنم از زیر آفتاب به سایه نبود. مأموریت خویش را انجام بده. آن گاه ملک الموت وی را قبض روح کرد.(3)

2) از او، از محمد بن ابی عبد الله، از محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عمرو و عبد الحمید بن ابی دیلم، از امام صادق

1- [1] - علل الشرائع، ص 332، ح 81.
2- [2] - در تفسیر آیات 20 تا 25 سوره نحل.

3- [3] - کافی، ج 8، ص 284، ح 429.

علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: نوح علیه السلام پس از طوفان، پانصد سال زندگی کرد و آن گاه جبرئیل علیه السلام نزد وی آمده و – از جانب خدا به وی – گفت: ای نوح! زمان نبوّت شما به سر رسیده و عمر تو به سر آمده است؛ پس به اسم اکبر و میراث علم و آثار نبوتی که همراه داری بنگر و آن را به فرزندت سام بسپار؛ زیرا من زمین را ترک نمی کنم، مگر این که عالمی در آن باشد که طاعت من به وسیله او شناخته شود و هدایت من به واسطه وی محقق گردد و در فاصله مرگ یک پیامبر و مبعوث شدن پیامبر دیگر، وسیله نجات باشد و من بدون وجود حجتی برای خودم و هدایتگری برای حرکت در راه من و کسی که آگاه به کار من باشد، زمین را به حال خود وانمی گذارم؛ زیرا من حکم کرده ام که برای هر قومی راهنمایی قرار دهم که به وسیله او سعادتمندان را هدایت کنم و حجتی بر اشقیا باشد.

سپس امام صادق علیه السلام حدیث را ادامه داده و می فرماید: آن گاه نوح علیه السلام اسم اعظم، میراث علم و آثار علم نبوت را به سام سپرد؛ اما دو فرزند دیگرش یعنی «حام» و «یافث» علمی نداشتند که ا ز آن بهره مند شوند و نوح علیه السلام آنها را به نبوت «هود» علیه السلام بشارت داده و به ایشان امر کرد که از وی پیروی نمایند کما این که به ایشان دستور داد تا وصیت نامه او را هر سال بگشایند و بخوانند تا عهد و پیمانی برای آنان باشد.(1)

3) ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از علی بن حَکَم، از هشام بن سالم، از جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: نوح دو هزار و پانصد سال عمر کرد. هشتصد و پنجاه سال آن پیش از مبعوث شدن به نبوت و نهصد و پنجاه سال را صرف دعوت قوم خود به راه حق نمود و دویست سال را در ساخت کشتی صرف نمود و پانصد سال بقیه را پس از فروکش کردن طوفان، صرف ساختن شهرها و مرزبندی آنها نمود و فرزندان خویش را در این شهرها ساکن گردانید. آن گاه ملک الموت در حالی نزد وی آمد که زیر نور خورشید بود و به وی سلام کرد.

1- [1] - کافی، ج 8، ص 285، ح 430.

نوح علیه السلام به وی پاسخ داده و گفت: ای ملک الموت! علت آمدنت چیست؟ ملک الموت پاسخ داد: آمده ام شما را قبض روح کنم. نوح علیه السلام به وی گفت: آیا اجازه دارم از زیر نور خورشید به سایه بروم؟ گفت: بلی. سپس نوح علیه السلام به سایه رفته و سپس گفت: ای ملک الموت! عمری را که سپری کردم به اندازه آمدنم از زیر آفتاب به سایه نبود؛ مأموریتی که به آن امر شدهای را اجرا کن! آن گاه ملک الموت وی را قبض روح کرد.(1)

«وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ...أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ(24)»

«وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ(16) إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِندَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ(17) وَإِن تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ(18) أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ(19) قُلْ سِيرُوا فِی الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَیْءٍ قَدِيرٌ(20) يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ(21) وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ فِی الْأَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِیٍّ وَلَا نَصِيرٍ(22) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُوْلَئِكَ يَئِسُوا مِن رَّحْمَتِی وَأُوْلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ(23) فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِی ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ(24)»

[و (یاد کن) ابراهیم را چون به قوم خویش گفت: خدا را بپرستید و از او پروا بدارید. اگر بدانید این (کار) برای شما بهتر است* واقعاً آن چه را که شما سوای خدا می پرستید، جز بتانی (بیش) نیستند و دروغی برمی سازید. در حقیقت، کسانی را که جز خدا می پرستید، اختیار روزی شما را در دست ندارند. پس روزی را

1- [2] - امالی صدوق، ص413، ح7

پیش خدا بجویید و او را بپرستید و وی را سپاس گویید که به سوی او بازگردانیده می شوید* و اگر تکذیب کنید، قطعاً امتهای پیش از شما (هم) تکذیب کردند و بر پیامبر (خدا) جز ابلاغ آشکار (وظیفه ای) نیست* آیا ندیده اند که خدا چگونه آفرینش را آغاز می کند؛ سپس آن را باز می گرداند؟ در حقیقت، این (کار) بر خدا آسان است* بگو: در زمین بگردید و بنگرید چگونه آفرینش را آغاز کرده است. سپس (باز) خداست که نشئه آخرت را پدید می آورد. خداست که بر هر چیزی تواناست* هر که را بخواهد، عذاب و هر که را بخواهد، رحمت می کند و به سوی او بازگردانیده می شوید* و شما نه در زمین و نه در آسمان، درمانده کننده (او) نیستید و جز خدا برای شما یار و یاوری نیست* و کسانی که آیات خدا و لقای او را منکر شدند، آنانند که از رحمت من نومیدند و ایشان را عذابی پُر درد خواهد بود* و پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: بکشیدش یا بسوزانیدش؛ ولی خدا او را از آتش نجات بخشید. آری، در این (نجات بخشی خدا) برای مردمی که ایمان دارند، قطعاً دلایلی است]

1) علی بن ابراهیم: عبارت «تَخْلُقُونَ إِفْكاً» به معنای «تُقَدّرَون کذباً» [دروغی را برساخته میکنید] می باشد. ماجرای حضرت ابراهیم علیه السلام با آیه «إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِندَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» قطع می شود و از این پس خداوند امت محمد صلی الله علیه و آله را مورد خطاب قرار داده و می فرماید: «وَإِن تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ* أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ* قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ* وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ* وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُوْلَئِكَ يَئِسُوا مِن رَّحْمَتِي وَأُوْلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» سپس دوباره به ماجرای ابراهیم علیه السلام بازگشته و می فرماید: «فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ

لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» و این را منقطع معطوف مینامند.(1)

«وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ...إِنِّی مُهَاجِرٌ إِلَی رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ(26)»

«وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِی الْحَيَاهِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَهِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ(25) فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّی مُهَاجِرٌ إِلَی رَبِّی إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ(26)»

[و (ابراهیم) گفت: جز خدا فقط بتهایی را اختیار کرده اید که آن هم برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست. آن گاه، روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعنت می کنند و جایتان در آتش است و برای شما یاورانی نخواهد بود* پس لوط به او ایمان آورد و (ابراهیم) گفت: من به سوی پروردگار خود روی می آورم که اوست ارجمند حکیم]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید، از ابو عمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت درباره فراز آخر آیه «وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِی الْحَيَاهِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَهِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا» می فرماید: یعنی از یکدیگر بیزاری می جویید.(2)

2) علی بن ابراهیم گوید: منظور از: «فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ» حضرت ابراهیم علیه السلام است که لوط به وی ایمان آورد. اما «مهاجر» در آیه «وَقَالَ إِنِّی مُهَاجِرٌ إِلَی رَبِّی» به کسی گفته می شود که بدی ها را ترک نموده و به درگاه خدا توبه کرده باشد.(3)

3) محمد بن یعقوب، از ابان، از محمد بن مروان، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: سپس لوط به وی (ابراهیم علیه السلام) ایمان آورد و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 126.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 287، ح 1.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 127.

او به همراه ساره و لوط به شام مهاجرت نمود.(1)

4) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش و گروهی از یاران ما، از سهل بن زیاد و همگی اینها از حسن بن محبوب، از ابراهیم بن ابی زیاد کرخی روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم... و حدیث مهاجرت ابراهیم علیه السلام را روایت نموده و در پایان آن آورده است: و ابراهیم علیه السلام به هجرت خویش ادامه داد تا به شمال شامات رسید و لوط را در جنوب شامات به جای خویش نهاد(2) ... و این حدیثی بلند است که ان شاء الله تعالی در تفسیر آیه «إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی سَیَهْدِینِ»(3) [و (ابراهیم) گفت: من به سوی پروردگارم رهسپارم. زودا که مرا راه نماید] از سوره صافّات خواهد آمد.

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَیَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِی ذُرِّیَّتِهِ...وَلَقَد تَّرَکْنَا مِنْهَا آیَةً بَیِّنَةً لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ(35)»

«وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَیَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِی ذُرِّیَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْکِتَابَ وَآتَیْنَاهُ أَجْرَهُ فِی الدُّنْیَا وَإِنَّهُ فِی الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ(27) وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَکُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِینَ(28) أَئِنَّکُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِیلَ وَتَأْتُونَ فِی نَادِیکُمُ الْمُنکَرَ فَمَا کَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِن کُنتَ مِنَ الصَّادِقِینَ(29) قَالَ رَبِّ انصُرْنِی عَلَی الْقَوْمِ الْمُفْسِدِینَ(30) وَلَمَّا جَاءتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِیمَ بِالْبُشْرَی قَالُوا إِنَّا مُهْلِکُو أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْیَهِ إِنَّ أَهْلَهَا کَانُوا ظَالِمِینَ(31) قَالَ إِنَّ فِیهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِیهَا لَنُنَجِّیَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ کَانَتْ مِنَ الْغَابِرِینَ(32) وَلَمَّا أَن جَاءتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِیءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوکَ وَأَهْلَکَ إِلَّا امْرَأَتَکَ کَانَتْ مِنَ الْغَابِرِینَ(33) إِنَّا مُنزِلُونَ عَلَی أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْیَهِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا کَانُوا یَفْسُقُونَ(34) وَلَقَد

1- [1] - کافی، ج 8، ص 368، ح 559.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 370، ح 5.
3- [3] - صافّات/ 99.

تَّرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ(35)»

[و اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و در میان فرزندانش پیامبری و کتاب قرار دادیم و در دنیا پاداشش را به او بخشیدیم و قطعاً او در آخرت (نیز) از شایستگان خواهد بود* و (یاد کن) لوط را هنگامی که به قوم خود گفت: شما به کاری زشت می پردازید که هیچ یک از مردم زمین در آن (کار) بر شما پیشی نگرفته است* آیا شما با مردها درمی آمیزید و راه (توالد و تناسل) را قطع می کنید و در محافل (انس) خود پلیدکاری می کنید؟ و(لی) پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: اگر راست می گویی، عذاب خدا را برای ما بیاور* (لوط) گفت: پروردگارا! مرا بر قوم فسادکار غالب گردان* و چون فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند، گفتند: ما اهل این شهر را هلاک خواهیم کرد؛ زیرا مردمش ستمکار بوده اند* گفت: لوط (نیز) در آن جاست. گفتند: ما بهتر می دانیم چه کسانی در آن جا هستند. او و کسانش را جز زنش که از باقی ماندگان (در خاکستر آتش) است، حتماً نجات خواهیم داد* و هنگامی که فرستادگان ما به سوی لوط آمدند، به علت (حضور) ایشان ناراحت شد و دستش از (حمایت) آنها کوتاه گردید. گفتند: مترس و غم مدار که ما تو و خانواده ات را جز زنت که از باقی ماندگان (در خاکستر آتش) است، حتماً می رهانیم* ما بر مردم این شهر به (سزای) فسقی که می کردند، عذابی از آسمان فرو خواهیم فرستاد* و از آن (شهر سوخته) برای مردمی که می اندیشند نشانه ای روشن باقی گذاشتیم]

1) علی بن ابراهیم: مقصود از مفهوم عبارت «وَتَأْتُونَ فِی نَادِیکُمُ الْمُنکَرَ» قوم لوط هستند که برای یکدیگر باد معده از مقعد خارج می کردند.(1)

2) شیخ طوسی در کتاب «تهذیب» با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را دید که در مسجد ریگ بازی می کرد (با انگشت ریگ ها را پرتاب می کرد)، پس فرمود: این ریگ تا زمانی که بر زمین افتد، لعن می فرستد. سپس ادامه دادند: ریگ پرتاب کردن در جمع از اخلاق قوم لوط است، پس آیه «وَتَأْتُونَ فِی نَادِیکُمُ الْمُنکَرَ» را

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 127.

تلاوت کردند؛ و امام صادق علیه السلام می فرماید «منکر» همان «ریگ بازی» است.(1)

3) و هم او: با سند خود از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از مالک بن عطیه، از زیاد بن منذر، از ابو جعفر، امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: من در خدمت آن حضرت حضور داشتم که مردی از ایشان درباره کسی پرسید که از حمام خارج میشود یا غسل میکند، پس وشاح (حمایل) بر خود می افکند و پیراهن خود را روی اِزار (شلوار) میپوشد و با همین حال، نماز هم میخواند. فرمود: این کار، عمل قوم لوط است. گفت: عرض کردم: همانا او وشاح را روی پیراهن میاندازد. فرمود: این کار از رفتارهای جباران است. گفت: عرض کردم: پیراهن نازک است، آن را به دور خود میپیچد؟ فرمود: بله، _ سپس فرمود: _ بی گمان، باز کردن بند شلوار در نماز و ریگبازی و جویدن کُندُر در مجالس و در گذرگاهها از رفتارهای قوم لوط است(2).

4) طبرسی در معنی «وَتَأْتُونَ فِی نَادِیکُمُ الْمُنکَرَ» از امام رضا علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: آنها برای یکدیگر در مجالس و اجتماعات خود بی شرمانه باد از خود رها می کردند و از یکدیگر حیا نمی کردند. درباره لوط و شعیب علیهما السلام پیش از این در سوره هود و دیگر سوره ها سخن رفته است و در سوره ذاریات نیز ان شاء الله سخن خواهیم گفت.(3)

5) شیخ در امالی خویش از ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان- که رحمت خدا بر او باد- از ابو الحسن علی بن محمد بن حُبیش کاتب، از حسن بن علی زعفرانی، از ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی، از عبد الله بن محمد بن عثمان، از محمد بن ابی سعید، از فضیل بن جعد، از ابو اسحاق همدانی، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که آن حضرت ضمن نامه ای، محمد بن ابی بکر را به ولایت مصر منصوب فرمودند، می فرمایند: بدانید- ای بندگان خدا- که مؤمن کسی است

1- [1] - تهذیب، ج 3، ص 262، ح 741.
2- [2] - تهذیب، ج 2، ص 371، ح 1542.
3- [3] - مجمع البیان، ج 8، ص 22.

که سه ثواب را انجام دهد: اما کار خیر، به درستی که خداوند پاداش کار او را در این دنیا به وی عطا کند؛ زیرا خداوند متعال به حضرت ابراهیم می فرماید: «وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِی الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِی الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» پس هر کس برای خدا کار کند، پاداش او را در دنیا و آخرت مرحمت می کند و نیز در دنیا و آخرت، گرفتاری های سخت را از وی دور می سازد.(1)

6) در تحفه الإخوان آمده است: امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام می فرماید: مردم مؤتفکات از بزرگوارترین مردم بودند و بهره مند از حسن و جمال. پس گرفتار قحط و گرانی شدند. آن گاه ابلیس لعین نزد ایشان آمد و گفت: علت این که دچار قحطی شده اید این است که شما مردم را از ورود به خانه هایتان منع کردید، اما ایشان را از ورود به باغ هایتان در صحرا منع نکردید. گفتند: چگونه آنها را از ورود به باغ هایمان منع کنیم؟ گفت: این را میان خود یک سنت کنید که اگر مرد غریبه ای را در شهر خویش دیدید، لباس های وی را به غارت برید و از پشت به او تجاوز کنید و اگر چنین کنید دیگر کسی به شهر شما نخواهد آمد. حضرت فرمود: پس آنها به قصد انجام این کار به سمت حومه شهر بیرون رفتند تا غریبه ای را بیابند و با او آن کنند. در همان حال ابلیس لعین خود به صورت جوانی امرد و زیبا ظاهر شد. مردم با دیدن او، به وی حمله کرده و جامه هایش را به غارت برده و مورد تجاوز جنسی قرار دادند و این کار به مذاقشان خوش آمد و کم کم به صورت عادتی درآمد که در مورد هر غریبی به کار می بستند و به مرور این کار را میان خود نیز انجام دادند و کار به جایی رسید که مردم شهر به دو دسته تقسیم شدند: یا مفعول بودند، یا فاعل.

خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که من لوط را به پیامبری برگزیدم. پس وی را نزد این قوم بفرست. ابراهیم علیه السلام نزد لوط رفت و او را از ماجرا آگاه ساخت و سپس به وی گفت: به شهر سَدُوم(2) برو و آنان را به پرستش

1- [1] - امالی، ج 1، ص 24.
2- [2] - سَدوم: ازمجموعه شهر هایی است که میان حجاز و شام قرار دارد. «آثار البلاد و اخبار العباد، ص 202».

خدا دعوت کن و آنان را از فرمان و عذاب خدا برحذر دار و به خاطرشان بیاور که خداوند با قوم نمرود بن کنعان چه کرد. پس لوط علیه السلام عازم شد تا به مجموعه شهرهایی رسید و توقف کرد بی آن که بداند از کدام شهر کار خود را آغاز کند. اما بالاخره وارد شهر سدوم شد که بزرگ ترین شهرها بود و حاکم آن شهرها نیز در آن اقامت داشت. چون به وسط بازار رسید، گفت: ای مردم! از خدا پروا کنید و از من فرمان برید و در انجام این کارهای ناپسند که پیش از این سابقه نداشته، خویشتن دار باشید و خودداری کنید. بت پرستی را رها کنید که من فرستاده خدا به سوی شما هستم. این است معنای آیه «وَلُوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّن الْعَالَمِينَ* إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ النِّسَاء بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ* وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَن قَالُواْ أَخْرِجُوهُم مِّن قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ»(1) [و لوط را (فرستادیم) هنگامی که به قوم خود گفت: آیا آن کار زشت(ی) را مرتکب می شوید که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است* شما از روی شهوت به جای زنان با مردان درمی آمیزید. آری شما گروهی تجاوزکارید* ولی پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: آنان را از شهرتان بیرون کنید؛ زیرا آنان کسانی اند که به پاکی تظاهر می کنند] یعنی خود را از آمیزش با مردان، پاک می دارند. و در جای دیگر می فرماید: «أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِی نَادِيكُمُ الْمُنكَرَ» و مقصود از «منکر»، ریگ بازی، کف زدن، کبوتر بازی، به جان هم انداختن کبوترهای جنگی، به جان هم انداختن خروسهای جنگی، به جان هم انداختن سگ ها، باد رها کردن در مجالس و جامه های رنگارنگ پوشیدن است، «فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ».

چون این خبر به پادشاه سدوم رسید، گفت: وی را نزد من آورید. و چون لوط علیه السلام در برابر پادشاه ایستاد، پادشاه به وی گفت: کیستی؟ گفت: نام من لوط و برادر زاده ابراهیم علیه السلام هستم. اما آن که مرا فرستاده، پروردگار من و شماست و اما آن چه را که آورده ام این است که شما را به اطاعت از خدا و اوامر

1- [1] - اعراف/ 82-80.

او دعوت کنم و شما را از ارتکاب این اعمال زشت نهی کنم. چون پادشاه این سخنان را از لوط علیه السلام شنید، وحشت و ترس بزرگی در دلش افتاد، لذا به لوط گفت: من یک مرد از قوم خودم هستم و نمی توانم از طرف همه آنها به تو پاسخ دهم. تو خود نزد آنها برو، اگر به تو ایمان آوردند، من هم با آنها هستم. فرمود: پس لوط از نزد وی خارج شد و نزد قوم سدوم رفت و آنان را به پرستش خدا دعوت نمود و از ارتکاب گناه نهی فرمود و از عذاب خدایشان برحذر داشت. اما آنها از هر طرف به وی حمله کرده و گفتند: «لَئِن لَّمْ تَنتَهِ یَا لُوطُ»(1)[اگر دست برنداری] «لَتَکُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِینَ»(2) [قطعاً از اخراج شدگان خواهی بود] یعنی از شهر ما، «قَالَ إِنِّی لِعَمَلِکُم»(3) [من از کارتان] «مِّنَ الْقَالِینَ»(4) [از دشمنانم] یعنی از آن متنفرم «رَبِّ نَجِّنِی وَأَهْلِی مِمَّا یَعْمَلُونَ»(5) [پروردگارا! مرا و کسان مرا از آن چه انجام می دهند، رهایی بخش] یعنی از زشت کاری ها.

پس لوط مدت بیست سال در میان ایشان اقامت گزید و آنان را به یکتا پرستی دعوت می کرد. در این مدت همسرش که زنی مؤمن بود، در گذشت و با زنی دیگر از قوم خود به نام «قواب» ازدواج کرد که قبلاً به وی ایمان آورده بود. از آن پس هر دو با هم مردم را به اطاعت خدا فرامی خواندند. اما مردم، لوط را دشنام داده و می زدند. این کار از آغاز بعثت لوط تا چهل سال ادامه داشت و هیچ اهمیتی به سخنان وی نمی دادند و از او اطاعت نمی کردند. در این هنگام زمین، به درگاه پروردگار شکایت برد و درختان و پرندگان و بهشت و دوزخ با زمین همنوا شده و به درگاه پروردگار ناله کردند. اما خداوند به آنان وحی فرمود که من حلیم و بردبارم و با عجله در مورد کسانی که مرا نافرمانی می کنند، تصمیم نمی گیرم تا این که زمان مشخص فرا رسد.

1- [1] - شعراء/ 167.
2- [2] - شعراء/ 167.
3- [3] - شعراء/ 168.
4- [4] - شعراء/ 168.
5- [5] - شعراء/ 169.

امام علیه السلام ادامه می دهند: و چون دعوت پیامبرشان را سبک شمرده و اقرار به اطاعت از خدا نکردند و همچنان به گناهان خود ادامه می دادند، خداوند متعال، چهار فرشته را که عبارت بودند از: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و دردائیل، امر فرمود که نزد ابراهیم علیه السلام رفته و او را به پسری از همسرش ساره، دختر «هاراز بن ناخور» بشارت دهند. ساره، زمانی که خداوند آتش را بر ابراهیم علیه السلام سرد و سلامت گردانید، به وی ایمان آورده بود و خداوند به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که با وی ازدواج کند و ابراهیم علیه السلام نیز با وی ازدواج کرد. این چهار فرشته به هیئت انسان هایی که عمامه هایی بر سر داشتند، درآمدند. عادت ابراهیم علیه السلام این بود که جز با مهمان خدا غذا نخورد و سه روز بود که مهمانی نرسیده بود. لذا ابراهیم علیه السلام به ساره فرمود: برخیز و غذایی را تدارک کن تا من بیرون روم شاید مهمانی بیابم. ساره در پی تهیه غذا رفت و ابراهیم علیه السلام در پی مهمان؛ اما هرچه گشت مهمانی نیافت. لذا در خانه اش نشست و به خواندن صُحُفی که بر وی نازل شده بود، مشغول گردید. ناگهان متوجه شد چهار مهمان اسب سوار در حضورش ایستاده اند. این حادثه غیر منتظره به شدت وی را به وحشت انداخت. لذا آن چهار فرشته به وی سلام کردند و او آرام گرفت و ترسش برطرف گشت و معنای آیه «وَلَقَدْ جَاءتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُواْ سَلاَمًا»(1) [و به راستی فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند، سلام گفتند] همین است. و خداوند متعال در آیه دیگری می فرماید: «هَلْ أَتَاکَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُکْرَمِينَ* إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُّنکَرُونَ»(2) [آیا خبر مهمانان ارجمند ابراهیم به تو رسید؟* چون بر او درآمدند، پس سلام گفتند. گفت: سلام. مردمی ناشناسید] چون صورت آنها را نمی دید و آنها را نمی شناخت. پس به ایشان خوشامد گفت و دعوت به نشستن کرد. آن گاه بر ساره وارد شده و به وی فرمود: چهار مهمان خوش سیما و خوش لباس بر ما وارد شده اند. آنها وقتی بر من

1- [1] - هود/ 69.
2- [2] - ذاریات/ 25-24.

وارد شدند، چون درستکاران به من سلام گفتند، لذا از تو می خواهم برخیزی و به ایشان خدمت کنی. عرض کرد: ای ابراهیم! تا آن جا که من تو را می شناسم، با غیرت ترین مردان بوده ای؟! فرمود: هنوز هم هستم، اما این میهمانان عزیز و برگزیده اند.

سپس ابراهیم علیه السلام گوساله فربهی را سر بریده، پاک نمود و سپس تنور را برافروخت و گوساله را در تنور گذاشت تا بریان گشت و این معنای آیه ای است که می فرماید: «فَمَا لَبِثَ أَن جَاء بِعِجْلٍ حَنِيذٍ»(1) [و دیری نپایید که گوساله ای بریان آورد] «حنیذ» به چیزی گفته می شود که در گودال بریان گردد.

وقتی غذا آماده شد، ابراهیم علیه السلام گوساله بریان را روی سفره نهاد و مقداری نان در اطراف آن گذاشت و به ایشان تعارف کرد که تناول کنند. ساره نیز کمر به خدمت ایشان بسته بود و منتظر بود که هر کدام چیزی احتیاج داشته باشند، فراهم کند که متوجه شد در حالی که ابراهیم علیه السلام بدون نگاه کردن به میهمانان مشغول غذا خوردن است، مهمان ها چیزی نمی خورند. لذا به ابراهیم گفت: ابراهیم! این میهمانان شما چیزی نمی خورند. پس ابراهیم علیه السلام به ایشان گفت: نمی خورید؟ و از این بابت، ترسی در دل او پیدا شد و معنای آیه «فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لاَ تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً»(2) [و چون دید دستهایشان به غذا دراز نمی شود، آنان را ناشناس یافت و از ایشان ترسی بر دل گرفت] همین است.

سپس ابراهیم علیه السلام فرمود: اگر می دانستم شما نمی خورید، گوساله را از گاو جدا نمی کردم. پس جبرئیل دستش را به طرف گوساله دراز کرده و گفت: به اذن خدای متعال برخیز! پس گوساله برخاست و به طرف گاو رفت و پستانش را به دهان گرفت و مشغول شیر خوردن شد. در اینجا ترس ابراهیم علیه السلام شدت گرفته و گفت: «إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ* قَالُواْ لاَ تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلامٍ عَلِيمٍ* قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِى عَلَى أَن مَّسَّنِىَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ* قَالُواْ بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلاَ تَكُن مِّنَ

1- [1] - هود/ 69.
2- [2] - هود/ 70.

الْقَانِطِينَ* قَالَ وَمَن يَقْنَطُ مِن رَّحْمَهِ رَبِّهِ إِلاَّ الضَّآلُّونَ»(1) [ما از شما بیمناکیم* گفتند: مترس که ما تو را به پسری دانا مژده می دهیم* گفت: آیا با این که مرا پیری فرا رسیده است، بشارتم می دهید؟ به چه بشارت می دهید؟* گفتند: ما تو را به حق بشارت دادیم. پس از نومیدان مباش* گفت: چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش نومید می شود؟]

امام صادق علیه السلام می فرماید: ساره ایستاده بود و چون این سخنان را شنید، گفت: «أوهِ»(2) که از آن در قرآن با لفظ «صَرَّه» یاد شده است: «فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِی صَرَّهٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا»(3) [و زنش با فریادی (از شگفتی) سر رسید و بر چهره خود زد] یعنی به صورت خود زد «وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِیمٌ»(4) [و گفت زنی پیر نازا (چگونه بزاید)] یعنی زنی سالخورده که نازاست «قَالَتْ یَا وَیْلَتَی أَأَلِدُ وَأَنَاْ عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِی شَیْخًا إِنَّ هَذَا لَشَیْءٌ عَجِیبٌ* قَالُواْ أَتَعْجَبِینَ مِنْ أَمْرِ اللّهِ رَحْمَتُ اللّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَیْكُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ إِنَّهُ حَمِیدٌ مَّجِیدٌ»(5) [(همسر ابراهیم) گفت: ای وای بر من! آیا فرزند آورم با آن که من پیرزنم و این شوهرم پیرمرد است؟ واقعاً این چیز بسیار عجیبی است* گفتند: آیا از کار خدا تعجب می کنی؟ رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان (رسالت) باد. بی گمان او ستوده ای بزرگوار است] «مجید» به معنای موجود برخوردار از شرافت و بزرگی و کرم است.

در آیه دیگری آمده است: «وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِیفَهً قَالُواْ لاَ تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَی قَوْمِ لُوطٍ* وَامْرَأَتُهُ قَآئِمَهٌ»(6) [و از ایشان ترسی بر دل گرفت. گفتند: مترس ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم* و زن او ایستاده بود] یعنی برای خدمت به آنها

1- [1] - حجر/ 56-52.
2- [2] - اَوهِ، واژه ای است که معنای آن تحسر و اندوه است یعنی: چه اندوهی! « لسان العرب، ماده اوه»
3- [3] - ذاریات/ 29.
4- [4] - ذاریات/ 29.
5- [5] - هود/ 73-72.
6- [6] - هود/ 71-70.

ایستاده بود «فَضَحِکَتْ»(1) یعنی دچار حیض شد «فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِن وَرَاء إِسْحَاقَ یَعْقُوبَ»(2) [پس وی را به اسحاق و از پی اسحاق به یعقوب مژده دادیم]

اسحاق بیش از هشتاد سال عمر کرد و نابینا گشت. وی پیوسته در معبد خود زندگی می کرد. روزی در کنار همسرش نشسته بود. ناگهان از وی خواست با او همبستر شود. زنش که رباب بنت لوط علیه السلام یا قدره نام داشت چنان خندید که دندان های آسیای وی نمایان گشته و به همسرش گفت: اسحاق! اسحاق گفت: بلی، اگر خدا خواهد! پس با وی نزدیکی کرد و همسرش به دو پسر باردار شد و چون خبر باردار بودن خود را به اسحاق داد، به وی فرمود: از این امر تعجب مکن، زیرا در آغاز جوانی شبی در خواب دیدم که درخت تنومند سرسبزی از پشتم رویید که شاخ و برگ های بسیار داشت و هر یک از این شاخ و برگ ها به رنگی بودند. سپس در خواب به من گفته شد: این شاخ و برگ ها فرزندان تو هستند و منزلت هر کدام متناسب با نورانیت آنهاست و ناگهان هراسان از خواب بیدار شدم. این باردار شدن تو تحقق خواب من است. همسرش گفت: ای پیامبر خدا و فرستاده او، آنها دو تا هستند و در شکم من چون دو دشمن با هم می جنگند. اسحاق گفت: ان شاء الله خیر است. چون مدت حمل به پایان رسید و نوزادان به دنیا آمدند، یکی از آنها که دیرتر به دنیا آمده، آن یکی را گرفته بود. از این رو یعقوب نامیده شد و آن که برادر خود را کنار زده و خود اول به دنیا آمده بود را «عیص» نامیدند. گویند ساره نود و نه سال داشت و ابراهیم علیه السلام نود و هشت سال داشت که ساره در همان شبی که خداوند قوم لوط را در زمین فرو برد، به اسحاق باردار گشت و چون مدت حملش کامل شد، در شب جمعه، روز عاشورا، وی را در حالی که نور درخشانی از او می تابید، به دنیا آورد و چون بر زمین افتاد، به درگاه پروردگار سجده کرد، آن گاه نشست و دست به دعا برداشته و حمد و ثنای خدا را به جا آورد.

امام صادق علیه السلام در ادامه می فرماید: سپس ساره مشغول تکرار این

1- [1] - هود/ 71-70.
2- [2] - هود/ 71-70.

عبارت خود: «پیرزنی نازا» شد، بی آن که بداند این میهمانان فرشته هستند. پس جبرئیل علیه السلام به وی نگریسته و گفت: ای ساره! این سخن پروردگار تو است و اوست حکیم دانا. چون از این موضوع فارغ شدند، ابراهیم به آنها گفت: «فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ»(1) [ای فرستادگان! ماموریت شما چیست؟] یعنی این که بعد از مژده ای که به من دادید، می خواهید چه کنید؟ «قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ»(2) [گفتند: ما به سوی مردمی پلیدکار فرستاده شده ایم] و منظورشان قوم لوط بود «لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن طِينٍ»(3) [تا سنگهایی از گل رس بر (سر) آنان فرو فرستیم] قتاده گوید: سنگی گل آلود بوده که در آتش جهنم پخته شده بود «مُسَوَّمَةً»(4) [نشان گذاری شده] یعنی علامت گذاری شده، و گفته شده: روی هر سنگی نام شخصی از گناهکاران اسراف گر قوم لوط که به وسیله آن کشته می شد، نوشته شده بود.

امام علیه السلام در ادامه می فرماید: سپس جبرئیل به شکل واقعی خود درآمد و ابراهیم علیه السلام وی را شناخت. سپس میکائیل و اسرافیل و دردائیل را به عنوان برادران خود به حضرت ابراهیم علیه السلام معرفی نمود. سپس ابراهیم علیه السلام به خاطر وضعیت برادر زاده اش لوط و خانواده او غمگین شد و به فرشتگان گفت: «إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ» یعنی زن لوط از جمله کسانی است که گرفتار عذاب می شوند. سپس از جبرئیل از تعداد مؤمنان در آن شهرها پرسید. جبرئیل گفت: جز لوط و دو دخترش کس دیگری وجود ندارد؛ و این همان معنایی است که خداوند بیان فرموده: «فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ* فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ»(5) [پس هر که از مؤمنان در آن (شهرها) بود بیرون بردیم* و(لی) در آن جا جز یک

1- [1] - ذاریات/ 31.
2- [2] - ذاریات/ 32.
3- [3] - ذاریات/ 33.
4- [4] - ذاریات/ 34.
5- [5] - ذاریات/ 36-35.

خانه از فرمانبران (خدا بیشتر) نیافتیم]

خداوند متعال می فرماید: «فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ»(1) [پس وقتی ترس ابراهیم زایل شد] «وَجَاءتْهُ الْبُشْرَى»(2) [و مژده (فرزنددار شدن) به او رسید] «يُجَادِلُنَا فِی قَوْمِ لُوطٍ»(3) [درباره قوم لوط با ما (به قصد شفاعت) چون و چرا می کرد] یعنی آن چه میان ابراهیم علیه السلام و جبرئیل اتفاق افتاد. خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُّنِيبٌ»(4) [زیرا ابراهیم بردبار و نرمدل و بازگشت کننده (به سوی خدا) بود] یعنی این که وی در دعا مؤمن است و به عبادت پروردگارش روی می آورد. – می فرماید: - آن گاه به ابراهیم علیه السلام فرمود: «يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاء أَمْرُ رَبِّکَ»(5) [ای ابراهیم! از این (چون و چرا) روی برتاب که فرمان پروردگارت آمده] «وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ»(6) [و برای آنان عذابی که بی بازگشت است خواهد آمد] «غیرمردود» به معنای «غیر مصروف» یعنی «بی بازگشت» است. آن گاه ابراهیم علیه السلام فرمود: ای فرشتگان و رسولان پروردگارم! بروید آن جا که فرمان داده می شوید.

گوید: پس فرشتگان بر اسبان خویش نشستند و نزدیک غروب به شهرهای قوم لوط رسیدند. پس رباب دختر لوط و همسر اسحاق علیه السلام که دختر بزرگتر بود و مشغول برداشتن آب بود، آنها را دید و متوجه شد مردمی صاحب جمال و خوش ظاهرند. لذا به آنان نزدیک شده و گفت: شما را چه می شود که می خواهید بر قومی فاسق وارد شوید! کسی از آنها شما را میهمان نمی کند، مگر آن پیرمرد. او از بابت قوم، رنج و مصیبت زیادی کشیده است. _ فرمود: _ پس آن فرشتگان به سمت حضرت لوط علیه السلام تغییر مسیر دادند که تازه از شخم زدن

1- [1] - سوره هود/ 74.
2- [2] - سوره هود/ 74.
3- [3] - سوره هود/ 74.
4- [4] - سوره هود/ 75.
5- [5] - سوره هود/ 76.
6- [6] - سوره هود/ 76.

فارغ شده بود. چون حضرت لوط ایشان را دید، برای آنان غمگین شد و برایشان از قوم خود بیمناک شد و معنای کلام خدا همین است که: «وَلَمَّا جَاءتْ رُسُلُنَا لُوطاً سِیءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا یَوْمٌ عَصِیبٌ»(1) [و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند به (آمدن) آنان ناراحت و دستش از حمایت ایشان کوتاه شد و گفت: امروز، روزی سخت است] یعنی شرّ آن سخت و شدید است و در آیه دیگری گوید: «فَلَمَّا جَاء آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ* قَالَ إِنَّکُمْ قَوْمٌ مُّنکَرُونَ»(2) [پس چون فرشتگان نزد خاندان لوط آمدند* (لوط) گفت: شما مردمی ناشناس هستید] یعنی، لوط علیه السلام هم مثل ابراهیم علیه السلام ایشان را نشناخت. پس حضرت لوط علیه السلام به ایشان گفت: از کجا آمده اید؟ جبرئیل علیه السلام در حالی که [لوط] وی را نشناخته بود، گفت: از جایی دور و به خانه شما درآمده ایم، آیا می توانی ما را امشب میهمان کنی و اجر و ثواب شما نزد خدا باشد؟ حضرت لوط علیه السلام گفت: آری، اما از این قوم فاسق- که خدا لعنتشان کند- بر شما بیمناک هستم.

پس جبرئیل به اسرافیل علیه السلام گفت: این یک بار. خداوند به ایشان فرمان داده بود که شهر را نابود نکنند، مگر این که از زبان حضرت لوط علیه السلام چهار بار شهادت بر فسق آنها و لعنت بر ایشان را بشنوند. سپس جلو رفته و گفتند: ای لوط! شب ما را دریافته و ما میهمان توایم، پس کاری را که لازم است انجام دهید. لوط علیه السلام به ایشان گفت: به شما اطلاع دادم که قوم من فسق می ورزند و زنان را رها کرده با مردان شهوت رانی می کنند- که لعنت خدا برایشان باد- پس جبرئیل به اسرافیل گفت: این هم دومین شهادت.

سپس لوط به ایشان گفت: از اسب های خویش پیاده شوید و همین جا بنشینید تا تاریکی زیاد شود و آن گاه بی آن که کسی متوجه شما شود، وارد شوید. آنها- که خدایشان لعنت کند- قوم فاسقی هستند. پس جبرئیل به اسرافیل گفت: این هم شهادت سوم. سپس لوط بعد از این که تاریکی بر همه جا سایه افکند پیشاپیش آنها حرکت کرده تا این که وارد خانه او شدند و لوط، در را پشت سرِ آنها

1- [1] - هود/ 77.
2- [2] - حجر/ 61-62.

بست. سپس زنش را که «قواب» نام داشت، صدا زده و به وی گفت: ای زن! تو چهل سال مرا نافرمانی کرده ای. اینها میهمان من هستند؛ دلم به خاطر ایشان، سرشار از ترس و لرز شده است. امشب از آنها پذیرایی کن تا از گذشته تو بگذرم. زن گفت: باشد!

خداوند متعال می فرماید: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا اِمْرَأَةَ نُوحٍ وَاِمْرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا»(1) [خدا برای کسانی که کفر ورزیده اند، زن نوح و زن لوط را مثل آورده (که) هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند]

خیانت این دو زن، خیانت به ناموس پیامبران نبوده است، زیرا خداوند متعال پیامبران خود را به این مصیبت مبتلا نمی کند؛ بلکه خیانت زن نوح علیه السلام این بود که به قوم خود می گفت: او را نزنید، چون دیوانه است. پادشاه قوم او مردی جبار و قوی و گمراه به نام دو قیل بن عویل بن لامک بن جنح بن قابیل بود. او نخستین کسی بود که خمر نوشید و بر تخت نشست و اولین کسی است که دستور داد لوازمی از آهن و سرب و مس بسازند و اولین کسی است که لباس زربفت پوشید. او و قومش، بت های پنج گانه را که «ودّا، سُواع، یَغُوث، یَعوق و نَسْر» نام داشتند، می پرستیدند که بت های قوم ادریس علیه السلام بودند. آنان به مرور زمان بر این بت ها افزودند تا به هزار و نهصد بت رسید که آنها را روی صندلی هایی از طلا و تخت هایی از نقره که به وسیله انواع فرش های فاخر فرش شده بود، نشانده بودند و برای بت ها تاج هایی مرصّع به انواع جواهرات و مرواریدها و یاقوت ها ساخته و بر سرشان گذاشته بودند. این بت ها خدمتکارانی داشتند که به آنان خدمت می کردند.

اما خیانت زن حضرت لوط علیه السلام این بود که اگر برای همسرش روز میهمان می آمد، بر پشت بام دود راه می انداخت و اگر شب میهمان سر می رسید، آتش روشن می کرد تا مردم متوجه شوند که در خانه لوط علیه السلام میهمان هست. آن شب نیز با آمدن میهمان ها چراغی به دست گرفت و وانمود کرد که

1- [1] - تحریم/ 10.

می خواهد آن را روشن کند. او با این چراغ نزد جماعتی از قوم و خویشاوندان خود رفت و آنان را از حضور میهمانان حضرت لوط علیه السلام و جمالشان باخبر ساخت.

امام صادق علیه السلام می فرماید: حضرت لوط متوجه کار وی شد، از این رو در خانه را بست و محکم کرد. فاسقان شهر که متوجه ماجرا شده بودند، از هر طرف فریادزنان راهی خانه حضرت لوط علیه السلام شدند و پشت در خانه تجمع کردند و موجب وحشت آن حضرت شدند؛ و این معنای سخن خداوند متعال است: «وَجَاءهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِن قَبْلُ كَانُواْ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ»(1) [و قوم او شتابان به سویش آمدند و پیش از آن کارهای زشت می کردند] پس حضرت لوط علیه السلام آنان را خطاب قرار داده و فرمود: «قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلاء بَنَاتِی هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ»(2) [(لوط) گفت: ای قوم من! اینان دختران منند. آنان برای شما پاکیزه ترند] یعنی از طریق ازدواج و نکاح آن هم اگر ایمان بیاورید «فَاتَّقُواْ اللّهَ وَلاَ تُخْزُونِ فِی ضَيْفِی»(3) [پس از خدا بترسید و مرا در کار میهمانانم رسوا مکنید] یعنی آبروی مرا در میزبانی این میهمانان نبرید «أَلَيْسَ مِنكُمْ رَجُلٌ رَّشِيدٌ»(4) [آیا در میان شما آدمی عقل رس پیدا نمی شود؟] یعنی آدمی بردبار و حلیم که شما را امر به معروف کند و از منکر باز دارد. به او گفتند: «لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِی بَنَاتِکَ مِنْ حَقٍّ»(5) [تو خوب می دانی که ما را به دخترانت حاجتی نیست] حق در این جا به معنای حاجت است، یعنی ما نیازی به دخترانت و میلی به آنها نداریم «وَإِنَّکَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ»(6) [و تو خوب می دانی که ما چه می خواهیم] یعنی عمل خبیثشان را می خواستند که همان آمیزش با مردان بود.

1- [1] - هود/ 78.
2- [2] - هود/ 78.
3- [3] - هود/ 78.
4- [4] - هود/ 78.
5- [5] - هود/ 79.
6- [6] - هود/ 79.

سپس در را شکسته و وارد خانه شده و حضرت را مورد خطاب قرار داده و گفتند: «أَوَلَمْ نَنْهَکَ عَنِ الْعَالَمِینَ»(1) [آیا تو را از (میهمان کردن) مردم بیگانه منع نکردیم؟]- فرمود:- پس به تنهایی و بدون میهمانانش بر در ایستاد و گفت: به خدا سوگند! تا رگی جنبان در بدن دارم، میهمانان خود را به شما تحویل نمی دهم، مگر این که بمیرم و قادر به انجام کاری نباشم «لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلَی رُکْنٍ شَدِیدٍ»(2) [(لوط) گفت: کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه گاهی استوار پناه می جستم]

سپس یکی از مردان به وی نزدیک شده، بر صورت او کوفت و ریش وی را گرفته و از جلوی در، کنار زد. آن گاه لوط علیه السلام گفت: «لَوْ أَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ آوِی إِلَی رُکْنٍ شَدِیدٍ»(3) - فرمود:- سپس حضرت لوط علیه السلام سر خویش را به آسمان بلند کرده و گفت: خداوندا! حق مرا از قومم بستان و بر آنان لعن بسیار بفرست! آن گاه جبرئیل علیه السلام به اسرافیل علیه السلام گفت: این هم چهارمین شهادت!

سپس جبرئیل فرمود: «یَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّکَ لَن یَصِلُواْ إِلَیْکَ»(4) [ای لوط! ما فرستادگان پروردگار توییم. آنان هرگز به تو دست نخواهند یافت] پس مژده باد تو را و بر ما غمگین مشو. سپس مردم به لوط علیه السلام حمله برده و در حالی که می گفتند: « أَوَلَمْ نَنْهَکَ عَنِ الْعَالَمِینَ»(5) [آیا تو را از (میهمان کردن) مردم بیگانه منع نکردیم؟] یعنی این که چرا میهمان به خانه ات دعوت می کنی؛ اما ناگاه جمال صورت جوانان را دیدند و حضرت لوط علیه السلام را رها کرده و به سمت آنها حمله آوردند. در این جا بود که خداوند پرده ای بر روی چشم ایشان کشید به طوری که دیگر چیزی نمی دیدند و صورت هایشان چون قیر سیاه گشته و مدام با

1- [1] - حجر/ 70.
2- [2] - هود/ 80.
3- [3] - هود/ 80.
4- [4] - هود/ 81.
5- [5] - حجر/70.

صورت به دیوارها برخورد می کردند. «وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَن ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِی وَنُذُرِ»(1) [و از میهمان(های) او کام دل خواستند. پس فروغ دیدگانشان را ستردیم و (گفتیم) (مزه) عذاب و هشدارهای مرا بچشید] – فرمود:- در این هنگام عده ای دیگر به آنان نزدیک شده و خطاب به دوستان خود گفتند: اگر از ایشان کامجویی کرده اید، بیرون آیید تا ما نیز وارد شده و شهوت خود را به وسیله آنها ارضا کنیم. اما فریاد برآمد که: ای قوم! لوط، قومی جادوگر آورده، آنها چشمان ما را جادو کرده اند، پس وارد شوید و دست ما را بگیرید و بیرون برید. لذا آنها وارد اتاق شده و آنها را خارج کردند و گفتند: ای لوط! صبح که شد، می آییم و آن چه را که دوست داری نشانت می دهیم! اما حضرت لوط علیه السلام سکوت کرد تا خارج شدند.

سپس لوط علیه السلام به فرشتگان گفت: برای چه کاری فرستاده شده اید؟ آنها به وی اطلاع دادند که مأموریتشان نابودی قوم اوست. پس گفت: این اتفاق کی واقع می شود؟ جبرئیل گفت: «إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ»(2) [بی گمان وعده گاه آنان صبح است، مگر صبح نزدیک نیست] سپس جبرئیل علیه السلام گفت: ای لوط! هم اکنون خارج شو «فَأَسْرِ بِأَهْلِکَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ»(3) [پس پاسی از شب گذشته خانواده ات را حرکت ده] یعنی آخر شب «وَلاَ يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ إِلاَّ امْرَأَتَکَ»(4) [و هیچ کس از شما نباید واپس بنگرد، مگر زنت] قواب «إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ» [که آن چه به ایشان رسد به او (نیز) خواهد رسید] از عذاب.

فرمود: سپس لوط علیه السلام دختران و همسر و گله و وسایل منزل خود را گرد آورد و جبرئیل علیه السلام آنان را از شهر خارج کرد. آن گاه جبرئیل علیه السلام به لوط گفت: ای لوط! خداوند حکم فرموده صبح ریشه اینها کنده شود. پس زن وی به لوط گفت: ای لوط! خانه هایت را رها کرده ای، به کجا می روی؟ حضرت

1- [1] - قمر/ 37.
2- [2] - هود/ 81.
3- [3] - هود/ 81.
4- [4] - هود/ 81.

لوط به وی خبر داد که این جوانان فرستادگان خدا هستند و برای هلاک کردن مردم این شهرها آمده اند. زن لوط گفت: ای لوط! پروردگار تو چه قدرتی دارد که بتواند مردم این هفت شهر را هلاک کند؟! هنوز سخنش به پایان نرسیده بود که سنگی از سجّیل بر سر وی افتاد و به هلاکت رسید و گفته شده: وی به مدت بیست سال به صورت سنگ سیاهی مسخ شده ماند و سپس زمین آن را بلعید.

فرمود: و حضرت لوط علیه السلام از آن شهرها خارج گردید که ناگهان جبرئیل امین علیه السلام بال خشم خود را گسترانید و اسرافیل شهرها را به محاصره در آورد و دردائیل بال خویش را زیر هفت طبقه زمین گسترانید و عزرائیل علیه السلام آماده قبض روح آنان در میان آتش گردید و چون سپیده صبح دمید، جبرئیل امین با بلندترین صدای خود فریاد زد: چه بد است صبحگاه قومی غافل.

فرمود: سپس جبرئیل- طاووس فرشتگان که حلقه ای از نور بر گردن دارد، آن فرشته قدرتمند- ریشه هفت شهر را از اساس برکند و با بال خشم خود هفت طبقه زمین را از لوث وجود ایشان پاک کرد و چون به آب سیاه رسید، هفت شهر را با کوه ها و دره ها و درختان و خانه ها و اتاق ها و رودها و کشتزارها و چراگاه ها برکند و آنها را تا دریای سبز که در آسمان است، برد به گونه ای که ساکنان آسمان، صدای کودکان و عوعو سگان و آواز خروس های ایشان را شنیدند و گفتند: اینان کیانند که مغضوب شده اند؟ پاسخ آمد: اینان قوم لوط علیه السلام هستند؛ و آنان همچنان بر روی بال جبرئیل بودند تا این که بال آن چنان به لرزه افتاد که گویی برگ نخلی در معرض بادی تند قرار گرفته باشد و منتظر است کی دستور نابودی ایشان صادر می شود. سپس ندا آمد: شهرها را در هم بکوب. پس جبرئیل امین علیه السلام آنها را زیر و رو کرد و این معنای سخن حق تعالی است که می فرماید: «وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى* فَغَشَّاهَا مَا غَشَّى»(1) [و شهرها(ی سدوم و عاموره) را فرو افکند* پوشاند بر آن (دو شهر از باران گوگردی) آن چه را پوشاند] منظور کسانی است که فرشتگان از بالا بر آنان سنگ پرتاب کردند.

1- [1] - نجم/ 54-53.

خدای متعال می فرماید: «فَلَمَّا جَاء أَمْرُنَا»(1) [پس چون فرمان ما آمد] یعنی عذاب ما «جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنضُودٍ»(2) [آن (شهر) را زیر و زبر کردیم و سنگ پاره هایی از (نوع) سنگ گلهای لایه لایه بر آن فرو ریختیم] یعنی پشت سر هم و روی هر سنگی نام صاحبش بر آن نوشته شده- فرمود:- پس آن قوم از خواب بیدار شدند و ناگهان دریافتند که زمین به همراه آنان در حال سقوط از بالا هستند و زیرشان پر از آتش است و فرشتگان نیز آنان را با سنگ هایی که در آتش جهنم پخته شده اند، سنگ باران می کنند و بدین ترتیب، صبح کسانی که به ایشان هشدار داده بود، بد شد. و روایت شده، افرادی از این شهرها که در جاهای دیگر بودند و دین و رفتارهای آنها را داشتند، از آسیب سنگ ها در امان نمانده و بر اثر اصابت سنگ به سرشان کشته شدند.

پیامبر خاتم، محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله می فرمود: من صداهای رعد آسای بادها را می شنوم و گمان می کنم که آنها همان سنگ هایی هستند که خداوند ستمگران را وعده کرده است، همان طور که خداوند متعال می فرماید: «وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ»(3) [و (خرابه های) آن از ستمگران چندان دور نیست] و فرموده حق تعالی: «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ»(4) [بگو: او تواناست که از بالای سرتان یا از زیر پاهایتان عذابی بر شما بفرستد] یعنی به وسیله سنگ «أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ»(5) [یا شما را گروه گروه به هم اندازد] یعنی فرو رفتن در زمین. کعب می گوید: پس دود سیاه متعفنی از این شهرها متصاعد شد که از شدت تعفن، کسی قادر به استشمام آن نبود و آثار این شهرها و مردم آن به جای ماند تا عبرتی باشد برای هر که آن را می بیند، و این معنای آیه خدای متعال است که می فرماید: «وَلَقَد تَّرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ». فرمود: حضرت لوط

1- [1] - هود/ 82.
2- [2] - هود/ 82.
3- [3] - هود/ 83.
4- [4] - انعام/ 65.
5- [5] - انعام/ 65.

علیه السلام نزد عمویش ابراهیم علیه السلام رفت و او را از سرنوشت قومش آگاه نمود و این همان معنای کلام حق تعالی است که می فرماید: «وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِی كَانَت تَّعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ»(1) [و به لوط حکمت و دانش عطا کردیم و او را از آن شهری که (مردمش) کارهای پلید (جنسی) می کردند نجات دادیم به راستی آنها گروه بد و منحرفی بودند].

«وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءهُم مُّوسَى بِالْبَيِّنَاتِ...وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ(43)»

«وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءهُم مُّوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِی الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ(39) فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُم مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُم مَّنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ(40) مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاء كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ(41) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ مِن شَیْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ(42) وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ(43)»

[و قارون و فرعون و هامان را (هم هلاک کردیم) و به راستی موسی برای آنان دلایل آشکار آورد، و(لی آنها) در آن سرزمین سرکشی نمودند و (با این همه بر ما) پیشی نجستند* و هر یک (از ایشان) را به گناهش گرفتار (عذاب) کردیم. از آنان کسانی بودند که بر (سر) ایشان بادی همراه با شن فرو فرستادیم و از آنان کسانی بودند که فریاد (مرگبار) آنها را فرو گرفت و برخی از آنان را در زمین فرو بردیم و بعضی را غرق کردیم و (این) خدا نبود که بر ایشان ستم کرد، بلکه خودشان بر خود ستم می کردند* داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده اند، همچون عنکبوت است که خانه ای برای خویش ساخته و در حقیقت، اگر می دانستند سست ترین خانه ها، همان خانه عنکبوت است* خدا می داند هر آن چه

1- [4] - انبیاء/ 74.

را که جز او می خوانند و هم اوست شکست ناپذیر سنجیده کار* و این مثلها را برای مردم می زنیم، و(لی) جز دانشوران آنها را درنیابند]

1) علی بن ابراهیم درباره آیه «وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءهُم مُّوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِى الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ» گوید: این آیه باور جبریان را که گمان می کنند فاعل همه افعال خداوند عزّ و جلّ است و آنها هیچ نقشی و ثوابی در آن ندارند، باطل می کند؛ زیرا خداوند به آنها پاسخ داده و می فرماید: «فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ» و نفرمود: «بفعلنا به» زیرا خدای عزّ و جلّ عادل تر از آن است که بنده اش را به خاطر فعلش که او را مجبور به انجام آن کرده، عذاب دهد. سپس خداوند فرمود: «فَمِنْهُم مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ» و آنان قوم شعیب علیه السلام و صالح علیه السلام بودند و «وَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ»، و آنها قوم هود علیه السلام بودند «وَمِنْهُم مَّنْ أَغْرَقْنَا» و آنان فرعون و یارانش بودند. سپس گوید: خداوند عزّ و جلّ با تأکید و در ردّ جبری مذهبان، فرمود: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»، آن گاه خداوند مثلی درباره کسانی که اولیایی جز خدا می گیرند می فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاء كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا»، و این همان تارهایی است که عنکبوت بر در غاری بافت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد آن گردید و آن سست ترین خانه است- گوید:- کسی که جز الله را به ولایت قبول کند نیز چنین وضعی دارد. سپس فرمود: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» یعنی آل محمد علیهم السلام .(1)

2) شرف الدین نجفی از احمد بن محمد بن خالد برقی، از حسین بن سیف، از برادرش، از پدرش، از سالم بن مکرّم، از پدرش روایت کرده است که گفت: شنیدم که امام باقر علیه السلام درباره کلام خدای متعال: «كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ» می فرماید: آن حمیراء است(2).

3) محمد بن عباس از حسین بن عامر، از محمد بن عیسی، از ابو عمیر، از

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 127.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 1، ص 430، ح 7.

مالک بن عطیّه، از محمد بن مروان، از فضیل بن یسار، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در معنای کلام خدای متعال: «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» فرمود: «ما آنها هستیم».(1) به هنگام تفسیر این کلام خدای متعال: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ».(2) [بلکه (قرآن) آیاتی روشن در سینههای کسانی است که علم الهی یافتهاند] حدیثی در این باره گفته خواهد شد.

«اتْلُ مَا أُوحِیَ إِلَيْکَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ...وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ(46)»

«اتْلُ مَا أُوحِیَ إِلَيْکَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ(45) وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِی أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ(46)»

[آن چه از کتاب به سوی تو وحی شده است، بخوان و نماز را برپا دار که نماز از کار زشت و ناپسند باز می دارد و قطعاً یاد خدا بالاتر است و خدا می داند چه می کنید* و با اهل کتاب جز به (شیوه ای) که بهتر است مجادله مکنید، مگر (با) کسانی از آنان که ستم کرده اند و بگویید به آن چه به سوی ما نازل شده و (آن چه) به سوی شما نازل گردیده، ایمان آوردیم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم اوییم]

1) علی بن ابراهیم: سپس خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را مورد خطاب قرار داده و فرمود: «اتْلُ مَا أُوحِیَ إِلَيْکَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ» گفت: هر کس نماز، او را از فحشا و منکر باز ندارد، چیزی جز دوری از خدا به او اضافه نمی شود.(3)

2) طبرسی: گوید: یاران ما از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: هر کس دوست دارد بداند که آیا نمازش پذیرفته است یا نه، نیک

1- [1] - تأویل الآیات، ج 1، ص 430، ح 8.
2- [2] - عنکبوت/ 49.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 127.

بنگرد که آیا نمازش او را از فحشا و منکر باز داشته است یا نه؟ به همان مقدار که نمازش او را باز داشته باشد، از او پذیرفته می شود(1).

3) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از علی بن عباس، از حسین بن عبد الرحمن، از سفیان حریری، از پدرش، از سعد خفّاف، از امام باقر علیه السلام در حدیثی طولانی روایت کرده است که: عرض کردم: ای ابو جعفر! آیا قرآن سخن می گوید؟ آن حضرت تبسّمی فرمود و سپس فرمود: خداوند ضعفای شیعیان ما را رحمت کند،آنها اهل تسلیم هستند. سپس ادامه دادند: بلی، ای سعد و نماز هم سخن می گوید و شکل و شمایل دارد و امر و نهی می کند(2). سعد گفت: از این سخن رنگ رخسارم دگرگون گشته و عرض کردم: این چیزی است که نمی توانم درباره اش با مردم سخن بگویم. امام باقر علیه السلام فرمود: مگر مردم، کسی غیر از شیعیان ما هستند؟ هر که نماز را نشناسد، حق ما را انکار کرده است. سپس فرمود: ای سعد! آیا کلام قرآن را به گوش تو برسانم؟ عرض کردم: بلی، صلوات خدا بر تو باد! فرمود: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ»، نهی کردن سخن است، فحشا و منکر، مردانی هستند و ما ذکر الله هستیم و ما اکبر هستیم.

4) عیاشی، گوید: امام صادق علیه السلام می فرماید: ذکر و یاد خدا بزرگ تر است در کنار حلال و حرام الهی.(3)

5) علی بن ابراهیم گوید: در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که درباره آیه «وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ» می فرماید: ذکر نمازگزاران از جانب خدای متعال بزرگ تر از ذکر خدا توسط نمازگزاران است؛ مگر نمی بینی که می فرماید: «اذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»(4) [مرا یاد کنید (تا) شما را یاد کنم] و درباره «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ» می فرماید: منظور یهودیان و نصرانیان هستند «إِلَّا بِالَّتِي هِيَ

1- [1] - مجمع البیان، ج 8، ص 29.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 437، ح 1.
3- [3] - بحار، ج 82، ص 200.
4- [4] - بقره/ 152.

أَحْسَنُ» یعنی با قرآن(1) با ایشان مجادله کنید.

6) امام ابو محمد عسکری علیه السلام می فرماید: امام صادق علیه السلام هنگامی که موضوع جدل در دین در حضورش مطرح گردید و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان علیه السلام از آن نهی کرده اند، فرمود: از آن نهی مطلق نشده، بلکه از جدل به غیر احسن نهی شده است، مگر نشنیده اید خدای عزّ و جلّ می فرماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْکِتَابِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» و «ادْعُ إِلَی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»(2) [با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به (شیوه ای) که نیکوتر است مجادله نمای]

علما، جدال به احسن را عین دین دانسته اند و جدال به غیر احسن حرام گردیده است. خداوند آن را بر شیعیان ما حرام کرده است و چگونه خداوند جدال را به کلی حرام می کند در حالی که خود می فرماید: «وَقَالُواْ لَن یَدْخُلَ الْجَنَّهَ إِلاَّ مَن کَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَی»(3) [و گفتند: هرگز کسی به بهشت درنیاید، مگر آن که یهودی یا ترسا باشد] و «تِلْکَ أَمَانِیُّهُمْ قُلْ هَاتُواْ بُرْهَانَکُمْ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ»(4) [این آرزوهای (واهی) ایشان است. بگو: اگر راست می گویید، دلیل خود را بیاورید] با این سخن خداوند، علم و ایمان راستین را با برهان قرین کرده است و مگر برهان جز با جدال به احسن حاصل می شود؟!

گفته شد: ای فرزند رسول خدا! جدال به احسن چیست و جدال به غیر احسن کدام است؟ فرمود: جدال به غیر احسن آن است که با کسی جدال کنی که مخالف عقیده توست و اشکال نادرستی از تو بگیرد و تو نتوانی با حجتی که خداوند برای آن قرار داده پاسخ دهی، بلکه سخن او را انکار کنی یا این که حقی را انکار نمایی که آن شخص می خواهد برای اثبات باطل خود به آن استناد کند و بدین ترتیب از

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 128.
2- [2] - نحل/ 125.
3- [3] - بقره/ 111.
4- [4] - بقره/ 111.

ترس این که مغلوب استدلال وی گردی، امر حقی را انکار می کنی؛چون نمی دانی چگونه از دست وی رهایی یابی و این بر شیعه ما حرام است؛ زیرا با این کار باعث می شوند هم شیعیانی که از نظر علمی کم توشه هستند و هم آن باطل گرایان به فتنه گرفتار شوند؛ زیرا آن مبطل یا مخالف از نقطه ضعف شما برای تقویت استدلال باطل خود بهره می برد. اما ضعفای شما چون می بینند آن که بر حق است توان جدال با آن که بر باطل است را ندارد، دل آزرده می شوند. اما جدال به احسن آن است که خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله دستور داده برای محکوم کردن کسی که منکر معاد پس از مرگ و زنده شدن مردگان است از آن استفاده کند و آن سخن خداوند متعال است که از قول آن شخص منکر می فرماید: «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِیَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ یُحْیِی الْعِظَامَ وَهِیَ رَمِیمٌ»(1) [و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد گفت: چه کسی این استخوانها را که چنین پوسیده است زندگی می بخشد؟] و در پاسخ به او می فرماید: «قُلْ»(2) [بگو:] ای محمد «یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّهٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ* الَّذِی جَعَلَ لَکُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ» [همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد و اوست که به هر (گونه) آفرینشی داناست* همو که برایتان در درخت سبزفام، اخگر نهاد که از آن (چون نیازتان افتد) آتش می افروزید] تا انتهای سوره.

بدین ترتیب، خداوند از پیامبر خود خواست که با آن مدّعی که گفته است: چگونه ممکن است که خداوند این استخوان های پوسیده را زنده کند؟ پاسخ داده و بگوید که خداوند متعال فرموده است: «قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّهٍ»، آیا کسی بار اول آن را از هیچ آفریده از آفرینش دوباره آن- هنگامی که پوسیده شود- ناتوان است؟! آفرینش اولیه او نزد شما دشوارتر است تا زنده کردن دوباره آن.

سپس فرمود: «جَعَلَ لَکُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا»، یعنی این که اگر توانسته است آتش داغ را در درخت سرسبز مرطوب پنهان کند و سپس بیرون آرد، به شما فهمانده است که زنده کردن آن کس که پوسیده، برایش آسان تر است. سپس فرمود:

1- [1] - یس/ 78.
2- [2] - یس/ 80-79.

«أَوَلَيْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَی وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ»(1) [آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفریده توانا نیست که (باز) مانند آنها را بیافریند؟ آری. اوست آفریننده دانا] یعنی این که اگر آفرینش آسمان ها و زمین در وهم شما دشوارتر و ناشدنی تر از آفرینش دوباره استخوان های پوسیده است، چگونه آفرینش امر دشوارتر را از جانب خدا که نزد شما شگفت انگیزتر و ناشدنی تر است جایز و روا می دارید، ولی آسان تر از آن را یعنی زنده کردن استخوان های پوسیده را روا و جایز نمی شمارید؟!

سپس امام صادق علیه السلام در ادامه فرمود: جدال به احسن یعنی این؛ زیرا ریشه تفکر کافران را می خشکاند و شبهات آنها را برطرف می سازد. اما جدال به غیر احسن آن است که حقی را انکار کنی که از تشخیص آن از باطل، با آن که با وی جدال می کنی، درمانده باشی و برای این که او را از باطل خودش دور کنی، حق را انکار کنی و این حرام است، چون در این صورت تو هم مثل او هستی. او حقی را انکار کرده و تو نیز حق دیگری را انکار کرده ای.(2)

«وَکَذَلِکَ أَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَابَ فَالَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاء مَن یُؤْمِنُ بِهِ وَمَا یَجْحَدُ بِآیَاتِنَا إِلَّا الْکَافِرُونَ(47) »

[و هم چنین ما قرآن را بر تو نازل کردیم. پس آنان که بدیشان کتاب داده ایم بدان ایمان می آورند و از میان اینان کسانی اند که به آن می گروند و جز کافران (کسی) آیات ما را انکار نمی کند]

1) محمد بن عباس از محمد بن حسین خثعمی، از عبّاد بن یعقوب، از حسین بن حمّاد، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت درباره سخن حق تعالی که می فرماید: «فَالَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یُؤْمِنُونَ بِهِ» فرموده است: آنان آل محمد علیهم السلام و «وَمِنْ هَؤُلَاء مَن یُؤْمِنُ بِهِ»، یعنی مؤمنان از

1- [1] - یس/ 81.
2- [2] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 527.

اهل قبله هستند(1).

2) از او، از ابو سعید، از احمد بن محمد، از پدرش، از حُصین بن مُخارق، از ابو ورد، از امام باقر علیه السلام در معنی آیه «فَالَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یُؤْمِنُونَ بِهِ» روایت شده است که آن حضرت فرمود: آنان آل محمد علیهم السلام هستند.(2)

3) علی بن ابراهیم گوید: و در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام در معنی آیه «فَالَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یُؤْمِنُونَ بِهِ» آمده است که آن حضرت فرمود: ایشان آل محمد علیهم السلام هستند «وَمِنْ هَؤُلَاء مَن یُؤْمِنُ بِهِ» یعنی مؤمنان از اهل قبله.(3)

«وَمَا کُنتَ تَتْلُو مِن قَبْلِهِ مِن کِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ(48)»

[و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خواندی و با دست (راست) خود (کتابی) نمی نوشتی و گر نه باطل اندیشان قطعاً به شک می افتادند]

1) علی بن ابراهیم گوید: آیه «وَمَا کُنتَ تَتْلُو مِن قَبْلِهِ مِن کِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ» معطوف است بر سوره فرقان آیه «اکْتَتَبَهَا فَهِیَ تُمْلَى عَلَیْهِ بُکْرَةً وَأَصِیلًا»(4) [آنها را برای خود نوشته و صبح و شام بر او املا می شود] و خداوند به ایشان پاسخ داده و فرموده: چگونه ادعا می کنند که آن چه را که می خوانی و از آن آگاه می شوی را از دیگری رونویسی می کنی، در حالی که تو «وَمَا کُنتَ تَتْلُو مِن قَبْلِهِ مِن کِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ» یعنی شک کردند.(5)

1- [1] - تأویل الآیات، ج1، ص 431، ح9.
2- [2] - تأویل الآیات، ج1، ص 431، ح 10.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 128.
4- [4] - فرقان/ 5.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 128.

«بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ ...وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ(69) »

«بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ(49) وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِندَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ(50) أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْکَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (51) قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِی وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُوْلَئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (52) وَيَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَجَاءهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (53) يَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (54) يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (55) يَا عِبَادِیَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِی وَاسِعَةٌ فَإِيَّایَ فَاعْبُدُونِ (56) كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (57) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (58) الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ(59) وَكَأَيِّن مِن دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ(60) وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ(61) اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِيمٌ(62) وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ(63) وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ(64) فَإِذَا رَكِبُوا فِی الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ(65) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (66) أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ(67) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءهُ أَلَيْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ(68) وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ(69) »

[و گفتند: چرا بر او از جانب پروردگارش نشانه هایی (معجزه آسا) نازل نشده است؟ بگو: آن نشانه ها پیش خداست و من تنها هشدار دهنده ای آشکارم* آیا برای ایشان بس نیست که این کتاب را که بر آنان خوانده می شود، بر تو فرو فرستادیم؟ در حقیقت در این (کار) برای مردمی که ایمان دارند، رحمت و یادآوری است * بگو: کافی است خدا میان من و شما شاهد باشد. آن چه را که در آسمان ها و زمین است می داند و آنان که به باطل گرویده و خدا را انکار کرده اند، همان زیانکارانند* و از تو به شتاب درخواست عذاب (الهی را) دارند و اگر سرآمدی معیّن نبود، قطعاً عذاب به آنان می رسید و بی آن که خبردار شوند، غافلگیرشان می کرد* و شتابزده از تو عذاب می خواهند و حال آن که جهنم قطعاً بر کافران احاطه دارد* آن روز که عذاب از بالای (سر) آنها و از زیر پاهایشان آنها را فرو گیرد و (خدا) می فرماید: (نتیجه) آن چه را می کردید بچشید* ای بندگان من که ایمان آورده اید! زمین من فراخ است؛ تنها مرا بپرستید* هر نفسی چشنده مرگ است. آن گاه به سوی ما بازگردانیده خواهید شد* و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، قطعاً آنان را در غرفه هایی از بهشت جای می دهیم که از زیر آنها جویها روان است. جاودان در آن جا خواهند بود. چه نیکوست پاداش عمل کنندگان* همان کسانی که شکیبایی ورزیده و بر پروردگارشان توکل نموده اند* و چه بسیار جاندارانی که نمی توانند متحمل روزی خود شوند. خداست که آنها و شما را روزی می دهد و اوست شنوای دانا* و اگر از ایشان بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را (چنین) رام کرده است؟ حتماً خواهند گفت: الله. پس چگونه (از حق) بازگردانیده می شوند؟ * خدا بر هر کس از بندگانش که بخواهد روزی را گشاده می گرداند و (یا) بر او تنگ می سازد؛ زیرا خدا به هر چیزی داناست* و اگر از آنان بپرسی چه کسی از آسمان آبی فرو فرستاده و زمین را پس از مرگش به وسیله آن زنده گردانیده است؟ حتماً خواهند گفت: الله. بگو: ستایش از آن خداست با این همه، بیشترشان نمی اندیشند* این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا (در) سرای آخرت است. ای کاش می دانستند* و هنگامی که بر کشتی سوار می شوند، خدا را پاکدلانه می خوانند، و(لی) چون به سوی خشکی رساند و نجاتشان داد، بناگاه شرک می ورزند* بگذار تا به آن چه بدیشان داده ایم انکار آورند و بگذار تا

برخوردار شوند. زودا که بدانند * آیا ندیده اند که ما (برای آنان) حرمی امن قرار دادیم و حال آن که مردم از حوالی آنان ربوده می شوند. آیا به باطل ایمان می آورند و به نعمت خدا کفر می ورزند؟* و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد یا چون حق به سوی او آید، آن را تکذیب کند؟ آیا جای کافران (در) جهنم نیست؟ * و کسانی که در راه ما کوشیده اند به یقین راه های خود را بر آنان می نماییم و در حقیقت، خدا با نیکوکاران است]

1) محمد بن یعقوب، از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم که امام باقر علیه السلام با شنیدن آیه «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» با دست مبارک خود به سینه خویش اشاره فرمود.(1)

2) از او، از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از ابن محبوب، از عبد العزیز عبدی، از امام صادق روایت می کند که آن حضرت درباره سخن حق تعالی: «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» فرمود: آنها ائمه علیهم السلام هستند.(2)

3) از او، از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از عثمان بن عیسی، از شماعه، از ابو بصیر روایت کرده که گفته است: امام باقر علیه السلام درباره آیه «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» فرمود: ای ابو محمد! به خدا سوگند، آن چه فرموده درباره کسانی است که از قرآن جدا نیستند. عرض کردم: قربانت گردم! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: چه کسانی جز ما می توانند باشند؟(3)

4) از او، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از یزید بن شعر، از هارون بن حمزه غَنوی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که گفته است: شنیدم که آن حضرت درباره آیه «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» فرمود: آنان اختصاصاً امامان علیهم السلام هستند.(4)

1- [1] - کافی، ج 1، ص 166، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 167، ح 2.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 167، ح 3.

4- [4] - کافی، ج 1، ص 167، ح 4.

5) از او، از جمعی از یاران، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل روایت شده است که گفت: درباره سخن خدای عزّ و جلّ: «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» از امام صادق علیه السلام سؤال کردم، فرمود: آنان اختصاصاً امامان علیهم السلام هستند.(1)

6) محمد بن حسن صفّار از یعقوب بن یزید و محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از ابو عمیر، از عمر بن اذینه، از برید بن معاویه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که گفته است: به آن حضرت عرض کردم: آیا مقصود از آیه «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» شما هستید؟ فرمود: پس ممکن است چه کسانی باشند؟!

7) از او، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از ابن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت شده که: آن حضرت آیه «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» را تلاوت نموده و سپس فرمود: ای ابا محمد! به خدا سوگند! آن چه فرموده درباره کسانی است که از قرآن جدا نیستند. عرض کردم: قربانت گردم! آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: جز ما چه کسانی ممکن است باشند؟!(2)

8) از او، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از صفوان، از ابن مسکان، از حجر، از حمران، از امام باقر علیه السلام و ابو عبد الله برقی، از ابو جَهْم، از اسباط، از امام صادق علیه السلام در معنای کلام خدای تبارک و تعالی: «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» روایت کرده که آن حضرت فرمود: ما هستیم.(3)

9) از او، از محمد بن حسین، از جعفر بن بشیر و حسن بن علی بن فضّال، از مثنّی حنّاط، از حسن صیقَل روایت شده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مقصود از آیه «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» چه کسانی

1- [1] - کافی، ج 1، ص 167، ح 5.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 201، باب 11، ح 3.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 201، باب 11، ح 4.

هستند؟ فرمود: ما، مقصود حق تعالی ما هستیم.(1)

10) از او، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از ایّوب بن حُرّ، از حمران روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره سخن حق تعالی: «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» پرسیده و عرض کردم: آیا منظور، شما هستید؟ فرمود: پس چه کسی ممکن است باشد؟ !(2)

11) از او، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن فضیل روایت شده که گفت: درباره سخن خداوند تبارک تعالی: «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» از ایشان سؤال کردم، فرمودند: ایشان، امامان هستند.(3)

12) از او، از محمد بن حسین، از یزید بن شَعر، از هارون بن حمزه روایت شده که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام در مورد آیه «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» می فرماید: آنها اختصاصاً ائمه علیهم السلام هستند و این را جز عالمان درنمی یابند و فقط کسی که امام و آیات را بشناسد، این را درمی یابد.(4)

13) از او، از محمد بن خالد طیالسی، از سیف بن عمیره، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: رجس، خود شک است و ما هرگز در دین خود شک نمی کنیم. سپس آیه «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» را تلاوت فرمود. عرض کردم: آیا شما، همانان هستید؟ فرمود: پس چه کسانی ممکن است باشند؟ !(5)

14) از او، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمد جوهری، از محمد بن یحیی، از عبد الرحیم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: در قرآن آمده است که این علم به من ختم شده است. سپس انگشتان خود را جمع

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 202، باب 11، ح 16.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 201، باب 11، ح 6.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 202، باب 11، ح 8.

4- [4] - بصائر الدرجات، ص 203، باب 11، ح 17.
5- [5] - بصائر الدرجات، ص 202، باب 11، ح 13.

کرد و آن گاه فرمود: «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ».(1)

15) محمد بن عباس گوید: علی بن سلیمان زراری، از محمد بن خالد طیالسی، از سیف بن عمیره، از ابو بصیر روایت کرده است که: از ابو جعفر باقر علیه السلام در باب مقصود آیه «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» پرسش نمودم و عرض کردم: آیا شما، همانان هستید؟ پس امام باقر، ابو جعفر علیه السلام فرمود: در حالی که «الرّاسخون فی العلم» ما هستیم، این افراد ممکن است چه کسانی باشند؟(2)

16) از او، از محمد بن جعفر رزّاز، از محمد بن حسین، از محمد بن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از برید بن معاویه روایت کرده که گفت: به ابو جعفر باقر علیه السلام درباره منظور خدای عزّ و جلّ: «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» پرسش نمودم، فرمود: منظور آن، ما هستیم.(3)

17) از او، از احمد بن قاسم همدانی، از احمد بن محمد سیّاری، از محمد بن خالد برقی، از علی بن اسباط روایت شده که گفت: مردی از امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ» پرسش نمود، امام علیه السلام فرمود: آنها ما هستیم. آن مرد عرض کرد: قربانت گردم! تا قیام قائم علیه السلام؟ فرمود: همه ما یکی پس از دیگری قائم به امر خدای عزّ و جلّ هستیم تا این که صاحب شمشیر بیاید و چون ایشان بیاید، فرمانی دیگر می رسد.(4)

18) از او، از احمد بن هَوْذَه باهلی، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حمّاد، از عبد العزیز عبدی روایت شده است که گفت: از ابو عبد الله صادق علیه السلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ»

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 202، باب 11، ح 14.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 1، ص 432، ح 11.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 1، ص 432، ح 12.
4- [4] - تأویل ا لآیات، ج 1، ص 432، ح 13.

سؤال نمودم، فرمود: ایشان امامان آل محمّد علیهم السلام هستند.(1)

19) علی بن ابراهیم: منظور از: «وَمَا یَجْحَدُ بِآیَاتِنَا» انکار امیر المؤمنین و دیگر ائمه علیهم السلام است «إِلَّا الظَّالِمُونَ» و خدای عزّ و جلّ فرمود: «وَیَسْتَعْجِلُونَکَ» ای محمد! «بِالْعَذَابِ» یعنی قریش. از این رو خدای عزّ و جلّ فرمود: «وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّی لَجَاءهُمُ الْعَذَابُ وَلَیَأْتِیَنَّهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ»(2) [و از تو به شتاب درخواست عذاب (الهی را) دارند و اگر سرآمدی معیّن نبود، قطعاً عذاب به آنان می رسید و بی آن که خبردار شوند، غافلگیرشان می کرد]

20) هم او گوید: و در روایت ابو جارود از امام ابو جعفر باقر علیه السلام درخصوص آیه «یَا عِبَادِیَ الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِی وَاسِعَةٌ» آمده است که آن حضرت می فرماید: از ملوک اهل فسق، اطاعت نکنید و چنانچه بیم داشتید شما را در دینتان به فتنه اندازند، سرزمین من گسترده است و هم اوست که فرموده است: «فِیمَ کُنتُمْ قَالُواْ کُنَّا مُسْتَضْعَفِینَ فِی الأَرْضِ»(3) [گویند: در چه (حال) بودید؟ پاسخ می دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم] آن گاه فرمود: «أَلَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُواْ فِیهَا»(4) [مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید] سپس فرمود: «کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»، یعنی بر فرمانبرداری از خدا شکیبا باشید؛ زیرا بی شک شما به سوی او باز می گردید.(5)

21) علی بن ابراهیم درباره آیه «وَکَأَیِّن مِن دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ یَرْزُقُهَا وَإِیَّاکُمْ» گفته است: اعراب از ترس گرسنگی، فرزندان خود را می کشتند. از این رو خداوند فرموده است: «نَرْزُقُکُمْ وَإِیَّاهُمْ»(6) [ما شما و آنان را روزی می رسانیم]. و این که خداوند می فرماید: «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیَوَانُ» یعنی در آن نمی میرند.

1- [1] - تأویل الآیات، ج 1، ص 432، ح 14.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 128.
3- [3] - نساء/ 97.
4- [4] - نساء/ 97.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 128.
6- [6] - انعام/ 151.

«وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا»، یعنی صبوری کردند و همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله به جهاد پرداختند «لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا» یعنی قطعاً آنها را استوار می گردانیم «وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ»(1).

22) یک بار دیگر علی بن ابراهیم به روایت ابو جارود روایت کرده که ابو جعفر باقر علیه السلام فرمود: این آیه(2) برای آل محمد و شیعیان آنهاست.(3)

23) ابن بابویه گوید: ابو عباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی- که رحمت خدا بر او باد- از عبد العزیز بن یحیی جَلُودی در بصره، از مغیره بن محمد، از رجاء بن سلمه، از عمرو بن شمر، از جابر جعفی، از ابو جعفر محمد بن علی، امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: آن حضرت فرمود: چون امیر المؤمنین از جنگ نهروان به کوفه بازگشت و شنید که معاویه وی را دشنام داده و بر او عیب گرفته و یارانش را به قتل می رساند، خطبه ای ایراد فرمود تا این که به این سخن رسید: بدانید که مرا اختصاصاً در قرآن نام هایی است، بر حذر باشید از این که شما را از آنها دور نسازند که اگر چنین شود در دینتان گمراه می شوید. خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصادقین»(4)، آن «صادق» من هستم. مؤذّن دنیا و آخرت منم. خدای عزّ و جلّ می فرماید: «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَی الظَّالِمِینَ»(5) [پس آواز دهنده ای میان آنان آواز درمی دهد که لعنت خدا بر ستمکاران باد] آن مؤذّن من هستم. و فرمود: «وَأَذَانٌ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ»(6) [و (این آیات) اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش] آن اذان از خدا و رسولش صلی الله علیه و آله منم و «محسن» آیه خدای عزّ و جلّ: «إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ» منم و «صاحبدل» مورد اشاره خدای عزّ و جلّ در آیه «اِنّ فی ذلک لِذکری لِمَن کانَ له قَلب او اَلقی السَّمع

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 128.
2- [2] - منظور وی آیه 69 سوره عنکبوت است.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 129.
4- [4] - آیه ای به این لفظ در قرآن نیامده بلکه معنای آن ذکر شده است.
5- [5] - اعراف/ 44.
6- [6] - توبه/ 3.

وَ هُوَ شَهید»(1) [قطعاً در این عقوبتها برای هر صاحبدل و حق نیوشی که خود به گواهی ایستد، عبرتی است] من هستم و آن «ذاکر»ی که خدای تبارک تعالی در آیه «الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ»(2) [همانان که خدا را (در همه احوال) ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده، یاد میکنند] میفرماید، من هستم.

ما صاحبان اعراف هستیم: من و عمویم و برادرم و پسرعمویم. به خدایی که شکافنده دانه و هسته است، دوستدار ما وارد جهنم نمی شود و دشمن ما به بهشت نمی رود. خدای عزّ و جلّ می فرماید: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ یَعْرِفُونَ کُلاًّ بِسِیمَاهُمْ»(3) [و بر اعراف مردانی هستند که هر یک (از آن دو دسته) را از سیمایشان می شناسند]. آن «صِهر» که خدای عزّ و جلّ در آیه «وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاء بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا»(4) [و اوست کسی که از آب، بشری آفرید و او را (دارای خویشاوندی) نسبی و دامادی قرار داد] من هستم. من آن «گوش شنوا» هستم که خدای متعال می فرماید: «وَتَعِیَهَا أُذُنٌ وَاعِیَةٌ»(5) [و گوشهای شنوا آن را نگاه دارد] و «سَلَم» رسول خدا صلی الله علیه و آله که خدای عزّ و جلّ می فرماید: «وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ»(6) [و مردی است که تنها فرمانبر یک مرد است] منم و مهدی این امت از فرزندان من است.(7)

24) محمد بن عباس از عبد العزیز بن یحیی، از عمر بن محمد بن زکی، از محمد بن فضیل، از محمد بن شعیب، از قیس بن ربیع، از منذر ثوری، از محمد بن حنفیّه، از پدرش علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدای عزّ و جلّ

1- [1] - ق/37
2- [2] - آل عمران/ 191.
3- [3] - اعراف/ 46.
4- [4] - فرقان/ 54.
5- [5] - حاقه/ 12.
6- [6] - زمر/ 29.
7- [7] - معانی الاخبار، ص 58، ح 9.

می فرماید: «وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ». آن «محسن» منم. (1)

25) از او، از محمد بن حسین خثعمی، از عبّاد بن یعقوب، از حسن بن حمّاد، از ابو جارود، از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود: مقصود از آیه خدای عزّ و جلّ که میفرماید: «وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ» ما هستیم.(2)

26) از او، از احمد بن محمد، از احمد بن حسن، از پدرش، از حصین بن مخارق، از مسلم حذاء، از زید بن علی، روایت شده است که درباره این کلام خداوند تبارک و تعالی: وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ»گفت: ما همانان هستیم. گفتم: اگر شما نباشید، پس چه کسی میخواهد باشد(3) !

27) شیخ مفید در «الاختصاص» گوید: در باب آیه «وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ» ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام روایت کرده و فرموده است: این آیه در حق ما اهل بیت نازل شده است.(4)

1- [1] - تأویل الآیات، ج 1، ص 433، ح 15.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 1، ص 433، ح 16.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 1، ص 433، ح 17
4- [4] - اختصاص، ص 127.

ص:224

سوره روم

اشاره

سوره روم، مکی است جز آیه 17 که مدنی است. این سوره دارای60 آیه است که پس از سوره انشقاق نازل شده است

ص:225

ص:226

فضیلت و ثواب قرائت سوره روم

فضایل این سوره به هنگام ذکر فضایل سوره عنکبوت مذکور افتاد.

1) از خواص القرآن: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر که این سوره را تلاوت کند، به تعداد هر فرشته ای که در زمین و آسمان خدا را تسبیح می گوید، ده حسنه برایش نوشته می شود و هر چه را در یک شبانه روز از دست داده باشد، به دست می آورد. هر که آن را بنویسد و آن را در خانه هر کس که بخواهد قرار دهد، همه افرادی که در آن خانه اند، بیمار می شوند و اگر غریبه ای هم وارد آن خانه شود، او نیز بیمار می گردد.

2) و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که این سوره را بنویسد و در خانه کسی بگذارد، هر که در آن خانه باشد بیمار می شود و هر که آن را در قرطاسی (کاغذی) بنویسد و با آب باران بشوید و آب را در ظرفی سفالی قرار دهد، هر که از آن آب بخورد، بیمار می شود و هر که صورتش را با آن آب بشوید، مبتلا به چشم درد می شود به گونه ای که گویی نزدیک است کور گردد.

ص:227

ص:228

تفسیر سوره روم

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«الم(1) غُلِبَتِ الرُّومُ(2) فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَهُم...بِنَصْرِ اللَّهِ یَنصُرُ مَن یَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ(5) »

«الم(1) غُلِبَتِ الرُّومُ(2) فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَهُم مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ(3) فِی بِضْعِ سِنِینَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِن بَعْدُ وَیَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ(4) بِنَصْرِ اللَّهِ یَنصُرُ مَن یَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ(5) »

[الف لام میم* رومیان شکست خوردند* در نزدیکترین سرزمین و(لی) بعد از شکستشان در ظرف چند سالی به زودی پیروز خواهند گردید* (فرجام) کار در گذشته و آینده از آن خداست و در آن روز است که مؤمنان از یاری خدا شاد می گردند* هر که را بخواهد یاری می کند و اوست شکست ناپذیر مهربان]

1) محمد بن عباس از احمد بن محمد بن سعید، از حسن بن قاسم، به صورت قرائت، از علی بن ابراهیم بن معلّی، از فُضَیل بن اسحاق، از یعقوب بن شُعیب، از عمران بن میثم، از عَبایه، از علی علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «الم* غُلِبَتِ الرُّومُ» درباره ما و بنی امیه نازل شده است.(1)

2) از او، از حسن بن محمد بن جمهور قمی، از پدرش، از جعفر بن بشیر وشّاء، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است: از وی درباره تفسیر «الم* غُلِبَتِ الرُّومُ» سؤال کردم، فرمود: آنها بنی امیه هستند و خداوند عزّ و جلّ آن آیه را چنین نازل فرموده است: «(الم* غُلِبَتِ الرُّومُ) بنو أمیّه فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَهُم مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ* فِی بِضْعِ سِنِینَ لِلَّهِ

1- [1] - تأویل الآیات، ج1، ص 434، ح 1.

الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِن بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ * بِنَصْرِ اللَّهِ» البته هنگام قیام قائم علیه السلام.(1)

3) ابو جعفر محمد بن جریر طبری در «مسند فاطمه سلام الله علیها» از ابو مُفَضّل محمد بن عبد الله، از محمد بن همّام، از جعفر بن محمد بن مالک، از اسحاق بن محمد بن سمیع، از محمد بن ولید، از یونس بن یعقوب، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرد که: آن حضرت در تفسیر قول خدای عزّ و جلّ: «يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ* بِنَصْرِ اللَّهِ» فرمود: در قبرهایشان به قیام قائم علیه السلام شاد می شوند.(2)

4) صاحب ثاقب المناقب، از ابو هاشم جعفری، از محمد بن صالح ارمنی روایت کرده و گفته است: به ابو محمد حسن عسکری علیه السلام عرض کردم: مرا از مفهوم قول خدای تعالی: «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِن بَعْدُ» آگاه نمایید. فرمود: امر از آن خداست پیش از آن که امر کند و پس از آن که امر کند به آن چه اراده فرماید. با خود گفتم: این تأویل قول خداست که می فرماید: «أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبَارَکَ اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»(3) [(عالم) خلق و امر از آن اوست. فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان]. پس آن حضرت رو به من کرده و فرمود: همان است که با خود پنداشتی «أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبَارَکَ اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ». پس عرض کردم: شهادت می دهم که تو حجّت خدا و فرزند حجّت خدا بر بندگانش هستی.(4)

5) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از جمعی از یاران ما، از سهل بن زیاد و همه آنها از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابو عبیده روایت کرده اند که گفت: از ابو جعفر امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «الم* غُلِبَتِ الرُّومُ* فِی أَدْنَی الْأَرْضِ» سؤال کردم، فرمود: ای ابو عبیده! این تأویلی دارد که جز خدا و آنان که از آل محمد علیهم السلام در علم

1- [1] - تأویل الآیات، ج1، ص 434، ح 2.
2- [2] - دلائل الإمامه، ص 244.
3- [3] - اعراف/ 54.
4- [4] - الثاقب فی المناقب، ص 564، ح 502.

استوارند، کسی آن را نمی داند. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن گاه که به مدینه مهاجرت فرمود، نامه ای را به وسیله سفیری برای پادشاه روم فرستاد تا وی را به پذیرش اسلام دعوت کند. ایشان نامه ای به پادشاه ایران نوشت و وی را به پذیرش اسلام فراخواند و این نامه را با سفیر خود برایش فرستاد. پادشاه روم به نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله احترام گذاشت و سفیر او را تکریم نمود. اما پادشاه ایران به نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله توهین نموده و آن را پاره کرد و سفیر او را نیز مورد اهانت قرار داد.

ارسال نامه های رسول خدا صلی الله علیه و آله مصادف با جنگ ایران و روم بود و مسلمانان تمایل داشتند که پادشاه روم بر پادشاه ایران غلبه کند و بیشتر طرفدار پادشاه روم بودند تا پادشاه ایران و چون پادشاه ایران، پادشاه روم را شکست داد، مسلمانان را خوش نیامد و از این بابت غمگین شدند. پس خداوند در این مورد آیاتی از قرآن نازل نموده و فرمود: «الم* غُلِبَتِ الرُّومُ* فِی أَدْنَی الْأَرْضِ» یعنی ایرانیان، رومیان را در نزدیک ترین نقطه زمین که شامات و اطراف آن است شکست دادند. «وَهُم» یعنی ایرانیان «مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ» پس از غلبه شان بر روم، «سَیُغْلَبُونَ» یعنی توسط مسلمانانی مغلوب خواهند شد «فِی بِضْعِ سِنِینَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِن بَعْدُ وَیَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ* بِنَصْرِ اللَّهِ یَنصُرُ مَن یَشَاءُ» و چون مسلمانان ایران را فتح کردند، به این نصرت خدای عزّ و جلّ شادمان شدند.

عرض کردم: مگر خدای عزّ و جلّ نمی فرماید: «فِی بِضْعِ سِنِینَ» و حال آن که مسلمانان سال های بسیاری را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و در حکومت ابو بکر گذراندند و غلبه مؤمنان بر ایران در حکومت عُمَر اتفاق افتاد؟ امام علیه السلام فرمود: مگر به شما نگفتم که این آیات هم تأویل دارند و هم تفسیر؟! و قرآن – ای ابو عبیده- آیات ناسخ و منسوخ دارد. مگر نشنیده ای که خدای عزّ و جلّ می فرماید: «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِن بَعْدُ» یعنی این که تحقق قول او بستگی به مشیت وی دارد و هرگونه که بخواهد، مقدّم و مؤخّر می دارد، تا این که روزی پیروزی خویش را نصیب مؤمنان فرماید. و این همان قول خدای عزّ و جلّ است که: «وَیَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ* بِنَصْرِ اللَّهِ» روزی حکم خدا مبنی بر پیروزی تحقق

می یابد. (1)

6) ابن بابویه، از محمد بن موسی بن متوکل- که خداوند از او خشنود باد- از عبد الله بن جعفر حمیری، از یعقوب بن یزید، از حسن بن علی بن فَضّال، از عبد الرحمن بن حَجّاج، از سدیر صَیرفی، از امام صادق جعفر بن محمد، از پدرش، از جدّش صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نور فاطمه سلام الله علیها پیش از آن که زمین و آسمان آفریده شوند، آفریده شد. برخی از مردم گفتند: ای پیامبر خدا! پس او از جنس انسان نیست؟ فرمود: فاطمه سلام الله علیها حوری است از جنس انسان. گفتند: ای رسول خدا! چگونه او هم حور است و هم انسان؟ فرمود: خداوند متعال قبل از این که آدم را خلق کند و در حالی که فقط ارواح وجود داشتند، فاطمه را از نوری آفرید و چون خدای عزّ و جلّ آدم را آفرید، آن نور بر آدم عرضه شد.

عرض شد: ای پیامبر خدا! در آن زمان فاطمه کجا بود؟ فرمود: در صندوقی زیر پایه عرش بود. گفتند: ای پیامبر خدا! طعامش چه بود؟ فرمود: تسبیح و تهلیل و تحمید؛ و چون خداوند عزّ و جلّ آدم را آفرید و مرا از صلب او بیرون آورد، خدای عزّ و جلّ دوست داشت وی را از صلب من درآورد، لذا او را به صورت سیبی درآورد که جبرئیل علیه السلام آن را نزد من آورد و به من گفت: ای محمد! السلام علیک و رحمه الله و برکاته. گفتم: و علیک السلام و رحمه الله، ای محبوب من، جبرئیل! گفت: ای محمد! پروردگارت تو را سلام می رساند. گفتم: سلام از اوست و به او بازمی گردد. گفت: ای محمد! این سیبی است که خدای عزّ و جلّ از بهشت به تو هدیه کرده است، پس آن را گرفته و به سینه ام چسباندم. گفت: ای محمد! خداوند جلّ جلاله می فرماید: آن را بخور. پس آن را به دو نیم کردم و نوری ساطع در آن دیدم، از این رو از آن وحشت کردم. پس گفت: تو را چه می شود - ای محمد- که آن را نمی خوری؟ آن را بخور و بیم نداشته باش؛ زیرا این نور متعلق به آن «منصوره» در آسمان است و در زمین «فاطمه» است. گفتم: محبوبم، جبرئیل! چرا در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» نامیده شده است؟

1- [1] - کافی، ج 8، ص 269، ح 397.

گفت: بدان جهت در زمین فاطمه نامیده شده چون شیعیان خود را از آتش دور کرده و دشمنانش از محبت او دور گشته اند و در آسمان از آن جهت منصوره نامیده شده چون مصداق قول خدای عزّ و جلّ است که می فرماید: «وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ* بِنَصْرِ اللَّهِ» یعنی نصرت محبّان او از جانب خداوند.(1)

علی بن ابراهیم گفت: پدرم از محمد بن ابی عُمَیر، از جمیل، از ابو عبیده، از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده است... و سپس حدیث اول را همان گونه که کلینی روایت کرده، نقل می کند.(2)

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ...وَلَهُ الْحَمْدُ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ(18) »

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غَافِلُونَ(7) أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِی أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّی وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاء رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ(8) أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِی الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَهُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّهً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ(9) ثُمَّ كَانَ عَاقِبَهَ الَّذِينَ أَسَاؤُوا السُّوأَی أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُون(10) اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ(11) وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَهُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ (12) وَلَمْ يَكُن لَّهُم مِّن شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاء وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ(13) وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَهُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ(14) فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِی رَوْضَهٍ يُحْبَرُونَ(15) وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاء الْآخِرَهِ فَأُوْلَئِكَ فِی الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ(16) فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ(17) وَلَهُ الْحَمْدُ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ(18) »

[از زندگی دنیا ظاهری را می شناسند و حال آن که از آخرت غافلند* آیا در

1- [1] - معانی الاخبار، ص 396، ح 53.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 130.

خودشان به تفکر نپرداخته اند؟ خداوند آسمان ها و زمین و آن چه را که میان آن دو است جز به حق و تا هنگامی معین نیافریده است و (با این همه) بسیاری از مردم لقای پروردگارشان را سخت منکرند* آیا در زمین نگردیده اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنان بودند، چگونه بوده است؟ آنها بس نیرومندتر از ایشان بودند و زمین را زیر و رو کردند و بیش از آن چه آنها آبادش کردند آن را آباد ساختند و پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند. بنابراین خدا بر آن نبود که بر ایشان ستم کند، لیکن خودشان بر خود ستم می کردند* آن گاه فرجام کسانی که بدی کردند (بسی) بدتر بود، (چرا) که آیات خدا را تکذیب کردند و آنها را به ریشخند می گرفتند* خداست که آفرینش را آغاز و سپس آن را تجدید می کند. آن گاه به سوی او بازگردانیده می شوید* و روزی که قیامت برپا شود، مجرمان نومید می گردند* و برای آنان از شریکانشان شفیعانی نیست و خود منکر شریکان خود می شوند* و روزی که رستاخیز برپا گردد، آن روز (مردم) پراکنده می شوند* اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، در گلستانی شادمان می گردند* و اما کسانی که کافر شده و آیات ما و دیدار آخرت را به دروغ گرفته اند، پس آنان در عذاب حاضر آیند* پس خدا را تسبیح گویید، آن گاه که به عصر درمی آیید و آن گاه که به بامداد در می شوید* و ستایش از آن اوست، در آسمان ها و زمین و شامگاهان و وقتی که به نیمروز می رسید]

1) علی بن ابراهیم: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاهِ الدُّنْيَا» یعنی آن چه را که حاضر می بینند (با چشم ظاهر می بینند) «وَهُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غَافِلُونَ» گفت: حاضر دنیا را می بینند و از آخرت غفلت می ورزند. فرمود: این کلام خداوند: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَهَ الَّذِينَ أَسَاؤُوا السُّوأَى أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُون» یعنی ستم ورزیدند و تمسخر کردند. فرمود: این کلام خداوند: «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَهُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ» یعنی ناامید شدند «وَلَمْ يَكُن لَّهُم مِّن شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاء» یعنی شریکانی که آنها را پرستش کرده و اطاعت میکنند بی آن که آنها بتوانند برایشان شفاعت کنند. نیز درباره این کلام خداوند :«وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَهُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ» فرمود: به بهشت و دوزخ «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِى رَوْضَهٍ يُحْبَرُونَ» یعنی گرامی و مکرم داشته می شوند. فرمود: این کلام خداوند «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ* وَلَهُ الْحَمْدُ فِى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ» فرمود: یعنی

صبح و شام و نیم روز (ظهر) تسبیح بگویید.(1)

2) ابن بابویه از محمد بن علی ماجِیلَویه، از عمویش، محمد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد الله، از اَبو الحسن علی بن حسین برقی، از عبد الله بن جَبَله، از معاویه بن عمّار، از حسن بن عبد الله، از پدرانش، از جدّش حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: جمعی از یهودیان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و داناترین آنها سؤالاتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نمود و از جمله سؤالاتی که مطرح کرد این بود که: مرا از علّت این که چرا خدای عزّ و جلّ این پنج نماز را در پنج وقت از ساعات شب و روز بر امّت تو واجب گردانید، با خبر کن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خورشید به هنگام غروب حلقه ای دارد که در آن وارد می شود وچون وارد آن گشت، خورشید محو می گردد و هر چیزی که مادون عرش باشد، تسبیح گوی پروردگارم جلّ جلاله می شوند و این ساعتی است که پروردگارم بر من صلوات می فرستد. از این رو خدای عزّ و جلّ بر من و امتم در این وقت نماز را واجب گردانید، و فرمود: «أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ»(2) [نماز را از زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپادار] و آن ساعتی است که در روز قیامت در این ساعت، جهنم احضار می گردد و هیچ مؤمنی نیست که این ساعت را در حالی دریابد که مشغول سجده، رکوع یا قیام باشد، مگر این که خداوند بدن او را بر آتش حرام گرداند.

و اما نماز عصر، در ساعتی است که حضرت آدم از درخت ممنوعه خورد، از این رو خداوند وی را از بهشت بیرون کرد و ذرّیّه وی را امر فرمود تا روز قیامت در این ساعت نماز بخوانند و آن را برای امّت من برگزید و این نماز یکی از محبوب ترین نمازها نزد خداوند عزّ و جلّ است و به من سفارش نمود که بیش از دیگر نمازها بر آن تأکید کنم.

اما نماز مغرب در ساعتی خوانده می شود که خداوند توبه حضرت آدم علیه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 131.

2- [2] - اسرا/ 78.

السلام را پذیرفت و فاصله اخراج آدم از بهشت تا پذیرفته شدن توبه او سیصد سال به حسب تقویم دنیا فاصله بود. اما روزهای آخرت معادل هزار سال به فاصله نماز عصر و نماز عشاء است. در این وقت حضرت آدم علیه السلام سه رکعت نماز خواند: یکی برای اشتباه خودش، یکی برای اشتباه حوّا و یک رکعت برای توبه خودش. خداوند متعال این سه رکعت را بر امّت من واجب گردانید و این نماز در ساعتی که دعا در آن اجابت می گردد خوانده می شود و خداوند متعال به من وعده فرمود که هر که در این ساعت به درگاهش دعا کند، دعای وی را اجابت نماید. این نماز همان نمازی است که خدای عزّ و جلّ مرا بدان امر فرموده و گوید: «فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ». اما نماز عشاء، بدان جهت است که قبر را ظلمتی است و روز قیامت را نیز ظلمتی است. لذا خدای عزّ و جلّ این نماز را بر من و امتم واجب گردانید تا قبرها نورانی و روشن گردند و به من و امتم نوری بر روی پل صراط عنایت فرماید و هیچ قدمی نیست که برای نماز عشاء برداشته شود، مگر این که خداوند بدن آن را بر آتش حرام گرداند و این نماز، نمازی است که خداوند آن را برای پیامبران پیش از من برگزیده است. اما نماز صبح، بدان جهت است که چون خورشید طلوع کند، بر شاخ دو شیطان طلوع می کند،پس خداوند عزّ و جلّ مرا امر فرمود که نماز صبح را بگزارم پیش از طلوع خورشید، و پیش از آن که کافر بر آن سجده کند، بنابراین امّت من بر خدای عزّ و جلّ سجده می کند و سرعت ادای آن نزد خدای عزّ و جلّ محبوب تر است، و این همان نمازی است که فرشتگان شب و فرشتگان روز آن را مشاهده می کنند و بر آن گواهی می دهند.

آن مرد یهودی عرض کرد: راست گفتی ای محمد!(1)

همین حدیث در کتاب من لا یحضره الفقیه به صورت مُرسَل از امام حسن علیه السلام نقل شده است(2).

1- [1] - علل الشرائع، ج 2، ص 32، باب 34، ح 1.
2- [2] - من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 137، ح 643.

«يُخْرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَىِّ وَيُحْيِى...وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ(20)»

«يُخْرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَىِّ وَيُحْيِى الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ(19) وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ(20)»

[زنده را از مرده بيرون مى آورد و مرده را از زنده بيرون مى آورد و زمين را بعد از مرگش زنده مى سازد و بدين گونه (از گورها) بيرون آورده مى شويد* و از نشانه هاى او اين است كه شما را از خاك آفريد. پس بناگاه شما (به صورت) بشرى هر سو پراكنده شديد]

1) على بن ابراهيم: درباره اين كلام خداوند: «يُخْرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَىِّ» گفته است: يعنى اين كه مؤمن را از كافر و كافر را از مؤمن بيرون مى آورد و پيش از اين نيز حديثى مسند در سوره انعام در اين خصوص بيان گرديد. اما اين كلام خداوند: «وَيُحْيِى الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ» پاسخى است به دهريّون. سپس فرمود: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ» يعنى بر روى زمين راه مى رويد.(1)

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ...ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تَخْرُجُونَ(25)»

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِى ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالِمِينَ(22) وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُم بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّ فِى ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ(23) وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِى بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِى ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ(24) وَمِنْ آيَاتِهِ أَن تَقُومَ السَّمَاء وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تَخْرُجُونَ(25)»

[و از نشانه هاى (قدرت) او آفرينش آسمان ها و زمين و اختلاف زبانهاى شما و رنگهاى شماست. قطعاً در اين (امر نيز) براى دانشوران نشانه هايى است* و از نشانه هاى (حكمت) او خواب شما در شب و (نيم) روز و جستجوى شما (روزى خود را) از فزون بخشى اوست. در اين (معنى نيز) براى مردمى كه مى شنوند قطعاً

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 131.

نشانه هایی است* و از نشانه های او (این که) برق را برای شما بیم آور و امیدبخش می نمایاند و از آسمان به تدریج آبی فرو می فرستد که به وسیله آن زمین را پس از مرگش زنده می گرداند. در این (امر هم) برای مردمی که تعقل می کنند، قطعاً نشانه هایی است* و از نشانه های او این است که آسمان و زمین به فرمانش برپایند. پس چون شما را با یک بار خواندن فرا خواند، به ناگاه (از گورها) خارج می شوید]

1) محمد بن یعقوب از احمد بن ادریس و محمد بن یحیی، از حسن بن علی کوفی، از عبیس بن هشام، از عبد الله بن سلیمان، از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از وی درباره امام (حضرت علی علیه السلام) پرسیدم که آیا خداوند آن چه را به سلیمان بن داود علیه السلام تفویض نموده، به امام نیز تفویض نموده است؟

فرمود: بلی، و دلیل این امر آن است که مردی از وی (حضرت علی علیه السلام) مسئله ای پرسید و ایشان آن را پاسخ گفت. سپس دیگری همان سؤال را از وی پرسید و ایشان پاسخ دیگری به سؤال وی داد و آن گاه شخص سومی همان سؤال را مطرح نمود و امام پاسخی متفاوت با دو پاسخ قبلی به وی داد و سپس فرمود: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَعطِ بِغَيْرِ حِسَابٍ»(1) [(گفتیم) این بخشش ماست (آن را) بی شمار ببخش یا نگاه دار]

این آیه با قرائت علی علیه السلام به همین شکل است، (ولی در قرآن های موجود «أمسکْ» به جای «أَعطِ» به کار رفته است).

راوی گوید: عرض کردم: خداوند تو را خیر دهد! آیا امامی که این پاسخ ها را می فرمود، افراد سؤال کننده را می شناخت؟ امام فرمود: سبحان الله! نشنیده ای که خداوند می فرماید: «إِنَّ فِی ذَلِکَ لآیَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِینَ»(2) [به یقین در این (کیفر) برای هوشیاران عبرت هاست] و آنها امامان علیهم السلام هستند «وَإِنَّهَا لَبِسَبِیلٍ مُّقیمٍ»(3) [و

1- [1] - ص/ 39.
2- [2] - حجر/ 75.
3- [3] - حجر/ 76.

(آثار) آن (شهر هنوز) بر سر راهی (دایر) برجاست] که هرگز از آن خارج نمی شود. سپس به من فرمود: آری، اگر نظر امام بر مردی بیفتد، او را می شناسد و رنگ او را میشناسد؛ و اگر سخن وی را از پشت دیواری بشنود، او را و این که کیست (نسب او را) می شناسد. خداوند متعال می فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالِمِينَ» و آنها علما هستند، زیرا هیچ سخنی نیست که بشنود، اما آن را نشناسد و نداند که رستگار یا هلاک شونده است؛ از این رو پاسخ آنها را به گونه ای می دهد که آنها را مجاب کند.(1) صفّار در بصائر الدرجات نیز این روایت را نقل کرده است.(2)

2) علی بن ابراهیم: منظور از: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَن تَقُومَ السَّمَاء وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ» یعنی آسمان و زمین این دنیاست و «ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تَخْرُجُونَ» این پاسخی است به گروه های مختلف زندیق ها.(3)

«ضَرَبَ لَكُم مَّثَلًا مِنْ أَنفُسِكُمْ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ...كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ كَذَلِکَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ(28)»

«ضَرَبَ لَكُم مَّثَلًا مِنْ أَنفُسِكُمْ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن شُرَكَاء فِی مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَاء تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ كَذَلِکَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ(28)»

[(خداوند) برای شما از خودتان مثلی زده است؛ آیا در آن چه به شما روزی داده ایم شریکانی از بردگانتان دارید که در آن (مال با هم) مساوی باشید و همان طور که شما از یکدیگر بیم دارید از آنها بیم داشته باشید؟ این گونه، آیات خود را برای مردمی که می اندیشند، به تفصیل بیان می کنیم]

1) علی بن ابراهیم، گوید: علت نزول آیه آن است که قریش و اعراب، چون حج می گزاردند «تلبیه» می گفتند و لبیک گفتن آنان چنین بود: لبیک اللهمَّ لبیَّک، لبیَّک لا شریک لک لبیَّک، إنَّ الحمدَ و النّعمةَ لَکَ و المُلک،لا شریک لک. [خدایا

1- [1] - کافی، ج 1، ص 364، ح 3.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 360، باب 5، ح 13.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 131.

پاسخ مثبت میگوییم تو را، شریکی تو را نیست، پاسخ مثبت میگوییم تو را، حمد و نعمت و ملک تو راست؛ تو را شریکی نیست] و این همان تلبیه ابراهیم علیه السلام و دیگر انبیا بوده است. سپس ابلیس در هیئت پیرمردی نزد آنان آمد و گفت: شیوه تلبیه پیشینیان شما چنین نبوده است. گفتند: پس تلبیه آنها چگونه بوده است؟ گفت: آنها می گفتند: لبیک اللهمَّ لبیَّک، لبیَّک لا شریک لک الا شریک هو لک [خدایا پاسخ مثبت میگوییم تو را، شریکی تو را نیست، مگر شریکی که آن برای توست]

قریش این تلبیه را نپسندیدند، لذا ابلیس به ایشان گفت: عجله نکنید، بگذارید سخنم تمام شود. گفتند: پایان سخنت چیست؟ گفت: الا شریک لک هو لک، تملکهُ و ما یَملِکُ؛ [مگر شریکی که برای توست، برای توست؛ تو مالک اویی و او مالک نیست] مگر نمی بینید که شریک را با هر آن چه دارد می گیرد؟ پس آنها به این پیشنهاد رضایت دادند و از آن پس هم چنان به این شکل تلبیه به جا می آوردند تا این که خداوند متعال رسولش را مبعوث فرمود و آن حضرت این نوع تلبیه را رد کرده و فرمود: این شرک است. آن گاه خداوند این آیه را نازل فرمود: «ضَرَبَ لَکُم مَّثَلًا مِنْ أَنفُسِکُمْ هَل لَّکُم مِّن مَّا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُم مِّن شُرَکَاء فِی مَا رَزَقْنَاکُمْ فَأَنتُمْ فِیهِ سَوَاء» یعنی این که آیا شما راضی می شوید در آن چه مالک آن هستید، شریکی داشته باشید؟ اگر شما راضی نمی شوید در دارایی تان شریک داشته باشید، چگونه در دارایی من برای من شریک قرار می دهید؟(1)

«فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لَا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ(30)»

[پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی دانند]

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 131.

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از صالح بن سِندی، از جعفر بن بشیر، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از ابوجعفر امام باقر علیه السلام در این کلام خداوند متعال: «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا» روایت کرده که آن حضرت فرمود: منظور از دین «ولایت» است.(1)

2) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: گفتم: منظور از آیه «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» چیست؟ فرمود: «توحید».(2)

3) از او، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عبد الله بن سنان، از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است: از وی درباره این کلام خداوند عزّ و جلّ: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» پرسیدم که این فطرت چیست؟ فرمود: اسلام است که خداوند آن گاه که از مردم بر توحید عهد و پیمان گرفت، آنان را بر این فطرت قرار داد و فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی»(3) [آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا] و مؤمن و کافر هر دو را شامل می شود.(4)

4) از او، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از زراره روایت کرده است که گفت: از ابو عبد الله صادق علیه السلام درباره این کلام خدای عزّ و جلّ: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» سؤال کردم، فرمود: همه را بر فطرت توحید آفرید.(5)

5) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عُمیر، از ابن اُذینه، از زُراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده و گفته است: از وی درباره این کلام خدای عزّ و جلّ: «حُنَفَاء لِلَّهِ غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ»(6) [در حالی که گروندگان خالص به خدا باشید

1- [1] - کافی، ج 1، ص 346، ح 35.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 10، ح 1.
3- [3] - اعراف/ 172.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 10، ح 2.
5- [5] - کافی، ج 2، ص 10، ح 3.
6- [6] - حج/ 31.

نه شریک گیرندگان] پرسیدم، فرمود: حنیفی بودن از فطرت است که خداوند براساس آن انسان را آفرید، و آفریده خدا را نمی توان تبدیل کرد- فرمود:- آنها را بر فطرت معرفت خودش آفرید. زراره گوید: درباره قول خدای عزّ و جلّ «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی »(1) [و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذرّیّه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا] از وی پرسیدم، فرمود: ذرّیّه آدم تا روز قیامت را از پشت وی درآورد که همانند ذرات بودند. سپس به آنها شناساند که کیستند و خود را به ایشان نشان داد و اگر چنین نمی شد، کسی پروردگار خویش را نمی شناخت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر نوزادی بر فطرت پاک آفریده می شود، یعنی بر معرفت به این که خدای عزّ و جلّ خالق اوست و این کلام خداوند نیز ناظر بر همین معناست: «وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ(2)»(3) [و اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است مسلماً خواهند گفت: الله].

ابن بابویه نیز در کتاب «التوحید»، آن را از پدرش، از ابراهیم بن هاشم و محمد بن حسین بن ابی خطاب و یعقوب بن یزید، همگی از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که گفت: از ایشان درباره این کلام خداوند عزّ و جلّ: «حُنَفَاء لِلَّهِ غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ» پرسیدم... و حدیث را تا به آخر ذکر نموده است.(4)

6) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فَضّال، از ابو جمیله، از محمد حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: درباره این کلام خداوند عزّ و جلّ: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» فرمود: آنها را بر فطرت توحید آفرید.(5)

1- [1] - اعراف/ 172.
2- [2] - لقمان/ 25 ؛ زمر/ 38.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 10، ح 4.
4- [4] - توحید، ص 330، ح 9.
5- [5] - کافی، ج 2، ص 11، ح 5؛ توحید، ص 329، ح 5.

8) از او، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید- که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن حسن صفّار، از ابراهیم بن هاشم، از محمد بن ابی عُمَیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: عرض کردم مقصود از آیه «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» چیست؟ فرمود: توحید.(1)

9) از وی، از محمد بن موسی بن متوکل- که رحمت خدا بر او باد- از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبد الرحمن، از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است: درباره این کلام خداوند عزّ و جلّ «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» پرسیدم که این «فطرت» چیست؟ فرمود: اسلام است؛ خداوند، آن گاه که از آنها بر توحید پیمان گرفت و فرمود: «ألست برَبِّکُم» [آیا من پروردگار شما نیستم؟] بر فطرت توحید آفرید و مؤمن و کافر را شامل می شود. (2)

10) از او، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید- که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن حسن صفّار، از ابراهیم بن هاشم و یعقوب بن یزید، از ابن فضّال، از ابن بکیر، از زراره روایت کرده که از امام صادق درباره سخن خدای عزّ و جلّ: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» پرسیدم، فرمود: آنها را بر فطرت توحید آفرید.(3)

11) از او، از پدرش، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن فضّال، از ابو جمیله، از محمد حلبی روایت کرده که: از امام صادق علیه السلام در معنی این کلام خداوند عزّ و جلّ: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» سؤال کردم؛ فرمود: آنان را بر فطرت توحید آفرید.(4)

12) از او، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد و عبد الله فرزندان محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از زراره روایت کرده که از امام صادق علیه السلام درباره این کلام خداوند عزّ و جلّ: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا»

1- [1] - توحید، ص 328، ح 2.
2- [2] - توحید، ص 328، ح 3.
3- [3] - توحید، ص 329، ح 4.

4- [4] - توحيد، ص 329، ح 5.

سؤال نمودم، فرمود: همه آنها را بر فطرت توحید آفرید.(1)

13) از او، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید- که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن حسن صفّار، از علی بن حسّان واسطی، از حسن بن یونس، از عبد الرحمن بن کثیر، غلام ابو جعفر باقر علیه السلام، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت در معنی سخن خدای عزّ و جلّ: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» فرمود: توحید، و محمد رسول الله و علی امیر المؤمنین- که صلوات خدا برایشان و خاندانشان باد. (2)

14) از او، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از پدرش، از عبد الله بن مغیره، از ابن مُسکان، از زراره روایت کرده و گفته است: به ابو جعفر باقر علیه السلام عرض کردم: خداوند [امور] شما رابه صلاح آورد! قول خدای عزّ و جلّ در کتابش که می فرماید: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» چه مفهومی دارد؟ فرمود: آنان را بر فطرت توحید به هنگام گرفتن میثاق و معرفت این که پروردگارشان اوست، آفرید. عرض کردم: آیا آنها با وی سخن گفتند؟ امام علیه السلام سری تکان داده و فرمود: اگر چنین نبود، نمی دانستند پروردگارشان کیست و چه کسی روزی رسان آنهاست.(3)

15) احمد بن محمد بن خالد برقی، از حسن علی بن فضّال، از عبد الله بن بُکیر، از زراره روایت کرده و گفته است: از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام درباره این کلام خداوند عزّ و جلّ «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» پرسیدم، فرمود: آنان بر سرشت و فطرت توحید آفریده شده اند. (4)

16) از او، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از عمر بن اذینه روایت کرده و گفته است: از امام باقر علیه السلام درباره این کلام خداوند: «حُنَفَاء لِلَّهِ غَیْرَ

1- [1] - توحید، ص 329، ح 6.
2- [2] - توحید، ص 329، ح 7.
3- [3] - توحید، ص 330، ح 8.
4- [4] - محاسن، ص 241، ح 222.

مُشْرِکِینَ بِهِ»(1) [در حالی که گروندگان خالص به خدا باشید نه شریک گیرندگان] پرسیدم که مقصود از «حنیفیّت» چیست؟ فرمود: فطرتی است که خداوند مردم را بر آن سرشت؛ او خَلْق را بر سرشت شناخت خویش آفرید.(2)

17) از او، از پدرش، از علی بن نعمان، از ابن مُسکان، از زُراره روایت کرده و گفته است: از امام باقر علیه السلام درباره آیه «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» پرسش نمودم؛ فرمود: آنان بر سرشت این که بدانند پروردگارشان اوست آفرید و اگر چنین نبود، چنانچه از ایشان پرسیده می شد؛ پروردگارتان کیست؟ نمی دانستند و روزی دهنده خود را نمی شناختند.(3)

18) علی بن ابراهیم، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جُمهور، از جعفر بن بشیر، از علی بن حمزه، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام در معنی آیه «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا» فرمود: «ولایت» است.(4)

19) از او، از حسین بن علی بن زکریّا، از هیثم بن عبد الله رُمانی، از علی بن موسی الرضا علیه السلام، از پدرش، از جدّش محمد بن علی علیه السلام روایت شده که آن حضرت در معنی آیه «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» فرمود: لا إله إلاّ الله، محمد رسول الله صلّی الله علیه و آله، علیّ أمیر المؤمنین ولیّ الله است و توحید تا همین جا است.(5)

20) از او، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از حمّاد بن عثمان ناب و خلف بن حمّاد، از فضیل بن یسار و ربعی بن عبد الله، از ابو عبد الله صادق علیه السلام در معنی آیه «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا» روایت کرده است که آن حضرت فرمود: در نماز برخیز و به چپ و راست رو مگردان.(6)

1- [1] - حج/ 31.
2- [2] - محاسن، ص 241، ح 223.
3- [3] - محاسن، ص 241، ح 224.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 132.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 132.

6- [6] - تفسیر قمی، ج 2، ص 132.

21) شیخ طوسی در تهذیب، از علی بن حسن طاطری، از محمد بن ابی حمزه، از ابن مُسکان، از ابو بصیر، از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است: از وی درباره کلام خدای عزّ و جلّ «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ» پرسیدم، فرمود: به وی امر کرد که رو به قبله ای کند که هیچ نشانی از پرستش بت ها در آن نباشد و خالص و مخلص برای خدا باشد. (1)

22) محمد بن عباس از احمد بن حسن مالکی، از محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از جعفر بن بشیر، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده و گفته است: درباره قول خدای عزّ و جلّ: «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» از آن حضرت پرسش نمودم، فرمود: ولایت است.(2)

23) محمد بن حسن صفّار از عبد الرحمن بن کثیر روایت کرده که ابو عبد الله صادق علیه السلام در قول خدای عزّ و جلّ: «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» فرمود: بر توحید، و این که محمد صلّی الله علیه و آله رسول خداست و این که علی علیه السلام، امیر مؤمنان است.(3)

24) شیخ طوسی در مجالس خود با سندی که به زراره می رسد از امام باقر علیه السلام روایت کرده که گفته است: به وی عرض کردم: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» یعنی چه؟ فرمود: توحید(4).

25) عیاشی از اسماعیل جعفی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: شریعت نوح علیه السلام آن بود که خداوند براساس توحید، اخلاص، خلع همتایان پرستیده شود و این همان فطرتی است که خداوند مردم را بر آن سرشت آفرید(5). این حدیث تتمّه ای دارد که همه آن در تفسیر سوره هود

1- [1] - تهذیب، ج 2، ص 42، ح 123.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 1، ص 435، ح 3.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 89، ح 7.
4- [4] - امالی، ج2، ص274.

5- [5] - تفسیر عیاشی،ج2، ص154، ح5

علیه السلام بیان گردید.

26) ابن شهر آشوب از امام رضا علیه السلام، از پدر بزرگوارش، از جدش علیه السلام در مورد این کلام خداوند متعال: «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» روایت کرده که آن حضرت فرمود: آن، همان توحید است و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و علی امیر المؤمنین علیه السلام؛ توحید تا همین جاست.(1)

27) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از بیش از یک نفر، از حسین بن نعیم صحّاف روایت کرده که گفته است: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا ممکن است مردی مؤمن باشد و ایمانش نیز ثبت شده باشد و سپس خداوند بعد از ایمان، او را به کفر منتقل کند؟ فرمود: خداوند، عین عدل است و رسول خدا صلی الله علیه و آله را فرستاد تا مردم را به سوی ایمان به خدا دعوت کند و کسی را به کفر دعوت نکند. عرض کردم: آیا ممکن است مردی کافر باشد و کفر او نزد خدا ثبت شده باشد و آن گاه خداوند، او را از کفر به ایمان منتقل کند؟ فرمود: خداوند عزّ و جلّ، مردم را بر فطرتی که آنان را بر آن سرشت، آفرید. آنها ایمان به هیچ شریعتی را نمی شناختند و با کفر ناشی از انکار آشنا نبودند. سپس خداوند پیامبران را نزد ایشان فرستاد تا آنان را به ایمان به خدا دعوت کند و حجتی از جانب خدا بر آنان باشد. عده ای از اینان را خداوند هدایت کرده و عده ای دیگر را هدایت نکرده است.(2)

28) طبرسی در تفسیر جوامع الجامع در معنای این آیه از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: هر نوزادی با فطرتی پاک متولد می شود و این پدر و مادر هستند که او را یهودی یا نصرانی بار می آورند.(3)

«فَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ وَالْمِسْکِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ ذَلِکَ خَیْرٌ لِّلَّذِینَ یُرِیدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(38)»

«فَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ وَالْمِسْکِینَ وَابْنَ السَّبِیلِ ذَلِکَ خَیْرٌ لِّلَّذِینَ یُرِیدُونَ وَجْهَ اللَّهِ

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 101.
2- [2] - علل الشرائع، ج 1، ص 147، ح 5.
3- [3] - جوامع الجامع، ص 359.

وَأُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(38)»

[پس حق خویشاوند و تنگدست و در راه مانده را بده. این (انفاق) برای کسانی که خواهان خشنودی خدایند، بهتر است و اینان همان رستگارانند]

1) علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عثمان بن عیسی و حمّاد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: چون با ابوبکر بیعت شد و در منصب خود مستقر گردید و بر همه مهاجرین و انصار زعامت یافت، نماینده ای را به فدک فرستاد و نماینده فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله را از آن اخراج کرد. پس فاطمه سلام الله علیها نزد ابو بکر رفته و فرمود: ای ابو بکر! مرا از میراثی که از رسول خدا یافته ام منع کردی و وکیل مرا از فدک بیرون راندی در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به امر خدا آن را به من واگذار کرده بود! ابوبکر گفت: اگر گواهانی بر این مدعا داری، بیاور. فاطمه سلام الله علیها امّ ایمن را نزد ابو بکر آورد. وی گفت ای ابو بکر! شهادت نمی دهم مگر این که ابتدا با سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله با تو احتجاج کنم. ای ابو بکر! تو را به خدا سوگند می دهم که آیا نمی دانی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ام ایمن از بهشتیان است؟ ابو بکر گفت: آری. گفت: پس شهادت می دهم که خداوند به رسولش صلی الله علیه و آله وحی فرمود: «فَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ» و آن حضرت فدک را به امر خدا به فاطمه سلام الله علیها واگذار نمود. سپس علی علیه السلام آمد و به همین شکل شهادت داد. آن گاه ابو بکر نامه ای مبنی بر بازگرداندن فدک به فاطمه سلام الله علیها نوشت و آن را به دست وی داد. در این هنگام عمر وارد شد و پرسید این نامه چیست؟ ابو بکر گفت: فاطمه دعوی فدک را کرد و امّ ایمن و علی برای وی شهادت دادند؛ من هم نوشتم فدک را به وی بازگردانند. سپس عمر نامه را از فاطمه گرفته و پاره کرد و گفت: این غنیمت، متعلق به مسلمانان است. سپس گفت: اوس بن حدثان، عایشه و حفصه شهادت می دهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: ما جماعت پیامبران چیزی از خود به ارث نمی گذاریم و آن چه از ما می ماند، صدقه است. و علی، همسر فاطمه هم در این کار ذی نفع است؛ و امّ ایمن زن درستکاری است، اگر یکی دیگر با او شهادت می داد، موضوع را بررسی می کردیم.

پس فاطمه سلام الله علیها گریان و غمگین از نزد آن دو خارج گردید. بعد از این ماجرا علی علیه السلام نزد ابو بکر رفت که در مسجد بود و مهاجران و انصار پیرامون وی را گرفته بودند و فرمود: ای ابو بکر! چرا فاطمه را از ارثی که از رسول خدا برده بود، منع کردی در حالی که آن را در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله دریافت کرده بود. ابو بکر گفت: این جزء اموال عمومی مسلمانان است، مگر این که فاطمه سلام الله علیها شهودی بر ادّعای خود بیاورد که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به فاطمه واگذار کرده است و الاّ حقی در فدک ندارد. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابو بکر! به خلاف حکم خدا بین مسلمانان میان ما قضاوت می کنی! ابو بکر گفت: نه. علی علیه السلام فرمود: اگر مسلمانان چیزی در دست داشتند و مالک آن بودند و من مدّعی آن بودم، ارائه دلیل و اثبات آن را از چه کسی طلب می کردی؟ گفت: از تو بابت ادعایی که علیه مسلمانان می کنی، طلب بیّنه می کردم. امام علیه السلام فرمود: اگر چیزی در دست من بود و مسلمانان مدّعی آن بودند، از من که آن را در تصرّف دارم و در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از وی مالک آن بوده ام بیّنه طلب می کنی، ولی از مسلمانانی که ادّعایی در آن دارند بیّنه و شاهد طلب نمی کنی، همان طور که از من طلب کردی؟! ابو بکر سکوت کرد و پاسخی نداد. اما عمر گفت: ای علی! از این سخنان بگذر؛ زیرا توان مقابله با حجت های تو را نداریم. اگر شهود عادلی آوردی که هیچ و گرنه فدک متعلق به عموم مسلمانان است و تو و فاطمه حقی در آن ندارید.

سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابو بکر! آیا کتاب خدا را می خوانی؟ گفت: آری. امام فرمود: پس به من بگو آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»(1) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] در حق چه کسانی نازل شده است؟ ما یا شما؟ ابو بکر گفت: در حق شما نازل شده است. امام فرمود: حال اگر دو نفر شهادت دادند و کار ناپسندی را به فاطمه سلام الله علیها نسبت دادند، چه

1- [1] - احزاب/ 33.

می کنی؟ گفت: حدّ را بر او جاری می کنم، همان طور که بر سایر مسلمانان جاری می شود. امام علیه السلام فرمود: در این صورت از جمله کافران می شدی. گفت: چگونه؟ فرمود: زیرا شهادت خدا بر پاکی و طهارت فاطمه را نادیده گرفته و شهادت مردم علیه وی پذیرفته ای، همان طور که حکم خدا و رسولش را رد کردی و فدک را که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیات خود به فاطمه داده بود و در حیات پدرش آن را به مالکیت خود درآورده بود، با قبول شهادت یک عرب که بر خود بول میکند (بوّال علی عقبیه) مثل أوس بن حدثان، از وی گرفتی و گمان کردی اموال عمومی مسلمانان است، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «البیّنه علی المدّعی و الیمین علی من ادّعی علیه» [مدعی باید دلیل بیاورد و بر مدَّعی علیه چیزی جز سوگند خوردن نیست] - راوی گوید:- در این هنگام مردم با هم به زمزمه پرداخته و برخی از آنان به گریه افتاده و گفتند: به خدا سوگند! علی علیه السلام راست گفت.[آن گاه] علی به خانه اش بازگشت.

امام صادق علیه السلام می فرماید: و فاطمه سلام الله علیها وارد مسجد الحرام شد و قبر پدر را با چشمانی گریان طواف نمود، در حالی که این ابیات را می خواند:

ما همچو زمینی هستیم که باران های درشت دانه خود را از دست داده باشد/ و چون از میان ما رفتی قوم تو به روش قبلی خود بازگشته و در دین اخلال نمودند، پس خود بر ایشان گواه باش.

پس از تو خبرهایی شد و اتفاقات هولناکی پیش آمد/ که اگر زنده بودی این حوادث ناگوار فزونی نمی یافت.

جبرئیل که پیوسته با آیات قرآن با ما مأنوس بود/ اکنون نزد ما نمی آید و هرچه خیر است، روی از ما پنهان می کند.

تو ماه شب چهارده و نوری بودی که از آن روشنی می یافتیم/ قرآن از جانب خدای عزّ و جلّ بر تو نازل می شد.

مردانی اکنون حکومت تو را در دست گرفته اند و ما سبک شمرده شده ایم/ بدان سبب که از میان ما رفته ای، امروزه اموال ما را غصب می کنند.

هر خاندانی برای خود ارزش و منزلتی دارد/ نزد خداوند که بستگی به مقدار نزدیکی به تو را دارد

مردانی مکنونات درونی خویش را بر ما آشکار نمودند/ آن گاه که خاک

ص:250

گور میان ما و تو فاصله انداخت

ما به چنان مصیبتی گرفتار شدیم از میان مردم عجم و عرب که چنین مصیبتی بر کسی نرفته است

از میان مخلوقات تنها ما بدان دچار شدیم/ که از اصل و نسبی پاک و زلال برخوردار بودیم

تو بهترینِ همه بندگان خدایی/ و راستگوترین مردم به هنگام آشکار شدن راستی و دروغگویی

ما تا زنده ایم و تا زمانی که چشمانی برای ما باقی مانده باشد/ با اشک های سوزان و سیل آسا بر تو خواهیم گریست

آن که خاندان ما را مورد ستم قرار داد، خواهد دانست/ که چگونه روز قیامت، روزگاری واژگون شده خواهد داشت

امام علیه السلام فرمود: سپس ابو بکر به خانه اش برگشت و در پی عمر فرستاد و او را نزد خویش فراخواند. چون عمر آمد به وی گفت: برخورد امروز علی را با ما چگونه یافتی؟ به خدا سوگند! اگر یک بار دیگر چنین مجلسی را تکرار کند، کار ما را تباه خواهد ساخت. نظر تو در این باره چیست؟ عمر گفت: نظر من آن است که دستور دهی کشته شود. ابو بکر گفت: چه کسی وی را بکشد؟ گفت: خالد بن ولید. پس در پی خالد فرستادند و چون آمد، به وی گفتند: می خواهیم کار بزرگی را به تو واگذار کنیم. گفت: هر چه خواهید انجام می دهم حتی اگر کشتن علی بن ابی طالب باشد. گفتند: همین کار را از تو می خواهیم. خالد گفت: کی او را بکشم؟ ابو بکر گفت: هنگامی که برای نماز به مسجد آمد. در صف نماز کنار وی باش و چون سلام پایان نماز را خواند، برخیز و گردنش را بزن. خالد گفت: باشد! اسماء بنت عمیس که همسر ابو بکر بود، این سخنان را شنید، لذا کنیز خود را احضار کرده و به وی گفت: به خانه علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها برو و سلام مرا به ایشان برسان و به علی بگو: «إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إِنِّی لَکَ مِنَ النَّاصِحِینَ»(1) [سران قوم درباره تو

1- [1] - قصص/ 20.

مشورت می کنند تا تو را بکشند پس (از شهر) خارج شو. من جدا از خیرخواهان توام]. کنیز نزد علی و فاطمه علیهما السلام آمده و به علی علیه السلام گفت: اسماء بنت عمیس به شما و همسرتان سلام می رساند و می گوید: «إِنَّ الْمَلَأَ یَأْتَمِرُونَ بِکَ لِیَقْتُلُوکَ فَاخْرُجْ إِنِّی لَکَ مِنَ النَّاصِحِینَ». امام علیه السلام فرمود: به وی بگو: خداوند نقشه آنها را نقش بر آب خواهد کرد.

سپس برخاست و آماده نماز شد و به مسجد رفت و پشت سر خلیفه ابو بکر به نماز ایستاد و این در حالی بود که خالد بن ولید با شمشیر در کنار او بود. چون ابو بکر برای گفتن تشهد نشست، از گفته خود پشیمان گشت و از وقوع فتنه و قدرت هیبت علی علیه السلام ترسید و همچنان سکوت کرده و جرأت سلام دادن را نداشت تا جایی که حاضران گمان کردند که وی آن را فراموش کرده است. سپس ابو بکر به طرف خالد برگشت و گفت: خالد دستوری را که به تو دادم انجام مده! السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

امیر المؤمنین علیه السلام به خالد گفت: چه دستوری به تو داده بود؟ خالد گفت: به من دستور داده بود گردن تو را بزنم. امام فرمود: و تو این کار را می کردی؟! گفت: آری به خدا؛ اگر او نمی گفت: «نکن»، پس از سلام دادن حتماً تو را می کشتم. فرمود: پس علی علیه السلام وی را گرفته و بر زمین زد و مردم به نظارت ایستادند. ناگهان عمر فریاد زد: به خدای کعبه سوگند اکنون او را خواهد کشت! مردم نیز گفتند: ای ابو الحسن! خدا را ، خدا را، تو را به حقّ صاحب این قبر سوگند مید هیم دست از او بردار. علی علیه السلام دست از او برداشته و رو به عمر کرد و یقه او را گرفته و فرمود: ای پسر صهّاک! اگر نبود عهد و پیمانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سرنوشتی که خداوند آن را مقدر فرموده، می فهمیدی کدام یک از ما کم یاورتر و کم تعدادتر است؛ پس وارد خانه خود شد.(1)

2) طبرسی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرده است که: چون این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، فدک را به فاطمه سلام الله علیها داده و آن را به وی تسلیم نمود. ابو سعید خُدری و دیگران نیز این روایت را

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص ص 132.

آورد ه اند.(1)

3) محمد بن عباس از علی بن عباس مقانعی، از ابو کُرَیب، از معاویه بن هشام، از فضل بن مرزوق، از عطیه، از ابو سعید خُدری روایت کرده است که گفت: چون آیه «فَآتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه سلام الله علیها را احضار نمود و فدک را به وی عطا فرمود.(2) این داستان مشهور است و روایات متعلق به آن پیش از این در تفسیر سوره بنی اسرائیل مذکور افتاده است.

«وَمَا آتَیْتُم مِّن رِّبًا لِّیَرْبُوَ فِی أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا یَرْبُو عِندَ اللَّهِ وَمَا آتَیْتُم مِّن زَکَاةٍ تُرِیدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ(39) »

[و آن چه (به قصد) ربا می دهید تا در اموال مردم سود و افزایش بردارد، نزد خدا فزونی نمی گیرد؛ و(لی) آن چه را از زکات در حالی که خشنودی خدا را خواستارید دادید، پس آنان همان فزونی یافتگانند (و مضاعف می شود)]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: ربا، دو گونه است: ربایی که خورده می شود و ربایی که خورده نمی شود. اما ربایی که خورده می شود، هدیه ای است که به مردی به قصد پاداشی برتر از آن می دهی. این ربایی بود که می توان آن را خورد و مصداق سخن خدای عزّ و جلّ است که می فرماید: «وَمَا آتَیْتُم مِّن رِّبًا لِّیَرْبُوَ فِی أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا یَرْبُو عِندَ اللَّهِ» و اما ربایی که خوردنی نیست ربایی است که خدای عزّ و جلّ آن را نهی فرموده و مجازات آن را آتش قرار داده است.(3)

2) شیخ طوسی از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر، از

1- [1] - مجمع البیان، ج 8، ص 63.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 1، ص 435، ح 5.
3- [3] - کافی، ج 5، ص 145، ح 6.

ابو عبد الله صادق علیه السلام در معنای آیه «وَمَا آتَیْتُم مِّن رِّبًا لِّیَرْبُوَ فِی أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا یَرْبُو عِندَ اللَّهِ» فرمود: هدیه ای است که به قصد پاداشی برتر از آن به کسی می دهی؛ این ربا خوردنی است. (1)

3) علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث روایت کرده که ابو عبد الله امام صادق علیه السلام فرمود: ربا بر دوگونه است: یکی حلال و دیگری حرام؛ اما ربای حلال آن است که شخصی به دوست خود وامی پرداخت کند به امید این که وی هنگام بازپرداخت چیزی به آن بیفزاید، اما بدون این که شرطی میان آنها بر سر میزان این افزایش گذاشته شده باشد. اگر وام گیرنده مبلغی بیش از وام دریافتی را به صاحب مال برگرداند، این مبلغ شرعاً حلال است، لیکن اجر و ثوابی نزد خدا ندارد؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ خود فرموده است: «فَلَا یَرْبُو عِندَ اللَّهِ» اما ربای حرام آن است که وام دهنده شرط کند چه مبلغی را اضافه بر اصل پولش دریافت کند. این همان ربای حرام است.(2)

4) طبرسی از ابو جعفر باقر علیه السلام در معنای این آیه آورده است که آن حضرت فرمود: آن، این است که مردی پرداخت وام یا هدیه را به قصد دریافت پاداشی بیشتر انجام دهد. این کار نه ثواب دارد و نه کیفر.(3)

5) علی بن ابراهیم: ربای حلال آن است که بدون هیچ چشم داشتی به دوستانتان وام دهید. امام صادق علیه السلام می فرماید: بر در بهشت نوشته شده است:[ثواب] قرض یک به هجده و صدقه یک به ده است. سپس خداوند عزّ و جلّ با تمام عظمتِ قدرت و لطفی که به خلق خویش دارد، می فرماید: «اللَّهُ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ فَتُثِیرُ سَحَابًا فَیَبْسُطُهُ فِی السَّمَاء کَیْفَ یَشَاءُ وَیَجْعَلُهُ کِسَفًا فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ* وَإِن کَانُوا مِن قَبْلِ أَن یُنَزَّلَ عَلَیْهِم مِّن قَبْلِهِ لَمُبْلِسِینَ* فَانظُرْ إِلَی آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ کَیْفَ یُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ

1- [1] - تهذیب، ج 7، ص 15، ح 67.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 136.
3- [3] - مجمع البیان، ج 8، ص 63.

مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِکَ لَمُحْیِی الْمَوْتَی»(1) [خدا همان کسی است که بادها را می فرستد و ابری برمی انگیزد و آن را در آسمان هر گونه بخواهد می گستراند و انبوهش می گرداند. پس می بینی باران از لابلای آن بیرون می آید و چون آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، رسانید. بناگاه آنان شادمانی می کنند* و قطعاً پیش از آن که بر ایشان فرو ریزد. (آری) پیش از آن سخت نومید بودند* پس به آثار رحمت خدا بنگر که چگونه زمین را پس از مرگش زنده می گرداند؛ در حقیقت هم اوست که قطعاً زنده کننده مردگان است] و این خود پاسخ دهریّون است.(2)

«اللَّهُ الَّذِی خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ هَلْ...مِن ذَلِکُم مِّن شَیْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ(40)»

«اللَّهُ الَّذِی خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ هَلْ مِن شُرَکَائِکُم مَّن یَفْعَلُ مِن ذَلِکُم مِّن شَیْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ(40)»

[خدا همان کسی است که شما را آفرید، سپس به شما روزی بخشید. آن گاه شما را می میراند و پس از آن زنده می گرداند. آیا در میان شریکان شما کسی هست که کاری از این (قبیل) کند؟ منزه است او و برتر است از آن چه (با وی) شریک می گردانند]

1) ابن بابویه از محمد بن علی بن ماجِیلَویه- که رحمت خدا بر او باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از یاسر خادم روایت کرده است که گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: در موضوع تفویض چه می فرمایید؟ پس امام فرمود: خداوند متعال امر دین خود را به پیامبرش تفویض نموده و فرمود: «مَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا»(3) [آن چه را فرستاده (او) به شما داد آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت باز ایستید] اما آفرینش و روزی را به وی نداد. سپس در ادامه می فرماید: خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «اللّهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ»(4)

1- [1] - روم/ 50-48.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 136.
3- [3] - حشر/ 7.
4- [4] - رعد/ 16.

[خدا آفریننده هر چیزی است] و می فرماید: «اللَّهُ الَّذِی خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ هَلْ مِن شُرَکَائِکُم مَّن یَفْعَلُ مِن ذَلِکُم مِّن شَیْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ»(1)

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ لِیُذِیقَهُم بَعْضَ الَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ(41)»

[به سبب آن چه دست های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است تا (سزای) بعضی از آن چه را که کرده اند به آنان بچشاند. باشد که بازگردند]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن نعمان، از ابن مُسکان، از محمد بن مسلم، از ابو جعفر باقر علیه السلام در مفهوم این کلام خدای عزّ و جلّ: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ» می فرماید: به خدا سوگند! این متعلق به زمانی است که انصار گفتند: امیری از ما و امیری از شما باشد.(2)

2) علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از ابن مُسکان، از میسَّر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که گفت: عرض کردم: مفهوم آیه «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ» چیست؟ فرمود: به خدا سوگند! این متعلق به روزی است که انصار گفتند: از ما مردی و از شما مردی.(3) و در یک نسخه دیگر: امیری از ما و امیری از شما.

3) علی بن ابراهیم گوید: فی البّر: نابودی حیوان اگر باران نبارد و هم چنین نابودی جانوران دریایی به همین دلیل. راوی گوید: امام صادق علیه السلام می فرماید: زندگی جانوران دریایی وابسته به باران است و اگر باران نباشد، فساد

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 219، ح 3.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 58، ح 19.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 137.

در خشکی و دریا آشکار می شود و این زمانی است که گناه و معصیت زیاد شود.(1)

باب تفسیر گناهان

1) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از مُعلَّی بن محمد، از احمد بن محمد، از عباس بن علاء، از مجاهد، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: گناهی که نعمت ها را تغییر می دهد، زنا؛ گناهی که پشیمانی به بار می آورد، قتل؛ گناهی که خشم خدا را نازل می کند، ستم؛ گناهی که رسوایی به بار می آورد، شراب خواری؛ گناهی که روزی را حبس می کند، ربا؛ گناهی که مرگ جلو می اندازد، قطع صله رحم؛ گناهی که دعا را بالا نمی برد و هوا را تاریک می کند، عاقّ والدین شدن است.(2)

ابن بابویه این روایت را در معانی الاخبار آورده و گفته است: از پدرم، از سعد بن عبد الله، از معلّی بن محمد، از عباس بن علاء، از مجاهد، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایتی شبیه به آن نقل نموده با این تفاوت که در این روایت به جای عبارت: «و گناهی که رسوایی به بار می آورد،» این عبارت است: «و گناهی که عصمتها را میدرد، عصمتها همان پردههاست، شُرب خَمر است». (3)

2) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از اسحاق بن عمّار روایت کرده و گفته است: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: پدرم می فرمود: از گناهانی که مرگ را جلو می اندازد و اجل ها را نزدیک می کند و آبادی ها را از سکنه خالی می کند که عبارتند از: قطع صله رحم، عاقّ والدین شدن و ترک نیکوکاری، به خدا پناه می بریم.(4)

3) از او، از علی بن ابراهیم، از ایوب بن نوح یا یکی از یارانش، از ایوب، از صفوان بن یحیی، از یکی از یارانش روایت شده است که امام صادق علیه السلام

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 136.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 324، ح 1.
3- [3] - معانی الاخبار، ص269، ح1.

4- [4] - کافی، ج 2، ص 324، ح 2.

فرمود: اگر چهار چیز رایج شود، چهار چیز آشکار گردد: اگر زنا رایج شود، زلزله می آید؛ اگر ستمگری در حکومت رایج شود، باران قطع گردد؛ اگر وفای به عهد و پیمان از میان برود، مشرکان بر مسلمانان غلبه یابند و اگر زکات ندادن رایج شود، فقر شایع گردد.(1)

4) ابن بابویه از احمد بن حسن قطّان، از احمد بن یحیی بن زکریای قطان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از عبد الله بن فضل، از پدرش، از ابو خالد کابلی، از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: گناهانی که نعمت ها را تغییر می دهند، ستم کردن به مردم، ترک عادت نیکی و احسان، کفران نعمت و ترک شکر است؛ خدای عزّ و جلّ می فرماید: «إِنَّ اللّهَ لاَ یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ»(2) [در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند] و گناهانی که پشیمانی به بار می آورند عبارتند از: قتل نفسی که خداوند حرام کرده است؛ خدای عزّ و جلّ می فرماید: «وَلاَ تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّهُ»(3) [نفسی را که خدا حرام گردانیده جز بحق مکشید] و خدای عزّ و جلّ در داستان قابیل آن گاه که هابیل را به قتل رساند و از پنهان کردن وی درماند، فرموده است: «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِینَ»(4) [پس از (زمره) پشیمانان گردید]، ترک صله رحم تا این که بی نیاز شوند، ترک نماز تا این که قضا شود، ترک وصیّت، ردّ مظالم و منع زکات تا این که مرگ فرا رسد و زبان بسته شود.

و گناهانی که بلا نازل می کنند عبارتند از: پاسخ نیکی به بدی، دست درازی و ستم به مردم و تمسخر کردن مردم؛ و گناهانی که موجب روگردانی اقبال از انسان می شود عبارتند از: آشکار کردن فقر، خواب اول شب، قضا شدن نماز صبح، تحقیر نعمت ها و سردادن شکایت از خداوند؛ و گناهانی که موجب رسوایی می شوند عبارتند از: شرب خمر، قمار بازی، عادت کردن به خنداندن مردم با سخنان بیهوده

1- [1] - کافی، ج 2، ص 325، ح 3.
2- [2] - رعد/ 11.
3- [3] - انعام/ 151 و اسرا/ 33.
4- [4] - مائده/ 31.

و شوخی، یاد کردن عیب های مردم و همنشینی با آنان که تهمت میزنند. اما گناهانی که موجب نزول بلا می شوند، عبارتند از: ترک کمک به درماندگان، یاری نکردن به ستم دیده، تباه کردن امر به معروف و نهی از منکر؛ و گناهانی که موجب سلطه دشمنان می شوند عبارتند از: آشکارا ستم ورزیدن، اظهار فجور، مباح کردن محرّمات، نافرمانی از خوبان و تبعیت از اشرار. اما گناهانی که نابودی را تعجیل می کنند، عبارتند از: قطع صله رحم، قسم دروغ، دروغگویی، زنا، راه را بر مسلمانان بستن و ادعای امامت به غیر حق. اما گناهانی که ناامیدی را به بار می آورند، عبارتند از: ناامیدی از نصرت خدا، ناامیدی از رحمت خدا، امید به غیر خدا بستن و تکذیب وعده خدا؛ و گناهانی که هوا را تیره و تار می کنند عبارتند از: جادوگری، کهانت، ایمان به نقش ستارگان در سرنوشت انسان، دروغ پنداشتن قدر و عقوق والدین.

اما گناهانی که پرده ها را به کنار می زنند عبارتند از: وام گرفتن به قصد باز پس ندادن، اسراف در هزینه کردن برای امور باطل، بخل ورزیدن در حق خانواده، فرزندان و خویشاوندان اهل رحم، بداخلاقی، کم صبر بودن، اظهار دلتنگی و تنبلی و سبک شمردن دین داران.

گناهانی که مانع اجابت دعا می شوند عبارتند از: داشتن آرزوهای بد، خبث باطن، دورویی با دوستان، ترک تصدیق با جواب دادن، تأخیر در ادای نمازهای واجب تا این که قضا شوند، ترک تقّرب به خدای عزّ و جلّ با نیکی کردن و صدقه دادن و بد زبانی و فحّاشی در گفتار.

گناهانی که موجب حبس باران می شوند: جور حاکمان و قضات، شهادت دروغ، کتمان شهادت، منع زکات و قرض و کمک، قساوت قلب در حق فقرا و نیازمندان، ستم کردن به یتیم و زن بیوه و دست رد زدن به سینه سائل به هنگام شب.(1)

«مَن كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ(44)»

1- [1] - معانی الاخبار، ص 270، ح 2.

[هر که کفر ورزد، کفرش به زیان اوست و کسانی که کار شایسته کنند، (فرجام نیک را) به سود خودشان آماده می کنند]

1) حسین بن سعید در «کتاب زهد» از ابن نعمان، از داود بن فرقد روایت کرده است که گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: عمل صالح به بهشت می رود و راه را برای صاحبش هموار می سازد، همان طور که مردی غلامی را می فرستد تا رختخوابش را پهن کند؛ سپس این آیه را تلاوت نمود. «وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ»(1)

2) ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان حارثی مفید در امالی خود از احمد بن محمد، از پدرش محمد بن حسن بن ولید قمی، از محمد بن حسن صفّار، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از علی بن نعمان، از داود بن فرقد روایت کرده و گفته است: شنیدم ابو عبد الله جعفر بن محمد صادق صلوات الله علیهما می فرماید: عمل صالح به بهشت رفته و راه را برای صاحب خود هموار می کند، همان گونه که مرد خدمتکارش را می فرستد تا بستر او را آماده کند؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ».(2)

3) طبرسی: منصور بن حازم از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: به راستی که عمل صالح پیش از صاحبش به بهشت رفته و جای او را هموار می کند، همان طور که خدمتکار شما جای استراحت شما را فراهم می کند(3).

«اللَّهُ الَّذِی خَلَقَکُم مِّن ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ...وَشَیْبَةً یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِیمُ الْقَدِیرُ(54) »

«اللَّهُ الَّذِی خَلَقَکُم مِّن ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَیْبَةً یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِیمُ الْقَدِیرُ(54) »

[خداست آن کس که شما را ابتدا ناتوان آفرید، آن گاه پس از ناتوانی قوّت

1- [1] - زهد، ص 26، ح 46.
2- [2] - امالی، ص 195، ح 26.

3- [3] - مجمع البيان، ج 8 ، ص 66

بخشید. سپس بعد از قوّت ناتوانی و پیری داد. هر چه بخواهد، می آفریند و هموست دانای توانا]

1) علی بن ابراهیم: «اللَّهُ الَّذِی خَلَقَکُم مِّن ضَعْفٍ» یعنی از نطفه ای متعفّن و ضعیف «ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا» یعنی پیری(1).

2) محمد بن یعقوب از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن علی، از عبد الرحمن بن محمد بن ابی هاشم، از احمد بن محسن میثمی، از ابو عبد الله جعفر بن محمد صادق علیه السلام در حدیثی مشتمل بر استدلال بر خداوند صانع آورده است: ابن ابی عوجاء پس از شنیدن سخنان امام صادق علیه السلام مبتنی بر اقامه دلیل بر صانع بودن خدای متعال گفت: به امام عرض کردم: اگر موضوع چنان است که شما می فرمایید، پس چرا خداوند خود بر مخلوقات خویش ظاهر نشد تا آنان را به پرستش خود دعوت کند تا اختلاف میان کسی حاصل نشود؟ و اصولاً چرا خداوند خود را از مردم پنهان کرده است و پیامبران را نزد آنان می فرستد؟ و اگر خود برایشان تجلّی می کرد، آنها به ایمان نزدیک تر می شدند.

پس امام علیه السلام به من فرمود: «وای بر تو! چگونه کسی که قدرت خودش را در وجود تو به تو نشان داده است از تو محجوب مانده است؟ نبودی، تو را آفرید؛ کودک بودی، بزرگ شدی؛ ضعیف بودی، قوی شدی؛ مریض بودی، سالم گشتی؛ خشمگین بودی، راضی شدی؛ غمگین بودی، شاد گشتی؛ کینه توز بودی، دوست شدی؛ دوست بودی، دشمن شدی؛ سست عنصر بودی، مصمّم شدی؛ مصمّم بودی، سست عنصر شدی؛ میل به شهوت پیدا کردی بعد از آن که از آن نفرت داشتی و بی میلی را پس از میل به شهوت در خود احساس کردی؛ تمایل و رغبت داشتی، ترسان گشتی، ترسان بودی، رغبت یافتی؛ ناامید بودی، امیدوار شدی و امیدوار بودی، نومید گشتی، و به خاطر آوردنت آنچه را که در خاطرت نبود و از ذهن رفتن آنچه در ذهنت نقش بسته بود» و باز همچنان به برشمردن توانایی های درونی من که قادر به دفع آنها از خود نبودم، ادامه داد تا این که گمان کردم که

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 137

خداوند میان من و او آشکار می گردد.(1)

«وَقَالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِیمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی کِتَابِ اللَّهِ إِلَی یَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا یَوْمُ الْبَعْثِ وَلَکِنَّکُمْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ(56) »

[و(لی) کسانی که دانش و ایمان یافته اند، می گویند: قطعاً شما (به موجب آن چه) در کتاب خدا(ست) تا روز رستاخیز مانده اید و این روز رستاخیز است. ولی شما خودتان نمی دانستید]

1) محمد بن یعقوب از ابو محمد قاسم بن علاء، از عبد العزیز بن مسلم، از امام رضا علیه السلام در حدیثی که در آن وصف امام و این که امامت از آن کیست و چه کسی به تنهایی استحقاق آن را دارد، روایت کرده است که آن حضرت فرمود: امامت همچنان در ذرّیّه ابراهیم علیه السلام بود و فرزندان او یکی پس از دیگری آن را به ارث می بردند تا این که خداوند عزّ و جلّ آن را به رسول خاتم صلی الله علیه و آله رسانده و فرمود: «إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْرَاهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِیُّ وَالَّذِینَ آمَنُواْ وَاللَّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ»(2) [در حقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند و (نیز) این پیامبر و کسانی که (به آیین او) ایمان آورده اند؛ و خدا سرور مؤمنان است] از این رو امامت مختص او صلی الله علیه و آله بود و آن حضرت به امر خدای عزّ و جلّ آن را بر اساس سنت خدا به علی علیه السلام واگذار نمود و بدین ترتیب در ذرّیّه برگزیدگانی قرار گرفت که خداوند متعال علم و ایمان را به ایشان عطا کرده و فرمود: «وَقَالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِیمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی کِتَابِ اللَّهِ إِلَی یَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا یَوْمُ الْبَعْثِ». بنابراین، امامت تا روز قیامت در فرزندان علی علیه السلام باقی خواهد ماند؛ چون که پس از محمد صلی الله علیه و آله دیگر پیامبری نخواهد آمد.(3)

ابن بابویه نیز آن را در کتاب معانی الاخبار آورده و گفته است: از ابو عباس،

1- [1] - کافی، ج 1، ص 58، ح 2.
2- [2] - آل عمران/ 68.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 154، ح 1.

از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی- که خدا از او خشنود باد- از ابو القاسم احمد بن محمد بن علی هارونی، از ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم، از حسن بن قاسم رقّام، از قاسم بن مسلم، از برادرش عبد العزیز بن مسلم، از امام رضا علیه السلام این حدیث روایت شده است که حدیث بلندی است و ما آن را در تفسیر آیه «وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ» [و پروردگار تو هر چه را بخواهد می آفریند و برمی گزیند و آنان اختیاری ندارند] از سوره قصص به طور کامل آورده ایم.(1)

2) علی بن ابراهیم گوید: آیه «وَقَالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِیمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی کِتَابِ اللَّهِ إِلَی یَوْمِ الْبَعْثِ» مقدّم و مؤخّر شده است و در اصل چنین بوده است: «وَقَالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِیمَانَ فِی کِتَابِ اللَّهِ لَقَدْ لَبِثْتُمْ إِلَی یَوْمِ الْبَعْثِ».(2)

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لَا یُوقِنُونَ(60)»

[پس صبر کن که وعده خدا حق است و زنهار تا کسانی که یقین ندارند تو را به سبکسری واندارند]

1) علی بن ابراهیم: یعنی «لایغضبنَّک»، گوید: علی بن ابی طالب علیه السلام نماز می خواند و ابن کوّاء پشت سر وی بود. امیر المؤمنین علیه السلام مشغول قرائت بود که ابن کوّاء گفت: «وَلَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَإِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ»(3) [و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است اگر شرک ورزی، حتماً کردارت تباه و مسلّماً از زیانکاران خواهی شد] پس امیر المؤمنین علیه السلام سکوت نموده تا این که ابن کوّاء ساکت شد. سپس قرائت خود را ادامه داد و دوباره ابن کوّاء شروع به تلاوت قرآن کرد و امام ساکت شد و این کار سه بار تکرار شد؛ آن گاه امام فرمود: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ

1- [1] - قصص/ 68، معانی الاخبار، ص 96، ح 2 .
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 137.
3- [3] - زمر/ 65.

اللَّهِ حَقٌّ وَلَا یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لَا یُوقِنُونَ»(1)

2) شیخ طوسی در کتاب تهذیب از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از معاویه بن وهب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت درباره مردی سؤال کردم که در حالی به امامت جماعت می ایستد که شما به خاطر این که قرائت را با صدای بلند می خواند، از او راضی نیستید. فرمود: اگر شنیدی کتاب خدا تلاوت می شود، به آن گوش فرا ده. عرض کردم: اما او شهادت به شرک من می دهد. فرمود: «اگر او خدا را نافرمانی کرد، تو مطیع خدا باش». پس دوباره سؤال کردم اما او اجازه واکنش دیگری به من نداد. لذا گفتم: بنابراین ابتدا در خانه ام نماز می خوانم و سپس نزد او می روم. فرمود: «اشکالی ندارد». و فرمود: علی علیه السلام در نماز صبح بود و ابن کوّاء که پشت سر آن حضرت بود آیه «وَلَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَإِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ»(2) [و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است اگر شرک ورزی، حتماً کردارت تباه و مسلّماً از زیانکاران خواهی شد] را خواند. امام علی علیه السلام به احترام قرآن سکوت فرمود تا این که آن مرد از خواندن آیه فارغ شد. اما ابن کوّاء مجدداً شروع به خواندن آیه نمود و علی علیه السلام دوباره ساکت شد و بار دیگر ابن کوّاء خواند و علی علیه السلام سکوت فرمود و سپس این آیه را تلاوت فرمود: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لَا یُوقِنُونَ»(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 137.
2- [2] - زمر/ 65.
3- [3] - تهذیب، ج 3، ص 35، ح 127.

سوره لقمان

اشاره

سوره لقمان مکی است به جز آیات 27،28 و29 که مدنی هستند. تعداد کل آیات آن 34 آیه است که پس از سوره صافّات نازل گردیده است

ص:265

ص:266

فضیلت و ثواب قرائت سوره لقمان

1) ابن بابویه از عمر بن جبیر عرزَمیّ، از پدرش، از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: هر کس سوره لقمان را در هر شب بخواند، خداوند فرشتگانی را مأمور می کند که در آن شب از وی در مقابل ابلیس و سربازانش تا صبح حمایت کنند. اما اگر روز آن را تلاوت کند، تمام روز تا شب از وی محافظت می کنند.(1)

2) در کتاب «خواص القرآن» آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که این سوره را بخواند، روز قیامت، لقمان رفیق او خواهد بود و ده برابر تعداد کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می کنند برایش ثواب نوشته می شود. هر که آن را بنویسد و در آب بشوید و آب آن را به کسی که بیماری داخلی دارد بخوراند، بیماری او شفا می یابد؛ و هر که (چه زن و چه مرد) خونریزی داشته باشد و این سوره را نوشته در جایی که دچار خونریزی شده آویزان کند، به اذن خداوند تعالی خونریزی او قطع می شود.(2)

3) در روایتی دیگر: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که آن را بنویسد و در آب خیس کند و آب آن را به کسی بدهد که بیماری داخلی دارد یا بدنش خونریزی می کند- چه مرد باشد و چه زن- و آن را در موضع خونریزی بیاویزد، خون او به اذن خدای متعال بند می آید.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 139.
2- [2] - مجمع البیان، ج 8، ص 74.

4) امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس آن را بنویسد و آب آن را به بیماری که ناراحتی داخلی یا هر بیماری دیگری داشته باشد- چه زن باشد و چه مرد- بدهد، شفا پیدا می کند و تب وی قطع می گردد و هر گزندی به اذن خدا از او دور می شود.

ص:268

تفسیر سوره لقمان

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«الم(1) تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْحَکِیمِ(2) هُدًی وَرَحْمَةً...أُوْلَئِکَ عَلَی هُدًی مِّن رَّبِّهِمْ وَأُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(5) »

«الم(1) تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْحَکِیمِ(2) هُدًی وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِینَ(3) الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَاةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَهُم بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ(4) أُوْلَئِکَ عَلَی هُدًی مِّن رَّبِّهِمْ وَأُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(5) »

[الف لام میم* این است آیات کتاب حکمت آموز* (که) برای نیکوکاران رهنمود و رحمتی است* (همان) کسانی که نماز برپا می دارند و زکات می دهند و (هم) ایشانند که به آخرت یقین دارند* آنانند که از جانب پروردگارشان از هدایت برخوردارند و ایشانند که رستگارانند]

1) علی بن ابراهیم: در این کلام خدای تعالی «الم* تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْحَکِیمِ* هُدًی وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِینَ* الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَاةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَهُم بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ* أُوْلَئِکَ عَلَی هُدًی مِّن رَّبِّهِمْ» یعنی از جانب پروردگارشان از بیان برخوردارند. (1)

«وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَن...لَّمْ یَسْمَعْهَا کَأَنَّ فِی أُذُنَیْهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِیمٍ(7) »

«وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَن سَبِیلِ اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ یَتَّخِذَهَا هُزُوًا

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 138.

أُولَئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِینٌ(6) وَإِذَا تُتْلَی عَلَیْهِ آیَاتُنَا وَلَّی مُسْتَکْبِرًا کَأَن لَّمْ یَسْمَعْهَا کَأَنَّ فِی أُذُنَیْهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِیمٍ(7) »

[و برخی از مردم کسانی اند که سخن بیهوده را خریدارند تا (مردم را) بی(هیچ) دانشی از راه خدا گمراه کنند و (راه خدا) را به ریشخند گیرند. برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود* و چون آیات ما بر او خوانده شود، با نخوت روی برمی گرداند؛ چنان که گویی آن را نشنیده (یا) گویی در گوشهایش سنگینی است. پس او را از عذابی پر درد خبر ده]

1) محمد بن یعقوب از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از علی بن حمزه، از ابو بصیر روایت کرده که گفته است: از ابو جعفر باقر علیه السلام درباره درآمد زنان آوازه خوان پرسیدم، فرمود: درآمد آن که مردان بر او وارد می شوند، حرام است؛ ولی آن که به عروسی ها دعوت می شود، اشکالی ندارد و این خود فرموده خدای عزّ و جلّ است که: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَن سَبِیلِ اللَّهِ»(1).

2) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علی بن اسماعیل، از ابن مسکان، از محمد بن مسلم، از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده است که گوید: شنیدم که آن حضرت می فرماید: غناء ازجمله اموری است که خداوند کیفر آن را آتش وعده داده است. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَن سَبِیلِ اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَیَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِینٌ».(2)

3) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از مهران بن محمد، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که گفت: شنیدم که آن حضرت می فرماید: غناء از جمله اموری است که خداوند درباره آن فرمود: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْتَرِی

1- [1] - کافی، ج 5، ص 119، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 6، ص 431، ح 4.

لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَن سَبِیلِ اللَّهِ».(1)

4) از او، از گروهی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از وشّاء روایت شده است که گفت: شنیدم که از ابو الحسن امام رضا علیه السلام درباره غناء سؤال شد، فرمود: مشمول قول خدای عزّ و جلّ است که می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَن سَبِیلِ اللَّهِ»(2)

5) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از مهران بن محمد، از حسن بن هارون روایت کرده است که گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرماید: غناء، مجلسی است که خداوند به مردمانش نگاه نمی کند و مصداق کلام خداوند عزّ و جلّ است که می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَن سَبِیلِ اللَّهِ».(3)

6) ابن بابویه، از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی- که رحمت خدا بر او باد- از جعفر بن محمد مسعود، از پدرش، از حسین بن اِشکیب، از محمد بن سری، از حسین بن سعید، از ابو احمد محمد بن ابی عمیر، از علی بن حمزه، از عبد الاعلی روایت کرده که گفت: از جعفر بن محمد صادق علیه السلام درباره قول خدای متعال پرسیدم که می فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ» فرمود: غناء است.(4)

7) زمخشری در «ربیع الابرار» از ابو امامه، از رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است که: آموزش زنان آوازه خوان و فروش آنها و خرید آنها و تجارت به وسیله آنها جایز نیست و بهای آنها حرام است و این آیه جز در این مورد بر من نازل نشده است: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَن سَبِیلِ اللَّهِ». سپس فرمود: سوگند به کسی که مرا به حق فرستاد، هیچ مردی صدای آوازش را بلند نکرد مگر این که خدای متعال دو شیطان را به سراغ او بفرستد و هر کدام بر روی

1- [1] - کافی، ج 6، ص 433، ح 16.
2- [2] - کافی، ج 6، ص 432، ح 8.
3- [3] - کافی، ج 6، ص 433، ح 16.
4- [4] - معانی الاخبار، ص 349، ح 1.

یک کتف او سوار شده و با پاهایشان بر سینه اش می کوبند تا این که سکوت کند.(1)

8) علی بن ابراهیم در معنای این آیه گفت: غنا، شرب خمر و همه خوشگذرانی ها: «لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» گفت: تا آنان را از راه خدا منحرف کند.(2)

9) گفت: و در روایت ابو جارود، از امام باقر علیه السلام در معنی آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِى لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» نقل شده است که: او نَضْر بن حارث بن علقمه بن کلده از بنی کلده از بنی عبد الدار بن قُصی است و این نضر راوی گفتار و اشعار مردم بود. خدای عزّ و جلّ می فرماید: «وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِى أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ».(3)

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى...وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ(10) »

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِى الْأَرْضِ رَوَاسِىَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ(10) »

[آسمان ها را بی هیچ ستونی که آن را ببینید خلق کرد و در زمین کوههای استوار بیفکند تا (مبادا زمین) شما را بجنباند و در آن از هر گونه جنبنده ای پراکنده گردانید و از آسمان آبی فرو فرستادیم و از هر نوع (گیاه) نیکو در آن رویانیدیم]

سخن درباره این آیه پیش از این در آغاز سوره رعد بیان گردید و ان شاء الله تعالی در تفسیر آیه «وَالسَّمَاء ذَاتِ الْحُبُكِ»(4) خواهد آمد.

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِى الْأَرْضِ...مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِى ضَلَالٍ مُّبِينٍ(11) »

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِى الْأَرْضِ رَوَاسِىَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ(10) هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِى

1- [1] - ربیع الابرار، ج 2، ص 569.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 138.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 138.
4- [4] - ذاریات/ 7.

مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ(11) »

[آسمان ها را بی هیچ ستونی که آن را ببینید خلق کرد و در زمین کوههای استوار بیفکند تا (مبادا زمین) شما را بجنباند و در آن از هر گونه جنبنده ای پراکنده گردانید و از آسمان آبی فرو فرستادیم و از هر نوع (گیاه) نیکو در آن رویانیدیم* این خلق خداست. (اینک) به من نشان دهید کسانی که غیر از اویند، چه آفریده اند. (هیچ) بلکه ستمگران در گمراهی آشکارند]

1) علی بن ابراهیم: درباره سخن خداوند متعال: «وَبَثَّ فِیهَا مِن کُلِّ دَابَّةٍ» گوید: از هر نوع حیوانی در آن قرار داد. گفت: درباره آیه «فَأَنبَتْنَا فِیهَا مِن کُلِّ زَوْجٍ کَرِیمٍ» می فرماید: از هر رنگ زیبایی، و زوج: رنگ زرد و سبز و قرمز، کریم: نیکو. فرمود: سخن خداوند: «هَذَا خَلْقُ اللَّهِ» یعنی مخلوق خدا، زیر «خَلْقُ» همان «فعل» است و فعل دیده نمی شود، بلکه اشاره او به مخلوق و نیز به آسمان و زمین و کوه ها و همه حیوانات بوده است، یعنی «فعل» را به معنای «مفعول» به کار برده است.(1)

«وَلَقَدْ آتَیْنَا لُقْمَانَ الْحِکْمَةَ أَنِ اشْکُرْ لِلَّهِ وَمَن...یَا بُنَیَّ لَا تُشْرِکْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ(13) »

«وَلَقَدْ آتَیْنَا لُقْمَانَ الْحِکْمَةَ أَنِ اشْکُرْ لِلَّهِ وَمَن یَشْکُرْ فَإِنَّمَا یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ(12) وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ یَعِظُهُ یَا بُنَیَّ لَا تُشْرِکْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ(13) »

[و به راستی لقمان را حکمت دادیم که خدا را سپاس بگزار و هر که سپاس بگزارد تنها برای خود سپاس می گزارد و هر کس کفران کند، در حقیقت خدا بی نیاز ستوده است* و (یاد کن) هنگامی را که لقمان به پسر خویش در حالی که وی او را اندرز می داد، گفت: ای پسرک من! به خدا شرک میاور که به راستی شرک، ستمی بزرگ است]

1) محمد بن یعقوب از ابوعبد الله اشعری، از یکی از یاران ما در حدیثی مرفوع از هشام بن حکم، گفت: ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام به من

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 138.

فرمود: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» فرمود: [منظور از حکمت] فهم و عقل است.(1)

2) علی بن ابراهیم، از ابو القاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حمّاد نقل کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام، از لقمان و حکمتی که خدای عزّ و جلّ ذکر فرموده، سؤال کردم، فرمود: به خدا سوگند، حکمت را به خاطر حسب و نسب یا مال یا خویشاوندان و یا قدرت بدنی، یا زیبایی ندادند، بلکه چون مردی قوی در کار خدا بود، پرهیزکار برای خدا، بسیار کم سخن، ژرف نگر، بلند نظر، تیزبین، بی نیاز از دیگران، هرگز در روز نخوابید، هیچ کسی او را در حال ادرار کردن، قضای حاجت یا غسل کردن ندید، حکمت را به او دادند؛ چون بسیار خوددار و ژرف نگر بود و به کار خویش سرگرم بود؛ از ترس گناه به چیزی نخندید و هرگز خشمگین نشد و با انسانی شوخی نکرد و به خاطر برخوردار شدن از نعمت های دنیا خوشحال نشد و به خاطر امور دنیوی هرگز غم و اندوه به خود راه نداد. او زنانی به همسری گرفت و فرزندانی بسیار یافت و بسیاری از ایشان در کودکی مردند و بر مرگ هیچ کدام از آنها نگریست. و بر دو مرد در حال دعوا و جدل نگذشت، مگر این که آنان را با هم آشتی داد و از آن جا نمی رفت، مگر این که میانشان صلح برقرار می کرد. او هرگز سخنی نشنید و نپسندید، تا این که تفسیر آن را طلب کند و نام راوی آن را بپرسد. او بسیار همنشین فقها و دانشمندان می شد و نزد قاضیان و پادشاهان و حکّام و سلاطین، رفت و آمد بسیار داشت. قاضیان را به خاطر امتحان سختی که در پیش داشتند، رثا می گفت و بر ملوک و سلاطین به خاطر غرورشان و اطمینان از بقای آنها در این مقام ها، دلسوزی می کرد و از آنان عبرت می گرفت و چیز می آموخت که اسباب غلبه او بر نفسش باشد و به وسیله آن با هوای نفس مبارزه می کرد و از شیطان دوری می گزید. او قلبش را با اندیشیدن درمان می کرد و با عبرت ها خود را درمان می نمود، و وارد موضوعی نمی شد، مگر مربوط به وی باشد؛ از این رو به وی حکمت داده شد و عصمت به وی هدیه گشت؛ زیرا خدای تبارک و تعالی به گروه های ملائکه فرمان داد تا آن گاه که روز به نیمه رسید و چشم ها به خواب

1- [1] - کافی، ج 1، ص 13، ح 12.

قیلوله آرام گرفتند، لقمان را بی آن که آنها را ببیند ولی [صدایشان را] بشنود، صدا کرده و گفتند: ای لقمان! آیا می خواهی خدا تو را خلیفه خود بر روی زمین قرار دهد تا در آن، میان مردم قضاوت کنی؟ لقمان گفت: اگر خدا مرا به این کار فرمان دهد، اطاعت می کنم؛ زیرا اگر مرا به این کار وادارد، به یاری من خواهد شتافت و مرا علم داده، عصمت و خویشتن داری عنایت می فرماید. اما اگر مرا مختار بگذارد، قطعاً عافیت طلبی را می پذیرم.

پس فرشتگان گفتند: ای لقمان! چرا چنین گفتی؟ گفت: چون قضاوت کردنم میان مردم سخت ترین منازل دین است و پُر فتنه و پُر بلاترین آنها؛ قاضی تنها است بی آن که یاوری داشته باشد، ستم از هر سو او را احاطه کرده و پیوسته بر سر دو راهی است؛ اگر به حق قضاوت کند، سزاوار است که راه سلامت بپیماید و اگر به اشتباه قضاوت کند، راه بهشت را گم کرده است و هر که در دنیا ذلیل و ضعیف باشد، برای وی آسان تر خواهد بود که در آن دنیا حکیم و دانا و شریف باشد و هر که دنیا را بر آخرت برگزیند، هر دو را می بازد، این (دنیا) می گذرد و به آن یکی هم نمی رسد.- فرمود: - پس فرشتگان از حکمت و دانش او در شگفت شدند و خدای رحمان، منطق او را پسندید.

چون شب فرا رسید و در بستر آرمید، حکمت را بر وی نازل فرمود به گونه ای که او را از سر تا پا دربرگرفت. پس چون از خواب بیدار شد، داناترین مردم زمان خود بود و از آن پس در میان مردم به حکمت میان مردم سخن می گفت و آن را بین مردم رواج می داد.- فرمود:- و چون قضاوت بر او عرضه شد و نپذیرفت، خداوند فرشتگان را امر فرمود تا داود را به پذیرش خلافت فرا خوانند. او آن را پذیرفت بی آن که شرایط لقمان را مطرح کند، پس خداوند خلافت و حکومت زمین را به وی عطا فرمود و بارها او را آزمود؛ اما هر بار دچار اشتباه می شد، اما خداوند از او درمی گذشت. لقمان بسیار به دیدار داود علیه السلام می رفت و با موعظه ها و علم خود، وی را پند و اندرز می داد و داود علیه السلام به وی می گفت: ای لقمان! خوشا به حالت! حکمت را به تو دادند و از بلاها تو را معاف کردند؛ اما خلافت به داود داده شد و به حکومت و فتنه مبتلا گشت.

گفت: سپس امام صادق علیه السلام در معنی این کلام خداوند متعال: «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» می فرماید:

ص:275

پس لقمان فرزندش را به سخنانی پند داد که او را از هم شکافت و گسست و از جمله پندهایی که به وی داد، این بود: ای حمّاد! ای فرزندم! تو از روزی که به این دنیا گام نهادی، پشت به آن کرده ای و راه آخرت در پیش گرفته ای. خانه ای که رو به آن می روی، نزدیک تر از خانه ای است که داری از آن دور می گردی. فرزندم! با علما چنان همنشین و نزدیک شو که زانویت به زانوی آنها برخورد کند و با آنان جدل مکن که علم خود را از تو دریغ خواهند ورزید. از دنیا روزی خویش را برگیر و آن را رد مکن تا نان خور مردم نباشی، و چنان در آن وارد نشو که به آخرت تو زیان رساند. چنان روزه بگیر که شهوتت را قطع کند، نه این که روزه ای بگیری که تو را از نماز باز دارد؛ زیرا نماز نزد خدا محبوب تر از روزه است. فرزندم! دنیا دریایی عمیق است که مردمی بسیار در آن غرق شده اند؛ پس تو کشتی خود را در آن ایمان قرار ده که بادبان آن توکل و توشه تو در آن ترس از خدا باشد، که اگر نجات یافتی به لطف پروردگار بوده و اگر هلاک گشتی، به خاطر گناهانت بوده است.

فرزندم! اگر در کودکی ادب آموختی، در بزرگی سود آن را می بری و هر که به ادب اهتمام ورزد، به آن توجه می کند و اهمیت می دهد و هر که به آن اهتمام ورزد، زحمت آموختن را می پذیرد و هر که خود را مکلف به آموختن آن کند، طلبش فزونی می یابد و هر که طلبش زیادت یافت، سود آن را نیز می برد. پس ادب آموزی را عادت خویش قرار ده تا با این کار هم راه گذشتگان را پیموده باشی و هم به آیندگان سود رسانده باشی و کسانی تمایل پیدا می کنند آن را از تو بیاموزند و هیبت تو مانع از آن می شود که دیگران با تو درافتند. از تنبلی در کسب ادب به خاطر پرداختن به غیر آن بر حذر باش، پس اگر مغلوب دنیا شدی مغلوب آخرت مشو؛ زیرا اگر فرصت طلب علم را از دست دادی، در کسب آخرت مغلوب گشته ای. پس در شب و روز و ساعات عمرت، بخشی را به دانش اندوزی اختصاص ده، که اگر آن را از دست دهی هیچ از دست رفته ای را چون ترک دانش نخواهی یافت. دانش خود را وسیله جدل با لجوج قرار مده و با هیچ فقیه و دانایی جدل مکن و به دشمنی با هیچ سلطانی برمخیز و با هیچ ستمگری مدارا مکن و دوست و همراه وی مباش. هرگز با فاسق مشکوک و متّهم دوستی مکن و با کسی که در معرض تهمت بدکاری قرار دارد مصاحبت مکن. از دانش خویش چون

سکه هایت محافظت کن. فرزندم! چنان خدا ترس باش که اگر در قیامت با عمل صالحِ همه ساکنان آسمان و زمین آمده باشی، باز هم از عذاب خدا بیمناک بوده و ایمن نباشی و چنان به رحمتش امیدوار باش که اگر با بار گناه هر دو عالم، قدم در قیامت گذاشتی، امید به آمرزش وی داشته باشی.

آن گاه فرزندش به وی گفت: پدر! با داشتن یک قلب، چگونه چنین امری را تحمل کنم؟

لقمان گفت: فرزندم! اگر قلب مؤمن را درآورده و بشکافند، دو نور در آن می یابند، نوری که به ترس و نوری که به امید تعلق دارد که اگر وزن شوند، هیچ کدام بر دیگری کمترین رجحانی ندارند. هر که به خدا ایمان بیاورد، کلام خدا را تأیید می کند و هر که کلام خدا را تأیید کند، دستور خدا را اطاعت می کند و هر که مطیع امر خدا نباشد، قول او را تصدیق نکرده است. این خُلقیّات هر کدام، گواه بر دیگری هستند. پس هر که ایمانش به خدا راستین باشد، خالصانه و ناصحانه برای خدا کار می کند و هر که خالصانه و ناصحانه برای خدا کار کند، ایمانش به خدا ایمانی راستین است و هر که از خدا اطاعت کند، از او می ترسد و هر که از او بترسد، دوستش می دارد و آن که خدا را دوست بدارد، امر او را اطاعت می کند؛ و هر که مطیع امر او باشد، مستحق بهشت و رضای او می گردد و هر که در پی کسب رضای خدا نباشد، خشم خدا را برای خود خریده است و از خشم خدا به خودش پناه می بریم. فرزندم! به دنیا تکیه مکن و دل را به آن مشغول مدار؛ زیرا خداوند چیزی نیافریده که برایش دشوار بوده باشد. آیا نمی بینی که نعیم دنیا را پاداش فرمانبرداران قرار نداده و بلای آن را مجازات نافرمانان قرار نداده است؟ ![(1)]

3) از او، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از علی بن محمد، از بکر بن صالح، از جعفر بن یحیی، از علی قَصیر، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده وگفته است: قربانت گردم! آیه «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» به چه معناست؟ فرمود: معرفت امام زمانش به وی داده شد. [(2)]

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 139.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 138.

4) محمد بن یعقوب: از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از منصور بن یونس، از حارث بن مغیره یا از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است: به وی عرض کردم: وصیت لقمان به پسرش چه بود؟ فرمود: در این وصیت، شگفتی ها بود و از همه شگفت انگیزتر این که به فرزندش گفت: از خدای عزّ و جلّ چنان بترس که اگر با عمل نیک ساکنان آسمان و زمین نزد وی آیی، تو را عذاب خواهد کرد و چنان به رحمتش امید داشته باش که اگر با گناه هر دو عالم نزد وی آیی، تو را می بخشد. سپس فرمود: پدرم علیه السلام می فرمود: هیچ بنده مؤمنی نیست، مگر این که در قلبش دو نور باشد: نور بیم و نور امید؛ و اگر این دو وزن شوند، هیچ کدام فزو ن تر از دیگری نیستند.(1)

5) طبرسی: از سلیمان بن داود منقری، از حمّاد بن عیسی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: در وصیتی از لقمان به فرزندش آمده است: فرزندم! با شمشیر، کفش، عمامه و خیمه و مشک آب و نخ و درفش خود به سفر برو و در سفر داروهایی به همراه داشته باش که خود و آن که با توست از آن منتفع گردد و با همسفرانت جز در معصیت خداوند عزّ و جلّ همراه و موافق باش. فرزندم! اگر با جمعی سفر کردی، در کار خودت و ایشان با آنان بسیار مشورت کن و با آنان بسیار خنده رو باش و در غذای خود با آنان سخاوتمند باش و اگر تو را به میهمانی دعوت کردند، دعوت آنان را بپذیر و اگر از تو یاری خواستند به یاریشان بشتاب و در همه حال ساکت و کم حرف باش و بسیار نماز بخوان و آب و غذا و چهارپای خود را از دیگران دریغ مدار و اگر از تو شهادت به حق دادن طلبیدند ، برایشان شهادت ده، و اگر با تو مشورت کردند، سعی کن مشاور خوبی برای آنان باشی و تا پیرامون کاری خوب فکر نکرده ای، اقدام مکن و به هیچ مشورتی پاسخ مده، مگر این که مدتی را صرف نظر کردن به آن کرده باشی و هر کس نتواند نصیحت مشفقانه و خیرخواهانه را به طرف مشورت گیرنده ارائه کند، خداوند عقل او را از وی می گیرد.

و اگر دیدی دوستانت راه می روند، با آنان راه برو و اگر دیدی به کاری

1- [1] - کافی، ج 2، ص55، ح1

مشغولند، به یاریشان بشتاب. پند مسن تر از خود را گوش کن و اگر فرمانی به تو دادند یا چیزی از تو خواستند، بگو: بلی، و پاسخ منفی مده، زیرا «نه» گفتن سنگین و نشانه لئیم بودن است و اگر سرگردان شدید، اتراق کنید و اگر در تصمیم دچار تردید شدید، بایستید و رایزنی کنید و اگر یک مرد را در بین راه دیدید درباره مسیرتان چیزی از وی نپرسید و از او راهنمایی مخواهید، زیرا تنها بودن در بیابان شک برانگیز است و ممکن است جاسوس دزدها باشد و شاید همان شیطانی باشد که شما را سرگردان کرده باشد. از دو شخص نیز بترسید، مگر این که آن چه را من می بینم، شما در آنها نبینید؛ زیرا عاقل اگر با چشم خود چیزی ببیند، حق را از آن تشخیص می دهد و ببیننده، چیزهایی را می بیند که غایب نمی بیند.

فرزندم! چون وقت نماز شد، به هیچ بهانه ای آن را به تأخیر مینداز. به موقع آن را اقامه کن و خود را آسوده ساز؛ زیرا نماز یک دَین است. در همه حال سعی کن نمازت را به جماعت برگزار کنی و هرگز بر روی مرکب مخواب؛ زیرا خیلی زود دچار زخم نشیمنگاه می شوی و این کار عاقلانه ای نیست، مگر این که در محملی نشسته باشی و بخواهی دراز بکشی تا به مفاصلت استراحتی داده باشی و اگر قصد اتراق داشتید، خوش رنگ ترین زمین را انتخاب کنید که خاکش نرم و علفش بسیار باشد و چون اُتراق کردید، پیش از آن که بنشینی دو رکعت نماز به جای آر و اگر قصد قضای حاجت کردی، از محل اتراق دور شو و چون عزم ادامه سفر کردی دو رکعت نماز بخوان و با زمینی که در آن اتراق کرده بودی وداع کن و بر مردمان آن سلام کن؛ زیرا هر بقعه ای از زمین به جمعی از فرشتگان تعلّق دارد و اگر نتوانستی لب به غذا بزنی تا صدقه ندهی، این کار را بکن و تا سوار بر مرکبی، تلاوت قرآن را فراموش مکن و تا زمانی که مشغول به کار هستی، تسبیح را فراموش مکن و چون بیکار بودی، از دعا غفلت مکن و بر حذر باش از این که از آغاز تا پایان شب در حرکت باشی و مبادا که در حین حرکت صدایت را بلند کنی.

ابو عبد الله امام صادق علیه السلام می فرماید: به خدا سوگند که حکمت را به خاطر حسب و نسب یا ثروت و مکنت یا قدرت بدن یا جمال رخسار به لقمان ندادند؛ بلکه چون با اراده در کار خدا، پرهیزکار، ساکت و بسیار کم حرف، ژرف نگر، دوراندیش و تیزبین بود، از این نعمت برخوردار شد و هرگز در روز نمی خوابید و هرگز در مجلس تکیه نمی داد و آب دهان بیرون نمی انداخت و هیچ کار عبثی انجام

ص:279

نمی داد و هیچ کس او را در حال ادرار یا قضای حاجت یا غسل به خاطر حیای بسیار او ندید و هرگز به چیزی نخندید و به خشم نیامد تا مبادا آسیبی به دینش وارد شود و هرگز با انسانی شوخی نکرد و به خاطر امور دنیوی اظهار شادمانی نکرد و به خاطر از دست دادن آن غمگین نشد. او چند همسر گرفت و فرزندان بسیار یافت که خیلی از آنها در حیات او درگذشتند، اما هرگز بر یکی از آنها نگریست.

اگر بر دو نفر وارد می شدند که در حال جنگ و دعوا بودند، آنها را با هم آشتی می داد و تا از هم جدا نمی شدند از آن جا نمی رفت. هیچ سخن پسندیده ای نشنید مگر این که خواستار تفسیر و توضیح آن شد و این که گوینده اصلی آن سخن چه کسی بوده است. با فقها و علما زیاد نشست و برخاست داشت. پیوسته نزد قضات، حکام و سلاطین می رفت و به آنان سر می زد. قاضیان را به خاطر این که در مقابل امتحانی سخت قرار گرفته اند تسلّی خاطر می داد و بر پادشاهان و حکام به خاطر نخوت و تکبری که در مقابل خدا داشتند و این که چنین در آرامش زندگی می کنند، دل می سوزاند. او پیوسته چیزهایی می آموخت که به وسیله آنها بر نفس خود غلبه کند و از شیطان فاصله بگیرد. او پیوسته خود را با تفکر و عبرت گرفتن درمان می کرد. او وقت خود را فقط به کار مفید می گذراند و در امری که به وی مربوط نبود دخالت نمی کرد؛ و به همین دلیل بود که به وی حکمت داده شد و از نعمت عصمت برخوردار گردید.

6) طبرسی با حذف اسناد، از حمّاد از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: لقمان حکیم سال ها قبل از داود علیه السلام به دنیا آمده بود و زمان وی را درک نمود و سال های بسیاری با او بود و روزی که جالوت را کشت با وی بود. طول (قد) جالوت هشتصد ذراع بود و طول داود فقط ده ذراع بود و چون داود جالوت را کشت، خداوند نبوت را به وی عطا فرمود و لقمان همچنان با داوود تا وقتی که داوود مرتکب خطایی شد و خداوند از خطای او گذشت و توبه اش را پذیرفت و بعد از آن بود. لقمان پیوسته فرزندش را اندرز می داد .... از جمله پندهای لقمان به فرزندش این است: فرزندم ! از لحظه ای که به دنیا آمدی، پشت به آن کرده و رو به آخرت در حرکتی و خانه آخرتی که به سوی آن می روی، نزدیک تر از خانه ای است که داری از آن دور می شوی. فرزندم ! هیچ خیری در

سخنی نیست، مگر این که به نام خدای متعال آغاز شده باشد. کم حرف از آرامش و متانت برخوردار است.

فرزندم! با علما همنشین باش؛ زیرا اگر علم در دل سگ هم باشد، خداوند متعال او را عزت می داد و دوست می داشت. فرزندم! چنان با اهل علم همنشین باش که زانو به زانوی آنها بنشینی و با آنها جدل مکن؛ چون از تو نفرت پیدا خواهند کرد و از دنیا روزی خویش را به دست آر و آن را رد مکن تا سربار مردم نباشی؛ ولی چنان نیز در پی دنیا مرو که به آخرت تو زیان برساند. و چنان روزه ای بگیر که شهوت تو را قطع کند و روزه ای مگیر که چنان تو را ضعیف کند که توان نماز را از تو بگیرد؛ زیرا نماز نزد خدا از روزه محبوب تر است و نماز بهترین اعمال است. فرزندم! دنیا، دریای عمیقی است که مردم بسیاری در آن غرق شده اند، پس کشتی خودت را در آن ایمان و بادبان آن را توکل و توشه خویش را در آن ترس از خدا قرار بده؛ اگر نجات یافتی، لطف خدا شامل حال تو شده و اگر هلاک گشتی، علت، گناهان خودت است. فرزندم! اگر در کودکی ادب آموختی، در بزرگی از آن بهره مند می شوی و هر که ادب دوست شود، بدان اهمیت می دهد و هر که به آن اهمیت دهد، به آن عمل می کند و هر که به آن عمل کند، طلبش بیشتر می شود و هر که طلبش بیشتر شود، منفعت آن را درمی یابد، پس آن را عادت خود قرار ده. آن گاه تو جانشین خلف و مفید برای سلف خود می گردی و راغب آن به تو امید می بندد و راهب آن از هیبتت می ترسد. بر حذر باش از تنبلی از طلب علم و رو آوردن به طلب چیزی غیر آن. اگر مغلوب دنیا شدی، مغلوب آخرت نیز مشو. فرزندم! هر که علم را به دست آورد، چه چیز را از دست داده؟ و هر که علم را از دست دهد، چه چیزی به دست آورده؟ فرزندم! اگر فرصت طلب علم را از دست دادی، بدان که هیچ راهی برای تباه کردن آن بهتر از ترک علم نیست. علم را ابزار جدل با لجوج و دانا قرار مده و با آن به ستیز با سلطان برنخیز و با ستمگر مماشات مکن و با دشمن دوستی نورز و با فاسق زناکار و مشکوک پیمان اخوّت مبند و با متهم مصاحبت مکن و همان گونه که از پولت محافظت می کنی از علمت نیز مراقبت کن. فرزندم! از مردم روی بر مگردان و شادمانه و بیدردانه بر روی زمین راه مرو و صدایت را پایین بیاور که بدترین صداها، صدای الاغ است و آرام گام بردار. فرزندم! از خدا بترس چنان که اگر با اعمال نیک ساکنان دو عالم به روز قیامت

وارد گردی، بیم داشته باشی خدا تو را عذاب دهد و اگر با گناه دو عالم آمدی، امید به آمرزش و رحمت او داشته باشی.

پس فرزندش گفت: پدر! من یک دل بیشتر ندارم، چگونه همه این نصیحت را به کار گیرم؟

لقمان گفت: ای فرزندم! اگر قلب مؤمن را بیرون آورند و بشکافند، دو نور در آن یافت می شود: نوری برای ترس و نوری برای امید؛ و اگر وزن شوند، هیچ کدام سنگین تر از دیگری نیست حتی به اندازه یک ذرّه. پس هر که به خدا ایمان داشته باشد و کلام خدا را راست بداند، به آن عمل خواهد کرد و هر که به دستور خدا عمل نکند، کلام خدا را باور نکرده است؛ زیرا این اخلاق برای یکدیگر شهادت می دهند. پس هر که صادقانه به خدا ایمان داشته باشد، خالصانه برای خدا کار می کند و هر که برای خدا خالصانه و خیرخواهانه کار کند، صادقانه به خدا ایمان آورده است. هر که خدا را فرمان برد، خدا ترس می شود و خدا ترس، خدا را دوست می دارد و خدا دوست، مطیع امر خدا می شود و هر که مطیع امر خدا شود، بهشت بر او واجب می گردد و هر که در پی کسب رضای خدا نباشد، به خدا خیانت کرده است و هر که به خدا خیانت کند، مستوجب خشم و عذاب خدا می شود؛ و به خدا پناه می بریم از این که دچار خشم و عذاب و رسوایی و انتقام وی گردیم.

فرزندم! به دنیا تکیه مکن و دل را به آن مشغول مدار؛ زیرا خداوند چیزی آسان تر از آن نیافریده است. مگر ندیده ای که نعمت های آن را پاداش مطیعان قرار نداده و بلای آن را مجازات نافرمانان قرار نداده است؟ فرزندم! هر که نفسی را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است؛ یعنی این که او را از کشته شدن یا غرق شدن یا سوختن یا زیر آوار ماندن یا حیوانی درنده برهاند و یا این که او را ضمانت کرده تا بی نیاز شود یا این که او را از فقر به غنا و بی نیازی برساند و بهتر از همه اینها آن است که او را از گمراهی به رستگاری رهنمون شود. فرزندم! نماز را به پا دار، امر به معروف و نهی از منکر کن و بر آن چه بر تو می گذرد، شکیبا باش که این خود از استواری کارهاست.(1)

1- [1] - مجمع البیان، ج 8، ص 83.

«وَوَصَّیْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَی وَهْنٍ...ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(15) »

«وَوَصَّیْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَی وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِی عَامَیْنِ أَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ إِلَیَّ الْمَصِیرُ(14) وَإِن جَاهَدَاکَ عَلَی أَن تُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْیَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِیلَ مَنْ أَنَابَ إِلَیَّ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(15) »

[و انسان را درباره پدر و مادرش سفارش کردیم. مادرش به او باردار شد. سستی بر روی سستی، و از شیر باز گرفتنش در دو سال است. (آری به او سفارش کردیم) که شکرگزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت (همه) به سوی من است* و اگر تو را وادارند تا درباره چیزی که تو را بدان دانشی نیست، به من شرک ورزی از آنان فرمان مبر و(لی) در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن و راه کسی را پیروی کن که توبه کنان به سوی من بازمی گردد و (سرانجام) بازگشت شما به سوی من است و از (حقیقت) آن چه انجام می دادید، شما را با خبر خواهم کرد]

1) علی بن ابراهیم: درباره این فرموده خداوند متعال: «وَوَصَّیْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ حَمَلَتهُ امُّهُ وَهناً عَلَی وَهنٍ» آورده است: یعنی ضعف و سستی روی ضعف و سستی.(1)

2) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از بسطام بن مرّه، از اسحاق بن حسان، از هیثم بن واحد، از علی بن حسین عبدی، از سعد اسکاف، از اصبغ بن نُباته روایت کرده است که گفت: از امیر المؤمنین علیه السلام درباره قول خدای تعالی: «أَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ إِلَیَّ الْمَصِیرُ» سؤال شد. فرمود: پدر و مادری که خداوند تشکر کردن از آنها را واجب کرده آنهایی هستند که علم را زاده اند و حکمت را به ارث گذاشته اند. و مردم را امر فرمود از ایشان اطاعت کنند. سپس فرمود: خدای متعال گوید: «إِلَیَّ الْمَصِیرُ» یعنی بازگشت بندگان به سوی خداست و راهنمای این راه پدر و مادر هستند؛ آن گاه سخن را بر ابن حنتمه و دوستش معطوف کرده و درباره خاص و عام چنین فرموده است: «وَإِن جَاهَدَاکَ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 142.

عَلی أَن تُشْرِکَ بِی» گوید: در وصیت است و این که از کسی که دستور داده شده ای از او اطاعت کنی، اطاعت نکنی؛ از آن دو اطاعت مکن و سخنان ایشان گوش مکن. سپس سخن را متوجه پدر و مادر کرده است: «وَصَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْیَا مَعْرُوفًا» می گوید: فضیلت آنها را به مردم بشناسان و مردم را به پیروی از راه آنها دعوت کن و این همان کلام خداست که می فرماید: «وَاتَّبِعْ سَبِیلَ مَنْ أَنَابَ إِلَیَّ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ»، سپس فرمود: به سوی خدا، سپس به سوی ما؛ پس از خدا پروا کنید و از پدر و مادر نافرمانی نکنید؛ زیرا رضای آنها رضای خداست و خشم آنها خشم خداست. (1)

3) از او، از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبد الله بن بحر، از عبد الله بن مسکان، از راوی آن، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که گفت: در حالی که من در حضورش بودم، به عبد الواحد انصاری درباره نیکی در حق پدر و مادر در کلام خدای متعال: «وَ بِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا»(2) [و به پدر و مادر (خود) احسان کنید] فرمود: گمان کردیم که این همان آیه ای است که درباره بنی اسرائیل نازل شده است؛ یعنی: «وَقَضَی رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِیَّاهُ وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا»(3) [و خداوند چنین مقدر داشت که جز او را نپرستید و به پدر و مادر (خود) احسان کنید] سپس از آن حضرت در این مورد سؤال کردم. فرمود: درباره لقمان است که می فرماید: «وَوَصَّیْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ» [یعنی] نیکی کردن «وَإِن جَاهَدَاکَ عَلی أَن تُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا»، سپس فرمود: این بسیار بزرگ تر و مهم تر از آن است که دستور دهد؛ در هر حال صله و حق آنها به جا آورده شود «وَإِن جَاهَدَاکَ عَلی أَن تُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ» سپس فرمود: نه، بلکه امر به برقراری صله با آنها می شود هرچند تلاش کنند وی را به شرک دعوت کنند و این حق بیانگر آن است که بر حق آنها تأکید بیشتری نموده و

1- [1] - کافی، ج 1، ص 354، ح 79.
2- [2] - اسراء/ 23.
3- [3] - اسرا/ 23.

ادای حق آنها را امری عظیم دانسته است. (1)

4) محمد بن عباس از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از ابان بن عثمان، از عبد الله بن سلیمان روایت کرده که گفته است: جابر بن جعفی را نزد امام باقر علیه السلام دیدم، در حالی که آن حضرت می فرمود: محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام «والدان» (دو پدر) هستند. عبد الله بن سلیمان نیز گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرماید: آن که خمس را حلال کرد، از ماست و آن که سخن راست آورد، از ماست و آن که آن سخن را تأکید کرد، از ماست و در کتاب خدای عزّ و جلّ، مودّت از آن ماست و علی علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیهما «والدان» هستند که خداوند به ذرّیّه ایشان امر کرده که سپاسگزار آن دو باشند.(2)

5) از او، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی، از ابن مسکان، از زراره، از عبد الواحد بن مختار روایت کرده که گفت: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم، پس فرمود: آیا نمی دانستی علی علیه السلام یکی از والدینی است که خدای عزّ و جلّ می فرماید: «أَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ»؟ زراره گوید: من نمی دانستم منظور کدام آیه است، آن که در حق بنی اسرائیل نازل شده یا آن که در حق لقمان وارد گشته است. تا این که قسمت شد به زیارت خانه خدا بروم. پس بر امام باقر علیه السلام وارد شده و با او تنها گشتم و عرض کردم: قربانت گردم! عبد الواحد حدیثی برایم روایت کرده است. فرمود: آری. عرض کردم: کدام آیه است؟ آن که درباره لقمان است یا آن که در حق بنی اسرائیل است؟ فرمود: آن که در حق لقمان نازل شده است.(3)

6) از او، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از عمرو بن شمر، از مفضل، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده و گفته است: شنیدم که آن حضرت می فرماید: «وَوَصَّیْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ» یعنی رسول خدا صلی

1- [1] - کافی، ج 2، ص 127، ح6
2- [2] - تأویل الآیات، ج 1، ص 436، ح 1.

3- [3] - تأويل الآيات، ج 1، ص 436، ح 2.

الله علیه و آله و علی علیه السلام.(1)

7) از او، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از ابان بن عثمان، از بشیر دهّان روایت کرده است که: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از والدین است. گوید: عرض کردم: و آن دیگری؟ فرمود: او علی بن ابی طالب علیه السلام است.(2)

8) سعید رضی در «الخصائص» از سلمه بن کُهیل، از پدرش درباره سخن خدای عزّ و جلّ: «وَوَصَّیْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ حُسْنًا»(3) [و به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند] نقل می کند که: یکی از والدین علی بن ابی طالب علیه السلام است.(4) در آغاز سوره عنکبوت احادیثی در این معنا از ائمّه علیهم السلام روایت گردید.

9) ابن شهر آشوب از ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام درباره سخن خداوند متعال: «وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا»(5) روایت کرده است که فرمود: «الوالدان» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام.(6)

10) از سلام جعفی، از امام باقر علیه السلام، و ابان بن تغلب، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: [این آیه] در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده است.(7) عین این حدیث را ابن جبله نیز روایت کرده است.(8)

1- [1] - تأویل الآیات، ج 1، ص 437، ح 3.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 1، ص 437، ح 4
3- [3] - عنکبوت/ 8.
4- [4] - خصائص الائمه، ص 70.
5- [5] - بقره/ 83 و نساء/ 36.
6- [6] - مناقب، ج 3، ص 105.
7- [7] - مناقب، ج 3، ص 105.
8- [8] - مناقب، ج 3، ص 105.

11) از برخی ائمّه علیهم السلام در معنی آیه «أَنِ اشْکُرْ لِی وَلِوَالِدَیْکَ» روایت شده که در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده است.(1)

12) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: من و علی پدران این امت هستیم.(2)

13) باز هم از او صلی الله علیه و آله روایت است: من و علی پدران این امت هستیم، و من و علی ولایت این امت را بر عهده داریم.(3)

14) از آن حضرت صلی الله علیه و آله نقل است: من و علی پدران این امت هستیم، پس خدا لعنت کند آن که عاق والدین خویش است.

15) شیخ طوسی در امالی خود، از محمد بن محمد، از ابو بکر محمد بن عمر جعابی، از ابو عباس، احمد بن محمد بن سعید همدانی، از ابو عَوانه موسی بن یوسف قطّان کوفی، از محمد بن سلیمان مُقری کندی، از عبد الصمد بن علی نوفلی، از ابو اسحاق سبیعی، از اصبغ بن نُباته عبدی روایت کرده است که گفت: چون ابن ملجم ملعون امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را ضربت زد، با تعدادی از دوستان، صبح هنگام به عیادت آن حضرت رفتیم. من بودم و حارث و سوید بن غفله و عده ای دیگر. وقتی رسیدیم، بر در خانه نشستیم و با شنیدن صدای گریه، گریستیم. پس حسن بن علی علیه السلام نزد ما آمد و فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند به خانه هایتان بروید. پس همه رفتند، ولی من ماندم. با شدت گرفتن گریه از داخل منزل، من هم گریستم. بار دیگر امام حسن علیه السلام بیرون آمده و فرمود: مگر نگفتم بروید؟! عرض کردم: به خدا نه، ای فرزند رسول خدا! نه روحم اجازه می دهد و نه پایم توان راه رفتن دارد تا این که امیر المؤمنین علیه السلام را ببینم، و سپس به گریه ادامه دادم و امام حسن علیه السلام نیز به درون خانه رفت؛ اما طولی نکشید که برگشت و فرمود: داخل شو!. پس بر امیر

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 105.
2- [2] - معانی الاخبار، ص 52، ح 3.
3- [3] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 105.

المؤمنین علیه السلام وارد شدم و دیدم که سر آن حضرت را با عمامه ای زرد و خون آلود بسته اند و ایشان را به دیوار تکیه داده اند. رنگ چهره آن حضرت چنان زرد بود که نمی شد فهمید رنگ عمامه زردتر است یا رنگ رخسار آن حضرت؟ پس به پای آن حضرت افتاده و در حالی که وی را می بوسیدم، به سختی گریستم. پس آن حضرت به من فرمود: گریه نکن اصبغ، به خدا تا بهشت فاصله ای ندارم. عرض کردم: قربانت گردم! به خدا سوگند! می دانم به بهشت می روی، اما گریه من به خاطر این است که تو را از دست می دهم. یا امیر المؤمنین! قربانت گردم! حدیثی برایم بگو که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده باشی؛ زیرا گمان دارم از امروز به بعد دیگر از تو هرگز حدیثی نخواهم شنید.

فرمود: آری، اصبغ! روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا نزد خود خواند و به من فرمود: ای علی! برو تا به مسجد من برسی، سپس از منبر من بالا برو و مردم را به سوی خود دعوت کن و حمد و سپاس خدای را به جا آر و بر من بسیار درود فرست و سپس بگو: ای مردم! من فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی شما هستم و او به شما می گوید: لعنت خدا و لعنت فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسَل و لعنت من بر کسی که خود را به غیر پدر خویش نسبت دهد یا ولایت کسی غیر از ولیّ خود را بپذیرد یا به کارگری که اجیر کرده، ستم ورزد.

پس به مسجد آمده و از منبر بالا رفتم و چون قریشیان و هر که در مسجد بود مرا دیدند، به سمت من آمدند. آن گاه حمد و ستایش خدا را به جای آورده و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله درود بسیار فرستاده، سپس گفتم: ای مردم! من فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی شما هستم و او به شما می گوید: لعنت خدا و لعنت فرشتگان مقرّب او و لعنت پیامبران مرسل خدا و لعنت من بر کسی باد که خود را به غیر پدر خویش منسوب کند یا ولایت غیر ولیّ خود بپذیرد یا به اجرت کارگری که اجیر کرده، ستم ورزد. گوید: پس جز عمر بن خطّاب هیچ یک از آن قوم سخنی نگفت و تنها او بود که گفت: ای ابو الحسن! پیغام را رساندی،اما سخنی آوردی که روشن نیست و احتیاج به توضیح و تفسیر دارد. گفتم: این را به رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهم گفت. پس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برگشته و وی را از ماجرا آگاه ساختم. فرمود: به مسجدم بازگرد و از منبر بالا برو و سپس حمد و سپاس خدا را به جای آر و بر من درود فرست و آن گاه بگو: ای

ص:288

مردم! چیزی برای شما نمی آوریم مگر این که تفسیر و تأویل آن نزد ما باشد. هان! بدانید که من پدر شما هستم، آگاه باشید که من مولای شما هستم، و نیز بدانید که من اجیر شما هستم. (1)

16) علی بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام در باب «وَاتَّبِعْ سَبِیلَ مَنْ أَنَابَ إِلَیَّ» آورده است که آن حضرت می فرماید: منظور این است که از راه محمد صلی الله علیه و آله پیروی کرد. (2)

«یَا بُنَیَّ إِنَّهَا إِن تَکُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَکُن فِی صَخْرَةٍ...فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ(16) »

«یَا بُنَیَّ إِنَّهَا إِن تَکُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَکُن فِی صَخْرَةٍ أَوْ فِی السَّمَاوَاتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ(16) »

[ای پسرک من! اگر (عمل تو) هموزن دانه خردلی و در تخته سنگی یا در آسمان ها یا در زمین باشد، خدا آن را می آورد که خدا بس دقیق و آگاه است]

1) علی بن ابراهیم گوید: آن که – خداوند متعال- متوجه خبر لقمان و داستان او شده و می فرماید: «یَا بُنَیَّ إِنَّهَا إِن تَکُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَکُن فِی صَخْرَةٍ أَوْ فِی السَّمَاوَاتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ» گوید: یعنی آن رزقی که خداوند به تو می دهد. (3)

2) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وَشّاء، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده وگفته است: شنیدم که آن حضرت می فرماید: از گناهان کوچک بترسید چون طالب و مدعی دارند. کسی از شما نگوید: گناه می کنم و بعد از خدا استغفار می کنم؛ زیرا خداوند عزّ و

جلّ می فرماید: «نَکْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَکُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ»(4) [آن چه را از پیش فرستاده اند با آثار (و اعمال)شان درج می کنیم و هر چیزی را در

1- 1 - امالی، ج 1، ص 122.

2- 2 - تفسیر قمی، ج 2، ص 142.
3- 3 - تفسیر قمی، ج 2، ص 142.
4- [4] - یس/ 12.

کارنامه ای روشن برشمرده ایم] و باز می فرماید: «إِنَّهَا إِن تَکُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَکُن فِی صَخْرَةٍ أَوْ فِی السَّمَاوَاتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ».(1)

3) طبرسی: عیاشی از ابن مسکان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است: آن حضرت می فرماید: از گناهان کوچک بپرهیزید، چون طالب و مدعی دارند؛ هیچ کس از شما نگوید: گناه می کنم و از خدا طلب آمرزش می کنم؛ زیرا خداوند می فرماید: «إِنَّهَا إِن تَکُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَکُن فِی صَخْرَةٍ أَوْ فِی السَّمَاوَاتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ».(2)

«یَا بُنَیَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنکَرِ وَاصْبِرْ عَلَی مَا أَصَابَکَ إِنَّ ذَلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ(17) »

[ای پسرک من! نماز را برپا دار و به کار پسندیده وادار و از کار ناپسند باز دار و بر آسیبی که بر تو وارد آمده است، شکیبا باش. این (حاکی) از عزم (و اراده تو در) امور است]

1) طبرسی: از علی علیه السلام روایت کرده است که در باب مفهوم این آیه فرمود: بر مشقت و آزاری که در امر به معروف و نهی از منکر به تو رسیده، شکیبا باش.(3)

«وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ(18) »

[و از مردم (به نخوت) رخ برمتاب و در زمین خرامان راه مرو که خدا خودپسندِ لاف زن را دوست نمی دارد]

1- [1] - کافی، ج 2، ص 207، ح 10.
2- [2] - مجمع البیان، ج 8، ص 87.
3- [3] - مجمع البیان، ج 8، ص 87.

1) محمد بن یعقوب از عده ای از یاران ما، از احمد بن محمد برقی، از پدرش، از عبد الله بن مغیره و محمد بن سنان، از طلحه بن زید، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در مفهوم آیه «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ» می فرماید: چنان باشد که مردم در علم نزد تو یکسان باشند.(1)

2) علی بن ابراهیم در معنای آیه گوید: یعنی مردم را به طمع آن چه دارند، تحقیر مکن.(2)

3) طبرسی: یعنی این که از روی تکبر روی از مردم برنگردان و از کسی که با تو سخن می گوید از روی تحقیر رو برنگردان. این معنا، سخن ابن عباس و ابو عبد الله علیه السلام نیز هست.(3)

4) علی بن ابراهیم: «وَلَا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحًا» یعنی «فرحاً» [با شادمانی](4)

5) سپس گفت: و در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در مفهوم آیه «وَلَا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحًا» فرموده است: «مرحاً» به معنای با عظمت است.(5)

«وَاقْصِدْ فِی مَشْیِکَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِکَ إِنَّ أَنکَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ(19) »

[و در راه رفتن خود میانه رو باش و صدایت را آهسته ساز که بدترین آوازها بانگ خَران است]

1) علی بن ابراهیم در معنای عبارت «وَاقْصِدْ فِی مَشْیِکَ» می گوید: به معنای: «عجله نکن» است، «وَاغْضُضْ مِن صَوْتِکَ» یعنی: «صدایت را بلند نکن »، «إِنَّ أَنکَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ» علی بن ابراهیم گوید: روایات دیگری نیز در این

1- [1] - کافی، ج 1، ص 32، ح 2.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 142.
3- [3] - مجمع البیان، ج 8، ص 87.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 142.

5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 142.

خصوص وارد شده است.(1)

2) شیخ بُرسی در تفسیر این سخن خداوند متعال: «إِنَّ أَنکَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ» گوید: مردی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید: معنی این «حمیر» چیست؟ فرمود: خداوند بزرگوارتر از آن است که چیزی را خلق کند و سپس به انکارش پردازد. بلکه مقصود خداوند، زُرَیق و دوست اوست، در تابوتی از آتش، به شکل دو الاغ، که چون در آتش نعره کشند، جهنمی ها از شدت نعره و فریاد آنها ناراحت می شوند.(2)

3) محمد بن یعقوب از احمد بن محمد کوفی، از علی بن حسن، از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب بن سالم، از ابو بکر حَضْرَمی روایت کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام در معنای سخن خدای عزّ و جلّ: «إِنَّ أَنکَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ» فرمود: به معنای عطسه قبیح است.(3)

4) طبرسی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: منظور، عطسه بلند و قبیح است.(4)

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَکُم مَّا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا...أَوَلَوْ کَانَ الشَّیْطَانُ یَدْعُوهُمْ إِلَی عَذَابِ السَّعِیرِ (21) »

«أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَکُم مَّا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن یُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًی وَلَا کِتَابٍ مُّنِیرٍ(20) وَإِذَا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَیْهِ آبَاءنَا أَوَلَوْ کَانَ الشَّیْطَانُ یَدْعُوهُمْ إِلَی عَذَابِ السَّعِیرِ (21) »

[آیا ندانسته اید که خدا آن چه را که در آسمان ها و آن چه را که در زمین است، مسخّر شما ساخته و نعمتهای ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است و برخی از مردم درباره خدا بی(آن که) دانش و رهنمود و کتابی روشن (داشته باشند) به

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 142.
2- [2] - مشارق انوار الیقین، ص 80.
3- [3] - کافی، ج2، ص480، ح21.

4- [4] - مجمع البيان، ج 8، ص 88.

مجادله برمی خیزند* و چون به آنان گفته شود: آن چه را که خدا نازل کرده، پیروی کنید؛ می گویند: (نه،) بلکه آن چه که پدرانمان را بر آن یافته ایم، پیروی می کنیم. آیا هر چند شیطان آنان را به سوی عذاب سوزان فرا خواند]

1) علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از شریک، از جابر روایت کرده است که گفت: مردی آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» را در حضور امام باقر علیه السلام تلاوت نمود. امام فرمود: نعمت ظاهری، پیامبر صلی الله علیه و آله است و آن چه از معرفه الله و توحید آورده است و اما نعمت باطنی، ولایت ما اهل بیت علیهم السلام و پیمان مودّت ماست. به خدا سوگند! قومی این نعمت ظاهر و باطن را پذیرفتند و قومی دیگر فقط ظاهر آن را پذیرفتند. از این رو خداوند فرمود: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لاَ يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِى الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُواْ آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ»(1) [ای پیامبر! کسانی که در کفر شتاب می ورزند تو را غمگین نسازند؛ (چه) از آنان که با زبان خود گفتند: ایمان آوردیم و حال آن که دلهایشان ایمان نیاورده بود]، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام نزول آن خوشحال گردید؛ زیرا خداوند ایمان آنها را نمی پذیرد، مگر با ولایت و محبت ما.(2)

2) ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی- که خدا از او خشنود باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابو احمد محمد بن زیاد ازْدی روایت کرده است که گفت: از سرورم موسی بن جعفر علیه السلام درباره آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» سؤال کردم. فرمود: نعمت ظاهری، امام ظاهر است و نعمت باطنی امام غایب است. عرض کردم: آیا کسی از میان امامان، غایب می شود؟ فرمود: آری، جسم وی از دید مؤمنان پنهان و ذکرش در دل مؤمنان آشکار است. او دوازدهمین نفر از ماست و خداوند هر سختی را برایش آسان می گرداند و هر مشکلی را برایش رام می گرداند و تمام گنج های زمین را برای وی آشکار می سازد. دور را برایش نزدیک و نزدیک را برایش دور می گرداند و به وسیله او ریشه هر

1- [1] - مائده/ 41.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 142.

ستمگر قدرتمندی را خشک می گرداند و به دست وی هر شیطان سرکشی را نابود می سازد. او فرزند سرور کنیزان است که ولادت وی را از مردم پنهان می دارد و نام بردن از او برایشان جایز نمی باشد تا این که خدای عزّ و جلّ وی را آشکار نموده و جهان را پس از پر شدن از جور و ستم، به دست او پر از عدل و داد می کند.

سپس ابن بابویه- که خدا از او خشنود باد- گوید: این حدیث را جز از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی- که خدا از او خشنود باد- در همدان به هنگام بازگشت از زیارت خانه خدا، نشنیده ام و او مردی ثقه، دیندار و فاضل بود. خدا وی را رحمت کند.(1)

3) شیخ طوسی در امالی خود از جماعتی، از ابو مُفَضَّل، از حسن بن آدم بن ابی اسامه لَخمی قاضی فَیّوم مصر، از فضل بن یوسف قصبانی جعفی، از محمد بن عکاشه غنوی، از عمرو بن هاشم ابو مالک جَنبی، از جویبر بن سعید، از ضحاک بن مزاحم، از نِزّال بن سَبره، از علی علیه السلام و ضحّاک از عبد الله بن عباس در معنی آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» روایت کرده اند که فرمود: اما نعمت ظاهر، اسلام است و آن چه از روزی که بر شما تفضّل کرده است، و اما نعمت باطن، عیب های اعمال شماست که بر شما پوشانده است.(2)

4) از او، از جماعتی، از ابو مفَضّل، از ابو احمد عبید الله بن حسن بن ابراهیم علوی نصیبی- که رحمت خدا بر او باد- در بغداد گفت: از جدم ابراهیم بن علی، از پدرش علی بن عبید الله، از شیخان بَرّان که از خانواده ماست، از سیّدان، از موسی بن جعفر علیه السلام، از جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علیهم السلام و حسین بن زید بن علی ذو الدّمعه نیز آن را برایم روایت کرده است که گفت: عمویم عمر بن علی برای من روایت کرد و گفت: برادرم محمد بن علی، از پدرش، از جدّش حسین بن علی علیه السلام نقل کرده است که ابو جعفر باقر علیه السلام از عبد الله بن عباس و جابر بن عبد الله انصاری- وی جنگ های بدر و احد و بیعت شجره با رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک کرده و از جمله یاران

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 368، ح 6.

2- [2] - امالی، ج 2، ص 104.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می رود که محبت خالصانه ای به امیر المؤمنین علیه السلام داشت- روایت کردند که: در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد و در میان جمعی از یارانش از جمله ابو بکر، ابو عبیده، عمر، عثمان، عبد الرحمن و دو مرد از قاریان صحابه بود _ یکی از این قاریان از مهاجرین بود به نام عبد الله بن امّ عبد و دیگری از انصار بود به نام اُبَیّ بن کعب که هر دو از اصحاب جنگ بدر بودند _ عبد الله آیاتی از سوره لقمان تلاوت کرد تا این که به آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» رسید و اُبیّ از سوره ای که ابراهیم علیه السلام در آن ذکر شده بود، آیاتی را تلاوت کرد. از جمله این آیه: «ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللّهِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»(1) [و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن که قطعاً در این (یادآوری) برای هر شکیبای سپاسگزاری عبرت هاست] گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: ایام الله، یعنی نعمت، بلا و مجازات خدای سبحان. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و در جمع صحابه چنین فرمود: من از بیم ملالت و دلتنگی خود را ملزم به موعظه شما می دانم و پروردگارم به من وحی فرموده که نعمت های او را به شما یادآوری کنم و از مجازات هایی که در کتابش ذکر فرموده، بر حذر دارم و سپس آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِی اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ» را تلاوت فرمود.

سپس به ایشان فرمود: اکنون بگویید: کدام نعمت است که خداوند برای اولین مرتبه شما را مایل به آن کرد و شما را به آن آزمود؟ مردم مشغول مشورت با هم شده و نعمت های الهی را یک به یک برشمردند؛ ازجمله: نعمت معاش، جامه های فاخر، فرزندان، همسران و دیگر نعمت هایی ظاهری که خداوند به آنان ارزانی داشته بود. چون آن جماعت ساکت شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به علی علیه السلام کرده و فرمود: ای ابا الحسن! تو بگو، دوستان تو گفتند. امام علیه السلام فرمود: پدر و مادرم فدایت شوند! من چه بگویم، در حالی که خدای عزّ و جلّ ما را به واسطه شما هدایت فرموده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: با همه این

1- [1] - ابراهیم/ 5.

احوال بگو آن چه داری، اولین نعمتی که خداوند به تو داد و تو را بدان آزمود، چه بود؟ فرمود: آن بود که مرا از هیچ آفرید. فرمود: راست گفتی، دومی چه بود؟ آن بود که چون مرا از هیچ آفرید، در حق من نیکی کرد و مرا زنده و فعال قرار داد نه ساکن و چون مردگان. فرمود: راست گفتی. سومی چه بود؟ آن بود- که شکر خدا- مرا به بهترین شکل و متعادل ترکیب آفرید. فرمود: راست گفتی. چهارمی چه بود؟آن بود که مرا متفکر و مشتاق آفرید نه ابله و سهل انگار. فرمود: راست گفتی. پنجمی چه بود؟ آن بود که برای من مشاعری قرار داد که هر چه را بخواهم با آن درک می کنم و چراغی روشن به من عطا فرمود. فرمود: راست گفتی. ششمی چه بود؟ این که مرا به دین خود راهنمایی کرد و از راه خود منحرف نساخت. فرمود: راست گفتی. هفتمی چه بود؟ این بود که بی وقفه مرا تجدید حیات بخشید. فرمود: راست گفتی. هشتمی چه بود؟ این که مرا مالک قرار داد نه مملوک. فرمود: راست گفتی، نهمی چه بود؟ این بود که آسمان و زمینش را رام من گردانید با هر آن چه از مخلوقاتش که در آنهاست. فرمود: راست گفتی، دهمی چه بود؟ این بود که ما را مرد آفرید و عهده دار اداره امور زنانمان قرار داد، نه زن.

فرمود: راست گفتی. دیگر چه؟ فرمود: فزونی نعمت خدا ای نبی الله و پاکی آنها. پس این آیه را خواند: «وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ اللّهِ لاَ تُحْصُوهَا»(1) [و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی توانید آن را به شمار درآورید] پس رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسّمی نموده و فرمود: حکمت بر تو گوارا باد، دانش بر تو مبارک باد ای ابا الحسن! تو وارث علم منی و روشنگر اموری هستی که پس از من امتم بر سر آن اختلاف خواهند ورزید. هر که تو را به خاطر دینت دوست بدارد و راه تو را در پیش گیرد، او از جمله کسانی است که به راه راست هدایت یافته و هر که از هدایت تو سرباز زند و تو را دشمن دارد، روز قیامت هیچ بهره ای از نیکی نبرده است.(2)

5) از او، از ابوحسن محمد بن محمد بن محمد بن مَخلَد، از رزّار، از محمد بن یونس بن موسی، از عون بن عَماره، از سلیمان بن عمران کوفی، از ابو حازم مدنی،

1- [1] - ابراهیم/ 34.
2- [2] - امالی، ج 2، ص 105.

از ابن عباس روایت شده است که درباره آیه «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً» فرمود: نعمت ظاهری: اسلام و نعمت باطنی: ستر گناهان است. (1)

6) از او، از جماعتی، از ابن مفضّل، از علی بن اسماعیل بن یونس بن سکن بن صغیر قنطری صفّار، از ابراهیم بن جابر کاتب مروزی در بغداد، از عبد الرحیم بن هارون غسانی، از هشام بن حسّان، از همّام بن عروه، از پدرش، از عایشه روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که فضل خدای عزّ و جلّ را بر خود جز در خوردن و نوشیدن نداند، دانش وی اندک و عذابش نزدیک است.(2)

7) طبرسی: از امام باقر علیه السلام روایت شده است که می فرماید: منظور از نعمت ظاهری، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و آن چه از معارف الهی و توحید آورده است؛ اما نعمت باطنی، ولایت ما اهل بیت است و پیمان محبت ما.(3)

8) علی ابن ابراهیم گفت: در روایت ابو جارود آمده است که از امام باقر علیه السلام درباره آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ* وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءنَا أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ» نقل شده است که می فرماید: منظور، نضر بن حارث است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود: از آن چه از جانب پروردگارت بر تو نازل گردید، پیروی کن. گفت: بلکه از آن چه پدرانم را بر آن یافتم، پیروی می کنم.(4)

«وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ(22) »

1- [1] - امالی، ج 2، ص 6.
2- [2] - امالی، ج2 ، ص 104.
3- [3] - مجمع البیان، ج 8، ص 89.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 143.

[و هر کس خود را در حالی که نیکوکار باشد، تسلیم خدا کند، قطعاً به ریسمان استوارتری چنگ درزده و فرجام کارها به سوی خداست]

1) علی بن ابراهیم، درباره این کلام خدای متعال «وَمَن یُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَی اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقَی» گوید: منظور، «ولایت» است.(1)

2) محمد بن عباس از احمد بن محمد بن سعید، از احمد بن حسین بن سعید، از پدرش، از حُصَین بن مُخارق، از ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش، از اجدادش درباره این کلام خدای تعالی «فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقَی» روایت کرده که فرمود: منظور مودّت ما اهل بیت است.(2)

3) از او، از احمد بن محمد، از احمد بن حسین، از پدرش، از حصین بن مخارق، از هارون بن سعید، از زید بن علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: عروه الوثقی، محبت اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله است.(3)

4) ابن بابویه از محمد بن علی ماجیلویه- که خدا از او خشنود باد- از عمویش محمد بن ابو القاسم، از احمد بن ابو عبد الله برقی، از پدرش، از خلف بن حمّاد اسدی، از ابو الحسن عبدی، از اعمش، از عبایه بن ربعی، از عبد الله بن عباس روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: هر که دوست دارد به عروه الوثقی چنگ زند که گسستی ندارد، به ولایت برادر و جانشینم علی بن ابی طالب چنگ زند؛ زیرا هر که او را دوست بدارد و ولایتش را بپذیرد، هلاک نمی شود؛ و هر که از او نفرت داشته باشد و با او به دشمنی برخیزد، نجات نمی یابد.(4)

5) و هم او، با سند خود نقل کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: امامان از نسل حسین علیه السلام هستند، هر که از آنان اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هر که آنان را نافرمانی کند، خدای عزّ و جلّ را

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 143.

2- [2] - تأويل الآيات، ج 1، ص 439، ح 10.
3- [3] - تأويل الآيات، ج 1، ص 439، ح 11.
4- [4] - معانى الاخبار، ص 368، ح 1.

نافرمانی کرده است. «عروه الوثقی» آنهایند و وسیله به سوی الله ایشانند.(1)

6) شیخ فقیه ابو الحسن محمد بن احمد بن علی بن الحسین بن شاذان از طریق عامّه، از امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: پس از من فتنه ای تاریک خواهد آمد، کسی از این فتنه نجات می یابد که به «عروه الوثقی» چنگ زند. عرض شد: ای رسول خدا! عروه الوثقی چیست؟ فرمود: ولایت سید اوصیا.عرض شد: سید اوصیا کیست؟ فرمود: امیر المؤمنین. عرض شد: ای رسول خدا! امیر المؤمنین کیست؟ فرمود: سرور و امام مسلمانان بعد از من است. عرض شد: بعد از شما چه کسی سرور و امام مسلمانان است؟ فرمود: برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام.(2)

7) ابن شهر آشوب از سفیان بن عیینه، از زهری، از انس بن مالک نقل کرده است که در معنی آیه «وَمَن یُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَی اللَّهِ» گوید: در شأن علی علیه السلام نازل شده است. وی ادامه می دهد: علی علیه السلام اولین کسی بود که خالصانه به خدا روی آورد و «وَهُوَ مُحْسِنٌ» یعنی مؤمن و مطیع، «فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقَی» به معنی «لا اله الا الله» است، «وَإِلَی اللَّهِ عَاقِبَهُ الْأُمُورِ»، به خدا سوگند! علی بن ابی طالب علیه السلام جز بر این کشته نشد.(3) و روایات افزونتر در معنای «العُرْوَهِ الْوُثْقَی» بیش از این در تفسیر آیه الکرسی بیان گردید.

«وَلَوْ أَنَّمَا فِی الْأَرْضِ مِن شَجَرَهٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَهُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ کَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ(27) »

[و اگر آن چه درخت در زمین است، قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، سخنان خدا پایان نپذیرد. قطعا! خداست که شکست ناپذیر حکیم است]

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 63، ح 217.
2- [2] - مائه منقبه، ص 149، ح 81.

3- [3] - مناقب، ج 3، ص 76- شواهد التنزيل، ج 1، ص 444، ح 609 – ينابيع الموده، ص 111.

1) طبرسی: جعفر بن محمد علیه السلام آن را «و البَحر مِدادُهُ» [دریا مداد آن باشد] خوانده است.(1)

2) علی بن ابراهیم: این آیه زمانی نازل گردید که یهودیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره روح پرسیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روح از اموری است که فقط پروردگارم به آن آگاهی دارد و به شما جز اندکی از علم داده نشده است. گفتند: این امر مختص به ماست؟ فرمود: خیر، همه مردم چنین هستند. گفتند: ای محمد! چگونه میان این دو مسئله را جمع می کنی؟ از طرفی بر این باوری که جز اندکی از علم داده نشده ای و از طرفی دیگر قرآن بر تو نازل شده است؟! و این در حالی است که تورات به ما داده شده و همان طور که خواندی «وَمَن یُؤْتَ الْحِکْمَةَ»(2) [و به هر کس حکمت داده شود] «فَقَدْ أُوتِیَ خَیْرًا کَثِیرًا»؟(3) [به یقین، خیری فراوان داده شده است] پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَلَوْ أَنَّمَا فِی الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ کَلِمَاتُ اللَّهِ» یعنی این که علم خدا بیش از این است و آن چه به شما داده شد، نزد شما زیاد است، اما نزد خدا اندک است.(4)

3) باز هم علی بن ابراهیم در مفهوم آیه «وَلَوْ أَنَّمَا فِی الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ کَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ» روایت کرده است که گوید: مفهوم آیه بدان معناست که علم خدا بیش از این است و آن چه از علم به شما داده شده، نزد شما زیاد است. اما نزد خدا بسیار اندک است.(5)

4) طبرسی در «الاحتجاج» نقل کرده است که: یحیی بن اکثم از ابو الحسن عسکری علیه السلام درباره معنی آیه «سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ کَلِمَاتُ اللَّهِ» پرسید که منظور چیست؟ امام علیه السلام فرمود: این هفت دریا عبارتند از: دریای گوگرد،

1- [1] - مجمع البیان، ج 8، ص 92.
2- [2] - بقره/ 269.
3- [3] - بقره/ 269.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 143.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص143.

دریای یمن، دریای برهوت(1)، دریای طبریه، دریاچه ماسیدان، دریاچه آفریقا و دریای باهوران. و کلماتی که پایان ندارند، فضایل ما هستند که به شمار نمی آیند(2). شیخ مفید نیز با اندکی تغییر این روایت را در «اختصاص» ذکر کرده است.(3)

«مَّا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ...فَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ(32) »

«مَّا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ(28) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ(29) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ(30) أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُم مِّنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ(31) وَإِذَا غَشِيَهُم مَّوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ(32) »

[آفرینش و برانگیختن شما (در نزد ما) جز مانند (آفرینش) یک تن نیست که خدا شنوای بیناست* آیا ندیده ای که خدا شب را در روز درمی آورد و روز را (نیز) در شب درمی آورد و آفتاب و ماه را تسخیر کرده است (که) هر یک تا وقت معلومی روانند و (نیز) خدا به آن چه می کنید، آگاه است؟* این(ها همه) دلیل آن است که خدا خود حق است و غیر از او هر چه را که می خوانند، باطل است و خدا همان بلند مرتبه بزرگ است* آیا ندیده ای که کشتیها به نعمت خدا در دریا روان می گردند تا برخی از نشانه های (قدرت) خود را به شما بنمایاند؟ قطعاً در این (قدرت نمایی) برای هر شکیبای سپاسگزاری نشانه هاست* و چون موجی کوه آسا آنان را فرا گیرد، خدا را بخوانند و اعتقاد (خود) را برای او خالص گردانند؛ و(لی) چون نجاتشان داد و به خشکی رساند، برخی از آنان میانه رو

1- [1] - برهوت: نام درّه و مسیلی در یمن است و گفته اند در انتهای صحرای حضرموت است «معجم ما استعجم، ج 1، ص 246»
2- [2] - احتجاج، ج2،، ص454.
3- [3] - اختصاص، ص 94.

هستند و نشانه های ما را جز هر خائن ناسپاسگزاری انکار نمی کند]

1) علی بن ابراهیم: منظور از آیه «أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْکَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ» آن است که کشتی ها با قدرت خدا در دریا حرکت می کنند. (1)

2) گوید: و در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام آمده است که آن حضرت در معنای آیه «مَّا خَلْقُکُمْ وَلَا بَعْثُکُمْ إِلَّا کَنَفْسٍ وَاحِدَهٍ» فرموده است: آن گونه که به ما رسیده- و الله اعلم- یهودیان گفتند: ای محمد! آن گونه که می پنداری، خداوند به صورت نطفه ها آفرید و آن گاه علقه شدیم و سپس ما را به شکل دیگری درآورد و گمان داری که بعداً هم همه در یک ساعت برانگیخته می شویم؛ درست است؟! خداوند به این سؤال ها چنین پاسخ داد: «مَّا خَلْقُکُمْ وَلَا بَعْثُکُمْ إِلَّا کَنَفْسٍ وَاحِدَهٍ»، خداوند اگر اراده اش بر وقوع امری محقق شود، آن امر بی درنگ اتفاق می افتد. اما درباره آیه «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَیُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ» می گوید: ورود شب به روز، چیزی از آن نمی کاهد، و ورود روز به شب نیز چیزی از آن نمی کاهد. اما درباره سخن خدای متعال: «وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی إِلَی أَجَلٍ مُّسَمًّی» گوید: هر کدام از آنها به سوی پایان خود حرکت می کند و عمر آن نه کمتر می شود و نه بیشتر.(2)

3) علی بن ابراهیم درباره آیه «إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ» گوید: منظور، کسی است که بر فقر و تنگدستی صبوری کند ودر همه حال شکر خدا به جای آورد و این کلام او: «وَإِذَا غَشِیَهُم مَّوْجٌ کَالظُّلَلِ» یعنی در دریا «دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَی الْبَرِّ فَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ» یعنی صالح «وَمَا یَجْحَدُ بِآیَاتِنَا إِلَّا کُلُّ خَتَّارٍ کَفُورٍ» گوید: الختّار: فریبکار و نیرنگباز. و این کلام او: «یَا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ وَاخْشَوْا یَوْمًا لَّا یَجْزِی وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِ شَیْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» گوید: منظور، روز قیامت است.(3)

4) و این کلام او: «إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَهِ وَیُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَیَعْلَمُ مَا فِی الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ مَّاذَا تَکْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 143.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 143.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 144.

خَبِیرٌ» گفت: امام صادق علیه السلام می فرماید: نه فرشته ای مقرب بر این پنج چیز آگاهی می یابد، نه پیامبری مرسل؛ زیرا از صفات خدای عزّ و جلّ است.(1)

5) ابن بابویه در «الفقیه»: در روایتی مرسل از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در معنای آیه «وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ مَّاذَا تَکْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ» فرمود: از یک قدم تا قدم دیگر.(2)

6) ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، گوید: ابن دیزیل روایت کرده است: چون علی علیه السلام از کوفه عازم حَروریّه شد، مردی به وی عرض کرد: ای امیر المؤمنین! سه ساعت از روز گذشته حرکت کنید، زیرا اگر اکنون حرکت کنید به خودتان و همراهانتان آسیب می رسد. امام علیه السلام فرمود: در شکم مادیانم کرّه ای هست، این کرّه نر است یا ماده؟ گفت: اگر حساب کنم می فهم. امام علیه السلام فرمود: هر که تو را تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده است؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَهِ وَیُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَیَعْلَمُ مَا فِی الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ مَّاذَا تَکْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ» پس فرمود: محمد صلی الله علیه و آله هم ادعای تو را نکرد؛ آیا به راستی گمان می کنی می دانی چه ساعتی سَعد و چه ساعتی نَحس است؟! کسی که تو را باور کند از خدای عزّ و جلّ بی نیاز می شود. پس فرمود: خداوندا! هم سعد از توست و هم نحس از توست و هیچ خدایی جز تو وجود ندارد.

ابن ابی الحدید گوید: مسلم ضَبّی از حبّه عُرَنی روایت کرده است که گفت: امام علیه السلام در همان ساعتی که منجّم وی را از آن بازداشته بود، حرکت کرد و چون به دشمن رسیدیم، به سوی ما تیراندازی کردند. به علی علیه السلام گفتیم: یا امیر المؤمنین! به ما تیراندازی کردند. فرمود «دست نگهدارید». پس بار دیگر ما را با تیر زدند، فرمود: «دست نگهدارید». و چون بار سوم به طرف ما تیراندازی کردند، فرمود: اکنون جنگیدن بر شما روا گردید، به ایشان حمله برید.(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 144.
2- [2] - من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 84، ح 383.
3- [3] - شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 269.

ص:304

سوره سجده

اشاره

سوره سجده مکّی است، جز آیات 16 تا 20 که مدنی هستند. تعداد آیات آن 30 آیه است که بعد از سوره مؤمنون نازل شده است

ص:305

ص:306

1) ابن بابویه: با سند خود از حسن، از حسین بن ابی علاء، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: هر کس سوره سجده را در هر شب جمعه تلاوت کند، خداوند در روز قیامت نامه اعمال او را به دست راستش می دهد و بابت کارهایش از او بازخواست نمی کند و او از همراهان محمّد و اهل بیتش علیهم السلام خواهد بود.(1)

2) از کتاب خواص القرآن: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هر کس این سوره را تلاوت کند، مثل این است که شب قدر را اِحیا کرده است و هر که آن را بنویسد و با خود همراه داشته باشد، از تب و سردرد و درد مفاصل درامان خواهد بود.

3) و در روایتی دیگر، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر که آن را بنویسد و به خود بیاویزد، از سردرد، تب و درد مفاصل در امان خواهد بود.

4) امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس آن را بنویسد و به خود بیاویزد، از تب در امان می ماند و اگر آب آن را بنوشد، از دو دلی و تب نوبه(2)- به اذن خدای متعال- در امان خواهد ماند.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 139.
2- [2] - الحُمّی المثلّثه: نوعی تب که روز سوم میآید. «مجمع البحرین، ماده ثلث».

ص:308

تفسیر سوره سجده

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«الم(1) تَنزِیلُ الْکِتَابِ لَا رَیْبَ فِیهِ مِن رَّبِّ الْعَالَمِینَ(2)...قَوْمًا مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِیرٍ مِّن قَبْلِکَ لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ(3) »

«الم(1) تَنزِیلُ الْکِتَابِ لَا رَیْبَ فِیهِ مِن رَّبِّ الْعَالَمِینَ(2) أَمْ یَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّکَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِیرٍ مِّن قَبْلِکَ لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ(3) »

[الف لام میم* نازل شدن این کتاب که هیچ (جای) شک در آن نیست، از طرف پروردگار جهانیان است* آیا می گویند: آن را بربافته است؟ (نه چنین است) بلکه آن حق و از جانب پروردگار توست تا مردمی را که پیش از تو بیم دهنده ای برای آنان نیامده است، هشدار دهی. امید که راه یابند]

1) علی بن ابراهیم: «الم* تَنزِیلُ الْکِتَابِ لَا رَیْبَ فِیهِ» یعنی شکی در آن نیست «مِن رَّبِّ الْعَالَمِینَ»، «أَمْ یَقُولُونَ افْتَرَاهُ» یعنی قریشیان می گویند که: این دروغ محمد صلی الله علیه و آله است، از این رو خداوند به ایشان پاسخ داده و فرموده است: «بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّکَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِیرٍ مِّن قَبْلِکَ لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ»(1)

«اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ...مَا لَکُم مِّن دُونِهِ مِن وَلِیٍّ وَلَا شَفِیعٍ أَفَلَا تَتَذَکَّرُونَ(4) »

«اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ مَا لَکُم مِّن دُونِهِ مِن وَلِیٍّ وَلَا شَفِیعٍ أَفَلَا تَتَذَکَّرُونَ(4) »

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 145.

[خدا کسی است که آسمان ها و زمین و آن چه را که میان آن دو است در شش هنگام آفرید. آن گاه بر عرش (قدرت) استیلا یافت. برای شما غیر از او سرپرست و شفاعتگری نیست. آیا باز هم پند نمی گیرید؟]

1) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عبد الله بن سنان روایت کرده است که گفت: شنیدم که ابو عبد الله الحسین علیه السلام می فرماید: خداوند خیر را در روز یکشنبه آفرید و محال است که شرّ را قبل از خیر آفریده باشد و در روز یکشنبه و دوشنبه زمین ها را آفرید و روزی های آنها را روز سه شنبه آفرید و آسمان ها را چهارشنبه و پنجشنبه آفرید و روزی های آنها را روز جمعه آفرید و خود در این باره می فرماید: «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِی سِتَّهِ أَيَّامٍ»(1) و معنی «ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ» پیش از این و در تفسیر سوره «طه» بیان شد.

«يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَی الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِی يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَهٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ(5) »

[کار (جهان) را از آسمان (گرفته) تا زمین اداره می کند. آن گاه (نتیجه و گزارش آن) در روزی که مقدارش آن چنان که شما (آدمیان) برمی شمارید، هزار سال است به سوی او بالا می رود]

1) علی بن ابراهیم: یعنی اموری که آنها را تدبیر می کند و امر و نهی که بدان امر کرده و اعمال بندگان، تمام اینها روز قیامت آشکار می شود و مقدار آن روز، معادل هزار سال از سال های این دنیاست.(2)

«ذَلِکَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَهِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ(6) »

[اوست دانای نهان و آشکار که شکوهمند مهربان است]

1- [1] - کافی، ج 8، ص 145، ج 117.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 145.

1) ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال، از ثعلبه بن میمون، از یکی از یاران ما، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت در معنی آیه «عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَهِ» پرسید، فرمود: غیب آن است که اتفاق نیفتاده و شهادت آن است که اتفاق افتاده است.(1)

«الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِینٍ(7)...وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَهَ قَلِیلًا مَّا تَشْکُرُونَ(9) »

«الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِینٍ(7) ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِن سُلَالَهٍ مِّن مَّاء مَّهِینٍ(8) ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِیهِ مِن رُّوحِهِ وَجَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَهَ قَلِیلًا مَّا تَشْکُرُونَ(9) »

[همان کسی که هر چیزی را که آفریده است، نیکو آفریده و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد* سپس (تداوم) نسل او را از چکیده آبی پست مقرر فرمود* آن گاه او را درست اندام کرد و از روح خویش در او دمید و برای شما گوش و دیدگان و دلها قرار داد. چه اندک سپاس می گزارید]

1) علی بن ابراهیم: منظور از «انسان» در «الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِینٍ» حضرت آدم علیه السلام است. سپس «ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ» یعنی فرزندانش «مِن سُلَالَهٍ» یعنی گزیده و نیکوترین نوع از خوردنی و نوشیدنی «مِّن مَّاء مَّهِینٍ» یعنی او را از نطفه به علقه درآورد و پس از علقه به مضغه تا این که روح را در آن دمید.(2)

«قُلْ یَتَوَفَّاکُم مَّلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ إِلَی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ(11) »

[بگو: فرشته مرگی که بر شما گمارده شده، جانتان را می ستاند. آن گاه به سوی پروردگارتان بازگردانیده می شوید]

1- [1] - معانی الاخبار، ص 146.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 145.

1) علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن ابی عمیر، از هشام، از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون مرا در سفر شبانه (معراج) به آسمان بردند، فرشته ای از فرشتگان را دیدم که لوحی از نور در دست داشت و به چپ و راست توجهی نمی کرد و خیره به آن نگاه می کرد. گفتم: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: این ملک الموت است و مشغول قبض ارواح است. گفتم: ای جبرئیل! مرا نزدیک وی ببر تا با او سخن بگویم. پس مرا به نزدیک وی برد. پس به وی گفتم: ای ملک الموت! آیا هر که مرده یا این که بعداً خواهد مرد، خودت آنها را قبض روح می کنی؟ گفت: آری. گفتم: شخصاً بر بالین آنها حاضر می شوی؟ گفت: بلی؛ زیرا دنیا را خداوند چنان برای من رام کرده و مرا بر آن مسلط گردانیده که گویی درهمی است در دست یک مرد که هر طور بخواهد آن را زیر و رو می کند. هیچ خانه ای در دنیا نیست که روزی پنج بار به آن جا سر نزنم و اگر دیدم ساکنان خانه بر مرده ای از خود گریه می کنند، به آنها می گویم: بر او گریه نکنید زیرا من بارها و بارها به این خانه سر خواهم زد و همه را یکی یکی با خود می برم تا هیچ کدام باقی نمانید. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! هیچ بلایی بدتر از مرگ نیست. جبرئیل گفت: آن چه بعد از مرگ است، بلایی سختتر و بزرگ تر از مرگ است.(1)

2) از او، از پدرش، از محمد بن عمیر، از هشام بن سالم، از ابو عبد الله صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت حدیث اسراء را روایت فرموده و گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سپس بر فرشته ای از فرشتگان گذر کردم که در جایی نشسته و همه دنیا در میان دو زانوی وی بود؛ ناگاه لوحی از نور در دستش دیدم که کتابی در میان آن بود و او در آن می نگریست بی آن که به چپ و راست برگردد و به آن کتاب با قیافه ای اندوهگین می نگریست. گفتم: این کیست ای جبرئیل؟ گفت: ملک الموت است و پیوسته در حال قبض ارواح است. گفتم: ای جبرئیل! مرا نزدیک وی ببر. پس مرا نزدیک وی برد. سپس به وی سلام کردم و جبرئیل به او گفت که این محمد صلی الله علیه و آله پیامبر رحمتی است که خداوند

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 145.

برای بندگان فرستاده است. پس به من خوشامد گفت و به من سلام کرده و گفت: ای محمد! بشارت باد تو را که من هر چه خیر است در امت تو می بینم. گفتم: شکر خدای منّان را به جا می آورم، صاحب نعمت و احسان در حق بندگان خویش، این لطف و فضل و رحمت خدا است که به من عطا فرموده است.

پس جبرئیل گفت: این پرکارترین فرشته هاست. گفتم: آیا هر که می میرد یا آنهایی که از قبل مرده اند یا آنانی که بعداً خواهند مرد، تو خود آنها را قبض روح می کنی؟ گفت: آری. گفتم: و هر کجا که باشند، آنها را می بینی؟ گفت: آری. خداوند دنیا را برای من چنان قرار داده که گویی درهمی است در دست یک شخص که هرگونه بخواهد آن را می چرخاند و خانه ای نیست که من پنج بار به آن سر نزنم و اگر دیدم بر مرده ای گریه می کنند، می گویم: بر او گریه نکنید؛ زیرا همه شما به دنبال او خواهید رفت تا این که هیچ کس باقی نماند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عجب بلای سخت و بزرگی است مرگ، ای جبرئیل! جبرئیل گفت: آن چه بعد از مرگ در انتظار است، بسیار بسیار سختتر از مرگ است.(1)

3) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم روایت کرد که امام صادق علیه السلام می فرماید: هیچ خانه ای نیست حتی اگر از موی شتر یا بز ساخته شده باشد، مگر این که ملک الموت روزی پنج بار به ساکنان آن سر بزند.(2)

4) از او، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضّال، از علی بن عقبه، از اسباط بن سالم، غلام ابان، روایت کرده است که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم! آیا ملک الموت می داند چه کسی را باید قبض روح کند؟ فرمود: خیر، بلکه نامه هایی از آسمان بر وی نازل می شود که در آنها نوشته شده است: جان فلان بن فلان را بگیر.(3)

5) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عمرو بن عثمان، از مفضل بن صالح،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 398.
2- [2] - کافی، ج 3، ص 206، ح 22.

3- [3] - کافی، ج 3، ص 255، ح 21.

از زید شحّام روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام درباره ملک الموت سؤال شد که گفته می شود: [آیا] زمین نزد او چون یک قرص نان است که از هر کجای آن می تواند قطعه ای بردارد؟ فرمود: آری.(1)

6) از او، از علی، از پدرش، از عبد الله بن مغیره، از سکونی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون مرگ کسی فرا رسد، ملک الموت دست و پای او را می بندد، در غیر این صورت آرام و قرار نمی گیرد.(2)

7) از او، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از مفضل بن صالح، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: مردی از انصار نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و حالش خوب بود. اما مرگش فرا رسید و رسول خدا صلی الله علیه و آله ملک الموت را بر بالای سر وی دید. رسول خدا صلی الله علیه و آله به ملک الموت فرمود: با دوست من مهربان باش که مردی مؤمن است. ملک الموت پاسخ داد: ای محمد! خرسند باش و چشمانت روشن؛ زیرا من با هر مؤمنی رفیق شفیق هستم و بدان ای محمد! که من چون برای قبض روح بر بالین انسانی حاضر شوم و او را قبض روح کنم، یکی از خاندان وی چنان فریادی برآورد که من همراه روح آن شخص به گوشه ای از خانه می روم و به آنان می گویم: به خدا سوگند! ستمی در حق او روا نداشتیم و اجل او را جلو نینداختیم و در سر آمدن تقدیر او شتاب نکردیم و در گرفتن جان او مرتکب گناهی نشدیم. پس اگر راضی به صنع خدا باشید و صبر پیشه کنید، پاداش داده می شوید و مورد ستایش قرار می گیرید؛ اما اگر بی تابی کنید و به خشم آیید، مرتکب گناه شده و مجازات می شوید و گله ای از ما نمی توانید داشته باشید؛ زیرا ما پیوسته نزد شما برمی گردیم. پس به هوش باشید، به هوش باشید که هیچ خانه ای حتی اگر از موی شتر یا بز یا در صحرا و دریا باشد، نیست، مگر این که روزی پنج بار در وقت نماز به آن جا سر می زنم، به طوری که من از حال آنها باخبرتر از خودشان هستم. اما ای محمد! اگر من بخواهم جان پشه ای را بگیرم، قادر به این کار نیستم، مگر این که

1- [1] - کافی، ج 3، ص 256، ح 24.
2- [2] - کافی، ج 3، ص 250، ح 2.

خداوند دستور آن را داده باشد. من به هنگام مرگ مؤمن، شهادت لا إله إلاّ الله و محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله را به او تلقین می کنم.(1)

8) ابن بابویه در کتاب «من لایحضره الفقیه» گوید: امام صادق علیه السلام می فرماید: به ملک الموت علیه السلام گفته شد: چگونه ارواح را در یک لحظه قبض می کنی، در حالی که یکی در مشرق است و دیگری در مغرب؟ گفت: صدایشان می زنم، خودشان می آیند. و در ادامه فرمود: ملک الموت ادامه داد: دنیا در دست من چون قرص نانی در دست یکی از شماست که از هر جای آن که بخواهد، می خورد و دنیا نزد من چون درهمی است که در دست یکی از شما باشد و هر طور که بخواهد آن را می چرخاند.(2)

9) از او با ذکر سند گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون به معراج رفتم در آسمان سوم مردی دیدم که یک پایش در مشرق بود و پای دیگرش در مغرب و لوحی در دست داشت که در آن نگاه می کرد و سرش را تکان می داد، گفتم: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: این ملک الموت است.(3)

10) ابن شهر آشوب: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید: ای ابوذر! چون به معراج برده شدم، فرشته ای را دیدم که بر تختی از نور نشسته و تاجی از نور بر سر داشت، یک پایش در مغرب بود و پای دیگرش در مشرق و در دستش لوحی بود که در آن نگاه می کرد و همه عالم را همزمان می دید و مردم، جملگی در فاصله میان دو زانوی او قرار داشتند و دستش به مشرق و مغرب می رسید. گفتم: ای جبرئیل! این کیست که هیچ فرشته ای را بزرگ تر از او ندیده ام؟ گفت: این عزرائیل، ملک الموت است، بر او سلام کن. پس نزدیک وی رفته و گفتم: سلام علیک، ای دوست من، ملک الموت! پس گفت: و علیک السلام یا احمد! پسر عمّت علی بن ابی طالب چه می کند؟ گفتم: آیا پسر عموی مرا می شناسی؟ گفت: چگونه او را نمی شناسم؟ زیرا خداوند متعال، قبض روح همه

1- [1] - کافی، ج 3، ص 136، ح 3.
2- [2] - من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 80، ح 357.

3- [3] - عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج 2، ص 35، ح 48.

مخلوقات را به من واگذار کرده است، مگر روح تو و روح علی بن ابی طالب که ذات اقدس خداوند، خود این کار را برعهده گرفته است.(1)

11) عبد الله بن عمر بن خطّاب گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در حالی که در مسجد، علی علیه السلام را در کنار خود ایستانده و دست راست او را در دست گرفته بود، دست علی علیه السلام را آن قدر بلند کرد که سپیدی زیر بغل هر دو نمایان گشت و در همین حال فرمود: ای مردم! آگاه باشید که الله پروردگار شماست و محمد پیامبر شماست و اسلام دین شماست و علی راهنمای شماست و او وصیّ و جانشین من پس از من است. سپس فرمود: ای ابوذر! علی بازوی من و امین من بر وحی پروردگار من است و پروردگارم فضیلتی را به من عطا نفرموده، مگر این که عین آن را به علی علیه السلام نیز داده باشد. ای ابوذر! خداوند جز با محبت علی بن ابی طالب، واجبی را از کسی نمی پذیرد. ای ابوذر! چون مرا به معراج بردند و به عرش رسیدم، ناگهان با حجابی از زبرجد سبز روبرو شدم، در این هنگام ندایی آمد که می گفت: ای محمد! حجاب را بردار؛ چون حجاب را برداشتم، فرشته ای دیدم که دنیا را در مقابل داشت و لوحی در دست او بود که در آن نگاه می کرد. پس گفتم: محبوبم جبرئیل! این فرشته کیست که بزرگ تر از او فرشته ای ندیده ام؟! گفت: ای محمد! بر او سلام کن که او عزرائیل ملک الموت است. پس گفتم: السلام علیک- ای محبوبم- ملک الموت! گفت: و علیک السلام- ای خاتم پیامبران- پسر عمّت علی بن ابی طالب چطور است؟ گفتم: محبوبم، ملک الموت! مگر او را می شناسی؟! گفت: ای محمد! قسم به آن که تو را به حق به نبوت مبعوث و به پیامبری برگزید، همان قدر که تو را به نبوت می شناسم، علی را به وصی بودن می شناسم؛ و چگونه چنین نباشد، در حالی که خداوند مرا مأمور قبض روح همه مخلوقات کرده است، مگر روح تو و روح علی که ذات اقدس باری تعالی این امر را مؤکول به مشیّت و اراده خویش نموده است.

12) بستان الواعظین: در یکی از خبرها آمده است که خداوند متعال درختی آفریده که فرع آن زیر عرش است و بر هر برگش نام یکی از بندگانش نوشته شده

1- [1] - مناقب، ج 2، ص 236.

است. و چون اجل بنده ای فرا رسد، برگی که نام وی در آن نوشته شده به دامن ملک الموت می افتد و در همان لحظه، قبض روح می شود.

13) همان منبع: در خبری آمده است: مرگ سه هزار سَکره دارد که هر یک از آن سخت تر از هزار ضربه با شمشیر است.

14) همان منبع: در خبری آمده است که تمام دنیا چون سفره ای روبروی یک مرد، مقابل ملک الموت قرار دارد و به هر کجای آن که بخواهد می تواند دست دراز کند. دنیا از شرق تا غرب آن و دریاها و خشکی های آن از یک سفره در مقابل یک مرد هم برای ملک الموت کوچک تر است. ملک الموت دستیارانی دارد که فقط خداوند از تعداد آنها با خبر است و هر کدامشان قادرند با یک اشاره هفت آسمان و هفت زمین را یک جا ببلعند و غُصّه ای از غُصّه های مرگ، از هزار ضربه شمشیر دردناک تر است و هر مخلوق خدا، اجلی دارد که خدای عزّ و جلّ او را تا زمان فرا رسیدن اجلش مهلت می دهد و او حساب دقیق مدت عمر و زمان سرآمدن آن را دارد.

«وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُؤُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ...هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ(14)»

«وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُؤُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ(12) وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّى لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ(13) فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاء يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ(14)»

[و کاش هنگامی را که مجرمان پیش پروردگارشان سرهاشان را به زیر افکنده اند می دیدی (که می گویند:) پروردگارا! دیدیم و شنیدیم؛ ما را بازگردان تا کار شایسته کنیم، چرا که ما یقین داریم* و اگر می خواستیم حتماً به هر کسی (از روی جبر) هدایتش را می دادیم. لیکن سخن من محقق گردیده که هر آینه جهنم را از همه جنیان و آدمیان خواهم آکند* پس به (سزای) آن که دیدار این روزتان را از یاد بردید، (عذاب را) بچشید. ما (نیز) فراموشتان کردیم و به (سزای) آن چه انجام می دادید، عذاب جاودان را بچشید]

1) علی بن ابراهیم گوید: منظور از «وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُؤُوسِهِمْ

ص:317

عِندَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا» در دنیاست و این که به آن چه دیدیم و شنیدیم عمل نکردیم. «فَارْجِعْنَا» یعنی به دنیا برگردان «نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ* وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا» یعنی اگر می خواستیم همه را معصوم قرار دهیم، می توانستیم. علی بن ابراهیم گوید: اما منظور از «فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاء يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ» یعنی ما رهایتان کردیم. (1)

«تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا...مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ(17) »

«تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ(16) فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ(17) »

[پهلوهایشان از خوابگاه ها جدا می گردد (و) پروردگارشان را از روی بیم و طمع می خوانند و از آن چه روزیشان داده ایم، انفاق می کنند* هیچ کس نمی داند چه چیز از آن چه روشنی بخش دیدگان است به (پاداش) آن چه انجام می دادند، برای آنان پنهان کرده ام]

1) شیخ طوسی با سند خود از حسن بن محمد بن سماعه، از ابن رباط، از ابن مسکان، از سلیمان بن خالد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! مرا از اسلام آگاه کن، اصل آن چیست و فرعش کدام است؟ اوجش چیست؟ فرمود: اصلش نماز و فرعش زکات است و اوجش جهاد در راه خدا.

عرض کرد: ای رسول خدا! مرا از دروازه های خیر آگاه فرما. فرمود: روزه، سپری است (در برابر آتش جهنم) و صدقه گناه را پاک می کند هم چنین نماز شب. سپس فرمود: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»(2).

2) ابن بابویه در کتاب «من لا یحضره الفقیه» با سند خود از ابو عبیده حذّاء روایت کرده که از امام باقر علیه السلام معنای آیه «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ»

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 146.
2- [2] - تهذیب، ج 2، ص 242، ح 958.

پرسیدم، فرمود: شاید فکر کنی که آن قوم نمی خوابیدند؟ عرض کردم: خدا و رسولش آگاه ترند. فرمود: این بدن را باید استراحت بدهی تا نفس آن خارج شود و چون نفس بیرون رفت، بدن استراحت می کند و روح به آن بازمی گردد که قدرت بر کار همراه آن است. آیه «تَتَجَافَی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا» در حق امیر المؤمنین علیه السلام و پیروان او از شیعیان ما نازل گردیده که در آغاز شب می خوابند و چون دو سوم شب یا زمانی در همین حدود گذشت، از خواب برخاسته و با بیم و امید به آن چه نزد اوست به عبادت می پردازند. از این رو خداوند آنها را برای پیامبرش یاد کرده و آن حضرت را از آن چه به ایشان عطا فرموده آگاه گردانیده و این که آنان را در جوار [رحمت] خود جای داده و به بهشت خویش درآورده و ترس آنان را به امنیّت مبدّل ساخته و وحشتشان را آرام کرده است. گفتم: قربانت گردم! اگر من آخر شب بیدار شدم چه بگویم؟ فرمود: بگو: الحمد لله ربّ العالمین، و إله المرسلین، الحمد لله الذی یحیی المَوتَی و یبعث مَن فی القبور. اگر اینها را بگویی، پلیدی شیطان و وسوسه های او از تو دور می شود. ان شاء الله تعالی.(1)

3) احمد بن محمد بن خالد برقی از پدرش، از علی بن نعمان، از مسکان، از سلیمان بن خالد از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: آیا تو را از اصل اسلام و فرع و اوجش باخبر کنم؟ عرض کردم: بلی، قربانت گردم! فرمود: اصل آن نماز و فرعش زکات و اوج آن جهاد است.

سپس فرمود: اگر بخواهی تو را از دروازه های خیر آگاه می کنم. عرض کردم: آری، قربانت گردم! فرمود: روزه، سپری (در مقابل آتش جهنم) است و صدقه، گناه را پاک می کند، همچنین قیام شب برای ذکر خدا. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «تَتَجَافَی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ».(2)

4) از او، از حسن بن علی بن فضّال، از ثعلبه بن میمون، از علی بن عبد العزیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: می خواهی تو را

1- [1] - من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 305، ح 1394.
2- [2] - محاسن، ص 289، ح 435.

از اصل اسلام و فرع آن و اوجش آگاه کنم؟ عرض کردم: آری، قربانت گردم ! فرمود: اصل آن نماز، فرعش زکات و اوج آن جهاد در راه خداست. آیا تو را از دروازه های خیر مطلع سازم؟ عرض کردم: بلی، قربانت گردم ! فرمود: روزه سپری است و صدقه، گناه را پاک می کند و نیز مناجات با خدا در دل شب. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «تَتَجَافَی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ».(1)

5) علی بن ابراهیم از پدرش، از عبد الرحمن بن ابی نجران، از عاصم بن حمید از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: هیچ عمل خوبی نیست که بنده انجام دهد، مگر این که ثواب آن در قرآن آمده باشد، جز نماز شب که به دلیل عظمت آن خداوند، ثواب آن را مشخص نکرده است. سپس این آیات را تلاوت کرد: «تَتَجَافَی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنفِقُونَ* فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِیَ لَهُم مِّن قُرَّهِ أَعْیُنٍ جَزَاء بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ». سپس فرمود: خداوند در هر روز جمعه کرامتی به بندگان مؤمن خود عنایت می فرماید. چون روز جمعه شود، خداوند فرشته ای را با دو جامه به دروازه بهشت می فرستد و می گوید: به فلانی خبر دهید که آماده دیدار پروردگارش گردد. پس به آن مرد گفته می شود: اینک فرستاده پروردگارت بر در منتظر توست. پس مرد رو به همسرانش کرده و می گوید: کدام یک از این دو جامه را برای من بهتر می دانید. گویند: سرور ما ! قسم به آن که بهشت را به تو روا داشته، جامه ای زیباتر از این که خداوند برایت فرستاده ندیده ایم. پس آن مؤمن، دو جامه را از فرشته می گیرد و یکی از آن دو را به صورت اِزار بر تن کرده و دیگری را به صورت رَدا بر دوش خود(2) می افکند و از کنار هر چیزی که گذر می کند، برای او می درخشد تا این که به وعده گاه می رسد. پس هنگامی که تمام مؤمنان گرد هم می آیند، پروردگار تبارک و تعالی بر آنان تجلّی می یابد و چون نگاه آنان به خداوند یعنی به رحمت خداوند

1- [1] - محاسن، ص 289، ح 434.
2- [2] - تعطّف بالرداء: یعنی ردا بر خود افکند و وجه تسمیه ردا به عطاف این است که ردا، بر دو عطف (پهلوی) مرد افکنده می شود «لسان العرب، ریشه عطف»

می افتد، خاضعانه به سجده می افتند. پس خداوند به آنان می فرماید: ای بندگان من! سرتان را بالا بگیرید، چرا که امروز، روز سجده و عبادت نیست و من، بار زحمت(1) و مشقت را از شانه هایتان برداشته ام. مؤمنان به خداوند عرض می کنند: پروردگارا! هیچ چیزی بهتر از آن چه به ما ارزانی داشته ای، نیست؛ چرا که تو بهشت را به ما ارزانی داشته ای. خداوند، به آنان می فرماید: هفتاد برابر آن چه که در اختیارتان است، برای شما می باشد. پس مؤمن در هر جمعه، هفتاد برابر آن چه را که در اختیار او است، به دست می آورد و معنای آیه «لَدَيْنَا مَزِيدٌ»(2) [پیش ما فزونتر (هم) هست] همین است و منظور از آیه، روز جمعه است و شب جمعه، شبی تابناک و روز آن، روزی درخشان است. پس در شب و روز جمعه، بسیار ذکر تسبیح (سبحان الله)، و تهلیل (لا إله إلا الله) و تکبیر (الله أکبر) را بگویید و خدا را بسیار ستایش کنید و فراوان بر رسولش صلی الله علیه و آله، درود فرستید.همچنین حضرت فرمود: مؤمن، عبور می کند و از کنار هر چیزی که می گذرد، برای او می درخشد تا این که نزد همسرانش می رود و آنها به او می گویند: سوگند به کسی که بهشت را به تو ارزانی داشت، هیچ گاه تو را زیباتر از این لحظه ندیده ایم و مؤمن می گوید: من به نور پروردگارم نظر افکندم. سپس حضرت فرمود: همسران مرد مؤمن، در بهشت به یکدیگر حسادت نمی ورزند و حیض نمی بینند و نزد شوهر خود بی بهره نگشته(3) و مرد، کینه ای از او به دل نمی گیرد. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: جانم به فدای شما باد! می خواهم سئوالی را از شما بپرسم، اما از شما شرم دارم. حضرت فرمود: بپرس. راوی می گوید: عرض کردم: جانم به فدای شما باد! آیا غنا و موسیقی در بهشت وجود دارد؟ حضرت پاسخ داد: در بهشت، درختی وجود دارد که خداوند به بادهای بهشت امر می فرماید که بوزند و بادها بر آن درخت می وزند و نغمه هایی تولید می کنند که خلائق، هرگز نغمه هایی به آن زیبایی

1- [1] - مؤونه: یعنی زحمت و مشقت «صحاح ، ریشه مأن»
2- [2] - ق/ 35.
3- [3] - صلفت المرأَه: زمانی این عبارت به کار می رود که زن نزد شوهر خود بی بهره گردد یا شوهر، از او کینه به دل بگیرد. «صحاح- ریشه صلف»

نشنیده اند. سپس حضرت فرمود: این نغمه ها، پاداش کسی است که در دنیا، از ترس خداوند، استماع موسیقی را ترک کرده است. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: جانم به فدای شما باد! پیرامون بهشت، بیشتر برایم بگویید. حضرت فرمود: خداوند، بهشت را با دست خود، آفرید و هیچ چشمی، آن را رؤیت نکرده و هیچ مخلوقی، از آن آگاه نیست. پروردگار، هر بامداد، درهای بهشت را می گشاید و به آن می فرماید: رایحه و عطرت فزونی باد. آیه «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِیَ لَهُم مِّن قُرَّهِ أَعْیُنٍ جَزَاء بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ» نیز به همین معنا است.(1)

6) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش و حسن بن علی بن فضّال و همگی از علی بن نعمان، از حارث بن محمد احول، از کسی که برای او روایت کرد، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل می کند که ایشان فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی! چون من در شب اسراء به معراج رفتم، در بهشت، رودی را مشاهده نمودم که سفیدتر از شیر، شیرین تر از عسل و راست تر از تیر بود و در آن تُنگ هایی به تعداد ستارگان آسمان وجود داشت و گنبدهایی از یاقوت سرخ و مروارید سپید بر روی ساحل آن بود. پس جبرئیل علیه السلام دو بال خود را بر کناره آن رود زد و ناگهان تبدیل به مشک تیزبویی شد.

سپس حضرت فرمود: سوگند به کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دستان او است، درختی در بهشت وجود دارد که تسبیح کنان، کف می زند و صدایی از خود تولید می کند که پیشینیان و آیندگان، مانند آن را نشنیده اند و میوه ای مانند انار دارد و آن میوه، به سوی مرد افکنده می شود و آن مرد، میوه را می شکافد و صد جامه از آن بیرون می آید و مؤمنین بر روی اریکه هایی از نور تکیه می دهند و آنان غُرّ مُحَجَّلون (خوبرویان زیباسرشت) هستند و تو، ای علی! پیشوای آنان در روز قیامت هستی. هر مردی از مؤمنین، نعلین به پا دارد که بندهایش از نور است و مؤمنان به هر نقطه از بهشت که می روند، آن نور، پیش روی آنها را روشن می سازد. در این میان، زنی، از بالای سر مؤمن بر او اشراف یافته و می گوید: سبحان الله، ای

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 146.

بنده خدا! آیا نعمتی از تو به ما نخواهد رسید؟ آن مؤمن می گوید: تو کیستی؟ آن زن می گوید: من یکی از آن زنانی هستم که خداوند پیرامون آنها فرمود: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِیَ لَهُم مِّن قُرَّهِ أَعْیُنٍ جَزَاء بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ».

سپس حضرت فرمود: سوگند به کسی که جان محمد در دستان او است، هر روز، هفتاد هزار ملائکه نزد مؤمن می آیند و او را با نام و نام پدرش می نامند.(1)

7) ابن بابویه نیز این روایت را از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از حسن بن علی بن نعمان، از حارث بن محمد احول، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: چون رسول الله صلی الله علیه و آله در شب اسراء به سوی آسمان رفت به علی علیه السلام فرمود: ای علی! در بهشت، رودی را مشاهده نمودم که سفیدتر از شیر، شیرین تر از عسل و راست تر از تیر بود و در آن تُنگ هایی به تعداد ستارگان آسمان وجود داشت و گنبدهایی از یاقوت سرخ و مروارید سپید بر روی ساحل آن بود. پس جبرئیل علیه السلام دو بال خود را بر کناره آن رود زد و ناگهان تبدیل به مشک تیزبویی شد.

سپس حضرت فرمود: سوگند به کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دستان او است، درختی در بهشت وجود دارد که تسبیح کنان، کف می زند و صدایی از خود تولید می کند که اولین و آخرین، مانند آن را نشنیده اید و میوه ای مانند انار دارد و آن میوه به سوی مرد افکنده می شود و آن مرد، میوه را می شکافد و صد جامه از آن بیرون می آید و مؤمنین بر روی اریکه هایی از نور تکیه می دهند و غرّ محجّلون (خوبرویان زیباسرشت) هستند و تو، ای علی! پیشوای آنان در روز قیامت هستی. هر مردی از مؤمنان، نعلینی به پا دارد که بندهایش از نور است و مؤمنان به هر نقطه از بهشت که می روند، آن نور، پیش روی آنان را روشن می سازد. در این میان، زنی بالای سرمؤمن بر او اشراف یافته و می گوید: سبحان الله، ای بنده خدا! آیا نعمتی از ما به تو نخواهد رسید؟ آن مؤمن می گوید: تو کیستی؟ آن زن می گوید: من یکی از آن زنانی هستم که خداوند پیرامون آنها فرمود:

1- [1] - محاسن، ص 180، ح 172.

«فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِىَ لَهُم مِّن قُرَّهِ أَعْيُنٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» سپس حضرت فرمود: سوگند به کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دستان او است، هر روز هفتاد هزار ملائکه نزد مؤمن می آیند و او را با نام و نام پدرش می نامند.(1) ابن بابویه، این حدیث را در کتاب بشارات الشیعه نقل کرده است.

8) حسین بن سعید در کتاب (الزهد)، از محمد بن حصین، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: خداوند با دستان خود، بهشت را آفرید و چشمان هیچ کسی بر آن نظر نیفکنده و هیچ مخلوقی، از آن آگاه نیست. درب های بهشت هر صبح به روی پروردگار تبارک و تعالی گشوده می شود و پروردگار به بهشت می فرماید: رایحه و عطرت فزونی باد. همچنین پروردگار می فرماید: مؤمنان، رستگار شدند. آیه «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِىَ لَهُم مِّن قُرَّهِ أَعْيُنٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» به همین معنا است.(2)

9) از کتاب الجنه و النار: در حدیثی که سند آن را به امام صادق علیه السلام میرساند و در زمینه توصیف بهشتیان است، امام چنین فرمود: آن زن که از زنان ولیّ خدا نیست، از پشت پرده بر او اشراف یافته و کاخ ها و منازل ولیّ خدا را پر از نور و روشنایی می کند و ولیّ خدا گمان می برد که خداوند یا فرشته ای از فرشتگان، بر او اشراف یافته است. پس سر خود را بالا می گیرد و ناگهان همسری را می بیند که نور او نزدیک است که نور چشمان ولیّ خدا را ببرد. سپس حضرت فرمود: پس آن زن، او را مورد ندا قرار داده و می گوید: زمان آن رسیده که نعمتی از تو به ما برسد. ولیّ خدا به او می گوید: تو کیستی؟ آن زن پاسخ می دهد: من، از جمله کسانی هستم که خداوند در مورد آنان فرمود: «لَهُم مَّا يَشَاؤُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ»(3) [هر چه بخواهند در آن جا دارند و پیش ما فزونتر (هم) هست] پس ولیّ خدا، با نیرویی به مانند صد مرد جوان با آن زن، آمیزش می کند و او را هفتاد سال از عمر پیشینیان، در آغوش می گیرد و نمی داند به چهره اش بنگرد یا به پشتش یا به ساق او

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 441، ح 1.
2- [2] - زهد، ص 102، ح 278.
3- [3] - ق/ 35.

نظر افکند و به هر قسمتی از اندام او که می نگرد، چهره او را در آن مکان می بیند؛ زیرا چهره اش بسیار نورانی و شفّاف و زلال است. سپس همسر دیگری که زیباروی تر و خوشبوتر از همسر اوّلی است بر ولیّ خدا اشراف می یابد و او را مورد ندا قرار داده و می گوید: زمان آن فرا رسیده که نعمتی از تو به ما برسد. پس ولیّ خدا به آن زن می گوید: تو کیستی؟ آن زن پاسخ می دهد: من، از جمله کسانی هستیم که خداوند در مورد آنان فرمود: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِیَ لَهُم مِّن قُرَّهِ أَعْیُنٍ جَزَاء بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ».(1)

10) ابن بابویه با سند خود از مقاتل بن سلیمان، از ضحّاک روایت می کند که گفت: مردی از ابن عباس پرسید: خداوند که از همسران، خادمان، عطرها، شراب ها و میوه های بهشت خبر داده چه چیزهایی از بهشت را نگفته باقی گذاشته است و دیگر چیزهایی که خداوند درباره ویژگی های بهشت یادآور شده و آنها را در کتاب خویش ذکر کرده، کدامند؟ ابن عباس پاسخ داد: بهشت، جنّه عَدن (بهشتی که اقامت در آن همیشگی است) می باشد. خداوند متعال، آن را در روز جمعه آفرید، سپس آن را از نگاه ها پنهان نگهداشت. پس هیچ یک از موجودات آسمان ها و زمین، بر آن نظر نمی افکنند تا آن که اهل بهشت وارد آن شوند. خداوند عزّ و جلّ سه بار به بهشت فرمود: سخن بگو. بهشت عرض کرد: خوشا به حال مؤمنان! خداوند عزّ و جلّ نیز فرمود: خوشا به حال مؤمنان و خوشا به حال تو ای بهشت! مقاتل، از ضحاک، از ابن عباس، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: هر کسی که شش خصلت در او باشد، از مؤمنان است. این شش خصلت، عبارت است از: کسی که راستگو باشد، به وعده اش عمل کند، امانت نزد خود را به صاحبانش بازگرداند، به پدر و مادرش نیکی ورزد، صله رحم انجام دهد و از گناهش استغفار نماید.(2)

11) شیخ در کتاب امالی، با سند خود، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «تَتَجَافَی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ» فرمود: یعنی تا وقتی

1- [1] - اختصاص، ص 352.
2- [2] - امالی صدوق، ص 225، ح 9.

که نماز عشا را نمی خواندند، نمی خوابیدند.(1)

12) طبرسی پیرامون معنای آیه «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ» می گوید: یعنی پهلوهایشان از بستر، به منظور خواندن نماز شب، بلند می شود و شب زنده داری می کنند و از بسترهایشان، به منظور خواندن نماز شب، برمی خیزند. طبرسی می گوید: این حدیث، از حسن و مجاهد و عطاء، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است.(2)

«أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ(18)...وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِى كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ(20)»

«أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ(18) أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ(19) وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِى كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ(20)»

[آیا کسی که مؤمن است چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند* اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به (پاداش) آن چه انجام می دادند در باغهایی که در آن جایگزین می شوند، پذیرایی می گردند* و اما کسانی که نافرمانی کرده اند، پس جایگاهشان آتش است. هر بار که بخواهند از آن بیرون بیایند در آن بازگردانیده می شوند و به آنان گفته می شود: عذاب آن آتشی را که دروغش می پنداشتید، بچشید]

1) شیخ در کتاب مجالس، از جمعی، از ابو مفضل، از حسن بن علی بن زکریا عاصمی، از احمد بن عبید الله غُدانی، از ربیع بن یسار، از اعمش، از سالم بن ابی جعد، در حدیث مرفوعی از ابوذر، از علی علیه السلام نقل می کند که حضرت در حدیثی بر اهل شورا اقامه حجت می کند و در آن حدیث، فضائل خود و آن چه در فضیلت ایشان بر زبان رسول الله صلی الله علیه و آله جاری شده را برمی شمارد و اهل شورا در برابر گفته های ایشان سر تسلیم فرود می آورند و تصدیق می کنند که آن فضائل تنها به آن حضرت اختصاص دارد و نه آنان، تا این که می فرماید: آیا آیه

1- [1] - امالی، ج 1، ص 300.
2- [2] - مجمع البیان، ج 8، ص 107.

«أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ» که خداوند تا آخر آن، از مؤمنان حکایت می کند، در شأن کسی از شما غیر از من نازل شده است؟ آنها پاسخ دادند: البته که نه.(1)

2) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ» فرمود: شأن نزول این آیه، این است که حضرت علی علیه السلام و ولید بن عقبه بن ابی معیط با هم مشاجره نمودند. ولید بن عقبه بن ابی معیط فاسق به علی علیه السلام گفت: به خدا سوگند! من زبان سادهتر و گویاتری از زبان تو دارم و برّندگی نیزه من از تو بیشتر است و یار و پشتیبان بیشتری در اختیار دارم. علی علیه السلام فرمود: خاموش باش چرا که تو تنها یک فاسق هستی. این گونه بود که خداوند آیه «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ* أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» را نازل کرد و منظور از آن، علی علیه السلام است. «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِى كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ».(2)

3) همچنین علی بن ابراهیم پیرامون تفسیر آیه «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا» روایت می کند که حضرت فرمود: هنگامی که فاسقان وارد جهنم می شوند، به درون آن می افتند که پیمودنش هفتاد سال طول می کشد، و هنگامی که به قعر آن می رسند، جهنم با دَم خود آنان را از آن جا به بالا پرتاب می کند و چون به بالای آن می رسند، با عمودهای آهنین بر آنان کوفته می شود و دوباره به درون جهنم می افتند. پس حال آنان، این گونه است.(3)

4) محمد بن عباس، از ابراهیم بن عبد الله، از حجّاج بن منهال، از حمّاد بن سلمه، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس- که خداوند از او خشنود باد- روایت می کند که گفت: ولید بن عقبه بن ابو معیط به علی علیه السلام گفت: من، زبان

1- [1] - امالی، ج 2، ص 159.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 147.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 147.

سادهتر و گویاتری از زبان تو دارم و برّندگی نیزه من از تو بیشتر است و یار و پشتیبان بیشتری در اختیار دارم. علی علیه السلام به او فرمود: خاموش باش، ای فاسق! این گونه بود که خداوند عزّ و جلّ آیه «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ* أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِى كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ» را نازل کرد(1).

5) محمد بن عباس، از علی بن عبد الله بن اسد، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از عمرو بن حمّاد، از پدرش، از فضیل، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ» گفت: این آیه، در شأن دو مرد نازل شده است که یکی از آن دو، از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و مردی مؤمن و دیگری مردی فاسق بود. آن مرد فاسق به مرد مؤمن گفت: به خدا سوگند! برّندگی نیزه من، از تو بیشتر است و زبان سادهتر و گویاتری از زبان تو دارم و یار و پشتیبان بیشتری در اختیار من است. آن مرد مؤمن به او پاسخ داد: خاموش باش، ای فاسق! این گونه بود که خداوند آیه «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ» را نازل فرمود و سپس خداوند به تبیین حال مؤمنان پرداخته و فرمود: «أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» و سپس به تبیین حال فاسقان پرداخته و فرمود: «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِى كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ».(2)

6) ابو مِخنَف- که خدا او را رحمت کند- می گوید: در حضور معاویه، میان حسن بن علی علیه السلام و ولید بن عقبه فاسق، مشاجره ای در گرفت. پس امام حسن علیه السلام به ولید فرمود: از این که به پدرم دشنام می دهی تو را سرزنش نمی کنم؛ چرا که او تو را به خاطر شرب خمر، هشتاد ضربه تازیانه زده و به همراه رسول الله صلی الله علیه و آله در جنگ بدر، پدرت را با خفّت و خواری به قتل

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 443، ح3.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 443، ح 4.

رسانده و خداوند عزّ و جلّ در چندین آیه، او را مؤمن و تو را فاسق نامیده است.(1)

7) طبرسی در کتاب احتجاج حدیثی را نقل می کند که در آن مشاجره میان حسن بن علی علیه السلام و جمعی از اصحاب معاویه- در حضور معاویه- ذکر شده و در آن آمده است که امام حسن علیه السلام فرمود: ای ولید بن عقبه! تو را از این که با پدرم دشمنی می ورزی، سرزنش نمی کنم؛ چرا که او تو را به خاطر شرب خمر، هشتاد ضربه تازیانه زده و پدرت را در جنگ بدر، با خفّت و خواری به قتل رساند؛ اما چگونه به او دشنام می دهیّ در حالی که خداوند در ده آیه از آیات قرآن، او را مؤمن و تو را فاسق نامیده است که از جمله آنها، آیه «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ» و آیه «إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»(2) [اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید؛ مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و (بعد) از آن چه کرده اید پشیمان شوید] می باشد؛ تو را چه به ذکر قریش؟! تو فقط پسر عُلَیج(3) از اهل صفوریّه(4) که ذَکوان نام داشت، هستی. اما پیرامون این که گفتی ما عثمان را به قتل رساندیم باید بگویم که به خداوند سوگند! طلحه، زبیر و عائشه نتوانستند چنین افترائی را به علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت دهند پس تو چگونه قائل به این افترا هستی؟ و اگر از مادرت بپرسی که پدرت کیست، چون با ذکوان متارکه کرده است نسبت تو را به عقبه بن ابی محیط می چسباند تا در خیال خود با این کار جایگاه درخشان و والایی را کسب کند، با این که خداوند، ننگ و رسوایی دنیا و آخرت را برای تو و پدر و مادرت فراهم نموده است و خداوند، ستم کننده به بندگانش نیست. بنابراین، به خداوند سوگند! تو- ای ولید- از این صفات زشت و ننگ آوری که برای تو گفته شده است بسیار خوارتر و بی نسب تر هستی. پس چگونه به علی علیه السلام دشنام می دهی؟! و اگر نسب خود را وارسی می کردی،

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 443، ح 5.
2- [2] - حجرات/ 6.
3- [3] - علج: مردی از کفار عجم بود (لسان العرب، ریشه علج»
4- [4] - صفوریّه: شهری از مناطق اردن که نزدیک طبریه است. «معجم البلدان، ج 3، ص 414».

بر تو آشکار می شد که نسب تو به پدرت ذکوان برمی گردد نه به کسی که به او نسبت داده می شوی و مادرت به تو گفته است که: ای پسرکم! پدرت، پست تر و خبیث تر از عُقبَه است.(1)

8) ابن شهر آشوب، از کلبی، از ابو صالح و ابن لهیعه از عمرو بن دینار، از ابو عالیه، از عکرمه و ابو عبیده، از یونس، از ابو عمرو، از مجاهد و همگی از ابن عباس و همین طور نویسنده کتاب «الاغانی» و کتاب «تاج التراجم» از ابن جبیر و ابن عباس و قتاده و همچنین از امام باقر علیه السلام روایت کردهاند که گفتند: ولید بن عقبه به حضرت علی علیه السلام گفت: برندگی نیزه من از تو بیشتر است و زبان من از زبان تو ساده تر و گویاتر می باشد و یار و پشتیبان بیشتری در اختیار دارم. علی علیه السلام به او فرمود: این طور که گفتی نیست، ای فاسق! [در بسیاری از روایات چنین آمده که علی علیه السلام فرمود: خاموش باش، تو فقط فاسق هستی] این گونه بود که این آیات نازل شد: «أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا» یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام «كَمَن كَانَ فَاسِقًا» یعنی ولید «لا يَسْتَوُونَ* أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» که در شأن علی علیه السلام نازل شده است «وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا» این آیه در شأن ولید نازل شده است. حسّان در این رابطه شعری را سروده که از این قرار است:

انزل الله و الکتاب عزیزٌ

فی علیٍّ و فی الولید قرآنا

خداوند که در کتاب او که ارجمند است

آیاتی را در شأن علی و ولید نازل فرمود

فتبوّا الولید من ذاک فِسقاً

و علی مُبَوّءٌ ایمانا

پس به خاطر آن آیات، ولید در جایگاه فسق قرار گرفت

و علی در جایگاه ایمان نشست

ليس مَن كان مُؤمِناً عَرفَ الله

ص:330

1- [1] - احتجاج، ص 276.

کمَن کان فاسقاً خَوّانا

کسی که مؤمن به خدا و عارف به او باشد

به مانند انسان فاسق و خیانتکار نیست

سوف یجزی الولید خزیاً و ناراً

و علیٌّ لاشکَّ یُجزَی جِنانا

جزای ولید، رسوایی و آتش جهنم خواهد بود

و بدون شک پاداش علی علیه السلام، باغ های بهشت می باشد(1)

9) از طریق مخالفان: موفق بن احمد، از شیخ زاهد حافظ زین الائمه ابو الحسن علی بن احمد عاصمی خوارزمی، از قاضی امام شیخ القضاه اسماعیل بن احمد واعظ، از پدرش شیخ السنّه ابو بکر احمد بن حسین بیهقی، از ابو سعد مالینی، از ابو احمد بن عَدی، از ابو یعلی، از ابراهیم بن حجّاج، از حمّاد بن سلمه، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت می کند که ولید بن عقبه به علی علیه السلام گفت:من زبانی سادهتر و گویاتر از زبان تو دارم و برّندگی نیزه من از تو بیشتر است و یار و پشتیبان بیشتری در اختیار دارم. علی علیه السلام به او فرمود: خاموش باش؛ چرا که تو فاسقی بیش نیستی. این گونه بود که خداوند، آیه «أَفَمَن کَانَ مُؤْمِنًا کَمَن کَانَ فَاسِقًا لَّا یَسْتَوُونَ» را نازل کرد که در آن، منظور از مؤمن، علی علیه السلام و منظور از فاسق، ولید می باشد.(2)

در تفسیر واحدی و کتاب اسباب النزول وی، عین حدیث فوق ذکر شده است.(3)

«وَلَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَی دُونَ الْعَذَابِ الْأَکْبَرِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ(21)»

[و قطعاً غیر از آن عذاب بزرگتر از عذاب این دنیا (نیز) به آنان می چشانیم. امید که آنها (به خدا) بازگردند]

1- [1] - مناقب، ج 2، ص 10.
2- [2] - مناقب خوارزمی، ص 197.
3- [3] - اسباب النزول از واحدی، ص 198.

1) علی بن ابراهیم، پیرامون تفسیر آیه «وَلَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَی» می گوید: عذاب، در زمان رجعت به وسیله شمشیر است. همچنین پیرامون تفسیر آیه «لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ» می گوید: یعنی آنان در زمان رجعت، باز می گردند تا عذاب شوند.(1)

2) سعد بن عبد الله، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از مُنخَّل بن جمیل، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: تمام مؤمنین، یک بار کشته می شوند و یک بار می میرند. پس هر مؤمنی که کشته شود دوباره زنده می شود تا بمیرد و هر مؤمنی که می میرد، دوباره زنده می شود تا کشته شود. راوی می گوید: سپس بر امام باقر علیه السلام آیه «کُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ»(2) [هر جانداری چشنده (طعم) مرگ است] را تلاوت کردم و حضرت فرمود: «و منشوره» [یعنی دوباره زنده می شود] راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: منظور شما از «و منشوره» چیست؟ حضرت پاسخ داد: یعنی این گونه جبرئیل، این آیه را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد: «کُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ و منشوره» سپس حضرت فرمود: تمام این امت چه افراد صالح و چه افراد بد، دوباره زنده می شوند. علت زنده شدن دوباره افراد مؤمن، برای روشنی چشمشان و دل شاد شدن آنها است و بدکاران و فاسقین دوباره زنده می شوند تا طعم رسوایی و ننگی که خداوند برایشان مقدّر ساخته را بچشند. آیا نشنیده ای که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَلَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَی دُونَ الْعَذَابِ الْأَکْبَرِ».(3)

3) محمد بن عباس، از علی بن حاتم، از حسن بن محمد بن عبد الواحد، از حفص بن عمر بن سالم، از محمد بن حسین بن عجلان، از مفضل بن عمر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «وَلَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَی دُونَ الْعَذَابِ الْأَکْبَرِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از «العذاب الأدنی»،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 148.
2- [2] - آل عمران/ 185.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 17.

گرانی قیمت ها و منظور از العذاب الأکبر، حضرت مهدی علیه السلام به همراه شمشیر ایشان است.(1)

4) محمد بن عباس، از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از مفضل بن صالح، از زید، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: منظور از العذاب الأدنی، دابّه الأرض است.(2) پیشتر، به تأویل دابّه الأرض اشاره کردیم و گفتیم که منظور از آن در آیه «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ»(3) [و چون قول (عذاب) بر ایشان واجب گردد، جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم]، امیر المؤمنین علیه السلام می باشد.

5) ابن بابویه، در حدیثی مرسل از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ» فرمود: بی گمان فراق دوستان و عزیزان در دنیا، نشانه و دلیلی است بر فراق مردگان که برای همیشه از مقابل چشم انسان رخت برمی بندند. به همین خاطر بود که یعقوب بر فراق یوسف تأسف می خورد؛ چرا که این فراق، دلیل و نشانه ای بود بر فراق دیگران. یعقوب به همین دلیل یوسف را بسیار یاد می کرد.(4)

6) طبرسی می گوید: برخی از مجاهد نقل کرده اند که منظور از العذاب الأدنی، عذاب قبر می باشد. طبرسی می گوید: همچنین این تفسیر از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است. سپس می گوید: در بیشتر روایاتی که از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده، این طور آمده است: منظور از العذاب الأدنی، دابّه الأرض و دجّال می باشد.(5)

7) شیبانی در نهج البیان می گوید: برخی از امام صادق علیه السلام روایت می کنند که فرمود: منظور از العذاب الأدنی، قحطی و خشکسالی است و منظور از

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 444، ح 6.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 444، ح 7.
3- [3] - نمل/ 82.

4- [4] - علل الشرائع، ص 66، ح 1.
5- [5] - مجمع البيان، ج 8، ص 110.

العذاب الأکبر، قیام حضرت قائم، مهدی علیه السلام با شمشیر در آخر الزمان، است.

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَکَانُوا بِآیَاتِنَا یُوقِنُونَ(24)»

[و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند]

1) علی بن ابراهیم می گوید: خداوند، آگاه بود از این که ائمّه علیهم السلام بر آن چه که به آن گرفتار می آیند، صبر پیشه می کنند. از این رو آنان را، ائمه قرار داد.(1)

2) سپس علی بن ابراهیم، از حمید بن زیاد، از محمد بن حسین، از محمد بن یحیی، از طلحه بن زید، از امام صادق علیه السلام، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: ائمّه، در کتاب خداوند، دو دسته اند: امامان عادل و امامان ظالم. خداوند فرمود: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» یعنی مردم را به امر خدا و نه به امر مردم هدایت می کنند و امر خداوند را بر امر مردم و حکم خداوند را بر حکم آنان مقدّم می دارند. حضرت فرمود: منظور از آیه «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ»(2) [و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می خوانند، گردانیدیم] این است که آنان، امر مردم را بر امر خداوند و حکم آنان را بر حکم او مقدّم می شمارند و بر خلاف دستوراتی که در کتاب خداوند آمده، به خواسته ها و امیال خود عمل می کنند.(3)

3) علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که در حدیثی پیرامون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در تمام حالات زندگی خود صبر پیشه کرد. سپس به ائمه علیهم السلام که از عترت او می باشند، بشارت و مژده داد و آنان نیز به صفت صبر توصیف شدند. حضرت این

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 148.
2- [2] - قصص/ 41.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 148.

آیه را تلاوت نمود: «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَکَانُوا بِآیَاتِنَا یُوقِنُونَ».(1)

4) محمد بن عباس، از علی بن عبد الله بن اسد، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از علی بن هلال اَحمَسی، از حسن بن وهب عَبسی، از جابر جعفی، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: آیه «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَکَانُوا بِآیَاتِنَا یُوقِنُونَ» فقط در شأن نسل فاطمه سلام الله علیها نازل شده است.(2)

«أَوَلَمْ یَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاء إِلَی الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْکُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنفُسُهُمْ أَفَلَا یُبْصِرُونَ(27) وَیَقُولُونَ مَتَی هَذَا الْفَتْحُ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ(28) قُلْ یَوْمَ الْفَتْحِ لَا یَنفَعُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِیمَانُهُمْ وَلَا هُمْ یُنظَرُونَ(29) فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانتَظِرْ إِنَّهُم مُّنتَظِرُونَ(30)»

[آیا ننگریسته اند که ما باران را به سوی زمین بایر می رانیم و به وسیله آن کشته ای را برمی آوریم که دامهایشان و خودشان از آن می خورند؟ مگر نمی بینند؟* و می پرسند اگر راست می گویید این پیروزی (شما) چه وقت است؟* بگو: روز پیروزی، ایمان کسانی که کافر شده اند، سود نمی بخشد و آنان مهلت نمی یابند* پس از ایشان روی برتاب و منتظر باش که آنها نیز در انتظارند]

1) علی بن ابراهیم پیرامون تفسیر آیه «أَوَلَمْ یَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاء إِلَی الْأَرْضِ الْجُرُزِ» می گوید: منظور از آیه، الأرض الخَراب (زمین ویران) می باشد و آن، مَثَلی است که خداوند پیرامون رجعت و حضرت قائم علیه السلام زده است. چون پیامبر صلی الله علیه و آله، آنان را از رجعت آگاه نمود، آنان عرض کردند: اگر راست می گویید، این فتح و پیروزی در چه زمانی روی می دهد؟ این آیه «مَتَی هَذَا الْفَتْحُ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ» بر آیه «وَلَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَی دُونَ الْعَذَابِ الْأَکْبَرِ»(3) [و قطعاً غیر از آن عذاب بزرگتر از عذاب این دنیا (نیز) به آنان می چشانیم] عطف شده

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 205.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 444، ح 8؛ شواهد التنزیل، ج 1، ص 454، ح 625.

3- [3] - سجده/ 21.

است. آنان عرض کردند: «مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» خداوند فرمود: «قُلْ» یعنی ای محمد! به آنان بگو: «يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ* فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ» یعنی ای محمد! «وَانتَظِرْ إِنَّهُم مُّنتَظِرُونَ». (1)

2) محمد بن عباس، از حسین بن عامر، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از محمد بن سنان، از ابن درّاج روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که پیرامون تفسیر آیه «قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ» می فرمود: یوم الفتح (روز فتح و پیروزی) روزی است که دنیا برای ظهور حضرت قائم علیه السلام مهیا می شود و تقرب جستن به ایمان، تنها برای کسی سودمند است که پیش از آن هنگام، مؤمن باشد و به آن فتح و پیروزی، یقین داشته باشد. پس تنها مؤمن است که ایمانش برای او سودمند است و نزد خداوند قدر و منزلت والایی دارد و در روز قیامت و بعث (روز برانگیخته شدن انسان از قبر)، باغ های بهشتی او، به خاطر او آراسته و مزیّن می شود و آتش جهنم خداوند از او پرده درمی کشد و این، پاداش ولایتمداران امیر المؤمنین علیه السلام و آل مطهر ایشان است.(2)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 148.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 445، ح 9.

سوره احزاب

اشاره

سوره احزاب، مدنی است و شامل 73 آیه می باشد و پس از سوره آل عمران، نازل شده است.

ص:337

ص:338

1) ابن بابویه با سند خود، از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: هر کسی که سوره احزاب را بسیار قرائت کند، در روز قیامت، در جوار محمد صلی الله علیه و آله و همسران آن حضرت خواهد بود. سپس امام علیه السلام فرمود: اعمال فضاحت بار مردان و زنان قریش و دیگران، در سوره احزاب آمده است. ای ابن سنان! سوره احزاب، زنان قریش عرب را رسوا نمود و طولانی تر از سوره بقره بود، ولی آنان، این سوره را کاستند و آن را تحریف نمودند.(1)

2) در کتاب خواص القرآن، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هر کس این سوره (سوره احزاب) را بخواند و آن را به افرادی که تحت کنف حمایت او هستند- مانند همسر و دیگران- یاد بدهد، از عذاب قبر درامان می ماند و هر کس این سوره را بر روی پوست آهو نوشته و آن را درون حُقّهای(2)، داخل منزل خود قرار دهد، به اذن خداوند، تعداد خواستگاران، نزد او افزایش می یابد و از او برای ازدواج با دختران، خواهران و سایر نزدیکان وی خواستگاری می کنند و همه کس به او میل پیدا می کنند، اگرچه او درویش و بی نوا باشد.

3) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس، سوره احزاب را بر روی

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 139.
2- [2] - حُقّ: ظرف کوچک درپوش داری است که از عاج یا شیشه و غیر آن تهیه می شود. «المعجم الوسیط، ریشه حقق»

پوست آهو نوشته و آن را درون حُقّهای قرار داده و در منزل خود آویزان کند، تعداد خواستگاران برای خواستگاری از دختران خانواده وی افزایش می یابد و همه کس به آنها میل پیدا می کنند، اگر چه درویش و بی نوا باشند.

4) امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس سوره احزاب را بر روی پوست آهو نوشته و آن را در منزل خود قرار دهد، به اذن خداوند تعداد خواستگارانی که به منزل آن مرد می آیند، افزایش می یابد و از او برای ازدواج با دختران، خواهران و سایر قبیله و نزدیکان وی، خواستگاری می کنند.

ص:340

تفسیر سوره احزاب

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْکَافِرِینَ وَالْمُنَافِقِینَ إِنَّ اللَّهَ کَانَ عَلِیمًا حَکِیمًا(1)»

[ای پیامبر! از خدا پروا بدار و کافران و منافقان را فرمان مبر که خدا همواره دانای حکیم است]

1) علی بن ابراهیم، می گوید: این، همان حدیثی است که امام صادق علیه السلام در آن فرمود: خداوند، پیامبر خود را بر اساس ضرب المثل «به در می گویم تا دیوار بشنود» مبعوث کرد. پس آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله را مورد خطاب قرار می دهد؛ اما مقصود آن همه مردم است.(1)

«مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ...وَلَکِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُکُمْ وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا(5)»

«مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَکُمُ اللَّائِی تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِکُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِیَاءَکُمْ أَبْنَاءَکُمْ ذَلِکُمْ قَوْلُکُم بِأَفْوَاهِکُمْ وَاللَّهُ یَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ یَهْدِی السَّبِیلَ(4) ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءهُمْ فَإِخْوَانُکُمْ فِی الدِّینِ وَمَوَالِیکُمْ وَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ فِیمَا أَخْطَأْتُم بِهِ وَلَکِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُکُمْ وَکَانَ

1- [1] - تقسیر قمی، ج 2، ص 149.

اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا(5)»

[خداوند برای هیچ مردی در درونش دو دل ننهاده است و آن همسرانتان را که مورد ظهار قرار می دهید، مادران شما نگردانیده و پسرخواندگانتان را پسران (واقعی) شما قرار نداده است. این گفتار شما به زبان شماست، و(لی) خدا حقیقت را می گوید و او(ست که) به راه راست هدایت می کند* آنان را به (نام) پدرانشان بخوانید که این نزد خدا عادلانه تر است و اگر پدرانشان را نمی شناسید، پس برادران دینی و موالی شمایند و در آن چه به اشتباه مرتکب آن شده اید بر شما گناهی نیست، ولی در آن چه دلهایتان عمد داشته است (مسؤولید) و خداست که همواره آمرزنده مهربان است]

1) محمد بن عباس، از محمد بن حسین بن حُمید بن ربیع، از جعفر بن عبد الله محمدی، از کثیر بن عیاش، از ابو جارود، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِی جَوْفِهِ» فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده است: هر بنده ای از بندگان خدا که خداوند تبارک وتعالی قلبش را به ایمان بیازماید، در قلب خود، مودّت و حبّ ما را می یابد و ما را دوست می دارد و هر بنده ای از بندگان خدا که خداوند بر او خشم گرفته است، دشمنی و کینه ما را در قلب خود می یابد و با ما دشمنی می ورزد. ما به خاطر دوستی دوستدارمان شادمان می شویم و برای او طلب آمرزش می کنیم و دشمن خود را نیز دشمن می داریم. دوستدار ما به انتظار رحمت خداوند عزّ و جلّ می باشد، گویی که درهای رحمت به سوی او گشوده است و دشمن ما به گونهای میشود که بر لبه پرتگاهی قرار میگیرد که در حال فروریختن است و به آتش ختم می شود، گویی آن لبه، فرو ریخته و او را در آتش جهنم می افکند. پس رحمت، بر اهل آن گوارا باد و وای بر اهل جهنم که بد منزلی دارند. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ»(1) [حقّا که چه بد است جایگاه متکبّران]. هیچ بنده ای از بندگان خداوند نیست که به خاطر خیری که خداوند نزد او قرار داده است، در محبت و دوستی با ما کوتاهی ورزد؛ چرا که دوستدار ما و دشمن ما با هم

1- [1] - نحل/ 29.

برابر نیستند و دوستی و دشمنی ما هیچ گاه در یک قلب، گرد نمی آیند؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ در درون هیچ کس، دو قلب را قرار نداده است که با یکی، کسی را دوست دارد و با دیگری با او دشمنی ورزد. دوستدار ما، چنان که زر با آتش خالص می گردد و هیچ گونه تیرگی و ناخالصی در آن نمی ماند، در دوستی ما اخلاص می ورزد و دشمن ما نیز در دشمنی با ما همین گونه است و ما، نجیب (اصیل) هستیم و فرزندان و نسل به جای مانده از ما همان فرزندان پیامبران هستند و من، جانشین جانشینان (وصیّ الاوصیاء) هستم و گروه سرکش، از حزب شیطان می باشد و شیطان، یکی از آنان است. پس هر کس بخواهد بداند که از جمله دوستداران ما هست یا نه، باید قلب خود را بیازماید؛ اگر در دوستی و محبت ما، دشمن ما را نیز سهیم کند، او از ما نیست و ما نیز از او نیستیم و خداوند، جبرئیل و میکائیل دشمن او هستند و خداوند، دشمن کافران است.(1)

2) علی علیه السلام فرمود: محبت و دشمنی با ما در درون یک انسان با هم جمع نمی شود؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِی جَوْفِهِ».(2)

3) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِی جَوْفِهِ» فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده است: دوستی و دشمنی با ما هیچ گاه درون یک انسان با هم جمع نمی شوند؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ در درون هیچ کس، دو قلب را قرار نداده که با یکی، کسی را دوست بدارد و با دیگری با او دشمنی ورزد. دوستدار ما چنان که زر با آتش، خالص می گردد و هیچ گونه تیرگی و ناخالصی در آن نمی ماند، در دوستی با ما اخلاص می ورزد. پس هر کسی بخواهد بداند که از جمله دوستداران ما هست یا نه، باید قلب خود را بیازماید؛ اگر در دوستی و محبت به ما، دشمن ما را نیز سهیم کند، او از ما نیست و ما نیز از او نیستیم و خداوند، جبرئیل و

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 447، ح 1.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 447، ح 2.

میکائیل دشمن او هستند و خداوند، دشمن کافران است.(1)

4) طبرسی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند در درون هیچ کسی دو قلب را قرار نداده که با یکی، گروهی را و با دیگری، دشمنان آنها را دوست بدارد.(2)

5) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: شأن نزول این آیه، این است که چون رسول الله صلی الله علیه و آله با خدیجه دختر خویلد ازدواج کرد، از سوی خدیجه برای تجارت، عازم سوق (بازار) عُکاظ شد و در آن جا مشاهده کرد که زید در معرض فروش گذاشته شده است و او را غلام زیرک و نیک(3) اندیشی یافت و او را خرید. چون پیامبر صلی الله علیه و آله به نبوت رسید، زید را به اسلام فراخواند و زید، اسلام آورد و مردم او را بنده محمد صلی الله علیه و آله صدا می زدند. چون حارثه بن شراحیل کلبی- که مرد شریفی بود- از وجود پسرش زید با خبر شد، به مکه و نزد ابو طالب آمده و گفت: ای ابو طالب! چندی پیش پسرم اسیر شده و به من خبر رسیده که او الان، بنده برادرزاده تو است. من از او می خواهم که یا زید را به من بفروشد یا فدیه او را بپذیرد و یا این که او را آزاد سازد. ابو طالب، این مطلب را با رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان گذاشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زید آزاد است که به هر کجا که بخواهد برود. حارثه برخاست و دست زید را گرفته و به او گفت: ای پسرکم! به شرافت و نسب خویش ملحق شو. زید گفت: هرگز از رسول خدا صلی الله علیه و آله جدا نمی شوم. پدرش به او گفت: آیا حسب و نسب خود را رها می کنی و بنده قریش باقی می مانی؟ زید پاسخ داد: تا زمانی که زنده ام از رسول خدا صلی الله علیه و آله جدا نمی شوم. پدر زید خشمگین شده و گفت: ای جماعت قریش! شما شاهد و گواه باشید که زید، پسر من است و من از او ارث می برم و او نیز وارث من است.

1- [1] - تقسیر قمی، ج 2، ص 149.
2- [2] - مجمع البیان، ج 8، 118.
3- [3] - حصیف: نیک اندیش و درست رأی «لسان العرب، ریشه حصف».

مردم زید را ابن محمد (پسر محمد) صدا می زدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دوست می داشت و او را زید الحبّ (زید دوست داشتنی) نامید.

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت نمود، زینب بنت جحش را به ازدواج زید درآورد. روزی زید در آمدن به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله تأخیر کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله در جستجوی زید به منزل او رفت. زینب در وسط اتاق خود نشسته بود و عطری را با فِهْر(1) خود می کوبید و نرم می کرد.پیامبر صلی الله علیه و آله به او- که زنی خوش سیما و زیبا بود- نگاه کرد و فرمود: «سبحان الله خالق النور و تبارک الله أحسن الخالقین» [پاک و منزه است خداوند، آفریدگار نور، و خداوند بهترین آفریدگاران است] سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله که زینب به طور عجیبی در دل او جا پیدا کرده بود، به خانه اش بازگشت. وقتی که زید به منزل خود آمد، زینب او را از گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله با خبر ساخت. زید به زینب گفت: آیا می خواهی تو را طلاق دهم تا رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را به ازدواج خود درآورد؟ شاید عشق تو در قلب پیامبر صلی الله علیه و آله افتاده است. زینب پاسخ داد: ترسم از این است که تو مرا طلاق دهی و رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به ازدواج خود در نیاورد. زید نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و عرض کرد: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما باد! زینب مرا از چنین و چنان با خبر ساخت. آیا می خواهید زینب را طلاق دهم تا او را به ازدواج خود درآورید؟ رسول الله به او فرمود: برو و تقوای الهی پیشه کن و همسرت را نگهدار. سپس خداوند سخن پیامبر را حکایت کرده و فرمود: «أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ وَتَخْشَی النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَی زَیْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاکَهَا لِکَیْ لَا یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْوَاجِ أَدْعِیَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا»(2) [همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا بدار و آن چه را که خدا

1- [1] - فهر: سنگی است که برای خرد کردن گردو و مانند آن مورد استفاده قرار می گیرد «لسان العرب- ریشه فهر».
2- [2] - احزاب/ 37.

آشکار کننده آن بود، در دل خود نهان می کردی و از مردم می ترسیدی با آن که خدا سزاوارتر بود که از او بترسی. پس چون زید از آن (زن) کام برگرفت (و او را ترک گفت) وی را به نکاح تو درآوردیم تا (در آینده) در مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسرخواندگانشان چون آنان را طلاق گفتند، گناهی نباشد و فرمان خدا صورت اجرا پذیرد]. پس خداوند، زینب را از فراز عرش، به ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله درآورد. منافقان گفتند: پیامبر، ازدواج با زنان پسرانمان (عروسانمان) را بر ما حرام می کند در حالی که خود با زن پسرش زید ازدواج می کند! این گونه بود که خداوند در جواب آنان فرمود: «وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءكُمْ أَبْنَاءكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُم بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِى السَّبِيلَ». سپس فرمود: «ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِى الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ».

پس بدان که زید، پسر محمد صلی الله علیه و آله نیست و این که پیامبر صلی الله علیه و آله او را فرزند خود خواند تنها به آن علت بود که پیشتر ذکر نمودیم و در این رابطه مطالب دیگری نیز هست که آن را در جای دیگری یعنی در آیه «مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ ابا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمًا»(1) [محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خدا همواره بر هر چیزی داناست] می آوریم. سپس آیه «لَا يَحِلُّ لَکَ النِّسَاء مِن بَعْدُ»(2) [از این پس دیگر (گرفتن) زنان و نیز این که به جای آنان، زنان دیگری بر تو حلال نیست] نازل شد. یعنی پس از آن که زنان بر او در سوره نساء حلال شده بود. آیه «وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ»(3)عطف بر ماجرای همسر پسرش یعنی زید است «وَلَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ»(4) [هر چند زیبایی آنها برای تو مورد پسند افتد] یعنی بر تو حلال نیست که به همسر هیچ مردی، متعرّض گردی تا این که شوهر آن زن، او را طلاق دهد و تو، او را به ازدواج خود درآوری. بنابراین، این

1- [1] - احزاب/ 40.
2- [2] - احزاب/ 52.
3- [3] - احزاب/ 52.
4- [4] - احزاب/ 52.

کار را پس از این، تکرار نکن.(1)

«النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ...إِلَی أَوْلِیَائِکُم مَّعْرُوفًا کَانَ ذَلِکَ فِی الْکِتَابِ مَسْطُورًا(6)»

«النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُهَاجِرِینَ إِلَّا أَن تَفْعَلُوا إِلَی أَوْلِیَائِکُم مَّعْرُوفًا کَانَ ذَلِکَ فِی الْکِتَابِ مَسْطُورًا(6)»

[پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر (و نزدیکتر) است و همسرانش مادران ایشانند و خویشاوندان (طبق) کتاب خدا بعضی (نسبت) به بعضی اولویت دارند (و) بر مؤمنان و مهاجران (مقدمند)، مگر آن که بخواهید به دوستان (مؤمن) خود (وصیت یا) احسانی کنید و این در کتاب (خدا) نگاشته شده است]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از پدرش، از عبد الله بن مغیره، از ابن مسکان، از عبد الرحیم بن روح قصیر روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شأن نزول آیه «النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ» را پرسیدم که این آیه در شأن چه کسی نازل شده است؟ و حضرت پاسخ داد: این آیه، در شأن حکومت نازل شده است. حکم این آیه، در نسل امام حسین علیه السلام جاری شده است. پس ما از مؤمنین، مهاجرین و انصار نسبت به حکومت و رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته تر هستیم. راوی می گوید. از حضرت پرسیدم: آیا اولاد جعفر در حکومت، حقّی دارند؟ حضرت پاسخ داد: خیر. راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: آیا اولاد عباس در حکومت، حقّی دارند؟ حضرت پاسخ داد: خیر. راوی می گوید: تمام نوادگان عبد المطّلب را برای حضرت برشمردم و می پرسیدم که آیا حقّی در حکومت دارند؟ و حضرت در مورد هر یک از آنان پاسخ داد: خیر. راوی می گوید: فراموش کردم که در مورد حق اولاد امام حسن علیه السلام بپرسم. از این رو در این باره نزد حضرت رفته و عرض کردم: آیا اولاد امام حسن علیه السلام در حکومت، حقّی دارند؟ حضرت پاسخ داد: ای عبد الرحیم! به خدا سوگند!

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 149.

خیر؛ غیر از ما، هیچ یک از نسل محمد صلی الله علیه و آله حقّی در حکومت ندارند.(1)

2) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حسین بن ثویر بن ابی فاخته، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: پس از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، هیچ گاه دو برادر با هم به امامت نمی رسند و امامت، پس از امام حسین علیه السلام، به علی بن حسین علیه السلام رسیده است؛ چنان که خداوند متعال فرمود: «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ» و امامت، پس از علی بن حسین علیه السلام به پسر ایشان و نوه های پسری می رسد.(2)

3) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس و علی بن محمد، از سهل بن زیاد ابی سعید، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود، علی علیه السلام شایسته تر از مردم نسبت به خودشان بود؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله در موارد بسیاری امر امامت او را به مردم ابلاغ کرده بود و او را جانشین خود در میان مردم قرار داد. در روز غدیر خُم دست او را برافراشته بود. هنگامی که علی علیه السلام به شهادت رسید، قادر نبود و این حق را نداشت که پسران خود، محمد یا عباس یا دیگر فرزندان خود را جانشین خود قرار دهد و چنین نیز نمیکرد. بنابراین امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به علی علیه السلام عرض کردند: خداوند تبارک و تعالی، آیه تطهیر را در شأن ما نازل کرده است، چنان که در شأن تو نازل کرده بود و مردم را به اطاعت و پیروی از ما فرمان داد، چنان که به پیروی از تو فرمان داده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله امر امامت ما را به مردم ابلاغ فرمود، چنان که امامت تو را به مردم ابلاغ فرموده بود و خداوند ما را از پلیدی و گناه مطهر ساخته است، چنان که تو را از پلیدی و گناه مطهر ساخته بود. هنگامی که علی علیه

1- [1] - کافی، ج 1، ص 228، ح 2.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 225، ح 1.

السلام به شهادت رسید، امام حسن علیه السلام به خاطر سنّ بیشتر شایسته تر از امام حسین علیه السلام نسبت به امامت بود و چون امام حسن علیه السلام نیز در گذشت، نمی توانست و در اختیار او نبود که فرزندان خود را جانشین خود قرار دهد و چنین نیز نمیکرد. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ» پس خداوند، امامت را در نسل او قرار می دهد.

بنابراین، امام حسین علیه السلام فرمود: خداوند تبارک تعالی مردم را به اطاعت و پیروی از من فرمان داد، چنان که به پیروی از تو و پدرت فرمان داده بود و رسول الله صلی الله علیه و آله امر امامت مرا به مردم ابلاغ فرمود، چنان که امامت تو و پدرت را به مردم ابلاغ فرمود و خداوند مرا از پلیدی و گناه مطهر ساخت چنان که تو و پدرت را از پلیدی و گناه مطهر ساخته بود. هنگامی که امامت به امام حسین علیه السلام رسید، هیچ یک از اهل بیت او قادر نبودند که ادعای امامت کنند و آن را حق خود بدانند؛ چنان که او ادعای امامت پس از برادر و پدر خود را داشت و چنین نیز نمیکردند. حتی اگر خود حضرت علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام می خواستند که حق امامت را از امام حسین علیه السلام سلب کنند، قادر نبودند و این امر در اختیار آنها نبود. سپس با رسیدن امامت به امام حسین علیه السلام تأویل آیه «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ» اجرا شد. پس از امام حسین علیه السلام، امامت به علی بن حسین علیه السلام و پس از ایشان به محمد بن علی علیه السلام رسید. حضرت فرمود: رجس به معنای شک است و به خدا سوگند! ما هیچ گاه در پروردگارمان شک نمی ورزیم.(1)

4) محمد بن یعقوب، از محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از صباح ازرق، از ابو بصیر نقل می کند که گفت: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: مردی از مختاریه(2) با من ملاقات کرد و ادعا می نمود که محمد بن حنفیه امام است. ابو بصیر می گوید: امام باقر علیه السلام به خشم آمده و

1- [1] - کافی، ج 2، ص 227، ح 1.
2- [2] - مختاریه: به یاران مختار بن ابی عبید ثقفی اطلاق می شود که قائل به امامت محمد بن حنفیه می باشند. «فرق الشیعه، ص 27».

سپس فرمود: آیا چیزی به او نگفته ای؟ ابو بصیر می گوید: عرض کردم: خیر، به خداوند سوگند! نمی دانستم که چه به او بگویم. حضرت فرمود: آیا به او نگفته ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله ، علی، حسن و حسین علیهم السلام را جانشینان پس از خود قرار داده است و چون علی علیه السلام درگذشت، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام را جانشین خود قرار داد و حتی اگر خود علی علیه السلام می خواست که حق امامت را از آنان سلب کند، نمی توانست و ایشان به او می گفتند که ما به مانند تو، جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم و در اختیار علی علیه السلام نبود که این کار را بکند. امام حسن علیه السلام نیز امام حسین علیه السلام را جانشین خود قرار داد و حتی اگر خود امام حسن علیه السلام می خواست که حق امامت را از امام حسین علیه السلام سلب کند، نمی توانست و امام حسین علیه السلام به او می گفت: من، به مانند تو جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله هستم و در اختیار امام حسن علیه السلام نبود که این کار را بکند. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ» [آن حضرت فرمود:] این آیه در شأن ما و فرزندانمان نازل شده است.(1)

5) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی نجران، از عاصم بن حُمید، از محمد بن قیس، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: خاله مردی که مرده بود و با بنده آن مرد بر سر میراث نزاع داشت، نزد امیر المؤمنین علیه السلام برای قضاوت آمد و حضرت، آیه «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ» را قرائت نموده و میراث را به خاله آن میّت داده و به بنده او چیزی نداد.(2)

6) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی و دیگران، از احمد بن محمد، از حسن بن جهم، از حنان روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا بندگان، در میراث حقّی دارند؟ حضرت پاسخ داد: آنها حقی در میراث ندارند،

1- [1] - کافی، ج 1، ص 231، ح 7.
2- [2] - کافی، ج 7، ص 135، ح 2.

جز آن که خداوند فرمود: «إِلَّا أَن تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُم مَّعْرُوفًا».(1)

7) محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن یحیی، از عبد الله بن سنان روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: علی علیه السلام هنگامی که بنده او، در می گذشت و نزدیکانی از خود داشت، چیزی از میراث او را برنمی داشت و می فرمود: «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ».(2)

8) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: اگر وارثانی غیر از دایی و خاله نباشند، آن دو ارث می برند؛ زیرا خداوند می فرماید: «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ».(3)

9) محمد بن یعقوب، از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از وهیب، از ابو بصیر نقل می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر وارثانی غیر از دایی و خاله نباشند، آن دو ارث می برند؛ زیرا خداوند می فرماید: «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ».(4)

10) شیخ طوسی در کتاب تهذیب، با سند خود، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: علی علیه السلام و عثمان بن عفّان در حکم مردی که بمیرد و خویشاوند مذکر، پدری نداشته باشد تا از او ارث ببرد، ولی نزدیکانی دارد که وارث او نیستند، اختلاف پیدا کردند. علی علیه السلام قائل بود به این که میراث آن مرد باید به آن نزدیکانی که وارث نیستند، برسد؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ» و عثمان، قائل بود به این که باید آن میراث در بیت

1- [1] - کافی، ج 7، ص 135، ح 3.
2- [2] - کافی، ج 7، ص 135، ح 5.
3- [3] - کافی، ج 7، ص 119، ح 2.
4- [4] - کافی، ج 7، ص 119، ح 3.

المال مسلمین قرار گیرد.(1)

11) شیخ با سند خود، از علی بن حسن بن فضّال، از محمد بن عبید الله حلبی، از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: علی علیه السلام و عثمان بن عفّان در حکم مردی که بمیرد و خویشاوند مذکر، پدری نداشته باشد تا از او ارث ببرد، ولی نزدیکانی دارد که وارث او نیستند، اختلاف پیدا کردند. علی علیه السلام قائل بود به این که میراث آن مرد باید به آن نزدیکانی که وارث نیستند، برسد؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ» و عثمان، قائل بود به این که آن میراث در بیت المال مسلمین قرار گیرد.(2)

12) شیخ با سند خود، از احمد بن محمد، از محمد بن سهل، از حسین بن حکم، از امام جواد علیه السلام نقل می کند که پیرامون حکم مردی که در گذشته بود و دو خاله و چند بنده از خود داشت، آیه «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ» را قرائت نموده و فرمود: آن اموال، باید میان آن دو خاله تقسیم شود.(3)

13) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از محمد بن عیسی بن عبید، از حماد بن عیسی، از عبد الاعلی بن اعین روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند عزّ و جلّ، حق جانشینی رسول خود و آن چه که به او ارزانی داشته بود را تنها به علی علیه السلام عطا نمود و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به این امر اذعان نمودند. سپس خداوند، این حق را به امام حسن علیه السلام داد و امام حسین علیه السلام آن امر را به امام حسن علیه السلام واگذارد تا این که این حق به امام حسین علیه السلام رسید و هیچ کسی در شایستگی حسین برای جانشینی حسن، توان رقابت با او را نداشت و سپس علی بن حسین علیه السلام مستحق جانشینی شد؛ زیرا خداوند می فرماید: «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ» و جانشینی پس از علی بن

1- [1] - تهذیب، ج9، ص 396، ح 1416.
2- [2] - تهذیب، ج9، ص 327، ح 1175.
3- [3] - تهذیب، ج9، ص 325، ح 1168.

حسین علیه السلام تنها به پسر ایشان و نوه های پسری می رسد.(1)

14) ابن بابویه، از محمد بن محمد بن عصام کلینی- که رحمت خدا بر او باد- از محمد بن یعقوب کلینی، از قاسم بن علاء، از اسماعیل بن علی قزوینی، از علی بن اسماعیل، از عاصم بن حمید حناط، از محمد بن قیس، از ثابت ثمالی، از علی بن حسین علیه السلام، از پدرش، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آیه «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ» و آیه «وَجَعَلَهَا کَلِمَةً بَاقِیَةً فِی عَقِبِهِ»(2) [و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد] در شأن ما نازل شده است و امامت تا روز قیامت، در نسل امام حسین علیه السلام قرار داده شده است و قائم ما، دو غیبت دارد که یکی از آن دو، طولانی تر از دیگری است. غیبت اول، شش روز یا شش ماه یا شش سال به طول می انجامد و غیبت دوم، آن قدر طول می کشد که بیشتر کسانی که قائل به ظهور قائم می باشند، اعتقاد خود را از دست می دهند و تنها کسانی که یقین محکم و شناخت درست دارند و در درون خود نسبت به قبول آن چه ما به آن حکم کردیم، هیچ گونه دشواری احساس نمی کنند و در برابر ما اهل بیت، سر تسلیم فرود می آورند، در اعتقاد به ظهور قائم علیه السلام، ثابت قدم باقی می مانند.(3)

15) ابن بابویه، از محمد بن عبد الله بن مطلب شیبانی، از محمد ابو بکر بن هارون دینوری، از محمد بن عباس مصری، از عبد الله بن ابراهیم غفاری، از حریز بن عبد الله حذّاء، از اسماعیل بن عبد الله، از امام حسین علیه السلام روایت می کند که فرمود: هنگامی که خداوند آیه «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ» را نازل کرد، از رسول الله صلی الله علیه و آله، تأویل آن را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: به خداوند سوگند! منظور آن، تنها شما هستید و شما، اولو الأرحام (خویشاوندان) می باشید. پس از وفات من، پدرت علی، شایسته ترین فرد نسبت به من و جایگاهم است و پس از وفات پدرت، برادرت حسن، شایسته ترین فرد نسبت

1- [1] - علل الشرائع، ص 244، ح 5.
2- [2] - زخرف/ 28.
3- [3] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 303، ح 8.

به او است و پس از وفات حسن، تو شایسته ترین فرد نسبت به او هستی. امام حسین علیه السلام فرمودند: به رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کردم:یا رسول الله! چه کسی پس از من به امامت می رسد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: پسرت علی، شایسته ترین فرد نسبت به تو، پس از تو است و پس از وفات علی، پسرش محمد، شایسته ترین فرد نسبت به او است و پس از وفات محمد، پسرش جعفر، شایسته ترین فرد پس از او نسبت به او و جایگاهش است و پس از وفات جعفر، پسرش موسی، شایسته ترین فرد پس از او نسبت به اوست و پس از وفات موسی، پسرش علی، شایسته ترین فرد پس از او نسبت به او است و پس از وفات علی، پسرش محمد، شایسته ترین فرد پس از او نسبت به اوست و پس از وفات محمد، پسرش علی، شایسته ترین فرد پس از او نسبت به او است و پس از وفات علی، پسرش حسن، شایسته ترین فرد پس از او نسبت به او است و پس از وفات حسن، نهمین امام از نسل تو غائب می شود. پس این نه امام از نسل تو می باشند و خدا دانش و فهم مرا به آنان ارزانی داشته است و سرشت آنان از سرشت من است. هر قومی که با آزار رساندن به آنان مرا بیازارد خداوند، شفاعت مرا در حق آنان نمی پذیرد.

16) محمد بن عباس، از حسین بن عامر، از محمد بن حسین، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حماد بن عثمان، از عبد الرحیم بن روح قصیر روایت می کند که گفت: برخی از امام صادق علیه السلام شأن نزول آیه «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُهَاجِرِینَ» را پرسیدند و حضرت پاسخ داد: این آیه، در شأن نسل امام حسین علیه السلام نازل شده است. راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: جانم به فدای شما باد! آیا این آیه پیرامون فرائض و واجبات نازل شده است؟ حضرت پاسخ داد: خیر. راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: آیا در مورد میراث نازل شده است؟ حضرت پاسخ داد: خیر، این آیه پیرامون حاکمیّت نازل شده است.(1)

17) محمد بن عباس، از عبد العزیز بن یحیی، از محمد بن عبد الرحمن بن

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 447، ح 4.

فضل، از جعفر بن حسین کوفی، از پدرش، از محمد بن زید، غلام امام باقر علیه السلام روایت می کند که گفت: از مولای خود، امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از آیه، علی بن ابی طالب علیه السلام است و معنایش این است که علی علیه السلام، خویشاوند پیامبر صلی الله علیه و آله است و شایسته تر از تمامی مؤمنان و مهاجران نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد.(1)

18) محمد بن عباس، از علی بن عبد الله بن اسد، از ابراهیم بن محمد، از محمد بن علی مُقری با سند خود در حدیث مرفوعی از زید بن علی علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُهَاجِرِینَ» روایت کرده است که گفت: رَحِم و خویشاوند پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به حق حکومت و فرمانروایی و ایمان، شایسته ترین است.(2)

19) ابن شهر آشوب، از تفسیر قطّان و تفسیر وکیع، از سفیان، از اعمش، از ابو صالح، از ابن عباس روایت کرده است که گفت: مردم به خاطر پیمان اخوّت و برادری از یکدیگر ارث می بردند تا این که آیه «النَّبِیُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُهَاجِرِینَ» نازل شد و منظور از آیه، کسانی هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله میان آنان پیمان برادری بست. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس از شما بمیرد و دَینی بر گردن او باشد، پرداخت آن بر عهده من است؛ و هر کس از شما که بمیرد و اموالی را به ارث بگذارد، آن اموال حق ورثه او می باشد. پس این حکم، حکم ارث بردن به خاطر پیمان برادری را منسوخ کرد و میراث، حق نزدیکان گردید به طوری که نزدیک ترین خویشاوند و اگر او نبود خویشاوند نزدیک تر و به همین ترتیب، خویشاوندانی که نسبت نزدیک تری دارند، از میّت ارث می برند.(3)

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 447، ح 5.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 442، ح 6.
3- [3] - مناقب، ج 2، ص 187.

20) علی بن ابراهیم پیرامون تفسیر آیه «النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» گفت: این آیه این گونه نازل شده است: «وَ هَو أبٌ لَکُم وَ أزواجُه أمّهاتکُم» [او پدر شما است و همسران او، مادران شمایند] پس خداوند، مؤمنان را فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله را پدر آنان گردانید. پس خداوند به خاطر کسی که نمی تواند از خودش محافظت کند و اموالی در اختیار ندارد و عهده دار خود نیست و ولایتی بر خود ندارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله را صاحب ولایت مؤمنان و شایسته تر از خود آنان به خودشان قرار داد و سخن رسول خدا در روز غدیر خُم به همین معنا است که فرمود: ای مردم! آیا شایسته تر از شما به خودتان نیستم؟ آنها پاسخ دادند: آری، هستید؛ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله ولایت خود را که بر مردم ملزم ساخته بود به علی علیه السلام واگذار کرد و آن را برای علی علیه السلام نیز ملزم گردانید و فرمود: زنهار! هر که من مولای اویم، علی، مولای او است. چون خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله را پدر مؤمنان گردانید، هزینه معیشت و تربیت یتیمان آنان را نیز به عهده او گذاشت. در این هنگام، پیامبر صلی الله علیه و آله از منبر بالا رفت و فرمود: هر کس پس از مرگ، اموالی از خود برجای بگذارد، آن اموال، حق ورثه او می باشد و هر کسی قرض یا غرامتی را برجای گذارد، پرداخت آن برعهده من است و باید نزد من بیاید. بنابراین خداوند، پیامبر خود را نسبت به مؤمنان به اموری ملزم کرد که انجام آن بر یک پدر لازم است و مؤمنان را ملزم ساخت که از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کنند چنان که پسر باید از پدر خود اطاعت کند و همین طور خداوند، آن اموری را که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله ملزم ساخته بود بر امیر المؤمنین علیه السلام و تک تک امامان پس از او ملزم ساخت و دلیل این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام والدان (پدر و مادر) این امت هستند، آیه «وَاعْبُدُواْ اللّهَ وَلاَ تُشْرِکُواْ بِهِ شَیْئًا وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا»(1) [و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک مگردانید و به پدر و مادر احسان کنید] می باشد؛ چرا که منظور از والدان در آیه، رسول خدا صلی الله

1- [1] - نساء/ 36.

علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام است. امام صادق علیه السلام فرمود: اسلام آوردن همه یهودیان، به این دلیل بود؛ زیرا به این ترتیب جان خود و خانواده خود را درامان می دیدند.(1)

21) علی بن ابراهیم می گوید: آیه «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ» در شأن امامت نازل شده است.(2)

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِیِّینَ مِیثَاقَهُمْ وَمِنکَ وَمِن نُّوحٍ وَإِبْرَاهِیمَ وَمُوسَى وَعِیسَى ابْنِ مَرْیَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّیثَاقًا غَلِیظًا(7)»

[و (یاد کن) هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم و از (همه) آنان پیمانی استوار گرفتیم]

1) علی بن ابراهیم، از پدرش، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: اولین کسی که پیشتر از همه، آن پیمان را بست، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ زیرا او نزدیک ترین خلائق به خداوند تبارک و تعالی بود و در مکانی قرار داشت که چون در شب اسراء به آسمان عروج کرد، جبرئیل علیه السلام به او گفت: ای محمد! پیش بیا، در جایی قدم گذاشته ای که هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر مرسلی در آن جا قدم نگذاشته است. اگر روح و جان او متعلق به آن مکان نبود، نمی توانست به آن جا برسد و فاصله او تا خداوند چنان که خود خداوند می فرماید، این گونه بود: «قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَى»(3) [تا (فاصله اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیک تر شد] یعنی بلکه نزدیک تر بود. پس آن گاه که فرمان از خداوند صادر شد، از سوی او بر عهده اولیای او قرار گرفت. امام صادق علیه السلام فرمود: از آنها، پیمان ربوبیّت خداوند، نبوت رسول او و امامت امیر المؤمنین و ائمه گرفته شده بود و خداوند به آنان

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 151.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 152.
3- [3] - نجم/ 9.

فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم و محمد، پیامبرتان نیست و آیا علی علیه السلام امام شما نیست و ائمه هدایت علیهم السلام، امامان شما نیستند؟ آنان پاسخ دادند: آری، گواهی می دهیم. پس خداوند متعال فرمود: این که بگویید در روز قیامت _ یعنی تا نگویید در روز قیامت که _ ما از این پیمان، غافل و بی خبر بودیم. پس اولین چیزی که خداوند از پیامبران خود بر سر آن پیمان گرفت، ربوبیت بود و آیه «وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ» به همین معنا است. پس تمام پیامبران را ذکر نمود. سپس برترین آنان را با بردن نامشان جلوه داد. پس فرمود: «وَمِنکَ» یعنی ای محمد! خداوند، نام رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیش از دیگر انبیا ذکر نمود؛ چون او برترین آنها است. «وَمِن نُّوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ» پس این پنج تن، برترین انبیا هستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله برترین این پنج تن است. سپس خداوند از انبیا پیمان گرفت که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان بیاورند و امیر المؤمنین علیه السلام را یاری کنند. خداوند فرمود: «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ»(1) [و (یاد کن) هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هر گاه به شما کتاب و حکمتی دادم، سپس شما را فرستاده ای آمد که آن چه را با شماست تصدیق کرد] که منظور، رسول خدا صلی الله علیه و آله است. «لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ»(2) [البته به او ایمان بیاورید و حتماً یاریش کنید] که منظور، امیر المؤمنین علیه السلام است. یعنی شما (ای پیامبران)، امت هایتان را از پیامبر صلی الله علیه و آله و ولیّ او که از ائمّه علیهم السلام است، آگاه سازید.(3) 2) علی بن ابراهیم می گوید: این واو در آیه «وَ مِنکَ» زائده است و معنای آن، از تو است. «وَمِن نُّوحٍ» خداوند، برای خویش از انبیا، پیمان گرفت. سپس برای پیامبر خود صلی الله علیه و آله از انبیا و امامان علیهم السلام پیمان گرفت. سپس برای انبیا، از رسول

1- [1] - آل عمران/ 81.
2- [2] - آل عمران/ 81.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 1، ص 248.

خدا صلی الله علیه و آله پیمان گرفت.(1)

«لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا(8)»

[تا راستان را از صدقشان باز پرسد و برای کافران عذابی دردناک آماده کرده است]

1) طبرسی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هنگامی از انسان راستگو پیرامون این که به چه شکلی راست گفته است، سؤال می شود و به همان اندازه، به او پاداش داده می شود، پس بنگرید که شخص دروغگو چگونه مؤاخذه می شود!(2)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءتْكُمْ...وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا(22)»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا(9) إِذْ جَاؤُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتْ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا(10) هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا(11) وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا(12) وَإِذْ قَالَت طَّائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِىَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا(13) وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِم مِّنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا(14) وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْؤُولًا(15) قُل لَّن يَنفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِن فَرَرْتُم مِّنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَّا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا(16) قُلْ مَن ذَا الَّذِى يَعْصِمُكُم مِّنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا(17)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 152.
2- [2] - مجمع البیان، ج 8، ص 124.

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا(18) أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاء الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْکَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِی يُغْشَی عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُم بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُوْلَئِکَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِکَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا(19) يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِن يَأتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُم بَادُونَ فِی الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُم مَّا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا(20) لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا(21) وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا(22)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آرید آن گاه که لشکرهایی به سوی شما (در)آمدند. پس بر سر آنان تند بادی و لشکرهایی که آنها را نمی دیدید فرستادیم و خدا به آن چه می کنید، همواره بیناست* هنگامی که از بالای (سر) شما و از زیر (پای) شما آمدند و آن گاه که چشمها خیره شد و جانها به گلوگاهها رسید و به خدا گمانهایی (نابجا) می بردید* آن جا (بود که) مؤمنان در آزمایش قرار گرفتند و سخت تکان خوردند* و هنگامی که منافقان و کسانی که در دلهایشان بیماری است، می گفتند: خدا و فرستاده اش جز فریب به ما وعده ای ندادند* و چون گروهی از آنان گفتند: ای مردم مدینه! دیگر شما را جای درنگ نیست برگردید و گروهی از آنان از پیامبر اجازه می خواستند و می گفتند: خانه های ما بی حفاظ است و(لی خانه هایشان) بی حفاظ نبود. (آنان) جز گریز (از جهاد) چیزی نمی خواستند* و اگر از اطراف (مدینه) مورد هجوم واقع می شدند و آن گاه آنان را به ارتداد می خواندند، قطعاً آن را می پذیرفتند و جز اندکی در این (کار) درنگ نمی کردند* با آن که قبلاً با خدا سخت پیمان بسته بودند که پشت (به دشمن) نکنند و پیمان خدا همواره بازخواست دارد* بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید، هرگز این گریز برای شما سود نمی بخشد و در آن صورت جز اندکی برخوردار نخواهید شد* بگو: چه کسی می تواند در برابر خدا از شما

حمایت کند اگر او بخواهد برای شما بد بیاورد یا بخواهد شما را رحمت کند و غیر از خدا برای خود یار و یاوری نخواهند یافت* خداوند کارشکنان (و مانع شوندگان) شما و آن کسانی را که به برادرانشان می گفتند: نزد ما بیایید و جز اندکی روی به جنگ نمی آورند، (خوب) می شناسد* بر شما بخیلانند و چون خطر فرا رسد، آنان را می بینی که مانند کسی که مرگ او را فرو گرفته چشمانشان در حدقه می چرخد (و) به سوی تو می نگرند و چون ترس برطرف شود، شما را با زبانهایی تند نیش می زنند بر مال حریصند. آنان ایمان نیاورده اند و خدا اعمالشان را تباه گردانیده و این (کار) همواره بر خدا آسان است* اینان (چنین) می پندارند که دسته های دشمن نرفته اند و اگر دسته های دشمن بازآیند آرزو می کنند کاش میان اعراب بادیه نشین بودند و از اخبار (مربوط به) شما جویا می شدند و اگر در میان شما بودند جز اندکی جنگ نمی کردند* قطعاً برای شما در (اقتدا به) رسول خدا سرمشقی نیکوست برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می کند* و چون مؤمنان دسته های دشمن را دیدند، گفتند: این همان است که خدا و فرستاده اش به ما وعده دادند و خدا و فرستاده اش راست گفتند و جز بر ایمان و فرمانبرداری آنان نیفزود]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از هشام بن سالم از ابان بن عثمان، از کسی که برای او روایت کرده، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در شبی تاریک و سرد(1) در غزوه احزاب بر روی تپه ای که الان مسجد فتح بر روی آن واقع است، ایستاده و فرمود: چه کسی می رود و از آنان برایمان خبر می آورد تا بهشت (پاداش) او باشد؟ هیچ کس برنخاست. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله دوباره آن سؤال را پرسید و (باز) هیچ کس برنخاست. امام صادق علیه السلام با اشاره دست خود چنین فرمود: آن قوم، خواهان بهشت نبودند. آیا چیزی برتر از بهشت را می خواستند؟ امام علیه السلام در ادامه فرمود: سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این (مرد) کیست؟ آن مرد پاسخ داد: حُذَیفه. پیامبر صلی الله علیه و

1- [1] - قُرّ: سردی، سرما «المعجم الوسیط- ریشه قرر».

آله فرمود: آیا از سر شب، سخنم را نمی شنیدی که هیچ دم برنیاوردی؟ نزدیک آی. حذیفه در حالی که می گفت: سرما و بی حالی مرا از پاسخ دادن به شما بازداشته بود، برخاست. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: به سوی آنان برو تا سخنانشان را بشنوی و مرا از آنان باخبر سازی. چون حذیفه به راه افتاد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا! او را از مقابل، پشت، راست و چپ محافظت کن تا او را به سوی من بازگردانی. رسول خدا صلی الله علیه و آله به حذیفه فرموده بود: ای حذیفه! هیچ عملی از تو سر نزند، تا آن که به سوی من باز گردی. حذیفه، سلاح، کمان و سپر(1) خود را برداشت. حذیفه گفت: ا ز آن جا خارج شدم، در حالی که هیچ گونه بی حالی یا سرماخوردگی را احساس نکردم. از مقابل دروازه خندق عبور کردم و دیدم که همه مؤمنان و کفار به این سرماخوردگی و بی حالی دچار شده اند. هنگامی که حذیفه، به راه افتاد، رسول خدا صلی الله علیه و آله برجست و ندا داد: ای فریادرس دردمندان و ای اجابت کننده دعای درماندگان! اندوه، غم و غصه من را بزدای؛ چرا که تو چگونگی حال من و اصحابم را مشاهده می کنی. در این هنگام جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای رسول خدا! خداوند عزّ و جلّ سخن و دعای تو را شنیده و تو را مورد اجابت قرار داده است و دیگر از دشمنت بیم و هراس نداشته باش. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دو زانو نشست و دستان خود را گشود و اشک از دیدگان ایشان روان شد. سپس عرض کرد: سپاسگزارم، سپاسگزارم چنان که به من و به اصحابم رحم نمودی. سپس جبرئیل علیه السلام فرمود: ای رسول خدا! خداوند عزّ و جلّ بادی از آسمان دنیا که حامل سنگریزه است و بادی از آسمان چهارم که حامل سنگ(2) است به سوی آنان فرستاد. حذیفه گفت: پس بیرون رفتم و ناگهان خود را در میان آتش آن قوم یافتم و لشکر اول خداوند که بادی حامل سنگریزه بود، روی آورد و آتش آنان را به کلی پراکنده و خاموش ساخت و تمام خیمه های آنان را بر زمین افکند و تمامی نیزه های آنان را بر زمین انداخت تا این که سپرهای

1- [1] - حَجَفَه: سپر «المعجم الوسیط، ریشه حجف».
2- [2] - جَنْدَل: سنگ «لسان العرب، ریشه جندل»

خود را در برابر سنگریزه ها قرار دادند و ما صدای برخورد سنگریزه ها با سپرها را می شنیدیم. در این هنگام حذیفه میان دو مرد از مشرکان نشست. ابلیس در هیئت یک مرد فرمانده که رأی او مطاع است، در میان مشرکان برخاست و گفت: ای مردم! شما در میدان این جادوگر دروغگو قرار گرفتهاید. اگر الان عقب نشینی کنید چیزی از دست نمی دهید؛ چرا که این عذاب، یک قحطی دائمی نیست و شتران و اسبان شما هلاک گشته اند. پس بازگردید و هر کدام از شما به هم نشین خود بنگرد. حذیفه گفت: به سمت راست خود نگریستم و بر دستان خود کوفته و گفتم: تو کیستی؟ او پاسخ داد: من معاویه هستم. حذیفه می گوید: به کسی که در سمت چپ من بود گفتم: تو کیستی؟ او پاسخ داد: من، سهیل بن عمرو هستم.

حذیفه گفت: و لشکر عظیم خداوند روی آورد. در این هنگام ابوسفیان برخاست و به سوی شترش رفت و در میان قبیله قریش فریاد برآورد: النجاء النجاء (فرار، فرار) و طلحه ازدی گفت: محمد، به شما شر و بدی رسانده است و سپس برخاست و به سوی شتر رفت و در میان قبیله بنی اشجع فریاد زد: النجاء النجاء (فرار، فرار) عُیَیَنَه بن حِصن نیز همین کار را کرد. سپس حارث بن عَوف مُرّی نیز مانند آن را انجام داد. سپس اقرع بن حابس نیز چنین کرد و تمامی آن حزب ها رفتند و حذیفه به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشته و ایشان را از آن خبر، آگاه ساخت. امام صادق علیه السلام فرمود: آن واقعه شبیه به روز قیامت بود.(1)

2) علی بن ابراهیم: این آیه پیرامون احزابی که از قریش و قبیله های دیگر عرب بر ضد رسول خدا صلی الله علیه و آله تشکیل شد، نازل شده است. علی بن ابراهیم می گوید: ماجرا از این قرار است که قریش در سال پنجم هجری کنار یکدیگر گرد آمدند و به میان قبیله های دیگر عرب رفته و از آنان کمک خواستند و آنان را برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله برانگیختند. پس ده هزار جنگجو تدارک دیده شد و قبیله کنانه، سلیم و فزاره با آنان بودند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله قبیله بنی نضیر (که تیره ای از یهود می باشند) و از نسل هارون

1- [1] - کافی، ج 8، ص 227، ح 420.

علیه السلام هستند را از مدینه بیرون راند و آنان به سوی خیبر رفتند، رئیس آنان که حیّی بن اخطب نام داشت به سوی مکه بیرون رفته و نزد قریش آمده و به آنان گفت: محمد، به ما و شما ستم روا داشته است و ما را از مدینه، از دیارمان و اموالمان بیرون رانده است و پسرعموهایمان، بنی قَینُقاع را نیز بیرون کرده است. پس در تمام زمین بگردید و هم پیمانانتان و دیگران را گرد آورید تا به سوی محمد، حرکت کنیم؛ چرا که از قوم من در یثرب، هفتصد مرد جنگجو که از بنی قریظه می باشند، باقیمانده است. میان آنان و محمد، عهد و پیمانی وجود دارد و من، آنان را وادار می کنم که پیمان میان خود و محمد را بشکنند و در کنار ما بر ضد محمد صف آرایی کنند؛ به این شکل، شما از رودررو و آنان از پشت به محمد هجوم می برند. بنی قریظه در دو مایلی مدینه بودند و محل زندگی آنان بئر مطّلب نام داشت. حیی بن اخطب به همراه قریش، آن قدر میان قبائل عرب دور زد تا توانست از قریش، کنانه، اقرع بن حابس در میان قومش و عباس بن مرداس در میان بنی سلیم، در حدود ده هزار جنگجو را گرد آورند. این خبر، به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و با اصحاب که خود هفتصد مرد بودند در این رابطه مشورت نمود. سلمان فارسی عرض کرد: یا رسول الله! افراد اندک با طولانی شدن جنگ تاب مقاومت در برابر افراد بسیار را ندارند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس چه کار کنیم؟ سلمان پاسخ داد: باید خندقی را حفر کنیم تا مانعی میان ما و آنها باشد و به این وسیله شما می توانید با طولانی شدن جنگ نیز مانع آنها شوید و آنها نمی توانند که از هر سو بر ما هجوم آورند. ما مردم عجم در سرزمین فارس، هنگامی که تعداد زیادی از دشمنانمان ناگهان به سوی ما هجوم(1) می آوردند، خندق هایی را حفر می کردیم. بنابراین جنگ تنها در مکان های مشخص صورت می گرفت. در این هنگام جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: سلمان، رهنمود درستی ارائه داده است. این گونه بود که رسول الله صلی الله علیه و آله امر فرمود که از ناحیه احد تا راتج، پیموده(2) و اندازه گرفته شده

1- [1] - یدهمهم: ناگهان به آنها هجوم برد، دَهم: تعداد بسیار «نهایه، ج 2، ص 145».

2- [2] - مسح الارض: زمین را پیمود و آن را اندازه گرفت «صحاح، ریشه مسح».

و در هر بیست یا سی قدم گروهی از مهاجرین و انصار قرار داده شود تا مشغول حفر خندق شوند بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود تا بیل و کلنگ ها را بیاورند و رسول خدا صلی الله علیه و آله کلنگی را برداشت و خود مشغول کندن خندق در مکانی که برای مهاجرین در نظر گرفته شده بود، شد و امیر المؤمنین علیه السلام خاک را از درون حفره به بیرون انتقال می داد تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله عرق کرد و بی حال و ناتوان شد و فرمود: زندگانی جز زندگانی آخرت نیست، خدایا! مهاجرین و انصار را ببخش و بیامرز. چون مردم رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشغول حفر خندق دیدند، بر تلاش خود در کندن، افزودند و خاک ها را به سرعت به بیرون از خندق انتقال دادند و در روز دوم، از صبح زود مشغول حفر شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد فتح نشسته بود، در حالی که مهاجرین و انصار مشغول حفر خندق بودند، به صخره ای برخوردند که کلنگ ها در آن کارگر نبود. پس جابر بن عبد الله انصاری را به دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادند تا ایشان را از این مسئله باخبر سازد. جابر می گوید: به سوی مسجد رفتم و دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد به پشت دراز کشیده و ردای خود را زیر سرخود قرار داده و سنگی را به شکمشان بسته بودند. به حضرت عرض کردم: ای رسول خدا! به صخره ای برخورده ایم که کلنگ ها در آن کارگر نیست. حضرت پس از شنیدن این جمله برخاست و به سرعت نزد آن صخره آمد. سپس یک ظرف آب خواست و با آن صورت و دو ساعد خود را شست و روی سر و پاهای خود مسح کشید. سپس از آن آب نوشید و مقداری از آن آب موجود در دهان خود را بیرون انداخت. پس آب را بر روی آن صخره ریخت و کلنگی را برداشته و با آن ضربه ای به آن صخره وارد نمود. سپس برقی زد و ما در نور آن برق، کاخ های شام را مشاهده نمودیم. سپس حضرت، ضربه دیگری وارد نمود و برق دیگری زد و ما در نور آن برق، کاخ های مدائن را دیدیم. سپس حضرت، ضربه دیگری به آن صخره وارد نمود و برق دیگری زد و در آن کاخ های یمن بر ما جلوه گر شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند، این سرزمین ها که در آن برق زده بود را بر شما خواهد گشود و شما آنها را فتح خواهید کرد. سپس آن صخره، از هم پاشیده شد چنان که دانه های شن از یکدیگر پاشیده می شود. جابر می گوید: چون مشاهده نمودم که

پیامبر صلی الله علیه و آله سنگی را بر روی شکم خود قرار داده بود، دانستم که حضرت، گرسنه است. پس به حضرت عرض کردم: ای رسول خدا! آیا میل به غذا دارید؟ حضرت پاسخ داد: ای جابر، چه غذایی نزد تو است؟ جابر می گوید: پاسخ دادم: یک بز ماده(1) و یک صاع (پیمانه) گندم دارم. حضرت فرمود: پس برو و آن غذایی که داری را درست کن. جابر می گوید: نزد همسرم رفته و به او امر کردم که گندم را آرد کند و خود، آن بز را ذبح کرده و پوست کندم و به همسر خود امر کردم که با آن آرد، نان بپزد و آن بز را پخته و بریان کند. چون از این امور فارغ گشتم، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و عرض کردم: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما باد! غذا آماده است. پس با هر که دوست دارید به خانه ما بیایید. پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و به کنار خندق رفته و سپس فرمود: ای جماعت مهاجرین و انصار! دعوت جابر را پاسخ گویید و بیایید به منزل او برویم. جابر می گوید: هفتصد مرد درون خندق بودند و همگی از خندق بیرون آمدند، سپس پیامبر از کنار هر یک از مهاجرین و انصار که می گذشت به آنان می فرمود: دعوت جابر را پاسخ گویید. جابر می گوید: به خانه رفتم و به همسرم گفتم: به خدا قسم، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، شمار زیادی را دعوت کرده است و غذایی که نزد تو موجود است، جوابگوی این همه میهمان نیست. همسرم گفت: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله را از مقدار غذایی که نزد ما است، آگاه نساختی؟ جابر می گوید: پاسخ دادم: آری. همسرم گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله داناتر است نسبت به تعداد مهمانان هایی که دعوت کرده است. جابر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خانه شد و نگاهی به دیگ انداخت و سپس فرمود: غذا را بکش و باقی بگذار. سپس به تنور نگاهی کرد و سپس فرمود: نان بیرون بده و باقی بگذار. سپس ظرفی(2) خواست و نان را در آن ترید کرد و از آن آبگوشت کشید و فرمود: ای جابر! ده تن از میهمانان را نزد من بیاور. جابر می گوید: ده تن را نزد حضرت بردم و آنها از آن آبگوشت خوردند تا این که سیر سیر شدند و در کاسه

1- [1] - عناق: ماده بز «لسان العرب، ریشه عنق».
2- [2] - صَفْحَه: ظرفی به مانند کاسه گشاد می باشد. «المعجم الوسیط، ریشه صحف»

آنان جز آثار انگشتشان چیز دیگری مشاهده نمی شد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جابر! یک دست بز را برایم بیاور. جابر می گوید: آن را نزد حضرت آوردم و آن ده تن از آن خوردند. سپس حضرت فرمود: ده تن از میهمانان را نزد من بیاور. جابر می گوید: ده تن را نزد حضرت بردم و آنها از آن آبگوشت خوردند تا این که سیر سیر شدند و در کاسه آنان جز آثار انگشتشان چیز دیگری مشاهده نمی شد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یک دست بز را برایم بیاور. و آن ده تن از آن خوردند و رفتند. سپس حضرت فرمود: ده تن دیگر را نزد من بیاور. جابر می گوید: ده تن را نزد حضرت بردم و از آن آبگوشت خوردند تا سیر سیر شدند و در کاسه آنان جز آثار انگشتشان چیز دیگری مشاهده نمی شد. سپس حضرت فرمود: ای جابر! یک دست بز را برایم بیاور. جابر می گوید: آن را آوردم و به حضرت عرض کردم: ای رسول خدا!، یک بز چند دست دارد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: دو دست. جابر می گوید: عرض کردم: سوگند به کسی که تو را به حق، به پیامبری مبعوث کرد، سه دست برایتان آوردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جابر! اگر خاموش می ماندی، تمام این میهمانان می توانستند از دست آن بز بخورند. سپس فرمود: ای جابر! ده تن را نزد من بیاور. جابر می گوید: آن میهمان ها را ده تا ده تا نزد حضرت می آوردم و آنها می خوردند تا آن که همه از آن آبگوشت خوردند و به خداوند سوگند! برای خود ما نیز از آن غذا به مقداری ماند که غذای چند روز ما را تأمین نمود. جابر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن خندق را حفر نمود و برای آن هشت درب قرار داد و بر روی هر درب، یک مرد از مهاجران و یک مرد از انصار به همراه گروهی که از آن خندق محافظت کنند، قرار داد و قریش به همراه قبائل کنانه، سلیم، هلال روی آورده و در زَغابه(1) اردو زدند. این در حالی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله سه روز پیش از ورود قریش، کار حفر خندق را به پایان رسانده بودند و قریش به همراه حیی بن اخطب روی آورد و چون در عقیق اردو زدند، حیی بن اخطب، در دل شب، نزد بنی قریظه که در داخل دژ خود و وفادار به عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند،

1- [1] - زَغابه: منطقه ای نزدیک مدینه «معجم البلدان، ج 3، ص 141».

آمده و درب دژ را کوبید. کعب بن اسد صدای کوبیدن درب را شنید و به همسر خود گفت: این برادر تو است که برای قوم خود نحسی آورده و حال آمده تا برای ما نیز نحسی آورد و ما را هلاک سازد و به ما امر کند تا عهد میان خود و محمد صلی الله علیه و آله را بشکنیم، در حالی که محمد صلی الله علیه و آله به ما وفا نموده و حسن هم جواری خود را به ما نشان داده است. کعب بن اسد از اتاق خود بیرون آمده و به سوی حیی بن اخطب رفت و گفت: تو کیستی؟ او پاسخ داد: من، حُیی بن اخطب هستم که عزت روزگار را برایت آورده ام. کعب پاسخ داد: بلکه ذلت و خواری روزگار را برایم آورده ای. حُیی بن اخطب بن او گفت: ای کعب! این قریش است که به همراه فرماندهان و بزرگان خود و با هم پیمانان خود از قبیله کنانه، در عقیق اردو زده است و این فزاره است که به همراه فرماندهان و بزرگان خود در زغابه اردو زده اند و سلیم و دیگر قبائل در دژ بنی ذبیان اردو زده اند و محمد و اصحابش هرگز قادر نیستند از دست این تعداد بسیار جان سالم به در برند. پس درب را بگشا و عهد میان خود و محمد صلی الله علیه و آله را بشکن. کعب پاسخ داد: در را به روی تو نمی گشایم، از همان جایی که آمدی بازگرد. حیی گفت: تنها دلیل این که تو درب را به روی من نمی گشایی، قاووت(1) گندمی است که در تنور می باشد و بیم آن داری که در خوردن آن با تو سهیم شوم. پس درب را بگشا که من قصد خوردن آن را ندارم و تو از آن در امانی. کعب به او گفت: خداوند تو را لعنت کند! از دری ظریف بر من وارد شدی. سپس کعب گفت: درب را به روی او بگشایید. آنان درب را به روی او گشودند. حیی بن اخطب گفت: ای کعب، وای بر تو! عهد میان خود و محمد را بشکن و با نظر من مخالفت نکن؛ زیرا محمد، هرگز از این تعداد بسیار جان سالم به در نمی برد و اگر این فرصت را از دست دهی، دیگر فرصتی مانند این را به دست نخواهی آورد.

جابر می گوید: تمام رؤسای یهود که در داخل دژ بودند مانند: غزال بن شمول، یاسر بن قیس، رفاعه بن زید، زبیر بن باطا گرد یکدیگر آمدند و کعب به آنان گفت:

1- [1] - جشیش: قاووت گندم، مفرد آن جشیشه است و طریقه پخت آن، این است که گندم، باید به خوبی آرد شود و گوشت یا خرما در آن قرار داده شده و پخته شود. «اقرب الموارد، ریشه جشّ».

چه نظری دارید؟ آنان پاسخ دادند: تو مولا و فرمانروای ما هستی و فرمان تو، مورد اطاعت و پذیرش ما است و کسی هستی که حرف آخر را در عهد و پیمان ما می زنی. پس اگر عهد میان خود و محمد را بشکنی ما نیز آن را می شکنیم و اگر بر آن عهد بمانی ما نیز بر آن می ایستیم و اگر بیرون روی ما نیز با تو بیرون می آییم. زبیر بن باطا که پیرمردی سالخورده، کارآزموده و نابینا بود، گفت: در تورات که خداوند آن را در سفر (کتاب) ما نازل کرده است، خواندم که پیامبری در آخر الزمان مبعوث می شود و مکان قیام و دعوت او در مکه است و به سوی مدینه که در این بُحَیره(1) است مهاجرت می کند و بر الاغ برهنه سوار می شود و عبایی(2) بر تن می کند و به خرده های نان و دانه های ریز خرما اکتفا می کند. او همیشه لبخند بر لب دارد و بسیار خونریز است. سرخی در چشمان او است و مهر نبوت، میان دو کتف او زده شده است. شمشیر خود را بر روی شانه خود قرار می دهد و به این که با چه کسی روبرو و پیکار می کند، اهمیتی نمی دهد. نفوذ و سلطه او به مناطقی که حتی اسبان و شتران را یارای پیمودن آن نیست، می رسد. پس اگر این پیامبر، محمد صلی الله علیه و آله باشد، اینان (احزاب) و همراهانشان هیچ ترسی در دل او نخواهند انداخت و اگر این کوه های سر به فلک کشیده با او درگیر می شدند، او بر آنها غلبه پیدا می کرد. حیی گفت: این مرد (محمد)، آن پیامبر نامبرده شده در تورات نیست؛ زیرا آن پیامبر از بنی اسرائیل بود؛ ولی این مرد، از عرب و از نوادگان اسماعیل است و هرگز بنی اسرائیل پیرو نوادگان اسماعیل نمی باشند؛ زیرا خداوند، همگی آنها را بر دیگر مردم برتری داد و نبوت و فرمانروایی را در میان آنان قرار داد و ما با موسی پیمان بسته بودیم که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم، مگر آن که یک قربانی برای ما بیاورد که شعله های آتش، آن را ببلعند و محمد، نشانه ای با خود ندارد و طرفداران خود را با جادو گرد یکدیگر آورده است. حیی بن اخطب می خواست به وسیله این سخنان بر آنان غلبه یابد. پس همچنان آنان را از نظرشان

1- [1] - بَحْره: شهر، بحیره: شهر رسول خدا صلی الله علیه و آله و بُحَیْرَه، مصغّر بَحْرَه است. «نهایه، ج 1، ص 100».
2- [2] - شَمْله: پوششی است که مرد به خود می پیچد. «المعجم الوسیط- ریشه شمل».

منصرف می کرد تا آن که او را اجابت نمودند و نظر او را پذیرفتند. پس حیی بن اخطب به بنی قریظه گفت: آن پیمانی که میان شما و محمد نوشته شده را بیاورید. آنان، آن عهدنامه را آوردند و حیی بن اخطب آن را گرفته و پاره پاره کرد و گفت: دیگر همه چیز تمام شده است، خود را مجهز کنید و آماده نبرد شوید. این خبر به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و او را بسیار اندوهگین ساخت و هراس در دل اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله انداخت.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به سعد بن مُعاذ و اُسید بن حُضیر که از قبیله اوس بودند و بنی قریظه از هم پیمانان اوس به شمار می آمدند، فرمود: نزد بنی قریظه بروید و ببینید که چه کار کرده اند. پس اگر آن عهد میان ما و خود را شکسته بودند، به هنگام بازگشت نزد من، هیچ کس را باخبر نسازید و تنها مبهم وار به من بگویید: «عَضل و القاره». سعد بن معاذ و اسید بن حضیر به پشت درب دژ رسیدند و کعب از بالای دژ به آن دو نگریست و به سعد و رسول خدا صلی الله علیه و آله دشنام داد. سعد به او گفت: به خداوند سوگند! قریش می گریزند و رسول خدا صلی الله علیه و آله دژ تو را به محاصره درخواهد آورد و تو را به ذلت(1) و خواری(2) خواهد کشاند و گردنت را خواهد زد. سپس سعد و اسید، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشتند و گفتند: «عَضَل و القاره» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن دو قبیله مورد لعنت قرار گرفتند؛ زیرا ما آنان را به نشکستن پیمان امر فرموده بودیم. دلیل این که پیامبر صلی الله علیه و آله به سعد و اُسید دستور داد تا در موقع بازگشت مبهم وار، نام عَضل و القاره را به زبان بیاورند، این بود که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله قریش، جاسوسانی را گمارده بود تا از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنان خبر برند و عضل و القاره دو قبیله عرب بودند که اسلام آورند و پس از آن سر باز زدند و هرگاه قبیله ای از اسلام سر باز می زد آن دو قبیله مثل زده می شدند و گفته می شد: «عضل و القاره». حیی بن اخطب نزد ابو سفیان و قریش بازگشت و آنان را از این که بنی قریظه پیمان میان خود و

1- [1] - صُغُر: مذلت و ستم «لسان العرب، ریشه صغر».
2- [2] - قماءه: ذلت و خواری «المعجم الوسیط، ریشه قمأ».

رسول خدا صلی الله علیه و آله را شکستهاند، با خبر ساخت و قریش از این خبر شادمان گشتند. نُعَیم بن مسعود اشجَعی که سه روز پیش از رسیدن قریش به نزدیکی خندق اسلام آورده بود، در دل شب، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! من به خدا ایمان آورده و شما را تصدیق نمودم و ایمان خود را از کُفّار پنهان داشتم؛ پس اگر دستور فرمایید که به یاران شما بپیوندم و شما را در این جنگ یاری کنم، این کار را خواهم کرد و اگر دستور فرمایید که میان یهود و قریش جدایی بیندازم و یهود را وادارم که از یاری قریش دست بردارند و از دژ خود بیرون نیایند، این کار را نیز با جان و دل می پذیریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: میان یهود و قریش جدایی بینداز؛ زیرا به نظر من این کار تو از این که خود، به یاری ما بپیوندی و با قریش بجنگی، تأثیرگذارتر است. نعیم به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: آیا به من این اذن را می دهید که درباره شما هر خبر دروغی را که خواستم بگویم؟ حضرت پاسخ داد: هرچه که به ذهنت می رسد، بگو. پس نعیم نزد ابو سفیان آمد و به او گفت: تو از محبت من نسبت به خودتان آگاه هستی و نصیحت و محبت من این است که خداوند، شما را بر دشمنتان پیروز سازد. به من خبر رسیده که محمد با یهود به توافق رسیده که آنان وارد لشکر شما شوند و سپس به مخالفت با شما برخیزند و محمد به آنان وعده داده که اگر این کار را بکنند، دو یار آنها، بنی نضیر و بنی قَینُقاع که محمد آنان را از مدینه بیرون رانده بود را به سوی آنان و به مدینه بازگرداند. پس مصلحت نمی بینم که از آنان بخواهید تا وارد لشکر شما شوند مگر آن که گروگان هایی از آنان گرفته و به مکه بفرستید تا از مکر و روگردانی آنان در امان بمانید. ابو سفیان به او گفت: خداوند، تو را موفق بدارد و جزای نیک به تو عطا کند! افرادی مانند تو بهترین و هدایت کننده ترین پندها را به انسان می دهند. این درحالی بود که نه ابو سفیان و نه هیچ یک از یهود، از اسلام آوردن نعیم آگاه نبودند. نعیم پس از ملاقات با ابو سفیان بلافاصله نزد بنی قریظه آمد و گفت: ای کعب! تو از محبت من نسبت به خودتان آگاهی. به من خبر رسیده که ابو سفیان گفته است: ما این یهودیان را از دژ خود بیرون می آوریم و آنان را در صف اول و در تیررس محمد قرار می دهیم. پس اگر یهود پیروز شوند، آوازه این پیروزی برای ما باقی می ماند نه برای آنها و اگر معلوم شود که بنی قریظه بر ضد ما بودند، بدین

وسیله آنان در خطّ مقدّم جنگ قرار می گیرند و نمی توانند از پشت سر آسیبی به ما برسانند. پس مصلحت نمی بینم که از قریش بخواهید تا وارد لشکر شما شوند، مگر آن که ده تن از اشراف و بزرگان قریش را در دژ خود به عنوان گروگان نگهدارید تا بدین وسیله اگر بر محمد صلی الله علیه و آله پیروز نشوند آن عهد و پیمانی که میان خود و محمد بسته بودید را به شما بازگردانند؛ زیرا اگر قریش بگریزد و بر محمد پیروز نشود، محمد با شما وارد جنگ خواهد شد و شما را خواهد کشت. بنی قریظه با شنیدن این کلام گفتند: آفرین بر تو! ما را نصیحتی بس شیوا نمودی. تنها در صورتی از دژمان بیرون می رویم که افرادی از قریش را به عنوان گروگان در دژ خود نگهداریم. قریش به سمت خندق آمدند و چون نگاه آنان به خندق افتاد، گفتند: این نیرنگی است که نزد عرب، سابقه نداشته است. برخی به قریش گفتند: این تدبیر مردی از سرزمین فارس است که یار محمد صلی الله علیه و آله می باشد. در این هنگام عَمرو بن عَبد وَدّ، هُبَیرَه بن وَهب و ضِرار بن خطّاب، به خندق رسیدند، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحاب خود را جلوی خویش آرایش می داد. آن سه تن فریادی بر سر اسبان خود کشیده و از روی خندق جَسته و به آن سوی خندق که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن جا بود، رفتند و تمام یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را پیش انداختند و مردی از مهاجرین که فلانی بود به مرد کنار دست خود که از برادرانش بود، گفت: آیا این شیطان (عمرو) را نمی بینی؟ به خداوند سوگند! هیچ کس قادر نیست از دست او جان سالم به در برد. بیایید محمد صلی الله علیه و آله را پیش اندازیم تا با عمرو پیکار کند و ما به قوم خود بپیوندیم. در این هنگام خداوند آیه «قَدْ یَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِینَ مِنکُمْ وَالْقَائِلِینَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَیْنَا وَلَا یَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِیلًا * أَشِحَّةً عَلَیْکُمْ فَإِذَا جَاء الْخَوْفُ رَأَیْتَهُمْ یَنظُرُونَ إِلَیْکَ تَدُورُ أَعْیُنُهُمْ کَالَّذِی یُغْشَی عَلَیْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوکُم بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَی الْخَیْرِ أُوْلَئِکَ لَمْ یُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَکَانَ ذَلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرًا »(1) [خداوند کارشکنان (و

1- [1] - احزاب/ 19-18.

مانع شوندگان) شما و آن کسانی را که به برادرانشان می گفتند: نزد ما بیایید و جز اندکی روی به جنگ نمی آورند (خوب) می شناسد* بر شما بخیلانند و چون خطر فرا رسد، آنان را می بینی که مانند کسی که مرگ او را فرو گرفته چشمانشان در حدقه می چرخد (و) به سوی تو می نگرند و چون ترس برطرف شود، شما را با زبانهایی تند نیش می زنند و بر مال حریصند. آنان ایمان نیاورده اند و خدا اعمالشان را تباه گردانیده و این (کار) همواره بر خدا آسان است] را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل کرد. عَمرو بن [عبد] وَدّ نیزه خود را در زمین فرو برد و اطراف آن جولان داده و رجزی می خواند و می گفت:

و لقد بُحِحتُ مِنَ النِّدا

ءِ بِجَمعِکُم: هَل مِن مُبارِز؟

آن قدر در میان شما جمله «هل من مبارز؟» (آیا مبارزی در میان هست؟) را فریاد زدم که صدایم گرفته است.

و وقَفتُ إذ جَبُن الشُّجا

عُ مَواقفَ القَرنِ المُناجِز

و در جایگاه بسیار خطرناک و لرزه آوری ایستادم که همه شجاعان از ایستادن در چنین جایگاهی می هراسند.

إنّی کذلک لَم أَزَل

مُتَسَرِّعاً نَحوَ الهَزاهِز

من، این گونه هستم و همچنان به سوی فتنه ها شتابان هستم.

إنّ الشَّجاعَةَ فِی الفَتَی

و الجُودُ مِن خَیرِ الغَرائِز

شجاعت، درون جوانمرد است و بخشش و کرم یکی از بهترین خصلت ها است.

در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و فرمود: چه کسی حاضر است با این سگ، پیکار کند؟ هیچ کس خواستِ پیامبر صلی الله علیه و آله را اجابت نکرد و امیر المؤمنین علیه السلام برخاست و به پیامبر صلی الله علیه و آله

ص:373

عرض کرد: ای رسول خدا! من با او پیکار می کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! این مرد، عمرو بن عبد وَدّ، دلاور یَلْیل(1) است. علی علیه السلام عرض کرد: من نیز علی بن ابی طالب هستم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک من آی. علی علیه السلام به نزدیکی رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله با دستان خود عمامه را بر سر حضرت علی علیه السلام بست و شمشیر او ذو الفقار را به او داد و فرمود: برو با این مرد بجنگ. رسول خدا صلی الله علیه و آله همچنین فرمود: خدایا! او را از مقابل، پشت سر، راست، چپ، بالا و پایین، در امان نگهدار. امیر المؤمنین در حالی که با شتاب راه می رفت، می فرمود:

لا تَعجَلَنَّ فَقَد أتا

کَ مُجِیبُ صَوتِکَ غَیرُ عاجِزِ

شتاب مکن چرا که اجابت کننده ندای تو که مرد توانایی است، به سوی تو آمده است.

ذُو نِیَّهٍ وَ بَصِیرَهٍ

وَ الصِّدقُ مُنجِی کُلَّ فائِزِ

او صاحب اراده و بصیرت است و صداقت، نجات بخش تمام کامیابان است.

إنّی لَأَرجُو أن أُقِیمَ

عَلَیکَ نائِحَهَ الجَنائِزِ

من امیدوارم که زن نوحه گر (بساط عزا) را بر سر جنازه تو بگمارم.

مِن ضَربَهٍ نَجلاءَ یَبقَی

صَوتُها بَعدَ الهَزَاهِزِ

و این کار را با ضربه ای جانکاه که صدایش پس از فتنه ها باقی خواهد ماند، انجام خواهم داد.

عمرو به علی علیه السلام گفت: تو کیستی؟ علی علیه السلام پاسخ داد: من علی بن ابی طالب، پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و داماد او هستم.

ص:374

1- [1] - یلیل: روستایی نزدیک وادی صفراء از نواحی مدینه «معجم البلدان، ج 5، ص 441، لسان العرب، ریشه یلل» و دلاور یلیل، عمرو بن عبد وَدّ عامِری بود.

عمرو گفت: به خداوند سوگند! پدرت، دوست و ندیم من بود و من میلی به کشتن تو ندارم. پسر عموی تو با فرستادن تو به سوی من در امان نخواهد ماند؛ زیرا من این نیزه ام را در تو فرو خواهم برد و تو را با آن از روی زمین بلند می کنم و نیمه جان، میان آسمان و زمین نگاه می دارم. امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود: پسرعموی من از این مطالب آگاه بود که اگر تو مرا بکشی، من وارد بهشت و تو وارد جهنم خواهی شد و اگر من تو را بکشم تو وارد جهنم خواهی شد، در حالی که من در بهشت هستم. عمرو پاسخ داد: ای علی! هر دوی آنها (بهشت و جهنم) ارزانی تو باد که در این صورت تقسیم(1) ناعادلانه ای است. علی علیه السلام فرمود: ای عمرو! این بحث و جدل را رها کن، من درباره تو شنیده ام که تو به پرده کعبه، دخیل بسته بودی و می گفتی: هر کس که در جنگ، سه خصلت را بر من عرضه دارد و از من بخواهد، یکی از آنها را اجابت کنم. من سه خصلت را بر تو عرضه می دارم و یکی از آنها را اجابت کن. عمرو گفت: ای علی! آنها را بر من عرضه دار. علی علیه السلام فرمود: یکی از آنها این است که به یگانگی خداوند و نبوت محمد صلی الله علیه و آله شهادت دهی یعنی بگویی: لا إله إلّا الله و محمد رسول الله. عمرو پاسخ داد: این کار را از من مخواه و خصلت دوم را بگو. علی علیه السلام فرمود: این که بازگردی و این سپاه را از جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله منصرف کنی؛ چرا که اگر او (رسول خدا صلی الله علیه و آله) در ادّعای خود صادق باشد، شما که از قبیله او هستید و از چشم او به او نزدیک ترید، احترام بیشتری کسب می کنید و اگر او، کاذب باشد، دزدان و اوباش عرب نیز برای از پای در آوردن او کافی اند. عمرو پاسخ داد: آیا با این کار، زنان قریش از من سخن نخواهند گفت و شعراء در اشعارشان نخواهند آورد که من ترسیدم و به جنگ پشت نمودم و قومی را که مرا نماینده خود قرار دادند، تنها گذاردم؟! علی علیه السلام فرمود: خصلت سوم این است که از اسب خود پایین آیی، چرا که تو سواره و من پیاده هستم، تا با هم پیکار کنیم. عمرو از اسب خود پایین جهید و آن را پی کرد و گفت: این خصلتی است که گمان نمی کنم کسی از عرب مرا به خاطر آن ملامت کند.

1- [1] - قِسمَهٌ ضِیزَی: یعنی ناعادلانه «القاموس المحیط، ریشه ضوز و ریشه ضأز» و «لسان العرب، ریشه ضیز».

سپس عمرو پیکار را آغاز نمود و با شمشیر خود ضربه ای را بر سر علی علیه السلام زد. علی علیه السلام سپر خود را در برابر آن ضربه قرار داد و آن قدر ضربه شدید بود که آن سپر را برید و شمشیر به سر علی علیه السلام اصابت نمود و ثابت ماند. علی علیه السلام به عمرو گفت: ای عمرو! آیا برای تو که دلاور عرب هستی کافی نیست که من خود به پیکار تو آمدم، ولی تو، کسی را به پشتیبانی از خود فراخواندی؟ عمرو در این هنگام، نگاهی به پشت سر خود انداخت و بلافاصله علی علیه السلام ضربه ای را بر دو ساق عمرو فرو آورد و هر دو را قطع نمود. با درگیری آن دو گرد و غباری برخاست و منافقان گفتند: علی بن ابی طالب، کشته شده است. سپس آن گرد و غبار فرو نشست و همه نگاه کردند و ناگهان دیدند که علی علیه السلام بر سینه عمرو بن عبد ودّ نشسته و ریش او را به دست گرفته و می خواهد سر از تن او جدا کند. علی علیه السلام سر از تن عمرو جدا کرد سپس سر او را گرفت و در حالی که به خاطر ضربه عمرو، خون از سرش می چکید و شمشیر او نیز خون آلود بود، به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و در حالی که سر عمرو در دست او بود، می فرمود:

أنا علِیٌّ وَ ابنُ عَبدِ المُطَّلِبِ

المَوتُ خَیرٌ لِلفَتَی مِنَ الهَرَبِ

من علی و فرزند عبد المطّلب هستم.

مرگ برای جوانمرد بهتر از فرار است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! آیا با خدعه او را به قتل رساندی؟ علی علیه السلام پاسخ داد: آری، ای رسول خدا! جنگ، سراسر خدعه و نیرنگ است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله زبیر را برای جنگ با هُبَیرَه بن وَهب فرستاد و زبیر ضربه ای را بر سر هُبَیرَه فرود آورد و سر او را شکافت. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمر بن خطّاب امر فرمود تا با ضِرار بن خطّاب بجنگد. چون ضِرار به جنگ عمر آمد، عمر خواست تیری را به سوی او پرتاب کند. ضرار به عمر گفت: وای بر تو ای پسر صَهّاک، آیا در مبارزه تن به تن، از تیر استفاده می کنی؟ به خدا سوگند! اگر به سوی من تیر بیندازی، تمام پیش قراولان مکه را می کشم. در این هنگام عمر، شکست خورد و ضرار به سوی او رفت و با سر خود به نیزه اشاره کرد و سپس گفت: ای عمر! آن را نگهدار؛ زیرا من

ص:376

قسم یاد کرده ام که هر گاه که توانایی قتل یک قریشی را پیدا کردم، او را به قتل نرسانم. عمر این لطف او را فراموش نکرد و پس از آن که به خلافت رسید، او را حاکم گردانید. رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدت پانزده روز در خندق با آنها جنگید. ابو سفیان به حییّ بن اخطب گفت: وای برتو ای یهودی! پس قوم تو کجاست؟ حییّ بن اخطب نزد یهود (بنی قریظه) رفت و گفت: وای بر شما! از دژ بیرون بیایید، چرا که با شروع جنگ پیمان میان شما و محمد شکسته شده و الان شما نه هم پیمان با قریش و نه هم پیمان با محمد هستید. کعب گفت: ما تنها در صورتی از دژ بیرون می آییم که قریش ده تن از بزرگان خود را به ما بدهد تا به عنوان گروگان در دژ ما باشند تا بدین وسیله اگر قریش بر محمد پیروز نشد، عهد میان محمد و ما را بازگردانند. پس اگر ما برای جنگ بیرون آییم و قریش پس از شکست بگریزد و ما در خانه هایمان بمانیم، محمد، به ما حمله می کند و مردان ما را می کشد و زنان و فرزندان ما را به اسارت می برد؛ ولی اگر بیرون نیاییم شاید محمد دوباره عهد میان ما و خود را حفظ کند. حییّ بن اخطب به کعب گفت: امید بیجایی داری؛ چرا که با شروع جنگ عرب با محمد، پیمان میان شما و محمد، شکسته شد و الان شما نه هم پیمان با محمد و نه هم پیمان با قریش هستید. کعب گفت: این از نحسی و بداقبالی تو می باشد؛ چرا که تو پرنده ای هستی که فردا به همراه قریش پرواز می کنی و ما را در خانه هایمان تنها می گذاری و محمد به ما حمله می کند. حییّ بن کعب گفت: به خداوند موسی سوگند می خورم که اگر قریش بر محمد پیروز نشد، من به همراه تو به دژ برمی گردم تا در آن چه بر سر شما می آید، سهیم شوم. کعب گفت: جواب همان است که گفتم. اگر قریش افرادی را به عنوان گروگان به ما دهد، از دژ بیرون می آییم وگرنه این کار را نمی کنیم.

حییّ بن اخطب به سوی قریش بازگشت و آنان را از این ماجرا آگاه ساخت. چون حییّ بن اخطب گفت که بنی قریظه افرادی را به عنوان گروگان می خواهد، ابو سفیان گفت: به خداوند سوگند! این اولین نیرنگ آنان است. نعیم بن مسعود، راست گفته بود. ما نیازی به برادران بوزینه و خوک نداریم. چون جنگ بر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به طول انجامید، محاصره آنان تنگ تر شد. همچنین در آن موقع هوا، بسیار سرد بود و آنان از گرسنگی نیز رنج می بردند و از یهود، بسیار می ترسیدند. در آن هنگام بود که منافقین سخنانی را به زبان آوردند که

خداوند در قرآن ذکر نموده است و تمام اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله جز تعداد اندکی، منافق شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از این به اصحاب خود گفته بود که احزاب عرب با یکدیگر متحد می شوند و از رو به رو به ما حمله می کنند و یهود نیرنگ می ورزند و ما باید از پشت سر، از آنها بترسیم و آنان تلاش زیادی می کنند، ولی سرانجام و عاقبت امر، به نفع من و به ضرر آنها است. چون قریش برای جنگ آمدند و یهود، نیرنگ ورزیدند، منافقان گفتند: وعده خدا و رسولش، فریبی بیش نبوده است. گروهی از منافقان خانه هایی در اطراف مدینه داشتند. پس به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: ای رسول خدا! آیا به ما اجازه می دهید به خانه هایمان که در اطراف مدینه است بازگردیم؛ چرا که آن خانه ها حصارهای پستی دارد و بیم آن داریم که یهود به آنها شبیخون بزنند. گروه دیگری نیز گفتند: بیایید بگریزیم و سر به بیابان بگذاریم و به اعراب بادیه نشین پناهنده شویم؛ چرا که تمام وعده های محمد پوچ و بیهوده بوده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحابش امر فرموده بود که شب هنگام از مدینه محافظت کنند وامیر المؤمنین علیه السلام هنگام شب از کل لشکر محافظت می کرد. پس اگر کسی از قریش حرکتی انجام می داد، امیر المؤمنین با او پیکار می نمود. همچنین امیر المؤمنین علیه السلام از خندق عبور می کرد و به نزدیکی قریش می رفت تا آن را زیر نظر بگیرد و تمام شب را به تنهایی بیدار می ماند و نماز می گزارد و به هنگام صبح به پُست خود باز می گشت و مسجد امیر المؤمنین در آن جا معروف است و هر کسی که می داند، به آن جا می رود و در آن مسجد نماز می خواند و مسافت آن از مسجد فتح تا عقیق بیشتر از فاصله پرتاب کردن(1) یک تیر از کمان است.

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله ترس یاران خود را به خاطر طولانی شدن محاصره مشاهده نمود، به سوی مسجد فتح که کوهی است که الان مسجد فتح بر روی آن است، رفت و دعا فرمود و با خداوند، پیرامون وعده اش راز و نیاز نمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاره ای از آن دعا، عرض کرد: ای فریاد رس

1- [1] - غَلْوه: اندازه پرتاب کردن یک تیر را گویند «لسان العرب، ریشه غلا».

دردمندان و ای اجابت کننده دعای درماندگان و ای برطرف کننده اندوه بزرگ! تو مولا و ولیّ من و ولیّ اجداد پیش از من هستی. اندوه، غم و غصّه مرا برطرف کن و شرّ این قوم را با نیرو، توان و قدرت خود رفع ساز. در این هنگام، جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای محمد! خداوند عزّ و جلّ سخن و دعای تو را شنیده و مورد اجابت قرار داده است و به دبور (باد) امر فرموده تا به همراه فرشتگان، قریش و احزاب را شکست دهد. خداوند آن باد را به سوی قریش فرستاد و آنان شکست خوردند و خیمه هایشان کنده شد. در این هنگام جبرئیل علیه السلام نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله را از این موضوع آگاه ساخت. رسول خدا صلی الله علیه و آله حذیفه بن نعمان را که در نزدیکی او بود صدا زد و جوابی نشنید. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله بار دیگر حذیفه را صدا زد و دوباره جوابی نشنید. سپس برای بار سوم او را صدا زد و حذیفه عرض کرد: بله، ای رسول خدا! رسول خدا فرمود: تو را صدا می زنم و به من جواب نمی دهی؟! حذیفه پاسخ داد: دلیل آن، ترس، سرما و گرسنگی است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به درون این قوم (قریش و احزاب) برو و از آنان برایم خبر بیاور و هیچ کاری انجام نده تا آن که نزد من باز گردی؛ زیرا خداوند مرا آگاه ساخته که بادها را به سوی قریش فرستاده و آنان را شکست داده است. حذیفه گفت: در حالی که از سرما می لرزیدم به راه افتادم. به خداوند سوگند! به محض این که از خندق گذشتم چنان شدم که گویی در حمّام هستم. پس به سوی خیمه بزرگی رفتم و در آن جا آتشی خاموش و روشن می شد و متوجه شدم که ابو سفیان، در آن خیمه است. ابو سفیان خُصْیه های خود را بر روی آتش آویزان کرده بود و از شدت سرما می لرزید و می گفت: ای جماعت قریش! اگر بخواهیم با آسمانیان- به گمان محمد- پیکار کنیم، توان پیکار با آنان را نداریم و اگر بخواهیم با زمینیان پیکار کنیم، قادریم بر آنها غلبه کنیم. سپس گفت: هر یک از شما باید به همنشین و کنار دست خود نگاه کند تا جاسوسی از سوی محمد نزد ما نباشد. حذیفه می گوید: من شروع کردم و به کسی که در طرف راست من بود گفتم: تو کیستی؟ او پاسخ داد: من عمرو بن عاص هستم. سپس به کسی که در طرف چپ من بود، گفتم: تو کیستی؟ او پاسخ داد: من، معاویه هستم و من خود پیشگام شدم تا کسی از آنها از من نپرسد که تو کیستی. سپس ابوسفیان بر شتر خود که بسته شده

بود، سوار شد و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به من نمی فرمود که هیچ کاری انجام نده تا آن که نزد من بازگردی، می توانستم او را بکشم. سپس ابو سفیان به خالد بن ولید گفت: ای ابا سلیمان! چاره ای نیست جز آن که من و تو به مردمان ضعیف و ناتوان رسیدگی کنیم. سپس ابو سفیان به اصحاب خود گفت: رهسپار شوید که ما عازم هستیم.آن ها شکست خوردند و بازگشتند. به هنگام صبح، رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: این جا را ترک نکنید. چون خورشید طلوع کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله با یاران اندک خود که برایش باقی مانده بود، وارد مدینه شدند. ابو فرقد کنانی، تیری را در خندق به سمت سعد بن معاذ- که رحمت خدا بر او باد- پرتاب کرده بود و آن تیر، رگ دست سعد را بریده بود و از آن خون می رفت. سعد پارگی رگ خود را با دست خود گرفته بود. سپس گفت: خدایا! اگر از جنگ میان قریش و رسول خدا صلی الله علیه و آله مقداری باقی مانده، مرا برای آن زنده بدار؛ زیرا هیچ کس بیش از من مشتاق جنگ با قومی که با خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله مخالفت نمودند، نیست و اگر جنگ میان قریش و رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان یافته به زندگی ام پایان بده و آن را شهادت من قرار بده و تا زمانی که از مکر بنی قریظه مطمئن نشدم مرا نمیران. پس جلوی خونریزی را گرفت و دست او ورم کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای او خیمه ای در مسجد بر پا کرد و او با رسول خدا صلی الله علیه و آله تجدید عهد می کرد. پس خداوند این آیه را نازل کرد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا* إِذْ جَاؤُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ» منظور، بنی قریظه است به هنگامی که نیرنگ ورزیدند و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنان ترسیدند «وَإِذْ زَاغَتْ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا* هُنَالِکَ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا* وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» و منظور از آنان، کسانی هستند که به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند: آیا به ما اجازه می دهید تا به

خانه هایمان که در اطراف مدینه است برگردیم؛ زیرا بیم داریم که یهود به آنها حمله کنند. خداوند در شأن آنان این آیه را نازل کرد: «إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا»(1)

3) طبرسی در معنای آیه «وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ» می گوید: بلکه آن خانه ها، بلند(2) و محکم است. همچنین از امام صادق علیه السلام روایت می کند که «إِن يُرِيدُونَ» یعنی نمی خواهند «إِلَّا فِرَارًا» (جز راه فرار).»(3)

4) علی بن ابراهیم روایت می کند که: این آیه، در شأن دومی هنگامی که به عبد الرحمن بن عوف گفت که: بیا محمد را پیش بیاندازیم و به جنگ قریش بفرستیم و ما به قوم خود بپیوندیم، نازل شد «يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِن يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُم بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُم مَّا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا* لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا».(4)

5) طبرسی، در کتاب احتجاج، از امام کاظم علیه السلام روایت کرده است که در حدیثی پیرامون ماجرای امیر المؤمنین علیه السلام با یک یهودی فرمود: یهودی گفت: خداوند، هود را به وسیله باد بر دشمنانش پیروز ساخت. پس آیا خدا به محمد نیز چنین عنایتی داشته است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: همین گونه بوده است و خداوند به محمد صلی الله علیه و آله عنایتی برتر از این ارزانی داشته است. خداوند عزّ و جلّ در جنگ خندق، او را به وسیله باد بر دشمنانش پیروز ساخت؛ هنگامی که بادی را به سوی قریش و احزاب فرستاد که سنگ ریزه ها را در هوا پراکند و همچنین لشکریانی را فرستاد که آنها را نمی دیدند. پس خداوند تبارک و تعالی با فرستادن هشت هزار فرشته، عنایت مضاعفی نسبت به محمد صلی الله علیه و آله داشته است و او را بدین وسیله که باد قوم عاد، باد خشم و عذاب و باد محمد

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 152.
2- [2] - سَمکُ البَیت: یعنی سقف خانه «صحاح، ریشه سمک»
3- [3] - مجمع البیان، ج 8، ص 140.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 163.

صلی الله علیه و آله ، یاد رحمت بود، بر هود برتری داد. خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جَاءتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ رِیحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا».(1)

6) علی بن ابراهیم می گوید: سپس خداوند، به توصیف مؤمنانی پرداخت که پیش گویی رسول خدا صلی الله علیه و آله را نسبت به مصیبتی که در خندق به آن دچار خواهند شد باور کردند، و فرمود: «وَلَمَّا رَأَی الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِیمَانًا وَتَسْلِیمًا».(2)

«مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُم ...إِن شَاء أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ کَانَ غَفُورًا رَّحِیمًا(24)»

«مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَی نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن یَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِیلًا(23) لِیَجْزِیَ اللَّهُ الصَّادِقِینَ بِصِدْقِهِمْ وَیُعَذِّبَ الْمُنَافِقِینَ إِن شَاء أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ کَانَ غَفُورًا رَّحِیمًا(24)»

[از میان مؤمنان مردانی اند که به آن چه با خدا عهد بستند، صادقانه وفا کردند. برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در (همین) انتظارند و (هرگز عقیده خود را) تبدیل نکردند* تا خدا راستگویان را به (پاداش) راستی شان پاداش دهد و منافقان را اگر بخواهد، عذاب کند یا بر ایشان ببخشاید که خدا همواره آمرزنده مهربان است]

1) محمد بن عباس، از عبد العزیز بن یحیی، از محمد بن زکریا، از احمد بن محمد بن یزید، از سهل بن عامر بجلی، از عمرو بن ابی مقدام، از ابو اسحاق، از حارث، از محمد بن حنفیه- که خدا از او خشنود باد- و عمرو بن ابی مقدام، از جابر، از امام باقر علیه السلام، از حضرت علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: من، عمویم حمزه، برادرم جعفر، پسر عمویم عبیده بن حارث در مورد موضوعی با خداوند عزّ و جلّ و رسول الله صلی الله علیه و آله عهد نمودیم و به آن در مورد خداوند و رسولش وفا نمودیم. اصحاب من پیش تر از من به آن وفا نمودند و زودتر

1- [1] - احتجاج، ص 212.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 163.

شربت شهادت نوشیدند و من پس از آنان، هرگاه که خداوند عزّ و جلّ اراده کند، به آن عهد وفا خواهم کرد. خداوند عزّ و جلّ در شأن ما این آیه را نازل فرمود: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ» یعنی حمزه، جعفر و عبیده «وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» پس منظور از کسی که منتظر است و هیچ تغییری نداده است، من می باشم.(1)

2) محمد بن عباس، از علی بن عبد الله اسد، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از یحیی بن صالح، از مالک بن خالد اسدی، از حسن بن ابراهیم، از جدّ خود عبد الله بن حسن، از پدران خود علیهم السلام روایت می کند که فرمودند: علی بن ابی طالب علیه السلام ، حمزه بن عبد المطّلب و جعفر بن ابی طالب با هم عهد نمودند که در هیچ جنگی، هرگز نگریزند. همه آنان به آن عهد وفا نمودند و خداوند، این آیه را نازل کرد: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ» یعنی حمزه که در روز اُحُد و جعفر که در روز مُؤته به شهادت رسیدند «وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ» یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام «وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» یعنی کسانی که با خداوند، در مورد آن موضوع عهد بستند.(2)

3) ابن بابویه، از پدرش و محمد بن حسن- که خدا از او خشنود باد- از سعد بن عبد الله، از احمد بن حسین بن سعید، از جعفر بن محمد نوفلی، از یعقوب بن یزید، از ابو عبد الله جعفر بن احمد بن محمد بن عیسی بن محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب، از یعقوب بن عبد الله کوفی، از موسی بن عبیده، از عمرو بن ابی مقدام، از ابو اسحاق، از حارث، از محمد بن حنفیه- که خدا از او خشنود باد- و عمرو بن ابی مقدام، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: هنگامی که علی بن ابی طالب از واقعه نهروان بازگشته ودر مسجد کوفه نشسته بود، رئیس یهودیان نزد آن حضرت آمده و گفت: ای امیر المؤمنین! می خواهم از تو مسائلی را بپرسم که تنها پیامبر یا جانشین پیامبر از آن آگاه است. پس اگر می خواهی، از تو بپرسم و اگر می خواهی، تو را معاف دارم. علی علیه

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 449، ح 8.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 449، ح 9.

السلام فرمود: ای برادر یهودی! هر چه به ذهنت می رسد، بپرس. آن یهودی گفت: ما در کتاب خدا می خوانیم که اگر خداوند عزّ و جلّ پیامبری را مبعوث کند، به او وحی می کند که از اهل بیت خود کسی را برگزیند تا پس از او به امور امتش رسیدگی کند و این که در میان آنان سنت و پیمانی بگذارد که همه از آن پیروی کنند و پس از او در میان امتش، به آن عمل شود و خداوند عزّ و جلّ جانشینان پیامبر را در زمان حیات پیامبران و پس از وفات آنان می آزماید. پس به ما بگو که خداوند جانشینان پیامبر را چند بار در زمان حیات پیامبران و چند بار در زمان فوتشان امتحان می کند و اگر خداوند، از آزمون آنان راضی شود، سرانجام کار آنان چیست؟ علی علیه السلام به آن یهودی فرمود: سوگند به خدایی که جز او نیست و سوگند به خدایی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات را بر موسی نازل فرمود! اگر تو را به حق، از آن چه پرسیدی آگاه سازم، به آن اذعان می کنی؟ آن یهودی پاسخ داد: آری. علی علیه السلام فرمود: سوگند به خدایی که دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و تورات را بر موسی علیه السلام نازل کرد! اگر جواب آن سؤال ها را به تو بگویم، اسلام می آوری؟ آن یهودی، پاسخ داد: آری. علی علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ جانشینان پیامبر را در هفت مرحله امتحان می کند تا اطاعت آنان را بیازماید. پس اگر از اطاعت و آزمون آنان راضی شد، به انبیا امر می فرماید که آنان را اولیای خود در دوران حیاتشان و جانشینان خود پس از وفاتشان قرار دهند و اطاعت از جانشینان آنان بر عهده آن کسانی از امت هاست که قائل به اطاعت از انبیا می باشند. سپس خداوند، جانشینان پیامبر را پس از وفات انبیا علیه السلام، هفت مرحله امتحان می کند تا صبر آنان را بیازماید. پس اگر از آزمون آنان راضی شد، مُهر گواهی و شهادت به این که آنان را به انبیا ملحق می کند، خواهد زد و سعادت را برای آنان کامل می کند. رئیس یهودیان گفت: ای امیر المؤمنین! راست گفتی، پس مرا آگاه ساز از این که چند مرتبه خداوند تو را در حیات محمد و چند مرتبه بعد از وفات او مورد امتحان قرار داده و عاقبت کار تو چیست؟ علی علیه السلام دست آن یهودی را گرفت و فرمود: ای برادر یهودی! برخیز و با ما بیا تا تو را از آن آگاه سازم. گروهی از اصحاب علی علیه السلام برخاستند و عرض کردند: ای امیر المؤمنین! ما را نیز به همراه این مرد یهودی از آن با خبر ساز. علی علیه السلام فرمود: بیم آن دارم که دل های شما، طاقت شنیدن

آن را نداشته باشد. آنها عرض کردند: ای امیر المؤمنین! چرا دل های ما نمی تواند تاب بیاورد؟ حضرت فرمود: به خاطر اموری که از بسیاری از شما دیده ام. مالک اشتر برخاست و نزد حضرت رفته و عرض کرد: ای امیر المؤمنین! ما را از آن با خبر ساز، به خداوند سوگند! ما یقین داریم که بر روی زمین، تنها تو جانشین و وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله هستی و ما یقین داریم که خداوند پس از پیامبرمان، پیامبر دیگری را مبعوث نمی کند و اطاعت تو در سیاق اطاعت از پیامبرمان صلی الله علیه و آله بر عهده ماست. علی علیه السلام نشست و رو به یهودی کرد و فرمود: ای برادر یهودی! خداوند عزّ و جلّ مرا در حیات پیامبرمان صلی الله علیه و آله، در هفت مرحله آزموده است و مرا در آن موارد- بدون این که نفس خود را تزکیه کنم- به نعمت خداوند، مطیع خود یافت. آن یهودی گفت: ای امیر المؤمنین! این موارد چه بوده است؟ علی علیه السلام پاسخ داد: اولین مورد _ علی علیه السلام موارد اولی، دومی، سومی و چهارمی را بیان نمود تا آن که فرمود: _ ای برادر یهودی! پنجمین مورد آن این است که قریش و احزابِ عرب گرد هم آمدند و میان یکدیگر عهد و پیمان بستند که از یکدیگر جدا نشوند تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند و به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله، ما، یعنی فرزندان عبد المطّلب را نیز بکشند. سپس با ساز و برگ خود روی آوردند تا آن که در کنار مدینه اردو زدند و به پیروزی خود اطمینان داشتند. در این هنگام جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و حضرت را از قصد قریش با خبر ساخت و سپس پیامبر صلی الله علیه و آله برای خود و یاران خود از مهاجرین و انصار خندقی کند.

قریش آمد و در پشت خندق، ما را به محاصره در آورد و خود را مقتدر و ما را ناتوان فرض می کرد و بسان رعد و برق می غرّید و رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به امر قریش، نزد خداوند دعا فرمود و قریش را به حق خویشاوندی و قرابت سوگند داد؛ اما قریش ابا کردند و تنها بر سرکشی آنان افزوده شد و دلاور آنها در آن روز، دلاور عرب، عمرو بن عبد ودّ بود و به مانند شتر خشمگین(1) نعره

1- [1] - مغتلم: خروشان «لسان العرب، ریشه غلم».

می کشید و مبارز می طلبید و رجز می خواند و گاهی نیزه و گاهی شمشیر خود را می چرخاند و هیچ کس برای پیکار با او مبادرت نمی ورزید و هیچ کس میل پیکار با او را نداشت و هیچ تعصبی، او را بر نمیآشفت (کسی را علیه او نمی آشفت) و هیچ بصیرتی در او شوق ایجاد نمی کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا بلند کرد و با دستان خود، به سر من عمامه بست و این شمشیر خود را به من داد (علی علیه السلام با دست خود به ذو الفقار اشاره می کرد). پس من به سوی عمرو رفتم، درحالی که زنان مدینه با چشمانی گریان، به خاطر من در برابر عمرو بن عبد ودّ دلواپس و نگران بودند. پس خداوند عزّ و جلّ او را به دست من، به قتل رساند. این درحالی بود که عرب، تنها او را دلاور خود می دانست و او این ضربه را به من زد (علی علیه السلام با دست خود به فرق سر خود اشاره می کرد) سپس خداوند، قریش و عرب را با کشته شدن عمرو و زخم و آسیبی که من به آنها رسانده بودم، شکست داد. سپس علی علیه السلام رو به اصحاب خود کرده و فرمود: آیا این گونه نیست؟ آنها پاسخ دادند: آری، ای امیر المؤمنین. سپس علی علیه السلام موارد ششم و هفتم را ذکر نمود. پس از آن علی علیه السلام به ذکر اولین مورد آن هفت آزمون پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله پرداخت و موارد دوم، سوم و چهارم را بیان نمود و در خلال ذکر مورد چهارم فرمود: (ای برادر یهودی!) اصحاب محمد صلی الله علیه و آله- چه آنهایی که در این جا حضور دارند و چه آنهایی که غائبند- می دانند که مرگ، نزد من به منزله نوشیدنی خنک در روز بسیار گرم برای انسان بسیار تشنه است. من، عمویم حمزه، برادرم جعفر و پسرعمویم عبیده بر سر موضوعی با خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله عهد نمودیم و به آن عهد برای خداوند عزّ و جلّ و رسولش وفا نمودیم. یاران من پیش از من به آن عهد وفا نمودند و شربت شهادت نوشیدند و وفای من به آن عهد، پس از آنان، به اراده خداوند، به تأخیر افتاد. پس خداوند در شأن ما این آیه را نازل کرد: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» که منظور از آن، حمزه، جعفر، عبیده و من هستم که به خداوند سوگند!

منتظر می باشم.(1)

4) ابن شهر آشوب، از ابو وَرد، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ» یعنی علی، حمزه و «فَمِنْهُم مَّن قَضَی نَحْبَهُ» یعنی به عهد خود که منظور حمزه و جعفر است «وَمِنْهُم مَّن یَنتَظِرُ» منظور، علی بن ابی طالب علیه السلام است.(2)

5) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ» یعنی هرگز تغییر نمی دهند «فَمِنْهُم مَّن قَضَی نَحْبَهُ» یعنی اَجَل او، و منظور، حمزه و جعفر بن ابی طالب است «وَمِنْهُم مَّن یَنتَظِرُ» یعنی اَجَل او، و منظور، علی علیه السلام است «وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِیلاً* لِیَجْزِیَ اللَّهُ الصَّادِقِینَ بِصِدْقِهِمْ وَیُعَذِّبَ الْمُنَافِقِینَ إِن شَاء».(3)

6) محمد بن یعقوب، از تعدادی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از پدرش روایت می کند که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر بر ما وارد شد و (حدیث را ذکر کرد تا آن که حضرت فرمود:) ای ابا محمد! خداوند از شما در کتاب خود یاد کرده است و این آیه را قرائت نمود: «مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَی نَحْبَهُ وَمِنْهُم مَّن یَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِیلاً» شما به پیمان ولایت ما که خداوند از شما گرفته است، وفا نمودید و شما کس دیگری را به جای ما قرار ندادید و اگر شما این کار را نمی کردید، خدا، شما را توبیخ می کرد؛ چنان که آنان را توبیخ کرده است، آن جا که خداوند می فرماید: «وَمَا وَجَدْنَا لأَکْثَرِهِم مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَکْثَرَهُمْ لَفَاسِقِینَ»(4) [و در بیشتر آنان عهدی (استوار) نیافتیم و بیشترشان را جدّاً نافرمان یافتیم].(5)

7) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از جعفر بن

1- [1] - خصال، ص 364، ح 58.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 92.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، 163.
4- [4] - اعراف/ 102.

5- [5] - کافی، ج 8، ص 34، ح 6.

محمد اشعری، از عبد الله بن میمون قدّاح، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: ای علی! هر کس تو را دوست بدارد سپس بمیرد، به پیمان خود وفا نموده است و هر کس تو را دوست بدارد و نمرده باشد، منتظر است و هر خورشیدی که طلوع و غروب می کند برای او نیز با رزق و ایمان طلوع می کند. در نسخه دیگری کلمه « نور» آمده است. (1)

8) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از نُصیر ابو حکم خثعمی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مؤمنان دو دسته اند: 1- مؤمنی که به عهد خدا ایمان داشته و وفا نموده است و منظور از آیه «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» همین است. این مؤمن به هراس و وحشت های دنیوی و اخروی مبتلا نمی شود و شفیع دیگران می شود و نیاز به شفاعت ندارد. 2- مؤمنی که به مانند شاخه(2) نورس و تر و تازه ای است که گاهی کج و گاهی راست می شود. این مؤمن به هراس و وحشت های دنیوی و اخروی مبتلا می شود و نیاز به شفاعت دارد و قادر به شفاعت دیگران نیست.(3)

«وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا(25)»

[و خداوند آنان را که کفر ورزیده اند بی آن که به مالی رسیده باشند، به غیظ (و حسرت) برگرداند و خدا (زحمت) جنگ را از مؤمنان برداشت و خدا همواره نیرومند شکست ناپذیر است]

1) علی بن ابراهیم: یعنی به نیروی علی بن ابی طالب علیه السلام.(4)

2) محمد بن عباس، از علی بن عباس، از ابو سعید عبّاد بن یعقوب، از فضل

1- [1] - کافی، ج 8، ص 306، ح 475.
2- [2] - خامه: یعنی گیاه نورس و تر و تازه «صحاح، ریشه خوم».
3- [3] - کافی، ج 2، ص 193، ح 1.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 164.

بن قاسم بَرّاد، از سفیان ثوری، از زبید یامی، از مُرّه، از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که او این آیه را به این شکل می خواند: «وَکَفَی اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتَالَ بِعَلیٍّ وَکَانَ اللَّهُ قَوِیًّا عَزِیزًا».(1)

3) محمد بن عباس، از محمد بن یونس بن مبارک، از یحیی بن عبد الحمید حِمّانی، از یحیی بن معلّی اسلمی، از محمد بن عمار بن زریق، از ابو اسحاق، از زیاد بن مطر روایت می کند که گفت: عبد الله بن مسعود این آیه را این گونه می خواند: «وَکَفَی اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتَالَ بِعَلیّ» شأن نزول این آیه، این است که مؤمنان به دست علی علیه السلام از ادامه جنگ بی نیاز شدند. ماجرا از این قرار بود که مشرکان، گرد یکدیگر آمدند و در غزوه خندق به هم پیوستند و آن داستان، مشهور است؛ اما ما گوشه ای از آن را حکایت می کنیم و آن از این قرار است که عَمرو بن عبد وَدّ، دلاور مشهور قریش بود و توان او را برابر با توان هزار دلاور می دانستند. عمرو در جنگ بدر، حضور داشت اما در احد شرکت نکرده بود. در جنگ خندق، برای این که به دیگران مقام و جایگاه خود را نشان دهد، بیرون رفت و چون نگاهش به خندق افتاد، گفت: این، نیرنگی است که نزد ما سابقه نداشت. پس با اسب خود از روی آن پرید و آن را دور زد.

و در برابر مسلمانان ایستاد و فریاد زد: آیا مبارزی در میان شما هست؟ هیچ کس حاضر نشد با او مبارزه کند. علی علیه السلام برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! من حاضرم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: او عمرو است، بر جای خود بنشین. عمرو دوباره فریاد زد و مبارز طلبید؛ اما هیچ کسی حاضر نشد با او مبارزه کند. علی علیه السلام برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! من حاضرم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: او عمرو است، بر جای خود بنشین. عمرو برای بار سوم فریاد زده و مبارز طلبید و هیچ کسی حاضر به مبارزه با او نشد. سپس علی علیه السلام برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! من حاضرم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: او عمرو است. علی علیه السلام عرض کرد: گرچه او عمرو است، با این حال هر که باشد برایم مهم نیست.

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 450، ح 10.

علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله برای مبارزه با عمرو، اجازه خواست و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او اجازه داد.

حذیفه- که خدا از او خشنود باد- می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله ، زره خود، ذات الفضول را به تن علی علیه السلام پوشاند و ذو الفقار را به او داد و عمامه خود، سحاب را نُه دور به دور سر علی علیه السلام پیچید و به او فرمود: به سوی عمرو برو. چون علی علیه السلام رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تمام ایمان در برابر تمام کفر قرار گرفته است. خدایا! او را از مقابل، پشت سر، راست، چپ، بالای سر و زیر پاها محافظت کن. چون نگاه عمرو به علی علیه السلام افتاد، به او گفت: تو کیستی؟ علی علیه السلام پاسخ داد: من، علی هستم. عمرو گفت: تو پسر عبد مناف هستی؟ علی علیه السلام پاسخ داد: من، علی بن ابی طالب هستم. عمرو گفت: ای پسر برادرم، عموهای تو، از تو بزرگ ترند و من بیزارم از این که خون تو را بریزم. علی علیه السلام به او فرمود: اما من بیزار نیستم از این که خون تو را بریزم. حذیفه می گوید: پس عمرو خشمگین شد و از اسب خود پایین آمده و آن را پی کرد و شمشیر خود را که بسان شعله آتش بود، بر کشید. سپس به سوی علی علیه السلام حمله برد و علی علیه السلام سپر خود را در برابر ضربه او قرار داد و شمشیر، سپر را برید و در آن فرو رفت و به سر علی علیه السلام اصابت نمود و آن را شکافت. سپس علی علیه السلام ضربه ای را به رگ گردن عمرو وارد نمود و عمرو بر زمین افتاد و از کشاکش آن دو، گرد و غباری برخاسته بود و ما صدای تکبیر علی علیه السلام را شنیدیم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به کسی که جانم در دست او است، او را کشته است. حذیفه می گوید: علی علیه السلام سر عمرو را جدا نمود و آن را در حالی که چهره او از شادی می درخشید، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای علی! مژده بده که اگر عمل امروزت با اعمال تمام امت محمد در دو کفه ترازو قرار داده شود، عمل تو سنگینی می کند؛ زیرا با این عمل تو، دلسردی و یأس در خانه تمام کفّار و عزّت و سربلندی در خانه تمام مسلمین وارد شده است. حذیفه می گوید: چون عمرو کشته شد و احزاب خوار گردیدند، خداوند بادی را به همراه لشکری از فرشتگان، به سوی آنان گسیل داشت و آنان بدون جنگ و خونریزی به سوی مکه بازگشتند و دلیل این که آنان نجنگیدند، کشته شدن عمرو بود.

از این رو بود که خداوند فرمود: «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ» یعنی به وسیله علی علیه السلام.(1)

4) ابن شهر آشوب، از امام صادق علیه السلام و ابن مسعود پیرامون تفسیر آیه «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ» روایت می کند که گفتند: منظور، کشته شدن عمرو بن عبد وَدّ به دست علی علیه السلام است. ابن شهر آشوب می گوید: ابو نعیم اصفهانی،این حدیث را در کتاب «ما نزل من القرآن فی أمیر المؤمنین» با سند خود، از سفیان ثوری، از مردی، از مُرّه، از عبد الله روایت کرده است. همچنین ابن شهر آشوب می گوید: جماعتی از مفسّرین پیرامون شأن نزول آیه «اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءتْكُمْ جُنُودٌ»(2) [نعمت خدا را بر خود به یاد آرید آن گاه که لشکرهایی به سوی شما (در)آمدند] می گویند: این آیه در شأن علی علیه السلام در جنگ احزاب نازل شده است.(3)

5) طبرسی در تفسیر این آیه می گوید: برخی از عبد الله بن مسعود روایت کرده اند که گفت: یعنی به وسیله کشته شدن عمرو بن عبد وَدّ به دست علی بن ابی طالب علیه السلام؛ چرا که علت شکست احزاب، همین بوده است. همچنین طبرسی می گوید: این روایت، از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.(4)

6) حافظ منصور بن شهریار بن شیرویه با سند خود، از ابن عباس روایت کرده است که گفت: چون علی علیه السلام عمرو را به قتل رساند، در حالی که از شمشیرش خون می چکید، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و چون نگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام افتاد، تکبیر گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله [به درگاه خداوند متعال] عرض کرد: خدایا! به علی علیه السلام فضیلتی ارزانی دار که به هیچ کس پیش و پس از او نداده ای. ابن عباس می گوید: در این هنگام جبرئیل علیه السلام که تُرنجی

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 45، ح 12.
2- [2] - احزاب/ 9.
3- [3] - مناقب، ج 3، ص 134.
4- [4] - مجمع البیان، ج 8، ص 146.

(میوه ای شبیه به لیمو) از بهشت را به همراه داشت، بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای رسول خدا! خداوند عزّ و جلّ به تو درود می فرستد و می فرماید: با این میوه به علی بن ابی طالب، زندگی ببخش. ابن عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن میوه را به علی علیه السلام داد و آن میوه در دست علی علیه السلام از وسط شکافته شد و در آن حریر سبز رنگی بود که بر روی آن دو سطر با رنگ سبز نوشته بود: «تحفه ای از طرف خداوند خواهنده و فاتح به علی بن ابی طالب». (1)

«وَأَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن صَيَاصِيهِمْ ...لَّمْ تَطَؤُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرًا(27)»

«وَأَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِى قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا(26) وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطَؤُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرًا(27)»

[و کسانی از اهل کتاب را که با (مشرکان) همپشتی کرده بودند از دژهایشان به زیر آورد و در دلهایشان هراس افکند. گروهی را می کشتید و گروهی را اسیر می کردید* و زمینشان و خانه ها و اموالشان، و سرزمینی را که در آن پا ننهاده بودید، به شما میراث داد و خدا بر هر چیزی تواناست]

1) علی بن ابراهیم: آیه «وَأَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِى قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا* وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطَؤُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرًا» در شأن بنی قریظه نازل شده است. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد و پرچم جنگ پیچیده شده بود و جنگ به پایان رسیده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست تا غبار را از تن خویش بشوید که جبرئیل ندا داد: سرزنش گر تو خواهان جنگ با تو است. به خداوند سوگند! به خاطر سرزنش و ملامتی که آنان کردند، فرشتگان هنوز دست از جنگ نشسته اند؛ پس تو چگونه آنان را تحمّل کردی و دست از جنگ شستی. خداوند به تو امر فرموده که نماز عصر را در بنی قریظه

1- [1] - مناقب خوارزمی، ص 105.

بخوانی و من جلودار تو هستم و دژ آنها را به لرزه درخواهم آورد. ما در پی آن قوم می رویم و آنان را می رانیم تا به حمراء الاسد(1) برسند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفت و حارثه بن نعمان به استقبال او آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای حارثه! چه خبر؟ حارثه پاسخ داد: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما باد! دِحیَه کَلبی، در میان مردم ندا می دهد و می گوید: همه باید نماز عصر را در بنی قریظه بخوانند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن منادی، جبرئیل است، علی را صدا بزنید. علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: در میان مردم ندا داده و بگو: همه باید نماز عصر را در بنی قریظه بخوانند. امیر المؤمنین علیه السلام آمد و در میان آنان ندا داده و آن جمله را فریاد زد. مردم بیرون رفته و به سوی بنی قریظه رفتند. علی علیه السلام در حالی که پیشگام رسول خدا صلی الله علیه و آله قدم برمی داشت و پرچم بزرگ را در دست داشت، بیرون رفت. چون قریش شکست خورد، حییّ بن اخطب آمد و وارد دژ بنی قریظه شد. امیر المؤمنین علیه السلام آمد و دژ آنان را به محاصره درآورد. کعب بن اسد از بالای دژ به آنان نگریست و به آنان و رسول خدا صلی الله علیه و آله دشنام می داد. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بر الاغ خود آمد و امیر المؤمنین علیه السلام به استقبال او رفت و عرض کرد: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما باد! نزدیک دژ نیایید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! از من می خواهی نزدیک دژ نشوم؛ چرا که آنها شاید مرا دشنام دهند؟! اگر آنها مرا ببینند، خداوند، آنها را خوار و ذلیل می کند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزدیکی دژ بنی قریظه رفت و فرمود: ای برادران میمون و خوک و ای بندگان طاغوت! آیا به من دشنام می دهید؟! اگر ما به سمت قومی حمله بریم، صبحشان بد می شود (روزگارشان سیاه می شود.) در این هنگام کعب بن اسد از بالای دژ به آنها نگریست و گفت: به خداوند سوگند، ای ابو القاسم! تو جاهل نبودی. رسول خدا صلی الله علیه و آله شرمنده شد تا حدی که از شرم آن چه به زبان آورده بود، عبا از دوشش افتاد. در اطراف آن دژ، درختان خرمای زیادی وجود داشت. پس رسول

1- [1] - حمراء الاسد: منطقه ای در هشت میلی مدینه. «معجم البلدان، ج 2، ص 301».

خدا صلی الله علیه و آله با دست خود به آن درختان اشاره کرد و خود از آن جا فاصله گرفته و راه بیابان در پیش گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله لشکر خود را به دور دژ بنی قریظه مستقر کرد و آنان سه روز آن جا را محاصره کردند، در حالی که هیچ کسی از بنی قریظه جرأت سرک کشیدن نداشت. پس از گذشت آن سه روز، غزال بن شمول نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای محمد! همان فرصتی را که به برادرانمان از بنی نَضیر دادی، به ما نیز بده. از خون ما بگذر و در عوض، ما از سرزمین و اموالمان دست می کشیم و چیزی را از تو کتمان نمی کنیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: خیر، باید تحت حکم من در آیید. غزال بازگشت و آنان چند روزی آن جا ماندند. پس از آن، زنان و کودکان، لشکر پیامبر را سرزنش نمودند و فغان و ناله شدیدی سردادند. چون محاصره بر بنی قریظه تنگ تر شد، تحت حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد تا مردان آنان را که هفتصد تن بودند، به اسارت درآورند و زنان را از شوهرانشان جدا سازند و آنان، امر پیامبر صلی الله علیه و آله را اطاعت نمودند. مردانی از اوس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند و عرض کردند: ای رسول خدا! شأن هم پیمانان ما و دوستان ما از مردم دیگر پایین تر نیست؛ چرا که آنان در همه جا ما را در مقابل خَزرَج یاری کردند. شما به عبد الله بن اُبَیّ، در یک صبح هفتصد زره پوش و هفتصد بی زره بخشیدید، در حالی که شأن ما از عبد الله بن اُبیّ پایین تر نیست. چون زیاد به رسول خدا صلی الله علیه و آله اصرار نمودند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: آیا راضی نمی شوید از این که داوری میان آنان را به مردی از قبیله شما واگذار کنم؟ آنها پاسخ داد: آری، راضی می شویم، آن مرد کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: سعد بن معاذ. مردان اوس گفتند: ما به داوری او راضی می شویم. پس او را در مِحَفّه(1) نشانده و آوردند و مردان اوس به دور او گرد آمده و به او می گفتند: ای ابو عمرو! از خدا بپرهیز و در حق هم پیمانان و دوستان خود نیکی بورز؛ چرا که آنان ما را در بُعاث، حدائق و در همه جا یاری کرده اند. چون

1- [1] - محفّه: مرکبی از مراکب زنان به مانند هودج است، با این تفاوت که بالای آن گنبدی شکل نیست. «صحاح، ریشه حفف».

مردان اوس زیاد اصرار ورزیدند، سعد به آنان گفت: هنگام آن رسیده که سعد تحت تأثیر هیچ کس قرار نگیرد و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کنندهای نترسد. مردان اوس گفتند: دردا و دریغا بر قوم! به خداوند سوگند! بنی قریظه به آخر الزمان پیوسته اند. (کار ایشان تمام است) در این هنگام زنان و کودکان، نزد سعد شروع به گریه کردند و چون ساکت شدند، سعد به آنان گفت: ای جماعت یهود! آیا به داوری من در میان شما راضی می شوید؟ آنها پاسخ دادند: آری، به داوری تو راضی هستیم و از تو انصاف و داوری پسندیده و رأی نیک را امید داریم. جماعت یهود دوباره سخن خود را تکرار نمودند و گفتند: آری، ای ابو عمرو. سعد از روی احترام رو به رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و عرض کرد: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای شما باد! نظر شما چیست؟ حضرت پاسخ داد: ای سعد! در میان آن حکم کن؛ زیرا که من به داوری تو راضی هستم. سعد گفت: ای رسول خدا! حکم من این است که مردانشان باید کشته شوند و زنان و کودکانشان اسیر گردند و غنائمشان میان مهاجرین و انصار تقسیم گردد. رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و فرمود: حکم کردی به همان چه که خداوند از فراز هفت آسمان به آن حکم کرده است. سپس زخم سعد بن معاذ ترکید و سرباز کرد و همچنان از آن خون می رفت؛ تا آن که جان سپرد. اسرا به سوی مدینه برده شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود تا گودالی حفر کنند. پس آن گودال در بقیع حفر شد و به هنگام شب، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور فرمود که آن مردان را یکی یکی بیاورند. و به این ترتیب آن مردان یکی یکی آورده و گردن زده می شدند. حییّ بن اخطب به کعب بن اسد گفت: به نظرت با آنها چه می کنند؟ کعب پاسخ داد: تو چه نحس هستی! آیا نمی بینی که آن کسی که این مردان را با خود می برد، باز نمی ایستد و کسی که برده می شود، باز نمی گردد؟ پس صبر پیشه کنید و بر دین خود بمانید. سپس کعب خوش سیما و زیباروی که دستانش به گردنش بسته شده بود را بیرون آوردند. چون نگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به او افتاد، فرمود: ای کعب! آیا سفارش ابن حَواس، همان دانشمند یهودی باهوشی که از شام نزدتان آمده بود، سودی برایت نداشت؟! کعب پاسخ داد: نوشیدن خمر و خوردن گوشت خوک را کنار گذاشتم و زندگی فقیرانه ای پیش گرفتم و به خرما اکتفا نمودم؛ در انتظار پیامبری هستم که مبعوث خواهد شد و دعوت او در مکه است و به این بحیره

(مدینه) مهاجرت می کند؛ او به تکه های نان و خرما اکتفا نموده و سوار الاغ برهنه می شود. سرخی، در چشمان او است و مهر نبوت، در میان دو کتف او زده شده است، شمشیر خود را بر روی شانه اش می اندازد و به این که با چه کسی روبرو شود، اهمیت نمی دهد. سلطه او به مناطقی که اسبان و شتران را یارای پیمودن آن نیست، می رسد. سپس کعب گفت: ای محمد! همین گونه بوده است و اگر یهود مرا به این که در هنگام کشته شدن به عجز و لابه بیفتم سرزنش نمی کردند، تو را تصدیق نموده و به تو ایمان می آوردم؛ اما من بر دین یهود باقی می مانم. یهودی زندگی کردم و یهودی می میرم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او را پیش آورید و گردنش را بزنید. پس گردن او نیز زده شد. سپس حییّ بن اخطب را آوردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای فاسق! آیا دیدی که خدا چه بر سرت آورد؟ حییّ بن اخطب پاسخ داد: ای محمد! به خداوند سوگند! خود را در دشمنی ورزیدن با تو ملامت نمی کنم. تا آن جا که توانستم، تحریک(1) کردم و تمام تلاش خود را به کار گرفتم، اما کسی که خدا را تنها گذارد، تنها رها می شود. سپس حییّ بن اخطب به هنگامی که او را می بُردند تا گردش را بزنند، گفت:

لَعَمرُکَ ما لامَ ابنُ أخطَبَ نَفسَهُ

وَ لَکِنَّهُ مَن یَخذُلُ اللهَ یُخذَلُ

سوگند به جان تو حیی بن اخطب خود را سرزنش نمی کند، اما هر کسی که خدا را تنها گذارد (یاری نرساند)، تنها رها می شود.

پس او را بردند و گردنش را زدند. رسول الله صلی الله علیه و آله آنان را در طول سه روز به هنگام صبح و شام به قتل رساند و می فرمود: به آنان آب گوارا بنوشانید و غذای خوب دهید و به اسرای آنان نیکی ورزید. تا آن که همگی آنان را به قتل رساند، و خداوند بر رسول خود در شأن آنان این آیه را نازل کرد: «وَأَنزَلَ الَّذِینَ ظَاهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ الْکِتَابِ مِن صَیَاصِیهِمْ» یعنی از دژهایشان «وَقَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِیقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِیقًا* وَأَوْرَثَکُمْ أَرْضَهُمْ وَدِیَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ

1- [1] - قلقل الشیء: آن را جنباند، پس جنبید و مضطرب شد. «لسان العرب، ریشه قلل».

وَأَرْضًا لَّمْ تَطَؤُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرًا».(1)

2) طبرسی در اِعلام الوَرَی، از ابان بن عثمان روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب تاریک و سردی بر روی تپه ای- که الان مسجد فتح بر روی آن واقع است- ایستاد و فرمود: چه کسی می رود و از آنان برایمان خبر می آورد تا بهشت، پاداش او باشد؟ هیچ کسی برنخاست. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله برای بار دوم و سوم درخواست خود را تکرار کرد. کسی برنخاست و حذیفه برخاست و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: به سوی آنان برو تا سخنانشان را بشنوی و مرا از آنان باخبر سازی. پس حذیفه رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: خدایا! او را از مقابل، پشت سر، راست و چپ محافظت کن تا آن که او را نزد من بازگردانی. پیامبر صلی الله علیه و آله به حذیفه فرمود: هیچ عملی از تو سر نزند تا آن که نزد من باز گردی. چون حذیفه به راه افتاد، رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و نماز گزارد. سپس با صدای حزینی ندا سر داد و عرض کرد: ای فریادرس دردمندان و ای اجابت کننده دعای درماندگان! اندوه و غم مرا بزدای؛ چرا که تو چگونگی حال من و اصحابم را مشاهده می کنی. در این هنگام جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای رسول خدا! خداوند عزّ و جلّ، سخن تو را شنیده دعای تو را مورد اجابت قرار داده است و دیگر از دشمنت بیم و هراس نداشته باش. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دو زانو نشست و دستان خود را گشود و اشک از دیدگانش جاری شد. سپس عرض کرد: سپاسگزارم، سپاسگزارم، چنان که به من و اصحابم پناه دادی. جبرئیل علیه السلام گفت: ای رسول خدا! خداوند، تو را یاری کرده و بادی را از آسمان دنیا که حامل سنگریزه است و نیز بادی را از آسمان چهارم که حامل سنگ است، به سوی آنان فرستاد.

حذیفه می گوید: بیرون رفتم و مشاهده کردم که آتش آن قوم (قریش و احزاب) خاموش شده است و لشکر اول خداوند، روی آورد که همان باد شدید

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 164.

حامل سنگریزه بود و تمام آتش ها را خاموش ساخت و تمام خیمه ها را بر زمین افکند و تمام نیزه ها را بر زمین انداخت تا این که سپرهای خود را در برابر سنگریزه ها قرار می دادند و من، صدای برخورد سنگریزه ها با سپرها را می شنیدم. در این هنگام لشکر عظیم خداوند، روی آورد و ابو سفیان به سوی شتر خود رفت. سپس در میان قریش، فریاد برآورد: النَّجاء النَّجاء (فرار، فرار). سپس عُیَیَنه بن حِصن همین کار را کرد و حارث بن عَوف نیز مانند آن را انجام داد و تمام احزاب رفتند. حذیفه به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت و او را از آن خبر آگاه ساخت، و خداوند این آیه را بر رسول خود نازل کرد: «اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا»(1) [نعمت خدا را بر خود به یاد آرید، آن گاه که لشکرهایی به سوی شما (در)آمدند. پس بر سر آنان تند بادی و لشکرهایی که آنها را نمی دیدید، فرستادیم و خدا به آن چه می کنید، همواره بیناست] رسول خدا صلی الله علیه و آله صبح هنگام به همراه مسلمانان وارد مدینه شد. فاطمه سلام الله علیها آبی را برای شستشوی پیامبر صلی الله علیه و آله مهیا کرد و سر رسول خدا صلی الله علیه و آله را با آن آب شست. در این هنگام جبرئیل سوار بر استری نزد پیامبر آمد، در حالی که عمامه سفیدی بر سر داشت و ردایی از ابریشم که مروارید و یاقوت از آن آویزان بود، بر دوش افکنده بود و بر آن غباری نشسته بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاست و غبار را از روی آن زدود. جبرئیل به او گفت: خدا تو را رحمت کند! سلاح را بر زمین نهادی، در حالی که آسمانیان هنوز سلاح در دست دارند؟! و من آنان را دنبال کردم تا به رَوحاء رسیدم. سپس جبرئیل علیه السلام گفت: به سوی برادر آنها- که از اهل کتاب هستند- حمله کن. به خدا قسم! آنان را در هم می کوبم چنان که تخم مرغ بر صخره کوفته یا له می شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را صدا زد و فرمود: سپاه مهاجرین را به سوی بنی قریظه بفرست. همچنین فرمود: چنین تصمیم گرفتم که نماز عصر را تنها در بنی قریظه بخوانید. علی علیه السلام به همراه مهاجرین، بنی عبد الاشهل و بنی نَجّار همگی به سوی

1- [1] - احزاب/ 9.

بنی قریظه رفتند و هیچ کس از آنان جا نماند، و پیامبر صلی الله علیه و آله دسته دسته مردان را به سوی علی علیه السلام می فرستاد. سپس برخی از آنان، تنها توانستند نماز عصر را پس از عشاء بخوانند. بنی قریظه بر بالای دژ رفته و به علی علیه السلام دشنام می دادند و می گفتند: خداوند با تو و پسرعمویت چنین و چنان کند، در حالی که علی علیه السلام ایستاده بود و جوابشان را نمی داد. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله روی آورد و مسلمانان به دورش گرد آمدند، علی علیه السلام به استقبال حضرت رفت و عرض کرد: ای رسول خدا! جانم به فدای شما باد! نزد آنان نیایید. خدا خود، سزای آنان را می دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فهمید که آنان به او دشنام داده اند. سپس فرمود: اگر آنان مرا ببینند، آن دشنام هایی را که تو شنیدی بر زبان نمی آورند. پیامبر صلی الله علیه و آله روی آورد و سپس فرمود: ای برادران بوزینه! اگر ما به قومی حمله کنیم، چه بد صبحی خواهند داشت (روزگارشان سیاه است) ای بندگان طاغوت! دور شوید (مسخ شوید) که خدا شما را طرد (مسخ) نموده است. بنی قریظه از راست و چپ فریاد می زدند که «یا ابا القاسم، تا به حال تو ناسزاگو نبودی، حال تو را چه شده است؟!»

امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن این جملات عَنَزَه(1) از دستش، و ردایش از پشت سر بر زمین افتاد و از شرم آن چه که به آنان گفته بود به عقب برگشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله بیست و پنج شب آنان را به محاصره درآورد تا این که آنان به داوری سعد بن معاذ تن داده و راضی شدند. سعد چنین حکم کرد که مردان آنها کشته و زنان و فرزندان آنها به اسارت گرفته شوند و اموال آنان تقسیم گردد و املاک آنان، برای مهاجرین باشد نه برای انصار. پیامبر صلی الله علیه و آله به سعد فرمود: در میان آنان همان حکمی را کردی که خداوند از فراز هفت آسمان حکم کرده بود. چون اسیران به مدینه آورده شدند، در خانه ای محبوس گشته و دستور داده شد تا ده تن بیرون آورده شده و امیر المؤمنین علیه السلام گردن آنها را زد. سپس دستور داده شد تا ده تن دیگر

1- [1] - عنزه: عصایی است که طول آن به اندازه نصف یک نیزه یا بیشتر از آن است و در آن تیغه ای به مانند سرنیزه است. «لسان العرب، ریشه عنز»

آورده شوند و زبیر آنها را گردن زد و تمام اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، هر کدام یک یا دو مرد از بنی قریظه را به قتل رساند. همچنین حضرت فرمود: سپس جای زخم سعد، ترکید و سرباز کرد و از آن خون جاری شد تا آن که جان سپرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله عبا از دوش خود افکند و در تشییع جنازه سعد، بدون عبا حرکت می کرد. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله عبد الله بن عَتِیک را به سوی خیبر فرستاد و او ابو رافع بن ابی حُقَیق را به قتل رساند.(1)

«یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُل لِّأَزْوَاجِکَ إِن کُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا وَزِینَتَهَا فَتَعَالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ وَأُسَرِّحْکُنَّ سَرَاحًا جَمِیلًا(28) وَإِن کُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنکُنَّ أَجْرًا عَظِیمًا(29) یَا نِسَاء النَّبِیِّ مَن یَأْتِ مِنکُنَّ بِفَاحِشَهٍ مُّبَیِّنَهٍ یُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَیْنِ وَکَانَ ذَلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرًا(30) وَمَن یَقْنُتْ مِنکُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُّؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَیْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا کَرِیمًا(31)»

[ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آنید، بیایید تا مهرتان را بدهم و (خوش و) خرّم شما را رها کنم* و اگر خواستار خدا و فرستاده وی و سرای آخرتید، پس به راستی خدا برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده گردانیده است* ای همسران پیامبر! هر کس از شما مبادرت به کار زشت آشکاری کند، عذابش دو چندان خواهد بود و این بر خدا همواره آسان است* و هر کس از شما خدا و فرستاده اش را فرمان بَرَد و کار شایسته کند، پاداشش را دو چندان می دهیم و برایش روزی نیکو فراهم خواهیم ساخت]

1) محمد بن یعقوب، از حمید، از ابن سماعه، از ابن رباط، از عیص بن قاسم روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اگر مردی زن خود را مخیّر سازد و آن زن به جای ادامه زندگی زناشویی با این مرد، خود را برگزیند، آیا بدین وسیله آن زن، از آن مرد جدا می شود؟ حضرت پاسخ داد: خیر، مسئله مخیر

1- [1] - اعلام الوری، ص 92.

گذاشتن تنها خاص رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و خداوند به او امر فرمود و او آن را انجام داد و اگر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله خود را برمی گزیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را طلاق می داد و منظور از آیه «قُل لِّأَزْوَاجِکَ إِن کُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا وَزِینَتَهَا فَتَعَالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ وَأُسَرِّحْکُنَّ سَرَاحًا جَمِیلًا» نیز همین است.(1)

2) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فضیل، از ابو صَبّاح کِنانی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: زینب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: چرا عدالت را در حق ما رعایت نمی کنید با این که شما رسول خدایید؟! و حفصه گفت: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله ما را طلاق دهد، در قوم خود شوهران هم کُفو خویش را می یابیم. پس به مدت بیست روز وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد. امام فرمود: خداوند به خاطر گفته های همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله به خشم آمد. پس این آیه را نازل کرد: «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُل لِّأَزْوَاجِکَ إِن کُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا وَزِینَتَهَا فَتَعَالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ وَأُسَرِّحْکُنَّ سَرَاحًا جَمِیلًا* وَإِن کُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنکُنَّ أَجْرًا عَظِیمًا» _ فرمود: _ پس همسران پیامبر صلی الله علیه و آله خدا و رسولش را بر گزیدند و اگر خود را برمی گزیدند، از پیامبر صلی الله علیه و آله جدا می شدند و اگر خدا و رسولش را برمی گزیدند، مشکلی پیش نمی آمد.(2)

3) محمد بن یعقوب، از حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از جعفر بن سماعه، از داود بن سِرحان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: زینب بنت جحش گفت: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله گمان می کند اگر ما را طلاق دهد، شوهری غیر از او نمی یابیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله با زنان خود به مدت بیست و نُه شب کناره گیری کرده بود. چون زینب، آن مطلب را گفت، خداوند عزّ و جلّ، جبرئیل را به سوی محمد صلی الله علیه و آله فرستاد و فرمود: «قُل لِّأَزْوَاجِکَ إِن

1- [1] - کافی، ج 6، ص 137، ح 2.
2- [2] - کافی، ج 6، ص 138، ح 3.

كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلاً» (هر دو آیه). پس زنان پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ دادند: بلکه ما خدا، رسول او و جهان آخرت را برمی گزینیم.(1)

4) محمد بن یعقوب، از حمید بن زیاد، از حسن بن سماعه، از وُهَیب بن حَفص، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: زینب بنت جَحش به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: چرا عدالت را در حق ما رعایت نمی کنید با این که شما رسول خدایید؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: دستانت خاک آلود باد! اگر من عدالت نمی ورزم، پس چه کسی عدالت می ورزد؟ زینب گفت: ای رسول خدا! از خدا می خواهید که دستان مرا قطع کند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: خیر، اما دستانِ تو محتاج باد! زینب گفت: اگر ما را طلاق دهی در قوم خود شوهران هم کُفوی می یابیم. پس به مدت بیست و نه شب، وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند به خاطر گفته های همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله به خشم آمد و این آیه را نازل کرد: «قُل لِّأَزْوَاجِکَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (هر دو آیه) پس زنان پیامبر صلی الله علیه و آله خدا و رسولش را برگزیدند و هیچ مشکلی پیش نیامد، اما اگر خود را برمی گزیدند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله جدا می شدند.(2)

5) کلینی، از عبد الله بن جبله، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر عین این روایت را نقل می کند. همچنین کلینی، با همین سند، از یعقوب بن سالم، از محمد بن مسلم روایت می کند که از امام صادق علیه السلام پرسید: آیا مرد می تواند اختیار طلاق را به زنش واگذار کند؟ حضرت، پاسخ داد: این اختیار برای ما است نه برای کس دیگر؛ و در مورد عائشه نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله مخیّر شد.

پس زنان پیامبر صلی الله علیه و آله، خدا و رسول او را برگزیدند و آنها تنها

1- [1] - کافی، ج 6، ص 138، ح 4.
2- [2] - کافی، ج 6، ص 139، ح 5.

می توانستند رسول خدا صلی الله علیه و آله را برگزینند.(1)

6) محمد بن یعقوب، از محمد بن ابی عبد الله، از معاویه بن حُکَیم، از صفوان و علی بن حسن بن رباط، از ابو ایوب خزّار، از محمد بن مسلم روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پیرامون مسئله خِیار (مخیّر ساختن زن) پرسیدم و حضرت پاسخ داد: او را چه به مخیّر ساختن همسر خود؟ مسئله خِیار تنها خاصّ رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. (2)

7) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فَضّال، از ابن بُکَیر، از زراره روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند عزّ و جلّ از گفته یکی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله به او به خشم آمد. پس آیه تخییر را نازل کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدت بیست و نه شب در خانه اُمّ ابراهیم ماند و از آنان کناره گیری نمود. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را فراخوانده و مخیّر ساخت و آنها او را برگزیدند و مشکلی پیش نیامد؛ ولی اگر خود را برمی گزیدند، یکی از آنان، از پیامبر صلی الله علیه و آله جدا می شد. راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: آن زن، به پیامبر صلی الله علیه و آله چه گفت؟ حضرت پاسخ داد: او گفت: آیا محمد گمان می کند که اگر ما را طلاق دهد هم کُفوی از قوم ما با ما ازدواج نخواهند کرد و ما بی شُوی خواهیم ماند؟ !(3)

8) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از ابن ابی نصر، از حمّاد بن عثمان، از عبد الاعلی بن اعین روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: یکی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: آیا محمد گمان می کند که اگر ما را طلاق دهد، هم کُفو و همطرازانی از قوم ما، با ما ازدواج نخواهند کرد؟

حضرت فرمود: پس خداوند از فراز آسمان هفتم به خشم آمد و به پیامبر خود

1- [1] - کافی، ج 6، ص 139، ح 6.
2- [2] - کافی، ج 6، ص 136، ح 1.

3- [3] - کافی، ج 6، ص 137، ح 1.

دستور داد تا زنان خود را مخیّر سازد و او آنان را مخیّر ساخت تا آن که نوبت به مخیّر ساختن زینب بنت جحش رسید و پیامبر صلی الله علیه و آله او را مخیّر ساخت و زینب، برخاست و پیامبر صلی الله علیه و آله را بوسید و گفت: خدا و رسولش را برمی گزینم.(1)

9) علی بن ابراهیم: شأن نزول این آیه، این است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از غزوه خیبر بازگشت و بر غنائم آل ابو حُقَیق دست یافت، همسران پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفتند: غنائمی را که به دست آوردی به ما بده. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: آن را میان مسلمانان بر طبق آن چه که خداوند امر فرموده تقسیم نموده ام. زنان پیامبر صلی الله علیه و آله از این گفته خشمگین شدند و گفتند: آیا تو گمان می کنی که اگر ما را طلاق دهی، همطرازانی از قوم خود نمی یابیم تا با ما ازدواج کنند؟! خداوند، به خاطر گفته آنان به رسول خود خشمگین شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله امر فرمود تا از آنها کناره گیری کند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدت بیست و نه روز در خانه اُمّ ابراهیم ماند و از آنها کناره گیری نمود تا این که آنها خون حیض دیدند و از آن پاک شدند. سپس خداوند، این آیه را که آیه تخییر است، نازل کرد و فرمود: «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُل لِّأَزْوَاجِکَ إِن کُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا وَزِینَتَهَا فَتَعَالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ» پس اولین نفر اُمّ سلمه بود که برخاست و گفت: خدا و رسولش را برگزیدم. پس از او زنان پیامبر صلی الله علیه و آله همگی برخاستند و پیامبر صلی الله علیه و آله را در آغوش گرفتند و جمله اُمّ سلمه را تکرار نمودند. پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «تُرْجِی مَن تَشَاء مِنْهُنَّ وَتُؤْوِی إِلَیْکَ مَن تَشَاء»(2) [نوبت هر کدام از آن زنها را که می خواهی به تأخیر انداز] امام صادق علیه السلام فرمود: با هر کسی که به او پناه داد، نکاح نموده و هر کس را که موعد او را به تأخیر انداخت، طلاق داد. آیه «تُرْجِی مَن تَشَاء مِنْهُنَّ وَتُؤْوِی إِلَیْکَ مَن تَشَاء» به همراه آیه «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُل لِّأَزْوَاجِکَ إِن کُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا وَزِینَتَهَا فَتَعَالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ وَأُسَرِّحْکُنَّ سَرَاحًا

1- [1] - کافی، ج 6، ص 138، ح 3.
2- [2] - احزاب/ 51.

جَمِيلًا* وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا» نازل شده است، ولی در موقع کتابت قرآن، آن را به تأخیر انداخته اند. سپس خداوند عزّ وجلّ، زنان پیامبر را مورد خطاب قرار داده و فرمود: «يَا نِسَاء النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُّؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا».(1)

10) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: به زن پیامبر صلی الله علیه و آله دو اجر داده می شود و عذاب او دو برابر است و همه آن در آخرت است؛ چرا که مکان اجر و عذاب، آن جا می باشد.(2)

11) علی بن ابراهیم، از محمد بن احمد، از محمد بن عبد الله بن غالب، از عبد الرحمن بن ابی نجران، از حمّاد، از حَریز روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «يَا نِسَاء النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از فاحشه، قیام علیه امام با شمشیر است.(3)

12) محمد بن عباس، از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از کَرّام، از محمد بن مسلم، از امام صادق روایت می کند که گفت: حضرت به من فرمود: آیا معنای «فاحشه مبیّنه» را می دانی؟ محمد بن مسلم پاسخ داد: خیر. حضرت فرمود: منظور، جنگیدن با امیر المؤمنین علیه السلام یعنی همان اهل [جنگ] جمل است.(4)

13) طبرسی، از محمد بن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از علی بن عبید الله بن حسین، از پدرش، از علی بن حسین زین العابدین علیه السلام روایت می کند که مردی به حضرت فرمود: شما اهل بیت علیهم السلام، آمرزیده شده اید.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 167.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 167.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 167.
4- [4] - تأویل الآیات، ج 2، ص 453، ح 13.

راوی می گوید: امام علیه السلام خشمگین شد و فرمود: ما شایسته ایم که همان حکمی که خداوند در مورد همسران پیامبر صلی الله علیه و آله جاری نمود، در مورد ما نیز جاری نماید و آن طور که تو می گویی نیست. ما برای هر کسی که به ما نیکی می کند، اجری دو برابر و برای کسی که به ما بدی می کند، عذابی دو برابر قائل هستیم. سپس حضرت این دو آیه را قرائت فرمود.(1)

«وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّهِ الْأُولَی...إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا(33)»

«وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّهِ الْأُولَی وَأَقِمْنَ الصَّلَاهَ وَآتِینَ الزَّکَاهَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا(33)»

[و در خانه هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم، زینتهای خود را آشکار مکنید و نماز برپا دارید و زکات بدهید و خدا و فرستاده اش را فرمان برید. خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند]

1) علی بن ابراهیم، از حمید بن زیاد، از محمد بن حسین، از محمد بن یحیی، از طلحه بن زید، از امام صادق علیه السلام، از پدرش علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّهِ الْأُولَی» فرمود: یعنی جاهلیت دیگری خواهد بود.(2)

2) ابن بابویه، از علی بن احمد دقّاق- که رحمت خدا بر او باد- از حمزه بن قاسم، از ابو الحسن علی بن جنید رازی، از ابو عَوانه، از حسن بن علی، از عبد الرزاق، از پدرش، از مینا، بنده عبد الرحمن بن عوف، از عبد الله بن مسعود روایت می کند که گفت: به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردم: ای رسول خدا! چه کسی شما را پس از وفاتتان، غسل می دهد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: هر پیامبری را وصی و جانشین او غسل می دهد. عرض کردم: ای رسول خدا!

1- [1] - مجمع البیان، ج 8، ص 153.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 168.

وصیّ شما کیست؟ حضرت پاسخ داد: علی بن ابی طالب علیه السلام. عرض کردم: ای رسول خدا! او چند سال پس از شما زندگی می کند؟ حضرت پاسخ داد: سی سال زندگی می کند، یوشع بن نون، جانشین موسی بود و پس از موسی علیه السلام سی سال زیست و صفراء دختر شعیب زن موسی علیه السلام، علیه او قیام کرد و گفت: من شایسته تر از تو به جانشینی موسی هستم. پس یوشع با صفراء پیکار کرد و جنگجویان او را کشت و او را به اسارت درآورد و در دوره اسارت به نیکی با او رفتار کرد؛ و دختر ابو بکر نیز علیه علی علیه السلام به همراه چندین و چند هزار تن از امت من قیام خواهد کرد و علی علیه السلام با او نبرد می کند و جنگجویان او را می کشد و او را به اسارت درمی آورد و در دوره اسارت با او به نیکی رفتار می کند و خداوند در شأن او آیه «وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّهِ الْأُولَی» را نازل کرد و منظور از آن، صفراء دختر شعیب است.(1)

3) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضّال، از مفضل بن صالح، از محمد بن علی حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا» فرمود: منظور، ائمه علیهم السلام و ولایت آنان می باشد و هر کس وارد ولایت شود، در بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده است.(2)

4) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس و علی بن محمد، از سهل بن زیاد ابو سعید، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مسکان،از ابو بصیر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «أَطِیعُواْ اللّهَ وَأَطِیعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِی الأَمْرِ مِنکُمْ»(3) [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید] را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: این آیه، در شأن علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است. ابو بصیر می گوید: عرض کردم: مردم می گویند: چرا نام علی علیه السلام و اهل بیتش در کتاب

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 38.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 350، ح 54.
3- [3] - نساء/ 55.

خداوند نیامده است؟ امام علیه السلام پاسخ داد: به آنها بگویید: نماز در کتاب خداوند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، ولی خداوند برای آنان ذکر نکرد که سه رکعت یا چهار رکعت خوانده شود تا این که خود رسول خدا صلی الله علیه و آله تعداد رکعات آن را برای آنان تفسیر و تبیین نمود. همچنین زکات در کتاب خداوند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، اما خداوند برای آنان ذکر نکرد که باید از هر چهل درهم، یک درهم به عنوان زکات بدهند تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله مقدار زکات را برای آنان تفسیر و تبیین نمود. همچنین حج، در کتاب خداوند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد؛ اما خداوند برای آنان ذکر نکرد که هفت بار باید طواف کنید، تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله تعداد طواف را برای آنان تفسیر و تبیین کرد؛ همین طور آیه «أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِى الأَمْرِ مِنكُمْ» نازل شد و شأن نزول آن علی، حسن و حسین علیهم السلام بود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق علی علیه السلام فرمود: هر که من مولای اویم، علی مولای او است. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما را به کتاب خدا و اهل بیتم سفارش و وصیت می کنم؛ زیرا من از خدا خواسته ام که میان آن دو جدایی نیندازد تا آن که آن دو را در کنار حوض، نزد من بیاورد و خداوند این خواسته را اجابت نمود. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به آنان (اهل بیت) چیزی نیاموزانید؛ زیرا آنان داناتر از شما هستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در جای دیگر فرمود: آنان (اهل بیت) شما را از درب هدایت بیرون نمی برند و در درب ضلالت و گمراهی وارد نمی سازند. پس اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله خاموش می ماند و این که منظور از اهل بیت او چه کسانی هستند را تبیین نمی کرد، آل فلان و آل فلان ادعا می کردند که آن آیه در شأن آنها نازل شده و آنان اهل بیت پیامبرند؛ اما خداوند عزّ و جلّ در تصدیق و تأیید پیامبر خود، در کتابش این آیه را نازل کرد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» و ماجرا از این قرار بود که علی، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله که در خانه اُمّ سلمه بود آنان را زیر عبا برد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا! هر پیامبری، اهل بیت و چیز گرانبهایی دارد و اینان، اهل بیت و چیز گرانبهای من هستند. اُمّ سلمه عرض کرد:

آیا من از اهل بیت شما نیستم؟ حضرت پاسخ داد: تو در مسیر خیر و نیکی هستی، اما اینان، اهل بیت و چیز گرانبهای من هستند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود، علی علیه السلام شایسته تر از مردم نسبت به خودشان بود؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در موارد بسیاری امر امامت او را به مردم ابلاغ کرده بود و او را جانشین خود در میان مردم قرار داده و در روز غدیر خم، دست او را بر فراز برده بود. چون علی علیه السلام درگذشت، قادر نبود و این حق را نداشت که پسران خود، محمد یا عباس یا دیگر فرزندان خود را جانشین قرار دهد؛ بنابراین امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به علی علیه السلام عرض کردند: خداوند تبارک و تعالی آیه تطهیر را در شأن ما نازل کرده است، چنان که در شأن تو نازل کرده بود و مردم را به اطاعت و پیروی از ما فرمان داد، چنان که به پیروی از تو فرمان داده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله، امر امامت ما را به مردم ابلاغ فرمود، چنان که امامت تو را به مردم ابلاغ فرموده بود و خداوند، ما را از پلیدی و گناه مطهر ساخته، چنان که تو را از پلیدی و گناه مطهر ساخته بود. چون علی علیه السلام درگذشت، امام حسن علیه السلام به خاطر سن بیشتر، برای امامت، شایسته تر از امام حسین علیه السلام بود و چون امام حسن علیه السلام در گذشت، نمی توانست و در اختیار او نبود که فرزندان خود را جانشین قرار دهد و خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللّهِ»(1) [و خویشاوندان نسبت به یکدیگر (از دیگران) در کتاب خدا سزاوارترند]

پس خداوند، امامت را در نسل او قرار داد؛ بنابراین امام حسین علیه السلام به امام حسن علیه السلام گفت: خداوند تبارک و تعالی مردم را به اطاعت و پیروی از من فرمان داد، چنان که به من پیروی از تو و پدرت را فرمان داده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله امر امامت مرا به مردم ابلاغ فرمود، چنان که امر امامت تو و پدرت را به مردم ابلاغ فرمود، و خداوند متعال مرا از رِجس (شَک) مطهر ساخته است، همان طور که تو و پدرت را از رِجس (شَک) مطهر ساخته است. چون امامت به امام حسین علیه السلام رسید، هیچ یک از اهل بیت او قادر نبودند که

1- [1] - انفال/ 75.

ادعای امامت کنند و آن را حق خود بدانند؛ چنان که او ادعای امامت پس از برادر و پدر خود داشت. حتی اگر خود حضرت علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام می خواستند که حق امامت را از امام حسین علیه السلام سلب کنند، قادر نبودند و این امر در اختیار آنان نبود.

سپس با رسیدن امامت به امام حسین علیه السلام تأویل آیه «وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللَّهِ» اجرا شد. پس از امام حسین علیه السلام امامت به علی بن حسین علیه السلام و پس از ایشان به محمد بن علی علیه السلام رسید. حضرت فرمود: رجس، به معنای شک است و به خدا سوگند! ما هیچ گاه در پروردگارمان شک نمی ورزیم.(1) همچنین محمد بن یعقوب، عین این روایت را از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از یحیی بن عمران حلبی، از ایوب بن حُرّ و عمران بن علی حلبی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.(2)

5) محمد بن حسن صفار، از محمد بن خالد طیالسی، از سیف بن عمیره، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رِجس به معنای شک است، و ما هرگز در دینمان شک نمی ورزیم.(3)

6) ابن بابویه، از پدرش و محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از عبد الله بن جعفر بن حمیری، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از نضر بن شعیب، از عبد الغَفّار جازی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا» فرمود: رجس، به معنای شک است.(4)

7) ابن بابویه، از علی بن حسین بن محمد، از هارون بن موسی تلعکبری، از عیسی بن موسی هاشمی در سامّراء، از پدرم، از پدرش، از اجدادش، از حسین بن

1- [1] - کافی، ج 1، ص 226، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 228.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 202، ح 3.
4- [4] - معانی الاخبار، ص 138، ح 1.

علی، از علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله که در خانه اُمّ سلمه بود، رفتم و آیه «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا» بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! این آیه در شأن تو و دو فرزندت (حسن و حسین) و امامانی که از نسل تو هستند، نازل شده است. علی علیه السلام می فرماید: عرض کردم: ای رسول خدا! چند امام پس از شما می آیند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: اول آنها، تو (ای علی) هستی، سپس دو پسرت: حسن و حسین و پس از حسین، پسرش علی و پس از علی، پسرش محمد و پس از محمد، پسرش جعفر و پس از جعفر، پسرش موسی و پس از موسی، پسرش علی و پس از علی، پسرش محمد و پس از محمد، پسرش علی و پس از علی، پسرش حسن و پس از حسن، پسرش حجّت است که همگی از نسل حسین علیهم السلام هستند.

نام های آنان را بر روی ساق عرش دیدم که این گونه نوشته شده بود؛ پس از خداوند پرسیدم که اینان کیستند؟ خداوند پاسخ داد: ای محمد! اینان امامان پس از تو هستند که پاک و معصوم می باشند و دشمنان آنان، ملعون هستند.

8) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از حسن بن موسی خشّاب، از علی بن حسّان واسطی، از عمویش عبد الله بن کثیر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شأن نزول آیه «إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: این آیه، در شأن پیامبر صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام نازل شده است. چون پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت، امیر المؤمنین علیه السلام امام شد. پس از او حسن و پس از او حسین علیهما السلام امام شدند. سپس تأویل آیه «وَأُوْلُواْ الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللّهِ» (1) [و خویشاوندان نسبت به یکدیگر (از دیگران) در کتاب خدا سزاوارترند] اجرا شد و علی بن حسین علیه السلام امام گردید. سپس این حکم در ائمّه که از نسل علی بن حسین علیه السلام هستند و

1- [1] - انفال/ 75.

یکی پس از دیگری جانشین و وصی بودند، جاری شد. پس اطاعت از آنان، به منزله اطاعت از خداوند و نافرمانی از آنان، به منزله نافرمانی از خداوند عزّ و جلّ است.(1)

9) ابن بابویه، از علی بن حسین بن شاذویه مؤدِّب و جعفر بن محمد بن مسرور- که خدا از او خشنود باد- از محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری، از پدرش، از ریّان بن صلت نقل می کند که در ماجرای مأمون و علما و سؤالات آنان از امام رضا علیه السلام، حضرت فرمود: وراثت پیامبر صلی الله علیه و آله تنها به عترت مطهر او- و نه غیر آنان- رسید. مأمون پرسید: عترت مطهر چه کسانی هستند؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: همان کسانی هستند که خداوند آنان را در کتاب خود مورد توصیف قرار داده است. امام علیه السلام این آیه را قرائت نمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» امام علیه السلام در ادامه فرمود: آنان همان کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنان فرمود: من در میان شما، دو چیز گرانبها برجای می گذارم: کتاب خداوند و عترتم که اهل بیت من هستند. آن دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا آن که در کنار حوض نزد من آیند. سپس خوب نظر کنید که چگونه پس از من از آنان دنباله روی می کنید. ای مردم! به آنان چیزی نیاموزید؛ چرا که آنان داناتر از شما هستند. همچنین در این حدیث آمده که علما از امام رضا علیه السلام پرسیدند: آیا خداوند مسئله اصطفاء (خلافت) را در قرآن تبیین نموده است؟ حضرت پاسخ داد: خداوند مسئله اصطفاء را به غیر از باطن قرآن، در دوازده مورد از ظاهر قرآن تبیین نموده است. اولین مورد آن، آیه «وأنذِر عَشیرَتَک الأقرَبین و رَهطَک المُخلصین» است که در قرائت اُبیّ بن کعب این گونه آمده و در مصحف عبد الله بن مسعود این گونه مرقوم است. این آیه، منزلت رفیع و فضیلت بسیار و شرف بزرگی است که خداوند عزّ و جلّ از آن، اهل بیت را قصد کرده و آن را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر نموده است. پس این آیه، اولین مورد بود. آیه دوم که مبین مسئله اصطفاء (خلافت) است، آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ

1- [1] - علل الشرائع، ج 1، ص 226، ح 2.

وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» است و تنها، شخص لجوج و خیره سر، منکر این فضیلت می شود؛ زیرا این، فضیلتی است که بعد از طهارت و پاکی برون و درون حاصل می شود. پس این آیه، نشان دهنده فضیلت دوم است. سپس امام در آن حدیث به ذکر بقیه آن دوازده مورد پرداخت.(1)

10) ابن بابویه، از پدرش و محمد بن حسن بن احمد بن ولید- که خدا از او خشنود باد- از سعد بن عبد الله، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از حکم بن مسکین ثقفی، از ابو جارود و هشام ابو ساسان و ابو طارق سرّاج، از عامر بن وائله روایت می کند که گفت: در روز شورا، در خانه بودم و از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: مردم ابو بکر را به خلافت برگزیدند، در حالی که به خداوند سوگند! من مستحق تر و شایسته تر از او به امر خلافت بودم و ابو بکر عمر را به خلافت برگزید، در حالی که به خداوند سوگند! من مستحق تر و شایسته تر از او به خلافت بودم و عمر نزدیک مرگ خود، مرا به همراه پنج نفر دیگر قرار داد و من ششمی آنها بودم، در حالی که هیچ کدام برتری و فضیلتی بر من نداشتند و اگر می خواستم، دلائلی را برایشان می آوردم که هریک از عرب، عجم، کفار ذمّی و مشرکین، قادر به تغییر و نقض آن دلائل نبودند. سپس حضرت علی علیه السلام به ذکر آن دلایلی که برای اهل شورا آورده بود پرداخته و فرمود: شما را به خداوند سوگند می دهم، آیا در میان شما کسی هست که آیه تطهیر که خداوند آن را بر رسول خود صلی الله علیه و آله نازل کرد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در شأن او باشد؟ رسول خدا، عبای خیبری خود را گرفت و بر دوش خود انداخت و من، فاطمه، حسن و حسین را در آن جای داد و سپس فرمود: پروردگارا! اینان، اهل بیت من هستند، پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را مطهر ساز. اهل شورا در جواب گفتند: خدایا نه، این آیه در شأن ما نازل نشده است.(2)

11) ابن بابویه، از احمد بن حسن قطّان، از عبد الرحمن بن محمد حسنی، از

1- [1] - امالی، ص 421، ح1.
2- [2] - خصال، ص355، ح31.

ابو جعفر محمد بن حفص خثعمی، از حسن بن عبد الواحد، از احمد بن تغلبی، از احمد بن عبد الحمید، از حفص بن منصور عطار، از ابو سعید ورّاق، از پدرش، از جعفر بن محمد علیه السلام، از پدرش علیه السلام، از جدّش علیه السلام روایت می کند که فرمود: چون مردم پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله با ابو بکر بیعت نمودند و با علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت نکردند، ابو بکر به علی علیه السلام خوشرویی نشان می داد، ولی علی علیه السلام از او بریده بود و روی خوش به او نشان نمی داد. این امر، بر ابو بکر گران آمد و دوست داشت که با حضرت ملاقات و از او دلجویی کند و به خاطر آن که مردم او را به خلافت برگزیدند و در امور و مسائل امت از او تقلید می کنند- در حالی که خود او رغبتی به این امر ندارد و از آن کناره گیری می کند- از علی علیه السلام معذرت خواهی کند. پس مخفیانه نزد علی علیه السلام آمد و از او خواست که در خلوت با او صحبت کند. ابو بکر به علی علیه السلام عرض کرد: ای ابو الحسن! به خداوند سوگند! این امر (رسیدن به خلافت) با توافق من صورت نگرفت و من به آن چه که در آن واقع شدم (خلافت)، رغبت و شوق نداشتم و از خود مطمئن نیستم که بتوانم پاسخ گوی نیاز این امت باشم و این که من خلافت را به دست گرفتم، به خاطر این نبود که من مال فراوانی یا عشیره و خویشاوندان بیشتری دارم یا این که بخواهم آن را از دیگران به زور بگیرم و غصب کنم. پس چرا در درون خود آن چه را که مستحق آن نیستم می پرورانی و نسبت به این که من خلیفه شده ام، از من اظهار کراهت و بیزاری می کنی و با چشم تنفر به من می نگری؟ حضرت فرمود: علی علیه السلام پاسخ داد: اگر تو میلی به خلافت نداشتی و به آن اشتیاق نمی ورزیدی و نسبت به آن چه که در امور خلافت باید انجام دهی و نیازهای آن را برطرف سازی به خود اطمینان داشتی، پس چه چیز تو را به پذیرش خلافت سوق داده است؟ ابو بکر پاسخ داد: دلیل پذیرش خلافت از سوی من حدیثی بود که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: خداوند، امت مرا بر گمراهی، گرد هم نمی آورد پس چون اجتماع و گرد آمدن تمام مردم را دیدم که از من می خواستند تا خلیفه شوم، از حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کردم و این که اجتماع آنان بر خلاف هدایت و در مسیر گمراهی باشد را غیر ممکن دانستم، خواسته آنان را اجابت نمودم و اگر می دانستم که احدی مخالفت ورزیده، از پذیرش خلافت امتناع می ورزیدم. حضرت

فرمود: علی علیه السلام فرمود: اما در مورد این که گفتی: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: خداوند، امت مرا بر گمراهی گرد هم نمی آورد، باید بگویم آیا من جزء این امت بودم یا نه؟ ابو بکر پاسخ داد: آری. علی علیه السلام فرمود: آیا آن گروه که متشکل از سلمان، عمّار، ابوذر، مقداد، ابن عباده و چند تن دیگر از انصار که با آنها بودند و با خلافت تو مخالفت ورزیدند، جزء این امت بودند یا نه؟ ابو بکر پاسخ داد: همه آنها جزء این امت هستند. علی علیه السلام فرمود: چگونه به حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله استدلال می کنی، در حالی که اینان که هیچ یک از این امت به آنان عیبی وارد نمی کنند و نقطه ضعفی ندارند و در همراهی پیامبر و دادن مشورت به وی هیچ کوتاهی نکردند، با تو مخالفت ورزیدند. ابو بکر پاسخ داد: پس از آن که کار، از کار گذشت و خلافت مسجّل شد، به مخالفت آنان پی بردم و ترسیدم که اگر خلافت را کنار بگذارم، اوضاع و احوال امت وخیم شود و مردم از این اسلام مرتد شوند و اگر شما با من همراهی کنید و به من پاسخ مثبت دهید، به دین ضربه کمتری می زند و بار منفی کمتری برای دین دارد و بهتر از آن است که مردم با یکدیگر بجنگند و به کفر بازگردند. از سوی دیگر دریافتم که تو بدون من نمی توانی این مردم را آرام کنی و دین آنها را نگهداری. علی علیه السلام پاسخ داد: آری، اما به من بگو کسی که مستحق خلافت است، باید چه ویژگی هایی داشته باشد؟ ابو بکر پاسخ داد: او باید پند دهنده و با وفا باشد و از چاپلوسی و طرفداری از خویشاوندان پرهیز کند و باید سیرت نیکو داشته باشد و عدالت را اظهار و اجرا نماید؛ همچنین باید به قرآن و سنّت علم داشته باشد و کلام او فصل الخطاب باشد و او باید نسبت به دنیا، زهد پیشه کرده و میل اندکی به آن داشته باشد و حق مظلوم را از ظالم بستاند، چه خویشاوند او باشد یا یک شخص غریبه. ابو بکر پس از ذکر این اوصاف، ساکت شد. پس علی علیه السلام به او فرمود: ای ابو بکر! تو را به خداوند سوگند می دهم، این صفات را در خود می یابی یا در من؟ ابو بکر پاسخ داد: در شما، ای ابو الحسن! سپس علی علیه السلام دلایلی که برای ابو بکر از کلام خداوند سبحان و رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده بود ذکر نمود تا آن که فرمود: تو را به خداوند سوگند می دهم، آیه تطهیر در شأن من، همسر و فرزندانم نازل شد یا در شأن تو و اهل بیتت؟ ابو بکر پاسخ داد: بلکه در شأن شما و اهل بیتتان. علی علیه السلام فرمود: تو را به خداوند سوگند می دهم، آیا رسول خدا

صلی الله علیه و آله در روز کساء در شأن من، همسر و فرزندانم دعا فرمود که: «خدایا! اینان اهل من هستند، آنان را از آتش (جهنم) دور بدار» یا در شأن تو؟ ابو بکر پاسخ داد: بلکه در شأن شما، همسر و فرزندان شما این دعا را فرمود. سپس امیر المؤمنین علیه السلام هفتاد فضیلت را بر شمرد. (در آن حدیث، پس از بر شمردن آن هفتاد فضیلت، چنین آمده:) همچنان علی علیه السلام فضایلی را که خداوند برای او و نه برای ابو بکر قرار داده را بر می شمرد و می پرسید: آیا این فضیلت برای من است یا برای تو؟ و ابو بکر پاسخ می داد: بلکه آن فضیلت برای شما است. حضرت فرمود: به خاطر این و مانند آن، او مستحق خلافت و به عهده گرفتن امور امت محمد صلی الله علیه و آله بود. علی علیه السلام به ابو بکر فرمود: چه چیز تو را در برابر خدا و رسول و دین او مغرور ساخته و فریب داده که با این که مایحتاج دینداران در تو نیست، خلافت آنها را به دست گرفتی. حضرت فرمود: در این هنگام اشک از چشمان ابو بکر جاری شد و گفت: راست گفتی ای ابا الحسن! امروز را به من مهلت بده تا در مورد حال خود و آن چه از شما شنیدم، تدبیری بیاندیشم. حضرت فرمود: علی علیه السلام به ابو بکر فرمود: امروز را به تو مهلت می دهم ای ابو بکر! ابو بکر از نزد علی علیه السلام بازگشت و آن روز را با خود خلوت کرد و به هیچ کسی تا شب اجازه نداد که نزد او برود. عمر در میان مردم تردد می کرد که به او خبر رسید ابو بکر با علی علیه السلام در خلوت ملاقات کرده است.ابو بکر آن شب را به همان حال گذراند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دید که برای او در همان جایی که همیشه مینشست، جلوه گر شده است. ابو بکر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت تا به او سلام کند؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله رویش را برگرداند. ابو بکر به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! آیا به کاری امر فرمودید که من آن را انجام ندادم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: سلام تو را پاسخ می گویم، و بدان که تو با کسی که خداوند و رسول او، به او ولایت بخشیده و او را خلیفه گردانیده، دشمنی ورزیده ای! آن حق را (خلافت را) به اهلش بازگردان. ابو بکر می گوید: عرض کردم: اهل آن حق کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: همان کسی است که تو را مورد ملامت قرار داده است و او علی علیه السلام می باشد. ابو بکر عرض کرد: ای

رسول خدا! جانشینی شما را به او بازگرداندم. حضرت فرمود: ابو بکر شب را به صبح رساند و گریست و به علی علیه السلام عرض کرد: دستتان را بگشایید و ابو بکر با او بیعت نمود و خلافت را به او واگذار کرد و به او عرض کرد: بیایید به سوی مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله برویم تا مردم را از خوابی که دیشب دیدم و ماجرای من و شما آگاه سازم و خود را از دایره خلافت بیرون کشیده و آن را به شما واگذار کنم. حضرت فرمود: علی علیه السلام فرمود: موافقم. ابو بکر که رنگش پریده بود از نزد علی علیه السلام برخاست و بیرون رفت و در راه، ناگهان به عمر که در جست و جوی او بود، برخورد. عمر به او گفت: تو را چه شده، ای خلیفه رسول خدا؟ ابو بکر او را از آن چه بر او گذشته بود و خوابی که دیده بود و ماجرای میان خود و علی علیه السلام آگاه ساخت. عمر به او گفت: ای خلیفه رسول خدا! تو را به خداوند سوگند می دهم که با جادوی بنی هاشم، فریب نخوری؛ چرا که این اولین بار نیست که آنان از جادو و سحر استفاده می کنند. آن قدر با او سخن گفت تا این که او را منصرف کرد و از خواسته اش بازداشت و او را به ادامه خلافت ترغیب کرد و به او امر کرد که بر آن ثابت قدم باشد و به امور آن بپردازد. حضرت فرمود: علی علیه السلام در همان زمانی که با ابو بکر قرار گذاشته بود، به مسجد الحرام آمد و هیچ یک از آنان را در آن جا ندید و دریافت که شرارتی از سوی آنان صورت گرفته است. پس در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست. سپس عمر از کنار حضرت عبور کرده و گفت: «یا علی! دون ما تروم خرط القتاد»(1) [دست کشیدن بر بوته خار، از آن چه تو قصد آن را داری، آسانتر است] علی علیه السلام به ماجرا پی برد و برخاست و به خانه اش بازگشت.(2)

12) ابن بابویه، با سند خود از عمرو بن ابی مقدام، از ابو اسحاق، از حارث، از محمد بن حنفیّه- که خدا از او خشنود باد- و عمرو بن ابی مقدام، از جابر جعفی، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که علی علیه السلام در حدیثی با رئیس

1- [1] - مثلی است که برای یک امر مشکل زده می شود. «المستقصی فی أمثال العرب، ج 2، ص 82». قتاد: خار مغیلان «لسان العرب، ریشه قتد»

2- [2] - خصال، ص 548، ح 30.

یهودیان پیرامون مواردی که خداوند، جانشینان پیامبر را با آنها امتحان می کند سخن گفت. راوی، حدیث را تا این جا نقل کرده که علی علیه السلام فرمود: دریافتم که باید جام غم نوشیده و آه بکشم و صبر پیشه سازم تا آن که خداوند، گشایشی حاصل کند یا آن چه را که مطلوب من است، مقدر سازد تا به بخت خود بیفزایم و با گروهی که حالتشان را توصیف نمودم، همراه شوم «وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا»(1) [و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر (و متناسب با توانایی) است] و ای برادر یهودی! اگر از این اوضاع بیم نداشتم و حق خود را (خلافت را) طلب می کردم، از کسی که آن را برای خود خواسته بود، شایسته تر بودم؛ زیرا آن دسته از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که درگذشتند و آنانی که در حضور تو هستند، می دانند که تعداد من بیشتر، قبیله من شریف تر، مردان من شجاع تر و ثابت قدم تر و فرمانبردارتر، و حجت و دلیل من آشکارتر، و فضایل و آثار من در این دین بیشتر بوده است و دلیل آن، سوابق من، نزدیکی و حق وراثت من از رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد. علاوه بر این که من، به خاطر وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله که هیچ کس قادر به انکار آن نیست و به دلیل بیعتی که از پیش برگردن کسانی بود که با من بیعت کرده بودند، مستحق خلافت بودم. محمد صلی الله علیه و آله درگذشت و ولایت امت در دستان او و در خانه او بود و نه دستان و خانه آنانی که به آن دست درازی کرده بودند و ولایت، خاص اهل بیت او است که خداوند پلیدی و گناه را از آنان زدوده و آنان را مطهر ساخته است و آنان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص ولایت امت، شایسته تر از دیگران در تمام خصائص و ویژگی ها بودند. سپس علی علیه السلام رو به اصحاب خود کرده و فرمود: آیا این گونه نیست؟ آنان پاسخ دادند: آری، ای امیر المؤمنین.(2)

این حدیث، در این جا به طور خلاصه آورده شده و سند آن پیش از این در تفسیر آیه «فَمِنْهُم مَّن قَضَى نَحْبَهُ»(3) [برخی از آنان به شهادت رسیدند] آمده است.

1- [1] - احزاب/ 38.
2- [2] - خصال، ص 374.
3- [3] - احزاب/ 23.

13) ابن بابویه، از احمد بن حسن قطان و محمد بن احمد سنانی و علی بن احمد بن موسی دقّاق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مُکَتَّب و علی بن عبد الله ورّاق- که خداوند از او خشنود باد- از ابو العباس احمد بن یحیی بن زکریا قطّان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از سلیمان بن حکیم، از ثور بن یزید، از مکحول روایت می کند که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: آن دسته از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله که آیات خداوندی را در سینه دارند، می دانند که تمام فضایل و مناقب آنان در من است؛ اما هفتاد فضیلت برای من است که هیچ کسی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله با من در آن سهیم نیستند و تنها به من اختصاص دارد. راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: ای امیر المؤمنین! مرا از آن فضایل آگاه سازید. امیر المؤمنین علیه السلام آن فضایل را برشمرد تا آن که فرمود: هفتادمین فضیلت این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خوابید و من، همسرم فاطمه سلام الله علیها، دو پسرم حسن و حسین علیهما السلام را خواباند و عبای سفید کوتاهی را بر روی ما انداخت. پس خداوند در شأن ما این آیه را نازل کرد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» و جبرئیل علیه السلام فرمود: ای محمد! من، یکی از شما (اهل بیت) هستم. پس ششمی ما (اهل بیت)، جبرئیل علیه السلام بود.(1)

14) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عثمان بن عیسی و حمّاد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام به ابو بکر فرمود: ای ابو بکر! آیا قرآن، می خوانی؟ ابو بکر پاسخ داد: آری. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: به من بگو آیا آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در شأن ما نازل شده است یا در شأن دیگران؟ او پاسخ داد: بلکه در شأن شما نازل شده است.(2)

15) محمد بن عباس، از احمد بن محمد بن سعید، از حسن بن علی بن بزیع، از اسماعیل بن بشّار هاشمی، از قتیبه بن محمد اعشی، از هاشم بن برید، از زید بن

1- [1] - خصال، ص 574.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 134.

علی، از پدرش، از جدش علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه امّ سلمه بود که حریره ای(1) آورده شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و آنها از آن خوردند، سپس پوشش خیبری را بر آنها انداخت. سپس فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» امّ سلمه عرض کرد: ای رسول خدا! آیا من، یکی از شما (اهل بیت) هستم؟ حضرت پاسخ داد: تو در مسیر خیر و نیکی هستی.(2)

16) محمد بن عباس، از عبد العزیز بن یحیی، از محمد بن زکریا، از جعفر بن محمد بن عماره، از پدرش، از امام صادق علیه السلام، از پدرش علیه السلام روایت می کند که فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده است: خداوند عزّ و جلّ، ما اهل بیت را بر دیگران برتری داده است و چگونه این طور نباشد در حالی که خداوند عزّ و جلّ در کتاب خود می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؟ پس خداوند گناهان ظاهری و باطنی را از ما زدوده است. بنابراین ما در مسیر حق می باشیم.(3)

17) محمد بن عباس، از عبد الله بن علی بن عبد العزیز، از اسماعیل بن محمد،از علی بن جعفر بن محمد، از حسین بن زید، از عمر بن علی علیه السلام روایت می کند که گفت: پس از آن که علی علیه السلام به شهادت رسید، حسن بن علی علیه السلام در میان مردم خطبه ای ایراد نموده و فرمود: امشب، مردی از دنیا رفته که هیچ یک از گذشتگان در هیچ از یک علوم بر او پیشی نگرفته اند و آیندگان، او را درک نخواهند کرد. او از خود بر روی زمین، هیچ زردی یا سفیدی (کنایه از طلا و نقره) را بر جا نگذاشته است، مگرهفتصد درهم، که این مقدار از بخشش او باقیمانده بود و می خواست که با آن خادمی را برای خانواده اش خریداری کند. سپس امام حسن علیه السلام فرمود: ای مردم! هر کس که مرا شناخته که شناخته؛

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 457، ح 21.
2- [2] - حریره: آردی است که به همراه شیر یا روغن پخته می شود. «المعجم الوسیط، ریشه حرر».
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 458، ح 22.

اما اگر کسی مرا نمی شناسد[بداند که] من، حسن بن علی و پسر کسی هستم که بشارت دهنده و هشدار دهنده بود و با اذن خداوند، مردم را به سوی خداوند فرامی خواند و چراغ روشنی بخش بود. من از اهل بیتی هستم که جبرئیل در میان آنان از آسمان نازل می شد و به سوی آن صعود می کرد و من از اهل بیتی هستم که خداوند، پلیدی و گناه را از آنان زدود و آنان را مطهّر ساخت.(1)

18) محمد بن عباس، از مظفر بن یونس بن مبارک، از عبد الاعلی بن حمّاد، از مخوّل بن ابراهیم، از عبد الجبار بن عباس، از عمّار دُهنی، از عَمره بنت اَفعَی، از امّ سلمه روایت می کند که گفت: این آیه در حالی در خانه من نازل شد که هفت تن در آن بودند: جبرئیل، میکائیل، رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام. امُ سلمه گفت: من دم در ایستاده بودم و عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت نیستم؟! پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: تو در مسیر خیر و نیکی هستی، تو یکی از همسران پیامبر هستی؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله نفرمود که: تو از اهل بیت هستی.(2)

19) شیخ در کتاب امالی خود، از ابو عبد الله محمد بن محمد، از ابو بکر محمد بن عمر- که رحمت خدا بر او باد- از احمد بن عیسی بن ابو موسی در کوفه، از عبدوس بن محمد حضرمی، از محمد بن فرات، از ابو اسحاق، از حارث،از علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هر بامداد به در خانه ما می آمد و می فرمود: نماز، نماز، خدا شما را رحمت کند! «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»(3) شیخ در کتاب امالی خود، این حدیث را از ابو بکر محمد بن عمر روایت کرده است و بقیه سند و متن را نیز در آن ذکر کرده است.(4)

20) شیخ، از ابو عمر، از احمد بن محمد، از حسین بن عبد الرحمن بن محمد

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 458، ح 22.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 459، ح 24.
3- [3] - امالی، ج 1، ص 87.

4- [4] - امالی، ص 318، ح 4.

ازدی، از پدرش، از عبد النور بن عبد الله بن شیبان، از سلمان بن قَرم، از ابو جَحّاف و سالم بن ابی حفصه، از نُفیع ابی داود، از ابو حمراء روایت می کند که گفت: با چشمان خود مشاهده نمودم که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدت چهل صبح به در خانه علی و فاطمه علیهما السلام می آمد و دو لنگه در را گرفته و می فرمود: درود و رحمت خدا بر شما اهل بیت باد! بشتابید به سوی نماز. خداوند شما را رحمت کند! «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».(1)

21) شیخ، از ابو عمر عبد الواحد بن محمد بن عبد الله بن محمد بن مهدی، از احمد بن محمد یعنی ابن سعید بن عقده، از احمد بن یحیی، از عبد الرحمن، از پدرش، از ابو اسحاق، از عبد الله بن مغیره، بنده امّ سلمه، از امّ سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که گفت: آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در خانه من نازل شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به من امر فرمود تا شخصی را به دنبال علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام بفرستم. چون آنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در سمت راست خود، حسن علیه السلام را در سمت چپ خود، حسین علیه السلام را در مقابل شکم خود و فاطمه سلام الله علیها را کنار پاهای خود در آغوش گرفت و سپس فرمود: خدایا! اینان، اهل و عترت من هستند، پس پلیدی و گناه را از از آنان بزدای و آنان را مطهر ساز. رسول خدا صلی الله علیه و آله سه مرتبه این جمله را تکرار کرد. امّ سلمه می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من یکی از اهل بیت هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: تو- ان شاء الله- در مسیر خیر و نیکی هستی.(2)

22) شیخ با سند خود، از علی بن حسین علیه السلام، از امّ سلمه روایت می کند که گفت: این آیه در خانه من و در روزی که نوبت من بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من حضور داشت، نازل شد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را به حضور خواست و جبرئیل

1- [1] - امالی، ج 1، ص 256.
2- [2] - امالی، ج 1، ص 269.

عبای فدکی را بر روی آنان انداخت و سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اینان، اهل بیت من هستند. خدایا! پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را مطهّر ساز. جبرئیل گفت: ای محمد! آیا من یکی از شما (اهل بیت) هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: ای جبرئیل! تو یکی از ما هستی. امّ سلمه می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من یکی از اهل بیت تو هستم؟ پس آمدم تا در میان آنان قرار گیرم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای امّ سلمه! در جای خود باقی بمان. تو در مسیر خیر و نیکی هستی و از همسران رسول خدا می باشی. جبرئیل گفت: ای محمد! بخوان «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» که در شأن رسول خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم سلام الله اجمعین می باشد.(1)

23) شیخ از حفّار، از ابو بکر محمد بن عمّار جِعابی حافظ، از ابو الحسن علی بن موسی خزّار از کتابش، از حسن بن علی هاشمی، از اسماعیل بن ابان، از ابو مریم، از ثویر بن ابی فاخته، از عبد الرحمن بن ابی لیلی، از پدرش روایت می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم را در جنگ خیبر به دست علی بن ابی طالب علیه السلام داد و خداوند به وسیله او خیبر را فتح نمود. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را در روز غدیر خم، به فراز برد و به مردم اعلام نمود که او مولای تمام مردان و زنان مؤمن است. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: تو از من، و من از تو هستم. همچنین به او فرمود: تو بر اساس تأویل می جنگی، چنان که من بر اساس تنزیل قرآن پیکار کردم. همین طور به او فرمود: تو نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی هستی جز آن که پیامبری پس از من نیست. همچنین به او فرمود: من با هر کس که تو صلح کنی، صلح می کنم و با هر کس که تو بجنگی، می جنگم. همچنین به او فرمود: تو عروه الوثقی (دستگیره بسیار محکم) هستی. در جای دیگر به او فرمود: تو پس از من مسائلی را که بر آنان مشتبه می شود، تبیین می سازی؛ و نیز به او فرمود: تو پس از من، امام و ولیّ هر مرد و زن مؤمن هستی. در جای

1- [1] - امالی، ج 1، ص 378.

دیگر به او فرمود: تو همان کسی هستی که خداوند در شأن تو فرمود: «وَ أَذَانٌ مِّنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی النَّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الأَکْبَرِ»(1) [و (این آیات) اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر] همچنین به او فرمود: تو همان کسی هستی که سنت من را در پیش می گیری و از آیین من دفاع می کنی. در جایی دیگر به او فرمود: من اولین کسی هستم که زمین شکافته شده و خارج می شوم و در آن هنگام تو به همراه من هستی. همچنین به او فرمود: من اولین کسی هستم که وارد بهشت می شوم و تو پس از من وارد آن می شوی و سپس حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام وارد آن می شوند. در جای دیگر به او فرمود: خداوند به من وحی نمود که فضیلت و برتری تو را آشکار سازم و من آن را در میان مردم آشکار ساختم و آن چه که خداوند دستور تبلیغ و رساندن آن را به من داده بود، به مردم ابلاغ نمودم. همچنین به او فرمود: از کینه هایی که نسبت به تو در دل های کسانی است که پس از وفات من آن را اظهار می کنند، بپرهیز. خداوند و لعنت کنندگان، بر آن لعنت می فرستند.سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله گریست. برخی پرسیدند: ای رسول خدا! علت گریه شما چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: جبرئیل برایم خبر آورده که آنان به علی ستم روا می دارند و او را از حقش بازداشته و با او می جنگند و فرزندان او را می کشند و به فرزندان او پس از او ستم روا می دارند. همچنین جبرئیل علیه السلام از جانب خداوند عزّ و جلّ برایم خبر آورده که این ستم به هنگام قیام قائم اهل بیت علیه السلام برطرف می شود و در آن هنگام قدرت آنان زیاد می شود و تمام امت اسلام از دوستداران آنها می شوند و بدخواهان آنان، اندک گشته و بیزاران از آنها ذلیل و خوار می شوند و ستایش کنندگان آنها افزایش می یابد و قیام حضرت قائم به هنگامی است که این سرزمین تغییر می یابد و بندگان ضعیف می شوند و از حاصل شدن فرج و گشایش ناامید می گردند و در همین هنگام حضرت قائم در میان آنان ظهور می کند. برخی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: نام او چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: او همنامِ من، و پدرش همنامِ پدرم و او از نسل دخترم است.

1- [1] - توبه/ 3.

خداوند، حق را به وسیله آنان آشکار می سازد و آتش باطل را به وسیله شمشیر آنان خاموش می سازد و مردم چه آنان که به آنها علاقه دارند و چه آنان که از آنها می ترسند، از آنها پیروی می کنند. راوی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از گریه دست کشید و فرمود: ای جماعت مؤمنین! مژده فرج و گشایش بدهید؛ چرا که وعده خداوند، تخلف ناپذیر و قضاء خداوند غیر قابل انکار است و او، حکیم و آگاه می باشد. بنابراین فتح و گشایش خداوند نزدیک است. خدایا! آنها اهل من هستند. پس گناه و پلیدی را از آنان بزدای و آنان را مطهر ساز. خدایا! از آنان محافظت(1) کن و آنان را مورد عنایت و توجه خود قرار بده و برای آنان باش و آنان را در کنف حمایت خود بگیر و آنان را یاری و نصرت عطا فرما و عزیز بدار و آنان را خوار و ذلیل مساز و آنان را جانشین من ساز؛ چرا که تو بر همه چیز توانایی.(2)

از طریق مخالفین نیز موفق بن احمد، از مهذّب الائمّه، ابو مظفر عبد الملک بن علی بن محمد همدانی از طریق اجازه، از محمد بن حسین بن علی بزّاز، از ابو منصور محمد بن عبد العزیز، از هلال بن محمد بن جعفر، از ابو بکر محمد بن عمر حافظ، از ابو حسن علی بن موسی خزّاز از کتابش، از حسن بن علی هاشمی، از اسماعیل بن ابان، از ابو مریم، از شویر بن ابی فاخته، از عبد الرحمن بن ابی لیلی، از پدرش همین روایت را نقل می کند که او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله پرچم را در جنگ خیبر به علی بن ابی طالب- که خداوند از او خشنود باد- سپرد و خداوند به دستان او خیبر را گشود، و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در روز غدیر خم به پا داشت و به مردم اعلام نمود که علی، مولای هر مرد و زن مؤمن است... راوی، بقیه این حدیث را تا آخر آن نقل نمود.(3)

24) شیخ در کتاب مجالس خود، از جمعی، از ابو مفضل، از حسن بن علی بن زکریا عاصمی، از احمد بن عبید الله غُدانی، از ربیع بن یسار، از اعمش، از سالم بن ابی جعد، در حدیث مرفوعی از ابوذر- که خدا از او خشنود باد- نقل کرده است

1- [1] - کَلأهُ: یعنی از او محافظت و مراقبت کرد. «صحاح، ریشه کلا».
2- [2] - امالی، ج 1، ص 361.
3- [3] - مناقب، خوارزمی، ص 23.

که گفت: عمر بن خطّاب به علی علیه السلام، عثمان، طلحه، زبیر، عبد الله بن عوف و سعد بن ابی وقّاص امر کرد تا وارد خانه ای شوند و در را به روی خود ببندند و پیرامون تعیین جانشین با یکدیگر مشورت نمایند. عمر به آنان سه روز مهلت داد و گفت: اگر پنج نفر بر یک نظر به توافق رسیدند و یک مرد از آنان مخالفت ورزید، باید آن مرد کشته شود و اگر چهار نفر به توافق رسیدند و دو مرد مخالفت ورزیدند، آن دو باید کشته شوند. چون همه بر یک نظر توافق کردند، علی بن ابی طالب علیه السلام به آنان فرمود: دوست دارم که به سخن من گوش دهید، اگر حق بود، آن را بپذیرید و اگر باطل بود، آن را انکار کنید. آنها گفتند: بگو. علی علیه السلام فضایلی را که خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او اختصاص داده بودند را برشمرد و آنان با علی علیه السلام موافقت و کلام او را تصدیق نمودند. بخشی از سخن علی علیه السلام این بود که فرمود: آیا در میان شما کسی هست که خداوند آیه تطهیر «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» را در شأن او نازل کرده باشد، و آیا این آیه تنها در شأن من، همسرم و دو پسرم نازل نشده است؟ آنها پاسخ دادند: خیر، [در شأن ما نازل نشده، بلکه در شأن تو، همسر و دو پسرت نازل شده است].(1)

شیخ همچنین از جمعی، از ابو مفضل، از ابو طالب محمد بن احمد بن ابی معشر سلمی حرّانی در حَرّان، از احمد بن اسود ابو علی حنفی قاضی، از عبید الله بن محمد بن حفص عائشی تَیمی، از پدرش، از عمر بن اذینه عبدی، از وهب بن عبد الله بن اُبیّ هُنَائی، از ابو حرب بن ابی الاسود دولی، از پدرش ابو الاسود روایت می کند که گفت: چون ابو لؤلؤه، عمر بن خطّاب را مجروح کرد، عمر، تعیین جانشین برای خود را میان یکی از شش نفر قرار داد که عبارت بودند از: علی بن ابی طالب علیه السلام، عثمان بن عفّان، عبد الرحمن بن عَوف، طلحه، زبیر، سعد بن مالک، و عبد الله بن عمر با آنان (در آن شورا) بود و شاهد صحبت محرمانه آنان بود، ولی در این که به عنوان جانشین انتخاب شود، بهره و نصیبی نداشت. او حدیث مُناشده را که علی علیه السلام آنان را در آن به خداوند سوگند می دهد و فضایل خود را

1- [1] - امالی، ج 2، ص 159.

برمی شمارد- به مانند حدیث پیشین- نقل می کند.(1)

25) شیخ، از جمعی، از ابو مفضل، از محمد بن عبد الله بن جورویه جُندی شاپوری از اصل کتابش، از علی بن منصور تَرجُمانی، از حسن بن عَنبَسه نَهشَلی، از شریک بن عبد الله نخعی قاضی، از ابو اسحاق، از عمرو بن میمون اودی روایت می کند که نام علی بن ابی طالب نزد او برده شد و او گفت: گروهی که به او آسیب و ضرری برسانند، هیزم آتش جهنم می باشند. من از جمعی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله ازجمله حذیفه بن یمان و کعب بن عُجره شنیدم که هر کدام از آنان می گفتند: فضایلی به علی علیه السلام عطا شده که به هیچ بشری عطا نشده است؛ چرا که او همسر فاطمه سلام الله علیها، سرور زنان پیشینیان و آیندگان است. چه کسی همسری به مانند فاطمه دیده یا شنیده که مردی از پیشینیان یا آیندگان با مانند او ازدواج نموده است؟ علی علیه السلام پدر حسن و حسین، سرور جوانان اهل بهشت- چه گذشتگان و چه آیندگان آنها- است. سپس ای مردم! چه کسی، پسرانی مانند دو پسر او دارد؟ همچنین پدر زن علی علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و او وصیّ و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اهل و همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله است. تمام درهای خانه هایی که به مسجد الحرام راه داشت به جز درب خانه علی علیه السلام بسته شد. علی علیه السلام، صاحب درب خیبر و او است که آن را گشود. همچنین او پرچمدار روز خیبر می باشد و او کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن هنگام، آب دهان خود را به چشمان او- که درد می کرد- زد و او پس از آن از درد چشم شکایتی نکرد و بعد از آن روز، هیچ گونه گرما یا سرمایی در خود احساس نکرد. علی علیه السلام صاحب روز غدیر خم است و رسول خدا صلی الله علیه و آله نام او را ذکر کرده و امت خود را به ولایت او پایبند ساخته است و آنان را به اهمیت و منزلت او آشنا کرده و فرموده است: ای مردم! چه کسی شایسته تر از شما به شما است؟ آنها پاسخ دادند: خدا و رسولش. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس هر که من مولای اویم، این علی، مولای اوست. همچنین علی علیه السلام صاحب

1- [1] - امالی، ج 2، ص 169.

کِساء است و کسی است که خداوند، پلیدی و گناه را از او زدوده و او را مطهر ساخته است. همچنین علی علیه السلام صاحب آن اقبال است، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا! آن آفریده را که از همه بیشتر دوست می داری نزد من آور تا با من غذا بخورد. پس علی علیه السلام آمد و با رسول خدا صلی الله علیه و آله غذا خورد. همچنین علی علیه السلام صاحب سوره برائت است. هنگامی که جبرئیل آن سوره را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل کرد، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو بکر را به همراه آن سوره به سوی مشرکین مکه فرستاده بود. پس جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای محمد! تنها تو یا علی علیه السلام می توانید پیام این سوره را به مشرکان برسانید؛ چرا که علی از تو و تو از او هستی. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوره حیات و پس از وفات خود، از علی علیه السلام بود و علی علیه السلام گنجینه علم پیامبر صلی الله علیه و آله بود و کسی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد او فرمود: من، شهر علم هستم و علی دروازه آن است؛ پس هر کسی که خواهان دانش است باید از دروازه این شهر وارد شود. همچنان که خداوند به آن دستور داده و فرموده است: «وَأْتُواْ الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»(1) [و به خانه ها از در (ورودی) آنها درآیید]. همچنین علی علیه السلام کسی است که در جنگ ها ناراحتی و اندوه پیامبر صلی الله علیه و آله را می زدود و او، اولین کسی بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و او را تصدیق نموده و از او پیروی کرد و او، اولین کسی بود که نماز گزارد. پس براساس این اوصاف و فضایل که برشمردیم، هر کسی که او را با شخص دیگری مقایسه کند و شبیه بشر دیگری داند، بزرگ ترین دروغ و افترا را بر خداوند و رسولش بسته است.(2)

26) شیخ، از جمعی، از ابو مفضل، از ابو عباس احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن همدانی در کوفه، از محمد بن مفضل بن ابراهیم بن قیس اشعری، از علی بن حسّان واسطی، از عبد الرحمن بن کثیر، از امام صادق علیه السلام، از

1- [1] - بقره/ 189.
2- [2] - امالی، ج 2، ص 170.

پدرش، از جدّ خود، علی بن حسین علیه السلام روایت می کند که فرمود: چون حسن بن علی علیه السلام با معاویه بر سر صلح موافقت نمود، بیرون رفت تا آن که به او برخورد و چون هر دو در یک جا گرد آمدند، معاویه برای سخنرانی به بالای منبر رفت و به امام حسن علیه السلام دستور داد تا یک پله پایین تر از او بایستد. سپس معاویه شروع به سخنرانی کرده و گفت: ای مردم! این، حسن، پسر علی و فاطمه است. او ما را شایسته خلافت دانسته و خود را شایسته خلافت نمی داند و نزد ما آمده تا به خواست خود- و نه به زور- بیعت کند. سپس گفت: برخیز ای حسن! امام حسن علیه السلام برخاست و شروع به ایراد خطبه کرده و فرمود: ستایش، مخصوص خداست. او با نعمت ها و آسایشی که همواره به ما ارزانی داشته، بر ما منت نهاده است. او سختی ها و بلایا را از آنان که می فهمند و نمی فهمند و بندگانی که به بندگی او معترفند، برطرف می سازد؛ زیرا ذات کبریایی و با عظمت و برتر او از هر گونه اوهام و پنداری های غلط درباره قدمت و ابدی بودن او دور و مبرّا است. خداوندی که از سطح گمان آفریدگان خویش بسیار بالاتر است و دیده عقل و اندیشه عاقلان را به مکنونات غیب او راهی نیست و نمی توانند آن را درک کنند و گواهی می دهم که خدایی جز الله نیست و او در ربوبیّت و وحدانیّتش یگانه است. او بی نیاز است و شریکی ندارد. او تنها است و پشتیبانی ندارد. گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است که خداوند او را انتخاب کرده و برگزیده و او را نیکو شمرده است و او را به پیامبری مبعوث ساخته تا مردم را به سوی حق فرا خواند و برای آنان چراغی روشنی بخش باشد و بندگان را به آن چه از آن بیم دارند، هشدار و به آن چه آرزوی آن را دارند، مژده دهد. پس او این امت را پند داد و بر رسالت خود فائق آمد و برای آنان درجات پاداش را تبیین نمود. من با شهادت و گواهی به نبوت می میرم و محشور می شوم و در قیامت به وسیله آن تقرّب می جویم و دلشاد می گردم. _ ای جماعت خلائق! _ برای شما سخن می گویم: پس گوش فرا دهید؛ چرا که همه شما گوش و قلب دارید. پس آگاه باشید از این که خداوند ما اهل بیت را با اسلام گرامی داشت و ما

را انتخاب کرده و برگزید و رِجس و گناه را از ما زدود و ما را مطهر ساخت و رِجس به معنای شک و تردید است و ما هرگز در پروردگار حق و دین او شک نمی ورزیم. خداوند، ما را از هر گونه عیب(1) و گناه مطهر ساخت و ما به خاطر نعمت، به آدم اخلاص می ورزیم. خداوند هیچگاه مردم را به دو گروه تقسیم نکرده، مگر آن که ما را در بهترین آن دو گروه قرار داد. پس تمام امور امت های سابق به انجام رسید تا آن که روزگار منجر شد به این که خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت مبعوث ساخت و او را برای رسالت برگزید و کتابش را بر او نازل کرد. سپس خداوند، به رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود تا مردم را به سوی او فرا بخواند، و اولین کسی که دعوت خدا و رسولش را اجابت نمود و ایمان آورده و خداوند و رسولش را تصدیق نمود، پدرم علیه السلام بود. خداوند متعال در کتاب خود که بر رسول خود نازل نموده، فرموده است: «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ»(2) [آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از (خویشان) او پیرو آن است] پس منظور از آن کسی که از خداوند، دلیل روشنی به همراه دارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و منظور از آن کسی که به دنبال او می آید و شاهد و گواهی از او است، پدرم می باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگامی که به پدرم امر کرد تا سوره برائت را به مکه در موسم (حج) ببرد، فرمود: _ ای علی! _ تو این سوره را به سوی مکه ببر؛ چرا که خداوند به من امر فرموده که این سوره را فقط من یا مردی که از من است به سوی مکه ببرد و تو، ای علی! همان مرد هستی. پس علی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و رسول خدا، از علی علیه السلام است. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که میان او و برادرش جعفر بن ابی طالب علیه السلام و بنده اش زید بن حارثه نسبت به دختر حمزه قضاوت نمود، فرمود: تو _ ای علی! _ از من و من از تو هستم و تو، پس از من، ولیّ تمامی مؤمنین هستی. پس پدرم پیشتر از همه، رسول خدا صلی

1- [1] - أفن: یعنی عیب «صحاح، ریشه أفن» أفن همچنین به معنای کمبود عقل است «المعجم الوسیط، ریشه أفن».
2- [2] - هود/ 17.

الله علیه و آله را تصدیق نمود و با جان خود از او محافظت نمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه جا، پدرم را مقدّم می داشت و در هر مأموریت سختی او را می فرستاد؛ چرا که به او اطمینان داشت و با سپردن آن وظیفه به او، احساس آرامش می کرد؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانست که او نسبت به خدای متعال و پیامبرش مخلص می باشد و او، مقرّب ترین مقرّبان نسبت به خدا و رسول است و خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ* أُوْلَئِکَ الْمُقَرَّبُونَ»(1) [و سبقت گیرندگان مقدّمند* آنانند همان مقرّبان (خدا)] پس پدرم اولین پیشی گیرندگان نسبت به خداوند عزّ و جلّ و رسولش صلی الله علیه و آله و مقرّب ترین مقرّبان است. خداوند فرموده است: «لَا یَسْتَوِی مِنکُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُوْلَئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَةً»(2) [کسانی از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق و جهاد کرده اند، (با دیگران) یکسان نیستند. آنان از (حیث) درجه بزرگ ترند] پس پدرم اولین نفر از آنان بود که اسلام و ایمان آورد و اولین نفر بود که به سوی خدا و رسولش هجرت کرده و به آنان پیوست و اولین آنان بود که انفاق(3) بسیار انجام داد. خداوند سبحان فرمود: «وَالَّذِینَ جَاؤُوا مِن بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونَا بِالْإِیمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّکَ رَؤُوفٌ رَّحِیمٌ»(4) [و (نیز) کسانی که بعد از آنان (=مهاجران و انصار) آمده اند (و) می گویند: پروردگارا! بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخشای و در دل هایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده اند (هیچ گونه) کینه ای مگذار. پروردگارا! راستی که تو رئوف و مهربانی] پس مردم تمام امت ها، برای او طلب استغفار می کنند؛ چرا که او در ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه آنان پیشی گرفته و هیچ کسی پیش تر از او به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان نیاورد و خداوند فرمود: «وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَالأَنصَارِ وَالَّذِینَ اتَّبَعُوهُم

1- [1] - واقعه/ 11-10
2- [2] - حدید/ 10.
3- [3] - وُجد: توانگری و ثروت «لسان العرب، ریشه وجد».
4- [4] - حشر/ 10.

بِإِحْسَانٍ رَّضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ»(1) [و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند. خدا از ایشان خشنود و آنان (نیز) از او خشنودند] پس او، اولین پیشی گیرندگان است و چنان که خداوند عزّ و جلّ پیشی گیرندگان را بر عقب ماندگان و متأخّران برتری داده است، پس همین طور اولین پیشی گیرندگان را بر دیگر پیشی گیرندگان برتری داده است و خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «أَجَعَلْتُمْ سِقَایَهَ الْحَاجِّ وَعِمَارَهَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَالْیَوْمِ الآخِرِ وَجَاهَدَ فِی سَبِیلِ اللّهِ»(2) [آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجد الحرام را همانند (کار) کسی پنداشته اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد می کند] پس منظور از کسی که مؤمن به خدا است و به حق در راه او جهاد می کند، پدرم می باشد و این آیه، در شأن او نازل شده است. از جمله کسانی که دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله را اجابت نمودند، حمزه عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله، و پسرعموی او جعفر بود که هر دو به همراه بسیاری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به شهادت رسیدند. پس خداوند به علت شأن، منزلت و خویشاوندی آن دو نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله، حمزه را سید الشهداء (سرور شهیدان) نامید و برای جعفر دو بال قرار داد که به وسیله آن دو به همراه فرشتگان هر کجا که می خواهد در میان آنان پرواز کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان تمام شهدایی که به همراه حمزه به شهادت رسیدند، تنها برای حمزه،هفتاد بار دعا فرموده و آمرزش طلبید. همچنین خداوند متعال برای زنان نیکوکار پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر جایگاهشان نسبت به او دو اجر و برای گناهکار از آنان، دو گناه می نویسد. همچنین خداوند، نماز خواندن در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خاطر جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به او، برابر با هزار نماز در سایر مساجد- به جز مسجد الحرام و مسجد خلیل خود ابراهیم علیه السلام در مکه- قرار داد، و این به خاطر جایگاه و منزلت [والای] رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد پروردگارش خداوند می باشد.

1- [1] - توبه/ 100.
2- [2] - توبه/19.

خداوند عزّ و جلّ صلوات بر پیامبرش را بر تمام مؤمنان واجب ساخت. پس مؤمنان عرض کردند: ای رسول خدا! چگونه بر تو درود بفرستیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: بگویید: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد (خدایا بر محمد و آل محمد درود بفرست). پس بر هر مسلمانی، حق و واجب است که به همراه درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله، بر ما نیز درود بفرستد و خداوند متعال یک پنجم غنیمت را بر رسول خود حلال نموده و دادن آن به رسول خود را در کتابش واجب نموده است و همان مقداری را که برای او به مردم واجب نموده، نسبت به ما نیز واجب کرده است. همچنین خداوند، صدقه را بر پیامبر خود حرام نموده و همچنین بر ما نیز حرام نموده است. پس خداوند- که حمد مخصوص او است- فضایلی را که به پیامبر خود اختصاص داده، به ما نیز اختصاص داده و گناهانی را که از او منزّه ساخته، از ما نیز دور ساخته است و این، کرامتی است که خداوند عزّ و جلّ به وسیله آن ما را گرامی داشته و فضیلتی است که خداوند ما را به وسیله آن، بر سایر بندگان برتری داده است. خداوند متعال هنگامی که کافران اهل کتاب، محمد صلی الله علیه و آله را انکار نموده و با او اقامه حجّت کردند، به او فرمود: «فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةَ اللّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»(1) [بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم، سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم] پس رسول خدا صلی الله علیه و آله، از مردان همراه خود، پدرم و از پسران، من و برادرم و از زنان، فاطمه، مادرم سلام الله علیها را از میان تمام مردم برای مباهله بیرون برد. بنابراین ما، اهل بیت، گوشت، خون و جان او هستیم و ما، از او و او از ماست. خداوند متعال فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» چون آیه تطهیر نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله من، برادرم، مادر و پدرم را گرد هم آورد و عبای خیبری را در خانه اُمّ سلمه بر روی ما و خود انداخت. آن روز، نوبت امّ سلمه بود و پیامبر صلی الله علیه و آله در اتاق امّ سلمه بود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا!

1- [1] - آل عمران/ 61.

اینان اهل بیت من هستند و اینان اهل و عترت من می باشند. پس پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را مطهر ساز. امّ سلمه- که خداوند از او خشنود باد- عرض کرد: ای رسول خدا! آیا من نیز به همراه آنان به زیر عبا بیایم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: خدا تو را رحمت کند! تو بر (جاده) خیر و نیکی و در مسیر آن هستی و چقدر من از تو خشنود و راضی هستم، ولی این آیه، مخصوص من و آنان است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله در بقیه عمر خود تا روز وفاتش هر روز به هنگام طلوع فجر نزد ما می آمد و می فرمود: بشتابید به سوی نماز، خدا شما را مورد رحمت خود قرار دهد! «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام در هایی که در مسجدش نصب شده بود و رو به مسجد باز می شد را به جز در خانه ما بست. پس صاحبان آن خانه ها دلیل آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند و پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ داد: من از پیش خود درِ خانه های شما را نبستم و درِ خانه علی علیه السلام را نگشودم، بلکه من به آن وحی که از سوی خدا بر من نازل شده، عمل می کنم و خداوند امر فرمود که آن در ها را ببندم و درِ خانه علی را باز کنم. پس هیچ کس از آن به بعد به جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرم در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله ، جُنُب نشد و نوزادی در آن به دنیا نیامد و این عنایتی از سوی خداوند بود که خداوند ما را با آن گرامی داشت و فضیلتی بود که خداوند به ما اختصاص داد و ما را به وسیله آن بر سایر مردم برتری داد. درِ خانه پدرم به درِ خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجدش متّصل بود و منزل ما، میان منازل رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ چرا که خداوند به رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرموده بود که مسجدش را بنا کند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن مسجد، ده خانه بنا نمود که نُه تای آن برای فرزندان و همسرانش بود و دهمین آن که خانه وسطی می شد، متعلق به پدرم بود و آن، همان راه همیشگی است و منظور از بیت، مسجد مطهر است و منظور از آیه «أَهْلَ الْبَيْتِ» همین می باشد و ما، اهل بیت و همان کسانی هستیم که خداوند، پلیدی و گناه را از ما زدود و ما را مطهر ساخت. ای مردم! اگر من سال های پی درپی این جا بایستم و خصایصی را که خداوند عزّ و جلّ به ما ارزانی داشته و فضایلی را که در کتاب خود و بر زبان رسول خود به ما اختصاص داده برشمرم، از عهده آن برنمی آیم. من،

پسر کسی هستم که هشدار دهنده و بشارت دهنده و چراغ روشنی بخش بود و همان کسی بود که خداوند او را رحمتی برای جهانیان قرار داد. پدرم، علی، امیر مؤمنان علیه السلام است که شبیه هارون بود. معاویه بن صَخْر گمان برد که من او را شایسته خلافت می دانم و خود را شایسته آن نمی دانم! اما به خداوند سوگند! که او دروغ می گوید؛ زیرا ما در کتاب خداوند شایسته ترین مردم به خودشان هستیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز آن را بر زبان جاری کرده و گفته است و تنها مسئله، این است که ما اهل بیت از زمان وفات رسول خدا همچنان در هراس بوده و مورد ظلم و ستم هستیم. پس خداوند میان ما و کسانی که به ما ستم روا داشتند و حقّ ما را غصب نمودند و بر شانه های ما سوار شده و مردم را نیز بر شانه های ما سوار کردند و ما را از فَیء(غنیمتی که بدون جنگ به دست آید) و غنائم که در کتاب خدا سهم ما قرار داده شده است، منع نموده اند و ارث مادرمان، فاطمه، سلام الله علیها را که از پدرش به او ارث رسیده بود از او بازداشته اند، حکم کند. نام کسی را نمی بریم، ولی دوباره به خداوند سوگند می خورم که اگر مردم به سخن خدا و رسولش گوش فرا می دادند و به آن عمل می کردند، آسمان، باران رحمت خود را بر آنان نازل، و زمین، برکت خود را به آنان ارزانی می داشت و دو شمشیر، در میان این امت، پدیدار نمی شد و تا روز قیامت از برکت های آن بهره مند می شدند و تو ای معاویه! هیچ گاه در آن طمع نمی ورزیدی؛ اما زمانی که معیار (حق از باطل) را به طور زود هنگام از جایگاه اصلی خویش خارج کردند و آن را از مسیر خود منحرف ساختند، قریشیان با یکدیگر بر سر آن به نزاع برخاستند و آن را همچون توپ، به یکدیگر پاس دادند تا این که تو _ ای معاویه! _ و یاران تو پس از تو در آن به طمع افتادید، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر امتی که مردی را حاکم خود گرداند، در حالی که در میان آنان فردی داناتر از او باشد، حکومت آنان آن قدر به سوی قهقرا پیش می رود تا این که دوباره به دور آن کسی که او را رها کرده اند، جمع می شوند. بنی اسرائیل (که یاران موسی علیه السلام بودند) برادرش، هارون را- که جانشین و وزیر او بود- رها کردند و خود را وقف گوساله کرده و در آن از سامری پیروی نمودند، در حالی که آنان می دانستند که هارون، جانشین موسی است؛ و این امت، از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن حدیث را نسبت به پدرم شنیده بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او

نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی است، جز آن که پیامبری پس از من نیست؛ و همه دیده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرم را در روز غدیر خم جانشین خود قرار داد و همه شنیده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله ولایت او را فریاد زد. سپس امر فرمود که آنانی که حاضر بودند به غائبین خبر دهند. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله از ترس قوم خود (هنگامی که توافق کردند تا با او مکر بورزند، در حالی که او آنان را دعوت می کرد) به آن غار پناه برد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله یارانی در مقابل آنان نداشت و اگر یارانی در مقابل آنان می یافت، علیه آنان جهاد می کرد. پدرم از خلافت بازداشته شد و آنان را سوگند داد و از اصحاب خود کمک خواست، ولی هیچ کسی او را اجابت و یاری نکرد و اگر یارانی را در مقابل آنان می یافت، جانشینی آنان را نمی پذیرفت و به همین خاطر [خداوند متعال] عذر او را به مانند پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفته است. همچنین این امت مرا تنها رها کردند و من با تو _ ای پسر حرب! _ بیعت نمودم و اگر یاران مخلصی را در مقابل تو می یافتم با تو بیعت نمی کردم و خداوند عذر هارون را پذیرفت، هنگامی که قوم او، او را ناتوان قلمداد کردند و با او دشمنی ورزیدند. همین طور من و پدرم، عذرمان نزد خداوند پذیرفته است، هنگامی که این امت ما را رها نمودند و از دیگران پیروی کردند و ما یارانی در مقابل آنان نیافتیم و اینها، قوانین و مثل های روزگار است که یکی پس از دیگری به وقوع می پیوندند. ای مردم! اگر شما مشرق و مغرب را در جستجوی مردی که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرش، جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، بکاوید، کسی را جز من و برادرم نمی یابید. پس از خداوند بترسید و پس از این دلایل آشکار گمراه نشوید. شما چرا باید به این مقام چشم بدوزید؟! و آن را از کجا آورده اید؟ من با این مرد _ در حالی که به معاویه اشاره می فرمود _ بیعت کردم. «وَإِنْ أَدْرِی لَعَلَّهُ فِتْنَهٌ لَّکُمْ وَمَتَاعٌ إِلَی حِینٍ»(1) [و نمی دانم شاید آن برای شما آزمایشی و تا چند گاهی (وسیله) برخورداری باشد] ای مردم! کسی به خاطر دست کشیدن از حقّش ملامت نمی شود و ملامت شونده، تنها، کسی است که چیزی

1- [1] - انبیاء/ 111.

را مال خود کند که متعلق به او نیست، و هر امر صحیحی، سودمند، و هر اشتباهی نسبت به اهل خود، زیان آور است. و قضیه این گونه بوده است و سلیمان آن را به دیگران تفهیم کرد و به سلیمان سود رساند و به داود ضرری نرساند؛ اما خویشاوندی، به مشرک سود رساند و آن، به خداوند سوگند! برای مؤمن سودمندتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله به عمویش ابو طالب به هنگام مرگ فرمود: بگو خدایی جز الله نیست و این در روز قیامت، شفیع تو خواهد شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط سخنی به او می گفت و وعده ای به او می داد که خود به آن یقین داشت و آن، تنها خاص شیخ ما یعنی ابو طالب بود. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّى تُبْتُ الآنَ وَلاَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُوْلَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»(1) [و توبه کسانی که گناه می کنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان در رسد، می گوید: اکنون توبه کردم، پذیرفته نیست و (نیز توبه) کسانی که در حال کفر می میرند، پذیرفته نخواهد بود. آنانند که برایشان عذابی دردناک آماده کرده ایم] ای مردم! گوش فرا دهید و درک کنید و از خداوند بپرهیزید و به سوی حق بازگردید و بعید است از شما که به سوی حق باز گردید؛ زیرا عقب نشینی و رفتن به قهقهرا با شما درآویخته و سرکشی و انکار بر شما چیره شده است. «أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنتُمْ لَهَا كَارِهُونَ»(2) [آیا ما (باید) شما را در حالی که بدان اکراه دارید به آن وادار کنیم] و درود بر کسی که از هدایت پیروی کرد. راوی می گوید: معاویه گفت: به خداوند سوگند! به محض این که حسن از منبر پایین آمد. دنیا بر من تیره و تار گشت و خواستم که با او درافتم؛ ولی دانستم که چشم پوشی و نادیده گرفتن، به عافیت و سالم ماندن از فتنه ها نزدیک تر است.(3)

27) شیخ، از جمعی، از ابو مفضل، از عبد الرحمن بن محمد بن عبید الله عَرزمی، از پدرش، از عمّار بن ابی یقظان، از ابو عمر زاذان روایت می کند که گفت:

1- [1] - نساء/ 18.
2- [2] -هود/28
3- [3] - امالی، ج 2، ص 174.

زمانی که حسن بن علی علیه السلام با معاویه صلح نمود، معاویه بالای منبر رفت و مردم را گرد آورده و خطبه ای ایراد کرد و گفت: حسن بن علی، مرا شایسته خلافت دانسته و خود را شایسته خلافت نمی داند. امام حسن علیه السلام بر بالای منبر یک پله پایین تر از معاویه نشسته بود. چون معاویه کلامش را به پایان رساند، امام حسن علیه السلام برخاست و خداوند را به آن چه که شایسته آن بود، حمد و ثنا گفت و سپس به روز مباهله اشاره کرده و فرمود: رسول خدا از مردان، پدرم، و از پسران، من و برادرم و از زنان، مادرم را به همراه آورد و ما اهل بیت و خاندان او بودیم و او از ما و ما از او هستیم. چون آیه تطهیر نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را در زیر عبای خیبری که برای امّ سلمه- که خدا از او خشنود باد- بود گرد آورد و سپس فرمود: خدایا! اینان اهل بیت و عترت من هستند. پس پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را مطهر ساز. پس در زیر آن عبا، تنها من، برادرم، پدرم و مادرم بودیم و هیچ کس جز رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرم در مسجد، جُنُب نشد و یا فرزندی برای او زاده نشد و این کرامتی بود که خداوند متعال ما را به وسیله آن گرامی داشت و فضیلتی بود که ما را با آن برتری بخشید و شما مکان قرار گرفتن خانه ما نسبت به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده اید. به رسول خدا صلی الله علیه و آله امر شد که تمام در های خانه هایی که به مسجد راه داشت را ببندد. پس تمام در ها را بست؛ اما درِ خانه ما را نبست. برخی دلیل آن را پرسیدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: من از پیش خود آن در ها را نبستم و در خانه علی علیه السلام را باز رها نکردم، بلکه خداوند عزّ و جلّ به من امر فرموده بود که تمام در ها را ببندم و تنها درِ خانه علی علیه السلام را باز بگذارم. معاویه در مقابل شما ادعا کرده که من او را شایسته خلافت دانسته و خود را شایسته آن ندانستم؛ اما این حرف معاویه دروغ است؛ زیرا ما در کتاب خدا شایسته تر از مردم به خودشان هستیم و این سخن بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز جاری شده است؛ اما مسئله، تنها این است که ما اهل بیت، از زمان وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مورد ظلم و ستم هستیم. پس خداوند میان ما و کسانی که به ما ظلم روا داشته و حق ما را غصب نموده اند و بر شانه هایمان پریدند و مردم را علیه ما شورانیدند و ما را از فَیء که سهم ما است منع کردند و مادر ما را از ارثی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برایش به ارث گذاشته بود بازداشته اند،

قضاوت کند و حق ما را از آنان بگیرد. به خداوند سوگند! اگر مردم هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود، با پدرم بیعت می کردند، آسمان، باران رحمت خود را بر آنان نازل می کرد و زمین، برکت خود را به آنان ارزانی می داشت و تو ای معاویه! هیچ گاه در آن (خلافت) طمع نمی کردی؛ اما زمانی که معیار (حق از باطل) را به طور زود هنگام از مسیر خود منحرف ساختند، قریشیان با یکدیگر بر سر آن به نزاع برخاستند و طُلَقا (آنانی که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از فتح مکه به آنها امان داد) و فرزندانشان، یعنی تو و اصحابت در آن طمع ورزیدید، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ امتی نیست که مردی را حاکم خود گرداند، در حالی که در میان آنان، فردی داناتر از او باشد، مگر این که حکومت آنان، آن قدر به سوی قهقهرا پیش می رود تا این که دوباره به دور آن کسی که او را رها کرده اند، جمع می شوند. بنی اسرائیل هارون را رها کردند، در حالی که می دانستند که او جانشین موسی در میان آنان است، و از سامری پیروی کردند و این امت نیز پدر من را رها نمودند و با دیگران بیعت کردند، در حالی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودند که به پدرم می فرمود: تو نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی هستی؛ جز آن که پیامبری پس از من نیست. و همه دیده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله، پدرم را در روز غدیر خم، جانشین خود قرار داد و به آنان امر فرمود که حاضرین به غائبین خبر دهند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از قوم خود که آنان را به سوی خداوند متعال دعوت می کرد، گریخت تا این که وارد غار شد و اگر یارانی را در مقابل آنان می یافت، نمی گریخت. پدرم، از خلافت بازداشته شد و آنان را سوگند داد و کمک خواست ولی یاری نشد. پس خداوند، عذر هارون را پذیرفت هنگامی که قوم او، او را ناتوان قلمداد کردند و نزدیک بود او را بکشند؛ و خداوند عذر پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفت، هنگامی که وارد غار شد و یارانی نیافت. همین طور پدرم و من عذرمان پذیرفته است، هنگامی که این امت ما را تنها رها نموده و با تو - ای معاویه!- بیعت کرده اند و اینها، قوانین و مثل های روزگار است که یکی پس از دیگری به وقوع می پیوندد.

ای مردم ! اگر شما مشرق و مغرب را در جستجوی مردی که فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله باشد بکاوید، کسی را جز من و برادرم نمی یابید و من با این مرد (معاویه) بیعت کردم «وَإِنْ أَدْرِی لَعَلَّهُ فِتْنَهٌ لَّکُمْ وَمَتَاعٌ إِلَی حِینٍ».(1)

28) شیخ، از جمعی، از ابو مفضل، از ابو علی احمد بن علی بن مهدی بن صدقه برقی که از کتاب خود برای او به شکل املا گفته بود، از پدرش، از امام رضا علیه السلام، از پدرش امام کاظم علیه السلام، از امام صادق علیه السلام، از امام باقر علیه السلام، از امام زین العابدین علیه السلام، از امام حسین علیه السلام نقل می کند که فرمود: چون ابو بکر و عمر به منزل امیر المؤمنین علیه السلام آمدند و با او در مورد بیعت سخن گفته و بیرون رفتند، امیر المؤمنین علیه السلام از خانه بیرون آمده و به مسجد رفت و خدا را حمد و ثنا گفت و او را به خاطر جایگاهی که به اهل بیت داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله را از میان آنان مبعوث داشت و آنان را از پلیدی و گناه مطهر ساخت، ستود. سپس فرمود: فلانی و فلانی، نزد من آمده و از من خواستند تا با کسی بیعت کنم که حق، این است که او با من بیعت کند؛ زیرا من، پسرعموی پیامبر و پدر دو فرزند او و صدیق اکبر (راستگوی بزرگ) و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و هر کسی غیر از من این اوصاف را به خود نسبت دهد، دروغگو است. من اسلام آورده و نماز خواندم و من جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و شوهر دختر او، سرور زنان جهانیان، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و پدر حسن و حسین، نوه های رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و ما اهل بیت رحمت هستیم. خداوند تنها به وسیله ما شما را هدایت کرد و تنها به وسیله ما شما را از گمراهی نجات داد و من صاحب روز دَوح هستم و سوره ای از قرآن، در شأن من نازل شده است و من وصیّ مردگان از اهل بیتش صلی الله علیه و آله هستم، و من مورد اعتماد او هستم که مرا کفیل و امین زندگان امت خویش قرار داد.

پس، از خداوند بپرهیزید تا شما را ثابت قدم گرداند و نعمتش را بر شما کامل

1- [1] - امالی، ج 2، ص 171.

سازد. علی علیه السلام پس از ایراد این سخنان به خانه خود بازگشت.(1)

29) شیخ، از جمعی، از ابو مفضل، از محمد بن هارون بن حمید بن مجدّر، از محمد بن حمید رازی، از جریر، از اشعث بن اسحاق، از جعفر بن ابی مغیره، از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت می کند که گفت: نزد معاویه که در ذی طوی سُکنی گزیده بود، بودم که سعد بن ابی وقّاص نزد معاویه آمد و بر او سلام کرد. معاویه گفت: ای مردم شام! این، سعد بن ابی وقّاص و دوست علی است. راوی می گوید: آن مردم، سر را به زیر انداخته و به علی علیه السلام دشنام دادند. پس سعد گریست و معاویه به او گفت: چرا گریه می کنی؟ سعد پاسخ داد: چرا نگریم در حالی که نزد تو به مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله دشنام داده می شود و من نمی توانم کاری بکنم؟! در حالی که در علی علیه السلام صفاتی بود که اگر یکی از آنها در من بود، آن را بیشتر از دنیا و آن چه که در آن است، دوست می داشتم. یکی از آن صفات این است که مردی در یمن بود و علی بن ابی طالب علیه السلام از او اِعراض نمود. آن مرد به علی علیه السلام گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از تو شکایت می کنم. پس آن مرد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و درباره علی علیه السلام از او پرسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را مدح نموده و فرمود: تو را به خدایی که این کتاب را بر من نازل فرمود و رسالت را به من اختصاص داد، سوگند می دهم، آیا از روی خشم این مطالب را پیرامون علی بن ابی طالب می گویی؟ آن مرد پاسخ داد: آری، ای رسول خدا! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا نمی دانی که من شایسته تر از مؤمنان به خودشان هستم؟ آن مرد پاسخ داد: آری می دانم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس هر که من مولای اویم، علی، مولای او است. دومین صفت این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر، عمر بن خطّاب را برای جنگ فرستاد و او و یارانش شکست خوردند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فردا، پرچم را به دست انسانی می دهم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند. پس مسلمانان و علی- که از درد چشم

1- [1] - امالی، ج 2، ص 181.

ناراحت بود- نشستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را فراخواند و فرمود: این پرچم را بگیر. علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! چشمانم همان طور که می بینید درد می کند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به چشمان او آب دهان خود را زد و علی علیه السلام برخاست و آن پرچم را گرفت. سپس با آن پرچم پیش رفت و خداوند به وسیله او خیبر را فتح نمود. سومین صفت این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در یک از غزوه های خود علی علیه السلام را به عنوان جانشین خود تعیین کرد. سپس علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! آیا مرا با زنان و کودکان بر جای می گذارید و به همراه خود به جنگ نمی برید؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: آیا خشنود نیستی که تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، جز آن که پیامبری پس از من نیست؟ چهارمین صفت این است که تمام در های خانه هایی که به مسجد راه داشت به جز در خانه علی علیه السلام بسته شد. پنجمین صفت این است که آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام را فراخواند و فرمود: خدایا! اینان اهل بیت من هستند، پس پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را مطهر ساز.(1)

30) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» روایت کرده است که فرمود: این آیه، در شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است و در خانه امّ سلمه، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که این آیه نازل شد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و عبای خیبری خود را بر روی آنان انداخت و خود نیز داخل آن شد. سپس فرمود: خدایا !اینان اهل بیت من هستند که در مورد آنان به من وعدههای بسیاری دادی، پس پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را پاک و مطهر ساز. پس امّ سلمه گفت: ای رسول خدا! آیا من هم از ایشان هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله

1- [1] - امالی، ج 2، ص 211.

پاسخ داد: تو را مژده باد ای امّ سلمه! که تو در مسیر خیر و نیکی هستی. (1)

31) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از زید بن علی بن حسین علیه السلام روایت کرده است که گفت: نادانانی از مردم ادعا می کردند که مقصود از این آیه، همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بودهاند؛ اما دروغ گفته و مرتکب گناه شده اند. به خداوند سوگند! اگر منظور خداوند همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بود، باید این چنین می فرمود: «لِيُذْهِبَ عَنكُنُ الرِّجْسَ وَيُطَهِّرَكُنّ تَطْهِيرًا» و باید سیاق کلام، خطاب به مؤنث بود، چنان که خداوند فرمود: «وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِى بُيُوتِكُنَّ»(2) [و آن چه را که از آیات خدا و (سخنان) حکمت (آمیز) در خانه های شما خوانده می شود] و «لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاء»(3) [مانند هیچ یک از زنان (دیگر) نیستید](4).

32) طبرسی، از ابو حمزه ثمالی در تفسیرش، از شهر بن حوشب، از امّ سلمه- که خدا از او خشنود باد- روایت کرده است که گفت: فاطمه سلام الله علیها برای پیامبر صلی الله علیه و آله حریره ای را آورد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: همسر و دو پسرت را فرا بخوان. پس فاطمه سلام الله علیها آنان را آورد و همگی از آن حریره خوردند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله عبای خیبری را بر روی آنان انداخت و فرمود: خدایا! اینان اهل بیت و عترت من هستند، پس پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را پاک و مطهر ساز. امّ سلمه می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من با آنان هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: تو در مسیر خیر و نیکی هستی.(5)

33) ثعلبی در تفسیر خود، با سندی از امّ سلمه روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه او بود و فاطمه سلام الله علیها دیگی(6) را که در آن حریره

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 168.
2- [2] - احزاب/ 34.
3- [3] - احزاب/ 32.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، 168.
5- [5] - مجمع البیان، ج 8، ص 156.

6- [6] - بُرمه: به مطلق دیگ گفته می شود و در اصل از سنگ معروفی در حجاز و یمن ساخته می شود. «لسان العرب، ریشه برم».

بود برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه سلام الله علیها فرمود: همسر و دو پسرت را فرا بخوان. امّ سلمه بقیه این حدیث را به مانند حدیث قبل، ذکر می کند و سپس می گوید: خداوند آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» را نازل کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله، اضافه عبا را برداشت و بر آنان انداخت. سپس دست خود را از آن بیرون آورد و آن را به سوی آسمان برگرداند و سپس فرمود: خدایا! اینان اهل بیت و خواص من هستند، پس گناه و پلیدی را از آنان بزدای و آنان را پاک و مطهر ساز. امّ سلمه می گوید: من سر خود را وارد آن عبا نموده و عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من هم با شما هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: تو در مسیر خیر و نیکی هستی، تو در مسیر خیر و نیکی هستی. (1)

34) از طریق مخالفین، از ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرش احمد، از محمد بن مصعب و او قَرقَسائی است، از اوزاعی، از شدّاد ابی عمار روایت می کند که گفت: بر واثله بن اسقع که نزد او گروهی بودند، وارد شدم. آنان نام علی علیه السلام را بر زبان آورده و به او دشنام دادند و من نیز به همراه آنان به او دشنام دادم. پس چون برخاستند، واثله به من گفت: چرا به این مرد (علی علیه السلام) دشنام دادی؟ پاسخ دادم: دیدم این گروه به او دشنام دادند، پس من نیز به همراه آنان به او دشنام دادم. واثله گفت: آیا می خواهی تو را از آن چه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده نموده ام، آگاه سازم؟ پاسخ دادم: آری. او گفت: نزد فاطمه سلام الله علیها رفتم و سراغ علی علیه السلام را از او گرفتم. او گفت: علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته است. پس من به انتظار او نشستم تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و نشست و علی، حسن و حسین که هر کدام دست او را گرفته بودند، وارد شدند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه را به خود نزدیک کرده و آنان را مقابل خود قرار داد و هر کدام از حسن و حسین علیهما السلام را بر روی زانوان خود نشاند. سپس جامه ای

1- [1] - مجمع البیان، ج 8، ص 156.

(یا این که گفت: عبایی) را به دور آنان پیچید و سپس این آیه را تلاوت نمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» سپس فرمود: خدایا! اینان اهل بیت من هستند و اهل بیت من، شایسته ترین هستند.(1)

35) ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرش احمد بن حنبل، از محمد بن جعفر، از عوف، از ابو معدّل عطیّه طفاوی، از پدرش، از امّ سلمه روایت می کند که گفت: در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی در خانه من بود، خادم آمد و گفت: علی و فاطمه سلام الله علیهما در درگاه هستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: از مقابل من کنار برو تا اهل بیت من وارد شوند. من برخاسته و کمی آن طرف تر رفتم و علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام که دو پسربچه بودند، وارد شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دو کودک را در دامان خود قرار داده و آن دو را بوسید و با یکی از دستانش، علی علیه السلام را و با دست دیگرش، فاطمه را در آغوش گرفت و فاطمه و علی را بوسید و خَمیصه(2) (عبای) سیاهی را بر آنان(3) انداخت و فرمود: خدایا! من و اهل بیت من را از آتش دور ساز. امّ سلمه گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من نیز یکی از اهل بیت هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: تو نیز یکی از اهل بیت هستی.(4)

36) ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرش احمد بن حنبل، از عبد الله بن نمیر، از عبد الملک، از عطاء بن ابی رباح، از کسی روایت می کند که از امّ سلمه شنیده است که می گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه من بود و فاطمه سلام الله علیها، دیگی را که در آن حریره بود برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. من او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بردم. پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه سلام الله علیها فرمود: شوهر و دو پسرت را فرا بخوان. امّ سلمه می گوید:

1- [1] - مسند احمد، ج 4، ص 107- طرائف، ص 123، ح 188.
2- [2] - أعذف السّتر: پوششی را انداخت و آن را فرو هشت «نهایه، ج 3، ص 345».
3- [3] - خمیصه: کساء سیاه چهارگوشی است که دو عَلَم دارد «صحاح، ریشه خمص».

4- [4] - مسند احمد، ج 6، ص 296؛ طرائف، ص 124، ح 191.

پس علی، حسن و حسین نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و همگی از آن حریره خوردند و پیامبر صلی الله علیه و آله، در خوابگاه خویش بر دُکّان قرار داشت که زیر او همان عبای خیبری افتاده بود. من در اتاق مشغول نماز خواندن بودم که خداوند، آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» را نازل فرمود: پس پیامبر صلی الله علیه و آله اضافه آن عبا را برداشته و آنان را بر روی آنان انداخت و سپس دستش را بیرون آورد و آن را به سوی آسمان چرخاند و فرمود: اینان، اهل بیت و خواص من هستند، خدایا! پس آنان را از پلیدی و گناه دور کن و آنان را پاک و مطهر ساز. امّ سلمه می گوید: سر خود را وارد آن عبا نموده و عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من یکی از شما (اهل بیت) هستم؟ رسول خدا پاسخ داد: تو در مسیر خیر و نیکی هستی، تو در مسیر خیر و نیکی هستی. (1)

عبد الملک، از داود بن ابی عوف ابو جَحّاف، از شهر بن حَوشَب، از امّ سلمه عین این حدیث را نقل کرده است.(2)

37) عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرش احمد بن حنبل، از عفّان، از حمّاد بن سلمه، از علی بن زید، از شهر بن حوشب، از امّ سلمه روایت می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه سلام الله علیها فرمود: شوهر و دو پسرت را نزد من آر. فاطمه سلام الله علیها آنها را آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله عبای فدکی را بر روی آنان انداخت. امّ سلمه می گوید: سپس پیامبر صلی الله علیه و آله دست خود را بر روی آنان قرار داده و فرمود: خدایا! اینان آل محمد علیهم السلام هستند، پس درودها و برکات خود را برای محمد و آل محمد قرار بده؛ زیرا تو ستوده و صاحب مجد هستی. امّ سلمه می گوید: آن عبا را را بالا بردم تا به همراه آنان وارد شوم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را از دست من کشید و فرمود: تو در مسیر خیر هستی.(3)

1- [1] - مسند احمد، ج 6، ص 292؛ طرائف، ص 125، ح 192.
2- [2] - مسند احمد، ج 6، ص 292.
3- [3] - مسند احمد، ج 6، ص 323؛ طرائف، ص 125، ح 193.

38) ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرش احمد بن حنبل، از ابراهیم بن عبد الله، از سلیمان بن احمد، از ولید بن مسلم، از اوزاعی، از شداد ابو عمار، از واثله بن اسقع روایت می کند که گفت: به خانه علی علیه السلام رفته و سراغ او را از فاطمه سلام الله علیها گرفتم. فاطمه سلام الله علیها گفت: با پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفته است. پس با هم آمدند و وارد خانه شدند و من نیز به همراه آنها وارد شدم. پس پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را در سمت چپ خود، فاطمه را در سمت راست خود و حسین و حسین علیهما السلام را در مقابل خود نشاند. سپس جامه اش را به دور آنان پیچید(1) و فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» خدایا! اینان، اهل بیت من هستند. خدایا! اینان، شایستهترینند. واثله می گوید: از گوشه اتاق عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من یکی از اهل بیت تو هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: و تو نیز از اهل بیت من هستی. واثله می گوید: این پاسخ، نهایت امیدواری من از کارم بود.

39) ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرش احمد بن حنبل، از عبد الله بن سلیمان، از احمد بن محمد بن عمر حنفی، از عمر بن یونس، از سلیمان بن ابی سلیمان زهری، از یحیی بن ابی کثیر، از عبد الرحمن بن ابی عمرو، از شدّاد بن عبد الله، روایت می کند که پس از آن که سر حسین بن علی علیه السلام آورده شد، شنیدم که مردی از اهل شام آن را مشاهده نموده و اظهار شادمانی کرد. واثله بن اسقع خشمگین شد و گفت: به خدا سوگند! من علی، حسن، حسین و فاطمه را تا ابد همواره دوست می دارم، پس از آن که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه امّ سلمه درباره آنان آن مطالب را فرمود. واثله گفت: روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله که در خانه امّ سلمه بود رفتم و حسن علیه السلام آمد و رسول الله صلی الله علیه و آله او را بر زانوی راست خود نشاند و او را بوسید. سپس حسین علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بر روی زانوی چپ خود نشاند و او را بوسید. سپس فاطمه سلام الله علیها آمد و رسول خدا صلی الله

1- [1] - التفاع: پیچاندن با جامه «لسان العرب، ریشه لفع».

علیه و آله او را مقابل خود نشاند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را فراخواند و علی علیه السلام آمد.آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله، عبای خیبری را بر روی آنان انداخت. گویی رسول خدا صلی الله علیه و آله را مقابل خود می بینم که سپس فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» راوی می گوید: به واثله گفتم: رجس به چه معنا است؟ واثله پاسخ داد: به معنای شک در خداوند عزّ و جلّ است.

40) ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرش احمد بن حنبل، از یحیی بن حمّاد، از ابو عَوانه، از ابو بَلج، از عمرو بن میمون روایت می کند که گفت: نزد ابن عباس نشسته بود که نُه گروه نزد او آمدند. _ این حدیث طولانی است _ ابن عباس- که خدا از او خشنود باد- گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله جامه خود را برداشت و آن را بر روی علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام انداخت و فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».(1)

41) ابو عبد الرحمن عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرش احمد بن حنبل، از ابو نضر هاشم بن قاسم، از عبد الحمید _ یعنی ابن بهرام _ از شهر بن حوشب روایت می کند که گفت: شنیدم که چون خبر شهادت حسین بن علی علیه السلام را آوردند، امّ سلمه، همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله ، مردم عراق را لعنت کرد و گفت: او را کشتند که خدا آنان را بکشد! او را فریفته و به خواری کشاندند که خدا آنان را لعنت کند! من با چشمان خود مشاهده کردم که صبح هنگام، فاطمه، دیگی که در آن حریره درست کرده بود را درون سینی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و مقابل او گذاشت. رسول خدا به فاطمه سلام الله علیها فرمود: پسرعموی تو کجا است؟ فاطمه پاسخ داد: او در خانه است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: برو و او را فرا بخوان و دو پسرش را نیز به همراه خود بیاور. امّ سلمه می گوید: فاطمه سلام الله علیها در حالی که دو پسرش هر کدام یکی از دستان او را در دست داشتند و علی علیه السلام به دنبال آنان حرکت می کرد، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و حضرت رسول اکرم، دو پسر فاطمه سلام الله علیها را بر دامان

1- [1] - مسند احمد، ج 1، ص 330.

خود نشاند و علی علیه السلام در سمت راست پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه در سمت چپ پیامبر نشستند. امّ سلمه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله عبای خیبری که فرش ما بر روی خوابگاه در مدینه بود را از زیر من کشید و آن را به دور آنان پیچید و با دست چپ خود دو گوشه عبا را گرفت و دست راست خود را به سوی پروردگارش چرخاند و فرمود:خدایا! اینان، اهل بیت من هستند، پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را مطهر ساز. خدایا! اینان اهل بیت من هستند. پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را پاک و مطهر ساز. امّ سلمه می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت شما نیستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: آری. و مرا پس از آن که دعایش برای پسرعمویش علی، دو پسر ایشان و دخترش فاطمه علیهم السلام به پایان رسید، به زیر آن عبا برد.(1)

مؤلف می گوید: این احادیث، از مسند احمد بن حنبل روایت شده است.

42) مسلم بن حجّاج صاحب کتاب صِحاح، از ابو بکر بن ابی شیبه و محمد بن عبد الله بن نمیر _ و این عبارت ها، از ابو بکر است _، از محمد بن بشر، از زکریا، از مُصعَب بن شیبه، از صَفیّه بنت شَیبه از عائشه نقل می کند که: عائشه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله صبح هنگام در حالی که بر دوش خود عبایی(2) که بر آن نقش و نگار جهاز سفر کشیده بود و از موی سیاه بافته شده بود، داشت، بیرون رفت و حسن بن علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زیر عبا برد. سپس حسین آمد و رسول خدا او را نیز به زیر آن عبا برد. پس از او فاطمه سلام الله علیها آمد و رسول خدا او را نیز به زیر آن عبا برد. سپس علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را نیز به زیر آن عبا برد و سپس فرمود: : «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».(3)

همچنین ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بخاری صاحب کتاب صحاح در

1- [1] - مسند احمد، ج 6، ص 298، طرائف، ص 126، ح 194.
2- [2] - مرط: عبا، مرحل: یعنی چیزی که بر آن نقش و نگار جهاز سفر کشیده شده است. «نهایه، ج 2، ص 210، ج 4، ص 319».

3- [3] - صحيح مسلم، ج 4، ص 1883، ح 2424.

حدیث مرفوعی از مصعب بن شیبه، از صَفیّه بن شَیبه، از عائشه، عین این حدیث را نقل می کند.

43) ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی، صاحب کتاب تفسیر در توضیح آیه «طه»(1) از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: منظور از «طه»، طهارت و پاکی اهل بیت محمد علیهم السلام است. سپس حضرت آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» را قرائت فرمود.(2)

44) همچنین ثعلبی، در تفسیر آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَابْتَغُواْ إِلَيهِ الْوَسِيلَةَ»(3) [ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا کنید و به او (توسل و) تقرب جویید]، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته، از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت می کند که فرمود: در بهشت، دو مروارید وجود دارد که تا بُطنانِ(4) عرش امتداد دارد. یکی از آن دو به رنگ سفید و دیگری به رنگ زرد است و در هر یک از آن دو، هفتاد هزار اتاق وجود دارد که ظرف ها و درهای آنها از یک چیز است و آن مروارید که به رنگ سفید است، مخصوص محمد و اهل بیت او و آن که به رنگ زرد است، مخصوص ابراهیم و اهل بیت او- که خداوند بر همه آنان درود فرستد- می باشد.(5)

45) ثعلبی، از عقیل بن محمد جرجانی، از مُعافَی بن زکریا بغدادی، از محمد بن جریر، از ابو بکر بن یحیی بن ریّان غَنَوی، با سندی از مَندل، از اعمش بن عطیه، از ابو سعید خُدری، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در شأن پنج تن نازل شده است: من، علی، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام.(6)

1- [1] - طه/ 1.
2- [2] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی) در تفسیر سوره احزاب/ 33.
3- [3] - مائده/ 35.
4- [4] - بطنان العرش: یعنی میانه آن و برخی گفته اند: یعنی بیخ و بنیان آن «نهایه، ج 1، ص 137».
5- [5] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی) کتابخانه آیت الله مرعشی، قم.
6- [6] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی) کتابخانه آیت الله مرعشی، قم.

46) ثعلبی، از ابو عبد الله بن فنجویه، از ابو بکر بن مالک قطیعی، از عبد الله بن احمد بن حنبل، از پدرم، از عبد الله بن نُمیر، از عبد الملک _ یعنی ابن سلیمان _ از عطاء بن ابی رباح، از کسی روایت می کند که: از امّ سلمه- که خدا از او خشنود باد- شنیدم که می گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه او بود و فاطمه سلام الله علیها ظرفی را که در آن حریره پخته بود برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و امّ سلمه، فاطمه سلام الله علیها را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برد. پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه سلام الله علیها فرمود: شوهر و دو پسرت را فرا بخوان. پس علی، حسن و حسین علیهم السلام نزد پیامبر آمده و همگی نشسته و از آن حریره خوردند و پیامبر صلی الله علیه و آله و آنان در خوابگاه بر روی دُکّان قرار داشتند و زیر پیامبر صلی الله علیه و آله همان عبای خیبری افتاده بود. امّ سلمه می گوید: من در داخل اتاق مشغول نماز خواندن بودم که خداوند عزّ و جلّ آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» را نازل کرد فرمود. پیامبر صلی الله علیه و آله اضافه آن عبا را گرفته و آنها را با آن پوشاند و سپس دست خود را از داخل عبا بیرون آورد و به آسمان اشاره نموده و سپس فرمود: اینان، اهل بیت و خواصّ من هستند. پس خدایا! پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را پاک و مطهر ساز. امّ سلمه می گوید: من، سرم را وارد آن عبا کرده و عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من نیز با شما هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: تو در مسیر خیر و نیکی هستی.(1)

47) ثعلبی، از حسین بن محمد بن حسین بن عبد الله ثقفی، از عمر بن خطاب، از عبد الله بن فضل، از حسن بن علی، از یزید بن هارون، از عوّام بن حوشب، از پسرعمویش که از قبیله بنی حارث بن تیم الله بود و به او مُجَمِّع گفته می شد روایت کرده است که گفت: به همراه مادرم نزد عائشه رفتم و مادرم از او پرسید: آیا دیدی که چگونه در روز جَمَل خروج کردی؟ عائشه پاسخ داد: آن خروج، تقدیری از سوی خداوند متعال بود. مادرم از عائشه درباره علی پرسید و عائشه پاسخ داد: از من درباره کسی پرسیدی که محبوب ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله

1- [1] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی) کتابخانه آیت الله مرعشی، قم.

بود. روزی دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله عبایی(1) را به دور علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام پیچیده بود و سپس فرمود: اینان، اهل بیت و خواصّ من هستند. پس خدایا! پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را پاک و مطهر ساز. امّ سلمه عرض کرد: ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت شما هستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: در جای خود بمان، تو در مسیر خیر و نیکی هستی.(2)

48) ثعلبی، از حسین بن محمد، از ابن حبش مّقری، از ابو زُرعه، از عبد الرحمن بن عبد الملک بن شیبه، از ابو فُدَیک، از ابن ابی مُلیکه، از اسماعیل بن عبد الله بن جعفر طیّار، از پدرش نقل می کند که گفت: چون نگاه رسول خدا به رحمت که از آسمان نازل می شد، افتاد، دو بار فرمود: چه کسی فرا می خواند؟ زینب پاسخ داد: من، ای رسول خدا! پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فرا بخوان. راوی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن را در طرف راست خود، حسین را در طرف چپ خود و علی و فاطمه را در مقابل خود نشاند و سپس عبای خیبری را به روی آنان انداخت و سپس فرمود: خدایا! برای هر پیامبری، اهل بیتی است و اینان، اهل بیت من هستند. پس خداوند عزّ و جلّ آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» را نازل فرمود. زینب عرض کرد: ای رسول خدا! آیا می توانم با شما به زیر عبا بیایم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: در جای خود بمان؛ چرا که تو ان شاء الله در مسیر خیر و نیکی هستی.(3)

49) ثعلبی، از حسین بن محمد، از عمر بن خطّاب، از عبد الله بن فضل، از ابوبکر بن ابی شیبه، از محمد بن مصعب، از اوزاعی، از شدّاد ابی عمّار روایت کرده است که گفت: بر واثله بن اسقع که نزد او گروهی نشسته بودند، وارد شدم. آن گروه نام علی علیه اسلام را برده و به او دشنام دادند و من نیز به همراه آنان به علی علیه

1- [1] - لفاع: ملافه یا عبا «لسان العرب، ریشه لفع».
2- [2] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی)، طرائف، ص 127، ح 196.
3- [3] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی)، طرائف، ص 127، ح 197.

السلام دشنام دادم. واثله به من گفت: آیا می خواهی تو را از مطلبی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم آگاه سازم؟ گفتم: آری. واثله گفت: نزد فاطمه سلام الله علیها رفتم و سراغ علی علیه السلام را از او گرفتم. او گفت: علی علیه السلام، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته است. پس نشستم و رسول خدا به همراه علی، حسن و حسین علیهم السلام که هر یک از آن دو، یکی از دستان آن حضرت را در دست داشتند، آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله وارد خانه شد و علی و فاطمه سلام الله علیها را نزدیک خود آورده و مقابل خود نشاند و حسن و حسین را بر روی زانوان خود نشاند. سپس جامه اش _ یا گفت: عبای خود را - به دور آنان پیچاند و سپس این آیه را تلاوت نمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» سپس فرمود: خدایا! اینان اهل بیت من هستند و اهل بیت من، شایسته ترند.(1)

50) ثعلبی، از ابو عبد الله بن فنجویه دَینوری، از ابن حَبش مُقری، از محمد بن عمران، از ابو کُرَیب، از وکیع، از پدرش، از سعید بن مسروق، از یزید بن حیان، از زید بن ارقم، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که دو بار فرمود: شما را نسبت به اهل بیتم سوگند می دهم.(2)

51) ثعلبی، از ابو عبد الله، از ابو سعید احمد بن علی بن عمر بن حبش رازی، از احمد بن عبد الرحیم شامی ابو عبد الرحمن، از ابو کریب، از هشام، از یونس، از ابو اسحاق، از نُفَیع، از ابو داود، از ابو حمراء روایت کرده است که گفت: در مدینه نُه ماه اقامت کردم که به مانند یک روز بر من گذشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله هر بامداد به در خانه علی و فاطمه علیهما السلام می آمد و می فرمود: بشتابید به سوی نماز! «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».(3)

52) ثعلبی، از ابو عبد الله، از عبد الله بن احمد بن یوسف بن مالک، از محمد بن ابراهیم بن زیاد رازی، از حارث بن عبد الله حارثی، از قیس بن ربیع، از اعمش،

1- [1] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی)
2- [2] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی)

3- [3] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی)

از عبابه بن ربعی، از ابن عباس- که خدا از او خشنود باد- از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: خداوند، آفریده های خود را به دو قسمت تقسیم نمود و مرا در بهترین قسمت آن قرار داد. آن جا که فرمود: «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ»(1) [و یاران راست، یاران راست کدامند؟] پس من، بهترین اصحاب یمین هستم. سپس آن دو قسم را به سه قسمت تقسیم نمود و مرا در سومین قسمت از آن قرار داد، آن جا که فرمود: «فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَهِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَهِ* وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَهِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَهِ* السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ»(2) [یاران دست راست کدامند؟ یاران دست راست* و یاران چپ کدامند؟ یاران چپ* و سبقت گیرندگان مقدّمند] پس من، از دسته پیش گیرندگان و از بهترین آنها هستم. سپس خداوند آن سه قسم را به قبیله هایی تقسیم نمود و مرا در بهترین قبیله قرار داد. آن جا که فرمود: «شُعُوبًا وَقَبَائِلَ»(3) [و شما را ملّت ملّت و قبیله قبیله گردانیدیم] پس من پرهیزکارترین فرزندان آدم و گرامی ترین آنها نزد خداوند هستم و این، فخرفروشی نیست، بلکه یک حقیقت است. سپس خداوند آن قبیله ها را به خانه هایی تقسیم نمود و مرا در بهترین خانه قرار داد آن جا که فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».(4)

53) ابو عبد الله بن ابی نصر حمیدی در شصت و چهارمین حدیثی که هر دو کتاب صحیح بخاری و مسلم بر آن اتفاق نظر دارند، از مسند عائشه، از مصعب بن شیبه، از صفیّه بنت شیبه، از عائشه نقل کرده است که گفت: یک روز صبح، رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که بر دوش خود عبایی داشت که بر آن نقش و نگار جهاز سفر کشیده شده بود و از موی سیاه بافته شده بود، بیرون رفت. پس حسن بن علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زیر عبای خود برد. سپس حسین علیه السلام آمد و او نیز به همراه حسن به زیر عبا رفت.

1- [1] - واقعه/ 27.
2- [2] - واقعه/ 10-8.
3- [3] - حجرات/ 13.
4- [4] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی)

سپس فاطمه سلام الله علیها آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زیر عبای خود برد و سپس علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زیر عبای خود برد و سپس فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» تنها حدیث صحیحی که از مصعب بن شیبه، از صفیّه در مسند عائشه نقل شده، همین حدیث است.(1)

54) ابو حسن رَزین بن معاویه عبدری سَرَقُسطِی اَندَلُسی که او گردآورنده کتاب صِحاح سِتّه که عبارتند از: مُوطّأ مالک، صحیح مسلم و بخاری، سُنَن ابو داود سِجستانی، صحیح تِرمِذی و نسخه بزرگی از صحیح نَسائی است، می باشد، در جزء دوم از سه جزء سوره احزاب، از صحیح ابو داود سجستانی در تفسیر آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» از عائشه نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر دوش خود عبایی که بر آن نقش و نگار جهاز سفر کشیده شده بود، داشت و از موی سیاه بافته شده بود، بیرون رفت و حسن علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زیر عبای خود برد. آن گاه حسین علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زیر عبای خود برد. سپس فاطمه سلام الله علیها آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را نیز به زیر عبای خود برد. سپس علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را نیز به زیر عبای خود برد و آن گاه فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».(2)

55) از امّ سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که گفت: آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در خانه من نازل شد و من دمِ در نشسته بودم و عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من یکی از اهل بیت نیستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: تو در مسیر خیر و نیکی هستی و تو یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشی. امّ سلمه می گوید: در خانه، رسول خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام حضور

1- [1] - صحیح مسلم، ج 4، ص 1883، ح 2424.
2- [2] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی).

داشتند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله عبایی را بر روی آنان افکند و فرمود: خدایا! اینان، اهل بیت من هستند، پس پلیدی و گناه را از آنان بزدای و آنان را پاک و مطهر ساز.(1)

56) ابو الحسن رزین بن معاویه عبدری سَرَقُسطی اندلُسی، با سندی که در سنن ابو داود و مُوطّأ مالک ذکر شده، از انس نقل می کند که گفت: پس از نازل شدن این آیه، پیامبر صلی الله علیه و آله در حدود شش ماه، وقتی برای نماز صبح بیرون می رفت، از در خانه فاطمه سلام الله علیها عبور می کرد و می فرمود: بشتابید به سوی نماز، ای اهل بیت! «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».(2)

57) ابو الحسن زرین بن معاویه عبدری سرقسطی اندلسی، در مناقب امام حسن و امام حسین علیهما السلام، از جزء سوم کتاب مذکور، از صحیح ابو داود و آن همان سُنَن است، با سندی که پیشتر آوردیم از صفیه بنت شیبه، از عائشه نقل می کند که گفت: یک روز صبح رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که بر دوش خود عبایی داشت که بر آن نقش و نگاری از جهاز سفر بود و از موی سیاه بافته شده بود، بیرون رفت. پس حسن بن علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زیر عبای خود برد. سپس حسین علیه السلام به همراه او آمد و زیر عبا رفت. سپس فاطمه سلام الله علیها آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زیر عبا برد. سپس علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به زیر عبا برد و سپس فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».(3)

58) مسلم بن حجّاج در صحیح خود، از زهیر بن حرب و شجاع بن مَخلَد و همگی از ابن عُلیّه، از زهیر، از اسماعیل بن ابراهیم، از ابو حیّان، از یزید بن حیّان، از زید بن ارقم روایت می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار برکه

1- [1] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی).
2- [2] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی).
3- [3] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی)

آبی که میان مکه و مدینه است و خُمّ نامیده می شود برخاست و خداوند را حمد و ستایش نمود و پس از موعظه و تذکر به مردم فرمود: اما بعد، ای مردم! من، بشری به مانند شما هستم و نزدیک است که پیک اَجَل- از سوی پروردگارم- نزد من بیاید و من او را اجابت نمایم. من در میان شما دو چیز گرانبها را بر جای می گذارم. اولین آنها، کتاب خداوند می باشد که نور و هدایت در آن است. پس کتاب خدا را سرمشق خود قرار دهید و به آن تمسّک جویید. پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به پیروی از کتاب خدا، تشویق و ترغیب نمود و سپس فرمود: دومین آنها، اهل بیت من هستند که به شما یادآوری می کنم که خدا را در مورد اهل بیتم در نظر بگیرید. به شما یادآوری می کنم که خدا را در مورد اهل بیتم در نظر بگیرید. به شما یادآوری می کنم که خدا را در مورد اهل بیتم در نظر بگیرید. حُصَین پرسید: _ ای زید! _ اهل بیت او چه کسانی هستند؟ آیا زنان او از اهل بیت او به شمار نمی آیند؟ زید پاسخ داد: زنان او از اهل خانه او هستند، ولی اهل بیت او همان کسانی هستند که پس از او، صدقه بر آنان نیز حرام شده است. (1)

59) مسلم بن حجّاج، از محمد بن بکّار بن رَیّان، از حَسّان _ یعنی ابن ابراهیم _ از سعید _ که همان ابن مسروق است _ از یزید بن حیّان، از زید بن ارقم، از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: من، در میان شما دو چیز گرانبها را بر جای می گذارم، یکی از آن دو، کتاب خدا است که ریسمان الهی می باشد و هر که از آن پیروی کند، در مسیر هدایت و هر که آن را رها کند، در مسیر گمراهی و ضلالت است. دومی، اهل بیت من هستند. ما پرسیدیم: اهل بیت او کیستند؟ آیا زنان او هستند؟ پاسخ داد: به خداوند سوگند! زن، مدتی از روزگار را با مرد سپری می کند و سپس مرد او را طلاق می دهد و او به سوی خانواده و قوم خود باز می گردد. اهل بیت او، از ریشه او و همان نزدیکان او هستند که پس از او، صدقه بر آنان نیز حرام شده است.(2)

60) موفّق بن احمد، که نزد مخالفین ملقّب به صدر الائمّه و اخطَب الخُطَباء

1- [1] - صحیح مسلم، ج 4، ص 1783، ح 2408.
2- [2] - صحیح مسلم، ج 4، ص 1874، ح 37.

است، از شیخ زاهد ابو الحسن علی بن احمد عاصمی، از شیخ القضاه اسماعیل بن احمد واعظ، از پدرش احمد بن حسین بیهقی، از ابو محمد عبد الله بن یوسف اصفهانی، از بکیر بن احمد بن سهل صوفی در مکه، از موسی بن هارون، از ابراهیم بن حبیب، از عبد الله بن مسلم مُلّائی، از ابو جَحّاف، از عطیّه، از ابو سعید خُدری روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از ازدواج علی علیه السلام با فاطمه سلام الله علیها به مدت چهل صبح به در خانه آنها می آمد و می فرمود: درود و رحمت و برکات خداوند بر شما باد، ای اهل بیت! بشتابید به سوی نماز! خداوند شما را مورد رحمت خود قرار دهد! «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».(1)

61) موفّق بن احمد، از ابو سعید خُدری روایت می کند که گفت: چون آیه «وَأْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلَاةِ»(2) [و کسان خود را به نماز فرمان ده] نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدت نُه ماه به هنگام نماز به در خانه فاطمه و علی علیهما السلام می آمد و می فرمود: بشتابید به سوی نماز! خداوند شما را مورد رحمت خود قرار دهد! «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».(3)

62) موفّق بن احمد، با همین سند، از احمد بن حسین، از ابو عبد الله حافظ و ابو بکر احمد بن حسین قاضی و ابو عبد الرحمن سَلَمی، از ابو عباس محمد بن یعقوب، از حسن بن مُکَرَّم، از عثمان بن عمر، از عبد الرحمن بن عبد الله بن دینار، از شریک بن ابی نَمِر، از عطاء بن یَسار، از امّ سلمه- که خدا از او خشنود باد-روایت می کند که گفت: آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در خانه من نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنبال علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام فرستاد و فرمود: اینان، اهل بیت من هستند.امّ سلمه می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت شما نیستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: آری، تو از اهل بیت من هستی

1- [1] - مناقب خوارزمی، ص 22.
2- [2] - طه/ 132.
3- [3] - مناقب خوارزمی، ص 23.

ان شاء الله.(1)

63) ابن شهر آشوب می گوید: آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» به اجماع تمام راویان در شأن علی علیه السلام نازل شده است.(2)

64) علی بن ابراهیم: سپس مخاطب قرار دادن زنان پیامبر صلی الله علیه و آله در اینجا قطع شد و خداوند، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داد و فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» سپس آیه «وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِى بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا»(3) [و آن چه را که از آیات خدا و (سخنان) حکمت (آمیز) در خانه های شما خوانده می شود یاد کنید. در حقیقت، خدا همواره دقیق و آگاه است] را بر آیه قبل از آیه تطهیر که مربوط به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله بود عطف نمود. سپس خداوند آیه «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَهً وَأَجْرًا عَظِيمًا»(4) [مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان و مردان و زنان عبادت پیشه و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان صدقه دهنده و مردان و زنان روزه دار و مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می کنند، خدا برای (همه) آنان آمرزشی و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است] را بر آیه تطهیر که مربوط به آل محمد علیهم السلام است، عطف می کند.(5)

1- [1] - مناقب خوارزمی، ص 23.
2- [2] - مناقب، ج 2، ص 175.
3- [3] - احزاب/ 34.
4- [4] - احزاب/ 35.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 168.

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَهٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ...وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا(36)»

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَهٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا(36)»

[و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد، و هر کس خدا و فرستاده اش را نافرمانی کند، قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است]

1) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَهٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ» فرمود: ماجرا از این قرار بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله از زینب بنت جحش اَسَدیّه که از قبیله بنی اسد بن خُزَیمه و دختر عمّه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، برای زید بن حارثه خواستگاری کرد. زینب عرض کرد: ای رسول خدا! باید با خودم فکر کنم و تصمیم بگیرم. در این هنگام بود که خداوند آیه «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَهٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَهُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا» را نازل فرمود: پس زینب عرض کرد: ای رسول خدا! اختیارم دست شما است. و رسول خدا صلی الله علیه و آله زینب را به ازدواج زید در آورد. زینب مدت زمانی که خداوند اراده فرموده بود با زید زندگی کرد، سپس آن دو بر سر چیزی با یکدیگر مشاجره نموده و برای حل مشکل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهی به زینب انداخت و از او خوشش آمد. پس زید عرض کرد: به من اجازه بدهید تا او را طلاق دهم؛ چرا که او خودخواه است و با زخم زبان های خود مرا می آزارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: از خداوند بپرهیز و همسر خود را نگهدار و به او نیکی کن. سپس زید، زینب را طلاق داد و عده زینب به سر آمد و خداوند دستور نکاح زینب با رسول خدا صلی الله علیه و آله را نازل کرده و فرمود: «فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا»(1) [پس چون زید از آن (زن)

1- [1] - احزاب/ 37.

کام برگرفت (و او را ترک گفت)، وی را به نکاح تو درآوردیم].(1)

«وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَیْهِ أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ وَتَخْشَی النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَی زَیْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاکَهَا لِکَیْ لَا یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْوَاجِ أَدْعِیَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا(37) مَّا کَانَ عَلَی النَّبِیِّ مِنْ حَرَجٍ فِیمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا(38)»

[و آن گاه که به کسی که خدا بر او نعمت ارزانی داشته بود و تو (نیز) به او نعمت داده بودی، می گفتی: همسرت را پیش خود نگاه دار و از خدا پروا بدار، و آن چه را که خدا آشکارکننده آن بود، در دل خود نهان می کردی و از مردم می ترسیدی با آن که خدا سزاوارتر بود که از او بترسی. پس چون زید از آن (زن) کام برگرفت (و او را ترک گفت)، وی را به نکاح تو درآوردیم تا (در آینده) در مورد ازدواج مؤمنان با زنان پسرخواندگانشان چون آنان را طلاق گفتند، گناهی نباشد و فرمان خدا صورت اجرا پذیرد* بر پیامبر در آن چه خدا برای او فرض گردانیده، گناهی نیست. (این) سنت خداست که از دیرباز در میان گذشتگان (معمول) بوده و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر (و متناسب با توانایی) است]

1) ابن بابویه، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتّب و علی بن عبد الله ورّاق- که خدا از او خشنود باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از قاسم بن محمد برمکی، از ابو صلت هروی روایت کرده است که گفت: چون مأمون، صاحب نظرانی از دین اسلام و دین های دیگر مانند: یهود، مسیحیان، مجوس، صائبین و سائر صاحب نظران را برای مجادله با علی بن موسی الرضا علیه السلام گرد آورد، هر کدام از آنها که به مجادله برخاستند، امام رضا علیه السلام او را به پذیرفتن حجت وادار کرد و او را ساکت نمود، گویی سنگی را قورت

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 168.

داده است. علی بن محمد بن جَهم برای مجادله برخاست و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! آیا شما قائل به عصمت انبیا هستید؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: آری. علی بن محمد پرسید: پس اگر این گونه باشد که شما می گویید معنای آیه «وَعَصَی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَی»(1) [آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت]، و آیه «وَ ذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَیْهِ»(2) [و ذو النون را (یاد کن) آن گاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز او را در تنگنا و مضیقه قرار نمی دهیم] و آیه خداوند پیرامون یوسف علیه السلام «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا»(3) [و در حقیقت (آن زن) آهنگ وی کرد و...] چیست؟ (تفسیر این آیات و جواب امام رضا علیه السلام پیرامون معنای آنها، در جای خود آمده است.) همچنین علی بن محمد پرسید: پس معنای آیه خداوند پیرامون داود علیه السلام «وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ»(4) [داود دانست که ما او را آزمایش کرده ایم] چیست؟ (تفسیر آیه و جواب امام رضا علیه السلام در مورد معنای آن، ان شاء الله در جای خود خواهد آمد.) همین طور علی بن محمد پرسید: پس معنای سخن خداوند در مورد پیامبر خود محمد صلی الله علیه و آله «وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ» چیست؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: وای بر تو ای علی! از خدا بپرهیز و به انبیا نسبت گناه مده و کتاب خدا را با نظر خود به تأویل مبر؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: «وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ»(5) [با آن که تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند] امام رضا علیه السلام جواب آیات قبلی را ذکر نمود تا این که فرمود: اما پیرامون این که خداوند در مورد محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ وَتَخْشَی النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ» باید گفت که: به این خاطر بود که خداوند متعال، پیامبر خود صلی الله علیه و آله را از نام همسرانش در

1- [1] - طه/ 121.
2- [2] - انبیاء/ 87.
3- [3] - یوسف/ 24.
4- [4] - ص/ 24.
5- [5] - آل عمران/ 7.

دنیا و آخرت آگاه کرده بود و به او خبر داده بود که همسرانش، مادر تمام مؤمنین هستند و یکی از آنها که خداوند او را برای پیامبر صلی الله علیه و آله نامیده بود،زینب بنت جحش بود که در آن هنگام در عقد زید بن حارثه بود. پس رسول خدا نام او را در درون خود پنهان داشت و آن را اظهار نکرد تا هیچ یک از منافقین نگوید که او در مورد زنی که در خانه و عقد مرد دیگری است، قائل شده که یکی از همسرانش و یکی از مادران مؤمنین است. رسول خدا صلی الله علیه و آله از سخن منافقین می ترسید. پس خداوند متعال فرمود: «وَ تَخْشَی النَّاسَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ» و منظور این بود که از خداوند در درون خود بترس. خداوند عزّ و جلّ از میان خلایق خود، تنها ازدواج میان حوّا و آدم علیه السلام، زینب و رسول خدا صلی الله علیه و آله را به وسیله آیه «فَلَمَّا قَضَی زَیْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاکَهَا» و ازدواج میان فاطمه و علی علیهما السلام را خود برعهده گرفت. راوی می گوید: علی بن محمد بن جهم گریست و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! من به سوی خداوند توبه می کنم از این که پس از امروز در مورد انبیای خدا، مطلبی را غیر از آن چه که شما بیان داشتید، بر زبان جاری کنم.(1)

2) ابن بابویه، از تمیم بن عبد الله بن تمیم قُرَشی- که خدا از او خشنود باد- از پدرش، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جهم روایت می کند که گفت: در مجلس مأمون که امام رضا علیه السلام در آن جا بود، حضور یافتم. مأمون از امام رضا علیه السلام پرسید: ای فرزند رسول خدا! آیا این سخن از گفته های شما نیست که انبیا معصوم هستند؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: آری. پس مأمون، آیاتی را پیرامون انبیا از امام رضا علیه السلام پرسید (و ما تفسیر و جواب امام رضا علیه السلام پیرامون معنای آنها را در جای خود آورده ایم.) تا این که مأمون پرسید: اگر انبیا معصوم هستند پس معنای آیه «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَیْهِ أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ وَتَخْشَی النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ» چیست؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر کاری در پی زید بن حارثه بن

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 170، ح1 .

شَراحیل کَلبی، به خانه او رفت و زن او را در حال شستشو مشاهده نمود و به زن او فرمود: پاک و منزه است خدایی که تو را آفرید. و منظور پیامبر صلی الله علیه و آله تنها این بود که خدا را از سخن کسانی که قائل بودند ملائکه، دختر خدا هستند، منزه بداند؛ چرا که خداوند می فرماید: «أَفَأَصْفَاکُمْ رَبُّکُم بِالْبَنِینَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلآئِکَهِ إِنَاثًا إِنَّکُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلاً عَظِیمًا»(1) [آیا (پنداشتید که) پروردگارتان شما را به (داشتن) پسران اختصاص داده و خود از فرشتگان، دخترانی برگرفته است؟ حقّا که شما سخنی بس بزرگ می گویید] پس رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که زن زید را در حال شستشو دید، فرمود: پاک و منزه است کسی که تو را آفرید از این که برای خود فرزندی را برگزیند که نیاز به طهارت و شستشو داشته باشد. چون زید به خانه خود بازگشت، زن زید او را از آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و این که به او فرمود: پاک و منزه است کسی تو را آفرید، آگاه ساخت و زید، خواست و منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله را نفهمید و گمان کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از زیبایی زن او خوشش آمده، این جمله را گفته است. پس زید نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! زن من، اخلاق بدی دارد و می خواهم که او را طلاق دهم. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: همسر خود را نگهدار و از خدا بپرهیز. خداوند متعال پیامبر صلی الله علیه و آله را از تعداد همسرانش و این که زن زید، یکی از آنها است آگاه ساخته بود؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله این مطلب را در خود پنهان داشت و آن را نزد زید آشکار نساخت و ترسید از این که مردم بگویند: محمد به بنده خود می گوید: زن تو، همسر من خواهد شد. و بدین وسیله بر او خرده بگیرند. پس خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ» یعنی به وسیله اسلام «وَأَنْعَمْتَ عَلَیْهِ» یعنی به وسیله آزاد کردن او «أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ وَتَخْشَی النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ» سپس زید بن حارثه، زن خود را طلاق داد و عدّه او به پایان رسید و خداوند او را به ازدواج پیامبر خود صلی الله علیه و آله در آورد و در مورد آن، آیه را نازل کرد و فرمود: «فَلَمَّا قَضَی

1- [1] - اسراء/ 40.

زَیْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاکَهَا لِکَیْ لَا یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْوَاجِ أَدْعِیَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَکَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً» خداوند آگاه بود از این که منافقین بر پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر ازدواج با زن زید، خرده می گیرند. پس این آیه را نازل فرمود: «مَّا کَانَ عَلَی النَّبِیِّ مِنْ حَرَجٍ فِیمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ» مأمون گفت: ای فرزند رسول خدا! سینه ام را شفا دادی و از درد این شبهه رهاندی و آن چه را که بر من مشتبه شده بود، برایم واضح ساختی. پس خداوند متعال از سوی انبیای خود و اسلام، به تو جزای خیر ارزانی دارد.(1)

3) طبرسی می گوید: برخی گفته اند: آن چه که رسول خدا صلی الله علیه و آله درون خود پنهان می کرد، این بود که خداوند سبحان او را از این که زینب، از همسران او خواهد شد و زید او را طلاق خواهد داد، آگاه ساخت. چون زید نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: می خواهم زینب را طلاق دهم، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: همسر خود را نگهدار. پس خداوند سبحان فرمود: ای پیامبر! چرا گفتی: همسر خود را نگهدار، در حالی که من تو را از این که او همسر تو خواهد شد، آگاه کرده بودم؟! طبرسی می گوید: برخی این حدیث را از علی بن حسین علیه السلام نقل کرده اند و این تأویل مطابق با تأویل آیه است.(2)

روایت دیگری نیز در این مورد، پیشتر در تفسیر آیه «وَمَا جَعَلَ أَدْعِیَاءکُمْ أَبْنَاءکُمْ»(3) [و پسرخواندگانتان را پسران (واقعی) شما قرار نداده است] آمده است.

«مَّا کَانَ مُحَمَّدٌ ابا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِکُمْ وَلَکِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِیِّینَ وَکَانَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمًا(40)»

[محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خدا همواره بر هر چیزی داناست

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 180، ح 1.
2- [2] - مجمع البیان، ج 8، ص 162.
3- [3] - احزاب/ 4.

پیامبر صلی الله علیه و آله، پدر زید نبود. همچنین علی بن ابراهیم می گوید: منظور از آیه «وَخَاتَمَ النَّبِیِّینَ» این است که پس از محمد صلی الله علیه و آله پیامبری نخواهد آمد.(1)

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْرًا کَثِیرًا(41) وَسَبِّحُوهُ...لِیُخْرِجَکُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ وَکَانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیمًا(43)»

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْرًا کَثِیرًا(41) وَسَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَأَصِیلاً(42) هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَمَلَائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ وَکَانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیمًا(43)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را یاد کنید، یادی بسیار* و صبح و شام او را به پاکی بستایید* اوست کسی که با فرشتگان خود بر شما درود می فرستد تا شما را از تاریکی ها به سوی روشنایی برآورد و به مؤمنان همواره مهربان است]

1) علی بن جعفر در رساله خود می گوید: از برادرم امام موسی کاظم علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْرًا کَثِیرًا» پرسیدم: کسی که دویست بار ذکر خداوند گوید، آیا این مقدار از مصادق ذکر کثیر (ذکر بسیار) است؟ حضرت پاسخ داد: آری.

2) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از بکر بن ابی بکر، از زراره بن اعین، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: تسبیح فاطمه زهرا سلام الله علیها از جمله مصادیق ذکر کثیر (ذکرِ بسیار) می باشد که خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْرًا کَثِیرًا».(2)

همچنین محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابو اُسامه زید شحّام و منصور بن حازم و سعید

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 169.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 362، ح 4.

اعرج، از امام صادق علیه السلام، عین این حدیث را نقل کرده است.(1)

3) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از یعقوب بن عبد الله، از اسحاق بن فرّوخ، بنده آل طلحه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ای اسحاق بن فرّوخ! هر کس ده مرتبه بر محمد و آل محمد درود بفرستد، خداوند و فرشتگان او صد مرتبه بر او درود می فرستند و هر کس که صد مرتبه بر محمد و آل محمد درود بفرستد، خداوند و فرشتگان او بر او هزار مرتبه درود می فرستند. آیا نشنیده ای که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَمَلَائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ وَکَانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیمًا»؟(2)

4) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زید، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قدّاح، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: هر چیزی جز ذکر خداوند، حدّی دارد که نباید از آن تجاوز کرد؛ اما ذکر خداوند حدّی ندارد. خداوند عزّ و جلّ، واجبات را بر ما واجب نموده و هر کس آنها را به جا آورد، حدّ آنها همین مقدار است. همچنین خداوند، روزه ماه رمضان را واجب نموده است؛ پس هر کس در ماه رمضان روزه بگیرد، حدّ آن، همین مقدار است. همچنین خداوند، حج را واجب نموده، پس هر کس اعمال حج را به جای آورد، حدّ آن همین مقدار است. پس برای همه چیز، حدّی است؛ اما برای ذکر، حدّی نیست؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ به ذکر اندک راضی نشده و برای آن حدّی قرار نداده است. سپس حضرت این آیه را تلاوت نمود: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْرًا کَثِیرًا* وَسَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَأَصِیلًا» پس حضرت فرمود: خداوند عزّ و جلّ برای ذکر، حدّی قرار نداده است. سپس حضرت فرمود: پدرم علیه السلام بسیار ذکر می گفت. من به همراه او راه می رفتم و او ذکر خداوند متعال می گفت و به همراه او غذا می خوردم و او ذکر خداوند متعال می گفت و با مردم سخن می گفت و سخن گفتن موجب نمی شد تا از ذکر خداوند دست بکشد. می دیدم که زبان او به کام او چسبیده بود و

1- [1] - کافی، ج 2، ص 363.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 358، ح 14.

می فرمود: لا إله إلاّ الله و ما را گرد هم می آورد و به ما امر می فرمود که تا طلوع خورشید، ذکر بگوییم و آن کسانی از ما را که قرائت می دانست به قرائت، و آن کسانی را که قرائت نمی دانست، به ذکر گفتن امر می فرمود. خانه ای که در آن قرآن خوانده و ذکر خداوند عزّ و جلّ گفته می شود، برکت آن زیاد شده و فرشتگان در آن خانه حضور می یابند و شیاطین از آن خانه رخت برمی بندند و آن خانه برای آسمانیان می تابد؛ چنان که ستاره درخشان برای زمینیان می تابد و خانه ای که در آن قرآن خوانده و ذکر خداوند در آن گفته نمی شود، برکت آن کاهش می یابد و فرشتگان از آن خانه رخت برمی بندند و شیاطین در آن خانه حاضر می شوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: آیا می خواهید بهترین اعمال شما را برایتان بازگو کنم، آن اعمالی که باعث علوّ بیشتر درجات شما می شود و شما را نزد پروردگارتان پاک تر جلوه می دهد و برایتان از درهم و دینار و از این که به دشمنان برخورد کرده و آنان را بکشید یا به دستشان کشته شوید، بهتر است؟ آنها پاسخ دادند: آری. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن عمل، این است که بسیار ذکر خداوند عزّ و جلّ بگویید. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: چه کسی بهترین مسجد نشینان است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: او کسی است که از همه آنان بیشتر ذکر خداوند گوید. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که خداوند به او زبان ذکرگویی عطا کند، خیر دنیا وآخرت را به او ارزانی داشته است. همچنین حضرت پیرامون تفسیر آیه «وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ»(1) [و منت مگذار و فزونی مطلب] فرمود: یعنی اعمال خیری را که برای خداوند انجام دادی، بسیار مشمار.(2)

5) محمد بن یعقوب، از حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از وهیب بن حفص، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شیعیان ما کسانی

1- [1] - مدثر/ 6.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 361، ح 1.

هستند که چون به خلوت رسند، بسیار ذکر خداوند را میگویند.(1)

6) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد و جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد و همگی از حسن بن علی وشّاء، از داود بن سِرحان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس که بسیار ذکر خداوند گوید، خداوند او را دوست می دارد و هر کس که بسیار ذکر خداوند گوید، دو برائت در نامه اعمال او نوشته می شود: اول: برائت و رهایی از آتش جهنم. دوم: برائت و رهایی از نفاق.(2)

7) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از داود حَمّار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس بسیار ذکر خداوند را بگوید، خداوند او را در بهشت خود پناه خواهد داد.(3)

8) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش و حسین بن ابی علاء، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هنگامی که نام رسول خدا صلی الله علیه و آله برده شد، بسیار بر او درود بفرستید؛ چرا که هر کس یک درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله بفرستد، خداوند هزار درود در هزار صف از فرشتگان بر او می فرستد و به خاطر درود فرستادن خداوند و فرشتگانش بر آن بنده، تمام آفریده های خداوند نیز بر او درود می فرستند. پس هر کس به این درود فرستادن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله میل نداشته باشد، نادان و مغرور است و خداوند، و پیامبر او، و اهل بیت پیامبر علیهم السلام از او برائت می جویند.(4)

9) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قدّاح، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که بر من درود فرستد، خداوند و

1- [1] - کافی، ج 2، ص 362، ح 2.

2- [2] - کافی، ج 2، ص 362، ح 3.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 363، ح 5.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 357، ح 6.

فرشتگانش بر او درود می فرستند و هر کسی که بخواهد می تواند اندک درود فرستد و هر کسی که بخواهد می تواند بسیار درود فرستد. ان شاء الله، معنای درود فرستادن خداوند متعال و چگونگی درود فرستادن بر محمد صلی الله علیه و آله در تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» [خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند] خواهد آمد.(1)

10) ابن بابویه در حدیثی مرسل روایت کرده است که برخی از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» پرسیدند: ذکر کثیر (ذکر بسیار) چیست؟ حضرت پاسخ داد: هر کسی تسبیح فاطمه زهرا سلام الله علیها را بگوید، ذکر بسیار گفته است.(2)

11) محمد بن عباس، از احمد بن هوذه باهلی، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از عبد الله بن حمّاد، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: تسبیح فاطمه سلام الله علیها یکی از مصادیق ذکر بسیار خداوند است که خداوند متعال در این باره فرموده است: «اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا».(3)

12) محمد بن عباس، از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از اسماعیل بن عمّار روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: حدّ ذکر در آیه «اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» چیست؟ حضرت پاسخ داد: رسول خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه سلام الله علیها تعلیم داد که سی و چهار مرتبه الله اکبر، سی و سه مرتبه سبحان الله و سی و سه مرتبه الحمد لله بگوید. پس اگر تو یک بار در شب و یک بار در روز این تسبیح را بگویی، ذکر کثیر خداوند گفته ای.(4)

13) شرف الدین نجفی، در حدیثی مرفوع از ابن عباس روایت می کند که وی در تأویل آیه «هُوَ الَّذِی يُصَلِّی عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ» گفت: منظور، درود فرستادن بر

1- [1] - کافی، ج 2، ص 357، ح 7.
2- [2] - معانی الأخبار، ص 193، ح 5.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 454، ح 15.
4- [4] - تأویل الآیات، ج 2، ص 454، ح 16.

پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام است.(1)

14) طبرسی، از زراره و حمران دو پسر اعیَن، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: هر کس تسبیح فاطمه زهرا سلام الله علیها را گوید، ذکر کثیر (بسیار) خداوند را گفته است.(2)

15) از برخی از ائمّه ما علیهم السلام روایت شده است که: هر کس که سی و سه بار بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلاّ الله وَ الله أکبر، ذکر بسیار خداوند را گفته است.(3)

16) عمر بن ابراهیم اوسی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: در آن شبی که به معراج برده شدم، (شب اسراء) جبرئیل در مقام خود ایستاد و من دیگر صدای تحیت و سلام دادن فرشتگان و سخن آنان را نمی شنیدم و در جایگاهی قرار گرفتم که دیگر تمام صداها قطع شده بود و هیچ صدایی نمی شنیدم و زندگان و مردگان نزد من برابر شدند. قلبم به تپش افتاد و اندوهم افزایش یافت. پس صدای منادی را شنیدم که به زبان علی بن ابی طالب علیه السلام به من گفت: بایست! _ ای محمد! _ چرا که پروردگار تو به تو درود می فرستد. رسول خدا می گوید: گفتم: او چگونه درود می فرستد، در حالی که او بی نیاز است از این که به کسی درود فرستد و چگونه علی علیه السلام به این مقام رسیده است؟ خداوند متعال فرمود: بخوان _ ای محمد! _ «هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَمَلَائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ» و درود من، رحمتی بر تو و امت تو است. اما این که تو صدای علی را شنیدی به خاطر این بود که چون برادرت موسی بن عمران به کوه طور آمد و آن صحنه های عظیم را به چشم خود دید، آن چه که دیده بود، باعث غفلت او از آن چه که به او القا می شد، گشت. پس حواس او را از آن عظمت و هیبت به صحبت در مورد چیزی که محبوب ترین چیز نزد او بود یعنی همان عصا، مشغول داشتیم، آن هنگام که به او فرمودم: «وَمَا تِلْکَ بِیَمِینِکَ یَا

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 454، ح 17.
2- [2] - مجمع البیان، ج 8، ص 167.
3- [3] - مجمع البیان، ج 8، ص 166.

مُوسَی»(1) [و ای موسی! در دست راست تو چیست؟] و چون علی علیه السلام، محبوب ترین مردم نزد تو بود، با تو با زبان و سخن او، سخن گفتم تا قلب تو از آن وحشت آرامش یابد و آن چه را که به تو القا می شود، درک کنی. همچنین فرمود: «وَلِیَ فِیهَا مَآرِبُ أُخْرَی»(2) [و کارهای دیگری هم برای من از آن برمی آید]. در آن شب هزار معجزه اتفاق افتاد که این جا مجال مطرح کردن آنها نیست.

«یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِیرًا(45) وَ...وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ وَکَفَی بِاللَّهِ وَکِیلًا(48)»

«یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِیرًا(45) وَدَاعِیًا إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُّنِیرًا(46) وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا کَبِیرًا(47) وَلَا تُطِعِ الْکَافِرِینَ وَالْمُنَافِقِینَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ وَکَفَی بِاللَّهِ وَکِیلًا(48)»

[ای پیامبر! ما تو را (به سِمَت) گواه و بشارتگر و هشداردهنده فرستادیم * و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی تابناک* و مؤمنان را مژده ده که برای آنان از جانب خدا بخشایشی فراوان خواهد بود* و کافران و منافقان را فرمان مبر و از آزارشان بگذر و بر خدا اعتماد کن و کارسازی (چون) خدا کفایت می کند]

1) علی بن ابراهیم پیرامون آیات «إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِیرًا* وَدَاعِیًا إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُّنِیرًا* وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا کَبِیرًا* وَلَا تُطِعِ الْکَافِرِینَ وَالْمُنَافِقِینَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ وَکَفَی بِاللَّهِ وَکِیلًا» می گوید: این آیه، پنج سال پیش از هجرت در مکه نازل شده است و این، دلیلی بر خلاف تألیف کنونی قران است [که کل آیات سوره احزاب را مدنی می داند].(3)

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نَکَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ...فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِیلًا(49)»

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نَکَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَکُمْ

1- [1] - طه/ 17.
2- [2] - طه/ 18.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 169.

عَلَیْهِنَّ مِنْ عِدَّهٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِیلًا(49)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر زنان مؤمن را به نکاح خود درآوردید آن گاه پیش از آن که با آنان همخوابگی کنید، طلاقشان دادید، دیگر بر عهده آنها عده ای که آن را بشمارید، نیست. پس مهرشان را بدهید و خوش و خرّم آنها را رها کنید]

1) شیخ در تهذیب، با سند خود، از محمد بن علی بن محبوب، از کوفی، از حسن بن سیف، از برادرش علی، از پدرش، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِیلًا» فرمود: یعنی تا آن جا که می توانید با کارهای خوب و هدیه مناسب، آنان را بهره مند کنید؛ چرا که آنان با افسردگی، ترس و نگرانی شدید و شماتت از سوی دشمنان خود از خانه شوهر به سوی خانواده خود بازمی گردند و خداوند، کریم و بخشنده است. او خود حیا می ورزد و اهل حیا را دوست دارد و گرامی ترین شما کسی است که همسران خود را گرامی بدارد.(1)

«یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ أَزْوَاجَکَ اللَّاتِی آتَیْتَ أُجُورَهُنَّ...مَلَکَتْ یَمِینُکَ وَکَانَ اللَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ رَّقِیبًا(52)»

«یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ أَزْوَاجَکَ اللَّاتِی آتَیْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَکَتْ یَمِینُکَ مِمَّا أَفَاء اللَّهُ عَلَیْکَ وَبَنَاتِ عَمِّکَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِکَ وَبَنَاتِ خَالِکَ وَبَنَاتِ خَالَاتِکَ اللَّاتِی هَاجَرْنَ مَعَکَ وَامْرَأَهً مُّؤْمِنَهً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِیُّ أَن یَسْتَنکِحَهَا خَالِصَهً لَّکَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِینَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَیْهِمْ فِی أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ لِکَیْلَا یَکُونَ عَلَیْکَ حَرَجٌ وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا(50) تُرْجِی مَن تَشَاء مِنْهُنَّ وَتُؤْوِی إِلَیْکَ مَن تَشَاء وَمَنِ ابْتَغَیْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْکَ ذَلِکَ أَدْنَی أَن تَقَرَّ أَعْیُنُهُنَّ وَلَا یَحْزَنَّ وَیَرْضَیْنَ بِمَا آتَیْتَهُنَّ کُلُّهُنَّ وَاللَّهُ یَعْلَمُ مَا فِی قُلُوبِکُمْ وَکَانَ اللَّهُ عَلِیمًا حَلِیمًا(51) لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاء مِن بَعْدُ وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَکَتْ یَمِینُکَ وَکَانَ اللَّهُ

1- [1] - تهذیب، ج 8، ص 141، ح 488.

عَلَی کُلِّ شَیْءٍ رَّقِیبًا(52)»

[ای پیامبر! ما برای تو آن همسرانی را که مهرشان را داده ای، حلال کردیم و (کنیزانی) را که خدا از غنیمت جنگی در اختیار تو قرار داده و دختران عمویت و دختران عمّه هایت و دختران دایی تو و دختران خاله هایت که با تو مهاجرت کرده اند و زن مؤمنی که خود را (داوطلبانه) به پیامبر ببخشد، در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد (این ازدواج از روی بخشش) ویژه توست نه دیگر مؤمنان. ما نیک می دانیم که در مورد زنان و کنیزانشان چه بر آنان مقرر کرده ایم تا برای تو مشکلی پیش نیاید و خدا همواره آمرزنده مهربان است* نوبت هر کدام از آن زنها را که می خواهی به تأخیر انداز و هر کدام را که می خواهی پیش خود جای ده و بر تو باکی نیست که هر کدام را که ترک کرده ای، (دوباره) طلب کنی. این نزدیکتر است برای این که چشمانشان روشن گردد و دلتنگ نشوند و همگی شان به آن چه به آنان داده ای خشنود گردند و آن چه در دلهای شماست خدا می داند و خدا همواره دانای بردبار است* از این پس دیگر (گرفتن) زنان و نیز این که به جای آنان، زنان دیگری بر تو حلال نیست؛ هر چند زیبایی آنها برای تو مورد پسند افتد به استثنای کنیزان و خدا همواره بر هر چیزی مراقب است]

1) علی بن ابراهیم: سپس خداوند پیامبرش را مورد خطاب قرار داد و فرمود: «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ أَزْوَاجَکَ اللَّاتِی آتَیْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَکَتْ یَمِینُکَ مِمَّا أَفَاء اللَّهُ عَلَیْکَ» یعنی از غنیمت «وَبَنَاتِ عَمِّکَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِکَ وَبَنَاتِ خَالِکَ وَبَنَاتِ خَالَاتِکَ اللَّاتِی هَاجَرْنَ مَعَکَ وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِیُّ أَن یَسْتَنکِحَهَا خَالِصَةً لَّکَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِینَ».(1)

2) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از داود بن سِرحان، از زراره روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: هبه (این که زن هیچ گونه مهری برای خود قائل نشود) تنها بر پیامبر صلی الله علیه و آله حلال بود، ولی دیگران تنها با قرار دادن مهر می توانند

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 169.

ازدواج کنند.(1)

روایات مربوط به این آیه، ان شاء الله در تفسیر آیه بعدی آن خواهد آمد.

3) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و همگی از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی روایت می کنند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ أَزْوَاجَکَ» پرسیدم: چه تعداد زن بر پیامبر صلی الله علیه و آله حلال بود؟ حضرت پاسخ داد: هر تعداد که می خواست بر او حلال بود. عرض کردم: تفسیر آیه «لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاء مِن بَعْدُ وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ» چیست؟ حضرت پاسخ داد: رسول خدا صلی الله علیه و آله می توانست با هر کدام از دختران عمو، عمه ها، دایی، خاله ها و همسران او که به همراه او مهاجرت کرده بودند، ازدواج کند. همچنین بر او حلال بود که با زن مؤمنی بدون آن که زن برای خود مهری قائل شود، ازدواج کند که به این کار، هبه گفته می شود و تنها بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بود. اما دیگران تنها می توانند با قرار دادن مهریه ازدواج کنند. منظور از آیه «وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ» نیز همین است. به حضرت عرض کردم: تفسیر آیه «تُرْجِی مَن تَشَاء مِنْهُنَّ وَتُؤْوِی إِلَیْکَ مَن تَشَاء» چیست؟ حضرت پاسخ داد: یعنی با هر کدام از زنان که به او جای دهد، ازدواج کرده است و با هر کدام که به تأخیر بیندازد، ازدواج نکرده است. راوی می گوید: از حضرت تفسیر آیه «لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاء مِن بَعْدُ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از آن، تنها، زنانی است که در آیه «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أُمَّهَاتُکُمْ وَبَنَاتُکُمْ وَأَخَوَاتُکُمْ و...»(2) [(نکاح اینان) بر شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و ...] حرام شده بودند و اگر معنای آن همان گونه که آنها می گویند می بود، باید خداوند زنانی را که بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام بودند، بر شما حلال کرده باشد [در حالی که چنین نیست]، هر کدام از شما هر زمان که بخواهد همسرش را تغییر می دهد. لیکن معنای آیه این گونه که آنها می گویند، نیست. خداوند عزّ و جلّ بر پیامبر خود حلال

1- [1] - کافی، ج 5، ص 384، ح 2.
2- [2] - نساء/ 23.

گردانیده که با هر زنی که خواست ازدواج کند، مگر آن زنانی که خداوند در آیه فوق از سوره نساء بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام کرده بود.(1)

4) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از ابن ابی نجران، از عاصم بن حمید، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاء مِن بَعْدُ وَلَا أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَکَتْ یَمِینُکَ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: می بینم که شما ادعا می کنید که آن زنانی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حرام بوده، بر شما حلال می باشد، در حالی که خداوند عزّ و جلّ برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال گردانیده بود که با هر زنی که می خواهد ازدواج کند و منظور خداوند از این که فرمود: زنان بر تو حلال نیستند، زنانی بوده که به حکم آیه «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أُمَّهَاتُکُمْ وَبَنَاتُکُمْ»(2) [(نکاح اینان) بر شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان] بر شما حرام شده بود.(3)

5) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد، از ابن ابی نجران، از عبد الکریم بن عمرو، از ابو بکر حضرمی روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام پیرامون آیه «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ أَزْوَاجَکَ» پرسیدم که: چه تعداد زن، بر پیامبر صلی الله علیه و آله حلال بود؟ حضرت پاسخ داد: پیامبر صلی الله علیه و آله با هر زنی که می خواست می توانست ازدواج کند. راوی می گوید: تفسیر آیه «وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: هبه، تنها بر رسول خدا حلال بود و اما دیگران تنها با قرار دادن مهریه می توانند ازدواج کنند. راوی می گوید: عرض کردم: معنای آیه «لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاء مِن بَعْدُ» چیست؟ حضرت پاسخ داد: منظور از آن، تنها، زنانی است که در آیه «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أُمَّهَاتُکُمْ وَبَنَاتُکُمْ وَأَخَوَاتُکُمْ وَعَمَّاتُکُمْ وَخَالاَتُکُمْ»(4) [(نکاح اینان) بر

1- [1] - کافی، ج 5، ص 387، ح 1.
2- [2] - نساء/ 23.
3- [3] - کافی، ج 5، ص 388، ح 2.
4- [4] - نساء/ 23.

شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه هایتان و خاله هایتان] حرام شده بودند و اگر معنای آن همان گونه که آنها می گویند می بود، باید خداوند زنانی را که بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام بودند، بر شما حلال کرده باشد [در حالی که چنین نیست]، هر کدام از شما هر زمان که بخواهد همسرش را تغییر می دهد. لیکن معنای آیه این گونه که آنها می گویند، نیست. خداوند عزّ و جلّ بر پیامبر خود حلال گردانیده که با هر زنی که خواست ازدواج کند، مگر آن زنانی که خداوند در آیه فوق از سوره نساء بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام کرده بود.(1)

6) محمد بن یعقوب، از احمد بن محمد عاصمی، از علی بن حسن بن فضّال، از علی بن اسباط، از عمویش یعقوب بن سالم، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: معنای آیه «لَا یَحِلُّ لَکَ النِّسَاء مِن بَعْدُ» چیست؟ حضرت پاسخ داد: تنها زنانی که در آیه «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أُمَّهَاتُکُمْ وَبَنَاتُکُمْ»(2) [(نکاح اینان) بر شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان] بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام شده بودند، بر او حرام است و اگر معنای آیه همان گونه که آنها می گویند می بود، باید آن زنانی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام بودند، بر شما حلال می شدند. هر کدام از شما هر طور که بخواهد معنای آیه را تغییر می دهد؛ اما معنای آیه، این گونه که آنها می گویند، نیست. احادیث آل محمد علیهم السلام بر خلاف احادیث مردم است. خداوند عزّ و جلّ بر پیامبر خود حلال گردانیده که با هر زنی که خواست ازدواج کند و منظور خداوند، از آن آیه، تنها زنانی بوده که در این آیه فوق از سوره نساء، بر پیامبر صلی الله علیه و آله حرام شده بودند. (3)

7) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از جمیل بن درّاج و محمد بن حُمران روایت می کند که گفتند: از امام صادق

1- [1] - کافی، ج 5، ص 389، ح 4.
2- [2] - نساء/ 23.
3- [3] - کافی، ج 5، ص 391، ح 8

علیه السلام پرسیدیم: ازدواج با چه تعداد زن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بود؟ حضرت در پاسخ فرمود: «آن چه را که میخواست _ با دستش چنین میگوید _ این زنان بر او حلال بودند» منظور از اشاره دست، این است که دستش را می بست.(1)

8) محمد بن یعقوب با سند خود، از عاصم بن حمید، از ابو بصیر و دیگران پیرامون نام و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله، نسب و ویژگی های آنها روایت کرده است که گفتند: نام همسران پیامبر صلی الله علیه و آله: عائشه، حَفْصَه، امّ حبیب بنت ابو سفیان بن حرب، زینب بنت جَحش، سَوْدَه بنت زَمعه، میمونه بنت حارث، صفیّه بنت حییّ بن اخطب، امّ سلمه بنت ابی امیّه و جُوَیریّه بنت حارث می باشد. عائشه، از قبیله تیم، حفصه از قبیله عَدیّ، امّ سلمه از قبیله بنی مخزوم، سَوْده از قبیله بنی اسد بن عبد العُزّی، زینب بنت حجش از قبیله بنی اسد که از بنی امیه محسوب می شود، امّ حبیب بنت ابو سفیان از بنی امیه، میمونه بنت حارث از قبیله بنی هلال و صفیّه بنت حییّ بن اخطب، از قبیله بنی اسرائیل بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام وفات، نه همسر داشت. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله، همسرانی به غیر از اینهایی که نامبرده شد داشت که مهریّه خود را به رسول خدا بخشیده بودند. همین طور خدیجه بنت خویلد که مادر فرزندان او است و زینب بنت ابو جوزاء که به بیماری جذام مبتلا شد و کِندیّه، از جمله همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند.(2)

9) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمید، از حمّاد، از حلبی، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوره حیات حضرت خدیجه- که خدا از او خشنود باد- زن دیگری اختیار نکرد.(3)

10) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطّاب، از حسن بن

1- [1] - کافی، ج 5، ص 389، ح 3
2- [2] - کافی، ج 5، ص390، ح 5
3- [3] - کافی، ج 5، ص 391، ح 6.

علی بن یقطین، از عاصم بن حمید، از ابراهیم بن یحیی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با امّ سلمه ازدواج کرد و عمر بن ابی سلمه، در حالی که به سن احتلام (بلوغ) نرسیده بود، ام سلمه را به ازدواج او در آورد.(1)

11) شیخ در تهذیب، با سند خود، از حسین بن سعید، از احمد بن محمد، از داود بن سرحان، از زراره روایت کرده است که گفت: از حضرت پرسیدم: ازدواج با چه تعداد زن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بود؟ حضرت پاسخ داد: رسول خدا صلی الله علیه و آله می توانست به هر اندازه که بخواهد ازدواج کند. راوی می گوید: پرسیدم: تفسیر آیه «وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ» چیست؟ حضرت پاسخ داد: هبه، تنها برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بود، ولی دیگران تنها به وسیله قراردادن مهریه می توانند ازدواج کنند.(2)

12) ابن بابویه، از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی- که خدا از او خشنود باد- از حسین بن علی بن حسین سُکّری، از محمد بن زکریّا جوهری، از جعفر بن محمد بن عُماره، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با پانزده زن ازدواج کرد و با سیزده تن از آنان آمیزش نمود (دخول کرد) و به هنگام وفات نه همسر داشت.

آن دو همسری که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنها آمیزش نکرد، عَمْرَه و شنباء و آن همسرانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنها آمیزش نمود (دخول کرد) عبارت بودند از: خدیجه دختر خویلد، سوده دختر زمعه، امّ سلمه (که نام او هند دختر ابی امیّه است)، امّ عبد الله عایشه دختر ابو بکر، حفصه دختر عمر، زینب دختر خزیمه بن حارث امّ المساکین، سپس زینب دختر جحش، امّ حبیب رمله دختر ابو سفیان، میمونه دختر حارث، زینب دختر عُمیَس، جویریه دختر حارث، سپس صفیّه دختر حییّ بن اخطب نام داشتند و آن زنی که مهریه خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشید و از راه هبه با رسول خدا صلی الله علیه و

1- [1] - کافی، ج 5، ص391، ح.7.
2- [2] - تهذیب، ج 7، ص 364، ح 1478.

آله ازدواج نمود، خَوله دختر حَکیم سَلمی بود. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله دو سُرّیّه(1) داشت که حضور خویش را علاوه بر زنان خود با آنان نیز قسمت می کرد. آن نُه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله که حضرت هنگام وفات داشت، عبارتند از: عایشه، حفصه، امّ سلمه، زینب دختر جحش، میمونه دختر حارث، امّ حبیب دختر ابو سفیان، صفیّه دختر حییّ بن اخطب، جویریّه دختر حارث، سوده دختر زمعه بودند و بهترین زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله، خدیجه بنت خویلد، پس از او امّ سلمه بنت ابو امیّه و در مرتبه بعد جویریه بنت حارث بودند.(2)

13) علی بن ابراهیم: نزول این آیه، به این دلیل بوده که زنی از انصار که آماده شده و خود را آرایش کرده بود، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! آیا شما به من نیازی در خود احساس می کنید؟ چرا که من آمده ام تا مهریه خود را به شما هبه کنم و با شما ازدواج نمایم. عایشه به آن زن گفت: خدا تو را زشت گرداند (نفرین بر تو)! چرا این قدر تمایل به مردان داری؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود: _ ای عایشه!_ بس کن. او میل به رسول خدا دارد؛ زمانی که تو از رسول خدا، کناره گیری می کنی. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به زن انصاری فرمود: خدا تو را و شما را ای جماعت انصار، مورد رحمت خود قرار دهد؛ چرا که مردان شما مرا یاری کردند و زنان شما، به من تمایل پیدا کردند. ای زن بازگرد _ خدا تو را مورد رحمت قرار دهد _ زیرا من منتظر دستور خداوند هستم. این گونه بود که خداوند، این آیه را نازل فرمود: «وَامْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِیُّ أَن یَسْتَنکِحَهَا خَالِصَةً لَّکَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِینَ» پس ازدواج هبه (بخشیدن مهریه) تنها برای رسول خدا صلی الله علیه و آله جایز بود. (3)

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلَّا أَن یُؤْذَنَ لَکُمْ...أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ کَانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمًا(54)»

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلَّا أَن یُؤْذَنَ لَکُمْ إِلَی طَعَامٍ غَیْرَ نَاظِرِینَ

1- [1] - سُریّه: کنیزی است که او را در خانه خود سکنی میدهید. «اقرب الموارد- ریشه سرر».

2- [2] - خصال، ص419،ح13.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص169.

إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمًا(53) إِن تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا(54)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! داخل اتاقهای پیامبر مشوید، مگر آن که برای (خوردن) طعامی به شما اجازه داده شود (آن هم) بی آن که در انتظار پخته شدن آن باشید. ولی هنگامی که دعوت شدید، داخل گردید و وقتی غذا خوردید، پراکنده شوید؛ بی آن که سرگرم سخنی گردید. این (رفتار) شما پیامبر را می رنجاند، و(لی) از شما شرم می دارد و حال آن که خدا از حق(گویی) شرم نمی کند و چون از زنان (پیامبر) چیزی خواستید، از پشت پرده از آنان بخواهید. این برای دلهای شما و دلهای آنان پاکیزه تر است و شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید و مطلقاً (نباید) زنانش را پس از (مرگ) او به نکاح خود درآورید؛ چرا که این (کار) نزد خدا همواره (گناهی) بزرگ است* اگر چیزی را فاش کنید یا آن را پنهان دارید، قطعاً خدا به هر چیزی داناست]

1) علی بن ابراهیم: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله با زینب دختر جحش که او را دوست می داشت، ازدواج نمود، ولیمه ای به مناسبت ازدواج ترتیب داد و اصحاب خود را دعوت نمود. هنگامی که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله غذا را خوردند، دوست داشتند که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله مانده و با او صحبت کنند؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست داشت که با زینب خلوت کند. این گونه بود که خداوند، این آیه را نازل فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ» چرا که آنان بدون اذن داخل می شدند، تا «مِن وَرَاءِ حِجَابٍ». (1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص170.

2) ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حسین بن علوان، از اعمش، از عبایه اسدی، از عبد الله بن عباس روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله با زینب بنت جحش ازدواج نموده و ولیمه ای ترتیب داد و آن ولیمه، حَیس (غذایی که از خرما، روغن و کشک درست می شود) بود و از اصحاب خود هر نوبت ده نفر را دعوت می کرد و آنها چون از خوردن غذا فارغ می شدند، تمایل داشتند که با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن بگویند و فرصت را برای نگاه به چهره حضرت، غنیمت بشمارند و رسول خدا صلی الله علیه و آله تمایل داشت به این که آنان، زحمت را کم کرده تا او بتواند با اهل منزل خود خلوت کند؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله تازه عروسی کرده بود و از این که مؤمنان موجب آزار او می شدند، بیزار بود. این گونه بود که خداوند عزّ و جلّ این آیه را نازل فرمود: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلَّا أَن یُؤْذَنَ لَکُمْ إِلَی طَعَامٍ غَیْرَ نَاظِرِینَ إِنَاهُ وَلَکِنْ إِذَا دُعِیتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِینَ لِحَدِیثٍ إِنَّ ذَلِکُمْ کَانَ یُؤْذِی النَّبِیَّ فَیَسْتَحْیِی مِنکُمْ وَاللَّهُ لَا یَسْتَحْیِی مِنَ الْحَقِّ» چون این آیه نازل شد، مردم پس از آن که غذایی را که رسول خدا تدارک دیده بود می خوردند، بی درنگ رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترک گفته و بیرون می رفتند. همچنین حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدت هفت روز نزد زینب بنت جحش ماند. سپس به خانه امّ سلمه بنت ابو امیّه رفت و همان شب و فردای آن روز را نزد او بود. چون خورشید بالا آمد، علی علیه السلام به در آن خانه آمده و خیلی آهسته در زد. رسول خدا صلی الله علیه و آله صدای در زدن او را شناخت. اما امّ سلمه این که کسی در زده را انکار کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به امّ سلمه فرمود: ای امّ سلمه! برخیز و در را به روی او بگشای. امّ سلمه عرض کرد: ای رسول خدا! او چه کسی است که آن قدر اهمیت دارد که من، باید برخیزم و در را به روی او بگشایم در صورتی که همین دیروز آیه «وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاء حِجَابٍ» در شأن ما (زنان پیامبر) نازل شد. پس او کیست که آن

قدر اهمیت دارد که من، باید با اندام زیبا و دست بندهای خود (زیورآلاتی که به سر و دست دارم) به استقبال او بروم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله با هیئتی برافروخته و عصبانی پاسخ داد: «مَّنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ»(1) [هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت خدا را فرمان برده] برخیز و در را به روی او بگشا؛ چرا که پشت در مردی ایستاده که نادان(2) و سبک مغز(3) نیست و در کار خود عجول نمی باشد. خداوند و رسولش را دوست می دارد و خداوند و رسولش نیز او را دوست می دارند و او تا زمانی که صدای گام های تو قطع نشود و مطمئن نشود که تو به پس پرده بازگشتهای، در را نمی گشاید. امّ سلمه برخاست در حالی که نمی دانست چه کسی پشت در است و تنها آن توصیف و مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله از او را در خاطر سپرده بود. پس به سوی در رفت در حالی که این جمله را زمزمه می کرد: آفرین! آفرین به مردی که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می دارند. پس امّ سلمه در را به روی او گشود و علی علیه السلام دو لنگه در را گرفت و همچنان پشت در ایستاد تا آن که صدای گام برداشتن امّ سلمه قطع شد و امّ سلمه به اندرونی خود رفت. آن گاه علی علیه السلام در را گشود و وارد شد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای امّ سلمه! آیا او را می شناسی؟ امّ سلمه پاسخ داد: آری و این توصیف و مدح بر او گوارا باشد. او علی بن ابی طالب علیه السلام است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: _ ای امّ سلمه! _ راست گفتی، او علی بن ابی طالب علیه السلام است. گوشت او، از گوشت من، خون او، از خون من و او نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی است؛ جز آن که پیامبری پس از من نیست. ای امّ سلمه! گوش بده و گواه باش که او علی بن ابی طالب، امیر المؤمنین سیّد الوصییّن (امیر مؤمنان و سرور جانشینان من) می باشد و گنجینه دانش من و دروازه علم من است که باید از طریق او به علم من رسید و او از اهل بیت

1- [1] - نساء/ 80.
2- [2] - خُرق: نادانی و حماقت «لسان العرب- ریشه خرق».
3- [3] - نزَق: کم عقلی و سبک مغزی «لسان العرب- ریشه نزق».

من است که جانشین من بر مردگان و زندگان امت من می باشد، و برادرم در دنیا و آخرت و همراه من در سَنام اَعلَی است. _ ای امّ سلمه! _ گواه باش و به خاطر بسپار که او با ناکثین (طلحه و زبیر)، قاسطین (معاویه) و مارقین (خوارج) جنگ خواهد کرد.(1)

سید رضی در کتاب مناقب، این روایت را با سند خود از اعمش، از عبایه اسدی، از عبد الله بن عباس روایت کرده است.

3) شیخ در کتاب امالی خود، از محمد بن محمد، از ابو الحسن علی بن بلال مهلّبی، از مزاحم بن عبد الوارث بن عبّاد بصری در مصر، از محمد بن زکریا غَلابی، از عباس بن بکّار، از ابو بکر هلالی، از عکرمه، از ابن عباس و همچنین غلابی، از احمد بن محمد واسطی، از عمر بن یونس یمامی، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس و همچنین ابو عیسی عبید الله بن فضل طائی، از حسین بن علی بن حسین بن علی بن عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام، از محمد بن سلام کوفی، از احمد بن محمد واسطی، از محمد بن صالح و محمد بن صلت، از عمر بن یونس یمامی، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت می کند که گفت: حسین بن علی علیه السلام به هنگام بیماری امام حسن علیه السلام که به خاطر همان بیماری درگذشت، نزد او رفت و امام حسن علیه السلام به او فرمود: _ ای برادر! _ بنویس که این، وصیت حسن بن علی به برادرش حسین بن علی علیه السلام است و وصیت می کند که او گواهی می دهد که خدایی جز خدای یگانه نیست و شریکی ندارد و این که او حق پرستش خداوند را به جای آورده و خداوند در فرمانروایی خود، شریکی ندارد و فراتر از او کسی نیست و او همه چیز را آفرید و آن را سامان بخشید. او شایسته ترین کسی است که لیاقت پرستش و ستایش را دارد. هر کس که از او پیروی کند، هدایت و هر کس که از او سرکشی کند، گمراه می شود و هر کس که به سوی او توبه کرده و بازگردد، هدایت می شود. پس من - ای حسین! - تو را به همسر، فرزندان و اهل بیتم سفارش می کنم که کسی از میان آنان، اگر بدی کرد، از او در گذری و اگر خوبی کرد، او را بپذیری و جانشین من و

1- [1] - علل الشرائع، ص 83، ح 3.

پدری برای فرزندانم باشی و مرا کنار جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاک بسپاری. من نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و بیت او خیلی بیشتر از کسانی که بدون اجازه او، آنان را وارد بیت او کردند و نیز از کسانی که پیش از رسول خدا صلی الله علیه و آله بدون اجازه کتبی وارد خانه اش شدند، سزاوارترم؛ چرا که خداوند متعال در آیاتی که در کتاب خود بر رسول خود نازل کرده، فرموده است: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلَّا أَن یُؤْذَنَ لَکُمْ» به خداوند سوگند! رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوره حیات خود به آنان اجازه نداد تا بدون اذن او وارد خانه اش شوند و پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز اذنی در این رابطه برایشان نیامده است؛ اما به ما اجازه داده شده که در چیزهایی که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما ارث رسیده تصرف و استفاده کنیم. پس اگر دیدی که کار بر تو دشوارتر شد، تو را به خویشاوندی که خداوند متعال باعث آن شد و خویشاوندی نسبی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله داری، سوگند می دهم که به خاطر من حتی به اندازه ظرف حِجامت خون نریزی تا آن که با رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدار کنیم و پیش او شکوه نموده و او را از رفتار و دشمنی که مردم پس از وفات او، با ما داشتند، آگاه سازیم. حضرت این سخنان را فرمود و سپس از دنیا رفت. (1)

4) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن نضر، از محمد بن مروان در حدیث مرفوعی از ائمه علیهم السلام روایت می کند که پیرامون شأن نزول آیه «وَمَا کَانَ لَکُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ» فرمودند: این آیه در شأن علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام نازل شده است «کَالَّذِینَ آذَوْا مُوسَی فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَکَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِیهًا»(2) [مانند کسانی مباشید که موسی را (با اتهام خود) آزار دادند و خدا او را از آن چه گفتند، مبرّا ساخت و نزد خدا آبرومند بود](3)

1- [1] - امالی، ج 1، ص 159.
2- [2] - احزاب/ 6.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 342، ج 9.

5) علی بن ابراهیم: شأن نزول این آیه، این است که چون خداوند آیه «النَّبِیُّ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»(1) [پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر (و نزدیک تر) است و همسرانش مادران ایشانند] را نازل فرمود و خداوند ازدواج با زنان پیامبر را بر مسلمانان حرام کرد، طلحه خشمگین شده و گفت: [پیامبر] زنانش را بر ما حرام می کند، در حالی که او با زنان ما ازدواج می کند! اگر خداوند، محمد را بمیراند، در میان خلخا ل ها و زیورآلات زنانش خواهیم دوید (و با آنان ازدواج خواهیم کرد)، همچنان که او در میان خلخال های زنان ما می دوید. این گونه بود که خداوند، این آیه را نازل فرمود: «وَمَا کَانَ لَکُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنکِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِکُمْ کَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِیمًا* إِن تُبْدُوا شَیْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ کَانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمًا».(2)

6) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: حتی اگر ازدواج با زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله به حکم آیه «وَمَا کَانَ لَکُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنکِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا» بر تمام مردم حرام نمی شد، به حکم آیه «وَلاَ تَنکِحُواْ مَا نَکَحَ آبَاؤُکُم مِّنَ النِّسَاء»(3) [و با زنانی که پدرانتان به ازدواج خود درآورده اند، نکاح مکنید] بر امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، حرام می گشت؛ چرا که مرد نمی تواند با همسر جدّ خود، ازدواج نماید.(4)

7) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی، از ابان بن عثمان، از ابو جارود روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم در حالی که آیه «وَ وَصَّیْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَیْهِ حُسْنًا»(5) [و به انسان سفارش

1- [1] - احزاب/ 6.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص170.
3- [3] - نساء/ 22.
4- [4] - کافی، ج 5، ص 420، ح 1.
5- [5] - عنکبوت/ 8.

کردیم که به پدر و مادر خود نیکی کند] را تلاوت می کرد، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله، یکی از والدین است. عبد الله بن عجلان عرض کرد: آن دیگری کیست؟ حضرت پاسخ داد: آن دیگری، علی علیه السلام است و ازدواج با زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما حرام است و این حکم، بیش از دیگران به ما تعلق دارد.(1)

8) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از سعد بن ابی عروه، از قتاده، از حسن بصری روایت می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله با زنی از قبیله بنی عامر بن صَعصَعه به نام شنباء که از زنان هم عصر خود زیباروتر بود، ازدواج نمود. چون نگاه عایشه و حفصه به او افتاد، گفتند: این زن، با این زیبایی خود حتماً در دل رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر از ما جا باز می کند و بر ما چیره خواهد شد. از این رو به آن زن گفتند: رسول خدا از تو شوق به آمیزش را نبیند! پس چون آن زن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله دست خود را به سوی او دراز کرد و آن زن گفت: به خدا پناه می برم! پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از او دست کشید و او را طلاق داد و به خانواده اش بازگرداند. پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله با زنی از قبیله کِنده دختر ابو الجَون ازدواج نمود. چون ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، پسر ماریّه قبطیّه در گذشت، این زن گفت: اگر محمد پیامبر خدا بود، پسرش نمی مرد. این گونه بود که رسول خدا او را پیش از آن که با او آمیزش کند، به خانواده اش بازگرداند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله درگذشت و ابو بکر زعامت مردم را در دست گرفت، آن دو زن از قبیله بنی عامر و کِنده که از آنها خواستگاری شده بود، نزد ابو بکر آمدند تا بپرسند که آیا می توانند ازدواج کنند یا نه؟ ابو بکر و عمر با هم مشورت نموده و به آن دو گفتند: شما مخیّرید که اگر می خواهید ازدواج نکنید و یا اگر می خواهید ازدواج کنید. آن دو زن، دومین گزینه را اختیار کرده و ازدواج کردند. در نتیجه، یکی از این دو مرد که با آن دو ازدواج کرده بودند، به بیماری جذام مبتلا شد و دیگری عقل خود را از

1- [1] - کافی، ج 5، ص420، ح 2.

دست داد و دیوانه شد.

عمر بن اذینه می گوید: زراره و فضیل، این حدیث را از امام باقر علیه السلام نقل کرده اند و حضرت در آن فرمود: در تمام چیزهایی که خداوند، از آن نهی فرموده، معصیت و نافرمانی صورت گرفته است؛ حتی پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله، با همسران او ازدواج کرده اند. حضرت، در آن حدیث، ماجرای آن دو زن از قبیله بنی عامر و کنده را ذکر نمود. سپس حضرت فرمود: اگر از آنها می پرسیدی که زنی با مردی ازدواج نموده و آن مرد پیش از آن که با او آمیزش کند، او را طلاق داده است. آیا ازدواج با او بر پسر آن مرد، حلال است؟ پاسخ میدادند: خیر. پس [با این که] حرمت ازدواج با زنان رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر از حرمت ازدواج با زنان پدرانشان بود، [چگونه به خود اجازه دادند که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله با زنان او ازدواج کنند؟] (1)

همچنین محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از موسی بن بکر، از زراره بن اعین، از امام باقر علیه السلام، عین این حدیث را روایت کرده است.(2)

9) ابن طاووس در کتاب طرائف خود می گوید: یکی از عجائبی که از عثمان و طلحه دیده شده، ماجرایی است که سُدّی در تفسیر قرآن خود، در تفسیر سوره احزاب آیه «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمًا» نقل کرده و گفت است: چون ابو سلمه و خُنَیس بن حُذافه درگذشتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله با همسران آن دو یعنی امّ سلمه و حفصه ازدواج نمود، طلحه و عثمان گفتند: آیا محمد می تواند پس از مرگ ما با زنانمان ازدواج کند، ولی ما نمی توانیم پس از وفات او با زنانش ازدواج کنیم! به خدا سوگند! اگر او بمیرد زنانش را مورد هدف قرار می دهیم (و با آنان ازدواج می کنیم.)

طلحه به عایشه و عثمان به امّ سلمه علاقه داشتند. این گونه بود که خداوند

1- [1] - کافی، ج 5، ص 421، ح 3.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 421، ح 4.

متعال، آیات «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَدًا»، «إِن تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» و آیه «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِى الدُّنْيَا وَالْآخِرَهِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا»(1) [بی گمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت آور آماده ساخته است] را نازل کرد.(2)

«لَّا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِى آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ...وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا(57)»

«لَّا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِى آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاء إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاء أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا(57)»

[بر زنان در مورد پدران و پسران و برادران و پسران برادران و پسران خواهران و زنان (همکیش) و بردگانشان گناهی نیست (که دیده شوند) و باید از خدا پروا بدارید که خدا همواره بر هر چیزی گواه است]

1) علی بن ابراهیم: سپس خداوند به گروه مشخصی اجازه داد که بدون اذن می توانند نزد همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله بروند. پس فرمود: «لَّا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِى آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاء إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاء أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا».(3)

2) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از ابراهیم بن ابی بلاد و یحیی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم، از معاویه بن عمّار روایت کرده است که گفت: نزدیک به سی مرد نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودیم که پدرم نزد حضرت آمد و امام صادق علیه السلام به او خوش آمد گفته و او را کنار خود نشاند و خیلی او را مورد احترام قرار داد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: ابو معاویه با من کاری دارد، پس اگر می شود، زحمت را کم

1- [1] - احزاب/ 57.

2- [2] - طرائف، ص 492.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 170.

کرده و بروید. راوی می گوید: پس همگی برخاستیم. پدرم به من گفت: ای معاویه! بازگرد. پس بازگشتم. امام صادق علیه السلام فرمود: آیا این جوان، پسر تو است؟ پدرم پاسخ داد: آری و او اعتقاد دارد که مردم مدینه عملی انجام می دهند که بر آنان حلال نیست. حضرت پرسید: آن مسئله چیست؟ راوی می گوید: عرض کردم: زنان قبیله قریش و زنان هاشمی سوار شتر یا اسب می شوند و دست خود را بر سر برده سیاه و بازوی خود را به دور گردن او می آویزند. امام صادق علیه السلام فرمود: پسر جان! آیا قرآن نمی خوانی؟ عرض کردم: آری، می خوانم. حضرت فرمود: آیه «لَّا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِی آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاء إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاء أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ» را بخوان. سپس فرمود: پسر جان! اشکالی ندارد که بنده و مملوک زنی، به مو و ساق (از پاشنه پا تا زانوی) او نگاه کند.(1)

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا(56)»

[خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید! بر او درود فرستید و به فرمانش بخوبی گردن نهید]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از ابن فضال، از علی بن نعمان، از ابو مریم انصاری روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: چگونه بر جنازه رسول خدا نماز خوانده شد؟ حضرت پاسخ داد: چون امیر المؤمنین علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را غسل داده و کفن کرد، ملافه ای را به روی او کشید و سپس ده مرد را به کنار جنازه آورد و آنها گرد او حلقه زدند. سپس امیر المؤمنین علیه السلام در میان آنان ایستاد و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» پس آن گروه نیز همین آیه ای را که امیر المؤمنین علیه السلام تلاوت فرموده بود،

1- [1] - کافی، ج 5، ص 531، ح 2.

تکرار کردند تا این که اهالی مدینه و اهالی عَوالی [محله ای در حاشیه مدینه] بر جنازه رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز گزاردند.(1)

2) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از علی بن سیف، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت، ملائکه، مهاجرین و انصار، دسته دسته بر جنازه او نماز گزاردند. همچنین حضرت فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در کمال صحّت و سلامتی بود، شنیدم که می فرمود: آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» تنها در شأن نماز خواندن بر جسم من پس از آن که خداوند، مرا از این دنیا ببرد، نازل شد است.(2)

3) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از سعدان بن مسلم، از ابو بصیر روایت می کند که فرمود: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور، درود فرستادن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سر تسلیم فرود آوردن و پذیرش تمام آیات و احکامی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است.(3)

4) ابن بابویه، از احمد بن محمد بن عبد الرحمن مُقریء، از ابو عمرو محمد بن جعفر مقریء جرجانی، از ابو بکر محمد بن حسن موصلی در بغداد، از محمد بن عاصم طریفی، از ابو زید عیاش بن یزید بن حسن بن علی کحّال بنده زید بن علی، از ابو یزید بن حسن، از امام موسی کاظم علیه السلام، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان او درود فرستد، به این معنا است که من، به آن پیمان و عهدی که با خداوند

1- [1] - کافی، ج 1، ص 374، ح 35.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 375، ح 38.
3- [3] - محاسن، ص 271، ح 363.

به هنگامی که فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى»(1) [که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا] بستم، هنوز پایبندم.(2)

5) ابن بابویه، از جعفر بن محمد بن مسرور- که خدا از او خشنود باد- از حسین بن محمد بن عامر، از معلّی بن محمد بصری، از محمد بن جمهور عَمّی، از احمد بن حفص بزّاز کوفی، از پدرش، از ابن ابی حمزه روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: صلاه، از سوی خداوند به معنای رحمت، از سوی فرشتگان به معنای تزکیه و تهذیب، و از سوی مردم به معنای دعا می باشد و معنای این سخن خداوند که فرمود: «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» این است که در برابر آن چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده، سرتسلیم فرود آورید و آن را بپذیرید. راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: چگونه بر محمد و آل او درود بفرستیم؟ حضرت پاسخ داد: می گویید: صَلَواتُ اللهِ وَ صَلَواتُ مَلائِكَتِهِ وَ اَنبِيائِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جَمِيعِ خَلقِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ السَّلامُ عَلَيهِ وَ عَلَيهِم وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ [درودهای خداوند، فرشتگان، انبیا، رسولان و تمام موجودات خداوند، بر محمد و آل محمد باد و درود و سلام و رحمت و برکات خداوند، بر او و آنان باد] راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: ثواب و پاداش کسی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان او به این کیفیت درود می فرستد، چیست؟ حضرت پاسخ داد: به خداوند سوگند! پاداش او این است که به مانند روزی که از مادر زاده شده، از گناهان پاک می شود.(3)

6) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از پدرش، از ابو مغیره روایت می کند که فرمود: از امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که می فرمود: هر کس در تعقیبات نماز صبح و نماز مغرب پیش از آن که پاهایش را خم کند یا با کسی سخن گوید، بگوید: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا

1- [1] - اعراف/ 172.
2- [2] - معانی الأخبار، ص 115.
3- [3] - معانی الاخبار، ص 367، ح 1.

الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» را تلاوت کند و بگوید: «اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ ذُرِّيَّتِهِ»، خداوند صد نیاز او را (هفتاد مورد در دنیا و سی مورد در آخرت) برطرف می کند. راوی می گوید: از حضرت پرسیدم: معنای صلاه خداوند و فرشتگانش و صلاه مؤمنان چیست؟ حضرت پاسخ داد: صلاه، از سوی خداوند به معنای رحمتی از جانب او، صلاه از سوی ملائکه، به معنای تزکیه و تهذیبی از جانب آنان، و صلاه از سوی مؤمنان، به معنای دعا کردن آنان در شأن رسول خدا صلی الله علیه و آله است.(1)

7) شیخ با سند خود در کتاب مجالس، از عباس، از بِشر بن بَکّار، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: فرشته ای از فرشتگان از خداوند خواست تا به او این قدرت را بدهد که سخن بندگان او را بشنود و خداوند به او این قدرت را ارزانی داشت. پس آن فرشته، تا برپا شدن قیامت موجود است و هر مؤمنی که می گوید: صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّم، آن فرشته به او می گوید: و عَلَيکَ السَّلامُ. سپس آن فرشته عرض می کند: ای رسول خدا! فلانی به شما درود می فرستد. و رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: بر او درود باد.(2)

8) علی بن ابراهیم: درود خداوند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله به معنای تزکیه و تهذیبی برای او و مدح و ستایش از او می باشد، و درود فرشتگان به معنای ستایش آنان از او، و درود مردم به معنای دعایی از سوی آنان در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و تصدیق اقرار به برتری او است و معنای سخن خداوند که فرمود: «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» این است که ولایت او و آیات و احکامی که آورده را بپذیرند.(3)

9) محمد بن عباس، از عبد العزیز بن یحیی، از علی بن جعد، از شعیب، از حکم روایت کرده است که گفت: از ابن ابی لیلی شنیدم که می گفت: کعب بن عُجره

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 188.
2- [2] - امالی، ج 2، ص 290.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 170.

مرا دید و گفت: آیا می خواهی هدیه ای به تو بدهم؟ گفتم: آری. گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد ما آمد و من از حضرت پرسیدم: ای رسول خدا! ما می دانیم که کیفیت سلام به شما چگونه است؛ اما درود فرستادن بر شما به چه شکل است؟ حضرت پاسخ دادند: بگویید: «اللّهُمَّ صَلِّ علَی محمّدٍ و آلِ محمّدٍ کَما صَلَّیتَ علَی إبراهیمَ و آلِ إبراهیمَ إنّکَ حَمیدٌ مَجید، و بارِک علَی محمّدٍ و آلِ محمّدٍ کَما بارَکتَ علَی إبراهیمَ و آلِ ابراهیمَ، إنّکَ حَمیدٌ مَجید» [خدایا! بر محمد و خاندان محمد درود فرست چنان که بر ابراهیم و خاندان ابراهیم درود فرستادی. همانا تو، ستوده و صاحب مجد هستی و به محمد و خاندان محمد برکت ارزانی دار، چنان که به ابراهیم و خاندان ابراهیم برکت ارزانی داشتی، همانا تو، ستوده و صاحب مجد هستی.](1)

10) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم و عبد الرحمن بن ابی نجران و همگی از صفوان، از امام صادق علیه السلام روایت می کنند که فرمود: هر دعایی که به وسیله آن، خداوند عزّ و جلّ خوانده می شود، به آسمان نمیرسد و میان زمین و آسمان باقی میماند تا آن که بر محمد و آل محمد، درود فرستاده شود.(2)

11) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که گفت: نزد امام رضا علیه السلام نشسته بودم که حضرت عطسه کرد. پس به حضرت عرض کردم: صَلَّی اللهُ عَلَیک (خداوند بر تو درود فرستد). همچنین عرض کردم: جانم فدایتان باد! اگر کسی مانند شما عطسه کند، به او یَرحَمُکَ اللهُ [خداوند، شما را رحمت کند!] را بگوییم که ما به یکدیگر می گوییم یا این که صَلَّی اللهُ عَلَیک را بگوییم؟ (کدام بهتر است؟) حضرت پاسخ داد: آری، مگر نمی گویی: صَلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّد؟ پاسخ دادم: آری. حضرت پرسید: [آیا نمی گویی]: اِرحَم مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّد [به محمد و آل محمد رحمت بفرست]؟ پاسخ داد: آری، خداوند بر رسول خود صلی الله علیه و آله درود

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 460، ح 26.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 357، ح 10.

و رحمت فرستاد و درود ما بر او رحمت و تقرّبی در حق خود ما است.(1)

12) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از قاسم بن یحیی، از جدّ خود حسن بن راشد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس که عطسه کند و سپس دست خود را به روی استخوان بینی خود قرار دهد و سپس بگوید: الحمدُ لله ربّ العالمین، الحمدُ لله حمداً کثیراً کما هو أهلُه و صَلَّی اللهُ علی محمَّد النبیّ و آله و سلّم [ستایش، مخصوص خدا می باشد که پروردگار جهانیان است. ستایش بسیار مخصوص خدا است؛ چنان که او شایسته آن است و خداوند، بر محمد نبی و خاندان او درود و سلام فرستد] از سوراخ چپ بینی او پرنده ای کوچک تر از ملخ و بزرگ تر از مگس بیرون می آید و به زیر عرش می رود و تا روز قیامت برای او از خداوند طلب آمرزش میکند.(2)

13) محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از عمرو بن عثمان، از محمد بن عذافر، از عمر بن یزید روایت کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای عمر! هر شب جمعه، فرشتگانی از آسمان، به عدد مورچگان نازل می شوند و به دست خود، قلم های طلا و کاغذهای نقره دارند و تنها صلوات بر محمد و خاندان محمد علیهم السلام را ثبت می کنند. پس در شب جمعه، بسیار صلوات بفرست. همچنین حضرت فرمود: ای عمر! یکی از سنت ها این است که در هر روز جمعه هزار بار و در سایر روزها، صد بار بر محمد و اهل بیت او علیهم السلام درود فرستاده شود.(3)

14) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از یعقوب بن عبد الله، از اسحاق بن فرّوخ، بنده آل طلحه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ای اسحاق بن فرّوخ! هر کس بر محمد و آل محمد، ده مرتبه درود فرستد، خداوند و فرشتگانش بر او، صد مرتبه درود می فرستند و هر کس صد مرتبه بر محمد و آل محمد درود فرستد، خداوند و فرشتگانش هزار

1- [1] - کافی، ج 2، ص 478، ح 4.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 480، ح 22.
3- [3] - کافی، ج 3، ص 416، ح 13.

مرتبه، بر او درود می فرستند. آیا نشنیده ای که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَمَلَائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ وَکَانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیمًا»(1) [اوست کسی که با فرشتگان خود بر شما درود می فرستد تا شما را از تاریکی ها به سوی روشنایی برآورد و به مؤمنان همواره مهربان است].(2)

15) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش و حسین بن ابی العلاء، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: چون نام رسول خدا صلی الله علیه و آله برده شد، بسیار بر او درود فرستید؛ چرا که هر کس یک بار بر رسول خدا صلی الله علیه و آله درود فرستد، خداوند، هزار مرتبه در هزار صف از فرشتگان بر او درود می فرستد و تمام موجودات خداوند به خاطر درود فرستادن خداوند و فرشتگانش بر آن بنده، بر او درود می فرستند. پس هر کس رغبتی به درود فرستادن بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نداشته باشد، نادان و مغرور است و خداوند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیز اهل بیت رسول خدا علیهم السلام از او برائت می جویند.(3)

16) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: در ترازوی اعمال انسان، چیزی سنگین تر از درود فرستادن بر محمد و آل محمد نیست. اعمال انسان را در میزان عمل او می گذارند و کفه میزان به علامت سبکی به بالا می رود؛ اما وقتی صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله را در میزان می گذارند، کفه میزان پایین آمده و شرایط او خوب می شود.(4)

17) ابن بابویه، در کتاب خود، با سند خود، از ابان بن تغلب، از امام باقر علیه السلام، از پدر خود امام زین العابدین علیه السلام، از پدر خود امام حسین علیه

1- [1] - احزاب/ 43.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 358، ح 14.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 357، ح 6.

4- [4] - کافی، ج 2، ص 358، ح 15.

السلام سید الشهداء، از پدر خود امام علی بن ابی طالب علیه السلام سید الاوصیاء صلوات الله علیهم اجمعین، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: هر کسی که بر من درود فرستد و بر آل من درود نفرستد، بوی بهشت را که از مسافت پانصد سال راه به مشام می رسد، نمی تواند استشمام کند.(1)

18) ابن بابویه، با سند خود، از ناجیه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پس از آن که نماز عصر را در روز جمعه خواندی، بگو: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الأوصِیاءِ المَرضِیّینَ بِأفضَلِ صَلَواتِکَ وَ بارِک عَلَیهِم بِأفضَلِ بَرَکاتِکَ وَ السَّلامُ عَلَیهِم وَ عَلَی أرواحِهِم وَ أجسادِهِم وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ [خدایا! بر محمد و آل محمد که جانشینان راضی و خشنود او هستند، برترین درودهای خود را بفرست و برترین برکات خود را بر آنها ارزانی دار و سلام، رحمت و برکات خداوند بر آنان، و بر روح و جسمشان باد] پس هر کس این جملات را پس از خواندن نماز عصر بگوید، خداوند عزّ و جلّ در نامه اعمال او صد هزار عمل نیک را می نویسد و صد هزار عمل بد را از آن پاک می سازد و به خاطر آن، صد هزار نیاز از او را برطرف می کند و او را صد هزار درجه بالاتر می برد.(2)

19) طبرسی، در کتاب احتجاج، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِیمًا» فرمود: این آیه ظاهر و باطنی دارد. ظاهر آن، «صَلُّوا عَلَیْهِ» و باطن آن «وَسَلِّمُوا تَسْلِیمًا» است. یعنی در برابر کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را وصیّ و خلیفه خود قرار داد و او را بر شما ترجیح و برتری داد و عهدی که با او بسته، سر تسلیم فرود آورید و از او اطاعت کنید. این مطلبی که تو را از آن آگاه نمودم، تأویلی است که تنها، کسی که حس لطیف و ذهن و تشخیص درستی دارد، آن را می داند.(3)

20) از جمله روایاتی که از طریق مخالفین نقل شده روایتی است که بخاری

1- [1] - امالی، ص 167، ح 9.
2- [2] - ثواب الأعمال، ص 64.

3- [3] - احتجاج، ص 253.

در جلد چهارم، از قیس بن حفص و موسی بن اسماعیل، از عبد الواحد بن زیاد، از ابو فروه مسلم بن سالم همدانی، از عبد الله بن عیسی، از عبد الرحمن بن ابی لیلی نقل می کند که گفت: کعب بن عجره مرا دید و گفت: آیا می خواهی هدیه ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام را به تو هدیه کنم؟ من پاسخ دادم: آری، آن را به من هدیه کن. او گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدیم: ای رسول خدا! چگونه بر شما _ اهل بیت _ صلوات بفرستیم؟ چرا که خداوند، چگونگی سلام بر شما را به ما تعلیم داده است. حضرت پاسخ داد: بگویید: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی آلِ مُحَمَّدٍ، کَما صَلَّیتَ عَلَی إبراهِیمَ وَ عَلَی آلِ إبراهِیمَ، إنَّکَ مَجِیدٌ؛ اَللّٰهُمَّ بارِک عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی آلِ مُحَمَّدٍ، کَما بارَکتَ عَلَی إبراهِیمَ وَ آلِ إبراهِیمَ، إنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ.(1)

21) بخاری، از سعید بن یحیی بن سعید، از پدرش، از مِسعَر، از حکم، از ابن ابی لیلی، از کعب بن عُجره روایت می کند که برخی پرسیدند: ای رسول خدا! ما از چگونگی سلام بر تو آگاهیم. به ما بفرمایید، درود بر شما به چه شکل است؟ رسول خدا صلّی الله علیه و آله پاسخ داد: بگویید: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی آلِ مُحَمَّدٍ، کَما صَلَّیتَ عَلَی إبراهِیمَ وَ عَلَی آلِ إبراهِیمَ، إنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ؛ اَللّٰهُمَّ بارِک عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی آلِ مُحَمَّدٍ، کَما بارَکتَ عَلَی إبراهِیمَ وَ آلِ إبراهِیمَ، إنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ.(2)

22) بخاری، با سند خود، از عبدالله بن یوسف، از لیث، از ابن هاد، از عبدالله بن خباب، از ابو سعید خدری که خدا از او خشنود باد، روایت می کند که گفت: عرض کردیم: ای رسول خدا! سلام دادن، به این شکل است. پس چگونه بر شما درود بفرستیم؟ حضرت پاسخ داد: بگویید: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ عَبدِکَ وَ رَسُولِکَ، کَما صَلَّیتَ عَلَی آلِ إبراهِیمَ؛ وَ بارِک عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، کَما بارَکتَ عَلَی آلِ إبراهِیمَ.(3)

23) بخاری، با سند خود، از ابراهیم بن حمزه، از ابن ابی حازم و دَراوَردی، از

1- [1] - صحیح بخاری، ج 4، ص 289، ح 172.
2- [2] - صحیح بخاری، ج 6، ص 217، ح 291.
3- [3] - صحیح بخاری، ج 6، ص 217، ح 292.

یزید روایت می کند که گفت: «کَما صَلَّیتَ عَلَی إبراهِیمَ» و ابو صالح، از لیث روایت می کند که گفت: «عَلَی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی آلِ مُحَمَّدٍ، کَما بارَکتَ عَلَی آلِ إبراهِیمَ».(1)

24) ثعلبی در تفسیر خود، پیرامون تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ»، از ابو طالب محمد بن احمد بن عثمان بن فرج بن ازهر بغدادی، از واسط، از ابو الحسن علی بن محمد بن عرفه بن لؤلؤ، از عمر بن محمد قافلائی، از محمد بن خلف حدّادی، از عبد الرحمن بن قیس ابو معاویه، از عمر بن ثابت، از یزید بن ابی زیاد، از عبد الرحمن بن سعاد، از ابو ایوب انصاری، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: فرشتگان، بر من و علی علیه السلام، هفت سال درود فرستادند؛ زیرا که تنها علی به همراه من نماز گزارد.(2)

25) ثعلبی، از ابو القاسم عبد الواحد بن علی بن عباس بزّاز، از ابو القاسم عبد الله بن محمد بن احمد بن اسد بزّاز که این حدیث را بر او به شکل املاء گفته بود، از ابن مقاتل، از حسن بن احمد بن منصور، از سهل بن صالح مروزی، از ابو معمر عباد بن عبد الصمد، از انس بن مالک، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: فرشتگان هفت سال بر من و علی علیه السلام درود فرستادند؛ زیرا تنها، شهادت و گواهی من و علی علیه السلام به این که خدایی جز الله نیست و محمد، بنده و رسول او است، به سوی آسمان بالا برده شد.(3)

«إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَ...بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِینًا(58)»

«إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِینًا(57) وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِینًا(58)»

[بی گمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت آور آماده ساخته است* و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی آن که مرتکب (عمل زشتی) شده باشند، آزار

1- [1] - صحیح بخاری، ج 6، ص 218، ح 293 و ص 217 ذیل حدیث 292.
2- [2] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی) در تفسیر سوره احزاب، آیه 58.
3- [3] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی) در تفسیر سوره احزاب، آیه 58.

می رسانند، قطعاً تهمت و گناهی آشکار به گردن گرفته اند]

1) علی بن ابراهیم: منظور از آیه «وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها است و حکم «بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِینًا» در تمام مردم جاری است.(1)

2) طبرسی، از سید ابو الحَمد، از حاکم ابو القاسم حسکانی، از حاکم ابو عبد الله حافظ، از احمد بن محمد بن ابی دارِم حافظ، از علی بن احمد عجلی، از عبّاد بن یعقوب، از ارطاه بن حبیب، از ابو خالد واسطی- در حالی که مویش را گرفته بود- از زید بن علی بن حسین علیه السلام- در حالی که مویش را گرفته بود- از علی بن حسین علیه السلام- در حالی که مویش را گرفته بود- از حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام- در حالی که مویش را گرفته بود- از علی بن ابی طالب علیه السلام- در حالی که مویش را گرفته بود- از رسول خدا صلی الله علیه و آله- در حالی که مویش را گرفته بود- روایت کرده است که فرمود: هر کس به یک مو از سر تو آزار و آسیبی برساند، به من آزار و آسیب رسانده و هر کس به من آزار برساند، خدا را آزار داده و هر کس خدا را آزار دهد، لعنت خداوند بر او باد.(2)

3) امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله سپاهی را برای جنگ فرستاد و علی علیه السلام را امیر آن سپاه قرار داد _ رسول خدا صلی الله علیه و آله در تمامی جنگ هایی که علی علیه السلام در آن حضور داشت، علی علیه السلام را امیر آن سپاه قرار می داد _ پس چون در جنگ پیروز شدند و غنائمی به دست آوردند، علی علیه السلام رغبت نمود که از آن غنائم - که شامل کنیزهایی نیز می شد- کنیزی را بخرد و پول آن را در آن غنائم قرار دهد. اما حاطب بن ابی بَلتَعه و بُرَیده اسلمی در صدد فریفتن علی علیه السلام برآمدند و قیمتی بالاتر از قیمت او را پیشنهاد می دادند. چون علی علیه السلام دید که آنان درصدد فریفتن او هستند و قیمت بالاتری را پیشنهاد می کنند، منتظر ماند تا

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 171.
2- [2] - مجمع البیان، ج 8، ص 180.

آن که قیمت آن کنیز، به قیمت عادلانه آن روز رسید و سپس با آن قیمت او را خرید. چون همه به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشتند حاطب و بریده با هم قرار گذاشتند که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته و ماجرا را به او بگویند. پس بریده در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و عرض کرد: ای رسول خدا! آیا نمی بینید که علی بن ابی طالب از غنیمت، کنیزی را برای خود گرفته است، در حالی که به دیگر مسلمانان چنین غنیمتی را نداده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله از او روی برگرداند؛ اما بریده به جانب راست رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و دوباره آن مطلب را عرض کرد؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله از او روی برگرداند. این بار بریده به سمت چپ رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و آن مطلب را عرض کرد؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله از او روی برگرداند. سپس به پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و آن مطلب را عرض کرد؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله از او روی برگرداند. سپس دوباره به مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و آن مطلب را عرض کرد. این گونه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان به خشم آمد که نه پیش از آن و نه پس از آن این گونه به خشم نیامده بود و رنگ چهره اش تغییر کرد و سرخ شد(1) و از کوره در رفت و اندامش به لرزه افتاد و فرمود: _ ای بریده! _ تو را چه شده که در امروز، رسول خدا را می آزاری. آیا نشنیده ای که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْيَا وَالْآخِرَهِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا *وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا»؟ بریده عرض کرد: ای رسول خدا! من نمی دانستم که با این کارم، قصد آزار شما را پیدا می کنم و شما را می آزارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: (ای بریده!) آیا گمان می کنی که آزار دهنده من، تنها، کسی است که قصد آزار خود مرا داشته باشد؟ آیا نمی دانی که علی، از من و من از علی هستم و هر کس علی را بیازارد، مرا آزرده و هر کس مرا بیازارد، خدا را آزرده و هر کس خدا را بیازارد، این حق خدا است که او را در آتش جهنم، با عذاب دردناک خود بیازارد؟ ای

1- [1] - تَرَبَّدَ: یعنی چهره اش به هنگام خشم سرخ شد، سرخی که مایل به سیاهی است. «لسان العرب، ریشه ربد».

بریده! تو داناتری یا خداوند عزّ و جلّ؟ تو داناتری یا خوانندگان لوح محفوظ؟ تو داناتری یا مَلَک الارحام (فرشته رَحِم ها)؟ بریده پاسخ داد: بلکه خداوند، خوانندگان لوح محفوظ و مَلَک الارحام داناترند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای بریده! تو داناتری یا حافظان (فرشتگان نگهبان و نویسنده اعمال) علی بن ابی طالب؟ بریده پاسخ داد: بلکه حافظان علی بن ابی طالب، داناترند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پس چگونه او را متهم می کنی و مورد سرزنش و توبیخ قرار می دهی و عملی که انجام داده را قبیح می شماری، در حالی که این جبرئیل علیه السلام است که از حافظان علی برایم خبر آورده که از هنگام تولد او تا به حال، هرگز گناهی از سوی او را به ثبت نرسانده اند؟ و این ملک الارحام است که برایم نقل کرده که پیش از تولد علی علیه السلام به هنگامی که او در شکم مادرش نضج می گرفت، مرقوم شده است که او هرگز گناهی مرتکب نخواهد شد و این خوانندگان لوح محفوظ هستند که- در شبی که به آسمان عروج کردم- به من خبر دادند که آنان در لوح محفوظ دیده اند که چنین نوشته شده است: علی علیه السلام از هر گونه اشتباه و لغزش معصوم است. پس چگونه تو - ای بریده! - با این که پروردگار جهانیان و فرشتگان مقرب درگاه الهی، علی علیه السلام را تصدیق می کنند، تو او را متهم می سازی؟! ای بریده! جز با رفتار نیک و پسندیده با علی رفتار دیگری مکن؛ زیرا که او امیر مؤمنان، سرور جانشینان من، مولای صالحان، دلاور مسلمانان و فرمانده غرّ محجّلین (خوبرویان زیباسرشت) و قسمت کننده بهشت و جهنم است. او در روز قیامت به آتش جهنم می فرماید: این برای من و آن برای تو است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای بریده! آیا اعتقاد نداری به این که علی علیه السلام برشما جماعت مسلمان این حق را دارد که درصدد فریب او بر نیایید و با او دشمنی نورزیده و در مزایده، قیمتی بالاتر از قیمت پیشنهادی او پیشنهاد نکنید؟ هیهات، هیهات که شما این حق را برای علی علیه السلام قائل نیستید. ارزش علی نزد خداوند متعال، بیشتر از ارزش او نزد شما است. آیا می خواهید شما را از این امر با خبر سازم؟ آنها پاسخ دادند: آری، ای رسول خدا! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند سبحان در روز قیامت، گروه هایی را از قبر مبعوث می دارد که میزان اعمالشان پر از گناهان است. به آنها گفته می شود: این گناهان شما است. پس اعمال نیکوی شما کجا است؟ پس اگر

عمل نیکویی ندارید، هلاک و نابود می شوید. آنها می گویند: پروردگارا! ما عمل نیکویی از خود سراغ نداریم. ناگهان ندایی از سوی خداوند عزّ و جلّ می آید که می فرماید: اگر شما برای خود اعمال حسنه ای را سراغ ندارید، من از اعمال نیک شما آگاهم و آن را برایتان فراهم می سازم. سپس باد، رقعه کوچکی را می آورد و آن را در کفه اعمال حسنه آنان قرار می دهد و کفه میزان بدی های آنان بیش از اندازه فاصله بین زمین و آسمان بالا می رود و کم می شود. به یکی از آنها گفته می شود: دست برادر، مادر، برادران، خواهران، خواص، نزدیکان، دوستان و آشنایان خود را بگیر و آنان را وارد بهشت ساز. پس اهل محشر می گویند: پروردگارا! ما می دانیم که گناهان آنان چیست، اما اعمال حسنه آنان چه بود؟ خداوند عزّ و جلّ پاسخ می دهد: ای بندگان من! یکی از آنها باقیمانده دَینی را که به برادر خود بدهکار بود نزد برادرش برد تا به او بدهد. پس به برادرش گفت: این را بگیر؛ زیرا که من تو را به خاطر این که علی بن ابی طالب علیه السلام را دوست داری، دوست می دارم. برادر او گفت: من آن مال را به خاطر این که تو علی بن ابی طالب علیه السلام را دوست داری در اختیار تو قرار دادم، هر قدر که می خواهی از مال من بردار. پس خداوند، این عمل آن دو را سپاس نهاده است و گناهان آن دو به خاطر آن تنزل داده و آن عمل آنان را در لابه لای نامه های اعمال آن دو و میزان اعمالشان قرار داده است و بهشت را برای آن دو، پدر و مادر و فرزندانشان واجب گرداند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای بریده! شمار کسانی که به همراه کینه علی وارد آتش جهنم می شوند، بیشتر از سنگ هایی است که در جمرات پرتاب می شود. پس بر حذر باش از این که یکی از آن جهنّمیان باشی.(1)

4) ابن شهر آشوب، از واحدی در کتاب «اسباب النزول» و مقاتل بن سلیمان و ابو القاسم قُشَیری در تفسیر خود نقل می کنند که آیه «وَالَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا» در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است و ماجرا از این قرار بود که تعدادی از منافقان، او را می آزردند و شایعاتی برای او

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 136، ح 70.

ساخته و به او افترا می زدند.(1)

5) ابن مَردویه، از محمد بن عبد الله انصاری و جابر انصاری و در کتاب فضائل از ابو مظفر با سند خود از جابر انصاری و در کتاب خصائص از نطنزی با سند خود از جابر و همگی از عمر بن خطّاب روایت می کنند که گفت: علی را مورد ظلم و ستم قرار می دادم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من برخورد و فرمود: ای عمر! تو مرا مورد آزار قرار دادی. عمر می گوید: عرض کردم: پناه بر خدا! چه کسی رسول خدا را مورد آزار قرار داده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ داد: تو، علی علیه السلام را آزردی، و هر کس او را بیازارد، مرا آزرده است.(2)

6) از جمله روایاتی که از مخالفین نقل شده روایتی است که ترمذی در کتاب جامع، ابو نعیم در کتاب حلیه، بخاری در کتاب صحیح، موصلی در کتاب مسند، احمد در کتاب فضائل و همچنین در کتاب مسند و خطیب در کتاب اربعین، از عمران بن حصین و ابن عباس و بریده نقل می کنند که گفتند: علی علیه السلام رغبت نمود که از غنایم، کنیزی را بخرد. اما حاطب بن ابی بَلتَعه و بُرَیده اسلمی قیمتی بالاتر از قیمت او را پیشنهاد می دادند و چون قیمت آن کنیز به قیمت عادلانه آن روز رسید، علی علیه السلام آن کنیز را با آن قیمت خرید. چون همه بازگشتند، بریده در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و از علی علیه السلام شکایت نمود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از او روی گرداند. سپس بریده به همین ترتیب در طرف راست، چپ و پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله می ایستاد و شکایت می کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله از او روی برمی گرداند. سپس بریده در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و آن مطلب را عرض کرد. این گونه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به خشم آمد و رنگ چهره اش تغییر کرد و چهره اش سرخ شد و از کوره در رفت و فرمود: _ ای بریده! _ تو را چه شده که در امروز، رسول خدا را می آزاری؟ آیا نشنیده ای که خداوند

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 310، شواهد التنزیل، ج 2، ص 53، ح 775.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 210.

متعال می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُّهِیناً»؟ آیا نمی دانی که علی از من است و من از علی هستم و هر کس علی را بیازارد، مرا آزرده و هر کس مرا بیازارد، خداوند را آزرده و هر کس خداوند را بیازارد، این حق خدا است که او را در آتش جهنم، با عذاب دردناک خود بیازارد؟ ای بریده! تو داناتری یا خداوند؟ تو داناتری یا خوانندگان لوح محفوظ؟ تو داناتری یا ملک الارحام؟ _ ای بریده! _ تو داناتری یا حافظان (فرشتگان نگهبان و نویسنده اعمال) علی بن ابی طالب؟ بریده پاسخ داد: بلکه حافظان او داناترند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این جبرئیل است که از حافظان علی برایم خبر آورده که از هنگام تولد او تا به حال، هرگز گناهی از او به ثبت نرسانده اند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن ملک الارحام و خوانندگان لوح محفوظ درباره علی علیه السلام را حکایت نمود که در آن سه مرتبه آمده بود: از علی علیه السلام چه می خواهید؟ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی از من و من از او هستم و او پس از من، ولیّ هر مؤمن است.(1)

«یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُل لِّأَزْوَاجِکَ وَبَنَاتِکَ وَنِسَاء الْمُؤْمِنِینَ یُدْنِینَ...لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لَا یُجَاوِرُونَکَ فِیهَا إِلَّا قَلِیلًا(60)»

«یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُل لِّأَزْوَاجِکَ وَبَنَاتِکَ وَنِسَاء الْمُؤْمِنِینَ یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِن جَلَابِیبِهِنَّ ذَلِکَ أَدْنَی أَن یُعْرَفْنَ فَلَا یُؤْذَیْنَ وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا(59) لَئِن لَّمْ یَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِینَهِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لَا یُجَاوِرُونَکَ فِیهَا إِلَّا قَلِیلًا(60)»

[ای پیامبر! به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: پوشش های خود را بر خود فروتر گیرند. این برای آن که شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند (به احتیاط) نزدیک تر است و خدا آمرزنده مهربان است* اگر منافقان و کسانی که در دل هایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه (از کارشان) باز نایستند، تو را سخت بر آنان مسلّط می کنیم تا جز (مدتی) اندک در همسایگی تو نپایند]

1) علی بن ابراهیم: شأن نزول آیه «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُل لِّأَزْوَاجِکَ وَبَنَاتِکَ وَنِسَاء

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 211.

الْمُؤْمِنِینَ یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِن جَلَابِیبِهِنَّ» این بود که زنان برای خواندن نماز از خانه خارج شده و به مسجد می آمدند و پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می خواندند و هنگام شب، چون برای خواندن نماز مغرب، عشا و نماز صبح از خانه بیرون می آمدند تا به مسجد بروند، جوانان بر سر راه آنان می نشستند و آنان را می آزردند و متعرضشان می شدند. این گونه بود که خداوند آیه «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُل لِّأَزْوَاجِکَ وَبَنَاتِکَ وَنِسَاء الْمُؤْمِنِینَ یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِن جَلَابِیبِهِنَّ ذَلِکَ أَدْنَی أَن یُعْرَفْنَ فَلَا یُؤْذَیْنَ وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا» را نازل فرمود. علی بن ابراهیم همچنین می گوید: آیه «لَئِن لَّمْ یَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِینَهِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لَا یُجَاوِرُونَکَ فِیهَا إِلَّا قَلِیلًا» در شأن گروهی از منافقین نازل شد که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در برخی جنگ هایش، از مدینه بیرون می رفت، در مدینه شایعه پراکنی می کردند و می گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شد یا این که اسیر شد؛ و بدین وسیله مسلمانان اندوهگین می شدند و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکوه می کردند.

این گونه بود که خداوند، این آیه را نازل فرمود: «لَئِن لَّمْ یَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ» یعنی شک «وَالْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِینَهِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لَا یُجَاوِرُونَکَ فِیهَا» یعنی به تو فرمان می دهیم تا آنان را از مدینه بیرون کنی «إِلَّا قَلِیلًا».(1)

«مَلْعُونِینَ أَیْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِیلًا(61)»

[از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد]

1) سپس علی بن ابراهیم از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود: لعنت شدگانی هستند و لعنت بر آنان واجب شده است. خداوند پس از لعنت کردن آنان می فرماید: «أَیْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِیلًا».(2)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 171.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 171.

«يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ...فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِيهًا (69)»

«يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا(66) وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا (67) رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا (68) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِيهًا (69)»

[روزی که چهره هایشان را در آتش زیرورو می کنند، می گویند: ای کاش ما خدا را فرمان می بردیم و پیامبر را اطاعت می کردیم* و می گویند: پروردگارا! ما رؤسا و بزرگ تران خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند* پروردگارا! آنان را دو چندان عذاب ده و لعنتشان کن، لعنتی بزرگ* ای کسانی که ایمان آورده اید! مانند کسانی مباشید که موسی را (با اتهام خود) آزار دادند و خدا او را از آن چه گفتند، مبرّا ساخت و نزد خدا آبرومند بود]

1) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ» می گوید: این آیه، کنایه از کسانی است که حق آل محمد علیهم السلام را غصب نمودند. منظور از آیه «يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا»، [اطاعت از خداوند و رسول خدا] در مورد امیر المؤمنین علیه السلام است. آیه «وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا» در شأن آن دو مرد، و پیشوایان و بزرگان نازل شده که آن دو مرد، اولین کسانی بودند که شروع به ظلم به آنان و غصب کردن حق آنان نمودند. علی بن ابراهیم می گوید: «فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا» یعنی راه بهشت و راه امیر المؤمنین علیه السلام است. سپس آنها می گویند: «رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا» علی بن ابراهیم می گوید: منظور از وجیهاً در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِيهًا» صاحب قدر و منزلت است.(1)

2) سپس علی بن ابراهیم، از پدرش، از نضر بن سوید، از صفوان، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: بنی اسرائیل می گفتند: موسی علیه السلام آن چه را که مردان دارند، ندارد. موسی علیه السلام به هنگام شست و شو،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 171

به جایی می رفت که هیچ یک از مردم او را در آن جا نبیند. پس روزی موسی علیه السلام داشت در کناره رودی شست و شو می کرد و پیراهن های خود را بر روی صخره ای نهاده بود. پس خداوند به آن صخره امر فرمود تا از موسی علیه السلام دور شود تا این که بنی اسرائیل به موسی علیه السلام نظر افکنده و پی ببرند که آن چنان که آنها می گویند نیست و موسی علیه السلام نیز آن چه را که مردان دیگر دارند، دارد. این گونه بود که خداوند، آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَکُونُوا کَالَّذِینَ آذَوْا مُوسَی فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَکَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِیهًا» را نازل فرمود.(1)

3) سپس علی بن ابراهیم، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن نضر، از محمد بن مروان، در حدیثی مرفوع از ائمّه علیهم السلام نقل می کند که فرمودند: منظور از آیه «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مورد علی علیه السلام و ائمّه علیهم السلام نیازارید؛ چنان که «آذَوْا مُوسَی فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَکَانَ عِندَ اللَّهِ وَجِیهًا».(2)

همچنین محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، عین این حدیث را تا آخر آن روایت کرده است.(3)

4) ابن بابویه، از پدرش، از علی بن محمد بن قُتَیبه، از حمدان بن سلیمان، از نوح بن شعیب، از محمد بن اسماعیل، از صالح بن عقبه، از علقمه، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: آیا به موسی علیه السلام نسبت ندادند که او عِنیّن (مردی که توانایی آمیزش جنسی ندارد) است و او را آزردند تا آن که خداوند او را از آن نسبت هایی که بنی اسرائیل قائل به آن بودند، پاک و مبرّا ساخت و او در پیشگاه خدا، آبرومند و صاحب مقام و منزلت بود؟(4)

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِیدًا(70) یُصْلِحْ لَکُمْ...وَمَن یُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِیمًا(71)»

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِیدًا(70) یُصْلِحْ لَکُمْ أَعْمَالَکُمْ وَیَغْفِرْ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 172.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 172.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 342، ح 9.
4- [4] - امالی، ص 91، ح 3.

لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَمَن یُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِیمًا(71)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا دارید و سخنی استوار گویید* تا اعمال شما را به صلاح آورد و گناهانتان را بر شما ببخشاید و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد، قطعاً به رستگاری بزرگی نایل آمده است]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که به عباد بن کثیر صوفی بصری فرمود: وای بر تو_ ای عباد! _ آیا این که شکم و فرج خود را عفیف نگاه داشته ای، تو را مغرور ساخته است؟ خداوند عزّ و جلّ در کتاب خود می فرماید: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِیدًا* یُصْلِحْ لَکُمْ أَعْمَالَکُمْ» بدان که خداوند هیچ عملی را از تو قبول نمی کند، جز آن که قول سدید (سخن حق) را بگویی.(1)

2) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از علی بن اسباط، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: آیه فوق این گونه نازل شده است: «وَمَن یُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فِی وِلایَهِ عَلِیٍّ وَ الأَئِمَّهِ مِن بَعدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِیمًا» [هر کس از خداوند و رسولش پیرامون ولایت علی و امامان پس از او اطاعت کند، به رستگاری عظیمی دست یافته است].(2)

همچنین علی بن ابراهیم با همین سند و متن، این حدیث را نقل می کند که امام صادق علیه السلام در آخر آن فرمود: به خداوند سوگند! آن آیه این گونه نازل شده است.(3)

3) محمد بن عباس از احمد بن قاسم، از احمد بن محمد سیّاری، از محمد بن علی، از علی بن اسباط، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «وَمَن یُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فِی وِلایَهِ عَلِیٍّ وَ الأَئِمَّهِ مِن بَعدِهِ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِیمًا» [هر کس از خداوند و رسولش پیرامون ولایت علی و

1- [1] - کافی، ج 8، ص 107، ح 81.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 342، ح 8.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 197.

امامان پس از او اطاعت کند، به رستگاری عظیمی دست یافته است].(1)

همچنین ابن شهر آشوب، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام همین حدیث را آن چنان که در روایت محمد بن یعقوب آمده، روایت کرده است.(2)

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن...وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا(73)»

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا(72) لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا(73)»

[ما امانت (الهی و بار تکلیف) را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم؛ پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند، و(لی) انسان آن را برداشت. راستی او ستمگری نادان بود* (آری، چنین است) تا خدا مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند و توبه مردان و زنان با ایمان را بپذیرد و خدا همواره آمرزنده مهربان است]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از حکم بن مسکین، از اسحاق بن عمار، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» فرمود: منظور از آن امانت، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است.(3)

2) ابن بابویه، از احمد بن محمد بن هیثم- که خدا از او خشنود باد- از ابو العبّاس احمد بن یحیی بن زکریّا قطّان، از ابو محمد بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند تبارک و تعالی، دو هزار سال پیش از آن که جسم ها را بیافریند، روح ها را آفرید و ارواح محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین

1- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 469، ح 39.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 106.
3- [3] - كافى، ج، ص 340، ح 2.

و امامان پس از آنها صلوات الله علیهم اجمعین را برترین و شریف ترین آن ارواح قرار داد و ارواح آنها را بر آسمان ها، زمین و کوه ها عرضه داشت و نور آنها، آسمان ها، زمین و کوه ها را پوشاند. خداوند تبارک و تعالی به آسمان ها، زمین و کوه ها فرمود: اینان دوستان، اولیا و حجت های من بر خلقم، و امامان آفریدگانم هستند. تا به حال مخلوقی را محبوب تر از آنان نزد خود نیافریدم. به خاطر آنان و به خاطر کسانی که ولایت آنان را برگزیدند، بهشت خود و به خاطر کسانی که با آنان مخالفت و دشمنی ورزیدند، آتش جهنم خود را آفریدم. پس هر کسی را که ادعا کند که دارای منزلت آنان نزد من و جایگاه آنان نزد عظمت من است، با عذاب دردناکی که هیچ یک از جهانیان را آن گونه عذاب نکرده باشم، شکنجه می کنم و او را به همراه مشرکان، در درک اسفل از آتش جهنم خود قرار می دهم و هر کسی را که به ولایت آنان اذعان کند و ادعا نکند که دارای منزلت آنان نزد من و صاحب جایگاه آنان نزد عظمت من است، به همراه آنان در باغ های بهشت خود قرار می دهم و هر چه را نزد من می خواهند، در بهشت برایشان فراهم می باشد. من کرامت خود را به آنان ارزانی داشتم و آنان را در جوار خود برنشاندم و آنان را شفیع بندگان و کنیزان گناهکار خود قرار دادم. بنابراین ولایت آنان، امانتی نزد خلق من است. پس کدام یک از شما این امانت را با سنگینی هایش بر دوش می کشد و آن را برای خود و نه برای برگزیدگانم، ادعا می کند؟ پس آسمان ها، زمین و کوه ها از این که آن امانت را بر دوش کشند، امتناع ورزیدند و از این که مدعی منزلت آن شوند و جایگاه آن را نزد عظمت پروردگارشان آرزو کنند، هراسیدند. چون خداوند عزّ و جلّ، آدم و همسرش را در بهشت ساکن نمود و به آن دو فرمود: «وَكُلاَ مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ»(1) [و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و(لی) به این درخت نزدیک نشوید] «فَتَكُونَا مِنَ الْظَّالِمِينَ»(2) [که از ستمکاران خواهید بود]، آدم و همسرش به جایگاه محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان پس از آنان صلوات الله علیهم، نظر افکندند و جایگاه آنان را

1- [1] - بقره/ 35.
2- [2] - بقره/ 35.

بهترین جایگاه های بهشت یافتند، عرض کردند: پروردگارا! این منزلت برای کیست؟ خداوند عزّ و جلّ فرمود: سرهایتان را بالا بگیرید و به ساق عرش من نگاه کنید. آن دو سر خود را بالا گرفتند و نگاه کردند و دیدند که نام محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان پس از آنها صلوات الله علیهم، با نوری از نور خداوند جبّار جلّ جلاله، بر ساق عرش نوشته شده است. پس عرض کردند: پروردگارا! چقدر صاحبان این منزلت و جایگاه نزد تو دارای کرامت و بزرگی هستند و چقدر آنان نزد تو محبوب و شریف می باشند. خداوند عزّ و جلّ فرمود: اگر آنان نبودند، من شما دو نفر را نمی آفریدم. اینان، خزانه داران دانش من و امینان راز من هستند. بر حذر باشید از این که با چشم حسادت به آنان نگاه کنید و منزلت آنان را نزد من و جایگاهشان را نزد کرامتم آرزو کنید که به خاطر این عمل مرتکب معصیت و آن چه از آن نهی کرده بودم می شوید که در این صورت از ستمکاران خواهید بود. آن دو عرض کردند: پروردگارا! ستمکاران چه کسانی هستند؟ خداوند پاسخ داد: کسانی هستند که به ناحق مدّعی منزلت و جایگاه آنان می باشند. آن دو عرض کردند: پروردگارا! پس منازل و جایگاه های ستمکاران به آنها در آتش خود را به ما نشان بده تا همان گونه که منزلت و جایگاه آنان در بهشت تو را دیده ایم، جایگاه ستمکاران به آنها را نیز ببینیم. پس خداوند تبارک و تعالی به آتش جهنم امر فرمود که آن جایگاه را نشان دهد و آتش، تمام شکل های شکنجه و عذابی را که در خود داشت، آشکار ساخت و خداوند عزّ و جلّ فرمود: جایگاه ستمکاران به آنها که مدعی جایگاه شان هستند، در درک اسفل از آتش جهنم است و هرگاه بخواهند که از آن بیرون آیند، دوباره به آن بازگردانده می شوند و هر قدر پوستشان بسوزد و پخته شود، پوست جدیدی جایگزین آن پوست می شود تا طعم عذاب را بچشند. ای آدم و حوّا! به نورها و حجت های من، با چشم حسادت نگاه نکنید که در این صورت از جوار خود، شما را فرو می اندازم و در مکان پستی از سرزمین خود منزل می دهم. پس شیطان، آدم و حو،ا را وسوسه نمود تا شرارت های آن دو را که پنهان بود، آشکار سازد و گفت: این که پروردگارتان، شما را از نزدیک شدن به این درخت نهی کرد، تنها به این خاطر بوده که فرشته نشوید یا از جاودانگان نباشید. با آن دو در میان گذاشت که من از پنددهندگان و خیرخواهان هستم. پس شیطان، آدم و حوّا را با فریب خود راهنمایی کرد و آن دو را واداشت تا جایگاه آنان را

آرزو کنند. پس آدم و حوّا به آنان به چشم حسادت نگریستند و تنها رها شدند تا آن که از درخت گندم خوردند و به جای آن گندم که خورده بودند، جو رویید- اصل گندم، از جمله چیزهایی است که آن دو نخورده اند و اصل جو، از چیزهایی است که به جای آن چه خوردند قرار گرفت- چون از آن درخت خوردند، زیورآلات و جامه آن دو از تنشان بیرون شد و عریان ماندند «وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّهِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشَّجَرَهِ وَأَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشَّيْطَآنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ* قَالاَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ* قَالَ اهْبِطُواْ»(1) [و به چسبانیدن برگ(های درختان) بهشت بر خود آغاز کردند و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد: مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است؟* گفتند: پروردگارا! ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلّماً از زیانکاران خواهیم بود* فرمود: فرود آیید] یعنی از جوار من؛ زیرا کسانی که از دستور من نافرمانی می کنند، در بهشت، مجاور من نخواهند بود. پس آن دو تنزل پیدا کردند و طلب روزی بر عهده خودشان افکنده شد. پس چون خداوند خواست که توبه آن دو را بپذیرد، جبرئیل علیه السلام نزد آن دو رفت و فرمود: شما تنها به این خاطر که منزلت و جایگاه کسانی را که نسبت به شما برتری داده شده اند آرزو کردید، به خودتان ظلم نمودید. پس سزای عمل شما این بود که از جوار خداوند عزّ و جلّ به زمین او تنزل پیدا کرده و بر آن فرود آیید و به این وسیله مجازات شوید. پس از پروردگارتان بخواهید تا به حق همان نام هایی که بر ساق عرش دیده بودید، توبه شما را بپذیرد. پس آن دو عرض کردند: خدایا! ما به حق کسانی که نزد تو گرامی ترین افراد هستند، یعنی: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و ائمه علیهم السلام، از تو می خواهیم که توبه ما را بپذیری و بر ما رحم نمایی. پس خداوند توبه آنان را پذیرفت؛ چرا که بسیار توبه پذیر و مهربان است. پس انبیای خداوند پس از آدم همچنان این امانت را نگاه داشتند و جانشینان خود و افراد مخلص امت های خود را از آن آگاه می نمودند، و از به دوش کشیدن آن

1- [1] - اعراف/ 24-22.

امتناع می ورزیدند و از ادعا کردن آن امانت، هراس داشتند و کسی آن را برداشت که همه او را می شناسند. پس اصل همه ظلم ها تا روز قیامت از او سرچشمه می گیرد و منظور از آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»، همین است.(1)

3) ابن بابویه، از محمد بن موسی بن متوکل- که خدا از او خشنود باد- از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از مروان بن مسلم، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از امانت، ولایت و منظور از انسان، پدر شرارت ها و [همان] انسان منافق است.(2)

4) ابن بابویه، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد روایت می کند که گفت: از امام رضا علیه السلام تفسیر آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از امانت، ولایت می باشد و هر کسی به ناحق مدّعی آن شود، کافر شده است.(3)

5) محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از عثمان بن سعید، از مفضل بن صالح، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا» فرمود: منظور از آن امانت، ولایت است که آسمان ها، زمین و کوه ها از این که آن را به دوش بکشند، امتناع ورزیدند «وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ» و منظور از انسان که آن امانت را به دوش کشید، ابو فلان است.(4)

1- [1] - معانی الاخبار، ص 108، ح 1.
2- [2] - معانی الاخبار، ص 110، ح 2.
3- [3] - معانی الاخبار، ج 110، ح 3.
4- [4] - بصائرالدرجات، ص 87، باب 10، ح 3.

6) محمد بن عباس، از حسین بن عامر، از محمد بن حسین، از حکم بن مسکین، از اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» فرمود: منظور از آن امانت، ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است. (1)

7) علی بن ابراهیم می گوید: منظور از آن امانت، امامت و امر و نهی است و دلیل این که منظور از امانت، امامت می باشد، آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا»(2) [خدا به شما فرمان می دهد که سپرده ها را به صاحبان آنها رد کنید] است که امانت در آن به معنای امامت می باشد. پس منظور از امانت، امامت است که بر آسمان ها، زمین و کوه ها عرضه شد؛ اما آنها از به دوش کشیدن آن امتناع ورزیدند و از این که مدعی آن امانت شوند یا آن را از اهل آن به زور بگیرند، ابا نمودند «وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ» یعنی اوّلی «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا* لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا».(3)

8) ابن شهر آشوب، از ابو بکر شیرازی در کتاب نزول قرآن در شأن علی علیه السلام با سندی از مقاتل، از محمد بن حنفیه، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» فرمود: خداوند، امانت مرا به همراه ثواب و عقابش بر هفت آسمان عرضه داشت و آنها عرض کردند: پروردگارا! ما آن امانت را به همراه ثواب و عقابش برعهده نمی گیریم، بلکه آن را بدون ثواب و عقابش عهده دار می شویم. و خداوند، امانت و ولایت مرا بر پرندگان عرضه داشت. پس اولین پرندگانی که به آن ایمان آوردند، شاهین ها و چکاوک ها و اولین پرندگانی که آن را انکار نمودند، جغد و سیمرغ بودند. پس خداوند متعال آن دو را از میان پرندگان لعنت فرمود و بدین سبب جغد

1- [1] - تاویل الآیات، ج 2، ص 470، ح 40.
2- [2] - نساء/ 58.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 172.

نمی تواند به خاطر آن که پرندگان دیگر با او دشمن هستند، در روز آشکار شود و سیمرغ در دریاها پنهان است و دیده نمی شود و خداوند، امانت مرا بر زمین عرضه داشت و هر تکه ای از زمین که به ولایت و امانت من ایمان آورد، خداوند آن را نیکو، با برکت و پاک قرار داد و گیاهان و میوه های آن را شیرین و گوارا گردانید و آب آن را زلال و شفاف قرار داد و هر تکه ای از زمین که منکر امانت من شد و ولایت مرا انکار نمود، خداوند آن را شور گردانید و گیاهان آن را تلخ و بدمزه قرار داد و میوه های آن را خار درخت (تمشک) و حنظل (هندوانه ابو جهل) گردانید و آب آن را شور و تلخ گردانید. سپس حضرت علی علیه السلام فرمود: منظور از «وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ» امت تو است ای محمد! و منظور از آن امانت، ولایت امیر المؤمنین و امامت او به همراه ثواب و عقاب آن است. «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا» یعنی به خودش «جَهُولًا» یعنی به امر پروردگارش، هر کسی به حق آن امانت وفا نکند، ستمگر و ظالم است. امیر المؤمنین علیه السلام همچنین فرمود: تنها مؤمن مرا دوست می دارد و تنها انسان منافق و حرامزاده با من دشمنی می ورزد.(1)

9) عمر بن ابراهیم اوسی، از صاحب کتاب «الدُّرُ الثَّمین» نقل می کند که گفت: منظور از امانت در آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا» انکار ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است که بر مواردی که ذکر کردیم عرضه شد و آنها از برعهده گرفتن آن امتناع ورزیدند، «وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» و منظور، اولی است که جاهل به همه چیز بود «لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ» که به خدا قسم! آنان ناامید شدند و مردان و زنان مؤمن رستگار گشتند.

10) شرف الدین نجفی در تأویل آیه «إِنَّا عَرَضْنَا» می گوید: منظور این است که ما مخالفت ورزیده و مقابله کردیم و امانت در این جا به معنای ولایت می باشد. همچنین شرف الدین می گوید: در تفسیر آیه «عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ» دو نظر وجود دارد: اولی این است که این عرضه بر اهل آسمان ها و زمین بوده که همان فرشتگان، اجنّه و انسان می باشند و مضاف (یعنی اهل) حذف شده و

1- [1] - مناقب، ج 2، ص 314.

مضاف الیه (یعنی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ) به جای آن نشسته است. دومین نظر، نظر ابن عباس است که می گوید: آن امانت بر خودِ آسمان ها، زمین و کوه ها عرضه شد و آنها از برعهده گرفتن آن امتناع ورزیدند و از آن هراس داشتند؛ زیرا فرشتگان، انبیا و مؤمنان همان امانت را حفظ کرده و آن را برعهده گرفته بودند. [پس دلیلی ندارد که بگوییم آن امانت به آنها عرضه شد]. (1)

1- [1] - تاویل الآیات، ج 2، ص 469.

ص:518

سوره سبأ

اشاره

سوره سبأ، تمام آیات آن در مکه نازل شده جز آیه 6 که در مدینه نازل شده است و شامل 54 آیه می شود و این سوره پس از سوره لقمان نازل شده است.

ص:519

ص:520

فضیلت و ثواب قرائت سوره سبأ

1) ابن بابویه با سند خود، از ابن اذینه، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: هر کس هر دو حَمدان یعنی سوره های سبأ و فاطر را که با حمد شروع می شود در شب بخواند، در آن شب در پناه و مراقبت خداوند خواهد بود و هر کس آن دو سوره را در روز بخواند، در آن روز هیچ گونه بدی به او نمی رسد و از خیر دنیا و آخرت آن چه که به ذهنش خطور نکرده و آرزویش به آن نرسیده، به او ارزانی داشته می شود.(1)

2) در کتاب خواص القرآن، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: هر کس این سوره را بخواند، تمام چیزها در روز قیامت رفیق صالح او خواهند بود و هر کس این سوره را نوشته و بر گردن خود آویزان نماید، هیچ چهارپا و حشره موذی به او نزدیک نخواهد شد و اگر آب آن را بنوشد و بر خود بپاشد، در این صورت اگر تا به حال به خاطر ترس، از همه چیز دوری می گزیده، اطمینان خاطر پیدا می کند و هراسش از بین می رود و اگر با آب آن، چهره خود را بشوید، دیگر به وحشت نمی افتد.

3) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس این سوره را نوشته و بر گردن خود آویزان نماید، هیچ چهارپا و حشره موذی به او نزدیک نخواهد شد و هر کس که آن را بنویسد و از آب آن بنوشد و مقداری از آب آن را بر چهره خود بپاشد، در این صورت اگر تا به حال ترس در دل او بوده، از آن چه که می ترسیده، اطمینان خاطر پیدا می کند و ترسش از بین می رود.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 139.

ص:522

تفسیر سوره سبأ

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَلَهُ...وَلَا أَصْغَرُ مِن ذَلِکَ وَلَا أَکْبَرُ إِلَّا فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ (3)»

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِی الْآخِرَهِ وَهُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ(1) یَعْلَمُ مَا یَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَمَا یَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا یَنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا یَعْرُجُ فِیهَا وَهُوَ الرَّحِیمُ الْغَفُورُ (2) وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَا تَأْتِینَا السَّاعَهُ قُلْ بَلَی وَرَبِّی لَتَأْتِیَنَّکُمْ عَالِمِ الْغَیْبِ لَا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّهٍ فِی السَّمَاوَاتِ وَلَا فِی الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِن ذَلِکَ وَلَا أَکْبَرُ إِلَّا فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ (3)»

[سپاس خدایی را که آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین است از آن اوست و در آخرت (نیز) سپاس از آن اوست و هم اوست سنجیده کار آگاه* آن چه در زمین فرو می رود و آن چه از آن بر می آید و آن چه از آسمان فرو می شود و آن چه در آن بالا می رود، (همه را) می داند و اوست مهربان آمرزنده* و کسانی که کافر شدند، گفتند: رستاخیز برای ما نخواهد آمد. بگو: چرا، سوگند به پروردگارم که حتماً برای شما خواهد آمد. (همان) دانای نهان(ها) که هموزن ذره ای نه در آسمان ها و نه در زمین از وی پوشیده نیست و نه کوچک تر از آن و نه بزرگ تر از آن است، مگر این که در کتابی روشن (درج شده) است]

1) علی بن ابراهیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِی الْآخِرَهِ وَهُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ» تا «یَعْلَمُ مَا یَلِجُ فِی الْأَرْضِ» یعنی آن چه که

داخل در زمین می شود «وَمَا یَنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ» یعنی باران «وَمَا یَخْرُجُ مِنْهَا» یعنی از گیاه «وَمَا یَعْرُجُ فِیهَا» یعنی از اعمال بندگان. سپس خداوند سخن دهریّون (ملحدین) را حکایت می کند و می فرماید: «وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَا تَأْتِینَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَی وَرَبِّی لَتَأْتِیَنَّکُمْ عَالِمِ الْغَیْبِ لَا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِی السَّمَاوَاتِ وَلَا فِی الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِن ذَلِکَ وَلَا أَکْبَرُ إِلَّا فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ».(1) ان شاء الله. حدیثی در این مورد، در تفسیر آیه «مَا یَکُونُ مِن نَّجْوَی ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ»(2) [هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر این که او چهارمین آنهاست] خواهد آمد.

2) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اولین چیزی که خداوند آفرید، قلم بود. پس خداوند به آن فرمود: بنویس. پس قلم، آن چه را که پیش از آن بود و آن چه را که تا روز قیامت صورت می گیرد، نوشت.(3)

«وَیَرَی الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِی أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ...وَقَدِّرْ فِی السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّی بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ (11)»

«وَیَرَی الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِی أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ هُوَ الْحَقَّ وَیَهْدِی إِلَی صِرَاطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ(6) وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلَی رَجُلٍ یُنَبِّئُکُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّکُمْ لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ (7) أَفْتَرَی عَلَی اللَّهِ کَذِبًا أَم بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِی الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِیدِ (8) أَفَلَمْ یَرَوْا إِلَی مَا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِن نَّشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَیْهِمْ کِسَفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَةً لِّکُلِّ عَبْدٍ مُّنِیبٍ (9) وَلَقَدْ آتَیْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا یَا جِبَالُ أَوِّبِی مَعَهُ وَالطَّیْرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِیدَ (10) أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِی السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّی بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ (11)»

[و کسانی که از دانش بهره یافته اند، می دانند که آن چه از جانب پروردگارت به

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 173.
2- [2] - مجادله/ 7.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 173.

سوی تو نازل شده، حق است و به راه آن عزیز ستوده (صفات) راهبری می کند* و کسانی که کفر ورزیدند گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که شما را خبر می دهد که چون کاملاً متلاشی شدید، (باز) قطعاً در آفرینشی جدید خواهید بود؟* آیا (این مرد) بر خدا دروغی بسته یا جنونی در اوست؟ (نه) بلکه آنان که به آخرت ایمان ندارند در عذاب و گمراهی دور و درازند* آیا به آن چه از آسمان و زمین در دسترسشان و پشت سرشان است، ننگریسته اند؟ اگر بخواهیم آنان را در زمین فرو می بریم یا پاره سنگهایی از آسمان بر سرشان می افکنیم. قطعاً در این (تهدید) برای هر بنده توبه کاری عبرت است* و به راستی داود را از جانب خویش مزیتی عطا کردیم (و گفتیم:) ای کوه ها! با او (در تسبیح خدا) همصدا شوید و ای پرندگان! (هماهنگی کنید) و آهن را برای او نرم گردانیدیم* (که) زره های فراخ بساز و حلقه ها را درست اندازه گیری کن و کار شایسته کنید؛ زیرا من به آن چه انجام می دهید، بینایم]

1) علی بن ابراهیم: منظور از آیه «وَیَرَی الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِی أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ هُوَ الْحَقَّ» امیر المؤمنین علیه السلام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را به همراه آن چه که خداوند بر او نازل فرمود، تصدیق نمود. سپس خداوند، سخن زنادقه (ملحدان) را حکایت می کند و می فرماید: «وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلَی رَجُلٍ یُنَبِّئُکُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ» یعنی مردید و به خاک تبدیل شدید «إِنَّکُمْ لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ» یعنی تعجب کردند از این که خداوند آنان را به صورت آفرینش تازه ای باز می گرداند «أَفْتَرَی عَلَی اللَّهِ کَذِبًا أَم بِهِ جِنَّةٌ» آیا دیوانه است؟ پس خداوند به آنان چنین پاسخ داد: «بَلِ الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ فِی الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِیدِ» سپس خداوند به نعمتی که به داود علیه السلام ارزانی داشته، اشاره نموده و می فرماید: «وَلَقَدْ آتَیْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا یَا جِبَالُ أَوِّبِی مَعَهُ» یعنی تسبیح خدا گویید «وَالطَّیْرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِیدَ». علی بن ابراهیم می گوید: حضرت داود علیه السلام هنگامی که در صحراها حرکت می کرد و کتاب زبور را می خواند، کوه ها، پرندگان و وحوش به همراه او تسبیح می گفتند و خداوند، آهن را به مانند موم در دستان او نرم گردانید تا او از آن هر چه که می خواهد، بسازد. علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: حاجات خود را در روز سه شنبه از خداوند بخواهید؛ زیرا که سه شنبه همان روزی است که خداوند در آن، آهن را برای

حضرت داود علیه السلام نرم گردانید.(1)

2) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد و همگی از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام روایت می کنند که فرمود: هر کس که تحقق حاجاتش بر او مشکل شده باشد، باید در روز سه شنبه، آنها را از خداوند بخواهد؛ زیرا روز سه شنبه، همان روزی است که خداوند در آن، آهن را برای داود علیه السلام نرم گردانید.(2)

3) علی بن ابراهیم: منظور از «أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ» زره ها و منظور از «وَقَدِّرْ فِی السَّرْدِ» میخ هایی است که در زره می باشد.(3)

4) محمد بن یعقوب، با سند خود، از احمد بن ابی عبد الله، از شریف بن سابق، از فضل بن ابی قُرّه، از امام صادق علیه السلام، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند عزّ و جلّ به داود علیه السلام وحی نمود که تو چه بنده خوبی هستی اگر از بیت المال نخوری و با دست خود کار کنی. علی علیه السلام فرمود: داود علیه السلام به این خاطر، چهل روز گریست و خداوند به آهن وحی نمود که برای بنده ام داود نرم شو. پس خداوند عزّ و جلّ آهن را برای داود علیه السلام نرم گردانید و او هر روز زرهی می ساخت و آن را به هزار درهم می فروخت. پس او سیصد و شصت زره ساخت و آنها را به قیمت سیصد و شصت هزار درهم فروخت و از روزی خوردن از بیت المال بی نیاز شد.(4)

5) محمد بن یعقوب، با سند خود، از احمد بن محمد بن ابی نصر، روایت می کند که گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا از میان اصحاب شما کسی بود که سلاح بسازد؟ راوی می گوید: من عرض کردم: مردی از اصحاب ما، زرّاد (زره ساز) بود. پس امام رضا علیه السلام فرمود: او سرّاد بود. آیا نخوانده ای که

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 173.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 143، ح 109.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 174.
4- [4] - کافی، ج 5، ص 74، ح 5.

خداوند در مورد داود علیه السلام می فرماید: «أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِی السَّرْدِ».(1)

«وَلِسُلَیْمَانَ الرِّیحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ...اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُکْرًا وَقَلِیلٌ مِّنْ عِبَادِیَ الشَّکُورُ (13)»

«وَلِسُلَیْمَانَ الرِّیحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَیْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن یَعْمَلُ بَیْنَ یَدَیْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن یَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِیرِ (12) یَعْمَلُونَ لَهُ مَا یَشَاءُ مِن مَّحَارِیبَ وَتَمَاثِیلَ وَجِفَانٍ کَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَّاسِیَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُکْرًا وَقَلِیلٌ مِّنْ عِبَادِیَ الشَّکُورُ (13)»

[و باد را برای سلیمان (رام کردیم) که رفتن آن بامداد یک ماه و آمدنش شبانگاه یک ماه (راه) بود و معدن مس را برای او ذوب (و روان) گردانیدیم و برخی از جن به فرمان پروردگارشان پیش او کار می کردند و هر کس از آنها از دستور ما سر برمی تافت، از عذاب سوزان به او می چشانیدیم* (آن متخصصان) برای او هر چه می خواست از نمازخانه ها و مجسمه ها و ظروف بزرگ مانند حوضچه ها و دیگهای چسبیده به زمین می ساختند. ای خاندان داود! شکرگزار باشید، و از بندگان من اندکی سپاسگزارند]

1) علی بن ابراهیم، پیرامون تفسیر آیه «وَلِسُلَیْمَانَ الرِّیحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ» می گوید: باد، تخت سلیمان را به هنگام صبح، در مسیری که پیمودن آن یک ماه طول می کشید و به هنگام عصر، در مسیری که پیمودن آن یک ماه طول می کشید، حرکت می داد. همچنین منظور از آیه «وَأَسَلْنَا لَهُ عَیْنَ الْقِطْرِ» مس است. «وَمِنَ الْجِنِّ مَن یَعْمَلُ بَیْنَ یَدَیْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن یَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِیرِ» و منظور از آیه «یَعْمَلُونَ لَهُ مَا یَشَاءُ مِن مَّحَارِیبَ وَتَمَاثِیلَ» در درخت است.(2)

2) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد و عبد الله دو پسر محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از ابو عباس، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «یَعْمَلُونَ لَهُ مَا یَشَاءُ مِن مَّحَارِیبَ وَتَمَاثِیلَ» فرمود: به خداوند سوگند! آنها مجسمه هایی به شکل مردان و زنان نبودند، بلکه آنها

1- [1] - قرب الإسناد، ص 160.
2- [2] - تفسير قمى، ج 2، ص 174.

مجسمه هایی به شکل درخت و مانند آن بودند.(1)

3) طبرسی: برخی از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: به خدا سوگند! آنها مجسمه هایی به شکل مردان و زنان نبودند، بلکه آنها مجسمه هایی به شکل درخت و مانند آن بودند.(2)

4) علی بن ابراهیم: «وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ» یعنی ظرف هایی به مانند حفره «وَقُدُورٍ رَّاسِيَاتٍ» یعنی دیگ هایی ثابت «اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا» یعنی عملی را انجام دهید که درخور تقدیر و تشکر باشید.(3)

«فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ...لِيَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِى الْعَذَابِ الْمُهِينِ(14)»

«فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِى الْعَذَابِ الْمُهِينِ(14)»

[پس چون مرگ را بر او مقرر داشتیم جز جنبنده ای خاکی (=موریانه) که عصای او را (به تدریج) می خورد (آدمیان را) از مرگ او آگاه نگردانید. پس چون (سلیمان) فرو افتاد، برای جنیان روشن گردید که اگر غیب می دانستند، در آن عذاب خفت آور (باقی) نمی ماندند]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از ولید بن صبیح، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند عزّ و جلّ به سلیمان بن داود علیه السلام وحی نمود که نشانه مرگ تو، درختی به نام خَرنُوبه (درختی است خاردار و میوه آن به مانند سیب ولی بدمزه می باشد) است که از بیت المقدس سر برمی آورد. پس روزی نگاه سلیمان به درخت خرنوبه- که ناگهان از بیت المقدس سر بر آورده بود- افتاد و به آن فرمود: نام تو چیست؟ آن درخت پاسخ داد: نام من خرنوبه است. حضرت فرمود: سلیمان علیه السلام با شنیدن این سخن پشت کرده و به سوی محراب خود گریخت و در آن با

1- [1] - کافی، ج 6، ص 527، ح 7.

2- [2] - مجمع البيان، ج 8، ص 204.
3- [3] - تفسير قمى، ج 2، ص 174.

تکیه بر عصای خود ایستاد و خداوند در همان لحظه او را قبض روح کرد؛ اما جنّ و انس همچنان به او خدمت می کردند و مثل قبل به امور او می پرداختند و گمان می کردند که او زنده می باشد و نمرده است. آنان صبح و شام می آمدند و می رفتند در حالی که سلیمان علیه السلام همچنان ثابت ایستاده بود تا آن که موریانه در عصای او نفوذ کرد و آن را خورد و سلیمان علیه السلام بر زمین افتاد. آیا نشنیده ای که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِی الْعَذَابِ الْمُهِينِ».(1)

2) ابن بابویه، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی- که خدا از او خشنود باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن معبد، از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام، از پدرش امام موسی علیه السلام، از پدرش امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: سلیمان بن داود علیه السلام روزی به یاران خود فرمود: خداوند تبارک و تعالی به من ملکی را ارزانی داشت که هیچ کسی پس از من مستحق آن نمی باشد و خداوند، باد، انس، جن، پرندگان و وحوش را در اختیار من درآورد و زبان پرندگان را به من آموزش داد و از هر چیز به من عطا نمود. با این همه سلطنت و پادشاهی که به من داده شد حتی یک صبح تا شام نیز شادمانی ام به طول نینجامید؛ چرا که من دوست داشتم پای در قصرم بگذارم و در آن جا شب را به صبح برسانم و به فراز قصر بروم و به سرزمین های خویش بنگرم. پس به هیچ کسی اجازه ندهید تا نزد من آید و بدین وسیله روز مرا تلخ سازد. یاران سلیمان علیه السلام گفتند: اطاعت می کنیم. چون صبح شد، سلیمان علیه السلام عصای خود را در دست گرفت و به فراز قصر خود رفت و با تکیه بر عصای خود ایستاد و به سرزمین های خود نگاه می کرد و از آن چه به او عطا شده بود، شادمان و از آن چه به او ارزانی شده بود، خوشحال بود تا این که نگاهش به جوان خوش سیما و شیک پوشی افتاد که از یکی از گوشه های قصر سلیمان علیه السلام خارج و نزد او آمد. چون سلیمان علیه السلام او را دید به او فرمود: چه کسی تو را وارد این قصر گردانیده است، در حالی که من می خواستم امروز در آن تنها باشم. تو با اجازه چه

1- [1] - کافی، ج 8، ص 144، ح 164.

کسی وارد شده ای؟ آن جوان پاسخ داد: خداوندِ این قصر مرا وارد آن گردانیده است و با اذن او وارد شده ام. سلیمان فرمود: خداوند این قصر، مستحق تر از من نسبت به آن است. تو کیستی؟ آن جوان پاسخ داد: من فرشته مرگ هستم. سلیمان علیه السلام فرمود: به چه منظور آمده ای؟ فرشته مرگ پاسخ داد: آمده ام تا تو را قبض روح کنم. سلیمان فرمود: مأموریت خود را انجام بده؛ چرا که امروز روز شادمانی من است و خداوند عزّ و جلّ نخواست که شادمانی برای من بدون دیدار او باشد. پس فرشته مرگ در حالی که سلیمان علیه السلام بر عصای خود تکیه کرده بود، روح او را ستاند و سلیمان علیه السلام تا آن اندازه که خدا خواست، بی جان به همان حالت که بر عصای خود تکیه داده بود، باقی ماند و مردم به او نگاه می کردند و گمان می کردند که او زنده است و در مورد او حرف های مختلفی زدند و نظرات متفاوتی ارائه دادند. برخی از آنان گفتند: سلیمان در این روزهای بسیار به همان حال که بر عصای خود تکیه کرده بود، باقیمانده و خسته نشده و نه چیزی خورده و نخوابیده و آبی نیز ننوشیده است. بنابراین او پروردگار ما است که ما باید او را پرستش کنیم. گروه دیگری گفتند: سلیمان جادوگر است و او چنین به ما می نمایاند که او بر عصای خود تکیه داده و ایستاده است و چشمان ما را افسون می کند، در حالی که چنین نیست. مؤمنان نیز گفتند: سلیمان، بنده و پیامبر خداوند است و خداوند امر او را آن چنان که خود خواهد، تدبیر می کند. چون آنان اختلاف نظر پیدا کردند و خداوند عزّ و جل موریانه را مبعوث داشت و او در عصای سلیمان علیه السلام نفوذ کرد و چون داخل آن عصا را خورد، عصا شکست و سلیمان از قصر خود به رو افتاد و اجنّه به خاطر این کار از موریانه سپاسگزاری کردند و به همین خاطر است که موریانه تنها در جایی که در آن آب و گل است یافت می شود و این آیه نیز به همین معنا است: «فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ» یعنی عصایش «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ» سپس امام صادق علیه السلام فرمود: این آیه، به این شکل نازل نشده است. بلکه آیه، این گونه نازل شده است: «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ

الإنس أَنّ الْجِنَّ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِی الْعَذَابِ الْمُهِينِ»(1) [چون (سلیمان) فرو افتاد، برای انسانها روشن شد که اگر جنّیان، غیب میدانستند در آن عذاب خفّت آور (باقی) نمیماندند]

3) ابن بابویه، از پدرش- که خدا از او خشنود باد- از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از بن ابی عمیر، از ابان، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: سلیمان بن داود به اجنّه امر فرمود تا برای او گنبدی از شیشه بسازند و در حالی که او در داخل آن گنبد بر عصای خود تکیه داده بود به اجنّه نگاه می کرد که چگونه آن را می سازند و آنان نیز به او نگریستند. چون به دقت نگریست، مردی را در کنار خود دورن آن گنبد مشاهده کرد. سلیمان پرسید: تو کیستی؟ آن مرد پاسخ داد: من همان کسی هستم که رشوه نمی پذیرم و از پادشاهان هراسی ندارم؛ من، فرشته مرگ هستم. پس فرشته مرگ، روح سلیمان را در حالی که او درون آن گنبد برعصای خود تکیه داده بود، ستاند، در حالی که اجنّه به سلیمان می نگریستند. پس اجنّه به مدت یک سال با پشتکار مشغول پرداختن به اوامر سلیمان علیه السلام بودند تا این که خداوند عزّ و جلّ، موریانه را مبعوث داشت و او، منسَأه سلیمان علیه السلام یعنی عصای او را خورد. «فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِی الْعَذَابِ الْمُهِينِ» امام باقر علیه السلام فرمود: اجنّه از آن موریانه به خاطر عملی که با عصای سلیمان علیه السلام انجام داد، سپاسگزاری نمودند و تو، موریانه را تنها در جایی که آب و گِل باشد می یابی.(2)

4) ابن بابویه، از پدرش، از محمد بن یحیی عطّار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمد بن ارومه، از حسن بن علی، از علی بن عقبه، از یکی از اصحاب ما، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: به هنگامی که آن موریانه، عصای سلیمان را خورد و سلیمان علیه السلام بر زمین افتاد، اجنّه از موریانه به خاطر این عملش تشکر کردند و گفتند: تو خراب کن و ما، آب و گل را فراهم می کنیم. پس

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 239، ح 24.
2- [2] - علل الشرائع، ج1، ص 94، باب 64، ح 3.

به خاطر همین است که تو، موریانه را تنها در جایی که آب و گل باشد، می یابی.(1)

5) ابن بابویه، از مظفر بن جعفر بن مظفّر علوی- که خدا از او خشنود باد- از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از محمد بن نصیر، از احمد بن محمد، از عباس بن معروف، از علی بن مهزیار، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و فضاله، از ابان، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اجنّه از آن موریانه به خاطر عملی که با عصای سلیمان علیه السلام انجام داد، سپاسگزاری نمودند. از این رو است که تو، موریانه را تنها در جایی که آب و گل باشد، می یابی.(2)

6) علی بن ابراهیم: چون خداوند به سلیمان علیه السلام وحی فرمود که تو میرا هستی. او به شیاطین امر فرمود تا برایش خانه ای از شیشه ساخته و آن را در اعماق دریا قرار دادند و او وارد آب شد و بر عصای خود تکیه کرد و مشغول خواندن زبور بود و شیاطین اطراف او، به او می نگریستند و جرأت نداشتند که کارشان را رها کنند، در حالی که او چنین بود، به دقت نگریست و ناگهان مردی را در کنار خود درون آن گنبد مشاهده کرد. سلیمان از آن مرد ترسید و به او گفت: تو کیستی؟ آن مرد پاسخ داد: من همان کسی هستم که رشوه نمی پذیرم و از پادشاهان هراسی ندارم. پس آن مرد که فرشته مرگ بود، سلیمان علیه السلام را در حالی که او به عصای خود تکیه داده بود، قبض روح کرد و اجنّه به مدت یک سال برای او کار می کردند و از این که او مرده بود، آگاه نبودند تا این که خداوند آن موریانه را مبعوث داشت و آن موریانه، عصای سلیمان علیه السلام را خورد و سلیمان علیه السلام به رو بر زمین افتاد. برای انسان ها روشن شد که اگر اجنّه، عالم به غیب بودند، در این عذاب خفت بار، باقی نمی ماندند و پی می بردند به این که سلیمان علیه السلام مرده است. پس این آیه این گونه نازل شده است. چرا که انسان ها می گفتند: اجنّه عالم به غیب هستند. پس چون سلیمان علیه السلام به رو افتاد، انسان ها پی بردند به این که اگر اجنّه عالم به غیب بودند، به مدت یک سال برای سلیمان علیه

1- [1] - علل الشرائع، ج1، ص 94، باب 64، ح 4.
2- [2] - علل الشرائع، ج1، ص 92، باب 64، ح 1.

السلام که مرده و بی جان بود، کار نمی کردند و او را زنده نمی پنداشتند. پس اجنّه از موریانه به خاطر عملی که با عصای موسی انجام داد سپاسگزاری نمودند. حضرت فرمود: چون سلیمان علیه السلام وفات نمود، ابلیس، قوانین سحر و جادو را در کتابی نوشت و آن را بست و بر پشت آن چنین مرقوم داشت: این، کتابی است که آصف برخیا آن را از ذخایر گنجینه های ملک و دانش برای پادشاه، سلیمان بن داود نوشته است. هرکسی که چنین و چنان می خواهد باید چنین و چنان کند. سپس ابلیس آن کتاب را در زیر تخت سلیمان علیه السلام مدفون ساخت. سپس ابلیس، آنان را به وسیله این کتاب تحریک نمود. پس کافران گفتند: سلیمان تنها به خاطر این کتاب جادو بر ما چیره می شد. و مؤمنان گفتند: بلکه سلیمان علیه السلام تنها، بنده خدا و پیامبر او است.(1)

7) طبرسی: امام زین العابدین علیه السلام و امام صادق علیه السلام این آیه را به این صورت قرائت فرمودند: «تَبَیَّنَتِ الإنس». (2)

«لَقَدْ کَانَ لِسَبَإٍ فِی مَسْکَنِهِمْ آیَةٌ جَنَّتَانِ عَن یَمِینٍ وَ...وَمَزَّقْنَاهُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ(19)»

«لَقَدْ کَانَ لِسَبَإٍ فِی مَسْکَنِهِمْ آیَةٌ جَنَّتَانِ عَنِ یَمِینٍ وَشِمَالٍ کُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّکُمْ وَاشْکُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَیِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ(15) فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ سَیْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُم بِجَنَّتَیْهِمْ جَنَّتَیْنِ ذَوَاتَی أُکُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَیْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِیلٍ(16) ذَلِکَ جَزَیْنَاهُم بِمَا کَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِی إِلَّا الْکَفُورَ (17) وَجَعَلْنَا بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ الْقُرَی الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا قُرًی ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِیهَا السَّیْرَ سِیرُوا فِیهَا لَیَالِیَ وَأَیَّامًا آمِنِینَ (18) فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَیْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِیثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ(19)»

[قطعاً برای (مردم) سبا در محل سکونتشان نشانه (رحمتی) بود، دو باغستان از راست و چپ. (به آنان گفتیم:) از روزی پروردگارتان بخورید و او را شکر کنید. شهری است خوش و خدایی آمرزنده* پس روی گردانیدند و بر آن سیل (سد)

1- [1] - تفسیر قمی، ج2، ص 174
2- [2] - مجمع البیان، ج8، ص 197

عرم را روانه کردیم و دو باغستان آنها را به دو باغ که میوه های تلخ و شوره گز و نوعی از کنار تنک داشت، تبدیل کردیم* این (عقوبت) را به (سزای) آن که کفران کردند به آنان جزا دادیم و آیا جز ناسپاس را به مجازات می رسانیم* و میان آنان و میان آبادانیهایی که در آنها برکت نهاده بودیم، شهرهای متصل به هم قرار داده بودیم و در میان آنها مسافت را به اندازه مقرر داشته بودیم. در این (راه)ها شبان و روزان آسوده خاطر بگردید*تا گفتند: پروردگارا! میان (منزل های) سفرهایمان فاصله انداز و بر خویشتن ستم کردند، پس آنها را (برای آیندگان موضوع) حکایت ها گردانیدیم و سخت تارومارشان کردیم. قطعاً در این (ماجرا) برای هر شکیبای سپاسگزاری عبرت هاست]

1) محمد بن یعقوب، از محمد، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از سدیر روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: اینان قومی بودند که آبادی های به هم پیوسته داشتند که می توانستند به یکدیگر نگاه کنند و در میان آن آبادی ها رودهایی جریان داشت و دارایی های بسیار چشمگیری داشتند؛ اما آنها نسبت به نعمت های خداوند ناسپاسی نمودند و آن چه را که در درونشان بود، تغییر دادند. این گونه بود که خداوند عزّ و جلّ، سیل شدید و سخت را به سوی آنان فرستاد و آبادی های آنان را غرق کرد و دیار آنان را تخریب و اموال آنان را از بین برد و دو باغ را که دارای گیاهانی با میوه های تلخ(1)، درخت شوره گز و اندک درخت سدر بود، جایگزین باغ های آنان نمود، سپس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «ذَلِکَ جَزَيْنَاهُم بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِی إِلَّا الْكَفُورَ».(2)

2) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از سدیر روایت می کند که گفت: مردی از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ» را پرسید و حضرت پاسخ داد: اینان قومی بودند که آبادی های به هم پیوسته ای داشتند که می توانستند به یکدیگر

1- [1] - خَمط: گیاهی چنان تلخ که قابل خوردن نمی باشد.«لسان العرب- ریشه خمط».
2- [2] - کافی، ج8 ص 395، ح 596.

نگاه کنند و در میان آن آبادی ها رودهایی جریان داشت و آنها دارایی های چشمگیری داشتند؛ امّا نسبت به نعمت های خداوند ناسپاسی نمودند و عافیت و تندرستی را که خداوند به آنها ارزانی داشته بود تغییر دادند و خداوند نیز نعمت هایی را که به آنها ارزانی داشته بود تغییر داد و خداوند در هیچ قومی تغییری ایجاد نمی کند تا آن که آن ها، در خودشان تغییری ایجاد نمایند. سپس خداوند، سیل شدید و سختی را به سوی آنان فرستاد و آبادی های آنان را غرق نمود و دیارشان را تخریب و اموالشان را نابود ساخت و دو باغ را که دارای گیاهانی با میوه های تلخ، درخت شورگز و اندک درخت سدر بود، جایگزین باغ های آنان نمود. سپس خداوند فرمود: «ذَلِکَ جَزَیْنَاهُم بِمَا کَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِی إِلَّا الْکَفُورَ».(1)

3) علی بن ابراهیم: دریایی در یمن بود و حضرت سلیمان علیه السلام به لشکریان خود دستور داد تا برای او، از آن دریا که آب گوارایی داشت تا سرزمین هند، خلیجی احداث کنند. آنان چنین کردند و بر سر راه آن، سدّ بزرگی از صخره و ساروج درست کردند تا آب در آن پر شده و به سرزمینشان بریزد و آنان برای آن خلیج کانال هایی قرار دادند و هرگاه می خواستند که از راه آن آب بفرستند، به اندازه نیاز خودشان آب را گسیل می داشتند و برای آنان در اطراف راست و چپ، دو باغ بود که در مسیری که پیمودن آن ده روز طول می کشید، قرار داشت و آن باغ چنان از درختان و گیاهان پوشیده شده بود که اگر کسی از آن عبور می کرد، نور خورشید به او نمی رسید؛ اما چون آنان مرتکب معصیت شدند و از فرمان پروردگارشان سرکشی نمودند و افراد صالح، آنان را نهی نموده، اما به حرف آنان گوش نکردند، خداوند، جُرَذ- که موش بزرگی بود- را به سوی آن سدّ فرستاد و آن موش، صخره هایی که یک مرد قادر به کندن آن نیست را از جا می کند و آن را پرتاب می نمود. پس چون آن قوم، این صحنه را دیدند، گریختند و سرزمین خود را ترک گفتند. پس آن موش همچنان سنگ ها را می کند تا آن که آن سدّ را تخریب نمود و آن قوم بدون آن که بدانند، سیل آنان را در برگرفت و سرزمینشان را از بین برد و درختان آنان را از جا کند. منظور از آیه «لَقَدْ کَانَ لِسَبَإٍ فِی مَسْکَنِهِمْ آیَةٌ جَنَّتَانِ عَن

1- [1] - کافی،ج 2، ص 210، ح 23.

يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ * فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ» نیز همین است که (عرم) در آن به معنای بزرگ و شدید می باشد. «وَبَدَّلْنَاهُم بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَى أُكُلٍ خَمْطٍ» که منظور خار مغیلان است «وَأَثْلٍ» که نوعی درخت گز می باشد «وَشَىْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ* ذَلِکَ جَزَيْنَاهُم بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِى إِلَّا الْكَفُورَ* وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِى بَارَكْنَا فِيهَا» که منظور مکه است.(1)

4) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سنان، از زید شحّام روایت می کند که گفت: قتاده بن دعامه نزد امام باقر علیه السلام آمد و حضرت به او فرمود: ای قتاده! آیا تو فقیه مردم بصره هستی؟ قتاده پاسخ داد: این گونه می گویند. امام باقر علیه السلام فرمود: به من خبر رسیده که تو قرآن را تفسیر می کنی، آیا این حقیقت دارد؟ قتاده پاسخ داد: آری. امام باقر علیه السلام فرمود: تفسیر تو از روی دانش است یا از روی جهل؟ قتاده پاسخ داد: خیر، بلکه از روی دانش است. امام باقر علیه السلام فرمود: پس اگر از روی دانش قرآن را تفسیر می کنی، پس تو خودت (یعنی مفسّر قرآن) هستی و من از تو می پرسم. قتاده عرض کرد: بپرسید. حضرت فرمود: تفسیر این آیه از سوره سبأ را به من بگو که خداوند در آن می فرماید: «وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِىَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ» قتاده پاسخ داد: منظور از این آیه، کسی است که به همراه توشه، شتر و کرایه حلال از خانه خود به قصد این خانه (بیت الله الحرام) خارج می شود و از هرگونه دزدی و غارتی در امان می ماند تا آن که به سوی خانواده اش بازگردد. امام باقر علیه السلام فرمود: _ ای قتاده! _ تو را به خداوند سوگند می دهم، آیا می دانی که چه بسا آن مرد به همراه توشه حلال، شتر و کرایه حلال از خانه خود به قصد این خانه (بیت الله الحرام) خارج می شود، اما دستخوش را هز نان قرار می گیرد و توشه راه او از بین می رود و با این حال ممکن است ضربه ای بخورد که از آن ضربه بمیرد. قتاده پاسخ داد: بله، چنین است. پس امام باقر علیه السلام فرمود: وای بر تو _ ای قتاده! _ اگر قرآن را تفسیر به رأی کنی، نابود می شوی و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 175.

دیگران را نیز به همراه خود نابود می کنی و اگر تفسیر قرآن را از آن مردان گرفتهای، باز هم نابود می شوی و دیگران را نیز به همراه خود نابود می کنی. وای بر تو _ ای قتاده! _ منظور از این آیه، کسی است که به همراه توشه، شتر و کرایه حلال به قصد این خانه (بیت الله الحرام) خارج می شود، در حالی که به حق ما آگاه است و دل او لبریز از عشق ما است. چنان که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ»(1) [پس دل های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده]

و منظور خداوند از این آیه، بیت الحرام نبوده است و اگر قصد او بیت الحرام بود، کلمه إلیه را می آورد. پس به خداوند سوگند! منظور از دعای ابراهیم علیه السلام ما بوده ایم و هرکس که عشق ما در دلش باشد، حجّش پذیرفته وگرنه پذیرفته نمی شود. ای قتاده! پس اگر کسی این گونه باشد (یعنی عشق ما در قلب او باشد) در روز قیامت، از عذاب جهنم در امان خواهد بود. قتاده گفت: حتماً تفسیر آیه همین گونه است. به خداوند سوگند! من این آیه را جز به این شکل تفسیر نکنم.

امام باقر علیه السلام فرمود: تنها، کسی که مخاطب قرآن است، قرآن را می شناسد.(2)

5) شیخ در کتاب الغیبه، از محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری، از پدرش، از محمد بن صالح همدانی روایت می کند که گفت: به حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نامه نوشته و عرض کردم: اهل بیت من، مرا مورد آزار قرار می دهند و به خاطر حدیثی که از پدران شما علیهم السلام روایت شده و آنها در آن حدیث گفتند:«خادمان ما و کسانی که به امور ما سر و سامان می بخشند، بدترین خلق خداوند هستند» مرا مورد سرزنش قرار می دهند.(3) پس حضرت در جواب نامه ام نوشت: وای بر شما! آیا سخن خداوند که فرمود: «وَجَعَلْنَا بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ الْقُرَی الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا قُرًی ظَاهِرَةً» را نمی خوانید؟ پس به خداوند سوگند! منظور از

1- [1] - ابراهیم/ 37.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 311، ح 485.
3- [3] - تقریع، سرزنش و نکوهش «لسان العرب- ریشه قرع»

آبادی هایی که خداوند به آنان برکت داده بود، ما (اهل بیت) هستیم و منظور از آبادی های آشکار، شما هستید.(1)

ابن بابویه نیز در کتاب غیبتش، از پدرش و محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از عبد الله بن جعفر حمیری، از محمد بن صالح همدانی، از حضرت صاحب الزمان عین این حدیث را تا آخرش روایت می کند.(2)

6) ابن بابویه، با سند خود، از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه روایت می کند که فرمود: ای ابو بکر! «سِیرُوا فِیهَا لَیَالِیَ وَأَیَّامًا آمِنِینَ» یعنی به همراه قائم ما اهل بیت علیهم السلام.(3)

7) محمد بن عباس، از حسین بن علی بن زکریا بصری، از هیثم بن عبد الله رمّانی، از امام رضا علیه السلام، از پدرش امام موسی کاظم علیه السلام، از پدرش امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: یکی از کسانی که قرآن را تفسیر می کرد، نزد پدرم آمد و پدرم به او فرمود: تو فلانی هستی؟ و پدرم او را با نامش نامید. آن مرد پاسخ داد: آری. پدرم فرمود: تو همان کسی هستی که قرآن را تفسیر می کنی؟ آن مرد پاسخ داد: آری. پدرم فرمود: چگونه آیه «وَجَعَلْنَا بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ الْقُرَی الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا قُرًی ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِیهَا السَّیْرَ سِیرُوا فِیهَا لَیَالِیَ وَأَیَّامًا آمِنِینَ» را تفسیر می کنی؟ آن مرد پاسخ داد: منظور از آیه، مکانی میان مکه و مدینه است. امام صادق علیه السلام فرمود: آیا در این مکان، ترس و راهزنی یافت می شود؟ آن مرد پاسخ داد: آری. امام صادق علیه السلام فرمود: پس چگونه مکانی که خداوند عزّ و جلّ می فرماید که امن است، در آن ترس و راهزنی یافت می شود؟ آن مرد عرض کرد: پس منظور آیه چیست؟ امام صادق علیه السلام پاسخ داد: منظور از آن، ما اهل بیت هستیم و خداوند شما را اُناس (مردم) و ما را قُری (آبادی ها) نامید. آن مرد عرض کرد: جانم فدای شما باد! آیا در کتاب خدا، آیه ای یافته اید که در آن قُری (آبادی ها) به معنای مردان آمده باشد؟ امام صادق علیه السلام پاسخ داد: آیا

1- [1] - غیبه، ص 345 ح 295.
2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، ص 438، ح 2.
3- [3] - علل الشرائع، ج 1، ص 112، ح 5.

خداوند متعال نمی فرماید: «وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِی كُنَّا فِيهَا وَالْعِيْرَ الَّتِی أَقْبَلْنَا فِيهَا»(1) [و از (مردم) شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم، جویا شو] پس آیا سئوال ها خطاب به دیوارها و حصارها است یا خطاب به مردم؟ همچنین خداوند متعال فرمود: «وَإِن مِّن قَرْيَةٍ إِلاَّ نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا»(2) [و هیچ شهری نیست، مگر این که ما آن را (در صورت نافرمانی) پیش از روز رستاخیز به هلاکت می رسانیم یا آن را سخت عذاب می کنیم] پس این عذاب، برای مردان است یا برای دیوارها و حصارها؟ (3)

8) محمد بن عباس، از احمد بن هَوذَه باهلی، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از عبد الله بن حمّاد انصاری، از عبد الله سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: حسن بصری نزد امام باقر علیه السلام آمد و حضرت به او فرمود: ای برادر اهل بصره! به من خبر رسیده که تو آیه ای از کتاب خدا را بر خلاف شأن نزول آن تفسیر نموده ای. پس اگر این گونه انجام داده باشی، نابود شده ای و دیگران را نیز به نابودی کشانده ای. حسن بصری عرض کرد: جانم به فدای شما باد! آن آیه کدام است؟ حضرت فرمود: آیه «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِی بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِیَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ» است. وای بر تو! چگونه خداوند، قومی را در امنیت و پناه قرار می دهد، در حالی که کالای آنان در مکه و مدینه و میان این دو شهر به سرقت می رود و چه بسا فردی به بندگی گرفته یا به قتل می رسد و جانش را از دست می دهد. سپس مکث طولانی نمود و سپس با دست به سینه خود اشاره نمود و فرمود: منظور از آبادی هایی که خداوند به آن برکت داد، ما هستیم. حسن بصری عرض کرد: آیا در کتاب خداوند آیه ای را یافته ای که در آن، قُری (آبادی ها) به معنای مردان آمده باشد؟ حضرت پاسخ داد: آری، یکی از این آیه ها آیه «وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا

1- [1] - یوسف/ 82.
2- [2] - اسراء/ 58.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 471، ح 1.

حِسَابًا شَدِیدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُّکْرًا»(1) [و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سر پیچیدند و از آنها حسابی سخت کشیدیم و آنان را به عذابی (بس) زشت عذاب کردیم] است. پس چه کسانی از خداوند عزّ و جلّ سرکشی نمودند: دیوارها، خانه ها یا مردان؟ حسن بصری پاسخ داد: مردان. سپس حسن بصری عرض کرد: جانم به فدای شما باد! بیشتر برایم بگویید. حضرت فرمود: نمونه دیگر آن در سوره یوسف علیه السلام آیه «وَاسْأَلِ الْقَرْیَةَ الَّتِی کُنَّا فِیهَا وَالْعِیْرَ الَّتِی أَقْبَلْنَا فِیهَا»(2) [و از (مردم) شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم جویا شو] به او دستور دادند تا از چه کسی بپرسد؟ از آبادی و قافله یا از مردان؟ حسن بصری پاسخ داد: جانم به فدای شما باد! به من بگویید که معنای قُری ظاهره (آبادی های آشکار) چیست؟ حضرت پاسخ داد: منظور از آن ها شیعیان ما (یعنی علمای شیعه) هستند. (3)

9) پیرامون تفسیر آیه «سِیرُوا فِیهَا لَیَالِیَ وَأَیَّامًا آمِنِینَ» از ابو حمزه ثمالی، از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمود: منظور این است که آنان، از انحراف در امان هستند؛ یعنی در دانشی که پیرامون دنیا و دین خود از آنان فرا می گیرند، از انحراف در امان هستند.(4)

10) طبرسی در کتاب احتجاج، از ابو حمزه ثمالی روایت می کند که گفت: یکی از قاضیان اهل کوفه، نزد امام زین العابدین علیه السلام آمد و عرض کرد: جانم به فدای شما باد! تفسیر آیه «وَجَعَلْنَا بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ الْقُرَی الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا قُرًی ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِیهَا السَّیْرَ سِیرُوا فِیهَا لَیَالِیَ وَأَیَّامًا آمِنِینَ» چیست؟ حضرت فرمود: مردم نزد شما در عراق در تفسیر این آیه چه می گویند؟ آن قاضی پاسخ داد: می گویند که منظور از آیه، مکه است. حضرت از او پرسید: آیا دزدی و سرقت را در مکانی بیشتر از مکه دیده ای؟ آن قاضی پرسید: پس منظور آیه چیست؟ حضرت

1- [1] - طلاق/ 8.
2- [2] - یوسف/ 82.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 472، ح 2.
4- [4] - تأویل الآیات، ج 2، ص 473، ح 3.

پاسخ داد: منظور آیه، تنها مردان است. آن قاضی پرسید: در کجای کتاب خدا شبیه این مورد داریم که قُری (آبادی ها) به معنای مردان آمده باشد؟ حضرت پاسخ داد: آیا نشنیده ای که خداوند عزّ و جلّ در آیاتی فرمود: «وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ»(1) [و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سر پیچیدند]، «تِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ»(2) [(مردم) آن شهرها چون بیدادگری کردند هلاکشان کردیم]، «وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِى كُنَّا فِيهَا وَالْعِيْرَ الَّتِى أَقْبَلْنَا فِيهَا»(3) [و از (مردم) شهری که در آن بودیم و کاروانی که در میان آن آمدیم جویا شو] پس، از آبادی و قافله پرسیده می شود یا از مردان؟ ابوحمزه ثمالی می گوید: حضرت آیات دیگری را به همین معنا، تلاوت نمود. آن قاضی عرض کرد: جانمان به فدای شما باد! آنها چه کسانی هستند؟ حضرت پاسخ داد: منظور از آنها، ما (اهل بیت) هستیم. همچنین حضرت پیرامون تفسیر آیه «سِيرُوا فِيهَا لَيَالِىَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ» فرمود: منظور این است که آنان از انحراف در امان هستند. (4)

11) طبرسی در کتاب احتجاج، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که وی گفت: حسن بصری نزد امام باقر علیه السلام آمد و عرض کرد: آیا می خواهید از شما درباره مسائلی از کتاب خدا بپرسم؟ امام باقر علیه السلام فرمود: آیا تو فقیه مردم بصره نیستی؟ حسن بصری پاسخ داد: این طور گفته می شود. امام باقر علیه السلام فرمود: آیا در بصره کسی هست که تو از او تفسیر قرآن را می آموزی؟ حسن بصری پاسخ داد: خیر. حضرت فرمود: پس تمام مردم بصره به تو رجوع می کنند و از تو تفسیر قرآن را می آموزند؟ حسن بصری پاسخ داد: آری. حضرت فرمود: سبحان الله! عمل بزرگ و عظیمی را بر عهده گرفته ای. به من خبر رسیده که تو عملی انجام داده ای که نمی دانم آیا صحّت دارد و یا این که به تو تهمت دروغ زده می شود؟ حسن بصری عرض کرد: آن چیست؟ حضرت پاسخ داد: ادعا می کنند که

1- [1] - طلاق/ 8.
2- [2] - کهف/ 59.
3- [3] - یوسف/ 82.
4- [4] - احتجاج، ص 313.

تو می گویی: خداوند بندگان خود را آفرید و امورشان را به خودشان تفویض کرده و سپرده است. راوی می گوید: پس حسن بصری خاموش ماند و پاسخی نداد. حضرت پرسید: آیا به نظر تو کسی که خداوند درباره او در کتابش فرمود: تو در امان هستی، پس از این سخن باید از چیزی بهراسد؟ حسن بصری پاسخ داد: خیر. امام باقر علیه السلام فرمود: من آیه ای را به تو عرضه می دارم و خطابه ای را برای تو می خوانم و گمان می کنم که آن آیه را به طور نادرست تفسیر کرده ای. پس اگر این گونه تفسیر کرده باشی، نابود شده ای و دیگران را نیز به نابودی کشانده ای. حسن بصری پرسید: آن آیه کدام است؟ حضرت پاسخ داد: آیا در آیه «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِى بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِىَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ» نظر کرده ای؟ ای حسن! به من خبر رسیده که تو به مردم فتوا داده و گفته ای که منظور از این آیه، مکه است؟ همچنین حضرت پرسید: آیا کسی که به قصد حج به سوی مکه می آید، مورد راهزنی قرار نمی گیرد؟ و آیا مردم مکه نمی ترسند و اموالشان به یغما نمی رود؟ حسن بصری پاسخ داد: آری. حضرت فرمود: پس در چه وقت آنها در امان می باشند؟ بلکه (ای حسن بصری) خداوند، آن مَثَل ها را در قرآن درباره ما زده است. پس منظور از آن آبادی ها که خداوند به آن برکت داده است، ما هستیم، و منظور از سخن خداوند عزّ و جلّ همین می باشد. پس هر کسی که به فضل و برتری ما اذعان کند، آن جا که خداوند به آنان امر فرمود که نزد ما بیایند، پس خداوند فرمود: «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِى بَارَكْنَا فِيهَا» یعنی میان آنها و شیعیانشان، آن آبادی ها را که به آنها برکت داده ایم قرار دادیم. «قُرًى ظَاهِرَةً» و منظور از قُری ظاهره (آبادی های آشکار)، فرستاده ها و راویانی هستند که از ما نزد شیعیانمان روایت می کنند و همچنین فُقهای شیعیان ما نسبت به شیعیان و سَیْر (حرکت کردن) در آیه «وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ» مَثَلی برای دانش می باشد. همچنین آیه «سِيرُوا فِيهَا لَيَالِىَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ» مَثَلی است بر دانشی که در شب ها و روزها از نزد ما به سوی آنان پیرامون حلال و حرام، واجبات و احکام حرکت می کند «آمِنِينَ» در آنها هنگامی که این مسائل را از معدن آن که به فراگیری از آن معدن فرمان داد شده بودند، فرا می گیرند و آنها از شک و گمراهی در امان می باشد و همچنین آن ناقلان و راویان از تبدیل کردن حرام به حلال در امان هستند؛ زیرا آنان، آن دانش را از کسی که بر آنان واجب بود از او با شناخت

و معرفت فرا بگیرند، فرا گرفته اند؛ زیرا آنان، وارثان آن دانش از آدم تا خاتم هستند؛ ذرّیّهای که برخی از آنان برگزیده هستند. پس این امر (دانش تفسیر قرآن) به شما نرسیده است، بلکه به ما منتهی شده است؛ و ای حسن! ما، آن ذرّیّه برگزیده هستیم نه تو و امثال تو. پس آن گاه که آن چه را که برای تو نبوده و به تو نرسیده را ادعا نمودی، اگر به تو می گفتم: ای نادان مردم بصره! تنها آن چه را که از تو می دانستم و درباره تو بر من روشن شده بود را بیان کرده بودم. بر حذر باش از این که قائل به تفویض باشی؛ زیرا این گونه نیست که خداوند به خاطر ناتوانی و ضعف خود، امور خلق را به خودشان محول کرده و یا از روی ظلم و ستم، آنان را مجبور به انجام معاصی و گناهان کرده باشد(1).

12) طبرسی در کتاب احتجاج می گوید: امام صادق علیه السلام به ابو حنیفه که نزد حضرت آمده بود، فرمود: تو کیستی؟ او پاسخ داد: من ابو حنیفه هستم. حضرت پرسید: آیا تو مفتیِ مردم عراق هستی؟ ابو حنیفه پاسخ داد: آری. حضرت پرسید: به چه وسیله برای آنان فتوا می دهی؟ ابو حنیفه پاسخ داد: به وسیله کتاب خدا. حضرت پرسید: آیا تو از کتاب خدا آگاه هستی که کدام آیاتش ناسخ، منسوخ، محکم و متشابه است؟ ابو حنیفه پاسخ داد: آری. حضرت پرسید: پس به من بگو منظور از آیه «وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ» کجا است؟ ابو حنیفه پاسخ داد: منظور، ما بین مکه و مدینه است. امام صادق علیه السلام رو به حاضرین کرده و پرسید: شما را به خداوند سوگند می دهم، آیا این گونه نیست که میان مکه و مدینه رفت و آمد می کنید و خودتان از کشته شدن و اموالتان از دزدی و غارت در امان نیستید؟ آنان پاسخ دادند: حتماً همین گونه است که می فرمایید. امام صادق علیه السلام فرمود: وای بر تو _ ای ابو حنیفه! _ خداوند فقط سخن حق و راست را بیان می دارد. به من بگو منظور خداوند از آیه «وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا»(2) [و هر که در آن درآید، در امان است] کجا است؟ ابو حنیفه پاسخ داد: منظور، بیت الحرام است. پس امام صادق علیه السلام رو به حاضرین کرد و

1- [1] - احتجاج، ص 326.
2- [2] - آل عمران/ 97.

پرسید: شما را به خدا سوگند می دهم، آیا می دانید که عبد الله بن زبیر و سعید بن جُبیر وارد بیت الحرام شدند و از کشته شدن در امان نماندند؟ آنان پاسخ دادند: البته که می دانیم. پس امام صادق علیه السلام فرمود: وای بر تو _ ای ابو حنیفه!_ خداوند فقط سخن حق و راست را بیان می دارد. ابو حنیفه عرض کرد: من هیچ گونه دانش و آگاهی نسبت به کتاب خداوند ندارم و من، فقط از قیاس استفاده می کنم...و این حدیث که طولانی است را ادامه داد.(1)

13) محمد بن عباس، از احمد بن محمد بن ثابت، از قاسم بن اسماعیل، از محمد بن سنان، از سماعه بن مهران، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ» فرمود: منظور، کسی است که بر مودّت و دوستی با ما و سختی یا آسودگی که به این خاطر گریبانگیر او شده بردبار است و بر آزاری که به خاطر دوستی با ما می بیند، صبر پیشه می کند و خداوند را به خاطر این که ولایت ما اهل بیت را به او ارزانی داشته، سپاسگزار است.(2)

«وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَیْهِمْ إِبْلِیسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِیقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِینَ (20)»

[و قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت و جز گروهی از مؤمنان (بقیه) از او پیروی کردند]

1) محمد بن یعقوب، از محمد یحیی، از احمد بن سلیمان، از عبد الله بن محمد یمانی، از مِسمَع بن حجاج، از صبّاح حذّاء، از صبّاح مُزَنی، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را در روز غدیر در دست خود گرفت، ابلیس در میان لشکریان خود فریاد می زد و تمام لشکریان او از خشکی و دریا نزد او آمدند و عرض کردند: ای سرور و مولای ما! چه مصیبتی بر تو وارد شده است که این گونه فریاد می زنی؛ چرا که ما فریادی وحشتناک تر از این فریاد تو نشنیده ایم؟ ابلیس به آنان پاسخ داد:

1- [1] - احتجاج، ص 360.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 473، ح 4.

این پیامبر، کاری کرده است که اگر به اتمام برسد دیگر هیچ گاه مردم از خداوند سرکشی نکرده و معصیت او را انجام نمی دهند. پس آنها گفتند: ای مولای ما! تو برای آدم بودی. پس چون منافقین گفتند: او از روی هوی و هوس سخن می گوید، و چون یکی از آن دو به دوست خود گفت: آیا نمی بینی که چشمانش در سرش می چرخد و گویی مجنون است و مقصود آنان، رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، ابلیس فریاد شادی سر داد و دوستان خود را گرد آورد و گفت: آیا دانستید که از پیش، برای آدم بودم؟ آنها پاسخ دادند: آری، می دانستیم. ابلیس گفت: آدم، آن پیمان را شکست و به پروردگار خود کافر نشد؛ اما اینان، آن پیمان را شکستند و به رسول خداوند کافر گشتند. پس چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت و مردم، غیر از علی را به خلافت رساندند، ابلیس تاج پادشاهی را بر سر نهاد و منبری را بر پا کرد و به همراه جامه های زیبای خود بر آن نشست و سواران و پیادگان(1) خود را گرد آورد و سپس به آنان گفت: شادی کنید؛ چرا که دیگر مردم از خداوند فرمان نمی برند تا آن که امامی به امامت مردم منصوب شود. و امام باقر علیه السلام آیه «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» را تلاوت کرده و فرمود: تأویل این آیه هنگامی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نمود و منظور از ظن و گمان ابلیس، هنگامی است که آنان پیرامون رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: او از روی هوی و هوس سخن می گوید. پس ابلیس در مورد آنان قطعاً گمانی بُرد و آنان گمان ابلیس را تصدیق نمودند.(2)

2) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: چون خداوند در آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ(3)» [ای پیامبر! آن چه را که از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است را ابلاغ کن] که در شأن حضرت علی علیه السلام در روز غدیر نازل شده، به پیامبر صلی الله علیه و آله امر فرمود که امیر المؤمنین علیه السلام را

1- [1] - رَجِلَه، یعنی پیادگان
2- [2] - کافی، ج 8، ص 344، ح 542.
3- [3] - مائده/67

جانشین خود بر مردم گردانَد، پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم فرمود: هرکس که من مولای او هستم، علی مولای او است. پس ابلیسها نزد ابلیس بزرگ آمده و خاک بر چهره خود پاشیدند. ابلیس به آنان گفت: شما را چه شده است؟ آنان پاسخ دادند: این مرد (رسول خدا صلی الله علیه و آله) امروز با دستان خود بیعتی را بسته است که تا روز قیامت، هیچ چیزی نمی تواند آن را بگشاید. ابلیس به آنان گفت: هرگز این گونه نخواهد شد، چرا که کسانی که دور او بودند، در مورد او به من وعده ای داده اند که هرگز خلف وعده نمی کنند. این گونه بود که خداوند آیه «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ» را نازل کرد. (1)

3) محمد بن عباس، از حسین بن احمد مالکی، از محمد بن عیسی بن عبید، از ابن فضال، از عبد الصمد بن بشیر، از عطیّه عوفی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را در روز غدیر خم در دست خود گرفت و گفت: هرکس که من مولای او هستم، علی مولای او است؛ ابلیس- که خداوند او را لعنت کند- به همراه شیاطین خود در آن جا حاضر بود. آن شیاطین هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس که من مولای او هستم، علی مولای او است، به او گفتند: به خداوند سوگند! تو به ما این طور نگفته بودی، تو به ما خبر داده بودی که این مرد (رسول خدا) اگر بمیرد، در میان اصحاب او تفرقه می افتد؛ اما این سخن امروز او باعث استواری و ثبات می شود و هرگاه کسی بخواهد برود، دیگری به جای او می آید. ابلیس گفت: پراکنده شوید؛ چرا که اصحاب او به من وعده داده اند که به هیچ کدام از سخنانی که او (رسول خدا) گفته است، اقرار و اعتراف نخواهند کرد. و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که فرموده «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ».(2)

4) علی بن ابراهیم، از زید شحّام روایت می کند که گفت: قتاده بن دعامه نزد امام باقر علیه السلام آمد و از حضرت تفسیر آیه «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 176.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 473، ح 5.

فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» را پرسید و حضرت پاسخ داد: چون خداوند به موجب آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْکَ مِن رَّبِّکَ» که در شأن علی علیه السلام است، «وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»(1) [ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای] به پیامبر خود امر فرمود که امیر المؤمنین علیه السلام را به عنوان خلیفه خود در میان مردم بگمارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را در روز غدیر خُم در دستان خود گرفت و فرمود: هر کس که من مولای او هستم، علی مولای او است. ابلیس ها بر سر خود خاک پاشیدند و ابلیس بزرگ به آنان گفت: شما را چه شده؟ آنان پاسخ دادند: این مرد (رسول خدا) با دستان خود گرهی بسته است که تا روز قیامت هیچ انسانی نمی تواند آن را بگشاید. ابلیس به آنان گفت: هرگز این چنین نخواهد شد؛ چرا که کسانی که اطراف او (رسول خدا صلی الله علیه و آله) بودند به من وعده ای در مورد او داده اند که هرگز خلف وعده نمی کنند. این گونه بود که خداوند آیه «وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» را نازل کرد که منظور از گروه مؤمن، شیعیان امیر المؤمنین می باشند.(2)

«وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِم مِّن سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يُؤْمِنُ بِالْآخِرَهِ... ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ (26)»

«وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِم مِّن سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يُؤْمِنُ بِالْآخِرَهِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِى شَكٍّ وَرَبُّکَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ حَفِيظٌ (21) قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ فِى السَّمَاوَاتِ وَلَا فِى الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِن شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُم مِّن ظَهِيرٍ (22) وَلَا تَنفَعُ الشَّفَاعَهُ عِندَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّى إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِىُّ الْكَبِيرُ (23) قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ فِى ضَلَالٍ مُّبِينٍ (24) قُل لَّا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ (25) قُلْ

1- [2] - مائده/67.
2- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 474، ح 6.

يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ (26)»

[و (شیطان) را بر آنان تسلطی نبود، جز آن که کسی را که به آخرت ایمان دارد از کسی که درباره آن در تردید است، باز شناسیم و پروردگار تو بر هر چیزی نگاهبان است* بگو: کسانی را که جز خدا (معبود خود) پنداشته اید، بخوانید هموزن ذره ای نه در آسمان ها و نه در زمین مالک نیستند و در آن دو شرکتی ندارند و برای وی از میان آنان هیچ پشتیبانی نیست* و شفاعتگری در پیشگاه او سود نمی بخشد، مگر برای آن کس که به وی اجازه دهد تا چون هراس از دلهایشان برطرف شود، می گویند: پروردگارتان چه فرمود؟ می گویند: حقیقت، و هموست بلند مرتبه و بزرگ* بگو: کیست که شما را از آسمان ها و زمین روزی می دهد؟ بگو: خدا، و در حقیقت یا ما یا شما بر هدایت یا گمراهی آشکاریم* بگو: (شما) از آن چه ما مرتکب شده ایم بازخواست نخواهید شد و (ما نیز) از آن چه شما انجام می دهید بازخواست نخواهیم شد* بگو: پروردگارمان، ما و شما را جمع خواهد کرد، سپس میان ما به حق داوری می کند و اوست داور دانا]

1) علی بن ابراهیم: «وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِم مِّن سُلْطَانٍ» کنایه از ابلیس است «إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِی شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَیْءٍ حَفِيظٌ» سپس خداوند عزّ و جلّ در استدلال خود علیه بت پرستان فرمود: «قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِی السَّمَاوَاتِ وَلَا فِی الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا» که کنایه از آسمان ها و زمین است. «مِن شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُم مِّن ظَهِيرٍ» و آیه «وَلَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ عِندَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ» علی بن ابراهیم می گوید: تمام انبیا و رسولان خداوند به جز رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت، قادر به شفاعت نیستند تا آن که خداوند به آن ها اذن دهد و خداوند پیش از روز قیامت به رسول خدا صلی الله علیه و آله اذن شفاعت داده است. شفاعت، ابتدا حق او و امامان پس از او و پس از آن، حق انبیا علیهم السلام است.(1)

2) سپس علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمّار، از ابو العباس مکبر روایت می کند که گفت: بنده زن امام زین العابدین علیه السلام به

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 176.

نام ابو اَیمن نزد امام باقر علیه السلام آمد و عرض کرد: ای ابو جعفر! مردم را می فریبند و می گویند: شفاعت محمد، شفاعت محمد؟! پس امام باقر علیه اسلام به خشم آمد و رنگ چهره اش تغییر کرد. سپس فرمود: وای بر تو _ ای ابو اَیمن!_ آیا از این که شکم و فرج (دامان) خود را عفیف نگاهداشته ای، مغرور شده ای. آیا نمی دانی وقتی صحنه های پر از هول و هراس قیامت را مشاهده کنی، به شفاعت محمد صلی الله علیه و آله نیاز پیدا می کنی؟ وای بر تو! آیا محمد صلی الله علیه و آله تنها برای کسی که آتش جهنم بر او واجب شده است شفاعت می کند؟! سپس حضرت فرمود: تمام پیشینیان و آیندگان نیازمند شفاعت محمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت می باشند. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله حق شفاعت برای امت خود را دارد و ما حق شفاعت برای شیعیان خود را داریم و شیعیان ما حق شفاعت برای مردمان خود را دارند. سپس حضرت فرمود: مؤمن برای [قبیله بزرگی] مانند قبیله رَبیعه و مُضَر شفاعت می کند و مؤمن حتی برای خادم خود نیز شفاعت می کند و می گوید: پروردگارا! به خاطر خدمتی که به من میکرد، او مرا از سرما و گرما حفظ میکرد. (1)

3) شرف الدین نجفی، از علی بن ابراهیم- که رحمت خدا بر او باد- از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: شفاعت هیچ یک از انبیا و رسولان به جز رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت پذیرفته نمی شود؛ جز آن که خداوند به او اذن شفاعت دهد؛ چرا که خداوند پیش از روز قیامت به رسول خدا صلی الله علیه و آله اذن شفاعت عطا کرده بود. پس شفاعت، حق رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین علیه السلام و امامانی است که از نسل او می باشند، و سپس حق انبیا صلوات الله علیهم اجمعین.(2)

4) شرف الدین نجفی، از پدرش، از علی بن مهران، از زرعه، از سماعه روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام پیرامون شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت پرسیدم و حضرت پاسخ داد: مردم در روز قیامت در یک

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 176.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 476، ح 8.

ردیف محشور می شوند، در حالی که عرق بر سر و روی آنان جاری است. پس می گویند: ما را نزد پدرمان آدم علیه السلام ببرید تا او برایمان شفاعت کند. پس نزد آدم علیه السلام می آیند و به او عرض می کنند: نزد پروردگارت برایمان شفاعت کن. آدم علیه السلام پاسخ می دهد: من، گناه و اشتباهی انجام داده ام و در برابر پروردگارم احساس شرمساری می کنم؛ شما باید برای شفاعت نزد نوح علیه السلام بروید. پس آنها نزد نوح می آیند و او آنان را به رفتن نزد پیامبر پس از خود ارجاع می دهد و همین طور هر پیامبر مردم را به پیامبر پس از خود ارجاع می دهد تا آن که به عیسی علیه السلام منتهی می شوند و او می فرماید: شما باید نزد محمد صلی الله علیه و آله بروید، و آنان نزد محمد صلی الله علیه و آله می روند و خود را بر او عرضه می دارند و از او می خواهند که برای آنان شفاعت کند. پس حضرت می فرماید: با ما بیایید پس به راه می افتند تا به در بهشت می رسند و حضرت رو به وجه (ذات) خداوند سبحان می کند و به سجده افتاده و تا هر زمان خدا بخواهد صبر می کند. سپس خداوند به او می فرماید:سرت را بالا بگیر_ ای محمد!_ و شفاعت کن که مورد پذیرش قرار می گیرد و بخواه که هرچه بخواهی به تو ارزانی داشته می شود. این گونه می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنان شفاعت می کند.(1)

5) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «حَتَّى إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ» فرمود: منظور از آیه، این است که آسمانیان از زمان بعثت عیسی بن مریم علیه السلام تا بعثت محمد صلی الله علیه و آله صدای وحی را نشنیده بودند و چون خداوند، جبرئیل علیه السلام را به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و آسمانیان، صدای وحی قرآن را به مانند صدای فرو کوفته شدن آهن بر صخره شنیدند، همه مدهوش گشتند. چون ابلاغ وحی به پایان رسید، جبرئیل فرود آمد و هرگاه که از کنار ساکنان یک آسمان می گذشت، ترس و اضطراب جلال و سطوت الهی از دل هایشان برطرف می شد. خداوند در این آیه می فرماید: ترس و

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 476، ح 9.

اضطراب از دل هایشان برطرف می شود و از یکدیگر می پرسند: پروردگارتان چه فرمود؟ پاسخ می دهند: پروردگارمان سخن حق را بیان داشته است و او بلند مرتبه و بزرگ است. «قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا» یعنی میان ما قضاوت می کند «بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ» حضرت فرمود: یعنی او حاکم و دانا است.(1)

«وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا کَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ(28)»

[و ما تو را جز (به سمت) بشارتگر و هشدار دهنده برای تمام مردم نفرستادیم لیکن بیشتر مردم نمی دانند]

1) علی بن ابراهیم، از علی بن جعفر، از محمد بن عبد الله طائی، از محمد بن ابی عمیر، از حفص کُناسی، از عبد الله بن بکر اَرَّجانی روایت می کند که گفت: امام صادق علیه السلام از من پرسید: به من بگو رسول خدا صلی الله علیه و آله که برای عموم مردم فرستاده شده بود، آیا خداوند در آیات محکم کتاب خود نفرموده است: «وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا کَافَّةً لِّلنَّاسِ»؟ که منظور برای تمام ساکنین مشرق و مغرب و آسمانیان و زمینیان اعم از جن و انس می باشد. آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله توانست رسالت و پیام خود را به همه آنها برساند؟ راوی می گوید: عرض کردم: نمی دانم. حضرت فرمود: ای پسر بکر! رسول خدا صلی الله علیه و آله از مدینه خارج نشده است، پس چگونه توانسته است به اهل مشرق و مغرب ابلاغ کند؟ عرض کردم: نمیدانم. فرمود: خداوند به جبرئیل علیه السلام فرمود و او زمین را با یک پر از بال خود از بیخ و بن برکند و آن را در مقابل رسول خدا نهاد و زمین در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله به مانند کف دست او نسبت به دست او بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله به ساکنین مشرق و مغرب می نگریست و هر قوم را با زبانشان مورد خطاب قرار می داد و خود، آنان را به خداوند متعال و نبوت خود فرا می خواند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله به این ترتیب به تنهایی توانست تمام

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 177.

ساکنان آبادی ها و شهرها را به سوی خداوند متعال و نبوت خود دعوت کند.(1)

2) ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولَوَیه، از محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری، از پدرش، از علی بن محمد سلیمان، از محمد بن خالد، از عبد الله بن حمّاد بصری، از عبد الله بن عبد الرحمن اصم، از عبد الله بن بکر اَرَّجانی روایت می کند که در حدیثی طولانی گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا امام می تواند ساکنان مشرق و مغرب را ببیند؟ حضرت پاسخ داد: ای پسر بکر! پس چگونه او بر هر دو سرزمین حجت است در حالی که آنان را نمی بیند و در میان آنان حکم نمی کند و چگونه او حجتی برای قوم ناپیدایی است که نه او قدرتی بر آنان دارد و نه آنان قدرتی بر او دارند؟ و چگونه او مجری از سوی خداوند و شاهد و گواهی بر خلق او می باشد در حالی که آنان را نمی بیند؟ و چگونه او حجتی بر آنان است در حالی که آنان از دیدگان او پنهان هستند و مانعی میان آنان و او است که نمی تواند امر پروردگارش را در میان آنان اجرا سازد، در حالی که خداوند می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا کَافَّةً لِّلنَّاسِ» و منظور از آن، تمام کسانی هستند که بر روی زمین هستند و حجت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله جانشین او است و او باید در مسائلی که امت در آن اختلاف پیدا می کنند، راهنما باشد و حقوق مردم را بستاند.(2) پیشتر روایت صالح بن هیثم، از امام باقر علیه السلام پیرامون تفسیر آیه «إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ»(3) [در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به سوی وعده گاه بازمی گرداند] آمده است.

«وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَن نُّؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِی...فِی أَعْنَاقِ الَّذِینَ کَفَرُوا هَلْ یُجْزَوْنَ إِلَّا مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ (33)»

«وَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَن نُّؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَلَوْ تَرَی إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِندَ رَبِّهِمْ یَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَی بَعْضٍ الْقَوْلَ یَقُولُ الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا لَوْلَا أَنتُمْ لَکُنَّا مُؤْمِنِینَ(31) قَالَ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا لِلَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 177.

2- [2] - كامل الزيارات، ص 326، ح 2.
3- [3] - قصص/ 85.

صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءكُم بَلْ كُنتُم مُّجْرِمِينَ (32) وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَن نَّكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَندَادًا وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِى أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (33)»

[و کسانی که کافر شدند، گفتند: نه به این قرآن و نه به آن (توراتی) که پیش از آن است، هرگز ایمان نخواهیم آورد، و ای کاش بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده اند می دیدی (که چگونه) برخی از آنان با برخی (دیگر جدل و) گفتگو می کنند. کسانی که زیردست بودند به کسانی که (ریاست و) برتری داشتند می گویند: اگر شما نبودید، قطعاً ما مؤمن بودیم* کسانی که (ریاست و) برتری داشتند به کسانی که زیردست بودند، می گویند: مگر ما بودیم که شما را از هدایت پس از آن که به سوی شما آمد بازداشتیم؟ (نه) بلکه خودتان گناهکار بودید*و کسانی که زیردست بودند به کسانی که (ریاست و) برتری داشتند می گویند: (نه) بلکه نیرنگ شب و روز (شما بود) آن گاه که ما را وادار می کردید که به خدا کافر شویم و برای او همتایانی قرار دهیم و هنگامی که عذاب را ببینند پشیمانی خود را آشکار کنند و در گردن های کسانی که کافر شده اند، غل ها می نهیم. آیا جز به سزای آن چه انجام می دادند می رسند؟]

1) علی بن ابراهیم: سپس خداوند سخن کفّار قریش و کفّار دیگر قبائل را برای پیامبر خود حکایت می کند: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَن نُّؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِى بَيْنَ يَدَيْهِ» یعنی از کتاب های انبیا «وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِندَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى».

«بَلْ كُنتُم مُّجْرِمِينَ» سپس کسانی که ضعیف نگاه داشته شدند به کسانی که تکبّر ورزیدند، می گویند: «بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» یعنی شما در شب و روز حیله ورزیدید. علی بن ابراهیم می گوید: حضرت پیرامون تفسیر آیه «وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ» فرمود: یعنی هنگامی که در آتش جهنم ولیّ خدا را می بینند، پشیمانی خود را پنهان می دارند. برخی از حضرت پرسیدند: ای فرزند رسول خدا! پنهان

ساختن پشیمانی در حالی که آنان در عذاب هستند، چه سودی برایشان دارد؟ حضرت پاسخ داد: آنان از شماتت دشمنان بیزارند.(1)

2) علی بن ابراهیم، از محمد بن جعفر، از احمد بن حسین، از صالح بن ابی حمّاد، از حسن بن موسی خشّاب، از مردی، از حمّاد بن عیسی، از کسی که برای او روایت کرد، نقل کرده است که گفت: برخی از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ» را پرسیدند و به او عرض کردند: پنهان ساختن پشیمانی در حالی که آنان در عذاب هستند، چه سودی برایشان دارد؟ حضرت پاسخ داد: از شماتت دشمنان بیزارند.(2)

«وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ(35)...فَأُوْلَئِکَ لَهُمْ جَزَاء الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِی الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ (37)»

«وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ(35) قُلْ إِنَّ رَبِّی يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (36) وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُم بِالَّتِی تُقَرِّبُكُمْ عِندَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُوْلَئِکَ لَهُمْ جَزَاء الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِی الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ (37)»

[و گفتند: ما دارایی و فرزندانمان از همه بیشتر است و ما عذاب نخواهیم شد* بگو: پروردگار من است که روزی را برای هر کس که بخواهد گشاده یا تنگ می گرداند، لیکن بیشتر مردم نمی دانند* و اموال و فرزندانتان چیزی نیست که شما را به پیشگاه ما نزدیک گرداند، مگر کسانی که ایمان آورده و کار شایسته کرده باشند. پس برای آنان دو برابر آن چه انجام داده اند پاداش است و آنها در غرفه ها(ی بهشتی) آسوده خاطر خواهند بود]

1) علی بن ابراهیم: سپس آنان به خاطر بی نیازی خود بر خداوند فخر فروشی کرده و گفتند: «نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ» پس خداوند در پاسخ به آنان فرمود: «قُلْ إِنَّ رَبِّی يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ* وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُم بِالَّتِی تُقَرِّبُكُمْ عِندَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 178.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 313.

صَالِحًا».(1)

2) علی بن ابراهیم: مردی نزد امام صادق علیه السلام از ثروتمندان سخن به میان آورد و از آنان بدگویی نمود. امام صادق علیه السلام به او فرمود: خاموش باش؛ چرا که انسان ثروتمند اگر صله رحم انجام دهد و به برادران خود نیکی کند، خداوند دو برابر به او اجر و پاداش می دهد؛ زیرا خداوند می فرماید: «وَمَا أَمْوَالُکُمْ وَلَا أَوْلَادُکُم بِالَّتِی تُقَرِّبُکُمْ عِندَنَا زُلْفَی إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُوْلَئِکَ لَهُمْ جَزَاء الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِی الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ».(2)

3) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از محمد بن حسین، از ابن محبوب، از ابراهیم جازی، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: نزد امام باقر علیه اسلام از ثروتمندان شیعه سخن به میان آوردیم و گویی حضرت از مطالبی که پیرامون آن ها از ما شنید، احساس بیزاری کرده و فرمود: ای ابو محمد! اگر مؤمن، ثروتمند، مهربان و کسی باشد که صله رحم انجام دهد و به یاران خود نیکی کند، خداوند در عوض آن اموالی که در راه خیر و نیکی انفاق می کند به او دو بار و دو برابر پاداش می دهد؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ در کتاب خود می فرماید: «وَمَا أَمْوَالُکُمْ وَلَا أَوْلَادُکُم بِالَّتِی تُقَرِّبُکُمْ عِندَنَا زُلْفَی إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُوْلَئِکَ لَهُمْ جَزَاء الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِی الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ».(3)

«قُلْ إِنَّ رَبِّی یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ...أَنتَ وَلِیُّنَا مِن دُونِهِم بَلْ کَانُوا یَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَکْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ (41)»

«قُلْ إِنَّ رَبِّی یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَیَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنفَقْتُم مِّن شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَهُوَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ(39) وَیَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعًا ثُمَّ یَقُولُ لِلْمَلَائِکَهِ أَهَؤُلَاء إِیَّاکُمْ کَانُوا یَعْبُدُونَ (40) قَالُوا سُبْحَانَکَ أَنتَ وَلِیُّنَا مِن دُونِهِم بَلْ کَانُوا یَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَکْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ (41)»

[بگو: در حقیقت پروردگار من است که روزی را برای هر کس از بندگانش که

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 178.

2- [2] - تفسير قمى، ج 2، ص 178.
3- [3] - علل الشرائع، ج 2، ص 330، ح 73.

بخواهد گشاده یا برای او تنگ می گرداند و هر چه را انفاق کردید عوضش را او می دهد و او بهترین روزی دهندگان است* و (یاد کن) روزی را که همه آنان را محشور می کند آن گاه به فرشتگان می فرماید: آیا اینها بودند که شما را می پرستیدند؟* می گویند: منزهی تو سرپرست ما تویی نه آنها، بلکه جنیان را می پرستیدند، بیشترشان به آنها اعتقاد داشتند]

1) محمد بن یعقوب؛ از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از کسی که برای او نقل کرده، روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: دو آیه در کتاب خدا است که به آن دو عمل می کنم، ولی فایده ای نمی بینم. حضرت پرسید: آن دو آیه کدامند؟ راوی می گوید: عرض کردم: آیه « أُدعُونِی أَستَجِب لَکُم»(1) [مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم] چرا که ما به سوی خداوند دعا می کنیم، ولی اجابتی نمی بینیم. حضرت فرمود: آیا تو فکر میکنی که خداوند عزّ و جلّ به وعده خود وفا نمی کند؟ عرض کردم: خیر [این گونه فکر نمیکنم]. حضرت فرمود: پس عدم اجابت به چه خاطر است؟ عرض کردم: نمی دانم. حضرت فرمود: اما من تو را از سبب آن آگاه می سازم. هرکس که از خداوند عزّ و جلّ در آن چه که به او امر فرموده، پیروی کند و سپس به سوی او با روش دعا، دعا نماید، خداوند دعای او را مورد اجابت قرار خواهد داد. راوی می گوید: عرض کردم: روش دعا کردن چیست؟ حضرت پاسخ داد: ابتدا خداوند را می ستایی و نعمت هایی را که بر تو ارزانی داشته را بر می شماری و سپس او را سپاس می گویی و سپس بر رسول خدا صلی الله علیه و آله درود می فرستی، و آنگاه گناهانت را بر شمرده و به آن ها اذعان می کنی. سپس از آن گناهان به خدا پناه می جویی. پس این، روش دعا کردن است. سپس حضرت پرسید: آن آیه دیگر کدام است؟ راوی می گوید: عرض کردم: آیه «وَمَا أَنفَقْتُم مِّن شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَهُوَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ» است و من انفاق می کنم، ولی عوضی نمی بینم. حضرت فرمود: آیا به نظر تو خداوند عزّ و جلّ به وعده خود وفا نمی کند؟ راوی می گوید: عرض کردم: خیر [وعده خدا راست است]. حضرت فرمود: پس علت آن چیست؟ عرض کردم: نمی دانم. حضرت

1- [1] - غافر/60

فرمود: اگر هر کدام از شما اموال خود را از راه حلال به دست آورده و در راه حلال انفاق نماید، در برابر هر درهمی که انفاق می کند، عوضی به او داده می شود.(1)

2) علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، از حَریز، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: پروردگار تبارک و تعالی، هرشب جمعه از ابتدای شب و در یک سوم پایانی هر شب، امر و فرمان خود را به سوی آسمان دنیا نازل می کند، در حالی که روبه روی آن، دو فرشته هستند که فریاد می زنند: آیا توبه کننده ای هست که توبه اش پذیرفته شود؟ آیا استغفار کننده ای هست تا آمرزیده شود؟ آیا تقاضامندی هست تا تقاضایش برآورده شود؟ خدایا! به هر انفاق کننده، عوضی، و به هر آزمند، زیانی ارزانی دار. پس به هنگام طلوع فجر امر و فرمان الهی به سوی عرش خداوند باز می گردد و روزی ها را میان بندگان قسمت می کند. سپس حضرت به فُضیل بن یسار گفت: ای فضیل! سعی کن سهم بیشتری از این روزی ها ببری و منظور از این آیه نیز همین است: «وَمَا أَنفَقْتُم مِّن شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ* وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاء إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ» پس فرشتگان عرض می کنند: «سُبْحَانَکَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِم بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ».(2)

«وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ(45)»

[و کسانی که پیش از اینان بودند (نیز) تکذیب کردند، در حالی که اینان به ده یک آن چه بدیشان داده بودیم نرسیده اند. (آری) فرستادگان مرا دروغ شمردند؛ پس چگونه بود کیفر من؟]

1) علی بن ابراهیم، از علی بن حسین، از احمد بن ابی عبد الله، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از حسّان، از هشام بن عمّار در حدیثی مرفوع از آن

1- [1] - کافی، ج 2، ص 352، ح 8.
2- [2] - تفسیر قمی: ج2، ص 178.

حضرت روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ» فرمود: کسانی که پیش از آنان بودند، پیامبران خود را تکذیب کردند، در حالی که آن چه به پیامبران آنان ارزانی داشتیم، یک دهم آن چه به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله داده ایم، نیست. (1)

«قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى..إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُم بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ(46)»

«قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُم مِّن جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُم بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ(46)»

[بگو: من فقط به شما یک اندرز می دهم که دو دو و به تنهایی برای خدا به پا خیزید، سپس بیندیشید که رفیق شما هیچ گونه دیوانگی ندارد. او شما را از عذاب سختی که در پیش است جز هشداردهنده ای (بیش) نیست]

1) علی بن ابراهیم، از جعفر بن محمد، از عبد الکریم بن عبد الرحیم، از محمد بن علی، از محمد بن فُضیل، از ابو حمزه ثمالی روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: یعنی شما را تنها به ولایت علی علیه السلام پند می دهم و سفارش می کنم.(2)

2) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمّد، از وشّاء، از محمّد بن فُضیل، از ابو حمزه روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: یعنی شما را تنها به ولایت علی علیه السلام پند می دهم و ولایت علی علیه السلام همان واحده (یکی) است که خداوند تبارک و تعالی در مورد آن فرمود: «إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ».(3)

3) محمد بن عباس، از احمد بن محمد نوفلی، از یعقوب بن یزید روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى» را پرسیدم و حضرت فرمود: منظور، پند به ولایت است.

1- [1] - تفسیر قمی، ج2، ص 179.
2- [2] - تفسیر قمی، ج2، ص 179.
3- [3] - کافی، ج1، ص 347، ح 41.

راوی می گوید: به حضرت عرض کردم: ماجرای نازل شدن این آیه چگونه بوده است؟ حضرت پاسخ داد: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیر المؤمنین علیه السلام را جانشین خود برای مردم قرار داد، و فرمود: هر که من مولای او هستم، علی، مولای اوست، مردی شروع به سخن گفتن پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده و گفت: محمد صلی الله علیه و آله هر روز ما را به امر جدیدی فرا می خواند و شروع کرده به این که اهل بیت خود را بر ما مسلط سازد. این گونه بود که خداوند عزّ و جلّ درباره این موضوع، آیه ای را بر پیامبر خود نازل کرد و فرمود: «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ» یعنی پس از من آن چه را که پروردگارتان بر شما واجب ساخته است را به شما ابلاغ کرده ام. راوی می گوید: عرض کردم: پس معنای سخن خداوند که فرمود: «أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى» چیست؟ حضرت پاسخ داد: منظور از مَثنی، اطاعت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و منظور از فرادی، اطاعت از امام که از نسل آن دو پس از آن دو می آیند، است و _ ای یعقوب! _ به خداوند سوگند! مقصودی جز این نداشته است.(1)

4) طبرسی در کتاب احتجاج، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ» فرمود: خداوند عزّ و جلّ تصمیم های مربوط به قوانین اسلام و آیاتی که اعمال واجب را بیان می دارد، در زمان های مختلف نازل کرد؛ چنان که آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید و اگر خداوند می خواست، آنها را در کمتر از یک چشم بر هم زدن می آفرید؛ اما خداوند تأنّی و مدارا را الگویی برای نمایندگان خود و الزامی برای حجت های خود بر خلقش قرار داد. پس اولین چیزی که آنان را به آن متعهّد ساخت، اذعان به وحدانیّت و ربوبیّت او و شهادت به این که خدایی جز الله نیست، بود. چون آنان، به این امر اذعان نمودند، در پی آن، اذعان به نبوت پیامبرش و شهادت به رسالت او را بر آنان الزامی ساخت. چون به آن متعهد گشتند، نماز، سپس روزه، سپس زکات، سپس روزه، سپس حجّ، سپس زکات ها و اموال فَیء (غنیمتی که بدون جنگ و خونریزی به دست می آید) را که به همین روش است بر آنان واجب نمود. سپس منافقان گفتند:

1- [1] - تأویل الآیات، ج2، ص 477، ح 10.

آیا برای پروردگارت پس از آن که این موارد را بر ما واجب ساخته، چیز دیگری مانده تا آن را واجب گرداند و تو آن را برای ما بازگو کنی تا جان هایمان از این که او مورد واجب دیگری را باقی نگذاشته است، آرام بگیرد؟ این گونه بود که خداوند آیه «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ» را نازل فرمود که منظور از آن ولایت است و خداوند آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»(1) [ولیّ شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند] را نازل کرد و امت در این باره هیچ اختلاف نظری ندارند که تنها یک مرد، در آن هنگام (هنگام نزول آیه) در حالی که در رکوع بود، زکات داد که اگر نام او در کتاب آورده می شد، آن را به همراه دیگر مطالبی که درباره او در کتاب خداوند ذکر شده بود، حذف می کردند و تحریف کنندگان، از معنای این رمز و رموز شبیه به آن که وجود آن در کتاب خداوند را برایت بیان داشتم غافلند، و این مطلب تنها به تو و امثال تو می رسد و در این هنگام خداوند عزّ و جلّ فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا»(2) [امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم](3)

«قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدٌ(47)»

[بگو: هر مزدی که از شما خواستم آن از خودتان. مزد من جز بر خدا نیست و او بر هر چیزی گواه است]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از علی بن عباس، از علی بن حمّاد، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر

1- [1] - مائده/ 55.
2- [2] - مائده/ 3.
3- [3] - احتجاج، ص 254.

آیه «وَمَن یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِیهَا حُسْنًا»(1) [هر کس نیکی به جای آورد (و طاعتی اندوزد) برای او در ثواب آن خواهیم افزود] فرمود: هرکس که ولایت آن جانشینان را- که از آل محمد علیهم السلام هستند- بپذیرد و از آنان پیروی کند، ولایت انبیا و مؤمنان پیشین تا آدم علیه السلام نیز بر او افزوده میشود و منظور از آیه «مَن جَاء بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِّنْهَا»(2) [هر کس نیکی به میان آورد، پاداشی بهتر از آن خواهد داشت] همین است و خداوند او را وارد بهشت می سازد و منظور از آیه «قُلْ مَا سَأَلْتُکُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ» همین است. خداوند می فرماید: پاداش دوستی که تنها آن را از شما خواسته ام، برای شما است و با آن هدایت می شوید و از عذاب روز قیامت نجات می یابید.(3)

2) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «قُلْ مَا سَأَلْتُکُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ» فرمود: ماجرا از این قرار بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله از قوم خود خواست که با نزدیکان او دوستی ورزند و آنان را آزار ندهند، و منظور از آیه «فَهُوَ لَکُمْ» این است که ثواب آن، برای شما است.(4)

«قُلْ جَاء الْحَقُّ وَمَا یُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا یُعِیدُ(49)»

[بگو: حق آمد و (دیگر) باطل از سر نمی گیرد و برنمی گردد]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابو عمیر، از حمّاد بن عثمان روایت کرده است که گفت: اسماعیل ولیمه ای ترتیب داد و امام صادق علیه السلام به او فرمود: به مستمندان عنایت بورز و آنان را سیر کن؛ چرا که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَمَا یُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا یُعِیدُ».(5)

1- [1] - شوری/ 23.
2- [2] - نمل/ 89.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 379، ح 574.
4- [4] - تفسیر قمی، ج2، ص 179.
5- [5] - کافی، ج6، ص 299، ح 16.

«وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ (51) وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ (52) وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِن قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ (53) وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِم مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ (54)»

[و ای کاش می دیدی هنگامی را که (کافران) وحشت زده اند (آن جا که راه) گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده اند* و می گویند: به او ایمان آوردیم و چگونه از جایی (چنین) دور، دست یافتن (به ایمان) برای آنان میسّر است* و حال آن که پیش از این منکر او شدند و از جایی دور به نادیده (تیر تهمت) می افکندند* و میان آنان و میان آن چه (به آرزو) می خواستند، حایلی قرار می گیرد. همان گونه که از دیرباز با امثال ایشان چنین رفت؛ زیرا آنها (نیز) در دودلی سختی بودند]

1) محمد بن ابراهیم نعمانی، از علی بن احمد، از عبید الله بن موسی علوی، از عبد الله بن محمد، از محمد بن خالد، از حسن بن مبارک، از ابو اسحاق همدانی، از حارث همدانی، از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مهدی، أقبل(1) و دارای موی مجعّد است و بر روی گونه او خالی وجود دارد و آغاز قیام او از جانب مشرق می باشد. پس در آن هنگام، سفیانی قیام کرده و به اندازه دوره بارداری یک زن که نه ماه است، فرمانروایی می کند و از شام قیام خود را آغاز می کند و تمام مردم شام به جز فرقه هایی که بر راه حق ایستاده اند و خداوند آنان را از قیام به همراه سفیانی بازداشته است، از او تبعیّت می کنند و به همراه سپاه عظیمی به مدینه می آیند تا این که به بیابان مدینه می رسند و خداوند آن سپاه را در زمین فرو می برد و منظور از آیه «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ» همین است.(2)

2) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از ابو

1- [1] - القَبَل فی العین به معنای تمایل سیاهی چشم به سوی بینی است، گویی که شخص به بینی خود مینگرد « الصحاح، ریشه قبل».
2- [2] - الغیبه، ص 205.

خالد کابلی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: به خداوند سوگند! گویی که حضرت قائم علیه السلام را جلوی چشمان خود می بینم که به حجر الاسود تکیه داده است. سپس خداوند را به حق خود سوگند می دهد و سپس می فرماید: ای مردم! هرکسی که با من درباره خداوند اقامه حجّت کند، من شایسته ترین فرد نسبت به خداوند هستم. ای مردم! هرکس که با من درباره آدم علیه السلام مُحاجّه (اقامه حجّت) کند، من شایسته ترین فرد نسبت به آدم علیه السلام هستم. ای مردم! هر کس که با من درباره نوح علیه السلام محاجّه کند، من شایسته ترین فرد نسبت به نوح علیه السلام هستم. ای مردم! هرکس که با من درباره ابراهیم علیه السلام محاجّه کند، من شایسته ترین فرد نسبت به ابراهیم علیه السلام هستم. ای مردم! هر کس که با من درباره موسی علیه السلام محاجّه کند، من شایسته ترین فرد نسبت به موسی علیه السلام هستم. ای مردم! هرکس با من درباره عیسی علیه السلام محاجّه کند، من شایسته ترین فرد نسبت به عیسی علیه السلام هستم. ای مردم! هر کس که با من درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله محاجّه کند، من شایسته ترین فرد نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله هستم. ای مردم! هرکس که با من درباره کتاب خدا محاجّه کند، من شایسته ترین فرد نسبت به کتاب خدا هستم. سپس حضرت قائم علیه السلام می رود و دو رکعت نماز می گزارد و خداوند را به حقّش سوگند می دهد. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: به خداوند سوگند! منظور از مضطرّ (به تنگ آمده) در کتاب خداوند آیه «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْض»(1) [یا (کیست) آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می گرداند و شما را جانشینان این زمین قرار می دهد] او (حضرت قائم علیه السلام) می باشد. پس اولین کسی که با او بیعت می کند، جبرئیل است. سپس سیصد و سیزده مرد که یاران او می باشند با او بیعت می کنند و هر کس که در مسیر او به او برمی خورد، به او ملحق می شود و هر کس که در مسیر به او برنمی خورد، از بستر خود ناپدید می شود و منظور از سخن امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: آنها از بستر خود ناپدید می شوند، همین افراد

1- [1] - نمل/ 62.

هستند و منظور از آیه «فَاسْتَبِقُواْ الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُواْ يَأْتِ بِكُمُ اللّهُ جَمِيعًا»(1) [وی روی خود را به آن (سوی) می گرداند پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید. هر کجا که باشید خداوند همگی شما را (به سوی خود باز) می آورد] نیز همین است و مقصود از خیرات در آیه، ولایت می باشد. همچنین خداوند در جای دیگر فرمود: «وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ»(2) [و اگر عذاب را تا چندگاهی از آنان به تأخیر افکنیم] که منظور از آن، یاران حضرت قائم علیه السلام می باشند که در یک لحظه نزد او گرد می آیند. پس چون حضرت قائم علیه السلام به بیداء (بیابان) [واقع در مدینه] می آید، سپاه سفیانی به سوی او هجوم می برند و خداوند به زمین فرمان می دهد و زمین، پاهای آنان (سپاه سفیانی) را گرفته و در خود فرو می برد و منظور از این آیه همین است که خداوند در آن فرمود: «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ* وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ» یعنی قائم آل محمد علیهم السلام «وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ* وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِن قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ* وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ» یعنی این که عذاب نشوند «كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِم مِّن قَبْلُ» یعنی تکذیب کنندگانی که پیش از آنان بودند و نابود شدند.(3)

3) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا» فرمود: این وحشت و هراس به خاطر آن صدا است که از آسمان می آید. همچنین آن حضرت پیرامون آیه «وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ» فرمود: یعنی از زیر پاهایشان زمین شکافته می شود و آنان را می بلعد.(4)

4) علی بن ابراهیم، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از ابن محبوب، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «وَأَنَّى لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِن مَكَانٍ بَعِيدٍ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور این است که آنان هدایت را از جایی که به دست نمی آید طلب کردند،

1- [1] - بقره/ 148.
2- [2] - هود/ 8.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 179.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 180.

در حالی که این هدایت برای آنان، از جایی که به دست می آید فراهم شده بود.(1)

5) عیاشی، از عبد الاعلی حلبی، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: صاحب این امر علیه السلام غائب می شود _ و راوی، این حدیث طولانی را که غیبت صاحب امر علیه السلام و ظهور او را در بردارد، ذکر می کند تا این که حضرت فرمود: _ پس او (یعنی حضرت قائم علیه السلام) مردم را به سوی کتاب خدا، سنت پیامبرش و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و برائت جستن از دشمن او فرا می خواند و نام هیچ کس را نمی برد تا این که به بَیْداء می رسد و سپاه سفیانی به سوی او هجوم می برند. پس خداوند به زمین فرمان می دهد و زمین از زیر پاهایشان شکافته می شود و آنان را در خود فرو می برد و منظور از این آیه همین است که خداوند در آن می فرماید: «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ* وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ» یعنی قائم آل محمد علیهم السلام «وَقَدْ كَفَرُوا» یعنی قائم آل محمد علیهم السلام «بِهِ مِن قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ* وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِم مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ». از آن سپاه، تنها دو مرد به نام وتر و وتیره که از قبیله مُراد هستند، زنده می مانند، در حالی که چهره هایشان در پَسِ سَرِ آنها قرار داده شده است و عقب عقب راه می روند و مردم را از آن چه که بر سر یارانشان آمده آگاه می سازند.(2) این حدیث به طور کامل در تفسیر سوره انفال آیه «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لاَ تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّه» [و با آنان بجنگید تا فتنه ای بر جای نماند و دین یکسره از آن خدا گردد] آمده است.(3)

6) محمد بن عباس، از محمد بن حسن بن علی بن صبّاح مدائنی، از حسن بن محمد بن شعیب، از موسی بن عمر یزید، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از اسماعیل بن جابر، از ابو خالد کابلی، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: حضرت قائم علیه السلام قیام می کند. پس به راه میافتد تا آن که از وادی

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 180.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 61، ح 49.
3- [3] - انفال/ 39.

مرّ(1) عبور کرده و به او خبر می رسد که کارگزار او کشته شده است. پس به سوی آنان برمی گردد و آن جنگجویان را می کشد و هیچ کس از آنان را باقی نمی گذارد. سپس به راه می افتد و مردم را فرا می خواند تا آن که به بیداء می رسد و سپاه سفیانی به سوی او هجوم می برد. پس خداوند عزّ و جلّ به زمین فرمان می دهد و زمین پاهایشان را گرفته و در خود فرو می برد؛ و منظور از این آیه همین است که خداوند در آن فرمود: «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ* وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ» یعنی قیام حضرت قائم علیه السلام «وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِن قَبْلُ» یعنی قیام قائم آل محمد علیهم السلام «بِهِ مِن قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ* وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِم مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ».(2)

ص:566

1- [1] - مرّ: وادی در داخل اِضَم- که همان وادی است که مدینه منوّره در آن قرار دارد- معجم البلدان: ج 1، ص 214، و ج 5، ص 106.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 478.

سوره فاطر

اشاره

سوره فاطر در مکه نازل شده است و 45 آیه دارد و پس از سوره فرقان نازل شده است

ص:567

ص:568

فضیلت آن در سوره سبأ ذکر شد.

1) در کتاب خواص القرآن از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند و به وسیله آن، آن چه را که نزد خداوند متعال می باشد بخواهد، هشت درب بهشت او را فریاد می زنند و هر درب می گوید: بیا، از طریق من وارد بهشت شو و او از هر دری که خواهد، وارد بهشت می شود و هر کس این سوره را نوشته و درون بطری بگذارد و آن را در دامان هر کس از مردم که بخواهد قرار دهد، نمی تواند از جای خود برخیزد تا آن که او آن بطری را از دامان او به اذن خداوند متعال بردارد.

2) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس که این سوره را نوشته و آن را در درون بطری قرار دهد و آن را در دامان هر کس از مردم که بخواهد- بدون آن که آن فرد بفهمد- بگذارد، آن مرد نمی تواند از جای خود برخیزد تا آن که او آن بطری را بردارد.

3) امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس این سوره را نوشته و درون بطری قرار دهد و آن را به صورت حِرز در آورده و به همراه هر کس که خواهد بگذارد، آن فرد نمی تواند جای خود را ترک کند تا آن که او آن بطری را بردارد و اگر او آن بطری را در دامان مردی- بدون آن که او بداند- قرار دهد، آن مرد نمی تواند از جای خود برخیزد تا آن که او آن بطری را به اذن خداوند متعال بردارد.

4) شیخ در کتاب مجالس خود، با سند خود، از معاویه بن وهب روایت می کند که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل مرو- که نزد او نشسته بود- سردرد گرفت و آن مرد از درد خود نزد امام صادق علیه السلام شکوه نمود. حضرت فرمود: او را نزدیک من آر. حضرت بر سر او دست کشیده و سپس آیه «إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَن تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّن

بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»(1) [همانا خدا آسمان ها و زمین را نگاه می دارد تا نیفتند و اگر بیفتند بعد از او هیچ کس آنها را نگاه نمی دارد. اوست بردبار آمرزنده] را تلاوت فرمود.(2)

5) شیخ طوسی در کتاب تهذیب، با سند خود از محمد بن علی بن محبوب، از محمد بن حمّاد کوفی، از محمد بن خالد، از عبید الله بن حسین، از علی بن حسین، از علی بن ابی حمزه، از ابن یقطین، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: هر کسی که دچار زلزله شود باید این دعا را بخواند: «یا مَن یُمْسِکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَن تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَکَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّن بَعْدِهِ إِنَّهُ کَانَ حَلِیمًا غَفُورًا، صَلِّ عَلَی مُحَمَدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَمسِک عَنِّی السُّوءَ إِنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ» [ای کسی که آسمان ها و زمین را نگاهداشته ای تا از بین نرود و اگر از بین بروند، کسی جز او نمی تواند آنها را حفظ کند. همانا تو صبور و بخشنده هستی، خدایا! بر محمد وآل محمد درود بفرست و سوء و بدی را از من بازدار؛ چرا که تو بر همه چیز توانایی] حضرت فرمود: هر کسی که این دعا را به هنگام خواب بخواند، خانه اش- إن شاءَ الله- بر سر او فرو نمی ریزد.(3)

6) همچنین شیخ، از عباس بن هلال، از امام رضا علیه السلام، از پدرش علیه السلام روایت می کند که فرمود: هر کسی که آیه «إِنَّ اللَّهَ یُمْسِکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَن تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَکَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّن بَعْدِهِ إِنَّهُ کَانَ حَلِیمًا غَفُورًا»(4) [همانا خدا آسمان ها و زمین را نگاه می دارد تا نیفتند و اگر بیفتند بعد از او هیچ کس آنها را نگاه نمی دارد. اوست بردبار آمرزنده] را به هنگام خواب بخواند، خانه اش بر او فرو نمی ریزد.(5)

1- [1] - فاطر/ 41.
2- [2] - امالی، ج 2، ص 284.
3- [3] - تهذیب، ج 3، ص 294، ح 892.
4- [4] - فاطر/ 41.
5- [5] - تهذیب، ج 2، ص 117، ح 440.

تفسیر سوره فاطر

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِکَهِ...فِی الْخَلْقِ مَا یَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ(1)»

«الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِکَهِ رُسُلًا أُولِی أَجْنِحَهٍ مَّثْنَی وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ مَا یَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ(1)»

[سپاس خدای را که پدیدآورنده آسمان و زمین است (و) فرشتگان را که دارای بالهای دوگانه و سه گانه و چهارگانه اند، پیام آورنده قرار داده است. در آفرینش هر چه بخواهد می افزاید؛ زیرا خدا بر هر چیزی تواناست]

1) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش و همگی، از ابن محبوب، از داود رَقّی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: تعداد هیچ آفریدهای بیشتر از تعداد فرشتگان نیست. هر شب هفتاد هزار فرشته از آسمان فرود می آیند و در شب به دور بیت الله الحرام طواف می کنند و همین طور در هر روز همین تعداد فرود می آیند و طواف می کنند.(1)

2) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از عبد الله بن طلحه، در حدیثی مرفوع از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کنند که فرمود: فرشتگان سه دسته هستند:

1- [1] - کافی، ج 8، ص 272، ح 402.

دسته ای که دو بال دارند، دسته ای که سه بال دارند و دسته ای که چهار بال دارند.(1)

3) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، معاویه بن میسره، از حکم بن عُتَیبه، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: رودی در بهشت جریان دارد که جبرئیل علیه السلام هر صبح در آن فرو می رود و سپس از آن بیرون آمده و خود را می تکاند و خداوند عزّ و جلّ از هر قطره ای که از او می چکد، فرشته ای را می آفریند.(2)

4) محمد بن یعقوب، از یکی از اصحاب خود، از زیاد قندی، از درست بن ابی منصور، از مردی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرشته ای دارد که فاصله ما بین لاله گوش تا کتفش به اندازه ای است که پرواز یک پرنده در این فاصله، پانصد سال طول می کشد.(3)

5) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از محمد بن فضیل، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند عزّ و جلّ خروسی دارد که دو پایش در زمین هفتم و گردنش خم شده و زیر عرش است و دو بالش در هوا قرار دارد. به هنگام نیمه شب یا ثلث دوم آخر شب، آن خروس بال هایش را به هم زده و بانگ می زند: «سُبّوحٌ، قُدُّوسٌ، رَبُّنَا اللهُ المَلِکُ الحَقُّ المُبِینُ فَلا إلَهَ غَیرُهُ رَبُّ المَلائِکَهِ وَ الرُّوحِ» [منزّه و پاک و مطهّر است پروردگار ما که فرمانروا، حق و روشنگر است و خدایی جز او نیست و پروردگار فرشتگان و روح می باشد.] این گونه است که خروس های دیگر بال هایشان را به هم زده و بانگ برمی آورند.(4)

6) علی بن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند فرشتگان را به صورت های گوناگون آفرید و رسول خدا صلی الله علیه و آله جبرئیل را در حالی مشاهده نمود که ششصد بال داشت و مروارید بر روی

1- [1] - کافی، ج 8، ص 272، ح 403.

2- [2] - کافی، ج 8، ص 272، ح 404.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 272، ح 405.
4- [4] - کافی، ج 8، ص 272، ح 406.

ساقش به مانند قطرهای بر روی سبزه بود و ما بین آسمان و زمین را پر کرده بود. همچنین حضرت فرمود: هنگامی که خداوند به میکائیل امر می فرماید که به دنیا فرود آید، پای راستش در آسمان هفتم و پای دیگرش در زمین هفتم قرار می گیرد و خداوند، فرشتگانی دارد که نیمشان از تگرگ و نیم دیگرشان از آتش است و می گویند: «یا مُؤَلِّفاً بَینَ البَرَدِ وَ النَّارِ، ثَبِّت قُلُوبَنا عَلَی طاعَتِکَ» [ای پیوند دهنده میان تگرگ و آتش! دل هایمان را بر طاعت خود، ثابت قدم بدار] همچنین حضرت فرمود: خداوند فرشته ای دارد که فاصله ما بین لاله گوش تا کتفش به اندازه ای است که پرواز یک پرنده در این فاصله، پانصد سال طول می کشد. همچنین حضرت فرمود: فرشتگان نمی خورند و نمی نوشند و ازدواج نمی کنند و تنها با نسیم عرش زندگی می کنند و خداوند، فرشتگانی دارد که تا روز قیامت در حال رکوع هستند و همچنین فرشتگانی دارد که تا روز قیامت در حالت سجده هستند. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شمار هیچ یک از موجوداتی که خداوند آفریده، بیشتر از شمار فرشتگان نمی باشد و هر روز یا هر شب، هفتاد هزار فرشته فرود آمده و نزد بیت الله الحرام می آیند و به دور آن طواف می کنند. سپس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می آیند و سپس نزد امیر المؤمنین علیه السلام می آیند و بر او درود می فرستند. سپس نزد امام حسین علیه السلام آمده و نزد او می مانند و به هنگام سحر برای آنان نردبانی تا آسمان قرار داده می شود، سپس هرگز باز نمی گردند.(1)

7) امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند متعال جبرئیل، میکائیل و اسرافیل را از یک نور آفرید و برای آنان گوش، چشم، خِرَد نیک و تیزهوشی قرار داد.(2)

8) امیر المؤمنین علیه السلام درباره آفرینش فرشتگان فرمود: « [بار خدایا! تو] فرشتگان را آفریدی و آنان را در آسمان هایت سُکنی دادی. سستی به آنان دست نمی دهد و دچار غفلت نمی شوند و گناهی انجام نمی دهند. آنان، داناترین، ترساترین و نزدیک ترین خلق تو نسبت به تو هستند و بیش از آنان طاعت تو را به

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 181.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 181.

جای می آورند. خواب چشمان، غفلت دل ها و سستی جسم های آنان را نمی پوشاند. آنان در صُلب ها سکنی نداشته و رَحِم ها آنان را در برنگرفته اند و تو آنها را از آب بی ارزش نیافریدی، بلکه آنان را به شیوه دیگری پدید آوردی و در آسمان هایت سُکنی داده و با قرار دادن آنها در جوارت، آنان را گرامی داشتی و آنان را امین وحی خود قرار دادی و آنان را از آسیب ها دور داشته و از بلاها نگاهداشتی و از گناهان پاک نمودی. اگر نیروی تو نبود، نیرویی نداشتند و اگر تو آنان را استوار نمی داشتی، استوار نمی ماندند و اگر رحمت تو نبود، اطاعت نمی کردند و اگر تو نبودی آنها نیز وجود نداشتند؛ اما علی رغم جایگاهی که نزد تو دارند و از تو اطاعت می کنند و نزد تو صاحب قدر و منزلت می باشند، اگر آن چه را که از آنها پوشیده است با چشم خود می دیدند، اعمال خود را حقیر شمرده و خود را سرزنش(1) می کردند و می دانستند که حق عبادت تو را به جای نیاورده اند. ای خالق و ای معبود! تو پاک و منزّهی؛ بلا و امتحان تو برای مخلوقاتت چه خوب است».(2)

پیش تر مبحثی پیرامون ذکر عظمت خداوند متعال، از فرشتگان گرفته تا دیگران در تفسیر سوره نور آیه «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ» [آیا ندانسته ای که هر که (و هر چه) در آسمان ها و زمین است برای خدا تسبیح می گویند و پرندگان (نیز) در حالی که در آسمان پر گشوده اند (تسبیح او می گویند)] آمده است.(3)

«مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِکَ لَهَا وَمَا يُمْسِکْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِن بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَکِيمُ(2)»

[هر رحمتی را که خدا برای مردم گشاید، بازدارنده ای برای آن نیست و آن چه را که باز دارد، پس از (باز گرفتن) گشاینده ای ندارد. و اوست همان شکست ناپذیر

1- [1] - زَرَی علیه: او را سرزنش کرد «لسان العرب، ریشه زری».
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 182.
3- [3] - نور/ 41.

سنجیدهکار]

1) علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از مالک بن عبد الله بن اسلم، از پدرش، از مردی از کوفیان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا» فرمود: «مُتعه» (ازدواج موقّت) یکی از این موارد می باشد.(1)

2) محمد بن عباس، از احمد بن محمد نوفلی، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از مُرازم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا» فرمود: منظور از این آیه، آن چیزی است که خداوند بر زبان امام علیه السلام جاری می سازد.(2)

«إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ(6)»

[در حقیقت شیطان دشمن شماست. شما (نیز) او را دشمن گیرید. (او) فقط دار و دسته خود را می خواند تا آنها از یاران آتش باشند]

1) در کتاب مصباح الشریعه: از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: شیطان، تنها زمانی می تواند بنده را وسوسه کند که خودِ بنده از ذکر خداوند متعال دوری کرده و آن را سبک شمارد و مناهی و ممنوعات او را انجام دهد و این که خداوند از راز او آگاه است را از یاد ببرد. وسوسه، آن است که از بیرون قلب و با اشاره شناخت عقل و مجاورت طبع شکل می گیرد؛ اما اگر به طور کامل در دل جای گیرد، نام آن گمراهی، ضلالت و کفر است و خداوند عزّ و جلّ با دعوت مهربانانه اش، بندگان خود را فراخوانده و دشمنی ابلیس را به آنان شناسانده است. پس خداوند متعال فرمود: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا».(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 182.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 478، ح 1.
3- [3] - مصباح الشریعه، ص 79.

«أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ...نَفْسُکَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ(8)»

«أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِی مَن يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ(8)»

[آیا آن کس که زشتی کردارش برای او آراسته شده و آن را زیبا می بیند (مانند مؤمن نیکوکار است)؟ خداست که هر که را بخواهد بی راه می گذارد و هر که را بخواهد هدایت می کند. پس مبادا به سبب حسرت ها(ی گوناگون) بر آنان، جانت (از کف) برود. قطعاً خدا به آن چه می کنند، داناست]

1) علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از حسّان، از هاشم بن عمّار در حدیثی مرفوع روایت کرده است که حضرت پیرامون تفسیر آیه «أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِی مَن يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» فرمود: این آیه، در شأن زُرَیق و حَبْتَر نازل شده است.(1)

2) طبرسی در کتاب احتجاج، نامه امام هادی علیه السلام به مردم اهواز را هنگامی که مسئله جبر و تفویض را از او پرسیدند، نقل می کند _ وی نامه را ذکر میکند و به این جا میرسد که امام علیه السلام فرمود: _ اگر پرسیدند: استدلال در آیه «فَيُضِلُّ اللّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِی مَن يَشَاءُ»(2) [پس خدا هر که را بخواهد بی راه می گذارد و هر که را بخواهد هدایت می کند] و آیاتی شبیه به آن چگونه است (و چگونه میتوان آن را با موضوع جبر و اختیار وفق داد)؟ می گوییم: بنابر مجاز، این آیه دو معنا می دهد: یکی این که این آیه خبر می دهد از این که خداوند متعال قادر بر هدایت کردن یا گمراه کردن هر کس که بخواهد، میباشد و اگر او آنان را بر یکی از این دو (هدایت یا گمراهی) اجبار می نمود بنابر توضیحی که دادیم، پاداش یا مجازاتی بر آنان لازم نمی آمد. معنای دوم این است که هدایت از جانب خداوند به معنای شناساندن است. مانند آیه: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَی عَلَی

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 182.
2- [2] - ابراهیم/ 4.

الْهُدَی»(1) [و اما ثمودیان پس آنان را راهبری کردیم و(لی) کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند] آیه متشابهی در قرآن نمی تواند بر آیاتی که به اجرا و پیروی از آنها حکم شده است، حجت باشد و منظور از آیه «هُوَ الَّذِی أَنزَلَ عَلَیکَ الکِتابَ مِنهُ آیاتٌ مُحکَماتٌ هُنَّ أمُّ الکِتابِ وَ أُخَرَ مُتَشابِهاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم زَیغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشَابَهَ مِنهُ ابتِغاءَ الفِتنَهِ وَ ابتِغاءَ تَأوِیلِهِ»(2) [اوست کسی که این کتاب را بر تو فرو فرستاد. پارهای از آن آیات محکم (= صریح و روشن) است. آنها اساس کتابند و پارهای دیگر متشابهاتند (که تأویل پذیرند). اما کسانی که در دلهایشان انحراف است برای فتنه جویی و طلب تأویل آن (به دلخواه خود) از متشابه آن پیروی میکنند] همچنین آن حضرت این آیه را نیز قرائت فرمود: « فَبَشِّر عِبادِ* الَّذِینَ یَستَمِعُونَ القَولَ وَ یَتَّبِعُونَ أحسَنَهُ أولئِکَ الَّذِینَ هَداهُمُ اللهُ وَ أولئِکَ هُم أولُوا الألبَابِ»(3) [پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرا میدهند و بهترین آن را پیروی میکنند؛ اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان].(4)

«وَاللَّهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیَاحَ فَتُثِیرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَی بَلَدٍ مَّیِّتٍ فَأَحْیَیْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا کَذَلِکَ النُّشُورُ(9)»

[و خدا همان کسی است که بادها را روانه می کند. پس (بادها) ابری را برمی انگیزند و (ما) آن را به سوی سرزمینی مرده راندیم و آن زمین را بدان (وسیله) پس از مرگش زندگی بخشیدیم. رستاخیز (نیز) چنین است]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از ابن عَرزَمی روایت می کند که برخی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که: ابر کجا است؟ حضرت پاسخ داد: ابر، بر روی درختی که بر روی

1- [1] - فصلت/ 17.
2- [2] - آل عمران/7
3- [3] -زمر/17_18
4- [4] - احتجاج، ص453

تپه ای شنی که آن تپه بر روی ساحل دریا واقع است، وجود دارد و به آن پناه می جوید و هنگامی که خداوند می خواهد که آن ابر را بفرستد، بادی را ارسال می دارد و آن باد، آن ابر را به حرکت در می آورد و آن ابر را به فرشتگان می سپارد و آنها، ابر را با مخاریق که همان آذرخش می باشد می زنند و به این وسیله ابر اوج می گیرد و بالا می رود. سپس آن حضرت آیه «وَاللَّهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیَاحَ فَتُثِیرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَی بَلَدٍ مَّیِّتٍ» را تلاوت فرمود؛ و آن فرشته نامش رَعد است.(1)

2) علی بن ابراهیم می گوید: سپس خداوند عزّ و جلّ بر زنادقه (مُلحِدان) و دَهریّه (منکران خداوند) استدلال کرده و فرموده است: «وَاللَّهُ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیَاحَ فَتُثِیرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَی بَلَدٍ مَّیِّتٍ» منظور از بلد میّت (سرزمین مرده)، سرزمینی است که گیاهی در آن نمی باشد «فَأَحْیَیْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» یعنی به وسیله باران، سپس فرمود: «کَذَلِکَ النُّشُورُ».(2)

«مَن کَانَ یُرِیدُ الْعِزَّهَ فَلِلَّهِ الْعِزَّهُ جَمِیعًا إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ...لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ وَمَکْرُ أُوْلَئِکَ هُوَ یَبُورُ(10)»

«مَن کَانَ یُرِیدُ الْعِزَّهَ فَلِلَّهِ الْعِزَّهُ جَمِیعًا إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ وَالَّذِینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ وَمَکْرُ أُوْلَئِکَ هُوَ یَبُورُ(10)»

[هر کس سربلندی می خواهد، سربلندی یکسره از آن خداست. سخنان پاکیزه به سوی او بالا می رود و کار شایسته به آن رفعت می بخشد و کسانی که با حیله و مکر کارهای بد می کنند، عذابی سخت خواهند داشت و نیرنگشان خود تباه می گردد]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن محمد و دیگران، از سهل بن زیاد، از یعقوب بن یزید، از زیاد قندی، از عمّار اسدی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ» فرمود: منظور ولایت ما اهل بیت علیهم السلام است (در حالی که با دست خود به سینه اش اشاره می کرد). پس هر کس که ولایت ما در سینه اش نباشد، خداوند هیچ عملی را

1- [1] - کافی، ج 8، ص 218، ح 268.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 182.

از او نمی پذیرد.(1)

2) همچنین محمد بن یعقوب، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ» فرمود: منظور از الکَلِمُ الطَّیِّب (گفتار نیکو) این است که مؤمن بگوید: «لا إِلَهَ إلاّ اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِیٌّ وَلِیُّ اللهِ وَ خَلِیفَتُهُ حَقّاً وَ خُلَفاؤُهُ خُلَفاءُ اللهِ» و عمل صالح، او را بالا می برد و راهنمای او است و منظور از عملش: این است که اعتقاد قلبی داشته باشد به این که آن سخن صحیح است، چنان که آن را با زبان خود بیان داشتم.(2)

3) طبرسی در کتاب احتجاج، از اصبغ بن نُباته روایت می کند که گفت: ابن کَوّاء، از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید: ای امیر المؤمنین! فاصله میان جای پایت تا عرش پروردگار تو چقدر است؟ حضرت پاسخ داد: _ ای ابن کوّاء!_ مادرت به عزایت بنشیند! برای یادگیری- و نه از روی لجاجت- سؤال کن. از جای پایم تا عرش پروردگار من، این است که گوینده ای با اخلاص بگوید: لا إِلَهَ إلاّ اللهُ. ابن کوّاء پرسید: ای امیر المؤمنین! ثواب کسی که بگوید: لا إِلَهَ إلاّ اللهُ چیست؟ حضرت پاسخ داد: هر کسی که با اخلاص لا إِلَهَ إلاّ اللهُ بگوید، چنان که حرف سیاه، از روی پوست نازک سفید محو می شود، گناهان او نیز محو می شود. پس اگر برای بار دوم با اخلاص لا إِلَهَ إلاّ اللهُ بگوید، درهای آسمان ها و صف های فرشتگان شکافته می شود تا این که فرشتگان به یکدیگر می گویند: در برابر عظمت خداوند خشوع ورزید. پس اگر برای بار سوم با اخلاص لا إِلَهَ إلاّ اللهُ گوید، آن لا إِلَهَ إلاّ اللهُ از رسیدن به عرش بازداشته(3) نمی شود. پس خداوند جلیل _ به لا إِلَهَ إلاّ اللهُ _ می فرماید: آرام گیر، به عزت و جلالم سوگند! گناهانی که در گوینده ات بوده را می آمرزم. سپس حضرت آیه «إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ» را

1- [1] - کافی، ج 1، ص 356، ح 85.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 479، ح 4، تنبیه الخواطر، ج 2، ص 109.
3- [3] - النّهنهه: بازداشتن، و در حدیث وائل این گونه آمده است: «لقد ابتدَرَها اثنا عَشَرَ مَلَکاً، فَما نَهنَهَهَا شَیءٌ دُونَ العَرش» یعنی دوازده فرشته به سوی آن پیش دستی کردند و هیچ چیزی آن را از رسیدن به عرش باز نداشت. «لسان العرب، ریشه نهنه»

تلاوت فرمود. یعنی اگر عمل او خالص باشد، سخن و گفتارش پذیرفته می شود.(1)

4) شیخ در کتاب مجالس خود، از جماعتی، از ابو مفضل، از ابو نصر لیث بن محمد بن لیث عنبری از طریق رونوشت از کتاب او- که دست خط خود او بود- از احمد بن عبد الصمد بن مزاحم هروی در سال دویست و شصت و یک، از دایی اش ابو صلت عبد السلام بن صالح هروی روایت کرده است که گفت: چون امام رضا علیه السلام سوار بر قاطر خاکستری رنگ وارد نیشابور شد، من به همراه حضرت بودم و دانشمندان نیشابور به استقبال حضرت آمدند و چون به مَرْبَعَه(2) رسیدند، دست در افسار قاطر حضرت آویخته و عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! به حق پدران پاکت، از آنها (صلوات الله علیهم أجمعین) حدیثی برای ما نقل کن. پس حضرت که مِطْرَفی(3) از جنس خَز بر تن داشت، سر خود را از کجاوه بیرون آورده و فرمود: پدرم موسی بن جعفر علیه السلام، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین سرور جوانان اهل بهشت، از پدرش امیر المؤمنین، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: جبرئیل روح الامین به من خبر داد که خداوند عزّ و جلّ که نام هایش مقدّس و ذاتش ارجمند است، فرمود: (ای بندگانم!) من الله هستم و خدایی جز من که یگانه هستم، نیست. پس مرا بپرستید و کسی که با اخلاص شهادت لا إلَهَ إلاّ اللهُ را می گوید و با آن مرا دیدار می کند، باید بداند که وارد دژ من شده و هر کس که وارد دژ من شود، از عذابم در امان می ماند. آنان از حضرت پرسیدند: اخلاص در مورد شهادت لا إلَهَ إلاّ اللهُ چیست؟ حضرت پاسخ داد: منظور، پیروی از خداوند، رسول او و ولایت اهل بیتش علیهم السلام است.(4)

5) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد و جمعی از

1- [1] - احتجاج، ص 259.
2- [2] - مربعه، مرتبع و متربع: مکانی است که در ایام بهار در آن جا اتراق کرده و ساکن می شوند. «لسان العرب، ریشه ربع»
3- [3] - مِطرَف: لباسی که دو طرفش دو عَلَم دارد. «نهایه، ج 3، ص 121»
4- [4] - امالی، ج 2، ص 201.

اصحاب ما، از احمد بن محمد و همگی از وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابو الحسن سوّاق، از ابان بن تغلب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: ای ابان! هنگامی که به کوفه قدم نهادی، این حدیث را روایت کن: هر کس که با اخلاص شهادت لا إلَهَ إلاّ اللهُ را بگوید، بهشت بر او واجب می شود. ابان گوید: عرض کردم: در کوفه، از هر فرقه ای نزد من می آیند، آیا این حدیث را برای آنان نیز روایت کنم؟ حضرت پاسخ داد: آری _ ای ابان!_ هنگامی که روز قیامت فرا می رسد و خداوند، پیشینیان و آیندگان را گرد می آورد، شهادت لا إلَهَ إلاّ اللهُ از همه آنها جز از کسانی که بر این اخلاص بودند، سلب می شود.(1)

6) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» گفت: کلمه الاخلاص (گفتن لَا إلَهَ إلاّ اللهُ) و اذعان به واجباتی که از نزد خداوند آمده است (به همراه) ولایت، موجب قبول شدن عمل صالح نزد خداوند می شود.(2)

7) علی بن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: منظور از الكَلِمُ الطَّيِّب (گفتار نیکو)، این است که مؤمن بگوید: لا إلَهَ إلاّ اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللهِ وَ خَلِيفَهُ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله. همچنین حضرت فرمود: عمل صالح، اعتقاد قلبی به این است که این سخن، حقیقتی از جانب خداوند می باشد و هیچ شکی در آن نیست که از پروردگار جهانیان است.(3)

8) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: هر گفتاری، مصداقی دارد که همان عملی می باشد که باعث تصدیق یا تکذیب آن گفتار می شود. پس اگر فرزند آدم چیزی بگوید و گفتار خود را با انجام عملی تصدیق کند، گفتارش به خاطر این عملی که انجام داده، نزد خداوند قبول می شود و اگر چیزی بگوید و عمل او متعارض با گفتارش باشد، گفتارش به خاطر عمل زشت او ردّ شده و در آتش (جهنّم) سقوط

1- [1] - کافی، ج 2، ص 378، ح 1.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 182.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 183.

می کند.(1)

«وَاللَّهُ خَلَقَکُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَهٍ ثُمَّ جَعَلَکُمْ...یُنقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِی کِتَابٍ إِنَّ ذَلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرٌ(11)»

«وَاللَّهُ خَلَقَکُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَهٍ ثُمَّ جَعَلَکُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنثَی وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا یُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٍ وَلَا یُنقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِی کِتَابٍ إِنَّ ذَلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرٌ(11)»

[و خدا(ست که) شما را از خاکی آفرید. سپس از نطفه ای، آن گاه شما را جفت جفت گردانید و هیچ مادینه ای بار نمی گیرد و بار نمی نهد، مگر به علم او، و هیچ سالخورده ای عمر دراز نمی یابد و از عمرش کاسته نمی شود، مگر آن که در کتابی (مندرج) است. در حقیقت این (کار) بر خدا آسان است]

1) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «وَمَا یُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٍ وَلَا یُنقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِی کِتَابٍ» می گوید: یعنی در کتاب نوشته می شود و این آیه، جوابی است برای کسانی که منکر بداء می شوند.(2)

2) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از محمد بن عبید الله، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مردی که صله رحم انجام دهد، اگر از عمرش سه سال مانده باشد، خداوند آن را تبدیل به سی سال می گرداند و خداوند هر چه بخواهد، انجام می دهد.(3)

3) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمّار، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: تنها صله رحم است که طول عمر را افزایش می دهد، تا این حد که اگر از عمر مردی سه سال باقیمانده باشد و او صله رحم انجام دهد، خداوند عمر او را سی سال افزایش می دهد و سی و سه سال می گرداند، و اگر عمر مردی سی و سه سال باشد و قطع

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 183.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 183.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 121، ح 3.

رحم کند، خداوند سی سال از عمر او می کاهد و آن مرد پس از سه سال می میرد.

همچنین محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی وشّاء، از امام رضا علیه السلام عین این روایت را نقل می کند. (1)

4) ابو القاسم جعفر بن محمد بن قُولَوَیه، در کتاب کامل الزّیارات، از پدرش- که رحمت خدا بر او باد- و جماعت استادانش- که رحمت خدا بر آنان باد- از سعد بن عبد الله و محمد بن یحیی عطّار و عبد الله بن جعفر حِمیَری و همگی از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل بن بَزِیع، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت می کنند که فرمود: به شیعیانمان دستور دهید که به زیارت قبر حسین بن علی علیه السلام بروند؛ چرا که زیارت قبر او، باعث افزایش روزی، طول عمر، رفع بدیها و گرفتاریها شده و زیارتش بر هر انسان مؤمنی که به امامت حسین علیه السلام اذعان می کند از سوی خداوند متعال، واجب است.(2)

5) ابو القاسم جعفر بن محمد بن قُولَوَیه، از محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری، از پدرش، از محمد بن عبد الحمید، از سیف بن عمیره، از منصور بن حازم روایت کرده است که گفت: از حضرت شنیدیم که می فرمود: هر کسی یک سال بگذرد و به زیارت قبر امام حسین علیه السلام نرود، خداوند از عمر او یک سال می کاهد و اگر بگویم که یکی از شما سی سال زودتر از سر آمدن اجلش می میرد، راست گفته ام؛ چرا که شما به زیارت او نمی روید. پس زیارت او را ترک نکنید که خداوند عمرتان را طولانی و روزیتان را افزایش می دهد و اگر زیارت او را ترک کنید، خداوند از عمر و روزیتان می کاهد. پس در زیارت او از یکدیگر پیشی گیرید و آن را ترک نکنید؛ چرا که حسین بن علی علیه السلام گواه آن برای شما نزد خداوند، رسولش علی و فاطمه سلام الله علیها می باشد.(3)

6) ابو القاسم جعفر بن محمد بن قُولَویه، از پدرش- که رحمت خدا بر او باد-

---

1- [1] - کافی، ج 2، ص 122، ح 17.

2- [2] - كامل الزيارات، ص 284، باب 61، ح 1.
3- [3] - كامل الزيارات، ص 284، باب 61، ح 2.

از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از کسی که برای او نقل کرده، از عبد الله بن وضّاح، از داود حمّار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: کسی که به زیارت قبر امام حسین علیه السلام نرود، از خیر بسیاری محروم و از عمرش کاسته می شود.(1)

«وَمَا يَسْتَوِى الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ...فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ(12)»

«وَمَا يَسْتَوِى الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِن كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ(12)»

[و دو دریا یکسان نیستند. این یک شیرین تشنگی زدا (و) نوشیدنش گواراست و آن یک شور تلخ مزّه است و از هر یک گوشتی تازه می خورید و زیوری که آن را بر خود می پوشید، بیرون می آورید و کشتی را در آن موج شکاف می بینی تا از فضل او (روزی خود را) جستجو کنید و امید که سپاس بگزارید]

1) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «وَمَا يَسْتَوِى الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ» فرمود: اُجاج به معنای تلخ است. همچنین درباره تفسیر آیه «وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ» فرمود: کشتی ها به وسیله یک باد، می آیند و می روند.(2)

«يُولِجُ اللَّيْلَ فِى النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِى اللَّيْلِ وَ...وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِن قِطْمِيرٍ(13)»

«يُولِجُ اللَّيْلَ فِى النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِى لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِن قِطْمِيرٍ(13)»

[شب را به روز درمی آورد و روز را به شب درمی آورد و آفتاب و ماه را تسخیر کرده است (که) هر یک تا هنگامی معین روانند. این است خدا، پروردگار شما. فرمانروایی از آن اوست و کسانی را که به جز او می خوانید، مالک پوست هسته

1- [1] - کامل الزیارات، ص 284، باب 61، ح 3.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 183.

خرمایی (هم) نیستند]

تفسیر این آیه در سوره لقمان آمده است.

«يُولِجُ اللَّيْلَ فِى النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ...جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ (27)»

«يُولِجُ اللَّيْلَ فِى النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِى لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِن قِطْمِيرٍ(13) إِن تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ (14) يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاء إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِىُّ الْحَمِيدُ (15) إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ (16) وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (17) وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَى حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَىْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَن تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ (18) وَمَا يَسْتَوِى الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ (19) وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ (20) وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ (21) وَمَا يَسْتَوِى الْأَحْيَاء وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِى الْقُبُورِ (22) إِنْ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ (23) إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خلَا فِيهَا نَذِيرٌ (24) وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ جَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ (25) ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (26) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ (27)»

[شب را به روز درمی آورد و روز را به شب درمی آورد و آفتاب و ماه را تسخیر کرده است (که) هر یک تا هنگامی معین روانند. این است خدا، پروردگار شما. فرمانروایی از آن اوست و کسانی را که بجز او می خوانید، مالک پوست هسته خرمایی (هم) نیستند* اگر آنها را بخوانید، دعای شما را نمی شنوند و اگر (فرضاً) بشنوند، اجابتتان نمی کنند و روز قیامت شرک شما را انکار می کنند و (هیچ کس)

چون (خدای) آگاه، تو را خبردار نمی کند* ای مردم ! شما به خدا نیازمندید و خداست که بی نیاز ستوده است* و اگر بخواهد شما را می بَرد و خلقی نو (بر سر کار) می آورد* و این (امر) برای خدا دشوار نیست* و هیچ باربردارنده ای بار (گناه) دیگری را برنمی دارد و اگر گرانباری (دیگری را به یاری) به سوی بارش فرا خواند، چیزی از آن برداشته نمی شود هر چند خویشاوند باشد. (تو) تنها کسانی را که از پروردگارشان در نهان می ترسند و نماز برپا می دارند، هشدار می دهی و هر کس پاکیزگی جوید، تنها برای خود پاکیزگی می جوید و فرجام (کارها) به سوی خداست* و نابینا و بینا یکسان نیستند* و نه تیرگی ها و روشنایی* و نه سایه و گرمای آفتاب* و زندگان و مردگان یکسان نیستند. خداست که هر که را بخواهد شنوا می گرداند و تو کسانی را که در گورهایند، نمی توانی شنوا سازی* تو جز هشدار دهنده ای (بیش) نیستی* ما تو را بحق (به سمت) بشارتگر و هشدار دهنده گسیل داشتیم و هیچ امتی نبوده، مگر این که در آن هشداردهنده ای گذشته است* و اگر تو را تکذیب کنند، قطعاً کسانی که پیش از آنها بودند (نیز) به تکذیب پرداختند. پیامبرانشان دلایل آشکار و نوشته ها و کتاب روشن برای آنان آوردند* آن گاه کسانی را که کافر شده بودند، فرو گرفتم. پس چگونه بود کیفر من* آیا ندیده ای که خدا از آسمان آبی فرود آورد و به (وسیله) آن میوه هایی که رنگ های آنها گوناگون است بیرون آوردیم و از برخی کوه ها راه ها (و رگه ها)ی سپید و گلگون به رنگ های مختلف و سیاه پررنگ (آفریدیم)؟]

1) علی بن ابراهیم درباره تفسیر آیه «وَالَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ مَا یَمْلِکُونَ مِن قِطْمِیرٍ» می گوید: به پوست نازک هسته خرما قطمیر می گویند. سپس خداوند، علیه بت پرستان استدلال کرده و فرمود: «إِن تَدْعُوهُمْ لَا یَسْمَعُوا دُعَاءکُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَکُمْ» تا آنجا که فرمود: «بِشِرْکِکُمْ» یعنی آنان در روز قیامت این که شما آنها را شریک قرار دادید، انکار می کنند. همچنین منظور از آیه «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَی» یعنی هیچ گناهکاری، گناه دیگری را بر دوش نمی کشد. آیه «وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَی حِمْلِهَا لَا یُحْمَلْ مِنْهُ شَیْءٌ وَلَوْ کَانَ ذَا قُرْبَی» یعنی هیچ کسی گناه دیگری را بر دوش نمی کشد؛ جز آن که خود به آن گناه امر کرده باشد که در این صورت، امر کننده و کسی که مأمور شده، هر دو بار آن گناه را بر دوش می کشند. آیه «وَمَا یَسْتَوِی الْأَعْمَی وَالْبَصِیرُ» مَثَلی است که خداوند برای مؤمن و کافر زده است. «وَلَا الظُّلُمَاتُ

وَلَا النُّورُ* وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ» منظور از ظلّ (سایه) برای مردم و حَرور (گرمی آفتاب) برای چهارپایان است. «وَمَا يَسْتَوِى الْأَحْيَاء وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِى الْقُبُورِ» یعنی اینان سخن تو را نمی شنوند؛ چنان که مردگانی که درون قبر هستند، قادر به شنیدن چیزی نیستند. آیه «وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خلَا فِيهَا نَذِيرٌ» یعنی برای هر زمان، امامی است. سپس خداوند، بزرگی و عظمت خود را ذکر نموده و فرموده است: «أَلَمْ تَرَ» یعنی ای محمد! «أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ».(1)

2) از جمله روایاتی که از جانب مخالفین نقل شده روایتی است که از مالک بن انس، از ابن شهاب، از ابو صالح، از ابن عباس نقل شده که گفته است: منظور از اعمی در آیه «وَمَا يَسْتَوِى الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ» ابو جهل و منظور از نور، امیر المؤمنین علیه السلام است و منظور از ظلمات در آیه «وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ» ابو جهل و منظور از نور، امیر المؤمنین علیه السلام است. همچنین منظور از ظلّ در آیه «وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ» سایه امیر المؤمنین علیه السلام در بهشت و منظور از حرور، جهنم است که برای ابو جهل می باشد. سپس خداوند همه آنان را به صورت جمع آورده و فرموده است: «وَمَا يَسْتَوِى الْأَحْيَاء وَلَا الْأَمْوَاتُ» پس منظور از احیاء (زندگان)، علی، حمزه، جعفر، حسن، حسین، فاطمه و خدیجه علیهم السلام و منظور از اموات (مردگان)، کفّار مکه می باشد.(2)

«وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ...مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ (31))»

«وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاء إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ(28) إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ (29) لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّهُ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 183.
2- [2] - شواهد التنزیل، ج 2، ص 101، ح 781، مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 81، تأویل الآیات، ج 2، ص 480، ح 5.

غَفُورٌ شَكُورٌ (30) وَالَّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ مِنَ الْکِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِیرٌ بَصِیرٌ (31))»

[و از مردمان و جانوران و دام ها که رنگ هایشان همان گونه مختلف است (پدید آوردیم). از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می ترسند. آری، خدا ارجمند آمرزنده است* در حقیقت، کسانی که کتاب خدا را می خوانند و نماز برپا می دارند و از آن چه بدیشان روزی داده ایم نهان و آشکارا انفاق می کنند، امید به تجارتی بسته اند که هرگز زوال نمی پذیرد* تا پاداششان را تمام بدیشان عطا کند و از فزون بخشی خود در حق آنان بیفزاید که او آمرزنده حق شناس است* و آن چه از کتاب به سوی تو وحی کرده ایم، خود حق (و) تصدیق کننده (کتاب های) پیش از آن است. قطعاً خدا نسبت به بندگانش آگاه بیناست*]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از حمّاد بن عثمان، از حارث بن مغیره نصری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که پیرامون آیه «إِنَّمَا یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاء» فرمود: مقصود خداوند از علما، کسانی است که عملشان گفتارشان را تأیید کند، و کسی که عمل او گفتارش را تأیید نکند، عالم نیست.(1)

2) محمد بن یعقوب، از جمعی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن خالد، از یکی از اصحاب خود، از صالح بن حمزه در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: بخشی از عبادت، ترس شدید از خداوند عزّ و جلّ است که خداوند در آیاتی، درباره آن می فرماید: «إِنَّمَا یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاء»، «فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ»(2) [پس از ایشان مترسید و از من بترسید]، «وَمَن یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا»(3) [و هر کس از خدا پروا کند، (خدا) برای او راه بیرون شدنی قرار می دهد]. همچنین امام صادق علیه السلام فرمود: حُبّ بزرگی و نام، در

1- [1] - کافی، ج 1، ص 28، ح 2.
2- [2] - مائده/ 44.
3- [3] - طلاق/ 2.

دل انسان ترسان و هراسان از خدا نمی باشد.(1)

3) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی و علی بن ابراهیم، از پدرش و همگی از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابو حمزه روایت کرده است که گفت: به جز اخباری که در زهد علی بن ابی طالب علیه السلام به من رسیده است، نشنیدم که کسی از مردم زاهدتر از حضرت علی بن حسین علیه السلام بوده باشد. ابو حمزه گفت: هنگامی که حضرت علی بن حسین علیه السلام در مورد زهد سخن می گفت و نصیحت می فرمود، حاضرین را به گریه می آورد. ابو حمزه گفت: صحیفه ای را که در آن سخنانی از علی بن حسین پیرامون زهد نوشته شده بود، خواندم و آنها را نوشتم و نزد حضرت علی بن حسین علیه السلام آمده و آن نوشته را بر حضرت عرضه داشتم و حضرت آن را تصدیق کرد و تصحیح نمود و در آن چنین آمده بود: «بسم الله الرحمن الرحیم _ ابو حمزه آن صحیفه را ذکر می کند که مقداری از آن چنین بود:_ هر قومی که دنیا را بر آخرت ترجیح داد، به عاقبت و سرنوشت بدی دچار شد و علم به خدا و عمل، همیشه قرین و به هم پیوسته اند. پس هر کس که خدا را بشناسد، از او بیم پیدا کند و این بیم او را به عمل و به پیروی از خدا وامی دارد و صاحبان علم و پیروانشان، کسانی هستند که خدا را شناخته اند و برای او عمل کرده و به او رغبت دارند. خداوند فرموده است: «إِنَّمَا یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاء».(2)

4) محمد بن عباس، از علی بن عبد الله بن اسد، از ابراهیم بن محمد، از جعفر بن عمر، از مقاتل بن سلیمان، از ضحّاک بن مزاحم، از ابن عباس روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّمَا یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» گفت: منظور از علما، علی علیه السلام است که عالِم به خداوند بود و از خداوند عزّ و جلّ می ترسید و مواظبت می نمود و به واجبات عمل، و در راه خدا جهاد می کرد و در تمام کارهای خود، رضای خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله را در نظر می گرفت.(3)

1- [1] - کافی، ج 2، ص 56، ح 7.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 14، ح 2.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 480، ح 6.

5) ابن فارسی، در کتاب روضه الواعظین، از ابن عباس نقل کرده است که پیرامون تفسیر آیه «إِنَّمَا یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاء» گفت: علی علیه السلام از خداوند می ترسید و مواظبت می نمود و به واجبات عمل نموده و در راه خدا جهاد می کرد و چون صف نبرد بسته می شد، او همچون سدّ آهنین بود که خداوند می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الَّذِینَ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ صَفًّا کَأَنَّهُم بُنیَانٌ مَّرْصُوصٌ»(1) [در حقیقت، خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف چنان که گویی بنایی ریخته شده از سرب اند، جهاد می کنند] و او در تمام کارهای خود، رضای خدا و رسولش صلی الله علیه و آله را در نظر می گرفت و پیش از او کسی با مشرکان نجنگیده بود.(2)

6) علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه می گوید: یعنی بندگان دانشمند خدا از او می ترسند. سپس خداوند به ذکر مؤمنانی که اموال خود را در راه طاعت خداوند انفاق می کنند، پرداخته و فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ یَتْلُونَ کِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِیَةً یَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ» یعنی آن تجارت، هرگز زیانبار نخواهد بود. سپس خداوند، پیامبرش صلی الله علیه و آله را مورد خطاب قرار داده و فرمود: «وَالَّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ مِنَ الْکِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِیرٌ بَصِیرٌ».(3)

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ...لَا یَمَسُّنَا فِیهَا نَصَبٌ وَلَا یَمَسُّنَا فِیهَا لُغُوبٌ (35)»

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَیْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ(32) جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهَا یُحَلَّوْنَ فِیهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِیهَا حَرِیرٌ (33) وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَکُورٌ (34) الَّذِی أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَهِ مِن فَضْلِهِ لَا یَمَسُّنَا فِیهَا

1- [1] - صف/ 4.
2- [2] - روضه الواعظین، ص 118.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 184.

نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ (35)»

[سپس این کتاب را به آن بندگان خود که (آنان را) برگزیده بودیم، به میراث دادیم. پس برخی از آنان بر خود ستمکارند و برخی از ایشان میانه رو و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگامند و این خود توفیق بزرگ است* (در) بهشت های همیشگی (که) به آنها درخواهند آمد، در آن جا با دستبندهایی از زر و مروارید زیور یابند و در آن جا جامه شان پرنیان خواهد بود* و می گویند: سپاس خدایی را که اندوه را از ما بزدود. به راستی پروردگار ما آمرزنده (و) حق شناس است* همان (خدایی) که ما را به فضل خویش در سرای ابدی جای داد. در این جا رنجی به ما نمی رسد و در این جا درماندگی به ما دست نمی دهد]

1) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از حمّاد بن عیسی، از عبد المؤمن، از سالم روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از «سابِقٌ بِالخَیرات» (پیشی گیرنده در اعمال نیک)، امام و منظور از مقتصد (میانه رو)، کسی که امام را می شناسد و منظور از «ظالِمٌ لِنَفسِهِ» (ستم کننده به خودش)، کسی است که امام را نمی شناسد.(1)

2) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی، از وشّاء، از عبد الکریم، از سلیمان بن خالد روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: شما چه نظری دارید؟ راوی می گوید: عرض کردم: ما قائل هستیم به این که این آیه در شأن فاطمیّین نازل شده است. حضرت فرمود: این طور که شما می گویید، نیست؛ زیرا کسی که به شمشیر خود اشاره کرده و مردم را به اختلاف فرا می خواند، از مصادیق این آیه نیست. راوی می گوید: عرض کردم: پس «ظالِمٌ لِنَفسِهِ» (ستم کننده به خود) چه کسی است؟ حضرت فرمود: منظور، کسی است که در خانه اش می نشیند و حق امام را نمی شناسد و منظور از مقتصد (میانه رو)، کسی است که حق امام را

1- [1] - کافی، ج 1، ص 167، ح 1.

می شناسد و منظور از «سابِقٌ بِالخَیرات» (کسی که در اعمال نیک پیشی می گیرد)، امام است.(1)

3) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلّی، از حسن، از احمد بن عمر روایت کرده است که گفت: از امام رضا علیه السلام تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از آیه، فرزندان فاطمه سلام الله علیها است و منظور از «سابِقٌ بِالخَیرات»، امام و منظور از مقتصد، کسی است که امام را می شناسد و منظور از «ظالِمٌ لِنَفسِهِ»، کسی است که امام را نمی شناسد.(2)

4) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر یا دیگران، از محمد بن حمّاد، از برادرش احمد بن حمّاد، از ابراهیم، از پدرش روایت می کند که گفت: از امام کاظم علیه السلام پرسیدم: جانم به فدای شما باد! آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله وارث تمام پیامبران است؟ حضرت پاسخ داد: آری. راوی می گوید: عرض کردم: یعنی از زمان آدم تا آن که به خود او منتهی شده است؟ حضرت پاسخ داد: محمد صلی الله علیه و آله از تمام پیامبرانی که خداوند مبعوث کرد، داناتر است. راوی می گوید: عرض کردم: عیسی بن مریم، مردگان را به اذن خداوند متعال زنده می کرد! حضرت فرمود: راست گفتی و همچنین سلیمان بن داود زبان پرندگان را می فهمید؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز قادر به انجام تمام این کارها بود. حضرت فرمود: سلیمان بن داود هنگامی که هدهد را گم کرد و در امر او تردید ورزید گفت: «مَا لِیَ لَا أَرَی الْهُدْهُدَ أَمْ کَانَ مِنَ الْغَائِبِینَ»(3) [مرا چه شده است که هدهد را نمی بینم یا شاید از غایبان است] و هنگامی که او را گم کرد خشمگین شد و گفت: «لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِیدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَیَأْتِیَنِّی بِسُلْطَانٍ مُّبِینٍ»(4) [قطعاً او را به عذابی سخت عذاب می کنم یا سرش را می بُرم، مگر آن که دلیلی روشن برای من

1- [1] - کافی، ج 1، ص 167، ح 2.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 167، ح 3.
3- [3] - نمل/ 2.
4- [4] - نمل/ 21.

بیاورد] و حضرت سلیمان علیه السلام تنها به این خاطر که هدهد آب را به او نشان می داد، خشمگین شد و این در حالی است که هدهد، پرنده ای است که آن دانشی که به سلیمان ارزانی نشده بود، به او ارزانی شده بود. پس این سلیمان که بادها، مورچگان، اجنّه، انسان ها و شیاطین و سرکشان، فرمانبردار او بودند، آن آب که زیر هوا قرار داشت را نمی دانست، ولی آن پرنده از آن آب آگاه بود. خداوند در کتاب خود می فرماید: «وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَى»(1) [و اگر قرآنی بود که کوه ها بدان روان می شد یا زمین بدان قطعه قطعه می گردید یا مردگان بدان به سخن درمی آمدند (باز هم در آنان اثر نمی کرد)] و ما وارث این قرآن می باشیم که در آن چیزی است که کوه ها با آن به حرکت درمی آیند و سرزمین ها با آن از هم گسیخته و مردگان زنده می شوند و ما از آن که زیر هوا قرار دارد آگاهیم و در کتاب خداوند آیاتی است که فقط خداوند باید حکم آنها را بدهد، با توجه به این که گاهی خداوند به چیزهایی حکم می کند که گذشتگان، آن را نگاشته اند و خدا آن را در اُمّ الکتاب قرار داده است.

خداوند می فرماید: «وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِی السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِی كِتَابٍ مُّبِينٍ»(2) [و هیچ پنهانی در آسمان و زمین نیست مگر این که در کتابی روشن (درج) است] سپس خداوند فرمود: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» و منظور از کسانی که خداوند عزّ و جلّ برگزید، ما هستیم. سپس خداوند این را که تبیین همه چیز در آن است ارث ما قرار داده است.(3)

همچنین محمد بن حسن صفّار در کتاب بصائر، از محمد بن حمّاد، از برادرش احمد بن حمّاد، از ابراهیم بن عبد الحمید، از پدرش، از امام کاظم علیه السلام این روایت را نقل کرده است.(4)

5) محمد بن حسن صفّار، از احمد بن حسن بن علی بن فضّال، از حُمَید بن

1- [1] - رعد/ 31.
2- [2] - نمل/ 75.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 176، ح 7.
4- [4] - بصائر الدرجات، ج 1، ص 60، ح 3 (تکمله باب)

مثنی، از ابو سلام مرعشی، از سَوره بن کُلَیب روایت کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَیْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از «سابِقٌ بِالخَیرات» (پیشی گیرنده در اعمال نیک) امام است.(1)

6) محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوَید، از یحیی حلبی از ابن مُسکان، از مُیَسّر، از سَوره بن کُلَیب، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیرامون تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا» فرمود: منظور از «سابِقٌ بِالخَیرات» امام می باشد، و این آیه در شأن فرزندان علی و فاطمه علیهماالسلام نازل شده است.(2)

7) ابن بابویه، از ابو جعفر محمد بن علی بن نصر بخاری مُقری، از ابو عبد الله کوفی علوی فقیه فَرغانه با سند متصل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که از حضرت پیرامون تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَیْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» پرسیده شد و حضرت پاسخ داد: ظالِم به دور خودش(3) می چرخد و مقتصد (میانه رو) به دور قلب خود می چرخد و سابِق (پیشی گیرنده) به دور پروردگارش می چرخد.(4)

8) ابن بابویه، از احمد بن حسن قطّان، از حسن بن علی بن حسین سُکَّری، از محمد بن زکریا جَوهَری، از جعفر بن محمد بن عُماره، از پدرش، از جابر بن یزید جُعفی روایت می کند که گفت: از امام باقر علیه السلام تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَیْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از «ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ» (ستم کننده به خودش)، کسی است که حق امام را نشناسد و منظور از مقتصد (میانه رو) کسی است که حق امام را می شناسد و منظور از «سَابِقٌ بِالْخَیْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ»

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 58، ح 1.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 58، ح 3.
3- [3] - حَامَ: یعنی چرخید «المعجم الوسیط، ریشه حوم»

4- [4] - معانى الأخبار، ص 104، ح 1.

(پیشی گیرنده در اعمال نیک) به اذن (اراده) خداوند، همان امام است و منظور از آیه «جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهَا» آنان کسانیاند که پیشی گیرنده و میانه رو هستند.(1)

9) ابن بابویه، از ابو عبد الله حسین بن یحیی بَجلی، از پدرش، از ابو عَوانه موسی بن یوسف کوفی، از عبد الله بن یحیی، از یعقوب بن یحیی، از ابو حفص، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که گفت: نزد امام باقر علیه السلام در مسجد الحرام نشسته بودم که دو مرد از اهل بصره نزد حضرت آمده و عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! می خواهیم فقط درباره یک مسئله از شما سؤال کنیم. حضرت فرمود: از هرچه می خواهید بپرسید. آن دو پرسیدند: تفسیر دو آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَیْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ* جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَهَا یُحَلَّوْنَ فِیهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِیهَا حَرِیرٌ* وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَکُورٌ» چیست؟ حضرت پاسخ داد: این دو آیه در شأن ما اهل بیت علیهم السلام نازل شده است. ابو حمزه ثمالی می گوید: پرسیدم: پدر و مادرم فدای شما باد! چه کسی از شما به خودش ظلم می کند؟ حضرت پاسخ داد: هر کسی که اعمال نیک و بدش با هم برابر باشد، به خودش ظلم می کند. عرض کردم: چه کسی از شما میانه رو است؟ حضرت پاسخ داد: کسی که در هر دو حالت، خداوند را پرستش نماید تا مرگ او فرا رسد. عرض کردم: چه کسی از شما پیشی گیرنده در اعمال نیک است؟ حضرت پاسخ داد: _ به خداوند سوگند! _ کسی که دیگران را به راه پروردگارش فرا بخواند و امر به معروف و نهی از منکر انجام دهد و یاور گمراه کنندگان، و دشمنی کننده و ستیزه گر خائنان [به آنها] نباشد و به حکم فاسقان راضی نشود، جز در صورتی که بر خود و دینش بترسد و یارانی نداشته باشد.(2)

10) ابن بابویه، از علی بن حسین بن شاذویه مُؤَدِّب و جعفر بن محمد بن مسرور- که خدا از او خشنود باد- از محمد بن عبد الله بن جعفر حِمیَری، از

1- [1] - معانی الأخبار، ص 104، ح 2.
2- [2] - معانی الأخبار، ص 105، ح 3.

پدرش، از ریّان بن صلت روایت می کند که گفت: امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون در مرو که در آن جمعی از علمای عراق و خراسان گرد آمده بودند، حضور یافت. مأمون پرسید: ای علما! تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» چیست؟ علما پاسخ دادند: مقصود خداوند از آیه، تمام امت اسلام بوده است. مأمون از آن حضرت پرسید: ای ابا الحسن! نظر شما چیست؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: من قائل به آن چه آنها می گویند نیستم، بلکه نظر من این است که مقصود خداوند از این آیه، خاندان عترت و طهارت علیهم السلام می باشد. مأمون گفت: چگونه مقصود خداوند، عترت بوده و امت نبوده است؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: اگر مقصود خداوند، امّت بود، باید همه آنها اهل بهشت می بودند؛ چرا که خداوند تبارک و تعالی فرمود: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» سپس همه آنان را از اهل بهشت دانسته و فرمود: «جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ» پس وارثان آن کتاب، عترت مطهّر علیهم السلام می باشند نه دیگران. مأمون گفت: عترت مطهر چه کسانی هستند؟ حضرت پاسخ داد: آنها همان کسانی هستند که خداوند آنان را در کتاب خود توصیف کرده و فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»(1) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] و آنها همان کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من در میان شما دو چیز گرانبها را بر جای می گذارم: کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من هستند. زنهار که این دو تا زمانی که کنار حوض نزد من می آیند، هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند. پس بنگرید که چگونه در[باره] آن دو، از من دنباله روی می کنید. ای مردم! به آنها (اهل بیتم) چیزی نیاموزید؛ چرا که آنها داناتر از شما هستند. آن علما پرسیدند: _ ای ابا الحسن!_ به ما بگو آیا عترت همان آل (خاندان) هستند یا دیگران؟ امام رضا علیه السلام پاسخ داد: آنها همان آل می باشند. آن علما گفتند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که او فرمود: امت من، آل (خاندان) من هستند و اصحاب او نیز در حدیث

1- [1] - احزاب/ 33.

مستفیض که غیر قابل انکار است، می گویند: منظور از آل، امت او می باشند. امام رضا علیه السلام فرمود: به من بگویید آیا صدقه بر آل حرام است؟ آنها پاسخ دادند: آری. حضرت فرمود: آیا صدقه بر امّت حرام است؟ آنها پاسخ دادند: خیر. حضرت فرمود: این فرق میان آل و امّت است. وای بر شما! به کجا برده می شوید؟! آیا به ذکر اهمیت نمی دهید یا شما قومی اسراف کار هستید؟ آیا نمی دانید که وراثت و طهارت تنها خاصّ برگزیدگان هدایت شده است و برای دیگران قرار داده نشده است؟! آنان پاسخ دادند: ای ابا الحسن! شما این سخن را از کجا می گویید؟ حضرت پاسخ داد: خداوند، این موضوع را در آیه «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِی ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُم مُّهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ»(1) [و در حقیقت نوح و ابراهیم را فرستادیم و در میان فرزندان آن دو نبوت و کتاب را قرار دادیم. از آنها (برخی) راه یاب (شد)ند؛ و(لی) بسیاری از آنان بدکار بودند] بیان نموده است. پس تنها هدایت شدگان وارث نبوت و کتاب خدا هستند و نه فاسقان. آیا نمی دانید که هنگامی که نوح علیه السلام به خاطر این که خداوند عزّ و جلّ به او وعده داده بود که او و اهل (بیت) او را نجات می دهد، عرض کرد: «إِنَّ ابنِی مِنْ أَهْلِی وَإِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَأَنتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ»(2) [پسرم از کسان من است و قطعاً وعده تو راست است و تو بهترین داورانی] و خداوند به او پاسخ داد: «يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلاَ تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَن تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»(3) [ای نوح! او در حقیقت از کسان تو نیست. او (دارای) کرداری ناشایسته است. پس چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه. من به تو اندرز می دهم که مبادا از نادانان باشی](4)

این حدیث، طولانی است و ما همین مقدار از آن را آوردیم و چه بسا مقداری از آن را به صورت پراکنده در جاهایی که مناسب بوده است، ذکر نموده ایم.

1- [1] - حدید/ 26.
2- [2] - هود/ 45.
3- [3] - هود/ 46.
4- [4] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 207، ح 14، امالی صدوق، ص 421، ح 1.

11) محمد بن عباس، از علی بن عبد الله اسد، از ابراهیم بن محمد، از عثمان بن سعید، از اسحاق بن یزید فَرّاء، از غالب هَمدانی، از ابو اسحاق سَبیعی روایت می کند که گفت: برای حج خارج شده و با حضرت محمد بن علی علیه السلام برخورد کردم و از حضرت تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» را پرسیدم حضرت فرمود: ای ابو اسحاق! قوم تو چه نظری دارند؟ منظور حضرت، اهل کوفه، بود. راوی می گوید: عرض کردم: آنها قائلند به این که مقصود از آیه، آنها هستند. حضرت فرمود: پس اگر از اهل بهشت می باشند، چه چیز آنها را می ترساند (یعنی چرا می ترسند؟) عرض کردم: جانم به فدای شما! نظر شما چیست؟ حضرت پاسخ داد: _ ای ابو اسحاق!_ مقصود از آیه تنها، ما هستیم. منظور از «سابِقُونَ بِالخَیرات» (کسانی که در اعمال نیک پیشی می گیرند)، علی، حسن، حسین علیهم السلام و آن امام که از ماست می باشد و منظور از مقتصد (میانه رو)، کسی است که روز را روزه می گیرد و شب را بیدار می ماند و منظور از «ظالِمٌ لِنَفسِهِ»، کسی است که به مانند مردم در او نیز (گناه) است، ولی بخشیده شده می باشد. ای ابو اسحاق! تنها به وسیله ما آزاد می شوید و طناب خواری و ذلّتی که به دور گردن هایتان پیچیده شده است، تنها به دست ما گشوده می شود و تنها به خاطر ما گناهانتان آمرزیده می شود و تنها به وسیله ما گشوده و ختم می شود و ما به مانند اصحاب کهف، غار و پناه شما هستیم و ما به مانند کشتی نوح، کشتی نوح و موجبات نجات شما هستیم. ما به مانند باب حِطّه بنی اسرائیل، باب حِطّه شما می باشیم.(1)

12) محمد بن عباس، از حُمَید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از محمد بن ابی حمزه، از زکریا مؤمن، از ابو سلام، از سَورَه بن کُلَیب، روایت کرده است که گفت: از امام باقر تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: منظور از «ظالِمٌ لِنَفسِهِ» (ستم کننده به خود)، کسی است که امام را نمی شناسد. راوی می گوید: عرض کردم: منظور از مقتصد (میانه رو) چه کسی است؟ حضرت پاسخ داد: مقصود، کسی است که امام را می شناسد. عرض کردم: منظور از «سابِق بالخَیرات» (کسی که در اعمال نیک پیشی می گیرد)، چه

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 481، ح 7.

کسی است؟ حضرت پاسخ داد: منظور از آن امام می باشد. عرض کردم: پس چه فضیلتی برای شیعیانتان می باشد؟ حضرت پاسخ داد: گناهانشان بخشیده و قرض هایشان ادا می شود و ما باب حِطّه آنان هستیم و تنها به وسیله ما خداوند گناهان آنان را می بخشاید.(1)

13) محمد بن عباس، از محمد بن حسین بن حمید، از جعفر بن عبد الله محمدی، از کثیر بن عیاشی، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» فرمود: آنان، آل محمد علیهم السلام و برگزیدگان خدا هستند و برخی از آنان ستم کننده به خود هستند که نابود کننده می باشند و برخی، میانه رو هستند که آنان صالحانند و برخی به اذن خدا در کارهای نیک پیشی می گیرند که او علی بن ابی طالب علیه السلام است. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» که منظور قرآن است. خداوند می فرماید: «جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا» یعنی آل محمد علیهم السلام وارد کاخ های بهشتی می شوند که هر کاخ از یک مروارید می باشد و در آن، شکاف و وصله وجود ندارد و اگر همه امت اسلام در آن جمع شوند، گنجایش آنان را دارد. آن کاخ، گنبدهایی از یاقوت کبود دارد و هر گنبدی دارای دو لنگه در است که طول هر لنگه دوازده میل می باشد. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ* وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ» حضرت فرمود: حَزَن، همان ترس و سختی بود که آنان در دنیا به آن دچار می شدند.(2)

14) طبرسی، در کتاب احتجاج، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» را پرسیدم و حضرت فرمود: نظر تو چیست؟ ابو بصیر می گوید: عرض کردم: من قائل هستم به این که این آیه تنها در شأن فرزندان فاطمه سلام الله علیها می باشد. حضرت فرمود: اما کسی که شمشیر بر کشد و مردم را به سوی خود فرا بخواند و

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 481، ح8.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 482، ح 10.

گمراه سازد، چه از فرزندان فاطمه سلام الله علیها باشد یا از دیگران از مصادیق این آیه نمی باشد. عرض کردم: پس مصادیق این آیه چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: مصادیق این آیه، «ظالِمٌ لِنَفسِهِ» (ستم کننده به خود) کسی است که مردم را نه به گمراهی فرامی خواند و نه به هدایت. مقتصد (میانه رو) کسی است که پیرو ما اهل بیت می باشد و حق امام را می شناسد و «سابِقٌ بِالخَیرات» (پیشی گیرنده در اعمال نیک) همان امام می باشد.(1)

15) ابن شهر آشوب، از محمد بن عبد الله بن حسن، از پدرانش و سُدّی، از ابو مالک، از ابن عباس و امام باقر علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» گفتند: به خدا قسم! منظور از آن، علی بن ابی طالب علیه السلام است. (2)

16) طبرسی، از اصحاب ما، از مُیَسّر بن عبد العزیز، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: منظور از «ظالِمٌ لِنَفسِهِ» از ما (اهل بیت)، کسی است که حقّ امام را نمی شناسد و منظور از مقتصد از ما (آل محمد، غیر از ائمه علیهم السلام)، کسی است که حق امام را می شناسد و منظور از «سابِقٌ بِالخَیرات»، امام است و همگی اینان آمرزیده هستند.(3)

17) طبرسی، از زیاد بن مُنذِر، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: منظور از «ظالِمٌ لِنَفسِهِ» از ما (آل محمد)، کسی است که یک عمل صالح و یک عمل بد انجام دهد و منظور از مقتصد، پارسا و کوشا است و منظور از «سابِقٌ بِالخَیرات»، علی، حسن، حسین علیهم السلام و شهیدان آل محمد علیهم السلام می باشند.(4)

18) نویسنده کتاب الثاقب فی المناقب، از ابو هاشم جعفری روایت می کند که گفت: نزد امام حسن عسکری علیه السلام بودم و از حضرت تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا

1- [1] - احتجاج، ص 375.
2- [2] - مناقب، ج 2، ص 122.

3- [3] - مجمع البيان، ج 8، ص 246.
4- [4] - مجمع البيان، ج 8، ص 246.

الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: همه آنها از آل محمد علیهم السلام می باشند. منظور از «ظالِمٌ لِنَفسِهِ»، کسی است که به امام اذعان نمی کند و مقتصد کسی است که امام را می شناسد و «سابِقٌ بِالخَیرات» به اذن الله، امام می باشد. راوی می گوید: اشک از دیدگانم جاری شد و داشتم با خودم فکر می کردم که چه نعمت بزرگی را خداوند به آل محمد علیهم السلام ارزانی داشته است. حضرت به من نگاه کرد و فرمود: این امر، بزرگ تر از آن چیزی است که تو با خودت درباره آن یعنی عظمت آل محمد علیهم السلام سخن می گفتی. پس خدا را سپاس گوی؛ چرا که او تو را چنگ زننده به ریسمان آنها قرار داد و به هنگامی که در روز قیامت، همه مردم با امام خود فرا خوانده می شوند، تو با ما فراخوانده می شوی. پس تو را بشارت باد _ ای ابو هاشم! _ که تو در مسیر خیر و نیکی هستی.(1)

19) از طریق مخالفان روایت شده است که علی علیه السلام در تفسیر آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا» فرمود: منظور از آنها ما هستیم.

20) علی بن ابراهیم: سپس خداوند، آل محمد علیهم السلام را ذکر کرده و فرمود: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» که منظور، ائمه علیهم السلام است. سپس فرمود: «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ» که منظور، از آل محمد و غیر از ائمه علیهم السلام می باشد و منکر امام است. «وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ» که او به امام اذعان دارد. «وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ» که او امام است. سپس خداوند به ذکر نعمت هایی که نزد خود برای آنها فراهم کرده بود، پرداخته و فرمود: «جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ* وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ* الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ» علی بن ابراهیم می گوید: منظور از نَصَب، رنج و منظور از لُغوب، تنبلی و آزردگی، و منظور از دار المُقامه، دار البقاء (آخرت)

1- [1] - الثاقب فی المناقب، ص 566، ح 506.

است.(1)

21) ابن بابویه، از عبد الله بن محمد بن عبد الوهّاب، از ابو حسن بن محمد شعرانی، از ابو محمد عبد الباقی، از عمر بن سنان مَنبجی، از حاجب بن سلیمان، از وکیع بن جرّاح، از سلیمان اعمش، از ابو ظبیان، از ابوذر- که رحمت خدا بر او باد- روایت کرده است که گفت: دیدم که سلمان و بلال به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و سلمان به پای رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاده و پای او را می بوسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را از این کار منع نموده و سپس به او فرمود: ای سلمان! با من آن چنان که غیر عرب با پادشاهان خود رفتار می کنند، رفتار مکن. من تنها، بنده ای از بندگان خدا هستم و چنان که یک بنده غذا می خورد، غذا می خورم و چنان که یک بنده می نشیند، می نشینم. سلمان به حضرت عرض کرد: سرور من، از شما فقط یک خواسته دارم و آن این است که مرا از فضیلت حضرت فاطمه سلام الله علیها در روز قیامت آگاه سازید. راوی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله با چهره ای خندان و شاد، روی آورده و سپس فرمود: سوگند به کسی که جانم در دستان او است! او همان کنیزی است که در صحنه قیامت سوار بر ناقه ای از آن عبور می کند که سر آن ناقه، از ترس خداوند و چشمان آن از نور خداوند و پوزه بند آن از جلال خداوند و گردنش از بها و شکوه خداوند و کوهان آن از رضایت خداوند و دم آن از قداست خداوند و دست و پایش از مجد و بزرگی خداوند می باشد. اگر راه برود، تسبیح خداوند می گوید و اگر بانگ برآورد، تقدیس می کند. بر روی آن کجاوه ای از نور است که درون آن، کنیز نیمه انسان و نیمه حوری ارجمندی است که از انسان و حوری ترکیب شده و آفریده شده است و از سه نوع تشکیل شده است: ابتدای آن از مشک تیزبوی، وسط آن از عنبر خاکستری و انتهای آن از زعفران سرخ می باشد که با آب حیات عجین شده است. اگر یک آب دهان خود را در هفت دریای شور بیندازد، آب آن هفت دریا شیرین و گوارا می شود و اگر ناخن انگشت کوچک خود را به دار دنیا می فرستاد، خورشید و ماه تاریک می شدند. جبرئیل در سمت راست آن ناقه،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 184.

میکائیل در سمت چپ آن، علی روبروی آن و حسن و حسین پشت سر آن حرکت می کنند و خداوند از آن ناقه، مراقبت و محافظت می کند. پس آنها در حال عبور از صحنه قیامت هستند که ناگهان ندایی از جانب خداوند عزّ و جلّ در می رسد که می فرماید: ای جماعت خلائق! نگاهتان را پایین اندازید و سرتان را فرود آرید که این، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله، پیامبرتان، همسر علی، امامتان و مادر حسن و حسین علیهم السلام است. پس فاطمه سلام الله علیها که دو چادر(1) سفید بر سر دارد، از پل صراط عبور می کند و هنگامی که وارد بهشت می شود و به کرامتی که خداوند برای او فراهم کرده، می نگرد، این آیات را قرائت می کند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ *الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ* الَّذِی أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَهِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ» پس خداوند عزّ و جلّ به فاطمه سلام الله علیها وحی می کند که ای فاطمه! از من بخواه که هر چه بخواهی به تو ارزانی می دارم و از من بخواه تا تو را خشنود سازم. پس فاطمه سلام الله علیها عرض می کند: ای خدای من! تو همه آرزوها و فوق آرزوها هستی. از تو می خواهم که دوستداران من و دوستداران عترتم را با آتش جهنم عذاب نکنی. پس خداوند متعال به او وحی می کند که ای فاطمه! سوگند به عزت، جلال و بلندی جایگاهم، دو هزار سال پیش از آن که آسمان ها و زمین را بیافرینم، با خود عهد کرده بودم که دوستداران تو و دوستداران عترت تو را با آتش جهنم عذاب نکنم.(2)

22) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از محمد بن اسحاق مدنی، از امام باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: برخی از رسول خدا صلی الله علیه و آله تفسیر آیه «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا»(3) [(یاد کن) روزی را که پرهیزکاران را به سوی (خدای) رحمان گروه گروه محشور می کنیم] را پرسیدند و حضرت پاسخ داد: ای علی! این هیئت همگی سواره

1- [1] - رَیطه: چادری که از یک بافت تشکیل شده است. «المعجم الوسیط- ریشه ریط»
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 483، ح 12.
3- [3] - مریم/ 85.

می باشند و آنها مردانی هستند که تقوای خدا پیشه کردند و خداوند آنها را دوست داشت و متمایز ساخت و از اعمالشان خشنود شد و آنان را متقین نامید.- سپس حضرت به پاداش هایی که خداوند برای آنان فراهم ساخت می پردازد تا این که در آن حدیث فرمود:_ هنگامی که مؤمن وارد منازل خود در بهشت می شود، تاج فرمانروایی و کرامت بر سر او می نهند و به او زیورآلاتی از زر، سیم، یاقوت و مروارید که در حلقه زیر تاج به رشته درآمده، می آویزند و همچنین هفتاد جامه ابریشم از رنگ ها و نوع های گوناگون که با زر، سیم، مروراید و یاقوت سرخ بافته شده است به او می پوشانند و منظور از آیه «يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ» همین است.(1)

این حدیث، طولانی است و ما آن را در تفسیر سوره مریم آیه «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» آورده ایم.

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا...مَن تَذَكَّرَ وَجَاءكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ (37)»

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَى عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُم مِّنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ(36) وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَاءكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ (37)»

[و(لی) کسانی که کافر شده اند آتش جهنم برای آنان خواهد بود. حکم به مرگ بر ایشان (جاری) نمی شود تا بمیرند و نه عذاب آن از ایشان کاسته شود. (آری) هر ناسپاسی را چنین کیفر می دهیم* و آنان در آن جا فریاد برمی آورند: پروردگارا! ما را بیرون بیاور تا غیر از آن چه می کردیم کار شایسته کنیم، مگر شما را (آن قدر) عمر دراز ندادیم که هر کس که باید در آن عبرت گیرد، عبرت می گرفت و (آیا) برای شما هشداردهنده نیامد؟ پس بچشید که برای ستمگران یاوری نیست]

1) علی بن ابراهیم: سپس خداوند به ذکر آن چه که برای دشمنان آنها (یعنی

1- [1] - کافی، ج 8، ص 95، ح 69.

دشمنان آل محمد علیهم السلام)، مخالفان و ستمگران به آنها فراهم کرده است پرداخت و فرمود: «وَالَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا یُقْضَی عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُوا وَلَا یُخَفَّفُ عَنْهُم مِّنْ عَذَابِهَا کَذَلِکَ نَجْزِی کُلَّ کَفُورٍ* وَهُمْ یَصْطَرِخُونَ فِیهَا» یعنی جیغ کشیده و فریاد می زنند: «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَیْرَ الَّذِی کُنَّا نَعْمَلُ» پس خداوند به آنان پاسخ داده و فرمود: «أَوَلَمْ نُعَمِّرْکُم مَّا یَتَذَکَّرُ فِیهِ مَن تَذَکَّرَ» یعنی به شما عمر طولانی داده شد تا این که به تمام آن امور آگاهی پیدا کردید «وَجَاءکُمُ النَّذِیرُ» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله .(1)

2) محمد بن عباس، از محمد بن سهل عطار، از عمر بن عبد الجبار، از علی، از پدرش، از علی بن جعفر، از برادرش امام کاظم، از پدرش، از جدّش، از امام زین العابدین، از پدرش، از جدّش، امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین، روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علی! بین کسانی که تو را دوست دارند و نعمت هایی که در مقابلشان قرار دارد، فقط مرگ، فاصله است و چون بمیرند به آن نعمت ها می رسند. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَیْرَ الَّذِی کُنَّا نَعْمَلُ» یعنی دشمنان او هنگامی که وارد آتش جهنم می شوند، می گویند: «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا» یعنی در ولایت علی علیه السلام «غَیْرَ الَّذِی کُنَّا نَعْمَلُ» یعنی در دشمنی با او. پس در جواب آنها گفته می شود: «أَوَلَمْ نُعَمِّرْکُم مَّا یَتَذَکَّرُ فِیهِ مَن تَذَکَّرَ وَجَاءکُمُ النَّذِیرُ» و منظور، رسول خدا صلی الله علیه و آله است «فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِینَ» یعنی به آل محمد علیهم السلام «مِن نَّصِیرٍ» یعنی تا آنها را یاری کند و از آن نجات داده و آن را از آنها باز دارد.(2)

3) ابن بابویه، از پدرش- که خدا از او خشنود باد- از سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی عبد الله برقی، با سند خود در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که پیرامون تفسیر آیه «أَوَلَمْ نُعَمِّرْکُم مَّا یَتَذَکَّرُ فِیهِ مَن تَذَکَّرَ»

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 184.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 485، ح 13.

فرمود: توبیخی برای پسر هجده ساله است.(1)

4) ابن بابویه، از پدرش- که خدا از او خشنود باد- از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از داود بن نعمان، از سیف تمّار، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: بنده، تا زمانی که به چهل سالگی نرسیده به او آزادی عمل بیشتری داده می شود؛ اما هنگامی که به چهل سالگی برسد خداوند عزّ و جلّ به فرشتگانی که اعمال او را به ثبت می رسانند وحی می کند که من به بنده ام عمر طولانی داده ام. پس بر او سخت گیرید و سرسختانه برخورد کنید و مراقب اعمال او باشید و اعمال کم و زیاد، کوچک و بزرگ او را به ثبت برسانید. برخی از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ» را پرسیدند و حضرت پاسخ داد: این، توبیخی برای پسر هجده ساله است.(2) ابن بابویه این حدیث را در کتاب فقیه نیز به صورت مرسل از امام صادق علیه السلام آورده است(3).

«وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءهُمْ نَذِيرٌ...أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا (45)»

«وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَى مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا(42) اسْتِكْبَارًا فِى الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا (43) أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِى الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَىْءٍ فِى السَّمَاوَاتِ وَلَا فِى الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا (44) وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِن دَابَّةٍ وَلَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا (45)»

1- [1] - خصال، ص 509، ح 2.
2- [2] - امالی صدوق، ص 40، ح 1
3- [3] - من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 118، ح 561.

[و با سوگندهای سخت خود به خدا سوگند یاد کردند که اگر هر آینه هشداردهنده ای برای آنان بیاید، قطعاً از هر یک از امت ها(ی دیگر) راه یافته تر شوند؛ و(لی) چون هشداردهنده ای برای ایشان آمد، جز بر نفرتشان نیفزود* (انگیزه) این کارشان فقط گردنکشی در (روی) زمین و نیرنگ زشت بود و نیرنگ زشت جز (دامن) صاحبش را نگیرد. پس آیا جز سنت (و سرنوشت شوم) پیشینیان را انتظار می برند و هرگز برای سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت* آیا در زمین نگردیده اند تا فرجام (کار) کسانی را که پیش از ایشان (زیسته) و نیرومندتر از ایشان بودند بنگرند؟ و هیچ چیز نه در آسمان ها و نه در زمین خدا را درمانده نکرده است؛ چرا که او همواره دانای تواناست* و اگر خدا مردم را به (سزای) آن چه انجام داده اند، مؤاخذه می کرد هیچ جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نمی گذاشت؛ ولی تا مدتی معین مهلتشان می دهد و چون اجلشان فرا رسد، خدا به (کار) بندگانش بیناست]

1) علی بن ابراهیم: سپس خداوند عزّ و جلّ سخن قریش را حکایت نموده و فرمود: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَى مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ» یعنی کسانی که نابود شدند «فَلَمَّا جَاءهُمْ نَذِيرٌ» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله «مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا* اسْتِكْبَارًا فِی الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ».(1)

2) علی بن ابراهیم، از حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که در نامه خود به شیعیان خود، قیام عائشه به سوی بصره و بزرگی اشتباه طلحه و زبیر را ذکر کرده و فرمود: چه گناهی بالاتر از آن که آن دو (طلحه و زبیر) آمده و همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را از خانه اش بیرون آورده و حجابی را که خداوند او را با آن پوشانده بود، از سر او گرفتند و همسران خود را در خانه هایشان نگاه داشتند! آن دو، در حق خودشان، نه نسبت به خداوند و نه نسبت به رسول او و صلی الله علیه و آله منصف نبودند. سه خصلت در کتاب خدا آمده که عواقبش به خود مردم برمی گردد: ستم، حیله و پیمان شکنی. خداوند فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 184.

أَنفُسِكُم»(1) [ای مردم! سرکشی شما فقط به زیان خود شماست] و فرمود: «فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَى نَفْسِهِ»(2) [پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شکند] و فرمود: «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ» و آن دو به ما ستم نمودند و بیعت مرا شکسته و با من حیله ورزیدند.(3)

3) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» می گوید: یعنی آیا در قرآن و اخبار امت های هلاک شده نظر و تأمّل نکردند؟ !(4)

4) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد و حسین بن سعید و همگی از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از عبد الله بن مسکان، از بدر بن ولید خثعمی، از ابو ربیع شامی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیه «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ»(5) [بگو: در زمین بگردید و بنگرید فرجام کسانی که پیشتر بوده چگونه بوده است] را پرسیدم و حضرت پاسخ داد: یعنی در قرآن بنگرید و بدانید که عاقبت کسانی که پیش از شما می زیسته اند، چگونه بوده است و قرآن چه اخباری در رابطه با آنها به شما داده است.(6)

5) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِن دَابَّةٍ وَلَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى» یعنی خداوند به هنگام انجام معصیت ها و به هنگام مغرور شدن آنها در برابر او، آنها را مؤاخذه نمی کند.(7)

6) علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام، از پدرش علیه السلام روایت می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و

1- [1] - یونس/ 23.
2- [2] - فتح/ 10.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 184.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 185.
5- [5] - روم/ 42.

6- [6] - کافی، ج 8، ص 248، ح 349.
7- [7] - تفسیر قمی، ج 2، ص 185.

آله فرموده است: دانش، پیشی گرفت و قلم خشک گردید و قضا انجام شد و تقدیر کامل گردید به وسیله اثبات کتاب خداوند و تأیید رسول الهی به سعادتی از جانب خداوند برای کسی که ایمان آورد و تقوا ورزید، و به شقاوت و بدبختی برای کسی که تکذیب نمود و به ولایت خداوند برای مؤمنان و برائت از آن برای مشرکان کافر گردید. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند می فرماید: ای فرزند آدم! با مشیّت و خواست من، تو خواسته های خود را برای خود می خواستی و با اراده من، تو مقاصد خود را اراده می نمودی و به برکت نعمتی که به تو ارزانی داشتم، قادر به انجام معصیت من بودی و با نیرو، حمایت و عافیتی که من به تو دادم، توانستی واجبات من را انجام دهی و من شایسته تر از تو نسبت به اعمال نیکویت هستم و تو شایسته تر از من نسبت به گناهت می باشی. خیر و نیکی که از من به تو می رسد، به خاطر محبتی است که به تو روا داشتم و مصیبت و بلایی که از من به تو می رسد، در سزای گناهانی است که تو مرتکب آن شده ای. تو به خاطر اختیار زیادی که به تو دادم، از طاعت سرپیچی نمودی و با بدگمانی خود به من، از رحمتم ناامید گشتی. پس سپاس، برای من و حجت و برهان به روشنی علیه تو است و من می توانم علیه تو نافرمانی کنم و این جزای نیک نزد من از روی احسان برای تو است. سپس هشدار دادن به تو را رها نکردم و به هنگام مغرور شدن و فریب خوردنت، تو را مؤاخذه نکردم. و منظور از آیه «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِن دَابَّةٍ» نیز همین است. خداوند فرمود: بیش از توانت به تو تکلیف نکردم و امانتی بر دوش تو نگذاشتم، مگر آن چه را که تو آن را برای خویش اختیار نمودی و خشنودی من از تو همان است که تو راضی شدی که من، آن خشنودی را نسبت به تو داشته باشم. سپس خداوند فرمود: «وَلَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا». (1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 185.

ص:610

سوره یس

اشاره

سوره یس83 آیه دارد و بعد از سوره جن نازل شده و آیه 45 آن مدنی است

ص:611

ص:612

1) ابن بابویه با سند خود از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر چیزی قلبی دارد و قلب قرآن، یاسین است. هر کس شامگاهان، پیش از خواب یا به هنگام روز، پیش از آن که وارد شب شود، این سوره را بخواند، در کنف حمایت الهی خواهد بود و رزق و روزی بسیاری به وی خواهد رسید تا آن که روز را سپری کند و به شب درآید. هر کس به هنگام شب، پیش از آن که به بستر رود، آن را بخواند، خداوند عزّ و جلّ، هزار فرشته بر او می گمارد تا او را از شرارت هر شیطان رانده شده و از هر گونه بلا و آفت در امان بدارد و اگر فردای آن روز، دار فانی را وداع گوید، خداوند، او را به بهشت در آورد و به هنگام غسل وی، سی هزار فرشته حاضر شوند و همگی برای او طلب مغفرت کرده و با درخواست آمرزش برای وی، او را تا قبر مشایعت می کنند. چون وارد قبر شود، فرشتگان در درون قبر به عبادت خداوند می پردازند و ثواب عبادت ایشان برای او نوشته می شود. قبر به اندازه تیررس چشمانش گشاده می شود و از فشار قبر در امان می ماند و تا آن هنگام که خداوند، او را از قبر بیرون آورد، نوری تابناک در قبر اوست که تا پهنه آسمان امتداد دارد. چون خداوند، او را از قبر برون آورد، فرشتگان، او را همراهی کرده و با او سخن می گویند و با چهره ای خندان با او روبرو می شوند و او را به هر گونه خیر و خوبی مژده می دهند تا آن که او را از صراط و میزان می گذرانند. فرشتگان، او را در برابر خدای عزّ و جلّ در چنان جایگاهی قرار می دهند که جز فرشتگان مقرّب و پیامبران مرسَل، هیچ کس در جایگاهی چنین نزدیک به خداوند قرار نمی گیرد. او همراه پیامبران در مقابل

خداوند می ایستد و با آنان که به اندوه نشسته اند، اندوهگین نمی شود و با آنان که به وادی غم در غلتیده اند، غمگین نمی گردد و با آنان که در وحشت و هراس فرو رفته اند، هراسان نمی شود.

سپس خداوند تبارک و تعالی به او می گوید: شفاعت کن- ای بنده من !- تا در تمام آن چه که شفاعت می کنی، شفاعتت را بپذیرم، و هر آن چه را که می خواهی- ای بنده من !- از من بخواه تا به تو عطا کنم. پس بنده، طلب می کند و به او داده می شود و شفاعت می کند و مورد شفاعت واقع می شود. به حساب دیگران رسیدگی می شود، ولی به حساب او رسیدگی نمی شود و آن گاه که همگان در موقف، ایستانده می شوند او را نمی ایستانند. با کسانی که به ذلّت و خواری کشیده می شوند، ذلیل نمی گردد. گناهان او و هیچ یک از اعمال زشت او نگاشته می شود. به او نامه ای می دهند که از سوی خداوند فرود آمده است. مردمان، همگی و یکپارچه می گویند:

بس منزه و پاک است خداوند، این بنده حتی یک گناه نیز مرتکب نشده است و او از دوستان حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد.(1)

2) ابن بابویه گفته است: محمد بن حسن به نقل از محمد بن حسن صفّار، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از علی بن اسباط، از یعقوب بن سالم، از ابو الحسن عبدی، از جابر جعفی، از ابو جعفر، امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس در طول عمرش سوره یاسین را بخواند، خداوند به تعداد موجودات دنیا و آخرت و موجودات آسمان برای او دو هزار هزار (دو میلیون) حسنه می نویسد و به همین تعداد نیز، گناهان او را محو می کند و او را به فقر و زیان و نابودی و فرسودگی و دیوانگی و بیماری جذام و وسواس و بیماری مزمن دچار نمی کند و سَکَرات مرگ و هراس های آن را بر او آسان می گرداند و قبض روح او را خود بر عهده می گیرد و او از کسانی می شود که خداوند فراخی در زندگی و معیشت و خوشحالی به هنگام ملاقات با خداوند و خشنودی از پاداش آخرت را نصیب او می گرداند، و نیز خداوند تبارک و تعالی به تمام فرشتگان

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 140.

می گوید: قسم به هر آن که در آسمان و زمین است، من از فلان کس راضی شدم؛ پس برای او آمرزش بطلبید.(1)

3) شیخ در کتاب مجالس با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: به فرزندانتان سوره یاسین را بیاموزید؛ همانا که این سوره، ر وح و ریحان قرآن است.(2)

4) در کتاب خواص القرآن از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند، خداوند به واسطه این سوره از گناهان او می گذرد و پاداشی برابر با پاداش دوازده بار قرآن خواندن به او داده می شود و اگر این سوره برای مریض در حال مرگ خوانده شود، به اندازه هر آیه، ده فرشته در حضور او به صف می ایستند و برای او آمرزش می طلبند و شاهد مرگ او هستند و جنازه او را همراهی می کنند و بر او نماز می خوانند و شاهد دفن او هستند. اگر مریضی که مرگش فرا رسیده باشد، این سوره را بخواند، ملک الموت جان او را نمی گیرد تا این که به او شرابی از بهشت داده شود که آن را بخورد، در حالی که او بر روی بستر است. سپس ملک الموت جانش را می گیرد، در حالی که او خوشحال است؛ بنابراین خوشحال وارد قبر می شود و دوباره خوشحال زنده می شود و خوشحال به بهشت می رود.

هر کس این سوره را نوشته و بر خود بیاویزد، از هر نوع بلا و بیماری در امان می ماند.(3)

5) و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس این سوره را برای مریضی که در حال مرگ است بخواند، به تعداد هر آیه، یک فرشته بر او نازل می شود.

گفته شده است که فرشتگان در حضور او به صف می ایستند و برای او آمرزش می طلبند و او را تشییع جنازه می کنند و به استقبال او می روند و شاهد غسل و دفن او هستند. اگر این سوره برای مریض در حال مرگ خوانده شود، ملک الموت جان

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 140.

2- [2] - امالی، ج 2، ص 290.
3- [3] - مجمع البیان، ج 8، ص 254؛ جوامع الجامع، ص 390.

او را نمی گیرد تا این که از بهشت شرابی برایش آورده شود و در حالی که او در بستر است، آن را می خورد و ملک الموت روح او را می گیرد، در حالی که او خوشحال است و خوشحال وارد قبر می شود. هر کس آن را با گلاب نوشته و بر خود بیاویزد، از تمام بلاها و آسیب ها در امان خواهد بود.

6) امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس این سوره را هفت بار با گلاب و زعفران بنویسد و آن را هفت بار متوالی بنوشد، هر آن چه را که شنیده حفظ می کند و بر کسی که با او مناظره می کند، غلبه می یابد و در میان مردم عظمت پیدا می کند. هرکه این سوره را بنویسد و بر بدنش بیاویزد، تن او به اذن خداوند از حسادت و چشم زخم و جن و انس و جنون و سرگردانی و بیماری و مرض در امان می ماند. اگر آب آن را زنی بنوشد، شیرش زیاد می شود و به خواست خداوند متعال، در آن غذایی نیکو و مناسب برای آن زن شیردهنده وجود دارد.

ص:616

تفسیر سوره یس

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«یس(1) وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ(2) إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ(3)...وَکُلَّ شَیْءٍ أحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ(12)»

«یس(1) وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ(2) إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ(3) عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ(4) تَنزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ(5) لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ(6) لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَی أَکْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ(7) إِنَّا جَعَلْنَا فِی أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِیَ إِلَی الأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ(8) وَجَعَلْنَا مِن بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَیْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ یُبْصِرُونَ(9) وَسَوَاء عَلَیْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ یُؤْمِنُونَ(10) إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّکْرَ وَخَشِیَ الرَّحْمَن بِالْغَیْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ کَرِیمٍ(11) إِنَّا نَحْنُ نُحْیِی الْمَوْتَی وَنَکْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَکُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ(12)»

[یس(/یاسین)* سوگند به قرآن حکمت آموز* که قطعاً تو از (جمله) پیامبرانی* بر راهی راست* (و کتابت) از جانب آن عزیز مهربان نازل شده است* تا قومی را که پدرانشان بیم داده نشدند و در غفلت ماندند بیم دهی* آری، گفته (خدا) درباره بیشترشان محقق گردیده است. در نتیجه آنها نخواهند گروید* ما در گردنهای آنان تا چانه هایشان غُلهایی نهاده ایم به طوری که سرهایشان را بالا نگاه داشته و دیده فرو هشته اند* و (ما) فراروی آنها سدّی و پشت سرشان سدّی نهاده و پرده ای بر (چشمان) آنان فرو گسترده ایم. در نتیجه نمی توانند ببینند* و آنان را چه بیم دهی (و) چه بیم ندهی، به حالشان تفاوت نمی کند. نخواهند گروید* بیم دادن تو تنها کسی را (سودمند) است که کتاب حق را پیروی کند و از (خدای)

رحمان در نهان بترسد. (چنین کسی را) به آمرزش و پاداشی پر ارزش مژده ده* آری، ماییم که مردگان را زنده می سازیم و آن چه را از پیش فرستاده اند با آثار (و اعمال)شان درج می کنیم و هر چیزی را در کارنامه ای روشن برشمرده ایم]

1) سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم، از عثمان بن عیسی، از حمّاد طَنافِسی، از کلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که ایشان به من فرمود: ای کلبی! محمد صلی الله علیه و آله در قرآن چند اسم دارد؟ عرض کردم: دو یا سه اسم. حضرت فرمود: ای کلبی! حضرت محمد صلی الله علیه و آله در قرآن، ده اسم دارد و آن ده اسم را برشمرد: «یس*وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ * إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ»(1) از تمام این نام ها در اول سوره طه سخن گفتیم.

2) ابن بابویه گفت: یکی از مطالبی که ابو الحسن محمد بن هارون زنجانی به دست علی بن احمد بغدادی ورّاق برایم نوشت، این روایت بود که او از مُعاذ بن مُثَنّی عنبری، از عبد الله بن اسماء، از جُوَیریه، از سفیان بن سعید ثَوری نقل کرده است که به امام صادق علیه السلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! «یس» که خداوند عزّ و جلّ آن را در قرآن آورده به چه معناست؟

امام صادق علیه السلام فرمود: یاسین از اسامی پیامبر صلی الله علیه و آله است و معنای آن چنین است: ای شنونده وحی! سوگند به قرآن حکیم! قطعاً تو از زمره فرستادگان هستی و بر راه راست قرار داری.(2)

3) طبرسی در کتاب احتجاج از امام علی علیه السلام نقل می کند که یک کافر از امام علی علیه السلام درباره برخی از آیه های قرآن سؤال کرد. آن حضرت در سخنان خود به او فرمود: «یس*وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ * إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ» خداوند تبارک و تعالی، پیامبر صلی الله علیه و آله را به این اسم خواند و چنین فرمود: «یس*وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ * إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ». (3)

4) طبرسی از محمد بن مسلم نقل کرده است که امام محمد باقر علیه السلام

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 67.
2- [2] - معانى الاخبار، ص 22، ح 1.
3- [3] - احتجاج، ص 253.

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله دوازده نام دارد که پنج تای این نام ها؛ یعنی: محمد، احمد، عبد الله، یاسین و نور در قرآن آمده است.(1)

5) علی بن ابراهیم گفته است که امام صادق علیه السلام فرمود: یاسین نام پیامبر صلی الله علیه و آله و گواه آن آیه «إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ» و آیه «عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ» است. فرمود: صراط مستقیم یعنی راه واضح و آشکار. نیز او به نقل از امام صادق علیه السلام می گوید: «تَنزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ» همان قرآن است «لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ* لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَی أَکْثَرِهِمْ» یعنی عذاب برای آنهایی که از قرآن غافل هستند، نازل شده است «فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ» و فرمود: منظور از این فرموده خداوند متعال: «إِنَّا جَعَلْنَا فِی أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِیَ إِلَی الأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ» این است که آنان سرهایشان را بالا بردند.(2)

6) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از حسن بن عبد الرحمن، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام در مورد آیه «لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ» پرسیدم و ایشان فرمود: یعنی این که تو (پیامبر)، قومی را که در میان آنها هستی، بیم دهی؛ هم چنان که پدران و نیکان این قوم بیم داده شده اند. پس آنان از خداوند و رسول او صلی الله علیه و آله و از وعده عذاب غافل هستند «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَی أَکْثَرِهِمْ» از میان کسانی که به ولایت علی علیه السلام و امامان پس از او علیهم السلام ایمان نمی آورند و اقرار نمی کنند «فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ» آنان به امامت علی علیه السلام و اوصیای بعد از او ایمان نمی آورند و چون ایمان نیاورده اند، عذاب و عقوبت آنان در آتش جهنم، همان خواهد بود که خداوند در این آیه ذکر کرده است: «إِنَّا جَعَلْنَا فِی أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِیَ إِلَی الأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ» [یعنی] در آتش جهنم. سپس خداوند متعال فرمود: «وَجَعَلْنَا مِن بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَیْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ یُبْصِرُونَ» به خاطر مجازات آنان؛ چرا که ولایت علی علیه السلام و امامان پس از او را در این دنیا و در آخرت انکار کردند. خداوند در جهنم

1- [1] - مجمع البیان، ج 8، ص 255.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 186.

به گردن هایشان تا چانه زنجیر می زند تا نتوانند به این سو و آن سو نگاه کنند. سپس می فرماید: ای محمد! «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ» [یعنی] به خداوند متعال و به ولایت علی علیه السلام و امامان بعد از او، سپس فرمود: «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ» یعنی امیر المؤمنین علیه السلام «وَخَشِيَ الرَّحْمَن بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ» ای محمد! «بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ».(1)

7) طبرسی در کتاب احتجاج نقل می کند که امام موسی بن جعفر علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام، پاسخ پرسش یک یهودی را نقل می کند، آن یهودی به حضرت گفت: ابراهیم با سه حجاب و پوشش از مقابل نمرود پنهان شد. علی علیه السلام فرمود: بله، چنین بود و محمد صلی الله علیه و آله با پنج حجاب از مقابل دیدگان کسانی که قصد کشتن او را داشتند پنهان شد. سه حجاب آن که مانند ابراهیم است و ایشان دو حجاب، بیشتر داشته است. خداوند تبارک و تعالی ماجرای حضرت محمد صلی الله علیه و آله را این چنین توصیف می کند: «وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا» این حجاب اول است «وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا» این حجاب دوم است «فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ» این حجاب سوم است. و سپس فرمود: «وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا»(2) [و چون قرآن بخوانی میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند پرده ای پوشیده قرار می دهیم] و این حجاب چهارم است. سپس فرمود: «فَهِيَ إِلَى الأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ» بنابراین اینها پنج حجاب هستند.(3)

8) شیخ در کتاب امالی گفت: گروهی که از جمله آنها: حسین بن عبید الله و احمد بن عَبدون و ابو طالب غَرور و ابو الحسن صفّار و ابو علی حسن بن اسماعیل بن اشناس بودند، از ابو مفضل محمد بن عبد الله بن مطلب شَیبانی، از احمد بن حسن بن عباس نحوی، از احمد بن عبید بن ناصح، از محمد بن عمر بن واقد اسلمی، قاضی شرقیّه، از ابراهیم بن اسماعیل ابی حبیبه- یعنی اشهَلی- از داود بن

1- [1] - کافی، ج 1، ص 357، ح 90.
2- [2] - اسرا/ 45.
3- [3] - احتجاج/ ص 213.

حصین، از ابو غَطفان، از ابن عباس نقل کرده اند که ابن عباس گفت: مشرکان در دار النَّدوه جمع شدند تا در مورد [قتل] حضرت محمد صلی الله علیه و آله مشورت کنند. سپس جبرئیل بر حضرت نازل شد و او را از این موضوع با خبر کرد و به او دستور داد که آن شب را در بستر خویش نخوابد. چون هنگام خواب فرا رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمان داد تا آن شب را در بسترش صلی الله علیه و آله بخوابد. پس علی علیه السلام، ردای سبز حَضرَمی را- که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن می خوابید- به دور خود پیچید و در بستر ایشان خوابید و شمشیر را در کنار خویش نهاد. هنگامی که آن چند نفر از قریش گرد آمده و پیرامون خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله می چرخیدند و مراقب خانه او بودند و قصد داشتند آن حضرت را به قتل برسانند، رسول خدا صلی الله علیه و آله از منزل بیرون آمد و آنان را دید که در مقابل در خانه نشسته اند و تعداد آنان بیست و پنج مرد بود. پس مشتی خاک از زمین بطحاء برداشت و آن را بر روی سر آنان پاشید، در حالی که این آیات را می خواند: «یس * وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ* إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ* عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ* تَنزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ* لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ* لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَی أَکْثَرِهِمْ فَهُمْ لاَ یُؤْمِنُونَ* إِنَّا جَعَلْنَا فِی أَعْنَاقِهِمْ أَغْلاَلاً فَهِیَ إِلَی الأَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ* وَجَعَلْنَا مِن بَیْنِ أَیْدِیهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَیْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ یُبْصِرُونَ» کسی به آن مشرکان گفت: منتظر چه کسی هستید؟ آنان گفتند: منتظر محمد صلی الله علیه و آله هستیم. گفت: ناامید شدید و زیان دیدید. به خدا سوگند! که از مقابل شما عبور کرد و بر سر همه شما خاک ریخت. آنان گفتند: به خدا سوگند! که ما او را ندیدیم. ابن عباس گفت: پس خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل فرمود: «وَ إِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذِینَ کَفَرُواْ لِیُثْبِتُوکَ أَوْ یَقْتُلُوکَ أَوْ یُخْرِجُوکَ وَ یَمْکُرُونَ وَ یَمْکُرُ اللّهُ وَ اللّهُ خَیْرُ الْمَاکِرِینَ»(1) [و (یاد کن) هنگامی را که کافران درباره تو نیرنگ می کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا (از مکه) اخراج کنند، و نیرنگ می زدند و خدا تدبیر می کرد و خدا بهترین

1- [1] - انفال/ 30.

تدبیرکنندگان است](1)

9) علی بن ابراهیم گفته است: در روایت ابو جارود آمده است که ابو جعفر، امام محمد باقر علیه السلام درباره این فرموده خداوند متعال: «وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ» فرمود: یعنی آنان را کور کردیم «فَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ» یعنی هدایت را نمی بینند. خداوند، گوش ها، چشم ها و قلب هایشان را سلب کرد و آنها را از راه هدایت گمراه کرد. این آیه در مورد ابو جهل بن هشام و چند تن از یاران او نازل شده است. شأن نزول آیه این است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حال خواندن نماز بود و ابو جهل- که لعنت خدا بر او باد- عهد کرده بود هرگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله را در حال نماز ببیند، سر او را بشکند. پس در حالی که سنگی در دست داشت، آمد و دید که پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاده است و نماز می خواند. پس آمد تا او را بزند، اما هر بار که می خواست سنگ را بالا ببرد و بر سر حضرت بزند، خداوند دست او را به گردنش گره می زد و سنگ در دستش نمی چرخید و هنگامی که نزد اصحابش برمی گشت، سنگ از دستش می افتاد. سپس مردی از یاران ابو جهل، انجام این کار را برعهده گرفت. آن مرد گفت: من او (پیامبر صلی الله علیه و آله) را خواهم کشت. اما چون به پیامبر نزدیک شد، صدای قرائت حضرت را شنید و ترسید و به سوی اصحابش بازگشت و گفت: مانعی بزرگ همچون حیوانی (گوساله ای) عظیم الجثه در میان ما حائل بود که دمش را تکان می داد و من ترسیدم که نزدیک شوم. اما امام باقر علیه السلام درباره این آیه: «وَسَوَاء عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ» فرمود: از آن گروه که از بنی مخزوم بودند، هیچ کس ایمان نیاورد.(2)

10) طبرسی در کتاب اِعلام الوَرَی از کلبی و او از ابو صالح و او از ابن عباس نقل کرده است که: گروهی از قبیله بنی مخزوم با یکدیگر قرار گذاشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند. ابو جهل و ولید بن مغیره و تعدادی از قبیله بنی مخزوم، این گروه را تشکیل داده بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله در

1- [1] - امالی، ج 2، ص 60.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 186.

حال خواندن نماز بود که این جماعت، ولید را برای کشتن پیامبر فرستادند و او به سمت همان مکانی رفت که پیامبر در آن نماز می خواند تا این که صدای قرائت او را شنید، ولی خود حضرت را ندید. پس به نزد یارانش برگشت و موضوع را برای آنها تعریف کرد. ابو جهل و ولید بن مغیره و چند نفر از یارانشان، کار به قتل رساندن پیامبر صلی الله علیه و آله را بر عهده گرفتند و چون به مکانی رسیدند که پیامبر در آن نماز می خواند، صدای قرائت حضرت را شنیدند و به سمت او رفتند. ناگهان متوجه شدند که این صدا را از پشت سرشان می شنوند. وقتی به سمت صدا می رفتند، می دیدند که همچنان صدا از پشت سرشان می آید. آنها از کارشان منصرف شدند و نتوانستند حضرت را پیدا کنند. این سخن خداوند سبحانه و تعالی به همین موضوع اشاره دارد که می فرماید: «وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ».(1)

11) علی بن ابراهیم در آیه «وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ * إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ * إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» گفته است که: امام مبین یعنی: کتاب آشکار. ابن عباس از امام علی علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: به خدا سوگند! که من همان امام مبین هستم و حق را از باطل مشخص می کنم و آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله به ارث برده ام.(2)

12) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد، از حارث بن جعفر، از علی بن اسماعیل بن یقطین، از عیسی بن مُستفاد ابو موسی ضَریر و او از امام موسی بن جعفر نقل می کند که به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام قرآن را نمی خواند تا آن را بنویسد؟ و آیا جبرئیل و فرشتگان مقرب بر این کار شاهد نبودند؟ موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: امام صادق علیه السلام مدت زیادی ساکت ماند و سپس فرمود: ای ابا الحسن! آن چه گفتی درست است و لیکن، هنگامی که این کار

1- [1] - اِعلام الوری، ص 30.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 187.

به پیامبر سپرده شد و بر ایشان فرود آمد، وصیت در قالب کتابی نگاشته شده از سوی خداوند نازل شد که جبرئیل و فرشتگان مقرب درگاه خداوند تبارک و تعالی آن را فرود آوردند. جبرئیل گفت: ای محمد! به همه کسانی که نزد تو هستند، به جز وصی خودت، دستور بده تا از پیش تو بروند تا این وصیت را از ما بگیری و شهادت بدهی که آن را دریافت کرده ای و خودت مسئول حفظ آن هستی.پیامبر صلی الله علیه و آله از کسانی که در خانه بودند، به جز حضرت علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها- که در پوشش بود- خواست تا آن جا را ترک کنند. سپس جبرئیل گفت: ای محمد! پروردگار تو بر تو درود می فرستد و می گوید: این کتابی است که آن را بر دوش تو نهادم و بر تو شرط کردم و با آن بر تو گواهی دادم و با آن، فرشتگانم را بر تو شاهد گرفتم و ای محمد!، تو به عنوان شاهد برای من کفایت می کنی.

امام صادق علیه السلام فرمود: لرزه بر اندام پیامبر صلی الله علیه و آله افتاد و فرمود: ای جبرئیل! پروردگار من همان درود است و سلام از سوی اوست و به سوی او باز می گردد. خداوند عزّ و جلّ راست گفت و کاری نیکو انجام داد. کتاب را بده. جبرئیل کتاب را به رسول خدا صلی الله علیه و آله داد و به او [از جانب خدا] فرمان داد تا به امیر المؤمنین علیه السلام بدهد. پس به علی علیه السلام فرمود: آن را بخوان. امام علی علیه السلام آن را کلمه به کلمه خواند.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: این قرآن سفارش و توصیه و امانت خدا بر من است؛ من آن را ابلاغ کردم و به آن پند دادم و به آن خالصانه عمل کردم. علی علیه السلام عرض کرد: آری، پدر و مادرم فدایت گردند! من شاهد ابلاغ و پند و نصیحت و درستی آن چه که بیان فرمودی، هستم و گوش من، چشم من و گوشت و خون من به آن گواهی می دهند. سپس جبرئیل گفت: من نیز شاهد و گواه شما هستم. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! وصیت مرا دریافتی و از آن مطلع شدی و ضامن خدا گشتی؛ آیا به آن چه که در قرآن است، وفا می کنی؟ علی علیه السلام عرض کرد: آری، پدر و مادرم فدایت شوند! من، ضامن و عهده دار آن شدم و به یاری خدا به آن عمل می کنم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! من در روز قیامت با وفای خود به آن عهد، شاهد و گواه تو خواهم بود.

پس علی علیه السلام عرض کرد: آری، گواه من باش. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اکنون جبرئیل و میکائیل در حضور ما هستند و فرشتگان مقرب با آنان همراهند تا این که من آنان را بر تو شاهد بگیرم. علی علیه السلام عرض کرد: بله، بگذار گواهی دهند و من نیز- پدر و مادرم به فدایت!- آنان را به شهادت می گیرم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را شاهد گرفت. یکی از مواردی که پیامبر صلی الله علیه و آله به دستور جبرئیل بر علی علیه السلام شرط کرد و جبرئیل نیز از سوی خداوند به آن مأمور بود، این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی! به آن چه از این قرآن که درباره دوست داشتن کسانی است که خدا را دوست دارند و دشمن دانستن کسانی که با خداوند و رسول او صلی الله علیه و آله دشمنی می کنند و برائت جستن از آنان و صبر کردن در آن جا که باید خشم، فرو خورده شود، عمل کن و نیز به آن چه درباره صبر در برابر از بین رفتن حق تو و غصب کردن خُمس (یک پنجم) تو و دریدن پرده آبرو و شرافت توست، وفا کن.

عرض کرد: چنین می کنم ای رسول خدا! قسم به آن که دانه را شکافت و موجودات را آفرید، شنیدم که جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای محمد! به او بشناسان؛ حرمت او که حرمت خداوند متعال و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، زیر پا نهاده می شود و محاسن او از خون سر او- که زود هنگام از دنیا می رود- گلگون می شود.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: وقتی که این سخن را از جبرئیل امین شنیدم، مدهوش شدم و با صورت بر زمین افتادم و گفتم: آری، من آن را پذیرفتم و به آن راضی شدم؛ هرچند که به حرمت ها بی احترامی شده و سنت ها بی اعتبار شود و کتاب (قرآن) پاره و کعبه ویران گردد و محاسن من از خون سرم- که زود هنگام دار فانی را وداع می گویم- گلگون شود. من همواره صابر و خشنود هستم تا نزد شما بیایم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه سلام الله علیها و امام حسین علیه السلام و امام حسن علیه السلام را فرا خواند و آن چه را که به علی علیه السلام آموخته بود، به آنها آموخت و آنان نیز همان را گفتند که امام علی علیه السلام گفته بود. این وصیت با مُهری از جنس طلا، مُهر و موم شد تا از گزند آتش به دور باشد و آن گاه به علی علیه السلام داده شد. پس به ابو الحسن علیه السلام

عرض کردم: پدر و مادر به فدایت! آیا به خاطر داری که مضمون آن وصیت چه بود؟ آن حضرت پاسخ داد: سنت های خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله .

سپس عرض کردم: آیا انحراف آنان و مخالفتشان با امیر المؤمنین علیه السلام در وصیت ذکر شده بود؟ حضرت فرمود: بله، به صورت اندک اندک و کلمه به کلمه. مگر این فرموده پروردگار متعال را نشنیده ای که می فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِى الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَىْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِى إِمَامٍ مُبِينٍ»؟! به خدا قسم! که پیامبر به حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود: آیا آن چه را که من به شما دادم، آن را درک و قبول نکردید؟ آنان عرض کردند: آری، و ما در برابر بدرفتاری و خشونتی که دشمنان به ما کردند، صبور بودیم.(1) این روایت در نسخه صفوانی، کلماتی افزون تر دارد.

13) و نیز محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر نقل کرده است که گفت: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام می فرمود: از گناهان کوچک پرهیز کنید، همانا که این گناهان خواهانی دارد و هیچ یک از شما نمی گوید: من مرتکب گناه می شوم و از خدا آمرزش می طلبم. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَىْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِى إِمَامٍ مُبِينٍ» و نیز خداوند می فرماید: «إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِى صَخْرَةٍ أَوْ فِى السَّمَاوَاتِ أَوْ فِى الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ»(2)-(3) [اگر (عمل تو) هموزن دانه خردلی و در تخته سنگی یا در آسمانها یا در زمین باشد، خدا آن را می آورد که خدا بس دقیق و آگاه است].

14) و نیز همو از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبّار، از ابن فضّال و حَجّال، همگی از ثعلبه، از زیاد نقل کرده است که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکانی فرود آمد که خالی از علف و درخت بود و به اصحابش دستور داد که هیزم جمع کنند. صحابه گفتند: ای رسول

1- [1] - کافی، ج 1، ص 222، ح 4.
2- [2] - لقمان/ 16.

3- [3] - کافی، ج 2، ص 207، ح 10.

خدا! ما بر جایی فرود آمدیم که در آن چوب و هیزم پیدا نمی شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس هر اندازه که می تواند جمع کند. آنان هر چه توانستند جمع کردند و به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آورده و بر روی هم ریختند. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: گناهان این چنین بر روی هم انباشته می شوند. سپس فرمود: از گناهان صغیره بپرهیزید؛ پس هر چیزی خواهانی دارد.آگاه باشید که خواهان آن، آن چه را که پیش فرستادند با آثار و اعمالشان می نگارد «وَكُلَّ شَىْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِى إِمَامٍ مُبِينٍ».(1)

15) و نیز محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، و محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از ابن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از ابو اسامه زید شحام نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: از گناهان کوچک بپرهیزید؛ زیرا که آن غیر قابل بخشش است. گفتم: گناهان کوچک چیست؟ حضرت فرمود: این که مرد گناهی را مرتکب شود و بگوید: اگر من فقط همین گناه را مرتکب شده بودم، خوشا به حال من بود.(2)

16) طبرسی از ابو سعید خُدری نقل می کند که بنی سلمه در بخشی از شهر مدینه زندگی می کردند که خانه هایشان از مسجد دور بود و آنها نمی توانستند با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز بخوانند، به همین دلیل، شکایت به پیش پیامبر صلی الله علیه و آله بردند و سپس این آیه نازل شد.(3)

17) ابن بابویه از احمد بن صَقر صائغ، از عیسی بن محمد علوی، از احمد بن سَلّام کوفی، از حسین بن عبد الواحد، از حرب بن حسین، از احمد بن اسماعیل بن صدقه، از ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام، از پدرش، از جدش نقل کرده است که فرمود: هنگامی که این آیه: «وَكُلَّ شَىْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِى إِمَامٍ مُبِينٍ» بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، ابو بکر و عمر از جای خود برخاستند و گفتند: ای رسول خدا! امام مبین، همان تورات است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خیر.

1- [1] - کافی، ج 2، ص 218، ح 3.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 218، ح 1.
3- [3] - مجمع البیان، ج 8، ص 263.

آن دو گفتند: آیا انجیل است؟ باز پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خیر. آنها پرسیدند: آیا قرآن است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خیر. راوی می گوید که: در همان لحظه، علی علیه السلام وارد شد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این همان امام مبین است؛ او امامی است که خداوند تبارک و تعالی، علم همه اشیاء را در او جمع کرده است.(1)

18) محمد بن عباس از عبد الله بن علاء، از محمد بن حسن بن شَمُّون، از عبد الله بن عبد الرحمن اصمّ، از عبد الله بن قاسم، از صالح بن سهل نقل می کند که: شنیدم که امام صادق علیه السلام آیه «وَكُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ» را می خواند و می فرمود: این آیه در مورد حضرت علی علیه السلام نازل شده است.(2)

19) شیخ در کتاب مصباح الانوار با اسناد به رجال خود در حدیثی مرفوع از مفضل بن عمر نقل کرده است که: مفضل بن عمر گفت: روزی امام صادق علیه السلام را ملاقات کردم و ایشان به من فرمود: ای مفضل! حقیقت محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را شناختی و به حق آنان چنان که باید و شاید پی بردی؟ عرض کردم: سرورم! حقیقت معرفت آنان چیست؟ حضرت فرمود: ای مفضل! آنان بسیار دور از خلایق و در کنار روضه الخَضراء قرار دارند. هر کس که به ذات حقیقت آنها پی ببرد، همراه ما در سَنام اَعلَی (والاترین مقام) جای خواهد گرفت. مفضل گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: ای سرور من! ذات حقیقت آنها را به من بشناسان. امام صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل! تو می دانی که آنها از تمام موجوداتی که خداوند عزّ و جلّ آنها را خلق کرده است، آگاهی دارند. آنها کلمه تقوا و خزانه داران (صاحبان) آسمان ها ، زمین ها، کوه ها ، شن ها و دریاها هستند و آنها تعداد ستاره ها و فرشتگان آسمان و وزن کوه ها را می دانند و نیز می دانند که آب دریاها و رودخانه ها و چشمه ها چند پیمانه است. هیچ برگ و دانه ای بر زمین نمی افتد، مگر این که آنها از آن با خبر هستند و تمام خشک و تری (همه چیز) که در قرآن آمده است، آنها نسبت به آن آگاهی دارند.

1- [1] - معانی الاخبار، ص 195.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 487، ح 2.

سپس گفتم: ای سرور من! من به ذات حقیقت آنها پی بردم و به آن اقرار کرده و ایمان آوردم. امام صادق علیه السلام فرمود: آری ای مفضل! ای گرامی، ای نیکو و محبوب! تو پسندیده و نیکو شدی و بهشت برای تو و برای کسی که به آن ایمان دارد، گوارا باد.(1)

20) شیخ در کتاب مصباح الانوار به نقل از ابوذر می گوید: برای انجام دادن یکی از دستورات امیر المؤمنیین علیه السلام روان بودیم که به دشتی رسیدیم که مورچه های آن چون سیل جاری بودند. من از دیدن آن صحنه متحیر شدم و گفتم: الله اکبر، بزرگ باد کسی که می تواند این مورچه ها را بشمارد! پس علی علیه السلام فرمود: این را مگوی ای ابوذر! بلکه بگوی: بزرگ باد آفریننده آنها! قسم به آن که تو را آفرید، من به اذن خداوند عزّ و جلّ می توانم آنها را بشمارم و نر و ماده آنها را تشخیص دهم.(2)

21) و شیخ در کتاب مصباح الانوار به نقل از عمّار بن یاسر می گوید: من در برخی از جنگ های علی علیه السلام شرکت داشتم و روزی از دشتی می گذشتیم که مورچه های بسیاری در آن بود.

من عرض کردم: ای امیر المؤمنین! به نظر شما کسی از مخلوقات هست که تعداد این مورچه ها را بداند؟ علی علیه السلام فرمود: آری، ای عمار! من مردی را می شناسم که تعداد این مورچه ها را می داند و او می تواند نر و ماده آنها را تشخیص دهد. عرض کردم: ای مولای من! آن شخص کیست؟ سپس علی علیه السلام فرمود: ای عمار! آیا در سوره یاسین نخوانده ای که: «وَكُلَّ شَىْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِى إِمَامٍ مُبِينٍ»؟ گفتم: آری، ای مولای من! آن گاه، علی علیه السلام فرمود: من همان امام مبین هستم.(3)

22) بُرسی از ابن عباس نقل می کند که وقتی آیه «وَكُلَّ شَىْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِى إِمَامٍ مُبِينٍ» نازل شد، دو مرد برخاستند و عرض کردند: ای رسول خدا! آیا [این امام

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 488، ح 4.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 490 8

3- [3] - فضائل از ابن شاذان، ص 94.

مبین]، تورات است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله جواب دادند: خیر. باز آنها پرسیدند: آیا انجیل است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خیر. بار دیگر گفتند: آیا آن قرآن است؟ و پیامبر صلی الله علیه و آله جواب دادند: خیر. در همین هنگام، علی علیه السلام وارد شد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این همان کسی است که خداوند در او علم همه اشیاء را قرار داده است و خوشبخت کسی است که در زندگی و بعد از مرگش دوستدار علی علیه السلام باشد، و بدبخت کسی است که در زندگی و بعد مرگش با علی علیه السلام دشمنی کند.(1)

«وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَهِ إِذْ جَاءهَا الْمُرْسَلُونَ (13)...فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ (14)»

«وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَهِ إِذْ جَاءهَا الْمُرْسَلُونَ (13) إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُواَ إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ (14)»

[(داستان) مردم آن شهری را که رسولان بدان جا آمدند برای آنان مثل زن* آن گاه که دو تن سوی آنان فرستادیم، و(لی) آن دو را دروغزن پنداشتند تا با (فرستاده) سومین (آنان را) تأیید کردیم. پس (رسولان) گفتند: ما به سوی شما به پیامبری فرستاده شده ایم]

1) علی بن ابراهیم از پدرش، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابو حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند که از امام محمد باقر علیه السلام در مورد تفسیر این آیه پرسیدم و ایشان در پاسخ فرمود: خداوند متعال دو مرد را به شهر انطاکیه فرستاد و آنها به آن جا رفتند، در حالی که مردمان این شهر آنها را نمی شناختند و با آنها بدرفتاری کرده و در بتخانه محبوسشان کردند. سپس خداوند شخص سومی را به آن جا فرستاد و آن شخص وارد شهر شد و گفت: مرا به دربار پادشاه راهنمایی کنید. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: وقتی که آن مرد جلوی در ایستاد، گفت: من مردی هستم که در بیابان پرستش می کردم و اکنون دوست دارم خدای پادشاه را پرستش کنم. این سخن او را به پادشاه رساندند. پادشاه گفت: او را به معبد ببرید. او را به آن جا بردند. آن مرد، یک سال با دو

1- [1] - مشارق انوار اليقين، ص 55.

دوستش در آن جا بود. آن مرد به دو دوستش گفت: آیا با این شیوه گروهی را از دینی به دینی منتقل می سازند؟ با سخت گیری! چرا رفق را به کار نمی گیرید؟ آگاه باشید که من، دوست شما هستم. سپس به آن دو گفت: اظهار نکنید و نشان ندهید که مرا می شناسید. سپس نزد پادشاه رفت و پادشاه به او گفت: به من خبر رسیده که تو خدای مرا عبادت می کنی؛ پس من و تو با یکدیگر برادریم. پس حاجت خود را از من طلب کن. آن مرد گفت: ای پادشاه! من حاجتی ندارم، ولی دو مرد را در عبادتگاه دیدم. آنها چه کرده اند که در آن جا هستند؟ پادشاه پاسخ داد: آن دو مرد آمده بودند که مرا از دینم منحرف کرده و به خدای آسمان ها دعوت کنند.

آن مرد گفت: ای پادشاه! مناظره جالبی است؛ اگر حق با آنها باشد، ما باید از آنها پیروی کنیم و اگر حق با ما باشد، آنها باید وارد دین ما گردند. آنها دین و آیینی دارند که ما نداریم.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: پادشاه به دنبال آن دو مرد فرستاد. چون آن دو مرد بر پادشاه وارد شدند، آن مرد به آن دو گفت: شما چه عقیده ای را با خود آورده اید؟ آن دو مرد در جواب گفتند: ما برای دعوت به خدایی که خالق زمین و آسمان است، آمده ایم. همان خدایی که هر آن چه را که بخواهد در رحم ها به وجود می آورد. او هر طوری که بخواهد خلق می کند. او درختان و میوه ها را می رویاند و باران از آسمان فرود می آورد. آن مرد به آنان گفت: این خدایی را که شما به او و عبادتش دعوت می کنید، آیا قادر است که چشم های انسان نابینا را درمان کند؟ آنها گفتند: اگر ما از او بخواهیم، او با خواست خود آن را انجام می دهد. مرد سوم به پادشاه گفت: برایم نابینایی بیاور که هیچ چیز را نتواند ببیند. سپس برای او نابینایی آوردند و آن مرد گفت: از خدایتان بخواهید که چشم های این نابینا را به او بازگرداند. پس برخاستند و دو رکعت نماز خواندند و ناگهان دیدند که چشم های مرد نابینا باز شده و به آسمان می نگرد. آن مرد گفت: ای پادشاه! نابینای دیگری برایم بیاور. نابینای دیگری آورند. آن مرد سجده کرد و چون سرش را بلند کرد، ناگهان دیدند که آن نابینا نیز بینا شده است. سپس به پادشاه گفت: یک برهان در برابر یک برهان. آن گاه به پادشاه گفت تا انسانی فلج و زمین گیر را برایش بیاورند. فردی زمین گیر را برایش آوردند و او از آن دو مرد

خواست که از خدایشان بخواهند این فلج را شفا دهد. آن دو مرد به نماز ایستاده و خدا را خواندند. ناگهان دیدند پاهای آن مرد زمین گیر بهبود یافت و برخاست و راه رفت. آن مرد گفت: زمین گیری دیگری برایم بیاورید. برایش آوردند و هر آن چه بار نخست کرده بود، دوباره انجام داد و آن شخص زمین گیر، بهبود یافت و به راه افتاد. آن گاه، آن مرد گفت: ای پادشاه! آنان دو برهان آوردند و ما نیز مانند آن را آوردیم؛ فقط یک چیز باقی مانده که اگر این دو بتوانند آن را انجام بدهند، من به دین این دو مرد می گروم. سپس گفت: ای پادشاه! به من خبر رسیده که تو پسری داشته ای که فوت کرده است. اگر خدای این دو مرد بتواند این مرده را زنده کند، من دین آنها را خواهم پذیرفت. پادشاه به او گفت: من هم با تو دین آنها را خواهم پذیرفت. سپس مرد به آن دو مرد گفت: این یک مورد دیگر را نیز از خدای خود بخواهید و آن این است که پسر پادشاه مرده است و شما از خدای خودتان بخواهید که او را زنده کند. آن دو مرد به زمین افتادند و خدا را سجده کردند. سجده آنها طول کشید و چون سرشان را از سجده برداشتند، به پادشاه گفتند: به سراغ قبر فرزندت برو تا ان شاء الله او را زنده ببینی. مردم نیز برای دیدن این صحنه به گورستان رفتند و ناگهان دیدند پسر پادشاه از قبر بیرون آمده و خاک سرش را پاک می کند. آن مرد گفت: تا آن پسر را نزد پادشاه بیاورند و او دانست که آن پسر، فرزندش است. به او گفت: فرزندم حالت چطور است؟ پسر جواب داد: من مرده بودم و دو مرد را دیدم که یک ساعت در حضور خدا به سجده افتاده بودند و از او می خواستند که مرا زنده کند، پس خداوند مرا زنده کرد. پادشاه گفت: اگر آنها را ببینی، می شناسی؟ پسر جواب داد: آری. پادشاه گفت: از مردم بخواهید که بیرون آیند و سپس مردم یک به یک با پسر پادشاه ملاقات کردند. پدرش به او گفت: نگاه کن. پسر گفت: نه، نه، اینها نیستند. سپس یکی از آن دو مرد را به همراه گروه زیادی از مقابل آن پسر عبور دادند. پسر گفت: این، یکی از آن دو نفر است و با دست به او اشاره کرد. سپس گروه زیاد دیگری را از برابر پسر پادشاه، عبور دادند و او مرد دوم را شناخت و گفت: این، همان دومی است. پس پیامبر که دوست آن

دو مرد بود، گفت: من به خدای شما دو نفر ایمان آوردم و دانستم که آن چه شما آورده اید، حق است. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: سپس پادشاه گفت: من نیز به خدای آنها ایمان آوردم و تمام ساکنان شهر انطاکیه ایمان آوردند.(1)

2) طبرسی به نقل از وَهب بن مُنَبِّه می گوید: حضرت عیسی علیه السلام این دو مرد را به شهر انطاکیه فرستاد و آنها وارد آن شهر شدند و پادشاه را ندیدند و مدت اقامت آنها طول کشید. روزی پادشاه بیرون آمد و آن دو مرد، تکبیر گفته و نام خداوند را ذکر کردند. پس پادشاه خشمگین شد و دستور داد تا آنها را زندانی کنند و به هر یک از آنها صد تازیانه زد. هنگامی که آن فرستاده ها تکذیب شده و تازیانه خوردند، حضرت عیسی علیه السلام شمعون الصفا- که رئیس حواریّون بود- را به دنبال آنان فرستاد تا آنها را یاری کند. او با هوشیاری کامل وارد آن شهر شد و سپس با ملازمان پادشاه معاشرت کرد تا این که آنها با او انس گرفتند و خبر او را به گوش پادشاه رسانیدند. سپس پادشاه او را دعوت کرد و از همدمی با او خرسند شد و با او انس گرفت و او را بزرگ داشت.

روزی شمعون به پادشاه گفت: ای پادشاه! به من خبر رسیده که تو دو مردی را که تو را به دینی جز دین خودت دعوت کرده اند، زندانی کرده و به آنان تازیانه زده ای؛ آیا سخن آنها را شنیده ای؟ پادشاه پاسخ داد: آنان مرا خشمگین ساختند. شمعون گفت: اگر پادشاه صلاح بداند، از ایشان دعوت کنیم تا به این جا بیایند و بدانیم آنان چه می گویند. پس پادشاه، آنان را فرا خواند. شمعون به آنان گفت: چه کسی شما را به این شهر فرستاده است؟ آنها گفتند؛ همان خدایی که خالق تمام موجودات است و هیچ شریکی ندارد. شمعون از آنها پرسید: نشانه شما چیست؟ آنها گفتند: هر آن چه که شما بخواهید. پس پادشاه دستور داد تا جوانی نابینا را بیاورند که چشمانش مانند پیشانی اش صاف بود. آن دو مرد به عبادت خدا مشغول شدند و آن قدر عبادت کردند که محل چشمان آن جوان، شکاف خورد و آن دو مرد، دو گلوله ای از گل ساختند و آنها را در حدقه مرد نابینا جای دادند. سپس آن گلوله ها به چشم هایی تبدیل شد که آن مرد توانست با آنها همه جا را ببیند، و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 187.

پادشاه از این کار در شگفت ماند.

سپس شمعون به پادشاه گفت: اگر تو از خدای خودت بخواهی که کاری مانند کار این دو مرد را انجام دهد، حق با تو خواهد بود و بزرگی از آن خدای تو خواهد شد. پادشاه جواب داد: من چیزی در مورد خدایم نمی دانم؛ آن خدایی را که ما می پرستیم نه ضرری دارد و نه نفعی. سپس پادشاه به آن دو مرد گفت: اگر خدای شما قادر به زنده کردن مرده ها باشد، ما به او و به شما ایمان می آوریم. آنها گفتند: خدای ما بر هر کاری قادر است. پادشاه گفت: در این جا مرده ای است که هفت روز پیش مرده است و ما او را دفن نکرده ایم تا پدرش که غایب است، باز گردد.پس مرده را آوردند که رنگ آن عوض شده و بویناک شده بود. آن دو مرد به طور آشکارا و شمعون به طور پنهانی، خدا را می خواندند. آن گاه مرده برخاست و به ایشان گفت: هفت روز است که من مرده ام و به هفت وادی از جهنم وارد شده ام. من شما را از آن چه در آن هستید (اعتقاد دینی) بر حذر می دارم؛ به خدا ایمان بیاورید. پادشاه در شگفت ماند و چون شمعون دانست که سخن آن شخص مرده، بر پادشاه، تأثیر گذاشته، او را به سوی خدا دعوت کرد و او ایمان آورد و برخی از ساکنان شهر انطاکیه نیز ایمان آوردند و برخی [همچنان] کفر ورزیدند. طبرسی گوید: شبیه این روایت را عیاشی به اسناد از ثمالی و دیگران، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نقل کرده است. اما در بعضی از روایت ها آمده است که او دو رسول را به انطاکیه فرستاد و سپس سومی را فرستاد. در بعضی روایات آمده است که خداوند به عیسی وحی کرد که آن دو را به شهر انطاکیه بفرستد و سپس جانشین خود، شمعون را برای کمک به آن دو مرد به آن جا فرستاد و آن مرده ای را که خداوند با دعای آن دو مرد زنده کرد، پسر پادشاه بود و همانند آن روایتی که ذکر کردیم را با مقداری تغییر ذکر کرده است.(1)

3) طبرسی از ابن عباس نقل می کند که اسامی فرستاده شدگان به شهر انطاکیه، صادق، صَدوق و سَلوم بود.(2)

1- [1] - مجمع البیان، ج 8، ص 265.
2- [2] - مجمع البیان، ج 8، ص 263.

«قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ (18) قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِن ذُكِّرْتُم بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ (19) وَجَاء مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَهِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ(20) اتَّبِعُوا مَن لاَّ يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُم مُّهْتَدُونَ(21) وَمَا لِى لاَ أَعْبُدُ الَّذِى فَطَرَنِى وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ(22) أَأَتَّخِذُ مِن دُونِهِ آلِهَةً إِن يُرِدْنِ الرَّحْمَن بِضُرٍّ لاَّ تُغْنِ عَنِّى شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلاَ يُنقِذُونِ(23) إِنِّى إِذًا لَّفِى ضَلاَلٍ مُّبِينٍ(24) إِنِّى آمَنتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ(25) قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّهَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِى يَعْلَمُونَ(26) بِمَا غَفَرَ لِى رَبِّى وَجَعَلَنِى مِنَ الْمُكْرَمِينَ(27) وَ مَا انزلنا عَلَى قَومه من بَعدَه مِن جُند مِن السَّماء وَ مَا كُنَّا مُنزلين(28) إِن كَانَتْ إِلاَّ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ(29) »

[پاسخ دادند ما (حضور) شما را به شگون بد گرفته ایم. اگر دست برندارید، سنگسارتان می کنیم و قطعاً عذاب دردناکی از ما به شما خواهد رسید* (رسولان) گفتند: شومی شما با خود شماست. آیا اگر شما را پند دهند، (باز کفر می ورزید)؟ نه بلکه شما قومی اسرافکارید*و (در این میان) مردی از دورترین جای شهر دوان دوان آمد (و) گفت: ای مردم! از این فرستادگان پیروی کنید* از کسانی که پاداشی از شما نمی خواهند و خود (نیز) بر راه راست قراردارند پیروی کنید* آخر چرا کسی را نپرستم که مرا آفریده است؟ و (همه) شما به سوی او بازگشت می یابید* آیا به جای او خدایانی را بپرستم که اگر (خدای) رحمان بخواهد به من گزندی برساند نه شفاعتشان به حالم سود می دهد و نه می توانند مرا برهانند؟* در آن صورت من قطعاً در گمراهی آشکاری خواهم بود* من به پروردگارتان ایمان آوردم (اقرار) مرا بشنوید* (سرانجام به جرم ایمان کشته شد و بدو) گفته شد: به بهشت درآی. گفت: ای کاش قوم من می دانستند!* که پروردگارم چگونه مرا آمرزید و در زمره عزیزانم قرارداد* پس از (شهادت) وی هیچ سپاهی از آسمان بر قومش فرود نیاوردیم و (پیش از این هم) فرو فرستنده نبودیم* تنها یک فریاد بود و بس و بناگاه (همه) آنها سرد بر جای فسردند]

1) علی بن ابراهیم در مورد آیه «إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ» می گوید که: منظور از

«بکم» اسامی است. نیز می گوید که: آیه «وَجَاء مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَهِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ* اتَّبِعُوا مَن لاَّ يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُم مُّهْتَدُونَ* وَمَا لِى لاَ أَعْبُدُ الَّذِى فَطَرَنِى وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ* أَأَتَّخِذُ مِن دُونِهِ آلِهَةً إِن يُرِدْنِ الرَّحْمَن بِضُرٍّ لاَّ تُغْنِ عَنِّى شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلاَ يُنقِذُونِ* إِنِّى إِذًا لَّفِى ضَلاَلٍ مُّبِينٍ* إِنِّى آمَنتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ* قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّهَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِى يَعْلَمُونَ* بِمَا غَفَرَ لِى رَبِّى وَجَعَلَنِى مِنَ الْمُكْرَمِينَ» در مورد حبیب نجّار نازل شده است. و منظور از «خامدون» در این آیه: «إِن كَانَتْ إِلاَّ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ» مردگان هستند.(1)

2) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان، از معاویه بن عمار، از ناجیه نقل می کند که به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم که مغیره می گوید: انسان مؤمن به بیماری جذام و برص و مانند اینها دچار نمی شود. حضرت فرمود: اگر چنین اعتقادی دارد، از صاحب یاسین، غفلت ورزیده است. او دچار تشنج شد و انگشتانش فلج شد و دوباره به حالت عادی درآمد. پس فرمود:گویی من فلج شدن او را می بینم. نزد آنان آمد و ایشان را بیم داد. سپس فردای آن روز به سراغ آنان آمد و ایشان او را کشتند. سپس فرمود: مؤمن به هر بلایی دچار می شود و با هر نوع مرگی می میرد، فقط خود را نمی کشد.(2)

3) ابن بابویه از عبد الله بن محمد عبد الوهّاب اصفهانی، از احمد بن فضل بن مغیره، از ابو نصر منصور بن عبد الله بن ابراهیم اصفهانی، از علی بن عبد الله، از محمد بن هارون بن حمید، از محمد بن مغیره شهرزوری، از یحیی بن حسین مدائنی، از ابن لهیعه، از ابو زبیر، از جابر بن عبد الله، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: سه کس بودند که حتی برای یک لحظه، وحی را انکار نکردند: مؤمن آل یاسین، علی بن ابی طالب علیه السلام، آسیه همسر فرعون.(3)

4) ابن بابویه از محمد بن علی بن اسماعیل، از نعمان بن ابی دِلهاث بَلدی، از

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 189.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 197، ح 12.
3- [3] - خصال، ص 174، ح 230.

حسین بن عبد الرحمن، از عبید الله بن موسی، از ابو لیلی انصاری، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: صدیقین (افراد بسیار راستگو) سه نفر هستند: علی بن ابی طالب علیه السلام، حبیب نجار، مؤمن آل فرعون.(1)

5) ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از جعفر بن سلمه اهوازی، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از احمد بن عمران بن محمد بن ابی لیلی انصاری، از حسن بن عبد الله، از خالد بن عیسی انصاری، از عبد الرحمن ابی لیلی، در حدیثی مرفوع از رسول گرامی صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آن حضرت فرمودند: صدیقین سه نفر هستند: حبیب نجّار، مؤمن آل یاسین که می گوید: از فرستادگان پیروی کنید، از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی نمی خواهند و آنان هدایت یافتگانند؛ حزقیل، مؤمن آل فرعون؛ علی بن ابی طالب علیه السلام که او از همه آنان برتر است.(2)

6) از طریق عامّه: ثعلبی در تفسیر خود با سند از عبد الرحمن بن ابی لیلی که او نیز از پدرش نقل کرده است، می گوید: سه کس پیشتازان ملت ها هستند که حتی یک لحظه به خدا کفر نورزیدند: علی بن ابی طالب علیه السلام، صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون. اینان صدیقین هستند و علی بن ابی طالب علیه السلام برترین آنهاست. همین حدیث را صاحب کتاب اربعین با سند خود از مجاهد، از ابن عباس، و نیز فضایل احمد صلی الله علیه و آله نقل کرده است.

«یَا حَسْرَةً عَلَی الْعِبَادِ مَا یَأْتِیهِم مِّن رَّسُولٍ إِلاَّ کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِئُون(30)»

[دریغا بر این بندگان! هیچ فرستاده ای بر آنان نیامد، مگر آن که او را ریشخند می کردند]

1) محمد بن هَمّام و محمد بن حسن بن محمد بن جمهور، همگی از حسن بن محمد بن جمهور، از پدرش و پدر او از چند تن از رجال خود، از مفضل بن عمر،

1- [1] - خصال، ص 184، ح 254.

2- [2] - امالی صدوق، ص 385، ح 18.

از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: دانستن یک روایت بهتر از نقل کردن ده روایت است. هر حقی، حقیقتی و هر راه صوابی، نوری دارد. سپس فرمود: به خدا قسم! که ما مردی از شیعه خودمان را فقیه نمی دانیم، مگر این که چون در مقابل او خطایی صورت بگیرد، آن خطا را می شناسد. امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه فرمود: پشت سر شما دسیسه ها و فتنه های تاریک و کور و پوشیده ای وجود دارد که فقط «نُوَمَه» از آن نجات پیدا می کنند. گفته شد: ای امیر مؤمنان! نُوَمَه چه کسی است؟ حضرت در پاسخ فرمود: کسی که مردم را می شناسد، ولی مردم، او را نمی شناسند. بدانید که زمین خدای تبارک و تعالی از حجت خدا خالی نمی شود؛ و لیکن خداوند به خاطر ظلم و ستم و اسرافی که مردم بر خودشان روا می دارند، او را به ایشان نمی نمایاند. اگر دنیا یک لحظه از حجت خدا خالی شود، زمین، ساکنان خویش را در خود فرو می برد. اما حجت خدا، مردم را می شناسد و مردم او را نمی شناسند، همان طور که یوسف، مردم را می شناخت، ولی آنان او را نمی شناختند. آن گاه، حضرت آیه «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلاَّ كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُون» را تلاوت کردند.(1)

«سُبْحَانَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْوَاجَ کُلَّهَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا یَعْلَمُونَ(36)»

[پاک (خدایی) که از آن چه زمین می رویاند و (نیز) از خودشان و از آن چه نمی دانند همه را نر و ماده گردانیده است]

1) علی بن ابراهیم از پدرش، از نضر بن سوید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: همانا نطفه از آسمان فرود می آید و بر گیاهان و میوه ها و درختان می افتد و مردم و چهارپایان از آن تغذیه می کنند و نطفه در آنها جاری می شود.(2)

2) ابو ربیع روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام درباره معنای این

1- [1] - غیبه نعمانی، ص 89.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 215.

آیه پرسیدم: «سُبْحَانَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْوَاجَ کُلَّهَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا یَعْلَمُونَ» پس آن حضرت پاسخ داد: نطفه، همان آب است که از آسمان بر زمین فرود می آید و بر گیاهان و میوه ها و درختان می افتد و مردم و چهارپایان از آن تغذیه می کنند و نطفه در آنها جاری می شود.

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: انسان از ضعیف ترین مخلوقات آفریده شده است؛ از نطفه ای که به صورت قطره است و سپس علقه می شود و آن گاه به صورت گوشت جویده شده در می آید. سپس به استخوانی محکم تبدیل می شود و پس از آن، دور استخوان را گوشت می پوشاند. پس خداوند متعال، بهترین خلق کنندگان است.

«وَآیَةٌ لَّهُمْ اللَّیْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ(37)»

[و نشانه ای (دیگر) برای آنها شب است که روز را (مانند پوست) از آن برمی کنیم و به ناگاه آنان در تاریکی فرو می روند]

1) محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از علی بن عباس، از علی بن حماد، از عمرو بن شمر، از جابر، و او از ابو جعفر، امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: خداوند تبارک و تعالی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«قُل لَّوْ أَنَّ عِندِی مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِیَ الأَمْرُ بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ»(1) [بگو: اگر آن چه را با شتاب خواستار آنید، نزد من بود قطعاً میان من و شما، کار به انجام رسیده بود] و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر به من امر شود، آن چه را که در سینه هایتان مخفی کرده اید و منتظر مرگ من هستید تا به اهل بیت من علیهم السلام ستم کنید، برایتان آشکار و فاش می کردم. مَثَل شما همان است که خداوند فرموده است: «کَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءتْ مَا حَوْلَهُ»(2) [مَثَل آنان همچون مثل کسانی است که آتشی افروختند و چون پیرامون آنان را روشنایی داد] می فرماید:

1- [1] - انعام/ 58.
2- [2] - بقره/ 17.

زمین با نور محمد صلی الله علیه و آله و آن روشن شد، همان طور که خورشید می تابد. پس خداوند خورشید را برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ماه را برای وصیّ، مثال زده است: «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیَاء وَالْقَمَرَ نُورًا»(1) [اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد] و نیز می فرماید: «وَآیَةٌ لَّهُمْ اللَّیْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ» و نیز می فرماید: «ذَهَبَ اللّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَکَهُمْ فِی ظُلُمَاتٍ لاَّ یُبْصِرُونَ»(2) [خدا نورشان را بُرد و در میان تاریکیهایی که نمی بینند رهایشان کرد] یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله وفات یافت و ظلمت و تاریکی آشکار شد و کافران و مشرکان فضیلت اهل بیت علیهم السلام را درک نکردند و این سخن خدای عزّ و جلّ است که می فرماید: «وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَی الْهُدَی لاَ یَتَّبِعُوکُمْ سَوَاء عَلَیْکُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنتُمْ صَامِتُونَ»(3)-(4) [و اگر آنها را به (راه) هدایت فراخوانید، از شما پیروی نمی کنند. چه آنها را بخوانید یا خاموش بمانید برای شما یکسان است]

«وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ (38) وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّی عَادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ(39)»

[و خورشید به (سوی) قرارگاه ویژه خود روان است. تقدیر آن عزیز دانا این است* و برای ماه منزلهایی معین کرده ایم تا چون شاخک خشک خوشه خرما برگردد]

1) ابن بابویه به نقل از محمد بن موسی بن متوکل، از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید، از اسماعیل بن مسلم، از ابو نعیم بلخی، از مقاتل بن حیان، از عبد الرحمن بن ابی ذر، از ابو ذر غِفاری-

---

1- [1] - یونس/ 5.
2- [2] - بقره/ 17.
3- [3] - اعراف/ 198.
4- [4] - کافی، ج 8، ص 380، ح 574.

که رحمت خدا بر او باد- نقل می کند که او گفت: دست پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفته بودم و با هم قدم می زدیم و پیوسته خورشید را نگاه می کردیم تا آن که غروب کرد. به حضرت عرض کردم: ای رسول خدا! خورشید در کجا غروب کرد؟ حضرت فرمود: در آسمان، سپس از آسمانی به آسمان دیگر می رود تا این که به آسمان بلند هفتم می رسد و آن قدر می رود تا در زیر عرش قرار می گیرد. پس در آن جا به سجده می افتد و فرشتگانی که اختیار او را در دست دارند با او خدا را سجده می کنند. سپس خورشید می گوید: ای پروردگار من! دستور بفرمایید که از کجا طلوع کنم، از مغرب یا از مشرق؟ و این سخن خدای عزّ و جلّ است که می فرماید: «وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ» منظور از رسیدن خورشید به قرارگاه خود، نشان دادن تدبیر خداوند تبارک و تعالی است که نسبت به آفریده های خویش کاملاً آگاه است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل به مقدار ساعت های روز، با توجه به طولانی بودن آن در روزهای تابستان و کوتاه بودن آن در روزهای زمستان، لباسی تابناک از عرش می گیرد و برای خورشید می آورد و خورشید همچون انسان آن لباس را می پوشد و تا قبل از طلوع، با آن لباس در آسمان حرکت می کند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: گویی که من با او هستم و او را می بینم آن گاه که به اندازه سه روز محبوس می شود و لباس نور را نمی پوشد و به او فرمانی می دهند تا از مغرب طلوع کند؛ و این سخن خداوند بلند مرتبه است: «إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انکَدَرَتْ»(1) [آنگاه که خورشید به هم درپیچد* و آنگه که ستارگان همی تیره شوند] و ماه نیز همین گونه است.طلوع و حرکت آن به سوی افق آسمان و غروب کردن آن و اوج گرفتن تا آسمان هفتم، و آن گاه در زیر عرش به سجده می افتد، سپس جبرئیل برای او لباسی از نور می آورد که از جنس نور عرش است. این فرموده خداوند متعال به همین موضوع اشاره دارد: «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا»(2) [اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد]. ابو ذر- که رحمت خدا بر او باد- گفت:

1- [1] - تکویر/ 1-2.
2- [2] - یونس/ 5.

سپس من و رسول خدا صلی الله علیه و آله به کناری رفتیم و نماز مغرب را اقامه کردیم.(1)

2) محمد بن یعقوب از عده ای از یاران ما و آنها از احمد بن محمد بن خالد و او از ابن فضّال، از حسن بن اسباط، از عبد الرحمن بن سَیابه نقل می کند که به امام جعفر صادق علیه السلام گفتم: جانم به فدای شما! همانا مردم می گویند: اگر کسی از ستاره ها خوشش بیاید، نگاه کردن به آنها حلال نیست. اگر به دین من زیان می رساند که من به دیدن آنها نیازی ندارم و اگر به دین من زیانی نمی رساند، به خدا سوگند! من تمایل زیادی به ستارگان دارم و دوست دارم به آنها نگاه کنم.

حضرت فرمود: آن طور که مردم می گویند، نیست. نگاه کردن به ستاره ها، زیانی به دین تو نمی رساند. سپس فرمود: شما به چیزی می نگرید که بسیاری از آن، درک نمی شود و مقدار اندک آن سودی نمی رساند که طلوع ماه را اندازه گیری کنید.

و حضرت سپس فرمود: آیا می دانی بین خورشید و برج سنبله چند دقیقه فاصله وجود دارد؟ و آیا می دانی بین برج سنبله و لوح محفوظ چند دقیقه فاصله وجود دارد؟ پاسخ دادم که: خیر، به خدا سوگند! نمی دانم. تا به حال در مورد آن، چیزی از ستاره شناسان نشنیده ام.

عبد الرحمن گفت: حضرت فرمود: فاصله هر یک از اینها تا کناری آن، شصت تا هفتاد دقیقه است. عبد الرحمن شک کرد. سپس فرمود: ای عبد الرحمن! این محاسبه ای است که اگر کسی آن را بداند و به آن دست یابد، می تواند تعداد نی های یک بیشه را بشمارد و این که چقدر نی در سمت راست آن بیشه و سمت چپ و پشت و جلوی آن قرار دارد، و به این صورت، حتی یک نی بیشه نیز بر او پوشیده نمی ماند.(2)

3) محمد بن یعقوب از علی، از پدرش، از داود نَهدی، از برخی از یارانش نقل می کند: که ابن ابی سعید مُکاری با امام رضا علیه السلام ملاقات کرد و به او گفت: آیا از فضل پدرت چیزی به تو رسیده است؟ حضرت جواب داد: تو را چه شده

1- [1] - توحید، ص 280، ح 7.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 195، ح 233.

است؟ خداوند نور وجود تو را خاموش گرداند و فقر را وارد خانه تو کند! [تو خودت چه داری؟!] آیا تو ندانستی که خداوند به عمران وحی کرد که: من به تو پسری می دهم و سپس حضرت مریم را به او عطا کرد و از مریم، عیسی علیه السلام را به او بخشید. پس عیسی از مریم و مریم از عیسی است و عیسی و مریم یکی هستند و من از پدرم هستند و پدرم از من است و من و پدرم یکی هستیم.

سپس ابن سعید به حضرت گفت: از تو سؤالی می پرسم و حضرت فرمود: من فکر نمی کنم که جواب سؤال را از من قبول کنی، در حالی که تو از زمره من نیستی؛ اما با همه این احوال، سؤالت را بپرس. ابن ابی سعید گفت: مردی هنگام مرگش می گوید: تمام غلامانی که از قدیم داشتم اکنون در راه خدا آزاد می کنم (حال از کجا باید دانست که کدامان غلامان، قدیم هستند؟) حضرت جواب داد: آری، خداوند عزّ و جلّ در قرآن فرموده است: «حَتَّی عَادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ». پس غلامانی که شش ماه نزد او بوده اند، قدیم هستند و باید آزاد شوند. او گفت: پس همه غلامانی که نزد او بودند، از پیش او رفتند و او کور و فقیر شد تا آن جا که فوت کرد و شام شب خویش را نداشت که بخورد.(1)

این روایت را شیخ طوسی در تهذیب(2) و علی بن ابراهیم در تفسیر خود(3) به نقل از پدرش، از داود بن محمد نهدی نقل کرده است. فقط در روایت علی بن ابراهیم آمده است که ابو سعید مکاری بر امام رضا علیه السلام وارد شد.

4) علی بن ابراهیم در تفسیر خود گفته است که: عُرجون یعنی شکوفه نخل (نخستین مرحله شکل گیری خرما) که مانند هلال ماه در آغاز طلوع می باشد.(4)

«لَا الشَّمْسُ یَنبَغِی لَهَا أَن تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّیْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَکُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ(40)»

«لَا الشَّمْسُ یَنبَغِی لَهَا أَن تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّیْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَکُلٌّ فِی فَلَکٍ

1- [1] - کافی، ج 6، ص 195، ح 6.
2- [2] - تهذیب، ج 8، ص 231، ح 835.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 189.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 189.

يَسْبَحُونَ(40)»

[نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید و هر کدام در سپهری شناورند]

1) علی بن ابراهیم گفته است: در روایت ابو جارود از ابو جعفر، امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است که درباره این آیه: «لَا الشَّمْسُ يَنبَغِى لَهَا أَن تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِى فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» فرمود: خورشید، پادشاه روز و ماه، پادشاه شب است. نه خورشید را سزد که در شب با نور ماه باشد و نه شب را سزد که بر روز پیشی گیرد و او می فرماید: شب نمی رود، مگر آن که در پی آن روز در رسد. درباره «كُلٌّ فِى فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» فرمود: هر یک در مداری شناور هستند.(1)

2) طبرسی: عیاشی در تفسیرش به اسناد از اشعث بن حاتم می گوید: من در خراسان بودم و امام رضا علیه السلام و فضل بن سهل و مأمون در قصری در شهر مرو با هم جلسه داشتند و بر سر سفره غذا، امام رضا علیه السلام فرمود: مردی از بنی اسرائیل در شهر مدینه از من پرسید: به نظر شما، ابتدا روز آفریده شده است یا شب؟ شما چه می گویید؟ راوی می گوید: حاضران مجلس در این باره از یکدیگر پرسیدند، اما هیچ یک از آنان حرفی برای گفتن نداشتند. فضل بن سهل به امام رضا علیه السلام عرض کرد: خداوند به تو خیر و صلاح عطا کند! تو پاسخ این پرسش را بگوی. امام رضا علیه السلام فرمود: از منظر قرآن بگویم یا از منظر علم حساب؟ فضل پاسخ داد: از منظر علم حساب. امام فرمود: ای فضل! تو می دانی که طالع تمام دنیا برج سرطان است و ستارگان در پهنه وسیع این برج قرار دارند و سیاره زُحَل در برج میزان و مشتری در برج سرطان و خورشید در برج حَمَل و ماه در ثَور واقع شده اند و این دال بر وجود خورشید در میان دهمین طالع حَمَل که در وسط آسمان واقع شده است، می باشد. پس روز، قبل از شب به وجود آمده است.(2)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 189.
2- [2] - مجمع البیان، ج 8، ص 275.

«وَآيَةٌ لَّهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (41) وَخَلَقْنَا لَهُم مِّن مِّثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ (42)»

[و نشانه ای (دیگر) برای آنان این که ما نیاکانشان را در کشتی انباشته سوار کردیم* و مانند آن برای ایشان مرکوبها(ی دیگری) خلق کردیم]

1) علی بن ابراهیم در آیه «وَآيَةٌ لَّهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ» گفته است که «الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ» یعنی کشتی های انباشته «وَخَلَقْنَا لَهُم مِّن مِّثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ» یعنی چهارپایان اهلی و انعام (گاو، گوسفند...).(1)

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ(45)»

[و چون به ایشان گفته شود از آن چه در پیش رو و پشت سر دارید بترسید، امید که مورد رحمت قرار گیرید (نمی شنوند)]

1) طبرسی: حلبی از ابو عبد الله، امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مقصود از آیه: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» این است که از گناهانی که در برابر شماست و عقوبتی که پشت سر شماست، بترسید.(2)

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمْ اللَّهُ قَالَ...أَطْعَمَهُ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِى ضَلَالٍ مُّبِينٍ(47)»

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمْ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مَن لَّوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِى ضَلَالٍ مُّبِينٍ(47)»

[و چون به آنان گفته شود از آن چه خدا به شما روزی داده انفاق کنید، کسانی که کافر شده اند به آنان که ایمان آورده اند، می گویند: آیا کسی را بخورانیم که اگر خدا می خواست (خودش) وی را می خورانید؟ شما جز در گمراهی آشکاری (بیش) نیستید]

1) ابن بابویه در کتاب خصال از پدرش، از سعد بن عبد الله، از محمد بن

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 189.
2- [2] - مجمع البیان، ج 8، ص 278.

عیسی بن عبید یقطینی، از قاسم بن یحیی، از جدش حسن بن راشد، از ابو بصیر، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هنگام شب صدقه بدهید؛ صدقه در شب، خشم خدای بزرگ را فرو می نشاند. سخن هایتان را با عمل خویش اندازه گیری کنید. نباید جز در خیر و نیکی، سخن به درازا بگویید. از آن چه خداوند به شما روزی داده است، انفاق کنید؛ زیرا انفاق کننده، مانند کسی است که در راه خدا جهاد می کند. کسی به جایگزین کردن خدا اعتقاد دارد می بخشد و سخاوتمندانه خرج می کند.(1)

« وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (48)...فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (50)»

« وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (48) مَا يَنظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ (49) فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ (50)»

[و می گویند: اگر راست می گویید، پس این وعده (عذاب) کی خواهد بود؟ * جز یک فریاد (مرگبار) را انتظار نخواهند کشید که هنگامی که سرگرم جدالند غافلگیرشان کند* آن گاه نه توانایی وصیتی دارند و نه می توانند به سوی کسان خود برگردند]

1) علی بن ابراهیم در مورد آیه«وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ * مَا يَنظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ» گفته است که این رویداد در آخر الزمان اتفاق می افتد و صدایی آنان را دربرمی گیرد، در حالی که در بازارهایشان سرگرم نزاع با یکدیگرند. همه آنها در همان جایی که هستند، می میرند و حتی احدی از آنها به خانه اش برنمی گردد و توانایی وصیت نمودن و سفارش کردن را ندارد و این سخن خداست که می فرماید: «فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ».(2)

«وَنُفِخَ فِى الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ(51)...الْيَوْمَ فِى شُغُلٍ فَاكِهُونَ(55)»

«وَنُفِخَ فِى الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ(51) قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَن بَعَثَنَا

1- [1] - خصال، ص 619، ح 10.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 190.

مِن مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ(52) إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ(53) فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ(54) إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّهِ الْيَوْمَ فِی شُغُلٍ فَاكِهُونَ(55)»

[و چون در صور دمیده شود به ناگاه همه از قبرها به سوی خدای خود می شتابند * می گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت. این است همان وعده خدای رحمان، و پیامبران راست می گفتند* (باز هم) یک فریاد است و بس و به ناگاه همه در پیشگاه ما حاضر آیند* امروز بر کسی هیچ ستم نمی رود. جز در برابر آن چه کرده اید پاداشی نخواهید یافت* در این روز اهل بهشت کار و باری خوش در پیش دارند]

1) علی بن ابراهیم: منظور از «الأجداث» در آیه: «وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الْأَجْدَاثِ إِلَی رَبِّهِمْ یَنسِلُونَ» قبور است.(1)

2) علی بن ابراهیم از ابو جارود نقل کرده است که امام محمد باقر علیه السلام در مورد آیه «قَالُوا یَا وَیْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا» فرمود: همانا مردم در قبرها هستند، هنگامی که برمی خیزند، گمان می کنند که در خواب بوده اند و می گویند: وای بر ما! چه کسی ما را از خوابمان برانگیخت (بیدار کرد) و ملائکه می گویند: «هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ».(2)

3) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، و محمد بن یحیی، همگی، از محمد بن سالم بن ابی سَلَمه، از حسن بن شاذان واسطی نقل کرده که گفته است: به ابو الحسن، امام رضا علیه السلام نامه ای نگاشتم و از جفا و نادانی اهل واسِط بر خود (من) به حضرتش شکایت بُردم؛ [آنان] گروهی از عثمانیّون بودند که مرا می آزردند. پس آن جناب با دستخط خویش، چنین مرقوم داشتند: به راستی که خداوند تبارک و تعالی عهد و پیمان اولیا و دوستانش را در دولت باطل بر صبر و شکیبایی گرفته است؛ پس صبر کن به حکم پروردگارت. اگر سَرور مخلوقات

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 190.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 247، ح 346.

[حضرت مهدی علیه السلام] قیام کند، گویند: «یَا وَیْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ» منظور سرور مخلوقات [امام مهدی علیه السلام] است.

4) علی بن ابراهیم: سپس دمیدن نفخه دوم را ذکر می کند. پس گوید: «إِن کَانَتْ إِلَّا صَیْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِیعٌ لَّدَیْنَا مُحْضَرُونَ» اما درباره این فرموده خداوند متعال: «إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّهِ الْیَوْمَ فِی شُغُلٍ فَاکِهُونَ» گفته است: به برداشتن بکارت دختران باکره مشغولند و خوشگذرانی می کنند. گفته است: با زنان خوش می گذرانند و با آنان بازی می کنند.(1)

5) طبرسی درباره آیه: «فِی شُغُلٍ فَاکِهُونَ» از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: معنای آیه این است که آنان سرگرم برداشتن بکارت دوشیزگانند.(2)

« هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِی ظِلَالٍ عَلَی الْأَرَائِکِ مُتَّکِؤُونَ(56)...اصْلَوْهَا الْیَوْمَ بِمَا کُنتُمْ تَکْفُرُونَ(64)»

« هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِی ظِلَالٍ عَلَی الْأَرَائِکِ مُتَّکِؤُونَ(56) لَهُمْ فِیهَا فَاکِهَهٌ وَلَهُم مَّا یَدَّعُونَ(57) سَلَامٌ قَوْلًا مِن رَّبٍّ رَّحِیمٍ(58) وَامْتَازُوا الْیَوْمَ أَیُّهَا الْمُجْرِمُونَ(59) أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یَا بَنِی آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ(60) وَأَنْ اعْبُدُونِی هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیمٌ(61) وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنکُمْ جِبِلًّا کَثِیرًا أَفَلَمْ تَکُونُوا تَعْقِلُونَ(62) هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی کُنتُمْ تُوعَدُونَ(63) اصْلَوْهَا الْیَوْمَ بِمَا کُنتُمْ تَکْفُرُونَ(64)»

[آنها با همسرانشان در زیر سایه ها بر تختها تکیه می زنند* در آن جا برای آنها (هر گونه) میوه است و هر چه دلشان بخواهد* از جانب پروردگار(ی) مهربان (به آنان) سلام گفته می شود* و ای گناهکاران! امروز (از بی گناهان) جدا شوید* ای فرزندان آدم! مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرستید؛ زیرا وی دشمن آشکار شماست* و این که مرا بپرستید. این است راه راست* و (او) گروهی انبوه از میان شما را سخت گمراه کرد. آیا تعقل نمی کردید؟* این است جهنمی که به

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 190.
2- [2] - مجمع البیان، ج 8، ص 282.

شما وعده داده می شد* به (جرم) آن که کفر می ورزیدید. اکنون در آن درآیید]

1) علی بن ابراهیم گفته است: در روایت ابو جارود از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است که در آیه: «فِی ظِلَالٍ عَلَی الْأَرَائِکِ مُتَّکِؤُونَ» فرموده است: ارائک به معنای تخت هاست که روی آنها حجله هایی قرار گرفته است.(1)

2) علی بن ابراهیم در مورد آیه «سَلَامٌ قَوْلًا مِن رَّبٍّ رَّحِیمٍ» گفته است که: سلام و درود از سوی خدا، به معنای امنیت و آرامش است. وی درباره آیه: «وَامْتَازُوا الْیَوْمَ أَیُّهَا الْمُجْرِمُونَ» گفته است که: هنگامی که خدا در روز قیامت، مردم را جمع می کند، گناهکاران بر روی پاهایشان ایستاده اند تا این که عرق شرم از پیشانی آنان جاری می گردد و خدا را صدا می زنند و می گویند: پروردگارا! به حسابمان رسیدگی کن، اگر چه جهنم باشد. علی بن ابراهیم گوید: سپس خداوند بادی به میان آنان می فرستد که این باد آنها را از همدیگر جدا می سازد و یک منادی ندا می کند: «وَامْتَازُوا الْیَوْمَ أَیُّهَا الْمُجْرِمُونَ» و گناهکاران از مؤمنان جدا می شوند و گناهکاران به سوی جهنم می روند، و هر کس که در قلبش ایمان وجود داشته باشد، به سوی بهشت رهسپار می شوند. و نیز گفته است: منظور از این آیه: «وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنکُمْ جِبِلًّا کَثِیرًا» یعنی شیطان مردمان بسیاری را به هلاکت رسانده است. اما درباره این فرموده خداوند: «هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی کُنتُمْ تُوعَدُونَ * اصْلَوْهَا الْیَوْمَ بِمَا کُنتُمْ تَکْفُرُونَ» گفته است: این آیه از آیات محکمات است.(2)

3) ابن بابویه در کتاب اعتقادات امامیّه از امام صادق علیه السلام نقل می کند که: هر کس به سخن ناطقی گوش دهد، در حقیقت او را پرستیده است. اگر آن ناطق، درباره خدا سخن بگوید و او به آن سخن گوش فرا دهد، خدا را پرستش کرده است و اگر ناطق، درباره ابلیس سخن بگوید، شنونده، ابلیس را عبادت کرده است.

«الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَی أَفْوَاهِهِمْ وَتُکَلِّمُنَا أَیْدِیهِمْ وَ...لَا یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُندٌ مُّحْضَرُونَ (75)»

«الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَی أَفْوَاهِهِمْ وَتُکَلِّمُنَا أَیْدِیهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ (65)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 190.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 191.

وَلَوْ نَشَاء لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ (66) وَلَوْ نَشَاء لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ (67) وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ (68) وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ (69) لِيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ (70) أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ (71) وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ (72) وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (73) وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ (74) لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُندٌ مُّحْضَرُونَ (75)»

[امروز بر دهانهای آنان مُهر می نهیم و دستهایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان بدان چه فراهم می ساختند، گواهی می دهند* و اگر بخواهیم هر آینه فروغ از دیدگانشان می گیریم تا در راه (کج) بر هم پیشی جویند؛ ولی (راه راست را) از کجا می توانند ببینند؟* و اگر بخواهیم هرآینه ایشان را در جای خود مسخ می کنیم (به گونه ای) که نه بتوانند بروند و نه برگردند* و هر که را عمر دراز دهیم او را (از نظر) خلقت فروکاسته (و شکسته) گردانیم. آیا نمی اندیشند؟* و (ما) به او شعر نیاموختیم و در خور وی نیست، این (سخن) جز اندرز و قرآنی روشن نیست* تا هر که را (دلی) زنده است، بیم دهد و گفتار (خدا) درباره کافران محقق گردد* آیا ندیده اند که ما به قدرت خویش برای ایشان چهارپایانی آفریده ایم تا آنان مالک آنها باشند؟* و آنها را برای ایشان رام گردانیدیم از برخی شان سواری می گیرند و از بعضی می خورند* و از آنها سودها و نوشیدنیها دارند. پس چرا شکرگزار نیستید؟* و غیر از خدا(ی یگانه) خدایانی به پرستش گرفتند تا مگر یاری شوند* (ولی بتان) نمی توانند آنان را یاری کنند و آنانند که برای (بتان) چون سپاهی احضار شده اند]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، و او از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید، از ابو عمرو زبیری از ابو عبد الله، امام صادق علیه السلام، حدیثی طولانی را روایت کرده است. امام صادق علیه السلام در این حدیث فرموده است: خداوند متعال بر پاها واجب کرده است که انسان، آنها را به سوی گناه و نافرمانی

خدا نبرد و بر آنها واجب کرده است که به سوی چیزی بروند که رضایت خداوند عزّ و جلّ در آن است. پس فرمود: «وَلاَ تَمْشِ فِی الأَرْضِ مَرَحًا إِنَّکَ لَن تَخْرِقَ الأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً»(1) [و در (روی) زمین به نخوت گام برمدار؛ چرا که هرگز زمین را نمی توانی شکافت و در بلندی به کوهها نمی توانی رسید] و فرمود: «وَاقْصِدْ فِی مَشْیِکَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِکَ إِنَّ أَنکَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ»(2) [و در راه رفتن خود میانه رو باش و صدایت را آهسته ساز که بدترین آوازها بانگ خَران است] و نیز حضرت فرمود: در باب شهادت و گواهی دادن دست ها و پاها بر خودشان و بر صاحبان خود و این که دستورات خداوند و واجبات را اجرا نکرده و آنها را تباه ساختند، این آیه نازل شده است: «الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَی أَفْوَاهِهِمْ وَتُکَلِّمُنَا أَیْدِیهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ» پس این نیز از جمله چیزهایی است که خداوند بر پاها و دست ها واجب کرده است و آن عمل ایشان است و آن از ایمان است.(3) این حدیث، با وجود طولانی بودن آن در تفسیر آیه: «وَ إِذَا مَا أُنزِلَت سُورَه» از سوره توبه ذکر شد.(4)

2) علی بن ابراهیم: در مورد آیه: «الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَی أَفْوَاهِهِمْ وَتُکَلِّمُنَا أَیْدِیهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ» فرمود: هنگامی که خداوند تمام مردم را در روز قیامت در یک جا جمع می کند و نامه اعمال را به دست آنان می دهد و آنها به آن نگاه می کنند، اعمال خود را در آن انکار می کنند و فرشتگان علیه آنها شهادت می دهند و آنها می گویند: پروردگارا! فرشتگان تو به نفع تو شهادت می دهند. سپس قسم می خورند که این کارهای ناشایست را انجام نداده اند. این آیه به این موضوع اشاره دارد: «یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِیعًا فَیَحْلِفُونَ لَهُ کَمَا یَحْلِفُونَ لَکُمْ»(5) [روزی که خدا همه آنان را برمی انگیزد، همان گونه که برای شما سوگند یاد می کردند، برای او هم

1- [1] - اسرا/ 37.
2- [2] - لقمان/ 19
3- [3] - کافی، ج 2، ص 28، ح 1.
4- [4] - هنگام تفسیر آیات 124 و 125 از این سوره
5- [5] - مجادله/ 18.

سوگند یاد خواهند کرد] و چون قسم می خورند، خداوند بر دهانشان مهر می نهد و اعضا و جوارح آنان به آن چه که انجام داده اند، گواهی می دهند.

و نیز درباره «أَنَّی یُبْصِرُون» در این آیه: «وَلَوْ نَشَاء لَطَمَسْنَا عَلَی أَعْیُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّی یُبْصِرُونَ» فرمود: یعنی چگونه می بینند؟ «وَلَوْ نَشَاء لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَی مَکَانَتِهِمْ» یعنی در دنیا «فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِیًّا وَلَا یَرْجِعُونَ». اما درباره آیه «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَکِّسْهُ فِی الْخَلْقِ أَفَلَا یَعْقِلُونَ» فرمود: این آیه پاسخی است به مُلحدانی که توحید را نفی می کنند و می گویند: مرد وقتی با زن ازدواج می کند و نطفه در داخل رحم شکل می گیرد، شکل های مختلف غذا را به خود می گیرد و روزگار نیز بر او می گذرد و شب و روز بر او عبور می کنند و انسان با طبایع و سرشت هایی از غذا و گذشت شب و روز شکل می گیرد. خداوند در این آیه با یک جمله: «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَکِّسْهُ فِی الْخَلْقِ أَفَلَا یَعْقِلُونَ» گفته های ایشان را نقض و باطل می کند. سپس فرمود: اگر آن چنان که ملحدان می گویند باشد، پس باید انسان همواره رو به افزایش و زیادت باشد، تا زمانی که شکل های مختلف غذا وجود دارد و شب و روز می آید و می رود و فلک می چرخد. پس چگونه است که انسان، هر چه بزرگ تر می شود، رو به کاستی می گذارد و به ناتوانی دوران کودکی باز می گردد؛ پس گوش و چشم و قدرت و دانستن و منطق نقصان می گیرد تا آن جا که از او کاسته می شود و در میان خلقت، دچار افت می شود؟ پس باید گفت که این تغییرات از آفرینش خداوند عزیز و حکیم و تقدیر اوست. و نیز درباره آیه «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا یَنبَغِی لَهُ» فرمود: قریشیان می گفتند: آن چه محمد صلی الله علیه و آله می گوید، شعر است. خداوند متعال با این آیه: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا یَنبَغِی لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِینٌ» پاسخ قریش را داد. حضرت محمد صلی الله علیه و آله هیچ گاه شعر نگفت. اما درباره مفهوم این آیه: «لِیُنذِرَ مَن کَانَ حَیًّا» فرمود: یعنی مؤمن بیدار دل. سخن درباره این موضوع در تفسیر آیه «یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَیِّتِ مِنَ الْحَیِّ»(1) [زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آورد] از سوره انعام گفته شد. اما منظور از این آیه: «وَیَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَی الْکَافِرِینَ» عذاب

1- [1] - هنگام تفسیر آیات 95 و 96 از سوره انعام

است. منظور از این آیه: «أَوَلَمْ یَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَیْدِینَا أَنْعَامًا» این است که با قدرت خویش، آن را خلق کردیم. اما این گفته او: «وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ» یعنی شتر را با قدرت و عظمت آن، برای ایشان رام گردانیدیم، به طوری که کودک نیز آن را می راند. این فرموده او: «وَلَهُمْ فِیهَا مَنَافِعُ» یعنی آن چه که از آن به دست می آورند و آن چه را که بر آن سوار می شوند. مقصود از «وَمَشَارِبُ» شیر شتران است.(1)

3) سپس علی بن ابراهیم گفت: در روایت ابو جارود از ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است که درباره این آیه: «وَاتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ یُنصَرُونَ * لَا یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُندٌ مُّحْضَرُونَ» فرمود: ایزدان (خدایان) نمی توانند پرستندگان خود را کمک کنند و یاری رسانند، در حالی که آنان برای این خدایگان، سپاهیانی آماده هستند.(2)

«فَلَا یَحْزُنکَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا یُسِرُّونَ وَمَا یُعْلِنُونَ (76)...فَسُبْحَانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (83)»

«فَلَا یَحْزُنکَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا یُسِرُّونَ وَمَا یُعْلِنُونَ (76) أَوَلَمْ یَرَ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِیمٌ مُّبِینٌ (77) وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِیَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ یُحْیِی الْعِظَامَ وَهِیَ رَمِیمٌ (78) قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ (79) الَّذِی جَعَلَ لَکُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ (80) أَوَلَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَی وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ (81) إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَیْئًا أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ (82) فَسُبْحَانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (83)»

[پس گفتار آنان تو را غمگین نگرداند که ما آن چه را پنهان و آن چه را آشکار می کنند، می دانیم* مگر آدمی ندانسته است که ما او را از نطفه ای آفریده ایم. پس بناگاه وی ستیزه جویی آشکار شده است* و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد. گفت: چه کسی این استخوانها را که چنین پوسیده است زندگی می بخشد؟* بگو: همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد و اوست که به هر

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 191.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 192.

(گونه) آفرینشی داناست* همو که برایتان در درخت سبزفام، اخگر نهاد که از آن (چون نیازتان افتد) آتش می افروزید * آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده توانا نیست که (باز) مانند آنها را بیافریند؟ آری، اوست آفریننده دانا* چون به چیزی اراده فرماید، کارش این بس که می گوید: باش پس (بی درنگ) موجود می شود* پس (شکوهمند و) پاک است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست و به سوی اوست که بازگردانیده می شوید]

1) علی بن ابراهیم گفت: سپس خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله را خطاب قرار داد و فرمود: «فَلَا یَحْزُنکَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا یُسِرُّونَ وَمَا یُعْلِنُونَ» مراد از خصیم مبین در آیه: «فَإِذَا هُوَ خَصِیمٌ مُّبِینٌ» سخنگو، عالم و بلیغ است و این سخن خداست که می فرماید: «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِیَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ یُحْیِی الْعِظَامَ وَهِیَ رَمِیمٌ» سپس خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «قُلْ» ای محمد! «یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّهٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ» فرمود: اگر انسان به آفرینش خودش بیاندیشد، این اندیشیدن و تفکر، باعث می شود که از وجود آفریننده ای آگاه گردد؛ زیرا هر انسانی می داند که انسان، قدیم نیست و چون می داند او و دیگر مخلوقات، آفریده شده و حادث هستند و نیز می داند که خودش، خود را خلق نکرده است؛ زیرا هر خالق، پیش از مخلوق خود وجود داشته است و اگر او خویش را خلق کرده بود، آفت ها و دردها و بیماری ها و مرگ را از خویش دفع می کرد. پس ثابت می شود که انسان، خالقی دارد که مدبّر است و آن خدای واحد و قهّار است.(1)

2) شیخ در کتاب امالی از محمد، از ابو محمد بن عبد الله بن ابی شیخ از طریق اجازه، از ابو عبد الله محمد بن احمد حکیمی، از عبد الرحمن بن عبد الله ابو سعید بصری، از وهب بن جریر، از پدرش، از محمد بن اسحاق بن یسار مدنی، از سعید بن میناء، از تعداد زیادی از یاران ما نقل کرده است که چند تن از قریشیان، از جمله: عتبه بن ربیعه، اُبَیّ بن خَلف، ولید بن مغیره و عاص بن سعید به پیامبر صلی الله علیه و آله اعتراض کردند و اُبَیّ بن خلف با استخوان پوسیده ای نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و آن استخوان را در دستش شکست و سپس در آن دمید و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 192.

گفت: آیا تو خیال می کنی که خدایت این را زنده می کند؟ سپس خداوند متعال آیه «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِیَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ یُحْیِی الْعِظَامَ وَهِیَ رَمِیمٌ * قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّهٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ» تا آخر سوره را نازل کرد.(1) شیخ مفید نیز این حدیث را با سند و متن آن در امالی نقل کرده است.(2)

3) عیاشی از حلبی، از امام صادق علیه السلام علیه السلام روایت کرده است که: ابی بن خلف با استخوان پوسیده ای که آن را از دیوار کنده بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: وقتی پس از مرگ به استخوان تبدیل شدیم و پوسیدیم، آیا دوباره زنده می شویم؟ و چه کسی می تواند استخوان های پوسیده را زنده کند؟ در همین هنگام آیه «قُلْ یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّهٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ» نازل شد.(3)

4) امام ابو محمد عسکری علیه السلام فرمود: امام صادق علیه السلام در حدیثی که از جدال با آن چه که بهتر است و امر به آن، و جدال با آن چه خوب نیست و نهی از آن سخن می گوید: می فرماید: جدال با آن چه بهتر و نیکوتر است، همان چیزی که خداوند تعالی آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده تا به وسیله آن با کسی که زنده شدن بعد از مرگ را انکار می کند، جدال کند. سپس خداوند تبارک و تعالی درباره چنین کسی که منکر است می فرماید: «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِیَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ یُحْیِی الْعِظَامَ وَهِیَ رَمِیمٌ» و خداوند در پاسخ به آن منکر می فرماید: «قُلْ» ای محمد! «یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّهٍ وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ* الَّذِی جَعَلَ لَکُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ» تا آخر سوره. سپس خداوند متعال از پیامبر صلی الله علیه و آله می خواهد تا با آن منکری که گفت: چگونه ممکن است که خدا این استخوان های پوسیده را زنده گرداند؟ جدال کند و سپس خداوند فرمود: «یُحْیِیهَا الَّذِی أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّهٍ» آیا کسی که انسان را از عدم آفرید، نمی تواند او را بعد از مردن زنده گرداند؟! بلکه باید گفت که آفرینش

1- [1] - امالی، ج 1، ص 18.
2- [2] - امالی مفید، ص 246، ح 2.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 296، ح 89.

نخستین از دوباره زنده کردن سخت تر است. سپس خداوند می فرماید: «الَّذِی جَعَلَ لَکُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا» وقتی خداوند، آتش گرم و سوزان را در درخت سبز و مرطوب پنهان می دارد، می خواهد به شما بفهماند که او به برانگیختن مردگان و بازگرداندن آنان به زندگی دوباره تواناتر است. سپس می فرماید: «أَوَلَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَی أَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَی وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیمُ» یعنی اگر فرض کنیم که آفرینش زمین و آسمان که شما به گمان خودتان بر آن قادر هستید، مشکل تر از برانگیختن و دوباره زنده کردن باشد، پس چگونه پذیرفتید که خداوند، این کاری که به نظر شما سخت تر و عجیب تر است را انجام داده است و نمی پذیرید که کار زنده کردن دوباره مردگان را که ساده تر است، انجام بدهد. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: این جدال، به وجه نیکو است؛ زیرا به وسیله آن، شک و ادعای کافران و ملحدان را از بین می بریم.(1)

5) طبرسی در کتاب احتجاج از امام موسی بن جعفر علیه السلام، از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت می کند که یک یهودی از ایشان پرسید: ابراهیم با برهان نبوت و رسالت خود، کافری را متحیّر و مبهوت ساخت (آیا پیامبر شما نیز چنین کرده است؟) امام فرمود: آری، چنین کرد. شخصی به نام اُبَیّ بن خَلف جُمَحی که رستاخیز پس از مرگ را باور نداشت، نزد محمد صلی الله علیه و آله آمد و استخوانی پوسیده را به دست داشت. پس آن را مالید و خرد کرد و سپس گفت: ای محمد! چه کسی این استخوان های پوسیده و کهنه را زنده می کند؟ آن گاه خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را با آیات محکم خود به سخن آورد و پیامبر با برهان نبوت خویش آن مرد را متحیر و مبهوت ساخت و فرمود: کسی آنها را زنده می گرداند که آنها را نخستین بار آفریده و او آگاه از همه مخلوقات است. پس آن مرد، مات و مبهوت بازگشت.

طبرسی [گوید]: از ابو عبد الله، امام صادق علیه السلام روایت شده است که گوینده، اُبَیّ بن خَلف بود.(2)

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 527، ح 322.
2- [2] - احتجاج، ص 213.

6) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از ابو حمزه نقل کرده است که: شنیدم علی بن حسین علیه السلام می فرمود: بسیار در شگفتم از آن کسی که مرگ را انکار می کند، در حالی که می بیند مردمان در روز و شب می میرند؛ و بسیار در شگفتم از کسی که جهان آخرت (رستاخیز) را انکار می کند، در حالی که جهان نخستین را می بیند.(1)

7) علی بن ابراهیم درباره: «الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ» در آیه «الَّذِی جَعَلَ لَکُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ» می گوید: آن همان «المَرخ و العَفَار»(2) است که در بخشی از کشور مغرب یافت می شود.(3)

8) ابن بابویه از محمد بن حسن- که خداوند از او خشنود باد- از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که: قوام و بقای انسان در گرو چهار چیز است: آتش، نور، باد، آب.

انسان با آتش می خورد و می نوشد و با نور می بیند و می اندیشد و با باد می شنود و استشمام می کند و با آب لذت طعام و شراب را احساس می کند. اگر آتش در معده نباشد، غذا هضم نمی شود و اگر نور در چشم نباشد، انسان نه می تواند ببیند و نه بیاندیشد و اگر باد نباشد، آتش معده ملتهب نمی شود و اگر آب نباشد، لذت غذا و نوشیدنی را احساس نمی کند.

و مفضل بن عمر گفت: از امام صادق درباره انواع آتش پرسیدم و حضرت فرمود: آتش چهار نوع است: آتشی که می خورد و می نوشد، آتشی که می خورد و نمی نوشد، آتشی که می نوشد و نمی خورد و آتشی که نه می خورد و نه می نوشد. آتشی که می خورد و می نوشد، همان آتش موجود در بشر و حیوانات است و آتشی که می خورد و نمی نوشد، همان آتشی است که ما آن را روشن می کنیم و آتشی که

1- [1] - کافی، ج 3، ص 258، ح 28.
2- [2] -المَرخ و العَفَار: دو درختی هستند که برخلاف درختان دیگر، در آنها آتش وجود دارد و از شاخه های آنها چخماق درست می شود. «لسان

العرب، ماده عفر»
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 192.

می نوشد و نمی خورد، آتشی است که از درخت بلند می شود و آتشی که نه می خورد نه می نوشد، آتش قَدّاحه(1) و حُباحِب(2) است.(3)

9) علی بن ابراهیم در مورد آیه «أَوَلَيْسَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُم بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ * إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» گفته است که: قدرت خداوند (خزائنش) در کاف و نون است.(4)

10) محمد بن یعقوب از احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن یحیی نقل می کند که: به امام علی علیه السلام عرض کردم: از قدرت اراده خدا و قدرت مخلوقات مرا آگاه کن. صفوان بن یحیی گفت: حضرت فرموده است: اراده مخلوقات، همان وجدان و درون است و آن چه که پس از آن به فعلیّت درمی آید، اما درباره اراده خدای متعال باید گفت که اراده او به منزله به فعلیّت رسیدن آن است نه به شکل دیگر؛ زیرا خداوند تأمّل نمی کند و تصمیم نمی گیرد و تفکر نمی کند و این صفات به مخلوقات اختصاص دارد و از خداوند سبحان، منتفی است. پس اراده خداوند، همان فعلیت است نه چیز دیگر. خداوند می گوید: باش، پس می باشد، بدون این که لفظی را به کار ببرد و یا این که با زبان، سخن بگوید و بی آن که تصمیم بگیرد و اندیشه کند و برای اراده خداوند، کیفیتی وجود ندارد؛ همان طور که خداوند، کیفیت ندارد. پس پاک و منزه است خدایی که ملکوت همه اشیاء به دست اوست و همه به سوی او بازگردانده می شوند.(5)

11) ابن بابویه از جعفر بن محمد بن مسرور- که خدا از او خشنود باد- از حسین بن محمد بن عامر، از عمویش عبد الله بن عامر، از حسن محبوب، از مقاتل بن سلیمان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی حضرت

1- [1] - القدّاحه: سنگی که با آن آتش روشن می کنند (چخماق). «فرهنگ لغت الصحاح، ریشه قدح»
2- [2] - الحُباحِب: نوعی مگس که در شب بیرون می آید و پرواز می کند، گویی آتش است. «لسان العرب، ریشه حبحب»
3- [3] - خصال، ص 227، ح 62.

4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 193.
5- [5] - کافی، ج 1، ص 85، ح 3.

موسی علیه السلام وارد سرزمین طور شد، با پروردگار خویش نجوا و مناجات کرد و عرض کرد: پروردگارا! خزانه های خویش را بر من نمایان کن. خداوند در جوابش فرمود: همانا خزانه های من (قدرت من) در این است که هر گاه چیزی را اراده کنم، به او می گویم: باش، پس او موجود می شود.(1)

1- [1] - توحید، ص 133، ح 17.

ص:660

سوره صافّات

اشاره

سوره صافّات مکّی است، 182 آیه دارد و پس از سوره انعام نازل شده است

ص:661

ص:662

1) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از موسی بن حسن، از سلیمان جعفری روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام بودم که ایشان به پسرشان قاسم فرمود: ای پسرم! برخیز و بر بالین برادرت «وَالصَّافَّاتِ صَفًّا» را تا پایان سوره بخوان. قاسم شروع به خواندن کرد و چون به «أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَم مَّنْ خَلَقْنَا»(1) رسید، آن جوان جان سپرد؛ پس از این که او را کفن کردند و بیرون آمدند، یعقوب بن جعفر رو به حضرت علیه السلام عرض کرد: ما چنین میدانستیم که هرگاه فردی در آستانه مرگ قرار میگیرد بایست بر بالین او «یس* وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ» [یس (یاسین)*سوگند به قرآن حکمت آموز] خوانده شود، امّا شما فرمودید سوره صافّات را بخوانیم! حضرت علیه السلام فرمود: ای پسرم! هرگاه این سوره بر بالین کسی که به دست مرگ گرفتار شده خوانده شود، خداوند راحت شدنش را زودتر فرا رساند.(2)

و نیز شیخ در تهذیب به اسناد از محمّد بن یحیی، از موسی بن حسن، از سلیمان جعفری این حدیث را از حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است.(3)

2) ابن بابویه، از پدرش، از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد بن یحیی، از محمّد بن حسان، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی، از حسین بن ابی

1- [1] - صافات/ 11.
2- [2] - کافی، ج 3، ص 126، ح 5.
3- [3] - تهذیب، ج 1، ص 427، ح 1358.

علاء، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر کس سوره صافّات را در هر جمعه بخواند، پیوسته از هر آسیبی در امان باشد و در زندگی دنیا، همه گرفتاریها از او دور شود و فراخترین روزیها در دنیا، روزی او گردد و هیچ شیطان رانده شده یا ستمگر خیره سری نتواند گزندی به مال و فرزند و بدن او رساند و اگر در آن روز و شب از دنیا رود، خداوند او را شهید بر میانگیزد و شهید میمیراند و همراه شهیدان در والاترین درجات بهشت در میآورد.(1)

3) و از خواصّ القرآن: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس این سوره را بخواند، به ازای هر جنّ و شیطانی، ده پاداش به او عطا شود و هر کس آن را در ظرفی شیشهای بنویسد و در صندوقی بگذارد، جنّیان را ببیند که به سوی او میشتابند و دسته دسته میآیند و هیچ زیانی به هیچ یک از مردم نمیرسانند.(2)

4) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس سوره صافّات را بنویسد و در ظرفی شیشهای و سرتنگ بگذارد و آن ظرف را در صندوقی بیاویزد، جنّیان را ببیند که به سوی او میشتابند و دسته دسته میآیند و هیچ زیانی به او نمیرسانند.

5) حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر کس سوره صافّات را در ظرفی شیشهای و سرتنگ بنویسد و در خانهاش بگذارد، جنّیان را ببیند که دسته دسته به خانهاش رفت و آمد میکنند و هیچ آسیبی به کسی نمیرسانند؛ و هر کس آشفته و سرگشته شد، با آب این سوره حمام کند تا بی قراری او إن شاء الله آرام گیرد.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 141.
2- [2] - مجمع البیان، ج 8، ص 193.

اشاره

بِسمِ اللّه الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

«وَالصَّافَّاتِ صَفًّا (1) فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا (2) ...أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَم مَّنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِّن طِینٍ لَّازِبٍ (11) »

«وَالصَّافَّاتِ صَفًّا (1) فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا (2) فَالتَّالِیَاتِ ذِکْرًا (3) إِنَّ إِلَهَکُمْ لَوَاحِدٌ (4) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ (5) إِنَّا زَیَّنَّا السَّمَاء الدُّنْیَا بِزِینَةٍ الْکَوَاکِبِ (6) وَحِفْظًا مِّن کُلِّ شَیْطَانٍ مَّارِدٍ (7) لَا یَسَّمَّعُونَ إِلَی الْمَلَإِ الْأَعْلَی وَیُقْذَفُونَ مِن کُلِّ جَانِبٍ (8) دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ (9) إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ (10) فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَم مَّنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِّن طِینٍ لَّازِبٍ (11) »

[سوگند به صف بستگان که صفی (با شکوه) بسته اند.*و به زجرکنندگان که به سختی زجر می کنند.*و به تلاوت کنندگان (آیات الهی)*که قطعاً معبود شما یگانه است.* پروردگار آسمانها و زمین و آن چه میان آن دو است، و پروردگار خاورها * ما آسمان این دنیا را به زیور اختران آراستیم* و (آن را) از هر شیطان سرکشی نگاه داشتیم* (به طوری که) نمی توانند به انبوه (فرشتگان) عالم بالا گوش فرا دهند، و از هر سوی پرتاب می شوند* با شدت به دور رانده می شوند و برایشان عذابی دایم است* مگر کسی که (از سخن بالاییان) یکباره استراق سمع کند، که شهابی شکافنده از پی او می تازد*پس (از کافران) بپرس آیا ایشان (از نظر) آفرینش سخت ترند یا کسانی که (در آسمانها) خلق کردیم؟ ما آنان را از گلی چسبنده پدید آوردیم.*]

1) علی بن ابراهیم گفت: «وَالصَّافَّاتِ صَفًّا» فرشتگان و پیامبران و کسانی که

پرستش کنان برای خداوند صف میکشند «فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا» آنان که مردم را باز میدارند «فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا» مردمانی که قرآن میخوانند، این آیات قسم بود و آیات روبرو جواب قسم: «إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ، رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ، إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ»(1).

2) سپس علی بن ابراهیم، از پدرش، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از یکی از یارانمان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام فرمود: این ستارگانی که در آسمانند، شهرهایی همچون شهرهای زمین دارند که هر شهری با ستونی از نور به دیگری پیوسته است و طول هر ستون در آسمان به اندازه راهی است که در دویست و پنجاه سال پیموده شود. «وَحِفْظًا مِّن كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ» «مارد» به معنای پلید است «لَا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَى وَيُقْذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٍ، دُحُورًا» یعنی ستارگانی که به شیطان ها تیراندازی میکنند «وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ» یعنی واجب «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ» یعنی کسانی که کلام عالم بالا را میشنوند و از بر میکنند «فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ» این شهاب همان تیری است که به سوی آنها پرتاب میشود و آنها را میسوزاند.(2)

3) و از وی، از ابی جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: «عَذَابٌ وَاصِبٌ» یعنی پایدار و دردناک که به دلهایشان راه یافته است، «شِهَابٌ ثَاقِبٌ» یعنی درخشان که وقتی پرتو میافکند، میشکافد.(3)

4) علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در بیان حدیث معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن جا رسید که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل بالا رفت و من نیز همراه او به سوی آسمان دنیا بالا رفتم، بر آسمان دنیا فرشتهای را دیدم که به او اسماعیل میگفتند، او صاحب همان خَطفهای بود که خداوند عزّ و جلّ درباره آن فرمود: «إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 194.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 194.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 194.

شِهَابٌ ثَاقِبٌ»، او هفتاد هزار فرشته به زیر خود داشت که هر یک از آنها نیز هفتاد هزار فرشته به زیر داشت(1). حدیث معراج حدیثی طولانی است که آن را به تمام در تفسیر کلام خداوند متعال «سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلًا»(2) [منزه است آن (خدایی) که بنده اش را شبانگاهی سیر داد] بیان کردیم.

5) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَم مَّنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِّن طِینٍ لَّازِبٍ» یعنی به دست می چسبد.(3)

6) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از محمّد بن حسن، از نضر بن شعیب، از عبد الغفّار جازی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: همانا خداوند عزّ و جلّ مؤمن را از گِل بهشت و کافر را از گِل دوزخ آفرید و نیز فرمود: چون خدا خیر بندهای را بخواهد، روح و جسم او را پاک میگرداند؛ از این رو سخن از هر گونه نیکی به گوشش برسد، آن را میشناسد و سخن از هر گونه زشتی به گوشش برسد، آن را ناپسند میشمارد. و نیز فرمود: سرشت ها بر سه گونهاند: سرشت پیامبران که مؤمن نیز از این سرشت است، جز این که پیامبران از گزیدهاش سرشته شدهاند؛ ایشان اصل هستند و برتری ایشان برجاست و مؤمنان فرع میباشند و از گِلی چسبنده سرشته شدهاند. از این رو خداوند عزّ و جلّ میان پیامبران و پیروانشان جدایی نمیاندازد و فرمود: سرشت ناصبی از گِلی بدبو و سرشت مستضعفین از خاک است؛ مؤمن از ایمان خود باز نمیگردد و ناصبی از ستیزه جویی خود دگرگون نمیشود و سرنوشت مستضعفان بسته به خواست خداست.(4)

«بَلْ عَجِبْتَ وَیَسْخَرُونَ (12) وَإِذَا ذُکِّرُوا لَا یَذْکُرُونَ (13)...وَقَالُوا یَا وَیْلَنَا هَذَا یَوْمُ الدِّینِ (20)»

«بَلْ عَجِبْتَ وَیَسْخَرُونَ (12) وَإِذَا ذُکِّرُوا لَا یَذْکُرُونَ (13) وَإِذَا رَأَوْا آیَةً یَسْتَسْخِرُونَ (14) وَقَالُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِینٌ (15) أَئِذَا مِتْنَا وَکُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (16)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 396.
2- [2] - اسراء/ 1.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 194.

4- [4] - کافی، ج 2، ص 2، ح 2.

أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ (17) قُلْ نَعَمْ وَأَنتُمْ دَاخِرُونَ (18) فَإِنَّمَا هِىَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنظُرُونَ (19) وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ (20)»

[بلکه عجب می داری و (آنها) ریشخند می کنند.*و چون پند داده شوند عبرت نمی گیرند.* و چون آیتی ببینند به ریشخند می پردازند.* و می گویند: این جز سحری آشکار نیست.* آیا چون مردیم، و خاک و استخوانهای (خرد) گردیدیم، آیا راستی برانگیخته می شویم؟* و همین طور پدران اولیه ما؟ !*بگو: آری ! در حالی که شما خوارید.*و آن تنها یک فریاد است و بس ! و بناگاه آنان به تماشا خیزند.* و می گویند: ای وای بر ما ! این است روز جزا.*]

1) علی بن ابراهیم: «بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ» یعنی قریشیان، سپس خداوند متعال سخن دهریّون قریشی را حکایت کرد و فرمود: «أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا» تا آن جا که فرمود: «دَاخِرُونَ» یعنی در آتش افکنده میشوید «فَإِنَّمَا هِىَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنظُرُونَ» و کلام دیگر حق تعالی «وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ» یعنی روز حساب و مجازات.(1)

2) علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از نضر بن سوید، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال:«وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ» فرمود: یعنی روز حساب.(2)

«احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ (22) مِن دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ(23)»

[کسانی را که ستم کرده اند، با همردیفانشان و آن چه غیر از خدا می پرستیده اند،* گرد آورید و به سوی راه جهنم رهبری شان کنید.*]

1) علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال: «احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ»

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 195.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 41.

گفت: یعنی کسانی را که به حق خاندان محمّد صلی الله علیه و آله ستم کردند و زوج های آنها یعنی همردیفان آنها، « وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ، مِن دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ ».(1)

2) سپس علی بن ابراهیم از ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرد که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ» فرمود: آنان را به راه دوزخ فرا خوانید.(2)

«وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ (24) مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ (25)...فَوَاكِهُ وَهُم مُّكْرَمُونَ (42)»

«وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ (24) مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ (25) بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ (26) وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءلُونَ (27) قَالُوا إِنَّكُمْ كُنتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ (28) قَالُوا بَل لَّمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (29) وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ بَلْ كُنتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ (30) فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ (31) فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ (32) فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِى الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ (33) إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (34) إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ (35) وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ (36) بَلْ جَاء بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ (37) إِنَّكُمْ لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ (38) وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (39) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (40) أُوْلَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ (41) فَوَاكِهُ وَهُم مُّكْرَمُونَ (42)»

[و بازداشتشان نمایید که آنها مسؤولند.*شما را چه شده است که همدیگر را یاری نمی کنید؟ !*(نه !) بلکه امروز آنان از در تسلیم درآمدگانند.*و بعضی روی به بعضی دیگر می آورند (و) از یکدیگر می پرسند.*(و) می گویند: شما (ظاهراً) از در راستی با ما درمی آمدید (و خود را حق به جانب می نمودید).*(متّهمان) می گویند: (نه !) بلکه با ایمان نبودید.*و ما را بر شما هیچ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 195.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 195.

تسلطی نبود، بلکه خودتان سرکش بودید.*پس فرمان پروردگارمان بر ما سزاوار آمد؛ ما واقعاً باید (عذاب را) بچشیم.*و شما را گمراه کردیم؛ زیرا خودمان گمراه بودیم.*پس، در حقیقت، آنان در آن روز در عذاب، شریک یکدیگرند.*(آری،) ما با مجرمان چنین رفتار می کنیم.* چرا که آنان بودند که وقتی به ایشان گفته می شد: خدایی جز خدای یگانه نیست، تکبر می ورزیدند.*و می گفتند: آیا ما برای شاعری دیوانه دست از خدایانمان برداریم؟* ولی نه! (او) حقیقت را آورده و فرستادگان را تصدیق کرده است.*در واقع، شما عذاب پُر درد را خواهید چشید.*و جز آن چه می کردید جزا نمی یابید.*مگر بندگان پاکدل خدا.*آنان روزی معین خواهند داشت.* (انواع) میوه ها؛ و آنان مورد احترام خواهند بود.*]

1) ابن بابویه، از ابو القاسم، علی بن احمد بن محمّد بن عمران دقّاق، از محمّد بن ابی عبد الله، از سهل بن زیاد آدمی، از عبد العظیم بن عبد الله حسنی، از حضرت امام علی النّقی علیه السلام، از پدر بزرگوارشان، از پدران بزرگوارشان، از حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا ابو بکر به منزله گوش من و عمر به منزله چشم من و عثمان به منزله قلب من میباشند. روز بعد به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم، حال آن که امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام و ابو بکر و عمر و عثمان نزد ایشان بودند. به ایشان عرض کردم: ای پدر! شنیدم که درباره این یارانت سخنی گفتی، آن سخن چه بود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بله، سپس به آنها اشاره کرد و فرمود: اینان گوش و چشم و قلب هستند و به زودی درباره ولایت این وصیّ من بازخواست میشوند و به حضرت علی علیه السلام اشاره کرد؛ آن گاه فرمود: خداوند عزّ و جلّ میفرماید: « إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِکَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً»(1) [زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.]؛ سپس فرمود: به عزّت پروردگارم سوگند! در روز قیامت همه امّت من بر جای خود نگه داشته میشوند و درباره ولایت او بازخواست میشوند و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ»(2).

1- [1] - اسراء/ 36.
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام ج 1، ص 280، ح 86.

2) و از وی، از محمّد بن عمر حافظ جِعابی، از عبد الله بن محمّد بن سعید بن زیاد از اصل کتاب او، از پدرش، از حفص بن عمر عُمَری، از عِصام بن طَلیق، از ابو هارون، از ابو سعید، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ» فرمود: درباره ولایت علی علیه السلام است، این که در برابر او چه رفتاری پیشه کردند، حال آن که خداوند عزّ و جلّ آنان را آگاه ساخته که او پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله خلیفه میباشد.

3) ابو الحسن شاذانی، از ابو سعید خُدری روایت کرده است که وی گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: چون روز قیامت فرا رسد، خداوند متعال به دو فرشته فرمان میدهد تا بر [پل] صراط بنشینند، پس هر کس جواز علی بن ابی طالب را همراه داشته باشد، از آن میگذرد و هر کس جواز امیر مؤمنان را نداشته باشد، خداوند او را با سر به سوی آتش دوزخ واژگون میکند و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ». عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت، ای رسول خدا! جوازی که علی علیه السلام عطا میکند چیست؟ فرمود: بر آن نوشته شده است: هیچ خدایی جز الله نیست، محمّد رسول خداست و امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب، وصیّ رسول خداست.(1)

4) شیخ در امالی، از ابو محمّد فحّام، از ابو الفضل محمّد بن هاشم هاشمی صاحب [کتاب] الصّلاه در سامرّاء، از ابو هاشم بن قاسم، از محمّد بن زکریا بن عبد الله جوهری بصری، از عبد الله بن مُثَنّی، از ثُمامه بن عبد الله بن اَنَس بن مالک، از پدرش، از جدّش، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ایشان فرمود: چون روز قیامت فرا رسد و صراط بر روی دوزخ قرار گیرد، تنها کسانی از آن میگذرند که جوازی دربردارنده ولایت علی بن ابی طالب به همراه داشته باشند و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ»، یعنی درباره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است.(2)

5) محمّد بن عباس، از صالح بن احمد، از ابو مُقاتِل، از حسین بن حسن، از

1- [1] - مائه منقبه، ص 36، ح 16.
2- [2] - امالی، ج 1، ص 296.

حسین بن نصر بن مُزاحِم، از قاسم بن عبد الغفّار، از ابو الأحوص، از مُغیره، از شعبی، از ابن عباس روایت کرده است که وی درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ» گفت: درباره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است(1).

6) ابن شهرآشوب، از شیرازی در کتابش، از ابو معاویه ضَریر، از اعمش، از مسلم بَطین، از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت کرده است که وی گفت: چون روز قیامت فرا رسد، خداوند به دوزخ بان فرمان میدهد که دوزخهای هفت گانه را برافروزد و به رضوان فرمان میدهد که بهشتهای هشت گانه را آزین بندد و میفرماید: ای میکائیل! صراط را بر روی دوزخ بگستران و ای جبرئیل! ترازوی عدالت را به زیر عرش قرار ده و ندا سرده: ای محمّد! امّت خود را برای حساب به پیش آور؛ سپس خداوند متعال فرمان میدهد تا هفت پل بر روی صراط قرار گیرد که هر پل، هفده هزار فرسخ درازا دارد و بر هر یک، هفتاد هزار فرشته ایستاده است و آنها زنان و مردان این امّت را بازخواست میکنند. بر نخستین پل از ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام و دوستی اهل بیت محمّد صلی الله علیه و آله میپرسند، هر که این با خود داشته باشد، همچون برقی تندرو از نخستین پل میگذرد و هر کس اهل بیت پیامبرش را دوست نداشته باشد، هرچند در نیکوکاری کردار هفتاد صدّیق را آورده باشد، با سر به سوی ژرفای دوزخ واژگون میشود، بر دومین پل درباره نماز، بر سومین پل درباره زکات، بر چهارمین پل درباره روزه، بر پنجمین پل درباره حج، بر ششمین پل درباره جهاد و بر هفتمین پل درباره عدل بازخواست میشوند. هر که از آنها بهرهای به همراه داشته باشد، همچون برقی تندرو از صراط می گذرد و هر کس نیاورده باشد، به عذاب دچار گردد و این همان کلام خداوند متعال است: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ»؛ یعنی ای گروه فرشتگان! آنها را (یعنی بندگان را) بر روی نخستین پل برای پرسش از ولایت علی و دوستی اهل بیت علیه السلام نگه دارید.

و از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره این آیه پرسیدند، ایشان فرمود: آنها را بر جای خود نگه میدارند و میپرسند: شما را چه شده؟ چرا همان گونه که در

1- [1] - تأویل الآیات، ج 3، ص 492، ح 1.

دنیا علیه علی یکدیگر را یاری کردید، در آخرت از یکدیگر پشتیبانی نمیکنید؟ خداوند متعال میفرماید: «بَلْ هُمُ الْیَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ»؛ یعنی در برابر عذاب. سپس خداوند متعال سخن آنها را حکایت میکند: «وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضٍ یَتَسَاءلُونَ -تا آن جا که فرمود- بِالْمُجْرِمِینَ».(1)

7) از محمّد بن اسحاق، و شعبی و اعمش و سعید بن جبیر و ابن عباس و ابو نعیم اصفهانی و حاکم حَسکانی و نطنزی و بزرگانی از اهل بیت علیه السلام روایت شده است که ایشان آیه «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ»را درباره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و دوستی اهل بیت علیهم السلام میدانند.(2)

8) شیخ در مصباح الانوار، به اسناد از عبد الله بن عباس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ایشان فرمود: چون روز قیامت فرا رسد، من و علی بر صراط میایستیم و هر یک شمشیری به دست میگیریم. هیچ یک از آفریدگان خدا از آن جا نگذرد، جز آن که از او درباره ولایت علی علیه السلام میپرسیم. هر کس بهرهای از آن داشته باشد نجات مییابد، وگرنه گردنش را میزنیم و او را در آتش میافکنیم. سپس آن حضرت علیه السلام کلام خداوند متعال را تلاوت فرمود: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ، مَا لَکُمْ لَا تَنَاصَرُونَ، بَلْ هُمُ الْیَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ».

9) و از وی در امالی، از محمّد بن محمّد، از ابو القاسم جعفر بن محمّد بن قولویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه ثمالی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روز قیامت، بنده در حضور خداوند قدم از قدم بر نمیدارد تا این که حق تعالی درباره چهار خصلت او را بازخواست کند: از عمرت، در چه راهی گذراندی؟ از جسمت، در چه راهی فرسودی؟ از مالت، از کجا به دست آوردی و در چه راهی خرج کردی؟ و از دوستی ما اهل بیت. مردی در آن میان عرض کرد: ای رسول خدا! نشان دوستی شما چیست؟ فرمود: دوست داشتن این شخص است، و دست خود را بر سر علی

1- [1] - مناقب،ج 2، ص 152.
2- [2] - مناقب، ج 2، ص 152.

بن ابی طالب علیه السلام گذاشت.(1)

10) و از طریق مخالفان، موفق بن احمد، از ابو الأحوص، از ابی اسحاق روایت کرده است که وی درباره کلام خداوند متعال: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ» گفت: یعنی درباره ولایت علی علیه السلام.

11) و از ابن شیرویه، از ابو سعید خُدری، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ» درباره ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام.(2) و از حِبری در کتابش، در حدیثی مرفوع به ابن عباس همین سخن روایت شده است.(3)

12) موفّق بن احمد در کتاب مناقب، به اسناد از ابو بَرزه، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ایشان فرمود: روز قیامت بنده قدم از قدم بر نمیدارد تا این که خداوند تبارک و تعالی درباره چهار چیز او را بازخواست کند: از عمرش که در چه راهی گذرانده، و از جسمش که در چه راهی فرسوده، و از مالش که از چه راهی به دست آورده و در چه راهی خرج کرده، و از دوستی ما اهل بیت. عمر بن خطّاب عرض کرد: پس از شما نشانه دوستی اهل بیت چیست؟ حضرت صلی الله علیه و آله در حالی که علی علیه السلام کنار ایشان نشسته بود، دستش را بر سر وی گذاشت و فرمود: پس از من نشانه دوستی من، دوستی این شخص است، و اطاعت از او اطاعت از من است و مخالفت با او مخالفت با من است.(4)

13) ثعلبی در تفسیر خود، از مجاهد، از ابن عباس، از ابو القاسم قشیری، در تفسیر خود از حاکم حافظ به اسناد وی از ابو بَرزه و ابن بُطّه در [کتاب] اِبانه اش از ابو سعید خُدری، همگی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کردهاند که ایشان فرمود: روز قیامت بنده قدم از قدم بر نمیدارد تا این که درباره چهار چیز بازخواست شود: از عمرش که در چه راهی گذرانده، و از جوانیاش که در چه راهی فرسوده، و از مالش که از چه راهی به دست آورده و در چه راهی خرج

1- [1] - امالی طوسی، ج 1، ص 124.
2- [2] - مناقب خوارزمی، ص 195.

3- [3] - تفسیر حبری، ص 312، ح 60.
4- [4] - مناقب خوارزمی، ص 35.

کرده، و از دوستی ما اهل بیت.(1)

14) و از ابن عباس، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: سوگند به کسی که مرا بر حق به پیامبری برانگیخت! خداوند از بنده هیچ کار نیکی را نمیپذیرد تا این که او را درباره دوستی علی بن ابی طالب بازخواست کند.(2)

15) علی بن ابراهیم گفت: کلام خداوند متعال: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ» یعنی درباره ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام است. «بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ» یعنی در برابر عذاب. سپس خداوند عزّ و جلّ سخن آنها را حکایت کرد و فرمود: «وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءلُونَ، قَالُوا إِنَّكُمْ كُنتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ» یعنی فلان کس و فلان کس «قَالُوا بَل لَّمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»، «فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ» عذاب را «فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ». و کلام حق تعالی «فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِى الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ» تا آن جا که فرمود: «َسْتَكْبِرُونَ» از جمله محکمات است، «وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله. خداوند به آنها پاسخ داد: «بَلْ جَاء بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ» یعنی پیامبرانی را که پیش از او آمدند. سپس خداوند از آن چه که برای مؤمنان فراهم ساخته است، حکایت کرد و فرمود: «أُوْلَئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ» یعنی در بهشت.(3)

16) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از محمّد بن اسحاق مدنی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «أُوْلَئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ، فَوَاكِهُ وَهُم مُّكْرَمُونَ» فرمود: خدمتگزاران آن را معلوم میکنند و پیش از آن که دوستان خدا آن را درخواست کنند، نزد ایشان میبرند؛ و امّا کلام خداوند عزّ و جلّ «فَوَاكِهُ وَهُم مُّكْرَمُونَ»، ایشان چیزی را در بهشت نمیخواهند، مگر آن که آن چیز را پیشکش ایشان میکنند.

1- [1] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 153.
2- [2] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 153.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 195

«لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنزَفُونَ (47) وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ...وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّی لَكُنتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ (57)»

«لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنزَفُونَ (47) وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ (48) كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ (49) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءلُونَ (50) قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّی كَانَ لِی قَرِينٌ (51) يَقُولُ أَئِنَّكَ لَمِنْ الْمُصَدِّقِينَ (52) أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا لَمَدِينُونَ (53) قَالَ هَلْ أَنتُم مُّطَّلِعُونَ (54) فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِی سَوَاء الْجَحِيمِ (55) قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدتَّ لَتُرْدِينِ (56) وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّی لَكُنتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ (57)»

[نه در آن فساد عقل است و نه ايشان از آن به بدمستی (و فرسودگی) می افتند. * و نزدشان (دلبرانی) فروهشته نگاه و فراخ ديده باشند. * (از شدت سپيدی) گويی تخم شتر مرغ (زير پر) ند * پس برخی شان به برخی روی نموده و از همديگر پرس وجو می كنند * گوينده ای از آنان می گويد: راستی من (در دنيا) همنشينی داشتم، * (كه به من) می گفت: آيا واقعاً تو از باوردارندگانی؟*آيا وقتی مرديم و خاک و (مشتی) استخوان شديم، آيا واقعاً جزا می يابيم؟* (مؤمن) می پرسد: آيا شما اطلاع داريد (كجاست؟) * پس اطلاع حاصل می كند، و او را در ميان آتش می بيند. * (و) می گويد: به خدا سوگند، چيزی نمانده بود كه تو مرا به هلاكت اندازی. * و اگر رحمت پروردگارم نبود، هرآينه من (نيز) از احضارشدگان بودم.]

1) علی بن ابراهيم: كلام خداوند متعال: «لَا فِيهَا غَوْلٌ» يعنی فساد و تباهی، «وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنزَفُونَ»؛ يعنی دستشان از آن كوتاه نميشود، «وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ»؛ يعنی پريان سِيه چشم كه ديده از نگريستن به پاكی و زيبايی آنها ناتوان ميماند، «كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ» يعنی دور از دسترس، «فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءلُونَ، قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّی كَانَ لِی قَرِينٌ، يَقُولُ أَئِنَّكَ لَمِنْ الْمُصَدِّقِينَ»؛ يعنی اين سخن را كه تو پس از مرگ زنده ميشوی، باور ميكنی؟ سپس او به همراهان خود گويد: «هَلْ أَنتُم مُّطَّلِعُونَ»، «فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِی سَوَاء الْجَحِيمِ» آن گاه به آن همنشين خود گويد: «تَاللَّهِ إِنْ كِدتَّ لَتُرْدِينِ، وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّی لَكُنتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ».(1)

2) سپس علی بن ابراهيم گفت: در روايت ابو جارود از حضرت امام محمّد باقر

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 195.

علیه السلام آمده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِی سَوَاء الْجَحِیمِ» فرمود: در میان دوزخ(1).

«أَفَمَا نَحْنُ بِمَیِّتِینَ (58) إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَی وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ (59)...وَتَرَکْنَا عَلَیْهِ فِی الْآخِرِینَ (78)»

«أَفَمَا نَحْنُ بِمَیِّتِینَ (58) إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَی وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ (59) إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ (60) لِمِثْلِ هَذَا فَلْیَعْمَلْ الْعَامِلُونَ (61) أَذَلِکَ خَیْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ (62) إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِینَ (63) إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِی أَصْلِ الْجَحِیمِ (64) طَلْعُهَا کَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّیَاطِینِ (65) فَإِنَّهُمْ لَآکِلُونَ مِنْهَا فَمَالِؤُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ (66) ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَیْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِیمٍ (67) ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَی الْجَحِیمِ (68) إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءهُمْ ضَالِّینَ (69) فَهُمْ عَلَی آثَارِهِمْ یُهْرَعُونَ (70) وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَکْثَرُ الْأَوَّلِینَ (71) وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِیهِم مُّنذِرِینَ (72) فَانظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذَرِینَ (73) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ (74) وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِیبُونَ (75) وَنَجَّیْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْکَرْبِ الْعَظِیمِ (76) وَجَعَلْنَا ذُرِّیَّتَهُ هُمْ الْبَاقِینَ (77) وَتَرَکْنَا عَلَیْهِ فِی الْآخِرِینَ (78)»

[(واز روی شوق می گوید:) آیا دیگر روی مرگ نمی بینیم،* جز همان مرگ نخستین خود؟ و ما هرگز عذاب نخواهیم شد؟*راستی که این همان کامیابی بزرگ است.* برای چنین (پاداشی) باید کوشندگان بکوشند.*آیا از نظر پذیرایی این بهتر است یا درخت زَقّوم؟ !* در حقیقت، ما آن را برای ستمگران (مایه آزمایش و) عذابی گردانیدیم.* آن، درختی است که از قعر آتش سوزان می روید،*میوه اش گویی چون کلّه های شیاطین است،* پس (دوزخیان) حتماً از آن می خورند و شکمها را از آن پر می کنند،* سپس ایشان را بر سر آن، آمیغی از آب جوشان است؛*آنگاه بازگشتشان بی گمان به سوی دوزخ است،*آنها پدران خود را گمراه یافتند،* پس ایشان به دنبال آنها می شتابند.*و قطعاً پیش از آنها بیشتر پیشینیان ب_____ه گمراهی افتادند* وحال آن که مسلماً در میانشان هشداردهندگانی

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 196.

فرستادیم.* پس ببین فرجام هشدارداده شدگان چگونه بود.* به استثنای بندگان پاکدل خدا.*و نوح، ما را ندا داد، و چه نیک اجابت کننده بودیم.*و او و کسانش را از اندوه بزرگ رهانیدیم.* و (تنها) نس__ل او را باقی گذاشتیم.* و در میان آیندگان (آوازه نیک) او را بر جای گذاشتیم.*]

1) حسین بن سعید در کتاب زهد، از نضر بن سوید، از دُرُست، از ابو مَغرا، از ابو بصیر روایت کرده است که وی گفت: به یاد دارم کسی از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: وقتی خداوند بهشتیان را به بهشت و دوزخیان را به دوزخ در میآورد، مرگ را به شکل یک قوچ میآورند و آن را میان بهشت و دوزخ نگه میدارند؛ سپس منادی آن چنان که تمامی آن دو گروه بشنوند، ندا میدهد: ای بهشتیان! ای دوزخیان! چون آنها این ندا را بشنوند، همگی به سویش رو می کنند؛ آن گاه به آنها می گوید: آیا میدانید این چیست؟ این همان مرگی است که در دنیا از آن در هراس بودید. بهشتیان میگویند: خداوندا! راه مرگ را بر ما باز مکن. دوزخیان میگویند: خداوندا! راه مرگ را بر ما باز کن. سپس مرگ را همچون گوسفندی سر میبرند و منادی ندا سر میدهد: هرگز مرگی در کار نیست، جاودانگی را باور کنید. در آن دم بهشتیان چنان شادمان میشوند که اگر بنا بود کسی در آن روز از شادی جان دهد، هر آینه همگی جان میسپردند؛ سپس حضرت علیه السلام این آیات را تلاوت فرمود: «أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ، إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ، إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلْ الْعَامِلُونَ» و از نهاد دوزخیان چنان آهی برآید که اگر بنا بود کسی از ناله جان دهد، هر آینه همگی جان میباختند و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است: « وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ»(1) [و آنان را از روز حسرت بیم ده آنگاه که داوری انجام گیرد].

2) علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن مهزیار و حسن بن محبوب، از نضر بن سوید، از درست، از ابو بصیر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: وقتی بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ درآیند، مرگ را نزدشان میآورند و میان بهشت و دوزخ همچون قوچی سر میبرند. سپس به آنها میگویند: جاودان باشید که هرگز مرگی در کار نیست؛ آن گاه بهشتیان میگویند:

1- [1] - مریم/ 39 و الزهد، ص 100، ح 273.

«أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ، إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ، إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ، لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلْ الْعَامِلُونَ». سپس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «أَذَلِکَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ، إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِّلظَّالِمِينَ» فتنه در این جا به معنای عذاب است، «إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِی أَصْلِ الْجَحِيمِ، طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ، فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِؤُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ» این از محکمات است، «ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ» یعنی عذابی در پی عذاب (عذابی پیوسته) «ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ، إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءهُمْ ضَالِّينَ، فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ» یعنی دنباله روی میکنند «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِم مُّنذِرِينَ» یعنی پیامبران را «فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ» یعنی امّت های هلاک شده، سپس خداوند عزّ و جلّ از ندای پیامبران یاد میکند: «وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ» تا آن جا که فرمود: «فِی الْآخِرِينَ».(1)

3) سپس علی بن ابراهیم گفت: در روایت ابو جارود از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام آمده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمْ الْبَاقِينَ» فرمود: حق و پیامبری و کتاب آسمانی و ایمان در دودمان نوح به جای ماند، امّا همه کسانی که از فرزندان آدم بر روی زمین زندگی میکنند، از فرزندان نوح نیستند؛ چرا که خداوند متعال در کتاب خود فرمود: «قلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَکَ إِلاَّ مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» [فرمودیم در آن (کشتی) از هر حیوانی یک جفت با کسانت حمل کن، مگر کسی که قبلاً درباره او سخن رفته است] در میان آنها «وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلاَّ قَلِيلٌ» [و کسانی که ایمان آورده اند و با او جز (عده) اندکی ایمان نیاورده بودند](2) و نیز فرمود: «ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ» [(ای) فرزندان کسانی که (آنان را در کشتی) با نوح برداشتیم](3).

4) ابن بابویه، از محمّد بن علی ماجیلویه و محمّد بن موسی بن متوکل و احمد بن محمّد بن یحیی عطار، همگی، از محمّد بن یحیی عطار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمّد بن اورمه، از محمّد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عمرو، از عبد الحمید بن ابی دیلم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 196.
2- [2] - هود/ 40.
3- [3] - اسراء/ 3 و تفسیر قمی، ج 2، ص 196.

کرده است که ایشان فرمود: پس از آن که نوح از کشتی فرود آمد، پنجاه سال زندگی کرد؛ سپس جبرئیل [از سوی خداوند متعال] نزد وی آمد و گفت: ای نوح! پیامبری تو به پایان رسید و روزگارت به سرآمد. اسم اکبر و میراث دانش و نشانههای دانش پیامبری خود را در نظر آور و به پسرت سام واگذار کن؛ چرا که من زمین را بر جای نمیگذارم، جز آن که دانایی در آن باشد تا راه فرمان برداری از من به وسیله او شناخته شود و چون پیامبری رخت از جهان بربست، تا برانگیخته شدن پیامبری دیگر، او راه نجات باشد و هرگز مردمان را بدون حجتی که به سوی من فراخواند و به راه من رهنمون شود و از امر من آگاه باشد، وانگذاردهام. من در میان هر قوم راهنمایی مقدّر کردهام که نیکبختان به دست او هدایت میشوند و او حجتی بر سیهبختان است.

امام صادق علیه السلام فرمود: این گونه نوح علیه السلام، اسم اکبر و میراث دانش و نشانههای دانش پیامبری خود را به پسرش سام واگذار کرد، امّا حام و یافث دارای هیچ دانشی نبودند که از آن بهرهمند شوند. نوح علیه السلام نوید ظهور هود علیه السلام را به ایشان داد و فرمان داد تا از او پیروی کنند و هر سال وصیت او را بگشایند و آن را بخوانند و همان روز را عید بگیرند، همان گونه که آدم علیه السلام به آنها دستور داده بود؛ امّا فرزندان حام و یافث ستمگری پیشه کردند و فرزندان سام بدین سبب دانشی را که نزد خود داشتند، پنهان کردند و این چنین پس از نوح، دولت حام و یافث بر سام چیره شد و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است: «وَتَرَکْنَا عَلَیْهِ فِی الْآخِرِینَ»؛ یعنی پس از نوح دولت ستمگران بر جای ماند و خداوند متعال، محمَّد صلی الله علیه و آله را (در چیره شدن) بر آنها یاری کرد. سِند و هند و حَبَش از فرزندان حام، و عرب و عجم از فرزندان سام زاده شدند و در روزگار حضرت محمّد صلی الله علیه و آله دولت اینان بر آنها چیره شد و در میان فرزندان سام، وصیت نوح از دانایی به دانایی دگر ارث رسید، تا این که خداوند عزّ و جلّ حضرت هود علیه السلام را برانگیخت. (1)

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ج 1، ص 135، ح 3.

«وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ (83) »

[و بی گمان، ابراهیم از پیروان اوست.]

1) علی بن ابراهیم، از ابو عباس، از محمّد بن احمد، از محمّد بن عیسی، از نضر بن سوید، از سماعه، از ابو بصیر روایت کرده است که وی گفت: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: «این اسم مبارکتان باد!» عرض کردم: فدایت شوم! کدام اسم؟ فرمود: «شیعه». عرض شد: مردم به خاطر این اسم ما را سرزنش میکنند. فرمود: آیا نشنیدهای که خداوند متعال فرمود: «وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ» و نیز فرمود: «فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِی مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ»(1) [آن کس که از پیروانش بود بر ضد کسی که دشمن وی بود از او یاری خواست]، پس این اسم مبارکتان باشد.(2)

2) شرف الدین نجفی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: کلام خداوند عزّ و جل: «وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ» یعنی ابراهیم از شیعیان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از این رو از شیعیان علی علیه السلام است، هر کس شیعه علی باشد، شیعه پیامبر صلی الله علیه و آله میباشد.(3)

3) وی گفت: روایتی که در ادامه میآید، این تأویل را که ابراهیم شیعه امیر مؤمنان است، تأیید میکند: شیخ محمّد بن عباس، از محمّد بن وَهبان، از ابو جعفر محمّد بن علی بن رحیم، از عباس بن محمّد، از پدرش، از حسن بن علی بن ابو حمزه، از پدرش، از ابو بصیر یحیی بن ابی القاسم روایت کرده است که وی گفت: جابر بن یزید جعفی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از تفسیر آیه «وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ» پرسید، ایشان فرمود: هنگامی که خداوند سبحان، ابراهیم علیه السلام را آفرید، دیدگان او را گشود، ابراهیم نظر افکند و در کنار عرش نوری بدید، عرض کرد: خداوندا! این نور چیست؟ خداوند فرمود: این نور محمد، برگزیده آفریدگان من است. در کنار آن نور، نور دیگری دید، عرض کرد: خداوندا! این نور چیست؟ خداوند فرمود: این نور علی بن ابی طالب، یاور دین من است. در کنار آن

1- [1] - قصص/ 15.

2- [2] - تفسير قمى، ج 2، ص 196.
3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 495، ح 8.

دو نور، سه نور دیگر دید، عرض کرد: خداوندا! این نورها چیست؟ خداوند فرمود: این نور فاطمه است. او دوست داران خود را از آتش دوزخ دور میگرداند و نیز نور دو فرزند او، حسن و حسین میباشد. ابراهیم نُه نور دیگر دید که ایشان را در میان گرفته بودند، عرض کرد: خداوندا! این نورهای نُه گانه چیست؟ خداوند فرمود: ای ابراهیم! اینان امامانی از فرزندان علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها میباشند.

ابراهیم علیه السلام عرض کرد: خداوندا! به حق آن پنج تن، این نُه تن را به من معرفی کن. خداوند فرمود: ای ابراهیم! اولین ایشان علی بن حسین، و پسر او محمّد، و پسر او جعفر، و پسر او موسی، و پسر او علی، و پسر او محمّد، و پسر او علی، و پسر او حسن، و پسر او حجت قائم علیهم السلام است. ابراهیم علیه السلام عرض کرد: خداوندا و مهترا! نورهایی می بینم که گرداگرد ایشان حلقهزدهاند و کسی جز تو نمیتواند آنها را بشمارد. خداوند فرمود: ای ابراهیم! اینان شیعیان ایشان هستند، شیعه امیر مؤمنان علی بن ابی طالب. ابراهیم علیه السلام عرض کرد: شیعیان او چگونه شناخته میشوند؟ خداوند فرمود: پنجاه و یک رکعت نماز گزاردن، خواندن بسم الله الرحمن الرحیم با صدای بلند، قنوت خواندن پیش از رکوع و انگشتر در دست راست کردن. آن گاه ابراهیم عرض کرد: خداوندا! مرا از شیعیان امیر مؤمنان قرار ده. از این رو خداوند در کتاب خود فرمود: «وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ»(1).

4) سپس شرف الدین گفت: روایتی که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در ادامه میآید نیز بر این امر دلالت دارد که ابراهیم علیه السلام و تمامی پیامبران و فرستاده شدگان از شیعیان اهل بیت علیهم السلام میباشند. ایشان فرمود: هیچ کس جز خدا و رسول او و ما و شیعیان ما به جای نمیماند، مگر آن که در آتش دوزخ افکنده شود(2).

5) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر کلام خداوند متعال: «بَلَى

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 496، ح 9.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 497، ح 10.

مَن کَسَبَ سَیِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ»(1) [آری، کسی که بدی به دست آورد و گناهش او را در میان گیرد] فرمود: گناهی که او را در میان میگیرد، همان گناهی است که او را از جرگه دین خدا خارج میکند و از ولایت او بیبهره میسازد و در خشم او میافکند. آن گناه، شرک و کفر به خدا و کفر به پیامبری محمّد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و کفر به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است که هر گوشه آن او را در میان میگیرد؛ یعنی کردارش را فرا میگیرد و همه را باطل میکند و از بین میبرد. کسانی که به این گناه فراگیر دست میازند، اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دوست داشتن علی علیه السلام کاریست نیک که با وجودش هیچ گناهی- اگرچه بزرگ باشد- زیانی نمیرساند، جز این که دوستدار او به سختی های دنیا دچار گردد تا از گناه پاک شود و به برخی از عذاب های آخرت گرفتار گردد تا این که با شفاعت سروران پاک و پاک دامن خویش از آن رهایی یابد و دوست داشتن دشمنان علی و مخالفت با او گناهی است که با وجودش هیچ چیز بهرهای نمیرساند، جز این که دشمنان او در دنیا به خاطر طاعاتشان از نعمت و تندرستی و آسودگی بهرهمند گردند و چون به آخرت درآیند، تنها عذاب پایدار است که نصیبشان میشود. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا هر کس ولایت علی را انکار کند، هرگز بهشت را با چشم خود نمیبیند؛ جز این که به بهشت مینگرد تا بداند اگر دوستدار علی میبود، بی شک آن جا سرا و اقامتگاه و جایگاهش میشد، و این گونه افسوس و پشیمانی بر او افزون میگردد. همانا کسی که علی علیه السلام را دوست بدارد و از دشمنانش بیزاری جوید و دوستانش را پاس دارد، هرگز دوزخ را به چشم خود نمیبیند؛ جز این که به دوزخ مینگرد و به او میگویند: اگر شیوهای جز این داشتی، بی شک این جا اقامتگاه تو میشد و اگر او ستمی جز کفر به علی علیه السلام بر خود کرده باشد، دمی از آتش دوزخ به او میرسد تا به سان گرمابهای که چرک از او میزداید، او را پاک گرداند و آن گاه با شفاعت دوستان خود از آن جا (به بهشت) منتقل می شود. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جماعت شیعه ما! دیر یا زود بهشت شما را درخواهد یافت، امّا در به دست آوردن درجات

1- [1] - بقره/ 81.

آن از هم پیشی گیرید.

عرض شد: آیا از میان دوستداران شما و دوستداران علی علیه السلام کسی به دوزخ میرود؟ فرمود: هر کس جان خود را به مخالفت با محمّد و علی آلوده کرده باشد و در حرام خدا افتاده باشد و به مردان و زنان مؤمن ستم روا داشته باشد و از احکام شریعت اسلام سرباز زده باشد، در روز قیامت آلوده و چرکین وارد میشود و در آن جا محمّد و علی به او میفرمایند: ای فلان کس! تو چرکین و آلودهای، پس شایسته همنشینی با دوستان برگزیده خود و هم آغوشی پریان خوب رو و (همراهی با) فرشتگان درگاه خداوند نمیباشی و به آن چه در این جا فراهم است، دست نمییابی، مگر این که آن چه در این جا برپا شده، تو را از گناهانت پاک گرداند؛ آن گاه به بالاترین طبقه آتش دوزخ درآید و به سزای برخی از گناهانش در عذاب افتد. تنی دیگر از آنها به سزای برخی از گناهانش به سختیهای محشر گرفتار شود. سپس فرستادگان دوستانش که از زمره نیکان شیعه میباشند، همچون پرندهای که دانه بر می چیند، او را از آن میان بر می گیرند.

تنی دیگر از ایشان که بار گناهانش کمتر و سبک تر است، در دنیا به دست فرمانروایان و دیگر کسان در تنگنا و گرفتاری میافتد و درد و رنج به جسمش راه مییابد تا گناهانش زدوده شود، و در حالی به قبر سرازیر گردد که از گناه پاک شده است.

تنی دیگر از ایشان چون در آستانه مرگ قرار گیرد، مرگش به درازا میکشد و جان سپردنش دشوار میگردد و این چنین تاوان گناه پس میدهد. اگر چیزی از گناهانش بر جای بماند و بر او سنگینی کند، در همان روز به دل درد و لرز دچار می شود. پس اطرافیانش اندک میشوند و به خواری میافتد و این چنین تاوان گناه پس میدهد. اگر باز چیزی از گناهانش بر جای بماند، پس از مرگ، او را میآورند و به خاک میسپارند و با گور بر جا میگذارند و از مزارش پراکنده میشوند و این چنین از گناه پاک میشود. اگر بار گناهانش بیشتر و سنگینتر باشد، سختیهای عرصات قیامت آن را از او می زداید، اگر باز به گناهانی بیشتر و بزرگتر آلوده باشد، طبقات بالای دوزخ گناهانش را پاک میکند. اینان در میان دوستداران ما سختترین عذاب را میکشند و بزرگترین گناهان را دارند و البته آنها شیعه ما نامیده نمیشوند، بلکه دوستدار ما و دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما نام می

ص:684

گیرند، چرا که شیعه ما کسی است که از ما پیروی کند و نشانههای ما را در پیش گیرد و به کردار ما اقتدا کند.(1)

6) حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: مردی به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول خدا! فلان کس به حریم همسایهاش چشم میاندازد و اگر انجام کار حرامی برایش دست دهد، از آن دوری نمیکند. رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین شد و فرمود: او را نزد من آورید. مرد دیگری گفت: ای رسول خدا! او از شیعیان شماست که به ولایت شما و علی علیه السلام باور دارد و از دشمنانتان بیزاری میجوید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نگو او شیعه ماست، این دروغ است. همانا شیعه ما کسی است که از ما پیروی کند و کردار ما را در پیش گیرد، حال آن که آن چه درباره آن مرد بیان کردی، در کردار ما نیست.

مردی به امیرمؤمنان علی علیه السلام عرض کرد: فلان کس که از شیعیان شماست، با انجام گناهان بزرگ جان خود را به تباهی میکشد. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: با این سخن، یک یا دو دروغ بر تو نوشته شد؛ اگر او در گناه، جان خود را به تباهی کشد و ما را دوست بدارد و از دشمنان ما بیزار باشد، یک دروغ بر تو نوشته شده، چرا که چنین کسی دوست دار ماست و شیعه ما نیست؛ و اگر او دوست دوستان ما و دشمن دشمنان ما باشد، امّا برخلاف گفته تو با انجام گناه، جان خود را به تباهی نکشد، باز یک دروغ بر تو نوشته شده است؛ چرا که او در گناه به تباهی نیفتاده است؛ حال اگر نه گناه کار باشد و نه ما را دوست بدارد و نه با دشمنان ما دشمنی کند، این گونه دو دروغ بر تو نوشته شده است.

مردی به همسر خود گفت: نزد حضرت فاطمه سلام الله علیها، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله برو و از ایشان درباره من بپرس: آیا من از شیعیان شما هستم یا خیر؟ آن زن از حضرت سلام الله علیها پرسید و ایشان فرمود: به او بگو: اگر به آن چه تو را به آن فرمان دادهایم عمل می کنی و از آن چه که درباره آن به تو هشدار دادهایم میپرهیزی، تو در زمره شیعیان ما هستی، وگرنه هرگز از ایشان نمی باشی.

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 304، ح 147- 149.

زن بازگشت و شوی خود را باخبر ساخت. مرد گفت: ای وای بر من! کیست آن که از گناه و لغزش به دور باشد؟ اگر این چنین است من در آتش دوزخ ماندگار خواهم بود؛ چرا که هر کس شیعه اهل بیت نباشد، در آتش دوزخ تا ابد خواهد ماند. آن زن نزد حضرت فاطمه سلام الله علیها بازگشت و سخن شوی خود را به ایشان عرض کرد. حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود: این چنین نیست. شیعیان ما از برترین اهالی بهشت هستند، اما دیگر دوستداران ما و دوستان دوستان ما و دشمنان دشمنان ما و کسانی که با قلب و زبان از ما فرمان میبرند، اگر از دستورات ما سرپیچی کنند و از کارهای ناپسندی که ایشان را از آن بازداشتهایم، دوری نکنند، در زمره شیعیان ما نیستند، با این حال اینان نیز به بهشت راه مییابند؛ البته پس از آن که در گرفتاریها و ناگواریهای دنیا و یا در سختیهای گوناگون عرصات قیامت و یا در عذاب طبقه بالای دوزخ از گناه پاک شوند، تا آن جا که ما با مهر خود ایشان را از آن جا رهایی بخشیم و در کنار خود جای دهیم.

مردی به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! من شیعه شما هستم. حضرت علیه السلام به او فرمود: ای بنده خدا! اگر در دستورها و هشدارهای ما فرمانبردار ما بوده باشی، راست گفتهای؛ امّا اگر چنین نبودهای، با ادعای مقام والایی که سزاوار آن نیستی، بر گناهان خود میفزای و نگو من شیعه شما هستم، بلکه بگو: من از دوستان و دوستداران شما و دشمن دشمنان شما هستم تا این گونه در نیکی و نیک فرجامی به سر بری.

و مردی به حضرت امام حسین علیه السلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! من شیعه شما هستم. حضرت علیه السلام به او فرمود: از خدا پروا کن و هرگز چیزی را ادعا نکن که خداوند در پاسخت بگوید: دروغ گفتی و با این ادعا در گناه افتادی. شیعیان ما کسانی هستند که دلهایشان از هر گونه نیرنگ و کینه و تباهی پاک باشد؛ بنابراین بگو: من از دوستان و دوستداران شما هستم.

و مردی به حضرت امام سجاد علیه السلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! من شیعه بیریای شما هستم. حضرت علیه السلام به او فرمود: ای بنده خدا! اگر چنین باشد، تو همانند ابراهیم خلیل علیه السلام هستی، کسی که خداوند متعال درباره اش فرمود: «وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ، إِذْ

جَاء رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»، پس اگر دلت همچون دل اوست، تو از شیعیان ما هستی و اگر دلت همچون دل او نیست، حال آن

ص:686

که او دلش از نیرنگ و کینه پاک بود، تو از دوستداران ما هستی؛ امّا اگر خود بدانی که به دروغ این سخن را گفتهای، هر آینه چنان به درد فلج گرفتار شوی که تا لحظه مرگ از آن رهایی نیابی و یا به جذام دچار گردی تا این گونه کفاره چنین دروغی را بدهی.

مردی بر مردی دگر فخر فروخت، او گفت: آیا بر من فخر میفروشی، حال آن که من شیعه محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک محمّد هستم؟ در آن دم حضرت امام محمّد باقر علیه السلام به او فرمود: به پروردگار کعبه سوگند! آن چه که به خاطرش خود را بزرگ دانستی، دروغ فریبکارانهای بیش نبود. ای بنده خدا! آیا بیشتر دوست داری مالت را برای خود خرج کنی یا این که آن را در راه نیاز برادران مؤمنت بپردازی؟ عرض کرد: البته برای خودم. حضرت علیه السلام فرمود: پس تو شیعه ما نیستی؛ زیرا ما بیشتر از آن که دوست داشته باشیم مالمان را برای خود خرج کنیم، دوست می داریم آن را در راه نیاز مدّعیان برادری خود بپردازیم. بنابراین بگو: من از دوستداران شما هستم، همانان که امید دارند به خاطر دوست داشتن شما نجات یابند.

به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض شد: امروز عمّار دهنی نزد ابن ابی لیلی، قاضی کوفه، در موردی گواهی داد. قاضی به او گفت: ای عمّار! برخیز که ما تو را میشناسیم و گواهی تو را نمیپذیریم؛ چرا که تو رافضی هستی. عمّار برخاست، در حالی که شانههایش میلرزید و سخت میگریست. ابن ابی لیلی به او گفت: تو مردی از اهل دانش و حدیث هستی، اگر خوش نداری که به تو رافضی گفته شود، دست از این مرام بردار تا در زمره برادران ما باشی. عمّار به او گفت: ای فلانی! سوگند به خدا! هرگز در راهی که تو میپیمایی، گام نمیگذارم و این اشک را، هم به حال تو و هم به حال خود میریزم. بر خود میگریم، چرا که تو مرا به مقامی والا نسبت دادی، حال آن که سزاوار آن نیستم، پنداشتی که من رافضی هستم. وای بر تو! حضرت امام جعفر صادق علیه السلام برایم نقل فرمود: نخستین کسانی که رافضی نام گرفتند، ساحرانی بودند که پس از دیدن معجزه عصای موسی علیه السلام به وی ایمان آوردند و از او خشنود شدند و راه او را در پیش گرفتند و فرمان فرعون را واگذاردند و به هر آن چه بر سرشان آمد، گردن نهادند. از این رو فرعون ایشان را رافضی نامید؛ چرا که آئین او را رفض و رد کردند. پس رافضی

کسی است که هر آن چه را خداوند متعال ناپسند شمرده است رد کند و به هر آن چه خداوند متعال فرمان داده، عمل کند. امّا چنین کسی در این روزگار کجاست؟ آری، بر حال خود میگریم؛ چرا که سخت میترسم خداوند عزّ و جلّ بر باطنم نظر افکند، حال آن که من چنین نام والایی را بر خود پذیرفتهام و بدین سبب پروردگار عزّ و جلّ مرا مجازات کند و بگوید: ای عمّار! آیا به راستی همان گونه که او گفت تو رافضی هستی و سخنان یاوه را رد کردهای و به فرمانهای من عمل نمودهای؟ پس در آن جا اگر خداوند متعال بر من آسان گیرد، این ادعا از مقام من میکاهد و اگر حق تعالی بر من سخت گیرد، این ادعا مرا در کیفری جان فرسا گرفتار میکند، مگر این که دوستانم با شفاعت خود مرا دریابند؛ و امّا بر تو میگریم چون بر من نامی نهادی که سزاوارش نیستم و این گونه دروغی بس بزرگ گفتی و دلم برایت میسوزد؛ چرا که والاترین اسم را دگرگون کردی و آن را زبونترین اسم ساختی و این گونه خود را در عذاب خداوند متعال انداختی. چگونه اندامت عذاب خداوند را به سبب چنین سخنی برمیتابد؟ آن گاه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: اگر عمّار بار گناهی بزرگتر از آسمانها و زمینها میداشت، بدون شک این سخنان همه را از او میزدود. همانا این سخنان در پیشگاه خداوند چنان بر کردار نیک او میافزاید که هر ذرّهای از آن را هزار بار بزرگتر از تمامی دنیا میسازد.

به حضرت امام موسی کاظم علیه السلام عرض شد: در بازار بر مردی گذشتیم که میگفت: من از شیعیان بیریای محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان او علیهم السلام هستم. او برای فروش لباسی ندا سر میداد که هر کس پول بیشتری بدهد، آن را به او می فروشد. حضرت علیه السلام فرمود: کسی که ارزش جان خود را بداند، جاهلانه آن را تباه نمیکند. آیا میدانید مَثَل این کس چیست؟ او همچون کسی است که میگوید: من همانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار هستم، امّا کم فروشی میکند و با نیرنگ، عیب کالای خود را از چشم خریدار پنهان میکند و به هنگام خرید چیزی، قیمتی شگفت پیشنهاد میکند؛ بنابراین، پرداخت چنین قیمتی بر او واجب میشود، امّا وقتی دیگر خریداران میروند، به فروشنده میگوید: کالا را تنها به فلان قیمت میخرم و قیمتی میگوید که آن چه بایست بدهد، نیست؛ آیا چنین کسی همانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار است؟! پناه بر خدا که چنین باشد. امّا چنین کسی میتواند بگوید: من دوستدار محمّد صلی الله علیه و آله و

خاندان او هستم و دوست دوستان ایشان و دشمن دشمنان ایشان میباشم.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: چون ولایت عهدی به حضرت امام رضا علیه السلام رسید، روزی دربان حضرت علیه السلام خدمت ایشان رسید و عرض کرد: گروهی بر در ایستادهاند و اجازه ورود میخواهند و میگویند: ما از شیعیان علی علیه السلام هستیم. حضرت علیه السلام فرمود: من به کاری مشغولم، آنان را بازگردان. دربان رفت و آنان را جواب کرد. چون روز دوم شد، باز آمدند و همان سخن را گفتند و حضرت نیز همان را فرمود و دربان، آنان را جواب کرد و آنها رفتند و دوباره آمدند و تا دو ماه همین سخن را گفتند و دربان آنها را جواب میکرد. در آخر آنان از شرفیابی ناامید شدند و به دربان گفتند: به مولای ما بگو: ما شیعیان پدرت علی بن ابی طالب علیه السلام هستیم و از آن جا که ما را به حضور خود نپذیرفتهای، دشمنانمان بر ما شاد شدهاند، ما این بار باز میگردیم و به ناچار از دیار خود میگریزیم، چرا که از این برخورد به شرمساری و خواری افتادهایم و دیگر نمیتوانیم رنج سرزنش دشمنان خود را برتابیم. حضرت امام رضا علیه السلام به دربان فرمود: بگذار تا وارد شوند. آنان وارد شدند و سلام کردند، امّا حضرت علیه السلام به آنان اجازه نشستن نداد. از این رو بر پا ماندند و عرض کردند: ای پسر رسول خدا! این چه جفا و ذلّتی است که پس از چنین انتظاری سخت بر ما روا میداری؟ آیا پس از این هیچ آبرویی بر ما میماند؟ حضرت علیه السلام فرمود: این آیه را بخوانید: «وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ»(1) [و هر (گونه) مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست و (خدا) از بسیاری درمی گذرد]، من تنها به پروردگارم عزّ و جلّ و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و به امیرمؤمنان و پس از وی به پدران پاک دامن خود اقتدا کردم، ایشان شما را سرزنش کردهاند و من نیز از آنها پیروی کردم.

عرض کردند: چرا ای پسر رسول خدا؟ فرمود: چون ادعا کردید که شیعه امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام هستید. وای بر شما! شیعه علی، حسن و حسین علیهم السلام و سلمان و مقداد و ابوذر و عمّار و محمّد بن ابی بکر بودند، همانان که از هیچ یک از فرمانهای علی سرپیچی نکردند و برخلاف هیچ یک از

1- [1] - شوری/ 30.

هشدارهای او عمل نکردند، امّا شما اینک میگویید شیعه او هستید، حال آن که در بیشتر کردارتان از او سرپیچی می کنید و در بسیاری از واجبات کوتاهی میکنید و در ادای بسیاری از حقوق برادرانتان در پیشگاه خدا سستی میورزید و در آن جا که نباید، تقیه میکنید و در آن جا که باید، تقیه را وا میگذارید، اگر گفته بودید دوستان و دوستداران علی و دوست دوستان او و دشمن دشمنان او هستید، سخنتان را نا به جا نمییافتم، امّا مقامی والا بر خود ادعا کردید که اگر کردارتان، گفتارتان را تأیید نکند، به هلاکت میافتید، مگر این که مهر پروردگارتان شما را دریابد. عرض کردند: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! از آن چه گفتیم به درگاه خدا آمرزش میطلبیم و توبه میکنیم و زین پس آن چه را به ما آموختی بر زبان میآوریم: ما دوستداران شما و دوستداران دوستان شما و دشمنان دشمنان شما میباشیم. حضرت علیه السلام فرمود: اکنون خوش آمدید، ای برادران و دوستان من! بالا بیایید، بالا بیایید. حضرت علیه السلام همچنان آنها را بالا بُرد تا همه را کنار خود نشاند، آن گاه به دربان خود فرمود: چند بار ایشان را جواب کردی؟ دربان عرض کرد: شصت بار. فرمود: شصت بار پی در پی بر ایشان وارد شو و سلام کن و سلام مرا به ایشان برسان؛ چرا که با آمرزش طلبی و توبهای که کردند، گناهانشان زدوده شد و به خاطر دوستی و محبّت ایشان با ما، شایسته ارجمندی شدند. به امور ایشان و خانوادههایشان رسیدگی کن و از مال و دهش و هدایا بهره مندشان ساز و زیانهایشان را برطرف کن.

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: مردی شادمان به خدمت حضرت امام جواد علیه السلام رسید، حضرت به او فرمود: از چه رو شادمانی؟ عرض کرد: ای پسر رسول خدا! شنیدم که پدرتان فرمود: سزاوارترین روز برای شادی بنده، روزی است که در آن، خداوند به او توفیق میدهد تا به برادران مؤمنش صدقه دهد و دهش نماید و نیاز ایشان را برطرف سازد. امروز ده تن از برادران نیازمند مؤمن که همه دارای زن و فرزند بودند، از فلان دیار و فلان دیار نزد من آمدند. من به تک تک ایشان چیزی عطا کردم و از این روست که شادمانم. حضرت علیه السلام فرمود: به جان خود سوگند! تو سزاوار این شادی هستی، اگر کار نیک خود را تباه نکرده باشی یا در آینده آن را تباه نکنی. مرد عرض کرد: چگونه ممکن است آن را تباه کنم، حال آن که من شیعه بیریای شما هستم؟ فرمود: اکنون تو نیکی خود را

در حق برادران و دوستانت تباه کردی. عرض کرد: چگونه ای پسر رسول خدا؟ حضرت علیه السلام فرمود: این کلام خداوند عزّ و جلّ را قرائت کن: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تُبْطِلُواْ صَدَقَاتِكُم بِالْمَنِّ وَالأذَى»(1) [ای کسانی که ایمان آورده اید! صدقه های خود را با منّت و آزار، باطل مکنید]. آن مرد عرض کرد: ای پسر رسول خدا! من بر آن گروهی که به ایشان صدقه دادم، هیچ منّتی نگذاشتم و هیچ آزاری نرساندم. آن حضرت علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرمود: «لاَ تُبْطِلُواْ صَدَقَاتِكُم بِالْمَنِّ وَالأذَى» و نفرموده است: آن را با منّت گذاشتن بر کسانی که به ایشان صدقه دادهاید و یا با آزار رساندن به ایشان از بین نبرید و نفرمود که آزار رساندن فقط در این جاست. آیا در نظرت آزار رساندن به آن گروه که به ایشان صدقه دادی، گناهی بزرگتر است یا آزار رساندن به فرشتگان نگهبانت و فرشتگان درگاه الهی که پیرامون تو میآیند یا آزار رساندن به ما؟ عرض کرد: ای پسر رسول خدا! البته آزار رساندن به شما و فرشتگان. حضرت علیه السلام فرمود: تو هم من و هم آنان را آزار دادی و صدقهات را تباه کردی. عرض کرد: چرا؟ فرمود: چون گفتی: چگونه ممکن است آن را تباه کنم، حال آن که من شیعه بیریای شما هستم؟! وای بر تو! آیا میدانی شیعه بیریای ما کیست؟ عرض کرد: نه. فرمود: شیعیان بیریای ما، حَزقیل، همان مؤمن خاندان فرعون و یا صاحب یاسین، همان که خداوند دربارهاش فرمود: « وَجَاء مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَهِ رَجُلٌ يَسْعَى»(2) [(در این میان) مردی از دورترین جای شهر دوان دوان آمد] و سلمان و ابوذر و مقداد و عمّار میباشند. آیا خود را با ایشان یکسان پنداشتی؟ آیا این چنین ما و فرشتگان را نیازردی؟ مرد عرض کرد: از خدا آمرزش میخواهم و به درگاهش توبه میکنم؛ امّا باید چه بگویم؟ حضرت علیه السلام فرمود: بگو: من از دوستان و دوستداران شما و دشمن دشمنان شما و دوست دوستان شما هستم. مرد عرض کرد: زین پس چنین میگویم، ای پسر رسول خدا! من از سخنی که شما و فرشتگان ناپسندش شمردید، توبه کردم؛ زیرا شما آن را ناروا ندانستید، جز بدان سبب که در نظر خداوند عزّ و جلّ ناروا بوده است. حضرت امام جواد علیه السلام فرمود: اکنون پاداش بخشش

1- [1] - بقره/ 264.
2- [2] -یس/ 20.

هایت به سوی تو بازگشت و تباهی از تو دور شد.(1)

7) ابو یعقوب یوسف بن زیاد و علی بن سیار روایت کردند: شبی در اتاق حضرت امام حسن عسکری علیه السلام خدمت ایشان بودیم؛ در آن زمان حاکم آن سامان، آن حضرت (علیه السلام) را بسیار گرامی میداشت و اطرافیان وی، ایشان را بسیار ارج مینهادند. در همان حال حاکم شهر یعنی حاکم جِسرَین، در حالی که مردی را دست بسته به همراه داشت، از آن جا میگذشت. امام حسن عسکری علیه السلام از دریچه اتاق خود بیرون را مینگریست. چون حاکم، آن حضرت (علیه السلام) را دید، به احترام ایشان از چهارپای خود پیاده شد. امام حسن عسکری علیه السلام به او فرمود: به جای خود برگرد. او کمر خم کرد و بر چهارپای خود بازگشت، سپس عرض کرد: ای پسر رسول خدا! این مرد را امشب، بر یک دکان صرّافی گرفتم. از آن جا که پنداشتم میخواهد راهی به دکان باز کند و از آن دزدی کند، او را دستگیر کردم. روش من چنین است که در میان دستگیرشدگان، کسی را که به او بدگمان شدهام، پانصد تازیانه میزنم تا به خاطر گوشهای از گناهانش مجازات شود و روزی نرسد که کسی نزد من بیاید و بپرسد با چنین کسی چه کار کردهام و پاسخی برایش نداشته باشم. چون خواستم این مرد را نیز تازیانه بزنم، به من گفت: از خدا پروا کن و خود را در خشم او گرفتار نکن، چرا که من شیعه علی و شیعه امام روزگار خود، پدر آن بزرگوار که به امر خدا به پا میخیزد میباشم، من از او دست کشیدم و گفتم: تو را نزد آن حضرت (علیه السلام) میبرم، اگر تو را در شمار شیعیان دانست، آزاد میشوی وگرنه هزار تازیانه به تو میزنم و سپس دست و پایت را قطع میکنم. اکنون او را به حضور شما آوردهام ای پسر رسول خدا! آیا او چنان که ادعا میکند، شیعه علی علیه السلام است؟ حضرت علیه السلام فرمود: پناه بر خدا! این مرد شیعه علی نیست و به سزای آن که خود را شیعه علی علیه السلام پنداشته، خداوند او را در دست تو گرفتار کرده است. حاکم گفت: امر او را بر من هموار کردی. اینک پانصد تازیانه بر او میزنم و دیگر باکی از این کار نخواهم داشت. او را به دوردست برد و گفت: این مرد را بر زمین بخوابانید، چون با او چنین کردند. یک جلّاد بر سمت راست او و

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام ، ص 307، ح 150- 160.

جلّادی دیگر بر سمت چپ او گماشت و گفت: بزنیدش. آن دو جلّاد تازیانههای خود را بر او فرود آوردند، امّا هیچ ضربهای به پشت او نخورد و هر چه زدند بر زمین نشست. حاکم به ستوه آمد و گفت: وای بر شما! چرا زمین را میزنید؟ بر پشت او تازیانه زنید. دوباره پشت او را نشان گرفتند، امّا این بار دستهایشان خطا رفت و تازیانه هر یک به دیگری خورد و داد و فریادشان برخاست. حاکم گفت: وای بر شما! مگر دیوانه شدهاید؟ چرا یکدیگر را میزنید؟ این مرد را بزنید. آن دو گفتند: ما همین کار را میکنیم و تنها او را نشانه میگیریم، امّا دستهایمان خطا میرود و ضربههایمان به خودمان میخورد. حاکم گفت: ای فلانی و ای فلانی! و چهار تن دیگر را فراخواند و در کنار آن دو ایستادند و گفت: او را در میان گیرید. آنان چنین کردند و چون خواستند مرد را بزنند، دستهایشان خطا رفت و تازیانههایشان به هوا رفت و بر بدن حاکم نشست. او از چهارپایش بر زمین افتاد و فریاد زد: مرا کشتید، خدا شما را بکشد! این چه کاری است که میکنید؟ آنها گفتند: ما تنها این مرد را زدیم. حاکم به چند نفر دیگر گفت: این مرد را بزنید. آنها آمدند و باز حاکم را زدند. گفت: وای بر شما! چرا مرا میزنید؟ گفتند: به خدا سوگند! ما تنها این مرد را میزنیم. حاکم گفت: اگر مرا نمیزنید، پس این زخم ها بر سر و صورت و بدن من از کجا پدید آمد؟ گفتند: دست های ما بشکند، اگر تو را نشان گرفته باشیم! مرد گرفتار به حاکم گفت: ای بنده خدا! آیا از این همه لطف که ضربههای تازیانه را از من دور میکند، عبرت نمیگیری؟ وای بر تو! مرا نزد امام علیه السلام برگردان و به فرمان ایشان سرسپار. حاکم او را خدمت حضرت علیه السلام بازگرداند و عرض کرد: ای پسر رسول خدا! از کار این مرد در شگفتم. فرمودید که او از شیعیان شما نیست و هر کس شیعه شما نباشد، ناگزیر شیعه شیطان است و در آتش دوزخ جای دارد. امّا چنان معجزاتی از او دیدم که تنها از پیامبران دیده شده! حضرت به او فرمود: بگو: و یا از جانشینان ایشان. سپس فرمود: ای بنده خدا! این مرد در این که ادعا کرده از شیعیان ماست دروغ گفته، امّا اگر خود میدانست که دروغ میگوید و آگاهانه چنین میگفت، بدون شک به تمام در عذاب تو گرفتار میشد و سی سال در سیاه چال بر جای میماند؛ امّا خداوند متعال بر او رحم کرد و پذیرفت که او از این سخن، معنایی دگر را در نظر داشته و آگاهانه دروغ نگفته است؛ امّا تو ای بنده خدا! بدان که خداوند عزّ و جلّ او را از

دست تو رهایی بخشیده، پس او را رها کن، چرا که او از دوستان و دوستداران ماست، اگرچه از شیعیان ما نیست. حاکم عرض کرد: در نظر ما این کلمات همه به یک معناست، مگر تفاوتی بین آنها میباشد؟ حضرت علیه السلام فرمود: تفاوت در این است که شیعیان ما نشانههای ما را دنبال میکنند و در امر و نهی ما، از ما فرمان میبرند، چنین کسانی شیعیان ما هستند. امّا کسانی که در بسیاری از واجبات خود از ما سرپیچی میکنند، هرگز از شیعیان ما نیستند. سپس امام علیه السلام به حاکم فرمود: تو نیز دروغی گفتی که اگر آگاهانه میبود، خداوند عزّ و جلّ به هزار ضربه تازیانه گرفتارت میکرد و سی سال در سیاه چال میافکندت. عرض کرد: ای پسر رسول خدا! چه دروغی؟ فرمود: پنداشتی که از او معجزه دیدهای، حال آن که معجزه، کار او نیست، بلکه کار ماست و خداوند متعال این معجزات را در کار او نشان داد تا نشانههای مسلّم ما را آشکار سازد و بزرگی و ارجمندی ما را نمایان کند. امّا اگر میگفتی: در کار او معجزاتی دیدم، سخنت را ناروا نمیشمردم. آیا زنده شدن مردگان به دست عیسی علیه السلام معجزه نبود؟ حال این معجزه، کار مردگان بود یا عیسی؟ آیا همو نبود که از گل پرندهای ساخت و آن گاه معجزه شد و پرنده به خواست خدا پر گشود؟ حال این معجزه، کار پرنده بود یا عیسی؟ آیا مسخ آنان که با خواری به بوزینه تبدیل شدند، معجزه نبود؟ حال این معجزه، کار بوزینهها بود یا پیغمبر آن روزگار؟

در آن هنگام حاکم گفت: از خداوند آمرزش میخواهم و به درگاهش توبه میکنم.

سپس آن حضرت (علیه السلام) به مردی که گفته بود شیعه علی علیه السلام است، فرمود: ای بنده خدا! تو شیعه علی علیه السلام نیستی، بلکه دوستدار او میباشی. همانا شیعیان علی علیه السلام آنانند که خداوند متعال درباره ایشان فرمود: «وَالَّذِینَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ أُولَئِکَ أَصْحَابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ»(1) [و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، آنان اهل بهشتند و در آن جاودان خواهند ماند]، کسانی که به خداوند ایمان آوردند و او را به صفاتش توصیف کردند و او را از صفات دیگر پاک و منزّه دانستند و گفتار محمّد صلی الله

1- [1] - بقره/ 82.

علیه و آله را راست دانستند و همه کردارش را درست برشمردند و گفتند: همانا پس از او علی سرور و پیشوا و بزرگوار و رادمردی است که هیچ کس در میان امّت محمّد با او هم پایی نکند و اگر همگی در کفهای از ترازو گرد هم آیند، هرگز با کفه او برابری نکنند، بلکه او همچون برتری آسمان و زمین بر ذرّهای ناچیز، بر تمامی آنها برتری یابد؛ و شیعیان علی علیه السلام آنانند که از سر رسیدن و یا در آغوش کشیدن مرگ در راه خدا هیچ باک ندارند و شیعیان علی علیه السلام آنانند که به خاطر برادرانشان از خود میگذرند، هرچند خود در بینوایی به سر برند، و آنانند که خداوند آنها را در راهی که از آن بازداشته نمیبیند و راهی را که به سوی آن فرمان داده، خالی از ایشان نمییابد و شیعیان علی علیه السلام آنانند که در ارج نهادن به برادران مؤمن خود به علی اقتدا میکنند. آن چه میگویم نه این که سخن خودم، بلکه سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشد. خداوند متعال درباره آنها فرمود: «وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ» پس از باور داشتن به توحید و نبوّت و امامت، تمامی واجبات را به جا میآورند که دو امر در این میان از همه واجبتر است: یکی ادای حقوق برادران دینی و دیگری تقیه کردن در برابر دشمنان خداوند عزّ و جلّ.(1)

«إِذْ جَاء رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (84)»

[آنگاه که با دلی پاک به (پیشگاه) پروردگارش آمد.]

1) علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال: «إِذْ جَاء رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» گفت: یعنی پاک از شک و تردید.(2)

2) طبرسی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: با دلی پاک از هر آن چه جز خداوند متعال که به هیچ چیز جز او وابسته نیست.(3)

معنای این آیه در حدیثی مربوط به آیه قبلی از حضرت امام سجاد علیه السلام بیان

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، 316، ح 161.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 197.
3- [3] - مجمع البیان، ج 8، ص 317.

شد.

«فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ (88) فَقَالَ إِنِّی سَقِیمٌ (89)»

[پس نظری به ستارگان افکند،* وگفت: من کسالت دارم.*]

1) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، در حدیثی مرفوع، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ* فَقَالَ إِنِّی سَقِیمٌ» فرمود: اندیشید و به مصائبی که بر حسین علیه السلام فرود میآید، پی برد؛ آن گاه گفت: من از آن چه بر حسین علیه السلام فرود می آید، بیمار گشتهام.(1)

2) و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابو بصیر روایت شده است که او گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: تقیه جزئی از دین خداست. عرض کردم: به راستی جزئی از دین خداست؟ فرمود: آری، به خدا سوگند! جزئی از دین خداست. یوسف علیه السلام فرمود: «أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسَارِقُونَ»(2) [ای کاروانیان! قطعاً شما دزد هستید] امّا به خدا سوگند! آنها ندزدیده بودند و ابراهیم علیه السلام فرمود: «إِنِّی سَقِیمٌ»، امّا به خدا سوگند! بیمار نبود.(3)

3) و از وی، از حسین بن محمّد اشعری، از معلّی بن محمّد، از وشّاء، از ابان بن عثمان، از ابو بصیر روایت شده است که او گفت: خدمت حضرت امام محمّد باقر علیه السلام بودم که به ایشان عرض شد: ای پسر رسول خدا! سالم بن ابی حفصه و یارانش می گویند: شما هفتاد پهلو سخن می گویید تا راه فرار داشته باشید. حضرت فرمود: سالم از من چه میخواهد؟ آیا میخواهد همچون فرشتگان سخن گویم؟ به خدا سوگند! پیامبران هم چنین نمیگفتند، ابراهیم علیه السلام فرمود: « إِنِّی سَقِیمٌ »، حال آن که بیمار نبود، امّا دروغ هم نگفت و نیز فرمود: «بَلْ فَعَلَهُ

1- [1] - کافی، ج 1، ص 387، ح 5.
2- [2] - یوسف/ 70.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 172، ح 3.

کَبِیرُهُمْ هَذَا»(1) [بلکه آن را این بزرگترشان کرده است]، حال آن که آن، چنین نکرده بود، امّا ابراهیم دروغ هم نگفت؛ و یوسف علیه السلام فرمود: «أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسَارِقُونَ»(2) [ای کاروانیان! قطعاً شما دزد هستید] به خدا سوگند! آنها دزد نبودند، امّا [یوسف علیه السلام] هم دروغ نگفته بود.(3)

4) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از حُجر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره آیه «فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ، فَقَالَ إِنِّی سَقِیمٌ» فرمود: به خدا سوگند! بیمار نبود، امّا دروغ هم نگفته بود.(4)

5) ابن بابویه، از پدرش، از محمّد بن یحیی عطار، از محمّد بن احمد، از ابو اسحاق ابراهیم بن هاشم، از صالح بن سعید، از مردی از یارانمان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «إِنِّی سَقِیمٌ» فرمود: ابراهیم بیمار نبود، امّا دروغ هم نگفته بود. منظور او از بیمار، این بود که در دین خود به شک افتاده است؛ و نیز روایت شده که منظور او چنین بوده: من از آن چه بر سر حسین علیه السلام میآید، بیمار گشتهام.(5)

6) و از وی، از علی بن احمد بن محمّد بن عمران دقّاق، از حمزه بن قاسم علوی عباسی، از جعفر بن محمّد مالک کوفی فَزاری، از محمّد بن حسین بن زید زیّات، از محمّد بن زیاد ازدی، از مفضّل بن عمر روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ «وَإِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ»(6) [و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود]، پرسیدم. ایشان درباره آن چه که پروردگار به آن ابراهیم را آزمود، فرمود: از آن جمله بود تا آفریننده خود را به قدیم بودن و یگانگی بشناسد و به هنگام نگریستن به ستارگان و ماه و خورشید، او را از همانند داشتن به دور داند. از این رو غروب ستارگان را

1- [1] - انبیاء/ 63.
2- [2] - یوسف/ 70.
3- [3] -کافی، ج 8، ص 100، ح 70.
4- [4] - کافی، ج 8، ص 369، ح 559.

5- [5] - معانی الاخبار، ص 209، ح 1.
6- [6] - بقره/ 124.

دلیلی بر پدیده و حدیث بودن آنها، و پدیده بودن آنها را دلیلی بر وجود پدید آورنده آنها برشمرد و این گونه به او آموخت که حکم به خداوندی ستارگان نادرست است و این به آن هنگام بود که در کلام خداوند عزّ و جلّ آمده است: «فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ* فَقَالَ إِنِّی سَقِیمٌ»، و خداوند سبحان مقرّر فرمود که او تنها یک نگاه بیاندازد، چرا که یک نگاه تا زمانی که به نگاه دوم نرسیده، انسان را در خطا نمی اندازد و دلیل این سخن آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: ای علی! نخستین نگاه به سود تو و دومین نگاه به زیان توست و نه به سود تو.(1)

«فَرَاغَ إِلَی آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْکُلُونَ (91) مَا لَکُمْ لَا...مَا تَنْحِتُونَ (95) وَاللَّهُ خَلَقَکُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ (96)»

«فَرَاغَ إِلَی آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْکُلُونَ (91) مَا لَکُمْ لَا تَنطِقُونَ (92) فَرَاغَ عَلَیهِمْ ضَرْبًا بِالْیمِینِ (93) فَأَقْبَلُوا إِلَیهِ یزِفُّونَ (94) قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ (95) وَاللَّهُ خَلَقَکُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ (96)»

[تا نهانی به سوی خدایانشان رفت و (به ریشخند) گفت: آیا غذا نمی خورید؟*شما را چه شده که سخن نمی گویید؟ !*پس با دست راست، بر سر آنها زدن گرفت.*تا دوان دوان سوی او روی آور شدند.*(ابراهیم) گفت: آیا آن چه را می تراشید، می پرستید؟*با این که خدا شما و آن چه را که برمی سازید آفریده است.]

1) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از ابی ایوب خزاز، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: آزر، پدر ابراهیم علیه السلام، پیشگوی نمرود بود و سراپا در راه فرمان او می کوشید. شبی به ستارگان نگریست و چون صبح شد به نمرود گفت: طالعی دیدهام شگفت. نمرود گفت: چه دیدهای؟ گفت: دیدم کودکی در دیارمان زائیده شود که سرنگونی ما به دست اوست و دیری نمیپاید که در شکم مادرش پدید آید. نمرود از این خبر در حیرت افتاد و گفت: آیا زنی او را

1- [1] - معانی الاخبار، ص 127، ح 1.

باردار شده؟ گفت: نه. نمرود زنان را از مردان دور کرد و هیچ زنی را در شهر نگذاشت، مگر آن که از دسترس مردش به دور باشد. امّا آزر با زنش هم خواب شد و نطفه ابراهیم علیه السلام بسته شد. آزر بدگمان شد که مبادا خود صاحب فرزند شود. پس کسی را نزد قابلههای آن روزگار فرستاد. آن قابلهها که بدون هیچ اشتباهی از وجود نطفه در رحم باخبر میشدند، آمدند و نظر انداختند. امّا خداوند عزّ و جلّ نطفه را به پشت رحم فرستاد و آنها گفتند: چیزی در شکم این زن نمیبینیم، و در دانش او رقم خورده بود که ابراهیم در آتش سوزانده خواهد شد و این رقم نخورده بود که خداوند تبارک و تعالی او را نجات خواهد داد.

چون مادر ابراهیم علیه السلام فرزند خود را به دنیا آورد، آزر خواست او را نزد نمرود ببرد تا وی را بکشد. امّا همسرش به او گفت: پسرت را نزد نمرود نبر تا به قتلش رساند. بگذار او را به سوی غاری برم و در آن جا گذارم تا خود، جان سپارد و این تو نباشی که فرزندت را کشتهای. آزر گفت: همین کار را بکن. مادرش او را به غاری برد و شیرش داد، سپس سنگی بر دهانه غار گذاشت و بازگشت؛ امّا خداوند عزّ و جلّ روزیِ ابراهیم را در انگشت شصتش نهاد و او شروع به مکیدن انگشت خود کرد و شیری را که از آن جاری بود، نوشید و در روزی چنان رشد کرد که دیگران در هفتهای رشد کنند و در هفتهای چنان پرورید که دیگران در ماهی پرورند و در ماهی چنان بزرگ شد که دیگران در سالی بزرگ شوند و این چنین خواست خداوند تحقق یافت. این گذشت و روزی مادر ابراهیم علیه السلام به پدرش گفت: اگر اجازه دهی، نزد آن کودک روم. آزر گفت: برو. او رفت و چون نزد ابراهیم علیه السلام رسید، به ناگاه با چشمانی روبرو شد که چون آفتاب میدرخشید. او را برگرفت و در آغوش کشید و شیر داد و سپس بازگشت. وقتی آزر درباره کودک از او پرسید، پاسخ داد: او را به خاک سپردم. چندی بعد بهانهای آورد و برای کاری بیرون شد و باز نزد ابراهیم علیه السلام رفت و او را در آغوش گرفت و شیر داد و بازگشت. بر این روال هرگاه بیرون میشد، نزد او می رفت و چنین میکرد. روزی چون خواست از آن جا بازگردد، ابراهیم علیه السلام دامانش را گرفت. گفت: چه میخواهی؟ فرمود: مرا با خود ببر. گفت باید از پدرت اجازه بگیرم. او نزد آزر رفت و از قصّه آگاهش ساخت. آزر گفت: او را بیاور و میان راه بنشان تا وقتی برادرانش از کنارش گذر می کنند، به آنها بپیوندد و این گونه شناخته

نشود. امام صادق علیه السلام فرمود: برادران ابراهیم علیه السلام بت میساختند و برای فروش به بازار میبردند.

مادر ابراهیم علیه السلام سوی او رفت و او را با خود آورد و در میان راه بنشاند و برادرانش از کنارش گذر کردند و او به آنها پیوست. چون پدرش او را دید، مهرش به دلش نشست و خواستِ خدا تحقق یافت. روزی از روزها وقتی برادران به بت ساختن مشغول بودند، ابراهیم تیشهای دست گرفت و تکّه چوبی برداشت و بتی ساخت که هرگز کسی همانندش را ندیده بود. آزر به همسرش گفت: امید دارم که از فرخندگی این پسر، نیک بهره مند شویم.

در آن دم به ناگاه ابراهیم تیشه را برداشت و بتی را که ساخته بود، شکست. پدرش از این کار سخت برآشفت و گفت: چه کردی؟ ابراهیم علیه السلام فرمود: این به چه کارتان میآید؟ آزر گفت: او را میپرستیم. ابراهیم علیه السلام فرمود: آیا چیزی را میپرستید که خود تراشیدهاید؟ در آن هنگام آزر به همسرش گفت: این همان کسی است که فرمانروایی ما به دستش سرنگون میشود.(1)

2) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از حُجر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ابراهیم علیه السلام با قوم خود ناسازگاری کرد و خدایانشان را نکوهید، تا این که بر نمرود وارد شد و با او به دشمنی برخاست و فرمود: «رَبِّیَ الَّذِی یُحْیِی وَیُمِیتُ قَالَ أَنَا أُحْیِی وَأُمِیتُ قَالَ إِبْرَاهِیمُ فَإِنَّ اللّهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ وَاللّهُ لاَ یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ»(2)[پروردگار من همان کسی است که زنده می کند و می میراند. گفت: من (هم) زنده می کنم و (هم) می میرانم. ابراهیم گفت: خدا(ی من) خورشید را از خاور برمی آورد، تو آن را از باختر برآور. پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت ماند. و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند.] حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: ابراهیم علیه السلام خدایان آنها را نکوهید و نگاهی به ستارگان انداخت و فرمود: «إِنِّی سَقِیمٌ»، حال آن که به خدا سوگند! بیمار نبود، امّا دروغ هم نگفت. وقتی قوم

1- [1] - کافی، ج 8، ص 366، ح 558.
2- [2] - بقره/ 258.

ابراهیم علیه السلام از وی روی گرداندند و رفتند تا عید خود را برگزار کنند، او تیشهای برداشت و به سوی خدایان آنها رفت و همه را به جز خدای بزرگشان شکست و تیشه را بر گردن آن نهاد. وقتی آنها نزد خدایان خود بازگشتند، با آن چه بر سر خدایان آمده بود، روبرو شدند و گفتند: سوگند به خدا! هیچ کس نمیتواند چنین گستاخانه خدایان ما را شکسته باشد، جز همان جوانی که آنها را نکوهش میکرد و از آنها بیزار بود. آن قوم برای کشتن ابراهیم علیه السلام هیچ راهی دردناکتر از سوزاندن نیافتند. از این رو هیزم گرد آوردند و این سزا را برای او خوب پنداشتند. سرانجام روزی که قرار بود او را در آتش بیافکنند سر رسید و نمرود و سپاهیانش رو به سوی او گذاشتند و در حالی که بنایی برای نمرود ساخته بودند تا از آن جا، در آتش سوختن ابراهیم علیه السلام را به تماشا بنشیند، او را گرفتند و در منجنیق نهادند. زمین گفت: پروردگارا! بر پشت من هیچ کس جز ابراهیم علیه السلام تو را نمیپرستد، حال او هم سوزانده شود؟ پروردگار فرمود: اگر مرا بخواند، من او را بسنده خواهم بود.

ابان از محمّد بن مروان، از زراره، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: دعای ابراهیم در آن روز این بود: ای یگانه! ای یگانه! ای بی نیاز! ای آن که نه زائیده و نه زاده شده ای و نه کسی همتای توست! سپس گفت: توکل بر خدا کردم. آن گاه پروردگار تبارک و تعالی فرمود: همین تو را بس، و به آتش فرمان داد: «کُونِی بَرْدًا»(1) [سرد باش] ، ناگاه دندانهای ابراهیم علیه السلام از سرما به لرزه افتاد. پس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَسَلَامًا عَلَی إِبْرَاهِیمَ»(2) [و بی آسیب برای ابراهیم]، جبرئیل علیه السلام به کنار ابراهیم علیه السلام فرود آمد و در میان آتش با او به سخن نشست. نمرود گفت: هر کس میخواهد خدایی داشته باشد، باید همانند خدای ابراهیم را به خدایی گیرد. آن گاه یکی از بزرگان قوم گفت: من بر آتش وردی خواندم تا او را نسوزاند. ناگهان دمی از آتش به سویش درگرفت و او را سوزاند. حضرت علیه السلام فرمود: این شد که لوط به او ایمان

1- [1] - انبیاء/ 69.
2- [2] - انبیاء/ 69.

آورد و ابراهیم علیه السلام به همراه لوط و سارا به سوی شام هجرت کرد.(1)

«وَقَالَ إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی سَیهْدِینِ (99) »

[و (ابراهیم) گفت: من به سوی پروردگارم رهسپارم، زودا که مرا راه نماید.]

1) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، همگی، از حسن بن محبوب، از ابراهیم بن ابی زیاد کرخی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: ابراهیم علیه السلام در بلاد کُوثَی رَبَّی(2) زاده شد و پدرش نیز اهل آن جا بود. مادر ابراهیم علیه السلام و مادر لوط علیه السلام یعنی ساره و ورقه، هر دو خواهر و فرزندان لاحج بودند. لاحج نیز پیامبر بود و مردم را پند و اندرز میداد، ولی مقام رسالت نداشت. ابراهیم علیه السلام در آغاز کودکی بر سرشت پاکی بود که خداوند عزّ و جلّ همگان را بر آن آفریده است، تا این که حق تعالی او را به سوی دین خود هدایت فرمود و برگزید. او ساره، دختر لاحج را که دخترخالهاش بود به همسری گرفت (اطلاق دختر بر دخترزاده در کلام عرب شایع است)، ساره که رمههای بسیار و زمینهای پهناور و حال و روزی نیک داشت، همه دارایی خود را به ابراهیم علیه السلام بخشید و حضرت علیه السلام به آن مال رسیدگی کرد و آن را بهبود بخشید. از این رو آنچنان رمهها و کاشتهها فزونی یافت که در بلاد کُوثَی رَبَّی مردی نیک روزتر از ابراهیم علیه السلام نمیزیست.

چون ابراهیم علیه السلام بتهای نمرود را شکست، به فرمان نمرود او را در بند کشیدند و پرچینی انباشته از هیزم ساختند و در آن، آتش افروختند و ابراهیم را در آن انداختند تا بسوزد. وقتی نمرودیان از آن جا دور شدند، آتش فرو نشست. آنها از بلندی، سوی پرچین نگریستند، امّا ابراهیم علیه السلام را در آتش، تندرست و رها از بند یافتند. چون این خبر به نمرود رسید، فرمان داد تا ابراهیم علیه السلام را از آن بلاد بیرون کنند و نگذارند مال و رمهاش را همراه خود ببرد. آن گاه ابراهیم

1- [1] - کافی، ج 8، ص 368، ح 559.

2- [2] - کُوثَی رَبَّی: محلّی است در سرزمین عراق که آرامگاه ابراهیم خلیل علیه السلام در آن جاست. «معجم البلدان، ج 4، ص 487»

علیه السلام نزدشان حجّت آورد و فرمود: اگر مال و رمه مرا بگیرید، باید عمری را که در سرزمینتان گذراندهام، به من بازگردانید. آنها نزد قاضی نمرود دادخواهی کردند. قاضی حکم کرد تا ابراهیم همه آن چه را در سرزمین آنها به دست آورده، به ایشان بسپارد و یاران نمرود نیز همه عمری را که او در سرزمین آنها گذرانده، به وی بازگردانند. چون نمرود خبردار شد، دستور داد تا راه را بر او و مال و رمهاش باز گذارند و از آن جا بیرونش کنند و گفت: اگر این مرد در سرزمین شما بماند، آئین شما را تباه می کند و به خدایانتان آسیب میرساند.

آنها ابراهیم علیه السلام را به همراهی لوط علیه السلام از سرزمینشان به سوی شام روانه کردند و این شد که ابراهیم علیه السلام همراه لوط و ساره که همیشه در کنارش بودند، از آن جا بیرون آمد و به آنها فرمود: «إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی سَیهْدِینِ» و مقصودش بیت المقدس بود. ابراهیم علیه السلام مال و رمه خود را برداشت و صندوقی بساخت و از روی غیرتی که داشت، ساره را در صندوق نهاد و بر آن قفل زد و به راه افتاد. بدین ترتیب قلمرو نمرود را پشت سر گذاشت و به قلمرو پادشاهی قبطی- که عراره نام داشت- پا گذاشت. در آنجا به خراج گیر عراره برخورد. او راه را بر وی بست تا یک دهم از داراییاش را خراج گیرد. چون خراج گیر به آن صندوق رسید، به ابراهیم علیه السلام گفت: این صندوق را باز کن تا یک دهم از آن چه را در آن است نیز بردارم. ابراهیم علیه السلام فرمود: چنان فرض کن که این صندوق از طلا و نقره پر شده، یک دهم از آن را بگیر و از باز کردنش بگذر. امّا خراج گیر نپذیرفت و گفت: به ناچار باید باز شود. سرانجام ابراهیم علیه السلام را وادار کرد تا صندوق را باز کند. چون چشم خراج گیر به ساره که زنی زیبا و خوش رو بود افتاد، به ابراهیم علیه السلام گفت: این زن چه نسبتی با تو دارد؟ فرمود: او همسر و دخترخاله من است. گفت: پس چرا در صندوق پنهانش کردهای؟ فرمود: بر او غیرت دارم و می خواهم کسی او را نبیند. گفت: تا پادشاه را از داستان تو و این زن خبر ندهم، تو را رها نخواهم کرد. او کسی را سوی پادشاه فرستاد و او را از آن چه گذشت آگاه ساخت.

پادشاه گروهی را سوی ایشان فرستاد تا صندوق را نزد او آورند. وقتی آن گروه نزد ابراهیم علیه السلام رسیدند، او به آنها فرمود: از این صندوق جدا نخواهم شد، مگر آن که جان از تنم جدا شود. سخنش را به پادشاه رساندند و او دستور داد

ص:703

تا خودش را نیز با صندوق بیاورند. آنها ابراهیم علیه السلام را با صندوق و تمامی آن چه با خود داشت نزد پادشاه بردند. پادشاه گفت: صندوق را باز کن. حضرت فرمود: ای پادشاه! همسر و دخترخاله من در این صندوق است. حاضرم هر آن چه را دارم بدهم امّا آن را باز نکنم. پادشاه به خشم آمد و صندوق را گشود. چون چشمش به ساره افتاد، صبر از کف داد و دست خود به سوی ساره دراز کرد. ابراهیم علیه السلام از روی غیرت، روی از آن دو به سوی آسمان برگرداند و گفت: خداوندا! دست او را از همسر و دخترخاله من باز دار. این گفت و دست پادشاه نه به ساره رسید و نه دیگر به سوی خودش بازگشت. پادشاه گفت: به راستی خدای تو با من چنین کرد؟ فرمود: آری، خدای من غیور است و حرام را دوست نمیدارد و هم او بود که تو را از این کار حرام بازداشت. پادشاه گفت: از خدایت بخواه تا دست مرا به من بازگرداند. اگر چنین کند، دیگر به سوی همسرت دست دراز نمی کنم. ابراهیم علیه السلام گفت: خداوندا! دستش را به او بازگردان تا از همسر من دست کشد. خداوند عزّ و جلّ دست او بازگرداند، امّا چون چشمش به ساره افتاد، بار دیگر دست خود به سویش دراز کرد و باز ابراهیم علیه السلام از روی غیرت، روی از آن دو به سوی آسمان برگرداند و گفت: خداوندا! دستش را از او بازدار. به ناگاه دست پادشاه خشکید و به ساره نرسید. پادشاه گفت: به راستی که خدای تو غیور است و تو نیز مرد غیرتمندی هستی. از خدایت بخواه دست مرا به من بازگرداند، اگر چنین کند، دیگر دست درازی نخواهم کرد. ابراهیم علیه السلام فرمود: به این شرط برایت دعا میکنم که اگر باز چنین کردی، دیگر از من نخواهی برایت دعا کنم. پادشاه پذیرفت و حضرت گفت: خداوندا! اگر راست میگوید، دستش را به او بازگردان. پس دستش به او بازگشت. چون پادشاه چنین غیرتی را بدید و آن معجزه را در دست خود مشاهده کرد کرد، هیبت ابراهیم علیه السلام در دلش افتاد و هراسان او را ارج نهاد و بزرگ داشت و گفت: تو با همسر و دارایی خود در امان هستی. به هر جا که میخواهی رهسپار شو، امّا من از تو چیزی میخواهم. ابراهیم علیه السلام فرمود: چه چیزی؟ گفت: دوست دارم به من اجازه دهی تا از میان قبطیان، زنی زیبا و خردمند را به خدمت همسرت گمارم. ابراهیم علیه السلام پذیرفت و پادشاه آن زن را که همان هاجر، مادر اسماعیل علیه السلام بود، فراخواند و به ساره بخشید. ابراهیم علیه السلام با ساره و هاجر و تمامی آن چه

داشت رهسپار شد. پادشاه به بزرگداشت و احترام ابراهیم علیه السلام، پشت سر او به راه افتاد تا او را بدرقه کند. آن گاه خداوند تبارک و تعالی به ابراهیم علیه السلام وحی فرمود که بایست و پیشاپیش پادشاهی قدرتمند و مهیمن ره نسپار و او را پشت سرت بر جای مگذار، بلکه او را پیش فرست و خود پشت سرش گام بردار و او را بزرگ دار و ارج گذار، چرا که او مهیمن است و به ناچار چه نیکوکار و چه بدکار، بایست کسی بر زمین فرمانروا باشد. ابراهیم علیه السلام ایستاد و به پادشاه فرمود: پیش رو که خدای من هم اکنون به من وحی فرمود تا تو را بزرگ دارم و ارج گذارم و پیش فرستم و به احترامت پشت سرت گام بردارم. پادشاه گفت: راستی به تو چنین وحی کرد؟ فرمود: آری. گفت: گواهی میدهم که به راستی خدای تو مهربان و بردبار و بزرگوار است و تو مرا به دین خود علاقمند ساختی. این گفت و با او وداع کرد. ابراهیم علیه السلام به راه افتاد تا این که به بالای شامات رسید و لوط علیه السلام را در پایین شامات بر جای گذارد. چون مدتی گذشت و ابراهیم علیه السلام صاحب فرزندی نشد، به ساره فرمود: خوب است هاجر را به من بفروشی. شاید خداوند از او فرزندی به ما عطا کند تا یادگار ما باشد. این چنین ابراهیم علیه السلام هاجر را از ساره خرید و با او درآمیخت و اسماعیل علیه السلام زاده شد.(1)

2) طبرسی در احتجاج از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان در پاسخ به سؤال مردی زندیق از بعضی آیات قرآن به او فرمود: برخی از آیات کتاب خداوند عزّ و جلّ تأویلی متفاوت از ظاهر نزولی خود داشته، همانند گفتار و کردار بشر تأویل نمیشود. برایت مثالی میزنم که ان شاءَ الله تو را کفایت میکند و آن کلام خداوند عزّ و جلّ است، آن جا که سخن ابراهیم علیه السلام را حکایت فرمود: «إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی»(2) که منظور، روی آوردن ابراهیم است در عبادت و جدّ و جهد خود به سوی خداوند.

«رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصَّالِحِینَ (100) فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ...وَمِن ذُرِّیتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِینٌ(113) »

«رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصَّالِحِینَ (100) فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِیمٍ (101) فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْی قَالَ

1- [1] - کافی، ج 8، ص 370، ح 560.
2- [2] - احتجاج، ص 250.

یا بُنَی إِنِّی أَرَی فِی الْمَنَامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَی قَالَ یا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِن شَاء اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ (102) فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِینِ (103) وَنَادَینَاهُ أَنْ یا إِبْرَاهِیمُ (104) قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا إِنَّا کَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ (105) إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاء الْمُبِینُ (106) وَفَدَینَاهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ (107) وَتَرَکْنَا عَلَیهِ فِی الْآخِرِینَ (108) سَلَامٌ عَلَی إِبْرَاهِیمَ (109) کَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ (110) إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِینَ (111) وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَقَ نَبِیا مِّنَ الصَّالِحِینَ (112) وَبَارَکْنَا عَلَیهِ وَعَلَی إِسْحَقَ وَمِن ذُرِّیتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِینٌ(113) »

[ای پروردگار من ! مرا (فرزندی) از شایستگان بخش.*پس او را به پسری بردبار مژده دادیم.*وقتی با او به جایگاه سعی رسید، گفت: ای پسرک من ! من در خواب (چنین) می بینم که تو را سر می برم، پس ببین چه به نظرت می آید؟ گفت: ای پدر من ! آن چه را مأموری بکن. ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت.*پس وقتی هر دو تن دردادند (و همدیگر را بدرود گفتند) و (پسر) را به پیشانی بر خاک افکند،*او را ندا دادیم که ای ابراهیم !*رؤیا(ی خود) را حقیقت بخشیدی. ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم.*راستی که این همان آزمایش آشکار بود.*و او را در ازای قربانی بزرگی باز رهانیدیم.*و در (میان) آیندگان برای او (آوازه نیک) به جای گذاشتیم.*درود بر ابراهیم.*نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم.*در حقیقت، او از بندگان با ایمان ما بود.*و او را به اسحاق که پیامبری از (جمله) شایستگان است مژده دادیم.*و به او و به اسحاق برکت دادیم، و از نسل آن دو برخی نیکوکار و (برخی) آشکارا به خود ستمکار بودند.*]

1) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد و حسین بن محمّد، از عبدویه بن عامر، همگی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از ابو بصیر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در سخنی درباره جبرئیل علیه السلام فرمودند: چون روز ترویه (سیراب کردن) فرا رسید، جبرئیل علیه السلام به ابراهیم علیه السلام گفت: آب بردار و این گونه آن روز ترویه نام گرفت. سپس او را به مِنی آورد و شب در آن جا ماندگار کرد. روز بعد او را به

عرفات آورد و پیش از فرا رسیدن روز عرفه، خیمهای بر زمین نَمِرَه برایش برپا کرد و در آن جا با سنگهای سفید مسجدی ساخت (ابراهیم علیه السلام به همین مسجدی که در نَمِرَه قرار دارد و به نام او معروف است و امام، نماز روز عرفه را آن جا میخواند، وارد شد) و او نماز ظهر و عصر را در آن جا به جای آورد؛ روز بعد او را به عرفات آورد و گفت: این جا عرفات است. در این جا مناسک خود را بشناس و به گناهانت اعتراف کن و این گونه آن جا عرفات نام گرفت. سپس رو به سوی مُزدَلِفه گذاشت و آن جا مزدلفه نام گرفت؛ چرا که ابراهیم علیه السلام در آن جا به سوی خدا ازدلاف کرد و نزدیکی جُست. سپس به مشعر الحرام رسید و آن جا بود که خداوند به او فرمان داد تا پسرش را سر ببرد، حال آن که او خلق و خو و چهره فرزندش را بسیار دوست میداشت و به او عادت کرده بود. چون صبح شد ابراهیم از مشعر رو به سوی مِنی گذاشت و به مادر او گفت: تو به زیارت خانه خدا برو و آن تازه جوان را نزد خود نگه داشت و گفت: پسرم! الاغ و چاقو را بیاور. میخواهم برای خداوند قربانی کنم. چون سخن به این جا رسید، ابان از ابو بصیر پرسید: ابراهیم علیه السلام، الاغ و چاقو برای چه میخواست؟ ابو بصیر گفت: میخواست اسماعیل را با چاقو سر ببرد و سپس بر الاغ سوار کند و برای خاک سپاری آمادهاش نماید.

آن حضرت (علیه السلام) فرمود: پسر الاغ و چاقو را آورد و گفت: ای پدر! قربانی کجاست؟ ابراهیم علیه السلام گفت: پروردگارت میداند کجاست. ای پسرم! سوگند به خدا که تو آن قربانی هستی. خداوند مرا فرمان داده تا تو را سر ببرم، چه می گویی؟ «قَالَ یا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ» چون ابراهیم علیه السلام خواست سرش را ببرد، گفت: ای پدر! چهرهام را بپوشان و دست و پایم را ببند. ابراهیم علیه السلام گفت: پسرم! دست و پایت را ببندم و سرت را ببرم؟ به خدا سوگند! در یک روز این هر دو را با تو نخواهم کرد. سپس پالان الاغ را بر زمین انداخت و او را بر آن خواباند و چاقویی تیز بر گلویش گذاشت؛ در آن دم پیرمردی سر رسید و عرض کرد: از این پسر چه میخواهی؟ فرمود: میخواهم سرش را ببرم. پیرمرد عرض کرد: سبحان الله، می خواهی تازه جوانی را که هیچ نافرمانی خدا نکرده، سر ببری؟ فرمود: آری، خداوند فرمان داده چنین کنم. پیرمرد عرض کرد: چنین نیست، پروردگارت دوست ندارد تو چنین

کاری کنی، بلکه این شیطان بوده که در خواب چنین فرمانی به تو داده است. فرمود: وای بر تو! من این سخن را از همان کسی شنیدم که خود مرا به این جایگاه که میبینی رساند. نه، سوگند به خدا! دیگر با تو سخن نخواهم گفت. آن گاه مصمّم شد تا فرزندش را سر ببرد. پیرمرد عرض کرد: ای ابراهیم! تو پیشوای مردمان هستی و ایشان از تو پیروی میکنند. اگر فرزندت را سر ببری، همه فرزندان خود را سر خواهند برید. دست بردار. امّا ابراهیم با او سخن نگفت.

ابو بصیر از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمود: ابراهیم علیه السلام پسرش را در جَمره وُسطی بر زمین خواباند و چاقویی تیز بر گلویش گذاشت، سپس سر به سوی آسمان بلند کرد و چاقو را به نیروی تمام کشید، امّا جبرئیل لبه چاقو را از روی گلوی پسر برگرداند. چون ابراهیم علیه السلام نگریست، لبه چاقو را برگشته دید. باز آن را از لبه برّندهاش گذاشت، امّا دوباره جبرئیل آن را به پشت برگرداند و چند بار چنین گذشت. ناگاه از جانب چپ مسجد خَیف ندا رسید: «أَنْ یا إِبْرَاهِیمُ، قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا» و جبرئیل علیه السلام، پسرش را از زیر دستانش بیرون کشید و گوسفندی از قلّه کوه ثَبیر(1) فرود آورد و به زیر دستانش نهاد؛ در آن دم پیرمرد پلید پدید آمد و نزد پیرزنی که در میان آن وادی به کعبه می نگریست، رفت و به او گفت: در مِنی پیرمردی را دیدم، او کیست؟ و اوصاف ابراهیم علیه السلام را برشمرد. گفت: او شوهر من است. پیرمرد گفت: آن پسری که همراه داشت که بود؟ و اوصاف پسرش را برشمرد، گفت: او پسر من است. پیرمرد گفت: من او را دیدم که پسرت را بر زمین خواباند و چاقویی برداشت تا سر او را ببرد. گفت: هرگز، ابراهیم علیه السلام مهربانترین کسی است که دیدهام. چگونه ممکن است سر پسر خود را ببرد؟ پیرمرد گفت: به پروردگار آسمانها و زمین و این خانه سوگند! او را دیدم که پسرت را خواباند و چاقویی برداشت تا سر او را ببرد. گفت: برای چه؟ پیرمرد گفت: گمان میکرد که پروردگارش به او چنین فرمان داده است. گفت: پس به جاست که از پروردگارش فرمان برد. چون پیرزن مناسک خود به پایان رساند، ترسید که مبادا درباره فرزندش امری نازل شده باشد. پس چنان که گویی کنون پیش چشم من است، در

1- [1] - ثبیر: بلندترین و عظیم ترین کوه مکه است. «کتاب الروض المعطار، 149»

آن وادی پا به دویدن گذاشت و دست بر سر نهاد و گفت: پروردگارا! از من به خاطر آن چه با مادر اسماعیل علیه السلام کردم، درگذر. وقتی ساره به ابراهیم رسید و از آن چه گذشت باخبر شد، رو به پسرش کرد و او را نگریست، چون بر گلویش جای خراش چاقو را بدید، دل نگران شد و ناخوش گشت و دردی در تنش آغاز شد که سرانجام از آن جان سپرد.

و ابان از ابو بصیر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: جایگاهی که در آن ابراهیم علیه السلام قصد داشت فرزندش را سر ببرد، همان جایی بود که مادر رسول خدا صلی الله علیه و آله در جمره وسطی ایشان را باردار شد. آن جایگاه همچنان خیمه گاه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله باقی ماند و ایشان آن را یکی پس از دیگری به ارث بردند تا سرانجام حضرت امام سجاد علیه السلام در پی ماجرایی که بین بنی هاشم و بنی امیّه رخ داد، از آن جا سفر کرد و خیمه خویش در عرین(1) برپا کرد.(2)

2) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمّد، و حسن بن محبوب، از علاء بن رزین، از محمّد بن مسلم روایت شده است که او گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام پرسیدم: ابراهیم علیه السلام در کجا می خواست پسرش را سر ببرد؟ ایشان فرمود: در جمره وسطی. پرسیدم: گوسفند ابراهیم علیه السلام چه رنگ داشت و در کجا نازل شد؟ فرمود: به رنگ سیاه آمیخته به سفید بود و شاخ داشت و از آسمان بر کوهی به جانب راست مسجد مِنی فرود آمد و در چمنزار راه میرفت و در چمنزار میخورد و در چمنزار مینگریست و در چمنزار سرگین میانداخت و در چمنزار پیشاب میکرد (و هیچ کس او را ندیده بود).(3)

3) علی بن ابراهیم، از پدرش، از فضاله بن ایوب، از معاویه بن عمّار، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: جبرئیل

1- [1] - عرین مکّه: فضای باز مکّه، عرین در اصل به معنای لانه شیر است که این فضا به خاطر دشواری راه و دست نیافتنی بودن، به آن تشبیه شده است. «النهایه، ج 3، ص 223»
2- [2] - کافی، ج 4، ص 207، ح 9.

3- [3] - کافی، ج 4، ص 209، ح 19.

به هنگام غروب خورشید در روز ترویه (سیراب کردن) نزد ابراهیم علیه السلام آمد و عرض کرد: ای ابراهیم! برای خود و زن و فرزندت آب بردار، چرا که بین مکّه و عرفات آبی نبود و از این رو آن روز، ترویه نام گرفت. سپس او را رهسپار کرد تا به مِنی رساند. او نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را در آن جا به جای آورد و چون آفتاب برآمد، روانه عرفات شد و در نیمروز عرفه بر زمین نَمِرَه ساکن شد. چون خورشید غروب کرد، برخاست و غسل کرد و نماز ظهر و عصر را به یک اذان و دو اقامه به جای آورد و بر زمینی که مسجد عرفات در آن است، نماز گزارد. در آن جا سنگهای سفیدی بود که در ساخت مسجد عرفات به کار رفت.

سپس جبرئیل او را به سوی محل وقوف برد و در آن جا به او عرض کرد: ای ابراهیم! به گناهانت اعتراف کن و مناسک خود را بشناس. از این رو آن روز، عرفه نامیده شد. جبرئیل او را در آن جا ساکن نمود تا این که خورشید غروب کرد. آنگاه او را به راه درآورد و گفت: ای ابراهیم! به سوی مشعر الحرام ازدلاف کن و پیش برو، و این شد که آن جا مزدلفه نام گرفت. جبرئیل او را به مشعر الحرام رسانید و او در آن جا نماز مغرب و عشا را به یک اذان و دو اقامه به جای آورد و شب را گذراند. چون صبح شد و او نماز صبح بخواند، جبرئیل محل وقوف را به او نشان داد، سپس او را روانه مِنی کرد و فرمان داد تا در جمره عقبه سنگ بیاندازد و هم آن جا بود که شیطان بر او پدید آمد. سپس خداوند به او فرمود تا قربانی کند. وقتی ابراهیم علیه السلام از عرفات رو به سوی مشعر الحرام گذاشت و شب در آن جا بماند، شب هنگام دل نگران شد و در خواب دید که فرزندش اسحاق را سر می برد. ابراهیم علیه السلام که اسحاق و مادرش ساره را نیز به حج آورده بود، پس از این که به مِنی رسید و در جمره عقبه به همراه ایشان سنگ انداخت، به ساره فرمود تا به زیارت کعبه رود، امّا پسرش را نزد خود نگه داشت و او را به سوی جمره وسطی رهسپار کرد. در آن جا، چنان که خداوند متعال حکایت فرمود، نظر فرزندش را جویا شد و گفت: «یا بُنَیَّ إِنِّی أَرَی فِی الْمَنَامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَی»؟ و فرزند، چنان که خداوند متعال از او یاد کرد، پاسخ داد: «یا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ»، و این گونه هر دو به امر خدا گردن نهادند. ناگاه پیرمردی پدید آمد و عرض کرد: از این پسر چه می خواهی؟ فرمود: می خواهم سرش را ببرم. پیرمرد عرض کرد: سبحان الله، میخواهی تازه جوانی را

که هیچ نافرمانی خدا نکرده، سر ببری؟ فرمود: خداوند فرمان داده چنین کنم. پیرمرد عرض کرد: پروردگارت دوست ندارد تو چنین کاری کنی، بلکه این شیطان بوده که در خواب چنین فرمانی به تو داده است. فرمود: وای بر تو! کسی که مرا به این کار فرمان داد و در گوشم چنین سخنی گفت، همان کسی است که مرا به این جایگاه رساند. پیرمرد عرض کرد: نه، به خدا سوگند! هیچ کس جز شیطان چنین فرمانی به تو نداده است. ابراهیم علیه السلام فرمود: سوگند به خدا! دیگر با تو سخن نخواهم گفت. آن گاه مصمّم شد تا فرزندش را سر ببرد. پیرمرد عرض کرد: ای ابراهیم! تو پیشوای مردمان هستی و ایشان از تو پیروی میکنند، اگر فرزندت را سر ببری، همه فرزندان خود را سر خواهند برید. امّا ابراهیم با او سخن نگفت و رو به پسر کرد و نظرش را در این باره جویا شد. چون هر دو به امر خدا گردن نهادند، پسر عرض کرد: ای پدر! چهرهام را بپوشان و دست و پایم را ببند. ابراهیم علیه السلام فرمود: پسرم! سرت را در بند ببرم؟ نه، به خدا سوگند! در یک روز این هر دو را با تو نخواهم کرد. سپس پالان الاغ را بر زمین انداخت و او را بر آن خواباند و چاقویی تیز بر گلویش گذاشت و سر به سوی آسمان بلند کرد و چاقو را به نیروی تمام کشید. امّا جبرئیل چاقو را به پشت برگرداند و آن گوسفند را از سوی کوه ثَبیر فرود آورد و پسر را از زیر دستان ابراهیم علیه السلام بیرون کشید و به جایش گوسفند را گذاشت. ناگاه از جانب چپ مسجد خَیف ندا رسید: «أَنْ یا إِبْرَاهِیمُ، قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا إِنَّا کَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ، إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِینُ». هنگامی که مادر آن پسر در میان وادی و روبروی کعبه به خانه خدا مینگریست، شیطان خود را نزد او رساند و گفت: من پیرمردی را دیدم، او کیست؟ گفت: او شوهر من است. شیطان گفت: به همراهش پسری را دیدم، او کیست؟ گفت: او پسر من است. شیطان گفت: من او را دیدم که پسرت را بر زمین خواباند و چاقویی برداشت تا سر او را ببرد. گفت: دروغ می گویی، ابراهیم مهربانترین مرد در میان مردم است. چگونه ممکن است سر پسر خود را ببرد؟ شیطان گفت: به پروردگار آسمان و زمین و این خانه سوگند! او را دیدم که پسرت را خواباند و چاقویی برداشت تا سر او را برد. گفت: برای چه؟ شیطان گفت: گمان میکرد که پروردگارش به او چنین فرمان داده است. گفت: پس به جاست که از پروردگارش فرمان برد. امّا به ناگاه ترسی در جانش افتاد که مبادا درباره فرزندش فرمانی به

ابراهیم داده شده باشد. پس چون مناسک خود به پایان رساند، شتابان راه بازگشت به مِنی در پیش گرفت و دست بر سر نهاد و گفت: پروردگارا! از من به خاطر آن چه با مادر اسماعیل علیه السلام کردم، درگذر. به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: در کجا میخواست پسرش را سر ببرد؟ ایشان فرمود: در جمره وسطی و آن گوسفند بر کوهی به جانب راست مسجد مِنی، از آسمان فرود آمد و در چمنزار میخورد و در چمنزار راه میرفت و شاخ داشت. عرض کردم: چه رنگ داشت؟ فرمود: سیاه آمیخته به سفید، به رنگ خاک.(1)

4) علی بن ابراهیم، از پدرش، از صفوان بن یحیی، و حماد، از عبد الله بن مغیره، از ابن سنان روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: قربانی که بود؟ فرمود: اسماعیل.(2)

5) و نیز وی گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: من پسر دو قربانی هستم. یعنی اسماعیل و عبد الله بن عبد المطّلب. دو خبر از خواصّ درباره قربانی روایت شده است و در این که او اسحاق بوده یا اسماعیل، اختلاف کردهاند و عوام نیز در این باره دو خبر مختلف روایت کردهاند. خداوند عزّ و جلّ به ابراهیم علیه السلام ندا داد: «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا» و چون او مصمّم شد تا سر پسرش را ببرد و هر دو به امر خدا گردن نهادند، خداوند عزّ و جلّ فرمود: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» [من تو را پیشوای مردم قرار دادم]، ابراهیم گفت: «وَمِن ذُرِّیَّتِی» [از دودمانم (چطور)]، فرمود: «لاَ یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ»(3) [پیمان من به بیدادگران نمی رسد]، یعنی پیمان من به پیشوایی ستمگر نمیرسد.(4)

6) ابن بابویه، از محمّد بن موسی متوکل، از عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از داود بن کثیر رَقّی روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: کدام یک بزرگ تر بودند: اسماعیل یا اسحاق، و کدام یک قربانی بودند؟ ایشان فرمود:

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 197.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 199.

3- [3] - بقره/ 124.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 199.

اسماعیل پنج سال از اسحاق بزرگتر بود و قربانی، اسماعیل بود که در مکّه منزل داشت. در روزهای موسم حج و در مِنی بود که ابراهیم علیه السلام میخواست اسماعیل علیه السلام را سر ببرد. از زمانی که خداوند نوید زنده شدن اسماعیل علیه السلام را به ابراهیم داد تا زمان نوید زاده شدن اسحاق علیه السلام، پنج سال طول کشید. آیا سخن ابراهیم علیه السلام را نشنیدی آن جا که فرمود: «رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصَّالِحِینَ» او از خداوند عزّ و جلّ درخواست کرد که پسری نیکوکار بهره او گرداند و خداوند در سوره صافّات فرمود: «فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِیمٍ» یعنی اسماعیل علیه السلام پسر هاجر؛ سپس خداوند گوسفند بزرگی را فدای اسماعیل علیه السلام کرد. پس از آن، خداوند متعال فرمود: «وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَقَ نَبِیا مِّنَ الصَّالِحِینَ، وَبَارَکْنَا عَلَیهِ وَعَلَی إِسْحَقَ» بنابراین خداوند پیش از نوید زاده شدن اسحاق، نوید زاده شدن اسماعیل را داد. پس هر کس گمان کند اسحاق از اسماعیل بزرگتر و او قربانی بوده است، خبری را که خداوند عزّ و جلّ درباره آن دو در قرآن نازل فرموده، دروغ پنداشته است.(1)

7) و از وی، از عبد الواحد بن محمّد بن عبدوس نیشابوری عطار نیشابور در سخنی در شعبان ماه سال سیصد و پنجاه و دو، از علی بن محمّد بن قتیبه نیشابوری، از فضل بن شاذان، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: در آن هنگام که خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام فرمان داد تا به جای پسرش اسماعیل، آن گوسفندی را سر ببرد که بر او نازل فرمود، ابراهیم علیه السلام آرزو کرد که ای کاش با دست خود پسرش اسماعیل علیه السلام را سر میبرید و خداوند به او فرمان نمیداد که گوسفند را به جای او سر ببرد تا این گونه اندوهی چنان اندوه دل پدری که عزیزترین فرزندش را سر میبرد، بر دل او نشیند و بدین سبب شایسته والاترین درجاتی شود که به سزاواران پاداش به خاطر سختی ها ارزانی میشود. آن گاه خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: ای ابراهیم! در میان آفریدگان من چه کسی را بیشتر دوست میداری؟ عرض کرد: پروردگارا! هیچ کس را نیافریدهای که نزد من دوست داشتنی تر از دوست تو محمّد صلی الله علیه و آله باشد. خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: ای ابراهیم! او را بیشتر دوست می داری

1- [1] - معانی الاخبار، ص 391، ح 34.

یا خودت را؟ عرض کرد: البته او را بیشتر از خود دوست میدارم. فرمود: فرزند او را بیشتر دوست میداری یا فرزند خودت را؟ عرض کرد: البته فرزند او را بیشتر دوست میدارم. فرمود: این که سر فرزند او ستمگرانه به دست دشمنانش بریده شود بیشتر دلت را به درد میآورد یا این که سر فرزند تو در راه فرمان بردن از من به دست خودت از تنش جدا شود؟ عرض کرد: پروردگارا! البته این که سر فرزند او به دست دشمنانش بریده شود، بیشتر دلم را به درد میآورد. فرمود: ای ابراهیم! همانا گروهی که خود را از امّت محمّد صلی الله علیه و آله میپندارند، پس از وی از روی ستیزه جویی چنان ستمگرانه فرزندش، حسین، علیه السلام را به قتل میرسانند که گویی گوسفندی را سر میبُرند و این گونه خشم مرا بر خود واجب میسازند. در آن دم آه از نهاد ابراهیم علیه السلام برخاست و دلش به درد آمد و بنای گریه گذاشت. خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: ای ابراهیم! افسوسی را که در پی آرزوی کشتن اسماعیل بر دلت نشست، فدای سوگواریت بر قتل حسین کردم و والاترین مقامی را بر تو واجب ساختم که به سزاواران پاداش به خاطر مصیبتهایشان عطا میکنم. و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ».(1)

8) و از وی، از احمد بن حسن قطّان، از احمد بن محمّد بن سعید کوفی، از علی بن حسن بن علی بن فضّال، از پدرش روایت شده است که او گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام درباره معنای کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله: «من پسر دو قربانی هستم» پرسیدم، ایشان فرمود: یعنی اسماعیل بن ابراهیم خلیل علیه السلام و عبد الله بن عبد المطّلب؛ اسماعیل همان پسر بردباری بود که خداوند نوید زاده شدن وی را به ابراهیم علیه السلام داد. هنگامی که ابراهیم علیه السلام همراه او به سعی رسید، گفت: ای پسرم! در خواب دیدم که تو را سر میبرم، بنگر تا چه میبینی؟ گفت: ای پدر! فرمانی را که به تو رسیده، به انجام رسان (و نگفت: ای پدر آن چه را دیدی، انجام ده)، و ان شاء الله مرا بر این کار بردبار خواهی یافت. چون ابراهیم علیه السلام خواست او را سر ببرد، خداوند متعال گوسفند بزرگی را فدای اسماعیل علیه السلام گرداند. گوسفندی که به رنگ سیاه آمیخته به

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 187، ح 1.

سفید بود و در چمنزار میخورد و در چمنزار میآشامید و در چمنزار مینگریست و بر چمنزار راه میرفت و در چمنزار سرگین میانداخت و در چمنزار پیشاب میکرد (و هیچ کس آن را ندیده بود). پیش از آن چهل سال در باغهای بهشت چریده بود و از هیچ گوسفند ماده ای زاده نشده بود، بلکه خداوند متعال به او فرمود: هست شو، و او هست شد تا فدایی اسماعیل علیه السلام شود. پس هر چه تا روز قیامت در مِنی قربانی شود، فدایی اسماعیل علیه السلام است؛ این یکی از آن دو قربانی بود.

و امّا قربانی دیگر، عبدالمطّلب به حلقه در کعبه آویخته بود و از خداوند عزّ و جلّ میخواست که ده پسر به او ارزانی دارد و نذر کرد که هرگاه خداوند خواستهاش را برآورده سازد، یکی از آنها را قربانی کند. وقتی صاحب ده پسر شد، گفت: خداوند به من وفا کرد، پس من نیز به او وفا خواهم کرد. آن گاه پسرانش را به کعبه درآورد و میان ایشان قرعه کشید، قرعه به نام عبد الله پدر رسول خدا صلی الله علیه و آله افتاد. از آن جا که عبد المطّلب، عبد الله را بیش از دیگر فرزندانش دوست میداشت، بار دیگر قرعه کشید، دوباره به نام عبد الله افتاد. بار سوم قرعه کشید و باز به نام او افتاد، پس او را گرفت و در بند کرد و خواست سرش را ببرد. قریشیان گرد آمدند و او را از این کار باز داشتند و زنان عبد المطّلب جمع شدند و زاری و شیون به راه انداختند. در آن میان دخترش عاتکه گفت: ای پدر! میان خود و خداوند عزّ و جلّ در کشتن پسرت عذری آور. گفت: دخترم تو برای من فرخندهای، چگونه عذر آورم؟ عاتکه گفت: به سوی چهارپایانی که در حرم داری روی آور و بین پسرت با شتران قرعه بزن و آن قدر بر شتران بیفزا تا پروردگارت راضی شود. عبدالمطّلب کسی را فرستاد تا شترانش را بیاورد. سپس ده نفر از آنها را بیرون کشید و قرعه زد، باز به نام عبد الله افتاد. همچنان ده نفر ده نفر بر شترها افزود تا آن که به یکصد رسید. عبدالمطّلب قرعه زد و بر شترها افتاد، در آن دم قریش چنان تکبیری سر داد که تمامی کوههای تِهامه از آن صدا به لرزه افتاد. عبدالمطّلب گفت: نه، تا سه بار دیگر قرعه نکشم، نخواهم پذیرفت. سه بار قرعه کشید و هر سه بار بر شترها افتاد.

در بار سوم، زبیر و ابو طالب و برادرانشان، عبدالمطّلب را از زیر دو پایش بلند کردند و بر دوش گرفتند، حال آن که پوست رخسارش از سایش بر زمین

خراشیده بود، او را برگرفتند و بوسیدند و خاک از تنش زدودند. عبدالمطّلب فرمان داد تا شترها را در حزوره(1) سر ببرند و هیچ کس را از برداشتن گوشت آنها باز ندارند و شترها یک صد نفر بودند. عبدالمطّلب پنج سنّت داشت که خداوند عزّ و جلّ آن پنج را در اسلام نیز جاری ساخت: او همسران پدران را بر پسران حرام کرده بود و دیه قتل را یکصد شتر قرار داده بود و هفت دور بر گرد کعبه طواف مینمود و چون گنجی یافت، یک از پنج آن را خارج کرد و چون زمزم را حفر کرد آن را سقایه حُجّاج نامید؛ اگر عبدالمطّلب این چنین حجّت نبود و تصمیمش برای سر بریدن پسرش عبد الله، همچون تصمیم ابراهیم علیه السلام برای سر بریدن پسرش اسماعیل علیه السلام نبود، بدون شک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، آن جا که فرمود من پسر دو قربانی هستم، به خاطر انتساب خود به آن دو قربانی، به خود نمیبالید. دلیلی که خداوند عزّ و جلّ به خاطرش اجازه نداد سر اسماعیل بریده شود، همان دلیلی است که به خاطرش این امر را از عبد الله دور نمود و آن دلیل، وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیه السلام است. خداوند اجازه نداد آن دو قربانی شوند و این گونه سنّت قتل فرزند، در میان مردم جاری نشد. اگر چنین نمیشد بر مردم واجب میگشت هر ساله در عید قربان با قتل فرزندانشان به خدا نزدیکی جویند، پس تا روز قیامت هر آن چه را مردم برای نزدیکی جستن به خداوند قربانی کنند، فدیهای برای اسماعیل میباشد.

سپس محمّد بن بابویه گفت: روایات درباره آن قربانی مختلف است. از برخی چنین برآید که او اسحاق علیه السلام بوده و برخی دگر چنین مینماید که او اسماعیل علیه السلام بوده است. از آن جا که اگر روایات، سندی صحیح داشته باشند، نمیتوان آنها را نپذیرفت، باید گفت: وقتی اسحاق علیه السلام پس از اسماعیل علیه السلام زاده شد، آرزو کرد که ای کاش خداوند به پدرش فرمان داده بود سر او را ببرد، تا او همچون صبر و اطاعت برادرش، در برابر فرمان خداوند صبر پیشه میکرد و بر آن گردن مینهاد و این گونه مرتبه اسماعیل علیه السلام را در پاداش، او به دست میآورد. آن گاه خداوند عزّ و جلّ از آن چه در دلش

1- [1] - حَزوره بازاری در مکّه بود که چون مسجد الحرام گسترش یافت، در ضمن آن قرار گرفت. «معجم البلدان، ج 2، ص 255»

گذشت آگاه شد و به پاداش این آرزو، او را در میان فرشتگان، قربانی نام نهاد. این خبر را به استناد از کتاب نبوّت بیان کردم.(1)

9) و از وی در کتاب خصال آمده: این سخن را (با اشاره به همین سخنی که به نقل از او آوردیم) محمّد بن علی بشّاری قزوینی برایم نقل کرد و گفت: مظفّر بن احمد قزوینی، از محمّد بن جعفر کوفی اسدی، از محمّد بن اسماعیل برمکی، از عبد الله بن داهر، از ابی قتاده حرّانی، از وکیع بن جرّاح، از سلیمان بن مهران، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سخن خود که فرمود: «من پسر دو قربانی هستم». مقصودش از یک تن از آن دو، عمویش بوده است؛ چرا که خداوند عزّ و جلّ در کلام خود، عمو را پدر نام نهاد و فرمود: «أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاء إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِی قَالُواْ نَعْبُدُ إِلَهَکَ وَإِلَهَ آبَائِکَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ»(2) [آیا وقتی که یعقوب را مرگ فرا رسید، حاضر بودید هنگامی که به پسران خود گفت: پس از من چه را خواهید پرستید؟ گفتند: معبود تو و معبود پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را می پرستیم]، با این که اسماعیل علیه السلام عموی یعقوب علیه السلام بوده، خداوند در کتاب خود او را پدر نامید. همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: عمو (در جایگاه) پدر است.

سپس ابن بابویه گفت: پس سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «من پسر دو قربانی هستم»، بر اساس اصلی است که بیان شد. به این ترتیب یکی از آن دو، قربانی حقیقی و دیگری قربانی مجازی است که به پاداش نیّت و آرزوی خود شایسته این نام شد. بنابراین، سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «من پسر دو قربانی هستم»، بر دو گونه معنا میشود که هر دو را آوردیم.(3)

10) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش و حسین بن محمّد، از عبدویه بن عامر و محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، همگی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از عقبه بن بشیر، در حدیثی از حضرت امام محمّد باقر

1- [1] - خصال، ص 55، ح 78.

2- [2] - بقره/ 133.
3- [3] - خصال، ص 58، ح 78.

علیه السلام یا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که یکی از آن دو بزرگوار فرمود: ابراهیم علیه السلام با زن و فرزندان خویش حج به جای آورد، پس هر کس قربانی را اسحاق میداند، او در این جا سر بریده شده است.

و از ابو بصیر روایت شده که وی از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیده که ایشان قربانی را اسحاق دانستهاند، امّا زراره او را اسماعیل دانسته است.(1)

11) شیخ در امالی، از احمد بن محمّد بن صلت، از احمد بن محمّد بن سعید (یعنی ابن عقده)، از علی بن محمّد حسینی، از جعفر بن محمّد بن عیسی، از عبید الله بن علی، از حضرت امام رضا علیه السلام، از پدر بزرگوارش، از جدّ بزرگوارش، از پدران بزرگوارش، از حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: رؤیای پیامبران، وحی است.(2)

12) ابن صلت، از ابن عقده، از جعفر بن عَنبَسه بن عمر، از سلیمان بن یزید، از حضرت امام رضا علیه السلام، از پدر بزرگوارش، ابو عبد الله، از پدران بزرگوارش، از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: قربانی، اسماعیل بوده است.(3)

13) طبرسی، از عیاشی، از بُرَید بن معاویه عِجلی روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: میان نوید زاده شدن اسماعیل علیه السلام به ابراهیم علیه السلام و نوید زاده شدن اسحاق علیه السلام به وی چقدر فاصله بود؟ ایشان فرمود: میان آن دو نوید، پنج سال فاصله بود. خداوند سبحان فرمود: «فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِیمٍ» یعنی اسماعیل، و آن نخستین نوید خداوند به ابراهیم علیه السلام برای زاده شدن فرزند بود، پس از آن که اسحاق علیه السلام از ساره برای ابراهیم زاده شد و سه ساله شد، روزی در خانه ابراهیم علیه السلام، اسماعیل علیه السلام به سوی اسحاق علیه السلام رفت و او را از جایش بلند کرد و خود به جای او نشست. چون ساره او را دید، به ابراهیم علیه السلام

1- [1] - کافی، ج 4، ص 205، ح 4.
2- [2] - امالی، ج 1، ص 348.
3- [3] - امالی، ج 1، ص 348.

گفت: پسر هاجر، پسر مرا در خانه تو از جا بلند میکند و خود در جای او مینشیند. به خدا سوگند! دیگر نباید هاجر و پسرش در یک سرزمین کنار من باشند، آن دو را از من دور کن.

ابراهیم علیه السلام، ساره را عزیز و گرامی میداشت و حقّ او را ادا مینمود، چرا که او زاده پیامبران و دخترخاله او بود. این کار بر ابراهیم علیه السلام سخت آمد و از دوری اسماعیل علیه السلام اندوهناک شد. شب هنگام از سوی پروردگار به ابراهیم علیه السلام پیامی رسید و خداوند در خواب او آورد که در موسم حج، سر پسرش را میبرد. چون صبح شد ابراهیم از خوابی که دیده بود، غمگین شد. وقتی موسم حج در آن سال فرا رسید، در ماه ذی الحجّه، ابراهیم علیه السلام هاجر و اسماعیل علیه السلام را از سرزمین شام به سوی مکّه رهسپار کرد تا پسرش را در موسم حج سر ببرد. در آن جا برافراشتن پایههای بیت الحرام را آغاز کرد و سپس برای حج به سوی مِنی بیرون شد و مناسک خویش را در مِنی به جای آورد و به سوی مکّه بازگشت و هفت دور به گِرد کعبه طواف کرد؛ آن گاه به سوی سعی روانه شد و چون به آن جا رسید به اسماعیل علیه السلام فرمود: ای پسرم! در خواب دیدم که امسال در موسم حج، سر تو را میبرم، چه میگویی؟ گفت: ای پدر! فرمانی را که به تو رسیده به انجام رسان. هنگامی که سعی خود را به پایان رساندند، ابراهیم علیه السلام او را به مِنی آورد و آن روز، روز نَحر (عید قربان) بود. چون او را به جَمره وُسطَی رساند و از سمت چپ بر زمین خواباند و چاقویی برداشت تا سرش را ببرد، ناگاه ندا آمد: «أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ، قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا» تا پایان آیه، و گوسفندی بزرگ فدای اسماعیل علیه السلام گشت و او گوسفند را سر برید و گوشتش را به نیازمندان صدقه داد.(1)

14) از محمّد بن مسلم روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام پرسیدم: گوسفند ابراهیم علیه السلام چه رنگ داشت؟ ایشان فرمود: به رنگ سیاه آمیخته با سفید بود و شاخ داشت و از آسمان بر کوه جانب راست مسجد مِنی، در میان جمره وُسطَی، فرود آمد و در چمنزار راه میرفت و از چمنزار میخورد و به چمنزار مینگریست و در چمنزار سرگین میانداخت و در

1- [1] - مجمع البیان، ج 8، ص 326.

چمنزار پیشاب میکرد (و هیچ کس آن را ندیده بود).(1)

15) و از عبد الله بن سنان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که وقتی از ایشان درباره قربانی سؤال شد، فرمود: او اسماعیل است.(2)

16) عمر بن ابراهیم اوسی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل علیه السلام فرمود: تو با چنین نیرویی تاکنون خسته شدهای؟ یعنی به سختی افتادهای؟ گفت: آری، ای محمّد! سه بار، یکی روزی که ابراهیم در آتش افکنده شد، آن روز خداوند به من وحی کرد که او را دریابم و فرمود: به شکوه و بزرگیام سوگند! اگر ابراهیم علیه السلام پیش از تو به آتش برسد، هر آینه اسمت را از دفتر فرشتگان پاک میکنم. من شتابان به سوی او فرود آمدم و میان آتش و هوا، او را دریافتم و به او گفتم: ای ابراهیم! چیزی نیاز نداری؟ گفت: از خدا آری، امّا از تو نه. بار دوم روزی بود که به ابراهیم علیه السلام فرمان داده شد تا سر فرزندش اسماعیل را ببرد، آن روز خداوند به من وحی کرد که او را دریابم و فرمود: به شکوه و بزرگیام سوگند! اگر چاقو پیش از تو به گردن اسماعیل برسد، هر آینه اسمت را از دفتر فرشتگان پاک میکنم. من شتابان به سوی او فرود آمدم و چاقو را در دست ابراهیم به پشت برگرداندم و آن فدایی را به او رساندم. بار سوم هنگامی بود که یوسف در چاه انداخته شد. آن روز خداوند به من وحی فرمود: او را دریاب، ای جبرئیل! به شکوه و بزرگیام سوگند! اگر یوسف پیش از تو به قعر چاه برسد، هر آینه اسمت را از دفتر فرشتگان پاک میکنم. من شتابان فرود آمدم و او را در میان راه دریافتم و به سوی صخرهای که در قعر چاه بود، بردم و او را تندرست بر آن نشاندم و بسیار خسته شدم. در آن چاه، مارها و افعیها خانه داشتند، وقتی آنها یوسف علیه السلام را در میان خود احساس کردند، به یکدیگر گفتند: مبادا که تکان بخورید، چرا که پیامبری بزرگوار نزد ما فرود آمده و در میانمان نشسته است. پس هیچ یک از سوراخ خود بیرون نیامدند، جز افعیها که بیرون آمدند و خواستند یوسف را نیش بزنند، در آن دم چنان فریادی بر سرشان کشیدم که تا روز قیامت گوشهایشان را کر کرد.

1- [1] - مجمع البیان، ج 8، ص 327.
2- [2] - مجمع البیان، ج 8، ص 327.

«وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنْ الْمُرْسَلِينَ (123) إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ (124) أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ (125)»

[و به راستی الیاس از فرستادگان (ما) بود.*چون به قوم خود گفت: آیا پروا نمی دارید؟*آیا بَعل را می پرستید و بهترین آفرینندگان را وامی گذارید؟ !]

1) علی بن ابراهیم گفت: آنها بتی داشتند که آن را بَعل می نامیدند، و این اسم از آن جا آمد که مردی از یک اعرابی درباره شتری که در جایی ایستاده بود، پرسید: این شتر از برای کیست؟ اعرابی گفت: من بعل او یعنی ارباب او هستم، و این گونه آنها خدایشان را بعل نامیدند.(1)

2) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، و محمّد بن حسن، از سهل بن زیاد، از بکر بن صالح، از محمّد بن سنان، از مفضل بن عمر روایت کرده است که وی گفت: بر در خانه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدیم و میخواستیم اجازه ورود بگیریم، از پشت در شنیدیم که حضرت علیه السلام به زبانی غیر از عربی سخن میگوید. خیال کردیم سریانی است، ناگاه حضرت گریست و ما از اشک ایشان به گریه افتادیم. آن گاه غلام حضرت علیه السلام بیرون آمد و به ما اجازه ورود داد. وقتی خدمت حضرت علیه السلام رسیدیم، من به ایشان عرض کردم: خدایت شایسته داشت! به در خانهات رسیدیم و میخواستیم اجازه ورود بگیریم، شنیدیم که با زبانی غیر از عربی سخن میگویی. خیال کردیم سریانی است، ناگاه گریستی و ما از اشکت به گریه افتادیم. فرمود: آری، به یاد الیاس پیامبر علیه السلام افتادم که از پیامبران عابد بنی اسرائیل بود و دعایی را خواندم که او در سجدهاش میخواند. حضرت آن دعا را به زبان سریانی پشت سر هم خواند، و به خدا سوگند! هیچ کشیش و اسقفی را ندیده بودم که شیواتر از ایشان به سریانی دعا خوانده باشد؛ سپس آن دعا را برایمان به عربی بیان کرد و فرمود: الیاس در سجدهاش میگفت: آیا میخواهی مرا عذاب کنی، حال آن که روزهای داغ را به خاطر تو تشنگی کشیدم؟ آیا میخواهی مرا عذاب کنی، حال آن که رخسارم را به خاطر تو بر خاک مالیدم؟ آیا میخواهی مرا عذاب کنی، حال آن که به خاطر تو از گناه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 199.

دوری کردم؟ آیا میخواهی مرا عذاب کنی، حال آن که شب را به خاطر تو تا صبح بیدار ماندم؟ در آن دم خداوند به الیاس علیه السلام وحی فرمود: سرت را بالا بیاور، من تو را عذاب نمیکنم. الیاس علیه السلام عرض کرد: اگر کنون گفتی تو را عذاب نمیکنم و بعد مرا عذاب کردی چه؟ مگر نه این است که من بنده تو و تو پروردگار من هستی؟ خداوند به او وحی فرمود: سرت را بالا بیاور، من تو را عذاب نمیکنم. من هرگاه وعدهای دهم به آن وفا میکنم.(1)

3) ابن شهر آشوب، از انس، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ایشان از قلّه کوه صدایی شنید که میگفت: خداوندا! مرا در زمره امّتی قرار ده که بر ایشان رحم میآوری و ایشان را میآمرزی. رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او رفت و دید پیرمردی است کهن سال که سیصد ذراع بلندی قامت اوست. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله گردن (نحیف) او را دید، او عرض کرد: من در سال، تنها یک بار غذا میخورم و اکنون هنگام آن فرا رسیده. در آن دم سفرهای از آسمان فرود آمد و ایشان تناول کردند. آن پیرمرد، الیاس علیه السلام بود.(2)

ان شاء الله در تفسیر «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ» گفتگوی الیاس علیه السلام با حضرت امام محمّد باقر علیه السلام خواهد آمد.

«سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ (130)»

[درود بر پیروان الیاس]

1) ابن بابویه، از محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از ابو احمد عبد العزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی جلودی بصری، از محمّد بن سهل، از خضر بن ابی فاطمه بلخی، از وهیب بن نافع، از کادح، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدران بزرگوارش، از حضرت امام علی علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ «سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ» فرمود: یاسین، محمّد صلی الله علیه و آله است و ما آل یاسین هستیم.(3)

1- [1] - کافی، ج 1، ص 177، ح 2.

2- [2] - مناقب، ج 1، ص 137.
3- [3] - معانى الاخبار، ص 122، ح 2.

2) و از وی، از عبد الله بن محمّد بن عبد الوهاب، از ابو محمّد عبد الله بن یحیی بن عبد الباقی، از پدرش، از علی بن حسن بن عبد الغنی معانی، از عبد الرزاق، از مندل، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت شده است که او درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ» گفت: سلام از سوی پروردگار جهانیان بر محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او علیهم السلام و سلامتی در روز قیامت از برای هر آن کس که ایشان مولای او هستند.(1)

3) و از وی، از محمّد بن ابراهیم، بن اسحاق، از ابو احمد عبد العزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی جلودی بصری، از حسین بن معاذ، از سلیمان بن داود، از حکم بن ظهیر، از سدی، از ابو مالک روایت شده است که او درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ» گفت: یاسین، نام محمّد صلی الله علیه و آله است.(2)

4) و از وی، از پدرش، از عبد الله بن حسن مؤدب، از احمد بن علی اصبهانی، از ابراهیم بن محمّد ثقفی، از احمد بن ابی عمر نهدی، از پدرش، از محمّد بن مروان، از محمّد بن سائب، از ابو صالح، از ابن عباس روایت شده است که او درباره کلام خداوند متعال: «سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ» گفت: یعنی بر خاندان محمّد صلی الله علیه و آله.(3)

5) و از وی، از محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از عبد العزیز بن یحیی جلودی، از محمّد بن سهل، از ابراهیم بن معمر، از عبد الله بن داهر احمدی، از پدرش، از اعمش، از یحیی بن وثاب، از ابو عبد الرحمن سلمی روایت کرده است که روزی عمر بن خطاب آیه «سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ» را قرائت میکرد، در آن هنگام ابو عبد الرحمن گفت: آل یاسین، خاندان محمّد صلی الله علیه و آله میباشند.(4)

6) و از وی، از حسین بن شاذویه مؤدب، و جعفر بن محمّد بن مسرور، هر دو، از محمّد بن عبد الله بن جعفر حمیری، از پدرش، از ریان بن صلت، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که ایشان (در مجلس گفتگویی با مأمون و علما،

1- [1] - معانی الاخبار، ص 122، ح 1.

2- [2] - معانی الاخبار، ص 122، ح 3.
3- [3] - معانی الاخبار، ص 122، ح 4.
4- [4] - معانی الاخبار، ص 123، ح 5.

که در این کتاب چندین بار از آن یاد کردهایم) در ضمن آیات بیانگر برگزیدگی اهل بیت علیهم السلام فرمود: و امّا آیه هفتم، خداوند تبارک و تعالی فرمود: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِیمًا»(1) [خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید! بر او درود فرستید و به فرمانش بخوبی گردن نهید.] ، دشمنان اهل بیت علیهم السلام میدانند که وقتی این آیه نازل شد، به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض شد: ای رسول خدا! معنای تسلیم و فرمان بری از شما را فهمیدیم، امّا چگونه بر شما صلوات و درود فرستیم؟ فرمود: بگویید: خداوندا! بر محمّد و خاندان محمّد درود فرست، همان گونه که بر ابراهیم و خاندان ابراهیم درود فرستادی، به درستی که تو ستوده و شکوهمندی. حضرت علیه السلام فرمود: ای مردم! آیا در این سخن اختلافی بین شما وجود دارد؟ عرض کردند: نه. مأمون عرض کرد: این سخن از سخنانی است که هیچ اختلافی بر سر آن وجود ندارد و همه امّت بر آن هم نظرند. آیا درباره اهل بیت علیهم السلام در قرآن آیهای گویاتر به یاد دارید؟ حضرت علیه السلام فرمود: بله، به من بگویید: در آیات «یس* وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ* إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ* عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ»(2) [یس(/یاسین)* سوگند به قرآن حکمت آموز *که قطعا تو از (جمله) پیامبرانی* بر راهی راست]، منظور خداوند از «یس»، چه کسی است؟ علماء گفتند: «یس»، محمّد صلی الله علیه و آله است و هیچ کس در آن شکی ندارد. حضرت علیه السلام فرمود: همانا خداوند عزّ و جلّ در این آیه چنان فضیلتی به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان محمّد صلی الله علیه و آله ارزانی داشته که هیچ کس یارای درک ژرفای این سخن را ندارد، مگر کسی که در آن نیک بیاندیشد؛ چرا که خداوند عزّ و جلّ بر هیچ کس درود نفرستاده است مگر بر پیامبران علیه السلام. حق تعالی فرمود: «سَلَامٌ عَلَی نُوحٍ فِی الْعَالَمِینَ»(3) [درود بر نوح در میان جهانیان] و نیز فرمود: «سَلَامٌ عَلَی إِبْرَاهِیمَ»(4) [درود بر ابراهیم] و نیز

1- [1] - احزاب/ 56.
2- [2] - یس/ 1-4.
3- [3] - صافات/ 79.
4- [4] - صافات/109.

فرمود: «سَلَامٌ عَلَی موسی وَ هارونَ»(1) [درود بر موسی و هارون] ، و نفرمود: درود بر خاندان نوح یا خاندان موسی یا خاندان ابراهیم، حال آن که فرمود: «سَلَامٌ عَلَی إِلْ یَاسِینَ» یعنی خاندان محمّد صلی الله علیه و آله.(2)

7) محمّد بن عباس، از محمّد بن قاسم، از حسین بن حکم، از حسین بن نصر بن مزاحم، از پدرش، از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس، از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: نام رسول خدا صلی الله علیه و آله یاسین است و ما همان کسانی هستیم که خداوند درباره ما فرمود: «سَلَامٌ عَلَی إِلْ یَاسِینَ».(3)

8) و از وی، از محمّد بن سهل عطّار، از خضر بن ابی فاطمه بلخی، از وهیب بن نافع، از کادح، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارشان، از پدران بزرگوارشان، از حضرت امام علی علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «سَلَامٌ عَلَی إِلْ یَاسِینَ» فرمود: یاسین، محمّد صلی الله علیه و آله است و ما خاندان محمّد صلی الله علیه و آله هستیم.(4)

9) و از وی، از محمّد بن سهل، از ابراهیم بن معمر، از ابراهیم بن داهر، از اعمش، از یحیی بن وثاب، از ابو عبد الرحمن سلمی روایت شده است که روزی عمر بن خطاب آیه «سَلَامٌ عَلَی إِلْ یَاسِینَ» را قرائت میکرد، در آن هنگام ابو عبد الرحمن گفت: [یعنی] بر خاندان محمّد صلی الله علیه و آله.(5)

10) و از وی، از محمّد بن حسین خثعمی، از عباد بن یعقوب، از موسی بن عثمان، از اعمش، از مجاهد، از ابن عباس روایت شده است که او درباره کلام خداوند متعال: «سَلَامٌ عَلَی إِلْ یَاسِینَ» گفت: ایشان خاندان محمّد صلی الله علیه و آله هستند.(6)

11) و از وی، از علی بن عبد الله بن اسد، از ابراهیم بن محمّد ثقفی، از رزیق بن

1- [1] - صافات/ 120.

2- [2] - عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج 1، ص 207، ح 1.
3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 498، ح 13.
4- [4] - تأويل الآيات، ج 2، ص 499، ح 14.
5- [5] - تأويل الآيات، ج 2، ص 499، ح 15.
6- [6] - تأويل الآيات، ج 2، ص 499، ح 16.

مرزوق بجلی، از داود بن علیّه، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت شده است که او درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «سَلَامٌ عَلَی إِلْ یَاسِینَ» گفت: یعنی بر خاندان محمّد صلی الله علیه و آله.(1)

12) طبرسی در احتجاج، از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «سَلَامٌ عَلَی إِلْ یَاسِینَ»، خداوند متعال در آن جا که فرمود: «یس* وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ* إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ»(2) [یس(/یاسین)* سوگند به قرآن حکمت آموز* که قطعاً تو از (جمله) پیامبرانی]، بر پیامبر صلی الله علیه و آله این نام نهاد؛ چرا که میدانست آنان سخن او، یعنی درود بر خاندان محمّد، را فرو میگذارند، همان گونه که دیگر سخنانش را فرو گذاردند.(3)

باب معنای آل محمّد صلی الله علیه و آله

1) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از محمّد بن حسین، از جعفر بن بشیر، از حسین بن ابی علاء، از عبد الله بن میسره، روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: وقتی ما میگوییم: خداوندا! بر محمّد و خاندان محمّد درود فرست، گروهی میگویند ما خاندان محمّد هستیم. ایشان فرمود: خاندان محمّد علیهم السلام، تنها کسانی هستند که خداوند عزّ و جلّ زناشویی با ایشان را بر محمّد صلی الله علیه و آله حرام کرده است.(4)

2) و از وی، از محمّد بن حسن، از محمّد بن یحیی عطار، از محمّد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از محمّد بن سلیمان دیلمی، از پدرش روایت شده است که او گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! آل چه کسانی میباشند ؟ فرمود: فرزندان محمّد صلی الله علیه و آله. عرض کردم: اهل چه کسانی میباشند؟ فرمود: امامان علیهم السلام. عرض کردم: پس کلام خداوند متعال:

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 499، ح 17.
2- [2] - یس/ 1-3.
3- [3] - احتجاج، ص 253.
4- [4] - معانی الاخبار، ص 93، ح 1.

«أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»(1) [فرعونیان را در سخت ترین (انواع) عذاب درآورید] چه میشود؟ فرمود: به خدا سوگند! تنها دخترش منظور است.(2)

3) و از وی، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر روایت شده است که او گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: آل محمّد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ فرمود: فرزندان او. عرض کردم: اهل بیت محمّد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ فرمود: امامان جانشین وی. عرض کردم: عترت محمّد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ فرمود: اصحاب عباء (پنج تن). عرض کردم: امّت محمّد صلی الله علیه و آله چه کسانی هستند؟ فرمود: مؤمنانی که آن چه را از سوی خداوند بر او نازل شده باور دارند و به آن دو امرِ گرانبهایی که به ایشان فرمان داده شده است تا به آن دو پایبند باشند، چنگ میزنند؛ یعنی کتاب خداوند عزّ و جلّ و عترت و اهل بیت او که خداوند اراده فرمود آلودگی را از ایشان بزداید و ایشان را پاک و پاکیزه گرداند، و آن دو پس از محمّد صلی الله علیه و آله، جانشینان وی بر امّتش می باشند.(3)

«وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِم مُّصْبِحِينَ (137) وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (138)»

[و در حقیقت شما بر آنان صبحگاهان،* و شامگاهان می گذرید. آیا به فکر فرو نمی روید؟ !]

1) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن خالد و حسین بن سعید، همگی، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از عبد الله بن مکان، از زید بن ولید خثعمی، از ابو ربیع شامی روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: « وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِم مُّصْبِحِينَ، وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» پرسیدم، ایشان فرمود: شما به هنگام قرائت قرآن، بر ایشان میگذرید و خبرهایی را که خداوند عزّ و جلّ از ایشان

1- [1] - غافر/ 46.

2- [2] - معانى الاخبار، ص 94، ح 2.
3- [3] - معانى الاخبار، ص 94، ح 3.

برایتان حکایت میکند، میخوانید.(1)

قصه حضرت لوط علیه السلام پیشتر در سورههای هود و حجر و عنکبوت آمد و ان شاء الله در سوره ذاریات نیز خواهد آمد.

«وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (139) إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ...فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاء صَبَاحُ الْمُنذَرِينَ (177)»

«وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ (139) إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (140) فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ (141) فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ (142) فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ (143) لَلَبِثَ فِى بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ (144) فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاء وَهُوَ سَقِيمٌ (145) وَأَنبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّن يَقْطِينٍ (146) وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِئَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ (147) فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ(148) فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ (149) أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ (150) أَلَا إِنَّهُم مِّنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ (151) وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (152) أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ (153) مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (154) أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (155) أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ (156) فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (157) وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّهِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّهُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ (158) سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ (159) إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (160) فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ (161) مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ (162) إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ (163) وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ (164) وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ (165) وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ (166) وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ (167) لَوْ أَنَّ عِندَنَا ذِكْرًا مِّنْ الْأَوَّلِينَ (168) لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ (169) فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (170) وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ (171) إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ (172) وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ (173) فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ (174) وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ (175) أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ (176) فَإِذَا نَزَلَ

1- [1] - کافی، ج 8، ص 249، ح 349.

بِسَاحَتِهِمْ فَسَاء صَبَاحُ الْمُنذَرِينَ (177)»

[و در حقیقت، یونس از زمره فرستادگان بود.*آنگاه که به سوی کشتی پُر، بگریخت.*پس (یونس با سرنشینان کشتی) قرعه انداختند و خود از بازندگان شد !* (او را به دریا افکندند) و عنبرماهی او را بلعید، در حالی که او نکوهشگر خویش بود.*و اگر او از زمره تسبیح کنندگان نبود،* قطعاً تا روزی که برانگیخته می شوند، در شکم آن (ماهی) می ماند.*پس او را در حالی که ناخوش بود به زمین خشکی افکندیم.*و بر بالای (سر) او درختی از (نوع) کدو بن رویانیدیم.*و او را به سوی یکصدهزار (نفر از ساکنان نینوا) یا بیشتر روانه کردیم.*پس ایمان آوردند و تا چندی برخوردارشان کردیم.*پس، از مشرکان جویا شو: آیا پروردگارت را دختران و آنان را پسران است؟ !*یا فرشتگان را مادینه آفریدیم و آنان شاهد بودند؟*هش دار که اینان از دروغ پردازی خود قطعاً خواهند گفت:* خدا فرزند آورده، در حالی که آنها قطعاً دروغگویانند.*آیا (خدا) دختران را بر پسران برگزیده است؟*شما را چه شده؟ چگونه داوری می کنید؟*آیا سر پند گرفتن ندارید؟ !*یا دلیلی آشکار (در دست) دارید؟*پس اگر راست می گویید کتابتان را بیاورید.*و میان خدا و جن ها پیوندی انگاشتند و حال آن که جنیان نیک دانسته اند که (برای حساب پس دادن،) خودشان احضار خواهند شد.*خدا منزه است از آن چه در وصف می آورند.*به استثنای بندگان پاکدل خدا.*در حقیقت، شما و آن چه (که شما آن را) می پرستید،*بر ضد او گمراه گر نیستید،* مگر کسی را که به دوزخ رفتنی است.*و هیچ یک از ما (فرشتگان) نیست مگر (اینکه) برای او (مقام و) مرتبه ای معین است.*و در حقیقت، ماییم که (برای انجام فرمان خدا) صف بسته ایم.*و ماییم که خود تسبیح گویانیم.*و (مشرکان) به تأکید می گفتند:*اگر پند (نامه ا)ی از پیشینیان نزد ما بود،*قطعاً از بندگان خالص خدا می شدیم.*ولی (وقتی قرآن آمد) به آن کافر شدند، و زودا که بدانند.*و قطعاً فرمان ما درباره بندگان فرستاده ما از پیش (چنین) رفته است:*که آنان (بر دشمنان خودشان) حتما پیروز خواهند شد.*و سپاه ما هرآینه غالب آیندگانند.*پس تا مدتی (معین) از آنان روی برتاب.*و آنان را بنگر که خواهند دید.*آیا عذاب ما را شتابزده خواستارند؟*(پس هشدارداده شدگان را) آنگاه که عذاب به خانه

آنان فرود آید چه بد صبحگاهی است.]

1) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: تنها قومی که خداوند عذاب را از ایشان برگرداند، قوم یونس علیه السلام بود. یونس آنها را به اسلام فرا میخواند، امّا آنها سرباز میزدند، از این رو یونس علیه السلام بر آن شد که نفرینشان کند. در میان آنها مردی عابد و مردی عالِم میزیستند که یکی ملیخا نام داشت و دیگری روبیل. عابد به یونس توصیه میکرد که آنها را نفرین کند و عالم او را از این کار باز میداشت و میگفت: آنها را نفرین نکن، خداوند خواستهات را برآورده میسازد و دوست ندارد بندگانش هلاک شوند. در آخر یونس علیه السلام سخن عابد را پذیرفت و گفته عالم را پذیرا نشد و آنها را نفرین کرد. خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: در فلان سال و فلان ماه و فلان روز، عذاب بر آنها فرو میرسد. چون هنگام عذاب نزدیک شد، یونس علیه السلام به همراه آن عابد از میان آنها بیرون شد و عالم را در میانشان بر جای گذاشت. آن روز فرا رسید و عذاب نازل شد. در آن هنگام عالم به آنها گفت: ای قوم! به درگاه خداوند پناه برید. امید است که بر شما رحم آورد و عذاب را از شما برگرداند. گفتند: چه کنیم؟ گفت: گرد هم آیید و رو به سوی بیابان گذارید و مادران و شتران و گاوها و گوسفندها را از بچههایشان جدا سازید و آن گاه به گریه نشینید و دعا کنید. آنها رفتند و چنین کردند و به گریه و زاری نشستند. پس خداوند بر آنها رحم آورد و عذاب را از ایشان دور گرداند و بر کوهها افکند، حال آن که عذاب فرود آمده بود و به آنها نزدیک شده بود. یونس رو به سوی قوم خود گذاشت تا بنگرد چگونه خداوند متعال آنها را هلاک کرده است، امّا دید کشاورزان در زمینهایشان به کشت و کار مشغولند. پس به آنان گفت: قوم یونس چه شدند؟ آنان او را نشناختند و گفتند: یونس آنها را نفرین کرد و خداوند خواستهاش را برآورده ساخت و بر آنها عذاب فرو آورد، آنها گرد هم آمدند و به گریه نشستند و دعا کردند و خداوند هم بر آنها رحم آورد و عذاب را از ایشان دور کرد و بر کوهها افکند، اینک آنها در پی یونس هستند تا به او ایمان آورند. یونس خشمگین شد و (آن چنان که خداوند متعال حکایت فرمود) غضب آلود از آن جا روی گرداند تا این که به ساحل دریا رسید. ناگاه یک کشتی بدید که بار خود گرفته بود و میخواستند آن را به حرکت

درآورند. یونس علیه السلام از آنها خواست تا او را نیز با خود ببرند و آنها سوارش کردند. چون به میان دریا رسیدند، یک ماهی غول پیکر از سوی خداوند سر رسید و راه را بر کشتی آنها بست. یونس علیه السلام آن ماهی را بدید و ترسید و روانه عقب کشتی شد، امّا ماهی به سوی او چرخید و دهانش را باز کرد. کشتی نشینان بیرون آمدند و گفتند: گناهکاری در میان ماست. قرعه زدند و به نام یونس علیه السلام افتاد و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ»، او را بیرون کشیدند و به دریا افکندند و در حالی که یونس خود را سرزنش میکرد، ماهی او را بلعید و با خود به دریا برد.

مردی یهودی از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام پرسید: آن کدام زندان بود که زندانی خود را در پهنه زمین به حرکت درآورد؟ فرمود: ای یهودی! و امّا زندانی که زندانی خود را در پهنه زمین به حرکت درآورد، آن زندان، همان ماهی بود که یونس علیه السلام را در شکمش حبس کرد و به دریای قلزم درآمد و از آن جا به دریای مصر رفت و آن گاه به دریای طبرستان داخل شد و سپس وارد دجله عوراء(1) شد و پس از آن یونس را به اعماق زمین برد تا این که نزد قارون رسید. قارون که در روزگار موسی علیه السلام هلاک شده بود و خداوند فرشتهای را بر او گمارده بود تا هر روز به اندازه قامت یک مرد، او را به زمین فرو برد، به ناگاه صدای یونس علیه السلام را شنید که در شکم ماهی، خداوند را ستایش میکرد و از او آمرزش میطلبید. پس به آن فرشته که بر وی گمارده شده بود گفت: اندکی به من مهلت بده، صدای انسانی را می شنوم. خداوند به آن فرشته وحی فرمود: او را مهلت بده. و فرشته چنین کرد. قارون عرض کرد: تو کیستی؟ فرمود: من گناهکاری خطاکار، یونس بن مَتّی هستم. قارون عرض کرد: از آن موسی بن عمران که از برای خدا خشمی سهمگین داشت، چه خبر داری؟ فرمود: ای دریغ! درگذشت. قارون عرض کرد: از آن هارون بن عمران که بر قوم خویش دلسوز و مهربان بود، چه خبر داری؟ فرمود: درگذشت. قارون عرض کرد: از آن کَلثَم بنت عمران که نامزد من بود، چه خبر داری؟ فرمود: ای دریغ، از خاندان عمران هیچ کس به جا نماند. قارون عرض کرد: افسوس از خاندان عمران. در آن دم خداوند به

1- [1] - دجله عوراء، اسم خاصی است برای دجله بصره. «معجم البلدان، ج 2، ص 442»

خاطر افسوسی که خورد، وی را درخور پاداش دید و به فرشته گمارده شده فرمان داد که عذاب کردار روزهای دنیا را از او بردارد و فرشته از عذاب او دست کشید.

چون بر یونس چنین گذشت، در آن تاریکی ندا سر داد: به جز تو هیچ خدایی نیست، تو پاک و منزهی و من از ستمگران بودهام. آن گاه خداوند خواستهاش را برآورده ساخت و به ماهی فرمان داد تا او را بیرون افکند و این چنین ماهی وی را در ساحل دریا بیرون افکند، حال آن که گوشت و پوستی بیش از او نمانده بود. خداوند بر سر او درخت کدویی رویانید تا در برابر خورشید، بر او سایه اندازد و یونس شکر پرودگار به جای آورد؛ سپس خداوند به آن درخت فرمان داد تا از او دور شود و این گونه خورشید بر او تابش گرفت و او در رنج افتاد. در آن هنگام خداوند به او وحی فرمود: ای یونس! تو که از ساعتی درد به ستوه آمدهای، چرا به بیش از یکصد هزار نفر رحم نکردی؟ یونس علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! مرا ببخش. پس خداوند توان بدنش را به او برگرداند و او را به سوی قومش بازگرداند و ایشان به او ایمان آوردند، و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «فَلَوْلاَ كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلاَّ قَوْمَ يُونُسَ لَمَّآ آمَنُواْ كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الخِزْيِ فِى الْحَيَاهِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ»(1) [چرا هیچ شهری نبود که (اهل آن) ایمان بیاورد و ایمانش به حال آن سود بخشد، مگر قوم یونس که وقتی (در آخرین لحظه) ایمان آوردند، عذاب رسوایی را در زندگی دنیا از آنان برطرف کردیم و تا چندی آنان را برخوردار ساختیم]، و گفتهاند یونس هفت ساعت در شکم حوت به جا ماند.(2)

2) سپس علی بن ابراهیم گفت: در روایت ابو جارود از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام آمده است که ایشان فرمود: یونس سه روز در شکم ماهی به جا ماند و در سه تاریکی یعنی تاریکی شکم ماهی و تاریکی شب و تاریکی دریا ندا سر داد: هیچ خدایی جز تو نیست، تو پاک و منزّهی و من از ستمگران بودهام. آن گاه خداوند خواستهاش را برآورده ساخت و ماهی او را به سوی ساحل برد و بیرون افکند و بر ساحل انداخت و خداوند بر او درخت کدویی رویانید و او از میوه

1- [1] - یونس/ 98.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 318.

آن میمکید و در سایه شاخ و برگ آن به سر میبرد، موهای یونس همه ریخته بود و پوستش نازک شده بود و خدا را ستایش میکرد و شب و روز خدا را در خاطر میگذراند. چون بدنش نیرو یافت و توانمند شد، خداوند کِرمی فرستاد و آن کِرم ریشه درخت کدو را بخورد و آن درخت پژمرد و سپس خشکید. این امر بر یونس سخت آمد و او اندوهناک شد؛ آن گاه خداوند به او وحی فرمود: ای یونس! چرا غمگینی؟ عرض کرد: پروردگارا! من از این درخت بهرهمند میشدم، حال آن که تو کِرمی را بر آن چیره ساختی و آن خشکید. خداوند فرمود: ای یونس! چرا به خاطر درختی که نه آن را کاشتی و نه آبش دادی، غمگین شدی و با این که از آن بی نیاز شدی، خشکیدنش را نادیده نگرفتی، امّا برای مردم نینوا که بیش از یکصد هزار نفر بودند، اندوهناک نشدی و خواستی که بر آنها عذاب نازل شود؟ اکنون بدان که مردم نینوا ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند، پس به سوی ایشان بازگرد.

یونس به سوی قومش رهسپار شد. چون نزدیک نینوا رسید، شرم کرد که وارد شود، از این رو چوپانی را دید و به او فرمود: نزد مردم نینوا برو و به ایشان بگو: یونس آمده است. چوپان به او عرض کرد: چرا دروغ میگویی؟ آیا شرم نداری؟ یونس در دریا غرق شد و از بین رفت. یونس به او فرمود: این گوسفند برایت گواهی میدهد که من یونس هستم. در آن دم گوسفند زبان گشود و گفت که او یونس است. وقتی چوپان نزد قوم خود رفت و این خبر به ایشان داد، او را گرفتند و خواستند بزنندش. او گفت: من برای آن چه میگویم، دلیل دارم. گفتند: چه کسی گواه توست؟ گفت: این گوسفند گواهی میدهد. پس گوسفند گواهی داد که او راست میگوید و یونس را خداوند به سوی ایشان بازگردانده است. آنها در پی یونس برآمدند و او را یافتند و با خود آوردند و به او ایمان آوردند و در ایمان خویش استوار ماندند و خداوند متعال تا چندی، تا زمان مرگشان، آنها را برخوردار ساخت و از آن عذاب، ایشان را در امان داشت.(1)

3) ابن بابویه، از احمد بن هارون فامی و جعفر بن محمّد بن مسرور، هر دو، از محمّد بن جعفر بن بُطّه، از محمّد بن حسن صفّار، از عباس بن معروف، از حماد بن عیسی، از حریز، از کسی که به وی خبر داد، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 320.

روایت کرده است که ایشان فرمود: نخستین کسی که برایش قرعه زدند، مریم دختر عمران علیه السلام بود و این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلاَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ»(1) [و وقتی که آنان قلمهای خود را (برای قرعه کشی به آب) می افکندند تا کدام یک سرپرستی مریم را به عهده گیرد نزد آنان نبودی و (نیز) وقتی با یکدیگر کشمکش می کردند، نزدشان نبودی]، که آن جا قرعه بر شش تن بود. دیگری یونس علیه السلام بود که چون به همراه آن قوم بر کشتی سوار شد و کشتی در آن ورطه از حرکت ایستاد، قرعه کشیدند و سه بار به نام یونس افتاد. یونس به جلوی کشتی رفت و در حالی که آن ماهی دهان باز کرده بود، خود را در آب انداخت. دیگری عبدالمطّلب بود که نُه فرزند برایش زاده شد و نذر کرد که اگر فرزند دهم را خداوند پسر به او عطا فرماید، او را سر ببرد. چون عبد الله به دنیا آمد، نتوانست سرش را ببرد، چه رسول خدا صلی الله علیه و آله در پشت او بود، از این رو ده شتر آورد و بین آنها و عبد الله قرعه کشید، قرعه بر عبد الله افتاد، او ده شتر افزود و همچنان قرعه بر عبد الله میافتاد و او ده شتر میافزود، چون یکصد نفر شد، قرعه بر شتران افتاد، عبدالمطّلب گفت: حقّ پروردگارم را ادا نکردم، سه بار دیگر قرعه کشید و هر سه بار بر شتران افتاد، در آن دم گفت: اکنون دانستم که پروردگارم راضی شده است؛ سپس آنها را سر برید.(2)

4) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان و ابو علی اشعری، از محمّد بن عبد الجبار، همگی، از صفوان بن یحیی، از عبد الله بن مسکان، از اسحاق فزاری روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که از ایشان پرسیدند: فرزندی که به هنگام زاده شدن، نه پسر باشد و نه دختر و تنها کفل داشته باشد، چگونه ارث میبرد؟ حضرت علیه السلام فرمود: امام مینشیند و گروهی از مسلمانان کنارش مینشینند، امام به درگاه خداوند دعا میکند و قرعه میاندازد تا مشخص شود بر چه اساسی او ارث میبرد، ارث پسر یا ارث دختر. پس بر هر یک افتاد، او بر آن اساس ارث میبرد. سپس

1- [1] - آل عمران/ 44.
2- [2] - خصال، ص 156، ح 198.

حضرت علیه السلام فرمود: و کدام قضیه عادلانه تر از قضیهایست که بر آن قرعه میزنند؟! خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ».(1)

5) و از وی، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از ابن فضال و حجال، از ثعلبه بن میمون، از یکی از یارانمان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که چون از ایشان پرسیدند: فرزندی که نه پسر است و نه دختر و تنها کفل دارد، چگونه ارث می برد؟ حضرت علیه السلام فرمود: امام مینشیند و گروهی از مسلمانان در کنارش مینشینند. امام به درگاه خداوند عزّ و جلّ دعا میکند و بر او قرعه میاندازد تا مشخص شود بر چه اساسی ارث میبرد، ارث پسر یا ارث دختر. پس بر هر یک افتاد، او بر آن اساس ارث میبرد. سپس فرمود: و کدام قضیه عادلانه تر از قضیهایست که بر آن قرعه میزنند؟! خداوند متعال می فرماید: «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ» هیچ امری نیست که دو نفر بر آن اختلاف کنند، مگر آن که بر آن امر، اصلی در کتاب خدا باشد، امّا اندیشه مردمان آن را در نمییابد.(2)

6) احمد بن محمّد بن خالد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از منصور بن حازم روایت کرده است که وی گفت: یکی از یارانمان درباره مسئلهای از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسید. ایشان فرمود: این مسئله با قرعه مشخص میشود. سپس فرمود: کدام قضیه عادلانهتر از قرعه میباشد، در آن هنگام که امر به خداوند عزّ و جلّ واگذار میشود؟ مگر نه این است که خداوند تبارک و تعالی میفرماید: «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ».(3)

7) محمّد بن حسن صفّار، از عباس بن معروف، از سعدان بن مسلم، از صباح مزنی، از حارث بن حصیره، از حبّه بن عرنی، از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند، ولایت مرا بر آسمانیان و زمینیان عرضه نمود، گروهی به آن اقرار کردند و گروهی از آن سرباز زدند. یونس علیه السلام از آن سرباز زد و خداوند او را در شکم ماهی زندانی کرد تا این که

1- [1] - کافی، ج 7، ص 157، ح 1.

2- [2] - کافی، ج 7، ص 158، ح 3.
3- [3] - محاسن، ص 603، ح 30.

زبان به اقرار ولایت من گشود.(1)

8) ابن شهر آشوب، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که وی گفت: عبد الله بن عمر به خدمت حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام رسید و عرض کرد: ای پسر حسین علیه السلام! آیا تو گفتهای: داستان آن ماهی از آن رو بر سر یونس آمد که ولایت جدّ من بر او عرضه شد، امّا او روی گرداند؟ ایشان فرمود: آری، مادرت به عزایت نشیند! عبد الله بن عمر عرض کرد: اگر راست میگویی برهانی به من نشان ده. حضرت علیه السلام فرمان داد تا او و همچنین من چشمانمان را با پارچهای ببندیم، پس از لحظهای فرمود تا چشمانمان را باز کنیم؛ به ناگاه خود را بر ساحل دریایی خروشان یافتیم. ابن عمر عرض کرد: ای سرورم! خون من به گردن توست، به خاطر خدا جانم را حفظ کن. حضرت علیه السلام فرمود: برهان میخواهی؟ عرض کرد: اگر راست میگویی نشان ده. حضرت علیه السلام فرمود: آهای ای ماهی! ناگهان آن ماهی همچون کوهی استوار، سر از آب برآورد و عرض کرد: گوش به فرمان توام، ای ولیّ خدا! فرمود: تو کیستی؟ عرض کرد: من ماهی یونس هستم، ای سرورم! فرمود: داستان یونس را برای من بازگو. عرض کرد: ای سرورم! خداوند متعال هیچ پیامبری را برنیانگیخت (از آدم علیه السلام گرفته تا جدّ شما محمّد صلی الله علیه و آله) جز آن که ولایت شما اهل بیت را بر ایشان عرضه داشت. در میان پیامبران هر که آن را پذیرفت، جان به در بُرد و رهایی یافت و هر که از آن رو گرداند و در پذیرفتن آن، درنگ کرد، همچون آدم در گناه افتاد و همچون نوح در طوفان افتاد و همچون ابراهیم در آتش افتاد و همچون یوسف در چاه افتاد و همچون ایوب در بلا افتاد و همچون داود در خطا افتاد، و این چنین گذشت تا آن که خداوند، یونس را برانگیخت؛ سپس در گفتگویی به او وحی فرمود: بر ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام و امامان هدایتگر از نسل او گردن گذار. یونس گفت: چگونه بر ولایت کسانی گردن گذارم که آنها را ندیده و نشناختهام و سپس خشمگین شد و رفت. آن گاه خداوند به من وحی فرمود: یونس را ببلع، امّا به استخوانهایش آسیبی نرسان. او چهل صبحگاه در شکم من به جا ماند و با من در سه تاریکی، در میان دریا چرخید و در آن هنگام ندا سر داد: هیچ

1- [1] - بصائر الدرجات، ج 1، ص 87، باب 10، ح 1.

خدایی جز تو نیست، تو پاک و منزّهی و من از ستمگران بودهام، من ولایت علی بن ابی طالب و امامان هدایتگر از فرزندان او را پذیرفتم. وقتی او به ولایت شما ایمان آورد، پروردگارم مرا فرمان داد تا او را بر ساحل دریا بیافکنم.(1)

درباره قصّه یونس، پیشتر در سوره یونس و سوره انبیاء از روایات بسیاری یاد کردیم.

9) طبرسی: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام [آیه «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِئَهِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» را] قرائت کرد و فرمود: بیشتر از صد هزار نفر بودند.(2)

10) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابو یحیی واسطی، از هشام بن سالم و درست بن ابی منصور، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: پیامبران و فرستاده شدگان بر چهار دستهاند: پیامبری که درباره خویش پیام میگیرد و نه درباره کس دیگر؛ پیامبری که در خواب فرشته را میبیند و صدای او را میشنود، امّا در بیداری با او دیدار نمیکند و به سوی هیچ کس فرستاده نشده و بر او امامی باشد، همچون ابراهیم علیه السلام که بر لوط علیه السلام امام بود؛ پیامبری که فرشته را در خواب میبیند و صدای او را میشنود و در بیداری نیز با او دیدار میکند و به سوی گروهی کم یا بسیار فرستاده شده و بر او نیز امامی باشد، همچون یونس، چنانچه خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِئَهِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» و آن ها سی هزار تن زیاده بر صد هزار بودند؛ و پیامبری که فرشته را در خواب میبیند و صدای او را میشنود و در بیداری نیز با او دیدار میکند و خود امام میباشد، مانند پیامبران اولو العزم، همچون ابراهیم علیه السلام که پیامبر بود، امّا امام نبود تا این که خداوند فرمود: «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِی قَالَ لاَ يَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِينَ»(3) [من تو را پیشوای مردم قرار دادم. (ابراهیم) پرسید: از دودمانم (چطور؟) فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی رسد] کسی که بت یا صنمی را پرستیده امام نیست.(4)

و نیز از شیخ مفید در اختصاص، از ابو محمّد حسن بن حمزه حسینی، از

1- [1] - مناقب، ج 4، ص 138.
2- [2] - مجمع البیان، ج 8، ص 330.
3- [3] - بقره/ 124.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 133، ح 1.

محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانش، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابی یحیی واسطی، از هشام بن سالم، و درست بن ابی منصور، از اهل بیت علیهم السلام روایت شده است که ایشان فرمودند: پیامبران و فرستاده شدگان بر چهار دستهاند: پیامبری که درباره خویش پیام میگیرد و نه درباره کس دیگر. حدیث پیشین باز به تمام روایت شده(1)، به جز اندکی تغییر که شاید از جانب نسخه نویسان رخ داده است و در هر حال خدا داناتر است.

11) علی بن ابراهیم: خداوند متعال از یونس یاد کرد و فرمود: «وَإِنَّ یُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ، إِذْ أَبَقَ» یعنی فرار کرد «إِلَی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ، فَسَاهَمَ» یعنی قرعه انداختند «فَکَانَ مِنَ الْمُدْحَضِینَ» یعنی در آب افکنده شد «فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِیمٌ .... وَأَنبَتْنَا عَلَیْهِ شَجَرَةً مِّن یَقْطِینٍ» یعنی کدو حلوایی؛ سپس خداوند، پیامبرش را مخاطب ساخت و فرمود: «فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّکَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبَنُونَ»، قریشیان میگفتند: فرشتگان، دختران خدا هستند؛ خداوند در پاسخ آنان فرمود: «فَاسْتَفْتِهِمْ» تا آن جا که فرمود: «سُلْطَانٌ مُّبِینٌ»؛ یعنی بر آن چه میپندارید، چه دلیل استواری دارید؟ «وَجَعَلُوا بَیْنَهُ وَبَیْنَ الْجِنَّهِ نَسَبًا» آنها میگفتند: جنها، دختران خدا هستند؛ خداوند در پاسخ آنان فرمود: «وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّهُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ» یعنی در آتش دوزخ.(2)

12) سپس علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرد که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «وَإِنْ کَانُوا لَیَقُولُونَ، لَوْ أَنَّ عِندَنَا ذِکْرًا مِّنَ الْأَوَّلِینَ، لَکُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ» فرمود: آنها کافران قریش بودند که میگفتند: خداوند یهودیان و نصرانیها را مرگ دهد، چگونه آنها پیامبران خود را دروغین پنداشتند؟ به خدا سوگند! اگر پند نامهای از پیشینیان نزد ما بود، هر آینه از بندگان بیریای خداوند میشدیم. خداوند فرمود: «فَکَفَرُوا بِهِ» چون رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد آنها آمد «فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ». جبرئیل علیه السلام عرض کرد: ای محمّد! «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ، وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ». کلام خداوند متعال: «فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنذَرِینَ» یعنی عذاب، وقتی در آخر الزمان بر بنی امیه

1- [1] - الاختصاص، ص 22.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 200.

و پیروان آنها نازل شود. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ، وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ»، چون عذاب فرود آید، آنها چشم میگشایند، امّا دیگر هنگامی فرا رسیده که دیده برایشان سودی ندارد، و این درباره شبهه پردازان و به گمراهی افتادگان در میان مسلمانان میباشد.(1)

13) علی بن ابراهیم، از محمّد بن جعفر، از عبد الله بن محمّد بن خالد، از عباس بن عامر، از ربیع بن محمد، از یحیی بن مسلم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان این آیه را قرائت کرد: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» و فرمود: درباره امامان و جانشینان از خاندان محمّد صلی الله علیه و آله نازل شده است.(2)

14) و از وی، از احمد بن محمّد شیبانی، از محمّد بن محمّد بن میمونه، از محمّد بن سلیمان، از احمد بن محمّد شیبانی، از عبد الله بن محمّد تفلیسی، از حسن بن محبوب، از صالح بن رزین، از شهاب بن عبد ربّه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ای شهاب! ما دودمان نبوّت و تبار رسالت و جایگاه آمد و شد فرشتگانیم و ما عهد و پیمان خداییم و ما امانت و حجّت خداییم، ما گرداگرد عرش، نورهایی صف زده بودیم و خدا را تسبیح میگفتیم و فرشتگان با ستایش ما، تسبیح او میگفتند، تا آن که بر زمین فرود آمدیم و آن گاه خدا را تسبیح گفتیم و زمینیان با ستایش ما، تسبیح او گفتند و در حقیقت، ماییم که صف بستهایم و ماییم که تسبیح گویانیم. هر که به عهد ما وفا کند، به عهد و پیمان خداوند عزّ و جلّ وفا کرده و هر که عهد ما را پاس دارد، عهد و پیمان خداوند عزّ و جلّ را پاس داشته است.(3)

15) محمّد بن عباس، از عبد العزیز بن یحیی، از احمد بن محمد، از عمر بن یونس حنفی یمامی، از داود بن سلیمان مروزی، از ربیع بن عبد الله هاشمی، از شیوخی از زادگان خاندان علی بن ابی طالب، از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان در یکی از خطبههای خود فرمود: ما خاندان محمد،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 200.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 200.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 200.

نورهایی گرداگرد عرش بودیم. خداوند ما را فرمان داد تا تسبیح او گوییم و ما او را تسبیح گفتیم، آن گاه فرشتگان با ستایش ما تسبیح او گفتند. سپس ما را بر زمین فرود آورد و فرمان داد تا تسبیح او گوییم و ما او را تسبیح گفتیم، آن گاه زمینیان با ستایش ما تسبیح او گفتند و در حقیقت، ماییم که صف بستهایم و ماییم که تسبیح گویانیم.(1)

16) و از وی، در حدیثی مرفوع به محمّد بن زیاد، از ابن مهران، از ابن عباس روایت شده است که او در تفسیر کلام خداوند متعال: «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ، وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ» گفت: روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را دید، بر چهرهاش لبخند زد و فرمود: خوش آمدی ای آن که خداوند، چهل هزار سال پیش از آدم او را آفرید! عرض کردم: ای رسول خدا! آیا پسر پیش از پدر زاده شد؟ فرمود: بله، خداوند متعال چهل هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند، مرا و علی را آفرید. او پیش از هر چیز نوری بیافرید و آن را دو نیم کرد و از نیمی مرا آفرید و از نیمی دیگر علی را؛ سپس چیزهایی آفرید و همه در تاریکی بودند، در آن هنگام از نور من و نور علی آنها را روشن کرد؛ سپس ما را در جانب راست عرش نهاد و فرشتگان را آفرید، ما سبحان الله گفتیم و آن گاه فرشتگان گفتند: سبحان الله، و ما لا اله الّا الله گفتیم و آن گاه فرشتگان گفتند: لا اله الّا الله، و ما الله اکبر گفتیم و آن گاه فرشتگان گفتند: الله اکبر، و این هر سه را من و علی به آنها آموختیم و در علم پیشین خداوند رقم خورده بود که دوست داران من و علی به دوزخ درنیایند و کینه توزان من و علی به بهشت درنیایند. بدانید که خداوند عزّ و جلّ فرشتگانی آفریده که جامهای سیمین، لبریز از آب زندگانی بهشت در دست دارند. از آن جا که هیچ کس شیعه علی نباشد، مگر آن که پاک زاده و پارسا و پاک دامن و به خدا مؤمن باشد، وقتی پدر یکی از ایشان بخواهد با مادرش درآمیزد، از میان آن فرشتگان که جامهای سیمین آب بهشت در دست دارند، فرشتهای میآید و از آن آب در کاسه آب خوردن وی میریزد و او از آن آب میآشامد و این گونه ایمان همچون بذری از قلبش سر بر میآورد؛ ایشان از جانب پروردگارشان و

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 501، ح 19.

پیامبرشان و وصیّ او علی و دختر من زهرا و سپس حسن و سپس حسین و سپس امامان زاده حسین، نشانههای آشکاری دارند. عرض کردم: ای رسول خدا! آن امامان چه کسانی میباشند؟ فرمود: یازده تن از فرزندان من هستند که پدر ایشان علی بن ابی طالب است. سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سپاس و ستایش از برای خداوندی که دوستی علی و ایمان را دو سبب قرار داد. یعنی سببی برای راه یافتن به بهشت، و سببی برای رهایی از دوزخ.

17) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ» یعنی به جایگاه آنان «فَسَاء صَبَاحُ الْمُنذَرِينَ».(1)

«سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ (180)»

[منزه است پروردگار تو، پروردگار شکوهمند، از آن چه وصف می کنند.]

1) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمّد بن داود، از محمّد بن عطیه روایت کرده است که وی گفت: مردی از دانشمندان شام، خدمت حضرت امام محمّد باقر علیه السلام رسید و عرض کرد: ای ابا جعفر! به خدمتت رسیدهام تا از مسئلهای بپرسم که از یافتن کسی که آن را تفسیر کند، ناتوان شدهام. این مسئله را از سه گروه پرسیدم و هر یک سخنی متفاوت از گفته دیگر گفت. حضرت علیه السلام فرمود: آن چیست؟ عرض کرد: سؤال من از شما این است که نخستین آفریده خداوند در میان آفریدگان او چیست؟ برخی گفتند: تقدیر است، برخی گفتند: قلم است و برخی دگر گفتند: روح است. حضرت علیه السلام فرمود: آن چه که باید را نگفتهاند. تو را خبر دهم که خداوند متعال بود و دیگر هیچ نبود. او عزیز بود و پیش از عزّتش هیچ کس در میان نبود. این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ».(2)

این سخن، حدیثی طولانی است که در تفسیر کلام خداوند متعال «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ» [و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم آیا (باز هم) ایمان نمی آورند] در سوره انبیاء از آن یاد کردیم.(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 201.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 94، ح 67.
3- [3] - انبیاء/ 30.

ص:742

سوره ص

اشاره

سوره ص مکّی است، 88 آیه دارد و پس از سوره انعام نازل شده است

ص:743

ص:744

فضیلت و ثواب قرائت سوره ص

1) ابن بابویه به اسناد خود از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر کس سوره «ص» را در شب جمعه بخواند، چنان خیری از دنیا و آخرت به او عطا شود که به هیچ کس جز پیامبرانِ فرستاده شده یا فرشتگان درگاه الهی عطا نشده است و خداوند، او و هر کس از خانوادهاش را که او دوست بدارد، حتی خدمتکارش را به بهشت درآورد، گرچه او هم رتبه خانوادهاش یا کسانی نباشد که او شفاعتشان می کند.(1)

2) در خواص القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: هر کس این سوره را بخواند، هم وزن کوههایی که خداوند به فرمان داود درآورد، پاداش میبرد و خداوند او را از پافشاری در انجام گناهان کوچک و بزرگ در امان میدارد؛ و هر کس آن را بنویسد و به زیر نشیمن گاه قاضی یا والی بگذارد، زیاده از سه روز، امر قضاوت در دست او نماند و عیبهایش آشکار شود و بر کنار گردد و پیرامونیان وی او را ترک کنند.(2)

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس آن را بنویسد و به زیر قاضی یا والی بگذارد، زیاده بر سه روز، امر قضاوت در دست او نماند و عیبهایش بر مردم آشکار شود و آنان از دورش پراکنده شوند.

4) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر کس آن را بنویسد و در ظرفی شیشهای گذارد و آن را سوراخ کند و در جایگاه قاضی یا شحنهای قرار دهد، زیاده از سه روز نگذرد که عیبهایش آشکار شود و مردم از منزلتش بکاهند و پس از آن، کاری از پیش نبرد و به اذن خدا در تنگنا و دشواری به جای ماند.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 141.
2- [2] - مجمع البیان، ج 8، ص 340.

ص:746

تفسیر سوره ص

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیم

«ص وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ(1) بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا ...وَ قَالُوا رَبَّنَا عَجِّل لَّنَا قِطَّنَا قَبْلَ یَوْمِ الْحِسَابِ (16)»

«ص وَ الْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ(1) بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی عِزَّهٍ وَشِقَاقٍ (2) کَمْ أَهْلَکْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ فَنَادَوْا وَلَاتَ حِینَ مَنَاصٍ (3) وَ عَجِبُوا أَن جَاءهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ وَ قَالَ الْکَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ کَذَّابٌ (4) أَجَعَلَ الْآلِهَهَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَیْءٌ عُجَابٌ (5) وَ انطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلَی آلِهَتِکُمْ إِنَّ هَذَا لَشَیْءٌ یُرَادُ (6) مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِی الْمِلَّهِ الْآخِرَهِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ (7) أَأُنزِلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ مِن بَیْنِنَا بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ مِّن ذِکْرِی بَلْ لَمَّا یَذُوقُوا عَذَابِ (8) أَمْ عِندَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَهِ رَبِّکَ الْعَزِیزِ الْوَهَّابِ (9) أَمْ لَهُم مُّلْکُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَیْنَهُمَا فَلْیَرْتَقُوا فِی الْأَسْبَابِ (10) جُندٌ مَّا هُنَالِکَ مَهْزُومٌ مِّنَ الْأَحْزَابِ (11) کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ (12) وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ الأَیْکَهِ أُوْلَئِکَ الْأَحْزَابُ (13) إِن کُلٌّ إِلَّا کَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ (14) وَ مَا یَنظُرُ هَؤُلَاء إِلَّا صَیْحَهً وَاحِدَهً مَّا لَهَا مِن فَوَاقٍ (15) وَ قَالُوا رَبَّنَا عَجِّل لَّنَا قِطَّنَا قَبْلَ یَوْمِ الْحِسَابِ (16)»

[صاد. سوگند به قرآن پراندرز.*آری، آنان که کفر ورزیدند در سرکشی و ستیزه اند.*چه بسیار نسلها که پیش از ایشان هلاک کردیم که (ما را) به فریاد خواندند، و(لی) دیگر مجال گریز نبود.* و از این که هشداردهنده ای از خودشان

برایشان آمده درشگفتند، و کافران می گویند: این، ساحری شیّاد است.*آیا خدایان (متعدد) را خدای واحدی قرار داده؟ این واقعاً چیز عجیبی است.* و بزرگانشان روان شدند (و گفتند:) بروید و بر خدایان خود ایستادگی نمایید که این امر قطعاً هدف (ما)ست.* (از طرفی) این (مطلب) را در آیین اخیر (عیسوی هم) نشنیده ایم؛ این (ادعا) جز دروغ بافی نیست.* آیا از میان ما قرآن بر او نازل شده است؟ (نه!) بلکه آنان درباره قرآن من دودلند. (نه،) بلکه هنوز عذاب (مرا) نچشیده اند.*آیا گنجینه های رحمت پروردگار ارجمند بسیار بخشنده تو نزد ایشان است؟*آیا فرمانروایی آسمانها و زمین و آن چه میان آن دو است از آن ایشان است؟ (اگر چنین است) پس (با چنگ زدن) در آن اسباب به بالا روند.* این سپاهک دسته های دشمن در آن جا (=بدر) در هم شکستنی اند.*پیش از ایشان قوم نوح و عاد و فرعون صاحب (عمارت و) خرگاهها تکذیب کردند.*و ثمود و قوم لوط و اصحاب ایکه (نیز به تکذیب پرداختند) آنها دسته های مخالف بودند.*هیچ کدام نبودند که پیامبران (ما) را تکذیب نکنند، پس عقوبت (من بر آنان) سزاوار آمد.*و اینان جز یک فریاد را انتظار نمی برند که هیچ (مجال) سر خاراندنی در آن نیست.* و گفتند: پروردگارا! پیش از (رسیدن) روز حساب، بهره ما را (از عذاب) به شتاب به ما بده*]

1) علی بن ابراهیم: «صِ وَالْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ» قسم است که جوابش پس از آن آمده: «بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی عِزَّهٍ وَشِقَاقٍ» یعنی در کفر.(1)

2) ابن بابویه، از ابو الحسن محمّد بن هارون زنجانی در نامهای که به قلم علی بن احمد بغدادی ورّاق به وی نوشت، از معاذ بن مثنّی عنبری، از عبد الله بن اسماء، از جویریه، از سفیان بن سعید ثوری روایت کرده است که او گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا! معنای کلام خداوند عزّ و جلّ: «ص» چیست؟

فرمود: «ص» چشمهایست که از زیر عرش سرچشمه گرفته است و همان است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هنگام عروج، از آن وضو گرفت و جبرئیل نیز هر روز واردش میشود و در آن فرو میرود و سپس بیرون میآید و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 202.

پرهای خود را میتکاند و خداوند تبارک و تعالی از هر قطرهای که از پرهای او میچکد، فرشتهای میآفریند که تا روز قیامت، تسبیح خدا میگوید و او را پاک و منزّه میخواند و بزرگش میدارد و میستایدش.(1)

3) و از وی، از محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش، محمّد بن ابی القاسم، از محمّد بن علی کوفی، از صباح حذاء، از اسحاق بن عمار روایت شده است که او گفت: از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام- در حالی که ایشان از نماز پیامبر در شب معراج یاد میکرد- پرسیدم، و عرض کردم: فدایت شوم! آن «ص» که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به غسل کردن از آن فرمان داده شد، چیست؟ آن حضرت (علیه السلام) فرمود: چشمهایست که از یکی از پایههای عرش میجوشد و به آن، آب زندگانی گویند و همان است که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «ص وَالْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ» خداوند به او فرمان داد تا وضو گیرد و قرآن بخواند و نماز بگزارد.(2)

4) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان در ذکر حدیث اسراء به آن جا رسید که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سپس خداوند به من فرمود: ای محمّد! به کنار صاد برو و اعضای هفت گانه سجده خود را غسل ده و پاک کن و از برای پروردگارت نماز بگزار. رسول خدا صلی الله علیه و آله به کنار صاد رفت و آن آبی جاری از جانب راست عرش بود و حدیث اسراء را بیان فرمود.(3)

5) و از وی، از ابو علی اشعری، از محمّد بن سالم، از احمد بن نضر، از عمرو بن شمر، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ابو جهل بن هشام با گروهی از قریشیان نزد ابو طالب رفتند و گفتند: این برادر زادهات ما را و خدایان ما را میآزارد. او را فراخوان و به او امر کن که از خدایان ما دست بردارد تا ما هم از خدای او دست برداریم. ابو طالب کسی را نزد

1- [1] - معانی الاخبار، ص 22، ح 1.
2- [2] - علل الشرائع، ج 2، ص 129، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 3، ص 482، ح 1.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و ایشان را فراخواند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد خانه شد، در خانه به جز مشرک کسی ندید، پس فرمود: سلام بر هر که از حق پیروی کند. سپس نشست و ابو طالب از آن چه مشرکان گفته بودند، ایشان را آگاه ساخت. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: آیا به جای این پیشنهاد، سخنی نمیخواهند که با آن بر عرب سروری کنند و آنان را به زیر فرمان خود درآورند؟ ابو جهل عرض کرد: آری، آن سخن چیست؟ فرمود: بگویید: هیچ خدایی جز الله نیست. آنان انگشتهای خود را در گوشهایشان نهادند و گریزان از آن جا بیرون رفتند و میگفتند: ما این سخن از هیچ یک از ملّت های پیشین نشنیدهایم، بی شک این سخنی ساختگی است. آن گاه خداوند متعال درباره گفته آنها نازل فرمود: «ص وَالْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ» تا آن جا که فرمود: «إِلَّا اخْتِلَاقٌ».(1)

6) ابن بابویه، از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی، از پدرش، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمّد بن جهم روایت کرده است که وی گفت: به مجلس مأمون وارد شدم و حضرت امام رضا علیه السلام نزد او بود. مأمون به حضرت عرض کرد: ای پسر رسول خدا! مگر شما نفرمودهاید: پیامبران معصومند؟ فرمود: آری. آن گاه مأمون از آیاتی که درباره پیامبران بود، یاد کرد و به آن جا رسید که گفت: ای اباحسن! پس مرا از معنای کلام خداوند متعال: «لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ»(2) [تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد] آگاه ساز. حضرت علیه السلام فرمود: در نظر مشرکان مکّه، هیچ کس گناهکارتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود، چرا که آنها به جز خداوند، سیصد و شصت بت را میپرستیدند و چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزدشان آمد و آنان را به سخن لا اله الّا الله دعوت نمود، این سخن بر آنها سنگین و گران آمد و گفتند: «أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَیْءٌ عُجَابٌ، وَانطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَی آلِهَتِکُمْ إِنَّ هَذَا لَشَیْءٌ یُرَادُ، مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِی الْمِلَّهِ الْآخِرَهِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ»، سپس وقتی خداوند عزّ و جلّ مکّه را برای پیامبرش فتح نمود، فرمود: ای

1- [1] - کافی، ج 2، ص 474، ح 5.
2- [2] - فتح/ 2.

محمّد! «إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحًا مُّبِینًا، لِیَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ وَمَا تَأَخَّرَ»(1) [ما تو را پیروزی بخشیدیم (چه) پیروزی درخشانی. تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد] یعنی در نظر مشرکان مکّه، بدان سبب که آنان را در گذشته به یگانگی خدا دعوت کردی و در آینده نیز خواهی کرد؛ زیرا پس از فتح، برخی از مشرکان، اسلام آوردند و برخی از مکّه بیرون رفتند و غیر از این دو، آنان که به جا ماندند، وقتی مردم آنها را به یگانه پرستی فرا میخواندند، یارای سرباز زدن از آن را نداشتند، پس این گونه گناهی که پیامبر در نظر آنها داشت، با ورود حضرت بر ایشان آمرزیده شد. آن گاه مأمون عرض کرد: آفرین ای ابا الحسن!(2)

7) طبرسی در اعلام الوری، به اسناد از مجاهد بن جبر روایت کرده است که وی گفت: از جمله نعمتهایی که خداوند به علی بن ابی طالب ارزانی داشت و با آن خیر او را خواست این بود که چون قریشیان دچار قحطی سختی شدند، از آن جا که ابو طالب بسیار عیال مند بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله به عموی خود، عباس، که از توانمندترین مردان بنی هاشم بود فرمود: ای عباس! برادرت ابو طالب بسیار عیالمند است و مردم چنان که میبینی به قحطی سختی دچار شدهاند. پس بیا تا برویم و بار نان خوران او را بر دوشش سبک کنیم. آن دو نزد ابو طالب رفتند و این سخن را با او در میان گذاشتند. ابو طالب گفت: عقیل را نزد من بگذارید و هر که را میخواهید ببرید. رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را گرفت و نزد خود برد و هم چنان علی در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله بود تا این که خداوند آن حضرت را به پیامبری برانگیخت و در آن هنگام علی از وی پیروی کرد و به او ایمان آورد و باورش نمود.

علی بن ابراهیم گفت: چون پس از آن، سه سال بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت، خداوند بر او نازل فرمود: «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ»(3) [پس آن چه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب]، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون رفت و بر حجر (در گوشه شمالی کعبه) ایستاد و

1- [1] - فتح/ 1-2.
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 180، ح 1.
3- [3] - حجر/ 94.

فرمود: ای جماعت قریش و ای جماعت عرب! شما را به پرستش خداوند و کنار گذاشتن شریکها و بتها فرا میخوانم و شما را دعوت میکنم تا گواهی دهید هیچ خدایی جز الله نیست؛ چرا که من فرستاده خدا هستم. پس مرا اجابت کنید تا بر عرب فرمانروا شوید و عجم به فرمانتان درآید و پادشاهان بهشت شوید. آنها آن حضرت را ریشخند کردند و خندیدند و گفتند: محمّد پسر عبد الله دیوانه شده و او را با زبانهایشان آزردند. آن گاه ابو طالب به حضرت صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای برادر زاده! این چه کاریست؟ فرمود: ای عمو! این دین خداست که آن را برای فرشتگان و پیامبرانش برگزیده و دین ابراهیم و پیامبرانش پس از اوست، خداوند مرا برانگیخته و به سوی مردم فرستاده است. عرض کرد: ای برادر زاده! قوم تو این دین را از تو نمیپذیرند، از آنها دست بکش. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: چنین نمی کنم؛ چرا که خداوند مرا به این دعوت فرمان داده است. پس ابو طالب دیگر اصرار نکرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله همه وقت به دعوت روی میآورد و آنها را فرا میخواند و بر حذر میداشت، کسانی که خبر ظهور حضرت را از اهل کتاب شنیده بودند، اسلام آوردند. وقتی قریشیان آنان را دیدند که به اسلام میگروند، از این امر برآشفتند و نزد ابو طالب رفتند و گفتند: برادر زادهات را از ما بازدار؛ چرا که او ما را بیخرد خوانده و خدایان ما را ناسزا گفته و جوانان ما را به تباهی کشانده و جمع ما را پراکنده کرده است.

ابو طالب، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله را فراخواند و عرض کرد: ای برادر زاده! این قوم نزد من آمدهاند و از تو میخواهند که به خدایان آنها کاری نداشته باشی. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمو! نمی توانم از فرمان پروردگارم سرپیچی کنم. آن حضرت آنها را فرا میخواند و از عذاب بر حذر میداشت تا این که قریشیان گرد هم آمدند و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند و عرض کردند: ای محمد! ما را به چه فرا میخوانی؟ فرمود: به این که گواهی دهید هیچ خدایی جر الله نیست، و همه این شریکها را کنار بگذارید.

عرض کردند: سیصد و شصت خدا را کنار بگذاریم و یک خدا را بپرستیم؟! خداوند سبحان سخن آنان را حکایت کرد و فرمود: «وَعَجِبُوا أَن جَاءهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ، أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ» تا

ص:752

آن جا که فرمود: «بَلْ لَمَّا یَذُوقُوا عَذَابِ».(1)

8) و از امیر مؤمنان حضرت امام علی علیه السلام روایت شده است که ایشان در خطبه قاصعه خود فرمود: چون مهتران قریش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند، من با ایشان بودم. آنها عرض کردند: ای محمد! تو ادّعای کاری بزرگ کردهای که نه پدرانت ادّعای آن داشتهاند و نه هیچ کس دیگر از خاندانت؛ ما از تو چیزی میخواهیم که اگر پذیرفتی و به ما نمایاندی، خواهیم دانست که تو پیامبری و فرستاده شدهای وگرنه خواهیم دانست که تو جادوگری و دروغ میگویی. حضرت صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: چه میخواهید؟ عرض کردند: برای ما این درخت را فراخوان تا از ریشه برآید و پیش روی تو درآید. فرمود: به درستی که خداوند بر هر کاری تواناست، اگر خدا برای شما چنین کرد، ایمان میآورید و به حق گواهی میدهید؟ عرض کردند: آری. فرمود: من آن چه را که میخواهید به شما نشان خواهم داد، امّا میدانم که شما به راه خیر باز نمیگردید و در میان شما کسی هست که در چاه افکنده شود و کسی هست که گروهها را گرد هم میآورد. سپس فرمود: ای درخت! اگر به خدا و روز واپسین ایمان داری و میدانی که من فرستاده خدایم، به فرمان خدا از جا برآی و پیش روی من درآی. به خدایی که ایشان را بر حق برانگیخت، ریشه های درخت از جا برآمد و به راه افتاد، حال آن که بانگی سخت میکرد و چون پرنده پر میزد، تا این که پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله قد برافراشت و شاخههای فرازین خود را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و یکی از شاخههایش را بر دوش من گستراند و من در سوی راست ایشان (صلی الله علیه و آله) بودم. چون آن قوم این بدیدند، از روی برتری جویی و گردن کشی عرض کردند: به آن فرمان ده تا نیمش نزد تو آید و نیم دیگرش بر جای بماند. حضرت صلی الله علیه و آله درخت را چنین فرمان داد، ناگاه نیمی از آن، سخت شگفت انگیز و به بانگی سختتر، رو سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله گذاشت، چنان که نزدیک بود به گرد ایشان بپیچد. آنها از روی ناسپاسی و سرکشی عرض کردند: این نیم را فرمان ده تا نزد نیم خود بازگردد. حضرت صلی الله علیه و آله درخت را چنین فرمان داد و آن بازگشت. آن گاه من گفتم: هیچ

1- [1] - إعلام الوری، ص 38.

خدایی جز الله نیست، همانا من نخستین کسم که به تو ای رسول خدا ایمان آورد و نخستین کسم که ایمان آورد این درخت به فرمان خدا چنین کرد تا پیامبری تو را راست بشمارد و گفته تو را بزرگ دارد. آن قوم گفتند: نه، تو جادوگری دروغگویی و شگفت جادو می کنی و در این کار سَبُک دستی. آیا کسی جز این مرد تو را در کارت باور می کند؟ و مرا منظور داشتند.(1)

9) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «کَمْ أَهْلَکْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ فَنَادَوْا وَلَاتَ حِینَ مَنَاصٍ» یعنی آن زمان، هنگام گریز نیست، و فرمود: «وَعَجِبُوا أَن جَاءهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ»، این آیه وقتی در مکّه نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت خویش را آشکار کرد و قریشیان نزد ابو طالب گرد آمدند و گفتند: ای ابو طالب! این عموزاده تو ما را بیخرد خوانده و خدایان ما را ناسزا گفته و جوانان ما را به تباهی کشانده و جمع ما را پراکنده کرده است. اگر تهیدستی، او را به چنین کاری وامیدارد، ما چنان ثروتی به او میدهیم که بینیازترین مرد قریش شود و او را فرمانروای خود می کنیم.

ابو طالب، رسول خدا صلی الله علیه و آله را از این سخن آگاه ساخت. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من گذارند، من آن را نمیخواهم، بلکه می خواهم سخنی به من بدهند (بگویند) که با آن بر عرب فرمانروا میشوند و عجم به فرمانشان در میآید و پادشاهان آخرت خواهند شد. ابو طالب، این سخن به آنها رساند و آنها پذیرفتند و گفتند: فقط ده کلمه. رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: تَشهَدونَ أن لا إله إلاّ الله و أنّی رسولُ اللهِ (گواهی دهید که هیچ خدایی جز الله نیست و من فرستاده اویم).

گفتند: سیصد و شصت خدا را کنار بگذاریم و یک خدا را بپرستیم؟! پس خداوند متعال نازل فرمود: «وَعَجِبُوا أَن جَاءهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ وَقَالَ الْکَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ کَذَّابٌ، أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا» تا آن جا که فرمود: «إِلَّا اخْتِلَاقٌ»، یعنی دیوانگی، «أَأُنزِلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ مِن بَیْنِنَا بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ مِّن ذِکْرِی» تا آن جا که فرمود: «مِّنَ

1- [1] - إعلام الوری، ص 22.

الْأَحْزَابِ» یعنی کسانی که روز خندق لشکر کشیدند(1)، سپس خداوند متعال از هلاک شدن امّتهای پیشین یاد کرد که از آن در سوره هود و سورههای دیگر نیز یاد کرده است، و فرمود: «وَمَا یَنظُرُ هَؤُلَاء إِلَّا صَیْحَةً وَاحِدَةً مَّا لَهَا مِن فَوَاقٍ» یعنی عذاب را پشت سر نمی گذارند، و فرمود: «وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّل لَّنَا قِطَّنَا قَبْلَ یَوْمِ الْحِسَابِ» یعنی بهره ما را و عذاب را بر ما فرود فرست.

10) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از سلمه بن خطاب، از ابراهیم بن محمّد ثقفی، از ابراهیم بن میمون، از مصعب، از سعد، از اصبغ، از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّل لَّنَا قِطَّنَا قَبْلَ یَوْمِ الْحِسَابِ» فرمود: [یعنی] بهره آنها از عذاب.(2)

«اصْبِرْ عَلَی مَا یَقُولُونَ وَ اذْکُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ...لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ بِمَا نَسُوا یَوْمَ الْحِسَابِ (26)»

«اصْبِرْ عَلَی مَا یَقُولُونَ وَ اذْکُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَیْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ (17) إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ یُسَبِّحْنَ بِالْعَشِیِّ وَالْإِشْرَاقِ (18) وَ الطَّیْرَ مَحْشُورَةً کُلٌّ لَّهُ أَوَّابٌ (19) وَ شَدَدْنَا مُلْکَهُ وَ آتَیْنَاهُ الْحِکْمَةَ وَ فَصْلَ الْخِطَابِ (20) وَ هَلْ أَتَاکَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ (21) إِذْ دَخَلُوا عَلَی دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَی بَعْضُنَا عَلَی بَعْضٍ فَاحْکُم بَیْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَی سَوَاء الصِّرَاطِ (22) إِنَّ هَذَا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِیَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَکْفِلْنِیهَا وَعَزَّنِی فِی الْخِطَابِ (23) قَالَ لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسئوال نَعْجَتِکَ إِلَی نِعَاجِهِ وَ إِنَّ کَثِیرًا مِّنْ الْخُلَطَاء لَیَبْغِی بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضٍ إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِیلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاکِعًا وَأَنَابَ. (24) فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِکَ وَإِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَی وَحُسْنَ مَآبٍ (25) یَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُم بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَی فَیُضِلَّکَ عَن سَبِیلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَن سَبِیلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ بِمَا نَسُوا یَوْمَ الْحِسَابِ (26)»

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 202.
2- [1] - معانی الاخبار، ص 225، ح 1.

[بر آن چه می گویند صبر کن، و داود، بنده ما را که دارای امکانات (متعدد) بود به یاد آور؛ آری، او بسیار بازگشت کننده (به سوی خدا) بود.* ما کوهها را با او مسخر ساختیم (که) شامگاهان و بامدادان خداوند را نیایش می کردند.*و پرندگان را از هر سو (بر او) گرد (آوردیم) همگی (به نوای دلنوازش) به سوی او بازگشت کننده (و خدا را ستایشگر) بودند.*و پادشاهیش را استوار کردیم و او را حکمت و کلام فیصله دهنده عطا کردیم.*و آیا خبر دادخواهان چون از نمازخانه (او) بالا رفتند به تو رسید؟* وقتی (به طور ناگهانی) بر داود درآمدند، و او از آنان به هراس افتاد، گفتند: مترس (ما) دو مدعی (هستیم) که یکی از ما بر دیگری تجاوز کرده، پس میان ما به حق داوری کن، و از حق دور مشو، و ما را به راه راست راهبر باش.* این (شخص) برادر من است. او را نود و نه میش، و مرا یک میش است، و می گوید: آن را به من بسپار، و در سخنوری بر من غالب آمده است.* (داود) گفت: قطعاً او در مطالبه میش تو (اضافه) بر میش های خودش، بر تو ستم کرده، و در حقیقت بسیاری از شریکان به همدیگر ستم روا می دارند، به استثنای کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، و اینها بس اندکند، و داود دانست که ما او را آزمایش کرده ایم. پس، از پروردگارش آمرزش خواست و به رو درافتاد و توبه کرد.* و بر او این (ماجرا) را بخشودیم؛ و در حقیقت برای او پیش ما تقرب و فرجامی خوش خواهد بود.*ای داود! ما تو را در زمین خلیفه (و جانشین) گردانیدیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن، و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند. در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می روند، به (سزای) آن که روز حساب را فراموش کرده اند، عذابی سخت خواهند داشت.]

1) علی بن ابراهیم: سپس خداوند عزّ و جلّ پیامبرش را خطاب کرد و فرمود: «اصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ» یعنی بسیار دعا می کرد.(1)

2) ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمّد بن عمران دقّاق، از محمّد بن ابی عبد الله کوفی، از محمّد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن حسن، از بکر، از ابو عبد

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 203.

الله برقی، از عبد الله بن بحر، از ابو ایوب خزّاز، از محمّد بن مسلم، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند متعال فرمود: «وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ»، دست در زبان عرب، به معنای نیرو و نعمت است. و آیه را تلاوت فرمود.(1) این حدیث، افزون بر آن چه آمد، در تفسیر کلام خداوند متعال: «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ»(2) [فرمود: ای ابلیس! چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم سجده آوری؟ آیا تکبر نمودی؟] خواهد آمد.

3) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ» یعنی چون خورشید طلوع کرد. «وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَّهُ أَوَّابٌ، وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ»(3).

4) ابن بابویه، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از ابو صلت هروی روایت کرده است که وی گفت: حضرت امام رضا علیه السلام با مردم به زبان خودشان سخن میگفت و به خدا سوگند! در میان مردم، زبان آورترین و آگاه ترین کس به همه زبانها بود. روزی به ایشان عرض کردم: ای پسر رسول خدا! من در شگفتم که شما چگونه همه این زبانها را با این که از هم متفاوتند، میدانید، فرمود: ای ابا صلت! من حجّت خدا بر آفریدگانش هستم و خداوند کسی را که آشنا به زبان قومی نیست، بر آنها حجّت قرار نمیدهد. آیا سخن امیر مؤمنان علیه السلام به تو نرسیده که فرمود: به ما کلام فیصله دهنده عطا شده است و آیا این کلام چیزی به جز دانستن همه زبانهاست؟(4)

5) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ» یعنی ناگهان از دیوار محراب پایین آمدند «إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ» تا آن جا که فرمود: «وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ».(5)

6) سپس علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام، از حضرت امام

1- [1] - التوحید، ص 153، ح 1.
2- [2] - ص/ 75.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 203.
4- [4] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 251، باب 54، ح 3.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 203.

جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: وقتی خداوند عزّ و جلّ داود علیه السلام را خلیفه خود در زمین قرار داد و زبور را بر او نازل فرمود، بر کوهها و پرندگان وحی فرمود تا به همراه او تسبیح گویند. این از آن روی شد که چون داود پیشاپیش بنی اسرائیل نماز میگزارد، وزیرش پس از آن که نماز به پایان میرسید، بر میخاست و خدا را حمد و تسبیح میگفت و او را به بزرگی و یگانگی یاد میکرد و سپس پیامبران را یک به یک میستود و از نیکی و کردار و سپاس و بندگی ایشان از برای خدا و شکیبایی آنان بر امتحانهای او سخن میگفت، امّا از داود سخنی بر زبان نمیآورد. پس داود پروردگارش را ندا داد و عرض کرد: پروردگارا! فرمودهای تا بر پیامبران ثنا گفته شود و این چنین به ایشان نعمت ارزانی داشتهای، حال آن که ثنای مرا نگفتهای. خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: آنان بندگانی بودند که چون ایشان را به بلا آزمودم، شکیبایی پیشه کردند و من بدین خاطر ثنایشان گفتهام. داود علیه السلام گفت: پروردگارا! پس مرا نیز به بلا بیازما تا شکیبایی کنم. فرمود: ای داود! آیا بلا را جای تندرستی میگزینی؟ من آنان را به بلایی آزمودم که از آن آگاهشان نکرده بودم، امّا تو را به بلا میآزمایم و آگاهت میکنم که در فلان سال و فلان ماه و فلان روز خواهد بود.

داود (علیه السلام) روزی را سراسر به پرستش خدا میپرداخت و به محرابش مینشست و روزی را به بنی اسرائیل اختصاص میداد و میانشان داوری میکرد. چون روز وعده خداوند عزّ و جلّ سر رسید، عبادتش افزون شد و در محرابش تک نشست و از مردم دوری گزید. در همان حال که او در محراب خود نماز میگزارد، پرندهای پیش رویش نشست که بالهایش از زبرجد سبز بود و پاهایش از یاقوت قرمز و سر و منقارش از مروارید و زبرجد. داود بسیار از آن پرنده خوشش آمد و حال خود را از یاد برد و برخاست تا آن را بگیرد، ناگاه پرنده پر کشید و بر دیوار بین خانه داود و خانه اوریا پسر حنان نشست، حال آن که داود، اوریا را به جنگی فرستاده بود. داود از دیوار بالا رفت تا پرنده را بگیرد و ناگاه همسر اوریا را بدید که نشسته بود و حمام میکرد. او چون سایه داود را دید موهایش را گستراند و بر سراسر اندام خود ریخت. داود به او نگریست و دل باخته او شد. به محرابش بازگشت و حال خود را از یاد برد و به سپهسالار خود در جنگ نوشت: به سوی فلان سرزمین رهسپار شوید و صندوق را بین خود و دشمنانتان گذارید.

و آن صندوق در میان بنی اسرائیل بود، چنانچه خداوند عزّ و جلّ فرمود: «فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلآئِكَةُ»(1) [در آن آرامش خاطری از جانب پروردگارتان و بازمانده ای از آن چه خاندان موسی و خاندان هارون (در آن) بر جای نهاده اند، در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند به سوی شما خواهد آمد]، امّا پس از درگذشت موسی، چون بنی اسرائیل در گناه افتاد، آن صندوق به آسمان برده شد و جالوت بر بنی اسرائیل چیره شد. آنان از پیامبر خواستند تا فرمانروایی برای جنگ در راه خدا نزدشان بفرستد و او طالوت را نزد آنان فرستاد. آن گاه صندوق باز بر آنان فرود آمد. آن صندوق، چنین بود که وقتی بین بنی اسرائیل و دشمنانشان گذاشته میشد، هر کس آن را پشت سر میگذاشت کافر بود و کشته میشد.

پس داود به سپهسالار خود در جنگ نوشت: صندوق را بین خود و دشمنت بگذار و اوریا پسر حنان را به جلوی صندوق بفرست. او چنین کرد و اوریا کشته شد.

چون اوریا جان باخت، روزی دو فرشته نزد داود آمدند، حال آن که او هنوز با زن اوریا وصلت نکرده بود و آن زن سوگوار شوی خود بود. آن دو فرشته از بام خانه بر داود وارد شدند و روبروی او نشستند و از این رو داود از آن دو در هراس افتاد. آنها عرض کردند: نترس، ما دو داد خواهیم که یکی از ما به دیگری ستم کرده است. پس میان ما بر حق داوری کن و از دادگری درنگذر و ما را به راهی استوار رهنمون شو. آن گاه یکی از آن دو به داود- که در آن روزگار، از زن نکاحی گرفته تا کنیز، نود و نه زن در خانه داشت- عرض کرد: این برادر من، نود و نه میش داشت و من تنها یک میش داشتم. او به من گفت: این یک میش را نیز به من بسپار و در این سخن، راه زورگویی پیش گرفت و بر من ستم کرد و مرا بر این امر ناگزیر ساخت. داود، چنان که خداوند متعال حکایت فرمود، گفت: «لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤال نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ» تا آن جا که حق تعالی فرمود: «وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ» ناگهان آن فرشته خندید و گفت: خود بر خود حکم کرد. داود فرمود: نافرمانی خدا کردهای و میخندی؟ باید دهان چون تویی را خونبار کرد! در آن دم، دو فرشته به آسمان

1- [1] - بقره/248.

رفتند و آن دادخواه گفت: اگر داود می اندیشید، میدانست که خود سزاوارتر است تا دهانش خونبار شود. داود ماجرا را دریافت و به گناه خود پی برد و چهل روز و شب در سجده گریان ماند و به جز هنگام نماز، سر از سجده برنیاورد. تا این که پیشانیاش زخم شد و خون از دیدگانش به راه افتاد. چون چهل روز چنین گذشت، ندا رسید: ای داود! تو را چه شده؟ اگر گرسنهای تا سیرت کنیم و اگر تشنهای تا سیرابت کنیم و اگر عریانی تا جامه بر تنت کنیم و اگر در هراسی تا در امانت داریم. عرض کرد: چگونه در هراس نباشم، حال آن که چنین کاری کردهام و تو داور دادگری هستی که ستم هیچ ستمگری از تو پنهان نمیماند. خداوند به او وحی فرمود: توبه کن، ای داود! عرض کرد: کدامین توبه؟ آیا راه توبهای برای من به جا مانده؟ فرمود: بر مزار اوریا برو تا او را به نزد تو فرستم، آن گاه از او بخواه تا از تو درگذرد. اگر تو را بخشید، من نیز تو را میآمرزم. عرض کرد: پروردگارا! اگر نبخشید چه کنم؟ فرمود: من از او میخواهم تا ببخشاید.

داود علیه السلام بیرون شد و در راه، شروع به خواندن زبور کرد. وقتی داود زبور میخواند، هیچ سنگ و درخت و کوه و پرنده و درندهای نمیماند، مگر آن که با او هم آوا میشد. داود بر این حال رفت تا به کوهی رسید که پیامبری عابد به نام حزقیل بر آن خانه داشت. وقتی حزقیل طنین کوهها و آوای درندگان را شنید، دانست که داود آمده است و گفت: این همان پیامبر خطاکار است. داود به او گفت: ای حزقیل! آیا اجازه میدهی تا به نزد تو بالا بیایم؟ گفت: نه، چرا که تو گناهکاری. داود علیه السلام این شنید و باز گریست. آن گاه خداوند عزّ و جلّ به حزقیل وحی فرمود: ای حزقیل! داود را بر آن خطا سرزنش نکن و از من عافیت تقاضا کن. حزقیل پایین آمد و دست داود گرفت و او را به نزد خود بالا برد. داود گفت: ای حزقیل! هیچ گاه قصد گناهی کردهای؟ گفت: نه. پرسید: آیا هیچ از روی مقامی که در پرستش خدا داری، به خودپسندی افتادهای؟ گفت: نه. پرسید: آیا هرگز رو به دنیا بردهای و دوست داشتهای تا از شهوت و لذّت آن، چیزی بهره گیری؟ گفت: آری، گاه این خواسته در دلم میگذرد. پرسید: در آن دم چه میکنی؟ گفت: وارد این درّه میشوم و از آن چه در آن جاست عبرت میگیرم. داود علیه السلام وارد درّه شد و به ناگاه در آن جا تختی آهنی به زیر جمجمه ای پوسیده و استخوانهایی فرسوده دید و لوحی آهنی یافت که نوشتهای بر خود داشت. داود آن

را خواند، بر آن نوشته بود: منم أروی پسر سلم، هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر ساختم و هزار دختر را دوشیزگی بُردم و سرانجام، خاک، بستر و سنگ، بالشم شد و همسایه مارها و کرمها شدم. پس هر کس مرا ببیند بایست تا فریب دنیا نخورد.

داود به راه افتاد تا بر مزار اوریا رسید و او را ندا داد، امّا پاسخی نشنید. باز ندا داد و باز پاسخی نشنید. بار سوم که ندا داد، اوریا عرض کرد: ای پیامبر خدا! تو را چه شده که مرا از شادی و شادکامیام بازداشتی؟ داود فرمود: ای اوریا! از من درگذر و از خطایم چشم بپوش. در آن هنگام خداوند عزّ و جلّ وحی فرمود: ای داود! آن چه را از تو سرزد برایش بازگو. داود علیه السلام او را ندا داد و چون باز در بار سوم پاسخ شنید، فرمود: ای اوریا! من چنین کردم و چنان کردم. اوریا عرض کرد: آیا پیامبران چنین کاری میکنند؟ فرمود: نه. داود باز او را ندا داد امّا پاسخی نگرفت. پس بر زمین افتاد و گریست. خداوند به پرده دار بهشت وحی کرد تا پرده از بهشت برگیرد و او چنین کرد. اوریا عرض کرد: این بهشت از برای کیست؟ خداوند فرمود: برای کسی که گناه داود را ببخشد. عرض کرد: پروردگارا! از گناهش درگذشتم. آن گاه داود علیه السلام به سوی بنی اسرائیل بازگشت و وزیرش را دید که پس از نماز، حمد خدا و ثنای پیامبران علیه السلام بر زبان می آورد و میگفت: پیامبر خدا، داود، پیش از آن گناه، چنین و چنان فضیلتها داشت. پس داود علیه السلام غمگین شد و خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: ای داود! از گناهت درگذشتم و ننگ گناهت را بر گردن بنی اسرائیل انداختم. عرض کرد: چگونه چنین کردی، حال آن که تو آن داور دادگری که ستم نمیکند؟ فرمود: از آن رو که آنها نزد تو گناهت را ناپسند نشمردند. این چنین گذشت و داود علیه السلام با زن اوریا وصلت کرد و سلیمان علیه السلام از او به هم رسید. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِکَ وَإِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَی وَحُسْنَ مَآبٍ».(1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 203. (همان گونه که پیشتر گفتیم چون مرحوم بحرانی در صدد جمع آوری و ذکر همه روایات تفسیری بوده است بعضا روایاتی نادرست و از اسراییلات را نیز در تفسیر خود آورده است که از جمله همین روایت است که در آن به داوود نسبتی ناروا داده شده است. بهترین دلیل نادرست بودن این روایت، حدیث شماره هشتم است

که مضمون این روایت را مردود اعلام می کند و محتمل است که روایت اسراییلی فوق در مقام تقیه از امام علیه السلام صادر شده باشد. ناشر)

7) سپس علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: «وَظَنَّ دَاوُودُ» یعنی دانست، «وَأَنَابَ» یعنی توبه کرد و این چنین نیز گفته شده که داود به سپهسالار خود نوشت: اوریا را به جلوی صندوق نفرست و او را بازگردان. وقتی اوریا به نزد کسانش بازگشت، هشت روز بر جای ماند و سپس درگذشت.(1)

8) ابن بابویه از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام نامه نگار و علی بن عبد الله نسخه نویس، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از قاسم بن محمّد برمکی، از ابو صلت هروی روایت کرده است که وی گفت: مأمون علمای فرقههای مختلف اسلامی و دانشمندان یهودی و نصرانی و مجوسی و صائبی و دیگر فرقهها و آیینها را نزد حضرت امام رضا علیه السلام گرد آورد تا با ایشان مناظره کنند. هر یک از آنها که برخاست و سخنی گفت، حجّتی شنید و زبان در کام کشید، تا این که علی بن محمّد بن جهم برخاست و عرض کرد: ای پسر رسول خدا! آیا میگویی پیامبران معصومند؟ فرمود: آری. عرض کرد: پس با این سخن خداوند متعال درباره داود علیه السلام چه می کنی: «وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ»؟ فرمود: اطرافیان تو در این باره چه میگویند؟ عرض کرد: میگویند: داود در محراب خود نماز میخواند که شیطان به شکل پرندهای زیباتر از هر پرنده دیگری، نزد او پدید آمد. پس داود نماز خود را قطع کرد و برخاست تا او را بگیرد. آن پرنده به سوی خانهای بیرون رفت و داود آن را دنبال کرد و پرنده به بالای بام رفت و داود نیز به دنبال پرنده بر بام رفت، تا این که آن پرنده در خانه اوریا پسر حنان افتاد و داود در پی پرنده نگریست و ناگاه چشمش به همسر اوریا که در حال حمام کردن بود، افتاد و چون او را دید، به او دل باخت و داود که شوی او، اوریا، را به جنگ فرستاده بود، به سپهسالار خود نوشت تا اوریا را به جلوی صندوق فرستد و او چنین کرد و اوریا پیش رفت و بر مشرکان پیروز شد. داود از این امر خشمگین شد و بار دیگر نوشت تا او را به جلوی صندوق فرستند و او پیش رفت

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 206.

و این بار کشته شد و این گونه داود با همسرش وصلت کرد. در آن هنگام حضرت امام رضا علیه السلام دست بر پیشانی مبارک زد و فرمود: إنّا لله و إنّا إلیه راجعون، شما به پیامبری از پیامبران خدا چنین نسبت دادهاید که نماز خود را بیارزش دانست و به دنبال پرنده رفت و سپس هرزگی کرد و آن گاه کسی را به قتل رساند؟ عرض کرد: ای پسر رسول خدا! پس گناه او چه بود؟ فرمود: وای بر تو! داود تنها گمان کرده بود که خداوند کسی را داناتر از او نیافریده، از این رو خداوند عزّ و جلّ دو فرشته را به سوی او فرستاد و آن دو از دیوار محراب بالا رفتند و عرض کردند: «خَصْمَانِ بَغَی بَعْضُنَا عَلَی بَعْضٍ فَاحْکُم بَیْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَی سَوَاءِ الصِّرَاطِ، إِنَّ هَذَا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِیَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَکْفِلْنِیهَا وَعَزَّنِی فِی الْخِطَابِ»، داود شتابزده بر متّهم حکم کرد و به دادخواه گفت: قطعاً او در مطالبه میش تو، اضافه بر میشهای خودش، بر تو ستم کرده است. این گونه داود هیچ دلیلی از دادخواه بر ادّعایش نخواست و به متّهم رو نکرد تا از او بپرسد: تو چه میگویی؟ پس خطای داود این بود که قانون قضاوت را رعایت نکرد، نه آن چه شما به او نسبت دادهاید، مگر نشنیدهای که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «یَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُم بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» تا آخر آیه؟ علی بن محمّد بن جهم عرض کرد: ای پسر رسول خدا! پس قصّه داود با اوریا چه بوده است؟ حضرت علیه السلام فرمود: در روزگار داود علیه السلام اگر شوی زنی از دنیا میرفت یا در جنگ جان میباخت، آن زن پس از او هرگز با کس دیگری ازدواج نمیکرد. نخستین کسی که خداوند به او اجازه داد با زنی که شوهرش کشته شده وصلت کند، داود علیه السلام بود؛ چون اوریا کشته شد و سوگواری همسرش بر او به پایان رسید، داود با او ازدواج کرد و این کار نزد مردم نسبت به اوریا ناگوار آمد.(1)

9) و از وی، از پدرش، از علی بن محمّد بن قتیبه، از حمدان بن سلیمان، از نوح بن شعیب، از محمّد بن اسماعیل، از صالح، از علقمه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان در سخنی با او فرمود: ای علقمه! خشنودی مردم به دست نمیآید و زبانشان بازداشته نمیشود، چگونه می توانید از چیزی

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 170، باب 14، ح 1.

امان یابید که پیامبران و فرستادگان و حجّتهای خداوند از آن در امان نبودهاند؟ آیا به یوسف علیه السلام چنین نسبت ندادند که قصد زنا کرده است؟ آیا به ایوب علیه السلام چنین نسبت ندادند که به خاطر گناهانش در بلا افتاده است؟ آیا به داود علیه السلام چنین نسبت ندادند که او پرندهای را دنبال کرد تا این که چشمش به زن اوریا افتاد و دل باخته او شد و شویش را [در جنگ] به جلوی صندوق فرستاد تا او کشته شد و داود با آن زن وصلت نمود؟(1)

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاء وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِکَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ(27)»

[و آسمان و زمین و آن چه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم، این گمان کسانی است که کافر شده (و حق پوشی کرده)اند، پس وای از آتش بر کسانی که کافر شده اند.]

1) ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمّد بن عمران دقّاق، از محمّد بن حسن طائی، از ابو سعید سهل بن زیاد آدمی رازی، از علی بن جعفر کوفی، از علی بن محمد، از حضرت امام محمّد تقی علیه السلام از پدر بزرگوارشان علی بن موسی علیه السلام، از پدر بزرگوارشان موسی بن جعفر علیه السلام، از پدر بزرگوارشان جعفر بن محمد علیه السلام، از پدر بزرگوارشان محمد بن علی علیه السلام، از پدر بزرگوارشان علی بن حسین علیه السلام، از پدر بزرگوارشان حسین بن علی علیه السلام، از پدر بزرگوارشان حضرت امام علی علیه السلام. و محمّد بن عمر حافظ بغدادی، از ابو القاسم اسحاق بن جعفر علوی، از ابو جعفر بن محمّد بن علی، از سلیمان بن محمّد قرشی، از اسماعیل بن ابی زیاد کوفی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارشان علیه السلام، از پدر بزرگوارشان علیه السلام، از جدّ بزرگوارشان علیه السلام، از حضرت امام علی علیه السلام، در حدیثی به نقل از علی بن احمد بن محمّد بن عِمران دقّاق روایت کرده است که وی گفت: مردی عراقی بر امیر مؤمنان، علی علیه السلام، وارد شد و عرض کرد: ما را

1- [1] - امالی صدوق، ص 91، ح 3.

آگاه ساز که آیا خروج ما برای جنگ با شامیان، بنا به قضا و قدر الهی است؟ امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: آری، ای پیرمرد. به خدا سوگند! از هیچ بلندی بالا نرفتید و بر هیچ دشتی فرود نیامدید، مگر به قضا و قدری از سوی خداوند.

پیرمرد عرض کرد: پس رنج خود را بایست به حساب خدا بگذارم، ای امیر مؤمنان. حضرت علیه السلام فرمود: تند نرو ای پیرمرد! شاید پنداشتهای قضای حتمی و قدر قطعی را میگویم. اگر چنین بود پاداش و کیفر و امر و نهی و پیشگیری از میان میرفت و مژده و هشدار بیمعنا میشد و دیگر نه سرزنش گناهکار به جا بود و نه ستایش نیکوکار روا بود، بلکه نیکوکار برای سرزنش شدن، سزاوارتر از گناهکار بود و گناهکار برای نیکی کردن، سزاوارتر از نیکوکار بود. این، گفتار بت پرستان و دشمنان خداوند بخشنده و قَدَریّون و مَجوسیهای این امّت است. ای پیرمرد! خداوند عزّ و جلّ بندگانش را مکلّف کرد که از روی اختیار عمل کنند و آنها را نهی فرمود که از روی ترس باز ایستند و بر کار اندک، پاداش بسیار ارزانی داشت. آنان از روی چیرگی، نافرمانی او نکنند و از روی ناگزیری، فرمانبردار او نباشند. او آسمانها و زمین و آن چه میان آنهاست را بیهوده نیافریده. بنابراین آن سخن، پندار کفرپیشگان است و وای از سختی دوزخ بر کسانی که کفر ورزیدهاند. سخن که به این جا رسید، آن شیخ برخاست و عرض کرد:

أنتَ الإمامُ الّذی نَرجُـــو بِطاعَتِهِ یَومَ المَعادِ مِنَ الرَّحمَنِ غُفـــرانا

أوضَحتَ مِن دینِنا ما کانَ مُلتَبِساً جَزاکَ ربُّک عنّا فیه إحســـانا

فَلَیسَ مَعذِرَهٌ فِی فِعـــلِ فاحِشَهٍ قَد کُنتُ راکِبَها فِسقاً و عِصـیانا

لا لا وَ لا قائِلاً ناهیـــک واقعةً فیها عَبدتُ إذَن یا قَومُ شیـطانا

وَ لا أحَبّ وَ لا شاءَ الفُسُوق و لا قَتلَ الولیِّ له ظُلماً و عُـــدوانا

أنّی یُحِبُّ وَ قَد صَحَّـــت عَزِیمَتُهُ ذو العَرشِ أعلَنَ ذاک اللهُ إعلانا

(تو آن امامی که به سبب فرمانبرداری از او، در روز قیامت از خداوند مهربان امید آمرزش داریم؛ تو هر آن چه را در دین بر ما مبهم بود، آشکار ساختی و پروردگارت به خاطر کاری که در حقّ ما کردی، به نیکی پاداشت دهد؛ دیگر برای کارهای ناپسندی که از روی تباهی و نافرمانی کردهام،

جای عذری باقی نمانده است؛ نه، هرگز جای عذری باقی نمانده، چه رسد برای جایی که ای قوم در آن شیطان را بندگی کردهام؛ (ای قوم! او کسی است که) هیچ گاه تجاوز را نپسندید و

ص:765

هرگز نخواست که آشنایی از روی ستم و ستیزه کشته شود؛ چگونه چنین پسندد حال آن که خداوند صاحب عرش، از اراده راست و استوار او خبر داده است.)

ابن بابویه گفت: محمّد بن عمر حافظ در پایان این حدیث، تنها دو بیت نخستین این شعر را آورده است.(1)

2) سپس ابن بابویه گفت: همچنین این حدیث از ابو حسین محمّد بن ابراهیم بن اسحاق فارسی عزائمی، از ابو سعید احمد بن محمّد بن رُمَیح نَسَوی در جرجان، از عبد العزیز بن اسحاق بن جعفر در بغداد، از عبد الوهّاب بن عیسی مَروَزی، از حسن بن علی بن محمّد بَلَوی، از محمّد بن عبد الله بن نَجیح، از پدرش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارشان علیه السلام، از جدّ بزرگوارشان علیه السلام روایت شده است.

و نیز این حدیث از احمد بن حسن قَطّان، از حسن بن علی سُکّری، از محمّد بن زکریاء جوهری، از عباس بن بکّار ضَبّی، از ابو بکر هذلی، از عکرمه، از ابن عباس، روایت شده است که وی گفت: وقتی امیر مؤمنان علی علیه السلام از جنگ صِفّین باز میگشت، پیرمردی که در این جنگ در کنار حضرت علیه السلام حضور داشت، نزد ایشان آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! ما را آگاه ساز که آیا راهی که پیمودیم به قضا و قدر خداوند بود؟ و در ادامه، حدیث پیشین روایت شده، امّا این سخن را بر آن افزون دارد: پیرمرد عرض کرد: ای امیر مؤمنان! پس قضا و قدری که ما را در راه آورد و از هر بلندی که بالا رفتیم و بر هر دشتی که فرود آمدیم، بر اساس آن بوده چیست؟ فرمود: آن فرمان و حکم خداوند است. سپس حضرت علیه السلام تلاوت فرمود: «وَقَضَی رَبُّکَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِیَّاهُ وَبِالْوَالِدَیْنِ إِحْسَانًا»(2) [و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را مپرستید و به پدر و مادر (خود) احسان کنید]، یعنی پروردگارت فرمان داد تا تنها او را بپرستید و به پدر و مادرتان نیکی کنید.(3)

همچنین این حدیث را محمّد بن یعقوب، از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، و اسحاق بن محمد، و دیگران، در حدیثی مرفوع از ابن عباس روایت کردهاند که وی

1- [1] - توحيد، ص 380، ح 28.
2- [2] - اسراء/ 23.
3- [3] - توحيد، ص 381.

گفت: امیر مؤمنان علی علیه السلام پس از بازگشت از صِفّین، در کوفه نشسته بود که پیرمردی آمد و روبروی حضرت علیه السلام زانو زد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! ما را از راهی که به سوی شامیان پیمودیم آگاه ساز. آیا بنا به قضا و قدر خداوند بوده است؟ و در ادامه همان حدیث را باز گفت، جز این که در پایان حدیث، دو بیت از شعر یاد شده را بیان کرد.(1)

«أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ کَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ کَالْفُجَّارِ (28)»

[یا (مگر) کسانی را که گرویده و کارهای شایسته کرده اند، چون مفسدان در زمین می گردانیم، یا پرهیزکاران را چون پلیدکاران قرار می دهیم؟]

1) علی بن ابراهیم، از محمّد بن جعفر، از یحیی بن زکریا لؤلؤی، از علی بن حسان، از عبد الرحمن بن کثیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: کلام خداوند عزّ و جلّ: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام و یارانش «کَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ» یعنی حَبتَر و زُرَیق و یارانشان «أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ» یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام و یارانش «کَالْفُجَّارِ» یعنی حبتر و دلام و یارانشان.(2)

2) محمّد بن عباس، از علی بن عبید، و محمّد بن قاسم بن سلام، از حسین بن حکم، از حسن بن حسین، از حیان بن علی، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت کرده است که وی گفت: کلام خداوند عزّ و جلّ: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی علی علیه السلام و حمزه و عبیده «کَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ» یعنی عتبه و شیبه و ولید «أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ» یعنی علی علیه السلام و یارانش «کَالْفُجَّارِ» یعنی فلان کس و یارانش.(3)

3) ابن شهر آشوب، از تفسیر ابی یوسف فَسَوی، و قَبیصه بن عُقبه، از ثَوری، از

1- [1] - کافی، ج 1، ص 119، ح 1.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 206.

3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 503، ح 2.

مَنصر، از مجاهد، از ابن عباس روایت کرده است که وی گفت: کلام خداوند متعال: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» درباره علی و حمزه و عبیده نازل شده است و «کَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ» درباره عتبه و شیبه و ولید.(1)

4) محمّد بن یعقوب کلینی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فضال، از حفص مؤذن، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از محمّد بن سنان، از اسماعیل بن جابر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان (در حدیثی طولانی) فرمود: برای پیروان حق سزاوار نیست که خود را تا جایگاه پیروان باطل پایین آورند، چرا که خداوند پیروان حق را نزد خود در جایگاه پیروان باطل قرار نداده است. آیا مفهوم این کلام خدا را در قرآن درنیافتهاند که میفرماید: «أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ کَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ کَالْفُجَّارِ»(2)؟

«کِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَیْکَ مُبَارَکٌ لِّیَدَّبَّرُوا آیَاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ (29)»

[(این) کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده ایم تا در(باره) آیات آن بیندیشند، و خردمندان پند گیرند.]

1) علی بن ابراهیم: «کِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَیْکَ مُبَارَکٌ لِّیَدَّبَّرُوا آیَاتِهِ» یعنی امیر مؤمنان علی و امامان علیه السلام «وَلِیَتَذَکَّرَ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ» آنان، دارندگان خردهای غالب و برتر می باشند که امیر مؤمنان علی علیه السلام از داشتن چنین خردی به خود میبالید و میفرمود: همانند آن چه به من عطا شده، نه پیش از من و نه پس از من، به هیچ کس عطا نشده است.(3)

«وَ وَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَیْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (30)...فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ(33)»

«وَ وَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَیْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (30) إِذْ عُرِضَ عَلَیْهِ بِالْعَشِیِّ الصَّافِنَاتُ الْجِیَادُ (31) فَقَالَ إِنِّی أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَیْرِ عَن ذِکْرِ رَبِّی حَتَّی تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ (32) رُدُّوهَا

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 118.

2- [2] - کافی، ج 8، ص 12.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 206.

عَلَىَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ(33)»

[و سلیمان را به داود بخشیدیم. چه نیکو بنده ای! به راستی او توبه کار (و ستایشگر) بود.*هنگامی که (طرف) غروب اسبهای اصیل را بر او عرضه کردند،*(سلیمان) گفت: واقعاً من دوستی اسبان را بر یاد پروردگارم ترجیح دادم تا (هنگام نماز گذشت و خورشید) در پس حجاب ظلمت شد.* (گفت: اسبها) را نزد من باز آورید. پس شروع کرد به دست کشیدن بر ساقها و گردن آنها (و سرانجام وقف کردن آنها در راه خدا).]

1) علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال: «وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ، إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ، فَقَالَ إِنِّى أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّى حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ» گفت: حضرت سلیمان علیه السلام اسبها را بسیار دوست میداشت و نزد خود میطلبید. روزی اسبها را نزدش آوردند و او تا غروب خورشید به آنها سرگرم شد و هنگام نماز عصر او گذشت، سلیمان علیه السلام از این امر بسیار غمگین شد و دعا کرد که خداوند عزّ و جلّ خورشید را برایش بازگرداند تا نماز عصر را به جای آورد. خداوند سبحان خورشید را به هنگام عصر بازگرداند و او نمازش را به جای آورد. آن گاه اسبها را طلبید و با شمشیر شروع به زدن ساقها و گردنهای آنها کرد، تا آن که همه را کشت، و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «رُدُّوهَا عَلَىَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ».(1)

2) ابن بابویه در کتاب الفقیه، به اسناد خود از زراره و فضیل روایت کرده است که آن دو گفتند: به حضرت امام محمّد باقر علیه السلام عرض کردیم: معنای کلام خداوند متعال: «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا»(2) [نماز بر مؤمنان در اوقات معین مقرر شده است] چیست؟ ایشان فرمود: موقوت در این جا بدان معناست که نماز، عملی واجب مقرّر شده است و به معنای هنگام قضا شدن نماز نیست؛ یعنی منظور این نیست که اگر این وقت به سر رسد و سپس کسی نماز

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 207.
2- [2] - نساء/ 103.

بخواند، نمازش باطل است، چرا که اگر چنین میبود، سلیمان علیه السلام به خاطر آن که نمازش را به هنگام نخواند، هلاک میشد، حال آن که او وقتی به یاد نماز افتاد، آن را به جای آورد. سپس ابن بابویه گفت: نادانان اهل خلاف چنین میپندارند که سلیمان علیه السلام روزی تا پس از غروب خورشید، سرگرم نمایش اسبها شد، سپس فرمان داد تا اسبها را برگردانند و ساق و گردن آنها را بزنند و همه را بکشند و فرمود: این اسبها مرا از یاد پروردگارم عزّ و جلّ، به خود سرگرم کردند. امّا چنین نیست که آنها میگویند و پیامبر خدا سلیمان علیه السلام، از چنین کاری به دور است، چرا که اسبها گناهی نکرده بودند که به سزای آن، ساق و گردنشان قطع شود و آنها خود نیامده بودند تا سلیمان علیه السلام را سرگرم کنند، بلکه دیگران آنها را آورده بودند و آنها فقط چهارپایانی ناگزیر بودند.

سخن صحیح در این باب، حدیثی است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است، ایشان فرمود: روزی به هنگام عصر، سلیمان علیه السلام به تماشای نمایش اسبها سرگرم شد تا این که خورشید غروب کرد، آن گاه او به فرشتگان گفت: خورشید را برای من بازگردانید تا نمازم را در هنگامش به جای آورم و آنها چنین کردند. او برخاست و بر ساق و گردن خود مسح کشید و به یارانش که نماز آنها نیز قضا شده بود، فرمان داد تا همین کار را بکنند، چرا که وضوی ایشان برای نماز، این گونه بود. سپس برخاست و نماز به جای آورد و چون نماز خود به پایان رساند، خورشید غروب کرد و ستارگان پدید آمدند و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ، إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ، فَقَالَ إِنِّى أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّى حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ، رُدُّوهَا عَلَىَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ».(1)

3) طبرسی از ابن عباس روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام علی علیه السلام درباره این آیه پرسیدم، ایشان فرمود: ای ابن عباس! تو در این باره چه شنیدهای؟ عرض کردم: از کعب شنیدم که میگفت: سلیمان علیه السلام به نمایش اسبها سرگرم شد تا این که نمازش قضا شد، آن گاه گفت: آنها را (یعنی اسبها را که چهارده رأس بودند) نزد من بازگردانید، سپس ساق و گردن اسبها را زد و آنها

1- [1] - من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 129، ح 606 و 607.

را کشت. از این رو خداوند متعال، چهارده روز، او را از فرمانروایی برکنار کرد؛ چرا که او با کشتن اسبها، به آنها ستم کرده بود. حضرت علیه السلام فرمود: سخن کعب دروغ است. روزی سلیمان علیه السلام برای جنگ با دشمن، به نمایش اسبها سرگرم شد، تا این که خورشید غروب کرد، آن گاه او به اذن خداوند، به فرشتگان گمارده شده بر خورشید فرمود: آن را برای من بازگردانید. آنها چنین کردند و او نماز عصر را در هنگامش به جای آورد. همانا پیامبران خدا نه ستم می کنند و نه فرمان به ستمکاری می دهند؛ چرا که ایشان معصوم و پاک میباشند.(1)

4) طبرسی در حدیثی از حضرت امام علی علیه السلام آورده که ایشان فرمود: این بدان معناست که سلیمان علیه السلام از خداوند متعال خواست تا خورشید را برای او بازگرداند، خداوند عزّ و جلّ چنین کرد و او نماز عصر را به جای آورد، بنابراین «ها» در «رُدُّوهَا» از خورشید خبر می دهد.(2)

«وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَیْمَانَ وَأَلْقَیْنَا عَلَی کُرْسِیِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ (34)...فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسَابٍ (39)»

«وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَیْمَانَ وَأَلْقَیْنَا عَلَی کُرْسِیِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ (34) قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی وَهَبْ لِی مُلْکًا لَّا یَنبَغِی لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِی إِنَّکَ أَنتَ الْوَهَّابُ (35) فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّیحَ تَجْرِی بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَیْثُ أَصَابَ (36) وَالشَّیَاطِینَ کُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ (37) وَآخَرِینَ مُقَرَّنِینَ فِی الْأَصْفَادِ (38) هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسَابٍ (39)»

[و قطعاً سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی بیفکندیم؛ پس به توبه باز آمد.*گفت: پروردگارا! مرا ببخش و ملکی به من ارزانی دار که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد، در حقیقت، تویی که خود بسیار بخشنده ای.* پس باد را در اختیار او قرار دادیم که هر جا تصمیم می گرفت، به فرمان او نرم، روان می شد.*و شیطانها را (از) بنا و غواص،*تا (وحشیان) دیگر را که جفت جفت با زنجیرها به هم بسته بودند (تحت فرمانش درآوردیم).* (گفتیم:) این بخشش ماست، (آن را) بی شمار ببخش یا نگاه دار.]

1- [1] - مجمع البیان، ج 8، ص 359.
2- [2] - مجمع البیان، ج 8، ص 359

1) طبرسی در حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آورده که ایشان فرمود: چون از برای سلیمان علیه السلام پسری زاده شد، جنها و شیطانها به یکدیگر گفتند: اگر پسر او زنده بماند، آزاری که از پدرش دیدهایم از او نیز خواهیم دید. سلیمان علیه السلام ترسید که مبادا آنها آسیبی به فرزندش برسانند، از این رو او را در میان ابرها گذاشت تا آن جا شیر بخورد. ناگهان دید پسرش جان باخته و بر روی تختش افتاده است. او این گونه تنبیه شد تا بداند هوشیاری در دفع تقدیر سودمند نخواهد بود و چون از شیطانها ترسید، مجازات شد.(1)

2) طبرسی در حدیثی که ابو هریره از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده، آورده که ایشان فرمود: روزی سلیمان در تخت خود نشسته بود و فرمود: امشب با هفتاد زن گِرد خواهم آمد و هر یک از آنها پسری میزاید که در راه خدا شمشیر به دست می گیرد. این بگفت، امّا نگفت: إن شاء الله. او با زنان گرد آمد، ولی تنها یکی از آنها باردار شد که او هم پسری ناقص زایید؛ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به آن که جان محمّد در دست اوست! اگر گفته بود: إن شاء الله، آن پسران، سوار بر اسب در راه خدا جهاد میکردند.(2)

3) ابن بابویه از احمد بن یحیی نامه نگار، از ابو طیب احمد بن محمّد ورّاق، از علی بن هارون حمیری، از علی بن محمّد بن سلیمان نوفلی، از پدرش، از علی بن یقطین روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم: آیا جایز است که پیامبر خدای عزّ و جلّ بخیل باشد؟ فرمود: نه. عرض کردم: پس معنا و مفهوم این سخن سلیمان چیست: «رَبِّ اغْفِرْ لِی وَهَبْ لِی مُلْکًا لَّا یَنبَغِی لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِی»؟ فرمود: پادشاهی بر دو گونه است: یک پادشاهی آن است که با چیرگی و جور یا انتخاب مردم به دست آید و پادشاهی دیگر آن است که از جانب خدا به دست آمده باشد، همچون پادشاهی ابراهیم و پادشاهی طالوت و پادشاهی ذو القرنین. سلیمان علیه السلام گفت: پروردگارا! به من حکومتی ارزانی دار که هیچ کس پس از من سزاوار نباشد که بگوید: سلیمان این پادشاهی را با چیرگی و جور یا انتخاب مردم به دست آورده است. از این رو

1- [1] - مجمع البیان، ج 8، ص 360.

2- [2] - مجمع البيان، ج 8، ص 360.

خداوند تبارک و تعالی باد را به فرمان سلیمان علیه السلام درآورد تا به هر جا که او خواست، وزیدن گیرد و مقرّر داشت تا باد به هنگام آمدن و رفتن، راه یک ماهه را بپیماید، و شیطانها را به فرمان او درآورد تا برایش به ساخت و ساز بپردازند و غواصی کنند و زبان پرندگان را به او آموخت و او را بر زمین چیره ساخت. این گونه مردم در روزگار سلیمان علیه السلام و نیز پس از او دانستند که پادشاهی وی همچون دیگر پادشاهان نیست که با انتخاب مردم و یا با چیرگی و جور به دست آمده باشد.

عرض کردم: پس معنای سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله چیست که فرمود: خدا رحمت کند برادرم سلیمان را، چه بسیار بخیل بود! حضرت علیه السلام فرمود: سخن ایشان دو وجه دارد: یکی این که سلیمان علیه السلام در آبروی خود بسیار بخیل بوده و بر نمیتابیده که دربارهاش بدگویی شود؛ وجه دیگر این که او در پیمودن رویه نادانان بسیار بخیل بوده (و از این کار دریغ میورزیده) است. سپس حضرت علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! آن چه به سلیمان داده شده و آن چه به او داده نشده و آن چه به هیچ کس از جهانیان داده نشده، همگی به ما داده شده است. خداوند عزّ و جلّ در قصّه سلیمان فرمود: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسَابٍ» و در قصّه محمّد صلی الله علیه و آله فرمود: «وَمَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا»(1) [آن چه را فرستاده (او) به شما داد آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت، بازایستید]

4) علی بن ابراهیم: چون حضرت سلیمان علیه السلام با زنی یمنی وصلت کرد، پسری از آن زن زاده شد که سلیمان علیه السلام او را بسیار دوست میداشت. روزی فرشته مرگ- که بسیار بر سلیمان علیه السلام نازل میشد- نزد وی آمد و نگاه تندی به آن پسر انداخت. سلیمان از نگاه او در هراس افتاد و به همسرش گفت: فرشته مرگ چنان به پسرم نگریست که گمان میکنم فرمان گرفته تا جان او را بستاند. سپس به جنها و شیطانها فرمود: آیا راه چارهای در نظر دارید تا این پسر را از مرگ بگریزانید؟ یکی از آنها عرض کرد: من او را به زیر چشمه خورشید در شرق میگذارم. سلیمان فرمود: فرشته مرگ هر آن چه را بین شرق و غرب

1- [1] - حشر/ 7 و علل الشرائع، ج 1، ص 9، ح 1.

باشد، بیرون میآورد. دیگری عرض کرد: من او را در زمین هفتم میگذارم. سلیمان فرمود: فرشته مرگ به آن جا نیز راه مییابد. دیگری عرض کرد: من او را در میان ابرها و هوا میگذارم. سپس او را بالا برد و بر ابرها گذاشت. ناگاه فرشته مرگ آمد و میان ابرها جان آن پسر را گرفت و پیکر بیجانش را بر تخت سلیمان گذاشت و آن گاه سلیمان دانست که خطا کرده است. خداوند این قصّه را حکایت کرد و فرمود: «وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ، قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی وَهَبْ لِی مُلْكًا لَّا يَنبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِی إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ، فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِی بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ» رخاء یعنی به نرمی «وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاء وَغَوَّاصٍ» یعنی در دریا «وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِی الْأَصْفَادِ» یعنی با زنجیر به یکدیگر محکم بسته شدهاند و آنها همان شیطانهایی بودند که وقتی خداوند عزّ و جلّ پادشاهی را از سلیمان علیه السلام گرفت، از وی نافرمانی کردند.(1)

5) علی بن ابراهیم: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ پادشاهی سلیمان علیه السلام را در انگشترش قرار داد، پس هرگاه آن را در دست میکرد، تمامی جنها و انسانها و شیطانها و پرندهها و درندهها نزد او حاضر میشدند و از او فرمان میبردند. او بر تخت خود مینشست و خداوند بادی میفرستاد و آن باد تخت او را بر میگرفت و بر فراز همه شیطانها و پرندهها و انسانها و چهارپایان و اسبها در آسمان گذر میداد و به هر کجا که سلیمان علیه السلام میخواست، آن را فرود میآورد و او نماز صبح را در سرزمین شام به جا میآورد و نماز ظهر را در سرزمین فارس میخواند و به شیطانها فرمان میداد تا از فارس، سنگ بار گیرند و در شام به فروش رسانند؛ تا این که او با شمشیر گردن و پای اسبها را قطع کرد و از این رو خداوند پادشاهی را از او گرفت. وقتی سلیمان علیه السلام میخواست وارد مستراح شود، انگشتر خود را به برخی از خدمتگزاران میسپرد. روزی شیطانی آمد و خدمتگزارش را فریب داد و انگشتر را از او گرفت و آن را در دست کرد و این گونه شیطانها و انسانها و جنها و پرندهها و درندهها به فرمان او درآمدند. چون سلیمان علیه السلام بیرون آمد و انگشترش را طلب کرد آن را نیافت، پس گریخت و رو به سوی ساحل دریا

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 307.

گذاشت. بنی اسرائیل به آن شیطان که به شکل سلیمان درآمده بود، شک کردند و نزد مادر سلیمان علیه السلام رفتند و به او گفتند: آیا در رفتار سلیمان چیزی در نظرت نامعمول نیست؟ گفت: او در میان مردم، نیکوکارترین کس نسبت به من بود، امّا اکنون به من بدی میکند! بنی اسرائیل نزد کنیزان و همسران سلیمان رفتند و گفتند: آیا در رفتار سلیمان چیزی در نظرتان نامعمول نیست؟ گفتند: او در حیض با ما نزدیکی نمیکرد، امّا اکنون در حیض به نزدیک ما میآید.

شیطان که ترسید او را بشناسند، انگشتر را در دریا انداخت. در آن دم خداوند یکی از ماهیان را فرستاد و آن ماهی انگشتر را بلعید و آن شیطان گریخت. بنی اسرائیل چهل روز در جستجوی سلیمان بر جای ماندند، حال آن که سلیمان در ساحل دریا قدم میزد و میگریست و از خدا طلب آمرزش میکرد و از کردار خود توبه مینمود. چون آن چهل روز گذشت، سلیمان به ماهیگیری برخورد که به کار مشغول بود، نزد او رفت و فرمود: اگر تو را یاری کنم، مقداری ماهی به من میدهی؟ ماهیگیر عرض کرد: آری.

سلیمان او را یاری کرد و وقتی ماهیگیر شکار خود کرد، یک ماهی به سلیمان داد. او ماهی را گرفت و چون شکمش را شکافت تا آن را بشوید، ناگهان انگشتر را در شکمش یافت. آن را به دست کرد و باز شیطانها و جنها و انسانها و پرندهها و درندهها به فرمان او درآمدند و این چنین به جایگاه پیشین خود بازگشت و در پی آن شیطان و سپاهیان همراهش برآمد و آنها را به زنجیر کشید و با نامهای خداوند، برخی را در میان آب و برخی را در میان سنگ زندانی کرد و آنها تا روز قیامت در بند و عذاب بر جای ماندند. وقتی سلیمان به قلمرو خود بازگشت، به آصف بن برخیا، کاتب خود که دستی در کتابت داشت، فرمود: من مردم را میبخشم؛ چرا که نمیدانستند او شیطان است، امّا تو را که میدانستی چگونه ببخشم؟ آصف عرض کرد: مرا نبخش، من شیطانی که انگشتر تو را در دست کرد، می شناختم، حتی پدر و مادر و عمو و داییاش را نیز میشناختم، او به من گفت: برای من کتابت کن. به او گفتم: قلم من به جَور جاری نمیشود. گفت: پس بر جای خود بنشین و چیزی ننویس و من چنین کردم. و امّا ای سلیمان! مرا خبر ده که چرا تو هدهد را دوست داری، حال آن که او از همه پرندگان خسیستر و بدبوتر است؟ سلیمان فرمود: چون هدهد آب را از پشت سنگ سخت میبیند. آصف عرض کرد:

ص:775

چگونه آب را از پشت سنگ سخت میبیند، امّا دام را در زیر یک مشت خاک نمیبیند و به دام میافتد؟ سلیمان فرمود: تند نرو ای سست گام! وقتی تقدیر فرا میرسد، دیده را کور میکند.(1)

6) سپس علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از عبد الله بن قاسم، از ابو خالد قمّاط، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: بنی اسرائیل به سلیمان علیه السلام گفتند: پسرت را جانشین خود بر ما بگذار. سلیمان فرمود: او شایسته این کار نیست. وقتی آنها بر خواسته خود پافشاری کردند، سلیمان فرمود: چند سؤال از او میپرسم، اگر درست پاسخ داد، او را جانشین خود میکنم؛ سپس از او پرسید: ای فرزندم! طعم آب و طعم نان چیست؟ سبب زیر و بمی صدا چیست؟ جایگاه عقل در بدن کجاست؟ سبب خشونت و ملایمت چیست؟ سبب خستگی و آسایش بدن چیست؟ سبب بهرهمندی و بینصیبی بدن چیست؟ پسرش به هیچ یک پاسخ نداد. آن گاه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: طعم آب، زندگیست و طعم نان، نیروست و سبب زیر و بمی صدا، گوشت کلیههاست و جایگاه عقل، در مغز است، مگر نمیبینی به کسی که کم عقل است میگویند: چقدر سبک مغزی! و سبب خشونت و ملایمت، دل است و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ»(2) [پس وای بر آنان که از سخت دلی یاد خدا نمی کنند.] و سبب خستگی و آسایش بدن، دو پاست که اگر در راه رفتن خسته شوند، بدن خسته میشود و اگر در آسایش باشند، بدن در آسایش است و سبب بهرهمندی و بینصیبی بدن، دو دست است که اگر انسان آنها را به کار اندازد، بدن را بهره میرسانند و اگر به کارشان نیاندازد، چیزی نصیب بدن نمیکنند.(3)

7) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمد، از یکی از یارانمان، از حسین بن عبد الرحمن، از صندل خیاط، از زید شحّام روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 207.
2- [2] - زمر/ 22.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 209.

أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسَابٍ» پرسیدم، ایشان فرمود: آیه درباره سلیمان علیه السلام است که پادشاهی شکوهمندی به او عطا شده بود، سپس این آیه درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری شد. ایشان چنان مقامی داشت که هر چه میخواست به هر کس که خود میخواست، عطا میکرد و از هر کس که خود میخواست، دریغ میکرد و این گونه خداوند دهشی برتر از آن چه به سلیمان داده بود، به ایشان عطا کرد و فرمود: «مَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا»(1) [آن چه را فرستاده (او) به شما داد، آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت، بازایستید].

8) و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن خالد، از پدرش، یا دیگری، از سعد بن سعد، از حسن بن جهم، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: از جمله خُلق و خوی پیامبران، پاکیزگی و خوشبویی و آراستگی مو و آمیزش بسیار است. سلیمان بن داود علیه السلام در یک قصر، هزار زن داشت که سیصد تن از آنها همسرش بودند و هفتصد تن دیگر، کنیز وی بودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله به اندازه چهل مرد در آمیزش توانا بود و نُه همسر داشت که در هر شبانه روز با آنها نزدیکی میکرد.(2)

9) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی نصر، از ابان، از حمزه، از اصبغ بن نباته، از امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: چون سلیمان بن داود علیه السلام از بیت المقدس بیرون آمد، بر جانب راست او سیصد هزار تخت بود که آدمیان بر آنها نشسته بودند و بر جانب چپ او سیصد هزار تخت بود که جنیان بر آنها نشسته بودند و پرندگان به فرمان سلیمان علیه السلام بر آنها سایه افکنده بودند و باد به فرمان او آنها را حمل مینمود، تا این که به ایوان کِسرَی در مداین رسیدند و از آن جا رو به سوی اصطَخر(3) گذاشتند و بعد راهی شدند تا به شهر بَرکاوان(4) رسیدند، سپس باد به فرمان سلیمان علیه السلام آنها را در فضای پایین حرکت داد، آن چنان که نزدیک بود پاهایشان به آب برسد. آنها

1- [1] - حشر/ 7 و کافی، ج 1، ص 210، ح 10.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 567، ح 50.
3- [3] - بلادی است در سرزمین فارس. «معجم البلدان، ج 1، ص 211»

4- [4] - ناحیهای است در سرزمین فارس. «معجم البلدان، ج 1، ص 399»

به یکدیگر گفتند: هیچ شنیدهاید یا دیدهاید که پادشاهی چنین شکوهمند باشد؟ و باز گفتند: همانند این پادشاهی را نه دیدهایم و نه شنیدهایم. در آن دم فرشتهای از آسمان ندا سر داد: پاداش یک سبحان الله از آن چه که میبینید، شکوهمندترست.(1)

10) بُرسی: روایت شده که مقدار غذای سلیمان علیه السلام در یک روز، هفت کُر(2) بوده است. روزی حیوانی از حیوانات دریا سر برآورد و عرض کرد: ای سلیمان! امروز مرا مهمان کن. سلیمان علیه السلام فرمان داد تا به اندازه خوراک یک ماهش برای آن حیوان غذا فراهم آورند. وقتی آن مقدار غذا همچون کوهی بزرگ بر ساحل دریا جمع آمد، آن ماهی سر برآورد و همه را بلعید و عرض کرد: ای سلیمان! آن گوشهای از غذای من بود، بقیه آن کجاست؟ سلیمان علیه السلام به شگفت آمد و فرمود: آیا در دریا حیوانی همانند تو وجود دارد؟ ماهی عرض کرد: هزار گونه حیوان. سلیمان علیه السلام فرمود: به راستی که خداوند پادشاهِ پرتوان، در قدرت خود پاک و منزّه است و چیزهایی میآفریند که کسی از آنها خبر ندارد.

و امّا نعمت فراخ خداوند متعال چنان است که به داود علیه السلام فرمود: ای داود! به شکوه و بزرگیام سوگند! اگر همه آسمانیان و زمینیان چیزی را از من آرزو کنند، هم چنان که یکی از شما سوزنی را به دریا فرو برد و بیرون آورد، آرزوی هر آرزومندی را هفتاد بار بزرگتر از دنیای شما به او عطا میکنم، پس چگونه ممکن است چیزی که من استوارش داشتهام، رو به کاستی گذارد؟(3)

11) شیخ در کتاب مجالس، از ابو عبد الله حسین بن ابراهیم قزوینی، از ابو عبد الله محمّد بن وَهبان هنائی بصری، از احمد بن ابراهیم بن احمد، از ابو محمّد حسن بن علی بن عبد الکریم زعفرانی، از احمد بن محمّد بن خالد برقی، ابو جعفر، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: وقتی سلیمان علیه السلام از پادشاهی خود برکنار شد، از میان قوم خود رفت و مهمان مرد بزرگی شد و آن مرد، سلیمان را میزبان شد و بسیار به او نیکی کرد و چون نماز و نیکی او را دید،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 209.

2- [2] - كر: 1980 ليتر.
3- [3] - مشارق انوار اليقين, ص 41.

سلیمان در نظرش جایگاهی والا یافت و از این رو دخترش را به عقد او درآورد. وقتی دختر آن مرد، کردار سلیمان را دید به او گفت: پدر و مادرم به فدایت! چه خلق نیک و چه منش بیعیبی داری! من در تو هیچ کردار ناپسندی نمیبینم، جز آن که هزینهات را پدرم میدهد. سلیمان بیرون رفت و به ساحل دریا رسید و در آن جا به مردی ماهیگیر کمک کرد و ماهیگیر، همان ماهی که سلیمان انگشترش را در شکمش یافت، به او داد.(1)

12) و روایت شده که سلیمان علیه السلام بر فرش خود مینشست و در هوا سیر میکرد. روزی از روزها که بر فرش خود در گذر بود و بر فراز زمین کربلا سیر میکرد، باد، فرشش را سه دور چنان چرخاند که سلیمان در هراس از سقوط افتاد. سپس باد آرام گرفت و فرش او بر زمین کربلا فرود آمد. سلیمان به باد فرمود: چرا ایستادی؟ باد عرض کرد: بر این زمین، حسین علیه السلام کشته میشود. سلیمان فرمود: حسین کیست؟ باد عرض کرد: حسین فرزند زاده محمّد مختار صلی الله علیه و آله و فرزند علی علیه السلام، حیدر کَرّار است. سلیمان فرمود: قاتل او کیست؟ باد عرض کرد: قاتل او یزید است که آسمانیان و زمینیان همه او را لعنت می کنند و لعنت خدا بر او باد! آن گاه سلیمان دست به سوی آسمان گشود و یزید را لعنت و نفرین کرد و تمامی انسانها و جنها آمین گفتند؛ سپس باد وزیدن گرفت و فرش را به حرکت درآورد.(2)

13) و از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت شده است که وی گفت: هنگامی که مردم با عمر بن خطاب بیعت کردند، ما با امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام در منزل آن حضرت بودیم. من، حضرت امام حسن علیه السلام، حضرت امام حسین علیه السلام، محمّد بن حنفیه، محمّد بن ابی بکر، عمار بن یاسر و مقداد بن اسود کِندی. فرزند ایشان حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: ای امیر مؤمنان! حضرت سلیمان از پروردگارش مُلکی درخواست کرد که برای هیچ کس پس از او سزاوار نباشد و خداوند خواستهاش را به او عطا فرمود. آیا شما نیز آن چه را سلیمان داشت، دارا هستید؟ ایشان فرمود: به خدایی که دانه را شکافت و

1- [1] - امالی، ج 2، ص 272.
2- [2] - بحار الانوار، ج 44، ص 244، ح 42.

آدمی را آفرید، گرچه سلیمان بن داود از پروردگارش مُلک خواست و او به وی عطا فرمود، امّا پدر تو چنان مُلکی به دست آورد که پیش از او جز رسول خدا صلی الله علیه و آله، کسی نداشته و پس از او هیچ کس نخواهد داشت.

حضرت امام حسن علیه السلام به ایشان عرض کرد: میخواهیم برخی از کراماتی را که خداوند به شما عطا کرده و به آنها شما را برتری بخشیده، به ما نشان دهید. حضرت علیه السلام فرمود: اِن شاء الله نشانتان خواهم داد. حدیث در بیان کرامات امیر مؤمنان علیه السلام ادامه مییابد تا این که: حضرت امام حسن علیه السلام عرض کرد: ای امیر مؤمنان! سلیمان بن داود علیه السلام به سبب انگشترش اطاعت میشد، امیر مؤمنان به سبب چه اطاعت میشود؟ حضرت علیه السلام فرمود: من چشم خداوند در زمین او و زبان گویای خداوند در میان آفریدگان او هستم. من نور خدایم که خاموش نمی شود و من درِ رحمت خدایم که عطایش از آن میرسد و من حجّت خدا بر بندگانش هستم. سپس فرمود: آیا دوست دارید انگشتر سلیمان بن داود علیه السلام را به شما نشان دهم؟ عرض شد: آری. حضرت علیه السلام دست در گریبان کرد و انگشتری از طلا بیرون آورد که نگین آن از یاقوت سرخ بود و بر آن نوشته شده بود: محمّد و علی؛ سپس فرمود: آیا می خواهید سلیمان بن داود علیه السلام را به شما نشان دهم؟ عرض کردیم: آری، حضرت علیه السلام برخاست و ما نیز همراه ایشان برخاستیم. آن گاه ما را وارد بوستانی کرد که زیباتر از آن را ندیده بودیم و گونه گونههای میوهها و انگورها را داشت و نهرهایش روان بود و پرندگانش بر فراز درختان نغمه میسرودند. چون پرندگان آن حضرت را دیدند، آمدند و بر گرد سرش شروع به بال زدن کردند تا این که به میان بوستان رسیدیم، ناگهان تختی دیدیم که جوانی بر آن دراز کشیده بود و دستش را بر سینهاش گذاشته بود. امیر مؤمنان علیه السلام انگشتر را از گریبان خود بیرون آورد و آن را در انگشت سلیمان علیه السلام کرد. سلیمان علیه السلام برخاست و عرض کرد: سلام بر تو ای امیر مؤمنان و ای وصیّ فرستاده پروردگار جهانیان! به خدا سوگند! تو بزرگترین صدّیق و والاترین فاروق هستی، هر کس به دامان تو چنگ اندازد، رستگار شود و هر کس از تو سر پیچد، ناامید شود و زیان کند. من به حقّ شما اهل بیت از خدا درخواست کردم و او این مُلک را به من عطا فرمود. سلمان گفت: وقتی سخن سلیمان بن داود را شنیدم، بی اختیار

شدم و بر پای امیر مؤمنان افتادم و گامهای ایشان را بوسیدم و خدای متعال را سپاس گفتم که چنین نعمت بزرگی به ما عطا فرمود و ما را به ولایت اهل بیت علیهم السلام رهنمون شد. همان کسانی که خداوند هر گونه پلیدی را از ایشان زدود و به تمام پاکشان کرد، و در آن دم همراهان من نیز همچون من بر پای حضرت علیه السلام افتادند.(1)

حدیث یاد شده، سخنی طولانی است که تمامی آن پیشتر در باب «یأجوج و مأجوج» در پایان سوره کهف آمد و نیز روایات مربوط به این که انگشتر سلیمان بن داود علیه السلام و عصای موسی علیه السلام نزد امامان علیهم السلام میباشد، پیشتر در تفسیر کلام خداوند متعال: «وَمَا تِلْکَ بِیَمِینِکَ یَا مُوسَی» [و ای موسی در دست راست تو چیست؟] در سوره طه گذشت.(2)

«وَاذْکُرْ عَبْدَنَا أَیُّوبَ إِذْ نَادَی رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الشَّیْطَانُ...وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (44)»

«وَاذْکُرْ عَبْدَنَا أَیُّوبَ إِذْ نَادَی رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الشَّیْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ (41) ارْکُضْ بِرِجْلِکَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ (42) وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنَّا وَذِکْرَی لِأُوْلِی الْأَلْبَابِ (43) وَخُذْ بِیَدِکَ ضِغْثًا فَاضْرِب بِّهِ وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (44)»

[و بنده ما ایوب را به یاد آور، آنگاه که پروردگارش را ندا داد که: شیطان مرا به رنج و عذاب مبتلا کرد. *(به او گفتیم:) با پای خود (به زمین) بکوب، اینک این چشمه ساری است سرد و آشامیدنی.*و (مجدداً) کسانش را و نظایر آنها را همراه آنها به او بخشیدیم، تا رحمتی از جانب ما و عبرتی برای خردمندان باشد.*(و به او گفتیم:) یک بسته ترکه به دستت برگیر و (همسرت را) با آن بزن و سوگند مشکن. ما او را شکیبا یافتیم. چه نیکو بنده ای! به راستی او توبه کار بود.]

1) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فضّال، از عبد الله بن بحر، از ابن مسکان،

1- [1] - بحار الانوار، ج 27، ص 33، ح 5.

2- [2] - طه/ 17

از ابو بصیر روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: بلایی که ایوب علیه السلام در دنیا به آن دچار گشت، به چه سبب بود؟ ایشان فرمود: به سبب نعمتی بود که خداوند متعال در دنیا به او ارزانی فرمود و او شکر آن نعمت به جا آورد؛ در آن روزگار شیطان تا به نزدیک عرش راه داشت، روزی بالا رفت و در آن جا شکر ایوب علیه السلام را دید که به خاطر نعمت پروردگارش به جا میآورد، چون این بدید به ایوب حسد ورزید و عرض کرد: پروردگارا! ایوب تنها به سبب بهرهای که از دنیا به او ارزانی داشتهای به درگاه تو شکر این نعمت به جا میآورد، اگر او را از دنیایش بی نصیب کنی، دیگر به درگاه تو شکرگزار هیچ نعمتی نخواهد بود. مرا بر دنیای او چیره گردان تا بدانی که دیگر شکر هیچ نعمتی را به جا نخواهد آورد. خداوند به او فرمود: تو را بر مال و فرزند او چیره ساختم. شیطان فرود آمد و مال و فرزندان ایوب را سراسر نابود کرد، امّا ایوب بیش از پیش شکر خدا به جای آورد و حمد او گفت. شیطان عرض کرد: مرا بر کاشتههای او چیره گردان. خداوند فرمود: چنین کردم. شیطان به همراه یارانش آمد و بر کاشتههای او دمید و همه سوخت، امّا ایوب بیش از پیش شکر خدا به جای آورد و حمد او گفت. شیطان عرض کرد: مرا بر گوسفندان او چیره گردان. خداوند او را بر گوسفندان ایوب چیره گرداند و او همه را هلاک کرد، امّا ایوب بیش از پیش شکر خدا به جای آورد و حمد او گفت. شیطان عرض کرد: پروردگارا! مرا بر بدن او چیره گردان. خداوند او را بر بدن ایوب- به جز چشم و عقلش- چیره گرداند و شیطان در بدن او دمید و بدن ایوب از سر تا به پا پر از تاول شد. ایوب روزگاری دراز بر این درد بماند و حمد خدا گفت و شکر او به جای آورد تا این که در بدنش کِرم افتاد. چون کِرمی از بدنش بیرون میزد، آن را باز میگرداند و میگفت: به همان جایی برگرد که خداوند تو را از آن آفریده است. از آن پس بدن ایوب چنان به عفونت افتاد که روستاییان او را از آن جا بیرون کردند و در میان توده زبالهها بیرون از روستا انداختند و در آن حال زن ایوب، دختر یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیه السلام، از مردم صدقه میگرفت و برای او میبرد. چون بلای ایوب به درازا کشید و شیطان بردباری او را بدید، نزد چندی از یاران آن حضرت که در کوهها رهبانیت پیشه کرده بودند، رفت و به ایشان گفت: بیایید تا به نزد این بنده بلا دیده برویم و از او بپرسیم که چرا در این

بلا افتاده است. آن گاه سوار بر استران خاکستری به راه افتادند، چون به نزدیک او رسیدند، استرانشان از بوی عفونت او رمیدند، آنها فرود آمدند و استران را به هم بستند و پیاده نزد حضرت رهسپار شدند و یکی از آنها جوان کم سالی بود، وقتی نزد ایوب نشستند، عرض کردند: ای ایوب! کاش ما را از گناهت باخبر میکردی تا شاید این چنین خداوند درخواست ما را (برای بخشش تو) برآورده سازد، گمان نمیکنیم جز این باشد که تو امری را از ما پنهان کردهای و از آن رو، به چنین بلایی دچار گشتهای که هیچ کس تاکنون ندیده است. ایوب گفت: به شُکوه پروردگارم سوگند! او خود میداند که من هرگاه غذایی خوردهام، یتیمی یا ناتوانی با من هم غذا بوده و هرگاه برای عبادت خدا دو امر در نظرم رسیده، آن را برگزیدهام که بر بدنم دشوارتر بوده است. آن جوان به یارانش گفت: بدا به حال شما که نزد پیغمبر خدا آمدید و او را سرزنش کردید تا او بخواهد آن چه را در عبادت خدا از شما پنهان میکرده، آشکار سازد. ایوب عرض کرد: پروردگارا! اگر در جایگاه دادخواهی از تو بنشینم، هر آینه حجّت خود را بر تو عرضه میدارم. ناگاه خداوند ابری به سوی او فرستاد و فرمود: ای ایوب! حجّت خود را عرضه دار که اکنون تو را در جایگاه دادخواهی نشاندهام و این منم که همواره نزدیک تو هستم. ایوب عرض کرد: پروردگارا! تو خود میدانی که هرگاه برای عبادت تو دو امر در نظرم رسیده، آن را برگزیدهام که بر نفسم دشوارتر بوده است، آیا حمد تو نگفتم؟ آیا شکر تو به جا نیاوردم؟ آیا تو را تسبیح نگفتم؟ در آن گاه از ابر به ده هزار زبان ندا رسید: ای ایوب! چه کسی تو را بر آن داشت تا خدا را پرستش کنی، حال آن که مردم از او غافل بودند و چه کسی تو را بر آن داشت تا خدا را حمد و تسبیح و تکبیر گویی، حال آن که مردم از او در غفلت بودند؟ آیا به خاطر کاری که در آن خدا بر تو منّت دارد، بر خدا منّت میگذاری؟در آن دم ایوب دست در خاک برد و خاک بر دهان خود ریخت و عرض کرد: پروردگارا! نکوهش من حقّ توست، این تو بودی که با من چنین کردی. پس خداوند فرشتهای به سویش فرستاد و آن فرشته پا بر زمین زد و از جای پایش چشمهای سر برآورد و ایوب را در آن آب بشست و این چنین ایوب از آن چه که پیشتر بود، نیکتر و شادابتر گشت و خداوند به دورش باغی سبز رویانید و خاندان و مال و فرزند و کاشتهها را به او بازگرداند و آن فرشته به کنارش نشست و با او هم دم و هم سخن شد. در همان حال، همسر

ایوب تکّه نانی خشک در دست، به راه افتاد و چون به آن جایگاه رسید، همه چیز را دگرگون یافت و دو مرد را دید که در کنار هم نشستهاند، پس گریست و فغان برآورد و گفت: ایوب، چه بلایی بر سرت آمد؟ ایوب او را صدا زد و او رو سوی حضرت کرد و وقتی دید خداوند بدن ایوب و دیگر نعمتهای خود را به او بازگردانده، به سجده افتاد و شکر خدا به جا آورد. ناگهان ایوب گیسوان همسرش را بریده دید؛ چرا که او به نزد قومی رفته بود تا از آنها برای ایوب، اندکی غذا بگیرد و آن قوم گیسوان او را نیک یافته و به او گفته بودند: اگر گیسوان خود را به ما بدهی، ما به تو غذا میدهیم. او هم گیسوان خود را چیده و به آنها داده بود و از آنها برای ایوب غذایی گرفته بود. چون حضرت گیسوان او را بریده دید، برافروخت و سوگند یاد کرد که صد تازیانه به او بزند. چون همسرش آن ماجرا را برای او بازگفت، ایوب از سوگند خود اندوهناک شد. آن گاه خداوند عزّ و جلّ به او وحی فرمود: «وَخُذْ بِيَدِکَ ضِغْثًا فَاضْرِب بِّهِ وَلَا تَحْنَثْ» پس ایوب صد شاخه خرما برداشت و یک تازیانه به او زد و این گونه سوگند خود را به جا آورد.

سپس خداوند متعال فرمود: «وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنَّا وَذِكْرَى لِأُوْلِى الْأَلْبَابِ» و این گونه خداوند به فرزندان او که پیش از آن بلا یا پس از آن درگذشته بودند، جان دوباره بخشید و آنها را به او بازگرداند و همگی در کنار آن حضرت زیستند. پس از این که خداوند متعال ایوب را سلامتی بخشید، از او پرسیدند: ای ایوب! از این بلاها که بر سرت آمد، کدام یک بر تو دشوارتر بود؟ فرمود: نکوهش دشمنان.

خداوند متعال بر خانه ایوب بارانی از پروانههای طلا نازل فرمود و او آنها را جمع میکرد و آن چه را از آن پروانهها باد میبرد، به دنبالش میدوید و آن را باز میگرداند. جبرئیل عرض کرد: ای ایوب! سیر نمیشوی؟ فرمود: چه کسی از روزی پروردگارش سیر میشود؟(1)

2) محمّد بن یعقوب، به اسناد وی از یحیی بن عمران، از هارون بن خارجه، از ابو بصیر روایت کرده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 210.

درباره کلام خداوند متعال: «وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ»(1) [و کسان او و نظیرشان را همراه با آنان (مجدداً) به وی عطا کردیم] پرسیدم: چگونه خداوند نظیر کسانش را به همراه آنان به او عطا فرمود؟

فرمود: خداوند برای ایوب، فرزندانش را که پیش از آن اجلشان رسیده بود و مرده بودند، همانند آنان را که در آن هنگام هلاک شده بودند، زنده کرد.

3) ابن بابویه، از محمّد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمّد بن ابی القاسم، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از ابو ایوب، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه و السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: بلایی که ایوب به آن دچار شد، به سبب نعمتی بود که خداوند متعال به او ارزانی فرمود و او شکر آن نعمت به جا آورد. در آن روزگار شیطان تا به نزدیک عرش راه داشت. چون عمل ایوب به خاطر به جای آوردن شکر نعمت بالا رفت، شیطان به او رشک ورزید و عرض کرد: پروردگارا! ایوب تنها به سبب بهرهای که از دنیا به او ارزانی داشتهای شکر این نعمت به جا میآورد، اگر دنیای او را از او جدا کنی، به درگاه تو شکرگزار هیچ نعمتی نخواهد بود. مرا بر دنیای او چیره گردان تا بدانی که او هیچ نعمتی را شکر نخواهد گفت. خداوند فرمود: تو را بر دنیای او چیره ساختم. شیطان مال و فرزند ایوب را یک به یک هلاک کرد و با این همه، ایوب حمد خداوند عزّ و جلّ میگفت. شیطان بازگشت و عرض کرد: پروردگارا! ایوب میداند دنیایی را که من از او گرفتهام، تو به زودی به او باز میگردانی، مرا بر بدن او چیره گردان تا بدانی که او شکر هیچ نعمتی را به جا نخواهد آورد. خداوند عزّ و جلّ فرمود: تو را بر بدن ایوب به جز چشم و عقل و زبان و گوش او چیره ساختم. شیطان به سرعت تمام فرود آمد که مبادا رحمت خداوند ایوب را دریابد و از رسیدن او به وی جلوگیری کند. شیطان از آتش سوزان در سوراخهای بینی ایوب دمید و بدن ایوب پر از دمل شد.(2)

4) و از وی، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی وشّاء، از درست واسطی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

1- [1] - انبياء/ 84.
2- [2] - علل الشرائع، ج 1، ص 95، باب 65، ح 1.

روایت شده است که ایشان فرمود: ایوب علیه السلام بدون این که گناهی کرده باشد، دچار بلا شد.(1)

5) و از وی، به این اسناد، از حسن بن علی وشّاء، از فضل اشعری، از حسین بن مختار، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ایوب علیه السلام بدون هیچ گناهی، هفت سال دچار بلا شد.(2)

6) و از وی، به این اسناد، از حسن بن علی وشّاء، از فضل اشعری، از حسن بن ربیع، از کسی که او نام برد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی ایوب علیه السلام را بدون هیچ گناهی دچار بلا کرد. ایوب علیه السلام بردباری ورزید تا این که او را سرزنش کردند، حال آن که شما بر سرزنش بردباری نمیورزید.(3)

7) و از وی، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی عبد الله برقی، از پدرش، از عبد الله بن یحیی بصری، از عبد الله بن مسکان، از ابو بصیر روایت شده است که او گفت: از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدم: بلایی که ایوب علیه السلام در دنیا به آن دچار گشت به چه سبب بود؟ ایشان فرمود: به سبب نعمتی بود که خداوند متعال در دنیا به او ارزانی فرمود و او شکر آن نعمت به جا آورد. در آن روزگار شیطان تا به نزدیک عرش راه داشت. چون شکری که ایوب از برای نعمت به جا می آورد، بالا رفت، شیطان به او رشک ورزید و عرض کرد: پروردگارا! ایوب تنها به سبب بهرهای که از دنیا به او ارزانی داشتهای به درگاه تو شکر این نعمت به جا میآورد. اگر او را از دنیایش بینصیب کنی، دیگر به درگاه تو شکرگزار هیچ نعمتی نخواهد بود. خداوند به شیطان فرمود: من تو را بر مال و فرزند او چیره میسازم. شیطان فرود آمد و مال و فرزندان ایوب را سراسر نابود کرد. چون شیطان دید به خواستههای خود درباره ایوب نمیرسد، عرض کرد: پروردگارا! ایوب میداند دنیایی را که من از او گرفتهام، تو به زودی به او باز میگردانی، مرا بر بدنش چیره گردان. خداوند فرمود: من تو را بر بدن ایوب به جز

1- [1] - علل الشرائع، ج 1، ص 65، باب 65، ح 2.

2- [2] - علل الشرائع، ج 1، ص 95، باب 65، ح 3.
3- [3] - علل الشرائع، ج 1، ص 95، باب 65، ح 4.

قلب و زبان و چشم و گوشش چیره ساختم. شیطان شتابان فرود آمد تا مبادا رحمت پروردگار عزّ و جلّ ایوب را دریابد و از رسیدن او به وی جلوگیری کند.

چون آن بلا بر ایوب سختتر شد و روزهای پایانی گرفتاریاش فرا رسید، یارانش به نزد وی آمدند و عرض کردند: کسی را نمی شناسیم که دچار چنین بلایی شده باشد، مگر بدان سبب که امری ناپسند را پنهان کرده باشد. شاید تو در کرداری که به ما نشان میدهی، امری ناپسند را پنهان داشتهای. در آن هنگام ایوب به راز و نیاز با پروردگار خود نشست و عرض کرد: پروردگارا! مرا به چنین بلایی دچار کردی، حال آن که خود میدانی هرگاه دو امر در نظرم رسیده، آن را که ناگوارتر بوده است بر بدنم هموار کردهام و هرگاه خوراکی خوردهام، یتیمی بر سفرهام نشسته است؛ اگر جایگاهی برای دادخواهی از تو داشتم، هر آینه حجّت خود را بر تو عرضه میکردم. ناگاه ابری بر سرش پدیدار شد و کسی در آن ابر لب به سخن گشود و گفت: ای ایوب! حجّت خود را عرضه دار. آن گاه ایوب کمر راست کرد و بر دو زانو نشست و عرض کرد: مرا به چنین بلایی دچار کردی، حال آن که خود میدانی هرگاه دو امر در نظرم رسیده، آن را که ناگوارتر بوده، بر بدنم هموار کردهام و هرگاه خوراکی خوردهام، یتیمی بر سفرهام نشسته است. در آن دم ندا رسید: ای ایوب! چه کسی عشق به عبادت را در دل تو نشاند؟ ایوب مشتی خاک برگرفت و در دهان خود ریخت و عرض کرد: تو ای پروردگار من! (1)

8) و از وی، از احمد بن حسن قطّان، از حسن بن علی سُکّری، از محمّد بن زکریا جوهری، از جعفر بن محمّد بن عماره، از پدرش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارش علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ایوب علیه السلام بدون این که گناهی کرده باشد، دچار بلا شد. به راستی که پیامبران گناه نمی کنند؛ زیرا ایشان معصوم و پاک هستند و به گناه دست نمییازند و گمراه نمیشوند و هیچ گناه کوچک یا بزرگی از ایشان سر نمیزند. سپس حضرت علیه السلام فرمود: گرچه ایوب علیه السلام به تمامی آن بلاها دچار گشت، امّا هیچ بوی بدی از او برنخاست و چهرهاش بدنما نشد و هیچ چرک و خون و عفونتی از بدنش بیرون نزد و چنان نشد که کسی با دیدنش او را ناپاک

1- [1] - علل الشرائع، ج 1، ص 96، باب 65، ح 5.

بداند و چون به چشم کسی درآید او را به هراس اندازد و بدنش کرم نیافتاد. خداوند عزّ و جلّ هر یک از پیامبران یا دوستان ارجمند خود را به بلایی دچار کند، با ایشان چنین میکند.

امّا مردم به سبب تهیدستی و ناتوانی ظاهری ایوب علیه السلام از او دوری گزیدند، چرا که از حمایت و گشایشی که نزد پروردگارش داشت، بیخبر بودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: سختترین بلاها در میان مردم، از آنِ پیامبران است و هر یک از ایشان نیکتر باشد، بلایش سختتر است. خداوند عزّ و جلّ او را به بلایی سخت دچار کرد و این گونه در نظر تمامی مردم کوچکش نمود، تا وقتی او به خواست خداوند به مقامی والا در نعمتهای بزرگ او رسید، مردم با دیدن او و مقامش او را خدا نپندارند و نیز از این امر نتیجه گیرند که پاداش خداوند متعال بر دو گونه است: شایستگی و ویژگی، و همچنین خداوند با او چنین کرد تا مردم هیچ ناتوانی را به خاطر ناتوانیاش و هیچ تهیدستی را به خاطر تهیدستیاش و هیچ بیماری را به خاطر بیماریاش، کوچک نپندارند و بدانند که خدا هر که را خواهد، ناخوش میکند و هر که را خواهد، به هر هنگام و به هر گونه و به هر سببی که خواهد شفا میدهد و این امور را برای هر که خواهد، مایه عبرت و برای هر که خواهد، مایه سیاه بختی و برای هر که خواهد، مایه نیک بختی قرار میدهد و او عزّ و جلّ در تمامی این امور در تقدیر خود دادگر است و در کردار خود خردمند است و هر آن چه را با بندگانش انجام میدهد از روی صلاح ایشان است و آنان هیچ نیرویی ندارند، مگر آن که از او میباشد.(1)

9) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمّد بن سنان، از عثمان نوّاء، از کسی که وی نام برد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند عزّ و جلّ مؤمن را به هر بلایی دچار میکند و به هر مرگی جانش را میستاند، امّا او را به بلای از دست رفتن عقلش دچار نمیکند. مگر ایوب علیه السلام را ندیدی که چگونه خداوند، شیطان را بر مال و فرزند و خاندان و هر آن چه داشت چیره گرداند، امّا او را بر عقل وی چیره

1- [1] - خصال، ص 399، ح 108.

نساخت و عقل را برایش بر جای نهاد تا با آن خدا را به یگانگی یاد کند؟(1)

10) شیخ طوسی در تهذیب، به اسناد وی از حسن بن محبوب، از حنان بن سدیر، از عبّاد مکّی روایت کرده است که او گفت: سفیان ثوری به من گفت: تو نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام جایگاه نیکی داری، از ایشان بپرس که اگر مردی زنا کند و چنان بیمار باشد که در جاری کردن حد بر او، ترس آن رود که بمیرد، باید با او چه کرد؟ من از حضرت علیه السلام پرسیدم و ایشان فرمود: این سؤال از جانب توست یا کسی به تو گفته آن را بپرسی؟ عرض کردم: سفیان ثوری از من خواست تا آن را از شما بپرسم. حضرت علیه السلام فرمود: مردی را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، آن مرد که تنومند بود و شکمی برآمده داشت و رگهای ران هایش بیرون زده بود، با زنی بیمار زنا کرده بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود تا دستهای از صد شاخه خرما برای ایشان بیاورند، سپس تازیانهای به آن مرد و تازیانهای به آن زن زد و هر دو را آزاد کرد و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَخُذْ بِيَدِکَ ضِغْثًا فَاضْرِب بِّهِ وَلَا تَحْنَثْ».(2)

11) در تُحفه الإخوان، به حذف اسناد، از ابو بصیر روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: بلایی که ایوب علیه السلام در دنیا به آن دچار شد، به چه سبب بود؟ ایشان فرمود: به سبب نعمتی بود که خداوند متعال در دنیا به او عطا کرد و او شکر آن نعمت به جا آورد. داستان از این قرار بود که پس از یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیه السلام، ایوب بن موص بن رعویل بن عِیص بن اسحاق بن ابراهیم خلیل الله علیه السلام پیامبر شد، او مردی دانا و بردبار و پاکیزه و خردمند بود و پدرش مردی ثروتمند با مال بسیار بود که چهارپایان بسیاری از شتر و گاو و گوسفند گرفته تا الاغ و استر و اسب داشت و در سرزمین شام کسی به توانگری او نبود. چون او درگذشت، همه آن مال به ایوب ارث رسید. در آن هنگام سی سال از عمر ایوب میگذشت و او دوست داشت که ازدواج کند. در همان اوان، وصف رَحمه دختر اِفرائیم بن یوسف علیه

1- [1] - کافی، ج 2، ص 199، ح 22.
2- [2] - تهذیب، ج 10، ص 32، ح 108.

السلام به گوشش رسید. رحمه با پدرش در سرزمین مصر میزیست و پدرش از داشتن چنین دختری بسیار شادمان بود و او را بسیار دوست میداشت؛ چرا که در خواب دیده بود جدّ دخترش، حضرت یوسف علیه السلام، پیراهنی را که بر تن داشت درآورد و به رحمه پوشاند و به او فرمود: ای رحمه! این پیراهن، نیکی و زیبایی و خوبرویی من است که آن را به تو بخشیدم. رحمه در میان آفریدگان خدا بیش از هر کس به یوسف علیه السلام میمانست و دختری پارسا و عابد بود. چون ایوب علیه السلام وصف او را شنید به او مشتاق شد و از این رو با مال زیاد و هدایای بسیار رو به سوی سرزمین او گذاشت و راهی آن دیار شد تا این که نزد پدر رحمه رسید و دخترش را از او خواستگاری کرد. افرائیم به خاطر پارسایی ایوب و ثروتی که داشت، دخترش را به همسری او درآورد و جهازش را برای سفر با ایوب فراهم کرد. ایوب او را به سرزمین خود برد و خداوند بهره ایوب را از رحمه فراخ گرداند و او دوازده بار آبستن شد و هر بار یک پسر و یک دختر به دنیا آورد. سپس خداوند متعال ایوب را به پیامبری بر قومش برانگیخت و آنان اهالی حَوران و بَثَنَه(1) بودند. خداوند چنان خُلق خوش و دلی مهربان به ایوب ارزانی فرمود که آن وصف را نصیب هیچ کس نکرده بود و از این رو هیچ کس از او سرپیچی نکرد و به خاطر بزرگواری او و پدرش، همه او را باور کردند و او بر ایشان قانون گذارد و مسجدها ساخت و برای تهیدستان و بیچارگان و میهمانان، سفرهها انداخت و آنان را میزبانی میکرد و گرامی میداشت و برای یتیمان همچون پدری مهربان، و برای بیوگان همچون شوهری دل سوز، و برای ناتوانان همچون پدری مهرورز بود. او به گمارده شدگان و امانت داران خود فرمود تا کسی را از کاشتهها و میوههای او باز ندارند و پرندگان و درندگان و همه حیوانها از دستاورد او میخوردند و برکت خداوند روز و شب برایش فزونی مییافت و تمامی چهارپایانش هر سال دو بچّه میآوردند و با این همه، ایوب علیه السلام از هیچ یک از داشتههایش شاد نمیشد و میگفت: ای خدا و ای سرور و ای مهتر و ای تکیه گاه من! اگر این دنیا چنین است، پس آخرت و بهشتی که برای سزاواران

1- [1] - بَثَنَه یا بَثَنیّه: روستایی است میان دمشق و اَذرعات که حضرت ایوب علیه و السلام زاده آن جا بود. «معجم البلدان,ج1,ص338»

بخشندگیات آفریدهای چگونه باشد؟

چون شب فرا میرسید، پناهندگان او، در مسجدش گرد میآمدند و با او نماز میگزاردند و با او تسبیح میگفتند و صبح هنگام، فرمان میداد تا برای ایشان و هر آن که ناتوان بود، غذا فراهم آورند و در این راه، بی شمار مال خود هزینه میکرد و او هزار رأس اسب و هزار مادیان و هزار استر نرینه و مادینه و سه هزار شتر نر و هزار و پانصد شتر ماده و هزار گاو نر و هزار گاو ماده و ده هزار میش و پانصد گاو وحشی و سیصد الاغ داشت و هر مادیان دو یا سه کرّه و هر شتر، بچّهای به همراه داشت و تمامی چهارپایان او چنین بودند و بر هر پنجاه رأس از آنها، چوپانی از سوی ایوب بود و هر یک از خادمانش زن و فرزند خود داشت. شیطان ملعون بر هر آن چه از مال ایوب میگذشت، نشان شکر بر آن میدید و پاک از زکاتش مییافت. پس به او حسد ورزید، امّا نتوانست گزندی به او برساند. در آن روزگار شیطان به عرش راه نداشت، امّا هنوز تا آسمان هفتم بالا میرفت و در هر جای آسمانها که میخواست میایستاد، تا این که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام عروج کرد و او از ورود به چهار آسمان بازداشته شد و تنها توانست تا سه آسمان بالا رود. سپس حضرت محمّد صلی الله علیه و آله به پیامبری برانگیخته شد و در آن هنگام او از ورود به همه آسمانها بازداشته شد و از آن پس برای شنیدن صدای آسمانها در کمین نشست و آدمیان و جنّیان از این امر در شگفت ماندند و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاء فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا، وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا»(1) [و ما بر آسمان دست یافتیم و آن را پر از نگهبانان توانا و تیرهای شهاب یافتیم، و در (آسمان) برای شنیدن به کمین می نشستیم (اما) اکنون هر که بخواهد به گوش باشد، تیر شهابی در کمین خود می یابد]

در روزگار ایوب علیه السلام، شیطان که هنوز تا به نزدیکی عرش راه داشت، به آن جا رفت و در جایگاه همیشگی خود ایستاد و حسادت پیامبر خدا ایوب علیه السلام در دلش شعله کشید. خداوند متعال که از آشکار و نهان آگاه است، ندا داد: ای ملعون! از کجا آمدهای؟ عرض کرد: خداوندا! گرداگرد زمین چرخیدم تا کسانی

1- 1 - جن/ 8-9.

را که از من پیروی میکنند، فریب دهم. همه را فریب دادم به جز بندگان بیریای تو را. ندا رسید: ای ملعون! از دیدن نعمتهای ایوب چه در دلت افتاده است؟ عرض کرد: پروردگارا! تو از او یاد کردی و فرشتگانت بر او درود فرستادند. ندا رسید: ای ملعون! آیا هیچ توانستی از او با آن همه عبادت چیزی به دست آوری؟ آیا میتوانی او را از راه پرستش من گمراه کنی؟ عرض کرد: خداوندا و مهترا! ایوب شکر این نعمت به جا نیاورده است، من در کارش نظر کردهام. او بنده ایست که چون سلامتیاش دادی، آن را از تو پذیرفت و چون روزیاش دادی، تو را سپاس گفت. حال آن که هیچ او را به بلا و مصیبت نیازمودهای. اگر او را به بلایی دچار می کردی، هر آینه میدیدی که راهی جز این میپیمود و اگر مرا ای پروردگار، بر مال او چیره میساختی، هر آینه میدیدی که چگونه تو را فراموش میکرد. ندا رسید: ای ملعون! تو را بر مال او چیره ساختم تا بدانی آن چه درباره او میپنداری، دروغی بیش نیست. شیطان به سرعتِ تمام از آسمانها فرود آمد و بر تخته سنگی نشست که قابیل سر برادرش هابیل را بر آن کوبیده بود و آن سنگی سیاه بود که چرکابه نفرین از آن تراوش میکرد. شیطان بر آن ایستاد و چنان نالهای سر داد که دیوان سرکش، همه از شرق و غرب نزد او گرد آمدند و گفتند: ای پدر! چه در سر داری و چه بر سرت آمده است؟ گفت: من به چنان فرصتی دست یافتهام که پس از بیرون کردن آدم از بهشت، دیگر همانند آن را به دست نیاورده بودم و آن این که بر مال ایوب چیره گشتهام تا به تهیدستیاش اندازم و داراییاش را نابود کنم. یکی از دیوان گفت: مرا بر درختانش چیره ساز که من به آتش دگرگون میشوم و آن گاه بر هر چیز گذر کنم، آن را میسوزانم و خاکسترش میکنم. شیطان گفت: این کار با تو. دیگری گفت: مرا بر چهارپایانش چیره ساز تا چنان فریادی کشم که روح از بدن تمامی آنها جدا سازد. شیطان گفت: این کار با تو. اولی برفت و به آتش دگرگون شد و آن درختان و بیشهها را سراسر به آتش کشید و دیگری رو به سوی چهارپایان گذاشت و چنان فریادی بر سرشان کشید که همگی به همراه چوپانهایشان در دم جان باختند و روستاییان دودی مهیب دیدند و فریادی عجیب شنیدند و سخت در هراس افتادند. شیطان (به شکل خادمان) نزد ایوب رفت و او را در نماز دید. شیطان که گمان میکرد شعلههای آتش به ایوب رسیده و رخسارش را سیاه کرده و موهایش را سوزانده، او را چنین ندا داد: ای ایوب! مرا دریاب، این

منم که با تو سخن میگویم، آیا ندیدی آتشی آمیخته به دود از آسمان فرود آمد و داراییات را سوزاند؟ دمی از شعلهاش به من رسید و در آن هنگام شنیدم کسی از آسمان ندا سر داد و میگفت: این سزای کسی است که در عبادت خود ریا کند و به جای خداوند متعال، مردم را در نظر داشته باشد. همچنین از آن آتش شنیدم که میگفت: من آتش خشم و ناخشنودیام.

چون ایوب ندای او را شنید، به نماز خود پرداخت و هیچ به او اعتنا نکرد تا این که نمازش را به تمام و درست به جا آورد و سپس فرمود: ای فلانی! اینها دارایی من نیست، بلکه دارایی خداوند متعال است که هر چه خود خواهد، با آن انجام میدهد. شیطان- که نفرین خدا بر او باد- عرض کرد: راست گفتی. از سوی دیگر مردم به خروش آمدند و برخی از آنها گفتند: این به خاطر خودپسندی ایوب بر سرش آمده است و برخی دگر گفتند: ایوب در توبه خود راستی نکرده و از این رو به این سزا گرفتار شده است. سخن آنها بر ایوب گران آمد، امّا هیچ پاسخشان نداد و تنها فرمود: خدا را سپاس برای قضا و قدرش. پیامبر خدا، ایوب، رو سوی آن ملعون کرد و فرمود: ای خادم تو کیستی؟ گویا از کسانی هستی که خداوند آنان را از دایره رحمت خود بیرون کرده و نعمت خویش از آنان برگرفته است؛ چرا که اگر خیری در تو بود، خداوند مرا از تو آگاه ساخته بود و جانت را به همراه آن چوپانها گرفته بود؛ امّا شرّی در تو بوده که بدان سبب خداوند تو را همچون تلخه که از گندم برگیرند، از ایشان جدا کرده است. پس ای خادم! از من دور شو که تو رانده شدهای و مستحقّ نکوهش گشتهای.

شیطان عرض کرد: ای ایوب! راست گفت هر که گفت به خودپسندان خدمت نکنید. اکنون دانستم که تو در نمازت ریاکاری بیش نبودهای. آیا من از جمله خادمان دلسوز تو نبودم؟ آیا من با همه تلاش، دارایی تو را پاس نداشتم؟ اکنون دستمزد من این است که مرا چون در میان شعلههای آتش جان ندادهام، سرزنش کنی و به من چنین سخنانی گویی؟ ایوب با او سخن نگفت و رو به نماز خود آورد و شیطان ناکام و زبون از پیش او بازگشت و همچون قبل، به سوی آسمان بالا رفت و در آن جا ایستاد. آن گاه ندا رسید: ای ملعون! بندهام ایوب را چگونه یافتی؟ دیدی که چون چهارپایان و خادمان و تمامی داراییاش از دست رفت، بردباری پیشه کرد و مرا به خاطر آن بلا ستود؟ شیطان عرض کرد: خداوندا و

سرورا! تو او را از فرزندانی تندرست و کاخهایی زیبا برخوردار کردهای، اگر مرا بر دنیای او چیره گردانی، خواهی دید که او دیگر به درگاه تو شکرگزار هیچ نعمتی نخواهد بود. ندا رسید: ای ملعون! برو، تو را بر فرزندان او چیره ساختم. دشمن خدا با سرعت تمام به سوی کاخی فرود آمد که فرزندان ایوب در آن میزیستند. نام فرزند بزرگ ایوب، حزقل بود و دیگر پسرانش مقبل و رشد و رشید و بهرون و بشیر و اقرون نام داشتند و چند پسر دیگر نیز داشت که در کتابها و قصّهها نامی از آنها نیامده است و دخترانش، مرجانه و عبیده و صالحه و عافیه و تقیه و مؤمنه نام داشتند. شیطان آن کاخ را به لرزه انداخت و آوار کرد و تختهها و خشتهایش را بر دهانهای آنان کوبید و سنگهایش را بر سرهایشان فرو ریخت و به دردناکترین گونه، بدنهایشان را تکّه تکّه کرد. در آن دم خداوند به زمین وحی فرمود: فرزندان پیامبرم، ایوب را در آغوش گیر. چون این خواست من است که بر آنها جاری می شود و به خاطرش پاداشی نیک، بهره ایشان خواهم ساخت. شیطان نزد ایوب رفت و عرض کرد: ای ایوب! دیدی چه بر سر کاخها و فرزندانت آمد و چگونه قصرهایشان گورهایشان شد و آن خشتها کافورشان شد و جامهها و بسترهایشان کفنهایشان شد و دیدی گونه آن چهرههای زیبا از خاک و خون دگرگون شد و استخوانهایشان خرد شد و گوشتهایشان بین سنگها پاره پاره شد و پوستهایشان تکّه تکّه شد. شیطان ملعون همچنان این بلا را با اندوه و افسوس و زاری نزد او بازگفت تا این که ایوب شروع به گریستن کرد و شیطان نیز با او گریست. ناگاه ایوب از گریه خود پشیمان شد و مشتی خاک برگرفت و بر سر ریخت و از خداوند متعال آمرزش خواست و در سجده به خاک افتاد و سپس به شیطان رو کرد و فرمود: ای ملعون! مرا تنها گذار که تو ناکام و زبون و رانده شدهای، بدان که فرزندان من امانتهای خداوند نزد من بودند و ناگزیر بایست به او میپیوستند. شیطان بدون این که به خواست خود رسیده باشد، بازگشت و همچون قبل به سوی آسمان بالا رفت و در آن جا ایستاد. آن گاه ندا رسید: ای ملعون! بندهام ایوب را چگونه یافتی، آن گاه که پس از گریستن توبه کرد و آمرزش خواست؟ شیطان عرض کرد: خداوندا و سرورا! تو او را از بدنی سالم برخوردار کردهای و در این نعمت، جبران مال و فرزند نهفته است. اگر مرا بر بدن او چیره

گردانی، خواهی دید که چگونه تو را از یاد میبرد و شکر تو را وا میگزارد. ندا رسید: ای ملعون! برو، تو را بر بدن او چیره گرداندم به جز چشمان و عقل و گوشها و زبان او که از یاد من باز نمیایستند. آن ملعون به سرعت تمام فرود آمد و ایوب را دید که در مسجد خود رو به درگاه خداوند متعال با گونه گونههای ستایش به زاری نشسته است و باشکوهمندترین دعاها او را میخواند و به خاطر همه نعمتهایش شکر او میگزارد و به سبب همه بلاهایش او را حمد میگوید و چنین بر زبان میراند: به شکوه و بزرگیات سوگند! بر بلای تو تنها شکر افزون کردم و اگر تا به ابد جامه بلا بر من بپوشانی، بر بلای تو تنها بردباری افزون خواهم کرد. چون شیطان این سخن شنید، برافروخت و هیچ فرصت نداد ایوب سر از سجده برآرد و شتابان بر زمین سرازیر شد و به زیر بینی او رفت و از آتشی شعله ور در دهان و سوراخهای بینیاش دمید. ناگهان چهره ایوب سیاه شد و از سر تا به پای او پر از تاول شد و از آن تاولها موهایش بریخت و چون روز دوم فرا رسید، بدنش ورم کرد و بزرگ شد و در روز سوم سراسر سیاه شد و در چهارمین روز از زرداب آکنده شد و در پنجمین روز غرق چرکابه شد و در ششمین روز بدنش کِرم افتاد و از آن خونابه جاری شد و تنش به خارش افتاد و او دو ماه چنان بدنش را خاراند که ناخنهایش ریخت و از آن پس خود را با ردای زبر و خشت و سنگهای ناهموار خاراند و چنان بود که هرگاه کرمی از بدنش بیرون میزد، آن را با دست خود به جایش باز میگرداند و میفرمود: آن قدر از گوشت و خونم بخور تا خداوند گشایشی برساند.

رحمه عرض کرد: ای ایوب! مال و فرزندت از دست رفته و گزند بر بدنت افتاده است. ایوب فرمود: ای رحمه! خداوند متعال پیش از من پیامبران را به بلا دچار کرد و ایشان صبر پیشه کردند، به راستی که خداوند متعال به صبرپیشگان وعده نیک داده است. سپس ایوب در سجده به خاک افتاد و عرض کرد: خداوندا و سرورا! اگر تا ابد جامه بلا بر من بپوشانی و مرا از تندرستی بینصیب گردانی و کرمها تنم را پاره پاره کنند، تنها شکر افزون خواهم کرد. خداوندا! مگذار دشمنم شیطان ملعون مرا سرزنش کند. رحمه چون بلای ایوب را میدید، باری میگریست و باری فریاد میکرد و ایوب او را از این کار باز میداشت و میفرمود: مگر نه این است که تو زاده پیامبرانی و خود میدانی که من پیغمبر خدایم و از پیامبران و

فرستاده شدگانی همچون پدران تو ابراهیم و اسماعیل و یعقوب و یوسف علیه السلام سرمشق دارم؟ سپس ایوب از خداوند متعال خواست تا به رحمه برای دیدن بدن او صبر عطا کند و آن گاه به او رو کرد و فرمود: برخیز و برای من جایی به جز مسجدم بیاب و مرا به آن جا ببر. رحمه رفت و جایی برای او یافت و بازگشت و او را به گوشهای از آن سرزمین برد. او چنین کرد و ایوب به او فرمود: دوست ندارم مسجد را آلوده کنم. وقتی رحمه آن جا را برای ایوب یافت، نزد آن قوم رفت که ایوب علیه السلام بسیار به آنها نیکی کرده بود و از آنها خواست تا در بیرون آوردن ایوب از مسجد او را یاری کنند، امّا آنها گفتند: پروردگار از ایوب خشمگین شده و پرده از کردار ریاکارانهاش برگرفته است. پس ای کاش میان ما و او همچون دوری مشرق از مغرب، فاصله میافتاد؛ چرا که اگر خیری در عبادت او بود، پروردگارش او را دچار بلا نمیکرد. رحمه سوی ایوب بازگشت و عرض کرد: ای ایوب! اکنون مصیبت بسی دشوار شد و امیدمان از نیکی شناسان و قدرشناسان نقش بر آب شد. ایوب فرمود: ای رحمه! بلادیدگان این چنین شوند، حال جلو بیا و بگو هیچ توان و نیرویی نیست جز از سوی خداوند والای بزرگ. سپس دست راستت را به زیر سرم گذار و با دست چپت پاهایم را بگیر و مرا بلند کن. او چنین کرد و به نیروی خداوند متعال او را برگرفت و به جایی برد که ایوب در همان جا برای ناتوانان و بیچارگان سفره میانداخت. او فرمود: ای رحمه! صدقه بر ما حرام است و حلال نمیشود، پس در خدمتکاری مردم چارهای بجو. ایوب این بفرمود و اشک از چشمانش جاری شد. رحمه عرض کرد: ای پیامبر خدا! چرا گریه می کنی؟ فرمود: ای رحمه! تو دختر پیامبران و از تبار فرستاده شدگانی و زنی بسیار زیبا و خوبرو هستی و در روزگار تو هیچ کس جز جدّت یوسف، زیبا و خوبرو نبوده است. حال آن که در این روستا بدکاران بسیاری زندگی میکنند و از آن میترسم که اگر به خدمتکاری مردم مشغول شوی، در مکرهای شیطان ملعون گرفتار شوی. در آن دم رحمه به گریه افتاد و گفت: ای پیامبر خدا! آیا من سزاوار آنم که مرا متّهم کنی و به چنین کاری نسبت دهی، حال آن که من دختر پیامبران و زاده درستکاران پاک دامن هستم؟ به حقّ پدران و اجدادم سوگند! که پس از تو چشمم به سوی هیچ کس نچرخیده است. در آن هنگام ایوب به او اجازه داد تا خدمتکاری کند.

رحمه خدمتکار اهالی بَثنَه بود و برایشان آب میآورد و خانههایشان را می روبید و زبالههایشان را بیرون میبرد و جامهها و پارچههایشان را میشست و آنها دستمزد او را میپرداختند و به او برای ایوب غذا و نوشیدنی میدادند. روزی شیطان به شکل پیرمردی کهنسال پدید آمد و نزد اهالی آن روستا رفت و به آنها گفت: چگونه بر خود میپسندید زنی که چرک و خونابه و بوی عفونت شوهرش را درمان میکند، به خانههایتان وارد شود و در ظرفها و غذاها و نوشیدنیهایتان دست برد؟ سخن شیطان در دلهای آنان نشست و از آن پس به رحمه اجازه ندادند تا وارد خانههایشان شود. رحمه روا ندید ایوب را از این امر باخبر سازد تا مبادا غمی بر غمهایش افزوده گردد. آن قوم، دیگر او را به خدمتکاری نپذیرفتند و اندک چیزی به او میدادند و او این گونه به ایوب غذا میرساند و هیچ از این امر سخنی به او نگفت. بلای ایوب دشوارتر شد و بوی عفونتش چنان فزونی یافت که دیگر هیچ یک از اهالی آن روستا نتوانست از بوی بد ایوب در خانهاش آرام گیرد و آنها نمیدانستند باید چه کنند. سرانجام هم رأی شدند که سگهایشان را به سوی ایوب بفرستند تا او را بدرند. چون این رأی به گوش رحمه رسید، نزد ایوب رفت و او را از آن باخبر کرد. ایوب به او فرمود: ای رحمه! خداوند متعال چنان نیست که سگ بر من چیره گرداند، حال آن که من پیامبر و زاده پیامبران اویم. آن قوم سگهای گلههای خود را جمع کردند و به سوی ایوب فرستادند. آن سگها به سوی او دویدند و چون نزدیکش رسیدند، از او روی گرداندند و همه از آن سرزمین گریختند، چنان که دیگر هیچ سگی در آن روستا بر جای نماند. آن قوم نزد ایوب آمدند و عرض کردند: ما بر بلای تو صبر نتوانیم کرد، یا از میان ما میروی یا تو را سنگسار میکنیم تا بمیری و ما را آسوده کنی. ایوب به آنها فرمود: مرا سنگسار نکنید، بیایید و مرا از روستایتان به سوی تودههای زبالههایتان بیرون برید؛ زیرا من از خداوند متعال امید دارم که مرا هلاک نکند. آنها عرض کردند: ما تو را ناپاک میدانیم و تو از ما دوری، چگونه نزدیک تو آییم و بلندت کنیم؟ سپس او را ترک کردند.

ایوب به رحمه فرمود: ای زن راستگوی پاک نیکوکار! میبینی که این قوم از من بیزار و دلگیر شدهاند. برو و بر سر راه بایست، به این امید که رهگذری بیابی و او را از قصّه من باخبر کنی و از او بخواهی تا در بردن من از این روستا تو را یاری

کند. رحمه عرض کرد: شتاب نکن تا به فلان سرزمین روم و در آن جا برایت کلبهای فراهم کنم. سپس رفت و بر سر راه در انتظار رهگذری ایستاد. ناگاه دو مرد همچون ماه تابان با عطری خوش از راه رسیدند. آن دو در نظر رحمه نیک آمدند، امّا او شرم کرد نیاز خود با ایشان در میان بگذارد. چون به نزدیک او رسیدند گفتند: دوست و یاور ما ایوب کجاست و با بلایش چه میکند؟ رحمه آن دو را از حال ایوب باخبر کرد و گفت که چگونه اهل روستا از او به ستوه آمدهاند و آشیانهاش زباله دان آنها شده است. سپس به ایشان گفت: من از شما درخواستی دارم و آن این که برای ایوب دعای تندرستی کنید. آن دو گفتند: ما برایش دعا میکنیم. هر وقت نزدش بازگشتی، سلام ما به او برسان. آن گاه ایشان رفتند و رحمه سوی ایوب بازگشت و داستان آن دو مرد و آن چه را گذشت برای ایوب بازگفت. در آن دم ایوب فریاد برآورد و فرمود: چه بسیار مشتاق توام ای جبرئیل! و چه بسیار دلتنگ توام ای میکائیل! سپس رو به رحمه کرد و فرمود: ای رحمه! کیست که همتای تو باشد کنون که با فرشتگان هم سخن شدهای؟ رحمه عرض کرد: برایت کلبهای فراهم کردهام، امّا صبر کن تا در میان راه بایستم شاید رهگذری بیاید و مرا یاری کند تا تو را به آن جا برم. رحمه رفت و در میان راه ایستاد، ناگاه چهار فرشته از راه رسیدند و از او پرسیدند: ای زن! چیزی نیاز داری؟ گفت: آری، میخواهم مرا یاری کنید تا پیامبر خدا ایوب را به فلان زباله دان برم. آنها به راه افتادند و نزد ایوب رسیدند و او را بر آن بلا به صبر فراخواندند و برایش دعای تندرستی کردند و او را بر پارچهای برگرفتند و به زاغه نشینی بردند و بر در آن کلبه گذاشتند و رفتند. رحمه که در آن کلبه تودهای از خاک گرد آورده بود و از آن بستری ساخته بود، عرض کرد: ای ایوب! برخیز و پس از بسترهای گسترده اکنون بر بستری از خاک آرام گیر و پس از بالشهای آراسته، اکنون سر بر بالشی از سنگ گذار. ایوب به او فرمود: مگر نگفته بودم از اسباب آسایش دنیا یاد نکن؟ سپس خزید و خود را بر آن توده خاک انداخت، حال آن که تسبیح خدای والای بلندمرتبه بر زبان میراند و میفرمود: پاک است آن ارجمندِ نزدیک، و منزّه است آن والامقام بلند مرتبه. در آن هنگام رحمه ردای خود درآورد و بر اندام ایوب کشید و درِ کلبه را پوشاند و کمر به خدمت او بست و آن چه مییافت برای او میبرد.

روزی رحمه به راه افتاد تا اندکی غذا از برای ایوب بگیرد، پس بر در خانهای رفت و از اهالیاش چیزی خواست، امّا زنی از درون خانه به او گفت: از این جا برو، چرا که پروردگار ایوب بر او خشم گرفته است. رحمه بر در خانه دیگری رفت و باز همان سخن به او گفتند. او سراسر روستا را گشت، امّا چیزی به او ندادند، پس به گریه افتاد و رو سوی ایوب گذاشت و به او عرض کرد: این قوم، مرا از خود راندند و درِ خانههایشان را به رویم بستند. ایوب فرمود: ای رحمه! از این که آنها درِ خانههایشان را به رویمان میبندند، غمگین مباش؛ چرا که خداوند درهای رحمتش را به رویمان نمیبندد و امّا ای رحمه! شاید تو از من به ستوه آمده باشی و بخواهی از من جدا شوی. رحمه عرض کرد: پناه بر خدا از چنین اندیشهای، چه عذری به درگاه خداوند آورم و از پیامبرش جدا شوم؟ هرگز، هرگز چنین نمی کنم. من تو را از این روستا به روستای دیگری میبرم، امید است آنها دلسوزتر از این قوم باشند.

رحمه او را بر پارچهای گذاشت و ایوب از درد بیهوش شد. رحمه آب آورد و بر چهرهاش زد تا به هوش آمد. آن گاه با آن ردا تنش را که پوستی پاره پاره داشت، پوشاند و او را برگرفت و به روستای دیگری در حَوران بُرد و در گوشهای از آن روستا بنشاندش، سپس دست به درگاه خداوند متعال فراز کرد و از او خواست تا ایوب را از درندگان و دیگر گزندها در امان دارد. این دعا کرد و خود وارد آن روستا شد و گفت: ای مردم! چه کسی میخواهد برایش لباس و پارچه بشویم و خانهاش را بروبم و زبالههایش را بیرون برم و برایش آب بیاورم تا در عوض، اندکی غذا برای پیامبر خدا، ایوب، به من بدهد؟ ناگاه زنان آن روستا بیرون آمدند و یکی از آنها گفت: این زن راهزنی است که به روستای ما آمده است. رحمه به او گفت: چگونه این سخن بر زبان میرانی، حال آن که من رحمه دختر افرائیم پیامبر خدایم و اجدادم یوسف، مرد راستگوی خدا و یعقوب، اسرائیل خدا و اسحاق، برگزیده خدا و ابراهیم، دوست خدا میباشند و نیز همسر پیغمبر خدا ایوبِ بلادیده هستم؟ آنها به او گفتند: ایوب کجاست؟ گفت: او همین جا پشت دروازه روستا در کنار خاک روبهها و زبالههای شما نشسته است. آن زنان به سوی ایوب رفتند و چون او را در چنین بلایی گرفتار دیدند، سخت گریستند و گفتند: این همان ایوب، پیامبر است که صاحب آن همه کنیز و خادم و رمه بود؟ در آن دم ایوب و

رحمه اشکی جانکاه ریختند و ایوب فرمود: من ایوب، بنده پروردگار و فرستاده اویم و آن گرسنهای هستم که تنها با یاد او سیر میشود و آن تشنهای هستم که تنها با تسبیح او سیراب میشود. آن زنان گریستند و رحمه نیز با آنها گریست و به آنها گفت: من از شما درخواستی دارم و آن این که به من تبری بدهید تا چند درخت قطع کنم و با چوبش برای ایوب کلبهای بسازم تا او را از گرما و سرما در امان دارد و غذایی برایش فراهم آورم. آنها برای او هر آن چه نیاز داشت آوردند و او سوی حوض آبی سفالین رفت و نانی را که پخته بود، در آن حوض به آب زد و با دست خود آن را خیساند و به ایوب که دندانهایش ریخته بود، خوراند؛ آن گاه شاخه درختان را قطع کرد و از آن شاخهها بر سر ایوب سایه بانی همچون کلبه ساخت و سپس وارد روستا شد و روستاییان او را نزد خود بردند و گرامیاش داشتند و او در پنج خانه خدمت کرد و ده قرص نان گرفت. چون نزد ایوب بازگشت، او را از آن چه گذشت باخبر کرد و عرض کرد: امروز از روزیِ خدا غذای بسیاری به دست آوردم، اکنون کنارت مینشینم و از تو جدا نمیشوم تا این غذا را به تمام بخوری. ایوب فرمود: خداوند به نیکی پاداشت دهد، ای رحمه! به راستی که تو دختر پیامبران هستی. سپس زبان به دعا چنین گشود: سپاس و ستایش از برای خداییست که هر که را بر او توکّل کند، ناکام نمیگذارد. حکمی نیست جز از برای او و بازگشت همه امور به سوی اوست و هم اوست که بر همه چیز تواناست.

زنان آن روستا به سوی کلبه ایوب راهی شدند و در آن نزدیکی نشستند. چون بوی ایوب به مشامشان رسید، شتابان به خانههایشان بازگشتند و درهای خانههایشان را به روی رحمه بستند و به او گفتند: به خانههای ما وارد نشو، امّا ما از غذای خود به تو خواهیم داد. رحمه نیز به این کار راضی شد. روزی رحمه از آن روستا به نزد ایوب باز میگشت، ناگاه شیطان ملعون به شکل طبیبی با ابزار طبابت بر او پدید آمد و گفت: من از فلسطین میآیم و چون شنیدم شوهر تو بیمار است، آمدم تا درمانش کنم. من فردا نزد او خواهم آمد. اکنون برو و او را از قصّه من آگاه کن و به او بگو گنجشکی بگیرد و بدون این که بر آن نام خدا را جاری کند، سرش را ببرد و آن را بخورد و سپس کاسهای شراب بنوشد و خود را به خون آغشته کند، چرا که گشایش کار او در این کار است. رحمه شادمان نزد ایوب رفت و او را از این امر آگاه ساخت. پس خشم در چهره ایوب برافروخت و فرمود: تو

کی دیدهای من شراب بنوشم و غذایی را که نام خداوند متعال بر آن جاری نشده بخورم و خود را به خون آغشته کنم؟ ای رحمه دیروز از سوی جبرئیل و میکائیل پیام میآوردی و امروز پیام آور شیطان ملعون شدهای؟ رحمه دانست که خطا کرده است، پس از ایوب پوزش خواست و پیوسته به او نیکی کرد تا در آخر ایوب از او راضی شد و به او هشدار داد تا دیگر چنین سخنی نگوید.

روزی دگر چون رحمه از آن روستا با غذایی نزد ایوب باز می گشت، شیطان ملعون به شکل مردی خوش چهره و خوب رو سوار بر الاغی سرخ بر او پدید آمد و گفت: ای زن! گویی من تو را میشناسم، آیا تو رحمه دختر افرائیم پیامبر خدا و همسر ایوب، پیامبر بلادیده خدا نیستی؟ گفت: آری. آن ملعون گفت: من شما را میشناسم، مگر شما ثروتمند و توانگر نبودید، چرا به این روز افتادهاید؟ گفت: ما بلا دیدیم و مال و فرزندانمان همه از دست رفت، سپس بلایی سختتر گریبانمان گرفت و شوهرم ایوب خود بیمار شد. آن ملعون گفت: چرا به چنین مصیبتهایی گرفتار شدید؟ گفت: خداوند متعال خواست تا صبر ما را بر بلا بیازماید. شیطان گفت: اشتباه کردی، چرا که الله خدای آسمان است و خدای زمین منم. من شما را برای خود خواستم، امّا شما خدای آسمان را به پرستش گرفتید و مرا نپرستیدید، پس من هم با شما چنین کردم و داراییتان را گرفتم و فرزندان و خادمان و رمههایتان را میراندم و اکنون همه آن چه از دست دادید نزد من است. اگر میخواهی با من بیا تا آنها را به تو نشان دهم، چرا که آنها همه در فلان دشت نزد من میباشند. رحمه چون این سخن شنید، حیران و شگفت زده بر جای بماند و سپس اندکی در پی او رفت و شیطان چشمانش را جادو کرد و او را در میان آن دشت ایستاند و او هر آن چه را از دست داده بود، در آن جا دید. شیطان گفت: حال سخنم را باور کردی یا هنوز دروغگویم میپنداری؟ رحمه گفت: تا نزد ایوب برنگردم، نمیدانم باید به تو چه بگویم. پس نزد ایوب بازگشت و او را از آن چه دیده بود باخبر کرد. ایوب فرمود: ما از خداییم و به سوی او باز میگردیم. وای بر تو ای رحمه! مگر نمیدانی جز الله خدای دیگری نیست و آن چه را او می میراند، هیچ کس نمیتواند زنده کند. عرض کرد: آری. فرمود: پس اگر خردمند بودی به سخنش گوش نمیسپردی و به دنبالش نمیرفتی تا چشمانت را جادو کند. رحمه گفت: ای پیامبر خدا! این خطا را بر من ببخش که دیگر چنین خطایی از من سر

نخواهد زد. ایوب فرمود: یک بار تو را از آن ملعون بر حذر داشتم و این بار دوم است. در برابر خدا سوگند یاد می کنم که اگر تندرستیام را به من بازگرداند، بدان سبب که با شیطان ملعون هم سخن شدهای، صد تازیانه به تو خواهم زد. آن گاه رحمه با خود گفت: ای کاش از این بلا رهایی یابد و دویست تازیانه بر من زند.

12) ابن عباس: ایوب هجده سال در آن بلا بر جای بماند تا این که آن چه از او ماند، چشمانی بود که در کاسه میچرخید و زبانی که با آن سخن میگفت و دلی که بر حال خود بود و گوشهایی که با آنها میشنود و در آن حال به زیر زبانش کرمهایی درشت و سیاه افتاده بود که بیرون آمدنشان بر او دردناک و به زیر رفتنشان عذاب آور بود. خداوند متعال به او وحی فرمود: ای ایوب! تو در آسایش من صبر پیشه کردی، پس اکنون در بلایم نیز صبر کن.

روزی رحمه در پی غذایی بیرون رفت، امّا هیچ نیافت. پس سر به سوی آسمان فراز کرد و گفت: خداوندا و سرورا! بر غریبی و ناتوانی ما رحم فرما. در آن هنگام یکی از روستاییان سخنش شنید و گفت: ای زن! نزد زنان روستا برو که ایشان دلهایی مهربان دارند. رحمه به راه افتاد و درِ خانه پیرزنی را کوبید و گفت: من رحمه، همسر ایوب هستم و امروز هر چه به دنبال غذا گشتم، چیزی نیافتم و سخت گرسنه ماندهام. پیرزن گفت: ای رحمه! من از تو درخواستی دارم که اگر برآورده کنی، دو قرص نان به تو خواهم بخشید و آن این که من ازدواج کردهام و دختری دارم، می توانی دو طرّه از گیسوانت را به من بدهی تا با آنها دخترم را بیارایم؟ گفت: تنها با این کار راضی میشوی؟ پیرزن گفت: آری. گفت: دو قرص نان برایم بیاور. به خدا سوگند! اگر تمام گیسوانم را میخواستی، همه را به تو می بخشیدم تا برای ایوب غذایی فراهم کنم. پیرزن رفت و دو قرص نان به همراه قیچی آورد و دو طرّه از گیسوان رحمه را چید. رحمه آن دو قرص نان را گرفت و نزد ایوب رفت، امّا آن نان به چشم او ناپسند آمد، از این رو فرمود: این را از کجا آوردهای؟ رحمه او را از قصّه باخبر کرد و گفت که یافتن غذا بر او دشوار شد. ناگاه ایوب فریاد برآورد و فرمود: خدایا! چه گناهی کردهام که از من روی بخشندهات گرداندهای؟ خدایا! مرگ برایم زیباتر از این حادثه است. پروردگارا! من به چنین زیانی درافتادهام، حال آن که تو مهربانترین مهربانانی. خداوند متعال به او وحی فرمود: ای ایوب! سخنت را و آرزوی مرگت را بر آن زیان شنیدم، امّا اگر تو

ص:802

بر سببی جز این بلا جان دهی، مزد و پاداشی که از این بلا تو راست، به دست نخواهی آورد. من پاداش صبر تو را خواهم داد، و امّا رحمه، پس به شکوه و بزرگیام سوگند که او را در بهشت خشنود خواهم ساخت. در آن هنگام ایوب شادمان شد و آرام یافت. چون بلای ایوب به درازا کشید و شیطان صبر او بدید، یاران او را که در کوهها رهبانیت در پیش گرفته بودند، به نزد وی برد. یکی از آنها نفیر نام داشت و از یمن بود، دیگری صوتَی نام داشت و از فلسطین بود و سومی ملهم نام داشت و از حِمص بود و هر سه خردمند و از شاگردان و دست پروردگان ایوب بودند و او ایشان را به مقامی رسانده بود و آنها نزدش میآمدند و جویای حالش میشدند. پس بر استرانی خاکستری سوار شدند و راهی شدند. چون نزدیک ایوب رسیدند، استرانشان از بوی بد ایوب رمیدند. آنها استران را به هم بستند و پیاده به راه افتادند و نزد ایوب نشستند و عرض کردند: ای ایوب! کاش ما را از گناهت باخبر میکردی امید است این چنین وقتی به درگاه خداوند به دعا بنشینیم و از او درخواست (تندرستی تو را) کنیم تا او درخواست ما برآورده سازد، چرا که گمان نمیکنیم جز این باشد که تو امری را از ما پنهان کردهای و از آن رو، به چنین بلایی دچار گشتهای که هیچ کس تاکنون ندیده است. اگر تو در پرستش خداوند نیتی راست داشتی، او تو را در چنین بلای سختی نمیانداخت. آن گاه بر این شدند تا بر ایوب گرد آیند و سر از تنش جدا کنند. ایوب فرمود: به شکوه پروردگارم سوگند! او خود میداند که من هرگاه غذایی خوردهام، یتیمی یا ناتوانی با من هم غذا بوده و هرگاه برای عبادت خدا دو امر در نظرم رسیده، آن را برگزیدهام که بر بدنم دشوارتر بوده است. ای قوم! گویی بر من خشم گرفتهاید و با قدرنشناسی مرا سرزنش میکنید، آیا دستمزد من این است؟ بدانید خداوند متعال آن کس را که بخواهد پاداشی افزونش دهد، به بلا دچار میکند، همچنان که دیگر پیامبران و نکوکاران را به بلا دچار کرد. آن گاه رو به آسمان آورد و عرض کرد: خداوندا و سرورا! طعم تندرستی را هرچند در ساعتی از روز، به من بچشان و مگذار دشمنان، مرا سرزنش کنند و روی بخشندهات از من مگردان که به زیر این بلا خُرد شدهام و رشته انسی با کسی برایم نمانده و لبهایم چنان ورم کرده که از بالا بینیام را و از پایین چانهام را پوشانده و پوست سرم بر چهرهام افتاده و گوشهایم به زیر ورم چهرهام پنهان شده و شکمم از چرک و خونابه آکنده گشته و استخوانهایم از کرم

ساییده شده و آنان که مرا ارج میگذاشتند، از من به ستوه آمدهاند و بر من جفا میکنند. ایوب این بگفت و سخت گریست. وقتی آنان از سرزنش ایوب دست کشیدند و خواستند، برخیزند، جوانی کم سال که سخن آن قوم شنیده بود و زبان خداوند متعال شده بود، رو به آنان کرد و گفت: بدا به حالتان! نزد پیامبر خدا آمدهاید و او را نکوهش میکنید و خود را در سرزنش او حق به جانب میبینید، حال آن که او چنان بر گردنتان حق دارد که بر شماست تا زبان به چنین سخنانی نگشایید. وای بر شما! آیا میدانید چه کسی را سرزنش میکنید؟ آیا نمیدانید که او پیغمبر خدا و برای پیام آوری، برگزیده او و امین وحی اوست؟ خداوند متعال هیچ شما را خبر نداده که بر او خشم گرفته باشد و با این که خود میدانید خداوند، پیامبران و راست کرداران و شهیدان و نکوکاران را به بلا میآزماید و این نه از روی خشم و خوار کردن است، امّا بلایی که بر ایوب فرود آمده، او را در نظرتان ناچیز کرده است. حتی اگر او پیامبر هم نبود، نکو نیست که مرد، برادرش را به هنگام بلا سرزنش و به گاه مصیبت ملامت کند و غمی بر غمهای او بیافزاید. خدا را درباره خود در نظر آورید که اگر به خود بنگرید عیبهای بسیار خواهید یافت. سپس رو به ایوب کرد و او را دلداری داد و دردش را آرام کرد. آن گاه ایوب خطاب به آن سه فرمود: شما به خود غرّه گشتهاید، حال آن که اگر به خود بنگرید عیبهای بسیار خواهید یافت. حال من امروز چنان شده که جایی در نظرتان ندارم، چرا که کسان من از من به ستوه آمدند و نیکیهای مرا پاس نداشتند و دوستانم از کنارم گریختند و یارانم از من بریدند و مردمان امّتم به من کفر ورزیدند. اکنون هم اگرچه چنین سخنانی بر زبان میرانید، باز پاک و منزّه است کسی که اگر بخواهد، هر آینه از این بلا که کوههای پابرجا تاب آن ندارند، برایم گشایشی حاصل میکند. سپس عرض کرد: پروردگارا! اگر در جایگاه دادخواهی از تو بنشینم، هر آینه حجّت خود را بر تو عرضه میدارم. ناگاه خداوند ابری سیاه و تاریک با رعد و برق و صاعقههای به هم پیوسته به سوی او فرستاد و ندایی به ده هزار صدا از آن برآمد که: ای ایوب! خداوند متعال به تو میفرماید: حجّت خود را عرضه دار که اکنون تو را در جایگاه دادخواهی نشاندهام و این منم که نزدیک توام و همیشه و همواره نزدیکت خواهم بود. ایوب عرض کرد: پروردگارا! تو خود میدانی که هرگاه برای عبادت تو دو امر در نظرم رسیده، آن را

برگزیده‌ام که بر نفسم دشوارتر بوده است، آیا حمد تو نگفتم؟ آیا شکر تو به جا نیاوردم؟ آیا تو را تسبیح نگفتم و از تو یاد نکردم و بزرگت برنشمردم؟ آن گاه از ابر به ده هزار زبان ندا رسید: ای ایوب! چه کسی تو را بر آن داشت تا خدا را پرستش کنی، حال آن که مردم از او غافل بودند و چه کسی تو را بر آن داشت تا حمد او گویی و شکرش به جای آوری، حال آن که مردم او را فراموش کرده بودند؟ آیا در این کار بر خدا منّت میگذاری؟ نه، این خداست که بر تو منّت دارد. در آن دم ایوب دست در خاک برد و خاک بر دهان خود ریخت و عرض کرد: پروردگارا! نکوهش من حقّ توست، این تو بودی که با من چنین کردی. پس آن سرزنش گران رفتند و آن جوانی که سمت راست ایوب نشسته بود نیز رفت. چون روز بعد که روز جمعه بود فرا رسید، به هنگام غروب، جبرئیل امین فرود آمد و عرض کرد: سلام بر تو ای ایوب! فرمود: سلام و رحمت و برکت خدا بر تو، ای بنده خدا! تو کیستی که نوایی خوش از تو میشنوم و بویی خوب از تو به مشامم میرسد و چهره‌ای نیک از تو میبینم؟ عرض کرد: من جبرئیل، فرستاده پروردگار جهانیانم و تو را ای ایوب! مژده روح و رحمت و شفای الهی میدهم و بدان که خداوند متعال کسان تو و همانند ایشان را همراه با ایشان به تو بخشیده است و مالت را با همانند آن به همراهش به تو ارزانی داشته است تا نشانهای باشد برای کسانی که (آمدند و) رفتند و عبرتی باشد برای بلادیدگان.

ایوب چنان در سختی بلا گرفتار بود که پس از این سخن، شادی شگفتی در دلش پدید آمد و فرمود: ستایش از آن خداوندی است که هیچ خدایی جز او نیست و صاحب شکوه و سلطنت و منّت و برتری است و بزرگی و بخشندگی از اوست که سرزنش شیطان و یارانش را بر من روا ندید. سپس جبرئیل علیه السلام عرض کرد: ای ایوب! به خواست خداوند متعال برخیز. پس ایوب برخاست و بر گامهای خود ایستاد. جبرئیل عرض کرد: شتابان بر زمین گام بردار. ایوب چنین کرد و ناگاه چشمه آبی سفیدتر از برف و شیرین تر از عسل و تیزبوتر از کافور، از زیر گامهایش جوشید و ایوب جرعه‌ای از آن چشید و کِرمهای بدنش تمام ریخت، آن چنان که از زیادی کرمها در شگفت افتاد. سپس جبرئیل به او گفت تا در آن آب غسل کند و او چنین کرد و با رخساری چون ماه شب بدر از آب بیرون آمد و زیبایی و خوب روییاش به او بازگشت و زیباتر از آن چه که بود شد. آن گاه

جبرئیل امین دو جامه دیبا برایش آورد و او یکی را ازار خود کرد و دیگری را به رویش پوشید و جبرئیل پاافزاری از طلا با بندهایی از یاقوت به او داد و بِهی از بهشت به او عطا کرد و او نیمی از آن را خورد و خواست نیمی دگَر را به رحمه دهد که جبرئیل عرض کرد: ای ایوب آن را خود بخور، چرا که بهی دیگر برای رحمه با خود دارم. سپس ایوب به سرعت برخاست و با احترام به نماز ایستاد. در آن دم رحمه غمگین و گریان سوی ایوب رهسپار شد، چرا که روستاییان او را از خانههایشان رانده بودند؛ چون به جایگاه ایوب رسید، آن جا را پاکیزه یافت و دید خداوند متعال باغی سرسبز در آن جا رویانده و مردی پاکیزه در آن جا به نماز ایستاده است. از این رو گمان کرد راه را اشتباه آمده است و گفت: ای نمازگزار! رو به من کن با تو سخنی دارم، امّا ایوب هیچ با او نگفت و خاموش ماند. رحمه فغان برآورد و گفت: ای ایوب! چه بر سرت آمد؟! چون نماز ایوب به پایان رسید، جبرئیل به او عرض کرد: ای ایوب! با او سخن بگو. ایوب فرمود: ای زن چیزی نیاز داری؟ رحمه گفت: آیا تو از ایوب بلادیده خبری نداری؟ من او را این جا گذاشتم و رفتم، ولی اکنون این جایگاه را دگرگون شده یافتم و او را نمیبینم. ایوب لبخندی زد و فرمود: اگر او را ببینی میشناسی؟ گفت: چهره تو بسیار به چهره او پیش از آن بلا میماند. ایوب خندید و فرمود: من ایوب هستم. رحمه سوی او دوید و یکدیگر را در آغوش گرفتند و هنوز در آغوش هم بودند که جبرئیل به آن دو از فرزندان و فرزندزادگان و کنیزان و خادمان و رمههایشان و از همانندشان به همراه آنها مژده داد و خداوند متعال بارانی از ملخهای طلایی بر او فرو فرستاد و او با جامه خود آنها را جمع میکرد و آن چه را از آن ملخها باد میبرد، به دنبالش میدوید و آن را باز میگرداند. جبرئیل عرض کرد: سیر نمی شوی، ای ایوب؟! فرمود: چه کسی از روزی خداوند متعال سیر می شود؟

ایوب دو چاه بسیار بزرگ داشت، پس یکی را از نقره و دیگری را از طلا پر کرد، آن چنان که یکی سر به دیگری باز کرد و خداوند متعال چهل هزار شتر نر و بیست هزار شتر ماده و چهل هزار گاو ماده و بیست هزار گاو نر و چهار هزار گوسفند و چهار هزار بز و پنج هزار خادم و پنج هزار کنیز به او عطا فرمود و او بر املاکش چهار هزار کس را گمارده بود و هر یک از ایشان را هر ماه یکصد مثقال طلا مزد میداد و دوازده پسر و دوازده دختر در کنار خود داشت. چون رحمه این

همه را بدید خدا را سجده شکر گزارد و خداوند سرتاسر شام را به فرمان ایوب و فرزندانش درآورد و عمر رفته او را نیز به او بازگرداند. در آن هنگام ایوب به یاد هم سخنیِ رحمه با شیطان در زمان بلای خود افتاد و نذر خود را به یاد آورد و از این نذر بسیار غمگین شد. آن گاه خداوند متعال به او وحی فرمود: «وَخُذْ بِيَدِکَ ضِغْثًا» یعنی یکصد شاخه خرما «فَاضْرِب بِّهِ» همسرت رحمه را «وَلَا تَحْنَثْ» در نذر خود؛ پس ایوب دسته شاخههای خرما را برداشت و با دست راست خود تازیانهای به رحمه زد، و نیز روایت شده ایوب از آن رو رحمه را با شاخههای خرما زد که گیسوان او را چیده شده دید و خشمگین شد و سوگند یاد کرد که یکصد تازیانه به او بزند. پس رحمه او را خبر داد که دلیل چیده شدن گیسوانش از چه قرار بوده است. آن گاه ایوب از سوگند خود غمگین شد و خداوند به او امر فرمود که بستهای ترکه بردارد و از سوگند شکنی پروا کند و روایت شده خداوند متعال گیسوان رحمه را همچنان که بود، به او بازگرداند و پس از این که خداوند ایوب را تندرست گرداند، از او پرسیدند: از این بلاها که بر سرت آمد، کدام یک بر تو دشوارتر بود؟ فرمود: سرزنش دشمنان.

سپس ایوب عمری دراز کرد و چون هنگام جان سپردنش رسید، فرزندانش را حاضر کرد و به ایشان وصیت نمود که مالش را همچون او در کار تهی دستان و نیازمندان اندازند. ایوب بعد از این درگذشت و همسرش نیز پیش یا اندکی پس از او درگذشت، ایوب در کنار همان چشمهای که خداوند به آن بلایش را برطرف کرد، به خاک سپرده شد و فرزندانش منش پدرشان را پیش گرفتند تا این که پادشاهی به نام لام بن عاد بر ایشان پدیدار شد و بر سرزمین شام و فرزندان ایوب چیره گشت و راه آزار فرزندان ایوب پیش گرفت و کسی را نزد حزقل- پسر بزرگ ایوب- فرستاد و گفت: شما با زیادی رمههایتان سرزمین شام را بر ما تنگ کردهاید. از این رو از شما میخواهم که نیمی از داراییتان را با زمینها و خادمان و کنیزان به من بسپارید و یا من شما را در حال خود بر جای میگذارم، امّا خواهرتان نقیّه را به همسری من درآورید. نام خواهر آنها را مؤمنه و نیز صالحه هم گفتهاند و او دختری خوب رو و خوش رو و نیک اندام بود و چون راه میرفت گویی رودی روان از کوه در امتداد آب گذر بود و چهره سپیدش همچون ماه تابناک بود و پیشانی بلند و چشمانی به مانند رود نیل داشت و ابروانش چون خم

کمان بود و گونههایی به سان مروارید سرخ داشت که باد در آنها خون میدمید و گردنی همانند گردن آهو داشت و روایت شده در خانه آنها غلامی کم سال بود که چون آن دختر به پهلو میخوابید، آن غلام، ترنجی در دست، به کنارش مینشست و بازی کنان ترنج را بر زمین از زیر کمرش میگذراند و بسیار خوش زبان و آداب دان و خردمند و ستودنی بود و به تهی دستان و نیازمندان مهر میورزید. پس آن پادشاه این پیغام به آنها رساند و گفت: یکی از آن دو راه را برگزینید وگرنه با اسبان و سپاهیانم بر شما خواهم تاخت و فرزندانتان را به غنیمت خواهم برد. حزقل بن ایوب در پاسخ به او پیغام داد: از مالی که در دست ماست هیچ کس جز تهی دستان و نیازمندان و یتیمان و ناتوانان و در راه ماندگان، حقّی ندارد و تو از این کسان نیستی و آن مال از پدرمان ایوب به ما ارث رسیده است، و امّا خواهرمان، تو بر دین ما نیستی که او را به همسری تو درآوریم، و امّا آن چه که از اسب و سپاهت در تهدید ما گفتی، بدان که ما توکّل بر خدا داریم و او ما را بسنده است و یاوری نیکوست.

چون پادشاه این پیغام شنید، سپاه خود برای جنگ با آنان جمع آورد. حزقل بن ایوب از این خبردار شد و با برادرش برای جنگ با او رایزنی کرد. برادرش بشیر گفت: جنگ با او را به تو پیشنهاد نمیکنم؛ چرا که او نیرومند است و میترسم بر ما پیروز شود و ما را به اسارت گیرد. من بر آنم که آن چه از مال میخواهد، برایش بفرستی و درباره وصلتش با خواهرمان نیز، با وعدههای نیک و هدایا با او مدارا کنی، شاید از این راه قانع شود. حزقل از رأی او سرباز زد و خواست به جنگ پادشاه رود، پس سپاه خود گرد آورد و به راه افتاد تا این که دو سپاه به یکدیگر رسیدند و کشتاری سخت بینشان درگرفت و حزقل بن ایوب شکست خورد و لام بن عاد، بر تمامی مال و ملک و گله ایشان دست یافت و از قوم حزقل، لشکریان بسیاری از جمله بشیر را به اسارت گرفت و بر آن شد که بشیر را به قتل برساند و او را به زندان افکند. حزقل که خود گریخته بود، از آن چه بر او پیش آمد، سخت غمگین شد و مالی بسیار جمع آورد تا به نزد لام بن عاد برد و برادرش را از دست او برهاند. پس به سوی او رهسپار شد و در راه، پیکی به خوابش آمد و گفت: این مال را برای پادشاه نبر و به خاطر برادرت در هراس نباش که او رهایی مییابد و آن پادشاه ایمان میآورد و فرجامی نیک خواهد

داشت. حزقل خواب خود را برای برادرانش بازگفت و آنان با او هم رأی شدند. این خبر به لام بن عاد رسید و او به حزقل پیغام داد: آن چه را با خود داشتی، نزد من آور وگرنه برادرت را در آتش خواهم سوزاند. حزقل به او پیغام داد: من از مال خود هیچ به تو نخواهم داد، هر کاری که می خواهی بکن. لام بن عاد از این پیام برافروخت و به بشیر گفت: تو ضمانت کردی که برادرانت آن مال را به من میسپارند، حال آن که آنها سرباز زدند. اگر آنها به ضمانت تو وفا کردند که هیچ وگرنه تو را در آتش خواهم سوزاند. چون بشیر این سخن شنید، ترسید که اگر به ضمانت خود وفا نکند، پادشاه او را به قتل رساند. پس حزقل برای برادرش بشیر پیغام فرستاد و او را از خواب خود خبردار کرد و بشیر از این خبر شادمان شد.

پادشاه فرمان داد تا گودالی فراخ برای بشیر حفر کنند و در آن گودال با نفت و روغن و قیر، آتش برافروخت و دستور داد تا بشیر بن ایوب را در آن بیافکنند. چون بشیر را در آن گودال افکندند، آتش او را نسوزاند. لام بن عاد از این امر به شگفت آمد و گفت: ای پسران ایوب! شما جادوگرید. بشیر گفت: ای پادشاه! ما جادوگر نیستیم. جدّ ما ابراهیم خلیل علیه السلام، پسر تارخ بود که نمرود بن کنعان او را در آتش افکند و خداوند آتش را بر او سرد و بیآسیب گرداند. از این رو من از خدا امید داشتم که با من نیز چنین کند. سخن بشیر در دل پادشاه نشست و او اسلام آورد و نیک مسلمان شد و آنها با هم درآمیختند و پسران ایوب، خواهر خود را به همسری لام دادند و خداوند متعال بشیر بن ایوب را به سبب ضمانتی که کرده بود، ذو الکِفل یعنی ضامن نامید و او را رسول خویش بر شامیان بگذاشت و لام بن عاد در کنار او بود و با کفرپیشگان نبرد میکرد و هم چنان چنین گذشت تا این که ذو الکِفل درگذشت و پس از او لام بن عاد نیز جان سپرد و عمالقه بر شامیان چیره شدند. سپس خداوند متعال، شعیب را برانگیخت که فترون بن صهون بن عَنقاء بن ثابت بن مدین بن ابراهیم خلیل علیه السلام نام داشت.

13) شرف الدین نجفی به نقل از نوشته ابو جعفر طوسی در کتاب مسائل البلدان، به روایت او به اسنادش از ابو محمّد فضل بن شاذان، در حدیثی مرفوع به جابر بن یزید جعفی، از مردی از یاران امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که وی گفت: سلمان فارسی به خدمت امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام رسید و درباره خود حضرت علیه السلام از ایشان پرسید. حضرت

ص:809

فرمود: ای سلمان! من آن کسم که تمامی امّتها به فرمان بردن از من فراخوانده شدند و چون سر به کفر برداشتند، در آتش دوزخ گرفتار شدند و من نگاهبان آتش بر آنانم. ای سلمان! حقیقتی برایت بگویم و آن این که هر کس مرا چنان که حقِ شناخت من است، بشناسد، نزد فرشتگان آسمان در کنار من خواهد بود. آن گاه حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام وارد شدند و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای سلمان! این دو، گوشوارههای عرش پروردگار جهانیاناند و بهشت از ایشان نور میگیرد و مادرشان بهترین زنان است؛ خداوند از مردمان بر ولایت من پیمان گرفت، پس برخی پذیرفتند و برخی سرباز زدند. آن کس که پذیرفت، در بهشت جای گرفت و آن کس که سرباز زد، در دوزخ؛ من آن حجّت فراگیر و کلام جاویدانم و من سفیر سفیرانم. سلمان عرض کرد: ای امیر مؤمنان! من تو را در تورات و در انجیل به همین اوصاف خواندهام. پدر و مادرم به فدایت، ای کشته دیار کوفه! به خدا سوگند! اگر نبود که مردم بگویند: چه خوب شد، خداوند قاتل سلمان را بیامرزد! درباره تو سخنی به زبان میآوردم که میدانم مردمان از آن بیزاری میجویند؛ چرا که تو آن حجّت خدایی که او توبه آدم را به سبب آن پذیرفت و یوسف را از چاه به سبب آن نجات بخشید و تو داستان ایوب و سبب دگرگونی نعمتهای خداوند بر اویی. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آیا داستان ایوب و سبب دگرگونی نعمتهای خداوند بر او را میدانی؟ عرض کرد: خداوند و تو ای امیر مؤمنان بهتر میدانید. حضرت علیه السلام فرمود: به هنگام برانگیختگی برای زبان گشودن (به ربوبیت خداوند)، ایوب در فرمانروایی و سروری من شک کرد و گفت: این امر بسی سنگین و گران است. خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای ایوب! آیا در امری که من برپا داشتهام شک میکنی؟ من آدم را به بلا دچار کردم و آن گاه او (علی علیه السلام) را بر وی عرضه داشتم و چون به امیری او بر مؤمنان گردن نهاد، از او درگذشتم، حال تو میگویی این امر بسی سنگین و گران است؟! به شکوه و بزرگیام سوگند! که یا عذاب خود را بر تو خواهم چشاند یا با فرمان بردن از امیر مؤمنان به درگاه من توبه میکنی. سپس به خاطر من، نیک بختی، ایوب را دریافت. یعنی او به درگاه خداوند توبه کرد و به فرمان بردن از امیر

مؤمنان گردن نهاد.(1)

14) صاحب اربعین، از اربعین، از ابو محمّد حسین بن احمد بن حسین، از ابو علی حسین بن محمّد بن حسن اهوازی، از ابو القاسم حسن بن محمّد بن سهل فارسی، از ابو زرعه احمد بن محمّد بن موسی فارسی، از ابو الحسن احمد بن یعقوب بلخی، از محمّد بن جریر، از هیثم بن حسین، از محمّد بن عمر، از محمّد بن مروان، از عماره، از پدرش، از انس بن مالک روایت کرده است که وی گفت: روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله قدم میزدیم تا این که به قبرستان غَرقَد(2) رسیدیم و در آن جا درخت سدر بی شاخ و برگی دیدیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به زیر آن نشست، ناگاه درخت، برگ و میوه داد و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سایه افکند. ایشان لبخندی زد و فرمود: ای انس! علی را برایم فراخوان. من به راه افتادم و به خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها رسیدم. در آن جا حضرت علی علیه السلام را دیدم که در حال غذا خوردن بود. به ایشان عرض کردم: به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیایید. فرمود: خیر باشد. عرض کردم: خدا و رسولش بهتر میدانند. حضرت علیه السلام به راه افتاد و بر سرپنجه شتابان ره سپرد تا این که به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را سوی خود فراخواند و کنار خود نشاند و من ایشان را میدیدم که هم سخن شدند و میخندیدند و رخسار حضرت علی علیه السلام میدرخشید.

ناگهان پیالهای از طلا و آراسته به یاقوت و جواهر پدیدار شد. آن پیاله چهار پایه داشت که بر پایه اول نوشته شده بود: هیچ خدایی جز الله نیست و محمّد رسول اوست و بر پایه دوم نوشته شده بود: هیچ خدایی جز الله نیست، محمّد رسول او و علی بن ابی طالب ولیّ اوست و شمشیرش برآهیخته بر ناکثین و قاسطین و مارقین است و بر پایه سوم نوشته شده بود: هیچ خدایی جز الله نیست و محمّد رسول اوست و او محمّد را با علی بن ابی طالب یاری کرده است و بر پایه چهارم نوشته شده بود: باوردارندگان به دین خدا و وابستگان به اهل بیت رسول خدایند که نجات مییابند. در آن پیاله خرما بود و انگور، حال آن که نه وقت خرما بود و نه وقت

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 504، ح 4.

2- [2] - قبرستان اهل مدینه. «معجم البلدان, ج 1, ص 473»

انگور. رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع به خوردن کرد و از آن به حضرت علی علیه السلام خوراند و چون سیر شدند، آن پیاله به آسمان رفت. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای انس! آیا این درخت سدر را میبینی؟ عرض کردم: بله. فرمود: تا کنون به زیر این درخت، سیصد و سی پیامبر و سیصد و سی وصی نشسته است که در میان پیامبران، نیک نامتر از من و در میان اوصیاء، نیک نامتر از علی هیچ یک نبوده است. ای انس! هر که میخواهد به دانش آدم و متانت ابراهیم و حکمرانی سلیمان و پرهیزکاری یحیی و بردباری ایوب و راستی اسماعیل بن حزقیل- که خداوند در قرآن از او یاد کرد و فرمود: «وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ إِسْمَاعِیلَ»(1) [و در این کتاب از اسماعیل یاد کن]، بنگرد، بایست به علی بن ابی طالب بنگرد. ای انس! هیچ پیامبری نبوده جز آن که خداوند وزیری به او اختصاص داده است، حال آن که خداوند عزّ و جلّ به من چهار وزیر اختصاص داده است: دو وزیر در آسمان و دو وزیر در زمین. آن دو که در آسمان وزیر منند، جبرئیل و میکائیل هستند و آن دو که در زمین وزیر منند، علی بن ابی طالب و عمویم حمزه بن عبدالمطّلب هستند.

15) محمّد بن یعقوب، به اسنادش از عبد الاعلی مَولی آل سام، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: در روز قیامت زنی زیباروی را میآورند که شیفته زیبایی خود شده است. او عرض میکند: پروردگارا! آن چنان مرا زیبا آفریدی که از خود چنین و چنان دیدم. آن گاه حضرت مریم علیها السلام را میآورند و به آن زن گویند: تو زیباتری یا این زن؟ ما او را زیبا آفریدیم، امّا او شیفته خود نشد. سپس مردی زیباروی را میآورند که شیفته زیبایی خود شده است. او عرض میکند: پروردگارا! آن چنان مرا زیبا آفریدی که از زنان چنین و چنان دیدم. آن گاه حضرت یوسف علیه السلام را میآورند و به آن مرد گویند: تو زیباتری یا این مرد؟ ما او را زیبا آفریدیم، امّا او شیفته زیبایی خود نشد. سپس مردی بلا دیده را میآورند که میپندارد کسی بدتر از او در بلا نیافتاده است. او عرض می کند: پروردگارا! آن چنان بلا را بر من سخت کردی که من چنان پنداشتم. آن گاه حضرت ایوب علیه السلام را میآورند و به آن مرد گویند: بلای تو

1- [1] - مریم/ 54.

سخت تر بود یا بلای این مرد؟ ما او را در بلا انداختیم، امّا او چنین نپنداشت. (1)

«وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ أُوْلِى...إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ (64)»

«وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ أُوْلِى الْأَيْدِى وَالْأَبْصَارِ (45) إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ (46) وَإِنَّهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ (47) وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِّنَ الْأَخْيَارِ (48) هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ (49) جَنَّاتِ عَدْنٍ مُّفَتَّحَةً لَّهُمُ الْأَبْوَابُ (50) مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ (51) وَعِندَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ (52) هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ (53) إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِن نَّفَادٍ (54) هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ (55) جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ (56) هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ (57) وَآخَرُ مِن شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ (58) هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ (59) قَالُوا بَلْ أَنتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ (60) قَالُوا رَبَّنَا مَن قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِى النَّارِ (61) وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ (62) أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ (63) إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ (64)»

[و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و دیده ور بودند به یادآور.*ما آنان را با موهبت ویژه ای که یادآوری آن سرای بود خالص گردانیدیم.*و آنان در پیشگاه ما جداً از برگزیدگان نیکانند.*و اسماعیل و یسع و ذو الکفل را به یاد آور (که) همه از نیکانند.*این یادکردی است و قطعاً برای پرهیزکاران فرجامی نیک است.* باغهای همیشگی در حالی که درهای (آنها) برایشان گشوده است.*در آن جا تکیه می زنند (و) میوه های فراوان و نوشیدنی در آن جا طلب می کنند.*و نزدشان (دلبران) فروهشته نگاه همسال است.*این است آن چه برای روز حساب به شما وعده داده می شد (می گویند:) در حقیقت، این روزی

1- [1] - کافی، ج 8، ص 228، ح 291.

ماست و آن را پایانی نیست.*این است (حال بهشتیان) و (اما) برای طغیانگران واقعاً بد فرجامی است.*به جهنم درمی آیند و چه بد آرامگاهی است.*این جوشاب و چرکاب است. باید آن را بچشند.*و از همین گونه انواع دیگر (عذابها) *اینها گروهی اند که با شما به اجبار (در آتش) درمی آیند. بدا به حال آنها زیرا آنان داخل آتش می شوند* (به رؤسای خود) می گویند: بلکه بر خود شما خوش مباد، این (عذاب) را شما خود برای ما از پیش فراهم آوردید و چه بد قرارگاهی است*می گویند: پروردگارا! هر کس این (عذاب) را از پیش برای ما فراهم آورده عذاب او را در آتش دو چندان کن.*و می گویند: ما را چه شده است که مردانی را که ما آنان را از (زمره) اشرار می شمردیم، نمی بینیم؟*آیا آنان را (در دنیا) به ریشخند می گرفتیم یا چشمها (ی ما) بر آنها نمی افتد؟*این مجادله اهل آتش قطعاً راست است.*]

1) علی بن ابراهیم: سپس خداوند متعال فرمود: «وَاذْكُرْ» ای محمّد! «عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ أُوْلِى الْأَيْدِى وَالْأَبْصَارِ» یعنی دارندگان قدرت «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ، وَإِنَّهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَار، وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ». (1)

2) و از وی، از روایت ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: «أُوْلِى الْأَيْدِى وَالْأَبْصَارِ» یعنی دارندگان قدرت و دارندگان بینایی در عبادت، و «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ» یعنی خداوند ایشان را برای یاد کردن از آخرت برگزید و به این امر اختصاص داد. (2)

3) علی بن ابراهیم: سپس خداوند متعال از پرهیزکاران و از آن چه ایشان نزد خداوند دارند، یاد کرد و فرمود: «هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ» تا آن جا که فرمود: «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ» یعنی پریان سیه چشم که چشم از ایشان و دیده از پیراستگی ایشان به ناتوانی میافتد و خداوند از قول بهشتیان حکایت کرد و فرمود: «إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِن نَّفَادٍ» یعنی هرگز تمامی ندارد و از بین نمیرود. «هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ،جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ، هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 212.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 212.

وَغَسَّاقٌ» غسّاق، درّهای در دوزخ است که در آن سیصد و سی قصر باشد و در هر قصر سیصد خانه باشد و در هر خانه چهل گوشه باشد و در هر گوشه ماری باشد و در دل هر مار سیصد و سی عقرب باشد و در جمجمه هر عقرب سیصد و سی خُمره سَم باشد که اگر یکی از آن عقربها سم خود را بر دوزخیان بدمد، آن سم تمامی آنان را در بر میگیرد. «هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ» اینان پیشینیان و بنی امیه هستند. سپس خداوند متعال از کسانی که پس از آنها میآیند و حقّ خاندان محمّد صلی الله علیه و آله را پایمال میکنند، یاد کرد و فرمود: «وَآخَرُ مِن شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ، هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ» و اینان بنی عباس هستند؛ آن گاه بنی امیه میگویند: «رَبَّنَا مَن قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِی النَّارِ» و نخستین کسان خود را منظور دارند. سپس دشمنان خاندان محمّد صلی الله علیه و آله در آتش دوزخ میگویند: «مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ» در دنیا، و منظورشان شیعیان امیر مؤمنان، علی علیه السلام است. «أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ»؟ سپس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ» جدالی است که در میان آنها واقع می شود، و این سخن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است که فرمود: به خدا سوگند! شما در بهشت در شادی به سر میبرید، حال آن که در دوزخ شما را جستجو میکنند. (1)

4) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، از احمد بن ابی عبد الله، از عثمان بن عیسی، از میسّر روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم، ایشان فرمود: یارانت در چه حالند؟ عرض کردم: فدایت شوم! ما در نگاه مردم بدتر از یهودیان و نصرانیها و مجوسیان و مشرکان هستیم. حضرت که نشسته بود و تکیه زده بود، راست شد و نشست و فرمود: چه گفتی؟ عرض کردم: به خدا سوگند! ما در نگاه مردم بدتر از یهودیان و نصرانیها و مجوسیان و مشرکان هستیم. ایشان فرمود: به خدا سوگند! شمار کسانی که از شما به دوزخ میروند، دو کس نمیباشد. نه، به خدا سوگند! هیچ یک از شما به دوزخ نمیرود. به خدا سوگند! شما همان کسانی هستید که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ، أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 212.

الْأَبْصَارُ، إِنَّ ذَلِکَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ»، به خدا سوگند! آنها شما را در دوزخ جستجو میکنند امّا سوگند به خدا! هیچ یک از شما را در آن جا نمییابند. (1)

5) و از وی، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از علی بن حکم، از منصور بن یونس، از عنبسه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: چون دوزخیان در آتش دوزخ جای گیرند، در پی شما بر میآیند، امّا هیچ یک از شما را نمییابند، پس به یکدیگر میگویند: «مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ، أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ»؟ و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «إِنَّ ذَلِکَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ» آنان درباره شما و آن چه در دنیا میگفتهاند، با یکدیگر به جدل میپردازند. (2)

6) و از وی، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از محمّد بن سلیمان، از پدرش روایت شده است که او گفت: نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر خدمت ایشان رسید. ایشان در حدیثی که بیان میکرد، به آن جا رسید که فرمود: ای ابا محمّد! خداوند متعال از شما یاد کرد و سخن دشمنانتان را در دوزخ حکایت کرد و فرمود: «وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ، أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ» به خدا سوگند! خداوند در این آیه کسی جز شما را منظور نداشته است. شما در نظر مردمان این دنیا بدکار آمدید، حال آن که به خدا سوگند! شما در بهشت در شادی به سر میبرید و آنها در دوزخ شما را جستجو میکنند. (3)

این حدیث را شیخ مفید در اختصاص، به اسنادش از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام (4)، و نیز ابن بابویه در بشارات الشیعه، به اسنادش از سلیمان دیلمی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کردهاند.

7) شیخ در امالی، از ابن فحام، به اسناد او روایت کرده است که وی گفت: سماعه بن مهران خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسید، ایشان فرمود:

1- [1] - کافی، ج 8، ص 78، ح 32.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 141، ح 104.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 36، ح 6.
4- [4] - اختصاص، ص 106.

ای سماعه! بدکارترین مردم چه کسانی هستند؟ عرض کرد: ما، ای پسر رسول خدا! حضرت علیه السلام در حالی که تکیه زده بود، چنان برافروخت که گونههایش سرخ شد، سپس راست شد و نشست و فرمود: ای سماعه! نزد مردم چه کسانی بدکارترین آنها هستند؟ من عرض کردم: به خدا سوگند! دروغ نمیگویم، ای پسر رسول خدا! ما نزد مردم بدکارترین آنها هستیم؛ چرا که آنها ما را کافر و رافضی مینامند. حضرت به من نگریست، سپس فرمود: در چه حالی خواهید بود در آن هنگام که شما راهی بهشت میشوید و آنان راهی دوزخ میشوند و آن گاه چشم در پی شما میاندازند و میگویند: «مَا لَنَا لَا نَرَی رِجَالًا کُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ». ای سماعه! اگر کسی از شما کاری ناپسند انجام دهد، ما در روز قیامت با پای خود نزد خداوند میآییم و او را شفاعت میکنیم و شفاعتمان پذیرفته میشود. به خدا سوگند! شمار کسانی که از شما به دوزخ میروند، ده مرد نمیباشد. به خدا سوگند! شمار کسانی که از شما به دوزخ میروند، پنج مرد نمیباشد. به خدا سوگند! شمار کسانی که از شما به دوزخ میروند، سه مرد نمیباشد. به خدا سوگند! شمار کسانی که از شما به دوزخ میروند، یک مرد هم نمیباشد، پس برای درجات برتر، از هم پیشی بگیرید و با پارسایی، دشمنان خود را در اندوه بگذارید. به خدا سوگند! خداوند در آن آیه کسی جز شما را منظور نداشته است. شما در نظر مردمان این دنیا بدکار آمدید،حال آن که به خدا سوگند! شما در بهشت در شادی به سر میبرید و آنها در دوزخ شما را جستجو میکنند(1).

8) طبرسی، با اسنادش به جابر جعفی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: دوزخیان میگویند: «مَا لَنَا لَا نَرَی رِجَالًا کُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ» و منظورشان شما هستید. آنان شما را جستجو میکنند، امّا در دوزخ نمیبینند. به خدا سوگند! آنان هیچ یک از شما را در دوزخ نمیبینند. (2)

«قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِیمٌ (67) أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (68)...لِمَا خَلَقْتُ بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنتَ مِنَ الْعَالِینَ(75)»

«قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِیمٌ (67) أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (68) مَا کَانَ لِی مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَی إِذْ

1- [1] - امالی طوسی، ج 1، ص 301.
2- [2] - مجمع البیان، ج 8، ص 376.

يَخْتَصِمُونَ (69) إِن يُوحَى إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (70) إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِکَهِ إِنِّی خَالِقٌ بَشَرًا مِن طِینٍ (71) فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِن رُّوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِینَ (72) فَسَجَدَ الْمَلَائِکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (73) إِلَّا إِبْلِیسَ اسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنْ الْکَافِرِینَ (74) قَالَ یَا إِبْلِیسُ مَا مَنَعَکَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنتَ مِنَ الْعَالِینَ(75)»

[بگو: این خبری بزرگ است*(که) شما از آن روی برمی تابید.*مرا درباره مَلَأ اعلی هیچ دانشی نبود، آنگاه که مجادله می کردند.*به من هیچ (چیز) وحی نمی شود جز این که من هشداردهنده ای آشکارم.*آنگاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گل خواهم آفرید*پس چون او را (کاملاً) درست کردم و از روح خویش در آن دمیدم، سجده کنان برای او (به خاک) بیفتید.*پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند،*مگر ابلیس (که) تکبّر نمود و از کافران شد.*فرمود: ای ابلیس! چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم سجده آوری؟ آیا تکبر نمودی یا از (جمله) برتری جویانی؟*]

1) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از محمّد بن ابی عمیر، یا دیگری، از محمّد بن فضیل، از ابی حمزه روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! شیعیان درباره تفسیر آیه «عَمَّ یَتَسَاءلُونَ، عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ»(1) [درباره چه چیز از یکدیگر می پرسند، از آن خبر بزرگ] از شما میپرسند. ایشان فرمود: تفسیر آن نزد من است، اگر بخواهم، آنان را باخبر میکنم و اگر بخواهم، آنان را باخبر نمیکنم. امّا آیا می خواهی تو را از تفسیر آن خبر دهم؟ عرض کردم: «عَمَّ یَتَسَاءلُونَ»؟ فرمود: این آیه درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام صلوات الله علیه است. ایشان میفرمود: خداوند عزّ و جلّ، نشانهای بزرگتر از من و خبری عظیمتر از من ندارد. (2)

2) محمّد بن حسن صفّار، از عَبّاد بن سلیمان، از محمّد بن سلیمان، از پدرش سلیمان، از سدیر روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه

1- [1] - نبأ/ 1-2.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 161، ح 3.

السلام درباره کلام خداوند تبارک و تعالی: «بَلْ هُوَ آیَاتٌ بَیِّنَاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ»(1) [بلکه (قرآن) آیاتی روشن در سینه های کسانی است که علم (الهی) یافته اند] و نیز: «قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِیمٌ، أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ» پرسیدم، ایشان فرمود: کسانی که به ایشان دانش داده شده است، امامان هستند و خبر، امامت است(2).

3) علی بن ابراهیم: خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای محمّد! «قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِیمٌ» یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام «أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ، مَا کَانَ لِی مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَی».(3)

4) سپس علی بن ابراهیم از خالد، از حسن بن محبوب، از محمّد بن سنان، از ابو مالک اسدی، از اسماعیل جعفی روایت کرد که وی گفت: در مسجد الحرام نشسته بودم و حضرت امام محمّد باقر علیه السلام نیز در گوشهای نشسته بود، ایشان سربلند کرد و نگاهی به آسمان و نگاهی به کعبه کرد و فرمود: «سُبْحَانَ الَّذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الأَقْصَی الَّذِی بَارَکْنَا حَوْلَهُ»(4) [منزه است آن (خدایی) که بنده اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم سیر داد] و این آیه را سه بار بازگفت، سپس رو سوی من کرد و فرمود: ای عراقی! عراقیان درباره این آیه چه میگویند؟ عرض کردم: میگویند ایشان را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی بیت المقدس سیر داد. حضرت علیه السلام فرمود: چنین که میگویند نیست، بلکه ایشان را شبانگاه از این جا به این جا سیر داد، و با دست خود به آسمان اشاره کرد، سپس فرمود: بین این دو جا، حرم است. چون ایشان به سدره المنتهی رسید، جبرئیل از همراهیاش بازماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! آیا در چنین جایی مرا تنها میگذاری؟ جبرئیل عرض کرد: تو پیش رو که به خدا سوگند! به جایی رسیدهای که هیچ کس از آفریدگان خدا، پیش از تو به آن نرسیده است. این جا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نور پروردگارم را دیدم و سبحه(5) بین من

1- [1] - عنکبوت/ 49.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 203، ح 1.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 213.
4- [4] - اسراء/ 1.

5- [5] - سُبحات الله: جلال و عظمت خداوند، جمع سُبحه، و نیز گفته شده: انوار وجه خداوند. «النهایه، ج 3، ص 332»

و او فاصله انداخته بود. عرض کردم: فدایت شوم! سُبحه چیست؟ حضرت با چهره خود اشاره به زمین و با دست خود اشاره به آسمان کرد و سه بار فرمود: بزرگی پروردگارم، بزرگی پروردگارم. سپس حضرت علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خطاب آمد: ای محمّد! عرض کردم: پروردگارا! گوش به فرمانم. فرمود: آسمانیان بر سر چه چیز مشاجره میکنند؟ عرض کردم: خداوندا! پاک و منزّهی، من دانشی جز آن چه تو به من آموختهای ندارم. پس خداوند متعال دستش- یعنی دست قدرت- را میان سینههایم گذاشت و من خنکی آن را میان شانههایم احساس کردم. از آن پس هر آن چه درباره گذشته و آینده از من پرسید، پاسخش را میدانستم. فرمود: ای محمّد! آسمانیان بر سر چه چیز مشاجره میکنند؟ عرض کردم: پروردگارا! بر سر درجات و کفّارات و حسنات. فرمود: ای محمّد! پیامبریت به پایان رسید و هنگام مرگت فرا رسید، جانشینت کیست؟ عرض کردم: پروردگارا! همه آفریدگانت را آزمودم، در میان آنها هیچ کس را ندیدم که بیش از علی فرمان پذیر من باشد. فرمود: و نیز فرمان پذیر من ای محمّد! عرض کردم: پرودگارا! همه آفریدگانت را آزمودم، در میان آنها هیچ کس را ندیدم که بیش از علی دوستدار من باشد. فرمود: و نیز دوستدار من ای محمّد! پس او را نوید ده که او بیرق هدایت و امام دوستداران من است و نوری است از برای آنان که از من فرمان میبرند و کلمهایست که پرهیزکاران را به آن ملزم کردهام. هر که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر که او را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است. همچنین من ویژگیهایی را به او اختصاص دادهام که به هیچ کس دیگر ندادهام. عرض کردم: پروردگارا! او برادر و همدم و وزیر و وارث من است. فرمود: این امریست که از پیش رقم خورده است. او آزموده شده و مردم به وسیله او آزموده میشوند و همچنین من به او عطا کردهام و عطا کردهام و عطا کردهام. من چهار چیز به او عطا کردهام که گره آنها به دست اوست و او هرگز آنها را فاش نمیکند. سپس خداوند متعال قصّه شیطان را حکایت کرد و فرمود: «إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِکَهِ إِنِّی

خَالِقٌ بَشَرًا مِن طِينٍ»(1). قصّه حضرت آدم علیه السلام و ابلیس در جای خود آورده شد. (2)

5) علی بن ابراهیم، از محمّد بن احمد بن ثابت، از قاسم بن اسماعیل هاشمی، از محمّد بن یسار، از حسین بن مختار، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: اگر خداوند متعال همه آفریدگان را با دست خود میآفرید، آفرینش آدم علیه السلام را با دست خود، حجّت نمیگرفت تا بگوید: «مَا مَنَعَکَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ»، آیا میپنداری خداوند همه چیز را با دست خود بر میانگیزد؟ (3)

6) محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از احول روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره روح آدم علیه السلام در کلام خداوند متعال: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» پرسیدم، ایشان فرمود: این روحی است که آفریده شده و روح عیسی علیه السلام نیز آفریده شده بود. (4) درباره معنی این آیه، پیشتر روایات بسیاری در سوره حجر آمد.

7) ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمّد بن عمران دقّاق، از محمّد بن ابی عبد الله کوفی، از محمّد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن حسن، از بکر، از ابو عبد الله برقی، از عبد الله بن بحر، از ابو ایوب خزّاز، از محمّد بن مسلم روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جل: «يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَکَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ» پرسیدم، ایشان فرمود: دست در زبان عرب به معنای نیرومندی و نعمت است. خداوند متعال فرمود: «وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ»(5) [و داود بنده ما را که دارای امکانات (متعدد) بود به یاد آور] و نیز فرمود: «وَالسَّمَاء بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ»(6) [و آسمان را به قدرت خود برافراشتیم] یعنی با

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 213.
2- [2] - در تفسیر آیه ی 34 از سوره ی بقره.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 214.

4- [4] - کافی، ج 1، ص 103، ح 1.
5- [5] - ص/ 17.
6- [6] - ذاریات/ 47.

نیرومندی، و فرمود: «وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ»(1) [و آنها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است] یعنی ایشان را نیرومند ساخت، و نیز عرب میگوید: فلان کس بر من دستهای بسیاری دارد که به معنای نیکی و احسان است و یا میگوید: او دستی سفید بر من دارد که به معنای نعمت است. (2)

8) و از وی، از محمّد بن محمّد بن عصام کُلَینی، از محمّد بن یعقوب کُلَینی، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن سیف، از محمّد بن عبید روایت شده است که او گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ خطاب به ابلیس: «مَا مَنَعَکَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ» پرسیدم، ایشان فرمود: یعنی با قدرت و نیرومندی خود. (3)

9) ابن بابویه، از عبد الله بن محمّد بن عبد الوهاب، از ابو حسن محمّد بن احمد قَواریری، از ابو الحسن محمّد بن عمار، از اسماعیل بن توبه، از زیاد بن عبد الله بکائی، از سلیمان اعمش، از ابو سعید خُدری، روایت کرده است که وی گفت: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که مردی خدمت ایشان رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! مرا از کلام خداوند عزّ و جلّ، خطاب به ابلیس: «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ» آگاه ساز. ای رسول خدا! چه کسانی برتر از فرشتگان درگاه خدا هستند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و علی و فاطمه و حسن و حسین. ما دو هزار سال پیش از آن که خداوند آدم علیه السلام را بیافریند، در سراپرده عرش، خدا را تسبیح میگفتیم و فرشتگان با تسبیح ما، او را تسبیح میگفتند. چون خداوند عزّ و جلّ آدم علیه السلام را آفرید، به فرشتگان فرمان داد تا به او سجده کنند و تنها به خاطر ما بود که به آنها فرمان داد سجده کنند. آن گاه همه فرشتگان سجده کردند به جز شیطان که از سجده سرباز زد. پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: «يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَکَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ»، یعنی از جمله آن پنج تن که نامهایشان بر سراپرده عرش نوشته شده است؛ ما در (رحمت) خداوندیم که از آن نعمت میدهد و ره

1- [1] - مجادله/ 22.
2- [2] - توحید، ص 153، ح 1.
3- [3] - توحید، ص 153، ح 2.

یافتگان به وسیله ما ره مییابند، پس هر که ما را دوست بدارد، خداوند او را دوست میدارد و در بهشت خود جایش میدهد و هر که ما را دشمن دارد، خداوند او را دشمن میدارد و در دوزخ جایش میدهد و تنها حلال زادگان ما را دوست میدارند.

همچنین این حدیث را ابن بابویه در کتاب بشارات الشیعه، به اسناد خود، از ابو سعید خُدری، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است.

10) و از وی، از علی بن حسن، از ابو محمّد هارون بن موسی، از محمّد بن همّام، از عبد الله بن جعفر حمیری، از عمر بن علی عبدی، از داود بن کثیر رَقّی، از یونس بن ظَبیان روایت شده است که او گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم: ای پسر رسول خدا! نزد مالک و یارانش رفتم و شنیدم یکی از آنان میگفت: خداوند چهرهای همچون همه چهرهها دارد، یکی دیگر از آنان میگفت: او دو دست دارد. آنها در این باره، کلام خداوند متعال: «بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ» را حجّت میگرفتند. یکی دیگر از آنان میگفت: او همچون جوانی سی ساله است. ای پسر رسول خدا! نظر شما چیست؟ ایشان تکیه زده بود، ناگاه راست شد و نشست و فرمود: خدایا! ببخش. سپس فرمود: ای یونس! هر کس بپندارد خداوند چهرهای همچون همه چهرهها دارد، شرک ورزیده است و هر کس بپندارد خداوند اندامی همچون اندام آفریدگان دارد، او به خدا کفر ورزیده است. پس گواهی او را نپذیرید و از حیوانی که او سر بریده، نخورید. خداوند از صفات آفریدگانی که تشبیه کنندگان او را به آنها وصف میکنند، منزّه است. چهره خداوند پیامبران و دوستداران اویند و در کلام خداوند متعال: «خَلَقْتُ بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ» منظور، دست قدرت است. همچون آن جا که فرمود: «وَأَیَّدَکُم بِنَصْرِهِ»(1) [و شما را به یاری خود نیرومند گردانید]، بنابراین هر کس بپندارد خداوند درون چیزی یا روی چیزی است یا از چیزی به چیزی دگرگون میشود یا از چیزی تهی است یا از چیزی پر شده است، او را به صفت آفریدگان وصف کرده، حال آن که خداوند همه چیز را آفریده و با هیچ مقیاسی اندازه گیری نمیشود و به مردم همانند نمیشود و هیچ جایی از او تهی نیست و هیچ جایی از او پر نشده است. در دوریاش نزدیک

1- [1] - انفال/ 26.

است و در نزدیکیاش دور است. او خداوند و پروردگار ماست که هیچ خدایی جز او نیست، پس هر کس خدا را با این صفت بخواند و بخواهد، او در شمار یکتاپرستان است و هر کس او را به غیر این صفت بخواهد، خداوند از او منزّه است و ما از او به دوریم.

به راستی خردمندانی که بر اساس اندیشه عمل کنند، از اندیشه خود، دوستی خداوند را به ارث میبرند و چون دل، دوستی خداوند را به ارث بَرَد، از آن روشن می شود و مهر، شتابان رو به سوی آن میگذارد و چون به جایگاه مهر درآید، از جمله بهرهمندان میشود و چون از جمله بهرهمندان شود، زبان به حکمت میگشاید و چون زبان به حکمت گشود، به تیزهوشی میرسد و چون به جایگاه تیزهوشی درآید، در آن جایگاه، قدرتمندانه عمل میکند و چون قدرتمندانه عمل کند، طبقات هفت گانه را می شناسد و چون به این جایگاه رسد، در مهر و حکمت و بیان غوطه ور میشود و چون به این جایگاه رسد، میل و محبّت خود را در آفریدگارش قرار میدهد و چون چنین کند، در جایگاه بزرگ منزل میگیرد و پروردگارش را در قلب خود دیدار میکند و حکمت را از راهی جز آن چه حکیمان ارث بردهاند و دانش را از راهی جز آن چه دانشوران ارث بردهاند و راستی را از راهی جز آن چه راستگویان ارث بردهاند، به ارث میبرد. همانا حکیمان، حکمت را از راه سکوت و دانشوران، دانش را از راه جستجو و راستگویان، راستی را از راه فروتنی و درازای عبادت به ارث بردهاند، پس هر کس این روشها را پیش گیرد، یا فرود میآید و یا فراز میشود و بیشتر این کسان فرود میآیند و فراز نمیشوند؛ چرا که حقّ خداوند متعال را پاس نمیدارند و به آن چه فرمان اوست، عمل نمیکنند. این صفت کسانی است که خدا را بدان گونه که سزاوار است، نمیشناسند و بدان گونه که سزاوار است، دوست نمیدارند. پس فریب نماز و روزه و روایات و دانشهای آنان را نخورید که آنان خرانی رمیدهاند. ای یونس! اگر در پی دانش راستینی، آن نزد ماست و ما آن را به ارث بردهایم و شرح حکمت و کلام فیصله دهنده به ما داده شده است. عرض کردم: ای پسر رسول خدا! آیا هر کس از اهل بیت باشد، مانند شما از حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه سلام الله علیها ارث میبرد؟ فرمود: تنها امامان دوازده گانه از ایشان ارث میبرند.

عرض کردم: ای پسر رسول خدا! نام ایشان چیست؟ فرمود: نخستین ایشان

علی بن ابی طالب و پس از او حسن و پس از او حسین و پس از او علی بن حسین و پس از او محمّد بن علی، سپس من و پس از من فرزندم موسی و پس از موسی پسرش علی و پس از علی، محمّد و پس از محمّد، علی و پس از علی، حسن و پس از حسن، حجّت میباشد. خداوند ما را برگزید و پاک نمود و چیزهایی به ما داد که به هیچ یک از جهانیان نداده است. عرض کردم: ای پسر رسول خدا! دیروز عبد الله بن سعد نزد شما آمد و همین سؤال را از شما پرسید، امّا شما به او پاسخی برخلاف این دادید. فرمود: ای یونس! هر کسی به اندازهای تحمّل و ظرفیّت دارد و هر زمانی سخن خود را دارد، تو سزاوار آن چه پرسیدی بودی، آن را از کسانی که سزاوار آن نیستند، پنهان دار. والسلام. (1)

«قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ (76) قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّکَ رَجِيمٌ (77)»

[گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده ای و او را از گِل آفریده ای.*فرمود: پس، از آن (مقام) بیرون شو، که تو رانده ای*]

1) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از حسن بن علی بن یقطین، از حسین بن مَیّاح، از پدرش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: شیطان خود را با آدم علیه السلام قیاس کرد و [به خداوند متعال] عرض کرد: «خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ»، امّا اگر جوهری را که خداوند از آن، آدم را آفریده بود، با آتش قیاس میکرد، آن را پرنورتر و درخشنده تر از آتش می یافت. (2)

2) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن عبد الله عقیلی، از عیسی بن عبد الله قرشی روایت شده است که او گفت: ابو حنیفه خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسید، حضرت (علیه السلام) به او فرمود: ای ابوحنیفه! خبردار شدهام که قیاس میکنی؟

1- [1] - کفایه الاثر، ص 255.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 47، ح 18.

عرض کرد: بله. فرمود: قیاس نکن؛ زیرا نخستین کسی که قیاس کرد، شیطان بود. در آن هنگام که عرض کرد: «خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِینٍ» و این گونه میان آتش و گِل قیاس کرد، حال آن که اگر نورانیت آدم را با نورانیت آتش قیاس کرده بود، فضیلت [و تفاوت] بین آن دو نور، و روشنایی یکی را نسبت به دیگری دریافته بود. (1)

3) علی بن ابراهیم، از پدرش، از سعید بن ابی سعید، از اسحاق بن جریر روایت کرده است که وی گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: یاران تو درباره سخن شیطان: «خَلَقْتَنِی مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِینٍ» چه میگویند؟ عرض کردم: فدایت شوم! شیطان این سخن را گفت و خداوند متعال در کتاب خود از آن یاد کرد. حضرت فرمود: شیطان که لعنت خدا بر او باد! دروغ گفت. ای اسحاق! خداوند او را تنها از گِل آفرید. خداوند متعال فرمود: «الَّذِی جَعَلَ لَکُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ»(2) [همو که برایتان در درخت سبزفام، اخگر نهاد که از آن (چون نیازتان افتد) آتش می افروزید]، خداوند او را از آن آتش آفرید و آتش از آن درخت است و اصل درخت از گِل است. (3)

4) ابن بابویه، از محمّد بن احمد شیبانی، از محمّد بن ابی عبد الله کوفی، از سهل بن زیاد، از عبد العظیم بن عبد الله حسنی، از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: معنای «الرَّجِیم» این است که او با لعنت رانده شد و از جایگاههای نیکی دور شد و هیچ مؤمنی از او یاد نکند جز این که او را لعنت گوید. در دانش پیشین خداوند رقم خورده است که چون حضرت قائم علیه السلام قیام کند، هیچ مؤمنی در زمان او نخواهد بود جز این که شیطان را با سنگ رانده باشد، همان گونه که پیش از آن با لعنت رانده شده است. (4)

«قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِی إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ (79)قَالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِینَ (80) إِلَی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ(81)»

«قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِی إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ (79) قَالَ فَإِنَّکَ مِنَ الْمُنظَرِینَ (80) إِلَی یَوْمِ الْوَقْتِ

1- [1] - کافی، ج 1، ص 47، ح 20.

2- [2] - يس/ 80.
3- [3] - تفسير قمى، ج 2، ص 215.
4- [4] - معانى الأخبار، ص 139، ح 1.

الْمَعْلُومِ(81)»

[گفت: پروردگارا! پس مرا تا روزی که برانگیخته می شوند مهلت ده.*فرمود: در حقیقت، تو از مهلت یافتگانی،*تا روز معین معلوم.]

روایت های مربوط به معنای این آیه، پیش تر در سوره حجر آمد.

«قَالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (82) إِلَّا عِبَادَکَ...لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنکَ وَمِمَّن تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (85)»

«قَالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (82) إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (83) قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ (84) لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنکَ وَمِمَّن تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (85)»

[(شیطان) گفت: پس به عزت تو سوگند که همگی را جدا از راه به در می برم،*مگر آن بندگان پاکدل تو را.*فرمود: حق (از من) است و حق را می گویم:* هرآینه جهنم را از تو و از هر کس از آنان که تو را پیروی کند، از همگی شان خواهم انباشت.]

1) علی بن ابراهیم: چون شیطان- که لعنت خدا بر او باد- عرض کرد: «فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلَّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»، خداوند فرمود: «فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ» یعنی تو این کار را میکنی و من حق را میگویم: «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنکَ وَمِمَّن تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ». (1)

«قُلْ مَا أَسْأَلُکُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِينَ (86) إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِّلْعَالَمِينَ (87) وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ (88)»

[بگو: مزدی بر این (رسالت) از شما طلب نمی کنم و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم و به خدا نسبت دهم.*این (قرآن) جز پندی برای جهانیان نیست.*و قطعاً پس از چندی خبر آن را خواهید دانست.*]

1) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، از علی بن عباس، از حسن بن عبد الرحمن، از عاصم بن حُمَید، از ابو حمزه، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «قُلْ مَا أَسْأَلُکُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 215.

وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ، إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» فرمود: او، امير مؤمنان على عليه السلام است. «وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ» به هنگام قيام حضرت قائم عليه السلام.(1)

2) و از وى، از على بن محمّد، از على بن عباس، از على بن حمّاد، از عمرو بن شمر، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر عليه السلام روايت شده است كه ايشان فرمود: دشمنان خدا، همان دوستان شيطان، اهل تكذيب و انكار هستند «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» يعنى به دروغ حرفى از خود بسازم تا از شما چيزى بخواهم كه شايسته داشتنش نيستيد. در آن هنگام منافقان به يكديگر ميگفتند: آيا براى محمّد كافى نبوده كه بيست سال ما را فرو كوبيده، اكنون ميخواهد اهل بيت خود را بر گردن ما سوار كند؟! از اين رو آنها ميگفتند: خداوند اين امر را نازل نكرده، بلكه اين سخن، ساخته خود محمّد است. او ميخواهد اهل بيت خود را بر گردن ما بنشاند، پس چون محمّد به قتل رسيد يا درگذشت، اين جايگاه را به زور از اهل بيتش ميگيريم و ديگر نميگذاريم به آن بازگرداند. خداوند عزّ و جلّ خواست پيامبرش را از آن چه آنان در سينههايشان پنهان ميكردند و در دل ميگذراندند، آگاه سازد، پس در كتاب خود فرمود: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِن يَشَأِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ»(2) [آيا مى گويند: بر خدا دروغى بسته است؟ پس اگر خدا بخواهد بر دلت مهر مى نهد] ، يعنى اگر ميخواستم، وحى را از تو باز ميداشتم تا از برترى اهل بيتت و دوستى ايشان سخنى نگويى.(3)

ان شاء الله دنباله اين حديث در سوره شورى خواهد آمد.

3) على بن ابراهيم، از سعيد بن محمّد، از بكر بن سهل، از عبد الغنى، از موسى بن عبد الرحمن، از ابن جُرَيج، از عطاء، از ابن عباس روايت كرده است كه وى درباره اين كلام خداوند متعال گفت: «قُلْ» اى محمّد! «مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ» يعنى به خاطر آن چه شما را به آن فرا مى خوانم، نمى خواهم مالى به من عطا كنيد «وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ» يعنى اين را از خود در نمى آورم «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ» يعنى

1- [1] - كافى، ج 8، ص 287، ح 432.
2- [2] - شورى/ 24.

3- [3] - کافی، ج 8، ص 379، ح 574.

اندرز «لِّلْعَالَمِينَ» یعنی تمامی آفریدگان «وَلَتَعْلَمُنَّ» ای گروه مشرکان! «نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ» یعنی هنگام مرگ و پس از مرگ در روز قیامت. (1)

4) ابن شهر آشوب، از کتاب ابن رُمَیح، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ، إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ»: او امیر مؤمنان علیه السلام است. (2)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 215.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 97.

ص:830

سوره زمر

اشاره

سوره زمر مکّی است، به جز آیات 52 و 53 و 54 که مدنی میباشد، 75 آیه دارد و پس از سوره سبأ نازل شده است.

ص:831

ص:832

1) ابن بابویه، به اسنادش، از هارون بن خارجه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر که سوره زمر را قرائت کند و آن را به آسانی بر زبان جاری نماید، خداوند سربلندی دنیا و آخرت را به او ارزانی میدارد و او را بدون هیچ ثروت و یا خویشاوندی عزیز میگرداند، به گونهای که هر کس او را ببیند، بزرگش میدارد، و خداوند بدنش را بر آتش دوزخ حرام میکند و در بهشت برایش هزار شهر میسازد که در هر شهر هزار قصر و در هر قصر هزار پری میباشد و افزون بر این، دو چشمه جاری و دو چشمه جوشان از برای او خواهد بود و دو باغ خواهد داشت که از سرسبزی بسیار، سیه گون میزنند و پریانی سیاه چشم در آن ها پرده نشین خیمههایند و دارای شاخسارهای بسیارند و از هر میوه دو گونه دارند.(1)

2) و در خواصّ القرآن: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را قرائت کند، همه پیامبران و راستگویان بر او درود فرستند و برایش طلب آمرزش کنند و هر که آن را بنویسد و به خود بیاویزد و یا در بستر خود بگذارد، کسانی که نزدش آمد و شد میکنند، به نیکی او را میستایند و او را سپاس میگزارند و به سبب مهری که خداوند عزّ و جلّ بر میانگیزد، همیشه سپاسگزار او خواهند بود.

3) و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که آن را بنویسد و به

1- [1] . ثواب الأعمال، ص 141.

خود بیاویزد، کسانی که نزدش آمد و شد میکنند، به نیکی او را میستایند و همیشه و در همه جا او را سپاس میگزارند.

4) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر که آن را بنویسد و به بازو و یا بستر خود بیاویزد، کسانی که نزدش آمد و شد میکنند، به زیبایی او را میستایند و او را سپاس میگزارند و هیچ یک از مردم با او روبرو نمیشوند، مگر آن که او را سپاس گزارند و دوست بدارند و همیشه سپاسگزارش باشند و از نیکیاش سخن گویند و هیچ یک از ایشان، هرگز در نبودش از او بد نگویند.

ص:834

تفسیر سوره زمر

اشاره

بِسمِ اللّهِ الرَّحمنِ الرَّحِیمِ

«تَنزِیلُ الْکِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ (1)...یَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا یَهْدِی مَنْ هُوَ کَاذِبٌ کَفَّارٌ (3)»

«تَنزِیلُ الْکِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ (1) إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ الدِّینَ (2) أَلَا لِلَّهِ الدِّینُ الْخَالِصُ وَالَّذِینَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِیَاء مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونَا إِلَی اللَّهِ زُلْفَی إِنَّ اللَّهَ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ فِی مَا هُمْ فِیهِ یَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا یَهْدِی مَنْ هُوَ کَاذِبٌ کَفَّارٌ (3)»

[نازل شدن (این کتاب) از جانب خدای شکست ناپذیر سنجیده کار است.*ما (این) کتاب را به حق به سوی تو فرود آوردیم، پس خدا را در حالی که اعتقاد (خود) را برای او خالص کننده ای عبادت کن.*آگاه باشید: آیین پاک از آن خداست، و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته اند (به این بهانه که:) ما آنها را جز برای این که ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند، نمی پرستیم، البته خدا میان آنان درباره آن چه که بر سر آن اختلاف دارند، داوری خواهد کرد. در حقیقت، خدا آن کسی را که دروغ پرداز ناسپاس است هدایت نمی کند]

1) علی بن ابراهیم: سپس خداوند پیامبرش را خطاب کرد و فرمود: «إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ الدِّینَ، أَلَا لِلَّهِ الدِّینُ الْخَالِصُ وَالَّذِینَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِیَاء مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِیُقَرِّبُونَا إِلَی اللَّهِ زُلْفَی» و این از جمله آن بیانی است که گفتیم در لفظ، خبر و در معنا، حکایت است؛ از این قرار که قریشیان

گفتند: ما بتها را میپرستیم تا ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند؛ زیرا ما نمی توانیم خداوند را چنان که سزاوار است بپرستیم. از این رو خداوند سخن آنان را در لفظ خبری حکایت کرد، حال آن که معنای این لفظ خبری، حکایتی از سخن آنهاست. سپس خداوند متعال فرمود: «إِنَّ اللَّهَ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ فِی مَا هُمْ فِیهِ یَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا یَهْدِی مَنْ هُوَ کَاذِبٌ کَفَّارٌ».(1)

2) حمیری، از هارون بن مسلم، از مسعده بن زیاد، از جعفر، از پدرش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت همه چیزهایی را که به جای او پرستیده شده است، از جمله خورشید و ماه و دیگر چیزها، میآورد؛ سپس از هر انسانی درباره آن چه که میپرستیده سؤال میکند، آن گاه کسانی که جز او را پرستیدهاند می گویند: پروردگارا! ما آن را میپرستیدیم تا هر چه بیشتر ما را به تو نزدیک گرداند. پس خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان میفرماید: اینان را به همراه آن چه میپرستیدهاند، به سوی دوزخ فراخوانید، به جز کسانی که من ایشان را جدا کردهام؛ چرا که آنها از دوزخ به دور خواهند بود. (2)

3) عیاشی، از زُهری روایت کرده است که وی گفت: مردی خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسید و از ایشان سؤالی پرسید، امّا حضرت علیه السلام پاسخش را نداد. آن مرد به ایشان عرض کرد: اگر تو پسر پدرت باشی، از فرزندان بت پرستان هستی. حضرت علیه السلام به او فرمود: دروغ گفتی؛ خداوند به ابراهیم فرمان داد تا اسماعیل را در مکّه فرود آورد و او چنین کرد، سپس ابراهیم عرض کرد: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِی وَبَنِیَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ»(3) [پروردگارا! این شهر را ایمن گردان و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار.]، بنابراین هیچ یک از فرزندان اسماعیل هیچ گاه بتی را نپرستیدند، امّا عربها بت پرستی کردند. فرزندان اسماعیل گفتند: اینان نزد خدا شفیع ما هستند، و این گونه کفر ورزیدند، امّا

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 216.
2- [2] - قرب الإسناد، ص 41.
3- [3] - ابراهیم/ 35.

بت پرستی نکردند. (1)

«لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَّاصْطَفَى مِمَّا...ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ (6)»

«لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَّاصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاء سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (4) خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِى لِأَجَلٍ مُسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (5) خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنزَلَ لَكُم مِّنْ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِن بَعْدِ خَلْقٍ فِى ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ (6)»

[اگر خدا می خواست برای خود فرزندی بگیرد، قطعاً از (میان) آن چه خلق می کند ،آن چه را می خواست برمی گزید. منزه است او، اوست خدای یگانه قهار.*آسمانها و زمین را به حق آفرید. شب را به روز درمی پیچد، و روز را به شب درمی پیچد و آفتاب و ماه را تسخیر کرد. هر کدام تا مدتی معین روانند. آگاه باش که او همان شکست ناپذیر آمرزنده است.*شما را از نفسی واحد آفرید، سپس جفتش را از آن قرار داد، و برای شما از دامها هشت قسم پدید آورد. شما را در شکمهای مادرانتان آفرینشی پس از آفرینشی (دیگر) در تاریکیهای سه گانه (: مشیمه و رحم و شکم) خلق کرد. این است خدا، پروردگار شما، فرمانروایی (و حکومت مطلق) از آن اوست . خدایی جز او نیست، پس چگونه (و کجا از حق) برگردانیده می شوید؟]

1) علی بن ابراهیم: سپس خداوند متعال به کسانی که: «قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا»(2) [گفتند: (خدای) رحمان فرزندی اختیار کرده است] پاسخ داد و فرمود: «لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَّاصْطَفَى مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاء» تا آن جا که فرمود: «يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ» یعنی این را بر آن و آن را بر این می

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 248، ح 31.
2- [2] - مریم/ 88 و نساء/ 26.

پوشاند، سپس خداوند متعال، آفریدگان را خطاب کرد و فرمود: «خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا» یعنی آدم و همسرش حوّا «وَأَنزَلَ لَكُم» یعنی برایتان آفرید «مِّنْ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ»(1). این آیه را در سوره انعام تفسیر کردیم.

2) عیاشی، از اسماعیل بن جابر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: نوح کشتی را در مدّت یکصد سال ساخت، سپس خداوند متعال به او فرمان داد تا از هشت جفت حیوان حلال گوشتی که آدم علیه السلام از بهشت بیرون آورده بود، از هر نوع دو جفت سوار بر کشتی کند تا رزق فرزندان نوح علیه السلام در زمین از آنها فراهم شود، همان گونه که برای فرزندان آدم علیه السلام فراهم شده بود؛ چرا که زمین و هر چه بر آن بود، به جز آن چه همراه نوح در کشتی بود، غرق میشد. پس نوح علیه السلام از آن هشت جفتی که خداوند فرمود، سوار بر کشتی کرد: «وَأَنزَلَ لَكُم مِّنْ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ»، «مِّنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ»(2) [از گوسفند دو تا و از بز دو] ، «وَمِنَ الإِبْلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ»(3) [و از شتر دو و از گاو دو] ، و از آن جمله، دو جفت گوسفند بود: یک جفت از گوسفندانی که مردم پرورانده بودند و به آنها رسیدگی کرده بودند و یک جفت دیگر که وحشی بودند و در کوهها به سر میبردند و شکار آنها برای مردم حلال بود و دو جفت بز که یک جفت آنها را مردم پرورانده بودند و یک جفت دیگر که از نژاد آهوان وحشی بودند و دو جفت گاو که یک جفت آنها را مردم پرورانده بودند و یک جفت که وحشی بودند، و دو جفت شتر که یک جفت بختی و جفت دیگر تازی بود و نیز تمامی پرندگان وحشی و اهلی با نوح سوار شدند و سپس زمین غرق شد. (4)

3) طبرسی در کتاب احتجاج، از امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان در باب آن چه که تأویلی متفاوت از تنزیل خود دارد، فرمود: «وَأَنزَلَ لَكُم مِّنْ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ» و نیز حق تعالی فرمود: «وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 216.
2- [2] - انعام/ 143.
3- [3] - انعام/ 144.

4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 157، ح 26.

بَأْسٌ شَدِيدٌ»(1) [و آهن را که در آن برای مردم نیرویی سخت (شدید) است پدید آوردیم] ، که منظور از نازل کردن آن، آفریدن آن می باشد. (2)

4) علی بن ابراهیم: «يَخْلُقُكُمْ فِی بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِن بَعْدِ خَلْقٍ فِی ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ»، تاریکیهای سه گانه عبارتند از: شکم و رحم و مشیمه(بچه دان). (3)

5) طبرسی از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: تاریکی شکم و تاریکی رحم و تاریکی مشیمه(بچه دان). (4)

«إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنكُمْ وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ...كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (7)»

«إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنكُمْ وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلَى رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (7)»

[اگر کفر ورزید، خدا از شما سخت بی نیاز است و برای بندگانش کفران را خوش نمی دارد، و اگر سپاس دارید آن را برای شما می پسندد، و هیچ بردارنده ای بار (گناه) دیگری را برنمی دارد، آنگاه بازگشت شما به سوی پروردگارتان است، و شما را به آن چه می کردید خبر خواهد داد، که او به راز دلها داناست.]

1) علی بن ابراهیم: «إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنكُمْ وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ» منظور، کفران نعمت است. (5)

2) احمد بن محمّد بن خالد برقی، از یکی از یارانمان، در حدیثی مرفوع به علی بن ابراهیم روایت کرده است که وی درباره کلام خداوند متعال: «وَلِتُكَبِّرُواْ اللّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»(6) [و خدا را به پاس آن که رهنمونیتان کرده است به بزرگی بستایید و باشد که شکرگزاری کنید] گفت: شکر، شناخت است و درباره کلام خداوند متعال: «وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ» گفت: کفر در

1- [1] - حدید/ 25.
2- [2] - احتجاج، ص 250.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 216.
4- [4] - مجمع البیان، ج 8، ص 387.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 216.
6- [6] - بقره/ 185.

این جا نافرمانی است و شکر، دوستی و شناخت.

درباره معنای این آیه، حدیث امام جعفر صادق علیه السلام در آخر سوره انعام آورده شد. (1)

«وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ...وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ (9)»

«وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِن قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَندَادًا لِّيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ (8) أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاء اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ (9)»

[و چون به انسان آسیبی رسد، پروردگارش را در حالی که به سوی او بازگشت کننده است می خواند؛ سپس چون او را از جانب خود نعمتی عطا کند، آن (مصیبتی) را که در رفع آن پیشتر به درگاه او دعا می کرد، فراموش می نماید و برای خدا همتایانی قرار می دهد تا (خود و دیگران را) از راه او گمراه گرداند. بگو: به کفرت اندکی برخوردار شو که تو از اهل آتشی.* (آیا چنین کسی بهتر است) یا آن کسی که او در طول شب در سجده و قیام اطاعت (خدا) می کند (و) از آخرت می ترسد و رحمت پروردگارش را امید دارد؟ بگو: آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که پند پذیرند.]

1) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از عمّار ساباطی روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ» پرسیدم، ایشان فرمود: این آیه درباره ابو الفَصیل نازل شد. او رسول خدا صلی الله علیه و آله را جادوگر میپنداشت، پس هنگامی که به او آسیبی رسید، یعنی بیمار شد «دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ» یعنی از سخنی که درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته بود، به سوی پروردگار توبه کرد. «ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ» یعنی تندرستی «نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِن قَبْلُ» یعنی توبه خود را به

1- [1] - محاسن، ص 149، ح 65.

درگاه خداوند عزّ و جلّ به خاطر آن که گفته بود رسول خدا صلی الله علیه و آله جادوگر است، فراموش کرد، از این رو خداوند عزّ و جلّ فرمود: «قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ» یعنی از امیر بودنت بر مردم، بدون این که از جانب خداوند عزّ و جلّ و رسولش شایستگی این امر را داشته باشی؛ سپس خداوند عزّ و جلّ ادامه کلام خود را درباره علی علیه السلام پیش گرفت و از حال و برتری او نزد خود خبر داد و فرمود: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ» که محمّد صلی الله علیه و آله رسول خداست «وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» که محمّد صلی الله علیه و آله رسول خداست «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ» گوید: سپس امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ای عَمّار! تأویل این آیه، چنین بود. (1)

2) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حَمّاد بن عیسی، از حَریز، از زُراره روایت شده است که او گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره «آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ» پرسیدم، ایشان فرمود: یعنی نماز شب. عرض کردم: «وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى» [و حوالی روز را باشد که خشنود گردی](2) چه؟ فرمود: یعنی نافله در روز. عرض کردم: «وَإِدْبَارَ النُّجُومِ»(3) [در فرو شدن ستارگان] چه؟ فرمود: دو رکعت پیش از بامداد. عرض کردم: «وَأَدْبَارَ السُّجُودِ»(4) [و به دنبال سجود (به صورت تعقیب و نافله)] چه؟ فرمود: دو رکعت پس از غروب. (5)

3) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبد الله بن مغیره، از عبد المؤمن بن قاسم انصاری، از سعد، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ» فرمود: تنها ما کسانی هستیم که

1- [1] - کافی، ج 8، ص 204، ح 246.
2- [2] - طه/ 130.
3- [3] - طور/ 49.
4- [4] - ق/ 40.
5- [5] - کافی، ج 3، ص 444، ح 11.

میدانند و آنان که نمیدانند، دشمنان ما هستند و شیعیان ما، خردمندان میباشند. (1)

4) و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از نضربن سوید، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ» فرمود: ما کسانی هستیم که میدانند و دشمنان ما کسانی هستند که نمیدانند و شیعیان ما، خردمندان میباشند. (2)

5) و از وی، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از محمّد بن سلیمان، از پدرش روایت شده است که او گفت: نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر به خدمت ایشان رسید، - او حدیث را بیان میکند تا به جایی می رسد که- حضرت فرمود: ای ابا محمّد! خداوند عزّ و جلّ از ما و شیعیان ما و دشمنان ما در آیهای از کتاب خود یاد کرد و فرمود: «هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ»، پس ما کسانی هستیم که میدانند و دشمنان ما کسانی هستند که نمیدانند و شیعیان ما، خردمندان میباشند. (3)

6) و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن خالد، از یکی از یارانمان، در حدیثی مرفوع به رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند چیزی برتر از عقل، قسمت بندگان خود نساخته است. خواب دانا از شب زنده داری نادان، و در منزل ماندن دانا از رهسپار شدن نادان برتر است؛ خداوند هیچ پیامبر و رسولی را برنیانگیخت، مگر وقتی که عقل خود به کمال رسانده باشد، به گونهای که عقل او برتر از تمامی عقلهای امّتش شده باشد. آن چه پیامبر درون خود پنهان دارد، از اجتهاد مجتهدان برتر است و هیچ بندهای نمیتواند واجبات الهی را به جا آورد، جز آن که در آن اندیشیده باشد؛ تمامی عبادت کنندگان در فضیلت عبادتشان به مرتبه دانا نمیرسند و دانایان همان خردمندانند که خداوند متعال درباره آنان فرمود: «وَمَا یَذَّکَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ» [و جز خردمندان،

1- [1] - کافی، ج 1، ص 165، ح 1.

2- [2] - کافی، ج 1، ص 166، ح 2.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 35، ح 6.

کسی پند نمی گیرد].(1)

7) و از وی، از ابو عبد الله اشعری، از یکی از یارانمان، در حدیثی مرفوع، از هشام بن حکم، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام- در حدیثی طولانی روایت شده است که ایشان فرمود- : ای هشام ! سپس حق تعالی به نیکترین گونه از خردمندان یاد کرد و به نیک ترین زیور ایشان را آراست و فرمود: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ».(2)

8) محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ» فرمود: ما کسانی هستیم که میدانیم و دشمنان ما کسانی هستند که نمیدانند و شیعیان ما، خردمندان هستند. (3)

9) و از وی، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از قاسم بن محمّد، از علی، از ابو بصیر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ» فرمود: ما کسانی هستیم که میدانیم و دشمنان ما کسانی هستند که نمیدانند و شیعیان ما، خردمندان میباشند. (4)

10) و از وی، از محمّد بن حسین، از ابو داود مُستَرِقّ، از محمّد بن مروان روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ» پرسیدم، ایشان فرمود: ما کسانی هستیم که میدانیم و دشمنان ما کسانی هستند که نمیدانند و شیعیان ما، خردمندان میباشند. (5)

11) ابن بابویه از پدرش، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از

1- [1] - بقره/ 269 و کافی، ج 1، ص 10، ح 11.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 12، ح 12.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 66، ح 1.
4- [4] - بصائر الدرجات، ص 67، ح 4.
5- [5] - بصائر الدرجات، ص 66، ح 2.

حَریز، از زُراره، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان دربارهِ «آنَاءَ اللَّیْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا یَحْذَرُ الْآخِرَهَ وَیَرْجُو رَحْمَهَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ» پرسیدم، ایشان فرمود: یعنی نماز شب. (1)

12) احمد بن محمّد بن خالد برقی، از پدرش، از کسی که او نام برد، از ابن علی حَسّان عِجلی روایت کرده است که وی گفت: کنار حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم که مردی از ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ» پرسید، ایشان فرمود: ما کسانی هستیم که میدانند و دشمنان ما کسانی هستند که نمیدانند و شیعیان ما، خردمندان میباشند. (2)

13) و از وی، از ابن فضّال، از علی بن عُقبَه بن خالد روایت شده است که او گفت: با معلّی بن خُنَیس به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدیم، ایشان در جایگاه خود حضور نداشت، ناگاه از آن سوی خانه از کنار زنان خود، در حالی که جلباب بر تن نداشت، نزد ما آمد و چون ما را دید، ما را نواخت و فرمود: خوش آمدید. سپس نشست و فرمود: شما همان خردمندان در کتاب خدا هستید. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ». (3)

14) محمّد بن عباس، از علی بن احمد بن حاتم، از حسن بن عبد الواحد، از اسماعیل بن صَبیح، از سُفیان بن ابراهیم، از عبد المؤمن، از سعد بن مجاهد، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ» فرمود: ما کسانی هستیم که میدانند و دشمنان ما کسانی هستند که نمیدانند و شیعیان ما، خردمندان میباشند. (4)

15) و از وی، از عبد الله بن زیدان بن یزید، از محمّد بن ایوب، از جعفر بن عمر، از یوسف بن یعقوب جعفی، از جابر بن یزید، از حضرت امام محمّد باقر علیه

1- [1] - علل الشرائع، ج 2، ص 62، باب 84، ح 8.
2- [2] - محاسن، ص 169، ح 134.
3- [3] - محاسن، ص 169، ح 135.
4- [4] - تأويل الآيات، ج 2، ص 512، ح 3.

السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ» فرمود: ما کسانی هستیم که میدانند و دشمنان ما کسانی هستند که نمیدانند و شیعیان ما، خردمندان می باشند. (1)

16) ابن شهر آشوب، از نیشابوری در روضه الواعظین، از عروه بن زبیر، از یکی از تابعی ها روایت کرده است که وی گفت: از انس بن مالک شنیدم که میگفت: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّیْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا» درباره حضرت علی علیه السلام نازل شد. آن مرد گفت: به هنگام مغرب نزد حضرت علی علیه السلام رفتم و او را دیدم که تا طلوع خورشید نماز میگزارد و قرآن میخواند؛ سپس وضوی خود تازه کرد و به سوی مسجد بیرون رفت و پیشاپیش مردم نماز صبح را به جای آورد؛ سپس به تعقیب و دعا نشست تا این که خورشید طلوع کرد؛ سپس مردم نزدش آمدند و او به قضاوت بین آنان نشست تا هنگامی که برای نماز ظهر برخاست و وضو تازه کرد، آن گاه پیشاپیش یارانش نماز ظهر را به جای آورد؛ سپس به تعقیب و دعا نشست تا این که نماز عصر را پیشاپیش آنان خواند و آن گاه به داوری و فتوادهی بین مردم نشست تا این که خورشید غروب کرد. (2)

17) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «وَجَعَلَ لِلَّهِ أَندَادًا لِّیُضِلَّ عَن سَبِیلِهِ» یعنی شریکها، و کلام خداوند متعال: «قُلْ تَمَتَّعْ بِکُفْرِکَ قَلِیلًا إِنَّکَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ» درباره پسر فلان کس نازل شد و کلام خداوند متعال: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّیْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا یَحْذَرُ الْآخِرَةَ» درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شد، سپس خداوند متعال فرمود: «وَیَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ» ای محمّد! «هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ إِنَّمَا یَتَذَکَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ» یعنی دارندگان عقل. (3)

«قُلْ یَا عِبَادِ الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّکُمْ لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا...إِنَّمَا یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَیْرِ حِسَابٍ (10)»

«قُلْ یَا عِبَادِ الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّکُمْ لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هَذِهِ الدُّنْیَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 512، ح 4.
2- [2] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 124.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 216.

وَاسِعَهٌ إِنَّمَا یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَیْرِ حِسَابٍ (10)»

[بگو: ای بندگان من که ایمان آورده اید! از پروردگارتان پروا بدارید. برای کسانی که در این دنیا خوبی کرده اند، نیکی خواهد بود، و زمین خدا فراخ است. بی تردید، شکیبایان پاداش خود را بی حساب (و) به تمام خواهند یافت.]

1) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، و محمّد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، هر دو، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: چون روز قیامت فرا رسد، گروهی از مردم بر در بهشت میآیند و در میزنند، به آنان گویند: شما کیستید؟ میگویند: ما اهل صبر هستیم. به آنان گویند: بر چه چیز صبر کردید؟ میگویند: ما بر عبادت خدا و دوری از گناهان صبر کردیم. آن گاه خداوند عزّ و جلّ میفرماید: راست میگویند، آنان را به بهشت برید، و این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «إِنَّمَا یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَیْرِ حِسَابٍ». (1)

2) شیخ در امالی: به اسنادی که پیشتر در کلام خداوند متعال: « لِّلَّذِینَ أَحْسَنُواْ الْحُسْنَی وَزِیَادَهٌ» [برای کسانی که کار نیکو کرده اند نیکویی (بهشت) و زیاده (بر آن) است] در سوره یونس، از ابو اسحاق همدانی، از امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام، در نامه ایشان به محمّد بن ابی بکر و مصریان روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند متعال فرمود: «یَا عِبَادِ الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّکُمْ لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هَذِهِ الدُّنْیَا حَسَنَهٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَهٌ إِنَّمَا یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَیْرِ حِسَابٍ»، خداوند در آخرت به حساب آنچه که در دنیا به ایشان ارزانی داشته است، رسیدگی نمی کند. (2)

3) طبرسی، از عیاشی به اسنادش، از عبد الله بن سنان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روزی که نامههای عمل باز میشود و میزانها برپا میشود، برای اهل بلا نه میزانی برپا شود و نه نامه عملی باز شود؛ سپس حضرت صلی الله علیه و آله

1- [1] - کافی، ج 2، ص 60، ح 4.
2- [2] - امالی طوسی، ج 1، ص 25.

این آیه را تلاوت فرمودند: «إِنَّمَا یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَیْرِ حِسَابٍ».(1)

باب معنای دنیا و تعداد اقلیم های آن

1) ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمّد، از محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، به اسناد وی در حدیثی مرفوع روایت کرده است که مردی یهودی خدمت حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام رسید و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! درباره اموری از تو میپرسم، اگر مرا از آنها آگاه سازی، اسلام میآورم. حضرت علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! از هر آن چه در نظر داری بپرس که هیچ کس را آگاهتر از ما اهل بیت نمییابی. آن یهودی سؤالهایی پرسید تا این که عرض کرد: دنیا از چه رو دنیا نام گرفته؟ حضرت علیه السلام فرمود: دنیا از آن رو دنیا نام گرفته که از هر چیز ادنی و پایینتر است و آخرت از آن رو آخرت نام گرفته که پاداش و کیفر در آن است. (2)

2) و از وی، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابو یحیی واسطی، به اسنادش، در حدیثی مرفوع به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: دنیا هفت اقلیم است: یأجوج و مأجوج و روم و چین و زَنج و قوم موسی و اقلیمهای بابِل. (3)

3) و از وی، به اسنادش، در حدیثی، از یزید بن سلام روایت شده است که او گفت: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: مرا از دنیا خبر دِه که چرا دنیا نام گرفته است؟ ایشان فرمود: دنیا، دنیّ و پَست است و پستتر از آخرت آفریده شده است؛ چرا که اگر هم پای آخرت آفریده شده بود، اهالی آن از بین نمیرفتند، هم چنان که اهالی آخرت از بین نمیروند. عرض کردم: مرا از قیامت خبر ده، چرا قیامت نام گرفته؟ فرمود: از آن رو که در آن آفریدگان برای حساب پس دادن قیام میکنند. عرض کردم: مرا خبر ده که آخرت از چه رو آخرت نام گرفته؟ فرمود: از آن رو که آن در آخر افتاد و پس از دنیا میآید، سالهایش وصف

1- [1] - مجمع البیان، ج 8، ص 389.
2- [2] - علل الشرائع، ج 1، ص 11، ح 1.

3- [3] - خصال، ص 357، ح 40.

نمیشود و روزهایش شمرده نمیشود و ساکنانش نمیمیرند. عرض کرد: ای محمّد! راست گفتی. (1)

سند این حدیث در تفسیر کلام خداوند متعال: «وَجَعَلْنَا اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ آیَتَیْنِ» در سوره اِسرا آورده شد. (2)

«فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُم مِّن دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِینَ...ذَلِکَ یُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ یَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ (16)»

«فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُم مِّن دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِینَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِیهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَلَا ذَلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ (15) لَهُم مِّن فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِّنَ النَّارِ وَمِن تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِکَ یُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ یَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ (16)»

[پس هر چه را غیر از او می خواهید، بپرستید (ولی به آنان) بگو: زیانکاران در حقیقت کسانی اند که به خود و کسانشان در روز قیامت زیان رسانده اند؛ آری، این همان خسران آشکار است.*آنها از بالای سرشان چترهایی از آتش خواهند داشت و از زیر پایشان (نیز) طبق هایی (آتشین است)، این (کیفری) است که خدا بندگانش را به آن بیم می دهد. ای بندگان من! از من بترسید.]

1) علی بن ابراهیم، در روایت ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِینَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ» فرمود: فریب دادند خودشان را «وَأَهْلِیهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَلَا ذَلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ». (3)

2) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «لَهُم مِّن فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِّنَ النَّارِ وَمِن تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ»، یعنی طبقهای آتش از بالا و پایینشان آنان را در بر میگیرد. (4)

«وَالَّذِینَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَن یَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا... هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُوْلَئِکَ هُمْ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ (18)»

«وَالَّذِینَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَن یَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَی اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَی فَبَشِّرْ عِبَادِ (17) الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئِکَ الَّذِینَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُوْلَئِکَ هُمْ أُوْلُوا

1- [1] - علل الشرائع، ج 2، ص 180، ح 33.
2- [2] - آیه ی 12.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 219.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 217.

الْأَلْبَابِ (18)»

[و(لی) آنان که خود را از طاغوت به دور می دارند تا مبادا او را بپرستند و به سوی خدا بازگشته اند آنان را مژده باد، پس بشارت ده به آن بندگان من که:*به سخن گوش فرامی دهند و بهترین آن را پیروی می کنند؛ اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان.]

1) طبرسی: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: شما همان ها هستید. (1)

2) محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از حمّاد بن عثمان، از ابو عبیده حذّاء روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره استطاعت و سخن مردم پرسیدم، ایشان این آیه را تلاوت کرد: «وَلاَ یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ* إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ» [و پیوسته در اختلافند، مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده و برای همین آنان را آفریده است](2) و فرمود: ای ابا عبیده! مردم در درستی سخن در اختلافند و همه آنها هلاک میشوند.

عرض کردم: خداوند متعال فرمود: «إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ». فرمود: آنان شیعیان ما هستند و خداوند برای رحمت خود، آنان را آفرید و این همان کلام خداوند متعال است: «وَلِذَلِکَ خَلَقَهُمْ» فرمانبری از امام (سبب) همان رحمتی است که خداوند متعال فرمود: «وَرَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ» [رحمتم همه چیز را فرا گرفته است](3) آن رحمت، دانش امام است که برگرفته از دانش خداست و همه چیز را فراگرفته، آنان شیعیان ما هستند. سپس حضرت علیه السلام فرمود: «فَسَأَکْتُبُهَا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ» [و به زودی آن را مقرّر می دارم برای کسانی که پرهیزکاری می کنند](4) در برابر ولایت و اطاعت از کسی جز امام؛ سپس فرمود: «یَجِدُونَهُ مَکْتُوبًا عِندَهُمْ فِی التَّوْرَاهِ وَالإِنْجِیلِ» [(نام) او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می یابند] پیامبر

1- [1] - مجمع البیان، ج 8، ص 391.
2- [2] - هود/ 118- 119.
3- [3] - اعراف/ 156.

4- [4] - اعراف/ 156.

اکرم صلی الله علیه و آله را و وصیّ او را و قائم آل محمّد را که «یَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ» [آنان را به کار پسندیده فرمان می دهد] هنگامی که قیام می کند «وَیَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنکَرِ» [و از کار ناپسند باز می دارد] و منکر کسی است که برتری امام را نپذیرد و ایشان را انکار کند «وَیُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبَاتِ» [و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال می گرداند] دانش آن را از اهل دانش گرفته است «وَیُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبَآئِثَ» [و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می گرداند] پلیدیها سخن کسی است که سرپیچی می کند «وَیَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ» [و از (دوش) آنان قیدهایشان را برمی دارد] و آن گناهانی است که آنها پیش از شناخت برتری امام انجام داده اند «وَالأَغْلاَلَ الَّتِی کَانَتْ عَلَیْهِمْ» [و بندهایی را که بر ایشان بوده است] و بندها همان سخنانی است که درباره وانهادن برتری امام گفته اند، حال آن که در این باره فرمانی به آنها داده نشده است؛ پس چون برتری امام را بشناسند، امام آن زنجیرها را از دوش آنها بر می دارد و زنجیر همان گناهست. سپس خداوند متعال، سخن به ایشان نسبت داد و فرمود: «فَالَّذِینَ آمَنُواْ بِهِ» [پس کسانی که به او ایمان آوردند] یعنی به امام «وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِیَ أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» [و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند آنان همان رستگارانند](1) یعنی کسانی که از پرستش جِبت و طاغوت دوری گزیدند و جِبت و طاغوت فلان کس و فلان کس و فلان کس هستند، و پرستش، فرمانبری مردم از آنهاست، سپس خداوند متعال فرمود: «وَأَنِیبُوا إِلَی رَبِّکُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ» [به سوی پروردگارتان بازگردید و تسلیم او شوید](2)، سپس ایشان را پاداش داد و فرمود: «لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیاهِ الدُّنْیَا وَفِی الآخِرَهِ» [در زندگی دنیا و در آخرت مژده برای آنان است](3) و امام آنان را به قیام و ظهور حضرت قائم و به کشته شدن دشمنانشان و به نجات یافتن در آخرت و به همراه شدن با محمّد و خاندان راستگوی او در کنار حوض (کوثر) بشارت میدهد. (4)

1- [1] - اعراف/ 157.
2- [2] - زمر/ 54.
3- [3] - یونس/ 64.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 355، ح 83.

3) و از وی، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: هر پرچمی که پیش از قیام قائم علیه السلام برافراشته شود، صاحبش طاغوتی است که به جای خداوند عزّ و جلّ پرستیده می شود. (1)

4) و از وی، از احمد بن مهران، از عبد العظیم حسنی، از علی بن اسباط، از علی بن عقبه، از حکم بن ایمن، از ابو بصیر روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» تا پایان آیه پرسیدم، ایشان فرمود: آنان کسانی هستند که به امر خاندان محمّد صلی الله علیه و آله گردن نهادند و چون حدیث را شنیدند، چیزی بر آن نیافزودند و چیزی از آن نکاستند و آن را همان طور که شنیدند، نقل کردند. (2)

5) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از ابو بصیر روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» پرسیدم، ایشان فرمود: او مردی است که حدیث را میشنود و همان طور که شنیده، آن را باز میگوید و چیزی به آن نمیافزاید و چیزی از آن نمیکاهد. (3)

6) سعد بن عبد الله قمی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمّار، از ابو بصیر، یا از کسی که از ابو بصیر شنیده، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام یا حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» فرمود: آنان کسانی هستند که به امر خاندان محمّد صلی الله علیه و آله گردن نهادند و چون حدیث را شنیدند، آن را همان طور که شنیدند، نقل کردند و چیزی بر آن نیافزودند و چیزی از آن نکاستند. (4)

1- [1] - کافی، ج 8، ص 295، ح 452.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 322، ح 8.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 41، ح 1.

4- [4] - مختصر بصائر الدرجات، ص 77.

7) طبرسی در کتاب احتجاج، از حضرت امام هادی علیه السلام آورده است که ایشان در نامهای به اهالی اهواز فرمود: و هر آیهای از قرآن، مشتبه نیست؛ این آیه حجّتی است بر حکم آیاتی که خداوند به دریافت و پیروی از آنها فرمان داده است و آن حجت، این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «هُوَ الَّذِیَ أَنزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ مِنْهُ آیَاتٌ مُّحْکَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَهِ وَابْتِغَاء تَأْوِیلِهِ» [اوست کسی که این کتاب (قرآن) را بر تو فرو فرستاد. پاره ای از آن آیات محکم (صریح و روشن) است. آنها اساس کتابند و (پاره ای) دیگر متشابهاتند (که تأویل پذیرند)؛ اما کسانی که در دلهایشان انحراف است، برای فتنه جویی و طلب تأویل آن (به دلخواه خود) از متشابه آن پیروی می کنند.](1) و فرمود: «فَبَشِّرْ عِبَادِ، الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئِکَ الَّذِینَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُوْلَئِکَ هُمْ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ».(2)

این نامه، نوشتهای طولانی است که اِن شاء الله در ابتدای سوره مُلک، آن را خواهیم آورد.

«أَفَمَنْ حَقَّ عَلَیْهِ کَلِمَهُ الْعَذَابِ أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِی النَّارِ (19)»

[پس آیا کسی که فرمان عذاب بر او واجب آمده (کجا روی رهایی دارد)؟ آیا تو کسی را که در آتش است می رهانی؟]

1) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، از یکی از یارانش، از آدم بن اسحاق، از عبد الرزاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمّد بن سالم، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود:- وی حدیث را روایت میکند تا به آن جا میرسد که حضرت فرمود- : اعضای بدن بر مؤمن گواهی نمیدهند، بلکه بر کسی گواهی میدهند که فرمان عذاب بر او واجب شده، امّا نامه کردار مؤمن به دست راستش داده میشود. (3)

1- [1] - آل عمران/ 7.
2- [2] - احتجاج، ص 453.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 27، ح 1.

«لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّن فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعْدَ اللَّهِ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ (20)»

[لیکن کسانی که از پروردگارشان پروا داشتند، برای ایشان غرفه هایی است که بالای آنها غرفه هایی (دیگر) بنا شده است؛ نهرها از زیر آن روان است. وعده خداست؛ خدا خلاف وعده نمی کند.]

1) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از محمّد بن اسحاق مدنی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا! ما را از کلام خداوند عزّ و جلّ: «غُرَفٌ مِّن فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ» آگاه ساز، ای رسول خدا! آن غرفه ها با چه چیز ساخته شده است؟ ایشان فرمود: ای علی! خداوند آن غرفهها را برای دوستان خود با دُرّ و یاقوت و زبرجد ساخته، سقف آنها از طلاست و با نقره استوار شده، هر یک هزار در از طلا دارد و بر هر در فرشتهای گمارده شده، در آنها فرشهایی رنگارنگ از حریر و دیبا بر روی هم انداخته شده و همه از مشک و کافور و عنبر پر شده و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ» [و همخوابگانی بالا بلند].(1)

این حدیث، طولانی است که پیشتر در تفسیر کلام خداوند متعال: «يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا» [(یاد کن) روزی را که پرهیزکاران را به سوی (خدای) رحمان گروه گروه محشور می کنیم] در سوره مریم، به تمامی آورده شد. (2)

2) علی بن ابراهیم، در تفسیر این آیه، از پدرش، از حسن بن محبوب، از محمّد بن اسحاق، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: حضرت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره تفسیر این آیه پرسید و عرض کرد: ای رسول خدا! این غرفهها با چه چیزی ساخته شدهاند؟ ایشان فرمود: ای علی! خداوند آن غرفهها را برای دوستانش از دُرّ و یاقوت و زبرجد ساخته، سقف آنها از طلاست و با نقره استوار شده و هر یک هزار در از طلا

1- [1] - واقعه/ 34 و کافی، ج 8، ص 97، ح 69.

2- [2] - آیه ی 85.

دارد و بر هر در فرشتهای گمارده شده، در آنها فرشهایی رنگارنگ از حریر و دیبا بر روی هم انداخته شده و از مشک و عنبر و کافور پر شده و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ» پس چون مؤمن به منزل گاههای خود در بهشت درآید، تاج فرمانروایی و ارجمندی را بر سرش میگذارند و دیباهایی از طلا ونقره و یاقوت و دُرّ- که در دستههای گل به رشته در آمدهاند- میآورند و به زیر تاج بر تن او میکنند و هفتاد دیبای رنگارنگ که از طلا و نقره و مروارید و یاقوت سرخ بافته شده بر او میپوشانند و این همان کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ» [در آن جا با دستبندهایی از طلا و مروارید آراسته می شوند و لباسشان در آن جا از پَرنیان است](1)و چون مؤمن بر تخت خود مینشیند، تختش از شادی به لرزه میافتد.

چون اقامتگاههای دوست خدا در بهشت برپا شود، فرشتهای که بر باغهایش گمارده شده، اجازه میخواهد تا بر او وارد شود و به خاطر دهشهای خداوند، به او شادباش گوید، امّا خادمان و کنیزان او به آن فرشته گویند: بایست، چرا که دوست خدا بر تخت خود تکیه زده و پریِ سیاه چشمی که همسر اوست، میخواهد به نزدش رود، پس صبر کن تا دوست خدا کار خود به پایان رساند؛ در آن گاه پری سیاه چشمی که همسر اوست، از خیمه خود به سوی او بیرون میآید و در حالی که کنیزانش او را در میان گرفتهاند، شورمند گام بر میدارد و هفتاد دیبای بافته با یاقوت و مروارید و زبرجد، رنگین به مشک و عنبر، بر تن کرده و تاجی از کرامت بر سر گذاشته و کفشی از طلای آراسته به یاقوت و مروارید، با بندهایی از یاقوت سرخ، به پا دارد؛ چون به نزدیکی دوست خدا میرسد و او مشتاقانه می خواهد به سویش برخیزد، به او میگوید: ای دوست خدا! امروز روز خستگی و فرسودگی نیست، پس برنخیز، من از برای تو و تو از برای منی. آن گاه آن دو به اندازه پانصد سال از سالهای دنیا هم آغوش میشوند و نه این از او خسته شود و نه او از این؛ در آن دم دوست خدا به گردن آن پری مینگرد و بر آن آویزهای از بندهای یاقوت سرخ میبیند که بر آن نوشته شده: تو ای دوست خدا! معشوق منی

1- [1] - حج/ 23 و فاطر/ 33

و من پری، معشوق توام که جان من به تو و جان تو به من بسته است.

سپس خداوند هزار فرشته میفرستد تا به او به خاطر ورودش به بهشت شادباش گویند و پریان سیاه چشم را به همسریاش درآورند. آنها به نخستین در از باغهای او میرسند و به فرشتهای که بر درهای آن باغها گمارده شده میگویند: برای ما از دوست خدا اجازه ورود بگیر که خداوند ما را برای شادباش گویی فرستاده است. آن فرشته میگوید: بگذارید به دربان بگویم تا دوست خدا را از آمدن شما آگاه سازد. آن فرشته به نزد دربان میرود، حال آن که بین آن دو، سه باغ راه است. او به نخستین در میرسد و به دربان میگوید: هزار فرشته بر در ورودی ایستادهاند، پروردگار جهانیان آنان را فرستاده تا به دوست خدا شادباش گویند و از من میخواهند تا برایشان اجازه ورود گیرم. دربان می گوید: این بر من بسی دشوار است که چون دوست خدا با همسرش به سر میبرد، از او برای کسی اجازه ورود گیرم. بین دربان و دوست خدا دو باغ راه است، پس دربان به نزد سرایدار میرود و به او میگوید: هزار فرشته بر در ورودی ایستادهاند، پروردگار جهانیان آنان را فرستاده تا به دوستش شادباش گویند، برای آنان اجازه ورود گیر. سرایدار به نزد خادمان میرود و به آنها میگوید: فرستادگان خداوند جبّار بر در ورودی ایستادهاند، آنان هزار فرشتهاند و از سوی خداوند آمدهاند تا به دوستش شادباش گویند، پس او را از آمدن آنان آگاه کن. خادمان او را از این امر آگاه می کنند و او به فرشتگان اجازه ورود میدهد. آنان بر دوست خدا وارد میشوند، حال آن که او در غرفه هزار درش نشسته و بر هر یک از آن هزار در، فرشتهای گمارده شده است. چون به آن فرشتگان اجازه ورود بر دوست خدا داده میشود، هر یک از آن فرشتگان که بر درها گمارده شدهاند، دری را باز میکند و هر یک از آن فرشتگان (که برای شادباش آمدهاند) از دری از درهای غرفه وارد میشود و به دوست خدا پیغام خداوند جبّار را میرسانند، و این کلام خداوند متعال است که فرمود «وَالمَلاَئِکَهُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِم مِّن کُلِّ بَابٍ» [و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی آیند](1) یعنی درهای غرفه «سَلَامٌ عَلَیْکُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ» [(و به آنان می گویند:) درود بر شما به (پاداش) آن چه صبر کردید. راستی چه نیکوست

1- [1] - رعد/ 23.

فرجام آن سرای](1) و نیز فرمود: «وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا» [و چون بدانجا نگری (سرزمینی از) نعمت و کشوری پهناور می بینی](2) یعنی به سوی دوست خدا و به سوی دهشها و آسودگی و کشور شکوهمندی که در آن به سر میبرد، و فرشتگانی که از سوی خداوند جبار فرستاده شدهاند، از او اجازه ورود میگیرند و تا به آنان اجازه نداده، وارد نمیشوند، آن است کشور شکوهمند و نهرها از زیرش روانند.(3)

روایت محمّد بن یعقوب، افزون بر این است که پیشتر در سوره مریم به تمامی آمد و پیش از این نیز به آن اشاره کردیم.

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاء مَاء فَسَلَكَهُ...إِنَّ فِی ذَلِکَ لَذِکْرَی لِأُوْلِی الْأَلْبَابِ (21)»

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاء مَاء فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِی الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِی ذَلِکَ لَذِكْرَی لِأُوْلِی الْأَلْبَابِ (21)»

[مگر ندیده ای که خدا از آسمان، آبی فرود آورد پس آن را به چشمه هایی که در (طبقات زیرین) زمین است راه داد، آنگاه به وسیله آن کشتزاری را که رنگهای آن گوناگون است بیرون می آورد، سپس خشک می گردد، آنگاه آن را زرد می بینی، سپس خاشاکش می گرداند. قطعاً در این (دگرگونیها) برای صاحبان خرد عبرتی است.]

1) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاء مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِی الْأَرْضِ» فرمود: ینابیع، چشمهها و چاههایی است از آن چه که خداوند از آسمان نازل فرمود و در زمین جای داد، «ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ» آن کشته ها تا این که زرد میشوند، «ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا» و هنگامی

1- [1] - رعد/ 24.
2- [2] - انسان/ 20.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 216.

که خشک و متلاشی میگردند، همچون کاهی در هم کوبیده می شوند. (1)

«أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ...مِّن ذِكْرِ اللَّهِ أُوْلَئِکَ فِی ضَلَالٍ مُبِينٍ (22)»

«أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ أُوْلَئِکَ فِی ضَلَالٍ مُبِينٍ (22)»

[پس آیا کسی که خدا سینه اش را برای (پذیرش) اسلام گشاده و (در نتیجه) برخوردار از نوری از جانب پروردگارش می باشد (همانند فرد تاریکدل است)؟ پس وای بر آنان که از سخت دلی یاد خدا نمی کنند؛ اینانند که در گمراهی آشکارند.]

1) علی بن ابراهیم: این آیه درباره امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام نازل شد. (2)

2) ابن شهر آشوب، از واحدی در اسباب النزول و الوسیط، از عطاء روایت کرده است که وی درباره کلام خداوند متعال: «أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ» گوید: درباره حضرت علی علیه السلام و حمزه نازل شد و «فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم» درباره ابو جهل و فرزندانشان نازل شد. (3)

3) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سَکونی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند عزّ و جلّ به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود: ای موسی! از زیادی مال خوشحال نشو و در هیچ حالی یاد مرا وا مگذار؛ چرا که زیادی مال سبب فراموشی گناهان میشود و واگذاشتن یاد من سبب سخت شدن دلها میگردد. (4)

4) علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از عبد الله بن قاسم، از ابو خالد قَمّاط، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: سختی و نرمی انسان از دل است و این همان کلام خداوند متعال

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 219.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 219.
3- [3] - مناقب، ج 3، ص 80.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 360، ح 7.

است که فرمود: «فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَهِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ».(1)

«اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِىَ...وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (23)»

«اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِىَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِى بِهِ مَنْ يَشَاء وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (23)»

[خدا زیباترین سخن را (به صورت) کتابی متشابه، متضمّن وعده و وعید، نازل کرده است. آنان که از پروردگارشان می هراسند، پوست بدنشان از آن به لرزه می افتد، سپس پوستشان و دلشان به یاد خدا نرم می گردد. این است هدایت خدا، هر که را بخواهد، به آن راه نماید و هر که را خدا گمراه کند، او را راهبری نیست]

1) علی بن ابراهیم: این آیه از محکمات است.

2) محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از یعقوب ابن اسحاق ضَبّی، از ابو عمران ارمنی، از عبد الله بن حکم، از جابر روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام محمّد باقر علیه السلام عرض کردم: گروهی از مردم هرگاه اندکی از قرآن را به یاد آورند یا برایشان از آن سخنی گفته شود، تنی از ایشان چنان مدهوش میشود که پندارند اگر دست و پایش قطع شود، هیچ آن را احساس نمیکند. ایشان فرمود: پاک و منزّه است خدا! این کار از جانب شیطان است، آنان (در قرآن) چنین وصف نشدهاند، بلکه به نرم دلی و دلسوزی و اشک و بیم وصف شدهاند.(2)

و نیز همانند این حدیث، از وی، از ابو اشعری، از محمّد بن حَسّان، از ابو عِمران ارمنی، از عبد الله حکم، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است.

«كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَتَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ...قُرآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِى عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (28)»

«كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَتَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (25) فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 219.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 451، ح 1.

الْخِزْیَ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَهِ أَکْبَرُ لَوْ کَانُوا یَعْلَمُونَ (26) وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِی هَذَا الْقُرْآنِ مِن کُلِّ مَثَلٍ لَّعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ (27) قُرآنًا عَرَبِیًّا غَیْرَ ذِی عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ (28)»

[کسانی (هم) که پیش از آنان بودند به تکذیب پرداختند، و از آن جا که حدس نمی زدند، عذاب برایشان آمد.*پس خدا در زندگی دنیا رسوایی را به آنان چشانید، و اگر می دانستند، قطعاً عذاب آخرت بزرگتر است.*و در این قرآن از هر گونه مَثَلی برای مردم آوردیم، باشد که آنان پندگیرند.*قرآنی عربی، بی هیچ کژی؛ باشد که آنان راه تقوا پویند.]

1) علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال: « کَذَّبَ الَّذِینَ - تا آن جا که فرمود- لَّعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ» گفت: این آیات از محکمات است.

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِیهِ شُرَکَاء...هَلْ یَسْتَوِیَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لَا یَعْلَمُونَ (29)»

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِیهِ شُرَکَاء مُتَشَاکِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ یَسْتَوِیَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لَا یَعْلَمُونَ (29)»

[خدا مَثَلی زده است: مردی است که چند خواجه ناسازگار در (مالکیت) او شرکت دارند (و هر یک او را به کاری می گمارند) و مردی است که تنها فرمانبر یک مرد است. آیا این دو در مَثَل یکسانند؟ سپاس خدای را. (نه،) بلکه بیشترشان نمی دانند.]

1) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابو خالد کابلی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِیهِ شُرَکَاء مُتَشَاکِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ یَسْتَوِیَانِ مَثَلًا»، و امّا کسی که چند تن در او شریکند و بر سر او اختلاف دارند، او فلان کس، نخستین آنهاست؛ پراکندگان، بر ولایت او هم رأی میشوند، حال آن که در این کار یکدیگر را لعنت میکنند و از هم بیزاری میجویند و امّا مردی که تنها فرمانبر یک مرد است، او کسی است که در حقیقت نخستین است و نیز شیعیان او چنین کسانی هستند. سپس حضرت علیه السلام فرمود: یهودیان پس از موسی علیه السلام به هفتاد و یک فرقه تقسیم

شدند که از آنها یک فرقه در بهشت و هفتاد فرقه در دوزخ جای دارند و نیز نصرانیها پس از عیسی علیه السلام به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که از آنها یک فرقه در بهشت و هفتاد و یک فرقه در دوزخ جای دارند و نیز این امّت پس از پیامبرشان صلی الله علیه و آله، به هفتاد و سه فرقه تقسیم شدند که از آنها هفتاد و دو فرقه در دوزخ و یک فرقه در بهشت جای دارند. از این هفتاد و سه فرقه، سیزده فرقه ولایت و دوستی ما را به خود نسبت میدهند، حال آن که از آنها دوازده فرقه در دوزخ و یک فرقه در بهشت جای دارند و شصت فرقه از مردمان دیگر نیز در دوزخ جای دارند. (1)

2) ابن بابویه، از محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از عبد العزیز بن یحیی جلودی، از مغیره بن محمّد، از رجاء بن سلمه، از عمرو بن شمر، از جابر جُعفی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام، از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان در خطبهای که در آن از نامهای خود در قرآن یاد میکند فرمود: من فرمانبر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم، خداوند عزّ و جلّ میفرماید: «وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ».(2)

3) محمّد بن عباس، از عبد العزیز بن یحیی، از عمرو بن محمّد بن ترکی، از محمّد بن فضل، از محمّد بن شعیب، از قیس بن ربیع، از منذر ثوری، از محمّد بن حنفیه، از پدرش علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ» فرمود: من آن مرد فرمانبر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. (3)

4) و از وی، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضّال، از ابن بُکَیر، از حُمران، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: در کلام خداوند عزّ و جلّ: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَاء مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا» او علی علیه السلام است «لِّرَجُلٍ» او پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و «شُرَكَاء مُتَشَاكِسُونَ» یعنی کسانی که اختلاف دارند،

1- [1] - کافی، ج 8، ص 224، ح 283.
2- [2] - معانی الأخبار، ص 60، ح 9.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 514، ح 10.

حال آن که یاران علی علیه السلام بر ولایت او هم رأی میباشند. (1)

5) و از وی، از عبد العزیز بن یحیی، از محمّد بن عبد الرحمن بن سلّام، از احمد بن عبد الله بن عیسی بن مَصقَلَه قُمی، از بُکَیر بن فضل، از ابو خالد کابلی روایت شده است که او گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ» پرسیدم، ایشان فرمود: مردی که تنها فرمانبر یک مرد است، علی علیه السلام و شیعیان او میباشند. (2)

6) ابن شهر آشوب و طبرسی، از عیاشی، به اسناد از ابو خالد، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کردهاند که ایشان فرمود: مرد فرمانبر در حقیقت علی علیه السلام و شیعیان او میباشند. (3)

7) حسن بن زید، از پدرانش: و مردی که تنها فرمانبر یک مرد است، مثل ما اهل بیت است. (4)

8) طبرسی، از حاکم ابو القاسم حَسکانی، به اسناد، از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: من آن مرد فرمانبر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. (5)

9) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَاء مُتَشَاكِسُونَ»، مثالی است که خداوند درباره امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام و شریکانش که به او ستم ورزیدند و حقّش را غصب کردند، زده است و کلام خداوند متعال: «مُتَشَاكِسُونَ» یعنی کینه توزان نسبت به یکدیگر و کلام حق تعالی: «وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ» امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام است که فرمانبر رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشد، سپس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».(6)

1- [1] - تأویل الآیات ، ج 2، ص 515، ح 11.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 515، ح 12.
3- [3] - مناقب، ج 3، ص 104 و مجمع البیان، ج 8، ص 398.
4- [4] - مناقب، ج 3، ص 104.

5- [5] - مجمع البيان، ج 8، ص 398.
6- [6] - تفسير قمى، ج 2، ص 219.

«إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُم مَّیِّتُونَ (30) ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عِندَ رَبِّکُمْ تَخْتَصِمُونَ (31) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن کَذَبَ عَلَی اللَّهِ وَکَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءهُ أَلَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْوًی لِّلْکَافِرِینَ (32) وَالَّذِی جَاء بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُوْلَئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (33)»

[قطعاً تو خواهی مُرد، و آنان (نیز) خواهند مُرد.*سپس شما روز قیامت پیش پروردگارتان مجادله خواهید کرد.*پس کیست ستمگرتر از آن کس که بر خدا دروغ بست، و (سخن) راست را چون به سوی او آمد، دروغ پنداشت؟ آیا جای کافران در جهنم نیست؟*و آن کس که راستی آورد و آن را باور نمود؛ آنانند که خود پرهیزکارانند]

1) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضاله بن یعقوب، از ابو مَغرا، از یعقوب احمر روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدیم تا به ایشان به خاطر درگذشت اسماعیل تسلیت گوییم. ایشان برای او از خداوند رحمت طلبید و سپس فرمود: خداوند عزّ و جلّ، خود به پیامبرش صلی الله علیه و آله خبر از مرگ داد و فرمود: «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُم مَّیِّتُونَ» و نیز فرمود: «کُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَهُ الْمَوْتِ» [هر جانداری چشنده (طعم) مرگ است](1) سپس حضرت علیه السلام شروع به بیان حدیثی کرد و فرمود: زمینیان همه میمیرند آن چنان که هیچ کس به جا نمیماند؛ سپس آسمانیان همه میمیرند آن چنان که هیچ کس به جا نمیماند به جز فرشته مرگ و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل علیه السلام. آن گاه فرشته مرگ علیه السلام میآید و در برابر خداوند عزّ و جلّ میایستد. خداوند به او میفرماید: چه کسی به جا ماند؟ - حال آن که خود بهتر می داند- او عرض میکند: پروردگارا! هیچ کس به جا نماند جز فرشته مرگ و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل. خداوند میفرماید: به جبرئیل و میکائیل بگو: بمیرید. در آن هنگام فرشتگان عرض میکنند: پروردگارا! آن دو، رسول و امین تو هستند. خداوند می فرماید: من بر هر نفسی که روح در آن است، حکم مرگ دادهام. سپس فرشته مرگ میآید و در برابر

1- [1] - آل عمران/ 185.

خداوند عزّ و جلّ میایستد، خداوند به او میفرماید: چه کسی به جا ماند؟- حال آن که خود بهتر می داند- او عرض میکند: پروردگارا! هیچ کس به جا نماند جز فرشته مرگ و حاملان عرش. خداوند می فرماید: به حاملان عرش بگو: بمیرید. سپس فرشته مرگ، افسرده و غمگین و سر به زیر میآید، خداوند به او میفرماید: چه کسی به جا ماند؟ او عرض میکند: پرودگارا! هیچ کس به جا نماند جز فرشته مرگ. خداوند میفرماید: بمیر ای فرشته مرگ! پس او میمیرد، آن گاه خداوند زمین را با دست راست خود و آسمان را با دست راست خود میگیرد و میفرماید: کجایند آنان که ادّعا میکردند با من شریکند؟ کجایند آنان که با من دیگری را به خدایی میگرفتند؟(1)

2) ابن بابویه، به اسنادش، روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چون این آیه نازل شد: «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُم مَّیِّتُونَ»، عرض کردم: پروردگارا! آیا تمامی آفریدگان میمیرند و پیامبران به جا میمانند؟ آن گاه نازل شد: «کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَیْنَا تُرْجَعُونَ» [هر نفسی چشنده مرگ است، آنگاه به سوی ما بازگردانیده خواهید شد].(2)

3) علی بن ابراهیم: سپس خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله را دلداری داد و فرمود: «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُم مَّیِّتُونَ، ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ عِندَ رَبِّکُمْ تَخْتَصِمُونَ» یعنی امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام و کسانی که حقّش را غصب کردند؛ سپس خداوند متعال از دشمنان خاندان محمّد صلی الله علیه و آله یاد کرد و نیز از کسانی که بر خدا و بر رسولش دروغ بستند و چیزی را ادّعا کردند که بر آن نبودند و فرمود: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن کَذَبَ عَلَی اللَّهِ وَکَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءهُ» یعنی به حقیقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ولایت امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام آورد. (3)

4) و از طریق مخالفان، از ابن مردویه، به اسنادی مرفوع به حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: کسی که سخن راست را دروغ

1- [1] - کافی، ج 3، ص 256، ح 25.
2- [2] - عنکبوت/ 57 و عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 35، ح 51.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 219 و تأویل الآیات، ج 2، ص 516، ح 14.

پنداشت، همان کسی است که سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را درباره علی علیه السلام نپذیرفت. (1)

5) علی بن ابراهیم: سپس خداوند متعال از رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام یاد کرد و فرمود: «وَالَّذِی جَاء بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ» یعنی امیر مؤمنان علیه السلام «أُوْلَئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ». (2)

6) شیخ در امالی، از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن کَذَبَ عَلَی اللَّهِ وَکَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءهُ» فرمود: سخن راست، ولایت ما اهل بیت است. (3)

7) محمّد بن عباس، از احمد بن ادریس، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از اسماعیل بن همّام، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «وَالَّذِی جَاء بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ» فرمود: کسی که سخن راست را آورد، رسول خدا صلی الله علیه و آله است و حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام آن را باور نمود. (4)

8) ابن شهر آشوب، از عالمان اهل بیت، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام، و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، و حضرت امام رضا علیه السلام، و زید بن علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «وَالَّذِی جَاء بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُوْلَئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» فرمودند: او علی علیه السلام است. (5)

9) و از وی، از حذیفه، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خبری روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند متعال پنج امر را بر مردمان واجب نموده و آنها چهار امر را گرفتند و یک امر را واگذاشتند. از ایشان درباره آن امور پرسیدند، فرمود: نماز و زکات و حج و روزه. عرض شد: آن امری که واگذاشتند چیست؟ فرمود: ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام. عرض کردند: آیا این امر از سوی خداوند متعال واجب شده؟ فرمود: بله، خداوند متعال فرمود: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَی عَلَی

1- [1] - کشف الغمّه، ج 1، ص 317، از ابن مردویه.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 219.
3- [3] - امالی طوسی، ج 1، ص 374.
4- [4] - تأویل الآیات، ج 2، ص 517، ح 18.
5- [5] - مناقب، ج 3، ص 92.

اللّهِ كَذِبًا» [پس كيست ستمكارتر از آنكس كه بر خدا دروغ بندد؟].(1)

10) ابن فارسى در روضه الواعظين: ابن عباس گفت: كسى كه سخن راست را آورد، حضرت محمّد صلى الله عليه و آله است و حضرت على بن ابى طالب عليه السلام آن را باور نمود. (2)

11) طبرسى: از مجاهد روايت كرده است كه وى گفت: كسى كه سخن راست را آورد، حضرت محمّد صلى الله عليه و آله است و حضرت على بن ابى طالب عليه السلام آن را باور نمود و اين حديث را ضحّاك، از ابن عباس روايت كرده است كه وى گفت: آن از امامان هدايت از خاندان محمّد صلى الله عليه و آله روايت شده است. (3)

12) و از طريق مخالفان: ابن مغازلى شافعى در مناقب، در حديثى مرفوع به مجاهد روايت شده است كه وى درباره كلام خداوند متعال: «وَالَّذِى جَاء بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ» گفت: آن را حضرت محمّد صلى الله عليه و آله آورد و حضرت على بن ابى طالب عليه السلام آن را باور نمود.(4) و همانند آن در كتاب حبرى در حديثى مرفوع به ابن عباس و نيز در حليه الاولياء، كتاب ابو نُعَيم محدّث روايت شده است.

«أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِن دُونِهِ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (36)»

[آيا خدا كفايت كننده بنده اش نيست؟ و (كافران) تو را از آنها كه غير اويند مى ترسانند و هر كه را خدا گمراه گرداند برايش راهبرى نيست]

1) على بن ابراهيم درباره كلام خداوند متعال: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِن دُونِهِ» گفت: يعنى به تو ميگويند: اى محمّد! از ما درباره امر على درگذر و تو را از آن ميترسانند كه مبادا آنان به زمره كافران بپيوندند. (5)

1- [1] - انعام/ 144 و اعراف/ 37 و مناقب، ج 3، ص 199.
2- [2] - روضه الواعظين، 104، و شواهد التنزيل، ج 2، ص 122، ح 813.
3- [3] - مجمع البيان، ج 8، ص 400 و شواهد التنزيل، ج 2، ص 121، ح 811.

4- [4] - مناقب، ص 269، ح 317.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 220.

«وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَیْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِیَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ کَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِی بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِکَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ عَلَیْهِ یَتَوَکَّلُ الْمُتَوَکِّلُونَ (38)»

[و اگر از آنها بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را خلق کرده؟ قطعاً خواهند گفت: خدا. بگو: (هان) چه تصور می کنید، اگر خدا بخواهد صدمه ای به من برساند،آیا آنچه را به جای خدا می خوانید، می توانند صدمه او را برطرف کنند؟ یا اگر او رحمتی برای من اراده کند آیا آنها می توانند رحمتش را بازدارند؟ بگو: خدا مرا بس است. اهل توکل تنها بر او توکل می کنند.]

1) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «حُنَفَاء لِلَّهِ غَیْرَ مُشْرِکِینَ بِهِ» [در حالی که گروندگان خالص به خدا باشید نه شریک گیرندگان (برای) او] (1) پرسیدم، ایشان فرمود: حنیفیّت (باور به دین راستین) از سرشتی است که خداوند، مردم را بر آن سرشته است و آفرینش خدا هیچ دگرگونی ندارد، خداوند آنان را بر شناخت خود سرشت. زراره میگوید: و نیز از ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِن بَنِی آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَی أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُواْ بَلَی» [و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذرّیّه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا] (2) پرسیدم، حضرت فرمود: خداوند از پشت آدم علیه السلام نژادش را تا روز قیامت بیرون آورد و آنان همچون مورچگان بیرون آمدند، آن گاه خود را به آنان شناساند و نشان داد؛ اگر این گونه نبود هیچ کس پروردگارش را نمیشناخت. سپس حضرت علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر نوزادی بر سرشت و فطرت زاده میشود، یعنی شناخت این که خداوند عزّ و جلّ آفریدگار اوست. همچنین است کلام خداوند متعال که فرمود: «وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ

1- [1] - حج/ 31.
2- [2] - اعراف/ 172.

اللَّهُ».(1)

«اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِی لَمْ تَمُتْ...إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ (42)»

«اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنفُسَ حِینَ مَوْتِهَا وَالَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنَامِهَا فَیُمْسِکُ الَّتِی قَضَی عَلَیْهَا الْمَوْتَ وَیُرْسِلُ الْأُخْرَی إِلَی أَجَلٍ مُسَمًّی إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَاتٍ لِّقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ (42)»

[خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می ستاند، و (نیز) روحی را که در (موقع) خوابش نمرده است (قبض می کند)؛ پس آن (نفسی) را که مرگ را بر او واجب کرده نگاه می دارد، و آن دیگر (نفسها) را تا هنگامی معین (به سوی زندگی دنیا) بازپس می فرستد. قطعاً در این (امر) برای مردمی که می اندیشند نشانه هایی (از قدرت خدا) ست.]

1) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابو هاشم داود بن قاسم جعفری، از حضرت امام جواد علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: روزی امیر مؤمنان، علی علیه السلام در مسجد نشسته بود و امام حسن علیه السلام نزد ایشان بود و حضرت علی علیه السلام بر دست سلمان تکیه زده بود، در آن دم مردی خوش لباس وارد شد و بر امیر مؤمنان علیه السلام سلام کرد و حضرت علی علیه السلام همچون سلام او پاسخش داد. او عرض کرد: ای امیر مؤمنان! از تو سه سؤال می پرسم، اگر مرا از آنها آگاه کنی، خواهم دانست که این قوم درباره تو به خطا رفتهاند و از دین خود خارج شدهاند و با این کار در دنیا از جمله بیایمانها شدهاند و در آخرت هیچ بهرهای نخواهند داشت، اگر جز این باشی، خواهم دانست که تو با آنها برابر هستی.

امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: از آن چه در نظر داری بپرس. عرض کرد: مرا آگاه ساز که چون مرد میخوابد، روحش به کجا میرود؟ و مرد چگونه به یاد میآورد و از یاد میبرد؟ و مرد چگونه به عموها و داییهایش همانند میشود؟ آن گاه امیر مؤمنان علیه السلام رو به امام حسن علیه السلام کرد و فرمود: ای ابا محمّد! پاسخش را بده. حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: امّا آن چه که پرسیدی مرد چون میخوابد روحش به کجا می رود؟ در آن هنگام روح به باد و

1- [1] - کافی، ج 2، ص 10، ح 4.

باد به هوا میپیوندد، تا زمانی که صاحبش به حرکت افتد. اگر خداوند اجازه بازگشت روح به او را دهد، آن روح، آن باد را و آن باد، آن هوا را میکشد و این گونه روح در بدن صاحب خود جای میگیرد و اگر خداوند به آن روح اجازه بازگشت به صاحبش را ندهد، هوا، باد را و باد، روح را میکشد و این گونه روح تا روز رستاخیز به صاحبش باز نمیگردد. (1)

این حدیث از احادیث مشهور بوده و از آن چه که آمد، بیشتر است. ابن بابویه و شیخ و محمّد بن ابراهیم نعمانی نیز آن را روایت کرده اند. (2)

2) طبرسی، از عیاشی به اسنادش، از حسن بن محبوب، از عمرو ابن ثابت، از پدرش، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر کس بخوابد، نفس او به سوی آسمان عروج میکند و روح او در بدنش به جای میماند. میان نفس و روح رابطی چون اشعه خورشید است، اگر خداوند فرمان قبض روح دهد، روح، نفس را اجابت میگوید و اگر خداوند اجازه بازگشت روح را دهد، نفس، روح را اجابت میگوید و این همان کلام خداوند متعال است که فرمود: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»، هر چه را نفس در ملکوت آسمانها میبیند، از خوابهایی است که تعبیر دارد و آن چه را میان آسمان و زمین میبیند، از خوابهای پرداخته شیطان است و هیچ تعبیری ندارد. (3)

«أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ شُفَعَاء قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ (43)»

[آیا غیر از خدا شفاعتگرانی برای خود گرفته اند؟ بگو: آیا هر چند اختیار چیزی را نداشته باشند و نیندیشند؟]

1) علی بن ابراهیم: یعنی بتها را، تا برایشان در روز قیامت شفاعت کنند، آنها گفتند: فلان کس و فلان کس برای ما نزد خداوند در روز قیامت شفاعت می کنند. (4)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 220.
2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، 313/1 و کتاب الغیبه شیخ طوسی، ص 154، ح 114 و کتاب الغیبه نعمانی، 58/2
3- [3] - مجمع البیان، ج 8، ص 404.

4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 220.

«قُل لِّلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (44)»

[بگو: شفاعت، یکسره از آن خداست. فرمانروایی آسمانها و زمین خاصّ اوست؛ سپس به سوی او باز گردانیده می شوید.]

1) علی بن ابراهیم: هیچ کس شفاعتی نمیکند، مگر به خواست خداوند متعال. (1)

«وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (45)»

[و چون خدا به تنهایی یاد شود، دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، منزجر می گردد، و چون کسانی غیر از او یاد شوند، بناگاه آنان شادمانی می کنند.]

1) علی بن ابراهیم: این آیه درباره فلان کس و فلان کس و فلان کس نازل شد. (2)

2) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از زراره، از ابو خطّاب روایت کرده است که وی با حالی بسیار خوب گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» پرسیدم، ایشان فرمود: هنگامی که با فرمانبری از مردی از خاندان محمّد صلی الله علیه و آله، خداوند به یگانگی یاد شود- همان کسی که خداوند به فرمان بردن از او امر کرده- دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، منزجر میگردد و چون از کسانی یاد شود که خداوند به فرمان بردن از آنان امر نکرده، به ناگاه شادمانی میکنند. (3)

3) سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از عباس بن معروف، از عبد الله بن محمّد حجّال، از حبیب بن معلّی خثعمی روایت کرده است که وی گفت:

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 220.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 220.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 304، ح 471.

خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از آن چه ابو خطّاب میگفت یاد کردم، ایشان فرمود: برایم آن چه را میگوید بازگو. عرض کردم: او درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ» میگوید: او امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام است. «وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ» و غیر از او فلان کس و فلان کس میباشند. آن حضرت (علیه السلام) فرمود: هر که این سخن گوید، به خداوند عزّ و جلّ شرک ورزیده- حضرت سه بار تکرار کرد- و من به سوی خداوند از او دوری میجویم؛ خداوند از این سخن، تنها خود را منظور داشته است- حضرت سه بار تکرار کرد-. سپس ایشان را از آیه دیگری در سوره «حم» یعنی کلام خداوند عزّ و جلّ: «ذَلِكُم بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ» [این (کیفر) از آن روی برای شماست که چون خدا به تنهایی خوانده می شد، کفر می ورزیدید](1) خبر دادم و عرض کردم: او میپندارد منظور، امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام است! آن حضرت (علیه السلام) فرمود: هر که این سخن گوید، به خداوند عزّ و جلّ شرک ورزیده- حضرت سه بار تکرار کرد- و من به سوی خداوند از او دوری می جویم - حضرت سه بار تکرار کرد- خداوند از این سخن، تنها خود را منظور داشته است - حضرت سه بار تکرار کرد.

4) محمّد بن عباس، از محمّد بن حسین، از ادریس بن زیاد، از حنان بن سدیر، از پدرش روایت کرده است که وی گفت: شنیدم که صامت بیّاع هروی از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره مُرجِئه پرسید، ایشان فرمود: با آنان نماز بخوان و جنازههایشان را تشییع کن و به عیادت بیمارانشان برو، امّا برایشان طلب آمرزش نکن؛ چرا که وقتی نزد آنها از ما یاد میشود، دلهایشان منزجر میگردد و وقتی از آنان که غیر ما هستند یاد میشود، به ناگاه شادمانی میکنند. (2)

میگویم: ابو خطّاب در پایان عمرش افراط کرد و از این رو چنین سخنانی گفت. سخن صحیح، روایت نخستین اوست که از زراره نقل شد. (3)

1- [1] - غافر/ 12.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 88.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 517، ح 19.

«قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ...تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِکَ فِی مَا کَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (46)»

«قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَهِ أَنتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِکَ فِی مَا کَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (46)»

[بگو: بار الها! ای پدیدآورنده آسمانها و زمین! (ای) دانای نهان و آشکار! تو خود در میان بندگانت بر سر آن چه اختلاف می کردند، داوری می کنی.]

درباره این آیه در سورههای انعام و الم و سجده، حدیث آورده شد.

«قُلْ يَا عِبَادِیَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ...إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (53)»

«قُلْ يَا عِبَادِیَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (53)»

[بگو: ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید! از رحمت خدا نومید مشوید. در حقیقت، خدا همه گناهان را می آمرزد، که او خود آمرزنده مهربان است.]

1) محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از محمّد بن سلیمان، از پدرش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان _ در حدیث ابو بصیر_ فرمود: خداوند در کتاب خود از شما یاد کرد و فرمود: «يَا عِبَادِیَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»، به خدا سوگند! او از این آیه، کسی جز شما را منظور نداشت. (1)

2) ابن بابویه، از پدرش، از محمّد بن یحیی عطار، از حسین بن اسحاق تاجر، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمّد بن فضیل، از ثمالی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: در روز قیامت آن کس بخشیده نمیشود که بگوید: پروردگارا! نمیدانستم که فرزندان فاطمه سلام الله علیها والی و حاکم میباشند، حال آن که خداوند، مخصوص فرزندان فاطمه سلام الله علیها این آیه را نازل فرمود: «يَا عِبَادِیَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن

1- [1] - کافی، ج 8، ص 35، ح 6.

رَّحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ».(1)

3) على بن ابراهيم: اين آيه مخصوص شيعيان امير مؤمنان حضرت على عليه السلام نازل شد.(2)

4) على بن ابراهيم، از جعفر بن محمّد، از عبد الكريم، از محمّد بن على، از محمّد بن فضيل، از ابى حمزه، از حضرت امام محمّد باقر عليه السلام روايت كرده است كه ايشان فرمود: خداوند در روز قيامت آن كس را نميبخشد كه بگويد: پروردگارا! نميدانستم كه فرزندان فاطمه بر تمامى مردم والى و حاكم هستند، حال آن كه خداوند، مخصوص شيعيان فرزندان فاطمه سلام الله عليها اين آيه را نازل فرمود: «يَا عِبَادِىَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَهِ اللَّهِ».(3)

5) محمّد بن عباس، از احمد بن ادريس، از احمد بن محمّد بن عيسى، از حسين بن سعيد، از ابن فضّال، از محمّد بن فضيل، از ابو حمزه ثمالى، از حضرت امام محمّد باقر عليه السلام روايت كرده است كه ايشان فرمود: خداوند در روز قيامت آن كس را نميبخشد كه بگويد: پروردگارا! نمى دانستم كه فرزندان فاطمه سلام الله عليها والى و حاكم هستند، حال آن كه خداوند، مخصوص فرزندان فاطمه سلام الله عليها اين آيه را نازل فرمود: «يَا عِبَادِىَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ».(4)

6) ابن بابويه، در حديثى، از محمّد بن حسن صفّار، از عبّاد بن سليمان، از محمّد بن سليمان ديلمى، از پدرش روايت كرده است كه وى گفت: نزد حضرت امام جعفر صادق عليه السلام بودم كه ابو بصير خدمت ايشان رسيد. حضرت عليه السلام به او فرمود: اى ابا بصير! خداوند عزّ و جلّ در كتاب خود از شما ياد كرد و فرمود: «يَا عِبَادِىَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَهِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»، به خدا سوگند! او از اين آيه كسى جز شما را منظور نداشت. اى ابا محمّد! آيا شادمان شدى؟ عرض كرد: بله. (5)

1- [1] - معانى الاخبار، ص 107، ح 4.
2- [2] - تفسير قمى، ج 2، ص 220.

3- [3] - تفسير قمى، ج 2، ص 221.
4- [4] - تأويل الآيات، ج 2، ص 518، ح 21.
5- [5] - تأويل الآيات، ج 2، ص 518، ح 22.

7) محمّد بن على، از عمرو بن عثمان، از عمران بن سليمان، از ابو بصير روايت كرده است كه وى گفت: حضرت امام جعفر صادق عليه السلام درباره كلام خداوند عزّ و جلّ: «لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا» فرمود: خداوند براى شما همه گناهان را ميبخشد. ابو بصير گفت: عرض كردم: در آيه چنين نميخوانيم. فرمود: اى ابا محمّد! اگر خداوند همه گناهان را ببخشد، پس چه كسى را عذاب ميكند؟ به خدا سوگند! او كسى جز ما و شيعيان ما را منظور نداشت، و اين آيه را نازل نفرمود، مگر اين چنين: خداوند براى شما همه گناهان را ميبخشد. (1)

«وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ...فِى جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ (56)»

«وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ (54) وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ العَذَابُ بَغْتَةً وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ (55) أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى علَى مَا فَرَّطتُ فِى جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ (56)»

[و پيش از آن كه شما را عذاب در رسد، و ديگر يارى نشويد، به سوى پروردگارتان بازگرديد، و تسليم او شويد.*و پيش از آن كه به طور ناگهانى و در حالى كه حدس نمى زنيد شما را عذاب در رسد، نيكوترين چيزى را كه از جانب پروردگارتان به سوى شما نازل آمده است پيروى كنيد.*تا آن كه (مبادا) كسى بگويد: دريغا بر آن چه در حضور خدا كوتاهى ورزيدم؛ بى ترديد من از ريشخندكنندگان بودم.]

1) على بن ابراهيم: كلام خداوند متعال: «وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ»، يعنى توبه كنيد. «وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ، وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُم» يعنى قرآن و ولايت امير مؤمنان و امامان عليهم السلام؛ و دليل اين سخن، كلام خداوند عزّ و جلّ است كه فرمود: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَى علَى مَا فَرَّطتُ فِى جَنبِ اللَّهِ» يعنى در امر امام عليه السلام. حضرت امام جعفر صادق عليه

1- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 519، ح 23.

السلام فرمود: جَنب خدا ماییم. (1)

2) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از محمّد بن حسین، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از عمویش، حمزه بن بزیع، از علی بن سُوَید، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ یَا حَسْرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» فرمود: جَنب خدا امیر مؤمنان علیه السلام است و نیز اوصیا پس از او در جایگاه والایشان تا این که به آخرین تن از ایشان پایان یابد. (2)

3) و از وی، از محمّد بن یحیی، از محمّد بن حسین، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از حسّان جمّال، از هاشم بن ابی عمّار جَنبی روایت شده است که او گفت: از امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام شنیدم که فرمود: من دیده خدایم و من دست خدایم و من جَنب خدایم و من درِ (رحمت) خدایم. (3)

4) ابن بابویه، از محمّد بن حسن بن احمد بن ولید، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از ابن سنان، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه خود فرمود: من رهنمایم و من ره یافتهام و من پدر یتیمان و بیچارگان و شوی بیوه زنانم و من پناهگاه هر ناتوانم و من سرای امن هر بیمناکم و من راهبر مؤمنان به بهشتم و من ریسمان استوار خدایم و من حلقه محکم خدا و کلمه پرهیزکاریم و من دیده خدا و زبان راستگوی او و دست اویم و من همان جَنب خدایم که فرمود: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ یَا حَسْرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» و من دست خدایم که به مهربانی و آمرزش بر بندگانش گسترده و من دروازه ریزش گناهانم. هر که مرا شناخت و حقّ مرا شناخت، پروردگارش را شناخته است؛ چرا که من وصیّ پیامبر او در زمینش و حجّت او بر آفریدگانش هستم. هیچ کس این را انکار نمیکند جز آن کس که خداوند و رسولش را رد میکند. (4)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 221.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 113، ح 9.

3- [3] - کافی، ج 1، ص 113، ح 8.
4- [4] - توحید، ص 164، ح 2.

و نیز این حدیث را مفید در کتاب اختصاص، از حسین بن حسن، از بَکر بن صالح، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از محمّد بن سنان، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «من رهنما و ره یافتهام» و حدیث را بیان فرمود. (1)

5) و از وی، از علی بن احمد بن محمّد بن عمران دقّاق، از محمّد بن جعفر کوفی، از موسی بن عمران نخعی کوفی، از عمویش، حسین بن یزید، از علی بن حسین، از کسی که برایش گفته بود، از عبد الرحمن بن کثیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: من دانش خدایم و من دل آگاه خدایم و من زبان سخنگوی خدا و دیده خدایم و من جَنب خدایم و من دست خدایم. (2)

6) محمّد بن ابراهیم معروف به ابن زینب نعمانی، از محمّد بن عبد الله بن معمّر طبرانی در طبرستان سال سیصد و سی و سه که وی از موالی یزید بن معاویه و از ناصبیها بود، از پدرش، از علی بن هاشم، و حسن بن سکن، از عبد الرزاق بن همّام، از پدرش، از مینا بنده عبد الرحمن بن عوف، از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که وی گفت: جمعی از بزرگان اهل یمن خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اهل یمن شتابان نزد شما آمدهاند. چون آنان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند، ایشان فرمود: گروهی که دلهایشان نرم و ایمانشان استوار است و منصور از آنان میباشد، با هفتاد هزار تن قیام میکنند و جانشین مرا و جانشین وصیّ مرا یاری میکنند و بند شمشیرهایشان از پوست است. آنان عرض کردند: ای رسول خدا! وصیّ تو کیست؟ فرمود: او کسی است که خداوند به شما فرمان داد تا به او متوسّل شوید و چنگ زنید و فرمود: «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ» [و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید](3) عرض کردند: ای رسول خدا! برای ما روشن فرما که این ریسمان چیست؟ فرمود: آن کلام خداوند متعال است که فرمود: «إِلاَّ بِحَبْلٍ مِّنْ

1- [1] - اختصاص، ص 248.
2- [2] - توحید، ص 164، ح 1.

3- [3] - آل عمران/ 103.

اللّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ» [مگر آن که به پناه امان خدا و زینهار مردم (روند)](1) که ریسمان خدا کتاب اوست و ریسمان مردم وصیّ من است. عرض کردند: ای رسول خدا! وصیّ تو کیست؟ فرمود: او کسی است که خداوند درباره او فرمود: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ یَا حَسْرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللّهِ» عرض کردند: ای رسول خدا! مراد از این جَنب خدا چیست؟ فرمود: همان است که خداوند درباره آن فرمود: «وَیَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَی یَدَیْهِ یَقُولُ یَا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِیلًا» [روزی است که ستمکار دستهای خود را می گزد (و) می گوید: ای کاش با پیامبر راهی برمی گرفتم.](2)، او وصیّ من و پس از من راه رسیدن به من است. عرض کردند: ای رسول خدا! به حقّ کسی که تو را بر حق برانگیخت، او را به ما نشان ده؛ چرا که ما به او مشتاق شدهایم. فرمود: او کسی است که خداوند او را نشانهای برای توسل کنندگان قرار داد؛ اگر همچون صاحبدلی شنوا و گواه به سوی او بنگرید، خواهید دانست که او وصیّ من است، همان گونه که دانستید من پیامبر شما هستم، پس به میان دسته های مردم درآیید و چهرهها را نیک بنگرید، هر آن کس که دلهایتان به سویش گرایید، او همان وصیّ من است؛ چرا که خداوند عزّ و جلّ در کتابش می فرماید: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ» [پس دلهای برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده.](3) به سوی او و به سوی فرزندان او.

ابو عامر اشعری از میان اشعریها و ابوغرّه خَولانی از میان خولانیها و ظَبیان و عثمان بن قیس و عُرنه دوسی از میان دوسیها و لاحق بن علاقه برخاستند و به میان دستههای مردم رفتند و به چهرهها نیک نگریستند و آن گاه دست مردی را که موی جلوی سرش ریخته بود و شکمی بزرگ داشت، گرفتند و عرض کردند: ای رسول خدا! قلبهای ما به سوی این مرد گرایید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: شما برگزیدگان خدایید؛ زیرا پیش از آن که وصیّ من به شما شناسانده شود، او را شناختید؛ از چه دانستید که او وصیّ من است؟ ناگاه صدای گریه آنان برخاست و عرض کردند: ای رسول خدا! به این قوم نگریستیم، امّا دلهایمان شیفته

1- [1] - آل عمران/ 112.
2- [2] - فرقان/ 27.
3- [3] - ابراهیم/ 37.

هیچ یک نشد. چون او را دیدیم، دلهایمان تپید و جانهایمان آرام گرفت و جگرهایمان به شور افتاد و چشمانمان غرق در اشک شد و سینههایمان خرسند گشت، آن چنان که گویی او پدر ماست و ما پسران اوییم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ» [تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند.](1)، شما نسبت به او جایگاهی دارید که به سبب آن، در نیکی پیشی گرفتهاید و شما از دوزخ به دورید. آن گروه نام برده برجا ماندند تا آن که با امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام به جمل و صفّین رفتند و در صفّین کشته شدند، خدا رحمتشان کند؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ایشان مژده بهشت و خبر از آن داده بود که در کنار حضرت امام علی علیه السلام به شهادت میرسند. (2)

7) محمّد بن عباس، از احمد بن هَوذَه باهِلی، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حمّاد، از حمران بن اعین، از ابان بن تغلب، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوار ایشان علیه السلام، از پدران بزرگوار ایشان علیهم السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «یَا حَسْرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» فرمود: به خدا سوگند! ما از نور جَنب خدا آفریده شدیم و خداوند ما را جزئی از جنب خود آفرید و این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «یَا حَسْرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» یعنی در ولایت علی علیه السلام. (3)

8) و از وی، از علی بن عباس، از حسن بن محمّد، از حسین بن علی بن بهیس، از موسی بن ابی غدیر، از عطاء همدانی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ یَا حَسْرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» فرمود: حضرت امام علی علیه السلام فرمود: من جنب خدایم و من مایه افسوس مردمان در روز قیامتم. (4)

1- [1] - آل عمران/ 7.
2- [2] - غیبه نعمانی، ص 25.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 519، ح 24.
4- [4] - تأویل الآیات، ج 2، ص 520، ح 25.

9) و از وی، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از محمّد بن اسماعیل، از حمزه بن بزیع، از علی سائی، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره خداوند عزّ و جلّ: «یَا حَسْرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» فرمود: جنب خدا امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام است و نیز اوصیاء پس از او در جایگاه والایشان تا این که به آخرین تن از ایشان پایان یابد(1) و پس از او خدا میداند که چه رخ میدهد.

10) و از وی، از احمد بن هوذه، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حمّاد، از سدیر صیرفی روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم در پاسخ به مردی که درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «یَا حَسْرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» پرسید، فرمود: به خدا سوگند! ما از نور جنب خدای متعال آفریده شدیم و این سخن کافر است، چون به سرای آخرت درآید: «یَا حَسْرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» یعنی در ولایت محمّد و خاندان او- که درود خداوند بر تمامی ایشان باد. (2)

11) شیخ در مجالس خود، از حسین بن عبید الله، از علی بن محمّد علوی، از محمّد بن ابراهیم، از احمد بن محمّد، از احمد بن محمّد بن عیسی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از ابو مغراء، از ابو بصیر، از خَیثَمه روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: ما جَنب خداییم، ما برگزیده خداییم، ما گُزین شده خداییم، ما ودیعه دار میراث پیامبرانیم، ما امانت داران خداییم، ما حجّتهای خداییم، ما ریسمان خداییم، ما رحمت خدا بر آفریدگان اوییم، ماییم که خداوند با ما آغاز میکند و با ما به پایان میرساند، ما پیشوایان هدایتیم، ما چراغهای تیرگی هاییم، ما برج نور هدایتیم، ما پرچمهای برافراشته برای اهل دنیاییم، ما پیشی گرفتگانیم و ما پسینیانیم. هر که به دامان ما چنگ اندازد، به ما می پیوندد و هر که از ما دور مانَد، غرق می شود.

ما رهبر روسفیدان تابناکیم، ما حرم خداییم، ما جاده و راه مستقیم به سوی خداییم، ما از نعمت های خدا بر آفریدگان اوییم، ما راه همواریم، ما معدن نبوّتیم،

1- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 520، ح 26.
2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 520، ح 27.

ما جایگاه رسالتیم، ما اصول دینیم، فرشتگان به سوی ما رفت و آمد دارند و برای آن کس که در پی نور ماست، چراغیم و برای آن کس که پیرو ماست، راهیم، ما راهنمایان بهشتیم، ما حلقههای اسلامیم، ما راههای عبوریم، و ما گذرگاههای استواریم، هر که ما را در پیش گیرد، پیش می افتد و هر که از ما دور مانَد، نابود می شود. ما قلّههای بلندیم و ما آن کسانیم که رحمت به سبب ما فرود میآید و باران به خاطر ما میبارد، ما آن کسانیم که خداوند عزّ و جلّ به دلیل ما عذاب را از شما دور میکند؛ پس هر که در ما بنگرد و ما را بشناسد و حقّ ما را بشناسد و از ما فرمان برد، او از ما و به سوی ماست. (1)

12) ابن شهر آشوب، از حضرت امام سجاد علیه السلام و حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و زید بن علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره این آیه فرمودند: جَنب خدا علی علیه السلام است و او در روز قیامت حجّت خدا بر آفریدگان است.(2)

13) و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ یَا حَسْرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» فرمود: در ولایت علی علیه السلام.(3)

14) ابوذر، در خبری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: ای ابوذر! منکر علی را در روز قیامت کور و گنگ میآورند، او در تاریکیهای قیامت واژگون میشود و ندا میدهد: «یَا حَسْرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» و در گردنش حلقهای از آتش باشد. (4)

15) طبرسی در کتاب احتجاج، در حدیثی طولانی، از امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند- که یادش بزرگ باد- به روشنگری و استوارسازی حجّت افزود و درباره برگزیدگان و اولیاء خود علیهم السلام فرمود: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ یَا حَسْرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» تا برای

1- [1] - امالی طوسی ، ج 2، ص 267.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 273.

3- [3] - مناقب، ج 3، ص 273.
4- [4] - مناقب، ج 3، ص 273.

آفریدگان، نزدیکی ایشان به خود را آشکار سازد؛ آیا نمیبینی که خود در آن هنگام که میخواهی نزدیکی یکی را به دیگری وصف کنی میگویی: فلان کس جَنب فلان کس است؟ و البته خداوند تبارک و تعالی در کتاب خود رمزهایی قرار داده که جز او و جز پیامبران و حجّتهای او در زمین کسی از آنها آگاه نیست؛ زیرا میدانست دگرگون کنندگان، نامهای حجّتهای او را بر میدارند و امر را بر این امّت مبهم میکنند، تا امّت، آنها را در راه باطلشان یاری دهند. خداوند این رموز را در کتابش استوار نمود و دلها و دیدههای آنان را کور کرد تا این رموز را و نیز دیگر سخنان دلالت گر بر اموری را که آنان نسبت بدان بدعت گذاری پیشه کردند، رها کنند. (1)

16) محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از قاسم بن بُرَید، از مالک جُهَنی روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: ما درختی (برآمده) از جَنب خدا میباشیم، هر که به ما بپیوندد، خداوند به او میپیوند. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ یَا حَسْرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ وَإِن کُنتُ لَمِنَ السَّاخِرِینَ».(2)

17) و از وی، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از محمّد بن اسماعیل، از حمزه بن بزیع، از علی سائی روایت شده است که او گفت: از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام درباره کلام خداوند تبارک و تعالی: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ یَا حَسْرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» پرسیدم، ایشان فرمود: جَنب خدا امیر مؤمنان علیه السلام است و نیز اوصیاء پس از او در جایگاه والایشان تا این که به آخرین تن از ایشان پایان یابد و پس از او خدا میداند که چه رخ میدهد. (3)

18) طبرسی، از عیاشی، به اسنادش، از ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: جَنب خدا ماییم. (4)

1- [1] - احتجاج، ص 252.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 75، باب 3، ح 5.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 75، باب 3، ح 6.
4- [4] - مجمع البیان، ج 2، ص 410.

«أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِی لَکُنتُ مِنَ الْمُتَّقِینَ (57)...وَاسْتَکْبَرْتَ وَکُنتَ مِنَ الْکَافِرِینَ (59)»

«أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِی لَکُنتُ مِنَ الْمُتَّقِینَ (57) أَوْ تَقُولَ حِینَ تَرَی الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِی کَرَّةً فَأَکُونَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ (58) بَلَی قَدْ جَاءتْکَ آیَاتِی فَکَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَکْبَرْتَ وَکُنتَ مِنَ الْکَافِرِینَ (59)»

[یا بگوید: اگر خدایم هدایت می کرد، مسلماً از پرهیزکاران بود.*یا چون عذاب را ببیند، بگوید: کاش مرا برگشتی بود تا از نیکوکاران می شدم.*(به او گویند:) آری، نشانه های من بر تو آمد و آنها را تکذیب کردی و تکبر ورزیدی و از (جمله) کافران شدی.]

1) ابن شهر آشوب، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِی لَکُنتُ مِنَ الْمُتَّقِینَ» فرمود: یعنی به سوی ولایت علی علیه السلام، خداوند به آنان پاسخ داد: «بَلَی قَدْ جَاءتْکَ آیَاتِی فَکَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَکْبَرْتَ وَکُنتَ مِنَ الْکَافِرِینَ». (1)

2) علی بن ابراهیم: سپس خداوند متعال فرمود: «أَوْ تَقُولَ حِینَ تَرَی الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِی کَرَّةً»، خداوند به آنان پاسخ داد: «بَلَی قَدْ جَاءتْکَ آیَاتِی فَکَذَّبْتَ بِهَا» یعنی به نشانه های امامان علیه السلام «وَاسْتَکْبَرْتَ وَکُنتَ مِنَ الْکَافِرِینَ» یعنی کافر به خداوند. (2)

«وَیَوْمَ الْقِیَامَهِ تَرَی الَّذِینَ کَذَبُواْ عَلَی اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّهٌ أَلَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْوًی لِّلْمُتَکَبِّرِینَ (60)»

[و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بستهاند روسیاه میبینی. آیا جای سرکشان در جهنم نیست؟]

1) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از محمّد بن سنان، از ابو سلّام، از سَوره بن کُلَیب روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام محمّد باقر علیه السلام عرض کردم: خداوند عزّ و جلّ میفرماید: «وَیَوْمَ الْقِیَامَهِ

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 98.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 221.

تَرَی الَّذِینَ کَذَبُواْ عَلَی اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّهٌ» ایشان فرمود: [یعنی] آن کس که بگوید من امام هستم، حال آن که امام نیست. عرض کردم: حتی اگر علوی باشد؟ فرمود: حتی اگر علوی باشد. عرض کردم: حتی اگر از فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام باشد؟ فرمود: حتی اگر چنین باشد. (1)

2) محمّد بن ابراهیم نعمانی، از احمد بن محمّد بن سعید بن عقده، از حُمَید بن زیاد، از جعفر بن اسماعیل مِنقَری، از شیخی در مصر به نام حسین بن احمد مُقری، از یونس بن ظَبیان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَیَوْمَ الْقِیَامَهِ تَرَی الَّذِینَ کَذَبُواْ عَلَی اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّهٌ أَلَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْوًی لِّلْمُتَکَبِّرِینَ» فرمود: [یعنی] هر که گمان کند او امام است، حال آن که امام نیست. (2)

3) و از وی، از احمد بن محمّد بن سعید بن عُقده، از علی بن حسن بن فضّال از کتابش، از عباس بن عامر بن رَباح ثقفی، از ابو مَغرا، از ابو سلّام، از سَوره بن کُلَیب روایت شده است که او گفت: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَیَوْمَ الْقِیَامَهِ تَرَی الَّذِینَ کَذَبُواْ عَلَی اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّهٌ أَلَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْوًی لِّلْمُتَکَبِّرِینَ» فرمود: [یعنی] هر که گمان کند او امام است، حال آن که امام نیست. عرض کردم: حتی اگر علوی و فاطمی باشد؟ فرمود: حتی اگر علوی و فاطمی باشد.(3)

4) و از وی، از عبد الواحد بن عبد الله بن یونس موصلی، از محمّد بن جعفر قرشی معروف به رَزاز کوفی، از محمّد بن حسین بن ابی خطّاب، از محمّد بن سنان، از ابو سلّام، از سَوره بن کُلَیب روایت شده است که او گفت: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «وَیَوْمَ الْقِیَامَهِ تَرَی الَّذِینَ کَذَبُواْ عَلَی اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّهٌ» فرمود: [یعنی] هر که بگوید من امام هستم، حال آن که امام نیست. عرض کردم: حتی اگر علوی و فاطمی باشد؟ فرمود: حتی اگر علوی و فاطمی باشد. عرض کردم: حتی اگر از فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام

1- [1] - کافی، ج 1، ص 304، ح 1.

2- [2] - غیبه نعمانی، ص 70.
3- [3] - غیبه نعمانی، ص 71.

باشد؟ فرمود: حتی اگر از فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام باشد. (1)

5) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو مَغرا روایت کرده است که وی گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّهٌ» فرمود: [یعنی] هر که ادّعا کند که او امام است، حال آن که امام نیست. عرض کردم: حتی اگر علوی و فاطمی باشد؟ فرمود: حتی اگر علوی و فاطمی باشد. (2)

6) و از وی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبد الله بن بُکَیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: در جهنم درّهای از برای سرکشان است که سَقَر نام دارد. سَقَر از شدّت حرارت خود به خداوند شکایت کرد و از او خواست تا نفسی بکشد. خداوند این اجازه به او داد و او نفس کشید و دوزخ را به آتش کشید. (3)

7) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از محمّد بن حسین، از ابن فضّال، از معاویه بن وهب، از ابو سلّام، از سَوره بن کُلَیب روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام محمّد باقر علیه السلام عرض کردم: خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّهٌ». ایشان فرمود: [یعنی] هر که گمان کند او امام است، حال آن که امام نیست. عرض کردم: حتی اگر علوی و فاطمی باشد؟ فرمود: حتی اگر علوی و فاطمی باشد. (4)

8) محمّد بن یعقوب: از حسین بن محمّد، از معلّی بن محمّد، از محمّد بن جمهور، از عبد الله بن عبد الرحمن، از حسین بن مختار روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ». ایشان فرمود: [یعنی] هر که گمان کند او امام است، حال آن که امام نیست. عرض کردم: حتی اگر علوی و فاطمی باشد؟ فرمود: حتی اگر علوی و فاطمی باشد. (5)

1- [1] - غیبه نعمانی، ص 72.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 221.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 221.
4- [4] - ثواب الاعمال، ص 254.
5- [5] - کافی، ج 1، ص 304، ح 3.

9) عیاشی، به اسنادش، از خَیثَمه بن عبد الرحمن روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هر که از ما حدیثی روایت کند، روزی درباره آن حدیث او را بازخواست خواهیم کرد، اگر به راستی از ما گفته باشد، به راستی از خدا و رسول خدا گفته است و اگر به ما دروغ بسته باشد، به خدا و رسول خدا دروغ بسته است؛ چرا که ما وقتی سخن میگوییم، نمی گوییم: فلان کس و فلان کس گفت، بلکه میگوییم: خداوند فرمود و رسول خدا فرمود. سپس آن حضرت علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «وَيَوْمَ الْقِيَامَهِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُواْ عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّهٌ». خیثمه به گوشهای خود اشاره کرد و گفت: کر شوند اگر سخن حضرت را نشنیده باشم.

«وَيُنَجِّى اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (61)»

[و خدا کسانی را که تقوا پیشه کرده اند، به (پاس) کارهایی که مایه رستگاری شان بوده، نجات می دهد. عذاب به آنان نمی رسد و غمگین نخواهند گردید.]

1) تحف العقول: از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام روایت شده است که ایشان در حدیثی فرمود: و شما را به پرهیزکاری سفارش میکنم که خداوند پرهیزکاری را نهایت خشنودی خود قرار داد، پرهیزکاری درِ تمامی توبهها و سرآمد تمامی حکمتها و ارجمندی تمامی عملهاست و از پرهیزکاری است که پرهیزکاران رستگار شدند. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا» [مسلماً پرهیزکاران را رستگاری است.](1) و نیز فرمود: «وَيُنَجِّى اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ».(2)

«اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَىْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ وَكِيلٌ (62)»

[خدا آفریدگار هر چیزی است، و اوست که بر هر چیز نگهبان است.]

1- [1] - نبأ/ 31.
2- [2] - تحف العقول، ص 232.

1) ابن بابویه، از محمّد بن علی ماجیلویه، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از یاسر خادم روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: درباره تفویض چه می فرمایید؟ ایشان فرمود: خداوند متعال امر دین خود را به پیامبرش صلی الله علیه و آله تفویض کرد و فرمود: «وَمَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا» [و آن چه را فرستاده (او) به شما داد آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت، بازایستید و از خدا پروا بدارید.](1)، امّا آفرینش و روزی را نه. سپس حضرت علیه السلام فرمود: خداوند متعال میفرماید: «اللَّهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ» و نیز میفرماید: «اللَّهُ الَّذِی خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ هَلْ مِن شُرَکَائِکُم مَّن یَفْعَلُ مِن ذَلِکُم مِّن شَیْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ» [خدا همان کسی است که شما را آفرید، سپس به شما روزی بخشید، آنگاه شما را می میراند و پس از آن زنده می گرداند. آیا در میان شریکان شما کسی هست که کاری از این (قبیل) کند؟ منزه است او و برتر است از آنچه (با وی) شریک می گردانند].(2)

«لَهُ مَقَالِیدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِینَ کَفَرُوا بِآیَاتِ اللَّهِ أُوْلَئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (63)»

[کلیدهای آسمان و زمین از آن اوست، و کسانی که نشانه های خدا را انکار کردند، آنانند که زیانکارانند.]

1) علی بن ابراهیم: خداوند متعال فرمود: «لَهُ مَقَالِیدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» یعنی کلیدهای آسمانها و زمین. (3)

«قُلْ أَفَغَیْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّی أَعْبُدُ أَیُّهَا الْجَاهِلُونَ (64)»

[بگو: ای نادانان! آیا مرا وادار می کنید که جز خدا را بپرستم؟]

1- [1] - حشر/ 70.
2- [2] - روم/ 40 و عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 219، ح 3.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 221.

1) ابن شهر آشوب: طبری و واحدی به اسنادشان، از سُدّی، و ابن بابویه در کتاب نبوّت، از حضرت امام سجاد علیه السلام روایت کرده اند که ایشان فرمود: قریشیان بر ابو طالب گرد آمدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد وی بود. گفتند: از تو میخواهیم که در کار برادر زادهات دادگری کنی. ابو طالب گفت: چگونه دادگری کنم؟ گفتند: او از ما دست بردارد و ما از او دست بر میداریم، او با ما سخن نگوید و ما با او سخن نمیگوییم، او با ما ستیزه نکند و ما با او ستیزه نمیکنیم؛ بدان که دعوت او دلها را از هم دور کرده و کینه برانگیخته و دشمنی رویانده است. ابو طالب عرض کرد: ای برادر زاده! آیا شنیدی؟ فرمود: ای عمو! اگر عموزادههای من انصاف پیشه کنند، دعوت مرا پاسخ میگویند و اندرز مرا میپذیرند، خداوند متعال به من فرمان داده تا ملّت ابراهیم را به حنفیّت دعوت کنم، پس هر که مرا پاسخ گوید، نزد خداوند، خشنودی و جاودانی در بهشت از برای اوست و هر که از من نافرمانی کند، با او ستیزه میکنم تا آن که خداوند میان ما داوری کند و او بهترین داور است. گفتند: به او بگو از ناسزاگویی به خدایان ما دست بردارد و به ناپسندی از آنها یاد نکند. پس نازل شد: «قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِّی أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ».(1)

«وَلَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَإِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ... بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَکُن مِّنْ الشَّاکِرِینَ (66)»

«وَلَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَإِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ (65) بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَکُن مِّنْ الشَّاکِرِینَ (66)»

[و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است: اگر شرک ورزی حتماً کردارت تباه و مسلّماً از زیانکاران خواهی شد.*بلکه خدا را بپرست و از سپاسگزاران باش.]

1) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حَکَم بن بهلول، از مردی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «وَلَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَإِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ» فرمود: یعنی اگر کسی جز او را در ولایت شریک دانستی. «بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ

1- [1] - مناقب، ج 1، ص 59.

وَکُن مِّنْ الشَّاکِرِینَ» یعنی بلکه خدا را به فرمانبری بپرست و از سپاسگزاران باش؛ چرا که تو را به وسیله برادر و عموزادهات یاری رساندیم. (1)

2) علی بن ابراهیم، از جعفر بن احمد، از عبد الکریم بن عبد الرحیم، از محمّد بن علی، از محمّد بن فضیل، از ابو حمزه روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش صلی الله علیه و آله: «لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ» پرسیدم، ایشان فرمود: تفسیرش این است که اگر پس از خود به ولایت کس دیگری به همراه ولایت علی علیه السلام فرمان دهی، بیگمان کردارت تباه خواهد شد و از زیانکاران خواهی بود. (2)

3) محمّد بن عباس، از محمّد بن قاسم، از عبید بن مسلم، از جعفر بن عبد الله محمّدی، از حسن بن اسماعیل اَفطَس، از ابو موسی مشرقانی روایت کرده است که وی گفت: نزد حضرت امام محمّد باقر علیه السلام بودم که گروهی از کوفیان خدمت ایشان رسیدند و درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ» پرسیدند، آن حضرت (علیه السلام) فرمود: چنین که میپندارید نیست. هنگامی که خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش صلی الله علیه و آله وحی فرمود تا او علی علیه السلام را به پیشوایی مردم منصوب کند، مُعاذ بن جَبَل دزدانه نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفت و عرض کرد: در ولایت او شریک بگذار؛ یعنی اوّل و دوّم را تا مردم به سخنت آرام گیرند و آن را بپذیرند. پس وقتی خداوند عزّ و جلّ نازل فرمود: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ» [ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن](3)، رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل گلایه کرد و فرمود: مردم مرا دروغگو میشمارند و این سخن از من نمیپذیرند. آن گاه خداوند عزّ و جلّ نازل فرمود: «لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ».(4)

1- [1] - کافی، ج 1، ص 353، ح 76.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 222.
3- [3] - مائده/ 67.
4- [4] - تأویل الآیات، ج 2، ص 522، ح 32.

4) ابن شهر آشوب: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمودند: «وَلَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَإِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ» و این هنگامی بود که خداوند متعال به رسول خود فرمان داد تا علی علیه السلام را منصوب کند و هیچ کس را با علی علیه السلام شریک نکند. (1)

5) ابن بابویه، از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی، از پدرش، از حمدان بن سلمان نیشابوری، از علی بن محمّد بن جَهم روایت کرده است که وی گفت: در مجلس مأمون حاضر شدم و حضرت امام رضا علیه السلام نزد او بود. مأمون به ایشان عرض کرد: ای پسر رسول خدا! مگر شما نفرمودهای: پیامبران معصوماند؟ حضرت فرمود: آری. مأمون در ضمن آن چه از حضرت پرسید، عرض کرد: ای ابا الحسن! مرا درباره کلام خداوند متعال: «عَفَا اللّهُ عَنکَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ»(2) آگاه ساز. حضرت فرمود: این از جمله آیاتی است که خداوند نازل فرمود و به کسی گفت تا دیگری بشنود. خداوند با این سخن پیامبرش صلی الله علیه و آله را مورد خطاب قرار داد امّا امّت او را منظور داشت، هم چنین است کلام خداوند عزّ و جلّ که فرمود: «لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ» و نیز: «وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاکَ لَقَدْ کِدتَّ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئًا قَلِیلاً» [و اگر تو را استوار نمی داشتیم، قطعاً نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی](3). مأمون عرض کرد: راست گفتی، ای پسر رسول خدا. (4)

6) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از عبد الله بن محمّد، از علی بن حکم، از عبد الله بن بُکَیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: قرآن نازل شد به کسی گفت تا دیگری بشنود (به درمیگوید تا دیوار بشنود). (5) پیشتر در مقدّمه کتاب در این باره سخن به میان آمد.

1- [1] - مناقب، ج 1، ص 252.
2- [2] - توبه/ 43.
3- [3] - إسراء/ 74.
4- [4] - عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 180، ح 1.
5- [5] - کافی: ج 2، ص 461، ح 14.

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَالسَّماوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (67)»

[و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته اند، و حال آن که روز قیامت، زمین یکسره در قبضه (قدرت) اوست، و آسمانها در پیچیده به دست اوست؛ او منزه است و برتر است از آن چه (با وی) شریک می گردانند]

1) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، از حماد بن عیسی، از ربعی بن عبد الله، از فضیل بن یسار روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند توصیف نمیشود، چگونه میتوان او را وصف کرد، حال آن که در کتاب خود فرموده است: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» پس خداوند به هیچ اندازهای وصف نمیشود جز آن که بزرگتر از آن باشد. (1)

2) ابن بابویه، از محمّد بن محمّد بن عصام کُلَینی، از محمّد بن یعقوب کُلَینی، از علی بن محمّد معروف به عَلّان کُلَینی، از محمّد بن عیسی بن عبید روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام هادی علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَالسَّماوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» پرسیدم، ایشان فرمود: این تعبیر خداوند تبارک و تعالی است برای کسانی که او را به آفریدگانش همانند میکنند. آیا نمیبینی که خداوند متعال فرمود: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» در آن گاه که گفتند: در روز قیامت، زمین یکسره در قبضه اوست و آسمانها درپیچیده به دست راست اوست؟ همچنین است آن جا که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَمَا قَدَرُواْ اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُواْ مَا أَنزَلَ اللّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّن شَىْءٍ» [و آنگاه که (یهودیان) گفتند: خدا چیزی بر بشری نازل نکرده، بزرگی خدا را چنانکه باید نشناختند](2)، سپس خداوند عزّ و جلّ خود را از قبضه و دست منزّه شمرد و فرمود: «سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ».(3)

1- [1] - کافی، ج 1، ص 80، ح 11.
2- [2] - انعام/ 91.
3- [3] - توحید، ص 160، ح 1.

3) و از وی، از احمد بن محمّد بن هیثم عجلی، از احمد بن یحیی بن زکریا قطّان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از ابو حسن عبدی، از سلیمان بن مهران روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَالسَّماوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ» پرسیدم، ایشان فرمود: یعنی هیچ کس شهریاری او را در کنار او دارا نیست، و در جای دیگری، قبض از جانب خداوند متعال به معنای دریغ کردن، و بسط از جانب او به معنای عطا کردن و فراخی بخشیدن است، همچنان که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَاللّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» [و خداست که (در معیشت بندگان) تنگی و گشایش پدید می آورد و به سوی او بازگردانده می شوید](1) یعنی عطا میکند و دریغ میدارد و در وجه دیگری قبض از جانب خداوند عزّ و جلّ به معنای گرفتن و گرفتن به معنای پذیرفتن است، همچنان که فرمود: «وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ» [و صدقات را می گیرد](2) یعنی صدقات را از اهل آن میپذیرد و پاداش آن را میدهد. عرض کردم: کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَالسَّماوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» یعنی چه؟ فرمود: یمین به معنای دست و دست به معنای قدرت و توان است. خداوند عزّ و جلّ میفرماید: «وَالسَّماوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» یعنی با قدرت و توان خود «سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»(3).

4) علی بن ابراهیم: این آیه درباره خوارج نازل شد: «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَالسَّماوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» یعنی با قدرتش. (4)

5) دیلمی: با حذف اسناد، در حدیثی مرفوع از سلمان فارسی روایت کرده است که وی گفت: در گفتگوی امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام با جاثِلیق و صد تن از نصرانیهای همراه او، از جمله آن چه که آنان از حضرت علیه السلام پرسیدند، سخن جاثلیق بود که عرض کرد: درباره کلام خداوند متعال: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ» [روزی که زمین به غیر این زمین و آسمانها (به غیر این

1- [1] - بقره/ 245.
2- [2] - توبه/ 104.
3- [3] - توحید، ص 161، ح 2.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 222.

آسمانها) مبدّل گردد](1) و «وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَالسَّماوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ» مرا خبر ده که چون آسمانها در هم پیچیده شود و زمین به قبضه خداوند درآید، جای بهشت و دوزخ در میان آن دو کجاست؟ حضرت علیه السلام دوات و کاغذی خواست و بر روی کاغذ نوشت: بهشت و دوزخ؛ سپس کاغذ را گلوله کرد و به دست آن نصرانی داد و به او فرمود: آیا من این کاغذ را درهم نپیچیدم؟ عرض کرد: بله. فرمود: بازش کن. جاثلیق کاغذ را باز کرد. حضرت علیه السلام فرمود: نشان دوزخ و نشان بهشت را بر آن میبینی؟ آیا پیچیدن کاغذ آن دو را پاک کرد؟ عرض کرد: خیر. حضرت علیه السلام فرمود: پس همین گونه وقتی آسمانها درهم پیچیده شود و زمین به قبضه خداوند درآید، بهشت و دوزخ از بین نمیروند، همچنان که پیچیدن این نوشته، نشان بهشت و نشان دوزخ را از بین نمیبرد.(2)

6) کتاب فضائل امیر المؤمنین علیه السلام: از ابو هریره و سلمان فارسی، در حدیثی طولانی از امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام در پاسخ ایشان به سؤال جاثِلیق، روایت شده است که چون جاثلیق پرسید: مرا خبر ده که بهشت و دوزخ کجاست؟ حضرت علیه السلام فرمود: بهشت در آخرت به زیر عرش و دوزخ به زیر زمین زیرین هفتم است. جاثلیق عرض کرد: راست گفتی، امّا وقتی خداوند آسمانها و زمین را درهم پیچید، در آن دم جای بهشت و دوزخ کجاست؟ حضرت علیه السلام فرمود: دوات و کاغذی به من بدهید. حضرت نشانی از بهشت و نشانی از دوزخ بر کاغذ نوشت، سپس نوشته را درهم پیچید و به آن نصرانی داد و او آن را گرفت؛ حضرت علیه السلام به او فرمود: چیزی میبینی؟ عرض کرد: خیر. فرمود: بازش کن. سپس فرمود: آیا نشان دوزخ را به زیر نشان بهشت و نشان بهشت را به زیر نشان دوزخ میبینی؟ عرض کرد: بله. حضرت فرمود: بهشت و دوزخ نیز در قدرت پروردگار عزّ و جلّ چنین است. عرض کرد: راست گفتی.

«وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَ...فِیهِ أُخْرَی فَإِذَا هُم قِیَامٌ یَنظُرُونَ (68)»

«وَنُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَمَن فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاء اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ

1- [1] - ابراهيم/ 48.
2- [2] - ارشاد القلوب، ص 276.

فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُم قِيَامٌ يَنظُرُونَ (68)»

[و در صور دمیده می شود، پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است بیهوش درمی افتد، مگر کسی که خدا بخواهد؛ سپس بار دیگر در آن دمیده می شود و بناگاه آنان بر پای ایستاده می نگرند.]

1) علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از محمّد بن نعمان اَحوَل، از سلام بن مُستَنیر، از ثُوَیر بن ابی فاخته، از حضرت امام سجاد علیه السلام روایت کرده است که از ایشان پرسیدند: فاصله بین دو دَمی که در صور دمیده میشود چه قدر است؟ حضرت علیه السلام فرمود: هر چه خدا بخواهد. عرض کردند: ای پسر رسول خدا! ما را خبر ده که چگونه در آن دمیده میشود؟ فرمود: امّا دَم اوّل، خداوند متعال به اسرافیل فرمان میدهد و او با صور به زمین فرود میآید، صور از یک سو، یک سر و از سوی دیگر، دو سر دارد که بین هر یک از این دو، همه آن چه در آسمان و زمین است، جای دارد. چون فرشتگان اسرافیل را میبینند که با صور به زمین فرود آمده، میگویند: خداوند فرمان مرگ زمینیان و مرگ آسمانیان را داده است. اسرافیل بر زمین بیت المقدس فرود میآید و رو به سوی کعبه میکند. وقتی زمینیان او را میبینند، میگویند: خداوند فرمان مرگ زمینیان را داده است. آن گاه اسرافیل در صور میدمد و صدای صور از طرفی که رو به آسمان است، در میآید و هیچ جانداری در آسمانها نمیماند، مگر آن که از هوش میرود و همه میمیرند، جز اسرافیل. خداوند به اسرافیل میفرماید: ای اسرافیل! بمیر. اسرافیل میمیرد و در آن میان هر آن چه خدا بخواهد بر جای میماند؛ سپس آسمانها به فرمان خدا در تب و تاب میافتند و کوهها به فرمان او به حرکت در میآیند و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاء مَوْرًا، وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًاشان نزول آیه

» [روزی که آسمان سخت در تب و تاب افتد، و کوه ها (جمله) به حرکت درآیند](1) یعنی گشاده میشوند و «تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَالأَرْضِ،» [زمین به غیر این زمین مبدل گردد](2) یعنی به زمینی که هیچ گناهی در آن نمیشود و برهوتی که هیچ کوه و

1- [1] - طور/ 9- 10.
2- [2] - ابراهیم/ 48.

گیاهی در آن نیست، همان گونه که بار نخست آن را گستراند و عرش خود را همچنان که اوّل بار بود، بر آب برمیگرداند و با شکوه و توانمندی خود پی میافکند. در آن هنگام خداوند جبّار به آوایی بلند که در جای جای آسمانها و زمینها شنیده میشود، ندا سر میدهد: امروز فرمانروایی از برای کیست؟ هیچ کس پاسخی نمیدهد. خداوند جبّار خود پاسخ خود میدهد و میفرماید: از برای خداوند یگانه چیره، منم که بر تمامی آفریدگان و امّتهایشان چیره گشتم و منم الله که هیچ خدایی به جز من که یگانهام نیست، نه شریکی مرا هست و نه وزیری. من آفریدگانم را به دست خود آفریدم و من به خواست خود آنها را میمیرانم و من با توانمندی خود آنها را زنده میکنم. آن گاه خداوند جبّار دَمی در صور میدمد و صدای صور از سویی که رو به آسمانها دارد، در میآید و هیچ کس در آسمانها به جا نمیماند، مگر آن که جان مییابد و همچنان که بود، برپا میشود و حاملان عرش باز میگردند و بهشت و دوزخ هویدا میشوند و آفریدگان برای حساب به هم میپیوندند. ثُوَیر بن ابی فاخته گفت: در آن لحظه حضرت امام سجاد علیه السلام را دیدم که سخت میگریست. (1)

2) و از وی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن دَرّاج، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: چون خداوند اراده میفرماید تا آفریدگان را برانگیزد، آسمان چهل بامداد بر زمین میبارد و آن گاه اندامها به هم میپیوندد و گوشتها بر بدنها میروید. جبرئیل علیه السلام خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و دست ایشان را گرفت و به سوی بقیع بیرون برد. جبرئیل ایشان را بر سر گوری برد و صاحبش را صدا زد و گفت: به فرمان خدا برخیز. ناگاه مردی با مو و ریش سفید از گور سر برآورد و خاک از چهره خود تکاند و گفت: ستایش از برای خداوند است و خداوند بزرگتر است. آن گاه جبرئیل به او گفت: به فرمان خدا به جایت برگرد. سپس جبرئیل رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر سر گور دیگری برد و گفت: به فرمان خدا برخیز. ناگاه مردی روسیاه از گور سر برآورد و گفت: ای دریغ و ای افسوس! جبرئیل به او گفت: به فرمان خدا به همان جا که بودی برگرد. سپس عرض کرد: ای محمّد! این گونه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 222.

مردگان در روز قیامت گرد میآیند و مؤمنان آن سخن میگویند و اینان چیزی را که دیدی میگویند. (1)

3) بستان الواعظین: حُذَیفه گفت: مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره خیر میپرسیدند و من از ایشان درباره شر میپرسیدم. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: در آخر الزمان فتنههایی چون پارههای شب تیره پدید آید، چون خداوند متعال بر زمینیان خشم میگیرد، به اسرافیل فرمان میدهد تا در صور، دَمِ مرگ را بدمد و او غافلگیرانه بر مردم میدمد، در آن دم برخی از آنان در وطن و برخی در سفر و برخی در بازار و برخی در کشتزارند و کسی در حال خوردن است، امّا هنوز لقمه را به سوی دهانش بالا نبرده، در جا میخشکد و از هوش میرود و کسی در حال گفتگو با دیگریست، امّا هنوز سخنش به پایان نرسیده، جان میدهد و تمامی آفریدگان یکی پس از دیگری میمیرند و اسرافیل دَم خود را قطع نمیکند تا این که چشمههای زمین و رودها و خانهها و درختها و کوهها و دریاها همه میخشکند و همه درهم میریزند و به زمین فرو میروند؛ عدّهای از مردم بر جای خود میخشکند و عدّهای بر زمین میافتند، چنان که برخی از رو و برخی دگر از پشت و برخی بر پهلو و برخی دگر بر گونه به خاک میافتند و کسانی با لقمهای در دهان جان میدهند و فرصت نمییابند تا آن را فرو برند و زنجیرهایی که ستارگان به آنها آویختهاند، از هم میگسلند و از سختی زلزله همه با زمین یکسان میشوند و فرشتگان هفت آسمان و پرده نشینان و سراپرده نشینان و صف کشیدگان و تسبیح گویان و حاملان عرش و کرسی و اهل سراپردههای شکوهمندی و کرّوبیان همه جان میدهند و تنها جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و فرشته مرگ علیهم السلام بر جای میمانند.

آن گاه خداوند جبّار میفرماید: ای فرشته مرگ! چه کسی بر جای ماند؟ حال آن که خود بهتر میداند. فرشته مرگ عرض میکند: سرورا و مهترا! اسرافیل بر جای ماند و جبرئیل بر جای ماند و میکائیل بر جای ماند و این بنده ناتوان و فروتن و خاکسار و ذلیل تو، فرشته مرگ بر جای مانده که از ترس آن چه مشاهده کرده، جانش به لب رسیده است. خداوند تبارک و تعالی میفرماید: نزد جبرئیل برو

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 223.

و جانش بگیر. فرشته مرگ نزد جبرئیل علیه السلام میرود و او را در سجده و رکوع مییابد و به او میگوید: ای بیچاره! چه غافلی از آن چه باید بدهی، آدمیان و اهل دنیا و زمین و پرندگان و درندگان و خزندگان و آسمانیان و حاملان عرش و کرسی و سراپرده نشینان و ساکنان سدره المنتهی، همه مردهاند و خداوند به من فرمان داده تا جان تو را بگیرم. در آن هنگام جبرئیل علیه السلام میگرید و زاری کنان به خداوند متعال عرض میکند: خداوندا! جان دادن را بر من آسان فرما. سپس فرشته مرگ او را در بر میگیرد و روحش را میستاند و جبرئیل علیه السلام جان میدهد و از پا میافتد. آن گاه خداوند متعال میفرماید: چه کسی بر جای مانده ای فرشته مرگ؟ حال آن که خود بهتر میداند. او عرض میکند: سرورا و مهترا! تو خود بهتر میدانی چه کسی بر جای مانده. میکائیل و اسرافیل و این بنده ناتوانت فرشته مرگ.

خداوند به او میفرماید: نزد میکائیل برو و جانش بگیر. فرشته مرگ چنان که خداوند متعال به او فرمان داد، نزد میکائیل میرود و او را میبیند که به آب مینگرد و آن را بر ابرها اندازه میگیرد. پس به او میگوید: ای بیچاره! چه غافلی از آن چه که باید بدهی، نه برای آدمیان رزقی بر جا مانده و نه برای چهارپایان و درندگان و خزندگان؛ آسمانیان و زمینیان و پرده نشینان و سراپرده نشینان و حاملان عرش و کرسی و سراپرده نشینان شکوهمندی و کرّوبیان و صف کشیدگان و تسبیح گویان همه مردهاند و خداوند به من فرمان داده تا جان تو را بگیرم. در آن هنگام میکائیل میگرید و به درگاه خداوند متعال زاری میکند و از خدا میخواهد تا جان دادن را بر او آسان کند. سپس فرشته مرگ او را در آغوش میکشد و در برش میگیرد و روحش را میستاند و میکائیل جان میدهد و از پا میافتد.

آن گاه خداوند متعال میفرماید: ای فرشته مرگ! چه کسی بر جای ماند؟ حال آن که خود بهتر میداند. او عرض میکند: سرورا و مهترا! تو خود بهتر میدانی چه کسی بر جای مانده، این بنده ناتوانت فرشته مرگ بر جای مانده است. خداوند جبّار میفرماید: به شکوه و بزرگیام سوگند، آن چه را به بندگانم چشاندی به تو خواهم چشاند. به میان بهشت و دوزخ برو و بمیر. او به میان بهشت و دوزخ میرود و چنان فریادی میکشد که اگر خداوند تبارک و تعالی آفریدگان را نمیرانده بود، یکی پس از دیگری از شدت فریادش جان میدادند. آن گاه فرشته مرگ می

میرد و آسمانها خالی از ساکنان خود و افلاک بی هیچ جنبشی بر جای میمانند و زمین، خالی از انسان و جن و پرنده و خزنده و درنده و چهارپایان خود بر جای میماند و فرمانروایی از برای خداوند یگانه چیره که شب و روز را آفرید، بر جای میماند. آن گاه هیچ همدمی نمیبیند و هیچ زمزمهای احساس نمیکند، جنبشها آرام گرفتهاند و نواها خاموش گشتهاند و زمین و آسمانها از ساکنان خود خالی شدهاند؛ سپس خداوند تبارک و تعالی به دنیا میفرماید: ای دنیا! رودهایت کجایند و درختانت کجایند و ساکنانت کجایند و آبادکنندگانت کجایند و پادشاهانت کجایند و شاهزادگانت کجایند و گردن کشان و فرزندان گردن کشانت کجایند و کجایند آنان که رزق مرا خوردند و در نعمت من غوطه ور شدند و دیگری را پرستیدند و امروز فرمانروایی از برای کیست؟ هیچ کس پاسخی نمیدهد. پس خداوند متعال میفرماید: از برای خدای یگانه چیره.

این چنین زمینها و آسمانها بر جای میمانند و نه کسی در آنهاست که سخن بگوید و نه کسی در آنهاست که نفس بکشد و ما شاء الله از آن روز. - و گفته شده: چهل روز این چنین بماند- و این فاصله بین دو دَم صور باشد، سپس خداوند متعال از آسمان هفتم دریایی فرود میفرستد که به آن دریای زندگی گویند و آبش همانند منی مردان است. پروردگارمان آن دریا را چهل سال فرود میفرستد و آن آب، زمین را میشکافد و به زیر زمین به سوی استخوانهای پوسیده راه مییابد و همچون کِشته که از باران میروید، استخوانها از آن آب میرویند. خداوند متعال فرمود: «وَهُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ» [و اوست که بادها را پیشاپیش (باران) رحمتش مژده رسان می فرستد] تا آن جا که فرمود: «کَذَلِکَ نُخْرِجُ الْمَوْتَی» [بدینسان مردگان را (نیز از قبرها) خارج می سازیم](1) یعنی همان گونه که گیاهان را با باران بیرون آورد، آنان را با آب زندگی بیرون میآورد. این گونه استخوانها و رگها و گوشتها و موها گرد میآیند و هر عضوی به جایی که در دنیا داشته باز میگردد و هر تار مویی به شکلی که در سرای دنیا داشته بر میگردد و بدنها به نیروی خداوند والامقام انسجام مییابند و بی روح بر جای میمانند.

سپس خداوند جبّار میفرماید: باید اسرافیل برانگیخته شود. پس اسرافیل به

1- [1] - اعراف/ 57.

نیروی خداوند متعال زنده و برپا میشود، خداوند جبّار به او میفرماید: صور را ببلع. و صور شاخی از نور است که بر آن به شمار روحهای بندگان سوراخ وجود دارد. در آن دم تمامی روحها گرد میآیند و در صور قرار داده میشوند و خداوند جبّار به اسرافیل فرمان میدهد که بر صخره بیت المقدس بایستد و او چنین میکند و در صور که آن را بلعیده و در دهان دارد، ندا سر میدهد و آن صخره نزدیک ترین چیز در زمین به آسمان است و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ» [و روزی که منادی از جایی نزدیک ندا درمی دهد، به گوش باش](1) اسرافیل در نخستین ندای خود میگوید: ای استخوانهای پوسیده و گوشتهای از هم گسسته و موهای پراکنده و موهای به هم چسبیده، باید به درگاه پادشاه دَیّان پدید آیید تا او سزای کردارتان را بدهد، پس چون اسرافیل در صور میدمد، ناگاه روحها از سوراخهای صور بیرون میآیند و همچون زنبورهایی که هر یک از سوراخی بیرون آیند، بین آسمان و زمین پخش میشوند؛ روحهای مؤمنان، تابناک از نور ایمان و نور کردار نیکشان، و روحهای کافران، تیره از تاریکی کفر، از سوراخها بیرون میآیند و اسرافیل همچنان آوا سر میدهد و روحها که در میان آسمان و زمین پخش شدهاند، به درون بدنها میروند و هر روحی به بدنی که در سرای دنیا از آن جدا شده، باز میگردد و همچنان که سم در بدن نیش خورده میخزد، روحها در بدنها پیش میروند تا این که همانند سرای دنیا، به بدنهای خود باز میگردند؛ سپس زمین از سوی سرهایشان شکاف میخورد و چون آنها برپا شوند، هراسناکی و دشواریهای قیامت پیش چشم ایشان درآید و اسرافیل هم چنان ندا میدهد و آوای خود بند نمیآورد و به اوج میرساند و آفریدگان آوای او را پی میگیرند و نورها آنان را به سوی زمین محشر به پیش میبرند. پس هنگامی که آنان از گورهایشان بیرون آیند، به همراه هر انسانی عملی که در سرای دنیا انجام داده، بیرون میآید؛ چرا که عمل هر انسانی در گورش همراه اوست. پس اگر بندهای فرمانبردار پروردگارش باشد و عملی نیک داشته باشد، عملش در دنیا و نیز در روز قیامت به هنگامی که از گورش سر بر میآورد، همدم اوست و در میان هراسناکی و اندوههای قیامت، به او آرامش می

1- [1] - ق/ 41.

بخشد و پس هنگامی که از گور بیرون میآید، عملش به او میگوید: ای دوست من! از این سختیها چیزی دامن گیر تو نیست، اینها برای کسانی که از خدا فرمان بردهاند، برپا نشده، بلکه برای کسانی برپا شده که از خدا نافرمانی و از مولای خود سرپیچی کردهاند و نشانههای او را دروغ پنداشتهاند و از خواسته نفس خود پیروی کردهاند، حال آن که تو بندهای بودهای که از مولایت فرمان بردهای و از پیامبرت پیروی کردهای و خواسته نفست را رها کردهای، پس امروز هیچ ترس و اندوهی دامنگیر تو نیست تا این که به بهشت درآیی. امّا اگر بندهای خطاکار باشد و نافرمانی خداوند بلندمرتبه را کرده باشد و بدون توبه و تحوّل جان داده باشد، چنین انسان فریب خورده بیچارهای از گور بیرون میآید و عمل ناپسندی که در دنیا انجام داده و در گور به همراه داشته، با او سر بر میآورد. در آن هنگام این بنده گمراه به عملش مینگرد و آن را سیاه و نفرت انگیز مییابد و بر هر وادی ترس و آتش و اندوهی که در روز قیامت پا میگذارد، عمل ناپسندش به او میگوید: ای دشمن خدا! اینها همگی از برای توست و برای تو برپا شده است.

4) محمّد بن یعقوب، به اسنادش، از عبد الله بن جعفر حمیری روایت کرده است که وی گفت: من و شیخ ابو عمرو- که رحمت خدا بر او باد- نزد احمد بن اسحاق گرد هم آمدیم. احمد بن اسحاق به من اشاره کرد که درباره جانشین (امام حسن عسکری علیه السلام) از شیخ بپرسم. من به او گفتم: ای ابا عمرو! می خواهم از تو چیزی بپرسم که نسبت به آن هیچ شکی ندارم؛ چرا که اعتقاد و دین من این است که زمین هیچ گاه از حجّت خالی نمیماند، مگر در آن هنگام که تا قیامت چهل روز باقی مانده است. چون آن روز فرا رسد، حجّت برداشته و در توبه بسته میشود، در آن گاه کسی که پیشتر ایمان نیاورده یا در ایمان خود به نیکی دست نیافته، دیگر ایمان آوردنش سودی برایش نخواهد داشت، چنین کسانی بدترین آفریدگان خداوند عزّ و جل میباشند و قیامت به زیان اینان برپا میشود. (1)

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ...بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (69)»

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِیءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاء وَقُضِیَ

1- [1] - کافی، ج 1، ص 265، ح 1.

بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (69)»

[و زمین به نور پروردگارش روشن گردد و کارنامه (اعمال در میان) نهاده شود و پیامبران و شاهدان را بیاورند و میانشان به حق داوری گردد و مورد ستم قرار نگیرند.]

1) علی بن ابراهیم، از محمّد بن ابی عبد الله، از جعفر بن محمّد، از قاسم بن ربیع، از صبّاح مدائنی، از مفضّل بن عمر روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که درباره کلام خداوند متعال: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» فرمود: پروردگار زمین یعنی امام زمین. عرض کردم: چون بیرون آید چه میشود؟ فرمود: در آن گاه مردم از تابش خورشید و نور ماه بی نیاز میشوند و به نور امام ره مینوردند. (1)

2) محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابی عبیده حذّاء، از ثُوَیر بن ابی فاخته روایت کرده است که وی گفت: حضرت امام سجاد علیه السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن میگفت، شنیدم که ایشان فرمود: پدرم برایم نقل کرد که از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام شنیده که ایشان با مردم سخن میگفت و میفرمود: چون روز قیامت فرا رسد، خداوند تبارک و تعالی مردم را ختنه ناشده و تندرست و بی مو و بی ریش، همه را بی هیچ تفاوتی از گورهاشان بر میانگیزد و روشنی، آنان را به پیش میبرد و تاریکی گردشان میآورد؛ تا این که بر ورطه محشر میایستند و بر هم دگر سوار و به هم دگر فشرده میگردند و از ره سپردن بازداشته میشوند، پس نفس کشیدنشان سخت و عرق بر تنشان بسیار و کار بر آنان دشوار میشود و آه و نالهشان بالا میرود و فریادشان بر میآید و این نخستین هراس از هراسهای روز قیامت است. آن گاه خداوند جبّار تبارک و تعالی، از فراز عرش خود و در سایه انبوه فرشتگان بر آنان مشرف میشود و فرشتهای از فرشتگان را فرمان میدهد تا در میان آنان ندا سر دهد: ای جماعت آفریدگان! ساکت شوید و به منادی خداوند جبّار گوش فرا دهید. در آن دم همه سراسر گوش میشوند و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 224.

آوایشان به خاموشی و قلبهایشان به خاکساری و تنهایشان به لرزه و دلهایشان به هراس میافتد و سر به سوی ندا بر میآورند و گردن به سوی فراخواننده میچرخانند. در آن هنگام کافر میگوید: به راستی این روز، روز سختی است. خداوند جبّار داور دادگر، مشرف بر آنان میفرماید: منم الله که هیچ خدایی جز من نیست و من آن داور دادگرم که هیچ ستم نمیورزد و امروز با عدل و داد خود، میانتان حکم میکنم و امروز هیچ کس نزد من ستم نمیبیند و امروز حقّ ناتوان را از توانمند میگیرم و داد ستمدیده را به تاوانی از کردار نیک و کردار ناپسند از ستمگر میستانم و پاداش دهشها را میدهم و امروز هیچ ستمگری نزد من این گردنه محشر را پشت سر نمیگذارد و آن کس که حقّ دیگری نزد اوست، بیرون نمیرود، جز آن که حقدار از حق خود بگذرد و من بر این کار، پاداشش دهم و آن را به هنگام حساب برایش به شمار درآورم؛ پس ای آفریدگان! گرد هم آیید و داد خود را از آن کس که در دنیا بر شما بیداد کرده، بخواهید و من بر آن گواهتان هستم و گواهی من بس است. پس اهل محشر با یکدیگر روبرو میشوند و گرد هم میآیند و هیچ داد و هیچ حقّی از برای کسی نزد دیگری بر جای نمیماند، جز آن که به او بر میگردد.

آنان هر آن قدر که خدا بخواهد بر جای میمانند و حالشان بد و عرق بر تنشان بسیار و اندوهشان سخت میشود و صدای آه و ناله دردناکشان بلند میشود و آرزو میکنند حقّی را که از دیگری میخواهند، رها کنند تا از آن گردنه رهایی یابند، چون خداوند عزّ و جل بر رنج آنان نظر میافکند، ندادهندهای از جانب خداوند تبارک و تعالی ندا سر میدهد و همه سراسر گوش میشوند: ای جماعت آفریدگان! ساکت شوید و به فراخوانندهای از سوی خداوند تبارک و تعالی گوش فرا دهید، خداوند تبارک و تعالی به شما میفرماید: من بسی بخشندهام، اگر دوست میدارید، یکدیگر را ببخشید وگرنه داد شما را خواهم گرفت. آن گاه اهل محشر به سبب رنج سخت و راه تنگ و انبوهی شمار خود، از این خبر شادمان میشوند و برخی به امید رهایی از آن گردنه، از حقّ خود میگذرند و برخی دگر بر جای میمانند و عرض میکنند: پروردگارا! حقّ ما بزرگتر از آن است که از آن بگذریم. در آن دم ندادهندهای از سوی عرش ندا سر میدهد: کجاست رضوان، نگاهبان باغهای بهشت؟ پس خداوند عزّ و جلّ به او فرمان میدهد تا از بهشت، قصری از نقره با بناها و خادمان بسیارش به نمایش گذارد. آن گاه رضوان، قصری آکنده از خادمان

و کنیزان را به آنان مینمایاند و ندادهندهای از سوی خداوند تبارک و تعالی ندا سر میدهد: ای جماعت آفریدگان! سر بلند کنید و به این قصر بنگرید. آنان سر بر میآورند و همه آرزوی آن قصر میکنند. سپس ندادهندهای از سوی خداوند تبارک و تعالی ندا سر میدهد: ای جماعت آفریدگان! این از برای کسی است که از مؤمنی بگذرد. این چنین تمامی آنان عفو پیشه میکنند، جز شمار اندکی. در آن هنگام خداوند عزّ و جلّ میفرماید: امروز هیچ ستمگری به بهشت من راه نمییابد و امروز هیچ ستمگری و نیز هیچ مسلمانی اگر حقّ کسی نزدش باشد، به دوزخ من نمیرود تا این که آن حق را به هنگام حساب از او بگیرم، پس ای آفریدگان! برای حساب آماده شوید.

در آن دم راه پیش پایشان باز میشود و رو به سوی گردنه محشر میگذارند و یکدیگر را کنار میزنند تا به آن جایگاه میرسند، حال آن که خداوند جبّار تبارک و تعالی بر عرش استقرار یافته و نامههای عمل باز شده و میزانها برپا شده و پیامبران و گواهان حاضر گشتهاند؛ اینان امامان هستند و هر یک بر اهالی دنیای (روزگار) خود گواهی میدهند که در میان آنان فرمان خداوند عزّ و جلّ را برپا داشتهاند و به راه خدا دعوتشان کردهاند. چون سخن به این جا رسید، مردی از قریش برخاست و عرض کرد: ای پسر رسول خدا! اگر حقّی از مؤمن نزد کافر باشد، چه چیزی از کافر گرفته میشود، در حالی که او در دوزخ است؟ حضرت امام سجاد علیه السلام به او فرمود: از گناهان آن مسلمان به اندازه حقّی که نزد آن کافر داشته، برداشته میشود و آن کافر افزون بر عذاب کفرش، عذاب گناهان آن مسلمان را به اندازه حقّی که از او بر عهده داشته، میکشد. آن قریشی عرض کرد: حال اگر حقّ مسلمانی نزد مسلمان دیگری باشد، چگونه آن حق از او گرفته میشود؟ حضرت علیه السلام فرمود: از نیکیهای ستمگر به اندازه حقّ ستمدیده از برای او برداشته میشود و این گونه نیکیهای آن ستمدیده افزون میشود. آن قریشی عرض کرد: حال اگر آن ستمگر کار نیکی نداشت چه؟ حضرت علیه السلام فرمود: اگر ستمگر کار نیکی نداشته باشد، ستمدیده گناهانی دارد، بنابراین از گناهان ستمدیده برداشته و بر گناهان ستمگر افزوده میشود. (1)

1- [1] - کافی، ج 8، ص 104، ح 79.

3) علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال: «وَوُضِعَ الْکِتَابُ وَجِیءَ بِالنَّبِیِّینَ وَالشُّهَدَاء» گفت: گواهان، امامان علیه السلام میباشند و دلیل این سخن، کلام خداوند متعال است در سوره حج: «لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهِیدًا عَلَیْکُمْ وَتَکُونُوا» [تا این که پیامبر بر شما گواه باشد و] شما ای گروه امامان « شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ» [بر دیگرمردم گواه باشید].(1)

«وَسِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَی الْجَنَّهِ زُمَرًا حَتَّی...سَلَامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِینَ (73) »

«وَسِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَی الْجَنَّهِ زُمَرًا حَتَّی إِذَا جَاؤُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِینَ (73) »

[و کسانی که از پروردگارشان پروا داشته اند، گروه گروه به سوی بهشت سوق داده شوند تا چون بدان رسند و درهای آن (به رویشان) گشوده گردد و نگهبانان آن به ایشان گویند: سلام بر شما، خوش آمدید، در آن درآیید (و) جاودانه (بمانید).]

1) علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال: «وَسِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَی الْجَنَّهِ زُمَرًا» [گوید:] یعنی گروه گروه «حَتَّی إِذَا جَاؤُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ» یعنی به پاکی زاده شدید؛ چرا که تنها پاک زادگان به بهشت راه مییابند «فَادْخُلُوهَا خَالِدِینَ».(2)

2) امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام فرمود: همانا فلان کس و فلان کس و فلان کس، حقّ ما را غصب کردند و با آن کنیز خریدند و با زنان وصلت کردند، بدانید ما شیعیانمان را از این حرام به دور داشتیم تا به پاکی زاده شوند.(3)

«وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا...وَقُضِیَ بَیْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِیلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ ربِّ الْعَالَمِینَ (75) »

«وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ حَیْثُ نَشَاء فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِینَ (74) وَتَرَی الْمَلَائِکَهَ حَافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ

1- [1] - حج/ 78 و تفسیر قمی، ج 2، ص 224.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 224.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 224.

وَقُضِیَ بَیْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِیلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ ربِّ الْعَالَمِینَ (75) »

[و گویند: سپاس خدایی را که وعده اش را بر ما راست گردانید و سرزمین (بهشت) را به ما میراث داد. از هر جای آن باغ (پهناور) که بخواهیم جای می گزینیم. چه_ _نیک است پاداش عمل کنندگان.*و فرشتگان را می بینی که پیرامون عرش به ستایش پروردگار خود تسبیح می گویند_ _و میانشان_ به _حق داوری می گردد و گفته می شود: سپاس ویژه پروردگار جهانیان_ _است]

1) و در روایت ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام آمده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ حَیْثُ نَشَاء» فرمود: یعنی زمین بهشت. (1)

2) و علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن همّام، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: چون گاه جان سپردن علی بن حسین علیه السلام فرا رسید، ایشان سه بار از هوش رفت و در بار آخر فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ حَیْثُ نَشَاء فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِینَ» و سپس جان سپرد. (2)

3) علی بن ابراهیم: سپس خداوند عزّ و جل فرمود: «وَتَرَی الْمَلَائِکَهَ حَافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ» یعنی پیرامون عرش را در میان گرفتهاند «یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِیَ بَیْنَهُم بِالْحَقِّ» کنایه از بهشتیان و دوزخیان است. این آیه از جمله مواردی است که لفظ آن به صورت ماضی آمده یعنی این چنین بوده است و معنای آن به صورت آینده میباشد؛ یعنی این چنین خواهد بود، «وَقِیلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ».(3)

4) شیخ مفید در اختصاص، در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله، در پاسخ به سؤال عبد الله بن سلّام آورده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: و امّا شانزده، منظور از آن، شانزده صف از فرشتگان است که گرد عرش حلقه زدهاند و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «حَافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ».(4)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 224.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 224.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 224.
4- [4] - اختصاص، ص 47.

5) ابن شهر آشوب، از احادیث علی بن جعد، از شُعبه، از قَتاده در تفسیر کلام خداوند متعال: «وَتَرَی الْمَلَائِکَهَ حَافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ»، روایت کرده است که اَنَس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در شب معراج، به زیر عرش، پیش رویم را نگریستم، ناگاه علی بن ابی طالب را دیدم که پیش روی من به زیر عرش ایستاده و خدا را تسبیح میگوید و او را به بزرگی میخواند. گفتم: ای جبرئیل! آیا علی بن ابی طالب علیه السلام بر من پیشی گرفته است؟ عرض کرد: نه، امّا تو را از آن باخبر میکنم؛ خداوند عزّ و جلّ بر فراز عرش خود، بسیار علی علیه السلام را میستاید و بر او درود میفرستد، از این رو عرش به دیدار علی بن ابی طالب علیه السلام مشتاق شد، پس خداوند متعال این فرشته را به زیر عرش، به شکل علی بن ابی طالب علیه السلام آفرید تا عرش او را ببیند و شوقش آرام گیرد و تسبیح و تقدیس و تحمید او را پاداشی از برای شیعیان اهل بیت تو ای محمّد قرار داد». (1)خبر ادامه دارد.

و این از طریق مخالفان است، در این که خداوند سبحانه فرشتهای را به شکل حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام آفرید، روایات بسیار زیادی از طریق خاصّه و عامّه (شیعه و سنّی) نقل شده که مجال یاد کردن از آنها در این جا نیست.

در این جا جلد هفتم به پایان رسید و جلد هشتم به سرآغاز سوره غافر، در ادامه میآید.

1- [1] - مناقب، ج 2، ص 233.

جلد 8

اشاره

ص:1

ص:2

ترجمه تفسیر روایی البرهان

جلد هشتم: سوره های غافر، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح، حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، ممتحنه و صف

مؤلف: علامه سید هاشم بحرانی

مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان

و دکتر صادق خورشا

(اعضای هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی)

ص:3

ص:4

فهرست

سوره غافر.....7

سوره فصلت.....59

سوره شوری.....97

سوره زخرف.....163

سوره دخان.....239

سوره جاثیه 269

سوره احقاف.....289

سوره محمد(ص).....321

سوره فتح.....361

سوره حجرات 399

سوره ق.....439

سوره ذاریات.....483

سوره طور.....519

سوره نجم.....535

سوره قمر.....581

سوره رحمن 603

سوره واقعه.....635
سوره حدید.....679
سوره مجادله.....729
سوره حشر.....765
سوره ممتحنه.....797
سوره صف..... 815
ص:5

ص:6

سوره غافر

اشاره

سوره غافر مکی است به جز آیه های 56 و 57 که مدنی هستند.85 آیه دارد و بعد از سوره زمر نازل شده است.

ص:7

ص:8

فضیلت و ثواب قرائت سوره غافر

امام جعفر صادق علیه السلام در فضیلت این سوره و در باره حوامیم (سوره هایی که با حم آغاز می شوند) فضیلت بسیاری ذکر کرده است که شرح و بیان آن به طول می انجامد.

1) ابن بابویه با سند خویش از ابو صبّاح، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس حم (سوره مؤمن) را هر شب بخواند، خداوند گناهان پیشین و پسین او را خواهد آمرزید و او را از پرهیزگاران قرار خواهد داد و آخرت را برایش بهتر از دنیا قرار خواهد داد. (1)

2) در خواص القرآن از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند، در روز قیامت ناامید نخواهد شد و به او همان چیزی اعطا خواهد شد که به افرادی که در دنیا از خداوند تبارک و تعالی بیم داشتند و پرهیزگار بودند، داده می شود. هر کس آن را بنویسد و بر دیوار باغی آویزان کند، آن باغ، سرسبز خواهد شد و رشد خواهد کرد و چنان چه در خانه ها و مغازه ها نوشته شود، خیر و برکت و خرید و فروش در آنها فراوان خواهد شد.

3) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس آن را بنویسد و در باغی آویزان کند، آن باغ سرسبز خواهد شد و رشد خواهد کرد و اگر آن را در مغازه ای قرار دهد، خرید و فروش در آن زیاد خواهد شد.

4) امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس شب هنگام آن را بنویسد و بر

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 142.

دیواری یا باغی آویزان کند، بر برکت آن افزوده و آن باغ، سرسبز خواهد شد و درختانش شکوفه خواهند داد و (وضعیت آن) در همان زمان بسیار خوب خواهد شد؛ و چنان چه بر دیوار مغازه ای آویزان شود، خرید و فروش در آن فراوان خواهد شد و اگر برای فردی که به بیماری أدره یا ورم خصیه (باد فتق) مبتلا شده است نوشته شود، بیماری اش برطرف خواهد شد و شفا خواهد یافت. گویند بیماری أدره از سودا ناشی می شود و خداوند داناتر است. اگر برای کسی که بدنش آبله و دمل زده است نوشته شود، بیماری اش بهبود خواهد یافت و برای فرد وحشت زده، مفید است و باعث از بین رفتن ترس و وحشت او می گردد. همچنین باید بر روی آبی خوانده شود و با آن آب، آرد را خمیر کنند و بگذارند تا خشک شود. آن گاه به نرمی کوبیده شود و در ظرف کوچک دارای درپوش ریخته شود. اگر کسی که مبتلا به دل درد است یا بیهوش شده و یا غش کرده است یا در کبد یا طحالش احساس درد میکند، مقداری از این پودر تناول کند، به اذن خداوند شفا خواهد یافت.

ص:10

تفسیر سوره غافر

اشاره

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

« حم(1) تَنزِیل الکِتَابِ مِنَ اللهِ العَزِیزِ العَلیمِ(2)»

[حاء میم * فرو فرستادن این کتاب از جانب خدای ارجمند داناست]

1) ابن بابویه می گوید: ابو حسین محمد بن هارون زنجانی در مکتوبی که توسط علی بن احمد بغدادی ورّاق به بنده نوشته، آورده است: معاذ بن مثنی عنبری از عبدالله بن السماء به نقل از جویره، از سفیان بن سعید ثوری روایت کره است که وی خطاب به امام صادق علیه السلام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! مرا از «حم» و «حم * عسق»(1) خبر ده! آن حضرت فرمود: «حم» به معنای حمید و مجید است. اما «حم * عسق» به معنای حلیم مثیب (پاداش دهنده) عالم سمیع، قادر و قوی است.(2)

«غَافِرِ الذَّنبِ و قَابِل التَّوبِ شَدِیدِ العِقَابِ...لیُدْحِضُوا بِهِ الحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَکَیْفَ کَانَ عِقَابِ(5)

«غَافِرِ الذَّنبِ و قَابِل التَّوبِ شَدِیدِ العِقَابِ ذِی الطَّول لا إِلهَ إِلا هُو إِلَیْهِ المَصِیرُ(3) مَا یُجَادِل فِی آیَاتِ اللهِ إِلا الذِینَ کَفَرُوا فَلا یَغْرُرْکَ تَقَلبُهُمْ فِی البِلادِ(4) کَذَّبَتْ قَبْلهُمْ قَومُ نُوحٍ والأَحْزَابُ مِن بَعْدِهِمْ و هَمَّتْ کُل أُمَّهٍ بِرَسُولهِمْ لیَأْخُذُوهُ و جَادَلوا بِالبَاطِل لیُدْحِضُوا

1- 1 - شوری/ 1 و 2.
2- [2] - معانی الاخبار، ص 22، ح 1.

بِهِ الحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ(5)

[(که) گناه بخش و توبه پذیر (و) سخت کیفر (و) فراخ نعمت است. خدایی جز او نیست. بازگشت به سوی اوست * جز آنهایی که کفر ورزیدند، (کسی) در آیات خدا ستیزه نمی کند. پس رفت و آمدشان در شهرها تو را دستخوش فریب نگرداند * پیش از اینان قوم نوح و بعد از آنان دسته های مخالف (دیگر) به تکذیب پرداختند و هر امتی آهنگ فرستاده خود را کردند تا او را بگیرند و به (وسیله) باطل جدال نمودند تا حقیقت را با آن پایمال کنند. پس آنان را فرو گرفتم. آیا چگونه بود کیفر من؟]

1) علی بن ابراهیم قمی در باره آیه «غَافِرِ الذَّنبِ وقَابِلِ التَّوبِ» می گوید: این ویژگی خداوند فقط مخصوص شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام است. «ذِی الطَّول لا إِلهَ إِلا هُو إِلَيْهِ المَصِيرُ». و منظور از آیه «مَا يُجَادِل فِی آيَاتِ اللهِ» ائمه هستند که سلام و درود خدا بر آنان باد «إِلا الذِينَ كَفَرُوا فَلا يَغْرُرْکَ تَقَلبُهُمْ فِی البِلادِ * كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَومُ نُوحٍ والأَحْزَابُ مِن بَعْدِهِمْ» مصداق این آیه پیامبران هستند که دچار تفرقه شدند. «وهَمَّتْ كُل أُمَّهٍ بِرَسُولهِمْ لِيَأْخُذُوهُ» یعنی تا آن پیامبر را به قتل برسانند. «وجَادَلوا بِالبَاطِلِ» یعنی مخاصمه کردند «لِيُدْحِضُوا بِهِ الحَقَّ» به معنای باطل کردن و دفع حق است. «فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ».(1)

«وكَذَلکَ حَقَّتْ كَلمَتُ رَبِّکَ عَلى الذِينَ كَفَرُوا...وإِن يُشْرَکْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالحُكْمُ للهِ العَلىِّ الكَبِيرِ(12)»

«وكَذَلکَ حَقَّتْ كَلمَتُ رَبِّکَ عَلى الذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ(6) الذِينَ يَحْمِلونَ العَرْشَ ومَنْ حَولهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ويُؤْمِنُونَ بِهِ ويَسْتَغْفِرُونَ للذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وسِعْتَ كُل شَىْءٍ رَّحْمَةً وعِلمًا فَاغْفِرْ للذِينَ تَابُوا واتَّبَعُوا سَبِيلکَ وقِهِمْ عَذَابَ الجَحِيمِ(7) رَبَّنَا وأَدْخِلهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ التِى وعَدتَّهُم ومَن صَلحَ مِنْ آبَائِهِمْ وأَزْواجِهِمْ وذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّکَ أَنتَ العَزِيزُ الحَكِيمُ(8) وقِهِمُ السَّيِّئَاتِ ومَن تَقِ السَّيِّئَاتِ يَومَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وذَلکَ هُو الفَوزُ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 226.

العَظِيمُ(9) إِنَّ الذِينَ كَفَرُوا يُنَادَونَ لمَقْتُ اللهِ أَكْبَرُ مِن مَّقْتِكُمْ أَنفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَونَ إِلى الإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ(10) قَالوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَل إِلى خُرُوجٍ مِّن سَبِيل(11) ذَلكُم بِأَنَّهُ إِذَا دُعِىَ اللهُ وحْدَهُ كَفَرْتُمْ وإِن يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالحُكْمُ للهِ العَلىِّ الكَبِيرِ(12)»

[و بدین سان فرمان پروردگارت در باره کسانی که کفر ورزیده بودند، به حقیقت پیوست که ایشان همدمان آتش خواهند بود * کسانی که عرش (خدا) را حمل می کنند و آنها که پیرامون آنند، به سپاس پروردگارشان تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که گرویده اند، طلب آمرزش می کنند. پروردگارا! رحمت و دانش (تو بر) هر چیز احاطه دارد. کسانی را که توبه کرده و راه تو را دنبال کرده اند، ببخش و آنها را از عذاب آتش نگاه دار* پروردگارا! آنان را در باغهای جاوید که وعده شان داده ای، با هر که از پدران و همسران و فرزندانشان که به صلاح آمده اند، داخل کن. زیرا تو خود ارجمند و حکیمی * و آنان را از بدیها نگاه دار و هر که را در آن روز از بدیها حفظ کنی، البته رحمتش کرده ای و این همان کامیابی بزرگ است * کسانی که کافر بوده اند، مورد ندا قرار می گیرند که قطعا دشمنی خدا از دشمنی شما نسبت به همدیگر سخت تر است. آن گاه که به سوی ایمان فرا خوانده می شدید و انکار می ورزیدید * می گویند: پروردگارا! دو بار ما را به مرگ رسانیدی و دو بار ما را زنده گردانیدی، به گناهانمان اعتراف کردیم. پس آیا راه بیرون شدنی (از آتش) هست * این (کیفر) از آن روی برای شماست که چون خدا به تنهایی خوانده می شد، کفر می ورزیدید و چون به او شرک آورده می شد، آن را باور می کردید: پس (امروز) فرمان از آن خدای والای بزرگ است]

1) محمد بن یعقوب کلینی: از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد برقی حدیثی مرفوع را از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده و می گوید که جاثلیق از امیر المؤمنین علیه السلام چند سئوال پرسید و از جمله سئوالاتش این بود: به من بگو خداوند عز و جل کجاست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: او این جا و آن جاست؛ در بالا و پایین، در اطراف ما و همراه ماست. این همان مصداق این آیه

است که پروردگار فرموده است: «مَا یَکُونُ مِن نَّجْوی ثَلاثَهٍ إِلا هُو رَابِعُهُمْ ولا خَمْسَهٍ إِلا هُو سَادِسُهُمْ ولا أَدْنَی مِن ذَلکَ ولا أَکْثَرَ إِلا هُو مَعَهُمْ أَیْنَ مَا کَانُوا»(1) [هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست، مگر این که او چهارمین آنهاست و نه میان پنج تن مگر این که او ششمین آنهاست و نه کمتر از این [عدد] و نه بیشتر مگر این که هر کجا باشند او با آنهاست] بنابراین کرسی، آسمان ها و زمین و همه آن چه را در میان آنها و زیر زمین است، در بر می گیرد. خداوند می فرماید:«وإِن تَجْهَرْ بِالقَول فَإِنَّهُ یَعْلمُ السِّرَّ وأَخْفَی»(2) [و اگر سخن به آواز گویی، او نهان و نهان تر را می داند] و همچنین مصداق این آیه است: «وسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمَاواتِ والأَرْضَ ولاَ یَؤُودُهُ حِفْظُهُمَا وهُو العَلیُّ العَظِیمُ»(3) [او آسمانها و زمین را در بر گرفته و نگهداری آنها بر او دشوار نیست و اوست والای بزرگ.] کسانی که عرش پروردگار را حمل می کنند، همان علما هستند که خداوند بار علم خویش را به عهده آنان گذاشته است. هیچ چیزی وجود ندارد که خداوند آن را در ملکوتش آفریده باشد و از این چهار چیز، خارج باشد؛ ملکوتی که خداوند آن را به برگزیدگانش و حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام نشان داده است. پروردگار در این باره فرموده است: «وکَذَلکَ نُرِی إِبْرَاهِیمَ مَلکُوتَ السَّمَاواتِ والأَرْضِ ولیَکُونَ مِنَ المُوقِنِینَ»(4) [و این گونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد] حمل کنندگان عرش خداوند چگونه می توانند الله را حمل کنند حال آن که قلب هایشان به وسیله حیاتی که خداوند آن را به ایشان اعطا کرده، زنده است و به وسیله نور او به معرفتش هدایت یافته اند!(5)

2) کلینی از احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن یحیی روایت کرده است که ابو قره محدث از من خواست او را به محضر امام رضا علیه

1- [1] - مجادله/ 7.
2- [2] - طه/ 7.
3- [3] - بقره/ 255.
4- [4] - انعام/ 75.
5- [5] - کافی، ج 1، ص 100، ح 1.

السلام ببرم. از آن حضرت اجازه خواستم. ایشان به او اجازه داد و او بر آن حضرت وارد شد. او از ایشان در باره حلال و حرام سئوال کرد. سپس از ایشان پرسید: آیا شما قبول دارید که خداوند حمل می شود؟ امام رضا علیه السلام فرمود: هر محمولی مفعول و اضافه شده به غیر و نیازمند است و محمول در لفظ، اسم نقص است و حامل، فاعل و در لفظ مدح است. و به این گونه است سخن کسی که می گوید: فوق و تحت و اعلی و اسفل. خداوند می فرماید: «وللهِ الأَسْمَاء الحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا»(1) [و نامهای نیکو به خدا اختصاص دارد، پس او را با آنها بخوانید] همچنین در کتاب هایش هرگز در باره خودش نفرموده که محمول است؛ بلکه فرموده که او حامل در بر و بحر و نگهدارنده آسمان ها و زمین و مانع زوال آنهاست و غیر خداوند، محمول است. هرگز شنیده نشده است که فردی که به خداوند ایمان داشته باشد و او را بزرگ بدارد، در دعایش گفته باشد: یا محمول!

ابو قره گفت: خداوند فرموده است: «ویَحْمِل عَرْشَ رَبِّکَ فَوقَهُمْ یَومَئِذٍ ثَمَانِیَهٌ»(2) [و عرش پروردگارت را آن روز هشت (فرشته) بر سر خود بر می دارند] وی پرسید: «الذِینَ یَحْمِلونَ العَرْشَ» چگونه تفسیر می شود؟ امام رضا علیه السلام فرمود: عرش، خداوند نیست. عرش، اسم دانش و قدرت است و در عرش، همه چیز وجود دارد. همچنین حمل آن را به کسانی غیر از خویش نسبت داده که گروهی از آفریده های او هستند. زیرا آفریده هایش را با حمل عرش خود به بندگی درآورده است. آنها حمل کنندگان علم او هستند. و خلقی پیرامون عرش او تسبیح گوی هستند و براساس علم او عمل می کنند و فرشتگانی نیز هستند که اعمال بندگان او را می نگارند. همچنین اثبات عبادت و بندگی اهل زمین را از طریق طواف پیرامون خانه اش قرار داده است و خداوند، همچنان که خودش فرموده است «علی العرش استوی». خداوند، عرش، و حاملان آن و همه کسانی را که پیرامون آن هستند حمل و حفظ می نماید. او نگهدارنده و اداره کننده همه جان هاست. او برتر و بالاتر از هر چیزی است. صفت محمول یا پایین تر و فروتر به تنهایی و بدون

1- [1] - اعراف/ 180.
2- [2] - حاقه/ 17.

نسبت دادن به چیزی به کار برده نمی شود، چون در آن صورت، لفظ و معنی تباه خواهند شد.

ابو قره گفت: پس آیا این روایت را تکذیب می کنی که در آن آمده است، هر گاه خداوند خشمگین شود، خشم او قابل تشخیص است و فرشتگانی که عرش را حمل می کنند، سنگینی آن را بر شانه هایشان احساس می کنند، به همین دلیل به سجده می افتند و زمانی که خشم پروردگار برطرف می شود، از سنگینی آن کاسته می شود و آنها به سر جای خودشان باز می گردند؟ امام رضا علیه السلام فرمود: برای من در باره خداوند عز و جل سخن بگو که (می دانیم) از زمانی که ابلیس را لعن کرده، از او خشمگین است. چه زمانی از او راضی شده است، حال آن که تا به امروز از او و یاران و پیروانش خشمگین است؟ چگونه جرأت می کنی خداوند را به تغییر از حالتی به حالت دیگر توصیف کنی و در باره او اموری را جاری بدانی که در میان بندگان وجود دارد؟! خداوند، پاک و بلند مرتبه است. او منزه از آن است که همراه نابود شوندگان، فنا یابد، یا مانند موجودات متغیر، دچار تغییر گردد. او هرگز دچار دگرگونی نمی گردد؛ حال آن که همه موجودات غیر از او، کاملا در قبضه قدرت و تدبیر او هستند، به او نیازمندند و او از غیر خودش کاملا بی نیاز است.(1)

3) کلینی همچنین از محمد بن احمد، به نقل از عبدالله بن صلت، به روایت از یونس، به نقل از کسانی که نامشان را ذکر کرده است، از ابو بصیر نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابو محمد! خداوند _ عز و جل _ فرشتگانی دارد که گناهان را از دوش شیعیان ما برمی دارند و آن را به پایین می ریزند، همچنان که در فصل برگ ریزان، باد برگ های درختان را فرو می ریزد. این همان مصداق کلام پروردگار است که فرمود: «يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ويُؤْمِنُونَ بِهِ ويَسْتَغْفِرُونَ للذِينَ آمَنُوا» به خدا قسم! منظور او کسی جز شما نیست.(2)

4) کلینی همچنین از گروهی از یاران ما به نقل از سهل بن زیاد، به روایت از

1- [1] - کافی، ج 1، ص 101، ح 2.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 304، ح 470.

محمد بن سلیمان، به نقل از پدرش _ در حدیث ابو بصیر_ از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: ای ابو محمد! خداوند عز و جل فرشتگانی دارد که بار گناهان را از شانه های شیعیان ما برمی دارند وآن را به پایین می ریزند؛ همچنان که باد برگ ها را در فصل برگ ریزان فرو می ریزد. این همان سخن پروردگار است که می فرماید: «الذِینَ یَحْمِلونَ العَرْشَ ومَنْ حَولهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ویُؤْمِنُونَ بِهِ ویَسْتَغْفِرُونَ للذِینَ آمَنُوا» به خدا قسم! استغفار و طلب آمرزش آنها برای شماست نه این مردم!(1) ابن بابویه با سند خود آن را از سلیمان دیلمی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده و حدیث ابو بصیر را آورده است.

5) ابن بابویه می گوید: حسن بن محمد بن سعید هاشمی در سال 354 هجری در کوفه برای ما روایت کرد که: فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، از محمد بن احمد بن علی همدانی، از ابوالفضل عباس بن عبدالله نجاری، از محمد بن قاسم بن ابراهیم بن محمد، از عبدالله بن قاسم بن محمد بن ابوبکر، از عبد السلام بن صالح هروی، از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، او هم از پدرانش و جدش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نمود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! فرشتگانی که عرش پروردگار را حمل می کنند و آنان که در اطراف آن هستند، خداوند را مدح و ستایش کرده و از او به پاکی یاد می کنند و برای کسانی که به ولایت ما ایمان آورده اند، طلب آمرزش می نمایند.(2)

6) محمد بن عباس، از جعفر بن محمد بن مالک، از احمد بن حسین علوی، از محمد بن حاتم، از هارون بن جهم، از محمد بن مسلم روایت می کند: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که در باره آیه «الذِینَ یَحْمِلونَ العَرْشَ ومَنْ حَولهُ» می فرمود: منظور از آن، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن، امام حسین، حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السلام هستند. یعنی این شخصیت های بزرگوار در اطراف عرش

1- [1] - کافی، ج 8، ص 34، ح 6.
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 237، ح 22.

پروردگار هستند.(1)

7) محمد بن عباس در روایت دیگری از احمد بن محمد بن سعید با سندی که آن را به اصبغ بن نباته می رساند روایت می کند که امام علی علیه السلام فرمود: فضایل من از آسمان بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و منظور از این آیه نیز همین است: «الذِینَ یَحْمِلونَ العَرْشَ ومَنْ حَولهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ویُؤْمِنُونَ بِهِ ویَسْتَغْفِرُونَ للذِینَ آمَنُوا» و در آن زمان، بر روی زمین جز من و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ مؤمنی وجود نداشت. این فرموده، مشابه حدیث دیگری از آن امام بزرگوار است که فرمود: پیش از آن که امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم استغفار کنند، فرشتگان به مدت هفت سال و هشت ماه، برای من طلب آمرزش می کردند.(2)

8) محمد بن عباس در روایت دیگری از علی بن عبدالله بن اسد با سندی که آن را به ابو جارود می رساند، به نقل از امام باقر علیه السلام آورده است که آن حضرت فرمود: جدم علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: فرشتگان، هفت سال و چند ماه، درنگ کرده و فقط برای من و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طلب آمرزش می کردند و این آیه و آیه پس از آن در باره ما نازل شده است که پروردگار در آن فرموده است: «الذِینَ یَحْمِلونَ العَرْشَ ومَنْ حَولهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ویُؤْمِنُونَ بِهِ ویَسْتَغْفِرُونَ للذِینَ آمَنُوا رَبَّنَا وسِعْتَ کُل شَیْءٍ رَّحْمَةً وعِلمًا فَاغْفِرْ للذِینَ تَابُوا واتَّبَعُوا سَبِیلکَ وقِهِمْ عَذَابَ الجَحِیمِ * رَبَّنَا وأَدْخِلهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ التِی وعَدتَّهُم ومَن صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وأَزْواجِهِمْ وذُرِّیَّاتِهِمْ إِنَّکَ أَنتَ العَزِیزُ الحَکِیمُ» گروهی از منافقان سئوال کردند: پدر و فرزندان و ذریه علی که این آیه در باره شان نازل شده چه کسانی هستند؟ آن حضرت پاسخ داد: سبحان الله! آیا ابراهیم و اسماعیل در زمره پدران ما نیستند؛ آیا آنها اجداد ما نبوده اند؟ (3)

9) در روایت دیگری، محمد بن عباس از علی بن عبدالله، از ابراهیم بن محمد،

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 716، ح 7.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، 526، ح 1.

3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 527، ح 2.

از محمد بن علی، از حسین اشقر، از علی بن هاشم، از محمد بن عبیدالله بن رافع، از ابو ایوب، از عبدالله بن عبدالرحمن، از پدرش روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برای مدت چند سال، فرشتگان بر من و علی علیه السلام درود می فرستادند، زیرا ما در زمانی نماز می خواندیم که کسی همراه ما نبود.(1)

10) محمد بن عباس همچنین از حسین بن احمد، به نقل از محمد بن عیسی، به روایت از یونس بن عبدالرحمن به نقل از ابو بصیر روایت می کند که امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابو محمد! خداوند فرشتگانی دارد که گناهان را از دوش شیعیان ما برمی دارند؛ همچنان که باد در زمان برگ ریزان، برگ ها را از درختان فرو می ریزد. این همان مصداق آیه «ویَسْتَغْفِرُونَ للذِینَ آمَنُوا» است. ای ابو محمد! به خدا قسم، طلب آمرزش آنها فقط برای شما و نه برای این مردم است! آیا تو را خوشحال کردم؟ ابو محمد می گوید: عرض کردم: آری!(2)

11) در حدیث دیگری با همان اسناد مذکور آمده است: این همان فرموده خداوند است: «ویَسْتَغْفِرُونَ للذِینَ آمَنُوا رَبَّنَا وسِعْتَ کُل شَیْءٍ رَّحْمَةً وعِلمًا فَاغْفِرْ للذِینَ تَابُوا واتَّبَعُوا سَبِیلکَ وقِهِمْ عَذَابَ الجَحِیمِ». بنابراین راه خداوند، علی علیه السلام و شما مؤمنان هستید. منظور خداوند، کسانی دیگر نبوده اند.(3)

12) علی بن ابراهیم قمی می گوید: پدرم از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، او هم از حماد روایت کرد که از امام ابو عبدالله صادق علیه السلام سئوال شد: آیا تعداد فرشتگان بیشتر است یا تعداد انسان ها؟ آن حضرت پاسخ داد: قسم به کسی که جانم در دست اوست! تعداد فرشتگان از تعداد ذرات خاک زمین بیشتر است. در آسمان هیچ جای پایی نیست که در آن فرشته ای وجود نداشته باشد و به تسبیح و تقدیس پروردگار نپردازد. همچنین در زمین، در هر درخت، فرشته ای وجود دارد که مأمور آن قرار داده شده است و هر روز، اعمال آن را به خداوند منتقل می کند. حال آن که خداوند نسبت به آن اعمال آگاه ترین است و همه آنها هر

1- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 527، ح 3.

2- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 528، ح 4.
3- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 528، ح 5.

روز به وسیله اظهار ولایت ما به خداوند تقرب می جویند و برای دوستدارانمان طلب آمرزش و دشمنانمان را نفرین می کنند و از خداوند می خواهند که عذاب خویش را به شدت بر آنان نازل کند.(1)

13) علی بن ابراهیم قمی در روایت دیگری از محمد بن عبدالله حمیری به نقل از پدرش، از محمد بن حسین و محمد بن عبد الجبار، به نقل از محمد بن سنان، به نقل از منخل بن جمیل رقّی از جابر، به نقل از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که منظور از «وکَذَلکَ حَقَّتْ کَلمَتُ رَبِّکَ عَلی الذِینَ کَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ» بنی امیه است و مقصود از «الذِینَ یَحْمِلونَ العَرْشَ» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیای پس از او که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند که علم خداوند را حمل می کنند. منظور از «ومَنْ حَولهُ» فرشتگان هستند. مؤمنان در عبارت «یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ویُؤْمِنُونَ بِهِ ویَسْتَغْفِرُونَ للذِینَ آمَنُوا» همان شیعیان اهل بیت پیامبر که سلام و درود خدا بر آنان باد هستند. منظور از «للذِینَ تَابُوا» در عبارت «رَبَّنَا وسِعْتَ کُل شَیْءٍ رَّحْمَةً وعِلمًا فَاغْفِرْ للذِینَ تَابُوا» کسانی هستند که از پذیرش ولایت فلانی و فلانی و بنی امیه توبه کرده اند. «واتَّبَعُوا سَبِیلکَ» مقصود از پیروی از راه خداوند، پذیرفتن ولایت علی علیه السلام است که ولیّ خداوند می باشد. دعای مذکور در عبارت «وقِهِمْ عَذَابَ الجَحِیم * رَبَّنَا وأَدْخِلهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ التِی وعَدتَّهُم ومَن صَلحَ مِنْ آبَائِهِمْ وأَزْواجِهِمْ وذُرِّیَّاتِهِمْ إِنَّکَ أَنتَ العَزِیزُ الحَکِیمُ» شامل حال کسانی است که ولایت امام علی علیه السلام را پذیرفته اند. این امر یعنی پذیرش ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام، همان صلاح و رستگاری آنهاست. «یَومَئِذٍ» در عبارت «وقِهِمُ السَّیِّئَاتِ ومَن تَقِ السَّیِّئَاتِ یَومَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ» به معنی روز قیامت است، «وذَلکَ هُو الفَوزُ العَظِیمُ» یعنی این همان رستگاری بزرگ برای کسانی است که خداوند آنها را از ولایت فلانی و فلانی رهایی داده است. سپس در ادامه، «اِنَّ الذِینَ کَفَرُوا» منظور از کسانی که کفر ورزیدند، همان بنی امیه و منظور از ایمان، همان ولایت امام علی علیه السلام است. «یُنَادَونَ لمَقْتُ اللهِ أَکْبَرُ مِن مَّقْتِکُمْ أَنفُسَکُمْ إِذْ تُدْعَونَ إِلی الإِیمَانِ» یعنی به ولایت علی بن ابی طالب علیه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 226.

السلام «فَتَکْفُرُونَ»(1)

14) محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از برخی از یاران ما در حدیثی مرفوع روایت می کند که: خداوند به توبه کنندگان سه ویژگی داده است که اگر یکی از آنها را به اهل آسمان ها و زمین می داد، قطعاً به وسیله آن نجات می یافتند که یکی از آنها آیه زیر است که پروردگار فرموده است: «إِنَّ اللهَ یُحِبُّ التَّوابِینَ ویُحِبُّ المُتَطَهِّرِینَ» [خداوند توبه کاران و پاکیزگان را دوست می دارد].(2)

هر کس خداوند او را دوست داشته باشد، قطعاً او را عذاب نخواهد داد. دومین آیه، این فرموده پروردگار است: «الذِینَ یَحْمِلونَ العَرْشَ ومَنْ حَولهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ویُؤْمِنُونَ بِهِ ویَسْتَغْفِرُونَ للذِینَ آمَنُوا رَبَّنَا وسِعْتَ کُل شَیْءٍ رَّحْمَةً وعِلمًا فَاغْفِرْ للذِینَ تَابُوا واتَّبَعُوا سَبِیلکَ وقِهِمْ عَذَابَ الجَحِیمِ * رَبَّنَا وأَدْخِلهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ التِی وعَدتَّهُم ومَن صَلحَ مِنْ آبَائِهِمْ وأَزْواجِهِمْ وذُرِّیَّاتِهِمْ إِنَّکَ أَنتَ العَزِیزُ الحَکِیمُ * وقِهِمُ السَّیِّئَاتِ ومَن تَقِ السَّیِّئَاتِ یَومَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وذَلکَ هُو الفَوزُ العَظِیمُ». سومین ویژگی آیات 70-68 سوره فرقان است که پروردگار می فرماید: «والذِینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللهِ إِلهًا آخَرَ ولا یَقْتُلونَ النَّفْسَ التِی حَرَّمَ اللهُ إِلا بِالحَقِّ ولا یَزْنُونَ ومَن یَفْعَل ذَلکَ یَلقَ أَثَامًا * یُضَاعَفْ لهُ العَذَابُ یَومَ القِیَامَهِ ویَخْلدْ فِیهِ مُهَانًا * إِلا مَن تَابَ وآمَنَ وعَمِل عَمَلا صَالحًا فَأُولئِکَ یُبَدِّل اللهُ سَیِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وکَانَ اللهُ غَفُورًا رَّحِیمًا» [و کسانی اند که با خدا معبودی دیگر نمی خوانند و کسی را که خدا (خونش را) حرام کرده است جز به حق نمی کشند و زنا نمی کنند و هر کس اینها را انجام دهد، سزایش را دریافت خواهد کرد * برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می شود و پیوسته در آن خوار می ماند * مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند، پس خداوند بدیهایشان را به نیکیها تبدیل می کند و خدا همواره آمرزنده مهربان است](3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 226.
2- [2] - بقره/ 222.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 315، ح 5.

15) ابن شهر آشوب، از ابن فیاض در «شرح الاخبار»، از ابو ایوب انصاری روایت می کند: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: فرشتگان هفت سال بر من و علی بن ابی طالب علیه السلام درود می فرستادند؛ در حالی که هیچ مردی در آن زمان به من ایمان نیاورده بود. این همان فرموده خداوند است «الذِینَ یَحْمِلونَ العَرْشَ ومَنْ حَولهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ویُؤْمِنُونَ بِهِ» «ویَسْتَغْفِرُونَ لمَن فِی الأَرْضِ» [و برای کسانی که در زمین هستند آمرزش می طلبند.](1)-(2)

16) هارون بن جهم و جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که منظور از «للذِینَ تَابُوا» در آیه فوق کسانی هستند که از قبول ولایت جماعت و بنی امیه توبه کردند «واتَّبَعُوا سَبِیلکَ» مقصود از پیروی از راه خداوند، ایمان آوردن به ولایت امام علی علیه السلام است و راه آن حضرت، همان راه خداست.(3)

17) شرف الدین نجفی می گوید: از عمرو بن شمر به نقل از جابر بن یزید روایت شده است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: منظور از کفار در آیه «وکَذَلکَ حَقَّتْ کَلمَتُ رَبِّکَ عَلی الذِینَ کَفَرُوا» بنی امیه است که کفر ورزیدند و آنها دوزخیان اند. سپس می فرماید: حمل کنندگان عرش همان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیای پس از او هستند که علم خداوند را حمل می کنند. «ومَنْ حَولهُ» منظور از کسانی که در اطراف عرش هستند، همان فرشتگان هستند. مقصود از «للذِینَ آمَنُوا» در این آیه: «یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ویُؤْمِنُونَ بِهِ ویَسْتَغْفِرُونَ للذِینَ آمَنُوا» شیعیان اهل بیت علیهم السلام هستند که می گویند: «رَبَّنَا وسِعْتَ کُل شَیْءٍ رَّحْمَةً وعِلمًا فَاغْفِرْ للذِینَ تَابُوا واتَّبَعُوا سَبِیلکَ وقِهِمْ عَذَابَ الجَحِیمِ * وأَدْخِلهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ التِی وعَدتَّهُم ومَن صَلحَ مِنْ آبَائِهِمْ وأَزْواجِهِمْ وذُرِّیَّاتِهِمْ إِنَّکَ أَنتَ العَزِیزُ الحَکِیمُ * وقِهِمُ السَّیِّئَاتِ» منظور از توبه کنندگان، کسانی هستند که از پذیرش ولایت اینان و بنی امیه توبه کرده اند. منظور از راه خداوند، امام علی علیه السلام و مقصود از بدی ها، بنی امیه و سایر دشمنان اهل بیت و پیروان ایشان است.

1- [1] - شوری/ 5.
2- [2] - مناقب، ج 2، ص 16.
3- [3] - مناقب، ج 2، ص 72.

منظور از کفار، بنی امیه است. آن گاه علت کفر آنها را با استفاده از آیات فوق بیان می کند: «ذَلکُم بِأَنَّهُ إِذَا دُعِیَ اللهُ» همراه با ولایت علی علیه السلام «وحْدَهُ کَفَرْتُمْ وإِن یُشْرَکْ بِهِ» یعنی به علی علیه السلام «تُؤْمِنُوا» یعنی اگر امامی غیر از امام علی علیه السلام ذکر شود، به او ایمان میآورید «فَالحُکْمُ للهِ العَلیِّ الکَبِیرِ» (زیرا هر گاه خداوند به وسیله ذکر ولایت علی علیه السلام به تنهایی یاد شود، آنها نسبت به آن کفر می ورزند؛ اما چنان چه در ولایتشان، افراد دیگری را شریک حضرت علی علیه السلام قرار دهند، به آنان ایمان می آورند. یعنی ولایت علی علیه السلام را به تنهایی نمی پذیرند و به آن ایمان نمی آورند، بلکه زمانی به آن ایمان می آورند که افراد دیگری را شریک ولایت او قرار داده باشند).(1)

18) نجفی، از برخی از یاران ما به نقل از جابر بن یزید روایت می کند که از امام باقر علیه السلام در باره آیه «الذِینَ یَحْمِلونَ العَرْشَ ومَنْ حَولهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ویُؤْمِنُونَ بِهِ ویَسْتَغْفِرُونَ للذِینَ آمَنُوا رَبَّنَا وسِعْتَ کُل شَیْءٍ رَّحْمَةً وعِلمَاً فَاغْفِرْ للذِینَ تَابُوا واتَّبَعُوا سَبِیلکَ وقِهِمْ عَذَابَ الجَحِیمِ * رَبَّنَا وأَدْخِلهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ التِی وعَدتَّهُم ومَن صَلحَ مِنْ آبَائِهِمْ وأَزْواجِهِمْ وذُرِّیَّاتِهِمْ إِنَّکَ أَنتَ العَزِیزُ الحَکِیمُ * وقِهِمُ السَّیِّئَاتِ ومَن تَقِ السَّیِّئَاتِ یَومَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وذَلکَ هُو الفَوزُ العَظِیمُ * إِنَّ الذِینَ کَفَرُوا یُنَادَونَ لمَقْتُ اللهِ أَکْبَرُ مِن مَّقْتِکُمْ أَنفُسَکُمْ إِذْ تُدْعَونَ إِلی الإِیمَانِ فَتَکْفُرُونَ» سئوال کردم. ایشان فرمودند: منظور از حمل کنندگان عرش و کسانی که پیرامون آن هستند، فرشتگان هستند. منظور از توبه کنندگان، کسانی هستند که از پذیرش ولایت طاغوت های سه گانه و بنی امیه توبه کرده اند. مقصود از راه خداوند، ولایت علی علیه السلام است که راه آن حضرت، راه خداوند بود. سیئات و بدی ها، همان طاغوت های سه گانه هستند که بر اساس آیه، هر کس از آنها دوری کند، خداوند او را مورد رحمت خویش قرار خواهد داد. مقصود از کسانی که کفر ورزیدند، بنی امیه و منظور از ایمان، ولایت علی علیه السلام است.(2)

19) علی بن ابراهیم قمی در باره عبارت «قَالوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وأَحْیَیْتَنَا

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 528، ح 7.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 531، ح 13.

اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَل إِلى خُرُوجٍ مِّن سَبِيل» از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: این امر در رجعت اتفاق می افتد.(1)

20) در کتاب «رجعه المعاصر» از حسن بن محبوب به نقل از محمد بن سلام از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که آیه «قَالوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَل إِلى خُرُوجٍ مِّن سَبِيل» در باره رجعت گروه هایی پس از مرگشان است و در قیامت اتفاق می افتد. قوم ظالمان، دور و نابود باد.

21) علی بن ابراهیم قمی در باره آیه «ذَلكُم بِأَنَّهُ إِذَا دُعِىَ اللهُ وحْدَهُ كَفَرْتُمْ وإِن يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا» می نویسد: کفر در این جا به معنای جحود و انکار است؛ یعنی هر گاه از خداوند به یگانگی یاد شود کفر می ورزید و چنان چه برایش شریکی قرار داده شود، بدان ایمان می آورید.(2)

22) علی بن ابراهیم قمی در روایت دیگری از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور، از جعفر بن بشیر، از حکم بن زهیر، از محمد بن حمدان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در باره آیه «إِذَا دُعِىَ اللهُ وحْدَهُ كَفَرْتُمْ وإِن يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالحُكْمُ للهِ العَلىِّ الكَبِيرِ» فرمود: هر گاه خداوند به وسیله ولایت کسی که خداوند شما را به ولایت او فرا خوانده است یاد شود، نسبت به او کفر می ورزید؛ اما اگر در آن ولایت، شریکی برای او قرار داده شود که فاقد ولایت است، به او ایمان میآورید و اعتقاد پیدا میکنید که او ولایت دارد.(3)

23) شرف الدین نجفی می گوید: برقی از عثمان بن اذینه، از زید بن حسن روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «قَالوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ» سئوال کردم. فرمود: خداوند در پاسخ آنان فرموده است: زیرا هر گاه از خداوند و کسانی که ولایت خداوندی دارند به تنهایی یاد شود، شما به

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 227.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 227.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 227.

ولایت داشتن به آن ولی خدا کفر می ورزید؛ اما چنان چه در ولایت او فردی که فاقد ولایت الهی است به عنوان شریک قرار داده شود، به ولایت او ایمان می آورید. اراده مطلق امور و قضاوت و حکومت در اختیار خداوند بزرگ و بلند مرتبه است.(1) در سوره قبل در این باره سخن به میان آمد.

24) محمد بن یعقوب کلینی، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از علی بن اسباط، از علی بن منصور، از ابراهیم بن عبدالحمید، از ولید بن صبیح به نقل از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: منظور از آیه «ذَلکُم بِأَنَّهُ إِذَا دُعِیَ اللهُ وحْدَهُ کَفَرْتُمْ» آن است که هر گاه از خداوند و کسانی که به آنها ولایت داده شده است به تنهایی یاد شود، کفر می ورزیدند.(2)

«هُو الذِی یُرِیکُمْ آیَاتِهِ ویُنَزِّل لکُم مِّنَ السَّمَاءِ رِزْقًا ومَا یَتَذَکَّرُ إِلا مَن یُنِیبُ(13)»

[اوست آن کس که نشانه های خود را به شما می نمایاند و برای شما از آسمان روزی می فرستد و جز آن کس که توبه کار است (کسی) پند نمی گیرد]

1) علی بن ابراهیم قمی می گوید: منظور از آیاته «هُو الذِی یُرِیکُمْ آیَاتِهِ» ائمه ای هستند صلوات الله علیهم اجمعین که خداوند و پیامبرش در باره آنها سخن گفته اند.(3)

« رَفِیعُ الدَّرَجَاتِ ذُو العَرْشِ یُلقِی الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلی مَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لیُنذِرَ یَومَ التَّلاقِ(15)»

[بالابرنده درجات، خداوند عرش، به هر کس از بندگانش که خواهد، آن روح (=فرشته) را به فرمان خویش می فرستد تا (مردم را) از روز ملاقات (با خدا)

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 530، ح 12.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 349، ح 46.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 227.

ترساند]

1) علی بن ابراهیم قمی می گوید: منظور از روح در آیه فوق، همان روح القدس است که این امر، خاص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه است که سلام و درود خدا بر آنان باد.(1)

2) سعد بن عبدالله می گوید: محمد بن عیسی بن عبید و محمد بن حسین و موسی بن عمر بن یزید صیقل از علی بن اسباط، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر روایت کرده اند که از امام محمد باقر علیه السلام در باره معنی روح در آیه «یُنَزِّل المَلآئِکَهَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلی مَن یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» سئوال کردم. آن حضرت فرمود: منظور همان جبرئیل است.(2) این حدیث را به طور کامل در اول سوره نحل ذکر کرده ام که ان شاء الله در بیان تفسیر عبارت «وکَذَلکَ أَوحَیْنَا إِلیْکَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا» [و همین گونه، روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم] در سوره شوری(3) توضیحات و روایات بیشتری را ذکر خواهیم نمود.

3) ابن بابویه از پدرش روایت کرده است که سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود، از حفص بن عیاث نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: یوم التلاق روز ملاقات اهل آسمان ها و زمین با یکدیگر است و یوم التناد روزی است که دوزخیان، اهل بهشت را مورد ندا قرار می دهند. «ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله»(4) [از آن آب یا از آن چه خدا روزی شما کرده بر ما فرو ریزید] یوم التغابن به معنای روزی است که اهل بهشت، دوزخیان را فریب می دهند. یوم الحسره هم روزی است که مرگ آورده و ذبح می شود.(5)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 227.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 3.
3- [3] - شوری/ 52.
4- [4] - اعراف/ 50.
5- [5] - معانی الاخبار، ص 156، ح 1.

«يَومَ هُم بَارِزُونَ لا يَخْفَى عَلى اللهِ مِنْهُمْ شَىْءٌ لمَنِ المُلكُ اليَومَ للهِ الواحِدِ القَهَّارِ(16) اليَومَ تُجْزَى كُل نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لا ظُلمَ اليَومَ إِنَّ اللهَ سَرِيعُ الحِسَابِ(17)»

[آن روز كه آنان ظاهر گردند چيزى از آنها بر خدا پوشيده نمى ماند. امروز فرمانروايى از آن كيست؟ از آن خداوند يكتاى قهار است * امروز هر كسى به (موجب) آن چه انجام داده است، كيفر مى يابد، امروز ستمى نيست. آرى خدا زودشمار است]

1) ابن بابويه، از محمد بن بكران نقاش كه رحمت خدا بر او باد، در كوفه، از احمد بن محمد همدانى، از على بن حسن بن على بن فضال، از پدرش، از امام ابوالحسن على بن موسى الرضا عليه السلام در حديث تفسير حروف معجم روايت مى كند كه آن حضرت فرمود: ميم، ملك و پادشاهى خداوند در روز قيامت است كه جز او در آن هيچ مالكى وجود ندارد. خداوند مى فرمايد: «لمَنِ المُلكُ اليَومَ» امروز پادشاهى از آن كيست؟ در اين هنگام ارواح پيامبران، فرستادگان و حجت هايش به سخن درمى آيند و مى گويند: «للهِ الواحِدِ القَهَّارِ» يعنى براى خداوند يگانه قهار. آن گاه خداوند مى فرمايد: «اليَومَ تُجْزَى كُل نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لا ظُلمَ اليَومَ إِنَّ اللهَ سَرِيعُ الحِسَابِ».(1)

2) على بن ابراهيم قمى مى گويد: پدرم، از ابن ابى عمير، از زيد نرسى، از عبيد بن زراره روايت مى كند كه گفت: از امام صادق عليه السلام شنيدم كه فرمود: و هر گاه خداوند جان هاى اهل زمين را بگيرد، به اندازه زمان آفرينش آفريدگان و گرفتن جان هاى اهل زمين و چند برابر آن درنگ خواهد كرد. سپس جان اهل آسمان دنيا را مى گيرد. آن گاه به اندازه زمان آفرينش مخلوقات و ميراندن اهل زمين و آسمان دنيا و چند برابر آن درنگ خواهد نمود. سپس ساكنان آسمان دوم را مى ميراند. سپس به اندازه زمان آفرينش مخلوقات و گرفتن جان هاى ساكنان زمين و آسمان دنيا و آسمان دوم و چند برابر آن تامل خواهد نمود. سپس جان ساكنان آسمان سوم را مى گيرد. آن گاه زمانى برابر با آفرينش مخلوقات و گرفتن

1- [1] - توحيد، ص 234، ح 1.

جان های ساکنان زمین، آسمان اول، دوم و سوم و بلکه چند برابر آن تأمل خواهد کرد. در هر آسمانی چنین درنگی و بلکه چند برابر آن وجود خواهد داشت. آن گاه جان میکائیل را می ستاند و به اندازه آفرینش همه هستی و همه زمان سپری شده تا آن زمان و بلکه چند برابر آن درنگ خواهد کرد. در این هنگام روح جبرئیل را نیز می گیرد و زمانی برابر با آفرینش مخلوقات و همه زمان سپری شده تا آن زمان و بلکه چند برابر آن تأمل خواهد کرد. در این هنگام جان اسرافیل را نیز می ستاند. سپس به اندازه زمان خلق آفریدگان و همه زمان سپری شده تا آن لحظه و بلکه چند برابر آن درنگ می نماید. آن گاه جان فرشته مرگ را نیز می گیرد و به اندازه زمان آفرینش آفریده ها و همه زمان سپری شده تا آن لحظه بلکه چندین برابر آن درنگ خواهد نمود. آن گاه می فرماید: «لمَنِ المُلکُ الیَومَ» یعنی امروز پادشهی از آن کیست؟ خداوند به خودش پاسخ خواهد داد: «للهِ الواحِدِ القَهَّارِ»: برای خداوند یکتای قهار! پس گردنکشان کجا هستند؟ کسانی که همراه من خدای دیگری را می خواندند، کجا هستند؟ متکبران و امثال ایشان کجایند؟ سپس آفریده ها را دوباره زنده می کند. عبید بن زراره می گوید: گفتم: این امر اتفاق خواهد افتاد؟ شما زمان آن را طولانی کردید.امام پاسخ داد: آیا آن چه را که تاکنون رخ داده است، دیده ای؟ آیا از آن اطلاع داری؟ گفتم: نه! امام فرمود: این امر نیز چنین است. (1)

3) حسین بن سعید در کتاب «الزهد» می نویسد: از محمد بن ابو عمیر، از زید نرسی، از عبید بن زراره روایت شده است که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هر گاه خداوند جان ساکنان زمین، ساکنان آسمان دنیا، آسمان دوم، آسمان سوم، آسمان چهارم، آسمان پنجم، آسمان ششم و آسمان هفتم و سپس جان میکائیل _ گفت: یا جبرئیل _ و سپس جان جبرئیل، اسرافیل و سپس فرشته مرگ را گرفت و آن گاه در صور دمید، می فرماید: «لمَنِ المُلکُ الیَومَ» یعنی امروز پادشاهی و حکومت از آن کیست؟ آن گاه خودش پاسخ خواهد داد: برای خداوند آفریننده، به وجود آورنده، تصویر کننده! خداوند یکتای قهار بزرگ و بلند مرتبه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 228.

است. آن گاه می فرماید: سرکشان و گردنکشان کجا هستند؟ کسانی که همراه با خداوند، خدای دیگری را می خواندند، کجا هستند؟ متکبران و امثالهم کجا هستند؟ آن گاه، مخلوقات را (در صحرای محشر) مبعوث میکند.(1)

«وأَنذِرْهُمْ يَومَ الآزِفَهِ إِذِ القُلوبُ لدَى الحَنَاجِرِ...يَعْلمُ خَائِنَهَ الأَعْيُنِ ومَا تُخْفِى الصُّدُورُ(19)»

«وأَنذِرْهُمْ يَومَ الآزِفَهِ إِذِ القُلوبُ لدَى الحَنَاجِرِ كَاظِمِينَ مَا للظَّالمِينَ مِنْ حَمِيمٍ ولا شَفِيعٍ يُطَاعُ(18) يَعْلمُ خَائِنَهَ الأَعْيُنِ ومَا تُخْفِى الصُّدُورُ(19)»

[و آنها را از آن روز قریب (الوقوع) بترسان؛ آن گاه که جانها به گلوگاه می رسد در حالی که اندوه خود را فرو می خورند. برای ستمگران نه یاری است و نه شفاعتگری که مورد اطاعت باشد * (خدا) نگاه های دزدانه و آن چه را که دلها نهان می دارند، می داند]

1) علی بن ابراهیم قمی می گوید: منظور از «يَومَ الآزِفَهِ» روز قیامت است «كَاظِمِينَ» به معنای اندوهگین و غم زده است. «مَا للظَّالمِينَ مِنْ حَمِيمٍ ولا شَفِيعٍ يُطَاعُ» به این معناست که ظالمان در انتظار کسی نخواهند بود که شفاعتش پذیرفته باشد. آن گاه به طور کنایی در باره خودش می فرماید: «يَعْلمُ خَائِنَهَ الأَعْيُنِ ومَا تُخْفِى الصُّدُورُ».(2)

2) ابن بابویه می گوید: مرحوم پدرم از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبه بن میمون، از عبدالرحمن بن سلمه جریری روایت می کند. از امام صادق علیه السلام در باره «يَعْلمُ خَائِنَهَ الأَعْيُنِ» سئوال کردم. آن حضرت فرمود: مگر ندیده ای که فردی طوری به چیزی بنگرد که گویی به آن نگاه نمی کند. این همان «خَائِنَهَ الأَعْيُنِ» است.(3)

1- [1] - زهد، ص 90، ح 242.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 228.
3- [3] - معانی الاخبار، ص 147، ح 1.

«أَو لمْ يَسِيرُوا فِى الأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ...فَأَخَذَهُمُ اللهُ بِذُنُوبِهِمْ ومَا كَانَ لهُم مِّنَ اللهِ مِن واقٍ(21)»

«أَو لمْ يَسِيرُوا فِى الأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الذِينَ كَانُوا مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوةً وآثَارًا فِى الأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللهُ بِذُنُوبِهِمْ ومَا كَانَ لهُم مِّنَ اللهِ مِن واقٍ(21)»

[آیا در زمین نگردیده اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنها (زیسته)اند چگونه بوده است؟ آنها از ایشان نیرومندتر (بوده) و آثار (پایدارتری) در روی زمین (از خود باقی گذاشتند). با این همه خدا آنان را به کیفر گناهانشان گرفتار کرد و در برابر خدا حمایتگری نداشتند]

1) علی بن ابراهیم قمی می گوید: منظور از «واقٍ» در آیه فوق، مدافع است.(1)

«وقَال فِرْعَونُ ذَرُونِى أَقْتُل مُوسَى وليَدْعُ...أَو أَن يُظْهِرَ فِى الأَرْضِ الفَسَادَ(26)»

«وقَال فِرْعَونُ ذَرُونِى أَقْتُل مُوسَى وليَدْعُ رَبَّهُ إِنِّى أَخَافُ أَن يُبَدِّل دِينَكُمْ أَو أَن يُظْهِرَ فِى الأَرْضِ الفَسَادَ(26)»

[و فرعون گفت: مرا بگذارید موسی را بکشم تا پروردگارش را بخواند. من می ترسم آیین شما را تغییر دهد یا در این سرزمین فساد کند]

1) ابن بابویه می گوید: محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار روایت می کند که محمد بن حسین بن ابی خطاب، از علی بن اسباط، از اسماعیل بن منصور ابی زیاد از فردی روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «ذَرُونِى أَقْتُل مُوسَى» پرسید که چه چیز مانع کشته شدن موسی توسط فرعون گردید؟ آن حضرت پاسخ داد: حلال زاده بودنش مانع این کار شد. پیامبران و فرزندانشان فقط توسط زنازادگان کشته می شوند.(2)

2) ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه در «کامل الزیارات» از محمد بن جعفر قرشی رزاز، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از علی بن اسباط، از اسماعیل بن ابی زیاد، از یکی از راویانش، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که از آن حضرت در باره آیه «ذَرُونِى أَقْتُل مُوسَى» سئوال شد که چه کسی مانع کشته شدن

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 229.
2- [2] - علل الشرایع، ج 1، ص 75، ح 1.

موسی علیه السلام توسط فرعون شد؟ حضرت پاسخ داد: به علت حلال زاده بودنش. زیرا فقط زنازادگان، پیامبران و حجت های الهی را به قتل می رسانند. مؤلف سپس می نویسد: مرحوم پدرم و اساتیدم این حدیث را از سعد بن عبدالله بن ابی خلف به نقل از محمد بن حسین روایت کرده اند.(1)

3) عیاشی، از یونس بن ظبیان روایت می کند: زمانی که موسی و هارون بر فرعون وارد شدند، در آن روز در میان هم نشینان فرعون هیچ فرد حرام زاده ای نبود. بلکه همگی از نکاح به دنیا آمده بودند. و چنان چه در آن جمع، فرد حرام زاده ای می بود، قطعاً دستور کشتن آن دو را صادر می کرد. حاضران در آن مجلس گفتند: «أَرْجِهْ وأَخَاهُ»(2) [او و برادرش را بازداشت کن] به او و برادرش مهلت بده و بدیشان رحم کن. آنها فرعون را به بردباری و تأمل فراخواندند. سپس دستش را روی سینه اش قرار داد و گفت: ما نیز این گونه هستیم و جز افراد حرام زاده کسی به سوی ما دست دراز نخواهد کرد.(3)

«وقَال رَجُل مُّؤْمِنٌ مِّنْ آل فِرْعَونَ یَکْتُمُ إِیمَانَهُ...إِنَّ اللهَ لا یَهْدِی مَنْ هُو مُسْرِفٌ کَذَّابٌ(28)»

«وقَال رَجُل مُّؤْمِنٌ مِّنْ آل فِرْعَونَ یَکْتُمُ إِیمَانَهُ أَتَقْتُلونَ رَجُلا أَن یَقُول رَبِّیَ اللهُ وقَدْ جَاءکُم بِالبَیِّنَاتِ مِن رَّبِّکُمْ وإِن یَکُ کَاذِبًا فَعَلیْهِ کَذِبُهُ وإِن یَکُ صَادِقًا یُصِبْکُم بَعْضُ الذِی یَعِدُکُمْ إِنَّ اللهَ لا یَهْدِی مَنْ هُو مُسْرِفٌ کَذَّابٌ(28)»

[و مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمان خود را نهان می داشت، گفت: آیا مردی را می کشید که می گوید: پروردگار من خداست و مسلما برای شما از جانب پروردگارتان دلایل آشکاری آورده و اگر دروغگو باشد، دروغش به زیان اوست و اگر راستگو باشد، برخی از آن چه به شما وعده می دهد به شما خواهد رسید؟ چرا که خدا کسی را که افراط کار دروغزن باشد هدایت نمی کند]

1- [1] - کامل الزیارات، ص 163، باب 25، ح 8.
2- [2] - اعراف/ 111.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 28، ح 62.

1) علی بن ابراهیم می گوید: پدرم از حسن بن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: خزانه دار فرعون به موسی ایمان داشت و ایمانش را 600 سال پنهان داشت. او همان کسی است که خداوند در باره اش فرموده است: «وقَال رَجُلٍ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آل فِرْعَونَ یَکْتُمُ إِیمَانَهُ أَتَقْتُلونَ رَجُلا أَن یَقُول رَبِّیَ اللهُ وقَدْ جَاءکُم بِالبَیِّنَاتِ».(1)

2) ابن بابویه می گوید: علی بن حسین بن شاذویه مؤدب و جعفر بن مسرور که خداوند از آن دو خشنود باد گفته اند: محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری از پدرش، او هم به نقل از ریان بن صلت در حدیثی از امام رضا علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: فرموده خداوند در سوره مؤمن، نقل قول فرد مؤمنی از خانواده فرعون است که پسردایی فرعون بود. «وقَال رَجُلٍ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آل فِرْعَونَ یَکْتُمُ إِیمَانَهُ أَتَقْتُلونَ رَجُلا أَن یَقُول رَبِّیَ اللهُ وقَدْ جَاءکُم بِالبَیِّنَاتِ» در این آیه آن فرد به علت نسبش و نه از روی دین و آیین به فرعون نسبت داده شده است.(2)

3) محمد بن یعقوب کلینی، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از ابان بن عثمان، از عبدالله بن سلیمان روایت می کند که گفت: مردی از اهالی بصره به نام عثمان کور که نزد امام محمد باقر علیه السلام بود از ایشان پرسید: حسن بصری گمان می کند، باد شکم کسانی که علم را کتمان می کنند، اهل آتش را آزار می دهد. امام فرمود: اگر چنین باشد، مؤمن خاندان فرعون، هلاک شده است. از زمانی که خداوند، نوح علیه السلام را برانگیخته است، پیوسته علم، مکتوم و پنهان است. بگذارید حسن به راست و چپ برود. به خدا قسم! علم جز در این جا و نزد ما یافت نخواهد شد.(3) محمد بن حسن صفار می گوید: سندی بن محمد، از ابان بن عثمان، از عبدالله بن سلیمان روایت می کند که گفت: شبیه همین حدیث را از امام محمد باقر علیه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 114.
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 216، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 40، ح 15.

السلام شنیدم.(1)

4) ابن بابویه می گوید: احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از جعفر بن سلمه اهوازی، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از احمد بن عمران بن محمد بن ابو لیلی انصاری، از حسین بن عبدالله، از خالد بن عبدالله انصاری، از عبد الرحمن بن ابو لیلی در حدیثی مرفوع از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که آن حضرت فرمود: صدیقان سه نفرند: حبیب نجار، مؤمن آل یس که می گفت: «یَا قَومِ اتَّبِعُوا المُرْسَلینَ * اتَّبِعُوا مَن لاَّ یَسْأَلکُمْ أَجْرًا وهُم مُّهْتَدُونَ» [ای مردم از این فرستادگان پیروی کنید * از کسانی که پاداشی از شما نمی خواهند و خود (نیز) بر راه راست قرار دارند پیروی کنید](2)، حزقیل، مؤمن خاندان فرعون و علی بن ابی طالب علیه السلام که برترین ایشان است.(3)

5) علی بن ابراهیم قمی می گوید: آن فرد 600 سال ایمانش را پوشیده نگه داشت. او مبتلا به جذام و بسیار لاغر بود و انگشتانش قطع شده بود و با دست قطع شده اش به قومش اشاره می کرد و می گفت: «یَا قَومِ اتَّبِعُونِ أَهْدِکُمْ سَبِیل الرَّشَادِ»(4) [ای قوم من مرا پیروی کنید تا شما را به راه درست هدایت کنم].(5)

6) محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از مالک بن عطیه، از یونس بن عمار روایت می کند که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: این عیبی که در صورتم ظاهر شده است، مردم می گویند خداوند، بنده ای را که بخواهد بدان مبتلا نمی سازد. امام فرمود: مؤمن خاندان فرعون، انگشتانش قطع شده بود و با دستانش اشاره می کرد و می گفت: «یَا قَومِ اتَّبِعُوا المُرْسَلینَ»(6) [ای مردم! از این فرستادگان پیروی کنید]

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 27، ح 1.
2- [2] - یس/ 20-21.
3- [3] - امالی صدوق، ص 385، ح 18.
4- [4] - مؤمن/ 38.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 229.
6- [6] - یس/ 20.

بنابراین در ثلث آخر شب از خواب برخیز و ابتدا وضو بگیر. آن گاه نماز بخوان. چنان چه به سجده آخر دو رکعت اول، رسیدی در همان حالت سجده بگو: «یا علی یا عظیم یا رحمن یا رحیم یا سامع الدعوات یا معطی الخیرات صل علی محمد و آل محمد و اعطنی من خیر الدنیا و الآخره ما أنت أهله و اصرف عنی من شرّ الدنیا و الآخره ما أنت أهله و أذهب عنی هذا الوجع _ و تسمیه _ فانه قد غاظنی و أحزننی»: [ای بزرگ و ای بزرگوار! ای بخشنده! ای مهربان! ای شنونده دعاها! ای بخشنده نیکی ها! بر محمد و خاندانش درود فرست و از خیر دنیا و آخرت به گونه ای که شایسته توست به من عطا کن و شر دنیا و آخرت را به گونه ای که شایسته توست از من دور کن و این مصیبت مرا برطرف گردان _ در این جا نام مشکل خودش را ذکر می کند _ زیرا مرا خشمگین و اندوهگین کرده است.] و در دعا کردن بسیار اصرار کن. راوی می گوید: هنوز به کوفه نرسیده بودم که خداوند همه مشکلاتم را برطرف کرده بود.(1)

«ویَا قَومِ إِنِّی أَخَافُ عَلیْکُمْ یَومَ التَّنَادِ(32)»

[و ای قوم من من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را (به یاری هم) ندا درمی دهند بیم دارم]

1) عیاشی از زهری روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «یَومَ التَّنَادِ» روزی است که دوزخیان، اهل بهشت را مخاطب قرار می دهند که بر ما آب بریزید.(2) در بیان تفسیر عبارت «یَومَ التَّلاقِ» در این باره سخن به میان آمد.

«ولقَدْ جَاءکُمْ یُوسُفُ مِن قَبْل بِالبَیِّنَاتِ فَمَا زِلتُمْ...کَذَلکَ یُضِل اللهُ مَنْ هُو مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ(34)»

«ولقَدْ جَاءکُمْ یُوسُفُ مِن قَبْل بِالبَیِّنَاتِ فَمَا زِلتُمْ فِی شَکٍّ مِّمَّا جَاءکُم بِهِ حَتَّی إِذَا هَلکَ قُلتُمْ لن یَبْعَثَ اللهُ مِن بَعْدِهِ رَسُولاً کَذَلکَ یُضِل اللهُ مَنْ هُو مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ(34)»

1- [1] - کافی، ج 2، ص 200، ح 30.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 23، ح 50.

[و به یقین یوسف پیش از این دلایل آشکار برای شما آورد و از آن چه برای شما آورد همواره در تردید بودید تا وقتی که از دنیا رفت، گفتید: خدا بعد از او هرگز فرستاده ای را برنخواهد انگیخت. این گونه خدا هر که را افراط گر شکاک است، بی راه می گذارد]

1) ابن بابویه می گوید: حسین بن احمد بن ادریس، از پدرم، از ابو سعید سهل بن زیاد آدمی رازی، از محمد بن آدم نسائی، از پدرش آدم بن ابی ایاس، از مبارک بن فضاله، از سعید بن جبیر، از سید عابدین امام سجاد علیه السلام، از پدر بزرگوارش امام حسین علیه السلام از پدر والامقامش سرور اوصیا و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زمانی که حضرت یوسف علیه السلام به حالت احتضار افتاد، یاران و خاندانش را جمع کرد و خداوند را سپاس و ستایش گفت و به آنها در باره مصیبتی که بدان گرفتار خواهند شد خبر داد که در آن مردان، کشته می شوند و شکم زنان باردار شکافته و سر کودکان از تن جدا می شود تا این که خداوند حق را به وسیله قیام کننده ای از نسل لاوی بن یعقوب آشکار می کند که مردی گندمگون و بلند قامت است. آن گاه صفاتش را برایشان ذکر کرد. آنها بدان تمسک جستند (و اعتقاد پیدا کردند) و در میان بنی اسرائیل، دوران غیبت و دشواری به وجود آمد. آنها مدت چهارصد سال در انتظار قائم به سر بردند تا این که به آنها مژده ولادت او داده شد و علامت های ظهورش را دیدند. بدین ترتیب دچار مصیبت های بیشتری شدند و ضربات چوب و سنگ بر آنان فرو بارید. آنها در پی یافتن فقیهی بودند که به سخنانش اعتماد داشتند. اما او خود را مخفی کرده و با آنها مکاتبه می کرد. آنها برایش نوشتند: ما در دوران دشواری و مصیبت به سخنان تو اعتماد داریم. او آنها را به بیابانی برد و در یک شب مهتابی برایشان در باره قائم، صفاتش و نزدیکی زمان قیامش سخن گفت. در چنین حالتی حضرت موسی علیه السلام با هیات و ظاهر دوران جوانی اش بر آنها ظهور کرد. او از قصر فرعون خارج شده و در بیرون از آن جا به گردش می پرداخت. موسی علیه السلام از کاروانش جدا شد و در حالی که سوار بر قاطری بود به سوی آنها آمد. او در آن حالت، ردایی ابریشمی بر تن داشت. زمانی که آن فقیه او را دید، از روی صفاتش او را شناخت. به همین خاطر از جایش برخاست و به سوی او رفت و به پاهایش افتاد و بر آنها بوسه زد.

سپس گفت: سپاس خدایی را که قبل از رسیدن به محضرت جان مرا نگرفت. زمانی که یارانش دیدند او چنین کرد، دریافتند که او ولی امرشان است. به همین دلیل به پاهایش افتادند و برایش تعظیم کردند. او در پاسخ فقط گفت: از خداوند می خواهم که در فرج شما تعجیل فرماید. پس از آن دو باره غایب شد و به سوی شهر مدین رفت و مدتی را نزد حضرت شعیب علیه السلام ماند. غیبت دومش برای او از اولی دشوارتر بود و مدت پنجاه و چند سال به طول انجامید و بلا و مصیبت بر آنها شدت یافت و فقیه از نظرها غایب شد. آنها برایش پیغام دادند که ما توان تحمل غیبت تو را نداریم. او به بیابانی رفت و آنها را فرا خواند و به آنان آرامش خاطر داد و برایشان بیان کرد که خداوند بر او وحی کرده است که پس از چهل سال در کار آنها گشایشی به وجود خواهد آورد. آنها همگی گفتند: الحمدلله. خداوند به او وحی کرد که به ایشان بگو: به علت شکرگذاری شان و گفتن الحمدلله، آن را پس از سی سال بعد قرار خواهم داد. آنها در پاسخ گفتند: همه نعمت ها از سوی خداوند است. خداوند به او وحی کرد به ایشان بگو: فرج و گشایش پس از بیست سال برایشان حاصل خواهد شد. آنها گفتند: خیر و نیکی فقط از سوی پروردگار است. خداوند به او وحی کرد: به آنها بگو: پس از ده سال در کارشان گشایش و فرج به وجود خواهد آمد. آنها همگی گفتند: فقط خداوند بلا و مصیبت را برطرف می کند. خداوند به او وحی فرمود: به آنها بگو: از جایتان تکان نخورید که من دستور به وجود آمدن فرج و گشایش برایتان را صادر کرده ام. در حالی که آنها در چنین وضعیتی بودند، حضرت موسی علیه السلام سوار بر الاغی در برابر ایشان پیدا شد. آن فقیه خواست به یارانش آن چه را می بینند، بشناساند. موسی علیه السلام به سویشان آمد تا این که در کنار آنها ایستاد و به آنها سلام کرد. فقیه به او گفت: اسمت چیست؟ او پاسخ داد: موسی! فقیه سئوال کرد: نام پدرت چیست؟ موسی علیه السلام پاسخ داد: عمران! فقیه پرسید: نام جدت چیست؟ موسی علیه السلام پاسخ داد: فاهث بن لاوی بن یعقوب. فقیه سئوال کرد: با خودت چه چیزی آورده ای؟ پاسخ داد: از سوی خداوند رسالت آورده ام. آن فقیه از جایش برخاست و دست حضرت موسی علیه السلام را بوسید. آن حضرت میان آنها نشست و به آنان آرامش خاطر داد و به آنها دستوراتی داد. سپس آنها را به چند گروه تقسیم کرد. از آن زمان تا فرج آنها یعنی غرق شدن فرعون، چهل سال فاصله

بود.(1)

2) ابن بابویه می گوید: پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر حمیری و محمد بن یحیی عطار و احمد بن ادریس روایت می کنند که آنها همگی از احمد بن محمد بن عیسی از احمد بن محمد بن ابن ابی نصر بزنطی، از ابان بن عثمان، از محمد حلبی، از امام صادق علیه السلام نقل می کنند که آن حضرت فرمود: زمانی که حضرت یوسف علیه السلام به حالت احتضار افتاد خاندان حضرت یعقوب علیه السلام را که هشتاد مرد بودند جمع کرد و فرمود: این قبطی ها بر شما چیره خواهند شد و شما را دچار شدیدترین شکنجه ها خواهند کرد. خداوند شما را به وسیله مردی از فرزندان لاوی بن یعقوب از چنگال آنها رهایی خواهد داد که نامش موسی بن عمران علیه السلام است. او جوانی بلندقامت، دارای موهای مجعد و گندمگون است. به همین دلیل بنی اسرائیل پسرانشان را عمران می نامیدند و عمران ها نیز نام موسی را بر پسرانشان می گذاشتند. ابان بن عثمان از ابو حسین، از ابو بصیر روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: پیش از خروج و قیام حضرت موسی علیه السلام پنجاه دروغگو از بنی اسرائیل قیام کردند که نام همه آنها موسی بن عمران بود. به اطلاع فرعون رسید که بنی اسرائیل به وسیله او حکومتش را دچار لرزه خواهند کرد و فرمانبردار و مطیع او خواهند بود. کاهنان و جادوگران به فرعون گفتند: هلاک دین و قوم تو به وسیله کودکی خواهد بود که امسال در میان بنی اسرائیل به دنیا خوامد آمد. به همین دلیل، قابله ها را بر زنان گماشت و دستور داد همه کودکانی را که در آن سال به دنیا می آمدند بکشند. همچنین برای مادر موسی علیه السلام نیز قابله ای تعیین کرد.(2) آن گاه حدیث را به طور کامل بیان فرمود که ذکر آن در ابتدای سوره قصص گذشت.

3) محمد بن یعقوب کلینی، از گروهی از یاران، به نقل از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش از علی بن نعمان، از عبدالله بن مسکان، از ابو بصیر روایت می کند

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ج 7، ص 146، باب6 ، ح 12.
2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، ص 146، باب6 ، ح 13.

که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: انسان آزاده در همه حالت ها آزاده است. چنان چه دچار مصیبتی شود، در مقابل آن شکیبایی خواهد کرد و چنان چه مشکلات فراوان او را احاطه کند و به اسارت در آید، با او به خشونت رفتار شود و آسایش زندگی اش به دشواری تبدیل شود _ همچنان که یوسف علیه السلام بدان گرفتار شد _ زیر بار مشکلات شکسته نخواهد شد و تغییر وضعیت، به آزاده بودن او هیچ گزندی نخواهد رساند؛ خواه به بردگی و اسارت در آید، مورد قهر و ستم واقع شود، به تاریکی چاه و تنهایی در آن مبتلا گردد یا خداوند بر او منت گذارد و حاکم ستمگر و جبار را به غلام او تبدیل کند و او را به مکانی بفرستد و به وسیله او به مردمانی رحم و عنایت کند. بردباری نیز بدین ترتیب خیر و نیکی را در پی خواهد داشت. پس صبور باشید و جان هایتان را به بردباری عادت دهید تا پاداش بگیرید.(1)

«الذِینَ یُجَادِلونَ فِی آیَاتِ اللهِ بِغَیْرِ سُلطَانٍ أَتَاهُمْ کَبُرَ...کَذَلکَ یَطْبَعُ اللهُ عَلی کُل قَلبِ مُتَکَبِّرٍ جَبَّارٍ(35)»

«الذِینَ یُجَادِلونَ فِی آیَاتِ اللهِ بِغَیْرِ سُلطَانٍ أَتَاهُمْ کَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللهِ وعِندَ الذِینَ آمَنُوا کَذَلکَ یَطْبَعُ اللهُ عَلی کُل قَلبِ مُتَکَبِّرٍ جَبَّارٍ(35)»

[کسانی که در باره آیات خدا بدون حجتی که برای آنان آمده باشد، مجادله می کنند (این ستیزه) در نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده اند (مایه) عداوت بزرگی است. این گونه خدا بر دل هر متکبر و زورگویی مهر می نهد]

1) علی بن ابراهیم قمی می گوید: منظور از «سُلطَانٍ» در آیه فوق حجت است، یعنی آنها بدون داشتن حجتی اقدام به مجادله می کنند.(2)

«مَنْ عَمِل سَیِّئَةً فَلا یُجْزَی إِلا مِثْلهَا ومَنْ عَمِل...فَأُولئِکَ یَدْخُلونَ الجَنَّةَ یُرْزَقُونَ فِیهَا بِغَیْرِ حِسَابٍ(40)»

«مَنْ عَمِل سَیِّئَةً فَلا یُجْزَی إِلا مِثْلهَا ومَنْ عَمِل صَالحًا مِّن ذَکَرٍ أَو أُنثَی وهُو مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ یَدْخُلونَ الجَنَّةَ یُرْزَقُونَ فِیهَا بِغَیْرِ حِسَابٍ(40)»

1- [1] - کافی، ج 2، ص 73، ح 6.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 229.

[هر که بدی کند، جز به مانند آن کیفر نمی یابد و هر که کار شایسته کند، چه مرد باشد یا زن در حالی که ایمان داشته باشد، در نتیجه آنان داخل بهشت می شوند و در آن جا بی حساب روزی می یابند]

1) ابن بابویه می گوید: محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از یکی از یارانش روایت کرد که خدمت امام صادق علیه السلام عرض شد: ابو خطاب ادعا می کند که شما به او فرموده اید: هر گاه حقیقت را شناختی، پس هر طور که خواستی عمل کن. آن حضرت فرمود: خداوند ابو خطاب را لعنت کند. به خدا قسم من به او چنین نگفته ام. بلکه گفته ام: هر گاه حقیقت را شناختی، هر کار نیکی را که خواستی انجام بده تا از تو پذیرفته شود. زیرا خداوند می فرماید: «مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلا يُجْزَى إِلا مِثْلَهَا ومَنْ عَمِلَ صَالحًا مِّن ذَكَرٍ أَو أُنثَى وهُو مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ يَدْخُلونَ الجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ» همچنین می فرماید «مَنْ عَمِلَ صَالحًا مِّن ذَكَرٍ أَو أُنثَى وهُو مُؤْمِنٌ فَلنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً»(1) [هر کس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد قطعا او را با زندگی پاکیزه ای حیات (حقیقی) بخشیم](2)

2) علی بن ابراهیم قمی همچنین می گوید: پدرم، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: در دوزخ آتشی است که دوزخیان از آن فرار می کنند که برای انسان های مغرور متکبر، سرکش و دارای عناد و شیطان های نافرمان و بدسرشت، متکبرانی که به روز قیامت ایمان نمی آورند و همه دشمنان اهل بیت پیامبر که سلام و درود خدا بر آنان باد، آفریده شده است. همچنین فرمود: در روز قیامت، عذاب کسی که در عمق کمی از آتش قرار دارد و دو کفش از آتش بر اوست که بند کفش ها نیز از آتش است، به طوری که در اثر گرمای شدید آنها، مغزش همانند کوره به جوش می آید، از همه مردم آسان تر است. او گمان می کند که در میان دوزخیان، عذاب او از همه مردم دشوارتر است حال آن

1- [1] - نحل/ 97.
2- [2] - معانی الاخبار، ص 388، ح 26.

که عذاب و شکنجه او از همه آنها آسان تر است.(1)

«فَوقَاهُ اللهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وحَاقَ بِآل فِرْعَونَ سُوءُ العَذَابِ(45)»

[پس خدا او را از عواقب سوء آن چه نیرنگ می کردند، حمایت فرمود و فرعونیان را عذاب سخت فرو گرفت]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از ایوب بن حرّ روایت می کند که امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَوقَاهُ اللهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا» فرمود: بدانید که آنها بر او چیره شدند و او را کشتند. اما آیا می دانید خداوند او را از چه چیزی حفظ کرد؟ از این که او را در دینش دچار انحراف و فتنه گردانند.(2)

2) علی بن ابراهیم قمی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا قسم بدن او را تکه تکه کردند. اما خداوند او را از این که در آیینش دچار فتنه کنند، حفظ فرمود.(3)

3) امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید: یکی از مخالفان، در محضر امام صادق علیه السلام به مرد شیعه ای گفت: نظرت در باره یاران ده گانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیست؟ پاسخ داد: در باره آنها سخن نیک و زیبایی می گوییم که خداوند به وسیله آن بدی هایمان را پاک و درجاتمان را افزون می گرداند. آن شخص گفت: خداوند را به خاطر رهایی دادن من از کینه ای که نسبت به تو در دل داشتم سپاس می گویم. گمان می کردم، تو رافضی هستی و نسبت به صحابه کینه داری! مرد شیعه گفت: هر کس نسبت به یکی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کینه در دل داشته باشد، نفرین و لعنت خداوند بر او باد. آن شخص گفت: شاید تو سخنت را تأویل می کنی! نظرت در باره کسی که از یاران

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 229.
2- [2] - کافی، ج 2، ص ص 171، ح 1.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 229.

ده گانه رسول خدا متنفر و بیزار باشد چیست؟ مرد شیعه پاسخ داد: هر کس نسبت به یاران ده گانه رسول خدا بغض و کینه در دل داشته باشد، لعنت خداوند، فرشتگان و همه مردم بر او باد. آن شخص فوراً برخاست و سر آن مرد شیعه را بوسید و گفت: مرا به خاطر این که در گذشته تو را به رافضی گری متهم می کردم حلال کن. مرد شیعه پاسخ داد: تو را حلال کردم و تو برادر من هستی! سپس آن فرد رفت. امام صادق علیه السلام به او فرمود: کار خوبی کردی! احسنت! فرشتگان در آسمان ها از حُسن توریه تو و گفتن سخنی که باعث رهایی تو شد و به دینت گزندی نرساند، خوشحال شدند. این امر اندوهی بر اندوه های مخالفانمان افزود و منظور و نیت قلبی کسانی را که مودت ما را در قلب هایشان دارند از آنها پوشیده داشت.

یکی از یاران امام صادق علیه السلام فرمود: ای فرزند رسول خدا! ما از این سخنان، جز موافقت آن مرد شیعه با آن فرد مخالف اهل بیت که سلام و درود خدا بر آنان باد، چیزی نفهمیدیم. امام صادق علیه السلام فرمود: اگر چه شما قصد و مفهوم سخن او را نفهمیدید، ولی ما آن را دریافتیم. خداوند او را به خاطر این موضعگیری ستود. هر گاه خداوند، دوستدار اولیای ما و دشمن دشمنان ما را به وسیله یکی از مخالفانش بیازماید، او را به دادن پاسخ هایی که همراه با آن، دین و ناموسش در امان باشد موفق می گرداند و به وسیله تقیه او را حفظ می کند. این دوست شما گفت: هر کس از یکی از آنها عیب جویی کند، نفرین خداوند بر او باد. یعنی هر کس از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام عیب جویی کند، لعنت خداوند بر او باد. همچنین بار دوم گفت: هر کس از آنها عیب جویی کند یا به آنها دشنام دهد، لعنت خداوند بر او باد. او در حقیقت، راست گفته است؛ زیرا هر کس از آنها بدگویی کند، در حقیقت، از علی بن ابی طالب علیه السلام بدگویی کرده است؛ زیرا او یکی از آنهاست. بنابراین زمانی که فرد از امام علی علیه السلام عیب جویی نکرده و او را مذمت نکند، در حقیقت، نه از همه آنها بلکه فقط از برخی عیب جویی کرده است.

حزقیل مؤمن نیز در برخورد با قومش که از او نزد فرعون خبرچینی کرداند، چنین توریه ای دارد. حزقیل آنها را به یکتاپرستی، ایمان به نبوت موسی علیه السلام، برتری دادن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر سایر پیامبران و

مخلوقات خداوند، برتر دانستن امام علی علیه السلام و ائمه برگزیده پس از او بر سایر اوصیای پیامبران و برائت جستن از پذیرفتن فرعون به عنوان خدا دعوت می کرد. افراد سخن چینی نزد فرعون از او بدگویی کردند و گفتند: حزقیل، مردم را به مخالفت با تو فرا می خواند و به دشمنانت علیه تو کمک می کند. فرعون به آنها گفت: او پسرعمو و جانشین من در پادشاهی و ولی عهد من است. اگر آن گونه که می گویید عمل کرده باشد، به علت ناسپاسی نسبت به لطف و نعمت های من سزاوار شکنجه است. اما اگر دروغ گفته باشید، به علت بدگویی از او، شایسته شدیدترین شکنجه ها هستید.

او حزقیل را فراخواند و با آنها رو در رو کرد. آنها گفتند: تو خدایی فرعون را انکار می کنی و نسبت به نعمت هایش کفر می ورزی. حزقیل گفت: ای پادشاه! آیا هرگز دیده ای که من دروغ بگویم؟ فرعون پاسخ داد: خیر! حزقیل گفت: از آنها بپرس پروردگارشان کیست؟ آنها پاسخ دادند: فرعون! پرسید: آفریدگارتان کیست؟ پاسخ دادند: فرعون! پرسید: روزی دهنده تان که دادن رزق و روزی به شما و دور کردن دشواری ها از شما را به عهده دارد، کیست؟ پاسخ دادند: فرعون! حزقیل گفت: ای پادشاه! من در برابر تو و همه کسانی که در محضر تو حضور دارند شهادت می دهم که پروردگارشان پروردگار من، آفریدگارشان، آفریدگار من، روزی دهنده شان، رازق من و اصلاح کننده زندگی آنها، همان اصلاح کننده زندگی من است. جز پروردگار، آفریننده و روزی دهنده آنها، پروردگار، آفریدگار و روزی دهنده ای ندارم و من شما و همه حاضران در محضرت را به عنوان شاهد قرار می دهم که از باور داشتن و اعتقاد به هر پروردگار، آفریننده و روزی دهنده ای جز پروردگار، آفریننده و روزی دهنده آنها برائت می جویم و به خدایی اش هیچ اعتقادی ندارم.

منظور حزقیل این بود که خدای آنها الله است که پروردگار من است و نگفت: کسی که آنها ادعا می کنند خدایشان است، خدای من نیز هست. این امر از دید فرعون و افراد حاضر در محضرش پنهان ماند و گمان کردند که او می گوید: فرعون، پروردگار، آفریننده و روزی دهنده من است. فرعون به آنها گفت: ای مردان بدسرشت! ای کسانی که می خواهید پادشاهی مرا به تباهی بکشید و میان من و پسر عمو و پشتیبانم اختلاف و فتنه ایجاد کنید! فقط شما سزاوار شکنجه من هستید.

زیرا شما می خواستید پادشاهی مرا تباه کنید و پسرعمویم را به کشتن دهید و مرا از داشتن حامی و پشتیبان محروم کنید. سپس دستور داد تا میخ بیاورند و در پا و سینه هر یک از آنها میخی فرو کردند. سپس مأموران دیگرش را که شانه های آهنین در دست داشتند فراخواند تا آنها به وسیله آن شانه ها گوشت بدنشان را بشکافند. این معنی آیه «فَوقَاهُ اللهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وحَاقَ بِآل فِرْعَونَ سُوءُ العَذَابِ » است. یعنی خداوند حزقیل را از نتایج بد سخن چینی و بدگویی بدخواهان نزد فرعون _ که می خواستند او را به هلاکت برسانند _ حفظ کرد و یاران فرعون را که از حزقیل بدگویی کرده بودند، به بدترین عذاب گرفتار کرد و به بدن هایشان میخ ها زده شد و گوشت بدنشان به وسیله شانه از بدن جدا گردید.(1)

«النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوا وعَشِيًّا ويَومَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلوا آل فِرْعَونَ أَشَدَّ العَذَابِ(46)»

[(اینک هر) صبح و شام بر آتش عرضه می شوند و روزی که رستاخیز بر پا شود (فریاد می رسد که) فرعونیان را در سخت ترین (انواع) عذاب درآورید]

1) علی بن ابراهیم قمی می گوید: پدرم، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث اسراء فرمود:... سپس به راهم ادامه دادم تا این که به گروهی رسیدم که هر گاه یکی از آنان می خواست از جایش برخیزد، به علت بزرگی شکمش قادر به این کار نبود. من پرسیدم: ای جبرئیل! اینها کیستند؟ پاسخ داد: اینها همان کسانی هستند که ربا می خوردند و در روز قیامت مانند کسی که شیطان او را به زمین زده و دچار جنون کرده باشد از قبر برمی خیزند. آنها مانند آل فرعون، شب و روز بر آتش عرضه می شوند و می گویند: پروردگارا! قیامت کی برپا می شود.(2)

2) علی بن ابراهیم قمی همچنین روایت می کند: مردی خدمت امام صادق علیه

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 355، ح 274.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 1، ص 399.

السلام عرض کرد: برداشت شما از آیه «النَّارُ یُعْرَضُونَ عَلیْهَا غُدُوا وعَشِیًّا» چیست؟ آن حضرت فرمود: مردم در باره آن چه می گویند؟ آن فرد پاسخ داد: در دوزخ هستند و صبحگاهان و شبانگاهان شکنجه داده می شوند و فاصله میان آن دو زمان، از عذاب در امان هستند. امام صادق علیه السلام فرمود: اگر چنین باشد که آنها جزو افراد خوشبخت به شمار می آیند. خدمت ایشان عرض شد: فدایت شوم! چگونه این امر ممکن است؟ امام پاسخ داد: این وضعیت آنها در دنیاست. اما در آتش دوزخ، آنها در وضعیتی مانند مصداق این آیه به سر می برند که پروردگار می فرماید: «ویَومَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلوا آل فِرْعَونَ أَشَدَّ العَذَابِ».(1)

3) طبرسی، از نافع، از عبدالله بن عمر روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر گاه یکی از شما از دنیا برود، جایگاهش صبح و شب به او نشان داده می شود. چنان چه بهشتی باشد، جایگاهش در بهشت و چنان چه دوزخی باشد جایگاهش در جهنم به او نشان داده و گفته می شود: این جایگاه توست تا زمانی که خداوند در روز قیامت تو را دو باره زنده کند. بخاری و مسلم این حدیث را در صحیحین روایت کرده اند. امام صادق علیه السلام فرمود: این امر در دنیا و قبل از روز قیامت است. زیرا آتش قیامت فقط به صبحگاهان و شامگاهان محدود نمی شود. سپس فرمود: اگر آنها فقط صبحگاهان و شامگاهان در آتش عذاب داده شوند، در فاصله بین آن دو زمان، آنها جزو خوشبخت ها خواهند بود. خیر! این امر در برزخ و قبل از روز قیامت اتفاق می افتد. مگر این آیه را نشنیده ای که خداوند می فرماید: «ویَومَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلوا آل فِرْعَونَ أَشَدَّ العَذَابِ»؟(2)

4) ابن بابویه می گوید: محمد بن حسن، از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن اسحاق، از محمد بن سلیمان دیلمی، از پدرش روایت می کند که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم مصادیق «آل» چه کسانی هستند؟ حضرت پاسخ داد: نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. آن گاه پرسیدم:

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 229.
2- [2] - مجمع البیان، ج 8، ص 445.

پس «اهل» کیستند؟ حضرت فرمود: ائمه علیهم السلام. باز هم سئوال کردم: پس منظور از «آل» در آیه «أَدْخِلوا آل فِرْعَونَ أَشَدَّ العَذَابِ» چیست؟ ایشان فرمودند: به خدا قسم! منظور فقط دختر فرعون بوده است.(1)

« وإِذْ یَتَحَاجُّونَ فِی النَّارِ فَیَقُول الضُّعَفَاء للذِینَ...فَادْعُوا ومَا دُعَاء الکَافِرِینَ إِلا فِی ضَلال(50)»

« وإِذْ یَتَحَاجُّونَ فِی النَّارِ فَیَقُول الضُّعَفَاء للذِینَ اسْتَکْبَرُوا إِنَّا کُنَّا لکُمْ تَبَعًا فَهَل أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا نَصِیبًا مِّنَ النَّارِ(47) قَال الذِینَ اسْتَکْبَرُوا إِنَّا کُل فِیهَا إِنَّ اللهَ قَدْ حَکَمَ بَیْنَ العِبَادِ(48) وقَال الذِینَ فِی النَّارِ لخَزَنَهِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّکُمْ یُخَفِّفْ عَنَّا یَومًا مِّنَ العَذَابِ(49) قَالوا أَولمْ تَکُ تَأْتِیکُمْ رُسُلکُم بِالبَیِّنَاتِ قَالوا بَلی قَالوا فَادْعُوا ومَا دُعَاء الکَافِرِینَ إِلا فِی ضَلال(50)»

[و آن گاه که در آتش شروع به آوردن حجت می کنند، زیردستان به کسانی که گردنکش بودند می گویند: ما پیرو شما بودیم؛ پس آیا می توانید پاره ای از این آتش را از ما دفع کنید * کسانی که گردنکشی می کردند، می گویند: (اکنون) همه ما در آن هستیم. خداست که میان بندگان (خود) داوری کرده است * و کسانی که در آتشند، به نگهبانان جهنم می گویند: پروردگارتان را بخوانید تا یک روز از این عذاب را به ما تخفیف دهد * می گویند: مگر پیامبرانتان دلایل روشن به سوی شما نیاوردند؟ می گویند: چرا. می گویند: پس بخوانید، ولی دعای کافران جز در بیراهه نیست]

1) علی بن ابراهیم قمی می نویسد: سپس به ذکر اهل آتش می پردازد و می فرماید: «وإِذْ یَتَحَاجُّونَ فِی النَّارِ فَیَقُول الضُّعَفَاء للذِینَ اسْتَکْبَرُوا إِنَّا کُنَّا لکُمْ تَبَعًا فَهَل أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا نَصِیبًا مِّنَ النَّارِ» آنها پاسخ می دهند و می گویند: «إِنَّا کُل فِیهَا إِنَّ اللهَ قَدْ حَکَمَ بَیْنَ العِبَادِ» همچنین منظور از «ضَلال» در عبارت «ومَا دُعَاء الکَافِرِینَ إِلا فِی ضَلال» بطلان است.(2)

1- [1] - معانی الاخبار، ص 94، ح 2.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 230.

2) ابن طاوس در «الدروع الواقیه» می نویسد: ابو جعفر احمد قمی در کتاب «زهد النبی» روایت می کند که جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده و آن حضرت رنگش تغییر یافته بود. ایشان یک حدیث طولانی را ذکر کرد که در آن آمده است: دوزخیان وقتی وارد آتش می شوند و سختی ها و مصیبت های آن را می بینند و از عذاب و عقاب آن اطلاع می یابند و آن را آن گونه می یابند که امام زین العابدین علیه السلام فرموده است: «نمی توانی تصور کنی آتشی را که هر چه به درون آن فرو افتد، نابود می کند حتی اگر به خاطر گرفتار شدن بدان گریه و زاری کند و نمی تواند از مجازات کسانی که از آن می ترسند و خود را تسلیم آن کرده اند، بکاهد و شدیدترین عذاب ها و دشوارترین مصیبت ها را بر سر ساکنان خویش می آورد.» در این صورت، دوزخیان درمی یابند که اهل بهشت در ثواب و پاداش فراوان و نعمت های همیشگی هستند. به همین دلیل آرزو می کنند که آنها را غذا یا آب دهند تا مقداری از عذاب دردناکشان کاسته شود. همچنان که خداوند در کتاب خویش فرموده است: «ونَادَی أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الجَنَّهِ أَنْ أَفِیضُواْ عَلَیْنَا مِنَ المَاء أَو مِمَّا رَزَقَکُمُ اللهُ»(1) [و دوزخیان بهشتیان را آواز می دهند که از آن آب یا از آن چه خدا روزی شما کرده بر ما فرو ریزید] اما تا چهل سال به آنها پاسخ داده نمی شود. سپس با زبان تحقیر و اهانت به آنها جواب می دهند: «إِنَّ اللهَ حَرَّمَهُمَا عَلی الکَافِرِینَ»(2) [می گویند خدا آنها را بر کافران حرام کرده است] آنها خزانه داران دوزخ را در کنار خویش می بینند که شاهد مصیبت های فرود آمده بر آنها هستند. به همین دلیل آرزو می کنند تا نزد آنها به هر بهانه ای، به شادی دست یابند. همچنان که پروردگار می فرماید: «وقَال الذِینَ فِی النَّارِ لخَزَنَهِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّکُمْ یُخَفِّفْ عَنَّا یَومًا مِّنَ العَذَابِ» اما مدت چهل سال به آنها هیچ پاسخی داده نمی شود. سپس بعد از ناامیدی به آنها پاسخ می دهند: «قَالوا فَادْعُوا ومَا دُعَاء الکَافِرِینَ إِلا فِی ضَلال».

هنگامی که از خزانه داران دوزخ ناامید شدند به سوی مالک، فرمانده خزانه داران می روند و آرزو می کنند تا آنها را از این خواری رهایی بخشد. همچنان

1- [1] - اعراف/ 50.
2- [2] - اعراف/ 50.

که خداوند می فرماید: «ونَادَوا یَا مَالکُ لیَقْضِ عَلیْنَا رَبُّکَ»(1) [و فریاد کشند ای مالک (بگو) پروردگارت جان ما را بستاند] اما تا مدت چهل سال به آنها هیچ پاسخی داده نمی شود و آنها در این مدت در عذاب خواهند بود. پس از آن، چنان که در قرآن کریم آمده است به آنها پاسخ می دهد: «قَال إِنَّکُم مَّاکِثُونَ»(2) [پاسخ دهد شما ماندگارید] پس در این هنگام آنها از سرورشان یعنی پروردگار جهانیان ناامید می شوند که او در دنیا در نظرشان کم اهمیت ترین چیز بود و هر کدام از آنها در طول زندگی اش خواسته های خویش را بر اوامر خداوند ترجیح داده بود. حال آن که به وسیله عقل و نقل و توسط هدایتگران، راه نجات برایشان ثابت شده بود و کاملاً روشن بود که وجود او واضح و آشکار است و به وسیله زبان حال به آنان نشان داده بود که خودشان را دچار مصیبت ها و دشواری ها می کنند و با فرا رسیدن مرگ، در توبه به طور مطلق تا ابد به روی کفار بسته خواهد شد و در اوقاتی که در زندگی دنیا جزو مکلفین بودند، به زبان حال واضح و آشکار به آنان می گفت: تصور کنید شما در این امر مرا تصدیق نکردید. آیا احتمال نمی دهید من از راستگویان باشم؟ پس چگونه از من روی برگرداندید و بر تکذیب من و پیامبران و مؤمنانی که مرا تصدیق می کردند، گواهی دادید؟ چرا از این عمل زیانبار و خطرناک و محذور، اجتناب نکردید؟ مگر در باره کثرت و فراوانی فرستادگان خداوند و تکرار رسالت های الهی اطلاع نداشتید؟ آن گاه خداوند به بیان مجدد وضعیت آنها در آتش می پردازد که خطاب به آنها می فرماید: «أَلَمْ تَکُنْ آیَاتِی تُتْلی عَلیْکُمْ فَکُنتُم بِهَا تُکَذِّبُونَ * قَالوا رَبَّنَا غَلبَتْ عَلیْنَا شِقْوتُنَا وکُنَّا قَومًا ضَالینَ * رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالمُونَ»(3) [آیا آیات من بر شما خوانده نمی شد و (همواره) آن را مورد تکذیب قرار نمی دادید؟ * می گویند: پروردگارا! شقاوت ما بر ما چیره شد و ما مردمی گمراه بودیم * پروردگارا! ما را از این جا بیرون بر، پس اگر باز هم (به بدی) برگشتیم، در آن صورت ستمگر خواهیم بود] سپس مدت چهل سال در

1- [1] - زخرف/ 77.
2- [2] - زخرف/ 77.
3- [3] - مؤمنون/ 105-107.

خواری به سر خواهند برد که هیچ جوابی نخواهند شنید و در هنگام عذاب در آتش با آنها سخن گفته نخواهد شد. سپس خداوند به آنها پاسخ می دهد: «قَال اخْسَؤُوا فِيهَا ولا تُكَلمُونِ»(1) [می فرماید (بروید) در آن گم شوید و با من سخن مگویید] در این هنگام از هر گونه گشایش و راحتی ناامید خواهند شد و درهای دوزخ بر آنها بسته خواهد شد و عزا و ماتم، هلاک و ناله، آه و فریاد و گریه شان به طول خواهد انجامید.(2)

« إِنَّا لنَنصُرُ رُسُلنَا والذِينَ آمَنُوا فِى الحَيَاهِ الدُّنْيَا...الظَّالمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ ولهُمُ اللعْنَهُ ولهُمْ سُوءُ الدَّارِ(52)»

« إِنَّا لنَنصُرُ رُسُلنَا والذِينَ آمَنُوا فِى الحَيَاهِ الدُّنْيَا ويَومَ يَقُومُ الأَشْهَادُ(51) يَومَ لا يَنفَعُ الظَّالمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ ولهُمُ اللعْنَهُ ولهُمْ سُوءُ الدَّارِ(52)»

[در حقیقت، ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان برپای می ایستند، قطعا یاری می کنیم * (همان) روزی که ستمگران را پوزش طلبی شان سود نمی دهد و برای آنان لعنت است و برایشان بدفرجامی آن سرای است]

1) علی بن ابراهیم قمی می گوید: این امر در رجعت و زمانی روی خواهد داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه که سلام و درود خدا بر آنان باد، به دنیا بازگردند.(3)

2) علی بن ابراهیم قمی همچنین می گوید: احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از جمیل روایت می کند از امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّا لنَنصُرُ رُسُلنَا والذِينَ آمَنُوا فِى الحَيَاهِ الدُّنْيَا ويَومَ يَقُومُ الأَشْهَادُ» سئوال کردم. آن حضرت پاسخ دادند: به خدا قسم! این امر در رجعت روی خواهد داد. آیا نمی دانی که بسیاری از پیامبران در دنیا در مقابل دشمنان پیروز نشدند و به شهادت رسیدند؟ همچنین با ائمه پس از آنها جنگ شد و به آنها کمکی نشد. این امر در

1- [1] - مؤمنون/ 108.
2- [2] - بحار الانوار، ج 8، ص 304، ح 63.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 230.

رجعت روی خواهد داد.(1)

3) سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عمر بن عبدالعزیز، از جمیل بن دراج روایت می کند که در باره آیه «إِنَّا لنَنصُرُ رُسُلنَا والذِینَ آمَنُوا فِی الحَیَاهِ الدُّنْیَا ویَومَ یَقُومُ الأَشْهَادُ» از امام صادق علیه السلام سئوال کردم. آن حضرت فرمود: به خدا قسم! این امر در دوران رجعت خواهد بود. مگر نمی دانی که بسیاری از پیامبران الهی در دنیا شکست خوردند و شهید شدند. با ائمه پس از آنها نیز جنگ شد و به آنها کمک نشد. این امر در زمان رجعت اتفاق خواهد افتاد.(2)

4) ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه در کامل الزیارات از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام آیه «إِنَّا لنَنصُرُ رُسُلنَا والذِینَ آمَنُوا فِی الحَیَاهِ الدُّنْیَا ویَومَ یَقُومُ الأَشْهَادُ» را تلاوت کرد و فرمود: امام حسین علیه السلام یکی از آنها بود که کشته شد و او تاکنون یاری نشده است. به خدا قسم! اگر چه قاتلان امام حسین علیه السلام کشته شده اند، اما هنوز خونخواهی آن حضرت صورت نگرفته است.(3)

5) علی بن ابراهیم قمی می گوید: منظور از «الأَشْهَادُ» در «ویَومَ یَقُومُ الأَشْهَادُ» ائمه علیهم السلام هستند.(4)

6) در کتاب رجعت سید معاصر، از جعفر بن محمد بن مالک، از محمد بن قاسم بن اسماعیل، از علی بن خالد عاقولی، از عبد الکریم بن عمرو خثعمی، از سلیمان بن خالد روایت شده است که امام صادق علیه السلام در باره آیه «یوم ترجف الراجفه * تتبعها الرادفه»(5) [آن روز که لرزنده بلرزد * و از پی آن لرزه ای (دگر) افتد] فرمود: منظور از راجفه، حسین بن علی علیه السلام و منظور از رادفه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 230.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 45.
3- [3] - کامل الزیارات، ص 134، باب 18، ح 2.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 230.

5- [5] - نازعات/ 6-7.

علی بن ابی طالب علیه السلام است. اولین کسی که در (سال) هفتاد و پنج هزار، قبرش شکافته می شود و خاک از روی سرش کنار می رود، امام حسین علیه السلام است.

این مصداق این آیه است که پروردگار می فرماید: «إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا والذِینَ آمَنُوا فِی الحَیَاهِ الدُّنْیَا ویَومَ یَقُومُ الأَشْهَادُ * یَومَ لاَ یَنفَعُ الظَّالمِینَ مَعْذِرَتُهُمْ ولهُمُ اللعْنَهُ ولهُمْ سُوءُ الدَّارِ».

«وقَال رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لکُمْ إِنَّ الذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَیَدْخُلونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ(60)»

[و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. در حقیقت، کسانی که از پرستش من کبر می ورزند به زودی خوار در دوزخ درمی آیند]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: منظور از عبادت در آیه «إِنَّ الذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَیَدْخُلونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ»، دعاست و بهترین عبادت همان دعاست. همچنین فرمود: «اواه» در آیه «ان ابراهیم لاواه حلیم» به معنای بسیار دعا کننده است.(1)

2) محمد بن یعقوب کلینی همچنین از پدرش، از حماد بن عیسی روایت می کند که شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: دعا کن و نگو دیگر کار تمام شده است. زیرا دعا همان عبادت است. خداوند می فرماید: «إِنَّ الذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَیَدْخُلونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ» و همچنین می فرماید: «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لکُمْ».(2)

3) کلینی از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از عبید بن زراره، از پدرش از فرد دیگری روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: دعا همان عبادتی است که

1- [1] - کافی، ج 2، ص 338، ح 1.

2- [2] - کافی، ج 2، ص 339، ح 5.

خداوند در باره آن می فرماید: «إِنَّ الذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَیَدْخُلونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ» به درگاه خداوند دعا کن و نگو: دیگر کار تمام شده است. زراره می گوید: منظور آن حضرت این بود که نباید ایمان به قضا و قدر مانع شود که بسیار دعا کنی و جد و جهد در دعا داشته باشی. امام این را گفت یا چیزی مانند آن.(1)

4) شیخ طوسی در «تهذیب» با سندی از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از معاویه بن عمار روایت می کند که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: دو نفر همزمان نماز را آغاز کردند. یکی از آن دو در نماز، تلاوت قرآن را بیش از دعا طولانی کرد و دیگری دعا را طولانی و قرآن را کوتاه خواند. سپس هر دو همزمان نماز را به پایان رساندند. کدام یک از آن دو بهترند؟ آن حضرت فرمود: هر دوی آنها دارای فضیلت هستند و عمل هر دوی آنها خوب است. عرض کردم: من نیز می دانم که هر دوی آنها کار نیک کرده و دارای فضیلت هستند. امام فرمود: دعا بهتر است؛ مگر این آیه را نشنیده ای؟ «وقَال رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لکُمْ إِنَّ الذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَیَدْخُلونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ» به خدا قسم! دعا عبادت است به خدا قسم! دعا بهتر است. مگر دعا عبادت نیست؟ به خدا قسم! دعا عبادت است. به خدا قسم! دعا عبادت است. آیا دعا برترین عبادت نیست؟ به خدا قسم! دعا برترین عبادت است. به خدا قسم! دعا برترین عبادت است.(2)

5) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از ابان بن عثمان، از حسین بن مغیره روایت می کند که شنیده است امام صادق علیه السلام می فرمود: فضیلت دعای پس از نماز واجب بر دعای بعد از نماز مستحب مانند فضیلت و برتری نماز واجب بر نماز مستحب است. آن گاه فرمود: به درگاه خداوند دعا کن و نگو: کار قطعیت یافته و تمام شده است. زیرا دعا همان عبادت است. پروردگار _ عز و جل _ می فرماید: «إِنَّ الذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَیَدْخُلونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ» همچنین فرموده است: «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لکُمْ» همچنین فرمود: هر گاه خواستی خداوند را بخوانی او را بزرگ بدان، ستایش کن، پاک و منزه و یکتا

1- [1] - کافی، ج 2، ص 339، ح 7.

2- [2] - تهذيب، ج 2، ص 104، ص 394.

بدان و او را بستای و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود بفرست. آن گاه خواسته ات را از او بخواه تا آن را به تو عنایت کند.(1)

6) شیخ مفید در اختصاص از محمد بن علی، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از هشام بن سالم روایت می کند: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! وضعیت مؤمن چگونه است که هر گاه دعا کند، گاهی دعایش مستجاب می شود و گاهی مستجاب نمی شود؟ حال آن که خداوند فرموده است: «وقَال رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لکُمْ»؟ امام پاسخ داد: هر گاه بنده ای با نیت صادقانه و قلب مخلص به درگاه خداوند دعا کند، پس از وفا کردن او به عهد با پروردگار، دعایش مستجاب خواهد شد. ولی اگر بدون داشتن نیت و اخلاص، خداوند را بخواند، دعایش مستجاب نخواهد شد. مگر نه این است که خداوند می فرماید: «أَوفُواْ بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ»(2) [و به پیمانم وفا کنید تا به پیمانتان وفا کنم]؟ پس هر کس به عهد و پیمان با خداوند عمل کند، به او وفا خواهد شد.(3)

7) محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن ابراهیم قمی، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از راوی دیگری روایت می کند که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: در قرآن کریم معنای دو آیه را جستجو می کنم اما آنها را نمی یابم. حضرت پرسید: کدام دو آیه؟ عرض کردم: آیه «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لکُمْ»، خداوند را می خوانیم اما هیچ اجابتی نمی یابیم. امام فرمود: آیا گمان می کنی به وعده خویش وفا نمی کند؟ عرض کردم: خیر! امام پرسید: پس مسئله چیست؟ عرض کردم: نمی دانم. آن حضرت فرمود: ولی من به تو می گویم. هر کس از خداوند در آن چه از طریق و شیوه دعا به او امر کرده است اطاعت کند، پروردگار دعایش را مستجاب خواهد کرد. عرض کردم: شیوه دعا چیست؟ امام فرمود: با حمد و ستایش خداوند شروع کن و نعمت هایی را که به تو داده ذکر کرده و سپس از او سپاسگزاری کن و بر

1- [1] - تهذیب، ج 2، ص 104، ح 394.
2- [2] - بقره/ 40.
3- [3] - اختصاص، 242.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود فرست و گناهانت را ذکر کرده و به آنها اعتراف کن. سپس از آنها به خدا پناه ببر! این همان شیوه دعاست! امام علیه السلام سئوال کرد: آن آیه دیگر کدام است؟ آن مرد عرض کرد: این آیه که خداوند می فرماید: «ومَا أَنفَقْتُم مِّن شَیْءٍ فَهُو یُخْلِفُهُ وهُو خَیْرُ الرَّازِقِینَ»(1) [و هر چه را انفاق کردید عوضش را او می دهد و او بهترین روزی دهندگان است] آن شخص گفت: حال آن که من اموالم را می بخشم! اما جایگزینی برای آن نمی یابم! امام صادق فرمود: آیا گمان می کنی خداوند به وعده اش وفا نمی کند؟ او پاسخ داد: خیر! امام پرسید: پس مسئله چیست؟ او جواب داد: نمی دانم! امام صادق فرمود: از میان شما هر کس از راه حلال کسب درآمد کند و در راه حلال آن را خرج کند، اگر درهمی را انفاق کند، خداوند، جایگزین آن را به او خواهد بخشید.(2)

8) علی بن ابراهیم قمی می گوید: پدرم از حسن بن یعقوب، از علی بن رئاب، از ابن عینیه روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: بی گمان خداوند در روز قیامت بر بنده مؤمنش منت می گذارد و به او دستور می دهد تا به _ رحمت _ او نزدیک شود. او نزدیک می شود تا این که دستش را بر روی آن قرار می دهد. سپس پروردگار، نعمت هایی را که به او ارزانی داشته بود به او نشان می دهد و به او می گوید: آیا تو نبودی که در فلان روز و فلان روز به درگاهم دعا می کردی و من دعوتت را اجابت کردم؟ مگر تو نبودی که از من فلان روز درخواست چیزی کردی و من خواسته ات را برطرف کردم؟ مگر تو نبودی که در فلان روزها از من طلب کمک و یاری کردی و من به تو یاری کردم؟ یادت هست که تو از من درخواست رفع فلان مشکلات را کردی و من آنها را برطرف کردم و به تو رحم کردم؟ از من ثروت خواستی و من تو را ثروتمند کردم؟ از من طلب خدمتکار کردی و من آن را در اختیارت گذاشتم؟ آیا از من نخواستی فلان زن را که نزد خانواده اش جایگاه والایی داشت به همسری تو درآورم و این کار را کردم؟ در این هنگام بنده پاسخ می دهد: آری! پروردگار من! من از تو همه آن چه را که می خواستم طلب می کردم

1- [1] - سباء/ 39.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 352، ص 8.

و همچنین بهشت را از تو می خواستم. خداوند می فرماید: من آن چه را که از من خواستی به تو می دهم. رفتن به بهشت حق توست. آیا راضی شدی؟ در این هنگام فرد مؤمن جواب می دهد: پروردگارا! مرا راضی کردی و من راضی شدم. سپس خداوند می فرماید: ای بنده من! از اعمالت راضی بودم. دوست دارم بهترین پاداش را به تو بدهم. بهترین پاداش نزد من این است که تو را در بهشت سکونت دهم. این همان فرموده خداوند است که در آن آمده است: «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لکُمْ».(1)

9) محمد بن عباس می گوید: حسین بن احمد مالکی، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمن، از محمد بن سنان، از محمد بن نعمان روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند _ عز و جل _ ما را به حال خود رها نکرده است. اگر چنین می بود، ما مانند برخی از مردم می بودیم. ولی ما همان کسانی هستیم که خداوند در باره ایشان فرموده است. «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لکُمْ».(2)

«هُو الحَیُّ لا إِلهَ إِلا هُو فَادْعُوهُ مُخْلصِینَ لهُ الدِّینَ الحَمْدُ للهِ رَبِّ العَالمِینَ (65)»

[اوست (همان) زنده ای که خدایی جز او نیست. پس او را در حالی که دین (خود) را برای وی بی آلایش گردانیده اید، بخوانید. سپاس(ها همه) ویژه خدا پروردگار جهانیان است]

1) علی بن ابراهیم قمی می گوید: پدرم، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود در حدیثی مرفوع، روایت کرد که مردی نزد امام زین العابدین علیه السلام آمد و از ایشان در باره مسائلی سئوال کرد. سپس دو باره بازگشت تا در باره امور دیگری شبیه همان مسائل سئوال کند. امام زین العابدین علیه السلام فرمود: در انجیل آمده است: تا زمانی که به علمی که دارید عمل نکرده اید، درخواست علم دیگری نکنید که بدان عمل نمی کنید. زیرا هر گاه عالم به علمش عمل نکند، با به دست آوردن علم بیشتر، از خداوند دور می شود. سپس فرمود: به قرآن چنگ بزنید. زیرا خداوند،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 230.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 532، ح 160.

بهشت را به دست خویش یک آجر از طلا و آجر دیگری از نقره آفریده و ملات آن را از مشک، خاکش را از زعفران، شن آن از مروارید و درجات آن را به اندازه آیات قرآن قرار داده است. هر کس قرآن بخواند به او گفته می شود: بخوان و به درجه بالاتر صعود کن. هر کس از اهل قرآن وارد بهشت شود، در آن جا به جز پیامبران و صدیقان، کسی از نظر درجه از او برتر نخواهد بود. آن مرد خدمت ایشان عرض کرد: زهد چیست؟ آن حضرت فرمود: زهد، ده درجه دارد. بالاترین درجه زهد، پایین ترین درجه رضاست. بدانید که زهد در این آیه بیان شده است که پروردگار می فرماید: «لکَیْلا تَأسَوا عَلی مَا فَاتَکُمْ ولا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاکُمْ واللهُ»(1) [تا بر آن چه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به (سبب) آن چه به شما داده است شادمانی نکنید] آن مرد گفت: «لا اله الا الله» امام فرمود: من نیز می گویم: لا اله الا الله. هر گاه «لا اله الا الله» گفتید پس از آن «الحَمْدُ للهِ رَبِّ العَالمِینَ» بگویید. زیرا خداوند در کتابش فرموده است: «هو الحَیُّ لا اله الا هُو فادعوه مُخلصین له الدِّین الحمدُ لله ربّ العالمین». (2)

2) شیخ مفید در کتاب مجالس می گوید: گروهی از ابو مفضل، از ابو نصر لیث بن محمد بن لیث عنبری از روی اصل کتابش روایت کرده اند که احمد بن عبد الصمد بن مزاحم هروی در سال 261 هجری از دایی اش ابو صلت عبد السلام بن صالح هروی روایت کرد: زمانی که امام رضا علیه السلام سوار بر قاطر خاکستری رنگی وارد نیشابور شد، من همراه ایشان بودم. علمای آن شهر به استقبال ایشان از شهر خارج شدند. زمانی که به دشت سرسبزی رسیدند، افسار قاطر ایشان را گرفته و عرض کردند: ای پسر رسول خدا! به حق پدران معصومت! برای ما در باره ایشان سخن بگو! آن حضرت در حالی که ردای ابریشمی نقش داری بر تن داشت، سر مبارکش را از کجاوه بیرون آورد و فرمود: پدرم امام موسی کاظم علیه السلام از پدرش امام صادق علیه السلام، از پدرش امام سجاد علیه السلام، از پدرش امام حسین علیه السلام سرور جوانان اهل بهشت، از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام از

1- [1] - حدید/ 23.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 3، ص 231.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که فرمود: جبرئیل روح الامین از جانب خداوند _ عز و جل _ به من اطلاع داد که فرمود: من الله هستم که جز من هیچ خدایی نیست. ای بندگانم! مرا بپرستید. هر کدام از شما که با شهادت «لا اله الا الله» و با داشتن اخلاص در آن به دیدار من بشتابد، وارد دژ من شده است و هر کس وارد دژ من شود از عذابم در امان خواهد بود. اصحاب عرض کردند: اخلاص در شهادت «لا اله الا الله» به چه معناست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اطاعت از خداوند و پیامبرش و پذیرفتن ولایت اهل بیت که سلام و درود خدا بر آنان باد.(1)

3) محمد بن یعقوب کلینی، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد و گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد، همگی از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابوالحسن سواق، از ابان بن تغلب روایت می کنند که امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابان! هر گاه به کوفه رفتی این حدیث را روایت کن: هر کس با اخلاص گواهی دهد که جز الله هیچ خدایی نیست، بهشت برایش واجب خواهد شد. ابان عرض کرد: مردم از هر صنفی نزد من می آیند. آیا این حدیث را برایشان روایت کنم؟ امام صادق علیه السلام فرمود: آری! ای ابان! هر گاه روز قیامت فرا برسد، «لا اله الا الله» از همه مردم، جز کسانی که به ولایت اعتقاد داشته باشند، گرفته می شود.(2)

«هُو الذِی خَلقَکُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَهٍ ثُمَّ...ولتَبْلغُوا أَجَلا مُّسَمًّی ولعَلکُمْ تَعْقِلونَ(67)»

«هُو الذِی خَلقَکُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَهٍ ثُمَّ مِنْ عَلقَهٍ ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ طِفْلا ثُمَّ لتَبْلغُوا أَشُدَّکُمْ ثُمَّ لتَکُونُوا شُیُوخًا ومِنکُم مَّن یُتَوفَّی مِن قَبْل ولتَبْلغُوا أَجَلا مُّسَمًّی ولعَلکُمْ تَعْقِلونَ(67)»

[او همان کسی است که شما را از خاکی آفرید سپس از نطفه ای آن گاه از علقه ای و بعد شما را (به صورت) کودکی برمی آورد تا به کمال قوت خود برسید و تا

1- [1] - امالی، ج 2، ص 201.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 378، ح 1.

سالمند شوید و از میان شما کسی است که مرگ پیش رس می یابد و تا (بالاخره) به مدتی که مقرر است برسید و امید که در اندیشه فرو روید]

1) علی بن ابراهیم قمی در باره آیه فوق گفته است: این آیه محکم است.

«الذِینَ کَذَّبُوا بِالکِتَابِ وبِمَا أَرْسَلنَا بِهِ رُسُلنَا...مِن قَبْل شَیْئًا کَذَلکَ یُضِل اللهُ الکَافِرِینَ (74)»

«الذِینَ کَذَّبُوا بِالکِتَابِ وبِمَا أَرْسَلنَا بِهِ رُسُلنَا فَسَوفَ یَعْلمُونَ (70) إِذِ الأَغْلال فِی أَعْنَاقِهِمْ والسَّلاسِل یُسْحَبُونَ (71) فِی الحَمِیم ثُمَّ فِی النَّارِ یُسْجَرُونَ (72) ثُمَّ قِیل لهُمْ أَیْنَ مَا کُنتُمْ تُشْرِکُونَ (73) مِن دُونِ اللهِ قَالوا ضَلوا عَنَّا بَل لمْ نَکُن نَّدْعُو مِن قَبْل شَیْئًا کَذَلکَ یُضِل اللهُ الکَافِرِینَ (74)»

[کسانی که کتاب (خدا) و آن چه را که فرستادگان خود را بدان گسیل داشته ایم تکذیب کرده اند، به زودی خواهند دانست * هنگامی که غلها در گردنهایشان (افتاده) و (با) زنجیرها کشانیده می شوند * در میان جوشاب (و) آن گاه در آتش برافروخته می شوند * آن گاه به آنان گفته می شود: آن چه را در برابر خدا (با او) شریک می ساختید، کجایند؟ * می گویند: گمشان کردیم، بلکه پیشتر (هم) ما چیزی را نمی خواندیم. این گونه خدا کافران را بی راه می گذارد]

1) علی بن ابراهیم قمی، از ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند: که فرمود: خداوند در آیه «الذِینَ کَذَّبُوا بِالکِتَابِ وبِمَا أَرْسَلنَا بِهِ رُسُلنَا فَسَوفَ یَعْلمُونَ * إِذِ الأَغْلال فِی أَعْنَاقِهِمْ والسَّلاسِل یُسْحَبُونَ * فِی الحَمِیم ثُمَّ فِی النَّارِ یُسْجَرُونَ * ثُمَّ قِیل لهُمْ أَیْنَ مَا کُنتُمْ تُشْرِکُونَ * مِن دُونِ اللهِ قَالوا ضَلوا عَنَّا بَل لمْ نَکُن نَّدْعُو مِن قَبْل شَیْئًا کَذَلکَ یُضِل اللهُ الکَافِرِینَ» آنها را به خاطر تکذیب کتاب های آسمانی کافر و مشرک نامیده است. زیرا خداوند پیامبرانش را به همراه کتاب و تأویل آن به سوی مردم فرستاده است. هر کس کتاب الهی یا تأویل کتابی را که به همراه پیامبران فرستاده شده انکار کند، مشرک است.(1)

2) محمد بن یعقوب کلینی، از گروهی از یاران، از احمد بن محمد و سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش، همگی از ابن محبوب، از ابن رئاب، از ضُرَیس

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 231.

کناسی روایت کرده اند که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: مردم می گویند: سرچشمه فرات، بهشت است. چگونه چنین چیزی ممکن است حال آن که از طرف غرب جاری می شود و چشمه ها و جویبارها به آن می ریزد؟ امام باقر علیه السلام فرمود: من نیز شنیده ام که خداوند بهشتی دارد که آن را در مغرب آفریده و آب فرات از آن خارج می شود و روح مؤمنان هر شب از قبرهایشان بدان جا می رود و در میان میوه های آن به سر می برد، از آنها می خورد و در آن جا از نعمت ها بهره مند می شود و ارواح با یکدیگر دیدار می کنند و همدیگر را می شناسند. زمانی که سپیده دم فرا رسد از آن جا خارج می شوند و در فضا میان زمین و آسمان معلق می مانند و پروازکنان به اطراف می روند و می آیند و با طلوع خورشید به قبرهایشان باز می گردند. آنها در هوا یکدیگر را شناخته و با هم دیدار می کنند.

همچنین فرمود: خداوند در مشرق، آتشی دارد که آن را برای این آفریده است تا ارواح کفار را در آن جا دهد تا از (میوه تلخ) زقوم آن جا بخورند و شبانگاهان از آب جوشان آن بنوشند. و چون سپیده بدمد، روح هایشان از قبر خارج شده به سوی دره ای در یمن می رود که برهوت نام دارد و از همه آتش های دنیا داغ تر است. ارواح در آن جا با یکدیگر دیدار می کنند و همدیگر را خواهند شناخت. اما شب هنگام از آن جا خارج شده و به آتش باز می گردند و تا روز قیامت در چنین وضعیتی خواهند بود. آن شخص می گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! پس وضعیت موحدان و مسلمانان گناهکاری که به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد دارند و بدان اعتراف می کنند اما بدون داشتن امام از دنیا می روند و از ولایت شما اطلاعی ندارند چگونه خواهد بود؟ امام فرمود: روح چنین افرادی در قبرهایشان خواهد بود و از آن جا خارج نخواهد شد. هر کدام از آنها که دارای اعمال نیک باشد و از وی دشمنی با اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین سر نزده باشد، روی او به سوی بهشتی که خداوند آن را در مغرب آفریده است قرار داده می شود و رَوح [رحمت] تا روز قیامت، از آن بهشت به سوی قبر او جریان پیدا می کند. در نتیجه با خداوند دیدار می کند و خداوند او را براساس اعمال نیک و بدش مورد محاسبه قرار می دهد. در نتیجه یا به سوی بهشت خواهد رفت یا به سوی دوزخ. سرنوشت چنین افرادی کاملا به اراده خداوند بستگی دارد. همچنین خدا به افراد مستضعف، ابلهان، کودکان و فرزندان مسلمانانی که به سن بلوغ نرسیده و از دنیا رفته اند، این گونه رفتار خواهد نمود. اما از میان اهل قبله،

افرادی که با اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین دشمنی کرده اند، به سوی آتشی که خداوند آن

ص:58

را در مشرق آفریده است برده می شوند و اخگر، شراره، دود و فوران آتش تا روز قیامت آنان را در برخواهد گرفت. سپس سرنوشت آنها به سوی دوزخی خواهد بود که در آن جا در آتش گداخته خواهند شد و به آنها گفته می شود: آن اشیا یا افرادی که به عنوان شریک برای خداوند قرار می دادید، کجا هستند؟ کجاست آن امامی که شما به جای پیروی از امام تعیین شده از سوی خداوند برای مردم، از او پیروی می کردید؟(1)

3) علی بن ابراهیم قمی می گوید: پدرم از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ضریس کناسی روایت می کند که گفت: خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! وضعیت مؤمنان مسلمان گناهکاری که به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اعتراف می کنند، اما در حالی از دنیا می روند که هیچ امامی ندارند و از ولایت شما اطلاعی ندارند چگونه خواهد بود؟ حضرت پاسخ داد: چنین افرادی در قبرهایشان می مانند و از آن جا خارج نخواهند شد. هر کدام از آنها که اعمال نیک داشته باشد و از او هیچ گونه عداوتی نسبت به اهل بیت صلوات الله سر نزده باشد، روی او به سوی بهشتی که خداوند آن را در مغرب آفریده است قرار داده می شود و تا روزی که در قیامت به دیدار پروردگار می شتابد، روح به قبر او فرود می آید تا این که با خداوند دیدار می کند و پروردگار او را بر اساس اعمال نیک و بدش مورد محاسبه قرار می دهد. در نتیجه یا به بهشت می رود یا به دوزخ افکنده می شود. سرنوشت چنین افرادی کاملاً به اراده پروردگار بستگی دارد. همچنین فرمود: خداوند همچنین با مستضعفان، ابلهان، کودکان و فرزندان مسلمانی که قبل از رسیدن به سن بلوغ از دنیا می روند چنین رفتار می نماید. اما افرادی از میان اهل قبله که با اهل بیت که سلام و درود خدا بر آنان باد، دشمنی می کنند، به دوزخی که خداوند آن را در مشرق آفریده است، افکنده می شوند و تا روز قیامت اخگر، شراره، دود و فوران آتش آنها را در برخواهد گرفت. پس از آن سرنوشت آنها به سوی دوزخی خواهد بود که در آن جا در آتش گداخته می شوند و به آنها گفته می شود: آن اشیا یا افرادی که عنوان شریک بر روی خداوند قرار می دادید؟ کجا هستند؟ آن امامتان که به جای اطاعت از امام تعیین

1- [1] - کافی، ج 2، ص 246، ح 1.

شده توسط خداوند برای مردم، از او پیروی می کردید کجاست.(1)

«ذَلکُم بِمَا کُنتُمْ تَفْرَحُونَ فِی الأَرْضِ بِغَیْرِ الحَقِّ...بَعْضَ الذِی نَعِدُهُمْ أَو نَتَوفَّیَنَّکَ فَإِلیْنَا یُرْجَعُونَ(77)»

«ذَلکُم بِمَا کُنتُمْ تَفْرَحُونَ فِی الأَرْضِ بِغَیْرِ الحَقِّ وبِمَا کُنتُمْ تَمْرَحُونَ(75) ادْخُلوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خَالدِینَ فِیهَا فَبِئْسَ مَثْوی المُتَکَبِّرِینَ(76) فَاصْبِرْ إِنَّ وعْدَ اللهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِیَنَّکَ بَعْضَ الذِی نَعِدُهُمْ أَو نَتَوفَّیَنَّکَ فَإِلَیْنَا یُرْجَعُونَ(77)»

[این (عقوبت) به سبب آن است که در زمین به ناروا شادی و سرمستی می کردید و بدان سبب است که (سخت به خود) می نازیدید * از درهای دوزخ درآیید. در آن جاودان (بمانید). چه بد است جای سرکشان! * پس صبر کن که وعده خدا راست است. پس چه پاره ای از آن چه را که به آنان وعده داده ایم به تو بنمایانیم، چه تو را از دنیا ببریم (در هر صورت آنان) به سوی ما بازگردانیده می شوند]

1) علی بن ابراهیم قمی می گوید: در این آیه، منظور خداوند از آن چه به کفار وعده داده است، عذاب الهی است.(2)

2) همچنین می گوید: در روایت ابو جارود از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود: شادی، غرور و تکبر، جزو شرک و انجام گناه در زمین به شمار می آیند.(3)

«ویُرِیکُمْ آیَاتِهِ فَأَیَّ آیَاتِ اللهِ تُنکِرُونَ (81) أَفَلمْ...فَمَا أَغْنَی عَنْهُم مَّا کَانُوا یَکْسِبُونَ (82)»

«ویُرِیکُمْ آیَاتِهِ فَأَیَّ آیَاتِ اللهِ تُنکِرُونَ (81) أَفَلمْ یَسِیرُوا فِی الأَرْضِ فَیَنظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الذِینَ مِن قَبْلِهِمْ کَانُوا أَکْثَرَ مِنْهُمْ وأَشَدَّ قُوةً وآثَارًا فِی الأَرْضِ فَمَا أَغْنَی عَنْهُم مَّا کَانُوا یَکْسِبُونَ (82)»

[و نشانه های (قدرت) خویش را به شما می نمایاند. پس کدام یک از آیات خدا را انکار می کنید؟* آیا در زمین نگشته اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنان

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 232.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 232.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 232.

بودند چگونه بوده است؟ (آنها به مراتب از حیث تعداد) بیشتر از آنان و (از حیث) نیرو و آثار در روی زمین استوارتر بودند، ولی آن چه به دست می آوردند به حالشان سودی نبخشید]

1) علی بن ابراهیم قمی در تفسیر این آیه «ویُرِیکُمْ آیَاتِهِ» می گوید: منظور از (نشان دادن آیات) در آیه فوق، بازگشت امیرالمؤمنین و ائمه که سلام و درود خدا بر آنان باد، در دوران رجعت است. همچنین «وآثَارًا فِی الأَرْضِ» به معنای اعمال و کارهاست.(1)

2) محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: در فاصله زمانی حضرت آدم علیه السلام تا حضرت نوح علیه السلام پیامبرانی بوده اند که مخفیانه فعالیت می کردند. به همین دلیل در قرآن نام آنها پوشیده مانده و ذکر نشده است. بر خلاف پیامبرانی که آشکارا فعالیت می کردند و نامشان ذکر شده است. این پیامبران، مصداق این فرموده پروردگارند. «ورُسُلا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَیْکَ مِن قَبْل ورُسُلا لمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَیْکَ»(2) [و پیامبرانی (را فرستادیم) که در حقیقت (ماجرای) آنان را قبلا بر تو حکایت نمودیم و پیامبرانی (را نیز برانگیخته ایم) که (سرگذشت) ایشان را بر تو بازگو نکرده ایم](3)

«فَلمَّا رَأَوا بَأْسَنَا قَالوا آمَنَّا بِاللهِ وحْدَهُ وکَفَرْنَا...قَدْ خَلتْ فِی عِبَادِهِ وخَسِرَ هُنَالکَ الکَافِرُونَ (85)»

«فَلمَّا رَأَوا بَأْسَنَا قَالوا آمَنَّا بِاللهِ وحْدَهُ وکَفَرْنَا بِمَا کُنَّا بِهِ مُشْرِکِینَ (84) فَلمْ یَکُ یَنفَعُهُمْ إِیمَانُهُمْ لمَّا رَأَوا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللهِ التِی قَدْ خَلتْ فِی عِبَادِهِ وخَسِرَ هُنَالکَ الکَافِرُونَ (85)»

[پس چون سختی (عذاب) ما را دیدند، گفتند: فقط به خدا ایمان آوردیم و بدان چه با او شریک می گردانیدیم کافریم * ولی هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند دیگر ایمانشان برای آنها سودی نداد. سنت خداست که از (دیرباز) در باره بندگانش چنین جاری شده و آنجاست که ناباوران زیان کرده اند]

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 232.

2- [2] - نساء/ 164.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 115، ح 92.

1) ابن بابویه می گوید: عبد الواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری عطار، از علی بن محمد بن قتیبه، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از ابراهیم بن محمد همدانی روایت می کند که گفت: خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم: چرا خداوند فرعون را غرق کرد و حال آن که به خدا ایمان آورد و به یگانگی او اقرار کرد؟ حضرت فرمود: زیرا زمانی که عذاب الهی را دید، ایمان آورد و ایمان آوردن در هنگام دیدن عذاب، پذیرفتنی نیست. این حکم خداوند در باره پیشینیان و آیندگان است. او در کتابش فرموده است: «فَلمَّا رَأَوا بَأْسَنَا قَالوا آمَنَّا بِاللهِ وحْدَهُ وكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ * فَلمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لمَّا رَأَوا بَأْسَنَا». (1)

2) محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از جعفر بن رزق الله یا به روایت از فرد دیگری از جعفر بن رزق الله روایت می کند که مردی مسیحی را نزد متوکل آوردند که با زن مسلمانی زنا کرده بود. متوکل خواست حد را بر او اجرا کند. در این هنگام آن شخص مسیحی ایمان آورد. یحیی بن اکثم گفت: ایمان آوردن او، شرک و عمل زنای او را نابود کرده است. گروهی از علما گفتند: باید سه بار بر او حد زنا جاری شود. گروه دیگری اعتقاد داشتند باید با او چنین و چنان کرد. متوکل دستور داد تا به ابو الحسن سوم، امام هادی صلوات الله علیه نامه بنویسند و در این باره از او سئوال کنند. زمانی که او نامه را خواند، در پاسخ نوشت: باید او را شلاق زد تا بمیرد. یحیی بن اکثم و فقهای عسکر این حکم را قبول نکردند و گفتند: ای امیرالمؤمنین! از او در این باره سئوال کن. زیرا این حکمی است که نه در قرآن آمده است و نه در سنت! متوکل به او نامه نوشت: فقهای مسلمان این حکم را تأیید نکردند و گفتند: چنین حکمی نه در قرآن آمده است و نه در سنت. برای ما توضیح بده چرا حکم به شلاق زدن او تا لحظه مرگ داده ای؟ او در پاسخ نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم «فَلمَّا رَأَوا بَأْسَنَا قَالوا آمَنَّا بِاللهِ وحْدَهُ وكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ * فَلمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لمَّا رَأَوا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللهِ التِى قَدْ خَلتْ فِى عِبَادِهِ وخَسِرَ هُنَالكَ الكَافِرُونَ» متوکل دستور داد او را شلاق بزنند تا بمیرد. (2)

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 83، ح 7.
2- [2] - کافی، ج 7، ص 238، ح 2.

سوره فصلت

اشاره

سوره فصلت مکی است. 54 آیه دارد و پس از سوره غافر نازل شده است

ص:63

ص:64

فضیلت و ثواب قرائت سوره فصلت

1) ابن بابویه با سند خود از ابو مغرا، از ذریح محاربی روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس سوره «حم سجده» را بخواند تا جایی که چشم او کار می کند، در روز قیامت دارای نور و سرور خواهد بود و در طول زندگی اش در دنیا مورد ستایش و غبطه دیگران خواهد بود.

2) در کتاب خواص القرآن از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که آن حضرت فرمود: هر کس این سوره را بخواند، خداوند در مقابل هر حرف آن به او ده برابر نیکی عطا خواهد کرد. اگر فردی آن را در داخل ظرفی بنویسد و آن را بشوید و در داخل آن خمیری درست کند سپس آن را پودر کند و آن را بخورد، اگر بیماری قلبی داشته باشد بیماری اش برطرف می شود و بهبود خواهد یافت.

3) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس این سوره را در ظرفی بنویسد و آن را با آب بشوید و در داخل آن خمیری درست کرده و سپس آن را خشک و آن گاه پودر کند و آن را تناول نماید، چنان چه بیماری قلبی داشته باشد بیماری اش برطرف خواهد شد و شفا خواهد یافت.

4) امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس این سوره را در داخل ظرفی بنویسد و با آب معطر آن را پاک نماید و سپس با آن آب، سرمه را پودر کند، اگر فردی که مبتلا به سپیدی در چشم یا چشم درد باشد و چشمانش را به وسیله آن سرمه بکشد، بیماری اش برطرف خواهد شد و هرگز دچار چشم درد نخواهد شد و اگر سرمه در دسترس نبود با همان آب، چشمش را بشوید. چرا که به اراده خداوند چشم درد او برطرف خواهد شد.

ص:66

تفسیر سوره فصلت

اشاره

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«حم* تَنزِیل مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ»

[حاء میم* وحی (نامه)ای است از جانب (خدای) رحمتگر مهربان]

تفسیر آن در سوره مؤمن (حم) گذشت.

«کِتَابٌ فُصِّلتْ آیَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا لقَومٍ یَعْلمُونَ(3)...الذِینَ لا یُؤْتُونَ الزَّکَاهَ وهُم بِالآخِرَهِ هُمْ کَافِرُونَ(7)»

«کِتَابٌ فُصِّلتْ آیَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا لقَومٍ یَعْلمُونَ(3) بَشِیرًا ونَذِیرًا فَأَعْرَضَ أَکْثَرُهُمْ فَهُمْ لا یَسْمَعُونَ(4) وقَالوا قُلوبُنَا فِی أَکِنَّهٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلیْهِ وفِی آذَانِنَا وقْرٌ ومِن بَیْنِنَا وبَیْنِکَ حِجَابٌ فَاعْمَل إِنَّنَا عَامِلونَ(5) قُل إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلکُمْ یُوحَی إِلیَّ أَنَّمَا إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَاسْتَقِیمُوا إِلیْهِ واسْتَغْفِرُوهُ ویْل للمُشْرِکِینَ(6) الذِینَ لا یُؤْتُونَ الزَّکَاهَ وهُم بِالآخِرَهِ هُمْ کَافِرُونَ(7)»

[کتابی است که آیات آن به روشنی بیان شده، قرآنی است به زبان عربی برای مردمی که می دانند * بشارتگر و هشدار دهنده است ولی بیشتر آنان روی گردان شدند در نتیجه (چیزی را) نمی شنوند * و گفتند: دلهای ما از آن چه ما را به سوی آن می خوانی سخت محجوب و مهجور است و در گوشهای ما سنگینی و میان ما و تو پرده ای است، پس تو کار خود را بکن ما (هم) کار خود را می کنیم * بگو: من بشری چون شمایم، جز این که به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است. پس مستقیما به سوی او بشتابید و از او آمرزش بخواهید و وای بر

مشرکان * همان کسانی که زکات نمی دهند و آنان که به آخرت ناباورند]

1) علی بن ابراهیم قمی می گوید: «کِتَابٌ فُصِّلتْ آیَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا لقَومٍ یَعْلمُونَ» بدین معناست که حلال و حرام و سنت های آن مشخص شده است «بَشِیرًا» یعنی به مؤمنان مژده می دهد. «ونَذِیرًا» به معنای این است که تهدید کننده ظالمان است. «فَأَعْرَضَ أَکْثَرُهُمْ» اما بیشتر آنها از قرآن دوری کردند. «أَکِنَّهٍ» به معنای پوشش است. «فَهُمْ لا یَسْمَعُونَ* وقَالوا قُلوبُنَا فِی أَکِنَّهٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلیْهِ وفِی آذَانِنَا وقْرٌ ومِن بَیْنِنَا وبَیْنِکَ حِجَابٌ» یعنی شما ما را به چیزی دعوت می کنید که آن را نمی فهمیم و

درک نمی کنیم. پس خداوند عز و جل فرمود: «قُل» ای محمد! «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلکُمْ یُوحَی إِلیَّ أَنَّمَا إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَاسْتَقِیمُوا إِلیْهِ» «فَاسْتَقِیمُوا إِلیْهِ» یعنی به او پاسخ دهید «واسْتَغْفِرُوهُ».(1)

2) شیخ فاضل عمر بن ابراهیم اوسی می گوید: از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است: زمانی که سوره شعرا که در آخر آن آیه «وأَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الأَقْرَبِینَ»(2) آمده است نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من دستور داد و فرمود: ای علی! غذایی تهیه کن حتی اگر کله پاچه چهارپایان یا مشتی حبوبات و کاسه ای شیر باشد و به سوی قریشیان برو و آنها را دعوت کن. من نیز آنها را دعوت نمودم. آنها که بیش از چهل مرد بودند، جمع شدند. در میان آنان ابو طالب، حمزه و عباس نیز حضور داشتند. غذایی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور پخت آن را داده بود آماده کردم و آن را جلویشان گذاشتم. آنها به نشانه تمسخر و استهزاء خندیدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انگشتش را در چهار گوشه کاسه فرو برد و فرمود: «بسم الله الرحمن الرحیم» بگویید و بخورید. ابو جهل گفت: ای محمد! چه چیزی بخوریم؛ حال آن که هر کدام از ما یک گوسفند را به همراه چهار کاسه غذا می خورد!؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ داد: بخور و غذا خوردنت را به من نشان بده. آنها غذا خوردند تا این

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 233.
2- [2] - شعراء/ 214.

که خسته شدند. ولی به خدا قسم، اثر غذا خوردن هیچ کدام از آنها در کاسه مشخص نبود و غذا هم اصلا کم نشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنها تعارف کرد: بخورید! آنها پاسخ دادند: چه کسی بیش از این می تواند غذا بخورد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من دستور داد آن را بردارم. من نیز آن را برداشتم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها نزدیک شد و فرمود: ای قوم من! بدانید که الله خدای من و شما است. ابو لهب فریاد زد: برخیزید که محمد شما را جادو کرده است. آنها برخاستند و رفتند. من آنها را دنبال کردم و خواستم به آنها حمله کنم. اما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: ای علی! این کار را نکن. به من نزدیک شو. من آنها را به حال خودشان رها کرده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک شدم. آن حضرت به من فرمود: به ما دستور داده شده است آنها را از عذاب الهی بترسانیم نه این که با آنها بجنگیم. زیرا آن کار نیز وقت و زمان خاصی دارد. به جای این کار، برای ما غذای دیگری شبیه همین غذا تهیه و افرادی را که به مهمانی دعوت کرده بودی، مجدداً دعوت کن. فردای آن روز نیز مانند روز اول عمل کردم. زمانی که مهمانان گرد هم آمدند و غذا خوردند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها فرمود: من هیچ جوان عربی را نمی شناسم که برای قوم خود چیزی آورده باشد که از آن چه که من در زمینه دنیا و آخرت برایتان آورده ام، بهتر باشد. ابوجهل گفت: مسئله محمد، ما را به خود مشغول کرده است. اگر با او به وسیله فردی که مانند او سحر و کهانت بلد باشد برخورد کنید، از دست او راحت می شویم. عقبه بن ربیعه سخن او را قطع کرد و گفت: به خدا قسم! من از آن چه گفتی اطلاع دارم. ابوجهل گفت: پس چرا با او بحث نمی کنی؟ عتبه گفت: من گمان نمی کنم او ساحر یا کاهن باشد. ابوجهل خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای محمد! آیا تو بهتری یا هاشم؟ تو بهتری یا عبدالمطلب؟ تو بهتری یا عبدالله؟ تو بهتری یا علی بن ابی طالب، در هم کوبنده گردنکشان و شکننده کمر بزرگ ترین شان؟ پس چرا پدران ما را گمراه می دانی و به خدایانمان دشنام می دهی؟ اگر در پی رسیدن به ریاست و سروری هستی، آن را در اختیار تو قرار می دهیم و تا پایان عمر سرور ما باش. اگر زن می خواهی، ده تن از با اصل و نسب ترین زنان را به همسری تو درمی آوریم. اگر ثروت می خواهی، برایت ثروتی گرد هم می آوریم که تو و فرزندانت را بی نیاز کند. حال چه می گویی؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ داد: «بسم الله الرحمن الرحیم * حم * تَنزِیل مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ * کِتَابٌ فُصِّلتْ آیَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا لقَومٍ یَعْلمُونَ* بَشِیرًا ونَذِیرًا فَأَعْرَضَ أَکْثَرُهُمْ فَهُمْ لا یَسْمَعُونَ * وقَالوا قُلوبُنَا فِی أَکِنَّهٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلیْهِ وفِی آذَانِنَا وقْرٌ ومِن بَیْنِنَا وبَیْنِکَ حِجَابٌ فَاعْمَل إِنَّنَا عَامِلونَ * قُل إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلکُمْ یُوحَی إِلیَّ أَنَّمَا إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَاسْتَقِیمُوا إِلیْهِ واسْتَغْفِرُوهُ ویْل للمُشْرِکِینَ * الذِینَ لا یُؤْتُونَ الزَّکَاهَ وهُم بِالآخِرَهِ هُمْ کَافِرُونَ * إِنَّ الذِینَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ لهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ * قُل أَئِنَّکُمْ لتَکْفُرُونَ بِالَذِی خَلقَ الأَرْضَ فِی یَومَیْنِ وتَجْعَلونَ لهُ أَندَادًا ذَلکَ رَبُّ العَالمِینَ * وجَعَل فِیهَا رَواسِیَ مِن فَوقِهَا وبَارَکَ فِیهَا وقَدَّرَ فِیهَا أَقْواتَهَا فِی أَرْبَعَهِ أَیَّامٍ سَواء لِلسَّائِلینَ * ثُمَّ اسْتَوی إِلی السَّمَاء وهِیَ دُخَانٌ فَقَال لهَا وللأَرْضِ اِئْتِیَا طَوعًا أَو کَرْهًا قَالتَا أَتَیْنَا طَائِعِینَ * فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاواتٍ فِی یَومَیْنِ وأَوحَی فِی کُل سَمَاءٍ أَمْرَهَا وزَیَّنَّا السَّمَاء الدُّنْیَا بِمَصَابِیحَ وحِفْظًا ذَلکَ تَقْدِیرُ العَزِیزِ العَلیمِ * فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُل أَنذَرْتُکُمْ صَاعِقَهً مِّثْل صَاعِقَهِ عَادٍ وثَمُودَ» در این هنگام عتبه جلوی دهان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را گرفت و او را به خدا قسم داد که دیگر ادامه ندهد و سکوت کند. آن گاه برخاست و رفت. پس از او همه حاضران برخاستند. اما به او نپیوستند. او به خانه اش رفت و از آن جا خارج نشد. صبح هنگام قریشیان نزد او رفتند. ابوجهل گفت: برخیزید نزد او برویم. آنها بر او وارد شده و نشستند. ابوجهل گفت: ای عتبه! محمد تو را جادو کرده است! عتبه از جایش برخاست و گفت: ای پست فطرت! به خدا قسم! اگر در خانه من نبودی، تو را به بدترین شیوه می کشتم! وای بر تو! گفتی: محمد ساحر، کاهن و شاعر است. از تو اطاعت کردیم. شنیدیم که او با کلامی از سوی پروردگار آسمان با ما سخن گفت. من او را قسم دادم که دیگر ادامه ندهد. او هم سکوت کرد. این در حالی است که شما خودتان او را راستگوی امانتدار نامیده اید. آیا هرگز دروغی از او دیده اید؟ ولی اگر من اجازه می دادم که آن چه را می خواند به پایان ببرد، قطعاً عذاب و نابودی شما را در برمی گرفت.

3) محمد بن عباس در تفسیرش می نویسد: علی بن محمد بن مخلد دهان از حسین بن علی بن احمد علوی روایت می کند که: شنیدم امام صادق علیه السلام به داود رقی فرمود: کدام یک از شما به آسمان می رسد؟ به خدا قسم! ارواح ما و ارواح پیامبران هر شب جمعه به عرش می رسد. ای داود! پدرم، امام باقر علیه

السلام حم، سجده را تا آیه «فَهُمْ لا یَسْمَعُونَ» خواند. سپس فرمود: جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و به او اطلاع داد که امام پس از او، امیرالمؤمنین علیه السلام است. پدرم سپس این آیه را خواند: «حم* تَنزِیل مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ * کِتَابٌ فُصِّلتْ آیَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِیًّا لِقَومٍ یَعْلمُونَ» تا این که به این آیه رسید که می فرماید: «فَأَعْرَضَ أَکْثَرُهُمْ» پدرم فرمود: یعنی بیشتر آنها از ولایت علی علیه السلام روی برگرداندند. آن گاه ادامه آیات را تا «إِنَّنَا عَامِلونَ» خواند.(1)

4) علی بن ابراهیم قمی می گوید: «منظور از مشرکین در آیه «وویْل للمُشْرِکِینَ» کسانی هستند که به اسلام اقرار و اعتراف کرده اند اما در اعمالشان مرتکب شرک می شوند. این همان امری است که خداوند در آیه زیر بیان نموده و فرموده است: «ومَا یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللهِ إِلاَّ وهُم مُّشْرِکُونَ»(2) [و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند جز این که (با او چیزی را) شریک می گیرند] یعنی آنها به وسیله اعمالشان مرتکب شرک می شوند. هرگاه به آنها دستور انجام کاری داده شود، بر خلاف فرموده خداوند عمل می کنند. به همین دلیل خداوند آنها را مشرک نامیده است. سپس فرموده است: «الذِینَ لا یُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وهُم بِالآخِرَهِ هُمْ کَافِرُونَ» یعنی هر کس زکات را نپردازد، کافر است.(3)

5) علی بن ابراهیم قمی همچنین می نویسد: احمد بن ادریس از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از ابو جمیله، از ابان بن تغلب روایت می کند که امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابان! آیا معتقدی که خداوند از مشرکانی که به او شرک می ورزند، زکات اموالشان را طلب کرده است به همین دلیل فرموده است: «وویْل للمُشْرِکِینَ* الذِینَ لا یُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وهُم بِالآخِرَهِ هُمْ کَافِرُونَ» عرض کردم: فدایت شوم! چگونه چنین چیزی تعیین شده است؟ آن را برایم تفسیر کن! امام صادق علیه السلام فرمود: وای بر مشرکانی که برای امام اول شریک قرار دادند و نسبت به ائمه پس از او کفر ورزیدند. ای ابان! خداوند بندگان را فقط به ایمان به

1- [1] - تأویل الآیات، ج2، ص 533، ح 1.
2- [2] - یوسف/ 106.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 233.

خودش فراخوانده است. چنان چه به خداوند و پیامبرش ایمان آورند، فرایض بر آنها واجب خواهد شد.(1)

6) محمد بن عباس می نویسد: حسین بن احمد مالکی، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمن، از سعدان بن مسلم، از ابان بن تغلب روایت می کند که امام صادق علیه السلام این آیه را خوانده و فرمود: ای ابان! آیا گمان می کنی خداوند از مشرکانی که همراه او خدای دیگر را می پرستند، خواسته است تا زکات اموالشان را بپردازند؟ عرض کردم: پس آنها چه کسانی هستند؟ امام فرمود: آنها کسانی هستند که برای امام اول شریک قرار دادند و آن چه را که امام اول که به وی کافر بودند، گفته بود، به آخر بازنگرداندند.(2)

7) محمد بن عباس همچنین می نویسد: احمد بن محمد بن سیار با سند از ابان بن تغلب روایت می کند: امام صادق علیه السلام فرمود: وای بر مشرکانی که برای امام اول علیه السلام شریک قرار دادند و آن چه را که امام اول، که به وی کافر بودند، گفته بود، به آخر بازنگرداندند.

شرف الدین نجفی در ادامه این حدیث می نویسد: معنی زکات در این جا، زکات جان یعنی پاک کردن آن از شرک مورد اشاره است. خداوند مشرکان را نجس دانسته و فرموده است: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»(3) [این است که مشرکان ناپاکند] هر کس برای امام شریک قرار دهد، در حقیقت برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شریک قرار داده است. هر کس برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شریک قرار دهد، در حقیقت، نسبت به خداوند شرک ورزیده است. منظور از زکات در آیه «الذین لا یؤتون الزکوه» اعمال زکات یعنی ولایت اهل بیت است که سلام و درود خدا بر آنان باد؛ زیرا در روز قیامت، اعمال به وسیله ولایت، تزکیه و پاک می شود. (4)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 233.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 533، ح 2.
3- [3] - توبه/ 28.
4- [4] - تأویل الآیات، ج 2، ص 534، ح 3.

«إِنَّ الذِينَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ لهُمْ أَجْرٌ...شَاء رَبُّنَا لأَنزَل مَلائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلتُمْ بِهِ كَافِرُونَ(14)»

«إِنَّ الذِينَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ لهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ(8) قُل أَئِنَّكُمْ لتَكْفُرُونَ بِالذِى خَلقَ الأَرْضَ فِى يَومَيْنِ وتَجْعَلونَ لهُ أَندَادًا ذَلکَ رَبُّ العَالمِينَ(9) وجَعَل فِيهَا رَواسِىَ مِن فَوقِهَا وبَارَکَ فِيهَا وقَدَّرَ فِيهَا أَقْواتَهَا فِى أَرْبَعَهِ أَيَّام سَواء للسَّائِلينَ(10) ثُمَّ اسْتَوى إِلى السَّمَاء وهِىَ دُخَانٌ فَقَال لهَا وللأَرْضِ اِئْتِيَا طَوعًا أَو کَرْهًا قَالتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ(11) فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوات فِى يَومَيْنِ وأَوحَى فِى کُل سَمَاء أَمْرَهَا وزَيَّنَّا السَّمَاء الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وحِفْظًا ذَلکَ تَقْدِيرُ العَزِيزِ العَليمِ(12) فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُل أَنذَرْتُکُمْ صَاعِقَةً مِّثْل صَاعِقَهِ عَادٍ وثَمُودَ(13) إِذْ جَاءتْهُمُ الرُّسُل مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ ومِنْ خَلفِهِمْ أَلا تَعْبُدُوا إِلا اللهَ قَالوا لو شَاء رَبُّنَا لأَنزَل مَلائِکَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلتُمْ بِهِ کَافِرُونَ(14)»

[کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، آنان را پاداشی بی پایان است * بگو: آیا این شمایید که واقعا به آن کسی که زمین را در دو هنگام آفرید، کفر می ورزید و برای او همتایانی قرار می دهید؟ این است پروردگار جهانیان * و در (زمین) از فراز آن (لنگرآسا) کوه ها نهاد و در آن خیر فراوان پدید آورد و مواد خوراکی آن را در چهار روز اندازه گیری کرد (که) برای خواهندگان درست (و متناسب با نیازهایشان) است * سپس آهنگ (آفرینش) آسمان کرد و آن بخاری بود. پس به آن و به زمین فرمود: خواه یا ناخواه بیایید. آن دو گفتند: فرمان پذیر آمدیم * پس آنها را (به صورت) هفت آسمان در دو هنگام مقرر داشت و در هر آسمانی کار (مربوط به) آن را وحی فرمود و آسمان (این) دنیا را به چراغها آذین کردیم و (آن را نیک) نگاه داشتیم. این است اندازه گیری آن نیرومند دانا * پس اگر روی برتافتند بگو: شما را از آذرخشی چون آذرخش عاد و ثمود بر حذر داشتم * چون فرستادگان (ما) از پیش رو و از پشت سرشان بر آنان آمدند (و گفتند): زنهار جز خدا را مپرستید، گفتند: اگر پروردگار ما می خواست، قطعا فرشتگانی فرو می فرستاد پس ما به آن چه بدان فرستاده شده اید کافریم]

1) علی بن ابراهیم قمی می نویسد: پس از آن خداوند مؤمنان را ذکر نموده و می فرماید: «إِنَّ الذِينَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ لهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» یعنی بدون این که از سوی خداوند در مقابل پاداششان بر آنها منت گذاشته شود، به ایشان جزا

ص:73

داده می شود. سپس خداوند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مخاطب قرار داده و می فرماید: «قُل» ای محمد، برای ایشان بگو: «أَئِنَّكُمْ لتَكْفُرُونَ بِالذِی خَلقَ الأَرْضَ فِی یَومَیْنِ».

منظور از (یومین)، دو زمان یعنی ابتدای آفرینش و پایان آن است. سپس می فرماید: «وجَعَل فِیهَا رَواسِیَ مِن فَوقِهَا وبَارَکَ فِیهَا وقَدَّرَ فِیهَا أَقْواتَهَا» یعنی نابود نمی شود و فناپذیر است. «فِی أَرْبَعَهِ أَیَّامٍ سَواء للسَّائِلینَ» یعنی در چهار وقت که خداوند در آن قوت های جهان اعم از مردم، چهارپایان، پرندگان، حشرات زمین و هر انسان، میوه، گیاه، درخت و مواد مورد نیاز جانداران را در آن چهار وقت آفرید که همان چهار فصل سال یعنی بهار، تابستان، پاییز و زمستان است.

در زمستان، خداوند باران و ژاله را از آسمان فرو می فرستد تا زمین و درختان را آبیاری کنند. در این فصل هوا سرد است. پس از آن بهار فرا می رسد که در آن هوا معتدل (گاهی گرم و گاهی سرد) است. در نتیجه درخت میوه می دهد و گیاهان از زمین سر بر می آورند. در ابتدا این میوه ها و گیاهان، سبز و کال خواهند بود. پس از آن فصل تابستان می آید که در آن هوا گرم است. در آن فصل، میوه ها می رسند و دانه ها که غذای بندگان و همه جانداران هستند، خشک و سخت می شوند. آن گاه پاییز فرا می رسد که در آن هوا مطبوع و خنک خواهد بود. اگر همیشه، جهان یک فصل بود، گیاهان در زمین نمی روییدند. زیرا اگر تمام سال، فصل بهار بود، میوه ها و دانه ها نمی رسیدند. چنان چه تمام طول سال، تابستان می بود، همه چیز روی زمین می سوخت و هیچ قوتی بر روی زمین نمی ماند و جانداران قادر به زندگی نمی بودند. اگر کل طول سال پاییز بود و قبل از آن هیچ فصل دیگری نبود، چیزی وجود نداشت که جهانیان به وسیله آن زندگی کنند. بنابراین خداوند، غذای جانداران را در چهار فصل قرار داده و جهان براساس آن بر پا شده و استوار گشته و باقی مانده است و این اوقات را «أَیَّامٍ سَواء للسَّائِلینَ» نامیده است. (سائلین) به معنای نیازمندان است. زیرا نیازمند، درخواست می کند. در میان مخلوقات خداوند در جهان، برخی هستند که درخواست نمی کنند و بسیاری از حیوانات هستند که توانایی درخواست کردن را ندارند، اما همه آنها نیازمندند؛ اگر چه درخواست نکنند.

«ثُمَّ اسْتَوی إِلی السَّمَاء» یعنی آسمان را آفرید و تدبیر کرد. از امام رضا علیه

ص:74

السلام در باره مخلوقاتی غیر از انسان ها و جنیّان که خدا با آنها سخن گفته است، سئوال شد. امام فرمود: آسمان ها و زمین! خداوند می فرماید: «اِئْتِیَا طَوعًا أَو کَرْهًا قَالتَا أَتَیْنَا طَائِعِینَ»(1) «فَقَضَاهُنَّ» یعنی آنها را آفرید. «یَومَیْنِ» به معنای دو زمان ابتدا و پایان می باشد. منظور از وحی در آیه «وأَوحَی فِی کُل سَمَاء» وحی تدبیر و تقدیر است یعنی آن را تقدیر و تدبیر نمود. در آیه: «وزَیَّنَّا السَّمَاء الدُّنْیَا بِمَصَابِیحَ وحِفْظاً ذَلکَ تَقْدِیرُ العَزِیزِ العَلیمِ» منظور از «بِمَصَابِیحَ»، ستارگان هستند. «وحِفْظاً» به معنای حفظ کردن آسمان ها از شر شیاطین است.(2)

2) محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند در روز یکشنبه خیر و نیکی را آفرید و امکان نداشت که بدی را قبل از نیکی بیافریند. در روز یکشنبه و دوشنبه زمین ها را آفرید، در روز سه شنبه، قوت و غذای موجود در زمین، در روز چهارشنبه و پنجشنبه آسمان ها و در روز جمعه قوت های آن را آفرید. این مصداق این آیه است که خداوند می فرماید: «خَلقَ السَّمَاواتِ والأَرْضَ ومَا بَیْنَهُمَا فِی سِتَّهِ أَیَّام»(3) [آسمان ها و زمین و آن چه را که میان آن دو است، در شش هنگام آفرید](4)

3) علی بن ابراهیم قمی می گوید: «فَإِنْ أَعْرَضُوا» ای محمد! «فَقُل أَنذَرْتُکُمْ صَاعِقَهً مِّثْل صَاعِقَهِ عَادٍ وثَمُودَ» خطاب این آیه متوجه پیامبر است که: ای محمد! اگر آنها روی برگرداندند بگو، من شما را از فرود آمدن صاعقه ای مانند صاعقه عاد و ثمود بر شما بیم می دهم. یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قریش را از گرفتار شدن به چنین عذابی بیم داد. این آیه معطوف به آیه دیگری است که در آن خداوند می فرماید: «فَأَعْرَضَ أَکْثَرُهُمْ فَهُمْ لا یَسْمَعُونَ»(5) [ولی بیشتر آنان روی گردان

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 234.
2- [12] - تفسیر قمی، ج 2، ص 234.
3- [3] - سجده/ 4.
4- [4] - کافی، ج 8، ص 145، ح 117.
5- [5] - فصلت/ 4.

شدند. در نتیجه، (چیزی را) نمی شنوند] منظور از «إِذْ جَاءتْهُمُ الرُّسُل مِن بَیْنِ أَیْدِیهِمْ» حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و پیامبران دیگر علیهم السلام است. «ومِنْ خَلفِهِمْ» یعنی پس از آنها تو را فرستادیم. «قَالوا لو شَاء رَبُّنَا لأَنزَل مَلائِکَةً» یعنی اگر خداوند اراده می کرد، انسان هایی مانند ما را فرو نمی فرستاد.(1)

«فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَکْبَرُوا فِی الأَرْضِ بِغَیرِ الحَقِّ وقَالوا...مِنْهُمْ قُوةً وکَانُوا بِآیاتِنَا یجْحَدُونَ(15)»

«فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَکْبَرُوا فِی الأَرْضِ بِغَیرِ الحَقِّ وقَالوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوةً أَولمْ یرَوا أَنَّ اللهَ الذِی خَلقَهُمْ هُو أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوةً وکَانُوا بِآیاتِنَا یجْحَدُونَ(15)»

[و اما عادیان به ناحق در زمین سر برافراشتند و گفتند: از ما نیرومندتر کیست؟ آیا ندانسته اند که آن خدایی که خلقشان کرده، خود از ایشان نیرومندتر است و در نتیجه آیات ما را انکار می کردند]

1) ابن بابویه با سند از عبدالحمید بن ابی دیلم، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: زمانی که خداوند هود را برانگیخت بازماندگان نسل سام به او ایمان آوردند. اما دیگران گفتند: «مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوةً»: چه کسی از ما نیرومندتر است؟ به همین دلیل به وسیله باد نابود کننده ای آنها را هلاک کرد. هود به آنها وصیت کرد و به آمدن صالح علیه السلام مژده داد.(2)

2) در یکی از خطبه های نهج البلاغه از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: در دنیا از سرنوشت کسانی که گفتند: «مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوةً»: چه کسی از ما نیرومندتر است؟ اندرز بگیرید. زیرا همه آنها به سوی گورشان برده شدند ولی ایشان را سواران نمی خوانند، در قبرهایشان فرود آمدن ولی آنان را مهمان نمی خوانند. روی زمین قبر آنان خاک، کفن آنان و استخوان های پوسیده مردگان، همسایه آنهاست. (3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 235.
2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ج 7، ص 137، ح 5.
3- [3] - نهج البلاغه، ص 166، خطبه 111.

«فَأَرْسَلنَا عَليهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِی أَيامٍ نَّحِسَاتٍ...ولعَذَابُ الآخِرَهِ أَخْزَی وهُمْ لا ينصَرُونَ(16)»

«فَأَرْسَلنَا عَليهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِی أَيامٍ نَّحِسَاتٍ لنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الخِزْی فِی الحَياهِ الدُّنْيا ولَعَذَابُ الآخِرَهِ أَخْزَی وهُمْ لَا ينصَرُونَ(16)»

[پس بر آنان تندبادی توفنده در روزهايی شوم فرستاديم تا در زندگی دنيا عذاب رسوايی را بدانان بچشانيم و قطعا عذاب آخرت رسواکننده تر است و آنان ياری نخواهند شد]

1) علی بن ابراهيم در روايت ابوجارود از امام محمد باقر عليه السلام نقل می کند که آن حضرت در باره آيه «فَأَرْسَلنَا عَليهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِی أَيامٍ نَّحِسَاتٍ» فرمود: صرصر يعنی باد سرد و أيام نحسات به معنای روزهای شوم و نحس است (1)

2) محمد بن ابراهيم نعمانی می گويد: احمد بن محمد بن سعيد علی بن حسين تيملی، از علی بن مهزيار، از حماد بن عيسی، از حسين بن مختار، از ابو بصير روايت می کند که خدمت امام صادق عليه السلام عرض کردم: منظور از «عَذَابَ الخِزْی فِی الحَياهِ الدُّنْيا» چيست؟ حضرت فرمود: ای ابو بصير! بدترين خواری و رسوايی آن است که فرد، در خانه و اتاقش و بر سر سفره اش و در ميان خانواده اش باشد و اعضای خانواده اش فرياد بزنند و گريبان پاره کنند و مردم بپرسند: چه شده است؟ در پاسخ گفته شود: فلان شخص در اين ساعت مسخ شده است. عرض کردم: آيا اين امر قبل از قيام امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشريف است يا پس از آن؟ امام پاسخ داد: قبل از آن.(2)

«وأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَينَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا العَمَی عَلی الهُدَی...ويومَ يحْشَرُ أَعْدَاء اللهِ إِلی النَّارِ فَهُمْ يوزَعُونَ (19)»

«وأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَينَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا العَمَی عَلی الهُدَی فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَهُ العَذَابِ الهُونِ بِمَا كَانُوا يكْسِبُونَ (17) ونَجَّينَا الذِينَ آمَنُوا وكَانُوا يتَّقُونَ (18) ويومَ يحْشَرُ أَعْدَاء اللهِ إِلی النَّارِ فَهُمْ يوزَعُونَ (19)»

[و اما ثموديان پس آنان را راهبری کرديم، ولی کوردلی را بر هدايت ترجيح

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 235.
2- [2] - الغیبه، نعمانی، ص 180.

دادند. پس به (کیفر) آن چه مرتکب می شدند، صاعقه عذاب خفت آور آنان را فرو گرفت * و کسانی را که ایمان آورده بودند و پروا می داشتند، رهانیدیم * و (یاد کن) روزی را که دشمنان خدا به سوی آتش گردآورده و بازداشت (و دسته دسته تقسیم) می شوند]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال، از ثعلبه بن میمون، از حمزه بن محمد طیار، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «و ما کان الله لیضل قوما بعد اذ هداهم حتی یبین لهم ما یتقون»(1) [و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آن که هدایتشان نمود بی راه بگذارد، مگر آن که چیزی را که باید از آن پروا کنند، برایشان بیان کرده باشد] روایت کرده است که فرمود: تا آن چه را که باعث خوشنودی یا خشم او می شود به آنها اطلاع دهد. منظور از «فَأَلهَمَهَا فُجُورَهَا وتَقْواهَا»(2) [سپس پلیدکاری و پرهیزگاری اش را به آن الهام کرد] این است که خداوند آن چه را که باید انجام دهند و یا ترک کنند برای آنها بیان کرده است. همچنین «إِنَّا هَدَینَاهُ السَّبِیل إِمَّا شَاکِرًا وإِمَّا کَفُورًا»(3) [ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس] به این معناست که ما راه را به او نشان داده ایم. او یا آن را در پیش می گیرد و یا رها می کند. خداوند در آیه دیگری فرموده است: «وأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَینَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا العَمَی عَلی الهُدَی» یعنی ما راه راست را به آنها نشان دادیم. اما آنها از روی اطلاع و آگاهی گمراهی را بر هدایت ترجیح دادند. و در روایت دیگری آمده است: راه را برایشان بیان کردیم.(4)

ابن بابویه نیز این حدیث را روایت کرده و می نویسد: محمد بن ماجیلویه که رحمت خدا بر او باد، از پدرش محمد بن ابوالقاسم، از احمد بن ابو عبدالله، از ابن فضال، از ثعلبه بن میمون، از حمزه طیار، از امام صادق علیه السلام شبیه همین

1- [1] - توبه/ 115.
2- [2] - شمس/ 8.
3- [3] - انسان/ 3.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 124، ح 3.

حدیث را روایت کرده است.(1)

2) امام هادی علیه السلام می فرماید: از جمله انواع هدایت، شناساندن راه است. مانند این آیه که خداوند می فرماید: «وأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَینَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا العَمَی عَلی الهُدَی».(2)

3) شرف الدین نجفی، از علی بن محمد، از ابو جمیله، از حلبی، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از فضل بن ابی عباس، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که آن حضرت در باره آیه «کَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْواهَا»(3) [(قوم) ثمود به سبب طغیان خود به تکذیب پرداختند] فرمود: ثمود گروهی از شیعیان هستند. خداوند می فرماید: «وأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَینَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا العَمَی عَلی الهُدَی فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ العَذَابِ» که منظور از صاعقه عذاب، شمشیر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. (4)

4) علی بن ابراهیم قمی می گوید: خداوند در آیه «وأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَینَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا العَمَی عَلی الهُدَی» نفرموده است: استحب الله؛ برخلاف تصور جبرگرایان که معتقدند خداوند اعمال را برای ما پدید آورده است. خداوند فرموده است: «فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ العَذَابِ الهُونِ بِمَا کَانُوا یکْسِبُونَ» در این آیه «یکْسِبُونَ» یعنی انجام می دهند. همچنین در آیه «ویومَ یحْشَرُ أَعْدَاء اللهِ إِلی النَّارِ فَهُمْ یوزَعُونَ» کلمه «یوزَعُونَ» به معنای این است که دشمنان خداوند از هر طرف به سوی آتش می آیند. (5)

«حَتَّی إِذَا مَا جَاؤُوهَا شَهِدَ عَلیهِمْ سَمْعُهُمْ...ظَنَنتُم بِرَبِّکُمْ أَرْدَاکُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنْ الخَاسِرِینَ (23)»

«حَتَّی إِذَا مَا جَاؤُوهَا شَهِدَ عَلیهِمْ سَمْعُهُمْ وأَبْصَارُهُمْ وجُلودُهُمْ بِمَا کَانُوا یعْمَلونَ(20)

1- [1] - توحید، ص 411، ح 4.
2- [2] - احتجاج، ص 453، تحف العقول، ص 351.
3- [3] - شمس/ 11.
4- [4] - تأویل الآیات، ج 2، ص 804، ح 1.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 235.

وقَالوا لجُلودِهِمْ لمَ شَهِدتُّمْ عَلينَا قَالوا أَنطَقَنَا اللهُ الذِى أَنطَقَ كُل شَىءٍ وهُو خَلقَكُمْ أول مَرَّهٍ وإليهِ تُرْجَعُونَ (21) ومَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أنْ يشْهَدَ عَليكُمْ سَمْعُكُمْ ولا أَبْصَارُكُمْ ولا جُلودُكُمْ ولكِن ظَنَنتُمْ أَنَّ اللهَ لا يعْلمُ كَثِيرًا مِّمَّا تَعْمَلونَ(22) وذَلكُمْ ظَنُّكُمُ الذِى ظَنَنتُم بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنْ الخَاسِرِينَ (23)»

[تا چون بدان رسند، گوششان و دیدگانشان و پوستشان به آن چه می کرده اند بر ضدشان گواهی دهند * و به پوست (بدن) خود می گویند: چرا بر ضد ما شهادت دادید؟ می گویند: همان خدایی که هر چیزی را به زبان درآورده ما را گویا گردانیده است و او نخستین بار شما را آفرید و به سوی او برگردانیده می شوید * و (شما) از این که مبادا گوش و دیدگان و پوستتان بر ضد شما گواهی دهند (گناهانتان را) پوشیده نمی داشتید، لیکن گمان داشتید که خدا بسیاری از آن چه را که می کنید نمی داند * و همین بود گمانتان که در باره پروردگارتان بردید شما را هلاک کرد و از زیانکاران شدید]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید، از ابو عمرو زبیری روایت می کند که امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمودند: سپس خداوند وظیفه قلب، زبان، گوش و چشم را در آیه ای تعیین کرد و فرمود: «ومَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أنْ يشْهَدَ عَليكُمْ سَمْعُكُمْ ولا أَبْصَارُكُمْ ولا جُلودُكُمْ» منظور از «جُلودُ» در این آیه شرمگاه و ران هاست.(1)

2) علی بن ابراهیم قمی می گوید: این آیه در باره قومی نازل شده است که اعمالشان بر آنها عرضه می شد اما آنها را انکار می کردند و می گفتند: ما چنین اعمالی را انجام نداده ایم. در نتیجه فرشتگانی که اعمالشان را تثبیت می کردند علیه آنها شهادت می دهند. اما آن افراد در پیشگاه خداوند عرض می کنند: پروردگارا! اینها فرشتگان تو هستند و به نفع تو شهادت می دهند. سپس به خداوند قسم یاد می کنند که مرتکب چنین اعمالی نشده اند. این همان فرموده پروردگار است که در

1- [1] - کافی، ج 2، ص 130، ح 1.

آن در باره چنین افرادی، چنین بیان فرموده است: «یومَ یبْعَثُهُمُ اللهُ جَمِیعًا فَیحْلفُونَ لهُ کَمَا یحْلفُونَ لکُمْ»(1) [روزی که خدا همه آنان را برمی انگیزد، همان گونه که برای شما سوگند یاد می کردند برای او (نیز) سوگند یاد می کنند] آنها همان کسانی هستند که حق امیرالمؤمنین علیه السلام را غصب کرده اند. در این هنگام خداوند بر دهان هایشان مهر سکوت می زند و اعضای بدنشان شروع به سخن گفتن می کند. گوش به امور حرامی که شنیده است گواهی می دهد. چشم به دیدن اشیایی که خداوند آنها را حرام اعلام کرده بود، اعتراف می کند. دست ها به آن چه گرفته بودند؛ پاها به تلاش برای رفتن به مکان هایی که خداوند بر فرد حرام کرده بود و عورت فرد به اعمال حرامی که مرتکب شده بود، اذعان می کنند. در این هنگام خداوند مهر سکوت را از روی زبان هایشان بر می دارد. در نتیجه آنها خطاب به پوست هایشان می گویند: «لمَ شَهِدتُّمْ عَلینَا قَالوا أَنطَقَنَا اللهُ الذِی أَنطَقَ کُل شَیءٍ وهُو خَلقَکُمْ أَول مَرَّهٍ وإِلیهِ تُرْجَعُونَ * ومَا کُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ یشْهَدَ عَلیکُمْ سَمْعُکُمْ ولا أَبْصَارُکُمْ ولَا جُلودُکُمْ ولکِن ظَنَنتُمْ أَنَّ اللهَ لا یعْلمُ کَثِیرًا مِّمَّا تَعْمَلونَ» چرا علیه ما شهادت و گواهی دادید؟ در پاسخ می گویند: خداوندی که همه چیز را به سخن در می آورد ما را وادار به سخن گفتن کرد. اوست که اولین بار شما را آفرید و شما به سوی او باز می گردید. و شما نمی توانستید مانع شهادت دادن گوش ها، چشمان و عورت هایتان علیه خودتان شوید. اما گمان می کردید که خداوند از بسیاری از اعمالی که انجام می دهید اطلاع ندارد.(2)

3) طبرسی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: فرد مؤمن باید طوری از خداوند بترسد که گویی در شرف افتادن به آتش است و باید چنان به او امیدوار باشد که گویی از اهل بهشت است. خداوند می فرماید: «وذَلکُمْ ظَنُّکُمُ الذِی ظَنَنتُم بِرَبِّکُمْ» یعنی این تصور شما در باره پروردگارتان است. خداوند مانند تصوری است که بنده نسبت به او دارد. اگر تصور مثبت و نیکی داشته باشد خداوند با او به نیکی برخورد خواهد کرد و اگر برداشت بدی نسبت به او

1- [1] - مجادله/ 18.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 235.

داشته باشد، پروردگار با او به بدی رفتار خواهد نمود.(1)

4) علی بن ابراهیم قمی، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبد الرحمن بن حجاج روایت می کند که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: مردم در باره آخرین بنده ای که به او دستور داده می شود وارد دوزخ شود سخن می گویند. امام علیه السلام فرمود: مسئله آن گونه نیست که آنها می گویند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر گاه به آخرین بنده دستور داده شود تا او وارد آتش شود، ناگهان روی بر می گرداند. خداوند می فرماید: او را بازگردانید. در نتیجه او را باز می گردانند. خداوند از او می پرسد: چرا به سویم روی برگرداندی؟ آن بنده پاسخ می دهد: پروردگارا! من در باره تو چنین گمانی نداشتم، خداوند از او می پرسد: پس در باره من چگونه تصوری می کردی؟ آن بنده در جواب می گوید: خدایا گمان می کردم گناهانم را می آمرزی و مرا به بهشت می فرستی. خداوند می فرماید: ای فرشتگان من! به عزت، جلال، بخشندگی، عظمت و جایگاه والایم قسم! این بنده من هرگز لحظه ای به من حسن نیت نداشته و اگر لحظه ای در باره من حسن نیت داشت، من او را به وسیله آتش نمی ترساندم. دروغ او را نادیده بگیرید و او را وارد بهشت کنید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ادامه حدیث می فرماید: هر بنده ای که نسبت به خداوند حسن نیت داشته باشد، به همان جایگاهی دست می یابد که از خداوند توقع داشت که آن را به او عطا کند و این مصداق آیه زیر است که خداوند می فرماید: «وذَلکُمْ ظَنُّکُمُ الذِی ظَنَنتُم بِرَبِّکُمْ أَرْدَاکُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنْ الخَاسِرِینَ».(2)

5) حسین بن سعید در کتاب «الزهد» از محمد بن ابی عمیر، از عبدالرحمن بن حجاج روایت می کند که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم، مردم، حدیثی را روایت می کنند _ سپس آن حدیث را روایت نمود. تا این که در آخر آن چنین گفت _ : سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر بنده ای که نسبت به خداوند حسن نیت داشته باشد به همان جایگاهی دست می یابد که توقع داشت خداوند او را به آن مقام برساند. همچنین هر بنده ای که نسبت به خداوند سوء نیت

1- [1] - مجمع البیان، ج 9، ص 17.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 236.

داشته باشد به همان مقام و جایگاهی می رسد که گمان می کرد خداوند آن را به او اعطا خواهد کرد و این امر مصداق آیه زیر است که پروردگار می فرماید: «وذَلکُمْ ظَنُّکُمُ الذِی ظَنَنتُم بِرَبِّکُمْ أَرْدَاکُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنْ الخَاسِرِینَ».(1)

6) شیخ مفید در امالی می نویسد: محمد بن محمد، از ابوحفص عمر بن محمد، از ابوالعینا، از محمد بن مسعر روایت می کند که گفت: نزد سفیان بن عینیه بودم. مردی نزد او آمد و به او گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: هرگاه بنده ای مرتکب گناهی شود، سپس متوجه شود که خداوند از آن اطلاع می یابد، او را خواهد آمرزید؟ سفیان بن عینیه گفت: این امر در قرآن کریم نیز آمده است. زیرا خداوند می فرماید: «ومَا کُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ یشْهَدَ عَلیکُمْ سَمْعُکُمْ ولا أَبْصَارُکُمْ ولا جُلودُکُمْ ولکِن ظَنَنتُمْ أَنَّ اللهَ لا یعْلمُ کَثِیرًا مِّمَّا تَعْمَلونَ * وذَلکُمْ ظَنُّکُمُ الذِی ظَنَنتُم بِرَبِّکُمْ أَرْدَاکُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنْ الخَاسِرِینَ» بنابراین چنان چه گمان (بد) نابود کننده باشد، متضاد آن گمان، رهایی دهنده خواهد بود.(2)

«فَإِن یصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوی لهُمْ وإِن یسْتَعْتِبُوا...ولنَجْزِینَّهُمْ أَسْوأَ الذِی کَانُوا یعْمَلونَ(28)»

«فَإِن یصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوی لهُمْ وإِن یسْتَعْتِبُوا فَمَا هُم مِّنَ المُعْتَبِینَ(24) وقَیضْنَا لهُمْ قُرَنَاء فَزَینُوا لهُم مَّا بَینَ أَیدِیهِمْ ومَا خَلفَهُمْ وحَقَّ عَلیهِمُ القَول فِی أُمَمٍ قَدْ خَلتْ مِن قَبْلهِم مِّنَ الجِنِّ والإِنسِ إِنَّهُمْ کَانُوا خَاسِرِینَ (25) وقَال الذِینَ کَفَرُوا لا تَسْمَعُوا لهَذَا القُرْآنِ والغَوا فِیهِ لعَلکُمْ تَغْلبُونَ (26) فَلنُذِیقَنَّ الذِینَ کَفَرُوا عَذَابًا شَدِیدًا ولنَجْزِینَّهُمْ أَسْوأَ الذِی کَانُوا یعْمَلونَ(28)»

[پس اگر شکیبایی نمایند، جایشان در آتش است و اگر از در پوزش درآیند، مورد اجابت قرار نمی گیرند * و برای آنان دمسازانی گذاشتیم و آن چه در دسترس ایشان و آن چه در پی آنان بود در نظرشان زیبا جلوه دادند و فرمان (عذاب) در میان امتهایی از جن و انس که پیش از آنان روزگار به سر برده بودند بر ایشان

1- [1] - زهد، ص 97، ح 262.
2- [2] - امالی، ج 1، ص 52.

واجب آمد؛ چرا که آنها زیانکاران بودند * و کسانی که کافر شدند، گفتند: به این قرآن گوش مدهید و سخن لغو در آن اندازید. شاید شما پیروز شوید* و قطعا کسانی را که کافر شده اند، عذابی سخت می چشانیم و حتما آنها را به بدتر از آن چه می کرده اند، جزا می دهیم * آری، سزای دشمنان خدا همان آتش است که در آن منزل همیشگی دارند. (این) جزا به کیفر آن است که نشانه های ما را انکار می کردند]

1) علی بن ابراهیم قمی می نویسد: منظور از «فَإِن یصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوی لهُمْ» آن است که آنان دچار زیان شده و در روز قیامت مبعوث می شوند. «وإِن یسْتَعْتِبُوا فَمَا هُم مِّنَ المُعْتَبِینَ» یعنی به این درخواست آنان پاسخ داده نمی شود. «وقَیضْنَا لهُمْ قُرَنَاء» به این معناست که برای آنها از میان شیاطین پست، اعم از انسان و جن، همنشینانی قرار داده ایم. «فَزَینُوا لهُم مَّا بَینَ أَیدِیهِمْ» یعنی اعمالشان. «ومَا خَلفَهُمْ» یعنی آن چه بدیشان گفته می شد مبنی بر این که مطالب گفته شده در باره حوادثی که در آینده روی می دهد همگی باطل و دروغ است. در عبارت «وحَقَّ عَلیهِمُ القَول»، قول به معنای عذاب است. «وقَال الذِینَ کَفَرُوا لا تَسْمَعُوا لِهَذَا القُرْآنِ والغَوا فِیهِ» یعنی آن را به تمسخر بگیرید و در هنگام خواندن آن، سخنان بیهوده و لغو بگویید.(1)

2) محمد بن عباس، از علی بن اسباط، از علی بن محمد، از علی بن حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: خداوند می فرماید: «فَلنُذِیقَنَّ الذِینَ_ بترکهم ولایه علی بن ابی طالب علیه السلام _ کَفَرُوا عَذَابًا شَدِیدًا» یعنی ما در دنیا به کسانی که به وسیله ترک ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام کفر ورزیدند، عذاب و شکنجه شدیدی را می چشانیم. «ولنَجْزِینَّهُمْ أَسْوأَ الذِی کَانُوا یعْمَلونَ» یعنی در آخرت به آنها براساس بدترین اعمالشان به آنها پاداش می دهیم. همچنین منظور از آیات در عبارت «ذلک جزاء اعداءالله النار لهم فیها دارالخلد جزاء بما کَانُوا بِآیاتِنَا یجْحَدُونَ» ائمه علیهم السلام هستند.(2)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 236.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 534، ح 4.

«وقَال الذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الذَينِ أَضَلانَا مِنَ الجِنِّ والإِنسِ نَجْعَلهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا ليكُونَا مِنَ الأَسْفَلينَ(29) إِنَّ الذِينَ قَالوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّل عَليهِمُ المَلائِكَهُ أَلا تَخَافُوا ولا تَحْزَنُوا وأَبْشِرُوا بِالجَنَّهِ التِى كُنتُمْ تُوعَدُونَ (30) نَحْنُ أَولياؤُكُمْ فِى الحَياهِ الدُّنْيا وفِى الآخِرَهِ ولكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِى أَنفُسُكُمْ ولكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ (31) نُزُلا مِّنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ(32)»

[و کسانی که کفر ورزیدند، گفتند: پروردگارا! آن دو (گمراه گری) از جن و انس که ما را گمراه کردند به ما نشان ده تا آنها را زیر قدمهایمان بگذاریم تا زبون شوند* در حقیقت، کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند فرشتگان بر آنان فرود می آیند (و می گویند): هان! بیم مدارید و غمین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید * در زندگی دنیا و در آخرت دوستانتان ماییم و هر چه دل هایتان بخواهد در (بهشت) برای شماست و هر چه خواستار باشید در آن جا خواهید داشت * روزی آماده ای از سوی آمرزنده مهربان است]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن احمد قمی، از عمویش عبدالله بن صلت، از یونس بن عبد الرحمن، از عبدالله بن سنان، از حسین جمال روایت می کند که امام صادق علیه السلام در باره آیه «رَبَّنَا أَرِنَا الذَينِ أَضَلانَا مِنَ الجِنِّ والإِنسِ نَجْعَلهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا ليكُونَا مِنَ الأَسْفَلينَ» فرمود: به خدا قسم، مقصود آن دو هستند و فلانی شیطان است.(1)

2) کلینی در روایت دیگری با همین اسناد از یونس، از سوره بن کلیب روایت می کند که امام صادق علیه السلام در باره آیه «رَبَّنَا أَرِنَا الذَينِ أَضَلانَا مِنَ الجِنِّ والإِنسِ نَجْعَلهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا ليكُونَا مِنَ الأَسْفَلينَ» فرمود: ای سوره! آن دو هستند. به خدا قسم! آن دو هستند _ و سوگند خویش را سه بار تکرار نمود _ ما خزانه داران علم خداوند در آسمان و زمین هستیم.

3) ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه در کامل الزیارات، از محمد بن عبدالله

1- [1] - کافی، ج 8، ص 334، ح 523.

بن جعفر حمیری، از پدرش، از علی بن محمد بن سالم، از محمد بن خالد، از عبدالله بن حماد بصری، از عبدالله بن عبدالرحمن اصم، از حماد بن عثمان روایت می کند که امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی به بیان حال قنفذ و صاحبش در روز قیامت می پردازد و می فرماید: او و صاحبش را می آورند و با شلاق های آتشین می زنند. به طوری که اگر یکی از شلاق ها به دریاها بخورد، از مشرق تا مغرب آن به جوش در می آید و چنان چه به کوه های دنیا اصابت کند، کاملاً ذوب و به خاکستر تبدیل خواهد شد. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام برای اقامه دعوی با چهارمی در محضر پروردگار بر زانو می نشیند و آن سه تن به سیاه چالی افکنده شده و در آن جا قفل می شود و هیچ کس آنها را نمی بیند و آنها نیز هیچ کس را نخواهند دید. در نتیجه کسانی که به ولایت آنها در آمده بودند می گویند: «رَبَّنَا أَرِنَا الذَینِ أَضَلانَا مِنَ الجِنِّ والإِنسِ نَجْعَلهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لیکُونَا مِنَ الأَسْفَلینَ» در این هنگام خداوند خطاب به آنان می فرماید: «ولن ینفَعَکُمُ الیومَ إِذ ظَّلَمْتُمْ أَنَّکُمْ فِی العَذَابِ مُشْتَرِکُونَ»(1) [و امروز هرگز (پشیمانی) برای شما سود نمی بخشد چون ستم کردید. در حقیقت شما در عذاب مشترک خواهید بود].(2)

4) طبرسی در باره آیه «رَبَّنَا أَرِنَا الذَینِ أَضَلانَا مِنَ الجِنِّ والإِنسِ نَجْعَلهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا» می نویسد: منظور از آنها سر دسته ابلیس ها و قابیل پسر حضرت آدم علیه السلام است. زیرا او اولین کسی است که معصیت و نافرمانی را ابداع کرد. این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است.(3)

5) علی بن ابراهیم قمی می نویسد: امام موسی بن جعفر (عالم) علیه السلام می فرماید: یکی از جنیان، ابلیس است که در دارالندوه به کفار پیشنهاد کرد تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به قتل برسانند. همچنین او به وسیله گناهان، مردم را گمراه کرده است. علاوه بر این، پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سوی فلان آمد و با او بیعت کرد. منظور از شیاطین انس، فلان است.

1- [1] - زخرف/ 39.
2- [2] - کامل الزیارات، ص 551، باب 108، ح 12.
3- [3] - مجمع البیان، ج 9، ص 20.

«نَجْعَلهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا ليكُونَا مِنَ الأَسْفَلينَ» سپس خداوند در ادامه، شيعيان مؤمن اميرالمؤمنين عليه السلام را ذكر نموده و مى فرمايد: «إِنَّ الذِينَ قَالوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّل عَليهِمُ المَلائِكَهُ» كه منظور از آن، افرادى است كه در ايمان به ولايت اميرالمؤمنين عليه السلام استقامت كردند كه در زمان مرگشان فرشتگان بر آنها فرود مى آيند و مى گويند: «ألا تَخَافُوا ولا تَحْزَنُوا وأَبْشِرُوا بِالجَنَّهِ التِى كُنتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أولياؤُكُمْ فِى الحَياهِ الدُّنْيا» يعنى ما در دنيا شما را در مقابل شياطين حفظ مى كرديم. «وفِى الآخِرَهِ» يعنى در هنگام مرگ نيز حافظ شما بوديم. آن گاه در باره بهشت مى فرمايد: «ولكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِى أَنفُسُكُمْ ولكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ* نُزُلا مِّنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ».(1)

6) على بن ابراهيم قمى همچنين از پدرش، از ابن ابى عمير، از ابن سنان، از امام صادق عليه السلام روايت مى كند كه آن حضرت فرمود: هر گاه يكى از دوستداران ما و مخالف دشمنان ما از دنيا مى رود، پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم، اميرالمؤمنين، امام حسن و امام حسين عليهم السلام بر بالين او حضور مى يابند و او را خوشحال نموده و به او مژده مى دهند. چنان چه فرد دوستدار ما نباشد، در هنگام مرگ آن بزرگواران را به گونه اى خواهد ديد كه براى او زيانبار خواهد بود. دليل بر اين امر، فرموده اميرالمؤمنين عليه السلام خطاب به حارث همدانى است كه فرمود:

يا حار همدان من يمت يرنى***من مؤمن او منافق قبلا(2)

اى حارث همدانى! هر بنده اى خواه مؤمن باشد يا منافق، قبل از مرگ مرا خواهد ديد.

7) محمد بن يعقوب كلينى، از حسين بن محمد، از معلى بن محمد، از محمد بن جمهور، از فضاله بن ايوب، از حسين بن عثمان، از ابو ايوب، از محمد بن مسلم روايت كرده است: از امام صادق عليه السلام در باره آيه «إِنَّ الذِينَ قَالوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» سئوال كردم. آن حضرت فرمود: يعنى در اعتقاد به تك تك ائمه، كه سلام

1- [1] - تفسير قمى، ج 2، ص 237.
2- [2] - تفسير قمى، ج 2، ص 237.

و درود خدا بر آنان باد، یکی پس از دیگری استقامت کردند.(1)

8) محمد بن حسن صفار، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر، از حسن بن علی، از عبدالله بن سهل اشعری، از پدرش، از ابو یسع روایت می کند که حمران بن اعین بر امام محمد باقر علیه السلام وارد شد و عرض کرد: فدایت شوم! به ما اطلاع رسیده است که فرشتگان بر شما نازل می شوند! امام محمد باقر علیه السلام فرمود: آری! به خدا قسم! بر ما فرود می آیند و بر بساط های ما قدم می گذارند. مگر در قرآن نخوانده ای که پروردگار می فرماید: «إِنَّ الذِینَ قَالوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّل عَلیهِمُ المَلائِکَهُ أَلا تَخَافُوا ولا تَحْزَنُوا وأَبْشِرُوا بِالجَنَّهِ التِی کُنتُمْ تُوعَدُونَ».(2)

9) سعد بن عبدالله قمی، از احمد و عبدالله پسران محمد بن عیسی و محمد بن حسین بن ابی خطاب، از حسن بن محبوب، از ابو ایوب ابراهیم بن عثمان خزاز، از ابو بصیر روایت می کند که امام صادق علیه السلام در باره آیه فوق فرمود: مصداق این آیه ائمه علیهم السلام و آن دسته از شیعیان ما هستند که استقامت ورزیدند و خود را تسلیم فرمان ما کردند و راز ما را از دشمنان مخفی کردند و فرشتگان در بهشت با مژده از سوی خداوند از چنین بندگانی استقبال می کنند. به خدا قسم! در میان پیشینیان، قوم هایی وجود داشتند که مانند شما استقامت ورزیدند، مطیع اوامر ما بودند، رازهای ما را حفظ و از افشای آن نزد دشمنانمان خودداری می کردند و مانند شما در باره آن دچار تردید نبودند. فرشتگان در بهشت با مژده ای از سوی خداوند از آنها استقبال می کنند.(3)

10) محمد بن عباس می گوید: محمد بن حسین بن حمید، از جعفر بن عبد الله محمدی، از کثیر بن عیاش، از ابو جارود روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام این آیه را چنین تفسیر کردند: «إِنَّ الذِینَ قَالوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّل عَلیهِمُ المَلائِکَهُ أَلا تَخَافُوا ولا تَحْزَنُوا وأَبْشِرُوا بِالجَنَّهِ التِی کُنتُمْ تُوعَدُونَ» یعنی

1- [1] - کافی، ج1، ص 172، ح 2.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 99، باب 17، ح 3.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 96.

کسانی که به طور کامل از خداوند و پیامبرش اطاعت کردند و ولایت اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین را به طور کامل پذیرفته و ادا نمودند، سپس بر آن استقامت کردند، «تَتَنَزَّل عَلیهِمُ المَلائِکَهُ» در روز قیامت فرشتگان بر آنها نازل می شوند. یعنی هر گاه در هنگام رستاخیز در روز قیامت، دچار هول و هراس شدند فرشتگان به دیدار آنها می آیند و بدیشان می گویند: نترسید و اندوهگین نباشید. ما در دنیا همراه شما بودیم و تا زمانی که وارد بهشت می شوید از شما دور نخواهیم شد. پس مژده باد بر شما که به بهشتی وارد می شوید که به شما وعده داده شده بود.(1)

11) محمد بن عباس همچنین از احمد بن قاسم، از احمد بن محمد سیاری، از محمد بن خالد، از ابن ابی عمیر، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در باره آیه «إِنَّ الذِینَ قَالوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّل عَلیهِمُ المَلائِکَهُ أَلا تَخَافُوا ولا تَحْزَنُوا وأَبْشِرُوا بِالجَنَّهِ التِی کُنتُمْ تُوعَدُونَ» فرمود: آنها بر ولایت ائمه صلوات الله علهیم اجمعین یکی پس از دیگری استقامت کردند.(2)

12) محمد بن عباس همچنین از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس بن یعقوب، از ابو بصیر روایت می کند که از امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه «إِنَّ الذِینَ قَالوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» سئوال کردم. آن حضرت فرمود: به خدا قسم! منظور همان ولایتی است که شما بدان اعتقاد دارید که خداوند در آیه دیگری می فرماید: «وأَلو اسْتَقَامُوا عَلی الطَّرِیقَهِ لأَسْقَینَاهُم مَّاء غَدَقًا»(3) [و اگر (مردم) در راه درست پایداری ورزند قطعا آب گوارایی بدیشان نوشانیم] عرض کردم: چه زمانی فرشتگان بر آنها نازل می شوند و به آنها می گویند: نترسید و اندوهگین نباشید و بر شما مژده باد که وارد بهشتی می شوید که به شما وعده داده شده است و ما در دنیا و آخرت ولی و سرپرست شما هستیم؟ امام پاسخ داد: در زمان مرگ و در روز

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 536، ح 8.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 537، ح 9.
3- [3] - جن/ 16.

قیامت.(1)

13) امام حسن عسگری علیه السلام می فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: انسان مؤمن همواره از عاقبت ناخوشایند نگران است و تا زمان مرگ و ظاهر شدن فرشته مرگ در برابر او، از دستیابی به رضایت پروردگار و بهشت موعود اطمینان نخواهد داشت. چرا که زمانی که بیماری فرد مؤمن شدت می یابد و به علت برجای گذاردن اموال و نزدیکان و افکاری که به خاطر اطرافیان و خانواده اش به او هجوم می آورد در سینه اش به شدت احساس تنگی می کند و در حالی که هنوز زخم زندگی را بر دل دارد و امیدش قطع شده و به آرزوهایش نرسیده است، فرشته مرگ بر او فرود می آید و به او می گوید: تو را چه شده که چنین غصه می خوری. پاسخ می دهد: علت آن، اضطراب احوال و دست نیافتن به آرزوهاست. فرشته مرگ خطاب به او می گوید: آیا انسان عاقل به علت از دست دادن یک در هم جعلی بی تابی می کند، حال آن که در مقابل، هزاران برابر اموال دنیا به او داده شده باشد؟ او در پاسخ می گوید: خیر! فرشته مرگ به او می گوید: به بالای سرت نگاهی بینداز. در این هنگام فرد درجات بهشت و قصرهایی را که در آرزوها هم دست نیافتنی هستند، مشاهده می کند. فرشته مرگ به او می گوید: اینها منازل، نعمت ها، اموال و خانواده تو هستند و در آن جا فرزندان و نوادگان نیکوکارت نیز همراه تو خواهند بود. آیا در مقابل به دست آوردن آنها حاضری آن چه را در این دنیا داری از دست بدهی؟ او پاسخ می دهد: آری!

سپس فرشته مرگ می گوید: نگاه کن. در این هنگام فرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، امام علی علیه السلام و ائمه اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین را در بالاترین درجه علیین مشاهده می کند. فرشته مرگ به او می گوید: اینها سروران و ائمه تو هستند که در این جا همنشینان و نزدیکان تو خواهند بود. آیا راضی نیستی در مقابل از دست دادن نزدیکانت در دنیا هم نشینی آنها را به دست آوری؟ فرد مؤمن پاسخ خواهد داد: آری به خدا قسم! این مصداق آیه زیر است که پروردگار فرموده است: «إِنَّ الذِینَ قَالوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّل عَلیهِمُ المَلائِکَهُ أَلا تَخَافُوا

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 537، ح 10.

ولا تَحْزَنُوا» یعنی هر دشواری و مشکلی را که پیش روی شما قرار داشت از سر راهتان برداشتیم. پس در مقابل برجای گذاشتن فرزندان، همسران و اموالتان اندوهگین نباشید. آن چه در بهشت مشاهده کردید، در مقابل چیزهایی که در دنیا از دست می دهید به شما داده می شود. «وأَبْشِرُوا بِالجَنَّهِ التِی کُنتُمْ تُوعَدُونَ» یعنی اینها منازل و نزدیکان و هم نشینان شما هستند. «نَحْنُ أَولیاؤُکُمْ فِی الحَیاهِ الدُّنْیا وفِی الآخِرَهِ ولکُمْ فِیهَا مَا تَشْتَهِی أَنفُسُکُمْ ولکُمْ فِیهَا مَا تَدَّعُونَ * نُزُلا مِّنْ غَفُورٍ رَّحِیمٍ».(1)

14) طبرسی می گوید: در باره «تَتَنَزَّل عَلیهِمُ المَلائِکَهُ» از امام صادق علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود: در هنگام مرگ، فرشتگان بر آنها فرود می آیند.(2)

15) طبرسی همچنین می نویسد: محمد بن فضیل روایت کرده است که از امام رضا علیه السلام در باره استقامت سئوال کردم. آن حضرت فرمود: به خدا قسم! استقامت، همان راه و روشی است که شما بر آن هستید.(3)

«ومَنْ أَحْسَنُ قَولا مِّمَّن دَعَا إِلی اللهِ وعَمِل صَالحًا وقَال إِنَّنِی مِنَ المُسْلِمِینَ(33)»

[و کیست خوش گفتارتر از آن کس که به سوی خدا دعوت نماید و کار نیک کند و گوید: من (در برابر خدا) از تسلیم شدگانم]

1) عیاشی می نویسد: از جابر روایت شده است که گفت: خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: منظور از آیه «إِنَّ الذِینَ آمَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ»(4) [کسانی که ایمان آوردند سپس کافر شدند] چیست؟ حضرت پاسخ داد: آن دو تن و سومی و چهارمی، عبد الرحمن و طلحه، و آنها هفده نفر بودند. آنها زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب علیه السلام و عمار بن یاسر علیه السلام را به

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسگری علیه السلام، ص 239، ح 117.
2- [2] - مجمع البیان، ج 9، ص 21.
3- [3] - مجمع البیان، ج 9، ص 21.

4- [4] - نساء/ 137.

سوی مردم مکه فرستاد، گفتند: ای حذیفه! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این کودک را فرستاده است. ای کاش فرد دیگری را برای این کار می فرستاد؛ حال آن که در مکه، پهلوانان و مردان بزرگی وجود دارند. آنها امام علی علیه السلام را کودک می نامیدند. زیرا در کتاب خداوند، به عنوان کودک از ایشان یاد شده است. خداوند می فرماید: «ومَنْ أَحْسَنُ قَولا مِّمَّن دَعَا إِلی اللهِ وعَمِل صَالحًا وقَال إِنَّنِی مِنَ المُسْلمِینَ» یعنی سخن چه کسی بهتر از فردی است که کودک باشد و مردم را به سوی خدا بخواند و کار نیک انجام دهد و بگوید: من جزو مسلمانان هستم؟(1)

این حدیث به طور مفصل در تفسیر «إِنَّ الذِینَ آمَنُواْ ثُمَّ کَفَرُواْ» از سوره نساء ذکر گردید.

2) ابن شهر آشوب از ابن عباس، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که آن حضرت فرمود: بی تردید پس از من علی علیه السلام، درِ هدایت و دعوتگر به سوی پروردگار، و صالح ترین مؤمنان و مصداق این آیه پروردگار است که می فرماید: «ومَنْ أَحْسَنُ قَولا مِّمَّن دَعَا إِلی اللهِ وعَمِل صَالحًا».(2)

در هنگام تفسیر آیه «یا أَیهَا الذِینَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وصَابِرُواْ ورَابِطُواْ»(3) [ای کسانی که ایمان آورده اید صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید] در آخر سوره آل عمران، حدیثی در باره معنی این آیه ذکر گردید.

«ولا تَسْتَوی الحَسَنَهُ ولا السَّیئَهُ ادْفَعْ بِالتِی...صَبَرُوا ومَا یلقَّاهَا إِلا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ(35)»

«ولا تَسْتَوِی الحَسَنَهُ ولا السَّیئَهُ ادْفَعْ بِالتِی هِی أَحْسَنُ فَإِذَا الذِی بَینَکَ وبَینَهُ عَدَاوهٌ کَأَنَّهُ ولی حَمِیمٌ(34) ومَا یلقَّاهَا إِلا الذِینَ صَبَرُوا ومَا یلقَّاهَا إِلا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ(35)»

[و نیکی با بدی یکسان نیست. (بدی را) آن چه خود بهتر است، دفع کن. آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می گردد * و این (خصلت) را جز کسانی که شکیبا بوده اند، نمی یابند و آن را جز صاحب بهره ای

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 307، ح 286.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 77.
3- [3] - آل عمران/ 200.

بزرگ نخواهد یافت]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از حریز، از فرد دیگری روایت می کند که امام صادق علیه السلام در باره آیه «ولا تَسْتَوی الحَسَنَهُ ولا السَّیئَهُ» فرمود: نیکی و حسنه، همان تقیه و سیئه یا بدی همان اظهار عقیده است. همچنین در باره «ادْفَعْ بِالتِی هِی أَحْسَنُ السَّیئَهَ»(1) [بدی را به شیوه ای نیکو دفع کن] فرمود: منظور از «بِالتِی هِی أَحْسَنُ» تقیه است «فَإِذَا الذِی بَینَکَ وبَینَهُ عَدَاوهٌ کَأَنَّهُ ولی حَمِیمٌ».(2)

احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز، از راوی دیگری شبیه همین حدیث را روایت کرده است.(3)

2) محمد بن عباس، از حسین بن احمد مالکی، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالرحمن، از سوره بن کلیب روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: زمانی که آیه «ادْفَعْ بِالتِی هِی أَحْسَنُ فَإِذَا الذِی بَینَکَ وبَینَهُ عَدَاوهٌ کَأَنَّهُ ولی حَمِیمٌ» نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به من دستور داده شده است، تقیه در پیش گیرم. آن حضرت مدت ده سال به دعوت پنهانی ادامه داد تا این که به او دستور داده شد که دعوتش را علنی کند. به حضرت علی علیه السلام نیز چنین دستوری داده شده بود. او نیز تا زمانی که فرمان علنی شدن دعوت داده نشده بود، به صورت پنهانی به دعوت می پرداخت. ائمه اهل بیت که سلام و درود خدا بر آنان باد، همدیگر را به تقیه سفارش می کردند در نتیجه آنها دعوتشان را به صورت پنهانی ادامه می دادند. اما زمانی که قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کند، تقیه کنار گذاشته و شمشیرها برافراشته خواهد شد و فقط با زبان شمشیر با مردمان سخن گفته خواهد شد.(4)

3) محمد بن عباس، از صالح حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس

1- [1] - مؤمنون/ 96.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 173، ح 6.
3- [3] - محاسن، ص 257، ح 297.
4- [4] - تأویل الآیات، ج 2، ص 539، ح 13.

بن عبد الرحمن، از محمد بن فضیل روایت می کند که از عبد صالح امام موسی بن جعفر علیه السلام در باره آیه «ولا تَسْتَوی الحَسَنَهُ ولا السَّیئَهُ» سئوال کردم. آن حضرت فرمود: ما حسنه و نیکی هستیم و بنی امیه، سیئه و بدی.(1)

4) محمد بن عباس، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: پدرم از جدم، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرد که آن حضرت فرمود: با دشمنت دست بده، حتی اگر از تو بیزار باشد. زیرا این از جمله اوامر پروردگار به بندگانش است که فرموده است: «ادْفَعْ بِالتِی هِی أَحْسَنُ» یعنی بدی را به وسیله نیکی دفع کن. «فَإِذَا الذِی بَینَکَ وبَینَهُ عَدَاوهٌ کَأَنَّهُ ولی حَمِیمٌ * ومَا یلقَّاهَا إِلا الذِینَ صَبَرُوا ومَا یلقَّاهَا إِلا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ» تو با هیچ روشی بهتر از آن که از خداوند پیروی کنی، نمی توانی به مقابلهً با دشمنت بپردازی. برای تو همین کافی است که ببینی که دشمنت در دنیا در مقابل خداوند نافرمانی می کند.(2)

5) شرف الدین نجفی می نویسد: علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش چنین آورده است: امام محمد باقر علیه السلام در باره «ولا تَسْتَوی الحَسَنَهُ ولا السَّیئَهُ» فرمود: حسنه، تقیه است و سیئه، اظهار عقیده.(3)

6) علی بن ابراهیم قمی می نویسد: سپس خداوند، پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را تربیت نموده و خطاب به او می فرماید: «ولا تَسْتَوی الحَسَنَهُ ولا السَّیئَهُ ادْفَعْ بِالتِی هِی أَحْسَنُ» یعنی بدی کسی را که به تو بدی کرده است، به وسیله نیکی کردنت از خودت دور کن تا کسی که بین تو و او دشمنی وجود دارد، به دوست صمیمی تو تبدیل شود. خداوند در ادامه می فرماید: «ومَا یلقَّاهَا إِلا الذِینَ صَبَرُوا ومَا یلقَّاهَا إِلا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ».(4)

7) شیخ مفید در اختصاص نوشته است: از حریز روایت شده است که امام صادق علیه السلام در باره آیه «ولا تَسْتَوی الحَسَنَهُ ولا السَّیئَهُ» فرمود: نیکی،

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 540، ح 14.
2- [2] - خصال، ص 633، ح 10.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 540، ح 15.

4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 237.

همان تقیه است و بدی، اظهار عقیده «ادْفَعْ بِالتِی هِی أَحْسَنُ فَإِذَا الذِی بَینَکَ وبَینَهُ عَدَاوهٌ کَأَنَّهُ ولی حَمِیمٌ».(1)

« وإِمَّا ینزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ...وهُو عَلیهِمْ عَمًی أُولئِکَ ینَادَونَ مِن مَّکَانٍ بَعِیدٍ(44)»

« وإِمَّا ینزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ إِنَّهُ هُو السَّمِیعُ العَلیمُ(36) ومِنْ آیاتِهِ اللیل والنَّهَارُ والشَّمْسُ والقَمَرُ لا تَسْجُدُوا للشَّمْسِ ولا للقَمَرِ واسْجُدُوا للهِ الذِی خَلقَهُنَّ إِن کُنتُمْ إِیاهُ تَعْبُدُونَ(37) فَإِنِ اسْتَکْبَرُوا فَالذِینَ عِندَ رَبِّکَ یسَبِّحُونَ لهُ بِاللیل والنَّهَارِ وهُمْ لا یسْأَمُونَ(38) ومِنْ آیاتِهِ أَنَّکَ تَرَی الأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنزَلنَا عَلیهَا المَاء اهْتَزَّتْ ورَبَتْ إِنَّ الذِی أَحْیاهَا لمُحْیی المَوتَی إِنَّهُ عَلی کُل شَیءٍ قَدِیرٌ(39) إِنَّ الذِینَ یلحِدُونَ فِی آیاتِنَا لا یخْفَونَ عَلینَا أَفَمَن یلقَی فِی النَّارِ خَیرٌ أَم مَّن یأْتِی آمِنًا یومَ القِیامَهِ اعْمَلوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلونَ بَصِیرٌ(40) إِنَّ الذِینَ کَفَرُوا بِالذِّکْرِ لمَّا جَاءهُمْ وإِنَّهُ لکِتَابٌ عَزِیزٌ(41) لا یأْتِیهِ البَاطِل مِن بَینِ یدَیهِ ولا مِنْ خَلفِهِ تَنزِیل مِّنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ(42) مَا یقَال لکَ إِلا مَا قَدْ قِیلَ للرُّسُلِ مِن قَبْلکَ إِنَّ رَبَّکَ لذُو مَغْفِرَهٍ وذُو عِقَابٍ أَلیمٍ(43) ولو جَعَلنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِیا لقَالوا لولا فُصِّلتْ آیاتُهُ أَأَعْجَمِی وعَرَبِی قُل هُو للذِینَ آمَنُوا هُدًی وشِفَاء والذِینَ لا یؤْمِنُونَ فِی آذَانِهِمْ وقْرٌ وهُو عَلیهِمْ عَمًی أُولئِکَ ینَادَونَ مِن مَّکَانٍ بَعِیدٍ(44)»

[و اگر دمدمه ای از شیطان تو را از جای درآورد، پس به خدا پناه ببر که او خود شنوای داناست * و از نشانه های (حضور) او، شب و روز و خورشید و ماه است. نه برای خورشید سجده کنید و نه برای ماه و اگر تنها او را می پرستید، آن خدایی را سجده کنید که آنها را خلق کرده است * پس اگر کبر ورزیدند، کسانی که در پیشگاه پروردگار تواند، شبانه روز او را نیایش می کنند و خسته نمی شوند * و از (دیگر) نشانه های او این است که تو زمین را فسرده می بینی و چون باران بر آن

1- [1] - اختصاص، ص 25.

فروریزیم، به جنبش درآید و بردمد. آری، همان کسی که آن را زندگی بخشید، قطعا زنده کننده مردگان است. در حقیقت، او بر هر چیزی تواناست * کسانی که در (فهم و ارائه) آیات ما کژ می روند، بر ما پوشیده نیستند. آیا کسی که در آتش افکنده می شود بهتر است یا کسی که روز قیامت آسوده خاطر می آید؟ هر چه می خواهید، بکنید که او به آن چه انجام می دهید بیناست * کسانی که به این قرآن چون بدیشان رسید، کفر ورزیدند (به کیفر خود می رسند) و به راستی که آن کتابی ارجمند است * از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی آید، وحی (نامه)ای است از حکیمی ستوده(صفات) * به تو جز آن چه به پیامبران پیش از تو گفته شده است، گفته نمی شود. به راستی که پروردگار تو دارای آمرزش و دارنده کیفری پر درد است * و اگر (این کتاب را) قرآنی غیر عربی گردانیده بودیم، قطعا می گفتند: چرا آیه های آن روشن بیان نشده؟ کتابی غیر عربی و (مخاطب آن) عرب زبان؟ بگو: این (کتاب) برای کسانی که ایمان آورده اند، رهنمود و درمانی است و کسانی که ایمان نمی آورند، در گوشهایشان سنگینی است و قرآن برایشان نامفهوم است و (گویی) آنان را از جایی دور ندا می دهند]

1) علی بن ابراهیم قمی می نویسد: آیه «وإِمَّا ینزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیطَانِ نَزْغٌ» به این معناست که چنان چه وسوسه شیطانی به قلبت خطر کرد به خداوند پناه ببر. در این جا مخاطب، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و معنای آن متوجه سایر مردم است. سپس خداوند به احتجاج علیه دهریه می پردازد و می فرماید: «ومِنْ آیاتِهِ أَنَّکَ تَرَی الأَرْضَ خَاشِعَةً» یعنی از جمله نشانه های خداوند آن است که زمین را آرام و سرد می بینی. «فَإِذَا أَنزَلنَا عَلیهَا المَاء اهْتَزَّتْ ورَبَتْ إِنَّ الذِی أَحْیاهَا لمُحْیی المَوتَی إِنَّهُ عَلی کُل شَیءٍ قَدِیرٌ» سپس می فرماید: «إِنَّ الذِینَ یلحِدُونَ فِی آیاتِنَا لا یخْفَونَ عَلینَا» یعنی کسانی که آیات و نشانه های ما را انکار می کنند، از دید ما پنهان نمی مانند. سپس خداوند بنا به اسلوب مجاز سئوال می کند و می فرماید: «أَفَمَن یلقَی فِی النَّارِ خَیرٌ أَم مَّن یأْتِی آمِنًا یومَ القِیامَهِ اعْمَلوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلونَ بَصِیرٌ» همچنین در ادامه می فرماید: «إِنَّ الذِینَ کَفَرُوا بِالذِّکْرِ لمَّا جَاءهُمْ وإِنَّهُ لکِتَابٌ

عَزِیزٌ».(1) منظور از «ذکر» قرآن کریم است.

2) طبرسی، از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام در باره آیه «لا یأتِیهِ البَاطِل» روایت می کند که فرمودند: این آیه بدین معناست که در میان اخباری که در باره گذشته یا آینده در آن آمده است، باطل بدان راه ندارد. بلکه اخبار آن کاملاً با رویدادها مطابقت کامل دارد.(2)

3) علی بن ابراهیم قمی می نویسد: خداوند خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «مَا یقَال لکَ إلا مَا قَدْ قِیل للرُّسُل مِن قَبْلکَ إنَّ رَبَّکَ لذُو مَغْفِرَهٍ وذُو عِقَابٍ أَلیمٍ» عقاب الیم یعنی عذاب دردناک. سپس می فرماید: «ولو جَعَلنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِیا لقَالوا لولا فُصِّلتْ آیاتُهُ أَأَعْجَمِی وعَرَبِی» یعنی اگر این قرآن غیر عربی می بود می گفتند: ای کاش به زبان عربی نازل می شد. خداوند می فرماید: «قُل هُو للذِینَ آمَنُوا هُدًی وشِفَاء» بگو این قرآن برای مؤمنان هدایت گر و بیان کننده است. «والذِینَ لا یؤْمِنُونَ فِی آذَانِهِمْ وقْرٌ» یعنی کفار، کر و ناشنوا هستند. «وهُو عَلیهِمْ عَمًی أُولئِکَ ینَادَونَ مِن مَّکَانٍ بَعِیدٍ».

4) علی بن ابراهیم قمی همچنین می گوید: در روایتی از ابو جارود به نقل از امام محمد باقر علیه السلام آمده است که آن حضرت در باره آیه «إنَّ الذِینَ کَفَرُوا بِالذِّکْرِ لمَّا جَاءهُمْ» فرمود: منظور از «ذکر» قرآن است که خداوند در باره آن فرموده است: «لا یأتِیهِ البَاطِل مِن بَینِ یدَیهِ» سپس فرمود: از طریق تورات، انجیل و زبور هم باطل به قرآن، راه نمی یابد (حکم قرآن را باطل نمی کند). اما «مِنْ خَلفِهِ» بدین معناست که پس از قرآن هیچ کتابی نخواهد آمد که عمل به آن را باطل نماید. همچنین «لولا فُصِّلتْ آیاتُهُ أَأَعْجَمِی وعَرَبِی» به این مفهوم است که اگر این قرآن به غیر زبان عربی نازل می شد، می گفتند: چگونه آن را یاد بگیریم حال آن که زبان ما عربی است و قرآنی به زبان غیر عربی بر ما فرود آمده است؟ به همین دلیل خداوند دوست داشت آن را به زبان آنها نازل فرماید و این امر مصداق این آیه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 237.
2- [2] - مجمع البیان، ج 9، ص 27.

است که خداوند می فرماید: «ومَا أَرْسَلنَا مِن رَّسُول إِلاَّ بِلسَانِ قَومِهِ».(1)- (2) [و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم]

« ولقَدْ آتَینَا مُوسَی الکِتَابَ فَاخْتُلفَ فِیهِ...أَعْرَضَ ونَأی بِجَانِبِهِ وإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاء عَرِیضٍ(51)»

« ولقَدْ آتَینَا مُوسَی الکِتَابَ فَاخْتُلفَ فِیهِ ولولا کَلمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّکَ لقُضِی بَینَهُمْ وإِنَّهُمْ لفِی شَکٍّ مِّنْهُ مُرِیبٍ(45) مَنْ عَمِل صَالحًا فَلنَفْسِهِ ومَنْ أَسَاء فَعَلیهَا ومَا رَبُّکَ بِظَلَامٍ للعَبِیدِ(46) إِلیهِ یرَدُّ عِلمُ السَّاعَهِ ومَا تَخْرُجُ مِن ثَمَرَاتٍ مِّنْ أَکْمَامِهَا ومَا تَحْمِل مِنْ أُنثَی ولا تَضَعُ إِلا بِعِلمِهِ ویومَ ینَادِیهِمْ أَینَ شُرَکَائِی قَالوا آذَنَّاکَ مَا مِنَّا مِن شَهِیدٍ(47) وضَل عَنْهُم مَّا کَانُوا یدْعُونَ مِن قَبْل وظَنُّوا مَا لهُم مِّن مَّحِیصٍ(48) لا یسْأَمُ الإِنسَانُ مِن دُعَاء الخَیرِ وإِن مَّسَّهُ الشَّرُّ فَیؤُوسٌ قَنُوطٌ(49) ولئِنْ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِّنَّا مِن بَعْدِ ضَرَّاء مَسَّتْهُ لیقُولنَّ هَذَا لی ومَا أَظُنُّ السَّاعَهَ قَائِمَةً ولئِن رُّجِعْتُ إِلی رَبِّی إِنَّ لی عِندَهُ للحُسْنَی فَلنُنَبِّئَنَّ الذِینَ کَفَرُوا بِمَا عَمِلوا ولنُذِیقَنَّهُم مِّنْ عَذَابٍ غَلیظٍ(50) وإِذَا أَنْعَمْنَا عَلی الإِنسَانِ أَعْرَضَ ونَأی بِجَانِبِهِ وإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاء عَرِیضٍ(51)»

[و به راستی موسی را کتاب (تورات) دادیم، پس در آن اختلاف واقع شد و اگر از جانب پروردگارت فرمان (مهلت) سبقت نگرفته بود، قطعا میانشان داوری شده بود و در حقیقت، آنان در باره آن به شکی سخت دچارند * هر که کار شایسته کند، به سود خود اوست و هر که بدی کند، به زیان خود اوست و پروردگار تو به بندگان (خود) ستمکار نیست * دانستن هنگام رستاخیز فقط منحصر به اوست و میوه ها از غلافهایشان بیرون نمی آیند و هیچ مادینه ای بار نمی گیرد و بار نمی گذارد، مگر آن که او به آن علم دارد و روزی که (خدا) آنان را ندا می دهد شریکان من کجایند؟ می گویند: با بانگ رسا به تو می گوییم که هیچ گواهی از

1- [1] - ابراهیم/ 40.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 238.

میان ما نیست * و آن چه از پیش می خواندند از (نظر) آنان ناپدید می شود و می دانند که آنان را روی گریز نیست* انسان از دعای خیر خسته نمی شود و چون آسیبی به او رسد مایوس (و) نومید می گردد* و اگر از جانب خود رحمتی پس از زیانی که به او رسیده است بچشانیم، قطعا خواهد گفت: من سزاوار آنم و گمان ندارم که رستاخیز برپا شود و اگر هم به سوی پروردگارم بازگردانیده شوم، قطعا نزد او برایم خوبی خواهد بود. پس بدون شک کسانی را که کفران کرده اند، به آن چه انجام داده اند آگاه خواهیم کرد و مسلما از عذابی سخت به آنان خواهیم چشانید * و چون انسان را نعمت بخشیم روی برتابد و خود را کنار کشد و چون آسیبی بدو رسد، دست به دعای فراوان بردارد]

1) ابن بابویه با سند از ابراهیم بن ابو محمود روایت می کند که گفت: از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام سئوال کردم که آیا خداوند بندگانش را وادار به گناه کردن می کند؟ امام پاسخ داد: خیر! بلکه آنها را آزاد و مختار قرار داده و به آنها مهلت می دهد تا توبه کنند. گفتم: آیا بندگانش را مجبور به انجام کاری که قادر به انجام آن نیستند می کند؟ امام فرمود: چگونه ممکن است چنین کاری بکند حال آن که خودش می فرماید: «ومَا رَبُّکَ بِظَلَامٍ للعَبِیدِ» یعنی پروردگارت نسبت به بندگان ظالم و ستمگر نیست. سپس فرمود: پدرم امام موسی کاظم علیه السلام از پدرش امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: هر کس گمان کند که خداوند بندگانش را وادار به انجام گناه می کند یا تکلیف بیش از توانشان را بر عهده آنان می گذارد، گوشت ذبح شده توسط او را نخورید، شهادتش را نپذیرید و در نمازتان به او اقتدا نکنید و از زکات به او چیزی ندهید.(1)

2) علی بن ابراهیم قمی در باره این آیه می نویسد: «ویومَ ینَادِیهِمْ أَینَ شُرَکَائِی» یعنی خداوند آنها را مورد ندا قرار داده و می فرماید: کجایند آن معبودهایی که به جای من یا همراه من آنها را می پرستیدید؟ «قَالوا آذَنَّاکَ» یعنی به تو اطلاع داده بودیم. «مَا مِنَّا مِن شَهِیدٍ * وضَل عَنْهُم مَّا کَانُوا یدْعُونَ مِن قَبْل وظَنُّوا مَا لهُم مِّن مَّحِیصٍ» یعنی آنها فهمیدند که هیچ پناهگاه، راه فرار و مأوایی ندارند. «لا یسْأَمُ الإِنسَانُ مِن دُعَاء الخَیرِ» یعنی انسان از دعای نیک کردن برای

1- [1] - عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج 1، ص113، ح 16.

خودش خسته نمی شود. «وإِن مَّسَّهُ الشَّرُّ فَيؤُوسٌ قَنُوطٌ» چنان چه به او گزندی یا بدی برسد، از رحمت و گشایش خداوند ناامید می شود. «وإِذَا أَنْعَمْنَا عَلی الإِنسَانِ أَعْرَضَ ونَأی بِجَانِبِهِ» یعنی هر گاه به انسان نعمت ببخشیم دچار غرور و تکبر شده و افراد کوچک تر از خودش را خوار و کوچک می پندارد. «وإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاء عَرِيضٍ» و هر گاه به فقر، بیماری و مصیبت دچار شود، بسیار دعا می کند.(1)

3) محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن محمد، از علی بن عباس، از حسین بن عبدالرحمن، از عاصم بن حمید، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در باره آیه «ولقَدْ آتَينَا مُوسَی الكِتَابَ فَاخْتُلفَ فِيهِ ولولا كَلمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّکَ لقُضِی بَينَهُمْ» فرمود: اختلاف آنها همانند این است که امت در باره کتاب دچار اختلاف شدند. آنها در باره کتابی که نزد قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است و زمانی آن را به میانشان خواهد آورد دچار اختلاف می شوند. به طوری که بسیاری از مردم آن را انکار می کنند. امام آنان را پیش می آورد و گردن هایشان را می زند.(2)

«سَنُرِيهِمْ آياتِنَا فِی الآفَاقِ وفِی أَنفُسِهِمْ...مِّن لقَاء رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِكُل شَیءٍ مُّحِيطٌ(54)»

«سَنُرِيهِمْ آياتِنَا فِی الآفَاقِ وفِی أَنفُسِهِمْ حَتَّی يتَبَينَ لهُمْ أَنَّهُ الحَقُّ أَولمْ يكْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلی كُل شَیءٍ شَهِيدٌ(53) أَلا إِنَّهُمْ فِی مِرْيهٍ مِّن لقَاء رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِكُل شَیءٍ مُّحِيطٌ(54)»

[به زودی نشانه های خود را در افقها(ی گوناگون) و در دلهایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت خود شاهد هر چیزی است؟ * آری آنان در لقای پروردگارشان تردید دارند؟ آگاه باش که مسلما او به هر چیزی احاطه دارد]

1) ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه می گوید: محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از علی بن محمد بن سلیمان، از محمد بن خالد، از عبدالله بن حماد بصری، از عبدالله بن عبدالرحمن اصم، از عبدالله بن ابوبکر ارجانی، از امام

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 238.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 287، ح 432.

صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در طی حدیثی فرمودند: خداوند می فرماید: «سَنُرِیهِمْ آیاتِنَا فِی الآفَاقِ وفِی أَنفُسِهِمْ» یعنی خداوند به جز ما، کدام نشانه های خودش در آفاق را به اهل آفاق نشان داده است؟(1)

2) محمد بن عباس می نویسد: جعفر بن محمد بن مالک، از قاسم بن اسماعیل انباری، از حسن بن علی بن ابو حمزه، از پدرش، از ابراهیم، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در باره آیه «سَنُرِیهِمْ آیاتِنَا فِی الآفَاقِ وفِی أَنفُسِهِمْ حَتَّی یتَبَینَ لهُمْ أَنَّهُ الحَقُّ» فرمود: «فِی الآفَاقِ» یعنی با تنگ کردن عرصه گیتی بر آنان و «وفِی أَنفُسِهِمْ» یعنی به وسیله مسخ کردنشان، نشانه هایمان را به آنها نشان می دهیم تا دریابند او حقیقت دارد و او، حضرت قائم علیه السلام است.(2)

3) محمد بن ابراهیم نعمانی، از احمد بن محمد بن سعید، از احمد بن یوسف بن یعقوب، از کتابش روایت می کند که او هم از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی بن ابو حمزه، از پدرش و وهیب، از ابو بصیر روایت می کند که از امام محمد باقر علیه السلام در باره تفسیر آیه «سَنُرِیهِمْ آیاتِنَا فِی الآفَاقِ وفِی أَنفُسِهِمْ حَتَّی یتَبَینَ لهُمْ أَنَّهُ الحَقُّ» سئوال شد. آن حضرت فرمود: خداوند در وجودشان مسخ شدن و در جهان، تنگ شدن عرصه هستی بر آنان را به ایشان نشان می دهد. در نتیجه آنان به قدرت خداوند در وجودشان و جهان هستی پی می برند. همچنین «حَتَّی یتَبَینَ لهُمْ أَنَّهُ الحَقُّ» به معنای خروج قائم است که حقیقتی از سوی پروردگار است که بی تردید مردم او را خواهند دید.(3)

4) محمد بن یعقوب کلینی از عده ای از یاران ما از سهل بن زیاد، از ابن فضّال، از ثعلبه بن میمون، از طیار روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «سَنُرِیهِمْ آیاتِنَا فِی الآفَاقِ وفِی أَنفُسِهِمْ حَتَّی یتَبَینَ لهُمْ أَنَّهُ الحَقُّ» سئوال کردم. امام فرمود: منظور از آن خسوف، مسخ کردن انسان ها و پرتاب کردن آنهاست. از ایشان پرسیدم: منظور از «حَتَّی یتَبَینَ لهُمْ» چیست؟ حضرت پاسخ داد: آن را کنار بگذار که منظور از آن قیام امام مهدی علیه السلام است.(4)

1- [1] - کامل الزیارات، ص 543، باب 108، ح 2.

2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 541، ح 17.
3- [3] - الغيبه، ص 181.
4- [4] - كافى، ج 8، ص 166، ح 18.

5) علی بن ابراهیم قمی در باره آیه «سَنُرِیهِمْ آیاتِنَا فِی الآفَاقِ وفِی أَنفُسِهِمْ حَتَّی یتَبَینَ لهُمْ أَنَّهُ الحَقُّ» می نویسد: منظور از «فِی الآفَاقِ» کسوف، زلزله و نشانه های خداوندی در آسمان هستند. اما «فِی أَنفُسِهِمْ» به معنای نشانه هایی مانند گرسنگی، تشنگی و احساس سیری و سیراب شدن، بیماری، سلامتی، فقر، نیازمندی، رضایت، خشم، ترس و امنیت است. این یکی از راهنمایی های بزرگ خداوند بر یگانگی خودش است. شاعر می نویسد:

و فی کل شیء له آیه***تدل علی أنه واحد

در همه چیز برای او نشانه ای وجود دارد که بر یگانگی او دلالت می کند.

خداوند در ادامه بندگانش را به وسیله عظمت مرحمتِ آمیز خویش بیم داده و فرموده است: «أولمْ یکْفِ بِرَبِّکَ _ یا محمد _ أَنَّهُ عَلی کُل شَیءٍ شَهِیدٌ» آن گاه در ادامه فرموده است: «أَلا إِنَّهُمْ فِی مِرْیهٍ مِّن لقَاء رَبِّهِمْ» یعنی آنها در این مسئله که به دیدار پروردگارشان می شتابند تردید دارند. «أَلا إِنَّهُ بِکُل شَیءٍ مُّحِیطٌ» یعنی هان بدان که خداوند به همه چیز احاطه کامل دارد.(1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 238.

سوره شوری

اشاره

سوره شوری مکی است به جز آیات 23 و 27 که مدنی هستند. 53 آیه دارد و پس از فصلت نازل شده است

ص:103

ص:104

1) ابن بابویه با سند خود از سیف بن عمیره، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: هر کس سوره «حم عسق» را بخواند، خداوند در روز قیامت او را در حالی برمی انگیزد که تا زمان حضور در محضر پروردگار، چهره اش مانند برف یا خورشید، سفید و نورانی خواهد بود. خداوند خطاب به او می فرماید: ای بنده من! تو سوره «حم عسق» را به طور مداوم می خواندی، اما از میزان ثواب آن اطلاع نداشتی. اما اگر جایگاه این سوره و ثواب به دست آمده از خواندن آن را می دانستی، هرگز از خواندن آن خسته نمی شدی. اما من به تو پاداشت را می دهم. او را وارد بهشت کنید. در آن جا به او قصری از یاقوت قرمز که درها، ایوان ها و پله هایش از جنس یاقوت قرمز است می دهم که درون آن از بیرون و بیرون آن از داخلش مشخص است و قابل رویت است. او از میان حور العین، برای خود حوریانی و هزار کنیز و هزار غلام همیشه نوجوان که خداوند در قرآن کریم آنها را توصیف کرده است، خواهد داشت.(1)

2) در خواص القرآن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که آن حضرت فرمود: هر کس این سوره را بخواند، فرشتگان بر او درود خواهند فرستاد و پس از مرگش برای او طلب رحمت خواهند کرد. هر کس آن را با آب باران بنویسد و به وسیله آن آب، سرمه ای را پودر کند و آن سرمه را بر چشم کسی که مبتلا به سفیدی چشم است بکشد، بیماری اش برطرف خواهد شد و هر بیماری و دردی که در چشمش به وجود آمده بود به اذن خداوند شفا خواهد یافت.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 142.

4) حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: هر کس آن را به وسیله خمیر مکی و آب باران بنویسد و به وسیله آن سرمه ای را پودر کند و از آن سرمه بر چشمش بکشد، چنان چه مبتلا به سپیدی چشم باشد، آن بیماری و هر درد دیگری که در چشم او باشد برطرف خواهد شد.

5) امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: هر کس آن را بنویسد و بر خود آویزان کند، از شر مردم در امان خواهد بود و هر کس آن را بر روی آبی بخواند و آن آب را در سفر بنوشد، در امان خواهد بود.

ص:106

تفسیر سوره شوری

اشاره

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«حم(1) عسق(2) کَذَلکَ یوحِی إِلیکَ وإِلی الذِینَ مِن قَبْلکَ اللهُ العَزِیزُ الحَکِیمُ(3)»

[حاء میم * عین سین قاف * این گونه خدای نیرومند حکیم به سوی تو و به سوی کسانی که پیش از تو بودند، وحی می کند]

1) علی بن ابراهیم قمی می گوید: این حروف مقطعه، تعدادی از حروف اسم اعظم مقطوع خداوند هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام آن را می دانند. در نتیجه همان اسم اعظمی خواهند بود که هر گاه خداوند به وسیله آن خوانده شود، دعا را اجابت خواهد کرد. سپس فرمود: «کَذَلکَ یوحِی إِلیکَ وإِلی الذِینَ مِن قَبْلکَ اللهُ العَزِیزُ الحَکِیمُ».(1)

2) علی بن ابراهیم قمی، همچنین از احمد بن علی و احمد بن ادریس، از محمد بن احمد علوی، از عمرکی، از محمد بن جمهور، از سلیمان بن سماعه، از عبدالله بن قاسم، از یحیی بن مَیسَره خثعمی روایت می کند که امام باقر علیه السلام فرمود: «حم عسق» تعداد سال های سن امام زمان علیه السلام است. همچنین «ق»(2)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 240.
2- [2] - ق/ 1.

کوهی است که همه دنیا را در بر گرفته و از زمرد سبز است و رنگ سبز آسمان از آن کوه است. همچنین علم همه چیز در «عسق» نهفته است. (1)

3) محمد بن عباس از علی بن عبدالله بن اسد، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از یوسف بن کلیب مسعودی، از عمرو بن عبدالغفار فقیمی، از محمد بن حکم بن مختار، از کلبی، از ابو صالح روایت می کند که عبدالله بن عباس گفت: «حم» یکی از نام های خداوند است و «عسق» علم امام علیه السلام نسبت به فسق هر گروه و نفاق هر فرقه ای است.(2)

4) محمد بن عباس همچنین در روایت دیگری با حذف سند به صورت مرفوع از محمد بن جمهور، از سکونی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که حضرت فرمود: «حم» یعنی حتمی است. «عین» عذاب است و «سین» یعنی سال ها مانند «سنین» در جریان سرگذشت حضرت یوسف علیه السلام، و «قاف» قذف، خسف و مسخ است که در آخر الزمان، سفیانی و یارانش به همراه سی هزار سگ، از قبرها برمی خیزند. این امر در زمان خروج مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است. ظهور حضرت قائم علیه السلام در مکه روی خواهد داد و او مهدی این امت است.(3)

«تَکَادُ السَّمَاواتُ یتَفَطَّرْنَ مِن فَوقِهِنَّ والمَلائِکَهُ...فِی الأَرْضِ أَلا إِنَّ اللهَ هُو الغَفُورُ الرَّحِیمُ(5)»

«تَکَادُ السَّمَاواتُ یتَفَطَّرْنَ مِن فَوقِهِنَّ والمَلائِکَهُ یسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ویسْتَغْفِرُونَ لمَن فِی الأَرْضِ أَلا إِنَّ اللهَ هُو الغَفُورُ الرَّحِیمُ(5)»

[چیزی نمانده که آسمانها از فرازشان بشکافند و (حال آن که) فرشتگان به سپاس پروردگارشان تسبیح می گویند و برای کسانی که در زمین هستند، آمرزش می طلبند. آگاه باش. در حقیقت، خداست که آمرزنده مهربان است]

1) علی بن ابراهیم قمی در باره آیه «تَکَادُ السَّمَاواتُ یتَفَطَّرْنَ مِن فَوقِهِنَّ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 240.

2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 541، ح 1.
3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 542، ح 3.

والمَلائِکَهُ یسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ویسْتَغْفِرُونَ لمَن فِی الأَرْضِ» فرمود: فرشتگان برای شیعیان مؤمن، به ویژه توبه کنندگان آنان طلب آمرزش می کنند. لفظ آیه عام و معنای آن خاص است.(1)

2) در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که «یتَفَطَّرْنَ» به معنای «یتصدّعن» است. یعنی نزدیک است که آسمان ها شکاف بردارند.(2)

«وکَذَلکَ أَوحَینَا إِلیکَ قُرْآنًا عَرَبِیا لتُنذِرَ أُمَّ القُرَی...والظَّالمُونَ مَا لهُم مِّن ولی ولا نَصِیرٍ(8)»

«وکَذَلکَ أَوحَینَا إِلیکَ قُرْآنًا عَرَبِیا لتُنذِرَ أُمَّ القُرَی ومَنْ حَولهَا وتُنذِرَ یومَ الجَمْعِ لا رَیبَ فِیهِ فَرِیقٌ فِی الجَنَّهِ وفَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ(7) ولو شَاء اللهُ لجَعَلهُمْ أُمَّهً واحِدَهً ولکِن یدْخِل مَن یشَاءُ فِی رَحْمَتِهِ والظَّالمُونَ مَا لهُم مِّن ولی ولا نَصِیرٍ(8)»

[و بدین گونه قرآن عربی به سوی تو وحی کردیم تا (مردم) مکه و کسانی را که پیرامون آنند، هشدار دهی و از روز گردآمدن (خلق) که تردیدی در آن نیست، بیم دهی. گروهی در بهشتند و گروهی در آتش * و اگر خدا می خواست، قطعا آنان را امتی یگانه می گردانید، لیکن هر که را بخواهد، به رحمت خویش درمی آورد و ستمگران نه یاری دارند و نه یاوری]

1) از محمد بن صفار، از احمد بن محمد، از ابو عبدالله برقی، از جعفر بن محمد صوفی روایت می کند که از امام جواد علیه السلام سئوال کردم: ای فرزند رسول خدا! چرا به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، پیامبر امی می گویند: و سپس حدیث را ذکر کرد تا این که به این فراز از سخنان امام رسید که فرمود: زیرا او اهل مکه بود و مکه، ام القری به شمار می آمد. علت آن آیه زیر است که پروردگار می فرماید: «لتُنذِرَ أُمَّ القُرَی ومَنْ حَولهَا».(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 240.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 241.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 220، ح 1.

در سوره انعام در این باره، روایاتی ذکر گردید که _ ان شاء الله _ ادامه آن در سوره جمعه نیز آورده خواهد شد.

2) علی بن ابراهیم قمی می گوید: ام القری مکه است و بدان علت آن را ام القری نامیده اند که اولین بقعه ای از زمین است که خداوند آن را آفرید. زیرا خودش فرموده است: «إِنَّ أَول بَیتٍ وضِعَ للنَّاسِ للذِی بِبَکَّةَ مُبَارَکاً»(1) [در حقیقت نخستین خانه ای که برای (عبادت) مردم نهاده شده، همان است که در مکه است و مبارک].(2)

3) علی بن ابراهیم می گوید: حسین بن عبدالله سکینی، از ابو سعید بجلی، از عبدالملک بن هارون، از امام صادق علیه السلام، از پدران و اجدادش روایت می کند: زمانی که مسئله (عدم بیعت) معاویه به اطلاع امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و این که او صد هزار نفر دارد، امام پرسید: افرادش از کدام قوم هستند؟ پاسخ دادند: از اهالی شام. حضرت فرمود: نگویید از اهالی شام. بلکه بگویید از اهل شوم. آنها فرزندان و نوادگان مضر هستند که داود علیه السلام آنها را لعن و نفرین کرد و خداوند آنها را به میمون و خوک تبدیل نمود. سپس به معاویه نامه نوشت: با برافروختن جنگ میان دو سپاه، مردم را به کشتن مده. بلکه فقط خودت به میدان بیا. اگر تو را کشتم، به آتش دوزخ خواهی افتاد و مردم از شر تو و گمراهی ات رهایی خواهند یافت. اما اگر تو مرا بکشی، به بهشت خواهم رفت و شمشیری که علیه تو برافروخته است و تا زمانی که نیرنگ، خدعه و بدعت تو را برطرف نکنم، قادر به غلاف کردن آن نخواهم بود، از سر راه تو برداشته خواهد شد. من همان کسی هستم که خداوند در تورات و انجیل نام مرا به عنوان حامی و پشتیبان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده است. همچنین اولین شخصی هستم که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زیر درخت بیعت کردم که در قرآن در باره آن آمده است: «لقَدْ رَضِی اللهُ عَنِ المُؤْمِنِینَ إِذْ یبَایعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ»(3) [به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می کردند، از آنان خشنود شد]

1- [1] - آل عمران/ 96.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 240.
3- [3] - فتح/ 18.

زمانی که معاویه در حضور مشاوران و هم نشینانش نامه حضرت علی علیه السلام را خواند، آنها گفتند: به خدا قسم! در باره تو از روی انصاف سخن گفته است. اما معاویه گفت: به خدا قسم! در باره من منصفانه سخن نگفته است. به خدا قسم! پیش از آن که به این جا برسد، با یکصد هزار شمشیر از اهل شام به او حمله خواهم کرد. به خدا قسم! من یکی از افراد او نیستم. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که _ به او _ فرمود: ای علی! به خدا قسم! اگر اهل مشرق و مغرب همگی به مبارزه با تو بیایند، تو همه آنها را خواهی کشت. یکی از حاضران سئوال کرد: پس چرا می خواهی با کسی بجنگی که چنین مطلبی را در باره او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کنی؟ ما و شما در جنگ با علی در گمراهی خواهیم بود. معاویه پاسخ داد: این ابلاغ و پیامی از سوی خداوند است. به خدا قسم! من و یارانم نمی توانیم مانع اتفاق افتادن آن بشویم، مگر این که آن چه قرار است اتفاق بیفتد، روی دهد.

این خبر به پادشاه روم رسید و به او خبر داده شد که دو نفر آمده اند که می خواهند با پادشاه دیدار کنند. او پرسید: از کجا آمده اند؟ به او گفتند: یکی از آنان از کوفه و دیگری از شام آمده است. سئوال کرد: اکنون حکومت در اختیار کدام یک از آنهاست؟ به همین دلیل به وزیرانش دستور داد تاجران عرب را بیابند تا آن دو را برایش توصیف کنند. دو نفر از تاجران شام و یک تاجر از مکه را نزد پادشاه آوردند. از آن سه تن در باره ویژگی های آن دو حاکم سئوال کرد. آنها به توصیف آن دو پرداختند. سپس به خزانه دارانش گفت: برایم بتها [تندیسها] را بیاورید. آنها را آوردند. او به آنها نگه کرد و گفت: فرد شامی گمراه و شخص کوفی، بر حق است. سپس به معاویه و امیرالمؤمنین علیه السلام نامه نوشت که داناترین فرد اهل بیتتان را نزد من بفرستید تا سخنانشان را بشنوم سپس در کتاب آسمانی مان انجیل بنگرم و به شما اطلاع دهم که کدام یک به این امر سزاوارتر است. او نگران حکومتش بود. معاویه، پسرش یزید و امیر المؤمنین علیه السلام امام حسن علیه السلام را نزد او فرستاد.

زمانی که یزید بر پادشاه وارد شد، دست او را گرفت و بوسید. سپس سرش را بوسید. آن گاه حسن بن علی علیه السلام وارد شد و گفت: سپاس و ستایش خدایی را که مرا یهودی، مسیحی، مجوسی و بنده ماه، خورشید، بت ها و گاو قرار

نداده است، بلکه مرا مؤمن یکتاپرست و مسلمان نموده و جزو مشرکان به شمار نیاورده است. مبارک و خجسته است پروردگار عرش بزرگ. سپس نشست و سرش را بلند نکرد. زمانی که پادشاه به آن دو نگاه کرد، آنها را به مکان دیگری هدایت و از هم جدا کرد. آن گاه فرستاده ای به سوی یزید فرستاد و او را فرا خواند. سپس از خزانه اش سیصد و سیزده صندوق را که در آن مجسمه پیامبران بود آورد که با وسایل زینتی، هر کدام از پیامبران الهی تزیین شده بود. پادشاه تندیسی را از جعبه درآورد و به یزید عرضه کرد. یزید آن را نشناخت. سپس تک تک تندیسها را به او نشان داد. اما او هیچ کدام از آنها را نشناخت و در باره آنها هیچ پاسخی نداشت. سپس از او پرسید: روزی مخلوقات و روح مؤمنان در کجا جمع می شود؟ هر گاه کفار از دنیا بروند، ارواح آنها به کجا می رود؟ او پاسخ هیچ کدام از این سئوالات را ندانست. آن گاه پادشاه حسن بن علی علیه السلام را فرا خواند و گفت: من بدین علت ابتدا از یزید بن معاویه سئوال کردم تا بداند که تو آن چه را که او نمی داند می دانی و پدرت چیزهایی را می داند که پدرش نمی داند. پدرانتان را برای من توصیف کرده اند. همچنین من به انجیل مراجعه کرده ام و در آن جا محمد، پیامبر خدا، وزیرش علی که سلام و درود خدا بر آنان باد، را دیده ام. همچنین در میان «نام های» اوصیا نگریسته ام و در آن دیده ام که پدرت وصی محمد رسول خدا است.

امام حسن علیه السلام خطاب به او گفت: در باره آن چه در انجیل، تورات و قرآن یافتی سئوال کن. پادشاه دستور داد تندیسها را بیاورند. اولین تندیسی که آوردند، مانند ماه بود. امام حسن علیه السلام فرمود: این شبیه آدم ابو البشر است. سپس بتی که شبیه خورشید بود به او نشان داده شد. امام حسن علیه السلام فرمود: این شبیه حوا مادر همه انسان هاست. سپس تندیسی در ظاهری زیبا به او نشان داده شد. پاسخ داد: این شیث پسر آدم علیه السلام است. او اولین پیامبر مبعوث شده است و عمرش در دنیا به 1040 سال رسید. آن گاه تندیس دیگری به او نشان داده شد. امام حسن علیه السلام فرمود: این شبیه حضرت نوح علیه السلام صاحب کشتی است که عمرش 1400 سال بود و مدت 950 سال در میان قومش ماند (و آنها را به سوی خدا دعوت کرد.) آن گاه تندیس دیگری را به او نشان دادند. او پاسخ داد: این شبیه حضرت ابراهیم علیه السلام است که سینه اش پهن و پیشانی اش

بلند بود. سپس تندیس دیگری را به او نشان دادند. فرمود: این شبیه اسرائیل است که همان حضرت یعقوب علیه السلام است. آن گاه تندیس دیگری به او نشان داده شد. فرمود: این شبیه اسماعیل علیه السلام است. آن گاه تندیس دیگری به او نشان داده شد. فرمود: این تمثال شبیه حضرت یوسف بن یعقوب بن اسحاق علیه السلام است. پس از آن مجسمه دیگری را به او عرضه کردند. فرمود: این شبیه حضرت موسی بن عمران علیه السلام است. او دویست و چهل سال عمر داشت و پانصد سال پس از حضرت ابراهیم علیه السلام زندگی می کرده است. سپس تندیس دیگری را به او نشان دادند. فرمود: این شبیه حضرت داود علیه السلام صاحب محراب است. سپس تندیس دیگری به او نشان داده شد فرمود: این شبیه حضرت شعیب است. سپس مجسمه حضرت زکریا علیه السلام، حضرت یحیی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام روح الله و کلمه خداوند به او نشان داده شد که سی و سه سال در دنیا زندگی کرد. سپس خداوند او را به سوی آسمان بالا برد و در دمشق بر زمین فرود خواهد آمد. او همان کسی است که دجال را خواهد کشت. سپس تک تک تندیس ها را به او نشان دادند. او نیز نام یکایک پیامبران را گفت. آن گاه تمثال اوصیا و وزیران به او عرضه شد. ایشان نام یکایک اوصیا و وزیران پیامبران را گفت. آن گاه مجسمه پادشاهان به او نشان داده شد. امام حسن علیه السلام فرمود: اینها تندیس هایی هستند که مشخصات آنها را در تورات، انجیل، زبور و قرآن نیافته ایم، شاید مجسمه پادشاهان باشد. در این هنگام پادشاه گفت: ای اهل بیت محمد! من گواهی می دهم که علم پیشینیان و پسینیان، علم تورات، انجیل، زبور، صحف ابراهیم و الواح موسی به شما داده شده است.

سپس تندیسی به او نشان داده شد که می درخشید. زمانی که امام حسن علیه السلام آن را دید به شدت گریه کرد. پادشاه به او گفت: چرا گریه می کنی؟ پاسخ داد: این مجسمه، شبیه پدر بزرگم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. ریش انبوه، سینه پهن، گردن و پیشانی بلند، بینی عقابی و خمیده، دندان های دارای فاصله، چهره ای زیبا، موهای صاف، بوی خوش، زبان نرم و فصیح داشت. او مردم را به نیکی فرا می خواند و از بدی باز می داشت. او شصت و سه سال زندگی کرد و از خودش جز انگشتری که بر روی آن «لا اله الا الله» نوشته شده بود، چیزی بر جای نگذاشت. او انگشترش را به دست راستش می انداخت و فقط ذوالفقار و

عصایش را به همراه عبا و پوششی پشمین از خود بر جای گذاشت که آنها را می پوشید. آنها را تا زمان مرگ نبریده و ندوخت. پادشاه گفت: ما در انجیل خوانده ایم که او به دو نوه اش صدقه می دهد. آیا چنین امری روی داده است؟ امام حسن علیه السلام فرمود: آری! این چنین بوده است. پادشاه پرسید: آیا هنوز هم آن چیزی را که به شما داد، دارید؟ پاسخ دادند: خیر. پادشاه گفت: غلبه یافتن آن دو تن _ یعنی اولی و دومی _ بر پدرتان و به دست گرفتن حکومت پیامبرتان و انتخاب فرد دیگری به جای اهل بیت پیامبرتان، آغاز فتنه این امت خواهد بود. کسی که در راه خدا قیام می کند و مردم را به نیکی فرا می خواند و از بدی نهی می کند، از میان شما خواهد بود. سپس پادشاه از امام حسن علیه السلام در باره هفت چیز سئوال کرد که خداوند آنها را بدون این که در داخل رحم باشند به وجود آورده است. آن حضرت پاسخ داد: آدم علیه السلام، حوا، قوچ حضرت ابراهیم علیه السلام، شتر حضرت صالح، ابلیس، مار و کلاغی که خداوند در بهشت از آنها نام برده است. همچنین از آن حضرت در باره (محل) روزی مخلوقات سئوال کرد. حضرت پاسخ داد: روزی مخلوقات در آسمان چهارم است که بر اساس میزان و تقدیر الهی فرود می آید و در میان خلایق پخش می شود. پادشاه در باره محل ارواح مؤمنان پس از مرگشان سئوال کرد. حضرت فرمود: هر شب جمعه در کنار صخره بیت المقدس _ که عرش زمینی خداوند است _ گردهم می آیند. خداوند از آن جا زمین را گستراند، و از همان جا آن را در هم می پیچد. محشر نیز از همان جا آغاز می شود و از آن جا خداوند بر آسمان و فرشتگان استیلا یافت.

پادشاه علاوه بر این، از امام حسن مجتبی علیه السلام در باره محل گرد هم آمدن ارواح کفار پس از مرگشان سئوال کرد. آن حضرت پاسخ داد: در وادی حضر موت، پشت شهر یمن گرد هم می آیند. سپس خداوند آتشی از مغرب و آتشی از مشرق را برمی انگیزد و دو باد شدید را نیز در پی آن دو روان می سازد. آن گاه مردم را در نزدیکی صخره بیت المقدس زنده می کند و مردم را در سمت راست صخره گرد هم می آورد و پرهیزگاران را به خود نزدیک می کند. دوزخ در سمت چپ صخره، در میان طبقه هفتم زمین خواهد بود که در آن جا حفره آتش و سجین نیز وجود خواهد داشت. مردم در کنار صخره تقسیم خواهند شد. هر کس سزاوار ورود به بهشت باشد، وارد آن خواهد شد. این مسئله، مصداق آیه «فَرِیقٌ فِی الجَنَّهِ

وفَرِيقٌ فِی السَّعِيرِ» است. زمانی که امام حسن علیه السلام مشخصات تندیسهایی را که به او نشان داده شده بود و پاسخ سئوالات مطرح شده را بیان فرمود، پادشاه رو به یزید بن معاویه کرد و گفت: فکر نمی کنی اینها مسائلی هستند که جز پیامبران خدا یا اوصیای تایید شده شان که خداوند به آنها افتخار پشتیبانی از پیامبرش و عترت فرستاده برگزیده اش را داده باشد، کسی از آن اطلاعی ندارد؟ خداوند بر قلب افراد غیر از آنان مهر زده است و آنها دنیا را بر آخرت و هوی و هوس خویش را بر دینشان ترجیح داده اند و آنها جزو ظالمان و ستمکاران هستند؟ در این هنگام یزید سکوت کرد و هیچ پاسخی نداد. پادشاه به امام حسن علیه السلام جایزه خوبی داد و او را بسیار گرامی داشت و خطاب به او گفت: برایم به درگاه خدایت دعا کن تا افتخار پیروی از دین پیامبرت را به من عطا کند. زیرا لذت حکومت، مانع پیروی من از دین او می شود. گمان می کنم چنین وضعیتی، بدبختی خوار کننده و عذاب دردناکی است. یزید به سوی معاویه بازگشت. پادشاه به معاویه نامه ای نوشت. در آن چنین آمده بود: حق و خلاقت از آن کسی است که پس از پیامبرتان به او علم داده شده است و به احکام تورات، انجیل، زبور و قرآن عمل می کند. همچنین به امام علی علیه السلام نامه نوشت: حق و خلافت از آن توست و تو و فرزندانت خاندان نبوت هستید. پس با کسی که با شما می جنگد بجنگید. هر کس با تو بجنگد خداوند به دست تو، او را عذاب خواهد داد. سپس او را در دوزخ، جاودانه خواهد کرد. در انجیل ما آمده است که هر کس با تو بجنگد، لعنت خداوند، فرشتگان، همه مردم و اهل آسمان ها و زمین بر او باد.(1)

4) علی بن ابراهیم قمی می نویسد: «ولو شَاء اللهُ لجَعَلهُمْ أُمَّةً واحِدَةً» یعنی اگر خداوند اراده می کرد، همه آنها را مانند فرشتگان بدون غرایز بیافریند، می توانست این کار را بکند «ولکِن یدْخِل مَن یشَاءُ فِی رَحْمَتِهِ والظَّالمُونَ مَا لهُم مِّن ولی ولا نَصِیرٍ» یعنی کسانی که در باره حق آل محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، مرتکب ظلم می شوند، سرپرست و پشتیبانی نخواهند داشت.(2)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 241.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 245.

5) محمد بن عباس از علی بن عباس، از حسن بن محمد، از عباد بن یعقوب، از عمرو بن جبیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در باره آیه «ولکِن یدْخِل مَن یشَاءُ فِی رَحْمَتِهِ» فرمود: رحمت، همان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است. «والظَّالمُونَ مَا لهُم مِّن ولی ولا نَصِیرٍ».(1)

«أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَولیاء فَاللهُ هُو الولی...إِنَّ الذِینَ یمَارُونَ فِی السَّاعَهِ لفِی ضَلال بَعِیدٍ (18)»

«أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَولیاء فَاللهُ هُو الولی وهُو یحْیی المَوتَی وهُو عَلی کُل شَیءٍ قَدِیرٌ(9) ومَا اخْتَلفْتُمْ فِیهِ مِن شَیءٍ فَحُکْمُهُ إِلی اللهِ ذَلکُمُ اللهُ رَبِّی عَلیهِ تَوکَّلتُ وإِلیهِ أُنِیبُ(10) فَاطِرُ السَّمَاواتِ والأَرْضِ جَعَل لکُم مِّنْ أَنفُسِکُمْ أَزْواجًا ومِنَ الأَنْعَامِ أَزْواجًا یذْرَؤُکُمْ فِیهِ لیسَ کَمِثْلهِ شَیءٌ وهُو السَّمِیعُ البَصِیرُ (11) لهُ مَقَالِیدُ السَّمَاواتِ والأَرْضِ یبْسُطُ الرِّزْقَ لمَن یشَاءُ ویقْدِرُ إِنَّهُ بِکُل شَیءٍ عَلیمٌ (12) شَرَعَ لکُم مِّنَ الدِّینِ مَا وصَّی بِهِ نُوحًا والذِی أَوحَینَا إِلیکَ ومَا وصَّینَا بِهِ إِبْرَاهِیمَ ومُوسَی وعِیسَی أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ ولا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ کَبُرَ عَلی المُشْرِکِینَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلیهِ اللهُ یجْتَبِی إِلیهِ مَن یشَاءُ ویهْدِی إِلیهِ مَن ینِیبُ (13) ومَا تَفَرَّقُوا إِلا مِن بَعْدِ مَا جَاءهُمُ العِلمُ بَغْیا بَینَهُمْ ولولا کَلمَهٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّکَ إِلی أَجَل مُّسَمًّی لقُضِی بَینَهُمْ وإِنَّ الذِینَ أُورِثُوا الکِتَابَ مِن بَعْدِهِمْ لفِی شَکٍّ مِّنْهُ مُرِیبٍ (14) فَلذَلکَ فَادْعُ واسْتَقِمْ کَمَا أُمِرْتَ ولا تَتَّبِعْ أَهْواءهُمْ وقُل آمَنتُ بِمَا أَنزَل اللهُ مِن کِتَابٍ وأُمِرْتُ لأَعْدِل بَینَکُمُ اللهُ رَبُّنَا ورَبُّکُمْ لنَا أَعْمَالنَا ولکُمْ أَعْمَالکُمْ لا حُجَّهَ بَینَنَا وبَینَکُمُ اللهُ یجْمَعُ بَینَنَا وإِلیهِ المَصِیرُ (15) والذِینَ یحَاجُّونَ فِی اللهِ مِن بَعْدِ مَا اسْتُجِیبَ لهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَهٌ عِندَ رَبِّهِمْ وعَلیهِمْ غَضَبٌ ولهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ (16) اللهُ الذِی أَنزَل الکِتَابَ بِالحَقِّ والمِیزَانَ ومَا یدْرِیکَ لعَل السَّاعَهَ قَرِیبٌ (17)

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 542، ح 4.

يسْتَعْجِل بِهَا الذِينَ لا يؤْمِنُونَ بِهَا والذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا ويعْلمُونَ أَنَّهَا الحَقُّ أَلا إِنَّ الذِينَ يمَارُونَ فِى السَّاعَهِ لفِى ضَلال بَعِيدٍ (18)»

[آیا به جای او دوستانی برای خود گرفته اند؟ خداست که دوست راستین است و اوست که مردگان را زنده می کند و هموست که بر هر چیزی تواناست * و در باره هر چیزی اختلاف پیدا کردید، داوری اش به خدا (ارجاع می گردد). چنین خدایی پروردگار من است. بر او توکل کردم و به سوی او بازمی گردم * پدیدآورنده آسمانها و زمین است. از خودتان برای شما جفتهایی قرار داد و از دامها (نیز) نر و ماده (قرار داد). بدین وسیله شما را بسیار می گرداند. چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بینا * کلیدهای آسمانها و زمین از آن اوست. برای هر کس که بخواهد روزی را گشاده یا تنگ می گرداند. اوست که بر هر چیزی داناست * از (احکام) دین آن چه را که به نوح در باره آن سفارش کرد، برای شما تشریع کرد و آن چه را به تو وحی کردیم و آن چه را که در باره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه اندازی مکنید. بر مشرکان آن چه که ایشان را به سوی آن فرا می خوانی، گران می آید. خدا هر که را بخواهد به سوی خود برمی گزیند و هر که را که از در توبه درآید، به سوی خود راه می نماید * و فقط پس از آن که علم برایشان آمد، راه تفرقه پیمودند (آن هم) به صرف حسد (و برتری جویی) میان همدیگر و اگر سخنی (دایر بر تاخیر عذاب) از جانب پروردگارت تا زمانی معین پیشی نگرفته بود، قطعا میانشان داوری شده بود و کسانی که بعد از آنان کتاب (تورات) را میراث یافتند، واقعا در باره او در تردیدی سخت (دچار)اند * بنابراین به دعوت پرداز و همان گونه که ماموری ایستادگی کن و هوسهای آنان را پیروی مکن و بگو: به هر کتابی که خدا نازل کرده است ایمان آوردم و مامور شدم که میان شما عدالت کنم. خدا، پروردگار ما و پروردگار شماست. اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست. میان ما و شما خصومتی نیست. خدا میان ما را جمع می کند و فرجام به سوی اوست * و کسانی که در باره خدا پس از اجابت (دعوت) او به مجادله می پردازند، حجتشان پیش پروردگارشان باطل است و خشمی (از خدا) برایشان است و برای آنان عذابی سخت خواهد بود * خدا همان کسی است که کتاب و

وسیله سنجش را به حق فرود آورد و تو چه می دانی؟ شاید رستاخیز نزدیک باشد * کسانی که به آن ایمان ندارند، شتابزده آن را می خواهند و کسانی که ایمان آورده اند از آن هراسناکند و می دانند که آن حق است. بدان که آنان که در مورد قیامت تردید می ورزند قطعا در گمراهی دور و درازی اند]

1) ابن شهر آشوب در کتاب علوی بصری می نویسد که: گروهی از یمن خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند و گفتند: ما بقایای نسل پادشاهی از نوادگان حضرت نوح علیه السلام هستیم. پیامبرمان وصی و جانشینی به نام سام داشت. در کتابش آمده بود که هر پیامبری معجزه و جانشینی دارد که جای او را خواهد گرفت. وصی و جانشین تو کیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دستش به سوی امام علی علیه السلام اشاره کرد. آنها گفتند: ای محمد! اگر از او بخواهیم که سام بن نوح را به ما نشان بدهد، آیا می تواند این کار را بکند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ داد: آری، به اذن خدا! و فرمود: ای علی! همراه با آنان به داخل مسجد برو و دو رکعت نماز بخوان و در کنار محراب با پایت به زمین بزن. علی علیه السلام رفت و آنها را در حالی که با خود صحفی در دست داشتند به مسجد برد تا این که به محراب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در داخل مسجد رسید. دو رکعت نماز خواند. سپس برخاست و با پایش به زمین زد. ناگهان زمین شکافته و لحد و تابوتی ظاهر شد و از داخل تابوت پیرمردی که چهره اش مانند ماه شب چهارده می درخشید، خارج شد و گرد و خاک را از سرش می زدود. ریش او تا نافش رسیده بود. او بر علی علیه السلام درود فرستاد وگفت: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله، سید المرسلین و انک علی وصی محمد سید الوصیین. من سام، پسر نوح هستم. آنها آن صحف را گشودند و او را چنان یافتند که در صحف توصیف شده بود. سپس گفتند: می خواهیم که از صحفش سوره ای بخواند. او شروع به خوانده سوره کرد تا این که آن را به پایان برد. سپس بر علی علیه السلام درود فرستاد و مانند گذشته به خواب رفت. آنها همگی گفتند: قطعاً دین (قابل قبول) نزد خداوند فقط اسلام است و همه با هم ایمان آوردند. در نتیجه خداوند این آیه را نازل کرد: «أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَولیاء فَاللهُ هُو الولی وهُو یحْیی

المَوتَی وهُو عَلی کُل شَیءٍ قَدِیرٌ * ومَا اخْتَلفْتُمْ فِیهِ مِن شَیءٍ فَحُکْمُهُ إِلی اللهِ ذَلکُمُ اللهُ رَبِّی عَلیهِ تَوکَّلتُ وإِلیهِ أُنِیبُ».(1)

2) علی بن ابراهیم قمی می گوید: «ومَا اخْتَلفْتُمْ فِیهِ مِن شَیءٍ فَحُکْمُهُ إِلی اللهِ» یعنی هر گاه در باره هر امری پیرامون مذاهب دچار اختلاف شدید و برای خودتان از میان آنها دینی انتخاب کردید، خداوند در روز قیامت در باره همه آن مذاهب حکم خواهد کرد. «جَعَل لکُم مِّنْ أَنفُسِکُمْ أَزْواجًا» یعنی برای شما از نوع خودتان زنانی را آفریده است. «ومِنَ الأَنْعَامِ أَزْواجًا» یعنی در میان چهارپایان، نر و ماده قرار داده است. «یذْرَؤُکُمْ فِیهِ» یعنی بر نسل شما که از نر و ماده تشکیل شده است می افزاید. سپس خداوند به رد سخن کسانی که او را توصیف می کنند پرداخته و می فرماید: «لیسَ کَمِثْلهِ شَیءٌ وهُو السَّمِیعُ البَصِیرُ».(2)

3) محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عبد العزیز بن مهتدی، از عبدالله بن جندب روایت می کند که امام رضا علیه السلام خطاب به او چنین نوشت: اما بعد، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، امین خداوند در میان بندگانش بود. پس از این که او از دنیا رفت، ما اهل بیت، وارثان او و افراد مورد تایید و اعتماد خداوند بر روی زمین بودیم. علم به حوادث روزگار و مرگ و میر انسان ها، انساب عرب و آغاز اسلام نزد ماست. هر گاه فردی را ببینیم، حقیقت ایمان یا نفاق را در وجود او تشخیص می دهیم. نام های شیعیان ما به همراه نام پدرانشان نوشته شده است و خداوند از ما و آنها میثاق گرفته است. از سرچشمه معرفت ما بهره مند می شوند و از راه ما پیروی می کنند. جز ما و آنها کسی داخل در اسلام نیست. ما نجیب، رهایی بخش و بازماندگان پیامبران و اوصیا هستیم. در کتاب خداوند از ما به طور خاص یاد شده است. ما سزاوارترین افراد مردم به کتاب خداوند و جانشینی و اظهار انتساب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستیم و خداوند دینش را برای ما پایه گذاری کرده و در کتاب فرموده است: «شَرَعَ لکُم مِّنَ الدِّینِ مَا وصَّی بِهِ نُوحًا والذِی أَوحَینَا إِلیکَ ومَا وصَّینَا بِهِ إِبْرَاهِیمَ ومُوسَی

1- [1] - مناقب، ج 2، ص 339.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 245.

وعِیسَی» یعنی ای خاندان محمد! خداوند برایتان دینی را پایه گذاری کرد که «تبلیغ» آن را به نوح علیه السلام توصیه کرده بود. همچنین آن چه بر تو ای محمد! نازل شده و آن چه ابلاغش را بر ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام واجب گردانیدیم، برای شما اهل بیت که سلام و درود خدا بر آنان باد، پایه گذاری شده است: ما این علم را فرا گرفتیم و ابلاغ کردیم و علمشان را از خود بر جای گذاشتیم. ما وارثان پیامبران اولو العزم هستیم. «أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ ولا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ» ای خاندان محمد! دین را بر پای دارید و در آن دچار تفرقه نشوید و همواره وحدت داشته باشید. «کَبُرَ عَلی المُشْرِکِینَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلیهِ» برای کسانی که برای امام علی علیه السلام در ولایتش شریک قرار می دهند، دعوت کردنشان به ولایت او دشوار و گران است. «یهْدِی إِلیهِ مَن ینِیبُ» یعنی ای محمد! خداوند کسانی را که در دعوت آنها به سوی ولایت علی علیه السلام به تو پاسخ مثبت می دهند، به سوی خودش هدایت می کند.(1)

4) محمد بن حسن صفار، از عبدالله بن عامر، از عبدالرحمن بن ابو نجران روایت می کند که امام رضا علیه السلام نامه ای نوشت و آن را برای من خواند. در آن چنین نوشته بود: امام زین العابدین علیه السلام فرموده است: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امین خداوند بر روی زمین بود. زمانی که دار فانی را وداع گفت، ما اهل بیت، وارثان او بودیم. ما امینان خداوند بر روی زمین هستیم که علم به بلایا، مرگ، انساب عرب و ظهور اسلام نزد ماست و ما هر گاه فردی را ببینیم، به حقیقت ایمان یا نفاق او پی می بریم. نام های شیعیان ما به همراه نام پدرانشان ثبت گردیده و خداوند از ما و آنها پیمان گرفته است. آنها از سرچشمه معرفت ما بهره مند می شوند و از راه ما پیروی می کنند. ما نجیب هستیم و فرزندان ما نوادگان پیامبران هستند. ما فرزندان اوصیا هستیم که در کتاب خدا از ما به طور خاص یاد شده است. ما نزدیک ترین افراد به خداوند، کتاب آسمانی و دین الهی هستیم.

خداوند دینش را برای ما پایه گذاری کرده و فرموده است: «شَرَعَ لکُم مِّنَ الدِّینِ مَا وصَّی بِهِ نُوحًا والذِی أَوحَینَا إِلیکَ ومَا وصَّینَا بِهِ إِبْرَاهِیمَ ومُوسَی وعِیسَی» یعنی

1- [1] - کافی، ج 1، ص 174، ح 1.

ای خاندان محمد! خداوند، دینی را برایتان پایه گذاری کرد که تبلیغ آن را به نوح علیه السلام توصیه کرده بود. همچنین آن چه بر تو ای محمد! نازل شده و آن چه تبلیغش را بر ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام واجب کرده بودیم، برای شما اهل بیت که سلام و درود خدا بر آنان باد، پایه گذاری شده است. ما این علم را فرا گرفتیم و ابلاغ کردیم و علمشان را از خود بر جای گذاشتیم. ما وارثان پیامبران اولو العزم هستیم «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ ولا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» ای خاندان محمد! دین را بر پای دارید و در آن دچار تفرقه نشوید و همواره وحدت داشته باشید. «كَبُرَ عَلى المُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِليهِ» برای کسانی که در ولایت امام علی علیه السلام شریک قرار می دهند، دعوت شدن به ولایت او دشوار و گران است. «يهْدِی إِليهِ مَن ينِيبُ» یعنی ای محمد! خداوند کسانی را که در دعوتشان به سوی ولایت علی علیه السلام به تو پاسخ مثبت می دهند، به سوی خودش هدایت می کند.(1)

4) محمد بن حسن صفار، از ابراهیم بن هاشم، از عبدالعزیز بن مهتدی، از عبد الله بن جندب، از امام رضا علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: ما نجیب و نوادگان پیامبران و فرزندان اوصیا هستیم. کتاب خدا به ما اختصاص داده شده است. ما سزاوارترین و نزدیک ترین افراد به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستیم. ما همان کسانی هستیم که خداوند دینش را برای ما پایه گذاری کرده است و فرموده است: «شَرَعَ لكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وصَّى بِهِ نُوحًا والذِی أَوحَينَا إِليکَ ومَا وصَّينَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ ومُوسَى وعِيسَى» یعنی ای خاندان محمد! خداوند دینی را برایتان پایه گذاری کرده که ابلاغ آن را به حضرت نوح علیه السلام توصیه کرده بود. همچنین آن چه بر تو ای محمد نازل شده و آن چه ابلاغش را بر ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام واجب گردانیدیم، برای شما اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین پایه گذاری شده است. ما اهل بیت این علم را فرا گرفتیم و ابلاغ کردیم و علمشان را از خود بر جای گذاشتیم. ما وارثان انبیا و پیامبران اولو العزم هستیم «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ ولا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» یعنی دین را آن گونه که به شما گفته ایم بر پای دارید و در آن دچار تفرقه نشوید «كَبُرَ عَلى المُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِليهِ» برای کسانی که در

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 124، ح 1.

ولایت امام علی علیه السلام شریک قرار می دهند، دعوت شدن به ولایت او دشوار و گران است. «اللهُ یجْتَبِی إِلیهِ مَن یشَاءُ یهْدِی إِلیهِ مَن ینِیبُ» یعنی ای محمد! خداوند کسانی را که اراده کند به سوی خود دعوت می کند و برمی گزیند و کسانی را که در پذیرش ولایت علی علیه السلام از تو پیروی میکنند، هدایت می کند.(1)

6) سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از نضر بن شعیب، از عبد الغفار جازی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند _ عز و جل _ خطاب به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: ما تو را مأمور ابلاغ آیینی کرده ایم که آدم، نوح، ابراهیم و پیامبران پیش از تو را به تبلیغ آن دستور داده بودیم: «أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ ولا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ کَبُرَ عَلی المُشْرِکِینَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلیهِ» یعنی برای مشرکان، دعوت به پذیرش ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام دشوار است. امام صادق در ادامه فرمود: خداوند _ عز و جل _ از هر پیامبر و مؤمنی پیمان گرفته تا به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، امام علی علیه السلام، سایر پیامبران الهی و نیز به ولایت آنها ایمان بیاورند. سپس خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده»(2) [اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است؛ پس به هدایت آنان اقتدا کن] یعنی آدم، نوح و سایر پیامبران پس از آنها، کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده است. پس از هدایتشان پیروی کن.(3)

7) محمد بن ابراهیم نعمانی، از احمد بن محمد بن سعید، از قاسم بن محمد بن حسن بن حازم، از عبیس بن هشام ناشری، از عبدالله بن جبله، از عمران بن قَطَن، از زید شحام روایت می کند: از امام صادق علیه السلام سئوال کردم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ائمه علیهم السلام را می شناخت؟ رسول اکرم پاسخ داد: حضرت نوح علیه السلام آنها را می شناخت. شاهد این امر، آیه زیر است که پروردگار فرموده است: «شَرَعَ لکُم مِّنَ الدِّینِ مَا وصَّی بِهِ نُوحًا والذِی أَوحَینَا إِلیکَ

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 125، ح 3.
2- [2] - انعام/ 90.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 63.

ومَا وصَّینَا بِهِ إِبْرَاهِیمَ ومُوسَی وعِیسَی». امام صادق علیه السلام در توضیح این آیه: «شَرَعَ لکُم مِّنَ الدِّینِ _ ای گروه شیعیان _ مَا وصَّی بِهِ نُوحًا» فرمود: یعنی ای شیعیان! خداوند برایتان آیینی را پایه گذاری کرده است که تبلیغ آن را به نوح، موسی و عیسی علیهم السلام دستور داده بود.(1)

8) محمد بن عباس می گوید: جعفر بن محمد حسنی، از ادریس بن زیاد حنّاط، از احمد بن عبدالرحمن خراسانی، از یزید بن ابراهیم، از ابو حبیب نباجی، از امام صادق علیه السلام، از پدرش، از جدش امام زین العابدین علیه السلام روایت می کند که در تفسیر آیه فوق فرمود: ما همان کسانی هستیم که خداوند دینش را برای ما در کتابش پایه گذاری کرده و خطاب به ما فرموده است: «شَرَعَ لکُم مِّنَ الدِّینِ مَا وصَّی بِهِ نُوحًا والذِی أَوحَینَا إِلیکَ ومَا وصَّینَا بِهِ إِبْرَاهِیمَ ومُوسَی وعِیسَی» یعنی ای خاندان محمد! خداوند شریعتی را که تبلیغ آن را به حضرت نوح توصیه کرده بود و همچنین آن چه بر تو ای محمد! نازل شده و آن چه تبلیغش را بر ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام واجب کرده بود، برای شما اهل بیت که سلام و درود خدا بر آنان باد، پایه گذاری کرده است. «أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ ولا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ کَبُرَ عَلی المُشْرِکِینَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلیهِ» یعنی کسانی که افراد دیگری را در ولایت علی علیه السلام شریک قرار می دهند، دعوت کردنشان به ترک ولایت دیگران و پذیرش ولایت علی علیه السلام به تنهایی بر ایشان دشوار و گران خواهد بود. «اللهُ یجْتَبِی إِلیهِ مَن یشَاءُ یهْدِی إِلیهِ مَن ینِیبُ» یعنی خداوند کسانی را که به دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مبنی بر پذیرش ولایت علی علیه السلام به تنهایی پاسخ مثبت می دهند، به سوی خودش هدایت می کند.(2)

9) محمد بن عباس همچنین از محمد بن هشام، از عبدالله بن جعفر، از عبدالله قصبانی، از عبد الرحمن بن ابو نجران روایت می کند که امام رضا علیه السلام خطاب به عبدالله بن جندب نامه ای نوشت و در آن فرمود: جدم امام زین العابدین علیه السلام فرمود: ما سزاوارترین مردم نسبت به خداوند، کتابش و آیین الهی

1- [1] - الغیبه، ص 71.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 543، ح 5.

هستیم. ما همان کسانی هستیم که خداوند دینش را برای ما بنیان گذاری کرده و در کتابش فرموده است: «شَرَعَ لکُم مِّنَ الدِّینِ مَا وصَّی بِهِ نُوحًا والذِی أَوحَینَا إِلیکَ ومَا وصَّینَا بِهِ إِبْرَاهِیمَ ومُوسَی وعِیسَی» یعنی ای خاندان محمد! خداوند برایتان دینی را پایه گذاری کرد که تبلیغ آن را به حضرت نوح، توصیه کرده بود. همچنین آن چه بر تو _ ای محمد _ نازل شده و آن چه ابلاغش را بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، موسی و عیسی علیهم السلام واجب گرداندیم، برای شما اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین پایه گذاری کرده است. ما اهل بیت این علم را فرا گرفتیم و ابلاغ کردیم و علمشان را از خود بر جای گذاشتیم. ما وارثان انبیا و پیامبران اولو العزم هستیم. «أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ ولا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ» یعنی ای خاندان محمد! دین را بر پای دارید و در آن دچار تفرقه نشوید و همواره متحد باشید «کَبُرَ عَلی المُشْرِکِینَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلیهِ» برای مشرکان دشوار و گران است که آنها را به پذیرش ولایت علی علیه السلام دعوت می کنی. «اللهُ یجْتَبِی إِلیهِ مَن یشَاءُ یهْدِی إِلیهِ مَن ینِیبُ» ای محمد! خداوند کسی را که به دعوت تو در پذیرش ولایت علی علیه السلام پاسخ مثبت می دهد به سوی خودش هدایت می کند.

10) علی بن ابراهیم قمی می نویسد: در عبارت «شَرَعَ لکُم مِّنَ الدِّینِ» مخاطب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و ضمیر مخاطب در «أَوحَینَا إِلیکَ» نیز به آن حضرت برمی گردد. «ومَا وصَّینَا بِهِ إِبْرَاهِیمَ ومُوسَی وعِیسَی أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ» اقامه دین به معنای یاد گرفتن آن، یعنی توحید، نماز خواندن، زکات دادن، گرفتن روزه ماه رمضان، حج خانه خدا و سنن و احکامی است که در کتب آمده و همچنین پذیرش ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است. «ولا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ» یعنی در باره دین دچار اختلاف نشوید. «کَبُرَ عَلی المُشْرِکِینَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلیهِ» برای مشرکان، دعوت کردنشان به ذکر این آیین ها دشوار و غیرقابل تحمل است. «اللهُ یجْتَبِی إِلیهِ مَن یشَاءُ» خداوند کسانی را که بخواهد انتخاب می کند و به سوی خودش باز می گرداند «یهْدِی إِلیهِ مَن ینِیبُ» منظور از کسانی که به سوی خداوند باز می گردند، ائمه هستند که خداوند آنها را برگزیده و انتخاب کرده است. «ومَا تَفَرَّقُوا إِلا مِن بَعْدِ مَا جَاءهُمُ العِلمُ بَغْیا بَینَهُمْ» یعنی آنها از روی جهل و نادانی دچار تفرقه نشدند. بلکه زمانی بدان گرفتار شدند که علم بر آنها فرود آمده بود و به حقیقت پی برده بودند. اما برخی از آنها به برخی دیگر حسادت ورزیدند و زمانی

که مشاهده کردند خداوند با فرمان خود امیرالمؤمنین علیه السلام را بر دیگران برتری داده است، گروهی به دیگری ظلم کردند. در نتیجه پیرو مذاهب مختلف شدند و آرا و افکار متفاوتی را در پیش گرفتند. «ولولا کَلمَهٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّکَ إِلی أَجَل مُّسَمًّی لقُضِی بَینَهُمْ» یعنی اگر خداوند در تقدیر اولش (این امر را) مقدر نکرده بود، در صورت دچار شدن آنها به اختلاف، آنها را از صحنه وجود برمی داشت و نابود می کرد و مهلت نمی داد. اما او اجل آنها را تا زمان مشخصی به تأخیر انداخته است. «وإِنَّ الذِینَ أُورِثُوا الکِتَابَ مِن بَعْدِهِمْ لفِی شَکٍّ مِّنْهُ مُرِیبٍ» مصداق این آیه کسانی هستند که عهد و پیمانشان را با رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم شکستند. «فَلذَلکَ فَادْعُ» یعنی به خاطر این امور و آن چه ذکر شد و همچنین به خاطر ولایت حضرت علی علیه السلام، خدایت را بخوان. «واسْتَقِمْ کَمَا أُمِرْتَ».(1)

11) علی بن ابراهیم قمی همچنین می گوید: پدرم از علی بن مهزیار، از یکی از یارانمان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در باره آیه «أنْ أَقِیمُوا الدِّینَ» فرمود: «ولا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ» یعنی در باره امیرالمؤمنین علیه السلام دچار تفرقه نشوید. «کَبُرَ عَلی المُشْرِکِینَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلیهِ» یعنی برای مشرکان، دعوت کردنشان به پذیرش ولایت حضرت علی علیه السلام گران و دشوار خواهد بود. «اللهُ یجْتَبِی إِلیهِ مَن یشَاءُ» منظور آن است که خداوند امیرالمؤمنین علیه السلام را برگزیده است. «فَلذَلکَ فَادْعُ» یعنی مردم را به ولایت حضرت علی علیه السلام فرا بخوان «ولا تَتَّبِعْ أَهْواءهُمْ» و در این باره از رأی و خواسته های آنها پیروی مکن. «وقُل آمَنتُ بِمَا أَنزَل اللهُ مِن کِتَابٍ وأُمِرْتُ لأَعْدِل بَینَکُمُ اللهُ رَبُّنَا ورَبُّکُمْ لنَا أَعْمَالنَا ولَکُمْ أَعْمَالکُمْ لا حُجَّةَ بَینَنَا وبَینَکُمُ اللهُ یجْمَعُ بَینَنَا وإِلیهِ المَصِیرُ».(2)

12) محمد بن یعقوب کلینی، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از عبدالله بن ادریس، از محمد بن سنان روایت می کند که امام رضا علیه السلام در باره آیه فوق فرمود: در کتاب محفوظ چنین آمده است: «کَبُرَ عَلی المُشْرِکِینَ (بولایه علی) مَا تَدْعُوهُمْ إِلیهِ یا محمد من ولایه علی» یعنی ای محمد! برای کسانی که در ولایت

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 245.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 246.

حضرت علی علیه السلام شریک قرار می دهند، دعوت شدن به پذیرش ولایت او [به تنهایی] دشوار و گران می آید.(1)این گونه در کتاب محفوظ است.

13) علی بن ابراهیم در ادامه روایت شماره یازده می نویسد: سپس خداوند می فرماید: «والذِینَ یحَاجُّونَ فِی اللهِ مِن بَعْدِ مَا اسْتُجِیبَ لهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِندَ رَبِّهِمْ» یعنی کسانی که پس از آن که خداوند اراده کرد تا پیامبران و کتاب های آسمانی را به سوی آنها بفرستد و آنها را فرستاد، با او به بحث و مجادله می پردازند و کتاب های آسمانی را تحریف کردند و تغییر دادند، چنین افرادی که در باره قیامت نیز به خداوند اعتراض و با او مجادله می کنند، حجتشان نزد خداوند باطل است. «وعَلیهِمْ غَضَبٌ ولهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ» آن گاه خداوند در ادامه می فرماید: «اللهُ الذِی أَنزَل الکِتَابَ بِالحَقِّ والمِیزَانَ» منظور از میزان، امیرالمؤمنین علیه السلام است. دلیل این امر، آیه زیر از سوره «الرَّحْمَنُ» است که پروردگار می فرماید: «والسَّمَاء رَفَعَهَا ووضَعَ المِیزَانَ»(2) [و آسمان را برافراشت و ترازو را گذاشت] یعنی خداوند آسمان را برافراشت و امام را تعیین کرد. «یسْتَعْجِل بِهَا الذِینَ لا یؤْمِنُونَ بِهَا» کنایه از روز قیامت است که آنها خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند: اگر راست می گویی، قیامت را برای ما برپا کن و عذابی را که به ما وعده فرود آمدن آن را می دهی، بر ما فرود بیاور. «أَلا إِنَّ الذِینَ یمَارُونَ فِی السَّاعَهِ لفِی ضَلال بَعِیدٍ» یعنی آگاه باشید! کسانی که در باره قیامت به بحث و جدال می پردازند، در گمراهی شدیدی به سر می برند.(3)

«اللهُ لطِیفٌ بِعِبَادِهِ یرْزُقُ مَن یشَاءُ وهُو...نُؤتِهِ مِنْهَا ومَا لهُ فِی الآخِرَهِ مِن نَّصِیبٍ(20)»

«اللهُ لطِیفٌ بِعِبَادِهِ یرْزُقُ مَن یشَاءُ وهُو القَوی العَزِیزُ(19) مَن کَانَ یرِیدُ حَرْثَ الآخِرَهِ نَزِدْ لهُ فِی حَرْثِهِ ومَن کَانَ یرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤتِهِ مِنْهَا ومَا لهُ فِی الآخِرَهِ مِن نَّصِیبٍ(20)»

1- [1] - کافی، ج 1، ص 346، ح 32.
2- [2] - رحمن/ 7.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 246.

[خدا نسبت به بندگانش مهربان است، هر که را بخواهد، روزی می دهد و اوست نیرومند غالب * کسی که کشت آخرت بخواهد، برای وی در کشته اش می افزاییم و کسی که کشت این دنیا را بخواهد، به او از آن می دهیم، ولی در آخرت او را نصیبی نیست]

1) ابن بابویه از علی بن محمد با سند خود از امام رضا علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در باره معنی برخی از نام های خداوند فرمود: لطیف به معنای اندک بودن و کاستی و کوچکی نیست. بلکه به معنای رخنه و نفوذ در اشیاء است بدون آن که این امر قابل درک باشد. همچنان که خطاب به فردی بگویی: «لطف عنی هذا الامر» یعنی این امر بر من پوشیده ماند و «لطف فلان فی مذهبه» یعنی مذهب فلانی آرام و متعادل شد. این بدان معناست که او اندکی چشم پوشی کرد و عقلش شکوفا شد و امکان جستجوی آن از بین رفت و ژرف و لطیف گونه شد، به طوری که در گستره خیال نمی گنجد.

خداوند نیز ظریف تر از آن است که به وسیله حدی که قابل توصیف باشد، او را درک کرد. لطافت (در قاموس ما انسان ها) به معنای کوچک و اندک بودن است از این روی، اسم، یکی است، اما معنای آن متفاوت است(1).

2) محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از حسین عبدالرحمن، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر روایت می کند که امام صادق علیه السلام در باره آیه «اللهُ لطِیفٌ بِعِبَادِهِ یرْزُقُ مَن یشَاءُ» فرمود: یعنی خداوند به هر کس که اراده کند ولایت امیرالمؤمنین را عطا می کند. همچنین فرمود: «مَن کَانَ یرِیدُ حَرْثَ الآخِرَهِ نَزِدْ لهُ فِی حَرْثِهِ» یعنی هر کس در طلب شناخت امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام است بر معرفت و شناخت او می افزاییم و سهم خودش را از حکومت آنها به طور کامل دریافت خواهد کرد. «ومَن کَانَ یرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤتِهِ مِنْهَا ومَا لهُ فِی الآخِرَهِ مِن نَّصِیبٍ» یعنی کسی که در طلب امور دنیوی باشد، در حکومت حق حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف بهره ای نخواهد داشت.(2)

1- [1] - توحید، ص 189، ح 2.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 361، ح 92.

3) علی بن ابراهیم قمی، از پدرش، از بکر بن محمد ازدی، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: ثروت و فرزندان کشتزار دنیا هستند و عمل نیک کشتزار آخرت است که گاهی خداوند آن را به طور همزمان به برخی عنایت می کند.(1)

« أَمْ لهُمْ شُرَکَاء شَرَعُوا لهُم مِّنَ الدِّینِ...ویزِیدُهُم مِّن فَضْلهِ والکَافِرُونَ لهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ(26)»

« أَمْ لهُمْ شُرَکَاء شَرَعُوا لهُم مِّنَ الدِّینِ مَا لمْ یأْذَن بِهِ اللهُ ولولا کَلمَةُ الفَصْل لقُضِی بَینَهُمْ وإِنَّ الظَّالمِینَ لهُمْ عَذَابٌ أَلیمٌ (21) تَرَی الظَّالمِینَ مُشْفِقِینَ مِمَّا کَسَبُوا وهُو واقِعٌ بِهِمْ والذِینَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ فِی رَوضَاتِ الجَنَّاتِ لهُم مَّا یشَاؤُونَ عِندَ رَبِّهِمْ ذَلکَ هُو الفَضْل الکَبِیرُ(22) ذَلکَ الذِی یبَشِّرُ اللهُ عِبَادَهُ الذِینَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّةَ فِی القُرْبَی ومَن یقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لهُ فِیهَا حُسْنًا إِنَّ اللهَ غَفُورٌ شَکُورٌ (23) أَمْ یقُولونَ افْتَرَی عَلی اللهِ کَذِبًا فَإِن یشَإِ اللهُ یخْتِمْ عَلی قَلبِکَ ویمْحُ اللهُ البَاطِل ویحِقُّ الحَقَّ بِکَلمَاتِهِ إِنَّهُ عَلیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (24) وهُو الذِی یقْبَل التَّوبَةَ عَنْ عِبَادِهِ ویعْفُو عَنِ السَّیئَاتِ ویعْلمُ مَا تَفْعَلونَ (25) ویسْتَجِیبُ الذِینَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ ویزِیدُهُم مِّن فَضْلهِ والکَافِرُونَ لهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ(26)»

[آیا برای آنان شریکانی است که در آن چه خدا بدان اجازه نداده برایشان بنیاد آیینی نهاده اند و اگر فرمان قاطع (در باره تاخیر عذاب در کار) نبود، مسلما میانشان داوری می شد و برای ستمکاران شکنجه ای پر درد است * (در قیامت) ستمگران را از آن چه انجام داده اند، هراسناک می بینی و (جزای عملشان) به آنان خواهد رسید و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند در باغهای بهشتند؛ آن چه را بخواهند نزد پروردگارشان خواهند داشت. این است همان فضل عظیم * این همان (پاداشی) است که خدا بندگان خود را که ایمان آورده و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 3، ص 247.

کارهای شایسته کرده اند (بدان) مژده داده است. بگو: به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی در باره خویشاوندان و هر کس نیکی به جای آورد (و طاعتی اندوزد)، برای او در ثواب آن خواهیم افزود. قطعا خدا آمرزنده و قدرشناس است* آیا می گویند بر خدا دروغی بسته است؟ پس اگر خدا بخواهد، بر دلت مهر می نهد و خدا باطل را محو و حقیقت را با کلمات خویش پا برجا می کند. اوست که به راز دلها داناست * و اوست کسی که توبه را از بندگان خود می پذیرد و از گناهان درمی گذرد و آن چه می کنید، می داند * و (درخواست) کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند اجابت می کند و از فضل خویش به آنان زیاده می دهد ولی برای کافران عذاب سختی خواهد بود]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن محمد، از علی بن عباس، از حسن بن عبدالرحمن، از عاصم بن حمید، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: آیه «ولولا کَلِمَةُ الفَصْل لقُضِی بَینَهُمْ وإِنَّ الظَّالمِینَ لهُمْ عَذَابٌ أَلیمٌ» یعنی چنان چه قبلاً در باره آنها فرمان و حکم خداوند صادر نشده بود، حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف از میان آنها هیچ احدی را زنده نمی گذاشت.(1)

2) علی بن ابراهیم قمی می نویسد: منظور از (کلمه) امام است. دلیل این امر آن است که در قرآن کریم آمده است: «جَعَلهَا کَلِمَةً بَاقِیةً فِی عَقِبِهِ لعَلهُمْ یرْجِعُونَ»(2) [و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد، باشد که آنان (به توحید) بازگردند] که منظور از کلمه، امامت است. سپس می فرماید: «وإِنَّ الظَّالمِینَ لهُمْ عَذَابٌ أَلیمٌ» یعنی کسانی که به این کلمه یعنی امام ظلم کردند دچار عذاب دردناکی خواهند شد. «تَرَی الظَّالمِینَ مُشْفِقِینَ مِمَّا کَسَبُوا» یعنی کسانی را که در باره حق اهل بیت پیامبر که سلام و درود خدا بر آنان باد، مرتکب ستم شدند، ترسان و نگران نسبت به اعمالشان خواهی یافت. «وهُو واقِعٌ بِهِمْ» یعنی آن چه را از آن بیم دارند بر سرشان خواهد آمد. سپس خداوند کسانی را که به کتاب آسمانی ایمان آورده و از آن

1- [1] - کافی، ج 8، ص 287، ح 432.
2- [2] - زخرف/ 28.

پیروی کرده اند، ذکر نموده و می فرماید: «والذِینَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ فِی رَوضَاتِ الجَنَّاتِ لهُم مَّا یشَاؤُونَ عِندَ رَبِّهِمْ ذَلکَ هُو الفَضْل الکَبِیرُ» آن گاه می فرماید: «ذَلکَ الذِی یبَشِّرُ اللهُ عِبَادَهُ الذِینَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ» یعنی این همان چیزی است که خداوند بندگانش را که به این کلمه ایمان آورده اند و اعمال نیکی را که بدان دستور داده شده اند، انجام می دهند، بدان مژده می دهد.(1)

3) محمد بن کلینی، از حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از وشاء، از مثنی، از زراره، از عبدالله بن عجلان، از امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه «قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّةَ فِی القُرْبَی» فرمود که منظور از «القُرْبَی» ائمه که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستند.(2)

4) محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از اسماعیل بن عبد الخالق روایت می کند: از امام صادق علیه السلام شنیدم که خطاب به ابو جعفر احول می گفت: آیا از بصره آمده ای؟ ابو جعفر پاسخ داد: آری. امام سئوال کرد: پیوستن مردم به ولایت اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین و وارد شدن آنها بدان را چگونه یافتی؟ ابو جعفر پاسخ داد: به خدا قسم! آنها اندک هستند و بدان پیوسته اند. اما تعدادشان اندک است. امام فرمود: تو باید به سراغ جوانان بروی و با آنان هم نشین شوی؛ زیرا آنها زودتر به هر کار نیک اقدام می کنند. امام آن گاه پرسید: اهل بصره در باره آیه «قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّةَ فِی القُرْبَی» چه می گویند؟ ابو جعفر پاسخ داد: فدایت شوم! آنها می گویند: این آیه در باره خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است. امام صادق علیه السلام فرمود: دروغ می گویند. این آیه فقط در باره اهل بیت یعنی اصحاب کساء _ امام علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین که سلام و درود خدا بر آنان باد _ نازل شده است.(3)

عبدالله بن جعفر حمیری در قرب الاسناد از محمد بن خالد طیالسی، از

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 247.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 342، ح 7.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 93، ح 66.

اسماعیل بن عبد الخالق شبیه همین حدیث را روایت می کند با این تفاوت که در آن کلمه «خاصه» (فقط) ذکر نشده است.(1)

5) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن حکیم، از ابو مسروق روایت می کند که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما با مردم صحبت می کنیم و در هنگام بحث و مجادله به آیه «أَطِیعُواْ اللهَ وأَطِیعُواْ الرَّسُول وأُولی الأَمْرِ مِنکُمْ»(2) [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید] استناد می کنیم. آنها می گویند: این آیه در باره فرماندهان سریه ها (جنگ هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آنها حضور نداشت) نازل شده است. ما در مقابل آنها به آیه «إِنَّمَا ولیکُمُ اللهُ ورَسُولهُ»(3) [ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست] استناد می کنیم. اما آنها ادعا می کنند که در باره عموم مؤمنین نازل شده است. ما در مجادله به آیه «قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّةَ فِی القُرْبَی» استناد می کنیم. آنها می گویند: این آیه در باره خویشاوندان مسلمانان نازل شده است. ابو مسروق می گوید: امثال چنین مطالبی را که محل بحث و مجادله بود، به طور کامل برای ایشان ذکر کردم. آن حضرت به من فرمود: حال که چنین است، پس آنها را به مباهله دعوت کن. خدمتشان عرض کردم: چگونه این کار را بکنم؟ امام فرمود: نفست را اصلاح کن _ و سه بار این جمله را تکرار نمود _ و گمان می کنم فرمود: روزه بگیر و غسل کن و با او روبرو شو. انگشتان دست راستت را در انگشتان او قفل کن. سپس انصاف بده و از خودت شروع کن و بگو: پروردگارا! ای خداوند آسمان های هفت گانه و زمین های هفت گانه! ای داننده غیب و شهادت. ای بخشنده مهربان! چنان چه ابو مسروق حق را انکار و ادعای باطلی کرده باشد، عذاب دردناکی را از آسمان بر او فرود بیاور. سپس علیه طرف دیگر دعا کن و بگو: اگر فلان شخص، حقیقت را انکار و ادعای باطلی کرده باشد، عذاب دردناکی را از آسمان بر او فرود بیاور! سپس به من فرمود: تو پس از اندکی این امر را در او

1- [1] - قرب الاسناد، ص 60.
2- [2] - نساء/ 59.
3- [3] - مائده/ 55.

مشاهده خواهی کرد. به خدا قسم! کسی به دعوت من به مباهله پاسخ مثبت نداد.(1)

6) محمد بن یعقوب کلینی همچنین از علی بن محمد، از علی بن عباس، از علی بن حماد، از عمرو بن شمر، از جابر روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه «ومَن یقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لهُ فِیهَا حُسْنًا» فرمود: هر کس ولایت اوصیای، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بپذیرد و از راه و روش و راهنمایی هایشان پیروی کند، این امر بر ولایت پذیری او می افزاید، به گونه ای که گویی ولایت پیامبران پیشین و اولین مؤمنان را از زمان خودش تا حضرت آدم علیه السلام پذیرفته است. این مصداق آیه زیر است که پروردگار می فرماید: «من جاء بالحسنه فله خیر منها»(2) [هر کس نیکی به میان آورد، پاداشی بهتر از آن خواهد داشت] یعنی هر کس کار نیکی انجام دهد، خداوند او را وارد بهشت می نماید. همچنین می فرماید: «مَا سَأَلتُکُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُو لکُمْ»(3) [هر مزدی که از شما خواستم برای شما باشد] یعنی تنها پاداشی نیز که از شما خواسته ام برای خودتان است. شما به وسیله آن هدایت می شوید و در روز قیامت از عذاب رهایی می یابید.

پروردگار همچنین خطاب به دشمنان خداوند، دوستان و یاوران شیطان و اهل تکذیب و انکار می فرماید: «قُل مَا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ مِنْ أَجْرٍ ومَا أَنَا مِنَ المُتَکَلفِینَ»(4) [بگو مزدی بر این (رسالت) از شما طلب نمی کنم و من از کسانی نیستم که چیزی از خود بسازم و به خدا نسبت دهم] این بدان معنی است که اگر از شما چیزی را بخواهم که قادر به انجام آن نباشید، شما دچار تکلف و سختی خواهید شد. در این هنگام منافقان خطاب به یکدیگر می گفتند: آیا برای محمد کافی نیست که مدت بیست سال است به ما زور می گوید، به طوری که حتی می خواهد خانواده اش را بر دوش ما سوار کند؟ آنها گفتند: خداوند این آیه را نازل نکرده است. بلکه این سخنی است که خودش آن را جعل کرده و می خواهد اهل بیتش را بر دوش ما

1- [1] - کافی، ج 2، ص 372، ح 1.
2- [2] - نمل/ 89.
3- [3] - سبا/ 47.

4- [4] - ص/ 86.

سوار کند. اگر محمد بمیرد یا کشته شود، قطعاً حاکمیت را از خانواده اش خواهیم ستاند و هرگز آن را به آنها باز نخواهیم گرداند.

خداوند _ عز و جل _ اراده فرمود تا به پیامبر ش صلی الله علیه و آله و سلم که در دل هایشان امری را از او پنهان می کردند اطلاع دهد؛ به همین دلیل در کتابش می فرماید: «أَمْ یقُولونَ افْتَرَی عَلی اللهِ کَذِبًا فَإِن یشَإِ اللهُ یخْتِمْ عَلی قَلبِکَ» یعنی اگر می خواستم، وحی را قطع می کردم و در باره فضایل و مودت اهل بیتت که سلام و درود خدا بر آنان باد، آیه ای نازل نمی کردم. این در حالی است که خداوند فرموده است: «ویمْحُ اللهُ البَاطِل ویحِقُّ الحَقَّ بِکَلمَاتِهِ» حق اهل بیت تو، داشتن ولایت است. «إِنَّهُ عَلیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» یعنی خداوند از دشمنی نسبت به اهل بیت و ظلم کردن به آنها پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و کینه ای که نسبت به آنها در دل دارند، آگاه است. خداوند در آیه دیگری می فرماید: «وأَسَرُّواْ النَّجْوی الذِینَ ظَلَمُواْ هَل هَذَا إِلا بَشَرٌ مِّثْلکُمْ أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وأَنتُمْ تُبْصِرُونَ»(1) [و آنان که ستم کردند، پنهانی به نجوا برخاستند که آیا این [مرد) جز بشری مانند شماست؟ آیا دیده و دانسته به سوی سحر می روید](2)

این حدیث طولانی است که در هنگام بیان سوره «والنجم اذا هوی» ان شاء الله به طور کامل ذکر خواهد گردید.

7) محمد بن یعقوب کلینی همچنین از حسین بن محمد، از علی بن محمد، از وشاء، از ابان، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در باره آیه «ومَن یقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لهُ فِیهَا حُسْنًا» فرمود: اقتراف به معنای تسلیم شدن برای ما، راستگویی در باره ما و نسبت دروغ ندادن به ماست.(3)

8) سعد بن عبدالله از محمد بن عیسی بن عبید، از فضاله بن ایوب، از ابان بن عثمان و محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در باره آیه «ومَن یقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لهُ فِیهَا حُسْنًا» فرمود: اقتراف حسنه

1- [1] - انبیاء/ 3.

2- [2] - کافی، ج 8، ص 379، ح 574.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 321، ح 4.

یعنی تسلیم شدن در برابر ما، راستگویی در باره ما و نسبت دروغ ندادن به ماست.(1)

سعد بن عبدالله شبیه همین حدیث را از یعقوب بن یزید و محمد بن حسین بن ابو خطاب، از حماد بن عیسی، از حریز بن عبدالله، از فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند.(2)

9) ابن بابویه از علی بن حسین بن شاذویه مؤدب و جعفر بن محمد بن مسرور که خداوند از آن دو خشنود باد، از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری از پدرش، از ریان بن صلت روایت می کند که امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون در مرو حضور یافت که در آن گروهی از مردم عراق گرد هم آمده بودند. آن حضرت در آن مجلس به ذکر حدیث و بیان آیات اصطفا که دوازده آیه هستند، پرداخت و فرمود: ششمین آیه، این فرموده پروردگار است: «قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّهَ فِی القُرْبَی» این امر تا روز قیامت، مختص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت که سلام و درود خدا بر آنان باد، میباشد و جز آنها به هیچ کس دیگری تعلق ندارد. زیرا خداوند _ عز و جل _ از زبان حضرت نوح علیه السلام در کتابش می فرماید: «ویا قَومِ لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ مَالا إِنْ أَجْرِی إِلاَّ عَلی اللهِ ومَآ أَنَاْ بِطَارِدِ الذِینَ آمَنُواْ إِنَّهُم مُّلَاَقُو رَبِّهِمْ ولکِنِّی أَرَاکُمْ قَومًا تَجْهَلونَ»(3) [و ای قوم من! بر این (رسالت) مالی از شما درخواست نمی کنم. مزد من جز بر عهده خدا نیست و کسانی را که ایمان آورده اند، طرد نمی کنم. قطعا آنان پروردگارشان را دیدار خواهند کرد، ولی شما را قومی می بینم که نادانی می کنید] همچنین از زبان حضرت هود فرموده است: «یا قوم لا اسئلکم علیه اجراً ان اجری الا علی الذی فطرنی افلا تعقلون»(4) [ای قوم من! برای این (رسالت) پاداشی از شما درخواست نمی کنم. پاداش من، جز بر عهده کسی که مرا آفریده است، نیست. پس آیا نمی اندیشید؟] خداوند همچنین خطاب به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 72.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 72.
3- [3] - هود/ 29.
4- [4] - هود/ 51

أَجْرًا إِلا المَودَّةَ فِی القُرْبَی ومَن یقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لهُ فِیهَا حُسْنًا».

از آن جا که خداوند به طور قطعی می داند که یقینا آنها هرگز از دین خداوند به سوی گمراهی بر نمی گردند، مودت آنها را واجب گردانده است. دیگر این که ممکن است فردی دوستدار دیگری باشد، ولی برخی از اعضای خانواده این فرد با او دشمن باشند. بنابراین نسبت به آن اعضا اعتماد قلبی نداشته باشد. خداوند اراده فرموده است که در قلب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کدورتی نسبت به مؤمنان نباشد. به همین دلیل مودت نسبت به اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین را بر آنها واجب گردانده است. هر کس این ولایت را در پیش گیرد و پیامبر و اهل بیتش را دوست داشته باشد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نمی تواند نسبت به او کینه و بغضی در دل داشته باشد. اما هر کس مودت نسبت به اهل بیت را ترک کند و مودت آنها را در دل نداشته باشد، باید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از او بیزار باشد. زیرا چنین فردی یکی از فرایض الهی را انکار کرده است. آیا فضیلت و افتخاری بزرگ تر یا شبیه به این یافت می شود؟ خداوند آیه «قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّةَ فِی القُرْبَی» را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان یارانش سخنانی ایراد فرمود. او در ابتدا به حمد و ستایش خداوند پرداخت و فرمود: ای مردم! خداوند بر شما حقی نازل کرده است. آیا بدان عمل می کنید؟ هیچ کس به آن حضرت پاسخ مثبت نداد. آن حضرت فرمود: ای مردم! این حق، به معنای پرداخت طلا، نقره، غذا یا نوشیدنی نیست. آنها گفتند: حال که چنین است بگو. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را بر ایشان خواند. آنها پاسخ دادند: آری! بدان عمل می کنیم! اما در حقیقت، بیشتر آنها بدان عمل نکردند.

خداوند _ عز و جل _ هر گاه بر پیامبری وحی فرستاده است، از او خواسته تا از قومش هیچ اجر و پاداشی نخواهد. زیرا خداوند پاداش پیامبران را به طور کامل به آنها می دهد. خداوند مودت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بر امتش واجب کرده و به آن حضرت دستور داده است تا پاداش خود را در آن قرار دهد تا آنها حق اهل بیتش را ادا کنند و به فضیلت آنها که خداوند آن را واجب

نموده است پی ببرند. مودت نسبت به اهل بیت که سلام و درود خدا بر آنان باد، براساس میزان شناخت فضل و برتری آنهاست. زمانی که خداوند آن را واجب گرداند، عمل بدان به علت دشواری ضرورت اطاعت، مشکل و دشوار گردید. به همین دلیل گروهی که خداوند پیمان وفاداری بدان را از آنها گرفته بود بدان عمل کردند و افراد بدبخت و منافق یا آن مخالفت و دشمنی کردند و از پذیرش آن سرباز زدند و آن را از چهارچوبی که خداوند برای آن تعیین کرده بود تغییر داده و دچار انحراف کردند و گفتند: منظور از قربی همه اعراب یا مسلمانان هستند. بنا به هرکدام از این دو برداشت، درمی یابیم که مودت، مخصوص نزدیکان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. در نتیجه، نزدیک ترین فرد به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سزاوارترین آنها جهت اختصاص مودت است و هر اندازه که قرابت و خویشاوندی فرد به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر باشد، بیشتر سزاوار مودت است و میزان مودت نسبت به افراد باید براساس میزان قرابت و نزدیکی آنها به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد.

آنها در باره مهربان بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و منت گذاشتن خداوند بر امتش به علت فرستادن او که زبان از وصف ستایش بر آن قاصر است، انصاف نورزیدند تا جهت رعایت حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر امتش در باره آنان و داشتن محبت نسبت به آنها، حق آن حضرت در باره خویشاوندان، فرزندان و اهل بیتش، که سلام و درود خدا بر آنان باد، را ادا کنند و آنان را در میان خودشان همچون چشم در سر قرار دهند. چگونه ممکن است آنها چنین برداشتی از آیه بکنند حال آن که قرآن کریم این امر را بیان کرده و مردم را بدان فراخوانده است و در اخبار ثابت و روایات قطعی آمده است که آنها اهل مودت هستند و کسانی اند که خداوند دوستی و مودت آنها را بر بندگانش واجب کرده و دادن پاداش در مقابل آن را به آنها وعده داده است؟! پس هر فرد مؤمن مخلصی که به این مودت وفادار باشد، ورود به بهشت بر او واجب خواهد گردید. زیرا خداوند می فرماید: «والذِینَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ فِی رَوضَاتِ الجَنَّاتِ لهُم مَّا یشَاؤُونَ عِندَ رَبِّهِمْ ذَلکَ هُو الفَضْلِ الکَبِیرُ* ذَلکَ الذِی یبَشِّرُ اللهُ عِبَادَهُ الذِینَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّةَ فِی القُرْبَی» این آیه مسئله مودت را به خوبی تفسیر و بیان نموده است.

امام رضا علیه السلام سپس فرمود: پدرم از جدم، از پدرانش، از امام حسین علیه السلام روایت می کند که: مهاجرین و انصار نزد جدم رسول

خدا صلی الله علیه

ص:136

و آله و سلم جمع شده بودند و خدمت ایشان عرض کردند. ای رسول خدا! شما هزینه ای برای زندگی تان لازم دارید. همچنین هیات هایی به دیدار شما می آیند که هزینه دارند. جان و مال ما در اختیار شماست. هر طور که می خواهید در باره آن حکم کنید. هر مقدار از آن را که خواستید ببخشید و هر اندازه را که اراده فرمودید بدون هیچ مشکلی برای خودتان نگهدارید. خداوند حضرت جبرئیل را فرو فرستاد. ایشان آیه «قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّهَ فِی القُرْبَی» را بر آن حضرت وحی نمود که منظور از آن، این بود که پس از من حق خویشاوندی مرا ادا کنید. آنها از آن جا خارج شدند منافقان گفتند: چه چیز باعث شده تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن چه را به او عرضه کردیم کنار بگذارد و در مقابل، ما را به مودت خویشاوندانش پس از خودش فرابخواند؟ علت این امر فقط آن است که او این امر را در همان مجلس جعل کرده، و به خداوند نسبت داده است. این ادعای آنها بسیار خطرناک بود. به همین دلیل خداوند فرمود: «أَمْ یقُولونَ افْتَرَاهُ قُل إِنِ افْتَرَیتُهُ فَلا تَمْلکُونَ لی مِنَ اللهِ شَیئًا هُو أَعْلَمُ بِمَا تُفِیضُونَ فِیهِ کَفَی بِهِ شَهِیدًا بَینِی وبَینَکُمْ وهُو الغَفُورُ الرَّحِیمُ»(1) [یا می گویند این (کتاب) را بربافته است. بگو: اگر آن را بربافته باشم، در برابر خدا اختیار چیزی برای من ندارید. او آگاه تر است به آن چه (با طعنه) در آن فرو می روید. گواه بودن او میان من و شما بس است و اوست آمرزنده مهربان]

خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به سوی آنان فرستاد. آن حضرت از آنان پرسید: آیا اتفاقی افتاده است؟ آنها پاسخ دادند: آری! گروهی از ما سخن زشتی بر زبان رانده اند که از آن بیزار هستیم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آیه فوق را بر ایشان خواند. آنها شروع به گریه کردند و بسیار گریستند. در نتیجه خداوند آیه زیر را نازل فرمود: «هو الذی یقبل التوبه عن عباده و یعفو عن السیئات و یعلم ما تفعلون».(2)

10) ابن بابویه همچنین از محمد بن ابراهیم بن اسحاق که رحمت خدا بر او

1- [1] - سوره احقاف، آیه 8.
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص211، ح 1.

باد، از عبد العزیز بن یحیی بصری، از محمد بن زکریا، از احمد بن محمد بن یزید، از ابو نعیم، از حاجب عبیدالله بن زیاد که لعنت خدا بر او باد، روایت می کند که امام سجاد علیه السلام خطاب به مردی فرمود: مگر کتاب خدا را نخوانده ای؟ آن شخص پاسخ داد: آری! حضرت فرمود: آیا آیه «قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّةَ فِی القُرْبَی» را خوانده ای؟ آن شخص پاسخ داد: آری! امام فرمود: مصداق این آیه ما هستیم.(1)

11) محمد بن عباس از حسن بن محمد بن یحیی علوی، از ابو محمد اسماعیل بن محمد بن اسحاق بن جعفر بن محمد، از عمویش علی بن جعفر، از حسین بن زید، از پدرش، از جدش امام سجاد علیه السلام روایت می کند که امام حسن علیه السلام پس از شهادت حضرت علی علیه السلام خطبه ای خواند و فرمود: ما از اهل بیتی هستیم که خداوند مودت آنها را بر هر مسلمانی واجب گردانده و فرموده است: «قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّةَ فِی القُرْبَی ومَن یقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لهُ فِیهَا حُسْنًا» بنابراین انجام کار نیک، داشتن مودت نسبت به ما اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین است.(2)

12) محمد بن عباس همچنین از عبد العزیز یحیی، از محمد بن زکریا محمد بن عبدالله خثعمی، از هیثم بن عدی، از سعید بن صفوان، از عبد الملک بن عمیر از امام حسین علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در باره آیه «قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّةَ فِی القُرْبَی» فرمود: آن خویشاوندانی که خداوند دستور داده است تا نسبت به آنها صله رحم شود و حق آنها را بزرگ داشته و خیر و نیکی را در آن قرار داده است، خویشاوندی ما اهل بیت است که خداوند حق ما را بر هر مسلمانی واجب گردانده است.(3)

13) احمد بن محمد بن خالد برقی از حسن بن علی خزار، از مثنی حناط، از عبدالله بن عجلان روایت می کند که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه «قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّةَ فِی القُرْبَی» سئوال کردم. آن حضرت فرمود:

1- [1] - امالی صدوق، ص 141، ح 3.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 545، ح 8.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 545، ح 9.

منظور از خویشاوندان در این آیه، ما ائمه که سلام و درود خدا بر آنان باد، هستیم که صدقه را دریافت نمی کنیم و صدقه بر ما حلال نیست.(1)

14) عبدالله بن جعفر حمیری با سند از هارون بن مسلم روایت می کند که مسعده بن صدقه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت از پدرانش چنین روایت فرمود: زمانی که آیه «قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّهَ فِی القُرْبَی» بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، در میان مردم برخاست و فرمود: ای مردم! خداوند برای من بر شما حقی را واجب گردانده است. آیا بدان عمل می کنید؟ احدی به ایشان پاسخ مثبت نداد. آن حضرت از میان ایشان رفت. فردای همان روز آن حضرت دوباره در میان آنها برخاست و سئوال خویش را تکرار کرد. هیچ کس به ایشان پاسخی نداد. روز سوم نیز درخواست خویش را تکرار نمود. اما احدی سخنی نگفت. آن حضرت فرمود: ای مردم! این امر، پرداخت طلا، نقره، غذا یا نوشیدنی نیست. آنها گفتند: حال که چنین است بگو. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند آیه «قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّهَ فِی القُرْبَی» را بر من نازل کرده است. آنها گفتند: آری! بدان عمل می کنیم. امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا قسم! از میان آنها جز هفت نفر کسی بدان عمل نکرد. آن هفت نفر عبارت بودند از: سلمان فارسی، ابوذر، عمار، مقداد بن اسود کندی، جابر بن عبدالله انصاری، یکی از غلامان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نام ثبیت و زید بن ارقم.(2)

شیخ مفید در «اختصاص» آن را از جعفر بن حسین، از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از هارون بن مسلم، از ابوالحسن لیثی از امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش روایت و سپس حدیث را ذکر می نماید(3).

15) علی بن ابراهیم قمی از پدرش، از ابن ابی نجران، از عاصم بن حمیر، از محمد بن مسلم روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه «قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّهَ فِی القُرْبَی» فرمود: یعنی از شما فقط مودت نسبت به

1- [1] - محاسن، ص 145، ح 48.

2- [2] - قرب الاسناد، ص 38.
3- [3] - اختصاص، ص 63.

اهل بیت که سلام و درود خدا بر آنان باد، را می خواهم. همچنین روایت کرد و فرمود: انصار خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند و عرض کردند: ما به مهاجرین پناه داده و آنها را کمک کردیم. بخشی از اموال ما را بردار و به وسیله آن مشکلات خودت را حل کرده و نیازهایت را برطرف کن. در این هنگام خداوند آیه فوق را نازل کرد و بیان می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مقابل انجام نبوت از مسلمانان هیچ پاداشی را جز داشتن مودت نسبت به اهل بیت نمی خواهد. امام سپس فرمود: مگر ندیده ای که فردی، دوستی داشته باشد و در همان حال آن فرد نسبت به خانواده اش نگران امری باشد. خداوند اراده فرمود تا در قلب رسول خدا هیچ گونه نگرانی نسبت به امتش نباشد به همین دلیل مودت نسبت به اهل بیت را بر آنها واجب کرد که اگر بدان عمل کردند به امر واجبی عمل کرده باشند و اگر از انجام آن سرباز بزنند، امر واجبی را ترک کرده باشند.

امام فرمود: آنها از نزد ایشان رفتند در حالی که برخی به یکدیگر می گفتند: اموالمان را به او عرضه کردیم. اما او گفت: پس از من در دفاع از اهل بیتم که سلام و درود خدا بر آنان باد، بجنگید. اما گروه دیگری می گفتند: رسول خدا چنین نفرموده است و سخن آن حضرت را انکار می کردند. آنها طوری سخن گفتند که گویی مصداق آیه «أَمْ یقُولونَ افْتَرَی عَلی اللهِ کَذِبًا» بود. خداوند در ادامه می فرماید: «فَإِن یشَأِ اللهُ یخْتِمْ عَلی قَلبِکَ ویمْحُ اللهُ البَاطِل ویحِقُّ الحَقَّ بِکَلمَاتِهِ إِنَّهُ عَلیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» یعنی ای محمد! اگر تو به خداوند دروغ و افترا ببندی، چنان چه خداوند اراده کند، بر قلبت مهر سکوت خواهد زد و باطل را نابود کرده و به وسیله ائمه و قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف حق را پیروز خواهد کرد. او از درون قلب ها کاملا آگاه است. «وَهُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَیَعْفُو عَنِ السَّیِّئَاتِ وَیَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ * وَیَسْتَجِیبُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَیَزِیدُهُم مِّن فَضْلِهِ» یعنی کسانی که گفتند: این سخن را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگفته است. سپس فرمود: «وَالْکَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ» و نیز فرمود: «قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّةَ فِی القُرْبَی» یعنی من در مقابل پیامبری ام از شما هیچ پاداشی نمی خواهم جز این که اهل بیتم را اذیت نکنید، صله رحم را نسبت به آنها قطع نکنید، نسبت به آنها بغض و کینه در دل نداشته باشید و صله رحم را در باره شان به جا آورید و نسبت به آنها پیمان شکن نباشید. زیرا خداوند می فرماید:

«والذِینَ یصِلونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَن یوصَل»(1) یعنی مؤمنان کسانی هستند که [و آنان که آن چه را خدا به پیوستنش فرمان داده می پیوندند]

امام فرمود: انصار خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند و عرض کردند: ما به مهاجران کمک و در راه اسلام مجاهدت کرده ایم. بنابراین به هر میزان که می خواهی از اموال ما بردار. خداوند آیه «قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّهَ فِی القُرْبَی» را نازل کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پس از آن فرمود: هر کس پرداخت اجر و دستمزدی را به تاخیر بیندازد یا از دادن آن خودداری کند، نفرین و لعن خداوند، فرشتگان و همه مردم بر او باد. در روز قیامت، در باره او هیچ گونه چشم پوشی و عفو و مغفرتی وجود نخواهد داشت و هیچ شاهدی در باره او پذیرفته نخواهد شد. آن اجر و دستمزد، محبت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. سپس خداوند می فرماید: «قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّهَ فِی القُرْبَی» یعنی هر کس به امامت آنها اقرار و به آنها نیکی کند و صله رحم را در باره ایشان به جا بیاورد، قطعا در مقابل این کار او بر میزان حسنات او می افزاییم و او را از نیکی بی نیاز می کنیم.(2)

16) شیخ مفید در امالی خود با سند از امام حسن علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در خطبه ای فرمود: از جمله آیاتی که بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است آیه زیر است: «قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّهَ فِی القُرْبَی ومَن یقْتَرِفْ حَسَنَهً نَّزِدْ لهُ فِیهَا حُسْنًا» منظور از انجام نیکی در این آیه، داشتن مودت نسبت به ما اهل بیت است.(3)

17) طبرسی گفت: ابو حمزه ثمالی در تفسیرش آورده است: عثمان بن عمیر، از سعید بن جبیر، از عبدالله بن عباس روایت می کند که زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد و اسلام تقویت گردید، انصار با خود گفتند: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می رویم و خدمت آن حضرت عرض می کنیم؛ چنان چه کاری برایتان پیش آمد، این اموال ما کاملاً در اختیار شماست.

1- [1] - رعد/ 2 1.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 247.
3- [3] - امالی، ج 2، ص 276.

هر طور که اراده کردی، بدون هیچ محظوری در باره آن عمل کن. آنها خدمت آن حضرت رسیدند و چنین گفتند. خداوند آیه «قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّهَ فِی القُرْبَی» را نازل کرد.رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آیه را برایشان خواند و فرمود: پس از من نسبت به اهل بیتم که سلام و درود خدا بر آنان باد، مودت داشته باشید. آنها با اطمینان و ایمان کامل به سخنان آن حضرت از محضر ایشان خارج شدند. اما منافقان می گفتند: این سخنی است که خودش در همان جا به دروغ به خداوند نسبت داده و می خواهد پس از خودش ما را به نوکران ذلیل و خواری برای خویشاوندانش تبدیل کند. خداوند آیه «أَمْ یقُولونَ افْتَرَی عَلی اللهِ کَذِبًا» را بر ایشان نازل کرد. آن حضرت این آیه را بر آنها خواند و آنها بسیار گریه کردند و از کارشان به شدت اندوهگین و پشیمان شدند. خداوند پس از آن آیه «وهُو الذِی یقْبَل التَّوبَهَ عَنْ عِبَادِهِ» را نازل کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم افرادی را به دنبال آنها فرستاد و به آنها مژده پذیرش توبه داد: همچنین منظور از «ویسْتَجِیبُ الذِینَ آمَنُوا» کسانی است که از همان ابتدا به نازل شدن آیات از سوی پروردگار بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان داشتند.(1)

18) طبرسی می نویسد: ابوحمزه ثمالی از سدی روایت کرده است که گفت: منظور از انجام دادن نیکی، مودت نسبت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.(2)

19) طبرسی همچنین می گوید: در حدیث صحیحی از امام حسن علیه السلام روایت شده است که آن حضرت در خطبه ای فرمود: ما جزو اهل بیتی هستیم که خداوند مودتشان را بر هر مسلمانی واجب گردانده و فرموده است: «قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّهَ فِی القُرْبَی ومَن یقْتَرِفْ حَسَنَهً نَّزِدْ لهُ فِیهَا حُسْنًا» بنابراین انجام کار نیک، همان داشتن مودت نسبت به ما اهل بیت است.(3)

20) اسماعیل بن عبد الخالق از امام صادق علیه السلام روایت می کند که

1- [1] - مجمع البیان، ج 9، ص 49.
2- [2] - مجمع البیان، ج 9، ص 48.

3- [3] - مجمع البیان، ج 9، ص 50، مستدرک حاکم، ج 3، ص 172، الصواعق المحرقه، ص 170.

فرمود: این آیه در باره ما اهل بیت یعنی اصحاب کساء نازل شده است. (1)

21) امام حسن همچنین در باره معنی این آیه فرموده است: این آیه بدان معنی است که حق خویشاوندی من و خاندان مرا ادا کنید و در باره آنها همواره مرا در نظر داشته باشید. این حدیث از امام سجاد علیه السلام، سعید بن جبیر، عمرو بن شعیب و گروه دیگری روایت شده است. همچنین امام محمد باقر و امام جعفرصادق علیهما السلام این حدیث را روایت کرده اند.(2)

22) طبرسی می نویسد: سید ابوجعفر مهدی بن نزار حسینی از حاکم ابوالقاسم حسکانی، از قاضی ابوبکر حسیری اشقر، از قیس بن اعمش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت می کند: زمانی که آیه «قُل لا أَسْأَلُکُمْ عَلیهِ أَجْرًا» نازل شد اصحاب خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند: یا رسول الله! این افرادی که خداوند دستور داشتن مودت نسبت به آنها را داده است چه کسانی هستند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی، فاطمه و فرزندانشان.(3)

23) طبرسی همچنین می نویسد: سید ابو جعفر از حاکم ابوالقاسم با سند مذکور در کتاب «شواهد التنزیل لقواعد التفضیل» به صورت مرفوع از ابو امام باهلی روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند پیامبران را از درختان مختلفی آفریده است. اما من و علی را از یک درخت خلق کرد. من تنه آن درخت هستم و علی شاخه آن، فاطمه پیوند آن و حسن و حسین که سلام و درود خدا بر آنان باد، میوه های آن هستند و شیعیان ما برگ های آن. هر کس به یکی از شاخه های آن چنگ بزند رهایی می یابد و هر کس از آن منحرف گردد سقوط خواهد کرد. چنان چه بنده ای سه هزار سال را در میان صفا و مروه عبادت کند به طوری که همچون مشک کهنه شود، اما محبت ما را درک نکرده باشد؛ خداوند او را با صورت به آتش خواهد انداخت؛ سپس این آیه را خواند: «قُل لا أَسْأَلُکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّةَ فِی القُرْبَی».(4)

1- [1] - مجمع البیان، ج 9، ص 50.
2- [2] - مجمع البیان، ج 9، ص 48.

3- [3] - مجمع البيان، ج 9، ص 48، الصواعق المحرقه، ص 170.
4- [4] - مجمع البيان، ج 9، ص 48، شواهد التنزيل، ج 2، ص 140، ح 137.

24) راذان از امام علی علیه السلام روایت می کند که فرمود: آیه ای در باره ما نازل شده است که مودت ما بر هر مؤمنی را واجب می گرداند. سپس آیه مودت را خواند.(1)

25) از جمله روایات ذکر شده از طریق مخالفان ما، حدیثی است که عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش احمد بن حنبل در مسند روایت می کند: از جمله مطالبی که محمد بن عبدالله بن سلیمان حضرمی به ما نوشته است این است که حرب بن حسن طحّان برایش از حسین اشقر، از قیس، از اعمش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس روایت می کند که زمانی که آیه «قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّهَ فِی القُرْبَی» نازل شد. اصحاب گفتند: یا رسول الله! این خویشاوندانی که مودتشان بر ما واجب گردیده چه کسانی هستند؟ آن حضرت پاسخ داد: علی، فاطمه و دو پسرشان علیهم السلام.(2)

26) بخاری در جلد ششم صحیح خود در تفسیر آیه«قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّهَ فِی القُرْبَی» می نویسد: محمد بن بشار از محمد بن جعفر، از شعبه، از عبد الملک بن میسره، از طاووس روایت می کند که از ابن عباس در باره آیه «إِلا المَودَّهَ فِی القُرْبَی» سئوال شد. سعید بن جبیر گفت: اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.(3)

27) ثعالبی می گوید: عقیل بن محمد از معافی بن مبتلی، از محمد بن جریر، از محمد بن عماره، از اسماعیل بن ابان، از صباح بن یحیی مزنی، از سدّی، از ابی دیلم روایت می کند: زمانی که امام زین العابدین علیه السلام را به عنوان اسیر به دمشق آوردند مردی از اهالی شام برخاست و گفت: سپاس خدایی را که شما را کشت و ریشه کن کرد و شاخ فتنه را قطع کرد. امام زین العابدین علیه السلام خطاب به آن فرد فرمود: آیا قرآن خوانده ای؟ آن شخص پاسخ داد: آری! امام پرسید: آیا «آل حم» (سوره شوری) را خوانده ای؟ شخص پاسخ داد: قرآن را خوانده ام، اما آل

1- [1] - مجمع البیان، ج 9، ص 49.
2- [2] - فضائل الصحابه ابن حنبل، ج 2، ص 669، ح 1141، العمده، ص 47، ح 34.
3- [3] - صحیح بخاری، ج 6، ص 231، ح 14.

حم را ندیده ام. امام پرسید: آیا آیه«قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّهَ فِی القُرْبَی» را خوانده ای؟ آن شخص گفت: آیا منظور از آن شما هستید؟ امام پاسخ داد: آری !(1)

28) مسلم در جلد پنجم صحیح در تفسیر آیه «قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّهَ فِی القُرْبَی» می نویسد: از ابن عباس در باره این آیه سئوال شد. او پاسخ داد: خویشاوندان نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.(2)

این حدیث به چندین طریق در جلد دوم از مجموعه چهار جلدی (الجمع بین الصاح السته) در تفسیر سوره (حم) روایت شده است.

29) ثعلبی در تفسیر این آیه از چندین طریق _ از جمله از ام سلمه _ روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منظور از «فِی القُرْبَی» را اهل بیت خودش دانسته و خطاب به حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: همسر و پسرانت را برایم بیاور. او هم آنها را آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عبایی را بر آنها را انداخت و دستانش را به دعا برداشت و فرمود: خدایا اینها اهل بیت من هستند. پس درود و برکت خود را بر خاندان محمد فرو بفرست. زیرا تو ستودنی و بزرگ منش هستی. ام سلمه می گوید: سپس عبا را برداشتم تا من هم همراه آنها به زیر عبا بروم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را گرفت و مانع ورود من شد و فرمود: تو زن نیکوکاری هستی.(3)

30) موفق بن احمد از مقاتل و کعبی روایت می کند که زمانی که آیه «قُل لا أَسْأَلکُمْ عَلیهِ أَجْرًا إِلا المَودَّهَ فِی القُرْبَی» نازل شد، کفار گفتند: آیا از این هم عجیب تر دیده اید؟ او آرزوهای ما را احمقانه می پندارد، خدایان ما را دشنام می دهد، می خواهد ما را بکشد و چنین طمع دارد که او و نزدیکانش را دوست داشته باشیم؟ در نتیجه خداوند این آیه را نازل کرد: «قُل مَا سَأَلتُکُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُو لکُمْ»(4) [یعنی هر پاداشی را که از شما خواسته ام برای خودتان باشد] یعنی در این

1- [1] - تفسیر طبری، ج 25، ص 16، العمده، ص 51، ح 46.
2- [2] - العمده، ص 49، ح 40، الطرائف، ص 112، ح 169.
3- [3] - الطرائف، ص 113، ح 170.

4- [4] - سبا/ 47.

کار برای من هیچ پاداشی وجود ندارد. زیرا منفعت و سود مودت که همان ثواب و رضایت خداوند است به خودتان باز می گردد.(1)

31) علی بن حسین محمد اصفهانی در «مقاتل الطالبیین» می نویسد: امام حسن علیه السلام در خطبه ای که پس از وفات پدرش ایراد کرد فرمود: ای مردم! هر کس مرا بشناسد که مرا شناخته است و هر کس مرا نمی شناسد بداند که من حسن، فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و فرزند مژده دهنده، بیم دهنده، دعوتگر به سوی خداوند به اراده اش، چراغ روشن و از اهل بیتی هستم که خداوند پلیدی را از آنها دور و کاملا پاک و مطهر کرده و مودت آنها را در کتابش واجب گردانده و فرموده است: «ومَن یقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لهُ فِیهَا حُسْنًا» حسنه و نیکی داشتن، مودت نسبت به ما اهل بیت است.(2)

32) محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از عمرو بن شمر، از جابر بن عبدالله انصاری، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در باره آیه «ویسْتَجِیبُ الذِینَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ ویزِیدُهُم مِّن فَضْلهِ» فرمود: منظور از آن، فرد مؤمنی است که در غیاب برادر مؤمنش برای او دعا می کند. در این هنگام فرشتگان خطاب به او می گویند: آمین! خداوند عزیز و جبار خطاب به او می فرماید: به تو شبیه آن چه را برای برادرت درخواست کردی می دهم و به علت دوست داشتن او، به تو آن چه را درخواست کردی، اعطا می کنم.(3)

«ولو بَسَطَ اللهُ الرِّزْقَ لعِبَادِهِ لبَغَوا فِی الأَرْضِ ولکِن ینَزِّل بِقَدَرٍ مَّا یشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِیرٌ بَصِیرٌ(27)»

[و اگر خدا روزی را بر بندگانش فراخ گرداند، مسلما در زمین سر به عصیان

1- [1] - مناقب خوارزمی، ص 194.
2- [2] - مقاتل الطالبیین، ص 62؛ مستدرک الحاکم، ج 3، ص 172.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 368، ح 3.

برمی دارند. لیکن آن چه را بخواهد به اندازه ای (که مصلحت است) فرو می فرستد. به راستی که او به (حال) بندگانش آگاه بیناست]

1) علی بن ابراهیم قمی می نویسد: امام صادق علیه السلام در باره آیه فوق فرمود: اگر خداوند چنین کند، بندگان مرتکب سرکشی و طغیان خواهند شد. اما آنها را نیازمند به یکدیگر آفریده و بدین وسیله آنها را به بندگی درآورده است. اگر خداوند همه بندگان را ثروتمند می آفرید، در زمین به طغیان و سرکشی می پرداختند. «ولکِن ینَزِّل بِقَدَرٍ مَّا یشَاءُ» یعنی او به اندازه ای که خودش اراده کند و بداند که آن مقدار برای دین و دنیای آنها مفید است بر آنها نازل می کند. «إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِیرٌ بَصِیرٌ».(1)

2) ابن بابویه از علی بن محمد با سند از امام رضا علیه السلام روایت می کند که فرمود: خبیر کسی است که هیچ چیز از دید او پنهان نمی ماند و هیچ چیزی در نظرش از قلم نمی افتد و ربطی به تجربه یا در نظر گرفتن اشیاء ندارد. به وسیله تجربه و اعتبار، دو علم به دست می آید که در صورت فقدان آنها از علم خبری نخواهد بود. زیرا هر کس فاقد آنها باشد، جاهل خواهد بود و خداوند همواره از آن چه می آفریند آگاه بوده و هست. انسان خبیر به کسی گفته می شود که از خواب غفلت و جهل بیدار شده و اموری را فرا گرفته باشد. خبیر یک واژه است که هم برای خداوند و هم برای انسان صدق می کند، اما به معانی مختلف به کار می رود.(2)

«وهُو الذِی ینَزِّل الغَیثَ مِن بَعْدِ مَا قَنَطُوا وینشُرُ رَحْمَتَهُ وهُو الولی الحَمِیدُ(28)»

[و اوست کسی که باران را پس از آن که (مردم) نومید شدند فرود می آورد و رحمت خویش را می گسترد و هموست سرپرست ستوده]

1) علی بن ابراهیم قمی، از پدرش، از عرزمی، از پدرش، از ابو اسحاق، از حارث اعور روایت می کند که از امیرالمؤمنین علیه السلام سئوال شد: ابرها کجا هستند؟ آن حضرت فرمود: در بالای درخت انبوهی در ساحل دریا که بدان جا پناه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 249.
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 134.

می برند. هر گاه خداوند اراده کند که ابر را به جایی بفرستد، بادی را برمی انگیزد، آن باد، ابر را به حرکت درمی آورد و فرشتگانی را مأمور آنها می نماید که به وسیله شکاف دهنده هایی ابر را می زنند که منظور از آن همان آذرخش است. در نتیجه ابر اوج می گیرد.(1)

«ومَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيدِيكُمْ ويعْفُو عَن كَثِيرٍ(30)»

[و هر (گونه) مصیبتی به شما برسد، به سبب دستاورد خود شماست و (خدا) از بسیاری درمی گذرد]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از گروهی از یاران، از احمد بن محمد بن خالد برقی، از نضر بن سوید، از هاشم بن سالم روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: هر رگی که قطع می شود، هر مصیبتی که به وجود می آید و هر سردرد یا بیماری که فرد بدان دچار می شود به سبب ارتکاب گناهان است. زیرا خداوند در قرآن کریم می فرماید: «ومَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيدِيكُمْ ويعْفُو عَن كَثِيرٍ» و فرمود: تعداد گناهانی که خداوند می آمرزد بیش آن تعدادی است که به خاطر آن بندگانش را دچار مجازات می کند.(2)

2) محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال از ابن بکیر روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «ومَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيدِيكُمْ» سئوال کردم. آن حضرت پاسخ داد: او کسی است که در باره خودش فرموده است: «ويعْفُو عَن كَثِيرٍ» یعنی بسیاری از گناهان را می آمرزد. عرض کردم: این پاسخی نیست که من می خواستم. آیا مصیبت هایی را که حضرت علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام و اهل بیتش که سلام و درود خدا بر آنان باد، بدان دچار شدند، جزو این آیه می دانی؟ امام پاسخ داد: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدون این که گناهی مرتکب شده باشد،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 249.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 207، ح 3.

هر روز هفتاد بار طلب آمرزش می کرد.(1)

3) محمد بن کلینی همچنین از گروهی از یاران، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از علی بن رئاب روایت می کند: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «ومَا أَصَابَکُم مِّن مُّصِیبَهٍ فَبِمَا کَسَبَتْ أَیدِیکُمْ ویعْفُو عَن کَثِیرٍ» سئوال کردم و پرسیدم: آیا فکر می کنید مصیبت هایی را که بر سر امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیتش صلوات الله علیهم اجمعین درآمده است، از این قبیل است؟ آیا این مصیبت ها هم به سبب اعمال خودشان بوده است؛ حال آن که آنها اهل بیت طاهرین و معصوم هستند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدون این که گناهی مرتکب شده باشد، هر شبانه روز یکصد بار به درگاه خداوند توبه می کرد. خداوند مصیبت هایی را بر اولیای خویش فرود می آورد تا در مقابل تحمل آن به آنان پاداش دهد.(2)

ابن بابویه این حدیث را روایت کرده و می گوید: پدرم، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام چنین سئوالی را پرسیدم. آن گاه شبیه همین مطلب را ذکر نموده است.(3)

4) محمد بن یعقوب کلینی همچنین از علی بن ابراهیم به صورت مرفوع روایت می کند: زمانی که امام زین العابدین علیه السلام را پیش یزید بردند. آن حضرت روبروی او ایستاد. یزید _ که لعنت خدا بر او باد _ گفت: «ومَا أَصَابَکُم مِّن مُّصِیبَهٍ فَبِمَا کَسَبَتْ أَیدِیکُمْ» امام زین العابدین علیه السلام فرمود: این آیه در باره ما نازل نشده است. بلکه ما مصداق این آیه از کلام پروردگار هستیم که می فرماید: «مَا أَصَابَ مِن مُّصِیبَهٍ فِی الأَرْض ولا فِی أَنفُسِکُمْ إِلا فِی کِتَابٍ مِّن قَبْل أَن نَّبْرَأَهَا إِنَّ ذَلکَ عَلی اللهِ یسِیرٌ»(4) [هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفسهای شما (= به شما)

1- [1] - کافی، ج 2، ص 325، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 326، ح 1.
3- [3] - معانی الاخبار، ص 383، ح 15.
4- [4] - حدید/ 33.

نرسد، مگر آن که پیش از آن که آن را پدید آوریم، در کتابی است. این (کار) بر خدا آسان است](1)

5) محمد بن یعقوب کلینی همچنین از گروهی از یاران، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن ابن شمون، از عبدالله بن عبد الرحمن، از مسمع بن عبد الملک، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام در باره آیه «ومَا أَصَابَکُم مِّن مُّصِیبَهٍ فَبِمَا کَسَبَتْ أَیدِیکُمْ ویعْفُو عَن کَثِیرٍ» فرمود: هر رگی که پیچ می خورد، هر سنگی که بر فردی فرود می آید، هر پایی که می لغزد و هر زخمی که در اثر ضربه چوبی بر تن انسانی وارد می شود، هر کدام به خاطر ارتکاب گناهی است. تعداد گناهانی که خداوند آنها را می آمرزد بیش از آن تعدادی است که به خاطر آنها بندگان را مجازات می کند و خداوند برخی را به خاطر گناهشان در دنیا مجازات می کند؛ (بسیاری از گناهان به جهان آخرت کشیده نمی شود و در آن جا مؤاخذه قرار نمی گردد) زیرا خداوند، بزرگ تر و با عظمت تر از آن است که در آخرت او را دوباره مورد مجازات قرار دهد.(2)

6) عبدالله بن جعفر حمیری با سند خود از محمد بن ولید، از عبدالله بن بکیر روایت می کند: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «ومَا أَصَابَکُم مِّن مُّصِیبَهٍ فَبِمَا کَسَبَتْ أَیدِیکُمْ» سئوال کردم. آن حضرت پاسخ داد: او کسی است که «ویعْفُو عَن کَثِیرٍ» یعنی بسیاری از گناهان را می آمرزد. خدمت ایشان عرض کردم: آیا مصیبت هایی که امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام بدان دچار می شدند از این قبیل است؟ امام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدون این که مرتکب گناهی شده باشد، هر روز هفتاد بار به درگاه خداوند توبه می کرد.(3)

7) علی بن ابراهیم قمی می گوید: پدرم از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب روایت می کند: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «ومَا أَصَابَکُم مِّن مُّصِیبَهٍ فَبِمَا کَسَبَتْ أَیدِیکُمْ ویعْفُو عَن کَثِیرٍ» سئوال کردم نظر شما در باره مصیبت هایی که بر

1- [1] - کافی، ج 2، ص 326، ح 3.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 323، ح 6.
3- [3] - قرب الاسناد، ص 79.

سر امیرالمؤمنین و اهل بیتش که سلام و درود خدا بر آنان باد، آمده است چیست؟ آیا علت این مصیبت ها هم اعمال آنها بوده است؛ حال آن که آنها معصوم بوده اند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون این که مرتکب گناهی شده باشد، هر شبانه روز یکصد بار به درگاه خداوند توبه و از او طلب آمرزش می کرد. خداوند به طور ویژه اولیای خود را بدون این که مرتکب گناهی شده باشند دچار مصیبت می کند و در مقابل به آنها پاداش دهد.(1)

8) امام صادق علیه السلام می فرماید: زمانی که امام زین العابدین علیه السلام را بر یزید وارد کردند، یزید به او نگاهی انداخت. سپس گفت: «ومَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيدِيكُمْ» امام زین العابدین علیه السلام فرمود: هرگز چنین نیست! این آیه در باره ما نازل نشده است. بلکه ما مصداق این آیه هستیم که خداوند آن را در باره ما نازل کرده و فرموده است: «مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِى الأَرْضِ ولا فِى أَنفُسِكُمْ إِلا فِى كِتَابٍ مِّن قَبْل أَن نَّبْرَأَهَا إِنَّ ذَلكَ عَلى اللهِ يسِيرٌ* لكَيلا تَأْسَوا عَلى مَا فَاتَكُمْ ولا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ واللهُ لا يحِبُّ كُل مُخْتَال فَخُورٍ»(2) [هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفسهای شما (= به شما) نرسد، مگر آن که پیش از آن که آن را پدید آوریم در کتابی است. این (کار) بر خدا آسان است* تا بر آن چه از دست شما رفته اندوهگین نشوید و به (سبب) آن چه به شما داده است، شادمانی نکنید و خدا هیچ خودپسند فخرفروشی را دوست ندارد] بنابراین ما کسانی هستیم که به خاطر امور دنیوی که از دست می دهیم، اندوهگین نمی شویم و به سبب آن چه به ما داده شده است، شادی نمی کنیم.(3)

9) علی بن ابراهیم قمی همچنین از پدرش، از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از ابو حمزه، از اصبغ بن نباته روایت می کند که از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود: من برای شما سخنی می گویم که باید هر فرد مسلمانی آن را بداند. سپس به ما رو کرد و فرمود: خداوند بزرگ تر، بزرگوارتر و بخشنده تر از آن است

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 249.
2- [2] - حدید/ 23-22.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 250.

که بنده مؤمنی را در این دنیا مجازات کند. سپس او را در قیامت هم عذاب دهد. همچنین خداوند بزرگوارتر، بخشنده تر و بزرگ تر از آن است که گناه بنده ای را در این دنیا بپوشاند و او را بیامرزد. سپس در روز قیامت او را مجازات نماید. سپس فرمود: گاهی خداوند، فرد مؤمن را به وسیله فرستادن بلا و مصیبتی برای او در بدن، اموال یا خانواده اش دچار آزمایش می کند. آن گاه این آیه را خواند: «ومَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيدِيكُمْ ويعْفُو عَن كَثِيرٍ» و سه بار با دستش را (به نشانه نشان دادن عفو خداوند) تکان داد.(1)

«فَمَا أُوتِيتُم مِّن شَىءٍ فَمَتَاعُ الحَياةِ الدُّنْيا ومَا عِندَ اللهِ خَيرٌ وأَبْقَى للذِينَ آمَنُوا وعَلى رَبِّهِمْ يتَوكَّلونَ(36)»

[و آن چه به شما داده شده برخورداری (و کالای) زندگی دنیاست و آن چه پیش خداست برای کسانی که گرویده اند و به پروردگارشان اعتماد دارند بهتر و پایدارتر است]

1) احمد بن محمد بن خالد برقی در المحاسن، از حسن بن یزید نوفلی، از اسماعیل بن ابو زیاد سکونی، از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس دوست دارد که بداند جایگاهش نزد خداوند چگونه است، باید به جایگاه خداوند نزد خودش بنگرد.(2)

«والذِينَ يجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الإِثْمِ والفَواحِشَ وإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يغْفِرُونَ(37)»

[و کسانی که از گناهان بزرگ و زشتکاریها خود را به دور می دارند و چون به خشم درمی آیند درمی گذرند]

1) علی بن ابراهیم قمی روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 249.
2- [2] - محاسن، ص 252، ح 273.

هر کس در حالی که می تواند در هنگام خشم و غضب، به خشم خود جامه عمل بپوشاند، اما خشم خود را فرو بخورد، خداوند در روز قیامت قلبش را مملو از امنیت و ایمان خواهد کرد و هر کس در هنگام اشتیاق و ترس و خشم و خویشتندار باشد، خداوند جسم او را بر آتش حرام می گرداند.(1)

2) محمد بن یعقوب کلینی، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از ابن فضّال، از غالب بن عثمان، از عبدالله بن منذر، از وصافی روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هر کس در حالی که می تواند در حالت خشم، تصمیم خود را عملی کند، خشم خود را فرو بخورد، خداوند در روز قیامت، قلبش را سرشار از امنیت و ایمان خواهد کرد.(2)

«والذِینَ اسْتَجَابُوا لرَبِّهِمْ وأَقَامُوا الصَّلاةَ و...وأَصْلحَ فَأَجْرُهُ عَلی اللهِ إِنَّهُ لا یحِبُّ الظَّالمِینَ(40)»

«والذِینَ اسْتَجَابُوا لرَبِّهِمْ وأَقَامُوا الصَّلاةَ وأَمْرُهُمْ شُورَی بَینَهُمْ ومِمَّا رَزَقْنَاهُمْ ینفِقُونَ(38) والذِینَ إِذَا أَصَابَهُمُ البَغْی هُمْ ینتَصِرُونَ(39) وجَزَاء سَیئَةٍ سَیئَةٌ مِّثْلهَا فَمَنْ عَفَا وأَصْلحَ فَأَجْرُهُ عَلی اللهِ إِنَّهُ لا یحِبُّ الظَّالمِینَ(40)»

[و کسانی که (ندای) پروردگارشان را پاسخ (مثبت) داده و نماز برپا کرده اند و کارشان در میانشان مشورت است و از آن چه روزیشان داده ایم انفاق می کنند * و کسانی که چون ستم بر ایشان رسد، یاری می جویند (و به انتقام بر می خیزند) * و جزای بدی مانند آن بدی است. پس هر که درگذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر (عهده) خداست. به راستی او ستمگران را دوست نمی دارد]

1) علی بن ابراهیم قمی می نویسد: «والذِینَ اسْتَجَابُوا لرَبِّهِمْ» یعنی کسانی که در برپایی امامت و اطاعت از امام، فرمان خدای خویش را اجابت می کنند. «وأَقَامُوا الصَّلاةَ وأَمْرُهُمْ شُورَی بَینَهُمْ» یعنی آن چه را که به آنها دستور داده می شود، می پذیرند و با امامشان در باره آن چه در امور دین شان بدان نیاز پیدا می کنند مشورت می کنند. همچنان که خداوند فرموده است: «ولو رَدُّوهُ إِلی الرَّسُول

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 250.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 90، ح 7.

وإِلى أُولى الأَمْرِ مِنْهُمْ»(1) [و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند] «والذِینَ إِذَا أَصَابَهُمُ البَغْی هُمْ ینتَصِرُونَ» یعنی هر گاه به آنها ظلم و تجاوز می شود، به آنها یاری می رسد. این امری است که صاحبش در آن دارای اختیار است که اگر بخواهد، می تواند همان طور که به او ظلم شده، به طرف مقابل ظلم کند و اگر بخواهد می تواند از مقابله به مثل چشم پوشی کند که در این صورت، خداوند به او پاداش می دهد. خداوند فرموده است: «وجَزَاء سَیئَهٍ سَیئَهٌ مِّثْلهَا» یعنی بیش از آن چه به او ظلم شده است، نباید ظلم و تعدی کند. و سپس خداوند می فرماید: «فَمَنْ عَفَا وأَصْلحَ فَأَجْرُهُ عَلی اللهِ».

«ولمَنِ انتَصَرَ بَعْدَ ظُلمِهِ فَأُولئِکَ مَا عَلیهِم...ومَن یضْلل اللهُ فَمَا لهُ مِن سَبِیل(46)»

«ولمَنِ انتَصَرَ بَعْدَ ظُلمِهِ فَأُولئِکَ مَا عَلیهِم مِّن سَبِیل(41) إِنَّمَا السَّبِیل عَلی الذِینَ یظْلمُونَ النَّاسَ ویبْغُونَ فِی الأَرْضِ بِغَیرِ الحَقِّ أُولئِکَ لهُم عَذَابٌ أَلیمٌ (42) ولمَن صَبَرَ وغَفَرَ إِنَّ ذَلکَ لمِنْ عَزْمِ الأُمُورِ (43) ومَن یضْلل اللهُ فَمَا لهُ مِن ولی مِّن بَعْدِهِ وتَرَی الظَّالمِینَ لمَّا رَأَوا العَذَابَ یقُولونَ هَل إِلی مَرَدٍّ مِّن سَبِیل(44) وتَرَاهُمْ یعْرَضُونَ عَلیهَا خَاشِعِینَ مِنَ الذُّلِ ینظُرُونَ مِن طَرْفٍ خَفِی وقَالَ الذِینَ آمَنُوا إِنَّ الخَاسِرِینَ الذِینَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وأَهْلیهِمْ یومَ القِیامَهِ أَلا إِنَّ الظَّالمِینَ فِی عَذَابٍ مُّقِیم(45) ومَا کَانَ لهُم مِّنْ أَولیاء ینصُرُونَهُم مِّن دُونِ اللهِ ومَن یضْلل اللهُ فَمَا لهُ مِن سَبِیل(46)»

[و هر که پس از ستم (دیدن) خود یاری جوید (و انتقام گیرد)، راه (نکوهشی) بر ایشان نیست * راه (نکوهش) تنها بر کسانی است که به مردم ستم می کنند و در (روی) زمین به ناحق سر برمی دارند. آنان عذابی دردناک (در پیش) خواهند داشت* و هر که صبر کند و درگذرد، مسلما این (خویشتن داری حاکی) از اراده قوی (در) کارهاست * و هر که را خدا بی راه گذارد، پس از او یار (و یاور)ی نخواهد داشت و ستمگران را می بینی که چون عذاب را بنگرند می گویند: آیا راهی

1- [1] - نساء/ 83.

برای برگشتن (به دنیا) هست * آنان را می بینی (که چون) بر (آتش) عرضه می شوند از (شدت) زبونی فروتن شده اند. زیر چشمی می نگرند و کسانی که گرویده اند می گویند: در حقیقت، زیانکاران کسانی اند که روز قیامت خودشان و کسانشان را دچار زیان کرده اند. آری، ستمکاران در عذابی پایدارند * و جز خدا برای آنان دوستانی (دیگر) نیست که آنها را یاری کنند و هر که را خدا بی راه گذارد، هیچ راهی برای او نخواهد بود]

1) محمد بن عباس از علی بن عبدالله، از ابراهیم بن محمد، از علی بن هلال احمسی، از حسن بن وهب، از جابر جعفی روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه «ولمَنِ انتَصَرَ بَعْدَ ظُلمِهِ فَأُولئِکَ مَا عَلیهِم مِّن سَبِیل» فرمود: منظور از این آیه، حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است که هر گاه قیام کند، بر بنی امیه، تکذیب کنندگان و دشمنان اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین پیروز خواهند شد.(1)

2) محمد بن عباس از احمد بن قاسم، از احمد بن محمد سیاری، از محمد بن خالد، از محمد بن علی صیرفی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام آیه «وتَرَی الظَّالمِینَ» را چنین تفسیر کرد: «وتَرَی الظَّالمِینَ _ آل محمد حقهم _ لمَّا رَأَوا العَذَابَ و علی علیه السلام عذاب است یقُولونَ هَل إِلی مَرَدٍّ مِّن سَبِیل» یعنی کسانی را که به اهل بیت ظلم کردند و حق آنها را ادا نکردند مشاهده می کنی که هر گاه امام علی علیه السلام را _ که همان عذاب الهی برای آنهاست _ مشاهده می کنند، می گویند: آیا هیچ راه بازگشتی هست؟ علت این که امام علی علیه السلام همان عذاب الهی است این است که آن حضرت، سبب عذاب است. زیرا او تقسیم کننده بهشت و جهنم است.(2)

3) محمد بن عباس همچنین از احمد بن قاسم، از احمد بن محمد سیاری، از برقی، از محمد بن اسلم، از ایوب بزاز، از عمر بن شمر، از جابر بن یزید روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه زیر فرمود: منظور از «طَرْفٍ

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 549، ح 18.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 550، ح 19.

خَفِی» در آیه «خَاشِعِینَ مِنَ الذُّل ینظُرُونَ مِن طَرْفٍ خَفِی» حضرت قائم علیه السلام است.(1)

4) علی بن ابراهیم قمی می نویسد: «وتَرَی الظَّالمِینَ لمَّا رَأَوا العَذَابَ یقُولونَ هَل إِلی مَرَدٍّ مِّن سَبِیل» یعنی کسانی را که به اهل بیت ظلم کرده و حق آنها را غصب کرده اند، مشاهده خواهی کرد که هر گاه عذاب الهی را مشاهده کردند، سئوال می کنند: آیا هیچ راه بازگشتی به دنیا وجود دارد؟(2)

5) علی بن ابراهیم قمی همچنین می نویسد: جعفر بن احمد، از عبد الکریم بن عبد الرحیم، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی روایت می کند: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام می فرمود: «ولِمَنِ انتَصَرَ بَعْدَ ظُلمِهِ» یعنی حضرت قائم علیه السلام و یارانش. «فَأُولئِکَ مَا عَلیهِم مِّن سَبِیل» یعنی هر گاه حضرت قائم علیه السلام قیام کند، به همراه یارانش بر بنی امیه، تکذیب کنندگان و ناصبی ها پیروز خواهد شد و این، مصداق آیه زیر است: «إِنَّمَا السَّبِیلُ عَلی الذِینَ یظْلمُونَ النَّاسَ ویبْغُونَ فِی الأَرْضِ بِغَیرِ الحَقِّ أُولئِکَ لَهُم عَذَابٌ أَلیمٌ» در آیه بعد آمده است: «وتَرَی الظَّالمِینَ _ لآل محمد حقهم _ لمَّا رَأَوا العَذَابَ _ و علی علیه السلام به این اعتبار، عذاب است _ یقُولونَ هَل إِلی مَرَدٍّ مِّن سَبِیل * وتَرَاهُمْ یعْرَضُونَ عَلیهَا خَاشِعِینَ مِنَ الذُّل ینظُرُونَ مِن طَرْفٍ خَفِی وقَالَ الذِینَ آمَنُوا إِنَّ الخَاسِرِینَ الذِینَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وأَهْلیهِمْ یومَ القِیامَهِ أَلا إِنَّ الظَّالمِینَ فِی عَذَابٍ مُّقِیمٍ» یعنی در قیامت کسانی را که به اهل بیت ظلم کردند و حق آنها را غصب کردند مشاهده می کنی که هر گاه حضرت علی علیه السلام را که در آن حال، عذاب الهی است مشاهده می کنند می گویند: آیا هیچ راه بازگشتی به دنیا هست تا ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت که سلام و درود خدا بر آنان باد، را بپذیریم؟ اما آنها را می بینی که به آتش عرضه می شوند و به خاطر خواری در برابر حضرت علی علیه السلام، فروتن و ترسان هستند و به طور مخفیانه به او می نگرند. اما اهل بیت علیهم السلام و یارانشان می گویند: کسانی زیان دیده اند که در روز قیامت، خودشان و

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 550، ح 20.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 250.

خانواده شان را از دست بدهند. قطعا ناصبی ها که با امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندانش دشمنی کردند، همراه با تکذیب کنندگان در آتش خواهند بود. حضرت فرمود: به خدا سوگند که منظور از خاسرین، همان ناصبی ها هستند که کینه و عداوت امیرالمؤمنین علیه السلام و خانواده او را به همراه دروغگویان به دل گرفتند... «ومَا کَانَ لهُم مِّنْ أَولیاء ینصُرُونَهُم مِّن دُونِ اللهِ ومَن یضْلل اللهُ فَمَا لهُ مِن سَبِیل». (1)

«للهِ مُلکُ السَّمَاواتِ والأَرْضِ یخْلقُ مَا یشَاءُ...ویجْعَل مَن یشَاءُ عَقِیمًا إِنَّهُ عَلیمٌ قَدِیرٌ(50)»

«للهِ مُلکُ السَّمَاواتِ والأَرْضِ یخْلقُ مَا یشَاءُ یهَبُ لمَنْ یشَاءُ إِنَاثًا ویهَبُ لمَن یشَاءُ الذُّکُورَ(49) أَو یزَوجُهُمْ ذُکْرَانًا وإِنَاثًا ویجْعَل مَن یشَاءُ عَقِیمًا إِنَّهُ عَلیمٌ قَدِیرٌ(50)»

[فرمانروایی (مطلق) آسمانها و زمین از آن خداست. هر چه بخواهد می آفریند؛ به هر کس بخواهد، فرزند دختر و به هر کس بخواهد، فرزند پسر می دهد * یا آنها را پسر(ان) و دختر(انی) توام با یکدیگر می گرداند و هر که را بخواهد، عقیم می سازد. اوست دانای توانا]

1) علی بن ابراهیم قمی می نویسد: در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام آمده است که آن حضرت در باره آیه «یهَبُ لمَنْ یشَاءُ إِنَاثًا ویهَبُ لمَن یشَاءُ الذُّکُورَ» فرمود: یعنی هر گاه اراده کند، به یک نفر فقط فرزندان دختر و به دیگری فقط فرزندان پسر می دهد. «أَو یزَوجُهُمْ ذُکْرَانًا وإِنَاثًا» یعنی گاهی به فردی که بخواهد، هم پسر می دهد هم دختر و او دارای فرزندان دختر و پسر خواهد بود؛ یعنی گاهی فرزندانی از هر دو جنس را به یک نفر می دهد. (2)

2) علی بن ابراهیم قمی همچنین از پدرش، از محمودی و محمد بن عیسی بن عبید، از محمد بن اسماعیل رازی، از محمد بن سعید روایت می کند که یحیی بن اکثم، از موسی بن محمد در باره مسائلی سئوال کرد: از جمله این که: منظور از آیه «أَو یزَوجُهُمْ ذُکْرَانًا وإِنَاثًا» چیست؟ آیا خداوند مردان را به همسری بندگانش (مردان) درمی آورد. حال آن که قومی (قوم لوط) را به خاطر این کار مجازات کرده

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 250.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 251.

است؟ موسی از برادرش امام هادی علیه السلام سئوال کرد. بخشی از جواب امام هادی علیه السلام این بود که فرمود: آیه «أو یزَوجُهُمْ ذُکْرَانًا وإِنَاثًا» به این معناست، خداوند حوریان بهشتی و زنان مؤمن را به همسری مردان مطیع و فرمانبردار در می آورد. و زنان مطیع و فرمانبردار را به ازدواج مردان مطیع درمی آورد.

معاذ الله که مقصود خداوند آن چیزی باشد که آن را بر خود مشتبه گرداندی تا مجوز ارتکاب گناه را به دست آوری. «ومَن یفْعَل ذَلکَ یلقَ أَثَامًا * یضَاعَفْ لهُ العَذَابُ یومَ القِیامَهِ ویخْلدْ فِیهِ مُهَانًا»(1) [و هر کس اینها را انجام دهد سزایش را دریافت خواهد کرد* برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می شود و پیوسته در آن خوار می ماند] یعنی هر کس مرتکب چنین عملی شود و اگر توبه نکند.(2)

3) مؤلف گوید: شیخ مفید در «اختصاص» این حدیث را ذکر کرده و نوشته است: محمد بن عیسی بن عبید بغدادی، از موسی بن محمد بن علی بن موسی روایت می کند که در دار القطن از او در باره این آیه سئوال کرد. موسی خطاب به برادرش امام هادی علیه السلام گفت: یحیی بن اکثم به من نامه نوشته و در آن در باره نه یا ده مسئله، سئوال پرسیده است تا در باره آنها به او پاسخ دهم. امام خندید و پرسید: آیا به او پاسخ دادی؟ عرض کرد خیر! پرسید: چرا؟ عرض کرد: پاسخ آنها را نمی دانستم. امام پرسید: سئوالاتش چیست؟ عرض کرد: به من نوشته است: در باره آیه «قَال الذِی عِندَهُ عِلمٌ مِّنَ الکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْل أَن یرْتَدَّ إِلیکَ طَرْفُکَ»(3) [کسی که نزد او دانشی از کتاب (الهی) بود، گفت: من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی برایت می آورم] برایم توضیح بده آیا پیامبر خدا _ عز و جل _ به علم آصف نیاز داشت؟ برایم در باره آیه «ورَفَعَ أَبَویهِ عَلی العَرْشِ وخَرُّواْ لهُ سُجَّدًا»(4) [و پدر و مادرش را به تخت برنشانید و (همه آنان) پیش او به سجده

1- [1] - فرقان/ 69-68.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 251.
3- [3] - سوره نمل/ 40.
4- [4] - طلاق/ 2.

درافتادند] سخن بگو. آیا یعقوب علیه السلام و فرزندانش که پیامبر بودند برای یوسف علیه السلام سجده کردند؟ مخاطب آیه «فَإِن کُنتَ فِی شَکٍّ مِّمَّا أَنزَلنَا إِلیکَ فَاسْأَلِ الذِینَ یقْرَؤُونَ الکِتَابَ مِن قَبْلکَ»(1) [و اگر از آن چه به سوی تو نازل کرده ایم در تردیدی، از کسانی که پیش از تو کتاب (آسمانی) می خواندند بپرس] کیست؟ اگر مخاطب آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، مگر آن حضرت در باره آن چه بر او نازل می شد، تردید داشته است؟ اگر مخاطب شخص دیگری است، پس نتیجه می گیریم قرآن بر شخص دیگری نازل شده است. همچنین آیه زیر را توضیح بدهید که خداوند فرموده است: «ولو أَنَّمَا فِی الأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلامٌ والبَحْرُ یمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ کَلمَاتُ اللهِ»(2) [و اگر آن چه درخت در زمین است قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، سخنان خدا پایان نپذیرد] این دریاها چیستند و در کجا قرار دارند؟ خداوند در قرآن کریم فرموده است: «و فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین»(3) [و در آن جا آن چه دل ها آن را بخواهند و دیدگان را خوش آید، (هست)] نفس آدم، هوس خوردن گندم کرد و از آن خورد. چرا آنها به خاطر آن چه نفس انسان هوس انجام آن را می کند، مجازات شدند؟ برایم در باره آیه «أَو یزَوجُهُمْ ذُکْرَانًا وإِنَاثًا» توضیح بده. آیا خداوند مردان را به همسری بندگانش (مردان) در می آورد. حال آن که قومی را به خاطر ارتکاب این عمل مجازات کرده است؟ همچنین در باره شهادت زن توضیح بده که خداوند در باره آن فرموده است: «و اشهدوا ذوی عدل منکم»(4) [و دو تن (مرد) عادل را در میان خود گواه گیرید] چه زمانی شهادت زن به تنهایی قابل قبول است؟ به من در باره فرد خنثی توضیح بده که امام علی علیه السلام در باره آن فرموده است «خنثی از شرمگاه خود ارث می برد» چه کسی به هنگام بول کردن او به وی نگاه می کند؟ از سویی، شهادت او به نفع خودش نیز پذیرفته نمی شود. وانگهی، ممکن است این

1- [1] - یونس/ 94.
2- [2] - لقمان/ 27.
3- [3] - زخرف/ 71.
4- [4] - سوره نمل/ 40.

خنثی، مرد باشد و زنان به هنگام بول کردن او، وی را ببینند و این امر، جایز نیست. پس این حکم چگونه اجرا می شود؟ برای من در باره مردی سخن بگو که به سوی گله ای گوسفند می رود و مشاهده می کند که چوپان با یکی از گوسفندان جفت گیری می کند و زمانی که صاحب گله را می بیند، آن گوسفند را رها می کند و گوسفند در میان گله گم می شود و چوپان نمی داند که با کدام گوسفند این کار را کرده است و صاحبش نیز نمی داند آن گوسفند کدام یک از گوسفندانش بوده است تا آن را بکشد. همچنین به من بگو چرا امام علی علیه السلام در باره ابن جرموز فرمود: بشِّر قاتل ابن صفیه بالنار. (قاتل ابن صفیه را به آتش، بشارت بده) و با وجود این که خلیفه مسلمانان بود او را نکشت؟ حال آن که هر کس بدون دلیل یکی از حدود الهی را ترک کند، کافر شده است؟ به من بگو: چرا با وجود این که جهر، مخصوص نمازهایی است که در شب خوانده می شود، نماز صبح را با صدای بلند می خوانند؟ در حالی که نماز صبح جزو نمازهای روز است؟ به من بگو: چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین، سپاهیان معاویه را کشت و دستور داد همه کسانی را که در میدان جنگ می جنگند و کسانی را که از جنگ فرار می کنند و زخمی هایشان را بکشند، اما در جنگ جمل، حکمش متفاوت بود، نه مجروحی را کشت و نه کسانی را که وارد خانه ها شده بودند و نه به این کار دستور داد و هر کس شمشیر را انداخت، او را امان داد؟ چرا چنین کرد؟ اگر کار اولش درست بود، پس دومی اشتباه بوده است.

امام هادی علیه السلام فرمود: بنویس. موسی از او پرسید: چه چیزی بنویسم؟ امام فرمود: بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم، خداوند تو را هدایت کند. نامه ات را که در آن خواسته ای به وسیله سرسختی و لجاجت خویش، ما را بیازمایی تا بدین وسیله اگر قادر به پاسخ دادن به سئوالات آن نباشیم، راهی به طعن و بدگویی نسبت به ما داشته باشی، به دستم رسید. خداوند با تو براساس نیتت عمل کند. ما به سئوالاتت به صورت مبسوط پاسخ داده ایم. پس بدان گوش فرا ده و فهم خویش را در راه آن به کارگیر و قلبت را به آن مشغول دار. زیرا خداوند حجت را بر تو کامل کرده است. والسلام.

در باره آیه «قال الذی عنده علم من الکتاب» سئوال کرده بودی که منظور از آن آصف بن برخیاست. حضرت سلیمان علیه السلام از آن چه او می دانست،

ص:160

بی اطلاع نبود. اما خواست به امتش اعم از انسان ها و جنیان بفهماند که او، حجت پس از آن حضرت است. این جزو علم حضرت سلیمان علیه السلام بود که به اراده خداوند آن را نزد آصف به ودیعت نهاد. خداوند متعال این مسئله را به اطلاع آصف رساند (و او را از این علم، آگاه کرد) تا در باره جانشینی اش و مصداق آن اختلاف به وجود نیاید. همچنان که در زمان حیات حضرت داود، امامت و نبوت حضرت سلیمان به او اطلاع داده شد تا حجت بر خلق، بیشتر تمام شود. اما سجده کردن حضرت یعقوب علیه السلام و فرزندانش برای حضرت یوسف علیه السلام نبود، همچنان که سجده فرشتگان نیز برای آدم علیه السلام نبود. بلکه اطاعت امر پروردگار و احترام گذاشتن به آدم علیه السلام بود. یعقوب علیه السلام و فرزندانش به شکرانه وصال فرزندش و دیدار همگی آنها با یکدیگر برای خداوند سجده کردند. مگر ندیده ای که یوسف علیه السلام به شکرانه این وضعیت به درگاه خداوند دعا کرده و می فرماید: «رَبِّ قَدْ آتَیتَنِی مِنَ المُلکِ وعَلمْتَنِی مِن تَأویل الأَحَادِیثِ»(1)

[پروردگارا تو به من دولت دادی و از تعبیر خوابها به من آموختی] اما مخاطب آیه «فان کنت فی شک مما أنزلنا الیک فسئل الذین یقرون الکتاب من قبلک» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. آن حضرت در باره آن چه بر او فرود آمده بود، تردیدی نداشت. اما جاهلان به ایشان می گفتند: چرا خداوند، پیامبری را از میان فرشتگان نفرستاده است؟ چرا پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را برخلاف مردم، بی نیاز از خوردن، آشامیدن و راه رفتن در بازارها نیافریده است؟ خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم وحی فرمود: «فسئل الذین یقرؤون الکتاب من قبلک» یعنی در حضور این نادانان از اهل کتاب بپرس: آیا خداوند هیچ پیامبری را فرستاده است که از خوردن و آشامیدن امتناع کرده باشد یا در بازارها راه نرفته باشد و آنها در این امر الگوی تو بوده باشند؟ خداوند فرموده است: «ان کنت فی شک» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دچار تردید نبوده است. اما جهت رعایت انصاف لفظ به این صورت نازل شده است. همچنان که خداوند می فرماید: «فَقُل تَعَالواْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وأَبْنَاءکُمْ ونِسَاءنَا ونِسَاءکُمْ وأَنفُسَنَا وأَنفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِل فَنَجْعَل لعْنَةَ

1- [1] - یوسف/ 101.

اللهِ عَلی الکَاذِبِینَ»(1) [بگو بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم] اگر خداوند می فرمود: سپس لعنت و نفرین خداوند را بر شما قرار دهیم، آنها حاضر به انجام مباهله نمی شدند. خداوند می دانست که پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم رسالت او را به انجام می رساند، و دروغگو نیست همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان راستگو در گفتار، معرفی کرده است. اما خداوند دوست داشت در باره خودش با آنها جانب انصاف را رعایت کند. در باره آیه «ولو انما فی الارض من شجره اقلام و البحر یمده من بعده سبعه ابحر ما نفدت کلمات الله» نیز باید گفت: این آیه نیز چنین است. اگر همه درختان دنیا به قلم و دریاها به دوات تبدیل شوند و در ادامه آن دریا، هفت دریای دیگر وجود داشته باشند و از زمین چشمه ها بجوشند، باز هم کلمات خداوند به پایان نمی رسند و آن دریاها و درختان پیش از پایان یافتن کلمات خداوند به اتمام خواهند رسید. یعنی حتی اگر چشمه گوگرد، چشمه یمن، برهوت، دریاچه طبریه، چشمه آب گرم ماسبذان که به آن منیات نیز می گویند، چشمه آب گرم افریقیه که سبلان نیز خوانده می شود، چشمه باحروان، همگی دوات باشند، باز هم پیش از پایان یافتن کلمات خداوند به اتمام می رسند. ما کلمات خداوند هستیم که فضایل ما قابل درک و شمارش نیست. اما در بهشت، خوردنی، نوشیدنی، سرگرمی و لباس هایی است که چشم از دیدن آن شاد می شود و نفس انسان بدان تمایل دارد. خداوند همه اینها را برای آدم، مباح اعلام کرده بود. درختی که خداوند آدم و همسرش را از خوردن میوه آن نهی کرده بود، درخت حسد بود. او از آنها عهد و پیمان گرفته بود که به کسی که خداوند به آنها فضیلت و برتری داده و به سایر مخلوقات دیگر، به دیده حسادت ننگرند. اما آدم علیه السلام این امر را فراموش کرد و دچار حسادت شد و بر عهد و پیمان خود استوار نماند. آیه «أَو یزَوجُهُمْ ذُکْرَانًا وإِنَاثًا» به این معناست که خداوند، حوریان بهشتی را به همسری مردان مطیع و فرمانبردار درمی آورد.

1- [1] - آل عمران/ 61.

محال است که مقصود خداوند از آیه مذکور آن چیزی باشد که تو در باره آن به اشتباه افتاده ای و در پی دستیابی به رخصتی جهت ارتکاب گناهان هستی. زیرا خودش فرموده است: «ومَن یفْعَل ذَلکَ یلقَ أَثَامًا * یضَاعَفْ لهُ العَذَابُ یومَ القِیامَهِ ویخْلدْ فِیهِ مُهَانًا»(1) [و هر کس اینها را انجام دهد، سزایش را دریافت خواهد کرد * برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می شود و پیوسته در آن خوار می ماند] یعنی چنان چه آن فرد مرتکب چنین گناهی شود و توبه نکند...

اما در باره این که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: قاتل فرزند صفیه را به آتش مژده بده باید گفت: به این علت بوده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به او فرمود: به او مژده ورود به آتش را بده. وی از کسانی بود که در جنگ نهروان علیه امام جنگید و امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل در بصره به این علت او را نکشت که می دانست که در جنگ و فتنه نهروان به قتل می رسد. از من در باره این مسئله سئوال کردی که چرا امیرالمؤمنین علیه السلام سپاهیان معاویه را در میدان جنگ و حتی پس از فرار از آن به قتل می رساند و اجازه کشتن زخمی هایشان را داد. اما در جنگ جمل، افرادی را که از میدان جنگ فرار می کردند، دنبال نمی کردند، زخمی هایشان را نکشتند و هر کس شمشیرش را زمین می گذاشت یا وارد خانه اش می شد او را امان می داد. این در حالی بود که فرمانده سپاهیان جمل کشته شده بود و هیچ گروه و جماعتی نداشتند تا به سوی آنها مجدداً باز گردند. بلکه این افراد کاملاً مسالمت جویانه، بدون نیرنگ، تجسس و اعلام جنگ به خانه هایشان بازگشتند. آنان به این راضی شده بودند که کسی متعرض آنها نشود. پس حکم آن حضرت این بود که اگر به دنبال یارانی نگشتند تا دوباره خود را تجهیز کنند و به جنگ باز گردند، شمشیر از آنان برداشته شود و آنان را به حال خود گذاشته شوند. اما اهل صفین به سوی یک گروه آماده باز می گشتند و فرمانده ای داشتند که برای آنان زره و نیزه و شمشیر جمع آوری می کرد و به آنها هدیه می داد و برای ایشان آذوقه تهیه می کرد و زخمی ها را سرکشی

1- [1] - فرقان/ 69-68.

می کرد و بر اعضای شکسته سربازان، مرهم می نهاد و زخم آنان را درمان می کرد و پیادگان آنان را سوار می فرستاد و سر برهنگان ایشان را می پوشاند (کلاه خود بر سرشان می نهاد) و آنان را به میدان جنگ، بازمی گرداند. آنان نیز به جنگ با سپاه آن حضرت باز می گشتند و مبارزه می کردند. حضرت علی علیه السلام حکم این دو گروه را یکسان نمی دانست. اگر علی علیه السلام و حکم و قضاوت او نبود تا در باره اهل صفین و اهل جمل حکم کند، کسی نمی دانست چگونه باید در باره نافرمانان اهل توحید و عصیانگران امت اسلام حکم نماید. اما آن حضرت، حکم را برای مردمان شرح داد. پس هر کس از ایشان روی برمی گرداند، باید میان جنگ و توبه، یکی را انتخاب می کرد. اما شهادت آن زن که شهادت او به تنهایی مورد قبول است، شهادت زن قابله است. شهادت او با رضایت، جایز است. اما اگر رضایت نباشد، حداقل باید دو زن باشند تا به همراه آن زن، جای یک مرد را بگیرند، زیرا مرد نمی تواند جای آن دو قرار گیرد. پس اگر زن قابله، تنها بود، در صورت سوگند خوردن، شهادتش پذیرفته می شود.

اما این فرموده حضرت علی علیه السلام که در باره خنثی فرموده است: خنثی از شرمگاه خود ارث می برد، کاملا درست است. زیرا باید چند فرد عادل به خنثی نگاه کنند (و تشخیص دهند مرد است یا زن). پس هر یک از آنان، آینه ای در دست می گیرد و فرد خنثی، لخت و عریان در پشت سر آنها می ایستد. آنان در آینه نگاه می کنند و شبح منعکس شده در آینه را می بینند و در باره او حکم می کنند. اما مردی که شاهد نزدیکی چوپان با یکی از گوسفندان بوده است، چنان چه آن گوسفند را شناسایی کرد باید آن را سر ببرد و لاشه آن را بسوزاند. ولی اگر قادر به شناسایی آن نشد باید گله را به دو قسمت تقسیم کند و میان آن دو قسمت، قرعه بیندازد. گروهی را که قرعه به نام آنها درآمده نگه دارد و نصف دیگر را رها کند. حال، گوسفندانی را که قرعه به نام آنها درآمده به دو گروه کوچکتر تقسیم کند و دوباره قرعه بیندازد. این کار را تا زمانی که دو رأس گوسفند باقی بمانند ادامه دهد. آن گاه گوسفندی را که قرعه به نام او درآمده است سربریده و لاشه اش را آتش بزند. در نتیجه سایر گوسفندان از کشته شدن رهایی یافته اند. علت جهریه بودن نماز صبح آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آغاز صبح و بلافاصله پس از دمیدن سپیده (که هوا هنوز تاریک بود) آن را می خواند. بنابراین قرائت آن

جزو نمازهای شب به شمار می آید. بدین ترتیب به همه سئوالاتت پاسخ دادیم. پس این مطالب را به خوبی درک کن. خداوند، تو را حفظ کند و الحمدلله رب العالمین.(1)

«ومَا کَانَ لبَشَرٍ أَن یکَلمَهُ اللهُ إِلا وحْیا...فَیوحِی بِإِذْنِهِ مَا یشَاءُ إِنَّهُ عَلی حَکِیمٌ(51)»

«ومَا کَانَ لبَشَرٍ أَن یکَلمَهُ اللهُ إِلا وحْیا أَو مِن ورَاء حِجَابٍ أَو یرْسِل رَسُولا فَیوحِی بِإِذْنِهِ مَا یشَاءُ إِنَّهُ عَلی حَکِیمٌ(51)»

[و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید، جز (از راه) وحی یا از فراسوی حجابی یا فرستاده ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید. آری اوست بلند مرتبه سنجیده کار]

1) ابن بابویه گفت: احمد بن حسن قطّان، از احمد بن یحیی، از بکر بن عبدالله بن حبیب، از احمد بن یعقوب بن مطر، از محمد بن حسن بن عبد العزیز احدب جندی شاپوری روایت می کند که گفت: در کتاب پدرم به خط خودش یافتم که نوشته بود: طلحه بن زید از عبیدالله بن عبید، از ابو معمر سعدانی روایت می کند که مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد _ و حدیث فرد شک کننده (شاک) را ذکر کرد تا این که گفت: _ امام علی علیه السلام به او فرمود: «ومَا کَانَ لبَشَرٍ أَن یکَلمَهُ اللهُ إِلا وحْیا أَو مِن ورَاء حِجَابٍ» یعنی برای هیچ انسانی ممکن نیست که خداوند با او جز از طریق وحی و یا از پشت حجاب و پرده سخن بگوید یا این که فرستاده ای را بفرستد و به اجازه خداوند آن چه را که اراده فرموده است به او وحی نماید. آری! خداوند بلند مرتبه و بزرگ چنین فرموده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وحی را از فرستادگان آسمانی دریافت می کرد. بنابراین فرستادگان آسمانی به فرستاده های زمین وحی می کردند. او با فرستادگان زمین سخن می گفت نه با فرستادگان آسمانی.

یک بار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل پرسید: ای جبرئیل! آیا تو خدایت را دیده ای؟ جبرئیل علیه السلام گفت: خدایم دیده نمی شود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سئوال کرد: تو وحی را از کجا دریافت می کنی؟ او پاسخ داد:

1- [1] - اختصاص، ص 91.

از اسرافیل! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: اسرافیل آن را از کجا دریافت می کند؟ جبرئیل گفت: از فرشته ای در میان عالم ملکوت اعلی که جایگاهش از او برتر است. رسول خدا مجدداً پرسید: آن فرشته وحی را از چه کسی دریافت می کند؟ جبرئیل علیه السلام فرمود: وحی به قلب او فرود می آید گویی چیزی به درون آن پرتاب شده است. این وحی است که همان کلام پروردگار است. کلام خداوند به یک شکل نیست. یک نوع از وحی، آن است که خداوند با آن با پیامبران سخن گفته و گاهی مستقیما آن را به قلبشان القا کرده است. نوعی از آن به صورت رؤیایی است که پیامبران آن را می بینند. از جمله انواع دیگر آن، وحی و تنزیل است که خوانده و تلاوت می شود که همان کلام خداوند است. به آن چه از کلام خدا که برایت توصیف کردم اکتفا کن. زیرا کلام خدا فقط یک نوع نیست. بلکه یکی از انواع آن، همان چیزی است که فرستادگان آسمان به فرستادگان زمین منتقل می کنند. آن شخص گفت: مشکل مرا برطرف کردی! خداوند مشکلت را برطرف کند! (1)

2) سعد بن عبدالله گفت: ابراهیم بن هاشم، از محمد بن خالد برقی، از محمد بن سنان و دیگران از عبدالله بن سنان روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی فرمود: خداوند مرا به معراج برد و از پشت حجاب به من وحی کرد و با من سخن گفت و فرمود: ای محمد! من الله هستم که جز من خدایی نیست. من آگاه مطلق به عالم غیب و عالم شهادت و مهربان و بخشنده هستم. من الله هستم که جز من هیچ خدایی وجود ندارد. من پادشاهی قدّوس، سلام، مؤمن، مهیمن، عزیز، جبار و متکبر هستم. خداوند از آن چه آنان شرک می ورزند، پاک و منزه است. ای محمد! همانا من الله هستم که هیچ خدایی جز من نیست. من خالق، آفریننده و مصوّر هستم. اسماء حسنی از آن من است. هر چه در آسمان و زمین است، تسبیح گوی من است و من، عزیز حکیم هستم.

ای محمد! من الله هستم که جز من خدایی نیست. من اول هستم و قبل از من

1- [1] - توحید، ص 264، ح 5.

هیچ چیز وجود نداشته است. من آخر هستم و پس از من هیچ چیز وجود نخواهد داشت. من ظاهر هستم. یعنی هیچ چیز برتر از من وجود ندارد. من باطن هستم و جز من چیزی وجود نخواهد داشت. من الله هستم و جز من هیچ خدایی نیست. من از همه چیز کاملا آگاه هستم. ای محمد! علی علیه السلام اولین کسی است که از میان ائمه از او عهد و پیمان می گیرم. ای محمد! از میان ائمه، علی علیه السلام آخرین کسی است که روح او را می گیرم. او همان جنبنده ای است که با مردم سخن می گوید. ای محمد! علی علیه السلام را بر همه آن چه به تو وحی گردیده است غلبه می دهم. تو نباید هیچ چیزی را از او پنهان کنی. ای محمد! آن رازهایی را که به تو گفتم، مخفیانه به او بگو. من و تو رازی نداریم که آن را از او پنهان کنیم. ای محمد! علی علیه السلام به همه حلال و حرام هایی که آفریده ام آگاه است.(1)

3) شیخ مفید در خلال ذکر حدیثی که عبدالله بن سلام مسائلی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید می نویسد: ابن سلام خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای محمد! به من بگو! آیا خداوند با تو به طور مستقیم سخن گفته است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برای هیچ بنده ای ممکن نیست که خداوند با او جز از طریق وحی، از پشت پرده سخن بگوید. ابن سلام پاسخ داد: ای محمد! راست گفتی!(2)

4) علی بن ابراهیم قمی در باره معنی این آیه گفت: منظور از وحی، گفت وگوی شفاهی و الهام است که در قلب یا از پشت پرده انجام می گیرد؛ همچنان که خداوند با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن گفت و همچنین با حضرت موسی علیه السلام از داخل آتش گفتگو کرد. یا این که فرستاده ای را می فرستد و به اراده خودش، آن چه را که اراده فرماید به او القا می کند. وحی مشافهه به معنای وحی (یا گفتگو با) مردم است.(3)

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 36.
2- [2] - اختصاص، ص 43.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 252.

«وکَذَلکَ أَوحَینَا إِلیکَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا کُنتَ تَدْرِی مَا الکِتَابُ ولا الإِیمَانُ ولکِن جَعَلنَاهُ نُورًا نَّهْدِی بِهِ مَنْ نَّشَاء مِنْ عِبَادِنَا وإِنَّکَ لتَهْدِی إِلی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیم(52) صِرَاطِ اللهِ الذِی لهُ مَا فِی السَّمَاواتِ ومَا فِی الأَرْضِ أَلا إِلی اللهِ تَصِیرُ الأمُورُ(53)»

[و همین گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم. تو نمی دانستی کتاب چیست و نه ایمان (کدام است) ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم، به وسیله آن راه می نماییم و به راستی که تو به خوبی به راه راست هدایت می کنی* راه همان خدایی که آن چه در آسمانها و آن چه در زمین است از آن اوست. هشدار که (همه) کارها به خدا بازمی گردد]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از ابو صباح کنانی، از ابو بصیر روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وکَذَلکَ أَوحَینَا إِلیکَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا کُنتَ تَدْرِی مَا الکِتَابُ ولا الإِیمَانُ» سئوال کردم. امام فرمود: یکی از مخلوقات خداوند بود که دارای جایگاهی برتر از جبرئیل و میکائیل است و همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و امور را به او اطلاع می داد و از او حمایت می کرد و پس از ایشان، همراه با ائمه پس از ایشان خواهد بود.(1) سعد بن عبدالله در بصائر الدرجات این حدیث را روایت کرده و گفته است: احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید و محمد بن خالد برقی، از یحیی بن عمران حلبی، از ابو صباح کنانی، از ابو بصیر روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وکَذَلکَ أَوحَینَا إِلیکَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا» سئوال کردم. سپس ادامه حدیث را کاملا شبیه روایت بالا ذکر می نماید.(2)

2) محمد بن یعقوب کلینی همچنین از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن اسباط بن سالم روایت می کند که گفت: مردی از اهالی هیت در حالی که من حضور داشتم، از او در باره آیه «وکَذَلکَ أَوحَینَا إِلیکَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا» سئوال

1- [1] - کافی، ج1، ص 214، ح 1.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ج 2.

کرد. امام فرمود: از زمانی که خداوند آن روح را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرو فرستاد، آن روح به آسمان صعود نکرده است و او در میان ماست.(1)

3) محمد بن یعقوب کلینی همچنین از محمد بن یحیی، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر، علی بن اسباط، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در باره علم سئوال کردم که آیا علم چیزی است که فرد آن را از دیگران یاد می گیرد یا در کتابی نزد شما است که شما آن را می خوانید و از آن یاد می گیرید؟ امام فرمود: مسئله، بزرگ تر و واجب تر از این است. مگر این فرموده خدای عز و جل را نشنیده ای: «وکَذَلکَ أَوحَینَا إِلیکَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا کُنتَ تَدْرِی مَا الکِتَابُ ولا الإِیمَانُ»؟ سپس فرمود: دوستانت در باره این آیه چگونه می گویند و آن را چه تفسیر می کنند؟ آیا به این امر اعتراف می کنند که این امر زمانی بوده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از کتاب آسمانی و ایمان اطلاع نداشته است؟ پاسخ دادم: فدایت شوم! نمی دانم چه می گویند: امام فرمود: آری! زمانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی دانست کتاب آسمانی و ایمان چیست. تا این که خداوند روح را _ که در قرآن از آن نام برده است _ به سوی او فرستاد. زمانی که آن روح را بر او فرستاد، به وسیله آن علم و فهم را شناخت. این همان روحی است که خداوند آن را به هر کسی که بخواهد می دهد. چنان چه آن را به بنده ای عطا کند، فهم را به او یاد خواهد داد.(2)

سعد بن عبدالله در بصائر الدرجات، از عمران بن موسی، از موسی بن جعفر بن وهب بغدادی، از ابن اسباط، از محمد بن فضیل صیرفی، از ابو حمزه ثمالی روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در باره علم سئوال کردم. سپس ادامه حدیث را با تغییر اندکی نسبت به آن چه ذکر گردید، روایت کرده است.(3)

4) محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید، از ابو عمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن

1- [1] - کافی، ج 1، ص 2 215، ح 2.

2- [2] - کافی، ج 1، ص 2 215، ح 5.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 3.

حضرت در باره آیه «وإِنَّکَ لتَهْدِی إِلی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ» فرمود: منظور آن است که تو مردم را به راه راست فرا می خوانی و دعوت می کنی.(1)

5) سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از عبد الله بن بکیر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در باره آیه «وکَذَلکَ أَوحَینَا إِلیکَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا کُنتَ تَدْرِی مَا الکِتَابُ ولا الإِیمَانُ ولکِن جَعَلنَاهُ نُورًا نَّهْدِی بِهِ مَنْ نَّشَاء مِنْ عِبَادِنَا» فرمود: خداوند آن روح را بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده است و از زمانی که فرود آمده است به سوی آسمان صعود نکرده است و او در میان ماست.(2)

6) محمد بن عباس، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حدید، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از منصور بن یونس، از ابو بصیر و ابو صباح کنانی روایت می کند که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردیم: فدایت شویم! منظور از آیه «وکَذَلکَ أَوحَینَا إِلیکَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا کُنتَ تَدْرِی مَا الکِتَابُ ولا الإِیمَانُ ولکِن جَعَلنَاهُ نُورًا نَّهْدِی بِهِ مَنْ نَّشَاء مِنْ عِبَادِنَا وإِنَّکَ لتَهْدِی إِلی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ» چیست؟ امام فرمود: ای ابو محمد! روح، یکی از مخلوقات خداوند است که از جبرئیل و میکائیل بزرگ تر است که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و به او اطلاع می داد و او را حمایت می کرد. همچنین این روح همراه ائمه علیهم السلام است و به آنها خبر می دهد و از آنها پشتیبانی می کند.(3)

7) محمد بن عباس همچنین از علی بن عبدالله، از ابراهیم بن محمد، از علی بن هلال، از حسن بن وهب عبس، از جابر جعفی روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه «ولکِن جَعَلنَاهُ نُورًا نَّهْدِی بِهِ مَنْ نَّشَاء مِنْ عِبَادِنَا» فرمود: منظور این آیه، امیرالمؤمنین علیه السلام است.(4)

1- [1] - کافی، ج 5، ص 13، ح 1.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 2.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 550، ح 21.
4- [4] - تأویل الآیات، ج 1، ص 551، ح 22.

8) محمد بن حسن صفار از عبدالله بن عامر، از ابو عبدالله برقی، از حسین بن عثمان، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی روایت می کند که امام صادق علیه السلام در باره آیه «وإِنَّکَ لتَهْدِی إِلی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ» فرمود: یعنی تو به مردم در باره پذیرفتن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام دستور می دهی و آنها را بدان فرا می خوانی، زیر او راه راست است.(1)

9) علی بن ابراهیم قمی گفت: جعفر بن احمد، از عبد الکریم بن عبد الرحیم، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه روایت می کند که امام صادق علیه السلام در باره آیه «مَا کُنتَ تَدْرِی مَا الکِتَابُ ولا الإِیمَانُ ولکِن جَعَلنَاهُ نُورًا» فرمود: منظور از این، عبادت امیرالمؤمنین علیه السلام است که او همان نور است. «نَّهْدِی بِهِ مَنْ نَّشَاء مِنْ عِبَادِنَا» منظور از آن شخص، علی علیه السلام است که مردم به وسیله او هدایت شدند. «وإِنَّکَ لتَهْدِی إِلی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ» یعنی تو به مردم دستور می دهی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را بپذیرند و مردم را بدان می خوانی و علی علیه السلام همان راه راست است. مصداق «صِرَاطِ الله» امیر المؤمنین علیه السلام است. منظور از «الذِی لهُ مَا فِی السَّمَاواتِ ومَا فِی الأَرْضِ» حضرت علی علیه السلام است که خداوند او را به عنوان خزانه دار و امانتدار آن چه در آسمان ها و زمین است قرار داده است. «ألا إِلی اللهِ تَصِیرُ الأُمُورُ».(2)

10) علی بن ابراهیم قمی گفت: «وإِنَّکَ لتَهْدِی إِلی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ» یعنی تو مردم را به امامت صحیح فرا می خوانی «صِرَاطِ الله» به معنای حجت خداوند است «الذِی لهُ مَا فِی السَّمَاواتِ ومَا فِی الأَرْضِ ألا إِلی اللهِ تَصِیرُ الأُمُورُ».(3)

11) علی بن ابراهیم قمی همچنین از محمد بن همام، از سعد بن محمد، از عباد بن یعقوب، از عبدالله بن هیثم، از صلت بن حر روایت می کند که گفت: در محضر زید بن علی علیه السلام نشسته بودم. آیه «وإِنَّکَ لتَهْدِی إِلی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ» را خواند و فرمود: به خدای کعبه قسم! او مردم را به سوی علی علیه

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 88، ح 5.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 252.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 252.

السلام دعوت کرد. گروهی از آن راه گمراه و عده ای بدان هدایت شدند. (1)

12) محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین، از قاسم بن سلیمان، از ابو مریم انصاری، از جابر روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: قرآنی بهِ دریا افتاده بود. مردم با گشودن آن دیدند که همه آیات آن به جز آیه «أَلا إِلی اللهِ تَصِیرُ الأُمُورُ» محو شده بود.(2)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 253
2- [2] - کافی، ج 2، ص 462، ح 18.

سوره زخرف

اشاره

سوره زخرف، مکی است، به جز آیه 54 که مدنی می باشد. این سوره دارای 89 آیه است و پس از سوره شوری نازل

شده است.

ص:173

ص:174

1) ابن بابویه با سند از ابو بصیر روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هر کس به طور مداوم سوره زخرف را بخواند، خداوند تا روز قیامت و ایستادن در برابر پروردگار متعال، او را در قبرش از حشرات زمین و فشار قبر در امان خواهد داشت تا این که به فرمان الهی او را وارد بهشت خواهد نمود.(1)

2) در کتاب خواص القرآن از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که آن حضرت فرمود: هر کس این سوره را بخواند، جزو افرادی خواهد بود که در روز قیامت به آنها گفته می شود: ای بندگان خداوند! بر شما بیمی نیست و اندوهگین نخواهید شد. هر کس آن را بنویسد (و در آبی قرار دهد) و آن آب را بنوشد، در صورت ابتلا به بیماری نیازی به دارو نخواهد داشت. چنان چه آن آب بر روی فردی که دچار صرع است و بیهوش شده است ریخته شود، به هوش خواهد آمد و شیطان او به اذن خداوند خواهد سوخت.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 143.

ص:176

تفسیر سوره زخرف

اشاره

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«حم(1) والکِتَابِ المُبِینِ(2)...وإِنَّهُ فِی أُمِّ الکِتَابِ لدَینَا لعَلی حَکِیمٌ(4)»

«حم(1) والکِتَابِ المُبِینِ(2) إِنَّا جَعَلنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِیا لعَلکُمْ تَعْقِلونَ(3) وإِنَّهُ فِی أُمِّ الکِتَابِ لدَینَا لعَلی حَکِیمٌ(4)»

[حاء میم * سوگند به کتاب روشنگر * ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم. باشد که بیندیشید * و همانا که آن در کتاب اصلی (=لوح محفوظ) به نزد ما سخت والا و پر حکمت است]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: «حم» حروفی از اسم اعظم پروردگار است. «والکِتَابِ المُبِینِ» به معنای قرآن واضح است. «إِنَّا جَعَلنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِیا لعَلکُمْ تَعْقِلونَ». آیه «وإِنَّهُ فِی أُمِّ الکِتَابِ لدَینَا لعَلی حَکِیمٌ» به این معناست که در سوره فاتحه به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره شده و نام ایشان ذکر گردیده است که منظور همان آیه «اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِیمَ»(1) است. امام صادق علیه السلام در باره آن فرموده است که منظور از راه راست، امیرالمؤمنین علیه السلام است.(2)

2) علی بن ابراهیم قمی گفت: پدرم از حماد روایت کرد که امام صادق علیه السلام در باره «الصِّرَاطَ المُستَقِیمَ» فرمود: منظور از راه راست، امیرالمؤمنین علیه

1- [1] - فاتحه/ 6.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 254.

السلام و شناخت اوست. دلیل بر صحت این معنا آیه زیر است که پروردگار فرموده است: «وإِنَّهُ فِی أُمِّ الکِتَابِ لدَینَا لعَلی حَکِیمٌ».(1) 3) محمد بن عباس، از احمد بن ادریس، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از موسی بن قاسم، از محمد بن علی بن جعفر روایت کرد که گفت: شنیدم امام رضا علیه السلام فرمود: امام صادق علیه السلام آیه «فِی أُمِّ الکِتَابِ لدَینَا لعَلی حَکِیمٌ» را تلاوت کرد و فرمود: منظور از آن علی بن ابی طالب علیه السلام است.(2)

4) روایت شده است که از امام صادق علیه السلام سئوال شد: در کدام آیه قرآن کریم از امام علی علیه السلام یاد شده است؟ امام علیه السلام فرمود: در آیه «اهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِیمَ» که منظور از راه راست همان امیرالمؤمنین علیه السلام است.(3)

5) محمد بن عباس همچنین از احمد بن محمد نوفلی، از محمد بن حماد شاشی، از حسین بن اسد طفاوی، از علی بن اسماعیل میثمی، از عباس صائغ، از سعد اسکاف، از اصبغ بن نباته روایت می کند که گفت: همراه با امیرالمؤمنین علیه السلام خارج شدیم تا این که نزد صعصعه بن صوحان که رحمت خدا بر او باد، رسیدیم که در بستر افتاده بود. زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام را دید احساس سبکی کرد. امام علیه السلام خطاب به او فرمود: به خاطر دیدار ما از تو، بر قومت فخر فروشی مکن. صعصعه گفت: خیر! ای امیرالمؤمنین! بلکه آن را به عنوان ذخیره و پاداش می دانم. امام به او فرمود: به خدا قسم! من تو را به عنوان فردی می شناسم که کمتر هزینه ای بر دوش دیگران دارد و بیشتر به دیگران یاری می رساند. صعصعه گفت: ای امیرالمؤمنین! به خدا قسم! تو را به عنوان فرد خداشناسی می شناسم و می دانم که خداوند در نظرت بسیار بزرگ و با عظمت است و از تو در کتاب خداوند به عنوان شخص بزرگ و با حکمت یاد شده است و تو نسبت به مؤمنان

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 41.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 552، ح 2.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 552، ح 3.

رئوف و بسیار مهربان هستی.(1)

6) محمد بن عباس همچنین از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد بن یحیی، از ابراهیم بن هاشم، از علی بن معبد، از واصل بن سلیمان، از عبدالله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: زمانی که در جنگ جمل، زید بن صوحان از دنیا رفت، امیرالمؤمنین علیه السلام نزد او آمد و بر بالینش نشست و فرمود: ای زید! خداوند تو را رحمت کناد! تو کسی بودی که بار زحمت هایت کمتر بر دوش دیگران بود و بیشتر به دیگران کمک می کردی. زید سرش را به سوی امیر المؤمنین بلند کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین! خداوند به تو پاداش نیک عنایت کند. به خدا قسم تو را به عنوان کسی می شناختیم که بسیار خداشناس است و در کتاب خداوند از تو به عنوان شخصیت بزرگ و حکیم یاد شده است و خداوند در نظرت بسیار عظیم و بزرگ است.(2)

7) شیخ طوسی در تهذیب، از حسین بن حسن حسینی، از محمد بن موسی همدانی، از علی بن حسان واسطی، از علی بن حسین عبدی روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که پس از آن که فضایل روز غدیر و دعا کردن در آن روز را ذکر نمود، بخشی از دعای آن روز را چنین خواند: خدایا! تو شاهد و گواه باش که امام هدایت کننده و ارشاد دهنده و ره یافته، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که در کتابت از او یاد کرده و فرموده ای: «وإِنَّهُ فِی أُمِّ الکِتَابِ لدَینَا لعَلی حَکِیمٌ».(3)

8) حسن بن ابوالحسن دیلمی با سند خود از رجالش از حماد سندی روایت می کند که فردی از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وإِنَّهُ فِی أُمِّ الکِتَابِ لدَینَا لعَلی حَکِیمٌ» سئوال کرد. امام فرمود: منظور از این آیه امیرالمؤمنین علیه السلام است.(4)

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 552، ح 4.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 553، ح 5.
3- [3] - تهذیب، ج 3، ص 145، ح 317.
4- [4] - تأویل الآیات، ج 2، ص 552، ح 1.

9) برسی با سندی که آن را به راویان ثقه ثبت کننده اخبار می رساند، گفت: آنها آن چه را یافته اند توضیح داده اند و آنها دریافته اند که امیرالمؤمنین علیه السلام در قرآن کریم سیصد اسم دارد. از جمله آنها نام هایی است که با سند صحیح از ابن مسعود روایت کرده اند که آیات زیر می باشند: «وإِنَّهُ فِی أُمِّ الکِتَابِ لدَینَا لعَلی حَکِیمٌ»، «وجَعَلنَا لهُمْ لسَانَ صِدْقٍ عَلیا»(1) [و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم]، «واجْعَل لی لسَانَ صِدْقٍ فِی الآخِرِینَ»(2) [و برای من در (میان) آیندگان آوازه نیکو گذار]، «إِنَّ عَلینَا جَمْعَهُ وقُرْآنَهُ»(3) [چرا که جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست]، «إِنَّمَا أنتَ مُنذِرٌ ولکُل قَومٍ هَادٍ»(4) [تو فقط هشدار دهنده ای و برای هر قومی رهبری است] بنابراین انذار دهنده و بیم دهنده رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است و امام علی بن ابی طالب علیه السلام هدایت کننده. «أَفَمَن کَانَ عَلی بَینَهٍ مِّن رَّبِّهِ ویتْلوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ»(5) [آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از (خویشان) او پیرو آن است] بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، بینه و دلیل آشکار و امیرالمؤمنین علیه السلام، شاهد بودند. «إِنَّ عَلینَا للهُدَی * وإِنَّ لنَا للآخِرَهَ والأُولی»(6) [همانا هدایت بر ماست * و در حقیقت دنیا و آخرت از آن ماست]، «إِنَّ اللهَ ومَلائِکَتَهُ یصَلونَ عَلی النَّبِی یا أَیهَا الذِینَ آمَنُوا صَلوا عَلیهِ وسَلمُوا تَسْلیمًا»(7) [خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و به فرمانش به خوبی گردن نهید]، «أَن تَقُول نَفْسٌ یا حَسْرَتَی علی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللهِ وإِن کُنتُ لمِنَ السَّاخِرِینَ»(8) [تا آن که (مبادا)

1- [1] - مریم/ 50.
2- [2] - شعرا/ 84.
3- [3] - قیامت/ 17.
4- [4] - رعد/ 7.
5- [5] - هود/ 17.
6- [6] - لیل/ 14-12.
7- [7] - احزاب/ 56.
8- [8] - زمر/ 56.

کسی بگوید: دریغا بر آن چه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم. بی تردید من از ریشخند کنندگان بودم] در این آیه مصداق «جَنبِ اللهِ» امیرالمؤمنین علیه السلام است. «وَکُلَّ شَیءٍ أحْصَینَاهُ فِی إمَامٍ مُبِینٍ»(1) [و هر چیزی را در کارنامه ای روشن برشمرده ایم] منظور از امام مبین، امام علی علیه السلام است. «إنَّکَ لمِنَ المُرْسَلینَ * عَلی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ»(2) [که قطعا تو از (جمله) پیامبرانی* بر راهی راست]، «لتُسْأَلُنَّ یومَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ»(3) [در همان روز است که از نعمت (روی زمین) پرسیده خواهید شد] که منظور از نعمت، محبت امیرالمؤمنین علیه السلام است.(4)

10) ابن شهر آشوب گفت: ابو جعفر هارونی در باره آیه «وإنَّهُ فِی أُمِّ الکِتَابِ لدَینَا لعَلی حَکِیمٌ» گفت: ام الکتاب، همان سوره حمد یا فاتحه است. یعنی در آن سوره از امیرالمؤمنین علیه السلام یاد شده است.(5)

«أَفَنَضْرِبُ عَنکُمُ الذِّکْرَ صَفْحًا أَن کُنتُمْ قَومًا مُّسْرِفِینَ(5)...وجَعَل لکُم مِّنَ الفُلکِ والأَنْعَامِ مَا تَرْکَبُونَ(12)»

«أَفَنَضْرِبُ عَنکُمُ الذِّکْرَ صَفْحًا أَن کُنتُمْ قَومًا مُّسْرِفِینَ(5) وکَمْ أَرْسَلنَا مِن نَّبِی فِی الأَولینَ(6) ومَا یأْتِیهِم مِّن نَّبِی إلا کَانُوا بِهِ یسْتَهْزِئُون(7) فَأَهْلکْنَا أَشَدَّ مِنْهُم بَطْشًا ومَضَی مَثَلَ الأَولینَ(8) ولئِن سَأَلتَهُم مَّنْ خَلقَ السَّمَاواتِ والأَرْضَ لیقُولنَّ خَلقَهُنَّ العَزِیزُ العَلیمُ(9) الذِی جَعَل لکُمُ الأَرْضَ مَهْدًا وجَعَل لکُمْ فِیهَا سُبُلا لعَلکُمْ تَهْتَدُونَ(10) والذِی نَزَّل مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنشَرْنَا بِهِ بَلدَةً مَّیتًا کَذَلکَ تُخْرَجُونَ(11) والذِی خَلقَ الأَزْواجَ کُلهَا وجَعَل لکُم مِّنَ الفُلکِ والأَنْعَامِ مَا تَرْکَبُونَ(12)»

[آیا به (صرف) این که شما قومی منحرفید (باید) قرآن را از شما باز داریم؟ * و چه بسا پیامبرانی که در (میان) گذشتگان روانه کردیم * و هیچ پیامبری به سوی

1- [1] - یس/ 12.
2- [2] - یس/ 4-3.
3- [3] - تکاثر/ 8.
4- [4] - فضائل، ابن شاذان، ص 174.
5- [5] - مناقب، ج 3، ص 73.

ایشان نیامد، مگر این که او را به ریشخند می گرفتند * و نیرومندتر از آنان را به هلاکت رسانیدیم و سنت پیشینیان تکرار شد * و اگر از آنان بپرسی آسمانها و زمین را چه کسی آفریده، قطعا خواهند گفت: آنها را همان قادر دانا آفریده است * همان کسی که این زمین را برای شما گهواره ای گردانید و برای شما در آن راهها نهاد. باشد که راه یابید * و آن کس که آبی به اندازه از آسمان فرود آورد، پس به وسیله آن سرزمینی مرده را زنده گردانیدیم، همین گونه (از گورها) بیرون آورده می شوید * و همان کسی که جفتها را یکسره آفرید و برای شما از کشتیها و دامها (وسیله ای که) سوار شوید، قرار داد]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: «أَفَنَضْرِبُ عَنكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا» استفهام است. یعنی آیا شما را به حال خودتان رها می کنیم و علیه شما به هیچ پیامبر یا امام یا حجتی استناد نمی کنیم. «وكَمْ أَرْسَلنَا مِن نَّبِی فِی الأَولینَ * ومَا یأْتِیهِم مِّن نَّبِی إِلا كَانُوا بِهِ یسْتَهْزِئُون * فَأَهْلكْنَا أَشَدَّ مِنْهُم بَطْشًا» یعنی قوی تر از قریشی ها بودند. «ومَضَی مَثَل الأَولینَ». همچنین می فرماید: «الذِی جَعَل لكُمُ الأَرْضَ مَهْدًا» مهد یعنی محل استقرار و آرامش. «وجَعَل لكُمْ فِیهَا سُبُلا» سبل یعنی راه ها «لعَلكُمْ تَهْتَدُونَ» یعنی تا هدایت شوید. سپس خداوند به پاسخ دادن به ادعاهای مادی گرایان می پردازد و می فرماید: «وجَعَل لكُم مِّنَ الفُلكِ والأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ» که این آیه معطوف به آیه زیر می باشد که پروردگار در آن می فرماید: «والأَنْعَامَ خَلقَهَا لكُمْ فِیهَا دِفْءٌ ومَنَافِعُ ومِنْهَا تَأْكُلونَ»(1) [و چهارپایان را برای شما آفرید. در آنها برای شما (وسیله) گرمی و سودهایی است و از آنها می خورید].(2)

«لتَسْتَووا عَلی ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا...وإِنَّا إِلی رَبِّنَا لمُنقَلبُونَ(14)»

«لتَسْتَووا عَلی ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَویتُمْ عَلیهِ وتَقُولوا سُبْحانَ الذِی سَخَّرَ لنَا هَذَا ومَا كُنَّا لهُ مُقْرِنِینَ (13) وإِنَّا إِلی رَبِّنَا لمُنقَلبُونَ(14)»

[تا بر پشت آن(ها) قرار گیرید. پس چون بر آن(ها) برنشستید، نعمت پروردگار

1- [1] - نحل/ 3.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 254.

خود را یاد کنید و بگویید: پاک است کسی که این را برای ما رام کرد و(گرنه) ما را یارای (رام ساختن) آنها نبود]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از گروهی، از یارانمان، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره، از ابو بصیر روایت می کند که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا به جای آوردن شکر برای خداوند حد و اندازه ای دارد که چنان چه فرد آن میزان شکرگذاری کند به عنوان شکرگزار دست یابد؟ امام فرمود: آری! عرض کردم: آن، چه میزانی است؟ امام فرمود: فرد باید به خاطر همه نعمت هایی که اعم از خانواده و ثروت به او داده است سپاس گوید و چنان چه در ثروتش حقی وجود داشته باشد، باید آن را ادا نماید. و از جمله شکر آیه زیر است که خداوند می فرماید: «سُبْحانَ الذِی سَخَّرَ لنَا هَذَا ومَا کُنَّا لهُ مُقْرِنِینَ» و همچنین می فرماید: «رَّبِّ أنزِلنِی مُنزَلا مُّبَارَکًا وأنتَ خَیرُ المُنزِلِینَ»(1) [پروردگارا! مرا در جایی پربرکت فرود آور (که) تو نیکترین مهمان نوازانی] همچنین فرموده است: «رَّبِّ أَدْخِلنِی مُدْخَل صِدْقٍ وأَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ واجْعَل لی مِن لدُنکَ سُلطَانًا نَّصِیرًا»(2) [پروردگارا! مرا (در هر کاری) به طرز درست داخل کن و به طرز درست خارج ساز و از جانب خود برای من تسلطی یاری بخش قرار ده](3)

2) علی بن ابراهیم قمی، از پدرش، از ابن فضال، از مفضل بن صالح، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته روایت می کند که افسار مرکب امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفته بودم و او می خواست سوار مرکب شود. سرش را بلند کرد و لبخند زد. عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! چرا سرت را بلند کردی و لبخند زدی؟ امام فرمود: ای اصبغ! همچنان که تو افسار مرکب مرا نگه داشتی تا من سوار شوم، زمانی من افسار مرکب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نگه می داشتم تا آن حضرت سوار شود. آن حضرت سرش را بلند کرد. لبخندی زد. همان گونه که تو در باره علت لبخندم از من سئوال کردی، من نیز از ایشان سئوال کردم. من سخن رسول

1- [1] - مؤمنون/ 29.
2- [2] - اسراء/ 80.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 78، ح 12.

خدا صلی الله علیه و آله و سلم را برایت ذکر خواهم کرد. افسار قاطر سفید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را گرفته بودم. آن حضرت سرش را به سوی آسمان بلند کرد و لبخند زد. عرض کردم: ای رسول خدا! چرا سرت را بلند کردی و خندیدی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! هر کس سوار مرکبی شود و آیه الکرسی را بخواند سپس بگوید: استغفر الله لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه اللهم اغفرلی ذنوبی، فانه لایغفر الذنوب الا انت، خداوند خطاب به او می فرماید: ای فرشتگان من! بنده من می داند که جز من کسی گناهان را نمی آمرزد.گواهی بدهید که من گناهانش را آمرزیدم.(1)

3) علی بن ابراهیم قمی همچنین از پدرش، از علی بن اسباط روایت می کند که گفت: کالایی را برای فروش به مکه بردم. اما به فروش نرفت. به مدینه رفتم. بر امام رضا علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: فدایت شوم! کالایی را جهت فروش به مکه برده ام. اما به فروش نرفته است. تصمیم دارم به مصر بروم. به نظر شما از طریق خشکی بروم یا از طریق دریا؟ امام علیه السلام فرمود: مصر سرزمین مرگ ها است. خداوند انسان هایی را که کوتاه ترین عمر را دارند به سوی آن سرزمین گسیل می دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: سرتان را با خاک آن جا نشویید و در سفال آن سرزمین آب نخورید. زیرا این کار باعث برجای ماندن ذلت و از دست دادن غیرت خواهد شد.

آن گاه امام فرمود: خیر! بلکه باید به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بروی و دو رکعت نماز بخوانی و صد و یک بار از درگاه خداوند استخاره کنی. هر گاه تصمیم گرفتی کاری را انجام دهی و از راه خشکی به سوی مصر راه افتادی و بر شترت سوار شدی بگو: «سُبْحانَ الذِی سَخَّرَ لنَا هَذَا ومَا کُنَّا لهُ مُقْرِنِینَ * وإِنَّا إِلی رَبِّنَا لمُنقَلبُونَ» زیرا هر کس چنین دعایی را خوانده و پس از آن سوار مرکب شده باشد، در صورت سقوط از پشت مرکبش، دچار شکستگی، درد یا خواری نخواهد شد. هر گاه از طریق دریا سفر کردی، به هنگام سوار شدن بر کشتی بگو:

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 254.

«بِسْمِ اللهِ مَجْرَاهَا ومُرْسَاهَا»(1) [به نام خداست روان شدنش و لنگرانداختنش] هر گاه امواج به تو ضربه زد، بر سمت چپت تکیه کن و با دستت به موج اشاره کن و بگو: با سکینه و آرامش خداوندی آرام شو و با قرار الهی آرام بگیر. لا حول و لا قوه الا بالله.

_ علی بن اسباط می گوید: سوار کشتی شدم. هر گاه امواج برمی خاستند. آن چه را که امام رضا علیه السلام به من یاد داده بود، می گفتم: امواج آرام می شدند و به ما آسیبی نمی رسید. _ عرض کردم: فدایت شوم! سکینه چیست؟ امام فرمود: بادی از بهشت است که صورتی مانند صورت انسان دارد و خوشبو است که همراه پیامبران بوده است. همچنین با مؤمنان نیز خواهد بود.(2)

4) محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش، از علی بن اسباط و محمد بن احمد، از موسی بن قاسم بجلی، از علی بن اسباط روایت می کنند که گفت: خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! به نظر شما از طریق دریا به مسافرت بروم یا از طریق خشکی؟ زیرا راه ما ترسناک و بسیار پر خطر است. امام فرمود: از راه خشکی برو. ابتدا به مسجد خدا صلی الله علیه و آله و سلم برو. دو رکعت نماز در غیر از زمان برگزاری نمازهای جماعت پنج گانه به جای آور. سپس صد و یک بار از خداوند طلب خیر کن. آن گاه اندکی تأمل کن. چنان چه خداوند عزم تو را بر سفر از طریق دریا استوار کرد این آیه را بخوان و بگو: «وقَالَ ارْكَبُواْ فِيهَا بِسْمِ اللهِ مَجْرَاهَا ومُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّی لغَفُورٌ رَّحِيمٌ»(3) [و (نوح) گفت در آن سوار شوید به نام خداست روان شدنش و لنگر انداختنش. بی گمان پروردگار من آمرزنده مهربان است] هر گاه دریا متلاطم شد، بر طرف راست بدنت تکیه کن و بگو: بسم الله. ای دریا با سکینه الهی، آرام شو و با قرار و آرامش الهی آرام بگیر و به اراده خداوند، آرام شو. و لا حول و لا قوه الا بالله.

عرض کردم: خداوند به تو خیر و نیکی بخشد! سکینه چیست؟ امام فرمود:

1- [1] - هود/ 41.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 255.
3- [3] - هود/ 41.

بادی است که از بهشت خارج می شود که صورتی مانند صورت انسان و بوی خوشی دارد و همان چیزی است که بر ابراهیم علیه السلام فرود آمد و در همان حال که او ستون های کعبه را پایه گذاری می کرد، آن باد پیرامون ارکان آن گردش می کرد.

از آن حضرت سئوال شد: آیا آن سکینه از قبیل همان چیزی است که خداوند در آیه زیر بدان اشاره کرده و فرموده است: «فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وبَقِيةٌ مِّمَّا تَرَكَ آل مُوسَى وآل هَارُونَ»(1) [که در آن آرامش خاطری از جانب پروردگارتان و بازمانده ای از آن چه خاندان موسی و خاندان هارون (در آن) بر جای نهاده اند] امام فرمود: آن سکینه، در تابوت و تشتی بود که قلب های پیامبران در آن شستشو داده می شد. تابوت به همراه پیامبران در میان بنی اسرائیل دست به دست می شد. آن گاه امام رضا علیه السلام به ما رو کرد و فرمود: تابوت شما چیست؟ عرض کردیم: سلاح. امام فرمود: راست گفتید. سلاح، تابوت شماست. چنان چه از راه خشکی به مسافرت رفتی، آیه زیر را بخوان و بگو: «سُبْحانَ الذِی سَخَّرَ لنَا هَذَا ومَا كُنَّا لهُ مُقْرِنِينَ * وإِنَّا إِلى رَبِّنَا لمُنقَلبُونَ» زیرا هر بنده ای که در هنگام سوار شدن بر مرکب این آیه را بخواند سپس از روی شتر یا هر جنبنده دیگری سقوط کند، به اراده خداوند آسیبی نخواهد دید. سپس فرمود: هر گاه از خانه ات خارج شدی بگو: بسم الله، آمنت بالله، توکلت علی الله، لا حول و لا قوه الا بالله؛ زیرا در این صورت فرشتگان، صورت شیاطین را می زنند و خواهند گفت: او نام خداوند را آورده و بر او توکل کرده و گفته است: لا حول و لا قوه الا بالله.(2)

5) طبرسی گفت: عیاشی با سند از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: ذکر نعمت آن است که بگویی: سپاس و ستایش برای خدایی است که ما را به سوی دین اسلام هدایت کرده و قرآن را به ما یاد داده و با فرستادن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر ما منت گذاشته است. سپس

1- [1] - بقره/ 248.
2- [2] - کافی، ج 3، ص 471، ح 5.

آیه «سُبْحانَ الذِی سَخَّرَ لنَا هَذَا ومَا کُنَّا لهُ مُقْرِنِینَ» را بخوانی.(1)

«وجَعَلوا لهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الإِنسَانَ لکَفُورٌ مُّبِینٌ (15)...بِذَلکَ مِنْ عِلمٍ إِنْ هُمْ إِلا یخْرُصُونَ(20)»

«وجَعَلوا لهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الإِنسَانَ لِکَفُورٌ مُّبِینٌ (15) أَم اتَّخَذَ مِمَّا یخْلقُ بَنَاتٍ وأَصْفَاکُم بِالبَنِینَ (16) وإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِمَا ضَرَبَ للرَّحْمَنِ مَثَلا ظَل وجْهُهُ مُسْودًّا وهُو کَظِیمٌ (17) أَومَن ینَشَّأُ فِی الحِلیهِ وهُو فِی الخِصَامِ غَیرُ مُبِینٍ(18) وجَعَلوا المَلائِکَهَ الذِینَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا أَشَهِدُوا خَلَقَهُمْ سَتُکْتَبُ شَهَادَتُهُمْ ویسْأَلونَ (19) وقَالوا لو شَاء الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُم مَّا لهُم بِذَلکَ مِنْ عِلمٍ إِنْ هُمْ إِلا یخْرُصُونَ(20)»

[و برای او بعضی از بندگان (خدا) را جزئی (چون فرزند و شریک) قرار دادند. به راستی که انسان بس ناسپاس آشکار است * آیا از آن چه می آفریند خود دخترانی برگرفته و به شما پسران را اختصاص داده است؟ * و چون یکی از آنان را به آن چه به (خدای) رحمان نسبت می دهد خبر دهند، چهره او سیاه می گردد در حالی که خشم و تاسف خود را فرو می خورد * آیا کسی (را شریک خدا می کنند) که در زر و زیور پرورش یافته و در (هنگام) مجادله بیانش غیر روشن است * و فرشتگانی را که خود بندگان رحمانند مادینه (و دختران او) پنداشتند. آیا در خلقت آنان حضور داشتند؟ گواهی ایشان به زودی نوشته می شود و (از آن) پرسیده خواهند شد* و می گویند اگر (خدای) رحمان می خواست، آنها را نمی پرستیدیم. آنان به این (دعوی) دانشی ندارند (و) جز حدس نمی زنند]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: «وجَعَلوا لهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا» یعنی قریشیان می گفتند: فرشتگان دختران خداوند هستند. سپس در ادامه در سیاق استفهام فرموده است: «أَم اتَّخَذَ مِمَّا یخْلقُ بَنَاتٍ وأَصْفَاکُم بِالبَنِینَ * وإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِمَا ضَرَبَ للرَّحْمَنِ مَثَلا ظَل وجْهُهُ مُسْودًّا وهُو کَظِیمٌ» یعنی هر گاه خداوند به آنها فرزند دختری می داد، از شدت خشم چهره ایشان سیاه و کبود می شد. این آیه معطوف به آیه زیر است که پروردگار فرموده است: «ویجْعَلونَ للهِ البَنَاتِ سُبْحَانَهُ

1- [1] - مجمع البیان، ج 9، ص 71.

ولهُم مَّا يشْتَهُونَ»(1) [و برای خدا دخترانی می پندارند. منزه است او و برای خودشان آن چه را میل دارند (قرار می دهند)] «أَومَن ینَشَّأُ فِی الحِلیهِ» الحلیه به معنای طلاست. «وهُو فِی الخِصَامِ غَیرُ مُبِینٍ»، گفت: خداوند به موسی علیه السلام قدرتی داده بود که می توانست به فرعون صورتش را بر فرشی از طلای تر و تازه که بر او لباسی از طلای تازه است، بنمایاند، پس فرعون گفت: «أَومَن ینَشَّأُ فِی الحِلیهِ» یعنی کسی که در میان طلا بزرگ می شود «وهُو فِی الخِصَامِ غَیرُ مُبِینٍ» یعنی روشن سخن نمی گوید و از مردم متمایز نیست و چنان چه پیامبر باشد برخلاف مردم خواهد بود.

آیه «وجَعَلوا المَلائِکَهَ الذِینَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَاثًا» معطوف به ادعای قریش است که می گفتند: فرشتگان دختران خداوند هستند. خداوند فرموده است: «وجَعَلوا لهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا» خداوند در پاسخ به ادعای آنان فرموده است: «أَشَهِدُوا خَلقَهُمْ سَتُکْتَبُ شَهَادَتُهُمْ ویسْأَلونَ» همچنین «إِنْ هُمْ إِلا یخْرُصُونَ» به این معناست که آنها بدون علم به بحث و مجادله می پردازند.(2)

2) محمد بن عباس گفت: احمد بن هوذه باهلی، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از عبدالله بن حماد، از عمرو بن شمر روایت می کند که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ابوبکر، عمر و امام علی علیه السلام دستور داد تا به سوی غار اصحاب کهف و رقیم بروند.

ابتدا ابوبکر وضو بگیرد و پاهایش را صاف کند و دو رکعت نماز بخواهد و سه بار اصحاب کهف را صدا بزند. در صورتی که پاسخی ندادند، عمر این کار را انجام دهد، اگر به او هم پاسخی ندادند، امام علی علیه السلام چنین کاری را انجام دهد. آنها به آن جا رفتند و آن چه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان دستور داده بود انجام دادند. اصحاب کهف، به ابوبکر و عمر پاسخی ندادند. امیر المؤمنین علیه السلام برخاست و این اعمال را انجام داد. آنها به ایشان پاسخ داده و سه بار گفتند: لبیک لبیک. امیرالمؤمنین علیه السلام از ایشان سئوال کرد: چرا به

1- [1] - نحل/ 57.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 255.

اولی و دومی پاسخ ندادید؟ اما به سومین ندا جواب دادید؟ آنها گفتند: به ما دستور داده شده است که جز به پیامبران یا اوصیای آنها جواب ندهیم. آنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگشتند. آن حضرت از آنها سئوال کرد: چه کار کردید؟ آنها نیز جریان را برای او تعریف کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صحیفه قرمز رنگی را درآورد و فرمود: با دست خط خودتان شهادتتان مبنی بر آن چه دیدید و شنیدید را در آن بنویسید. پس از آن، خداوند آیه «سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ ويسْأَلونَ» را نازل فرمود.(1)

3) محمد بن عباس همچنین از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس بن خلف، از حماد بن عیسی، از ابو بصیر روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام در باره پیمانی که در کعبه در باره آن پیمان بستند و در باره آن شهادت دادند و با مهرهایشان آن را مهر زدند سخن گفت و فرمود: ای ابو محمد! خداوند در باره آن چه انجام دادند، قبل از نگارش آن به پیامبرش اطلاع داد و در باره آن آیاتی را نازل کرد. عرض کردم: آیا در باره آن آیاتی نازل شده است؟ امام باقر علیه السلام فرمود: آری! مگر نشنیده ای که خداوند می فرماید: «سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ ويسْأَلونَ».(2)

4) محمد بن حسن صفار، از احمد بن حسین، از پدرش، از بکر بن صالح، از عبدالله بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر جعفری، از یعقوب بن جعفر روایت می کند که گفت: در مکه در خدمت امام رضا علیه السلام بودم. مردی خدمت ایشان عرض کرد: آیا تو از کتاب خدا تفسیری را ارائه می کنی که قبل از آن شنیده نشده است؟ امام رضا علیه السلام فرمود: قرآن پیش از آن که بر مردم نازل شود بر ما فرود آمده است و پیش از مردم، برای ما تفسیر شده است. ما حلال و حرام، ناسخ و منسوخ و متفرق (آن آیاتی که در سفر نازل شد) و حضری (آیاتی که در هنگام اقامت نازل شد) آن را می دانیم و همچنین اطلاع داریم که هر آیه در چه شبی و در باره چه کسی نازل شده است. ما حکیمان خداوند در زمین او و شاهدان

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 553، 7.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 555، ح 9.

او بر مخلوقاتش هستیم. این مصداق آیه «سَنُکْتَبُ شَهَادَتُهُمْ ویسْأَلونَ» است. بنابراین شهادت دادن برای ماست و طلب و درخواست وظیفه کسانی است که علیه آنها شهادت داده می شود. این علم، آن چیزی است که آن را به تو اطلاع دادم و آن چه را که همراه داشتم به تو انتقال دادم. چنان چه آن را پذیرفتی، شکرگزاری کن و اگر آن را ترک کردی، خداوند بر هر چیز گواه و شاهد است.(1)

«بَل قَالوا إِنَّا وجَدْنَا آبَاءنَا عَلی أُمَّهٍ وإِنَّا عَلی...إِلا الذِی فَطَرَنِی فَإِنَّهُ سَیهْدِینِ(27)»

«بَل قَالوا إِنَّا وجَدْنَا آبَاءنَا عَلی أُمَّهٍ وإِنَّا عَلی آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ (22) وکَذَلکَ مَا أَرْسَلنَا مِن قَبْلکَ فِی قَرْیهٍ مِّن نَّذِیرٍ إِلا قَال مُتْرَفُوهَا إِنَّا وجَدْنَا آبَاءنَا عَلی أُمَّهٍ وإِنَّا عَلی آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ(23) قَالَ أَولو جِئْتُکُم بِأَهْدَی مِمَّا وجَدتُّمْ عَلیهِ آبَاءکُمْ قَالوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلتُم بِهِ کَافِرُونَ(24) فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانظُرْ کَیفَ کَانَ عَاقِبَهُ المُکَذِّبِینَ(25) وإِذْ قَال إِبْرَاهِیمُ لأَبِیهِ وقَومِهِ إِنَّنِی بَرَاء مِّمَّا تَعْبُدُونَ(26) إِلا الذِی فَطَرَنِی فَإِنَّهُ سَیهْدِینِ(27)»

[(نه) بلکه گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما (هم با) پی گیری از آنان راه یافتگانیم* و بدین گونه در هیچ شهری پیش از تو هشدار دهنده ای نفرستادیم مگر آن که خوشگذرانان آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی (و راهی) یافته ایم و ما از پی ایشان راهسپریم * گفت: هر چند هدایت کننده تر از آن چه پدران خود را بر آن یافته اید برای شما بیاورم؟ گفتند: ما (نسبت) به آن چه بدان فرستاده شده اید، کافریم * پس از آنان انتقام گرفتیم. پس بنگر فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است * و چون ابراهیم به (نا)پدری خود و قومش گفت: من واقعا از آن چه می پرستید بیزارم * مگر (از) آن کس که مرا پدید آورد و البته او مرا راهنمایی خواهد کرد]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: «بَل قَالوا إِنَّا وجَدْنَا آبَاءنَا عَلی أُمَّهٍ» امه، به معنای مذهب است. «وإِنَّا عَلی آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ» خداوند عز و جل سپس می فرماید: بگو ای محمد! «أَولو جِئْتُکُم بِأَهْدَی مِمَّا وجَدتُّمْ عَلیهِ آبَاءکُمْ قَالوا إِنَّا بِمَا

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 195، ح 4.

أُرْسِلتُم بِهِ كَافِرُونَ» خداوند سپس می فرماید: «وإِذْ قَال إِبْرَاهِيمُ لأَبِيهِ وقَومِهِ إِنَّنِی بَرَاء مِّمَّا تَعْبُدُونَ * إِلا الذِی فَطَرَنِی» یعنی کسی که مرا آفریده است. «فَإِنَّهُ سَيهْدِينِ» یعنی راه را به من نشان می دهد و مرا در آن ثابت قدم می نماید.(1)

«وجَعَلهَا كَلمَةً بَاقِيةً فِی عَقِبِهِ لعَلهُمْ يرْجِعُونَ(28)»

[و او آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد؛ باشد که آنان (به توحید) بازگردند]

1) ابن بابویه گفت: محمد بن احمد سنانی، از محمد بن ابو عبدالله کوفی، از موسی بن عمران نخعی از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از حسن بن علی بن ابو حمزه، از پدرش، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وجَعَلهَا كَلمَةً بَاقِيةً فِی عَقِبِهِ» سئوال کردم حضرت فرمود: منظور از آن امامت است. خداوند آن را در نسل امام حسین علیه السلام قرار داده است که تا روز قیامت باقی می ماند.(2)

2) ابن بابویه همچنین از پدرش، از عبدالله بن جعفر حمیری، از ابراهیم بن مهزیار، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابو سلام، از سوره بن کلیب، از ابو بصیر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وجَعَلهَا كَلمَةً بَاقِيةً فِی عَقِبِهِ» سئوال کردم. امام فرمود: در نسل امام حسین علیه السلام. این امر از زمانی که به امام حسین علیه السلام رسید، از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود و به برادر یا عمو انتقال نخواهد یافت. در میان فرزندان حسین علیه السلام نیز به کسی منتقل می شود که دارای فرزند پسر باشد. عبدالله(3) در حالی که هیچ فرزندی نداشت از دنیا رفت و فقط مدت یک ماه در میان یارانش ماند.(4)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 256.
2- [2] - معانی الاخبار، ص 131، ح 1.
3- [3] - منظور عبدالله افطح فرزند امام صادق علیه السلام است که فطحیه به امامت او اعتقاد دارند.
4- [4] - علل الشرایع، ج 1، ص 244، باب 156، ح 6.

3) ابن بابویه همچنین از علی بن احمد بن محمد بن موسی بن عمران دقاق، از حمزه بن قاسم علوی، از جعفر بن محمد مالک کوفی فزاری، از محمد بن حسین بن زید زیات از محمد بن زیاد ازدی، از مفضل بن عمر روایت می کند که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: یا ابن رسول الله! در باره آیه «وجَعَلهَا کَلمَةً بَاقِیةً فِی عَقِبِهِ» برای ما توضیح بده. امام فرمود: منظور از این آیه، امامت است که خداوند آن را تا روز قیامت در نسل امام حسین قرار داده است.(1)

4) ابن بابویه همچنین در روایتی که سند آن را به هشام بن سالم می رساند آورده است که هشام گفت: خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فضایل امام حسن بیشتر است یا امام حسین؟ امام صادق پاسخ داد: فضایل امام حسن. عرض کردم: پس چرا پس از امام حسین، امامت در نسل او قرار گرفته است نه در نسل امام حسن؟ امام صادق فرمود: خداوند دوست داشت که سنت موسی و هارون علیهما السلام را در میان امام حسن و امام حسین علیهما السلام جاری سازد. مگر نشنیده ای که آنها در نبوت شریک بودند؛ همچنان که امام حسن و امام حسین در امامت شریک بودند و اگر چه فضایل موسی علیه السلام از هارون علیه السلام بیشتر بود، اما خداوند نبوت را در میان فرزندان هارون و نه فرزندان موسی قرار داد. عرض کردم: آیا در یک زمان، دو امام، وجود خواهند داشت؟ امام فرمود: خیر! مگر آن که یکی از آنها سکوت پیشه کرده و از دیگری پیروی کند و دیگری (در بیان احکام خدا) سخن بگوید و امام برای دیگری باشد.اما دو امام ناطق در یک زمان وجود نخواهد داشت.

عرض کردم: آیا پس از امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، دو برادر به امامت خواهند رسید؟ حضرت فرمود: خیر! بلکه امامت فقط در نسل امام حسین جاری خواهد شد. همچنان که خداوند می فرماید: «وجَعَلهَا کَلمَةً بَاقِیةً فِی عَقِبِهِ» پس از آن در فرزندان و سپس تا روز قیامت در نوادگانش خواهد بود.(2)

5) محمد بن عباس، از علی بن محمد جعفی، از محمد بن قاسم اکفانی، از

1- [1] - خصال، ص 305، ح 84.
2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 383، ح 9.

علی بن محمد بن مروان، از پدرش، از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس روایت می کند که گفت: در مسجد بودیم که امیرالمؤمنین علیه السلام نزد ما آمد. دور ایشان حلقه زدیم. آن حضرت فرمود: قبل از این که مرا از دست بدهید از من سئوال کنید. از من در باره قرآن بپرسید. زیرا علم پیشینیان و پسینیان در قرآن است و از بیان هیچ سخنی فروگذار نکرده و تأویل آن را کسی جز خداوند و راسخان در علم نمی داند. راسخان در علم فقط به یک نفر محدود نمی شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکی از آنها بود که خداوند _ سبحانه _ علم را به او آموخت. ایشان نیز آن را به من یاد داد. این علم همواره در نسل او تا روز قیامت باقی خواهد ماند. سپس آیه «وبَقِیهٌ مِّمَّا تَرَکَ آل مُوسَی وآل هَارُونَ تَحْمِلهُ المَلآئِکَهُ»(1) [و بازمانده ای از آن چه خاندان موسی و خاندان هارون (در آن) بر جای نهاده اند در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند] را خواند و فرمود: نسبت من به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، همانند نسبت هارون علیه السلام به موسی علیه السلام است. با این تفاوت که من پیامبر نیستم و تا روز قیامت، علم در میان فرزندان ما خواهد بود. سپس آیه «وجَعَلهَا کَلمَهً بَاقِیهً فِی عَقِبِهِ» را خواند و فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از نوادگان حضرت ابراهیم بود و ما اهل بیت نیز از نوادگان آن حضرت و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هستیم.(2)

6) محمد بن عباس، از محمد بن حسن بن علی مهزیار، از پدرش، از جدش،از حسین بن سعید، از محمد بن سنان، از ابو مسلم، از سوره بن کلیب، از ابو بصیر روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه «وجَعَلهَا کَلمَهً بَاقِیهً فِی عَقِبِهِ» فرمود: امامت در نسل امام حسین علیه السلام خواهد بود. از زمانی که امامت به امام حسین علیه السلام انتقال یافت، همواره این امر از پدر به پسر منتقل می شود و از فردی به برادرش یا عمویش انتقال نخواهد یافت و همواره امام در زمان وفاتش دارای پسر خواهد بود. عبدالله بن جعفر در حالی از دنیا رفت که هیچ

1- [1] - بقره/ 248.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 555، ح 10.

پسری نداشت و فقط یک ماه در میان یارانش ماند.(1)

7) ابن بابویه در کتاب (النبوه) با سند از مفضل بن عمر روایت می کند که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: یا ابن رسول الله! در باره آیه «وجَعَلهَا کَلمَةً بَاقِیةً فِی عَقِبِهِ» برایمان توضیح بده. حضرت فرمود: منظور از آن، امامت است که خداوند تا روز قیامت آن را در نسل امام حسین علیه السلام قرار داده است. عرض کردم. ای فرزند رسول خدا! چرا امامت فقط در نسل امام حسین علیه السلام و نه امام حسن علیه السلام قرار گرفته است؛ حال آن که آنها هر دو فرزندان و نوه های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سرور جوانان اهل بهشت هستند؟ امام فرمود: ای مفضل! هارون و موسی هر دو پیامبر مرسل، فرستاده خداوند و با هم برادر بودند. خداوند پیامبری و نبوت را در نسل هارون علیه السلام قرار داد و هیچ کس حق نداشت و ندارد که بگوید: چرا چنین کردی؟ امامت نیز که جانشینی و خلافت خداوند در روی زمین است این گونه است. هیچ کس حق ندارد بگوید: چرا آن را در نسل امام حسین علیه السلام قرار دادی و هیچ کدام از فرزندان امام حسن علیه السلام به امامت نرسیدند؟ زیرا خداوند در اعمالش حکیم است و از او در باره کارهایش سئوال نمی شود. اما دیگران مورد سئوال قرار می گیرند.(2)

8) ابن بابویه، از محمد بن عبدالله شیبانی، از ابو عبدالله جعفر بن محمد بن جعفر بن حسن علوی، از ابو نصر احمد بن عبدالمنعم صیداوی، از عمرو بن شمر جعفی، از جابر بن یزید جعفی روایت می کند که خدمت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! عده ای می گویند: خداوند ائمه را از نسل امام حسن علیه السلام تعیین کرده است نه از نسل امام حسین علیه السلام. امام فرمود: به خدا قسم! دروغ گفته اند. مگر نشنیده اند که خداوند می فرماید: «وجَعَلهَا کَلمَةً بَاقِیةً فِی عَقِبِهِ»؟ آیا خداوند امامت را در نسل کسی جز امام حسین علیه السلام

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 556، ح 11.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 556، ح 12؛ خصال، ص 305، ح 84 و معانی الاخبار، ص 126، ح 1.

قرار داده است؟ آن گاه فرمود: ای جابر! ائمه کسانی هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امامت آنها را با صراحت اعلام کرده و فرموده است: زمانی که شب هنگام به معراج رفتم، نام های ائمه را دیدم که بر پایه های عرش به وسیله نور نوشته شده بود. آنها دوازده تن بودند. علی و دو پسرش، علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و حجت قائم. اینها ائمه اهل بیت برگزیده و با طهارت هستند. به خدا قسم! هر کس غیر از ما ادعای امامت بکند، خداوند، او را با ابلیس و سربازانش محشور می فرماید. آن گاه امام علیه السلام اندکی سکوت کرد و سپس فرمود: خداوند حق این امت را ادا نفرماید، زیرا آنها حق پیامبرشان را به جا نیاوردند. به خدا قسم! اگر آنها حق را به اهلش واگذار می کردند، هیچ گاه دو نفر در باره خداوند با یکدیگر اختلاف پیدا نمی کردند. سپس چنین فرمود:

ان الیهود لحبّهم لنبیّهم***أمنوا بوائق حادث الازمان

یهودیان به علت عشق و محبت خود نسبت به پیامبرشان از گزند حوادث روزگار در امان ماندند.

و ذو الصلیب بحب عیسی أصبحوا***یمشون زهواً فی قری نجران

مسیحیان به علت داشتن محبت حضرت عیسی علیه السلام است که در سرزمین نجران با غرور راه می روند.

و المؤمنون بحب آل محمد***یرمون فی الافاق بالنیران

اما کسانی که به محبت اهل بیت پیامبر اسلام که سلام و درود خدا بر آنان باد، ایمان دارند، در سرزمین ها با آتش مورد هدف قرار می گیرند.

عرض کردم: سرورم! مگر امامت به شما تعلق ندارد؟ امام فرمود: آری! عرض کردم: پس چرا از گرفتن حق و ادعایتان دست برداشتید در حالی که خداوند می فرماید: «وجَاهِدُوا فِی اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُو اجْتَبَاکُمْ»(1) [و در راه خدا چنان که حق جهاد (در راه) اوست جهاد کنید. اوست که شما را (برای خود) برگزیده] چرا امیر المؤمنین علیه السلام از گرفتن حق خودش دست کشید؟ امام فرمود: زیرا او یاوری برای خود نیافت. مگر نشنیده ای که خداوند در بیان سرگذشت لوط علیه السلام

1- [1] - حج/ 78.

می فرماید: «قَال لو أَنَّ لی بِکُمْ قُوهً أَو آوی إِلی رُکْنٍ شَدِیدٍ»(1) [(لوط) گفت کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه گاهی استوار پناه می جستم] همچنین از زبان حضرت نوح علیه السلام می فرماید: «فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّی مَغْلوبٌ فَانتَصِرْ»(2) [تا پروردگارش را خواند که من مغلوب شدم به داد من برس] و در بیان سرگذشت حضرت موسی علیه السلام می فرماید: «إِنِّی لا أَمْلکُ إِلاَّ نَفْسِی وأَخِی فَافْرُقْ بَینَنَا وبَینَ القَومِ الفَاسِقِینَ»(3) [پروردگارا من جز اختیار شخص خود و برادرم را ندارم. پس میان ما و میان این قوم نافرمان جدایی بینداز] حال که پیامبران چنین بوده اند، عذر وصی پذیرفته تر خواهد بود. ای جابر! امام، مانند کعبه است که به سوی او می روند، اما او نزد کسی نمی رود.

9) ابن بابویه همچنین از ابو عبدالله احمد بن محمد بن عبیدالله جوهری، از عبد الصمد بن علی بن محمد بن مکرم، از ابو ولید طیالسی، از ابو زناد عبدالله بن ذکوان، از پدرش از احرج، از ابو هریره روایت می کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره معنی آیه «وجَعَلهَا کَلمَهً بَاقِیهً فِی عَقِبِهِ» سئوال کردم. حضرت فرمود: خداوند ائمه را در نسل امام حسین قرار داده است که از صلب او نُه امام خارج خواهند شد که یکی از آنها مهدی این امت است. سپس فرمود: هر کس همه عمرش را به عبادت در میان رکن و مقام ابراهیم سپری کند در حالی که نسبت به اهل بیتم کینه در دل داشته باشد و به دیدار خداوند بشتابد، وارد آتش خواهد شد.

10) ابن بابویه با همین سند روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من دو چیز گرانبها در میان شما از خودم برجای می گذارم. یکی از آنها کتاب خداوند است که هر کس از آن پیروی کند، در راه هدایت خواهد بود و هر کس آن را رها کند، گمراه خواهد شد. دیگری اهل بیتم است. به شما در باره اهل بیتم که سلام و درود خدا بر آنان باد، یادآوری می کنم. و سه بار این جمله را

1- [1] - هود/ 80.
2- [2] - قمر/ 10.
3- [3] - مائده/ 25.

تکرار نمود. راوی می گوید: از ابو هریره پرسیدم: اهل بیت کیستند؟ آیا منظور همسران ایشان است. ابو هریره پاسخ داد: نه. اصل و نسب ایشان که همان ائمه دوازده گانه هستند که خداوند آنها را در آیه «وجَعَلهَا کَلمَةً بَاقِیةً فِی عَقِبِهِ» ذکر کرده است.

11) ابن بابویه همچنین از محمد بن محمد بن عصام کلینی، از محمد بن یعقوب، از قاسم بن علاء، از اسماعیل بن علی قزوینی، از علی بن اسماعیل، از عاصم بن حمید حنّاط، از محمد بن قیس، از ثابت ثمالی، از امام زین العابدین علیه السلام از پدرش، از جدش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که فرمود: آیه «وجَعَلهَا کَلمَةً بَاقِیةً فِی عَقِبِهِ» در باره ما نازل شده است و امامت تا روز قیامت در نسل امام حسین خواهد بود. امام غائب دو بار غیبت خواهد کرد که یکی از آنها از دیگری طولانی تر خواهد بود. غیبت اول شش روز، شش ماه، یا شش سال به طول خواهد انجامید؛ اما غیبت دیگر طولانی خواهد بود به طوری که در طی آن بسیاری از کسانی که ادعای مسلمان بودن می کنند از اسلام روی برخواهند گرداند. خداوند فقط کسانی را که ایمان محکم و معرفت صحیح داشته باشند و در وجودشان نسبت به قضا و قدر هیچ نوع نارضایتی نداشته و خود را تسلیم فرمان ما اهل بیت کرده باشند، بر ایمانشان ثابت و استوار خواهند بود.(1)

12) علی بن ابراهیم قمی در بیان معنی این آیه می گوید: سپس خداوند از ائمه علیهم السلام یاد کرده و می فرماید: «وجَعَلهَا کَلمَةً بَاقِیةً فِی عَقِبِهِ لعَلهُمْ یرْجِعُونَ» یعنی ائمه علیهم السلام به دنیا باز می گردند.(2)

«وقَالوا لولا نُزِّل هَذَا القُرْآنُ عَلی رَجُل مِّنَ...بَعْضًا سُخْرِیا ورَحْمَتُ رَبِّکَ خَیرٌ مِّمَّا یجْمَعُونَ(32)»

«وقَالوا لولا نُزِّل هَذَا القُرْآنُ عَلی رَجُل مِّنَ القَرْیتَینِ عَظِیم(31) أَهُمْ یقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّکَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَینَهُم مَّعِیشَتَهُمْ فِی الحَیاهِ الدُّنْیا ورَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لیتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِیا ورَحْمَتُ رَبِّکَ خَیرٌ مِّمَّا یجْمَعُونَ(32)»

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 303، ح 8.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 256.

[و گفتند: چرا این قرآن بر مردی بزرگ از (آن) دو شهر فرود نیامده است؟ * آیا آنانند که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ ما (وسایل) معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم و برخی از آنان را از (نظر) درجات بالاتر از بعضی (دیگر) قرار داده ایم تا بعضی از آنها بعضی (دیگر) را در خدمت گیرند و رحمت پروردگار تو از آن چه آنان می اندوزند، بهتر است]

1) علی بن ابراهیم قمی از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: آیه «وقَالوا لولا نُزِّل هَذَا القُرْآنُ عَلی رَجُل مِّنَ القَرْیتَینِ عَظِیم» در باره عروه بن مسعود ثقفی نازل شد که فرد عاقل و خردمندی بود.(1)

2) علی بن ابراهیم قمی گفت: سپس خداوند سخن قریش را نقل می فرماید که گفتند: «وقَالوا لولا نُزِّل هَذَا القُرْآنُ عَلی رَجُل مِّنَ القَرْیتَینِ عَظِیم» یعنی چرا این قرآن بر شخص بزرگی از مکه و طائف نازل نشده است؟ که منظور از چنین شخصی عروه بن مسعود عموی مغیره بن شعبه بود که در تعهدات مالی، تکیه گاه آنان بود. پس خداوند به آنها پاسخ داد: «أَهُمْ یقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّکَ» یعنی آیا آنها با گفتن این که چرا این قرآن بر عروه بن مسعود نازل نشده است، رحمت پروردگارت یعنی نبوت و قرآن را تقسیم می کنند؟ خداوند سپس می فرماید: «نَحْنُ قَسَمْنَا بَینَهُم مَّعِیشَتَهُمْ فِی الحَیاهِ الدُّنْیا ورَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ» یعنی از نظر دادن اموال و فرزندان، گروهی را بر گروهی دیگر برتری داریم. «لیتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِیا ورَحْمَتُ رَبِّکَ خَیرٌ مِّمَّا یجْمَعُونَ» این یکی از بزرگ ترین راهنمایی های خداوند بر یگانگی خودش است. زیرا آنها را از نظر ظاهر، افکار و خواسته ها متفاوت آفریده است تا برخی از آنها از برخی دیگر یاری بطلبند. زیرا هیچ کدام از آنها از دیگران بی نیاز نیست. حتی پادشاهان و خلفا به مردم نیازمندند. دنیا و مردم مکلفی که به آنها امر و نهی شده است بر همین اساس آفریده شده اند. چنان چه هر فردی مجبور بود که برای خودش بنایی، خیاطی، حجامت و همه کارهای دیگری را که بدان نیاز پیدا می کند انجام دهد، جهان لحظه ای پابرجا و استوار نمی ماند.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 286.

چنان چه همه انسان ها در طلب علم باشند، دنیا دوام نخواهد آورد. اما خداوند انسان ها را از نظر ساختار به صورت متفاوت آ فریده است و این امر از بزرگ ترین دلایل بر توحید است.(1)

3) امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: خدمت پدرم امام هادی علیه السلام عرض کردم: هر گاه مشرکان، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را مورد سرزنش قرار می دادند، آن حضرت با آنها مناظره و علیه آنها استدلال می کرد؟ امام هادی فرمود: آری! بارها این امر اتفاق می افتاد. از جمله آنها، جریانی است که خداوند گفته آنها را چنین نقل می کند و می فرماید: «وقَالوا مَال هَذَا الرَّسُول یأْکُل الطَّعَامَ ویمْشِی فِی الأَسْواقِ لولا أُنزِل إِلیهِ مَلکٌ فَیکُونَ مَعَهُ نَذِیرًا * أَو یلقَی إِلیهِ کَنزٌ أَو تَکُونُ لهُ جَنَّةٌ یأْکُل مِنْهَا وقَال الظَّالمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلا رَجُلا مَّسْحُورًا»(2) [و گفتند: این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود. چرا فرشته ای به سوی او نازل نشده تا همراه وی هشداردهنده باشد* یا گنجی به طرف او افکنده نشده یا باغی ندارد که از (بار و بر) آن بخورد و ستمکاران گفتند: جز مردی افسون شده را دنبال نمی کنید] همچنین می فرماید: «وقَالوا لولا نُزِّل هَذَا القُرْآنُ عَلی رَجُل مِّنَ القَرْیتَینِ عَظِیمٍ» خداوند در آیه دیگری نیز می فرماید: «وقَالواْ لن نُّؤْمِنَ لکَ حَتَّی تَفْجُرَ لنَا مِنَ الأَرْضِ ینبُوعًا * أَو تَکُونَ لکَ جَنَّةٌ مِّن نَّخِیل وعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الأَنْهَارَ خِلالهَا تَفْجِیرًا * أَو تُسْقِطَ السَّمَاء کَمَا زَعَمْتَ عَلینَا کِسَفًا أَو تَأْتِی بِاللهِ والمَلآئِکَهِ قَبِیلا * أَو یکُونَ لکَ بَیتٌ مِّن زُخْرُفٍ أَو تَرْقَی فِی السَّمَاء ولن نُّؤْمِنَ لرُقِیکَ حَتَّی تُنَزِّل عَلینَا کِتَابًا نَّقْرَؤُهُ»(3) [و گفتند: تا از زمین چشمه ای برای ما نجوشانی هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد * یا (باید) برای تو باغی از درختان خرما و انگور باشد و آشکارا از میان آنها جویبارها روان سازی * یا چنان که ادعا می کنی آسمان را پاره پاره بر (سر) ما فرو اندازی یا خدا و فرشتگان را در برابر (ما حاضر) آوری * یا برای تو خانه ای از طلا(کاری) باشد یا به آسمان بالا روی و به بالا رفتن تو (هم)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 256.
2- [2] - فرقان/ 8-7.
3- [3] - اسراء/ 93-90.

اطمینان نخواهیم داشت تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم] علاوه بر این خطاب به ایشان گفته می شد: اگر تو مانند موسی، پیامبر بودی، در صورت درخواست ما از تو، صاعقه ای بر ما فرود می آمد. زیرا ما بیشتر از قوم موسی، از تو درخواست چنین کاری کرده ایم. جریان از این قرار است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجدالحرام نشسته بود. ناگهان گروهی از سران قریش گردهم آمدند که از جمله آنها ولید بن مغیره مخزومی، ابو البختری ابن هشام، ابو جهل بن هشام، عاص بن وائل سهمی، عبدالله بن ابی امیه و گروه فراوان دیگری بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز در میان چند تن از یارانش نشسته بود و برایشان قرآن می خواند و اوامر و نواهی الهی را برایشان توضیح می داد. مشرکان خطاب به یکدیگر گفتند: کار محمد بالا گرفته است و به مشکل بزرگی تبدیل شده است. بیایید شروع به سرکوب و منزوی کردن او نموده و علیه او به اعتراض بپردازیم و در بطلان آن چه با خود آورده است، دلیل بیاوریم تا جایگاهش را در میان یارانش از دست بدهد و ارزشش نزد آنها کاهش یابد تا شاید از گمراهی و بطلان، سرکشی و طغیانی که در آن به سر می برد دست بردارد. در غیر این صورت با شمشیرهای برنده با او مقابله خواهیم کرد.

ابوجهل پرسید: چه کسی گفت وگو و مجادله با او را می پذیرد؟ عبدالله بن ابی امیه مخزومی گفت: من این کار را خواهم کرد. آیا مرا به عنوان فردی مورد قبول و مجادله کننده ای قوی قبول دارید؟ ابو جهل گفت: بلی! آنها همگی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتند. عبد الله بن ابی امیه گفت: ای محمد! _ و درخواست عبد الله از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پاسخ آن حضرت به او را ذکر نمود _ پس گفت: پیامبر فرمود: اما در باره آیه «وقَالوا لولا نُزِّل هَذَا القُرْآنُ عَلی رَجُل مِّنَ القَرْیتَینِ عَظِیمٍ» که بدان استدلال کردی که منظور از آن ولید بن مغیره در مکه و عروه بن مسعود در طائف است، باید گفت: اموال دنیا در نظر خداوند مانند تو ارزشمند و با اهمیت نیست و او مانند تو بدان نمی نگرد. بلکه چنان چه اموال دنیوی به اندازه بال پشه ای برایش ارزش داشت، قطعا به وسیله آن کافری را که مخالف اوست سیراب نمی کرد. همچنین تو مسئول تقسیم کردن رحمت خداوند نیستی. بلکه خداوند خودش رحمتش را تقسیم می کند و در میان بندگانش آن گونه که خواست عمل می نماید. خداوند همانند انسان از هیچ احدی به خاطر اموال یا

وضعیتش بیمی ندارد تا به این ترتیب به نبوت آن شخص پی ببری. همچنین به اموال و وضعیت هیچ کس چشم طمع ندارد تا به این ترتیب نبوت را فقط از آن شخص مذکور بدانی. علاوه بر این، مانند انسان ها از روی هوی و هوس احدی را دوست ندارد تا کسی را که شایستگی تقدیم ندارد، مقدم دارد. بلکه رفتار او بر اساس عدالت است. بنابراین برترین مقام و صفات دینی را به کسی می دهد که در اطاعت از او بهتر باشد و کاملا از او اطاعت کند. همچنین کسی را از نظر جایگاه و صفات دینی، مؤخر می سازد که بیش از دیگران در اطاعت از اوامرش سستی کند و هر گاه فردی چنین باشد، خداوند به اموال و وضعیت او نمی نگرد. بلکه این اموال و موقعیت، لطفی اضافی از سوی اوست و هیچ کدام از بندگانش نمی تواند او را به کاری وادار کند. بنابراین نمی توان به او گفت: حال که تو به بنده ای لطف کردی و به او اموالی داده ای پس باید به او نبوت نیز بدهی، زیرا هیچ کس نمی تواند او را به کاری که مایل به انجام آن نیست با لطف و بخشش به فردی، وادار نماید زیرا او قبلا به آن بنده نعمت داده است. ای عبدالله! مگر ندیده ای که چگونه بنده ای را از نظر مادی بی نیاز، ولی چهره او را زشت می نماید؟ یا به فردی زیبایی می دهد اما او را نیازمند می کند؟ یا به شخصی کرامت می دهد. اما او را نیازمند می نماید؟ یا شخصی را ثروتمند اما بی عزت می سازد؟ بنابراین ثروتمند مذکور حق ندارد بگوید: خدایا! چرا علاوه بر ثروت، به من زیبایی فلان شخص را نیز ندادی؟ یا فرد زیباروی بگوید: خدایا چرا علاوه بر زیبایی، ثروت فلان شخص را هم به من اعطا نکردی؟ یا شخص دارای عزت و کرامت خطاب به پروردگار بگوید: چرا علاوه بر کرامت و عزت، ثروت فلان شخص را نیز به من ندادی؟ یا فرد بی عزت و بی شخصیت بگوید: خدایا چرا کرامت و شخصیت فلان فرد را به من ارزانی نداشتی؟ بلکه اراده امور در اختیار خداوند است. هر گونه که بخواهد نعمت ها را تقسیم می کند. و هر آن چه را اراده نماید انجام می دهد. او در انجام کارهایش حکمت کامل و مطلق دارد و اعمالش همواره ستوده است. این همان فرموده پروردگار است که در آن آمده است. «وقَالوا لولا نُزِّل هَذَا القُرْآنُ عَلی رَجُل مِّنَ القَرْیتَینِ عَظِیمٍ».

خداوند می فرماید: «أَهُمْ یقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّکَ» یعنی ای محمد! آیا آنها رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند «نَحْنُ قَسَمْنَا بَینَهُم مَّعِیشَتَهُمْ فِی الحَیاهِ الدُّنْیا»،

مایحتاج شان در زندگی دنیا را ما میان آنها تقسیم کرده و گروهی از آنها را به گروه دیگری نیازمند کرده ایم و عده ای را نیازمند کالا و خدمات عده دیگری آفریده ایم. در نتیجه تو بزرگ ترین و باشکوه ترین پادشاهان و ثروتمندترین افراد را می بینی که به نوعی به نیازمندترین افراد احتیاج دارند. که آن نیازمندان یا کالایی دارند یا خدمتی که می توانند به آن فرد ثروتمند ارائه و در نتیجه نیاز او را بر طرف کنند و آن فرد ثروتمند چاره ای جز استفاده از کالا یا خدمات فرد نیازمند ندارد. همچنین ممکن است آن شخص ثروتمند، نظر به علم، معرفت و حکمت فرد مستمند و فرد مستمند، به ثروت شخص سرمایه دار نظر داشته باشد. در این حالت شخص ثروتمند حق ندارد بگوید: خدایا! چرا علاوه بر قدرت و ثروتم، علم و حکمت آن شخص فقیر را نیز به من ندادی؟ فرد نیازمند نیز حق ندارد بگوید: خدایا! چرا علاوه بر رأی، علم و حکمت، ثروت آن شخص سرمایه دار را نیز به من ارزانی نداشتی؟ خداوند سپس می فرماید: «ورَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لیتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِیا» سپس می فرماید: ای محمد! «ورَحْمَتُ رَبِّکَ خَیرٌ مِّمَّا یجْمَعُونَ» یعنی رحمت پروردگارت از اموال دنیا که اینها جمع آوری می کنند، بهتر است.(1)

«ولولا أَن یکُونَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً لجَعَلنَا لمَن...الرَّحْمَنِ نُقَیضْ لهُ شَیطَانًا فَهُو لهُ قَرِینٌ(36)»

«ولولا أَن یکُونَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً لجَعَلنَا لمَن یکْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لبُیوتِهِمْ سُقُفًا مِّن فَضَّةٍ ومَعَارِجَ عَلیهَا یظْهَرُونَ(33) ولبُیوتِهِمْ أَبْوابًا وسُرُرًا عَلیهَا یتَّکِؤُونَ(34) وزُخْرُفًا وإِن کُل ذَلکَ لمَّا مَتَاعُ الحَیاهِ الدُّنْیا والآخِرَهُ عِندَ رَبِّکَ للمُتَّقِینَ(35) ومَن یعْشُ عَن ذِکْرِ الرَّحْمَنِ نُقَیضْ لهُ شَیطَانًا فَهُو لهُ قَرِینٌ(36)»

[و اگر نه آن بود که (همه) مردم (در انکار خدا) امتی واحد گردند، قطعا برای خانه های آنان که به (خدای) رحمان کفر می ورزیدند سقفها و نردبانهایی از نقره که بر آنها بالا روند قرار می دادیم * و برای خانه هایشان نیز درها و تختهایی که بر آنها تکیه زنند * و زر و زیورهای (دیگر نیز) و همه اینها جز متاع زندگی دنیا

1- [1] - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص 500، ص 314.

نیست و آخرت پیش پروردگار تو برای پرهیزگاران است * و هر کس از یاد (خدای) رحمان دل بگرداند بر او شیطانی می گماریم تا برای وی دمسازی باشد]

1) ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن غالب اسدی، از پدرش، از سعید بن مسیب روایت می کند که گفت: از امام سجاد علیه السلام در باره آیه «ولولا أَن یکُونَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً» سئوال کردم. حضرت فرمود: منظور از آن، امت پیامبر صلی الله علیه و آله است یعنی آنها همگی بر دین واحد و کافر شوند. «لجَعَلنَا لمَن یکْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لبُیوتِهِمْ سُقُفًا مِّن فَضَّةٍ ومَعَارِجَ عَلیهَا یظْهَرُونَ» اگر خداوند با امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین می کرد، مؤمنان اندوهگین می شدند و این امر باعث غم و غصه آنان می گردید و کسی با آنها ازدواج نمی کرد و از آنها ارث نمی برد.(1)

2) حسین بن سعید در کتاب «الزهد» از نضر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از اسحاق بن غالب روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که در باره آیه «ولولا أَن یکُونَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً» فرمود: اگر خداوند چنین می کرد، همه مردم کافر می شدند.(2)

3) علی بن ابراهیم قمی گفت: «ولولا أَن یکُونَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً» امت واحد بودن یعنی پیروی مردم از یک مذهب «لجَعَلنَا لمَن یکْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لبُیوتِهِمْ سُقُفًا مِّن فَضَّةٍ ومَعَارِجَ عَلیهَا یظْهَرُونَ» یعنی پله هایی که به وسیله آنها بالا می روند. «ولبُیوتِهِمْ أَبْوابًا وسُرُرًا عَلیهَا یتَّکِؤُونَ* ورُخْرُفًا» یعنی خانه تزئین شده به وسیله طلا. امام صادق علیه السلام فرمود: اگر خداوند چنین می کرد هیچ کس ایمان نمی آورد. اما خداوند در میان مؤمنان، افراد ثروتمند و در میان کفار، افراد نیازمند و همچنین در میان کفار، افراد ثروتمند و در میان مؤمنان، نیازمندانی را قرار داده و آنها را به وسیله امر، نهی، صبر و رضایت امتحان کرده است. «ومَن یعْشُ عَن ذِکْرِ الرَّحْمَنِ» یعنی هر کس چشم فرو ببندد. «نُقَیضْ لهُ شَیطَانًا فَهُو لهُ قَرِینٌ».(3)

1- [1] - علل الشرایع، ج 2، ص 313، ح 33.
2- [2] - زهد، ص 47، ح 127.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 257.

«حَتَّی إِذَا جَاءنَا قَال یا لیتَ بَینِی وبَینَکَ...إِذ ظَّلَمْتُمْ أَنَّکُمْ فِی العَذَابِ مُشْتَرِکُونَ(39)»

«حَتَّی إِذَا جَاءنَا قَال یا لیتَ بَینِی وبَینَکَ بُعْدَ المَشْرِقَینِ فَبِئْسَ القَرِینُ(38) ولن ینفَعَکُمُ الیومَ إِذ ظَّلَمْتُمْ أَنَّکُمْ فِی العَذَابِ مُشْتَرِکُونَ(39)»

[تا آن گاه که او (با دمسازش) به حضور ما آید، (خطاب به شیطان) گوید: ای کاش میان من و تو فاصله خاور و باختر بود که چه بد دمسازی هستی* و امروز هرگز (پشیمانی) برای شما سود نمی بخشد، چون ستم کردید. در حقیقت، شما در عذاب مشترک خواهید بود]

1) ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه در کامل الزیارات از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از علی بن محمد بن سالم، از محمد بن خالد از عبدالله بن حماد بصری، از عبدالله بن عبدالرحمن اصم، از حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به معراج رفت، به ایشان گفته شد: خداوند تو را به وسیله سه مصیبت می آزماید تا بنگرد بردباری ات چگونه است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پروردگارا! من تسلیم و فرمانبردار اوامر تو هستم و جز به یاری تو هیچ نیرویی در بردباری بر آنها نخواهم داشت. این مصیبت ها چیستند؟ به ایشان گفته شد: اولین مصیبت، ابتلای شما به گرسنگی و ترجیح دادن نیازمندان بر خودتان و خانواده تان است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارا! پذیرفتم و بدان راضی شدم و خود را تسلیم آن نمودم و توفیق برای بردباری را از تو طلب می کنم. مصیبت دوم عبارت است از تکذیب شدن، خوف شدید، صرف کردن همه توانت جهت مبارزه با کفار به وسیله جان و دارایی ات، بردباری در برابر مصیبت هایی که از منافقان به تو می رسد و در جنگ با آنان به درد و زخم مبتلا می شوی. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدایا! پذیرفتم و بدان راضی شدم و خود را تسلیم امر تو کردم و توفیق جهت بردباری در برابر این مشکلات را از تو می خواهم.

سپس به آن حضرت گفته شد: مصیبت سوم، مصیبت کشته شدن اهل بیتت پس از وفات تو است. برادرت علی از سوی امت تو، مورد دشنام، توبیخ، خشونت، محرومیت، انکار و ظلم قرار می گیرد و در پایان کشته می شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پروردگارا! خود را تسلیم تقدیر تو کردم و آن را پذیرفتم و توفیق بردباری در برابر این مشکلات را از تو می خواهم.

همچنین به دخترت ظلم می کنند و او از حقش محروم می شود و حقی را که تو برای او قرار داده ای از او غصب می شود و در حالی که باردار خواهد بود، مورد ضرب و شتم قرار می گیرد و بدون اجازه، وارد حریم و خانه او می شوند. سپس به خواری و ذلت گرفتار می شود و در این مصیبت هیچ یاوری نخواهد داشت. در نتیجه در اثر آن ضربات، فرزندی را که در شکم دارد، سقط می شود و سپس خودش به علت آن ضربات وفات می یابد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: انا لله و انا الیه راجعون. پروردگارا! پذیرفتم و خود را تسلیم اوامر تو کردم و توفیق صبر و بردباری را از تو می خواهم. سپس به آن حضرت گفته شد: دخترت فاطمه از پسر عمویت علی دارای دو پسر خواهد بود که یکی از آنها با نیرنگ کشته و حقش از او گرفته می شود و به او ضربه خواهند زد و مسموم خواهد شد. امتت با او چنین خواهند کرد. آن حضرت فرمود: پروردگارا! پذیرفتم. انا لله و انا الیه راجعون. خدایا توفیق بردباری را از تو می خواهم. سپس گفته شد: اما سرنوشت پسر دیگرشان این است که امتت او را به جهاد فرا می خوانند. سپس او را همراه فرزندان اهل بیتش که سلام و درود خدا بر آنان باد، به شیوه دردناکی به قتل می رسانند. سپس زنانشان را به اسارت درمی آورند. او از من طلب یاری می کند. اما پیش از آن، من چنین مقدر کرده ام که او همراه با یارانش کشته شود. بدین ترتیب کشته شدن او حجتی علیه ساکنان زمین خواهد بود و اهل آسمان ها و زمین برای کشته شدن او خواهند گریست و فرشتگانی که نتوانستند به او یاری برسانند برای او گریه خواهند کرد. سپس از نسل او مردی را خواهم آفرید و به وسیله او تو را یاری خواهم کرد. شبح او نزد من و زیر عرش است. زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد و بیم و رعب همواره همراه او خواهد بود و همه از او خواهند ترسید. تا بدان پایه کافران را به قتل می رساند که در او تردید می کنند. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: انا لله و انا الیه راجعون. به آن حضرت گفته شد: سرت را بلند کن. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: سرم را بلند کردم. ناگهان چشمم به مردی افتاد که از زیباروترین و خوشبوترین افراد

بود و از میان دو چشمانش و بالا و پایین او نور می تابید. او را صدا زدم. در حالی که لباسی از نور بر تن داشت و در ظاهرش هر نوع نیکی و خیر آشکار بود، به سوی من آمد و پیشانی مرا بوسید. به فرشتگانی که در اطراف او بودند که تعدادشان را فقط

خداوند می داند، نگاهی کردم و گفتم: خدایا! این شخص در دفاع از چه کسی خشمگین می شود و این فرشتگان را برای چه کسی آماده کرده ای؛ در حالی که به من وعده پیروزی در میان آنها را داده ای؟ من پیروزی را از تو می خواهم. اینها اهل بیت و خاندان من هستند. تو مصیبت هایی را که پس از مرگم بدان گرفتار خواهند شد به من اطلاع دادی. حال آن که اگر اراده کنی، پیروزی بر کسانی را که به آنها ظلم می کنند به من اعطا خواهی کرد. اما با این وجود تسلیم فرمان تو هستم و به قضا و قدر تو راضی و خشنودم و آن را می پذیرم و توفیق، رضایت و یاری در مقابل مشکلات را از تو می خواهم.

در این هنگام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد: اما برادرت را به پاس صبر و بردباری اش، در بهشت جاودان، مسکن خواهم داد و این، پاداش من برای او خواهد بود. روز قیامت، حجت او را بر مخلوقات چیره می سازم و او را مأمور حوض می کنم که اولیا و دوستانتان از آن می نوشند و دشمنانتان از آن محروم می شوند. دوزخ را برایش سرد می کنم. او بدان وارد می شود و همه کسانی را که ذره ای از محبت شما را در دل داشته، از آن جا خارج می کند و منزلت شما را در والاترین مقام و مرتبه بهشت قرار می دهم. اما آن دو پسرت را که یکی به وسیله سم و دیگری بی رحمانه کشته شدند، از جمله کسانی قرار می دهم که عرشم را به وسیله آنها می آرایم و علاوه بر این، در مقابل مصیبت هایی که بدان گرفتار شده اند به آنها لطف بیشتری خواهم کرد، چندان که به قلب هیچ انسانی خطور نکرده باشد. وانگهی هر کس که به زیارت قبر پسرت که در میدان جنگ کشته شد برود، از چنین لطف و عنایتی بهره مند خواهد شد. زیرا زائران او به منزله زائران تو هستند و هر کس به زیارت تو بیاید، گویی به دیدار من آمده است و بزرگداشت کسانی که به دیدار من می آیند به عهده من خواهد بود و من به او هر چیزی را که بخواهد اعطا می کنم و به او پاداش می دهم که هر کس آن پاداش و بزرگداشت من نسبت به او را ببیند، غبطه می خورد.

همچنین دخترت را کنار عرش خودم نگه می دارم. به او گفته می شود. خداوند تو را به عنوان حاکم و فرمانبردار در میان مخلوقاتش قرار داده است. بنابراین در باره کسانی که به تو و فرزندانت ظلم کرده اند، هر گونه که می خواهی حکم صادر کن، زیرا من حکم تو علیه آنها را روا می دانم. تو هم شاهد این جریان خواهی بود.

ص:206

در این هنگام کسی را که به او ظلم کرده است در مقابل او نگه می دارند. او دستور می دهد آن شخص را به آتش بیندازند. آن فرد ظالم در این موقعیت می گوید: «یا حَسْرَتَی علی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللهِ»(1) [دریغا بر آن چه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم] و آرزوی مرگ یک باره می نماید و انگشت به دهان می گزد و می گوید: «یا لیتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُول سَبِیلا * یا ویلتَی لیتَنِی لمْ أَتَّخِذْ فُلانًا خَلیلا»(2) [ای کاش با پیامبر راهی برمی گرفتم * ای وای کاش فلانی را دوست (خود) نگرفته بودم] همچنین می گوید: «حَتَّی إِذَا جَاءنَا قَال یا لیتَ بَینِی وبَینَکَ بُعْدَ المَشْرِقَینِ فَبِئْسَ القَرِینُ * ولن ینفَعَکُمُ الیومَ إِذ ظَّلمْتُمْ أَنَّکُمْ فِی العَذَابِ مُشْتَرِکُونَ» سپس می گوید: «أَنتَ تَحْکُمُ بَینَ عِبَادِکَ فِی مَا کَانُوا فِیهِ یخْتَلفُونَ»(3) [تو خود در میان بندگانت بر سر آن چه اختلاف می کردند داوری می کنی] در این هنگام به آن دو گفته می شود: «أَلاَ لعْنَةُ اللهِ عَلی الظَّالمِینَ * الذِینَ یصُدُّونَ عَن سَبِیل اللهِ ویبْغُونَهَا عِوجًا وهُم بِالآخِرَهِ هُمْ کَافِرُونَ»(4) [هان لعنت خدا بر ستمگران باد * همانان که (مردم را) از راه خدا باز می دارند و آن را کج می شمارند و خود آخرت را باور ندارند.]

اولین کسی که در باره آنها حکم صادر می شود، محسن بن علی علیه السلام و قاتلش خواهند بود. سپس قنفذ مورد محاکمه قرار می گیرد و او را به همراه صاحبش می آورند و به وسیله شلاق های آتشین آنها را می زنند. به طوری که اگر یک شلاق از آنها به دریاها اصابت کند، از شرق تا غرب آن را به جوش می آورد و چنان چه یک ضربه از آن شلاق ها به کوه های دنیا اصابت نماید، آنها ذوب شده و به خاکستر تبدیل می شوند. آنها را به وسیله چنین شلاقی می زنند. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام جهت محاکمه فرد چهارم در محضر پروردگار حاضر می شود و آن سه نفر را به زندانی می افکنند و در آن را قفل می کنند که هیچ کس

1- [1] - زمر/ 56.
2- [2] - فرقان/ 28-27.
3- [3] - زمر/ 46.
4- [4] - هود/ 19-18.

آنها را نخواهد دید و آنها نیز احدی را نخواهند دید. در این هنگام کسانی که ولایتشان را پذیرفته بودند می گویند: «رَبَّنَا أَرِنَا الذَینِ أَضَلانَا مِنَ الجِنِّ والإِنسِ نَجْعَلهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لیکُونَا مِنَ الأَسْفَلینَ»(1) [پروردگارا! آن دو (گمراه گری) از جن و انس که ما را گمراه کردند به ما نشان ده تا آنها را زیر قدم هایمان بگذاریم تا زبون شوند] سپس خداوند تبارک و تعالی چنین می فرماید: «ولن ینفَعَکُمُ الیومَ إِذ ظَّلمْتُمْ أَنَّکُمْ فِی العَذَابِ مُشْتَرِکُونَ» سپس در این هنگام، آنان را صدا می زنند تا به عذاب و فلاکت و هلاکت دچار کنند. سپس آنها در حالی که نگهبانانی همراه دارند به سوی حوض می روند و از امیر المؤمنین می خواهند تا آنها را عفو نماید و می گویند: ما را ببخش و به ما آب بده و ما را آزاد کن. اما به آنها گفته می شود: «فَلمَّا رَأَوهُ زُلفَةً سِیئَتْ وجُوهُ الذِینَ کَفَرُوا وقِیل هَذَا الذِی کُنتُم بِهِ تَدَّعُونَ»(2) [و آن گاه که آن (لحظه موعود) را نزدیک ببینند چهره های کسانی که کافر شده اند در هم رود و گفته شود این است همان چیزی که آن را فرا می خواندید] یعنی در دنیا شما را امیرالمؤمنین می خواندند. سپس تشنه و تشنه تر به سوی آتش برگردید که به شما جز آب داغ و خونابه داده نخواهد شد و شفاعت هیچ شفاعت کننده ای به شما سودی نخواهد رساند.(3)

2) محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن علی بن معمر، از محمد بن علی بن عکایه تمیمی، از حسین بن نضر فهری، از ابو عمرو اوزاعی، از عمرو بن شمر، از جابر بن یزید، از امام محمد باقر علیه السلام، از امیرالمؤمنین علیه السلام در «خطبه الوسیله» روایت می کند که آن حضرت فرمود: اگر آن دو بدبخت، حق مرا از خلافت غصب کرده و با من در باره آن چه حق آنها نبود، نزاع کردند و از روی گمراهی بر مرکب آن سوار شدند و به علت نادانی آن را برای یکدیگر منعقد کردند. قطعاً به راه بسیار غلطی رفتند و سرنوشت بسیار بدی را برای خود رقم زدند. آنها در خانه هایشان به یکدیگر نفرین و لعن می فرستند و هر کدام از آنها از دیگری

1- [1] - فصلت/ 29.
2- [2] - ملک/ 27.
3- [3] - کامل الزیارات، ص 551، باب 108، ح 12.

تبری جسته و خطاب به او می گوید: «یا لیتَ بَینِی وبَینَکَ بُعْدَ المَشْرِقَینِ فَبِئْسَ القَرِینُ» آن بدبخت دیگر با فلاکت و رنجوری به او پاسخ خواهد داد: «یا ویلتَی لیتَنِی لمْ أَتَّخِذْ فُلانًا خَلیلا * لقَدْ أَضَلنِی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءنِی وکَانَ الشَّیطَانُ للإِنسَانِ خَذُولا»(1) [ای وای! کاش فلانی را دوست (خود) نگرفته بودم * او (بود که) مرا به گمراهی کشانید پس از آن که قرآن به من رسیده بود و شیطان همواره فروگذارنده انسان است] من همان ذکری هستم که از آن گمراه شدند و راهی هستم که مردم از آن منحرف شدند و ایمانی هستم که بدان کفر ورزیدند و قرآنی هستم که ترک و مهجور شده است و دینی هستم که تکذیب شده و راهی هستم که از آن منحرف شده اند.(2)

این روایت با اندکی تفصیل بیشتر، در هنگام تفسیر آیه «ویومَ یعَضُّ الظَّالمُ عَلی یدَیهِ یقُول یا لیتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُول سَبِیلا»(3) [و روزی است که ستمکار دستهای خود را می گزد (و) می گوید ای کاش با پیامبر راهی برمی گرفتم] در سوره فرقان، قبلا ذکر گردید.

2) محمد بن عباس از احمد بن قاسم، از احمد بن محمد سیاری، از محمد بن خالد برقی، از محمد بن اسلم، از ایوب بزاز، از جابر روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: امروز دیگر هیچ چیزی به شما سودی نخواهد رساند. زیرا شما حق اهل بیت که سلام و درود خدا بر آنان باد را غصب کردید. شما همگی به عذاب گرفتار خواهید شد و در آن شریک خواهید بود.(4)

3) در کتاب «صفه الجنه و النار» از سعید بن جناح، از عوف بن عبدالله ازدی، از جابر بن یزید جعفی روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام در حدیثی که در آن وضعیت کفار در روز قیامت را ذکر می کند فرمود: سپس به یک باره به سینه فرد کافر فشار وارد می آید و هفتاد هزار سال با سر به زمین می افتد و سقوط

1- [1] - فرقان/ 29-28.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 27، ح 4.
3- [3] - فرقان/ 27.
4- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 557، ح 13.

می کند تا این که به داخل آتش می افتد. در این هنگام آتش بر روی او و شیطانش فرو می ریزد و شیطانش او را با زنجیری نگه می دارد. هر گاه فرد گناهکار سرش را بلند کرد و به زشتی چهره شیطان بنگرد، در مقابل او چهره درهم خواهد کشید و خواهد گفت: «یا لیتَ بَینِی وبَینَکَ بُعْدَ المَشْرِقَینِ فَبِئْسَ القَرِینُ» وای بر تو! تو مرا گمراه کردی! پس مقداری از عذاب الهی را به جای من تحمل کن. من و تو در تحمل عذاب، مشترک هستیم.(1)

«فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ(41)»

[پس اگر ما تو را (از دنیا) ببریم، قطعا از آنان انتقام می کشیم]

1) علی بن ابراهیم قمی از پدرش از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از یحیی بن سعید از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: این آیه بدین معنی است که ای محمد! ما تو را از مکه به مدینه می بریم و سپس تو را بدان باز می گردانیم و از آنها به وسیله علی بن ابی طالب علیه السلام انتقام می گیریم.(2)

2) محمد بن عباس، از محمد بن عثمان بن ابی شیبه، از یحیی بن حسن بن فرات، از مصبّح بن هلقام عجلی، از ابو مریم، از منهال بن عمرو، از زر بن حبیش، از حذیفه بن یمان روایت می کند که گفت: منظور از «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ» علی بن ابی طالب علیه السلام است.(3)

3) محمد بن عباس همچنین از احمد بن محمد بن موسی نوفلی، از عیسی بن مهران، از یحیی بن حسن بن فرات با سند از ابو حرب بن ابو اسود دوئلی، از عمویش روایت می کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زمانی که آیه «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ» نازل شد، جبرئیل به من گفت: منظور از

1- [1] - اختصاص، ص 362.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 257.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 558، ح 16.

این آیه آن است که ما به وسیله علی علیه السلام از آنها انتقام خواهیم گرفت.(1)

4) محمد بن عباس همچنین از عبد العزیز بن یحیی، از مغیره بن محمد، از عبد الغفار بن محمد، از منصور بن ابو اسود، از زیاد بن منذر، از عدی بن ثابت، از ابن عباس روایت می کند که گفت: قریشی ها هرگز به چیزی بیش از آن چه روزی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره حضرت علی شنیدند، حسادت نکردند. ما در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم. آن حضرت فرمود: ای قریش! اگر پس از من کفر بورزید و مرا به همراه گروهی بیابید که با شمشیر علیه شما می جنگم، حالتان چگونه خواهد بود؟ جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: بگو اگر خداوند عز و جل یا علی علیه السلام بخواهد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمود: اگر خداوند عز و جل یا علی علیه السلام بخواهد.(2)

5) محمد بن عباس همچنین از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبدالله الرحمن بن سالم، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که آن حضرت در باره آیه «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ» فرمود: خداوند در جنگ جمل به وسیله حضرت علی علیه السلام انتقام گرفت. این همان چیزی است که خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم وعده داده است.(3)

6) محمد بن عباس همچنین از علی بن عبدالله، از ابراهیم بن محمد، از علی بن هلال، از محمد بن ربیع روایت می کند که گفت: نزد یوسف ازرق قرآن خواندم. تا این که در سوره زخرف به آیه «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُم

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 559، ح 17.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 559، ح 18.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 559، ح 19.

مُّنتَقِمُونَ» رسیدم. یوسف گفت: ای محمد! کافی است. من هم سکوت کردم. یوسف گفت: نزد اعمش قرآن می خواندم. زمانی که به این آیه رسیدم گفت: ای یوسف! آیا می دانی این آیه در باره چه کسی نازل شده است؟ گفتم: الله اعلم. اعمش گفت: آیه فوق، این گونه در باره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده بود: «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُم _ بعلّی _ مُّنتَقِمُونَ» اما به خدا قسم! نام او را از قرآن حذف کردند.(1)

7) شیخ مفید در امالی با سند از امام محمد باقر علیه السلام، از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که گفت: در حجه الوداع، من در منی از همه مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک تر بودم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تردیدی ندارم که شما پس از من کافر می شوید و گردن همدیگر را خواهید زد. به خدا قسم! اگر چنین کنید مرا همراه سپاهی خواهید دید که به جنگ با شما خواهد آمد. سپس رویش را به طرف پشت سرش برگرداند و فرمود: یا علی را خواهید دید. و سه بار نام او را تکرار کرد. ما شاهد بودیم که جبرئیل بر او نازل شد و آیات زیر را بر او فرود آورد: «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ» به علی، «أَو نُرِیَنَّکَ الذِی وعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَیهِم مُّقْتَدِرُونَ»(2) [یا (اگر) آن چه را به آنان وعده داده ایم به تو نشان دهیم. حتما ما بر آنان قدرت داریم] سپس آیه زیر نازل شد: «قُل رَّبِّ إِمَّا تُرِینِّی مَا یوعَدُونَ * رَبِّ فَلا تَجْعَلنِی فِی القَومِ الظَّالِمِینَ * وإِنَّا عَلی أَن نُّرِیکَ مَا نَعِدُهُمْ لقَادِرُونَ * ادْفَعْ بِالتِی هِی أَحْسَنُ السَّیئَةَ»(3) [بگو: پروردگارا! اگر آن چه را که (از عذاب) به آنان وعده داده شده است به من نشان دهی* پروردگارا! پس مرا در میان قوم ستمکار قرار مده * و به راستی که ما تواناییم که آن چه را به آنان وعده داده ایم بر تو بنمایانیم* بدی را به شیوه ای نیکو دفع کن] سپس این آیه نازل شد: «فَاسْتَمْسِکْ بِالذِی أُوحِی إِلیکَ إِنَّکَ عَلی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ»(4) [پس به آن چه به سوی تو وحی شده است چنگ در زن که تو بر راهی راست قرار داری] و از شما در باره محبت علی بن ابی طالب علیه السلام سئوال خواهد شد.

8) طبرسی از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که گفت: من در حجه الوداع در منی نزدیک ترین شخص به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم. آن حضرت (در آن جا سخنرانی کرد.) از جمله فرمود: بی تردید شما پس از من به

1- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 560، ح 20.
2- [2] - زخرف/ 42.
3- [3] - مؤمنون/ 96-93.
4- [4] - زخرف/ 43.

کفر باز خواهید گشت و گروهی از شما گردن گروه دیگرتان را خواهند زد. به خدا قسم! اگر چنین کنید، مرا در سپاهی که به جنگ با شما می آید خواهید یافت. سپس رویش را به پشت سر برگرداند و فرمود: یا علی را در آن خواهید یافت. و سه بار این جمله را تکرار فرمود. ما شاهد بودیم که جبرئیل علیه السلام بر او وحی فرود آورد و خداوند پس از آن آیه «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ بعلی بن ابی طالب علیه السلام» را فرود آورد.(1) روایت جابر بن عبدالله انصاری در آیه بعد ذکر خواهد شد. ان شاء الله.

9) از طریق مخالفان ما در فضائل سمعانی روایتی آمده است که سند آن را به ابن عباس می رساند که ابن عباس گفت: زمانی که آیه «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ» بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، آن حضرت فرمود: یعنی به وسیله علی بن ابی طالب علیه السلام از آنها انتقام خواهیم گرفت.(2) در مناقب مغازلی نیز روایت مشابهی ذکر شده است که راوی آن را به جابر نسبت می دهد.(3)

«فَاسْتَمْسِکْ بِالذِی أُوحِی إِلیکَ إِنَّکَ عَلی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ(43) وإِنَّهُ لذِکْرٌ لکَ ولقَومِکَ وسَوفَ تُسْأَلونَ(44)»

[پس به آن چه به سوی تو وحی شده است، چنگ در زن که تو بر راهی راست قرار داری * و به راستی که (قرآن) برای تو و برای قوم تو (مایه) تذکری است و به زودی (در مورد آن) پرسیده خواهید شد]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از نضر بن شعیب، از خالد بن ماد، از محمد بن فضیل، از ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند آیه «فَاسْتَمْسِکْ بِالذِی أُوحِی إِلیکَ إِنَّکَ عَلی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ» را نازل کرد و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

1- [1] - مجمع البیان، ج 9، ص 83.
2- [2] - کشف النعمه، ج 1، ص 323.
3- [3] - مناقب، ص 320، ح 366.

تو بر ولایت علی علیه السلام هستی و علی که سلام و درود خدا بر او باد، همان راه راست است.(1)

محمد بن حسن صفار حدیث مشابهی را از محمد بن حسین، از نضر بن سوید، از خالد بن حماد و محمد بن فضیل، از ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است.(2)

2) علی بن ابراهیم قمی از جعفر بن احمد، از عبدالکریم بن عبدالرحیم، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: این دو آیه این گونه نازل شد: «حَتَّی إِذَا جَاءنَا» منظور از آن اولی و دومی است که یکی از آنها با دیدن دیگری به او می گوید: «یا لیتَ بَینِی وبَینَکَ بُعْدَ المَشْرِقَینِ فَبِئْسَ القَرِینُ»(3) [ای کاش میان من و تو فاصله خاور و باختر بود که چه بد دمسازی هستی] خداوند به پیامبرش که سلام و درود خدا بر او باد، فرمود: به فلان و فلان و پیروانشان بگو: «لن ینفَعَکُمُ الیومَ إِذ ظَّلَمْتُمْ» آل محمد حقهم «أَنَّکُمْ فِی العَذَابِ مُشْتَرِکُونَ».(4) [امروز هرگز پشیمانی برای شما سود نمی بخشد. چون در حق اهل بیت پیامبر که سلام و درود خدا بر آنان باد، ستم کردید. در حقیقت، شما در عذاب مشترک خواهید بود.]

خداوند سپس خطاب به پیامبرش فرموده است: «أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَو تَهْدِی العُمْی ومَن کَانَ فِی ضَلال مُّبِینٍ * فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ»(5) [پس آیا تو می توانی کران را شنوا کنی یا نابینایان و کسی را که همواره در گمراهی آشکاری است راه نمایی* پس اگر ما تو را (از دنیا) ببریم قطعا از آنان انتقام می کشیم] یعنی ما از فلان و فلان و پیروانشان انتقام خواهیم گرفت. سپس خداوند به پیامبرش چنین وحی کرد: «فَاسْتَمْسِکْ بِالذِی أُوحِی إِلیکَ» فی علی علیه السلام «إِنَّکَ

1- [1] - کافی، ج 1، ص 345، ح 24.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 83، ح 7.
3- [3] - زخرف/ 38.
4- [4] - زخرف/ 39.
5- [5] - زخرف/ 41-40.

عَلی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ» یعنی به آن چه بر تو در باره علی علیه السلام نازل شده است چنگ بزن. تو بر ولایت علی علیه السلام هستی و علی همان راه راست است.(1)

3) محمد بن عباس، از علی بن عبدالله، از ابراهیم بن محمد، از علی بن هلال، از حسن بن وهب، از جابر بن یزید، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در باره آیه «فَاسْتَمْسِکْ بِالذِی أُوحِی إِلیکَ» فرمود: منظور آن است که به آن چه در باره علی بن ابی طالب علیه السلام بر تو وحی شده است، چنگ بزن.(2)

4) علی بن عبدالله، از ابراهیم بن محمد، از علی بن هلال، از جابر بن یزید روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه «فَاسْتَمْسِکْ بِالذِی أُوحِی إِلیکَ» فرمود: یعنی به آن چه بر تو در باره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است، چنگ بزن.(3)

5) از طریق مخالفین ما، ابن مغازلی در (المناقب) از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که گفت: در حجه الوداع، زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در منی برای مردم سخنرانی می کرد، من نزدیک ترین فرد به آن حضرت بودم. ایشان فرمود: روزی خواهد رسید که شما دوباره کافر خواهید شد به طوری که گروهی از شما گردن گروهی دیگر را خواهند زد. به خدا قسم! اگر چنین کنید مرا در سپاهی خواهید یافت که علیه شما می جنگد. سپس رو به پشت سرش کرد و فرمود: یا این که علی این کار را خواهد کرد. و نام امیرالمؤمنین علیه السلام را سه بار تکرار کرد. ما دیدیم که جبرئیل برایشان فرود آمد و پس از آن خداوند آیه زیر را نازل فرمود: «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ» بعلی بن ابی طالب علیه السلام «أَو نُرِیَنَّکَ الذِی وعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلیهِم مُّقْتَدِرُونَ»(4) بعلی. سپس آیه زیر نازل شد:

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 260.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 560، ح 21.
3- [3] - تأویل الآیات، ص 544.
4- [4] - زخرف/ 42-41.

«قُل رَّبِّ إِمَّا تُرِينِّی مَا یوعَدُونَ * رَبِّ فَلا تَجْعَلنِی فِی القَومِ الظَّالمِینَ»(1) [بگو: پروردگارا! اگر آن چه را که (از عذاب) به آنان وعده داده شده است به من نشان دهی* پروردگارا! پس مرا در میان قوم ستمکار قرار مده] آن گاه این آیه فرود آمد: «فَاسْتَمْسِکْ بِالذِی أُوحِی إِلیکَ إِنَّکَ عَلی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ» و علی علیه السلام علم و دانش برای قیامت خواهد بود «وإِنَّهُ لذِکْرٌ لکَ ولقَومِکَ وسَوفَ تُسْأَلونَ» یعنی از شما در باره علی بن ابی طالب سئوال خواهد شد.(2)

6) علی بن ابراهیم قمی، از محمد بن جعفر، از یحیی بن زکریا، از علی بن حسّان، از عبدالرحمن بن کثیر روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وإِنَّهُ لذِکْرٌ لکَ ولقَومِکَ وسَوفَ تُسْأَلونَ» سئوال کردم. امام فرمود: ذکر، قرآن است، ما قوم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستیم و ما مورد سئوال قرار می گیریم.(3)

7) محمد بن یعقوب کلینی، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از عبدالله بن عجلان روایت می کند که از امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه «فَاسْأَلواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لاَ تَعْلمُونَ»(4) [پس اگر نمی دانید، از اهل ذکر جویا شوید] سئوال کردم. امام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: ذکر، من هستم و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین اهل الذکر می باشند. همچنین از ایشان در باره آیه «وإِنَّهُ لذِکْرٌ لکَ ولقَومِکَ وسَوفَ تُسْأَلونَ» سئوال کردم. امام باقر علیه السلام فرمود: ما قوم آن حضرت هستیم و از ما سئوال خواهد شد.(5)

8) کلینی همچنین از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن اورمه، از علی بن حسان، از عمویش عبدالرحمن بن کثیر روایت می کند که گفت: خدمت

1- [1] - مؤمنون/ 94-93.
2- [2] - مناقب، ص 274، ح 321.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 260.
4- [4] - نحل/ 43.
5- [5] - کافی، ج 1، ص 163، ح 1.

امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیه «فَاسْأَلواْ أَهْل الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لاَ تَعْلمُونَ»(1) به چه معناست؟ امام فرمود: ذکر، همان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ما اهل ذکر هستیم که از ما سئوال خواهد شد. عرض کردم: منظور از آیه «وإِنَّهُ لذِکْرٌ لکَ ولقَومِکَ وسَوفَ تُسْأَلونَ» چیست؟ امام فرمود: منظور از آن ما هستیم و ما اهل ذکر هستیم که مورد سئوال قرار می گیریم.(2)

9) کلینی همچنین از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عاصم بن حمید، از ابو بصیر روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وإِنَّهُ لذِکْرٌ لکَ ولقَومِکَ وسَوفَ تُسْأَلونَ» سئوال کردم. حضرت فرمود: ذکر، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و اهل بیت او که سلام و درود خدا بر آنان باد، اهل ذکر هستند، همان کسانی که مورد سئوال قرار می گیرند (سئوالاتشان را مردم از آنها می پرسند).(3)

10) کلینی همچنین از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد، از ربعی، از فضیل، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وإِنَّهُ لذِکْرٌ لکَ ولقَومِکَ وسَوفَ تُسْأَلونَ» روایت می کند که امام فرمود: ذکر، قرآن است، ما قوم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستیم و مورد سئوال قرار می گیریم.(4)

محمد بن حسن صفار حدیث مشابهی را از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از ربعی، از فضیل، از امام صادق علیه السلام روایت می کند.(5)

11) کلینی همچنین از محمد بن حسن و دیگران از سهل، از محمد بن عیسی و محمد بن یحیی و محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عمرو، از عبدالحمید بن ابی دیلم، از امام صادق علیه السلام روایت

1- [1] - نحل/ 43.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 164، ح 2.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 164، ح 4.

4- [4] - کافی، ج 1، ص 164، ح 5.
5- [5] - بصائر الدرجات، ص 551، ص 1.

می کند که فرمود: خداوند فرموده است: «فَاسْأَلواْ أَهْل الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لاَ تَعْلمُونَ» ذکر، قرآن است و اهل ذکر، اهل بیت پیامبر که سلام و درود خدا بر آنان باد هستند و خداوند دستور داده است تا مردم از آنها سئوال کنند و مردم را به سئوال پرسیدن از افراد نادان دستور نداده است. خداوند قرآن را ذکر نامیده و فرموده است: «وأَنزَلنَا إِلیکَ الذِّکْرَ لتُبَینَ للنَّاسِ مَا نُزِّل إِلیهِمْ ولعَلهُمْ یتَفَکَّرُونَ»(1) [این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم آن چه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی و امید که آنان بیندیشند] همچنین فرموده است: «وإِنَّهُ لذِکْرٌ لکَ ولقَومِکَ وسَوفَ تُسْأَلونَ».(2)

12) محمد بن حسن صفار از عباس بن معروف از حماد بن عیسی از عمر بن یزید روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه «وإِنَّهُ لذِکْرٌ لکَ ولقَومِکَ وسَوفَ تُسْأَلونَ» فرمود: ذکر، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و اهل بیت آن حضرت که سلام و درود خدا بر آنان باد، اهل الذکر هستند که مورد پرسش قرار می گیرند (مردم سئوالاتشان را از آنها می پرسند).(3)

13) محمد بن حسن صفار همچنین از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از برید بن معاویه روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه آیه «وإِنَّهُ لذِکْرٌ لکَ ولقَومِکَ وسَوفَ تُسْأَلونَ» فرمود: منظور از این آیه، ما اهل بیت هستیم. ما اهل ذکر هستیم که مورد پرسش قرار می گیریم (مردم سئوالاتشان را از ما می پرسند).(4)

14) محمد بن عباس، از محمد بن قاسم، از حسین بن حکم، از حسین بن نصر، از پدرش، از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس روایت می کند که امام علی علیه السلام در باره آیه «وإِنَّهُ لذِکْرٌ لکَ ولقَومِکَ وسَوفَ تُسْأَلونَ» فرمود: ما قوم

1- [1] - نحل/ 44.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 234، ح 3.
3- [3] - بصائر الدرجارت، ص 51، ح 5.
4- [4] - بصائر الدرجارت، ص 52، ح 8.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستیم و از ما سئوال می شود.(1)

15) و نیز محمد بن عباس، از عبدالعزیز بن یحیی، از محمد بن عبدالرحمن بن سلام، از احمد بن عبدالله، از پدرش، از زراره روایت کرده است که از ابوجعفر امام باقر علیه السلام در باره آیه «وإِنَّهُ لذِکْرٌ لکَ ولقَومِکَ وسَوفَ تُسْأَلونَ» پرسیدم و آن حضرت فرمود: ما را قصد کرده است، ما اهل ذکر هستیم، و در مورد ما سئوال میشود(2).

16) محمد بن عباس همچنین از حسین بن عامر، از محمد بن حسین، از ابن فضال، از ابو جمیله، از محمد حلبی روایت می کند که امام صادق علیه السلام در باره آیه «وإِنَّهُ لذِکْرٌ لکَ ولقَومِکَ وسَوفَ تُسْأَلونَ» فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ذکر است و اهل بیتش علیهم السلام، اهل الذکر می باشند که از آنها سئوال می شود. خداوند مردم را به سئوال کردن از آنها دستور داده است. آنها اولیای مردم و اولی بر آنها هستند. هیچ کس حق ندارد این حق را که خداوند برای آنها تعیین کرده است، از آنها بگیرد.(3)

17) محمد بن عباس همچنین از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یوسف، از صفوان روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مصداق و مخاطب آیه «وإِنَّهُ لذِکْرٌ لکَ ولقَومِکَ وسَوفَ تُسْأَلونَ» چه کسانی هستند؟ امام فرمود: ما هستیم.(4)

18) محمد بن عباس همچنین از محمد بن خالد برقی، از حسین بن سیف از پدرش، از دو پسر قاسم روایت می کند که امام جعفر صادق علیه السلام در باره آیه «وإِنَّهُ لذِکْرٌ لکَ ولقَومِکَ وسَوفَ تُسْأَلونَ» فرمود: منظور از «لقَومِکَ» امیر المؤمنین علیه السلام است. «وسَوفَ تُسْأَلونَ» یعنی از شما در باره ولایت او سئوال

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 561، ح 23.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 561، ح 24.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 561، ح 25.
4- [4] - تأویل الآیات، ج 2، ص 561، ح 26.

خواهد شد.(1)

«واسْأَل مَنْ أَرْسَلنَا مِن قَبْلکَ مِن رُّسُلنَا أَجَعَلنَا مِن دُونِ الرَّحْمَنِ آلهَةً یعْبَدُونَ(45)»

[و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو، آیا در برابر (خدای) رحمان، خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرر داشته ایم؟]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن محبوب، از ابو حمزه بن دینار ثمالی و ابومنصور از ابو ربیع روایت می کند که گفت: سالی که هشام بن عبد الملک فریضه حج را به جای میآورد، ما هم به همراه امام محمد باقر علیه السلام حج را به جای آوردیم. نافع، غلام بن خطاب، همراه هشام بود. نافع به امام محمد باقر علیه السلام در کنار رکن یمانی نگاه کرد که مردم پیرامون ایشان گرد هم آمده بودند و گفت: ای امیرالمؤمنین! این شخص کیست که مردم این گونه در اطرافش حلقه زده اند؟ هشام گفت: این پیامبر مردم کوفه، محمد بن علی است. نافع گفت: ببین او را نزد تو خواهم آورد و از او در باره اموری خواهم پرسید که فقط پیامبران و یا فرزندان و اوصیای آنها قادر به پاسخ دادن به آنها خواهند بود. هشام گفت: برو و از او سئوال کن. شاید او را خجالت زده کنی. نافع رفت و به زور، راه خود را در میان مردم باز کرد تا این که به امام علیه السلام نزدیک شد و از آن حضرت پرسید: ای محمد بن علی! من تورات، انجیل، زبور و قرآن را خوانده و از حلال و حرام آنها آگاهی یافته ام. نزد تو آمده ام تا سئوالاتی از تو بپرسم که جز پیامبران، فرزندان یا اوصیای آنها کسی قادر به پاسخ گویی به آنها نخواهد بود. امام محمد باقر علیه السلام سرش را بلند کرد و فرمود: سئوالات خود را بپرس! نافع سئوال کرد: فاصله میان حضرت عیسی علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چند سال بوده است؟ امام پرسید: طبق گفته و اعتقاد خودم پاسخ دهم یا بر اساس گفته و عقیده تو؟ وی گفت: بر اساس هر دو عقیده، پاسخ گوی. حضرت فرمود: بر اساس عقیده من پانصد سال و بر اساس باور تو ششصد سال. نافع گفت: برایم در باره آیه زیر توضیح بده که

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 561، ح 27.

خداوند فرموده است: «واسْأَل مَنْ أَرْسَلنَا مِن قَبْلکَ مِن رُّسُلنَا أَجَعَلنَا مِن دُونِ الرَّحْمَنِ آلهَةً یعْبَدُونَ» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از چه کسی سئوال کرد؟ حال آن که فاصله زمانی ایشان با حضرت عیسی علیه السلام پانصد سال بوده است؟ امام محمد باقر علیه السلام این آیه را خواند: «سُبْحَانَ الذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لیلا مِّنَ المَسْجِدِ الحَرَامِ إِلی المَسْجِدِ الأَقْصَی الذِی بَارَکْنَا حَولهُ لنُرِیهُ مِنْ آیاتِنَا»(1) [منزه است آن (خدایی) که بنده اش را شبانگاهان از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم سیر داد تا نشانه های خود را به او بنمایانیم] یکی از نشانه هایی که خداوند در هنگام اسراء از مکه به بیت المقدس به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشان داد، این بود که همه پیامبران و انبیاء را گرد هم آورد. سپس به جبرئیل دستور داد تا اذان بگوید و نماز برپا کند. (جبرئیل در اذانش گفت: حی علی خیرالعمل.) سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امامت نماز را به عهده گرفت. زمانی که نماز به پایان رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آنها پرسید: به چه چیز شهادت می دهید؟ و چه چیزی را می پرستیدید؟ پاسخ دادند: شهادت می دهیم که جز الله خدایی نیست. او تنها و بی شریک است و تو پیامبر خدا هستی و بر این اساس از ما عهد و پیمان گرفته شده است. نافع گفت: ای ابو جعفر! راست گفتی.(2)

2) علی بن ابراهیم قمی نیز این حدیث را از پدرش، از حسن محبوب، از ابو حمزه ثمالی، از ابو ربیع روایت کرده است که گفت: به همراه امام محمد باقر علیه السلام در سالی که هشام بن عبدالملک جهت ادای حج به مکه آمده بود، فریضه حج را به جای آوردیم. نافع، غلام عمر بن خطاب نیز همراه هشام بود... سپس حدیث را ذکر کرد. با این تفاوت که در پایان روایت علی بن ابراهیم آمده است: سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امامت نماز ایستاد. خداوند آیه زیر را نازل فرمود: «واسْأَل مَنْ أَرْسَلنَا مِن قَبْلکَ مِن رُّسُلنَا أَجَعَلنَا مِن دُونِ الرَّحْمَنِ آلهَةً یعْبَدُونَ». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به ایشان فرمود: به چه

1- [1] - اسراء/ 1.
2- [2] - کافی، ج8، ص120، ح 93.

چیزی شهادت می دهید و چه چیزی را می پرستید؟ آنها گفتند: گواهی می دهیم که هیچ خدایی جز الله وجود ندارد. او بی شریک است و تو رسول خدا هستی و از ما در این باره عهد و پیمان گرفته شده است. در این هنگام نافع گفت: ای ابو جعفر! ای پسر رسول خدا! راست گفتی: به خدا قسم! بر اساس تورات، شما اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جانشینان او هستید و در انجیل، زبور و قرآن نام هایتان آمده است. شما بیش از دیگران سزاوار این امر هستید.

3) محمد بن عباس، از جعفر بن محمد حسنی، از علی بن ابراهیم قطان، از عباد بن یعقوب، از محمد بن فضل، از محمد بن سوقه، از علقمه، از عبدالله بن مسعود روایت می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث اسراء به من فرمود: ناگهان فرشته ای به سویم آمد و گفت: ای محمد! از پیامبرانی که پیش از تو فرستاد ه ایم بپرس: بر چه اساسی فرستاده شده اید؟ من نیز به آنها گفتم: ای پیامبران! شما قبل از من بر اساس چه چیزی فرستاده شده اید؟ آنها پاسخ دادند: ای محمد! بر اساس ولایت تو و علی بن ابی طالب علیه السلام.(1)

4) طبرسی از امیرالمؤمنین علیه السلام در باره آیه «واسْأَل مَنْ أَرْسَلنَا مِن قَبْلکَ مِن رُّسُلنَا» روایت می کند که آن حضرت فرمود: این یکی از براهین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که خداوند آن را به ایشان اعطا کرده و به وسیله آن محبت را بر سایر مخلوقاتش واجب گردانده بود. زیرا زمانی که خداوند او را خاتم پیامبران و پیامبری برای همه ملت ها قرار داد، او را در هنگام معراج به آسمان برد و در آن روز پیامبران را برایش گرد هم آورد. او از آنها آیات، براهین و پیمان های الهی را که پیامبران جهت تبلیغ آنها فرستاده شده اند شنید. همه پیامبران به فضیلت و برتری او و اوصیا و حجت های روی زمین پس از او و سایر گذشتگان و آیندگان، کسانی را که از آن حجت ها پیروی خواهند کرد یا نافرمان خواهند بود، شناخت.(2)

5) حسن ابن ابوالحسن دیلمی با سند از محمد بن مروان، از محمد بن سائب با

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 257.

2- [2] - احتجاج، ص 248.

سند خود از ابن عباس روایت می کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زمانی که به معراج رفتم. جبرئیل مرا با خود به آسمان چهارم برد. ناگهان خانه ای را دیدم که از یاقوت قرمز درست شده بود. جبرئیل به من گفت: ای محمد! این بیت معمور است. خداوند پنجاه هزار سال قبل از آفرینش آسمان ها و زمین آن را آفریده است. در آن نماز بگذار. من به نماز ایستادم. خداوند، پیامبران و انبیا را گرد هم آورد و جبرئیل آنها را در صف هایی مرتب قرار داد. من نماز را به امامت خواندم. زمانی که نماز را به پایان رساندم، فرستاده ای از سوی پروردگارم آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت به تو سلام می رساند و به تو می فرماید: از پیامبران بپرس: شما پیش از من برای تبلیغ چه چیزی فرستاده شده اید؟ خداوند بر اساس چه چیزی شما را پیش از من مبعوث کرده است؟ گفتند: بر اساس ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام. این همان امری است که در آیه «واسْأَل مَنْ أَرْسَلنَا مِن قَبْلکَ مِن رُّسُلنَا» آمده است. (1)

6) محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از علی بن سیف، از عباس بن عامر، از احمد بن زرق غشمانی، از محمد بن عبدالرحمن، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: ولایت ما، ولایت پروردگار است که خداوند آن را به همراه همه پیامبران فرستاده است.(2)

7) محمد بن یعقوب کلینی همچنین از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از محمد فضیل، از امام رضا علیه السلام روایت می کند که فرمود: ولایت علی علیه السلام در همه صحف پیامبران آمده است و خداوند نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و وصی بودن امیرالمؤمنین علیه السلام را بر همه پیامبران نازل کرده است.(3)

8) شیخ مفید در امالی، از ابو عبدالله محمد بن محمد، از ابوالقاسم جعفر بن محمد، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد، از عباس بن معروف، از

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 563، ح 30.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 362، ح 3.

3- [3] - کافی، ج 1، ص 363، ح 6.

محمد بن سنان، از طلحه بن زید، از امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرش، از جدش علیهم السلام روایت می کند که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند روح هیچ پیامبری را قبض نکرده است، مگر آن که به او دستور داده باشد تا به بهترین فرد از میان قومش وصیت کند و به من نیز دستور داد تا وصیت کنم. گفتم: خدایا! برای چه کسی وصیت کنم؟ خداوند فرمود: ای محمد! به پسر عمویت علی بن ابی طالب وصیت کن که من وصایت او را در کتاب های پیشین ثبت نموده و در آن جا آورده ام که او وصی تو است و در این باره از عموم انسان ها و پیامبرانم عهد و پیمان گرفته ام. از آنها برای پروردگاری خودم، پیامبری تو و ولایت علی بن ابی طالب عهد و پیمان گرفته ام.(1)

9) از طریق مخالفان ما، ابو نعیم محدث در «حلیه الأولیاء» در تفسیر آیه «واسْأَل مَنْ أَرْسَلنَا مِن قَبْلکَ مِن رُّسُلنَا» آورده است که خداوند در شب معراج پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و سایر پیامبران را گرد هم آورد و به حضرت فرمود: ای محمد! از آنها بپرس: برای چه چیزی مبعوث شده اید؟ آنها پاسخ دادند: برای بیان شهادت «لا اله الا الله»، اقرار به نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب.(2)

پیوست

1) شرف الدین نجفی گفت: از جمله روایاتی که در باره امیرالمؤمنین علیه السلام بر پیامبران علیهم السلام آمده است، روایتی است که به صورت مسند و مرفوع از جابر بن عبدالله نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: ای جابر! کدام نوع برادری بهتر است؟ جابر پاسخ داد: برادری که از پدر و مادر فرد باشد. پیامبر فرمود: ما پیامبران با یکدیگر برادر هستیم و من برترین آنها هستم و دوست داشتنی ترین برادر در نظر من، علی بن ابی طالب است. او از نظر من از پیامبران برتر است. هر کس گمان کند پیامبران از او برترند، مرا

1- [1] - امالی، شیخ مفید، ج 1، ص 102.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 563، ح 3.

کوچک ترین آنها قرار داده است و هر کس مرا کوچک ترین آنها قرار دهد، در واقع کفر ورزیده است؛ زیرا من از آن جا که به فضایل علی علیه السلام آگاه بودم، او را به عنوان برادر قرار داده ام.(1)

2) شرف الدین نجفی سپس می گوید: این بدان معناست که اخوت میان آن حضرت با امیرالمؤمنین علیه السلام به معنای داشتن تشابه در فضایل به جز نبوت است. زیرا از مفضل بن عمر مهلبی به صورت مسند از رجالش، از محمد بن ثابت روایت شده است که امام موسی کاظم علیه السلام برایم روایت کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من پیامبر خدا هستم که پیام او را تبلیغ می کنم و تو وجه الله هستی که به تو اقتدا می شود. جز تو هیچ کسی شبیه من نیست و جز من، هیچ احدی مانند تو نیست.(2)

«ومَا نُرِيهِم مِّنْ آيهٍ إِلا هِى أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وأَخَذْنَاهُم بِالعَذَابِ لعَلهُمْ يرْجِعُونَ(48)»

[و (ما) نشانه ای به ایشان نمی نمودیم، مگر این که آن از نظیر (و مشابه) آن بزرگتر بود و به عذاب گرفتارشان کردیم تا مگر به راه آیند]

1) ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه در کامل الزیارات از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش از علی بن محمد بن سالم، از محمد بن خالد، از عبدالله بن حماد، از عبدالله بن عبدالرحمن اصم، از عبدالله بن بکر ارجانی روایت می کند که گفت: در راه مکه تا مدینه همراه امام صادق علیه السلام بودم. در منزلی که عسفان نامیده می شود، فرود آمدیم. سپس از کنار کوه عجیب سیاه رنگی که در سمت چپ راه قرار داشت گذشتیم. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! این کوه چه عجیب است! در طول راه شبیه این کوه را ندیده ام. امام به من فرمود: ای ابن بکر! آیا می دانی این چه کوهی است؟ عرض کردم: خیر! امام فرمود: این کوهی است که آن

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 566، ح 37.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 567، ح 38.

را کمد می نامند و در یکی از دره های دوزخ قرار دارد. قاتلان پدرم، امام حسین علیه السلام در آن جا قرار دارند. خداوند آنها را در آن جا قرار داده است. آبهای جهنم اعم از غسلین (خونابه)، صدید (چرک و عفونت)، حمیم (آب داغ) آن چه که از چاه خواری و فرومایگی خارج می شود، آن چه که از فلق خارج می شود، آن چه که از اثام خارج می شود، آن چه که از طینه خبال بیرون می آید، آن چه که از جهنم خارج می شود، آن چه که از لظی، حطمه، سقر، جحیم، هاویه و سعیر بیرون می آید، همه و همه از زیر آنها جاری خواهد شد.

هرگاه در هنگام سفر، از کنار این کوه عبور کردهام و در کنار آن ایستاده ام، مشاهده کرده ام که آن دو تن طلب یاری می کردند و من به قاتلان پدرم نگاه می کنم و به آنها می گویم: آنها بر اساس آن چه شما پایه گذاری کردید، عمل کردند. زمانی که به حکومت رسیدید به ما رحم نکردید و ما را کشتید و محروم کردید و حق ما را غضب نمودید و بدون توجه به ما بر حکومت خیمه زدید. خداوند به کسانی که به شما رحم کردند، رحم نکند، نتیجه آن چه را که پیشاپیش فرستاده بودید بچشید و بدانید که خداوند هرگز به بندگانش ظلم نخواهد کرد. خلیفه دوم بیش از دیگری آه و ناله می کند و از همه، خوارتر و بدبخت تر است. شاید در کنار آنها بایستم تا مقداری از غم و اندوهی را که در دل دارم تسلی دهم. شاید نیز کوه کمد را که آنها در آن جا هستند، در هم بپیچم.

عبدالله می گوید: عرض کردم: فدایت شوم! اگر کوه را در هم بپیچی، چه صدایی خواهی شنید؟ امام فرمود: صدای آن دو را خواهم شنید که فریاد می زنند: در را به روی ما باز کن تا با تو سخن بگوییم. ما توبه می کنیم. اما من صدایی را از طرف کوه می شنوم که بر سرم فریاد می زند: به آنها پاسخ بده و بگو: لال شوید و با من سخن نگویید!

عبدالله گفت: عرض کردم: فدایت شوم چه کسانی همراه آنها هستند؟ امام پاسخ داد: هر فرعونی که در مقابل خداوند سرکشی و نافرمانی کرده و خداوند افعالش را ذکر کرده باشد و هر کس که کفر را به بندگان یاد داده باشد. عرض کردم: آنها چه کسانی هستند؟ امام فرمود: از جمله آنها پولس است که به یهودیان می گفت: دست خداوند بسته است. یا نسطور که به مسیحیان القا می کرد مسیح پسر خداست و او سومین شخص از سه شخص (ثالث ثلاثه) است.

ص:226

همچنین فرعون زمان موسی که گفت: من خدای بزرگ شما هستم و نمرود که گفت: من اهل زمین را تحت فرمان خودم در آورده و همه اهل آسمان را کشته ام. قاتل امیرالمؤمنین و قاتل حضرت فاطمه و محسن و قاتلان امام حسن و امام حسین که سلام و درود خدا بر آنان باد، نیز در آن جا هستند. اما معاویه و عمر و عاص، گمان می کنند از آن جا رهایی می یابند. همه کسانی که با ما دشمنی کردند و با زبان و دست و ثروت به دشمنان ما کمک کردند، همراه آنها خواهند بود.

عرض کردم فدایت شوم! آیا همه این امور را می شنوی و بی تابی نمی کنی؟ امام فرمود: ای ابن بکر! قلب های ما با قلب های مردم متفاوت است. ما افرادی مطیع، خالص شده و برگزیده هستیم. اموری را مشاهده می کنیم که مردم آنها را نمی بینند و چیزهایی را می شنویم که دیگران قادر به شنیدن آن نیستند و فرشتگان در خانه هایمان بر ما فرود می آیند و روی بسترهایمان راه می روند. در هنگام غذا خوردن و مرگ ما حضور دارند و اخبار اموری را که روی می دهد، قبل از این که اتفاق بیفتد، برای ما می آورند. همراه ما نماز می خوانند و برای ما دعا می کنند و بالهایشان را بر روی ما می گسترانند و کودکان ما بر روی بالهایشان می غلتند. از این که چهارپایان به ما گزندی برسانند جلوگیری می کنند. هر گیاهی را که در هر دوره بر روی زمین می روید نزد ما می آورند و از آب همه قسمت های زمین به ما می نوشانند و ما آن را در مشک هایمان می یابیم. آنها همواره روز، ساعت و وقت نماز را به ما اطلاع می دهند. هیچ شبی بر ما فرا نمی رسد مگر آن که اخبار همه زمین و آن چه در آن جا اتفاق می افتد و نیز اخبار جنیان و فرشتگان آسمان نزد ماست. هر گاه فرشته ای در زمین از دنیا می رود و فرشته دیگری جانشین آن می شود، آنها این امر و گذشته او را به ما اطلاع می دهند. همچنین اخبار همه زمین های هفت گانه را به ما خبر می دهند. عرض کردم: فدایت شوم! این کوه در کجاست؟ امام فرمود: در زمین ششم که در یکی از دره های آن جهنم وجود دارد که تعداد نگهبانان آن از عدد ستارگان آسمان، قطرات باران و آب دریاها و تعداد ذرات خاک بیشتر است و هر فرشته ای مامور انجام کاری است و او همواره به آن کار مشغول است و به سراغ کار دیگری نمی رود.

گفتم: فدایت شوم! آیا آنها اخبار را به همه شما اطلاع می دهند؟ امام فرمود: خیر! بلکه این اخبار را فقط به صاحب الأمر می رسانند و ما فقط آن مقداری را که

ص:227

بندگان قادر به حمل آن نیستند و نمی توانند در باره آن حکم دهند، با خود حمل می کنیم؛ هر کس حکم ما را نپذیرد، فرشتگان او را به پذیرش آن وادار می کنند و به فرشتگانی که بر آن شخص گماشته شده اند دستور می دهند تا او را مجبور به قبول سخنان ما کنند. اگر آن شخص از جنیان، اهل خلاف و کفر باشد، او را به جایی بسته و تا زمانی که سخن ما را نپذیرد آنها را شکنجه خواهند داد. عرض کردم: فدایت شوم! آیا امام می تواند همه آن چه را که میان مشرق و مغرب است ببیند؟ امام فرمود: ای ابن بکر! چگونه ممکن است آن امام، حجت خداوند در میان مشرق و مغرب باشد، اما آنها را نبیند و بر آنها حکومت نکند؟ چگونه ممکن است او حجت بر قوم غایبی باشد که بر آنها تسلطی ندارد و آنها نیز به او دسترسی ندارند؟ چگونه ممکن است در حالی که مردم را نمی بیند، پیام خداوند را ابلاغ کند و شاهدی بر آنها باشد؟ چگونه ممکن است او حجت بر مردم باشد در حالی که او از دید آنها پنهان است و در راه قیام به اوامر الهی توسط او در میان مردم مانعی وجود داشته باشد؟ در حالی که خداوند می فرماید: «ومَا أَرْسَلنَاکَ إِلا کَافَّةً للنَّاسِ»(1) [و ما تو را جز (به سمت) بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم] که منظور، همه کسانی است که بر روی زمین زندگی می کنند. حجت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، جانشین اوست. او در اختلافات امت، راهنمای آنهاست و حقوق مردم را برایشان می ستاند و اوامر الهی را اجرا و در میانشان عدالت را برقرار می کند. خداوند می فرماید: «سَنُرِیهِمْ آیاتِنَا فِی الآفَاقِ وفِی أَنفُسِهِمْ»(2) [به زودی نشانه های خود را در افقها(ی گوناگون) و در دلهایشان بدیشان خواهیم نمود] اگر در میان مردم، کسی وجود نداشته باشد که احکام پروردگار که کلام فوق را فرموده است اجرا کند، در جهان هستی، چه نشانه ای غیر از ما وجود دارد که خداوند آن را به جهانیان نشان بدهد؟ حال آن که خودش فرموده است: «ومَا نُرِیهِم مِّنْ آیهٍ إِلا هِی أَکْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا» کدام نشانه الهی از ما بزرگ تر است؟(3)

1- [1] - سبا/ 28.
2- [2] - فصلت/ 53.
3- [3] - کامل الزیارات، ص 543، باب 108، ح 2.

«وقَالوا یا أَیهَا السَّاحِرُ ادْعُ لنَا رَبَّکَ بِمَا عَهِدَ...فَاسْتَخَفَّ قَومَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ کَانُوا قَومًا فَاسِقِینَ(54)»

«وقَالوا یا أَیهَا السَّاحِرُ ادْعُ لنَا رَبَّکَ بِمَا عَهِدَ عِندَکَ إِنَّنَا لمُهْتَدُونَ(49) فَلمَّا کَشَفْنَا عَنْهُمُ العَذَابَ إِذَا هُمْ ینکُثُونَ(50) ونَادَی فِرْعَونُ فِی قَومِهِ قَال یا قَومِ أَلیسَ لی مُلکُ مِصْرَ وهَذِهِ الأَنْهَارُ تَجْرِی مِن تَحْتِی أَفَلا تُبْصِرُونَ(51) أَمْ أَنَا خَیرٌ مِّنْ هَذَا الذِی هُو مَهِینٌ ولا یکَادُ یبِینُ(52) فَلولا أُلقِی عَلیهِ أَسْورَهٌ مِّن ذَهَبٍ أَو جَاء مَعَهُ المَلائِکَهُ مُقْتَرِنِینَ(53) فَاسْتَخَفَّ قَومَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ کَانُوا قَومًا فَاسِقِینَ(54)»

[و گفتند: ای فسونگر! پروردگارت را به (پاس) آن چه با تو عهد کرده برای ما بخوان که ما واقعا به راه درست درآمده ایم * و چون عذاب را از آنها برداشتیم، بناگاه آنان پیمان شکستند * و فرعون در (میان) قوم خود ندا درداد (و) گفت: ای مردم (کشور) من! آیا پادشاهی مصر و این نهرها که از زیر (کاخهای) من روان است از آن من نیست؟ پس مگر نمی بینید؟ * آیا (نه) من از این کس که خود بی مقدار است و نمی تواند درست بیان کند، بهترم؟ * پس چرا بر او دستبندهایی زرین آویخته نشده یا با او فرشتگانی همراه نیامده اند * پس قوم خود را سبک مغز یافت (و آنان را فریفت) و اطاعتش کردند؛ چرا که آنها مردمی منحرف بودند]

1) علی بن ابراهیم گفت: خداوند سپس سخنان فرعون و یارانش را خطاب به حضرت موسی علیه السلام نقل می کند و می فرماید: «وقَالوا یا أَیهَا السَّاحِرُ» یعنی ای عالِم! «ادْعُ لنَا رَبَّکَ بِمَا عَهِدَ عِندَکَ إِنَّنَا لمُهْتَدُونَ» فرعون سپس گفت: «أَمْ أَنَا خَیرٌ مِّنْ هَذَا الذِی هُو مَهِینٌ» که منظور از او موسی علیه السلام بود. «ولا یکَادُ یبِینُ» یعنی سخن هنوز آشکار و واضح نشده است. سپس گفت: «فَلولا أُلقِی عَلیهِ أَسْورَهٌ» یعنی باید دیوارهایی را بر مسیر او خراب کنم. «مِّن ذَهَبٍ أَو جَاء مَعَهُ المَلائِکَهُ مُقْتَرِنِینَ» یعنی فرشتگان پیوسته و همراه یکدیگر بیایند. «فَاسْتَخَفَّ قَومَهُ» یعنی زمانی که قومش را خواند، آنها را خوار و حقیر شمرد. «فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ کَانُوا قَومًا فَاسِقِینَ».(1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 259.

«فَلمَّا آسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ(55)»

[و چون ما را به خشم درآوردند، از آنان انتقام گرفتیم و همه آنان را غرق کردیم]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، از عمویش حمزه بن بزیع روایت می کند که امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَلمَّا آسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ» فرمود: خداوند مانند ما غم و غصه نمی خورد؛ بلکه او اولیایی را برای خودش آفریده است که اندوهگین و شاد می شوند. آنها آفریده و تربیت شده اند. خداوند، رضایت آنها را به عنوان رضایت خودش و خشم آنها را به عنوان خشم خودش قرار داده است. زیرا به آنها دستور داده است تا مردم را به سوی او دعوت کنند و راهنمایانی برای مردم به سوی او باشند. به همین دلیل آنها به چنان جایگاهی دست یافته اند. این بدان معنی نیست که خداوند مانند انسان ها شاد یا غمگین می شود؛ بلکه این، معنای آیه فوق است. خداوند همچنین فرموده است: هر کس به یکی از اولیای من اهانت کند، آشکارا با من به جنگ برخاسته و مرا به جنگ با خودش دعوت کرده است. پروردگار در قرآن کریم فرموده است: «مَّنْ یطِعِ الرَّسُول فَقَدْ أَطَاعَ اللهَ»(1) [هر کس از پیامبر فرمان برد در حقیقت، خدا را فرمان برده] همچنین در آیه دیگری می فرماید: «إِنَّ الذِینَ یبَایعُونَکَ إِنَّمَا یبَایعُونَ اللهَ یدُ اللهِ فَوقَ أَیدِیهِمْ»(2) [در حقیقت کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند. دست خدا بالای دستهای آنان است] این آیات و آیه های مشابه آن نیز چنین هستند و این گونه تفسیر می شوند و خشم، رضایت و امور مشابه آنها نیز چنین است. اگر خداوند، دچار تأسف یا بی تابی می شد، در حالی که خودش چنین صفاتی را آفریده است، گوینده آن می توانست ادعا کند که آفریدگار، روزی نابود می شود. زیرا چنان چه دچار خشم و بی تابی شود، نشان دهنده آن است که تغییر می پذیرد و اگر دچار تغییر شود، از نابودی در امان نخواهد بود. علاوه بر این آفریدگار از آفریده، قادر از ناتوان و مخلوق از خالق، قابل تشخیص نخواهد بود. خداوند از چنین ادعاهایی کاملا

1- [1] - نساء/ 80.
2- [2] - فتح/ 10.

مبراست؛ بلکه او اشیاء را به خاطر نیاز به آنها نیافریده است و اگر آفرینش آنها به دلیل نیازمندی به آنها نبوده است، بنابراین تعیین حد و کیفیت برای او محال خواهد بود، پس این مطلب را به خوبی درک کن ان شاء الله !(1)

ابن بابویه شبیه به همین حدیث را با اندکی تفاوت در الفاظ از پدرش، از احمد بن ادریس، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش با سند از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.(2)

2) علی بن ابراهیم قمی گفت: «فَلمَّا آسَفُونَا» یعنی زمانی که از ما نافرمانی کردند. «انتَقَمْنَا مِنْهُمْ» زیرا خداوند، همانند مردم دچار اندوه نمی شود.(3)

«ولمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیمَ مَثَلا إِذَا قَومُکَ مِنْهُ یصِدُّونَ(57)...مَّلائِکَةً فِی الأَرْضِ یخْلفُونَ(60)»

«ولمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیمَ مَثَلا إِذَا قَومُکَ مِنْهُ یصِدُّونَ(57) وقَالوا أَآلهَتُنَا خَیرٌ أَمْ هُو مَا ضَرَبُوهُ لکَ إِلا جَدَلا بَل هُمْ قَومٌ خَصِمُونَ(58) إِنْ هُو إِلا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلیهِ وجَعَلنَاهُ مَثَلا لبَنِی إِسْرَائِیل(59) ولو نَشَاء لجَعَلنَا مِنکُم مَّلائِکَةً فِی الأَرْضِ یخْلفُونَ(60)»

[و هنگامی که (در مورد) پسر مریم مثالی آورده شد، به ناگاه قوم تو از آن (سخن) هلهله درانداختند (و اعراض کردند) * و گفتند: آیا معبودان ما بهترند یا او؟ آن (مثال) را جز از راه جدل برای تو نزدند، بلکه آنان مردمی جدل پیشه اند * (عیسی) جز بنده ای که بر وی منت نهاده و او را برای فرزندان اسرائیل سرمشق (و آیتی) گردانیده ایم، نیست * و اگر بخواهیم، قطعا به جای شما فرشتگانی که در (روی) زمین جانشین (شما) گردند، قرار دهیم]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از گروهی از یاران ما از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از پدرش از ابو بصیر روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود. ناگهان امیرالمؤمنین علیه

1- [1] - کافی، ج 1، ص 112، ح 6.
2- [2] - توحید، ص 168، ح 2.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 259.

السلام بر ایشان وارد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به او فرمود: تو به عیسی بن مریم شباهت داری. اگر بیم آن نداشتم که گروه هایی از امتم در باره تو همانند مسیحیان در باره عیسی بن مریم غلو کنند، در باره تو مطلبی می گفتم که هرگاه از میان گروهی از مردم می گذشتی، قسمتی از خاک زیرپایت را برمی داشتند و از آن تبرک می جستند. آن دو اعرابی و مغیره ابن شعبه و گروهی از قریشیان خشمگین شدند و گفتند: او پسرعمویش را به عیسی بن مریم تشبیه کرده است! در این هنگام خداوند آیه زیر را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد: «ولمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیمَ مَثَلا إِذَا قَومُکَ مِنْهُ یصِدُّونَ * وقَالوا أَآلهَتُنَا خَیرٌ أَمْ هُو مَا ضَرَبُوهُ لکَ إِلا جَدَلا بَل هُمْ قَومٌ خَصِمُونَ * إِنْ هُو إِلا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلیهِ وجَعَلنَاهُ مَثَلا لبَنِی إِسْرَائِیل* ولو نَشَاء لجَعَلنَا مِنکُم» یعنی از میان بنی هاشم «مَّلائِکَةً فِی الأَرْضِ یخْلفُونَ».

در این هنگام حارث بن عمرو فهری خشمگین شد و گفت: خدایا! اگر این حق است و نازل شده از سوی توست که افراد بنی هاشم یکی از پس از دیگری به رهبری و حکومت برسند، پس بارانی از سنگ را از آسمان بر ما فرو بریز یا این که عذاب دردناکی را بر ما نازل کن. خداوند سخن حارث را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع داد و این آیه بر آن حضرت نازل شد: «ومَا کَانَ اللهُ لیعَذِّبَهُمْ وأَنتَ فِیهِمْ ومَا کَانَ اللهُ مُعَذِّبَهُمْ وهُمْ یسْتَغْفِرُونَ»(1) [و(لی) تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می کنند، خدا عذاب کننده ایشان نخواهد بود] سپس به او فرمود: ای ابن عمرو! یا باید توبه کنی و یا از این جا بروی. حارث گفت: ای محمد! از آن چه در اختیار توست برای سایر قریش نیز سهمی تعیین کن. زیرا بنی هاشم، عزت عرب و عجم را به خود اختصاص داده اند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این امر در اختیار من نیست؛ بلکه تحت اراده الهی است. حارث گفت: ای محمد! قلبم در توبه کردن، از من پیروی نمی کند. من از پیش تو می روم. آن گاه، درخواست کرد شترش را برایش بیاورند و بر آن سوار شد. زمانی که به خارج از شهر رسید، سنگی بر سرش سقوط

1- [1] - انفال/ 33.

کرده و سرش را له کرد. در این هنگام وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ واقِعٍ * للکَافِرینَ» بولایه علی « لیسَ لهُ دَافِعٌ * مِّنَ اللهِ ذِی المَعَارِجِ»(1) [پرسنده ای از عذاب واقع شونده ای پرسید * که اختصاص به کافران _ به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام _ دارد (و) آن را بازدارنده ای نیست * (و) از جانب خداوند صاحب درجات (و مراتب) است.]

ابو بصیر می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! ما آن را این گونه نمی خوانیم. امام فرمود: به خدا قسم! جبرئیل، آن را به این صورت بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد و به خدا قسم! در مصحف حضرت فاطمه علیه السلام نیز این گونه قید شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به منافقانی که در اطراف ایشان بودند فرمود: به سوی دوستتان بروید. آن چه را که درخواست کرده بود، بر سرش آمد. خداوند می فرماید: «واسْتَفْتَحُواْ وخَابَ کُل جَبَّارٍ عَنِیدٍ»(2) [و (پیامبران از خدا) گشایش خواستند و (سرانجام) هر زورگوی لجوجی نومید شد.](3)

2) شیخ طوسی در تهذیب از حسین بن حسن حسینی، از محمد بن موسی همدانی، از علی بن حسان واسطی، از علی بن حسین عبدی روایت می کند که امام صادق علیه السلام در دعای روز غدیر فرمود: پروردگارا! ما به دعوتگر بیم دهنده ات محمد صلی الله علیه و آله و سلم که بنده و فرستاده تو بود و مردم را به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام فرا می خواند، پاسخ دادیم که تو به او نعمت داده ای و او را به عنوان مثالی برای بنی اسرائیل زدی و ایمان آوردیم که او امیرالمؤمنین و مولا و ولی آنها تا روز قیامت است. زیرا خودت فرموده ای: «إِنْ هُو إِلا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلیهِ وجَعَلنَاهُ مَثَلا لبَنِی إِسْرَائِیل».(4)

3) علی بن ابراهیم قمی، از پدرش، از وکیع، از اعمش، از سلمه بن کهیل، از

1- [1] - معراج/ 3-1.
2- [2] - ابراهیم/ 15.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 57، ح 18.

4- [4] - تهذيب، ج 3، ص 144، ح 1.

ابو صادق، از ابو الاغر، از سلمان فارسی روایت می کند که گفت: در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان یارانش نشسته بود خطاب به آنها گفت: هم اکنون کسی که شبیه حضرت عیسی است بر شما وارد می شود. بعضی از حاضران برخاستند و رفتند و دو باره بر جمع وارد شدند. در این هنگام علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد. یکی از منافقان گفت: محمد به برتری دادن علی بر ما بسنده نکرده بلکه حتی او را به عیسی بن مریم تشبیه می کند! به خدا قسم! بتهایی که در جاهلیت می پرستیدم از او بهترند. خداوند در همان مجلس آیه زیر را نازل فرمود: «ولمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیمَ مَثَلا إذَا قَومُکَ مِنْهُ یضجون» اما مخالفان ما آن آیه را تحریف کرده و آخرین کلمه آن را به «یصِدُّونَ» تبدیل و بدین وسیله قرآن را تحریف کرده اند. خداوند در ادامه آیه می فرماید: «وقَالوا أَآلهَتُنَا خَیرٌ أَمْ هُو مَا ضَرَبُوهُ لکَ إلا جَدَلا بَل هُمْ قَومٌ خَصِمُونَ * إنْ علیّ إلا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلیهِ وجَعَلنَاهُ مَثَلا لبَنِی إسْرَائِیل» آنها همچنین نام آن حضرت را از این آیه حذف کرده اند.(1)

4) محمد بن عباس، از عبدالعزیز بن یحیی، از محمد بن زکریا، از محمد بن عمر حنفی، از عمر بن قائد، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت می کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که در میان گروهی از یارانش نشسته بود، فرمود: هم اکنون شخصی بر شما وارد می شود که در میان امتم شبیه حضرت عیسی علیه السلام است. ابوبکر وارد شد. اصحاب پرسیدند: آیا آن شخص ابوبکر است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خیر. عمر وارد شد. یاران رسول خدا پرسیدند: آیا عمر آن شخصی است که در میان امت تو به حضرت عیسی علیه السلام شباهت دارد؟ رسول خدا فرمود: خیر. در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن جمع وارد شد. آنها پرسیدند: آیا آن شخص، علی است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری. گروهی از آنها گفتند: قطعاً عبادت کردن لات و عزی آسان تر از تحمل این امر است. در این هنگام خداوند آیه زیر را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد: «ولمَّا ضُرِبَ ابْنُ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 259.

مَرْيمَ مَثَلا إِذَا قَومُکَ مِنْهُ يصِدُّونَ* وقَالوا أَآلهَتُنَا خَيرٌ».(1)

5) محمد بن عباس همچنين از محمد بن سهل عطار، از احمد بن عمر دهقان، از محمد بن كثير كوفى، از محمد بن سائب، از ابو صالح، از عبدالله بن عباس روايت كرده است كه گروهى نزد رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم آمدند و گفتند: اى محمد! عيسى بن مريم مردگان را زنده مى كرد. تو هم براى ما اين كار را بكن. پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: مى خواهيد چه كسى برايتان زنده شود؟ گفتند: فلان شخص كه اخيراً از دنيا رفته است. پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم، حضرت على عليه السلام را فراخواند و با صداى آهسته مطالبى را به او فرمود كه ما آن را نشنيديم. سپس او فرمود: همراه آنها به سوى آن ميّت برو و او را با نام خودش و پدرش صدا بزن. حضرت على عليه السلام به همراه آن گروه رفت تا اين كه به قبر آن مرده رسيد. اميرالمؤمنين او را به نام خودش و پدرش خواند. ناگهان آن مرده، زنده شد! آن گروه از او سئوالاتى پرسيدند. سپس دوباره در قبرش خوابيد و از دنيا رفت. آنها در حالى از آن جا رفتند كه مى گفتند: اين نيز يكى ديگر از عجايب بنى عبدالمطلب است و سخنانى اين چنين بر زبان مى راندند. در نتيجه خداوند آيه زير را نازل فرمود: «ولمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيمَ مَثَلا إِذَا قَومُکَ مِنْهُ يصِدُّونَ» يعنى هرگاه حضرت عيسى به عنوان مثال زده شود، ناگهان قومت مى خندند.(2)

6) محمد بن عباس، از عبدالله بن عبدالعزيز، از عبدالله بن عمر، از عبدالله بن نمير، از شريک، از عثمان بن عمير بجلى، از عبدالرحمن بن ابى ليلى روايت مى كنند كه گفت: اميرالمؤمنين عليه السلام به من فرمود: من در ميان اين امت همانند حضرت عيسى عليه السلام هستم كه گروهى او را دوست مى داشتند. آنها در اين دوست داشتن غلو و مبالغه كردند و در نتيجه هلاک شدند. عده اى نيز با او دشمنى كردند و نسبت به او كينه ورزيدند و در اين امر زياده روى كردند و در نتيجه هلاک شدند. اما گروه ديگرى در اين زمينه، راه ميانه روى را پيمودند. در نتيجه رستگار

1- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 567، ح 39.
2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 568، ح 40.

شدند.(1)

7) محمد بن عباس همچنین از محمد بن مخلد دهّان، از علی بن احمد عریضی، از ابراهیم بن علی بن جناح، از حسن بن علی بن محمد بن جعفر بن محمد، از پدرش، از اجدادش علیهم السلام روایت می کند که فرمودند: در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان یارانش نشسته بود، علی بن ابی طالب علیه السلام به سوی ایشان آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به او فرمود: تو به عیسی بن مریم شباهت داری! اگر از آن بیم نداشتم که گروه هایی از امتم همانند مسیحیان در باره حضرت عیسی علیه السلام، غلو کنند، در باره تو مطلبی می گفتم که هرگاه از میان گروهی از مردم می گذشتی، خاک زیر پایت را به عنوان تبرک بر می داشتند. کسانی که در اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند از این فرموده ایشان برآشفتند و با یکدیگر به مشورت پرداخته و گفتند: محمد جز به این راضی نشد که پسر عمویش را به حضرت عیسی، رهبر قوم بنی اسرائیل، تشبیه کند! در این هنگام آیه زیر نازل شد: «ولمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیمَ مَثَلا إِذَا قَومُکَ مِنْهُ یصِدُّونَ * وقَالوا أَآلهَتُنَا خَیرٌ أَمْ هُو مَا ضَرَبُوهُ لکَ إِلا جَدَلا بَل هُمْ قَومٌ خَصِمُونَ * إِنْ هُو إِلا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلیهِ وجَعَلنَاهُ مَثَلا لبَنِی إِسْرَائِیل * ولو نَشَاء لجَعَلنَا مِنکُم _ من بنی هاشم _ مَّلائِکَةً فِی الأَرْضِ یخْلفُونَ». راوی می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: در قرآن کریم، نام بنی هاشم نیامده است. امام فرمود: به خدا سوگند، به هنگام حذف آیات قرآن، آن را نیز حذف کرده اند. عمرو بن عاص بر روی منبر مصر گفت: هزار حرف از کتاب خدا حذف و هزار حرف دیگر تحریف شده است. من پیشنهاد کردم دویست هزار درهم می پردازم تا آیه «إِنَّ شَانِئَکَ هُو الأَبْتَرُ»(2) [دشمنت خود بی تبار خواهد بود] را از قرآن بردارم. اما آنها گفتند: این امر ممکن نیست. چرا این کار برای آنها ممکن است اما برای من امکان ندارد؟ این سخن به اطلاع معاویه رسید. به همین دلیل به عمرو عاص

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 568، ح 41.
2- [2] - کوثر/ 3.

نامه نوشت: با این که من در مصر نبودم، اما سخنانت بر روی منبر مصر را به من اطلاع دادند.(1)

8) ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از حسین بن یزید نوفلی، از یعقوبی، از عیسی بن عبدالله هاشمی، از پدرش از جدش روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره آیه «ولمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْیمَ مَثَلا إِذَا قَومُکَ مِنْهُ یصِدُّونَ» فرمود: صدود در زبان عربی به معنای خندیدن است.(2)

9) طبرسی گفت: سادات اهل بیت که سلام و درود خدا بر آنان باد، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم. آن حضرت در حالی که در میان گروهی از قریش نشسته بود به من نگاه کرد سپس فرمود: ای علی! قطعا تو در این امت همانند حضرت عیسی علیه السلام در میان بنی اسرائیل هستی که گروهی او را دوست می داشتند و در این کار غلو و زیاده روی می کردند و در نتیجه هلاک شدند. عده ای نیز با او دشمنی کردند و نسبت به او کینه ورزیدند و در این زمینه مبالغه نمودند. اما گروه دیگری در این زمینه راه میانه روی را پیمودند، در نتیجه رستگار شدند. این سخن بر آنان گران آمد. به همین دلیل خندیدند و با تمسخر گفتند: محمد، علی را به پیامبران تشبیه می کند. در این هنگام آیه فوق نازل شد.(3)

«وإِنَّهُ لعِلمٌ للسَّاعَهِ فَلا تَمْتَرُنَّ بِهَا...ولا یصُدَّنَّکُمُ الشَّیطَانُ إِنَّهُ لکُمْ عَدُو مُّبِینٌ(62)»

«وإِنَّهُ لعِلمٌ للسَّاعَهِ فَلا تَمْتَرُنَّ بِهَا واتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیمٌ (61) ولا یصُدَّنَّکُمُ الشَّیطَانُ إِنَّهُ لکُمْ عَدُو مُّبِینٌ(62)»

[و همانا آن نشانه ای برای (فهم) رستاخیز است پس زنهار در آن تردید مکن و از من پیروی کنید. این است راه راست * و مبادا شیطان شما را از راه به در برد. زیرا او برای شما دشمنی آشکار است]

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 568، ح 42.
2- [2] - معانی الأخبار، ص 220، ح 1.
3- [3] - مجمع البیان، ج 9، ص 89.

1) شیخ مفید در امالی از محمد بن علی، از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی علیه السلام برای تو و قوم تو، علم به زمان وقوع قیامت است و از شما در باره محبت علی بن ابی طالب سئوال خواهد شد.(1) این حدیث در هنگام بیان تفسیر آیه «فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ» ذکر گردید.

2) از طریق مخالفان ما، ابن مغازلی در مناقب از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی فرمود: علی علیه السلام برای تو و قوم تو، علم به زمان وقوع قیامت است و از شما در باره محبت علی بن ابی طالب که سلام و درود خدا بر او باد، سئوال خواهد شد.(2) این حدیث در هنگام تفسیر آیات 44-43 از همین سوره ذکر گردید.

3) شرف الدین نجفی گفت: در تفسیر اهل بیت علیهم السلام آمده است که ضمیر «إِنَّهُ» به علی بن ابی طالب علیه السلام بر می گردد. زیرا با حذف سند از زراره بن اعین روایت شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وإِنَّهُ لعِلمٌ للسَّاعَهِ» سئوال کردم. امام فرمود: منظور از آن، امیرالمؤمنین علیه السلام است. همچنین فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: ای علی! تو نشانه این امت هستی. هر کس از تو پیروی کند، رهایی می یابد و هر کس از پیروی از تو سر باز زند، هلاک و گمراه خواهد شد.(3)

4) علی بن ابراهیم قمی گفت: سپس خداوند عظمت و جایگاه والای امیر المؤمنین علیه السلام نزد خودش را ذکر نموده و فرموده است: «وإِنَّهُ لعِلمٌ للسَّاعَهِ فَلا تَمْتَرُنَّ بِهَا واتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیمٌ» که منظور از آن امیرالمؤمنین علیه السلام است.(4)

5) علی بن ابراهیم قمی از محمد بن جعفر، از یحیی بن زکریا، از علی بن

1- [1] - امالی، ج 1، ص 373.
2- [2] - مناقب، ص 275، ح 321.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 570، ح 45.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 259.

حسان، از عبدالرحمن بن کثیر روایت می کند که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: منظور از آیه «وإِنَّهُ لذِکْرٌ لکَ ولقَومِکَ وسَوفَ تُسْأَلونَ»(1) [و به راستی که (قرآن) برای تو و برای قوم تو (مایه) تذکری است و به زودی (در باره آن) پرسیده خواهید شد] چیست؟ امام فرمود: «منظور از ذکر، قرآن است و ما قوم آن حضرت هستیم که از ما سئوال می شود. «ولا یصُدَّنَّکُمُ الشَّیطانُ» یعنی دومی شما را از محبت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام باز ندارد. «إِنَّهُ لکُمْ عَدُو مُّبِینٌ».(2)

«هَل ینظُرُونَ إِلا السَّاعَةَ أَن تَأْتِیهُم بَغْتَةً وهُمْ لا یشْعُرُونَ(66)»

[آیا جز (این) انتظار می برند که رستاخیز در حالی که حدس نمی زنند ناگهان بر آنان در رسد؟]

1) محمد بن عباس، از علی بن عبدالله بن اسد، از ابراهیم بن محمد، از اسماعیل بن یسار، از علی بن جعفر حضرمی، از زراره بن اعین روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «هَل ینظُرُونَ إِلا السَّاعَةَ أَن تَأْتِیهُم بَغْتَةً» سئوال کردم: امام فرمود: منظور از آن قیام حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است که ناگهان فرا می رسد.(3)

«الأَخِلاء یومَئِذٍ بَعْضُهُمْ لبَعْضٍ عَدُو إِلا المُتَّقِینَ(67)»

[در آن روز یاران جز پرهیزگاران، بعضی شان دشمن بعضی دیگرند]

1) از محمد بن یعقوب کلینی، از گروهی، از یاران ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از پدرش در حدیث ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که امام صادق به او فرمود: ای ابومحمد! به خدا قسم! منظور از آیه «الأَخِلاء

1- [1] - زخرف/ 44.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 260.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 571، ح 46.

یومَئِذٍ بَعْضُهُمْ لبَعْضٍ عَدُو إِلا المُتَّقِینَ» شما هستید.(1)

2) علی بن ابراهیم قمی در تفسیر این آیه گفت: در آن روز دوستان با یکدیگر دشمنی می کنند. امام صادق علیه السلام فرموده است: در روز قیامت همه دوستی ها، جز دوستی با خداوند به دشمنی تبدیل خواهد شد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به زودی ستمگران انگشت ندامت به دهان خواهند گزید و زمان سفر به دیار دیگر نزدیک است. در آن جا، جز پرهیزگاران، همه دوستان دچار پشیمانی خواهند شد.(2)

3) علی بن ابراهیم قمی همچنین از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حماد بن عیسی، از شعیب بن یعقوب، از ابو اسحاق، از حارث روایت می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام در باره دو نفر مؤمن که با یکدیگر دوست هستند و دو نفر کافر که با یکدیگر پیوند دوستی دارند و همچنین مؤمن نیازمند و کافر ثروتمند و کافر فقیر فرمود: دو نفر مؤمن که با یکدیگر دوست هستند، در زمان حیاتشان بر اساس اطاعت از پروردگار با یکدیگر دوست بوده اند و در این راه بذل و بخشش کرده و همدیگر را دوست داشته اند. هرگاه یکی از آنها قبل از دیگری از دنیا برود، خداوند جایگاهش در بهشت را به او نشان می دهد و او برای دوستش شفاعت می کند و می گوید: خدایا! فلان دوستم مرا به اطاعت از تو فرا می خواند و در این کار به من کمک و از نافرمانی نسبت به تو نهی می کرد. پس او را بر هدایتی که مرا بر آن ثابت گرداندی، استوار کن تا آن چه را به من نشان دادی به او هم بنمایانی. خداوند به او پاسخ مثبت خواهد داد تا آن دو در محضر پروردگار با یکدیگر دیدار کنند. در این هنگام آنها با یکدیگر خواهند گفت: خداوند به تو پاداش نیک بدهد. تو دوست خوبی برای من بودی! مرا به اطاعت از پروردگار و پرهیز از نافرمانی نسبت به او می خواندی.

اما دو نفر کافر که بر اساس نافرمانی با یکدیگر دوست هستند و در این راه به یکدیگر کمک می کردند و دوستی شان بر این اساس بوده است، هرگاه یکی از

1- [1] - کافی، ج 8، ص 35، ح 6.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 260.

آنها قبل از دیگری از دنیا برود، خداوند جایگاهش در آتش را به او نشان خواهد داد.

در نتیجه آن شخص می گوید: خدایا! فلان دوستم مرا به نافرمانی نسبت به تو و عدم اجرای اوامرت فرا می خواند. پس همان طور که او مرا بر گناهان، استوار گرداند، او را همانند من بر انجام گناهان استوار گردان تا عذابی را که به من نمایاندی به او هم نشان بدهی! آنها در روز قیامت با یکدیگر دیدار می کنند و هر کدام از آنها به دیگری می گوید: خداوند تو را به اشد مجازات برساند. تو مرا به نافرمانی از خداوند فرا می خواندی و از اطاعت از اوامرش باز می داشتی! امام سپس این آیه را خواند: «الأَخِلاء یومَئِذٍ بَعْضُهُمْ لبَعْضٍ عَدُو إِلا المُتَّقِینَ» سپس فرمود: در روز قیامت، مؤمن ثروتمند برای حساب فرا خوانده می شود. خداوند می فرماید: ای بنده من! آن شخص پاسخ می دهد: بله ای پروردگار من! خداوند می فرماید: آیا به تو چشم و گوش و ثروت فراوان نداده بودم؟ آن بنده پاسخ می دهد: پروردگارا! آری! در این هنگام خداوند از او سئوال می کند: برای دیدار با من چه چیزی مهیا کرده ای؟ او در جواب می گوید: خدایا! به تو ایمان آوردم و پیامبرانت را تصدیق و در راه تو جهاد کردم. خداوند از او می پرسد: ثروتی را که به تو داده بودم چه کار کردی؟ آن شخص پاسخ می دهد: آن را در راه تو بخشیدم. خداوند از او سئوال می کند: پس برای بازماندگانت چه چیزی را از خودت به جای گذاشتی؟ آن بنده در پاسخ عرض می کند: خدایا! تو، من و آنها را آفریدی و به همه ما روزی دادی. تو می توانی همچنان که به من روزی دادی، آنها را نیز از رزق و روزی بهره مند کنی. به همین دلیل آنها را به تو واگذار کردم. در این هنگام خداوند عز و جل می فرماید: راست گفتی! اگر می دانستی که

چه پاداشی برایت آماده کرده ام، بسیار می خندیدی.

سپس مؤمن نیازمند فرا خوانده می شود. خداوند او را مورد خطاب قرار می دهد و می فرماید: ای فرزند آدم! آن بنده می گوید: بله ای پروردگار من! خداوند از او می پرسد: تو در دنیا چه کرده ای؟ آن شخص پاسخ می دهد: خدایا تو مرا به دینت هدایت کردی و به من نعمت دادی و مرا از لهو و لعب دنیا بازداشتی که اگر چنین نمی کردی، بیم آن داشتم که مرا از هدفی که تو مرا برای آن آفریده ای منحرف کنند. خداوند خطاب به او می فرماید: ای بنده من! راست گفتی. اگر می دانستی که چه نعمتی را برایت آماده کرده ام، بسیار شاد می شدی و می خندیدی.

در این هنگام، کافر ثروتمند را می آورند. خداوند از او سئوال می کند: برای دیدار با من چه چیزی را آماده کرده ای؟ او پاسخ می دهد: چیزی آماده نکرده ام. آن گاه پروردگار از او سئوال می کند: با نعمت ها و ثروتی که به تو داده بودم چه کار کردی؟ آن شخص در جواب می گوید: آنها را برای بازماندگانم از خود بر جای گذاشتم. خداوند از او می پرسد: چه کسی تو را آفریده؟ او پاسخ می دهد: تو. خداوند مجدداً از او سئوال خواهد کرد: چه کسی تو را روزی داده است؟ او در پاسخ می گوید: تو. خداوند از او سئوال می کند: چه کسی بازماندگان تو را آفریده است؟ آن شخص پاسخ می دهد: تو. در این هنگام خداوند از او می پرسد: آیا نمی توانستم همچنان که تو را روزی دادم، بازماندگانت را نیز روزی بدهم؟ اگر آن شخص در پاسخ بگوید: «فراموش کردم» یا «نمی دانستم تو کیستی»، هلاک خواهد شد. آن گاه خداوند در پایان خطاب به او می فرماید: اگر می دانستی چه عذابی را برایت آماده کرده ام، بسیار گریه می کردی.

سپس کافر نیازمند را برای پاسخ گویی فرا می خوانند. به او گفته می شود: ای فرزند آدم! در مقابل اوامر من که تو را به انجام آن دستور دادم چه کار کردی؟ آن شخص در پاسخ می گوید: مرا چنان به مصیبت های دنیا گرفتار کردی که یا تو را فراموش کردم و تو مرا از هدفی که برای آن آفریده بودی به امور دیگر سرگرم کردی. خداوند از او خواهد پرسید: آیا تو از من خواستی تا به تو روزی بدهم و نیازت را برطرف کنم؟ چنان چه پاسخ بدهد: خدایا نمی دانستم یا فراموش کردم که تو روزی دهنده ای، هلاک خواهد شد. در این هنگام پروردگار خطاب به او می فرماید: اگر می دانستی که چه عذابی را برایت آماده کرده ام، قطعا بسیار گریه می کردی.(1)

« الذِينَ آمَنُوا بِآياتِنَا وكَانُوا مُسْلِمِينَ (69)...لا يفَتَّرُ عَنْهُمْ وهُمْ فِيهِ مُبْلسُونَ (75)»

« الذِينَ آمَنُوا بِآياتِنَا وكَانُوا مُسْلِمِينَ (69) ادْخُلوا الجَنَّهَ أَنتُمْ وأَزْواجُكُمْ تُحْبَرُونَ(70)

ص:242

1- [1] -تفسير قمى، ج 2، ص 260.

يطَافُ عَليهِم بِصِحَافٍ مِّن ذَهَبٍ وأَكْوابٍ وفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الأَنفُسُ وتَلذُّ الأَعْيُنُ وأَنتُمْ فِيهَا خَالدُونَ (71) وتِلكَ الجَنَّةُ التِى أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلونَ (72) لكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلونَ (73) إِنَّ المُجْرِمِينَ فِى عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالدُونَ (74) لا يفَتَّرُ عَنْهُمْ وهُمْ فِيهِ مُبْلسُونَ (75)»

[همان کسانی که به آیات ما ایمان آورده و تسلیم بودند * شما با همسرانتان شادمانه داخل بهشت شوید * سینی هایی از طلا و جام هایی در برابر آنان می گردانند و در آن جا آن چه دلها آن را بخواهند و دیدگان را خوش آید (هست) و شما در آن جاودانید * و این است همان بهشتی که به (پاداش) آن چه می کردید میراث یافتید * در آن جا برای شما میوه هایی فراوان خواهد بود که از آنها می خورید * بی گمان مجرمان در عذاب جهنم ماندگارند * (عذاب) از آنان تخفیف نمی یابد و آنها در آن جا نومیدند]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: «الذِينَ آمَنُوا بِآياتِنَا» یعنی ائمه علیه السلام «وكَانُوا مُسْلمِينَ * ادْخُلوا الجَنَّةَ أَنتُمْ وأَزْواجُكُمْ تُحْبَرُونَ» یعنی در آن جا گرامی داشته می شوید. «يطَافُ عَليهِم بِصِحَافٍ مِّن ذَهَبٍ وأَكْوابٍ» در این جا اکواب به معنای لیوان ها و جام هاست. «وفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الأَنفُسُ وتَلذُّ الأَعْيُنُ وأَنتُمْ فِيهَا خَالدُونَ * وتِلكَ الجَنَّةُ التِى أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلونَ * لكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلونَ» این آیه محکم است.(1)

2) علی بن ابراهیم قمی همچنین از پدرش، از حسن بن محبوب، از ابن سنان روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: فرد مؤمن در بهشت به اندازه طول عمرش بر سر سفره خواهد نشست و در هر وعده به اندازه همه مقدار غذایی که در دنیا خورده است، تناول خواهد کرد. سپس خداوند عذابی را که برای دشمنان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آماده کرده است ذکر می نماید و می فرماید: «إِنَّ المُجْرِمِينَ فِى عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالدُونَ» یعنی آنها در آن جا از دست یافتن به

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 262.

هرگونه خیر و مسرتی ناامید هستند. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در این باره می فرماید: خداوند گناهکاران را به صورت جاودانه در دوزخ نگه خواهد داشت و پاهایشان را به هم خواهد بست و دست هایشان را به گردنشان آویزان خواهد کرد و به آنها لباس هایی از قطران می پوشاند که از آنها لباسهایی از پاره های آتش برایشان دوخته خواهد شد. آنها در عذابی به سر خواهند برد که گرمای آن بسیار شدید است و آتش آن همه اهل جهنم را در بر می گیرد و درهای دوزخ بر روی آنها بسته شده و هرگز بر روی ساکنانش گشوده نخواهد شد و هیچ گاه باد بر آنها نمی وزد و غم و اندوه آنها برطرف نمی شود. عذاب آنها هر روز شدت می یابد و مجازاتشان هر روز از سر گرفته می شود. نه جهنم فناپذیر است تا نابود شوند و نه اجل دوزخیان هرگز فرا خواهد رسید.(1)

«ومَا ظَلَمْنَاهُمْ ولکِن کَانُوا هُمُ الظَّالمِینَ(76)»

[و ما بر ایشان ستم نکردیم، بلکه خود ستمکار بودند]

1) محمد بن عباس، از احمد بن قاسم، از احمد بن محمد سیاری، از محمد بن خالد، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در باره آیه «ومَا ظَلَمْنَاهُمْ ولکِن کَانُوا هُمُ الظَّالمِینَ» فرمود: به علت این که آنها ولایت اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین را ترک کردند، ما به آنها ظلم نکردیم. بلکه آنها خودشان ظالم و ستمگر بودند.(2)

«ونَادَوا یا مَالکُ لیقْضِ عَلینَا رَبُّکَ قَال إِنَّکُم مَّاکِثُونَ (77) لقَدْ جِئْنَاکُم بِالحَقِّ ولکِنَّ أَکْثَرَکُمْ للحَقِّ کَارِهُونَ(78)»

[و فریاد کشند: ای مالک! (بگو): پروردگارت جان ما را بستاند. پاسخ دهد: شما ماندگارید * قطعا حقیقت را برایتان آوردیم، لیکن بیشتر شما حقیقت را خوش

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 262.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 571، ح 47.

نداشتید]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: سپس خداوند ندای دوزخیان را نقل می کند و می فرماید: «ونَادَوا یا مَالکُ لیقْضِ عَلینَا رَبُّکَ» یعنی از پروردگارت بخواه تا اجل ما را فرا برساند تا ما بمیریم. در این هنگام مالک می گوید: «إِنَّکُم مَّاکِثُونَ» سپس خداوند در ادامه فرموده است: «لقَدْ جِئْنَاکُم بِالحَقِّ» یعنی ما ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را به شما ابلاغ کرده ایم «ولکِنَّ أَکْثَرَکُمْ للحَقِّ کَارِهُونَ» یعنی اما بیشتر شما از حقیقت یعنی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بیزار هستید. دلیل این که حق همان ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است، آیه زیر می باشد که خداوند فرموده است: «وقُل الحَقُّ مِن رَّبِّکُمْ فَمَن شَاء فَلیؤْمِن ومَن شَاء فَلیکْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا للظَّالمِینَ نَارًا»(1) [و بگو: حق از پروردگارتان (رسیده) است، پس هر که بخواهد بگرود و هر که بخواهد انکار کند که ما برای ستمگران آتشی آماده کرده ایم] یعنی بگو: حقیقت یعنی ولایت علی علیه السلام از سوی پروردگارتان نازل شده است. هر کس می خواهد بدان ایمان بیاورد و هر کس مایل نیست بدان کفر بورزد. ما برای کسانی که حق اهل بیت را غصب و به آنها ظلم کردند آتش را آماده کرده ایم.(2)

2) ابن طاوس که رحمت خدا بر او باد، در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره اهل دوزخ روایت می کند که آن حضرت فرمود: هرگاه دوزخیان از خزانه داران دوزخ ناامید شدند، به سوی مالک فرمانده نگهبانان می روند و گمان می کنند که او آنها را از آن خواری نجات خواهد داد. خداوند می فرماید: «ونَادَوا یا مَالکُ لیقْضِ عَلینَا رَبُّکَ» سپس مدت چهل سال آنها در عذاب به سر خواهند برد و به آنها پاسخی داده نخواهد شد. سپس همان گونه که در کتاب پروردگار آمده است به ایشان پاسخ داده خواهد شد: «قَال إِنَّکُم مَّاکِثُونَ» آنها از رحمت پروردگارشان که دست یافتنی ترین مسئله در زندگی دنیا بود ناامید خواهند شد. زیرا همه آنها در دنیا آرزوها و هوای نفسشان را بر او ترجیح داده بودند. این حدیث با اندکی از تفصیل، در هنگام بیان تفسیر آیه «وقَال الذِینَ فِی النَّارِ لخَزَنَهِ

1- [1] - کهف/ 29.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 262.

جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يخَفِّفْ عَنَّا يومًا مِّنَ العَذَابِ» از سوره مؤمن ذکر گردید. (1)

«أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ(79)...ونَجْواهُم بَلى ورُسُلنَا لدَيهِمْ يكْتُبُونَ(80)»

«أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ(79) أَمْ يحْسَبُونَ أَنَّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ ونَجْواهُم بَلى ورُسُلنَا لدَيهِمْ يكْتُبُونَ(80)»

[یا در کاری ابرام ورزیده اند، ما (نیز) ابرام می ورزیم * آیا می پندارند که ما راز آنها و نجوایشان را نمی شنویم؟ چرا و فرشتگان ما پیش آنان (حاضرند و) ثبت می کنند]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: سپس در ادامه، ماجرای آن گروه ها و اتفاق آنها در کعبه را ذکر نمود که تصمیم گرفتند امر خلافت را به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازنگردانند و فرمود: «أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ* أَمْ يحْسَبُونَ أَنَّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ ونَجْواهُم بَلى ورُسُلنَا لدَيهِمْ يكْتُبُونَ». (2)

2) محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن حسین، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر روایت می کند از امام صادق علیه السلام پرسیدم: منظور از آیه «أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ* أَمْ يحْسَبُونَ أَنَّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ ونَجْواهُم بَلى ورُسُلنَا لدَيهِمْ يكْتُبُونَ» چیست؟ امام فرمود: این دو آیه در آن روز در باره آنها نازل شده است. امام صادق علیه السلام فرمود: شاید تو بر این باور هستی که آن روز، به روزی شباهت دارد که مکتوب نوشته شد، مگر روز قتل امام حسین علیه السلام. آن موضوع از پیش در علم خداوند بود که به رسول خود صلی الله علیه و آله و سلم آگاهی داد که اگر مکتوب، نوشته شود، حسین علیه السلام کشته می شود و حکومت از میان بنی هاشم بیرون می رود. همه این موارد، در زمره آن بوده است. (3)

3) محمد بن یعقوب کلینی همچنین از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از محمد بن اورمه و علی بن عبدالله، از علی بن حسان، از عبدالرحمن بن کثیر، از امام

1- [1] - نگاه کنید به: تفسیر آیه 49 از سوره مؤمن.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 263.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 180، ح 202.

صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند در این آیه فرموده است: «کَرِهُوا مَا أَنزَل اللهُ»(1) [که آنان آن چه را خدا نازل کرده است خوش نداشتند] از آن چه خداوند نازل کرده بود بیزار بودند. و منظور از آن چه خداوند نازل کرده بود، آیاتی است که ولایت امیرالمؤمنین را بر مردم واجب می گرداند. ابوعبیده نیز همراه آن گروه و کاتب آنها بود. در این هنگام خداوند آیه زیر را بر آنها نازل کرد: «أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ * أَمْ یحْسَبُونَ أَنَّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ ونَجْواهُم».(2)

4) محمد بن عباس، از احمد بن محمد نوفلی، از محمد بن حماد شاشی، از حسین بن اسد طفاوی، از علی بن اسماعیل میثمی، از فضیل بن زبیر، از ابو داود، از بریده اسلمی روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به بعضی از یارانش فرمود: رسیدن به ولایت مؤمنان را به علی علیه السلام تبریک بگویید. یکی از آنان گفت: به خدا قسم! نبوت و امامت هرگز در یک خاندان گرد هم نمی آید. در این هنگام خداوند آیه زیر را نازل فرمود: «أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ* أَمْ یحْسَبُونَ أَنَّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ ونَجْواهُم بَلی ورُسُلنَا لدَیهِمْ یکْتُبُونَ».(3)

5) از عبدالله بن عباس نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو بار برای علی علیه السلام از آنان تعهد و پیمان گرفت. اولین بار زمانی بود که فرمود: آیا می دانید پس از من، ولی شما کیست؟ آنها پاسخ دادند: خداوند و پیامبرش می دانند. رسول خدا فرمود: بهترین فرد مؤمن و با دستش به علی بن ابی طالب اشاره کرد و فرمود: پس از من، این شخص، ولی و سرپرست شماست. دومین بار روز غدیر خم بود که فرمود: هر کسی من مولای اویم، پس علی هم مولای اوست. آنها از او کینه ها به دل گرفتند و با یکدیگر پیمان بستند که اجازه ندهند اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین به این مقام دست یابند و آنها را از خمس محروم کنند. خداوند این امر را به پیامبرش اطلاع داد و آیه زیر را بر او نازل کرد: «أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ * أَمْ یحْسَبُونَ أَنَّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ ونَجْواهُم

1- [1] - محمد/ 9.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 348، ح 43.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 572، ح 48.

بَلی ورُسُلنَا لدَیهِمْ یکْتُبُونَ»(1) در هنگام بیان تفسیر سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم، روایاتی در این باره ذکر خواهیم کرد.

«قُل إِن کَانَ للرَّحْمَنِ ولدٌ فَأَنَا أَول العَابِدِینَ(80)»

[بگو: اگر برای (خدای) رحمان فرزندی بود، خود من نخستین پرستندگان بودم]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از ابان بن عثمان، از محمد بن علی حلبی روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: زمانی که خداوند خواست حضرت آدم علیه السلام را بیافریند، آب را بر روی خاک ریخت و از آن مشتی برداشت و به هم زد. سپس آن گل را به دو قسمت تقسیم کرد. آن گاه آنها را رها کرد. ناگهان مشاهده کرد که آن دو حرکت می کنند. سپس برایشان آتش برافروخت و به یاران سمت چپ دستور داد وارد آن شوند. آنها به طرف آتش رفتند. ولی ترسیدند و وارد آن نشدند. سپس خداوند به یاران سمت راست دستور داد وارد آتش شوند. آنها به سوی آن رفتند و وارد آن شدند. خداوند عز و جل به آتش دستور داد تا برایشان سرد و گلستان شود. زمانی که یاران سمت چپ این امر را مشاهده کردند گفتند: خدایا ما را به حالت اول بازگردان (دوباره ما را بیازمای). خداوند نیز آنها را به حالت اول بازگرداند. سپس به آنها فرمود: وارد آن شوید. آنها به سوی آتش رفتند و در کنار آن ایستادند. اما وارد آن نشدند. خداوند آنها را دوباره به گل تبدیل کرد و آدم علیه السلام را از آن آفرید. یاران سمت چپ هرگز نمی توانند مانند یاران سمت راست باشند و برعکس. روایت می کنند که اولین کسی که وارد آن آتش شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود. این همان مطلبی است که در قرآن کریم نیز چنین آمده است: «قُل إِن کَانَ للرَّحْمَنِ ولدٌ فَأَنَا أَول العَابِدِینَ».(2)

2) علی بن ابراهیم قمی گفت: یعنی اولین کسی هستم که بیزارم از آن که برای

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 572، ح 49.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 5، ح 3.

او فرزند باشد.(1)

3) طبرسی در احتجاج از امیرالمؤمنین علیه السلام در باره آیه «قُل إِن كَانَ للرَّحْمَنِ ولدٌ فَأَنَا أول العَابِدِينَ» روایت می کند که «منظور از عابدین، جاحدین است.» یعنی من اولین کسی خواهم بود که آن را انکار خواهم کرد. در تأویل این آیه، باطن آن متضاد با ظاهر آن است.(2)

«سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاواتِ والأَرْضِ رَبِّ العَرْشِ عَمَّا يصِفُونَ(82)»

[پروردگار آسمانها و زمین (و) پروردگار عرش از آن چه وصف می کنند منزه است]

1) ابن بابویه، از عبدالله بن محمد عبد الوهاب شجری در نیشابور، از ابوالحسن احمد بن محمد بن عبدالله بن حمزه شعرانی عماری، از فرزندان عمار بن یاسر، از ابو محمد عبدالله بن یحیی بن عبدالباقی اذنی در اذنه، از علی بن حسن معانی، از عبدالله بن یزید، از یحیی بن عقبه بن ابی عیزار، از محمد بن جحده، از یزید بن اصم روایت می کند که مردی از عمر بن خطاب پرسید: «سُبْحَانَ الله» یعنی چه؟ عمر گفت: پشت این دیوار مردی است که هر گاه از او سئوال شود پاسخ می دهد و چنان چه سکوت کند، سخن را آغاز خواهد کرد. آن فرد وارد شد. ناگهان دیدیم که آن شخص علی بن ابی طالب علیه السلام است. عمر گفت: ای ابوالحسن! تفسیر «سُبْحَانَ الله» چیست؟ امام فرمود: بزرگداشت خداوند عز و جل و منزه دانستن او از همه صفاتی است که مشرکان به او نسبت می دهند. هر گاه بنده ای سبحان الله بگوید، همه فرشتگان بر او درود خواهند فرستاد.(3)

2) ابن بابویه همچنین از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن حسن، از پدرش، از حنان بن سدیر، از امام صادق علیه السلام _ در یک

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 263.
2- [2] - احتجاج، ص 2500.

3- [3] - توحيد، ص 323، ح 1.

حدیث طولانی ـ روایت می کند که آن حضرت فرمود: از جمله ویژگی های مختلف عرش آن است که خداوند فرمود: «رَبِّ العَرْشِ» یعنی پروردگار یگانگی. «عَمَّا یصِفُونَ» عده ای خداوند را دارای دو دست می دانستند و می گفتند: «یدالله مغلوله» [دست خدا، بسته است](1) گروهی نیز برای خداوند، دو پا قائل شده و گفتند: خداوند پایش را بر روی صخره بیت المقدس گذاشت و از آن جا به آسمان عروج کرد و معتقد بودند که خداوند انگشت دارد و مدعی شدند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: سرمای انگشتان خداوند را بر روی قلبم احساس کردم. خداوند در ردّ چنین ادعاهایی فرموده است: «رَبِّ العَرْشِ عَمَّا یصِفُونَ» پروردگار مثل اعلی است و او برتر از این صفاتی است که به او نسبت می دهند. خداوند دارای مثل اعلی است. که هیچ چیز شبیه او نیست. او قابل توصیف کردن نیست و در وهم و خیال نمی گنجد.(2) در هنگام تفسیر آیه «رَبُّ العَرْشِ العَظِیمِ» در سوره نمل، این حدیث به طور کامل ذکر گردید. (3) همچنین در هنگام تفسیر آیه «قُل هَذِهِ سَبِیلی أَدْعُو إِلی اللهِ عَلی بَصِیرَهٍ»(4) [بگو: این است راه من که من و هر کس پیروی ام کرد را با بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم] روایات فراوانی در باره معنی سبحان ذکر گردید.

«وهُو الذِی فِی السَّمَاء إِلهٌ وفِی الأَرْضِ إِلهٌ وهُو الحَکِیمُ العَلیمُ(84)»

[و اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست و هموست سنجیده کار دانا]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم، از ابو شاکر دیصانی روایت کرده است که گفت: در قرآن کریم آیه ای وجود دارد که اساس عقیده ماست. راوی می گوید: پرسیدم: آن آیه کدام است؟ ابو شاکر گفت: «وهُو الذِی فِی السَّمَاء إِلهٌ وفِی الأَرْضِ إِلهٌ» راوی می گوید:

1- [1] - مائده/ 64.
2- [2] - توحید، ص 323، ح 1.
3- [3] - نمل/ 24.
4- [4] - یوسف/ 108.

نمی دانستم به او چه جوابی دهم. آن سال به حج خانه خدا مشرف شدم. جریان را برای امام صادق علیه السلام تعریف کردم! امام علیه السلام فرمود: این سخن یک زندیق خبیث است. هر گاه به سویش رفتی از او بپرس: در کوفه تو را به چه نامی صدا می زنند؟ او در پاسخ می گوید: فلان. آن گاه از او سئوال کن: نامت در بصره چیست؟ او پاسخ خواهد داد: فلان. بگو: خداوند نیز چنین است. او در آسمان، زمین، دریاها، دره ها و در همه جا خدا نام دارد. پس از بازگشت از حج نزد او رفتم و همان گونه که امام صادق علیه السلام فرموده بود به او پاسخ دادم. ابو شاکر گفت: این سخنان را از حجاز با خودت آورده ای.(1)

ابن بابویه نیز این حدیث را از پدرش، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن حکم روایت کرده است.(2)

2) علی بن ابراهیم قمی از محمد بن جعفر، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از منصور، از ابو اسامه روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وهُو الذِی فِی السَّمَاء إِلهٌ وفِی الأَرْضِ إِلهٌ» سئوال کردم و دیدم آن حضرت در حالی که نشسته بود، فرمود: به خدا قسم! خدایم که در آسمان خداست و در زمین خداست، فقط الله _ جل جلاله _ است.(3)

3) سید رضی در «خصائص» نقل کرده است که: اسقف مسیحی به عمر گفت: ای عمر! خدا کجاست؟ عمر خشمگین شد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: من به تو پاسخ می دهم. هر سئوالی که می خواهی بپرس. روزی در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که فرشته ای نزد ایشان آمد و سلام کرد. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، از او پرسید: از کجا آمده ای؟ فرشته پاسخ داد: از زمین هفتم و نزد پروردگارم. سپس فرشته دیگری نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد. آن حضرت از او پرسید: از کجا آمده ای؟ فرشته جواب داد: از شرق زمین و از نزد پروردگارم. آن گاه فرشته دیگری آمد. پیامبر از

1- [1] - کافی، ج 1، ص 91، ح 1.
2- [2] - توحید، ص 133، ح 16.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 263.

او پرسید: از کجا آمده ای؟ آن فرشته در جواب گفت: از غرب زمین و از نزد پروردگارم. بنابراین خداوند در این جا، آن جا و همه جا حضور دارد. او در زمین و آسمان خداست و حکیم و علیم است. امام باقر علیه السلام فرمود: این بدان معناست که پروردگار، بر همه جهان حکومت می کند و به همه چیز احاطه دارد.(1) در باره مفهوم این آیه، در هنگام تفسیر آیه «مَا یکُونُ مِن نَّجْوی ثَلاثَهٍ إِلا هُو رَابِعُهُمْ» [هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر این که او چهارمین آنهاست] از سوره مجادله(2)، حدیثی ذکر خواهد گردید.

«ولا یمْلکُ الذِینَ یدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَاعَهَ...فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وقُل سَلامٌ فَسَوفَ یعْلمُونَ (89)»

«ولا یمْلکُ الذِینَ یدْعُونَ مِن دُونِهِ الشَّفَاعَهَ إِلا مَن شَهِدَ بِالحَقِّ وهُمْ یعْلمُونَ(86) ولئِن سَأَلتَهُم مَّنْ خَلقَهُمْ لیقُولنَّ اللهُ فَأَنَّی یؤْفَکُونَ (87) وقِیلهِ یارَبِّ إِنَّ هَؤُلاء قَومٌ لا یؤْمِنُونَ (88) فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وقُل سَلامٌ فَسَوفَ یعْلمُونَ (89)»

[و کسانی که به جای او می خوانند (و می پرستند) اختیار شفاعت ندارند، مگر آن کسانی که آگاهانه به حق گواهی داده باشند * و اگر از آنان بپرسی چه کسی آنان را خلق کرده، مسلما خواهند گفت: خدا. پس چگونه (از حقیقت) بازگردانیده می شوند * و گوید: ای پروردگار! من اینها جماعتی اند که ایمان نخواهند آورد * (و خدا فرمود): از ایشان روی برتاب و بگو: به سلامت پس زودا که بدانند]

1) علی بن ابراهیم قمی در باره مصداق این آیات گفت: آنها همان کسانی هستند که در دنیا مورد پرستش قرار می گرفتند. آنها در روز قیامت، حق شفاعت برای کسانی که آنها را پرستش می کردند نخواهند داشت. سپس رسول خدا فرمود: خدایا! اینها قومی هستند که ایمان نمی آورند. خداوند در پاسخ فرمود: «فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وقُل سَلامٌ فَسَوفَ یعْلمُونَ».(3)

2) محمد بن یعقوب کلینی از محمد بن حسین و دیگران از سهل، از محمد بن

1- [1] - خصائص امیر المؤمنین، ص 92.

2- [2] - مجادله/ 92.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 263.

عیسی و محمد بن یحیی و محمد بن حسین، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبد الکریم بن عمرو، از عبد الحمید بن ابی دیلم در حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: زمانی که خداوند، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری برانگیخت، نسل او را از شر بدخواهان حفظ کرد. یهودیان او را تکذیب کردند. اما او مردم را به سوی خدا فراخواند و در راه او جهاد کرد. سپس خداوند بر او وحی فرستاد که فضیلت وصی و جانشین خودت را اعلام کن. اعراب قوم سرسخت و نادانی بودند. هرگز کتابی در میان آنها وجود نداشت و پیامبری به سوی آنان فرستاده نشده بود و از نبوت پیامبران و عظمت آنها اطلاعی نداشتند و اگر من برای آنها در باره فضایل اهل بیتم که سلام و درود خدا بر آنان باد سخن بگویم، به من ایمان نخواهند آورد. خداوند خطاب به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ولاَ تَحْزَنْ عَلیهِمْ»(1) [و بر آنان اندوه مخور] همچنین فرمود: «وقُل سَلامٌ فَسَوفَ یعْلمُونَ» پیامبر نیز برخی از فضایل وصی و جانشین خود را بیان فرمود. این امر باعث به وجود آمدن نفاق در دل هایشان شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این امر اطلاع یافت. خداوند خطاب به او آیات زیر را نازل فرمود: «ولقَدْ نَعْلمُ أَنَّکَ یضِیقُ صَدْرُکَ بِمَا یقُولونَ»(2) [و قطعا می دانیم که سینه تو از آن چه می گویند تنگ می شود] «فَإِنَّهُمْ لاَ یکَذِّبُونَکَ ولکِنَّ الظَّالمِینَ بِآیاتِ اللهِ یجْحَدُونَ»(3) [در واقع آنان تو را تکذیب نمی کنند ولی ستمکاران آیات خدا را انکار می کنند] آنها بدون داشتن هیچ گونه دلیلی آیه های خداوند را انکار می کنند.(4)

1- [1] - نحل/ 127.
2- [2] - حجر/ 97.
3- [3] - انعام/ 33.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 233، ح 3.

ص:254

سوره دخان

اشاره

سوره دخان، مکی است و دارای 59 آیه است و پس از سوره زخرف نازل شده است

ص:255

ص:256

1) ابن بابویه با سند روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هر کس سوره دخان را در نمازهای واجب و مستحبش بخواند، خداوند او را در روز قیامت از جمله کسانی قرار خواهد داد که در سایه عرش او در امان خواهند بود و او را به آسانی مورد محاسبه قرار داده و نامه اعمالش را به دست راستش خواهد داد.(1)

2) در کتاب خواص القرآن آمده است: در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که آن حضرت فرمود: هر کس این سوره را بخواند، در مقابل هر حرف از آن به او پاداشی معادل با آزادی صد هزار برده داده خواهد شد. کسی که این سوره را در شب جمعه بخواند، خداوند همه گناهانش را خواهد آمرزید. هر کس آن را بنویسد و به خودش آویزان کند، از نیرنگ شیاطین در امان خواهد بود. اگر شخصی آن را هر شب زیر سرش بگذارد. خواب همه خوبی ها را خواهد دید و در طول شب از نگرانی در امان خواهد بود. چنان چه فردی مبتلا به سردرد باشد، آبی را که به وسیله این سوره متبرک شده است بنوشد، شفا خواهد یافت. اگر این سوره در مغازه ای آویزان شود، صاحب آن مغازه سود فراوانی به دست خواهد آورد و به سرعت اموالش فراوان خواهد شد.

3) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همچنین فرموده است: هر کس در شب جمعه این سوره را بخواند، خداوند همه گناهان پیشین او را خواهد آمرزید.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 143.

هر کس آن را بنویسد و به خودش آویزان کند، از نیرنگ شیاطین در امان خواهد بود. اگر شخصی آن را زیر سرش بگذارد، خواب همه خوبی ها را خواهد دید و از نگرانی و استرس در امان خواهد بود. چنان چه فرد مبتلا به سر درد، آب متبرک شده به وسیله این سوره را بنوشد، بی درنگ شفا خواهد یافت. اگر این سوره در جایی که در آن داد و ستد می شود آویزان گردد، صاحب آن مکان سود فراوانی به دست خواهد آورد و به سرعت اموالش فراوان خواهد شد.

4) امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس این سوره را بنویسد و به خودش آویزان کند، از شر همه پادشاهان در امان خواهد بود و ترس از او در دل همه کسانی که با او رویارو می شوند، خواهد افتاد و در میان مردم محبوب خواهد شد. هر گاه شخصی آب متبرک شده به وسیله این سوره را بنوشد از بیماری یبوست رهایی یافته و دفع او آسان خواهد شد.

ص:258

تفسیر سوره دخان

اشاره

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«حم(1) والکِتَابِ المُبِینِ(2) إِنَّا أَنزَلنَاهُ...آبَائِکُمُ الأَولینَ(8) بَل هُمْ فِی شَکٍّ یلعَبُونَ(9)»

«حم(1) والکِتَابِ المُبِینِ(2) إِنَّا أَنزَلنَاهُ فِی لیلهٍ مُّبَارَکَهٍ إِنَّا کُنَّا مُنذِرِینَ(3) فِیهَا یفْرَقُ کُل أَمْرٍ حَکِیمٍ(4) أَمْرًا مِّنْ عِندِنَا إِنَّا کُنَّا مُرْسِلِینَ(5) رَحْمَةً مِّن رَّبِّکَ إِنَّهُ هُو السَّمِیعُ العَلِیمُ(6) رَبِّ السَّمَاواتِ والأَرْضِ ومَا بَینَهُمَا إِن کُنتُم مُّوقِنِینَ(7) لا إِلهَ إِلا هُو یحْیی ویمِیتُ رَبُّکُمْ ورَبُّ آبَائِکُمُ الأَولینَ(8) بَل هُمْ فِی شَکٍّ یلعَبُونَ(9)»

[حاء میم * سوگند به کتاب روشنگر* (که) ما آن را در شبی فرخنده نازل کردیم (زیرا) که ما هشداردهنده بودیم * در آن (شب) هر (گونه) کاری (به نحوی) استوار فیصله می یابد * (این) کاری است (که) از جانب ما (صورت می گیرد) ما فرستنده (پیامبران) بودیم * (و این) رحمتی از پروردگار توست که او شنوای داناست * پروردگار آسمانها و زمین و آن چه میان آن دو است، اگر یقین دارید * خدایی جز او نیست. او زندگی می بخشد و می میراند. پروردگار شما و پروردگار پدران شماست * ولی آنها به شک و شبهه خویش سرگرمند]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از احمد بن مهران و علی بن ابراهیم، از محمد بن علی، از حسن بن ارشد، از یعقوب بن جعفر بن ابراهیم روایت می کند که گفت: در حالی که در محضر امام موسی کاظم علیه السلام در عریض بودیم، مردی مسیحی بر ایشان وارد شد. مرد مسیحی خدمت ایشان عرض کرد: من از سرزمین دور و سفر درازی نزد شما آمده ام. سی سال است که از خداوند می خواهم مرا به بهترین

دین و بهترین و داناترین بندگان راهنمایی کند. شخصی در خواب، مردی در علیاء دمشق را به من معرفی کرد. من به راه افتادم تا این که نزد او رفتم و با او سخن گفتم. او گفت: من داناترین فرد در میان پیروان دین خودم هستم. اما داناتر از من نیز وجود دارد. من گفتم: مرا به سوی شخص داناتر از خودت راهنمایی کن که سفر کردن برایم دشوار نیست. من همه انجیل، مزامیر داود، چهار سفر تورات و ظاهر قرآن را خوانده ام و همه را در خود دارم. آن عالم به من گفت: اگر علم مسیحیت را می خواهی، من از همه عرب و عجم در آن زمینه تخصص بیشتری دارم. اگر علم به آیین یهود مد نظر توست، باطی بن شرحبیل سامری، امروزه از همگان بدان آگاه تر است. اما چنان چه می خواهی از علم اسلام، تورات، انجیل، زبور، کتاب هود، همه آن چه خداوند بر همه پیامبران نازل کرده است، اخبار نازل شده از آسمان، خواه احدی از آنها اطلاع داشته باشد یا نداشته باشد، بیان حقیقت همه امور، شفا برای جهانیان، رحمت برای آن که طالب رحمت باشد و بصیرت برای کسانی که خداوند اراده کند آنها را آگاه و به سوی حق راهنمایی کند مطلع شوی، تو را به آن راهنمایی می کنم. پس حتی اگر با پای پیاده هم به آن جا بروی، به سوی او برو. اگر نتوانستی، بر روی زانوها و اگر هم نتوانستی به حالت خزیدن و اگر هم قادر به رفتن نبودی، حتی با صورتت به سوی او برو!

من گفتم: خیر! من از نظر جسمی و مادی قادر به رفتن به سفر هستم. فرمود: پس فوراً به یثرب برو. من گفتم: شهری به این نام نمی شناسم. فرمود: به سوی مدینه النبی صلی الله علیه و آله و سلم راه بیفت که شهری است که پیامبر برگزیده شده در میان اعراب در آن جا زندگی می کرد. او از میان اعراب و بنی هاشم برگزیده شده بود. هر گاه به آن جا رسیدی، محله بنی غنم بن مالک بن نجار را پیدا کن که در کنار در مسجد است و با لباس و شمایل مسیحیت به آن جا برو. والی آن شهر، سخت گیر است و خلیفه آنان از او سخت گیرتر. سپس سراغ محله بنی عمرو بن مبذول را بگیر که در بقیع زبیر است. آن گاه در آن جا در باره محل خانه موسی بن جعفر سئوال کن که آیا در خانه است یا به مسافرت رفته است. اگر به سفر رفته بود به دنبال او راه بیفت. زیرا سفر او کوتاه تر از راهی است که تو برای رسیدن به آن جا پیموده ای. سپس به او بگو که مطران علیای غوطه (غوطه دمشق) تو را به سوی او راهنمایی کرده است و او به تو بسیار سلام می رساند و به تو پیغام

داد: من بسیار دعا می کنم که خداوند، اسلام آوردن من را به دست تو قرار دهد. آن شخص در حالی که ایستاده و به عصایش تکیه داده بود، این جریان را برای امام کاظم تعریف کرد. سپس گفت: سرورم! اگر اجازه بدهید برایتان تعظیم می کنم. سپس می نشینم. امام فرمود: به تو اجازه می دهم بنشینی، اما حق نداری برایم تعظیم کنی. آن شخص نشست و صلیب خودش را از گردنش درآورد. سپس گفت: فدایت شوم، آیا اجازه می دهی صحبت کنم؟ امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: آری! تو فقط برای این کار آمده ای؟ آن شخص مسیحی گفت: بر دوستم درود و سلام بفرست. آیا این کار را نمی کنی؟ امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: خداوند دوستت را هدایت کند. هر گاه او به دین ما درآمد، به او سلام می فرستم.

شخص مسیحی گفت: من چند سئوال دارم. امام فرمود: بپرس! شخص مسیحی گفت: برایم در باره کتابی که بر محمد نازل شده و او آن را به اطلاع مردم رسانده است، سخن بگو و تفسیر باطنی آیاتِ زیر را برایم بیان کن که در آن آمده است: «حم * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» امام فرمود: منظور از حم، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که در کتابی که بر هود نازل شده بود، نام او چنین آمده است و تعداد حروف آن ناقص است. اما کتاب مبین، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و منظور از شب، حضرت فاطمه سلام الله علیها است. «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» به این معناست که نیکی فراوانی از آن خارج می شود. پس مردی حکیم و مردی حکیم و مردی حکیم از آن برون آید (انسان های حکیم و دانایی به وسیله آن تربیت خواهند شد).

آن مرد گفت: اولین و آخرین فرد از این انسان ها را برایم توصیف کن، امام فرمود: صفات آنها با یکدیگر شباهت دارد. اما سومین تن از این مردان را برایت وصف می کنم که بقیه این مردان از نسل او خواهند بود. اگر کتابی را که بر شما نازل شده است تحریف نکرده باشید، این امر نزد شما در آن کتاب وجود دارد که البته در گذشته چنین کاری کرده اید. شخص مسیحی به او گفت: من آن چه را بدانم از تو پنهان نمی دارم و تو را تکذیب نمی کنم. تو راست یا دروغ بودن سخنانم را به خوبی می دانی. به خدا قسم! خداوند از فضل و لطف خودش به تو عنایت کرده و به تو نعمت هایی داده است که به ذهن هیچ انسانی خطور نمی کند و هیچ احدی نمی تواند

ص:261

آن را نادیده بگیرد یا آن را دروغ بپندارد. بنابراین من در این باره به تو حقیقت را گفته ام و حقیقت همان گونه است که برایت ذکر کردم. امام موسی کاظم علیه السلام به او گفت: مطلبی را به تو خواهم گفت که جز تعداد اندکی از اهل کتاب آن را نمی دانند. نام مادر مریم چیست و در چه روزی و چه موقع از روز، مریم باردار شد؟ در چه روزی و چه ساعتی از روز حضرت عیسی علیه السلام را به دنیا آورد؟ فرد مسیحی گفت: نمی دانم. امام کاظم علیه السلام فرمود: نام مادر مریم، مرثا بود که در عربی به آن وهیبه می گویند: مریم در ظهر روز جمعه باردار شد و این همان روزی است که در آن روح الامین فرود آمد و این روز از همه اعیاد مسلمانان اهمیت بیشتری دارد. زیرا خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را بزرگ داشته اند. خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده است تا آن را به عنوان عید جشن بگیرد. حضرت عیسی علیه السلام در ساعت چهار و نیم روز سه شنبه به دنیا آمد. آیا می دانی حضرت عیسی علیه السلام در کنار کدام رود به دنیا آمد. آن مسیحی گفت: خیر! امام فرمود: در کنار فرات که در کنار آن، درخت نخل و تاک انگور هم وجود داشت. در کنار آن رود، هیچ چیز به اندازه نخل و تاک انگور ارزشمند نیست. آیا جریان این امر را شنیده ای که خداوند زبان او را از سخن بازداشت و قیدوس فرزندان و پیروانش را فرا خواند و آنها به او کمک کردند تا خاندان عمران را از شهر بیرون کنند تا به مریم بنگرند و آنها به او سخنانی را گفتند که خداوند در کتابش برای ما و شما بیان کرده است؟ گفت: آری! حوادث آن روز را خوانده ام. امام فرمود: بنابراین، پیش از آن که از مکانت برخیزی، خداوند تو را هدایت خواهد کرد. آن شخص مسیحی سئوال کرد: نام مادرم به زبان سریانی و عربی چیست؟ امام فرمود: نام مادرت به زبان سریالی عنقالیه و نام مادر بزرگ پدری ات عنقوره است. نام مادرت به عربی میه است. نام پدرت عبدالمسیح بود که در عربی به آن عبدالله می گویند. زیرا مسیح هیچ بنده ای نداشت. آن فرد گفت: راست و نیکو گفتی. نام جدم چه بود؟ امام فرمود: نامش جبرئیل بود که نام او را عبدالرحمن می گذارم. آن شخص پرسید: آیا او مسلمان بود؟ امام فرمود: آری! او به وسیله سربازان شام در خانه اش غافلگیر شد و به قتل رسید. آن شخص سئوال کرد: قبل از این که دارای کنیه شوم، نامم چه بوده است؟ امام فرمود: عبدالصلیب. فرد مسیحی سئوال کرد: نام مرا چه می گذاری؟ امام فرمود:

تو را عبدالله می نامم.

در این هنگام آن شخص گفت: من به خدای بزرگ ایمان می آورم و گواهی می دهم که جز الله هیچ خدایی وجود ندارد و او یکتا و پایدار است. او برخلاف توصیف های مسیحیان و یهودیان است و هیچ شریکی ندارد. گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم، بنده و فرستاده اوست. خداوند او را براساس حقیقت فرستاده است. او نیز حقیقت مرا برای اهل آن بیان کرده است و انکار کنندگان، از دیدن این حقایق محروم خواهند شد. گواهی می دهم که خداوند، او را برای هدایت همه مردم، اعم از سفید پوست و سیاه پوست فرستاده است و همه مردم در او مشترک هستند. گروهی حقیقت را دریافتند و به راه راست رهنمون شدند و انکار کنندگان و بی باوران از دیدن این حقیقت بازماندند و خدایانی را که می خواندند، در جاده گمراهی بوده و به آنان سودی نرساندند. گواهی می دهم که ولیّ خداوند، حکیم بودن او را بیان فرموده و پیامبران پیش از او براساس حکمت بالغه سخن گفته و در راه اطاعت از پروردگار، یکدیگر را یاری و از باطل و پلیدی و پیروانش دوری نموده و از پیمودن راه های گمراهی دوری کرده اند. خداوند نیز آنها را در اطاعت از خودش یاری و از گناه حفظ کرده است. بنابراین آنها اولیای خداوند و یاران دین پروردگارند که مردم را به نیکی فرا می خوانند و بدان دستور می دهند. به همه این اولیا اعم از بزرگ و کوچک که نامشان را ذکر کرده ام و چه آنان که نامشان را ذکر نکرده ام ایمان دارم و به خداوند نیز ایمان می آورم. سپس کمربندش را که نشانه مسیحیت بود از کمرش باز کرد و بند صلیبی طلایی را که به گردنش انداخته بود، برید. سپس گفت: به من دستور بده تا با هر کس که تو امر بفرمایی دوستی کنم. امام فرمود: تو در این جا برادری داری که قبلا مانند تو پیرو مسیحیت بوده است. او از قوم تو، قیس بن ثعلبه است که امروز مانند تو در نعمت ایمان به سر می برد. با یکدیگر دوست و همسایه شوید. من به شما نومسلمانان از نظر مادی کمک خواهم کرد. آن فرد پاسخ داد: خداوند حفظت کند! به خدا قسم! من ثروتمند هستم و در خانه ام سیصد اسب نر و ماده و هزار شتر برجای گذاشته ام. سهم تو در آنها بیش از سهم من است. امام فرمود: تو یاور و دوست خداوند و پیامبرش هستی، سرمایه تو باید در حد اسم و نسبت باشد. اسلام آن شخص نکو شد و سپس با زنی از بنی فهر ازدواج کرد. امام موسی کاظم علیه السلام مهریه آن

زن را پنجاه دینار از صدقه امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داد و به او بسیار خدمت کرد و او را پناه داد. وی تا زمان وفات امام موسی کاظم علیه السلام زنده بود و بیست و هشت روز پس از وفات ایشان از دنیا رفت.(1)

2) کلینی همچنین از علی بن ابراهیم، از پدرش از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از فضیل و زراره و محمد بن مسلم از حمران روایت می کند که از امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه «إِنَّا أَنزَلنَاهُ فِی لیْلهٍ مُّبَارَکَهٍ» سئوال کردم. امام فرمود: آری! شب قدر در دهه سوم ماه رمضان هر سال است که قرآن در آن شب نازل شده است. خداوند می فرماید: «فِیهَا یُفْرَقُ کُل أَمْرٍ حَکِیمٍ» خداوند در شب قدر همه آن چه را که در طول سال بعد اتفاق می افتد، اعم از کارهای خوب، بد، طاعت، نافرمانی، به دنیا آمدن، فرا رسیدن اجل و روزی را تعیین می کند. بنابراین آن چه خداوند در آن شب تعیین کند و بدان حکم نماید قطعاً اتفاق می افتد. اراده خداوند چنین است. راوی می گوید: چرا خداوند فرموده است: «لیْلهُ القَدْرِ خَیْرٌ مِّنْ أَلفِ شَهْرٍ»؟ امام فرمود: انجام کار نیک در آن شب، اعم از نماز خواندن، دادن زکات و انواع کارهای نیک بهتر از انجام آن در هزار شب دیگر است که شب قدر در میان آنها نباشد. اگر خداوند پاداش کارهای نیک بندگان را چند برابر نمی داد، هرگز به چنین مقدار فراوانی از ثواب دست نمی یافتند. اما خداوند پاداش کارهای نیکشان را چند برابر می کند.(2)

3) طبرسی در احتجاج در حدیث طویلی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند اراده فرموده تا قدرت و سلطه خویش را به بندگانش نشان دهد و براهین حکمتش را به آنها بنمایاند. بنابراین هر آن چه را که می خواست، بنا به اراده خویش آفریده و برخی امور را به وسیله برخی از بندگانی که خود آنها را برگزیده انجام می دهد. بر این اساس فعل آنها به منزله عمل پروردگار و امر آنها همچون اوامر الهی است. زیرا خداوند می فرماید: «مَّنْ یُطِعِ

1- [1] - کافی، ج 1، ص 398، ح 4.
2- [2] - کافی، ج 4، ص 157، ح 6.

الرَّسُول فَقَدْ أَطَاعَ اللهَ»(1) [هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت خدا را فرمان برده.] خداوند آسمان و زمین را جایگاهی برای گروهی از مخلوقاتش که خودش آنها را تعیین کرده است، قرار داده است تا با وجود علم پیشین خودش به پاک و پلید آنها، آنان را از هم متمایز کند تا بدین وسیله، این امر را به عنوان مثالی برای اولیا و امنایش مطرح نماید. همچنین فضیلت جایگاه اولیایش را به مردم ابلاغ نموده و اطاعت از آنها را همانند اطاعت از خودش بر مردم واجب کرده است. همچنین اولیایی را به آنها معرفی کرده است که افعال و احکام آنها به منزله افعال اوست. آنها بندگان بزرگوار خداوند هستند که در سخن از او پیشی نمی گیرند و به اوامر او عمل می کنند. آنها کسانی هستند که خداوند به رحمت خویش آنها را مورد تایید قرار داده و قدرت آنها را به خلق نشان داده است. پروردگار در کتاب گرانقدرش می فرماید: « عَالمُ الغَیْبِ فَلا یُظْهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَدًا * إلا مَنِ ارْتَضَی مِن رَّسُول»(2) [دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند* جز پیامبری را که از او خشنود باشد] آنها همان نعمتی هستند که خداوند از بندگانش در باره آنها سئوال خواهد کرد. پروردگار این اولیای خود را به کسانی که از آنها پیروی کنند ارزانی داشته است.

شخصی سئوال کرد: آن حجت ها چه کسانی هستند؟ امام فرمود: آنها رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سایر برگزیدگان خداوند هستند که پروردگار نام آنها را در کنار نام خودش و پیامبرش قرار داده و اطاعت از آنها را همانند خودش بر مردم واجب کرده است. آنها ولی امر مؤمنان هستند که خداوند در باره شان می فرماید: «أَطِیعُواْ اللهَ وأَطِیعُواْ الرَّسُول وأُولی الأَمْرِ مِنکُمْ»(3) [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید] و همچنین می فرماید: «ولو رَدُّوهُ إِلی الرَّسُول وإِلی أُولی الأَمْرِ مِنْهُمْ لعَلمَهُ الذِینَ یَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ »(4) [و اگر آن را به پیامبر

1- [1] - نساء/ 80.
2- [2] - جن/ 27-26.
3- [3] - نساء/ 59.
4- [4] - نساء/ 83.

و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعا از میان آنان کسانی اند که (می توانند درست و نادرست) آن را دریابند] آن شخص مجدداً سئوال کرد: آن امر چیست؟ امام علیه السلام پاسخ داد: همان چیزی است که فرشتگان در شبی که هر امر حکیمانه ای از یکدیگر جدا خواهد شد، آن را فرود خواهند آورد و شامل آفرینش، روزی دادن، اجل، کار، زندگی، مرگ، علم غیب آسمان ها و زمین و معجزاتی خواهد شد که فقط خداوند و برگزیدگانش قادر به انجام آن خواهند بود. آنها واسطه ای میان خداوند و بندگان و وجه الله هستند که در قرآن کریم فرموده است: «فَأَيْنَمَا تُولواْ فَثَمَّ وجْهُ اللهِ»(1) [پس به هر سو رو کنید آن جا روی (به) خداست] آنها بقیه الله هستند. امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که در پایان این دنیا ظهور خواهد کرد، جزو آنهاست. او زمین را پس از آن که مملو از ظلم و ستم شده است، پر از عدل و داد خواهد کرد و از جمله نشانه های او غیبت و پنهان شدن از دید عامه ظالمان و فرا رسیدن انتقام الهی از دشمنانش است. اگر این امری که برای شما بیان کردم فقط مختص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، خطاب در آن به صورت فعل ماضی می آمد نه مضارع یا مستقبل و می فرمود: فرشتگان فرود آمدند و هر امر حکیمانه ای مقرر گردید و نمی فرمود: «تَنَزَّل المَلائِكَةُ»(2) [فرشتگان فرود آیند] و «يُفْرَقُ كُل أَمْرٍ حَكِيمٍ»(3) این حدیث طولانی است که ان شاء الله در پایان کتاب به طور کامل ذکر خواهد شد.

4) علی بن ابراهیم قمی گفت: «حمٓ* والكِتَابِ المُبِينِ* إِنَّا أَنزَلنَاهُ» یعنی ما قرآن را نازل کردیم. «فِي ليْلةٍ مُّبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ» که منظور از آن لیله القدر است. خداوند در آن شب، قرآن را یک باره به بیت المعمور فرود آورد. سپس در طول بیست و سه سال از بیت المعمور بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد. «فِيهَا يُفْرَقُ كُل أَمْرٍ حَكِيمٍ» یعنی خداوند در آن شب همه امور را اعم از حق و باطل، رویدادهای سال آینده، بداء و مشیت الهی، تقدیم و تأخیر اجل ها، روزی ها،

1- [1] - بقره/ 115.
2- [2] - قدر/ 4.
3- [3] - احتجاج، ص 251.

بلایا و بیماری ها مقرر می کند و اقدام به کاهش یا افزایش آنها می کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام واگذار می کند. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز آن را به ائمه صلوات الله علیهم اجمعین می سپارد تا این که این امور به امام زمان علیه السلام واگذار می شود و بداء و مشیت و تقدیم و تأخیر در آن شرط می شود. علی بن ابراهیم می گوید: پدرم این حدیث را از ابن ابی عمیر از عبد الله بن مسکان، از امام محمد باقر، امام جعفر صادق و امام علی بن موسی الرضا علیهم السلام روایت کرده است.(1)

5) علی بن ابراهیم قمی گفت: پدرم از ابن ابی عمیر، از یونس، از داود بن فرقد، از ابو مهاجر روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ای ابو مهاجر! زمان فرا رسیدن شب قدر بر ما پوشیده نیست. در آن شب، فرشتگان پیرامون ما طواف می کنند. قمی همچنین گفت: «رَحْمَةً مِّن رَّبِّکَ إِنَّهُ هُو السَّمِیعُ العَلیمُ* رَبِّ السَّمَاواتِ والأَرْضِ ومَا بَیْنَهُمَا إِن کُنتُم مُّوقِنِینَ لاَ إِلهَ إِلا هُو یُحْیِی ویُمِیتُ رَبُّکُمْ ورَبُّ آبَائِکُمُ الأَولین» محکم است. «بَل هُمْ فِی شَکٍّ یَلعَبُونَ» یعنی آنها در باره آن چه از ویژگی ها و رویدادهای شب قدر ذکر کردیم، در شک و تردید به سر می برند.(2)

« فَارْتَقِبْ یَومَ تَأْتِی السَّمَاء بِدُخَانٍ مُّبِینٍ(10)...کَذَلکَ وأَورَثْنَاهَا قَومًا آخَرِینَ (28)»

« فَارْتَقِبْ یَومَ تَأْتِی السَّمَاء بِدُخَانٍ مُّبِینٍ(10) یَغْشَی النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلیمٌ(11) رَبَّنَا اکْشِفْ عَنَّا العَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ(12) أَنَّی لهُمُ الذِّکْرَی وقَدْ جَاءهُمْ رَسُول مُّبِینٌ(13) ثُمَّ تَولوا عَنْهُ وقَالوا مُعَلمٌ مَّجْنُونٌ(14) إِنَّا کَاشِفُو العَذَابِ قَلیلا إِنَّکُمْ عَائِدُونَ (15) یَومَ نَبْطِشُ البَطْشَةَ الکُبْرَی إِنَّا مُنتَقِمُونَ (16) ولقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَومَ فِرْعَونَ وجَاءهُمْ رَسُول کَرِیمٌ (17) أَنْ أَدُّوا إِلیَّ عِبَادَ اللهِ إِنِّی لکُمْ رَسُول أَمِینٌ (18) وأَنْ لا تَعْلوا عَلی اللهِ إِنِّی آتِیکُم بِسُلطَانٍ مُّبِینٍ (19) وإِنِّی عُذْتُ بِرَبِّی ورَبِّکُمْ أَن تَرْجُمُونِ (20) وإِنْ لمْ تُؤْمِنُوا لی

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 264.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 264.

فَاعْتَزِلونِ (21) فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّ هَؤُلاء قَومٌ مُّجْرِمُونَ (22) فَأَسْرِ بِعِبَادِی لیْلا إِنَّکُم مُّتَّبَعُونَ (23) واتْرُکْ البَحْرَ رَهْوا إِنَّهُمْ جُندٌ مُّغْرَقُونَ (24) کَمْ تَرَکُوا مِن جَنَّاتٍ وعُیُونٍ (25) وزُرُوعٍ ومَقَامٍ کَرِیمٍ (26) ونَعْمَةٍ کَانُوا فِیهَا فَاکِهِینَ (27) کَذَلکَ وأَورَثْنَاهَا قَومًا آخَرِینَ (28)»

[پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی آورد * که مردم را فرو می گیرد. این است عذاب پر درد * (می گویند): پروردگارا! این عذاب را از ما دفع کن که ما ایمان داریم * آنان را کجا (جای) پند(گرفتن) باشد و حال آن که به یقین برای آنان پیامبری روشنگر آمده است * پس از او روی برتافتند و گفتند: تعلیم یافته ای دیوانه است * ما این عذاب را اندکی از شما برمی داریم، (ولی شما) در حقیقت باز از سر می گیرید * روزی که دست به حمله می زنیم، همان حمله بزرگ (آن گاه) ما انتقام کشنده ایم * و به یقین پیش از آنان قوم فرعون را بیازمودیم و پیامبری بزرگوار برایشان آمد* که (به آنان گفت): بندگان خدا را به من بسپارید زیرا که من شما را فرستاده ای امینم * و بر خدا برتری مجویید که من برای شما حجتی آشکار آورده ام * و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از این که مرا سنگباران کنید * و اگر به من ایمان نمی آورید، پس از من کناره گیرید * پس پروردگار خود را خواند که اینها مردمی گناهکارند* (فرمود): بندگانم را شبانه ببر، زیرا شما مورد تعقیب واقع خواهید شد * و دریا را هنگامی که آرام است پشت سر بگذار که آنان سپاهی غرق شدنی اند * (وه) چه باغها و چشمه سارانی (که آنها بعد از خود) بر جای نهادند* و کشتزارها و جایگاه های نیکو* و نعمتی که از آن برخوردار بودند * (آری) این چنین (بود) و آنها را به مردمی دیگر میراث دادیم]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: «فَارْتَقِبْ» یعنی صبر و بردباری کن. «یَومَ تَأْتِی السَّمَاء بِدُخَانٍ مُّبِینٍ» این امر زمانی که در هنگام رجعت از قبر خارج شدند، اتفاق

می افتد.(1)

2) ابن شهر آشوب گفت: روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدایا! رعل و ذکوان را نفرین بفرما و عذاب مضر را دشوارتر بگردان. خدایا آنها را به قحطی و خشکسالی _ شبیه آن چه در زمان حضرت یوسف علیه السلام اتفاق افتاد _ دچار کن. در روایت آمده است: افراد آن قبیله هر گاه به یکدیگر می رسیدند (به خاطر بوی بد بدن هایشان) نمی توانستند به همدیگر نزدیک شوند و هر گاه به هم نزدیک می شدند، به علت تراکم شدید دود، قادر به دیدن یکدیگر نبودند. کالاها از همه سرزمین ها به سوی آنها سرازیر می شد. هر گاه آنها کالایی را می خریدند و دریافت می کردند، پیش از آن که آن را به خانه هایشان برسانند، کرم ها آن را می خوردند و فاسد می شد. به همین دلیل مجبور به خوردن گوشت سگ، مردار و پوست حیوانات شدند. آنها قبرها را می شکافتند و استخوان های مردگان را آتش می زدند، سپس آن را می خوردند و مادرها کودکان خودشان را می خوردند. دود میان آسمان و زمین متراکم می شد. به همین دلیل خداوند می فرماید: «فَارْتَقِبْ یَومَ تَأْتِی السَّمَاء بِدُخَانٍ مُّبِینٍ* یَغْشَی النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلیمٌ» ابوسفیان و سران قریش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای محمد! آیا به ما دستور می دهی صله رحم را به جا آوریم؟ قومت را دریاب که در حال هلاک شدن هستند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز برای آنها دعا کرد. این همان دعایی است که در آیه زیر آمده است: «رَبَّنَا اکْشِفْ عَنَّا العَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ» سپس خداوند در ادامه می فرماید: «إِنَّا کَاشِفُو العَذَابِ قَلِیلا إِنَّکُمْ عَائِدُونَ» در نتیجه حاصلخیزی و فراوانی نعمت دوباره در میان آنها به وجود آمد. خداوند در این باره می فرماید: «فَلیَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا البَیْتِ * الذِی أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وآمَنَهُم مِّنْ خَوفٍ»(2)-(3) [پس باید خداوند این خانه را بپرستند * همان (خدایی) که در گرسنگی غذایشان داد و از بیم (دشمن) آسوده خاطرشان کرد.]

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 264.
2- [2] - قریش/ 4-3.
3- [3] - مناقب، ج 1، ص 82، ح 107.

3) بار دیگر به روایت علی بن ابراهیم قمی باز می گردیم: «یَغْشَی النَّاسَ» یعنی تاریکی همه آنها را فرا می گیرد. به همین دلیل خواهند گفت: «هَذَا عَذَابٌ أَلیمٌ* رَبَّنَا اکْشِفْ عَنَّا العَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ» خداوند در پاسخ به آنها می فرماید: «أَنَّی لهُمُ الذِّکْرَی» یعنی چه شده است که در آن روز ایمان می آورند. «وقَدْ جَاءهُمْ رَسُول مُّبِینٌ» یعنی در حالی که پیامبری برایشان آمده است که حقیقت را برایشان بیان می کند. «ثُمَّ تَولوا عَنْهُ وقَالوا مُعَلمٌ مَّجْنُونٌ» زمانی که وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل می شد و آن حضرت از هوش می رفت، آنها می گفتند: او دیوانه است. «إِنَّا کَاشِفُو العَذَابِ قَلیلا إِنَّکُمْ عَائِدُونَ» یعنی در روز قیامت شما به سوی ما باز خواهید گشت. اگر منظور از «یَومَ تَأْتِی السَّمَاء بِدُخَانٍ مُّبِینٍ» آن بود که این امر در قیامت اتفاق خواهد افتاد، خداوند در پایان آن نمی فرمود: «إِنَّکُمْ عَائِدُونَ» زیرا پس از آخرت و قیامت حالتی وجود ندارد که بدان جا باز گردند. خداوند می فرماید: «یَومَ نَبْطِشُ البَطْشَةَ الکُبْرَی» یعنی این امر در قیامت اتفاق خواهد افتاد «إِنَّا مُنتَقِمُونَ* ولقَدْ فَتَنَّا قَبْلهُمْ قَومَ فِرْعَونَ» یعنی ما پیش از این قوم فرعون را آزمودیم. «وجَاءهُمْ رَسُول کَرِیمٌ* أَنْ أَدُّوا إِلیَّ عِبَادَ اللهِ» یعنی احکامی را که خداوند بر شما واجب گردانده است از قبیل نماز، زکات، روزه، حج و سنن و احکام دیگر را انجام دهید. در این هنگام خداوند بر آن پیامبر وحی نازل کرد: «فَأَسْرِ بِعِبَادِی لیْلا إِنَّکُم مُّتَّبَعُونَ» یعنی فرعون و سربازانش شما را تعقیب خواهد کرد. «واتْرُکْ البَحْرَ رَهْوا» یعنی دریا را کنار بزن و به راهت ادامه بده «إِنَّهُمْ جُندٌ مُّغْرَقُونَ» همچنین خداوند فرموده است: «ومَقَامٍ کَرِیمٍ» یعنی به جایگاه نیک و شایسته ای دست خواهند یافت «ونَعْمَةٍ کَانُوا فِیهَا فَاکِهِینَ» یعنی به نعمت در بدن هایشان دست خواهند یافت «فَاکِهِینَ» یعنی از نعمت زنان نیز بهره مند خواهند بود. «کَذَلکَ وأَورَثْنَاهَا قَومًا آخَرِینَ» که منظور از قوم دیگر، بنی اسرائیل است.(1)

«فَمَا بَکَتْ عَلیْهِمُ السَّمَاء والأَرْضُ ومَا کَانُوا مُنظَرِینَ(29)»

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 265.

[و آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند و مهلت نیافتند]

1) علی بن ابراهیم قمی، از پدرش، از حنان بن سدیر، از عبدالله بن فضیل همدانی، از پدرش، از جدش روایت می کند که فردی که دشمن خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بود از کنار امیرالمؤمنین علیه السلام عبور کرد. آن حضرت فرمود: «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاء والأَرْضُ ومَا كَانُوا مُنظَرِينَ» سپس امام حسین علیه السلام برایشان وارد شد. امیرالمؤمنین در باره ایشان فرمود: اما آسمان ها و زمین برای این شخص گریه خواهند کرد و هرگز آنها جز در غم یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیه السلام گریه نکرده اند.(1)

2) علی بن ابراهیم قمی همچنین از پدرش، از حسن بن محبوب، از علاء، از محمد بن مسلم روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: پدرم امام زین العابدین علیه السلام می فرمود: هر مؤمنی که برای شهادت امام حسین علیه السلام چشمانش اشکبار و اشک هایش بر گونه اش جاری شود، خداوند او را در بهشت سکونت خواهد داد. هر مؤمنی که به خاطر آزاری که در دنیا از دست دشمنانمان تحمل کرده ایم دچار اندوه شود و به این دلیل به گریه افتد، خداوند او را در جایگاه راستگویان در بهشت قرار خواهد داد. هر فرد مؤمنی که به خاطر داشتن محبت نسبت به ما دچار اذیت و آزار شود و به همین دلیل گریه کند تا این که به خاطر آزاری که در راه ما تحمل کرده است، اشک هایش بر روی گونه ها جاری شود، خداوند آزار و اذیت را از او دور خواهد کرد و در روز قیامت او را از خشم خودش و آتش دوزخ در امان نگه خواهد داشت.(2)

3) علی بن ابراهیم قمی، از پدرش، از بکر بن محمد روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس از ما اهل بیت یاد کند یا از ما نزد او یاد شود و به خاطر مصیبت های ما به اندازه بال پشه ای اشک از چشمانش جاری شود، خداوند گناهان او را خواهد آمرزید؛ حتی اگر تعداد آن مانند کف های دریا فراوان

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 265.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 265.

باشد.(1)

4) ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه در کامل الزیارات گفت: پدرم و گروهی از اساتیدمان از علی بن حسین و محمد بن حسن، از سعد بن عبد الله بن یعقوب بن یزید، از احمد بن حسن میثمی، از علی ازرق، از حسن بن حکم نخعی، از شخص دیگری روایت می کند که شنیدم امیرالمؤمنین علیه السلام در رحبه این آیه را می خواند: «فَمَا بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّمَاء والأَرْضُ ومَا کَانُوا مُنظَرِینَ» در این هنگام، امام حسین علیه السلام از یکی از درهای مسجد بر ایشان وارد شد. امام فرمود: این پسرم کشته خواهد شد و ساکنان آسمان و زمین برایش گریه خواهند کرد.(2)

5) ابوالقاسم ابن قولویه همچنین از محمد بن جعفر رزاز، از محمد بن حسین، از حکم بن مسکین، از داود بن عیسی انصاری، از محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی، از ابراهیم نخعی روایت کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام از خانه خارج شد و به مسجد رفت. پس از آن که آن حضرت نشست، یارانش دور ایشان حلقه زدند. در این هنگام امام حسین علیه السلام بر ایشان وارد و کاملاً به ایشان نزدیک شد. امیر المؤمنین دستش را روی سر امام حسین علیه السلام گذاشت و فرمود: خداوند در قرآن کریم از اقوامی به بدی یاد کرده و فرموده است: «فَمَا بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّمَاء والأَرْضُ ومَا کَانُوا مُنظَرِینَ» به خدا قسم! تو پس از من کشته می شوی و آسمان و زمین برایت گریه خواهند کرد.

ابوالقاسم بن قولویه حدیث مشابهی را از پدرش، سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین بن ابو خطاب با سند خودش روایت کرده است.(3)

6) ابوالقاسم بن قولویه همچنین از علی بن حسین بن موسی بن بابویه، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابن فضال، از ابو جمیله، از محمد بن علی حلبی روایت می کند که امام جعفر صادق علیه السلام در باره آیه «فَمَا بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّمَاء

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 266.
2- [2] - کامل الزیارات، ص 180، باب 28، ح 1.
3- [3] - کامل الزیارات، ص 180، باب 28، ح 2.

والأَرْضُ ومَا كَانُوا مُنظَرِينَ» فرمود: از زمانی که یحیی بن زکریا کشته شد، تا زمان شهادت امام حسین علیه السلام آسمان و زمین برای هیچ کسی گریه نکرده اند. اما آنها در سوگ شهادت سید الشهدا گریستند.(1)

7) ابوالقاسم ابن قولویه همچنین از پدرش و علی بن حسین، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد برقی، از محمد بن خالد، از عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید حسنی، از حسن بن حکم نخعی، از کثیر بن شهاب حارثی روایت می کند که گفت: در حالی که در محضر امیرالمؤمنین علیه السلام در رحبه نشسته بودیم، ناگهان امام حسین علیه السلام وارد شد. امیرالمؤمنین به شدت خندید به طوری که دندان های عقل آن حضرت هویدا گردید. سپس فرمود: خداوند در قرآن کریم از قومی یاد کرده و در باره آنها فرموده است: «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاء والأَرْضُ ومَا كَانُوا مُنظَرِينَ» قسم به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید! این فرزندم کشته خواهد شد و آسمان و زمین در سوگ او خواهند گریست.(2)

8) ابوالقاسم ابن قولویه همچنین از پدرش، از سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد برقی، از عبدالعظیم بن عبد الله حسنی علوی، از حسن بن حکم نخعی، از کثیر بن شهاب حارثی روایت می کند که گفت: در حالی که ما در رحبه در محضر امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودیم، ناگهان امام حسین علیه السلام بر ما وارد شد. امیرالمؤمنین به شدت خندید به طوری که دندان های عقل آن حضرت هویدا شد. سپس فرمود: خداوند در قرآن کریم از قومی یاد کرده و در باره آنها فرموده است: «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاء والأَرْضُ ومَا كَانُوا مُنظَرِينَ» قسم به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید! این فرزندم کشته خواهد شد و آسمان و زمین در سوگ او خواهند گریست.(3)

9) ابوالقاسم بن قولویه همچنین از پدرش، از محمد بن حسن بن علی بن مهزیار، از پدرش، از علی بن مهزیار، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از

1- [1] - کامل الزیارات، ص 181، باب 28، ح 6.
2- [2] - کامل الزیارات، ص 186، باب 28، ح 21.

3- [3] - كامل الزيارات، ص 187، باب 28، ح 24.

داود بن فرقد روایت می کند که شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: قاتل حضرت یحیی علیه السلام و قاتل امام حسین علیه السلام هر دو زنازاده بودند. پس از کشته شدن امام حسین علیه السلام آسمان به مدت یک سال به رنگ قرمز در آمد. آسمان و زمین در سوگ حسین بن علی و یحیی بن زکریا گریه کردند و قرمزی آنها نشانه گریه است.(1) در هنگام تفسیر آیه «لمْ نَجْعَل لهُ مِن قَبْل سَمِيًّا» [قبلا همنامی برای او قرار نداده ایم] از سوره مریم(2) احادیثی در این باره ذکر گردید.

10) از ابن عباس در باره تفسیر آیه «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاء والأَرْضُ ومَا كَانُوا مُنظَرِينَ» روایت شده است که: هر گاه خداوند روح یکی از پیامبران را می گیرد، آسمان و زمین در فراق او به مدت چهل سال گریه می کنند و زمانی که فرد عالمی که به علمش عمل می کند از دنیا برود، آسمان و زمین به مدت چهل روز در فراق او خواهند گریست. اما آسمان و زمین در فراق امام حسین علیه السلام شب و روز گریه خواهند کرد. دلیل بر صحت این امر آن است که در روز شهادت آن حضرت، آسمان خون گریست و این قرمزی که در آسمان می بینید، از روز شهادت آن حضرت در آسمان پدیدار شد و قبل از آن هرگز دیده نشده است. در آن روز، هر گاه سنگی از روی زمین برداشته می شد، در زیر آن خون دیده می شد.

11) در «شرح الوجیز» از شافعی روایت شده است که این قرمزی که در آسمان می بینید، از روز شهادت امام حسین علیه السلام در آسمان پدیدار شده و قبل از آن هرگز دیده نشده است.

12) طبرسی، از زراره بن اعین روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: آسمان در غم شهادت حضرت یحیی علیه السلام و امام حسین علیه السلام به مدت چهل روز گریست و هرگز جز در فراق آن دو نگریسته است. زراره می گوید: عرض کردم: گریه آن چگونه است؟ امام فرمود: آسمان در زمان طلوع و غروب، قرمز رنگ می شود.(3)

1- [1] - کامل الزیارات، ص 186، باب 28، ح 27.
2- [2] - مریم/ 3.
3- [3] - مجمع البیان، ج 9، ص 109.

«ولقَدْ نَجَّیْنَا بَنِی إِسْرَائِیل مِنَ العَذَابِ المُهِینِ(30) مِن فِرْعَونَ إِنَّهُ کَانَ عَالیًا مِّنَ المُسْرِفِینَ(31) ولقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلی عِلمٍ عَلی العَالمِینَ(32)»

[و به راستی فرزندان اسرائیل را از عذاب خفت آور رهانیدیم * از (دست) فرعون که متکبری از افراط کاران بود * و قطعا آنان را دانسته بر مردم جهان ترجیح دادیم]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: در آیات فوق «ولقَدْ نَجَّیْنَا بَنِی إِسْرَائِیل مِنَ العَذَابِ المُهِینِ* مِن فِرْعَونَ إِنَّهُ کَانَ عَالیًا مِّنَ المُسْرِفِینَ* ولقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلی عِلمٍ عَلی العَالمِینَ» لفظ آیات عام و معنای آن خاص است. خداوند اهل بیت علیهم السلام را برگزید و آنان را بر علمای زمانشان برتری داد. (1)

2) شرف الدین نجفی، از فردی، از محمد بن جمهور، از حماد بن عیسی، از حریز، از فضیل، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در باره آیه «ولقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلی عِلمٍ عَلی العَالمِینَ» فرمود: منظور از آن برتری دادن ائمه بر سایر مؤمنان است که خداوند آنها را بر سایر مردم تفضیل و برتری داده است.(2)

3) سید رضی با سند خود از اصبغ بن نباته، از عبدالله بن عباس روایت می کند که گفت: در زمان خلافت عمر بن خطاب، مردی در منطقه آذربایجان گله ای شتر داشت که رم کرده بود و اجازه نمی دادند احدی به آنها نزدیک شود. آن فرد به خاطر وضعیت به وجودآمده نزد عمر رفت و در خواست چاره جویی کرد. عمر گفت: برو از خداوند کمک بخواه. آن شخص گفت: بسیار دعا کرده و طلب حل مشکل کرده ام. اما هر گاه به آنها نزدیک می شوم به من حمله می کنند. عمر در رقعه ای برای او چنین نوشت: از عمر امیرالمؤمنین به جنیان سرکش و شیاطین! شترهای این مرد را برایش رام و مسخر کنید! آن مرد رقعه را برداشت و رفت. من به خاطر این مسئله بسیار اندوهگین بودم. به همین دلیل به دیدار امیرالمؤمنین علیه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 266.

2- [2] - تأويل الآيات، ج2، ص 574، ح 2.

السلام رفتم و جریان را برای ایشان تعریف کردم. امام علیه السلام فرمود: قسم به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، بدون دست یافتن به نتیجه باز خواهد گشت. مقداری از اندوهم کاسته شد. زمان در حال سپری شدن بود و من به همه کسانی که از طرف مناطق کوهستانی می آمدند، دقت می کردم. ناگهان به مردی برخورد کردم که قیافه اش برایم آشنا بود و در پیشانی اش شکافی بود که دست انسان درآن جا می گرفت. زمانی که او را دیدم به سرعت به سویش رفتم و از او پرسیدم: چه اتفاقی برایت افتاده است؟ آن مرد پاسخ داد: من به آنجا رفتم و رقعه را انداختم. ناگهان تعدادی از شترهایم به من حمله کردند و من توان مقابله و دفاع از خودم در برابر حمله آنها را نداشتم. به همین دلیل یکی از آنها به صورت من لگد زد. در این هنگام دعا کردم: خدایا مرا از شر این چهارپایان نجات بده. همه شترها به طرف من آمدند می خواستند مرا بکشند. اما ناگهان از اطرافم دور شدند. من نیز بیهوش افتادم. یکی از برادرانم به طرفم آمده و مرا با خود به خانه آورده بود. از آن زمان تاکنون تحت معالجه بوده ام تا این که بهبود یافتم. اما اثر آن ضربه بر پیشانی ام مانده است. به همین دلیل آمده ام تا جریان را به عمر خبر بدهم، به او گفتم: نزد او برو و جریان را برایش تعریف کن. زمانی که آن شخص نزد او رفت و جریان را برایش تعریف کرد، این امر بر عمر بسیار گران آمد و گفت: دروغ می گویی! نوشته مرا نبرده ای. آن شخص به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قسم خورد که با آن نوشته، آن گونه که دستور داده بود عمل کرده است و چنان که همه می بینند، این بلا و مصیبت بر سرش آمده است. عمر خشمگین شد و او را از مجلس اخراج کرد. من به همراه آن شخص به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفتم. امام لبخندی زد. سپس فرمود: آیا به تو نگفتم که آن شخص برمی گردد؟ سپس رو به آن شخص کرد و فرمود: هر گاه از این جا رفتی، به همان جایی که گله در آن جاست، برو و بگو: «اللهم انی اتوجه الیک بنبیّک نبی الرحمه و اهل بیته الذین اخترتهم علی علم علی العالمین. اللهم فذلل لی صعوبتها و حزانتها و اکفنی شرّها فانک الکافی المعافی الغالب القاهر» [خدایا من با توسل به پیامبرت که پیامبر رحمت است و اهل بیتش که آنها را بر جهانیان برتری دادی به درگاهت روی آورده ام. خدایا خشونت و سنگدلی آنها را برطرف و آنها را برایم رام بفرما و شر آنها را از سر من کوتاه کن. تو بی نیاز کننده، سلامت دهنده و غالب و چیره هستی.] آن مرد به سوی شترهایش

برگشت و پس از مدتی دوباره نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بازگشت و با خودش کیسه ای همراه داشت. من نیز همراه او رفتم. امام از او پرسید: به من می گویی چه شد یا من به تو بگویم؟ آن شخص گفت: آری! شما بفرمایید! امام فرمود: تو به سوی شترهایت رفتی. آنها رام و فرمانبردار به سوی تو آمدند و تو تک تک آنها را تحت کنترل خودت درآوردی؟ آن شخص گفت: آری ای امیرالمؤمنین! گویی شما همراه من بوده اید. این چنین شد. بر من منت بگذارید و هدیه ای را که برایتان آورده ام از من بپذیرید! امام فرمود: خداوند به کارهایت برکت بدهد. برو به سایر امورت رسیدگی کن. این جریان به اطلاع عمر رسید و باعث ایجاد اندوه شدیدی در قلبش شد. به طوری که این غم در چهره اش آشکار بود. آن شخص مدینه را ترک کرد و هر سال فریضه حج را ادا می کرد. خداوند به دارایی اش برکت داده بود. ابن عباس می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر کس در امور مادی، خانوادگی یا برخورد با حاکمان زمانه خویش دچار مشکل شده است، این دعا را بخواند به امید خدا از شر آن چه از آن بیم دارد رهایی خواهد یافت.(1)

«أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَومُ تُبَّعٍ والذِينَ مِن قَبْلِهِمْ أَهْلكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ(37)»

[آیا ایشان بهترند یا قوم تبع و کسانی که پیش از آنها بودند؟ آنها را هلاک کردیم زیرا که گنهکار بودند]

در بیان تفسیر آیه «وكَانُواْ مِن قَبْل يَسْتَفْتِحُونَ عَلى الذِينَ كَفَرُواْ»(2) [و از دیرباز (در انتظارش) بر کسانی که کافر شده بودند پیروزی می جستند] در سوره بقره در باره «قَومُ تُبَّعٍ» سخن به میان آمد و ان شاء الله در هنگام ذکر تفسیر آیه «وقَومُ تُبَّعٍ كُل كَذَّبَ الرُّسُل فَحَقَّ وعِيدِ»(3) [همگی فرستادگان (ما) را به دروغ گرفتند و (در نتیجه) تهدید (من) واجب آمد] در سوره ق بار دیگر در این باره مطالبی ارائه خواهد گردید.

1- [1] - خصائص الائمه علیهم السلام، ص 43.
2- [2] - بقره/ 89.
3- [3] - ق/ 14.

«إِنَّ يَومَ الفَصْل مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ (40) يَومَ لا يُغْنِى مَولى عَن مَّولى شَيْئًا ولا هُمْ يُنصَرُونَ(41) إِلا مَن رَّحِمَ اللهُ إِنَّهُ هُو العَزِيزُ الرَّحِيمُ (42)»

[در حقیقت، روز جدا سازی، موعد همه آنهاست * همان روزی که هیچ دوستی از هیچ دوستی نمی تواند حمایتی کند و آنان یاری نمی شوند * مگر کسی را که خدا رحمت کرده است. زیرا که اوست همان ارجمند مهربان]

1) محمد بن یعقوب کلینی از گروهی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از امام صادق علیه السلام در حدیث ابو بصیر روایت می کند که آن حضرت فرمود: ای ابو محمد! خداوند جز امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیانش، هیچ کدام از اوصیا و پیروان را مستثنی قرار نداده است. خداوند فرموده است: «يَومَ لا يُغْنِى مَولى عَن مَّولى شَيْئًا ولا هُمْ يُنصَرُونَ * إِلا مَن رَّحِمَ اللهُ» که منظور از آن امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیانش است.(1)

2) محمد بن یعقوب کلینی همچنین از احمد بن مهران که رحمت خدا بر او باد، از عبد العظیم بن عبدالله حسنی، از علی بن اسباط، از ابراهیم بن عبد الحمید، از زید شحام روایت می کند که امام صادق علیه السلام در شب جمعه در حالی که در راه بودیم، به من فرمود: سوره دخان را بخوان زیرا شب جمعه، شب قرآن است. من نیز آیات زیر را خواندم:

«إِنَّ يَومَ الفَصْل مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ* يَومَ لا يُغْنِى مَولى عَن مَّولى شَيْئًا ولا هُمْ يُنصَرُونَ* إِلا مَن رَّحِمَ اللهُ» امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا قسم! ما همان کسانی هستیم که خداوند به آنها رحم می کند و آنها را مستثنی قرار داده است و ولکن ما به فریاد آنان می رسیم.(2)

3) محمد بن عباس که رحمت خدا بر او باد، از حمید بن زیاد، از عبدالله بن احمد، از ابی عمیر، از ابراهیم بن عبد الحمید، از ابو اسامه زید شحام روایت کرده است که شب جمعه نزد امام صادق علیه السلام بودم. آن حضرت فرمود: برایم قرآن

1- [1] - کافی، ج8، ص 35، ح 6.
2- [12] - کافی، ج 1، ص 350، ح 56.

بخوان. من نیز شروع به خواندن کردم. سپس دوباره به من فرمود: بخوان. من نیز به خواندن ادامه دادم. سپس آن حضرت فرمود: ای شحام! قرآن بخوان زیرا امشب، شب قرآن است. من نیز دوباره خواندن قرآن را از سر گرفتم تا این که به این آیه رسیدم که پروردگار می فرماید: «یَومَ لا یُغْنِی مَولی عَن مَّولی شَیْئًا ولا هُمْ یُنصَرُونَ» امام فرمود: منظور از آن مخالفان ما هستند. سپس ادامه دادم: «إِلا مَن رَّحِمَ اللهُ» امام فرمود: ما همان افرادی هستیم که خداوند آنها را مورد رحم خویش قرار داده و مستثنی کرده است. به خدا قسم! ما به آنان کمک خواهیم کرد.(1)

4) محمد بن عباس، همچنین از احمد بن محمد نوفلی، از محمد بن عیسی، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از ابن مسکان، از یعقوب بن شعیب روایت می کند که امام صادق علیه السلام در باره آیه «یَومَ لا یُغْنِی مَولی عَن مَّولی شَیْئًا ولا هُمْ یُنصَرُونَ* إِلا مَن رَّحِمَ اللهُ» فرمود: ما اهل رحمت هستیم.(2)

5) محمد بن عباس همچنین از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از اسحاق بن عمار، از شعیب روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره آیه «یَومَ لا یُغْنِی مَولی عَن مَّولی شَیْئًا ولا هُمْ یُنصَرُونَ* إِلا مَن رَّحِمَ اللهُ» فرمود: به خدا قسم! ما همان کسانی هستیم که خداوند آنها را مورد رحمت خویش قرار داده و مستثنی کرده است و باعث شده است پذیرش ولایت ما برای مردم، باعث بی نیازی آنها به ولایت دیگران شود.(3)

6) علی بن ابراهیم قمی در باره آیه «یَومَ لا یُغْنِی مَولی عَن مَّولی شَیْئًا» گفت: هر کس جز اولیای خداوند را به عنوان ولی و سرپرست خویش قرار دهد، در هیچ زمینه ای نیاز او را برطرف نخواهند کرد. سپس خداوند کسانی را که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان ولی و سرپرست قرار می دهند مورد استثنا قرار داده است و فرموده است: «إِلا مَن رَّحِمَ اللهُ».(4)

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 574، ح 3.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 574، ح 4.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 575، ح 5.

4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 266.

« إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ(43) طَعَامُ الأَثِيمِ (44) كَالمُهْلِ يَغْلى فِى البُطُونِ (45) كَغَلَيِ الحَمِيمِ (46) خُذُوهُ فَاعْتِلوهُ إِلَى سَواء الجَحِيمِ (47) ثُمَّ صُبُّوا فَوقَ رَأسِهِ مِنْ عَذَابِ الحَمِيمِ (48) ذُقْ إِنَّکَ أنتَ العَزِيزُ الکَرِيمُ (49)»

[آری درخت زقوم * خوراک گناه پیشه است * چون مس گداخته در شکمها می گدازد * همانند جوشش آب جوشان * او را بگیرید و به میان دوزخش بکشانید * آن گاه از عذاب آب جوشان بر سرش فرو ریزید * بچش که تو همان ارجمند بزرگواری]

1) علی بن ابراهیم قمی سپس می گوید: آیه «إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ * طَعَامُ الأَثِيمِ» در باره ابو جهل بن هشام نازل شده است. «کَالمُهْلِ» به معنای مس مذاب است. «يَغْلى فِى البُطُونِ * کَغَلَيِ الحَمِيمِ» یعنی کاملا به جوش درمی آید. «خُذُوهُ فَاعْتِلوهُ» یعنی او را از هر طرف تحت فشار قرار دهید. سپس او را از بالا به پایین پرتاب کنید. «إِلى سَواء الجَحِيمِ» سپس آن مس مذاب بر سر او ریخته و به او گفته خواهد شد: «ذُقْ إِنَّکَ أنتَ العَزِيزُ الکَرِيمُ» که لفظ آن خبری است اما به این معناست که این گونه گفته خواهد شد. زیرا ابو جهل می گفت: «انا العَزِيزُ الکَرِيمُ» به همین دلیل خداوند در آخرت او را مورد انتقاد قرار خواهد داد.(1)

«إِنَّ المُتَّقِينَ فِى مَقَامٍ أَمِينٍ(51) فِى جَنَّاتٍ...لعَلهُمْ يَتَذَکَّرُونَ (58) فَارْتَقِبْ إِنَّهُم مُّرْتَقِبُونَ (59)»

«إِنَّ المُتَّقِينَ فِى مَقَامٍ أَمِينٍ(51) فِى جَنَّاتٍ وعُيُونٍ (52) يَلبَسُونَ مِن سُندُسٍ وإِسْتَبْرَقٍ مُّتَقَابِلِينَ (53) کَذَلکَ وزَوجْنَاهُم بِحُورٍ عِينٍ (54) يَدْعُونَ فِيهَا بِکُلِّ فَاکِهَةٍ آمِنِينَ (55) لا يَذُوقُونَ فِيهَا المَوتَ إِلا المَوتَةَ الأُولى ووقَاهُمْ عَذَابَ الجَحِيمِ (56) فَضْلا مِّن رَّبِّکَ ذَلکَ هُو الفَوزُ العَظِيمُ (57) فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلسَانِکَ لعَلهُمْ يَتَذَکَّرُونَ (58) فَارْتَقِبْ إِنَّهُم مُّرْتَقِبُونَ (59)»

[به راستی پرهیزگاران در جایگاهی آسوده (اند)* در بوستانها و کنار

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 266.

چشمه سارها * پرنیان نازک و دیبای ستبر می پوشند (و) برابر هم نشسته اند * (آری) چنین (خواهد بود) و آنها را با حوریان درشت چشم همسر می گردانیم * در آن جا هر میوه ای را (که بخواهند) آسوده خاطر می طلبند * در آن جا جز مرگ نخستین مرگی نخواهند چشید و (خدا) آنها را از عذاب دوزخ نگاه می دارد * (این) بخششی است از جانب پروردگار تو. این است همان کامیابی بزرگ * در حقیقت (قرآن) را بر زبان تو آسان گردانیدیم؛ امید که پند پذیرند * پس مراقب باش، زیرا که آنان هم مراقبند]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: هر گاه بنده ای در راه کاری که خداوند آن را دوست دارد گام بردارد، خداوند نیز کاری را که شخص دوست می دارد انجام خواهد داد. هر کس به راه خدا چنگ زند، خداوند او را حفظ خواهد کرد. هر کس پروردگار به او عنایت کند و او را حفظ نماید، حتی اگر آسمان هم بر زمین بیفتد، برایش مشکلی پیش نخواهد آمد یا چنان چه مصیبتی از آسمان بر اهل زمین فرود بیاید، به اراده خداوند از همه بلاها در امان خواهد بود. مگر نه این است که خداوند می فرماید: «إِنَّ المُتَّقِینَ فِی مَقَامٍ أَمِینٍ».(1)

2) محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن محمد، از علی بن عباس، از حسین بن عبد الرحمن، از سفیان حریری، از پدرش، از سعید خفاف، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود: ای سعید! قرآن را بیاموزید! زیرا قرآن در روز قیامت به صورت زیباترین تصویری که انسان دیده است ظاهر خواهد شد و مردم در صد و بیست هزار صف ایستاده اند. هشتاد هزار صف از پیروان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و چهل هزار صف از سایر امت ها هستند. قرآن به صورت انسانی به میان صف مسلمانان می آید و سلام می کند. مردم به او نگاه می کنند و می گویند:لا اله الا الله الحلیم الکریم. این یکی از مسلمانان است که او را با صفات و ویژگی هایش می شناسیم. اما با این تفاوت که او بیش از ما در زمینه قرآن تلاش و

1- [1] - کافی، ج 2، ص53، ح 4.

فعالیت می کرد. به همین دلیل، این زیبایی، جمال و نور به او داده شده وما از آن محروم هستیم. سپس به راه خودش ادامه می دهد تا به صف شهدا می رسد. آنها به او نگاه می کنند و می گویند: لا اله الا الله الرب الرحیم. این مرد یکی از شهداست. قیافه و ظاهرش برای ما آشناست. با این تفاوت که او در دریا به شهادت رسیده است. به همین دلیل به او فضیلت و زیبایی داده شده و ما از آن محروم هستیم سپس به راه خودش ادامه می دهد تا به صورت شهیدی از کنار صف شهدای دریا عبور می کند. آنها به او می نگرند و بسیار تعجب می کنند و می گویند: این شخص از شهدای دریاست. قیافه اش برایمان آشناست. با این تفاوت که او در جزیره ای خطرناک تر از جزیره ای که ما در آن کشته شدیم به شهادت رسید. به همین دلیل به او زیبایی، شادابی و چهره ای نورانی داده شده است. سپس به صورت یک پیامبر از کنار صف پیامبران عبور خواهد کرد. پیامبران به او نگاه می کنند و دچار شگفتی فراوان خواهند شد و می گویند: لا اله الا الله الحلیم الکریم. این یک پیامبر مرسل است که او را با صفات و ویژگی هایش می شناسیم. اما به او فضایل فراوانی داده شده است. آنها نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می آیند و از او می پرسند: ای محمد! این شخص کیست؟ رسول خدا از آنها می پرسد: آیا او را نمی شناسید؟ آنها پاسخ دادند: ما او را نمی شناسیم. اما می دانیم که از جمله کسانی است که خداوند هرگز بر آنها خشم نمی گیرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: این حجت خداوند بر آفریده هایش است. آن گاه او بر آنها سلام می کند و از آن جا می رود. سپس به صورت فرشته مقربی از کنار صف فرشتگان عبور می کند. فرشتگان به او می نگرند و بسیار تعجب می کنند و فضایل او را بسیار فراوان می بینند. به همین دلیل می گویند: بزرگ و بلندمرتبه است پروردگار ما! این بنده، یکی از فرشتگان است که او را با ظاهر و صفاتش می شناسیم. اما او نزدیک ترین فرشته به پروردگار و والامقام ترین آنهاست. به همین دلیل به او زیبایی و نوری داده شده است که ما از آن محروم هستیم.

آن گاه از آن جا می رود تا این که در محضر پروردگار حضور می یابد و در زیر عرش پروردگار به سجده می افتد. خداوند او را مورد خطاب قرار می دهد و می فرماید: ای حجت من در زمین! ای سخن راستین گویای من! سرت را بلند کن و از من هر چه دلت می خواهد درخواست کن تا به تو داده شود و شفاعت کن تا

شفاعتت پذیرفته شود. آن گاه سرش را برمی دارد. خداوند به او می فرماید: بندگانم را چگونه یافتی؟ قرآن نیز به سخن درمی آید و خدمت پروردگار می گوید: خدایا! برخی از آنها از من مراقبت می کردند و حقوق مرا را کاملاً به جا می آوردند. برخی نیز حق مرا تباه کرده و آن را کوچک می شمردند و به من دروغ می بستند. این در حالی بود که من حجت تو در زمین بودم. در این هنگام خداوند می فرماید: قسم به عزّت، جلال و مقام والایم! امروز به تو بهترین پاداش را خواهم داد و دشمنان و مخالفانت را به شدیدترین شیوه عذاب خواهم داد. زمانی که قرآن سرش را بلند می کند، به صورت دیگری درمی آید.

راوی می گوید: از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: قرآن به چه صورتی درمی آید؟ امام فرمود: به صورت مرد رنگ پریده و متغیری که آن جمع او را خواهد دید. در این هنگام به سوی یکی از شیعیان ما که او را می شناخت و به وسیله آن با مخالفان مجادله می کرد می آید و روبروی او می ایستد و می گوید: آیا مرا نمی شناسی؟ آن مرد به او نگاهی می کند و می گوید: نه! تو را نمی شناسم. در این هنگام به صورت اولیه اش درمی آید و دوباره سئوال می کند: آیا مرا نمی شناسی؟ آن مرد پاسخ می دهد: آری! می شناسم. قرآن می گوید: من همان کسی هستم که شب را جهت خواندن من شب زنده داری می کردی و زندگی ات را دشوار و خود را دچار اذیت و مشقت کرده بودی و به خاطر من مورد اتهام و سخنان زشت قرار می گرفتی. بدان که هر تاجری نتیجه و حاصل تجارت خویش را به طور کامل به دست خواهد آورد و من امروز حامی و پشتیبان تو هستم.

قرآن، او را نزد پروردگار می برد و عرض می کند: خدایا این بنده توست و خودت بیش از هر کس به نهان و آشکار او آگاهی. او خودش را در راه من خسته می کرد و همواره حق مرا رعایت و به خاطر من با دیگران دشمنی می کرد. دوستی و دشمنی اش براساس من بود. خداوند نیز در پاسخ قرآن می فرماید: بنده ام را وارد بهشت نمایید و بر او یکی از جامه های بهشتیان را بپوشاند و تاج سروری و کرامت را بر سر او نهید. هر گاه با او چنین می کنند و جامه بهشتی بر او می پوشانند، او را بر قرآن عرضه می کنند و از قرآن می پرسند: آیا از رفتاری که با دوستت انجام گرفت راضی هستی؟ قرآن پاسخ می دهد: خدایا! من این پاداش را برای او اندک می دانم. به او بیشترین پاداش نیک را عنایت فرما. خداوند نیز می فرماید: قسم به

ص:283

عزت، شکوه و جایگاه والایم! به او و همه آنهایی که شبیه او هستند، پنج نعمت اعطا می کنم. اما سهم او را بیش از بقیه قرار می دهم. به آنها جوانی، سلامتی، بی نیازی، شادی و حیات جاودانه می دهم که پس از آن هرگز به بیماری، نیازمندی، اندوه یا مرگ دچار نشوند. امام سپس این آیه را خواند: «لا یَذُوقُونَ فِیهَا المَوتَ إلا المَوتَةَ الأُولی» راوی می گوید: عرض کردم: آیا قرآن سخن می گوید؟ امام لبخندی زد و فرمود: خداوند به شیعیان ضعیف ما رحم کند. آنها اهل تسلیم هستند. سپس فرمود: آری ای سعد! نماز نیز سخن می گوید و دارای ظاهر و صورت است و امر و نهی می کند. سعد می گوید: این سخن باعث شد رنگ صورتم تغییر کند و عرض کردم: این امری است که نمی توانم آن را در میان مردم بیان کنم. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: آیا منظور از مردم، کسی جز شیعیان ماست؟ هر کس نماز را به طور کامل ادا ننماید، حق ما را انکار کرده است. سپس فرمود: ای سعد! برایت قرآن بخوانم؟ سعد می گوید: عرض کردم: آری! درود خداوند بر شما باد! امام فرمود: « إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهَی عَنِ الفَحْشَاء والمُنکَرِ ولذِکْرُ اللهِ أَکْبَرُ» [نماز را برپا دار که نماز از کار زشت و ناپسند باز می دارد و قطعا یاد خدا بالاتر است] (1) آن گاه فرمود: نهی سخن است و فحشا و منکر انسان هستند. ما ذکر خداوند هستیم که مقام و جایگاه ما را از همگان بالاتر است.(2)

3) علی بن ابراهیم قمی گفت: سپس خداوند، نعمت هایی را که برای شیعیان پرهیزگار امیرالمؤمنین علیه السلام آماده کرده است توصیف نموده و می فرماید: «إِنَّ المُتَّقِینَ فِی مَقَامٍ أَمِینٍ * فِی جَنَّاتٍ وعُیُونٍ * یَلبَسُونَ مِن سُندُسٍ وإِسْتَبْرَقٍ مُّتَقَابِلِینَ* کَذَلکَ وزَوجْنَاهُم بِحُورٍ عِینٍ * یَدْعُونَ فِیهَا بِکُل فَاکِهَهٍ آمِنِینَ * لا یَذُوقُونَ فِیهَا المَوتَ إِلا المَوتَةَ الأُولَی» منظور از آن مرگ در بهشت است که با مرگشان در دنیا تفاوت دارد. «ووقَاهُمْ عَذَابَ الجَحِیمِ * فَضْلا مِّن رَّبِّکَ ذَلکَ هُو الفَوزُ العَظِیمُ* فَإِنَّمَا یَسَّرْنَاهُ بِلسَانِکَ لعَلهُمْ یَتَذَکَّرُونَ * فَارْتَقِبْ إِنَّهُم مُّرْتَقِبُونَ»

1- [1] - عنکبوت/ 45.
2- [2] -. کافی، ج 2، ص 436، ح 1.

یعنی درنگ و تأمل کن که آنها نیز منتظر هستند.(1)

4) علی بن ابراهیم قمی، از سعید بن محمد، از بکر بن سهل، از عبدالغنی بن سعید، از موسی بن عبدالرحمن، از ابن جریج، از عطا روایت می کند که ابن عباس در باره آیه «فَإِنَّمَا یَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِکَ» گفت: منظور از آن نعمت های بهشت و عذاب دوزخ است که آنها را آفریده است. «لعَلهُمْ یَتَذَکَّرُونَ» یعنی تا مشرکان اندرز گیرند. «فَارْتَقِبْ إِنَّهُم مُّرْتَقِبُونَ» تهدید خداوند خطاب به مشرکان است. یعنی منتظر باش که آنها هم انتظار می کشند.(2)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 266.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 267.

ص:286

سوره جاثیه

اشاره

سوره جاثیه، مکی است به جز آیه 14 که مدنی است. 37 آیه دارد و پس از سوره دخان نازل شده است.

ص:287

ص:288

1) ابن بابویه با سند از عاصم، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند: هر کس سوره جاثیه را بخواند، ثواب آن، این است که هرگز آتش دوزخ را نخواهد دید و صدای وحشتناک آتش آن را نخواهد شنید و او همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود.(1)

2) در کتاب خواص القرآن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند، زمانی که فرد در روز قیامت بر روی زانوانش می افتد، خداوند او را از هولناکی روز قیامت رهایی خواهد بخشید و به او آرامش خواهد داد و عورتش را خواهد پوشاند. هر گاه آن را بنویسد و به خودش آویزان کند، از گردنکشی و ستم هر ستمگر و حاکمی رهایی خواهد یافت و نه تنها به محبوبیت نزد پروردگار دست خواهد یافت، بلکه در نظر همگان، دارای ابهت، محبوبیت و جایگاه والایی خواهد بود.

3) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس این سوره را بنویسد و بر خودش آویزان کند، از شر هر شیطان و حاکم ستمگری رهایی خواهد یافت و در نظر همگان دارای ابهت و محبوبیت خواهد بود.

4) امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس این سوره را بنویسد و بر خودش آویزان کند، از شر همه سخن چینان در امان خواهد بود و هرگز در میان مردم در باره او غیبت نخواهد شد. چنان چه این نوشته بر گردن نوزاد آویزان شود، خداوند به اراده خودش او را حفظ و حراست خواهد کرد.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 143.

ص:290

تفسیر سوره جاثیه

اشاره

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«حم (1) تَنزِیل الکِتَابِ مِنَ اللهِ العَزِیزِ الحَکِیمِ (2)...وتَصْرِیفِ الرِّیَاحِ آیَاتٌ لقَومٍ یَعْقِلونَ (5)»

«حم (1) تَنزِیل الکِتَابِ مِنَ اللهِ العَزِیزِ الحَکِیمِ (2) إِنَّ فِی السَّمَاواتِ والأَرْضِ لآیَاتٍ للمُؤْمِنِینَ (3) وفِی خَلقِکُمْ ومَا یَبُثُّ مِن دَابَّهٍ آیَاتٌ لقَومٍ یُوقِنُونَ (4) واخْتِلافِ اللیْل والنَّهَارِ ومَا أَنزَل اللهُ مِنَ السَّمَاءِ مِن رِّزْقٍ فَأَحْیَا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوتِهَا وتَصْرِیفِ الرِّیَاحِ آیَاتٌ لقَومٍ یَعْقِلونَ (5)»

[حاء میم * فرو فرستادن این کتاب از جانب خدای ارجمند سنجیده کار است * به راستی در آسمانها و زمین برای مؤمنان نشانه هایی است * و در آفرینش خودتان و آن چه از (انواع) جنبنده(ها) پراکنده می گرداند، برای مردمی که یقین دارند نشانه هایی است * و (نیز در) پیاپی آمدن شب و روز و آن چه خدا از روزی از آسمان فرود آورده و به (وسیله) آن زمین را پس از مرگش زنده گردانیده است و (همچنین در) گردش بادها (به هر سو) برای مردمی که می اندیشند نشانه هایی است]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: منظور از آیات در آیه «إِنَّ فِی السَّمَاواتِ والأَرْضِ لآیَاتٍ للمُؤْمِنِینَ» ستارگان، خورشید و ماه هستند. همچنین انواع گیاهانی که از زمین می رویند و چهارپایان، همگی نشانه هایی برای خردمندان هستند.(1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 268.

2) محمد بن یعقوب کلینی، از ابو عبدالله اشعری از یکی از یاران، به صورت مرفوع از هشام بن حکم روایت می کند که امام موسی کاظم علیه السلام به من فرمود: ای هشام! خداوند در کتابش به خردمندان و اهل فهم مژده داده و فرموده است: «فَبَشِّرْ عِبَادِ * الذِینَ یَسْتَمِعُونَ القَول فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِکَ الذِینَ هَدَاهُمُ اللهُ وأُولئِکَ هُمْ أُولوا الألبَابِ»(1) [بشارت ده به آن بندگان من که* به سخن گوش فرامی دهند و بهترین آن را پیروی می کنند. اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان] خداوند به وسیله دادن عقل به بندگان، حجت را بر آنها تمام کرده و پیامبرانش را به وسیله بیان یاری کرده و مردم را به وسیله دلایلی به پروردگاری خودش راهنمایی و هدایت کرده است. خداوند می فرماید: «وإِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ لاَّ إِلهَ إِلاَّ هُو الرَّحْمَنُ الرَّحِیمُ * إِنَّ فِی خَلقِ السَّمَاواتِ والأَرْضِ واَخْتِلاَفِ اللیْلِ والنَّهَارِ والفُلکِ التِی تَجْرِی فِی البَحْرِ بِمَا یَنفَعُ النَّاسَ ومَا أَنزَلَ اللهُ مِنَ السَّمَاءِ مِن مَّاء فَأَحْیَا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوتِهَا وبَثَّ فِیهَا مِن کُل دَآبَّهٍ وتَصْرِیفِ الرِّیَاحِ والسَّحَابِ المُسَخَّرِ بَیْنَ السَّمَاء والأَرْضِ لآیَاتٍ لقَومٍ یَعْقِلونَ»(2) [و معبود شما معبود یگانه ای است که جز او هیچ معبودی نیست (و اوست) بخشایشگر مهربان* راستی که در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز و کشتیهایی که در دریا روانند، با آن چه به مردم سود می رساند و (همچنین) آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و در آن هر گونه جنبنده ای پراکنده کرده و (نیز در) گردانیدن بادها و ابری که میان آسمان و زمین آرمیده است، برای گروهی که می اندیشند، واقعا نشانه هایی (گویا) وجود دارد.]

ای هشام! خداوند این امر را به عنوان دلیلی قرار داده است تا بدانند که او تدبیر کننده امور آنهاست. پروردگار می فرماید: «وسَخَّرَ لکُمُ اللیْل والنَّهَارَ والشَّمْسَ والقَمَرَ والنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِی ذَلکَ لآیَاتٍ لقَومٍ یَعْقِلونَ»(3) [و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید و ستارگان به فرمان او مسخر شده اند.

1- [1] - زمر/ 17-18.
2- [2] - بقره/ 163-164.
3- [3] - نحل/ 12.

مسلما در این (امور) برای مردمی که تعقل می کنند نشانه هاست] همچنین می فرماید: «هُو الذِی خَلقَکُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَهٍ ثُمَّ مِنْ عَلقَهٍ ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ طِفْلا ثُمَّ لتَبْلغُوا أَشُدَّکُمْ ثُمَّ لتَکُونُوا شُیُوخًا ومِنکُم مَّن یُتَوفَّی مِن قَبْل ولَتَبْلغُوا أَجَلا مُّسَمًّی ولعَلکُمْ تَعْقِلون»(1)-(2) [او همان کسی است که شما را از خاکی آفرید. سپس از نطفه ای آن گاه از علقه ای و بعد شما را (به صورت) کودکی برمی آورد تا به کمال قوت خود برسید و تا سالمند شوید و از میان شما کسی است که مرگ پیش رس می یابد و تا (بالاخره) به مدتی که مقرر است برسید و امید که در اندیشه فرو روید.]

3) علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه «وتَصْرِیفِ الرِّیَاحِ آیَاتٌ لقَومٍ یَعْقِلونَ» می نویسد: یعنی بادها از هر طرف می وزند و چه بسا گرم یا سرد باشند. برخی از این بادها باعث ایجاد ابر و گروهی باعث افزایش روزی در زمین می شوند. برخی نیز به لقاح درختان می انجامند.(3)

4) محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب و هشام بن سالم، از ابو بصیر روایت می کند که از امام محمد باقر علیه السلام در باره بادهای شمال، جنوب، صبا و دبور سئوال کردم. امام فرمود: خداوند سربازانی به صورت باد دارد که از میان افراد نافرمان، هر کس را که اراده کند به وسیله آن نابود می کند. هر کدام از این بادها دارای فرشته ای است که برای این کار مأمور شده است. هر گاه پروردگار اراده کند گروهی را به وسیله یکی از انواع عذاب شکنجه دهد، به فرشته مأمور باد مورد نظر وحی می فرستد. آن فرشته نیز به باد دستور می دهد. آن باد مانند شیر خشمگین به جوش و خروش در می آید. هر بادی نام مخصوصی دارد. مگر نشنیده ای که خداوند در قرآن کریم می فرماید: «کَذَّبَتْ عَادٌ فَکَیْفَ کَانَ عَذَابِی ونُذُرِ * إِنَّا أَرْسَلنَا عَلیْهِمْ رِیحًا صَرْصَرًا فِی یَومِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ»(4) [عادیان به تکذیب پرداختند. پس چگونه بود

1- [1] - غافر/ 67.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 10، ح 12.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 268.
4- [4] - قمر/ 18-19.

عذاب من و هشدارها(ی من)* ما بر (سر) آنان در روز شومی به طور مداوم تندبادی توفنده فرستادیم] همچنین در قرآن کریم «الرِّیحَ العَقِیمَ»(1) [باد مهلک] و «رِیحٌ فِیهَا عَذَابٌ أَلِیمٌ»(2) [بادی است که در آن عذابی پر درد (نهفته) است] نیز آمده است. پروردگار در آیه دیگری فرموده است: «فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِیهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ»(3) [(ناگهان)گردبادی آتشین بر آن (باغ) زند] همچنین از سایر بادهایی که خداوند به وسیله آن افراد سرکش و نافرمان را عذاب داده است.

خداوند بادهای لقاح دهنده و غیره آفریده است که رحمت به شمار می آیند و هر گاه اراده کند آنها را به عنوان رحمت به میان بندگانش می فرستد. برخی از این بادها ابرها را وادار به بارش می کنند، گروهی نیز ابرها را میان آسمان و زمین، به صورت معلق نگه می دارند. برخی از بادها باعث افزایش تراکم ابرها و سپس بارش بارندگی می شوند. خداوند نام برخی از این بادها را در قرآن کریم آورده است. اما باید دانست که شمال، جنوب، صبا و دبور نام فرشتگانی است که مأمور این بادها هستند. هر گاه خداوند اراده کند تا باد شمال بوزد، به فرشته ای که نامش شمال است دستور می دهد. آن فرشته بر رکن شامی کعبه فرود می آید و با بال هایش بدان ضربه ای می زند. باد شمال از آن جا به هرمکانی که خداوند اراده کند منتقل می شود و انتشار می یابد. زمانی که پروردگار اراده کند، باد جنوب وزیدن گیرد، به فرشته ای که نامش جنوب است دستور می دهد. آن فرشته بر رکن شامی کعبه فرود می آید و با بال هایش بدان ضربه ای می زند و باد جنوب از آن جا به هر جا که پروردگار اراده کند گسترش می یابد. هر گاه خداوند اراده کند باد صبا شروع به وزیدن کند به فرشته ای به نام صبا دستور می دهد. آن فرشته بر رکن شامی کعبه فرود می آید و با بال هایش بدان ضربه ای می زند و باد جنوب از آن جا به هر جا که پروردگار اراده کند گسترش می یابد. زمانی که خداوند اراده کند باد دبور بوزد، به فرشته ای به همین نام دستور می دهد. آن فرشته بر رکن شامی کعبه فرود می آید و با بال هایش

1- [1] - ذاریات/ 41.
2- [2] - احقاف/ 24.
3- [3] - بقره/ 266.

به آن ضربه ای می زند. در نتیجه باد دبور از آن جا به هر مکانی که پروردگار اراده کند منتقل خواهد شد. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: مگر نشنیده ای که گفته می شود: باد شمال، باد جنوب، باد دبور، باد صبا؟ این بدان علت است که کلمه باد به فرشتگان مأمور آن بادها اضافه می شود.(1)

5) ابن بابویه، از علی بن حسین، از محمد بن حسین کوفی، از محمد بن محمود، از احمد بن عبدالله هذلی، از ابو حفص اعمش، از عنبسه بن ازهر، از یحیی بن عقیل، از یحیی بن نعمان روایت می کند که گفت: در محضر امام حسین علیه السلام بودم. ناگهان عرب بیابانگرد سیه چهره ای وارد شد و سلام کرد. امام حسین علیه السلام سلام او را پاسخ داد. آن شخص سئوال کرد: ای فرزند رسول خدا! من سئوالی دارم.

امام فرمود: بپرس. گفت: فاصله میان ایمان و یقین چقدر است؟ سید الشهدا علیه السلام فرمود: به اندازه چهار انگشت. آن شخص پرسید: چگونه؟ امام فرمود: ایمان آن چیزی است که آن را شنیده ایم و یقین چیزی است که آن را دیده ایم و فاصله شنیدن تا دیدن به اندازه چهار انگشت است.

«تِلکَ آیَاتُ اللهِ نَتْلوهَا عَلیْکَ بِالحَقِّ فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَ اللهِ وآیَاتِهِ یُؤْمِنُونَ(6)»

[این(ها)ست آیات خدا که به راستی آن را بر تو می خوانیم پس بعد از خدا و نشانه های او به کدام سخن خواهند گروید]

1) طبرسی در احتجاج از صفوان بن یحیی روایت می کند که گفت: ابو قره محدث دوست شبرمه از من خواست او را نزد امام رضا علیه السلام ببرم _ تا این که گفت: _ از آن حضرت در باره آیه «سُبْحَانَ الذِی أَسْرَی بِعَبْدِهِ لیْلا مِّنَ المَسْجِدِ الحَرَامِ إِلی المَسْجِدِ الأَقْصَی»(2) [منزه است آن (خدایی) که بنده اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی] سئوال کرد. امام علیه السلام فرمود: خداوند در ابتدا رفتن آن حضرت به معراج را به اطلاع همگان می رساند سپس دلیل آن را

1- [1] - کافی، ج 1، ص 91، ح 63.

2- [2] - اسرا/ 1.

ذکر نموده و می فرماید: «لنُرِیَهُ مِنْ آیَاتِنَا»(1) [تا از نشانه های خود به او بنمایانیم] بنابراین نشانه های خداوند فراوان هستند. اما خداوند دلیل این امر را ذکر و بیان فرموده است که چرا آن حضرت را به معراج برده است. همچنین می فرماید: «فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَ اللهِ وآیَاتِهِ یُؤْمِنُونَ» این آیه نشان می دهد که نشانه های پروردگار چیزی غیر از ذات خداوند هستند.(2)

« ویْل لکُل أَفَّاکٍ أَثِیمٍ(7) یَسْمَعُ آیَاتِ اللهِ...جَمِیعًا مِّنْهُ إِنَّ فِی ذَلکَ لآیَاتٍ لقَومٍ یَتَفَکَّرُونَ (13)»

« ویْل لکُل أَفَّاکٍ أَثِیمٍ(7) یَسْمَعُ آیَاتِ اللهِ تُتْلی عَلیْهِ ثُمَّ یُصِرُّ مُسْتَکْبِرًا کَأَن لمْ یَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلیمٍ(8) وإِذَا عَلمَ مِنْ آیَاتِنَا شَیْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوا أُولئِکَ لهُمْ عَذَابٌ مُّهِینٌ (9) مِن ورَائِهِمْ جَهَنَّمُ ولا یُغْنِی عَنْهُم مَّا کَسَبُوا شَیْئًا ولا مَا اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللهِ أَولیَاء ولهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ (10) هَذَا هُدًی والذِینَ کَفَرُوا بِآیَاتِ رَبِّهِمْ لهُمْ عَذَابٌ مَّن رِّجْزٍ أَلیمٌ (11) اللهُ الذِی سخَّرَ لکُمُ البَحْرَ لتَجْرِیَ الفُلکُ فِیهِ بِأَمْرِهِ ولتَبْتَغُوا مِن فَضْلهِ ولعَلکُمْ تَشْکُرُونَ (12) وسَخَّرَ لکُم مَّا فِی السَّمَاواتِ ومَا فِی الأَرْضِ جَمِیعًا مِّنْهُ إِنَّ فِی ذَلکَ لآیَاتٍ لقَومٍ یَتَفَکَّرُونَ (13)»

[وای بر هر دروغ زن گناه پیشه * (که) آیات خدا را که بر او خوانده می شود می شنود و باز به حال تکبر چنان که گویی آن را نشنیده است ، سماجت می ورزد. پس او را از عذابی پردرد خبر ده * و چون از نشانه های ما چیزی بداند آن را به ریشخند می گیرد. آنان عذابی خفت آور خواهند داشت * پیشاپیش آنها دوزخ است و نه آن چه را اندوخته و نه آن دوستانی را که غیر از خدا اختیار کرده اند به کارشان می آید و عذابی بزرگ خواهند داشت * این رهنمودی است و کسانی که آیات پروردگارشان را انکار کردند بر ایشان عذابی دردناک از پلیدی است * خدا همان کسی است که دریا را به سود شما رام گردانید تا کشتیها در آن به فرمانش

1- [1] - اسرا/ 1.
2- [2] - احتجاج/ ج 2، ص 405.

روان شوند و تا از فزون بخشی او (روزی خویش را) طلب نمایید و باشد که سپاس دارید * و آن چه را در آسمانها و آن چه را در زمین است، به سود شما رام کرد. همه از اوست. قطعا در این (امر) برای مردمی که می اندیشند، نشانه هایی است]

1) علی بن ابراهیم در تفسیر این آیات می نویسد: «ویْل لکُل أَفَّاکٍ أَثِیمٍ» افاک یعنی کذاب. «یَسْمَعُ آیَاتِ اللهِ تُتْلی عَلیْهِ ثُمَّ یُصِرُّ مُسْتَکْبِرًا» یعنی بر دروغ گفتن خودش اصرار می کند و دچار غرور و خود بزرگ بینی می شود «کَأَن لمْ یَسْمَعْهَا» «وإِذَا عَلمَ مِنْ آیَاتِنَا شَیْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوا» یعنی هر گاه یکی از نشانه های ما را ببیند. در این جا به جای دیدن کلمه «عَلمَ» به معنای [اطلاع یافت] آمده است. «هَذَا هُدًی» یعنی این قرآن بیان کننده و روشنگر است. «والذِینَ کَفَرُوا بِآیَاتِ رَبِّهِمْ لهُمْ عَذَابٌ مَّن رِّجْزٍ أَلیمٌ» یعنی عذاب بد و دردناکی در انتظارشان است. «اللهُ الذِی سخَّرَ لکُمُ البَحْرَ لتَجْرِیَ الفُلکُ» فلک به معنای کشتی هاست. «فِیهِ بِأَمْرِهِ ولتَبْتَغُوا مِن فَضْلهِ ولعَلَکُمْ تَشْکُرُونَ» سپس می فرماید: «وسَخَّرَ لکُم مَّا فِی السَّمَاواتِ ومَا فِی الأَرْضِ جَمِیعًا مِّنْهُ» نقل کرده است که: یعنی هر آن چه در آسمان هاست از قبیل خورشید، ماه، ستارگان و باران، همگی از الطاف پروردگار است.(1)

2) محمد بن حسن صفار، از ابراهیم بن هاشم، از حسین بن سیف، از پدرش، از ابو صامت در باره آیه «وسَخَّرَ لکُم مَّا فِی السَّمَاواتِ ومَا فِی الأَرْضِ جَمِیعًا مِّنْهُ» یعنی خداوند همه آن چه را که در آسمان ها و زمین است، تحت فرمان آنها درآورده است.(2)

(نویسنده می گوید: این متن حدیث در دو نسخه از بصائر الدرجات است که آنها را در اختیار دارم. نویسنده آن این حدیث را در باب نادری و پس از باب «ما خص الله به الائمه من آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم من ولایه اولی العزم لهم فی المیثاق» ذکر کرده است. خلاصه سخن این که این حدیث در ابواب ولایت اهل بیت علیهم السلام ذکر شده است.)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 268.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 82، ح 1.

«قُل للذِینَ آمَنُوا یَغْفِرُوا للذِینَ لا یَرْجُون أَیَّامَ اللهِ لیَجْزِیَ قَومًا بِما کَانُوا یَکْسِبُونَ(14)»

[به کسانی که ایمان آورده اند بگو تا از کسانی که به روزهای (پیروزی) خدا امید ندارند درگذرند تا (خدا هر) گروهی را به (سبب) آن چه مرتکب می شده اند به مجازات رساند]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: «قُل للذِینَ آمَنُوا یَغْفِرُوا للذِینَ لا یَرْجُون أَیَّامَ اللهِ» به این معناست که خداوند به ائمه واقعی و بر حق می فرماید: ائمه جور را نفرین نکنید تا خداوند خودش آنها را مورد بازخواست قرار دهد. خداوند در ادامه آیه فرموده است: «لیَجْزِیَ قَومًا بِما کَانُوا یَکْسِبُونَ». (1)

2) علی بن ابراهیم قمی، از ابوالقاسم، از محمد بن عباس، از عبدالله بن موسی، از عبد العظیم بن عبدالله حسنی، از عمر بن رشید، از داود بن کثیر، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت در باره آیه «قُل للذِینَ آمَنُوا یَغْفِرُوا للذِینَ لا یَرْجُون أَیَّامَ اللهِ» فرمود: این آیه بدان معناست که به کسانی که بر آنها منت گذاشتیم و شناخت خودمان را عنایت کردیم، بگو که حقیقت ما را به کسانی که ولایت ما اهل بیت را نمی شناسند، بشناسانند. هر گاه این کار را کردند، در حقیقت برای آنها طلب مغفرت و وسیله بخشش گناهانشان را فراهم کرده است.(2)

3) شرف الدین نجفی گفت: از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که آن حضرت خواست غلامش را تنبیه کند. آن حضرت آیه «قُل للذِینَ آمَنُوا یَغْفِرُوا للذِینَ لا یَرْجُون أَیَّامَ اللهِ» را خواند و منصرف شد و شلاق از دستش افتاد. آن غلام شروع به گریه کرد. امام پرسید: چرا گریه می کنی؟ آن غلام پاسخ داد: مولای من! آیا در حالی که من در محضر شما هستم، جزو کسانی به شمار می آیم که به رحمت خداوند امیدی ندارند؟ امام فرمود: آیا تو به رحمت خداوند امیدواری؟ آن غلام پاسخ داد: آری! امام فرمود: دوست ندارم غلامی داشته باشم

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 269.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 269.

که به رحمت خداوند امیدوار باشد. برخیز و به سوی مرقد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برو بگو: خدایا! گناه علی بن حسین را در روز قیامت مورد عفو و بخشش خودت قرار بده. تو را در راه خدا آزاد کردم. (1)

4) شرف الدین نجفی همچنین می گوید: روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: ایام الله که امید وقوع آنها می رود سه روز است: روز قیام امام زمان علیه السلام ، روز بازگشت (یوم الکرّه) و روز قیامت. (2)

«مَنْ عَمِل صَالحًا فَلنَفْسِهِ ومَنْ أَسَاء فَعَلیْهَا ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ(15)»

[هر که کاری شایسته کند به سود خود اوست و هر که بدی کند به زیانش باشد سپس به سوی پروردگارتان برگردانیده می شوید]

1) علی بن ابراهیم قمی، از سعید بن محمد، از بکر بن سهل، از عبد الغنی بن سعید، از موسی بن عبدالرحمن، از ابن جریج، از عطاء روایت می کند که ابن عباس گفت: در آیه «مَنْ عَمِل صَالحًا فَلنَفْسِهِ» منظور از آن، فقط مؤمنان هستند. «ومَنْ أَسَاء فَعَلیْهَا» این عبارت نیز در باره منافقان و مشرکان است. «ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ» یعنی بازگشت شما به سوی او خواهد بود.(3)

«ثُمَّ جَعَلنَاکَ عَلی شَرِیعَهٍ مِّنَ الأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا...وإِنَّ الظَّالمِینَ بَعْضُهُمْ أَولیَاء بَعْضٍ واللهُ ولیُّ المُتَّقِینَ(19)»

«ثُمَّ جَعَلنَاکَ عَلی شَرِیعَهٍ مِّنَ الأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا ولا تَتَّبِعْ أَهْواء الذِینَ لا یَعْلمُونَ(18) إِنَّهُمْ لن یُغْنُوا عَنکَ مِنَ اللهِ شَیئًا وإِنَّ الظَّالمِینَ بَعْضُهُمْ أَولیَاء بَعْضٍ واللهُ ولیُّ المُتَّقِینَ(19)»

[سپس تو را در طریقه آیینی (که ناشی) از امر (خداست) نهادیم. پس آن را پیروی کن و هوسهای کسانی را که نمی دانند پیروی مکن * آنان هرگز در برابر خدا از تو حمایت نمی کنند (و به هیچ وجه به کار تو نمی آیند) و ستمگران

1- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 575، ح 2.
2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 576، ح 3.
3- [3] - تفسير قمى، ج 2، ص 269.

بعضی شان دوستان بعضی (دیگر)ند و خدا یار پرهیزگاران است]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: خداوند فرموده است: «ثُمَّ جَعَلنَاکَ عَلی شَرِیعَهٍ مِّنَ الأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا ولا تَتَّبِعْ أَهْواء الذِینَ لا یَعْلمُونَ*إِنَّهُمْ لن یُغْنُوا عَنکَ مِنَ اللهِ شَیئًا» این آیه به معنای تأدیب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و معنی آن خطاب به امتش است.(1)

«أَمْ حَسِبَ الذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئَاتِ أَن نَّجْعَلهُمْ...ومَا لهُم بِذَلکَ مِنْ عِلمٍ إِنْ هُمْ إِلا یَظُنُّونَ(24)»

«أَمْ حَسِبَ الذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئَاتِ أَن نَّجْعَلهُمْ کَالذِینَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ سَواء مَّحْیَاهُم ومَمَاتُهُمْ سَاء مَا یَحْکُمُونَ (21) وخَلقَ اللهُ السَّمَاواتِ والأَرْضَ بِالحَقِّ ولتُجْزَی کُل نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ وهُمْ لا یُظْلمُونَ (22) أَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ وأَضَلهُ اللهُ عَلی عِلمٍ وخَتَمَ عَلی سَمْعِهِ وقَلبِهِ وجَعَل عَلی بَصَرِهِ غِشَاوهً فَمَن یَهْدِیهِ مِن بَعْدِ اللهِ أَفَلا تَذَکَّرُونَ (23) وقَالوا مَا هِیَ إِلا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا نَمُوتُ ونَحْیَا ومَا یُهْلکُنَا إِلا الدَّهْرُ ومَا لهُم بِذَلکَ مِنْ عِلمٍ إِنْ هُمْ إِلا یَظُنُّونَ(24)»

[آیا کسانی که مرتکب کارهای بد شده اند پنداشته اند که آنان را مانند کسانی قرار می دهیم که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند (به طوری که) زندگی آنها و مرگشان یکسان باشد؟ چه بد داوری می کنند! * و خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده است و تا هر کسی به (موجب) آن چه به دست آورده، پاداش یابد و آنان مورد ستم قرار نخواهند گرفت * پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده اش پرده نهاده است؟ آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی گیرید؟ * و گفتند: غیر از زندگانی دنیای ما (چیز دیگری) نیست. می میریم و زنده می شویم و ما را جز طبیعت هلاک نمی کند، ولی به این (مطلب) هیچ دانشی ندارند (و) جز (طریق) گمان نمی سپرند]

1) محمد بن عباس، از علی بن عبید، از حسین بن حکم، از حسن بن حسین،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 269.

از حیّان بن علی، از کلبی از ابو صالح روایت می کند که ابن عباس در باره آیه «أَمْ حَسِبَ الذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئَاتِ» گفت: منظور از کسانی که ایمان آوردند و کار نیک انجام دادند، بنی هاشم و بنی عبد المطلب است و بنی عبد شمس کسانی هستند که مرتکب بدی ها شدند.(1)

2) محمد بن عباس همچنین از عبد العزیز بن یحیی، از ایوب بن سلیمان، از محمد بن مروان، از کلبی، از ابو صالح روایت می کند که ابن عباس در باره آیه «أَمْ حَسِبَ الذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئَاتِ» گفت: این آیه در باره علی بن ابی طالب علیه السلام ، حمزه بن عبد المطلب و عبیده بن حارث که ایمان آورده بودند و سه تن از مشرکان به نام های عتبه بن ربیعه، شیبه بن ربیعه و ولید بن عقبه نازل شده است که سه تن اخیر همان کسانی بودند که مرتکب بدی شدند.(2)

3) از طریق مخالفان ما از ابن عباس روایت شده است که گفت: مصداق «أَمْ نجعل الذین آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ»، حضرت علی، حمزه و عبیده بودند و مصداق مفسدان در عبارت «کالمفسدین فی الارض»، عتبه و شیبه و ولید بن عقبه هستند. منظور از متقین نیز، امیرالمؤمنین، حمزه و عبیده است و مصداق فجار نیز عتبه، شیبه و ولید بن عتبه هستند. در آیه «أَمْ حَسِبَ الذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئَاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ کَالذِینَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ» منظور از مؤمنان، بنی هاشم و بنی عبد المطلب و مقصود از بدکاران، بنی عبد شمس است.

4) علی بن ابراهیم قمی گفت: «أَمْ حَسِبَ الذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئَاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ کَالذِینَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ سَواء مَّحْیَاهُم ومَمَاتُهُمْ سَاء مَا یَحْکُمُونَ * وخَلقَ اللهُ السَّمَاواتِ والأَرْضَ بِالحَقِّ ولتُجْزَی کُل نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ وهُمْ لا یُظْلمُونَ» محکم است. «أَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ» در باره قریش نازل شده است که هر گاه چیزی را دوست می داشتند، اقدام به پرستش آن می کردند. «وأَضَلهُ اللهُ عَلی عِلمٍ» یعنی خداوند او را به علت ظلم به امیرالمؤمنین علیه السلام و غصب حق او پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عذاب داد که منظور از آن، اعمال و افکار

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 576، ح 5.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 577، ح 6.

غاصبان خلافت است که علی رغم این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام از ایشان دو بار پیمان گرفت، خلافت و امامت آن حضرت را غصب نموده و به فرد دیگری واگذار کردند.(1)

5) علی بن ابراهیم قمی گفت: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواهُ» در باره قریش نازل شده است که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این آیه به یاران آن حضرت نیز که خلافت امیرالمؤمنین را غصب و بر اساس خواسته خودشان خلیفه ای انتخاب کردند تعمیم یافت. دلیل این برداشت آیه زیر است که خداوند می فرماید: «ومَن يَقُل مِنْهُمْ إِنِّی إِلهٌ مِّن دُونِهِ»(2) [و هر کس از آنان بگوید من (نیز) جز او خدایی هستم]. هر کس گمان کند که امام است در حالی که به امامت منصوب نشده باشد، یا شخصی را به امامت بپذیرد و او را بر امام علی علیه السلام برتری دهد، در حقیقت از هوای نفس پیروی کرده و آن را خدای خودش قرار داده است. سپس از مادی گرایان که می گفتند: پس از مرگ، دوباره زنده نخواهیم شد، سخن به میان می آورد و می فرماید: «وقَالوا مَا هِیَ إِلا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ ونَحْيَا ومَا يُهْلِكُنَا إِلا الدَّهْرُ» در کلمات «نَمُوتُ» و «نَحْيَا» تقدیم و تأخیر وجود دارد. زیرا مادی گرایان به رستاخیز و زنده شدن پس از مرگ اعتقادی ندارند. بلکه می گفتند: زندگی می کنیم سپس می میریم و عامل مرگ ما فقط روزگار است. «إِنْ هُمْ إِلا يَظُنُّونَ» این ظن و تردید است. این آیه در باره مادی گرایان نازل شده است و مصداق آن، کسانی است که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حق امیر المؤمنین و اهل بیت علیهم السلام را غصب کردند. ایمان آوردن آنها بدون همراهی و تصدیق قلبی و از ترس شمشیر و با طمع به ثروت بوده است.(3)

«وإِذَا تُتْلی عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ...هَذَا كِتَابُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِالحَقِّ (29)»

«وإِذَا تُتْلی عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلا أَن قَالوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 269.
2- [2] - انبیا/ 29.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 269.

(25) قُلِ اللهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلى يَومِ القِيَامَهِ لا رَيبَ فِيهِ ولكِنَّ أَكثَرَ النَّاسِ لا يَعْلمُونَ (26) ولله مُلكُ السَّمَاواتِ والأَرضِ ويَومَ تَقُومُ السَّاعَهُ يَومَئِذٍ يَخْسَرُ المُبْطِلونَ (27) وتَرَى كُل أُمَّهٍ جَاثِيَهً كُل أُمَّهٍ تُدْعَى إِلى كِتَابِهَا اليَومَ تُجْزَونَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلونَ (28) هَذَا كِتَابُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِالحَقِّ (29)»

[و چون آيات روشن ما بر آنان خوانده شود، دليلشان همواره جز اين نيست كه مى گويند: اگر راست مى گوييد پدران ما را (حاضر) آوريد * بگو: خدا(ست كه) شما را زندگى مى بخشد، سپس مى ميراند آن گاه شما را به سوى روز رستاخيز كه ترديدى در آن نيست گرد مى آورد، ولى بيشتر مردم (اين را) نمى دانند * و فرمانروايى آسمانها و زمين از آن خداست و روزى كه رستاخيز بر پا شود، آن روز است كه باطل انديشان زيان خواهند ديد * و هر امتى را به زانو در آمده مى بينى. هر امتى به سوى كارنامه خود فراخوانده مى شود (و بديشان مى گويند) آن چه را مى كرديد، امروز پاداش مى يابيد * اين است كتاب ما كه عليه شما به حق سخن مى گويد]

1) خداوند سپس ديدگاه مادى گرايان را نقل كرده و مى فرمايد: «وإِذَا تُتْلى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلا أَن قَالوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» يعنى شما پس از مرگ زنده خواهيد شد. خداوند مى فرمايد: «قُلِ اللهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلى يَومِ القِيَامَهِ لا رَيبَ فِيهِ ولكِنَّ أَكثَرَ النَّاسِ لا يَعْلمُونَ» همچنين مى فرمايد: «ويَومَ تَقُومُ السَّاعَهُ يَومَئِذٍ يَخْسَرُ المُبْطِلونَ» منظور از مبطلون كسانى است كه دين خداوند را باطل مى دانستند. «وتَرَى كُل أُمَّهٍ جَاثِيَهً» يعنى همه امت ها در آن روز به زانو در مى آيند «كُل أُمَّهٍ تُدْعَى إِلى كِتَابِهَا» يعنى هر امتى به اعمالى كه بر آنها واجب شده است فرا خوانده مى شود. سپس مى فرمايد: «هَذَا كِتَابُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِالحَقِّ» اين دو آيه، از آيات محكمات هستند.(1)

2) على بن ابراهيم قمى همچنين از محمد بن همام، از جعفر بن محمد فزارى،

1- [1] - تفسير قمى، ج 2، ص 270.

از حسن بن علی لؤلؤی، از حسن بن ایوب، از سلیمان بن صالح، از فرد دیگری از ابو بصیر روایت می کند که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «هَذَا کِتَابُنَا یَنطِقُ عَلَیْکُم بِالحَقِّ» سئوال کردم. امام فرمود: قرآن سخن نگفته و نمی گوید: بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را بیان می کند و او ناطق به کتاب است. خداوند فرموده است: «هَذَا کِتَابُنَا یَنطِقُ عَلَیْکُم بِالحَقِّ» عرض کردم: ما آن را این گونه نمی خوانیم. امام فرمود: به خدا قسم! جبرئیل این آیه را این گونه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده است. اما این از جمله آیاتی است که از کتاب خدا تحریف شده است.(1)

3) محمد بن یعقوب کلینی از گروهی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان دیلمی مصری، از پدرش، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «هَذَا کِتَابُنَا یَنطِقُ عَلَیْکُم بِالحَقِّ» سئوال کردم. امام فرمود: قرآن سخن نگفته و نمی گوید. بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را بیان می کند و او ناطق به کتاب است. خداوند می فرماید: «هَذَا کِتَابُنَا یُنطَقُ عَلَیْکُم بِالحَقِّ» گفتم: فدایت شوم! ما آن را این گونه نمی خوانیم. امام فرمود: به خدا قسم! جبرئیل این آیه را این گونه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد. اما این جزو آیاتی است که از کتاب خدا تحریف شده است.(2)

4) محمد بن عباس که رحمت خدا بر او باد، از احمد بن قاسم، از احمد بن محمد سیاری، از محمد بن خالد برقی، از محمد بن سلیمان، از ابو بصیر روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «هَذَا کِتَابُنَا یَنطِقُ عَلَیْکُم بِالحَقِّ» سئوال کردم. امام فرمود: کتاب خداوند سخن نمی گوید: اما پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتش علیهم السلام همان کسانی هستند که بر اساس قرآن سخن می گویند.(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 270.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 50، ح 11.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 577، ح 7.

«إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلونَ(29)»

[ما از آن چه می کردید نسخه بر می داشتیم]

1) ابن بابویه با سند از حسین بن بشار روایت می کند که از امام رضا علیه السلام سئوال کردم. آیا خداوند می داند چیزی که نبوده است، اگر می بود به چه صورتی در می آمد؟ امام فرمود: خداوند قبل از آفرینش اشیاء از چگونگی و کیفیت آنها اطلاع داشته است. پروردگار فرموده است: «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلونَ» همچنین خطاب به اهل دوزخ فرموده است: «ولو رُدُّواْ لعَادُواْ لمَا نُهُواْ عَنْهُ وإِنَّهُمْ لكَاذِبُونَ»(1) [و اگر هم بازگردانده شوند، قطعا به آن چه از آن منع شده بودند برمی گردند و آنان دروغگویند] خداوند می دانست اگر آنها را به دنیا باز گرداند، آنها دوباره با اقدام به کارهایی می کنند که از آن نهی شده بودند. در آیه دیگری آمده است که فرشتگان خطاب به پروردگار فرمودند: «اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک قال انی اعلم ما لا تعلمون»(2) [آیا در آن کسی را میگماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد و حال آن که ما با ستایش تو (تو را) تنزیه میکنیم؟] بنابراین علم خداوند همواره به امور قبل از پیدایش آنها آگاهی دارد. پروردگار پاک و منزه، اشیاء را در حالی آفریده است که پیش از پیدایش آنها نسبت به آنها علم کامل دارد. همچنین خداوند همواره دانا، شنوا و بیناست.(3)

2) از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: هر گاه بنده ای در قلبش خدا را یاد کند، خداوند این عمل او را برایش در صحیفه ای می نویسد. سپس فرشتگان در روز پنجشنبه با پروردگار دیدار می کنند. خداوند این عمل بنده اش را به آنها نشان می دهد. فرشتگان می گویند: خدایا! ما اعمال این بنده را ثبت کرده ایم. اما چنین عملی را مشاهده ننموده ایم. سپس پروردگار می فرماید: بنده ام مرا در قلبش یاد کرده، پس این عمل را در کارنامه اعمالش ثبت کردم. به

1- [1] - انعام/ 28.
2- [2] - بقره/ 30
3- [3] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 118، ح 8.

همین دلیل خداوند در قرآن کریم فرموده است: «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلونَ».

«وقِيل اليَومَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لقَاء يَومِكُمْ...فِى السَّمَاواتِ والأَرْضِ وهُو العَزِيزُ الحَكِيمُ(37)»

«وقِيل اليَومَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لقَاء يَومِكُمْ هَذَا ومَأْواكُمْ النَّارُ ومَا لكُم مِّن نَّاصِرِينَ (34) ذَلكُم بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللهِ هُزُوا وغَرَّتْكُمُ الحَيَاهُ الدُّنْيَا فَاليَومَ لا يُخْرَجُونَ مِنْهَا ولا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (35) فَللهِ الحَمْدُ رَبِّ السَّمَاواتِ ورَبِّ الأَرْضِ رَبِّ العَالمِينَ(36) ولهُ الكِبْرِيَاء فِى السَّمَاواتِ والأَرْضِ وهُو العَزِيزُ الحَكِيمُ(37)»

[و گفته شود همان گونه که دیدار امروزتان را فراموش کردید، امروز شما را فراموش خواهیم کرد و جایگاهتان در آتش است و برای شما یاورانی نخواهد بود * این بدان سبب است که شما آیات خدا را به ریشخند گرفتید و زندگی دنیا فریبتان داد. پس امروز نه از این (آتش) بیرون آورده می شوند و نه عذرشان پذیرفته می گردد * پس سپاس از آن خداست پروردگار آسمانها و پروردگار زمین، پروردگار جهانیان * و در آسمانها و زمین بزرگی از آن اوست و اوست شکست ناپذیر سنجیده کار]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: «وقِيل اليَومَ نَنسَاكُمْ» یعنی شما را رها می کنیم. این فراموشی به معنای ترک کردن است. «كَمَا نَسِيتُمْ لقَاء يَومِكُمْ هَذَا ومَأْواكُمْ النَّارُ ومَا لكُم مِّن نَّاصِرِينَ* ذَلكُم بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللهِ هُزُوا» که در این جا منظور از نشانه های خداوند، ائمه علیهم السلام هستند که شما آنها را تکذیب کرده و مورد تمسخر قرار دادید. «فَاليَومَ لا يُخْرَجُونَ مِنْهَا» یعنی دیگر از آتش خارج نخواهید شد. «ولا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ» یعنی به آنها پاسخی داده نخواهد شد و خداوند آنها را نخواهد پذیرفت. «فَللهِ الحَمْدُ رَبِّ السَّمَاواتِ ورَبِّ الأَرْضِ رَبِّ العَالمِينَ* ولهُ الكِبْرِيَاء» یعنی قدرت مطلق از آن اوست. «فِى السَّمَاواتِ والأَرْضِ وهُو العَزِيزُ الحَكِيمُ».(1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 270.

سوره احقاف

اشاره

سوره احقاف، مکی است به جز آیات 10، 15 و 35 که مدنی هستند و دارای 35 آیه است و پس از جاثیه نازل شده است.

ص:307

ص:308

فضیلت و ثواب قرائت سوره احقاف

1) ابن بابویه با سند خود از عبدالله بن ابی یعفور روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس سوره احقاف را هر روز یا روزهای جمعه بخواند، خداوند در زندگی دنیوی او را دچار بیم و نگرانی نخواهد کرد و از دشواری قیامت او را در امان خواهد داشت. ان شاء الله.(1)

2) در کتاب خواص القرآن از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند، به اندازه ده برابر تعداد گام هایی که بر روی زمین برداشته است، برایش ثواب نوشته شده و از گناهانش کاسته خواهد شد و ده مرتبه بر درجات او افزوده خواهد شد. هر کس آن را بنویسد و آن را بر خودش یا کودک شیر خوار یا نوزادی آویزان کند یا آبی را که به وسیله نوشته این سوره متبرک شده است، به او بنوشاند، از نظر جسمی قوی و از آن چه سایر کودکان بدان مبتلا می شوند در امان خواهد بود و به اراده و لطف پروردگار، صحیح و سالم در گهواره اش رشد خواهد کرد.

3) رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: هر کس این سوره را بنویسد و آن را بر کودکی آویزان کند یا آب متبرک شده به وسیله این سوره را به او بنوشاند، از نظر جسمی قوی و سالم خواهد بود و از آن چه سایر کودکان بدان مبتلا می شوند، در امان خواهد بود و در آرامش کامل در گهواره اش رشد خواهد کرد.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 143.

4) امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس این سوره را در صحیفه ای بنویسد و آن را با آب زمزم بشوید و آن آب را بنوشد، در نظر مردم محبوب و دارای نفوذ خواهد بود و توانایی و شایستگی انجام هر کاری را خواهد داشت. به وسیله این آب شخص بیمار را شست و شو دهند، به اراده خداوند بیماری اش را تسکین خواهد داد.

ص:310

تفسیر سوره احقاف

اشاره

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«حم(1) تَنْزِیل الکِتَابِ مِنَ اللهِ العَزِیزِ الحَکِیمِ(2)...أَو أَثَارَهٍ مِّنْ عِلمٍ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ(4)»

«حم(1) تَنْزِیل الکِتَابِ مِنَ اللهِ العَزِیزِ الحَکِیمِ(2) مَا خَلقْنَا السَّمَاواتِ والأَرْضَ ومَا بَیْنَهُمَا إِلا بِالحَقِّ وأَجَل مُّسَمًّی والذِینَ کَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ(3) قُل أَرَأَیْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللهِ أَرُونِی مَاذَا خَلِقُوا مِنَ الأَرْضِ أَمْ لهُمْ شِرْکٌ فِی السَّمَاواتِ اِئْتُونِی بِکِتَابٍ مِّن قَبْل هَذَا أَو أَثَارَهٍ مِّنْ عِلمٍ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ(4)»

[حاء میم * فرو فرستادن این کتاب از جانب خدای ارجمند حکیم است * (ما) آسمانها و زمین و آن چه را که میان آن دو است جز به حق و (تا) زمانی معین نیافریدیم و کسانی که کافر شده اند، از آن چه هشدار داده شده اند روی گردانند * بگو: به من خبر دهید، آن چه را به جای خدا فرا می خوانید به من نشان دهید که چه چیزی از زمین (را) آفریده یا (مگر) آنان را در (کار) آسمانها مشارکتی است؟ اگر راست می گویید، کتابی پیش از این (قرآن) یا بازمانده ای از دانش نزد من آورید.]

1) علی بن ابراهیم قمی می گوید: منظور از کفار در آیات فوق، قریش است که از آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را بدان می خواند روی گردان بودند

و این آیه معطوف به آیه «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُل أَنذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِّثْل صَاعِقَهِ عَادٍ وثَمُودَ»(1) [پس اگر روی برتافتند بگو شما را از آذرخشی چون آذرخش عاد و ثمود بر حذر داشتم] است. خداوند سپس علیه آنها به استدلال می پردازد و می فرماید: «قُل» یعنی ای محمد! به آنها بگو: «أَرَأَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللهِ» آیا بت هایی را که می پرستید مشاهده می کنید؟ «أَرُونِی مَاذَا خَلقُوا مِنَ الأَرْضِ أَمْ لهُمْ شِرْکٌ فِی السَّمَاواتِ اِئْتُونِی بِکِتَابٍ مِّن قَبْل هَذَا أَو أَثَارَهٍ مِّنْ عِلمٍ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ».(2)

2) محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابو عبیده روایت می کند که از امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه «اِئْتُونِی بِکِتَابٍ مِّن قَبْل هَذَا أَو أَثَارَهٍ مِّنْ عِلمٍ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ» سئوال کردم. امام فرمود: منظور از کتاب، تورات و انجیل است. «أَثَارَهٍ مِّنْ عِلمٍ» نیز به معنای علم اوصیای پیامبران علیهم السلام است.(3)

3) سعد بن عبدالله، از علی بن محمد عبدالرحمن حجازی، از صالح بن سندی، از حسن بن محبوب، از شخص دیگری از ابو عبیده حذاء روایت می کند که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «اِئْتُونِی بِکِتَابٍ مِّن قَبْل هَذَا أَو أَثَارَهٍ مِّنْ عِلمٍ» سئوال کردم. امام فرمود: منظور از آن علم انبیا و اوصیاست.(4)

«ومَنْ أَضَل مِمَّن یَدْعُو مِن دُونِ اللهِ مَن لا...شَهِیدًا بَیْنِی وبَیْنَکُمْ وهُو الغَفُورُ الرَّحِیمُ(8)»

«ومَنْ أَضَل مِمَّن یَدْعُو مِن دُونِ اللهِ مَن لا یَسْتَجِیبُ لهُ إِلی یَومِ القِیَامَهِ وهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَافِلونَ(5) وإِذَا حُشِرَ النَّاسُ کَانُوا لهُمْ أَعْدَاء وکَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ کَافِرِینَ(6) وإِذَا تُتْلی عَلیْهِمْ آیَاتُنَا بَیِّنَاتٍ قَال الذِینَ کَفَرُوا للحَقِّ لمَّا جَاءهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِینٌ(7) أَمْ یَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُل

1- [1] - فصلت/ 13.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص271.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 353، ح 72.
4- [4] - مختصر بصائر الدرجات، ص 64.

إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلا تَمْلكُونَ لی مِنَ اللهِ شَيْئًا هُو أَعْلمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَی بِهِ شَهِيدًا بَيْنِی وبَيْنَكُمْ وهُو الغَفُورُ الرَّحِيمُ(8)»

[و کیست گمراه تر از آن کس که به جای خدا کسی را می خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی دهد و آنها از دعایشان بی خبرند * و چون مردم محشور گردند، دشمنان آنان باشند و به عبادتشان انکار ورزند * و چون آیات روشن ما بر ایشان خوانده شود، آنان که چون حقیقت به سویشان آمد، منکر آن شدند گفتند: این سحری آشکار است * یا می گویند: این (کتاب) را بربافته است. بگو: اگر آن را بربافته باشم در برابر خدا اختیار چیزی برای من ندارید. او آگاه تر است به آن چه (با طعنه) در آن فرو می روید. گواه بودن او میان من و شما بس است و اوست آمرزنده مهربان]

1) علی بن ابراهیم قمی در باره آیات پنج و شش این سوره گفت: منظور از آن کسانی است که خورشید، ماه، ستارگان، چهارپایان، درختان و سنگ ها را می پرستیدند. هر گاه چنین افرادی محشور شوند، این اشیا به دشمنان آنها تبدیل خواهند شد و عبادت آنها را انکار خواهند کرد. «أَمْ يَقُولونَ افْتَرَاهُ» ای محمد! آنان خواهند گفت که او این قرآن را جعل کرده و به خداوند نسبت داده است. «قُل إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلا تَمْلكُونَ لی مِنَ اللهِ شَيْئًا» یعنی به آنها بگو: اگر آن را جعل کرده باشم، شما در محضر پروردگار برای من نمی توانید کاری انجام بدهید و پاداش یا مجازات مرا تغییر دهید. «هُو أَعْلمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ» یعنی پروردگار نسبت به آن چه شما در آن اقدام به دروغگویی می کنید، داناترین است. «كَفَی بِهِ شَهِيدًا بَيْنِی وبَيْنَكُمْ وهُو الغَفُورُ الرَّحِيمُ».(1)

«قُل مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنْ الرُّسُل ومَا أَدْرِی...يُوحَی إِلیَّ ومَا أَنَا إِلا نَذِيرٌ مُّبِينٌ(9)»

«قُل مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنْ الرُّسُل ومَا أَدْرِی مَا يُفْعَل بِی ولا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلا مَا يُوحَی إِلیَّ ومَا أَنَا إِلا نَذِيرٌ مُّبِينٌ(9)»

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 271.

[بگو: من از (میان) پیامبران نودرآمدی نبودم و نمی دانم با من و با شما چه معامله ای خواهد شد جز آن چه را که به من وحی می شود پیروی نمی کنم و من جز هشدار دهنده ای آشکار (بیش) نیستم]

1) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش محمد بن خالد برقی، از خلف بن حماد، از عمرو بن شمر، از جابر روایت می کند که امام محمد باقر علیه السلام در حدیثی فرمود: هر گاه وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل می شد، آن حضرت مدتی خودش بدان عمل می کرد. سپس به او دستور داده می شد تا آن را تبلیغ کند. آن حضرت نیز یاران و امتش را به آن امر دستور می داد. عده ای گفتند: ای رسول خدا! شما ما را به انجام کاری دستور می دهید. سپس چنان چه به آن عادت کردیم ما را به کار دیگری امر می کنید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سکوت کرد. خداوند این آیه را نازل فرمود: «قُل مَا کُنتُ بِدْعًا مِّنْ الرُّسُل ومَا أَدْرِی مَا یُفْعَل بِی ولا بِکُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلا مَا یُوحَی إِلیَّ ومَا أَنَا إِلا نَذِیرٌ مُّبِینٌ».(1)

2) شرف الدین نجفی گفت: از محمد بن خالد برقی، از احمد بن نضر، از ابو مریم، از یکی از یاران ما به صورت مرفوع روایت شده است که امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرمودند: زمانی که آیه «قُل مَا کُنتُ بِدْعًا مِّنْ الرُّسُل ومَا أَدْرِی مَا یُفْعَل بِی ولا بِکُمْ» بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد که منظور از آن عدم اطلاع قبلی از نتایج جنگ ها قبل از وقوع آنها بود، قریشیان گفتند: بر چه اساسی از محمد پیروی کنیم؟ او حتی نمی داند سرنوشت او و ما چه خواهد بود!؟ خداوند آیه «إِنَّا فَتَحْنَا لکَ فَتْحًا مُّبِینًا» را نازل فرمود. امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام همچنین فرمودند: این آیه در اصل این گونه نازل شده است: «إِنْ أَتَّبِعُ إِلا مَا یُوحَی إِلیَّ فی علی».(2)

3) علی بن ابراهیم قمی گفت: «قُل مَا کُنتُ بِدْعًا مِّنْ الرُّسُل» به این معناست که ای محمد! به آنها بگو: فقط من به پیامبری برگزیده نشده ام. بلکه قبل از من

1- [1] - محاسن، ص 299، ح 1.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 578، ح 2.

پیامبران زیادی بوده اند.(1)

«قُل أَرَأَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ اللهِ وكَفَرْتُم...إِنَّ اللهَ لا يَهْدِى القَومَ الظَّالمِينَ(10)»

«قُل أَرَأَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ اللهِ وكَفَرْتُم بِهِ وشَهِدَ شَاهِدٌ مِّن بَنِى إِسْرَائِيل عَلى مِثْلِهِ فَآمَنَ واسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللهَ لا يَهْدِى القَومَ الظَّالمِينَ(10)»

[بگو: به من خبر دهید اگر این (قرآن) از نزد خدا باشد و شما بدان کافر شده باشید و شاهدی از فرزندان اسرائیل به مشابهت آن (با تورات) گواهی داده و ایمان آورده باشد و شما تکبر نموده باشید، (آیا باز هم شما ستمکار نیستید) البته خدا قوم ستمگر را هدایت نمی کند]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: آیه بدین معناست که ای پیامبر! بگو! قرآن از سوی خدا نازل شده و شاهدی از میان بنی اسرائیل بر شبیه آن گواهی داده است. او ایمان آورد ولی شما تکبر ورزیدید. منظور از شاهد، امیرالمؤمنین علیه السلام است. دلیل این سخن آیه «أَفَمَن كَانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ ويَتْلوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ»(2) [آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از (خویشان) او پیرو آن است] در سوره هود است که منظور از آن امیرالمؤمنین علیه السلام است.(3)

«إِنَّ الذِينَ قَالوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلا خَوفٌ عَلَيْهِمْ ولا هُمْ يَحْزَنُونَ(13)»

[محققا کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست سپس ایستادگی کردند، بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: منظور از استقامت، پایداری در ایمان به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.(4)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 271.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 272.
3- [3] - هود/ 17.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 272.

«ووصَّیْنَا الإنسَانَ بِوالدَیْهِ إِحْسَانًا حَمَلتْهُ...إِنِّی تُبْتُ إِلیْکَ وإِنِّی مِنَ المُسْلمِینَ(15)»

«ووصَّیْنَا الإنسَانَ بِوالدَیْهِ إِحْسَانًا حَمَلتْهُ أُمُّهُ کُرْهًا ووضَعَتْهُ کُرْهًا وحَمْلهُ وفِصَالهُ ثَلاثُونَ شَهْرًا حَتَّی إِذَا بَلغَ أَشُدَّهُ وبَلغَ أَرْبَعِینَ سَنَةً قَال رَبِّ أَوزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ التِی أَنْعَمْتَ عَلیَّ وعَلی والدَیَّ وأَنْ أَعْمَل صَالحًا تَرْضَاهُ وأَصْلحْ لی فِی ذُرِّیَّتِی إِنِّی تُبْتُ إِلیْکَ وإِنِّی مِنَ المُسْلمِینَ(15)»

[و انسان را (نسبت) به پدر و مادرش به احسان سفارش کردیم. مادرش با تحمل رنج به او باردار شد و با تحمل رنج او را به دنیا آورد و باربرداشتن و از شیرگرفتن او سی ماه است. تا آن گاه که به رشد کامل خود برسد و به چهل سال برسد، می گوید: پروردگارا! بر دلم بیفکن تا نعمتی را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته ای سپاس گویم و کار شایسته ای انجام دهم که آن را خوش داری و فرزندانم را برایم شایسته گردان. در حقیقت من به درگاه تو توبه آوردم و من از فرمان پذیرانم]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از وشاء و حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: زمانی که حضرت فاطمه سلام الله علیها امام حسین علیه السلام را در شکم داشت، جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: فاطمه پسری به دنیا خواهد آورد که امتت، پس از وفات تو، او را خواهند کشت. زمانی که حضرت فاطمه سلام الله علیها امام حسین علیه السلام را در شکم داشت، حمل او را خوش نداشت و در هنگام به دنیا آوردن آن حضرت نیز از آن کراهت داشت. امام صادق علیه السلام فرمود: در دنیا هرگز دیده نشده است که مادری، فرزندی را به دنیا بیاورد که حمل آن را خوش نداشته باشد. ولی زمانی که حضرت فاطمه علیها السلام دریافت که امام حسین علیه السلام کشته خواهد شد از حمل او کراهت داشت و آیه «ووصَّیْنَا الإنسَانَ بِوالدَیْهِ إِحْسَانًا حَمَلتْهُ أُمُّهُ کُرْهًا ووضَعَتْهُ کُرْهًا وحَمْلهُ وفِصَالهُ ثَلاثُونَ شَهْرًا» در

باره او نازل شده است.(1)

2) کلینی همچنین از محمد بن یحیی، از علی بن اسماعیل، از محمد بن عمرو زیات از یکی از یاران ما روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد و گفت: ای محمد! خداوند به تو مژده به دنیا آمدن فرزندی را می دهد که از فاطمه به دنیا خواهد آمد و پس از وفات تو، امتت او را به قتل خواهند رساند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای جبرئیل! سلام مرا به پروردگارم برسان. من به فرزندی که از فاطمه به دنیا بیاید و پس از وفات من، امتم او را به قتل برسانند، نیازی ندارم. جبرئیل به آسمان عروج کرد. سپس دو باره فرود آمد و گفت: خداوند بر تو درود فرستاد و به تو مژده داد که در نسل او امامت و وصایت قرار خواهد داد. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من راضی شدم.

پیامبر شخصی را نزد حضرت فاطمه سلام الله علیها فرستاد و به او پیغام داد که خداوند به من مژده به دنیا آمدن فرزندی از تو را داده است که امتم پس از من او را به قتل خواهند رساند. حضرت فاطمه سلام اللیه علیها برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیغام فرستاد: من به چنین فرزندی، نیازی ندارم. رسول خدا دو باره برای دخترش پیام فرستاد: خداوند امامت، ولایت و وصایت را در نسل او قرار خواهد داد. حضرت فاطمه برای پیامبر پیام مجدد فرستاد که در این صورت راضی خواهم بود. «حَمَلتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا ووضَعَتْهُ كُرْهًا وحَمْلهُ وفِصَالهُ ثَلاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلغَ أَشُدَّهُ وبَلغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَال رَبِّ أَوزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَکَ التِى أَنْعَمْتَ عَلىَّ وعَلى والدَىَّ وأَنْ أَعْمَل صَالحًا تَرْضَاهُ وأَصْلحْ لى فِى ذُرِّيَّتِى» در این صورت همه نسل او امام می بودند. امام حسین علیه السلام شیر حضرت فاطمه سلام الله علیها و هیچ زن دیگری را نخورد بلکه او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می آوردند. آن حضرت انگشت ابهامش را در دهان او می گذاشت. امام حسین نیز آن را می مکید. این امر به مدت دو یا سه روز او را سیر نگه می داشت. به همین دلیل گوشت و خون امام حسین علیه السلام از گوشت و خون پیامبر صلی الله علیه

1- [1] - کافی، ج 1، ص 386، ح 3.

و آله و سلم روییده است. هیچ کودکی جز حضرت عیسی علیه السلام و امام حسین علیه السلام شش ماهه به دنیا نیامده است.(1)

3) ابن بابویه از احمد بن حسین، از احمد بن یحیی، از بکر بن عبدالله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از علی بن حسّان واسطی، از عبدالرحمن بن کثیر هاشمی روایت می کند که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! چرا با وجود این که امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام از یک پدر و مادر به دنیا آمده اند، فرزندان امام حسین علیه السلام بر فرزندان امام حسن علیه السلام برتری دارند؟ امام فرمود: قبل از تولد امام حسین علیه السلام جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد و به آن حضرت گفت: فرزندی برایت به دنیا خواهد آمد که امتت، پس از وفات تو او را به قتل خواهند رساند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من به چنین فرزندی نیازی ندارم. جبرئیل سه بار این موضوع را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امام علی علیه السلام را فرا خواند و فرمود: جبرئیل از طرف خداوند به من اطلاع داد که فرزندی برایت به دنیا خواهد آمد که پس از وفات تو، امتت او را خواهند کشت. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من به چنین فرزندی نیازی ندارم. رسول خدا این امر را سه بار به امیرالمؤمنین اطلاع داد. سپس به او فرمود: او و فرزندانش به امامت، وراثت و خزانه داری دین دست خواهند یافت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شخصی را نزد حضرت فاطمه سلام الله علیها فرستاد و فرمود: خداوند به تو مژده به دنیا آمدن کودکی را می دهد که پس از وفات من، او را خواهند کشت. حضرت فاطمه فرمود: پدر جان! من به چنین فرزندی نیازی ندارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه بار این امر را به حضرت فاطمه اطلاع داد. سپس برایش پیغام فرستاد که قطعا او و فرزندانش به امامت، وراثت و خزانه داری دین خواهند رسید. حضرت فاطمه سلام الله علیها پاسخ داد: در این صورت راضی هستم و پس از مدتی باردار شد و بعد از گذشت شش ماه، امام حسین را به دنیا آورد. ام سلمه مسئولیت بزرگ کردن او را پذیرفت. رسول

1- [1] - کافی، ج 1، ص 386، ح 3.

خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر روز نزد او می آمد و زبانش را در دهان امام حسین علیه السلام می گذاشت. امام حسین علیه السلام نیز تا زمانی که سیر می شد آن را می مکید. خداوند گوشت او را از گوشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وجود آورده است. آن حضرت، هرگز شیر حضرت فاطمه یا هیچ زن دیگری را نخورد. خداوند آیه زیر را در باره آن حضرت نازل کرد: «وحَمْلهُ وفِصَالهُ ثَلاثُونَ شَهْرًا حَتَّی إِذَا بَلغَ أَشُدَّهُ وبَلغَ أَرْبَعِینَ سَنَةً قَال رَبِّ أَوزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ التِی أَنْعَمْتَ عَلیَّ وعَلی والِدَیَّ وأَنْ أَعْمَل صَالحًا تَرْضَاهُ وأَصْلحْ لی فِی ذُرِّیَّتِی» اگر می فرمود: «أَصْلحْ ذُرِّیَّتِی» همه نسل آن حضرت امام می بودند. اما این دعا را به این ترتیب خاص نمود.(1)

3) شیخ طوسی در مجالس از ابو عبد الله حسین بن ابراهیم قزوینی، از ابو عبد الله محمد بن وهبان هنائی بصری، از احمد بن ابراهیم بن احمد، از ابو محمد حسن بن علی بن عبدالکریم زعفرانی، از ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: امام حسین علیه السلام مدت شش ماه در شکم حضرت فاطمه سلام الله علیها بود و به مدت دو سال شیر خورد. زیرا خداوند فرموده است: «ووصَّیْنَا الإِنسَانَ بِوالدَیْهِ إِحْسَانًا حَمَلتْهُ أُمُّهُ کُرْهًا ووضَعَتْهُ کُرْهًا وحَمْلهُ وفِصَالهُ ثَلاثُونَ شَهْرًا». (2)

5) ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه در کامل الزیارات از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی وشّاء، از احمد بن عائذ، از ابو سلمه سالم بن مکرم، از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: زمانی که حضرت فاطمه سلام الله علیها، امام حسین را در شکم داشت، جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: فاطمه پسری را به دنیا خواهد آورد که پس از وفات تو، امتت او را به قتل خواهند رساند. حضرت فاطمه نسبت به بارداری و به دنیا آوردن امام حسین علیه السلام ناراضی بود. امام صادق علیه

1- [1] - علل الشرایع، ج 1، ص 242، ح 3.
2- [2] - امالی طوسی، ج 2، ص 274.

السلام فرمود: آیا ممکن است در دنیا مادری وجود داشته باشد که از فرزندی که به دنیا می آورد کراهت داشته باشد؟ علت این امر آن بود که حضرت فاطمه سلام الله علیها می دانست که پسرش کشته خواهد شد. آیه زیر نیز در باره او نازل شده است: «ووصَّیْنَا الإِنسَانَ بِوالدَیْهِ إِحْسَانًا حَمَلتْهُ أُمُّهُ کُرْهًا ووضَعَتْهُ کُرْهًا وحَمْلهُ وفِصَالهُ ثَلاثُونَ شَهْرًا».(1)

6) ابوالقاسم ابن قولویه همچنین از پدرش، از سعد بن عبدالله، از محمد بن حمّاد، از برادرش احمد بن حمّاد، از محمد بن عبدالله، از پدرش روایت کرده است که گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد و گفت: سلام بر تو ای محمد! من به تو مژده به دنیا آمدن فرزندی برایت را می دهم که امتت پس از وفات تو، او را به قتل خواهند رساند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من به آن نیازی ندارم. جبرئیل به آسمان عروج کرد و دو باره بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد و بار دیگر همان مطلب را تکرار کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باز هم فرمود: من بدان نیازی ندارم. جبرئیل بار دیگر به آسمان بازگشت و پس از مدتی برای سومین بار بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد و خبر فوق را تکرار کرد. پیامبر نیز پاسخ خودش را تکرار کرد. جبرئیل گفت: خداوند وصایت را در نسل او قرار داده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در این صورت می پذیرم. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و بر فاطمه سلام الله علیها وارد شد و به او فرمود: جبرئیل نزد من آمد و به من مژده داد که خداوند به من نوه ای خواهد داد که امتم پس از وفاتم او را به قتل خواهند رساند. حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود: من به چنین فرزندی نیازی ندارم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند وصایت را در نسل او قرار داده است. حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود: در این صورت می پذیرم. در این هنگام خداوند آیه زیر را نازل کرد: «حَمَلتْهُ أُمُّهُ کُرْهًا ووضَعَتْهُ کُرْهًا» زیرا جبرئیل این امر را به اطلاع حضرت فاطمه رسانده بود. او نیز به علت این که می دانست فرزندش کشته خواهد

1- [1] - کامل الزیارات، ج 122، باب 16، ح 4.

شد از بارداری و وضع حمل ناراضی بود.(1)

7) ابو جعفر بن قولویه همچنین از محمد بن جعفر رزاز، از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از محمد بن عمرو بن سعید زیّات، از یکی از یاران ما روایت می کند که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد و گفت: ای محمد! خداوند به تو درود می فرستد و به تو مژده تولد فرزندی از فاطمه را می دهد که امتت پس از وفات تو او را به قتل خواهند رساند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای جبرئیل! سلام مرا به پروردگارم برسان. من به فرزندی که از نسل فاطمه سلام الله علیها به دنیا بیاید و امتم پس از وفاتم او را به قتل برسانند. نیازی ندارم. جبرئیل به آسمان عروج کرد. سپس دو باره بر آن حضرت فرود آمد و این امر را مجدداً به ایشان اطلاع داد. رسول اکرم نیز پاسخ قبلی اش را تکرار کرد. جبرئیل بار دیگر به آسمان عروج کرد. سپس فرود آمد و به پیامبر گفت: ای محمد! خداوند بر تو درود می فرستد و به تو مژده می دهد که امامت، ولایت و وصایت را در نسل او قرار داده است. رسول اکرم فرمود: اکنون پذیرفتم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شخصی را نزد حضرت فاطمه سلام الله علیها فرستاد و به او خبر داد که خداوند به من مژده به دنیا آمدن فرزندی را داده است که پس از وفات من، امتم او را به قتل خواهند رساند. حضرت فاطمه سلام الله علیها به رسول اکرم پیغام فرستاد: من به فرزندی که از من به دنیا بیاید و پس از وفات تو امتت او را به قتل برسانند، نیازی ندارم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مجدداً به حضرت فاطمه پیام فرستاد: خداوند ولایت، امامت و وصایت را در نسل او قرار خواهد داد. حضرت فاطمه پیغام فرستاد که پذیرفتم «فحَمَلتْهُ كُرْهًا ووضَعَتْهُ كُرْهًا وحَمْلهُ وفِصَالهُ ثَلاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلغَ أَشُدَّهُ وبَلغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَال رَبِّ أَوزِعْنِى أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَکَ التِى أَنْعَمْتَ عَلىَّ وعَلى والِدَىَّ وأَنْ أَعْمَل صَالحًا تَرْضَاهُ وأَصْلحْ لى فِى ذُرِّيَّتِى» اگر می فرمود: «أَصْلحْ لى ذُرِّيَّتِى» همه نسل او، امام می بودند. امام حسین علیه السلام ، شیر حضرت فاطمه سلام الله علیها یا هیچ زن

1- [1] - کامل الزیارات، ص 122، باب 16، ح 5.

دیگری را نخورد. بلکه او را نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می آوردند. آن حضرت انگشت ابهامش را در دهانش می گذاشت و امام حسین آن را می مکید. این امر باعث می شد تا دو یا سه روز احساس سیری کند، در نتیجه گوشت و خون امام حسین از گوشت و خون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به وجود آمده است. هیچ کودکی جز حضرت عیسی علیه السلام و امام حسین علیه السلام شش ماهه به دنیا نیامده است.

ابو جعفر بن قولویه حدیث مشابهی را از پدرش، از سعد بن عبدالله، از علی بن اسماعیل، از محمد بن عمرو بن سعید زیات روایت کرده است.

8) محمد بن عباس، از محمد بن همام، از عبدالله بن جعفر، از حسن بن موسی خشّاب، از ابراهیم بن یوسف عبدی، از ابراهیم بن صالح، از حسین بن زید، از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که فرمود: جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد و گفت: ای محمد! تو دارای فرزندی خواهی شد که امت تو پس از وفات تو او را خواهند کشت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای جبرئیل! من به چنین فرزندی نیازی ندارم. جبرئیل گفت: ائمه و اوصیا از نسل او خواهند بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد حضرت فاطمه سلام الله علیها رفت و به او فرمود: تو پسری را به دنیا خواهی آورد که امت من پس از وفاتم او را به قتل خواهند رساند. حضرت فاطمه فرمود: من به چنین فرزندی نیازی ندارم. پیامبر سه بار این امر را به او اطلاع داد. سپس فرمود: ائمه و اوصیا از نسل او خواهند بود. بدین ترتیب حضرت فاطمه رضایت داد و باردار شد. خداوند او و جنین داخل شکمش را از شیطان حفظ کرد. حضرت فاطمه پس از شش ماه او را به دنیا آورد. هرگز شنیده نشده است که جز امام حسین علیه السلام و حضرت یحیی علیه السلام کودکی شش ماهه به دنیا آمد باشد. زمانی که حضرت فاطمه سلام الله علیها او را به دنیا آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زبانش را در دهان نوزاد گذاشت و امام حسین آن را مکید. آن حضرت شیر هیچ زنی را ننوشید. به طوری که گوشت و خونش از آب دهان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وجود آمد. این امر مصداق آیه زیر است که پروردگار فرموده است: «ووصَّیْنَا

الإِنسَانَ بِوالدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا ووضَعَتْهُ كُرْهًا وحَمْلهُ وفِصَالهُ ثَلاثُونَ شَهْرًا».(1)

9) محمد بن عباس همچنین از احمد بن هوذه باهلی، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از عبدالله بن حمّاد انصاری، از نصر بن یحیی، از مقیس بن عبدالرحمن، از پدرش، از جدش روایت کرده است که گفت: یکی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه عمر بن خطاب بود. عمر او را به همراه سپاهی فرستاد. آن مرد به مدت شش ماه ناپدید شد. سپس بازگشت. او مدت شش ماه در میان خانواده اش به سر برد و همسرش از او باردار شد و کودک شش ماهه ای را به دنیا آورد. او انتساب این کودک به خودش را انکار کرد و همسرش را نزد عمر برد و گفت: ای امیرالمؤمنین! من جزو سپاهی بودم که به مأموریت فرستادی. خودت هم می دانی که از شش ماه پیش بازگشته ام و در میان خانواده ام بوده ام. حال همسرم، این کودک را به دنیا آورده و گمان می کند، پدرش من هستم! عمر گفت: ای زن! چه پاسخی داری؟ آن زن پاسخ داد: به خدا قسم! جز شوهرم هیچ مردی با من همبستر نشده است و مرتکب زنا نشده ام. به خدا قسم! این پسر به شوهرم تعلق دارد. نام آن مرد هیثم بود. عمر گفت: آیا همه سخنان شوهرت را تأیید می کنی؟ زن پاسخ داد: آری! راست می گوید. عمر دستور داد آن زن را سنگسار کنند. به همین دلیل برایش گودالی کندند. سپس او را وارد آن کردند. این امر به اطلاع امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. به سرعت به محل گودال رفت و دست آن زن را گرفت و از گودال بیرون کشید. سپس به عمر گفت: وای بر تو! این زن راست می گوید. خداوند در قرآن کریم فرموده است: «وحَمْلهُ وفِصَالهُ ثَلاثُونَ شَهْرًا» همچنین در باره مدت شیر دادن به کودک فرموده است: «والوالدَاتُ یُرْضِعْنَ أولاَدَهُنَّ حَولیْنِ کَامِلیْنِ»(2) [شیرخوارگی را تکمیل کند و خوراک و پوشاک آنان (=مادران) به طور شایسته بر عهده پدر است] بنابراین مجموع دوره بارداری و شیرخوارگی سی ماه است. فرزندم حسین نیز شش ماهه به دنیا آمده است. در این هنگام عمر گفت: اگر علی

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 578، ح 3.
2- [2] - بقره/ 233.

نبود، عمر هلاک می شد.(1)

10) شیخ طوسی در تهذیب با سند از علی بن حسن بن فضّال، از احمد و محمد بن حسن، از پدرشان، از احمد بن عمر حلبی، از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: در حالی که من حضور داشتم، پدرم از امام صادق علیه السلام در باره آیه «حَتَّی إِذَا بَلغَ أَشُدَّهُ» سئوال کرد. امام فرمود: منظور از آن احتلام است و فرد در سن شانزده و هفده سالگی و سنین مشابه آن دچار احتلام می شود.(2)

«والذِی قَال لوالدَیْهِ أُفٍّ لکُمَا أَتَعِدَانِنِی أَنْ أُخْرَجَ...مِّنَ الجِنِّ والإِنسِ إِنَّهُمْ کَانُوا خَاسِرِینَ(18)»

«والذِی قَال لوالدَیْهِ أُفٍّ لکُمَا أَتَعِدَانِنِی أَنْ أُخْرَجَ وقَدْ خَلتْ القُرُونُ مِن قَبْلی وهُمَا یَسْتَغِیثَانِ اللهَ ویْلکَ آمِنْ إِنَّ وعْدَ اللهِ حَقٌّ فَیَقُول مَا هَذَا إِلا أَسَاطِیرُ الأَولینَ(17) أُولئِکَ الذِینَ حَقَّ عَلَیْهِمُ القَول فِی أُمَمٍ قَدْ خَلتْ مِن قَبْلِهِم مِّنَ الجِنِّ والإِنسِ إِنَّهُمْ کَانُوا خَاسِرِینَ(18)»

[و آن کس که به پدر و مادر خود گوید: اف بر شما، آیا به من وعده می دهید که زنده خواهم شد و حال آن که پیش از من نسلها سپری (و نابود) شدند و آن دو به (درگاه) خدا زاری می کنند. وای بر تو ایمان بیاور، وعده (و تهدید) خدا حق است. ولی (پسر) پاسخ می دهد: اینها جز افسانه های گذشتگان نیست * آنان کسانی اند که گفتار (خدا) علیه ایشان همراه با امتهایی از جنیان و آدمیان که پیش از آنان روزگار به سر بردند، به حقیقت پیوست. بی گمان آنان زیانکار بودند]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: آیه «والذِی قَال لوالدَیْهِ أُفٍّ لکُمَا أَتَعِدَانِنِی أَنْ أُخْرَجَ وقَدْ خَلتْ القُرُونُ مِن قَبْلی» در باره عبدالرحمن بن ابی بکر نازل شده است.(3)

2) علی بن ابراهیم قمی همچنین از عباس بن محمد، از حسن بن سهل با سندی که آن را به جابر بن یزید می رساند، از جابر بن عبدالله روایت می کند که

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 581، ح 6.

2- [2] - تهذیب، ج 9، ص 182، ح 6.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 272.

گفت: آیا ذکر و مدح امام حسین علیه السلام را با مذمت و نکوهش عبدالرحمن بن ابوبکر عوض می کنی؟ جابر بن یزید می گوید: این جریان را برای امام محمد باقر علیه السلام تعریف کردم. امام فرمود: ای جابر! به خدا قسم! اگر امام حسین دعا می کرد و خطاب به پروردگار می فرمود: «وأَصْلحْ لی ذُرِّیَّتِی» خداوند همه افرادِ نسل او را به امامان معصوم تبدیل می کرد. اما امام دعا فرمود: «وأَصْلحْ لی فِی ذُرِّیَّتِی»(1) بنابراین فرزندانش یکی پس از دیگری به امامت رسیده اند که خداوند به وسیله آنها حجت خویش را ثابت نموده است.(2)

مؤلف می گوید: چنان که مشاهده می کنید، وقتی که جابر این سخن را برای امام باقر علیه السلام نقل کرد، امام بی درنگ از امام حسین علیه السلام یاد کرد و در باره این امر که این آیه در باره عبد الرحمن بن ابو بکر نازل شده است، سخنی نفرمود. بلکه از امام حسین علیه السلام یاد کرد.

3) در کشف البیان آمده است که این آیه در باره عبدالرحمن بن ابوبکر نازل شده است. همچنین گفته می شود آیه مذکور در باره پدرش قبل از اسلام آوردنش نازل شده است.

4) طبرسی در مجمع البیان گفت: این آیه در باره عبدالرحمن بن ابوبکر نازل شده است. از ابن عباس، ابو عالیه، سدی و مجاهد روایت شده است که این آیه در باره همه کفاری که حقوق پدر و مادرشان را رعایت نمی کنند نازل شده است. حسن، قتاده و زجاج گفته اند: دلیل این امر آن است که در ادامه آن آمده است: «أُولئِکَ الذِینَ حَقَّ عَلیْهِمُ القَول فِی أُمَمٍ».(3)

«ویَومَ یُعْرَضُ الذِینَ کَفَرُوا عَلی النَّارِ...تَسْتَکْبِرُونَ فِی الأَرْضِ بِغَیْرِ الحَقِّ وبِمَا کُنتُمْ تَفْسُقُونَ(20)»

«ویَومَ یُعْرَضُ الذِینَ کَفَرُوا عَلی النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَیِّبَاتِکُمْ فِی حَیَاتِکُمُ الدُّنْیَا واسْتَمْتَعْتُم بِهَا فَالیَومَ تُجْزَونَ عَذَابَ الهُونِ بِمَا کُنتُمْ تَسْتَکْبِرُونَ فِی الأَرْضِ بِغَیْرِ الحَقِّ وبِمَا

1- [1] - احقاف/ 15.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 273.
3- [3] - مجمع البیان، ج 9، ص 146.

كُنتُمْ تَفْسُقُونَ(20)»

[و آن روز كه آنهايى را كه كفر ورزيده اند، بر آتش عرضه مى دارند (به آنان مى گويند): نعمت هاى پاكيزه خود را در زندگى دنيايتان (خودخواهانه) صرف كرديد و از آنها برخوردار شديد؛ پس امروز به (سزاى) آن كه در زمين به ناحق سركشى مى نموديد و به سبب آن كه نافرمانى مى كرديد، به عذاب خفت(آور) كيفر مى يابيد]

1) على بن ابراهيم قمى گفت: منظور از «واسْتَمْتَعْتُم بِهَا» آن است كه شما در دنيا خورديد، نوشيديد، پوشيديد و سوار شديد. و اين آيه در مورد بنى فلان است: «فَالْيَومَ تُجْزَونَ عَذَابَ الهُونِ» كه منظور از آن تشنگى است. «بِمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِى الأَرْضِ بِغَيْرِ الحَقِّ وبِمَا كُنتُمْ تَفْسُقُونَ».(1)

2) شيخ مفيد در امالى، از ابوالحسن على بن بلال مهلبى، از عبدالله بن راشد اصفهانى، از ابراهيم بن محمد ثقفى، از احمد بن شمر، از عبدالله بن ميمون مكى، از موالى بنى مخزوم از امام جعفر صادق عليه السلام ، از امام محمد باقر عليه السلام روايت شده است: براى اميرالمؤمنين حلواى خرما آوردند. امام از خوردن آن خودداری كرد. خدمت ايشان عرض كردند: آيا آن را حرام مى دانى؟ امام فرمود: خير! بلكه بيم آن دارم كه نفسم بدان عادت كند و آن را بخواهد. سپس اين آيه را خواند: «أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِى حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا واسْتَمْتَعْتُم بِهَا».(2)

3) ابن شهر آشوب گفت: احنف بن قيس روايت كرده است: بر معاويه وارد شدم. به حدى از غذاهاى شيرين و ترش برايم آورد كه مايه تعجب فراوان من شد. سپس نوعى غذا برايم آورد كه برايم ناآشنا بود. از او پرسيدم: اين چيست؟ پاسخ داد: روده مرغابى است كه آن را با مغز حيوان پر كرده اند و با روغن پسته، سرخ شده و شكر سفيد بر روى آن ريخته شده است. در اين هنگام من شروع به گريه كردم. معاويه پرسيد: چرا گريه مى كنى؟ گفتم: به ياد على بن ابى طالب عليه السلام افتادم. روزى نزد او بودم كه وقت افطار فرا رسيد. از من خواست تا نزد ايشان

1- [1] - تفسير قمى، ج 2، ص 273.
2- [2] - امالى مفيد، ص 134، ح 2.

بمانم. سپس کیسه ای مهر شده آورد. گفتم: این چیست؟ پاسخ داد: قاووت جو! گفتم: آیا بیم آن داشتی از آن استفاده کنند یا بخل ورزیدی؟ امام فرمود: نه! بلکه ترسیدم که حسن و حسین آن را با روغن بیامیزند . پرسیدم: آیا این کار حرام است؟ پاسخ داد: خیر! بلکه باید ائمه حق که سلام و درود خدا بر آنان باد، مانند مردم فقیر زندگی کنند تا فقر بر نیازمندان چیره نشود. در این هنگام معاویه گفت: از کسی یاد کردی که فضایلش غیر قابل انکار است.(1)

4) عرنی می گوید: کاسه ای فالوده(2) برای امیرالمؤمنین علیه السلام آورده شد. امام انگشتش را در آن فرو برد تا این که به ته آن رسید. سپس بدون این که از آن بردارد، انگشتش را لیسید و فرمود: بسیار خوب است. حرام نیست. اما دوست ندارم نفسم را به چیزی را که تا امروز بدان عادت نکرده است. عادت دهم.(3)

5) در روایتی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که آن حضرت دستش را به سوی آن کاسه دراز کرد. سپس دستش را عقب کشید. از او در باره علت دست کشیدن از آن سئوال شد. امام فرمود: یادم آمد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگز از آن نخورد؛ من نیز از خوردن آن پشیمان شدم.(4)

6) در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که به امیرمؤمنان علیه السلام گفتند که آیا آن را حرام می دانی؟ امام فرمود: نه! اما بیم آن داشتم نفسم بدان عادت کند. سپس آیه زیر را قرائت فرمود: «أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِی حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا».(5)

7) امام باقر علیه السلام در روایتی فرمود امیر مؤمنان علیه السلام به مردم نان گندم و گوشت می داد و خودش به خانه می رفت و نان جو، روغن و سرکه

1- [1] - حلیه الابرار، ج 1، ص 352.
2- [2] - فالوذج: نوعی شیرینی است که از آرد گندم و آب و عسل تهیه می شود و از کلمه فالوذه در فارسی گرفته شده است «اقرب الموارد، ج 2، ص 942»

3- [3] - مناقب، ج 2، ص 99.
4- [4] - مناقب، ج 2، ص 99.
5- [5] - مناقب، ج 2، ص 99.

می خورد.(1)

8) طبرسی گفت: در حدیث آمده است که عمر بن خطاب گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه ورود گرفتم. در حجره ماریه بر ایشان وارد شدم. آن حضرت بر روی حصیری از برگ های نخل دراز کشیده بود و قسمتی از بدن مبارکش بر روی زمین قرار داشت. سر ایشان بر روی بالشی از لیف خرما قرار داشت. من بر ایشان سلام کردم. سپس نشستم و عرض کردم: ای رسول خدا! تو پیامبر و برگزیده خداوند هستی. کسری و قیصر بر روی فرش های ابریشمی و صندلی طلا می نشینند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آنها گروهی هستند که خداوند نعمت هایشان را زود به آنها اعطا کرد و پایان آنها نزدیک است. اما خداوند اعطای نعمت به ما را به تأخیر انداخته است.(2)

9) امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه هایش فرمود: به خدا قسم! لباسم را به پینه دوز دادم تا آن را وصله بزند. کسی به من گفت: نمی خواهی آن را دور بیندازی؟ پاسخ دادم: از مقابل چشمان من دور شو! به هنگام صبح است که مردمان، روندگان در شب را می ستایند.(3)

10) محمد بن قیس، از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: به خدا قسم! غذا و پوشاک امیرالمؤمنین علیه السلام کاملاً شبیه غلامان بود. گاهی دو پیراهن می خرید. به خادمش می فرمود تا از میان آنها یکی را انتخاب کند، سپس خودش دیگری را می پوشید. هر گاه لباس او از انگشتان دستش و قوزک پایش فراتر می رفت آن را قطع می کرد در مدت پنج سال خلافت، برای خودش آجری را روی آجر نگذاشت. از خود هیچ چیزی بر جای نگذاشت. به مردم گوشت و نان گندم می داد، ولی خودش به خانه می رفت و نان جو، سرکه و روغن می خورد. هر گاه می خواست میان دو امر از اوامر الهی انتخاب کند، امری را که تحمل آن برای بدنش دشوارتر بود، برمی گزید. هزار غلام را با درآمد حاصل از

1- [1] - مناقب، ج 2، ص 99.
2- [2] - مجمع البیان، ج 9، ص 147.
3- [3] - مجمع البیان، ج 9، ص 147.

دسترنج خویش آزاد کرد که دستش از آن خاکی می شد و چهره اش عرق آلود و کسی از مردم توان کار او را نداشت. گاهی در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند. نزدیک ترین افراد به او امام سجاد علیه السلام بود. بعد از او هیچ کس قدرت نداشت همانند او رفتار کند و کارهای او را انجام بدهد. در روایت مشهوری آمده است که زمانی که جهت عیادت علاء بن زیاد نزد او رفت، علاء به او گفت: ای امیرالمؤمنین! از برادرم عاصم به تو شکایت می کنم. او عبای پشمین پوشیده و ترک دنیا کرده است. امام علیه السلام فرمود: او را نزد من بیاورید. زمانی که او را آوردند، فرمود: ای کسی که با خودت دشمنی می کنی! شیطان تو را دچار حیرت و سرگردانی کرده است. آیا به خانواده و فرزندانت رحم نمی کنی! آیا فکر می کنی که خداوند لذت های پاک را برایت حلال کرده و از این که تو از آنها استفاده کنی و بهره مند شوی بیزار است!؟ تو جایگاهت نزد خداوند پایین تر از آن است که خداوند در حق تو چنین کند. عاصم گفت: ای امیرالمؤمنین! پس چرا خودت لباس های زبر و خشن می پوشی و غذای اندک می خوری؟ امیرالمؤمنین فرمود: وای بر تو! من مثل تو نیستم. خداوند بر ائمه حق واجب کرده است که زندگی شان را مانند افراد ضعیف جامعه قرار دهند تا هیچ نیازمندی احساس حقارت نکند.(1)

«واذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنذَرَ قَومَهُ بِالأَحْقَافِ وقَدْ خَلتْ... إِنِّی أَخَافُ عَلیْكُمْ عَذَابَ یَومٍ عَظِیمٍ(21)»

«واذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنذَرَ قَومَهُ بِالأَحْقَافِ وقَدْ خَلتْ النُّذُرُ مِن بَیْنِ یَدَیْهِ ومِنْ خَلفِهِ أَلا تَعْبُدُوا إِلاَ اللهَ إِنِّی أَخَافُ عَلیْكُمْ عَذَابَ یَومٍ عَظِیمٍ(21)»

[و برادر عادیان را به یاد آور آن گاه که قوم خویش را در ریگستان بیم داد در حالی که پیش از او و پس از او (نیز) قطعا هشداردهندگانی گذشته بودند که جز خدا را مپرستید. واقعا من بر شما از عذاب روزی هولناک می ترسم]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: احقاف، نام سرزمین عاد است که از شقوق تا اجفر ادامه دارد و طول آن چهار منزل است.(2)

1- [1] - مجمع البیان، ج 9، ص 147.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 273.

2) علی بن ابراهیم قمی همچنین گفت: پدرم برایم تعریف کرد که معتصم دستور داد تا در منطقه بطانیه چاهی بکنند. زیردستانش یک چاه با عمقی معادل قامت سیصد مرد حفر کردند. اما از آب خبری نشد. آنها چاه را به حال خود رها کردند. زمانی که متوکل به حکومت رسید، دستور داد تا زمان رسیدن به آب، به حفر آن چاه ادامه دهند. آنها نیز به حفر آن ادامه دادند و پس از حفر هر صد قامت علامتی می گذاشتند تا این که به صخره ای رسیدند. آنها به کمک کلنگ و اهرم، آن سنگ را شکستند. باد سردی از زیر آن خارج شد. همه کسانی که در آن جا کار می کردند در اثر آن باد کشته شدند. جریان را به متوکل اطلاع دادند. نسبت به علت آن اظهار بی اطلاعی کرد. گفتند: از نوه امام رضا که سلام و درود خدا بر او باد، در این باره سئوال کنید. آنها نیز خدمت امام هادی علیه السلام رسیدند. امام فرمود: آن منطقه، احقاف، سرزمین قوم عاد بود که خداوند به وسیله بادی سرد آنها را هلاک کرد.(1)

3) طبرسی در احتجاج از علی بن یقطین روایت کرده است: زمانی ابو جعفر دوانیقی به یقطین دستور داد تا در قصر عبادی چاهی حفر کند. در حالی که یقطین همچنان در حال حفر چاه بود، ابو جعفر از دنیا رفت و از آب آن استفاده ای نکرد. این امر را به مهدی خلیفه عباسی اطلاع دادند. مهدی به یقطین دستور داد تا زمانی که به آب برسی، به حفر چاه ادامه بده؛ حتی اگر این کار منجر به هزینه شدن کل اموال بیت المال شود. یقطین برادرش ابو موسی را نیز برای کمک به حفر چاه فرا خواند و همچنان به حفر آن ادامه داد تا این که در کف چاه سوراخی ایجاد کردند. ناگهان از آن حفره بادی خارج شد. این باد به حدی سرد و شدید بود که او بسیار دچار ترس و وحشت شد. این امر را به اطلاع ابوموسی رساندند. او گفت: مرا به کف چاه بفرستید. دهانه چاه چهل ذراع در چهل ذراع وسعت داشت. او را در یک طرف کجاوه ای گذاشتند و به کف چاه فرستادند. زمانی که به آن جا رسید با ترس به اطراف نگریست و صدای باد را از کف چاه شنید. دستور داد تا آن سوراخ را بزرگ تر و آن را به صورت یک ورودی بزرگ در آورند. سپس دو نفر را در

1- [1] -تفسیر قمی، ج 2، ص 273.

طرفین کجاوه شتر بگذارند و به وسیله طناب آنها را به درون سوراخ کف چاه بفرستند تا حقیقت امر را کشف کنند. آنها به درون چاه رفتند و پس از مدتی طناب را تکان دادند. افراد حاضر در کف چاه آنها را بالا کشیدند. ابو موسی از آنها پرسید: چه چیزی را دیدید؟ پاسخ دادند: امر بسیار عظیم و مهمی را دیدیم. در آن جا مردان، زنان، خانه ها، ظرف ها و کالاهایی را دیدیم که همگی به صورت سنگ در آمده بودند. مردان و زنان در حالی که لباس هایشان را بر تن داشتند، عده ای نشسته، گروهی ایستاده و برخی تکیه داده بودند. وقتی به آنها دست زدیم، دیدیم که لباس هایشان کاملاً پوسیده و مانند پشم نرم شده است و خانه هایشان هنوز پابرجاست. ابو موسی جریان را به صورت مکتوب به مهدی گزارش داد. مهدی نیز به امام موسی کاظم علیه السلام در مدینه نامه نوشت و از او خواست تا به بغداد بیاید. امام به بغداد رفت. مهدی جریان را برای آن حضرت تعریف کرد. امام بسیار گریست سپس فرمود: ای امیرالمؤمنین! آنها بقایای قوم عاد هستند که خداوند بر آنها خشم گرفت. در نتیجه خانه هایشان آنها را در خود فرو برد. آنها یاران احقاف هستند. مهدی از امام پرسید: ای ابو الحسن! احقاف چیست؟ امام فرمود: شن.(1)

«قَالوا أَجِئْتَنا لتَأْفِکَنا عَنْ آلهَتِنا فَأْتِنا بِمَا تَعِدُنَا...ولیْسَ لهُ مِن دُونِهِ أَولیَاء أُولئِکَ فِی ضَلال مُّبِینٍ(32)»

«قَالوا أَجِئْتَنا لتَأْفِکَنا عَنْ آلهَتِنا فَأْتِنا بِمَا تَعِدُنَا إِن کُنتَ مِنَ الصَّادِقِینَ(22) قَال إِنَّمَا العِلمُ عِندَ اللهِ وأَبَلغُکُم مَّا أُرْسِلتُ بِهِ ولکِنِّی أَرَاکُمْ قَومًا تَجْهَلونَ(23) فَلمَّا رَأَوهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِل أَودِیَتِهِمْ قَالوا هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا بَل هُو مَا اسْتَعْجَلتُم بِهِ رِیحٌ فِیهَا عَذَابٌ أَلیمٌ(24) تُدَمِّرُ کُل شَیْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لا یُرَی إِلا مَسَاکِنُهُمْ کَذَلکَ نَجْزِی القَومَ المُجْرِمِینَ(25) ولَقَدْ مَکَّنَّاهُمْ فِیمَا إِن مَّکَّنَّاکُمْ فِیهِ وجَعَلنَا لهُمْ سَمْعًا وأَبْصَارًا وأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَی عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ ولا أَبْصَارُهُمْ ولا أَفْئِدَتُهُم مِّن شَیْءٍ إِذْ کَانُوا یَجْحَدُونَ بِآیَاتِ اللهِ وحَاقَ بِهِم مَّا کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِئُون(26) ولقَدْ أَهْلکْنَا مَا حَولکُم مِّنَ القُرَی وصَرَّفْنَا الآیَاتِ لعَلهُمْ

1- [1] - احتجاج، ص 388.

يَرْجِعُونَ(27) فَلولا نَصَرَهُمُ الذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللهِ قُرْبَانًا آلهَةً بَل ضَلوا عَنْهُمْ وذَلکَ إِفْکُهُمْ ومَا کَانُوا يَفْتَرُونَ(28) وإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْکَ نَفَرًا مِّنَ الجِنِّ يَسْتَمِعُونَ القُرْآنَ فَلمَّا حَضَرُوهُ قَالوا أَنصِتُوا فَلمَّا قُضِىَ ولوا إِلى قَومِهِم مُّنذِرِينَ(29) قَالوا يَا قَومَنَا إِنَّا سَمِعْنَا کِتَابًا أُنزِل مِن بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِى إِلى الحَقِّ وإِلى طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ(30) يَا قَومَنَا أَجِيبُوا دَاعِىَ اللهِ وآمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لکُم مِّن ذُنُوبِکُمْ ويُجِرْکُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ(31) ومَن لا يُجِبْ دَاعِىَ اللهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِى الأَرْضِ ولَيْسَ لهُ مِن دُونِهِ أَولِيَاء أُولئِکَ فِى ضَلال مُّبِينٍ(32)»

[گفتند: آیا آمده ای که ما را از خدایانمان برگردانی؟ پس اگر راست می گویی آن چه به ما وعده می دهی (بر سرمان) بیاور * گفت: آگاهی فقط نزد خداست و آن چه را بدان فرستاده شده ام به شما می رسانم ولی من شما را گروهی می بینم که در جهل اصرار می ورزید * پس چون آن (عذاب) را (به صورت) ابری روی آورنده به سوی وادیهای خود دیدند، گفتند: این ابری است که بارش دهنده ماست. (هود گفت: نه) بلکه همان چیزی است که به شتاب خواستارش بودید. بادی است که در آن عذابی پر درد (نهفته) است * همه چیز را به دستور پروردگارش بنیان کن می کند. پس چنان شدند که جز سراهایشان دیده نمی شد. این چنین گروه بدکاران را سزا می دهیم * و به راستی در چیزهایی به آنان امکانات داده بودیم که به شما در آنها (چنان) امکاناتی نداده ایم و برای آنان گوش و دیده ها و دلهایی (نیرومندتر از شما) قرار داده بودیم ولی چون به نشانه های خدا انکار ورزیدند، (نه) گوششان و نه دیدگانشان و نه دلهایشان به هیچ وجه به دردشان نخورد و آن چه ریشخندش می کردند به سرشان آمد* و بی گمان همه شهرهای پیرامون شما را هلاک کرده و آیات خود را گونه گون بیان داشته ایم امید که آنان بازگردند* پس چرا آن کسانی را که غیر از خدا به منزله معبودانی برای تقرب (به خدا) اختیار کرده بودند، آنان را یاری نکردند؛ بلکه از دستشان دادند و این بود دروغ آنان و آن چه برمی بافتند * و چون تنی چند از جن را به سوی تو روانه کردیم که قرآن را بشنوند، پس چون بر آن حاضر شدند (به یکدیگر) گفتند گوش فرا دهید و چون

به انجام رسید، هشدار دهنده به سوی قوم خود بازگشتند * گفتند: ای قوم ما، ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده (و) تصدیق کننده (کتابهای) پیش از خود است و به سوی حق و به سوی راهی راست راهبری می کند * ای قوم ما! دعوت کننده خدا را پاسخ (مثبت) دهید و به او ایمان آورید تا (خدا) برخی از گناهانتان را بر شما ببخشاید و از عذابی پر درد پناهتان دهد * و کسی که دعوت کننده خدا را اجابت نکند، در زمین درمانده کننده (خدا) نیست و در برابر او دوستانی ندارد آنان در گمراهی آشکاری اند]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: خداوند سپس در باره قوم عاد می فرماید: «قَالوا أَجِئْتَنَا لتَأْفِكَنَا» یعنی آیا تو آمده ای تا با دروغ هایت ما را از آن چه پدرانمان می پرستیدند دور کنی؟ «فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» یعنی اگر راست می گویی، عذابی که ما را به وسیله آن تهدید می کنی بر ما فرود بیاور. پیامبر آنها حضرت هود علیه السلام بود. آنها در سرزمین حاصلخیز و سرسبزی زندگی می کردند. خداوند هفت سال آنها را از باران محروم کرد. در نتیجه دچار قحطی شدند. براساس سوره هود، آن حضرت خطاب به آنها می فرمود: «اسْتَغْفِرُواْ رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُواْ إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاء عَلَيْكُم مِّدْرَارًا ويَزِدْكُمْ قُوةً إِلى قُوتِكُمْ ولاَ تَتَولواْ مُجْرِمِينَ»(1) [از پروردگارتان آمرزش بخواهید سپس به درگاه او توبه کنید (تا) از آسمان بر شما بارش فراوان فرستد و نیرویی بر نیروی شما بیفزاید و تبهکارانه روی بر مگردانید] آنها ایمان نیاوردند و نافرمانی کردند. خداوند به هود علیه السلام وحی کرد که در زمان مشخصی عذاب بر آنها فرود خواهد آمد. «رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَليمٌ» زمانی که آن وقت مشخص فرا رسید، به آسمان نگاه کردند. دیدند که ابری در آن ظاهر شده است. خوشحال شدند و گفتند: «هَذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا» یعنی به زودی باران خواهد بارید. هود علیه السلام به آنها فرمود: «بَل هُو مَا اسْتَعْجَلتُم». در آیه «رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَليمٌ * تُدَمِّرُ كُل شَىْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا» لفظ عام و معنا خاص است. زیرا این باد بسیاری از اشیا را نابود نکرد. بلکه فقط خانه ها و اموال آنها را کاملا تخریب کرد. آنها به وضعیتی درآمدند که خداوند در باره آنها فرموده است:

1- [1] - هود/ 52.

«فَأَصْبَحُوا لا يُرَى إِلا مَسَاكِنُهُمْ» همه این پیام ها مبنی بر هلاک شدن امت های پیشین، با هدف بیم و هشدار دادن به امت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. «ولقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِن مَّكَّنَّاكُمْ فِيهِ وجَعَلنَا لهُمْ سَمْعًا وأَبْصَارًا وأَفْئِدَةً» یعنی به آنها این نعمت ها را دادیم. اما آنها کفر ورزیدند. به همین دلیل عذاب بر آنها فرود آمد. ای امت محمد! از این که چنین عذابی بر شما نیز فرود بیاید پرهیز کنید. خداوند سپس قریش را مورد خطاب قرار می دهد و می فرماید: «ولقَدْ أَهْلكْنَا مَا حَولكُم مِّنَ القُرَى وصَرَّفْنَا الآيَاتِ» یعنی آیات الهی را به شما نشان دادیم که منظور از آن سرزمین های، عاد، قوم حضرت صالح و قوم حضرت لوط است. سپس در احتجاج علیه آنها می فرماید: «فَلولا نَصَرَهُمُ الذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللهِ قُرْبَانًا آلهَةً بَل ضَلوا عَنْهُمْ» یعنی باطل شد. «وذَلکَ إِفْكُهُمْ» این دروغ، ساخته و پرداخته خودشان بود. «ومَا كَانُوا يَفْتَرُونَ».

خداوند در آیات زیر به بیان حکایت های در باره جنیان می پردازد: «وإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْکَ نَفَرًا مِّنَ الجِنِّ يَسْتَمِعُونَ القُرْآنَ فَلمَّا حَضَرُوهُ قَالوا أَنصِتُوا فَلمَّا قُضِىَ ولَوا إِلى قَومِهِم مُّنذِرِينَ * قَالوا يَا قَومَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِل مِن بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِى إِلى الحَقِّ وإِلى طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ * يَا قَومَنَا أَجِيبُوا دَاعِىَ اللهِ وآمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ ويُجِرْكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * ومَن لا يُجِبْ دَاعِىَ اللهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِى الأَرْضِ ولَيْسَ لهُ مِن دُونِهِ أَولِيَاء أُولئِکَ فِى ضَلال مُّبِينٍ» سبب نزول این آیات این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همراه زید بن حارثه از مکه به بازار عکاظ رفت تا مردم را به اسلام دعوت کند. اما هیچ کس به او پاسخ مثبت نداد. آن حضرت به سوی مکه بازگشت. زمانی که به مکانی به نام وادی مجنه رسید، شب هنگام شروع به خواندن قرآن کرد. در این هنگام گروهی از جنیان از آن جا عبور می کردند. زمانی که صدای قرآن خواندن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدند، گروهی از آنها به گروهی دیگر می گفتند: «أَنصِتُوا» یعنی سکوت کنید. «فَلمَّا قُضِىَ ولوا إِلى قَومِهِم مُّنذِرِينَ * قَالوا يَا قَومَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِل مِن بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِى إِلى الحَقِّ وإِلى طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ * يَا قَومَنَا أَجِيبُوا دَاعِىَ اللهِ وآمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ ويُجِرْكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * ومَن لا يُجِبْ دَاعِىَ اللهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِى الأَرْضِ ولَيْسَ لهُ مِن دُونِهِ أَولِيَاء أُولئِکَ فِى ضَلال مُّبِينٍ» آنها به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و ایمان

آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز شریعت اسلام را به آنها آموخت. پس از آن، خداوند سوره جن را به طور کامل بر رسول خدا نازل کرد. خداوند در آن سوره، سخنان آنها، قبول ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم توسط آنها و آمدن پیاپی ایشان نزد آن حضرت را ذکر فرموده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز به امیر المؤمنین علیه السلام دستور داد تا به آنها احکام اسلام را یاد دهد. گروهی از آنها مؤمن، گروهی کافر و برخی ناصبی هستند. همچنین در میان آنها یهودی، مسیحی و مجوسی نیز یافت می شود. همه آنها از نسل جانّ هستند.(1)

2) علی بن ابراهیم قمی گفت: از امام موسی بن جعفر (عالم) علیه السلام سئوال شد: آیا جنیان مؤمن وارد بهشت خواهند شد؟ او پاسخ داد: خیر! خداوند مکانی را در حد فاصل بهشت و دوزخ قرار داده است که جنیان مؤمن و شیعیان فاسق در آن جا به سر خواهند برد.(2)

3) طبرسی در احتجاج از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که یک فرد یهودی خطاب به آن حضرت فرمود: شیاطین در تسخیر و تحت اراده حضرت سلیمان علیه السلام بودند و به فرمان او محراب ها و مجسمه ها می ساختند. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آری! چنین بود. اما به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فضایل بیشتری داده شده است. شیاطین در حالی که بر کفرشان باقی مانده بودند در تسخیر حضرت سلیمان علیه السلام بودند. اما آنها در حالی که ایمان آورده بودند تحت فرمان و اراده پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفته بودند. نه تن از اشراف و سران جنیان در محضر آن حضرت حضور یافتند که یکی از آنها از جنیان (شهر) نصیبین و بقیه از نسل عمرو بن عامر از منطقه احجر بودند. نام هایشان شضناه، مضاه، هملکان، مرزبان، مازمان، نضاه، هاضب و عمرو بود. آنها همان کسانی هستند که خداوند در باره ایشان فرموده است: «وإِذْ صَرَفْنَا إِلَیْکَ نَفَرًا مِّنَ الجِنِّ یَسْتَمِعُونَ القُرْآنَ» آنها همان 9 تن بودند. در حالی که پیامبر صلی الله علیه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 273.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 275.

و آله و سلم درون تنه درختی بود، آنها خدمت ایشان رسیدند. آنها به خاطر این که مانند شما گمان می کردند خداوند هیچ بنده ای را به پیامبری بر نخواهد گزید، معذرت خواهی کردند. در مجموع حدود هفتاد و یک هزار نفر از آنها به محضر آن حضرت رسیدند. آنها با آن حضرت بر نماز، روزه، زکات، حج، جهاد و خیرخواهی برای مسلمانان بیعت کردند و از این که سخنان نا به جایی را به خداوند نسبت داده بودند معذرت خواهی کردند. این فضیلت، بزرگ تر از فضیلتی است که به حضرت سلیمان علیه السلام داده شده بود. پاک و منزه خدایی است که جنیان را پس از نافرمانی فراوان و نسبت دادن فرزند به خداوند، به تسخیر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درآورد. پیروان آن حضرت در میان انسان ها و جنیان به تعداد غیر قابل شمارش افزایش یافته است.(1)

«أَولمْ یَرَوا أَنَّ اللهَ الذِی خَلقَ السَّمَاواتِ والأَرْضَ...بَلی إِنَّهُ عَلی کُل شَیْءٍ قَدِیرٌ(33)»

«أَولمْ یَرَوا أَنَّ اللهَ الذِی خَلقَ السَّمَاواتِ والأَرْضَ ولمْ یَعْیَ بِخَلقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلی أَنْ یُحْیِیَ المَوتَی بَلی إِنَّهُ عَلی کُل شَیْءٍ قَدِیرٌ(33)»

[مگر ندانسته اند که آن خدایی که آسمانها و زمین را آفریده و در آفریدن آنها درمانده نگردید، می تواند مردگان را (نیز) زنده کند؟ آری، اوست که بر همه چیز تواناست]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: خداوند سپس به استدلال علیه مادی گرایان می پردازد و می فرماید: «أَولمْ یَرَوا أَنَّ اللهَ الذِی خَلقَ السَّمَاواتِ والأَرْضَ ولمْ یَعْیَ بِخَلقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلی أَنْ یُحْیِیَ المَوتَی بَلی إِنَّهُ عَلی کُل شَیْءٍ قَدِیرٌ».(2)

«فَاصْبِرْ کَمَا صَبَرَ أُولوا العَزْمِ مِنَ الرُّسُل(35)»

[پس همان گونه که پیامبران نستوه صبر کردند صبر کن]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از عده ای از یاران ما از احمد بن محمد، از محمد

1- [1] - احتجاج، ص222.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 275.

بن یحیی خثعمی، از هشام، از ابن ابی یعفور روایت کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: بزرگ ترین و بلند مرتبه ترین پیامبران پنج تن هستند که پیامبران اولو العزم نام دارند که غالب شریعت ها به آنها داده شده است: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد علیهم السلام.(1)

2) محمد بن یعقوب کلینی همچنین از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبدالرحمن بن کثیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اولین وصی بر روی زمین و هدیه الهی، شیث بن آدم علیه السلام بود. همه پیامبران دارای وصی بوده اند. تعداد کل پیامبران صد و بیست هزار تن بوده است که پنج تن از آنها اولو العزم هستند. نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد علیهم السلام. هدیه الهی برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب علیه السلام است که علم اوصیا و همه پیشینیان را به ارث برده است. حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیز علم همه پیامبران پیش از خودش را به ارث برده است. بر پایه عرش نوشته شده است: حمزه، شیر خدا و شیر پیامبر خدا و سیدالشهدا است. بر سر در عرش نوشته شده است: علی امیرالمؤمنین و حجت ما بر کسانی است که حق و میراث ما را انکار کنند و علی رغم وجود یقین نزد ما، چه چیزی مانع بیان حقایق از سوی ما می شود. پس چه حجتی از این آشکارتر وجود دارد؟(2)

3) محمد بن یعقوب کلینی همچنین از برخی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه بن مهران روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولوا العَزْمِ مِنَ الرُّسُل» سئوال کردم. امام فرمود: منظور از آن، حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی و حضرت محمد علیهم السلام است. عرض کردم: آنها چگونه به این مقام رسیده اند؟ آن حضرت فرمود: زیرا نوح علیه السلام دارای کتاب و شریعت بود و همه پیامبرانی که پس از آن حضرت آمده اند، از کتاب، شریعت و روش او

1- [1] - کافی، ج 1، ص 134، ح 3.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 175، ح 2.

استفاده کرده اند. تا این که صحف بر حضرت ابراهیم علیه السلام نازل شد و از سوی خداوند به او عزم و اراده محکم اعطا گردید. آن حضرت، کتاب نوح علیه السلام را کنار گذاشت. البته علت این امر، کفر ورزیدن بدان نبود. بنابراین همه پیامبرانی که پس از حضرت ابراهیم علیه السلام برانگیخته شده اند از صحف، شریعت و روش او بهره مند شده اند. تا این که حضرت موسی به پیامبری برگزیده و از سوی خداوند به او تورات، شریعت منهاج اعطا گردید. همه پیامبران مبعوث شده پس از حضرت موسی از کتاب و روش او بهره گرفته اند. این امر تا زمان مبعوث شدن حضرت عیسی ادامه داشت. زمانی که آن حضرت به پیامبری رسید و انجیل بر او فرود آمد، شریعت و روش حضرت موسی را کنار نهاد. همه پیامبران مبعوث شده پس از حضرت عیسی از کتاب و روش او بهره برده اند. این امر تا زمانی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به پیامبری برگزیده شد، ادامه داشت. خداوند قرآن را بر او نازل کرد و به او شریعت و روش هدایت اعطا فرمود. بنابراین اموری را که آن حضرت، حلال یا حرام اعلام کرده باشد، تا روز قیامت حلال یا حرام خواهند بود و در آنها هیچ گونه تغییری به وجود نخواهد آمد. پیامبران مذکور، اولو العزم هستند.(1)

4) ابن بابویه از محمد بن حسن که خدا از او خشنود باد، از محمد بن یحیی عطار، از حسین بن حسن بن ابان، از محمد بن اورمه، از محمد بن علی کوفی، از احمد بن محمد بن ابو نصر، از ابان بن عثمان، از اسماعیل جعفی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: پیامبران اولو العزم پنج نفر هستند. حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی و حضرت محمد علیهم السلام.(2)

5) ابن بابویه همچنین از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی، از احمد بن محمد بن سعید کوفی همدانی، از علی بن حسن بن علی بن فضال، از پدرش، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پیامبران مذکور را به این علت

1- [1] - کافی، ج 1، ص14، ح 2.
2- [2] - خصال، ص 300، ح 73.

اولو العزم نامیده اند که آنها دارای عزم و شریعت بودند. به این معنا که همه پیامبرانی که پس از حضرت نوح علیه السلام برانگیخته شده اند براساس شریعت و روش او عمل و تبلیغ و تا زمان مبعوث شدن حضرت ابراهیم از کتاب او پیروی می کردند. همه پیامبرانی که در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام و پس از او به پیامبری می رسیدند از شریعت و روش او بهره می گرفتند و تا زمان مبعوث شدن حضرت موسی پیرو کتاب او بودند. تا این که حضرت عیسی علیه السلام به پیامبری رسید. همه پیامبران زمان حضرت عیسی و پس از آن از شریعت، روش و کتاب آن حضرت پیروی می کردند. این امر تا زمانی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به پیامبری رسید، ادامه داشت. این پنج شخصیت، بزرگ ترین و والا مقام ترین پیامبران خداوند هستند. هر کس پس از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ادعای پیامبری کند یا پس از قرآن، ادعای آوردن کتابی کند، برای همه کسانی که این حکم را می شنوند، ریختن خونش حلال است.(1)

6) علی بن ابراهیم قمی گفت: سپس خداوند، پیامبرش را با صبر تأدیب کرده و می فرماید: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولوا العَزْمِ مِنَ الرُّسُل» که منظور از آن حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی و حضرت محمد علیهم السلام است. منظور از اوالعزم این است که آنها پیش از سایر پیامبران به خداوند و پیامبران و همه انبیای قبل و بعد از خودشان ایمان آوردند و تصمیم گرفتند در مقابل تکذیب و شکنجه از سوی دشمنان، بردباری پیشه کنند.(2)

«ولا تَسْتَعْجِل لهُمْ كَأَنَّهُمْ يَومَ يَرَونَ مَا يُوعَدُونَ...بَلاغٌ فَهَل يُهْلكُ إِلا القَومُ الفَاسِقُونَ(35)»

«ولا تَسْتَعْجِل لهُمْ كَأَنَّهُمْ يَومَ يَرَونَ مَا يُوعَدُونَ لمْ يَلبَثُوا إِلا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ بَلاغٌ فَهَل يُهْلكُ إِلا القَومُ الفَاسِقُونَ(35)»

[و برای آنان شتابزدگی به خرج مده، روزی که آن چه را وعده داده می شوند، بنگرند گویی که آنان جز ساعتی از روز را (در دنیا) نمانده اند. (این) ابلاغی است.

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 86، ح 13.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 275.

پس آیا جز مردم نافرمان هلاکت خواهند یافت]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: خداوند سپس فرمود: «ولا تَسْتَعْجِل لهُمْ کَأَنَّهُمْ یَومَ یَرَونَ مَا یُوعَدُونَ لمْ یَلبَثُوا إِلا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ» در روز قیامت گمان می کنند که فقط به اندازه ساعتی از روز در دنیا زندگی کرده اند. «بَلاغٌ» یعنی این امر را به آنها ابلاغ کن. «فَهَل یُهْلکُ إِلا القَومُ الفَاسِقُونَ». (1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 275.

سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، مدنی است به جز آیه 13 که در اثنای هجرت نازل شده است. دارای 38 آیه است و پس از سوره حدید نازل شده است

ص:341

ص:342

1) ابن بابویه با سند از ابو مغرا، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است. که آن حضرت فرمود:

هر کس این سوره را بخواند هرگز در دینش دچار تردید نخواهد شد و خداوند او را به فقر و ترس از حاکمان مبتلا نخواهد کرد و همواره تا زمان وفات از گزند شک و کفر در امان خواهد بود. زمانی که از دنیا رفت، خداوند هزار فرشته را مأمور خواهد کرد تا در قبرش نماز بخوانند و ثواب نماز آنها برای آن فرد خواهد بود. آنها او را تا زمانی که به جایگاه امنی نزد پروردگار می رسد، همراهی خواهند کرد. آن شخص همواره در پناه امنیت خداوند و پیامبرش خواهد بود.(1)

2) در کتاب خواص القرآن از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود:

هر کس این سوره را بخواند، هر گاه در قیامت از قبر برخاست، به هر طرف رو کند، چهره مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را خواهد دید و خداوند، دادن نوشیدنی از جویبارهای بهشت به چنین بنده ای را بر خودش واجب گردانده است. هر کس آن را بنویسد و بر خودش آویزان کند، به برکت این سوره در خواب و بیداری از هر گزندی در امان خواهد بود.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 144.

3) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: هر کس این سوره را بنویسد و بر خودش آویزان کند در خواب و بیداری از هر گزندی در امان خواهد بود و خداوند او را از همه بلایا و بیماری ها حفظ خواهد کرد.

4) امام صادق علیه السلام فرمود:

هر کس این سوره را بنویسد و بر خود آویزان کند، جنیان از او دور خواهند شد و در خواب و بیداری در امان خواهد بود. اگر فردی آن را زیر سرش بگذارد، به اراده خداوند از همه بلایای غیرمترقبه محفوظ خواهد بود.

ص:344

تفسیر سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«الذِینَ کَفَرُوا وصَدُّوا عَن سَبِیل اللهِ أَضَل أَعْمَالهُمْ(1)»

[کسانی که کفر ورزیدند و (مردم را) از راه خدا باز داشتند، (خدا) اعمال آنان را تباه خواهد کرد]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: این آیه در باره یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است که پس از وفات آن حضرت از اسلام برگشتند و مرتد شدند. حق اهل بیت که سلام و درود خدا بر آنان باد را غصب و در مقابل امیر المؤمنین علیه السلام ایستادند و ولایت او را نپذیرفتند. «أَضَل أَعْمَالهُمْ» یعنی خداوند، اعمالشان از قبیل جهاد و کمک به اسلام را که قبل از آن، در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام داده بودند باطل کرد.(1)

2) علی بن ابراهیم قمی همچنین گفت: احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از حسن بن عباس حریشی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، در حالی که مردم در مسجد جمع شده بودند، امیرالمؤمنین علیه السلام با صدای بلند فرمود: «الذِینَ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 276.

كَفَرُوا وصَدُّوا عَن سَبِيل اللهِ أَضَل أَعْمَالهُمْ» ابن عباس به آن حضرت گفت: ای ابو الحسن! چرا این آیه را خواندی؟! امیرالمؤمنین فرمود: خواستم آیه ای از قرآن را بخوانم. ابن عباس گفت: حتماً منظور خاصی داشتی که این آیه را خواندی. امام فرمود: آری! خداوند در کتابش فرموده است: «ومَا آتَاكُمُ الرَّسُولِ فَخُذُوهُ ومَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا»(1) [و آن چه را فرستاده (او) به شما داد آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت بازایستید] آیا تو شهادت می دهی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را به خلافت پس از خودش، برگزیده باشد؟ ابن عباس پاسخ داد: من نشنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی جز تو را وصی خود قرار داده باشد. حضرت علی علیه السلام فرمود: پس چرا با من بیعت نکردی؟ ابن عباس پاسخ داد: مردم ابوبکر را انتخاب کردند و من نیز یکی از آنان بودم. امام فرمود: این کار آنها مانند اجماع و اتفاق بنی اسرائیل بر پرستش گوساله بود. شما نیز مانند پیشینیان به خطا رفتید: «كَمَثَل الذِی اسْتَوقَدَ نَارًا فَلمَّا أَضَاءتْ مَا حَولهُ ذَهَبَ اللهُ بِنُورِهِمْ وتَرَكَهُمْ فِی ظُلمَاتٍ لاَّ يُبْصِرُونَ * صُمٌّ بُكْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ»(2)-(3)[همچون مثل کسانی است که آتشی افروختند و چون پیرامون آنان را روشنایی داد. خدا نورشان را برد و در میان تاریکی هایی که نمی بینند، رهایشان کرد * کرند، لالند، کورند. بنابراین به راه نمی آیند]

3) محمد بن عباس، از احمد بن محمد بن سعید، از احمد بن حسن، از پدرش، از حصین بن مخارق، از سعد بن طریف و ابو حمزه، از اصبغ، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: در سوره محمد، آیات به ترتیب یکی در باره ما و دیگری در باره بنی امیه نازل شده است.(4)

4) محمد بن عباس همچنین از احمد بن کاتب، از حمید بن ربیع، از عبید بن موسی، از فطر بن ابراهیم، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که آن

1- [1] - حشر/ 7.
2- [2] - بقره/ 18-17.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 276.
4- [4] - تأویل الآیات، ج 2، ص 582، ح 1.

حضرت فرمود: هر کس می خواهد فضیلت و برتری ما بر دشمنانمان را بداند، باید این سوره را که در آن آیه «الذِینَ کَفَرُوا وصَدُّوا عَن سَبِیل اللهِ» نازل شده است بخواند که آیات آن از اول تا آخر به ترتیب یک آیه در باره ما و دیگری در باره دشمنان ما است.(1)

5) محمد بن عباس همچنین از علی بن عباس بجلی، از عباد بن یعقوب، از علی بن هاشم، از جابر روایت شده است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: سوره محمد به این ترتیب نازل شده است که از اول تا آخر سوره، یک آیه از آن در باره ما و دیگری در باره بنی امیه است.(2)

6) ابن شهر آشوب، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که منظور از «الذِینَ کَفَرُوا» بنی امیه و منظور از «سَبِیل اللهِ» ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است.(3)

«والذِینَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ وآمَنُوا بِمَا نُزِّل...مِن رَّبِّهِمْ کَذَلکَ یَضْرِبُ اللهُ للنَّاسِ أَمْثَالهُمْ(3)»

«والذِینَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ وآمَنُوا بِمَا نُزِّل عَلی مُحَمَّدٍ وهُو الحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ کَفَّرَ عَنْهُمْ سَیِّئَاتِهِمْ وأَصْلحَ بَالهُمْ(2) ذَلکَ بِأَنَّ الذِینَ کَفَرُوا اِتَّبَعُوا البَاطِل وأَنَّ الذِینَ آمَنُوا اتَّبَعُواَ الحَقَّ مِن رَّبِّهِمْ کَذَلکَ یَضْرِبُ اللهُ للنَّاسِ أَمْثَالهُمْ(3)»

[و آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند و به آن چه بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل آمده، گرویده اند (که) آن خود حق (و) از جانب پروردگارشان است (خدا نیز) بدیهایشان را زدود و حال (و روز)شان را بهبود بخشید * این بدان سبب است که آنان که کفر ورزیدند، از باطل پیروی کردند و کسانی که ایمان آوردند، از همان حق که از جانب پروردگارشان است پیروی کردند. این گونه خدا برای (بیداری) مردم مثالهایشان را می زند]

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 583، ح 3.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 582، ح 2.
3- [3] - مناقب، ج 3، ص 72.

1) علی بن ابراهیم قمی، از حسین محمد، از معلی بن محمد با سند از اسحاق بن عمار روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: آیات فوق این گونه نازل شده است: «والذِینَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ وآمَنُوا بِمَا نُزِّل عَلی مُحَمَّدٍ» فی علی «وهُو الحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ کَفَّرَ عَنْهُمْ سَیِّئَاتِهِمْ وأَصْلحَ بَالهُمْ».(1)

2) علی بن ابراهیم قمی همچنین گفت: «والذِینَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ» در باره سلمان، ابوذر، عمار و مقداد نازل شده است که عهد و پیمانشان را نقض نکردند. «وآمَنُوا بِمَا نُزِّل عَلی مُحَمَّدٍ» یعنی بر ولایتی که خداوند آن را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد، ثابت قدم ماندند. «وهُو الحَقُّ» که منظور از آن امیر المؤمنین علیه السلام است. «مِن رَّبِّهِمْ کَفَّرَ عَنْهُمْ سَیِّئَاتِهِمْ وأَصْلحَ بَالهُمْ» یعنی وضعیت آنها را اصلاح کرده است. سپس اعمال آنها را ذکر نموده و می فرماید: «ذَلکَ بِأَنَّ الذِینَ کَفَرُوا اتَّبَعُوا البَاطِل» که منظور از آن دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام است. «وأَنَّ الذِینَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الحَقَّ مِن رَّبِّهِمْ».(2)

«فَإِذا لقِیتُمُ الذِینَ کَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّی...أَوزَارَهَا ذَلکَ ولو یَشَاءُ اللهُ لانتَصَرَ مِنْهُمْ(4)»

«فَإِذا لقِیتُمُ الذِینَ کَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّی إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الوثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وإِمَّا فِدَاء حَتَّی تَضَعَ الحَرْبُ أَوزَارَهَا ذَلکَ ولو یَشَاءُ اللهُ لانتَصَرَ مِنْهُمْ(4)»

[پس چون با کسانی که کفر ورزیده اند برخورد کنید، گردنها(یشان) را بزنید تا چون آنان را (در کشتار) از پای درآوردید، پس (اسیران را) استوار در بند کشید. سپس یا (بر آنان) منت نهید (و آزادشان کنید) و یا فدیه (و عوض از ایشان بگیرید) تا در جنگ اسلحه بر زمین گذاشته شود. این است (دستور خدا) و اگر خدا می خواست از ایشان انتقام می کشید]

1) علی بن ابراهیم قمی از پدرش، از برخی از یاران ما، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: در سوره محمد صلی الله علیه و آله

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 276.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 276.

و سلم آیات به صورت متناوب یکی پس از دیگری، در باره ما و دشمنان ما نازل شده است. دلیل این امر آیه زیر است: «کَذَلکَ یَضْرِبُ اللهُ للنَّاسِ أَمْثَالهُمْ *فَإِذا لقِیتُمُ الذِینَ کَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّی إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الوثَاقَ فَإِمَّاَ مَنًّا بَعْدُ وإِمَّا فِدَاء حَتَّی تَضَعَ الحَرْبُ أَوزَارَهَا ذَلکَ ولو یَشَاءُ اللهُ لانتَصَرَ مِنْهُمْ» این شمشیر بر علیه مشرکان زندیق غیر عرب و همه کسانی که از کتاب آسمانی پیروی نمی کنند از جمله ستاره پرستان و آتش پرستان بر کشیده شده است.(1)

2) علی بن ابراهیم قمی همچنین گفت: در عبارت «فَإِذا لقِیتُمُ الذِینَ کَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ» مخاطب همه مردم هستند. اما معنای آن متوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امامان پس از آن حضرت است.(2)

3) محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد ماسانی، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود، از حفص بن غیاث روایت کرده است که آن حضرت در حدیث اسیاف خمسه (شمشیرهای پنج گانه) فرمود: شمشیر سوم علیه مشرکان غیر عرب یعنی ترک ها، دیلمی ها و خرزی ها برکشیده خواهد شد. خداوند در ابتدای سوره ای که در آن در باره کفار سخنی به میان آمد و سرگذشت آنها را بیان کرده است می فرماید: «فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّی إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الوثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وإِمَّا فِدَاء حَتَّی تَضَعَ الحَرْبُ أَوزَارَهَا» در آیه فوق «فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ» یعنی پس از آن که افرادی را از آنها به اسارت گرفتید می توانید با منت گذاشتن بر آنها و بدون دریافت چیزی در مقابل آزادی شان، آنها را رها کنید. «وإِمَّا فِدَاء» یعنی راه دیگر آن است که بین آنان و بین مسلمانان، فدیه برقرار شود یعنی از آنان فدیه گرفته شود. چنین افرادی یا باید کشته شوند، یا اسلام بیاورند و تا زمانی که در سرزمین کفار حربی هستند، ازدواج با آنها صحیح نیست.(3)

«لیَبْلو بَعْضَکُم بِبَعْضٍ والذِینَ قُتِلوا فِی...ویُدْخِلهُمُ الجَنَّهَ عَرَّفَهَا لهُمْ(6)»

«لیَبْلو بَعْضَکُم بِبَعْضٍ والذِینَ قُتِلوا فِی سَبِیل اللهِ فَلن یُضِل أَعْمَالهُمْ(4) سَیَهْدِیهِمْ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 277.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 277.
3- [3] - کافی، ج 5، ص 11، ص 2.

ویُصْلحُ بَالهُمْ(5) ویُدْخِلهُمُ الجَنَّهَ عَرَّفَهَا لهُمْ(6)»

[ولی (فرمان پیکار داد) تا برخی از شما را به وسیله برخی (دیگر) بیازماید و کسانی که در راه خدا کشته شده اند هرگز کارهایشان را ضایع نمی کند * به زودی آنان را راه می نماید و حالشان را نیکو می گرداند * و در بهشتی که برای آنان وصف کرده، آنان را درمی آورد]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: خداوند فرموده است: «والذِینَ قُتِلوا فِی سَبِیل اللهِ فَلن یُضِل أَعْمَالهُمْ * سَیَهْدِیهِمْ ویُصْلحُ بَالهُمْ * ویُدْخِلهُمُ الجَنَّهَ عَرَّفَهَا لهُمْ» یعنی به آنها وعده رفتن به چنین بهشتی را داده و آن را برایشان مهیا کرده است. «لیَبْلو بَعْضَکُم بِبَعْضٍ» یعنی تا آنها را بیازماید.(1)

«یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللهَ یَنصُرْکُمْ ویُثَبِّتْ أَقْدَامَکُمْ(7)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر خدا را یاری کنید، یاریتان می کند و گامهایتان را استوار می دارد]

1) شیخ طوسی در تهذیب با سند از احمد بن محمد بن سعید، از جعفر بن عبد الله محمدی علوی و احمد بن محمد کوفی، از علی بن عباس، از اسماعیل بن اسحاق، از ابو روح فرج بن ابو قره، از مسعده بن صدقه، از ابن ابی لیلی، از ابو عبد الرحمن سلمی، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: جهاد دری است که خداوند آن را برای اولیای خاص خود گشوده است تا به این وسیله به کرامت و رحمتی که پروردگار برایشان ذخیره و مهیا کرده است، دست یابند. جهاد، لباس پرهیزگاری و زره محکم و سپر قابل اعتماد خداوند است. هر کس به اراده خودش آن را ترک کند، خداوند، لباس ذلت بر تن او خواهد پوشاند و او را دچار مصیبیت ها نموده و از آرامش محروم خواهد کرد. بدی و خواری، همه قلبش را فرا خواهد گرفت و از انصاف بی بهره خواهد شد و به علت ترک جهاد، حقوقش ضایع می شود. همچنان که خداوند از او به علت ترک جنگ و دست

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 277.

کشیدن از یاری کردن مسلمانان خشمگین خواهد شد. خداوند در کتابش چنین فرموده است: «إِن تَنصُرُوا اللهَ یَنصُرْکُمْ ویُثَبِّتْ أَقْدَامَکُمْ».(1)

2) علی بن ابراهیم قمی گفت: خداوند امیرالمؤمنین علیه السلام را مورد خطاب قرار داده و فرموده است: «یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللهَ یَنصُرْکُمْ ویُثَبِّتْ أَقْدَامَکُمْ».(2)

«والذِینَ کَفَرُوا فَتَعْسًا لهُمْ وأَضَل أَعْمَالهُمْ(8) ذَلکَ بِأَنَّهُمْ کَرِهُوا مَا أَنزَل اللهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالهُمْ(9)»

[و کسانی که کفر ورزیدند نگونساری بر آنان باد و (خدا) اعمالشان را برباد داد * این بدان سبب است که آنان آن چه را خدا نازل کرده است ، خوش نداشتند و (خدا نیز) کارهایشان را باطل کرد]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: سپس خداوند می فرماید: «والذِینَ کَفَرُوا فَتَعْسًا لِهُمْ وأَضَل أَعْمَالهُمْ* ذَلکَ بِأَنَّهُمْ کَرِهُوا مَا أَنزَل اللهُ _ فی علی _ فَأَحْبَطَ أَعْمَالهُمْ». یعنی آن چه را که خداوند در باره علی علیه السلام نازل کرد، خوش نداشتند.(3)

2) علی بن ابراهیم قمی همچنین از جعفر بن احمد، از عبدالکریم بن عبد الرحیم، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: جبرئیل آیه زیر را به این ترتیب بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرود آورد: «ذَلکَ بِأَنَّهُمْ کَرِهُوا مَا أَنزَل اللهُ _ فی علی _ فَأَحْبَطَ الله أَعْمَالهُمْ».(4)

3) محمد بن عباس، از احمد بن قاسم، از احمد بن خالد، از محمد بن علی، از ابن فضیل، از ابو حمزه، از جابر روایت شده است که امام محمد باقر علیه السلام

1- [1] - تهذیب، ج 2، ص 123، ح 216 و نهج البلاغه، ص 69، خطبه 27.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 277.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 277.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 277.

آیه فوق را این گونه خواند: «ذَلکَ بِأَنَّهُمْ کَرِهُوا مَا أَنزَل اللهُ _ فی علی _ فَأَحْبَطَ أَعْمَالهُمْ».(1)

«أَفَلمْ یَسِیرُوا فِی الأَرْضِ فَیَنظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ...کَمَن زُیِّنَ لهُ سُوءُ عَمَلهِ واتَّبَعُوا أَهْواءهُمْ(14)»

«أَفَلمْ یَسِیرُوا فِی الأَرْضِ فَیَنظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ الذِینَ مِن قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللهُ عَلیْهِمْ وللکَافِرِینَ أَمْثَالهَا(10) ذَلکَ بِأَنَّ اللهَ مَولی الذِینَ آمَنُوا وأَنَّ الکَافِرِینَ لا مَولی لهُمْ(11) إِنَّ اللهَ یُدْخِل الذِینَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ والذِینَ کَفَرُوا یَتَمَتَّعُونَ ویَأْکُلونَ کَمَا تَأْکُل الأَنْعَامُ والنَّارُ مَثْوی لهُمْ(12) وکَأَیِّن مِّن قَرْیَهٍ هِیَ أَشَدُّ قُوهً مِّن قَرْیَتِکَ التِی أَخْرَجَتْکَ أَهْلکْنَاهُمْ فَلا نَاصِرَ لهُمْ(13) أَفَمَن کَانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِّن رَّبِّهِ کَمَن زُیِّنَ لهُ سُوءُ عَمَلهِ واتَّبَعُوا أَهْواءهُمْ(14)»

[مگر در زمین نگشته اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنها بودند به کجا انجامیده است؟ خدا زیر و زبرشان کرد و کافران را نظایر (همین کیفرها در پیش) است * چرا که خدا سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند ولی کافران را سرپرست (و یاری) نیست * خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، در باغهایی که از زیر (درختان) آنها نهرها روان است درمی آورد و (حال آن که) کسانی که کافر شده اند (در ظاهر) بهره می برند و همان گونه که چهارپایان می خورند، می خورند ولی جایگاه آنها آتش است * و بسا شهرها که نیرومندتر از آن شهری بود که تو را (از خود) بیرون راند که ما هلاکشان کردیم و برای آنها یار (و یاوری) نبود * آیا کسی که بر حجتی از جانب پروردگار خویش است چون کسی است که بدی کردارش برای او زیبا جلوه داده شده و هوسهای خود را پیروی کرده اند؟]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: «أَفَلمْ یَسِیرُوا فِی الأَرْضِ فَیَنظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ الذِینَ مِن قَبْلِهِمْ» یعنی آیا آنها سرگذشت امت های پیشین را مطالعه

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 583، ح 6.

نکرده اند؟(1)

2) ابن بابویه گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «أَولمْ یَسِیرُوا فِی الأَرْضِ»(2) سئوال شد. امام فرمود: به این معناست که آیا در قرآن ننگریسته اند؟ (3) هنگام تفسیر آیه «قُل سِیرُواْ فِی الأَرْضِ ثُمَّ انظُرُواْ» [بگو: در زمین بگردید آن گاه بنگرید.] در سوره انعام(4) حدیث دیگری در این باره از امام صادق علیه السلام روایت شد.

3) علی بن ابراهیم قمی در تفسیر آیه «دَمَّرَ اللهُ عَلیْهِمْ» فرمود: یعنی آنها را هلاک کرد و عذاب داد. «للکَافِرِینَ» یعنی کسانی که کفر ورزیدند و نسبت به آیات نازل شده در باره امیرالمؤمنین علیه السلام بیزار و متنفر بودند. «أَمْثَالهَا» یعنی برای آنها نیز عذابی مانند عذاب سایر امت های پیشین در نظر گرفته شده است. خداوند سپس در ادامه، مؤمنانی را که بر ایمان به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام استقامت کردند ذکر نموده و می فرماید: «ذَلکَ بِأَنَّ اللهَ مَولی الذِینَ آمَنُوا وأَنَّ الکَافِرِینَ لا مَولی لهُمْ» سپس بار دیگر به ذکر مؤمنان می پردازد و می فرماید: «إِنَّ اللهَ یُدْخِل الذِینَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ» که منظور از مؤمنان، کسانی هستند که به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ایمان آورده باشند. «والذِینَ کَفَرُوا یَتَمَتَّعُونَ ویَأکُلونَ کَمَا تَأکُل الأَنْعَامُ» در این جا منظور از کفار، همان دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام هستند که مانند چهارپایان برخورد می کنند و مانند چهارپایان فقط به شکم خود توجه دارند «والنَّارُ مَثْوی لهُمْ* وکَأَیِّن مِّن قَرْیَهٍ هِیَ أَشَدُّ قُوهً مِّن قَرْیَتِکَ التِی أَخْرَجَتْکَ أَهْلکْنَاهُمْ فَلا نَاصِرَ لهُمْ» یعنی آن امت های پیشین که آنها را نابود کردیم از قوم تو یعنی ساکنان مکه که تو را از شهرشان بیرون راندند، نیرومندتر بودند. کسی هم به یاری آن اقوام نشتافت. «أَفَمَن کَانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِّن رَّبِّهِ کَمَن زُیِّنَ لهُ سُوءُ عَمَلهِ واتَّبَعُوا أَهْواءهُمْ» یعنی آیا امیرالمؤمنین علیه السلام

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 278.
2- [2] - روم/ 9.
3- [3] - خصال، ص 396، ح 102.
4- [4] - در تفسیر آیات 18-4 همان سوره

که دارای حجتی از جانب پروردگار خویش است، همانند غاصبان خلافت است؟(1)

4) طبرسی از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آیه «کَمَن زُیِّنَ لهُ سُوءُ عَمَلهِ واتَّبَعُوا أَهْواءهُمْ» در باره منافقین نازل شده است.(2)

«مَثَل الجَنَّهِ التِی وعِدَ المُتَّقُونَ فِیهَا...مِن کُل الثَّمَرَاتِ ومَغْفِرَهٌ مِّن رَّبِّهِمْ (15)»

«مَثَل الجَنَّهِ التِی وعِدَ المُتَّقُونَ فِیهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاءٍ غَیْرِ آسِنٍ وأَنْهَارٌ مِن لبَنٍ لمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهُ وأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لذَّهٍ للشَّارِبِینَ وأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَل مُّصَفًّی ولَهُمْ فِیهَا مِن کُل الثَّمَرَاتِ ومَغْفِرَهٌ مِّن رَّبِّهِمْ (15)»

[مثل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده (چون باغی است که) در آن نهرهایی است از آبی که (رنگ و بو و طعمش) برنگشته و جویهایی از شیری که مزه اش دگرگون نشود و رودهایی از باده ای که برای نوشندگان لذتی است و جویبارهایی از انگبین ناب و در آن جا از هر گونه میوه برای آنان (فراهم) است و (از همه بالاتر) آمرزش پروردگار آنهاست]

1) علی بن ابراهیم گفت: سپس خداوند برای دوستان و دشمنانش مثالی زده و خطاب به اولیایش می فرماید: «مَثَل الجَنَّهِ التِی وعِدَ المُتَّقُونَ فِیهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاءٍ غَیْرِ آسِنٍ وأَنْهَارٌ مِن لبَنٍ لمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهُ وأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لذَّهٍ للشَّارِبِینَ» یعنی شرابی که هر گاه اولیای خداوند آن را بنوشند بوی مشک را از آن استشمام می کنند. «وأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَل مُّصَفًّی ولهُمْ فِیهَا مِن کُل الثَّمَرَاتِ ومَغْفِرَهٌ مِّن رَّبِّهِمْ».(3)

2) ابوالقاسم بن قولویه، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب، از پدرش، از اجدادش، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: آب، بهترین نوشیدنی دنیا و آخرت است. سرچشمه چهار رود از رودهای دنیا از بهشت است: فرات، نیل، سیحان و جیحان. فرات، آب است، نیل عسل، سیحان شراب، و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2]، ص 278.
2- [2] - مجمع البیان، ج 9، ص 167.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 278.

جیحان شیر.(1)

3) ابن بابویه با سند از عیسی بن عبدالله هاشمی، از پدرش، از جدش، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سرچشمه چهار رود از رودهای دنیا از بهشت است: فرات، نیل، سیحان و جیحان. فرات در دنیا و آخرت، آب است، نیل عسل، سیحان شراب، و جیحان شیر.(2)

«کَمَنْ هُو خَالدٌ فِی النَّارِ وسُقُوا مَاء حَمِیمًا...والذِینَ اهْتَدَوا زَادَهُمْ هُدًی وآتَاهُمْ تَقْواهُمْ(17)»

«کَمَنْ هُو خَالدٌ فِی النَّارِ وسُقُوا مَاء حَمِیمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءهُمْ(15) ومِنْهُم مَّن یَسْتَمِعُ إِلیْکَ حَتَّی إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِندِکَ قَالوا للذِینَ أُوتُوا العِلمَ مَاذَا قَال آنِفًا أُولئِکَ الَذِینَ طَبَعَ اللهُ عَلی قُلوبِهِمْ واتَّبَعُوا أَهْواءهُمْ(16) والذِینَ اهْتَدَوا زَادَهُمْ هُدًی وآتَاهُمْ تَقْواهُمْ(17)»

[(آیا چنین کسی در چنین باغی دل انگیز) مانند کسی است که جاودانه در آتش است و آبی جوشان به خوردشان داده می شود (تا) روده هایشان را از هم فرو پاشد؟ * و از میان (منافقان) کسانی اند که (در ظاهر) به (سخنان) تو گوش می دهند، ولی چون از نزد تو بیرون می روند، به دانش یافتگان می گویند: هم اکنون چه گفت؟ اینان همانانند که خدا بر دلهایشان مهر نهاده است و از هوسهای خود پیروی کرده اند * ولی آنان که به هدایت گراییدند، (خدا) آنان را هر چه بیشتر هدایت بخشید و (توفیق) پرهیزگاری شان داد]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: خداوند سپس برای دشمنانش مثالی می زند و می فرماید: «کَمَنْ هُو خَالدٌ فِی النَّارِ وسُقُوا مَاء حَمِیمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءهُمْ» یعنی کسانی که در بهشت هستند با دوزخیان هیچ شباهتی ندارند؛ همچنان که دوستان خداوند با دشمنان او هیچ تشابهی ندارند. خداوند آیه فوق را در باره آن دسته از یاران منافق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و همه کسانی نازل کرد که هر گاه چیزی را شنیدند، بدان ایمان نمی آورند و هر گاه از آن مجلس خارج شدند به مؤمنان

1- [1] - کامل الزیارات، ص 106، باب 13، ح 1.

2- [2] - خصال، ص 250، ح 116.

می گویند: محمد اخیراً چه گفته است؟ خداوند فرموده است: «أُولئِکَ الذِینَ طَبَعَ اللهُ عَلی قُلوبِهِمْ واتَّبَعُوا أَهْواءهُمْ».(1)

2) علی بن ابراهیم قمی، از محمد بن احمد بن ثابت، از حسن بن محمد بن سماعه، از وهب بن حفص، از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یارانش را به سوی خدا دعوت می کرد. هر کس که خداوند اراده کرده بود به سوی نیکی رهنمون شود، سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را می شنید و امری را که مردم را به سوی آن می خواند درک می کرد. هر کس که خداوند اراده کرده بود به شر و بدی دچار شود، بر قلبش مهر گمراهی می زد و او قادر به شنیدن و درک هدایت الهی نمی شد. این امر، مصداق آیه زیر است که پروردگار می فرماید: «حَتَّی إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِندِکَ قَالوا للذِینَ أُوتُوا العِلمَ مَاذَا قَال آنِفًا أُولئِکَ الذِینَ طَبَعَ اللهُ عَلی قُلوبِهِمْ».(2)

3) علی بن ابراهیم قمی گفت: خداوند سپس از هدایت شدگان یاد کرده و می فرماید: «والذِینَ اهْتَدَوا زَادَهُمْ هُدًی وآتَاهُمْ تَقْواهُمْ» این امر ردی بر ادعای کسانی است که گمان می کنند ایمان افزایش نمی یابد و از آن کاسته نمی شود.(3)

4) محمد بن عباس، از احمد بن محمد نوفلی، از محمد بن عیسی عبیدی، از ابو محمد نصاری، از صباح مزنی، از حارث بن حصیره، از اصبغ بن نباته روایت کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: گاهی اوقات در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم و آن حضرت نزول وحی بر خودش را به ما اطلاع می داد. قبل از این که آن حضرت در این باره سخنی بگوید من متوجه آن می شدم. اما به خدا قسم! آنها متوجه فرود آمدن آن نمی شدند و هر گاه از آن جا خارج می شدند می گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اخیراً چه فرموده است؟(4)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 278.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 279.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 279.
4- [4] - تأویل الآیات، ج 2، ص 584، ح 10.

«فَهَل يَنظُرُونَ إِلا السَّاعَةَ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً فَقَدْ جَاء أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لهُمْ إِذَا جَاءتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ(18)»

[آیا (کافران) جز این انتظار می برند که رستاخیز به ناگاه بر آنان فرا رسد و علامات آن اینک پدید آمده است. پس اگر (رستاخیز) بر آنان دررسد، دیگر کجا جای اندرزشان است]

1) علی بن ابراهیم قمی سپس گفت: خداوند در ادامه می فرماید: «فَهَل يَنظُرُونَ إِلا السَّاعَةَ» که منظور از آن همان قیامت است «أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً فَقَدْ جَاء أَشْرَاطُهَا».(1)

2) علی بن ابراهیم قمی از پدرش، از سلیمان بن مسلم خشاب، از عبدالله بن جریح مکی، از عطاء بن ابی ریاح، از عبدالله بن عباس روایت کرده است که گفت: در حجه الوداع به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فریضه حج را به جای آوردیم. آن حضرت حلقه در کعبه را گرفت سپس رویش را به سوی ما برگرداند و فرمود: آیا می خواهید نشانه های برپایی قیامت را برایتان بیان کنم؟ در آن روز سلمان بیش از همه مردم به آن حضرت نزدیک بود. مردم پاسخ دادند: آری ای رسول خدا! آن حضرت فرمود: از جمله نشانه های قیامت ترک نماز، پیروی از شهوت ها، گرایش به افکار (منحرف)، بزرگداشت و احترام به ثروتمندان و فروختن دین در مقابل دنیاست. در چنین موقعیتی قلب فرد مؤمن به علت دیدن منکراتی که قادر به تغییر آنها نیست، در درون سینه اش مانند نمک در آب ذوب خواهد شد.

سلمان پرسید: ای رسول خدا! آیا چنین چیزی اتفاق خواهد افتاد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری! قسم به کسی که جانم در دست اوست این امر اتفاق خواهد افتاد. در آن دوره، حاکمان ظالم، وزرای فاسق، عارفان ظالم و افراد مورد اعتماد خیانتکار وجود خواهند داشت.

سلمان دو باره سئوال کرد: ای رسول خدا! آیا چنین امری اتفاق خواهد افتاد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری! قسم به کسی که جانم در دست

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 279.

اوست، در آن روز امر منکر و زشت به کار نیک تبدیل خواهد شد و مردم، کار نیک را زشت می پندارند. فرد خائن را امین به شمار خواهند آورد و امانتدار را خائن. دروغگو را صادق خواهند شمارد و راستگو را دروغگو!

سلمان باز هم پرسید: ای رسول خدا! آیا واقعاً چنین اموری تحقق خواهد یافت؟ رسول خدا فرمود: آری، قسم به کسی که جانم در دست اوست! در آن دوره، زنان به مقام حکومت و کنیزان به مقام مشاوره خواهند رسید. کودکان بر منبر خواهند نشست. دروغگویی به نکته سنجی و زکات به غرامت و فیء به غنیمت تبدیل خواهد شد. فرد به پدر و مادرش ظلم و به دوستش نیکی خواهد کرد. همچنین ستارگان دنباله دار ظهور خواهند کرد.

سلمان باز هم پرسید: ای رسول خدا! آیا این امور تحقق خواهد یافت؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری، ای سلمان! در آن زمان، زن نیز مانند شوهرش به تجارت خواهد پرداخت و باران های بی موقع خواهد بارید. انسان های بزرگوار مورد خشم و غضب خواهند بود. افراد نیازمند تحقیر خواهند شد. بازارها نزدیک و در دسترس خواهند بود. در آن زمان هر گاه شخصی بگوید: چیزی نفروخته ام یا سودی نکرده ام، به معنای نکوهش و انتقاد از خداوند خواهد بود. (خدا را مقصر می دانند).

سلمان با تعجب فراوان بار دیگر پرسید: ای رسول خدا! آیا این امر اتفاق خواهد افتاد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری! قسم به کسی که جانم در دست اوست، چنین خواهد شد. ای سلمان! در آن زمان گروهی بر آنها حکومت خواهند کرد که چنان چه زیر دستانشان سخنی بگویند، آنها را خواهند کشت و در صورت سکوتشان به اموال و ناموس آنها تجاوز خواهند کرد تا آنها را به تملک خودشان درآورند و ناموسشان را لکه دار کنند. آری، حاکمان ظالم خون آنها را خواهند ریخت و ترس و کینه، قلب های مردم را فرا خواهد گرفت و ترس، خوف، بیم و نگرانی بر آنها چیره خواهد شد.

سلمان بار دیگر پرسید: ای رسول خدا! آیا این امر اتفاق خواهد افتاد؟ رسول خدا بار دیگر قسم خورد که همه امور فوق روی خواهد داد. سپس فرمود: ای سلمان! در آن زمان چیزی از مشرق و چیزی از مغرب آورده خواهد شد و امتم را رنگارنگ و متلون خواهد نمود. وای بر ضعفای امتم از دست آنها و وای بر آنها از

ص:358

سوی خداوند. آنها به کودکان رحم نخواهند کرد، به افراد سالخورده احترام نخواهند گذاشت، گناهکاران را نخواهند بخشید. بدن هایشان مانند انسان ها و قلب هایشان شیطانی است.

سلمان بار دیگر سئوال کرد: آیا چنین اموری تحقق خواهد یافت؟ رسول خدا فرمود: آری! قسم به کسی که جانم در دست اوست. ای سلمان! در آن زمان همجنس بازی زنان و مردان با یکدیگر رواج خواهد یافت و همچنان که با کنیزان در خانه مالکانشان رابطه جنسی برقرار می شود، غلامان نیز مورد تجاوز قرار می گیرند. مردان خودشان را به هیئت زنان در می آورند و زنان نیز به شکل مردان درمی آیند. در آن دوره زنان بر مرکب ها سوار خواهند شد. نفرین خداوند بر آنها باد.

سلمان بار دیگر با تعجب پرسید: آیا این امور اتفاق خواهد افتاد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری! قسم به کسی که جانم در دست اوست. ای سلمان در آن دوره، مساجد همانند کلیساها و کنیسه ها، تزئین و قرآن ها آراسته و مناره های بلند ساخته خواهد شد. صف های طولانی نماز در حالی تشکیل خواهد شد که افراد در قلب هایشان نسبت به یکدیگر کینه خواهند داشت و ریا پیشه می کنند.

سلمان بار دیگر با تعجب سئوال کرد: ای رسول خدا! آیا این امور اتفاق می افتد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری! قسم به خدایی که جانم در دست اوست! ای سلمان! در آن زمان مردان امت من از طلا برای آراستن خودشان استفاده خواهند کرد و لباس ابریشمی و لباس هایی از پوست پلنگ خواهند پوشید.

سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا این امور اتفاق خواهد افتاد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری! قسم به کسی که جانم در دست اوست. در آن زمان، ربا گسترش خواهد یافت و مردم بر اساس سلف و رشوه به معامله خواهند پرداخت. دین بی ارزش و دنیا ارزشمند خواهد شد.سلمان گفت: ای رسول خدا! آیا این امر اتفاق خواهد افتاد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری! ای سلمان! قسم به کسی که جانم در دست اوست! در آن دوره طلاق رواج خواهد یافت، حدود الهی اجرا نخواهد شد. اما این

امر هیچ زیانی به خداوند نخواهد رساند.

سلمان بار دیگر سئوال کرد که آیا این امر اتفاق خواهد افتاد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری! ای سلمان! قسم به کسی که جانم در دست اوست قطعاً چنین اموری اتفاق خواهد افتاد. ای سلمان! د ر آن دوره زنان آوازخوان و دستگاه های موسیقی ظهور خواهند کرد و بدترین افراد امتم به حکومت بر مردم خواهند رسید.

سلمان بار دیگر سئوال کرد که آیا این امر اتفاق خواهد افتاد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ داد: آری! ای سلمان! قسم به کسی که جانم در دست اوست! چنین اموری اتفاق خواهد افتاد. در آن دوره ثروتمندان امتم برای گردش و افراد متوسط امتم برای تجارت و نیازمندان امتم برای ریا و کسب شهرت به حج خواهند رفت و گروه هایی قرآن را برای هدفی غیر از خداوند یاد خواهند گرفت و آن را وسیله ای برای آواز خواندن قرار خواهند داد. برخی نیز با هدفی غیر از رضایت پروردگار به فراگیری احکام دین خواهند پرداخت. فرزندان زنا فراوان خواهند شد. مردم قرآن را به وسیله آواز خواندن تبدیل و بر دنیاپرستی ازدحام خواهند کرد.

سلمان بار دیگر در باره وقوع چنین اموری در آخر الزمان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سئوال کرد. آن حضرت نیز در پاسخ فرمود: آری! قسم به کسی که جانم در دست اوست! ای سلمان! حرمت ها شکسته و گناهان، فراوان خواهند شد. اشرار بر افراد نیک سیرت حکومت خواهند کرد. دروغ رواج خواهد یافت. لجاجت و فقر جامعه را فرا خواهد گرفت. مردم به وسیله لباس و پوشش بر یکدیگر فخر فروشی خواهد کرد. در آن دوره باران های نابهنگام خواهد بارید. مردم به ساز کوبه [نوعی طبل] و سایر آلات موسیقی علاقه مند و از امر به معروف و نهی از منکر بیزار خواهند شد. به طوری که در آخر الزمان فرد مؤمن از کنیزان، کم ارزش تر خواهد بود. این در حالی است که قاریان و عبادت کنندگان یکدیگر را مورد سرزنش قرار خواهند داد. در ملکوت آسمان ها و زمین چنین افرادی به عنوان نجس و پلید مورد خطاب قرار خواهند گرفت.

سلمان بار دیگر در باره وقوع چنین اموری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سئوال کرد. آن حضرت نیز سوگند یاد کرد که چنین اموری اتفاق خواهد افتاد.

ص:360

آن گاه فرمود: ای سلمان! در آن دوره فرد ثروتمند فقط از نیازمندان خواهد ترسید. به طوری که فرد گدا در طول هفته به سوی مردم دست نیاز دراز خواهد کرد، اما هیچ کس به او کمک نخواهد کرد.

سلمان بار دیگر در باره وقوع چنین اموری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سئوال کرد. آن حضرت نیز سوگند یاد کرد که چنین اموری اتفاق خواهد افتاد. سپس فرمود: ای سلمان! در آن زمان روَیبضه (افراد عاجز و ناتوان) به سخن در خواهد آمد. سلمان عرض کرد: ای رسول خدا! رویبضه کیست؟ حضرت پاسخ داد: کسانی که نمی توانستند سخن بگویند، به اظهار نظر در باره امور عامه مردم خواهند پرداخت. پس از مدتی از زمین صدایی بر خواهد خواست. مردم هر منطقه ای گمان می کنند که فقط در آن سرزمین، صدا برخاسته است. پس از آن زمانی سپری خواهد شد تا این که زمین پاره های جگرش را برایشان بیرون خواهد انداخت. سپس فرمود: طلا و نقره.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ستون ها اشاره کرد و در ادامه فرمود: بدین ترتیب طلا و نقره هایی به این حجم از زمین خارج خواهد شد. اما در آن روز طلا و نقره هیچ سودی نخواهند داشت. پس این است معنای این آیه شریفه که خداوند متعال فرمود: «فَقَدْ جَاء أَشْرَاطُهَا». (1)

«فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلا اللهُ واسْتَغْفِرْ لذَنبِکَ وللمُؤْمِنِینَ والمُؤْمِنَاتِ واللهُ یَعْلَمُ مُتَقَلبَکُمْ ومَثْواکُمْ(19)»

[پس بدان که هیچ معبودی جز خدا نیست و برای گناه خویش، آمرزش جوی و برای مردان و زنان با ایمان (طلب مغفرت کن) و خداست که فرجام و مآل (هر یک از) شما را می داند]

1) محمد بن یعقوب کلینی با سند از فضیل بن عبدالوهاب، از اسحاق بن عبیدالله، از عبیدالله بن ولید وصافی به صورت مرفوع روایت شده است که رسول خدا

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 279.

صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس «لا اله الا الله» بگوید، در بهشت برایش درختی از یاقوت قرمز کاشته خواهد شد که در مشک سفید شیرین تر از عسل، سفیدتر از برف، خوشبوتر از مشک خواهد رویید و میوه های ترد و تازه ای خواهد داد. که مانند پستان دختران باکره است که از درون هفتاد لباس زربفت شکافته شده و بیرون خواهد آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همچنین فرمود: بهترین عبادت، گفتن «لا اله الا الله» است. همچنین در حدیث دیگری روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بهترین عبادت، استغفار است. چرا که پروردگار در کتابش فرموده است: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلا اللهُ واسْتَغْفِرْ لذَنبِکَ».(1)

2) محمد بن یعقوب کلینی همچنین از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از حسین بن زید، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: استغفار و گفتن «لا اله الا الله» بهترین عبادت هستند. زیرا خداوند فرموده است: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلا اللهُ واسْتَغْفِرْ لذَنبِکَ».(2)

3) محمد بن یعقوب کلینی همچنین از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار، از حارث بن مغیره روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر روز هفتاد بار به درگاه خداوند استغفار و توبه می کرد. راوی می گوید: از آن حضرت پرسیدم: یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد بار می فرمود: «استغفر الله و اتوب الیه»؟ امام فرمود: آری، می فرمود:استغفرالله، استغفرالله _ هفتاد بار _ و می فرمود: و اتوب الی الله، و اتوب الی الله _ هفتاد بار _ !(3)

4) محمد بن یعقوب کلینی همچنین از برخی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سنان، از طلحه بن زید، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر

1- [1] - کافی، ج 2، ص 375، ح 2.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 366، ح 6.

3- [3] - کافی، ج 2، ص 366، ح 5.

گاه در مجلسی می نشست، حتی اگرآن نشستن زیاد هم به طول نمی انجامید، بیست و پنج بار طلب استغفار می نمود.(1)

5) محمد بن یعقوب کلینی همچنین از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضال، از ابن بکیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون این که مرتکب گناهی شده باشد، روزانه هفتاد بار از درگاه خداوند طلب استغفار می کرد.(2)

6) محمد بن یعقوب کلینی همچنین از یکی از یاران ما، از سهل بن زیاد و علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از علی بن رئاب روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدون این که مرتکب گناهی شده باشد در شبانه روز صد بار از خداوند طلب مغفرت و آمرزش می کرد.(3)

7) کلینی همچنین از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: بهترین دعا استغفار است.(4)

8) کلینی همچنین از یکی از یاران ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سیف، از ابو جمیله، از عبید بن زراره روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه بنده ای بسیار استغفار نماید، پرونده اعمالش در حالی که می درخشد، به سوی آسمان عروج خواهد کرد.(5)

9) کلینی همچنین از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس در طول شبانه روز صد بار استغفار کند، خداوند هفتصد گناه او را خواهد

1- [1] - کافی، ج 2، ص 366، ح 4.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 365، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 366، ح 2.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 365، ح 1.

5- [5] - کافی، ج 2، ص 366، ح 2.

بخشید. در بنده ای که در هر روز هفتصد گناه انجام بدهد، هیچ خیری نیست.(1)

10) کلینی در روایت دیگری از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از علی بن عقبه روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه فرد مؤمنی مرتکب گناه شود و پس از بیست سال آن گناه را به یاد بیاورد و از درگاه خداوند طلب آمرزش کند، خداوند او را خواهد آمرزید. خداوند فقط به این علت گناه را به بنده اش یادآوری می کند تا آن را برایش بیامرزد. اما هر گاه فرد کافر مرتکب گناه شد، در همان لحظه آن را فراموش می نماید.(2)

11) کلینی همچنین از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابو ایوب، از ابو بصیر روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس کار بدی انجام داد، هفت ساعت به او مهلت داده خواهد شد. چنان چه در آن مدت از درگاه خداوند طلب مغفرت کند و سه بار بگوید: «_استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه__»_ گناهش در پرونده اعمالش درج نخواهد گردید.(3)

12) کلینی در روایت دیگری به نقل از برخی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن محبوب، از هشام بن سالم، از راوی دیگری آورده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هر بنده مؤمنی که در شبانه روز مرتکب چهل گناه کبیره شود، اما پشیمان شود و بگوید: « _استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم بدیع السموات و الارض ذا الجلال و الاکرام و اساله ان یصلی علی محمد و آل محمد و ان یتوب علیّ_» خداوند گناه او را خواهد آمرزید. در کسی که روزانه چهل گناه کبیره مرتکب می شود، هیچ خیری نیست.(4)

13) کلینی همچنین از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن حمران از زراره روایت کرده است که گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام

1- [1] - کافی، ج 2، ص 318، ح 10.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 318، ح 6.

3- [3] - کافی، ج 2، ص 318، ح 5.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 318، ح 7.

می فرمود: هر گاه بنده ای مرتکب گناهی شود، از صبح هنگام تا شب به او مهلت داده می شود، چنان چه از درگاه خداوند طلب آمرزش کند، گناهش در کارنامه اعمال او درج نخواهد شد.(1)

14) کلینی در روایت دیگری از علی بن ابراهیم، از یاسر، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: استغفار مانند برگ های درختان است که هر گاه درخت تکان داده شود، برگها فرو می ریزند. کسی که در حال ارتکاب گناه از خداوند طلب مغفرت کند، گویی خداوند را مورد استهزا و تمسخر قرار داده است.(2) روایات فراوانی در این زمینه نقل گردیده است که از بیم به درازا کشیده شدن کلام از ذکر آنها خودداری گردید.

«ویَقُول الذِینَ آمَنُوا لولا نُزِّلتْ سُورَهٌ فَإِذَا اُنزِلتْ...فَإِذَا عَزَمَ الأَمْرُ فَلو صَدَقُوا اللهَ لکَانَ خَیْرًا لهُمْ(21)»

«ویَقُول الذِینَ آمَنُوا لولا نُزِّلتْ سُورَهٌ فَإِذَا اُنزِلتْ سُورَهٌ مُّحْکَمَهٌ و ذُکِرَ فِیهَا القِتَال رَأَیْتَ الذِینَ فِی قُلوبِهِم مَّرَضٌ یَنظُرُونَ إِلیْکَ نَظَرَ المَغْشِیِّ عَلیْهِ مِنَ المَوتِ فَأَولی لهُمْ(20) طَاعَهٌ وقَول مَّعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الأَمْرُ فَلو صَدَقُوا اللهَ لکَانَ خَیْرًا لهُمْ(21)»

[و کسانی که ایمان آورده اند می گویند: چرا سوره ای (در باره جهاد) نازل نمی شود؟ اما چون سوره ای صریح نازل شد و در آن نام کارزار آمد، آنان که در دلهایشان مرضی هست مانند کسی که به حال بیهوشی مرگ افتاده، به تو می نگرند * (ولی) فرمان پذیری و سخنی شایسته برایشان بهتر است و چون کار به تصمیم کشد، قطعا خیر آنان در این است که با خدا راست(دل) باشند]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: در این آیه: «ویَقُول الذِینَ آمَنُوا لولا نُزِّلتْ سُورَهٌ فَإِذَا اُنزِلتْ سُورَهٌ مُّحْکَمَهٌ و ذُکِرَ فِیهَا القِتَال رَأَیْتَ الذِینَ فِی قُلوبِهِم مَّرَضٌ یَنظُرُونَ إِلیْکَ نَظَرَ المَغْشِیِّ عَلیْهِ مِنَ المَوتِ» منظور از «الذِینَ فِی قُلوبِهِم مَّرَضٌ» منافقان هستند. «فَإِذَا عَزَمَ الأَمْرُ» امر در این جا امر به معنای جنگ است. «فَلو

1- [1] - کافی، ج 2، ص 317، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 366، ح 3.

صَدَقُوا اللهَ لکَانَ خَیْرًا لهُمْ».(1)

«فَهَل عَسَیْتُمْ إِن تَولیْتُمْ أَن تُفْسِدُوا...لعَنَهُمُ اللهُ فَأَصَمَّهُمْ وأَعْمَی أَبْصَارَهُمْ(23)»

«فَهَل عَسَیْتُمْ إِن تَولیْتُمْ أَن تُفْسِدُوا فِی الأَرْضِ وتُقَطِّعُوا أَرْحَامَکُمْ(22) أُولئِکَ الذِینَ لعَنَهُمُ اللهُ فَأَصَمَّهُمْ وأَعْمَی أَبْصَارَهُمْ(23)»

[پس (ای منافقان)! آیا امید بستید که چون (از خدا) برگشتید (یا سرپرست مردم شدید)، در (روی) زمین فساد کنید و خویشاوندیهای خود را از هم بگسلید * اینان همان کسانند که خدا آنان را لعنت نموده و (گوش دل) ایشان را ناشنوا و چشمهایشان را نابینا کرده است]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از وشاء، از ابان بن عثمان، از عبدالرحمن بن ابو عبدالله، از ابو عباس مکی روایت کرده است که گفت: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام فرمود: عمر بن خطاب، امیر المؤمنین علیه السلام را دید و به او گفت: تو آیه «بِأَییِّکُمُ المَفْتُونُ»(2) [(که) کدام یک از شما دستخوش جنونید] را می خوانی و به من و دوست من (ابوبکر) نیش و کنایه می زنی. امیرالمؤمنین فرمود: آیا می خواهی آیه ای را که در باره بنی امیه نازل شده است برایت بخوانم؟ آن گاه آیه «فَهَل عَسَیْتُمْ إِن تَولیْتُمْ أَن تُفْسِدُوا فِی الأَرْضِ وتُقَطِّعُوا أَرْحَامَکُمْ» را خواند. عمر پاسخ داد: دروغ می گویی! بنی امیه بیش از شما صله رحم را به جا می آورند. اما تو چیزی جز دشمنی با بنی تیم، بنی عدی و بنی امیه را اظهار نمی کنی.(3) علی بن ابراهیم قمی نیز این حدیث را از محمد بن جعفر، از عبدالله بن محمد بن خالد، از حسن بن علی حزاز، از ابان بن عثمان، از عبدالرحمن بن ابو عبدالله، از ابو عباس مکی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است. و گفته است: از ابو جعفر امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: عمر، علی علیه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 282.
2- [2] - قلم/ 6.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 103، ح 76.

السلام را دید و... بقیه حدیث را نقل کرده است.(1)

2) کلینی همچنین از برخی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از عمرو بن عثمان، از محمد بن عذافر، از یکی از یارانش، از محمد بن مسلم یا ابو حمزه، از امام صادق علیه السلام و پدر بزرگوارش امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پدرم امام سجاد علیه السلام در حدیثی به من فرمود: از همنشینی با کسی که صله رحم را به جا نمی آورد به شدت خودداری کن. من در سه آیه از قرآن کریم خوانده ام که چنین فردی ملعون است. خداوند می فرماید: «فَهَل عَسَیْتُمْ إِن تَولیْتُمْ أَن تُفْسِدُوا فِی الأَرْضِ وتُقَطِّعُوا أَرْحَامَکُمْ* أُولئِکَ الذِینَ لعَنَهُمُ اللهُ فَأَصَمَّهُمْ وأَعْمَی أَبْصَارَهُمْ» همچنین فرموده است: «والذِینَ یَنقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِن بَعْدِ مِیثَاقِهِ ویَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ اللهُ بِهِ أَن یُوصَل ویُفْسِدُونَ فِی الأَرْضِ أُولئِکَ لهُمُ اللعْنَهُ ولهُمْ سُوءُ الدَّارِ»(2) [و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند و آن چه را خدا به پیوستن آن فرمان داده می گسلند و در زمین فساد می کنند بر ایشان لعنت است و بد فرجامی آن سرای ایشان راست] همچنین در آیه دیگری از سوره بقره می فرماید: «الذِینَ یَنقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِن بَعْدِ مِیثَاقِهِ ویَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَن یُوصَل ویُفْسِدُونَ فِی الأَرْضِ أُولئِکَ هُمُ الخَاسِرُونَ»(3)-(4) [همانانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند و آن چه را خداوند به پیوستنش امر فرموده می گسلند و در زمین به فساد می پردازند، آنانند که زیانکارانند]

3) محمد بن عباس، از محمد بن احمد کاتب، از حسین بن حزیمه رازی، از عبدالله بن بشیر، از ابو هوذه، از اسماعیل بن عیاش، از جویبر، از ضحاک روایت کرده است که ابن عباس در باره آیه «فَهَل عَسَیْتُمْ إِن تَولیْتُمْ أَن تُفْسِدُوا فِی الأَرْضِ وتُقَطِّعُوا أَرْحَامَکُمْ» گفت: این آیه در باره بنی هاشم و بنی امیه نازل شده است.(5)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 282.
2- [2] - رعد/ 25.
3- [3] - بقره/ 27.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 279، ح 7.
5- [5] - تأویل الآیات، ج 2، ص 585، ح 12.

4) از طریق مخالفین ما در تفسیر ثعلبی روایتی آمده است که در تفسیر آیه «فَهَل عَسَیْتُمْ إِن تَولیْتُمْ» گفته است که این آیه در باره بنی امیه و بنی مغیره نازل شده است. «أُولئِکَ الذِینَ لعَنَهُمُ اللهُ فَأَصَمَّهُمْ وأَعْمَی أَبْصَارَهُمْ». روایتی از این دست، در آخر سوره خواهد آمد.(1)

«أَفَلا یَتَدَبَّرُونَ القُرْآنَ أَمْ عَلی قُلوبٍ أَقْفَالهَا(24)»

[آیا به آیات قرآن نمی اندیشند یا (مگر) بر دلهایشان قفلهایی نهاده شده است؟]

1) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از هشام بن سالم، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: ای سلیمان! تو قلب و گوش داری. هر گاه خداوند اراده نماید که بنده ای را هدایت کند، گوش دل او را باز می کند و هر گاه امری غیر از آن را اراده کند، بر گوش دل او مهر زده و او را ناشنوا می گرداند. در نتیجه آن فرد هرگز اصلاح نخواهد شد. این امر مصداق «أَمْ عَلی قُلوبٍ أَقْفَالهَا» می باشد.(2)

«إِنَّ الذِینَ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ...أَسْخَطَ اللهَ وکَرِهُوا رِضْوانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالهُمْ(28)»

«إِنَّ الذِینَ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لهُمُ الهُدَی الشَّیْطَانُ سَول لهُمْ وأَمْلی لهُمْ(25) ذَلکَ بِأَنَّهُمْ قَالوا للذِینَ کَرِهُوا مَا نَزَّل اللهُ سَنُطِیعُکُمْ فِی بَعْضِ الأَمْرِ واللهُ یَعْلمُ إِسْرَارَهُمْ(26) فَکَیْفَ إِذَا تَوفَّتْهُمْ المَلائِکَهُ یَضْرِبُونَ وجُوهَهُمْ وأَدْبَارَهُمْ(27) ذَلکَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللهَ وکَرِهُوا رِضْوانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالهُمْ(28)»

[بی گمان کسانی که پس از آن که (راه) هدایت بر آنان روشن شد (به حقیقت) پشت کردند، شیطان آنان را فریفت و به آرزوهای دور و درازشان انداخت * چرا که آنان به کسانی که آن چه را خدا نازل کرده خوش نمی داشتند، گفتند: ما در کار (مخالفت) تا حدودی از شما اطاعت خواهیم کرد و خدا از همداستانی آنان

1- [1] - عمده، ص 454، ح 946.
2- [2] - محاسن، ص 200، ص 35.

آگاه است * پس چگونه (تاب می آورند) وقتی که فرشتگان (عذاب) جانشان را می ستانند و بر چهره و پشت آنان تازیانه می نوازند * زیرا آنان از آن چه خدا را به خشم آورده پیروی کرده اند و خرسندیش را خوش نداشتند، پس اعمالشان را باطل گردانید]

1) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از علی بن محمد، از محمد بن اورمه، از علی بن عبدالله، از علی بن حسان، از عبدالرحمن بن کثیر روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّ الذِینَ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لهُمُ الهُدَی» فرمود: منظور از آن اولی، دومی و سومی هستند که از ایمان آوردن به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام روی گردان شده و مرتد شدند. راوی می گوید: از آن حضرت در باره آیه «ذَلکَ بِأَنَّهُمْ قَالوا للذِینَ کَرِهُوا مَا نَزَّل اللهُ سَنُطِیعُکُمْ فِی بَعْضِ الأَمْرِ» سئوال کردم. امام فرمود: این آیه در باره اولی و دومی و پیروانشان نازل شده است. جبرئیل آیه مذکور را به این صورت بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد: «ذَلکَ بِأَنَّهُمْ قَالوا للذِینَ کَرِهُوا مَا نَزَّل اللهُ _ فی علیّ علیه السلام _ سَنُطِیعُکُمْ فِی بَعْضِ الأَمْرِ» فرمود: بنی امیه را به حال خود رها کنید که حق ما را پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم غصب و ما را از خمس محروم کردند و گفتند: اگر به آنها خمس بدهیم، دیگر به هیچ چیز نیازی نخواهند داشت و به این که خلافت در میان آنها نیست اهمیتی نخواهند داد. آنها گفتند: ما به شما مقداری از آن چه را که خواستار آن هستید، یعنی خمس را خواهیم داد به شرط آن که از آن امر، چیزی را به آنان ندهیم. «کَرِهُوا مَا نَزَّل اللهُ» آن چه از سوی خداوند نازل شده بود، وجوب قبول ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بود. ابو عبیده نیز در میان آنها بود. او کاتب آنها به شمار می آمد. خداوند سپس آیه زیر را نازل فرمود: «أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ * أَمْ یَحْسَبُونَ أَنَّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ ونَجْواهُم»(1)-(2) [یا در کاری ابرام ورزیده اند ما (نیز) ابرام می ورزیم* آیا می پندارند که ما راز آنها و نجوایشان را نمی شنویم.]

1- [1] - زخرف/ 80-79.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 348، ح 43.

2) علی بن ابراهیم قمی، از محمد بن قاسم، از عبید کندی، از عبدالله بن عبد الفارس، از محمد بن علی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در باره «إِنَّ الذِینَ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبَارِهِم» فرمود: منظور کسانی هستند که با ترک ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام، از ایمان دست کشیدند. «الشَّیْطَانُ سَول لهُمْ وأَمْلی لهُمْ» منظور از آن دومی است «ذَلکَ بِأَنَّهُمْ قَالوا للذِینَ کَرِهُوا مَا نَزَّل اللهُ» مصداق «مَا نَزَّل اللهُ» ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است که خداوند آن را بر بندگانش واجب گردانده است. «سَنُطِیعُکُمْ فِی بَعْضِ الأَمْرِ» _ فرمود: _ یعنی بنی امیه را به حال خود رها کنید. زیرا آنها پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حق ما را غصب و ما را از خمس محروم کردند و گفتند: اگر به آنها خمس بدهیم از ما بی نیاز خواهند شد. به همین دلیل گفتند: برخی از آن را به شما خواهیم داد؛ یعنی چیزی از خمس به آنها ندهید. در این هنگام خداوند آیه زیر را بر پیامبرش نازل کرد: «أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ * أَمْ یَحْسَبُونَ أَنَّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ ونَجْواهُم بَلی ورُسُلنَا لدَیْهِمْ یَکْتُبُونَ»(1)-(2) [یا در کاری ابرام ورزیده اند ما (نیز) ابرام می ورزیم* آیا می پندارند که ما راز آنها و نجوایشان را نمی شنویم؟ چرا و فرشتگان ما پیش آنان (حاضرند و) ثبت می کنند.]

3) محمد بن عباس، از علی بن سلیمان زراری، از محمد بن حسین، از ابن فضال، از ابو جمیله، از محمد بن علی حلبی روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: در آیه «إِنَّ الذِینَ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لهُمُ الهُدَی» منظور از هدی، راه امیرالمؤمنین علیه السلام است.(3)

4) علی بن ابراهیم قمی همچنین گفت: آیه «إِنَّ الذِینَ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لهُمُ الهُدَی» در باره کسانی نازل شده است که پیمان خداوند در باره امیر المؤمنین علیه السلام را نقض کردند. «الشَّیْطَانُ سَول لهُمْ» یعنی شیطان این کار را در نظرشان آسان جلوه داد که منظور از شیطان، فلانی است. «وأَمْلی لهُمْ» یعنی

1- [1] - زخرف/ 80-79.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 283.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 587، ح 14.

آنها را توجیه کرد تا امر حکومت و خلافت برخلاف آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده است شکل بگیرد. «ذَلکَ بِأَنَّهُمْ قَالوا للذِینَ کَرِهُوا مَا نَزَّل اللهُ» یعنی آنها از آن چه خداوند در باره امیرالمؤمنین نازل کرده بود، متنفر و بیزار بودند. «سَنُطِیعُکُمْ فِی بَعْضِ الأَمْرِ» که منظور از آن خمس بود که آن را به بنی هاشم بازنگردانند «واللهُ یَعْلمُ إِسْرَارَهُمْ * فَکَیْفَ إِذَا تَوفَّتْهُمْ المَلائِکَهُ یَضْرِبُونَ وجُوهَهُمْ وأَدْبَارَهُمْ» یعنی هر گاه مرگشان فرا برسد و پس از آن که علیه آنان ابرام ورزیده شد، به علت پیمان شکنی، گمراهی و غصب خلافت، بر سر و روی خود خواهند زد. هر گاه آنها بمیرند، فرشتگان آنها را به سوی آتش خواهند برد و آنها را از جلو و پشت سر مورد ضرب و شتم قرار خواهند داد. «ذَلکَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللهَ» یعنی این بدان علت است که آنها اولی و دومی را که حق امیرالمؤمنین علیه السلام را غصب کرده بودند، به عنوان ولی و سرپرست پذیرفته بودند. «فَأَحْبَطَ أَعْمَالهُمْ» یعنی خداوند کارهای نیک آنها را باطل و بی اثر نمود.(1)

5) طبرسی از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: منظور از چنین افرادی، بنی امیه هستند که از ولایت امیرالمؤمنین که از سوی خداوند نازل شده بود، بیزار بودند.(2)

6) محمد بن عباس، از علی بن عبدالله، از ابراهیم بن محمد، از اسماعیل بن یسار، از علی بن جعفر حضرمی، از جابر بن یزید روایت کرده است که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام در باره آیه «ذَلکَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللهَ وکَرِهُوا رِضْوانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالهُمْ» فرمود: آنها از امیرالمؤمنین علیه السلام بیزار بودند. امام علی علیه السلام مورد رضایت خداوند و پیامبرش بود. خداوند در جنگ های بدر، حنین و بطن نخله، یوم الترویه و روز عرفه به مؤمنان دستور داد تا ولایت او را بپذیرند. همچنین در جحفه و غدیر خم بیست و دو آیه در باره آن حضرت در حجی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طی آن از مسجد الحرام بازداشته

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 283.
2- [2] - مجمع البیان، ج 9، ص 176.

شد، نازل شد.(1)

7) ابن شهر آشوب از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «ذَلکَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللهَ وکَرِهُوا رِضْوانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالهُمْ» فرمود: آنها از امیرالمؤمنین علیه السلام بیزار بودند. خداوند در روز جنگ بدر، حنین، بطن نخلفه، یوم الترویه و روز عرفه به مؤمنان دستور داد تا ولایت علی علیه السلام را بپذیرند. پانزده آیه در باره ولایت او در حجی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طی آن از مسجد الحرام بازداشته شد، در جحفه و غدیر خم نازل شد.(2) ابن فارسی در «روضه الواعظین» این حدیث را از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است.(3)

«أَمْ حَسِبَ الذِینَ فِی قُلوبِهِم مَّرَضٌ...ولتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لحْنِ القَول واللهُ یَعْلمُ أَعْمَالکُمْ(30)»

«أَمْ حَسِبَ الذِینَ فِی قُلوبِهِم مَّرَضٌ أَن لن یُخْرِجَ اللهُ أَضْغَانَهُمْ(29) ولو نَشَاء لأَرَیْنَاکَهُمْ فَلعَرَفْتَهُم بِسِیمَاهُمْ ولتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لحْنِ القَول واللهُ یَعْلمُ أَعْمَالکُمْ(30)»

[آیا کسانی که در دلهایشان مرضی هست پنداشتند که خدا هرگز کینه آنان را آشکار نخواهد کرد؟ * و اگر بخواهیم، قطعا آنان را به تو می نمایانیم. در نتیجه ایشان را به سیمای (حقیقی)شان می شناسی و از آهنگ سخن به (حال) آنان پی خواهی برد و خداست که کارهای شما را می داند]

1) محمد بن عباس، از عبد العزیز بن یحیی، از محمد بن زکریا، از جعفر بن محمد بن عمار، از پدرش، از جابر، از امام سجاد علیه السلام ، از جابر بن عبدالله که خدا از او خشنود باد، روایت کرده است که گفت: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم امیرالمؤمنین علیه السلام را به ولایت منصوب کرد، گروهی گفتند: او را چه شده است که دست پسر عمویش را بالا می برد؟ در این هنگام خداوند آیه زیر را نازل کرد: «أَمْ حَسِبَ الذِینَ فِی قُلوبِهِم مَّرَضٌ أَن لن یُخْرِجَ

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 100.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 589، ح 17.

3- [3] - روضه الواعظين، ص 119.

اللهُ أَضْغَانَهُمْ».(1)

2) محمد بن عباس همچنین از محمد بن جریر، از عبدالله بن عمر، از حمامی، از محمد بن مالک، از ابو هارون عبدی، از ابو سعید خدری روایت کرده است که گفت: در آیه «لتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لحْنِ القَول» منظور از لحن القول، کینه آنها نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام است.(2)

3) محمد بن عباس همچنین از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابن بکیر روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: خداوند از شیعیان ما پیمان ولایت گرفته است. ما به وسیله لحن گفتارشان آنها را می شناسیم.(3)

4) احمد بن محمد بن خالد برقی با سند مرفوع روایت کرده است که راوی از امام صادق علیه السلام سئوال کرد: آیا حذیفه بن یمان منافقان را می شناخت؟ امام فرمود: آری! او 12 تن را می شناخت. اما تو 12 هزار نفر را از آنها را می شناسی. خداوند فرموده است: «ولتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لحْنِ القَول» آیا تو می دانی «لحْنِ القَول» چیست؟ راوی پاسخ داد: خیر! امام فرمود: قسم به خدای کعبه! منظور از آن داشتن کینه نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام است.(4)

5) ابن بابویه، از پدرش، از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از فضیل، از ابو عبیده روایت کرده است که امام باقر علیه السلام به من فرمود: از دشمنان ما و کسانی که بر ما دروغ می بندند دوری کن. آنها آن چه را به فراگیری آن دستور داده شده اند ترک کرده اند و خود را برای فراگیری علم آسمان به زحمت انداخته اند. ای ابو عبیده! با مردم بر اساس اخلاق خودشان عمل کرده و به خاطر اعمالشان از آنها کناره گیری کنید. ما زمانی فرد را عاقل به شمار می آوریم که لحن کلام را بشناسد. آن گاه آیه زیر را خواند: «ولتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لحْنِ

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 590، ح 18.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 590، ح 19.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 590، ح 20.
4- [4] - محاسن، ص 168، ح 132.

القَول».(1)

6) شیخ طوسی در امالی به نقل از عده ای از ابو مفضل، از ابو احمد عبیدالله حسین بن ابراهیم علوی، از پدرش، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی رازی، از ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام از پدرش، از اجدادش، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: من چهار امر را مطرح نمودم که خداوند در آیات خود، سخن مرا در این زمینه، تصدیق فرمود: گفتم: شخصیت هر فرد در پس گفتار او نهفته است و هر گاه فرد سخن بگوید، شخصیت او نیز آشکار می شود. پس از مدتی خداوند آیه زیر را نازل فرمود: «ولتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لحْنِ القَول». گفتم: آدمی دشمن چیزی است که نمی داند. خداوند پس از اندکی آیه زیر را نازل کرد: «بَل کَذَّبُواْ بِمَا لمْ یُحِیطُواْ بِعِلمِهِ ولمَّا یَأْتِهِمْ تَأویلهُ»(2) [بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند و هنوز تاویل آن برایشان نیامده است.] گفتم: ارزش هر فردی _ شاید هم گفت: قیمت هر کس _ به مهارت های اوست. خداوند آیه زیر را نازل کرد: «إِنَّ اللهَ اصْطَفَاهُ عَلَیْکُمْ وزَادَهُ بَسْطَةً فِی العِلمِ والجِسْمِ»(3) [در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و (نیروی) بدنی بر شما برتری بخشیده است.] گفتم: کشتن [قاتل]، پدیده قتل و کشتار را کم می کند. خداوند این آیه را نازل فرمود: «ولکُمْ فِی القِصَاصِ حَیَاهٌ یَاْ أُولیْ الأَلبَابِ»(4)-(5) [و ای خردمندان شما را در قصاص زندگانی است باشد.]

7) از طریق مخالفان ما ابن مغازلی شافعی در مناقب روایتی را به صورت مرفوع از ابو سعید خدری نقل کرده است که گفت: «لتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لحْنِ القَول» به این معناست که به علت کینه شان نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام ، آنها را از

1- [1] - توحید، ص 458، ح 24.
2- [2] - یونس/ 39.
3- [3] - بقره/ 247.
4- [4] - بقره/ 179.
5- [5] - امالی، طوسی، ج 2، ص 108.

روی لحن گفتارشان خواهی شناخت.(1)

«ولنَبْلوَنَّکُمْ حَتَّی نَعْلمَ المُجَاهِدِینَ مِنکُمْ والصَّابِرِینَ ونَبْلو أَخْبَارَکُمْ(31)»

[و البته شما را می آزماییم تا مجاهدان و شکیبایان شما را باز شناسانیم و گزارشهای (مربوط به) شما را رسیدگی کنیم]

1) طبرسی گفت: امام محمد باقر علیه السلام فعل «ولنَبْلوَنَّکُمْ» و فعل های پس از آن را به صورت فعل مضارع غایب و با حرف مضارعه «یاء» خواند.(2)

2) طبرسی از امام هادی در نامه اش خطاب به مردم اهواز نقل کرده است که آن حضرت نوشت: خداوند در آیه زیر بلاء را به معنای آزمایش و امتحان ذکر کرده است: «ولنَبْلوَنَّکُمْ حَتَّی نَعْلمَ المُجَاهِدِینَ مِنکُمْ والصَّابِرِینَ ونَبْلو أَخْبَارَکُمْ» و نیز در این آیه «ولو یَشَاءُ اللهُ لانتَصَرَ مِنْهُمْ ولکِن لِیَبْلو بَعْضَکُم بِبَعْضٍ»(3)-(4) [و اگر خدا می خواست از ایشان انتقام می کشید ولی (فرمان پیکار داد) تا برخی از شما را به وسیله برخی (دیگر) بیازماید]

«إِنَّ الذِینَ کَفَرُوا وصَدُّوا عَن سَبِیل اللهِ و...لن یَضُرُّوا اللهَ شَیْئًا وسَیُحْبِطُ أَعْمَالهُمْ(32)»

«إِنَّ الذِینَ کَفَرُوا وصَدُّوا عَنِ سَبِیل اللهِ وشَاقُّوا الرَّسُول مِن بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لهُمُ الهُدَی لن یَضُرُّوا اللهَ شَیْئًا وسَیُحْبِطُ أَعْمَالهُمْ(32)»

[کسانی که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا باز داشتند و پس از آن که راه هدایت بر آنان آشکار شد با پیامبر (خدا) در افتادند، هرگز به خدا گزندی نمی رسانند و به زودی (خدا) کرده هایشان را تباه خواهد کرد]

1) علی بن ابراهیم قمی در باره آیه فوق گفت: منظور از «وصَدُّوا عَن سَبِیل اللهِ» مخالفت با امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد و راه خداوند، همان امیرالمؤمنین

1- [1] - مناقب، ابن مغازلی، ص 262، ح 359.
2- [2] - مجمع البیان، ج 9، ص 177.

3- [3] - محمد/ 4.
4- [4] - احتجاج، ص 453.

علیه السلام است. «وشَاقُّوا الرَّسُول» یعنی پس از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آنها در باره اهل بیتش پیمان گرفت. آنها پیمانشان را نقض کرده و صله رحم را نسبت به آن حضرت به جا نیاوردند.(1)

2) ابن شهر آشوب از ابو الورد، از ابو جعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در تفسیر آیه «وشَاقُّوا الرَّسُول» فرمود: یعنی موضوع ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام.(2)

«یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وأَطِیعُوا الرَّسُول ولا تُبْطِلوا أَعْمَالکُمْ(33)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و از پیامبر (او نیز) اطاعت نمایید و کرده های خود را تباه مکنید]

1) ابن بابویه، از احمد بن هارون فامی که خداوند از او خشنود باد، از محمد بن عبدالله حمیری، از پدرش، از احمد بن محمد بن خالد برقی، از امام صادق علیه السلام از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس «سبحان الله» بگوید، خداوند در مقابل آن، برایش در بهشت درختی خواهد کاشت. هر کس «الحمد لله» بگوید خداوند به عنوان پاداش این عمل، در بهشت برایش درختی غرس خواهد کرد. هر کس «الله اکبر» بگوید پروردگار در مقابل این کار او در بهشت برایش درختی خواهد کاشت. مردی از قریش عرض کرد: یا رسول الله! اگر چنین باشد، ما در بهشت درختان زیادی خواهیم داشت. آن حضرت فرمود: آری! اما مواظب باشید! مبادا به آنها آتش بزنید و آنها را بسوزانید. زیرا خداوند فرموده است: «یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللهَ وأَطِیعُوا الرَّسُول ولا تُبْطِلوا أَعْمَالکُمْ».(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 283.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 83.
3- [3] - امالی صدوق، ص 486، ح 14.

«فَلا تَهِنُوا وتَدْعُوا إِلى السَّلمِ وأَنتُمُ الأَعْلونَ واللهُ مَعَكُمْ ولن يَتِرَكُمْ أَعْمَالكُمْ(35) إِنَّمَا الحَيَاهُ الدُّنْيَا لَعِبٌ ولهْو وإِن تُؤْمِنُوا وتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ ولا يَسْأَلكُمْ أَمْوالكُمْ(36) إِن يَسْأَلكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلوا ويُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ(37) هَاأَنتُمْ هَؤُلاء تُدْعَونَ لتُنفِقُوا فِى سَبِيلِ اللهِ فَمِنكُم مَّن يَبْخَل ومَن يَبْخَل فَإِنَّمَا يَبْخَل عَن نَّفْسِهِ واللهُ الغَنِىُّ وأَنتُمُ الفُقَرَاء وإِن تَتَولوا يَسْتَبْدِل قَومًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لا يَكُونُوا أَمْثَالكُمْ(38)»

[پس سستی نورزید و (کافران را) به آشتی مخوانید (که) شما برترید و خدا با شماست و از (ارزش) کارهایتان هرگز نخواهد کاست * زندگی این دنیا لهو و لعبی بیش نیست و اگر ایمان بیاورید و پروا بدارید، (خدا) پاداش شما را می دهد و اموالتان را (در عوض) نمی خواهد * اگر (اموال) شما را بخواهد و به اصرار از شما طلب کند، بخل می ورزید و کینه های شما را برملا می کند * شما همان (مردمی) هستید که برای انفاق در راه خدا فرا خوانده شده اید. پس برخی از شما بخل می ورزند و هر کس بخل ورزد، تنها به زیان خود بخل ورزیده و (گرنه) خدا بی نیاز است و شما نیازمندید و اگر روی برتابید، (خدا) جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد که مانند شما نخواهند بود]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: «فَلا تَهِنُوا وتَدْعُوا إِلى السَّلمِ وأَنتُمُ الأَعْلونَ واللهُ مَعَكُمْ ولن يَتِرَكُمْ أَعْمَالكُمْ» یعنی پاداش اعمالتان را نمی کاهد. «إِنَّمَا الحَيَاهُ الدُّنْيَا لعِبٌ ولهْو وإِن تُؤْمِنُوا وتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ ولا يَسْأَلكُمْ أَمْوالَكُمْ * إِن يَسْأَلكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلوا» یعنی مشاهده می کند که شما بخل می ورزید. «ويُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ» یعنی کینه ها و دشمنی های موجود در قلب هایتان را خارج می کند «هَاأَنتُمْ هَؤُلاء تُدْعَونَ لتُنفِقُوا فِى سَبِيل اللهِ فَمِنكُم مَّن يَبْخَل ومَن يَبْخَل فَإِنَّمَا يَبْخَل عَن نَّفْسِهِ واللهُ الغَنِىُّ وأَنتُمُ الفُقَرَاء وإِن تَتَولوا يَسْتَبْدِل قَومًا غَيْرَكُمْ» یعنی اگر از قبول ولایت امیر المؤمنین خودداری کنید، خداوند به جای شما گروه دیگری را به پذیرش این ولایت درمی آورد «ثُمَّ لا يَكُونُوا أَمْثَالكُمْ» یعنی آنها مانند شما به

دشمنی با اهل بیت علیهم السلام و ظلم به آنان نخواهند پرداخت.(1)

2) علی بن ابراهیم قمی همچنین از محمد بن عبدالله، از پدرش عبدالله بن جعفر، از سندی بن محمد، از یونس بن یعقوب، از یعقوب بن قیس روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند می فرماید: «وإِن تَتَولوا یَسْتَبْدِل قَومًا غَیْرَکُمْ ثُمَّ لا یَکُونُوا أَمْثَالکُمْ» که منظور از آن قوم، فرزندان بردگان (موالی) آزاد شده است.(2)

3) طبرسی گفت: ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «وإِن تَتَولوا یَسْتَبْدِل قَومًا غَیْرَکُمْ» یعنی ای قوم عرب! اگر از پذیرش شریعت خداوند سرباز زنید، خداوند موالی (بردگان) را به جای شما قرار خواهد داد. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: خداوند به جای آنها افراد بهتری یعنی موالی را جایگزین کرد.(3)

4) شیخ شرف الدین نجفی، از علی بن ابراهیم قمی، از پدرش، از اسماعیل بن قرار، از محمد بن فضیل روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره تفسیر آیات زیر سئوال کردم که خداوند فرموده است: «ذَلکَ بِأَنَّهُمْ کَرِهُوا مَا أَنزَل اللهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالهُمْ»(4) [این بدان سبب است که آنان آن چه را خدا نازل کرده است خوش نداشتند و (خدا نیز) کارهایشان را باطل کرد] و همچنین فرموده است: «ذَلکَ بِأَنَّهُمْ قَالوا للذِینَ کَرِهُوا مَا نَزَّل اللهُ سَنُطِیعُکُمْ فِی بَعْضِ الأَمْرِ واللهُ یَعْلمُ إِسْرَارَهُمْ»(5) [چرا که آنان به کسانی که آن چه را خدا نازل کرده خوش نمی داشتند، گفتند: ما در کار (مخالفت)، تا حدودی از شما اطاعت خواهیم کرد و خدا از همداستانی آنان آگاه است] امام فرمود: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مردم برای امیر المؤمنین علیه السلام پیمان گرفت از آنها سئوال کرد: آیا

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 283.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 284.
3- [3] - مجمع البیان، ج 9، ص 180.
4- [4] - محمد/ 9.
5- [5] - محمد/ 26.

می دانید ولی شما پس از من کیست؟ آنها پاسخ دادند: خداوند و پیامبرش می دانند! پیامبر فرمود: خداوند فرموده است: «و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه و جبرئیل و صالح المؤمنین»(1) [و اگر علیه او به یکدیگر تکیه کنید، در حقیقت، خدا خود سرپرست اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان (نیز یاور اویند).] علی علیه السلام صالح ترین فرد مؤمن است و او پس از من ولی شما خواهد بود. ثانیاً: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم از آنها برای امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت گرفت. آنها قبلاً گفته بودند: اگر محمد از دنیا برود، خلافت را به خانواده محمد صلی الله علیه و آله و سلم واگذار نخواهیم کرد و به آنها خمس نخواهیم پرداخت. خداوند این امر را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع داد و آیه زیر را در باره آنها نازل فرمود: «أَمْ یَحْسَبُونَ أَنَّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ ونَجْواهُم بَلی ورُسُلنَا لدَیْهِمْ یَکْتُبُونَ»(2) [آیا می پندارند که ما راز آنها و نجوایشان را نمی شنویم. چرا و فرشتگان ما پیش آنان (حاضرند و) ثبت می کنند] همچنین در باره آنها فرموده است: «فَهَل عَسَیْتُمْ _ و سُلّطتُم و مُلّکتُم _ إِن تَولیْتُمْ أَن تُفْسِدُوا فِی الأَرْضِ وتُقَطِّعُوا أَرْحَامَکُمْ * أُولئِکَ الذِینَ لعَنَهُمُ اللهُ فَأَصَمَّهُمْ وأَعْمَی أَبْصَارَهُمْ * أَفَلا یَتَدَبَّرُونَ القُرْآنَ أَمْ عَلی قُلوبٍ أَقْفَالهَا * إِنَّ الذِینَ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لهُمُ الهُدَی الشَّیْطَانُ سَول لهُمْ وأَمْلی لهُمْ»(3) [پس (ای منافقان) آیا امید بستید که چون (از خدا) برگشتید _ (یا سرپرست مردم شدید) _ در (روی) زمین فساد کنید و خویشاوندیهای خود را از هم بگسلید * اینان همان کسانند که خدا آنان را لعنت نموده و (گوش دل) ایشان را ناشنوا و چشمهایشان را نابینا کرده است * آیا به آیات قرآن نمی اندیشند یا (مگر) بر دلهایشان قفلهایی نهاده شده است * بی گمان کسانی که پس از آن که (راه) هدایت بر آنان روشن شد (به حقیقت) پشت کردند، شیطان آنان را فریفت و به آرزوهای دور و درازشان انداخت] منظور از هدایت، راه امیرالمؤمنین علیه السلام است. امام صادق آیه فوق را چنین خواند: «فَهَل عَسَیْتُمْ إِن تَولیْتُمْ أَن

1- [1] - تحریم/ 4.
2- [2] - زخرف/ 80.
3- [3] - محمد/ 25-22.

تُفْسِدُوا فِی الأَرْضِ وتُقَطِّعُوا أَرْحَامَکُمْ» سپس فرمود: این آیه در باره پسرعموهای ما بنی عباس و نیز در باره بنی امیه نازل شده است. خداوند همچنین در باره آنها فرموده است: «أُولئِکَ الذِینَ لعَنَهُمُ اللهُ فَأَصَمَّهُمْ وأَعْمَی أَبْصَارَهُمْ * أَفَلا یَتَدَبَّرُونَ القُرْآنَ أَمْ عَلی قُلوبٍ أَقْفَالهَا»(1) [اینان همان کسانند که خدا آنان را لعنت نموده و (گوش دل) ایشان را ناشنوا و چشمهایشان را نابینا کرده است * آیا به آیات قرآن نمی اندیشند یا (مگر) بر دلهایشان قفلهایی نهاده شده است] یعنی آیا در قرآن نمی نگرند تا حقی را که بر گردن آنهاست به جا آورند.(2)

5) امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که یارانش را به سوی خدا دعوت می کرد می فرمود: هر گاه خداوند اراده کند به شخصی سودی برساند، آن شخص آن چه را که خداوند او را بدان می خواند خواهد شنید و درک خواهد کرد. هر کس که خداوند به قصد رساندن آسیب یا زیانی به او را داشته باشد، بر قلبش مهر خواهد زد؛ در نتیجه آن فرد چیزی نخواهد شنید و هیچ مسئله ای را درک نخواهد کرد. این امر مصداق آیه زیر است که خداوند فرموده است: «حَتَّی إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِندِکَ قَالوا للذِینَ أُوتُوا العِلمَ مَاذَا قَال آنِفًا أُولئِکَ الذِینَ طَبَعَ اللهُ عَلی قُلوبِهِمْ واتَّبَعُوا أَهْواءهُمْ»(3) [ولی چون از نزد تو بیرون می روند به دانش یافتگان می گویند هم اکنون چه گفت؟ اینان همانانند که خدا بر دلهایشان مهر نهاده است و از هوسهای خود پیروی کرده اند] امام همچنین فرمود: هر گاه ما یکی از شیعیان خود را از دست می دهیم، خداوند فردی بهتر از او را به ما ارزانی خواهد داشت. زیرا خداوند فرموده است: «وإِن تَتَولوا یَسْتَبْدِل قَومًا غَیْرَکُمْ ثُمَّ لا یَکُونُوا أَمْثَالکُمْ».(4)

6) شرف الدین نجفی، از ابن ابی عمیر، از حماد بن عیسی، از محمد حلبی به صورت مرفوع روایت کرده است که امام صادق علیه السلام آیه زیر را به صورت

1- [1] - محمد/ 24-23.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 558، ح 16.
3- [3] - محمد/ 16.
4- [4] - تأویل الآیات، ج 2، ص 585، ح 11.

زیر خواند: «فَهَل عَسَیْتُمْ إِن تَولیْتُمْ _ و سلطتم و ملکتم _ أَن تُفْسِدُوا فِی الأَرْضِ وتُقَطِّعُوا أَرْحَامَکُمْ»(1) سپس فرمود: این آیه در باره پسر عموهای ما بنی عباس و بنی امیه نازل شده است. سپس در ادامه آیات چنین خواند و فرمود: «أُولئِکَ الذِینَ لعَنَهُمُ اللهُ فَأَصَمَّهُمْ» یعنی آنها را از شنیدن پیام دین محروم کرده است. «وأَعْمَی أَبْصَارَهُمْ»(2) یعنی دیدگانشان را از دیدن وحی بی بهره کرده است. آن گاه در ادامه، آیه زیر را خواند و فرمود: «إِنَّ الذِینَ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبَارِهِم» یعنی نسبت به ولایت امیرالمؤمنین مرتد شدند و از پذیرش آن دست کشیدند. «مِّن بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لهُمُ الهُدَی الشَّیْطَانُ سَول لهُمْ وأَمْلی لهُمْ»(3) سپس فرمود: «والذِینَ اهْتَدَوا زَادَهُمْ هُدًی وآتَاهُمْ تَقْواهُمْ» یعنی کسانی که به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ایمان آوردند، خداوند ائمه پس از علی علیه السلام و سپس حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف را به آنها می شناساند و در مقابل پرهیزگاری شان آنها را از آتش دوزخ حفظ خواهد کرد. امام همچنین فرمود: در آیه «فَاعْلمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلا اللهُ واسْتَغْفِرْ لذَنبِکَ وللمُؤْمِنِینَ والمُؤْمِنَاتِ»(4) [پس بدان که هیچ معبودی جز خدا نیست و برای گناه خویش آمرزش جوی و برای مردان و زنان با ایمان (طلب مغفرت کن) و خداست که فرجام و مآل (هر یک از) شما را می داند] منظور از مؤمنان، علی علیه السلام و یارانش و منظور از مؤمنات، حضرت خدیجه و زنان مؤمنی است که همراه او بودند. آن حضرت سپس فرمود: خداوند فرموده است: «والذِینَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالِحَاتِ وآمَنُوا بِمَا نُزِّل عَلی مُحَمَّدٍ وهُو الحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ کَفَّرَ عَنْهُمْ سَیِّئَاتِهِمْ وأَصْلحَ بَالهُمْ»(5) [و آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند و به آنچه بر محمد (ص) نازل آمده گرویده اند (که) آن خود حق (و) از جانب پروردگارشان است (خدا نیز) بدیهایشان را زدود و حال (و روز)شان را بهبود بخشید] سپس فرمود: «الذِینَ

1- [1] - محمد/ 22.
2- [2] - محمد/ 23.
3- [3] - محمد/ 25.
4- [4] - محمد/ 19.
5- [5] - محمد/ 2.

كَفَرُوا» يعنى آنان كه نسبت به ولايت امير المؤمنين عليه السلام كفر ورزيدند، «يَتَمَتَّعُونَ» يعنى از دنيايشان بهره مند مى شوند. «ويَأْكُلونَ كَمَا تَأْكُلُ الأَنْعَامُ والنَّارُ مَثْوى لهُمْ»(1) [و همان گونه كه چارپايان مى خورند مى خورند ولى جايگاه آنها آتش است].

امام سپس فرمود: «مَثَل الجَنَّهِ التِى وعِدَ المُتَّقُونَ» منظور از پرهيزگاران، اهل بيت كه سلام و درود خدا بر آنان باد، و پيروانشان هستند. «فِيهَا أَنْهَارٌ» [در آن نهرهايى است] يعنى در آن جا مردانى وجود دارند. «مِّن مَّاء غَيْرِ آسِنٍ» [از آبى كه (رنگ و بو و طعمش) برنگشته] كه در باطن منظور از آن امام على عليه السلام . «وأَنْهَارٌ مِن لبَنٍ لمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ»(2) [و جويهايى از شيرى كه مزه اش دگرگون نشود] كه منظور از آن امام عليه السلام است. «وأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لذَّهٍ للشَّارِبِينَ»(3) شيعيان ائمه كه سلام و درود خدا بر آنان باد، از علم آنان لذت و بهره مى برند. خداوند، انهار را به عنوان مجاز براى ائمه به كار برده است. همچنان كه در آيه زير فرموده است: «واسْأَل القَرْيَهَ»(4) [و از (مردم) شهرى كه در آن بوديم جويا شو] ائمه عليهم السلام صاحبان بهشت هستند. امام سپس فرمود: منظور از «ومَغْفِرَهٌ مِّن رَّبِّهِمْ» آن است كه هر كس به ولايت امير المؤمنين عليه السلام ايمان داشته باشد، خداوند او را خواهد آمرزيد. «كَمَنْ هُو خَالدٌ فِى النَّارِ»(5) [مانند كسى است كه جاودانه در آتش است] يعنى همچنان كه دشمنان اهل بيت در آتش دوزخ ماندگار خواهند بود، شيعيان آنان نيز در بهشت جاودانه خواهند بود. سپس در باره دشمنان ائمه كه سلام و درود خدا بر آنان باد، مى فرمايد: «وسُقُوا مَاء حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءهُمْ» [و آبى جوشان به خوردشان داده مى شود (تا) روده هايشان را از هم فرو پاشد]. (6)-(7)

1- [1] - محمد/ 12.
2- [2] - محمد/ 15.
3- [3] - محمد/ 15.
4- [4] - يوسف/ 82.
5- [5] - محمد/ 15.
6- [6] - محمد/ 15.
7- [7] - تأويل الآيات، ج 2، ص 585، ح 13.

7) جابر گفت: امام محمد باقر علیه السلام سپس فرمود: جبرئیل این آیه را به صورت زیر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد: «ذَلکَ بِأَنَّهُمْ قَالوا للذِینَ کَرِهُوا مَا نَزَّل اللهُ _ فی علی علیه السلام _ فَأَحْبَطَ أَعْمَالهُمْ»(1)-(2).

8) جابر گفت: از امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه «أَفَلمْ یَسِیرُوا فِی الأَرْضِ»(3) [مگر در زمین نگشته اند] سئوال کردم. امام آیات 8 تا 10 سوره محمد را خواند تا این که به عبارت «أَفَلمْ یَسِیرُوا فِی الأَرْضِ» رسید. سپس فرمود: آیا تا به حال شنیده ای که مردی بتواند در یک روز تو را با خود از مشرق به مغرب ببرد؟ جابر پاسخ داد: خیر! فدایت شوم! مگر چنین چیزی ممکن است؟ امام فرمود: آن شخص امیرالمؤمنین علیه السلام است. مگر نشنیده ای که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به او فرمود: تو به اسباب، دست خواهی یافت. به خدا قسم! تو بر روی ابرها راه خواهی رفت و به تو عصای حضرت موسی علیه السلام و انگشتری حضرت سلیمان داده خواهد شد. امام سپس فرمود: این فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود.(4)

1- [1] - محمد/ 9.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 584، ح 8.
3- [3] - محمد/ 10.
4- [4] - تأویل الآیات، ج 2، ص 584، ح 9.

ص:384

سوره فتح

اشاره

سوره فتح، مدنی است و در راه بازگشت از حدیبیه نازل شده و دارای 29 آیه است و پس از سوره جمعه نازل شده است.

ص:385

ص:386

1) ابن بابویه با سند از عبدالله بن بکیر از پدرش روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: اموال، زنان و کنیزان خود را با قرائت سوره فتح از نابودی در امان نگه دارید. هر کس خواندن این سوره را به عادت خود تبدیل کند، یک منادی در روز قیامت، این ندا را سر خواهد داد به طوری که همه موجودات آن را خواهند شنید: تو از بندگان مخلص خداوند هستی. او را به سایر بندگان نیکوکار ملحق کنید و او را در نعمت های بهشت ساکن گردانید و از شراب ناب همراه با کافور به او بنوشانید.(1)

2) در کتاب خواص القرآن آمده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: هر کس سوره فتح را بخواند، خداوند به او ثوابی معادل ثواب کسانی که در زیر درخت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردند و به بیعتشان وفادار ماندند یا کسانی که در روز فتح مکه، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضور داشتند، داده خواهد شد. هر کس آن را بنویسد و زیر سرش بگذارد، از شر دزدها در امان خواهد بود. هر کس آن را بنویسد و آن نوشته را با آب زمزم بشوید سپس آن آب را بنوشد، در میان مردم دارای نفوذ خواهد بود و هر گاه مطلبی را شنید، آن را در حافظه اش ثبت خواهد کرد.

3) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس این سوره را بنویسد

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 144.

و آن را زیر سرش بگذارد، از شر دزدان در امان خواهد بود و هر کس آن را بنویسد و با آب زمزم بشوید، در نظر مردم دارای محبوبیت و نفوذ خواهد بود و هر گاه چیزی را بشنود، آن را در حافظه اش ثبت خواهد کرد.

4) امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس این سوره را بنویسد و در زمان جنگ یا خصومت آن را به خود بیاویزد، کاملا در امان خواهد بود و باب خیر بر او گشوده خواهد شد. هر کس آب متبرک شده به وسیله آن را بنوشد، از ترس و لرز رهایی خواهد یافت. هر کس در هنگام سوار شدن به کشتی آن را بخواند، به اراده خداوند از غرق شدن در دریا در امان خواهد بود.

ص:388

تفسیر سوره فتح

اشاره

بسمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«إِنَّا فَتَحْنَا لکَ فَتْحًا مُّبِینًا(1) لیَغْفِرَ لکَ...نِعْمَتَهُ عَلیْکَ ویَهْدِیَکَ صِرَاطًا مُّسْتَقِیمًا(2)»

«إِنَّا فَتَحْنَا لکَ فَتْحًا مُّبِینًا(1) لِیَغْفِرَ لکَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ ومَا تَأَخَّرَ ویُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلیْکَ ویَهْدِیَکَ صِرَاطًا مُّسْتَقِیمًا(2)»

[ما تو را پیروزی بخشیدیم، (چه) پیروزی درخشانی!* تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد و نعمت خود را بر تو تمام گرداند و تو را به راهی راست هدایت کند]

1) علی بن ابراهیم قمی از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن سنان روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: شأن نزول این سوره و این فتح بزرگ آن بود که خداوند به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دستور داد که وارد مسجد الحرام شود و در آن جا به طواف کعبه بپردازد و همراه با حج گزاران در پایان مراسم حج، موی سر خویش را بتراشد. آن حضرت، خوابش را برای یارانش تعریف کرد و به آنها دستور حرکت داد. زمانی که به ذوالحلیفه رسیدند، به قصد ادای عمره احرام بستند و حیواناتی را جهت قربانی به همراه خود بردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز شصت و شش رأس حیوان برای قربانی تعیین کرد و هنگام محرم شدن، بر شتران علامت گذاشت. آنها با هدف انجام عمره در ذو الحلیفه احرام بستند. هر یک از آنها حیوانات قربانی خود را علامت زده و روی شتران را پوشانده بودند. زمانی که این امر به اطلاع قریش رسید، خالد بن ولید را به همراه دویست سوار کار برای کمین فرستادند تا با رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم مقابله کند. او می خواست در کوه ها با آن حضرت روبرو شود. در میان راه، وقت اذان ظهر فرا رسید. بلال اذان گفت و مردم نمازشان را به امامت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اقامه کردند. خالد بن ولید گفت: اگر در حالی که آنها در نماز بودند به آنها حمله می کردیم، کاملاً نابودشان می کردیم. اما اکنون زمان برگزاری نماز دیگری خواهد رسید که از نور دیدگانشان برایشان عزیزتر است. هر گاه شروع به ادای آن نماز کردند به آنها حمله می کنیم. در این هنگام جبرئیل علیه السلام نماز خوف را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل و آیه زیر را از سوی پروردگار به پیامبر ابلاغ نمود: «وإِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لهُمُ الصَّلاَةَ»(1) [و هر گاه در میان ایشان بودی و برایشان نماز برپا داشتی.] در بیان تفسیر این آیه در سوره نساء، چگونگی نازل شدن نماز خوف را توضیح دادیم.

در روز دوم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیبیه فرود آمد که در نزدیکی محدوده حرم است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در طول مسیرش از اعراب خواست به او بپیوندند اما هیچ کس از ایشان پیروی نکرد و می گفتند: آیا محمد و یارانش گمان می کنند می توانند وارد حرم شوند، در حالی که قریش در داخل شهرشان با آنها جنگید و آنها را شکست داد؟ محمد و یارانش هرگز به مدینه باز نخواهند گشت. زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حدیبیه فرود آمد قریشیان به لات و عزی قسم می خوردند که هرگز نمی گذارند آن حضرت و یارانش زنده به مکه برسند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده ای به سوی آنان فرستاد و فرمود: من برای جنگ نیامده ام. من فقط می خواهم حج را به جای بیاورم و حیوانات قربانی را که همراه خود آورده ام سر ببرم و گوشت آن را برای شما بر جای بگذارم. آنها عروه بن مسعود ثقفی را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند. او انسان عاقل و خردمندی بود که آیه زیر در باره او نازل شده بود: «لولا نُزِّل هَذَا القُرْآنُ عَلى رَجُل مِّنَ القَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ»(2) [چرا این قرآن بر مردی بزرگ از (آن) دو شهر فرود نیامده است] زمانی که

1- [1] - نساء/ 102.
2- [2] - زخرف/ 31.

به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد، این تصمیم آن حضرت را خطرناک دانست و گفت: ای محمد! من در حالی از مکه خارج شدم که قریش شمشیرها بر کشیده و ساز و برگ جنگی تهیه می کردند و به لات و عزی قسم می خوردند که نمی گذارند زنده وارد مکه شوی. زیرا مکه حرم آنهاست و چشم طرفه و بدیع آنان به شمار می آید. آیا تو می خواهی خانواده و قومت را به کشتن بدهی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من برای جنگ نیامده ام. بلکه فقط می خواهم مناسک حج را به جای آورم و قربانی کنم و گوشت آن را برایتان بر جای می گذارم. عروه گفت: به خدا قسم! هرگز ندیده ام که گروهی مانند امروز تصمیم به مقابله با گروه دیگری بگیرند. او به سوی قریش بازگشت. سران قریش گفتند: به خدا قسم! اگر محمد وارد مکه شود و اعراب آن را بشنوند، خوار خواهیم شد و اعراب بر ما گستاخ خواهند شد.

آنها حفص بن احنف و سهیل بن عمرو را به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند. زمانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنها را دید فرمود: وای بر قریش! جنگ آنها را فرسوده کرده است. چرا راه مرا باز نمی کنید تا با اعراب روبرو شوم؟ اگر راستگو بودم، پادشاهی را با نبوت خویش برایشان به ارمغان می آورم و اگر دروغگو بودم، آنها را از گرگ های عرب حفظ خواهم کرد. امروز هر کدام از قریش که از من در خواستی بکند که انجام آن موجب خشم پروردگار نباشد، قطعاً آن را عملی خواهم کرد. آن دو دلسوزانه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کردند و گفتند: ای محمد! چرا امسال به مدینه باز نمی گردی تا ببینیم که کار تو و اعراب به کجا خواهد کشید؟ اعراب خبر حرکت شما به سوی مکه را شنیده اند، چنان چه وارد شهر ما شوید آنها ما را خوار و ذلیل به شمار می آورند و نسبت به ما گستاخ خواهند شد. ما در سال آینده در همین ماه به مدت سه روز به شما اجازه می دهیم وارد مکه شوید و عبادت خود را انجام دهید. سپس از شهر خارج شوید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به این درخواست آنها پاسخ مثبت داد. آنها همچنین گفتند: تو باید هر فردی راکه از میان ما به سوی تو پناه می آورد به ما باز گردانی و ما نیز در مقابل، افراد فراری تان را که به ما پناهنده می شوند به شما تحویل خواهیم داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ما به افرادی که از میان ما به شما پناه می آورند نیازی نداریم. اما

افرادی را که در مکه مسلمان می شوند شکنجه نکنید و آنها را به خاطر انجام احکام اسلام اذیت نکنید. آنها این پیشنهاد را پذیرفتند. زمانی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به این در خواست آنها پاسخ مثبت داد و با آنها صلح نمود، اکثریت یارانش با این امر مخالفت کردند. مخالفت عمر بن خطاب از همه آنها شدیدتر بود. او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: یا رسول الله! مگر ما بر حق نیستیم و دشمنانمان بر باطل نیستند؟! آن حضرت فرمود: بلی! عمر پرسید: آیا باید ذلت و خواری در دین مان را بپذیریم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند به من وعده پیروزی داده است. وعده خداوند همیشه تحقق خواهد یافت. عمر گفت: اگر چهل نفر از من حمایت می کردند، با رسول خدا مخالفت می کردم.

سهیل بن عمرو و حفص بن احنف به سوی قریش رفتند و جریان صلح را به اطلاع آنها را رساندند. عمر گفت: ای رسول خدا! آیا شما نفرمودید: ما وارد مسجد الحرام خواهیم شد و پس از اتمام مناسک حج موی سرمان را خواهیم تراشید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از او پرسید: آیا من به تو وعده دادم که امسال این کار را خواهیم کرد؟ من به شما گفتم که خداوند به من وعده داده است که وارد مکه خواهم شد و مناسک حج را به جا خواهم آورد. زمانی که به ادامه سئوالاتشان پرداختند، آن حضرت فرمود: اگر صلح را قبول ندارید، پس با آنها بجنگید. آنها به سوی سپاهیان قریش رفتند و به طور مفتضحانه ای شکست خوردند و به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگشتند. آن حضرت لبخندی زد و فرمود: ای علی! شمشیر را بردار و با قریش رویارویی کن. زمانی که آنها امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدند پا به فرار گذاشتند و گفتند: ای علی! آیا محمد در وعده ای که به ما داده بود، دچار بدا شده و نظرش تغییر کرده است؟ امام علی علیه السلام فرمود: خیر! یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خجالت زده نزد آن حضرت بازگشتند و از ایشان معذرت خواهی می کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان فرمود: مگر شما همان یاران من در جنگ بدر نیستید که خداوند در باره شما فرموده است: «إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لكُمْ أَنِّى مُمِدُّكُم بِأَلفٍ مِّنَ المَلآئِكَهِ

مُرْدِفِینَ»(1) [(به یاد آورید) زمانی را که پروردگار خود را به فریاد می طلبیدید. پس دعای شما را اجابت کرد که من شما را با هزار فرشته پیاپی یاری خواهم کرد] مگر شما همان یاران من در جنگ احد نیستید که آیه زیر در باره شما نازل شد: «إِذْ تُصْعِدُونَ ولاَ تَلوونَ عَلی أَحَدٍ والرَّسُول یَدْعُوکُمْ فِی أُخْرَاکُمْ»(2) [(یاد کنید) هنگامی را که در حال گریز (از کوه) بالا می رفتید و به هیچ کس توجه نمی کردید و پیامبر شما را از پشت سرتان فرا می خواند] مگر شما همان یاران من در فلان روز و فلان روز نیستید؟ آنها نزد آن حضرت به معذرت خواهی پرداختند و از تصورات قبلی شان پشیمان شدند و گفتند: خداوند و پیامبرش می دانند! ای رسول خدا! هر کاری را که می خواهید انجام بدهید.

حفص بن احنف و سهیل بن عمرو بار دیگر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: ای محمد! قریش به درخواست شما مبنی بر آزادی اظهار اسلام و عدم اکراه افراد بر آیین شان پاسخ مثبت دادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از یارانش خواست دوات و قلم بیاورند و امیرالمؤمنین علیه السلام را فرا خواند و به او فرمود: بنویس. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم. سهیل بن عمرو گفت: ما رحمان را نمی شناسیم. همانند پدرانت بنویس: «باسمک اللهم». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! بنویس باسمک اللهم زیرا یکی از نام های خداوند است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سپس فرمود: این پیمان صلحی است میان محمد پیامبر خدا و قریش.

سهیل بن عمرو گفت: اگر به پیامبری تو ایمان داشتیم با تو نمی جنگیدیم. بنویس: این معاهده صلحی است میان محمد بن عبدالله و قریش. ای محمد! آیا از اصل و نسب خویش بیزاری؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر اقرار هم نکنید باز هم من رسول خدا هستم. سپس فرمود: ای علی! آن چه را نوشتی پاک کن و به جای آن بنویس: محمد بن عبدالله. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من لقب شما مبنی بر پیامبری تان را هرگز پاک نخواهم کرد. به همین دلیل پیامبر صلی

1- [1] - انفال/ 9.
2- [2] - آل عمران/ 153.

الله علیه و آله و سلم با دست مبارکش آن را پاک کرد. سپس امیرالمؤمنین چنین نوشت: این پیمان صلحی است میان محمد بن عبدالله و سهیل بن عمرو نماینده قریش. مبنی بر این که به مدت ده سال از جنگ با یکدیگر خودداری کنند و به یکدیگر حمله نکنند، علیه یکدیگر شمشیر نکشند و افراد یکدیگر را به اسارت نگیرند. هر کس بخواهد با محمد یا قریش پیمان اتحاد ببندد، آزاد است. بر اساس این معاهده، هر کدام از افراد قریش که بدون اذن ولی از میان قریش به مدینه بگریزد، محمد باید او را به قریش بازگرداند. اما هر کدام از افراد محمد که به قریش پناهنده شود، به محمد بازگردانده نخواهد شد. افراد مسلمان در مکه می توانند دین خود را اظهار کنند و در آن شهر افراد مجبور به پیروی از دین خاصی نیستند و به خاطر پذیرش دین خاصی مورد آزار و اذیت یا انتقاد قرار نخواهند گرفت. امسال، محمد و یارانش به مدینه باز خواهند گشت و در سال آینده بدون داشتن سلاح جنگی جز سلاح افراد مسافر، به مکه باز خواهند گشت و سه روز در آن جا خواهند ماند. کاتب این معاهده: علی بن ابی طالب، شهود نگارش معاهده: مهاجرین و انصار.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! تو از پاک کردن نام (رسول الله) خودداری کردی. قسم به کسی که مرا به پیامبری برگزیده است، تو در آینده در حالی که مورد ظلم و ستم قرار خواهی گرفت، به فرزندان آنها مشابه چنین پاسخی را خواهی داد.

زمانی که جنگ صفین اتفاق افتاد و طرفین، حکمیت را پذیرفتند، امیرالمؤمنین نوشت: این پیمان صلحی است میان امیرالمؤمنین علیه السلام و معاویه پسر ابو سفیان. عمرو بن عاص گفت: ای علی! اگر به این که تو امیرالمؤمنین هستی اعتقاد داشتیم که با تو نمی جنگیدیم. بنویس: این پیمان صلحی است میان علی بن ابی طالب و معاویه پسر ابو سفیان. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند و پیامبرش راست گفته اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این امر را به من اطلاع داده بود. سپس آن را نوشت.

راوی می گوید: زمانی که پیمان صلح حدیبیه نوشته شد، قبیله خزاعه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بنی بکر با قریش هم پیمان شدند. صلح حدیبیه را در دو نسخه نوشتند و یکی از نسخه ها را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و

ص:394

سلم و دیگری را به سهیل بن عمرو دادند. سهیل بن عمرو و حفص بن احنف به میان قریش بازگشتند و جریان را برایشان تعریف کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به یارانش فرمود: حیواناتی را که برای قربانی آورده اید سر ببرید و موی سرتان را بتراشید. اصحاب آن حضرت از این کار خودداری کردند و گفتند: چگونه این کار را بکنیم در حالی که هنوز طواف و سعی را انجام نداده ایم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این پاسخ آنها اندوهگین شد و از این امر به همسرش ام سلمه شکایت کرد. ام سلمه فرمود: یا رسول الله! شما قربانی تان را سر ببرید و موهایتان را بتراشید. آن حضرت نیز چنین کرد. همراهان آن حضرت که چنین دیدند، با تردید اقدام به این کار کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با هدف بزرگداشت قربانی کردن فرمود: خداوند کسانی را که موهایشان را تراشیده اند رحمت کناد! گروهی که هنوز قربانی شان را انجام نداده بودند گفتند: آیا برای کسانی که موهایشان را کوتاه کرده اند دعا نمی کنید؟ زیرا کسی که قربانی را انجام نداده باشد، تراشیدن مو بر او واجب نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند کسانی را که موهایشان را تراشیده اند و قربانی را انجام نداده اند، رحمت کناد! آنها گفتند: پس برای آنان که موهایشان را کوتاه کرده اند دعا نمی کنید؟ پیامبر فرمود: خداوند کسانی را که موهایشان را کوتاه کرده اند رحمت کناد! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سوی مدینه حرکت کرد و به تنعیم بازگشت و زیر درختی فرودآمد. یارانش که با پیمان صلح آن حضرت مخالفت کرده بودند نزد ایشان آمدند و معذرت خواهی و اظهار پشیمانی کردند و از آن حضرت خواستند تا برایشان طلب آمرزش کند. به همین دلیل آیه رضوان نازل شد.(1)

2) ابن بابویه، از تمیم بن عبدالله بن تمیم قریشی، از پدرش، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمد بن جهم روایت کرده است که گفت: در مجلس مأمون حضور داشتم و امام رضا علیه السلام نیز در آن جا بود. مأمون به آن حضرت گفت: ای فرزند رسول خدا! مگر نمی گویی پیامبران معصوم هستند؟ امام فرمود: بلی! مأمون آیاتی را که در باره انبیا نازل شده است خواند و گفت: ای

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 285.

ابوالحسن! آیه «لیَغْفِرَ لکَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ ومَا تَأَخَّرَ» را برایم تفسیر کن. آن حضرت فرمود: از نظر مشرکان عرب، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از همگان گناهکارتر بود. زیرا آنها به جای خداوند سیصد و شصت بت را می پرستیدند. اما آن حضرت برایشان دعوت به کلمه اخلاص را به ارمغان آورد و این امر بر آنها دشوار می نمود. به همین دلیل می گفتند: « أَجَعَل الآلهَةَ إلهًا واحِدًا إنَّ هَذَا لشَیْءٌ عُجَابٌ * وانطَلَقَ المَلأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا واصْبِرُوا عَلَی آلهَتِکُمْ إنَّ هَذَا لشَیْءٌ یُرَادُ * مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِی المِلهِ الآخِرَهِ إنْ هَذَا إلا اخْتِلاقٌ»(1) [آیا خدایان (متعدد) را خدای واحدی قرار داده است؟ این واقعا چیز عجیبی است * و بزرگانشان روان شدند (و گفتند) بروید و بر خدایان خود ایستادگی نمایید که این امر قطعا هدف (ما)ست * (از طرفی) این (مطلب) را در آیین اخیر (عیسوی هم) نشنیده ایم این (ادعا) جز دروغ بافی نیست] زمانی که خداوند، فتح مکه را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ممکن کرد، خطاب به آن حضرت فرمود: «إنَّا فَتَحْنَا لکَ فَتْحًا مُّبِینًا * لیَغْفِرَ لکَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ ومَا تَأَخَّرَ» یعنی تا خداوند گناهان تو را _ به گمان مشرکان مکه _ به علت فرا خواندن مردم به یکتاپرستی در گذشته، حال و آینده بیامرزد. زیرا برخی از مشرکان مکه، ایمان آورده و برخی نیز از مکه خارج شده بودند. گروهی که در مکه باقی ماندند، نتوانسته بودند دعوت مردم به توحید توسط آن حضرت را انکار کنند. به همین دلیل، گناهانی که آنان فکر می کردند بر دوش محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، بخشوده شد؛ زیرا حرف او به کرسی نشست و بر آنان پیروز شد. مأمون گفت: «أحسنت ای ابوالحسن».(2)

3) محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن ابراهیم قمی، از پدرش، از ابن ابی عمیر و دیگران، از معاویه بن عمار روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ماه ذی القعده به همراه یارانش از مدینه به سوی مکه خارج شد. این خروج آنها به منعقد شدن صلح حدیبیه منجر شد. زمانی که به میقات رسیدند، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم احرام بست.

1- [1] - ص/ 7-5.
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 180، ح 1.

یارانش نیز به پیروی از ایشان احرام بستند و سلاح های خود را حمل کردند. زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع یافت که مشرکان خالد بن ولید را برای بازگرداندن آن حضرت فرستاده اند، فرمود: برایم راهنمایی بیاورید که ما را از راهی غیر از مسیر حرکت خالد به مکه برساند. یارانش مردی از مزینه یا جهینه را آوردند. او آنها را به عقبه رساند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس از آن (کوه عقبه) بالا برود، خداوند گناهانش را خواهد آمرزید، همچنان که گناهان بنی اسرائیل را مورد بخشش قرار داد و به آنها فرمود: «ادْخُلُواْ الْبَابَ سُجَّدًا نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ»(1) [سجده کنان از دروازه (شهر) در آیید تا گناهان شما را بر شما ببخشاییم] به همین دلیل گروه هایی از اوس و خزرج به بالای آن صعود کردند. گفته شده است: تعداد آنها هزار و هشتصد نفر بود. زمانی که در حدیبیه فرود آمدند، ناگهان در آن جا زنی را به همراه پسرش دیدند. آن پسر با دیدن سپاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شروع به فرار کرد. زمانی که آن زن فهمید، این سپاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، فرزندش را صدا زد و گفت: اینها پیروان دین دیگری شده اند. به تو کاری ندارند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سوی آن زن رفت و به او دستور داد تا از چاهی که در آن جا بود، آب بالا بکشد. آن زن یک سطل آب برای رسول خدا آورد. آن حضرت از آن آب نوشید و صورت مبارکش را شست. آن زن بقیه آب را به داخل چاه ریخت. از آن زمان تاکنون آن چاه خشک نشده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن مکان حرکت کرد. مشرکان ابان بن سعید را به همراه گروهی سوار کار به سوی حضرت فرستادند. ابان بن سعید در موازات او بود. قریشیان سپس حلیس را فرستادند. او حیوانات قربانی را دید که بعضی از آنها از گرسنگی پشم های همدیگر را می خورند. به همین دلیل به مکه بازگشت و دیگر به سوی پیامبر و یارانش نیامد. او به ابوسفیان گفت: ای ابو سفیان! ما با همدیگر پیمان نبسته ایم که حیوانات اختصاص داده شده برای قربانی را باز گردانید. ابوسفیان در پاسخ گفت: ساکت شو! تو یک عرب بیابانگرد بیش

1- [1] - اعراف/ 161.

نیستی. حلیس گفت: به خدا قسم! تو راه را بر محمد باز خواهی کرد و به آن چه او خواسته است گردن خواهی نهاد، و گرنه من از تو جدا خواهم شد و به میان حبشی ها خواهم رفت. ابوسفیان پاسخ داد: ساکت شو تا با محمد پیمان سستی ببندیم. آنها عروه بن مسعود را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند. او به همراه قومی که مغیره بن شعبه به آنها حمله کرده بود در مکه ساکن شده بود. آن گروه، تاجر و در طائف ساکن بودند که مغیره تعدادی از آنها را به قتل رساند. به همین دلیل آنها اموالشان را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آوردند. آن حضرت از قبول آن امتناع کرد و فرمود: این خدعه و نیرنگ است و عادلانه نیست و ما بدان نیازی نداریم. قریش عروه بن مسعود را نزد رسول خدا فرستادند. یارانش عرض کردند: این عروه بن مسعود است که به خدمتتان آمده است و معتقد است ورود ما به مکه کار خطرناکی است. رسول خدا فرمود: او را نزد من بیاورید. عروه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت و عرض کرد: ای محمد! چرا به مکه آمده ای؟ پیامبر فرمود: آمده ام تا کعبه را طواف کنم و سعی بین صفا و مروه را به جای آورم. قربانی کنم و گوشت آن را برایتان بر جای گذارم و بروم. عروه گفت: به لات و عزی قسم! نباید این کار را انجام بدهی. من کسی همچون تو را تاکنون ندیده ام. از همان راهی که آمده اید برگردید. قومت تو را به خدا و خویشاوندانت قسم می دهند که بی اجازه آنان، وارد شهرشان نشوی و پیوند خویشاوندی را پاره نکنی و باعث گستاخ شدن سایر اعراب نسبت به آنها نشوی. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تا زمانی که مناسک را به جای نیاوریم از این جا نمی رویم. عروه در هنگام صحبت کردن با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ریش آن حضرت دست زد. مغیره که پشت سرش ایستاده بود با دستش او را زد. عروه گفت: ای محمد! این کیست؟ پیامبر فرمود: این برادرزاده ات مغیره است. عروه گفت: ای حقه باز! به خدا سوگند، تو فقط به این خاطر به این جا آمده ای که نجاست (کار زشت) خود را پاک کنی.

عروه به میان قریش بازگشت و به ابوسفیان و یارانش گفت: به خدا قسم! گمان نمی کنم محمد از تصمیمش منصرف شود. به همین دلیل سهیل بن عمرو و حویطب بن عبدالعزی را به سوی آن حضرت فرستادند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد تا حیواناتی را که برای قربانی کردن با خودشان آورده بودند.

به آنها نشان دهند. آن دو از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سئوال کردند: هدفتان از آمدن به مکه چیست؟ آن حضرت پاسخ داد: برای طواف خانه خدا، سعی بین صفا و مروه و قربانی کردن آمده ایم تا پس از آن، گوشت حیوانات قربانی شده را برای شما از خود بر جای بگذاریم و برویم. آنها گفتند: قومت تو را به خداوند و رابطه خویشاوندی قسم می دهند که بدون اجازه آنان وارد شهرشان نشوی و پیوند خویشاوندی را پاره نکنی تا مبادا دشمنانشان بر آنها گستاخ شوند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همچنان بر ورود به شهر اصرار کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواست عمر بن خطاب را به مکه بفرستد. عمر گفت: طایفه من بسیار کوچک است و چنان که می دانید من حامیان چندانی در آن جا ندارم. اما پیشنهاد می کنم عثمان را به آن جا بفرستید. آن حضرت نیز عثمان بن عفان را به مکه فرستاد و فرمود: به میان مؤمنان قومت برو و مژده ای را که خداوند مبنی بر فتح مکه به من داده است به اطلاع آنها برسان. زمانی که عثمان به مکه رفت، با ابان بن سعید دیدار کرد. به همین دلیل، با تأخیر بازگشت. عثمان به همراه او به میان مسلمانان مکه رفت و جریان را به آنها اطلاع داد و درگیری و جرّ و بحث اتفاق افتاد. در این مدت سهیل بن عمرو نیز همچنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باقی مانده بود و عثمان به اردوگاه مشرکان رفته بود. مسلمانان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردند. آن حضرت دست چپش را به جای دست عثمان در دست راست خودش گذاشت و آن را به عنوان بیعت او به شمار آورد. مسلمانان به یکدیگر می گفتند: خوشا به حال عثمان! بی شک تاکنون خانه خدا را طواف کرده و سعی میان صفا و مروه را به جای آورده و از احرام خارج شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: قرار نبوده که او این کار را انجام دهد. زمانی که عثمان به میان مسلمانان بازگشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از او پرسید: آیا طواف خانه خدا را به جای آوردی؟ عثمان پاسخ داد: خیر. چگونه ممکن است در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طواف کعبه را انجام نداده است من اقدام به این کار کنم؟ سپس جریان تأخیرش در مکه را برای ایشان تعریف کرد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد: بنویس: بسم الله الرحمن الرحیم. سهیل گفت: من رحمن و رحیم را نمی شناسم.

مانند آن چه در گذشته می نوشتیم بنویس: باسمک اللهم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این پیمانی است میان رسول خدا و سهیل بن عمرو. سهیل گفت: ای محمد! (اگر ما پیامبری تو را پذیرفته بودیم) پس ما بر سر چه با تو می جنگیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من محمد بن عبدالله پیامبر خدا هستم. مردم نیز گفتند: شهادت می دهیم که تو پیامبر خدا هستی. سهیل گفت: این پیمانی است میان محمد بن عبدالله و سهیل بن عمرو. مردم فریاد زدند: شهادت می دهیم که محمد پیامبر خداست.

از جمله مفاد آن پیمان این بود که هر گاه فردی از قریش به مدینه پناهنده می شد، پیامبر باید او را به مکه باز می گرداند. اما چنان چه فردی از مسلمانان به قریش پناهنده می شد، آنها مجبور به بازگرداندن او نبودند. همچنین به مسلمانان مکه حق بازگشت به دین شان داده شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ما به کسی که از دین ما برگردد، نیازی نداریم. شرط ما این است که خداوند در میان شما، آشکارا عبادت شود و پنهانی نباشد و مسلمانان در مدینه بتوانند با مسلمانان مکه، ارتباط داشته باشند.

این معاهده دارای برکات فراوانی بود و اسلام کم کم بر مکه حکمفرما شد. سهیل بن عمرو پسرش ابو جندل را که اسلام آورده بود، مورد ضرب و شتم قرار داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این اولین پیمان شکنی شما قریش است. حضرت فرمود: آیا من پیمان شکنی کرده ام؟ سهیل گفت: ای محمد! من حقه باز نیستم. ابو جندل به میان مسلمانان فرار کرد. رسول خدا او را فرا خواند و خواست که او را به مکه بازگرداند. ابو جندل گفت: آیا مرا به آنها تحویل می دهی؟ پیامبر فرمود: این امر جزو مفاد پیمان صلح بوده است. آن گاه فرمود: خدایا برای ابو جندل! فرج و گشایشی به وجود بیاور! (1)

4) عیاشی از منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: تا زمانی که سوره فتح نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همواره می فرمود: پروردگارا! بیم آن دارم که نسبت به تو نافرمانی کنم و به

1- [1] - کافی، ج 8، ص 322، ح 503.

عذاب روز قیامت گرفتار شوم. اما پس از نازل شدن آن سوره، دیگر این جمله را نگفت.(1)

5) ابن بابویه، از ابو علی احمد بن یحیی مکتب، از احمد بن محمد وراق، از بشیر بن سعید بن قیلویه عدل در رافقه، از عبدالجبار بن کثیر تمیمی یمانی، از محمد بن حرب هلالی، حاکم مدینه روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: سئوالی در ذهنم وجود دارد. آیا می توانم آن را مطرح کنم؟ امام فرمود: اگر می خواهی قبل از این که سئوال خودت را مطرح کنی من آن را بگویم و اگر هم مایل هستی خودت بپرس. محمد بن حرب گفت: چگونه قبل از این که سئوال را مطرح کنم از آن اطلاع داری؟ امام فرمود: از طریق فراست و شناخت حقیقت افراد از روی ظاهرشان. مگر نشنیده ای که خداوند می فرماید: «إِنَّ فِی ذَلکَ لآیَاتٍ للمُتَوسِّمِینَ»(2) [به یقین در این (کیفر) برای هوشیاران عبرتهاست] همچنین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: از فراست مؤمن بترسید که او با نور خدا می نگرد؟

راوی می گوید: عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! حال سئوال مرا بگویید و بدان پاسخ دهید. امام فرمود: خواستی بپرسی چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان فتح مکه هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خواست کعبه را از لوث بت ها پاک کند، علی رغم قدرت و نیروی فراوانش نتوانست رسول خدا را حمل کند و نگه دارد؟ این در حالی بود که آن حضرت در خیبر را که باید چهل نفر با همدیگر آن را حمل کنند، از جا کند و آن را به مسافت چهل ذراع پرتاب کرد. همچنین رسول اکرم بر شتر، اسب و الاغ سوار می شد و در شب معراج بر براق سوار شده بود و قدرت امام علی علیه السلام از همه این حیوانات بیشتر بود. آن شخص قسم یاد کرد که دقیقاً می خواستم همین سئوال را از شما بپرسم. امام حدیث را ذکر کرد تا این که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای علی! خداوند گناهان شیعیانت را بر دوش من

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 128، ح 12.
2- [2] - حجر/ 75.

قرار داده و سپس آن را آمرزیده است. همچنان که در کتابش فرموده است: «لِیَغْفِرَ لکَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ ومَا تَأَخَّرَ».(1)

6) علی بن ابراهیم قمی، از محمد بن جعفر، از محمد بن احمد، از محمد بن حسین، از علی بن نعمان، از علی بن ایوب، از عمر بن یزید بیاع سابری روایت کرده است که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: منظور از «لِیَغْفِرَ لکَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ ومَا تَأَخَّرَ لک» چیست؟ امام فرمود: آن حضرت هیچ گناهی نداشت و هرگز مرتکب گناه نشد. اما خداوند گناهان یاران و پیروانش را بر دوش ایشان قرار داده بود.(2)

7) ابن بابویه، از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی، از علی بن مهران، از علی بن عبدالغفار، از ابو شعیب صالح بن حمزه، از محمد بن سعید مروزی روایت کرده است که از شخصی سئوال کردم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگز مرتکب گناهی شده است؟ آن شخص گفت: خیر. سئوال کردم: پس چرا خداوند فرموده است: «لِیَغْفِرَ لکَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ ومَا تَأَخَّرَ»؟ آن شخص پاسخ داد: خداوند گناهان پیروان امیرالمؤمنین علیه السلام را بر دوش آن حضرت قرار داده بود. به همین دلیل آن گناهان پیشین و پسین را برایش آمرزید.(3)

8) شرف الدین نجفی به صورت مرفوع از امام هادی علیه السلام روایت کرده است که از آن حضرت در باره آیه «لِیَغْفِرَ لکَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ ومَا تَأَخَّرَ» سئوال شد. امام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هرگز مرتکب گناه نشده بود و آن حضرت گناهان پیشین یا پسین نداشت. بلکه خداوند گناهان شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام را به عهده او گذاشته و سپس آنها را برایش آمرزیده بود.(4)

9) طبرسی گفت: مفضل بن عمر روایت کرده است که شخصی از امام صادق علیه السلام در باره آیه «لِیَغْفِرَ لکَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِکَ ومَا تَأَخَّرَ» سئوال کرد.

1- [1] - علل الشرایع، ص 206، باب 139، ح 1.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 290.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 591، ح 1.

4- [4] - تأويل الآيات، ج 2، ص 593، ح 4.

امام فرمود: به خدا قسم! آن حضرت هیچ گناهی مرتکب نشده بود. بلکه خداوند آمرزش گناهان شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام را که به عهده آن حضرت گذاشته شده بود، برایش تضمین کرده است.(1)

«هُو الذِی أَنزَل السَّکِینَهَ فِی قُلوبِ المُؤْمِنِینَ...بِمَا عَاهَدَ عَلیْهُ اللهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْرًا عَظِیمًا(10)»

«هُو الذِی أَنزَل السَّکِینَهَ فِی قُلوبِ المُؤْمِنِینَ لیَزْدَادُوا إِیمَانًا مَّعَ إِیمَانِهِمْ وللهِ جُنُودُ السَّمَاواتِ والأَرْضِ وکَانَ اللهُ عَلیمًا حَکِیمًا(4) لِیُدْخِلَ المُؤْمِنِینَ والمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالدِینَ فِیهَا ویُکَفِّرَ عَنْهُمْ سَیِّئَاتِهِمْ وکَانَ ذَلکَ عِندَ اللهِ فَوزًا عَظِیمًا(5) ویُعَذِّبَ المُنَافِقِینَ والمُنَافِقَاتِ والمُشْرِکِینَ والمُشْرِکَاتِ الظَّانِّینَ بِاللهِ ظَنَّ السَّوءِ عَلیْهِمْ دَائِرَهُ السَّوءِ وغَضِبَ اللهُ عَلیْهِمْ ولعَنَهُمْ وأَعَدَّ لهُمْ جَهَنَّمَ وسَاءتْ مَصِیرًا(6) وللهِ جُنُودُ السَّمَاواتِ والأَرْضِ وکَانَ اللهُ عَزِیزًا حَکِیمًا(7) إِنَّا أَرْسَلنَاکَ شَاهِدًا ومُبَشِّرًا ونَذِیرًا(8) لتُؤْمِنُوا بِاللهِ ورَسُولهِ وتُعَزِّرُوهُ وتُوقِّرُوهُ وتُسَبِّحُوهُ بُکْرَهً وأَصِیلا(9) إِنَّ الذِینَ یُبَایِعُونَکَ إِنَّمَا یُبَایِعُونَ اللهَ یَدُ اللهِ فَوقَ أَیْدِیهِمْ فَمَن نَّکَثَ فَإِنَّمَا یَنکُثُ عَلی نَفْسِهِ ومَنْ أَوفَی بِمَا عَاهَدَ عَلیْهُ اللهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْرًا عَظِیمًا(10)»

[اوست آن کس که در دلهای مؤمنان آرامش را فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند و سپاهیان آسمانها و زمین از آن خداست و خدا همواره دانای سنجیده کار است * تا مردان و زنانی را که ایمان آورده اند در باغهایی که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است درآورد و در آن جاویدان بدارد و بدیهایشان را از آنان بزداید و این (فرجام نیک) در پیشگاه خدا کامیابی بزرگی است * و (تا) مردان و زنان نفاق پیشه و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد برده اند، عذاب کند. بد زمانه بر آنان باد و خدا بر ایشان خشم نموده و لعنتشان کرده و جهنم را برای آنان آماده گردانیده و (چه) بد سرانجامی است * و سپاهیان آسمان

1- [1] - مجمع البیان، ج 9، ص 185.

ها و زمین از آن خداست و خدا همواره شکست ناپذیر سنجیده کار است * (ای پیامبر) ما تو را (به سمت) گواه و بشارتگر و هشدار دهنده ای فرستادیم * تا به خدا و فرستاده اش ایمان آورید و او را یاری کنید و ارجش نهید و (خدا) را بامدادان و شامگاهان به پاکی بستایید * در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می کنند. جز این نیست که با خدا بیعت می کنند. دست خدا بالای دستهای آنان است. پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شکند و هر که بر آن چه با خدا عهد بسته وفادار بماند، به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می بخشد]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابو حمزه روایت کرده است که از امام محمد باقر علیه السلام در باره «أَنزَلَ السَّكِينَةَ فِی قُلوبِ المُؤْمِنِينَ» سئوال کردم. امام فرمود: منظور از آن ایمان است. همچنین از ایشان در باره «وأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ»(1) [و آنها را با روحی از جانب خود تایید کرده است] سئوال کردم. آن حضرت فرمود: منظور از روح، نیز ایمان است.(2)

2) کلینی همچنین از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن محبوب، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: منظور از سکینه، ایمان است.(3)

3) محمد بن یعقوب کلینی همچنین از علی بن ابراهیم قمی، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از حفص بن بختری و هشام بن سالم و دیگران روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «أَنزَلَ السَّكِينَةَ فِی قُلوبِ المُؤْمِنِينَ» سئوال کردم. امام فرمود: منظور از آن، ایمان است.(4)

4) کلینی همچنین از علی بن ابراهیم قمی، از محمد بن عیسی بن عبید، از

1- [1] - مجادله/ 22.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 12، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 12، ح 3.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 13، ح 4.

یونس، از جمیل روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «أَنزَل السَّکِینَهَ فِی قُلوبِ المُؤْمِنِینَ» سئوال کردم. امام فرمود: ایمان است. از ایشان در باره آیات زیر نیز سئوال کردم که خداوند می فرماید: «وأَیَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ»(1) [و آنها را با روحی از جانب خود تایید کرده است] و فرموده است: «وأَلزَمَهُمْ کَلمَهَ التَّقْوی»(2) [و آرمان تقوا را ملازم آنان ساخت]. آن حضرت فرمود: منظور از روح و تقوی در آیات فوق، ایمان است.(3)

5) کلینی همچنین از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم و حجّال، از علاء، از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود: در ابتدا همه جا را آب فرا گرفته بود و عرش خداوند بر روی آب قرار داشت. خداوند به آب دستور داد تا به آتش تبدیل شود. سپس آتش را خاموش کرد و از آن دودی بلند شد. آن گاه از آن دود آسمان ها و از خاکستر آن آتش، زمین را آفرید. سپس آب، آتش و باد با یکدیگر رقابت کردند. آب می گفت: من قوی ترین و بزرگ ترین سپاه خداوند هستم. آتش می گفت: من بزرگترین سپاه خدا هستم. باد نیز می گفت: من بزرگترین سپاه خدا هستم.. خداوند عز و جل به باد وحی کرد که تو بزرگترین سپاه من (نیروی برتر من) هستی.(4)

6) علی بن ابراهیم قمی گفت: خداوند می فرماید: «هُو الذِی أَنزَل السَّکِینَهَ فِی قُلوبِ المُؤْمِنِینَ لیَزْدَادُوا إِیمَانًا مَّعَ إِیمَانِهِمْ وللهِ جُنُودُ السَّمَاواتِ والأَرْضِ» آنها همان کسانی بودند که با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت نکردند و پذیرش پیمان صلح از سوی ایشان را تأیید کردند. «لیُدْخِل المُؤْمِنِینَ والمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالدِینَ فِیهَا ویُکَفِّرَ عَنْهُمْ سَیِّئَاتِهِمْ وکَانَ ذَلکَ عِندَ اللهِ فَوزًا عَظِیمًا * ویُعَذِّبَ المُنَافِقِینَ والمُنَافِقَاتِ والمُشْرِکِینَ والمُشْرِکَاتِ الظَّانِّینَ بِاللهِ ظَنَّ

1- [1] - مجادله/ 22.
2- [2] - فتح/ 24.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 13، ح 5.
4- [4] - کافی، ج 8، ص 95، ح 68.

السَّوءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوءِ» منظور از این عبارت، کسانی هستند که با پیمان صلح از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت و آن حضرت را متهم کردند. «وغَضِبَ اللهُ عَلَيْهِمْ ولعَنَهُمْ وأَعَدَّ لهُمْ جَهَنَّمَ وسَاءتْ مَصِيرًا * ولله جُنُودُ السَّمَاواتِ والأَرْضِ وكَانَ اللهُ عَزِيزًا حَكِيمًا* إِنَّا أَرْسَلنَاكَ شَاهِدًا ومُبَشِّرًا ونَذِيرًا» سپس اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مورد خطاب قرار داده و می فرماید: «لتُؤْمِنُوا بِاللهِ ورَسُولهِ وتُعَزِّرُوهُ وتُوقِّرُوهُ» سپس خداوند بر ذات متعال خویش، عطف کرده و فرموده است: «وتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وأَصِيلا» که این جمله به «لتُؤْمِنُوا بِاللهِ ورَسُولهِ» معطوف است.

این آیه در بیعت رضوان نازل شد که خداوند فرموده است: «لقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ المُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ»(1) [به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می کردند از آنان خشنود شد] خداوند شرط این رضایت خودش از آنها را عدم انتقاد آنها از هیچ کدام از اعمال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عدم مخالفت با اوامر آن حضرت دانسته است. خداوند پس از فرود آوردن آیه بیعت رضوان، در آیه دیگری چنین فرموده است: «إِنَّ الذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللهَ يَدُ اللهِ فَوقَ أَيْدِيهِمْ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلى نَفْسِهِ ومَنْ أَوفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيماً» رضایت خداوند از آنها مشروط بر این بود که پس از آن به عهد و پیمان الهی وفادار باشند و پیمان شکنی نکنند. چنان چه به این عهد خود وفا کنند، پروردگار از آنها راضی خواهد بود. هنگام جمع آوری قرآن، آیه شرط را بر آیه بیعت رضوان مقدم کردند؛ حال آن که در ابتدا آیه بیعت رضوان و سپس آیه شرط نازل شده است.(2) در بیان تفسیر آیه «فَلمَّا آسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ»(3) [و چون ما را به خشم درآوردند از آنان انتقام گرفتیم] در این باره حدیثی از امام صادق علیه السلام ذکر گردید.

1- [1] - فتح/ 18.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 290.
3- [3] - زخرف/ 55.

«لِقَدْ رَضِىَ اللهُ عَنِ المُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ فَعَلمَ مَا فِى قُلوبِهِمْ فَأَنزَل السَّکِينَهَ عَلَيْهِمْ وأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا(18) ومَغَانِمَ کَثِيرَهً يَأْخُذُونَهَا وکَانَ اللهُ عَزِيزًا حَکِيمًا(19) وعَدَکُمُ اللهُ مَغَانِمَ کَثِيرَهً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّل لکُمْ هَذِهِ وکَفَّ أَيْدِىَ النَّاسِ عَنکُمْ ولتَکُونَ آيَهً للمُؤْمِنِينَ ويَهْدِيَکُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا(20) وأُخْرَى لمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللهُ بِهَا وکَانَ اللهُ عَلى کُل شَىْءٍ قَدِيرًا(21) ولو قَاتَلکُمُ الذِينَ کَفَرُوا لولوا الأَدْبَارَ ثُمَّ لا يَجِدُونَ وليًّا ولا نَصِيرًا(22) سُنَّهَ اللهِ التِى قَدْ خَلتْ مِن قَبْل ولن تَجِدَ لسُنَّهِ اللهِ تَبْدِيلا(23) وهُو الذِى کَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنکُمْ وأَيْدِيَکُمْ عَنْهُم بِبَطْنِ مَکَّهَ مِن بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَکُمْ عَلَيْهِمْ وکَانَ اللهُ بِمَا تَعْمَلونَ بَصِيرًا(24) هُمُ الذِينَ کَفَرُوا وصَدُّوکُمْ عَنِ المَسْجِدِ الحَرَامِ والهَدْىَ مَعْکُوفًا أَن يَبْلغَ مَحِلهُ ولولا رِجَال مُّؤْمِنُونَ ونِسَاء مُّؤْمِنَاتٌ لمْ تَعْلمُوهُمْ أَن تَطَؤُوهُمْ فَتُصِيبَکُم مِّنْهُم مَّعَرَّهٌ بِغَيْرِ عِلمٍ(25)»

[به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می کردند از آنان خشنود شد و آن چه در دلهایشان بود، بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنها پاداش داد * و (نیز) غنیمتهای فراوانی خواهند گرفت و خدا همواره نیرومند سنجیده کار است * و خدا به شما غنیمتهای فراوان (دیگری) وعده داده که به زودی آنها را خواهید گرفت و این (پیروزی) را برای شما پیش انداخت و دستهای مردم را از شما کوتاه ساخت تا برای مؤمنان نشانه ای باشد و شما را به راه راست هدایت کند * و (غنیمتهای) دیگر(ی نیز هست) که شما بر آنها دست نیافته اید (و) خدا بر آنها نیک احاطه دارد و همواره خداوند بر هر چیزی تواناست * و اگر کسانی که کافر شدند به جنگ با شما برخیزند، قطعا پشت خواهند کرد و دیگر یار و یاوری نخواهند یافت * سنت الهی از پیش همین بوده و در سنت الهی هرگز تغییری نخواهی یافت * و اوست همان کسی که در دل مکه پس از پیروزکردن شما بر آنان، دستهای آنها را از شما و دستهای شما را از ایشان کوتاه گردانید و خدا به آن چه می کنید همواره بیناست * آنها بودند که کفر ورزیدند و شما را از مسجد الحرام بازداشتند و نگذاشتند

قربانی (شما) که بازداشته شده بود به محلش برسد و اگر (در مکه) مردان و زنان با ایمانی نبودند که (ممکن بود) بی آن که آنان را بشناسید ندانسته پایمالشان کنید و تاوانشان بر شما بماند، (فرمان حمله به مکه می دادیم).]

1) علی بن ابراهیم قمی، از حسین بن عبدالله سکینی، از ابو سعید بجلی، از عبد الملک بن هارون، از امام صادق علیه السلام ، از پدرانش روایت کرده است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من همان کسی هستم که خداوند در تورات و انجیل نام مرا به عنوان حامی و پشتیبان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده است و من اولین کسی بودم که زیر درخت با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردم. خداوند در این باره فرموده است: «لقَدْ رَضِیَ اللهُ عَنِ المُؤْمِنِینَ إِذْ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ».(1)

2) محمد بن عباس، از محمد بن احمد واسطی، از زکریا بن یحیی، از اسماعیل بن عثمان، از عمار دهنی، از ابو زبیر، از جابر روایت کرده است که از امام محمد باقر علیه السلام سئوال کردم: تعداد مؤمنانی که خداوند در آیه «لقَدْ رَضِیَ اللهُ عَنِ المُؤْمِنِینَ إِذْ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ» در باره آنها سخن گفته است، چند نفر بوده است؟ فرمود: هزار و دویست نفر. گفتم: آیا علی علیه السلام در میان آنان بود؟ فرمود: آری! علی سرور و بزرگ آنها بود.(2)

3) از طریق مخالفین ما نیز روایت شده است که موفق بن احمد گفت: آیه «لقَدْ رَضِیَ اللهُ عَنِ المُؤْمِنِینَ إِذْ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ» در باره حاضران در صلح حدیبیه نازل شد. جابر می گوید: در روز صلح حدیبیه ما هزار و چهارصد نفر بودیم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ما فرمود: شما بهترین افراد روی زمین هستید. ما زیر آن درخت با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیمان بستیم تا آخرین لحظه حیاتمان از ایشان اطاعت و حمایت کنیم. به جز ابن قیس که منافق بود، هیچ کدام از ما عهد و پیمان خود را نقض نکردیم. سزاوارترین مردم به این آیه، علی بن ابی طالب علیه السلام است. زیرا خداوند فرموده است: «وأَثَابَهُمْ فَتْحًا

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 241.

2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 595، ح 7.

قَرِیبًا» که منظور از آن فتح خیبر توسط امیرالمؤمنین علیه السلام است. (1)

4) علی بن ابراهیم قمی گفت: سپس خداوند در باره اعراب بیابانگردی که از همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این سفر باز مانده بودند می فرماید: «سَیَقُول لکَ المُخَلفُونَ مِنَ الأَعْرَابِ شَغَلتْنَا أَمْوالنَا وأَهْلونَا فَاسْتَغْفِرْ لنَا یَقُولونَ بِألسِنَتِهِم مَّا لیْسَ فِی قُلوبِهِمْ قُل فَمَن یَمْلکُ لکُم مِّنَ اللهِ شَیْئًا إِنْ أَرَادَ بِکُمْ ضَرًّا أَو أَرَادَ بِکُمْ نَفْعًا بَل کَانَ اللهُ بِمَا تَعْمَلونَ خَبِیرًا * بَل ظَنَنتُمْ أَن لن یَنقَلبَ الرَّسُول والمُؤْمِنُونَ إِلی أَهْلیهِمْ أَبَدًا وزُیِّنَ ذَلکَ فِی قُلوبِکُمْ وظَنَنتُمْ ظَنَّ السَّوءِ وکُنتُمْ قَومًا بُورًا»(2) [بر جای ماندگان بادیه نشین به زودی به تو خواهند گفت اموال ما و کسانمان ما را گرفتار کردند. برای ما آمرزش بخواه. چیزی را که در دلهایشان نیست بر زبان خویش می رانند. بگو: اگر خدا بخواهد به شما زیانی یا سودی برساند، چه کسی در برابر او برای شما اختیار چیزی را دارد؛ بلکه (این) خداست که به آن چه می کنید همواره آگاه است* (نه چنان بود) بلکه پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز به خانمان خود بر نخواهند گشت و این (پندار) در دلهایتان نمودی خوش یافت و گمان بد کردید و شما مردمی در خور هلاکت بودید] یعنی بدترین قوم بودند که در صلح حدیبیه آنها را از خود رنجانید. زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از حدیبیه به مدینه بازگشت به خیبر حمله کرد. کسانی که از همراهی با ایشان باز مانده بودند، به محضر ایشان آمدند و از ایشان خواستند به آنها اجازه همراهی با آن حضرت جهت حرکت به سوی خیبر را بدهد. در این هنگام خداوند آیه زیر را نازل فرمود: «سَیَقُول المُخَلفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلی مَغَانِمَ لتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْکُمْ یُرِیدُونَ أَن یُبَدِّلوا کَلامَ اللهِ قُل لن تَتَّبِعُونَا کَذَلکُمْ قَال اللهُ مِن قَبْل فَسَیَقُولونَ بَل تَحْسُدُونَنَا بَل کَانُوا لا یَفْقَهُونَ إِلا قَلیلا * قُل للمُخَلفِینَ مِنَ الأَعْرَابِ سَتُدْعَونَ إِلی قَومٍ أُولی بَأْسٍ شَدِیدٍ تُقَاتِلونَهُمْ أَو یُسْلمُونَ فَإِن تُطِیعُوا یُؤْتِکُمُ اللهُ أَجْرًا حَسَنًا وإِن تَتَولوا کَمَا تَولیْتُم مِّن قَبْل یُعَذِّبْکُمْ عَذَابًا أَلیمًا»(3) [چون به

1- [1] - مناقب خوارزمی، ص 195.
2- [2] - فتح/ 12-11.
3- [3] - فتح/ 16-15.

(قصد) گرفتن غنایم روانه شدید، به زودی بر جای ماندگان خواهند گفت: بگذارید ما (هم) به دنبال شما بیاییم. (این گونه) می خواهند دستور خدا را دگرگون کنند. بگو: هرگز از پی ما نخواهید آمد. آری خدا از پیش در باره شما چنین فرموده؛ پس به زودی خواهند گفت: (نه) بلکه بر ما رشگ می برید. (نه چنین است) بلکه جز اندکی درنمی یابند * به بر جای ماندگان بادیه نشین بگو: به زودی به سوی قومی سخت زورمند دعوت خواهید شد که با آنان بجنگید تا اسلام آورند. پس اگر فرمان برید، خدا شما را پاداش نیک می بخشد و اگر همچنان که پیشتر پشت کردید (باز هم) روی بگردانید، شما را به عذابی پردرد معذب می دارد] سپس خداوند گروهی را از شرکت در جهاد معاف کرده و می فرماید: «لیْسَ عَلی الأَعْمَی حَرَجٌ ولا عَلی الأَعْرَجِ حَرَجٌ ولا عَلی المَرِیضِ حَرَجٌ ومَن یُطِعِ اللهَ ورَسُولهُ یُدْخِلهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ ومَن یَتَولَ یُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلیمًا»(1) [بر نابینا گناهی نیست و بر لنگ گناهی نیست و بر بیمار گناهی نیست (که در جهاد شرکت نکنند) و هر کس خدا و پیامبر او را فرمان برد، وی را در باغ هایی که از زیر (درختان) آن نهرهایی روان است درمی آورد و هر کس روی برتابد به عذابی دردناک معذبش می دارد]. پروردگار سپس می فرماید: «وعَدَکُمُ اللهُ مَغَانِمَ کَثِیرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّل لکُمْ هَذِهِ وکَفَّ أَیْدِیَ النَّاسِ عَنکُمْ» که منظور از آن فتح خیبر است. در ادامه می فرماید: «ولتَکُونَ آیَةً للمُؤْمِنِینَ» سپس می فرماید: «وأُخْرَی لمْ تَقْدِرُوا عَلیْهَا قَدْ أَحَاطَ اللهُ بِهَا وکَانَ اللهُ عَلی کُل شَیْءٍ قَدِیرًا * وهُو الذِی کَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنکُمْ وأَیْدِیَکُمْ عَنْهُم بِبَطْنِ مَکَّةَ مِن بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَکُمْ عَلیْهِمْ» یعنی پس از آن که از مدینه با قصد عبادت به سوی حرم مکه حرکت کردید و آنها از شما درخواست صلح کردند. حال آن که زمانی آنها در مدینه با شما می جنگیدند و شما درخواست صلح می کردید، اما امروز، در مکه از شما می خواهند با آنها صلح نمایید.(2)

5) عیاشی از زراره و حمران از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: در فتح مکه دوازده هزار نفر

1- [1] - فتح/ 17.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 290.

همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند. این کار باعث شده بود ابوسفیان و مشرکان مکه از سایر اعراب درخواست کمک کنند.(1)

6) علی بن ابراهیم قمی گفت: سپس خداوند، علت صلح را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان کرده و می فرماید: «هُمُ الذِینَ کَفَرُوا وصَدُّوکُمْ عَنِ المَسْجِدِ الحَرَامِ والهَدْیَ مَعْکُوفًا أَن یَبْلغَ مَحِلهُ ولولا رِجَال مُّؤْمِنُونَ ونِسَاء مُّؤْمِنَاتٌ لمْ تَعْلَمُوهُمْ أَن تَطَؤُوهُمْ فَتُصِیبَکُم مِّنْهُم مَّعَرَّهٌ بِغَیْرِ عِلمٍ» که منظور از این آیه وجود مؤمنانی در مکه است. خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع می دهد که علت عقد این پیمان صلح، وجود مؤمنانی در مکه است. اگر پیمان صلح امضا نمی شد و میان مسلمانان و مشرکان جنگ و درگیری به وجود می آمد، آنها کشته می شدند. اما با بسته شدن پیمان صلح آنها در امان ماندند و اسلام خویش را اظهار کردند. گفته می شود: این صلح برای مسلمانان بیش از پیروزی آنها در جنگ بر مشرکان برکت داشت.(2)

«لو تَزَیَّلوا لعَذَّبْنَا الذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلیمًا(25)»

[اگر مؤمنین در میان کفار نبودند، قطعا کافران را به عذاب دردناکی معذب می داشتیم]

1) ابن بابویه از جعفر بن مسرور، از حسین بن محمد بن عامر، از عمویش عبد الله بن عامر، از محمد بن ابو عمیر از راوی دیگری روایت کرده است که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: چرا امیرالمؤمنین علیه السلام با فلانی و فلانی نجنگید؟ امام فرمود: زیرا در قرآن کریم آمده است: «لو تَزَیَّلوا لعَذَّبْنَا الذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلیمًا» عرض کردم: منظور از تزایل در آیه مذکور چیست؟ امام فرمود: منظور، نطفه افراد مؤمنی است که از نسل کفار به وجود می آیند. حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف زمانی ظهور خواهد کرد که این افراد به دنیا آمده باشند. هر گاه آن حضرت ظهور کند، با دشمنان خداوند خواهد جنگید و آنها را به

1- [1] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 58، ح 43.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 291.

قتل خواهد رساند.(1)

2) ابن بابویه، از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی که رحمت خدا بر او باد، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از علی بن محمد، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از ابراهیم کرخی روایت کرده است که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا امیرالمؤمنین علیه السلام در راه دین خداوند، نیرومند و شجاع نبود؟ امام فرمود: بلی. عرض کردم: پس چرا گروهی بر او پیروز شدند و او از خود در برابر آنها دفاع نکرد؟ عامل این کار چه بود؟ امام فرمود: یکی از آیات قرآن مانع این کار شد. عرض کردم: چه آیه ای؟ امام فرمود: خداوند فرموده است: «لو تَزَيَّلوا لعَذَّبْنَا الذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَليمًا» خداوند در میان فرزندان کفار و منافقان، مؤمنانی را قرار داده است. آن حضرت بنا نداشت تا زمانی که آن فرزندان و نوادگان به دنیا بیایند با آنها بجنگد. زمانی که آنها به دنیا آمدند، آن حضرت با آنها که دشمنی خود را ابراز کردند جنگید. حضرت قائم علیه السلام نیز چنین است. آن حضرت نیز زمانی ظهور خواهد کرد که مؤمنانی که از نسل کفار به دنیا می آیند، متولد شده باشند. آن گاه آن حضرت به کفار حمله خواهد کرد و آنان را خواهد کشت.(2)

3) ابن بابویه همچنین از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی سمرقندی، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از جبرئیل بن احمد، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبدالرحمن، از منصور بن حازم، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در باره آیه «لو تَزَيَّلوا لعَذَّبْنَا الذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَليمًا» فرمود: هر گاه خداوند کفاری را که از نسل مؤمنان و مؤمنانی را که از نسل کفار متولد می شوند به دنیا آورد، آنان که کفر ورزیدند را عذاب خواهد داد.(3)

4) علی بن ابراهیم قمی، از احمد بن علی، از حسین بن عبدالله سعدی، از حسن بن موسی خشاب، از عبدالله بن حسین، از یکی از یارانش، از فلان کرخی

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 581.
2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 582.
3- [3] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 582.

روایت کرده است که شخصی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: آیا امیرالمؤمنین علیه السلام به اراده خداوند از نظر جسمی قوی نبود؟ امام فرمود: بلی. آن شخص سئوال کرد: پس چرا آن حضرت (در جریان غضب خلافت) از حق خودش دفاع نکرد؟ امام فرمود: پرسیدی، پس پاسخ را دریاب. آن چه علی علیه السلام را از مبارزه با آنان بازمی داشت، یکی از آیات قرآن بود. آن شخص دوباره سئوال کرد: چه آیه ای؟ امام فرمود: پروردگار فرموده است: «لو تَزَیَّلوا لعَذَّبْنَا الذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلیمًا» خداوند از نسل کفار و منافقان، مؤمنانی را به وجود خواهد آورد. امیر المؤمنین علیه السلام نمی توانست پیش از به دنیا آمدن آن مؤمنان، پدران کافر ایشان را به قتل برساند. اما پس از تولد آنها، آن حضرت با آنها جنگید و بر آنها پیروز شد و آنها را به قتل رساند. حضرت قائم علیه السلام نیز زمانی ظهور خواهد کرد که افراد مؤمنی که از نسل کفار و منافقان به دنیا خواهندآمد پا به عرصه گیتی نهاده باشند. در آن صورت با آنان که به مبارزه برخیزند حمله کرده و آنها را خواهد کشت.(1)

«إِذْ جَعَل الذِینَ کَفَرُوا فِی قُلوبِهِمُ الحَمِیَّةَ...أَحَقَّ بِهَا وأَهْلهَا وکَانَ اللهُ بِکُل شَیْءٍ عَلیمًا(26)»

«إِذْ جَعَل الذِینَ کَفَرُوا فِی قُلوبِهِمُ الحَمِیَّةَ حَمِیَّةَ الجَاهِلیَّهِ فَأَنزَل اللهُ سَکِینَتَهُ عَلَی رَسُولهِ وعَلی المُؤْمِنِینَ وأَلْزَمَهُمْ کَلمَةَ التَّقْوی وکَانُوا أَحَقَّ بِهَا وأَهْلهَا وکَانَ اللهُ بِکُل شَیْءٍ عَلیمًا(26)»

[آن گاه که کافران در دلهای خود تعصب، (آن هم) تعصب جاهلیت ورزیدند؛ پس خدا آرامش خود را بر فرستاده خویش و بر مؤمنان فرو فرستاد و آرمان تقوا را ملازم آنان ساخت و (در واقع) آنان به (رعایت) آن (آرمان) سزاوارتر و شایسته (اتصاف به) آن بودند و خدا همواره بر هر چیزی داناست]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: خداوند در ادامه این سوره می فرماید: «إِذْ جَعَل الذِینَ کَفَرُوا فِی قُلوبِهِمُ الحَمِیَّةَ حَمِیَّةَ الجَاهِلیَّهِ» منظور از کفار در این آیه قریش و نماینده شان سهیل بن عمرو است که خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 292.

سلم گفتند: ما رحمن و رحیم را نمی شناسیم و همچنین گفتند: اگر اعتقاد داشتیم که تو رسول خدا هستی با تو نمی جنگیدیم. بنابراین بنویس: محمد بن عبدالله. «فَأَنزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلى رَسُولِهِ وعَلى المُؤْمِنِينَ وأَلزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوى وكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وأَهْلَهَا وكَانَ اللهُ بِكُلِ شَىْءٍ عَلِيمًا» در صفحات قبل و در بیان تفسیر آیه «هُو الذِى أَنزَلَ السَّكِينَةَ فِى قُلوبِ المُؤْمِنِينَ»(1) [اوست آن کس که در دلهای مؤمنان آرامش را فرو فرستاد] معنی کلمه سکینه و تقوا ذکر گردید.(2)

2) شیخ طوسی در امالی از محمد بن محمد، از مظفر بن محمد بلخی، از محمد بن جریر، از عیسی، از مخول بن ابراهیم، از عبدالرحمن بن اسود، از محمد بن عبید الله، از عمر بن علی، از امام محمد باقر علیه السلام و پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند امری را به من اطلاع داد. عرض کردم: خدایا آن را برایم بیان کن. پروردگار فرمود: گوش کن. عرض کردم: به دقت گوش می دهم. پروردگار فرمود: ای محمد! پس از تو، علی پرچم هدایت، امام اولیا و نور هدایت برای کسانی است که از من اطاعت می کنند. همچنین او کلمه ای است که خداوند آن را بر پرهیزگاران لازم و واجب کرده است. هر کس او را دوست داشته باشد، در حقیقت مرا دوست داشته است. هر کس از او متنفر باشد، در حقیقت نسبت به من کینه روا داشته است. این مژده را به او بده.(3)

3) شرف الدین نجفی گفت: حسن بن ابوالحسن دیلمی با سند خود از رجالش، از مالک بن عبدالله روایت کرده است که گفت: خدمت امام رضا علیه السلام عرض کردم: منظور از آیه «وأَلزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوى وكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وأَهْلَهَا» چیست؟ امام فرمود: این آیه در باره ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است.(4)

4) علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش روایت کرده است که امام محمد باقر علیه

1- [1] - فتح/ 4.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 292.
3- [3] - امالی طوسی، ج 1، ص 250.

4- [4] - تأويل الآيات، ج 2، ص 595، ح 8.

السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: زمانی که مرا به معراج بردند، پرده از مقابل دیدگانم برداشته شد و چشمانم می توانستند بسیار بیشتر از حالت عادی اشیاء را ببینند. گویی سوارکاری سوراخ سوزنی را از فاصله یک روز راه ببیند. پروردگار در باره علی علیه السلام، اموری را به من یادآوری کرد و فرمود: ای محمد! بدان که علی، امام و سرور پرهیزکاران، سرکرده و پیشوای افراد اصیل و شریف (قائد الغرّ المُحجّلین) و پادشاه مؤمنان است. ثروت نیز پشتیبان و حامی ستمکاران است. کلمه ای است که پرهیزگاری را مشروط به پذیرش ولایت او کرده ام. او از همگان به این مقام سزاوارتر است. این مژده را به او بده. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم این امر را به امیرالمؤمنین علیه السلام اطلاع داد. آن حضرت به شکرانه این نعمت به سجده افتاد. سپس فرمود: ای رسول خدا! آیا در آن جا از من یاد می شود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری! خداوند تو را در آنجا می شناسد و در ملکوت اعلی از تو یاد می شود.(1)

5) شیخ مفید در اختصاص روایت کرده است: زمانی که مرا به معراج بردند، پرده از جلوی چشمانم کنار رفت و چشمانم بسیار قوی شدند؛ همان گونه که سوارکاری، سوراخ سوزن را از فاصله یک روز راه ببیند. خداوند در باره علی علیه السلام اموری را به من گوشزد کرد و فرمود: ای محمد! عرض کردم: بلی! ای پروردگارمن! خداوند فرمود: علی، امیرالمؤمنین، امام متقین، سرکرده و پیشوای افراد شریف و اصیل (قائد الغُرّ المُحجّلین) و پادشاه مؤمنان است. اما ثروت، پشتیبان ظالمان و ستمگران است. علی علیه السلام همان کلمه ای است که آن را بر پرهیزگاران واجب گردانده ام. پرهیزگاران، سزاوارترین افراد برای آن کلمه هستند. این مژده را به او بده. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این امر را به امیرالمؤمنین علیه السلام اطلاع و به او مژده داد. آن حضرت فرمود: ای رسول خدا! آیا در آن جا از من یاد می شود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری! در ملکوت اعلی در باره تو سخن می گویند.(2)

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص595، ح 9.
2- [2] - اختصاص، ص53.

6) محمد بن عباس، از احمد بن محمد بن سعید، از محمد بن هارون، از محمد بن مالک، از محمد بن فضیل، از غالب جهنی، از امام محمد باقر علیه السلام از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: زمانی که مرا به معراج بردند و به سدره المنتهی رسیدم. مرا در محضر پروردگار قرار دادند. خداوند به من فرمود: ای محمد! عرض کردم: بله ای پروردگار من! خداوند فرمود: تو بندگان مرا آزموده ای. کدام یک از آنها بیش از دیگران از تو اطاعت می کند؟ عرض کردم: خدایا! علی بیش از همه از من فرمانبرداری می کند. خداوند فرمود: آری! ای محمد! راست می گویی! آیا برای خودت جانشینی تعیین کرده ای تا پس از تو دینت را تبلیغ کند و به بندگانم از کتابم آن چه را نمی دانند، یاد دهد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خیر! خدایا تو آن را برایم انتخاب کن. زیرا انتخاب تو برایم بهتر است. خداوند فرمود: من علی علیه السلام را برای جانشینی تو انتخاب کرده ام. پس او را به عنوان جانشین و وصی خودت قرار بده. من علم و بردباری خودم را به او ارزانی داشته ام. او به حق امیرالمؤمنین است. قبل از او هیچ کس به این جایگاه دست نیافته و پس از او نیز احدی بدان دست نخواهد یافت. ای محمد! علی پرچم هدایت و امام همه کسانی است که از من اطاعت می کنند و نور اولیای من و کلمه ای است که آن را بر متقین واجب گردانیده ام. هر کس او را دوست داشته باشد، در حقیقت مرا دوست داشته است و هر کس از او بیزار باشد یا نسبت به او کینه در دل داشته باشد، در واقع نسبت به من کینه داشته است. این مژده را به او بده. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: این مژده را به علی دادم. او گفت: من بنده خداوند و تحت اراده و فرمان او هستم. اگر مرا به خاطر گناهانم عذاب دهد، در حقیقت به من ظلم نکرده است. او سزاوار آن است که آن چه را به من وعده داده است به طور کامل به من بدهد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدایا قلبش را پاک و بهره او را ایمان به خودت قرار بده. خداوند فرمود: ای محمد! تو این امر را به او اطلاع دادی، اما او را به مشکلات و مصائبی دچار می کنم که هیچ کدام از اولیای خودم را بدان گرفتار نمی نمایم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: عرض کردم: آیا با برادر و دوست من چنین می کنی؟ خداوند فرمود: آری! در علم من چنین حکم شده است که او دچار آزمایش خواهد شد و

گروهی نیز به وسیله او دچار آزمایش می شوند. اگر علی نبود، اولیای من و اولیای پیامبرم شناخته نمی شدند.(1)

شیخ طوسی نیز در «امالی»، حدیث مشابهی را از احمد بن محمد بن صلت، از ابن عقده (احمد بن محمد بن سعید)، از محمد بن هارون هاشمی، از محمد بن مالک بن ابرد نخعی، از محمد بن فضیل بن غزوان ضبی، از غالب جهنی، از امام محمد باقر علیه السلام از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: زمانی که مرا به معراج بردند... و حدیث را نقل می کند. و در پایان حدیث آورده است: محمد بن مالک گفت: نصر بن مزاحم منقری را دیدم که از غالب جهنی، از امام محمد باقر علیه السلام از پدرانش، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرد که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وقتی مرا به آسمان بردند... و مشابه همان حدیث را ذکر کرد. محمد بن مالک همچنین می گوید: خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم و این حدیث را روایت کردم. آن حضرت فرمود: پدرم امام موسی کاظم از پدرش، از جدش، از حسین بن علی، از امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین نقل کرد که آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که مرا به آسمان بردند، سپس از آسمانی به آسمان دیگر و آن گاه به سدره المنتهی رسیدم... و این حدیث طولانی را ذکر کرده است.(2)

7) محمد بن عباس همچنین از محمد بن حسین، از علی بن منذر، از مسکین رحّال عابد _ ابن منذر درباره رحال عابد می گوید: شنیده ام که او چهل سال است سرش را به طرف آسمان بلند نکرده است _ از فضیل رسان، از ابو داود، از ابو برزه روایت کرده است که شنیدم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند در باره علی علیه السلام از من عهدی گرفته و دستوری داده است. عرض کردم: خدایا! آنها را برایم بیان کن. خداوند فرمود: گوش کن! عرض کردم: خدایا من به طور کامل شنیدهام (سراپا گوش هستم). پروردگار فرمود: به علی علیه السلام بگو

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 596، ح 10.
2- [2] - امالی، طوسی، ج 1، ص 353.

که او امیرالمؤمنین و سرور اوصیای پیامبران و سزاوارترین مردم نسبت به آنها و کلمه ای است که آن را بر بندگان پرهیزگارم واجب گردانیده ام. (1)

«لقَدْ صَدَقَ اللهُ رَسُولهُ الرُّؤْیَا بِالحَقِّ...مَا لمْ تَعْلمُوا فَجَعَل مِن دُونِ ذَلکَ فَتْحًا قَرِیبًا(27)»

«لقَدْ صَدَقَ اللهُ رَسُولهُ الرُّؤْیَا بِالحَقِّ لتَدْخُلنَّ المَسْجِدَ الحَرَامَ إِن شَاء اللهُ آمِنِینَ مُحَلقِینَ رُؤُوسَکُمْ ومُقَصِّرِینَ لا تَخَافُونَ فَعَلمَ مَا لمْ تَعْلمُوا فَجَعَل مِن دُونِ ذَلکَ فَتْحًا قَرِیبًا(27)»

[حقا خدا رؤیای پیامبر خود را تحقق بخشید (که دیده بود) شما بدون شک به خواست خدا، در حالی که سر تراشیده و موی (و ناخن) کوتاه کرده اید، با خاطری آسوده در مسجد الحرام درخواهید آمد. خدا آن چه را که نمی دانستید، دانست و غیر از این پیروزی نزدیکی (برای شما) قرار داد]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: خداوند در باره صحیح دانستن رویایی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دیده بود، این آیه را نازل کرد: «لقَدْ صَدَقَ اللهُ رَسُولهُ الرُّؤْیَا بِالحَقِّ لتَدْخُلنَّ المَسْجِدَ الحَرَامَ إِن شَاء اللهُ آمِنِینَ مُحَلقِینَ رُؤُوسَکُمْ ومُقَصِّرِینَ لا تَخَافُونَ فَعَلمَ مَا لمْ تَعْلمُوا فَجَعَل مِن دُونِ ذَلکَ فَتْحًا قَرِیبًا» که منظور از فتح قریب، فتح خیبر بود. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مجرد این که از حدیبیه به مدینه بازگشت، خیبر را فتح کرد.(2)

2) ابن بابویه، از پدرش، از محمد بن یحیی عطار، از ابو سعید آدمی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از حسن بن زیاد عطار روایت کرده است که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: مخالفان ما از ما می پرسند: آیا شما مؤمن هستید؟ پاسخ می دهیم: آری! ان شاء الله. آنها مجدداً سئوال می کنند: مگر نه این که مؤمنان در بهشت هستند؟ پاسخ می دهیم: بلی! آنها می پرسند: پس آیا شما هم در بهشت خواهید بود؟ در این هنگام وقتی به خودمان می نگریم از پاسخ دادن به سئوال آنها عاجز می مانیم. امام فرمود: اگر از شما پرسیدند: آیا مؤمن هستید؟ پاسخ بدهید: آری! ان شاء الله. عرض کردم: آنها می گویند: شما به این علت (ان

1- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 597، ح 11.
2- [2] - تفسير قمى، ج 2، ص 292.

شاء الله می گویید) که نسبت به ایمان خود شک و تردید دارید. امام فرمود: به آنها بگویید: به خدا قسم! ما در این باره هیچ تردیدی نداریم. اما به این علت (ان شاء الله) می گوییم که خداوند در آیه زیر این عبارت را آورده است: «لتَدْخُلنَّ المَسْجِدَ الحَرَامَ إن شَاء اللهُ آمِنِینَ» با این وجود خداوند از همان ابتدا می دانست که آنها وارد مسجد الحرام خواهند شد. خداوند، مؤمنان را به خاطر انجام اعمال نیک، مؤمن نامیده است و نام مؤمن را بر کسانی که مرتکب گناهان کبیره می شوند و سایر گناهانی را که خداوند متعال، آتش را مجازات آنها در قرآن ذکر کرده است، انجام می دهند، نگذاشته است. بنابراین پس از ارتکاب آن عمل، آنها را مؤمن نمی داند.(1)

«هُو الذِی أَرْسَل رَسُولهُ بِالهُدَی ودِینِ الحَقِّ لیُظْهِرَهُ عَلی الدِّینِ کُلهِ وکَفَی بِاللهِ شَهِیدًا(28)»

[اوست کسی که پیامبر خود را به (قصد) هدایت با آیین درست روانه ساخت تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند و گواه بودن خدا کفایت می کند]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: منظور از آن، امامی است که خداوند او را بر همه ادیان چیره می سازد و او زمین را پس از آن که مملو از جور و ظلم بود،سرشار از عدل و داد می نماید. این آیه از جمله آیاتی است که تأویل آن پس از نازل شدن آن است و ما این موضوع را پیشتر ذکر کردیم.(2)

2) سعد بن عبدالله، از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل بن جمیل، از جابر بن یزید، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در باره آیه «هُو الذِی أَرْسَل رَسُولهُ بِالهُدَی ودِینِ الحَقِّ لیُظْهِرَهُ عَلی الدِّینِ کُلهِ ولو کَرِهَ المُشْرِکُونَ»(3) [او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند هر چند

1- [1] - معانی الاخبار، ص 413، ح 105.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 292.
3- [3] - توبه/ 33 و صف/ 9.

مشرکان خوش نداشته باشند] فرمود: خداوند در رجعت، دینش را بر سایر ادیان پیروز و چیره خواهد کرد.(1)

3) محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن محمد، از یکی از یاران ما، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل روایت کرده است که گفت: از ابوالحسن ماضی علیه السلام در باره آیه «هُو الذِی أَرْسَل رَسُولهُ بِالهُدَی ودِینِ الحَقِّ» سئوال کردم. آن حضرت فرمود: او همان کسی است که پیامبرش را به تبلیغ ولایت وصی و جانشین خود دستور داده است و ولایت همان دین حق است. از آن حضرت در باره عبارت «لیُظْهِرَهُ عَلی الدِّینِ کُلهِ» سئوال کردم. آن حضرت فرمود: منظور از آن غالب ساختن آن بر همه ادیان در هنگام قیام قائم علیه السلام است. خداوند می فرماید: «واللهُ مُتِمُّ نُورِهِ ولو کَرِهَ المشرکون»(2) [خدا گر چه مشرکان را ناخوش افتد، نور خود را کامل خواهد گردانید] که منظور از نور همان ولایت قائم علیه السلام و منظور از مشرکان، کسانی است که دیگران را در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام شریک قرار می دهند.(3) ابن شهر آشوب نیز این حدیث را از ابوالحسن ماضی علیه السلام در مناقب روایت کرده است.(4)

«مُّحَمَّدٌ رَّسُول اللهِ والذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلی الکُفَّارِ...الصَّالحَاتِ مِنْهُم مَّغْفِرَةً وأَجْرًا عَظِیمًا(29)»

«مُّحَمَّدٌ رَّسُول اللهِ والذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلی الکُفَّارِ رُحَمَاء بَیْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُکَّعًا سُجَّدًا یَبْتَغُونَ فَضْلا مِّنَ اللهِ ورِضْوانًا سِیمَاهُمْ فِی وجُوههم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلکَ مَثَلهُمْ فِی التَّورَاهِ ومَثَلهُمْ فِی الإنجِیل کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لیَغِیظَ بِهِمُ الکُفَّارَ وعَدَ اللهُ الذِینَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ مِنْهُم مَّغْفِرَةً وأَجْرًا عَظِیمًا(29)»

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 17.
2- [2] - صف/ 8.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 358، ح 91.
4- [4] - مناقب، ج 3، ص 82.

[محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر خداست و کسانی که با اویند، بر کافران، سختگیر (و) با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می بینی. فضل و خشنودی خدا را خواستارند. علامت (مشخصه) آنان بر اثر سجود در چهره هایشان است این صفت ایشان است در تورات و مثل آنها در انجیل چون کشته ای است که جوانه خود برآورد و آن را مایه دهد تا ستبر شود و بر ساقه های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد تا از (انبوهی) آنان (خدا) کافران را به خشم دراندازد. خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: سپس خداوند در ادامه بیان می نماید که ویژگی های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یاران مؤمنش در تورات و انجیل ذکر شده است و می فرماید: «مُّحَمَّدٌ رَّسُول اللهِ والذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلی الکُفَّارِ رُحَمَاء بَیْنَهُمْ» یعنی آنها با کفار می جنگند و نسبت به آنها سخت گیر و با یکدیگر مهربان هستند. «تَرَاهُمْ رُکَّعًا سُجَّدًا یَبْتَغُونَ فَضْلا مِّنَ اللهِ ورِضْوانًا سِیمَاهُمْ فِی وجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ» آن گاه در این باره مثالی ذکر نموده و می فرماید: «ذَلکَ مَثَلهُمْ فِی التَّورَاهِ ومَثَلهُمْ فِی الإِنجِیل کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ» یعنی فلانی «فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلظَ فَاسْتَوی عَلی سُوقِهِ یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِیَغِیظَ بِهِمُ الکُفَّارَ وعَدَ اللهُ الذِینَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ مِنْهُم مَّغْفِرَةً وأَجْرًا عَظِیمًا».(1)

2) احمد بن محمد بن خالد برقی در محاسن، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: رابطه هر فرد مؤمن با مؤمن دیگر مانند دو برادر تنی با یکدیگر است. زیرا آنها را از خاک هفت آسمان که از بهشت آمده است، سرشته اند سپس آیه «رُحَمَاء بَیْنَهُمْ» را خواند و فرمود: آیا جز این است که رحیم نیکورفتار و بخشنده است.(2)

3) احمد برقی همچنین از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: خداوند در انسان

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 292.

2- [2] - محاسن، ص 134، ح 11.

مؤمن، نسیمی از روح الله را جاری کرده است. زیرا در کتاب جاودانه اش چنین می فرماید: «رُحَمَاء بَیْنَهُمْ».(1)

4) علی بن ابراهیم قمی، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از حماد، از حریز روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: این آیه در باره یهودیان و مسیحیان نازل شده است. پروردگار در باره آنها می فرماید: «الذِینَ آتَیْنَاهُمُ الکِتَابَ یَعْرِفُونَهُ کَمَا یَعْرِفُونَ أَبْنَاءهُمْ»(2) [کسانی که به ایشان کتاب (آسمانی) داده ایم، همان گونه که پسران خود را می شناسند، او (= محمد) را می شناسند] یعنی یهودیان و مسیحیان، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به طور کامل می شناسند. زیرا خداوند در تورات، انجیل و زبور ویژگی های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش و همچنین مبعث و هجرت او را بر آنها نازل کرده است. خداوند در قرآن کریم در این باره می فرماید: «مُّحَمَّدٌ رَّسُول اللهِ والذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلی الکُفَّارِ رُحَمَاء بَیْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُکَّعًا سُجَّدًا یَبْتَغُونَ فَضْلا مِّنَ اللهِ ورِضْوانًا سِیمَاهُمْ فِی وجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلکَ مَثَلهُمْ فِی التَّورَاهِ ومَثَلهُمْ فِی الإِنجِیل». این صفات و ویژگی های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تورات و انجیل است. همچنان که خداوند در قرآن کریم بیان کرده است، زمانی که خداوند آن حضرت را به پیامبری برگزید، آنها به طور کامل او را می شناختند.(3)

5) ابن بابویه با سند در «من لا یحضره الفقیه» از عبدالله بن سنان روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره عبارت «سِیمَاهُمْ فِی وجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ» سئوال شد. آن حضرت پاسخ داد: منظور از آن، شب زنده داری برای خواندن نماز است.(4)

6) ابن فارسی در روضه روایت کرده است که عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام در باره عبارت «سِیمَاهُمْ فِی وجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ» سئوال کرد. آن

1- [1] - محاسن، ص 131، ح 2.
2- [2] - بقره/ 146.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 46.
4- [4] - من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 299، ح 1369.

حضرت پاسخ داد: منظور از آن، شب زنده داری برای خواندن نماز است. (1)

7) از طریق مخالفین ما، ابن مردویه از امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اسلام به وسیله شمشیر امیرالمؤمنین علیه السلام بر پا شد.

8) محمد بن عباس، از محمد بن احمد بن عیسی بن اسحاق، از حسن بن حارث بن طلیب، از پدرش، از داود بن ابو هند، از سعید بن جبیر روایت کرده است که ابن عباس در باره این آیه مبارکه: «كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلظَ فَاسْتَوى عَلى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ ليَغِيظَ بِهِمُ الكُفَّارَ» گفت: منظور از «كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ» این است: اصل آن کشته، عبدالمطلب و جوانه آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. «يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ» فرمود: منظور علی بن ابی طالب است. (به معنای به شگفتی درآمدن مردم نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام است). (2)

9) شیخ طوسی در امالی، از حفار، از اسماعیل، از دعبل، از مجاشع بن عمرو، از میسره بن عبیدالله، از عبد الکریم جزری، از سعید بن جبیر روایت کرده است که از ابن عباس در باره آیه «وعَدَ اللهُ الذِينَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ مِنْهُم مَّغْفِرَةً وأَجْرًا عَظِيمًا» سئوال شد. او پاسخ داد: گروهی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سئوال کردند: ای پیامبر خدا! این آیه در باره چه کسانی نازل شده است؟ آن حضرت فرمود: زمانی که قیامت فرا برسد، پرچمی از نور سفید برافراشته خواهد شد و ندا داده خواهد شد: سرور مؤمنان و کسانی که پس از برانگیخته شدن محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورده اند، برخیزند. در این هنگام علی بن ابی طالب برمی خیزد و خداوند پرچم نور سفید را به او خواهد داد و همه پیشینیان، یعنی افراد اولیه مهاجر و انصار تحت فرماندهی او در خواهند آمد و هیچ کس در زمره آنان در نخواهد آمد و به صف آنان نخواهد پیوست. تا این که علی بر منبری از نور خداوندی خواهد نشست و همگان یکی یکی بر او عرضه خواهند شد. او پاداش و نور هر یک از آنان را به آنها خواهد داد. وقتی کار آخرین نفر نیز تمام می شود (پس از پایان این کار) به آنها گفته خواهد شد: شما از جایگاهتان در

1- [1] - روضه الواعظين، ص 352.
2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص600، ح 13.

بهشت اطلاع یافتید. خداوند می فرماید: من برای شما آمرزش و پاداش بزرگی در نظر گرفته ام که _ منظور از آن بهشت است _ در این هنگام علی بن ابی طالب علیه السلام برمی خیزد و مردم به فرماندهی او به سوی بهشت حرکت خواهند کرد. سپس بار دیگر به سوی منبرش باز می گردد. مؤمنان همچنان بر او عرضه می گردند. او سهم خود از ایشان را به بهشت می برد و بقیه به دوزخ می افتند. به همین دلیل خداوند می فرماید: «والذِینَ آمَنُوا و عملو الصالحات لهُمْ أَجْرُهُمْ ونُورُهُمْ»(1) که منظور از آن، مسلمانان اولیه، مؤمنان و پیروان ولایت آن حضرت است. «والذِینَ کَفَرُوا وکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا أُولئِکَ أَصْحَابُ الجَحِیمِ» آنها همان کسانی هستند که آن حضرت در باره آنها حکم ورود به دوزخ را صادر کرد و سزاوار ورود به آتش شده اند.(2)

10) از طریق مخالفان ما: موفق بن احمد در روایتی مرفوع که آن را به ابن عباس می رساند آورده است: گروهی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سئوال کردند: این آیه در باره چه کسانی نازل شده است؟ آن حضرت فرمود: زمانی که قیامت فرا برسد، پرچمی از نور سفید برافراشته خواهد شد و ندا داده می شود: سرور مؤمنان و کسانی که پس از بعثت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، ایمان آورده اند برخیزند. در این هنگام علی بن ابی طالب برمی خیزد و خداوند پرچم نور سفید را به او خواهد داد و همه پیشینیان و افراد اولیه مهاجر و انصار تحت فرماندهی او در خواهند آمد و هیچ کس به صف آنها نخواهد پیوست تا این که علی علیه السلام بر منبری از نور خداوندی خواهد نشست و همگان یکی یکی بر او عرضه خواهند شد. او پاداش و نور هر یک از آنان را به آنها خواهد داد. وقتی کار آخرین نفر نیز تمام می شود (پس از پایان این کار)، به آنها گفته خواهد شد: شما از جایگاهتان در بهشت اطلاع یافتید. خداوند می فرماید: من گناهان شما را می بخشم و به شما پاداش بزرگی (بهشت) می دهم. در این هنگام علی بن ابی طالب علیه السلام برمی خیزد و مردم به رهبری او به سوی بهشت حرکت خواهند کرد.

1- [1] - این عبارت بخشی از آیه 19 سوره حدید است که در اصل چنین است: « والذِینَ آمَنُوا بِاللهِ ورُسُلهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ والشُّهَدَاء عِندَ رَبِّهِمْ لهُمْ أَجْرُهُمْ ونُورُهُمْ »
2- [2] - امالی طوسی، ج 1، ص 387.

سپس بار دیگر به سوی منبرش باز می گردد. مؤمنان همچنان بر او عرضه می گردند. او سهم خود از ایشان را به بهشت می برد و بقیه را به حال خود رها می کند تا به دوزخ بیفتند. به همین دلیل خداوند می فرماید: «والذِینَ آمَنُوا بِاللهِ ورُسُلهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ والشُّهَدَاء عِندَ رَبِّهِمْ لهُمْ أَجْرُهُمْ ونُورُهُمْ»(1) [و کسانی که به خدا و پیامبران وی ایمان آورده اند آنان همان راستینانند و پیش پروردگارشان گواه خواهند بود (و) ایشان راست اجر و نورشان] که منظور از آن، مسلمانان اولیه، مؤمنان و پیروان ولایت آن حضرت هستند. «والذِینَ کَفَرُوا وکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا أُولئِکَ أَصْحَابُ الجَحِیمِ» آنها همان کسانی هستند که کفر ورزیدند و ولایت و حق علی علیه السلام را تکذیب کردند.(2)

1- [1] - حدید/ 19.
2- [2] - مناقب، ابن مغازلی، ص 267، ح 369.

ص:426

سوره حجرات

اشاره

سوره حجرات، مدنی است و دارای 18 آیه است و پس از سوره مجادله نازل شده است.

ص:427

ص:428

1) ابن بابویه با سند خود از حسین بن ابو علاء از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

هر کس سوره حجرات را هر شب یا هر روز بخواند، زیارت مزار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نصیب او خواهد شد.(1)

2) در کتاب خواص القرآن است که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که آن حضرت فرمود:

هر کس سوره حجرات را بخواند، ده برابر تعداد افرادی که از فرمان پروردگار اطاعت کرده اند یا بر او عصیان نموده اند به او پاداش داده خواهد شد. هر کس آن را رونویسی و در جنگ یا هر خصومت و درگیری آن را بر خود آویزان کند، از هر خوف و نگرانی رهایی خواهد یافت و خداوند با دست خویش، در همه نیکی ها را به روی او خواهد گشود.

3) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

هر کس این سوره را رونویسی کند و در جنگ یا هر خصومت و درگیری، آن را بر خودش آویزان کند، خداوند او را بر دشمنان پیروز خواهد کرد و در همه خوبی ها را به رویش خواهد گشود.

4) امام صادق علیه السلام فرمود:

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 144.

هر کس این سوره را رونویسی و بر خودش آویزان کند، از شر شیطانش در امان خواهد بود و آن شیطان دیگر به سویش باز نخواهد گشت و از همه بیم ها و نگرانی ها رهایی خواهد یافت. هر گاه زن شیردهی که شیرش خشک شده است، آب متبرک شده به وسیله این سوره را بنوشد، دو باره شیرش زیاد خواهد شد و اگر باردار باشد، جنین او سالم خواهد بود و به اراده خداوند از همه بیم ها و نگرانی ها در امان خواهد بود.

ص:430

تفسیر سوره حجرات

اشاره

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللهِ ورَسُولهِ واتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ سَمِیعٌ عَلیمٌ(1)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! در برابر خدا و پیامبرش (در هیچ کاری) پیشی مجویید و از خدا پروا بدارید که خدا شنوای داناست]

1) شیخ مفید در اختصاص از ابن کدینه اودی روایت کرده است که مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و از ایشان سئوال کرد: آیه «یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللهِ ورَسُولهِ» در باره چه کسانی نازل شده است؟ امام فرمود: در باره دو تن از قریش.(1)

2) علی بن ابراهیم قمی گفت: این آیه در باره وفد بنی تمیم نازل شده است. آنها به محض این که وارد مدینه شدند مقابل حجره آن حضرت تجمع کردند و فریاد زدند: ای محمد! از خانه خارج شو به میان ما بیا و زمانی که آن حضرت به میان آنها آمد، آنها در راه رفتن از ایشان جلوتر حرکت می کردند و در هنگام صحبت کردن با ایشان، با صدایی بلندتر از صدای آن حضرت صحبت می کردند و ایشان را با عبارت ای محمد! مورد خطاب قرار می دادند. گویی همدیگر را صدا می زنند. به همین دلیل خداوند آیه فوق را نازل کرد و فرمود: «یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا

1- [1] - اختصاص، ص 128.

لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللهِ ورَسُولهِ واتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَليمٌ».(1)

«يَا أَيُّها الذِينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَكُمْ فَوقَ صَوتِ...تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لكَانَ خَيْرًا لهُمْ واللهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(5)»

«يَا أَيُّها الذِينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَكُمْ فَوقَ صَوتِ النَّبِيِّ ولا تَجْهَرُوا لهُ بِالقَول كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالكُمْ وأَنتُمْ لا تَشْعُرُونَ(2) إِنَّ الذِينَ يَغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِندَ رَسُول اللهِ أُولئِکَ الذِينَ امْتَحَنَ اللهُ قُلوبَهُمْ لِلتَّقْوى لهُم مَّغْفِرَةٌ وأَجْرٌ عَظِيمٌ(3) إِنَّ الذِينَ يُنَادُونَکَ مِن ورَاء الحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلونَ(4) ولو أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لكَانَ خَيْرًا لهُمْ واللهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(5)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر مکنید و همچنان که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می گویید، با او به صدای بلند سخن مگویید، مبادا بی آن که بدانید کرده هایتان تباه شود * کسانی که پیش پیامبر خدا صدایشان را فرو می کشند، همان کسانند که خدا دلهایشان را برای پرهیزگاری امتحان کرده است؛ آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است * کسانی که تو را از پشت اتاقها(ی مسکونی تو) به فریاد می خوانند، بیشترشان نمی فهمند * و اگر صبر کنند تا بر آنان درآیی، مسلما برایشان بهتر است و خدا آمرزنده و مهربان است]

1) زمخشری در «ربیع الابرار» نوشته است: گروهی از نادانان بنی تمیم به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و فریاد زدند: ای محمد! از خانه خارج شو؛ می خواهیم با تو صحبت کنیم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از این عمل و بی ادبی آنها اندوهگین شد. به همین دلیل خداوند آیه «إِنَّ الذِينَ يُنَادُونَکَ مِن ورَاء الحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلونَ» را نازل فرمود.(2)

2) محمد بن عباس، از احمد بن محمد بن سعید، از محمد بن احمد، از منذر بن جفیر، از ابو جفیر بن حکیم، از منصور بن معتمر، از ربعی بن خراش روایت

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص293.

2- [2] - ربيع الابرار، ج 2، ص 305.

کرده است که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام در رحبه برای ما خطبه ای خواند و فرمود: در صلح حدیبیه، گروهی از قریش و اشراف مکه که سهیل بن عمرو نیز جزو آنها بود نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: ای محمد! تو همسایه، هم پیمان و پسر عموی ما هستی و گروهی از پسران، برادران و خویشاوندان ما به تو پیوسته اند. آنها از دین هیچ شناختی ندارند و تمایلی نسبت به آن چه نزد توست ندارند، بلکه به خاطر فرار از کار کردن و همکاری با ما به تو ملحق شده اند. بنابراین آنها را به ما باز گردان. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را فرا خواند و فرمود: ببین اینها چه می گویند. ابو بکر گفت: ای رسول خدا! آنها راست می گویند. تو همسایه آنها هستی. پس این افراد را به آنها باز گردان. آن حضرت سپس عمر را فرا خواند. او نیز سخن ابوبکر را تکرار کرد. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای قریش! شما دست از دشمنی بر نخواهید داشت، مگر زمانی که خداوند فردی را در میان شما به وجود بیاورد که قلبش را برای پرهیزگاری آزموده است و به خاطر عدم پیروی از اسلام گردن هایتان را خواهد زد. ابوبکر سئوال کرد: ای رسول خدا! آیا آن شخص من هستم؟ آن حضرت پاسخ منفی داد. عمر نیز همین سئوال را تکرار کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او هم پاسخ منفی داد و فرمود: آن شخص در حال حاضر کفش ها را وصله می زند. در آن هنگام من در گوشه ای نشسته و در حال وصله زدن کفش های رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم. امیرالمؤمنین علیه السلام رو به مردم کرد و فرمود: شنیدم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس عمداً به من دروغی نسبت دهد، برای خود جایگاهی در دوزخ مهیا کند.(1)

3) از طریق مخالفان: احمد بن حنبل در مسند با سندی که آن را به ربعی بن خراش می رساند روایت کرده است که گفت: علی بن ابی طالب در رحبه برای ما خطبه ای خواند و فرمود: قریش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرد هم آمدند. سهیل بن عمرو نیز در میان آنها بود. آنها گفتند: ای محمد! گروهی به تو ملحق شده اند. آنها را به ما باز گردان. پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، به

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 602، ح 1.

حدی خشمگین شد که آثار خشم در چهره اش آشکار شد. آن گاه فرمود: ای قوم قریش! خداوند مردی را به میان شما خواهد فرستاد که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است. او به خاطر عدم پیروی شما از اسلام، گردن هایتان را قطع خواهد کرد. گفته شد: ای رسول خدا! آیا منظورتان ابوبکر است؟ آن حضرت فرمود: خیر! دوباره سئوال شد: آیا منظور شما عمر است؟ رسول خدا پاسخ داد: خیر! بلکه آن شخص هم اکنون در داخل حجره کفش وصله می زند. امیرالمؤمنین در ادامه فرمود: به خدا قسم! از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: بر من دروغ نبندید. هر کس به عمد بر من دروغ ببندد، قطعاً جایگاهش آتش سوزان دوزخ خواهد بود.(1)

4) در کتاب «الجمع بین الصحاح السته» تألیف عبدری آمده است که در سنن ابو داود و سنن ترمذی روایتی مرفوع آمده است که در آن از امیرالمؤمنین که سلام و درود خدا بر او باد، روایت شده است که آن حضرت فرمود: در روز صلح حدیبیه گروهی از سران مشرکین نزد ما آمدند و گفتند: عده ای از فرزندان و نزدیکان ما از بیم کار برای ما فرار کرده و به شما پناهنده شده اند. پس آنها را به ما باز گردانید. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای قوم قریش! از مخالفت با فرمان پروردگار دست بردارید. در غیر این صورت خداوند کسانی را بر شما چیره خواهد کرد که گردن هایتان را با شمشیر خواهند زد و خداوند قلبشان را آزموده و پرهیزگاری ایشان ثابت شده است. یکی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: ای رسول خدا! آن شخص کیست؟ آن حضرت فرمود: یکی از آنان کسی است که کفش را وصله می زند. گفته می شود آن حضرت کفش هایش را به امیر المؤمنین علیه السلام داده بود و آن حضرت در حال وصله زدن به آنها بود.(2)

5) در روایت دیگری که ترمذی در سنن خود آن را از ربعی بن خراش نقل کرده آمده است که در روز حدیبیه، سهیل بن عمرو از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خواست گروهی را که از میان قریش گریخته و به آن حضرت پناهنده

1- [1] - فضائل الصحابه، ابن حنبل، ج 2، ص 649، ح 1105.
2- [2] - عمده، ص 226، ح 357.

شده بودند به او بازگرداند. آن حضرت فرمود: ای قوم قریش! از مخالفت با فرمان خداوند دست بردارید. در غیر این صورت، خداوند شخصی را بر شما چیره خواهد کرد که خداوند قلبش را در زمینه ایمان آزموده است و او گردن هایتان را خواهد زد. یاران آن حضرت گفتند: ای رسول خدا! آن شخص کیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: او همان کسی است که کفش را وصله می زند. آن حضرت کفش خود را به امیرالمؤمنین داده بود و او در حال وصله زدن آن بود.(1) خطیب بغدادی در تاریخ و سمعانی در «فضائل» آورده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای قوم قریش! خداوند مردی را به میان شما خواهد فرستاد که قلبش را از نظر ایمان آزموده است... و مشابه همان حدیث را نقل کرده اند.(2)

«يَا أَيُّهَا الذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ...بِجَهَالهٍ فَتُصْبِحُوا عَلى مَا فَعَلتُمْ نَادِمِينَ(6)»

«يَا أَيُّهَا الذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَومًا بِجَهَالهٍ فَتُصْبِحُوا عَلى مَا فَعَلتُمْ نَادِمِينَ(6)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید، مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و (بعد) از آن چه کرده اید، پشیمان شوید]

1) ابن بابویه از پدرش از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از ابو جمیله مفضل بن صالح، از زید شحّام روایت کرده است که گفت، از امام صادق علیه السلام در باره معنای فسق سئوال کردم. آن حضرت فرمود: فسق همان دروغ است. مگر نشنیده ای که خداوند فرموده است: «يَا أَيُّهَا الذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَومًا بِجَهَالهٍ».(3)

2) علی بن ابراهیم قمی گفت: این آیه در باره ماریه قبطی همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مادر ابراهیم فرزند آن حضرت نازل شده است. شأن نزول آن این بود که عایشه به پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، گفت: ابراهیم پسر

1- [1] - سنن ترمذی، ج 5، ص 634، ح 3715.
2- [2] - تاریخ بغداد، ج 8، ص 433 و احقاق الحق، ج 5، 609، به نقل از سمعانی.
3- [3] - معانی الاخبار، ص 294، ح 1.

شما نیست، بلکه پدر او جریح قبطی است که هر روز نزد ماریه می آید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خشمگین شد و به امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد: این شمشیر را بردار و سر جریح را برایم بیاور. امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر را برداشت و فرمود: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد! هر گاه تو مرا برای انجام کاری بفرستی من بی درنگ آن را انجام دهم، مانند آهن گداخته ای که در میان پشم بیفتد و به سرعت همه آن را بسوزاند. چه دستور می دهید، آیا در این باره از او بازجویی کنم یا بی درنگ او را بکشم. پیامبر فرمود: او را بازجویی کن. امیرالمؤمنین به مشربه ام ابراهیم رفت و از آن جا بالا رفت. زمانی که جریح او را دید از دستش فرار کرد و از نخل بالا رفت. امیرالمؤمنین که سلام و درود خدا بر او باد، به او نزدیک شد و فرمود: بیا پایین. جریح گفت: ای علی! در این جا کسی نیست. من اخته هستم. سپس عورتش را لخت کرد. امیرالمؤمنین به صحت گفته او پی برد و او را به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای جریح! تو را چه شده است؟ جریح گفت: ای رسول خدا! قبطی ها چهارپایانشان و مردانی را که با زنانشان مراوده داشته باشند، خواجه می کنند. علاوه بر این قبطی ها فقط با همدیگر انس و الفت می گیرند. پدر ماریه مرا فرستاد تا نزد ماریه بیایم و خدمتکار و مونس او باشم. در این هنگام خداوند آیه «يَا أَيُّهَا الذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» نازل شد.(1)

علی بن ابراهیم قمی در هنگام تفسیر آیه «إِنَّ الذِينَ جَاؤُوا بِالإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنكُمْ» [در حقیقت کسانی که آن بهتان (داستان افک) را (در میان) آوردند] در سوره نور(2) این جریان را در حدیثی از امام محمد باقر علیه السلام روایت و ذکر نموده است.

3) علی بن ابراهیم همچنین از عبیدالله بن موسی، از احمد بن رشید، از مروان بن مسلم، از عبدالله بن بکیر روایت کرده است گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد تا

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 293.
2- [2] - نور/ 11.

آن قبطی را بکشند؛ در حالی که آن حضرت می دانست که به او اتهام زده اند، یا این که رسول خدا نمی دانست و خداوند به وسیله بازجویی امیرالمؤمنین از آن قبطی، از او دفاع کرد؟ آن حضرت فرمود: آری! به خدا قسم آن حضرت می دانست که به آن قبطی اتهام زده اند. اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اراده می فرمود تا آن شخص را بکشند، قطعاً امیرالمؤمنین که سلام و درود خدا بر او باد، بی درنگ این کار را انجام می داد. بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به این علت اقدام به آن کار نمود تا همسر دیگرش از گناهش مبنی بر متهم کردن ماریه توبه کند، اما او توبه نکرد و کشته شدن یک فرد مسلمان به خاطر دروغ او برایش اهمیتی نداشت.(1) در هنگام تفسیر آیه «إِنَّ الذِينَ جَاؤُوا بِالإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنكُمْ» [در حقیقت، کسانی که آن بهتان (داستان افک) را (در میان) آوردند] روایاتی در این باره ذکر گردید.

4) شرف الدین نجفی گفت: علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش چنین روایت کرده است: راوی از امام صادق علیه السلام نقل میکند: عایشه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: پسر عموی ماریه بسیار نزد او می آید. سپس او را به گناه متهم کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خشمگین شد و به او فرمود: اگر راست می گویی، هر گاه آن مرد به پیش او رفت به من اطلاع بده. عایشه، حجره ماریه را تحت نظر گرفت و زمانی که پسر عمویش نزد او رفت این امر را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع داد. در این هنگام رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین علیه السلام را فرا خواند و به او فرمود: ای علی! این شمشیر را بردار و هر گاه او را دیدی، گردنش را بزن. امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر را برداشت و فرمود: ای رسول خدا! هر گاه مرا برای انجام کاری بفرستی من مانند آهن گداخته ای که به میان پشمی افتاده باشد و به سرعت آن را بسوزاند، بی درنگ آن کار را انجام خواهم داد. آیا تحقیق کنم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تحقیق کن. امیرالمؤمنین به سوی محل زندگی آن قبطی حرکت کرد. وقتی به آن جا رسید، در را بسته دید. از سوراخ در نگاهی به داخل آن افکند. زمانی که آن

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 294.

قبطی، متوجه حضور امیرالمؤمنین که سلام و درود خدا بر او باد، شد از در دیگری فرار کرد. امیر المؤمنین او را تعقیب کرد تا این که آن شخص از نخلی بالا رفت. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به دنبال او از دیوار بالا رفت. آن شخص وقتی دریافت که علی علیه السلام به زودی به او خواهد رسید و با شمشیرش او را خواهد کشت، عورتش را لخت کرد. ناگهان امیرالمؤمنین مشاهده کرد که او خواجه است. امیرالمؤمنین که سلام و درود خدا بر او باد، از او روی برگرداند و به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازگشت و حقیقت امر را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اطلاع داد. آن حضرت بسیار خوشحال شد و فرمود: سپاس خدایی که اهل بیت ما را از شری که به ما نسبت می دادند، حفظ فرمود. در این هنگام خدای عز و جل آیه زیر را نازل فرمود: «یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا إِن جَاءکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَیَّنُوا أَن تُصِیبُوا قَومًا بِجَهَالهٍ فَتُصْبِحُوا عَلی مَا فَعَلتُمْ نَادِمِینَ» زراره گفت: عامه گفته اند این آیه در باره ولید بن عقبه بن ابی معیط نازل شده است که به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و به آن حضرت اطلاع داد که بنی خزیمه مرتد شده و از اسلام برگشته اند. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ای زراره! مگر نمی دانی که همه آیات قرآن دارای معنای ظاهری و باطنی هستند؟ این تفسیر و برداشتی که در میان مردم متداول است ظاهر آیه است و آن چه من برایت بیان کردم باطن آن.(1)

5) طبرسی در احتجاج حدیثی را روایت کرده است که در آن، جریانی را که میان امام حسن مجتبی علیه السلام و گروهی از یاران معاویه در محضر معاویه روی داد، نقل کرده و می نویسد: امام حسن علیه السلام فرمود: ای ولید بن عقبه! به خدا قسم! چون می دانم که امیرالمؤمنین که سلام و درود خدا بر او باد، به خاطر شراب خواری، تو را هشتاد تازیانه زده و پدرت را در جنگ بدر کشته است، اگر نسبت به او کینه در دل داشته باشی، تو را ملامت و سرزنش نمی کنم. چگونه او را دشنام می دهی حال آن که خداوند او را در ده آیه از کتابش مؤمن و تو را فاسق

1- [1] - تأویل الآیات، ص 584.

نامیده است. پروردگار می فرماید: «أَفَمَن کَانَ مُؤْمِنًا کَمَن کَانَ فَاسِقًا لا یَسْتَوونَ»(1) [آیا کسی که مؤمن است چون کسی است که نافرمان است. یکسان نیستند] همچنین فرموده است: «إِن جَاءکُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَیَّنُوا أَن تُصِیبُوا قَومًا بِجَهَالهٍ فَتُصْبِحُوا عَلی مَا فَعَلتُمْ نَادِمِینَ» تو را چه به نام قریش؟! تو پسر انسان پست و فرومایه ای به نام ذکوان از اهالی صفوریه هستی!(2)

«واعْلمُوا أَنَّ فِیکُمْ رَسُول اللهِ لو یُطِیعُکُمْ...الکُفْرَ والفُسُوقَ والعِصْیَانَ أُولئِکَ هُمُ الرَّاشِدُونَ (7)»

«واعْلمُوا أَنَّ فِیکُمْ رَسُول اللهِ لو یُطِیعُکُمْ فِی کَثِیرٍ مِّنَ الأَمْرِ لعَنِتُّمْ ولکِنَّ اللهَ حَبَّبَ إِلیْکُمُ الإِیمَانَ وزَیَّنَهُ فِی قُلوبِکُمْ وکَرَّهَ إِلیْکُمُ الکُفْرَ والفُسُوقَ والعِصْیَانَ أُولئِکَ هُمُ الرَّاشِدُونَ (7)»

[و بدانید که پیامبر خدا در میان شماست. اگر در بسیاری از کارها از (رای و میل) شما پیروی کند، قطعا دچار زحمت می شوید، لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید و آن را در دلهای شما بیاراست و کفر و پلیدکاری و سرکشی را در نظرتان ناخوشایند ساخت. آنان (که چنین اند) ره یافتگانند]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از گروهی از یاران ما، از سهل بن زیاد، از حسن بن علی بن فضال، از علی بن عقبه و ثعلبه بن میمون و غالب بن عثمان و هارون بن مسلم، از برید بن معاویه روایت کرده است که گفت: در منی در محضر امام صادق علیه السلام نشسته بودم. آن حضرت به زیاد که فردی سیاه پوست بود و هر دو پایش قطع شده بود نگاه کرد و نسبت به او اظهار ترحم کرد و فرمود: چه بر سر پاهایت آمده است؟ چطور به این جا آمده ای؟ زیاد گفت: سوار بر شتر لاغری بودم اما بیشتر راه را خودم آمدم. امام نسبت به او اظهار مهربانی کرد. زیاد گفت: گناه می کنم تا جایی که احساس می کنم در حال هلاک شدن هستم، محبت شما در خاطرم زنده می شود به همین دلیل به نجات خود امیدوار می شوم و احساس ناخوشایند گناه برطرف می شود. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: آیا گمان

1- [1] - سجده/ 18.

2- [2] - احتجاج، ص 276.

می کنی دین، چیزی جز محبت است؟ پروردگار فرموده است: «حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الإِیمَانَ وزَیَّنَهُ فِی قُلوبِکُمْ» همچنین فرموده است: «إِن کُنتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللهُ»(1) [اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد] در آیه دیگری فرموده است: «یُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَیْهِمْ»(2) [هر کس را که به سوی آنان کوچ کرده، دوست دارند]. شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا! من نمازگزاران را دوست دارم اما خودم نماز نمی خوانم. همچنین روزه داران را دوست دارم اما خودم روزه نمی گیرم. رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد، فرمود: تو با کسانی خواهی بود که دوستشان داری و فقط جزای اعمالی که انجام داده ای به تو تعلق می گیرد. امام سپس فرمود: به دنبال هر چه می خواهید، بروید و هر چه می خواهید، طلب کنید. اما بدانید که اگر امر هولناکی از آسمان نازل شود، هر قومی به پناهگاه خود می رود و ما به پیامبرمان صلی الله علیه و آله و سلم پناه می بریم و شما به ما پناه می آورید(3).

2) کلینی همچنین از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن اورمه، از علی بن حسان، از عبدالرحمن بن کثیر روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام سئوال کردم: آیا دوست داشتن و متنفر بودن ربطی به ایمان دارند؟ امام فرمود: آیا ایمان چیزی جز حب و بغض است؟ سپس آیه زیر را خواند: «حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الإِیمَانَ وزَیَّنَهُ فِی قُلوبِکُمْ» یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام «وکَرَّهَ إِلَیْکُمُ الکُفْرَ والفُسُوقَ والعِصْیَانَ أُولئِکَ هُمُ الرَّاشِدُونَ». منظور از کفر و فسوق و عصیان، اولی و دومی و سومی هستند.(4)

3) و نیز کلینی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از حریز، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام سئوال کردم: آیا حب و بغض ارتباطی با ایمان دارند؟ آن حضرت فرمود: آیا ایمان چیزی جز حب و بغض

1- [1] - آل عمران/ 31.
2- [2] - حشر/ 9.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 79، ح 35.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 305، ح 71.

است؟ سپس آیه زیر را تلاوت کرد: «حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الإِیمَانَ وزَیَّنَهُ فِی قُلوبِکُمْ وکَرَّهَ إِلَیْکُمُ الکُفْرَ والفُسُوقَ والعِصْیَانَ أُولئِکَ هُمُ الرَّاشِدُونَ».(1)

4) احمد بن محمد بن خالد برقی از پدرش، از حماد بن عیسی، از حریز بن عبدالله سجستانی، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره حب و بغض سئوال کردم که آیا از ایمان است؟ آن حضرت پاسخ داد: مگر ایمان، چیزی غیر از حب و بغض است؟ سپس این آیه شریفه را تلاوت کرد: «حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الإِیمَانَ وزَیَّنَهُ فِی قُلوبِکُمْ وکَرَّهَ إِلَیْکُمُ الکُفْرَ والفُسُوقَ والعِصْیَانَ أُولئِکَ هُمُ الرَّاشِدُونَ».(2)

5) احمد بن محمد بن خالد برقی همچنین از احمد بن محمد بن ابو نصر، از صفوان جمال، از ابو عبیده زیاد حذاء روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام خطاب به او فرمود: ای زیاد! وای بر تو! آیا دین چیزی جز محبت است؟ مگر نخوانده ای که خداوند در قرآن کریم می فرماید: «إِن کُنتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللهُ ویَغْفِرْ لکُمْ ذُنُوبَکُمْ»(3) [اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا دوستتان بدارد و گناهان شما را بر شما ببخشاید] مگر ندیده ای که خداوند خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الإِیمَانَ وزَیَّنَهُ فِی قُلوبِکُمْ» و همچنین فرموده است: «یُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَیْهِمْ»(4) [هر کس را که به سوی آنان کوچ کرده است، دوست دارند]؟ دین همان محبت است و محبت، نشان دهنده دین فرد است.(5)

6) علی بن ابراهیم قمی، از محمد بن جعفر، از یحیی بن زکریا، از علی بن حسّان، از عبدالرحمن بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در باره آیه «حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الإِیمَانَ وزَیَّنَهُ فِی قُلوبِکُمْ» فرمود: منظور

1- [1] - کافی، ج 2، ص 102، ح 5.
2- [2] - محاسن، ص 262، ح 326.
3- [3] - آل عمران/ 31.
4- [4] - حشر/ 9.
5- [5] - محاسن، ص 262، ح 327.

از آن، امیرالمؤمنین علیه السلام است و منظور از آیه «وكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الكُفْرَ والفُسُوقَ والعِصْيَانَ» خلیفه اول، دوم و سوم است.(1)

7) طبرسی در روایتی از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که منظور از فسوق همان دروغ است.(2)

«وإِن طَائِفَتَانِ مِنَ المُؤْمِنِينَ اقْتَتَلوا فَأَصْلحُوا...بِالعَدْل وأَقْسِطُوا إِنَّ اللهَ يُحِبُّ المُقْسِطِينَ(9)»

«وإِن طَائِفَتَانِ مِنَ المُؤْمِنِينَ اقْتَتَلوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلى الأُخْرَى فَقَاتِلوا التِى تَبْغِى حَتَّى تَفِىءَ إِلى أَمْرِ اللهِ فَإِن فَاءتْ فَأَصْلحُوا بَيْنَهُمَا بِالعَدْل وأَقْسِطُوا إِنَّ اللهَ يُحِبُّ المُقْسِطِينَ(9)»

[و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید و اگر (باز) یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن (طایفه ای) که تعدی می کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر باز گشت، میان آنها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید که خدا دادگران را دوست می دارد]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن محمد، از علی بن حسین، از علی بن ابو حمزه، از ابو بصیر روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره آیه فوق سئوال کردم. آن حضرت فرمود: تأویل این آیه در جنگ جمل روشن گردید. اصحاب جمل مصادیق این آیه بودند که بر امیرالمؤمنین علیه السلام قیام کرده بودند. به همین دلیل جنگ با آنها تا زمان بازگشتشان به پذیرش اوامر الهی واجب بود. اگر به این راه باز نمی گشتند، بر اساس حکم قرآن، امام علی علیه السلام می بایست تا زمان بازگشت به راه راست با آنها می جنگید و لحظه ای دست از جنگ برنمی داشت. زیرا آنها به اراده خودشان و بدون هیچ اجباری با او بیعت کرده بودند. آنها همان گروه سرکش و نافرمان مذکور در این آیه هستند. به همین دلیل وظیفه امام علی علیه السلام آن بود که در هر جا که به آنها دست می یافت،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 294.
2- [2] - مجمع البیان، ج 9، ص 221.

بر اساس عدالت با آنها رفتار کند. همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز در باره مردم مکه راه عدالت را در پیش گرفت و با منت نهادن بر آنها، ایشان را مورد عفو خویش قرار داد. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز پس از پیروزی بر سپاهیان جمل دقیقا رفتاری مانند رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مقابل مردم مکه در پیش گرفت. راوی می گوید: از آن حضرت در باره آیه زیر سئوال کردم که خداوند می فرماید: «والمُؤْتَفِكَةَ أَهْوى»(1) [و شهرها(ی سدوم و عاموره) را فرو افکند] و همچنین می فرماید: «والمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلهُم بِالبَيِّنَاتِ»(2) [شهرهای زیر و رو شده به ایشان نرسیده است. پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند] امام فرمود: منظور از آن قوم لوط است که سرزمین محل زندگی شان زیر و رو شد و باران سنگ بر آنها بارید.(3)

2) کلینی همچنین از علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد قاسانی، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرش در حدیث اسیاف خمسه (شمشیرهای پنج گانه) روایت کرده است که آن حضرت فرمود: اما منظور از شمشیر برداشته شده و غلاف شده، شمشیری است که علیه اهل تأویل و مؤمنانی که از جاده صواب منحرف شده اند، برکشیده می شود. خداوند فرموده است: «وإِن طَائِفَتَانِ مِنَ المُؤْمِنِينَ اقْتَتَلوا فَأَصْلحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الأُخْرَى فَقَاتِلوا التِى تَبْغِى حَتَّى تَفِىءَ إِلى أَمْرِ اللهِ» زمانی که این آیه نازل شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همچنان که من امروزه بر سر قرآن با کفار می جنگم، گروهی پس از من بر سر تأویل قرآن خواهند جنگید. از آن حضرت پرسیدند: منظورتان کیست؟ رسول اکرم فرمود: کسی که کفش را وصله می زند. منظور آن حضرت، امیرالمؤمنین علیه السلام بود. عمار بن یاسر نیز گفت: سه بار در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این پرچم را با خود به جهاد بردم و این بار چهارم است. به خدا قسم! اگر آنقدر ما را

1- [1] - نجم/ 53.
2- [2] - توبه/ 70.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 180، ح 202.

بزنند تا این که ما را تا درختان خرمای هجر (بحرین) برسانند، باز هم خواهیم دانست که ما بر حق هستیم و آنان بر باطلند. امیرالمؤمنین علیه السلام با اهل بصره رفتاری را در پیش گرفت که رسول اکرم در مقابل ساکنان مکه در هنگام فتح آن شهرانجام داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در فتح مکه هیچ کدام از ساکنان آن شهر را به اسارت در نیاورد و فرمود: هر کس در خانه اش بماند و در را بر خود ببندد یا سلاحش را روی زمین بگذارد در امان است. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در جنگ جمل چنین فرمود: هیچ احدی را به اسارت درنیاورید. زخمی ها را نکشید. افرادی را که از میدان جنگ فرار کرده اند تعقیب نکنید. هر کس در خانه اش بماند و در آن را ببندد یا اسلحه اش را روی زمین بگذارد، در امان است.(1)

علی بن ابراهیم قمی در هنگام تفسیر این آیه، حدیث اسیاف را به طور کامل ذکر و آن را از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش روایت کرده است.(2) ما هر بخش از حدیث را در هنگام تفسیر آیات مختلف ذکر کرده ایم و نیازی به ذکر آن به صورت کامل در این جا احساس نمی شود.

3) کلینی همچنین از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید، از ابو عمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در حدیثی طولانی فرمودند: هر گفته یا عمل اشتباهی که به حالت اولیه خود باز گردد، کلمه فاء بر آن اطلاق می شود. خداوند در این باره فرموده است: «فَإِنْ فَآؤُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»(3) [پس اگر (به آشتی) بازآمدند، خداوند آمرزنده مهربان است] سپس فرمود: «وإِنْ عَزَمُواْ الطَّلاَقَ فَإِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَليمٌ»(4) [و اگر آهنگ طلاق کردند، در حقیقت، خدا شنوای داناست] همچنین فرموده است: «وإِن طَائِفَتَانِ

1- [1] - کافی، ج 5، ص 11، ح 2.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 295.
3- [3] - بقره/ 226.
4- [4] - بقره/ 227.

مِنَ المُؤْمِنِینَ اقْتَتَلوا فَأَصْلحُوا بَیْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلی الأُخْرَی فَقَاتِلوا التِی تَبْغِی حَتَّی تَفِیءَ إِلی أَمْرِ اللهِ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلحُوا بَیْنَهُمَا بِالعَدْل وأَقْسِطُوا إِنَّ اللهَ یُحِبُّ المُقْسِطِینَ» منظور از «تَفِیءَ» و «فَاءتْ» بازگشت است. امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود: هنگامی که این آیه نازل شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همچنان که من بر سر تنزیل قرآن با کفار و دشمنان می جنگم، پس از من شخصی بر سر تأویل آن خواهد جنگید. اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا! آن شخص کیست؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که کفش را وصله می زند. در آن هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام در گوشه ای نشسته بود و کفش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را وصله می زد.(1)

«إِنَّمَا المُؤْمِنُونَ إِخْوهٌ فَأَصْلحُوا بَیْنَ أَخَوِیْکُمْ واتَّقُوا اللهَ لعَلکُمْ تُرْحَمُونَ(10)»

[در حقیقت، مؤمنان با هم برادرند. پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید. امید که مورد رحمت قرار گیرید]

1) شیخ طوسی در مجالس از گروهی، از ابو مفضل، از ابو حامد محمد بن هارون و احمد بن عبیدالله بن محمد بن عمار ثقفی، از علی بن محمد بن سلیمان نوفلی، از پدرش، از پدر بزرگش، از اسحاق بن عبدالله بن حارث، از پدرش، از عبد الله بن عباس روایت کرده است که گفت: زمانی که آیه «إِنَّمَا المُؤْمِنُونَ إِخْوهٌ» نازل شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میان مسلمانان با یکدیگر پیمان برادری به وجود آورد و به ترتیب ابوبکر و عمر، عثمان و عبدالرحمن و... را برادر دینی یکدیگر اعلام فرمود. آن حضرت در این امر، منزلت و جایگاه اصحاب را مد نظر داشت. سپس خطاب به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: من و تو نیز با یکدیگر برادر هستیم.(2)

2) شیخ طوسی همچنین از عده ای از ابو مفضل، از ابو عبدالله بن محمد بن مطلب شیبانی، از ابراهیم بن بشر، از منصور بن ابو نویره اسدی، از عمرو بن شمر،

1- [1] - کافی، ج 5، ص 16، ح 1.

2- [2] - امالی، ج 2، ص 199.

از ابراهیم بن عبد الاعلی، از سعد بن حذیفه بن یمان، از پدرش روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میان مهاجرین و انصار پیمان برادری دینی بست. آن حضرت، افرادی را که با یکدیگر تناسب داشتند به برادری یکدیگر در می آورد. سپس دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود: این برادر من است. حذیفه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که سرور پیامبران، امام پرهیزگاران، سرور فرزندان آدم و فرستاده خداوند جهانیان بود و در میان انسان ها بی نظیر و بی همتا بود، علی بن ابی طالب علیه السلام را برادر خودش اعلام کرد.(1)

3) این حدیث از طریق مخالفین ما نیز روایت شده است. ابن مغازلی در مناقب در حدیثی که سند آن را به حذیفه بن یمان می رساند، آورده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میان مهاجرین و انصار پیمان برادری می بست و افراد شبیه یکدیگر را به برادری همدیگر در می آورد. سپس در پایان دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و فرمود: این شخص نیز برادر من است. حذیفه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که سرور پیامبران، امام پرهیزگاران، سرور همه انسان ها و فرستاده خداوند جهانیان و در میان انسان ها بی نظیر و بی همتا بود، علی بن ابی طالب علیه السلام را برادر خودش اعلام کرد.(2)

مؤلف می گوید: پرداختن به ذکر احادیث در باره جریان پیوند برادری میان اصحاب و اعلام حضرت علی علیه السلام به عنوان برادر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از سوی ایشان، امری است که سخن را به درازا می کشاند. این احادیث در میان فریقین متواتر است.

«یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا لا یَسْخَرْ قَومٌ مِّن قَومٍ عَسَی...ومَن لمْ یَتُبْ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالمُونَ(11)»

«یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا لا یَسْخَرْ قَومٌ مِّن قَومٍ عَسَی أَن یَکُونُوا خَیْرًا مِّنْهُمْ ولا نِسَاء مِّن نِّسَاء عَسَی أَن یَکُنَّ خَیْرًا مِّنْهُنَّ ولا تَلمِزُوا أَنفُسَکُمْ ولا تَنَابَزُوا بِالأَلقَابِ بِئْسَ الاِسْمُ

1- [1] - امالی، ج 2، ص 199.
2- [2] - مناقب، ص 38، ح60

الفُسُوقُ بَعْدَ الإِیمَانِ ومَن لمْ یَتُبْ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالمُونَ(11)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند، شاید آنها از اینها بهتر باشند و نباید زنانی زنان (دیگر) را (ریشخند کنند)، شاید آنها از اینها بهتر باشند و از یکدیگر عیب مگیرید و به همدیگر لقبهای زشت مدهید؛ چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان و هر که توبه نکرد، آنان خود ستمکارند]

1) علی بن ابراهیم قمی می گوید: این آیه در باره صفیه دختر حیّی بن اخطب همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است که عایشه و حفصه او را اذیت می کردند و دشنام می دادند و او را یهودی زاده خطاب می کردند. صفیه نیز از این رفتار آنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گلایه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا تو به آنها پاسخ نمی دهی؟ صفیه پرسید: ای رسول خدا! چه پاسخی به آنها بدهم؟ آن حضرت فرمود: بگو: جدم حضرت هارون نبی الله و عمویم حضرت موسی کلیم الله و همسرم حضرت محمد رسول الله علیهم السلام است. آیا باز هم مرا مسخره می کنید؟ صفیه به آنها چنین پاسخ داد. آن دو گفتند: این پاسخ را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تو یاد داده است. آن گاه خداوند در این باره آیه را نازل فرمود «یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا لا یَسْخَرْ قَومٌ مِّن قَومٍ عَسَی أَن یَکُونُوا خَیْرًا مِّنْهُمْ ولا نِسَاء مِّن نِّسَاء عَسَی أَن یَکُنَّ خَیْرًا مِّنْهُنَّ ولا تَلمِزُوا أَنفُسَکُمْ ولا تَنَابَزُوا بِالأَلقَابِ بِئْسَ الاِسْمُ الفُسُوقُ بَعْدَ الإِیمَانِ».(1)

2) محمد بن یعقوب کلینی، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از علی بن حدید، از جمیل بن دراج روایت کرده است: در محضر امام صادق علیه السلام نشسته بودیم که طیار بر ایشان وارد شد و سئوال کرد: فدایت شوم! عبارت «یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا» را در آیاتی خوانده ام که مؤمنان را مورد خطاب قرار می دهد. آیا منافقان نیز جزو مصادیق این آیه خواهند بود؟ آن حضرت فرمود: آری! منافقان، گمراهان و همه آنان که تظاهر به پذیرش دعوت اسلام کرده اند، در این خطاب، جای می گیرند.(2)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 297.
2- [2] - کافی، ج8، ص 274، ح 413.

«يَا أَيُّهَا الذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ...واتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ تَوابٌ رَّحِيمٌ(12)»

«يَا أَيُّهَا الذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ ولا تَجَسَّسُوا ولا يَغْتَب بَّعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ واتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ تَوابٌ رَّحِيمٌ(12)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید که پاره ای از گمانها گناه است و جاسوسی مکنید و بعضی از شما غیبت بعضی نکند. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید. (پس) از خدا بترسید که خدا توبه پذیر مهربان است]

باب نهی از سوء ظن و عیب جویی از مؤمنان، غیبت و مفهوم آن

1) محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه فرد مؤمنی برادرش را مورد اتهام قرار دهد، ایمان در قلبش ذوب خواهد شد.همچنان که نمک در آب ذوب خواهد شد.(1)

2) کلینی همچنین از گروهی، از یارانش، از احمد بن محمد بن خالد، از یکی از یارانش، از حسین بن حازم، از حسین بن عمر بن یزید، از پدرش، روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: هر کس برادر مؤمنش را متهم به بی دینی کند، دیگر میان آنها هیچ حرمتی نخواهد بود و کسی که با برادر دینی اش مانند سایر مردم برخورد و تعامل کند، او جدای از دینی است که به آن تظاهر می کند.(2)

3) کلینی همچنین از علی بن ابراهیم، از پدرش، از شخص دیگری، از حسین بن مختار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در باره برادر مؤمن خود بیشترین مقدار حسن ظن را داشته باش مگر زمانی که خلاف آن برایت ثابت شود. هر گاه توجیهی برای نیکو کار بودن برادر مؤمنت

1- [1] - کافی، ج 2، ص 137، ح 5.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 269، ح 2.

داری، هرگز به خاطر خبری که در باره بی تقوایی او به تو می رسد، نسبت به او بدگمان مشو.(1)

4) کلینی همچنین از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از ابراهیم بن یزید و فضل بن یزید اشعری، از عبدالله بن بکیر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: هر گاه فردی با فرد دیگری دارای پیوند برادری دینی باشد، اما همواره در جستجوی اشتباهات و خطاهای او برآید تا روزی او را رسوا کند، در نزدیک ترین حالت به کفر قرار دارد.

5) کلینی همچنین از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از اسحاق بن عمار روایت کرده است که گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: ای گروهی که با زبان اسلام آورده اید، اما ایمان به قلب هایتان نفوذ نکرده است! مسلمانان را نکوهش نکنید و در پی عیب جویی از آنها نباشید. هر کس از برادران دینی اش عیب جویی کند، خداوند در پی یافتن عیب هایش بر خواهد آمد. هر کس خداوند با او چنین کند، حتی اگر در خانه اش باشد، او را رسوا خواهد کرد.(2)

کلینی حدیث مشابهی را از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن نعمان، از ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است.(3)

6) کلینی همچنین از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن حکم، از عبدالله بن بکیر، از زراره روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هر گاه فردی با فرد دیگری دارای پیوند برادری دینی باشد، اما همواره در جستجوی اشتباهات و خطاهای او بر آید تا روزی او را رسوا کند، در نزدیک ترین حالت به کفر قرار دارد.(4)

1- [1] - کافی، ج 2، ص 269، ح 3.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 264، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 264، ح 2.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 264، ح 3.

7) کلینی همچنین از حجال، از عاصم بن حمیر، از ابو بصیر روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ای گروهی که با زبان اسلام آورده اید اما ایمان به قلب هایتان نفوذ نکرده است! در پی عیبجویی از مسلمانان نباشید. زیرا هر کس از برادر دینی اش عیبجویی کند، خداوند در پی یافتن عیب هایش بر خواهد آمد تا او را رسوا کند.(1)

8) کلینی همچنین از علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابو عمیر، از علی بن اسماعیل، از ابن مسکان، از محمد بن مسلم یا حلبی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در پی عیبجویی از مسلمانان نباشید. زیرا هر کس از برادر دینی اش عیبجویی کند، خداوند در پی عیبجویی از او برخواهد آمد و هر کس خداوند با او چنین کند، حتی اگر در داخل خانه اش باشد، او را رسوا خواهد کرد.(2)

9) کلینی همچنین از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال، از ابن بکیر از زراره روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: نزدیک ترین حالت به کفر آن است که فردی با دیگری دارای پیوند برادری باشد اما در جستجوی اشتباهات و خطاهای او بر آید تا روزی از آن نقطه ضعف ها علیه او استفاده کرده و او را رسوا کند.(3)

10) کلینی همچنین از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال، از ابن بکیر روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه شخصی با دیگری دارای پیوند برادری باشد اما همواره در جستجوی اشتباهات او بر آید تا روزی از آنها علیه او استفاده کند و او را رسوا کند، چنین فردی از خداوند بیشترین فاصله را گرفته است.(4)

11) کلینی همچنین از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد

1- [1] - کافی، ج 2، ص 264، ح 4.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 264، ح 5.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 265، ح 6.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 265، ح 7.

بن فضیل، از ابو حمزه روایت کرده است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: فرد مؤمن باید هفتاد گناه کبیره مؤمن دیگر را بپوشاند.(1)

12) کلینی همچنین از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: غیبت بسیار سریع تر از هضم غذا در داخل شکم فرد، دین او را نابود می کند. همچنین فرمود: نشستن در مسجد در انتظار فرا رسیدن زمان اقامه نماز مشروط بر آن که فرد مرتکب گناه نشود، عبادت است. یارانش پرسیدند: منظورتان از گناه چیست؟ آن حضرت فرمود: غیبت.(2)

13) کلینی همچنین از علی بن ابراهیم از پدرش، از ابن ابی عمیر، از یکی از یارانش روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه فردی آن چه را در باره مؤمنی می بیند یا می شنود، بازگو کند او از جمله کسانی است که خداوند در باره آنها فرموده است: «إِنَّ الذِینَ یُحِبُّونَ أَن تَشِیعَ الفَاحِشَهُ فِی الذِینَ آمَنُوا لهُمْ عَذَابٌ أَلیمٌ»(3)-(4) [کسانی که دوست دارند که زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده اند شیوع رواج پیدا کند...]

14) کلینی همچنین از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از حسن بن علی وشاء، از داود بن سرحان روایت کرده است که گفت: از امیرالمؤمنین علیه السلام در باره غیبت سئوال کردم. امام فرمود: یعنی در باره دین او چیزی بگویی که واقعیت نداشته باشد. در باره او امری را افشا کنی که خداوند آن را برایش پوشانده و حد بر او جاری نشده باشد.(5)

15) کلینی همچنین از گروهی از یاران ما، از احمد بن ابو عبدالله، از هارون بن جهم، از حفص بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

1- [1] - کافی، ج 2، ص 265، ح 8.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 266، ح 1.
3- [3] - نور/ 19.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 266، ح 2.
5- [5] - کافی، ج 2، ص 266، ح 3.

از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سئوال شد: کفاره غیبت کردن چیست؟ رسول خدا فرمود: کفاره اش آن است که هر گاه از فردی که در باره او غیبت کرده ای یاد کردی، برایش طلب آمرزش کنی.(1)

16) کلینی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابن ابی یعفور روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس به مرد یا زن مؤمنی بهتانی نسبت دهد که آن بهتان صحت نداشته باشد، خداوند در روز قیامت او را در حالی برمی انگیزد که سراسر وجودش غرق در طینه خبال خواهد بود. تا آن که تاثیر غیبت او پایان یابد. عرض کردم: طینه خبال چیست؟ آن حضرت فرمود: چرکی است که از شرمگاه زنان بدکاره بیرون می آید.(2)

17) کلینی همچنین از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عباس بن عامر، از ابان، از یحیی ازرق روایت کرده است که گفت: ابو الحسن علیه السلام فرمود: هر کس پشت سر فرد دیگری صفت یا امری را به او نسبت دهد که آن کار یا صفت در او وجود داشته باشد و مردم از آن اطلاع داشته باشند، در حقیقت، نسبت به او غیبت نکرده است. هر کس پشت سر شخص دیگری امری را به او نسبت دهد که در فرد وجود دارد، اما مردم از آن اطلاع ندارند، در حقیقت، مرتکب غیبت شده است. هر کس امری را که در شخص وجود نداشته باشند به او نسبت دهد، در حقیقت، به آن شخص بهتان زده است.(3)

18) کلینی همچنین از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از عبدالرحمن بن سیابه روایت کرده است که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: غیبت آن است که در باره برادرت از امری سخن بگویی که خداوند آن را برایش پوشانده است. سخن گفتن در باره اموری که در او پدیدار و ظاهر هستند از قبیل عجول بودن و تندخویی، غیبت به شمار نمی آید. بهتان آن است که

1- [1] - کافی، ج 2، ص 266، ح 4.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 266، ح 5.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 266، ح 6.

کار یا صفتی را به او نسبت دهی که در او وجود ندارد.(1)

19) شیخ مفید گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: گناه غیبت، بزرگ تر از زناست. از ایشان در باره علت آن سئوال شد. آن حضرت فرمود: هر گاه فرد زناکار توبه کند، خداوند او را می آمرزد. اما خداوند فرد غیبت کننده را حتی در صورت توبه کردن نمی آمرزد؛ مگر آن که فردی که در باره او غیبت کرده است از او گذشت کند. (2)

20) شیخ ورّام گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هیچ کس از سه صفت زیر در امان نخواهد بود: بدگمانی، بدبینی و حسادت. راه رهایی از هر کدام از آنها را برایتان بیان خواهم کرد: اگر به کسی مظنون شدی که گناهی را مرتکب شده است یا نه، برای اطمینان از آن تلاش مکن. هر گاه نسبت به انجام کاری بدبین بودی یا فال بد زدی، حتماً آن کار را انجام بده و زمانی که به حسادت مبتلا شدی، به حقوق دیگران تجاوز مکن.(3)

«یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلقْنَاکُم مِّن ذَکَرٍ وأُنثَی...إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللهِ أَتْقَاکُمْ إِنَّ اللهَ عَلیمٌ خَبِیرٌ(13)»

«یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلقْنَاکُم مِّن ذَکَرٍ وأُنثَی وجَعَلنَاکُمْ شُعُوبًا وقَبَائِل لتَعَارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللهِ أَتْقَاکُمْ إِنَّ اللهَ عَلیمٌ خَبِیرٌ(13)»

[ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی تردید خداوند دانای آگاه است]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن ابراهیم، از عبدالله بن محمد بن عیسی، از صفوان بن یحیی، از حنان روایت کرده است که شنیدم پدرم از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کرد که آن حضرت فرمود: سلمان به همراه گروهی از قریش در مسجد نشسته بود. آنها در باره اصل و نسب خودشان سخن می گفتند و بر

1- [1] - کافی، ج 2، ص 266، ح 7.
2- [2] - اختصاص، ص 226.
3- [3] - تنبیه الخواطر، ج 1، ص 127.

یکدیگر فخر فروشی می کردند. تا این که به سلمان رسیدند. عمر بن خطاب از او پرسید: به من بگو: تو کیستی و پدرت کیست و اصل و نسبت چیست؟ سلمان پاسخ داد: من سلمان بن عبدالله هستم. قبلاً گمراه بودم. خداوند به وسیله حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مرا هدایت کرد. دارای عائله و خانواده بودم (پرهزینه بودم) خداوند به وسیله پیامبرش مرا بی نیاز کرد. غلام بودم، خداوند به وسیله پیامبرش مرا آزاد کرد. این اصل و نسب من است. در حالی که سلمان برای آنها سخن می گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی آنها آمد. سلمان همه ماجرا را برای آن حضرت تعریف کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای قریش! حسب و نسب مرد، دین اوست و جوانمردی اش به اخلاقش و اصل و ریشه او، عقل او است. پروردگار در قرآن کریم فرموده است: «إِنَّا خَلقْنَاکُم مِّن ذَکَرٍ وأُنثَی وجَعَلنَاکُمْ شُعُوبًا وقَبَائِل لتَعَارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللهِ أَتْقَاکُمْ» سپس فرمود: ای سلمان! هیچ کدام از آنها جز بر اساس میزان تقوا و پرهیزگاری اش بر تو برتری ندارد. چنان چه پرهیزگاری از آن تو باشد، تو از همه آنها برتری.(1)

شیخ طوسی این حدیث را با اندکی تفاوت در امالی، از محمد بن محمد، از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه، از محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از محمد بن عیسی بن عبید، از حنان بن سدیر صیرفی، از پدرش از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است.(2)

2) ابن بابویه، از حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی، از محمد بن یحیی صولی، از ابو عبدالله محمد موسی بن نصر رازی، از پدرش روایت کرده است که گفت: شخصی خدمت امام رضا علیه السلام عرض کرد: به خدا قسم! بر روی زمین هیچ کس وجود ندارد که از شما با اصل و نسب تر باشد. امام رضا علیه السلام فرمود: پرهیزگاری افتخار آنها بود و اطاعت از پروردگار، آنها را در بر گرفته بود. شخص دیگری به ایشان گفت: به خدا قسم! تو بهترین فرد در میان مردم هستی. آن حضرت فرمود: این گونه قسم یاد مکن! هر کس بیش از من پرهیزگار باشد و از

1- [1] - کافی، ج 2، ص 181، ح 203.
2- [2] - امالی، ج 1، ص 146.

خداوند اطاعت کند، از من بهتر و برتر است. به خدا قسم! این آیه نسخ نشده است که پروردگار فرموده است: «وجَعَلنَاکُمْ شُعُوبًا وقَبَائِل لتَعَارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللهِ أَتْقَاکُمْ».(1)

3) ابن بابویه همچنین با سند از ابن عباس روایت کرده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند مردم را به دو گروه تقسیم کرده است و من را در گروه برتر قرار داده است. این امر مصداق فرموده پروردگار در باره اصحاب یمین و اصحاب شمال است و من برترین فرد در میان اصحاب یمین هستم. آن گاه هر گروه را به سه دسته کوچکتر تقسیم کرده است و من در بهترین دسته از گروه اصحاب یمین هستم. زیرا خودش فرموده است: «فَأَصْحَابُ المَیْمَنَهِ مَا أَصْحَابُ المَیْمَنَهِ * وأَصْحَابُ المَشْئمَهِ مَا أَصْحَابُ المَشْئمَهِ * والسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ»(2) [یاران دست راست کدامند، یاران دست راست * و یاران چپ کدامند، یاران چپ * و سبقت گیرندگان مقدمند] من بهترین فرد در میان سابقین هستم. سپس آن دسته ها را به قبایل تقسیم کرد و مرا در بهترین قبیله قرار داد. این امر مصداق آیه «وجَعَلنَاکُمْ شُعُوبًا وقَبَائِل لتَعَارَفُوا» می باشد. من پرهیزگارترین و بزرگوارترین و گرامی ترین بنده خدا نزد او هستم. قصد من فخرفروشی نیست. آن گاه خداوند قبایل را به تیره های مختلف تقسیم کرد و مرا در بهترین تیره آفریده است. زیرا خودش می فرماید: «إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْل البَیْتِ ویُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا»(3)-(4) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند].

ثعلبی این حدیث را از طریق مخالفین روایت کرد و گفته است: ابو عبدالله این حدیث را از عبدالله بن احمد بن یوسف بن مالک، از محمد بن ابراهیم بن زیاد رازی، از حارث بن عبدالله حارثی، از قیس بن ربیع، از اعمش، از عبایه بن ربعی،

1- [1] - عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 236، ح 10.
2- [2] - واقعه/ 10-8.
3- [3] - احزاب/ 33.
4- [4] - امالی صدوق، ص 503، ح 1.

از ابن عباس روایت کرده است.(1) حدیث مذکور در هنگام بیان تفسیر آیه تطهیر «إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البَیْتِ» [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] ذکر گردید.

4) شیخ طوسی در مجالس از گروهی به نقل از ابو مفضل، از محمد بن فیروز بن غیاث جلاب، در باب الابواب از محمد بن فضل بن مختار بائی، مشهور به فضلان صاحب الجار، از ابو الفضل بن مختار، از حکم بن ظهیر فزاری کوفی، از ابو حمزه ثابت بن ابو صفیه، از ابو عامر قاسم بن عوف، از ابو طفیل عامر بن واثله، از سلمان فارسی که رحمت خدا بر او باد، روایت کرده است که گفت: در هنگام بیماری وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بر ایشان وارد شدم و روبروی ایشان نشستم و در باره اموری که به نظر ایشان می رسید، سئوال کردم و خواستم که از آن جا خارج شوم، آن حضرت فرمود: ای سلمان! بنشین. زیرا خداوند امری را به تو نشان خواهد داد که از بهترین امور است. من نیز به اطاعت از فرموده ایشان نشستم. گروهی از مردان خویشاوند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و برخی از یاران آن حضرت وارد شدند، فاطمه سلام الله علیها نیز به همراه آنها وارد شد. زمانی که فاطمه سلام الله علیها بیماری شدید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید، اشک هایش جاری شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متوجه گریه او شد و فرمود: دخترم! چرا گریه می کنی؟ خداوند به تو آرامش دهد و چشمانت را روشن کند و هرگز چشمانت را گریان نکند. فاطمه پاسخ داد: چگونه گریه نکنم در حالی که من آثار ضعف و بیماری را در وجود مبارکتان می بینم؟ آن حضرت فرمود: ای فاطمه! بر خداوند توکل کن و مانند پدرانت که پیامبران خدا بوده اند و مادرانت که همسران ایشان بوده اند صبور باش. ای فاطمه! آیا می خواهی به تو مژده ای بدهم؟ فاطمه پاسخ داد: آری ای رسول خدا! آن حضرت فرمود: مگر نشنیده ای که خداوند پدرت را به پیامبری برگزید و به سوی همه جهانیان فرستاد. سپس علی را برگزید و به من دستور داد تا تو را به همسری او درآورم. و من به فرمان الهی او را به عنوان وزیر و جانشین خودم تعیین کردم؟ ای فاطمه! پس از من، علی علیه السلام

1- [1] - نسخه خطی تفسیر ثعلبی.

بیشترین حق را بر گردن مسلمانان خواهد داشت و بیش از همه آنها در پی صلح بر خواهد آمد. او داناترین، بردبارترین و باارزش ترین آنهاست. پس نشانه های شادی در چهره فاطمه سلام الله علیها ظاهر شد. آن گاه پیامبر رو به او کرد و فرمود: ای فاطمه! آیا خوشحال شدی؟ فاطمه پاسخ داد: آری پدر جان!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا می خواهی فضایل بیشتری در باره همسر و پسر عمویت بگویم؟ فاطمه پاسخ داد: آری پدر جان! رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از میان این امت، علی و مادرت خدیجه، اولین کسانی بودند که به خدا و پیامبرش ایمان آوردند و در انجام رسالتم به من کمک کردند. ای فاطمه! علی علیه السلام برادر، برگزیده و پدر نوه های من است. به علی ویژگی های نیکی داده شده است که نه قبل از او به کسی داده شده است و نه پس از آن به احدی داده خواهد شد. بنابراین صبر پیشه کن و بدان که پدرت به سوی خداوند باز خواهد گشت. فاطمه گفت: پدر جان! در ابتدا مرا خوشحال و سپس اندوهگین کردی. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دخترم! امور دنیا این گونه است. شادی و اندوه آن با یکدیگر آمیخته است. آیا می خواهی بیش از این، فضایل او را برایت بگویم؟ فاطمه پاسخ داد: آری! ای رسول خدا! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند، جهانیان را آفرید و به دو گروه تقسیم کرد. من و علی را در گروه برتر قرار داد. این امر مصداق این فرموده پروردگار است: «وأَصْحَابُ الیَمِینِ مَا أَصْحَابُ الیَمِینِ»(1) [و یاران راست، یاران راست کدامند] سپس آن دو گروه را به قبایلی تقسیم کردو مرا در بهترین قبیله قرار داد. زیرا پروردگار فرموده است: «وجَعَلنَاکُمْ شُعُوبًا وقَبَائِل لتَعَارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللهِ أَتْقَاکُمْ» همچنین قبایل را به تیره های مختلف تقسیم کرد و ما را در بهترین تیره آفرید. زیرا خودش در کتاب آسمانی اش چنین فرموده است: «إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْل البَیْتِ ویُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا»(2) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] سپس خداوند مرا از میان

1- [1] - واقعه/ 27.
2- [2] - احراب/ 33.

اهل بیتم به پیامبری برگزید و علی، حسن، حسین و تو صلوات الله علیهم اجمعین را نیز پاک و مطهر گرداند. من سرور بنی آدم و علی سرور اعراب است. تو سرور زنان و حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند. مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از نسل تو خواهد بود و جهان را پس از آن که مملو از ظلم و جور خواهد شد، سرشار از عدل و داد خواهد کرد. (1)

5) شیخ طوسی همچنین از ابو عبدالله، از حسین بن ابراهیم قزوینی، از ابو عبد الله محمد بن وهبان هنائی بصری، از احمد بن ابراهیم بن احمد، از ابو محمد حسن بن علی بن عبدالکریم زعفرانی، از ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از محمد بن ابو عمیر، از هشام بن سالم روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره آیه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللهِ أَتْقَاكُمْ» فرمود: منظور از آن کسی است که بیش از سایرین تقیه کند. (2)

6) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از حماد بن عیسی، از عبدالله بن حبیب، از ابوالحسن علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت در باره آیه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللهِ أَتْقَاكُمْ» فرمود: منظور از آن کسی است که بیش از سایرین تقیه کند.(3)

7) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه مذکور، شعوب را به معنای غیر عرب و قبائل را به معنای اعراب دانسته است.(4)

8) طبرسی گفت: عده ای گفته اند: منظور از شعوب غیر عرب ها و منظور از قبائل، اعراب و منظور از اسباط، بنی اسرائیل است. این مطلب از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است.(5)

1- [1] - امالی، ج 2، ص 219.
2- [2] - امالی، طوسی، ج 2، ص 274.
3- [3] - محاسن، ص 258، ح 302.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 297.
5- [5] - مجمع البیان، ج 9، ص 229.

«قَالتِ الأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لمْ تُؤْمِنُوا ولكِن قُولوا أَسْلمْنَا ولمَّا يَدْخُل الإِيمَانُ فِى قُلوبِكُمْ... (14)»

[(برخی از) بادیه نشینان گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده اید، لیکن بگویید: اسلام آوردیم و هنوز در دلهای شما ایمان داخل نشده است...]

1) محمد بن یعقوب کلینی، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد و گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد، از وشاء، از ابان، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه فوق فرمود: هر کس ادعا کند که آنها ایمان آورده اند، یا ادعا کند که اسلام نیاورده اند، دروغ گفته است.(1)

2) کلینی همچنین از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از جمیل بن درّاج روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره آیه فوق سئوال کردم. امام فرمود: مگر نمی دانی که ایمان چیزی غیر از اسلام آوردن است.(2)

3) کلینی همچنین از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از حکم بن ایمن، از قاسم صیرفی شریک مفضل روایت کرده است که گفت: شنیدم که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: اسلام آوردن شخص باعث می شود جان فرد حفظ شود، امانت به او برگردانده شود و با او ازدواج انجام گیرد، اما ثواب اعمال به ایمان افراد تعلق دارد.(3)

4) کلینی همچنین از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام روایت کرده است که فرمود: ایمان، اقرار به همراه عمل است، اما اسلام آوردن فقط اقرار و بدون همراهی عمل است.(4)

5) کلینی همچنین از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از سفیان بن سمط روایت کرده است که شخصی از امام صادق علیه السلام در باره

1- [1] - کافی، ج 2، ص 21، ح 5.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 20، ح 3.

3- [3] - کافی، ج 2، ص 20، ح 1.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 20، ح 2.

تفاوت ایمان و اسلام سئوال کرد. آن حضرت به او پاسخی نداد. آن شخص سئوال خود را تکرار کرد. امام باز هم به او پاسخ نداد. زمانی که شخص می خواست از آن جا برود، در راه آن حضرت را دید. امام به او فرمود: گویی زمان سفرت فرا رسیده است! آن شخص پاسخ داد: آری! امام فرمود: پس به خانه ما بیا. آن شخص به خانه امام رفت و از آن حضرت در باره تفاوت میان ایمان و اسلام سئوال کرد. امام فرمود: اسلام آوردن همان امور ظاهری در میان مردم است. از قبیل شهادتین، نماز خواندن، زکات دادن، حج گزاردن و روزه گرفتن. این اسلام است. اما ایمان، شناخت امر ولایت به همراه اعمال فوق است. چنان چه فردی اعمال فوق را انجام دهد اما به ولایت اعتقادی نداشته باشد، مسلمانی گمراه خواهد بود.(1)

6) کلینی همچنین از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حکم بن ایمن، از قاسم صیرفی شریک مفضل روایت کرده است که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: اسلام آوردن شخص باعث می شود جان فرد حفظ و امانت به او بازگردانده شود، همچنین با او ازدواج انجام گیرد، اما ثواب اعمال به ایمان افراد تعلق می گیرد.(2)

7) کلینی همچنین از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از سماعه روایت کرده است که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا اسلام با ایمان تفاوت دارد؟ امام فرمود: ایمان آوردن، اسلام آوردن فرد را نیز شامل می شود. اما اسلام آوردن فرد لزوماً به معنای ایمان آوردن او نیست. عرض کردم: در این باره بیشتر برایم توضیح دهید. امام فرمود: اسلام آوردن به معنای گفتن شهادتین است که باعث می شود جان فرد حفظ شود و فرد از مسلمانان ارث ببرد یا اموالش به مسلمانان به ارث برسد و با او ازدواج شود. عامه مردم به ظاهر آن پایبند هستند. اما ایمان به معنای هدایت و ثبات قلبی صفت اسلام و عمل به آن است. ایمان در جایگاه والاتری نسبت به اسلام قرار دارد. ایمان آوردن فرد، شامل اسلام آوردن او نیز می شود. اما اسلام آوردن فرد لزوماً به معنای

1- [1] - کافی، ج 2، ص 20، ح 4.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 21، ح 6.

ایمان آوردن او نیست، هر چند در گفتار و صفت با یکدیگر مشترک باشند. (1)

8) کلینی همچنین از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از جمیل بن دراج، از فضیل بن یسار روایت کرده است که گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: ایمان آوردن فرد، شامل اسلام آوردن او نیز می شود. اما اسلام آوردن او لزوماً به معنای ایمان آوردنش نیست. ایمان چیزی است که در قلب به وجود می آید. اما اسلام امری است که باعث می شود جان فرد حفظ شود و ارث و نکاح او صحت داشته باشد. ایمان، شامل اسلام نیز می شود، اما اسلام، شامل ایمان نمی شود (مؤمن، مسلمان هست، اما مسلمان لزوماً مؤمن نیست).(2)

9) کلینی از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن محبوب، از ابو صباح کنانی روایت کرده است که گفت: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: ایمان برتر است یا اسلام؟ در میان ما کسانی هستند که معتقدند، اسلام برتر از ایمان است. امام فرمود: ایمان در جایگاه والاتری نسبت به اسلام قرار دارد. عرض کردم: این امر را برایم توضیح دهید. امام فرمود: اگر کسی عمداً مسجد الحرام را نجس کند، باید او را چگونه مجازات کرد؟ پاسخ دادم: باید او را به شدت کتک زد و تنبیه کرد. امام فرمود: حال اگر شخصی کعبه را عمداً نجس کند باید برایش چه مجازاتی در نظر گرفت؟ عرض کردم: باید او را اعدام کرد. امام فرمود: راست می گویی. مگر نمی دانی که کعبه از مسجد الحرام برتر است و کعبه فضایل مسجد الحرام را نیز در خود دارد، اما مسجد الحرام فضایل کعبه را در خودش ندارد؟ ایمان و اسلام نیز چنین هستند. ایمان آوردن فرد به معنای اسلام آوردنش نیز است، اما اسلام آوردن او لزوماً به معنای ایمان آوردنش نیست.(3)

10) کلینی همچنین از گروهی از یاران ما، از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از حمران بن اعین روایت کرده است که گفت: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ایمان چیزی است که در قلب استقرار می یابد و به خداوند می رسد و عمل بر اساس اطاعت پروردگار

1- [1] - کافی، ج 2، ص 21، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 21، ح 3.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 21، ح 4.

و تسلیم شدن در برابر اوامر الهی آن را تصدیق می کند. اما اسلام به معنای افعال و اقوال ظاهری است که عامه مردم از همه فرقه ها بر آن هستند و به وسیله آن جانشان حفظ و موضوع ارث و نکاح آن صحت می یابد و شامل نماز، روزه، حج و زکات می شود. آنها به وسیله این اعمال از کفر خارج و وارد ایمان می شوند. اسلام آوردن فرد لزوماً به معنای ایمان آوردن او نیست. اما ایمان آوردن شخص، اسلام آوردن او را نیز در بر می گیرد. آن دو در قول و عمل با یکدیگر اشتراک دارند؛ همچنان که کعبه در مسجد است ولی مسجد در کعبه نیست؛ ایمان، اسلام آوردن فرد را در بر می گیرد. اما اسلام آوردن فرد لزوماً به معنای ایمان آوردن او نخواهد بود. خداوند فرموده است: «قَالتِ الأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لمْ تُؤْمِنُوا ولکِن قُولوا أَسْلمْنَا ولمَّا یَدْخُل الإِیمَانُ فِی قُلوبِکُمْ» فرموده خداوند، راست ترین گفتار است. عرض کردم: آیا فرد مؤمن در فضایل، احکام، حدود و... بر فرد مسلمان برتری دارد؟ امام فرمود: خیر! آنها در این زمینه کاملاً با یکدیگر یکسان هستند. اما فرد مؤمن در اعمالش که به وسیله آنها به خداوند تقرب می جوید بر مسلمانان برتری دارد.

عرض کردم: مگر نه این که خداوند فرموده است: «مَن جَاء بِالحَسَنَهِ فَلهُ عَشْرُ أَمْثَالهَا»(1) [هر کس کار نیکی بیاورد ده برابر آن (پاداش) خواهد داشت] و شما فرمودید که فرد مسلمان با مؤمن در نماز، روزه، حج و زکات مشترک هستند؟ امام فرمود: مگر نشنیده ای که خداوند فرموده است: «فَیُضَاعِفَهُ لهُ أَضْعَافًا کَثِیرَهً»(2) [آن را برای او چند برابر بیفزاید]؟ بنابراین مؤمنان همان کسانی هستند که خداوند در مقابل اعمال نیکشان به آنها هفتاد برابر پاداش می دهد. این از فضایل مؤمنان است. خداوند به اندازه میزان صحت ایمان فرد به او پاداش بیشتری خواهد داد. خداوند هر اندازه که اراده فرماید، نسبت به مؤمنان، نیکی خواهد کرد. از آن حضرت سئوال کردم. به نظر شما آیا کسی که اسلام می آورد، جزو مؤمنان به شمار نمی آید؟ امام فرمود: خیر! بلکه به ایمان اضافه و از کفر خارج شده است. برایت مثالی می زنم تا این مسئله را به خوبی درک کنی. آیا اگر شخصی را در مسجد الحرام ببینی می توانی ادعا کنی او را در کعبه دیده ای؟ پاسخ داد: خیر! امام فرمود: ولی آیا اگر او

1- [1] - انعام/ 16.
2- [2] - بقره/ 245.

را در کعبه ببینی می توانی ادعا کنی او را در مسجد الحرام دیده ای؟ عرض کردم: آری! امام فرمود: چگونه چنین امری ممکن است؟ عرض کردم: او نمی تواند وارد کعبه شود، مگر آن که وارد مسجد الحرام شود. امام فرمود: راست گفتی! نسبت ایمان و اسلام نیز چنین است.(1)

11) کلینی همچنین از علی بن ابراهیم، از عباس بن معروف، از عبدالرحمن بن ابو نجران، از حماد بن عثمان، از عبدالرحیم قصیر روایت کرده است که گفت: به همراه عبدالملک بن اعین نامه ای به امام صادق علیه السلام نوشتم و در آن از ایشان در باره ماهیت ایمان سئوال کردم. آن حضرت در پاسخ نوشت: تو که خداوند بر تو رحمت آورد، در باره ماهیت ایمان سئوال کرده ای. ایمان به معنای اقرار زبانی و باور یقینی در قلب و عمل به وسیله اعضای بدن است.

ایمان در برخی موارد با اسلام اشتراک دارد. ایمان، خانه است همان طور که اسلام، خانه است و کفر نیز خانه است. ممکن است بنده ای پیش از آن که مؤمن باشد، مسلمان باشد، اما تا زمانی که اسلام نیاورده باشد نمی تواند مؤمن باشد. بنابراین اسلام آوردن در جایگاهی قبل از ایمان قرار دارد و بخشی از آن به شمار می آید. هر گاه بنده، مرتکب گناه صغیره یا کبیره ای شود که خداوند او را از آن نهی کرده است، در آن لحظه از ایمان خارج خواهد شد و لفظ مؤمن از او ساقط خواهد شد، اما همچنان نام مسلمان بر او باقی خواهد ماند. چنان چه توبه کند و از درگاه خداوند طلب آمرزش کند، به مرحله ایمان باز خواهد گشت و فقط انکار مسلمات دین و حلال دانستن محرمات و حرام دانستن امور حلال از روی اعتقاد و باور، او را از اسلام خارج و به کفر ملحق خواهد کرد. او به منزله کسی است که وارد حرم و سپس وارد کعبه شده و آن جا را نجس کرده باشد. در ابتدا او را از کعبه و سپس او را از حرم اخراج کرده و گردنش را می زنند و به سوی جهنم فرستاده می شود.(2)

12) کلینی همچنین از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعه بن مهران روایت کرده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره تفاوت میان ایمان و اسلام سئوال کردم. امام فرمود: آیا می خواهی در این

1- [1] - کافی، ج 2، ص 22، ح 5.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 23، ح 1.

باره برایت مثالی بزنم؟ عرض کردم: آری! مثال بزنید امام فرمود: رابطه ایمان و اسلام مانند رابطه کعبه نسبت به مسجد الحرام است. ممکن است فرد در مسجد الحرام باشد، اما در کعبه نباشد. اما تا در حرم نباشد، نمی تواند در کعبه باشد (چنان چه در کعبه باشد لزوماً به این معناست که در مسجد الحرام نیز هست). ممکن است فرد مسلمان باشد، اما مؤمن نباشد. اما هیچ احدی نمی تواند مؤمن باشد، مگر آن که مسلمان باشد. عرض کردم: آیا فرد از ایمان خارج خواهد شد؟ امام فرمود: آری! عرض کردم: در این صورت در چه جایگاهی قرار خواهد گرفت؟ امام فرمود: در جایگاه اسلام یا کفر. آن گاه فرمود: چنان چه شخصی وارد کعبه شود و ناخود آگاه از او نجاستی خارج شود، از کعبه اخراج خواهد شد. اما اجازه حضور در حرم را خواهد داشت و پس از آن که خودش و لباسش را تمیز کرد و وضو گرفت مانعی ندارد که دو باره وارد حرم شود. ولی چنان چه فردی وارد کعبه شود و عمداً آن را نجس کند از کعبه و حرم، اخراج شده و گردنش زده خواهد شد.(1)

13) محمد بن علی بن بابویه، از احمد بن محمد بن عبد الرحمن قرشی حاکم، از ابوبکر محمد بن خالد بن حسن مطوعی بخاری، از ابوبکر بن ابو داود، از علی بن حرب موصلی، از ابو صلت هروی، از امام رضا علیه السلام از پدرانش روایت کرده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ایمان، شناخت قلبی، اقرار زبانی و عمل به وسیله اعضاست.(2)

14) ابن بابویه همچنین از محمد بن حسن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد بن عیسی، از بکر بن صالح رازی، از ابو صلت هروی روایت کرده است که گفت: از امام رضا علیه السلام در باره ایمان سئوال کردم. امام فرمود: ایمان، باور و یقین قلبی، اقرار به وسیله زبان و عمل به وسیله اعضای بدن است و ایمان جز با این سه اصل، حاصل نمی شود.(3)

15) ابن بابویه همچنین از سلیمان بن احمد بن ایوب لخمی، در نامه ای که از اصفهان برای من نوشت، از علی بن عبد العزیز و معاذ بن مثنی، از عبدالسلام بن

1- [1] - کافی، ج 2، ص 23، ح 2.
2- [2] - عیون اخبار الرضا، علیه السلام، ج1، ص 204، ح 1.
3- [3] - عیون اخبار الرضا، علیه السلام، ج1، ص 205، ح 3.

صالح هروی روایت کرده است که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام از پدرانش روایت کرده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ایمان، شناخت و یقین قلبی، اقرار به وسیله زبان و عمل به وسیله اعضای بدن است.(1)

16) ابن بابویه همچنین از ابو احمد محمد بن جعفر بندار در فرغانه، از ابو العباس محمد بن محمد بن جمهور حمادی، از محمد بن عمر بن منصور بلخی، از ابو یونس احمد بن محمد بن یزید بن عبدالله جمحی، از عبد السلام بن صالح هروی، از امام رضا علیه السلام به نقل از پدرانش روایت کرده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ایمان، شناخت و یقین قلبی، اقرار به وسیله زبان و عمل به وسیله اعضای بدن است.(2)

17) ابن بابویه همچنین از حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام در قم در ماه رجب سال سیصد و سی و نه، از ابوالحسن علی بن محمد بزاز، از ابو احمد داود بن سلیمان غازی، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پدرم موسی بن جعفر از ابو جعفر بن محمد، از محمد بن علی باقر، از علی بن حسین، از حسین بن علی صلوات الله علیهم اجمعین نقل کرده است که فرمود: پدرم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ایمان شناخت و یقین قلبی، اقرار به وسیله زبان و عمل به وسیله اعضای بدن است.

حمزه بن محمد بن علوی که خداوند از او خشنود باد، حدیث مشابهی را از عبد الرحمن بن ابو حاتم، از پدرش، از ابو صلت عبد السلام بن صالح هروی، از امام رضا علیه السلام با همین اسناد روایت کرده است. ابو حاتم گفته است: اگر این اسناد بر دیوانه ای خوانده شود، شفا می یابد.(3)

18) ابن بابویه همچنین از پدرش که خداوند از او خشنود باد، از محمد بن معقل قرمیسی، از محمد بن عبدالله بن طاهر روایت کرده است در حالی که ابو صلت هروی، اسحاق بن راهویه و احمد بن محمد بن حنبل بر بالین پدرم حضور

1- [1] - عيون اخبار الرضا، عليه السلام، ج1، ص 205، ح 4.
2- [2] - عيون اخبار الرضا، عليه السلام، ج1، ص 204، ح 2.
3- [3] - عيون اخبار الرضا، عليه السلام، ج1، ص 205، ح 5.

داشتند، من نیز آن جا بودم. پدرم گفت: هر کدام از شما برایم حدیثی روایت کند. ابو صلت هروی گفت: امام رضا علیه السلام _ که به خدا سوگند، همان طور که او را نامیده اند، رضا بود _ برایم از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد. از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ایمان، گفتار و کردار است. زمانی که از آن جا خارج شدیم، احمد بن محمد بن حنبل سئوال کرد: این چه اسنادی بود؟ پدرم گفت: این مرهم دیوانگان است؛ یعنی سندی است که اگر دیوانگان آن را بشنوند عقلشان سر جایشان برگردد.(1)

«...وإِن تُطِیعُوا اللهَ ورَسُولهُ لا یَلتْکُم مِّنْ...وأَنفُسِهِمْ فِی سَبِیل اللهِ أُولئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ(15)»

«...وإِن تُطِیعُوا اللهَ ورَسُولهُ لا یَلتْکُم مِّنْ أَعْمَالکُمْ شَیْئًا إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ(14) إِنَّمَا المُؤْمِنُونَ الذِینَ آمَنُوا بِاللهِ ورَسُولهِ ثُمَّ لمْ یَرْتَابُوا وجَاهَدُوا بِأَمْوالهِمْ وأَنفُسِهِمْ فِی سَبِیل اللهِ أُولئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ(15)»

[و اگر خدا و پیامبر او را فرمان برید، از (ارزش) کرده هایتان چیزی کم نمی کند. خدا آمرزنده مهربان است * در حقیقت، مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبر او گرویده و (دیگر) شک نیاورده و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده اند. اینانند که راست کردارند]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: «لا یَلتْکُم مِّنْ أَعْمَالکُمْ شَیْئًا» یعنی اعمالتان دچار نقص و کاستی نشود. «إِنَّمَا المُؤْمِنُونَ الذِینَ آمَنُوا بِاللهِ ورَسُولهِ ثُمَّ لمْ یَرْتَابُوا» یعنی دچار تردید نشدند. «وجَاهَدُوا بِأَمْوالهِمْ وأَنفُسِهِمْ فِی سَبِیل اللهِ» که منظور از آن امیر المؤمنین علیه السلام است.(2)

2) محمد بن عباس، از علی بن عبدالله، از ابراهیم بن محمد، از حفص بن غیاث، از مقاتل بن سلیمان، از ضحاک بن مزاحم روایت کرده است که ابن عباس

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 205، ح 6.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 297.

در باره آیه فوق گفت: منظور از آن امیرالمؤمنین علیه السلام است که همه افتخارات و فضائل خود را در راه اسلام هزینه کرد.(1)

«قُل أَتُعَلمُونَ اللهَ بِدِینِکُمْ واللهُ یَعْلمُ مَا...غَیْبَ السَّمَاواتِ والأَرْضِ واللهُ بَصِیرٌ بِمَا تَعْمَلونَ(18)»

«قُل أَتُعَلمُونَ اللهَ بِدِینِکُمْ واللهُ یَعْلمُ مَا فِی السَّمَاواتِ ومَا فِی الأَرْضِ واللهُ بِکُل شَیْءٍ عَلیمٌ(16) یَمُنُّونَ عَلیْکَ أَنْ أَسْلمُوا قُل لا تَمُنُّوا عَلیَّ إِسْلامَکُم بَل اللهُ یَمُنُّ عَلیْکُمْ أَنْ هَدَاکُمْ للإِیمَانِ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ(17) إِنَّ اللهَ یَعْلمُ غَیْبَ السَّمَاواتِ والأَرْضِ واللهُ بَصِیرٌ بِمَا تَعْمَلونَ(18)»

[بگو: آیا خدا را از دین (داری) خود خبر می دهید و حال آن که خدا آن چه را که در آسمانها و زمین است می داند و خدا به همه چیز داناست؟ * از این که اسلام آورده اند بر تو منت می نهند. بگو: بر من از اسلام آوردنتان منت مگذارید، بلکه (این) خداست که با هدایت کردن شما به ایمان بر شما منت می گذارد، اگر راستگو باشید * خداست که نهفته آسمانها و زمین را می داند و خدا(ست که) به آن چه می کنید بیناست]

1) علی بن ابراهیم قمی گفت: «قُل أَتُعَلمُونَ اللهَ بِدِینِکُمْ» یعنی آیا دینتان را به خداوند یاد می دهید؟(2)

2) شیخ طوسی در مصباح الانوار با سندی که آن را به جابر بن عبدالله که خداوند از او خشنود باد، می رساند، در حدیثی مرفوع روایت کرده است که گفت: در هنگام حفر خندق در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم. مردم و امیرالمؤمنین علیه السلام کار حفر خندق را انجام می دادند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پدر و مادرم فدای کسی باد که خندق را حفر می کند و جبرئیل خاک را از مقابلش جارو و میکائیل به او کمک می کند؛ این در حالی است که این فرشتگان قبل از او به کسی کمک نکرده اند.

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 607، ح 8.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 297.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عثمان بن عفان فرمود: تو هم در حفر خندق به بقیه کمک کن. عثمان عصبانی شد و گفت: محمد به اسلام آوردن ما توسط او بسنده نکرده است، بلکه به ما دستور می دهد خودمان را دچار مشقت کنیم. در این هنگام خداوند آیه زیر را نازل کرد: «یَمُنُّونَ عَلَیْکَ أَنْ أَسْلمُوا قُل لا تَمُنُّوا عَلیَّ إِسْلامَکُم بَل اللهُ یَمُنُّ عَلَیْکُمْ أَنْ هَدَاکُمْ للإِیمَانِ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ».

3) علی بن ابراهیم گفت: آیه «یَمُنُّونَ عَلَیْکَ أَنْ أَسْلمُوا» در باره عثمان نازل شده است که در زمان حفر خندق از کنار عمار بن یاسر که در حال کار کردن بود گذشت. عمار در اثر کار کردن گرد و غبار به پا کرده بود. عثمان با آستینش جلوی بینی اش را گرفت و رفت.

عمار به او گفت:

لایستوی من یعمر المساجدا***یظل فیها راکعاً و ساجدا

کمن یمر بالغبار حائداً***یعرض عنه جاهداً معاندا

یعنی کسی که مساجد را آباد می کند و در آن جا به عبادت می پردازد، با فردی که خود را از گرد و غبار دور می سازد و با شتاب و عناد از کنار آن می گذرد، برابر نیست.

عثمان برگشت و به او نگاهی انداخت و گفت: ای پسر کنیز سیاه! منظورت من بودم؟ سپس عثمان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت و خدمت ایشان عرض کرد: ما مسلمان نشده ایم تا به شرافت ما دشنام دهی و آبروی ما را بریزی. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ فرمود: بار اسلام را از دوش تو برداشتم (از این پس دیگر مسلمان نباش) پس برو. در این هنگام خداوند آیه زیر را نازل کرد: «یَمُنُّونَ عَلَیْکَ أَنْ أَسْلمُوا قُل لا تَمُنُّوا عَلیَّ إِسْلامَکُم بَل اللهُ یَمُنُّ عَلَیْکُمْ أَنْ هَدَاکُمْ للإِیمَانِ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ» یعنی شما راستگو نیستید. «إِنَّ اللهَ یَعْلمُ غَیْبَ السَّمَاواتِ والأَرْضِ واللهُ بَصِیرٌ بِمَا تَعْمَلونَ».(1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 297.

سوره ق

اشاره

سوره ق، مکی است، به جز آیه 38 آن که مدنی است. 45 آیه دارد و بعد از سوره مرسلات نازل شده است.

ص:469

ص:470

1) ابن بابویه با سند خود، از ابو حمزه ثمالی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کسی در نمازهای واجب و مستحب خود همواره سوره ق را بخواند، خداوند روزی او را زیاد می کند و نامه عملش را به دست راستش می دهد و حساب و کتاب او را سهل و آسان می نماید.(1)

2) در کتاب خواص القرآن آمده است: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: هر کس این سوره را بخواند، خداوند سکرات مرگ را برایش آسان می کند، و هر کس، سوره را بنویسد و بر فرد مبتلا به صرع بیاویزد، بیماری اش برطرف خواهد شد و شیطانش از او دور می شود و اگر این سوره مکتوب شود و در آب انداخته شود و زنی که شیر کمی دارد آن را بنوشد، شیر او زیاد می شود.

3) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس این سوره را بخواند، خداوند، سکرات مرگ را بر او آسان می کند و هر کس آن را بنویسد و بر فرد مبتلا به صرع بیاویزد، بهبود خواهد یافت و هر کس آن را بر ظرفی بنویسد و زنی که شیرش کم است از آن بنوشد، شیر او زیاد می شود.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 144.

ص:472

تفسیر سوره ق

اشاره

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«ق والقُرْآنِ المَجِيدِ(1) بَل عَجِبُوا أَن جَاءهُمْ...مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وحَبَّ الحَصِيدِ(9)»

«ق والقُرْآنِ المَجِيدِ(1) بَل عَجِبُوا أَن جَاءهُمْ مُنذِرٌ مِّنْهُمْ فَقَال الكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ(2) أَئِذَا مِتْنَا وكُنَّا تُرَابًا ذَلکَ رَجْعٌ بَعِيدٌ(3) قَدْ عَلمْنَا مَا تَنقُصُ الأَرْضُ مِنْهُمْ وعِندَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ(4) بَل كَذَّبُوا بِالحَقِّ لمَّا جَاءهُمْ فَهُمْ فِى أَمْرٍ مَّرِيجٍ(5) أَفَلمْ يَنظُرُوا إِلى السَّمَاء فَوقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وزَيَّنَّاهَا ومَا لهَا مِن فُرُوجٍ(6) والأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وأَلقَيْنَا فِيهَا رَواسِىَ وأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُل زَوجٍ بَهِيجٍ(7) تَبْصِرَةً وذِكْرَى لكُل عَبْدٍ مُّنِيبٍ(8) ونَزَّلنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وحَبَّ الحَصِيدِ(9)»

[قاف سوگند به قرآن باشکوه * (که آنان نگرویدند)، بلکه از این که هشدار دهنده ای از خودشان برایشان آمد در شگفت شدند و کافران گفتند: این (محمد و حکایت معاد) چیزی عجیب است! * آیا چون مردیم و خاک شدیم (زنده می شویم)؟ این بازگشتی بعید است * قطعا دانسته ایم که زمین (چه مقدار) از اجسادشان فرو می کاهد و پیش ما کتاب ضبط کننده ای است * (نه)، بلکه حقیقت را وقتی برایشان آمد، دروغ خواندند و آنها در کاری سردرگم (مانده)اند * مگر به آسمان بالای سرشان ننگریسته اند که چگونه آن را ساخته و زینتش داده ایم و برای آن هیچ گونه شکافتگی نیست * و زمین را گستردیم و در آن لنگر(آسا کوه)ها فرو افکندیم و در آن از هر گونه جفت دل انگیز رویانیدیم * (تا) برای هر بنده توبه کاری بینش افزا و پندآموز باشد * و از آسمان آبی پر برکت فرود آوردیم. پس بدان (وسیله) باغها و دانه های دروکردنی رویانیدیم]

1) ابن بابویه با سند خود که در ابتدای سوره هایی که با حروف مقطعه آغاز شده اند، آمده است از سفیان بن سعید ثوری روایت کرده از امام صادق علیه السلام در باره معنی ق سئوال شد و ایشان فرمود: و اما «ق»؛ نام کوهی است که دور تا دور زمین را احاطه کرده، و سبزی آسمان از آن است، و خدا زمین را به آن متصل کرده و اجازه نمی دهد که زمین، ساکنان خود را به این سو و آن سو متمایل گرداند.(1)

2) علی بن ابراهیم، از احمد بن علی و احمد بن ادریس، هر دو از محمد بن احمد علوی، از عمرکی، از محمد بن جمهور، از سلیمان بن ساعه، از عبدالله بن قاسم، از یحیی بن میسره خثعمی، روایت کرد که شنیدم امام محمد باقر علیه السلام می فرمود: ق کوهی است از زمرد سبز که دنیا را احاطه کرده، و آسمان به خاطر وجود این کوه است که به رنگ سبز در می آید.(2)

3) سعد بن عبدالله، از سلمه بن خطاب، از احمد بن عبد الرحمن بن عبد ربی، از محمد بن سلیمان، از یقطین جوالیقی، از فلفله، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: خداوند عز و جل کوهی از زبرجد سبز دارد که دنیا را احاطه کرده، و سبزی آسمان به خاطر رنگ سبز آن کوه است. در پشت آن کوه مخلوقاتی را خلق نموده است، اما نماز و زکاتی که بر سایرین واجب کرده، بر آنها واجب نکرده است. همه آنها همواره دو مرد از این امت را نفرین می کنند.(3)

4) و نیز سعد بن عبدالله، از احمد بن حسین، از علی بن ریان، از عبیدالله بن عبدالله دهقان، از امام رضا علیه السلام روایت کرده: شنیدم امام می فرمود: خداوند این نطاق را از زبرجد سبز آفرید و آسمان به همین علت سبز شد. پرسیدم نطاق چیست؟ فرمود: یعنی حجاب، و خداوند عز و جل در پشت این حجاب، هفتاد هزار عالم دارد که تعداد آنها از جن و انس بیشتر است و همه آنها فلانی و فلانی را لعنت

1- [1] - معانی الاخبار، ص 22، ح 1.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 299.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 11.

می کنند.(1)

5) در کتاب «منهج التحقیق الی سواء الطریق»، که مؤلف آن یک امامیه است، حدیثی طولانی روایت شده است با این مضمون که امام حسن علیه السلام از پدر بزرگوار خود خواست فضل و کرامتی که خدا به او عطا کرده را نشانش دهد.حدیث را ذکر می کند تا این که می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام به باد امر کرد، باد ما را به کوه (ق) برد. وقتی به آن جا رسیدیم، ناگهان کوهی از زمرد سبز دیدیم که فرشته ای به شکل عقاب بر روی آن وجود داشت. وقتی نگاه او به امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد؛ گفت: سلام بر تو ای وصی و جانشین رسول پروردگار جهانیان و خلیفه او؛ آیا اجازه می دهی سئوالی بپرسم؟ امام پاسخ سلام او را داد و فرمود: اگر می خواهی بپرس و اگر خواستی من بگویم می خواهی در باره چه چیزی از من سئوال کنی؟ فرشته گفت: شما بگویید ای امیرالمؤمنین! امام فرمود: می خواستی از من اجازه بگیری تا خضر را ملاقات کنی. فرشته گفت: آری چنین است. فرمود: به تو اجازه دادم. فرشته «بسم الله الرحمن الرحیم» گفت و به سرعت رفت. مقداری در آن جا راه رفتیم و فرشته بعد از زیارت خضر، به جای خود برگشت. سلمان گفت: ای امیر المؤمنین! می بینم که آن فرشته تنها با اجازه شما خضر را ملاقات کرده است؟ امام فرمود: سوگند به آن که آسمان را بدون ستون و تکیه گاهی برافراشت، هر یک از این ملائکه بدون اذن من لحظه ای از جای خود تکان نمی خورند، شأن و منزلت پسرم حسن و بعد از او پسرم حسین و سپس نه فرزند از نسل حسین نیز همین است که نهمین نفر آنها قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. پرسیدم: نام ملک موکل بر کوه (ق) چیست؟ فرمود: «ترجائیل». پرسیدیم: ای امیرالمؤمنین چگونه هر شب به این جا می آیید و بر می گردید؟ فرمود: همان گونه که شما را این جا آوردم. سوگند به آن که دانه را شکافت و نسیم را آفرید، من چیزهایی از ملکوت آسمان ها و زمین می دانم، که قلب شما طاقت دانستن و تحمل یکی از آن را ندارد. اسم اعظم خداوند عز و جل هفتاد و سه حرف دارد. آصف بن برخیا تنها یک حرف از آن را می دانست. وقتی خدا را با آن حرف خواند، خداوند

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 12.

فاصله مابین او و تخت بلقیس را فرو برده و فاصله را از بین برد تا او تخت بلقیس را برداشت. پس زمین در چشم بر هم زدنی دوباره به حالت اول خود برگشت. به خدا سوگند، نود و دو حرف از آن را ما می دانیم، و تنها یک حرف در علم غیب را خداوند به خود اختصاص داده که جز خداوند بلند مرتبه و عظیم، هیچ قدرت و توانی وجود ندارد و همه متکی به او هستند. آن کس که خواست، ما را شناخت و آن کس که خواست، ما را انکار و تکذیب کرد. (آنان که باید ما را بشناسند، شناخته اند.) این حدیث به طور مفصل در پایان سوره در کهف باب یأجوج و مأجوج آمده است.

6) علی بن ابراهیم، در باره آیه «ق والقُرْآنِ المَجِیدِ» گفته: «ق» نام کوهی است که از پشت یأجوج و مأجوج، دنیا را احاطه کرده است، واو در این جمله، قسم می باشد. «بَل عَجِبُوا» منظور قریش است. «أَن جَاءهُمْ مُنذِرٌ مِّنْهُمْ» یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در باره «فَقَال الکَافِرُونَ هَذَا شَیْءٌ عَجِیبٌ* أَئِذَا مِتْنَا وکُنَّا تُرَابًا ذَلکَ رَجْعٌ بَعِیدٌ» گفته است: در باره ابی بن خلف نازل شده است که به ابوجهل گفت: من از کار محمد در عجبم. پس استخوان پوسیده ای را برداشت و آن را پودر کرد و گفت: محمد گمان می کند این دوباره زنده می شود! آن گاه خداوند در جواب آنها فرمود: «بَل کَذَّبُوا بِالحَقِّ لمَّا جَاءهُمْ فَهُمْ فِی أَمْرٍ مَّرِیجٍ» یعنی: سرگردان و دچار اختلاف هستید. سپس خداوند برای آنها برهان و دلیل می آورد و معاد و رستاخیز را برایشان با مثال اثبات می کند و می فرماید: «أَفَلمْ یَنظُرُوا إِلی السَّمَاء فَوقَهُمْ کَیْفَ بَنَیْنَاهَا وزَیَّنَّاهَا ومَا لهَا مِن فُرُوجٍ * والأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وأَلقَیْنَا فِیهَا رَواسِیَ وأَنبَتْنَا فِیهَا مِن کُل زَوجٍ بَهِیجٍ» یعنی زیبا و نیکو «تَبْصِرَةً وذِکْرَی لکُل عَبْدٍ مُّنِیبٍ * ونَزَّلنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَکًا فَأَنبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وحَبَّ الحَصِیدِ» یعنی هر دانه ای که کشته و درو می شود.(1)

7) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از یعقوب بن یزید، از علی بن یقطین، از عمرو بن ابراهیم، از خلف بن حمّاد، از محمد بن مسلم روایت کرده است: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام می فرمود: پیامبر صلی الله

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 299.

علیه و آله و سلم در باره آیه «ونَزَّلنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَکاً» فرمود: با هر آبی که در زمین هست، مقداری از آب آسمان آمیخته شده است.(1)

«والنَّخْل بَاسِقَاتٍ لهَا طَلعٌ نَّضِیدٌ(10) رِزْقًا للعِبَادِ وأَحْیَیْنَا بِهِ بَلدَةً مَّیْتًا کَذَلکَ الخُرُوجُ(11)»

[و درختان تناور خرما که خوشه(های) روی هم چیده دارند* (اینها همه) برای روزی بندگان (من) است و با آن (آب) سرزمین مرده ای را زنده گردانیدیم. رستاخیز (نیز) چنین است]

1) علی بن ابراهیم در باره آیه «والنَّخْل بَاسِقَاتٍ» یعنی بلند «لهَا طَلعٌ نَّضِیدٌ» یعنی بر روی همدیگر «رِزْقًا للعِبَادِ وأَحْیَیْنَا بِهِ بَلدَةً مَّیْتًا کَذَلکَ الخُرُوجُ» که این پاسخی است برای سخن کافران که گفتند: «أَئِذَا مِتْنَا وکُنَّا تُرَابًا ذَلکَ رَجْعٌ بَعِیدٌ»(2) [آیا چون مردیم و خاک شدیم (زنده می شویم) این بازگشتی بعید است] یعنی خداوند می فرماید: همان گونه که آب را از آسمان نازل کرده و با آن از زمین گیاه می رویانیم، به همین شکل از زمین بیرون آورده می شوید.(3)

«کَذَّبَتْ قَبْلهُمْ قَومُ نُوحٍ وأَصْحَابُ الرَّسِّ وثَمُودُ(12)...کُل کَذَّبَ الرُّسُل فَحَقَّ وعِیدِ(14)»

«کَذَّبَتْ قَبْلهُمْ قَومُ نُوحٍ وأَصْحَابُ الرَّسِّ وثَمُودُ(12) وعَادٌ وفِرْعَونُ وإِخْوانُ لوطٍ(13) وأَصْحَابُ الأَیْکَهِ وقَومُ تُبَّعٍ کُل کَذَّبَ الرُّسُل فَحَقَّ وعِیدِ(14)»

[پیش از ایشان قوم نوح و اصحاب رس و ثمود * و عاد و فرعون و برادران لوط * و بیشه نشینان و قوم تبع به تکذیب پرداختند. همگی فرستادگان (ما) را به دروغ گرفتند و (در نتیجه) تهدید (من) واجب آمد]

1) محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از حسن بن علی کوفی، از عبیس بن

1- [1] - کافی، ج 6، ص 387، ح 1.
2- [2] - ق/ 3.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 299.

هشام، از حسین بن احمد منقری، از هشام صیدنانی روایت کرده است که مردی از امام صادق علیه السلام در باره آیه «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَومُ نُوحٍ وأَصْحَابُ الرَّسِّ» پرسید. امام دست خود را به روی دست دیگر کشید و فرمود: این گونه، زنان با زنان بودند.(1)

2) و نیز محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از محمد بن ابو حمزه و هشام و حفص روایت کرده است که: عده ای از زنان نزد امام صادق علیه السلام آمدند؛ یکی از آنها در باره مساحقه (همجنس بازی زنان) پرسید؟ امام فرمود: حد آن حد زناکار است. زن گفت: آیا خداوند در این باره چیزی در قرآن آورده است؟ فرمود: آری پرسید: کدام آیه؟ فرمود: «وأَصْحَابُ الرَّسِّ»(2).

3) و نیز محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش حماد بن عیسی، از حسین بن مختار، از اسماعیل بن جابر روایت کرد: همراه یکی از دوستان در راه مکه و مدینه بودم که سخن از انصار به میان آمد. یکی از ما گفت: آنها نازعین (دورافتادگان)(3) هر قبیله اند. و دیگری گفت: آنها اهل یمن اند، تا این که نزد امام صادق علیه السلام رسیدیم. امام در زیر سایه درختی نشسته بود. بدون این که ما چیزی از حضرت بپرسیم، امام خود سخن آغاز کرد و فرمود: وقتی تبع (پادشاه یمن) از سوی عراق، به همراه علما و فرزندان پیامبران به وادی هذیل آمد، گروهی از قبایل نزد او آمدند و گفتند: تو به سرزمینی آمده ای که اهل آن مدتی طولانی است مردم را به بازی گرفته اند، چنان که سرزمین خود را حرم قرار داده و ساخته دست خود را خدا و الهه می پندارند. پادشاه گفت: اگر این گونه که شما می گویید باشد، با جنگجویان آنها می جنگم و فرزندان آنها را اسیر و بناهایشان را خراب می کنم، در این حین چشمانش سرازیر شد و روی گونه های او افتاد. علما و پیامبر

1- [1] - کافی، ج 5، ص 551، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 7، ص 202، ح 1.
3- [3] - نزاع من القبائل: جمع نازع و نزیع. غریبی که از اهل و عشیره خود دور افتاده است «النهایه، ج 5، ص 41».

زادگان را فرا خواند و گفت: به من بنگرید و بگویید چه بر سر من آمده است؟ آنها از پاسخ دادن به او امتناع کردند تا این که پادشاه آنها را سوگند داد. آن گاه گفتند: به ما بگو با خود چه اندیشیده اید؟ گفت: با خود اندیشیدم که مردان این سرزمین را بکشم و خانواده ایشان را اسیر و خانه هایشان را خراب کنم. گفتند: به نظر ما تنها دلیل بیماری شما، همین اندیشه و تصمیم است، پرسید: چرا؟ گفتند: زیرا این سرزمین، حرم خداست و خانه، خانه خداست و ساکنان آن ذریّه و فرزندان ابراهیم خلیل الرحمان علیه السلام هستند. گفت: راست می گویید، حال چاره این درد من چیست؟ گفتند: با خود به گونه ای دیگر اندیشه کن، امید است که خداوند، این مصیبت را از تو بازگرداند. پادشاه در باره ایشان اندیشه خیر و نیک کرد و بلافاصله چشمانش به حالت اول بازگشت و در سر جای خود قرار گرفت. سپس کسانی را که به او نصیحت کرده بودند کعبه را خراب کند و ساکنان آن را بکشد، فرا خواند و آنان را کشت. سپس به سوی کعبه رفت و پوششی بر آن انداخت و به مدت سی روز به مردم طعام داد. او هر روز صد شتر قربانی کرد تا به آن جا که گوشت قربانی را برای حیوانات وحشی به قله کوه ها می بردند و علفها را می چیدند و برای علفخواران در میان دشت، می گستراندند. سپس از مکه به مدینه رفت، و گروهی از غسانیان اهل یمن در آن جا (مدینه) ساکن شدند که آنها را انصار می نامند و در روایتی دیگر آمده است که پوستینی بر تن او پوشاند و آن را معطر ساخت. مؤلف گوید: پیشتر در تفسیر آیه «وكَانُواْ مِن قَبْل يَسْتَفْتِحُونَ عَلى الذِينَ كَفَرُواْ»(1) [و از دیرباز (در انتظارش) بر کسانی که کافر شده بودند] از سوره بقره، در باره تبع (پادشاه یمن) سخن گفته شد، که خواننده می تواند برای اطلاع بیشتر به آن جا رجوع کند.

4) ابن بابویه از پدرش که رحمت خدا بر او باد، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیره، از ابراهیم بن عبد الحمید، از ولید بن صبیح، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پادشاه یمن به اوس و خزرج گفت: همین جا بمانید تا این پیامبر ظهور کند؛ اگر من او را درک کنم، قطعاً به او خدمت خواهم کرد و به

1- [1] - بقره/ 89.

یاری او قیام خواهم نمود.(1)

5) و نیز ابن بابویه، از احمد بن محمد بن حسین بزاز، از محمد بن یعقوب اصم، از احمد بن عبد الجبار عطاردی، از یونس بن بکیر شیبانی، از زکریا بن یحیی مدنی، از عکرمه روایت کرده است که: شنیدم ابن عباس می گفت: نباید امر تبع (پادشاه یمن) بر شما مشتبه شود، زیر او مسلمان بود. (2)

6) و نیز ابن بابویه، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن محمد عیسی، از حسن بن علی، از عمر بن ابان، از ابان در حدیثی مرفوع روایت کرده است که: تبّع (پادشاه یمن) در مسیر خود این شعر را سرود:

یکی از عالمان دانشمند بنی قریظه که _ به جان تو سوگند _ سرور و بزرگ یهود بود نزد من آمد.

و گفت: به شهری دورافتاده که به پیامبری از قریش و از مکه تعلق دارد، حمله کن تا هدایت یابی و رستگار شوی.

بدون این که آنها را ملامت کنم از گناهشان درگذشتم و سزا و مجازات آنها را برای روز قیامت گذاشتم.

و به خاطر خدا دست از آن خانه برداشتم به امید این که روز قیامت از آتش سوزان نجات یابم و خدا مرا عفو کند.

و گروهی از قوم خود را آن جا باقی گذاشتم. کسانی را که شریف و عالی نسب و از جمله بزرگان و ستایش شوندگان بودند

کسانی که انصار از ذریه و نسل آنها خواهند بود و من با این عمل خود از خدای محمد امید پاداش نیک دارم.

من نمی دانستم در سرزمین مکه، آشکارا خانه ای برای خدا وجود دارد، که خدای آن پرستیده می شود.

به من گفتند: در مکه خانه ثروتی است که باید از بین برود، و انباشته از

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 169، ح 26.
2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 169، ح 27.

گنج های لولوء و زبرجد است.

من تصمیمی گرفتم که خدا مانع اجرای آن شد و از خراب شدن مسجد الحرام جلوگیری کرد.

آن چه از آن خانه امید داشتم را برای اهل آن رها کردم و آنان را قبله ای برای اهل دل قرار دادم.

امام صادق علیه السلام فرمود: آن پادشاه با خبر شده بود که از این مکان _ یعنی مکه _ پیامبری ظهور خواهد کرد و به یثرب مهاجرت خواهد نمود. لذا پادشاه، گروهی از یمنی ها را به همراه یهودیان در یثرب ساکن کرد تا وقتی پیامبر ظهور کرد، آنها او را یاری کنند. وی در این باره گفته است:

شهادت می دهم احمد، پیامبر و فرستاده خداوندی است که آفریننده نسیم است.

اگر آن قدر زنده بمانم که او را ببینم، حتماً وزیر، یاری دهنده و پسر عموی او خواهم بود

و برای مشرکان، عذاب و رنجی خواهم بود که جام مرگ و غم به آنها می نوشاندم.(1)

7) طبرسی از سهل بن سعد، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: پادشاه یمن را سب و نفرین نکنید که او مسلمان بود.(2) طبرسی این حدیث را از ولید بن صبیح، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است،(3) پیشتر خبر قوم نوح و عاد و ثمود و اخوان لوط و اصحاب الایکه در سوره هود و خبر اصحاب الرس در سوره فرقان و فرعون در سوره طه و سایر سوره ها بیان شد. برای اطلاع بیشتر به آنها رجوع شود.

8) علی بن ابراهیم گفت: رس نام رودی در آذربایجان است.(4)

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 168، ح 25.
2- [2] - مجمع البیان، ج 9، ص 111.
3- [3] - مجمع البیان، ج 9، ص 111.

4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 299.

«أَفَعَيِينَا بِالخَلقِ الأَول بَل هُمْ فِی لبْسٍ مِّنْ خَلقٍ جَدِيدٍ(15)»

[مگر از آفرینش نخستین (خود) به تنگ آمدیم؟ (نه) بلکه آنها از خلق جدید در شبهه اند]

1) ابن بابویه از محمد بن حسن بن احمد ولید، از محمد بن حسن صفار، از محمد بن حسین بن ابو خطاب، از محمد بن عبدالله بن هلال، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم روایت کرده است که شنیدم امام محمد باقر علیه السلام می فرمود: وقتی خداوند زمین را آفرید، هفت جهان دیگر را نیز در آن آفرید که در هیچ یک از آنها فرزندان آدم ساکن نبودند. خداوند، ساکنان آنها را از خاک زمین آفرید و سپس هر گروه از آن موجودات را در جهان مربوط به خودش ساکن نمود و آن گاه، آدم ابو البشر را آفرید و نسل او را از او آفرید. نه به خدا سوگند، بهشت از زمان خلقت هرگز از ارواح مؤمنان خالی نبوده است، همچنان که از وقتی خداوند عز و جل جهنم را آفرید، هرگز از ارواح کافران سرکش و طاغی خالی نبوده است. شاید گمان می کنید وقتی روز قیامت برپا شود و خدا جسم و روح مؤمنان را در بهشت و جسم و روح کافران را به جهنم ببرد، دیگر در این زمین ها کسی خدا را عبادت نمی کند و خدا مخلوقاتی را نمی آفریند تا او را بندگی کنند و به یگانگی او اقرار نمایند و او را بزرگ بدارند. به خدا سوگند، قطعاً خداوند خلقی که نه مذکر است و نه مؤنث خواهد آفرید، او را عبادت می کنند و به یگانگی اش اقرار دارند و او را بزرگ و عظیم می دارند، و برای آنها زمینی می آفریند تا بر روی آن زندگی کنند و آسمانی، تا بر آنها سایه بیفکند.

آیا جز این است که خداوند فرموده «يَومَ تُبَدَّل الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ والسَّمَاواتُ»(1) [روزی که زمین به غیر این زمین و آسمانها (به غیر این آسمانها) مبدل گردد] و یا فرموده است: «أَفَعَيِينَا بِالخَلقِ الأَول بَل هُمْ فِی لبْسٍ مِّنْ خَلقٍ جَدِيدٍ».(2)

2) و نیز ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از محمد بن عیسی، از حسن

1- [1] - ابراهیم/ 48.

2- [2] - خصال، ص 358، ح 45.

بن محبوب، از عمرو بن شهر، از جابر بن یزید، روایت کرده از امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه «أَفَعَيِينَا بِالخَلقِ الأول بَل هُمْ فِى لبْسٍ مِّنْ خَلقٍ جَدِيدٍ» پرسیدم. فرمود: ای جابر! تأویل آیه چنین است: وقتی خداوند این مخلوقات و این عالم را از بین برد و مؤمنان را در بهشت مقام داد و دوزخیان را به جهنم برد، عالمی جز این، خواهد آفرید و مخلوقاتی بدون جنسیت نر یا ماده در آن عالم پدید خواهد آورد تا او را بندگی و عبادت کنند و به یگانگی و وحدانیت او اقرار نمایند. زمینی غیر از این زمین، برایشان می آفریند تا بر روی آن زندگی کنند و آسمانی غیر از این آسمان تا بر آنها سایه بیفکند. شاید تو گمان می کنی خداوند تنها همین یک دنیا و عالم را آفریده و یا می پنداری جز شما هیچ بشر دیگری نیافریده است؛ به خدا سوگند خداوند هزار هزار عالم و هستی و هزار هزار نوع آدم آفریده و تو در آخرین این عالم ها قرار داری که آدمیان در آن زندگی می کنند.(1)

«ولقَدْ خَلقْنَا الإِنسَانَ ونَعْلمُ مَا تُوسْوسُ بِهِ نَفْسُهُ ونَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْل الورِيدِ(16)»

[و ما انسان را آفریده ایم و می دانیم که نفس او چه وسوسه ای به او می کند و ما از شاهرگ (او) به او نزدیکتریم]

1) شرف الدین نجفی گفته: تأویل این آیه در تفسیر اهل بیت که سلام و درود خدا بر آنان باد، آمده است و این تأویل همان است که از محمد بن جمهور از فضاله، از ابان، از عبدالرحمن، از مسّر، از یکی از ائمه آل محمد صلوات علیهم در باره آیه «ولقَدْ خَلقْنَا الإِنسَانَ ونَعْلمُ مَا تُوسْوسُ بِهِ نَفْسُهُ» روایت شده که فرمود: منظور، همان اولی است و در تفسیر آیه «قَال قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطْغَيْتُهُ ولكِن كَانَ فِى ضَلال بَعِيدٍ»(2) [(شیطان) همدمش می گوید: ای پروردگار ما! من او را به عصیان وانداشتم، لیکن (خودش) در گمراهی دور و درازی بود] فرمود: منظور، زُفَر است و

1- [1] - توحید، ص 277، ح 2.
2- [2] - ق/ 27.

این آیه تا آن جا که می فرماید: «یَومَ نَقُول لجَهَنَّمَ هَل امْتَلأْتِ وتَقُول هَل مِن مَّزِیدٍ»(1) [آن روز که (ما) به دوزخ می گوییم آیا پر شدی و می گوید آیا باز هم هست] در باره آن دو نفر و یاران آنها نازل شده که شایسته جهنم و اهل آن هستند.(2)

2) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه «حَبْل الورِیدِ» گفته: یعنی رگ گردن(3)

«إِذْ یَتَلقَّی المُتَلقِّیَانِ عَنِ الیَمِینِ وعَنِ الشِّمَال قَعِیدٌ(17) مَا یَلفِظُ مِن قَول إِلا لدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ(18)»

[آن گاه که دو (فرشته) دریافت کننده از راست و از چپ مراقب نشسته اند * (آدمی) هیچ سخنی را به لفظ درنمی آورد، مگر این که مراقبی آماده نزد او (آن را ضبط می کند)]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از حماد، از حلبی، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر قلبی دو گوش دارد، بر یکی از آنها فرشته هدایتگر و بر دیگری شیطان فریبنده وجود دارد. فرشته، قلب (انسان) را به نیکی امر می کند و شیطان او را از آن نهی می کند، شیطان به بدی امر می کند. فرشته از آن باز می دارد و این معنی کلام خداوند است که فرمود: «عَنِ الیَمِینِ وعَنِ الشِّمَال قَعِیدٌ * مَا یَلفِظُ مِن قَول إِلا لدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ».(4)

2) و نیز محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از فضل بن عثمان مرادی روایت کرده است که: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند در حق بنده خود چهار لطف و رأفت روا داشته که هر کس بعد از آن بر خدا حرص بورزد و زیاده بطلبد، هلاک می شود. وقتی بنده ای قصد عمل خیر کند تا آن را انجام دهد،

1- [1] - ق/ 30.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 277، ح 2.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 300.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 205، ح 1.

اگر انجام ندهد، خداوند به خاطر نیت و قصد نیک او پاداش و حسنه ای برایش می نویسد و اگر انجام دهد، ده پاداش می نویسد. و هر گاه بنده ای قصد انجام گناهی را داشته باشد، اگر انجام ندهد هیچ چیز برایش نوشته نمی شود و اگر آن را انجام دهد، هفت ساعت به او مهلت داده می شود و فرشته ای که حسنات و نیکی ها را می نویسد، به آن که گناهان را می نویسد و در سمت چپ واقع است، می گوید: عجله نکن، امید است حسنه و نیکی انجام دهد و این گناه را پاک کند؛ زیرا خداوند فرمود: «إِنَّ الحَسَنَاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئَاتِ»(1) [خوبیها بدیها را از میان می برد] یا استغفار کند و بگوید: استغفر الله الذی لا اله الا هو، عالم الغیب و الشهاده، العزیز الحکیم، ذا الجلال و الاکرام و أتوب الیه [پناه می برم به خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، او که داننده آشکار و نهان، قدرتمند و حکیم، بخشنده و مهربان، صاحب جلال و جبروت، است؛ من به سوی او باز می گردم.] که در این صورت گناهی برایش نوشته نمی شود، و اگر هفت ساعت بگذرد و بنده عمل حسنه ای انجام ندهد و یا استغفار و طلب آمرزش نکند، فرشته ای که حسنات را می نویسد به آن که گناهان را می نویسد می گوید: برای این بدبخت محروم گناهش را بنویس.(2)

3) و نیز محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابو عمیر، از عمر بن اذینه، و ابن بکیر، از زراره از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: از دعا و تلاوت قرآن، تنها آن مقدار که انسان آن را به گوش خود برساند، نوشته می شود.(3)

4) و نیز از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حماد، از حریز، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: فرشته تنها آن چه را که می شنود می نویسد، که خداوند عز و جل فرموده است: « واذْکُر رَّبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعًا وخِیفَةً»(4) [و در دل خویش پروردگارت را با تضرع و ترس

1- [1] - هود/ 114.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 313، ح 4.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 313، ح 6.
4- [4] - اعراف/ 205.

بی صدای بلند یاد کن] ثواب و پاداش چنین ذکری که در دل شخص گفته می شود را تنها خدا می داند، چرا که این ثواب، بس بزرگ و عظیم است. (1)

5) حسین بن سعید در کتاب الزهد؛ از حماد، از حریز، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام این حدیث را روایت کرده که فرمود: فرشته، تنها آن چه را که می شنود می نویسد. خداوند عز و جل فرمود. «واذْکُر رَّبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعًا وخِیفَةً» [و در دل خویش پروردگارت را با تضرع و ترس بی صدای بلند یاد کن] پاداش چنین ذکری را که در درون بنده گفته می شود، تنها خداوند می داند.(2)

6) حسین بن سعید از محمد بن ابو عمیر، از محمد بن حمران، از زراره، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: همراه هر بنده ای، دو فرشته وجود دارد که سخنان او را می نویسند. پس آن چه نوشته اند را به نزد دو فرشته که از آنها بالاترند می برند. آنها اعمال خیر و شر را ضبط و مابقی را رها می کنند.(3)

7) و نیز حسین بن سعید از حسین بن علوان، از عمرو بن شهر، از جابر، روایت کرده است که از امام محمد باقر علیه السلام در باره مکان دو فرشته ای که اعمال انسان را می نویسند، پرسیدم؟ فرمود: یکی در این جا و دیگری در این قسمت قرار دارند. یعنی دو طرف فک انسان.(4)

8) و نیز او از حماد، از حریز، و ابراهیم بن عمرو، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: دو فرشته موکل اعمال انسان، تنها آن چه را که انسان گفته است، می نویسند.(5)

9) و نیز او از نضر بن سوید، از حسین بن موسی، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: در هوا فرشته ای به نام اسماعیل

1- [1] - کافی، ج 2، ص 364، ح 4.
2- [2] - زهد، ص 53، ح 144.
3- [3] - زهد، ص 53، ح 141.

4- [4] - زهد، ص 53، ح 142.
5- [5] - زهد، ص 53، ح 143.

وجود دارد که سیصد هزار ملک، تحت امر اویند و هر یک از آنها صد هزار ملک تحت امر دارند و اعمال بندگان را می شمارند. ابتدای هر سال، خداوند ملکی به نام تسجیل را نزد آنها می فرستد و او همه این اعمال را از آنها گرفته و می نویسد، و این معنی کلام خداست که می فرماید «یَومَ نَطْوی السَّمَاء کَطَیِّ السِّجِل للکُتُبِ»(1) [روزی که آسمان را همچون در پیچیدن صفحه نامه ها در می پیچیم](2)

10) و نیز حسین بن سعید از نضر بن سوید، از عاصم بن حمید، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «إِذْ یَتَلَقَّی المُتَلَقِّیَانِ عَنِ الیَمِینِ وعَنِ الشِّمَال قَعِیدٌ» فرمود: منظور، همان دو فرشته است.

و از حضرت علیه السلام در باره آیه «مَا لدَیَّ عَتِیدٌ»(3) [این است آن چه پیش من آماده است (و ثبت کرده ام)] پرسیدم. فرمود: آن فرشته ای است که اعمال انسان را برایش حفظ می کند. از امام در باره آیه «قَال قَرِینُهُ رَبَّنَا مَا أَطْغَیْتُهُ»(4) [(شیطان) همدمش می گوید، پروردگار ما من او را به عصیان وانداشتم] سئوال کردم. فرمود: منظور، شیطان همراه اوست.(5)

11) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حدید، از جمیل بن دراج، از زراره از امام محمد باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: خدای تبارک و تعالی برای فرزندان آدم چنین مقدر کرده که اگر یکی از آنها قصد انجام عمل خیری را داشته باشد، اما آن را انجام ندهد، برای او یک حسنه نوشته می شود و اگر علاوه بر قصد خیر، آن را انجام دهد، ده حسنه و پاداش برایش نوشته می شود و هر کس قصد انجام شر و بدی را داشته باشد و آن را انجام ندهد، چیزی برای او نوشته نمی شود و اگر علاوه بر قصد و

1- [1] - انبیاء/ 104.
2- [2] - زهد، ص 54، ح 145.
3- [3] - ق/ 23.
4- [4] - ق/ 27.
5- [5] - زهد، ص 54، ح 146.

نیت، مرتکب گناه شود، برایش تنها یک سیئه و گناه نوشته می شود.(1)

12) و نیز محمد بن یعقوب، از چند تن از یاران ما، از احمد بن ابو عبدالله، از عثمان ابن عیسی، از سماعه بن مهران، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: چه بسا مؤمن، قصد انجام خیری را داشته باشد، اما آن را انجام ندهد، اما برایش یک خیر و حسنه نوشته می شود و اگر انجام دهد، ده خیر و حسنه برای او نوشته خواهد شد و اگر مؤمن، قصد انجام گناهی را داشته باشد، اما آن را مرتکب نشود، هیچ چیزی برایش نوشته نمی شود.(2)

13) سپس محمد بن یعقوب از او، از علی بن حفص عوسی، از علی ابن سائح، از عبدالله بن موسی بن جعفر روایت کرده است: از پدرم علیه السلام در باره دو فرشته موکل بر اعمال انسان پرسیدم که آیا اگر بنده ای قصد انجام گناه و یا خیری را داشته باشد آن دو می فهمند؟ فرمود: آیا بوی بد و کثیف با رایحه خوش یکی است؟ گفتم: نه. فرمود: وقتی بنده ای قصد عمل خیر داشته باشد، نفس او خوشبو و معطر است. فرشته سمت راست به آن که در سمت چپ است می گوید: برخیز که او قصد انجام خوبی و نیکی را دارد. وقتی آن عمل را انجام دهد، زبان او قلمش و بزاق او مرکبش شده و آن عمل را برای فاعلش ثبت می کند. و آن گاه که بنده ای قصد انجام گناهی را داشته باشد، نفس او گند و بدبو می شود. فرشته سمت چپ به آن که در سمت راست است می گوید: برخیز! که او قصد انجام بدی را دارد، و چون بنده آن فعل را انجام دهد، زبان او قلمش و بزاق او مرکبش شده و آن را برای بنده ثبت می کند.(3)

14) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن حمران، از زراره، روایت کرده: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: هر گاه بنده ای گناهی مرتکب شود، از صبح تا شب به او مهلت داده می شود. اگر استغفار

1- [1] - کافی، ج 2، ص 313، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 313، ح 2.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 313، ح 3.

کرده و از خدا طلب آمرزش نماید، چیزی برای او نوشته نمی شود.(1)

15) نیز او از پدرش، از ابن ابی عمیر و ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان، از ابو ایوب، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس گناهی مرتکب شود، هفت ساعت از روز را به او مهلت می دهند؛ اگر سه بار بگوید: «استغفر الله الذی لا اله الا هو الحیّ القیوم» [از پروردگاری که هیچ معبودی جز او نیست، او زنده وپاینده است، طلب آمرزش می کنم] آن گناه برای او نوشته نمی شود.(2)

16) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم و ابو علی اشعری و محمد بن یحیی، همگی از حسین بن اسحاق، از علی بن مهزیار، از فضاله بن ایوب، از عبد الصمد بن بسیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود: هر گاه بنده مؤمن گناهی مرتکب شود، هفت ساعت به او مهلت داده می شود تا استغفار کند؛ اگر طلب آمرزش کرد، چیزی برایش نوشته نمی شود و اگر این ساعات بگذرد و استغفار نکند، گناه برایش نوشته می شود. مؤمن بعد از بیست سال، گناه خود را به یاد می آورد و استغفار می کند و خدا آن را می آمرزد. کافر از همان لحظه ای که گناهی را مرتکب می شود، آن را فراموش می کند.(3)

17) همچنین او از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از ابو ایوب، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: هر کس گناهی مرتکب شود، هفت ساعت از روز به او مهلت داده می شود، اگر استغفار کند و سه بار بگوید استغفرالله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه [از خداوندی که جز او معبودی نیست، و زنده و پاینده است طلب آمرزش می کنم و به سوی او باز می گردم.] گناهی برایش نوشته نمی شود.(4)

18) محمد بن یعقوب از ابو علی اشعری و محمد بن یحیی، همگی، از حسین

1- [1] - کافی، ج 2، ص 317، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 317، ح 2.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 317، ح 3.

4- [4] - کافی، ج 2، 318، ح 5.

بن اسحاق و علی بن ابراهیم از پدرش، همه از علی بن مهزیار، از نضر بن سوید، از عبدالله بن سنان، از حفص، روایت کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: هر مؤمنی که گناهی مرتکب شود، خداوند عز و جل هفت ساعت از روز را به او مهلت می دهد؛ اگر توبه کند، گناهی برایش نوشته نمی شود، و اگر توبه نکند، آن گناه برای او مکتوب و ثبت می شود. عباد بصری نزد امام آمد و پرسید: شنیده ایم شما گفته اید: هر «بنده ای» که گناهی مرتکب شود، خدا هفت ساعت از روز را به او مهلت می دهد تا استغفار کند؟ فرمود: من چنین نگفتم، بلکه گفتم: هر «مؤمنی» که گناهی مرتکب شود؛ سخن من این گونه بود.(1)

19) همچنین محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل بن دراج، از ابن بکیر، از امام صادق علیه السلام یا امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: آدم علیه السلام گفت: خدایا شیطان را بر من مسلط ساختی و او را چون خونی در رگ هایم جاری ساختی، پس چیزی به من ببخش. فرمود: ای آدم! برایت چنین مقدر می کنم: اگر از نسل تو کسی قصد انجام عمل زشتی را داشته باشد، گناهی برای او نوشته نمی شود، و اگر آن را انجام دهد برایش یک گناه نوشته می شود. و اگر یکی از آنها قصد انجام عمل نیکی را داشته باشد، اگر انجام ندهد یک حسنه برایش نوشته می شود و اگر انجام دهد، ده حسنه برایش نوشته می شود. آدم گفت: خدایا مرا بیشتر ببخش. فرمود: برایت چنین مقدر کرده ام، هر یک از شما که گناهی انجام دهد و استغفار کند، گناه او را می بخشم. گفت: خدایا مرا بیشتر ببخش. فرمود: توبه را برای ایشان مقدر کردم _ یا فرمود: خوان توبه را برایت گستردم _ تا جان شخص به این جا برسد. گفت: خدایا، همین قدر برایم کافی است.(2)

20) و همچنین محمد بن یعقوب از چند تن از یاران ما، از سهل بن زیاد، از یحیی بن مبارک، از عبدالله بن جبله، از اسحاق بن عمار روایت کرده است که نزد امام صادق علیه السلام رفتم: امام با چهره ای درهم کشیده به من نگاه کرد. پرسیدم:

1- [1] - کافی، ج 2، ص 318، ح 9.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 319، ح 1 .

چه چیزی نظر شما را نسبت به من عوض کرده است؟ فرمود: همان که تو را نسبت به برادرانت تغییر داده است. ای اسحاق! شنیده ام دربانی بر در خانه ات گذاشته ای تا فقرای شیعه را از در خانه ات براند. گفتم: فدایتان شوم، من از شهرت ترسیدم. فرمود: آیا از مصیبت و بلا نترسیده ای؟ آیا نمی دانی وقتی دو مؤمن همدیگر را ملاقات می کنند و با هم مصافحه نمایند، خداوند بر آن دو رحمت نازل می کند که نود و نه بخش آن نصیب کسی است که برادرش را بیشتر دوست می دارد. وقتی به همدیگر می رسند، خدا آن دو را در رحمت خود فرو می برد. و آن گاه که بنشینند تا سخن بگویند، فرشتگان محافظ آن دو می گویند: کنار برویم، شاید آنها رازی داشته باشند، که خدا آن را بر ایشان پوشانده است!؟ گفتم:آیا، خداوند عز و جل نفرمود: «مَا يَلفِظُ مِن قَول إِلا لدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»؟: فرمود: ای اسحاق! اگر فرشتگان نگهبان نشنوند، دانای اسرار می شنود و می بیند.(1)

21) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش، از صفوان بن یحیی، از اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: آن گاه که مؤمنان دست در گردن هم بیاندازند، خدا آنها را در رحمت خود فرو می برد و اگر تنها به خاطر رضای خداوند و بدون توجه به اغراض دنیوی، دست در گردن هم اندازند و با همدیگر همراه شوند، به آن دو گفته می شود: رحمت و مغفرت است برای شما، پس دوباره این کار را انجام بدهید. و آن گاه که از حال هم بپرسند، ملائکه به همدیگر می گویند: این دو را تنها بگذارید شاید که رازی دارند و خدا آن را برایشان پوشانده است. اسحاق گفت: فدایتان شوم کلماتی را که می گویند برایشان نوشته نمی شود؟ زیرا خداوند فرمود: «مَا يَلفِظُ مِن قَول إِلا لدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»؟ و راوی گوید: امام آهی کشید و گریست چنان که اشک، محاسن آن حضرت را خیس کرد، و فرمود: ای اسحاق! خداوند تبارک و تعالی تنها به خاطر اکرام و احترام به مؤمنان آن گاه که همدیگر را ملاقات می کنند، به ملائکه امر می کند آنها را تنها بگذارند. اگر چه ملائکه سخن آن دو را نمی شنوند و نمی نویسند، اما عالم اسرار، خود آن کلام و سخن ها را می داند و آن را برای ایشان حفظ می کند

1- [1] - کافی، ج 2، ص 145، ح 14.

و پنهان می سازد.(1)

22) ابن بابویه در «بشارات الشیعه» از پدرش، از سعد بن عبدالله، از عباد بن سلیمان، از سدیر صیرفی روایت کرده است که نزد امام صادق علیه السلام رفتم. ابو بصیر و مسیره و چند نفر دیگر از همنشینان امام در محضر او بودند. وقتی نشستم، امام رو به من کرد و فرمود: ای سریر! دوست و شیعه ما در حال ایستاده و نشسته و خوابیده و زنده و مرده، خدا را عبادت می کند. پرسیدم: فدایتان شوم. بندگی او را در حال ایستاده و نشسته و زنده می شناسم، اما چگونه وقتی خوابیده و یا مرده است، خدا را عبادت می کند؟ فرمود: شیعه و دوست ما، سرش را بر بالش می گذارد و می خوابد. با رسیدن وقت نماز، خداوند دو فرشته ای را که در زمین خلق شده اند و هرگز به آسمان نرفته و ملکوت آسمانها را ندیده اند بر شیعه ما موکل می کند. آن دو نزد او نماز می خوانند تا او بیدار شود. خدا ثواب نماز آن دو را برای او می نویسد. هر رکعت از نماز آنها معادل هزار رکعت نماز انسان ها است. همچنین وقتی خدای تبارک و تعالی روح شیعه ما را قبض می کند، دو فرشته او به آسمان ها می روند و می گویند: خداوندا، بنده تو فلانی فرزند فلانی از دنیا رفت و قطعاً تو بهتر از ما این را می دانی، اجازه بده ما در آفاق آسمانت و اطراف و اکناف زمینت، تو را عبادت کنیم. خداوند به آن دو وحی می کند: در آسمانم کسی هست که مرا عبادت می کند و من احتیاجی به عبادت او ندارم؛ بلکه او خود بدان محتاج تر از همه است و در زمین من نیز کسی هست که مرا آن گونه که باید، می پرستد؛ در نظرم هیچ کدام از مخلوقاتم برای من محبوب تر از او نیست. گفتند: خداوندا این کیست، که سعادت دوست داشتن و محبت تو را دارد؟ خداوند به آن دو وحی می کند: او کسی هست که از او پیمان گرفته شده است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده من است و وصی او و ذریه و فرزندان وی، ولی او هستند. شما نزد قبر فلان بن فلان دوست و ولی من بروید تا روزی او را از قبر برانگیزم. آن دو ملک، نزد قبر رفته تا روز قیامت کنار قبر او نماز می خوانند. ثواب نماز آنها برای او نوشته می شود. یک رکعت از نماز آنها معادل هزار رکعت از نماز انسان ها است. سدیر گفت:

1- [1] - کافی، ج 2، ص 147، ح 2.

فدایتان شوم ای پسر رسول الله، در این صورت شیعه شما وقتی بمیرد یا بخوابد، بیشتر از وقتی که بیدار و یا زنده است خدا را می پرستد و عبادت می کند؟ حضرت فرمود: کجایی ای سدیر! شیعه ما در روز قیامت از طرف خدای عز و جل امان می دهد و خداوند به او امان او را تایید می کند.

23) دیلمی روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند تبارک و تعالی همه اعمال و رفتار بندگان را محاسبه می کند حتی ناله های او در اثر درد و بیماری را.(1) احادیث در این باره، بسیار است که به خاطر ترس از اطاله کلام از ذکر آنها خودداری می کنیم. در کتاب «معالم الزلفی» تعداد زیادی از این احادیث را بیان کرده ایم؛ هر کس بخواهد می تواند به آن جا رجوع کند.

«وجَاءتْ سَکْرَةُ المَوتِ بِالحَقِّ(19)»

[و سکرات مرگ به راستی در رسید]

1) علی بن ابراهیم گفت: آیه به این صورت نازل شده: «وجَاءتْ سَکْرَةُ الحق بالموت».(2)

طبرسی هم مشابه این حدیث را روایت کرده است. گفت: یاران ما نیز از ائمه اطهار که سلام و درود خدا بر آنان باد، این حدیث را روایت کرده اند.

«ذَلکَ مَا کُنتَ مِنْهُ تَحِیدُ(19) ونُفِخَ فِی الصُّورِ...وقَال قَرِینُهُ هَذَا مَا لدَیَّ عَتِیدٌ(23)»

«ذَلکَ مَا کُنتَ مِنْهُ تَحِیدُ(19) ونُفِخَ فِی الصُّورِ ذَلکَ یَومُ الوعِیدِ(20) وجَاءتْ کُل نَفْسٍ مَّعَهَا سَائِقٌ وشَهِیدٌ (21) لقَدْ کُنتَ فِی غَفْلهٍ مِّنْ هَذَا فَکَشَفْنَا عَنکَ غِطَاءکَ فَبَصَرُکَ الیَومَ حَدِیدٌ(22) وقَال قَرِینُهُ هَذَا مَا لدَیَّ عَتِیدٌ(23)»

[این همان است که از آن می گریختی * و در صور دمیده شود. این است روز تهدید (من) * و هر کسی می آید (در حالی که) با او سوق دهنده و گواهی

1- [1] - ارشاد القلوب، ص 64.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 300.

دهنده ای است * (به او می گویند) واقعا که از این (حال) سخت در غفلت بودی، ولی ما پرده ات را (از جلوی چشمانت) برداشتیم و دیده ات امروز تیز است * و (فرشته) همنشین او می گوید: این است آن چه پیش من آماده است (و ثبت کرده ام)]

1) علی بن ابراهیم در باره آیه «ذَلکَ مَا کُنتَ مِنْهُ تَحِیدُ» گفته: در باره نفر اول نازل شد و آیه «وجَاءتْ کُل نَفْسٍ مَّعَهَا سَائِقٌ وشَهِیدٌ» یعنی علیه آن نفس شهادت و گواهی می دهد. و گفته: راننده ای است که نفس را به جلو می راند. و آیه «وقَال قَرِینُهُ» یعنی شیطان او، منظور نفر دوم است. «هَذَا مَا لدَیَّ عَتِیدٌ»(1) بیشتر در بخش های پیشین سوره، روایتی در این معنا بیان کردیم.

2) طبرسی از امام محمد باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در معنی قرین روایت کرده که فرمودند: یعنی فرشته ای که علیه انسان شهادت و گواهی می دهد.(2)

3) حسن بن ابی الحسن دیلمی با سند از رجال خود، از جابر بن زیاد، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در باره آیه «وجَاءتْ کُل نَفْسٍ مَّعَهَا سَائِقٌ وشَهِیدٌ» فرمود: سائق یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام و شهید یعنی رسول الله.(3)

«أَلقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُل کَفَّارٍ عَنِیدٍ(24)»

[(به آن دو فرشته خطاب می شود): هر کافر سرسختی را در جهنم فرو فکنید]

1) علی بن ابراهیم از ابوالقاسم حسینی، از فرات ابن ابراهیم، از محمد بن احمد بن حسان، از محمد بن مروان، از عبید بن یحیی، از محمد بن حسین بن علی بن حسین، از پدرش، از جدش، از علی بن ابی طالب علیه السلام در باره آیه: «أَلقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُل کَفَّارٍ عَنِیدٍ» روایت کرده که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وقتی روز قیامت، مردم یکجا جمع شوند، آن روز من و تو در

1- [1] - تفسير قمى، ج 2، ص 300.
2- [2] - مجمع البيان، ج 9، ص 243.
3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 609، ح 2.

سمت راست عرش خواهیم بود. سپس خداوند تبارک و تعالی به من می گوید: هر دو برخیزید و دشمنان خود را و آنان را که به شما کینه ورزیدند و شما را تکذیب کردند، در آتش جهنم بیاندازید.(1)

2) و همچنین علی بن ابراهیم از پدرش، از عبدالله بن مغیره خزاز، از ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: هر گاه از خدا چیزی خواستید، از او وسیله را بخواهید. پرسیدیم: ای رسول خدا! وسیله چیست؟ فرمود: وسیله، نام مقام من در بهشت است که هزار پله جواهر است که پلکانی از زبرجد، بعد از آن پلکانی از لؤلؤ و بعد از آن پلکانی از طلا و سپس پلکانی از نقره است که روز قیامت آورده می شود و در میان مقام و درجه سایر پیامبران گذاشته می شود. مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان مقام سایر انبیا همانند ماه است میان ستارگان. آن روز هر پیامبر و شهید و صدیقی می گوید: خوش به حال آن که این مقام اوست. منادی ندا می دهد، چنان که همه پیامبران و صدیقان و شهیدان و مؤمنان بشنوند: این مقام و درجه محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. من پیش می آیم در حالی که لباسی لطیف و نرم از نور پوشیده ام و تاج پادشاهی بر سر دارم که بر آن نوشته شده: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله، المفلحون الفائزون بالله [یعنی: هیچ معبودی جز الله وجود ندارد محمد رسول خداست علی ولی خداست؛ رستگاران همان کسانی اند که خدا را یافتند.] آن گاه که از مقابل پیامبران بگذریم، می گویند: این دو ملک مقرب خدایند، و آن گاه که از مقابل فرشتگان بگذریم، می گویند: این دو ملک را نمی شناسیم و آن دو را ندیده ایم، یا می گویند: این دو پیامبر مرسل هستند. تا این که من از آن مقام و درجه بالا می روم و علی علیه السلام به دنبال من می آید تا این که من در بالاترین پله قرار می نشینم و علی یک پله، پایین تر از من می نشیند و لواء و بیرق من به دست اوست. همه پیامبران و مؤمنان به جانب من سر بلند کرده و می گویند: خوش به حال این دو بنده؛ چقدر نزد خدا بزرگ و عزیزند! پس منادی با صدای بلندی که همه پیامبران و خلایق بشنوند ندا می دهد: این حبیب من محمد

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 300.

است و این ولی او علی بن ابی طالب است، خوشا به حال آن که او را دوست داشت و بدا به حال آن که با او دشمنی کرد و او را تکذیب نمود. پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! آن روز در صحنه قیامت، هر کس تو را دوست دارد و محب توست، با شنیدن این کلام، آسوده خاطر شده و چهره اش درخشان و قلبش شاد می شود و هر کس با تو دشمنی ورزیده و علیه تو جنگیده و حق تو را انکار کرده است، چهره اش سیاه و قدم هایش لرزان و سست می گردد. در همان حال، دو فرشته نزد من می آیند؛ یکی رضوان، نگهبان بهشت و دیگری مالک، نگهبان دوزخ است. رضوان نزد من آمده و سلام می گوید: السلام علیک یا نبی الله، من پاسخ سلام او را می دهم و می پرسم؛ تو کیستی؟ ای فرشته خوشبوی نیک روی که نزد پروردگارش کریم و بزرگوار است؟ می گوید: من رضوان نگهبان بهشت هستم. خداوند من به من امر کرده که کلیدهای بهشت را برای تو بیاورم. پس این کلیدها را بگیر ای رسول خدا! من می گویم: این را از پروردگارم می پذیرم که شکر و سپاس این نعمت و فضل او بر من واجب است. این کلیدها را به برادرم علی بن ابی طالب بسپار، رضوان کلیدها را به علی علیه السلام می دهد و بر می گردد. سپس مالک نگهبان دوزخ، نزدیک می آید و به من سلام می دهد و می گوید: السلام علیکم یا حبیب الله، من می گویم: علیک السلام ای ملک، چقدر دیدار تو سخت و چهره تو زشت است! تو کیستی؟ می گوید: من مالک، نگهبان دوزخ هستم، پروردگارم به من امر کرده کلیدهای دوزخ را برای تو بیاورم. من می گویم: آنها را از پروردگارم می پذیرم و از این که چنین نعمتی به من داد و مرا به این فضیلت مخصوص گردانید، شکر و سپاس او را می گویم. آن را به برادرم علی بن ابی طالب بسپار. مالک کلیدها را به علی علیه السلام می دهد.

آن گاه مالک برمی گردد، و علی علیه السلام که کلیدهای بهشت و جهنم در دستان اوست، پیش می رود تا در لبه(1) جهنم می ایستد و زمام آن را به دست می گیرد در حالی که آتش آن زبانه می کشد و سوزش و حرارت آن شدت می یابد و با

1- [1] - العجزه: انتها و دنباله چیزی است «القاموس المحیط و المعجم الوسیط و اللسان، ماده عجز» و این جا به معنای لبه جهنم است.

صدای بلند می گوید: ای علی! از مقابل من بگذر، چرا که نور تو، آتش مرا خاموش می کند. علی علیه السلام به او می گوید: آرام باش ای جهنم، این شخص را رها کن و واگذار که دوست و شیعه من است و آن را بگیر که دشمن من است. قطعاً جهنم در آن روز، امر علی را اطاعت می کند بیشتر از غلام شما که امر ارباب خود را اطاعت می کند، که اگر اراده کند او را به هر سوی می فرستد، به چپ یا راست. و قطعاً جهنم آن روز بیشتر از همه خلایق، مطیع امر علی علیه السلام است، چرا که علی در آن روز، تقسیم کننده بهشت و جهنم است.(1)

3) شیخ در کتاب امالی خود آورده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره آیه «أَلقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُل کَفَّارٍ عَنِیدٍ» فرموده: در باره من و علی بن ابی طالب نازل شده است، به این ترتیب که روز قیامت، خداوند مرا در مقام شفاعت قرار می دهد و من تو را در این مقام قرار می دهم. خدا بر من و تو (جامه) برتری می پوشاند. پس خداوند به من و تو می گوید: هر کسی با شما دشمنی ورزیده، او را در جهنم بیندازید و هر که شما را دوست داشته، او را به بهشت ببرید، زیرا آن شخص مؤمن است. (2)

4) محمد بن یعقوب از احمد بن مهران، از محمد بن علی و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، همگی از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار می فرمود. من تقسیم کننده بهشت و جهنم خدا هستم، و من بزرگ ترین جدا کننده امور از یکدیگر هستم و من صاحب عصا و مَیْسَم(3) هستم. و نیز او از حسین بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور عمی، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر روایت کرده است که شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود:... سپس حدیث را بیان کرده است.(4)

5) همچنین محمد بن یعقوب از علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 300
2- [2] - امالی، ج 1،ص 387.

3- [3] - آهن یا وسیله داغ نهادن
4- [4] - کافی، ج 1، ص 152، ح 1.

زیاد، از محمد بن ولید شباب صیرفی، از سعید اعرج روایت کرده است: همراه سلیمان بن خالد به محضر امام صادق علیه السلام رفتیم؛ سپس ادامه حدیث را ذکر کرد تا آن جا که امام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من تقسیم کننده جهنم و بهشت خدا هستم؛ من بزرگ ترین جدا کننده امور از همدیگر و من صاحب عصا و میسم هستم.(1)

6) ابن بابویه از احمد بن حسن قطان، از احمد بن یحیی بن زکریا ابو عباس قطان، از محمد بن اسماعیل برمکی، از عبدالله بن داهر، از پدرش، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر روایت کرده است، از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا امیر المؤمنین علیه السلام بهشت و جهنم را میان بندگان تقسیم می کند؟ فرمود زیرا محبت و دوستی او ایمان و دشمنی با او کفر است. بهشت تنها برای اهل ایمان و جهنم تنها برای کافران خلق شده است؛ پس او علیه السلام به همین علت، آتش و بهشت را تقسیم می کند. تنها محبان او وارد بهشت می شوند و تنها دشمنان او وارد جهنم می شوند. مفضل گفته است: پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! آیا همه پیامبران و اوصیا علیهم السلام او را دوست می داشتند، و دشمنان آنها با علی علیه السلام دشمن بودند؟ فرمود: آری پرسیدم: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ فرمود: آیا نمی دانی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ خیبر فرمود: فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبرش او را دوست دارند. او فقط وقتی که خدا به دست او فتح و پیروزی را حاصل کند، برمی گردد؟ سپس پرچم را به علی علیه السلام داد و خداوند به دست علی علیه السلام پیروزی را حاصل گرداند. گفتم: آری می دانم. فرمود: آیا نمی دانی. وقتی پرنده بریان برای پیامبر آوردند، وی فرمود: ای خدا! کسی را که تو و من بیشتر از همه دوستش می داریم نزد من بیاور تا همراه من از این گوشت بخورد، و منظور او علی علیه السلام بود. گفتم: آری می دانم. فرمود: آیا جایز است انبیای خدا و پیامبران او و اوصیای آنها کسی را که خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم او را دوست می دارند و او هم خدا و پیامبرش را دوست می دارد، دوست نداشته

1- [1] - کافی، ج 1، ص 153، ح 2.

باشند؟ گفتم: نه، فرمود: آیا ممکن است امت های پیامبران پیشین، محبوب خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم و انبیای او علیهم السلام را دوست نداشته باشند؟ گفتم: نه. فرمود: پس ثابت شد که هم پیامبران خدا و فرستادگان او و همه مؤمنان، محب و دوستدار علی بن ابی طالب علیه السلام هستند و ثابت شد که دشمنان و مخالفان آنها دشمن اهل بیت و دوستداران اهل بیت هستند که سلام و درود خدا بر آنان باد. گفتم: آری. فرمود: از گذشتگان امت تا آیندگان امت، تنها کسی که علی علیه السلام را دوست داشته باشد، به بهشت وارد می شود و از گذشتگان امت تا آیندگان امت، تنها کسی که با علی علیه السلام دشمنی کند، به جهنم وارد می شود، بنابراین او تقسیم کننده بهشت و دوزخ است. مفضل بن عمر گفت: به امام گفتم: ای فرزند رسول الله! خداوند برایتان گشایش و فرج حاصل کند که به من آرامش دادید. از آن علمی که خداوند به شما آموخته، برای من بیشتر بگویید. امام فرمود: ای مفضل! بپرس. گفتم: ای فرزند رسول خدا! آیا خود علی علیه السلام محب و شیعه اش را به بهشت و دشمنش را به دوزخ وارد می کند یا رضوان و مالک؟ فرمود: ای مفضل! آیا نمی دانی هزار سال پیش از خلقت، خداوند، روح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را برای ارواح پیامبران مبعوث ساخت؟ گفتم: بلی می دانم. فرمود: آیا نمی دانی پیامبر آنها را به توحید و یکتاپرستی و اطاعت از خدا و پیروی از امر خدا فرا خواند و در ازای آن به آنها بهشت را وعده داد، و به هر کس که خلاف آن چه پیامبران گفتند و پذیرفتند، انجام دهد و خدا را انکار کند، دوزخ را وعده داد؟ گفتم: آری می دانم. فرمود: آیا پیامبر ضامن وعده ای که داده و از جانب خداوند عز و جل شنیده، نیست؟ گفتم: آری هست. فرمود: آیا علی علیه السلام خلیفه و امام امت او نیست؟ گفتم: آری هست. فرمود: آیا رضوان و مالک، خود از جمله ملائکه و استغفار کنندگان برای شیعه او و نجات یافتگان با محبت او نیستند؟ گفتم: آری چنین است. فرمود: بنابراین، علی بن ابی طالب از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله تقسیم کننده بهشت و دوزخ است و سلم و رضوان و مالک به امر خداوند تبارک و تعالی تحت فرمان او هستند. ای مفضل!

این حدیث را بیاموز که از علوم پنهان و پوشیده است و آن را جز برای اهلش بازگو نکن.(1)

7) و همچنین ابن بابویه از پدرش که رحمت خدا بر او باد از سعد بن عبدالله، از حسن بن غرفه در سامراء، از وکیع، از محمد بن اسرائیل، از ابو صلح، از ابوذر که رحمت خدا بر او باد روایت کرده که گفت: من همراه جعفر بن ابی طالب به سرزمین حبشه هجرت کرده بودم. کنیزی به قیمت چهار هزار درهم به جعفر هدیه شد. وقتی به مدینه آمدیم، جعفر کنیز را به علی علیه السلام هدیه کرد تا به او خدمت کند. علی علیه السلام نیز کنیز را در منزل فاطمه سلام الله علیها ساکن کرد. روزی فاطمه سلام الله علیها وارد شد و دید سر علی علیه السلام در دامن کنیز است. پرسید: یا ابا الحسن آیا کار خودت را کردی؟ فرمود: نه به خدا سوگند ای دختر محمد! من هیچ کاری نکردم. چه می خواهی؟ فاطمه سلام الله علیها فرمود: اجازه بده به منزل پدرم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بروم. امام به او فرمود: به تو اجازه می دهم. فاطمه جلباب خود را پوشید و برقع بر سر انداخت و به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روانه شد. جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: ای محمد! خداوند به تو سلام می رساند و می گوید: فاطمه نزد تو می آید تا از علی شکایت کند، در باره علی هیچ چیز را از او نپذیر. فاطمه به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد. پیامبر به او فرمود: آمده ای تا از علی شکایت کنی؟ گفت: آری. سوگند به خدای کعبه که چنین است. پیامبر به او گفت: برگرد و به او بگو: به خاطر رضا و خشنودی تو، من علیرغم خواسته ام، این موضوع را می پذیرم. فاطمه سلام الله علیها نزد علی علیه السلام برگشت و به او گفت: یا اباالحسن! به خاطر رضای تو من این موضوع را می پذیرم و سه بار این جمله را تکرار کرد. علی علیه السلام به او فرمود: آیا نزد دوست و حبیب من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از من شکایت کردی؟ چه رسوایی و فضاحتی نزد رسول خدا به بار آمد! ای فاطمه! خدا را شاهد می گیرم که به خاطر رضای خدا این کنیز را آزاد کردم و چهارصد درهمی که از هدیه من باقی می ماند، صدقه ای برای فقیران مدینه باشد.

1- [1] - علل الشرایع، ج 1، ص 193، باب 130، ح 1.

سپس لباس پوشید و کفش به پای کرد و به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روانه شد، جبرئیل بر پیامبر نازل شد و گفت: ای محمد! خداوند به تو سلام می رساند و می گوید: به علی بگو: چون کنیز را به خاطر رضای فاطمه آزاد کردی، بهشت را به تو اعطا کردم و به خاطر آن چهارصد درهمی که صدقه دادی، جهنم را به در اختیار تو نهادم؛ پس هر که را خواستی با رحمت من به بهشت وارد کن و با بخشش و عفو من، هر که را خواستی از جهنم آزاد کن. در آن حال، علی علیه السلام فرمود: من تقسیم کننده بهشت و جهنم هستم.(1)

8) شیخ در کتاب امالی خود از ابو محمد فحام از عمویش، از اسحاق بن عبدوس، از محمد بن بهار بن عمار، از زکریا بن یحیی، از جابر، از اسحاق بن عبد الله بن حارث، از پدرش، از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که فرمود: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتم. ابوبکر و عمر آن جا بودند. من بین پیامبر و عایشه نشستم، عایشه به من گفت: جز بین ران من با ران رسول خدا، جای دیگری نیافتی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ساکت باش (دست از این حرف ها بردار) ای عایشه! مرا در باره علی اذیت نکن که او در دنیا و آخرت برادر من است. او امیرالمؤمنین است. روز قیامت خدا او را در پل صراط می نشاند و او دوستانش را به بهشت و دشمنانش را به جهنم وارد می کند.(2)

9) همچنین در همین زمینه، شیخ از ابو محمد فحّام، از ابو طیب محمد بن فرحان دوری، از محمد بن علی بن فرات الدهان، از سفیان بن وکیع، از پدرش، از اعمش، از ابو متوکل ناجی، از ابو سعید خدری روایت کرد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: خداوند تبارک و تعالی روز قیامت به من و علی بن ابی طالب می گوید: هر کس را که شما را دوست دارد به بهشت ببرید و هر کس را که با شما دشمنی ورزیده است، به جهنم وارد کنید. و این معنی کلام خداوند است که می فرماید: «أَلقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُل کَفَّارٍ عَنِیدٍ».(3)

1- [1] - علل الشرایع، ج 1، ص 165، باب 130، ح 2.
2- [2] - امالی، ج 1، ص 296.
3- [3] - امالی، ج 1، ص 296.

10) شیخ در کتاب مجالس خود از جماعتی، از ابو مفضل، از ابراهیم بن حفص بن عمر عسکری در مصیّصه، از عبید بن هیثم ابن عبیدالله انماطی بغدادی در حلب، از حسن بن سعید نخعی پسر عموی شریک، از شریک بن عبدالله قاضی روایت کرده است که گفت: وقتی اعمش بیمار شده و در بستر مرگ افتاده بود، به دیدنش رفتم. زمانی که آن جا بودم، ابن شبرمه و ابن ابی لیلی و ابوحنیفه هم آمدند و از حال او پرسیدند. اعمش اظهار ضعف شدید کرد و گفت: از خطاها و گناهانش می ترسد. سپس بغض گلویش را گرفت و گریست. ابوحنیفه به او نزدیک شد و گفت: ای ابو محمد! از خدا بترس و به خود بیا، تو در آخرین روز از زندگی ات هستی و اولین روز از آخرت را درک می کنی. در باره علی ابن ابی طالب سخنانی گفته ای که اگر از آنها توبه کنی، برایت بهتر خواهد بود. اعمش گفت: مثلا چه حرفی ای نعمان؟ گفت: مثل حدیث عبابه: «من تقسیم کننده آتش دوزخم.» اعمش گفت: ای یهودی! آیا به کسی همچون من، چنین سخنی می گویی؟ مرا بنشانید و به بالشی تکیه ام دهید، مرا بنشانید. سوگند به آن کس که به سویش می روم، موسی بن طریف، که هیچ کس از بنی اسد را بهتر از او ندیدم، از عبایه بن ربعی که پیشوای قبیله بود، روایت کرد که شنیدم علی امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: من تقسیم کننده آتش دوزخم، به آن آتش می گویم: این دوست من است، او را رها کن و این دشمن است، او را بگیر.

ابو متوکل ناجی در قلمرو تحت نفوذ حجاج _ که نفرین خدا بر او باد و او علی علیه السلام را سخت دشنام می داد _ از ابو سعید خدری که خداوند از او خشنود باد، برای من روایت کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: وقتی روز قیامت برپا شود، خداوند امر می کند و من و علی بر پل صراط می نشینیم. به ما گفته می شود: هر کس را که به من ایمان آورد و شما را دوست داشت به بهشت، و هر کس به من کافر شد و با شما دشمنی کرد، به جهنم ببرید. ابو سعید گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس به من ایمان نیاورد، به خدا ایمان نیاورده و هر کس ولایت علی علیه السلام را نپذیرد _ یا علی را دوست نداشته باشد _ به من ایمان نیاورده است. و سپس آیه «أَلقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُل کَفَّارٍ عَنِیدٍ» را تلاوت کرد.

شریک گفت: سپس ابوحنیفه دستار خود را بر سر نهاد و گفت: تا ابو محمد

ادعای بزرگتری را برای ما نکرده است، از این جا برویم. حسن بن سعید از شریک بن عبدالله روایت کرده است که: اعمش همان روز از دنیا رفت و تا شب نرسید.(1)

11) ابو عبدالله علی بن بابویه قمی «در احادیث اربعین»، از چهل شیخ، از چهل صحابی، از ابو علی حسن بن علی بن ابو طالب هموشه فرزادی مقری، از ابوالحسین یحیی بن حسن بن اسماعیل حسنی حافظ از طریق املاء، از ابو نصر احمد بن مروان بن عبدالوهاب مقری معروف به خبّاز از طریق قرائت نزد او، از ابو اسحاق ابراهیم بن احمد بن محمد بن احمد بن عبدالله مقری عدل، از طریق قرائت نزد او در حالی که من می شنیدم، از قاضی ابوالحسین عمر بن حسن بن علی بن مالک شیبانی، از اسحاق بن محمد بن ابان نخعی، از یحیی بن عبدالحمید حمّانی، از شریک بن عبدالله نخعی روایت کرده است، وقتی اعمش در بستر مرگ افتاده بود، نزد او بودیم که ابو حنیفه و ابن ابی لیلی برای دیدن او آمدند. ابوحنیفه که از همه آنها بزرگ تر بود رو به اعمش کرد و گفت: ای ابو محمد! از خدا بترس، تو در اولین روز از حیات اخروی و آخرین روز حیات دنیوی قرار داری و در باره علی بن ابی طالب حرف ها و حدیث هایی گفته ای که اگر دست از آنها برداری، برایت بهتر است. اعمش گفت: آیا به کسی همچون من چنین سخنی گفته می شود! مرا بنشانید تا به جایی تکیه دهم و سپس گفت: ابو متوکل ناجی از ابو سعید خدری، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: وقتی روز قیامت برپا شود، خداوند عز و جل به من و علی بن ابی طالب علیه السلام می گوید: هر کس را که با شما دشمنی کرده به دوزخ و هر کس را که شما را دوست داشته، به بهشت وارد کنید و این معنی کلام خداست که می فرماید: «أَلقِيَا فِی جَهَنَّمَ کُل کَفَّارٍ عَنِيدٍ» ابوحنیفه برخاست و گفت: برخیزید، تا بیشتر از این نگفته و ادعای بزرگتری نکرده است، برویم. به خدا سوگند، هنوز از در خانه اش بیرون نرفته بودیم که اعمش که رحمت خداوند بر او باد، درگذشت.

12) صاحب کتاب «اربعین حدیثاً عن الاربعین»؛ در حدیث چهاردهم از ابوبکر محمد بن احمد بن حسن خطیب دینوری از طریق قرائت من در نزد وی، از

1- [1] - امالی طوسی، ج 2، ص 241.

ابو الحسن علی بن احمد بن محمد زیات در جمادی الاخر سال نود و دو در سامره، از احمد بن عبدالله بن سرور هاشمی حلبی، از علی ابن عادل قطّان در نصیبین، از محمد بن تمیم واسطی، از حمانی، از شریک روایت کرده است که: وقتی سلیمان اعمش در بستر مرگ افتاده بود، نزد او بودم که ابن ابی لیلی و این شبرمه و ابو حنیفه به دیدار او آمدند. ابوحنیفه به سلیمان اعمش رو کرد و گفت: ای سلیمان! از خداوند یکتای بی شریک و همتا بترس و بدان تو در اولین روز زندگی اخروی و آخرین روز زندگی دنیوی خود هستی، در باره علی بن ابی طالب علیه السلام سخن ها و حدیث ها گفته ای که اگر دست از آنها برداری، برایت بهتر است. سلیمان اعمش گفت: به کسی همچون من چنین سخنی گفته می شود؟!

مرا بنشانید تا به جایی تکیه دهم. پس رو به ابو حنیفه کرد و گفت: ای ابو حنیفه! ابو متوکل ناجی، از ابو سعید خدری برای من نقل کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وقتی قیامت بر پا شود، خداوند عز و جل به من و علی بن ابی طالب علیه السلام می گوید: هر کس شما را دوست داشته است، به بهشت ببرید و دشمنان خود را به جهنم وارد کنید و این معنی کلام خداوند است که فرموده «أَلقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُل کَفَّارٍ عَنِیدٍ». ابوحنیفه گفت: تا سخنی بزرگتر نگفته و ادعای بزرگتری نکرده است، برخیزید تا برویم. فضل گفته است: از حسین بن علی علیه السلام پرسیدم: کفار کیست؟ فرمود: آن که جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را انکار کرد. پرسیدم: عنید کیست؟ فرمود: آن که حق علی بن ابی طالب علیه السلام را انکار می کند.

13) محمد بن عباس که رحمت خدا بر او باد، از احمد بن هوذه باهلی، از ابراهیم ابن اسحاق، از عبدالله بن حماد، از شریک روایت کرده است که گفت: وقتی اعمش بسیار بیمار بود و در بستر مرگ افتاده بود، کسی را به دنبال من فرستاد. نزد او رفتم و دیدم اهل کوفه نزد او جمع شده اند، از جمله ابوحنیفه و ابن قیس ماصر.

اعمش به پسرش گفت: فرزندم مرا بنشان! او را نشاند. گفت: ای اهل کوفه! ابوحنیفه و ابن قیس ماصر نزد من آمدند و گفتند: تو در باره علی بن ابی طالب علیه السلام سخن ها گفته ای؛ دست از این اقوال بردار و توبه کن. تا زمانی که روح در بدن است، توبه مقبول است. من به آن دو گفتم: همچون شما به کسی چون من چنین سخنی می گوید؟! ای اهل کوفه! امروز که من در آخرین روز زندگی دنیوی و

ص:504

اولین روز زندگی اخروی ام هستم، شما را شاهد می گیرم که من از عطاء بن ابو ریاح شنیدم که می گفت: از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در باره معنی آیه «أَلقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُل کَفَّارٍ عَنِیدٍ» پرسیدم: فرمود: من و علی در روز قیامت، همه دشمنان خود را به جهنم می اندازیم. ابوحنیفه به ابن قیس گفت: برخیز برویم تا چیزی بزرگ تر از این را برایمان نگفته است. پس برخاستند و رفتند.(1)

14) سید رضی در کتاب «المناقب الفاخره فی العتره الطاهره»، از قاضی امین ابو عبدالله محمد بن علی بن محمد حلابی مفازی، از پدرش که رحمت خدا بر او باد، از ابو عبدالله حسین بن حسن دیاس، از علی بن محمد بن مخلد، از جعفر بن حفص، از سواد بن محمد، از عبدالله بن نجیح، از محمد بن مسلم بطائحی، از محمد بن یحیی انصاری، از عمویش حارثه، از زید بن عبدالله بن مسعود، از پدرش، روایت کرده است که: روزی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و گفتم: ای رسول خدا! حق را به من نشان بده تا از او پیروی کنم؟ فرمود: یا ابن مسعود به آن پستو برو. وارد پستو شدم، دیدم امیرالمؤمنین علیه السلام رکوع و سجده می کرد و در تعقیب نماز خود می گفت: خدایا! به حرمت محمد، بنده و پیامبرت، گنه کاران شیعه مرا ببخش. ابن مسعود گفت: بیرون آمدم تا آن چه را دیدم برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تعریف کنم. دیدم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حال رکوع و سجود است و می گوید: خدایا به حرمت بنده ات علی، گنه کاران امت من را ببخش. ابن مسعود گفته: من ترسیدم و بیهوش شدم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سر برداشت و فرمود: ای ابن مسعود! آیا بعد از ایمان، کافر شدی؟ گفتم: به خدا پناه می برم، اما دیدم علی علیه السلام به حق تو از خداوند تعالی مسئلت می کند و تو به حق علی.

فرمود: ای ابن مسعود، خداوند تبارک و تعالی، من، علی، حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین را هزار سال قبل از خلقت هستی از نور عظمت خود خلق کرد؛ زمانی که هیچ تسبیح و تقدیسی نبود. سپس خداوند نور مرا شکافت و آسمان ها و زمین را از آن آفرید. و لذا من از آسمان ها و زمین برترم و نور علی

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 610، ح 6.

علیه السلام را شکافت و عرش و کرسی را از آن آفرید پس علی علیه السلام از عرش و کرسی برتر است. و نور حسن علیه السلام را شکافت و لوح و قلم را از آن آفرید. و حسن علیه السلام از لوح و قلم برتر است. نور حسین علیه السلام را شکافت و بهشت ها و حورالعین را از آن آفرید. پس حسین علیه السلام از آنها برتر است. آن گاه، شرق و غرب تاریک شد و ملائکه از آن تاریکی به خداوند عز و جل شکایت کردند و گفتند: خدایا! به حق این نورهایی که خلق کردی، این تاریکی را از ما دور کن. خداوند عز و جل روحی را آفرید و به روح دیگر نزدیک کرد و از آن دو نوری آفرید. پس نور را به روح افزود و زهرا سلام الله علیها را از آن خلق کرد. به همین علت آن حضرت، زهراء (درخشان، نورانی) نامیده شد و مشرق و مغرب از آن نور روشن شد. ای ابن مسعود، وقتی روز قیامت برپا شود، خداوند عز و جل به من و علی علیه السلام می گوید: هر که را خواستید به جهنم ببرید، و این معنی کلام خداوند است که فرمود: «أَلقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُل کَفَّارٍ عَنِیدٍ» کفار کسی است که نبوت و رسالت مرا انکار می کند و عنید کسی است که با علی و اهل بیت او که سلام و درود خدا بر آنان باد و شیعه او دشمنی بورزد.(1)

15) شرف الدین نجفی گفته شیخ در کتاب امالی(2) را با سند خود از رجال خود، از امام رضا علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام، از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیه «أَلقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُل کَفَّارٍ عَنِیدٍ» در شأن من و علی ابن ابی طالب نازل شده است. به این ترتیب که وقتی روز قیامت برپا شود، خداوند مرا شفیع می گرداند و تو را ای علی شفیع می گرداند، و خداوند مرا می پوشاند و تو را ای علی می پوشاند، پس حق تعالی به من و تو می گوید «أَلقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُل کَفَّارٍ عَنِیدٍ» یعنی هر کس با شما دشمنی کرده است. و هر کس را که شما را دوست داشته است به بهشت وارد کنید که فقط او مؤمن است.(3)

1- [1] - فضائل ابن شاذان، ص 129.
2- [2] - امالی، ج 1، ص 378.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 609، ح 4.

16) سپس شرف الدین گفته: آن چه با حذف سند از محمد بن حمران روایت شده است، این حدیث را تأیید می کند. ابن حمران گفته است: از امام صادق علیه السلام در باره این آیه شریفه: «أَلقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُل کَفَّارٍ عَنِیدٍ» پرسیدم، فرمود: آن گاه که روز قیامت برپا شود، محمد و علی صلوات الله علیهما بر پل صراط می ایستند؛ هیچ کسی از آن پل عبور نمی کند، مگر این که برائت با خود داشته باشد. پرسیدم: برائت یعنی چه؟ فرمود: یعنی ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و امامانی از نسل او. منادی ندا می دهد ای محمد! ای علی «أَلقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُل کَفَّارٍ» یعنی هر کس که به نبوت تو کافر است «عنید» یعنی آن که با علی بن ابی طالب و امامان از نسل او که سلام و درود خدا بر آنان باد، دشمنی و عناد ورزد.(1)

17) ابوالحسن محمد بن احمد بن علی بن شاذان، در کتاب «مناقب المائه لعلی ابن ابی طالب و الائمه من ولده علیهم السلام» (صد فضیلت علی علیه السلام و ائمه معصومین) آمده است: فضیلت بیست و سوم: امام محمد باقر، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده است: از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در باره معنی «أَلقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُل کَفَّارٍ عَنِیدٍ» پرسیدند. آن حضرت فرمود: ای علی! وقتی روز قیامت برپا شود و مردم یک جا جمع شوند؛ من و تو در آن روز در سمت راست عرش خدا خواهیم بود. خداوند باری تعالی می گوید: ای محمد و ای علی! برخیزید و دشمنان و مخالفان خود را و هر که شما را انکار کرده و با شما مخالفت ورزیده و شما را تکذیب کرده است، در آتش اندازید.(2)

«مَّنَّاعٍ للخَیْرِ مُعْتَدٍ مُّرِیبٍ(25) الذِی جَعَل...إِلیْکُم بِالوعِیدِ(28) مَا یُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ (29)»

«مَّنَّاعٍ للخَیْرِ مُعْتَدٍ مُّرِیبٍ(25) الذِی جَعَل مَعَ اللهِ إِلهًا آخَرَ فَأَلقِیَاهُ فِی العَذَابِ الشَّدِیدِ(26) قَالَ قَرِینُهُ رَبَّنَا مَا أَطْغَیْتُهُ ولَکِن کَانَ فِی ضَلَالٍ بَعِیدٍ(27) قَالَ لا تَخْتَصِمُوا لدَیَّ وقَدْ قَدَّمْتُ إِلیْکُم بِالوعِیدِ(28) مَا یُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ (29)»

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 609، ح 5.
2- [2] - مائه منقبه، ص 47، ح 23.

[(هر) بازدارنده از خیری (هر) متجاوز شکاکی * که با خداوند خدایی دیگر قرار داد. (ای دو فرشته)! او را در عذاب شدید فرو افکنید * (شیطان) همدمش می گوید: پروردگار ما! من او را به عصیان وانداشتم، لیکن (خودش) در گمراهی دور و درازی بود * (خدا) می فرماید: در پیشگاه من با همدیگر مستیزید (که) از پیش به شما هشدار داده بودم * پیش من حکم دگرگون نمی شود]

1) علی بن ابراهیم در باره «مَّنَّاعٍ للخَيْرِ» گفته: مناع: یعنی نفر دوم، و للخیر یعنی: ولایت امیرالمؤمنین و حقوق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم. وقتی اولی نامه ای نوشت و خواست فدک را به فاطمه سلام الله علیها برگرداند، دومی مانع او شد، که او «مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ* الذِی جَعَل مَعَ اللهِ إِلهًا آخَرَ» و این همان است که گفتند: ما آن کس را که برای شما امامت و خمس قرار داده است، انکار می کنیم. و در آیه «قَال قَرِينُهُ» یعنی شیطان او، منظور نفر دوم است «رَبَّنَا مَا أَطْغَيْتُهُ» یعنی نفر اول «ولكِن كَانَ فِی ضَلال بَعِيدٍ» سپس خداوند به هر دوی آنها گوید: «لا تَخْتَصِمُوا لدَیَّ وقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُم بِالوعِيدِ * مَا يُبَدَّل القَول لدَیَّ» یعنی آن چه را که شما انجام داده اید، نزد من تغییر نمی یابد و به نیکی تبدیل نمی شود. در آن چه به شما وعده دادم هیچ خلفی وجود ندارد.(1)

«ومَا أَنَا بِظَلَامٍ للعَبِيدِ(29)»

[و من (نسبت) به بندگانم بیدادگر نیستم]

1) ابن بابویه با سند خود از ابراهیم بن ابو محمود روایت کرده که از امام ابو الحسن رضا علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند عز و جل بندگانش را بر انجام گناه و معصیت مجبور می کند؟ فرمود: آنها را مخیر می کند و به آنها فرصت می دهد تا توبه کنند. پرسیدم: آیا خداوند بندگانش را به بیشتر از حد طاقت آنها مکلف می کند؟

فرمود: چگونه چنین می کند حال آن که خود فرموده «ومَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ للعَبِيدِ»(2) [و پروردگار تو به بندگان (خود) ستمکار نیست] سپس فرمود: پدرم

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 302.
2- [2] - فصلت/ 46.

موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده که فرمود: اگر کسی گمان می کند خدا بندگانش را به انجام معصیت مجبور می کند و یا آنها را بر انجام آن چه طاقت ندارند مکلف می سازد، از گوشت قربانی او نخورید، شهادت و گواهی او را نپذیرید، پشت سر او نماز نخوانید، و از زکات چیزی به او ندهید.(1)

«یَومَ نَقُول لجَهَنَّمَ هَل امْتَلأْتِ وتَقُول هَل مِن مَّزِیدٍ(30)»

[آن روز که (ما) به دوزخ می گوییم: آیا پر شدی و می گوید: آیا باز هم هست]

1) علی بن ابراهیم گفته است: جمله استفهام و پرسش است زیرا خداوند به دوزخ وعده داده که آن را پرکند. لذا دوزخ پر می شود از گنه گاران و خدا از او می پرسد: پر شدی؟ می گوید: آیا باز هم هست؟ یعنی می گوید: ظرفیت من کامل نیست؟ و گفته است: بهشت می گوید: خدایا به جهنم وعده دادی آن را پر می کنی و به من وعده دادی مرا پر و انباشته می سازی. دوزخ را پر کردی، مرا با چه چیزی پر خواهی کرد؟ سپس خداوند آن روز خلقی را می آفریند و بهشت را با آنها پر می کند. امام صادق علیه السلام فرمود: خوشال به حال آنها که هم و غم دنیا را نمی بینند.(2)

«وأُزْلفَتِ الجَنَّهُ للمُتَّقِینَ غَیْرَ بَعِیدٍ(31)»

[و بهشت را برای پرهیزگاران نزدیک گردانند بی آن که دور باشد]

1) علی بن ابراهیم در باره آیه «وأُزْلفَتِ الجَنَّهُ للمُتَّقِینَ» گفته است: یعنی زینت داده شده، «غَیْرَ بَعِیدٍ»: یعنی به سرعت.(3)

«مَنْ خَشِیَ الرَّحْمَن بِالغَیْبِ وجَاء بِقَلبٍ مُّنِیبٍ(33)...ادْخُلوهَا بِسَلامٍ ذَلکَ یَومُ الخُلودِ (34)»

«مَنْ خَشِیَ الرَّحْمَن بِالغَیْبِ وجَاء بِقَلبٍ مُّنِیبٍ(33) ادْخُلوهَا بِسَلامٍ ذَلکَ یَومُ

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 113، ح 16.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 302.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 302.

الخُلودِ (34)»

[آن که در نهان از خدای بخشنده بترسد و با دلی توبه کار (باز) آید * به سلامت (و شادکامی) در آن درآیید (که) این روز جاودانگی است]

1) طبرسی در مکارم الاخلاق آورده است که در وصیت نبی علیه السلام آمده است: ای ابن مسعود! در خلوت خود چنان از خدا بترس که گویی او را می بینی، و اگر تو او را نمی بینی حتماً او را تو می بیند که خداوند می فرماید: «مَنْ خَشِیَ الرَّحْمَن بِالغَیْبِ وجَاء بِقَلبٍ مُّنِیبٍ * ادْخُلوهَا بِسَلامٍ ذَلکَ یَومُ الخُلودِ».(1)

«لهُم مَّا یَشَاؤُونَ فِیهَا ولدَیْنَا مَزِیدٌ(35) وکَمْ ...کَانَ لهُ قَلبٌ أَو أَلقَی السَّمْعَ وهُو شَهِیدٌ(37)»

«لهُم مَّا یَشَاؤُونَ فِیهَا ولدَیْنَا مَزِیدٌ(35) وکَمْ أَهْلکْنَا قَبْلهُم مِّن قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُم بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِی البِلادِ هَلْ مِن مَّحِیصٍ(36) إِنَّ فِی ذَلکَ لذِکْرَی لمَن کَانَ لهُ قَلبٌ أَو أَلقَی السَّمْعَ وهُو شَهِیدٌ(37)»

[هر چه بخواهند در آن جا دارند و پیش ما فزونتر (هم) هست * و چه بسا نسلها که پیش از ایشان هلاک کردیم که (بس) نیرومندتر از اینان بودند و در شهرها پرسه زده بودند (اما سرانجام) مگر گریزگاهی بود * قطعا در این (عقوبتها) برای هر صاحبدل و حق نیوشی که خود به گواهی ایستد، عبرتی است]

1) علی بن ابراهیم: در باره آیه «لهُم مَّا یَشَاؤُونَ فِیهَا ولدَیْنَا مَزِیدٌ» گفته است: نظر به وجه خدا یعنی نظر به نعمت خداوند. و این رد سخن کسی است که قائل به دیدن و رویت خداوند است.(2)

بیشتر دو روایت در باره آیه «ولدَیْنَا مَزِیدٌ» در تفسیر آیه «فَلا تَعْلمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِیَ لهُم مِّن قُرَّهِ أَعْیُنٍ»(3) [هیچ کس نمی داند چه چیز از آن چه روشنی بخش دیدگان است به (پاداش) آن چه انجام می دادند برای آنان پنهان کرده ام] (ز سوره الم سجده) عنوان شد که برای اطلاع بیشتر باید به آن جا رجوع شود.

1- [1] - مکارم الاخلاق، ص 457.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 302.
3- [3] - در تفسیر آیات (16-17) سوره سجده.

2) علی بن ابراهیم در باره آیه «فَنَقَّبُوا فِی البِلادِ» یعنی گذشتند، گفته است در این آیه: «إِنَّ فِی ذَلکَ لذِکْرَی لمَن کَانَ لهُ قَلبٌ» قلب به معنای ذکر است «أو ألقَی السَّمْعَ وهُو شَهِیدٌ» یعنی بشنود و اطاعت کند.(1)

3) محمد بن یعقوب از ابو عبدالله اشعری، از یکی از یاران ما در حدیثی مرفوع از هشام بن حکم، از امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام _ در حدیثی طویل _ روایت کرده که فرمود: ای هشام! خداوند تبارک و تعالی در کتاب خود فرمود: «إِنَّ فِی ذَلکَ لذِکْرَی لمَن کَانَ لهُ قَلبٌ» یعنی عقل.(2)

4) ابن بابویه با سند خود از جابر جعفی، از امام ابو جعفر محمد بن علی امام باقر، از امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما روایت کرده که در خطبه ای فرمود: و من صاحب قلب هستم، همان که خدا فرمود: «إِنَّ فِی ذَلکَ لذِکْرَی لمَن کَانَ لهُ قَلبٌ»(3) سند این حدیث را در آخر سوره عنکبوت بیان کردیم.

5) ابن شهر آشوب، از تفسیر ابن وکیع و سدی و عطاء، از ابن عباس روایت کرده است: دو شتر ماده بزرگ و چاق به پیامبر هدیه شد. حضرت به اصحاب و یاران فرمود: آیا کسی در میان شما هست که دو رکعت نماز بخواند و قیام و رکوع و سجود و وضو و خشوع آن رکعتین را به جا آورد، اما در حین نماز به هیچ امری از امور دنیوی نیندیشد و با خود، لحظه ای از دنیا نگوید. آن گاه من یکی از این دو ناقه را به او هدیه خواهم داد؟ حضرت، یک دو و سه بار این سخن را تکرار کرد ولی هیچ یک از صحابه به او پاسخی نداد. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و گفت: ای رسول خدا! من دو رکعت نماز می خوانم و از زمان تکبیر آن تا سلام آخر، در باره هیچ امر دنیوی نمی اندیشم. فرمود: درود خدا بر تو باد، نماز بگذار. امیر المؤمنین تکبیر گفت و نماز را شروع کرد؛ وقتی دو رکعت نماز او تمام شد، جبرئیل آمد و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای محمد! خداوند به تو سلام می رساند و می گوید یکی از ناقه ها را به علی بده. پیامبر صلی الله علیه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 302.
2- [2] - کافی، ج1، ص 12، ح 12.

3- [3] - معانى الاخبار، ص 59، ح 9.

و آله و سلم فرمود: من با او شرط کرده بودم اگر دو رکعت نماز بخواند و در حین نماز به هیچ امر دنیوی نیندیشد، یکی از ناقه ها را به او هدیه می دهم؛ اما او به هنگام تشهد، نشست و با خود فکر کرد کدام یک را بگیرد! جبرئیل گفت: ای محمد! خداوند به تو سلام می رساند و می گوید او اندیشید کدام یک را بگیرد و بزرگ ترین را یا پروارترین را، تا آن را قربانی کند و در راه رضای خدا صدقه بدهد. پس برای خدا می اندیشید نه برای خودش یا دنیا. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گریست و هر دو ناقه را به او بخشید. سپس خدا در باره او نازل کرد: «إِنَّ فِی ذَلِکَ لِذِکْرَی» یعنی پندی است «لمَن کَانَ لهُ قَلبٌ» یعنی عقل داشته باشد «أَو أَلقَی السَّمْعَ» یعنی امیر المؤمنین با گوش خود به آن چه زبانش از آیات خدا تلاوت می کرد، گوش می داد. «وهُو شَهیدٌ» یعنی قلب امیرالمؤمنین در نماز خود متوجه خداست و در محضر اوست، و به هیچ یک از امور دنیوی نمی اندیشد.(1)

«ولقَدْ خَلقْنَا السَّمَاواتِ والأَرْضَ ومَا بَیْنَهُمَا فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ ومَا مَسَّنَا مِن لغُوبٍ(38)»

[و در حقیقت، آسمانها و زمین و آن چه را که میان آن دو است، در شش هنگام آفریدیم و احساس ماندگی نکردیم]

1) ابن بابویه، از حسین بن ضریس بجلی، از پدرش، از ابو جعفر عماره سکری سریانی، از ابراهیم بن عاصم در قزوین، از عبدالله بن هارون کرنی، از ابو جعفر احمد بن عبدالله بن یزید بن سلام بن عبیدالله، غلام آزاد شده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، از ابو عبدالله بن یزید، از یزید بن سلام روایت کرده است که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرسید، به من بگویید: اولین روزی که خداوند عز و جل خلقت را آغاز کرد چه روزی بود؟ فرمود: روز یکشنبه. پرسید: چرا به نام یکشنبه نامیده شده؟ فرمود: چون یکی و محدود است. پرسید: دوشنبه چطور؟ فرمود: آن دومین روز دنیاست. پرسید و سه شنبه چطور؟ فرمود: سومین روز دنیا است. پرسید: چهارشنبه چطور؟ فرمود: چهارمین روز دنیاست. پرسید: پنج شنبه چطور؟ فرمود: روز پنجم دنیاست و روز انیس است که ابلیس در آن روز

1- [1] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 20.

لعنت شد و ادریس به آسمانها برده شد. پرسید: روز جمعه چرا جمعه نامیده شد؟ فرمود: آن «یَومٌ مَّجْمُوعٌ لهُ النَّاسُ وذَلکَ یَومٌ مَّشْهُودٌ»(1) [روزی است که مردم را برای آن گرد می آورند و آن (روز) روزی است که (جملگی در آن) حاضر می شوند] و جمعه روز شاهد و مشهود است. پرسید: شنبه چطور؟ فرمود: شنبه روز استراحت است. لذا خداوند عز و جل در قرآن فرمود: «ولقَدْ خَلقْنَا السَّمَاواتِ والأَرْضَ ومَا بَیْنَهُمَا فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ» که از روز یکشنبه تا جمعه شش روز است و شنبه تعطیل است. گفت: راست گفتی ای رسول خدا.(2)

پیشتر در تفسیر آیه «إِنَّ رَبَّکُمُ اللهُ الذِی خَلقَ السَّمَاواتِ والأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ» [پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش هنگام آفرید] از سوره یونس حدیثی در این زمینه بیان شد.(3)

«فَاصْبِرْ عَلی مَا یَقُولونَ وسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْل طُلوعِ الشَّمْسِ وقَبْل الغُرُوبِ(39)»

[و بر آن چه می گویند، صبر کن و پیش از برآمدن آفتاب و پیش از غروب به ستایش پروردگارت تسبیح گوی]

1) طبرسی در مجمع البیان گفته است: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْل طُلوعِ الشَّمْسِ وقَبْل الغُرُوبِ» سئوال شد. فرمود: هر صبح و شام ده بار می گویی: «لاَ اله الا الله، وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر» یعنی هیچ معبودی جز الله وجود ندارد، او یگانه است و هیچ شریک و همتایی ندارد، پادشاهی برای او و حمد و سپاس مخصوص خداست و او بر هر چیز تواناست.(4)

1- [1] - هود/ 103.
2- [2] - علل الشرایع، ج 2، ص 18، باب 222، ح 33.
3- [3] - یونس/ 3.
4- [4] - مجمع البیان، ج 9، ص 249.

«ومِنَ اللیْل فَسَبِّحْهُ وأَدْبَارَ السُّجُودِ(40)»

[و پاره ای از شب و به دنبال سجود (به صورت تعقیب و نافله) او را تسبیح گوی]

1) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم از پدرش، از حماد بن عیسی از حریز، از زراره روایت کرده است، از امام محمد باقر علیه السلام در باره آیه «وأَدْبَارَ السُّجُودِ» پرسیدم. فرمود: منظور دو رکعت نماز بعد از مغرب است.(1)

2) علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، روایت کرده است، از امام رضا علیه السلام در باره آیه «ومِنَ اللیْل فَسَبِّحْهُ وأَدْبَارَ السُّجُودِ» پرسیدم. فرمود: منظور چهار رکعت نماز بعد از مغرب است.(2)

« واسْتَمِعْ یَومَ یُنَادِ المُنَادِ مِن مَّکَانٍ قَرِیبٍ(41)...بِجَبَّارٍ فَذَکِّرْ بِالقُرْآنِ مَن یَخَافُ وعِیدِ(45)»

« واسْتَمِعْ یَومَ یُنَادِ المُنَادِ مِن مَّکَانٍ قَرِیبٍ(41) یَومَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَةَ بِالحَقِّ ذَلِکَ یَومُ الخُرُوجِ(42) إِنَّا نَحْنُ نُحْیِی ونُمِیتُ وإِلَیْنَا المَصِیرُ(43) یَومَ تَشَقَّقُ الأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِکَ حَشْرٌ عَلَیْنَا یَسِیرٌ(44) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا یَقُولونَ ومَا أَنتَ عَلَیْهِم بِجَبَّارٍ فَذَکِّرْ بِالقُرْآنِ مَن یَخَافُ وعِیدِ(45)»

[و روزی که منادی از جایی نزدیک ندا درمی دهد، به گوش باش * روزی که فریاد (رستاخیز) را به حق می شنوند، آن (روز) روز بیرون آمدن (از زمین) است * ماییم که خود زندگی می بخشیم و به مرگ می رسانیم و برگشت به سوی ماست * روزی که زمین به سرعت از (اجساد) آنان جدا و شکافته می شود. این حشری است که بر ما آسان خواهد بود * ما به آن چه می گویند، داناتریم و تو به زور وادارنده آنان نیستی پس به (وسیله) قرآن هر که را از تهدید (من) می ترسد، پند ده]

1) سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عمر بن عبدالعزیز، از جمیل بن دراج روایت کرده است که امام صادق علیه السلام آیه زیر را خواند: «إِنَّا

1- [1] - کافی، ج3، ص 444، ح 11.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 303.

لنَنصُرُ رُسُلنَا والذِینَ آمَنُوا فِی الحَیَاهِ الدُّنْیَا ویَومَ یَقُومُ الأَشْهَادُ»(1) [در حقیقت ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان بر پای می ایستند قطعا یاری می کنیم] سپس فرمود: به خدا سوگند! این آیه در باره رجعت نازل شده است. مگر نمی دانی که در دنیا بسیاری از پیامبران خدا و ائمه یاری نشدند و آنها به شهادت رسیدند. پس این آیه در باره رجعت نازل شده است. راوی می گوید: از آن حضرت در باره آیه «واسْتَمِعْ یَومَ یُنَادِ المُنَادِ مِن مَّکَانٍ قَرِیبٍ * یَومَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَهَ بِالحَقِّ ذَلکَ یَومُ الخُرُوجِ» سئوال کردم. آن حضرت فرمود: منظور از آن، رجعت است.(2)

2) علی بن ابراهیم قمی گفت: «واسْتَمِعْ یَومَ یُنَادِ المُنَادِ مِن مَّکَانٍ قَرِیبٍ» به این معناست که منادی، نام حضرت قائم و پدرش که سلام و درود خدا بر آنان باد را با صدای بلند می خواند و منظور از «یَومَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَهَ بِالحَقِّ» فریاد حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف از آسمان است. «ذَلکَ یَومُ الخُرُوجِ».(3)

3) علی بن ابراهیم قمی همچنین از احمد بن محمد، از عمر بن عبدالعزیز، از جمیل بن دراج روایت کرده است که امام صادق علیه السلام در باره «یَومَ یَسْمَعُونَ الصَّیْحَهَ بِالحَقِّ ذَلکَ یَومُ الخُرُوجِ» پرسیدم، فرمود: منظور از آن رجعت است.(4)

4) علی بن ابراهیم قمی در باره آیه «یَومَ تَشَقَّقُ الأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا» گفت: این آیه در باره رجعت نازل شده است و آیه «فَذَکِّرْ بِالقُرْآنِ مَن یَخَافُ وعِیدِ» یعنی: ای محمد! عذابی را که وعده داده ایم یادآوری کن.(5)

1- [1] - غافر/ 51.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 18.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 303.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 303.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 303.

ص:516

سوره ذاریات

اشاره

سوره ذاریات، مکی است و دارای 60 آیه است و پس از سوره احقاف نازل شده است.

ص:517

ص:518

1) ابن بابویه با سند خود، از داود بن فرقه نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس سوره ذاریات را در هنگام روز یا شب بخواند، خداوند وضع زندگی او را درست خواهد کرد و روزی زیادی به او خواهد داد و در داخل قبر با یک چراغ پرنور، تا روز قیامت بر او نورافشانی خواهد کرد.(1)

2) در کتاب خواص القرآن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند، خداوند به اندازه هر بادی که در دنیا می وزد و جاری می شود، ده نیکی به او عطا می کند.

3) و از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است: هر کس آن را در ظرفی بنویسد و آب آن را بنوشد، درد شکم او از بین می رود و اگر بر گردن زن بارداری آویخته شود، فرزندش را آسان به دنیا می آورد.

4) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس آن را در ظرفی بنویسد و آب آن را بنوشد، درد شکم او خوب می شود و اگر بر گردن زنی که دچار سختی زایمان است آویخته شود، به سرعت فارغ می شود.

5) امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس آن را نزد مریضی که در شرف مرگ است، بنویسد، خداوند جان دادن را بر او بسیار آسان می گرداند. و اگر نوشته شود و بر گردن زن حامله ای آویخته گردد، به اذن خداوند متعال خیلی زود وضع حمل می نماید.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 145

ص:520

تفسیر سوره ذاریات

اشاره

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«والذَّارِیَاتِ ذَرْوا(1) فَالحَامِلاتِ وقْرًا(2)...إِنَّمَا تُوعَدُونَ لصَادِقٌ(5) وإِنَّ الدِّینَ لواقِعٌ (6)»

«والذَّارِیَاتِ ذَرْوا(1) فَالحَامِلاتِ وقْرًا(2) فَالجَارِیَاتِ یُسْرًا (3) فَالمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا(4) إِنَّمَا تُوعَدُونَ لصَادِقٌ(5) وإِنَّ الدِّینَ لواقِعٌ (6)»

[سوگند به بادهای ذره افشان * و ابرهای گرانبار * و سبک سیران * و تقسیم کنندگان کار(ها) * که آن چه وعده داده شده اید، راست است * و (روز) پاداش واقعیت دارد]

1) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت در باره آیه «والذَّارِیَاتِ ذَرْوا» فرمود: ابن کواء از امام علی علیه السلام در باره ذاریات «والذَّارِیَاتِ ذَرْوا» سئوال کرد. امام فرمود: منظور باد است. از حاملات و قراً پرسید. جواب داد: منظور ابر است. و از جاریات یسراً پرسید و آن حضرت جواب داد: منظور کشتی ها هستند. و از مقسمات امراً پرسید. گفت: فرشتگان است. و همه اینها قسم است و خبر آن «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لصَادِقٌ * وإِنَّ الدِّینَ لواقِعٌ» یعنی مجازات و پاداش واقعیت دارد و عملی خواهد شد.(1)

2) شیخ در کتاب تهذیب به طور مرسل، روایت کرده است: امام صادق علیه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 304.

السلام در باره آیه «فَالمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا» فرمود: فرشتگان، رزق و روزی بنی آدم را از طلوع سپیده تا طلوع خورشید تقسیم می کنند. پس هر کس ما بین این دو موقع بخوابد، از رسیدن به روزی خود محروم شده است.(1)

3) طبرسی می گوید: امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرموده اند: هیچ کس حق ندارد، جز خدا به کس دیگری قسم بخورد؛ ولی خداوند متعال به هر کدام از آفریده هایش که بخواهد، قسم می خورد.(2)

4) شرف الدین نجفی گفته است: با سند متصل از احمد بن محمد بن خالد برقی، از حسین بن سیف بن عمیره، از برادرش، از پدرش، از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که آن حضرت در باره آیه «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لصَادِقٌ» فرمود: آیه این گونه نازل شده است: «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لصَادِقٌ فی علیّ».(3)

5) علی بن ابراهیم از جعفر بن احمد، از عبد الکریم بن عبد الرحیم، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که حضرت در باره آیه «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لصَادِقٌ» فرمود: یعنی صادق در باره علی علیه السلام و «وإِنَّ الدِّینَ لواقِعٌ» یعنی علی علیه السلام واقعیت دارد و علی علیه السلام همان دین است.(4)

«والسَّمَاء ذَاتِ الحُبُکِ(7) إِنَّکُمْ لفِی قَول مُّخْتَلفٍ(8) یُؤْفَکُ عَنْهُ مَنْ أُفِکَ(9)»

[سوگند به آسمان مشبک * که شما (در باره قرآن) در سخنی گوناگونید * (بگوی) تا هر که از آن برگشته، برگشته باشد]

1) علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسین بن خالد نقل کرده است که از ابو الحسن امام رضا علیه السلام در باره آیه «والسَّمَاء ذَاتِ الحُبُکِ» پرسیدم. حضرت فرمود: آسمان و زمین به هم بافته شده است و برای نشان دادن آن، انگشتان دو

1- [1] - تهذیب، ج 2، ص 139، ح 541.
2- [2] - مجمع البیان، ج 9، ص 254.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 614، ح 1.

4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 305.

دست خود را در هم فرو برد. گفتم: چگونه ممکن است آسمان به زمین بافته شده باشد در حالی که خداوند می فرماید: «رَفَعَ السَّمَاواتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَونَهَا»(1) [کسی است که آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید برافراشت] فرمود: خداوندی که پاک و منزه است؛ مگر نفرموده است «بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَونَهَا» گفتم: بلی فرمود: ستون هایی دارد ولی شما آنها را نمی بینید. گفتم: جانم فدای تو باد! چگونه چنین چیزی ممکن است؟ حضرت در حالی که کف دست چپش را باز کرده بود و کف دست راست را بر آن قرار داده بود، فرمود: این زمین اول است و این هم آسمان اول که بر بالای آن به صورت گنبد است. زمین دوم بر بالای آسمان دومی است و آسمان دوم مانند یک گنبد بر روی آن قرار دارد. زمین سوم بر بالای آسمان دوم است و آسمان سوم به صورت یک گنبد بر بالای آن قرار دارد. زمین چهارم بر بالای آسمان سوم است و آسمان چهارم به شکل گنبدی بر بالای آن قرار دارد. و زمین پنجم بر بالای آسمان چهارم است و آسمان چهارم به صورت یک گنبد بر روی آن قرار دارد. زمین ششم بر بالای آسمان پنجم است و آسمان ششم به صورت یک گنبد بر بالای آن قرار دارد. و زمین هفتم در بالای آسمان ششم قرار دارد و آسمان هفتم مانند یک گنبد در روی آن است و عرش خداوند متعال بر بالای آسمان هفتم است و این است که خداوند عز و جل می فرماید: «الذِی خَلقَ سَبْعَ سَمَاواتٍ ومِنَ الأَرْضِ مِثْلهُنَّ يَتَنَزَّل الأَمْرُ بَيْنَهُنَّ»(2) [همان کسی است که هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین را آفرید. فرمان (خدا) در میان آنها فرود می آید] و اما صاحب اختیار، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و جانشین او پس از او در روی زمین قائم مقام او است. بی گمان، از بالای آسمان و از میان آسمان ها و زمین ها، دستورات بر او نازل می شود. پرسیدم: پس در زیر ما فقط یک زمین قرار دارد؟ فرمود: در زیر ما فقط یک زمین قرار دارد و شش تای دیگر در بالای ما است.(3)

1- [1] - رعد/ 2.
2- [2] - طلاق/ 12.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 304.

2) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن علی، از حسین بن سیف، از برادرش، از پدرش، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که آیه «إِنَّکُمْ لفِی قَول مُّخْتَلفٍ» در باره ولایت می باشد و در باره آیه «یُؤْفَکُ عَنْهُ مَنْ أُفِکَ» فرمود: هر کس به ولایت پشت کند، به بهشت پشت کرده است.(1)

3) محمد بن حسن صفّار، از عبدالله بن عامر، از ابو عبدالله برقی، از حسن بن عثمان، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: منظور از آیه «إِنَّکُمْ لفِی قَول مُّخْتَلفٍ» علی علیه السلام می باشد. یعنی این که در باره او اختلاف می ورزند و دیدیم که این امت اختلاف ورزیدند. هر کس بر ولایت علی علیه السلام پایدار بماند، وارد بهشت خواهد شد و هر کس با ولایت او مخالفت کند، وارد جهنم خواهد شد. و اما آیه «یُؤْفَکُ عَنْهُ مَنْ أُفِکَ» در باره ولایت علی علیه السلام می باشد. هر کس به ولایت او پشت کند، به بهشت پشت کرده است. و این است که خداوند می فرماید: «یُؤْفَکُ عَنْهُ مَنْ أُفِکَ».(2)

4) علی بن ابراهیم می گوید: در آیه «والسَّمَاء ذَاتِ الحُبُکِ» منظور از آسمان، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و منظور از بافته شده، علی علیه السلام می باشد. و آیه «إِنَّکُمْ لفِی قَول مُّخْتَلفٍ» یعنی اختلاف در باره علی علیه السلام . این امت در ولایت علی علیه السلام اختلاف ورزیدند. هر کس بر ولایت علی علیه السلام استوار بماند، وارد بهشت خواهد شد و هر کس با آن مخالفت ورزد، وارد جهنم می شود. آیه «یُؤْفَکُ عَنْهُ مَنْ أُفِکَ» یعنی علی علیه السلام . هر کس از ولایت او روی برگرداند، از بهشت روی برگردانده می شود.(3)

« قُتِل الخَرَّاصُونَ(10) الذِینَ هُمْ فِی غَمْرَهٍ سَاهُونَ(11)...هَذَا الذِی کُنتُم بِهِ تَسْتَعْجِلونَ(14)»

« قُتِل الخَرَّاصُونَ(10) الذِینَ هُمْ فِی غَمْرَهٍ سَاهُونَ(11) یَسْأَلونَ أَیَّانَ یَومُ الدِّینِ(12) یَومَ هُمْ عَلی النَّارِ یُفْتَنُونَ(13) ذُوقُوا فِتْنَتَکُمْ هَذَا الذِی کُنتُم بِهِ تَسْتَعْجِلونَ(14)»

1- [1] - کافی، ج 1، ص 349، ح 48.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 88، ح 5.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 305.

[مرگ بر دروغپردازان * همانان که در ورطه نادانی بی خبرند * پرسند: روز پاداش کی است؟ * همان روز که آنان بر آتش عقوبت (و آزموده) شوند * عذاب (موعود) خود را بچشید. این است همان (بلایی) که با شتاب خواستار آن بودید]

1) علی بن ابراهیم در باره آیه «قُتِل الخَرَّاصُونَ» می گوید: خراصوان آنهایی هستند که بدون هیچ علم و دانش و یقینی با افکار و اندیشه های خود، حدس و گمان می زنند و دروغ می گویند: «الذِینَ هُمْ فِی غَمْرَهٍ سَاهُونَ» یعنی در گمراهی هستند. ساهی آن کسی است که خدا را یاد نمی کند. اما این گفته خدای تبارک و تعالی «یَسْأَلونَ» یعنی ای محمد! می پرسند: «أَیَّانَ یَومُ الدِّینِ» یعنی روز حسابرسی کی خواهد بود. خداوند می فرماید: «یَومَ هُمْ عَلَی النَّارِ یُفْتَنُونَ» روزی که دچار عذاب می شوند. «ذُوقُوا فِتْنَتَکُمْ» یعنی: عذابتان را بچشید «هَذَا الذِی کُنتُم بِهِ تَسْتَعْجِلونَ». (1)

2) سعد بن عبدالله، از ابو عبدالله احمد بن محمد سیّاری، از احمد بن عبدالله بن قبیصه مهلبی، از پدرش، از بعضی از یارانش، از امام صادق علیه السلام در باره کوره ها و در باره آیه «عَلی النَّارِ یُفْتَنُونَ» فرموده است: در کوره شکسته می شوند همچنان که طلا شکسته می شود تا این که هر چیزی به مشابه خودش برگردد؛ یعنی این که به حقیقت و اصل خود بازگردد.(2)

«إِنَّ المُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وعُیُونٍ(15) آخِذِینَ مَا آتَاهُمْ...وفِی أَنفُسِکُمْ أَفَلا تُبْصِرُونَ(21)»

«إِنَّ المُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وعُیُونٍ(15) آخِذِینَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ کَانُوا قَبْل ذَلکَ مُحْسِنِینَ(16) کَانُوا قَلیلاً مِّنَ اللیْل مَا یَهْجَعُونَ(17) وبِالأَسْحَارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ(18) وفِی أَمْوالهِمْ حَقٌّ للسَّائِل والمَحْرُومِ(19) وفِی الأَرْضِ آیَاتٌ للمُوقِنِینَ(20) وفِی أنفُسِکُمْ أَفَلا تُبْصِرُونَ(21)»

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 305.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 28.

[پرهیزگاران در باغها و چشمه سارانند * آن چه را پروردگارشان عطا فرموده، می گیرند. زیرا که آنها پیش از این نیکوکار بودند * و از شب، اندکی را می غنودند * و در سحرگاهان (از خدا) طلب آمرزش می کردند * و در اموالشان برای سائل و محروم حقی (معین) بود * و روی زمین برای اهل یقین نشانه هایی (متقاعدکننده) است * و در خود شما، پس مگر نمی بینید]

1) علی بن ابراهیم می گوید: سپس خداوند از پروا پیشگان یاد می کند و می فرماید: «إِنَّ المُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وعُیُونٍ * آخِذِینَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ کَانُوا قَبْل ذَلکَ مُحْسِنِینَ * کَانُوا قَلیلا مِّنَ اللیْل مَا یَهْجَعُونَ» یعنی نمی خوابند.(1)

2) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو ایّوب خزاز، از محمد بن مسلم نقل کرده است که: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: بنده را سه بار در شب بیدار می کنند؛ اگر بلند نشد، شیطان نزد او می آید و در گوش او ادرار می کند. محمد بن مسلم می گوید: در باره آیه «کَانُوا قَلیلا مِّنَ اللیْل مَا یَهْجَعُونَ» از حضرت پرسیدم. فرمود: شب های خیلی اندکی را از دست می دهند و در آن (برای عبادت) بیدار نمی شوند.(2)

3) شیخ در کتاب تهذیب با سند خود از محمد بن علی بن محبوب، از حسن بن علی، از عبّاس بن عامر، از جابر، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت در باره آیه «کَانُوا قَلیلا مِّنَ اللیْل مَا یَهْجَعُونَ» فرمود: اینان می خوابیدند، ولی هر گاه یکی از آنها در خواب می غلتید، می گفت: الحمد لله، لا اله الا الله و الله اکبر (خدا را شکر، خدایی جز خدای یکتا نیست، و خدا از همه بزرگ تر است).(3)

4) و نیز شیخ در کتاب تهذیب، با سند خود، از حسین بن سعید، از فضاله، از معاویه بن عمّار. از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «وبِالأَسْحَارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ» فرمود: یعنی در نماز وتر در آخر شب، هفتاد بار

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 306.

2- [2] - کافی، ج 3، ص 446، ح 18.
3- [3] - تهذیب، ج 2، ص 335، ح 1384.

استغفار می کنند.(1)

5) ابن بابویه، از پدرش رحمت خدا بر او باد، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از معاویه بن عمّار نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام شنیدم که در باره آیه «وبِالأَسْحَارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ» فرمود: در پایان نماز وتر، هفتاد بار از خداوند استغفار می طلبیدند.(2)

6) محمد بن یعقوب با سند خود از ابن فضّال، از صفوان بن جمّال، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «للسَّائِل والمَحْرُومِ» فرمود: منظور از محروم، «محارف»(3) است؛ یعنی کسی که در خرید و فروش از دست رنج خود، محروم شده است. و در روایت دیگر به نقل از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام گفته شده است: محروم آن شخصی است که عقل او اندک نیست، ولی روزی فراوان نصیب او نگردیده است و آن همان «محارف» است.(4)

7) علی بن ابراهیم می گوید: سائل کسی است که درخواست می کند و محروم کسی است که از حاصل تلاشش محروم شده است. سپس در باره آیه: «وفِی الأَرْضِ آیَاتٌ للمُوقِنِینَ» گفت: در هر چیزی که خداوند خلق کرده است نشانه ای وجود دارد. شاعر گفته است:

و فی کل شیء له آیه***تدلّ علی أنّه واحد

در هر چیزی نشانی از او وجود دارد و دلالت بر این دارد که او یکتا است و شریک ندارد.

و در باره آیه «وفِی أَنفُسِکُمْ أَفَلا تُبْصِرُونَ» فرمود: تو را شنوا و بینا آفریده است؛ یک بار خشمگین می شوی و بار دیگر راضی می گردی و یک بار گرسنه می شوی و بار دیگر سیر می شوی، همه اینها از نشانه های خداوند است.(5)

1- [1] - تهذیب، ج 2، ص 130، ح 498.
2- [2] - علل الشرایع، ج 2، ص 63، باب 86، ح 1.

3- [3] - محارف: محروم است که می جوید، ولی نمی یابد و آن ضدّ مبارک است.
4- [4] - کافی، ج 3، ص 500، ح 12.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 306.

8) محمد بن یعقوب از تعدادی از یارانش، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن علی، از عبد الرحمن بن محمد بن ابی هاشم، از احمد بن محسن میثمی، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که پس از گفتاری از ایشان در باره استدلال بر وجود خالق و پس از سئوالی که ابن ابی العوجاء در باره وجود خالق از ایشان پرسیده بود و ایشان هم دلیل وجود خالق را با استدلال بیان کرده بود، به حضرت گفتم: اگر موضوع این گونه است که شما می فرمایید، چه اشکالی داشت که خداوند، خودش را برای خلق خود آشکار می ساخت و آنان را به پرستش خود دعوت می کرد، تا حتی دو نفر با هم اختلاف نکنند. چرا خود را از آنها مخفی کرده است و پیامبران را فرستاده است؟ اگر خودش مستقیما به این کار اقدام می کرد، احتمال ایمان آوردن مردمان به او بیشتر بود. حضرت در جواب فرمود: وای بر تو. چگونه می توانی بگویی که او خود را پنهان کرده است در حالی که قدرت خود را در وجودت به تو نشان داده است؛ در آفرینش تو، در حالی که تو نبودی؛ در بزرگ شدنت پس از خردسالیت، در نیرومندیت پس از ضعف جسمانی ات، در ضعف جسمانی ات پس از نیرومندیت، در بیماری ات پس از سلامتی ات، و در سلامتی تو پس از مریضی ات، در رضایت تو پس از خشم و غضبت و در خشم و غضب تو پس از رضایت مندی ات، در اندوه تو پس از شادمانی تو و در شادی تو پس از ناراحتی ات و در دوست داشتن تو پس از کینه و دشمنی ات و در کینه و دشمنی تو پس از دوست داشتنت، و در عزم و اراده تو پس از آه و ناله ات، و در آه و ناله ات پس از عزم و اراده ات، در رغبت و علاقه ات پس از بیزاری ات، و در بیزاری ات پس از رغبت و علاقه ات، و در تمایل تو پس از ترست و در ترس تو پس از تمایل تو، و در امید تو پس از یأس و ناامیدی ات، و در یأس و ناامیدی تو پس از امیدواری ات، و در به یاد آوردن تو آن چیزهایی را که در وهم و خیال تو نمی گنجید و در از بین بردن آن چیزهایی که در ذهن تو وجود داشت و تو به آنها اعتقاد داشتی... و حضرت، پیوسته قدرت خداوند را برای من می شمرد، قدرتی که در وجود من است و من آن را نمی شناسم، تا آن جا که گمان کردم خداوند به

زودی بین من و او آشکار خواهد شد.(1)

«وفِی السَّمَاء رِزْقُکُمْ ومَا تُوعَدُونَ(22) فَورَبِّ السَّمَاء والأَرْضِ إِنَّهُ لحَقٌّ مِّثْل مَا أَنَّکُمْ تَنطِقُونَ(23)»

[و روزی شما و آن چه وعده داده شده اید در آسمان است * پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که واقعا او حق است، همان گونه که خود شما سخن می گویید]

1) علی بن ابراهیم در باره آیه «وفِی السَّمَاء رِزْقُکُمْ ومَا تُوعَدُونَ» می گوید: باران از آسمان فرو می بارد و به سبب آن، رزق و روزی جهان از زمین سر برمی آورد و آن چیزهایی که به آن وعده داده می شوید، مانند اخبار روز قیامت و بازگشت و دیگر اخباری که در آسمان است، آشکار می شود. آن گاه خداوند عز و جل به خودش قسم می خورد و می گوید: «فَورَبِّ السَّمَاء والأَرْضِ إِنَّهُ لحَقٌّ مِّثْل مَا أَنَّکُمْ تَنطِقُونَ» یعنی آن چیزهایی که شما را بدان وعده دادم.(2)

2) شیخ در کتاب تهذیب با سند خود، از احمد بن ابی عبدالله، از قاسم بن یحیی، از پدر بزرگش حسن بن راشد، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام از پدرانش، نقل کرده است که علی علیه السلام فرمود: هر گاه کسی از شما نماز را به پایان رساند، باید دست هایش را به آسمان بلند کند و در دعا کردن کوشش کند. آن گاه ابن سبا پرسید: ای امیرالمؤمنین! مگر خداوند در همه جا حضور ندارد؟ فرمود: بلی هست. گفت: پس چرا باید دست هایش را به آسمان بلند کند؟ حضرت فرمود: مگر نخوانده ای «وفِی السَّمَاء رِزْقُکُمْ ومَا تُوعَدُونَ» آیا روزی از جای دیگری غیر از جایگاه خودش درخواست می شود؟ جایگاه روزی و آن چه خداوند وعده داده است، آسمان می باشد.(3)

1- [1] - کافی، ج 1، ص 59، ح 2.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 303.
3- [3] - تهذیب، ج 2، ص 322، ح 1315.

محمد بن عباس، از علی بن عبدالله، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از حسن بن حسین، از سفیان بن ابراهیم، از عمرو بن هاشم، از اسحاق بن عبدالله، از امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده است که حضرت در باره آیه «فَورَبِّ السَّمَاء والأَرْضِ إِنَّهُ لحَقٌّ مِّثْل مَا أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ» فرمود: منظور خداوند متعال از «إِنَّهُ لَحَقٌّ» ظهور امام زمان علیه السلام می باشد و در باره او، این آیه نازل شده است: «وعَدَ اللهُ الذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وعَمِلوا الصَّالحَاتِ لَيَسْتَخْلفَنَّهُم فِی الأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلفَ الذِينَ مِن قَبْلهِمْ وليُمَكِّنَنَّ لهُمْ دِينَهُمُ الذِی ارْتَضَى لهُمْ وليُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوفِهِمْ أَمْنًا»(1)-(2) [خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند وعده داده است که حتما آنان را در این سرزمین، جانشین (خود) قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین (خود) قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است، به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند]

«هَل أَتَاکَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ المُكْرَمِينَ(24) إِذْ...والسَّمَاء بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وإِنَّا لمُوسِعُونَ(47)»

«هَل أَتَاکَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ المُكْرَمِينَ(24) إِذْ دَخَلوا عَلَيْهِ فَقَالوا سَلامًا قَال سَلامٌ قَومٌ مُّنكَرُونَ(25) فَرَاغَ إِلى أَهْلهِ فَجَاء بِعِجْل سَمِينٍ(26) فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَال أَلا تَأكُلونَ(27) فَأَوجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالوا لا تَخَفْ وبَشَّرُوهُ بِغُلامٍ عَلِيمٍ(28) فَأَقْبَلتِ امْرَأَتُهُ فِی صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وجْهَهَا وقَالتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ(29) قَالواً كَذَلكَ قَال رَبُّكِ إِنَّهُ هُو الحَكِيمُ العَلِيمُ(30) قَال فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا المُرْسَلونَ(31) قَالوا إِنَّا أُرْسِلنَا إِلى قَومٍ مُّجْرِمِينَ(32) لنُرْسِل عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن طِينٍ(33) مُسَومَةً عِندَ رَبِّکَ للمُسْرِفِينَ(34) فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ المُؤْمِنِينَ(35) فَمَا وجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ المُسْلمِينَ(36) وتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً للذِينَ يَخَافُونَ العَذَابَ الأَليمَ(37) وفِی مُوسَى إِذْ أَرْسَلنَاهُ إِلى فِرْعَونَ بِسُلطَانٍ

1- [1] - نور/ 55.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 615، ح 4.

مُّبِينٍ(38) فَتَولى بِرُكْنِهِ وقَال سَاحِرٌ أَو مَجْنُونٌ(39) فَأَخَذْنَاهُ وجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِى اليَمِّ وهُو مُليمٌ(40) وفِى عَادٍ إِذْ أَرْسَلنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ العَقِيمَ(41) مَا تَذَرُ مِن شَىْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلا جَعَلتْهُ كَالَرَّمِيمِ(42) وفِى ثَمُودَ إِذْ قِيلِ لهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّى حِينٍ(43) فَعَتَوا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وهُمْ يَنظُرُونَ(44) فَمَا اسْتَطَاعُوا مِن قِيَامٍ ومَا كَانُوا مُنتَصِرِينَ(45) وقَومَ نُوحٍ مِّن قَبْل إِنَّهُمْ كَانُوا قَومًا فَاسِقِينَ(46) والسَّمَاء بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وإِنَّا لمُوسِعُونَ(47)»

[آیا خبر مهمانان ارجمند ابراهیم به تو رسید * چون بر او درآمدند، پس سلام گفتند. گفت: سلام، مردمی ناشناسید * پس آهسته به سوی زنش رفت و گوساله ای فربه (و بریان) آورد * آن را به نزدیکشان برد (و) گفت: مگر نمی خورید؟ * و (در دلش) از آنان احساس ترسی کرد. گفتند: مترس و او را به پسری دانا مژده دادند * و زنش با فریادی (از شگفتی) سر رسید و بر چهره خود زد و گفت: زنی پیر نازا (چگونه بزاید) * گفتند: پروردگارت چنین فرموده است. او خود حکیم داناست * (ابراهیم) گفت: ای فرستادگان! ماموریت شما چیست؟ * گفتند: ما به سوی مردمی پلیدکار فرستاده شده ایم * تا سنگهایی از گل رس بر (سر) آنان فرو فرستیم * (که) نزد پروردگارت برای مسرفان نشان گذاری شده است * پس هر که از مؤمنان در آن (شهرها) بود بیرون بردیم * ولی در آن جا جز یک خانه از فرمانبران (خدا بیشتر) نیافتیم * و در آن جا برای آنها که از عذاب پر درد می ترسند، عبرتی به جای گذاشتیم * و (نیز) در (ماجرای) موسی چون او را با حجتی آشکار به سوی فرعون گسیل داشتیم * پس (فرعون) با ارکان (دولت) خود روی برتافت و گفت: (این شخص) ساحر یا دیوانه ای است * (تا) او و سپاهیانش را گرفتیم و آنان را در دریا افکندیم در حالی که او (در آخرین لحظه) نکوهشگر (خود) بود * و در (ماجرای) عاد (نیز) چون بر (سر) آنها آن باد مهلک را فرستادیم * به هر چه می وزید، آن را چون خاکستر استخوان مرده می گردانید * و در (ماجرای) ثمود (نیز عبرتی بود) آن گاه که به ایشان گفته شد: تا چندی برخوردار شوید * تا (آن که) از فرمان پروردگار خود سر برتافتند و در حالی که آنها می نگریستند، آذرخش آنان را فرو گرفت * در نتیجه نه توانستند به پای خیزند و نه طلب یاری کنند * و قوم نوح (نیز) پیش از آن (اقوام نامبرده

همین گونه هلاک شدند)، زیرا آنها مردمی نافرمان بودند * و آسمان را به قدرت خود برافراشتیم و بی گمان ما (آسمان)گستریم]

1) ابن بابویه، از محمد بن موسی بن متوکل، از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از ابو بصیر نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از بخل به خدا پناه می برد؟ حضرت فرمود: بلی ای ابو محمد! هر صبح و هر شب. ما هم از بخل به خدا پناه می بریم. خداوند می فرماید: «ومَن یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ المُفْلحُونَ»(1) [و هر کس از خست نفس خود مصون ماند، ایشانند که رستگارانند] از عاقبت و سرانجام بخل تو را آگاه خواهم کرد: قوم لوط از دیاری بودند که بر غذا و طعام حریص بودند. سرانجام، بخل آنها را دچار دردی ساخت که هیچ درمانی برای درد آنها که همان لواط بود، پیدا نمی شد. پرسیدم: عاقبت کار آنها چه شد؟ فرمود: سرزمین قوم لوط در سر راه کاروان هایی بود که به شام و مصر می رفتند. کاروان بر آنها فرود می آمد و آنها هم از کاروانیان پذیرایی می کردند. وقتی که مهمانان آنها زیاد شدند، آنها از بخل و پستی به تنگ آمدند. بخل آنها را به جایی کشاند که وقتی برای آنها مهمان می آمد، بدون این که تمایلی به او داشته باشند، او را رسوا و بی آبرو می کردند. این کار را چندان با مهمانان مرد انجام دادند که مهمانان به سرزمین آنها نمی آمدند. در نتیجه، این کار در بین خودشان سرایت پیدا کرد. مهمانان زن هم از آنان دوری جستند. این گونه بود که بخل در میان آنها دردی را به جا گذاشت که نمی توانستند آن را از خودشان دور کنند بدون این که به آن کار تمایلی داشته باشند. تا آن جا که انجام این کار را از مردان سرزمین خود طلب می کردند و در قبال انجام آن کار پاداش و یا پول می دادند. سپس فرمود: کدام درد است که از بخل دردناک تر باشد و سرانجام آن زیان بارتر، و در نزد خداوند عز و جل زشت تر؟ ابو بصیر می گوید: به حضرت گفتم: جانم فدای تو، آیا همه افراد سرزمین لوط این کار را انجام می دادند؟ فرمود: بلی، به جز یک خانواده مسلمان. آیا کلام خداوند متعال را نشنیده ای که فرمود: «فَأَخْرَجْنَا مَن کَانَ فِیهَا مِنَ المُؤْمِنِینَ

1- [1] - حشر/ 9.

* فَمَا وجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ المُسْلمِينَ» سپس امام باقر علیه السلام فرمود: لوط مدت سی سال در میان قوم خود زندگی کرد. آنها را به عبادت خداوند عز و جل دعوت می کرد و آنها را از عذاب خدا می ترسانید. اما آنها نه از غائط (مدفوع) طهارت می جستند و نه از جنابت. لوط، پسر خاله ابراهیم بود و زن ابراهیم، ساره، خواهر لوط بود. لوط و ابراهیم دو پیامبری بودند که به پیامبری فرستاده شده بودند و مردم را از کارهای ناشایست می ترساندند. لوط مرد بخشنده و دست و دل بازی بود و اگر مهمانی به نزد او می آمد، او را گرامی می داشت و آنها را از قوم خودش برحذر می داشت. وقتی قوم لوط، این عمل را در او دیدند، به او گفتند: «أولمْ نَنْهَکَ عَنِ العَالمِینَ»(1) [آیا تو را (از مهمان کردن) مردم بیگانه منع نکردیم] از مهمان پذیرایی نکن. اگر این کار را بکنی، آن مهمانی را که به نزد تو آمده است رسوا می کنیم و تو را خوار می سازیم. این بود که اگر مهمانی نزد لوط می آمد، او موضوع را پنهان می کرد. مبادا که قومش مهمان او را رسوا سازند. دلیلش این بود که لوط در میان آن قوم خویشاوندانی نداشت. حضرت فرمود: لوط و ابراهیم، همواره منتظر نزول عذاب بر قوم لوط بودند. ابراهیم و لوط در نزد خداوند عز و جل دارای جایگاه آبرومندی بودند. هر وقت خداوند عز و جل می خواست قوم لوط را دچار عذاب سازد، دوستی و مهربانی ابراهیم و محبت لوط شامل حال آن قوم می شد، و از آنان محافظت می کرد و عذاب آنها را به تأخیر می انداخت.

امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی که تأسف خداوند بر قوم لوط زیاد شد، تصمیم گرفت که آنها را دچار عذاب سازد و به ابراهیم در عوض عذاب قوم لوط، فرزند دانایی ببخشد تا با آن به خاطر مصیبت نابودی قوم لوط، تسلی خاطر پیدا کند. آن گاه فرستادگانی را به نزد ابراهیم فرستاد تا او را به وجود اسماعیل بشارت دهند. ایشان شبانه به نزد او رفتند. ابراهیم از آنها ترسید و ترسید که آنها دزد باشند. وقتی فرستادگان او را نالان و ترسان یافتند، به او گفتند: سلام بر تو. در جواب آنها گفت: سلام بر شما. ولی ما از شما می ترسیم. گفتند: نترس. ما فرستادگان خدای تو هستیم. و تو را به داشتن فرزندی دانا بشارت می دهیم.

1- [1] - حجر/ 70.

امام باقر علیه السلام فرمود: آن جوان همان اسماعیل فرزند هاجر است. آن گاه ابراهیم به آن فرستادگان گفت: آیا به من با وجود پیری مژده می دهید، پس مرا به چه چیزی مژده می دهید؟ گفتند: تو را به حق مژده و بشارت دادیم. از ناامیدان مباش، آن گاه ابراهیم گفت: پس از مژده دادن چه کار دیگری دارید؟ گفتند: ما به سوی قومی گناهکار فرستاده شده ایم. به سوی قوم لوط؛ آنها قوم فاسدی بودند. فرستاده شدیم تا آنها را از عذاب پروردگار جهانیان برحذر داریم. امام باقر علیه السلام فرمود: ابراهیم به آن فرستادگان گفت: بدانید که لوط در میان آن قوم است؛ آنها گفتند: ما از تو بهتر می دانیم که چه کسی در آن قوم است. آمده ایم تا او را و تمامی اهل خانواده اش را نجات بدهیم. به جز زنش که به دلیل گناهکار بودنش، عذاب را بر او مقدر گردانیدیم. حضرت فرمود: وقتی فرستادگان به نزد خانواده لوط آمدند، لوط به آنها گفت: شما گروهی ناشناس هستید؛ گفتند: ما آن چیزی را برای تو آورده ایم که قوم تو در آن (در عذاب خدا) شک داشتند. ما حق و حقیقت را برای تو آورده ایم تا قوم خود را از عذاب خدا بترسانی و ما در کلام خود صادق هستیم.

ای لوط ! از امروز وقتی هفت روز و هفت شب گذشت، آن گاه که شب به نیمه رسید، در تاریکی شب با خانواده ات از این جا برو، و هیچ کس از شما نباید از این سفر روی برگرداند به جز زن تو که او نیز دچار آن عذابی خواهد شد که قوم تو دچار همان خواهند شد و در آن شب به آن جایی که به شما دستور داده شده است، سفر کنید.

امام باقر علیه السلام فرمود: و انجام آن کار را به لوط ابلاغ کردند و گفتند همین که صبح بیدار شوند، کار این قوم تمام است. امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی سپیده صبح روز هشتم فرا رسید، خداوند عز و جل، فرستادگانی را نزد ابراهیم فرستاد تا تولد اسحق را به او بشارت دهند و نابودی قوم لوط را تسلیت گویند. و این کلام خداوند است که می فرماید: «ولقَدْ جَاءتْ رُسُلنَا إِبْرَاهِیمَ بِالبُشْرَی قَالواْ سَلاَمًا قَال سَلاَمٌ فَمَا لبِثَ أَن جَاء بِعِجْل حَنِیذٍ»(1) [و به راستی فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند. سلام گفتند. پاسخ داد سلام. و دیری نپایید که گوساله ای

1- [1] - هود/ 69.

بریان آورد] یعنی گوساله ذبح شده و بریان شده و خوش مزه «فَلمَّا رَأَی» [و چون دید] «أَیْدِیَهُمْ لاَ تَصِل إِلَیْهِ نَکِرَهُمْ وأَوجَسَ مِنْهُمْ خِیفَةً قَالواْ لاَ تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلنَا إِلی قَومِ لوطٍ* وامْرَأَتُهُ قَآئِمَةٌ فَضَحِکَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ ومِن وَرَاء إِسْحَاقَ یَعْقُوبَ» [دستهایشان به غذا دراز نمی شود آنان را ناشناس یافت و از ایشان ترسی بر دل گرفت. گفتند: مترس، ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم* و زن او که ایستاده بود خندید. پس وی را به اسحاق و از پی اسحاق به یعقوب مژده دادیم] زن ابراهیم خندید یعنی از حرف آنها تعجب کرد: «قَالتْ یَا ویْلتَی أَألدُ وأَنَاْ عَجُوزٌ وهَذَا بَعْلی شَیْخًا إِنَّ هَذَا لشَیْءٌ عَجِیبٌ * قَالواْ أَتَعْجَبِینَ مِنْ أَمْرِ اللهِ رَحْمَتُ اللهِ وبَرَکَاتُهُ عَلیْکُمْ أَهْل البَیْتِ إِنَّهُ حَمِیدٌ مَّجِیدٌ»(1) [(همسر ابراهیم) گفت ای وای بر من، آیا فرزند آورم با آن که من پیرزنم و این شوهرم پیرمرد است؟ واقعا این چیز بسیار عجیبی است* گفتند: آیا از کار خدا تعجب می کنی؟ رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان (رسالت) باد. بی گمان او ستوده ای بزرگوار است]

امام باقر علیه السلام فرمود: وقتی که مژده به دنیا آمدن اسحاق به ابراهیم داده شد و ترسش ریخت، شروع کرد به صحبت کردن با خداوندش در باره قوم لوط و از خداوند درخواست کرد که عذاب را از آنها دور سازد. آن گاه خداوند عز و جل فرمود: «یَا إِبْرَاهِیمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاء أَمْرُ رَبِّکَ وإِنَّهُمْ آتِیهِمْ عَذَابٌ» [ای ابراهیم! از این (چون و چرا) روی برتاب که فرمان پروردگارت آمده و برای آنان عذابی خواهد آمد] یعنی پس از طلوع خورشید در یک روز معین «غَیْرُ مَرْدُودٍ»(2) [بی بازگشت است]

2) از ابن بابویه با همین سند از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل پرسید: هلاکت قوم لوط چگونه اتفاق افتاد؟ جبرئیل گفت: قوم لوط اهل سرزمینی بودند که نه از غائط (مدفوع) طهارت می جستند و نه از جنابت و بر غذا و طعام نیز حریص و بخیل بودند. لوط مدت سی

1- [1] - هود/ 73-72.
2- [2] - علل الشرایع، ج 2، ص 268، باب 340، ح 4.

سال با آنها زندگی کرد. برای آن قوم فرستاده شده بود، اما از خود آن قوم نبود و اقوام و خویشاوندی هم در میان آنها نداشت. لوط آنها را دعوت کرد تا به خداوند عز و جل ایمان بیاورند و از او پیروی نمایند و آنها را از کارهای زشت بازداشت و آنها را تشویق می کرد که از خداوند متعال اطاعت نمایند. اما به او جواب مثبت ندادند و از او اطاعت نکردند. وقتی خداوند متعال خواست که آنها را دچار عذاب سازد، فرستادگانی را به نزد آنها فرستاد تا آنها را بدون هیچ عذر و بهانه ای بترساند. وقتی از دستورات او سرپیچی کردند، فرشتگانی را به سوی آنها فرستاد تا مؤمنان را از آن سرزمین بیرون ببرند. اما آنها جز یک خانواده مسلمان ندیدند و همان ها را از آن جا بیرون بردند و به لوط گفتند: در تاریکی شب، خانواده ات را از این سرزمین بیرون ببر و هیچ کس از شما نباید برگردد. و به آنجایی بروید که به شما دستور داده شده است. وقتی شب به نیمه رسید، لوط با دخترانش حرکت کرد. اما زن او برگشت و به نزد قوم خود آمد و از لوط بدگویی کرد و به قومش خبر داد که لوط با دختران خود رفته است. در هنگام سپیده صبح بود که از جانب عرش به من گفته شد: ای جبرئیل! از جانب خداوند مقرر شده است که قوم لوط دچار عذاب حتمی شوند. پس به سوی قوم لوط و اطراف آن برو و آنها را از زیر هفت زمین ریشه کن ساز و سپس آنها را به اوج آسمان ببر و آنها را در آن جا نگه دار تا امر خداوند در چگونگی سرنگونی آنها فرا رسد. اما یک نشانه گویا از منزل لوط در آن جا بگذار تا عبرتی برای کاروانیان باشد. آن گاه من به سرزمین ظالمان و اهل آن فرود آمدم و با بال راست خود بر شرق آن سرزمین ضربه زدم و با بال چپ خود به غرب آن در ضربه وارد کردم و آن را _ ای محمد _ از ریشه از زیر هفت زمین بر کندم؛ به جز منزل لوط که آن را برای عبرت کاروانیان به جا گذاشتم. سپس آن را در زیر پرهای بال خود قرار دادم و به آسمان بردم؛ آن جایی که ساکنان آسمان صدای خروس های آن سرزمین و پارس کردن سگان آن را می شنیدند و آن را در آن جا نگه داشتم. وقتی خورشید طلوع کرد، از جانب عرش ندا آمد که: ای جبرئیل! آن سرزمین را بر سر آن قوم واژگون ساز. آن را بر سرشان واژگون ساختم به طوری که پایین آن در بالای آن قرار گرفت و خداوند هم سنگ های سجیل را که از جانب خداوند دارای نشان و علامت هستند بر آنها بارید. ای محمد! این عذاب از ظالمان قوم تو هم به دور نیست.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: ای جبرئیل! سرزمین آنها در کجای زمین قرار داشت؟ جبرئیل پاسخ داد: سرزمین آنها در جایی بود که امروز دریاچه مازندران قرار دارد و آن در اطراف شام است. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: آیا می دانی وقتی آن را واژگون ساختی، آن سرزمین و افراد آن در کجای زمین قرار گرفتند؟ جواب داد: ای محمد! در دریای مدیترانه به طرف مصر، که به صورت تپه هایی در داخل دریا درآمده اند.(1)

3) از ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان، از ابو بصیر و از دیگران، از یکی از دو امام باقر علیه السلام و یا امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: وقتی فرشتگان برای نابودی قوط لوط آمدند، گفتند: ما اهل این سرزمین را نابود خواهیم کرد. و ساره، زن ابراهیم که از تعداد آنها و زیادی اهل آن دیار در تعجب بود، لب به سخن گشود و گفت: چه کسی از پس قوم لوط برمی آید؟ فرشتگان او را به تولد اسحاق و پس از او به یعقوب مژده دادند. او به صورت خود سیلی زد و گفت: من پیرزنی نازا هستم. او در آن موقع زنی نود ساله بود و ابراهیم در آن موقع یکصد و بیست سال داشت. ابراهیم در آن روز با فرشتگان مجادله کرد و گفت: لوط در میان آن قوم است. جبرئیل گفت: ما از همه بهتر می دانیم که چه کسی در میان آن قوم است. ابراهیم حرف دیگری زد. آن گاه جبرئیل گفت: ای ابراهیم! از این موضوع بگذر. فرمان خداوند صادر شده است و عذاب غیر قابل برگشتی در انتظار آنها است.

حضرت فرمود: وقتی جبرئیل برای نابودی قوم لوط به نزد او رفت، قوم لوط بر او وارد شدند. آنها با عجله و اضطراب به نزد او رفته بودند. لوط از جایش بلند شد و برای جلوگیری از ورود آنها دستش را بر آستانه در گذاشت و به آنها قسم داد و گفت: از خدا بترسید و در پیش مهمانانم مرا خوار نسازید. گفتند: آیا ما تو را از پذیرش دیگران منع نکرده ایم؟ سپس دختران خود را برای ازدواج به آنها پیشنهاد کرد. گفتند: ما در باره دختران تو هیچ حقی نداریم و تو می دانی که ما چه

1- [1] - علل الشرایع، ج 2، ص 270، باب 340، ح 5.

می خواهیم. لوط گفت: آیا هیچ کس در میان شما عاقل نیست؟ حضرت فرمود: اما آنها نپذیرفتند. لوط گفت: کاش زور من به شما می رسید و یا این که به جای محکمی پناه می بردم. جبرئیل به آنها نگاه می کرد و گفت: کاش لوط می دانست که او چه قدرتی دارد. سپس لوط را صدا زد و لوط نزد او آمد. آنها در را باز کردند و داخل شدند. آن گاه جبرئیل با دست خود به آنها اشاره کرد و در حالی که کور شده بودند، برگشتند و برای رفتن با دست هایشان دیوار را لمس می کردند و به خدا قسم می خوردند که اگر بینایی خود را به دست آورند، هیچ یک از خاندان لوط را باقی نخواهند گذاشت.

حضرت فرمود: وقتی جبرئیل گفت ما فرستادگان پروردگار تو هستیم، لوط به او گفت: ای جبرئیل! بشتاب. گفت: بلی. دوباره گفت: ای جبرئیل! عجله کن. جبرئیل گفت: زمان عذاب آنها هنگام صبح می باشد. آیا صبح نزدیک نیست؟ سپس جبرئیل گفت: ای لوط! تو و فرزندت از این سرزمین خارج شوید تا به مکان فلان و فلان برسید. لوط گفت: ای جبرئیل! الاغ من ضعیف است. گفت: کوچ کن برو. و وقتی هنگام سحر شد، جبرئیل بر آن سرزمین فرود آمد و بالش را در زیر آن قرار داد و آن را بالا برد، آن گاه واژگون ساخت و دیوارهای شهر را با سنگ هایی از سجیل سنگباران کرد. زن لوط صدای فرو ریختن دیوارها را شنید و از شدت صدای آن هلاک شد و مرد.(1)

4) از ابن بابویه، از پدرش که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن یحیی عطّار، از محمد بن احمد، از موسی بن جعفر بغدادی، از علی بن معبد، از عبدالله دهقان، از درست، از عطیه برادر ابو مغرا نقل شده است که می گوید، از امام صادق علیه السلام پرسیدم: مردان نیازمند به لواط چه کسانی هستند؟ فرمود: خداوند عز و جل هیچ یک از مردان را به این بلا و مصیبت دچار نساخته است که به آن نیاز داشته باشند. در پشت آنها رحم های واژگونه و رطوبت قرار داده است. دُبُر آنها به قُبُل زن می ماند. ابلیس فرزندی دارد به نام زوال که در این کار با مردان شریک می شود. اگر مردان در این کار با او شریک شوند، منکوح و اهل لواط به حساب می آیند و

1- [1] - علل الشرایع، ج 2، ص 272، باب 340، ح 6.

اگر زنان با او در این کار شراکت کنند، عقیم و نازا می شوند. مردانی که این کار را انجام می دهند، اگر به سن چهل سالگی برسند، دیگر آن کار را ترک نمی کنند و آنها بازماندگان سدوم هستند. اما منظورم از بازماندگان سدوم این نیست که آنها فرزندان او هستند، بلکه از طینت و سرشت آنها هستند. گفتم: سدوم همان است که شهر بر سر آنها خراب شد؟ فرمود: سدوم متشکل از چهار شهر است: سدوم، صدیم، لدنا، و عسیرا. فرمود: جبرئیل بر آنها وارد شد. وقتی که آنها را تا عمق زمین های هفت گانه واژگون کرد، بال خود را در زیر پایین ترین قسمت شهر قرار داد و همه آنها را بلند کرد و بالا برد تا جایی که اهالی آسمان اول، صدای پارس کردن سگان آنها را می شنیدند، سپس آن را واژگون کرد.(1)

5) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از حنان، از سالم حنّاط نقل کرده است که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره آیه «فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ* فَمَا وجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ» پرسیدم. امام باقر علیه السلام فرمود: منظور آل محمد است، یعنی غیر از آل محمد کسی در آن سرزمین باقی نماند.(2)

6) سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد و یک شخص دیگر، از کسی که برای او نقل کرده است، از حسین بن احمد منقری، از یونس بن طبیان نقل کرده است. که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: از آسمان چیزی نازل نشده است که از این سه چیز کمتر و عزیزتر باشد: اولین آن تسلیم است، دومی اطاعت است و سومی یقین. خداوند عز و جل در کتابش فرموده است: آیه «فَمَا وجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسْلِمِينَ».(3) روایات بسیاری در باره این آیات در سوره هود آورده شده است. هر کس خواستار آن است، به آن جا رجوع کند.

7) علی بن ابراهیم در باره آیه «فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِی صَرَّةٍ» گفته است: یعنی در

1- [1] - علل الشرایع، ج 2، ص 273، باب 340، ح 7.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 352، ح 67.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 93.

میان جمع و گروهی آمد.(1)

8) طبرسی از قول امام صادق علیه السلام گفته است: «فِی صَرَّهٍ» یعنی در میان جمع و گروهی.(2)

9) علی بن ابراهیم گفته است: «فَصَکَّتْ وجْهَهَا» یعنی این که وقتی جبرئیل ولادت اسحاق را به او مژده داد، او به صورتش چنگ انداخت «وقَالتْ عَجُوزٌ عَقِیمٌ» و آن کسی است که زایمان نمی کند. و آیه «وفِی عَادٍ إِذْ أَرْسَلنَا عَلَیْهِمُ الرِّیحَ العَقِیمَ» یعنی بادی که درخت را بارور نمی سازد و گیاه را نمی رویاند و در باره آیه «وفِی ثَمُودَ إِذْ قِیل لهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّی حِینٍ» گفت: منظور از حین در این جا سه روز می باشد. و در باره آیه «والسَّمَاء بَنَیْنَاهَا بِأَیْدٍ» گفت: یعنی با قدرت و نیرو.(3)

10) ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن حسن، از بکر، از ابو عبدالله برقی، از عبدالله بن بحر، از ابو ایوب خزّاز، از محمد بن مسلم نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام پرسیدم معنای آیه: «یَا إِبْلیسُ مَا مَنَعَکَ أَن تَسْجُدَ لمَا خَلقْتُ بِیَدَیَّ»(4) [ای ابلیس! چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم سجده آوری] چیست؟ حضرت فرمود: دست در زبان عرب به معنای قدرت و نعمت است و آیه: «واذْکُرْ عَبْدَنَا دَاوودَ ذَا الأَیْدِ»(5) [و داود بنده ما را که دارای امکانات (متعدد) بود به یاد آور] را قرائت کرد و فرمود:«والسَّمَاء بَنَیْنَاهَا بِأَیْدٍ» یعنی با قوت و قدرت و فرموده است: «وأَیَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ»(6) [و آنها را با روحی از جانب خود تایید کرده است] یعنی آنها را قوی ساخت و گفته می شود: فلانی نزد من دست های زیادی دارد، یعنی فضل و احسان زیادی دارد. و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 306.
2- [2] - مجمع البیان، ج 9، ص 263.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 306.
4- [4] - ص/ 75.
5- [5] - ص/ 17.
6- [6] - مجادله/ 22.

او نزد من ید بیضاء دارد، یعنی نعمت دارد.(1)

«ومِن کُل شَیْءٍ خَلقْنَا زَوجَیْنِ لعَلکُمْ تَذَکَّرُونَ(49)»

[و از هر چیزی دو گونه (یعنی نر و ماده) آفریدیم؛ امید که شما عبرت گیرید]

1) ابن بابویه، از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از حسین بن حسن، از عبدالله بن داهر، از حسین بن یحیی کوفی، از قثم بن قتاده، از عبدالله بن یونس، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: هنگامی که علی علیه السلام در بالای منبر کوفه در حال خواندن خطبه بود، مردی که نامش ذعلب بود از جایش بلند شد. او دارای زبانی تیز بود و در سخنرانی بلیغ و بسیار هم شجاع بود. از امام پرسید: ای امیرالمؤمنین! آیا پروردگارت را دیده ای؟ حضرت فرمود: وای بر تو ای ذعلب! من خدایی را که ندیده باشم نمی پرستم. گفت: ای امیرالمؤمنین! چگونه او را دیدی؟ حضرت فرمود: وای بر تو ای ذعلب! چشم ها او را با نگاه ظاهری نمی بینند، بلکه قلب ها آن را با حقیقت ایمان می بینند. وای بر تو ذعلب! پروردگار من لطیف تر از لطافت است. پس نمی توان آن را با لطف توصیف کرد. و او بزرگ تر از عظمت است. پس با صفت عظیم نمی توان وصفش کرد. او بزرگ بزرگ ها است، پس با صفت بزرگ بودن وصف نمی شود. او دارای جلالت و بزرگی است، پس با صفت غلیظ وصف نمی شود. او قبل از هر چیزی است، پس گفته نمی شود: قبل از او. او پس از همه چیز است. پس گفته نمی شود: چیزی بعد از او است. خواهان چیزها می باشد، اما نه با همت ظاهری. او همه چیزی را به دست می آورد، اما نه با نیرنگ. او در داخل همه چیزها هست بدون این که با آنها مخلوط شود یا این که از آنها جدا باشد. او آشکار است، نه به معنی ظاهری و مستقیم. او تجلی دارد، ولی با چشم قابل رؤیت نیست. او دور است نه از لحاظ مسافت. نزدیک است نه با کم بودن فاصله. او لطیف است نه از نظر جسمی. او وجود دارد البته نه پس از عدم.

1- [1] - توحید، ص 153، ح 1.

کننده کار است نه با ضعف و پریشانی. تقدیرکننده است، نه با حرکت. او خواهان و خواستار است، نه با همت. او شنوا است نه با گوش. او بینا است نه با چشم. مکان ها او را در بر نمی گیرند، زمان ها با او همراه نمی شوند. صفات او را محدود نمی کنند و خواب او را فرا نمی گیرد. وجود او بر وقت و زمان پیشی گرفته است و وجودش بر عدم او مقدم است، و ازلیت او بر آغاز زمان پیشی گرفته است. اوست که احساس را در حواس برمی انگیزد و از همین ویژگی در می یابیم که در او احساس نیست. اوست که به اشیاء جوهر می بخشد و درمی یابیم که جوهر ندارد. اوست که در میان اشیاء ضدیت ایجاد می کند و ما از همین ویژگی، درمی یابیم که خودش ضدی ندارد. اوست که بین اشیاء مقارنه و نزدیکی ایجاد می کند و ما درمی یابیم که او را قرینی نیست. اوست که تاریکی را ضد نور قرار داده است و رطوبت را ضد خشکی و گرما را ضد سرما گردانیده است؛ در بین چیزهای متضاد نزدیکی ایجاد می کند، و بین اجزای نزدیک، فاصله می اندازد. با جدا کردن اشیاء مقرون از یکدیگر، نشان می دهد که جدا کننده ای هست و با پیوند بخشیدن اشیای متضاد، نشان می دهد که پیوند دهنده ای هست. و این کلام خداوند عز و جل است که می فرماید: «ومِن کُل شَیْءٍ خَلقْنَا زَوجَیْنِ لعَلکُمْ تَذَکَّرُونَ» با اشیاء بین قبل و بعد فاصله انداخته است تا فهمیده شود که او نه قبل دارد و نه بعد. غریزه های اشیاء شاهدی است بر این که خالق غریزه، خود هیچ غریزه ای ندارد. با زمان بندی اشیاء، با خبر می سازد که وقت گذار آن، خود در هیچ وقت و زمانی نمی گنجد. بعضی از آنها را حجاب برخی دیگر قرار داده است تا معلوم شود که به جز خلقتش، هیچ حجابی بین او و خلقتش نیست. پروردگار بود آن گاه که هیچ پرورده ای نبود؛ معبود بود آن هنگام که هیچ پرستنده ای نبود؛ دانا بود آن گاه که هیچ معلومی نبود و شنوا بود آن گاه که هیچ شنیده ای نبود و سپس شعر زیر را سرود:

سرور من همواره به علم و دانش مشهور است

سرور من همواره با جود و بخشش موصوف است

آن گاه که هیچ نوری نبود تا بدان روشن شود، او بود

و آن گاه که هیچ تاریکی در افق ها نبود، او وجود داشت

پروردگار ما با همه مخلوقات فرق دارد

و با هرچه در وهم وخیال، توصیف شدنی است، متفاوت است

ص:542

هر کس بخواهد که در تشبیه بیانگر او باشد

محدود و عاجز و کتف بسته باز می گردد

موج قدرت او در معراج ها موجی را می افکند

که در مورد آن با چشم روح نابینا به معارضه می پردازد

اهل جدل را رها کن تا در دین فرو رود

که دچار شک گردیده و عقل و رأی او فاسد شده است

همراه اهل یقین باش به خاطر محبت به سرورش

و مولای او با کرامات خود او را در بر گرفته است

راهنمای هدایت در روی زمین پراکنده است

و در آسمان نیز نشانه های زیبا شناخته شده است

راوی گفت: ذعلب غش کرد و بر زمین افتاد. سپس چشم گشود و گفت: کلامی مثل این نشنیده بودم و دیگر هرگز سئوالی مانند این نخواهم پرسید. (1)

2) شیخ در کتاب امالی خود، از ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان، از سیّد صالح بن محمد حسن بن حمزه علوی حسین طبری که خدایش بیامرزد، از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، از پدرش، از احمد بن محمد بن عیسی، از مُرْوک بن عبید کوفی، از محمد بن زید طبری نقل کرده است. او می گوید: از امام رضا علیه السلام آن گاه که در باره توحید خداوند سخن می گفت، شنیدم که فرمود: اولین عبادت خداوند، شناخت او می باشد، و اصل شناخت خداوند _ که اسمش بزرگ باد _ اعتقاد به وحدانیت او می باشد. و نظام وحدانیت او، برداشتن حد و حدود از او است. به گواهی همه عقل ها، هر محدودی مخلوق می باشد، و به گواهی هر مخلوقی، کسی او را آفریده است که خود آفریده نشده است. او هرگز حادث نیست، بلکه از قدیم و از ازل بوده است. هر کس به وصف ذات او بپردازد، بنده او نیست. و کسی که بخواهد به کنه او پی ببرد، به توحید او اعتقاد ندارد و کسی که به تشبیه او می پردازد به حقیقت او نمی رسد و

کسی که به دنبال نهایت او است، او را باور ندارد و کسی که با یکی از حواس خود به او اشاره کند، به یکتایی او اعتقاد

1- [1] - توحید، ص 308، ح 2.

ثابت ندارد و کسی که او را تشبیه کند، او را قصد نکرده است و کسی که او را تقسیم کند، او را نشناخته است. و هر کس که نسبت به او توهم داشته باشد، نمی تواند قصد او کند. هر چیزی که با خودش شناخته شود، ساخته شده و معلول است و هر چیزی که به غیر خود متکی باشد، معلول است. با خلقت خداوند به او استدلال می شود و با عقل، شناخت او امکان پذیر می گردد و با فطرت، دلیل و برهان وجود او اثبات می شود.

خداوند موجودات را خلق کرده است و همان ها را حجابی بین خود و آنها قرار داده است. و تفاوت او با آنها دلیلی است بر جدایی او از آنها. و از این که موجودات ابتدا و آغازی دارند، دلیلی است بر این که او آغازی ندارد. زیرا ابتدا داشتن هر چیزی دلالت بر عجز و ناتوانی آن چیز دارد. پس اسم های خداوند متعال برای بیان است و کارهای او برای فهماندن است. هر کس او را محدود کند، او را نشناخته است و هر کس به او مشمولیت ببخشد، به او ظلم کرده است و هر کس برای او کنهی قرار دهد، در مورد او اشتباه کرده است و هر کس بگوید: او چگونه است؟ او را تشبیه کرده است و هر کس در باره او بگوید: برای چه؟ برای وجود او دلیل آورده است و هر کس بگوید: چه وقت؟ برای او زمان تعیین کرده است و هر کس بگوید: در چه چیزی؟ او را داخل چیزی قرار داده است و هر کس بگوید: به چه چیزی؟ برای او نهایت تعیین کرده است و هر کس بگوید: تا چه وقت؟ برای او غایت و نهایت قرار داده است و هر کس برای او غایت قرار دهد، در واقع او را تجزیه کرده است و هر کس او را تجزیه کند، ملحد شده است. خداوند تعالی با تغییر مخلوقات، تغییر پیدا نمی کند و با محدود شدن موجودات، محدود نمی شود. او یکی است نه به بیان عدد. او ظاهر است نه با حضور مستقیم. او آشکار است نه با دیدن. او پنهان است نه با از بین رفتن. دور است، نه به مسافت. نزدیک است، نه به فاصله. لطیف است نه به معنای جسم بودن. وجود دارد نه این که از نیستی آمده باشد و انجام دهنده است نه با تدریج و پریشانی. تعیین کننده است نه با فکر و اندیشه. تدبیرگر است نه با حرکت. اراده کننده است نه با عزم و اراده. خواستار است نه با همت. دریافت کننده است نه با حواس. شنوا است نه به وسیله گوش. بینا است نه به وسیله چشم. زمان ها و وقت ها همراه او نیستند و مکان ها او را در بر نمی گیرند. خواب ها و چرت ها او را فرا نمی گیرند. صفت ها او را محدود نمی کنند.

وسایل او را مقید نمی کنند. پیدایش او بر زمان مقدم است و وجود او بر عدم پیشی گرفته است و آغاز او بر پایان او سبقت گرفته است.

از این که اشیا را آفریده است، فهمیده می شود که او نظیری ندارد و با تفاوتی که بین چیزها وجود دارد، معلوم است که او ضدّی ندارد. با تقارن و تشابهی که بین کارها وجود دارد، معلوم است که او همتایی ندارد. ظلمت و تاریکی را ضدّ نور قرار داده است و بدی را ضد خوبی. مابین اجزای مخالف هماهنگی ایجاد کرده است و مابین اجزای نزدیک، فاصله قرار داده است. با جدا کردن آنها ثابت کرده است که آنها جدا کننده ای دارند و با ایجاد هماهنگی بین آنها اثبات کرده است که هماهنگ کننده ای در بین آنها است. خداوند متعال فرموده است: «وَمِن كُل شَىْءٍ خَلقْنَا زَوجَيْنِ لعَلكُمْ تَذَكَّرُونَ» او رب و پرورش دهنده بود، آن هنگام که پرورش یافته ای وجود نداشت. او حقیقت الهی بود، آن زمان که پرستنده ای نبود. او عالم بود، آن گاه که معلومی وجود نداشت. این گونه نیست که بگوییم از زمانی که (جهان را) آفریده است، مستحق معنای خالق بودن است و از آن جا که پدید آورده است، مفهوم پدید آورنده به او داده شده است. کلمه «منذ» (از) برای او غایت و نهایت را مشخص نمی کند و حرف «قد» (به تحقیق) او را نزدیک نمی سازد و حرف «لعل» (شاید) او را پنهان نمی سازد. و کلمه «متی» (چه وقت) برای او زمان تعیین نمی کند و کلمه «حین» (وقتی که) او را در برنمی گیرد. و کلمه «مع» (با) او را مورد مقایسه قرار نمی دهد. هر چیزی که در موجودات پیدا می شود، در پروردگار وجود ندارد. و هر چه در موجودات امکان دارد، در خالق آنها غیرممکن است. حرکت و سکون بر او جاری نمی شود. چگونه ممکن است چیزی در او جریان پیدا کند که خود آن را جاری ساخته است؟ و یا به او برگردد، در حالی که خود، آغاز او می باشد؟ اگر این گونه بود، دلالت او معنایی نداشت و از ابتدا معنای آن فرق می کرد و آن گاه معنای خالق با مخلوق فرقی نمی کرد. اگر برای او پشت سر فرض شود، برای او جلو نیز وجود خواهد داشت. اگر تمامیت برای او خواسته شود، کمی و نقصان نیز در مورد او معنا پیدا می کند. چگونه ممکن است چیزی مستحق ازلیّت باشد در حالی که از وجود و حدوث امتناع نورزیده باشد. چگونه ممکن است چیزها را به وجود آورد و خود از پدید آمدن امتناع نورزد؟ اگر این معانی در مورد او صدق کند، نشانه مخلوق بودن در او صادق است و معنای دلالت گر بودن از

وجود او به معنای دلالت شونده تغییر پیدا خواهد کرد. در گفتار محال و غیرممکن، هیچ حجت و برهانی وجود ندارد و در سئوال از آن، هیچ جوابی نهفته نیست. هیچ خدایی جز خدای بلند مرتبه و عظیم الشأن وجود ندارد. (1)

«فَفِرُّوا إِلی اللهِ إِنِّی لکُم مِّنْهُ نَذِیرٌ مُّبِینٌ(50) ولا...وذَکِّرْ فَإِنَّ الذِّکْرَی تَنفَعُ المُؤْمِنِینَ(55)»

«فَفِرُّوا إِلی اللهِ إِنِّی لکُم مِّنْهُ نَذِیرٌ مُّبِینٌ(50) ولا تَجْعَلوا مَعَ اللهِ إِلهًا آخَرَ إِنِّی لکُم مِّنْهُ نَذِیرٌ مُّبِینٌ(51) کَذَلکَ مَا أَتَی الذِینَ مِن قَبْلِهِم مِّن رَّسُول إِلا قَالوا سَاحِرٌ أَو مَجْنُونٌ(52) أَتَواصَوا بِهِ بَل هُمْ قَومٌ طَاغُونَ(53) فَتَول عَنْهُمْ فَمَا أَنتَ بِمَلومٍ(54) وذَکِّرْ فَإِنَّ الذِّکْرَی تَنفَعُ المُؤْمِنِینَ(55)»

[پس به سوی خدا بگریزید که من شما را از طرف او بیم دهنده ای آشکارم * و با خدا معبودی دیگر قرار مدهید که من از جانب او هشداردهنده ای آشکارم * بدین سان بر کسانی که پیش از آنها بودند هیچ پیامبری نیامد، جز این که گفتند: ساحر یا دیوانه ای است * آیا همدیگر را به این (سخن) سفارش کرده بودند؟ (نه)، بلکه آنان مردمی سرکش بودند * پس از آنان روی بگردان که تو در خور نکوهش نیستی * و پند ده که مؤمنان را پند سود بخشد]

1) محمد بن یعقوب، از تعدادی از یاران خود، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که حضرت در باره آیه «فَفِرُّوا إِلی اللهِ إِنِّی لکُم مِّنْهُ نَذِیرٌ مُّبِینٌ» فرمود: یعنی: خداوند عز و جل را هدف خود قرار دهید.(2)

2) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن سنان، از ابو جارود زیاد بن منذر نقل کرده است که امام باقر علیه السلام در باره آیه «فَفِرُّوا إِلی اللهِ إِنِّی لکُم مِّنْهُ نَذِیرٌ مُّبِینٌ» فرمود: به سوی خدا روی

1- [1] - امالی طوسی، ج 1، ص 22.
2- [2] - کافی، ج 4، ص 256، ح 21.

بیاورید.(1)

3) از ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه با سند خود، از زید بن علی، از پدرش امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «فَفِرُّوا إِلی اللهِ إِنِّی لکُم مِّنْهُ نَذِیرٌ مُّبِینٌ» فرمود: به خانه خدا بروید. کعبه، خانه خداوند است. فرزندم! هر کس به خانه خدا برود، در واقع رفتن به نزد خدا را هدف خود قرار داده است. مسجدها، خانه های خدا هستند. هر کس به مساجد برود، در واقع نزد خداوند رفته است.(2)

4) علی بن ابراهیم می گوید: «فَفِرُّوا إِلی اللهِ» یعنی: قصد و هدف خود قرار دهید. و آیه «کَذَلکَ مَا أَتَی الذِینَ مِن قَبْلِهِم مِّن رَّسُول إِلا قَالوا سَاحِرٌ أَو مَجْنُونٌ * أَتَواصَوا بِهِ» منظور قریش است با نام های خودشان که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: تو جادوگر و یا دیوانه هستی. و آیه «فَتَول عَنْهُمْ» دستور به محمد است. و در باره «فَمَا أَنتَ بِمَلومٍ» گفت: خداوند متعال اراده کرد که اهل زمین را نابود سازد و این آیه را به پیامبر خود نازل کرد که «فَتَول عَنْهُمْ» ای محمد! «فَمَا أَنتَ بِمَلومٍ» سپس برای خداوند در این تصمیم بدا حاصل شد و این آیه را بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد که «وذَکِّرْ فَإِنَّ الذِّکْرَی تَنفَعُ المُؤْمِنِینَ» و این پاسخ کسانی است که «بدا» و «مشیت» را انکار می کنند.(3)

5) محمد بن یعقوب، از حسن بن محمد اشعری، از معلی بن محمد، از وشاء، از ابان، از ابو بصیر نقل کرده است که امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام فرمودند: وقتی مردم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب کردند، خداوند تصمیم گرفت که ساکنان زمین را نابود گرداند و به جز علی علیه السلام هیچ شخص دیگری را استثنا نکرد. آن جا که می فرماید: «فَتَول عَنْهُمْ فَمَا أَنتَ بِمَلومٍ». سپس در این تصمیم برای او «بدا» حاصل شد و به مؤمنان رحم کرد و به

1- [1] - معانی الاخبار، ص 222، ح 1.
2- [2] - من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 127، ح 603.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 306.

پیامبر خود صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «وذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنفَعُ المُؤْمِنِينَ».(1)

6) ابن بابویه، از ابو محمد جعفر بن احمد بن علی فقیه خدایش بیامرزد، از ابو محمد حسن بن محمد بن علی بن صدقه قمی، از ابو عمرو محمد بن عمرو بن عبد العزیز انصاری کنجی، از کسی که از حسن بن محمد نوفلی شنیده است، نقل کرده است که سلیمان مروزی، متکلم خراسان، نزد مأمون رفت. سپس حدیث امام رضا علیه السلام و سلیمان مروزی را نقل کرده است تا جایی که امام رضا علیه السلام فرمود: از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمود: خداوند عز و جل دو علم دارد: علم نهفته و پنهانی که هیچ کس جز خودش آن را نمی داند و «بدا» از آن علم سرچشمه می گیرد و علم دیگری که آن را به فرشتگان خود و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم آموخته است و علمای خاندان پیامبر تو که سلام و درود خدا بر آنان باد نیز آن را می دانند. سلیمان گفت: دوست دارم که از کتاب خداوند متعال دلیل بیاوری. حضرت این آیه را قرائت کرد: که خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «فَتَول عَنْهُمْ فَمَا أَنتَ بِمَلومٍ» خداوند خواست آنها را نابود کند سپس برای او «بدا» حاصل شد و فرمود: «وذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنفَعُ المُؤْمِنِينَ».(2)

«ومَا خَلقْتُ الجِنَّ والإِنسَ إِلا لِيَعْبُدُونِ(56) مَا...فَوَيْل للذِينَ كَفَرُوا مِن يَومِهِمُ الذِى يُوعَدُونَ(60)»

«ومَا خَلقْتُ الجِنَّ والإِنسَ إِلا لِيَعْبُدُونِ(56) مَا أُرِيدُ مِنْهُم مِّن رِّزْقٍ ومَا أُرِيدُ أَن يُطْعِمُونِ(57) إِنَّ اللهَ هُو الرَّزَّاقُ ذُو القُوهِ المَتِينُ(58) فَإِنَّ للذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوبًا مِّثْل ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلا يَسْتَعْجِلونِ(59) فَوَيْل للذِينَ كَفَرُوا مِن يَومِهِمُ الذِى يُوعَدُونَ(60)»

[و جن و انس را نیافریدم، جز برای آن که مرا بپرستند * از آنان هیچ روزیی نمی خواهم و نمی خواهم که مرا خوراک دهند * خداست که خود روزی بخش نیرومند استوار است * پس برای کسانی که ستم کردند، بهره ای است از عذاب، همانند بهره عذاب یاران (قبلی)شان. پس (بگو): در خواستن عذاب از من

1- [1] - کافی، ج 8، ص 103، ح 78.
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 161، ح 1.

شتابزدگی نکنند * پس وای بر کسانی که کافر شده اند، از آن روزی که وعده یافته اند]

1) ابن بابویه، از محمد بن احمد شیبانی که خدایش بیامرزد، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از پدرش، از ابو بصیر نقل کرده است که او می گوید: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «ومَا خَلقْتُ الجِنَّ والإِنسَ إِلا لیَعْبُدُونِ» پرسیدم. حضرت فرمود: آنها را خلق کرده است تا به آنها دستور دهد که به عبادت او بپردازند. در باره آیه «ولاَ یَزَالونَ مُخْتَلفِینَ * إِلاَّ مَن رَّحِمَ رَبُّکَ ولذَلکَ خَلقَهُمْ»(1) [در حالی که پیوسته در اختلافند* مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده و برای همین آنان را آفریده است] از او پرسیدم. در پاسخ فرمود: آنها را آفریده تا کارهایی را انجام بدهند که موجب رحمت او می شود تا به واسطه آن کارها، ایشان را بیامرزد.(2)

2) و نیز از وی، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از عبدالله بن احمد نهیکی، از علی بن حسن طاطری، از درست بن ابی منصور، از جمیل بن درّاج نقل شده است که به امام صادق علیه السلام گفتم: قربانت گردم، معنای آیه: «ومَا خَلقْتُ الجِنَّ والإِنسَ إِلا لیَعْبُدُونِ» چیست؟ فرمود: آنها را برای عبادت آفریده است.(3)

3) و نیز از وی، از محمد بن موسی متوکل که رحمت خدا بر او باد، از علی بن حسن سعدآبادی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از حسن بن علی بن فضّال، از ثعلبه بن میمون، از جمیل بن درّاج، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که از حضرت پرسیدم: منظور آیه: «ومَا خَلقْتُ الجِنَّ والإِنسَ إِلا لیَعْبُدُونِ» چیست؟ فرمود: آنها را خلق کرد تا او را بپرستند. پرسیدم: به طور خاص یا عام؟ گفت: نه به طور کلی.(4)

1- [1] - هود/ 118-119.
2- [2] - علل الشرایع، ج 1، ص 24، باب 9، ح 10.
3- [3] - علل الشرایع، ج 1، ص 25، باب 9، ح 11.
4- [4] - علل الشرایع، ج 1، ص 25، باب 9، ح 12.

4) و نیز از وی، از سید ابو علی محمد بن احمد بن محمد بن زیاده بن عبدالله بن حسن بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام و از علی بن محمد بن قتیبه نیشابوری، از فضل بن شاذان، از محمد بن ابی عمیر، از امام موسی علیه السلام نقل شده است که در باره کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: شقی و بدبخت، کسی است که در شکم مادرش شقی باشد و سعید و خوشبخت، کسی است که در شکم مادرش خوشبخت باشد، فرمودند: شقی و بدبخت آن کسی است که خداوند در شکم مادرش می داند که او کارهای بد خواهد کرد و سعید و خوشبخت آن است که خداوند در شکم مادرش می داند که او به زودی کارهای نیک خواهد کرد. از او پرسیدم که پس معنای این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیست که می فرماید: عمل کنید، زیرا هر کس برای انجام دادن آنچه برای آن خلق شده است، توانا است؟ فرمود: خداوند عز و جل، جن و انس را خلق کرده است که او را بپرستند، و آنها را خلق نکرده است که از او نافرمانی کنند. و این کلام خداوند متعال است که می فرماید: «ومَا خَلَقْتُ الجِنَّ والإِنسَ إِلا لیَعْبُدُونِ» و آسان گردانید هر چیزی را که برای او خلق شده است. پس وای بر کسی که کوری و ضلالت را به جای هدایت دوست داشته باشد و برگزیند.(1)

5) و نیز از وی، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، و همچنین از ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از حبیب سجستانی، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمود: وقتی خداوند متعال، نسل آدم را از پشت او بیرون کشید تا برای خداوندی خودش و پیامبری همه پیامبران از آنها عهد و پیمان بگیرد، اولین چیزی که از آنها عهد و پیمان گرفت، پیامبری محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم بود. سپس خداوند به آدم علیه السلام گفت: نگاه کن چه می بینی؟ حضرت آدم به نسل خود نگاه کرد و آنها را مانند ذره های کوچکی دید که آسمان را پر کرده اند. آدم گفت: پروردگارا! نسل من چقدر زیاد است! و برای چه کار بزرگی آنها را

1- [1] - توحید، ص 356، ح 3.

آفریده ای و منظور تو از گرفتن میثاق از آنها چیست؟ خداوند فرمود: مرا عبادت خواهند کرد و هیچ چیز را شریک من قرار نخواهند داد، و به پیامبران من ایمان خواهند آورد و از آنها پیروی خواهند کرد. آدم علیه السلام گفت: پروردگارا! چرا بعضی از ذرات را بزرگ تر می بینم و برخی از آنها دارای نور زیادی هستند و بعضی از آنها کم نور می باشند و برخی از آنها اصلاً نور ندارند؟ خداوند تبارک و تعالی فرمود: این گونه آنها را خلق کردم تا در همه حالات آنها را بیازمایم. آدم علیه السلام گفت: پروردگارا! آیا به من اجازه می فرمایی چیزی بگویم؟ خداوند عز و جل فرمود: بگو، همانا روح تو از روح من است، اما طبیعت تو برخلاف طبیعت وجودی من است.

آدم علیه السلام گفت: پروردگارا! اگر آنها را در یک شکل و قیافه و در یک اندازه و یک طبیعت و یک سرشت و رنگ های یکسان و عمرهای یکسان و روزی مشابه خلق کرده بودی، برخی از آنها بر برخی دیگر سرکشی نمی کردند و بین آنها حسادت و دشمنی ایجاد نمی شد و در هیچ یک از چیزها با هم اختلاف پیدا نمی کردند. خداوند متعال فرمود: به کمک روح من سخن گفتی، ولی به خاطر ضعف طبع خودت چیزی گفتی که از آن اطلاع نداری. من آن آفریننده دانا هستم، با علم و دانش خودم در آفرینش آنها تفاوت ایجاد کردم، و با مشیّت خودم امر من در آنها جاری و ساری است و با تدبیر و تقدیر من تغییر و تحول پیدا می کنند. هیچ تغییری در آفریدگان من نیست. جن و انس را خلق کردم تا مرا پرستش کنند و بهشت را برای کسی خلق کردم که مرا می پرستد و از من و پیامبران من اطاعت می کند و به هیچ کس و هیچ چیز توجه نمی کنم. آتش را برای کسی خلق کردم که به من کافر شود و از من سرپیچی کند و از پیامبران من اطاعت نکند. و به کار دیگری توجه ندارم. تو را و نسل تو را آفریدم بدون این که به تو و به آنها نیازی داشته باشم. فقط به این دلیل تو و نسل تو را آفریدم تا تو و آنها را بیازمایم که کدامیک از شما در خانه دنیا و در زندگی تان و قبل از مردنتان در عملکرد بهتر هستید. و همچنین دنیا و آخرت و زندگی و مرگ و اطاعت و نافرمانی و بهشت و جهنم را خلق کردم. در تقدیر و تدبیر خودم این گونه خواستم. و با دانش نافذ خودم مابین چهره هایشان و بدن هایشان و رنگ هایشان و عمرهایشان و روزی هایشان و عباداتشان و گناهانشان فرق گذاشتم. در نتیجه بعضی از آنها را خوشبخت و برخی دیگر را

بدبخت، بعضی را بینا و برخی را نابینا، برخی را کوتاه و برخی دیگر را بلند، بعضی را زیبا و بعضی دیگر را زشت، برخی را دانا و برخی دیگر را نادان، برخی را بی نیاز و بعضی دیگر را نیازمند، برخی را فرمانبردار و بعضی دیگر را نافرمان، برخی را صحیح و سالم و بعضی دیگر را مریض، و برخی را دارای نقص عضو و برخی دیگر را بدون عیب و نقص آفریدم، تا شخص صحیح و سالم به آن که دچار بیماری است بنگرد و به خاطر سلامتی خود مرا ستایش کند. و آن که دچار عیب و نقص است به شخص صحیح و سالم نگاه کند و مرا بخواند و از من بخواهد که به او سلامتی بدهم، و بر آزمایش من بردبار باشد تا بخشش فراوان خود را نصیب او گردانم. بی نیاز به نیازمند بنگرد و مرا سپاس گوید و شکر من به جا آورد، و نیازمند به بی نیاز بنگرد و مرا بخواند و از من بخواهد. مؤمن به کافر بنگرد و به خاطر هدایتش مرا سپاس گوید. این گونه آنها را خلق کردم تا در راحتی و سختی و در خوشی و ناخوشی و در آن چه که بدان ها سلامتی دادم و در آن چه آنها را آزمودم و در آن چه که بدان ها بخشیدم و در آن چه که آنها را بازداشتم، آنها را بیازمایم. من آن خداوند قادر و توانا هستم و بر عهده من است که تمام چیزهایی را که مقدر گردانیده ام با تدبیر خود انجام دهم. و بر عهده من است آن چه را که خواسته ام تغییر دهم و مقدم گردانم آن چه را که در آخر قرار داده ام و به تأخیر اندازم آن چه را که مقدم داشته ام. و من خدای واحد هستم و آن چه را که بخواهم انجام می دهم. در مقابل آن چه انجام می دهم پاسخگو نیستم، ولی من از آفریدگان خود به خاطر کارهایشان بازخواست می کنم.(1)

و همین حدیث را محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از هشام بن سالم، از حبیب سجستانی، از امام باقر علیه السلام نقل کرده و گفته است: شنیدم که امام باقر علیه السلام فرمود: ... و حدیث را ذکر کرده است.(2)

6) علی بن ابراهیم در باره آیه «ومَا خَلقْتُ الجِنَّ والإِنسَ إِلا لیَعْبُدُونِ»

1- [1] - علل الشرایع، ج 1، ص 21، باب 9، ح 4.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 7، ح 2.

می گوید: آنها را برای امر و نهی و انجام مسؤولیت آفریدم، و خلقت جبری نبوده است که او را بپرستند. بلکه آفرینش اختیاری بوده است تا آنها را با امر و نهی بیازماید. برخی از خداوند اطاعت می کنند و برخی دیگر نافرمانی می نمایند. او گفت: که با توجه به آیه «ولاَ یَزَالونَ مُخْتَلِفِینَ»(1) [در حالی که پیوسته در اختلافند] در واقع آیه قبلی منسوخ است. و آیه «مَا أُرِیدُ مِنْهُم مِّن رِّزْقٍ» یعنی این که، آنها را به این دلیل خلق نکردم که به آنها نیاز داشتم و آیه «فَإِنَّ للذِینَ ظَلَمُوا» یعنی کسانی که به خاندان محمد صلوات الله علیهم اجمعین و حق آنها ظلم و ستم کردند «ذَنُوبًا مِّثْل ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلا یَسْتَعْجِلونِ» یعنی در عذاب خدا عجله نکنند. پس از آن خداوند فرموده است: «فَوَیْل لَلذِینَ کَفَرُوا مِن یَومِهِمُ الذِی یُوعَدُونَ».(2)

1- [1] - هود/ 118.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 306.

ص:554

سوره طور

اشاره

سوره طور، مکی است و دارای 49 آیه است. پس از سوره سجده نازل شده است.

ص:555

ص:556

فضیلت و ثواب قرائت سوره طور

1) ابن بابویه با سند خود از ابو ایوب خزّاز، از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هر کس سوره طور را بخواند، خداوند همه خوبی های دنیا و آخرت را برای او جمع خواهد کرد.(1)

2) در کتاب خواص القرآن آمده است: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: هر کس این سوره را قرائت کند، بر خداوند متعال است که او را از عذاب در امان بدارد و در بهشت خود به او نعمت ارزانی دارد. و هر کس این سوره را بخواند و به خواندن آن عادت کند و آن را ادامه دهد، اگر در زنجیر باشد و دست و پا بسته در زندان افتاده باشد، خداوند این امکان را برای او فراهم می آورد تا از این حالت خارج شود، هر چند جنایت های زیادی را مرتکب شده باشد.

3) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس به خواندن این سوره عادت کند و دائماً آن را بخواند، اگر زندانی و در بند و زنجیر باشد، خداوند به او کمک می کند تا از این حالت خارج شود.

4) امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس دائماً این سوره را بخواند، هر چند گرفتار و در بند باشد، خداوند، خروج او را از آن حالت آسان می گرداند، اگرچه قرار باشد احکام شرعی بر او جاری گردد. اگر در حال سفر به خواندن آن ادامه دهد، در سفر خود از چیزهایی که بدش می آید در امن و امان خواهد بود. اگر آب این سوره بر عقرب گزیده ای پاشیده شود، به اذن و اجازه خداوند متعال خوب می شود.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 145.

ص:558

تفسیر سوره طور

اشاره

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«والطُّورِ(1) وکِتَابٍ مَّسْطُورٍ(2) فِی رَقٍّ مَّنشُورٍ(3) والبَیْتِ المَعْمُورِ(4)»

[سوگند به طور* و کتابی نگاشته شده * در طوماری گسترده * سوگند به آن خانه آباد (خدا)]

1) شرف الدین نجفی در تفسیر آن با سند متصل از علی بن سلیمان، از کسی که به او خبر داد، از امام صادق علیه السلام در باره آیه «وکِتَابٍ مَّسْطُورٍ * فِی رَقٍّ مَّنشُورٍ» گفته است که حضرت فرمود: نوشته ای وجود دارد که خداوند عز و جل، دو هزار سال قبل از آفرینش آدمیان، آن را بر برگ آس نوشته و بر عرش خود قرار داده است. در آن برگه نوشته شده: ای شیعه آل محمد! من همان خدا هستم، قبل از آن که مرا صدا بزنید، جوابتان را دادم و قبل از این که چیزی از من درخواست کنید، آن را به شما بخشیدم و قبل از این که طلب بخشش از من بکنید، شما را مورد بخشش قرار دادم.(1)

2) علی بن ابراهیم می گوید: طور، کوه سینا است و «وکِتَابٍ مَّسْطُورٍ» یعنی نوشته شده. در باره آیه «فِی رَقٍّ مَّنشُورٍ * والبَیْتِ المَعْمُورِ» می گوید: آن خانه در

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 616، ح 1.

آسمان چهارم قرار دارد و اسم آن خانه «ضُراح»(1) می باشد. هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن خانه می شوند و دیگر هرگز به سوی آن باز نمی گردند.(2)

3) محمد بن یعقوب، از تعدادی از یارانش، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از ابو عبّاد عمران بن عطیّه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: که حضرت در حدیثی فرمود: خداوند به فرشته ای از فرشتگان خود دستور داد که در آسمان ششم برای او خانه ای بسازد. اسم آن خانه ضراح می باشد و روبروی عرش او قرار دارد و خداوند، آن را برای اهل آسمان قرار داده است. هر روز هفتاد هزار فرشته دور آن می چرخند و طلب آمرزش می کنند و برنمی گردند.(3)

«والسَّقْفِ المَرْفُوعِ (5) والبَحْرِ المَسْجُورِ(6) إِنَّ...سَواء عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَونَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلونَ (16)»

«والسَّقْفِ المَرْفُوعِ (5) والبَحْرِ المَسْجُورِ(6) إِنَّ عَذَابَ رَبِّکَ لواقِعٌ (7) مَا لهُ مِن دَافِعٍ(8) يَومَ تَمُورُ السَّمَاء مَورًا (9) وتَسِيرُ الجِبَال سَيْرًا (10) فَويْل يَومَئِذٍ للمُكَذِّبِينَ (11) الذِينَ هُمْ فِى خَوضٍ يَلعَبُونَ (12) يَومَ يُدَعُّونَ إِلى نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا (13) هَذِهِ النَّارُ التِى كُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ(14) أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنتُمْ لاَ تُبْصِرُونَ (15) اصْلوهَا فَاصْبِرُوا أَو لاَ تَصْبِرُوا سَواء عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَونَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلونَ (16)»

[سوگند به بام بلند (آسمان) * و آن دریای سرشار (و افروخته) * که عذاب پروردگارت واقع شدنی است * آن را هیچ بازدارنده ای نیست * روزی که آسمان سخت در تب و تاب افتد * و کوهها (جمله) به حرکت درآیند * پس وای بر تکذیب کنندگان در آن روز* آنان که به یاوه سرگرمند * روزی که به سوی آتش جهنم کشیده می شوند، (چه) کشیدنی* (و به آنان گویند)! این همان آتشی است که دروغش می پنداشتید * آیا این افسون است یا شما (درست) نمی بینید؟ * به آن درآیید؛ خواه بشکیبید یا نشکیبید، به حال شما یکسان است. تنها به آن چه

1- [1] - ضراح، خانه ای است در آسمان، به موازات کعبه. «النهایه، ج 3، ص 81»
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 308.

3- [3] - کافی، ج 4، ص 187، ح 1.

می کردید مجازات می یابید]

1) علی بن ابراهیم می گوید: «والسَّقْفِ المَرْفُوعِ» یعنی: آسمان «والبَحْرِ المَسْجُورِ» یعنی دریا در روز قیامت پر می شود و فوران می کند.(1)

2) در نهج البیان از قول علی علیه السلام گفته شده است: مسجور یعنی گداخته شده.

3) علی بن ابراهیم می گوید: همه اینها قسم است و جواب آن: «إِنَّ عَذَابَ رَبِّکَ لواقِعٌ * مَا لهُ مِن دَافِعٍ» می باشد. و آیه «یَومَ تَمُورُ السَّمَاء مَورًا» یعنی: پراکنده و متفرق بشود «وتَسِیرُ الجِبَال سَیْرًا» یعنی: مانند باد حرکت می کند «فَویْل یَومَئِذٍ للمُکَذِّبِینَ * الذِینَ هُمْ فِی خَوضٍ یَلعَبُونَ» یعنی: در گناهان غوطه ور می شوند. و در باره آیه «یَومَ یُدَعُّونَ إِلی نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا» گفته است: یعنی به آتش جهنم انداخته می شوند. او می گوید: هنگامی که عمرو بن عاص و ولید بن عقبه بن ابی معیط در یک چهار دیواری پس از شهادت حمزه بن عبد المطلب مشغول نوشیدن شراب بودند و با این بیت می زدند و می خواندند:

کم من حواری تلوح عظامه***وراء الحرب عنه أن یُجرّ فیُقبرا

چه بسا یار و یاوری که در پی جنگ، استخوان هایش به جای او خود نمایی می کند و باید کشیده شده و در خاک مدفون شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از کنار آنها گذشت و گفت: بار خدایا، آن دو را لعنت کن و آنها را در فتنه، سرنگون ساز و آنها را به آتش جهنم درافکن. و در باره آیه «اصْلوهَا فَاصْبِرُوا أَو لا تَصْبِرُوا» گفته است: یعنی این که جرأت داشته باشند و یا نداشته باشند. چون هیچ کس بر آتش صبر و تحمل نخواهد داشت و دلیل این تفسیر، آیه زیر است که می گوید: «فَمَآ أَصْبَرَهُمْ عَلی النَّارِ»(2) [پس به راستی چه اندازه باید بر آتش شکیبا باشند] یعنی چقدر جرأت و جسارت دارند.(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 308.
2- [2] - بقره/ 175.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 308.

«والذِينَ آمَنُوا واتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلحَقْنَا... أَمْ تَسْأَلهُمْ أَجْرًا فَهُم مِّن مَّغْرَمٍ مُّثْقَلونَ(40)»

«والذِينَ آمَنُوا واتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ومَا أَلتْنَاهُم مِّنْ عَمَلِهِم مِّن شَىْءٍ كُل امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ(21) وأَمْدَدْنَاهُم بِفَاكِهَةٍ ولحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ (22) يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأَسًا لا لغْو فِيهَا ولا تَأْثِيمٌ (23) ويَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلمَانٌ لهُمْ كَأَنَّهُمْ لؤْلؤٌ مَّكْنُونٌ (24) وأَقْبَل بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ يَتَسَاءلونَ (25) قَالوا إِنَّا كُنَّا قَبْل فِى أَهْلنَا مُشْفِقِينَ(26) فَمَنَّ اللهُ عَلَيْنَا ووقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ(27) إِنَّا كُنَّا مِن قَبْل نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُو البَرُّ الرَّحِيمُ(28) فَذَكِّرْ فَمَا أَنتَ بِنِعْمَتِ رَبِّکَ بِكَاهِنٍ ولا مَجْنُونٍ(29) أَمْ يَقُولونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ المَنُونِ(30) قُل تَرَبَّصُوا فَإِنِّى مَعَكُم مِّنَ المُتَرَبِّصِينَ (31) أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلامُهُم بِهَذَا أَمْ هُمْ قَومٌ طَاغُونَ(32) أَمْ يَقُولونَ تَقَولهُ بَل لا يُؤْمِنُونَ(33) فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلهِ إِن كَانُوا صَادِقِينَ(34) أَمْ خُلقُوا مِنْ غَيْرِ شَىْءٍ أَمْ هُمُ الخَالقُونَ(35) أَمْ خَلقُوا السَّمَاواتِ والأَرْضَ بَل لا يُوقِنُونَ(36) أَمْ عِندَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّکَ أَمْ هُمُ المُصَيْطِرُونَ(37) أَمْ لهُمْ سُلمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُم بِسُلطَانٍ مُّبِينٍ(38) أَمْ لهُ البَنَاتُ ولكُمُ البَنُونَ(39) أَمْ تَسْأَلهُمْ أَجْرًا فَهُم مِّن مَّغْرَمٍ مُّثْقَلونَ(40)»

[و کسانی که گرویده و فرزندانشان آنها را در ایمان پیروی کرده اند، فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد و چیزی از کار(ها)شان را نمی کاهیم. هر کسی در گرو دستاورد خویش است * با (هر نوع) میوه و گوشتی که دلخواه آنهاست، آنان را مدد (و تقویت) می کنیم * در آن جا جامی از دست هم می ربایند (و بر سرش همچشمی می کنند) که در آن نه یاوه گویی است و نه گناه * و برای (خدمت) آنان پسرانی است که بر گردشان همی گردند؛ انگاری آنها مرواریدی اند که (در صدف) نهفته است * و برخی شان رو به برخی کنند (و) از هم پرسند * گویند: ما پیشتر در میان خانواده خود بیمناک بودیم * پس خدا بر ما منت نهاد و ما را از عذاب گرم (مرگبار) حفظ کرد * ما از دیرباز او را می خواندیم که او همان نیکوکار مهربان است * پس اندرز ده که تو به لطف پروردگارت، نه کاهنی و نه دیوانه * یا می گویند: شاعری است که انتظار مرگش را می بریم (و چشم به راه بد

زمانه بر اوییم)* بگو: منتظر باشید که من (نیز) با شما از منتظرانم * آیا پندارهایشان آنان را به این (موضعگیری) وا می دارد یا (نه) آنها مردمی سرکشند؟ * یا می گویند: آن را بربافته (نه) بلکه باور ندارند * پس اگر راست می گویند، سخنی مثل آن بیاورند * آیا از هیچ خلق شده اند یا آن که خودشان خالق (خود) هستند؟ * آیا آسمانها و زمین را (آنان) خلق کرده اند؟ (نه)، بلکه یقین ندارند * آیا ذخایر پروردگار تو پیش آنهاست یا ایشان تسلط (تام) دارند؟ * آیا نردبانی دارند که بر آن (بر شوند و) بشنوند؟ پس باید شنونده آنان برهانی آشکار بیاورد * آیا خدا را دختران است و شما را پسران؟ * آیا از آنها مزدی مطالبه می کنی و آنان از (تعهد ادای) تاوان گرانبارند]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر، از خشّاب، از علی بن حسّان، از عبدالرحمن بن کثیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت در باره آیه «والذِینَ آمَنُوا واتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُم بِإِیمَانٍ أَلحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ ومَا أَلتْنَاهُم مِّنْ عَمَلهِم مِّن شَیْءٍ» فرمود: منظور آنهایی هستند که ایمان آوردند یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام. و منظور از نسل او، امامان و جانشینان او که سلام و درود خدا بر آنان باد هستند که آنها را به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام ملحق ساختیم و نسل آنها از دلیل و برهانی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم در باره علی علیه السلام آورده بود محروم نشد؛ زیرا حجت و برهان آنها یکی است و طاعت و عبادت آنها هم یکی می باشد.(1)

2) ابن بابویه، از محمد بن موسی بن متوکل که خدا او را رحمت کند، از محمد بن یحیی عطّار، از محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابوبکر حضرمی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت در باره آیه «والذِینَ آمَنُوا واتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُم بِإِیمَانٍ أَلحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ» فرمود: فرزندان از کار پدران قاصر ماندند. از این رو، خداوند عز و جل، پسران را به پدران ملحق ساخت تا چشمانشان با این کار روشن

1- [1] - کافی، ج 1، ص 216، ح 1.

شود.(1)

3) علی بن ابراهیم، از پدرش، از سلیمان دیلمی، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: فرزندان شیعیان مؤمن ما کسانی هستند که فاطمه سلام الله علیها آنها را پرورش داده است و آیه «أَلحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» یعنی: در روز قیامت به پدرانشان ملحق می شوند.(2)

4) و نیز از وی، از ابو عباس، از یحیی بن زکریا، از علی بن احسان، از عبد الرحمن کثیر، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در باره آیه «والذِينَ آمَنُوا واتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» فرمود: منظور از آنهایی که ایمان آورده اند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام می باشد و منظور از نسل او، امامان و جانشینان او که سلام و درود خدا بر آنان باد، می باشند. نسل آنها را به آنها ملحق ساختیم. و نسل آنها از حجت و برهانی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم در باره علی علیه السلام آورده بود، محروم نشد. دلیل و برهان آنها یکی و اطاعت آنها هم یکی است.(3)

5) محمد بن عباس، از احمد بن قاسم، از عیسی بن مهران، از داود بن مجبّر، از ولید بن محمد، از زید بن جدعان، از عمویش علی بن زید، از عبدالله بن عمر نقل کرده است که می گوید: در باره فضل و برتری افراد فخر می فروختیم و می گفتیم: ابوبکر و عمر و عثمان از همه برترند و یکی از آنها گفت: فلانی و فلانی. مردی به او گفت: پس علی علیه السلام در چه رتبه ای است ای ابو عبدالرحمن؟ جواب داد: علی از اهل بیت که سلام و درود خدا بر آنان باد، است و هیچ یک از مردم با او مقایسه نمی شود. علی علیه السلام هم رتبه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. خداوند عز و جل گفته است: «والذِينَ آمَنُوا واتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ أَلحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» فاطمه سلام الله علیها از ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و با او هم رتبه است و علی علیه السلام هم با فاطمه می باشد، سلام و

1- [1] - توحید، ص 394، ح 7.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 309.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 309.

درود خدا بر آن دو باد.(1)

6) از همان، از عبدالعزیز بن یحیی، از ابراهیم بن محمّد، از علی بن نصیر، از حکم بن ظهیر، از سدّی، از ابو مالک، از ابن عباس _ که خدایش بیامرزد _ در باره آیه «والذِینَ آمَنُوا واتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُم بِإِیمَانٍ أَلحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ» نقل شده است که گفته است: این آیه در باره پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می باشد.(2)

7) از همان، از ابو عبدالله جعفر بن محمد حسینی، از محمد بن حسین، از جندل بن والق، از محمد بن یحیی مازنی، از کلبی، از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمود: وقتی روز قیامت فرا رسد، ندا دهنده ای از عرش صدا می زند و می گوید: ای گروه آفریدگان! چشمانتان را ببندید تا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم عبور کند و اولین کسی باشد که پوشانده می شود. دوازده هزار حوری از بهشت به استقبال او می آیند به همراه پنجاه هزار فرشته از یاقوت خالص، بال هایشان از لؤلؤی تازه و زبرجد و بر پشت آنها خورجین هایی از مروارید و بر هر خورجینی بالشی از ابریشم قرار دارد تا این که از پل صراط می گذرند و وارد بهشت می شوند. اهل بهشت به او خوشامد می گویند. او در سراپرده ای از نور می نشیند و همگی اطراف او می نشینند. در داخل آن سراپرده دو قصر قرار دارد. یک قصر سفید رنگ و یکی زرد رنگ از مروارید، هر دو از یک جنس. در آن کاخ سفید، هفتاد هزار خانه قرار دارد که خانه های محمد و خانواده او می باشد.

در آن کاخ زرد رنگ نیز هفتاد هزار خانه وجود دارد که خانه های ابراهیم و خانواده او می باشد. خداوند فرشته ای را به نزد فاطمه سلام الله علیها می فرستد که قبل از آن به نزد کسی نفرستاده است و پس از او نیز نخواهد فرستاد. فرشته به او می گوید: خداوند عز و جل به تو سلام می رساند و می گوید: از من چیزی بخواه تا به تو بدهم. فاطمه سلام الله علیها می گوید: خداوند نعمتش را بر من تمام کرده است

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 618، ح 5.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 618، ح 5.

و بهشت خود را نصیب من ساخته است و کرامت خود را بر من گوارا ساخته است و مرا بر همه زنان برتری داده است. از او می خواهم که شفاعت مرا در باره فرزندان من و ذریّه من و آنهایی که پس از من ذریّه مرا دوست داشته اند و پس از من از آنها محافظت کرده اند، بپذیرد. خداوند به آن فرشته وحی کرد، بدون این که از جایش تکان بخورد به فاطمه سلام الله علیها خبر بدهد که شفاعت او را در باره فرزندانش و ذریّه اش و کسانی که در غیاب او با آنها مهربان بوده اند و آنها را دوست داشته اند و از آنها محافظت کرده اند، پذیرفته ام. آن گاه فاطمه سلام الله علیها می گوید: شکر و سپاس خدایی را که غم و اندوه را از من زدود و چشمم را روشن نمود. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه پدرم این حدیث را ذکر می نمود، این آیه را تلاوت می کرد: «والذِینَ آمَنُوا واتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُم بِإِیمَانٍ أَلحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ ومَا أَلتْنَاهُم مِّنْ عَمَلِهِم مِّن شَیْءٍ کُل امْرِئٍ بِمَا کَسَبَ رَهِینٌ».(1)

8) شیخ در کتاب امالی خود، از محمد بن علی بن خُشیش، از محمد بن عبد الله، از محمد بن محمد معقل عجلی قرمیسینی در سهرورد، از محمد بن ابی صَهبان ذهلی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از کرّام بن عمرو خثعمی، از محمد بن مسلم، از دو امام باقر و صادق علیهما السلام نقل کرده است که فرمودند: خداوند متعال در عوض شهادت امام حسین علیه السلام امامت را در ذریّه او نهاد و شفا یافتن را در خاک او قرار داده است و برآورده شدن دعا را در کنار قبر او مقدر نمود، به طوری که آن روزهایی را که زیارت کنندگان او در رفت و آمد به مرقد او هستند در زمره عمر آنها به شمار نمی آید. محمد بن مسلم می گوید: به امام صادق علیه السلام در این زمینه گفتم: با حسین علیه السلام همه چیز به دست می آید، اما خودش چه بهره ای می برد؟ حضرت فرمود: خداوند متعال او را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ملحق می سازد و هم شأن و هم رتبه او می شود. سپس امام صادق علیه السلام این آیه را تا آخر تلاوت کرد: «والذِینَ آمَنُوا واتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُم بِإِیمَانٍ أَلحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ».(2)

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 618، ح 7.
2- [2] - امالی، ج 1، ص 324.

9) ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه با سند خود، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از حلبی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی، سرپرستی فرزندان مؤمنان را به ابراهیم و ساره سپرده است. در بهشت از درخت مخصوصی به آنها غذا می دهند. آن درخت دارای نوک هایی است که به نوک پستان گاو می ماند. آنها در کاخی از مروارید هستند. وقتی روز قیامت فرا می رسد به آنها لباس پوشانده می شود و خوشبو می شوند و به نزد پدران خود فرستاده می شوند. آنها به همراه پدرانشان، پادشاهان بهشت می باشند. و این است گفتار خداوند متعال که می فرماید: «والذِینَ آمَنُوا واتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُم بِإِیمَانٍ أَلحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ».(1)

10) علی بن ابراهیم می گوید: «ومَا أَلتْنَاهُم مِّنْ عَمَلِهِم مِّن شَیْءٍ» یعنی از آنها نمی کاهیم. و آیه: «لا لغْو فِیهَا ولا تَأْثِیمٌ» یعنی در بهشت نه آواز هست و نه حرف زشت. مؤمن می نوشد، اما دچار گناه نمی شود. سپس خداوند متعال حرف اهل بهشت را بازگو می کند و می گوید: «وأَقْبَل بَعْضُهُمْ عَلی بَعْضٍ یَتَسَاءلونَ» و در بهشت به همدیگر می گویند «قَالوا إِنَّا کُنَّا قَبْل فِی أَهْلنَا مُشْفِقِینَ» یعنی از عذاب می ترسیدیم. در باره آیه «فَمَنَّ اللهُ عَلیْنَا ووقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ» می گوید: سموم گرمای شدید است. و آیه «أَمْ یَقُولونَ شَاعِرٌ» از حرف قریش حکایت دارد که منظورشان محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و باز به او می گویند «نَّتَرَبَّصُ بِهِ رَیْبَ المَنُونِ» آن گاه خداوند عز و جل می فرماید: «قُل» ای محمد! به آنها بگو: «تَرَبَّصُوا فَإِنِّی مَعَکُم مِّنَ المُتَرَبِّصِینَ * أَمْ تَأمُرُهُمْ أَحْلامُهُم بِهَذَا». علی بن ابراهیم می گوید: در دنیا خوش خیال تر از قریش پیدا نمی شود. سپس به یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عطف می کند، و می گوید: «أَمْ یَقُولونَ تَقَولهُ» یعنی امیر المؤمنین علی علیه السلام «بَل لا یُؤْمِنُونَ» به این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را نپرداخته است و با نظر خود نگفته است. سپس فرمود: «فَلیَأْتُوا بِحَدِیثٍ مِّثْلهِ» یعنی به مردی مانند علی علیه السلام از نزد خداوند «إِن کَانُوا صَادِقِینَ» و آیه «أَمْ لهُ البَنَاتُ ولکُمُ البَنُونَ» گفته قریش است که می گفتند:

1- [1] - من لایحضره الفقیه، ج 3، ص316، ح 1536.

فرشتگان دختران خداوند هستند. سپس فرمود: «أَمْ تَسْأَلُهُمْ» ای محمد! آیا از آنان مزد می خواهی «أَجْرًا» به خاطر آن چه که برایشان آورده ای. «فَهُم مِّن مَّغْرَمٍ مُّثْقَلونَ» یعنی غرامت و تاوان سنگینی باید بپردازند.(1)

«وإِن یَرَوا کِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا...یُلاقُوا یَومَهُمُ الذِی فِیهِ یُصْعَقُونَ(45)»

«وإِن یَرَوا کِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا یَقُولوا سَحَابٌ مَّرْکُومٌ(44) فَذَرْهُمْ حَتَّی یُلاقُوا یَومَهُمُ الذِی فِیهِ یُصْعَقُونَ(45)»

[و اگر پاره سنگی را در حال سقوط از آسمان ببینند، می گویند: ابری متراکم است * پس بگذارشان تا به آن روزی که در آن بیهوش می افتند، برسند]

1) در کتاب «طب الائمه» علیهم السلام از احمد بن خضیب نیشابوری، از نضر، از فضاله، از عبدالرحمن بن سالم نقل شده است که از امام باقر علیه السلام پرسیدم: قربانت گردم، آیا هیچ زمانی هست که جماع مکروه باشد؟ فرمود: بلی، هرچند حلال باشد، ما بین سپیده صبح تا طلوع خورشید و در فاصله غروب خورشید تا از بین رفتن شفق و در روزی که خورشید دچار گرفتگی و کسوف می شود و در شب و روزی که در آن زلزله بیاید و باد سیاه و قرمز و زرد بوزد، مکروه می باشد. بله اتفاق افتاده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شبی که ماه گرفتگی رخ داده با یکی از زنانش سر کرده باشد، ولی در آن شب از او کاری که در دیگر شب ها سر می زده، سر نزده است. و آن زن به او گفته است: ای رسول خدا! این جفای تو به من به خاطر کینه است؟ و او جواب داده است: مگر نمی دانی که این آیه در چنین شبی نازل شده است. دوست نداشتم که در چنین شبی لذت ببرم و سرگرم بشوم و شبیه قومی باشم که خداوند در کتابش از آنها عیب جویی کرده است، آن جا که می فرماید: «وإِن یَرَوا کِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا یَقُولوا سَحَابٌ مَّرْکُومٌ» «فَذَرْهُمْ یَخُوضُوا ویَلعَبُوا حَتَّی یُلاقُوا یَومَهُمُ الذِی یُوعَدُونَ»(2) [پس آنان را رها کن تا در یاوه گویی خود فرو روند و بازی کنند تا آن روزی را که

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 309.
2- [2] - زخرف/ 83.

بدان وعده داده می شوند دیدار کنند] و آیه «حَتَّی یُلاقُوا یَومَهُمُ الذِی فِیهِ یُصْعَقُونَ». سپس امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم اگر کسی در یکی از این اوقاتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جماع را در آن مکروه دانسته است به جماع و آمیزش بپردازد، اگر خداوند به او فرزندی بدهد، فرزندش دچار چیزی خواهد شد که دوست ندارد در او ببیند. چون اطلاع داشته است که رسول خدا در چه زمان هایی جماع و آمیزش را نهی کرده است و خودش نیز در آن موقع از آمیزش و سرگرم شدن و لذت بردن کراهت داشته است. ای ابن سالم! بدان کسی که از لهو و لعب و لذت بردن در هنگام ظهور این نشانه ها دوری نکند، گویی از کسانی است که آیات خدا را به مسخره گرفته است.(1)

«وإِنَّ للذِینَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلکَ ولکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلمُونَ(47)»

[و در حقیقت، غیر از این (مجازات) عذابی (دیگر) برای کسانی که ظلم کرده اند خواهد بود، ولی بیشترشان نمی دانند (که آن عذاب چیست)]

1) علی بن ابراهیم در باره آیه «وإِنَّ للذِینَ ظَلَمُوا» گفته است منظور: اهل بیت محمد که سلام و درود خدا بر آنان باد، می باشند که در حق آنان ستم روا داشتند. و در باره «عَذَابًا دُونَ ذَلکَ» گفته است یعنی عذاب روز رجعت با شمشیر.(2)

2) محمد بن عباس، از احمد بن قاسم، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که حضرت در باره آیه «وإِنَّ للذِینَ ظَلَمُوا» تا آخر آیه فرمود: منظور از «إِنَّ للذِینَ ظَلَمُوا» اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ظلم در حق آنها می باشد. «عَذَابًا دُونَ ذَلکَ».(3)

1- [1] - طب الائمه، ص 131.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 310.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 620، ح 8.

«واصْبِرْ لحُکْمِ رَبِّکَ فَإِنَّکَ بِأَعْیُنِنَا وسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ حِینَ تَقُومُ(48) ومِنَ اللیْل فَسَبِّحْهُ وإِدْبَارَ النُّجُومِ(49)»

[و در برابر دستور پروردگارت شکیبایی پیشه کن که تو خود در حمایت مایی و هنگامی که (از خواب) بر می خیزی، به نیایش پروردگارت تسبیح گوی * و (نیز) پاره ای از شب و در فرو شدن ستارگان تسبیح گوی او باش]

1) علی بن ابراهیم می گوید: «واصْبِرْ لحُکْمِ رَبِّکَ فَإِنَّکَ بِأَعْیُنِنَا» یعنی در حفاظت و حمایت و نعمت ما. «وسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ حِینَ تَقُومُ» یعنی: نماز شب «فَسَبِّحْهُ» یعنی نماز شب.(1)

2) سپس علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: ادبار السجود، چهار رکعت پس از نماز مغرب و ادبار النجوم، دو رکعت قبل از نماز صبح می باشد.(2)

3) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: «وإِدْبَارَ النُّجُومِ» یعنی دو رکعت قبل از نماز صبح.(3)

4) طبرسی که خدایش بیامرزد می گوید: «وإِدْبَارَ النُّجُومِ» یعنی دو رکعت قبل از نماز صبح. او می گوید: این روایت از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است.(4)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 310.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 310.
3- [3] - کافی، ج 3، ص 444، ح 11.
4- [4] - مجمع البیان، ج 9، ص 283.

سوره نجم

اشاره

سوره نجم مکی است به جز آیه 22 که مدنی است. دارای 62 آیه است و پس از سوره اخلاص نازل شده است.

ص:571

ص:572

1) ابن بابویه با سند خود، از یزید بن خلیفه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: هر کس سوره نجم را هر روز و یا هر شب بخواند، در میان مردم به گونه ای پسندیده زندگی خواهد کرد و مورد آمرزش قرار می گیرد و در میان مردم محبوب خواهد بود.(1)

2) در کتاب خواص القرآن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند، ده برابر آن کسانی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را تصدیق و تأیید کرده اند، خداوند به او نیکی عطا خواهد کرد. و هر کس آن را روی پوست پلنگ بنویسد و بر خود آویزان کند، قلبش در برابر هر پادشاه و حاکمی که به نزد او می رود، شجاع و قوی می شود.

3) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس آن را بر پوست پلنگ بنویسد و بر خود آویزان کند، قلبش در برابر همه چیز قوی خواهد شد و نزد هر پادشاه و حاکمی برود، آن پادشاه به او احترام می گذارد.

4) امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس آن را بر پوست پلنگ بنویسد و بر خود آویزان کند، بر هر شیطانی چیره خواهد شد و با هر کس بجنگد بر او غلبه خواهد کرد و به اذن و اجازه خداوند متعال دارای زور بازو و قوت و قدرت خواهد شد.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 145.

ص:574

تفسیر سوره نجم

اشاره

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«والنَّجْمِ إِذَا هَوى(1) مَا ضَل صَاحِبُكُمْ ومَا غَوى (2)...ولقَدْ جَاءهُم مِّن رَّبِّهِمُ الهُدَى (23)»

«والنَّجْمِ إِذَا هَوى(1) مَا ضَل صَاحِبُكُمْ ومَا غَوى (2) ومَا يَنطِقُ عَنِ الهَوى (3) إِنْ هُو إِلا وحْىٌ يُوحَى (4) عَلمَهُ شَدِيدُ القُوى (5) ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوى (6) وهُو بِالأُفُقِ الأَعْلى (7) ثُمَّ دَنَا فَتَدَلى (8) فَكَانَ قَابَ قَوسَيْنِ أَو أَدْنَى (9) فَأَوحَى إِلى عَبْدِهِ مَا أَوحَى (10) مَا كَذَبَ الفُؤَادُ مَا رَأَى (11) أَفَتُمَارُونَهُ عَلى مَا يَرَى (12) ولقَدْ رَآهُ نَزْلةً أُخْرَى (13) عِندَ سِدْرَهِ المُنْتَهَى (14) عِندَهَا جَنَّةُ المَأْوى (15) إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى (16) مَا زَاغَ البَصَرُ ومَا طَغَى (17) لقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الكُبْرَى (18) أَفَرَأَيْتُمُ اللاتَ والعُزَّى (19) ومَنَاةَ الثَّالثَةَ الأُخْرَى (20) أَلكُمُ الذَّكَرُ ولهُ الأُنثَى (21) تِلكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى (22) إِنْ هِىَ إِلا أَسْمَاء سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وآبَاؤُكُم مَّا أَنزَل اللهُ بِهَا مِن سُلطَانٍ إِن يَتَّبِعُونَ إِلا الظَّنَّ ومَا تَهْوى الأَنفُسُ ولقَدْ جَاءهُم مِّن رَّبِّهِمُ الهُدَى (23)»

[سوگند به اختر (= قرآن) چون فرود می آید * (که) یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده * و از سر هوس سخن نمی گوید * این سخن به جز وحیی که وحی می شود، نیست * آن را (فرشته) شدیدالقوی به او فرا آموخت * (سروش) نیرومندی که (مسلط) درایستاد * در حالی که او در افق اعلی بود * سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد * تا (فاصله اش) به قدر (طول) دو (انتهای) کمان یا نزدیکتر شد * آن گاه به بنده اش آن چه را باید وحی کند، وحی فرمود * آن چه

را دل دید انکار(ش) نکرد * آیا در آن چه دیده است با او جدال می کنید * و قطعا بار دیگری هم او را دیده است * نزدیک سدر المنتهی * در همان جا که جنه الماوی است * آن گاه که درخت سدر را آن چه پوشیده بود پوشیده بود * دیده (اش) منحرف نگشت و (از حد) در نگذشت * به راستی که (برخی) از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید * به من خبر دهید از لات و عزی * و منات، آن سومین دیگر * آیا (به خیالتان) برای شما پسر است و برای او دختر * در این صورت این تقسیم نادرستی است * (این بتان) جز نامهایی بیش نیستند که شما و پدرانتان نامگذاری کرده اید (و) خدا بر (حقانیت) آنها هیچ دلیلی نفرستاده است. (آنان) جز گمان و آن چه را که دلخواهشان است، پیروی نمی کنند با آن که قطعا از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از محمد بن مسلم نقل کرده است که گفت،از امام باقر علیه السلام در باره آیه «واللیْل إِذَا یَغْشَی»(1) [سوگند به شب چون پرده افکند] و آیه «والنَّجْمِ إِذَا هَوی» و آیات مشابه اینها پرسیدم. آن حضرت فرمود: خداوند عز و جل از مخلوقاتش به هر چه بخواهد قسم می خورد اما آفریدگانش فقط باید به الله قسم بخورند.(2)

2) از او، از علی بن محمد، از علی بن عباس، از علی بن حمّاد، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که حضرت در باره «والنَّجْمِ إِذَا هَوی» فرمود: به قبر محمد صلی الله علیه و آله و سلم قسم می خورم آن گاه که از دنیا برود «مَا ضَل صَاحِبُکُمْ» به خاطر این که اهل بیتش صلوات الله علیهم اجمعین را بر دیگران برتری داده است «ومَا غَوی* ومَا یَنطِقُ عَنِ الهَوی» یعنی: از روی هوی و هوس در باره فضل و برتری خانواده اش سخن نمی گوید و این کلام خداوند است که می فرماید: «إِنْ هُو إِلا وحْیٌ یُوحَی».(3)

3) ابن بابویه، از احمد بن حسن قطّان، از احمد بن یحیی، از بکر بن عبدالله، از

1- [1] - لیل/ 1.
2- [2] - کافی، ج 7، ص 449، ح 1.

3- [3] - کافی، ج 8، ص 380، ح 574.

حسن بن زیاد کوفی، از علی بن حکم، از منصور بن ابی الاسود، از امام صادق علیه السلام ، از پدرش امام باقر علیه السلام ، از پدرانش علیهم السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیمار شد، همان بیماری که باعث مرگش شد، خانواده و یارانش گرد او جمع شدند و گفتند: ای رسول خدا! اگر اتفاقی برای تو افتاد، چه کسی جانشین تو خواهد شد و چه کسی در میان ما امر تو را بر پا خواهد کرد؟ به آنها جوابی نداد و سکوت پیشه کرد. وقتی روز دوم فرا رسید، همان سئوال ها را تکرار کردند، باز به آنها هیچ جوابی به آن پرسش ها نداد. وقتی روز سوم فرا رسید، همان سئوال ها را از او پرسیدند و گفتند: ای رسول خدا! اگر اتفاقی برای تو بیفتد. چه کسی پس از تو جانشین خواهد شد و چه کسی امر تو را در بین ما بر پا خواهد کرد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنها گفت: اگر فردا ستاره ای از آسمان در خانه مردی از یاران من افتاد، نگاه کنید ببینید او کیست. او پس از من جانشین من در میان شما است و او همان کسی است که امر مرا در میان شما بر پا خواهد داشت. در میان آن جمع کسی نبود که تمایل نداشته باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او بگوید: تو جانشین من خواهی بود.

وقتی روز چهارم فرا رسید، هر یک از آن مردان در خانه اش نشسته بود و منتظر فرو افتادن آن ستاره بود. اگر ستاره ای از آسمان فرو می افتاد، نور آن از نور دنیا بیشتر بود. تا این که در خانه علی علیه السلام افتاد. آن گروه نگران و مضطرب شدند و گفتند: این مرد به بیراهه رفته است و گمراه شده است. و در باره پسر عموی خود از روی هوی و هوس سخن می گوید. خداوند تبارک و تعالی در این باره این آیات را نازل کرد: «والنَّجْمِ إِذَا هَوی * مَا ضَل صَاحِبُکُمْ ومَا غَوی * ومَا یَنطِقُ عَنِ الهَوی* إِنْ هُو إِلا وحْیٌ یُوحَی» تا آخر سوره.(1)

4) از همان، از حسن بن محمد بن سعید هاشمی کوفی، از فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، از محمد بن احمد بن علی همدانی، از حسین بن علی، از عبدالله بن سعید، از عبد الواحد بن غیاث، از عاصم بن سلیمان، از جویبر، از ضحّاک، از ابن

1- [1] - امالی صدوق، ص 468، ح 1.

عباس نقل شده است که: در آن شب آخرین نماز عشاء را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواندیم. وقتی نماز را سلام داد، به طرف ما برگشت و گفت: بدانید که هنگام سپیده صبح ستاره ای از آسمان سقوط خواهد کرد و در خانه یکی از شما خواهد افتاد. این ستاره در داخل خانه هر کس بیفتد، او جانشین من و خلیفه من و امام پس از من خواهد بود. وقتی سپیده صبح نزدیک شد، هر کدام از ما در خانه خود نشسته بود و منتظر سقوط آن ستاره در داخل خانه خود بود. طمع کارترین فرد در میان آن جمع، پدرم، عباس بن عبد المطلب بود. وقتی سپیده دمید، آن ستاره از آسمان فرود آمد و در خانه علی بن ابی طالب علیه السلام افتاد. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام گفت: ای علی! قسم به آن کسی که مرا به پیامبری مبعوث کرده است، جانشینی و خلافت و امامت پس از خویش را بر تو واجب گردانیدم. پس از آن بود که منافقان امثال عبدالله بن ابی و یارانش گفتند: محمد در محبت خود نسبت به پسر عمویش به بیراهه رفته است و گمراه شده است. و در باره او، از روی هوی و هوس سخن می گوید. به این دلیل بود که خداوند تبارک و تعالی آیه «والنَّجْمِ إِذَا هَوی» را نازل کرد. خداوند عز و جل و خالق آن ستاره می گوید: وقتی آن ستاره فرو افتاد «مَا ضَل صَاحِبُکُمْ» یعنی در محبت علی بن ابی طالب علیه السلام به بیراهه نرفته است «ومَا غَوی* ومَا یَنطِقُ عَنِ الهَوی» در باره او «إِنْ هُو إِلا وحْیٌ یُوحَی».

باز هم ابن بابویه، از شیخی از اهل ری که احمد بن محمد بن صقر صائغ عدل نام داشت. از محمد بن عباس بن بسّام، از ابو جعفر محمد بن ابی هیثم سعدی، از احمد بن خطاب، از ابو اسحاق فزاری، از پدرش، از امام صادق علیه السلام ، از پدرش امام باقر علیه السلام ، از جدش امام حسین علیه السلام ، از عبدالله بن عباس، مانند آن را ذکر کرده است. با این تفاوت در روایت که: به هنگام طلوع خورشید، ستاره ای از آسمان سقوط می کند و در خانه یکی از شما می افتد (به جای طلوع سپیده صبح، طلوع خورشید آمده است).(1)

5) باز هم از او، از شیخی از اهل حدیث به نام احمد بن حسن قطّان، معروف

1- [1] - امالی صدوق، ص 453، ح 4.

به ابو علی بن عبد ربه عدل، از ابو عباس احمد بن ذکریا قطّان، از بکر بن عبدالله بن حبیب، از محمد بن اسحاق کوفی، از ابراهیم بن عبدالله سنجری ابو اسحاق، از یحیی بن حسین مشهدی، از ابو هارون عبدی، از ربیعه سعدی نقل کرده است که از ابن عباس در باره آیه «والنَّجْمِ إِذَا هَوی» پرسیدم. فرمود: آن همان ستاره ای است که به هنگام دمیدن سپیده سقوط کرد و در خانه علی بن ابی طالب علیه السلام فرو افتاد و پدرم عباس دوست داشت که آن ستاره در خانه او فرو افتد تا جانشینی و خلافت و امامت از آن او باشد. اما خداوند نخواست که آن شخص کسی غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام باشد. و این از فضل خداوند است و به هر کس بخواهد آن را می بخشد.(1)

6) محمد بن عباس که خدایش بیامرزد، از جعفر بن محمد علوی، از عبدالله بن محمد زیات، از جندل بن والق، از محمد بن ابی عمیر، از غیاث بن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من سرور مردم هستم و هیچ افتخاری بالاتر از این نیست، و علی سرور مؤمنان است. بار خدایا دوست بدار آن کس را که او را دوست دارد، و دشمن باش آن کس را که با او دشمنی ورزد. مردی از قریش گفت: به خدا قسم که او دست از حمایت پسر عمویش برنمی دارد. پس خداوند این آیات را فرو فرستاد: «والنَّجْمِ إِذَا هَوی * مَا ضَل صَاحِبُکُمْ ومَا غَوی * ومَا یَنطِقُ عَنِ الهَوی» یعنی این کلامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره پسر عمویش می گوید از روی هوی و هوس نیست. بلکه چیزی جز وحی نیست «إِنْ هُو إِلا وحْیٌ یُوحَی».(2)

7) از او، از احمد بن قاسم، از احمد بن محمد، از احمد بن خالد ازدی، از عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که در باره آیه «والنَّجْمِ إِذَا هَوی» فرمود: فقط با دشمنی اهل بیت محمد صلوات الله علیهم اجمعین مورد آزمایش قرار گرفتید آن گاه که آیه «مَا ضَل صَاحِبُکُمْ» نازل شد و اعلام کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با برتری دادن اهل بیت خود به گمراهی

1- [1] - امالی صدوق، ص 454، ح 5.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 623، ح 4.

نرفته است تا آن جا که فرمود: «إِنْ هُو إِلا وحْیٌ یُوحَی».(1)

8) از او، از احمد بن قاسم، از منصور بن عباس، از حصین، از عباس قصبانی، از داود بن حصین، از فضل بن عبدالملک، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر، دست امیر المؤمنین علی علیه السلام را بلند کرد، مردم به سه دسته تقسیم شدند: گروهی گفتند: محمد به بیراهه رفته است و گروهی گفتند: گمراه شده است و گروه دیگری گفتند: با هوی و هوس خود در باره ا هل بیت و پسر عموی خود سخن می گوید. آن گاه خداوند سبحان این آیات را نازل کرد: «والنَّجْمِ إِذَا هَوی * مَا ضَل صَاحِبُکُمْ ومَا غَوی * ومَا یَنطِقُ عَنِ الهَوی * إِنْ هُو إِلا وحْیٌ یُوحَی».(2)

9) از همان، از احمد بن هوذه باهلی، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از عبدالله بن حمّاد انصاری، از محمد بن عبدالله، از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام، از جدش امام حسین علیه السلام، از علی علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آن شبی که مرا به آسمان می بردند، به سدره المنتهی رسیدم. جبرئیل به من گفت: ای محمد! جلو بیا، خیلی نزدیک شدم _ و نزدیک شدن در این جا به معنای چشم انداختن و دیدن می باشد _ نور بسیار درخشانی را دیدم. خدا را سجده کردم. جبرئیل به من گفت: ای محمد! چه کسی را در زمین به جای خود گذاشتی؟ گفتم: پروردگارا! عادل ترین فرد زمین و صادق ترین آن، و پاک ترین آن و امین ترین آن علی بن ابی طالب. او جانشین و وارث من است و جانشین من در میان خاندان من است. پس به من گفت: سلام مرا به او برسان و به او بگو: خشم او عزّت است و رضایت او حکم و فرمان است. ای محمد! من آن خدایی هستم که جز او خدایی نیست؛ همان رفیع الشأن بالا مرتبه. به برادر تو، اسمی از اسم های خود را داده ام و او را علی نامیدم و من خود همان علیّ اعلی (رفیع الشأن بلند مرتبه) هستم. ای محمد! من آن خداوندی هستم که جز او خدایی نیست. همان آفریننده آسمان ها و زمین. به دختر

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 623، ح 5.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 623، ح 6.

تو نامی از نام های خودم را داده ام. او را فاطمه نام نهادم و من خود شکافنده (فاطر) و آفریننده همه چیز هستم. ای محمد! من همان خدایی هستم که جز او خدایی نیست. همان که خوب آزمایش می کند. به نوادگان تو، دو اسم از اسم های خود را عطا کردم. آن دو را، حسن و حسین نامیدم. و من خود آن آزمایشگر نیکو (حسن البلاء) هستم. حضرت فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این حدیث را برای قریش خواند، گروهی گفتند: خداوند، چیزی به محمد وحی نکرده است، او از خودش این حرف ها را می زند. در نتیجه خداوند در بیان آن موضوع، این آیات را نازل کرد: «والنَّجْمِ إِذَا هَوی * مَا ضَل صَاحِبُکُمْ ومَا غَوی * ومَا یَنطِقُ عَنِ الهَوی * إِنْ هُو إِلا وحْیٌ یُوحَی * عَلمَهُ شَدِیدُ القُوی».(1)

10) بُرسی در حدیثی مرفوع از امام علی النقی علیه السلام، از امام زین العابدین علیه السلام، از جابر بنعبد الله انصاری نقل کرده است که گفت: یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شبی در سال فتح مکه دور هم جمع شدند و گفتند: ای رسول خدا! همه پیامبران وقتی که کارشان سر و سامان پیدا می کرد، جانشین یا قائم مقامی برای خود تعیین می کردند تا دستورات او را انجام دهد و سیرت او را در آن ملت پیاده کند؟ رسول خدا فرمود: پروردگار من این وعده را به من داده است که با آیه ای که از آسمان می فرستد، مشخص کند که چه کسی را دوست دارد که پس از من جانشین من در میان امت من باشد تا مردم هم آن جانشین را بشناسند.

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آخرین نماز عشاء را در آن ساعت با مردم خواند، مردم به آسمان نگاه کردند تا ببیند چه چیزی رخ می دهد. آن شب، بسیار تاریک بود و ماه نیز نبود. ناگهان نور زیادی مشرق و مغرب را روشن کرد. در واقع ستاره ای از آسمان به طرف زمین فرود آمد و شروع کرد به چرخیدن به دور خانه ها، تا این که بر بالای خانه علی علیه السلام توقف کرد. نور وحشتناکی داشت و مانند پارچه ای که تنور را می پوشاند، خانه علی علیه السلام را پوشاند. آن نور خانه ها را روشن کرده بود، مردم ترسیده بودند و شروع کردند به گفتن: لا اله

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 624، ح 7.

الا الله و الله اکبر. و گفتند: ای رسول خدا! ستاره ای از آسمان بر بالای خانه علی علیه السلام افتاد. رسول خدا ایستاد و گفت: به خدا قسم، او پس از من امام است و جانشین من است و به پا دارنده امر من است. از او اطاعت کنید و با او مخالفت نکنید و از او پیشی نگیرید. او پس از من، جانشین خداوند در زمین می باشد. راوی گفت: مردم از اطراف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متفرق شدند. یکی از منافقین گفت: هر چه در باره پسر عمویش می گوید از روی هوی و هوس است. گمراهی بر او چیره شده است تا آن جا که اگر برایش امکان داشت می گفت علی، پیامبر است. آن گاه جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد! خداوند بلند مرتبه بر تو سلام می رساند و می گوید: بخوان: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ * والنَّجْمِ إِذَا هَوی * مَا ضَل صَاحِبُکُمْ ومَا غَوی * ومَا یَنطِقُ عَنِ الهَوی * إِنْ هُو إِلا وحْیٌ یُوحَی».(1)

11) علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از حسین بن عباس، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «مَا ضَل صَاحِبُکُمْ ومَا غَوی» فرمود: یعنی در باره علی علیه السلام به بیراهه نرفته است و گمراه نشده است و در باره او از روی هوی و هوس سخن نمی گوید و هر چیزی که در باره او گفته است، وحی بوده که به او نازل شده است.(2)

12) از طریق مخالفان: ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب از ابو البرکات ابراهیم بن محمد بن خلف حمّاری سقطی، از ابو عبدالله حسین بن احمد، از ابو الفتح احمد بن حسن بن سهل مالکی بصری واعظ شهر «واسط» در میان قرطیسی ها، از سلیمان بن احمد مالکی، از ابو قضاعه ربیعه بن محمد طائی، از ثوبان، از داود، از مالک بن غسّان نهشلی، از ثابت، از انس نقل کرده است: بر طبق وعده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ستاره ای فرو افتاد. رسول خدا فرمود: به این ستاره نگاه کنید، در خانه هر کسی افتاد، او پس از من جانشین من است. مردم نگاه کردند و ناگهان دیدند که در خانه علی علیه السلام فرو افتاد. سپس خداوند این آیات را نازل کرد: «والنَّجْمِ إِذَا هَوی * مَا ضَل صَاحِبُکُمْ ومَا غَوی *

1- [1] - بحار، ج 35، ص 275، ح 3.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 311.

ومَا یَنطِقُ عَنِ الهَوی * إِنْ هُو إِلا وحْیٌ یُوحَی».(1)

13) از همان، از ابو طالب محمد بن احمد بن عثمان، از ابو عمر محمد بن عباس بن حَیَّوَیْه خزّاز از طریق اجازه، از ابو عبدالله حسین بن علی دهّان معروف به اخو حمّاد، از علی بن محمد بن خلیل بن هارون بصری، از محمد بن خلیل جهنی، از هشیم، از ابو بشیر، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل شده است که گفت: با گروهی از بنی هاشم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم که ناگهان ستاره ای فرو افتاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: این ستاره در خانه هر کس افتاد، او پس از من جانشین من خواهد بود. گروهی از جوانان بنی هاشم بلند شدند و نگاه کردند و دیدند که ستاره در منزل علی بن ابی طالب علیه السلام فرود آمد. گفتند: ای رسول خدا! در محبت علی علیه السلام گمراه شده ای. آن گاه خداوند این آیات را نازل کرد: «والنَّجْمِ إِذَا هَوی* مَا ضَل صَاحِبُکُمْ ومَا غَوی» تا آیه «بِالأُفُقِ الأَعْلی».(2)

14) علی بن ابراهیم می گوید: در آیه «والنَّجْمِ إِذَا هَوی» منظور از نجم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. و «إِذَا هَوی» موقعی است که به آسمان برده شد و او در هوا بود و این در جواب کسی نازل شده است که معراج را قبول ندارد و این در واقع قسم به رسول خدا می باشد و این برتری او را نسبت به سایر پیامبران نشان می دهد. و جواب قسم، دو آیه بعدی «مَا ضَل صَاحِبُکُمْ ومَا غَوی * ومَا یَنطِقُ عَنِ الهَوی» می باشد. یعنی از روی هوی و هوس سخن نمی گوید. «إِنْ هُو» یعنی قرآن «إِلا وحْیٌ یُوحَی* عَلمَهُ شَدِیدُ القُوی» یعنی خداوند عز و جل. «ذُو مِرَّهٍ فَاسْتَوی» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.(3)

15) علی بن ابراهیم، از یاسر، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود: همه پیامبرانی را که خداوند فرستاده است، دارای سودایی صاف (کنایه از

1- [1] - مناقب ابن مغازلی، ص 233، ح 313.
2- [2] - مناقب ابن مغازلی، ص 259، ح 353.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 311.

جرأت و شجاعت) در مزاج خود می باشند.(1)

16) محمد بن یعقوب، از عده ای از یاران خود، از سهل بن زیاد، از ریّان بن صلت، از یونس نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند عز و جل هیچ پیامبری نفرستاده است مگر این که در بدن آنها زردآب سیاه رنگ صافی وجود دارد و خداوند متعال هیچ پیامبری را نفرستاده است مگر این که به بداء در باره خداوند، اقرار می کند.(2)

17) علی بن ابراهیم می گوید: منظور از آیه «وهُو بِالأُفُقِ الأَعْلی» رسول خدا صلی اللهِ علیه و آله و سلم می باشد. در باره «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلی * فَکَانَ قَابَ قَوسَیْنِ أَو أَدْنَی» گفت: فاصله اش تا خدا به اندازه فاصله دسته کمان تا سر دو طرف کمان (زه) بود. «أَو أَدْنَی» یعنی از نعمت او و رحمت او. گفت: بلکه نزدیک تر از آن «فَأَوحَی إِلی عَبْدِهِ مَا أَوحَی» یعنی وحی، رو در رو و شفاهی بود.(3)

18) علی بن ابراهیم گفت: «عَلمَهُ شَدِیدُ القُوی» یعنی به او اجازه داد که به آسمان بالا رود. «ذُو مِرَّهٍ فَاسْتَوی * وهُو بِالأُفُقِ الأَعْلی * ثُمَّ دَنَا فَتَدَلی * فَکَانَ قَابَ قَوسَیْنِ أَو أَدْنَی» یعنی فاصله بین کلام خداوند تا گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اندازه فاصله زه کمان تا چوب کمان بود. «فَأَوحَی إِلی عَبْدِهِ مَا أَوحَی». از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سئوال شد که آن وحی چه بود؟ گفت: به من وحی کرد که علی علیه السلام سیّد و سرور جانشینان است. او امام پرهیزکاران و رهبر بزرگان و افراد شریف و اصیل است. او اولین خلیفه ای است که خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم او را جانشین خود ساخته است. مردم توی حرف او پریدند و گفتند: از جانب خداوند یا از جانب رسول او؟ خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به آنها بگو: «مَا کَذَبَ الفُؤَادُ مَا رَأَی» سپس به آنها جواب می دهد و می گوید: «أَفَتُمَارُونَهُ عَلی مَا یَرَی» سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنها فرمود: به من دستور داده شده است

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 311.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 165، ح 177.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 311.

که چیز دیگری بگویم؛ به من امر شده است که علی علیه السلام را در میان مردم منصوب بنمایم و به آنها بگویم: این شخص پس از من سرپرست و ولیّ شما است و او به منزله کشتی در روز غرق شدن است. هر کس به درون آن رود، نجات پیدا کرده است و هر کس از آن خارج شود، غرق خواهد شد. سپس فرمود آیه: «ولقَدْ رَآهُ نَزْلةً أُخْرَی» به این معنی است که: وحی را بار دیگر دیدم «عِندَ سِدْرَهِ المُنْتَهَی» درختی که شیعیان در بهشت در زیر آن با هم صحبت می کنند. سپس خداوند متعال می فرماید: «إِذْ یَغْشَی السِّدْرَهَ مَا یَغْشَی» یعنی آن گاه که پرده هایی از نور، سدره را می پوشاند. در باره «مَا زَاغَ البَصَرُ» می گوید: دیده آن پرده های نور را می بیند و از آن غافل نیست. در باره «ومَا طَغَی» می گوید: قلب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی را بر وحی نیفزود و چیزی را از آن نکاست. و در باره آیه «لقَدْ رَأَی مِنْ آیَاتِ رَبِّهِ الکُبْرَی» می گوید یعنی: کلامی را شنید که اگر به او قدرت و توان داده نمی شد، نمی توانست آن را بشنود.(1)

19) سپس علی بن ابراهیم در باره آیه «ولقَدْ رَآهُ نَزْلةً أُخْرَی* عِندَ سِدْرَهِ المُنْتَهَی» گفت: در آسمان هفتم قرار دارد و اما در پاسخ به کسانی که بهشت و جهنم را انکار می کنند فرموده است: «عِندَهَا جَنَّهُ المَأوی» یعنی در زیر سدره المنتهی که در آسمان هفتم قرار دارد و جنه المأوی هم در کنار آن است.(2)

20) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از ابان بن عثمانه، از ابو داود، از ابو برده اسلمی نقل کرده است که گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام می گوید: خداوند در هفت جا تو را در کنار من حاضر و شاهد گردانیده است: اما اولین آن، همان شبی است که به آسمان برده شدم. جبرئیل به من گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را به جای خودم گذاشته ام. گفت: از خدا بخواه تا او را به نزد تو بیاورد. از خدا خواستم و ناگهان دیدم که کسی مثل تو همراه من است، و فرشتگان در صف ایستاده بودند. گفتم: ای جبرئیل! اینها چه کسانی هستند؟ گفت: آنها کسانی هستند که در روز قیامت، خداوند آنها را

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 312.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 312.

به همراهی تو مفتخر می گرداند. آن گاه به آنها نزدیک شدم و در باره چیزهایی که تاکنون اتفاق افتاده و تا قیامت اتفاق خواهد افتاد، صحبت کردیم. دوم: آن موقعی بود که برای بار دوم به آسمان برده شدم. جبرئیل به من گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را به جای خودم گذاشته ام. گفت: از خدا بخواه او را به نزد تو بیاورد. آن گاه از خدا خواستم. ناگهان دیدم که شخصی همچون تو همراه من است. سپس پرده از هفت آسمان برایم برداشته شد و من همه ساکنان آن اعم از جن و پری را دیدم و جای هر فرشته ای را در آن جا ملاحظه کردم. سومین بار، موقعی بود که به پیامبری جنیان مبعوث شدم. آن گاه جبرئیل به من گفت: برادرت کجاست؟ گفتم: او را به جای خودم گذاشته ام. گفت: از خدا بخواه که او را به نزد تو بیاورد. پس از خدا خواستم. ناگهان دیدم که تو همراه من هستی. من به آنها چیزی نگفتم و آنها هم به من پاسخی ندادند مگر این که تو همه آن سخنان را شنیده ای. چهارمین بار، مخصوص من و تو است در شب قدر و به کسی جز ما اختصاص ندارد. پنجم: در باره تو از خدا درخواست کردم و خداوند همه چیز را در باره تو به من بخشیده است به جز پیامبری که خداوند فرمود: ای محمد! آن را مخصوص تو قرار داده ام و با تو آن را خاتمه داده ام. و اما ششم: آن هنگامی است که به آسمان برده شدم. خداوند همه پیامبران در آن جا جمع کرده بود. با آنها نماز گزاردم و کسی مثل تو در پشت سر من بود. و هفتم: نابودی احزاب و گروه ها به دست من و تو است. و این حدیث جوابی است بر آنهایی که معراج را انکار می کنند.(1)

21) علی بن ابراهیم می گوید: یک پاسخ به کسانی که منکر خلقت بهشت و جهنم هستند، حدیثی است که پدرم از بعضی از یارانش نقل کرده است. او گفت: هیچ کس اسم فاطمه را برای ازدواج پیش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یاد نمی کرد. اگر کسی این کار را می کرد، پیامبر از او روی گردان می شد تا این که مردم از این موضوع ناامید شدند. وقتی پیامبر خواست او را به ازدواج علی علیه السلام در بیاورد، پنهانی آن را با فاطمه سلام الله علیها در میان گذاشت. فاطمه در جواب فرمود: ای رسول خدا! تو برای نظر دادن در این زمینه، شایسته تر هستی. جز آن که

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 312.

زنان قریش در باره او به من گفته اند که: او مردی قد کوتاه است که شکمی بزرگ و دستانی دراز دارد. استخوان های برجسته دارد و موهای جلوی سرش کم پشت است. دارای چشمان درشتی است. استخوان شانه اش برجسته است و مانند استخوان شانه شتر است، دندان هایش بر آمده است در ضمن مال و ثروتی هم ندارد.

رسول خدا به او گفت: ای فاطمه! آیا نمی دانی که خداوند عز و جل بر دنیا اشراف دارد و مرا به عنوان پیامبر جهانیان برگزیده است و سپس موضوع دیگری را به من خبر داد و آن این که علی علیه السلام را به عنوان جانشین من بر همه جهانیان برگزیده است و سپس موضوع دیگر و آن این که تو را به سروری همه زنان عالم برگزیده است!

ای فاطمه! هنگامی که به آسمان برده می شدم. نوشته ای بر صخره بیت المقدس دیدم که در آن آمده بود: خدایی جز خدای یکتا نیست، محمد فرستاده خدا است، او را با وزیرش مورد تأیید قرار داده ام و با وزیرش یاری کرده ام. به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب. و وقتی به سدره المنتهی رسیدم، دیدم که بر آن نوشته شده است: من آن خدایی هستم که جز من خدایی نیست، محمّد، برگزیده من در میان خلق من است، با وزیرش از او حمایت کرده ام و با وزیرش او را یاری نموده ام. پس به جبرئیل گفتم: وزیر من کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب. وقتی از سدره المنتهی گذشتم و به عرش خداوند جهانیان رسیدم، دیدم که بر هر ستونی از ستون های عرش نوشته شده است: من آن خدای یکتا هستم، هیچ خدایی جز من نیست، محمد دوست من است، با وزیرش از او پشتیبانی کردم و با وزیرش او را یاری نمودم و وقتی وارد بهشت شدم، در بهشت، درخت طوبی را دیدم که ریشه آن در خانه علی بود و در بهشت هیچ خانه و هیچ قصری نبود، مگر این که شاخه ای از آن درخت در آن بود و در بالای آن بقچه هایی برای لباس از جنس سندس و استبرق قرار داشت. و هر بنده مؤمنی مالک یک میلیون از آن بقچه ها می باشد و در هر یک از بقچه ها، یک میلیون لباس است. در آن لباسی نیست که شبیه لباس دیگر باشد؛ همه با هم فرق دارند و دارای رنگ های مختلف می باشند و آن لباس اهل بهشت است. بهشتی که در وسط آن یک سایه بسیار گسترده قرار دارد. پهنای بهشت به اندازه پهنای آسمان و زمین است و برای کسانی که به خدا و

پیامبرانش ایمان آورده اند، آماده شده است. سواره اگر صد سال در آن سایه حرکت کند نمی تواند آن را بپیماید؛ و این کلام خداوند است که می فرماید: «وظِل مَّمْدُودٍ»(1) [و سایه ای پایدار.] در پایین آن میوه های اهل بهشت قرار دارد و غذایشان در خانه هایشان آویزان است و بر هر شاخه ای از آن هزار جور میوه وجود دارد، چه آنها که در دنیا دیده اید و چه آنهایی که ندیده اید و چه آنهایی که شنیده اید و چه آنهایی که مانند آن را نشنیده اید، و هر گاه از آن میوه ای چیده شود، میوه دیگری به جای آن می روید. از میوه هایی که نه تحریم شده است و نه ممنوع. نهری در زیر ریشه آن درخت جاری است که از آن، نهرهای چهارگانه منشعب می شود: نهری از آبی که نمی گندد و متعفن نمی شود، و نهری از شیر که مزه اش تغییر نکرده، و نهری از شراب که مایه لذت کسانی است که آن را می نوشند، و نهری از عسل پاکیزه.

ای فاطمه! خداوند در باره علی علیه السلام هفت خصلت نیک به من بخشیده است: او اولین کسی است که با من سر از قبر برمی آورد، و اولین کسی است که با من بر پل صراط می ایستد و به آتش جهنم می گوید: این را بگیر و آن را رها کن و او اولین کسی است که پس از من پوشانده می شود و اولین کسی است که با من در سمت راست عرش می ایستد. او اولین کسی است که به همراه من در بهشت را می کوبد. و اولین کسی است که با من در مکان علیین ساکن می شود. او اولین کسی است که با من از آن شراب ناب مختوم می نوشد، شرابی که ختام آن مسک است و برای نوشیدن آن از همدیگر سبقت و پیشی می گیرند. ای فاطمه! این، چیزهایی است که خداوند در آخرت به علی علیه السلام بخشیده است و برای او در بهشت فراهم کرده است، هر چند که در دنیا مالی نداشته باشد. اما در باره این که گفتی: دارای شکم بزرگی است، بدان که او پر از علم و دانشی است که خداوند مخصوص او گردانیده است و در میان امت من، او را گرامی داشته است. اما این که گفتی: موهایش ریخته است و چشمان درشتی دارد. بدان که خداوند او را هم شکل و شبیه حضرت آدم علیه السلام آفریده است. اما درازی دستانش به این خاطر است که خداوند آنها را دراز گردانیده است تا با آنها دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا

1- [1] - واقعه/ 30.

صلی الله علیه و آله و سلم را به قتل برساند و به کمک علی، خداوند همه دین خود را آشکار می سازد، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند. به وسیله او خداوند پیروزی ها را نصیب می سازد. او با مشرکان به خاطر تنزیل قرآن می جنگد و با منافقان، آنهایی که سرکشی می کنند و عهد و پیمان می شکنند و به فسق و فجور مشغول هستند، به خاطر تأویل و تفسیر آن می جنگد. خداوند از صلب او، دو سرور جوانان اهل بهشت را به وجود می آورد و با آن دو نفر عرش خود را مزیّن می سازد. ای فاطمه! خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد، مگر این که ذریّه و نسل او را از صلب او قرار داد، و ذریّه و نسل مرا از علی قرار داد. و اگر علی علیه السلام نبود، من نسلی نداشتم. آن گاه فاطمه سلام الله علیها گفت: ای رسول خدا! هیچ کس از اهل زمین را به جای او انتخاب نخواهم کرد. ابن عباس در این جا گفت: به خدا قسم که فاطمه سلام الله علیها همتایی جز علی علیه السلام ندارد.(1)

22) شیخ در کتاب امالی خود، از ابو فتح هلال بن محمد بن جعفر حفّار، از ابن جعابی، از ابو عثمان سعید بن عبدالله بن عجب انباری، از خلف بن درست، از قاسم بن هارون، از سهل بن صقین، از همّام، از قتاده، از انس نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هنگامی که به آسمان برده شدم، به خداوند عز و جل نزدیک شدم، تا آن جا که فاصله بین من و او به اندازه دو سر کمان و یا کمتر بود. به من گفت: ای محمد! از مردم چه کسی را دوست داری؟ گفتم: پروردگارا! علی را. گفت: ای محمد! نگاه کن. به سمت چپ خود نگاه کردم، ناگهان علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم.(2)

23) محمد بن یعقوب، از احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن یحیی نقل کرده است که می گوید: ابو قرّه محدّث از من خواست که او را به نزد امام رضا علیه السلام ببرم. از امام در این باره اجازه خواستم، امام اجازه داد و او نزد امام رفت و از او در باره حلال و حرام سئوال کرد تا این که در سئوال خود به توحید رسید. ابو قرّه گفت: روایت شده است که خداوند دیدن و سخن گفتن را بین

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 313.
2- [2] - امالی، ج 1، ص 362.

دو پیامبر تقسیم کرده است. سخن گفتن را به موسی داده است و دیدن را از آن محمد کرده است؟ امام رضا علیه السلام گفت: پس چه کسی در باره خداوند به دو گروه مهم یعنی جن و انس، ابلاغ کرد که خداوندی که چشم ها او را نمی بیند و علم آنها نیز به او احاطه ندارد و چیزی همانند او نیست. آیا این شخص محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست؟ گفت: بلی. امام فرمود: پس چطور ممکن است مردی به میان این همه مردم بیاید و به آنها بگوید که از جانب خداوند آمده است و به امر خداوند، آنها را به سوی خداوند فرا بخواند و بگوید: او خدایی است که «لاَّ تُدْرِکُهُ الأَبْصَارُ»(1) [چشمها او را درنمی یابند] و «ولا یُحِیطُونَ بِهِ عِلمًا»(2) [و حال آن که ایشان بدان دانشی ندارند] و «لیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ»(3) [چیزی مانند او نیست] و سپس بگوید: من با چشم خودم او را دیدم و علم من، او را در برمی گیرد و شکل و قیافه او مانند بشر است؟ آیا شرم و حیا نمی کنید. زنادقه نتوانستند از این طریق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بدنام کنند، به این صورت که او از یک طرف چیزی از جانب خدا بگوید و از طرف دیگر خلاف آن را مطرح سازد. ابو قره گفت: او خودش می گوید: «ولقَدْ رَآهُ نَزْلةً أُخْرَی» یعنی قطعاً بار دیگری هم او را دیده است؟

امام رضا علیه السلام فرمود: پس از این آیه، آیه دیگری است که دلالت می کند که چه دیده است؛ آن جا که می گوید: «مَا کَذَبَ الفُؤَادُ مَا رَأَی» یعنی: قلب او در باره چیزی که چشم او دیده است دروغ نمی گوید. و سپس به ما خبر می دهد که چه چیزی را دیده است و می گوید: «لقَدْ رَأَی مِنْ آیَاتِ رَبِّهِ الکُبْرَی» پس آیات خداوند غیر از خداوند است. و خداوند عز و جل می فرماید: «ولا یُحِیطُونَ بِهِ عِلمًا». پس اگر چشم ها او را دیده بودند، علم هم به او احاطه داشت و شناخت حاصل می گردید. آن گاه ابو قره گفت: پس روایات را تکذیب می کنی؟ امام رضا علیه السلام گفت: اگر روایات، مخالف قرآن باشد، آنها را تکذیب می کنم و آن چه

1- [1] - انعام/ 103.
2- [2] - طه/ 110.
3- [3] - شوری/ 11.

که مسلمانان بر آن اتفاق نظر دارند این است که علم به او احاطه ندارد و چشم ها او را نمی بیند و چیزی مانند او نیست.(1)

24) علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث معراج فرمود: به سدره المنتهی رسیدم و دیدم که هر برگی از آن بر یک ملتی سایه افکنده است. فاصله من تا آن همان قدر بود که خداوند متعال فرموده است: اندازه دو سر کمان و یا کمتر، آن گاه مرا صدا زد و گفت: پیامبر ایمان آورد بدان چه که از جانب پروردگارش بر او نازل گردیده است. «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ»(2)- (3) [پیامبر (خدا) بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است]

25) ابن بابویه، از پدر مرحومش، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از حبیب سجستانی نقل کرده است که می گوید از امام باقر علیه السلام در باره آیات زیر سئوال کردم: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلی * فَكَانَ قَابَ قَوسَيْنِ أَو أَدْنَی * فَأَوحَی إِلی عَبْدِهِ مَا أَوحَی» امام فرمود: ای حبیب! این گونه که خواندی نخوان. بخوان «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَی فَكَانَ قَابَ قَوسَيْنِ» در نزدیکی. «أَو أَدْنَی* فَأَوحَی إِلی عَبْدِهِ» آن گاه که به بنده اش وحی فرستاد (عنی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم)، آن چه را وحی فرستاد. ای حبیب! وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مکه را فتح کرد، خودش را در عبادت خداوند عز و جل و شکر نعمت هایش، با طواف کردن به دور خانه خدا خسته کرد و علی علیه السلام هم همراه او بود. وقتی که شب فرا رسید، آن دو به صفا و مروه رفتند تا سعی به جا بیاورند. وقتی از صفا به مروه سرازیر شدند و در بیابان در مقابل کوه بودند، نوری از آسمان آنها را در بر گرفت و کوه های مکه و اطراف آنها را روشن کرد و چشمانشان خاشع و خاضع گردید. آن دو از این حادثه بسیار ترسیدند. _

1- [1] - کافی، ج 1، ص 74، ح 2.
2- [2] - بقره/ 285.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 403.

فرمود: _ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سوی وادی رفت و علی علیه السلام هم به دنبال او رفت. رسول خدا سرش را به سوی آسمان گرفت. ناگهان دید که دو انار در بالای سرش قرار دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن دو انار را با دست گرفت. آن گاه خداوند عز و جل به او وحی فرستاد: ای محمد! آن دو انار از میوه های بهشت می باشد و هیچ کس به جز تو و جانشین تو، علی بن ابی طالب، نباید از آن بخورد. یکی از آن دو را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خورد و آن دیگر را علی علیه السلام. و سپس خداوند متعال به محمد صلی الله علیه و آله و سلم وحی کرد، آن چه را که وحی کرد. سپس امام باقر علیه السلام فرمود: ای حبیب! «ولقَدْ رَآهُ نَزْلةً أُخْرَی * عِندَ سِدْرَهِ المُنْتَهَی * عِندَهَا جَنَّهُ المَأوی» یعنی رسول خدا هنگام بالا رفتن به آسمان، جبرئیل را دید. وقتی به محل سدره المنتهی رسیدند، جبرئیل قبل از آن ایستاد و گفت: ای محمد! جایگاه من همین جاست که خداوند عز و جل مرا در آن جا قرار داده است و نمی توانم از آن جا جلوتر بروم. اما تو به راهت برای رفتن به سدره المنتهی ادامه بده و نزدیک آن توقف کن. رسول خدا به طرف سدره المنتهی پیش رفت و جبرئیل عقب تر از او بود.

امام باقر علیه السلام گفت: به این دلیل سدره المنتهی نامیده شده است که فرشتگان محافظ، کارهای زمینیان را به آن محل می برند و آن محافظان کریم و نیکوکار، قبل از سدره المنتهی ساکن هستند و چیزهایی را که فرشتگان از کارهای بندگان در روی زمین به آنها گزارش می دهند، می نویسند و آن را به محل سدره المنتهی می رسانند. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگاه کرد و دید که شاخه های آن در زیر عرش و اطراف آن است. آن گاه نور خداوند جبار عز و جل بر محمد متجلی شد و وقتی که آن نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پوشاند، با چشم خودش دید و از ترس شانه هایش لرزید. آن گاه خداوند عز و جل قلب محمد صلی الله علیه و آله و سلم را استوار و بینایی او را قوی گردانید تا آن جا که بعضی از نشانه های پروردگارش را دید و این است گفته خداوند عز و جل که می فرماید: «ولقَدْ رَآهُ نَزْلةً أُخْرَی * عِندَ سِدْرَهِ المُنْتَهَی * عِندَهَا جَنَّهُ المَأوی» یعنی در ک کردن و دریافتن. آن گاه محمد صلی الله علیه و آله و سلم با چشم خود بعضی از نشانه های بزرگ، یعنی بزرگ ترین آیات پروردگار خویش را دید.

امام باقر علیه السلام فرمود: قطر و کلفتی آن سدره به اندازه صد سال از روزهای دنیا است و یک برگ از آن تمامی اهل دنیا را می پوشاند. خداوند عز و جل فرشتگانی دارد که آنها را به حفاظت از نباتات زمین از بوته گرفته تا درخت نخل گمارده است. هیچ بوته و درختی نیست که خداوند عز و جل فرشته ای را برای حفظ و نگهداری آن و محصول آن قرار نداده باشد. و اگر کسی برای حفاظت از آن وجود نداشت، درندگان و پرندگان، اگر میوه ای داشت آن را می خوردند. به همین خاطر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ممنوع کرده است که احدی از مسلمانان خیمه اش را زیر بوته و درخت و یا درخت خرمایی که میوه داده است، نصب کند. زیرا آن جا، جایگاه فرشتگانی است که خداوند بر آن گمارده است. به همین دلیل است که بوته و درخت خرما اگر میوه داشته باشند، انس و الفت به حساب می آیند. زیرا فرشتگان در آن جا حضور دارند.(1)

26) از همان، از محمد بن احمد سنانی و علی بن احمد بن محمد دقاق و حسین بن ابراهیم بن هاشم مؤدب، و علی بن عبدالله ورّاق _ که خداوند از همه آنها راضی و خشنود باشد _ از محمد بن ابی عبدالله کوفی اسدی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از پدرش، از ثابت بن دینار نقل شده است که او می گوید: از امام زین العابدین علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند عز و جل با مکان وصف می شود؟ فرمود: خداوند از آن برتر است. پرسیدم: پس چرا پیامبرش را به آسمان برد؟ فرمود: برای این که جلال و عظمت آسمان ها را با هر آن چه در آن است به او نشان بدهد. از چیزهای عجیبی که ساخته است تا موجودات جدیدی که خلق کرده است. گفتم: پس معنای آیات «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلی* فَکَانَ قَابَ قَوسَیْنِ أَو أَدْنَی» چیست؟ فرمود: همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد که به حجاب نور نزدیک شده بود و جلال و عظمت آسمان ها را مشاهده نمود. سپس حضرت خم شد و از زیر آن به عظمت و ملکوت زمین نگاه کرد، تا جایی که گمان کرد در نزدیکی زمین قرار دارد و فاصله او با زمین دو سر

1- [1] - علل الشرایع، ج 1، ص 321، باب 185، ح 1.

کمان و یا کمتر است.(1)

27) از همان، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفّار، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از محمد بن فضیل نقل میکند، از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار خود را دید؟ فرمود: بلی با قلبش. آیا نشنیدی که خداوند عز و جل می فرماید: «مَا کَذَبَ الفُؤَادُ مَا رَأَی» با چشم ندید اما با قلب دید.(2)

28) و از همان، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث یا شخص دیگری که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «لَقَدْ رَأَی مِنْ آیَاتِ رَبِّهِ الکُبْرَی» پرسیدم و ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل علیه السلام را دید که بر ساق پایش مروارید بود مانند قطره بارانی که بر روی گیاهان باشد و دارای ششصد بال بود که تمام فضای بین آسمان و زمین را پر کرده بود.(3)

29) طبرسی در کتاب احتجاج، از یعقوب بن جعفر جعفری نقل کرده است که مردی به نام عبدالغفار سلمی از ابو ابراهیم امام موسی بن جعفر علیه السلام در باره آیات «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلی* فَکَانَ قَابَ قَوسَیْنِ أَو أَدْنَی» پرسید. حضرت فرمود: من در این جا خروج از پوشش ها و حجاب ها و فرود آمدن بر زمین را می بینم و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را می بینم که با قلب خود پروردگارش را دیده است و به چشمش نسبت داده شده است. این چگونه ممکن است؟ امام علیه السلام گفت: «دَنی فَتَدَلی» اما او از جایش تکان نخورد و با بدنش نزدیک نشد. پس عبدالغفار گفت: من او را همان گونه وصف می کنم که او خودش را وصف کرده است، آن جا که می گوید: «دَنا فَتَدَلی» ولی او با بدنش از مکان جلوسش پایین نیامد وگرنه از آن جدا می شد. ولی اگر این گونه نبود، خداوند خودش را با آن صفت، وصف نمی کرد؟ امام علیه السلام در پاسخ گفت: این زبان قریش است. هر گاه فردی از

1- [1] - علل الشرایع، ج 1، ص 159، باب 112، ح 1.
2- [2] - توحید، ص 116، ح 17.
3- [3] - توحید، ص 116، ح 18.

آنها بخواهد بگوید: شنیدم، به جای سَمِعْتُ می گوید: تَدَلیْتُ و منظور از تدلی: فهمیدن است.(1)

30) و باز هم در کتاب احتجاج از امیرالمؤمنین علیه السلام در باره آیات «ولقَدْ رَآهُ نَزْلةً أُخْرَی * عِندَ سِدْرَهِ المُنْتَهَی» نقل شده است که حضرت فرمود: منظور، محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشد موقعی که نزدیک سدره المنتهی بود. جایی که هیچ یک از آفریدگان خداوند عز و جل از آن جا عبور نمی کنند. و منظور خداوند در آخر آیات «مَا زَاغَ البَصَرُ ومَا طَغَی * لقَدْ رَأَی مِنْ آیَاتِ رَبِّهِ الکُبْرَی» این است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل علیه السلام را در شکل ظاهری خودش، دو بار دید. این دفعه و یک دفعه دیگر. و آن این که ظاهر و هیکل جبرئیل خیلی بزرگ بود. زیرا از اجسام روحانی است، از آنهایی که هیچ کس نمی تواند به خلقت و صفت آنها پی ببرد، مگر خداوند یکتا، پروردگار جهانیان.(2)

31) محمد بن عباس، از احمد بن محمد نوفلی، از احمد بن هلال، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن بکیر، از حمران بن اعین نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام در باره آیات «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلی * فَکَانَ قَابَ قَوسَیْنِ أَو أَدْنَی» پرسیدم. حضرت فرمود: خداوند، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به خودش نزدیک گردانید تا جایی که فاصله بین او و محمد به اندازه یک قفس از جنس مروارید بود که در داخل آن قفس، فرشی از طلا بود و می درخشید. آن گاه عکسی به او نشان داده شد و سپس به او گفته شد: ای محمد! آیا این عکس را می شناسی؟ جواب داد: بلی، این عکس علی بن ابی طالب علیه السلام است و آن گاه خداوند به او وحی کرد که فاطمه سلام الله علیها را به ازدواج او در آورد و او را جانشین خود گرداند.(3)

32) و از همان، از محمد بن همام، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود، از امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدرش، از جدش، از امام علی علیه السلام

1- [1] - احتجاج، ص 386.
2- [2] - احتجاج/ ص 243.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 625، ح 8.

که در باره آیه «إِذْ یَغْشَی السِّدْرَهَ مَا یَغْشَی» فرمود: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شبانه به نزد پروردگارش برده شد، فرمود: جبرئیل علیه السلام مرا نزدیک درخت بزرگی نگاه داشت. درختی که مانند آن را ندیده بودم. بر روی هر شاخه ای از آن فرشته ای بود، و بر روی هر برگ آن نیز فرشته ای و بر روی هر میوه ای از آن فرشته ای. نوری از انوار خداوند عز و جل آن را روشن ساخته بود. آن گاه جبرئیل گفت: این سدره المنتهی است. پیامبران قبل از تو تا این جا بیشتر نمی آمدند. اما اگر خدا بخواهد، تو می توانی از آن عبور کنی تا برخی از نشانه ها و آیات بزرگ خود را به تو نشان بدهد. مطمئن باش که خداوند متعال به وسیله ثبات و استواری، تو را تأیید می کند تا کرامات او را به طور کامل دریافت کنی و در کنار او قرار بگیری. سپس جبرئیل مرا به زیر عرش برد و قالیچه سبز رنگی نزد من آمد که خوب نمی توانم آن را توصیف کنم، و با اذن پروردگارم مرا بالا برد و من به خدا نزدیک شدم. صداهای فرشتگان و هیاهوی آنها قطع شد. ترس ها و لرز ها از من دور شد و جانم آرام گرفت و خوشحال شدم و شروع کردم به منبسط شدن و منقبض شدن؛ سراسر سرور و شادمانی شدم به حدی که پنداشتم همه مخلوقات مرده اند و به جز خودم هیچ یک از موجودات عالم را نمی دیدم. پس خداوند هر چقدر که می خواست مرا در آن حالت رها کرد و سپس روح را به من بازگرداند و بیدار شدم و این موفقیتی از جانب خداوند بود که چشمانم بسته شد و بینایی من کند گردید و از دیدن باز ماند، و من آن چنان را که قبلاً با چشمم می دیدم، اکنون با قلبم مشاهده میکردم، بلکه دورتر و بیشتر و بهتر می دیدم، و این است که خداوند متعال می فرماید: «مَا زَاغَ البَصَرُ ومَا طَغَی * لقَدْ رَأَی مِنْ آیَاتِ رَبِّهِ الکُبْرَی» و از سوراخ بسیار ریزی مانند سوراخ سوزن، نوری را بین خودم و خدای خودم می دیدم که چشم ها تحمل دیدن آن را نداشتند.

آن گاه پروردگارم مرا صدا زد و فرمود: ای محمد! گفتم: بلی، بفرمایید، ای پروردگار من و ای سرور من و ای خدای من. فرمود: آیا فهمیدی که ارزش تو در پیش من چقدر است و جایگاه و منزلت تو کجاست؟ گفتم: بلی ای سرور من! فرمود: ای محمد! جایگاه خودت را و جایگاه خاندان خودت را در پیش من می دانی؟ گفتم: بلی ای سرور من! فرمود: ای محمد! آیا می دانی آن گروه بالا نشین که در ملأ اعلی نشسته اند در چه چیزی با هم دشمنی می کنند؟ گفتم: پروردگارا! تو

داناتری و بهتر قضاوت می کنی. و تو پنهانی ها را خوب می دانی. فرمود: در باره رتبه ها و نیکی ها با من جنگ و جدال می کنند. آیا می دانی رتبه ها و نیکی ها چه هستند؟ گفتم: تو داناتری ای سرور من و بهتر قضاوت می کنی. فرمود: عبارت است از وضوی کامل گرفتن هنگام ادای واجبات و پیاده رفتن به سوی نماز جماعت به همراه تو و همراه امامانی که از فرزندان تو می باشند و در انتظار نماز ماندن از پی هر نمازی و پیش دستی کردن در سلام گفتن و اطعام غذا و بیدار ماندن در شب آن گاه که مردمان در خوابند. فرمود: «آمَنَ الرَّسُول بِمَا أُنزِل إِلَيْهِ مِن رَّبِّهِ» گفتم: «والمُؤْمِنُونَ كُلٌ آمَنَ بِاللهِ ومَلآئِكَتِهِ وكُتُبِهِ ورُسُلهِ لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلهِ وقَالواْ سَمِعْنَا وأَطَعْنَا غُفْرَانَکَ رَبَّنَا وإِلَيْکَ المَصِيرُ» [پیامبر (خدا) بدان چه از جانب پروردگارش بر او نازل شده است ایمان آورده است، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگانش ایمان آورده اند (و گفتند:) (میان هیچ یک از فرستادگانش فرق نمی گذاریم) و گفتند: (شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آمرزش تو را (خواستاریم) و فرجام به سوی تو است.) فرمود: راست گفتی ای محمد! «لاَ يُكَلفُ اللهُ نَفْسًا إِلاَّ وسْعَهَا لهَا مَا كَسَبَتْ و عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» و گفتم: «رَبَّنَا لاَ تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَو أَخْطَأْنَا رَبَّنَا ولاَ تَحْمِل عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلتَهُ عَلى الذِينَ مِن قَبْلنَا رَبَّنَا ولاَ تُحَمِّلنَا مَا لاَ طَاقَةَ لنَا بِهِ واعْفُ عَنَّا واغْفِرْ لنَا وارْحَمْنَآ أَنتَ مَولاَنَا فَانصُرْنَا عَلى القَومِ الكَافِرِينَ»(1) [خداوند، هیچ کس را جز به قدر توانایی اش تکلیف نمی کند. آن چه (از خوبی) به دست آورده به سود او، و آن چه (از بدی) به دست آورده به زیان اوست. پروردگارا، اگر فراموش کردیم یا به خطا رفتیم بر ما مگیر، پروردگارا! هیچ بار گرانی بر (دوش) ما مگذار؛ همچنان که بر (دوش) کسانی که پیش از ما بودند نهادی. پروردگارا، و آن چه تاب آن نداریم بر ما تحمیل مکن؛ و از ما در گذر؛ و ما را ببخشای و بر ما رحمت آور؛ سرور ما تویی؛ پس ما را بر گروه کافران پیروز کن.] فرمود: ای محمد! این رتبه و درجه از آن تو و ذریّه تو می باشد. گفتم: لبیک ای پروردگار من و بسیار خوشوقتم ای سرور من و ای خدای من. فرمود: از تو سئوال می کنم در باره چیزی که خودم از تو بهتر می دانم و آن این

1- [1] - بقره/ 285-286.

است که چه کسی را پس از خودت جانشین خود در روی زمین قرار داده ای؟ گفتم: بهترین فرد اهل زمین، برادرم و پسر عمویم، و یاور دین تو. آن کسی که وقتی محرمات دین تو حلال می شود، به خاطر پیامبر تو به خشم و غضب می آید مانند خشم و غضب پلنگ عصبانی. منظورم علی بن ابی طالب علیه السلام است. فرمود: درست گفتی ای محمد! من تو را به پیامبری برگزیدم و تو را برای انجام رسالت مبعوث گردانیدم و علی را با ابلاغ دین تو و شهادت بر امت تو امتحان نمودم و او را حجت زمین با تو و پس از تو گردانیدم. او نور اولیا من است. او ولی و سرپرست کسی است که از من اطاعت کند. او کلمه ای است که بر پرهیزکاران واجب گرداندم. ای محمد! فاطمه سلام الله علیها را به ازدواج او درآور، زیرا او جانشین و وارث و وزیر تو است. او کسی است که عورت تو را می شوید و به دین تو کمک می کند و به خاطر سنت من و سنت تو کشته می شود، او را پلیدترین فرد این امت می کشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سپس پروردگارم به من دستور داد که کارها و چیزهایی را انجام بدهم و دستور داد که آنها را پنهان نگه دارم و اجازه نداد که آنها را به یارانم بگویم. سپس آن قالیچه مرا پایین آورد. ناگهان جبرئیل علیه السلام مرا گرفت و نزدیک سدره المنتهی قرار گرفتم. آن گاه مرا در زیر آن نگاه داشت و سپس مرا وارد جنه المأوی گردانید و آن گاه ای علی! محل سکونت خودم و خودت را در آن جا دیدم. در آن هنگام که جبرئیل داشت با من صحبت می کرد، ناگهان نوری از نور خدا مرا بالا برد و از سوراخ ریزی مانند سوراخ سوزن نگاه کردم، همچنان که بار اول مانند آن را انجام داده بودم. پروردگار عظیم الشأن مرا صدا زد و گفت: ای محمد! گفتم: بلی ای پروردگار من! و ای خدا من و ای سرور من! فرمود: رحمت من در باره تو و ذریه تو، بر خشم و غضبم پیشی گرفته است. تو برگزیده خلق من هستی. تو امین من و دوست من و فرستاده من هستی. به عزت و عظمت خودم قسم، اگر همه مخلوقاتم به نزد من بیایند و یک لحظه از تو شکوه و گلایه کنند و یا از تو و یا از کسانی که من آنها را از میان ذریه تو برگزیده ام، عیب و ایراد بگیرند، همه آنها را داخل آتش جهنم می گردانم و اصلاً برای من مهم نیست. ای محمد! علی علیه السلام امیر مؤمنان و سرور فرستادگان است. او در پیشاپیش انسان های شریف و اصیل برای رفتن به بهشت پر نعمت

خداوند قرار دارد. او پدر نوه های تو است. آن دو نفری که سرور جوانان بهشت من هستند که در راه من مظلومانه کشته میشوند. سپس نماز را بر من واجب گردانید و آن چه را که خداوند تبارک و تعالی اراده فرموده بود و من بار اول به او نزدیک بودم، به همان اندازه که وتر کمان به چوب دو طرف کمان نزدیک است. این است منظور خداوند که می فرماید: به اندازه دو سر کمان و یا نزدیک تر از آن.(1)

33) شیخ عمر بن ابراهیم اوسی در کتاب خود به نقل از ابن عباس ذکر کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی به جبرئیل گفت: دوست دارم تو را به همان شکلی ببینم که در آسمان هستی. جبرئیل به او گفت: تو قدرت این کار را نداری. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: باید این کار را بکنم و جبرئیل را به خاتم نبوت قسم داد. آن گاه جبرئیل گفت: کجا می خواهی این کار انجام شود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: در «ابطح». جبرئیل گفت: برای من امکان ندارد. گفت: در «منی». گفت: نمی توانم، گفت: در «عرفات». گفت: من نمی توانم ولی با هم به آنجا برویم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به عرفات رفت. ناگهان دید که جبرئیل در عرفات است و سر و صدایش می آید. و سینه او تمام مشرق و مغرب را پر کرده است. سرش در آسمان بود و پاهایش در زمین هفتم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم غش کرد و بر زمین افتاد. آن گاه جبرئیل به شکل اولش برگشت و او را در آغوش گرفت و گفت: ای محمد! نترس، من برادر تو هستم، جبرئیل. محمد گفت: ای برادر! فکر نمی کردم که خداوند در آسمان موجودی خلق کرده باشد که شبیه تو باشد. جبرئیل گفت: کاش اسرافیل را می دیدی، سرش در زیر عرش قرار دارد و پاهایش زیر سر حدّات زمین هفتم و لوح محفوظ بین دو ابرویش قرار دارد و هر گاه اسم خدا برده شود، به شکل گنجشک در می آید. سئوال شد: جبرئیل چه شکلی دارد؟ فرمود: او دارای پیشانی درخشان و مویی است نه کوتاه و نه بلند، گویی که مروارید است. دارای دو بال سبز رنگ و دو پا می باشد. رنگش مانند برفی است که با مروارید تزئین شده باشد. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را دید، صورتش این گونه بود. و آن

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 625، ح 9.

همان است که پیامبر او را دو بار دید که خداوند تعالی فرمود: «ولقَدْ رَآهُ نَزْلةً أُخْرَی * عِندَ سِدْرَهِ المُنْتَهَی» بار دوم از او خواست که او را در منطقه «غرقد» ببیند که ناگهان با یکی از بال هایش راه آسمان و زمین را مسدود کرد.

34) گفت: ابن سیرین در کتاب «عظمه» آورده است که حمزه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کرد: جبرئیل را به من نشان بده؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ساکت باش. حمزه اصرار کرد. در همان ساعت جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: بار خدایا به چشمان حمزه بصیرت بده. و گفت: نگاه کن. نگاه کرد و دید که پاهایش مانند زبرجد است. غش کرد و بر زمین افتاد. و جبرئیل پس از آن که وحی را ابلاغ کرد، عروج کرد. پیامبر فرمود: ای حمزه چه دیدی؟ حمزه گفت: ای سرورم! دیگر هرگز چنین خواهشی را تکرار نمی کنم.

35) گفت: روایت شده است که جبرئیل بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و گفت: ای محمد! آیا می خواهی جایگاه تو را در بهشت و بعضی از چیزهایی را که از آن بهره مند خواهی شد به تو نشان بدهم؟ گفت: بلی. آن گاه در میان بال های خود، بالی را به او نشان داد که سبزرنگ بود و نهری در آن جریان داشت و هزار کاخ طلا بر روی آن بود.

36) گفت: از عبدالله بن مسعود در باره آیه: «ولقَدْ رَآهُ نَزْلةً أُخْرَی» سئوال شد؛ او در جواب گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل را نزدیک سدره المنتهی دیدم، ششصد بال داشت. از پرهایش، بزرگ ترین مرواریدها و یاقوت ها پراکنده می شد.

37) «بستان الواعظین» به نقل از ابن عباس آورده است: اسرافیل از خدا خواست که به او قدرت هفت آسمان را ببخشد. اما خداوند قدرت و قوت هفت زمین را به او داد. در نتیجه قدرت کوه ها و بادها و قدرت درندگان در اختیار او بود. از فرق سرش تا پاهایش پر از مو و دهان و زبان بود که پوشیده از پر بودند. با هر یک از آن زبان ها، به یک میلیون زبان گوناگون خدا را تسبیح می گوید: از هر نفسی فرشته ای به وجود می آید که خداوند را تا روز قیامت تسبیح می گوید. آنها مقربان درگاه هستند و عرش را حمل می کنند و نویسندگان اعمال هستند و همه مانند اسرافیل می باشند. اسرافیل در هر روز و در هر شب، سه بار به جهنم نگاه

ص:600

می کند و ذوب می شود و به شکل وتر کمان درمی آید و می گرید. اگر اشکش از آسمان جاری شود، ما بین آسمان و زمین را می پوشاند و تمام دنیا را فرا می گیرد. اگر تمامی دریاها و نهرها بر سر اسرافیل ریخته شود، قطره ای از آن بر روی زمین نمی افتد. اگر خداوند جلوی گریه ها و اشک هایش را نگرفته بود، حتماً زمین از اشک هایش پر می شد و به طوفان نوح تبدیل می شد. از عظمت و بزرگی اسرافیل همان بس که اگر جبرئیل سیصد سال بین لب و بینی او پرواز کند، به آخر آن نمی رسد.

و اما میکائیل را خداوند پانصد سال پس از اسرافیل آفریده است. از فرق سرش تا نوک پایش پوشیده از موهایی از زعفران است، و بال های او از زبرجد سبزرنگ. بر روی هر تار مو یک میلیون چهره وجود دارد و در روی هر چهره یک میلیون دهان و در داخل هر دهانی یک میلیون زبان و بر هر زبانی یک میلیون چشم که برای آمرزش مؤمنان گناهکار اشک می ریزند. با هر چشم و زبانی طلب بخشش می کنند. از هر چشمی هفتاد میلیون قطره اشک می ریزد که هر قطره از آن تبدیل به فرشته ای می شوند به شکل میکائیل که «کروبیان» نام دارند و آنان یاران میکائیل هستند و بر باران و گیاه و برگ ها و میوه ها گمارده شده اند و نظارت دارند. هیچ قطره آبی در دریا و هیچ میوه ای بر درخت وجود ندارد مگر این که فرشته ای بر آن گمارده شده است. و اما جبرئیل؛ خداوند او را پانصد سال پس از میکائیل آفرید و دارای یک میلیون و ششصد بال است. از فرق سرش تا نوک پایش موهایی از زعفران روییده است. خورشید در میان دو چشم او قرار دارد و هر تار مویی، یک ماه و چند ستاره است. و هر روز، سیصد و شصت بار در دریایی از نور وارد می شود، و وقتی از آن خارج می شود، از بالش قطره ای می چکد و به فرشته ای تبدیل می شود که به شکل جبرئیل است. این فرشتگان تا روز قیامت به تسبیح خداوند مشغول هستند و آنها روحانیون هستند. و اما عزرائیل، فرشته مرگ، از نظر شکل صورت و زبان ها و بال ها همانند اسرافیل می باشد.

38) علی بن ابراهیم در باره آیه «إِذْ یَغْشَی السِّدْرَهَ مَا یَغْشَی» گفته است: وقتی حجاب و پرده بین او بین رسول خدا برداشته شد، نور او سدره را پوشاند. و آیه: «مَا زَاغَ البَصَرُ ومَا طَغَی» یعنی قابل انکار نیست. «لقَدْ رَأَی مِنْ آیَاتِ رَبِّهِ الکُبْرَی» یعنی جبرئیل را دید که بر ساق پایش مرواریدی بود. شبیه قطره شبنم بر

روی گیاه، و ششصد بال داشت و فضای بین آسمان و زمین را پر کرده بود و در باره آیه «أَفَرَأَيْتُمُ اللاتَ والعُزَّى» گفت: لات مرد است و عزّی زن. و در باره آیه «ومَنَاةَ الثَّالثَةَ الأُخْرَى» گفت: بتی در منطقه مشلل در شش مایلی حرم وجود دارد که «مناه» نامیده می شود. و در باره آیه «أَلَكُمُ الذَّكَرُ ولهُ الأُنثَى» گفت: این چیزی است که قریش می گویند که فرشتگان، دختران خداوند هستند و این در واقع پاسخی است در قبال حرف آنها. یعنی به سخن آنان پاسخ داد و فرمود: «أَلَكُمُ الذَّكَرُ ولهُ الأُنثَى * تِلكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى» و در باره آیه «تِلكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى» گفت: یعنی ناقص و ناعادلانه. سپس گفت: «إِنْ هِيَ» یعنی لات و عزّی و مناه «إِلا أَسْمَاء سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وآبَاؤُكُم مَّا أَنزَلَ اللهُ بِهَا مِن سُلطَانٍ» یعنی بدون هیچ دلیل و برهانی.(1)

«وكَم مِّن مَّلكٍ فِى السَّمَاواتِ لا تُغْنِى شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلا مِن بَعْدِ أَن يَأْذَنَ اللهُ لمَن يَشَاءُ ويَرْضَى(26)»

[و بسا فرشتگانی که در آسمانهایند (و) شفاعتشان به کاری نیاید، مگر پس از آن که خدا به هر که خواهد و خشنود باشد، اذن دهد]

1) طبرسی در کتاب مجمع البیان در باره آیه «وكَم مِّن مَّلكٍ فِى السَّمَاواتِ» تا آخر آیه، می گوید: ابن عباس گفته است: مقصود این است که فرشتگان فقط شفاعت کسی را می کنند که خداوند از او راضی باشد. چنان که فرموده است: «ولا يَشْفَعُونَ إِلا لمَنِ ارْتَضَى»(2)-(3) [و جز برای کسی که (خدا) رضایت دهد شفاعت نمی کنند]

2) ابن شهر آشوب در کتاب مناقب، از اعمش، از ابو اسحاق، از حارث بن سعید بن قیس، از علی بن ابی طالب علیه السلام و از جابر انصاری و هر دو از

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 315.
2- [2] - انبیا/ 28.
3- [3] - مجمع البیان، ج 9، ص 296.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند که حضرت فرمود: من شما را وارد آن حوض می کنم، ای علی! تو ساقی هستی و حسن، پرچمدار و حسین، دستور دهنده، و علی بن حسین، پیش قراول و محمد بن علی انتشار دهنده، و جعفر بن محمد، به پیش برنده و موسی بن جعفر، شمارنده دوستداران و دشمنان اهل بیت و نابود کننده منافقان، و علی بن موسی، تزئین گر مؤمنان، و محمد بن علی اهل بهشت را در مرتبه خودشان جای می دهد، و علی بن محمد، سخنران شیعیان آنها می باشد و حوریان بهشتی را به ازدواج آنها در می آورد و حسن بن علی، چراغ اهل بهشت است و از او نور و روشنایی می گیرند و هادی مهدی، شفیع آنها در روز قیامت است. جایی که اجازه ورود به کسی داده نمی شود، مگر این که او بخواهد و راضی باشد. سلام و درود خدا بر همه امامان معصوم باد. (1)

«وللهِ مَا فِی السَّمَاواتِ ومَا فِی الأَرْضِ...ویَجْزِیَ الذِینَ أَحْسَنُوا بِالحُسْنَی(31)»

«وللهِ مَا فِی السَّمَاواتِ ومَا فِی الأَرْضِ لیَجْزِیَ الذِینَ أَسَاؤُوا بِمَا عَمِلوا ویَجْزِیَ الذِینَ أَحْسَنُوا بِالحُسْنَی(31)»

[و هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است از آن خداست تا کسانی را که بد کرده اند، به (سزای) آن چه انجام داده اند کیفر دهد و آنان را که نیکی کرده اند، به نیکی پاداش دهد]

1) دیلمی در کتاب «احکام دین»، از عبدالله بن عباس نقل کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای ما خطبه ای خواند تا این که فرمود: خداوند عز و جل نه ظلمی می کند و نه ظلمی به او می شود. و او در کمینگاه است «لیَجْزِیَ الذِینَ أَسَاؤُوا بِمَا عَمِلوا ویَجْزِیَ الذِینَ أَحْسَنُوا بِالحُسْنَی» هر کس نیکی کند به نفع خودش کرده است و هر کس بدی کند به ضرر خودش انجام داده است.(2)

«الذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبَائِرَ الإِثْمِ والفَواحِشَ إِلا...فَلا تُزَکُّوا أَنفُسَکُمْ هُو أَعْلمُ بِمَنِ اتَّقَی(32)»

«الذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبَائِرَ الإِثْمِ والفَواحِشَ إِلا اللمَمَ إِنَّ رَبَّکَ واسِعُ المَغْفِرَهِ هُو أَعْلمُ بِکُمْ إِذْ

1- [1] - مناقب، ج 1، ص 292.
2- [2] - اعلام الدين، ص 42.

أَنشَأَكُم مِّنَ الأَرْضِ وإِذْ أَنتُمْ أَجِنَّةٌ فِی بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ هُو أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَی(32)»

[آنان که از گناهان بزرگ و زشتکاریها جز لغزشهای کوچک خودداری می ورزند، پروردگارت (نسبت به آنها) فراخ آمرزش است. وی از آن دم که شما را از زمین پدید آورد و از همان گاه که در شکمهای مادرانتان (در زهدان) نهفته بودید، به (حال) شما داناتر است. پس خودتان را پاک مشمارید. او به (حال) کسی که پرهیزگاری نموده داناتر است]

1) محمد بن یعقوب، از تعدادی از یارانش، از احمد بن محمد، از عبد العظیم بن عبدالله حسنی از امام محمد تقی علیه السلام، از پدرش امام رضا علیه السلام، از پدرش امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده است که: عمرو بن عبید بر امام صادق علیه السلام وارد شد و هنگامی که سلام کرد و نشست، این آیه را تلاوت کرد: «الذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبَائِرَ الإِثْمِ والفَواحِشَ» اما ادامه نداد. امام صادق علیه السلام به او گفت: چه عاملی باعث شد که سکوت کنی؟ گفت: دوست دارم بدانم گناهان بزرگ در کتاب خداوند عز و جل کدام هستند. آن گاه امام فرمود: بله ای عمرو، بزرگ ترین گناه کبیره، شرک ورزیدن است. خداوند عز و جل می فرماید: «مَن یُشْرِکْ بِاللهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللهُ عَلیهِ الجَنَّهَ»(1) [هر کس به خدا شرک آورد، قطعا خدا بهشت را بر او حرام ساخته]. پس از شرک، ناامیدی از آسایش و رحمت خداوند است، زیرا خداوند عز و جل می فرماید: «إِنَّهُ لاَ یَیْأَسُ مِن رَّوحِ اللهِ إِلاَّ القَومُ الکَافِرُونَ»(2) [زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی شود] و پس از آن، در امان بودن از مکر و حیله خداوند، زیرا خداوند عز و جل می فرماید: «فَلاَ یَأمَنُ مَکْرَ اللهِ إِلاَّ القَومُ الخَاسِرُونَ»(3) [جز مردم زیانکار (کسی) خود را از مکر خدا ایمن نمی داند] و دیگری، نافرمانی از پدر و مادر می باشد. زیرا خداوند سبحان فرزند نافرمان را

1- [1] - مائده/ 72. و در مصحف شریف آمده است: « إِنَّهُ مَن یُشْرِکْ ».
2- [2] - یوسف/ 87.
3- [3] - اعراف/ 99.

ستمگر و شقاوت پیشه قرار داده است. گناه کبیره دیگر، قتل نفس می باشد که خداوند آن را حرام کرده است. مگر این که به جا و درست باشد. زیرا خداوند عز و جل می فرماید: «فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالدًا فِيهَا»(1) [کیفرش دوزخ است که در آن ماندگار خواهد بود] تا آخر آیه. و متهم کردن زن شوهردار، زیرا خداوند عز و جل می فرماید: «لعِنُوا فِی الدُّنْيَا والآخِرَهِ ولهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»(2) [در دنیا و آخرت لعنت شده اند و برای آنها عذابی سخت خواهد بود] و خوردن مال یتیم، زیرا خداوند عز و جل می فرماید: «إِنَّمَا يَأْكُلونَ فِی بُطُونِهِمْ نَارًا وسَيَصْلونَ سَعِيرًا»(3) [جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند و به زودی در آتشی فروزان درآیند] و فرار از جنگ، زیرا خداوند عز و جل می فرماید: «ومَن يُولهِمْ يَومَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاَّ مُتَحَرِّفًا لقِتَال أَو مُتَحَيِّزًا إِلی فِئَهٍ فَقَدْ بَاء بِغَضَبٍ مِّنَ اللهِ ومَأْواهُ جَهَنَّمُ وبِئْسَ المَصِيرُ»(4) [و هر که در آن هنگام به آنان پشت کند، مگر آن که (هدفش) کناره گیری برای نبردی (مجدد) یا پیوستن به جمعی (دیگر از همرزمانش) باشد، قطعا به خشم خدا گرفتار خواهد شد و جایگاهش دوزخ است و چه بد سرانجامی است] و رباخواری، زیرا خداوند عز و جل می فرماید: «الذِينَ يَأْكُلونَ الرِّبَا لاَ يَقُومُونَ إِلاَّ كَمَا يَقُومُ الذِی يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ المَسِّ»(5) [کسانی که ربا می خورند، (از گور) برنمی خیزند، مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته سرش کرده است]. و جادوگری، زیرا خداوند عز و جل می فرماید: «ولقَدْ عَلمُواْ لمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لهُ فِی الآخِرَهِ مِنْ خَلاَقٍ»(6) [و قطعا (یهودیان) دریافته بودند که هر کس خریدار این (متاع) باشد در آخرت بهره ای ندارد] و زناکاری، زیرا خداوند عز و جل می فرماید: «ومَن يَفْعَل ذَلکَ يَلقَ أَثَامًا *

1- [1] - نساء/ 93.
2- [2] - نور/ 23.
3- [3] - نساء/ 10.
4- [4] - انفال/ 16.
5- [5] - بقره/ 275.
6- [6] - بقره/ 102.

يُضَاعَفْ لهُ العَذَابُ يَومَ القِيَامَهِ ويَخْلدْ فِيهِ مُهَانًا»(1) [و هر کس اینها را انجام دهد سزایش را ریافت خواهد کرد* برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می شود و پیوسته در آن خوار می ماند]. و قسم و سوگند دروغ و گناه آلود، زیرا خداوند عز و جل می فرماید: «الذِینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللهِ وأَیْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلیلا أُولئِکَ لاَ خَلاَقَ لهُمْ فِی الآخِرَهِ»(2) [کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می فروشند آنان را در آخرت بهره ای نیست]. و خیانت ورزیدن، زیرا خداوند عز و جل می فرماید: «ومَن یَغْلل یَأْتِ بِمَا غَل یَومَ القِیَامَهِ»(3) [و هر کس خیانت ورزد، روز قیامت با آن چه در آن خیانت کرده بیاید]. و نپرداختن زکات واجب، زیرا خداوند عز و جل می فرماید: «فَتُکْوی بِهَا جِبَاهُهُمْ وجُنوبُهُمْ وظُهُورُهُمْ»(4) [پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آنها داغ کنند]. و شهادت دروغ دادن و یا شهادت ندادن، زیرا خداوند عز و جل می فرماید: «ومَن یَکْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلبُهُ»(5) [و هر که آن را کتمان کند، قلبش گناهکار است] و شرابخواری، زیرا خداوند عز و جل آن را نهی فرموده است، همچنان که از پرستش بت ها باز داشته است. و ترک نماز از روی قصد و غرض، و یا ترک هر چیز دیگری که خداوند واجب گردانیده است. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس آگاهانه نماز را ترک کند، از زیر عهد و پیمان خداوند و رسول او خارج شده است. او عهد و پیمان شکسته است و ارتباط را قطع نموده است. زیرا خداوند عز و جل می فرماید: «أُولئِکَ لهُمُ اللعْنَهُ ولهُمْ سُوءُ الدَّارِ»(6) [بر ایشان لعنت است و بد فرجامی آن سرای ایشان راست] راوی می گوید: عمرو، در حالی که با صدای بلند گریه می کرد خارج شد و رفت و می گفت: هر کس با رأی خود نظر بدهد و در علم و دانش با شما به منازعه بپردازد، قطعا نابود

1- [1] - فرقان/ 69-68.
2- [2] - آل عمران/ 77.
3- [3] - آل عمران/ 161.
4- [4] - توبه/ 35.
5- [5] - بقره/ 283.
6- [6] - رعد/ 25.

خواهد شد.(1)

2) از همان، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن عیسی، از یونس، از اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت در باره آیه «الذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبَائِرَ الإِثْمِ والفَواحِشَ إِلا اللمَمَ» فرمود: منظور از «فواحش»، زنا و دزدی است. اما «لمَمَ» آن است که فردی دچار گناه صغیره بشود. اما پس از آن از خداوند طلب بخشش نماید. پرسیدم: آیا بین گمراهی و کفر فاصله ای هست؟ فرمود: دستگیره های ایمان بسیار زیاد است.(2)

3) از همان، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو ایّوب از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در باره آیه «الذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبَائِرَ الإِثْمِ والفَواحِشَ إِلا اللمَمَ» فرمود: گناه صغیره ای است که شخص مدت کوتاهی آن را انجام می دهد و سپس از آن دست برمی دارد.(3)

4) از همان، از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان، از علاء، از محمد بن مسلم، از یکی از دو امام باقر علیه السلام یا صادق علیه السلام روایت شده است که در باره آیه: «الذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبَائِرَ الإِثْمِ والفَواحِشَ إِلا اللمَمَ» فرمود: لغزش پس از لغزش و گناه پس از گناهی که صغیره باشد و سپس بنده آن را ترک کند.(4)

5) و از همان، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از اسحاق بن عمّار، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: هیچ مؤمنی نیست مگر این که دچار گناهی می شود و مدتی آن را ترک می کند اما دو باره به آن روی می آورد. و منظور خداوند از «إِلا اللمَمَ» همین است. از او در باره آیه: «الذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبَائِرَ الإِثْمِ والفَواحِشَ إِلا اللمَمَ» پرسیدم: فرمود: منظور از «فواحش» زنا و دزدی است. و «اللمَمَ» آن است که فردی دچار گناهی بشود و سپس به خاطر

1- [1] - کافی، ج 2، ص 217، ح 24.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 212، ح 7.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 320، ح 1.

4- [4] - کافی، ج 2، ص 320، ح 2.

آن از خداوند طلب بخشش کند.(1)

6) و از همان، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از اسحاق بن عمّار، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: هیچ گناهی نیست مگر این که سرشت بنده مؤمن با آن بافته شده باشد. مدتی آن را ترک می کند و سپس به آن روی می آورد. و این گفتار خداوند متعال است که می فرماید: «الذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبَائِرَ الإِثْمِ والفَواحِشَ إِلا اللمَمَ» فرمود: لمّام آن بنده ای است که گناهی را از پی گناهی انجام می دهد اما از «سلیقه» او نیست؛ یعنی از طبع و سرشت او سر نمی زند.(2)

7) و از همان، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از تعدادی از یارانش، از سهل بن زیاد و همه آنها از ابن محبوب، از ابن رئاب، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت فرمود: سرشت مؤمن، دروغ و بخل و فسق و فجور نیست و چه بسا به سراغ برخی از این گناهان برود، ولی بر آن باقی نمی ماند و دوام ندارد. گفته شد: یعنی ممکن است زنا هم بکند؟ فرمود: بلی، اما نطفه ای برای او از آن زن متولد نمی شود!(3)

8) و از همان، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبدالرحمن بن حجّاج، از عبید، از زراره نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره گناهان کبیره پرسیدم. در جواب فرمود: آنها از نظر علی علیه السلام هفت تا می باشد: کفر به خداوند، قتل نفس، نافرمانی از پدر و مادر و مورد غضب آنها قرار گرفتن، رباخواری پس از وجود دلیل و برهان، خوردن مال یتیم از روی ظلم و ستم، فرار از جنگ. و به خلق خوی جاهلیت برگشتن پس از اسلام و هجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم. گفتم: آیا اینها بزرگ ترین گناهان است؟ فرمود: بلی. پرسیدم: آیا خوردن یک درهم از مال یتیم گناهش بیشتر است یا ترک نماز؟ فرمود: ترک نماز. گفتم: پس چرا ترک نماز را جزء گناهان کبیره به حساب

1- [1] - کافی، ج 2، ص 320، ح 3.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 320، ح 5.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 321، ح 6.

نیاوردی؟ فرمود: اولین چیزی که به تو گفتم چه بود؟ گفت: گفتی کفر. فرمود: پس کسی که نماز را ترک کند، کافر است؛ البته بدون هیچ دلیلی. (1)

9) ابن بابویه، گفت: پدرم که رحمت خدا بر او باد، از سعد بن عبدالله، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد سیّاری، از محمد بن عبدالله بن مهران کوفی، از حنان بن سدیر، از پدرش، از ابو اسحاق لیثی، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در حدیثی فرمود: ای ابراهیم بخوان: «الذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبَائِرَ الإِثْمِ والفَواحِشَ إِلا اللمَمَ إِنَّ رَبَّکَ واسِعُ المَغْفِرَهِ هُو أَعْلمُ بِکُمْ إِذْ أَنشَأکُم مِّنَ الأَرْضِ» یعنی از زمین پاک و پاکیزه و زمین بدبو و گندیده. «فَلا تُزَکُّوا أَنفُسَکُمْ هُو أَعْلمُ بِمَنِ اتَّقَی» یعنی: کسی از شما نباید به زیادی نمازهایش و روزه هایش و زکات و عبادتش افتخار کند، زیرا خداوند عز و جل داناتر است به این که کدام یک از شما دارای تقوای بیشتری هستید. بدانید که آن نیز جزئی از «لمَمَ» یعنی گناهان صغیره می باشد و آن تفاخر است. (2)

10) و از همان، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از جمیل بن درّاج، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در باره آیه «فَلا تُزَکُّوا أَنفُسَکُمْ هُو أَعْلمُ بِمَنِ اتَّقَی» فرمود: منظور، کلام آدمی است که می گوید مثلاً: دیشب نماز خواندم، دیروز روزه گرفتم و امثال اینها. سپس حضرت فرمود: گروهی بودند که همین که صبح می شد می گفتند: دیشب نماز خواندیم و دیروز روزه گرفتیم. اما علی علیه السلام در جواب آنها گفت: اما من شب و روز می خوابم و اگر فرصتی هم بین این دو پیدا کنم، باز هم می خوابم. (3)

حسین بن سعید در کتاب زهد، از محمد بن ابی عمیر، از فضاله، از جمیل بن دراج نقل کرده است که: از امام صادق علیه السلام در باره آیه «فَلا تُزَکُّوا أَنفُسَکُمْ هُو أَعْلمُ بِمَنِ اتَّقَی» پرسیدم. حضرت فرمود: این همان حرف آدم ها است که می گویند: دیشب نماز خواندم و دیروز روزه گرفتم و همان حدیث قبلی را بیان

1- [1] - کافی، ج 2، ص 212، ح 8.
2- [2] - علل الشرایع، ج 2، ص 332، ح 81.

3- [3] - معانى الاخبار، ص 243، ح 1.

کرد.(1)

11) محمد بن یعقوب، از تعدادی از یارانش، از سهل بن زیاد، از علی بن اسباط، از بعضی از یارانش، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «ابقاء» بر کار، سخت تر از خود آن کار است. گفت: ابقاء بر کار چیست؟ فرمود: آدمی به نزدیکان خود عطا و بخشش نماید، و خرجی او را به خاطر خداوند یکتا که هیچ شریک و همتایی ندارد، بدهد تا به عنوان ثواب عمل مخفی برای او نوشته شود. سپس آن را یاد کند و آن موقعیت قبلی از بین برود، تا به عنوان ثواب عمل آشکار برای او نوشته شود. سپس آن را یاد کند و آن شرایط قبلی از بین برود، تا این عمل به عنوان ریا برای او نوشته شود.(2)

«وإِبْرَاهِيمَ الذِی وفَّی(37)»

[و (نیز در نوشته های) همان ابراهیمی که وفا کرد]

1) ابن بابویه، گفت: پدرم که رحمت خدا بر او باد، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از حفص بن بختری، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت در باره آیه: «وإِبْرَاهِيمَ الذِی وفَّی» فرمود: ابراهیم وقتی شب را روز و روز را شب می کرد می گفت: صبح کردم در حالی که ستایش کننده پروردگار خویش هستم. صبح کردم و چیزی را شریک خدا نمی دانم، و با خدای یکتا، خدای دیگری را پرستش نمی کنم، غیر از خدای یکتا کسی را ولی و سرپرست خود قرار نمی دهم. به همین خاطر است که بنده سپاسگزار خدا لقب گرفت.(3)

2) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از یکی از یارانش، از محمد بن سنان، از ابو سعید مکاری، از ابو حمزه نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام پرسیدم مقصود خداوند از آیه: «وإِبْرَاهِيمَ الذِی وفَّی» چیست؟ فرمود: کلماتی را که به کمال

1- [1] - زهد، ص 66، ح 174.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 224، ح 16.
3- [3] - علل الشرایع، ج 1، ص 52، باب 34، ح 1.

به جا آورده است. گفتم: کدام کلمات؟ فرمود: وقتی صبح می کرد، می گفت شب را صبح کردم و پروردگار من به وسیله من مورد ستایش قرار می گیرد. شب را صبح کردم در حالی که هیچ چیز را شریک خدا قرار نداده ام و به همراه او، خدای دیگری را نمی خوانم و غیر از او ولی و سرپرستی برنمی گزینم. این جملات را سه بار تکرار می کرد. و وقتی روز را به شب می رساند باز آنها را سه بار می گفت. و به این دلیل بود که خداوند تبارک و تعالی در کتاب خود نازل کرده است: «وإِبْرَاهِیمَ الذِی وفَّی».(1)

3) علی بن ابراهیم گفت: ابراهیم وفا نمود به امر و نهی خداوند و قربانی کردن پسرش. و به زودی _ اگر خدا بخواهد _ از صحفی که بر موسی و ابراهیم علیه السلام، در سوره اعلی نازل شده است، سخن به میان می آید.(2)

«أَلا تَزِرُ وازِرَهٌ وِزْرَ أُخْرَی(38) وأَن لیْسَ للإِنسَانِ إِلا مَا سَعَی(39)»

[که هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد* و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست]

در این باره از قول امام صادق علیه السلام در آخر سوره انعام حدیثی ذکر شده است.

«وأَنَّ إِلی رَبِّکَ المُنتَهَی(42)»

[و این که پایان (کار) به سوی پروردگار توست]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، از عبدالرحمن بن حجّاج، از سلیمان بن خالد نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: ای سلیمان! خداوند عز و جل می فرماید: «وأَنَّ إِلی رَبِّکَ المُنتَهَی»

1- [1] - کافی، ج 2، ص 388، ح 38.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 316.

یعنی هر گاه کلام به خداوند ختم شد، دیگر چیزی نگویید.(1)

2) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از صفوان بن یحیی، و محمد بن ابی عمیر، از عبدالرحمن بن حجاج، از سلیمان بن خالد نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: ای سلیمان! خداوند عز و جل می فرماید: «وأَنَّ إِلی رَبِّکَ المُنتَهَی» یعنی وقتی کلام به خداوند ختم شد، دیگر چیزی نگویید.(2)

3) ابن بابویه، از پدر مرحوم خود، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبدالرحمن بن حجاج، از سلیمان بن خالد، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «وأَنَّ إِلی رَبِّکَ المُنتَهَی» فرمود: یعنی وقتی کلام به خداوند ختم شد، دیگر چیزی نگویید.(3)

4) از همان، از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق که خدا از او راضی باشد، از ابو الحسن محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن سلیمان، از حسن کوفی، از عبدالله بن محمد بن خالد، از علی بن حسّان واسطی، از یکی از یارانش، از زراره نقل کرده است که به امام باقر علیه السلام گفتم: مردمی که نزد ما هستند، خیلی زیاد در باره صفات خداوند صحبت کرده اند. شما چه می فرمایید؟ فرمود: مکروه است؛ آیا نشنیدی که خداوند عز و جل می فرماید: «وأَنَّ إِلی رَبِّکَ المُنتَهَی» در باره غیر از او صحبت کنید.(4)

5) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی صحبت به خدا رسید، دست بردارید و در باره چیزی غیر از عرش صحبت کنید. گروهی که در باره آن چه در بالای عرش قرار دارد، سخن بگویند، عقل هایشان سرگردان می شود، تا آن جا که از روبرو مورد خطاب قرار می گیرند اما از پشت سر جواب می دهند و از پشت سر مورد خطاب

1- [1] - کافی، ج 1، ص 72، ح 2.
2- [2] - محاسن، ص 237، ح 206.
3- [3] - توحید، ص 456، ح 9.
4- [4] - توحید، ص 457، ح 18.

قرار می گیرند، اما از روبرو جواب می دهند.(1)

6) علی بن ابراهیم گفت: وقتی کلام به خدا ختم شد، دست از کلام بردارید و در باره چیزی غیر از عرش سخن بگویید. اگر گروه و قومی در باره آن چه در بالای عرش قرار دارد حرف بزنند، عقل هایشان سرگردان می شود تا آن جا که فرد از روبرو مورد خطاب قرار می گیرد اما از پشت سرش جواب می دهد، و از پشت سرش صدا زده می شود، اما از روبرو جواب می دهد و این پاسخی است به کسانی که خدا را وصف می کنند.(2)

«وأَنَّهُ هُو أَضْحَکَ وأَبْکَی(43)»

[و هم اوست که می خنداند و می گریاند]

1) ابن شهر آشوب، از شعبه، و قتاده، و عطاء، و ابن عباس نقل کرده است که آیه «وأَنَّهُ هُو أَضْحَکَ وأَبْکَی» یعنی خداوند علی علیه السلام و حمزه و عبیده و مسلمانان را خنداند و کافران مکه را گریاند تا این که کشته شدند و داخل آتش جهنم گردیدند.(3)

2) علی بن ابراهیم در باره آیه «وأَنَّهُ هُو أَضْحَکَ وأَبْکَی» گفته است: آسمان را با باران به گریه انداخت و زمین را با گیاهان خنداند. شاعر گفته است:

هر روز با گل بابونه جدید***زمین با گریه آسمان می خندد(4)

«مِن نُّطْفَهٍ إِذَا تُمْنَی(46)»

[از نطفه ای چون فرو ریخته شود]

1) علی بن ابراهیم می گوید: نطفه به خون تبدیل می شود. پس اول خون است.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 1، ص 37.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 316.

3- [3] - مناقب، ج 3، ص 118.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 316.

سپس آن نطفه در داخل مغز، وارد رگی می شود که به آن ورید می گویند و در ستون فقرات جریان پیدا می کند و قطره قطره وارد مجاری ادرار می شود و به رنگ سفید در می آید. و اما نطفه زن از سینه اش تراوش می کند.(1)

«وأَنَّهُ هُو أَغْنَى وأَقْنَى(48)»

[و هم اوست که (شما را) بی نیاز کرد و سرمایه بخشید]

1) علی بن ابراهیم، از ابو عباس، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام از امام علی علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه: «وأَنَّهُ هُو أَغْنَى وأَقْنَى» فرمود: هر انسانی را با معیشت خود بی نیاز گردانید و با دست رنج و تلاشش راضی ساخت.(2)

ابن بابویه نیز این حدیث را در کتاب معانی الأخبار از پدرش، از سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام، از علی علیه السلام نقل نموده و همان حدیث را ذکر کرده است.(3)

«وأَنَّهُ هُو رَبُّ الشِّعْرَى(49)»

[و هم اوست پروردگار ستاره شعری]

1) علی بن ابراهیم می گوید: ستاره ای در آسمان است که شعری نامیده می شود. قبیله قریش و قبیله دیگری از عرب ها آن را می پرستیدند. و آن ستاره ای است که در آخر شب طلوع می کند.(4)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 316.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 316.
3- [3] - معانی الاخبار، ص 214، ح 1.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 316.

«والمُؤْتَفِكَة أَهْوی(53)»

[و شهرها(ی سدوم و عاموره) را فرو افکند]

1) محمد بن یعقوب، از علی، از علی بن حسین، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در جواب سئوال ابو بصیر در باره آیه «والمُؤْتَفِكَة أَهْوی» فرمود: آنها اهل بصره هستند، مؤتکفه همان بصره است. گفتم: آیه «والمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلهُم بِالبَيِّنَاتِ»(1) [پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند] چیست؟ فرمود: آنها قوم لوط هستند که نابود شدند، یعنی سرنگون گردیدند.(2)

2) علی بن ابراهیم در باره آیه: «والمُؤْتَفِكَة أَهْوی» فرمود: مؤتکفه همان بصره است، و دلیل این سخن، کلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می باشد که فرمود: ای اهل بصره! ای اهل مؤتکفه، ای لشکر زنان و ای پیروان چهارپایان. ندایی آمد، شما اجابت کردید و جنگ در گرفت و شما شکست خوردید. آب سرزمین شما شور باد و دین های شما آبکی و رقیق. نفاق در شما به اوج رسیده است و شما با دهان و زبان هفتاد پیامبر لعن و نفرین شده اید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داد که جبرئیل به او خبر داده است که زمین در حال پیچیده شدن و جمع شدن بود و او به چشم خود دیده است که بصره از همه زمین ها به آب نزدیک تر بوده است و از همه به آسمان دورتر. نُه دهم بدی ها و دردهای بی درمان در بصره است. کسی که در آن جا ساکن است در گناه است، و کسی که در خارج از بصره زندگی می کند رحمت خداوند نصیب او خواهد شد. بصره، دو بار با اهل آن واژگون گردیده است و بار سوم، خداوند به تمام و کمال نابودش می کند و بار سوم، هنگام رجعت است.(3)

1- [1] - توبه/ 70.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 18، ح 202.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 316.

«فَبِأَیِّ آلاء رَبِّکَ تَتَمَارَی(55)»

[پس به کدام یک از نعمت های پروردگارت تردید روا می داری]

1) علی بن ابراهیم می گوید: یعنی با کدام قدرت نزاع می کنی.(1)

2) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از عمر بن اذینه، از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس هلالی، از علی علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: شک و تردید بر چهار پایه استوار است. مریه (تردید)، هوی و هوس، دودلی و تسلیم شدن. و این کلام خداوند عز و جل است که می فرماید: «فَبِأَیِّ آلاء رَبِّکَ تَتَمَارَی».(2)

«هَذَا نَذِیرٌ مِّنَ النُّذُرِ الأُولی(56) أَزِفَتْ الآزِفَةُ(57) لیْسَ لهَا مِن دُونِ اللهِ کَاشِفَةٌ(58) أَفَمِنْ هَذَا الحَدِیثِ تَعْجَبُونَ(59) وتَضْحَکُونَ ولا تَبْکُونَ(60) وأَنتُمْ سَامِدُونَ(61)»

[این (پیامبر نیز) بیم دهنده ای از (جمله) بیم دهندگان نخستین است * (وه چه) نزدیک گشت قیامت! * جز خدا کسی آشکار کننده آن نیست * آیا از این سخن عجب دارید * و می خندید و نمی گریید * و شما در غفلتید]

1) علی بن ابراهیم می گوید: منظور آیه: «هَذَا نَذِیرٌ مِّنَ النُّذُرِ الأُولی» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد که از اولین بیم دهندگان می باشد.(3)

2) سپس گفت: علی بن حسین، از احمد بن ابی عبدالله، از محمد بن علی، از علی بن اسباط، از علی بن معمر، از پدرش نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره آیه: «هَذَا نَذِیرٌ مِّنَ النُّذُرِ الأُولی» پرسیدم. حضرت فرمود: هنگامی که خداوند موجودات را به صورت ذرات اولیه خلق کرد، آنها را در صف هایی قرار

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 317.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 289، ح 1.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 317.

داد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری مبعوث گردانید. گروهی به او ایمان آوردند و گروهی دیگر به إنکار او پرداختند. آن گاه خداوند عز و جل فرمود: «هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النُّذُرِ الأُولى» منظور از او محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود که موجودات را در حالت اولیه ذره به پرستش خداوند عز و جل دعوت فرمود.(1)

3) شیخ در مجالس خود، از حسین بن ابراهیم قزوینی، از ابو عبدالله محمد بن وهبان، از ابو قاسم علی بن حبشی، از ابوالفضل عباس بن محمد بن حسین، از پدرش، از صفوان بن یحیی، از حسین بن ابی غندر، از مفضل، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: خداوند، پیامبری گرامی تر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم نفرستاده است و هیچ کس را قبل از او خلق نکرده است. و خداوند پیش از محمد صلی الله علیه و آله و سلم، آفریدگان خود را با هیچ یک از مخلوقات خود بیم نداده است. این است معنای کلام خداوند که می فرماید: «هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النُّذُرِ الأُولى» و فرمود: «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ ولكُل قَومٍ هَادٍ»(2) [تو فقط هشداردهنده ای و برای هر قومی رهبری است]. پس قبل از محمد صلی الله علیه و آله و سلم، از مخلوقات کسی نبوده است که مورد اطاعت قرار بگیرد و پس از او نیز نخواهد بود تا این که روز قیامت برپا شود. منظور در هر قرن و دوره است تا این که خداوند، زمین و هر که را در آن است به ارث ببرد.(3)

4) علی بن ابراهیم در باره آیه: «أَزِفَتْ الآزِفَةُ» گفت: یعنی قیامت نزدیک شد. و آیه: «ليْسَ لهَا مِن دُونِ اللهِ كَاشِفَةٌ» یعنی: هیچ کس جز خداوند، پرده از آن برنمی دارد. و آیه: «أَفَمِنْ هَذَا الحَدِيثِ تَعْجَبُونَ» یعنی: آن اخبار و اطلاعاتی است که قبلاً ذکر شده است.(4)

5) طبرسی از قول امام صادق علیه السلام می گوید: یعنی: سخن گفتن در باره

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 317.
2- [2] - رعد/ 7.
3- [3] - امالی، ج 2، ص 282.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 317.

خبرهایی که قبلاً در باره آنها صحبت شده است.(1)

6) علی بن ابراهیم در باره آیات «وتَضْحَکُونَ ولا تَبْکُونَ * وأَنتُمْ سَامِدُونَ» می گوید: یعنی: غافل و سرگردان هستید.(2)

1- [1] - مجمع البیان، ج 2، ص 306.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 317.

سوره قمر

اشاره

سوره قمر مکی است به جز آیات 44، 45 و 46 که مدنی می باشد و دارای 55 آیه است که پس از سوره طارق نازل شده است.

ص:619

ص:620

فضیلت و ثواب قرائت سوره قمر

1) ابن بابویه با سند خود، از یزید بن خلیفه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: هر کس سوره «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ» را بخواند، خداوند او را در حالی که سوار بر شتری از شتران بهشت می باشد، از قبرش بیرون می آورد.(1)

2) در کتاب خواص القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند، در روز قیامت وقتی خداوند او را برمی انگیزد، چهره اش مانند ماه شب چهارده درخشان است و چهره دیگران را روشن می سازد. و هر کس آن را هر شب بخواند، فضیلت آن بیشتر است و هر کس آن را در روز جمعه، در هنگام نماز ظهر بنویسد و آن را در دستار خود قرار دهد و یا بر آن آویزان کند، هر کجا برود و هر چه بخواهد، خوش سیما به نظر خواهد آمد.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس آن را در روز جمعه هنگام ظهر بنویسد و آن را در دستار خود قرار دهد و یا بر آن آویزان نماید، در نزد مردم خوش سیما و محبوب خواهد بود.

4) امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس آن را در روز جمعه، هنگام نماز ظهر بنویسد و بر عمامه خود آویزان کند، در نزد مردم خوش سیما خواهد بود و مقبولیت دارد و کارهای سخت، با اذن و اجازه خداوند بر او آسان خواهد شد.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 145.

ص:622

تفسیر سوره قمر

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

«اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وانشَقَّ القَمَرُ(1) وإِن یَرَوا آیَةً یُعْرِضُوا ویَقُولوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ(2)»

[نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه * و هر گاه نشانه ای ببینند، روی بگردانند و گویند: سحری دایم است]

1) علی بن ابراهیم در باره آیه: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ» گفته است: قیامت نزدیک است. پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیزی نخواهد بود به جز قیامت. نبوت و رسالت به پایان رسیده است. او در باره آیه: «وانشَقَّ القَمَرُ» می گوید: قبیله قریش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواستند که آیه و نشانه ای به آنها نشان دهد؛ او هم از خدا خواست و ماه به دو نیمه تقسیم شد و آنها با چشم خود دیدند و سپس دو نیمه به هم چسبیدند. آن گاه گفتند: این جادویی است با دوام یعنی درست.(1)

2) سپس علی بن ابراهیم، از حبیب بن حسن بن ابان آجری، از محمد بن هشام، از محمد، از یونس نقل کرده است که امام صادق علیه السلام به من گفت: چهارده مرد در شب چهارده ذی حجه با اصحاب عقبه جمع شدند و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: هیچ پیامبری نیست مگر این که آیه و نشانه ای دارد.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 318.

آیه تو در این شب چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: چه می خواهید؟ گفتند: اگر تو در پیش پروردگار دارای قدر و منزلت هستی، به ماه دستور بده که دو قسمت شود. آن گاه جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! خدا به تو سلام می رساند و می گوید: من به همه چیز دستور دادم که در اطاعت تو باشد. او سرش را بلند کرد و به ماه دستور داد به دو نیمه تقسیم شود. پس به دو قسمت تقسیم شد. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای شکر و سپاس از خداوند سر به سجده گذاشت و شیعیان ما هم سجده کردند، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرش را بلند کرد و آنها نیز سرهایشان را بلند کردند. سپس گفتند: آیا به شکل اول خود برمی گردد؟ پس به شکل اولش برگشت: سپس گفتند: آیا سرش دو نصف می شود؟ رسول خدا به او دستور داد و به دو نیمه تبدیل شد. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر شکر و سپاس از خداوند، سجده نمود و پیروان ما نیز سجده کردند و گفتند: ای محمد! وقتی مسافران ما از شام و یمن برگشتند. از آنها می پرسیم که در این شب چه دیدند. اگر آن چه را که ما دیدیم آنها هم دیده اند، مطمئن می شویم که از جانب پروردگار تو است و اگر چیزی را که ما دیده ایم، آنها ندیده باشند. معلوم می شود که سحر و جادو بوده است و ما را با آن جادو کرده ای. پس خداوند این آیه را نازل کرد: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ» تا آخر سوره. (1)

3) شیخ در کتاب امالی خود، از احمد بن محمد بن صلت، از ابن عقده، از احمد بن محمد بن سعید، از علی بن محمد بن علی حسینی، از جعفر بن محمد بن عیسی، از عبیدالله بن علی، از امام رضا علیه السلام، از پدرش، از جدش، از پدرانش، از علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: ماه در مکه به دو قسمت تبدیل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: به این کار گواهی بدهید، گواهی بدهید.(2)

4) حسین بن حمدان خصیبی با سند خود از مفصل بن عمر، از امام صادق

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 318.
2- [2] - امالی، ج 1، ص 351.

علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای انجام رسالت آمد و مردم را به سوی خداوند متعال دعوت نمود، قبائل قریش تعجب کردند و برخی از آنها به برخی دیگر گفتند: نظر شما در باره کاری که محمد هر از گاهی انجام می دهد چیست؟ کاری که ساحران و جادوگران نمی توانند انجام دهند؟ و جمع شدند تا از او بخواهند که ماه را در آسمان به دو نیم قسمت کند و آن دو تکه را از آسمان بر زمین بیندازد. و با خود گفتند: در باره ماه نشنیده ایم که هیچ کدام از پیامبران توانسته باشند کاری انجام دهند که در باره خورشید صورت گرفته است که آن هم به درخواست یوشع بن نون، جانشین موسی علیه السلام انجام شد. مردم فکر می کردند که خورشید از جایش تکان نمی خورد، ولی به خاطر یوشع بن نون، خورشید تکان خورد و این کار انجام گرفت. به هر حال آنها تصمیم گرفتند و به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتند و گفتند: ای محمد! بین ما و بین خودت آیه و نشانه ای قرار بده. اگر آن را انجام بدهی به تو ایمان می آوریم و تو را تصدیق می کنیم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آنها گفت: درخواست کنید، هر چه بخواهید برای شما انجام می دهم. گفتند: وعده ما با تو در تاریکی شب هنگام طلوع ماه و آن این که در منطقه مشعرین بایستی و از پروردگارت که تو را فرستاده است بخواهی که ماه را به دو نیمه کند و از آسمان به زمین بیندازد، به طوری که به دو قسمت تبدیل شود و یک تکه آن بر «مشعرین» بیفتد و تکه دیگر آن بر «صفا». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ داد: خداوند عز و جل، بزرگ ترین است. من به عهد خود وفادار هستم. آیا شما نیز به آن چه گفتید و این که به خدا و رسولش ایمان می آورید وفادار هستید؟ گفتند: بلی ای محمد! مردم، خبر را به گوش یکدیگر رساندند و قرار گذاشتند که در تاریکی شب این کار را انجام دهند. مردم با عجله به کعبه و اطراف آن رفتند تا این که شب فرا رسید و تاریک شد و ماه طلوع کرد و نورافشانی نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و کسانی که به خدا و رسولش ایمان آورده بودند، پشت سر پیامبر نماز می خواندند و کعبه را طواف می کردند.

ابولهب و ابوجهل و ابوسفیان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: الان سحر و جادو و حیله و نیرنگ تو باطل می شود. این هم ماه. پس به عهدت وفا کن. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای ابوالحسن بلند شو و به

طرف کوه «صفا» بایست و به طرف «مشعرین» بدو و با صدای بلند فریاد کن و در فریاد بگو: بار خدایا! ای پروردگار کعبه و ای پروردگار مکه و زمزم و مقام و ای فرستنده پیامبر تهامی، به ماه اجازه بده که دو نیمه شود و بر زمین بیفتد، به گونه ای که نصف آن بر «صفا» و نیمه دیگر آن بر «مشعرین» فرو افتد. تو راز و نجوای ما را شنیدی و تو به هر چیز آگاهی. قریش خندیدند و گفتند: محمد، علی را به شفاعت و کمک طلبیده است زیرا هنوز بچه است و بی گناه و خواسته او برآورده می گردد. ابو لهب گفت: ای برادر زاده! امشب خداوند مرا با خوار کردن تو خوشحال خواهد کرد. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت:ساکت شو! ای کسی که خداوند دستانش را بریده است و دیگر مالش هم سودی به حالش ندارد و جایگاهش نیز در آتش است. ابولهب گفت: امشب تو را با این ماه و دو نیمه کردن آن و انداختن آن بر روی زمین، ضایع خواهم کرد. و گرنه همین کلامت را می گیرم و آن را تبدیل به سوره ای می کنم و از قول تو می گویم که: این کلام در باره ابو لهب به من وحی شده است. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای علی! برو و کاری را که به تو گفتم انجام بده و از دست جاهلان به خدا پناه ببر. علی علیه السلام از «صفا» به طرف «مشعرین» شتافت و فریاد زد و به گوش همگان رساند و درخواست کرد. هنوز کلامش به پایان نرسیده بود که نزدیک بود زمین ساکنان خود را فرو بلعد و آسمان بر روی زمین سقوط کند. آن گاه گفتند: ای محمد! چون نمی توانی ماه را به دو نیم تقسیم کنی، ما را جادو کرده ای تا بتوانی ما را بفریبی. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: آیا کاری را که از خدا خواسته ام، انجام آن برای شما آسان است. در حالی که آسمان و زمین نمی توانند آن کار را انجام دهند و طاقت شنیدن آن را هم ندارند؟ در مکان های خود بایستید و به ماه نگاه کنید.

امام صادق علیه السلام فرمود: سپس ماه به دو نیم تقسیم شد؛ تکه ای از آن بر کوه «صفا» فرود آمد و تکه ای دیگر بر «مشعرین». داخل شهر مکه و بیابان ها و دره هایش را روشن کرد و مردم از هر طرف فریاد زدند: به خدا و رسول او ایمان آوردیم و منافقان فریاد زدند: با جادوی خودت ما را نابود کردی، هر کاری می خواهی بکن، با این کار که انجام داده ای هرگز به تو ایمان نمی آوریم. سپس، ماه به جایگاه خودش در آسمان برگشت و برخی از مردم، برخی دیگر را سرزنش

می کردند و به بزرگان آنها می گفتند: به خدا قسم، حتماً و حتماً به محمد ایمان می آوریم و در حالی که به او ایمان آورده ایم با شما می جنگیم و مبارزه می کنیم. همانا، دلیل و برهان نازل شد و عذر و بهانه ها آشکار گردید و حق نمایان شد. در همان روز خداوند عز و جل سوره ابی لهب را نازل کرد و خبرش به او رسید. ابو لهب گفت: وای بر محمد، او در بافتن این کلام به حرف خود من توجه کرده است. به خدا قسم که محمد به خاطر این که به او کافر هستم و او را تکذیب می کنم، به دشمنی با من برخاسته است. ... محمد، شعر گفته و این کلام را بافته و فکر کرده سوره ای است که خداوند در باره من بر او نازل کرده است. به حق لات و عزّی قسم، اگر محمد در مدح من چیزی بگوید که تمام افق را با آن پر کند، دیگر به او ایمان نمی آ ورم و همین مرا بس است که با محمد در میان خانواده اش با کارهایی که انجام می دهد، مخالفت کنم. هر چند که پروردگار کعبه مرا با آتش، دچار عذاب سازد. در آن روز ششصد و دوازده مرد ایمان آوردند که بیشتر آنها، ایمان خود را پنهان کردند تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هجرت کرد. ابولهب بر کفر خود مرد و ابوجهل کشته شد و ابوسفیان و معاویه و عتبه در روز فتح مکه ایمان آوردند و عباس و زید بن خطاب و عقیل بن ابی طالب و بسیاری از آنها در زیر فشار مرگ ایمان آوردند. آنها هشتاد نفر هستند که به طلقاء یعنی آزاد شدگان معروف هستند که ایمان آنها هیچ سودی به حالشان ندارد.(1)

5) عمر بن ابراهیم اوسی به نقل از ابن عباس می گوید: اهل مکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواستند که بزرگ ترین نشانه ها را به آنها نشان دهد. او هم ماه را به صورت دو تکه به آنها نشان داد و آنها کوه «حرا» را در وسط آن دو تکه دیدند. ابن مسعود گفته است: شکافته شدن ماه از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و برگرداندن خورشید از آن علی بن ابی طالب علیه السلام. زیرا هر فضل و برتری که خداوند به پیامبرش داده، مانند آن را به جانشین او هم داده است به جز پیامبری. گفته شده است: این خاتم پیامبران است و این هم خاتم اوصیا.

1- [1] - الهدایه الکبری، ص 70، ح 24.

6) ابن شهر آشوب می گوید: همه مفسران به جز عطاء و حسن و بلخی، در باره آیه: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وانشَقَّ القَمَرُ» اتفاق نظر دارند که: در شب بدری (که ماه،کامل است)، مشرکان با محمد صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند و گفتند: اگر تو راست می گویی، ماه را برای ما دو نیمه کن. فرمود: اگر این کار را بکنم ایمان می آورید. گفتند: بلی، آن گاه با انگشت خود به ماه اشاره کرد و به دو قسمت تقسیم شد. در روایتی آمده است که نیمی از آن بر کوه «ابو قبیس» افتاد و نیمی دیگر بر «قُعَیْقِعان». و در روایت دیگری آمده است: نیمی بر «صفا» افتاد و نیمی دیگر بر «مروه». آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شاهد باشید، شاهد باشید. و مردم گفتند: محمد ما را جادو کرده است. مردی گفت: اگر شما را جادو کرده است، همه مردم را که جادو نکرده است. این ماجرا قبل از هجرت اتفاق افتاد. زمان کمی به شب مانده بود و مردم در حال نگاه کردن به ماه بودند و گفتند: این یک جادوی دائمی است که این آیه نازل شد: «وإِن یَرَوا آیَةً یُعْرِضُوا ویَقُولوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ» تا آخر آیات. و در روایت دیگری آمده است که مسافران از هر طرف می آمدند و هر کس از هر جایی می آمد، اطلاع می داد که آنها نیز مانند آن را دیده اند.(1)

7) محمد بن ابراهیم نعمانی، از احمد بن محمد بن سعید، از قاسم بن محمد بن حسین بن حازم، از عبیس بن هشام ناشری، از عبدالله بن جبله، از عبدالصمد بشیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که عماره همدانی از او پرسید: خداوند شما را سلامت بدارد، مردم به ما ایراد می گیرند و می گویند: شما فکر می کنید که صدایی از آسمان می آید؟ حضرت در جواب گفت: از من روایت نکن، بلکه از پدرم روایت کن. پدرم می گفت: در کتاب خداوند عز و جل آمده است: «إِن نَّشَأْ نُنَزِّل عَلَیْهِم مِّن السَّمَاء آیَةً فَظَلَتْ أَعْنَاقُهُمْ لهَا خَاضِعِینَ»(2) [اگر بخواهیم معجزه ای از آسمان بر آنان فرود می آوریم تا در برابر آن گردنهایشان خاضع گردد] آن گاه تمام ساکنان روی زمین به صدای اول ایمان می آوردند. سپس ابلیس ملعون، فردای

1- [1] - مناقب، ج 1، ص 122.
2- [2] - شعرا/ 4.

آن روز به آسمان رفته و در فضای آسمان پنهان می گردد و سپس فریاد برمی آورد: بدانید که عثمان، مظلوم کشته شد. به خونخواهی او برخیزید و تمام آنهایی که خداوند، شر و بدی آنها را می خواست، برمی گردند و می گویند: این سحر و جادوی شیعه است. و حتی به ما نسبت میدهند و می گویند: این از جادوی آنان است. و این کلام خداوند عز و جل است که می فرماید: «وإِن يَرَوا آيَةً يُعْرِضُوا ويَقُولوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ».(1)

8) و از همان، از احمد بن محمد بن سعید، از علی بن حسن تیملی، از عمرو بن عثمان، از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان نقل شده است که می گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم و شنیدم که یک مرد همدانی به امام می گوید: عامه (اهل سنت) به ما ایراد می گیرند و می گویند: آیا فکر می کنید ندا دهنده ای از آسمان از طرف صاحب امر و یا خداوند ندا می دهد؟ امام در حالی که تکیه داده بود، عصبانی شد و نشست و گفت: آن را از من روایت نکنید، از پدرم روایت کنید و بر شما گناه و حرجی نیست. شهادت می دهم که من از پدرم علیه السلام شنیدم که می گفت: به خدا قسم که آن در کتاب خداوند عز و جل واضح و آشکار است آن جا که می فرماید: «إِن نَّشَأْ نُنَزِّل عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاء آيَةً فَظَلَتْ أَعْنَاقُهُمْ لهَا خَاضِعِينَ»(2) [اگر بخواهیم، معجزه ای از آسمان بر آنان فرود می آوریم تا در برابر آن گردنهایشان خاضع گردد] اگر این گونه می شد، در روی زمین کسی نمی ماند، مگر این که مطیع می شد و سر تعظیم فرود می آورد.

آن گاه تمامی ساکنان زمین وقتی این صدا را از آسمان می شنیدند ایمان می آوردند: بدانید و آگاه باشید که حق با علی بن ابی طالب علیه السلام و شیعه او می باشد. حضرت فرمود: اما وقتی فردا فرا می رسد، ابلیس به آسمان می رود و از دید اهل زمین پنهان می گردد، سپس فریاد می زند: بدانید و آگاه باشید که حق با عثمان بن عفان و شیعه او است، زیرا او مظلوم کشته شده است و به خونخواهی او برخیزید. حضرت فرمود: خداوند آنهایی را که به گفتار ثابت ایمان آوردند، پس از

1- [1] - الغیبه، ص 173.
2- [2] - شعرا/ 4.

ندای اول در حق و حقیقت ثابت قدم نگه می دارد. و در آن روز، آنهایی که در دل های آنها مرض و بیماری وجود دارد دچار شک و تردید می شوند. و به خدا قسم که مرض و بیماری باعث دشمنی در میان ما است. در آن موقع از ما برائت می جویند و می گویند: ندا دهنده اول، جادویی بوده است از طرف افراد همین خانواده. سپس امام صادق علیه السلام این کلام خداوند عز و جل را تلاوت نمود: «وإِن يَرَوا آيَةً يُعْرِضُوا ويَقُولوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ».

و از همان، از احمد بن محمد بن سعید، از محمد بن مفضل بن ابراهیم و سعدان بن اسحاق، و احمد بن حسین بن عبدالملک، و محمد بن احمد بن حسن قطوانی و همه آنها از حسن بن محبوب، از عبدالله بن سنان همین روایت را با همین لفظ نقل کرده اند.(1)

« وكَذَّبُوا واتَّبَعُوا أَهْواءهُمْ وكُل أَمْرٍ مُّسْتَقِرٌّ(3) ولقَدْ...يَقُول الكَافِرُونَ هَذَا يَومٌ عَسِرٌ (8)»

« وكَذَّبُوا واتَّبَعُوا أَهْواءهُمْ وكُل أَمْرٍ مُّسْتَقِرٌّ(3) ولقَدْ جَاءهُم مِّنَ الأَنبَاء مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ(4) حِكْمَةٌ بَالغَةٌ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ (5) فَتَول عَنْهُمْ يَومَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلى شَىْءٍ نُّكُرٍ (6) خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ (7) مُّهْطِعِينَ إِلى الدَّاعِ يَقُول الكَافِرُونَ هَذَا يَومٌ عَسِرٌ (8)»

[و به تکذیب دست زدند و هوسهای خویش را دنبال کردند ولی هر کاری را (آخر) قراری است * و قطعا از اخبار، آن چه در آن مایه انزجار (از کفر) است، به ایشان رسید * حکمت بالغه (حق این بود)، ولی هشدارها سود نکرد * پس از آنان روی برتاب. روزی که داعی (حق) به سوی امری دهشتناک دعوت می کند * در حالی که دیدگان خود را فروهشته اند، چون ملخهای پراکنده از گورها(ی خود) برمی آیند * به سرعت سوی آن دعوتگر می شتابند. کافران می گویند: امروز (چه) روز دشواری است]

1) علی بن ابراهیم در باره آیه: «وكَذَّبُوا واتَّبَعُوا أَهْواءهُمْ» می گوید: یعنی این

1- [1] - الغیبه، ص 260، ح 19.

که به رأی و نظر خودشان عمل می کردند و پیامبران خود را تکذیب می نمودند. «ولقَدْ جَاءهُم مِّنَ الأَنبَاء مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ» یعنی: پند و اندرز و در باره آیه «فَتَول عَنْهُمْ يَومَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلى شَىْءٍ نُّكُرٍ» می گوید: وقتی امام خارج می شد او را به چیزهایی که خودشان منکر او بودند فرا می خواندند. و در باره آیه: «مُّهْطِعِينَ إِلى الدَّاعِ» وقتی برگشت، پس می گوید: باز گردید «يَقُول الكَافِرُونَ هَذَا يَومٌ عَسِرٌ». (1)

2) محمد بن یعقوب، از تعدادی از یارانش، از سهل بن زیاد، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابو عبیده حذّاء، از ثویر بن ابی فاخته نقل کرده است که امام زین العابدین علیه السلام روزی در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن می گفت و فرمود: پدرم به من گفت که از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام هنگامی که برای مردم سخنرانی می کرد، شنیده است که فرمود: وقتی روز قیامت فرا رسد، خداوند تبارک و تعالی آنها را از قبرهایشان بیرون می آورد در حالی که ختنه کرده و لال و لخت و بدون ریش و سبیل همگی در یک میدان گاه هستند و نور آنها را به جلو می برد و تاریکی آنها را در جایی جمع می نماید. تا این که در انتهای محشر می ایستند و بعضی از آنها بر بعضی دیگر سوار می شوند و در آنجا اجتماع می نمایند و از حرکت کردن و رفتن منع می شوند. تند تند نفس می کشند و به شدت عرق می کنند و کارهایشان بر آنها دشوار می شود و فریادشان زیاد می شود و صدایشان بالا می رود. فرمود: این اولین ترس و هول از ترس های روز قیامت است. فرمود: و خداوند تبارک و تعالی از بالای عرش خود در زیر سایبانی از فرشتگان بر آنها اشراف دارد. و به فرشته ای از فرشتگان دستور می دهد و او در میان آنها فریاد برمی آورد: ای گروه مردم، ساکت باشید و به صدای ندا دهنده خداوند جبار گوش فرا دهید. حضرت فرمود: آخرین نفر آنها به خوبی اولین نفر آنها این صدا را می شنود و صدایشان در برابر صدای او می شکند و ضعیف می شود و چشم هایشان فرو می خوابد و پهلوهایشان می لرزد و قلب هایشان می ترسد. سرهایشان را به طرف آن صدا بالا می گیرند و به سوی آن دعوت کننده سرازیر می شوند. حضرت فرمود: در آن روز است که کافران می گویند این روز

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 319.

سختی است.(1) حدیث طولانی است و همه آن را در آخر سوره زُمَر آورده ایم.

«كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَومُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وقَالوا مَجْنُونٌ وازْدُجِرَ(9)»

[پیش از آنان قوم نوح (نیز) به تکذیب پرداختند و بنده ما را دروغزن خواندند و گفتند: دیوانه ای است و (بسی) آزار کشید]

1) علی بن ابراهیم می گوید: سپس خداوند عز و جل از نابودی امت های گذشته سخن می گوید و می فرماید: «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَومُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وقَالوا مَجْنُونٌ وازْدُجِرَ» یعنی این که به اذیت و آزار او پرداختند و خواستند که سنگسارش کنند.(2)

«فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّی مَغْلوبٌ فَانتَصِرْ(10)»

[تا پروردگارش را خواند که من مغلوب شدم، به داد من برس]

1) طبرسی در کتاب احتجاج می گوید: روایت شده است که علی علیه السلام، پس از برگشتن از جنگ نهروان، در یکی از مجلس های خود نشسته بود و سخن می گفت، تا این که کسی به او گفت: چرا با ابوبکر و عمر نجنگیدی آن چنان که با طلحه و زبیر و معاویه جنگیدی؟ علی علیه السلام گفت: من همیشه مظلوم بوده ام و حق من از من گرفته شده است. اشعث بن قیس به نزد او رفت و گفت: ای امیر المؤمنین! چرا با شمشیرت آنها را نمی زنی و حقّت را نمی گیری؟ حضرت جواب داد: ای اشعث! حرفی زدی پس جواب را درست بشنو و به آن توجه داشته باش و دلیل و برهان را درک کن. شش نفر از پیامبران برای من الگو و نمونه هستند صلوات الله علیهم اجمعین. اولین آنها نوح است آن جا که می فرماید: «رَبَّهُ أَنِّی مَغْلوبٌ فَانتَصِرْ». اگر کسی بگوید که نوح این کلام را بدون هیچ ترسی گفته است، در حقیقت کفر گفته است. پس جانشین دارای عذر و بهانه بیشتری است و

1- [1] - کافی، ج 8، ص 104، ح 79.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 319.

نمی تواند کاری بکند.(1)

« فَفَتَحْنَا أَبْوابَ السَّمَاء بِمَاء مُّنْهَمِرٍ(11) وفَجَّرْنَا...عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِی يَومِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ(19)»

« فَفَتَحْنَا أَبْوابَ السَّمَاء بِمَاء مُّنْهَمِرٍ(11) وفَجَّرْنَا الأَرْضَ عُيُونًا فَالتَقَى الْمَاء عَلى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ (12) وحَمَلنَاهُ عَلَى ذَاتِ أَلواحٍ ودُسُرٍ (13) تَجْرِی بِأَعْيُنِنَا جَزَاء لمَن كَانَ كُفِرَ (14) ولقَد تَّرَكْنَاهَا آيَةً فَهَل مِن مُّدَّكِرٍ (15) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِی ونُذُرِ (16) ولقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ للذِّكْرِ فَهَل مِن مُّدَّكِرٍ (17) كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِی ونُذُرِ (18) إِنَّا أَرْسَلنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِی يَومِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ(19)»

[پس درهای آسمان را به آبی ریزان گشودیم * و از زمین چشمه ها جوشانیدیم تا آب (زمین و آسمان) برای امری که مقدر شده بود به هم پیوستند * و او را بر (کشتی) تخته دار و میخ آجین سوار کردیم* (کشتی) زیر نظر ما روان بود (این) پاداش کسی بود که مورد انکار واقع شده بود * و به راستی آن (سفینه) را بر جای نهادیم (تا) عبرتی (باشد) پس آیا پند گیرنده ای هست؟ * پس چگونه بود عذاب من و هشدارها(ی من)؟ * و قطعا قرآن را برای پندآموزی آسان کرده ایم. پس آیا پندگیرنده ای هست؟ * عادیان به تکذیب پرداختند. پس چگونه بود عذاب من و هشدارها(ی من)؟ * ما بر (سر) آنان در روز شومی به طور مداوم تندبادی توفنده فرستادیم]

1) علی بن ابراهیم در باره آیه «فَفَتَحْنَا أَبْوابَ السَّمَاء بِمَاء مُّنْهَمِرٍ» می گوید: بارشی است بدون این که قطره قطره باشد. و در باره آیه: «وفَجَّرْنَا الأَرْضَ عُيُونًا فَالتَقَى الْمَاء» گفت: منظور آب آسمان و آب زمین می باشد. «عَلى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ* وحَمَلنَاهُ» منظور نوح است. و در باره آیه: «عَلى ذَاتِ أَلواحٍ ودُسُرٍ» گفت: یعنی تخته ها و چوب های کشتی و دُسُر یعنی میخ ها و گفته شده است که دُسُر نوعی گیاه است که کشتی با آن بسته و محکم می شود «تَجْرِی بِأَعْيُنِنَا» یعنی با دستور ما و

1- [1] - احتجاج، ص 189.

محافظت ما.(1) در باره داستان نوح در سوره هود صحبت شد، باید به آن جا مراجعه شود. آیه: «ولقَد تَّرَکْنَاهَا آیَةً فَهَل مِن مُّدَّکِرٍ» یعنی: آن را آسان گردانیدیم برای کسی که متذکر شود. و آیه: «إِنَّاَ أَرْسَلنَا عَلَیْهِمْ رِیحًا صَرْصَرًا» یعنی: بادی سرد. در باره بادهای چهارگانه در سوره جاثیه سخن گفته ایم.

«تَنزِعُ النَّاسَ کَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْل مُّنقَعِرٍ(20)»

[(که) مردم را از جا می کند، گویی تنه های نخلی بودند که ریشه کن شده بودند]

1) ابن بابویه در کتاب علل الشرایع، از ابو عبدالله محمد بن شاذان بن احمد بن عثمان بروازی، از ابو علی محمد بن محمد بن حارث بن سفیان حافظ سمرقندی، از صالح بن سعید ترمذی، از عبد المنعم بن ادریس، از پدرش، از وهب بن منبه نقل کرده است که: باد عقیمی در زیر این زمینی که ما روی آن زندگی می کنیم وجود دارد که هفتاد هزار افسار آهنی دارد، و بر هر کدام از آن افسارها هفتاد هزار فرشته گمارده شده است. وقتی خداوند عز و جل آن را بر قوم عاد مسلط ساخت، ذخیره کنندگان باد از پروردگار خواستند که باد از سوراخ هایی مثل سوراخ بینی گاو نر بیرون داده شود. اگر خداوند عز و جل به آن اجازه می داد، هیچ چیز را روی زمین باقی نمی گذاشت، بلکه همه را می سوزاند. پس خداوند عز و جل به خزانه داران باد وحی کرد که باد را از سوراخ ریزتری مانند سوراخ انگشتری بیرون بدهند و به وسیله آن قوم عاد را نابود سازند. و به وسیله همین باد کم، خداوند عز و جل کوه ها و تپه ها و بلندی ها و شهرها و قصرها را در روز قیامت از جا بر می کند و این کلام خداوند عز و جل است که می فرماید: «ویَسْأَلونَکَ عَنِ الجِبَال فَقُل یَنسِفُهَا رَبِّی نَسْفًا * فَیَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا * لا تَرَی فِیهَا عِوجًا ولا أَمْتًا»(2) [و از تو در باره کوهها می پرسند. بگو پروردگارم آنها را (در قیامت) ریز ریز خواهد ساخت * پس آنها را پهن و هموار خواهد کرد * نه در آن کژی می بینی و نه ناهمواری] قاع:

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 319.
2- [2] - طه/ 105-107.

چیزی است که گیاه در آن نباشد. صفصف: چیزی است که کجی در آن نباشد و صاف باشد. و أمت: یعنی بلند. آن باد، عقیم نامیده شده است زیرا با عذاب بارور می گردد و رحمتی در آن وجود ندارد مانند عقیم بودن مرد که فرزندی برایش متولد نمی شود. آن باد، قصرها و شهرها و کارگاه ها را کوبید و از بین برد، به حدی که همه آن تبدیل به ماسه نرمی گردید که باد آن را از جای می کند. این است گفتار خداوند متعال که می فرماید: «مَا تَذَرُ مِن شَیْءٍ أَتَتْ عَلَیْهِ إِلا جَعَلَتْهُ کَالرَّمِیمِ»(1) [به هر چه می وزید آن را چون خاکستر استخوان مرده می گردانید].

به این دلیل ماسه در آن سرزمین زیاد شد که باد، آن سرزمین ها را تبدیل به پودر کرده بود و هفت شب و هشت روز متوالی بر آنها وزیده بود و به همین دلیل افراد آن قوم را می دیدی که بر زمین افتاده بودند گویی که آنها تنه های درخت خرمایی هستند که سرنگون شده اند، حَسُوم: یعنی دائمی و گفته می شود: پی در پی و دائمی. آن باد مردان و زنان را از زمین می کند و به بالا می برد و در آن جا بر آنها می وزید، سپس آنها را از آن جا بر زمین می افکند و واژگون یعنی با سرهایشان بر زمین سقوط می کردند. مردان و زنان را از زیر پاهایشان از جای می کند، سپس آنها را بالا می برد. این است گفتار خداوند عز و جل که می فرماید: «تَنزِعُ النَّاسَ کَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْل مُّنقَعِرٍ». نزع: یعنی از جا کندن. باد، کوه ها را می کوبد همچنان که بر خانه ها می وزد و آنها را به آرد تبدیل می کند و سپس به ماسه لطیف تبدیل می شود. به این خاطر است که در ماسه، کوه دیده نمی شود. و از این که به قوم عاد، ارم ذات العماد گفته اند، به این دلیل است که آنها، ستون ها را از کوه ها جدا می کردند و طول ستون ها را مانند طول آن کوهی قرار می دادند که این ستون ها را از سمت پایین کوه به بالای آن می تراشیدند و جدا می کردند، سپس آن ستون ها را از آن جا منتقل می کردند و آنها را به صورت عمودی نصب می نمودند و کاخ ها را بر روی آنها می ساختند. به این دلیل است که به آنها ذات العماد گفته شده است.(2)

1- [1] - ذاریات/ 42.
2- [2] - علل الشرایع، ج 1، ص 47، باب 30، ح 1.

«إِنَّا مُرْسِلو النَّاقَهِ فِتْنَهً لهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ واصْطَبِرْ(27) ونَبِّئْهُمْ أَنَّ المَاء قِسْمَهٌ بَيْنَهُمْ كُل شِرْبٍ مُّحْتَضَرٌ (28) فَنَادَوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَی فَعَقَرَ (29) فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِی ونُذُرِ (30)»

[ما برای آزمایش آنان (آن) ماده شتر را فرستادیم و (به صالح گفتیم): مراقب آنان باش و شکیبایی کن * و به آنان خبر ده که آب میانشان بخش شده است. هر کدام را آب به نوبت خواهد بود * پس رفیقشان را صدا کردند و (او) شمشیر کشید و (شتر را) پی کرد * پس چگونه بود عذاب من و هشدارها(ی من)]

1) علی بن ابراهیم در باره آیه: «إِنَّا مُرْسِلو النَّاقَهِ فِتْنَهً لهُمْ» گفته است: یعنی آزمایشی است برای آنها. و در باره آیه «فَنَادَوا صَاحِبَهُمْ» گفته است: اسم دوست آنها «قدار» بود، همان که ناقه را کشت.(1)

2) محمد بن ابراهیم نعمانی، از ابو عباس احمد بن محمد بن سعید بن عقده کوفی، از ابو عبدالله جعفر بن عبدالله محمدی به نقل از کتابش که در محرم سال دویست و شصت و هشت هجری نوشته است، از یزید بن اسحاق ارحبی که به شعر مشهور است، از مخول، از فرات بن احنف، از اصبغ بن نباته نقل کرده است که می گوید: شنیدم علی علیه السلام در بالای منبر کوفه می فرمود: ای مردم! من بینی ایمان هستم، من بینی و چشم هدایتم، ای مردم! در راه هدایت از کمی رهروان آن نترسید. مردم بر سر سفره ای جمع شده اند که تعداد افراد سیر آن کم است و گرسنگان آن بسیار و تنها خدا است که از او کمک خواسته می شود. فقط خشنودی و خشم است که مردم را گرد هم می آورد. ای مردم! یک نفر شتر قوم ثمود را کشت، اما خداوند همه آنها را دچار عذاب خویش نمود به خاطر این که به کار او رضایت داده بودند و دلیل این سخن من، کلام خداوند عز و جل است که می فرماید: «فَنَادَوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَی فَعَقَرَ* فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِی ونُذُرِ» و گفت: «فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَواهَا * ولا يَخَافُ عُقْبَاهَا»(2) [و آن (ماده شتر) را پی کردند و پروردگارشان به (سزای) گناهشان بر سرشان عذاب آورد و آنان را

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 319.
2- [2] - شمس/ 15-14.

با خاک یکسان کرد * و از پیامد کار خویش بیمی به خود راه نداد]. بدانید و آگاه باشید. از هر کسی در باره قاتل من سئوال کنند و آن شخص فکر کند که قاتل من مؤمن است، در حقیقت خود او مرا کشته است. ای مردم! هر کس راه درست را بپیماید، وارد آب شده است و هر کس از آن کناره بگیرد، در بیابان افتاده است. و سپس از منبر پایین آمد.

سپس محمد بن ابراهیم، از محمد بن همام و محمد بن حسن بن محمد بن جمهور و همه آنها از حسن بن محمد بن جمهور، از احمد بن نوح، از ابن علیم، از یک مردی، از فرات بن احنف به نقل از کسی که از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده است، همان روایت را نقل کرد. جز این که به جای: «لقّله من یسلکه» گفت: «لقلّه اهله» در راه هدایت از کمی اهل آن نترسید.(1)

«إِنَّا أَرْسَلنَا عَلیْهِمْ صَیْحَةً واحِدَةً فَکَانُوا کَهَشِیمِ المُحْتَظِرِ(31)»

[ما بر (سر)شان یک فریاد (مرگبار) فرستادیم و چون گیاه خشکیده (کومه ها) ریزریز شدند]

1) علی بن ابراهیم می گوید: منظور از هشیم، علف و گیاه(2) می باشد. قبلاً در سوره هود در باره این داستان صحبت شده است.

«ولقَدْ رَاودُوهُ عَن ضَیْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْیُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِی ونُذُرِ(37)»

[و از مهمان(های) او کام دل خواستند، پس فروغ دیدگانشان را ستردیم و (گفتیم): (مزه) عذاب و هشدارهای مرا بچشید]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن فضّال، از داود بن فرقد، از ابو یزید حمّار، از امام صادق علیه السلام در باره این داستان نقل کرده است که فرمود: بر او غلبه کردند و داخل خانه شدند، جبرئیل بر سر او فریاد کشید

1- [1] - الغیبه، ص 16.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 319.

و گفت: ای لوط! بگذار داخل شوند. هنگامی که داخل شدند، جبرئیل انگشت خود را به طرف آنها گرفت و بینایی آنها از بین رفت و این است کلام خداوند عز و جل که می فرماید: «فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ»(1). قبلاً در سوره هود و سوره عنکبوت و سوره ذاریات در باره این داستان، احادیث و روایات ذکر شده است که باید به آن جا مراجعه شود.

«كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ(42)...وأَمَرُّ(46) إِنَّ المُجْرِمِينَ فِى ضَلال وسُعُرٍ(47)»

«كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ(42) أَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِّنْ أُولئِكُمْ أَمْ لكُم بَرَاءةٌ فِى الزُّبُرِ(43) أَمْ يَقُولونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرٌ(44) سَيُهْزَمُ الجَمْعُ ويُولونَ الدُّبُرَ(45) بَل السَّاعَةُ مَوعِدُهُمْ والسَّاعَةُ أَدْهَى وأَمَرُّ(46) إِنَّ المُجْرِمِينَ فِى ضَلال وسُعُرٍ(47)»

[(اما آنها) همه معجزات ما را تکذیب کردند تا چون زبردستی زورمند (گریبان) آنان را گرفتیم * آیا کافران شما از اینان (که برشمردیم) برترند یا شما را در نوشته ها(ی آسمانی) خط امانی است؟ * یا می گویند: ما همگی انتقام گیرنده (و یار و یاور همدیگر)یم * زودا که این جمع در هم شکسته شود و پشت کنند * بلکه موعدشان قیامت است و قیامت (بسی) سخت تر و تلخ تر است * قطعا بزهکاران در گمراهی و جنونند]

1) علی بن ابراهیم در باره «أَكُفَّارُكُمْ» گفته است که خداوند قبیله قریش را مورد خطاب قرار داده است. «خَيْرٌ مِّنْ أُولئِكُمْ» یعنی از این ملت های نابود شده؛ و در باره «أَمْ لكُم بَرَاءةٌ فِى الزُّبُرِ» گفته است: یعنی آیا در قرآن برای شما برائت (امان نامه) وجود دارد که شما نابود نمی شوید همچنان که آنها نابود شدند. قریش در جواب گفتند: ما جمع شده ایم تا پیروز شویم و ای محمد، تو را به قتل برسانیم. که خداوند آیه نازل کرد: «أَمْ يَقُولونَ» ای محمد! «نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرٌ * سَيُهْزَمُ الجَمْعُ ويُولونَ الدُّبُرَ» مقصود جنگ بدر است که شکست خوردند و اسیر و کشته شدند. سپس فرمود: «بَل السَّاعَةُ مَوعِدُهُمْ» یعنی روز قیامت. «والسَّاعَةُ أَدْهَى

1- [1] - کافی، ج 5، ص 548، ح 6.

وأَمَرُّ» یعنی شدیدتر و غلیظ تر و تلخ تر و آیه: «إِنَّ المُجْرِمِینَ فِی ضَلال وسُعُرٍ» یعنی در عذاب هستند، و سُعُر: بیابان بزرگی است در جهنم.(1)

2) محمد بن یعقوب، از احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی، از موسی بن محمد عجلی، از یونس بن یعقوب که آن را به امام باقر علیه السلام نسبت داده است، در باره آیه: «کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا کُلهَا» فرمود: یعنی همه جانشینان.(2)

3) علی بن ابراهیم، از جعفر بن محمد، از عبدالکریم، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه: «کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا کُلهَا» فرمود: در بطن قرآن همه اوصیا را تکذیب کردند.(3)

«یَومَ یُسْحَبُونَ فِی النَّارِ عَلی وجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ(48)...مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلیکٍ مُّقْتَدِرٍ(55)»

«یَومَ یُسْحَبُونَ فِی النَّارِ عَلی وجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ(48) إِنَّا کُل شَیْءٍ خَلقْنَاهُ بِقَدَرٍ(49) ومَا أَمْرُنَا إِلا واحِدَهٌ کَلمْحٍ بِالبَصَرِ(50) ولقَدْ أَهْلکْنَا أَشْیَاعَکُمْ فَهَل مِن مُّدَّکِرٍ(51) وکُل شَیْءٍ فَعَلوهُ فِی الزُّبُرِ(52) وکُل صَغِیرٍ وکَبِیرٍ مُسْتَطَرٌ(53) إِنَّ المُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ ونَهَرٍ(54) فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلیکٍ مُّقْتَدِرٍ(55)»

[روزی که در آتش به رو کشیده می شوند (و به آنان گفته می شود): لهیب آتش را بچشید (و احساس کنید) * ماییم که هر چیزی را به اندازه آفریده ایم * و فرمان ما جز یک بار نیست (آن هم) چون چشم به هم زدنی* و هم مسلکان شما را سخت به هلاکت رساندیم. پس آیا پندگیرنده ای هست؟ * و هر چه کرده اند، در کتابها(ی اعمالشان درج) است * و هر خرد و بزرگی (در آن) نوشته شده * در حقیقت، مردم پرهیزگار در میان باغها و نهرها * در قرارگاه صدق نزد پادشاهی توانایند]

1) ابن بابویه، از ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن اسحاق فارسی عزائمی، از ابو

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 319.

2- [2] - کافی، ج 1، ص 161، ح 2.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 207.

سعید احمد بن محمد بن رمیح نسوی، از عبدالعزیز بن یحیی تمیمی در بصره و احمد بن ابراهیم بن معلی بن اسد العمی، و آن دو، از محمد بن زکریا غلابی، از احمد بن عیسی بن زید، از عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن، از پدرش، از پدرانش، از حسن بن علی علیه السلام از امام علی علیه السلام نقل کرده است که از حضرت در باره آیه: «إِنَّا کُل شَیْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» سئوال شد. حضرت فرمود: خداوند عز و جل می فرماید: «إِنَّا کُل شَیْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» برای اهل جهنم «بِقَدَرٍ» به اندازه اعمال آنها. (1)

2) از همان، از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق که خدا از او راضی و خشنود باشد، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزد نوفلی، از علی بن سالم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. که از حضرت در باره «رقی»(2) پرسیدم که آیا قضا و قدر را دور می سازد؟ فرمود: خودش قضا و قدر است و حضرت فرمود: قدریه، مجوس این امت هستند، و همان ها هستند که خواستند خداوند را با عدلش وصف نمایند اما او را از سلطنت و پادشاهی اش بیرون راندند و در باره آنها این آیه نازل شده است: «یَومَ یُسْحَبُونَ فِی النَّارِ عَلی وجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ* إِنَّا کُل شَیْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ».(3)

3) علی بن ابراهیم در باره آیه: «إِنَّا کُل شَیْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» گفته است که هر چیزی وقت و سرانجام و مدت معینی دارد.(4)

4) سپس گفت: محمد بن ابی عبدالله، از موسی بن عمران، از حسین بن یزید، از اسماعیل بن مسلم نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: در کتاب خداوند برای قدری ها و جبریون اسمی پیدا کرده ام. آن جا که می فرماید: «إِنَّ المُجْرِمِینَ فِی ضَلال وسُعُرٍ *یَومَ یُسْحَبُونَ فِی النَّارِ عَلی وجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ*

1- [1] - توحید، ص 382، ح 30.
2- [2] - رقی جمع رقیه می باشد و آن چیزی است که برای دفع بلا بر بازو می بندند و یا بر گردن آویزان می کنند، حرز. «قاموس المحیط، ماده رقی».

3- [3] - الغیبه، ص 382، ح 29.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 320.

إِنَّا كُل شَیْءٍ خَلقْنَاهُ بِقَدَرٍ» و آنها همان گناهکاران هستند. و آیه: «ومَا أَمْرُنَا إِلا واحِدَهٌ کَلَمْحٍ بِالبَصَرِ» یعنی این که بگوید: باش تا وجود پیدا کند و بشود، و آیه: «ولقَدْ أَهْلکْنَا أَشْیَاعَکُمْ» یعنی پیروان شما و بت پرستان. «وکُل شَیْءٍ فَعَلوهُ فِی الزُّبُرِ» یعنی در کتاب ها نوشته شده است «وکُل صَغِیرٍ وکَبِیرٍ» یعنی هر گناهی. «مُسْتَطَرٌ» یعنی نوشته شده. سپس خداوند چیزهایی را که برای متقین آماده کرده است ذکر می کند و می گوید: «إِنَّ المُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ ونَهَرٍ * فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلیکٍ مُّقْتَدِرٍ».(1)

5) محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از بعضی از یاران ما، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل نقل کرده است که از امام علی علیه السلام پرسیدم آیه «إِنَّ المُتَّقِینَ» در باره چه کسانی است؟ فرمود: در باره ما و شیعیان ما. به خدا قسم، هیچ کس جز ما بر دین و آیین ابراهیم نیست و باقی مردم از آن به دور هستند.(2)

6) محمد بن عباس، از محمد بن عمران بن ابی شیبه، از زکریا بن یحیی، از عمرو بن ثابت، از پدرش، از عاصم بن ضمره، از جابر بن عبدالله نقل کرده است که گفت: در مسجد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که یکی از یارانش، بهشت را به یاد آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اولین نفری که عملاً وارد بهشت می شود، علی علیه السلام است. آن گاه ابو دجانه انصاری گفت: ای رسول خدا! مگر به ما خبر ندادی که بر پیامبران حرام است که پیش از تو وارد بهشت بشوند. و بر همه امت ها حرام است که پیش از آن که امت تو وارد شوند آنان به بهشت درآیند؟ حضرت فرمود: بلی، ای ابودجانه! اما می دانی که خداوند، پرچمی از نور و ستونی از نور دارد و خداوند متعال آن دو را دو هزار سال قبل از آفرینش آسمان ها و زمین خلق کرده است. بر آن پرچم نوشته شده است: خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد رسول خدا است. بهترین انسان ها خاندان محمد می باشند، صاحب آن پرچم علی است و او امام این قوم است، آن گاه علی علیه السلام فرمود: سپاس خداوندی را که ما را به وسیله تو ای رسول

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 320.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 361، ح 91.

خدا هدایت نمود و به ما شرافت عطا کرد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بشارت باد بر تو ای علی! هیچ بنده ای نیست که به مهر و دوستی تو منسوب باشد و در روز قیامت با ما برانگیخته نشود. و در روایت دیگری آمده است: ای علی! آیا نمی دانی که هر کس ما را دوست بدارد و به دوستی و محبت ما منسوب باشد، خداوند او را با ما در یک جا ساکن می سازد و این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ المُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ ونَهَرٍ * فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلیکٍ مُّقْتَدِرٍ».(1)

7) شیخ اجل شرف الدین نجفی، از شیخ ابو جعفر طوسی که خدایش بیامرزد، با سند از جابر بن عبدالله که خدا از او راضی باشد روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام گفت: ای علی! هر کس تو را دوست بدارد و ولایت تو را بپذیرد، خداوند او را با ما در بهشت ساکن می گرداند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ المُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ ونَهَرٍ * فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلیکٍ مُّقْتَدِرٍ».(2)

8) و از طریق مخالفان: موفق بن احمد در کتاب مناقب، از سید ابو طالب، با سند خود از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام گفت: هر کس تو را دوست بدارد و ولایت تو را بپذیرد، خداوند به همراه ما او را در بهشت ساکن می گرداند. سپس جابر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ المُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ ونَهَرٍ * فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلیکٍ مُّقْتَدِرٍ».(3)

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 629، ح 2.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 629، ح 1.
3- [3] - مناقب، ص 195.

سوره رحمن

اشاره

سوره رحمن، مدنی است و دارای 78 آیه می باشد و پس از سوره رعد نازل شده است.

ص:643

ص:644

1) شیخ با سند خود، از علی بن مهزیار، از محمد بن یحیی خزّاز، از حماد بن عثمان نقل کرده است. او می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرماید: مستحب است که سوره رحمن را در روز جمعه پس از نماز صبح بخوانی و هر گاه گفتی «فَبِأَیِّ آلاء رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ»(1) [پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را منکرید] بگویی: «لا بشیء من آلائک ربّ اکذب» [پروردگارا! هیچ یک از نعمت های تو را تکذیب نمی کنم.](2)

2) ابن بابویه با سند خود از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: خواندن سوره رحمن و مداومت به آن را ترک نکنید، این سوره در قلب منافقان جای نمی گیرد. خداوند آن را در روز قیامت در قالب چهره انسانی ظاهر می سازد، در بهترین شکل و در خوشبوترین عطر و بو. تا این که در برابر خداوند در جایگاهی می ایستد که هیچ کس از او به خداوند نزدیک تر نیست. آن گاه خداوند به او می گوید: چه کسی در دنیا به قرائت تو اقدام می کرد و به خواندن تو عادت داشت؟ او در جواب می گوید: پروردگارا! فلانی و فلانی. آن گاه چهره هایشان سفید می گردد و خداوند به آنها می گوید: شفاعت کسانی را بکنید که دوستشان دارید. آنها هم شفاعت می کنند تا این که هیچ شخص و هیچ فردی نمی ماند که شفاعتش را نکرده باشند. و خداوند به آنها می گوید: وارد بهشت شوید

1- [1] - رحمن/ 13.
2- [2] - تهذیب، ج 3، ص 8، ح 25.

و در هر کجای آن می خواهید ساکن گردید.(1)

3) از او، از پدرش که رحمت خدا بر او باد، از سعد بن عبدالله، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از هشام، از یکی از یاران ما، از کسی که به او گفته است، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هر کس سوره رحمن را بخواند، باید هنگام خواندن تمامی آیات «فَبِأَیِّ آلاء رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ» بگوید: «لا بشیء من آلائک ربّ أکذب» [پروردگارا! هیچ یک از نعمت هایت را تکذیب نمی کنم.] اگر شب این سوره را بخواند و سپس بمیرد، شهید مرده است، و اگر در روز آن را بخواند و پس از آن بمیرد، شهید مرده است.(2)

4) ابن شهر آشوب، از محمد بن منذر، از جابر بن عبدالله نقل کرده است که گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سوره رحمن را برای مردم تلاوت کرد ساکت شدند و چیزی نگفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جنیّان از شما در جواب دادن بهتر هستند. وقتی آیه «فَبِأَیِّ آلاء رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ» را بر آنها خواندم گفتند: «لا بشیء من آلائک ربّ أکذب»(3)

5) در کتاب خواص القرآن آمده است که: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند، خداوند ضعف او را می پوشاند و شکر آن چه را به او ارزانی داشته است به جا می آورد. و هر کس آن را بنویسد و بر خودش آویزان نماید، خداوند هر کار سختی را بر او آسان می نماید و اگر بر کسی که دچار بیماری چشم است آویزان شود، بهبود پیدا می کند.

6) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس آن را بنویسد و بر خودش آویزان کند در امان می ماند و هر کار سختی بر او آسان می شود و اگر بر کسی که دچار بیماری چشم است آویزان شود، به اذن خداوند متعال خوب می شود.

7) و امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس آن را بنویسد و به کسی که دچار بیماری چشم است آویزان نماید، چشم درد او خوب می شود و از بین می رود. و اگر همه این سوره بر دیوار خانه نوشته شود، با اذن و اجازه خداوند متعال، حیوانات درنده را از آن خانه دور می کند.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 145.
2- [2] - ثواب الاعمال، ص 145.
3- [3] - مناقب، ج 1، ص 47.

تفسیر سوره رحمن

اشاره

بسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الرَّحْمَنُ(1) عَلمَ القُرْآنَ (2) خَلقَ الإِنسَانَ (3)...فَبِأَىِّ آلاء رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ(13)»

«الرَّحْمَنُ(1) عَلمَ القُرْآنَ (2) خَلقَ الإِنسَانَ (3) عَلمَهُ البَيَانَ (4) الشَّمْسُ والقَمَرُ بِحُسْبَانٍ (5) والنَّجْمُ والشَّجَرُ يَسْجُدَانِ (6) والسَّمَاء رَفَعَهَا ووضَعَ المِيزَانَ (7) أَلاَّ تَطْغَوا فِى المِيزَانِ (8) وأَقِيمُوا الوزْنَ بِالقِسْطِ ولا تُخْسِرُوا المِيزَانَ (9) والأَرْضَ وضَعَهَا للأَنَامِ (10) فِيهَا فَاكِهَةٌ والنَّخْل ذَاتُ الأَكْمَامِ (11) والحَبُّ ذُو العَصْفِ والرَّيْحَانُ (12) فَبِأَىِّ آلاء رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ(13)»

[(خدای) رحمان * قرآن را یاد داد * انسان را آفرید * به او بیان آموخت * خورشید و ماه بر حسابی (روان)اند * و بوته و درخت چهره سایانند * و آسمان را برافراشت و ترازو را گذاشت * تا مبادا از اندازه درگذرید * و وزن را به انصاف برپا دارید و در سنجش مکاهید * و زمین را برای مردم نهاد * در آن میوه (ها) و نخلها با خوشه های غلاف دار* و دانه های پوست دار و گیاهان خوشبوست * پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را منکرید]

1) طبرسی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: بیان: همان اسم اعظم است که به وسیله آن همه چیز دانسته می شود.(1)

1- [1] - مجمع البیان، ج 9، ص 330.

2) سعد بن عبدالله، از ابراهیم بن هاشم، از علی بن معبد، از حسین بن خالد نقل کرده است که: از امام رضا علیه السلام در باره آیات: «الرَّحْمَنُ* عَلمَ القُرْآنَ» پرسیدم. حضرت فرمود: خداوند عز و جل، قرآن را به محمد آموخت. پرسیدم «خَلقَ الإِنسَانَ * عَلمَهُ البَيَانَ» یعنی چه؟ فرمود: او علی بن ابی طالب علیه السلام است. خداوند بیان هر چیزی را که مردم به آن نیاز دارند به او آموخته است.(1)

3) علی بن ابراهیم،از پدرش، از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که در باره آیات: «الرَّحْمَنُ* عَلمَ القُرْآنَ» فرمود: خداوند، قرآن را به محمد یاد داد. گفتم: منظور از «خَلقَ الإِنسَانَ» چیست؟ فرمود: آن امیرالمؤمنین علی علیه السلام می باشد. گفتم: «عَلمَهُ البَيَانَ» چیست؟ فرمود: خداوند، بیان هر چیزی را که مردم به آن نیاز دارند به علی علیه السلام آموخته است. گفتم: «الشَّمْسُ والقَمَرُ بِحُسْبَانٍ» چه معنایی دارد؟ فرمود: آن دو عذاب می شوند. گفتم: خورشید و ماه مورد عذاب قرار می گیرند؟ فرمود: اگر در باره چیزی سئوال می پرسی پس خوب آن را بفهم. خورشید و ماه دو نشانه از نشانه های خداوند هستند که به دستور او می چرخند و از او اطاعت می کنند. نور آن دو بر گرفته از نور عرش است اما گرمای آن دو از جهنم است. وقتی قیامت فرا رسد، نور آن دو به عرش برمی گردد و گرمای آن دو به آتش جهنم، دیگر خورشید و ماه وجود نخواهد داشت، بلکه مقصود خداوند، آن دو هستند (اولی و دومی) که لعنت خداوند بر آن دو باد. آیا مردم روایت نکرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خورشید و ماه دو نور هستند در آتش؟ گفتم: بلی. فرمود: آیا حرف مردم را نشنیدی که می گویند: فلانی و فلانی ماه و خورشید این امت و نور آن هستند؟ پس آن دو در آتش هستند و منظور خداوند کسی جز آن دو نفر نیست. گفتم: «والنَّجْمُ والشَّجَرُ يَسْجُدَانِ» چه معنایی دارد؟ فرمود: نجم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و در جاهای دیگری هم خداوند او را به این نام نامیده است. فرمود: «والنَّجْمِ إِذَا هَوى»(2) و فرمود: «وعَلامَاتٍ و بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»(3) [و نشانه هایی

1- [1] - مختصر البصائر، ص 57.
2- [2] - نجم/ 1.
3- [3] - نحل/ 16.

(دیگر نیز قرار داد) و آنان به وسیله ستاره (قطبی) راه یابی می کنند] منظور از علامات، اوصیا می باشد و منظور از نجم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. گفتم: «یَسْجُدَانِ» چه معنایی دارد؟ فرمود: یعنی عبادت می کنند. گفتم: «والسَّمَاء رَفَعَهَا ووضَعَ المِیزَانَ» چه معنایی دارد؟ فرمود: منظور از سماء: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد که خداوند او را به نزد خود بالا برد. و منظور از میزان: امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد که خداوند او را در میان خلق خود منصوب کرده است. گفتم: «أَلا تَطْغَوا فِی المِیزَانِ» چه معنایی دارد؟ فرمود: یعنی از امام نافرمانی نکنید. گفتم: «وأَقِیمُوا الوزْنَ بِالقِسْطِ» به چه معنا است؟ فرمود: یعنی امام را با عدالت بر پا دارید[او را یاری کنید] ؛ گفتم: «ولا تُخْسِرُوا المِیزَانَ» چه معنایی دارد؟ فرمود: از حق امام نکاهید و به او ظلم نکنید و در باره آیه «والأَرْضَ وضَعَهَا للأَنَامِ» فرمود: للانام یعنی برای مردم و در باره آیه: «فِیهَا فَاکِهَةٌ والنَّخْل ذَاتُ الأَکْمَامِ» فرمود: میوه درخت خرما در غلاف رشد می کند و سپس از آن بیرون می زند. و در باره آیه «والحَبُّ ذُو العَصْفِ والرَّیْحَانُ» فرمود: منظور از «حب»، گندم و جو و حبوبات است و منظور از «عصف» انجیر می باشد و منظور از «ریحان» هر چیزی که خورده می شود و در باره آیه «فَبِأَیِّ آلاء رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ» فرمود: در ظاهر خطاب به جنّ و انس می باشد، ولی در باطن، منظور فلانی و فلانی است. (1)

4) محمد بن عباس، از حسن بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس بن یعقوب، از چند نفر دیگر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: سوره رحمن از اول آن تا آخر آن در باره ما نازل شده است.(2)

5) از محمد بن عباس، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد بن یحیی، از ابراهیم بن هاشم، از علی بن معبد، از حسین بن خالد نقل شده است. او می گوید: از امام رضا علیه السلام در باره آیات «الرَّحْمَنُ* عَلمَ القُرْآنَ» پرسیدم. حضرت

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 321.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 630، ح 1.

فرمود: خداوند قرآن را یاد داد. گفتم: پس آیات «خَلقَ الإنسَانَ * عَلمَهُ البَیَانَ» چه معنایی دارد؟ فرمود: آن، علی علیه السلام می باشد. و خداوند سبحان بیان هر چیزی را که انسان به آن نیاز دارد به او یاد داده است.(1)

6) از همان، از جعفر بن محمد بن مالک، از حسن بن علی بن مروان، از سعید بن عثمان، از داود رقی نقل شده است. او می گوید: از امام صادق علیه السلام در باره آیه: «الشَّمْسُ والقَمَرُ بِحُسْبَانٍ» پرسیدم. فرمود: ای داود! از موضوعی سئوال کردی. پس بسنده کن بدان چه بر تو وارد می شود. خورشید و ماه دو نشانه از نشانه های خداوند هستند و به دستور او می چرخند، از آن گذشته، خداوند آن را مثال زده است برای کسی که بر ما پریده است و حرمت ما را شکسته است و به ما و حق ما ظلم و ستم نموده است. و فرمود: آن دو در محاسبه هستند یعنی آن دو در عذاب هستند. گفتم: «والنَّجْمُ والشَّجَرُ یَسْجُدَانِ» یعنی چه؟ فرمود: نجم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و شجر: امیرالمؤمنین علی علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام که حتی یک لحظه از خدا نافرمانی نکرده اند. پرسیدم: «والسَّمَاء رَفَعَهَا ووضَعَ المِیزَانَ» چه معنایی دارد؟ فرمود: سماء رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد که خداوند او را قبض روح نمود و سپس به نزد خود بالا برد «ووضَعَ المِیزَانَ» منظور از میزان، امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد که پس از خود او را جانشین گردانید. گفتم: «ألا تَطْغَوا فِی المِیزَانِ» چه معنایی دارد؟ فرمود: در باره امام با نافرمانی و مخالفت، طغیان نکنید. پرسیدم: «وأَقِیمُوا الوزْنَ بِالقِسْطِ ولا تُخْسِرُوا المِیزَانَ» چه تفسیری دارد؟ فرمود: از امام عادل اطاعت کنید و در حق او ظلم نکنید.(2)

7) محمد بن عباس، از جعفر بن محمد بن مالک، از حسن بن علی بن مروان، از سعید بن عثمان، از داود رقّی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «فَبِأَیِّ آلاء رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ» فرمود: یعنی کدامیک از دو نعمت مرا تکذیب

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 630، ح 2.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 633، ح 5.

می کنید، محمد را یا علی را؟ چون با آن دو نفر به بندگان نعمت دادی.(1)

8) علی بن ابراهیم، از احمد بن علی، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از محمد بن اسلم، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر نقل کرده است که می گوید: از امام صادق علیه السلام در باره آیه: «فَبِأَیِّ آلاء رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ» پرسیدم. حضرت گفت: خداوند فرموده است: به کدامیک از دو نعمت کفر می ورزید. به محمد یا به علی.(2)

9) محمد بن یعقوب از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه: «فَبِأَیِّ آلاء رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ» فرمود: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب می کنید یا وصی و جانشینش را؟ سوره رحمن در باره من نازل شده است.(3)

«خَلقَ الإِنسَانَ مِن صَلصَال کَالفَخَّارِ(14)»

[انسان را از گل خشکیده ای سفال مانند آفرید]

1) علی بن ابراهیم می گوید یعنی: آب آمیخته با گل.(4)

«وخَلقَ الجَانَّ مِن مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ(15)»

[و جن را از تشعشعی از آتش خلق کرد]

1) تحفه الاخوان: با سند از ابو بصیر: از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که او از حضرت پرسید: مرا از خلقت آدم علیه السلام با خبر ساز که چگونه خداوند متعال او را آفریده است. فرمود: خداوند متعال وقتی آتش سموم را خلق

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 633، ح 6.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 322.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 169، ح 2.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 1، ص 377.

کرد، و آن آتشی است که نه گرما دارد و نه دود، جانّ را از آن آتش آفرید. این است معنای آیه: «والجَآنَّ خَلقْنَاهُ مِن قَبْل مِن نَّارِ السَّمُومِ»(1) [و پیش از آن جن را از آتشی سوزان و بی دود خلق کردیم] و آن را «مارج» نامید و از آن همسر او را خلق کرد و آن را «مارجه» نامید. مارج با مارجه هم بستر شد و جانّ متولد گردید. سپس جانّ فرزندی به دنیا آورد و آن را جنّ نامید، و قبائل جنّ از او منشعب شده است و یکی از آنها ابلیس ملعون است. برای جانّ، مذکر و مؤنث به دنیا می آمد و همچنین جنّ ها دوقلو به دنیا می آمدند که به نود هزار مذکر و مؤنث تبدیل گردیدند و زیاد شدند تا این که بالغ به تعداد ماسه ها شدند. این حدیث طولانی است و همه آنها در آیه «والجَآنَّ خَلقْنَاهُ مِن قَبْل مِن نَّارِ السَّمُومِ» در سوره حجر قبلاً آمده است.

«رَبُّ المَشْرِقَيْنِ ورَبُّ المَغْرِبَيْنِ(17)»

[پروردگار دو خاور و پروردگار دو باختر]

1) علی بن ابراهیم می گوید: یعنی مشرق زمستان و مشرق تابستان و مغرب زمستان و مغرب تابستان.(2)

2) سپس گفت: در روایت سیف بن عمیره، از اسحاق بن عمّار، از ابو بصیر نقل شده است که از امام صادق علیه السلام در باره آیه «رَبُّ المَشْرِقَيْنِ ورَبُّ المَغْرِبَيْنِ» پرسیدم. فرمود: منظور از مشرقین: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علی علیه السلام می باشد و منظور از مغربین: حسن و حسین علیهما السلام است و به این دو نفر صدق می کند و در باره آیه: «فَبِأَیِّ آلاء رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ» فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.(3)

1- [1] - حجر/ 27.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 322.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 322.

«مَرَجَ البَحْرَيْنِ يَلتَقِيَانِ(19) بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لا يَبْغِيَانِ(20) فَبِأَيِّ آلاء رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ(21) يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللؤْلؤُ والمَرْجَانُ(22)»

[دو دریا را (به گونه ای) روان کرد (که) با هم برخورد کنند * میان آن دو حد فاصلی است که به هم تجاوز نمی کنند * پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را منکرید؟ * از هر دو (دریا) مروارید و مرجان برآید]

1) علی بن ابراهیم، از محمد بن ابی عبدالله، از سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از یحیی بن سعید قطّان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره آیات «مَرَجَ البَحْرَيْنِ يَلتَقِيَانِ* بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لا يَبْغِيَانِ» فرمود: علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها دو دریای عمیقی هستند که هیچ کدام بر دیگری ظلم و طغیان نمی کنند. «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللؤْلؤُ والمَرْجَانُ» حسن و حسین علیهما السلام هستند.(1)

2) ابن بابویه از پدرش، از سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد اصبهانی، از سلیمان بن داود منقری، از یحیی بن سعید قطّان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت در باره آیات «مَرَجَ البَحْرَيْنِ يَلتَقِيَانِ* بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لا يَبْغِيَانِ» فرمود: علی و فاطمه علیهما السلام دو دریای عمیق علم هستند و هیچ کدام بر دیگری تجاوز و ظلم نمی کنند. «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللؤْلؤُ والمَرْجَانُ» حسن و حسین علیهما السلام می باشند.(2)

3) محمد بن عباس، از محمد بن احمد، از محفوظ بن بشیری، از عمرو بن شمر، از جابر جعفی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت در باره آیه «مَرَجَ البَحْرَيْنِ يَلتَقِيَانِ» فرمود: منظور علی و فاطمه علیهما السلام می باشد «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لا يَبغِيَانِ» یعنی نه علی علیه السلام به فاطمه سلام الله علیها ظلم و ستم می کند و نه فاطمه به علی و منظور آیه: «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللؤْلؤُ والمَرْجَانُ» حسن

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 322.
2- [2] - خصال، ص 65، ح 96.

و حسین علیهما السلام می باشند.(1)

4) محمد بن عباس، از جعفر بن سهل، از احمد بن محمد، از عبدالکریم، از یحیی بن عبدالحمید، از قیس بن ربیع، از ابو هارون عبدی، از ابو سعید خدری نقل کرده است که در باره آیه: «مَرَجَ البَحْرَیْنِ یَلتَقِیَانِ» گفته است که منظور، علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها هستند. نه آن به این ظلم و ستم می کند و نه این به آن. و منظور آیه: «یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللؤْلؤُ والمَرْجَانُ» حسن و حسین می باشد. صلوات خداوند بر همه آنها باد.(2)

5) محمد بن عباس، از علی بن عبدالله، از ابراهیم بن محمد، از محمد بن صلت، از ابو جارود و زیاد بن منذر، از ضحاک، از ابن عباس نقل کرده است که در آیات «مَرَجَ البَحْرَیْنِ یَلتَقِیَانِ* بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لا یَبْغِیَانِ» منظور از «مَرَجَ البَحْرَیْنِ» علی و فاطمه علیهما السلام است و منظور از «بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لا یَبْغِیَانِ» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و منظور از «یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللؤْلؤُ والمَرْجَانُ» حسن و حسین علیهما السلام می باشد.(3)

6) محمد بن عباس، از علی بن مخلد دهّان، از احمد بن سلیمان، از اسحاق بن ابراهیم اعمش، از کثیر بن هشام، از کهمس بن حسن، از ابو سلیل، از ابوذر نقل کرده است که در باره آیه: «مَرَجَ البَحْرَیْنِ یَلتَقِیَانِ» گفت: منظور علی و فاطمه علیهما السلام است و منظور از آیه: «یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللؤْلؤُ والمَرْجَانُ» حسن و حسین علیهما السلام می باشد. چه کسی مانند این چهار نفر را دیده است: علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام. فقط انسان مؤمن آنها را دوست دارد و فقط انسان کافر با آنها دشمن است. پس با دوست داشتن اهل بیت که سلام و درود خدا بر آنان باد، جزو مؤمنان باشید و با کینه ورزی به آنها جزو کافران نباشید تا بدان غفلت در آتش افکنده نشوید.(4)

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 635، ح 11.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 636، ح 12.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 636، ح 13.
4- [4] - تأویل الآیات، ج 2، ص 636، ح 14.

7) سید رضی در کتاب «مناقب فاخره»، از مبارک بن سرور، از قاضی ابو عبدالله، از پدرش که رحمت خدا بر او باد، از ابو غالب محمد بن عبدالله، از ابو هارون عبدی، از ابو سعید خدری نقل کرده است که از ابن عباس در باره آیه «مَرَجَ البَحْرَيْنِ يَلتَقِيَانِ» سئوال شد: گفت: مقصود علی و فاطمه علیهما السلام می باشد و منظور از «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لا يَبغِيَانِ» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و منظور از «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللؤْلؤُ والمَرْجَانُ» حسن و حسین علیهما السلام است.

8) ابو علی طبرسی به نقل از سلمان فارسی، و سعید بن جبیر، و سفیان ثوری گفته است که منظور از دو دریا، علی و فاطمه علیهما السلام می باشد و منظور از «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لا يَبغِيَانِ» محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و معنای «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللؤْلؤُ والمَرْجَانُ» حسن و حسین علیهما السلام است.(1)

9) ابن شهر آشوب به نقل از خرکوشی در دو کتاب خود به نام های «لوامع» و «شرف مصطفی»، با سند خود از سلمان و ابوبکر شیرازی در کتابش، از ابو صالح و ابو اسحاق ثعلبی، و علی بن احمد طائی، و ابن علویه قطّان، در تفاسیر خود، از سعید بن جبیر، و سفیان ثوری، و ابو نعیم اصفهانی در باره چیزهایی که در قرآن در باره علی علیه السلام نازل شده است، از حمّاد بن سلمه، از ثابت، از انس، و از ابو مالک، از ابن عباس و قاضی نطنزی، از سفیان بن عیینه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «مَرَجَ البَحْرَيْنِ يَلتَقِيَانِ» با این لفظ فرمود: علی و فاطمه علیهما السلام دو دریای عمیق هستند. هیچ کدام از آن دو بر همدیگر ظلم و ستم نمی کنند. و در روایتی آمده است که منظور از «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و گفت: منظور از «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللؤْلؤُ والمَرْجَانُ» حسن و حسین علیهما السلام می باشد.(2)

10) از ابو معاویه ضریر، از اعمش، از ابو صالح، از ابن عباس نقل شده است که باری فاطمه سلام الله علیها از گرسنگی و بی لباسی گریه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: ای فاطمه! به شوهرت قانع باش؛ به خدا قسم که او

1- [1] - مجمع البيان، ج 9، ص 336.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 318.

در دنیا و آخرت سرور و سالار است و بین آن دو آشتی برقرار کرد. آن گاه خداوند این آیه را نازل فرمود: «مَرَجَ البَحْرَيْنِ» خداوند می فرماید: من دو دریا را فرستادم، علی بن ابی طالب علیه السلام دریای علم، و فاطمه سلام الله علیها دریای نبوت «يَلتَقِيَانِ» یعنی به هم متصل می شوند من خداوند این وصلت را بین آن دو ایجاد کرده ام. سپس فرمود: «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ» یعنی بین آن دو مانعی وجود دارد که همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. او مانع می شود که علی علیه السلام به خاطر دنیا غصه بخورد و غمگین بشود و مانع می شود که فاطمه سلام الله علیها به خاطر دنیا با شوهرش درگیر شود. «فَبِأَيِّ آلاء رَبِّكُمَا» ای دو گروه جن و انس «تُكَذِّبَانِ» یعنی ولایت علی علیه السلام و محبت نسبت به فاطمه زهراء. لؤلؤ حسن است و مرجان: حسین صلوات الله علیهم اجمعین، زیرا لؤلؤ بزرگ است و مرجان کوچک و عجیب نیست که آن دو نفر به خاطر فضل و برتری و خیر زیادشان، دریا باشند، زیرا دریا را به خاطر وسعت آن دریا نامیده اند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با اسبی می تاخت و میگفت: او را دریایی یافتم.(1)

11) عبدالله بن جعفر حمیری، از جعفر بن محمد، از پدرش، از علی علیه السلام نقل کرده است که حضرت در تفسیر آیه «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللؤْلؤُ والمَرْجَانُ» فرمود: یعنی از آب آسمان و از آب دریا. وقتی باران ببارد، صدف ها دهان هایشان را در دریا باز می کنند و آب باران داخل آنها می شود، آن گاه لؤلؤ کوچک از قطره کوچک خارج می شود و لؤلؤ بزرگ از قطره بزرگ بیرون می آید.(2)

12) و از طریق مخالفان: ثعلبی در حدیثی مرفوع به نقل از سفیان ثوری در تفسیر آیه: «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللؤْلؤُ والمَرْجَانُ» روایت کرده است: مقصود از آن دو، فاطمه و علی علیهما السلام می باشد و مقصود از لؤلؤ و مرجان در آیه «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللؤْلؤُ والمَرْجَانُ» حسن و حسین علیهما السلام می باشد و ثعلبی به نقل از سعید بن جبیر گفته است که منظور از «بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ» محمد صلی الله علیه و آله و

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 319.
2- [2] - قرب الاسناد، ص 64.

سلم می باشد.(1)

«ولهُ الجَوارِ المُنشَآتُ فِی البَحْرِ کَالأَعْلامِ(24)»

[و او راست در دریا سفینه های بادبان دار بلند همچون کوهها]

1) علی بن ابراهیم می گوید: همان طور که خنساء در رثای برادرش «صخر» سروده است:

به راستی که «صخر» مولا و سرور ما است و اگر در زمستان گرفتار شویم، او بسیار مهمان نواز است.

او به گونه ای است که رهروان از او هدایت می جویند. گویی که او کوهی است که بر بالای آن آتش افروخته باشند.(2)

2) ابن بابویه با سند خود از علی علیه السلام نقل کرده است که منظور آیه: «ولهُ الجَوارِ المُنشَآتُ فِی البَحْرِ کَالأَعْلامِ» کشتی ها می باشد.(3)

«کُل مَنْ عَلیْهَا فَانٍ(26) ویَبْقَی وجْهُ رَبِّکَ ذُو الجَلال والإِکْرَامِ(27)»

[هر چه بر (زمین) است فانی شونده است * و ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند]

1) علی بن ابراهیم در باره آیه «کُل مَنْ عَلیْهَا فَانٍ» گفته است: یعنی هر که بر روی زمین است. و «ویَبْقَی وجْهُ رَبِّکَ» یعنی: دین پروردگارت. و امام زین العابدین علیه السلام فرموده است: ما همان چهره خدا هستیم که از آن به سوی خداوند می روند.(4)

2) ابن بابویه، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم، از پدرش

1- [1] - تفف. سیر ثعلبی (نسخه خطی)
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 323.
3- [3] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 72، ح 300.

4- [4] - امالی صدوق، ص 372، ح 7.

ابراهیم بن هاشم، از عبد السلام بن صالح هروی نقل کرده است که به امام رضا علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا! معنای این خبر چیست که گفته اند پاداش «لا اله الا الله» گفتن، نگاه کردن به چهره خداوند متعال است؟ در پاسخ فرمود: ای ابو صلت، هر کس خداوند را با چهره ای مثل چهره های دیگر وصف نماید، در حقیقت کافر گشته است. اما چهره خداوند متعال، پیامبران و فرستادگان و حجت های او می باشند صلوات خداوند نثار همه آنها باد. آنها هستند که به وسیله آنها آدمی به خداوند عز و جل روی می آورد و به دین و معرفت او گرایش پیدا می کند. خداوند متعال فرموده است: «کُل مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ* ویَبْقَی وجْهُ رَبِّکَ» و همچنین فرموده است: «کُل شَیْءٍ هَالکٌ إِلا وجْهَهُ»(1)-(2) [جز ذات او همه چیز نابودشونده است] در باره «وجه» در تفسیر آیه: «کُل شَیْءٍ هَالکٌ إِلا وجْهَهُ» در آخر سوره قصص قبلاً روایاتی در این باره ذکر شده است.

«یَسْأَلهُ مَن فِی السَّمَاواتِ والأَرْضِ کُل یَومٍ هُو فِی شَأْنٍ(29)»

[هر که در آسمانها و زمین است از او درخواست می کند. هر زمان او در کاری است]

1) علی بن ابراهیم در باره آیه «یَسْأَلهُ مَن فِی السَّمَاواتِ والأَرْضِ کُل یَومٍ هُو فِی شَأْنٍ» گفته است: یعنی زنده می کند و می میراند و روزی می دهد و می افزاید و می کاهد.(3)

2) شیخ در مجالس خود به نقل از گروهی، از ابو مفضّل، از فضل بن محمد بن مسیّب ابو محمد شعرانی بیهقی در گرگان، از هارون بن عمرو بن عبدالعزیز بن محمد ابو موسی مجاشعی، از محمد بن جعفر بن محمد علیه السلام، از پدرش امام صادق علیه السلام و همچنین مجاشعی از امام رضا علیه السلام، از پدرش امام

1- [1] - قصص/ 88.
2- [2] - امالی صدوق، ص 372، ح 7.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 323.

موسی علیه السلام، از پدرش امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش، از علی علیه السلام نقل کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود، خداوند فرموده است: «کُل یَومٍ هُو فِی شَأنٍ» یکی از کارهایش این است که گناهی را بیامرزد و غمی را از بین ببرد و قومی را بالا ببرد و دیگران را خوار و ذلیل بگرداند.(1)

«سَنَفْرُغُ لکُمْ أَیُّها الثَّقَلانِ(31)»

[ای جن و انس زودا که به شما بپردازیم]

1) محمد بن عباس، از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از هارون بن خارجه، از یعقوب بن شعیب، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «سَنَفْرُغُ لکُمْ أَیُّها الثَّقَلانِ» فرمود: ثقلان، ما و قرآن هستیم.(2)

2) محمد بن عباس، از محمد بن همّام، از عبدالله بن جعفر حمیری، از سندی بن محمد، از ابان بن عثمان، از زراره نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام پرسیدم، تفسیر آیه: «سَنَفْرُغُ لکُمْ أَیُّها الثَّقَلانِ» چیست؟ فرمود: کتاب خدا و ما.(3)

3) از همان، از عبدالله بن محمد بن ناجیه، از مجاهد بن موسی، از ابن مالک، از حجّام بن عطیه، از ابو سعید خدری، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که فرمود: در میان شما دو چیز با ارزش به جا گذاشته ام، یکی از آنها از دیگری بزرگ تر است. کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده از آسمان به زمین و عترت من که همان اهل بیت و خانواده من است. آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا این که در حوض بر من وارد شوند.(4)

4) علی بن ابراهیم در باره آیه «سَنَفْرُغُ لکُمْ أَیُّها الثَّقَلانِ» گفته است: یعنی ما و کتاب خدا، و دلیل آن کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد که

1- [1] - امالی، ج 2، ص 135.

2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 637، ح 17.
3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 638، ح 18.
4- [4] - تأويل الآيات، ج 2، ص 638، ح 19.

فرمود: در میان شما دو چیز با ارزش به جا نهاده ام، کتاب خدا و عترت من که همان اهل بیت من است؛ صلوات الله علیهم اجمعین.(1)

«یَا مَعْشَرَ الجِنِّ والإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ...فَانفُذُوا لا تَنفُذُونَ إِلا بِسُلطَانٍ(33)»

«یَا مَعْشَرَ الجِنِّ والإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَن تَنفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاواتِ والأَرْضِ فَانفُذُوا لا تَنفُذُونَ إِلَا بِسُلطَانٍ(33)»

[ای گروه جنیان و انسیان! اگر می توانید از کرانه های آسمانها و زمین به بیرون رخنه کنید، پس رخنه کنید، (ولی) جز با (به دست آوردن) تسلطی رخنه نمی کنید]

1) علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از عمرو بن ابی شیبه، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است. او می گوید شنیدم که حضرت با نام خدا شروع کرد و گفت: وقتی برای خداوند «بدا» حاصل شود که مخلوقات خود را آشکار سازد و آنها را برای کار ضروری جمع نماید، به یک ندا دهنده ای دستور می دهد که ندا دهد تا انس و جن در یک چشم به هم زدن گرد هم آیند. سپس به آسمان اول دستور می دهد تا فرود بیاید و خودش در پشت سر مردم است، و به آسمان دوم نیز دستور می دهد فرود بیاید و آن، دو برابر آسمان اول است. وقتی ساکنان آسمان اول، آسمان دوم را ببینند، خواهند گفت: پروردگار ما آمد. گفتند: نه ولی او می آید _ مقصود امر و فرمان اوست _ تا این که همه آسمان ها فرود آیند به گونه ای که هر کدام از آنها پشت سر دیگری قرار گیرد و هر کدام دو برابر قبلی باشند. سپس امر و دستور خداوند در سایبانی از ابرها و فرشتگان می آید و کار انجام می شود و همه کارها به سوی خداوند بازگردانده می شود. آن گاه خداوند به ندا دهنده ای دستور می دهد که ندا دهد: «یَا مَعْشَرَ الجِنِّ والإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَن تَنفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاواتِ والأَرْضِ فَانفُذُوا لا تَنفُذُونَ إِلَا بِسُلطَانٍ» حضرت گریست تا این که ساکت شد. به او گفتم ای ابو جعفر! خداوند مرا فدای تو گرداند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و شیعیان او کجا هستند؟ امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 323.

علی علیه السلام و شیعیان او، در تپه ای از عطرهای خوشبو و بر منبرهایی از نور نشسته اند. مردم غمگین و ناراحت هستند ولی آنها غمگین نیستند، و مردم می ترسند ولی آنها نمی ترسند. سپس این آیه را تلاوت کرد: «مَن جَاء بِالحَسَنَهِ فَلهُ خَیْرٌ مِّنْهَا وهُم مِّن فَزَعٍ یَومَئِذٍ آمِنُونَ»(1) [هر کس نیکی به میان آورد، پاداشی بهتر از آن خواهد داشت و آنان از هراس آن روز ایمنند]. پس حسنه همان ولایت علی علیه السلام می باشد. سپس این آیه را خواند «لا یَحْزُنُهُمُ الفَزَعُ الأَکْبَرُ وتَتَلقَّاهُمُ المَلائِکَهُ هَذَا یَومُکُمُ الذِی کُنتُمْ تُوعَدُونَ»(2) [دلهره بزرگ آنان را غمگین نمی کند و فرشتگان از آنها استقبال می کنند (و به آنان می گویند) این همان روزی است که به شما وعده می دادند]. و کلام خداوند که می فرماید «بِسُلطَانٍ» یعنی با حجت و دلیلی.(3)

«فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاء فَکَانَتْ وَرْدَهً کَالدِّهَانِ(37)»

[پس آن گاه که آسمان از هم شکافد و چون چرم گلگون گردد]

1) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از سعدان بن مسلم، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی روز قیامت فرا رسد: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرا خوانده می شود و به او لباس صورتی پوشانده می شود. گفتم: قربانت گردم، لباس صورتی؟ فرمود: بلی، آیا کلام خداوند عز و جل را نشنیدی که می فرماید: «فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاء فَکَانَتْ وَرْدَهً کَالدِّهَانِ» سپس علی علیه السلام صدا زده می شود و در سمت راست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می ایستد، سپس کسانی که مورد نظر خداوند هستند خوانده می شوند و در سمت راست علی علیه السلام می ایستند، سپس شیعیان ما خوانده می شوند و در سمت راست آنهایی که مورد نظر خدا هستند می ایستند. سپس گفت: ای ابو محمد! فکر می کنی ما را کجا می برند؟ گفتم: به بهشت. گفت: هر چه خدا

1- [1] - نمل/ 89.
2- [2] - انبیا/ 103.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 51 و 323.

بخواهد.(1)

«فَيَومَئِذٍ لا يُسْأَل عَن ذَنبِهِ إِنسٌ ولا جَانٌّ(39)»

[در آن روز هیچ انس و جنی از گناهش پرسیده نشود]

1) علی بن ابراهیم در باره آیه «فَيَومَئِذٍ لا يُسْأَل عَن ذَنبِهِ» گفت: از شما یعنی از شیعه پرسیده نمی شود. و در باره «إِنسٌ ولا جَانٌّ» گفت: معنایش این است که هر کس ولایت علی علیه السلام را بپذیرد و از دشمنانش برائت بجوید و حلالش را حلال و حرامش را حرام بشمارد، سپس مرتکب گناه شود و در دنیا توبه نکند، در برزخ مورد عذاب قرار می گیرد و در روز قیامت که مبعوث می شود، دیگر در آن روز از گناهش بازخواست نمی شود.(2)

2) ابن بابویه در کتاب «بشارات الشیعه»، از محمد بن علی ماجیلویه، که خدایش رحمت کند، از محمد بن یحیی، از حنظله، از میسره نقل کرده است که از امام رضا علیه السلام شنیدم که می گفت: حتی دو نفر از شما در آتش دیده نمی شوند، نه به خدا قسم حتی یک نفر. به او گفتم: این در کجای کتاب خدا وجود دارد؟ حضرت یک سال جواب مرا نداد. اما یک روز با حضرت در حال طواف بودم که گفت: ای میسره! به من اجازه داده شد که جواب آن سئوال تو را بدهم. گفتم: در کجای قرآن هست؟ فرمود: در سوره رحمن آن جا که خداوند عز و جل می فرماید: «فَيَومَئِذٍ لا يُسْأَل عَن ذَنبِهِ _ منكم _ إِنسٌ ولا جَانٌّ» به او گفتم: اما در آیه کلمه «منکم» وجود ندارد. فرمود: اولین کسی که آن را تغییر داد ابن اروی بود. زیرا این آیه، برهانی بر علیه او و یارانش بود. اگر در آن آیه کلمه «منکم» وجود نداشته باشد عذاب خداوند از همه مخلوقاتش برداشته می شود. زیرا هیچ انسی و هیچ جنی مورد بازخواست قرار نمی گیرد، پس در آن صورت خداوند چه کسی را عذاب خواهد کرد؟

3) طبرسی از امام رضا علیه السلام آیه را این گونه نقل کرده است: «فَيَومَئِذٍ

1- [1] - محاسن، ص 180، ح 171.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 323.

لا يُسْأَل _ منكم _ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ ولا جَانٌّ».(1)

«يُعْرَفُ المُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّواصِى والأَقْدَامِ(41)..َيطُوفُونَ بَيْنَهَا وبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ(44)»

«يُعْرَفُ المُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّواصِى والأَقْدَامِ(41) فَبِأَىِّ آلاء رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ(42) هَذِهِ جَهَنَّمُ التِى يُكَذِّبُ بِهَا المُجْرِمُونَ(43) يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ(44)»

[تبهكاران از سيمايشان شناخته مى شوند و از پيشانى و پايشان بگيرند * پس كدام يک از نعمتهاى پروردگارتان را منكريد * اين است همان جهنمى كه تبهكاران آن را دروغ مى خواندند * ميان (آتش) و ميان آب جوشان سرگردان باشند]

1) محمد بن ابراهيم نعمانى، از على بن احمد، از عبيدالله بن موسى، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سليمان ديلمى، از ابو بصير، از امام صادق عليه السلام نقل كرده است كه در باره آيه: «يُعْرَفُ المُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ» فرمود: خداوند آنها را مى شناسد، ولى اين آيه در باره امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف نازل شده است كه آن حضرت آنها را از چهره هايشان مى شناسد، آن گاه خودش و يارانش با شمشير به شدت آنها را مى زنند.(2)

2) محمد بن حسن صفّار، از ابراهيم بن هاشم، از محمد بن سليمان ديلمى، از پدرش سليمان، از معاويه دهنى، از امام صادق عليه السلام نقل كرده است كه در باره آيه «يُعْرَفُ المُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّواصِى والأَقْدَامِ» فرمود: اى معاويه! در اين باره چه مى گويند؟ گفتم: مى پندارند كه خداوند تبارک و تعالى در روز قيامت گناهكاران را با چهره هايشان مى شناسد و دستور مى دهد كه آنها را از پيشانى ها و پاهايشان بگيرند و به داخل آتش بيندازند. حضرت به من فرمود: چگونه است كه خداوند تبارک و تعالى به شناخت مخلوقى نياز داشته باشد كه خودش آنها را پديد آورده و آفريده است؟ گفتم: جانم فداى تو، موضوع چيست؟

1- [1] - مجمع البيان، ج 9، ص 343.
2- [2] - الغيبه، ص 160.

فرمود: موضوع این است که وقتی امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام می کند، خداوند چهره ها را به او می دهد و او دستور می دهد که کافر را بگیرند. آن گاه آنها را از پیشانی هایشان و پاهایشان می گیرند، سپس حضرت با شمشیر به شدت آنها را می زند و به قتل می رساند.(1)

3) طبرسی می گوید: امام صادق علیه السلام آیه را این گونه می خواند: «هذه جهنم التی کنتما بها تکذبان تصلیانها لاتموتان و لا تحییان» یعنی: این جهنمی است که شما دو نفر آن را تکذیب می کردید، آن را خواهید چشید، نه می میرید و نه زنده می مانید.(2)

4) شیخ مفید در کتاب اختصاص، از ابراهیم بن هاشم، از محمد بن سلیمان، از پدرش سلیمان دیلمی، از معاویه بن عمّار دهنی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه: «یُعْرَفُ المُجْرِمُونَ بِسِیمَاهُمْ فَیُؤْخَذُ بِالنَّواصِی والأَقْدَام» فرمود: ای معاویه! در این باره چه می گویند؟ گفتم: می پندارند که خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت گناهکاران را با چهره هایشان می شناسد و به آنها دستور می دهد و آن گاه پیشانی ها و پاهایشان را می گیرند و آنها را به آتش می افکنند. حضرت به من فرمود: چگونه است که خداوند تبارک و تعالی برای شناختن خلق به چهره هایشان نیاز داشته باشد در حالی که خودش آنها را آفریده است؟! گفتم: جانم فدای تو، پس چه معنایی دارد؟ فرمود: تفسیرش این است که وقتی قائم ما عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام می کند، خداوند چهره دشمنان ما را در اختیار او قرار می دهد، آن گاه دستور می دهد که کافر را بگیرند، و آن کافر با پیشانی و پاها گرفته می شود و نگه داشته می شود؛ سپس حضرت با شمشیر به شدت به او ضربه می زند.(3)

5) و نیز، از شیخ مفید با سند خود، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در باره آیه: «یُعْرَفُ المُجْرِمُونَ بِسِیمَاهُمْ فَیُؤْخَذُ بِالنَّواصِی والأَقْدَامِ»

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 335، ح 17.
2- [2] - مجمع البیان، ج 9، ص 339.
3- [3] - اختصاص، ص 304.

فرمود: خداوند سبحان و متعال خود آنها را می شناسد، اما این آیه در باره امام قائم علیه السلام نازل شده است. او آنها را با چهره هایشان می شناسد آن گاه خودش و یارانش آنها را با شمشیر به شدت می زنند.(1)

6) عبدالله بن جعفر حمیری، از محمد بن عیسی، از ابراهیم بن عبدالحمید در سال صد و نود و هشت در مسجد الحرام گفت: به نزد امام صادق علیه السلام رفتم. او نسخه ای از قرآن به من نشان داد و من آن را ورق زدم، چشمم به جایی از آن افتاد که در آن نوشته شده بود: این جهنمی است که شما دو نفر آن را تکذیب می کردید، پس آن را بچشید در حالی که نه می میرید و نه زنده می مانید. که منظور دو خلیفه اول و دوم هستند.(2)

7) علی بن ابراهیم در باره آیه «یَطُوفُونَ بَیْنَهَا وبَیْنَ حَمِیمٍ آنٍ» گفته است: جهنم از شدت گرما دارای صدایی است که گویی ناله می کند.(3)

8) ابن بابویه، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از عبدالسلام بن صالح هروی، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که به حضرت گفتم: ای فرزند رسول خدا! در باره بهشت و جهنم به من اطلاع بده که آیا آن دو همین امروز وجود دارند؟ فرمود: بلی، وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آسمان عروج کرد، در آن جا وارد بهشت شد و جهنم را هم دید. به او گفتم: گروهی می گویند: بهشت و جهنم امروز در تقدیر هستند و هنوز خلق نشده اند. در جواب فرمود: نه آنها از ما هستند و نه ما از آنها هستیم. هر کس آفرینش بهشت و جهنم را انکار کند، در واقع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب نموده است و ما را انکار کرده است و به هیچ وجه در ولایت ما نیست و در آتش جهنم جاودانه خواهد بود. خداوند متعال فرموده است: «هَذِهِ جَهَنَّمُ التِی یُکَذِّبُ بِهَا المُجْرِمُونَ * یَطُوفُونَ بَیْنَهَا وبَیْنَ حَمِیمٍ آنٍ» و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: وقتی به آسمان برده شدم، جبرئیل علیه السلام دستم را گرفت

1- [1] - اختصاص، ص 304.
2- [2] - قرب الاسناد، ص 9.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 323.

و مرا وارد بهشت گردانید و از خرمای تازه آن به من داد و من آن را خوردم و آن در کمر من تبدیل به نطفه ای گردید، و هنگامی که به زمین برگشتم با خدیجه هم بستر شدم که فاطمه که سلام و درود خدا بر او باد را حامله شد. پس فاطمه، حوری انسانی است و هر گاه مشتاق استشمام بوی خوش بهشت می شوم، بوی خوش دخترم فاطمه سلام الله علیها را استشمام می کنم.(1)

«ولمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ(46) فَبِأَیِّ آلاء...تُکَذِّبَانِ (61) وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ (62)»

«ولمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ(46) فَبِأَیِّ آلاء رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(47) ذَواتَا أَفْنَانِ(48) فَبِأَیِّ آلاء رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(49) فِیهِمَا عَیْنَانِ تَجْرِیَانِ (50) فَبِأَیِّ آلاء رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ (51) فِیهِمَا مِن کُل فَاکِهَهٍ زَوجَانِ (52) فَبِأَیِّ آلاء رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ (53) مُتَّکِئِینَ عَلَی فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وجَنَی الجَنَّتَیْنِ دَانٍ (54) فَبِأَیِّ آلاء رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ (55) فِیهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لمْ یَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ ولَا جَانٌّ (56) فَبِأَیِّ آلَاء رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ (57) کَأَنَّهُنَّ الیَاقُوتُ والمَرْجَانُ (58) فَبِأَیِّ آلاء رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(59) هَلْ جَزَاء الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ (60) فَبِأَیِّ آلَاء رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ (61) وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ (62)»

[و هر کس را که از مقام پروردگارش بترسد، دو باغ است * پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را منکرید؟ * که دارای شاخسارانند * پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را منکرید؟ * در آن دو (باغ) دو چشمه روان است * پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را منکرید؟ * در آن دو (باغ) از هر میوه ای دو گونه است * پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را منکرید * بر بسترهایی که آستر آنها از ابریشم درشت بافت است تکیه زنند و چیدن میوه (از) آن دو باغ (به آسانی) در دسترس است * پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را منکرید؟ * در آن (باغها دلبرانی) فروهشته نگاهند که دست هیچ

1- [1] - امالی صدوق، ص 373، ح 7.

انس و جنی پیش از ایشان به آنها نرسیده است * پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را منکرید؟ * گویی که آنها یاقوت و مرجانند * پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را منکرید؟* مگر پاداش احسان جز احسان است * پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را منکرید؟ * و غیر از آن دو (باغ)، دو باغ (دیگر نیز) هست]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از داود رقّی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «ولمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ» فرمود: هر کس بداند که خداوند او را می بیند و آن چه را که می گوید، می شنود و از کارهای خوب و بد او آگاه است، از کارهای زشت دست برمی دارد. این همان کسی است که از مقام پروردگارش می ترسد و نفس را از هوی و هوس بازمی دارد.(1)

2) کتاب «بهشت و جهنم»: ابو جعفر احمد بن محمد بن عیسی، از عوف بن عبدالله، از جابر بن یزید جعفی، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که تعداد بهشت ها چهار تا می باشد و این کلام خداوند عز و جل است که می فرماید: «ولمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ» و آن این که آدمی بر خواسته ای از خواسته ها و شهوات دنیا هجوم می آورد و آن شهوت، گناه و نافرمانی است، سپس مقام پروردگارش را یاد می کند و از ترس او، آن کار را رها می کند. پس این آیه در باره این موضوع است. این دو بهشت از آن مؤمنان و سابقان می باشد. و اما آیه: «ومِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ» یعنی نزدیک آنها دو بهشت دیگر است _ نزدیک از نظر رتبه و درجه و منظور فاصله و نزدیکی نیست _ و آن دو بهشت مخصوص اصحاب یمین است و آن بهشت نعمت و بهشت اسکان دائمی است. و در این بهشت های چهارگانه میوه هایی است که در کثرت و وفور مانند برگ های درخت و ستارگان می باشد. و بر این بهشت های چهارگانه دیواری است که آنها را احاطه کرده است که طول آن به مقدار مسافتی است که در پانصد سال پیاده طی می شود. خشت و آجر این دیوار یکی از نقره و یکی از طلا و یکی از مروارید و یکی از یاقوت می باشد و کاهگل آن عطر و

1- [1] - کافی، ج 2، ص 57، ح 10.

زعفران است و ایوان های (پنجره ها) آن نوری است که می درخشد، به طوری که آدمی چهره اش را در دیوار می بیند و در این دیوار هشت در وجود دارد و هر در دارای دو لنگه است. عرض آن دو لنگه به اندازه فاصله ای است که یک اسب خوب یک سال طی می کند.(1)

3) علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از حسین بن غالب، از عثمان بن محمد بن عمران، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «ومِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ» فرمود: آنها دو بهشت سبز هستند که در آن نزدیکی قرار دارند و مؤمنان از آنها می خورند تا حساب و کتاب قیامت به پایان رسد.(2)

4) طبرسی، از عیاشی با سند از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که به او گفتم: جانم فدای تو، در باره مرد مؤمنی که دارای زن مؤمنی است و هر دو وارد بهشت می شوند نظر شما چیست؟ آیا به ازدواج یکدیگر درمی آیند؟ حضرت فرمود: ای ابو محمد! خداوند قاضی عادلی است. اگر آن مرد از آن زن بهتر باشد، خداوند آن مرد را مخیّر می سازد اگر آن زن را اختیار کرد آن زن از همسران آن مرد می شود و اگر آن زن بهتر از آن مرد باشد، خداوند آن زن را مخیّر می سازد اگر آن مرد را اختیار کرد آن مرد شوهر آن زن می شود. امام صادق علیه السلام فرمود: نگو یک بهشت، چون خداوند می فرماید: «ومِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ» و نگو فقط دارای یک درجه است، چون خداوند متعال می فرماید: «درجات بعضها فوق بعض» همانا برتری گروه ها نسبت به یکدیگر به کارهای آنها بستگی دارد. به حضرت گفتم: اگر دو مؤمن وارد بهشت شوند و یکی از آنها دارای جایگاه برتری نسبت به دیگری باشد، می تواند دوستش را ملاقات کند؟ حضرت فرمود: آن کس که بالاتر است باید فرود بیاید و آن کس که رتبه اش پایین تر است، نمی تواند بالاتر برود. زیرا به آن درجه نمی رسد. اما اگر دوست داشته باشند و خیلی علاقه مند

1- [1] - اختصاص، ص 356.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 324.

باشند، می توانند روی تخت با هم ملاقات کنند.(1)

5) علاء بن سیابه می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم: مردم از ما تعجب می کنند وقتی می گوییم: گروهی از مردم از جهنم خارج و وارد بهشت می شوند. آن گاه از ما می پرسند، آیا با اولیای خدا در بهشت محشور می شوند؟ حضرت فرمود: ای علاء، خداوند متعال می فرماید: «وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ». نه به خدا قسم آنها با اولیای خدا نیستند گفتم: مگر آنها کافر نبودند؟ حضرت فرمود: نه به خدا، اگر کافر بودند وارد بهشت نمی شدند، گفتم: آیا مؤمن بودند؟ فرمود: نه به خدا، اگر مؤمن بودند وارد جهنم نمی شدند. آنها بینابین بودند.(2)

6) ابن بابویه با سند خود، از موسی بن ابراهیم، از امام موسی علیه السلام، از پدرش، از جدش علیه السلام نقل کرده است که ام سلمه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: پدر و مادرم فدای تو باد، اگر زنی دارای دو شوهر [در دو زمان متفاوت] باشد، آن گاه این زن و آن دو شوهر بمیرند و همگی وارد بهشت شوند، این زن متعلق به کدام یک از آن دو مرد می باشد؟ حضرت فرمود: ای ام سلمه، آن کسی را که اخلاقش بهتر است و برای خانواده اش مفیدتر است انتخاب می کند. ای ام سلمه! خوش اخلاقی خیر و نیکی دنیا و آخرت را در پی دارد.(3)

7) علی بن ابراهیم در باره آیه «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ» می گوید: آن زنان بهشتی این قدر نورانی و درخشان هستند که از شدت نورشان، چشم ها نمی توانند به آنها نگاه کنند و آیه: «لمْ يَطْمِثْهُنَّ» یعنی: کسی به آنها دست نزده است و آنها را لمس نکرده است.(4)

«هَل جَزَاء الإِحْسَانِ إِلا الإِحْسَانُ(60)»

[مگر پاداش احسان جز احسان است؟]

1- [1] - مجمع البیان، ج 9، ص 351.
2- [2] - مجمع البیان، ج 9، ص 351.
3- [3] - امالی صدوق، ج 403، ح 8.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 324.

1) ابن بابویه، از محمد بن علی ماجیلویه، از عمویش محمد بن ابی قاسم، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از ابو الحسن علی بن حسین برقی، از عبدالله بن جبله، از معاویه بن عمّار، از حسن بن عبدالله، از پدرش، از جدش امام حسن علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: گروهی از یهودیان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند. دانشمند آنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: تفسیر سبحان الله، و الحمد لله، و لا اله الا الله، و الله اکبر چیست؟ حضرت فرمود: خداوند عز و جل می دانست که بنی آدم بر خداوند دروغ نسبت می دهند. به همین خاطر فرمود: سبحان الله یعنی خداوند پاک و منزه است از آن چه که می گویند. و اما این که فرموده است الحمد لله به این خاطر است که می دانست بندگانش شکر نعمت او را به جا نمی آورند، پس او به ستایش خود پرداخت قبل از آن که بندگانش به ستایش او بپردازند. و این اولین گفتار است، اگر این گفتار نبود، خداوند عز و جل نعمت خود را بر هیچ کس نمی بخشید. و این که می فرماید: لا اله الا الله، نشان دهنده وحدانیت او می باشد. خداوند اعمال انسان ها را نمی پذیرد مگر این که به یگانگی خداوند اعتقاد داشته باشند و آن نشانه پرهیزکاری است. خداوند در روز قیامت به وسیله آن، کفه ترازوی اعمال را سنگین می سازد. و اما این که می فرماید: الله اکبر به این دلیل است که آن برترین و دوست داشتنی ترین کلمات در نزد خداوند عز و جل می باشد و معنایش این است که هیچ چیز از خدا بزرگ تر نیست و نماز درست نمی باشد مگر با گفتن آن؛ به خاطر کرامتی که الله اکبر نزد خداوند عز و جل دارد و آن عزیزترین و گرامی ترین نام است.

آن یهودی گفت: ای محمد! راست گفتی ولی پاداش گوینده آن چیست؟ فرمود: وقتی بنده می گوید: سبحان الله، هر آن چه غیر از عرش است با او تسبیح می پردازد و به گوینده آن ده برابر آن پاداش می دهد. و وقتی می گوید: الحمدلله، خداوند به او تمامی نعمت های دنیا را که به نعمت های آخرت پیوند خورده است عطا می فرماید و آن کلمه ای است که اهل بهشت وقتی وارد می شوند بر زبان می آورند. و تمامی جملاتی که در دنیا از آن استفاده می کردند قطع می شود به جز الحمد لله. و این گفته خداوند عز و جل است که فرموده است: «دَعْواهُمْ فِیهَا

سُبْحَانَکَ اللهُمَّ وتَحِیَّتُهُمْ فِیهَا سَلاَمٌ وآخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الحَمْدُ للهِ رَبِّ العَالمِینَ»(1) [نیایش آنان در آن جا سبحانک اللهم (=خدایا تو پاک و منزهی) و درودشان در آن جا سلام است و پایان نیایش آنان این است که الحمدلله رب العالمین (=ستایش ویژه پروردگار جهانیان است)] و اما گفته: لا اله الا الله، پاداش آن بهشت است و این کلام خداوند عز و جل است که می فرماید: «هَل جَزَاء الإِحْسَانِ إِلا الإِحْسَانُ» یعنی آیا پاداش کسی که می گوید: لا اله الا الله چیزی جز بهشت می باشد. آن گاه آن یهودی گفت: ای محمد! راست گفتی.(2) شیخ مفید هم این روایت را در کتاب اختصاص نقل کرده است.(3)

2) ابن بابویه، از ابو احمد حسن بن عبدالله بن سعید عسکری، از محمد بن احمد بن حمدان قشیری، از ابوالحریش احمد بن عیسی کلابی، از موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام در سال دویست و پنجاه، از پدرش، از جدش امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام، از پدرانش، از امام علی علیه السلام نقل کرده است که حضرت در باره آیه: «هَل جَزَاء الإِحْسَانِ إِلا الإِحْسَانُ» فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرماید: خداوند عز و جل فرموده است: پاداش کسی که نعمت توحید را به او ارزانی داشته ای، چیزی جز بهشت نیست.(4)

3) شیخ در کتاب امالی خود با سندش از حسن بن عبدالله بن سعید بن حسن بن اسماعیل بن حکم عسکری، از محمد بن احمد بن حمدان بن مغیره قشیری، از ابوالحریش احمد بن عیسی کلابی، از موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام در سال دویست و پنجاه، از پدرش، از پدرانش، از امام علی علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه: «هَل جَزَاء الإِحْسَانِ إِلا الإِحْسَانُ» فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و

1- [1] - یونس/ 10.
2- [2] - امالی صدوق، ص 158، ح 1.
3- [3] - اختصاص، ص 34.
4- [4] - توحید، ص 28، ح 29، امالی صدوق، ص 316، ح 7.

سلم شنیدم که فرمود: خداوند عز و جل می فرماید: پاداش کسی که نعمت توحید را به او ارزانی داشته ای چیزی جز بهشت نمی باشد.(1)

4) شیخ در مجالس خود، از گروهی، از ابوالمفضل، از احمد بن اسحاق بن عباس بن اسحاق بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین، در «دبیل» در سال سیصد و بیست و دو، از ابو اسحاق بن عباس، از اسحاق بن موسی، از پدرش امام موسی کاظم علیه السلام، از پدرش امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام، از پدرش امام زین العابدین علیه السلام، از پدرش امام حسین علیه السلام، از پدرش امام علی علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «هَل جَزَاء الإِحْسَانِ إِلا الإِحْسَانُ» فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا پاداشی کسی که به او نعمت اعتقاد به توحید عطا کرده ای چیزی جز بهشت می باشد.(2)

5) شیخ از گروهی، از ابو مفضل، از ابو عبدالله جعفر بن محمد بن جعفر بن حسن بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در سال سیصد و هفت، از محمد بن علی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام از هفتاد و پنج سال پیش، از امام رضا علیه السلام، از پدرش امام موسی علیه السلام، از پدرش امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام، از پدرش امام زین العابدین علیه السلام، از پدرش امام حسین علیه السلام، از پدرش امام علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: توحید، پاداش بهشت است. و الحمدلله وفاداری به تمامی نعمت ها می باشد. و ترس از خدا کلید هر حکمتی است و اخلاص، معیار هر اطاعتی است.(3)

6) سپس شیخ با سند خود از امام علی علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: فاطمه سلام الله

1- [1] - امالی، ج 2، ص 44.
2- [2] - امالی، ج 2، ص 182.
3- [3] - امالی، ج 2، ص 182.

علیها را به این دلیل فاطمه نامیدم که خداوند او و نسل او را از آتش جهنم برگرفته و جدا کرده است و نیز همه آنهایی که با اعتقاد به توحید و ایمان بدان چه آورده ام، خداوند را ملاقات می کنند.(1)

7) شیخ مفید در کتاب اختصاص می گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام در باره آیه: «هَل جَزَاء الإِحْسَانِ إِلا الإِحْسَانُ» فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: خداوند عز و جل می فرماید: پاداش کسی که به او نعمت توحید عطا کرده ای، چیزی جز بهشت نیست.(2)

8) حسین بن سعید در کتاب زهد، از عثمان بن عیسی، از علی بن سالم، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: آیه ای در کتاب خدا مسجل است (عام و کلی است). گفتم: آن کدام است؟ فرمود: آیه: «هَل جَزَاء الإِحْسَانِ إِلا الإِحْسَانُ» که در باره مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار صدق می کند. به هر کس خوبی و نیکی بشود، به عهده او است که به آن شخص پاداش بدهد و پاداش این نیست که همان کاری را بکند که آن شخص برایش انجام داده است، بلکه باید علاوه بر انجام آن کار نیک فضیلت آغاز گری را برای او بداند و ببیند تا آن شخص دریابد که حق او به عنوان آغاز کننده خوبی، محفوظ مانده است.(3)

«مُدْهَامَّتَانِ(64)»

[که از (شدت) سبزی سیه گون می نماید]

1) علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از یعقوب بن یزید، از علی بن حمّاد خزّاز، از حسین بن احمد منقری، از یونس بن ظبیان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه: «مُدْهَامَّتَانِ» فرمود: مثل این است که فاصله بین مکه و مدینه با درخت نخل پر شده باشد.(4)

1- [1] - امالی، ج 2، ص 183.
2- [2] - اختصاص، ص 225.
3- [3] - زهد، ص 31، ح 78.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 324.

« فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ(66) فَبِأَيِّ آلاء رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ(67) فِيهِمَا فَاكِهَةٌ ونَخْل ورُمَّانٌ(68) فَبِأَيِّ آلاء رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ(69) فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ (70) فَبِأَيِّ آلاء رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (71) حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِی الخِيَامِ(72)»

[در آن دو (باغ) دو چشمه همواره جوشان است * پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را منکرید؟ * در آن دو میوه و خرما و انار است * پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را منکرید * در آن جا (زنانی) نکوخوی و نکورویند * پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را منکرید؟ * حورانی پرده نشین در (دل) خیمه ها]

1) علی بن ابراهیم در باره آیه: «فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ» گفته است: یعنی فوران می کنند و در باره آیه: «فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ» گفته است: آنها گل های نیلوفری هستند که بر ساحل رود کوثر می رویند. هر گاه یکی از آنها کنده شود، به جای آن گل دیگری می روید و آیه «حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِی الخِيَامِ» یعنی: چشم از نگاه کردن به آنها باز می ماند.(1)

2) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از ابو ایوب، از حلبی نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسید: تفسیر آیه: «فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ» چیست؟ فرمود: آنها زنان مؤمن و صالح و عارف هستند. پرسیدم: «حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِی الخِيَامِ» یعنی چه؟ فرمود: آنها حوریان سفیدی هستند که در حجاب هستند و در چادرها و خیمه هایی از مروارید و یاقوت و مرجان در حفظ و امانند. هر خیمه ای چهار در دارد و در جلوی هر دری هفتاد حوری نار پستان وجود دارد تا حجابی برای آن حوریان سفیدروی و درخشان باشند و هر روز کرامتی از جانب خداوند متعال بر آنها وارد می شود. خداوند عز و جل، مؤمن را به آن زنان بشارت داده است.(2)

3) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن یزید

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 324.

2- [2] - کافی، ج 8، ص 156، ح 147.

نوفلی، از حسین بن اعین برادر مالک بن اعین نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: وقتی یک فردی به فرد دیگری می گوید: جزاک الله خیرا [خداوند به تو خیر دهد]، مقصودش چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: خیر رودخانه ای است در بهشت که از کوثر سرچشمه می گیرد و سرچشمه کوثر از پای عرش است. خانه های اوصیای خداوند و شیعیان آنها در آن جا قرار دارد. در دو طرف آن رودخانه نیلوفرهایی می روید که هر گاه یکی از آنها کنده شود، یکی دیگر به جایش می روید، به همین خاطر نهر نامیده می شود. این است کلام خداوند که می فرماید: «فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ». پس هر گاه کسی به دوستش می گوید: جزاک الله خیرا، مقصودش از خیر، آن خانه هایی است که خداوند عز و جل آنها را برای برگزیدگان و نیکان خلق خود آماده کرده است.(1)

و همین روایت را ابن بابویه از پدرش که خداوند او را رحمت کند، از محمد بن یحیی عطّار، از احمد بن محمد، از حسین بن یزید، از حسین بن اعین برادر مالک بن اعین به نقل از امام صادق علیه السلام ذکر کرده است.(2)

4) در کتاب «صفت جنّت و نار» به نقل از ابو جعفر احمد بن محمد بن عیسی، از سعید بن جناح، از عوف بن عبدالله ازدی، از امام صادق علیه السلام در یک حدیث طولانی ذکر شده است که حضرت فرمود: خداوند حوریان بهشتی را همزمان با درختان بهشت خلق کرده است و آنها را به خاطر شوهرانشان در دنیا محبوس کرده است (آنان را به شوهرانشان در دنیا اختصاص داده است). هر کدام از آنها هفتاد لباس فاخر به تن کرده اند، ولی سفیدی پاهایشان از پشت هفتاد لباس دیده می شود، همچنان که شراب قرمز در شیشه سفید رنگ دیده می شود و یا آن چنان که نخ سفید رنگ در داخل یاقوت قرمز دیده می شود. یک مرد هر بار در حالی که دارای قدرت جنسی صد مرد به مدت چهل سال است با او آمیزش می کند و آنها باکره و پاکدامن هستند و هر بار که با آنها آمیزش می شود، دوباره باکره

1- [1] - کافی، ج 8، ص 230، ح 298.
2- [2] - معانی الاخبار، ص 182، ح 1.

می شوند. «لمْ یَطْمِثْهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ ولا جَانٌّ»(1) [دست هیچ انس و جنی پیش از ایشان به آنها نرسیده است] یعنی هرگز هیچ انسانی و یا جنی آنها را لمس نکرده است. «فِیهِنَّ خَیْرَاتٌ حِسَانٌ» یعنی خوش اخلاق و زیبارو هستند «کَأَنَّهُنَّ الیَاقُوتُ والمَرْجَانُ»(2) [گویی که آنها یاقوت و مرجانند] یعنی به صافی یاقوت و به سفیدی مروارید. حضرت فرمود: در بهشت نهری وجود دارد که در دو طرف آن، زنان آوازه خوان وجود دارند و خداوند تبارک و تعالی به آنها وحی می کند و می گوید: پیام تمجید و تسبیح و تحمید مرا به بندگانم برسانید و آنها هم با صدای بلند آواز می خوانند، آوازی که مخلوقات هرگز مانند آن را نشنیده اند و از پی آن ساکنان بهشت به وجد و طرب می آیند.(3)

5) ابن بابویه، از علی بن احمد بن موسی دقّاق، از احمد بن حسن خشّاب، از محمد بن حصین، از محمد بن فضل، از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام، از جدش امام حسین علیه السلام، از پدرش علی علیه السلام نقل کرده است که حضرت در سخنانی که در باره زهد خود بیان می کرد، فرمود: اگر می خواستم، از آن لباس فاخر پر نقش و نگار ابریشمی شما به تن می کردم.(4)

«تَبَارَکَ اسْمُ رَبِّکَ ذِی الجَلال والإِکْرَامِ(78)»

[خجسته باد نام پروردگار شکوهمند و بزرگوارت]

1) علی بن ابراهیم، از علی بن حسین، از احمد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن ابی بصیر، از هشام بن سالم، از سعد بن طریف، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه «تَبَارَکَ اسْمُ رَبِّکَ ذِی الجَلال والإِکْرَام» فرمود: ما عظمت خداوند و کرامت او هستیم، کرامتی که خداوند آن را به بندگانی که از ما اطاعت

1- [1] - رحمن/ 56 و 74.
2- [2] - رحمن/ 58.
3- [3] - اختصاص، ص 351.
4- [4] - امالی صدوق، ص 496، ح 7.

می کنند می بخشد.(1)

2) سعد بن عبدالله به نقل از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی بصیر، از هشام بن سالم، از سعد بن طریف، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که حضرت در باره آیه: «تَبَارَکَ اسْمُ رَبِّکَ ذِی الجَلال والإِکْرَام» فرمود: ما عظمت خداوند و کرامت او هستیم، کرامتی که خداوند تبارک و تعالی آن را به خاطر اطاعت از ما به بندگان خود عطا خواهد کرد.(2) اگر خدا بخواهد، این حدیث به طور کامل در تفسیر آیه «وأَنزَلنَا مَعَهُمُ الکِتَابَ والمِیزَانَ» [و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم] در سوره حدید خواهد آ مد.(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 324.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 56.
3- [3] - حدید/ 25.

ص:678

سوره واقعه

اشاره

سوره واقعه مکی است، به جز دو آیه 81 و 82 که مدنی است. دارای 96 آیه است و پس از سوره طه نازل شده است.

ص:679

ص:680

1) ابن بابویه، از پدرش، از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از محمد بن حسّان، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی، از پدرش، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: هر کس در شب های جمعه سوره واقعه را بخواند، خداوند او را دوست می دارد و محبوب همه مردم می گرداند و در دنیا با هیچ سختی و فقر و نیازی روبه رو نخواهد شد و به هیچ مصیبتی از مصیبت های دنیا دچار نمی گردد و از دوستان علی علیه السلام به شمار می آید. این سوره مخصوص امیرالمؤمنین علی علیه السلام می باشد و هیچ کس در این سوره با او مشارکت ندارد.(1)

2) و از همان، از محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفّار، از محمد بن یحیی، از احمد بن معروف، از محمد بن حمزه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: هر کس مشتاق بهشت و توصیف آن می باشد، باید سوره واقعه را بخواند و هر کس طالب آن است که به وصف جهنم پی ببرد، باید سوره لقمان را بخواند.(2)

3) و از همان، از محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفّار، از عبّاس، از حمّاد، از عمرو، از زید شحام، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: هر کس سوره واقعه را قبل از خواب بخواند، خداوند عز و جل را ملاقات

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 146.
2- [2] - ثواب الاعمال، ص 146.

خواهد کرد و چهره اش مانند ماه شب چهارده درخشان خواهد شد.(1)

4) در کتاب خواص القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند، جزء بی خبران و غافلان نخواهد بود. و اگر این سوره نوشته شده و در منزل قرار داده شود، در آن منزل، خیر و برکت زیاد خواهد شد و هر کس به خواندن آن عادت کند، فقر و نداری از او دور می شود. پذیرش و نگهداری و موفقیت و گشایش مالی، از برکت های مداومت بر قرائت این سوره به شمار می آید.

5) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس آن را بنویسد و در منزل خود آویزان نماید، خیر و برکت او زیاد می شود. و هر کس به خواندن آن عادت کند، فقر و نداری از او دور می شود. و در این سوره پذیرش و زیادی و نگهداری و موفقیت و گشایش مالی وجود دارد.

6) امام صادق علیه السلام فرمود: در این سوره سودهای بی اندازه وجود دارد. یکی از آنها این است که اگر بر مرده ای خوانده شود، مورد بخشش خداوند قرار می گیرد. و دیگر این که اگر بر کسی که در شرف مرگ است خوانده شود، خداوند خروج روح از بدنش را آسان می گرداند و با اذن و اجازه خداوند متعال به راحتی می میرد.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 146.

تفسیر سوره واقعه

اشاره

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

« إِذَا وقَعَتِ الواقِعَهُ(1) لیْسَ لوقْعَتِهَا کَاذِبَهٌ(2)...والسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (10) أُولئِکَ المُقَرَّبُونَ(11)»

« إِذَا وقَعَتِ الواقِعَهُ(1) لیْسَ لوقْعَتِهَا کَاذِبَهٌ(2) خَافِضَهٌ رَّافِعَهٌ (3) إِذَا رُجَّتِ الأَرْضُ رَجًّا (4) وبُسَّتِ الجِبَال بَسًّا (5) فَکَانَتْ هَبَاء مُّنبَثًّا (6) وکُنتُمْ أَزْواجًا ثَلاثَهً (7) فَأَصْحَابُ المَیْمَنَهِ مَا أَصْحَابُ المَیْمَنَهِ (8) وأَصْحَابُ المَشْأَمَهِ مَا أَصْحَابُ المَشْأَمَهِ (9) والسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (10) أُولئِکَ المُقَرَّبُونَ(11)»

[آن واقعه چون وقوع یابد * (که) در وقوع آن دروغی نیست * پست کننده (و) بالا برنده است * چون زمین با تکان (سختی) لرزانده شود * و کوهها (جمله) ریزه ریزه شوند * و غباری پراکنده گردند * و شما سه دسته شوید * یاران دست راست. کدامند یاران دست راست؟ * و یاران چپ. کدامند یاران چپ؟ * و سبقت گیرندگان مقدمند * آنانند همان مقربان (خدا)]

1) ابن بابویه گفت: پدرم که خداوند از وی خشنود باد، برای من از سعد بن عبدالله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری، از سفیان بن عیینه، از زهری، از امام سجاد علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هر کس با آرامش خداوندی آرامش نیابد، نفس او با حسرت خوردن به دنیا قطع می شود. به خدا قسم که دنیا و آخرت مانند دو کفه ترازو می باشند، هر کدام از آنها که برتر باشد، دیگری می رود. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «إِذَا وقَعَتِ الواقِعَهُ» یعنی قیامت «لیْسَ لوقْعَتِهَا کَاذِبَهٌ* خَافِضَهٌ» یعنی به خدا قسم که دشمنان خداوند در آتش جهنم فرو می روند. و «رَّافِعَهٌ» یعنی این که به خدا قسم، دوستان خداوند در بهشت مکان

بالایی پیدا می کنند.(1)

2) علی بن ابراهیم در باره آیات: «إِذَا وقَعَتِ الواقِعَهُ* لیْسَ لوقْعَتِهَا کَاذِبَهٌ» و حقیقت است و کلمه «خَافِضَهٌ» در باره دشمنان خدا است. «رَّافِعَهٌ» در باره دوستان خداست. در باره «إِذَا رُجَّتِ الأَرْضُ رَجًّا» گفته است: یعنی بعضی از قسمت های آن، قسمت های دیگر را می کوبد و می شکند و «وبُسَّتِ الجِبَال بَسًّا» یعنی این که کوه ها از جای کنده شوند «فَکَانَتْ هَبَاء مُّنبَثًّا» هباء: آن چیزی است که در شکاف و ستونی از نور خورشید دیده می شود. و آیه «وکُنتُمْ أَزْواجًا ثَلاثَهً» یعنی در روز قیامت. و در باره آیه: «فَأَصْحَابُ المَیْمَنَهِ مَا أَصْحَابُ المَیْمَنَهِ» گفته است که آنها مؤمن هستند که پیرو و تابع بوده اند و برای حسابرسی نگه داشته می شوند. «وأَصْحَابُ المَشْأَمَهِ مَا أَصْحَابُ المَشْأَمَهِ * والسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» آنهایی هستند که بدون هیچ حسابرسی وارد بهشت می شوند.(2)

3) سپس علی بن ابراهیم گفت: حسن بن علی، از پدرش، از حسین بن سعید، از حسین بن علوان کلبی، از علی بن حسین عبدی، از ابو هارون عبدی، از ربیعه سعدی، از حذیفه بن یمان، نقل کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دنبال بلال فرستاد و به او دستور داد که پیش از وقت و بی موقع اذان بگوید. سیزده روز از ماه رجب گذشته بود. وقتی بلال اذن سر داد، مردم از این کار به شدت ترسیدند و وحشت کردند و گفتند: پیغمبر در میان ما است. نه از ما پنهان شده است و نه مرده است! بنابراین جمع شدند و گرد هم آمدند. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیاده آمد تا این که به دری از درهای مسجد رسید و دو طرف در را گرفت. در مسجد مکانی بود که «سدّه» نامیده می شد سلام کرد و گفت: ای اهل سده! می شنوید. گفتند: بلی شنیدیم و اطاعت کردیم. سپس پرسید: آیا ابلاغ می کنید؟ گفتند: ای رسول خدا! ما آن را ضمانت می کنیم. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به شما خبر دهم که خداوند مردم را دو گونه خلق کرده است و من را در بهترین گروه قرار داده است، و این گفته خداوند است که

1- [1] - خصال، ص 64، ح 95.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 325.

می فرماید: «وأَصْحَابُ الیَمِینِ»(1) [و یاران راست] و «وأَصْحَابُ الشِّمَال»(2) [و یاران چپ] پس من جزو اصحاب یمین هستم و من در میان اصحاب یمین از همه بهتر هستم. سپس هر یک از آن دو قسم را سه قسمت گردانید و من را در بهترین قسمت آن سه قسمت قرار داد. و این کلام او است که می فرماید: «فَأَصْحَابُ المَیْمَنَهِ مَا أَصْحَابُ المَیْمَنَهِ * وأَصْحَابُ المَشْأَمَهِ مَا أَصْحَابُ المَشْأَمَهِ * والسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» پس من از سابقان هستم، و در میان آنها از همه بهتر هستم. سپس هر کدام از آن سه قسمت را تبدیل به دسته و قبیله گردانید و مرا در میان آن بهترین قبیله قرار داد و این کلام خداوند است که می فرماید: «یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلقْنَاکُم مِّن ذَکَرٍ وأُنثَی وجَعَلنَاکُمْ شُعُوبًا وقَبَائِل لتَعَارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللهِ أَتْقَاکُمْ»(3) [ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست] پس قبیله من بهترین قبیله است و من سرور فرزندان آدم و گرامی ترین آنها نزد خدا هستم و فخری نیست. سپس خداوند آن قبیله ها را به خانه هایی تبدیل نمود و مرا در بهترین آن خانه ها قرار داد و این کلام خداوند است که می فرماید: «إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْل البَیْتِ ویُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا»(4) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.] بدانید و آگاه باشید که خداوند مرا از میان سه نفر از اهل خانواده ام برگزید و من سید و سرور آن سه نفر و در نزد خداوند پرهیزکارترین آنها هستم که فخری نیست. خداوند مرا و علی و جعفر فرزندان ابوطالب و حمزه بن عبدالمطلب را برگزید. ما در «ابطح» خوابیده بودیم. هر کدام از ما لباسمان را به صورتمان کشیده بودیم، علی بن ابی طالب علیه السلام در سمت راست من بود و جعفر در سمت چپ من و حمزه زیر پایم خوابیده بود. صدای بال فرشتگان و خنکی دست

1- [1] - واقعه/ 27.
2- [2] - واقعه/ 41.
3- [3] - حجرات/ 13.
4- [4] - احزاب/ 33.

علی بن ابی طالب علیه السلام که بر روی سینه ام بود، مرا از خواب بیدار کرد. وقتی از خواب بیدار شدم، جبرئیل را به همراه سه فرشته دیدم. یکی از آن سه فرشته به جبرئیل گفت: ای جبرئیل! به سوی کدام یک از اینها فرستاده شده ای؟ با پایش مرا تکان داد و گفت: به سوی این. آن فرشته پرسید: این کیست؟ (تا او را بشناسد.) جبرئیل گفت: این محمد است، سرور و آقای پیامبران و این علی بن ابی طالب است، سرور و آقای جانشینان و این جعفر بن ابی طالب است که دو بال رنگین دارد و با آنها در بهشت پرواز می کند و این حمزه بن عبدالمطلب است، سرور شهیدان. (1)

4) شیخ در کتاب امالی خود، از محمد بن محمد، از ابو نصیر محمد بن حسین مقری، از عمر بن محمد وراق، از علی بن عباس بجلی، از حمید بن زیاد، از محمد بن تسنیم ورّاق، از ابو نعیم فضل بن رکین، از مقاتل بن سلیمان، از ضحّاک بن مُزاحم، از ابن عباس نقل کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره آیات «والسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولئِکَ المُقَرَّبُونَ * فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ» پرسیدم. حضرت فرمود: جبرئیل به من گفت: آنها علی علیه السلام و شیعیان او هستند. آنها کسانی هستند که برای رفتن به بهشت سبقت می گیرند و مقرب درگاه خداوند هستند به خاطر کرامتی که خداوند به آنها داده است.(2) شیخ مفید این روایت را در کتاب امالی خود آورده است.(3)

5) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از جابر جعفی نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: ای جابر، خداوند تبارک و تعالی انسان ها را سه گونه آفرید. و این است گفتار خداوند متعال که می فرماید: «وکُنتُمْ أَزْواجًا ثَلاثَةً * فَأَصْحَابُ المَیْمَنَهِ مَا أَصْحَابُ المَیْمَنَهِ * وأَصْحَابُ المَشْأَمَهِ مَا أَصْحَابُ المَشْأَمَهِ * والسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولئِکَ المُقَرَّبُونَ». سابقون، پیامبران خدا و افراد خاصی

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 325.
2- [2] - امالی طوسی، ج 1، ص 70.
3- [3] - امالی مفید، ص 298، ح 7.

هستند که مقرب درگاه او هستند. در میان آنها پنج روح قرار داده است. به روح القدس آنها را تایید نموده است که به وسیله آن چیزها را می شناسند. و به روح ایمان آنها را مجهز ساخته است که به وسیله آن از خداوند عز و جل می ترسند. آنها را به روح قدرت و نیرو تایید نموده است که به وسیله آن می توانند از خداوند اطاعت نمایند. و آنها را به روح شهوت مجهز نموده است که به وسیله آن علاقه و تمایل بیشتری برای اطاعت از خداوند عز و جل نشان می دهند و از نافرمانی او کراهت دارند و آن را زشت می پندارند و در میان آنها روح مدرج را قرار داده است که به کمک آن رفت و آمد می کنند. و خداوند در میان مؤمنان اصحاب میمنه نیز روح ایمان را قرار داده است که به وسیله آن از خداوند می ترسند و در میان آنها روح قوت و قدرت را قرار داده است که به وسیله آن توانایی دارند تا از خداوند اطاعت و پیروی نمایند و در میان آنها روح شهوت را قرار داده است که به وسیله آن نسبت به اطاعت از خداوند شوق و اشتیاق بیشتری نشان می دهند و در میان آنها روح مدرج را قرار داده است که به کمک آن رفت و آمد می کنند.(1)

6) و نیز محمد بن یعقوب، از تعدادی از یارانش، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن داود غنوی، از اصبغ بن نباته نقل کرده است که: مردی نزد امام علی علیه السلام آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! عده ای از مردم گمان می کنند که بنده مؤمن نه زنا می کند و نه دزدی می نماید و نه شراب می نوشد و نه رباخواری می کند و نه خون حرام می ریزد؛ یعنی در عین ایمان داشتن، این معاصی را مرتکب نمی شود. بر من گران آمد و دلگیر شدم، وقتی فهمیدم که این بنده مثل من نماز به جای می آ ورد و همچون من دعا می خواند و با خانواده من ازدواج می کند و من با خانواده او ازدواج می کنم. از من ارث می برد و من از او ارث می برم (امکان ارث بردن ما از یکدیگر وجود دارد)، اما به خاطر گناه کوچکی که انجام داده است از ایمان خارج شده است؟ علی علیه السلام فرمود: راست گفتی، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، که دلیل او کتاب خدا بود، شنیدم که می گوید: خداوند عز و جل مردم را به سه دسته آفریده است و برای آنها سه جایگاه قرار داده است و این

1- [1] - کافی، ج 1، ص 213، ح 1.

کلام خداوند عز و جل می باشد که در قرآن گفته است: «أَصْحَابُ المَیْمَنَهِ»، «وأَصْحَابُ المَشْأَمَهِ»، «السَّابِقُونَ». و اما آن چه در باره سابقون گفته است، آنها پیامبران مرسل و غیر مرسل او می باشند که خداوند در میان آنها پنج روح قرار داده است؛ روح القدس، و روح ایمان و روح قوت و قدرت، و روح شهوت و روح بدن. به وسیله روح القدس، پیامبران مرسل و غیر مرسل مبعوث شدند و به کمک آن، اشیاء را شناختند و با روح ایمان خداوند را عبادت نمودند و هیچ چیز را شریک او قرار ندادند و با روح قوت و قدرت با دشمنانشان جنگیدند و زندگی خود را سر و سامان دادند و با روح شهوت به غذاهای لذیذ رسیدند و با دختران جوان ازدواج حلال کردند و با روح بدن رفت و آمد نمودند. اینها کسانی هستند که آمرزیده می شوند و از گناهانشان صرف نظر می گردد. سپس فرمود: خداوند عز و جل می فرماید: «تِلکَ الرُّسُل فَضَّلنَا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ مِّنْهُم مَّن کَلَمَ اللهُ ورَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وآتَیْنَا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ البَیِّنَاتِ وأَیَّدْنَاهُ بِرُوحِ القُدُسِ»(1) [برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم. از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد. و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیله روح القدس تایید کردیم] و در باره گروهی فرموده است: «وأَیَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ»(2) [و آنها را با روحی از جانب خود تایید کرده است.] می فرماید، با این ویژگی ها آنها را گرامی داشته است و آنها را بر دیگران برتری داده است، پس اینها کسانی هستند که آمرزیده می شوند و از گناهانشان چشم پوشی می شود.

سپس از اصحاب میمنه یاد کرد و آنها در قالب و جسم خویش، مؤمنان راستین هستند. خداوند در میان آنها چهار روح قرار داده است: روح ایمان، روح قوت و قدرت، روح شهوت و روح بدن. بنده پیوسته این روح ها را تکمیل می نماید تا این که حالت هایی به او دست دهد. آن مرد پرسید: ای امیرالمؤمنین! این حالت ها چیست؟ حضرت فرمود: اما برترین آنها همان است که خداوند عز و جل

1- [1] - بقره/ 253.
2- [2] - مجادله/ 22.

می فرماید: «ومِنکُم مَّن یُرَدُّ إِلی أَرْذَل العُمُرِ لکَیْ لاَ یَعْلمَ بَعْدَ عِلمٍ شَیْئًا»(1) [و بعضی از شما تا خوارترین (دوره) سالهای زندگی (فرتوتی) بازگردانده می شود، به طوری که بعد از (آن همه) دانستن، (دیگر) چیزی نمی دانند] این عامل باعث می شود که همه روح ها دچار نقص و کاستی می شوند و فقط مربوط به کسی نمی شود که از دین خدا خارج می شود، زیرا خالق و آفریننده آن، او را به پایین ترین نوع عمر برمی گرداند. در نتیجه او وقت نماز را نمی فهمد و نمی تواند در شب یا روز برای عبادت بیدار بماند و یا این که در صف نماز جماعت به همراه مردم حاضر شود. این کاسته شدن و نقصان گرفتن روح ایمان است و هیچ ضرری به او نمی رساند. برخی از آنها کسانی هستند که روح قوت و قدرت در آنها کاهش یافته است، در نتیجه نمی توانند با دشمنانشان بجنگند و نمی توانند به دنبال رزق و روزی باشند و بعضی از آنها کسانی هستند که روح شهوت در آنها کاهش یافته است. پس اگر زیباترین دختر آدمی از جلوی ایشان عبور کند، به او گرایش پیدا نمی کنند و به سراغ او نمی روند. ولی روح بدن در ایشان می ماند و روزگار می گذرانند تا این که فرشته مرگ به سراغ ایشان بیاید و این حالت خوبی است، زیرا خداوند عز و جل، عامل و کننده این کار است. و بعضی اوقات حالت هایی در زمان قدرت و جوانی به او دست می دهد که قصد گناه می کند و روح قوت و جوانی او را تشویق می کند و روح شهوت این کار را برایش زیبا جلوه می دهد و روح بدن او را به پیش می برد تا این که او را در اشتباه و گناه می اندازد. پس اگر نقص و عیبی در ایمان او پیدا شود و ایمان از دست او برود، دیگر به آن برنمی گردد تا این که توبه کند. و وقتی توبه کند و رو به سوی خدا آورد، خداوند نیز به سوی او روی می آورد. و اگر دوباره به گناه برگردد، خداوند او را وارد جهنم می نماید. و اما اصحاب مشئمه، بعضی از آنها از یهودیان و مسیحیان می باشند. خداوند عز و جل می فرماید: «الذِینَ آتَیْنَاهُمُ الکِتَابَ یَعْرِفُونَهُ کَمَا یَعْرِفُونَ أَبْنَاءهُمْ»(2) [کسانی که به ایشان کتاب (آسمانی) داده ایم همان گونه که پسران خود را می شناسند او (=محمد) را می شناسند] آنها محمد و

1- [1] - نحل/ 70.
2- [2] - بقره/ 146.

ولایت او را از طریق تورات و انجیل می شناسند. همچنان که بچه هایشان را در خانه هایشان می شناسند و «وإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الحَقَّ وهُمْ يَعْلمُونَ * الحَقُّ مِن رَّبِّکَ فَلاَ تَكُونَنَّ مِنَ المُمْتَرِينَ»(1) [و مسلما گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می دارند و خودشان (هم) می دانند * حق از جانب پروردگار توست، پس مبادا از تردیدکنندگان باشی.] وقتی که آنها انکار کردند، نمی دانستند که خداوند آنها را به آن وضع دچار ساخته و روح ایمان را از آنها گرفته و در بدن آنها فقط سه روح قرار داده است: روح قوت و قدرت، و روح شهوت، و روح بدن. و آنها را به چهارپایان ملحق کرده و فرموده است:«إِنْ هُمْ إِلا كَالأَنْعَامِ»(2) [آنان جز مانند ستوران نیستند] زیرا چهارپا با روح قوت و قدرت بار می برد و با روح شهوت علف می خورد و با روح بدن حرکت می کند. سپس آن کسی که سئوال کرده بود گفت: ای امیرالمؤمنین! به اذن خدا روح مرا زنده کردی.(3)

7) ابن بابویه با سند خود، از ابن عباس نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند عز و جل انسان ها را به دو دسته تقسیم کرد، و مرا در بهترین دسته آن قرار داد و این گفته خداوند عز و جل است در یادآوری اصحاب یمین و اصحاب شمال و من بهترین اصحاب یمین هستم، سپس هر یک از آن دو گروه را به سه قسمت تقسیم گردانید و مرا در بهترین ثلث آن قرار داد همان طور که می فرماید: «فَأَصْحَابُ المَيْمَنَهِ مَا أَصْحَابُ المَيْمَنَهِ* وأَصْحَابُ المَشْأَمَهِ مَا أَصْحَابُ المَشْأَمَهِ* والسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» و من بهترین سابقین هستم. سپس هر کدام از آن قسمت های سه گانه را به قبیله هایی تبدیل نمود و مرا در بهترین قبیله قرار داد و این گفته خداوند عز و جل است که می فرماید: «جَعَلنَاكُمْ شُعُوبًا وقَبَائِل لتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللهِ أَتْقَاكُمْ»(4) [و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا

1- [1] - بقره/ 147-146.
2- [2] - فرقان/ 44.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 214، ح 16.
4- [4] - حجرات/ 13.

پرهیزگارترین شماست] من با تقواترین فرزندان آدم هستم و گرامی ترین آنها نزد خداوند عظیم الشأن که البته مباهات نمی کنم. سپس خداوند آن قبیله ها را به خانوارهایی تبدیل نمود و مرا در بهترین خانواده قرار داد و این کلام خداوند است که می فرماید: «إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البَیْتِ ویُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا»(1)-(2) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند].

8) محمد بن ابراهیم نعمانی، از علی بن حسین، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسّان رازی، از محمد بن علی، از محمد بن سنان، از داود بن کثیر رقی نقل کرده است که به ابو عبدالله امام صادق علیه السلام گفتم: فدای تو گردم، در باره آیه: «والسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ* أُولئِکَ المُقَرَّبُونَ» مرا باخبر ساز. حضرت فرمود: خداوند این سخن را موقعی بیان کرد که آدمیان به صورت ذره بودند و در حال گرفتن میثاق از آنها بود، دو هزار سال قبل از این که آدمیان را بیافریند. به حضرت گفتم: آن را برایم تفسیر کن. حضرت فرمود: خداوند عز و جل وقتی که خواست آدمی را از گل بیافریند، آتشی را برای آنها برافروخت و به آنها گفت: داخل آتش شوید، اولین کسانی که وارد آتش شدند عبارتند بودند از: محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین و حسن و حسین و نه نفر از امامان صلوات الله علیهم اجمعین که پی در پی امام بودند. سپس شیعیان آنها از آنها پیروی نمودند. به خدا قسم که آنها سابقون هستند.(3)

9) شیخ در مجالس خود، از گروهی، از ابو المفضل، از ابو عباس احمد بن محمد بن سعید بن عبدالرحمن همدانی در کوفه، از محمد بن مفضّل بن ابراهیم بن قیس اشعری، از علی بن حسّان واسطی، از عبدالرحمن بن کثیر، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش امام سجاد علیه السلام، از امام حسن علیه السلام نقل کرده است که حضرت در سخنانی که به مناسبت صلح خودش با معاویه ایراد می کرد

1- [1] - احزاب/ 33.
2- [2] - امالی صدوق، ص 503، ح 1.
3- [3] - الغیبه، ص 90، ح 2.

چنین گفت: پدرم قبل از همه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تصدیق کرد و با جان خود از او حفاظت نمود. سپس همواره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در هر جایی او را مقدم می داشت و در هر کار سختی او را می فرستاد. چون به او اعتماد داشت و می دانست که او دارای آرامش است، و می دانست که او خیرخواه [مطیع] خداوند و رسول او و این که او نزدیک ترین فرد نسبت به خدا و رسول او می باشد. خداوند عز و جل فرموده است: «والسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ* أُولئِکَ المُقَرَّبُونَ» پدر من سابق سابقین و نزدیک ترین مقربین نسبت به خداوند عز و جل و رسول او بود.(1)

متن خطبه به صورت کامل در تفسیر آیه «إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْل البَیْتِ ویُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا»(2) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] آمده است.

10) محمد بن عباس، از احمد بن محمد کاتب، از حمید بن ربیع، از حسین بن حسن اشقر، از سفیان بن عیینه، از ابن ابی نجیح، از عامر، از ابن عباس نقل کرده است که: سه نفر از همه پیشی گرفته اند: یوشع، دوست موسی علیه السلام به سوی موسی، و صاحب یس (حبیب نجار) به سوی عیسی علیه السلام، و علی بن ابی طالب علیه السلام به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و او از همه (همراهان پیامبران) برتر است.(3)

11) محمد بن عباس، از علی بن حسین بن علی مقری، از ابوبکر محمد بن ابراهیم جوانی، از محمد بن عمرو کوفی، از حسین اشقر، از ابن عیینه، از عمرو بن دینار، از طاوس، از ابن عباس نقل کرده است که: سبقت گیرندگان سه نفر هستند: حزقیل مؤمن آل فرعون که به سوی موسی پیشی گرفت و حبیب صاحب یس به سوی عیسی، و علی بن ابی طالب نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم،

1- [1] - امالی طوسی، ج 2، ص 175.
2- [2] - احزاب/ 33.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 641، ح 2.

و او از همه (همراهان پیامبران) برتر است. صلوات خداوند بر همه آنها باد.(1)

12) از همان، از احمد بن محمد بن سعید با سند خود، از سلیم بن قیس، از امام حسن علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه: «والسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ* أُولئِکَ المُقَرَّبُونَ» فرمود: پدر من در رسیدن به خداوند عز و جل و در رسیدن به رسول او اسبق السابقین و نزدیک ترین مقربان است.(2)

13) طبرسی به نقل از امام باقر علیه السلام می گوید: سابقون چهار نفر هستند: فرزند مقتول آدم علیه السلام، و سابق امت موسی علیه السلام که همان مؤمن آل فرعون است و سابق امت عیسی علیه السلام که همان حبیب نجّار است و سابق امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که همان علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد.(3)

14) و از طریق مخالفان: ثعلبی در روایتی مرفوع که آن را به عباس بن عبد المطلب می رساند، می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند سبحان و متعال، مردم را به دو دسته تقسیم کرد و مرا در بهترین قسمت آن قرار داد و این است کلام او که می فرماید: «وأَصْحَابُ اليَمِينِ مَا أَصْحَابُ اليَمِينِ»(4) [و یاران راست. یاران راست کدامند] و من در میان اصحاب یمین از همه بهتر هستم، سپس آن قسمت را به سه قسمت تقسیم کرد و مرا در بهترین قسمت آن سه بخش قرار داد. این است کلام خداوند که می فرماید: «فَأَصْحَابُ المَيْمَنَهِ مَا أَصْحَابُ المَيْمَنَهِ * وأَصْحَابُ المَشْأَمَهِ مَا أَصْحَابُ المَشْأَمَهِ * والسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» پس من از سابقون هستم و در میان آنها از همه بهتر هستم. سپس آن سه قسمت را به قبیله هایی تبدیل کرد و مرا در بهترین آن قبیله ها قرار داد و آن کلام خداوند است که می فرماید: «جَعَلنَاکُمْ شُعُوبًا وقَبَائِل لتَعَارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللهِ أَتْقَاکُمْ»(5) [شما را ملت ملت و

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 641، ح 3.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 642، ح 4.
3- [3] - مجمع البیان، ج 9، ص 358.
4- [4] - واقعه/ 27.

5- [5] - حجرات/ 13.

قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست] من در نزد خداوند عز و جل پرهیزگارترین و گرامی ترین فرزندان آدم هستم و هیچ فخری نیست. سپس خداوند عز و جل آن قبایل را تبدیل به خانوار گردانید و من را در بهترین آن خانواده ها قرار داد و این است گفته خداوند که می فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البَيْتِ ويُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»(1)-(2) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزدآید و شما را پاک و پاکیزه گرداند].

ثعلبی از ابو عبدالله، از عبدالله بن احمد بن یوسف بن مالک، از محمد بن ابراهیم بن زیاد رازی، از حارث بن عبدالله حارثی، از قیس بن ربیع، از اعمش، از عبایه بن ربعی، از ابن عباس نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند مردم را به دو قسمت تقسیم نموده است و حدیث همان است که ذکر شد.(3)

15) ابو نعیم حافظ از کتاب رجال خود در حدیثی که سند آن را به ابن عباس می رساند از ابن عباس نقل کرده است که: سابق و پیشرو این امت علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد.

16) فقیه ابن مغازلی در کتاب مناقب در باره آیه «والسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» که سند آن را به ابن عباس می رساند گفته است: سابقون سه نفر هستند: یوشع بن نون به سوی موسی علیه السلام سبقت گرفت. و صاحب یس به سوی عیسی علیه السلام سبقت گرفت و علی علیه السلام به سوی محمد صلی الله علیه و آله و سلم سبقت گرفت و او از همه (همراهان پیامبران) آنها برتر است.(4)

« ثُلةٌ مِّنَ الأَولينَ(13) وقَليل مِّنَ الآخِرِينَ (14)...يَطُوفُ عَلَيْهِمْ ولدَانٌ مُّخَلدُونَ(17)»

« ثُلةٌ مِّنَ الأَولينَ(13) وقَليل مِّنَ الآخِرِينَ (14) عَلى سُرُرٍ مَّوضُونَهٍ (15)

1- [1] - احراب/ 33.
2- [2] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی)؛ شواهد التنزیل، ج 2، ص 29، ح 669.

3- [3] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی).
4- [4] - مناقب ابن مغازلی، ص 265، ح 365.

مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ (16) يَطُوفُ عَلَيْهِمْ ولدَانٌ مُّخَلدُونَ(17)»

[گروهی از پیشینیان * و اندکی از متاخران * بر تختهایی جواهرنشان * که روبروی هم بر آنها تکیه داده اند * بر گردشان پسرانی جاودان (به خدمت) می گردند]

1) محمد بن عباس، از محمد بن حریر، از احمد بن یحیی، از حسن بن حسین، از محمد بن فرات از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت در باره آیات: «ثُلةٌ مِّنَ الأَولينَ * وقَليل مِّنَ الآخِرِينَ» فرمود: «ثُلةٌ مِّنَ الأَولينَ» فرزند آدم علیه السلام است که برادرش او را کشت، و مؤمن آل فرعون و حبیب نجار دوست و صاحب یس می باشند «وقَليل مِّنَ الآخِرِينَ» علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد.(1)

2) ابن فارسی در کتاب «روضه» به نقل از امام صادق علیه السلام می گوید: «ثُلةٌ مِّنَ الأَولينَ» فرزند مقتول حضرت آدم علیه السلام، و مؤمن آل فرعون، و صاحب یس می باشند «وقَليل مِّنَ الآخِرِينَ» علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد.(2)

3) علی بن ابراهیم در باره آیه: «ثُلةٌ مِّنَ الأَولينَ» گفت: آنها پیروان پیامبران می باشند. و در باره «وقَليل مِّنَ الآخِرِينَ» گفت: آنها پیروان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می باشند. «عَلى سُرُرٍ مَّوضُونَهٍ» یعنی نصب شده «يَطُوفُ عَلَيْهِمْ ولدَانٌ مُّخَلدُونَ» یعنی در حالی که شاد و خوشحال هستند.(3)

4) طبرسی به نقل از امام علی علیه السلام در باره ولدان گفته است: آنها فرزندان اهل دنیا هستند، نه کارهای نیک انجام داده اند که به آنها پاداش داده شوند و 4) طبرسی در معنی ولدان از علی علیه السلام روایت کرده است که: آنها اولاد اهل دنیا هستند که نه دارای اعمال نیکی هستند که به خاطر آنها ثواب داده شوند و نه کارهای زشت انجام داده اند که مجازات شوند. به همین خاطر است که این مقام

1- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 643، ح 7.
2- [2] - روضه الواعظين، ص 119.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 327.

و منزلت به آنها داده شده است.(1)

5) طبرسی به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که از حضرت در باره فرزندان مشرکان سئوال شد. حضرت فرمود: آنها خدمتکاران اهل بهشت هستند.(2)

«بِأَكْوابٍ وأَبَارِيقَ وكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ(18)»

[با جامها و آبریزها و پیاله(ها)یی از باده ناب روان]

1) ابن بابویه: از امام صادق علیه السلام، از پدرش، از پدرانش، از امام علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: حوض ما آبگاهی بزرگ است، دارای دو مجری است که از بهشت سرچشمه می گیرند: یکی از «تسنیم» است و دیگری از معین.(3)

«لا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا ولا يُنزِفُونَ(19)»

[(که) نه از آن دردسر گیرند و نه بی خرد گردند]

1) علی بن ابراهیم در باره «ولا يُنزِفُونَ» گفته است که یعنی رانده و دور نمی شوند.(4)

«ولحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ(21)»

[و از گوشت پرنده هر چه بخواهند]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از وشاء، از عبدالله بن سنان نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره بهترین غذا در دنیا و

1- [1] - مجمع البیان، ج 9، ص 361.
2- [2] - مجمع البیان، ج 9، ص 361.
3- [3] - خصال، ص 624، ح 10.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 195.

آخرت پرسیدم. حضرت فرمود: گوشت است. آیا کلام خداوند عز و جل را نشنیدی که می فرماید: «ولحْمِ طَیْرٍ مِّمَّا یَشْتَهُونَ».(1)

« وحُورٌ عِینٌ(22) کَأَمْثَال اللؤْلؤِ المَکْنُونِ(23)»

[و حوران چشم درشت * مثل لؤلؤ نهان میان صدف]

1) کتاب «صفه الجنه و النار»: از ابو جعفر احمد بن محمد بن عیسی، از سعید بن جناح، از عوف بن عبدالله ازدی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: هیچ مؤمنی وارد بهشت نمی شود، مگر این که پانصد حوری را به ازدواج خود درمی آورد. همراه هر حوری هفتاد خادم و هفتاد کنیزک می باشد، آنها به مانند «لؤلؤ منثور» و «لؤلؤ مکنون» می باشند. معنای مکنون این است که مانند مروارید در داخل صدف می باشند که دست ها آن را لمس نکرده اند و چشم ها آن را ندیده اند و معنای منثور این است که زیاد هستند. هر مرد مؤمنی هفت قصر دارد و در هر قصری هفتاد خانه است و در هر خانه ای هفتاد تخت وجود دارد و در روی هر تختی هفتاد بستر است و بر هر یک از آن بسترها زنی زیبا و چشم درشت و چشم سیاه وجود دارد. «تَجْرِی مِن تَحْتِهِمُ الأَنْهَارُ»(2) [از زیر (قصرهای)شان نهرها جاری است] نهرهایی که دارای آب غیر گندیده و صاف هستند و تیره و کدر نیستند «وأَنْهَارٌ مِن لبَنٍ لمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهُ»(3) [و جویهایی از شیری که مزه اش دگرگون نشود] یعنی شیری که از پستان چهارپایان خارج شده است. «وأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَل مُّصَفًّی»(4) [و جویبارهایی از انگبین ناب] یعنی عسلی که از زنبور عسل به دست نیامده است «وأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لذَّةٍ للشَّارِبِینَ»(5) [و رودهایی از باده ای که برای نوشندگان لذتی است] یعنی شرابی که آدم ها آب آن را با پاهایشان

1- [1] - کافی، ج 6، ص 308، ح 1.
2- [2] - اعراف/ 43.
3- [3] - محمد/ 15.
4- [4] - محمد/ 15.
5- [5] - محمد/ 15.

نفشرده اند و نگرفته اند و وقتی به غذا میل پیدا می کنند، پرندگان سفید رنگی به نزد آنها می آیند و بال هایشان را بالا می برند و آن مؤمنان از هر نوع که بخواهند می خورند. در حالت نشسته و یا تکیه داده، هر گونه که بخواهند و اگر هوس میوه کنند، شاخه ها به نزد آنها می آیند و از هر میوه ای که دوست داشته باشند می خورند. حضرت فرمود: «والمَلاَئِکَهُ یَدْخُلونَ عَلَیْهِم مِّن کُل بَابٍ * سَلاَمٌ عَلَیْکُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ»(1)-(2) [و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی آیند* (و به آنان می گویند) درود بر شما به (پاداش) آن چه صبر کردید، راستی چه نیکوست فرجام آن سرای.]

«لا یَسْمَعُونَ فِیهَا لغْوا ولا تَأْثِیمًا(25) إِلا قِیلا...فِی سِدْرٍ مَّخْضُودٍ(28) وطَلحٍ مَّنضُودٍ(29)»

«لا یَسْمَعُونَ فِیهَا لغْوا ولا تَأْثِیمًا(25) إِلا قِیلا سَلامًا سَلامًا(26) وأَصْحَابُ الیَمِینِ مَا أَصْحَابُ الیَمِینِ(27) فِی سِدْرٍ مَّخْضُودٍ(28) وطَلحٍ مَّنضُودٍ(29)»

[در آن جا نه بیهوده ای می شنوند و نه (سخنی) گناه آلود * سخنی جز سلام و درود نیست * و یاران راست، یاران راست کدامند؟* در (زیر) درختان کنار بی خار* و درختهای موز که میوه اش خوشه خوشه روی هم چیده است]

1) علی بن ابراهیم می گوید: آیه «لا یَسْمَعُونَ فِیهَا لغْوا ولا تَأْثِیمًا» یعنی نه فحش می شنوند و نه دروغ و نه ساز و آواز. و در باره آیه: «وأَصْحَابُ الیَمِینِ مَا أَصْحَابُ الیَمِینِ» گفته است: منظور از یمین علی علیه السلام و یاران و شیعیان او می باشد و در باره آیه: «فِی سِدْرٍ مَّخْضُودٍ» می گوید: آن درختی است که نه برگ دارد و نه خار. و امام صادق علیه السلام «وطَلعٍ مَّنضُودٍ» قرائت کرده است. یعنی متراکم و روی هم.(3)

2) طبرسی می گوید: یاران ما، از یعقوب بن شعیب روایت کرده اند که به امام صادق علیه السلام گفتم: آیه این گونه است: «وطَلحٍ مَّنضُودٍ» گفت: نه، «وطَلعٍ

1- [1] - رعد/ 23 و 24.
2- [2] - اختصاص/ ص 352.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 327.

مَّنضُودٍ».(1)

«وظِل مَّمْدُودٍ(30) ومَاء مَّسْكُوبٍ(31) وفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ(32) لا مَقْطُوعَةٍ ولا مَمْنُوعَةٍ(33)»

[و سایه ای پایدار* و آبی ریزان * و میوه ای فراوان * نه بریده و نه ممنوع]

1) سعد بن عبدالله، از علی بن اسماعیل عیسی، از محمد بن عمرو بن سعید زیّات، از یکی از یارانش، از نصر بن قابوس نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره این آیات پرسیدم: «وظِل مَّمْدُودٍ * ومَاء مَّسْكُوبٍ * وفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ * لا مَقْطُوعَةٍ ولا مَمْنُوعَةٍ» حضرت فرمود: ای نصر! به خدا قسم این آیات این گونه نیستند که مردم فکر می کنند. این همان علم است و آن چه از آن خارج می شود. و از او در باره آیه: «وبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وقَصْرٍ مَّشِيدٍ»(2) [و (چه بسیار) چاه های متروک و کوشکهای افراشته را] پرسیدم. فرمود: منظور از «وبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ» امامی است که ساکت است و منظور از «وقَصْرٍ مَّشِيدٍ»، امام ناطق است که سخن می گوید.(3)

2) علی بن ابراهیم در باره آیه: «وظِل مَّمْدُودٍ» می گوید: آن سایه گسترده در وسط بهشت و در پهنای آن قرار دارد و عرض بهشت مانند عرض آسمان و زمین است. شخصی که سواره است، مدت صد سال نمی تواند آن سایه را بپیماید.(4)

3) شیخ ورّام: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود: در بهشت درختی وجود دارد که آدم سواره مدت صد سال نمی تواند سایه آن را بپیماید. اگر دوست دارید این آیه را بخوانید: «وظِل مَّمْدُودٍ» و مکانی در بهشت (موضع سوط) وجود دارد که از دنیا و هر چه در آن است، بهتر است و اگر دوست

1- [1] - مجمع البیان، ج 9، ص 364.
2- [2] - حج/ 45.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 57.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 327.

دارید بخوانید «فَمَن زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وأُدْخِل الجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وما الحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلاَّ مَتَاعُ الغُرُورِ»(1)-(2) [پس هر که را از آتش به دور دارند و در بهشت درآورند، قطعاً کامیاب شده است و زندگی دنیا جز مایه فریب نیست.]

4) کتاب صفه الجنه و النار: از ابو جعفر احمد بن محمد بن عیسی، از سعید بن جناح، از عوف بن عبدالله ازدی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در حدیثی طولانی فرمود: وقتی مؤمن به در بهشت می رسد، به او گفته می شود: برگه عبورت را نشان بده. می گوید: این جواز عبور من است، در آن نوشته شده است: به نام خداوند بخشنده مهربان، این جواز عبوری است که از طرف خداوند عزیز حکیم، پروردگار جهانیان برای فلانی فرزند فلانی صادر شده است. آن گاه ندا دهنده ای با صدای بلند که همه می شنوند می گوید: هان، بدانید که فلانی فرزند فلانی به سعادتی دست یافته است که پس از آن هرگز دچار بدبختی و شقاوت نمی گردد. سپس داخل می شود. ناگهان درختی را می بیند که دارای سایه بزرگی است و آبی ریزان و میوه هایی آویزان از درخت. اسم آن درخت رضوان است. از تنه آن درخت دو چشمه جاری است. آن مرد مؤمن آن چنان که به او دستور داده شده است، به طرف یکی از آن دو چشمه می رود و با آب آن خودش را می شوید و وقتی از آن خارج می شود، سرسبزی و خرمی در او ظاهر می شود و از چشمه دیگر می نوشد و از آن پس در شکمش هیچ دل درد و مرض و بیماری وجود نخواهد داشت و این است کلام خداوند متعال که می فرماید: «وسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»(3) [و پروردگارشان باده ای پاک به آنان می نوشاند]

سپس فرشتگان به استقبال او می آیند و می گویند: خوش آمدی، به همراه دیگران داخل شو. او هم داخل می شود. ناگهان با دو شاخه یک درخت مواجه می شود، شاخه های آن از مروارید هستند و شاخه های کوچکتر آن از زیورآلات و لباس های گران قیمت، میوه های آن به شکل پستان کنیزکان باکره است. فرشتگان با

1- [1] - آل عمران/ 185.
2- [2] - تنبیه الخواطر، ص 7.
3- [3] - انسان/ 21.

شتران و اسبان و زیورآلات و لباس های گران قیمت به پیشواز او می آیند و می گویند: ای دوست خدا، بر هر چه می خواهی سوار شو و هر چه می خواهی بپوش و هر چه می خواهی بخواه. او هم سوار چیزی می شود که دوست دارد و آن چه را که دوست دارد می پوشد. او سوار بر شتر و اسبی که از نور است و لباسش از نور است و زیورآلات او نیز از نور و در خانه ای از نور حرکت می کند و به همراه او فرشتگانی هستند همه از نور و خدمتکارانی از جنس نور و جوانانی از نور، آن قدر که فرشتگان از این همه نور وحشت می کنند و برخی به یکدیگر می گویند: کنار بروید، کاروان خداوند صبور و بخشاینده از راه رسید. آن گاه به اولین کاخ خود که از نقره است می رسد. کاخی که دارای ایوان هایی از مروارید و یاقوت است. آن گاه زنان آن کاخ به او روی می آورند و می گویند: خوش آمدی، خوش آمدی، پیش ما بیا. پس او تصمیم می گیرد که وارد قصر خود شود. اما فرشتگان به او می گویند: ای دوست خدا، حرکت کن، برو. این کاخ و کاخ های دیگر از آن تو است. تا این که به یک کاخ طلایی می رسد. کاخی که دارای تاجی از مروارید و یاقوت است. زنان آن کاخ رو به او می گویند: خوش آمدی، خوش آمدی ای دوست خدا! نزد ما بیا، پس او تصمیم می گیرد که وارد کاخ خود شود، اما فرشتگان به او می گویند: حرکت کن ای دوست خدا. سپس به قصر دیگری از یاقوت قرمز می رسد با تاجی از مروارید و یاقوت. او تصمیم می گیرد که وارد این قصر خود بشود، اما فرشتگان به او می گویند: حرکت کن ای دوست خدا! این قصر و دیگر قصرها از آن تو است. تا این که به تمام هزار قصر می رسد و به هر کدام از آنها نگاهی می اندازد و در یک چشم به هم زدن در تمامی سرزمین خود حرکت می کند و وقتی به آخرین قصر رسید، سرش را پایین می اندازد، آن گاه فرشتگان به او می گویند: ای دوست خدا چه پیش آمده است؟ می گوید: نزدیک بود که چشمم کور شود، فرشتگان می گویند: مژده باد ای دوست خدا! در بهشت کوری و کری معنا ندارد. سپس به کاخی می رسد که بیرون آن از درون آن پیداست و درون آن از بیرون آن. خشتی از آن نقره است و خشت دیگر از طلا و خشتی دیگر از یاقوت و دیگر خشت آن

مروارید، ملاط (سیمان) آن دیوار از بوی خوش است و دارای ایوان هایی از نور است که می درخشند و آدمی چهره اش را در دیوار می بیند و این است کلام خداوند که می فرماید: «خِتَامُهُ مِسْکٌ»(1) [(باده ای که) مهر آن مشک است] یعنی درپوش آن شراب از بوی خوش است. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از زنان زیباروی زیبا چشم که حور العین نام دارند یاد نمود. ام سلمه به او گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدای تو باد، آیا ما بر آنها فضل و برتری نداریم؟ حضرت فرمود: بلی دارید. با نمازتان و روزه تان و عباداتتان که برای خدا انجام می دهید که به منزله ظاهر است بر روی باطن.(2) صفت «حور العین» در تفسیر آیه «فِیهِنَّ خَیْرَاتٌ حِسَانٌ»(3) [در آن جا (زنانی) نکو خوی و نکو رویند] قبلاً آمده است و همچنین در تفسیر آیه: «فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِیَ لهُم مِّن قُرَّهِ أَعْیُنٍ جَزَاء بِمَا کَانُوا یَعْمَلونَ»(4) [هیچ کس نمی داند چه چیز از آن چه روشنی بخش دیدگان است به (پاداش) آن چه انجام می دادند برای آنان پنهان کرده ام] پس باید به آن جا مراجعه شود و هر کس بخواهد به صفات زنان «حور العین» و زنانی که از جنس آدمی هستند پی ببرد، باید به کتاب «معالم الزلفی» مراجعه نماید.

5) علی بن ابراهیم در باره آیه: «ومَاء مَّسْکُوبٍ» گفته است که معنای مسکوب، پاشیده و پراکنده است. و گفته است: «لا مَقْطُوعَهٍ ولا مَمْنُوعَهٍ» یعنی این که نه قطع می شود و نه کسی از چیدن آن منع می شود.(5)

«وفُرُشٍ مَّرْفُوعَهٍ(34)»

[و همخوابگانی بالا بلند](6)

1- [1] - مطففین/ 26.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 327.
3- [3] - رحمن/ 70.
4- [4] - سجده/ 17.
5- [5] - کافی، ج 8، ص 97، ح 69.
6- [6] - برخی از مترجمان فارسی قرآن «فرش مرفوعه» را بساطها و فرشهای ارزشمند ترجمه کردهاند و برخی دیگر، آن را مجاز تلقی کرده و معادل همسران محترم و بلندبالا را برای آن آوردهاند. ترجمه اول با

روایاتی که در مواضع مختلف این تفسیر آمده است، سازگارتر است. (مترجمان)

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از محمد بن اسحاق مدنی، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا! در باره آیه: «غُرَفٌ مِّن فَوقِهَا غُرَفٌ»(1) [برای ایشان غرفه هایی است که بالای آنها غرفه هایی (دیگر) بنا شده است] ما را با خبر ساز و بگو که با چه چیزی ساخته شده است؟ حضرت فرمود: ای علی! آن غرفه ها را خداوند عز و جل برای بندگان و دوستان خاص خودش ساخته است و آنها از مروارید و یاقوت و زبرجد ساخته شده اند. سقف آنها از زبرجد است که با نقره آمیخته شده است. هر اتاقی از آن هزار در طلایی دارد و در جلوی هر دری فرشته ای گمارده شده است. در آن بسترهایی از حریر و دیباج وجود دارد که برخی از آنها بر روی برخی دیگر قرار داده شده است و در داخل آنها پر از مشک و کافور و عنبر است و این است که خداوند عز و جل می فرماید: «وفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ».(2)

«إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَاء(35) فَجَعَلنَاهُنَّ أَبْكَارًا(36) عُرُبًا أَتْرَابًا(37) لأَصْحَابِ اليَمِينِ(38)»

[ما آنان را پدید آورده ایم پدید آوردنی * و ایشان را دوشیزه گردانیده ایم * شوی دوست همسال * برای یاران راست]

1) علی بن ابراهیم در باره آیه: «إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَاء» فرمود: منظور زنان حور العین در بهشت می باشد و در باره آیه: «فَجَعَلنَاهُنَّ أَبْكَارًا * عُرُبًا» گفته است: یعنی به عربی صحبت می کنند و کلمه «أَتْرَابًا» به معنی هم و سن سالان هستند و منظور از «لأَصْحَابِ اليَمِينِ» یاران امام علی علیه السلام می باشد.

2) کتاب صفه الجنه و النار: از جعفر بن احمد بن محمد بن عیسی، از عوف بن عبدالله، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود:

1- [1] - زمر/ 20.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 327.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید: با لطف و رحمت من وارد بهشت می شوید و با عفو و بخشش من از عذاب جهنم نجات پیدا می کنید و با کارهای نیک خود بهشت را در میانتان تقسیم می کنید. پس به عزتم قسم که شما را در خانه جاودانگی ساکن خواهم کرد، خانه کرامت و بزرگی که اگر در آن داخل شوند، قدشان هفتاد متر بیشتر از قد آدم علیه السلام خواهد شد و به سن حضرت عیسی علیه السلام سی و سه ساله خواهند شد و در زبان به مانند محمد صلی الله علیه و آله و سلم عربی سخن خواهند گفت و در زیبایی همچون یوسف علیه السلام خواهند گردید، سپس چهره هایشان برتر و بالاتر از نور خواهد شد و قلبشان مانند ایوب خالی از کینه و حسادت خواهد شد.(1)

3) و نیز از همان کتاب و با همین سند، از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: اهل بهشت، بدون مو و بدون ریش و سبیل هستند. سرمه زده اند. تاج بر سر گذاشته اند. گردنبند و النگو و انگشتر به دست دارند. دارای پوست لطیف هستند. زیبا و مورد احترام می باشند. به هر کدام از آنها در خوردن و نوشیدن و اشتها و آمیزش جنسی، قوت و قدرت صد مرد داده شده است و لذتی که از یک بار ناهار خوردن می برد، به اندازه چهل سال است و لذتی که از خوردن شام می برد، آن هم به اندازه چهل سال است. خداوند چهره آنها را با نور و بدن هایشان را با ابریشم پوشانده است. رنگ هایشان سفید است و زیورآلاتشان به رنگ زرد و لباس هایشان سبز رنگ.(2)

4) و نیز از وی با همین سند، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: بدانید که اهل بهشت همیشه زنده هستند و هیچ وقت نمی میرند، بیدارند و هرگز نمی خوابند. همیشه بی نیاز هستند و هیچ وقت دچار فقر نمی شوند. شادمانی می کنند و هیچ وقت غمگین نمی شوند و می خندند و هیچ وقت گریه نمی کنند و همیشه مورد احترام هستند، پس هیچ وقت خوار و ذلیل نمی شوند. اهل مزاح و شوخی هستند و هیچ وقت عصبانی نمی شوند و همیشه شاد و خوشحال

1- [1] - اختصاص، ص 356.
2- [2] - اختصاص، ص 358.

هستند. می خورند و هیچ وقت گرسنه نمی شوند و دائماً می نوشند پس هیچ وقت تشنه نمی مانند و لباس پوشانده می شوند، پس هیچ وقت برهنه نیستند. همیشه سواره هستند و دائماً به دیدار یکدیگر می روند و پسرانی که جاودان و مخلد هستند دائماً بر آنها سلام می کنند و در دستانشان همیشه سبوهایی از نقره و ظرف هایی از طلا می باشد و دائماً بر تخت هایی تکیه زده اند و همیشه بر تخت های گرانبها نگاه می کنند و همیشه از جانب خداوند بر آنها سلام و درود فرستاده می شود. به لطف و رحمت خداوند از او بهشت می طلبیم زیرا که او بر انجام هر چیزی توانا است.(1)

5) و نیز از وی با سند خود، از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: سنگ های مرمر زمین بهشت از نقره است و خاک آن از «ورَس»(2) (شبیه زعفران) می باشد و جارو زدن آن با مشک است و شن های آن از مروارید و یاقوت می باشد.(3)

6) و نیز از وی، با سند خود از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: تخت های آن از مروارید و یاقوت می باشد و این کلام خداوند است که می فرماید: «عَلی سُرُرٍ مَّوضُونَهٍ»(4) [بر تختهایی جواهرنشان] یعنی وسط آن تخت ها از شاخه هایی از مروارید و یاقوت درست شده است که حجله ها بر روی آنها برپا می شود و جنس آن حجله ها از مروارید و یاقوت می باشد. سبک تر از پر و نرم تر از ابریشم، و بر روی آن تخت ها فرش هایی گسترده است که اندازه آن شصت برابر اتاق های دنیایی است که روی هم قرار داده شده اند و این گفته خداوند عز و جل است که می فرماید: «وفُرُشٍ مَّرْفُوعَهٍ» و آیه: «عَلی الأَرَائِکِ یَنظُرُونَ»(5) [بر تختها (نشسته) می نگرند] یعنی به چوب های آن تخت ها که حجله ها بر آنها قرار

1- [1] - اختصاص، ص 358.
2- [2] - گیاهی که برای رنگ آمیزی لباس از آن استفاده می شود. «المعجم الوسیط، ماده ورس»
3- [3] - اختصاص، ص 357.
4- [4] - واقعه/ 15.
5- [5] - مطففین، آیات23 و 35.

دارد نگاه می کنند.(1)

7) و نیز از همان: با سند خود از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نهرهای بهشت در جاهایی که حفره نیست جاری می شود، از برف سفیدتر و از عسل شیرین تر و از کره نرم تر است. گل آن نهر، مشک بسیار خوشبو است و سنگریزه های آن مروارید و یاقوت. چشمه ها و نهرهایش در هر جایی از بهشت که ولی خدا دوست داشته باشد و اراده کند، جاری می شود. اگر تمام کسانی که در دنیا هستند از جن گرفته تا انسان در آن جا مهمان باشند، غذا و نوشیدنی و لباس ها و زیورآلات آنها را در برمی گیرد و هیچ چیزی از آن کم نمی آید و کاسته نمی شود.(2)

8) و نیز از همان: با سند خود از جابر، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ریشه های درخت خرمایی که در بهشت است طلای قرمز رنگ است و تنه و ساقه آن از زبرجد سبز رنگ و خوشه های آن مروارید سفید رنگ و برگ آن، لباس های سبز رنگ است و خرمای آن، سفیدتر از مروارید است و شیرین تر از عسل و نرم تر از کره. در آن هیچ سفتی و سختی نیست. درازی خوشه آن دوازده متر است، از بالا تا پایین مرتب و چیده شده است. از آن دانه و میوه ای چیده نمی شود مگر این که خداوند آن را به شکل اول برمی گرداند و این کلام خداوند است که می فرماید: «لا مَقْطُوعَهٍ ولا مَمْنُوعَهٍ»(3) [نه بریده و نه ممنوع] دانه های خرمای آن درشت است چون کوزه سفالین و موز و انار آن به بزرگی سطل. شانه های اهل بهشت از جنس طلا است و آتشدان های بخور ایشان از مروارید.(4)

9) حسین بن سعید در کتاب زهد از حسن بن علوان، از عمرو بن خالد، از زید بن علی، از پدرانش، از امام علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود: رسول

1- [1] - اختصاص، ص 357.
2- [2] - اختصاص، ص 357.
3- [3] - واقعه/ 33.
4- [4] - اختصاص، ص 357.

خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پایین ترین افراد بهشت که شأن و منزلت آنها از شهیدان پایین تر است، کسانی هستند که دارای دوازده هزار زن از حور العین بهشتی هستند و چهار هزار زن باکره و دوازده هزار زن بیوه. هر کدام از آن زنان، هفتاد هزار خدمتکار دارند، جز این که خدمتکاران حوریان دو برابر است که در سرتاسر هفته در اطراف گروه خود می چرخند و وقتی که روز و یا ساعت یکی از آن زنان فرا می رسد، همه آن زنان گرد او جمع می شوند و با صداهایی که بهتر و زیباتر از آنها پیدا نمی شود به آواز خواندن می پردازند. تا آن جا که در بهشت چیزی باقی نمی ماند که از زیبایی صدای آنها به رقص درنیاید. آن زنان می گویند: هان بدانید که ما جاودانیم پس هرگز نمی میریم. ما در ناز و نعمت هستیم پس هرگز دچار فقر و سختی نمی گردیم. ما از زندگی خود راضی هستیم پس هرگز به خشم و غضب نمی آییم.(1)

10) علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: مرد مؤمن، با هشتصد دختر باکره و چهار هزار زن بیوه و با دو حور العین در بهشت ازدواج می کند. گفتم: جانم فدای تو، هشتصد باکره!؟ فرمود: بلی، هر گاه بر یکی از آنها وارد می شود، او را باکره می بیند. گفتم: جانم فدای تو، حور العین از چه چیزی خلق شده اند؟ فرمود: از خاک نورانی بهشت. و استخوان ساق پای او از پس هفتاد لباس فاخر دیده می شود، جگر زن، آینه مرد است و جگر مرد، آینه ای برای آن زن. گفتم: قربانت گردم، آیا آنها با کلام با بهشتیان سخن می گویند؟ فرمود: بلی. آنها با کلامی صحبت می کنند که مردمان مانند آن و یا بهتر از آن را نشنیده اند. گفتم: آن کلام چیست؟ فرمود: با کلام نرم و لطیف می گویند: ما جاودان هستیم پس نمی میریم، ما در ناز و نعمت هستیم پس دچار سختی و گرفتاری نمی شویم. ما ساکن و مقیم هستیم و دیگر کوچ نمی کنیم. و ما راضی هستیم پس خشمگین نمی شویم. خوش به حال کسی که برای ما آفریده شده است و خوش به حال کسی که ما برای او آفریده شده ایم و ما آن زنانی هستیم که اگر موی یکی از ما در فضای آسمان آویزان شود، نور آن دیدگان را

1- [1] - زهد، ص 101، ح 276.

می پوشاند.(1)

11) حسین بن سعید در کتاب زهد، از نضر بن سوید، از درست، از یکی از یارانش، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: اگر یک حوری از حوریان بهشتی بر مردمان دنیا روی آورد و طره ای از موهای خود را نمایان سازد، اهل دنیا شیفته او می شوند و یا این که می میرند و اگر نمازگزار در هنگام نماز از پروردگارش نخواهد که این حوری ها را زوجه او بگرداند، آن حوریان می گویند: این مرد، چقدر به ما بی علاقه است !(2)

12) طبرسی در کتاب احتجاج: از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت در جواب سئوال زندیقی که از او پرسیده بود: از کجا می گویند که: هر گاه یکی از اهل بهشت به سوی میوه ای می رود که آن را بچیند و بخورد، وقتی آن را می خورد، آن میوه دوباره به شکل اول خود باز می گردد؟ چنین گفت: بلی، نمونه اش چراغ است. کسی که به دنبال نور است از آن نور می گیرد، اما چیزی از نور آن چراغ کم نمی شود و نور آن تمام دنیا را پر می کند. آن شخص گفت: آیا این گونه نیست که از بس که می خورند و می نوشند دیگر نیازی ندارند؟ حضرت فرمود: چون غذای آنها مایع است، از پایین آنها خارج نمی شود بلکه به همراه عرق از بدن هایشان خارج می شود. آن شخص پرسید: چگونه است که هر گاه مرد با زوجه اش هم بستر می شود، دوباره او باکره می شود؟ حضرت فرمود: زیرا از بوی خوش و عطر آفریده شده است و دچار عیب و نقص نمی گردد و جسمش دچار آسیب نمی شود و در شکاف او چیزی جاری نمی شود و حیض او را آلوده نمی کند، بنابراین رَحِم، چسبیده و پُر گوشت است و در آن فقط مجرای ادراری وجود دارد. آن شخص پرسید: آیا حوری بهشتی هفتاد دست لباس می پوشد و همسر او از پس آن لباس ها و بدنش استخوان ساق پایش را می بیند؟ حضرت فرمود: بلی. همچنان که یکی از شما می تواند سکه پول را در داخل آب ببیند، هر چند عمق آن آب به اندازه طول نیزه باشد.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 57.
2- [2] - زهد، ص 102، ح 208.

آن شخص پرسید: پس چگونه بهشتیان از نعمت های بهشت بهره مند می شوند در حالی که کسی از آنها یافت نمی شود مگر این که پسرش و یا پدرش و یا دوستش و یا مادرش را از دست داده است. وقتی که آنها با او در بهشت نیستند و شکی ندارند که آنها به دوزخ می روند، پس بهشت چه فایده ای دارد برای کسی که می داند یکی از نزدیکانش در دوزخ دچار عذاب است؟ حضرت فرمود: اهل علم می گویند: یاد آنها را فراموش می کنند و برخی دیگر گفته اند: انتظار می کشند که آنها بیایند و امیدوارند که آنها در بین بهشت و جهنم باشند، در بین اصحاب اعراف.(1)

13) شیخ در مجالس خود از گروهی، از ابو المفضل، از رجاء بن یحیی ابو الحسین کاتب در سال سیصد و چهارده، در همان سالی که از دنیا رفت، از محمد بن حسن بن شمّون، از عبدالله بن عبدالرحمن، از فضیل بن یسار، از وهب بن عبدالله بن ابی وفی هنائی، از ابو حرب بن ابی الاسود دوئلی، از پدرش ابو الاسود، از ابوذر، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که حضرت به او گفت: ای ابوذر! اگر زنی از زنان اهل بهشت در یک شب تاریک در آسمان دنیا ظاهر شود، زمین را به گونه ای روشن می کند که روشنایی آن بیش از زمانی است که به وسیله ماه شب چهارده روشن می شود و تمامی اهل زمین انتشار بوی خوش او را استشمام می کنند و اگر لباسی از لباس های اهل بهشت در دنیا پخش شود، هر کس به آن نگاه کند از شدت نور آن چه دیدگانش می بیند، غش خواهد کرد. و فرمود: قسم به آن که قرآن را بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد، زیبایی و خوبی اهل بهشت روز به روز زیادتر می شود همچنان که زشتی و پیری مردمان روز به روز در دنیا افزایش می یابد.(2)

14) محمد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از حسن بن علی کوفی، از عبیس بن هشام، از صالح حذّاء، از یعقوب بن شعیب، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی روز قیامت فرا رسد، پوششی از پوشش های بهشت برداشته می شود و هر کس که دارای روح است، اگر در فاصله پانصد سال از بهشت باشد،

1- [1] - احتجاج، ص 351.
2- [2] - امالی، ج 2، ص 146.

بوی آن را استشمام می کند مگر یک دسته. گفتم: آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که والدینشان آنها را طرد کرده اند.(1)

15) و نیز از وی: از تعدادی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن علی، از محمد بن فرات، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمود: شما را بر حذر می دارم از این که پدر و مادرتان شما را از خود برانند. بوی بهشت در فاصله هزار سالی استشمام می شود اما کسی که از جانب پدر و مادرش طرد شده باشد، و کسی که صله رحم را قطع کند و آدم سالخورده ای که زنا کرده باشد و آدم متکبر از دریافت بوی آن محروم هستند.(2)

16) ابن بابویه، با سند خود، از عبدالله بن حسن بن حسن بن علی، از پدرش، از جدش علیه السلام نقل کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس بر محمد و آل او درود فرستد و بگوید: صلی الله علیه و آله و سلم، خداوند عظیم الشأن می گوید: سلام و درود خدا بر تو باد و پس باید بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم، زیاد درود فرستید. و هر کس بگوید: درود خدا بر محمد و بر آل او سلام و درود نفرستد، بوی بهشت را درنمی یابد. در حالی که بوی آن از فاصله پانصد سال قابل استشمام است.(3) روایات در این باره بسیار است و از ترس طولانی شدن کلام آنها را ذکر نمی کنیم.

«ثُلهٌ مِّنَ الأَولینَ(39) وثُلهٌ مِّنَ الآخِرِینَ (40)...عَلیْهِ مِنَ الحَمِیمِ (54) فَشَارِبُونَ شُرْبَ الهِیمِ (55)»

«ثُلهٌ مِّنَ الأَولینَ(39) وثُلهٌ مِّنَ الآخِرِینَ (40) وأَصْحَابُ الشِّمَال مَا أَصْحَابُ الشِّمَال (41) فِی سَمُومٍ وحَمِیمٍ (42) وظِلٍ مِّن یَحْمُومٍ (43) لا بَارِدٍ ولا کَرِیمٍ (44) إِنَّهُمْ کَانُوا قَبْلَ ذَلِکَ مُتْرَفِینَ (45) وکَانُوا یُصِرُّونَ عَلی الحِنثِ العَظِیمِ (46) وکَانُوا یَقُولونَ أَئِذَا مِتْنَا وکُنَّا تُرَابًا وعِظَامًا أَئِنَّا لمَبْعُوثُونَ (47) أَو آبَاؤُنَا الأَولونَ (48) قُل إِنَّ الأَولینَ والآخِرِینَ (49)

1- [1] - کافی، ج 2، ص 260، ح 3.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 261، ح 6.
3- [3] - امالی صدوق، ص 310، ح 6.

لمَجْمُوعُونَ إِلى مِيقَاتِ يَومٍ مَّعْلومٍ(50) ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالونَ المُكَذِّبُونَ (51) لآكِلونَ مِن شَجَرٍ مِّن زَقُّومٍ (52) فَمَالؤُونَ مِنْهَا البُطُونَ (53) فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الحَمِيمِ (54) فَشَارِبُونَ شُرْبَ الهِيمِ (55)»

[که گروهی از پیشینیانند * و گروهی از متاخران * و یاران چپ، کدامند یاران چپ؟ * در (میان) باد گرم و آب داغ * و سایه ای از دود تار* نه خنک و نه خوش * اینان بودند که پیش از این ناز پروردگان بودند * و بر گناه بزرگ پافشاری می کردند * و می گفتند: آیا چون مردیم و خاک واستخوان شدیم واقعا (باز) زنده می گردیم؟ * یا پدران گذشته ما (نیز) * بگو: در حقیقت اولین و آخرین * قطعا همه در موعد روزی معلوم گرد آورده شوند * آن گاه شما ای گمراهان دروغپرداز * قطعا از درختی که از زقوم است خواهید خورد * و از آن شکمهایتان را خواهید آکند * و روی آن از آب جوش می نوشید * (مانند) نوشیدن اشتران تشنه]

1) علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از حسن بن علی، از اسباط، از سالم بیّاع زطّی نقل کرده است که: شنیدم ابو سعید مدائنی از امام صادق علیه السلام در باره آیات: «ثُلةٌ مِّنَ الأَولينَ * وثُلةٌ مِّنَ الآخِرِينَ» پرسید. امام فرمود: «ثُلةٌ مِّنَ الأَولينَ» حزقیل مؤمن آل فرعون است و «وثُلةٌ مِّنَ الآخِرِينَ» علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد.(1)

2) محمد بن عباس، از حسن بن علی تمیمی، از سلیمان بن داود صیرفی، از اسباط، از ابو سعید مدائنی نقل کرده است که: از امام صادق علیه السلام در باره آیه: «ثُلةٌ مِّنَ الأَولينَ*وثُلةٌ مِّنَ الآخِرِينَ» پرسیدم. حضرت فرمود: «ثُلةٌ مِّنَ الأَولينَ» حزقیل مؤمن آل فرعون است، و «وثُلةٌ مِّنَ الآخِرِينَ» علی بن ابی طالب علیه السلام است که از این امت می باشد.(2)

3) علی بن ابراهیم می گوید: «ثُلةٌ مِّنَ الأَولينَ» آن دسته اول هستند که همراه

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 326.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 443، ح 8.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند و «وثُلهٌ مِّنَ الآخِرِینَ» کسانی از همین امت هستند که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند. و در باره «وأَصْحَابُ الشِّمَال مَا أَصْحَابُ الشِّمَال» می گوید: اصحاب شمال دشمنان آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و یاران آنها می باشند که ولایت آنها را پذیرفته اند. و در باره آیه «فِی سَمُومٍ وحَمِیمٍ» می گوید: سموم اسم آتش و حمیم آبی است که داغ و جوشان است. و در باره آیه: «وظِل مِّن یَحْمُومٍ» گفته است که آن سایه ای است که بسیار گرم است. «لا بَارِدٍ ولا کَرِیمٍ» یعنی این که مطلوب نیست. «فَشَارِبُونَ عَلَیْهِ مِنَ الحَمِیمِ» یعنی از آب گشنده زقوم می نوشند و هیم به معنای گروه شتران است.(1)

4) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از یکی از یارانش، از عثمان بن عیسی، از شیخی از اهل مدینه نقل کرده است که: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: تکلیف آن کسی که آب را با یک نفس و بدون این که مکث کند می نوشد تا این که سیراب شود چیست؟ فرمود: آیا لذتی جز آن وجود دارد؟ گفتم: آنها می گویند که آن همان شرب هیم است. فرمود: دروغ گفتند: شرب هیم، نوشیدنی است که با نام خداوند عز و جل نباشد. (2)

5) ابن بابویه، از پدرش، از محمد بن ابی قاسم، از محمد بن علی کوفی با سند خود که آن را به امام صادق علیه السلام می رساند نقل کرده است که به حضرت گفته شد: آیا آدمی باید با یک نفس بنوشد؟ فرمود: اشکالی ندارد. گفتم: کسانی که نزد ما هستند، می گویند: آن شرب هیم است. حضرت فرمود: شرب هیم آن است که هنگام نوشیدن، اسم خداوند برده نشود.(3)

6) از همان، از پدرش، از عبدالله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از شیخی از اهالی مدینه نقل کرده است که: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا فردی که آب را یکسره و بدون قطع نفس می نوشد تا این که سیراب شود، اشکالی دارد؟ حضرت فرمود: آیا لذت بردن چیزی غیر از

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 327.

2- [2] - کافی، ج 6، ص 383، ح 9.
3- [3] - معانی الاخبار، ص 149، ح 1.

این است؟ گفتم: آنها می گویند: آن شرب هیم است. حضرت فرمود: دروغ گفته اند، شرب هیم آن است که نام خداوند عز و جل هنگام نوشیدن برده نشود.(1)

7) و از همان، از محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفّار، از احمد و عبدالله پسران محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان ناب، از عبدالله بن علی حلبی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: هنگام نوشیدن اگر در سه نفس بنوشید بهتر از این است که در یک نفس بنوشید و فرمود: زشت است که نوشیدن به هیم تشبیه شود. پرسیدم: هیم چیست؟ فرمود: رمل و ریگ (به معنای گله شتران نیز آمده است). و در حدیثی دیگر آمده است که حضرت فرمود: هیم به معنای گله شتران است. (سپس ابن بابویه گفت: از شیخ ما محمد بن حسن بن ولید شنیدم که می گفت: محمد بن حسن صفّار می گوید: هر جا در کتاب حلبی آمده باشد: «و فی حدیث آخر» [و در روایتی دیگر] منظور از آن، محمد بن ابی عمیر می باشد.(2))

8) محمد بن حسن طوسی با سند خود از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از هشام بن سالم، از سلیمان بن خالد نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا فردی که آب را با یک نفس می نوشد، اشکال دارد؟ فرمود: مکروه است و آن شرب هیم است. پرسیدم: هیم چیست؟ فرمود: گله شتران.(3)

9) و نیز از همان، با سند خود از حسین بن سعید، از نضر، از عاصم بن حمید، از ابو بصیر، نقل کرده است که: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: در سه نفس نوشیدن، بهتر از یک نفس نوشیدن است. و کراهت داشت که به هیم تشبیه شود. و فرمود: هیم، شتر پیر است.(4)

«هَذَا نُزُلهُمْ یَومَ الدِّینِ(56) نَحْنُ خَلقْنَاکُمْ...لو نَشَاء جَعَلنَاهُ أُجَاجًا فَلولا تَشْکُرُونَ (70)»

«هَذَا نُزُلهُمْ یَومَ الدِّینِ(56) نَحْنُ خَلقْنَاکُمْ فَلولا تُصَدِّقُونَ (57) أَفَرَأَیْتُم مَّا تُمْنُونَ (58)

1- [1] - معانی الاخبار، ص 149، ح 2.

2- [2] - معانى الاخبار، ص 149، ح 3.
3- [3] - تهذيب، ج 9، ص 94، ح 145.
4- [4] - تهذيب، ج 9، ص 94، ح 146.

أَأَنتُمْ تَخْلقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الخَالقُونَ (59) نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ المَوتَ ومَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (60) عَلى أَن نُّبَدِّل أَمْثَالكُمْ ونُنشِئَكُمْ فِي مَا لا تَعْلمُونَ (61) ولقَدْ عَلمْتُمُ النَّشْأَةَ الأُولى فَلولا تَذكَّرُونَ (62) أَفَرَأَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ (63) أَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ (64) لو نَشَاء لجَعَلنَاهُ حُطَامًا فَظَلتُمْ تَفَكَّهُونَ (65) إِنَّا لمُغْرَمُونَ (66) بَل نَحْنُ مَحْرُومُونَ (67) أَفَرَأَيْتُمُ المَاء الذِى تَشْرَبُونَ (68) أَأَنتُمْ أَنزَلتُمُوهُ مِنَ المُزْنِ أَمْ نَحْنُ المُنزِلونَ (69 لو نَشَاء جَعَلنَاهُ أُجَاجًا فَلولا تَشْكُرُونَ (70)»

[این است پذیرایی آنان در روز جزا * ماییم که شما را آفریده ایم پس چرا تصدیق نمی کنید؟* آیا آن چه را (که به صورت نطفه) فرو می ریزید، دیده اید؟* آیا شما آن را خلق می کنید یا ما آفریننده ایم؟* ماییم که میان شما مرگ را مقدر کرده ایم و بر ما سبقت نتوانید جست * (و می توانیم) امثال شما را به جای شما قرار دهیم و شما را (به صورت) آن چه نمی دانید، پدیدار گردانیم * و قطعا پدیدار شدن نخستین خود را شناختید؛ پس چرا سر عبرت گرفتن ندارید؟ * آیا آن چه را کشت می کنید، ملاحظه کرده اید؟ * آیا شما آن را (بی یاری ما) زراعت می کنید یا ماییم که زراعت می کنیم؟* اگر بخواهیم قطعا خاشاکش می گردانیم، پس در افسوس (و تعجب) می افتید* (و می گویید) واقعا ما زیان زده ایم* بلکه ما محروم شدگانیم* آیا آبی را که می نوشید دیده اید؟ * آیا شما آن را از (دل) ابر سپید فرود آورده اید یا ما فرودآورنده ایم؟ * اگر بخواهیم آن را تلخ می گردانیم. پس چرا سپاس نمی دارید؟]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از ابو حمزه نقل کرده است که از امام سجاد علیه السلام شنیدم که می گفت: بسیار جای تعجب است از کسی که مرگ را انکار می کند و او در هر روز و هر شب مشاهده می کند که کسی می میرد. و باز بسیار جای تعجب است از کسی که زنده شدن دوباره را انکار می کند با این که پیدایش اول را می بیند.(1)

1- [1] - کافی، ج 3، ص 258، ح 28.

2) علی بن ابراهیم در باره آیه: «هَذَا نُزُلهُمْ یَومَ الدِّینِ» می گوید: یعنی این پاداش آنها است در روز پاداش و آیه: «أَفَرَأَیْتُم مَّا تُمْنُونَ» یعنی نطفه و آیه: «أَأَنتُمْ تَخْلقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الخَالقُونَ» تا کلمه «حُطَامًا» یعنی اجازه رشد و استواری را به آن نمی دهیم. و در باره آیات: «أَفَرَأَیْتُمُ المَاء الذِی تَشْرَبُونَ * أَأَنتُمْ أَنزَلتُمُوهُ مِنَ المُزْنِ» گفت: یعنی از ابر. و آیه: «لو نَشَاء جَعَلنَاهُ أُجَاجًا» یعنی: شور و تلخ. و معنای کلمه «اجاج» تلخ است که در روایت ابو جارود به نقل از امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه: «هَذَا مِلحٌ أُجَاجٌ»(1) [آن یک شور تلخ مزه است] در سوره «الملائکه» قبلا ذکر شد.

3) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از ابن بکیر نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه خواستی زراعتی بکاری، یک مشت از بذر آن را بردار و رو به قبله بایست و بگو: «أَفَرَأَیْتُم مَّا تَحْرُثُونَ * أَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ». این را سه بار بگو: بلکه کشاورز واقعی خدا است. سپس بگو: بار خدایا آن را دانه ای مبارک بگردان و سلامتی را به واسطه آن به ما ارزانی دار و سپس آن یک مشت دانه را در زمین صاف و هموار بپاش.(2)

4) و از وی، از تعدادی از یارانش، از احمد بن محمد بن خالد، از علی بن حکم، از شعیب عقرقوفی، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت به من گفت: هر گاه دانه را پاشیدی بگو: اللهم قد بذرت و انت الزارع فاجعله حبّاً مبارکاً [بار خدایا من دانه را پاشیدم ولی کشاورز تو هستی. پس آن را به دانه ای مبارک تبدیل نما].(3)

«أَفَرَأَیْتُمُ النَّارَ التِی تُورُونَ(71) أَأَنتُمْ أَنشَأْتُمْ...نَحْنُ جَعَلنَاهَا تَذْکِرَةً ومَتَاعًا للمُقْوِینَ(73)»

«أَفَرَأَیْتُمُ النَّارَ التِی تُورُونَ(71) أَأَنتُمْ أَنشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ المُنشِؤُونَ(72) نَحْنُ

1- [1] - فاطر/ 12.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 262، ح 2.
3- [3] - کافی، ج 5، ص 263، ح 3.

جَعَلنَاهَا تَذْكِرَةً ومَتَاعًا للمُقْوينَ(73)»

[آیا آن آتشی را که برمی افروزید ملاحظه کرده اید؟ * آیا شما (چوب) درخت آن را پدیدار کرده اید یا ما پدیدآورنده ایم؟ * ما آن را (مایه) عبرت و (وسیله) استفاده برای بیابانگردان قرار داده ایم]

1) علی بن ابراهیم در باره آیه: «أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ التِی تُورُونَ» گفته است یعنی آتشی که شما آن را ایجاد می کنید و آن را شعله ور می سازید و از آن بهره مند می شوید. و آیه: «أَأَنتُمْ أَنشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ المُنشِؤُونَ * نَحْنُ جَعَلنَاهَا تَذْكِرَةً» یعنی یادآوری برای آتش روز قیامت «ومَتَاعًا للمُقْوينَ» یعنی برای نیازمندان.(1)

«فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ(75) وإِنَّهُ لقَسَمٌ لو تَعْلمُونَ عَظِيمٌ(76)»

[نه (چنین است که می پندارید) سوگند به جایگاه های (ویژه و فواصل معین) ستارگان * اگر بدانید، آن سوگندی سخت بزرگ است.]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت در باره آیه: «فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ» فرمود: اعراب جاهلی به آن قسم می خوردند. به همین خاطر است که خداوند متعال فرمود: «فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ» و فرمود: سخت است کار کسی که به آن قسم بخورد (بی گمان باید به قسم خود پایبند باقی بماند). و فرمود: اعراب جاهلی کعبه را بزرگ می داشتند و به آن و به ماه رجب قسم نمی خوردند و متعرض فردی که در آن موقع رفت و آمد می کرد، نمی شدند هر چند پدرش را کشته باشد و به هیچ وجه چهار پا و یا گوسفند و یا شتری را از آن بیرون نمی کردند. به این دلیل بود که خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لا أُقْسِمُ بِهَذَا البَلدِ * وأَنتَ حِل بِهَذَا البَلدِ»(2) [سوگند به این شهر * و حال آن که تو در این شهر جای داری]

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 327.
2- [2] - بلد/ 2-1.

و فرمود: در نادانی خود بدان جا رسیدند که کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را حلال شمردند ولی روزهای آن ماه را بزرگ میشمردند تا جایی که به آن ماه قسم می خوردند، پس وفا می کردند.(1)

2) از همان، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مرّار، از یونس، از یکی از یاران ما نقل کرده است که از او در باره آیه: «فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ» پرسیدم. فرمود: هر کس به آن قسم بخورد گناهکار است و فرمود: اعراب جاهلی کعبه را گرامی می داشتند و به آن قسم نمی خوردند ولی حرمت خدا را در آن حلال می شمردند و متعرض کسی که در آن جا بود نمی شدند و چهار پا را هم از آن بیرون نمی راندند به این دلیل بود که خداوند تبارک و تعالی فرمود: «لا أُقْسِمُ بِهَذَا البَلدِ * وأَنتَ حِل بِهَذَا البَلدِ * ووالدٍ ومَا ولدَ»(2) [سوگند به این شهر* و حال آن که تو در این شهر جای داری* سوگند به پدری (چنان) و آن کسی را که به وجود آورد] فرمود: آن شهر را گرامی میداشتند و به آن قسم میخوردند ولی بی احترامی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در آن شهر حلال می شمردند.(3)

3) ابن بابویه در کتاب فقیه با سند خود از مفضل بن عمر جعفی نقل کرده ست که از امام صادق علیه السلام شنیدم که در باره آیات: «فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ * وإِنَّهُ لقَسَمٌ لو تَعْلمُونَ عَظِيمٌ» فرمود: مقصود آیه، قسم خوردن به امامان پاک علیه السلام است. آدمی به آن قسم می خورد و می گوید: این قسم از نظر من بسیار بزرگ است.(4) این حدیث در کتاب «نوادر الحکمه» آمده است.

4) طبرسی می گوید: از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل شده است که مقصود: فرو افتادن ستارگان برای راندن شیطان ها می باشد.(5)

5) شیبانی در کتاب نهج البیان می گوید: از امام صادق علیه السلام نقل شده

1- [1] - کافی، ج 7، ص 450، ح 4.
2- [2] - بلد/ 3-1.

3- [3] - کافی، ج 7، ص 450، ح 5.
4- [4] - من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 237، ح 1123.
5- [5] - مجمع البیان، ج 9، ص 376.

است که فرمود: اعراب جاهلی به ستارگان قسم می خوردند. به این دلیل بود که خداوند سبحان فرمود: من به آن قسم نمی خورم و فرمود: بسیار بزرگ است گناه کسی که به آن قسم بخورد، چرا که قسم خوردن به ستارگان، قسم بزرگی در عصر جاهلی بوده است.

«إِنَّهُ لقُرْآنٌ کَرِیمٌ(77) فِی کِتَابٍ مَّکْنُونٍ(78) لا یَمَسُّهُ إِلا المُطَهَّرُونَ(79)»

[که این (پیام) قطعا قرآنی است ارجمند * در کتابی نهفته * که جز پاک شدگان بر آن دست ندارند]

1) شیخ در کتاب تهذیب با سند خود، از علی بن حسن بن فضّال، از جعفر بن محمد بن حکیم و جعفر بن محمد بن ابی صباح و همه آنها از ابراهیم بن عبد الحمید، از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود: قرآن را در حالت ناپاک بودن و جُنُب بودن لمس نکن و به نخ آن دست نزن و آن را آویزان نکن. خداوند می فرماید: «لا یَمَسُّهُ إِلا المُطَهَّرُونَ».(1)

2) طبرسی می گوید: جایز نیست که آدم جنب و کسی که در حال حیض است و کسی که به حدث (آن چه که وضو را باطل می کند) آلوده است به قرآن دست بزند. این را از امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر این آیه ذکر کرده است.(2)

«وتَجْعَلونَ رِزْقَکُمْ أَنَّکُمْ تُکَذِّبُونَ(82) فَلولا إِذَا بَلغَتِ...مَدِینِینَ(86) تَرْجِعُونَهَا إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ(87)»

«وتَجْعَلونَ رِزْقَکُمْ أَنَّکُمْ تُکَذِّبُونَ(82) فَلولا إِذَا بَلغَتِ الحُلقُومَ(83) وأَنتُمْ حِینَئِذٍ تَنظُرُونَ(84) ونَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنکُمْ ولَکِن لا تُبْصِرُونَ(85) فَلولا إِن کُنتُمْ غَیْرَ مَدِینِینَ(86) تَرْجِعُونَهَا إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ(87)»

[و تنها نصیب خود را در تکذیب (آن) قرار می دهید * پس چرا آن گاه که (جان شما) به گلو می رسد * و در آن هنگام خود نظاره گرید * و ما به آن (محتضر) از

1- [1] - تهذیب، ج 1، ص 127، ح 344.
2- [2] - مجمع البیان، ج 9، ص 377.

شما نزدیکتریم ولی نمی بینید * پس چرا اگر شما بی جزا می مانید (و حساب و کتابی در کار نیست) * اگر راست می گویید (روح) را برنمی گردانید]

1) علی بن ابراهیم، از محمد بن احمد بن ثابت، از حسن بن محمد بن سماعه و احمد بن حسن قزّاز و همگی از صالح بن خالد، از ثابت بن شریح، از ابان بن تغلب، از عبد الاعلی ثعلبی _ که من ندیدم جز از عبد الاعلی روایت کند _ از ابو عبد الرحمن سلمی نقل کرده است که: امام علی علیه السلام در هنگام تلاوت سوره واقعه، آیه را این گونه برای آنها تلاوت کرد: «وتَجْعَلونَ شکرکم أَنَّکُمْ تُکَذِّبُونَ» و وقتی حضرت رفت، فرمود: من می دانم که الان کسی می گوید که چرا این گونه خواند؟ من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که آیه را این گونه می خواند. و وقتی باران می بارید می گفتند: باران فلان و باران فلان بر ما بارید.(1) پس خداوند این گونه آیه را نازل فرمود: «وتَجْعَلونَ شکرکم أَنَّکُمْ تُکَذِّبُونَ».(2)

2) از همان، از علی بن حسین، از احمد بن ابی عبدالله، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه: «وتَجْعَلونَ رِزْقَکُمْ أَنَّکُمْ تُکَذِّبُونَ» فرمود: آیه این گونه است: «وتَجْعَلونَ شکرکم أَنَّکُمْ تُکَذِّبُونَ».(3)

3) شرف الدین نجفی گفته است: در تأویل باطنی اهل بیت علیهم السلام در حدیث احمد بن ابراهیم در باره ائمه علیهم السلام آمده است که: «وتَجْعَلونَ رِزْقَکُمْ» یعنی شکر و سپاس شما از نعمتی که خداوند به شما داده است و با نعمت محمد و آل محمد بر شما منت گذاشته است «أَنَّکُمْ تُکَذِّبُونَ» یعنی جانشین و وصی او را تکذیب می کنید. «فَلولا إِذَا بَلغَتِ الحُلقُومَ* وأَنتُمْ حِینَئِذٍ تَنظُرُونَ» یعنی به

1- [1] - نوء: افتادن ستاره ای از برج هایی در مغرب است که با طلوع فجر صورت می گیرد. همزمان با آن، رقیب (معادل) آن ستاره، در مشرق و در همان لحظه طلوع می کند و هر شب تا سیزده شب، این کار ادامه می یابد. عرب های جاهلی، بارش باران، وزش باد و گرما و سرما را به

افتادن این ستاره ها نسبت می دادند و آنها را عامل باران و باد و گرما و سرما می دانستند «الصحاح، ماده نوء».

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 328.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 328.

وصی و جانشین او امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه می کنید، خداوند دوستدار او را به بهشت و دشمن او را به عذاب جهنم بشارت داده است. «ونَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنكُمْ» یعنی ما از شما به امیرالمؤمنین علیه السلام نزدیک تر هستیم «ولكِن لا تُبْصِرُونَ» یعنی شما نمی دانید.(1)

4) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از سلیمان بن داود، از ابو بصیر نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام در باره آیه: «فَلولا إِذَا بَلغَتِ الحُلقُومَ * وأَنتُمْ حِينَئِذٍ تَنظُرُونَ * ونَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنكُمْ ولكِن لا تُبْصِرُونَ * فَلولا إِن كُنتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ* تَرْجِعُونَهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» پرسیدم: حضرت فرمود: وقتی به حنجره ها برسد و اگر مؤمن باشد، خانه و جایگاه خود را در بهشت می بیند و آن گاه می گوید: مرا به دنیا بازگردانید تا چیزهایی را که دیده ام به اهل آن خبر دهم. به او گفته می شود: برای این کار راهی وجود ندارد.(2)

5) حسین بن سعید در کتاب زهد، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از سلیمان بن داود، از ابو بصیر نقل کرده است که به امام صادق علیه السلام گفتم، معنای آیات: «فَلولا إِذَا بَلغَتِ الحُلقُومَ * وأَنتُمْ حِينَئِذٍ تَنظُرُونَ * ونَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنكُمْ ولكِن لا تُبْصِرُونَ * فَلولا إِن كُنتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ * تَرْجِعُونَهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» را پرسیدم. حضرت فرمود: جان آدمی که در حال احتضار است وقتی به حنجره ها برسد، اگر مؤمن باشد، خانه و جایگاه خود را در بهشت می بیند و آن گاه می گوید: مرا به دنیا باز گردانید تا چیزهایی را که دیده ام به اهل آن خبر دهم. به او گفته می شود: برای این کار راهی وجود ندارد.(3)

6) علی بن ابراهیم در باره آیه: «فَلولا إِذَا بَلغَتِ الحُلقُومَ» گفته است که منظور نَفْس و جان است و گفت که معنایش این است که: وقتی جا ن ها به حنجره ها برسد «وأَنتُمْ حِينَئِذٍ تَنظُرُونَ * ونَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنكُمْ ولكِن لا تُبْصِرُونَ * فَلولا إِن كُنتُمْ

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 644، ح 9.
2- [2] - کافی، ج 3، ص 135، ح 15.
3- [3] - زهد، ص 84، ح 223.

غَيْرَ مَدِينِينَ» فرمود: معنای آن این است که اگر اجازه انجام کارهای خود را نداشته باشید «تَرْجِعُونَهَا» یعنی وقتی جان به حنجره ها برسد، روح را به بدن باز گردانید «إِن كُنتُمْ صَادِقِين». (1)

«فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ المُقَرَّبِينَ(88) فَرَوحٌ ورَيْحَانٌ...اليَقِينِ (95) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ العَظِيمِ(96)»

«فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ المُقَرَّبِينَ(88) فَرَوحٌ ورَيْحَانٌ وجَنَّةُ نَعِيمٍ(89) وأَمَّا إِن كَانَ مِنَ أَصْحَابِ اليَمِينِ (90) فَسَلامٌ لکَ مِنْ أَصْحَابِ اليَمِينِ (91) وأَمَّا إِن كَانَ مِنَ المُكَذِّبِينَ الضَّالينَ (92) فَنُزُل مِّنْ حَمِيمٍ (93) وتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ (94) إِنَّ هَذَا لهُو حَقُّ اليَقِينِ (95) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ العَظِيمِ(96)»

[و اما اگر (او) از مقربان باشد * (در) آسایش و راحت و بهشت پر نعمت (خواهد بود) * و اما اگر از یاران راست باشد * از یاران راست بر تو سلام باد * و اما اگر از دروغزنان گمراه است * پس با آبی جوشان پذیرایی خواهد شد * و (فرجامش) درافتادن به جهنم است * این است همان حقیقت راست (و) یقین * پس به نام پروردگار بزرگ خود تسبیح گوی]

1) شیخ در کتاب امالی خود، از محمد بن محمد، از مظفر بن محمد، از ابوبکر محمد بن احمد بن ابی ثلج، از احمد بن محمد بن موسی هاشمی، از محمد بن عبدالله زراری، از پدرش، از حسن بن محبوب، از ابو زکریا موصلی، از جابر، از امام باقر علیه السلام، از پدرش، از جدش علیه السلام نقل کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام گفت: تو آن کسی هستی که خداوند در ابتدای آفرینش انسان ها در آن موقعی که به صورت سایه و شبح بودند، با تو بر آنها حجت و دلیل آورد و به آنها گفت: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی هستی. گفت: آیا محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده من نیست؟ گفتند: بلی، هست. و گفت: آیا امیرالمؤمنین علی علیه السلام جانشین من نیست؟ اما همه مردم از روی تکبر و نافرمانی از ولایت تو سرباز زدند به جز افراد کمی که از کم

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 328.

هم کمترند. و آنها همان اصحاب یمین هستند(1).

2) ابن بابویه، از علی بن حاتم قزوینی، از علی بن حسین نحوی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از پدرش محمد بن خالد، از ابو ایّوب سلیمان بن مقبل مدنی، از موسی بن جعفر، از پدرش امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: وقتی مؤمن می میرد، هفتاد هزار فرشته تا قبرش او را همراهی می کنند. وقتی داخل قبرش قرار داده می شود، منکر و نکیر به نزد او می آیند و او را می نشانند و به او می گویند: پروردگار تو کیست؟ دین تو چیست؟ و پیامبر تو چه کسی است؟ او در پاسخ می گوید: خداوند پروردگار من است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر من است و اسلام دین من. و آنها در یک چشم به هم زدن، قبر او را برایش فراخ می سازند و از بهشت برای او غذا می آورند و راحتی و خوشی را به او می دهند و این کلام خداوند عز و جل است که می فرماید: «فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ* فَرَوحٌ وَرَيْحَانٌ وجَنَّةُ نَعِيمٍ» یعنی در قبرش نصیبش می شود «وجَنَّةُ نَعِيمٍ» یعنی در آخرت.

سپس حضرت علیه السلام فرمود: وقتی کافر می میرد، هفتاد هزار مأمور آتش او را تا قبرش مشایعت می کنند. و او با صدایی بلند به گونه ای که همه به جز ثقلین [جن و انس] آن را می شنوند، به حاملان خود می گوید: اگر دوباره به دنیا برگردم از مؤمنان خواهم بود. و می گوید: مرا به دنیا باز گردانید تا کارهای نیکی را که ترک کرده ام انجام دهم. مأمور آتش به او جواب می دهد: نه این گونه نیست، این فقط جمله ای است که گوینده اش آن را می گوید و فرشته ای آنها را صدا می زند و می گوید: اگر باز گردد، کارهایی را که نباید انجام دهد، انجام خواهد داد. وقتی داخل قبرش قرار داده می شود و مردم او را ترک می کنند؛ منکر و نکیر در ترسناک ترین صورت به نزد او می آیند و او را سر پا نگه می دارند و به او می گویند: پروردگار تو کیست و دین تو چیست و پیامبر تو چه کسی است؟ زبانش دچار لکنت می شود و از جواب دادن باز می ماند. سپس ضربه ای به او می زنند که حاکی از عذاب خدا است. ضربه ای که همه از آن وحشت می کنند. سپس به او می گویند: پروردگار تو کیست و دین تو چیست و پیامبر تو چه کسی است؟ او در جواب

1- [1] - امالی، ج 1، ص 327

می گوید: نمی دانم. آن گاه به او می گویند: نه می دانی و نه هدایت شدی و نه رستگار گردیدی. سپس دری را که به آتش باز می شود برای او باز می کنند و آب جوشان حمیم را برای او آماده می سازند و این کلام خداوند عز و جل است که می فرماید: «وأَمَّا إِن کَانَ مِنَ المُکَذِّبِینَ الضَّالینَ * فَنُزُل مِّنْ حَمِیمٍ» یعنی در قبر و «وتَصْلیَهُ جَحِیمٍ» یعنی در آخرت.(1)

3) و از همان، از حسین بن علی بن شعیب جوهری، از عیسی بن محمد علوی، از حسین بن حسن حمیری در کوفه، از حسن بن حسین عرفی، از عمرو بن جمیع، از ابو مقدام نقل کرده است که امام صادق علیه السلام فرمود: این دو آیه در باره دوستان و دشمنان ما نازل شده است. «فَأَمَّا إِن کَانَ مِنَ المُقَرَّبِینَ * فَرَوحٌ ورَیْحَانٌ» یعنی در قبرش «وجَنَّهُ نَعِیمٍ» یعنی در آخرت «وأَمَّا إِن کَانَ مِنَ المُکَذِّبِینَ الضَّالینَ * فَنُزُل مِّنْ حَمِیمٍ» یعنی در قبرش «وتَصْلیَهُ جَحِیمٍ» یعنی در آخرت.(2)

4) محمد بن یعقوب، از حسین بن محمد، از محمد بن احمد نهدی، از معاویه بن حکیم، از یکی از یارانش، از عنبسه بن بجاد، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه: «وأَمَّا إِن کَانَ مِنَ أَصْحَابِ الیَمِینِ* فَسَلامٌ لکَ مِنْ أَصْحَابِ الیَمِینِ». آن گاه حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام گفت: آنان پیروان و شیعیان تو هستند و فرزندان تو از آنها در امان هستند و توسط آنان کشته نمی شوند.(3)

5) از همان، از علی بن محمد، از یکی از یارانش، از آدم بن اسحاق، از عبد الرزّاق بن مهران، از حسین بن میمون، از محمد بن سالم، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود: در باره قیامت نازل شده است: «وأَمَّا إِن کَانَ مِنَ المُکَذِّبِینَ الضَّالینَ* فَنُزُل مِّنْ حَمِیمٍ * وتَصْلیَهُ جَحِیمٍ» اینها همان مشرکان هستند.(4)

6) علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از محمد بن ابی

1- [1] - امالی صدوق، ص 239، ح 12.
2- [2] - امالی صدوق، ص 383، ح 11.

3- [3] - کافی، ج 8، ص 260، ح 373.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 25، ح 1.

عمیر، از اسحاق بن عبدالعزیز، از ابو بصیر نقل کرده است که از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ المُقَرَّبِينَ* فَرَوحٌ ورَيْحَانٌ» یعنی در قبرش و «وجَنَّةُ نَعِيمٍ» یعنی در آخرت. «وأَمَّا إِن كَانَ مِنَ المُكَذِّبِينَ الضَّالينَ * فَنُزُل مِّنْ حَمِيمٍ» یعنی در قبرش «وتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ» یعنی در آخرت.(1)

7) محمد بن عباس، از علی بن عباس، از جعفر بن محمد، از موسی بن زیاد، از عنبسه عابد، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که در باره آیه: «فَسَلامٌ لکَ مِنْ أَصْحَابِ اليَمِينِ» فرمود: آنها شیعیان هستند. خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «فَسَلامٌ لکَ مِنْ أَصْحَابِ اليَمِينِ» یعنی تو از آنها در امان می مانی و فرزندان تو را نیز نمی کشند.(2)

8) از همان، از علی بن عبدالله، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از محمد بن عمران، از عاصم بن حمید، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که حضرت در باره آیه: «وأَمَّا إِن كَانَ مِنَ أَصْحَابِ اليَمِينِ * فَسَلامٌ لکَ مِنْ أَصْحَابِ اليَمِينِ» فرمود: آنان شیعیان و دوستداران ما هستند.(3)

9) از همان، از عبدالعزیز بن یحیی، از محمد بن عبدالرحمن بن فضل، از جعفر بن حسین، از پدرش، از محمد بن زید، از پدرش نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام در باره آیات: «فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ المُقَرَّبِينَ * فَرَوحٌ ورَيْحَانٌ وجَنَّةُ نَعِيمٍ» پرسیدم. حضرت فرمود: این در باره امیرالمؤمنین علی علیه السلام و امامانی است که پس از او می آیند. صلوات خداوند بر آنها باد.(4)

10) و نیز از وی، از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از محمد بن فضیل، از محمد بن حمران نقل کرده است که از امام باقر علیه السلام در باره آیه: «فَأَمَّا إِن كَانَ مِنَ المُقَرَّبِينَ» پرسیدم: حضرت فرمود: او کسی است که در نزد امام جایگاهی داشته باشد در باره آیه: «وأَمَّا إِن كَانَ مِنَ أَصْحَابِ اليَمِينِ» پرسیدم.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 329.

2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 652، ح 12.
3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 651، ح 13.
4- [4] - تأويل الآيات، ج 2، ص 652، ح 16.

حضرت فرمود: آن کسی است که با این صفت، وصف شده است. و در باره آیه: «وأَمَّا إِن کَانَ مِنَ المُکَذِّبِینَ الضَّالینَ» پرسیدم. حضرت فرمود: آنها کسانی هستند که امام را انکار می کنند.(1)

11) طبرسی در تفسیر «جوامع الجامع» به جای فَرَوح، فَرُوح آورده است، که به نقل از امام باقر علیه السلام می باشد و به معنای رحمت است. زیرا رحمت برای شخص مرده مانند زندگی می باشد.(2)

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 653، ح 18.
2- [2] - جوامع الجامع، ص 480.

ص:726

سوره حدید

اشاره

سوره حدید مدنی می باشد و دارای 29 آیه است و پس از سوره زلزله نازل شده است.

ص:727

ص:728

1) ابن بابویه، از پدرش، از احمد بن ادریس، از محمد بن حسّان، از اسماعیل بن مهران، از حسن، از حسین بن ابی علاء، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمود:

هر کس سوره حدید و مجادله را در نماز واجب، به طور پیوسته بخواند، خداوند او را دچار عذاب نخواهد ساخت تا آن که برای همیشه به خواب رود و هیچ وقت در وجود خودش و خانواده اش بدی نخواهد دید و در بدنش نیز هیچ مریضی نخواهد یافت.(1)

2) طبرسی به نقل از عمرو بن شمر، از جابر جعفی، از امام باقر علیه السلام می گوید:

هر کس مسبحات را قبل از خواب بخواند، نمی میرد، مگر این که امام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف را می بیند و اگر بمیرد در جوار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود.(2)

3) در کتاب خواص القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود:

هر کس این سوره را بخواند، حقی بر خداوند است که او را از عذابش در امان بدارد و در بهشت خود به او نعمت دهد، و هر کس به خواندن آن عادت کند هر

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 147.
2- [2] - مجمع البیان، ج 9، ص 381.

چند که در بند و زنجیر و زندانی باشد، خداوند خروج او را از زندان آسان می نماید، هر چند که مرتکب جنایت های زیادی شده باشد.

4) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس آن را بنویسد و بر خود آویزان نماید، اگر در حالت جنگ باشد، هیچ تیر و هیچ آهنی بر او آسیب نمی رساند و در جنگ شجاع خواهد بود و اگر در جایی از بدن که آهن در آن فرو رفته است، خوانده شود، فوراً و بدون هیچ دردی از بدنش خارج خواهد شد.

ص:730

تفسیر سوره حدید

اشاره

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«سَبَّحَ للهِ مَا فِی السَّمَاواتِ والأَرْضِ وهُو العَزِیزُ الحَکِیمُ(1)»

[آنچه در آسمان ها و زمین است خدا را به پاکی می ستایند و اوست ارجمند حکیم]

1) علی بن ابراهیم گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جوامع الحکم (بهترین و جامع ترین کلمات) به من داده شده است.(1)

«هُو الأَول والآخِرُ والظَّاهِرُ والبَاطِنُ وهُو بِکُل شَیْءٍ عَلیمٌ(3)»

[اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی داناست]

1) محمد بن یعقوب: از احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از صفوان بن یحیی، از فضیل بن یحیی، از فضیل بن عثمان، از ابن ابو یعفور روایت کرد: از امام صادق علی السلام در باره کلام خداوند عز و جل «هُو الأَول والآخِرُ والظَّاهِرُ والبَاطِنُ وهُو بِکُل شَیْءٍ عَلیمٌ» پرسیدم و گفتم: مقصود از اول را دانستیم، اما تفسیر آخر چیست؟ پس فرمود هر چیزی نابود می شود و یا تغییر می کند یا دچار تغییر و زوال می شود، یا از رنگی به رنگ دیگر و از شکلی به شکل دیگر، از صفتی به صفت دیگر و از فزونی به نقصان تغییر می یابد، جز پروردگار جهانیان. او پیوسته به

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 330.

یک حالت است، او تنها اول است قبل از هر چیزی. او تنها آخر است، بی آن که زوال یابد. صفات و نام های او تغییر نمی کند، در حالی که صفات و اسماء غیر او تغییر می یابد. مانند انسان که مدتی خاک است و زمانی گوشت و خون و مدتی «جنازه و استخوان پوسیده» و یا مانند «بسر» که مدتی «بلح» و مدتی «بسر» و زمانی رطب و زمانی خرما است. این چنین صفات و اسامی آن تغییر می یابد، حال آن که خداوند عز و جل بر خلاف آن است.(1) ابن بابویه در توحید همین حدیث را روایت کرد و گفت: حسین بن احمد بن ادریس از پدرش، از محمد بن عبدالجبار روایت کرد و حدیث را تا پایان آن، با همین سند و همین الفاظ بیان کرد.(2)

2) ایشان از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو اذینه، از محمد بن حکیم، از میمون بان روایت کرد: شنیدم از امام صادق علیه السلام در باره الاول و الاخر سئوال شد و آن حضرت فرمود: اول یعنی اولی پیش از او نبوده است، و آغازی قبل از او نبوده است. آخر به معنای نهایتی که صفت مخلوقات است، نمی باشد، بلکه به معنای قدیم است. اول و آخری است که پیوسته بوده و هست و آغاز و پایان ندارد و حدوث بر او واقع نمی شود. و از حالتی به حالت دیگر تغییر نمی یابد و خالق هر چیزی است.(3) ابن بابویه در توحید همین حدیث را از محمد بن موسی بن متوکل، از علی بن ابراهیم روایت کرده و این حدیث را تا پایان آن با همین سند و متن داده است.(4)

3) و نیز محمد بن یعقوب از علی بن محمد، از امام رضا علیه السلام در حدیثی که در آن اسامی خداوند تعالی را تفسیر می کند، روایت کرده است که نام ظاهر بدین سبب نیست که بر اشیا سوار شده و بر پشت آن نشسته است و بر قله آن قرار گرفته است، بلکه به سبب توانایی و غلبه و قدرت بر آن است، همان طور که اگر شخصی بگوید، بر دشمنانم آشکار شدم و خداوند مرا بر دشمنم آشکار

1- [1] - کافی، ج 1، ص 89، ح 5.
2- [2] - توحید، ص 314، ح 2.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 90، ح 6.
4- [4] - توحید، ص 313، ح 1.

گرداند، از غلبه بر دشمن خبر می دهد و ظهور خداوند بر اشیا نیز چنین است. معنای دیگرش این است که او برای هر آن که او را طلب کند، ظاهر است و چیزی از او پنهان نمی ماند، و اوست مدبر هر آن چه خلق کرده است. پس کدامین ظاهر از خداوند آشکارتر و واضح تر است؟ زیرا به هر سو روی آوری، مخلوقات او را می بینی. اگر تنها به خود بنگری، آثار او را می یابی، در حالی که ظاهر در میان اشیا بدین معناست که خود آن شیء و حدودش واضح است. در مورد لفظ مشترک هستیم، اما از لحاظ معنا متفاوت هستیم (اشتراک لفظی). باطن به معنای رفتن در میان و باطن اشیاء نیست که در آن فرو رود، بلکه بدین معناست که علم و حفظ و تدبیر اشیا را در باطن خود دارد و در برگرفته است همان طورکه «اَبْطَنْتُه» یعنی در مورد آن آگاه هستم و به پنهانی های رازش عالم هستم، پنهان و نهفته است و غایب از نظرهاست. در مورد لفظ مشترک هستیم، اما از لحاظ معنا متفاوت هستیم. (اشتراک لفظی دارد)(1)

ابن بابویه در توحید همین حدیث را از محمد بن علی ماجیلویه که رحمت خدا بر او باد، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از مختار بن محمد بن مختار همدانی، از فتح بن یزید جرجانی، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده و عین حدیث را آورده است.(2)

4) محمد بن عباس از محمد بن سهل عطّار، از احمد بن محمد، از ابو ذرعه عبیدالله بن عبدالکریم، از قبیصه بن عقبه، از سفیان بن یحیی، از جابر بن عبدالله روایت کرد: عمار را در کوچه ای در مدینه دیدم و در باره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از او سئوال کردم. او خبری را برای من بیان کرد مبنی بر که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد در میان جمعی از قومش بود. هنگامی که نماز صبح

1- [1] - کافی، ج 1، ص 95، ح 2.
2- [2] - توحید، ص 186، ح 2. در توحید آمده است: این حدیث را ابن بابویه در التوحید روایت کرده و گفته است: علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن محمد، از محمد بن عیسی، از حسین بن خالد، از ابو الحسن امام موسی الرضا علیه السلام روایت کرده است که: ... و حدیث را عیناً ذکر

کرده است. همین اسناد درست است و شاید آن چه در نسخه آمده است، سهو قلم مصنف باشد.

را خواند، به سوی ما آمد. با هم نشسته بودیم که خورشید طلوع کرد. در آن زمان علی بن ابی طالب علیه السلام بر ما وارد شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مقابلش برخاست و بین دو چشمش را بوسید و او را به گونه ای نزد خود نشاند که زانوهایشان به یکدیگر چسبیده بود. سپس فرمود: ای علی! برخیز و با خورشید سخن بگو، زیرا او با تو سخن می گوید. مردم برخاستند و می گفتند: آیا معتقدی که خورشید با علی سخن می گوید؟ برخی می گفتند: او همیشه پسر عموی بی مقدارش را مدح می کند و می ستاید. علی علیه السلام خارج شد و به خورشید گفت: ای مخلوق خداوند! چگونه ای؟ پس خورشید گفت: نیکویم، ای برادر رسول خدا! ای اول و ای آخر! ای ظاهر و ای باطن! ای کسی که به همه چیز آگاهست.

علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازگشت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لبخند زد و فرمود: علی! تو می گویی یا من بگویم؟ فرمود: از زبان شما بشنوند بهتر است ای رسول خدا! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سخن خورشید به تو چنین بود: ای اول، زیرا تو اولین کسی هستی که به خدا ایمان آورد. گفت: ای آخر، زیرا تو آخرین کسی هستی که در هنگام غسلم مرا به چشم خود خواهی دید. گفت: ای ظاهر! زیرا تو اولین کسی هستی که بر پنهانی های رازم آگاه می شوی و گفت: ای باطن! زیرا تو تنها تویی که باطن علم مرا می شناسی و گفت: تو عالم به هر چیزی هستی، زیرا خداوند علمی از حلال و حرام و واجبات و احکام و تنزیل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مشکل را نازل نکرد، مگر آن که تو عالم به آن باشی. اگر گروهی از امتم آن چه را نصاری در مورد عیسی گفتند، در مورد تو نمی گفتند، سخنی می گفتم که بر هر گروهی می گذشتی، خاک قدمت را مایه شفای بیماری خویش می یافتند. جابر گفت: هنگامی که عمار سخنش را به پایان رساند، سلمان آمد. عمار گفت: سلمان هم با ما بود. سلمان هم همان سخنی را گفت که عمار بیان کرد.(1)

5)وی از عبدالعزیز بن یحیی، از محمد بن زکریا، از علی بن حکیم، از ربیع بن عبدالله، از عبدالله بن حسن، از امام باقر علیه السلام روایت کرد: پیامبر صلی الله

1- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 654، ح 1.

علیه و آله و سلم روزی در حجره علی علیه السلام بود. پیامبر خوابیده بود و علی علیه السلام نماز عصر را نخوانده بود. خورشید در حال غروب بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیدار شد. علی علیه السلام در باره نمازش با او سخن گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرد و خداوند خورشید را برگرداند چنان که عصر در آسمان بود و حدیث بازگشتن خورشید را بیان کرد0 به علی علیه السلام فرمود: ای علی! برخیز و بر خورشید سلام کن و با او سخن بگو زیرا خورشید با تو سخن خواهد گفت. علی علیه السلام برخاست و گفت: سلام بر تو ای مخلوق خدا. خورشید گفت: بر تو سلام باد ای اول و ای آخر، ای ظاهر و ای باطن. ای آن که دوستدارانش را نجات می دهد و وثیقه دشمنانش هست. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: پاسخ خورشید به تو چه بود؟ علی آن امر را پنهان می کرد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: بگو: خورشید به تو چه گفت؟ و علی کلام خورشید را بیان کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: قطعاً خورشید راست گفت و به امر خداوند سخن گفت، تو اولین مؤمنان هستی از نظر ایمان آوردن و تو آخرین جانشینانی. پس از من پیامبری نیست و پس از تو جانشینی نیست. تو تنها کسی هستی که بر دشمنانت ظاهر می شوی. تو تنها کسی هستی که در بردارنده علم آشکار شده بر اوست و در این امر احدی بالاتر از تو نیست. تو خزینه علم من و گنجینه وحی پروردگار منی. فرزندانت بهترین فرزندان هستند و پیروانت همان بزرگواران روز قیامت هستند.(1)

6) علی بن ابراهیم در باره آیه «هُو الأَول» گفت: یعنی قبل از هر چیزی و «والآخِرُ» یعنی پس از هر چیزی باقی می ماند. در باره آیه شریفه: «وهُو عَلیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»(2) [و او به راز دلها داناست]. گفت: مقصود، ضمیر انسان هاست(3)

«هُو الذِی خَلقَ السَّمَاواتِ والأَرْضَ فِی سِتَّهِ...أَیْنَ مَا کُنتُمْ واللهُ بِمَا تَعْمَلونَ بَصِیرٌ (4)»

«هُو الذِی خَلقَ السَّمَاواتِ والأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلی العَرْشِ یَعْلمُ مَا یَلجُ

1- [1] - تأویل الآیات، ج2، ص 655، ح 2.
2- [2] - حدید/ 6.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 330.

فِی الأَرْضِ ومَا یَخْرُجُ مِنْهَا ومَا یَنزِل مِنَ السَّمَاء ومَا یَعْرُجُ فِیهَا وهُو مَعَکُمْ أَیْنَ مَا کُنتُمْ واللهُ بِمَا تَعْمَلونَ بَصِیرٌ (4)»

[اوست آن کس که آسمان ها و زمین را در شش هنگام آفرید؛ آن گاه بر عرش استیلا یافت. آن چه در زمین درآید و آن چه از آن برآید و آن چه در آن بالا رود (همه را) می داند و هر کجا باشید او با شماست و خدا به هر چه می کنید بیناست]

1) علی بن ابراهیم در باره کلام خداوند «هُو الذِی خَلقَ السَّمَاواتِ والأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ» گفت: یعنی در شش زمان خلق کرد.(1)

2) محمد بن یعقوب، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عبدالله بن سنان روایت کرد: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند خیر را روز یکشنبه خلق کرد و چنین نبود که شر را قبل از خیر بیافریند. روز یکشنبه و دوشنبه زمین ها و روز سه شنبه غذاهای آن را آفرید. چهارشنبه و پنج شنبه آسمان ها را و روز جمعه غذاهای آسمان را خلق کرد و این معنای کلام خداوند عز و جل است «خَلقَ السَّمَاواتِ والأَرْضَ و ما بینهما فِی سِتَّهِ أَیَّامٍ»(2)-(3) معنای «اسْتَوی عَلی العَرْشِ» در سوره طه بیان شد.

«یُولجُ اللیْل فِی النَّهَارِ ویُولجُ النَّهَارَ فِی اللیْل وهُو عَلیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ(6)»

[شب را در روز درمی آورد و روز را (نیز) در شب درمی آورد و او به راز دلها داناست]

1) علی بن ابراهیم در روایت ابو جارود از امام باقر علیه السلام روایت کرد: آن چه از شب کم می شود، وارد روز می شود و آن چه از روز کم می شود، داخل در شب می شود.(4)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 330.
2- [2] - سجده/ 4.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 145، ح 117.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 143.

«هُو الذِی یُنَزِّل عَلی عَبْدِهِ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ لیُخْرِجَکُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلی النُّورِ وإِنَّ اللهَ بِکُمْ لرَؤُوفٌ رَّحِیمٌ(9)»

[او همان کسی است که بر بنده خود آیات روشنی فرو می فرستد تا شما را از تاریکیها به سوی نور بیرون کشاند و در حقیقت، خدا (نسبت) به شما سخت رئوف و مهربان است]

1) ابن شهر آشوب: از امام باقر و صادق علیهما السلام در باره کلام خداوند تعالی «لیُخْرِجَکُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلی النُّورِ» روایت کرد: از (ظلمات) کفر خارج شدن به معنای ولایت علی علیه السلام را پذیرفتن است.(1)

«ومَا لکُمْ أَلا تُنفِقُوا فِی سَبِیل اللهِ وللهِ...وعَدَ اللهُ الحُسْنَی واللهُ بِمَا تَعْمَلونَ خَبِیرٌ(10)»

«ومَا لکُمْ أَلا تُنفِقُوا فِی سَبِیل اللهِ وللهِ مِیرَاثُ السَّمَاواتِ والأَرْضِ لا یَسْتَوی مِنکُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْل الفَتْحِ وقَاتَل أُولئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الذِینَ أَنفَقُوا مِن بَعْدُ وقَاتَلوا وکُلا وعَدَ اللهُ الحُسْنَی واللهُ بِمَا تَعْمَلونَ خَبِیرٌ(10)»

[و شما را چه شده که در راه خدا انفاق نمی کنید و (حال آن که) میراث آسمان ها و زمین به خدا تعلق دارد؟ کسانی از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق و جهاد کرده اند، (با دیگران) یکسان نیستند. آنان از (حیث) درجه بزرگتر از کسانی اند که بعدا به انفاق و جهاد پرداخته اند و خداوند به هر کدام وعده نیکو داده است و خدا به آن چه می کنید، آگاه است]

1) شیخ در مجالس گفت: گروهی از ابو مفضل، از ابو عباس احمد بن محمد بن سعید بن عبدالرحمن همدانی در کوفه از محمد بن مفضل بن ابراهیم بن قیس اشعری، از علی بن حسان واسطی، از عبدالرحمن بن کثیر، از جعفر بن محمد، از پدرش از جدش علی بن حسین، از حسن علیه السلا _ در سخنرانی که به هنگام صلح با معاویه و در حضور او بیان کرد _ روایت کرد: امام حسن علیه السلام فرمود: پدرم، اولین پیشتازان به سوی خداوند عز و جل و رسولش صلی الله علیه و

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 80.

آله و سلم و نزدیک ترین نزدیکان بود. خداوند تعالی فرمود: «لا یَسْتَوی مِنکُم مَّنْ أنفَقَ مِن قَبْل الفَتْحِ وقَاتَل أُولئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَةً» پدرم در میان آنان اولین مسلمان و مؤمن بود و اولین کسی بود که به سوی خدا و رسولش هجرت کرد و به آنان پیوست و به سبب بی نیازی و وسعت انفاقش پیشتاز آنان بود. خداوند تعالی فرمود: «والذِینَ جَاؤُوا مِن بَعْدِهِمْ یَقُولونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لنَا ولإِخْوانِنَا الذِینَ سَبَقُونَا بِالإِیمَانِ ولا تَجْعَل فِی قُلوبِنَا غِلاً للذِینَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّکَ رَؤُوفٌ رَّحِیمٌ»(1) [و (نیز) کسانی که بعد از آنان (=مهاجران و انصار) آمده اند (و) می گویند: پروردگارا! بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند ببخشای و در دلهایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده اند (هیچ گونه) کینه ای مگذار. پروردگارا! راستی که تو رئوف و مهربانی] مردم تمامی ملت ها به خاطر پیشتازی او در ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (یعنی این که آنان موفق نشده اند زودتر ایمان بیاورند) طلب مغفرت می کنند و آن بدین سبب است که احدی در ایمانش از او پیشی نگرفته است. خداوند تعالی فرمود: «والسَّابِقُونَ الأَولونَ مِنَ المُهَاجِرِینَ والأَنصَارِ والذِینَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ»(2) [و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند] و او اولین تمامی پیشتازان است. همان طور که خداوند عز و جل پیشتازان را بر عقب افتادگان و متأخرین برتری داده است، پیشتاز پیشتازان را نیز بر پیشتازان برتری داده است.(3) این حدیث طولانی است. و آن را به طور کامل در ذیل کلام خداوند تعالی: «إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البَیْتِ ویُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا»(4) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] بیان کردیم.

«مَن ذَا الذِی یُقْرِضُ اللهَ قَرْضًا حَسَنًا فَیُضَاعِفَهُ لهُ ولهُ أَجْرٌ کَرِیمٌ(11)»

1- [1] - حشر/ 10.
2- [2] - توبه/ 100
3- [3] - امالی، ج2، ص 175.
4- [4] - احزاب/ 33.

[کیست آن کس که به خدا وامی نیکو دهد تا (نتیجه اش را) برای وی دوچندان گرداند و او را پاداشی خوش باشد؟]

1) محمد بن یعقوب از تعدادی یاران ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابو مغرا، از اسحاق بن عمار، از ابو ابراهیم روایت کرد: از ایشان در باره این فرموده خداوند عز و جل: «مَن ذَا الذِی یُقْرِضُ اللهَ قَرْضًا حَسَنًا فَیُضَاعِفَهُ لهُ ولهُ أَجْرٌ کَرِیمٌ» پرسیدم و آن حضرت فرمود: در باره پرداخت پول به امام علیه السلام است.(1)

2) ایشان از محمد بن احمد، از عبدالله بن صلت، از یونس، از عبدالعزیز بن مهتدی، از امام موسی کاظم علیه السلام در باره این کلام خداوند تعالی «مَن ذَا الذِی یُقْرِضُ اللهَ قَرْضًا حَسَنًا فَیُضَاعِفَهُ لهُ ولهُ أَجْرٌ کَرِیمٌ» روایت کرد که فرمود: پرداخت پول به امام در حکومت فاسقین است.(2)

3) علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابو مغرا، از اسحاق بن عمار، از ابو ابراهیم امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرد و گفت: از ایشان در باره این فرموده خداوند عز و جل: «مَن ذَا الذِی یُقْرِضُ اللهَ قَرْضًا حَسَنًا فَیُضَاعِفَهُ لهُ ولهُ أَجْرٌ کَرِیمٌ» پرسیدم، فرمود: در باره ارتباط با امام نازل شده است.(3)

4) محمد بن عباس، از احمد بن هوذه باهلی، از ابراهیم بن اسحاق، از عبدالله بن حماد انصاری، از معاویه بن عمار روایت کرد و گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این کلام خداوند عز و جل «مَن ذَا الذِی یُقْرِضُ اللهَ قَرْضًا حَسَنًا» پرسیدم و آن حضرت فرمود: این آیه در باره صله رحم است و مقصود از رحم، رحم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین است.(4)

5) محمد بن یعقوب: از تعدادی از یاران ما، از احمد بن محمد، از محمد بن

1- [1] - کافی، ج1، ص 451، ح 4.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 302، ح 461.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 331.

4- [4] - تأويل الآيات، ج 1، ص 658، ح 5.

سنان، از حماد بن ابی طلحه، از معاذ صاحب کتاب «اکسیه» روایت کرد: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند عز و جل از خلقش نخواست آن چه را در دستشان است به خداوند بدهند، چون به آن نیازمند است، بلکه هر حقی که خداوند دارد، فقط از آن ولی اوست.(1)

6) و نیز محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از حسن بن میاح، از پدرش روایت کرد: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای میاح! یک درهم که به امام علیه السلام رسانده شود، ثواب آن برای شخص، از کوه احد سنگین تر خواهد بود.(2)

7) ایشان از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از برخی یارانش، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: یک درهم که به امام علیه السلام رسانده شود بهتر از دو هزار درهمی است که در سایر راه های نیک، هزینه شود.(3)

«یَومَ تَرَی المُؤْمِنِینَ والمُؤْمِنَاتِ یَسْعَی نُورُهُم...خَالدِینَ فِیهَا ذَلکَ هُو الفَوزُ العَظِیمُ(12)»

«یَومَ تَرَی المُؤْمِنِینَ والمُؤْمِنَاتِ یَسْعَی نُورُهُم بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وبِأَیْمَانِهِم بُشْرَاکُمُ الیَومَ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالدِینَ فِیهَا ذَلکَ هُو الفَوزُ العَظِیمُ(12)»

[آن روز که مردان و زنان مؤمن را می بینی که نورشان پیشاپیششان و به جانب راستشان دوان است (به آنان گویند:) امروز شما را مژده باد به باغهایی که از زیر (درختان) آن نهرها روان است. در آنها جاودانید. این است همان کامیابی بزرگ]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شمون، از عبدالله بن عبدالرحمن اصم، از عبدالله بن قاسم، از صالح بن سهل همدانی روایت کرده است که: امام صادق علیه السلام فرمود: «یَسْعَی نُورُهُم بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وبِأَیْمَانِهِم» ائمه مؤمنین که سلام و درود خدا بر آنان باد، در روز قیامت پیش روی آنان و سمت راست مؤمنین تلاش می کنند تا آنان را در منازل

1- [1] - کافی، ج 1، ص 451، ح 3.

2- [2] - کافی، ج 1، ص 452، ح 5.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 452، ح 6.

اهل بهشت جای بدهند. و نیز از محمد بن یعقوب، از علی بن محمد و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم بجلی و محمد بن یحیی، از عمرکی بن علی، همگی از علی بن جعفر از برادرش موسی علیه السلام مانند این روایت را آورده است.(1)

2) محمد بن عباس از محمد بن همام، از عبدالله بن علاء، از محمد بن حسن، از عبدالله بن عبدالرحمن، از عبدالله بن قاسم، از صالح بن سهل روایت کرد: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «یَسْعَی نُورُهُم بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وبِأَیْمَانِهِم» یعنی نور ائمه مؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین در روز قیامت پیش روی مؤمنین و سمت راستشان می شتابد تا آنان را در منازلشان در بهشت جا بدهد.(2)

3) ابن بابویه از ابو محمد عمار بن حسین که رحمت خدا بر او باد، از علی بن محمد بن عصمه، از احمد بن محمد طبری در مکه، از حسن بن لیث رازی، از شیبان بن فروخ اُبلی، از همام بن یحیی، از قاسم بن عبدالواحد، از عبدالله بن محمد بن عقیل، از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرد: روزی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم، ایشان رو به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام کرد و فرمود: ای اباالحسن تو را بشارت دهم؟ فرمود: بلی. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل از جانب خداوند جل جلاله برای من خبر آورد که او به پیروان و دوستدارانت هفت خصلت عطا کرده است: آسانی به هنگام مرگ، انس به هنگام تنهایی، نور به هنگام تاریکی، امنیت به هنگام ترس، عدالت به هنگام سنجش اعمال و جواز عبور از پل صراط و ورود به بهشت پیش از مردم، در حالی که نورشان در مقابل و سمت راستشان می شتابد.(3)

«یَومَ یَقُول المُنَافِقُونَ والمُنَافِقَاتُ للذِینَ...مَأْواکُمُ النَّارُ هِیَ مَولاکُمْ وبِئْسَ المَصِیرُ (15)»

«یَومَ یَقُول المُنَافِقُونَ والمُنَافِقَاتُ للذِینَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِن نُّورِکُمْ قِیل ارْجِعُوا

1- [1] - کافی، ج 1، ص 151، ح 5.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 659، ح 9.
3- [3] - خصال، ص 402، ح 112.

ورَاءكُمْ فَالتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وظَاهِرُهُ مِن قِبَلهِ العَذَابُ (13) يُنَادُونَهُمْ أَلمْ نَكُن مَّعَكُمْ قَالوا بَلى ولكِنَّكُمْ فَتَنتُمْ أَنفُسَكُمْ وتَرَبَّصْتُمْ وارْتَبْتُمْ وغَرَّتْكُمُ الأَمَانِىُّ حَتَّى جَاء أَمْرُ اللهِ وغَرَّكُم بِاللهِ الغَرُورُ (14) فَاليَومَ لا يُؤْخَذُ مِنكُمْ فِدْيَةٌ ولا مِنَ الذِينَ كَفَرُوا مَأْواكُمُ النَّارُ هِىَ مَولاكُمْ وبِئْسَ المَصِيرُ (15)»

[آن روز مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده اند، می گویند: ما را مهلت دهید تا از نورتان (اندکی) برگیریم. گفته می شود: بازپس برگردید و نوری درخواست کنید. آن گاه میان آنها دیواری زده می شود که آن را دروازه ای است باطنش رحمت است و ظاهرش روی به عذاب دارد * (دو رویان) آنان را ندا درمی دهند: آیا ما با شما نبودیم؟ می گویند: چرا ولی شما خودتان را در بلا افکندید و امروز و فردا کردید و تردید آوردید و آرزوها شما را غره کرد تا فرمان خدا آمد و (شیطان) مغرورکننده شما را در باره خدا بفریفت * پس امروز نه از شما و نه از کسانی که کافر شده اند، عوضی پذیرفته نمی شود. جایگاهتان آتش است. آن سزاوار شماست و چه بد سرانجامی است]

1) علی بن ابراهیم گفت: نور در روز قیامت به میزان ایمان مردم میانشان تقسیم می گردد. بهره منافق از نور، به اندازه انگشت ابهام پای چپش است. او به نور خود می نگرد و سپس به مؤمنین می گوید: سر جای خود بایستید تا از نور شما بهره گیرم. مؤمنان به منافقان گویند: باز گردید و از پشت سرتان نور به دست آورید. پس باز می گردند و دیواری میانشان حائل می گردد که دری دارد. آنان از ورای دیوار صدا می زنند: ای مؤمنین! «أَلمْ نَكُن مَّعَكُمْ قَالوا بَلى ولكِنَّكُمْ فَتَنتُمْ أَنفُسَكُمْ» به واسطه گناهان «وارْتَبْتُمْ» شک کردید و بر جای خود ماندید.(1)

2) حسین بن سعید در کتاب زهد: از قاسم، از علی، از ابو بصیر روایت کرد: امام صادق علیه السلام فرمود: نور در روز قیامت به میزان ایمان مردم، میانشان تقسیم می شود. بهره منافق از نور به اندازه انگشت ابهام پای چپ او است. پس

1- [1] - تفسیر قمی، ح 2، ص 330.

نورش را لگدمال می کند. و آن گاه می گوید: سر جای خود بایستید تا از نورتان بهره گیرم. به او گفته می شود: «ارْجِعُوا ورَاءكُمْ فَالتَمِسُوا نُورًا» یعنی جایی که آتش تقسیم می شود. _ فرمود: _ پس بازمی گردند و میان آنان دیواری حایل می گردد و منافقان از ورای دیوار با مؤمنین سخن می گویند: «أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ قَالوا بَلى ولكِنَّكُمْ فَتَنتُمْ أَنفُسَكُمْ وتَرَبَّصْتُمْ وارْتَبْتُمْ وغَرَّتْكُمُ الأَمَانِىُّ حَتَّى جَاء أَمْرُ اللهِ وغَرَّكُم بِاللهِ الغَرُورُ * فَاليَومَ لا يُؤْخَذُ مِنكُمْ فِدْيَةٌ ولا مِنَ الذِينَ كَفَرُوا مَأْواكُمُ النَّارُ هِىَ مَولاكُمْ وبِئْسَ المَصِيرُ» سپس فرمود: ای ابا محمد! به خدا سوگند در باره یهود و نصاری چنین نفرمود: بلکه مقصود آیه، اهل قبله است.(1)

3) ابن بابویه از احمد بن حسن قطّان و محمد بن احمد سنانی و علی بن احمد بن موسی دقاق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب و علی بن عبدالله وراق که خداوند از وی خشنود باد، از ابو عباس احمد بن یحیی بن زکریا قطان، از بکر بن عبدالله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از سلیمان بن حکیم، از ثور بن یزید از مکحول روایت کرد که: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: رازداران از میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می دانند که در میان آنان شخص صاحب منقبت و صاحب فضیلتی نیست، مگر آن که من همچنان منقبت و فضیلتی داشته باشم و من هفتاد خصلت نیکو دارم که هیچ کس با من در این خصال، شریک نیست گفتم: ای امیرالمؤمنین، مرا از آن صفات آگاه کن. _ هفتاد خصلت را بیان کرد _ و فرمود: اما خصلت سی ام آن است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: امت من در روز قیامت در زیر پنج پرچم محشور می شوند. اولین پرچمی که بر من وارد می شود، پرچم فرعون این زمان، معاویه است. دوم، پرچم سامری این زمان، عمرو عاص است، سوم پرچم جاثلیق (رئیس اسقف های) زمان، ابو موسی اشعری است و چهارم، پرچم ابو اعور سلمی و پنجم، پرجم توست. ای علی! زیر آن پرچم مؤمنان اند و تو پیشوای آنانی. خدای تبارک و تعالی به این چهار گروه می فرماید: «ارْجِعُوا ورَاءكُمْ فَالتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ» و آنان پیروان و دوستداران من هستند. گروه

1- [1] - زهد، ص 93، ح 249.

متجاوز و منحرف از صراط مستقیم با من جنگیدند و باب رحمت، همان پیروان من هستند. پس آنان ندا سر می دهند: «أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ قَالوا بَلى ولكِنَّكُمْ فَتَنتُمْ أَنفُسَكُمْ وتَرَبَّصْتُمْ وارْتَبْتُمْ وغَرَّتْكُمُ الأَمَانِىُّ» در دنیا «حَتَّى جَاء أَمْرُ اللهِ وغَرَّكُم بِاللهِ الغَرُورُ* فَاليَومَ لا يُؤْخَذُ مِنكُمْ فِدْيَةٌ ولا مِنَ الذِينَ كَفَرُوا مَأْواكُمُ النَّارُ هِىَ مَولاكُمْ وبِئْسَ المَصِيرُ» سپس امت و پیروان من وارد می شوند و از حوض محمد صلی الله علیه و آله و سلم سیراب می گردند و در دستم عصای عوسج (چوبدستی خاردار) است که با آن دشمنانم را می رانم همچنان که شترهای غریبه و بیگانه رانده می شوند.(1)

4) محمد بن عباس: از محمد بن حسن بن علی بن مهزیار از پدرش، از جدش، از حسن بن محبوب، از احول، از سلام بن مستنیر روایت کرده است که از: امام باقر علیه السلام در باره این کلام خداوند تبارک و تعالی: «فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وظَاهِرُهُ مِن قِبَلهِ العَذَابُ * يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ» پرسیدم، پس فرمود: این آیه در شأن ما و پیروانمان و کفار نازل شده است. در روز قیامت که خلائق در راه محشر نگه داشته شده اند، خداوند دیواری از ظلمت را ایجاد می کند که در داخل آن دری وجود دارد. در باطن آن در، رحمت _ یعنی نور _ است و در ظاهر آن یعنی قبل از آن عذاب است _ یعنی تاریکی _ و خداوند ما و پیروان ما را از درون آن دیوار عبور می دهد که در آن رحمت و نور است، اما دشمنان و کفار را از بیرون دیوار عبور می دهد که در آن تاریکی است. پس دشمنان ما و شما، از دری که در بیرون دیوار قرار دارد و ظاهر آن عذاب است، ندایتان می دهند: آیا در دنیا با شما نبودیم؟ پیامبر ما و شما یکی نبود؟ نماز ما و شما یکی نبود؟ روزه ما و شما یکی نبود؟ حج ما و شما یکی نبود؟

فرمود: فرشته ای از جانب خداوند ندایشان می دهد: بله، اما پس از پیامبرتان صلی الله علیه و آله و سلم خود را فریب دادید، پس پشت کردید و پیروی از کسی که پیامبرتان دستور داده بود را رها کردید و به او شک کردید، و در آن چه پیامبرتان راجع به او گفت، دچار تردید شدید؛ آرزوها و اجماع شما بر مخالفت با اهل حق، شما را فریب داد، همچنان که بردباری خداوند در باره شما در آن

1- [1] - خصال، ص 575، ح 1.

وضعیت، شما را فریب داد، تا این که حق آمد _ مقصود از حق، آمدن علی بن ابی طالب علیه السلام و ائمه علیهم السلام پس از اوست _ . در کلام خداوند عز و جل آمده است که: «وغَرَّکُم بِاللهِ الغَرُورُ» یعنی شیطان شما را فریب داد. «فَالیَومَ لا یُؤْخَذُ مِنکُمْ فِدْیَهٌ ولا مِنَ الذِینَ کَفَرُوا» یعنی عمل نیک ندارید تا به وسیله آن خود را آزاد کنید. «مَأْواکُمُ النَّارُ هِیَ مَولاکُمْ وبِئْسَ المَصِیرُ».(1)

5) و نیز محمد بن عباس از احمد بن محمد هاشمی، از محمد بن عیسی عبیدی روایت کرد: ابو محمد انصاری که خیّر بود، از دوستی، از اعمش، از عطاء، از ابن عباس روایت کرد که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره این کلام خداوند عز و جل: «فَضُرِبَ بَیْنَهُم بِسُورٍ لهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِیهِ الرَّحْمَهُ وظَاهِرُهُ مِن قِبَلِهِ العَذَابُ» پرسیدم و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من همان دیوارم و علی علیه السلام باب آن است.(2)

6) ایشان از احمد بن هوذه، از ابراهیم بن اسحاق، از عبدالله بن حماد، از عمرو بن ابو مقدام، از پدرش، از سعید بن حبیر روایت کرد: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره کلام خداوند عز و جل: «فَضُرِبَ بَیْنَهُم بِسُورٍ لهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِیهِ الرَّحْمَهُ وظَاهِرُهُ مِن قِبَلِهِ العَذَابُ» سئوال کردند. فرمود: من دیوارم و علی باب آن است و تنها می توان از طریق در، از دیوار گذشت.(3)

7) علی بن ابراهیم در باره کلام خداوند تعالی: «فَالیَومَ لا یُؤْخَذُ مِنکُمْ فِدْیَهٌ» گفت: به خدا سوگند مقصود آیه، یهود و نصاری نیست بلکه فقط اهل قبله مقصود هستند. سپس گفت: «مَأْواکُمُ النَّارُ هِیَ مَولاکُمْ» یعنی آتش برای شما سزاوارتر است و کلام خداوند تعالی: «أَلَمْ یَأْنِ للذِینَ آمَنُوا» یعنی آیا هنگام آن نرسیده «أَن تَخْشَعَ قُلوبُهُمْ» یعنی دل های ایشان بترسد «لذِکْرِ اللهِ».(4)

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 660، ح 11.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 661، ح 12.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 662، ح 13.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 330.

«أَلمْ يَأْنِ للذِينَ آمَنُوا أَن تَخْشَعَ قُلوبُهُمْ...بَعْدَ مَوتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لكُمُ الآيَاتِ لعَلكُمْ تَعْقِلونَ(17)»

«أَلمْ يَأْنِ للذِينَ آمَنُوا أَن تَخْشَعَ قُلوبُهُمْ لذِكْرِ اللهِ ومَا نَزَل مِنَ الحَقِّ ولا يَكُونُوا كَالذِينَ أُوتُوا الكِتَابَ مِن قَبْل فَطَال عَلَيْهِمُ الأَمَدُ فَقَسَتْ قُلوبُهُمْ وكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ(16) اعْلمُوا أَنَّ اللهَ يُحْيِى الأَرْضَ بَعْدَ مَوتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لكُمُ الآيَاتِ لعَلكُمْ تَعْقِلونَ(17)»

[آیا برای کسانی که ایمان آورده اند، هنگام آن نرسیده که دلهایشان به یاد خدا و آن حقیقتی که نازل شده نرم (و فروتن) گردد و مانند کسانی نباشند که از پیش بدانها کتاب داده شد و (عمر و) انتظار بر آنان به درازا کشید و دلهایشان سخت گردید و بسیاری از آنها فاسق بودند؟ * بدانید که خدا زمین را پس از مرگش زنده می گرداند. به راستی آیات (خود) را برای شما روشن گردانیده ایم. باشد که بیندیشید]

1) محمد بن ابراهیم نعمانی از محمد بن همام، از حمید بن زیاد کوفی، از حسن بن محمد بن سماعه، از احمد بن حسن میثمی، از یکی از یاران امام باقر علیه السلام روایت کرد که گفت: شنیدم که امام علیه السلام فرمود: این آیه که در سوره حدید است: «ولا تَكُونُوا(1) كَالذِينَ أُوتُوا الكِتَابَ مِن قَبْل فَطَال عَلَيْهِمُ الأَمَدُ فَقَسَتْ قُلوبُهُمْ وكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ» در باره مردم زمان غیبت نازل شده است. سپس خداوند عز و جل فرمود: «اعْلمُوا أَنَّ اللهَ يُحْيِى الأَرْضَ بَعْدَ مَوتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لكُمُ الآيَاتِ لعَلكُمْ تَعْقِلونَ» و فرمود: قطعاً زمان، زمان غیبت است.(2)

2) ابن بابویه: از علی بن حاتم، از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از احمد بن حسن میثمی، از سماعه و غیره از امام صادق علیه السلام روایت کرد: این آیه در باره قائم نازل شده است: «ولا يَكُونُوا كَالذِينَ أُوتُوا الكِتَابَ مِن قَبْل فَطَال عَلَيْهِمُ الأَمَدُ فَقَسَتْ قُلوبُهُمْ وكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ».(3)

1- [1] - و آیه در مصحف شریف این چنین است: «ولا يَكُونُوا...»
2- [2] - الغیبه، ص 14.
3- [3] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 66.

3) شیخ مفید با سند خود از محمد بن همام، از یکی از یاران امام صادق علیه السلام روایت کرد: شنیدم که فرمود: این آیه: «ولا یَکُونُوا کَالذِینَ أُوتُوا الکِتَابَ مِن قَبْل فَطَال عَلَیْهِمُ الأَمَدُ فَقَسَتْ قُلوبُهُمْ وکَثِیرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ» در باره مردم زمان غیبت نازل شده است و زمان، زمان غیبت است.

گویا خداوند عز و جل خواسته بگوید، ای امت محمد! ای گروه شیعه! همانند کسانی که قبل از شما کتاب بر آنان نازل شده و زمان زیادی بر آنان سپری شده، نباشید، پس تأویل این آیه در باره مردم زمان غیبت و زمان آنان است نه دیگران.(1)

4) محمد بن یعقوب: از احمد بن مهران، از محمد بن علی، از موسی بن سعدان، از عبدالرحمن بن حجاج، از ابو ابراهیم امام موسی بن جعفر علیه السلام در باره این کلام خداوند عز و جل «یُحْیِی الأَرْضَ بَعْدَ مَوتِهَا» روایت کرد که فرمود: زمین را با باران زنده نمی کند، بلکه خداوند عز و جل مردمی را می فرستد که عدل را زنده می کنند و زمین با احیاء عدل و با اقامه حد زنده می شود. و این حیات و زنده شدن، سودمندتر از چهل روز باران است.(2)

5) و نیز محمد بن یعقوب از محمد بن احمد بن صلت، از عبدالله بن صلت، از یونس، از فضل بن صالح، از محمد حلبی روایت کرده است که او از امام صادق علیه السلام در باره این کلام خداوند عز و جل: «اعْلمُوا أَنَّ اللهَ یُحْیِی الأَرْضَ بَعْدَ مَوتِهَا» پرسیدو آن حضرت فرمود: مقصود، عدل پس از ظلم است.(3)

6) ابن بابویه: از علی بن حاتم، از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از احمد بن حسن میثمی، از حسن بن محبوب، از مومن طاق، از سلام بن مستنیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که امام در باره این آیه خداوند عز و جل: «اعْلمُوا أَنَّ اللهَ یُحْیِی الأَرْضَ بَعْدَ مَوتِهَا» فرمود: خداوند عز و جل زمین را پس از مرگش به واسطه قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف زنده می کند و مرگ

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 662، ح 14.

2- [2] - کافی، ج 7، ص 174، ح 2.
3- [2] - کافی، ج 8، ص 267، ح 390.

زمین به کفر مردم است و کافر همان مرده است.(1)

7) محمد بن عباس، از حمید بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از احمد بن حسن میثمی، از حسن بن محبوب، از ابو جعفر احول، از سلام بن مستنیر، از امام باقر علیه السلام در باره این کلام خداوند عز و جل: «اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يُحْيِي الأَرْضَ بَعْدَ مَوتِهَا» روایت کرد که فرمود: مقصود از مرگ زمین، کفر زمینیان است و کافر مرده است، پس خداوند زمین را با قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف زنده می کند و در آن عدالت را برقرار می کند. پس زمین زنده می شود و اهل زمین پس از مرگشان زنده می شوند.(2)

«إِنَّ المُصَّدِّقِينَ والمُصَّدِّقَاتِ وأَقْرَضُوا اللهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لهُمْ ولهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ (18)»

[در حقیقت، مردان و زنان صدقه دهنده و (آنان که) به خدا وامی نیکو داده اند، ایشان را (پاداش) دو چندان گردد و اجری نیکو خواهند داشت]

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعه بن مهران، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: خداوند عز و جل در ثروت ثروتمندان برای فقیران حق واجبی قرار داده است که ثروتمندان فقط با ادای این واجب ستایش می شوند و آن زکات است که به واسطه آن خودشان را حفظ می کنند و به واسطه این کارشان مسلمان نامیده می شوند. اما خداوند عز و جل در اموال ثروتمندان، حقوقی غیر زکات نیز قرار داده است. خداوند فرمود: «فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلومٌ»(3) [در اموالشان حقی معلوم است] پس حق معلوم، غیر از زکات است _ تا آن جا که فرمود: _ خداوند همچنین فرمود:

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 606، ح 13.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 663، ح 15.
3- [3] - معارج/ 24.

«وأَقْرَضُوا اللهَ قَرْضًا حَسَنًا».(1)

2) ایشان از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن عمیر، از منصور بن یونس، از اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: بر دروازه بهشت نگاشته شده است: پاداش صدقه ده (برابر) و پاداش قرض، هجده (برابر) است. در روایت دیگری آمده است: پانزده (برابر).(2)

3) علی بن ابراهیم روایت کرد: امام صادق علیه السلام فرمود: بر باب بهشت نگاشته شده است: پاداش قرض، هجده (برابر) و صدقه ده (برابر) است، زیرا قرض فقط برای انسان محتاج است، اما صدقه شاید به دست انسان غیر محتاج برسد.(3)

«والذِینَ آمَنُوا بِاللهِ ورُسُلهِ أُولئِکَ ...وکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا أُولئِکَ أَصْحَابُ الجَحِیمِ(19)»

«والذِینَ آمَنُوا بِاللهِ ورُسُلهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ والشُّهَدَاء عِندَ رَبِّهِمْ لهُمْ أَجْرُهُمْ ونُورُهُمْ والذِینَ کَفَرُوا وکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا أُولئِکَ أَصْحَابُ الجَحِیمِ(19)»

[و کسانی که به خدا و پیامبران وی ایمان آورده اند، آنان همان راستینانند و پیش پروردگارشان گواه خواهند بود (و) ایشان راست اجر و نورشان و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را تکذیب کرده اند، آنان همدمان آتشند]

1) شیخ در تهذیب: با سند خود از احمد بن محمد بن عیسی، از علی ابن حکم، از مروان، از ابو خضیره، از کسی که از علی بن حسین علیه السلام شنیده بود روایت کرد که در مورد شهیدان سخن می گفت: برخی از ما می گفتیم شهید کسی است که مبطون (آن که مستقیماً در میدان جنگ، کشته شده باشد) باشد. برخی می گفتیم: کسی است که حیوان وحشی او را بدرد و برخی چیزهای دیگری را ذکر می کردیم.

شخصی گفت: نمی دانستم شهید تنها کسی است که در راه خدا شهید شود. علی بن حسین علیه السلام فرمود: اگر چنین باشد قطعاً شهیدان اندک بودند. سپس این

1- [1] - کافی، ج 3، ص 498، ح 8.
2- [2] - کافی، ج 4، ص 33، ح 1.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص330.

آیه را خواند: «والذِینَ آمَنُوا بِاللهِ ورُسُلهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ والشُّهَدَاء عِندَ رَبِّهِمْ» سپس فرمود: این آیه در شأن ما و شیعه ما نازل شده است.(1)

2) احمد بن محمد بن خالد برقی: از پدرش، از حمزه بن عبدالله جعفری، از جمیل بن دراج، از عمرو بن مروان، از حارث بن حصیره، از زید بن ارقم، از حسین بن علی علیه السلام روایت کرد که فرمود: شیعه ما فقط کسی است که بسیار راستگو و گواه (شهید) باشد. گفت: گفتم فدایت گردم، چگونه این چنین می شود در حالی که بیشتر آنان در بسترشان می میرند؟ فرمود: آیا در کتاب خداوند در سوره حدید نخوانده ای: «والذِینَ آمَنُوا بِاللهِ ورُسُلهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ والشُّهَدَاء عِندَ رَبِّهِمْ» گفتم: گویا این آیه کتاب خداوند عز و جل را هرگز نخوانده ام. فرمود: اگر تنها به گونه ای بود که شما می گویید، شهدا اندک بودند.(2)

3) احمد بن محمد بن خالد برقی: از ابو یوسف یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از عمرو بن عاصم، از منهال قصاب روایت کرد که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: برای من از خداوند طلب شهادت کن. فرمود: یقیناً مؤمن به هر گونه ای بمیرد، شهید است، آیا نشنیده ای که خداوند در کتابش می فرماید: «والذِینَ آمَنُوا بِاللهِ ورُسُلهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ والشُّهَدَاء عِندَ رَبِّهِمْ».(3)

4) محمد بن عباس: از احمد بن محمد، از ابراهیم بن اسحاق، از حسن بن عبد الرحمن، از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت کرد: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راستگویان سه نفرند: حبیب نجار که مؤمن آل یس است، حزقیل که مؤمن آل فرعون است و علی علیه السلام.(4)

5) و نیز محمد بن عباس از حسین بن علی مقری با سند خود از رجال خود، در حدیثی مرفوع، از ابو ایوب انصاری روایت کرد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راستگویان سه نفرند: حزقیل، مؤمن آل فرعون، حبیب

1- [1] - تهذیب، ج 6، ص 167، ح 318.
2- [2] - محاسن، ص 163، ح 115.
3- [3] - محاسن، ص 164، ح 117.

4- [4] - تأويل الآيات، ج 2، ص 663، ح 16.

صاحب آل یس، و علی بن ابی طالب علیه السلام و او برترین آن سه نفر است.(1)

6) ایشان از جعفر بن محمد بن مالک، از محمد بن عمرو، از عبدالله بن سلیمان، از اسماعیل بن ابراهیم، از عمر بن مفضل بصری، از عباد بن صهیب، از جعفر بن محمد، از پدرش، از پدرانش علیه السلام روایت کرد که فرمود: فرشته ای با بیست هزار سر بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخاست تا دستش را ببوسد. فرشته به او گفت: صبر کن، صبر کن ای محمد! به خدا سوگند تو نزد خداوند گرامی ترین تمام اهل آسمان ها و زمین ها هستی. فرشته که نامش محمود بود، میان دو شانه اش نوشته شده بود: «لا اله الا الله. محمد رسول الله، علی الصدیق الاکبر» [خدایی جز خدای یگانه نیست، محمد فرستاده خداست، علی راستگوی برتر است]، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: دوست من محمود، از چه زمانی بین دو شانه ات چنین نوشته شده است؟ گفت: دوازده هزار سال قبل از خلقت آدم.(2)

7) طبرسی از عیاشی با سند از منهال قصاب روایت کرد: به امام صادق علیه السلام گفتم: از خدا بخواه شهادت را روزی من کند. فرمود: قطعاً مؤمن، شهید است و این آیه را خواند.(3)

8) طبرسی از حارث بن مغیره روایت کرد: نزد امام باقر علیه السلام بودیم که فرمود: هر کس از شما که به این امر (ولایت) شناخت داشته باشد و منتظر حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد و در باره او گمان خیر داشته باشد، به خدا سوگند همانند کسی است که با شمشیرش در کنار قائم آل محمد علیهم السلام جهاد کند. پس فرمود: بلکه به خدا سوگند همان کسی است که با شمشیرش در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جهاد کند. سپس برای بار سوم فرمود: بلکه به خدا سوگند همانند کسی است که در کنار رسول خدا در خیمه اش شهید شود و این مضمون آیه ای از کتاب خدا در باره شماست. گفتم: فدایت شوم، کدامین

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 664، ح 17.

2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 644، ح 18.
3- [3] - مجمع البيان، ج 9، ص 359.

آیه؟ فرمود: کلام خداوند عز و جل: «والذِینَ آمَنُوا بِاللهِ ورُسُلهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ والشُّهَدَاء عِندَ رَبِّهِمْ» سپس فرمود: به خدا سوگند، شما نزد پروردگارتان راستگویان و شهید هستید.(1)

9) شرف الدین نجفی از صاحب کتاب «بشارات» در حدیثی مرفوع از حسین بن ابی حمزه، از پدرش روایت کرد که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم، من پیر شده ام، استخوان هایم شکننده شده، اجلم نزدیک است، می ترسم قبل از شهادت بمیرم. گفت: به من فرمود: ای ابا حمزه! گمان می کنی شهید تنها کسی است که کشته شود؟ گفتم: بله، فدایت شوم. پس فرمود: ای ابا حمزه! هر کس به ما ایمان آورد، سخنان ما را تصدیق کند، و منتظر قائم ما باشد، همانند کسی است که در زیر پرچم قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف شهید شود. به خدا سوگند، بلکه همانند کسی است که در زیر پرچم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شهید شده است.(2)

10) از ابو بصیر روایت شده است که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابا محمد! کسی که در این حالت بمیرد شهید است. گفت: گفتم: فدایت شوم، حتی اگر در بستر بمیرد؟ فرمود: حتی اگر در بسترش بمیرد، او زنده ای است که به او روزی داده می شود.(3)

11) محمد بن یعقوب: با سند خود از یحیی حلبی از عبدالله بن مسکان، از ابو بصیر روایت کرد که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم، کسی که این امر را ردّ کند، همانند کسی است که شما را مردود شمرده است؟ فرمود: ای ابا محمد! کسی که این امر (ولایت) را نپذیرد و ردّ کند، همچون کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خداوند تبارک و تعالی را ردّ کرده است. ای ابا محمد! یقیناً کسی که با پذیرش این امر بمیرد، شهید است. گفت: گفتم: حتی اگر در بسترش بمیرد؟ فرمود: بله، به خدا سوگند حتی اگر در بسترش بمیرد، نزد

1- [1] - مجمع البیان، ج 9، ص 396.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 655، ح 21.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 666، ح 22.

پروردگارش زنده است و روزی می خورد.(1)

12) محمد بن یعقوب: با سندش از عبدالله بن مسکان، از مالک جهنی روایت کرد که: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای مالک، آیا راضی نیستید از این که نماز به پا دارید، زکات دهید، دست و زبانتان را از گناه باز دارید و وارد بهشت شوید؟ ای مالک! قطعاً مردم امامی را در دنیا پیشوای خود قرار نمی دهند، مگر آن که در روز قیامت او آنها را نفرین کند و آنان او را نفرین کنند. تنها شما و امثال شمایید که این گونه نیستید. ای مالک! قطعاً در میان شما کسی که بمیرد و بر این امر (ولایت) استوار باشد، به خدا سوگند همچون شهیدی است که با شمشیرش در راه خدا جنگیده است.(2)

13) ابن بابویه: از پدرش با سندی که آن را به از ابو بصیر و محمد بن مسلم می رساند روایت کرد: امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم از جدش، از پدرانش علیه السلام روایت کرد: امیرالمؤمنین علیه السلام در یک مجلس به یارانش چهارصد باب علم را آموخت، از جمله این که فرمود: از نادانان بپرهیزید، زیرا نادان از خداوند عز و جل نمی ترسد و در میان آنان قاتلین انبیا و نیز در میان آنان دشمنان ما هستند. خداوند تبارک و تعالی امر زمین را می داند و ما را برگزید و برایمان پیروانی برگزید که یاریمان می کنند و از شادیمان شاد می شوند و از حزن ما اندوهگین می شوند. مال و جانشان را در راه ما می بخشند، آنان از ما هستند و به سوی ما باز می گردند. در میان شیعه ما بنده ای نیست که به امری نزدیک شود که او را از آن بازداشته ایم. شیعه ما قبل از مرگش به بلایی در زمینه ثروت یا فرزندانش یا در باره خودش دچار می شود که به واسطه آن، تمامی گناهانش از بین می رود. و خدای عز و جل را در حالتی ملاقات می کند که گناهی ندارد، قطعاً اندکی گناه برای او می ماند و در هنگام مرگش بر او سخت گرفته می شود. هر کس از شیعه ما بمیرد، شهیدی است که امر ما را تصدیق نموده، به خاطر ما عشق ورزیده، به خاطر ما عصبانی شده است. مؤمن به خدا و رسولش با این کار، وصال خداوند عز و جل را

1- [1] - کافی، ج 8، ص 146، ح 120.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 146، ح 122.

طلب می نماید. خداوند فرموده است: «والذِینَ آمَنُوا بِاللهِ ورُسُلهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ والشُّهَدَاء عِندَ رَبِّهِمْ لهُمْ أَجْرُهُمْ ونُورُهُمْ».(1)

14) از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که به یارانش فرمود: در زمین بمانید و بر بلا صبر کنید و دستان و شمشیرها و زبانتان را حرکت ندهید و در آن چه خداوند برای شما شتابی ندارد، عجله مکنید. یقیناً هر کس از شما در بسترش بمیرد، در حالی که حق پروردگار و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتش صلوات الله علیهم اجمعین را بشناسد، شهید مرده است و پاداش او بر خداست و خداوند بر خود فرض دانسته است که به نیت وی برای انجام عمل صالح، اجر دهد هر چند آن عمل را انجام ندهد و حتی نیت جهاد، جایگزین جنگیدن با شمشیر است.(2)

15) ابن بابویه در فضائل شیعه: از پدرش، از سعد بن عبدالله، از معاویه بن عمّار، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش، روایت کرد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در روز قیامت گروه هایی را بر منبرهایی از نور می آورند که چهره هایشان همچون ماه کامل می درخشد و اقوام اولین وآخرین به آنان غبطه می خورند. سپس سکوت کرد و آن گاه کلامش را سه بار تکرار کرد. عمر بن خطاب گفت: پدر و مادرم فدایت، آنان شهدا هستند؟ فرمود: آنان شهدا هستند، اما شهدایی نیستند که شما گمان می کنید. گفت: آنان انبیا هستند؟ فرمود: انبیایی که شما گمان می کنید، نیستند. گفت: آنان اوصیا هستند؟ فرمود: اوصیا هستند، نه آن اوصیایی که شما گمان می کنید. گفت: پس از اهل آسمان هستند یا زمین؟ فرمود: آنان از اهل زمین هستند. گفت: پس مرا خبر ده آنان چه کسانی اند؟ پیامبر با دستش به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: این شخص و پیروان او هستند. در میان قریش، تنها فرد سفاک و خونریز، و در میان انصار، تنها یهودیان و در میان عرب تنها زنازادگان و در میان تمامی مردم، تنها انسان شقی است که بغض و کینه او را در دل دارد. ای عمر! کسی که ادعا می کند مرا دوست دارد، اما با او

1- [1] - خصال، ص 635، ح 10.
2- [2] - نهج البلاغه، ص 282، خطبه ص 190.

دشمن باشد، دروغ گفته است.

16) ابن شهر آشوب، از علی بن جعد، از شعبه، از قتاده، از حسن، از ابن عباس روایت کرد که در باره کلام خداوند تعالی «والذِینَ آمَنُوا بِاللهِ ورُسُلهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ» گفت: صدّیق این امت، علی بن ابی طالب علیه السلام است که او همان صدیّق اکبر و فاروق اعظم است. سپس ابن عباس گفت: «والشُّهَدَاء عِندَ رَبِّهِمْ» منظور از این آیه، علی و حمزه و جعفر هستند. آنان راستگویان و شهدای پیامبران بر امت هایشان هستند، یقینا آنان رسالت را ابلاغ کرده و به کمال رسانیدند. سپس گفت: «لهُمْ أَجْرُهُمْ» نزد پروردگارشان به سبب تصدیق نبوت «ونُورُهُمْ» بر صراط است.(1)

17) از طریق مخالفین: حافظ محمد بن مؤمن شیرازی در کتابش به نام «المستخرج من التفاسیر الاثنی عشر» در تفسیر کلام خداوند تعالی: «والذِینَ آمَنُوا بِاللهِ ورُسُلهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ والشُّهَدَاء عِندَ رَبِّهِمْ لهُمْ أَجْرُهُمْ ونُورُهُمْ» از ابن عباس روایت کرده است که گفت: «والذِینَ آمَنُوا» یعنی کسانی که تصدیق کردند «بِاللهِ» که او یکی است: علی بن ابی طالب علیه السلام و حمزه بن عبد المطلب و جعفر طیار. «أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: صدیق (راستگوی) این امت، علی بن ابی طالب است که او صدیق اکبر و فاروق اعظم است.(2)

18) موفق بن احمد در حدیثی مرفوع از ابن عباس روایت کرد: قوم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از او پرسیدند: این آیه در شأن چه کسانی نازل شده است؟ فرمود: وقتی قیامت فرا رسد، پرچمی از نور سفید ایجاد می شود و منادی ندا سر می دهد: سرور جانشینان برخیزد و کسانی که پس از بعثت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوردند، با او برخیزند. پس علی بن ابی طالب علیه السلام بر می خیزد، پرچمی از نور سفید به دست او داده می شود و به زیر آن تمامی پیشینیان اولین از مهاجرین و انصار جمع هستند و غیر از آنان کسی در میانشان نیست تا آن

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 89.
2- [2] - طرائف، ص 94، ح 132.

جا که علی علیه السلام به روی منبری از نور پروردگار عز و جل می نشیند و همگی یکی یکی بر او وارد می شوند. او اجر و نورشان را به آنان می بخشد. آن گاه که همگان وارد شوند، به آنان گفته می شود: صفتتان و جایگاهتان را در بهشت شناختید. پروردگارتان می فرماید: شما نزد من مغفرت و پاداش عظیمی دارید که همان بهشت است. پس علی علیه السلام برمی خیزد و آن قوم زیر پرچمش، همراه او وارد بهشت می شوند. سپس به منبرش باز می گردد و همچنان تمامی مؤمنین بر او وارد می شوند و او بخشی از آنان را به بهشت وارد می کند و اقوامی را نیز داخل جهنم می گرداند و این همان کلام خداوند تعالی است: «والذِینَ آمَنُوا بِاللهِ ورُسُلهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ والشُّهَدَاء عِندَ رَبِّهِمْ لهُمْ أَجْرُهُمْ ونُورُهُمْ» یعنی مؤمنین پیشتاز از میان پیشینیان و اهل ولایت «والذِینَ کَفَرُوا وکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا أُولئِکَ أَصْحَابُ الجَحِیمِ» یعنی کسانی که کافر شدند و ولایت و حق علی علیه السلام را تکذیب کردند.(1)

«سَابِقُوا إِلی مَغْفِرَهٍ مِّن رَّبِّکُمْ وجَنَّهٍ عَرْضُهَا...یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ واللهُ ذُو الفَضْل العَظِیمِ(21)»

«سَابِقُوا إِلی مَغْفِرَهٍ مِّن رَّبِّکُمْ وجَنَّهٍ عَرْضُهَا کَعَرْضِ السَّمَاء والأَرْضِ أُعِدَّتْ للذِینَ آمَنُوا بِاللهِ ورُسُلهِ ذَلکَ فَضْل اللهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ واللهُ ذُو الفَضْل العَظِیمِ(21)»

[(برای رسیدن) به آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است (و) برای کسانی آماده شده که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند بر یکدیگر سبقت جویید. این فضل خداست که به هر کس بخواهد آن را می دهد و خداوند را فزون بخشی بزرگ است]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن یزید، از ابو عمرو زبیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرد و گفت: به ایشان گفتم: ایمان درجات و جایگاه هایی دارد. آیا مؤمنان در آن جایگاه ها نزد خداوند برتری دارند؟ فرمود: بله. گفتم: رحمت خداوند بر شما، آن را برایم وصف کن تا بدانم؟ فرمود: خداوند میان مؤمنان مسابقه ای قرار می دهد، همچنان که

1- [1] - مناقب ابن مغازلی، ص 267، ح 369.

اسب ها را در روز شرط بندی به مسابقه می گذارند. سپس آنان را براساس سبقتشان در تقرب به او برتری می دهد و به هر کسی درجه ای را عطا می کند و از حق هیچ کس کم نمی شود و هیچ متأخری از پیشتاز و هیچ کس با درجه کمتر، بر دیگری با درجه بیشتر پیشی نمی گیرد و به این شکل، اولین و آخرین امت از لحاظ برتری مشخص می شود. اگر پیشتاز در ایمان بر متأخر برتری نمی داشت، آن گاه آخرین این امت از لحاظ مرتبت، اولین می شد. بلی، اگر پیشتاز در ایمان، فضلی بر کسی که در ایمان آوردن تأخیر کرده و پس از او قرار گرفته است، نداشته باشد، آخرین این امت بر او پیشی می گیرد. اما خداوند با درجات ایمان، پیشتازان را مقدم کرد و مقصرین را به خاطر تأخیر داشتن در ایمان در مراتب آخر قرار داد؛ زیرا می بینیم که اعمال عبادی برخی از مؤمنین آخرین، بیش از اولین است. و نماز و روزه و حج و زکات و جهاد و انفاقشان بیشتر است. اگر معیارهایی برای سبقت نبود که به واسطه آن برخی مؤمنین بر دیگران از نظر مقام نزد خداوند پیشی بگیرند، آخرین ها با اعمال عبادی فراوان خود، بر اولین ها مقدم بودند، اما خداوند عز و جل این امر را نپذیرفت که اولین مؤمنان، پایین ترین درجات ایمان را داشته باشند و کسی که خداوند او را در مرتبه آخر قرار داده است، مقدم شود و کسی که خداوند او را مقدم کرده است، مؤخر شود.

گفتم: مرا از سبقت به ایمانی که خداوند عز و جل مؤمنین را به آن فرا خواند، آگاه کن. پس فرمود: کدام خداوند عز و جل: «سَابِقُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاء والأَرْضِ أُعِدَّتْ للذِينَ آمَنُوا بِاللهِ ورُسُلهِ» و فرمود: «والسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولئِكَ المُقَرَّبُونَ»(1) [و سبقت گیرندگان مقدمند* آنانند همان مقربان (خدا)] و فرمود: «والسَّابِقُونَ الأَولونَ مِنَ المُهَاجِرِينَ والأَنصَارِ والذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللهُ عَنْهُمْ»(2) [و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند. خدا از ایشان خشنود و آنان (نیز) از او خشنودند] از اولین مهاجرین، به سبب درجه سبقتشان آغاز کرد، سپس در مرتبه

1- [1] - واقعه/ 11-10.
2- [2] - توبه/ 100.

دوم، انصار را ذکر کرد و در مرحله سوم کسانی که از آنان با نیکی تبعیت کردند. پس هر قومی را به میزان درجات و جایگاهشان نزد پروردگار نهاد و سپس عاملی را که به سبب آن، خداوند عز و جل برخی اولیای خود را بر دیگران برتری داد، ذکر کرد. خداوند عز و جل فرمود: «تِلکَ الرُّسُل فَضَّلنَا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ مِّنْهُم مَّن کَلَمَ اللهُ ورَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وآتَیْنَا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ البَیِّنَاتِ وأَیَّدْنَاهُ بِرُوحِ القُدُسِ ولو شَاء اللهُ مَا اقْتَتَل الذِینَ مِن بَعْدِهِم مِّن بَعْدِ مَا جَاءتْهُمُ البَیِّنَاتُ ولکِنِ اخْتَلفُواْ فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ ومِنْهُم مَّن کَفَرَ ولو شَاء اللهُ مَا اقْتَتَلواْ ولکِنَّ اللهَ یَفْعَل مَا یُرِیدُ»(1) [برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم. از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیله روح القدس تایید کردیم و اگر خدا می خواست، کسانی که پس از آنان بودند، بعد از آن (همه) دلایل روشن که برایشان آمد، به کشتار یکدیگر نمی پرداختند؛ ولی با هم اختلاف کردند. پس بعضی از آنان کسانی بودند که ایمان آوردند و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند و اگر خدا می خواست، با یکدیگر جنگ نمی کردند. ولی خداوند آن چه را می خواهد انجام می دهد] و فرمود: «ولقَدْ فَضَّلنَا بَعْضَ النَّبِیِّینَ عَلی بَعْضٍ»(2) [و در حقیقت، بعضی از انبیا را بر بعضی برتری بخشیدیم] و فرمود: «انظُرْ کَیْفَ فَضَّلنَا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وللآخِرَةُ أَکْبَرُ دَرَجَاتٍ وأَکْبَرُ تَفْضِیلا»(3) [ببین چگونه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده ایم و قطعا درجات آخرت و برتری آن بزرگتر و بیشتر است] و فرمود: «هُمْ دَرَجَاتٌ عِندَ اللهِ»(4) [(هر یک از) ایشان را نزد خداوند درجاتی است] و فرمود: «ویُؤْتِ کُل ذِی فَضْل فَضْلهُ»(5) [و به هر شایسته نعمتی از کرم خود عطا کند] و فرمود: «الذِینَ

1- [1] - بقره/ 253.
2- [2] - اسراء/ 55.
3- [3] - اسراء/ 21.
4- [4] - آل عمران/ 163.
5- [5] - هود/ 3.

آمَنُواْ وهَاجَرُواْ وجَاهَدُواْ فِی سَبِیل اللهِ بِأَمْوالهِمْ وأَنفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِندَ اللهِ»(1) [کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با مال و جانشان به جهاد پرداخته اند، نزد خدا مقامی هر چه والاتر دارند] و فرمود: «وفَضَّل اللهُ المُجَاهِدِینَ عَلی القَاعِدِینَ أَجْرًا عَظِیمًا * دَرَجَاتٍ مِّنْهُ ومَغْفِرَةً ورَحْمَةً»(2) [مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ برتری بخشیده است * (پاداش بزرگی که) به عنوان درجات و آمرزش و رحمتی از جانب او (نصیب آنان می شود)] «لا یَسْتَوی مِنکُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْل الفَتْحِ وقَاتَل أُولئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الذِینَ أَنفَقُوا مِن بَعْدُ وقَاتَلوا»(3) [کسانی از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق و جهاد کرده اند (با دیگران) یکسان نیستند. آنان از (حیث) درجه بزرگتر از کسانی اند که بعدا به انفاق و جهاد پرداخته اند] و فرمود: «یَرْفَعِ اللهُ الذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ والذِینَ أُوتُوا العِلمَ دَرَجَاتٍ»(4) [خدا (رتبه) کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند (بر حسب) درجات بلند گرداند] و فرمود: «ذَلکَ بِأَنَّهُمْ لاَ یُصِیبُهُمْ ظَمَأٌ ولاَ نَصَبٌ ولاَ مَخْمَصَةٌ فِی سَبِیل اللهِ ولاَ یَطَؤُونَ مَوطِئًا یَغِیظُ الکُفَّارَ ولاَ یَنَالونَ مِنْ عَدُو نَّیْلا إِلاَّ کُتِبَ لهُم بِهِ عَمَل صَالحٌ»(5) [و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می آورد قدم نمی گذارند و از دشمنی غنیمتی به دست نمی آورند، مگر این که به سبب آن عمل صالحی برای آنان (در کارنامه شان) نوشته می شود] و فرمود: «ومَا تُقَدِّمُواْ لأَنفُسِکُم مِّنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللهِ»(6) [و هر گونه نیکی که برای خویش از پیش فرستید، آن را نزد خدا باز خواهید یافت] و فرمود: «فَمَن یَعْمَل مِثْقَال ذَرَّهٍ خَیْرًا یَرَهُ* ومَن یَعْمَل مِثْقَال ذَرَّهٍ شَرًّا یَرَهُ»(7) [پس هر که هموزن ذره ای نیکی کند، (نتیجه) آن را خواهد دید * و هر که هموزن

1- [1] - توبه/ 20.
2- [2] - نساء/ 96-95.
3- [3] - حدید/ 10.
4- [4] - مجادله/ 11.
5- [5] - توبه/ 120.
6- [6] - بقره/ 110.
7- [7] - زلزله/ 8-7.

ذره ای بدی کند، (نتیجه) آن را خواهد دید] و این آیات، درجات و جایگاه های ایمان نزد خداوند تعالی را بیان کرده است.(1)

2) سید رضی در خصائص: در حدیثی مرفوع به نقل از جعفر بن محمد بن علی امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: اسقف نجران نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! هوای سرزمین ما بسیار سرد و پرهزینه است و تحمل حملات یک سپاه را ندارد. من هر سال خراج سرزمین مان را به طور کامل به شما می پردازم. خود او خراج را می آورد و دستیارانی داشت که به او کمک می کردند تا حق بیت المال را به طور کامل ادا کند و عمر برای او رسید بنویسد و ذمه او را مبرا گرداند. فرمود: یک سال اسقفی که پیرمردی زیبا بود، نزد عمر آمد و عمر او را به سوی دین خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دعوت کرد و از او خواست ایمان بیاورد و شروع کرد به بیان فضل اسلام و نعمت ها و کراماتی که مسلمانان به آن دست می یابند. اسقف به او گفت: ای عمر! شما در کتابتان می خوانید که خداوند بهشتی دارد به پهنای آسمان و زمین، پس جهنم کجاست؟ عمر خاموش شد و سرش را پایین آورد. امیرالمؤمنین علیه السلام که در آن جا حاضر بود فرمود: پاسخ این نصرانی را بدهم؟ عمر به او گفت: آری تو جواب بده. علی علیه السلام فرمود: ای اسقف نجران، من به تو پاسخ می دهم. وقتی روز فرا می رسد، شب کجاست؟ و زمانی که شب می رسد، روز کجاست؟ اسقف گفت: تا به حال ندیده ام که کسی این چنین به سئوال من پاسخ دهد. پس گفت: این جوان کیست ای عمر؟ عمر گفت: این جوان، علی بن ابی طالب است. داماد و پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اولین شخصی که به او ایمان آورد. او پدر حسن و حسین است.

اسقف گفت: ای عمر! قطعه ای از زمین را به من معرفی کن که خورشید تنها ساعتی بر آن تابیده است، و قبل و بعد از آن زمان، دیگر بر آن نتابیده است؟ عمر گفت: از این جوان بپرس. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من پاسخت را می دهم. آن بخش از زمین، دریایی است که برای بنی اسرائیل شکافته شد و خورشید بر آن

1- [1] - کافی، ج 2، ص 34، ح 1.

تابید، و حال آن که قبل و بعد از آن، بر آن نتابیده است. اسقف گفت: درست گفتی، ای جوان. سپس اسقف گفت: ای عمر! چیزی را نام ببر که در دستان اهل دنیاست و شبیه است به میوه های اهل بهشت؟ پس گفت: از این جوان بپرس. فرمود: من پاسخت را می دهم. آن قرآن است. اهل دنیا از طریق آن تصمیم می گیرند و نیازشان را از طریق آن رفع می کنند، بی آن که کاستی و نقصی در آن به وجود آید، میوه های بهشت نیز چنین است. اسقف گفت: درست گفتی، ای جوان. پس اسقف گفت: ای عمر! به من بگو، آیا آسمان ها در دارند؟ عمر گفت: از این جوان بپرس. پس علی علیه السلام فرمود: بله، ای اسقف، درهایی دارد. گفت: آیا آن درها قفل هم دارند. پس فرمود: بله، ای اسقف! قفل های آن شرک به خداست. اسقف گفت: درست گفتی، ای جوان. پس کلید آن قفل ها چیست؟ فرمود: گواهی به این که خدایی جز خدای یگانه نیست و غیر از عرش چیزی حجاب آن نیست. گفت: درستی گفتی ای جوان!

سپس اسقف گفت: ای عمر! بگو اولین خونی که به روی زمین ریخته شد، خون چه کسی بود؟ گفت: از این جوان بپرس. فرمود: ای اسقف نجران! من پاسخت را می دهم. ما همچون شما نمی گوییم، اولین خون، خون فرزند آدم بود که برادرش او را کشت و این چنین که شما می گویید نیست، بلکه اولین خونی که به روی زمین ریخته شد، خون بند ناف حواء بود، به هنگام تولد قابیل فرزند آدم. اسقف گفت: درست گفتی ای جوان! پس اسقف گفت: یک سئوال مانده است. تو ای عمر! بگو خداوند تعالی کجاست؟ _ فرمود: _ عمر عصبانی شد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من پاسخت را می دهم. در مورد هر چه می خواهی بپرس. روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، فرشته ای نزد او آمد و سلام کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از کجا آمده ای؟ گفت: از هفت آسمان، از سوی پروردگارم. پس فرشته ای دیگر آمد، سلام کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: از کجا آمده ای؟ گفت: از هفت زمین، از سوی پروردگارم. سپس فرشته ای دیگر آمد، سلام کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: از کجا آمده ای؟ گفت: از محل طلوع خورشید، از سوی پروردگارم. سپس فرشته ای دیگر آمد و رسول خدا به او فرمود: از کجا آمده ای؟ گفت: از محل غروب خورشید، از سوی پروردگارم. پس خداوند همه جا هست، خداوند در آسمان است،

در زمین است، و او تنها حکیم داناست. امام باقر علیه السلام فرمود: معنایش این است که عزت پروردگارم همه جا را در بر دارد. و علم چیزی از خداوند تبارک و تعالی پنهان نیست.(1)

3) ابن فارسی: از انس بن مالک پرسیدند: ای ابا حمزه! بهشت در آسمان است یا زمین؟ گفت: کدامین زمین، وسعت بهشت را داراست؟ و کدامین آسمان، وسعت بهشت را داراست؟ گفتند: پس بهشت کجاست؟ گفت: بالاتر از آسمان هفتم و زیر عرش است.(2)

4) سید رضی در «فضائل عترت»: در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرد که جاثلیق (اسقف) از او پرسید: بگو بهشت و جهنم کجاست؟ فرمود: بهشت در آخرت زیر عرش هست و جهنم در زیر زمین هفتم قرار دارد. جاثلیق گفت: درست گفتی.

5) ابن شهر آشوب: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت کرد که در باره کلام خداوند: «ذَلکَ فَضْل اللهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ» فرمودند: از میان بندگانش، و در باره کلام خداوند تعالی: «ولاَ تَتَمَنَّواْ مَا فَضَّل اللهُ بِهِ بَعْضَکُمْ عَلی بَعْضٍ»(3) [و زنهار آن چه را خداوند به (سبب) آن بعضی از شما را بر بعضی (دیگر) برتری داده آرزو مکنید] فرمودند: این دو آیه در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است.(4)

«مَا أَصَابَ مِن مُّصِیبَهٍ فِی الأَرْضِ ولا فِی...آتَاکُمْ واللهُ لا یُحِبُّ کُل مُخْتَال فَخُورٍ (22)»

«مَا أَصَابَ مِن مُّصِیبَهٍ فِی الأَرْضِ ولا فِی أَنفُسِکُمْ إِلا فِی کِتَابٍ مِّن قَبْل أَن نَّبْرَأَهَا إِنَّ ذَلکَ عَلی اللهِ یَسِیرٌ (21) لکَیْلا تَأْسَوا عَلی مَا فَاتَکُمْ ولا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاکُمْ واللهُ لا یُحِبُّ کُل مُخْتَال فَخُورٍ (22)»

[هیچ مصیبتی نه در زمین و نه در نفسهای شما (= به شما) نرسد، مگر آن که

1- [1] - خصائص الائمه علیهم السلام، ص 90.
2- [2] - روضه الواعظین، ص 554.
3- [3] - نساء/ 32.

4- [4] - مناقب، ج 3، ص 99.

پیش از آن که آن را پدید آوریم در کتابی است. این (کار) بر خدا آسان است * تا بر آن چه از دست شما رفته، اندوهگین نشوید و به (سبب) آن چه به شما داده است شادمانی نکنید و خدا هیچ خودپسند فخرفروشی را دوست ندارد]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش و علی بن محمد، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از علی بن هاشم بن برید، از پدرش روایت کرد که مردی از علی بن حسین علیه السلام در باره زهد پرسید، فرمود: ده چیز است، بالاترین درجه زهد، پایین ترین درجه اجتناب از گناهان (ورع) است و بالاترین درجه ورع، پایین ترین درجه یقین است و بالاترین درجه یقین، پایین ترین درجه رضایت است. همانا، تمامی زهد در آیه ای از کتاب خداوند عز و جل آمده است: «لکَیْلا تَأسَوا عَلی مَا فَاتَکُمْ ولا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاکُمْ».(1)

2) علی بن ابراهیم: از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام روایت کرد: گفتم: فدایت شوم، حد زهد در دنیا چیست؟ _ گفت:_ پس فرمود: خداوند در کتابش معین کرده است، خداوند عز و جل فرمود: «لکَیْلا تَأسَوا عَلی مَا فَاتَکُمْ ولا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاکُمْ» عالم ترین مردم به خداوند، کسی است که از خدا بیش از دیگران بترسد. هر کسی بیش از دیگران از خدا بترسد، به او عالم تر است. عالم ترین مردم به او، زاهدترین آنان است. شخصی به او گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، مرا پند ده. پس فرمود: هر جایی که هستی، تقوای خدا را پیشه کارت کن، چرا که تو هرگز در تنهایی به دور از خداوند نیستی (از تیررس خداوند بیرون نخواهی رفت).(2)

3) و نیز علی بن ابراهیم از پدرش، از قاسم بن محمد، از سلیمان به داود در حدیثی مرفوع، روایت کرد: مردی نزد علی بن حسین علیه السلام آمد _ و این حدیث را ذکر کرد تا این که گفت _ و به امام گفت: زهد چیست؟ فرمود: زهد، ده جزء دارد، بالاترین درجات زهد، پایین ترین درجات رضایت است. آگاه باش که زهد در آیه ای از کتاب خداوند عز و جل آمده است: «لکَیْلا تَأسَوا عَلی مَا فَاتَکُمْ

1- [1] - کافی، ج 2، ص 104، ح 4.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 123.

ولا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ».(1)

4) و نیز علی بن ابراهیم از محمد بن ابی عبدالله، از سهل بن زیاد، از حسن بن عباس بن حریش، از امام جواد علیه السلام روایت کرده است که در باره کلام خداوند تعالی «لکَیْلا تَأسَوا عَلی مَا فَاتَکُمْ» از: امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: فردی از پدرم درباره این آیه پرسید و ایشان فرمود: این آیه در مورد ابوبکر و یارانش نازل شده است. یکی مقدم است و دیگری مؤخر. «لکَیْلا تَأسَوا عَلی مَا فَاتَکُمْ» مقصود فتنه ای است که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دچارش شده اید. فرد گفت: گواهی می دهم که شمایید صاحبان حکمی که در آن اختلافی نیست. پس آن مرد برخاست، رفت و دیگر او را ندیدم.(2)

5) و نیز علی بن ابراهیم از محمد بن جعفر رزاز، از یحیی بن زکریا، از علی بن حسان، از عبدالرحمن بن کثیر، از امام صادق علیه السلام در باره کلام خداوند تعالی روایت کرد که فرمود: «مَا أَصَابَ مِن مُّصِیبَهٍ فِی الأَرْضِ ولا فِی أَنفُسِکُمْ إلا فِی کِتَابٍ مِّن قَبْل أَن نَّبْرَأَهَا» خداوند راست گفت و پیامبرانش آن را ابلاغ کردند. کتاب او در آسمان، علم او به آن را دربردارد و کتاب خدا در زمین، آگاهی دادن ما در شب قدر و مواقع دیگر است. «إِنَّ ذَلکَ عَلی اللهِ یَسِیرٌ».(3)

6) علی بن ابراهیم: امام صادق علیه السلام فرمود: زمانی که سر حسین علیه السلام را نزد یزید که لعنت خدا بر او باد، آوردند، علی بن حسین علیه السلام و دختران امیرالمؤمنین علیه السلام را به آن مجلس وارد کردند، در حالی که علی بن حسین علیه السلام را با زنجیر بسته بودند. یزید گفت: ای علی بن حسین! حمد و سپاس از آن خدایی است که پدرت را کشت. علی بن حسین علیه السلام فرمود: خداوند، کسی که پدرم را کشت، لعنت کند. _ فرمود: _ یزید عصبانی شد و دستور داد گردن او را بزنند. علی بن حسین علیه السلام فرمود: اگر مرا بکشی، چه کسی دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به منزلشان بازگرداند. آنان که غیر

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 231.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 331.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 331.

از من محرمی ندارند؟ یزید گفت: تو آنان را به منزلشان باز می گردانی. سپس سوهان خواست و با دست خود، زنجیر بسته شده بر گردن امام را سوهان زد و آن را شکافت. پس گفت: ای علی بن حسین، می دانی قصدم از این کار چیست؟ فرمود: بلی، می خواهی منت فردی غیر از تو بر من نباشد.

یزید گفت: به خدا سوگند، قصدم همین بود. سپس گفت: ای علی بن حسین «وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ»(1) [و هر (گونه) مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست] علی بن حسین علیه السلام فرمود، هرگز این آیه در باره ما نازل نشده است. فقط این آیه در شأن ما نازل شده است: «مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِی الأَرْضِ ولا فِی أَنفُسِكُمْ» ما کسانی هستیم که نه به خاطر آن چه در دنیا از دست داده ایم تأسف می خوریم و نه به سبب آن چه به ما داده می شود شادمان می شویم.(2)

7) ابن بابویه از مظفر بن جعفر بن مظفر علوی که خداوند از او خشنود باد، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش از علی بن حسین، از محمد بن عبدالله بن زراره، از علی بن عبدالله، از پدرش، از جدش، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرد که فرمود: دو نطفه در رحم با یکدیگر درمی آمیزند؛ هر یک از آن دو بیشتر باشد، فرزند، شبیه آن می شود. اگر نطفه زن بیشتر بود، شبیه دایی و خاله اش می شود و اگر نطفه مرد بیشتر بود، شبیه عمو و عمه هایش می شود. و فرمود: نطفه، چهل روز در رحم می ماند. پس هر کس بخواهد در مورد فرزندش دعا کند، پس در همان چهل روز قبل از خلقتش دعا کند. سپس خداوند عز و جل فرشته ارحام را به سوی نطفه می فرستد، فرشته آن را می گیرد، و آن را به سوی خداوند عز و جل بالا می برد و هر طور که خداوند بخواهد، به آن شکل می دهد.

پس می گوید: ای خدای من، مذکر یا مؤنث؟ و خداوند تعالی هر آن چه بخواهد را وحی می کند و فرشته می نویسد. سپس می گوید: آیا بدبخت گردد یا سعادتمند؟ پس خداوند عز و جل هر آن چه بخواهد به او وحی می کند و فرشته

1- [1] - شوری/ 30.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 331.

می نویسد و می گوید: خدایا روزی او چقدر است و مرگش چه زمانی است؟ سپس آن را می نویسد و هر چیزی که در دنیا دچار آن می شود را می نویسد؟ پس او را به رحم باز می گرداند. کلام خداوند عز و جل به همین موضوع اشاره دارد: «مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِی الأَرْضِ ولا فِی أَنفُسِكُمْ إِلا فِی كِتَابٍ مِّن قَبْل أَن نَّبْرَأَهَا»(1) حدیثی در تفسیر این آیه در تفسیر آیه «إِنَّا أَنزَلنَاهُ فِی لَيْلَةِ القَدْرِ» [ما (قرآن را) در شب قدر نازل کردیم] ان شاء الله خواهد آمد.

«لقَدْ أَرْسَلنَا رُسُلنَا بِالبَيِّنَاتِ وأَنزَلنَا مَعَهُمُ...يَنصُرُهُ ورُسُلهُ بِالغَيْبِ إِنَّ اللهَ قَوىٌّ عَزِيزٌ(25)»

«لقَدْ أَرْسَلنَا رُسُلنَا بِالبَيِّنَاتِ وأَنزَلنَا مَعَهُمُ الكِتَابَ والمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالقِسْطِ وأَنزَلنَا الحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ ومَنَافِعُ للنَّاسِ ولِيَعْلَمَ اللهُ مَن يَنصُرُهُ ورُسُلهُ بِالغَيْبِ إِنَّ اللهَ قَوىٌّ عَزِيزٌ(25)»

[به راستی (ما) پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است پدید آوردیم تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان او و پیامبرانش را یاری می کند. آری، خدا نیرومند شکست ناپذیر است]

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن حسن و غیره، از سهل بن زیاد، از محمد بن عیسی و محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، همگی از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر و عبدالکریم بن عمرو، از عبدالحمید بن ابی دیلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: موسی علیه السلام به یوشع بن نون دستور داد و یوشع بن نون به فرزند هارون دستور داد، در حالی که نه به فرزندش و نه به فرزند موسی دستور نداده بود. یقیناً خداوند عز و جل بهترین هایی دارد و هر که را بخواهد، از هر کس که بخواهد انتخاب می کند. موسی علیه السلام و یوشع را به مسیح علیه السلام بشارت داد. هنگامی که خداوند عز و جل مسیح علیه السلام را مبعوث کرد، مسیح به آنان فرمود: یقینا پس از من پیامبری خواهد آمد که نامش احمد است و از فرزندان اسماعیل علیه السلام که تصدیق من و تصدیق شما و

1- [1] - علل الشرايع، ج 1، ص 118، باب 85، ح 4.

استدلال من و استدلال شما را می آورد و پس از آن در میان حواریون و در میان مستحفظین نیز این امر جاری است. خداوند عز و جل از این روی آنان را مستحفظین نامیده است که اسم اکبر (نام برتر) خداوند در میان آنان حفظ شده است و آن کتابی است که به وسیله آن به هر چیزی می توان علم داشت، همان که همراه با انبیا که درود خدا بر آنان باد بوده است. خداوند عز و جل می فرماید: «ولقَدْ أَرْسَلنَا رُسُلا مِّن قَبْلکَ»(1) [و قطعا پیش از تو (نیز) رسولانی فرستادیم] و «وأَنزَلنَا مَعَهُمُ الکِتَابَ والمِیزَانَ»(2) [و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم] کتاب، اسم اکبر است و آن چه با نام های کتاب تورات و انجیل و فرقان شناخته می شود، همین کتاب است. در آن، کتاب نوح علیه السلام است، کتاب صالح و شعیب و ابراهیم علیه السلام است. پس خداوند عز و جل فرمود: «إِنَّ هَذَا لفِی الصُّحُفِ الأُولی * صُحُفِ إِبْرَاهِیمَ ومُوسَی»(3) [قطعا در صحیفه های گذشته این (معنی) هست * صحیفه های ابراهیم و موسی] صحف ابراهیم چیست؟ صحف ابراهیم اسم اکبر است و صحف موسی نیز اسم اکبر است. موضوع انتقال وصایت به طور پیوسته از عالمی به عالم دیگر ادامه داشت، تا این که آن را به محمد صلی الله علیه و آله و سلم رساندند. هنگامی که خداوند عز و جل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برانگیخت، باقی مانده مستحفظین تسلیم او شدند و بنی اسرائیل او را تکذیب کردند. پس او از خداوند عز و جل کمک خواست و در راهش مجاهدت کرد. سپس خداوند عز و جل بر او آ یه ای نازل کرد که ای محمد! فضیلت وصی خود را اعلام کن. پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدایا عرب ها مردمی ظالم هستند، کتابی نداشته اند، پیامبری به سویشان فرستاده نشده بود و از همین روست که فضیلت نبوت و شرف انبیا را نمی شناسند و اگر از فضل اهل بیتم برایشان بگویم، به من ایمان نخواهند آورد. پس خداوند عز و جل چنین فرمود:

1- [1] - رعد/ 38.
2- [2] - حدید، 97.
3- [3] - اعلی/ 18-19.

«ولاَ تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ»(1) [و بر آنان اندوه مخور] «وقُل سَلامٌ فَسَوفَ يَعْلمُونَ»(2) [و بگو: به سلامت، پس زودا که بدانند] پس برخی از فضایل وصی خود را یادآوری کرد، پس نفاق در قلب هایشان پدید آمد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این نفاق آنان و سخنانی را که می گفتند، دانست؛ پس خداوند عز و جل فرمود: «ولقَدْ نَعْلمُ أَنَّکَ یَضِیقُ صَدْرُکَ بِمَا یَقُولونَ»(3) [و قطعا می دانیم که سینه تو از آن چه می گویند تنگ می شود] «فَإِنَّهُمْ لاَ یُکَذِّبُونَکَ ولکِنَّ الظَّالمِینَ بِآیَاتِ اللهِ یَجْحَدُونَ»(4) [در واقع آنان تو را تکذیب نمی کنند، ولی ستمکاران آیات خدا را انکار می کنند] آنان بدون برهان آن را انکار می کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آنان انس می گرفت و در برابر برخی، از برخی دیگر کمک می گرفت و پیوسته از فضل جانشین خود برای آنان سخن می گفت: تا این که این سوره نازل شد. زمانی که به او خبر دادند باید دعوت حق را لبیک گوید و زمان وفات او فرا رسیده است، برای ایشان استدلال و اقامه دلیل کرد.

پس خداوند عز و جل فرمود: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ * وَإِلَی رَبِّکَ فَارْغَبْ»(5) [پس چون فراغت یافتی به طاعت درکوش * و با اشتیاق به سوی پروردگارت روی آور] هنگامی که فراغت یافتی، پرچمت را علم کن و جانشینت را معرفی کن، و فضل او را آشکارا بیان کن. پس رسول اکرم فرمود: هر کس من مولایش بودم، علی مولای اوست، خدایا دوستدار او را دوست بدار و با دشمن او دشمنی کن _ سه بار _ پس فرمود: مردی را فرا می خوانم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند و از آنها روی برنمی گرداند، و فرّار نیست _ حضرت با این کلمه، کسی را مدنظر داشت که [از جنگ] بازگشت و اصحاب خود را می ترساند و آنان نیز او را می ترساندند _ فرمود: علی علیه السلام سرور مؤمنین

1- [1] - نحل/ 127.
2- [2] - زخرف/ 89.
3- [3] - حجر/ 97.
4- [4] - انعام/ 33.
5- [5] - انشراح/8-7.

است و فرمود: علی علیه السلام ستون دین است و فرمود: این همان کسی است که به خاطر حق با مردم می جنگد و فرمود: حق با علی علیه السلام است، با هر رویه ای که در پیش گیرد. و فرمود: من در میان شما دو امر را به جای می گذارم که اگر از این دو بهره گیرید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خداوند عز و جل و اهل بیتم. ای مردم! گوش فرا دهید که به گوش شما رساندم و تبلیغ کردم. شما در کنار حوض بر من وارد می شوید، در آن جا از اعمالتان در قبال ثقلین خواهم پرسید. ثقلین: کتاب خداوند عز و جل است و اهل بیت من. پس از آنها پیشی نگیرید که هلاک می شوید و به آنان نیاموزید چرا که آنان عالم تر از شما هستند. با کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و کتابی که مردم آن را می خوانند. حجت بر آنان تمام شد (جای عذر و بهانه ای باقی نماند). رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پیوسته فضل اهل بیتش را که سلام و درود خدا بر آنان باد، بیان نموده و با قرآن برای آنان روشن می کرد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»(1) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] و خداوند عز و جل فرمود: «واعْلَمُواْ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَىْءٍ فَأَنَّ للهِ خُمُسَهُ وللرَّسُول ولِذِى القُرْبَى»(2) [و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان است] پس خداوند عز و جل فرمود: «وآتِ ذَا القُرْبَى حَقَّهُ»(3) [و حق خویشاوند را به او بده] که منظور از ذی القربی، علی علیه السلام است و علی علیه السلام حقش جانشینی بود که به او عطا شد و همچنین او اسم اکبر و میراث علم، و نشانه های علم نبوت بود. پس خداوند عز و جل فرمود: «قُل لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلا المَودَّةَ فِى القُرْبَى»(4) [بگو به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان] پس فرمود: «و اذا المودّه سئلت * بای ذنب قتلت» [و هنگامی که در باره مودت

1- [1] - احزاب/ 33.
2- [2] - انفال/ 41.
3- [3] - اسراء/ 26.
4- [4] - شوری/ 23.

پرسیده شود که به کدامین گناه، کشته شد] می فرماید: در باره مودّتی از شما سئوال می کنم که فضل آن بر شما نازل شده است، مودت نزدیکانم، به کدامین گناه آنان را کشتید؟ خداوند عز و جل فرمود: «فَاسْأَلواْ أَهْل الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لاَ تَعْلمُونَ»(1) [پس اگر نمی دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی جویا شوید.] فرمود: کتاب، همان ذکر است، و اهل او آل محمد علیهم السلام هستند که خداوند عز و جل به پرسش از آنان دستور داد، نه از نادانان. و خداوند عز و جل قرآن را ذکر نامیده و فرموده است: «وأَنزَلنَا إِلیْکَ الذِّکْرَ لتُبَیِّنَ للنَّاسِ مَا نُزِّل إِلیْهِمْ ولعَلهُمْ یَتَفَکَّرُونَ»(2) [و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم آن چه را به سوی ایشان نازل شده است، توضیح دهی و امید که آنان بیندیشند] و خداوند عز و جل فرمود: «وإِنَّهُ لذِکْرٌ لکَ ولقَومِکَ وسَوفَ تُسْأَلونَ»(3) [و به راستی که (قرآن) برای تو و برای قوم تو (مایه) تذکری است و به زودی (در مورد آن) پرسیده خواهید شد]

و خداوند عز و جل فرمود: «أَطِیعُواْ اللهَ وأَطِیعُواْ الرَّسُول وأُولی الأَمْرِ مِنکُمْ»(4) [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید] و فرمود: «ولو رَدُّوهُ إِلی» [اگر آن را ارجاع دهند] به خداوند و به «الرَّسُول وإِلی أُولی الأَمْرِ مِنْهُمْ لعَلمَهُ الذِینَ یَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ»(5) [اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعا از میان آنان کسانی اند که (می توانند درست و نادرست) آن را دریابند] پس خداوند امر مردم را به اولی الامر یعنی کسانی که دستور به اطاعت از آنان و پیوستن به آنان را داد، ارجاع نمود. هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از حجه الوداع بازمیگشت، جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و فرمود: «یَا أَیُّهَا الرَّسُول بَلغْ مَا أُنزِل إِلیْکَ مِن رَّبِّکَ وإِن لمْ تَفْعَل فَمَا بَلغْتَ رِسَالتَهُ واللهُ یَعْصِمُکَ

1- [1] - نحل/ 43 و انبیا/ 7.
2- [2] - نحل/ 44.
3- [3] - زخرف/ 44.
4- [4] - نساء/ 59.
5- [5] - نساء/ 83.

مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللهَ لاَ یَهْدِی القَومَ الکَافِرِینَ»(1) [ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای و خدا تو را از (گزند) مردم نگاه می دارد. آری خدا گروه کافران را هدایت نمی کند] پس مردم را فرا خواند، آنان جمع شدند، دستور داد تا شاخه هایی را بیاورند و خارهای آن زمین را جارو زدند. سپس فرمود: ای مردم! مولای شما کیست و چه کسی از شما به خودتان شایسته تر است؟ گفتند: خدا و رسولش. فرمود: هر کس من مولایش بودم، پس علی مولای اوست. خدایا هر که علی را دوست دارد، دوست بدار و با هر کس با علی، دشمن است، دشمن باش. و سه بار کلام را تکرار کرد0 پس تیغ نفاق در قلوب مردم جای گرفت و گفتند: خداوند عز و جل هرگز این موضوع را بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل نکرده است، او از این طریق فقط می خواهد شأن(2) پسر عموی خویش را بالا ببرد.

زمانی که وارد مدینه شد، انصار به نزد او آمدند و گفتند: ای رسول خدا! خداوند عز و جل به ما نیکی کرده است و به وسیله تو و برانگیختن تو در میانمان، ما را گرامی داشت. خداوند دوستمان را شاد و دشمن ما را خوار و ذلیل کرد. گاهی گروه هایی (هیئت هایی) نزد شما می آیند و مالی نداری که به آنان عطا کنی، به همین سبب دشمن شما را شماتت می کند.

دوست داریم یک سوم اموالمان را بردارید تا بتوانید به هیئتی که از مکه به نزد شما می آیند، چیزی عطا کنید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ آنان را نداد و منتظر شد تا آیه ای از جانب پروردگارش بر او نازل شود. پس جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و فرمود: «قُل لا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلا المَودَّةَ فِی القُرْبَی»(3) [بگو به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان] پیامبر اکرم اموال ایشان را قبول نکرد. پس منافقان گفتند: این

1- [1] - مائده/ 67.
2- [2] - در اصل، ضبع بوده است که آن را شأن و موقعیت ترجمه کرده ایم. ضبع: ما بین زیر بغل تا وسط بازوست. البته بالای زیر بغل، مورد نظر است «المعجم الوسیط، ماده ضبع، ج 1، ص 533».
3- [3] - شوری/ 23.

موضوع بر محمد نازل نشده است و او فقط می خواهد زیر بغل (مقام و موقعیت) پسرعمویش را بالا ببرد و اهل بیت خود را بر دوش ما سوار کند. دیروز می گفت: هر کس من مولای او بودم، پس علی مولای اوست، و امروز می گوید: «قُل لا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلا المَودَّةَ فِی القُرْبَی» [بگو به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی در باره خویشاوندان]. سپس آیه خمس نازل شد. آنان گفتند: می خواهد اموال و غنیمت هایمان را به او ببخشیم. سپس جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و فرمود: ای محمد! نبوتت را به اتمام رساندی و زمان حیاتت در این دنیا را به پایان رسانده ای، پس اسم اکبر، وارث علم و نشانه های علم نبوت را نزد علی بگذار، زیرا من زمین را بدون عالم باقی نمی گذارم، آن که به واسطه او اطاعت و ولایت من شناخته می شود و آن عالم حجتی است برای کسانی که در فاصله زمانی بین مرگ یک پیامبر و بعثت پیامبر دیگر به دنیا می آیند. فرمود: پس نام اکبر، وارث علم و نشانه های علم نبوت را برای او به وصایت گذاشت و هزار کلمه و هزار باب را برای او به او وصیت کرد که هر کلمه و باب به روی هزار کلمه و باب باز می شود.(1)

2) سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن ابی نصر، از هشام بن سالم، از سعد بن طریف، از امام باقر علیه السلام روایت کرد: هشت نفر نزد او بودیم و سخن از رمضان به میان آوردیم و او فرمود: نگویید این رمضان است. رمضان نه می آید و نه می رود. تنها امر فانی است که می آید و می رود. به جای آن بگویید: ماه رمضان، چرا که ماه به نام اضافه می شود و نام رمضان، نام خداست و آن ماهی است که قرآن در آن نازل شده است. خداوند این ماه را مَثَل و عید قرار داد. در ماه رمضان برای زیارت ائمه علیهم السلام و برای عید نباید کسی خارج شود. بدانید کسی که در ماه رمضان از خانه اش فی سبیل الله خارج شود و ما فی سبیل الله هستیم؛ ما همان راهی هستیم که هر کس وارد آن شد، حصاری به دور او پیچیده می شود و حصار همان امام است، روز قیامت در میزان اعمالش صخره ای خواهد بود که از آسمان ها و زمین های هفت گانه و آن چه روی آنها و میان آنها و

1- [1] - کافی، ج 1، ص 232، ح 3.

در زیر آنهاست، سنگین تر است. گفتم: ای ابو جعفر! میزان چیست؟ فرمود: ای سعد! ژرف نگری و وسعت نظرت افزون شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همان صخره است و ما میزانیم و خداوند عز و جل در شأن امام فرمود: «لِیَقُومَ النَّاسُ بِالقِسْطِ» و هر کس در برابر امام تکبیرکنان بگوید: لا اله لا الله وحده لا شریک له؛ خداوند رضوان اکبر را برای او در نظر می گیرد و کسی که رضوان اکبر را برای او در نظر بگیرد، او را با ابراهیم و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و پیامبران را در دارالجلال همراه می کند. گفتم: دارالجلال چیست؟ فرمود: ما دارالجلال هستیم. و این کلام خداوند عز و جل است: «تِلکَ الدَّارُ الآخِرَهُ نَجْعَلهَا للذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلوا فِی الأَرْضِ ولا فَسَادًا والعَاقِبَهُ للمُتَّقِینَ»(1) [آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند و فرجام (خوش) از آن پرهیزگاران است.] سعد، ما همان عاقبت هستیم و خداوند عز و جل در باره دوستی ما برای تقواپیشگان می فرماید: «تَبَارَکَ اسْمُ رَبِّکَ ذِی الجَلال والإِکْرَامِ»(2) [خجسته باد نام پروردگار شکوهمند و بزرگوارت] ما همان جلال و کرامت خداییم و خداوند تبارک و تعالی بندگان را به وسیله اطاعت از ما گرامی داشته است.

3) علی بن ابراهیم گفت: میزان به معنای امام است.(3)

«لقَدْ أَرْسَلنَا رُسُلنَا بِالبَیِّنَاتِ وأَنزَلنَا مَعَهُمُ...ورُسُلهُ بِالغَیْبِ إِنَّ اللهَ قَوِیٌّ عَزِیزٌ(25)»

«لقَدْ أَرْسَلنَا رُسُلنَا بِالبَیِّنَاتِ وأَنزَلنَا مَعَهُمُ الکِتَابَ والمِیزَانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالقِسْطِ وأَنزَلنَا الحَدِیدَ فِیهِ بَأْسٌ شَدِیدٌ ومَنَافِعُ للنَّاسِ ولِیَعْلمَ اللهُ مَن یَنصُرُهُ ورُسُلهُ بِالغَیْبِ إِنَّ اللهَ قَوِیٌّ عَزِیزٌ(25)»

[به راستی (ما) پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را که در آن برای مردم

1- [1] - قصص/ 83.
2- [2] - رحمن/ 78.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 332.

خطری سخت و سودهایی است پدید آوردیم تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان او و پیامبرانش را یاری می کند. آری خدا، نیرومند شکست ناپذیر است]

1) طبرسی در احتجاج: از امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن حدیثی گفت: «وأَنزَلنَا الحَدِیدَ فِیهِ بَأْسٌ شَدِیدٌ» مقصود از نازل کردن آن، خلق آن است. (1)

2) ابن شهر آشوب: از تفسیر سدّی، از ابو صالح، از ابن عباس، در باره کلام خداوند تعالی فرمود: «وأَنزَلنَا الحَدِیدَ» فرمود: خداوند آدم را همراه با شمشیر ذوالفقار نازل کرد و این شمشیر را از برگ درخت مورد بهشت خلق کرده است.سپس فرمود: «فِیهِ بَأْسٌ شَدِیدٌ» آدم به وسیله آن با دشمنانش از جن و انس می جنگید و به روی آن نوشته بود: پیامبرانم پیوسته با این می جنگیدند، پیامبری پس از پیامبر دیگر و راستگویی پس از راستگویی دیگر، تا آن جا که امیرالمؤمنین آن را به ارث می برد و به وسیله آن همراه با پیامبر، می جنگد. «ومَنَافِعُ للنَّاسِ» از آن محمد و علی علیه السلام است. «إِنَّ اللهَ قَوِیٌّ عَزِیزٌ» او تواناست که کفار را به واسطه علی بن ابی طالب علیه السلام مجازات کند. گفت: تمامی یارانمان روایت کرده اند که مقصود از این آیه ذوالفقار است که خداوند آن را از آسمان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد و او نیز آن را به علی علیه السلام عطا کرد.(2)

«ولقَدْ أَرْسَلنَا نُوحًا وإِبْرَاهِیمَ وجَعَلنَا فِی ذُرِّیَّتِهِمَا النُّبُوهَ والکِتَابَ فَمِنْهُم مُّهْتَدٍ وکَثِیرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ(26)»

[و در حقیقت، نوح و ابراهیم را فرستادیم و در میان فرزندان آن دو نبوت و کتاب را قرار دادیم از آنها (برخی) راه یاب (شد)ند و(لی) بسیاری از آنان بدکار بودند]

1) ابن بابویه، از علی بن حسین بن شاذویه مؤدب و جعفر بن محمد بن مسرور که خدا از آن دو خشنود باد، از محمد بن عبدالله بن جعفر حمیدی، از پدرش، از ریان بن صلت، از امام رضا علیه السلام _ در حدیث مأمون همراه با

1- [1] - احتجاج، ص 350.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 294.

علما که چند بار به آن اشاره کرده ام _ روایت کرد: علما گفتند: ای ابا الحسن! در مورد عترت به ما بگو، آنها آل هستند یا آل نیستند؟ امام رضا علیه السلام فرمود: آنان آل او هستند. علما گفتند: پس این کلام از رسول خدا چگونه است که فرمود: امتم آل من هستند و اصحاب او با خبر مستفیض که نمی توان آن را رد کرد، می گویند: آل محمد، امت اوست. امام رضا علیه السلام فرمود: به من بگویید آیا صدقه به آل او حرام است؟ گفتند: بله. فرمود: پس صدقه بر امت حرام است؟ گفتند: نه. فرمود: این تفاوت، میان آل و امت است. وای بر شما، شما را به کجا می برند؟

آیا شما از ذکر روی گردانیده اید یا قومی مسرف هستید؟ آیا نمی دانید که وراثت و پاکی از آن برگزیدگان هدایت شده است نه دیگران؟ گفتند: از کجا چنین نتیجه ای گرفته ای ای اباالحسن؟ فرمود: از کلام خداوند عز و جل: «ولقَدْ أَرْسَلنَا نُوحًا وإِبْرَاهِیمَ وجَعَلنَا فِی ذُرِّیَّتِهِمَا النُّبُوهَ والکِتَابَ فَمِنْهُم مُّهْتَدٍ وکَثِیرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ» پس وارث نبوت و کتاب از آن هدایت شدگان است نه فاسقین. آیا نمی دانید که نوح از پروردگار تعالی درخواست کرد و فرمود: «إِنَّ ابُنِی مِنْ أَهْلی وإِنَّ وعْدَکَ الحَقُّ وأَنتَ أَحْکَمُ الحَاکِمِینَ»(1) [پروردگارا پسرم از کسان من است و قطعا وعده تو راست است و تو بهترین داورانی] و خداوند عز و جل به او فرمود: «یَا نُوحُ إِنَّهُ لیْسَ مِنْ أَهْلکَ إِنَّهُ عَمَل غَیْرُ صَالحٍ فَلاَ تَسْأَلنِ مَا لیْسَ لکَ بِهِ عِلمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَن تَکُونَ مِنَ الجَاهِلینَ»(2) [ای نوح! او در حقیقت، از کسان تو نیست. او (دارای) کرداری ناشایسته است. پس چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه. من به تو اندرز می دهم که مبادا از نادانان باشی](3)

«ثُمَّ قَفَّیْنَا عَلی آثَارِهِم بِرُسُلنَا وقَفَّیْنَا...مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وکَثِیرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ(27)»

«ثُمَّ قَفَّیْنَا عَلی آثَارِهِم بِرُسُلنَا وقَفَّیْنَا بِعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ وآتَیْنَاهُ الإِنجِیل وجَعَلنَا فِی قُلوبِ

1- [1] - هود/ 45.
2- [2] - هود/ 46.
3- [3] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 208، ح 1.

الذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً ورَحْمَةً ورَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلا ابْتِغَاء رِضْوانِ اللهِ فَمَا رَعَوهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ(27)»

[آن گاه به دنبال آنان پیامبران خود را پی درپی آوردیم و عیسی پسر مریم را در پی (آنان) آوردیم و به او انجیل عطا کردیم و در دلهای کسانی که از او پیروی کردند رافت و رحمت نهادیم و (اما) ترک دنیایی که از پیش خود درآوردند، ما آن را بر ایشان مقرر نکردیم، مگر برای آن که کسب خشنودی خدا کنند. با این حال آن را چنان که حق رعایت آن بود منظور نداشتند. پس پاداش کسانی از ایشان را که ایمان آورده بودند بدانها دادیم، ولی بسیاری از آنان دستخوش انحرافند]

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از علی بن اسباط، از محمد بن علی بن ابی عبدالله، در باره کلام خداوند عز و جل: «ورَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلا ابْتِغَاء رِضْوانِ اللهِ» از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرد که فرمود: نماز شب(1). ابن بابویه در عیون الاخبار روایت کرد: پدرم از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن حسین بن ابی خطاب، از علی بن اسباط، از محمد بن علی بن ابی عبدالله، از امام موسی کاظم علیه السلام نقل کرده است که.... و عین همین حدیث را روایت کرد.(2)

«يَا أَيُّهَا الذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وآمِنُوا بِرَسُولهِ...تَمْشُونَ بِهِ ويَغْفِرْ لكُمْ واللهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(28)»

«يَا أَيُّهَا الذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وآمِنُوا بِرَسُولهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ ويَجْعَل لكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ ويَغْفِرْ لكُمْ واللهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(28)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا دارید و به پیامبر او بگروید تا از رحمت خویش شما را دو بهره عطا کند و برای شما نوری قرار دهد که به (برکت) آن راه سپرید و بر شما ببخشاید و خدا آمرزنده مهربان است]

1- [1] - کافی، ج 3، ص 488، ح 12.
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 254، ح 29.

1) محمد بن یعقوب: از احمد بن ادریس، از محمد بن عبدالجبار، از ابی فضال، از ثعلبه بن میمون، از ابو جارود روایت کرد: به امام باقر علیه السلام گفتم: خداوند به اهل کتاب خیر بسیار عطا کرده است. فرمود: آن چیست؟ گفتم: کلام خداوند عز و جل که فرمود: «الذِینَ آتَیْنَاهُمُ الکِتَابَ مِن قَبْلِهِ هُم بِهِ یُؤْمِنُونَ * وإِذَا یُتْلی عَلَیْهِمْ قَالوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا کُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِینَ * أُولئِکَ یُؤْتَونَ أَجْرَهُم مَّرَّتَیْنِ بِمَا صَبَرُوا»(1) [کسانی که قبل از آن کتاب (آسمانی) به ایشان داده ایم آنان به (قرآن) می گروند * و چون بر ایشان فرو خوانده می شود می گویند بدان ایمان آوردیم که آن درست است (و) از طرف پروردگار ماست ما پیش از آن (هم) از تسلیم شوندگان بودیم * آنانند که به (پاس) آن که صبر کردند دو بار پاداش داده می شوند] _ گفت:_ فرمود: خداوند به شما نیز همچون آنان عطا کرده است. سپس این آیه را تلاوت کرد: «یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وآمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِن رَّحْمَتِهِ ویَجْعَل لکُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» یعنی امامی که او را پیشوای خود قرار می دهید.(2)

2) و نیز محمد بن یعقوب از تعدادی یارانمان، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از سماعه بن مهران، از امام صادق علیه السلام در باره کلام خداوند عز و جل: «یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِن رَّحْمَتِهِ» روایت کرد: حسن و حسین علیهما السلام. «ویَجْعَل لکُمْ نُورًا تَمْشُونَ» فرمود: امامی که او را پیشوای خود قرار می دهید.(3)

علی بن ابراهیم گفت: حسن بن علی، از پدرش، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از سماعه بن مهران، از امام صادق علیه السلام مانند آن را روایت کرد.(4)

3) محمد بن عباس، از علی بن عبدالله، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از اسماعیل بن بشار، از علی بن جعفر حضرمی، از جابر بن یزید جعفی، از امام باقر علیه السلام در باره کلام خداوند عز و جل: «اتَّقُوا اللهَ وآمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِن

1- [1] - قصص/ 54-52.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 150، ح 3.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 356، ح 86.

4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 332.

رَّحْمَتِهِ» روایت کرد و فرمود: حسن و حسین علیهما السلام مقصود آیه هستند. گفتم: «ویَجْعَل لکُمْ نُورًا تَمْشُونَ» فرمود: امامی را برای شما می فرستد که او را پیشوای خود قرار دهید.(1)

4) و نیز محمد بن عباس، از علی بن عبدالله، از ابراهیم بن محمد، از ابراهیم بن میمون، از ابو شیبه، از جابر جعفی، از امام باقر علیه السلام در باره کلام خداوند عز و جل: «یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِن رَّحْمَتِهِ» روایت کرد: حسن و حسین علیهما السلام مقصود کلام هستند. «ویَجْعَل لکُمْ نُورًا تَمْشُونَ» فرمود: امام عادلی برای شما می فرستد که او را پیشوای خود قرار می دهید. او همان علی بن ابی طالب علیه السلام است.(2)

5) و نیز او از عبدالعزیز بن یحیی، از محمد بن زکریا، از احمد بن عیسی بن یزید از عمویم حسین بن یزید، از شعیب بن واقر روایت کرد:(3) از حسین بن زید شنیدم که در حدیثی از جعفر بن محمد، از پدرش علیه السلام، از جابر بن عبدالله که خدا از او خشنود باد، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که در باره کلام خداوند تعالی: «یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِن رَّحْمَتِهِ» فرمود: مقصود حسن و حسین علیهما السلام هستند. «ویَجْعَل لکُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» فرمود: مقصود، علی علیه السلام است.(4)

6) و نیز او از عبدالعزیز بن یحیی، از مغیره بن محمد، از حسین بن حسن مروزی، از احوص بن جواب، از عمار بن رزیق، از ثور بن یزید، از خالد بن معدان، از کعب بن عیاض روایت کرد: به علی علیه السلام در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کنایه زدم، رسول خدا با مشت به سینه ام زد و سپس فرمود: ای کعب! علی علیه السلام دو نور دارد، نوری در آسمان و نوری در زمین. پس هر کس به نور او تمسک جوید، خداوند او را وارد بهشت می کند و هر کس از مسیر

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 668، ح 27.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 669، ح 29.
3- [3] - در نسخه اصلی این چنین است، اما به نظر می رسد که باید به جای «حدثنی» «وحدّثنی» باشد به همراه واو عطف؛ در شواهد التنزیل، ج 2، ص 228 ح 944 چنین آمده است: محمد بن زکریا، حدّثنا محمد بن عیسی، حدّثنا شعیب بن واقد.

4- [4] - تأويل الآيات، ج 2، ص 669، ح 28.

نور او منحرف شود، خداوند او را وارد جهنم می کند. پس از طرف من مردم را به این امر بشارت ده.(1)

7) شرف الدین نجفی در باره معنای نور علی علیه السلام در حدیثی مرفوع از انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که فرمود: خداوند از نور چهره علی بن ابی طالب علیه السلام هفتاد هزار فرشته خلق کرد که تا روز قیامت برای او و دوستدارانش طلب استغفار می کنند.(2)

8) علی بن ابراهیم در باره کلام خداوند تعالی گفت: «يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ» مقصود دو سهم از رحمتش می باشد: یکی از آن دو این که او را وارد جهنم نمی کند، و دوم این که او را وارد بهشت می کند. و کلام خداوند تعالی «ويَجْعَل لكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» یعنی ایمانی به شما عطا می کند.(3)

1- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 669، ح 30.
2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 670، ح 31.
3- [3] - تفسير قمی، ج 2، ص 332.

سوره مجادله

اشاره

سوره مجادله، مدنی است و 23 آیه دارد و پس از منافقون نازل شده است.

ص:780

ص:781

فضیلت و ثواب قرائت سوره مجادله

1) در کتاب خواص قرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: هر کسی که این سوره را بخواند، در روز قیامت در زمره حزب رستگار خداوند است. هر کس آن را بنویسد و به گردن بیماری بیاویزد و یا بر او بخواند، دردش آرام می گیرد. اگر به آن چه در خاک پنهان می شود و یا قصد حفظ کردن آن را دارند بخوانند، آن را حفظ می کند، تا این که صاحبش آن را بیرون آورد.

2) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس آن را بنویسد و بر گردن بیماری بیاویزد یا بر او بخواند، دردش آرام می شود و اگر بر مالی که پنهان می سازد یا انبار می کند بخواند، حفظ می شود.

3) امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس آن را در کنار مریض بخواند، او به خواب می رود و آرام می شود اگر شب و روز آن را قرائت کند، از هر گونه بلایی حفظ می شود. اگر بر آن چه انبار و یا دفن می کند بخواند، تا زمانی که آن را از آن جا به در آورد، حفظ می شود.

اگر آن را بنویسند و در میان غلات و غیره بیندازند، به اذن خداوند تعالی، آن چه آن را فاسد کند و از بین ببرد، زایل خواهد شد و دیگر در آن وجود نخواهد داشت.

ص:784

تفسیر سوره مجادله

اشاره

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«قَدْ سَمِعَ اللهُ قَول التِی تُجَادِلکَ فِی زَوجِهَا...ورَسُولهِ وتِلکَ حُدُودُ اللهِ وللکَافِرِینَ عَذَابٌ أَلیمٌ(4)»

«قَدْ سَمِعَ اللهُ قَول التِی تُجَادِلکَ فِی زَوجِهَا وتَشْتَکِی إِلی اللهِ واللهُ یَسْمَعُ تَحَاورَکُمَا إِنَّ اللهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ(1) الذِینَ یُظَاهِرُونَ مِنکُم مِّن نِّسَائِهِم مَّا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلا اللائِی ولدْنَهُمْ وإِنَّهُمْ لیَقُولونَ مُنکَرًا مِّنَ القَول وزُورًا وإِنَّ اللهَ لعَفُو غَفُورٌ(2) والذِینَ یُظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ ثُمَّ یَعُودُونَ لمَا قَالوا فَتَحْرِیرُ رَقَبَهٍ مِّن قَبْل أَن یَتَمَاسَّا ذَلکُمْ تُوعَظُونَ بِهِ واللهُ بِمَا تَعْمَلونَ خَبِیرٌ(3) فَمَن لمْ یَجِدْ فَصِیَامُ شَهْرَیْن مُتَتَابِعَیْن مِن قَبْل أَن یَتَمَاسَّا فَمَن لمْ یَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّینَ مِسْکِینًا ذَلکَ لتُؤْمِنُوا بِاللهِ ورَسُولهِ وتِلکَ حُدُودُ اللهِ وللکَافِرِینَ عَذَابٌ أَلیمٌ(4)»

[خدا گفتار (زنی) را که در باره شوهرش با تو گفتگو و به خدا شکایت می کرد شنید و خدا گفتگوی شما را می شنود، زیرا خدا شنوای بیناست * از میان شما کسانی که زنانشان را ظهار می کنند (و می گویند پشت تو چون پشت مادر من است) آنان مادرانشان نیستند. مادران آنها تنها کسانی اند که ایشان را زاده اند و قطعا آنها سخنی زشت و باطل می گویند، ولی خدا مسلما درگذرنده آمرزنده است * و کسانی که زنانشان را ظهار می کنند، سپس از آن چه گفته اند پشیمان می شوند، بر ایشان (فرض) است که پیش از آن که با یکدیگر همخوابگی کنند، بنده ای را آزاد گردانند. این (حکمی) است که بدان پند داده می شوید و خدا به آن

چه انجام می دهید، آگاه است * و آن کس که (بر آزادکردن بنده) دسترسی ندارد، باید پیش از تماس (با زن خود) دو ماه پیاپی روزه بدارد و هر که نتواند، باید شصت بینوا را خوراک بدهد. این (حکم) برای آن است که به خدا و فرستاده او ایمان بیاورید و این است حدود خدا. و کافران را عذابی پردرد خواهد بود]

1) محمد بن عباس: از احمد بن عبدالرحمن، از محمد بن سلیمان بن بزیع، از جمیل بن مبارک، از اسحاق بن محمد از پدرش، از جعفر بن محمد از پدرش، از پدرانش علیهم السلام روایت کرد که فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه سلام الله علیها فرمود: برای همسرت پس از من چنین و چنان رخ می دهد؛ او را از آن اتفاق ها آگاه کرد. فاطمه سلام الله علیها فرمود: ای رسول خدا! برای او دعا نمی کنی که این مسائل را از او دور کند؟ فرمود: از خداوند خواسته ام. پس فرمود: قطعاً او مورد آزمایش قرار می گیرد و دیگران به واسطه او آزمایش می شوند. جبرئیل علیه السلام نازل شد و فرمود: «قَدْ سَمِعَ اللهُ قَول التِی تُجَادِلکَ فِی زَوجِهَا وتَشْتَکِی إِلی اللهِ واللهُ یَسْمَعُ تَحَاورَکُمَا إِنَّ اللهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ». (1)

2) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش از ابن محبوب، از ابو ولاد حناط، از حمران، از امام باقر علیه السلام روایت کرد: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: زنی از میان مسلمانان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و به او گفت: ای رسول خدا! فلان شخص همسر من است، فرزندانم از او بسیار است و در امر دنیا و آخرتش او را یاری کرده ام. از من هیچ کار ناخوشایندی ندیده است، اما من از او نزد خداوند عز و جل و شما شکایت می کنم. فرمود: از چه امری در مورد او شکایت می کنی؟ گفت: او امروز به من گفت: تو همچون مادرم بر من حرام هستی و مرا از خانه ام بیرون کرد، به مسئله من رسیدگی کنید. رسول خدا فرمود: خداوند بر من آیه ای نازل نکرده است که به وسیله آن میان تو و همسرت قضاوت کنم و دوست ندارم جزء کسانی باشم که از پیش خود سخنی می گویند؛ پس او شروع کرد به گریه در پیشگاه خداوند عز و جل و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم. او رفت و خداوند عز و جل این آیه را بر نازل کرد: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ

1- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 670، ح 1.

الرَّحِيمِ* قَدْ سَمِعَ اللهُ قَول التِی تُجَادِلکَ فِی زَوجِهَا وتَشْتَکِی إِلی اللهِ واللهُ یَسْمَعُ تَحَاورَکُمَا». یعنی مکالمه آن زن با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راجع به همسرش «إِنَّ اللهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ* الذِینَ یُظَاهِرُونَ مِنکُم مِّن نِّسَائِهِم مَّا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلا اللائِی ولدْنَهُمْ وإِنَّهُمْ لیَقُولونَ مُنکَرًا مِّنَ الَقَول وزُورًا وإِنَّ اللهَ لعَفُو غَفُورٌ».

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سوی آن زن فرستاد تا بیاید و به او فرمود: همسرت را بیاور. پس او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورد. به او فرمود: آیا تو به همسرت گفته ای: تو همچون مادرم به من حرامی؟ گفت: آری، گفته ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: خداوند در مورد تو و همسرت آیاتی نازل کرده است و آن را بر او قرائت کرد: «قَدْ سَمِعَ اللهُ» تا آن جا کلام خداوند تعالی: «إِنَّ اللهَ لعَفُو غَفُورٌ». پس همسرت را با خود ببر. یقیناً تو کلامی زشت و باطل گفته ای، خداوند تورا عفو کرده و آمرزیده است. این کار را تکرار مکن. مرد در حالی که به خاطر آن چه به همسرش گفته بود، احساس پشیمانی می کرد، رفت. خداوند از آن پس این کار را از مؤمنان ناپسند دانست و این آیه را نازل کرد: «والذِینَ یُظَاهِرُونَ» از میان شما «مِن نِّسَائِهِمْ ثُمَّ یَعُودُونَ لمَا قَالوا» یعنی آن چه که آن مرد به همسرش گفت: تو همچون مادرم بر من حرام هستی. فرمود: هر کس پس از عفو و آمرزش خداوند (نسبت به مرد اول) چنین گوید، پس باید «فَتَحْرِیرُ رَقَبَهٍ مِّن قَبْل أَن یَتَمَاسَّا» یعنی قبل از هم بستر شدن با او «ذَلکُمْ تُوعَظُونَ بِهِ واللهُ بِمَا تَعْمَلونَ خَبِیرٌ* فَمَن لمْ یَجِدْ فَصِیَامُ شَهْرَیْنِ مُتَتَابِعَیْنِ مِن قَبْل أَن یَتَمَاسَّا فَمَن لمْ یَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّینَ مِسْکِینًا» پس خداوند پس از نهی از ظهار، این مجازات را عقوبت ظهارکنندگان قرار داد و فرمود: «ذَلکَ لتُؤْمِنُوا بِاللهِ ورَسُولهِ وتِلکَ حُدُودُ اللهِ». پس خداوند عز و جل این مجازات را حدّ ظهار قرار داد.

حمران از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: در قسم خوردن، در ضرر رساندن، در غضب، ظهار نیست. ظهار فقط در صورتی است که به هنگام طهر (پاکی از حیض) و بدون جماع باشد و باید دو شاهد مسلمان نیز به آن شهادت

بدهند. (1)

3) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از علاء بن رزین، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که در باره کلام خداوند تعالی: «فَمَن لمْ یَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّینَ مِسْکِینًا» فرمود: (عدم استطاعت) از بیماری و یا مرض تشنگی.(2)

4) و نیز محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از جمیل بن دراج روایت کرد که: به امام صادق علیه السلام گفتم: مردی به همسرش می گوید: تو بر من همچون پشت عمه یا خاله من هستی. در این صورت، حکم آن چیست؟ فرمود: این، ظهار است. راوی گفت: از آن حضرت پرسیدیم که اگر شخصی ظهار کند، چه وقت باید کفاره بدهد؟ فرمود: هر وقت بخواهد با همسرش هم بستر شود. گفتم: اگر پیش از هم بستر شدن، او را طلاق دهد، آیا کفاره دارد؟ فرمود: کفاره از او ساقط می شود. گفتم: اگر مقداری از روزه ها (در کفاره ظهار) بگیرد، سپس بیمار شود و روزه را بشکند، پس از بهبودی روزه هایش را از نو شروع کند یا این که باقی مانده را ادامه دهد؟ فرمود: اگر یک ماه روزه گرفت و بیمار شد، در آینده ادامه دهد، اگر در ماه دوم یکی یا دو روز روزه گرفته باشد، روزهای باقیمانده را ادامه دهد. _ گفت: _ و فرمود: آزاد و برده یکی است، فقط این که نصف کفاره یک انسان آزاد بر برده واجب است و (برای برده) آزاد کردن برده و صدقه دادن ندارد. فقط باید یک ماه روزه بگیرد.(3)

علی بن ابراهیم از علی بن حسین، از احمد بن ابی عبدالله، از حسن بن محبوب، از ابو ولاد، از حمران، از امام باقر علیه السلام روایت و همانند حدیث دوم را ذکر کرد.(4)

5) علی بن ابراهیم گفت: سبب نزول این سوره این است که اولین کسی که در

1- [1] - کافی، ج 6، ص 152، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 4، ص 116، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 6، ص 155، ح 10.

4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 333.

اسلام ظهار کرد، پیرمردی بود به نام اوس بن صامت که از انصار بود. او بر همسرش خشمگین شد و به او گفت: تو همچون مادرم بر من حرامی. پس از کرده خویش پشیمان شد. گفت: سنت چنین بود که اگر در جاهلیت کسی به همسرش می گفت: تو برای من مانند پشت مادرم هستی، آن زن تا ابد بر او حرام می شد (امکان رجوع به او را نداشت). اوس به همسرش گفت: ای خوله، ما این امر را در جاهلیت حرام می دانستیم و خداوند اسلام را برایمان آورده است؛ پس به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برو و از رسول خدا در این باره سئوال کن. خوله نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! اوس بن صامت همسر من است و پدر فرزندانم و پسر عموی من است. او به من گفت: تو همچون مادرم بر من حرامی. ما در جاهلیت این کار را حرام می دانستیم و اکنون خداوند به واسطه تو، اسلام را برایمان آورده است، پس خداوند این سوره را نازل کرد.(1)

«أَلمْ تَرَ أَنَّ اللهَ یَعْلمُ مَا فِی السَّمَاواتِ ومَا...بِمَا عَمِلوا یَومَ القِیَامَهِ إِنَّ اللهَ بِکُل شَیْءٍ عَلیمٌ(7)»

«أَلمْ تَرَ أَنَّ اللهَ یَعْلمُ مَا فِی السَّمَاواتِ ومَا فِی الأَرْضِ مَا یَکُونُ مِن نَّجْوی ثَلاثَهٍ إِلا هُو رَابِعُهُمْ ولا خَمْسَهٍ إِلا هُو سَادِسُهُمْ ولا أَدْنَی مِن ذَلکَ ولا أَکْثَرَ إِلا هُو مَعَهُمْ أَیْنَ مَا کَانُوا ثُمَّ یُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلوا یَومَ القِیَامَهِ إِنَّ اللهَ بِکُل شَیْءٍ عَلیمٌ(7)»

[آیا ندانسته ای که خدا آن چه را که در آسمانها و آن چه را که در زمین است می داند؟ هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست، مگر این که او چهارمین آنهاست و نه میان پنج تن، مگر این که او ششمین آنهاست و نه کمتر از این (عدد) و نه بیشتر، مگر این که هر کجا باشند او با آنهاست. آن گاه، روز قیامت آنان را به آن چه کرده اند آگاه خواهد گردانید؛ زیرا خدا به هر چیزی داناست]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از تعدادی یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که راجع به کلام خداوند تعالی «مَا یَکُونُ مِن نَّجْوی ثَلاثَهٍ إِلا هُو

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 333.

رَابِعُهُمْ ولا خَمْسَهٍ إِلا هُو سَادِسُهُمْ» فرمود: او یکی است، ذات او یگانه است، با آفریدگان خود، متفاوت و متمایز است و خداوند، خویش را به همین صفت توصیف کرده است. او به هر چیزی اشراف و احاطه و قدرت احاطه دارد. مثقال ذره ای در آسمان ها و زمین، نه کوچک تر و نه بزرگ تر از آن، از لحاظ علم و احاطه از او پوشیده نیست، نه از نظر ذات، زیرا مکان ها محدود هستند و فقط حدود چهار گانه را شامل می شوند. پس اگر می خواست احاطه خداوند به ذات باشد و نه به قدرت، لازم می آمد که حدود چهار گانه، او را در بر بگیرند..(1)

2) و نیز وی از تعدادی یاران ما، از احمد بن محمد برقی، در حدیثی مرفوع روایت کرد و گفت: جاثلیق از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید _ و حدیث را ذکر کرد تا آن جا که گفت _ از خداوند عز و جل برایم بگو، او کجاست؟ امیرالمؤمنین فرمود: او این جا و آن جاست، فوق و تحت ماست، به ما احاطه دارد و همراه ماست و این کلام خداوند تعالی است: «مَا یَکُونُ مِن نَّجْوی ثَلاثَهٍ إِلا هُو رَابِعُهُمْ ولا خَمْسَهٍ إِلا هُو سَادِسُهُمْ ولا أَدْنَی مِن ذَلکَ ولا أَکْثَرَ إِلا هُو مَعَهُمْ أَیْنَ مَا کَانُوا».(2)

3) و نیز وی، از علی بن اسباط، از علی بن حسین، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که در باره کلام خداوند عز و جل: «مَا یَکُونُ مِن نَّجْوی ثَلاثَهٍ إِلا هُو رَابِعُهُمْ ولا خَمْسَهٍ إِلا هُو سَادِسُهُمْ ولا أَدْنَی مِن ذَلکَ ولا أَکْثَرَ إِلا هُو مَعَهُمْ أَیْنَ مَا کَانُوا ثُمَّ یُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلوا یَومَ القِیَامَهِ إِنَّ اللهَ بِکُل شَیْءٍ عَلیمٌ» فرمود: این آیه در باره فلانی و فلانی و ابو عبیده جراح و عبدالرحمن بن عوف و سالم، غلام ابی حذیفه و مغیره بن شعبه نازل شده است که نوشته ای را نگاشتند و با یکدیگر عهد بستند و توافق کردند که اگر محمد از دنیا برود، نه خلافت و نه نبوت در بنی هاشم نماند. پس خداوند عز و جل این آیه را در باره آنان نازل کرد.(3)

ابن بابویه گفت: حمزه بن محمد علوی که رحمت خدا بر او باد، از علی بن

1- [1] - کافی، ج 1، ص 98، ح 5.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 101، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 179، ح 202.

ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که... و مانند حدیث اول را ذکر کرد.(1)

4) و نیز وی از علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق که خداوند از او خشنود باد، از محمد بن ابی عبدالله کوفی، از محمد بن اسماعیل برمکی، از علی بن عباس، از حسن بن راشد، از یعقوب بن جعفر جعفری، از ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرد: قطعا خداوند تبارک و تعالی پیوسته بی زمان و مکان بوده است؛ اکنون نیز همان گونه است: مکانی از او خالی نیست و مکانی با او پر نمی شود و در مکانی جای نمی گیرد. سه نفر با یکدیگر نجوا نمی کنند، مگر این که او چهارمین آنان باشد. پنج نفر با یکدیگر خلوت نمی کنند، مگر این که او ششمین آنان باشد. چه کمتر و چه بیشتر از آن، هر جایی که باشند، او با آنان است. میان او و مخلوقاتش حجابی جز خلقش نیست. با حجابی که پوشیده نیست پنهان شده است، و با پرده ای که پوشیده نیست مخفی شده است. معبودی جز خداوند بزرگ بلند مرتبه نیست.(2)

5) علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابوبکر حضرمی و بکر بن ابی بکر نقل کرده است که گفت: سلیمان بن خالد از امام صادق علیه السلام در باره کلام خداوند عز و جل: «إِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّیْطَانِ»(3) [چنان نجوایی صرفا از (القاآت) شیطان است] پرسیدم. فرمود: منظور، دومی است و کلام خداوند تعالی: «مَا یَکُونُ مِن نَّجْوی ثَلاثَهٍ إِلا هُو رَابِعُهُمْ» فرمود: مقصود، فلانی و فلانی است و پسر فلانی، امین ایشان بود، هنگامی که با یکدیگر جمع شدند و وارد کعبه شدند و نوشته ای را نگاشتند که: اگر محمد بمیرد، امر خلافت هرگز به ایشان (بنی هاشم) باز نگردد.(4)

1- [1] - توحید، ص 131، ح 13.
2- [2] - توحید، ص 178، ح 2.
3- [3] - مجادله/ 10.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 336.

«أَلمْ تَرَ إِلی الذِینَ نُهُوا عَنِ النَّجْوی ثُمَّ یَعُودُونَ لمَا نُهُوا عَنْهُ ویَتَنَاجَونَ بِالإِثْمِ والعُدْوانِ ومَعْصِیَتِ الرَّسُولِ وإِذَا جَاؤُوکَ حَیَّوکَ بِمَا لمْ یُحَیِّکَ بِهِ اللهُ ویَقُولونَ فِی أَنفُسِهِمْ لولا یُعَذِّبُنَا اللهُ بِمَا نَقُول حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ یَصْلونَهَا فَبِئْسَ المَصِیرُ(8)»

[آیا کسانی را که از نجوا منع شده بودند ندیدی که باز بدانچه از آن منع گردیده اند، برمی گردند و با همدیگر به (منظور) گناه و تعدی و سرپیچی از پیامبر محرمانه گفتگو می کنند و چون به نزد تو آیند، تو را بدانچه خدا به آن (شیوه) سلام نگفته سلام می دهند و در دلهای خود می گویند: چرا به آن چه می گوییم خدا ما را عذاب نمی کند؟ جهنم برای آنان کافی است در آن درمی آیند و چه بد سرانجامی است]

1) علی بن ابراهیم، در باره کلام خداوند تعالی: «أَلمْ تَرَ إِلی الذِینَ نُهُوا عَنِ النَّجْوی ثُمَّ یَعُودُونَ لمَا نُهُوا عَنْهُ» گفت: یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نزد او آمدند و از او خواستند که از خداوند برایشان چیزی را مسألت کند، و آنان چیزی را طلب می کردند که برایشان حلال نبود. خداوند عز و جل این آیه را نازل کرد: «ویَتَنَاجَونَ بِالإِثْمِ والعُدْوانِ ومَعْصِیَتِ الرَّسُولِ» زمانی که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می آمدند، می گفتند: أنعم صباحاً و أنعم مساءً [صبح خوبی داشته باشی و عصر خوبی داشته باشی]. و این سلام اهل جاهلیت بود. پس خداوند عز و جل این آیه را نازل کرد: «وإِذَا جَاؤُوکَ حَیَّوکَ بِمَا لمْ یُحَیِّکَ بِهِ اللهُ» رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به آنان فرمود: اکنون سلامی بهتر از آن به ما داده شده است: سلام اهل بهشت، السلام علیکم.(1)

2) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره، از امام باقر علیه السلام روایت کرد: فردی یهودی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و عایشه نزد پیامبر بود. گفت: سام (2) علیکم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بر شما باد. سپس دیگری وارد شد و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 334.

2- [2] - یعنی مرگ. النهایه، ج 2، ص 404.

همانند اولی سلام کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او نیز همچون دوستش پاسخ داد. سپس دیگری وارد شد و همانند آنان گفت. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز به او همچون دو دوستش پاسخ داد. عایشه عصبانی شد، گفت: بر شما باد مرگ و غضب و لعنت ای یهود، ای برادران بوزینه ها و خوک ها. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: ای عایشه! اگر فحش و دشنام، در برابر انسان، مجسّم شود، تجلی بدی خواهد داشت، اما مهربانی بر هر چیزی نهاده شود، آن را زینت می بخشد و هر چه از مهربانی دور باشد، زشت می شود. عایشه گفت: رسول خدا، نشنیدید آنان چه گفتند: سام علیکم (مرگ بر شما)؟ فرمود: بله، تو نشنیدی من چه پاسخی دادم؟ گفتم: بر شما باد. اگر مسلمانی بر شما سلام کرد، بگویید: سلام علیکم و اگر کافری بر شما سلام کرد، بگویید: بر تو باد.(1)

«يَا أَيُّهَا الذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلا تَتَنَاجَوا...وتَنَاجَوا بِالبِرِّ والتَّقْوى واتَّقُوا اللهَ الذِى إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ(9)»

«يَا أَيُّهَا الذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلا تَتَنَاجَوا بِالإِثْمِ والعُدْوانِ ومَعْصِيَتِ الرَّسُول وتَنَاجَوا بِالبِرِّ والتَّقْوى واتَّقُوا اللهَ الذِى إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ(9)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! چون با یکدیگر محرمانه گفتگو می کنید، به (قصد) گناه و تعدی و نافرمانی پیامبر با همدیگر محرمانه گفتگو نکنید و به نیکوکاری و پرهیزگاری نجوا کنید و از خدایی که نزد او محشور خواهید گشت، پروا دارید]

1) شیخ در کتاب مجالس گفت: گروهی از ابو مفضل، از ابو جعفر محمد بن حسین بن حفص خثعمی در کوفه، از عباد ابن یعقوب ابو سعید اسدی، از سید بن عیسی همدانی، از حکم بن عبدالرحمن بن ابی نعیم، از ابو سعید خدری روایت کرد: نشانه منافقان، کینه علی بن ابی طالب علیه السلام بود. روزی در مسجد با تعدادی از مهاجرین و انصار نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودیم. من هم در میان آنان بودم، که علی علیه السلام وارد شد و از همه گذر کرد تا این که کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست. او در جای همیشگی خود نشسته بود و همه این موضوع را می دانستند. پس دو نفر که متهم به نفاق بودند، در گوشی با

1- [1] - کافی، ج 2، ص 474، ح 1.

یکدیگر سخن گفتند و رسول خدا (ص) دریافت که منظور آنان چیست. پس آن چنان عصبانی شد که رنگ چهره اش تغییر کرد. سپس فرمود: قسم به کسی که جانم به دست اوست، هیچ کس وارد بهشت نمی شود مگر این که مرا دوست داشته باشد، و هر کس بغض این شخص را در دل داشته باشد و ادعا کند مرا دوست دارد، دروغ گفته است. و در این هنگام دست علی علیه السلام را گرفت و خداوند عز و جل این آیه را در باره آن دو نازل کرد: «یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَیْتُمْ فَلا تَتَنَاجَوا بِالإِثْمِ والعُدْوانِ ومَعْصِیَتِ الرَّسُول وتَنَاجَوا بِالبِرِّ والتَّقْوی واتَّقُوا اللهَ الذِی إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ». (1)

« إِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّیْطَانِ لیَحْزُنَ الذِینَ آمَنُوا...وعَلی اللهِ فَلیَتَوکَّل المُؤْمِنُونَ (10)»

« إِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّیْطَانِ لیَحْزُنَ الذِینَ آمَنُوا ولیْسَ بِضَارِّهِمْ شَیْئًا إِلا بِإِذْنِ اللهِ وعَلی اللهِ فَلیَتَوکَّل المُؤْمِنُونَ (10)»

[چنان نجوایی صرفا از (القاآت) شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده اند دلتنگ گرداند، ولی جز به فرمان خدا هیچ آسیبی به آنها نمی رساند و مؤمنان باید بر خدا اعتماد کنند]

1) علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمد بن ابی عمیر، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرد: سبب نزول این آیه این است که فاطمه سلام الله علیها در خواب دید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قصد دارد همراه با او و علی و حسین و حسین علیهم السلام از مدینه خارج شود. پس از شهر خارج شدند، از دیوارهای شهر گذشتند و دو راه در برابر آنان بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سمت راست را برگزید. آن راه، آنان را به جایی رساند که در آن درختان خرما و آب بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوسفندی ذرآء خرید _ گوسفندی که در یکی از گوش هایش نقطه های سفید است _ و سپس دستور داد آن را ذبح کنند. به محض این که از گوشت آن خوردند، از دنیا رفتند. فاطمه سلام الله علیها گریان و ترسان بیدار شد، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله

1- [1] - امالی، ج 2، ص 217.

و سلم را مطلع نکرد. صبح هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم الاغی را آورد. فاطمه سلام الله علیها را بر آن سوار کرد و همان طور که فاطمه سلام الله علیها در خواب دیده بود، دستور داد امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام از مدینه خارج شوند. چون از برج و باروی شهر خارج شدند، دو راه در مقابل ایشان بود، همان طور که فاطمه سلام الله علیها دیده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنان که فاطمه سلام الله علیها در خواب دیده بود، سمت راست را برگزید، تا این که به مکانی رسیدند که در آن درختان خرما و آب بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوسفندی با نقطه های سفید در یکی از گوش هایش خرید و دستور داد گوسفند را ذبح کردند و آن را کباب کردند. هنگامی که خواستند آن را بخورند، فاطمه سلام الله علیها برخاست به گوشه ای رفت و از آنان دور شد، و از ترس این که آنان بمیرند، گریه کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را صدا کرد. نزد او رفت و بالای سرش ایستاد و او همچنان گریه می کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه شده است دخترم؟ فرمود: ای رسول خدا، من شب قبل، چنین خوابی دیده ام و شما همان کارهایی را انجام دادید که در خواب دیدم. پس از شما دور شدم تا مرگ شما را نبینم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخاست، دو رکعت نماز گزارد و با پروردگارش مناجات کرد. جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و فرمود: شیطانی است که به او زها گفته می شود، او همان کسی است که این خواب را به فاطمه سلام الله علیها نشان داد. او مؤمنان را در خواب، از غم آن چه آنان را اندوهگین می کند، آزار می دهد. جبرئیل دستور داد او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیاورند. او را آوردند. به او فرمود: تو همانی که این خواب را نشان دادی؟ گفت: بله، ای محمد! پس آن حضرت، سه بار بر روی او آب دهان انداخت، به طوری که سه جای او را شکست. پس جبرئیل علیه السلام فرمود: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، اگر تو و یا یکی از مؤمنین در خوابتان چیزی ببینید که از آن بدتان می آید، بگویید: اعوذ بما عاذت به ملائکه الله المقربون و انبیاؤه المرسلون و عباده الصالحون من شر ما رأیت من رویایی [به خاطر خواب بدی که دیدم، به همان چیزی پناه می برم که فرشتگان مقرب خداوند و پیامبران مرسل و بندگان صالح او بدان پناه بردند] سپس سوره حمد و معوذتین (دو سوره ای که با

«قل اعوذ» شروع می شود)و قل هو الله احد را بخواند و سه بار به سمت چپ خود آب دهان بیندازد. در این صورت، دیگر آن چه که در خواب دیده، به او ضرری نمی رساند. آن گاه خداوند بر رسولش این آیه را نازل کرد: «إِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّیْطَانِ».(1)

2) و نیز او از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابوبکر حضرمی و بکر بن ابی بکر، از سلیمان بن خالد روایت کرد که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره کلام خداوند عز و جل «إِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّیْطَانِ» پرسیدم. فرمود: مقصود، دومی است. در باره کلام خداوند تعالی: «مَا یَکُونُ مِن نَّجْوی ثَلاثَهٍ إِلا هُو رَابِعُهُمْ»(2) [هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر این که او چهارمین آنهاست] پرسیدم، فرمود: مقصود، فلانی و فلانی است و نیز فرزند فلانی که امین ایشان بود. آنان با یکدیگر جمع شده و وارد کعبه شدند و نوشته ای را نوشتند که اگر محمد بمیرد، امر (خلافت) هرگز نباید به قریش باز گردد.(3)

3) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و علی بن ابراهیم، از پدرش، همگی از ابن محبوب، از هارون بن منصور عبدی، از ابو الورد، از امام باقر علیه السلام روایت کرد: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه علیها السلام در مورد خوابی که دیده بود، فرمود: بگو: «اعوذ بما عاذت به ملائکه الله المقربون و انبیاؤه المرسلون و عباده الصالحون من شرّ ما رأیت فی لیلتی هذه أن یصیبنی منه سوء أو شیء أکرهه» [از شر خوابی که امشب دیده ام به آن چه که فرشتگان مقرب خدا و پیامبران مرسل و بندگان صالح او پناه بردند، پناه می برم که مبادا گزندی از آن به من برسد یا دچار چیزی شوم که برایم خوشایند نیست] سپس سه بار به طرف چپ خود، آب دهان بینداز.(4)

4) و نیز از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمّار، از

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 335.
2- [2] - مجادله/ 7.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 336.
4- [4] - کافی، ج 8، ص 142، ح 17.

امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: اگر شخصی در خوابش چیزی را ببیند که از آن اکراه دارد، باید به طرف دیگری بخوابد و بگوید: «إِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّیْطَانِ لِیَحْزُنَ الذِینَ آمَنُوا ولیْسَ بِضَارِّهِمْ شَیْئًا إِلا بِإِذْنِ اللَّهِ» پس بگوید: عذت بما عاذت به ملائکه الله المقربون و انبیاؤه المرسلون و عباده الصالحون من شرّ ما رأیت من شرّ الشیطان الرجیم [از شر آن چه دیدم و از شر شیطان رانده شده به آن چه ملائکه مقرب خدا و ابنیای مرسل و بندگان صالحش پناه می جویند پناه می برم].(1)

5) و نیز او از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام صادق علیه السلام روایت کرد: از ابو عبدالله علیه السلام شنیدم که فرمود: رویا و خواب مؤمن در آخر الزمان جرئی از هفتاد جزء از اجزاء نبوت است.(2)

6) و نیز وی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از سعد بن ابی خلف، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: خواب بر سه نوع است: بشارتی از خداوند برای مؤمن، و هشداری از سوی شیطان رانده شده و افکار پریشان.(3)

7) و نیز وی از تعدادی یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از نضر بن سوید، از درست بن ابی منصور، از ابو بصیر روایت کرد که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم، رویای راستین و دروغین از یک جا نشأت میگیرد؟ فرمود: درست گفتی. اما رؤیای دروغین و خلاف واقع آن است که شخص، آن خواب را در ابتدای شب که در تسخیر عاصیان و فاسقان است، می بیند. در این خواب، چیزی به نظر شخص می رسد و برای او مجسم می شود که دروغین و خلاف واقع است و خیری در آن نیست. اما رؤیای صادق، آن است که شخص آن رؤیا را پس از گذشت دو سوم از شب، یعنی پیش از سحر ببیند که هنگام فرود آمدن ملائکه است. در این صورت، خواب او صادق است و ان شاء الله خلاف واقع نیست. البته مگر این که جنب باشد یا بر مکان ناپاک خوابیده باشد و یا آن که

1- [1] - کافی، ج 8، ص 142، ح 106.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 90، ح 58.

3- [3] - کافی، ج 8، ص 90، ح 61.

خداوند عز و جل را چنان که باید، ذکر نگفته باشد. در این صورت، رؤیای او خلاف واقع خواهد بود و یا [تعبیر آن را] از صاحبش به تأخیر می اندازد.(1)

8) و نیز وی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از معمر بن خلاد، از امام رضا علیه السلام روایت کرد که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که صبح می شد به یارانش می فرمود: آیا بشارت هایی دارید؟ مقصود آن حضرت، خواب و رؤیا بوده است.(2)

«یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا إِذَا قِیل لکُمْ تَفَسَّحُوا...أُوتُوا العِلمَ دَرَجَاتٍ واللهُ بِمَا تَعْمَلونَ خَبِیرٌ(11)»

«یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا إِذَا قِیل لکُمْ تَفَسَّحُوا فِی المَجَالسِ فَافْسَحُوا یَفْسَحِ اللهُ لکُمْ وإِذَا قِیل انشُزُوا فَانشُزُوا یَرْفَعِ اللهُ الذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ والذِینَ أُوتُوا العِلمَ دَرَجَاتٍ واللهُ بِمَا تَعْمَلونَ خَبِیرٌ(11)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! چون به شما گفته شود: در مجالس جای باز کنید، پس جای باز کنید تا خدا برای شما گشایش حاصل کند و چون گفته شود: برخیزید، پس برخیزید. خدا (رتبه) کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند (بر حسب) درجات بلند گرداند و خدا به آن چه می کنید آگاه است]

1) علی بن ابراهیم در باره کلام خداوند تعالی: «یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا إِذَا قِیل لکُمْ تَفَسَّحُوا فِی المَجَالسِ فَافْسَحُوا یَفْسَحِ اللهُ» گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که وارد مسجد شد، مردم در برابر او قیام می کردند. او آنان را از این کار بازداشت و فرمود: «تَفَسَّحُوا» یعنی در مجلس برای او جا باز کنید. «وإِذَا قِیل انشُزُوا فَانشُزُوا» یعنی هنگامی که گفت: برخیزید، پس برخیزید.(3)

2) محمد بن یعقوب: از تعدادی یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از عبدالله بن مغیره، از فردی که نام او را ذکر کرده است، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه وارد

1- [1] - کافی، ج 8، ص 91، ح 62.

2- [2] - کافی، ج 8، ص90، ص 59.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 236.

مکانی می شد، در نزدیک ترین جایی که فراهم بود، می نشست.(1)

3) و نیز وی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از برخی یارانش، از طلحه بن زید، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر به سمت قبله می نشست.(2)

4) و نیز وی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از محمد بن مرازم، از ابو سلیمان زاهد، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: هر کس به جای درویش مآبانه مجلس راضی شود، پیوسته خداوند عز و جل و ملائکه اش بر او درود می فرستند، تا زمانی که برخیزد.(3)

5) و نیز وی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شایسته است که مردم در تابستان طوری بنشینند که میان هر دو نفر به اندازه استخوان بازو فاصله باشد، تا گرما آنها را اذیت نکند.(4)

6) طبرسی در احتجاج: از امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرد و گفت که: به ابوالحسن امام هادی علیه السلام خبر دادند که یکی از فقهای شیعه او با یکی از ناصبی ها بحث و مناقشه کرده و با برهان خویش، دهان او را بسته و باعث رسوایی او شده است. پس آن فقیه شیعه بر علی بن محمد علیه السلام وارد شد و در صدر مجلسش، اریکه بزرگی قرار داشت و امام علیه السلام بیرون از اریکه نشسته بود و در مقابلش مردمی از علویین و بنی هاشم نشسته بودند. امام علیه السلام آنقدر آن فقیه را بالا برد تا او را در صدر مجلس نشانده و خود نیز نزد او رفت و نشست. این امر بر آن اشراف گران آمد. علویین او را سرزنش نکردند و امام علیه السلام را اجلّ از عتاب دانستند. اما شیخ هاشمی ها به او گفت: ای فرزند رسول خدا، این چنین فردی از عوام را بر سادات بنی هاشم یعنی طالبیان و

1- [1] - کافی، ج 2، ص 484، ح 6.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 484، ح 4.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 484، ح 3.

4- [4] - کافی، ج 2، ص 485، ح 8.

عباسیان ترجیح می دهی؟

فرمود: بر حذر باشید از این که همچون کسانی باشید که خداوند تعالی در مورد آنان فرمود: «أَلَمْ تَرَ إِلی الذِینَ أُوتُواْ نَصِیبًا مِّنَ الکِتَابِ یُدْعَونَ إِلی کِتَابِ اللهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ یَتَولَی فَرِیقٌ مِّنْهُمْ وهُم مُّعْرِضُونَ»(1) [آیا داستان کسانی را که بهره ای از کتاب (تورات) یافته اند ندانسته ای که چون به سوی کتاب خدا فرا خوانده می شوند تا میانشان حکم کند، آنگاه گروهی از آنان به حال اعراض روی برمی تابند] آیا کتاب خداوند عز و جل را به عنوان حَکَم می پذیرید؟ گفتند: بله. فرمود: آیا خداوند نمی فرماید: «یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا إِذَا قِیل لکُمْ تَفَسَّحُوا فِی المَجَالسِ فَافْسَحُوا یَفْسَحِ اللهُ لکُمْ» تا آن جا که می فرماید: «والذِینَ أُوتُوا العِلمَ دَرَجَاتٍ» پس خداوند، راضی و خشنود نشده است مگر آن که عالم مؤمن را بر مؤمن غیر عالم برتری دهد؛ همچنان که راضی نشده است که مؤمن را بر غیر مؤمن برتری دهد. حال نظرتان را بگویید، مگر چنین نیست؟ مگر خداوند نفرمود: «یَرْفَعِ اللهُ الذِینَ آمَنُوا مِنکُمْ والذِینَ أُوتُوا العِلمَ دَرَجَاتٍ» _ یا فرمود: _ آیا خداوند کسانی را که نسب شریفی دارند برتری می دهد؟ آیا خداوند نفرمود: «هَل یَسْتَوی الذِینَ یَعْلمُونَ والذِینَ لا یَعْلمُونَ»(2) [آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند] پس چگونه مرا انکار می کنید، هنگامی که اورا برتری می دهم، و حال آن که او کسی است که خدا او را بالا برده است؟! اقدام این فرد در خاموش کردن فلان ناصبی از طریق برهان هایی که خدا به او آموخته است، برای او از هر شرافت فامیلی و خانوادگی بالاتر است.

فرد عباسی گفت: ای فرزند رسول خدا! او را شرف عطا کردی و ما را از آن که نسبی چون نسب ما ندارد، نازل تر کردی. در حالی که از ابتدای اسلام تاکنون، آن کسی برتر است که شرفش بالاتر باشد. فرمود: خداوند منزه است، آیا عباس با ابوبکر که تیمی بود، بیعت نکرد، در حالی که عباس هاشمی بود؟ آیا عبدالله بن عباس به عمر بن خطاب ابو الخلفا خدمت نمی کرد در حالی که خود هاشمی بود و

1- [1] - آل عمران/ 23.
2- [2] - زمر/ 9.

عمر عدوی بود؟ چرا عمر افرادی غیر از قریش را وارد شوری کرد، ولی عباس را وارد نکرد؟ اگر برتری دادن غیر هاشمی بر هاشمی از جانب ما زشت است، پس بیعت عباس با ابوبکر و خدمت عبدالله بن عباس به عمر، پس از بیعت با او نیز زشت است و اگر آن کار درست بود، این نیز جایز است، در این هنگام؛ آن فرد هاشمی خاموش شد، گویی در دهانش سنگ ریخته باشند. _ گفت: _ از علی بن محمد هادی علیه السلام روایت شده است که فرمود: اگر پس از غیبت قائمتان علیه السلام، عالمانی که به سوی خدا دعوت کنند و با برهان های الهی از دینش دفاع کنند و بندگان ضعیف خدا را از دام ابلیس و یارانش نجات دهند، نبودند، هیچ کس بر دین خدا باقی نمی ماند و همه مرتد می شدند. آنان هستند که زمام قلب مردم ضعیف شیعه را به دست می گیرند، همان طور که صاحب کشتی سکان را به دست می گیرد. آنان نزد خداوند عز و جل، بهترین هستند.(1)

معنای خبیر _ ان شاء الله _ در سوره ملک خواهد آمد.

«يَا أَيُّهَا الذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُول...وأَطِيعُوا اللهَ ورَسُولهُ واللهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلونَ(13)»

«يَا أَيُّهَا الذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُول فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَىْ نَجْواكُمْ صَدَقَةً ذَلكَ خَيْرٌ لكُمْ وأَطْهَرُ فَإِن لمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(12) أَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَىْ نَجْواكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلوا وتَابَ اللهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وآتُوا الزَّكَاةَ وأَطِيعُوا اللهَ ورَسُولهُ واللهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلونَ(13)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه با پیامبر (خدا) گفتگوی محرمانه می کنید، پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه ای تقدیم بدارید. این (کار) برای شما بهتر و پاکیزه تر است و اگر چیزی نیافتید، بدانید که خدا آمرزنده مهربان است * آیا ترسیدید که پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه هایی تقدیم دارید؟ و چون نکردید و خدا (هم) بر شما بخشود، پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و از خدا و پیامبر او فرمان برید و خدا به آن چه می کنید آگاه است]

1- [1] - احتجاج، ص 454.

1) ابن بابویه از احمد بن حسن قطّان، از عبدالرحمن بن محمد حسنی، از ابو جعفر محمد بن حفص خثعمی، از حسن بن عبدالواحد، از حفص بن منصور عطّار، از ابو سعید وراق، از پدرش، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش علیهم السلام روایت کرد که فرمود: زمانی که مردم با ابوبکر بیعت بستند و با علی بن ابی طالب علیه السلام چنان کردند، ابوبکر پیوسته به علی علیه السلام گرایش نشان می داد، ولی از او بی توجهی می دید و این امر بر او گران آمد. پس دوست داشت علی علیه السلام را ببیند و با او درد و دل کند و به خاطر روی آوردن مردم به او و این که زمام خلافت را به او سپرده اند، از آن حضرت عذرخواهی کند و به او اعلام کند که رغبت چندانی به امر خلافت ندارد و به آن بی میل است. سر زده نزد او آمد و از آن حضرت خواست تنها با او سخن بگوید و به او گفت: ابا الحسن! به خدا سوگند، این امر از جانب من همراهی نشده است و من علاقه و اشتیاقی به این امر ندارم و در آن چه امت به آن نیازمندند، به خویش اطمینان ندارم و از قدرت مالی نیز برخوردار نیستم و قبیله بزرگی هم ندارم که بتواند در برابر دیگر قبایل سر برفرازد و قد راست کند، پس چرا چنین رفتاری که مستحق آن نیستم را نسبت به من داری و چرا در این مقام، به من کراهت نشان می دهی و با چشم بد به من می نگری؟ _ گفت: _ علی علیه السلام به او فرمود: اگر در امر حکومت مشتاق نیستی و علاقه ای به آن نداری و در خود توان این کار را نمی بینی، چه چیزی تو را واداشت که این کار را قبول کنی؟

ابوبکر گفت: حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام: «امت من به گمراهی اجماع نمی کنند.» هنگامی که اجتماع آنان را دیدم، حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دنبال کردم و گفتم: اجتماعشان نمی تواند بر خلاف هدایت باید و از این رو اجابتشان کردم. اگر می دانستم یکی از آنان نمی پذیرد، امتناع می کردم. علی علیه السلام فرمود: اما در باره حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کردی، باید از تو بپرسم: من از این امت هستم یا نه؟ گفت: بله. فرمود: همچنین گروهی که از بیعت با تو امتناع کردند و سلمان و عمّار و ابوذر و مقداد و ابن عباد و کسانی از انصار که با او بودند، در زمره این امت بودند یا نه؟ گفت: همگی از از همین امت هستند. علی علیه السلام فرمود: پس چگونه به حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استدلال می کنی، در حالی که

اینها از بیعت با تو سر باز زدند؟ و امت هیچ گونه ایرادی نمی تواند بر ایشان بگیرد و آنها در همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نصیحت پذیری ایشان از او هیچ گونه کوتاهی نکردند؟ ابوبکر گفت: زمانی متوجه شدم که آنان با این کار مخالفند و از آن امتناع می کنند که کار از کار گذشته بود و ترسیدم که اگر خلافت را رها کنم، کار بالا بگیرد و مردم مرتد شوند و اگر به خلافت من پاسخ مثبت می دادید و با من همراه می شدید، هزینه کمتری برای دین داشت و به حفظ دین، کمک بیشتری می کرد و بهتر از آن بود که مردم با یکدیگر درگیر شوند و دوباره به کفر گرایش پیدا کنند و دانستم که تو در حفظ دینشان از من کمتر نیستی. امام علیه السلام فرمود: بله، اما به من بگو، کسی که شایستگی این کار را دارد، باید دارای چه صفاتی باشد؟ ابوبکر گفت: با نصیحت و وفاداری و کنار گذاشتن تعارف و مسامحه و نیز با مهربانی و حسن برخورد و برقرار کردن عدالت و دارا بودن علم به کتاب و سنت و داشتن قدرت بیان کلام حق و نیز زاهد بودن در دنیا و نداشتن گرایش زیاد به آن و ستاندن داد مظلومان از ظالمان دور و نزدیک. سپس خاموش شد.

علی علیه السلام فرمود: تو را به خدا سوگند _ ای ابابکر _ آیا این صفات را در خودت می بینی یا در من؟ گفت: بلکه در تو می بینم ای اباالحسن! فرمود: به خدا تو را سوگند می دهم، قبل از ایمان آوردن مسلمانان، من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اجابت کردم یا تو؟ گفت: البته تو. فرمود: به خدا تو را سوگند می دهم، من سوره برائت را برای اهل موسم و تمامی امت خواندم یا تو؟ گفت: البته تو. فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم، در جنگ، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جان خود حمایت می کردم یا تو؟ گفت: البته تو. گفت: تو را به خدا سوگند می دهم، آیا ولایت از جانب خدا همراه با ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آیه زکات خاتم، برای من بود یا تو؟ گفت: البته تو. فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم، براساس حدیث غدیر، من مولای تو و همه مسلمانان هستم یا تو؟ گفت: البته که تو. فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم، آیا وزارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مقام همچون منزلت هارون نسبت به موسی، از آن من است یا تو؟ گفت: البته تو. فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم، در مباهله مشرکین با نصاری، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با من و اهل بیت و فرزندان من

حاضر شد یا با تو و اهل بیت و فرزندان تو؟ گفت: البته شما. فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم، آیا تطهیر از بدی ها در باره من و خانواده و فرزندان من نازل شد یا تو و اهل بیت تو؟ گفت: البته تو و اهل بیت تو.

گفت: تو را به خدا سوگند می دهم، من و اهل بیت و فرزندان من صاحب دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز کساء هستند که گفت: پروردگارا! اینان خانواده من هستند که به سوی تو بیایند نه به سوی آتش، یا تو؟ گفت: البته تو و خانواده و فرزندان تو بودند. فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم، این آیه در شأن من است یا تو؟ «یُوفُونَ بِالنَّذْرِ ویَخَافُونَ یَومًا کَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیرًا»(1) [(همان بندگانی که) به نذر خود وفا می کردند و از روزی که گزند آن فراگیرنده است می ترسیدند] گفت: البته تو. فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم، تو جوانی هستی که از آسمان مورد ندا قرار گرفت: هیچ شمشیری چون ذوالفقار و هیچ جوانمردی چون علی نیست. یا من؟ گفت: البته تو. فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم، تو کسی هستی که خورشید برای او در وقت نمازش بازگردانده شد و آن گاه نماز خواند و سپس خورشید پنهان شد یا من؟ گفت: البته تو. فرمود: تو را به خدا سوگند، تو کسی بودی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز فتح خیبر پرچم را به دست او داد و خداوند پیروزی را به او عطا کرد یا من؟ گفت: البته تو. فرمود: تو را به خدا سوگند، تو همان کسی هستی که غم و اندوه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان را با کشتن عمرو بن عبدود از بین بردی یا من؟ گفت: البته تو. فرمود: تو را به خدا سوگند، تو کسی هستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو را از حضرت آدم تا پدرت با این جمله از زنا پاک و تطهیر کرد یا من؟ و آن جمله این بود که: من و تو، از آدم تا عبدالمطلب از ازدواج هستیم نه از زنا. گفت: البته تو. فرمود: تو را به خدا سوگند، من همان هستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به همسری دخترش فاطمه سلام الله علیها برگزید و فرمود: خداوند تو را همسر او قرار داد یا تو؟ گفت: البته تو. فرمود: تو را به خدا سوگند، من پدر حسن و حسین، دو ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

1- [1] - دهر/ 7.

هستم که در باره آنان فرمود: این دو، سرور جوانان اهل بهشت اند و پدرشان از آنان برتر است یا تو؟ گفت: البته تو.

فرمود: تو را به خدا سوگند، برادر تو در بهشت مزیّن به دو بال است که با آنها پرواز می کند یا برادر من؟ گفت: البته برادر تو. فرمود: تو را به خدا سوگند، من، دین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ضامن شدم و در موسم حج به وفای به وعده خدا، مخاطب قرار گرفتم یا تو؟ گفت: البته تو. فرمود: تو را به خدا سوگند، من کسی هستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را صدا زد تا در خوردن مرغ بریان با او شریک شود و فرمود: خدایا! بهترین مخلوقت را بیاور تا با او در خوردن این غذا همراه شوم، یا تو بودی؟ گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا سوگند، من بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را به جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین بر سر تأویل قرآن بشارت داد یا تو؟ گفت: تو بودی. فرمود: تو را به خدا سوگند، من بودم که شاهد آخرین کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم و او را غسل دادم و به خاک سپردم یا تو؟ گفت: تو بودی. فرمود: تو را به خدا سوگند، من کسی هستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد او فرمود: عالم به علم قضاوت است و فرمود: علی بهترین داور شماست، یا تو؟ گفت: البته که تو. فرمود: تو را به خدا سوگند، من کسی هستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یارانش را به سلام گفتن به او بر امارت (خلافت) در حیات خویش دستور داد یا تو؟ گفت: تو هستی. فرمود: تو را به خدا سوگند، تو از نظر خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سابقه بیشتری داری یا من؟ گفت: تو. فرمود: تو را به خدا سوگند، تو کسی هستی که خداوند عز و جل در هنگام نیازش، دیناری را به تو عطا کرد و جبرئیل به تو فروخت و سپس محمد صلی الله علیه و آله و سلم را مهمان کردی و فرزندانش را طعام دادی یا من؟ گفت: ابوبکر گریست و گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا سوگند، تو کسی هستی که بر شانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوار شد و بت های کعبه را انداخت و شکست و حتی اگر بخواهد به افق آسمان دست یابد، می یابد یا من؟ گفت: البته که تو. فرمود: تو را به خدا سوگند، تو کسی هستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: تو صاحب پرچم من در دنیا و آخرت

هستی یا من؟ گفت: البته که تو. فرمود: تو را به خدا سوگند، تو همان هستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد باب خانه او به مسجد باز شود و تمامی درهای خانه های یارانش بسته شود و برای او در مسجد، چیزهایی را حلال کرد که خداوند برای او حلال کرده بود یا من؟ گفت: تو بودی. فرمود: تو را به خدا سوگند، تو بودی که در هنگام نجوای با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صدقه داد و با او نجوا کرد؟ یا من؟ آن گاه که خداوند عز و جل قومی را سرزنش کرد و فرمود: «أَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقَاتٍ» گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا سوگند، تو بودی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد او به فاطمه علیها السلام فرمود: تو را همسر کسی قرار دادم که از نظر ایمان اولین است، و از نظر اسلام، برترین آنان است یا من؟ گفت: البته تو بودی. _ گفت:_ همچنان امام علیه السلام مناقب خود را که خداوند عز و جل تنها برای او قرار داده بود، برشمرد و ابوبکر به او می گفت: البته تو بودی. و فرمود: پس به این دلایل و نیز دلایل مشابه آن، امور امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را باید کسی به دست گیرد و حق کسی است که دارای این صفات باشد. علی علیه السلام به او فرمود: پس چه چیزی تو را در مورد خدا و رسول و دینش فریب داد، حال آن که تو، ویژگی ها و شایستگی های دین خداوند را نداری؟ گفت: پس ابوبکر گریست و گفت: راست گفتی _ ای ابا الحسن _ بگذار امروز در آن چه هستم و آن چه از تو شنیدم، تدبیر کنم. گفت: علی علیه السلام به او فرمود: این وقت را به تو می دهم ای ابوبکر! تدبیر کن.

ابوبکر از نزد او بازگشت و روز را به تنهایی سپری کرد و تا شب به احدی اجازه بر هم زدن خلوتش را نداد. عمر در میان مردم در گشت و گذار بود که ماجرای خلوت او با علی علیه السلام را شنید. ابوبکر شب هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دید که در مسند همیشگی خویش نشسته است.ابوبکر به سمت او رفت تا به او سلام کند، پیامبر رویش را برگرداند. ابوبکر به او گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، آیا دستور به امری فرموده ای که من انجام نداده ام؟ فرمود: سلامت را پاسخ دهم، حال آن که تو با کسی که خدا و رسولش با او دوست هستند، دشمنی کرده ای؟ حق را به صاحبش بازگردان. گفتم: صاحبش کیست؟ فرمود: کسی که تو را در مورد آن سرزنش کرد، او علی است.

گفت: ای رسول خدا، مطمئن باش که بر اساس دستور شما، (خلافت) را به او باز می گردانم. گفت: پس تا صبح هنگام گریست و به علی علیه السلام گفت: دستت را بده. و با او بیعت کرد و امر (خلافت) را به او سپرد و به او گفت: به مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می روم تا مردم را از خواب خویش و آن چه بین من و تو گذشت، آگاه سازم و پای خود را از این امر بیرون بکشم و تو را امیر خویش بدانم. علی علیه السلام فرمود: باشد. ابوبکر در حالی که رنگ چهره اش دگرگون شده بود، خارج شد و در راه با عمر روبه رو شد که به دنبال او می گشت. عمر به او گفت: حالت چگونه است ای خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؟ ابوبکر نیز او را از آن چه گذشته بود و آن چه در خواب دیده بود، آگاه کرد. عمر به او گفت: تو را به خدا سوگند _ ای جانشین رسول خدا _ مراقب باش فریب سحر و جادوی بنی هاشم را نخوری. این اولین سحر آنان نیست. آن قدر با او بود تا آن که او را از قصدی که داشت، منصرف کرد و تصمیمش را تغییر داد و او را مشتاق امر حکومت کرد و به او دستور داد بر این امر ثابت قدم بماند و به واجبات خویش عمل کند. علی علیه السلام به جایی که با ابوبکر قرار گذاشته بود، یعنی مسجد رفت، ولی هیچ کس را در آن جا ندید، پس احساس کرد که از سوی آنان شرارتی رخ داده است. نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشست و عمر از کنار او گذشت و به او گفت: محال است که بگذارم به آن چه می خواهی، دست پیدا کنی. علی علیه السلام به موضوع پی برد، پس برخاست و به خانه اش بازگشت.(1)

2) و نیز وی از احمد بن حسن قحطان و محمد بن احمد سنانی و علی بن

احمد موسی دقاق و حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مکتب و علی بن عبدالله وراق که خدا از آنان خشنود باد، از ابو عباس احمد بن یحیی بن زکریا قطّان، از بکر بن عبدالله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از سلیمان بن حکیم، از ثور بن یزید، از مکحول روایت کرد که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: مستحفظان (حافظان اسم اکبر خداوند) یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

1- [1] - خصال، ص 548، ح 30.

می دانند که در میان آنان احدی نیست که منقبتی داشته باشد، مگر این که من نیز آن فضیلت را دارم. من هفتاد صفت نیکو دارم که احدی از آنان، آن را دارا نیست.

گفتم: امیرالمؤمنین، آنان را بگو؟ فرمود: اولین منقبت...ـ و هفتاد مورد را ذکر کرد ـ بیست و چهارمین خصلت این است که آن گاه که خداوند عز و جل این آیه را بر پیامبرش نازل کرد: «یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا إِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُول فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً» من دیناری داشتم و آن را به ده درهم فروختم. من چنان بودم که پیش از گفتگوی محرمانه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یک درهم صدقه می دادم.

به خدا سوگند احدی غیر از من، از میان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، قبل و بعد از من چنین نکرده است، پس خداوند عز و جل این آیه را نازل کرد: «أَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لمْ تَفْعَلوا وتَابَ اللهُ عَلیْکُمْ» مگر توبه برای چیزی غیر از گناه می باشد؟ ![1]

3) علی بن ابراهیم از احمد بن زیاد، از حسن بن محمد بن سماعه، از صفوان بن مسکان، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که از ایشان در باره کلام خداوند عز و جل: «إِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُول فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً» سئوال کردم. فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه داد، پس آن آیه به این آیه منسوخ شد: «أَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَاتٍ».[2]

4) و نیز وی از عبدالرحمن بن محمد حسین، از حسین بن سعید، از محمد بن مروان، از عبید بن خنیس، از صباح، از لیث بن ابی سلیم، از مجاهد، از علی علیه السلام روایت کرد که فرمود: در کتاب خداوند آیه ای است که احدی قبل و پس از من به مقتضای آن عمل نکرده است: یعنی آیه نجوی. من دیناری داشتم که آن را به ده درهم فروختم. من پیش از هر نجوایی که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داشتم، درهمی صدقه می دادم. فرمود: پس آن آیه به این آیه منسوخ شد: «أَأَشْفَقْتُمْ

1- [1] - خصال، ص 574، ح 1.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 336.

أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَىْ نَجْواكُمْ صَدَقَاتٍ» تا آن جا که می فرماید: «واللهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلونَ».(1)

5) محمد بن عباس از علی بن عتبه و محمد بن قاسم، از حسن بن حکم، از حسن بن حسین، از حیّان بن علی، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس در باره کلام خداوند عز و جل «يَا أَيُّهَا الذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُول فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَىْ نَجْواكُمْ صَدَقَةً» روایت کرد: این آیه در خصوص علی علیه السلام نازل شده است که دیناری داشت، آن را به ده درهم فروخت. هر گاه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نجوا می کرد، درهمی را تقدیم می کرد تا آن جا که ده بار نجوا کرد و سپس آیه منسوخ شد. احدی قبل و پس از او این کار را نکرد.(2)

6) و نیز محمد بن عباس از علی بن عباس، از محمد بن مروان، از ابراهیم بن حکم بن ظهیر، از پدرش، از سدی، از عبد خیر، از علی علیه السلام روایت کرد که فرمود: اولین کسی بودم که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نجوا کردم. دیناری داشتم، آن را با ده درهم عوض کردم و با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ده بار سخن گفتم. هر بار که می خواستم با او نجوا کنم، درهمی صدقه می دادم. آن کار بر یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخت و گران آمد. منافقان گفتند: او را چه شده است که ارزش پسر عمویش را به طور غیر واقعی بالا می برد؟(3) تا آن جا که خداوند آیه را منسوخ کرد و فرمود: «أَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَىْ نَجْواكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لمْ تَفْعَلوا وتَابَ اللهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وآتُوا الزَّكَاةَ وأَطِيعُوا اللهَ ورَسُولهُ واللهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلونَ» پس فرمود: من اولین و آخرین کسی بودم که بر این آیه عمل کرد. احدی قبل و پس از من به این آیه عمل نکرد.(4)

7) و نیز وی از عبدالعزیز بن یحیی، از محمد بن زکریا، از ایوب بن سلیمان،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 337.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 673، ح 4.
3- [3] - نَجَش: آن است که شخص با آن که نمی خواهد کالایی را بخرد، ولی قیمت آن را مرتب بالا می برد تا دیگران بشنوند و قیمت بالاتری را

پیشنهاد دهند. البته در این جا به مجاز به کار رفته است «لسان العرب، ماده نجش».
4- [4] - تأویل الآیات، ج 2، ص 673، ح 5.

از محمد بن مروان، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس در باره کلام خداوند تعالی: «یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا إِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُول فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً» روایت کرد: این آیه سخن گفتن با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را حرام کرد، سپس به اصحاب اجازه داد که برای سخن گفتن پیامبر صلی الله علیه و آله صدقه دهند. اگر فردی می خواست با او سخن بگوید، درهمی صدقه می داد و سپس با او در مورد آن چه می خواست سخن می گفت. این آیه مردم را از سخن گفتن با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازداشت و ایشان از این که قبل از سخن گفتن با پیامبر صدقه دهند، بخل ورزیدند. پس علی علیه السلام دیناری را که داشت صدقه داد. او آن را به ده درهم فروخت و ده بار با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن گفت. احدی از مسلمین غیر از او این کار را نکرد. و اهل میسره (منافقان) از این که این کار را انجام دهند، بخل ورزیدند. منافقان گفتند: علی بن ابی طالب فقط به این سبب صدقه داد که امر پسر عمویش را رواج دهد و خداوند تبارک و تعالی نیز این آیه را نازل کرد: «یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا إِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُول فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً ذَلکَ خَیْرٌ لکُمْ» از گرفتن آن بهتر است و «وأَطْهَرُ» می فرماید: و شما را از گناه، پاک می کند «فَإِن لمْ تَجِدُوا» اگر نداشتید که صدقه بدهید «فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ* أَأَشْفَقْتُمْ» خداوند حکیم می فرماید: ای اهل میسره! آیا ترسیدید «أَن تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ» مقصود، پیش از نجواهایتان است، یعنی نجوای با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «صَدَقَاتٍ» بر فقیران «فَإِذْ لمْ تَفْعَلوا» ای اهل میسره «وتَابَ اللهُ عَلَیْکُمْ» اگر این کار را نکردید، از شما گذشت «فَأَقِیمُوا الصَّلاةَ» می فرماید: نمازهای پنج گانه را به پا دارید «وآتُوا الزَّکَاةَ» و زکات را بدهید، می فرماید: صدقه دهید. پس آن چه را به هنگام مناجات امر شده بودید، با نماز و دادن زکات، نسخ شد «وأَطِیعُوا اللهَ ورَسُولهُ» با صدقه در واجبات و پذیرفتن امر آنان را «واللهُ خَبِیرٌ بِمَا تَعْمَلونَ» یعنی به آن چه انفاق می کنید آگاه است.

شرف الدین نجفی پس از ذکر این احادیث از محمد بن عباس گفت: بدان که محمد بن عباس در تفسیر آیه مناجات، هفتاد حدیث از طریقه خاصه و عامه ذکر کرده است که در بردارنده این معناست که نجوا کننده با رسول خدا صلی الله علیه و

آله و سلم همان امیرالمؤمنین علیه السلام است، نه دیگران و ما از میان آن احادیث، تنها هشت حدیث را انتخاب کردیم که اینها کافی است و حق مطلب را ادا می کند.(1)

8) شرف الدین از ابو جعفر طوسی که رحمت خدا بر او باد، در جامع ترمذی و تفسیر ثعلبی با سند خود، از علی بن علقمه انباری، در حدیثی مرفوع از علی علیه السلام روایت کرد که فرمود: خداوند به واسطه من در مورد این امت آسان گرفت، چون خداوند با این آیه صحابه را امتحان کرد. آنان از نجوای با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طفره رفتند. حضرت رسول در منزلش از نجوای با هر کسی سرباز می زد، مگر این که صدقه دهد. من دیناری داشتم و آن را صدقه دادم. من با عمل کردن به این آیه، باعث شدم خداوند به مسلمانان بازگردد و به آنان توجه کند. اگر هیچ کس به آن آیه عمل نمی کرد. عذاب نازل می شد، چون همگی از عمل به این آیه امتناع کرده بودند.(2)

مؤلف گوید: روایات در مورد این امر از طریق خاصه و عامه بسیار است و ذکر آنها باعث طولانی شدن کتاب می گردد.

«أَلمْ تَرَ إِلی الذِینَ تَولوا قَومًا غَضِبَ اللهُ...لأَغْلبَنَّ أَنَا ورُسُلی إِنَّ اللهَ قَویٌّ عَزِیزٌ(21)»

«أَلمْ تَرَ إِلی الذِینَ تَولوا قَومًا غَضِبَ اللهُ عَلیْهِم مَّا هُم مِّنکُمْ ولا مِنْهُمْ ویَحْلفُونَ عَلی الکَذِبِ وهُمْ یَعْلمُونَ(14) أَعَدَّ اللهُ لهُمْ عَذَابًا شَدِیدًا إِنَّهُمْ سَاء مَا کَانُوا یَعْمَلونَ(15) اتَّخَذُوا أَیْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِیل اللهِ فَلهُمْ عَذَابٌ مُّهِینٌ(16) لن تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوالهُمْ ولا أَولادُهُم مِّنَ اللهِ شَیْئًا أُولئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ(17) یَومَ یَبْعَثُهُمُ اللهُ جَمِیعًا فَیَحْلفُونَ لهُ کَمَا یَحْلفُونَ لکُمْ ویَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلی شَیْءٍ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الکَاذِبُونَ(18) اسْتَحْوذَ عَلیْهِمُ الشَّیْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِکْرَ اللهِ أُولئِکَ حِزْبُ الشَّیْطَانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّیْطَانِ هُمُ الخَاسِرُونَ(19) إِنَّ الذِینَ یُحَادُّونَ اللهَ ورَسُولهُ أُولئِکَ فِی الأَذَلینَ(20) کَتَبَ اللهُ

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 674، ح 6.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 675، ح 7.

لأَغْلبَنَّ أَنَا ورُسُلی إِنَّ اللهَ قَویٌّ عَزِیزٌ(21)»

[خدا برای آنان عذابی سخت آماده کرده است. راستی که چه بد می کردند * سوگندهای خود را (چون) سپری قرار داده بودند و (مردم را) از راه خدا بازداشتند و (در نتیجه) برای آنان عذابی خفت آور است * در برابر خداوند نه از اموالشان و نه از اولادشان هرگز کاری ساخته نیست آنها دوزخی اند (و) در آن جاودانه (می مانند) * روزی که خدا همه آنان را برمی انگیزد. همان گونه که برای شما سوگند یاد می کردند، برای او (نیز) سوگند یاد می کنند و چنان پندارند که حق به جانب آنهاست. آگاه باش که آنان همان دروغگویانند * شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است آنان حزب شیطانند آگاه باش که حزب شیطان همان زیانکارانند * در حقیقت کسانی که با خدا و پیامبر او به دشمنی برمی خیزند آنان در (زمره) زبونان خواهند بود * خدا مقرر کرده است که حتما من و فرستادگانم چیره خواهیم گردید. آری خدا نیرومند شکست ناپذیر است]

1) علی بن ابراهیم روایت کرد: این آیه در باره دومی نازل شده است زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از کنار او گذشت و او را دید که او با مردی یهودی نشسته بود و اخبار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می نوشت. خداوند عز و جل این آیه را نازل کرد: «أَلَمْ تَرَ إِلی الذِینَ تَولوا قَومًا غَضِبَ اللهُ عَلَیْهِم مَّا هُم مِّنکُمْ ولا مِنْهُمْ» پس دومی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و رسول خدا به او فرمود: می بینم که از (روی منابع یهودی) می نویسی در حالی که خداوند از این امر نهی کرده است؟ گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! آن چه در تورات راجع به صفات شما بیان شده است را می نویسم و شروع کرد به خواندن آنها در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عصبانی بود. مردی از انصار به او گفت: وای بر تو، نمی بینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عصبانی شده است؟ گفت: به خدا پناه می برم از غضب خدا و رسولش، من فقط این اخبار را می نویسم، چون مطالبی از شما در آن گفته شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او گفت: فلانی، اگر موسی بن عمران هم در میان آنان بود و تو نزد او می رفتی، با اعراض از آنچه آورده ام، کافر می شدی. و این همان کلام خداوند تعالی است: «اتَّخَذُوا أَیْمَانَهُمْ جُنَّةً» یعنی حجابی میان آنان و کفار است. و ایمان آنان، تنها اقرار به زبان است که از ترس شمشیر و نپرداختن

جزیه می باشد.

اما راجع این به کلام خداوند تعالی: «یَومَ یَبْعَثُهُمُ اللهُ جَمِیعًا فَیَحْلفُونَ لهُ کَمَا یَحْلفُونَ لکُمْ» روایت کرد: روز قیامت، خداوند کسانی که حق آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین را غصب کرده اند، جمع می کند، اعمالشان را بر آنان عرضه می دارد. برای خداوند سوگند یاد می کنند که چیزی از این گناهان را انجام نداده اند، همان طور که در دنیا برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوگند یاد کردند که ولایت را به بنی هاشم باز نگردانند، و نیز همان طور که به قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عقبه همت گماردند. زمانی که خداوند پیامبرش را مطلع کرد و به او خبر داد، سوگند یاد کردند که آنان چنین چیزی را نگفته اند و قصد این کار را نداشته اند، تا این که خداوند این آیه را بر رسولش نازل کرد: «یَحْلفُونَ بِاللهِ مَا قَالواْ ولقَدْ قَالواْ کَلمَةَ الکُفْرِ وکَفَرُواْ بَعْدَ إِسْلاَمِهِمْ وهَمُّواْ بِمَا لمْ یَنَالواْ ومَا نَقَمُواْ إِلاَّ أَنْ أَغْنَاهُمُ اللهُ ورَسُولهُ مِن فَضْلهِ فَإِن یَتُوبُواْ یَکُ خَیْرًا لهُم»(1) [به خدا سوگند می خورند که (سخن ناروا) نگفته اند در حالی که قطعا سخن کفر گفته و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده اند و بر آن چه موفق به انجام آن نشدند، همت گماشتند و به عیبجویی برنخاستند، مگر (بعد از) آن که خدا و پیامبرش از فضل خود آنان را بی نیاز گردانیدند].

و نیز ادامه داد: این مسئله زمانی رخ می دهد که خداوند عز و جل در روز قیامت، اعمالشان را بر آنان عرضه می دارند و آنان انکار می کنند و همان گونه که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوگند یاد کردند، برای خدا نیز سوگند می خورند و این همان کلام خداست: «یَومَ یَبْعَثُهُمُ اللهُ جَمِیعًا فَیَحْلفُونَ لهُ کَمَا یَحْلفُونَ لکُمْ ویَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلی شَیْءٍ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الکَاذِبُونَ * اسْتَحْوذَ عَلیْهِمُ الشَّیْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِکْرَ اللهِ» یعنی شیطان بر آنان غلبه کرد «أُولئِکَ حِزْبُ الشَّیْطَانِ» یعنی یاران شیطان هستند «أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّیْطَانِ هُمُ الخَاسِرُونَ * إِنَّ الذِینَ یُحَادُّونَ اللهَ ورَسُولهُ أُولئِکَ فِی الأَذَلینَ * کَتَبَ اللهُ لأَغْلبَنَّ أَنَا ورُسُلی إِنَّ اللهَ قَویٌّ عَزِیزٌ».(2)

1- [1] - توبه/ 74.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 337.

2) سلیم بن قیس هلالی در کتابش روایت کرد: از علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که فرمود: امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند؛ هفتاد و دو فرقه در آتش هستند و یک فرقه در بهشت است. سیزده فرقه از هفتاد و سه فرقه، شعار دوستی ما اهل بیت را سر می دهند، یکی در بهشت است و دوازده فرقه دیگر در آتش جهنم هستند. تنها فرقه هدایت شده و امیدوار و مؤمن و تسلیم و موفق و هدایت یافته، همان است که امامت مرا پذیرفت و تسلیم دستور من بود، دوستدار من و دشمن دشمنان من بود. به من عشق می ورزید، و دشمنی دشمنان مرا در دل داشت. گروهی که حق مرا و امامت مرا و وجوب اطاعت از من بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش را شناخت و شک به دل راه نداد و به آن حقیقتی که خداوند درباره ما، به دل های ایشان تاباند و فضل ما را به آنان شناساند و به آنان الهام کرد و آنان را در میان شیعه ما قرار داد تردید نورزید، تا آن جا که قلوبشان آرام گشت و چنان یقینی یافتند که در آن شکی وجود نداشت. و آن این که من و اوصیای پس از من تا روز قیامت هادیانی هستند که خداوند آنان را به خویش و پیامبرش در بسیاری از آیات قرآن نزدیک و قرین ساخته است و ما را پاک و مطهر ساخته و ما را معصوم و شاهد بر مخلوقاتش قرار داده است. ما را حجت در زمین و نگهبانان گنجینه های علم و معادن حکمت و ترجمان وحی خویش قرار داد و ما را قرین قرآن ساخت و قرآن را قرین ما قرار داد، نه ما از قرآن جدا می شویم و نه قرآن از ما جدا می شود تا روز قیامت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در کنار حوض وارد آییم.

آن فرقه از میان هفتاد و سه فرقه از آتش نجات می یابند و از تمامی فتنه ها و گمراهی ها و شبهات رهایی پیدا می کنند. آنان واقعاً اهل بهشت هستند. آنان هفتاد هزار نفر هستند که بی حساب و کتاب وارد بهشت می شوند و تمامی هفتاد و دو فرقه دیگر، از غیر حق وام ستاندند و دین شیطان را یاری کردند و از ابلیس و دوستانش کمک گرفتند، آنان دشمنان خداوند تعالی و رسول و مؤمنین هستند و بدون حساب و کتاب به خاطر برائت از خدا و رسولش وارد آتش جهنم می شوند. آنان به خدا و رسولش شرک ورزیدند و بی آن که بدانند، غیر خدا را بندگی کردند و گمان می کردند کار نیکویی انجام می دهند. آنان روز قیامت می گویند: پروردگارا به خدا سوگند که ما مشرک نبودیم و برای او سوگند می خورند، همان طور که برای

شما سوگند یاد می کنند و گمان می کنند که مایه ای از راستی دارند، اما آنان همان دروغگویان هستند.(1)

«لا تَجِدُ قَومًا یُؤْمِنُونَ بِاللهِ والیَومِ الآخِرِ یُوادُّونَ...حِزْبُ اللهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ المُفْلحُونَ(22)»

«لا تَجِدُ قَومًا یُؤْمِنُونَ بِاللهِ والیَومِ الآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللهَ ورَسُولهُ ولو کَانُوا آبَاءهُمْ أَو أَبْنَاءهُمْ أَو إِخْوانَهُمْ أَو عَشِیرَتَهُمْ أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلوبِهِمُ الإِیمَانَ وأَیَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ ویُدْخِلهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالدِینَ فِیهَا رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ ورَضُوا عَنْهُ أُولئِکَ حِزْبُ اللهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ المُفْلحُونَ(22)»

[قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند (و) کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده اند _ هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند _ دوست بدارند. در دل اینهاست که (خدا) ایمان را نوشته و آنها را با روحی از جانب خود تایید کرده است و آنان را به بهشتهایی که از زیر (درختان) آن جویهایی روان است در می آورد. همیشه در آن جا ماندگارند خدا از ایشان خشنود و آنها از او خشنودند. اینانند حزب خدا. آری حزب خداست که رستگارانند]

1) علی بن ابراهیم: کلام خداوند تعالی: «لا تَجِدُ قَومًا یُؤْمِنُونَ بِاللهِ والیَومِ الآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللهَ ورَسُولهُ ولو کَانُوا آبَاءهُمْ أَو أَبْنَاءهُمْ أَو إِخْوانَهُمْ أَو عَشِیرَتَهُمْ» یعنی کسی که به خدا و روز قیامت ایمان بیاورد، با کسی که دشمن خدا و رسول خداست، دوستی نمی کند. خداوند می فرماید: «أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلوبِهِمُ الإِیمَانَ» آنان همان ائمه علیهم السلام هستند «وأَیَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُم» روایت کرد که روح فرشته ای بزرگتر از جبرئیل و میکائیل است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و با ائمه علیهم السلام می باشد.(2)

2) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی

1- [1] - کتاب سلیم بن قیس، ص 86.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 338.

بن حکم، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت کرد و گفت: در باره کلام خداوند عز و جل «أَنزَلَ السَّکِینَهَ فِی قُلوبِ المُؤْمِنِینَ»(1) [که در دلهای مؤمنان آرامش را فرو فرستاد] از ایشان پرسیدم. فرمود: مقصود، ایمان است. در باره کلام خداوند عز و جل: «وأَیَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُم» از او پرسیدم. فرمود مقصود، ایمان است.(2)

3) و نیز وی از محمد بن یحیی، از احمد، از صفوان، از ابان، از فضیل روایت کرد که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: «أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلوبِهِمُ الإِیمَانَ» آیا خود آنان نیز در این امر تاثیر دارند؟ فرمود: نه.(3)

4) و نیز وی از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی بن عبید، از یونس، از جمیل روایت کرد که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره کلام خداوند عز و جل: «هُو الذِی أَنزَلَ السَّکِینَهَ فِی قُلوبِ المُؤْمِنِینَ»(4) [اوست آن کس که در دلهای مؤمنان آرامش را فرو فرستاد] پرسیدم. فرمود: مقصود، ایمان است. گفتم: «وأَیَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُم» فرمود: مقصود، ایمان است. در باره کلام خداوند متعالی «وأَلزَمَهُمْ کَلِمَهَ التَّقْوی»(5) [و آرمان تقوا را ملازم آنان ساخت] پرسیدم. فرمود: مقصود، ایمان است.(6)

5) و نیز وی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابان بن تغلب، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: قلب هر مؤمنی دو گوش دارد: گوشی که وسوسه گر نهانی در آن سحر و جادو می کند و گوشی که فرشته در آن ندا می کند، و خداوند مؤمن را به واسطه فرشته تایید می کند و این همان کلام خداوند تعالی است: «وأَیَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُم».(7)

6) و نیز وی از حسین بن محمد و محمد بن یحیی، همگی از علی بن محمد

1- [1] - فتح/ 4.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 12، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 12، ح 2.
4- [4] - فتح/ 4.
5- [5] - فتح/ 26.
6- [6] - کافی، ج 2، ص 13، ح 5.

7- [7] - کافی، ج 2، ص 206، ح 3.

بن سعد، از محمد بن مسلم بن ابی سلمه، از محمد بن سعید بن غزوان، از ابن ابی نجران، از محمد بن سنان، از ابو خدیجه روایت کرد که گفت: نزد اباالحسن علیه السلام رفتم. به من فرمود: خداوند تبارک و تعالی مؤمن را با روحی از خویش تأیید می کند که هر زمانی نیکی می کند و تقوا پیشه می گیرد، در کنار اوست و هر گاه گناهی مرتکب می شود و از حقوق خداوند تجاوز می کند، از او دور می شود. در هنگام نیکی اش با او شادمانی می کند و به هنگام گناه، پایش در گل فرو می رود. خداوند رحمت آورد بر کسی که تصمیم به کار نیکی می گیرد و آن را انجام می دهد و یا تصمیم به کار بدی می گیرد و باز می گردد و آن را انجام نمی دهد. سپس فرمود: ما روح را با اطاعت خداوند و کار برای او، قدرتمند می سازیم.(1)

7) ابن بابویه: با سند خود، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: «وأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُم» یعنی آنان را قوی می کرد.(2) و سند این حدیث در کلام خداوند تعالی: «والسماء بنیناها باید» آمده است.

8) عبدالله بن جعفر حمیری: از احمد بن اسحاق بن سعید، از بکر بن محمد ازدی، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: قلب دو گوش دارد: گوشی که روح ایمان در مورد خیر با او سخن می گوید و گوشی که شیطان در مورد شر با او سخن می گوید، پس هر یک از این دو بر صاحبش ظاهر شود، بر او غلبه می کند. همچنین از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: هر کس زنا کند، خداوند روح ایمان را از او خارج می سازد. گفتیم: روحی که خداوند تعالی راجع به آن فرمود: «وأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُم»؟ فرمود: بلی. و امام صادق علیه السلام فرمود: انسان مؤمن تا زمانی که مؤمن است زنا نمی کند، انسان مؤمن تا زمانی که مؤمن است دزدی نمی کند. منظور امام این است که تا زمانی که به آن عمل گناه مشغول است از ایمان، خارج است و اگر وضو سازد و توبه کند، در حالت دیگری (ایمان) قرار می گیرد.(3)

1- [1] - کافی، ج 2، ص 206، ح 1.
2- [2] - توحید، ص 153، ح 1.
3- [3] - قرب الاسناد، ص 17.

9) محمد بن عباس از منذر بن محمد، از پدرش، از عمویش حسین بن سعید، از ابان بن تغلب، از علی بن محمد بن بشر، از محمد بن علی علیه السلام _ ابن حنفیه _ روایت کرد: حبّ ما اهل بیت، تنها چیزی است که خداوند در سمت راست قلب بنده می نگارد و هر کس خداوند در قلبش چیزی را بنگارد، احدی نمی تواند آن را از بین ببرد. آیا نشنیده ای که خداوند تعالی می فرماید: «أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلوبِهِمُ الإِیمَانَ وأَیَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ» تا آخر آیه. حب ما اهل بیت، همان ایمان است.(1)

10) علی بن ابراهیم روایت کرد: مقصود از این آیه شریفه: «أُولئِکَ حِزْبُ اللهِ» آن است که ائمه علیهم السلام یاران خدا هستند «ألا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ المُفْلحُونَ».(2)

11) از طریق مخالفین، ابو نعیم از محمد بن حمید، با سند خود، از عیسی بن عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب، از پدرش، از جدش، از علی علیه السلام روایت کرد که فرمود: سلمان فارسی گفت: ای اباالحسن، هر گاه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدم بدون استثنا، به میان دو کتف من زد و فرمود: ای سلمان، این شخص و حزب او همان رستگاران هستند.(3)

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 676، ح 8.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 338.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 676، ح 9.

سوره حشر

اشاره

سوره حشر مدنی است. 24 آیه دارد و پس از سوره بینه نازل شده است.

ص:819

ص:820

فضیلت و ثواب قرائت سوره حشر

1) ابن بابویه: با سندش، از ابی بن کعب از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد: هر کس حشر را بخواند، بهشت و جهنم، عرش و کرسی و حجاب ها و آسمان های هفت گانه و زمین های هفت گانه و هوا و باد و پرندگان و درختان و کوه ها، خورشید و ماه و ملائکه بر او درود می فرستند و برای او طلب استغفار می کنند و اگر در روز و یا شب بمیرد، شهید است.(1)

2) در خواص قرآن آمده است: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند، حزب رستگار خداوند است و بهشت و جهنم و عرش و کرسی و حجاب ها و آسمان های هفت گانه و زمین های هفت گانه و پرندگان در آسمان و کوه ها و درختان و جنبندگان و ملائکه بر او درود می فرستند و برای او طلب استغفار می کنند، اگر در روز و یا شب بمیرد، از اهل بهشت است. هر کس این سوره را شب جمعه بخواند، تا صبح از بلا در امان است. هر کس چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی سوره حمد و حشر را بخواند و هر حاجتی که بخواهد و طلب کند، در صورتی که معصیت نباشد، خداوند تعالی آن را اجابت می کند.

3) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس آن را بنویسد و بر گردن بیاندازد و حاجتی را طلب کند، خداوند آن را اجابت می کند، در صورتی که آن حاجت، معصیت نباشد.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 147.

4) امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس این سوره را شب جمعه بخواند، تا صبح از بلای آن در امان است و هر کس برای برآورده شدن حاجتش، وضو سازد و چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی سوره حمد و حشر را بخواند، بعد از تمام کردن چهار رکعت، حاجتش را بیان کند، خداوند، برآورده شدن آن حاجت را آسان می کند و هر کس آن را با آب پاک بنویسد و آن را بنوشد، به اذن خداوند تعالی ذکاوت و کمی فراموشی نصیب او می شود.

ص:822

تفسیر سوره حشر

اشاره

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«سَبَّحَ للهِ مَا فِی السَّمَاواتِ ومَا فِی الأَرْضِ...ومَن یُشَاقِّ اللهَ فَإِنَّ اللهَ شَدِیدُ العِقَابِ(4)»

«سَبَّحَ للهِ مَا فِی السَّمَاواتِ ومَا فِی الأَرْضِ وهُو العَزِیزُ الحَکِیمُ(1) هُو الذِی أَخْرَجَ الذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الکِتَابِ مِن دِیَارِهِمْ لأَوَّلِ الحَشْرِ مَا ظَنَنتُمْ أَن یَخْرُجُوا وظَنُّوا أَنَّهُم مَّانِعَتُهُمْ حُصُونُهُم مِّنَ اللهِ فَأَتَاهُمُ اللهُ مِنْ حَیْثُ لمْ یَحْتَسِبُوا وقَذَفَ فِی قُلوبِهِمُ الرُّعْبَ یُخْرِبُونَ بُیُوتَهُم بِأَیْدِیهِمْ وأَیْدِی المُؤْمِنِینَ فَاعْتَبِرُوا یَا أُولی الأَبْصَارِ(2) ولولا أَن کَتَبَ اللهُ عَلَیْهِمُ الجَلاء لعَذَّبَهُمْ فِی الدُّنْیَا ولهُمْ فِی الآخِرَهِ عَذَابُ النَّارِ(3) ذَلکَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللهَ ورَسُولهُ ومَن یُشَاقِّ اللهَ فَإِنَّ اللهَ شَدِیدُ العِقَابِ(4)»

[آنچه در آسمانها و در زمین است تسبیح گوی خدای هستند و اوست شکست ناپذیر سنجیده کار * اوست کسی که از میان اهل کتاب کسانی را که کفر ورزیدند در نخستین اخراج (از مدینه) بیرون کرد. گمان نمی کردید که بیرون روند و خودشان گمان داشتند که دژهایشان در برابر خدا مانع آنها خواهد بود، ولی خدا از آنجایی که تصور نمی کردند بر آنان درآمد و در دلهایشان بیم افکند (به طوری که) خود به دست خود و دست مؤمنان خانه های خود را خراب می کردند. پس ای دیده وران عبرت گیرید * و اگر خدا این جلای وطن را بر آنان مقرر نکرده بود، قطعا آنها را در دنیا عذاب می کرد و در آخرت (هم) عذاب آتش داشتند * این (عقوبت) برای آن بود که آنها با خدا و پیامبرش در افتادند و هر

کس با خدا درافتد، (بداند که) خدا سخت کیفر است]

1) علی بن ابراهیم روایت کرد: سبب نزول این آیات این است که در مدینه سه گروه از یهود بودند: بنو نضیر، قریظه و قینقاع. میان آنان و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عهدی بود. آنان عهدشان را شکستند و سبب شکستن عهدشان، بنو نضیر بودند. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نزد آنان رفت تا برای دیه دو فردی که یکی از یاران پیامبر، او را غافلگیرانه کشته بود، طلب قرض کند، پس نزد کعب بن اشرف رفت. هنگامی که بر کعب وارد شد، او گفت: درود بر تو اباالقاسم، خوش آمدی. برخاست، گویی می خواهد برای او غذایی بیاورد. در حالی که با خود اندیشه قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قتل یارانش را داشت. جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و او را مطلع کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه بازگشت و به محمد بن سلمه انصاری فرمود: نزد بنو نضیر برو و به آنان بگو که خداوند عز و جل او را از نیرنگی که به آن همت گمارده بودید مطلع ساخت؛ پس یا از سرزمین ما خارج شوید و یا اعلان جنگ کنید. گفتند: از سرزمین تان خارج می شویم. پس عبدالله بن ابی نزد آنان فرستاد که خارج نشوید، بمانید و به محمد اعلان جنگ کنید، من و قوم و هم پیمانانم شما را یاری می کنیم. اگر خارج شوید، من هم با شما می آیم و اگر بجنگید، من هم با آنان می جنگم. آنان ماندند و استحکامات و قلعه های خود را ساختند و آماده جنگ شدند. آن گاه به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیغام فرستادند: ما از این جا نمی رویم، پس هر چه می خواهی بکن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برخاست، تکبیر گفت و یارانش تکبیر گفتند و به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به سوی بنو نضیر برو. امیرالمؤمنین علیه السلام پرچم را گرفت و به پیش رفت. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جلو آمد و قلعه ایشان را محاصره کرد. عبدالله بن ابی به آنان نیرنگ زد و هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خانه هایشان رسید، هر چه نزدشان بود را حفظ می کردند و هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن می رسید را خراب می کردند. مردی از آنان خانه خوبی داشت که آن را خراب کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمان داد درختان خرمایشان را قطع کنند. اما آنان به جزع و فزع افتادند و گفتند: ای محمد! خداوند تو را به خرابی امر کرده

ص:824

است؟ اگر این درختان از آن توست، آنها را بگیر و اگر از آن ماست، آنها را قطع نکن. پس از آن گفتند: ای محمد! از سرزمین تو خارج می شویم، اما آنچه از آن ماست را به ما ببخش. فرمود: نه، از این جا بروید و هر آن چه را شترها حمل می کنند با خود ببرید. قبول نکردند و چند روزی ماندند. سپس گفتند: از این جا می رویم و هر آن چه شترها حمل می کنند را با خود می بریم. فرمود: نه، از این جا بروید و هیچ کس چیزی را با خود نمی برد، و با هر کس چیزی یافتیم، او را می کشیم.

سپس به همین شکل از آن سرزمین خارج شدند و برخی از آنان به فدک و وادی قری رفتند. و برخی از آنان به شام رفتند. خداوند راجع به آنان این آیه را نازل کرد: «هُو الذِی أَخْرَجَ الذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْل الکِتَابِ مِن دِیَارِهِمْ لأَوِل الحَشْرِ مَا ظَنَنتُمْ أَن یَخْرُجُوا وظَنُّوا أَنَّهُم مَّانِعَتُهُمْ حُصُونُهُم مِّنَ اللهِ فَأَتَاهُمُ اللهُ مِنْ حَیْثُ لمْ یَحْتَسِبُوا» تا آن جا که فرمود: «ومَن یُشَاقِّ اللهَ فَإِنَّ اللهَ شَدِیدُ العِقَابِ» و در مورد سرزنش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راجع به قطع درختان خرما این آیه را نازل کرد: «مَا قَطَعْتُم مِّن لینَهٍ أَو تَرَکْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلی أُصُولهَا فَبِإِذْنِ اللهِ ولیُخْزِیَ الفَاسِقِینَ» [آنچه درخت خرما بریدید یا آنها را (دست نخورده) بر ریشه هایشان بر جای نهادید به فرمان خدا بود تا نافرمانان را خوار گرداند] تا آن جا که فرمود: «رَبَّنَا إِنَّکَ رَؤُوفٌ رَّحِیمٌ»(1) [راستی که تو رئوف و مهربانی].

و خداوند راجع به عبدالله بن ابی و یارانش این آیه را نازل کرد: «أَلمْ تَر إِلی الذِینَ نَافَقُوا یَقُولونَ لإِخْوانِهِمُ الذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْل الکِتَابِ لئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَکُمْ ولا نُطِیعُ فِیکُمْ أَحَدًا أَبَدًا وإِن قُوتِلتُمْ لنَنصُرَنَّکُمْ واللهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لکَاذِبُونَ» [مگر کسانی را که به نفاق برخاستند ندیدی که به برادران اهل کتاب خود که از در کفر درآمده بودند، می گفتند: اگر اخراج شدید حتما با شما بیرون خواهیم آمد و بر علیه شما هرگز از کسی فرمان نخواهیم برد و اگر با شما جنگیدند، حتما شما را یاری خواهیم کرد و خدا گواهی می دهد که قطعا آنان دروغگویانند] تا آن جا که فرمود:

1- [1] - حشر/ 10-5.

«لا یُنصَرُونَ» [یاری نیابند] (1) سپس فرمود: «کَمَثَل الذِینَ مِن قَبْلِهِمْ» [درست مانند همان کسانی که اخیرا] مقصود بنو قینقاع است. «قَرِیبًا ذَاقُوا وبَال أَمْرِهِمْ ولهُمْ عَذَابٌ أَلیمٌ»(2) [(در واقعه بدر) سزای کار (بد) خود را چشیدند و آنان را عذاب دردناکی خواهد بود] سپس مثلی را در مورد عبدالله ابن ابی و بنو نضیر بیان کرد و فرمود: «کَمَثَل الشَّیْطَانِ إِذْ قَال للإِنسَانِ اکْفُرْ فَلمَّا کَفَرَ قَال إِنِّی بَرِیءٌ مِّنکَ إِنِّی أَخَافُ اللهَ رَبَّ العَالمِینَ* فَکَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِی النَّارِ خَالدَیْنِ فِیهَا وذَلکَ جَزَاء الظَّالمِینَ»(3)-(4) [چون حکایت شیطان که به انسان گفت: کافر شو و چون (وی) کافر شد، گفت: من از تو بیزارم. زیرا من از خدا پروردگار جهانیان می ترسم * و فرجام هر دوشان آن است که هر دو در آتش جاوید می مانند و سزای ستمگران این است].

2) سپس گفت: در این روایت، کلماتی بود که در روایت علی بن ابراهیم وجود نداشت. محمد بن احمد بن ثابت، از احمد بن میثم، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از ابان بن عثمان، از ابو بصیر _ در غزوه بنو نضیر _ روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به انصار فرمود: اگر بخواهید، اموال را به مهاجرین می دهم و اگر بخواهید، میان شما و آنان تقسیم می کنم و آنان را در کنار شما باقی می گذارم. گفتند: می خواهیم، اموال را میان آنان تقسیم کنی. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنها را میان مهاجرین تقسیم کرد و به انصار چیزی نبخشید، فقط به دو نفر از آنان، سهل بن حنین و ابو دجانه عطا کرد، چرا که چون آن دو اظهار نیاز کردند.(5)

«مَا قَطَعْتُم مِّن لینَهٍ أَو تَرَکْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلی أُصُولهَا فَبِإِذْنِ اللهِ ولیُخْزِیَ الفَاسِقِینَ(5)»

[آنچه درخت خرما بریدید یا آنها را (دست نخورده) بر ریشه هایشان بر جای

1- [1] - حشر/ 12-11.
2- [2] - حشر/ 15.
3- [3] - حشر/ 17-16.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 339.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 340.

نهادید به فرمان خدا بود تا نافرمانان را خوار گرداند]

1) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: هسته خرما، مادر خرما است. و آن همان هسته ای است که خداوند عز و جل از بهشت برای آدم علیه السلام نازل کرد. در باره کلام خداوند تعالی: «مَا قَطَعْتُم مِّن لینَهٍ أَو تَرَکْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلی أُصُولهَا» فرمود: مقصود، هسته خرما است.(1)

«ومَا أَفَاء اللهُ عَلی رَسُولهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوجَفْتُمْ عَلیْهِ...واتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ شَدِیدُ العِقَابِ(7)»

«ومَا أَفَاء اللهُ عَلی رَسُولهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوجَفْتُمْ عَلیْهِ مِنْ خَیْل ولا رِکَابٍ ولکِنَّ اللهَ یُسَلطُ رُسُلهُ عَلی مَن یَشَاءُ واللهُ عَلی کُل شَیْءٍ قَدِیرٌ(6) مَّا أَفَاء اللهُ عَلی رَسُولهِ مِنْ أَهْل القُرَی فَللهِ وللرَّسُول ولِذِی القُرْبَی والیَتَامَی والمَسَاکِینِ وابْنِ السَّبِیل کَیْ لا یَکُونَ دُولةً بَیْنَ الأَغْنِیَاء مِنکُمْ ومَا آتَاکُمُ الرَّسُول فَخُذُوهُ ومَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا واتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ شَدِیدُ العِقَابِ(7)»

[و آنچه را خدا از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید، (شما برای تصاحب آن) اسب یا شتری بر آن نتاختید، ولی خدا فرستادگانش را بر هر که بخواهد چیره می گرداند و خدا بر هر کاری تواناست * آنچه خدا از (دارایی) ساکنان آن قریه ها عاید پیامبرش گردانید، از آن خدا و از آن پیامبر (او) و متعلق به خویشاوندان نزدیک (وی) و یتیمان و بینوایان و درراه ماندگان است تا میان توانگران شما دست به دست نگردد و آنچه را فرستاده (او) به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت باز ایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از ابراهیم بن عمر یمانی، از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس روایت کرد که گفت: از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود: به خدا سوگند، ما کسانی هستیم که

1- [1] - کافی، ج 1، ص 453، ح 1.

خداوند آنان را ذی القربی خطاب کرد، کسانی که خداوند، آنان را قرین خود و پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم نمود و فرمود: «مَّا أَفَاء اللهُ عَلی رَسُولهِ مِنْ أَهْل القُرَی فَللهِ وللرَّسُول ولذِی القُرْبَی والیَتَامَی والمَسَاکِینِ وابْنِ السَّبِیل» این آیه مخصوص ماست و خداوند برای ما در صدقه سهمی قرار نداد. خداوند، پیامبرش و ما را گرامی داشت و نگذاشت چرک کف دست مردم، غذای ما باشد.(1)

2) شیخ در تهذیب: با سند خود، از علی بن حسین بن فضال، از محمد ابن علی، از ابو جمیله، از محمد بن حسن، از پدرش، از ابو جمیله، از محمد بن علی حلبی، از امام صادق علیه السلام در باره این کلام خداوند تعالی: «ومَا أَفَاء اللهُ عَلی رَسُولهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوجَفْتُمْ عَلیْهِ مِنْ خَیْل ولا رِکَابٍ ولکِنَّ اللهَ یُسَلطُ رُسُلهُ عَلی مَن یَشَاءُ» فرمود: فیء اموالی است که در پای آن خونی ریخته نشده و کسی کشته نشده است و انفال نیز مثل آن و به منزله آن است.(2)

3) و نیز وی: با سند خود، از علی بن حسین، از سندی بن محمد، از علاء، از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: فیء و انفال زمین هایی است که برای آن خونی ریخته نشده است و قومی صلح کرده اند و با دستان خودشان، آن زمین ها را عطا کرده اند. زمین های بایر و آن چه در دل دشت است همگی فیء هستند و از آن خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. هر آن چه از آن خدا باشد، از آن رسولش صلی الله علیه و آله و سلم هست و هر گونه بخواهد، از آن بهره می برید و آن چه از آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم می باشد پس از ایشان، از آن امام علیه السلام است. و این همان کلام خداوند است که فرمود: «ومَا أَفَاء اللهُ عَلی رَسُولهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوجَفْتُمْ عَلیْهِ مِنْ خَیْل ولا رِکَابٍ» فرمود: نمی بینی که آن، همین است. و کلام خداوند: «مَّا أَفَاء اللهُ عَلی رَسُولهِ مِنْ أَهْل القُرَی» به منزله غنیمت جنگی است. پدرم در باره آن می فرمود: در این اموال، ما فقط دو بهره داریم: بهره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بهره

1- [1] - کافی، ج 6، ص 347، ح 11.
2- [2] - تهذیب، ج 4، ص 133، ح 371.

ذی القربی. و در باقی آن شریک مردم هستیم.(1)

4) محمد بن عباس: از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حدید، از محمد بن اسماعیل بن بزیع، همگی از منصور بن حازم، از زید بن علی علیه السلام روایت کردند که گفت: به او گفتم: فدایت شوم، مقصود از کلام خداوند عز و جل: «مَّا أَفَاء اللهُ عَلی رَسُولهِ مِنْ أَهْل القُرَی» چیست؟ فرمود: به خدا سوگند ذی القربی فقط خویشاوندی ماست.(2)

5) و نیز وی از احمد بن هوذه، از ابراهیم بن اسحاق، از عبدالله بن حماد، از عمرو بن ابی مقدام، از پدرش روایت کرد که گفت: از امام باقر علیه السلام در مورد کلام خداوند عز و جل «مَّا أَفَاء اللهُ عَلی رَسُولهِ مِنْ أَهْل القُرَی فَللهِ وللرَّسُول ولذِی القُرْبَی والیَتَامَی والمَسَاکِینِ وابْنِ السَّبِیل» پرسیدم. فرمود: این آیه مخصوص ما نازل شده است. هر چه از آن خدا و رسول او باشد، از آن ما نیز هست. و ما اولو القربی و مساکین هستیم، و مسکنت ما نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ گاه از بین نمی رود. ما ابناء السبیل هستیم. چرا که راه خداوند شناخته نمی شود، مگر به واسطه ما؛ تمامی این امر از آن ماست.(3)

6) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن ابی زاهر، از علی بن اسماعیل، از صفوان بن یحیی، از عاصم بن حمید، از ابو اسحاق نحوی روایت کرد که گفت: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم. شنیدم که فرمود: خداوند عز و جل پیامبرش را بر محبت خویش تأدیب کرد و فرمود: «إِنَّکَ لعَلی خُلقٍ عَظِیمٍ»(4) [راستی که تو را خویی والاست] سپس اختیار را به او داد و فرمود: «ومَا آتَاکُمُ الرَّسُول فَخُذُوهُ ومَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا» و فرمود: «مَّنْ یُطِعِ الرَّسُول فَقَدْ أَطَاعَ اللهَ»(5) [هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت خدا را فرمان برده]. _ گفت: _ سپس

1- [1] - تهذیب، ج 4، ص 134، ح 376.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 677، ح 1.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 677، ح 2.
4- [4] - قلم/ 4.
5- [5] - نساء/ 80

فرمود: همانا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اختیار را به علی علیه السلام داد و او را امین خویش قرار داد. شما پذیرفتید و مردم انکار کردند. به خدا سوگند قطعاً دوست داریم شما به هنگام کلاممان سخن بگویید و به هنگام سکوت مان، سکوت اختیار کنید. ما رابطه میان شما و خداوند عز و جل هستیم. خداوند برای احدی خیری در عدم پذیرش دستور ما قرار نداده است. و نیز وی از برخی یاران ما، از احمد بن محمد، از ابن ابی نجران، از عاصم بن حمید، از ابو اسحاق روایت کرد که گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که... و مانند این حدیث را روایت کرد.(1)

7) و نیز وی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از یحیی بن ابی عمران، از یونس، از بکار بن بکر، از موسی بن اشیم، روایت کرد که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم که فردی در باره آیه ای از کتاب خداوند عز و جل پرسید و امام پاسخ او را داد. سپس فردی دیگر داخل شد و راجع به همان آیه پرسید و امام برخلاف آنچه به اولی گفته بود، بیان کرد و در اثر این امر، چنان شدم که گویی قلبم با چاقو پاره شده است. با خود گفتم: ابو قتاده را در شام رها کردم که حتی در یک واو اشتباه نمی کرد، و نزد این فرد آمدم که همه چیز را اشتباه بیان می کند. در این حالت بودم که فرد دیگری آمد و در مورد همان آیه سئوال پرسید: به او کلامی را گفت که با آن چه به من و دوستم گفته بود، فرق داشت. خود را آرام کردم و گفتم: این امر به خاطر تقیه است. سپس به من روی کرد و فرمود: ای ابن اشیم! خداوند عز و جل اختیار را به سلیمان بن داود علیه السلام داد و فرمود: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَو أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسَابٍ»(2) [(گفتیم) این بخشش ماست (آن را) بی شمار ببخش یا نگاه دار] و به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم اختیار داد و فرمود: «ومَا آتَاکُمُ الرَّسُول فَخُذُوهُ ومَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا» و آن اختیاری که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داد، به ما نیز عطا کرد.(3)

8) و نیز وی از تعدادی یاران ما، از احمد بن محمد، از حجال، از ثعلبه بن

1- [4] - کافی، ج 1، ص 207، ح 1.
2- [1] - ص/ 39.
3- [2] - کافی، ج 1، ص 208، ح 2.

میمون، از زراره، از امام باقر علیه السلام و صادق علیه السلام روایت کرد که فرمودند: خداوند عز و جل در امر مخلوقاتش اختیار را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داد تا ببیند چگونه از او اطاعت می کنند. سپس این آیه را تلاوت کردند. «ومَا آتَاکُمُ الرَّسُول فَخُذُوهُ ومَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا».(1)

9) و نیز وی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از فضیل بن یسار روایت کرد که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که به برخی یاران قیس ماصر فرمود: خداوند عز و جل پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را به بهترین شکل تأدیب نمود و هنگامی که ادب او کامل شد، فرمود: «إِنَّکَ لعَلی خُلقٍ عَظِیمٍ»(2) [راستی که تو را خویی والاست] سپس در امر دین و امت به او اختیار داد تا امور بندگانش را تدبیر کند. و خداوند عز و جل فرمود: «ومَا آتَاکُمُ الرَّسُول فَخُذُوهُ ومَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا» و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به واسطه روح القدس به راه راست هدایت شده و موفق و مؤید بود. او در تدبیر امور بندگان خدا نمی لغزد و خطا نمی کند، پس این چنین به آداب خداوند مؤدب است. سپس خداوند عز و جل دو رکعت، دو رکعت، نماز را واجب کرد که ده رکعت می شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به هر دو رکعت، دو رکعت دیگر افزود و به نماز مغرب، یک رکعت افزود و آن امر واجب شد، که تنها در سفر می توان آن را شکست و نماز مغرب را نمی توان در سفر و غیر سفر شکست. خداوند عز و جل تمامی آنها را صحیح دانست و به این ترتیب نمازهای واجب هفده رکعت شده است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نوافل را سی و چهار رکعت یعنی دو برابر واجب قرار داد. و خداوند عز و جل آن را صحیح دانست و نمازهای واجب و نافله، پنجاه و یک رکعت است. از آن جمله دو رکعت نماز شکسته است که بعد از عتمه (ثلث اول شب) خوانده می شود و به جای نماز «وتر» محسوب می شود. خداوند عز و جل در هر سال، روزه ماه رمضان را واجب کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سنت روزه ماه شعبان و سه روز از هر

1- [1] - کافی، ج 1، ص 208، ح 3.
2- [2] - قلم/ 4.

ماه را قرار داد که دو برابر واجب است و خداوند عز و جل آن را صحیح دانست و اجازه فرمود: خداوند خود شراب را حرام کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر نوع نوشیدنی که مستی آورد را حرام کرد و خداوند آن را صحیح دانست. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اموری را که بد می دانست مکروه قرار داد، نه این که آنها را حرام کند. بنابراین، نهی وارد شده در این امور، نهی تحریم نیست، بلکه نهی کراهت است. سپس جوازی را در آن امور قرار داد که باید با اجازه انجام شود و اجازه گرفتن در این موارد بر بندگان واجب شد، همان طور که پیروی از نهی و عزیمت بر آنان واجب است. اما در اموری که آنان را حرام قرار داده بود، اجازه چنین امری را صادر نکرد. در واجبات نیز چنین بود. بسیاری از نوشیدنی های مستی آور را با نهی حرام، حرام قرار داد، بی آن که اجازه ای در آن باشد و اجازه کم کردن دو رکعتی که خود به آن چه خداوند واجب کرده بود، افزود را صادر نکرد و فقط به مسافر این اجازه داده شد و احدی نمی تواند در آن چه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه نداده است، اجازه شکستن و یا کم کردن را بدهد. پس دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دستورات خداوند مطابقت دارد و نهی او نهی خداوند عز و جل است و بر بندگان واجب است که همان طور که تسلیم خداوند تبارک و تعالی هستند، تسلیم امر او نیز باشند.(1)

10) و نیز وی از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از ابن فضال، از ثعلبه بن میمون، از زراره، روایت کرد که گفت: از امام باقر و صادق علیهما السلام شنیدم که فرمودند: خداوند تبارک و تعالی در امر خلقش، اختیار را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عطا کرد تا ببیند خلقش چگونه اطاعت او را می کنند. سپس این آیه را تلاوت کرد: ومَا آتَاکُمُ الرَّسُول فَخُذُوهُ ومَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا». ایشان از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حجال، از ثعلبه بن میمون، از زراره مانند همین روایت را بیان کرد.(2)

11) و نیز وی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از

1- [1] - کافی، ج 1، ص 208، ح 4.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 209، ح 5.

اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: خداوند تبارک و تعالی، پیامبرش را تأدیب کرد، هنگامی که همان طور شد که می خواست، به او فرمود: «إِنَّکَ لعَلی خُلقٍ عَظِیمٍ»(1) [راستی که تو را خویی والاست] پس در دینش اختیار را به او اعطا کرد و فرمود: «ومَا آتَاکُمُ الرَّسُول فَخُذُوهُ ومَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا» خداوند عز و جل واجبات را فریضه قرار داد و جایی را برای افزودن بر آن و ارائه احکام جدید، باقی نگذاشت. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک ششم را بر آن فرایض افزود و خداوند آن را پذیرفت و این همان کلام خداوند عز و جل است که فرمود: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَو أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسَابٍ»(2)-(3) [(گفتیم) این بخشش ماست، (آن را) بی شمار ببخش یا نگاه دار.]

12) و نیز وی از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از یعقوب بن یزید، از حسن بن زیاد، از محمد بن حسن میثمی، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: خداوند عز و جل پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را تأدیب کرد، و هنگامی که همان طور شد که می خواست، اختیار را به او عطا کرد و فرمود: «ومَا آتَاکُمُ الرَّسُول فَخُذُوهُ ومَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا» و آن چه اختیارش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عطا کرد، به ما نیز داده است.(4)

13) و نیز وی از علی بن محمد، از برخی یاران ما، از حسین بن عبدالرحمن، از صندل خیاط، از زید شحام روایت کرد که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره کلام خداوند تعالی «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَو أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسَابٍ»(5) [(گفتیم) این بخشش ماست (آن را) بی شمار ببخش یا نگاه دار] پرسیدم: فرمود: به سلیمان ملک عظیمی عطا کرد. سپس این آیه در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جاری شد، پس می تواند به هر که می خواهد عطا کند و از هر که می خواهد منع

1- [1] - قلم/ 4.
2- [2] - ص/ 39.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 209، ح 6.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 210، ح 9.
5- [5] - ص/ 39

کند. و خداوند به او بهتر از آن چه به سلیمان عطا کرد، بخشید و این مفهوم از این آیه برداشت می شود: «ومَا آتَاکُمُ الرَّسُول فَخُذُوهُ ومَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا».(1)

14) محمد بن حسن صفّار، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از ابراهیم بن عبدالحمید، از ابو اسامه، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را خلق کرد و او را ادب کرد، تا در سن چهل سالگی به او وحی کرد و در همه امور به او اختیار داد و فرمود: «ومَا آتَاکُمُ الرَّسُول فَخُذُوهُ ومَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا».(2)

15) و نیز وی از محمد بن عبدالجبار، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبه، از زراره، از امام باقر و صادق علیهما السلام روایت کرد که فرمودند: خداوند اختیار امر خلقش را به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم سپرد تا ببیند چگونه اطاعت می کنند؟ سپس این آیه را تلاوت کرد: «ومَا آتَاکُمُ الرَّسُول فَخُذُوهُ ومَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا».(3)

16) و نیز وی از محمد بن عبدالجبار، از برقی، از فضاله، از ربعی، از قاسم بن محمد روایت کرد که گفت: خداوند تبارک و تعالی پیامبرش را ادب کرد و نیکو ادب کرد و فرمود: «خُذِ العَفْو وأْمُرْ بِالعُرْفِ وأَعْرِضْ عَنِ الجَاهِلینَ»(4) [گذشت پیشه کن و به (کار) پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ برتاب] و آن گاه که چنین شد، خداوند نازل کرد: «إِنَّکَ لعَلی خُلقٍ عَظِیمٍ»(5) [راستی که تو را خویی والاست] و او را در امر دینش اختیار داد و فرمود: «ومَا آتَاکُمُ الرَّسُول فَخُذُوهُ ومَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا» خداوند خمر را کاملاً حرام کرد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هر نوع مستی آوری را حرام کرد، و خداوند آن را پذیرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از طرف خداوند بهشت را ضمانت می کرد و خداوند این امر را

1- [1] - کافی، ج 1، ص 210، ح 10.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 353، ح 1.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 353، ح 2.
4- [4] - اعراف/ 199.
5- [5] - قلم/ 4.

می پذیرفت. خداوند واجبات را ذکر کرد، اما اجازه افزودن چیزی را بر آن نداد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهره ای بر آن افزود و خداوند پذیرفت و چنین اختیاری به احدی از پیامبران غیر او عطا نشد.(1)

17) ابن بابویه: از محمد بن علی ماجیلویه (ره) از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از یاسر خادم روایت کرد که گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم، در باره تفویض (اختیار) چه می گویی؟ فرمود: خداوند عز و جل اختیار دینش را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عطا کرد و فرمود: «ومَا آتَاکُمُ الرَّسُول فَخُذُوهُ ومَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا»، اما در مورد خلقت و روزی چنین نیست. سپس فرمود: خداوند تعالی می فرماید: «اللهُ خَالقُ کُل شَیْءٍ»(2) [خدا آفریننده هر چیزی است] و خداوند تعالی می فرماید: «اللهُ الذِی خَلقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ هَل مِن شُرَکَائِکُم مَّن یَفْعَل مِن ذَلکُم مِّن شَیْءٍ سُبْحَانَهُ وتَعَالی عَمَّا یُشْرِکُونَ»(3)-(4) [خدا همان کسی است که شما را آفرید، سپس به شما روزی بخشید، آن گاه شما را می میراند و پس از آن زنده می گرداند. آیا در میان شریکان شما کسی هست که کاری از این (قبیل) کند؟ منزه است او و برتر است از آنچه (با وی) شریک می گردانند.]

18) محمد بن عباس: از حسن بن احمد مالکی، از محمد بن عیسی، از محمد بن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از ابان بن ابی عیاش، از سلیم بن قیس هلالی، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرد که فرمود: در این کلام خداوند عز و جل: «ومَا آتَاکُمُ الرَّسُول فَخُذُوهُ ومَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا واتَّقُوا اللهَ» یعنی از ظلم به آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم بترسید چرا که «إِنَّ اللهَ شَدِیدُ العِقَابِ» نسبت به کسانی که به او ظلم کنند.(5) و احادیث در این زمینه بسیار است، به صورت مختصر بیان کردیم تا طولانی نگردد.

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 353، ح 3.
2- [2] - رعد/ 16.
3- [3] - روم/ 40.
4- [4] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 219، ح 3.
5- [5] - تأویل الآیات، ج 2، ص 678، ح 3.

«والذِینَ تَبَوؤُوا الدَّارَ والإِیمَانَ مِن قَبْلِهِمْ یُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلیْهِمْ ولا یَجِدُونَ فِی صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا ویُؤْثِرُونَ عَلی أَنفُسِهِمْ ولو کَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ومَن یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ المُفْلحُونَ(9)»

[و (نیز) کسانی که قبل از (مهاجران) در (مدینه) جای گرفته و ایمان آورده اند، هر کس را که به سوی آنان کوچ کرده دوست دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است، در دلهایشان حسدی نمی یابند و هر چند در خودشان احتیاجی (مبرم) باشد، آنها را بر خودشان مقدم می دارند و هر کس از خست نفس خود مصون ماند، ایشانند که رستگارانند]

1) محمد بن یعقوب: از تعدادی یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از سماعه روایت کرد که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم، فردی که فقط غذای روزش را دارد، آیا باید به کسی که کمتر از او داراست، عطا کند و کسی که غذای یک ماهش را دارد، باید به کسی که کمتر از او دارد عطا کند و در مورد سال نیز چنین است؟ یا این که تمامی این موارد، حد کفاف است و واجب نیست چیزی را ببخشد و بر آن ملامت نمی شود؟ فرمود: موضوع، به دو گونه است: اول این که باید گفت: بهترین آنان، مشتاق ترین آنان در امر رغبت و ترجیح دادن دیگران بر خودش است. چون خداوند عز و جل می فرماید: «ویُؤْثِرُونَ عَلی أَنفُسِهِمْ ولو کَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» و امر دیگر این که بر کفاف سرزنشی نیست. و دست بالاتر بهتر از دست پایین تر است. با آن که بر عهده توست، آغاز کن (چراغی که به خانه واجب است، به مسجد حرام است). (1)

2) و نیز وی از بکر بن صالح، از بندار بن محمد طبری، از علی بن سوید سایی، از امام موسی علیه السلام روایت کرد و گفت: به او گفتم: مرا توصیه ای کن. فرمود: تو را به ترس از خدا امر می کنم. سپس خاموش شد. از کمی مالم شکایت کردم و گفتم: به خدا سوگند، بی لباس بودم تا آن جا که پسر فلانی دو لباس که بر تنش بود را به در آورد و آنها را بر من پوشانید. فرمود: روزه بگیر و صدقه بده.

1- [1] - کافی، ج 4، ص 18، ح 1.

گفتم: آن چه را برادرانم به من عطا کرده اند، صدقه دهم؟ فرمود: روزی را که خدا به تو عطا کرده را صدقه بده، اگر چه دیگران را بر خود ترجیح دهی.(1)

3) و نیز وی از تعدادی یاران ما، از سهل بن زیاد، از فردی، از جمیل بن دراج روایت کرد که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: بهترین شما بخشنده ترین شما و بدترین شما خسیس ترین شماست. نیکی به برادران و تلاش برای برآورده کردن نیازهای ایشان از خلوص ایمان است. یقیناً خداوند کسی را که به برادرانش نیکی کند، دوست دارد و این کار برای شیطان ناخوشایند است و شخص را از آتش به دور می دارد و وارد بهشت می کند. ای جمیل! این امر را برای بهترین یارانت بازگو کن. گفتم: فدایت شوم بهترین یارانم چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان کسانی هستند که در سختی و آسانی به برادرانشان نیکی می کنند. سپس فرمود: ای جمیل! کسی که مالی بسیار دارد، این امر برای او ساده است، اما خداوند عز و جل صاحب مال کم را به خاطر نیکی اش مدح می کند. در کتابش فرموده است: «ویُؤْثِرُونَ عَلی أَنفُسِهِمْ ولو کَانَ بِهِمْ خَصَاصَهٌ ومَن یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ المُفْلحُونَ».(2)

شیخ در امالی از ابو عبدالله محمد بن محمد، از ابو قاسم جعفر بن محمد که رحمت خدا بر او باد، از ابو علی بن محمد بن حمام اسکافی، از عبدالله بن علاء، از ابو سعید آدمی، از عمر بن عبدالعزیز معروف به زحل، از جمیل بن دراج، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: بهترین شما، بخشنده ترین شما و بدترین شما، خسیس ترین شماست. و همان حدیث را ذکر کرد.(3) مفید در امالی از ابوالقاسم جعفر بن محمد که رحمت خدا بر او باد، روایت کرد و همین حدیث را با سند روایت کرد و متن هر دو یکی است.(4)

4) و نیز وی از تعدادی یاران ما، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد بن ابی

1- [1] - کافی، ج 4، ص 18، ح 2.
2- [2] - کافی، ج 4، ص 41، ح 15.
3- [3] - امالی، ج 1، ص 65.

4- [4] - امالی، ص 291، ح 9.

نصر، از محمد بن سماعه، از ابو بصیر، از یکی از دو امام علیه السلام روایت کرد که به ایشان گفتم: کدامین صدقه بهتر است؟ فرمود: تلاش و بخشش انسان فقیر و کم درآمد، آیا نشنیده ای که خداوند عز و جل فرمود: «ویُؤْثِرُونَ عَلی أَنفُسِهِمْ ولو کَانَ بِهِمْ خَصَاصَهٌ» آیا در این جا اموال زیاد را می بینی؟(1)

5) و نیز وی از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از ابو علی صاحب اکلل، از ابان ابن تغلب، از امام صادق علیه السلام روایت کرد و گفت: کسی از امام پرسید: بگو حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ فرمود: ای ابان! پاسخ او را بده و به او کمک کن. گفتم: فدایت شوم، پیوسته پاسخ او را می دهم. پس فرمود: ابان، نصف مالت را با او تقسیم کن. سپس به من نگاه کرد و متوجه شد که حالم چگونه است. فرمود: ای ابان! آیا نمی دانی که خداوند عز و جل از کسانی که دیگران را بر خود ترجیح می دهند، یاد می کند؟ گفتم: چرا، فدایت شوم. فرمود: اگر با او تقسیم کنی، او را بر خود ترجیح نداده ای. چون فقط تو و او یکی هستید. فقط زمانی او را بر خود ترجیح داده ای که از نصف دیگر نیز به او عطا کنی.(2)

6) شیخ در امالی از محمد بن محمد، از ابو نصر محمد بن امین قصری، از محمد بن سهل عطار، از احمد بن عمر دهقان، از محمد بن کثیر غلام عمر بن عبدالعزیز، از عاصم بن کلیب، از پدرش، از ابو هریره روایت کرد و گفت: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و از گرسنگی شکایت کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خانه همسرانش فرستاد. گفتند: فقط آب داریم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه کسی امشب به این مرد غذا می دهد؟ علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: من به او غذا می دهم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! سپس به نزد فاطمه سلام الله علیها آمد و به او فرمود: دختر رسول خدا چه چیزی داری؟ فرمود: فقط به اندازه بچه ها غذا داریم، اما مهمانان را بر خود ترجیح می دهیم. علی علیه السلام فرمود: ای دختر رسول خدا، بچه ها را بخوابان و چراغ را خاموش کن. صبح هنگام علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی

1- [1] - کافی، ج 4، ص 18، ح 3.

2- [2] - کافی، ج 2، ص 127، ح 8.

الله علیه و آله و سلم آمد و خبر را به او گفت. به مجرد این که او رفت، خداوند عز و جل این آیه را نازل کرد: «ویُؤْثِرُونَ عَلی أَنفُسِهِمْ ولو کَانَ بِهِمْ خَصَاصَهٌ ومَن یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ المُفْلحُونَ».(1)

محمد بن عباس، از محمد بن سهل عطار، از احمد بن عمرو، از محمد بن کثیر، از عاصم بن کلیب، از پدرش، از ابو هریره، روایت کرد و گفت: شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و از گرسنگی شکایت کرد.. و ا ین روایت را با بعضی تغییرات اندک که در معنا تاثیر نمی گذارد، بیان کرد.(2)

7) محمد بن عباس، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از کلیب بن معاویه اسدی، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که در باره کلام خداوند تعالی «ویُؤْثِرُونَ عَلی أَنفُسِهِمْ ولو کَانَ بِهِمْ خَصَاصَهٌ ومَن یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ المُفْلحُونَ» فرمود: علی علیه السلام نزد فاطمه علیها السلام بود که فاطمه فرمود: ای علی! برو نزد پدرم و از او چیزی بخواه. حضرت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت و پیامبر دیناری به او عطا کرد و به علی علیه السلام فرمود: ای علی! برو و برای خانواده ات غذایی بخر. علی علیه السلام از نزد او رفت و مقداد بن اسود که رحمت خدا بر او باد را دید و مدتی ایستادند و با یکدیگر صحبت کردند و او نیازش را برای امام بیان کرد. امام دینار را به او عطا کرد و به مسجد رفت و خوابید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مدت زیادی منتظر ماند ولی او نیامد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مسجد رفت و ناگهان علی علیه السلام را دید که در مسجد خوابیده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را تکانی داد و حضرت برخاست. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: ای علی! چه کردی؟ فرمود: یا رسول الله، از نزد شما که رفتم، مقداد بن اسود را دیدم، چیزی را برایم گفت که خدا خواسته بود و دینار را به او بخشیدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل، خبر آن را به من رساند و خداوند آیه ای را در مورد آن نازل کرد. «ویُؤْثِرُونَ عَلی

1- [1] - امالی، ج 1، ص 188.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 678، ح 4.

أَنفُسِهِمْ ولو كَانَ بِهِمْ خَصَاصَهٌ ومَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ المُفْلحُونَ». (1)

8) و نیز وی از محمد بن احمد بن ثابت، از قاسم بن اسماعیل، از محمد بن سنان، از سماعه بن مهران، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پول و لباس هایی را آوردند، در حالی که یارانش نزد او نشسته بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را بین آنان تقسیم کرد، تا آن جا که لباس و دیناری باقی نماند. در آن هنگام مردی از فقرای مهاجرین از راه رسید. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را دید، فرمود: کدام یک از شما بهره اش را به این مرد می دهد و او را بر خود ترجیح می دهد؟ علی علیه السلام فرمود: بهره من از آن اوست. آن را به او عطا کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را از او گرفت و به مرد داد. سپس فرمود: ای علی، خداوند تو را پیشتاز خیر داد که مالت را عطا می کنی و دیگران را بر خود ترجیح می دهی. تو سرور مؤمنان هستی و مال، پادشاه ظالمان است، ظالمان همان کسانی هستند که حسادت تو را در دل دارند و بر تو ظلم می کنند و حقت را پس از من، از تو می گیرند.(2)

9) و نیز وی با این سند، از قاسم بن اسماعیل، از اسماعیل بن ابان، از عمرو بن شمر، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان یارانش نشسته بود، علی علیه السلام از راه رسید، در حالی که لباس کهنه ای که برخی قسمت هایش پاره بود، بر تن داشت. نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشست و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مدتی به او نگریست و فرمود: «ویُؤْثِرُونَ عَلی أَنفُسِهِمْ ولو کَانَ بِهِمْ خَصَاصَهٌ ومَن یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ المُفْلحُونَ» سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: تو سرور و آقا و امام کسانی هستی که این آیه، راجع به آنان نازل شده است. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: جامه ای که من به تو عطا کردم، کجاست؟

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 679، ح 5.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 679، ح 6.

فرمود: ای رسول خدا، یکی از یارانت نزد من آمد و از بی لباسی خود و خانواده اش شکایت کرد، دلم به رحم آمد و او را بر خود ترجیح دادم و دانستم که خداوند بهتر از آن را بر من می پوشاند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راست گفتی. جبرئیل نزد من آمد و به من گفت، خداوند در بهشت به جای آن یک جامه سبز از ستبرق که حاشیه آن از یاقوت و زبرجد است، به تو عطا خواهد کرد. بهترین پاداش، پاداشی است که پروردگارت در مقابل سخاوت تو و ترجیح دیگران بر خویش و صبر تو بر پوشیدن این لباس کهنه به تو عطا می کند. بر تو بشارت باد ای علی! و علی علیه السلام شادمان از خبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از نزد او رفت.(1)

«والذِینَ جَاؤُوا مِن بَعْدِهِمْ یَقُولونَ رَبَّنَا اغْفِرْ...غِلا للذِینَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّکَ رَؤُوفٌ رَّحِیمٌ(10)»

«والذِینَ جَاؤُوا مِن بَعْدِهِمْ یَقُولونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لنَا ولإِخْوانِنَا الذِینَ سَبَقُونَا بِالإِیمَانِ ولا تَجْعَل فِی قُلوبِنَا غِلا للذِینَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّکَ رَؤُوفٌ رَّحِیمٌ(10)»

[و (نیز) کسانی که بعد از آنان (=مهاجران و انصار) آمده اند (و) می گویند: پروردگارا! بر ما و بر آن برادرانمان که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفتند، ببخشای و در دلهایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده اند، (هیچ گونه) کینه ای مگذار. پروردگارا! راستی که تو رئوف و مهربانی]

1) شیخ در مجالس از گروهی، از ابو المفضل، از ابو عباس احمد بن محمد بن سعید بن عبدالرحمن همدانی در کوفه، از محمد بن مفضل بن ابراهیم بن قیس اشعری، از علی بن حسّان واسطی، از عبدالرحمن بن کثیر، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش علی بن حسین، از حسن بن علی علیهم السلام روایت کرد که _ در خطبه ای که به هنگام صلح با معاویه بیان کرد _ در مقابل معاویه فرمود: پدرم اولین کسی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را تصدیق کرد و او را با جان خویش حفظ کرد. پس از آن پیوسته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را در هر جایی مقدم می کرد و در هر نوع سختی که پیش می آمد، او را با اعتماد

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 680، ح 7.

و اطمینان کامل می فرستاد. زیرا می دانست که علی علیه السلام خالص ترین و نزدیک ترین مقربین به خدا و رسولش می باشد و خداوند عز و جل فرمود: «والسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولئِکَ المُقَرَّبُونَ»(1) [و سبقت گیرندگان مقدمند* آنانند همان مقربان (خدا).] پدرم پیشتاز پیشتازان به سوی خداوند عز و جل و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم و نزدیک ترین نزدیکان بود. خداوند تعالی فرمود: «لا یَسْتَوی مِنکُم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْل الفَتْحِ وقَاتَل أُولئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَةً»(2) [کسانی از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق و جهاد کرده اند (با دیگران) یکسان نیستند. آنان از (حیث) درجه بزرگتر از کسانی اند] پدرم اولین آنان بود از نظر تسلیم شدن و ایمان آوردن و اولینشان به سوی خدا و رسولش از نظر هجرت و پیوستن، و اولین آنان از نظر بخشش و وسعت انفاق. خداوند سبحان در باره او فرمود: «والذِینَ جَاؤُوا مِن بَعْدِهِمْ یَقُولونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لنَا ولإِخْوانِنَا الذِینَ سَبَقُونَا بِالإِیمَانِ ولا تَجْعَل فِی قُلوبِنَا غِلا للذِینَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّکَ رَؤُوفٌ رَّحِیمٌ» مردم از تمامی ملت ها برای او طلب استغفار می کنند، چون پیش از همه مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد و در این زمینه، احدی از او پیشی نگرفته است. خداوند تعالی فرمود: «والسَّابِقُونَ الأَولونَ مِنَ المُهَاجِرِینَ والأَنصَارِ والذِینَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِیَ اللهُ عَنْهُمْ»(3) [و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان (نیز) از او خشنودند] او سرآمد همه پیشگامان است. همان طور که خداوند عز و جل پیشتازان را بر عقب ماندگان و متأخرین برتری می دهد، پیشتاز پیشتازان را نیز بر پیشتازان برتری می دهد.(4)

این خطبه طولانی است و آن را در تفسیر کلام خداوند تعالی: «إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لیُذْهِبَ عَنکُمُ الرِّجْسَ أَهْل البَیْتِ ویُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا» [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] بیان کردیم.

1- [1] - واقعه / 10-11.
2- [2] - حدید/ 10.
3- [3] - توبه/ 100.
4- [4] - امالی، ج 2، ص 175.

2) محمد بن عباس از على بن عبدالله، از ابراهيم بن محمد، از يحيى بن صالح، از حسين اشقر، از عيسى بن راشد، از ابو بصير، از عكرمه، از ابن عباس روايت كرد كه گفت: خداوند طلب استغفار براى على عليه السلام را بر هر مسلمانى در قرآن واجب كرده است و اين همان كلام خداوند تعالى است كه فرمود: «رَبَّنَا اغْفِرْ لنَا ولإِخْوانِنَا الذِينَ سَبَقُونَا بِالإِيمَانِ» و او پيشتاز امت است.(1)

«أَلمْ تَر إِلى الذِينَ نَافَقُوا يَقُولونَ لإِخْوانِهِمُ...خَالدَيْنِ فِيهَا وذَلکَ جَزَاء الظَّالمِينَ(17)»

«أَلمْ تَر إِلى الذِينَ نَافَقُوا يَقُولونَ لإِخْوانِهِمُ الذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْل الكِتَابِ لئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ ولا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وإِن قُوتِلتُمْ لنَنصُرَنَّكُمْ واللهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لكَاذِبُونَ(11) لئِنْ أُخْرِجُوا لا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ ولئِن قُوتِلوا لا يَنصُرُونَهُمْ ولئِن نَّصَرُوهُمْ ليُولِنَّ الأَدْبَارَ ثُمَّ لا يُنصَرُونَ(12) لأَنتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِى صُدُورِهِم مِّنَ اللهِ ذَلکَ بِأَنَّهُمْ قَومٌ لا يَفْقَهُونَ(13) لا يُقَاتِلونَكُمْ جَمِيعًا إِلا فِى قُرًى مُّحَصَّنَةٍ أَو مِن ورَاء جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وقُلوبُهُمْ شَتَّى ذَلکَ بِأَنَّهُمْ قَومٌ لا يَعْقِلُونَ(14) كَمَثَلِ الذِينَ مِن قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وبَال أَمْرِهِمْ ولهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ(15) كَمَثَل الشَّيْطَانِ إِذْ قَال للإِنسَانِ اكْفُرْ فَلمَّا كَفَرَ قَال إِنِّى بَرِىءٌ مِّنکَ إِنِّى أَخَافُ اللهَ رَبَّ العَالَمِينَ(16) فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِى النَّارِ خَالَدَيْنِ فِيهَا وذَلکَ جَزَاء الظَّالمِينَ(17)»

[مگر كسانى را كه به نفاق برخاستند، نديدى كه به برادران اهل كتاب خود كه از در كفر درآمده بودند مى گفتند: اگر اخراج شديد، حتما با شما بيرون خواهيم آمد و بر عليه شما هرگز از كسى فرمان نخواهيم برد و اگر با شما جنگيدند، حتما شما را يارى خواهيم كرد و خدا گواهى مى دهد كه قطعا آنان دروغگويانند * اگر (يهود) اخراج شوند، آنها با ايشان بيرون نخواهند رفت و اگر با آنان جنگيده شود، (منافقان) آنها را يارى نخواهند كرد و اگر ياريشان كنند، حتما (در جنگ) پشت

1- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 681، ح 8.

خواهند کرد و (دیگر) یاری نیابند * شما قطعا در دلهای آنان بیش از خدا مایه هراسید. چرا که آنان مردمانی اند که نمی فهمند * (آنان به صورت) دسته جمعی جز در قریه هایی که دارای استحکاماتند یا از پشت دیوارها با شما نخواهند جنگید. جنگشان میان خودشان سخت است. آنان را متحد می پنداری ولی دلهایشان پراکنده است؛ زیرا آنان مردمانی اند که نمی اندیشند * درست مانند همان کسانی که اخیرا (در واقعه بدر) سزای کار (بد) خود را چشیدند و آنان را عذاب دردناکی خواهد بود * چون حکایت شیطان که به انسان گفت: کافر شو و چون (وی) کافر شد، گفت: من از تو بیزارم، زیرا من از خدا پروردگار جهانیان می ترسم * و فرجام هردوشان آن است که هر دو در آتش جاوید می مانند و سزای ستمگران این است]

1) در ابتدای سوره این امر بیان شد.

«ولا تَکُونُوا کَالذِینَ نَسُوا اللهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولئِکَ هُمُ الفَاسِقُونَ(19)»

[و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او (نیز) آنان را دچار خود فراموشی کرد. آنان همان نافرمانانند]

1) ابن بابویه، از محمد بن محمد بن عصام کلینی، از محمد بن یعقوب کلینی، از علی بن محمد صرف بن علان، از ابو حامد عمران بن موسی بن ابراهیم، از حسن بن قاسم رقّام، از قاسم بن مسلم، از برادرش عبدالعزیز بن مسلم روایت کرد که گفت: از امام رضا علیه السلام در باره کلام خداوند عز و جل «نَسُوا اللهَ فَأَنسَاهُمْ» پرسیدم فرمود: خداوند تبارک و تعالی نه فراموش می کند و نه اشتباه می کند، فراموشی و اشتباه فقط مربوط به مخلوق حادث است. آیا نشنیده ای که خداوند عز و جل می فرماید: «ومَا کَانَ رَبُّکَ نَسِیًّا»(1) [و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است] تنها کسانی خداوند و دیدارش را فراموش می کنند، که خودشان را فراموش کرده باشند، همان طور که خداوند عز و جل می فرماید: «ولا تَکُونُوا کَالذِینَ نَسُوا اللهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولئِکَ هُمُ الفَاسِقُونَ» همچنین فرمود: «فَالیَومَ نَنسَاهُمْ کَمَا نَسُواْ

1- [1] - مریم/ 64.

لقَاء یَومِهِمْ هَذَا»(1) [پس همان گونه که آنان دیدار امروز خود را از یاد بردند ما (هم) امروز آنان را از یاد می بریم] یعنی به خاطر فراموشی آمادگی نسبت به این روز، آنها را فراموش می کنیم.(2)

«لا یَسْتَوی أَصْحَابُ النَّارِ وأَصْحَابُ الجَنَّهِ أَصْحَابُ الجَنَّهِ هُمُ الفَائِزُونَ(20)»

[دوزخیان با بهشتیان یکسان نیستند. بهشتیانند که کامیابانند]

1) ابن بابویه، از ابوالحسن علی بن عیسی، که در کنار مسجد کوفه بود، از اسماعیل بن علی بن رزین _ پسر برادر دعبل بن علی خزاعی _ از پدرش، از امام رضا علیه السلام از پدرش، از پدرانش، از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرد که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را تلاوت کرد: «لا یَسْتَوی أَصْحَابُ النَّارِ وأَصْحَابُ الجَنَّهِ أَصْحَابُ الجَنَّهِ هُمُ الفَائِزُونَ» سپس فرمود: اصحاب بهشت کسانی هستند که مرا اطاعت کردند و پس از من علی بن ابی طالب علیه السلام را پذیرفتند و ولایتش را قبول کردند. اصحاب جهنم کسانی هستند که از ولایت او به خشم آمدند و عهد را شکستند و پس از من با او جنگیدند.(3)

2) شیخ در امالی: با سند خود، از علی امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرد که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را تلاوت کرد: «لا یَسْتَوی أَصْحَابُ النَّارِ وأَصْحَابُ الجَنَّهِ أَصْحَابُ الجَنَّهِ هُمُ الفَائِزُونَ» و فرمود: اصحاب بهشت، کسانی هستند که مرا اطاعت کردند و پس از من علی بن ابی طالب علیه السلام را پذیرفتند و ولایتش را قبول کردند. پرسیدند: اصحاب جهنم چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که از ولایت او به خشم آمدند و عهد را شکستند و پس از من با او جنگیدند.(4)

3) و نیز وی، از گروهی، از ابو مفضل، از محمد بن جعفر رزاز، از جدش محمد بن عیسی قیسی، از اسحاق بن یزید طائی، از سعد بن طریف حنظلی، از

1- [1] - اعراف/ 51.
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 112، ح 18.
3- [3] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 252، ح 22.

4- [4] - امالی، ج 1، ص 373.

عطیه بن سعد عوفی، از محدوج بن زید ذهلی نقل کرده است که با قومش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده بودند و او این آیه را تلاوت کرد: «لا یَسْتَوی أَصْحَابُ النَّارِ وأَصْحَابُ الجَنَّهِ أَصْحَابُ الجَنَّهِ هُمُ الفَائِزُونَ» _ و گفت:_ گفتیم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! اصحاب بهشت چه کسانی هستند؟ فرمود: هر کس از من اطاعت کند و پس از من تسلیم این فرد باشد و دست علی که سلام و درود خدا بر او باد را گرفت _ و او در آن لحظه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود _ و آن را بالا برد و فرمود: بدانید که علی از من است و من از او هستم، هر کس با او دشمنی کند، با من دشمنی کرده است و هر کس با من دشمنی کند، خداوند عز و جل را ناخشنود کرده است. پس فرمود: ای علی! جنگ با تو، جنگ با من است، و صلح با تو، صلح با من است. و تو علم میان من و امت من هستی. عطیه گفت: بر زید بن ارقم در منزلش وارد شدم و روایت محدوج بن زید را برای او بیان کردم. گفت: گمان نمی کردم از میان کسانی که این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدهاند، کسی جز من باقی ماند باشد. گواهی می دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین فرمود. سپس گفت: کسانی که این کلام را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدند، با او دشمنی کردند و دست رد بر سینه او زدند.(1)

4) صاحب اربعین در حدیث بیست و نهم، از ابو علی محمد بن محمد مقری که رحمت خدا بر او باد، از سید ابوطالب یحیی بن حسین بن هارون علوی که اصل او حسنی است، از ابو احمد محمد بن علی که رحمت خدا بر او باد، از طریق قرائت من نزد او، از محمد بن جعفر قمی، از احمد بن ابی عبدالله برقی، از حسن بن محبوب، از صفوان بن یحیی، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: هر کس از خداوند تبارک و تعالی کمک بخواهد، هدایت شده است و هر کس بر خداوند عز و جل توکل کند، او برایش کافی است. و هر کس به آن چه خداوند به او روزی داده است، قانع باشد، بی نیاز می شود. هر کس از خداوند بترسد، نجات می یابد. ای بندگان خدا! هر چه می توانید از خداوند بترسید و خداوند را اطاعت کنید و حکومت را به اهلش بسپارید تا رستگار شوید و صبر پیشه کنید؛ چون

1- [1] - امالی، ج 2، ص 100.

خداوند با صابرین است. «ولا تَکُونُوا کَالذِینَ نَسُوا اللهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ»(1) [و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او (نیز) آنان را دچار خودفراموشی کرد] «لا یَسْتَوی أَصْحَابُ النَّارِ وأَصْحَابُ الجَنَّهِ أَصْحَابُ الجَنَّهِ هُمُ الفَائِزُونَ» آنان شیعه علی علیه السلام هستند.

پدرم، از پدرش، از ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر من این آیه را تلاوت کرد: «لا یَسْتَوی أَصْحَابُ النَّارِ وأَصْحَابُ الجَنَّهِ أَصْحَابُ الجَنَّهِ هُمُ الفَائِزُونَ» گفتم: ای رسول خدا! اصحاب جهنم چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که کینه علی علیه السلام و فرزندانش را در دل دارند و در باره آنان عیب گویی می کنند. گفتم: ای رسول خدا! رستگاران چه کسانی هستند؟ فرمود: شیعه علی علیه السلام، همان رستگاران هستند.

5) و نیز وی، از ابو علی حسن بن علی بن حسن صفّار، از ابو عمر بن مهدی، از ابو عباس بن عقده، از محمد بن احمد قطوانی، از ابراهیم بن جعفر بن عبدالله بن محمد بن مسلمه، از ابو زبیر، از جابر بن عبدالله روایت کرد و گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم. علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برادر من نزد شما آمده است. سپس به کعبه نگاه کرد و دستش را به روی کعبه گذاشت و فرمود: به جان کسی که جانم به دست اوست، این شخص و شیعه او همان رستگاران روز قیامت هستند. سپس فرمود: او اولین شما از نظر ایمان و وفادارترین شما در عهد با خداوند، و پایدارترین شما در امر خداوند، و عادل ترین شما در مورد مردم و منصف ترین شما در تقسیم درست است و پاداش او نزد خداوند از همه شما بیشتر است و این آیه نازل شد. «إِنَّ الذِینَ آمَنُوا وعَمِلوا الصَّالحَاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ البَرِیَّهِ»(2) [در حقیقت، کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده اند، آنانند که بهترین آفریدگانند].

این حدیث را موفق بن احمد از بزرگان علمای مخالف در کتاب مناقب، از سید الحفاظ ابو منصور بن شهردار بن شیرویه بن شهردار دیلمی از همدان، از عبدوس بن عبدالله بن عبدوس همدانی در کتابش، از حسین احمد محمد بزاز در

1- [1] - حشر/ 19.
2- [2] - بینه/ 7.

بغداد، از قاضی ابو عبدالله حسین بن هارون بن محمد ضبّی، از ابو عباس احمد بن محمد بن سعید حافظ، از محمد بن احمد قطوانی، از ابراهیم بن انس انصاری، از ابراهیم بن جعفر بن عبدالله بن محمد بن مسلمه، از ابو زبیر، از جابر روایت کرد و گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که علی بن ابی طالب علیه السلام آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برادرم نزد شما آمده است. سپس به کعبه روی کرد و دستش را بر روی کعبه گذاشت و فرمود: قسم به کسی که جانم به دست اوست، این فرد و شیعه او همان رستگارانند. و حدیث را تا آخرش بیان کرد.(1)

6) و نیز وی، با سند خود روایت کرد: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه سلام الله علیها فرمود: ای فاطمه! گریه مکن. زیرا فردا که به سوی پروردگار فرا خوانده شوم، علی علیه السلام نیز با من است. و هنگامی که برانگیخته شوم، علی نیز با من است. ای فاطمه! گریه مکن، زیرا علی و شیعه او همان رستگاران هستند که وارد بهشت می شوند.(2)

«هُو اللهُ الذِی لا إِلهَ إِلا هُو عَالمُ الغَیْبِ...فِی السَّمَاواتِ والأَرْضِ وهُو العَزِیزُ الحَکِیمُ(24)»

«هُو اللهُ الذِی لا إِلهَ إِلا هُو عَالمُ الغَیْبِ والشَّهَادَهِ هُو الرَّحْمَنُ الرَّحِیمُ(22) هُو اللهُ الذِی لا إِلهَ إِلاَ هُو المَلکُ القُدُّوسُ السَّلامُ المُؤْمِنُ المُهَیْمِنُ العَزِیزُ الجَبَّارُ المُتَکَبِّرُ سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ(23) هُو اللهُ الخَالِقُ البَارِئُ المُصَوِرُ لهُ الأَسْمَاء الحُسْنَی یُسَبِّحُ لهُ مَا فِی السَّمَاواتِ والأَرْضِ وهُو العَزِیزُ الحَکِیمُ(24)»

[اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست. داننده غیب و آشکار است. اوست رحمتگر مهربان * اوست خدایی که جز او معبودی نیست؛ همان فرمانروای پاک سلامت (بخش و) مؤمن (به حقیقت حقه خود که) نگهبان، عزیز، جبار (و) متکبر (است). پاک است خدا از آن چه (با او) شریک می گردانند * اوست خدای خالق نوساز صورتگر (که) بهترین نامها (و صفات) از آن اوست. آن چه در آسمانها و ص:848

1- [1] - مناقب خوارزمی، ص 62.
2- [2] - مناقب خوارزمی، ص 206.

زمین است (جمله) تسبیح او می گویند و او عزیز حکیم است]

1) علی بن ابراهیم در باره کلام خداوند تعالی: «هُو اللهُ الذِی لا إِلهَ إِلا هُو المَلکُ القُدُّوسُ» گفت: قدوس یعنی مبری از ناخالصی ها و آفاتی که موجب جهل می شوند. «السَّلامُ المُؤْمِنُ» اولیای خود را از عذاب حفظ می کند «المُهَیْمِنُ» یعنی گواه است. «هُو اللهُ الخَالقُ البَارِئُ» یعنی او کسی است که هر چیزی را از عدم خلق می کند. «لهُ الأَسْمَاء الحُسْنَی یُسَبِّحُ لهُ مَا فِی السَّمَاواتِ والأَرْضِ وهُو العَزِیزُ الحَکِیمُ».(1)

2) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نضر بن سوید، از هشام بن حکم روایت کرد که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره اسامی خداوند و اشتقاق آن پرسیدم و این که «الله» از چه گرفته شده است. فرمود: ای هشام! الله از اله گرفته شده است و اله، مألوه (معبود) را ایجاب میکند و اسم با مسمی فرق دارد. پس هر کس اسم را بدون در نظر گرفتن معنا بپرستد، کفر ورزیده و کسی را بندگی نکرده است و هر کس اسم و معنی را بپرستد، کفر ورزیده و دو چیز را بندگی کرده است و هر کس معنا را بدون اسم بپرستد، آن توحید است. دانستی ای هشام؟ _ گفت:_ گفتم: بیش از این بگو: فرمود: خداوند نود و نه اسم دارد. اگر اسم، همان مسمی بود، هر یک از آن اسامی، یک اله بود، اما الله معنایی است که تمامی اسامی بر آن دلالت می کند و همه آن اسامی، غیر از الله است. ای هشام! نان، نام چیزی خوردنی است. آب، نام چیزی نوشیدنی است. لباس، نام چیزی است که پوشیده می شود و آتش نام چیزی که می سوزاند. ای هشام! به گونه ای متوجه شدی که بتوانی با دشمنان ما که همراه با خداوند عز و جل معبود دیگری میگیرند، بحث کنی و آنان را شکست دهی؟ گفتم: بلی. فرمود: ای هشام! خداوند تو را سود رساند و پایدارت قرار دهد. هشام گفت: به خدا سوگند، از زمانی که از آن مجلس برخاستم، احدی نتوانست مرا در مسئله توحید شکست دهد.(2)

3) ابن بابویه: از احمد بن حسن قطان، از احمد بن یحیی بن زکریا قطان، از بکر بن عبدالله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از ابوالحسن عبدی، از سلیمان بن مهران، از صادق، جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 341.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 68، ح 2.

علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب که سلام و درود خدا بر آنان باد روایت کرد: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند تبارک و تعالی نود و نه نام دارد. هر کس آنها را برشمرد، وارد بهشت می شود. آن نام ها چنین است: الله، اله، واحد، احد، صمد، اول، آخر، سمیع، بصیر، قدیر، قاهر، علی، اعلی، باقی، بدیع، باریء، اکرم، ظاهر، باطن، حیّ، حکیم، علیم، حلیم، حفیظ، حق، حسیب، حمید، حفّی، رب، رحمن، رحیم، ذاریء، رازق، رقیب، رؤوف، بارّ، سلام، مؤمن، مهیمن، عزیز، جبار، متکبر، سید، سبوح، شهید، صادق، صانع، طاهر، عدل، عفو، غفور، غنی، غیاث، فاطر، فرد، فتّاح، فالق، قدیم، ملک، قدّوس، قوی، قریب، قیّوم، قابض، باسط، قاضی حاجات، مجید، مولی، منّان، محیط، مبین، مقیت، مصور، کریم، کبیر، کافی، کاشف الضر، وتر، نور، وهاب، ناصر، واسع، ودود، هادی، وفی، وکیل، وارث، برّ، باعث، تواب، جلیل، جواد، خبیر، خالق، خیر الناصرین، دیّان، شکور، عظیم، لطیف، شافی.(1)

4) و نیز وی، از ابوالحسن علی بن عبدالله بن احمد اصفهانی اسواری، از مکی بن احمد بن سعدویه بردعی، از ابو اسحاق ابراهیم بن عبدالرحمن قرشی در دمشق، از ابو عامر موسی بن عامر مری، از ولید بن مسلم، از زهیر بن محمد، از موسی بن عقبه، از اعرج، از ابو هریره روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند تبارک و تعالی نود و نه نام دارد. او فرد است و فرد را دوست دارد. یکی از صد کمتر، هر کس آنها را بر شمرد، وارد بهشت می شود.

به ما رسیده است که بسیاری از اهل علم گفتند: اولین این نام ها چنین آغاز می شود: لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملک و له الحمد، بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر. لا اله الا الله، له الاسماء الحسنی: الله، واحد، صمد، اول، آخر، ظاهر، باطن، خالق، باریء، مصور، ملک، قدوس، سلام، مؤمن، مهیمن، عزیز، جبّار، متکبر،رحمن، رحیم، لطیف، خبیر، سمیع، بصیر، علی، عظیم، باریء، متعالی، جلیل، جمیل، حیّ، قیوم، قادر، قاهر، حکیم، قریب، مجیب، غنی، وهّاب، ودود، شکور، ماجد، احد، ولیّ، رشید، غفور، کریم، حلیم، تواب، رب، مجید، حمید، وفی، شهید، مبین، برهان، رئوف، مبدیء، معید، باعث، وارث، قوی، شدید، ضارّ، نافع، وافی، حافظ، رافع، قابض، باسط، معز، مذل، رازق، ذو القوه، متین، قائم، وکیل، جامع، عادل،

1- [1] - توحيد، ص 194، ح 8.

معطی، مجتبی، محیی، ممیت، کافی، هادی، ابد، صادق، نور، قدیم، حق، فرد، وتر، واسع، محصی، مقتدر، مقدم، مؤخر، منتقم، بدیع.(1)

5) و نیز وی، از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی که رحمت خدا بر او باد، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از ابا صلت عبد سلام بن صالح هروی، از علی بن موسی رضا علیه السلام، از پدرانش، از علی علیه السلام روایت کرد که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند تبارک و تعالی نود و نه نام دارد. هر کس او را به این نامها بخواند، او را استجابت می کند و هر کس آنها را بر شمرد، وارد بهشت می شود. شیخ محمد بن علی بن بابویه که رحمت خدا بر او باد، گفت: در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: خداوند تبارک و تعالی نود و نه نام دارد، هر کس آنها را بر شمرد، وارد بهشت می شود، معنای کلمه احصاء (برشمردن) احاطه بر این اسامی و اطلاع یافتن از معانی آنهاست و معنای بر شمردن این نیست که آنها را به شمارش آوریم. و توفیق از خداست و سپس شرح معانی نام ها را آغاز کرد که آنها را در کتاب توحید ذکر کرده است.(2)

6) محمد بن یعقوب: از تعدادی یاران ما، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قدّاح، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: هنگامی که یکی از شما سلام می کند، باید آشکارا سلام کند، و نگوید: سلام کردم، اما پاسخم را ندادند. شاید سلام کرده است، اما کسی نشنیده است. و نیز هر کس پاسخ سلام را می دهد، باید بلند و آشکارا پاسخ دهد و سلام کننده نگوید: سلام کردم، اما پاسخم را ندادند. سپس فرمود: علی علیه السلام فرمود: عصبانی نشوید و دیگران را عصبانی نکنید، به یکدیگر سلام کنید و سخن نیکو بگویید. شب هنگام که مردم در خوابند، نماز بخوانید تا به سلامت وارد بهشت شوید. سپس این کلام خداوند عز وجل را بر آنان تلاوت کرد: «السَّلامُ المُؤْمِنُ المُهَيْمِنُ».(3)

7) علی بن ابراهیم: از محمد بن ابی عبدالله، از محمد بن اسماعیل، از علی بن عباس، از جعفر بن محمد، از حسن بن راشد، از یعقوب بن جعفر روایت کرد که گفت: از امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که فرمود: خداوند تعالی بر بنده اش

1- [1] - توحید، ص 219، ح 11.
2- [2] - توحید، ص 195، ح 9.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 470، ح 7.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد که: لا اله الا الله، هو الحی القیوم و یسمی بهذه الاسماء (خدایی جز خدای حیّ قیوم نیست و او این نامها را دارد): رحمن، رحیم، عزیز، جبار، علی، عظیم. پس عقول مردم سرگردان و حیران شد و سبک مغز شدند، پس برای او مثال هایی زدند و برای او شبیه هایی را آوردند و او را به مثال ها شبیه کردند و او را همچون شبیه ها مجسم کردند و او را به گونه ای قرار دادند که تغییر میکند و از بین می رود. پس در دریایی عمیق فرو رفتند که ژرفای آن را درک نمی کنند و غایت بعد و عمق آن را نمی دانند.(1)

8) ابن بابویه، از پدرش که رحمت خدا بر او باد، از سعد بن عبدالله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن علی بن فضال، از ثعلبه بن میمون، از برخی یاران ما، از امام صادق روایت کرد که در باره کلام خداوند عز و جل: «عَالِمُ الغَیْبِ والشَّهَادَهِ» فرمود: عالم غیب، یعنی آن چه نبوده است و شهادت یعنی آن چه بوده است.(2)

9) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از عبید، از یونس، از هشام بن حکم روایت کرد که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره سبحان الله پرسیدم و ایشان فرمود: منزه کردن (پاک دانستن ساحت) خداست.(3)

10) و نیز وی، از احمد بن مهران، از عبدالعظیم بن عبدالله صفی، از علی بن اسباط، از سلیمان غلام طربال، از هشام بن سالم جوالیقی روایت کرد که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره کلام خداوند عز و جل: «سُبْحَانَ اللهِ» پرسیدم و گفتم: معنای آیه چیست؟ فرمود: مقصود منزه دانستن خداست.(4) روایات در این باره بسیار است که در آخر سوره یوسف علیه السلام بیان کردیم.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 341.
2- [2] - معانی الاخبار، ص 146، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 92، ح 10.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 192، ح 11.

سوره ممتحنه

اشاره

سوره ممتحنه مدنی است. 13 آیه دارد و پس از احزاب نازل شده است.

ص:853

ص:854

1) ابن بابویه: با سند خود، از ابو حمزه ثمالی، از علی بن حسین علیه السلام روایت کرد: هر کس سوره ممتحنه را در نمازهای واجب و نافله خود بخواند، خداوند قلبش را برای ایمان میآزماید و به دیدگانش نور عطا می کند، و هرگز به دامان فقر نمی افتد، و نه خودش دچار جنون میشود و نه فرزندانش.(1)

2) در کتاب خواص القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: هر کس این سوره را بخواند، ملائکه بر او درود می فرستند و برای او طلب استغفار می کنند. اگر در روز یا شبی که این سوره را خوانده است بمیرد، شهید است، و مؤمنان، شفیع او در روز قیامت هستند. هر کس آن را بنویسد و سه روز متوالی بنوشد، به بیماری طحال دچار نمی شود و از درد این بیماری و بالا گرفتن و فزونی یافتن آن در امان می ماند و به اذن خداوند تعالی، در مدت زندگیاش مثل باد حرکت خواهد کرد (کنایه از سلامتی).

3) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس این سوره را بخواند، ملائکه بر او درود می فرستند و برای او طلب استغفار می کنند. اگر روز و یا شبی که این سوره را تلاوت کرده است بمیرد، شهید است. مردان و زنان مؤمن، شفیعان او در روز قیامت هستند.

4) امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس به بیماری طحال مبتلا شد و این بیماری بر او گران آمد، این سوره را بنویسد و سه روز متوالی، آب آن را بنوشد، به اذن خداوند عز و جل بیماری طحال او از بین می رود.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 147.

ص:856

تفسیر سوره ممتحنه

اشاره

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوی وعَدُوکُمْ...یَفْصِل بَیْنَکُمْ واللهُ بِمَا تَعْمَلونَ بَصِیرٌ(3)»

«یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوی وعَدُوکُمْ أَولیَاء تُلقُونَ إِلیْهِم بِالمَودَّهِ وقَدْ کَفَرُوا بِمَا جَاءکُم مِّنَ الحَقِّ یُخْرِجُونَ الرَّسُول وإِیَّاکُمْ أَن تُؤْمِنُوا بِاللهِ رَبِّکُمْ إِن کُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِی سَبِیلی وابْتِغَاء مَرْضَاتِی تُسِرُّونَ إِلیْهِم بِالمَودَّهِ وأَنَا أَعْلمُ بِمَا أَخْفَیْتُمْ ومَا أَعْلنتُمْ ومَن یَفْعَلهُ مِنکُمْ فَقَدْ ضَل سَواء السَّبِیل(1) إِن یَثْقَفُوکُمْ یَکُونُوا لکُمْ أَعْدَاء ویَبْسُطُوا إِلیْکُمْ أَیْدِیَهُمْ وأَلسِنَتَهُم بِالسُّوءِ وودُّوا لو تَکْفُرُونَ(2) تَنفَعَکُمْ أَرْحَامُکُمْ ولا أَولادُکُمْ یَومَ القِیَامَهِ یَفْصِل بَیْنَکُمْ واللهُ بِمَا تَعْمَلونَ بَصِیرٌ(3)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید (به طوری) که با آنها اظهار دوستی کنید و حال آن که قطعا به آن حقیقت که برای شما آمده، کافرند (و) پیامبر (خدا) و شما را (از مکه) بیرون می کنند که (چرا) به خدا پروردگارتان ایمان آورده اید. اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده اید، (شما) پنهانی با آنان رابطه دوستی برقرار می کنید در حالی که من به آنچه پنهان داشتید و آنچه آشکار نمودید، داناترم و هر کس از شما چنین کند، قطعا از راه درست منحرف گردیده است * اگر بر شما دست یابند، دشمن شما باشند و بر شما به بدی دست و زبان بگشایند و آرزو دارند که کافر شوید * روز قیامت، نه خویشان شما و نه فرزندانتان هرگز به شما سود

نمی رسانند. (خدا) میانتان فیصله می دهد و خدا به آنچه انجام می دهید، بیناست]

1) علی بن ابراهیم: این آیات در مورد حاطب بن ابی بلتعه نازل شد. ظاهر آیه عام است و معنای آن خاص است. سبب نزول این آیات این است که حاطب بن ابی بلتعه مسلمان شد و به مدینه مهاجرت کرد. خانواده او در مکه بودند. از سوی دیگر، قریش ترس آن را داشت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آنان بجنگد. پس نزد خانواده حاطب رفتند و از آنها خواستند که نامهای به حاطب بنویسند تا خبری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای آنان بیاورد و این که آیا قصد حمله به مکه را دارد یا نه؟ پس نامه ای به حاطب نوشتند و از او در این باره پرسیدند. حاطب برای آنان نوشت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می خواهد چنین کند. آن گاه، نامه را به زنی به نام صفیه داد. صفیه، نامه را میان موهایش گذاشت و رفت. جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و او را مطلع ساخت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، امیرالمؤمنین علیه السلام و زبیر بن عوام را به دنبال صفیه فرستاد. هنگامی که به او رسیدند، امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: نامه کجاست؟ صفیه گفت: من چیزی ندارم. او را گشتند، اما چیزی نیافتند. زبیر گفت: چیزی نیافتیم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما دروغ نگفت و پیامبر که سلام و درود خدا بر او باد، بر جبرئیل علیه السلام دروغ نبسته است. و جبرئیل بر خداوند _ جل ثنائه _ دروغ نبسته است. به خدا سوگند، یا نامه را نشان بده و یا سرت را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می برم. گفت: دور شوید تا آن را درآورم. پس نامه را از بین گیسوانش درآورد. امیرالمؤمنین علیه السلام آن را گرفت و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای حاطب! این چیست؟ حاطب گفت: ای رسول خدا! به خدا سوگند، نه نفاق کرده ام و نه تغییر کرده ام و شهادت می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست، و تو به حق رسول خدایی. اما اهل و خانواده من نوشتند که قریش با آنان به نیکی برخورد کرده است و من دوست داشتم که از قریش به خاطر حسن برخوردشان تشکر کنم. خداوند عز و جل بر رسولش که سلام و درود خدا بر او باد، این آیه را نازل کرد: «يَا أَيُّهَا الذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوی وعَدُوكُمْ أَولِيَاء تُلقُونَ إِلَيْهِم

ص:858

بِالمَودَّهِ» تا آن جا که فرمود: «لن تَنفَعَکُمْ أَرْحَامُکُمْ ولا أَولادُکُمْ یَومَ القِیَامَهِ یَفْصِل بَیْنَکُمْ واللهُ بِمَا تَعْمَلونَ بَصِیرٌ».(1)

«رَبَّنَا لا تَجْعَلنَا فِتْنَهً للذِینَ کَفَرُوا واغْفِرْ لنَا رَبَّنَا إِنَّکَ أَنتَ العَزِیزُ الحَکِیمُ(5)»

[پروردگارا! ما را وسیله آزمایش (و آماج آزار) برای کسانی که کفر ورزیده اند، مگردان و بر ما ببخشای که تو خود توانای سنجیده کاری]

1) محمد بن یعقوب: از تعدادی یاران ما از سهل بن زیاد، از ابراهیم بن عقبه، از اسماعیل بن سهل و اسماعیل بن عباد و همگی در حدیثی مرفوع از امام صادق علیه السلام روایت کردند: در میان فرزندان آدم علیه السلام مؤمنی نبود که فقیر نباشد و کافری نبود که ثروتمند نباشد تا این که ابراهیم علیه السلام آمد و فرمود: «رَبَّنَا لا تَجْعَلنَا فِتْنَهً للذِینَ کَفَرُوا» پس خداوند در این گروه، ثروت و فقر را قرار داد، همان طور که در آن گروه نیز ثروت و فقر را قرار داد.(2)

«عَسَی اللهُ أَن یَجْعَل بَیْنَکُمْ وبَیْنَ الذِینَ عَادَیْتُم مِّنْهُم مَّودَّهً واللهُ قَدِیرٌ واللهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ(7)»

[امید است که خدا میان شما و میان کسانی از آنان که (ایشان را) دشمن داشتید، دوستی برقرار کند و خدا تواناست و خدا آمرزنده مهربان است]

1) علی بن ابراهیم از ابو جارود از امام باقر علیه السلام در باره کلام خداوند تعالی: «عَسَی اللهُ أَن یَجْعَل بَیْنَکُمْ وبَیْنَ الذِینَ عَادَیْتُم مِّنْهُم مَّودَّهً واللهُ قَدِیرٌ واللهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ» روایت کرد که فرمود: خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و به مؤمنان دستور داد تا زمانی که قوم ایشان کافر هستند، از آنان برائت بجویند.

خداوند تعالی فرمود: «قَدْ کَانَتْ لکُمْ أُسْوهٌ حَسَنَهٌ فِی إِبْرَاهِیمَ والذِینَ مَعَهُ إِذْ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 342.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 202، ح 1.

قَالوا لقَومِهِمْ إِنَّا بُرَءاؤا مِنكُمْ ومِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللهِ كَفَرْنَا بِكُمْ»(1) [قطعا برای شما در (پیروی از) ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست، آن گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای خدا می پرستید بیزاریم و به شما کفر می ورزیم] خداوند عز و جل دوستی مؤمنین را نسبت به آنان قطع کرد و مؤمنان نسبت به آنان دشمنی نشان دادند. پس فرمود: «عَسَى اللهُ أَن يَجْعَل بَيْنَكُمْ وبَيْنَ الذِينَ عَادَيْتُم مِّنْهُم مَّودَّةً» پس آن زمان که اهل مکه مسلمان شدند، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آنان درآمیختند و با آنان ازدواج کردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز با ام حبیبه دختر ابو سفیان بن حرب ازدواج کرد. سپس فرمود: «لا يَنْهَاكُمُ اللهُ» تا آخر دو آیه.(2)

2) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن صالح، از قاسم بن برید، از ابو عمر زبیری، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: اقسام کفر را در کتاب خداوند عز و جل برایم بیان کن؟ فرمود: کفر در کتاب خداوند عز و جل به پنج قسم است _ و پنج مورد را ذکر کرد و در باره آنان سخن گفت _ وجه پنجم از وجوه کفر: کفر برائت است. و آن کلام خداوند عز و جل است که سخن ابراهیم علیه السلام را بیان می کند: «كَفَرْنَا بِكُمْ وبَدَا بَيْنَنَا وبَيْنَكُمُ العَدَاوةُ والبَغْضَاء أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللهِ وحْدَهُ»(3) [به شما کفر می ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده، تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید] یعنی از شما برائت میجوییم.(4) و این حدیث به صورت کامل در تفسیر آیه «إِنَّ الذِينَ كَفَرُواْ سَواءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ» [در حقیقت، کسانی که کفر ورزیدند چه بیمشان دهی چه بیمشان ندهی، برایشان یکسان است (آنها) نخواهند گروید] از سوره بقره بیان شد.(5)

1- [1] - ممتحنه/ 4.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 343.
3- [3] - ممتحنه/ 4.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 188، ح 1.
5- [5] - بقره/ 6.

«يَا أَيُّهَا الذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءكُمُ المُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ...واتَّقُوا اللهَ الذِى أَنتُم بِهِ مُؤْمِنُونَ(11)»

«يَا أَيُّهَا الذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءكُمُ المُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللهُ أَعْلمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلا تَرْجِعُوهُنَّ إِلى الكُفَّارِ لا هُنَّ حِل لهُمْ ولا هُمْ يَحِلونَ لهُنَّ وآتُوهُم مَّا أَنفَقُوا ولا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ ولا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الكَوافِرِ واسْأَلوا مَا أَنفَقْتُمْ وليَسْأَلوا مَا أَنفَقُوا ذَلكُمْ حُكْمُ اللهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ واللهُ عَليمٌ حَكِيمٌ(10) وإِن فَاتَكُمْ شَىْءٌ مِّنْ أَزْواجِكُمْ إِلى الكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَآتُوا الذِينَ ذَهَبَتْ أَزْواجُهُم مِّثْل مَا أَنفَقُوا واتَّقُوا اللهَ الذِى أَنتُم بِهِ مُؤْمِنُونَ(11)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! چون زنان با ایمان مهاجر نزد شما آیند، آنان را بیازمایید. خدا به ایمان آنان داناتر است. پس اگر آنان را باایمان تشخیص دادید، دیگر ایشان را به سوی کافران بازنگردانید؛ نه آن زنان بر ایشان حلالند و نه آن (مردان) بر این زنان حلال و هر چه خرج (این زنان) کرده اند، به (شوهران) آنها بدهید و بر شما گناهی نیست که در صورتی که مهرشان را به آنان بدهید با ایشان ازدواج کنید و به پیوندهای قبلی کافران متمسک نشوید (و پایبند نباشید) و آنچه را شما (برای زنان مرتد و فراری خود که به کفار پناهنده شده اند) خرج کرده اید، (از کافران) مطالبه کنید و آنها هم باید آنچه را خرج کرده اند (از شما) مطالبه کنند. این حکم خداست (که) میان شما داوری می کند و خدا، دانای حکیم است * و در صورتی که (زنی) از همسران شما به سوی کفار رفت (و کفار مهر مورد مطالبه شما را ندادند) و شما غنیمت یافتید، پس به کسانی که همسرانشان رفته اند، معادل آنچه خرج کرده اند، بدهید و از آن خدایی که به او ایمان دارید، بترسید]

1) علی بن ابراهیم در باره کلام خداوند تعالی: «يَا أَيُّهَا الذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءكُمُ المُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللهُ أَعْلمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلا تَرْجِعُوهُنَّ إِلى الكُفَّارِ» گفت: اگر زنی از مشرکین به مسلمانان پیوست، باید امتحان شود و سوگند یاد کند که دشمنی اش نسبت به همسر کافرش، موجب پیوست او به مسلمانان نشده است. و حب او نسبت به یکی از مسلمانان نیز عامل این امر نبوده است و فقط اسلام موجب این امر شده است. پس اگر چنین سوگندی یاد کند، اسلام آوردنش مورد قبول است. پس خداوند عز و جل فرمود: «فَإِنْ عَلمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلا تَرْجِعُوهُنَّ إِلى الكُفَّارِ لا هُنَّ حِل لهُمْ ولا هُمْ يَحِلونَ لَهُنَّ وآتُوهُم مَّا

ص:861

أَنفَقُوا» یعنی مرد مسلمان، مهر آن زن را به همسر کافر او بپردازد و سپس او را به ازدواج خود درآورد. و این همان کلام خداوند است که فرمود: «ولا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ».(1)

2) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از علی بن یعقوب، از مروان بن مسلم، از حسین بن موسی حناط، از فضیل بن یسار روایت کرد که گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: همسرم خواهری دارد که عقیده ما را دارد و در بصره، تعداد کسانی که با ما هم عقیده هستند، اندک است. آیا من میتوانم او را به ازدواج کسی درآورم که با او هم عقیده نیست؟ فرمود: خیر، و خیر، نعمت است، زیرا خداوند عز و جل فرمود: «فَلا تَرْجِعُوهُنَّ إِلى الكُفَّارِ لا هُنَّ حِل لهُمْ ولا هُمْ يَحِلونَ لهُنَّ».(2)

3) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از احمد بن عمر، از درست واسطی، از علی بن رئاب، از زراره بن اعین، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: ازدواج با اهل کتاب، شایسته نیست. گفتم: فدایت شوم، در کجای (قرآن) این نوع ازدواج حرام دانسته شده است؟ فرمود: براساس این کلام خداوند تبارک و تعالی: «ولا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الكَوافِرِ».(3)

4) و نیز وی، از علی بن ابراهیم، از ابن محبوب، از علی بن رئاب، از زراره بن اعین روایت کرد که گفت: از امام باقر علیه السلام در باره کلام خداوند تعالی: «والمُحْصَنَاتُ مِنَ الذِينَ أُوتُواْ الكِتَابَ مِن قَبْلكُمْ»(4) [و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما کتاب (آسمانی) به آنان داده شده] پرسیدم، فرمود: این آیه با کلام خداوند تعالی: «ولا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الكَوافِرِ» منسوخ شده است.(5)

5) علی بن ابراهیم: از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام در باره کلام خداوند

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 343.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 349، ح 6.
3- [3] - کافی، ج 5، ص 358، ح 7.

4- [4] - مائده/ 5.
5- [5] - کافی، ج 5، ص 358، ح 8.

تعالی «ولا تُمْسِکُوا بِعِصَمِ الکَوافِرِ» روایت کرد که فرمود: هر کس زنی کافر، یعنی غیر مسلمان دارد و خود او مسلمان است، باید اسلام را به او عرضه دارد؛ اگر پذیرفت، او همسرش باشد و اگر نپذیرفت، آن زن از وی بری و دور است و خداوند از این که او را به همسری بگزیند، نهی کرده است.(1)

6) علی بن ابراهیم: در باره کلام خداوند تعالی: «واسْأَلوا مَا أَنفَقْتُمْ» گفت: یعنی اگر زنی از مسلمانان به کفار پیوست، کافر باید مهر او را به مرد مسلمان بپردازد. اگر فرد کافر چنین نکرد و مسلمانان از آنها غنیمت گرفتند، قبل از تقسیم کردن آن غنائم، آن مرد مسلمان باید مهر آن زنی را که به کفار پیوسته است، بگیرد. خداوند فرمود: «وإِن فَاتَکُمْ شَیْءٌ مِّنْ أَزْواجِکُمْ إِلی الکُفَّارِ» یعنی زنانی که به کفار پیوستند و کفار از کسانی بودند که میان شما و آنان عهدی نبود، پس غنیمتی از آنان به دست آوردید، «فَآتُوا الذِینَ ذَهَبَتْ أَزْواجُهُم مِّثْل مَا أَنفَقُوا واتَّقُوا اللهَ الذِی أَنتُم بِهِ مُؤْمِنُونَ» سبب نزول این آیه این بود که عمر بن خطاب، فاطمه دختر ابی امیه بن مغیره را به زنی داشت که با او هجرت نکرد و با مشرکان در مکه ماند و معاویه بن ابی سفیان با او ازدواج کرد. پس خداوند به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد که مهر آن زن را به عمر بدهد.(2)

7) شیخ در تهذیب، با سند خود، از محمد بن حسن صفّار، از محمد ابن عیسی، از یونس، از ابن اذینه و ابن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرد و گفت: در باره مردی که همسرش به کفار پیوسته است پرسیدم، و این که معنای عقوبت و آیه: «وإِن فَاتَکُمْ شَیْءٌ مِّنْ أَزْواجِکُمْ إِلی الکُفَّارِ فَآتُوا الذِینَ ذَهَبَتْ أَزْواجُهُم مِّثْل مَا أَنفَقُوا» چیست؟ فرمود: این که مردی که همسرش رفته است، به زن دیگری عقوبت شود _ یعنی با او ازدواج کند _ و اگر آن مرد با زن دیگری ازدواج کرد، امام باید مهر آن زن را همچون مهر آن زن که رفته است، بدهد. گفتم: چگونه است که مؤمنان باید مهر آن زن را بدهند، در حالی که در رفتن آن زن اقدامی نکردهاند و نقشی نداشتهاند و چگونه است که مؤمنان باید هزینهای که آن

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 344.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 344.

مرد برای همسرش کرده است را از غنائمی که به دست میآورند، بپردازند؟ فرمود: امام، آن مهر را به آن مرد می دهد، چه از کافران غنیمتی را به دست آورده باشند و چه نیاورده باشند. زیرا امام باید (خسارت) مردم تحت امر خود را جبران کند. چون هنگام تقسیم کردن غنائم رسید، اگر بهره ای باشد، در ابتدا باید همه خسارتها و مشکلاتی را که پیش از تقسیم غنائم به وجود آمده است، پوشش دهد و تأمین کند و پس از آن، اگر چیزی باقی ماند، میان مؤمنین تقسیم می کند و اگر چیزی باقی نماند، حقی بر گردن امام نیست.(1)

8) ابن بابویه: از محمد بن حسن که رحمت خدا بر او باد، از محمد بن حسن صفّار، از ابراهیم بن هاشم، از صالح بن سعید و دیگر یاران یونس، از یارانش، از امام باقر و صادق علیهما السلام روایت کرد و گفت: همسر مردی به کفار پیوسته و خداوند عز و جل راجع به او فرموده است: «وإِن فَاتَكُمْ شَىْءٌ مِّنْ أَزْواجِكُمْ إِلى الكُفَّارِ فَآتُوا الذِينَ ذَهَبَتْ أَزْواجُهُم مِّثْل مَا أَنفَقُوا» معنای عقوبت در این آیه چیست؟ فرمودند: کسی که همسرش می رود، باید با زن دیگر __ که با او ازدواج می کند _ عقوبت شود؛ و اگر با زن دیگری، غیر از آن که رفته است، ازدواج کند، امام باید مهر آن همسرش را که رفته است، به او بدهد. پرسیدم: چگونه است که مؤمنان باید مهر آن زن را بدهند، در حالی که در رفتن آن زن تأثیری نگذاشته اند و نقشی نداشتهاند، و چگونه است که مؤمنین باید از غنائمی که به دست میآورند، مهر آن زن را به شوهرش بدهند؟ فرمودند: امام آن مهر را به آن مرد بازمیگرداند، چه از کافران چیزی را به دست آورده باشند و چه به دست نیاورده باشند، زیرا امام باید (خسارت) مردم تحت امر خود را جبران کند. چون هنگام تقسیم کردن غنائم رسید، اگر بهره ای باشد، در ابتدا باید همه خسارتها و مشکلاتی را که پیش از تقسیم غنائم به وجود آمده است، پوشش دهد و تأمین کند و پس از آن، اگر چیزی باقی ماند، میان مؤمنین تقسیم می کند و اگر چیزی باقی نماند، حقی بر گردن امام نیست.(2)

1- [1] - تهذیب، ج 6، ص 313، ح 865.
2- [2] - علل الشرایع، ج 2، ص 233، باب 289، ح 6.

«يَا أَيُّهَا النَّبِىُّ إِذَا جَاءکَ المُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَکَ عَلى أَن لا يُشْرِکْنَ بِاللهِ شَيْئًا ولا يَسْرِقْنَ ولا يَزْنِينَ ولا يَقْتُلنَ أَولادَهُنَّ ولا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وأَرْجُلِهِنَّ ولا يَعْصِينَکَ فِى مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ واسْتَغْفِرْ لهُنَّ اللَهَ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(12)»

[ای پیامبر! چون زنان باایمان نزد تو آیند که (با این شرط) با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و بچه های حرامزاده پیش دست و پای خود را با بهتان (و حیله) به شوهر نبندند و در (کار) نیک از تو نافرمانی نکنند، با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه، زیرا خداوند آمرزنده مهربان است]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مکه را فتح کرد، مردان بیعت کردند، سپس زنان آمدند تا با او بیعت کنند. پس خداوند عز و جل این آیه را نازل کرد: «يَا أَيُّهَا النَّبِىُّ إِذَا جَاءکَ المُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَکَ عَلى أَن لا يُشْرِکْنَ بِاللهِ شَيْئًا ولا يَسْرِقْنَ ولا يَزْنِينَ ولا يَقْتُلنَ أَولادَهُنَّ ولا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وأَرْجُلِهِنَّ ولا يَعْصِينَکَ فِى مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ واسْتَغْفِرْ لهُنَّ اللهَ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» هند گفت: فرزندانمان را بزرگ کردیم، آن گاه شما آنان را کشتید. ام حکیم بنت حارث بن هشام که نزد عکرمه بن ابی جهل بود، گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! آن معروفی که خداوند ما را به آن امر فرموده است که نباید تو را در آن نافرمانی کنیم، چیست؟ فرمود: بر صورت خود سیلی نزنید، گونه خود را مخراشید، موهای خود را چنگ نزنید، لباس های خود را پاره مکنید، لباس سیاه مپوشید و نفرین مکنید. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آنان بیعت کرد. گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چگونه با تو بیعت کنیم؟ فرمود: من با زنان دست نمی دهم. کاسه ای از آب را طلب کرد، دستش را وارد آن کرد و درآورد و فرمود: دستتان را وارد آب کنید، این چنین بیعت می کنید.(1)

1- [1] - کافی، ج 5، ص 527، ح 5.

2) و نیز از وی: از تعدادی یاران، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از ابو ایوب خزاز، از فردی، از امام صادق علیه السلام روایت شده است که در باره این کلام خداوند عز و جل «ولا یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوفٍ» فرمود: معروف این است که زنان، گریبان چاک ندهند، برگونه های خود چنگ نزنند، نفرین نکنند. در کنار قبر نمانند، لباس سیاه نپوشند، موهای خود را آشفته و پریشان نکنند.(1)

3) و نیز وی: از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطاب، از سلیمان بن سماعه خزاعی، از علی بن اسماعیل، از عمرو بن ابو مقدام روایت کرد و گفت: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: می دانید که خداوند در این آیه: «ولا یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوفٍ» چه فرموده است؟ گفتم: نه. فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه سلام الله علیها فرمود: هنگامی که من از دنیا رفتم، به خاطر من صورتت را چنگ مزن، موهایت را آشفته و پریشان مساز و نفرین مکن و آه فراوان نکش. سپس فرمود: این همان معروفی است که خداوند به آن امر فرموده است.(2)

4) و نیز وی، از تعدادی یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن علی، از محمد بن اسلم جبلی، از عبدالرحمن بن سالم اشل، از مفضل بن عمر روایت کرد و گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چگونه عمل کرد، هنگامی که زنان خواستند با او بیعت کنند؟ فرمود: ظرفی که در آن وضو می گرفت را طلب کرد. در آن آب ریخت. دست راستش را در آن فرو برد و هر گاه زنی می خواست با او بیعت کند، می فرمود: دستت را در این آب فرو کن و آن زن دستش را همچون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن آب فرو می کرد. و این گونه با آن زنان دست می داد.(3) و نیز وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از برخی یارانش، از امام صادق علیه السلام مانند همین حدیث را روایت کرده است.

5) و نیز وی از ابو علی اشعری، از محمد بن عبدالجبار، از احمد بن اسحاق،

1- [1] - کافی، ج 5، ص 526، ح 3.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 527، ح 4.

3- [3] - کافی، ج 5، ص 526، ح 1.

از سعد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: می دانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با زنان چگونه بیعت کرد؟ گفتم: خداوند عز و جل و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، بهتر میدانند. فرمود: آنها را اطراف خود جمع کرد. سپس ظرفی را که در آن وضو می گرفت، طلب کرد و امر کرد که در آن آب ریختند و دستش را در آن فرو برد. سپس فرمود: گوش فرا دهید ای زنان! با شما بیعت می کنم که به خداوند شرک نورزید، دزدی نکنید، زنا مکنید، فرزندانتان را مکشید، بچههای حرامزاده پیش دست و پای خودتان را با بهتان و حیله به شوهر نبندید، از همسرانتان در کار نیک نافرمانی نکنید. آیا می پذیرید؟ گفتند: آری. پس دستش را از ظرف درآورد و به آنان گفت: دستتان را در این ظرف آب بزنید، آنان هم چنان کردند. دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پاک تر از آن بود که دست زن نامحرمی را لمس کند.(1)

6) علی بن ابراهیم از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی، از عبدالله بن سنان روایت کرد که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره کلام خداوند عز و جل «ولا یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوفٍ» پرسیدم. فرمود: مقصود، نماز و زکات و امور خیری است که زنان را به انجام آنها دستور داده است. (2)

7) شیخ مقداد در «کنز عرفان» آورده است: روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با زنان در صفا بیعت کرد. عمر پایین تر از او ایستاده بود. هند دختر عتبه، نقاب زده و خود را در میان زنان پنهان کرده بود، از ترس این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را بشناسد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: با شما بیعت می کنم که به خداوند شرک نورزید. هند گفت: تو از ما چیزی را می خواهی که ندیدیم از مردان بخواهی! _ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در همان روز با مردان بیعت کرده بود که فقط اسلام و جهاد را بپا دارند._ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دزدی نکنید. هند گفت: ابو سفیان مردی آزمند و تبهکار است و من از مال او بسیار به دست آورده ام، نمی دانم آنها

1- [1] - کافی، ج 5، ص 526، ح 2.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 345.

حلال است یا حرام؟ ابوسفیان گفت: مالی که پیش از این و در گذشته از آن تو شده است، بر تو حلال است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خندید، او را شناخت و به او فرمود: تو هند هستی، دختر عتبه؟ گفت: بله، پس از آن چه گذشته است، بگذر و ما را ببخشای. خداوند از تو بگذرد. _ فرمود: _ هند گفت: مگر زن آزاد زنا میکند؟ عمر بن خطاب به خاطر آن چه میان او و هند در جاهلیت گذشته بود، لبخند زد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فرزندانتان را مکشید. هند گفت: ما آنان را در کودکی تربیت کردیم، و شما آنان را کشتید، پس شما و ایشان بهتر می دانید. پسرش حنظله بن ابی سفیان به دست علی علیه السلام در جنگ بدر کشته شده بود. عمر آنقدر خندید که از شدت خنده بر زمین افتاد و به پشت دراز کشید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لبخند زد و فرمود: و بهتان نزنید. هند گفت: به خدا سوگند، بهتان کار زشتی است و تو فقط ما را به هدایت و مکارم اخلاق دستور می دهی. هنگامی که آن حضرت فرمود: در امر معروف از دستورم نافرمانی مکنید، هند گفت: اگر میخواستیم از دستورات تو سرپیچی و نافرمانی کنیم، به این مجلس نمیآمدیم و در حضور تو نمینشستیم.

8) از طریق مخالفین: موفق بن احمد در مناقب در باره این کلام خداوند تعالی: «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذَا جَاءکَ الْمُؤْمِنَاتُ یُبَایِعْنَکَ» از زبیر بن عوام روایت کرد که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که در هنگام نزول این آیه، زنان را به بیعت فراخواند، و فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین علیه السلام اولین کسی بود که بیعت کرد.(1)

9) و نیز گفت: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: فاطمه بنت اسد، اولین زنی بود که خودش پیاده از مکه به مدینه به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مهاجرت کرد.(2)

10) علی بن حسین بن محمد اصفهانی، در «مقاتل الطالبیین»، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: فاطمه بنت اسد، مادر علی علیه السلام یازدهمین

1- [1] - مناقب خوارزمی، ص 196.
2- [2] - مناقب خوارزمی، ص 196.

نفر بود در میان کسانی که در پذیرش اسلام پیشتاز بودند و او از زنانی بود که در جنگ بدر شرکت داشت. هنگامی که این آیه نازل شد: «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذَا جَاءکَ المُؤْمِنَاتُ یُبَایِعْنَکَ» فاطمه اولین زنی بود که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کرد. او در روحاء مقابل حمام ابو قطیفه دفن شده است.(1)

«یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا لا تَتَولوا قَومًا غَضِبَ اللهُ عَلیْهِمْ قَدْ یَئِسُوا مِنَ الآخِرَهِ کَمَا یَئِسَ الکُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ القُبُورِ(13)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! مردمی را که خدا بر آنان خشم رانده، به دوستی مگیرید. آنها واقعا از آخرت سلب امید کرده اند، همان گونه که کافران اهل گور قطع امید نموده اند]

1) محمد بن عباس، از علی بن عبدالله، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از محمد بن صالح بن مسعود، از ابو جارود زیاد ابن منذر، از کسی که از علی علیه السلام شنیده بود روایت کرد که فرمود: العجب کلّ العجب، بین جمادی و رجب [از فاصله میان ماه جمادی و رجب واقعاً در شگفت هستم و تعجب میکنم]. مردی برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین! این چیست که این قدر از آن در عجب هستی؟ فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، کدامین موضوع شگفت آورتر از مردگانی است که با خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او که سلام و درود خدا بر آنان باد، عداوت و دشمنی می کنند؟ و این تأویل این آیه مبارکه است که میفرماید: «یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا لا تَتَولوا قَومًا غَضِبَ اللهُ عَلیْهِمْ قَدْ یَئِسُوا مِنَ الآخِرَهِ کَمَا یَئِسَ الکُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ القُبُورِ» و هنگامی که جنگ بالا گرفت و به اوج خود رسید، گفتید: مُرد و هلاک شد و به کدام وادی پای نهاد؟! و این تأویل این آیه است: «ثُمَّ رَدَدْنَا لکُمُ الکَرَّهَ عَلیْهِمْ وأَمْدَدْنَاکُم بِأَمْوال وبَنِینَ وجَعَلنَاکُمْ أَکْثَرَ نَفِیرًا»(2)-(3) [پس (از

1- [1] - مقاتل الطالبیین، ص 7.
2- [2] - اسرا/ 6.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 684، ح 2.

چندی) دوباره شما را بر آنان چیره می کنیم و شما را با اموال و پسران یاری می دهیم و (تعداد) نفرات شما را بیشتر می گردانیم]

2) علی بن ابراهیم در باره کلام خداوند تعالی: «یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا لا تَتَولوا قَومًا غَضِبَ اللهُ عَلَیْهِمْ» گفت که این آیه، به آیه «یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوی و عَدُوکُمْ أَولیَاء»(1)-(2) [ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید (به طوری) که با آنها اظهار دوستی کنید] معطوف است.

1- [1] - ممتحنه/ 1.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 345.

سوره صف

اشاره

سوره صف، مدنی است. 14 آیه دارد و پس از تغابن نازل شده است.

ص:871

ص:872

1) ابن بابویه: با سند خود، از ابو بصیر، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: هر کس سوره صف را بخواند و آن را در نمازهای واجب و نافله، عادت همیشگی خود قرار دهد، ان شاء الله خداوند او را با ملائکه و انبیای مقرب خویش در یک صف قرار می دهد.(1)

2) در خواص القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند، عیسی علیه السلام بر او درود می فرستد و تا زمانی که در دنیاست، برای او طلب استغفار می کند و چون بمیرد، در آخرت، همراه با او خواهد بود. هر کس به خواندن این سوره در سفر عادت کند و آن را پیوسته بخواند، خداوند عز و جل او را حفظ می کند و از مصائب و ناگواریهای راه در امان نگاه داشته میشود تا باز گردد.

3) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس این سوره را بخواند، تا زمانی که در دنیاست، عیسی علیه السلام برای او طلب استغفار می کند و زمانی که بمیرد، در آخرت همراه او خواهد بود و هر کس به خواندن این سوره در سفر عادت کند، خداوند او را حفظ می کند و او را از مصائب و ناگواریهای راه در امان نگاه میدارد تا آن که به سلامت باز گردد.

4) امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس این سوره را بخواند و به خواندن این سوره در سفر عادت کند، از مصائب و ناگواریهای راه در امان میماند و تا زمانی که نزد خانواده اش بازگردد، به اذن خداوند تعالی سالم می ماند.

1- [1] - ثواب الاعمال، ص 147.

ص:874

تفسیر سوره صف

اشاره

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«سَبَّحَ للهِ مَا فِی السَّمَاواتِ ومَا فِی الأَرْضِ...عِندَ اللهِ أَن تَقُولوا مَا لا تَفْعَلونَ(3)»

«سَبَّحَ لِلهِ مَا فِی السَّمَاواتِ ومَا فِی الأَرْضِ وهُو العَزِیزُ الحَکِیمُ(1) یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا لمَ تَقُولونَ مَا لا تَفْعَلونَ(2) کَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللهِ أَن تَقُولوا مَا لا تَفْعَلونَ(3)»

[آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است به تسبیح خدا می پردازند و اوست ارجمند حکیم * ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا چیزی می گویید که انجام نمی دهید؟ * نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید]

1) علی بن ابراهیم: این آیه یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را مورد خطاب قرار می دهد که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وعده دادند که او را یاری می کنند و با دستور او مخالفت نمی کنند و عهد خود را در باره امیر المؤمنین که سلام و درود خدا بر او باد، نمی شکنند. خداوند می دانست که آنان به آنچه می گویند، وفا نمی کنند. پس فرمود: «لمَ تَقُولونَ مَا لا تَفْعَلونَ * کَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللهِ أَن تَقُولوا مَا لا تَفْعَلونَ» خداوند آنان را به اعتراف و اقرار خودشان، مؤمنین نامید، اگرچه راست نگفتهاند.(1)

2) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم روایت کرد که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: قول و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 346.

وعده مؤمن به برادرش، نذر اوست که کفاره ندارد. هر کس در این وعده، خلف وعده کند، وعده الهی را زیر پا نهاده و در معرض خشم خدا قرار می گیرد. و این همان کلام خداوند عز و جل است که فرمود: «یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا لمَ تَقُولونَ مَا لا تَفْعَلونَ * کَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللهِ أَن تَقُولوا مَا لا تَفْعَلونَ». (1)

«إِنَّ اللهَ یُحِبُّ الذِینَ یُقَاتِلونَ فِی سَبِیلهِ صَفًّا کَأَنَّهُم بُنیَانٌ مَّرْصُوصٌ(4)»

[در حقیقت، خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف چنان که گویی بنایی ریخته شده از سرب اند، جهاد می کنند]

1) محمد بن عباس: از علی بن عبید و محمد بن قاسم، همگی، از حسین بن حکیم، از حسن بن حسین، از حیّان بن علی، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس در باره کلام خداوند تعالی: «إِنَّ اللهَ یُحِبُّ الذِینَ یُقَاتِلونَ فِی سَبِیلهِ صَفًّا کَأَنَّهُم بُنیَانٌ مَّرْصُوصٌ» روایت کرد: این آیه در شأن علی و حمزه و عبیده بن حارث که سلام و درود خدا بر آنان باد و سهل بن حنین و حارث بن صمّه و ابو دجانه انصاری که خداوند از آنان خشنود باد، نازل شده است.(2)

2) و نیز وی، از حسین بن محمد، از حجاج بن یوسف، از بشر ابن حسین، از زبیر بن عدی، از ضحاک، از ابن عباس که خداوند از او خشنود باد، در باره این کلام خداوند تعالی: «إِنَّ اللهَ یُحِبُّ الذِینَ یُقَاتِلونَ فِی سَبِیلهِ صَفًّا کَأَنَّهُم بُنیَانٌ مَّرْصُوصٌ» روایت کرد که گفتم: اینان چه کسانی هستند؟ گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام، حمزه شیر خدا و رسولش، عبیده بن حارث و مقداد بن اسود.(3)

3) و نیز وی، از عبدالعزیز بن یحیی، از میسره بن محمد، از ابراهیم بن محمد، از ابن فضیل، از حسّان بن عبیدالله، از ضحّاک بن مزاحم، از ابن عباس که خداوند از او خشنود باد، روایت کرد که گفت: علی علیه السلام هنگامی که در جنگ بود،

1- [1] - کافی، ج 2، ص 270، ح 1.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 685، ح 1.

3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 685، ح 2.

همچون بنایی ریخته شده از سرب بود. همان گونه که خداوند راجع به او سخن گفته و او را مدح فرموده است و هیچ کس همچون او مشرکین را به قتل نرساند.(1)

4) تحفه اخوان: از محمد بن عباس با حذف سند، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: این آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام حمزه، عبیده بن حارث، سهل بن حنیف، حارث بن صمّه، ابو دجانه انصاری و مقداد بن اسود کندی نازل شده است.

5) از طریق مخالفین: از حبری، از ابن عباس روایت شده است که این آیه در شأن علی علیه السلام، حمزه، عبیده بن حارث، سهل بن حنیف، حارث بن صمّه و ابو دجانه نازل شده است.(2)

6) علی بن ابراهیم سپس مؤمنانی را که در راه خدا جهاد کردند و جنگیدند ذکر کرد و خداوند فرمود: «إِنَّ اللهَ یُحِبُّ الذِینَ یُقَاتِلونَ فِی سَبِیلهِ صَفًّا کَأَنَّهُم بُنیَانٌ مَّرْصُوصٌ» گفت: همچون بنایی که از بین نمیرود، به صف میایستند.(3)

«وإِذْ قَال مُوسَی لقَومِهِ یَا قَومِ لمَ تُؤْذُونَنِی...جَاءهُم بِالبَیِّنَاتِ قَالوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِینٌ(6)»

«وإِذْ قَال مُوسَی لقَومِهِ یَا قَومِ لمَ تُؤْذُونَنِی وقَد تَّعْلمُونَ أَنِّی رَسُول اللهِ إِلیْکُمْ فَلمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللهُ قُلوبَهُمْ واللهُ لا یَهْدِی القَومَ الفَاسِقِینَ(5) وإِذْ قَال عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ یَا بَنِی إِسْرَائِیل إِنِّی رَسُول اللهِ إِلیْکُم مُّصَدِّقًا لمَا بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّورَاهِ ومُبَشِّرًا بِرَسُول یَأْتِی مِن بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلمَّا جَاءهُم بِالبَیِّنَاتِ قَالوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِینٌ(6)»

[و (یاد کن) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! چرا آزارم می دهید با این که می دانید من فرستاده خدا به سوی شما هستم؟ پس چون (از حق) برگشتند، خدا دلهایشان را برگردانید و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی کند * و هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای فرزندان اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم. تورات را که پیش از من بوده تصدیق می کنم و به فرستاده ای که

1- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 686، ح 3.
2- [2] - تفسير حبرى، ص 321، ح 66.
3- [3] - تفسير قمى، ج 2، ص 346.

پس از من می آید و نام او احمد است، بشارتگرم. پس وقتی برای آنان دلایل روشن آورد، گفتند: این سحری آشکار است]

1) علی بن ابراهیم: در باره کلام خداوند تعالی: «فَلمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللهُ قُلوبَهُمْ» گفت، یعنی خداوند در قلوبشان شک و تردید ایجاد کرد. سپس سخن عیسی بن مریم علیه السلام به بنی اسرائیل را بیان کرد: «أَنِّی رَسُول اللهِ إِلیْکُمْ فَلمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللهُ قُلوبَهُمْ واللهُ لا یَهْدِی القَومَ الفَاسِقِینَ * وإِذْ قَال عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ یَا بَنِی إِسْرَائِیلِ إِنِّی رَسُول اللهِ إِلیْکُم مُّصَدِّقًا لمَا بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّورَاهِ ومُبَشِّرًا بِرَسُول یَأْتِی مِن بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلمَّا جَاءهُم بِالبَیِّنَاتِ قَالوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِینٌ» فردی یهودی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: چرا نام تو محمد و احمد و بشیر و نذیر است؟ فرمود: محمد است، چون من در زمین ستوده شده هستم. احمد است، چون در آسمان ستوده تر از زمین هستم. بشیر است، چون هر کس خداوند را اطاعت کند، به بهشت بشارت می دهم و نذیر است، چون هر کس از فرمان خدا سرپیچی کند، به آتش بیم می دهم.(1)

2) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسن بن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که _ در حدیثی طولانی _ فرمود: زمانی که تورات بر موسی علیه السلام نازل شد، بشارت به محمد صلی الله علیه و آله و سلم داده شد. میان یوسف و موسی علیه السلام ده پیامبر بود و جانشین موسی علیه السلام، یوشع بن نون علیه السلام بود. او همان جوانمردی است که خداوند نام او را در کتابش برده است. انبیا همواره به محمد که سلام و درود خدا بر او باد، بشارت میدادند تا این که خداوند مسیح عیسی بن مریم علیه السلام را به پیامبری مبعوث کرد و او به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله و سلم بشارت داد. و کلام خداوند تعالی در این زمینه، چنین است: «یَجِدُونَهُ» [که نام او را نزد خود مییابند] مقصود، یهود و نصاری است، «مَکْتُوبًا» [نوشته شده] یعنی، صفت محمد که سلام و درود خدا بر او باد و نام او مکتوب است «عِندَهُمْ فِی

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 346.

التَّورَاهِ والإِنْجِيل يَأْمُرُهُم بِالمَعْرُوفِ ويَنْهَاهُمْ عَنِ المُنكَرِ»(1) [نام او را در تورات و انجیل نوشته مییابند. همان پیامبری که آنان را به کار پسندیده فرمان میدهد و از کار ناپسند باز میدارد] و کلام خداوند عز و جل است که از زبان عیسی علیه السلام خبر میدهد و سخن می گوید: «ومُبَشِّرًا بِرَسُول يَأْتِی مِن بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ» و موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام به آمدن محمد صلی الله علیه و آله و سلم بشارت دادند، همان طور که برخی پیامبران به آمدن برخی دیگر بشارت می دادند تا این که زمان بعثت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرا رسید.(2)

«يُرِيدُونَ ليُطْفِؤُوا نُورَ اللهِ بِأَفْواهِهِمْ واللهُ مُتِمُّ نُورِهِ ولو كَرِهَ الكَافِرُونَ(8)»

[می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آن که خدا گر چه کافران را ناخوش افتد، نور خود را کامل خواهد گردانید]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از برخی یاران ما، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابوالحسن ماضی، امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده و گفته است: از آن حضرت در باره آیه «يُرِيدُونَ ليُطْفِؤُوا نُورَ اللهِ بِأَفْواهِهِمْ» پرسیدم و ایشان فرمود: می خواهند ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را با کلامشان خاموش سازند. گفتم: «واللهُ مُتِمُّ نُورِهِ» معنایش چیست؟ فرمود: یعنی خداوند، امامت را تمام می کند؛ همان طور که فرمود: «آمِنُوا بِاللهِ ورَسُولهِ والنُّورِ الذِی أَنزَلنَا»(3) [به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فرو فرستادیم ایمان آورید] نور، همان امام است. گفتم: آیه «هُو الذِی أَرْسَل رَسُولهُ بِالهُدَی ودِينِ الحَقِّ»(4) [اوست کسی که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد] به چه معناست؟ فرمود: او کسی است که رسولش را به ولایت وصی و جانشین خود دستور داد و ولایت، همان دین حق

1- [1] - اعراف/ 157.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 117، ح 92؛ کمال الدین، ص 208، ح 1.
3- [3] - تغابن/ 8.
4- [4] - صف/ 9.

است. گفتم: «لیُظْهِرَهُ عَلی الدِّینِ کُلهِ» به چه معناست؟ فرمود: در زمان ظهور قائم عجل الله فرجه الشریف، این دین را بر تمامی ادیان برتری میبخشد و غلبه میدهد. و فرمود: خداوند عز و جل می فرماید: «و الله مُتمّ نوره بولایه القائم علیه السلام و لو کره الکافرون بولایه علیّ علیه السلام» [خداوند، نورش را به وسیله ولایت قائم علیه السلام تمام می کند، اگر چه کافران به ولایت علی علیه السلام ناخشنود باشند. گفتم: این کلام، قرآن است؟ فرمود: بله، این کلمات، جزء قرآن است، اما غیر از آن تأویل است.(1)

2) و نیز وی، از احمد بن ادریس، از حسین بن عبدالله، از محمد بن حسن و موسی بن عمر، از حسن بن محبوب، از محمد بن فضیل، از امام موسی کاظم علیه السلام نقل کرده است که از آن حضرت در باره این کلام خداوند عز و جل «یُرِیدُونَ لیُطْفِؤُوا نُورَ اللهِ بِأَفْواهِهِمْ» پرسیدم و ایشان فرمود: می خواهند ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را با کلامشان خاموش سازند. گفتم: «واللهُ مُتِمُّ نُورِهِ» به چه معناست؟ فرمود: خداوند، امامت را تمام می کند و امامت، همان نور است و این کلام خداوند تعالی است که فرمود: «آمِنُوا بِاللهِ ورَسُولهِ والنُّورِ الذِی أَنزَلنَا»(2) [به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فرو فرستادیم ایمان آورید] _ فرمود: _ نور، همان امام است.(3)

3) محمد بن عباس: از علی بن عبدالله، از اسماعیل بن اسحاق، از یحیی بن هاشم، از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام روایت کرد که فرمود: «یُرِیدُونَ لیُطْفِؤُوا نُورَ اللهِ بِأَفْواهِهِمْ واللهُ مُتِمُّ نُورِهِ» به خدا سوگند اگر شما این امر را رها کنید، خداوند رها نمی کند.(4)

4) محمد بن حسین، از محمد بن وهبان، از احمد بن جعفر صولی، از علی بن حسین، از حمید بن ربیع، از هشیم بن بشیر، از ابو اسحاق حارث بن عبدالله

1- [1] - کافی، ج 1، ص 358، ح 91؛ تأویل الآیات، ج 2، ص 686، ح 5.
2- [2] - تغابن/ 8.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 151، ح 6.
4- [4] - تأویل الآیات، ج 2، ص 686، ح 4.

حاسدی، از علی علیه السلام روایت کرد که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از منبر بالا رفت و فرمود: خداوند به اهل زمین نگاه کرد و مرا از میان آنان برگزید. پس یک بار دیگر نگریست و علی علیه السلام را به عنوان برادر و وزیر و جانشین و خلیفه من در میان امتم، و ولیّ هر مؤمنی پس از من انتخاب کرد. هر کس او را دوست بدارد، خدا را دوست دارد. هر کس با او دشمن باشد، با خدا دشمن است. هر کس به او عشق بورزد، به خدا عشق ورزیده است، و هر کس دشمن او باشد، دشمن خداست. به خدا سوگند، فقط مؤمنین او را دوست دارند و تنها کافران با او دشمن هستند. او پس از من، نور زمین و رکن آن است. او کلمه التقوی و عروه الوثقی است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را تلاوت کرد: «يُرِيدُونَ ليُطْفِئُواْ نُورَ اللهِ بِأَفْواهِهِمْ » ، « ويَأْبَى اللهُ إِلاَّ أَن يُتِمَّ نُورَهُ و لو كَرِهَ الكَافِرُونَ»(1) [می خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند ولی خداوند نمی گذارد تا نور خود را کامل کند هر چند کافران را خوش نیاید] ای مردم! هر کس این کلام مرا شنید، باید به غائبین برساند. پروردگارا! من تو را گواه بر آنان می گیرم.

ای مردم! خداوند، برای بار سوم نگاه کرد و پس از من و علی بن ابی طالب علیه السلام، یازده امام را برگزید که سلام و درود خدا بر آنان باد. آنان یکی پس از دیگری می آیند. هر گاه یکی از دنیا رفت، دیگری به جا او خواهد آمد. همانند ستاره های آسمان؛ هر گاه ستاره ای پنهان شود، ستاره دیگری می آید. آنان هادیان هدایت شده هستند. نیرنگ هیچ کس به آنان ضرری نمی رساند و تلاش برای ناکام گذاشتن و خوار کردن آنان به نتیجه نمیرسد. آنان حجت خدا به روی زمین هستند و آنان بر خلق خدا گواهی می دهند. هر کس از آنان اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است و هر کس از آنان سرپیچی کند، از خدا سرپیچی کرده است. آنان با قرآن هستند و قرآن با آنان است. از یکدیگر جدا نمی شوند تا این که بر من در کنار حوض وارد آیند.(2)

1- [1] - توبه/ 32.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 687، ح 6.

«هُو الذِی أَرْسَل رَسُولهُ بِالهُدَی ودِینِ الحَقِّ لیُظْهِرَهُ عَلی الدِّینِ کُلهِ ولو کَرِهَ المُشْرِکُونَ(9)»

[اوست کسی که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد تا آن را بر هر چه دین است فائق گرداند، هر چند مشرکان را ناخوش آید]

1) محمد بن عباس: از احمد بن هوذه، از ابراهیم، از عبدالله بن حماد، از ابو بصیر روایت کرد که گفت: از امام صادق علیه السلام در باره این کلام خداوند عز و جل «الذِی أَرْسَل رَسُولهُ بِالهُدَی ودِینِ الحَقِّ لیُظْهِرَهُ عَلی الدِّینِ کُلهِ ولو کَرِهَ المُشْرِکُونَ» پرسیدم و ایشان فرمود: به خدا سوگند، هنوز تأویل آن نازل نشده است. گفتم: فدایت شوم، چه زمانی تأویل آن نازل می شود؟ فرمود: ان شاء الله زمانی که قائم عجل الله فرجه الشریف بیاید. هنگامی که قائم که سلام و درود خدا بر او باد، ظهور کند، هر کافر و مشرکی از ظهور او ناخشنود و بیزار است. کافران و مشرکان حتی اگر درون صخره ای پنهان شوند، صخره می گوید: ای مؤمن! درون من کافر یا مشرکی است، او را بکش. پس به سمت او می آید و او را می کشد.(1)

2) و نیز وی از احمد بن ادریس، از عبدالله بن محمد، از صفوان بن یحیی، از یعقوب بن شعیب، از عمران بن میثم، از عبایه بن ربعی، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «هُو الذِی أَرْسَل رَسُولهُ بِالهُدَی ودِینِ الحَقِّ لیُظْهِرَهُ عَلی الدِّینِ کُلهِ ولو کَرِهَ المُشْرِکُونَ» آیا این امر آشکار شده است؟ نه هرگز . قسم به کسی که جانم به دست اوست، حتی روستایی باقی نمی ماند، مگر این که صبحگاهان و شامگاهان، ندای شهادت به لا اله الا الله و محمد رسول الله (یگانگی خداوند و پیامبری محمد صلی الله علیه و آله و سلم) در آن جا سر داده شود.(2)

3) و نیز وی از یوسف بن یعقوب، از محمد بن ابی بکر مقریء، از نعیم بن سلیمان، از لیث، از مجاهد، از ابن عباس در باره کلام خداوند عز و جل «لیُظْهِرَهُ عَلی الدِّینِ کُلهِ ولو کَرِهَ المُشْرِکُونَ» روایت کرد که گفت: این امر فقط زمانی

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 688، ح 7.

2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 689، ح 8.

صورت میگیرد که، هیچ یهودی و نصرانی و صاحب آیینی نماند، مگر این که به اسلام گرویده باشد و گوسفند و گرگ و گاو و شیر و انسان و مار در امان باشند و حتی موش، انبان را پاره نکند و جزیه از میان برداشته شود و صلیب شکسته شود و خنزیر (خوک) کشته شود و این همان کلام خداوند تعالی است که فرمود: «لیُظْهِرَهُ عَلی الدِّینِ کُلهِ ولو کَرِهَ المُشْرِکُونَ» و این در زمان ظهور قائم عجل الله فرجه الشریف اتفاق می افتد.(1)

4) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از برخی یاران ما، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرد و گفت: «هُو الذِی أَرْسَل رَسُولهُ بِالهُدَی ودِینِ الحَقِّ» به چه معناست؟ فرمود: او کسی است که رسولش را به ولایت وصی و جانشین خود دستور داد و ولایت، همان دین حق است. گفتم: «لیُظْهِرَهُ عَلی الدِّینِ کُلهِ» به چه معناست؟ فرمود: یعنی این دین را بر تمامی ادیان در زمان ظهور قائم عجل الله فرجه الشریف مسلط می سازد.(2)

5) سعد بن عبدالله از محمد بن حسین ابن ابی خطاب، از محمد بن سنان، از عمار بن مروان، از منخل بن جمیل، از جابر بن یزید، از امام باقر علیه السلام در باره کلام خداوند تعالی: «هُو الذِی أَرْسَل رَسُولهُ بِالهُدَی ودِینِ الحَقِّ لیُظْهِرَهُ عَلی الدِّینِ کُلهِ ولو کَرِهَ المُشْرِکُونَ» روایت کرد که فرمود: خداوند عز و جل این دین را در زمان ظهور قائم علیه السلام مسلط می سازد.(3)

6) علی بن ابراهیم در باره کلام خداوند تعالی «یُرِیدُونَ لیُطْفِؤُوا نُورَ اللهِ بِأَفْواهِهِمْ واللهُ مُتِمُّ نُورِهِ»(4) [می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آن که خدا گرچه کافران را ناخوش افتد، نور خود را کامل خواهد گردانید] گفت: به واسطه ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم. چون آن حضرت ظهور کند، دین اسلام را بر همه ادیان مسلط می سازد تا جایی که غیر او عبادت

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 689، ح 9.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 358، ح 91.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 17.
4- [4] - صف/ 8.

نمیشود، و این چنین می شود که زمین را از عدل و داد پر می کند، چنان که پیش از آن، آکنده از ظلم و جور شده بود.(1)

«یَا أَیُّهَا الذِینَ آَمَنُوا هَل أَدُلکُمْ عَلی تِجَارَهٍ...نَصْرٌ مِّنَ اللهِ وفَتْحٌ قَرِیبٌ وبَشِّرِ المُؤْمِنِینَ (13)»

«یَا أَیُّهَا الذِینَ آَمَنُوا هَل أَدُلکُمْ عَلی تِجَارَهٍ تُنجِیکُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِیم(10) تُؤْمِنُونَ بِاللهِ ورَسُولهِ وتُجَاهِدُونَ فِی سَبِیل اللهِ بِأَمْوالکُمْ وأَنفُسِکُمْ ذَلکُمْ خَیْرٌ لکُمْ إِن کُنتُمْ تَعْلمُونَ(11) یَغْفِرْ لکُمْ ذُنُوبَکُمْ ویُدْخِلکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ ومَسَاکِنَ طَیِّبَهً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلکَ الفَوزُ العَظِیمُ(12) وأُخْرَی تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللهِ وفَتْحٌ قَرِیبٌ وبَشِّرِ المُؤْمِنِینَ (13)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! آیا شما را بر تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می رهاند؟ * به خدا و فرستاده او بگروید و در راه خدا با مال و جانتان جهاد کنید این (گذشت و فداکاری) اگر بدانید، برای شما بهتر است * تا گناهانتان را بر شما ببخشاید و شما را در باغهایی که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است و (در) سراهایی خوش در بهشتهای همیشگی درآورد. این (خود) کامیابی بزرگ است * و (رحمتی) دیگر که آن را دوست دارید، یاری و پیروزی نزدیکی از جانب خداست و مؤمنان را (بدان) بشارت ده]

1) علی بن ابراهیم: از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام در باره کلام خداوند تعالی: «یَا أَیُّهَا الذِینَ آَمَنُوا هَل أَدُلکُمْ عَلی تِجَارَهٍ تُنجِیکُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِیم» روایت کرد که فرمود: گفتند: اگر بدانیم آن تجارت چیست، مال و جان و فرزندانمان را در این راه فدا می کنیم و خداوند متعال فرمود: «تُؤْمِنُونَ بِاللهِ ورَسُولهِ وتُجَاهِدُونَ فِی سَبِیل اللهِ بِأَمْوالکُمْ وأَنفُسِکُمْ» تا آن جا که فرمود: «ذَلکَ الفَوزُ العَظِیمُ * وأُخْرَی تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللهِ وفَتْحٌ قَرِیبٌ» یعنی در دنیا با فتح قائم عجل الله فرجه الشریف و نیز فتح مکه.(2)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 346.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 347.

2) حسن بن ابی حسن دیلمی که رحمت خدا بر او باد، از رجال خود با سند متصل، از نوفلی، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که آن حضرت فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من همان تجارت پرسودی هستم که از عذاب دردناک نجات می دهد و من همان هستم که خداوند در قرآن بیان کرده و فرموده است: «یَا أَیُّهَا الذِینَ آمَنُوا هَل أَدُلکُمْ عَلی تِجَارَهٍ تُنجِیکُم مِّنْ عَذَابٍ أَلیمٍ».(1)

3) و نیز وی از شیخ ابو جعفر طوسی از عبدالواحد بن حسن، از محمد بن محمد جوینی، از علی بن احمد واحدی، در حدیثی مرفوع از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد که فرمود: بی گمان، مبارزه علی علیه السلام با عمرو بن عبدود بهتر از اعمال امت من تا روز قیامت است و آن همان تجارت پرسود است که از عذاب دردناک نجات می دهد. و خداوند تعالی فرمود: «هَل أَدُلکُمْ عَلی تِجَارَهٍ تُنجِیکُم مِّنْ عَذَابٍ أَلیمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللهِ ورَسُولهِ وتُجَاهِدُونَ فِی سَبِیل اللهِ بِأَمْوالکُمْ وأَنفُسِکُمْ ذَلکُمْ خَیْرٌ لکُمْ إِن کُنتُمْ تَعْلمُونَ * یَغْفِرْ لکُمْ ذُنُوبَکُمْ ویُدْخِلکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ ومَسَاکِنَ طَیِّبَهً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلکَ الفَوزُ العَظِیمُ».(2)

4) محمد بن عباس: از احمد بن عبدالله دقاق، از ایوب بن محمد بن وراق، از حجاج بن محمد، از حسن بن جعفر، از حسن نقل شده است که گفت: از عمران بن حصین و ابو هریره در باره تفسیر این کلام خداوند: «ومَسَاکِنَ طَیِّبَهً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ» پرسیدم و آن دو نفر گفتند: به سراغ کاردان آمدهای (کار را به کاردان سپردهای). ما دو نفر در باره این آیه شریفه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سئوال کردیم و آن حضرت پاسخ داد و فرمود: مقصود، قصری از مروارید در بهشت است و در آن قصر، هفتاد خانه از یاقوت قرمز و در هر خانه، هفتاد اتاق از زمرد سبز و در هر اتاق، هفتاد تخت و بر هر تخت، هفتاد بستر از رنگهای مختلف، و بر هر بستر، زنی با چشمان سیاه نشسته است و در هر قصری، هفتاد سفره است و در هر سفره ای، هفتاد نوع غذاست، و در هر اتاقی، هفتاد خدمتکار مرد و زن وجود دارند. خداوند تبارک و تعالی هر صبح نیرویی به مؤمن عطا می کند، تا آن جا که

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 689، ح 10.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 690، ح 11.

بتواند از همه این امکانات و لذتها در عرض یک ساعت، کام بگیرد و بهره مند شود.(1)

«یَا أَیُّهَا الذِینَ آَمَنُوا کُونوا أَنصَارَ اللهِ کَمَا قَال...عَلی عَدُوهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِینَ(14)»

«یَا أَیُّهَا الذِینَ آَمَنُوا کُونوا أَنصَارَ اللهِ کَمَا قَال عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ للحَوارِیِّینَ مَنْ أَنصَارِی إِلی اللهِ قَال الحَوارِیُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللهِ فَآَمَنَت طَّائِفَهٌ مِّن بَنِی إِسْرَائِیل وکَفَرَت طَّائِفَهٌ فَأَیَّدْنَا الذِینَ آَمَنُوا عَلی عَدُوهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِینَ(14)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! یاران خدا باشید همان گونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت: یاران من در راه خدا چه کسانی اند؟ حواریون گفتند: ما یاران خداییم. پس طایفه ای کفر ورزیدند و کسانی را که گرویده بودند، بر دشمنانشان یاری کردیم تا چیره شدند]

1) علی بن ابراهیم در باره کلام خداوند تعالی: «یَا أَیُّهَا الذِینَ آَمَنُوا کُونوا أَنصَارَ اللهِ کَمَا قَال عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ للحَوارِیِّینَ مَنْ أَنصَارِی إِلی اللهِ قَال الحَوارِیُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللهِ فَآَمَنَت طَّائِفَهٌ مِّن بَنِی إِسْرَائِیل وکَفَرَت طَّائِفَهٌ» گفت: قومی که کافر شدند، کسانی بودند که شبیه عیسی علیه السلام را به صلیب کشیده و کشتند و آن کسانی که ایمان آوردند، گروهی بودند که پذیرفتند تا شبیه عیسی علیه السلام کشته شود؛ اما آن گروه که او را کشتند و به صلیب کشیدند، کار خود را کردند. و این همان کلام خداوند تعالی است که فرمود: «فَأَیَّدْنَا الذِینَ آَمَنُوا عَلی عَدُوهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِینَ».(2)

2) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و تعدادی یاران ما، از سهل بن زیاد، و همگی از ابن محبوب، از ابو یحیی کوکب الدم، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: حواریون عیسی علیه السلام شیعه او بودند، و شیعه ما حواریون ما هستند. حواریون عیسی علیه السلام نسبت به او مطیع تر از حواریون ما نبودند. عیسی علیه السلام فقط به حواریون فرمود: «مَنْ أَنصَارِی إِلی

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 690، ح 12.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 347

اللهِ قَال الحَوارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللهِ» اما به خدا سوگند، آنان نه او را در برابر یهود یاری کردند و نه با یهودیان جنگیدند، اما به خدا سوگند که شیعه ما از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما را یاری می کنند، به خاطر ما می جنگند، سوزانده می شوند، اذیت می شوند و از سرزمینشان آواره می گردند. خداوند از سوی ما به آنان جزای نیک عطا کند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، اگر بینی دوستان ما را با شمشیر بزنند، با ما دشمن نمی شوند و به خدا سوگند، اگر به دشمنانمان نزدیک گردم و مال بسیاری به آنها عطا کنم، ما را دوست نخواهند داشت. (1)

3) محمد بن عباس، از احمد بن عبدالله بن سابق، از محمد بن عبدالملک بن زنجویه، از عبد رزاق، از معمر روایت کرده است که قتاده این آیه را تلاوت کرد: «أَيُّهَا الذِينَ آمَنُوا كُونوا أَنصَارَ اللهِ كَمَا قَال عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ للحَوارِيِّينَ مَنْ أَنصَارِى إِلى اللهِ» و گفت، خداوند را شکر میگوییم که «حواریون» نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و با او بیعت کردند و او را یاری کردند، تا آن جا که خداوند دینش را مسلط ساخت. تمامی حواریون از قریش بودند. وی آن گاه علی علیه السلام و حمزه علیه السلام و جعفر علیه السلام و عثمان بن مظعون و دیگران را نام برد.(2)

1- [1] - کافی، ج 8، ص 268،ح 396.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 691، ح 13.

جلد 9

اشاره

ص:1

ص:2

ترجمه تفسیر روایی البرهان

جلد نهم: سوره های جمعه تا ناس

مؤلف: علامه سید هاشم بحرانی

مترجمان: دکتر رضا ناظمیان، دکتر علی گنجیان و دکتر صادق خورشا

(اعضای هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی)

ص:3

ص:4

فهرست

سوره جمعه 9
سوره منافقون 27
سوره تغابن 41
سوره طلاق 59
سوره تحریم 81
سوره ملک 107
سوره قلم 137
سوره حاقه 161
سوره معارج 183
سوره نوح 205
سوره جن 221
سوره مزمل 239
سوره مدثر 251
سوره قیامت 271
سوره انسان..... 289
سوره مرسلات..... 351

سوره نبا 325
سوره نازعات 341
سوره عبس 357
سوره تکویر 369
سوره انفطار..... 387
سوره مطففین 395
سوره انشقاق 415
سوره بروج 425
سوره طارق 437
سوره اعلی 445
سوره غاشیه 457
سوره فجر 471
سوره بلد 489
سوره شمس 505
سوره لیل 517
سوره ضحی 529
سوره انشراح 539
سوره تین 547
سوره علق 555

سوره قدر 565
سوره بینه 593
سوره زلزله 609
سوره عادیات..... 619
سوره قارعه 633
سوره تکاثر 641
سوره عصر 653
سوره همزه 659
سوره فیل 667

سوره قریش 679
سوره ماعون 685
سوره کوثر 693
سوره کافرون 707
سوره نصر 713
سوره تبت 721
سوره اخلاص 731
سوره فلق 755
سوره ناس 769
فصل های پایانی کتاب..... 777
در برگرداندن متشابهات قرآن به تأویل آن..... 779
در فضیلت قران..... 839
در اینکه حدیث اهل بیت علیهم السلام دشوار است و دشوار انگاشته می شود..... 843
در اینکه می بایست در برابر آن چه از سوی اهل بیت (ع) می رسد تسلیم ایشان بود..... 845
منابع کتاب..... 861

ص:8

سوره جمعه

اشاره

سوره جمعه مدنی است. 11 آیه دارد و بعد از سوره صف نازل شده است.

ص:9

ص:10

1) ابن بابویه: با سند خود، از سیف بن عمیره، از منصور بن حازم، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: بر هر مؤمنی، اگر از شیعه ما باشد، واجب است که در شب جمعه، سورههای جمعه و «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی» را بخواند و در نماز ظهر، سوره جمعه و منافقون را بخواند و اگر این کار را انجام دهد، عملش همانند عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود و جزا و پاداش عملش نزد خدا، بهشت است.(1)

2) محمد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبد الله بن مغیره، از جمیل، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند: خداوند به وسیله سوره جمعه، مؤمنان را گرامی داشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را مژدهای برای مؤمنان و سوره منافقون را تنبیهی برای منافقان قرار داد و نباید آن را ترک کرد و هر کس آن را از روی تعمّد ترک کند، نمازی برای او نخواهد بود.(2)

3) از کتاب خواص القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که: هر کس این سوره را بخواند، خداوند به تعداد تمامی کسانی که در روز جمعه در تمامی سرزمین ها گرد هم می آیند، ده پاداش برای او در نظر خواهد گرفت و هر کس آن را در هر شبانه روز بخواند، از هر آن چه که واهمه دارد در امان خواهد بود و از هر شرّی به دور خواهد ماند .

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 147.
2- [2] - کافی، ج 3، ص 425، ح 4.

4) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس به خواندن آن عادت کند، پاداشی عظیم برای او در نظر گرفته خواهد شد و از هر آن چه می ترسد و از آن بر حذر داشته شده است، در امان خواهد ماند و از هر شرّی به دور خواهد ماند.

5) امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس آن را شب یا روز، در صبح گاه و شامگاه بخواند، از وسوسه شیطان در امان خواهد ماند و در آن روز تا روز بعد، هر آن چه از او سر بزند، آمرزیده خواهد شد.

ص:12

تفسیر سوره جمعه

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«یُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ(1)»

[آن چه در آسمان ها و آن چه در زمین است، خدایی را که پادشاه پاک ارجمند فرزانه است تسبیح می گویند]

1) علی بن ابراهیم: القدّوس یعنی کسی که از بلاهایی که موجب جهل و نادانی شود، منزه است.(1)

«هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِّنْهُمْ...وَالْحِکْمَهَ وَإِن کَانُوا مِن قَبْلُ لَفِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ(2)»

«هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِّنْهُمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَیُزَکِّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ وَإِن کَانُوا مِن قَبْلُ لَفِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ(2)»

[اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و (آنان) قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند]

1) ابن بابویه می گوید: پدرم برای ما روایت کرد: از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابو عبد الله محمد بن خالد برقی، از جعفر بن محمد صوفی نقل می کند: از ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! چرا پیامبر صلی الله علیه و آله اُمّی نامیده شد؟ فرمود: مردم چه می گویند: گفتم: آنها میپندارند که پیامبر به دلیل آن که قادر به نوشتن نبود، امّی نامیده شد. ایشان فرمود: دروغ می گویند؛ لعنت خدا بر آنها باد! چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که خداوند در قرآن می فرماید: «هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِّنْهُمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَیُزَکِّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَهَ» چگونه می توانست چیزی را آموزش دهد که خود آن را فرا نگرفته است؟ به خدا قسم! رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواند و به هفتاد و دو _ و یا فرمود: به هفتاد و سه _ زبان مینوشت؛ ایشان به این دلیل امّی نامیده شد

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 348.

که از اهل مکه بود و مکه از «اُمّهات قُرَی» بود و این همان چیزی است که خداوند می فرماید: «لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَی وَمَنْ حَوْلَهَا»(1)-(2) [برای این که (مردم) اُمّ القری (= مکه) و کسانی را که پیرامون آنند هشدار دهی].

محمد بن حسن صفار نیز در بصائر الدرجات چنین روایت کرده است: از احمد بن محمد بن عیسی، از ابو عبد الله برقی، از جعفر بن محمد صوفی نقل شده است که گفت: از محمد باقر علیه السلام سؤال کردم... و همین حدیث را ذکر کرد.(3)

2) و از او، می گوید: محمد بن حسن، از سعد بن عبد الله، از حسن بن موسی خشّاب، از علی بن حسّان، از علی بن اسباط و دیگران در حدیثی مرفوع از ابو عبد الله، امام صادق علیه السلام، نقل کرده است که به آن حضرت عرض کردم: مردم میپندارند که رسول خدا صلّی الله علیه و آله تا کنون ننوشته و نخوانده است. فرمود: دروغ گفتند، لعنت خدا بر آنها باد! چگونه چنین چیزی ممکن است، در حالی که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِّنْهُمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَیُزَکِّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَإِن کَانُوا مِن قَبْلُ لَفِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ»؛ چگونه می توانست احکام کتاب و حکمت را به آنها آموزش دهد، در حالی که خود قادر به خواندن و نوشتن نبود؟! گفت: عرض کردم: پس چرا اُمّی نامیده شد؟ فرمود: به مکه نسبت داده شد و این همان چیزی است که خداوند در قرآن می فرماید: «لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَی وَمَنْ حَوْلَهَا»(4) و اُمّ القُرَی مکّه است و به این دلیل اُمّی

1- [1] - انعام/ 92.
2- [2] - علل الشرایع، ج 1، ص 151، ح 1.
3- [3] - بصائر الدرجات، ص 220، ح 1.
4- [4] - انعام/ 92.

نامیده شد.(1)

3) و نیز او می گوید: پدرم برای ما از سعد بن عبد الله روایت کرد که معاویه بن حَکَم، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از برخی از یارانش، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: از چیزهایی که خداوند عزّ و جلّ به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم عطا کرد، آن بود که او می خواند، اما نمی نوشت. هنگامی که ابو سفیان به سمت اُحُد حرکت کرد، عباس برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم نامه ای نوشت. آن حضرت در وسط مدینه بود که نامه به دست او رسید، پس آن را خواند، ولی به یارانش اطلاع نداد و به آنها دستور داد که وارد مدینه شوند و هنگامی که وارد مدینه شدند، آنها را با خبر ساخت.(2)

4) و نیز او از محمد بن حسن- که رحمت خدا بر او باد - از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید و محمد بن خالد برقی، از محمد بن ابی عُمَیر، از هِشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می خواند، ولی نمی نوشت.(3)

5) و نیز او گفت: پدرم - که رحمت خدا بر او باد - از سعد بن عبد الله برای ما روایت کرد و گفت: احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابان بن عثمان، از حسن بن زیاد صیقل روایت کرده است که گفت: شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: ازجمله چیزهایی که خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش صلّی الله علیه و آله عطا کرد، آن است که ایشان اُمّی بود و نمی نوشت، ولی نوشته را می خواند.(4)

6) محمد بن عباس گفت: محمد بن قاسم، از عبید بن کثیر، از حسین بن نصر بن مُزاحِم، از پدرش، از ابان ابی عیّاش، از سُلَیم بن قَیس هِلالی، از علی علیه السلام روایت کرده است که: فرمود: ما کسانی هستیم که خداوند از میان ما فرستادهای برانگیخت تا آیاتش را بر ما بخواند و پاکمان گرداند و کتاب و حکمت

1- [1] - علل الشرایع، ج 1، ص 152، ح 2.
2- [2] - علل الشرایع، ج 1، ص 152، ح 5.

3- [3] - علل الشرايع، ج 1، ص 153، ح 6.
4- [4] - علل الشرايع، ج 1، ص 153، ح 7.

را به ما بیاموزد.(1)

7) علی بن ابراهیم، گفت: پدرم، از ابن ابی عُمیر، از معاویه بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند متعال: «هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولًا مِّنْهُمْ» روایت کرده است که ایشان فرمود: آنها می نوشتند، ولی کتابی از جانب خداوند نزد آنها نبود و رسولی نزد آنها فرستاده نشده بود و به این دلیل، خداوند تبارک و تعالی آنان را به اُمّی بودن نسبت داد.(2)

8) محمد بن حسن صفّار: از حسین بن علی، از احمد بن هلال، از خَلَف بن حمّاد، از عبد الرحمن بن حجّاج نقل می کند: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلّی الله علیه و آله می خواند و می نوشت و آن چه را که نوشته نشده بود نیز می خواند.(3)

«وَآخَرِینَ مِنْهُمْ لَمَّا یَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ(3)»

[و (نیز بر جماعت هایی) دیگر از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته اند و اوست ارجمند سنجیده کار]

1) علی بن ابراهیم: سخن خداوند متعال: «وَآخَرِینَ مِنْهُمْ لَمَّا یَلْحَقُوا بِهِمْ» گفت: منظور آنهایی هستند که بعد از آنها وارد اسلام شدند.(4)

«ذَلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ(4)»

[این فضل خداست، آن را به هر که بخواهد عطا می کند و خدا دارای فضل بسیار است]

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم، از مُستورِد نَخَعی، از کسی که این حدیث را روایت کرده است، از امام

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 692، ح 1.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 348.

3- [3] - بصائر الدرجات، ص 221، ح 5.
4- [4] - تفسير قمى، ج 2، ص 348.

جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: برخی از فرشتگانی که در آسمان دنیا قرار دارند، سوی دو سه تن مینگرند و میبینند که آنان سخن از فضیلت آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین میرانند. آن گاه می گویند: آیا می بینید که اینان با وجود این که شمارشان اندک است و دشمنانشان بسیارند، باز هم سخن از فضیلت آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین بر زبان میآورند؟ در آن دم، گروه دیگر می گویند: «ذَلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ».(1)

2) از وائِل، از نافع، از اُمّ سَلَمه، اُمّ المؤمنین - که خدا از او راضی و خشنود باد - نقل شده است که: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: هیچ قومی نیست که گرد هم آیند و فضائل محمد و علی بن ابی طالب و خاندانش صلوات الله علیهم اجمعین را بر شمارند، مگر آن که فرشتگان از آسمان بر آنان فرود میآیند و گرداگرد آنان را می گیرند، و هرگاه که متفرق شوند، فرشتگان به آسمان فراز می شوند. در آن دم فرشتگان دیگر به ایشان میگویند: ما از شما بویی را استشمام می کنیم که قبلاً به مشام ما نرسیده بود و هیچ بویی از آن نیکوتر نیست. پس آنان در پاسخ می گویند: ما نزد قومی نشسته بودیم که فضائل محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و خاندانش صلوات الله علیهم اجمعین را یاد می کردند؛ این بویی است که از ایشان به ما رسیده است. آن فرشتگان می گویند: ما را در آن جایی که آنها بودند فرود آورید، ولی آنها پاسخ میدهند: ایشان پراکنده شدهاند.

«مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوْرَاهَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوهَا...النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ(6)»

«مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوْرَاهَ ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوهَا کَمَثَلِ الْحِمَارِ یَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ(5) قُلْ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّکُمْ أَوْلِیَاء لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن کُنتُمْ صَادِقِینَ(6)»

[مَثَل کسانی که (عمل به) تورات بر آنان بار شد (و بدان مکلّف گردیدند) آن گاه آن را به کار نبستند، همچون مَثَل خری است که کتابهایی را برپشت می کشد (وه) چه زشت است وصف آن قومی که آیات خدا را به دروغ گرفتند و خدا مردم ستمگر را راه نمی نماید * بگو: ای کسانی که یهودی شده اید! اگر پندارید که شما

1- [1] - کافی، ج 2، ص 149، ح 4.

دوستان خدایید نه مردم دیگر، پس اگر راست می گویید درخواست مرگ کنید.]

1) علی بن ابراهیم: سپس مثالی از بنی اسرائیل آورد و گفت: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» گفت: الاغ، کتاب ها را حمل می کند و از آن چه در آن است آگاهی ندارد و به آن چه در آن است، عمل نمی کند؛ بنی اسرائیل نیز این گونه هستند مانند الاغ کتاب هایی بر دوش آنها گذاشته شده است که از آن چه در آن است، آگاهی ندارند و به آن چه که در آن است، عمل نمی کنند و درباره این سخن خداوند متعال: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» گفت: در تورات نوشته شده است: «أولِيَاءُ اللهِ يَتَمَنّونَ المَوتَ»(1) [اولیای خدا، آرزوی مرگ را دارند]

2) محمد بن یعقوب از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حَکَم، از عبد الله بن یحیی کاهلی، از محمد بن مالک، از عبد الاعلی غلام آل سام نقل می کند: امام جعفر صادق علیه السلام حدیثی را برای من روایت کرد، و به ایشان عرض کردم: فدایت شوم! مرا اکنون این گونه تصور کردی؟ فرمود: «خیر». این امر بر من گران آمد، پس گفتم: بله، سوگند به خدا که این گونه تصور کردی. فرمود: «سوگند به خدا! نه، این گونه تصور نکردم». گفت: این امر بر من گران آمد، پس خدمت ایشان عرض کردم: بله، سوگند به خدا این سخن را گفتهای. فرمود: «آری، این را گفتهام، اما مگر نمی دانی که هر زعم و گمانی در قرآن دروغ است؟»(2)

«قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ...وَالشَّهَادَهِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ(8)»

«قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَهِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ(8)»

[بگو: آن مرگی که از آن می گریزید، قطعاً به سر وقت شما می آید، آن گاه به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده خواهید شد و به آن چه (در روی زمین) می کردید، آگاهتان خواهد کرد]

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 348.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 256، ح 20.

1) علی بن ابراهیم: درباره این کلام خداوند تبارک و تعالی: «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِیکُمْ» گفت: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای مردم! هر انسانی که از چیزی میگریزد، در خلال گریز از آن چیز، با آن روبرو خواهد شد و اجل، غایت و سرانجام نفس است که گریز از آن، رویارویی با آن است.(1)

2) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن محمد ازدی، از امام جعفر صادق روایت کرده است که فرمود: «إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِیکُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَی عَالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَهِ فَیُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ» - فرمود - : سال ها شمارش می شود، سپس ماه ها شمارش می شود، سپس روزها شمارش می شود، سپس ساعت ها شمارش می شود، سپس نَفَس ها شمارش می شود «فَإِذَا جَاء أَجَلُهُمْ لاَ یَسْتَأْخِرُونَ سَاعَهً وَلاَ یَسْتَقْدِمُونَ»(2)-(3) [پس چون اجلشان فرا رسد، نه (میتوانند) ساعتی از آن را پس اندازند و نه پیش] و عبد الله بن جعفر حِمیَری نیز همین حدیث را از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد.(4)

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نُودِی لِلصَّلَاهِ...خَیْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَهِ وَاللَّهُ خَیْرُ الرَّازِقِینَ(11)»

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نُودِی لِلصَّلَاهِ مِن یَوْمِ الْجُمُعَهِ فَاسْعَوْا إِلَی ذِکْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَیْعَ ذَلِکُمْ خَیْرٌ لَّکُمْ إِن کُنتُمْ تَعْلَمُونَ(9) فَإِذَا قُضِیَتِ الصَّلَاهُ فَانتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ وَاذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیرًا لَّعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ(10) وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَهً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَیْهَا وَتَرَکُوکَ قَائِمًا قُلْ مَا عِندَ اللَّهِ خَیْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَهِ وَاللَّهُ خَیْرُ الرَّازِقِینَ(11)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! چون برای نماز جمعه ندا درداده شد، به سوی ذکر خدا بشتابید و داد و ستد را واگذارید. اگر بدانید، این برای شما بهتر است * و چون نماز گزارده شد، در (روی) زمین پراکنده گردید و فضل خدا را جویا شوید و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که شما رستگار گردید * و چون داد و ستد یا

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 348.
2- [2] - اعراف/ 34.
3- [3] - کافی، ج 3، ص 262، ح 44.

4- [4] - قرب الإسناد، ص 20.

سرگرمیی ببینند، به سوی آن روی آور می شوند و تو را در حالی که ایستاده ای ترک می کنند. بگو: آن چه نزد خداست از سرگرمی و از داد و ستد بهتر است و خدا بهترین روزی دهندگان است]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از احمد بن محمد، از مفضل بن صالح، از جابر بن یزید، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است که: گوید: به ایشان عرض کردم: منظور از این سخن خداوند تبارک و تعالی که می فرماید: «فَاسْعَوْا إِلَی ذِکْرِ اللَّهِ» چیست؟ فرمود: عمل کنید و بشتابید؛ زیرا آن روز بر مسلمین تنگ است و پاداش اعمال مسلمین در آن بر حسب مقدار تنگنایی که در آن قرار می گیرند، می باشد و میزان نیکی و بدی در آن دو برابر می شود. گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! به من رسیده است که یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روز پنج شنبه خود را برای روز جمعه آماده می کردند؛ زیرا آن، روزی است که بر مسلمین تنگ گرفته میشود.(1)

2) ابن بابویه گفت: محمد بن حسن بن احمد بن ولید- که رحمت خدا بر او باد- برای ما روایت کرد که: محمد بن حسن صفّار، از یعقوب بن یزید، از محمد بن ابی عمیر، از ابو ایّوب ابراهیم بن عیسی خزاز نقل کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص این سخن خداوند عزّ و جلّ که می فرمود: «فَإِذَا قُضِیَتِ الصَّلَاهُ فَانتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ» پرسیدم و ایشان فرمود: نماز در روز جمعه است و پراکنده شدن در روز شنبه است. و نیز امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «وای بر حال مرد مسلمانی که در طول هفته، وقت خود را برای روز جمعه به خاطر دینش خالی نکند؛ چرا که از آن بازخواست میشود». (2) و همچنین در کتاب من لا یحضره الفقیه با سند خود از ابو ایوب از امام جعفر صادق علیه السلام مانند همین حدیث را نقل کرده است.(3)

3) و از او: با سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: شنبه از آن ماست و یکشنبه از آن شیعه ماست و دوشنبه از آن بنی امیّه و سه شنبه

1- [1] - کافی، ج 3، ص 415، ح 10.

2- [2] - خصال، ص 393، ح 96.
3- [3] - من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 273، ح 1252.

از آن پیروان آنهاست و چهارشنبه از آن بنی عباس و پنج شنبه از آن پیروان آنهاست و جمعه برای تمامی دیگر مردمان است و در آن مسافرت نیست (نباید در آن سفر کرد). خداوند تعالی می فرماید: «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ» منظور روز شنبه است. (1)

4) احمد بن محمد خالد برقی، از عثمان بن عیسی، از عبد الله بن سنان و ابو ایوب خزاز نقل کرده است که: آن دو گفتند که ما از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص این سخن خداوند عزّ و جلّ که می فرمود: «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ» پرسیدیم و ایشان فرمود: نماز، روز جمعه است و پراکنده شدن روز شنبه است و فرمود: شنبه از آن ما و یک شنبه از آن بنی امیه است.(2)

5) علی بن ابراهیم گفته است: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام در خصوص این سخن خداوند تعالی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِیَ لِلصَّلَاةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَی ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ» آمده است که می فرمود: «اسعَوا» به معنای بشتابید است و می فرمود: بشتابید یعنی برای آن کار کنید که همان کوتاه کردن سبیل و کندن موهای زیر بغل و کوتاه کردن ناخن ها و غسل گرفتن و بر تن کردن پاکیزه ترین لباس ها و خوشبو کردن خود برای جمعه است، و این همان «سعی» است؛ چرا که در سخن خداوند تعالی آمده است: «وَ مَنْ أَرَادَ الآخِرَةَ وَ سَعَی لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ»(3)-(4) [و هر کس خواهان آخرت است و نهایت کوشش را برای آن بکند و مؤمن باشد]

6) طبرسی: در خصوص سخن خداوند تعالی که می فرماید: «فَاسْعَوْا إِلَی ذِكْرِ اللَّهِ» گفت: عبد الله بن مسعود این چنین قرائت کرده است: «فامضوا إلی ذکر الله» [بروید به سوی ذکر خداوند] و گفت: این قرائت از امام علی علیه السلام نیز روایت شده است. و گفت: این قرائت از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 46، ح 146.
2- [2] - محاسن، ص 346، ح 8.
3- [3] - اسرا/ 19.

4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 349.

علیه السلام نیز روایت شده است.(1)

7) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از محمد بن موسی، از عباس بن معروف، از ابن ابی نجران، از عبد الله بن سنان، از ابن ابی یعفور، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که : مردی از ایشان پرسید: به چه دلیل روز جمعه، جمعه نامیده شد؟ فرمود: خداوند عزّ و جلّ، خلق خویش را برای پیمان گرفتن برای ولایت محمد صلی الله علیه و آله و سلّم و وصیّ او علیه السلام در (روز) میثاق گرد آورد. پس خدای متعال از آن رو که آفریدگانش را در این روز جمع آورد، این روز را جمعه نامید.(2)

8) شیخ در مجالس خویش گفته است: ابو الحسن محمد بن احمد بن حسن بن شاذان برای ما نقل کرد و گفت: قاضی ابو الفرج معافی بن زکریا نقل کرد و گفت: احمد بن هَوذه از ابراهیم بن اسحاق از محمد بن سلیمان دیلمی، از پدرش نقل می کند که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: چرا روز جمعه را جمعه نامیدهاند؟ فرمود: به دلیل آن که خداوند تعالی خلق خویش را برای (گرفتن پیمان) ولایت محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم و خاندانش صلوات الله علیهم اجمعین در آن گرد آورد.(3)

9) شیخ مفید در کتاب اختصاص آورده است: از جابر جُعفی روایت شده است که: شبی نزد امام محمد باقر علیه السلام بودم و این آیه را خواندم: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نُودِیَ لِلصَّلَاهِ مِن یَوْمِ الْجُمُعَهِ فَاسْعَوْا إِلَی ذِکْرِ اللَّهِ» گفت: ایشان فرمود: ای جابر! دست نگهدار، چگونه خواندی؟! عرض کردم: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نُودِیَ لِلصَّلَاهِ مِن یَوْمِ الْجُمُعَهِ فَاسْعَوْا إِلَی ذِکْرِ اللَّهِ» فرمود: ای جابر! این تحریف است. گفت: من عرض کردم: فدایت شوم! پس چگونه بخوانم؟ گفت: ایشان فرمود: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نُودِیَ لِلصَّلَاهِ مِن یَوْمِ الْجُمُعَهِ فَامضوْا إِلَی ذِکْرِ اللَّهِ» ای جابر! این آیه این گونه نازل شده است؛ اگر سعی (شتاب) بود، به معنای دویدن می شد و این همان چیزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم از آن

1- [1] - مجمع البیان، ج 10، ص 13.
2- [2] - کافی، ج 3، ص 415، ح 7.

3- [3] - امالی، ج 2، ص 299.

بیزار بود؛ ایشان، دویدن مرد برای نماز را مکروه میدانست.

ای جابر! چرا روز جمعه را جمعه نامیدند؟ گفت: عرض کردم: فدایت شوم! به من جواب را بگویید؛ فرمود: آیا می خواهی تو را از تأویل اعظم (شگفت) آن آگاه کنم؟ عرض کردم: بله، فدایت شوم! گفت: پس آن حضرت علیه السلام فرمود: ای جابر! خداوند، جمعه را جمعه نامید، به این دلیل که خداوند عزّ و جلّ در آن روز، اولین و آخرین و هر آن چه را از جنّ و انس آفریده بود و هر آن چه را که پدید آورده بود، از آسمان ها و زمین ها و دریاها گرفته، تا بهشت و جهنم، و نیز هر آن چه را که در روز میثاق آفریده بود، همه را در این روز جمع آورد و از آنان برای خود پیمان ربوبیّت و برای محمد صلی الله علیه و آله و سلّم میثاق نبوّت و برای حضرت علی علیه السلام میثاق ولایت گرفت و در آن روز بود که خداوند به آسمان ها و زمین فرمود: «اِئْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ»(1) [خواه یا ناخواه بیایید. آن دو گفتند: فرمان پذیر آمدیم] بنابراین خداوند تبارک و تعالی بدان خاطر که در این روز، تمامی پیشینیان و پسینیان را جمع آوری کرد، این روز را جمعه نام نهاد. سپس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ» یعنی همین روزی که شما را در آن گرد آورد. نماز، امیر المؤمنین علیه السلام است و منظور از نماز، ولایت است که همان ولایت کبری (بزرگتر) میباشد. پس در آن روز بود که فرستادگان و پیامبران و فرشتگان و تمامی آفریدگان خداوند و ثقلین، از جنّ و انس و نیز آسمانها و زمینها و مؤمنان، همگی آمدند تا دعوت خداوند تبارک و تعالی را اجابت کنند.

(حضرت در قرائت این قسمت از آیه به جای «فاسعوا» به معنای بشتابید، فرمود: فامضوا یعنی راهی شوید) «فَامضوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ» [به سوی ذکر خدا راهی شوید] و ذکر الله: همان امیر المؤمنین علیه السلام است و «وَذَرُوا الْبَيْعَ» یعنی بیعت با اولی است «ذَلِكُمْ» یعنی بیعت با امیر المؤمنین علیه السلام و ولایت آن «خَيْرٌ لَّكُمْ» از بیعت با اولی و ولایتش «إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ* فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ» یعنی بیعت با امیر المؤمنین علیه السلام است «فَانتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ» منظور از «الارض» اوصیا و جانشینان است که خداوند به پیروی از آنان و ولایت آنان دستور داده

1- [1] - فصلت/ 11.

است؛ همان گونه که به پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و اطاعت از امیر المؤمنین علیه السلام دستور داده است. خداوند، زمین را کنایه از اسمای اوصیا قرار داده و آنان را ارض نامیده است (وَابْتَغُوا فَضْلِ اللَّهِ). جابر گفت: «وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ»! فرمود: این تحریف است؛ آیه، این گونه نازل شده است: وَابْتَغُوا فَضْلَ اللَّهِ عَلَى الأوصِيَاءِ «وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» سپس خداوند عزّ و جلّ در آن جایگاه، محمد صلی الله علیه و آله را مورد خطاب قرار داد و فرمود: ای محمد! «وَإِذَا رَأَوْا» شکّاکان و منکِران «تِجَارَةً» یعنی اولی را «أَوْ لَهْوًا» یعنی دومی را « انصَرَفوا إليها» گفت: عرض کردم:«انفَضُّوا إِلَيْهَا» فرمود: تحریف است، این گونه نازل شده است. «وَتَرَكُوكَ» همراه علی علیه السلام «قَائِمًا قُلْ» ای محمد! «مَا عِندَ اللَّهِ» از ولایت علی علیه السلام و ولایت اوصیا صلوات الله علیهم اجمعین «خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ» منظور بیعت با اولی و دومی است «لِلَّذِينَ اتَّقوا» گفت: عرض کردم: در این آیه « لِلَّذِينَ اتَّقوا » وجود ندارد؟ گفت: فرمود: بلی، آیه این گونه نازل شده است و شما همان کسانی هستید که تقوا پیشه کردید «وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ».(1)

10) محمد بن عباس، گفت: عبد العزیز بن یحیی، از مُغیره بن محمد، از عبد الغفّار بن محمد، از قیس بن ربیع، از حُصَین، از سالم بن ابی جَعد، از جابر بن عبد الله نقل می کند: کاروانی که دارای تجارتی از شام بود، وارد مدینه شد. مردم مدینه طبل و دف زدند و ابراز شادی و سُرور کردند. آن کاروان وارد مدینه شد، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه روز جمعه را ایراد می کردند. پس مردم از مسجد بیرون رفتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حال برگزاری نماز رها کردند و با ایشان در مسجد به جز دوازده مرد کسی نماند که علی بن ابی طالب در میان آن دوازده نفر بود.(2)

11) و نیز او گفت: احمد بن قاسم، از احمد بن محمد بن سیّار، از محمد بن خالد، از حسن بن سیف بن عُمیره، از عبد الکریم بن عمرو، از جعفر احمر بن سیّار، از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند تعالی: «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً

1- [1] - اختصاص، ص 128 .
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 693، ح 3.

أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوکَ قَائِمًا» روایت کرده است که فرمود: از اطرافش پراکنده شدند مگر علی بن ابی طالب علیه السلام، پس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «قُلْ مَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ».(1)

12) علی بن ابراهیم: درباره این سخن خداوند که می فرماید: «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَهً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوکَ قَائِمًا» گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جمعه پیشاپیش مردم در حال اقامه نماز بود که کاروانی که همراه آنها گروهی مشغول دف زدن و شادی و سرور بودند، وارد شدند. پس مردم نماز را رها کردند و برای تماشا کردن آنها شتافتند. پس خداوند تعالی فرمود: «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَهً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوکَ قَائِمًا قُلْ مَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ».(2)

13) و علی بن ابراهیم گفت: احمد بن ادریس برای ما نقل کرد که: احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از صفوان، از ابن مُسکان، از ابو بصیر نقل می کند که از او پرسیدند که امام چگونه خطبه را ادا می کند؟ گفت: در حال ایستاده، خداوند می فرماید: «وَتَرَكُوکَ قَائِمًا».(3)

14) و نیز از او: از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ابو ایوب، از ابن ابی یعفور، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: (آیه این گونه) نازل شده است: «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَهً أَوْ لَهْوًا انصَرفُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوکَ قَائِمًا قُلْ مَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَهِ» یعنی برای کسانی که تقواپیشه کنند «وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ».(4)

15) ابن شهر آشوب: از تفسیر مجاهد، و ابو یوسف یعقوب بن سفیان نقل کرده است که: ابن عباس درباره این سخن خداوند تعالی: «وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَهً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوکَ قَائِمًا» گفت: دِحیه کلبی در روز جمعه از شام، کاروانی آورده بود و نزدیک «احجار الزیت» [سنگ های روغن] ایستاد و سپس برای آگاه کردن

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 693، ح 4.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 349.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 349.

4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 349.

مردم از آمدنش، شروع کرد به طبل زدن. پس همه مردم، به جز علی و حسن و حسین و فاطمه صلوات الله علیهم اجمعین و سلمان و ابوذر و مقداد و صُهَیب به سوی او رفتند و پیامبر صلّی الله علیه و آله را ترک کردند که به نماز ایستاده بود و خطبه را ایراد می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند، روز جمعه به مسجد من نگاه کرد و اگر این هشت نفر که در مسجد من نشسته بودند، نبودند، حتماً بر اهل مدینه، آتش فرود می آورد و مانند قوم لوط بر آنها سنگ می بارید. درباره این گروه، آیه «رِجَالٌ لَّا تُلْهِیهِمْ تِجَارَةٌ»(1) [مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی، آنان را از یاد خدا و بر پا داشتن نماز و دادن زکات، به خود مشغول نمی دارد] نازل شد.(2)

16) طبرسی: از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص معنای این آیه: «انفَضُّوا إِلَیْهَا» روایت می کند که فرمود: «انصرفوا الیها» یعنی به سمت آن رفتند.(3)

1- [1] - نور/ 37.
2- [2] - مناقب، ج 2، ص 146.
3- [3] - مجمع البیان، ج 10، ص 15.

سوره منافقون

اشاره

سوره منافقون مدنی است. 11 آیه دارد و بعد از سوره حج نازل شده است.

ص:27

ص:28

فضیلت و ثواب قرائت سوره منافقون

1) ابن بابویه: با سند خود، از سیف بن عمیره، از منصور بن حازم، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: بر هر مؤمنی- اگر از شیعه ما باشد - واجب است که در شب جمعه، سوره های جمعه و «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی» را بخواند و در نماز ظهر، سوره جمعه و منافقون را بخواند. هر کس این کار را انجام دهد، عمل او همانند عمل رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم خواهد بود و پاداش و جزای او نزد خداوند، بهشت است.(1)

2) در کتاب خواصّ القرآن از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند، از نفاق و شرک در دین در امان خواهد بود و اگر بر دمل ها تلاوت شود، آن را ریشه کن خواهد کرد و اگر بر دردهای درونی تلاوت شود، آنها را تسکین خواهد بخشید.

3) رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: هر کس این سوره را بخواند، از شرک و نفاق در دین در امان خواهد بود و اگر بر بیمار و یا دردمندی تلاوت شود، خداوند تعالی او را شفا خواهد داد.

4) امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس بر کسی که به چشم درد دچار شده، این سوره را تلاوت کند، خداوند درد او را کم خواهد کرد و بیماری او را شفا خواهد داد، و هر کس آن را بر دردهای درونی تلاوت کند، آن را تسکین خواهد داد و به حول و قوّه الهی شفا خواهد یافت.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 147.

ص:30

تفسیر سوره منافقون

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«إِذَا جَاءکَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ...فَطُبِعَ عَلَی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا یَفْقَهُونَ(3)»

«إِذَا جَاءکَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرسُولُ اللّهِ وَاللَّهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّ المنافقین لَکَاذِبُونَ(1) اتَّخَذُوا أَیْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِیلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاء مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ (2) ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا یَفْقَهُونَ(3)»

[چون منافقان نزد تو آیند، گویند: گواهی می دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی و خدا (هم) می داند که تو واقعاً پیامبر او هستی و خدا گواهی می دهد که مردم دوچهره سخت دروغگویند * سوگندهای خود را (چون) سپری بر خود گرفته و (مردم را) از راه خدا بازداشته اند. راستی که آنان چه بد می کنند! * این بدان سبب است که آنان ایمان آورده سپس به انکار پرداخته اند و در نتیجه بر دلهایشان مهر زده شده و (دیگر) نمی فهمند]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از برخی یاران ما، از ابن محبوب، از محمد بن فُضَیل از امام موسی کاظم علیه السلام – در حدیثی- روایت می کند که گفت: از آن حضرت درباره این کلام خدای تبارک و تعالی: «ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا» پرسیدم و ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی هر آن کس را که از رسولش در خصوص ولایت وصیّ اش پیروی نکند، منافق نامیده و کسی را که وصیّ او و امامتش را انکار کند، همانند کسی قرار داده است که محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم را انکار کرده است. خداوند متعال در این باره، آیه ای را نیز نازل کرده و فرموده است: ای محمد! «إِذَا جَاءکَ الْمُنَافِقُونَ» در خصوص ولایت وصیّ خودت «قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللهِ وَاللَّهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّ

الْمُنافِقِینَ» در ولایت علی علیه السلام «لَکَاذِبُونَ* اتَّخَذُوا أَیْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِیلِ اللَّهِ» و مقصود از سبیل، همان وصیّ پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم است «إِنَّهُمْ سَاءَ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ* ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا» به رسالت تو و «کَفَرُوا» به ولایت وصیّ تو «فَطُبِعَ عَلَی قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا یَفْقَهُونَ». گفتم: «لَا یَفْقَهُونَ» به چه معناست؟ فرمود: می گوید: نبوت و پیامبری تو را نمی فهمند. گفتم: «وَإِذَا قِیلَ لَهُمْ تَعَالَوْا یَسْتَغْفِرْ لَکُمْ رَسُولُ اللهِ» [و چون بدیشان گفته شود: بیایید تا پیامبر خدا برای شما آمرزش بخواهد] به چه معناست؟ فرمود: «هرگاه به آنها گفته شود به ولایت علی علیه السلام باز گردید تا پیامبر - که درود و سلام خدا بر او باد - آمرزش گناهان شما را بخواهد، «لَوُّوا رُؤُوسَهم» [سرهای خود را بر می گردانند]. خداوند می فرماید: «وَرَأَیْتَهُمْ یَصُدُّونَ» [آنان را می بینی] که از ولایت علی علیه السلام سر بر میتابند «وَهُم مُّسْتَکْبِرُونَ» [که تکبرکنان روی برمی تابند] سپس گفتار به سمت شناخت خداوند نسبت به آنها سوق داده شد و فرمود: «سَوَاءٌ عَلَیْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَن یَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ»(1) [برای آنان یکسان است، چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی، خدا هرگز برایشان نخواهد بخشود. خدا فاسقان را راهنمایی نمی کند] فرمود: کسانی که به وصیّ تو ظلم کردند».(2)

2) طبرسی در کتاب احتجاج: از ابو بصیر، از ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که: طاووس یمانی به ایشان عرض کرد: مرا از قومی که شهادت حق را به جای آوردند و در عین حال قومی دروغ گو بودند با خبر کن. فرمود: منافقین هنگامی که به رسول خدا صلّی الله علیه و آله گفتند: «نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللهِ» پس خداوند عزّ و جلّ آیه «إِذَا جَاءکَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللهِ وَاللَّهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِینَ لَکَاذِبُونَ» را نازل کرد.(3)

3) علی بن ابراهیم گفت: این آیه در سال پنجم هجری درباره غزوه «مُرَیسِیع»(4) نازل شده است که همان غزوه بنی مُصطَلِق است و آن زمانی بود که

1- [1] - منافقون/ 6-5.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 358، ح 91.

3- [3] - احتجاج، ص 329.
4- [4] - مُرَیسِیع: چاه آبی در ناحیه قُدید، در مسیر شام که غزوه رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم با بنی مصطلق در آن محل اتفاق افتاد. «معجم ما استعجم، ج 4، ص 1220».

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم برای آن غزوه رفته بود. هنگامی که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم از آن جا باز می گشت، در راه به چاه آبی رسید که آب در آن کم بود. اَنَس بن سیّار هم پیمان انصار بود و جهجاه بن سعید غِفاری اجیر عمر بن خطّاب بود. آنان بر سر چاه گرد هم آمدند و سطل ابن سیّار با سطل جهجاه در هم پیچید. ابن سیّار گفت: این سطل من است و جهجاه گفت: این سطل من است. جهجاه با سیلی بر صورت ابن سیّار زد و خون از آن جاری شد. ابن سیّار خزرجی ها را صدا زد و جهجاه قریش را فراخواند و مردم سلاح های خود را آماده کردند و نزدیک بود جنگ در میان افتد. عبد الله بن اُبَیّ صدا را شنید و گفت: این چیست؟ ماجرا را برایش تعریف کردند. پس بسیار خشمگین شد و سپس گفت: من از این مسیر متنفر بودم. همانا من خوارترین فرد عرب هستم؛ گمان نمی کردم زنده بمانم و چنین خبری به گوش من برسد و من نتوانم تغییری ایجاد کنم.

سپس به یارانش روی آورد و گفت: این کار شماست، آنها را وارد منازل خود کردید و با اموال خود به آنها کمک کردید و با جان خود از آنها حمایت کردید؛ گردن خود را به زیر تیغ بردید (خود را در معرض کشته شدن قرار دادید) و زنانتان بیوه شدند و فرزندان شما یتیم گشتند، در حالی که اگر آنها را بیرون میکردید، سنگینی آنان بر دوش دیگران بود. سپس گفت: هنگامی که به مدینه بازگشتیم، حتماً عزیزتر، ذلیل تر را خارج خواهد ساخت. زید بن ارقم در میان آن مردم بود. او جوانی بود که تازه به سن بلوغ رسیده بود. رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در آن موقع که هنگام ظهر بود و آفتاب سوزانی میتابید، زیر سایه درختی نشسته بود و جمعی از یارانش از مهاجرین و انصار نزد ایشان بودند. ناگهان زید آمد و ایشان را از آن چه که عبد الله بن اُبَی گفته بود، مطّلع کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ای جوان! شاید تو گمان می کنی؟ عرض کرد: به خدا سوگند! نه، گمان نمی کنم. فرمود: شاید تو بر وی خشم گرفته ای؟ عرض کرد: به خدا سوگند! نه، بر وی خشم نگرفته ام. فرمود: شاید وی نسبت به تو بدخُلقی کرده است؟ عرض کرد: نه، به خدا سوگند این طور نیست.

پس رسول خدا - که درود و سلام خدا بر او باد - به برده خویش شُقران

گفت: مَرکب را زین کن. او مرکب را زین کرد و آن حضرت سوار شد و مردم از این امر باخبر شدند و گفتند: (حتماً امر مهمی است که) رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در چنین موقعی از روز می خواهد از این جا برود. پس مردم به راه افتادند و سعد بن عُباده دنبال وی رفت و به پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم رسید و عرض کرد: سلام و درود خدا و رحمت و برکاتش بر تو باد، ای رسول خدا! فرمود: و سلام و درود خدا نیز بر تو باد! عرض کرد: چرا در چنین موقعی بار سفر بستی؟ فرمود: مگر سخن یارتان را نشنیدهاید که چه گفته است؟ عرض کرد: مگر ما یاری به جز شما داریم؟ فرمود: عبد الله بن اُبَیّ گمان کرده است که اگر به مدینه بازگردد عزیزتر، ذلیل تر را بیرون خواهد کرد. عرض کرد: ای رسول خدا! شما و یارانت عزیزترین و او و یارانش، ذلیل ترین هستند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمام روز را بدون آن که کسی با وی هم صحبت شود، راه رفت. قوم خزرج نزد عبد الله بن ابی رفتند و او را سرزنش کردند و عبد الله بن ابی سوگند یاد کرد که حتی یک کلمه از این سخنان را او بر زبان نیاورده است. آنان گفتند: پس بیا نزد رسول خدا - که درود و سلام خدا بر او باد - برویم تا از ایشان معذرت خواهی کنیم. اما او صورت خود را برگرداند. هنگامی که شب شد رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام شب و روز را راه رفت و فقط برای نماز از مرکب خویش پایین آمد. روز بعد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش از مرکب های خویش پایین آمدند و به دلیل بیداری شبانهای که داشتند بر زمین دراز کشیدند. در همین میان، عبد الله بن ابی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و سوگند یاد کرد که چنین چیزی را بر زبان نیاورده است و شهادت می دهد که هیچ معبودی جز الله نیست و تو یقیناً رسول خدا هستی و زید حرف های دروغ را به من نسبت داده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله عذر او را پذیرفت و خزرج روی به سمت زید بن ارقم آوردند و به او دشنام می دادند و می گفتند: تو بر سرور ما عبد الله نسبت دروغ بستی. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت، زید همراه ایشان بود که می گفت: به خدا سوگند! شما می دانید که من حرف های دروغ را به عبد الله بن ابی نسبت ندادم. هنوز اندکی از راه را بیشتر نرفته بود که آن سختی و مشقتی که هنگام نزول وحی بر رسول خدا - که درود و سلام خدا بر او باد – وارد می گردید، بر وی پدیدار گشت. ایشان آن قدر سنگین شده بود که نزدیک بود شتر از سنگینی وحی در گِل فرود رود. در همان

ص:34

حال که رسول خدا صلی الله علیه و آله عرق می ریخت، ناگهان عرق های او پاک شد. سپس گوش زید بن ارقم را گرفت و او را از روی مرکب بلند کرد، سپس فرمود: « ای غلام ! سخن تو درست بود و قلب تو هوشیار بود. خداوند در خصوص آن چه گفتی، آیاتی را نازل کرد.» هنگامی که پایین آمد یاران خویش را گرد آورد و سوره منافقین را بر آنها خواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ * إِذَا جَاءَکَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللهِ وَاللَّهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِینَ لَکَاذِبُونَ * اتَّخَذُوا أَیْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِیلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ» تا سخن خداوند که می فرماید: «وَ لَکِنَّ الْمنافقین لَا یَعْلَمُونَ»(1) [لیکن این دورویان نمی دانند] بنابراین خداوند عبد الله بن اُبَیّ را رسوا کرد.(2)

4) سپس علی بن ابراهیم گفت: محمد بن احمد بن ثابت برای ما روایت کرد: احمد بن میثم، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از ابان بن عثمان نقل می کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک روز و یک شب و از سحرگاه تا هنگام چاشت سوار بر مرکب خویش راه رفت و سپس فرود آمد و مردم فرود آمدند و خود را که خواب بودند بر روی زمین انداختند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی خواست که مردم سخن بگویند. گفت: فرزند عبد الله بن ابی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا ! اگر تصمیم قتل او را دارید، دستور بدهید که من سر او را برای شما بیاورم؛ به خدا سوگند ! اوس و خزرج می دانند که من نیکوترین پسر برای پدرم هستم و من از این بیم دارم که دیگری را مأمور کنید که او را به قتل رساند و من طاقت دیدن قاتل پدرم را نداشته باشم و او را به قتل برسانم و یک مؤمن را به خاطر کافری به قتل برسانم و وارد جهنم شوم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بلکه تا زمانی که با ماست، با او خوب رفتار خواهیم کرد.(3)

«وَإِذَا رَأَیْتَهُمْ تُعْجِبُکَ أَجْسَامُهُمْ وَإِن یَقُولُوا...وَرَأَیْتَهُمْ یَصُدُّونَ وَهُم مُّسْتَکْبِرُونَ(5)»

«وَإِذَا رَأَیْتَهُمْ تُعْجِبُکَ أَجْسَامُهُمْ وَإِن یَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ کَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُّسَنَّدَهٌ یَحْسَبُونَ

1- [1] - منافقون/ 8.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 350.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 352.

كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ(4) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رسُول ُ اللّه لَوَّوْا رُؤُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ(5)»

[و چون آنان را ببینی، هیکل هایشان تو را به تعجب وا می دارد و چون سخن گویند، به گفتارشان گوش فرا می دهی، گویی آنان شمعک هایی پشت بر دیوارند (که پوک شده و درخور اعتماد نیستند)، هر فریادی را به زیان خویش می پندارند. خودشان دشمنند، از آنان بپرهیز؛ خدا بکشدشان! تا کجا (از حقیقت) انحراف یافته اند * و چون بدیشان گفته شود، بیایید تا پیامبر خدا برای شما آمرزش بخواهد، سرهای خود را بر می گردانند و آنان را می بینی که تکبّرکنان روی برمی تابند]

1) سپس علی بن ابراهیم گفت: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام در خصوص سخن خداوند تعالی که می فرماید: «كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُّسَنَّدَةٌ» نقل می کند که: نه سخنی را می شنوند و نه تعقّل می ورزند، و در این سخن خداوند تعالی: «يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ» منظور از صیحه، مطلق صدا است «هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» و آن گاه که خداوند، آنان را برای رسولش توصیف کرد و بدی ها و شرارتهای آنان را برای رسول خدا و عشیره های ایشان شناساند، عشیره هایشان به آنان گفتند: رسوا شدید، وای بر شما! نزد پیامبر خدا بروید تا برای شما استغفار کند، ولی آنان صورت خود را برگرداندند و از طلب استغفار امتناع کردند و خداوند می فرماید: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللهِ لَوَّوْا رُؤُوسَهُمْ». (1)

«سَوَاء عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِى الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ(6)»

[برای آنان یکسان است چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی، خدا هرگز برایشان نخواهد بخشود. خدا فاسقان را راهنمایی نمی کند]

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 352.

1) عیاشی: از عباس بن هِلال، از ابو الحسن امام رضا علیه السلام نقل می کند که فرمود: خداوند تعالی به محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ»(1) [اگر هفتاد بار برایشان آمرزش طلب کنی، هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید] پس برای آنها صد مرتبه استغفار کرد تا خدا آنان را بیامرزد، ولی خداوند این آیه را نازل کرد: «سَوَاء عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ» و فرمود: «وَلاَ تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَدًا وَلاَ تَقُمْ عَلَىَ قَبْرِهِ»(2) [و هرگز بر هیچ مرده ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست] بنابراین بعد از آن بر هیچ یک از آنان استغفار نکرد و بر قبر هیچ یک از آنان نیز نماز اقامه نکرد.(3)

«يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَهِ لَيُخْرِجَنَّ...وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمنافقين لَا يَعْلَمُونَ (8)»

«يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَهِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّهُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمنافقين لَا يَعْلَمُونَ (8)»

[می گویند: اگر به مدینه برگردیم، قطعاً آن که عزّتمندتر است آن زبون تر را از آن جا بیرون خواهد کرد، و(لی) عزّت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است، لیکن این دورویان نمی دانند]

1) محمد بن یعقوب، از محمد بن حسین، از ابراهیم بن اسحاق احمر، از عبد الله بن حمّاد انصاری، از عبد الله بن سنان، از ابو الحسن احمسی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند عزّ و جلّ مؤمن را صاحب اختیار تمام امور خویش قرار داد، ولی این اختیار را به وی نداد که ذلیل باشد. مگر سخن خداوند عزّ و جلّ را نشنیده ای که می فرماید: «وَلِلَّهِ الْعِزَّهُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» مؤمن عزیز است و ذلیل نخواهد بود. سپس فرمود: مؤمن از کوه عزیزتر است، کوه را با کلنگ میکَنند و از حجم آن میکاهند، ولی هیچ چیزی نمیتواند از دین مؤمن بکاهد.(4)

1- [1] - توبه/ 80.
2- [2] - توبه/ 84.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 106، ح 92.
4- [4] - کافی، ج 5، ص 63، ح 1.

2) و از او: از مجموعه ای از یاران ما، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از سماعه نقل می کند که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ مؤمن را صاحب اختیار تمام امور خویش قرار داد، ولی این اختیار را به وی نداده است که نَفس خویش را ذلیل سازد؛ مگر این سخن خداوند عزّ و جلّ نشینده ای که می فرماید: «وَلِلَّهِ الْعِزَّهُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِینَ» مؤمن باید عزیز باشد و نباید ذلیل باشد. خداوند او را به وسیله ایمان و اسلام عزیز می دارد.(1)

3) و از او: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عثمان بن عیسی، از عبد الله بن مسکان، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: خداوند مؤمن را صاحب اختیار تمام چیزها قرار داد، مگر ذلیل کردن نفس خویش.(2)

4) و از او: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از داود رقّی روایت شده است که: شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: برای مؤمن شایسته نیست که نفس خویش را ذلیل سازد. از ایشان پرسیده شد: چگونه نفس خویش را ذلیل می سازد؟ فرمود: در معرض کاری قرار گیرد که طاقت آن را ندارد.(3)

5) و از او: از گروهی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از محمد بن سنان، از مفضل بن عمر نقل می کند: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: برای مؤمن شایسته نیست که نفس خویش را ذلیل سازد، به ایشان عرض کردم: با چه چیزی نفس خویش را ذلیل می سازد؟ فرمود: در آن چه که توانایی آن را ندارد، وارد شود.(4)

6) و از او: از محمد بن احمد، از عبد الله بن صَلت، از یونس، از سعدان، از سَماعه، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که: خداوند عزّ و جلّ مؤمن را صاحب اختیار تمام امور خویش قرار داد، ولی این اختیار را به وی نداد که نفس خویش را ذلیل سازد. مگر این سخن خداوند عزّ و جلّ را در این جا

1- [1] - کافی، ج 5، ص 63، ح 2.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 63، ح 3.

3- [3] - کافی، ج 5، ص 63، ح 4.
4- [4] - کافی، ج 5، ص 64، ح 5.

ندیدهای که می فرماید: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»؟ برای مؤمن سزاوار است که عزیز باشد و ذلیل نباشد.(1)

7) محمد بن عباس: از ابو اَزهر، از زبیر بن بکّار، از برخی یارانش نقل می کند: مردی به امام حسن علیه السلام گفت: در تو تکبّر وجود دارد. امام حسن علیه السلام فرمود: تکبر تنها از آن خدا است، ولی آن چه در من است، عزت است، خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ».(2)

8) زَمَخشَری در ربیع الابرار روایت کرده است که: به امام حسن بن علی علیه السلام گفته شد: در تو [احساس] عظمت وجود دارد. فرمود: خیر، بلکه در من عزت است؛ خداوند تعالی می فرماید: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ».(3)

«وَأَنفِقُوا مِن مَّا رَزَقْنَاكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِىَ...أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ(11)»

«وَأَنفِقُوا مِن مَّا رَزَقْنَاكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِىَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِى إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ(10) وَلَن يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاء أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ(11)»

[و از آن چه روزی شما گردانیده ایم، انفاق کنید پیش از آن که یکی از شما را مرگ فرا رسد و بگوید: پروردگارا! چرا تا مدتی بیشتر (اجل) مرا به تأخیر نینداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم؟ * و(لی) هر کس اجلش فرا رسد، هرگز خدا (آن را) به تأخیر نمی افکند و خدا به آن چه می کنید آگاه است]

1) علی بن ابراهیم: در این سخن خداوند تعالی: «وَأَنفِقُوا مِن مَّا رَزَقْنَاكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِىَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِى إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ» منظور از «أَصَّدَّقَ» این است که حج را به جای بیاورم و «وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ» یعنی در هنگام مرگ، و خداوند پاسخ او را داد و فرمود: «وَلَن يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ».(4)

1- [1] - کافی، ج 5، ص 64، ح 6.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 695، ح 2.
3- [3] - ربیع الأبرار، ج 3، ص 177.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 352.

2) ابن بابویه در کتاب (الفقیه)، در حدیثی مُرسَل از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: از ایشان در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ: «فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ» پرسیده شد و حضرت فرمود: «أَصَّدَّقَ» از صدقه گرفته شده است «وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ» منظور این است که حج را به جای بیاورم.(1)

3) طبرسی: از ابن عباس نقل می کند که: هیچ کسی نیست که ثروتمند باشد و زکات آن مال را نداده باشد و نیز توانایی حج را دارا بوده، ولی آن را به جای نیاورده باشد، مگر این که وقتی بمیرد، از خداوند عزّ و جلّ میخواهد که (به دنیا) بازگردد. به او گفتند: ای ابن عباس! تقوا پیشه کن، مگر این فقط کافر نیست که خواستار بازگشت (به دنیا) میشود؟ گفت: من بر شما آیه ای می خوانم، سپس آیه «وَأَنفِقُوا مِن مَّا رَزَقْنَاكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ»(2) را بر آنها تلاوت کرد. همین حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت شده است.

4) علی بن ابراهیم: احمد بن ادریس برای ما نقل کرد: احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از هارون بن خارجه، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که در خصوص این سخن خداوند تعالی: «وَلَن يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاء أَجَلُهَا» فرمود: نزد خداوند کتابهایی (قضاهایی) قطعی است و آن چه را که می خواهد مقدّم می کند و آن چه را که می خواهد، مؤخّر می کند و آن گاه که شب قدر فرا رسد، خداوند آن چه را که تا سال آینده در چنین شبی اتفاق میافتد، نازل می کند و این همان سخن خداوند تعالی است که فرمود: «وَلَن يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاء أَجَلُهَا» آن گاه که آن را نازل کرد و نویسندگان آسمان ها آن را نوشتند و ثبت کردند؛ و این همان چیزی است که آن را به تأخیر نمی اندازد.(3)

1- [1] - من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 142، ح 618.
2- [2] - مجمع البیان، ج 10، ص 25.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 352.

سوره تغابن

اشاره

سوره تغابن مدنی است. 18 آیه دارد و بعد از سوره تحریم نازل شده است.

ص:41

ص:42

1) ابن بابویه: با سند خود، از حسین بن ابی علاء، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: هر کس سوره تغابن را در نماز واجب بخواند، شفیع وی در روز قیامت خواهد بود و برای کسی که شهادت آن را جایز بداند، شاهد عدل خواهد بود، سپس تا زمانی که آن شخص وارد بهشت شود، از او جدا نخواهد شد.(1)

2) و نیز او: با سند خود، از عمرو بن شمر، از جابر نقل می کند که: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: هر کس مسبّحات (سورههایی که با «سبّح» شروع میشود) را قبل از خواب بخواند، تا زمانی که امام زمان علیه السلام را درک نکند، از دنیا نخواهد رفت و اگر بمیرد، در جوار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود.

3) و در کتاب خواصّ القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که: هر کس این سوره را بخواند، خداوند مرگ ناگهانی را از او دور خواهد کرد، و هر کس این سوره را بخواند و بر پادشاهی که بیم خشم او را داشته باشد وارد شود، خداوند او را از شرّ آن سلطان در امان نگه خواهد داشت.

4) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس این سوره را بخواند، خداوند مرگ ناگهانی را از او دور خواهد کرد؛ و هر کس آن را بخواند و بر پادشاه ظالمی که از او هراس دارد وارد شود، خداوند او را از شرّ آن سلطان در

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 148.

امان نگاه خواهد داشت و هیچ بدی به او نخواهد رسید.

5) و امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس از پادشاه و یا از کسی که بیم داشته باشد بر او وارد شود، این سوره را بخواند، ان شاء الله خداوند، او را از شرّ آن سلطان در امان نگاه خواهد داشت.

ص:44

تفسیر سوره تغابن

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«یُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی...مِنکُم مُّؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ(2)»

«یُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ(1) هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ فَمِنکُمْ کَافِرٌ وَمِنکُم مُّؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ(2)»

[هر چه در آسمان ها و هر چه در زمین است، خدا را تسبیح می گویند. او راست فرمانروایی و او راست سپاس و او بر هر چیزی تواناست * اوست آن کس که شما را آفرید. برخی از شما کافرند و برخی مؤمن و خدا به آن چه می کنید، بیناست]

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از حسین بن نُعَیم صحّاف نقل می کند: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند تعالی پرسیدم: «فَمِنکُمْ کَافِرٌ وَمِنکُم مُّؤْمِنٌ» فرمود: خداوند عزّ و جلّ، آن روز که آنها در صُلب آدم علیه السلام و به صورت ذرّه بودند و از آنها میثاق گرفت، از ایمان آنها به ولایت ما و کفرشان نسبت به آن آگاه شد.(1)

2) و از او: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از حسین بن نعیم صحّاف روایت شده است که: از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص آیه «فَمِنکُمْ کَافِرٌ وَمِنکُم مُّؤْمِنٌ» پرسیدم: فرمود: خداوند عزّ و جلّ آن روز از ایمان آنها نسبت به ولایت ما و کفرشان نسبت به آن آگاهی یافت که به صورت ذرّه در

1- [1] - کافی، ج 1، ص 341، ح 4.

صُلب آدم بودند و از آنها میثاق گرفت. همچنین از ایشان در خصوص این سخن خداوند که می فرماید: «وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»(1) [و خدا را فرمان برید و پیامبر (او) را اطاعت نمایید و اگر روی بگردانید بر پیامبر ما فقط پیام رسانی آشکار است] پرسیدم. فرمود: به خدا سوگند! به هوش باشید، هیچ کس قبل از شما به هلاکت نرسید و هیچ کس تا زمان ظهور امام زمان علیه السلام به هلاکت نخواهد رسید، مگر به خاطر ترک ولایت ما و انکار حق ما؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله از این دنیا نرفت، مگر آن زمانی که حق ما را بر گردن این امت نهاد و خداوند هر کسی را که بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند.(2)

3) و از او: از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از مردی، از زُراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که: به ایشان عرض کردم: نظر شما در خصوص نکاح مردم چیست؟ چرا که من به سنّ و سالی رسیدم که شما می بینید، ولی اصلاً ازدواج نکردهام. فرمود: چه چیزی تو را از این کار باز می دارد؟ عرض کردم: آن چه مرا از این کار باز می دارد این است که میترسم نکاح آنها بر من حلال نباشد؛ مرا به چه چیزی فرمان می دهید؟ فرمود: پس تو که جوان هستی، چه میکنی، آیا صبرپیشه می کنی؟ عرض کردم: کنیزکان را می گیرم. فرمود: حال به من بگو، پس چگونه کنیز را بر خودت حلال می دانی؟ به ایشان عرض کردم: کنیز مانند آزاده نیست، اگر نسبت به چیزی شک کردم، او را می فروشم و از او کناره می گیرم.

فرمود: به من بگو که با چه استدلالی کنیزکان را بر خودت حلال دانستی؟ گفت: جوابی نداشتم. به ایشان عرض کردم: نظر شما چیست، ازدواج کنم؟ فرمود: اهمیتی نمیدهم که این کار را انجام بدهی. عرض کردم: ملاحظه کردید که فرمایش شما چیست: اهمیتی نمیدهم که این کار را انجام بدهی؛ این سخن بر دو وجه است، می فرمائید: برای من اهمیتی ندارد که گناه کنی بدون این که من به تو دستور دهم، پس چه میفرمایید؟ این کار را با امر و دستور شما انجام دهم؟ فرمود: رسول خدا

1- [1] - تغابن/ 12.
2- [2] - کافی، ج 3، ص 353، ح 74.

صلی الله علیه و آله ازدواج کرد؛ از همسر نوح و همسر لوط نیز آن اعمال (که میدانیم) سر زد. آن دو تحت فرمان دو بنده از بندگان صالح ما بودند. عرض کردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله در این زمینه در موقعیت و منزلت من نیست؛ آن زن تحت فرمان ایشان بود و تسلیم حکم و دستور ایشان بود و به دین ایشان اعتراف و اقرار داشت.

گفت: به من فرمود: مگر آن چه را که در خصوص خیانت در سخن خداوند عزّ و جلّ: «فَخَانَتَاهُمَا»(1) [و به آنها خیانت کردند] ملاحظه نمی کنی، و منظور از آن فقط فاحشه (کار زشت) است، و در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فلان شخص زن گرفت. گفت: عرض کردم: خداوند شما را اصلاح کند، به من چه دستوری می دهید، بروم و به دستور و امر شما ازدواج کنم؟ به من فرمود: اگر قصد چنین کاری را داری، بر توست که از میان زنان، «بَلْهَاء» را برای خودت برگزینی. گفتم: «بَلْهَاء» کیست؟ فرمود: زنی که دارای پوشش بوده و پاکدامن باشد. گفتم: زنی که بر دین سالم بن ابی حفصه باشد؟ فرمود: خیر. عرض کردم: زنی که بر دین ربیعه الرأی باشد؟ فرمود: خیر، بلکه آزاده هایی که ناصبی (کافر به ولایت) نباشند، و از آن چه که می دانید، آگاهی نداشته باشند. عرض کردم: و آیا از این حالت خارج است که باید مؤمن باشد و یا کافر؟ فرمود: روزه بگیرد و نماز بخواند و تقوای خدا را داشته باشد و از امور شما آگاهی نداشته باشد. عرض کردم: خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «الَّذِی خَلَقَکُمْ فَمِنکُمْ کَافِرٌ وَمِنکُم مُّؤْمِنٌ» خیر، به خدا سوگند! امکان ندارد که کسی از میان انسان ها باشد که نه مؤمن و نه کافر باشد. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ای زراره! سخن خداوند از سخن تو صادق تر است، مگر سخن خداوند عزّ و جلّ را ملاحظه نکرده ای؟ «خَلَطُواْ عَمَلاً صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ»(2) [و کار شایسته را با (کاری) دیگر که بد است درآمیخته اند، امید است خدا توبه آنان را بپذیرد] پس چرا فرمود: «عسی»؟عرض کردم: آنها از این دو حالت خارج نیستند؛ یا مؤمند و یا کافرند.

گفت: پس ایشان فرمود: نظرت در خصوص این سخن خداوند عزّ و جلّ

1- [1] - تحریم/ 10.
2- [2] - توبه/ 102.

چیست؟ «إِلاَّ الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ لاَ یَسْتَطِیعُونَ حِیلَةً وَلاَ یَهْتَدُونَ سَبِیلاً»(1) [مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند] عرض کردم: از این دو حال خارج نیستند؛ یا مؤمنند و یا کافرند. فرمود: به خدا سوگند! که نه مؤمنند و نه کافرند. سپس به من رو کرد و فرمود: نظرت راجع به اصحاب اعراف چیست؟ عرض کردم: از این دو حال خارج نیستند؛ یا مؤمنند و یا کافرند، اگر وارد بهشت شوند، مؤمن هستند و اگر وارد جهنم شوند، کافر هستند. فرمود: به خدا سوگند! که نه مؤمنند و نه کافرند، اگر مؤمن بودند، مانند مؤمنین وارد بهشت می شدند و اگر کافر بودند، مانند کفّار وارد جهنم می شدند، ولی آنان قومی هستند که اعمال آنها و نیکی و بدی آنها مساوی بود و اعمال آنها ناقص بود، و آنها همان گونه هستند که خداوند عزّ و جلّ فرموده است. عرض کردم: آنها اهل بهشتند و یا اهل جهنم؟ فرمود: همین طور که خداوند آنها را رها کرده، من نیز رها می کنم. عرض کردم: آیا آنها را به بعد موکول می کنید (ارجاء)؟ فرمود: آری، آنها را به بعد موکول می کنم آن گونه که خداوند آنها را به بعد موکول کرد؛ اگر بخواهد به وسیله رحمتش آنها را وارد بهشت خواهد کرد و اگر بخواهد آنها را به خاطر گناهشان وارد جهنم می کند و در حق آنها ظلم نکرده است. پس عرض کردم: آیا کافری وارد بهشت می شود؟ فرمود: خیر. عرض کردم: آیا به جز کافر کسی وارد جهنم می شود؟ فرمود: خیر، ای زراره! مگر آن که خداوند بخواهد. من می گویم هر آن چه که خداوند بخواهد، ولی تو نمیگویی هر آن چه که خداوند بخواهد، تو هنگامی که سن و سالت بیشتر شود، باز خواهی گشت (به این سخن خواهی رسید) و گره هایت باز خواهند شد.(2)

4) علی بن ابراهیم گفت: علی بن حسین، از احمد بن ابی عبد الله، از ابن محبوب، از حسین بن نعیم صحاف نقل می کند: از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص این سخن خداوند: «فَمِنکُمْ کَافِرٌ وَمِنکُم مُّؤْمِنٌ» پرسیدم. فرمود: خدای عزّ و جلّ آن روز که آنان در صُلب آدم علیه السلام بودند و از آنان میثاق گرفت،

1- [1] - نساء/ 98.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 295، ح 2.

از ایمان آنان به ولایت ما و کفر ایشان در ترک ولایت ما، آگاهی یافت.(1)

5) و علی بن ابراهیم گفت: این آیه مخصوص مؤمنین و کافرین است.(2)

«ذَلِکَ بِأَنَّهُ کَانَت تَّأْتِیهِمْ رُسُلُهُم...تَوَلَّوا وَّاسْتَغْنَی اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِیٌّ حَمِیدٌ(6)»

«ذَلِکَ بِأَنَّهُ کَانَت تَّأْتِیهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَیِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ یَهْدُونَنَا فَکَفَرُوا وَتَوَلَّوا وَّاسْتَغْنَی اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِیٌّ حَمِیدٌ(6)»

[این (بدفرجامی) از آن روی بود که پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان می آوردند، و(لی) آنان (می)گفتند: آیا بشری ما را هدایت می کند؟ پس کافر شدند و روی گردانیدند و خدا بی نیازی نمود و خدا بی نیاز ستوده است]

1) علی بن ابراهیم: گفت: احمد بن ادریس برای ما نقل کرد: احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از برخی یارانش، از حمزه بن بزیع، از علی بن سُوید سائی روایت کرده است که: از عبد صالح، امام موسی کاظم علیه السلام در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ: «ذَلِکَ بِأَنَّهُ کَانَت تَّأْتِیهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَیِّنَاتِ» پرسیدم. فرمود: «بِالْبَیِّنَاتِ» همان ائمّه صلوات الله علیهم اجمعین هستند.(3)

«زَعَمَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَن لَّن یُبْعَثُوا قُلْ بَلَی وَرَبِّی لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرٌ(7)»

[کسانی که کفر ورزیدند، پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد. بگو: آری سوگند به پروردگارم! حتماً برانگیخته خواهید شد. سپس شما را به (حقیقت) آن چه کرده اید قطعاً واقف خواهند ساخت و این بر خدا آسان است]

1) علی بن ابراهیم: سپس خداوند سبحان از دهریّون سخن به میان می آورد و می فرماید: «زَعَمَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَن لَّن یُبْعَثُوا قُلْ بَلَی وَرَبِّی لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 354.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 354.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 355.

عَمِلْتُمْ وَذَلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرٌ»(1).

«فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِی أَنزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ(8)»

[پس به خدا و پیامبر او و آن نوری که ما فرو فرستادیم ایمان آورید؛ و خدا به آن چه می کنید آگاه است]

1) علی بن ابراهیم: «وَالنُّورِ الَّذِی أَنزَلْنَا» امیر المؤمنین علیه السلام است.(2)

2) محمد بن یعقوب: از حسین بن سعید، از معلّی بن محمد، از علی بن مِرداس نقل می کند: صفوان بن یحیی، و حسن بن محبوب، از ابو ایوب، از ابو خالد کابلی روایت کردهاند که: از امام محمد باقر علیه السلام در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ: «فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِی أَنزَلْنَا» پرسیدم و ایشان فرمود: - ای ابا خالد! - به خدا سوگند! «النُّور» همان ائمّه از آل محمد تا روز قیامت هستند - که درود و سلام خداوند بر ایشان باد - به خدا سوگند! آنها همان نور خدا هستند که نازل کرد. به خدا سوگند! آنها نور خداوند در آسمان ها و زمین هستند. به خدا سوگند! - ای ابا خالد! - نور امام در دل های مؤمنین، از نور آفتاب تابان در روز روشن بیشتر است. به خدا سوگند! آنها دل های مؤمنین را نورانی می کنند و خداوند عزّ و جلّ نور آنها را از هر کسی بخواهد، می پوشاند و سپس دل های آنها تاریک می شود. به خدا سوگند! - ای ابا خالد! - هیچ بنده ای نیست که ما را دوست بدارد و ولایت ما را داشته باشد، مگر آن که خداوند قلب او را پاک کند، و خداوند قلب هیچ بنده ای را پاک نخواهد کرد، مگر این که به ما اقرار و اعتراف کند و با ما از در آشتی درآید، و اگر با ما از در آشتی درآید، خداوند او را از حساب سخت و از هول و وحشت روز عظیم قیامت در امان نگاه خواهد داشت.(3)

علی بن ابراهیم گفت: علی بن حسین، از احمد بن ابی عبد الله، از حسن بن محبوب، از ابو ایوب، از ابو خالد کابلی نقل می کند: از امام محمد باقر علیه السلام

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 354.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 354.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 150، ح 1.

پرسیدم- و همین حدیث را تا جمله پایانی آن ذکر کرد- «و از هول و وحشت روز عظیم قیامت در امان نگه خواهد داشت».(1)

و سعد بن عبد الله در بصائر الدّرجات همین حدیث را روایت کرد: از احمد و عبد الله، دو فرزند محمد بن عیسی و محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از حسن بن محبوب، از ابو ایوب خزّاز، از ابو خالد یزید کُناسی نقل می کند که: از امام محمد باقر علیه السلام در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ: «فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِی أَنزَلْنَا» پرسیدم و ایشان فرمود: به خدا سوگند، ای ابا خالد! «النُّور» همانا ائمّه - که درود و سلام خداوند بر ایشان باد - هستند، ای ابا خالد! نور امام در قلوب مؤمنین از نور آفتاب تابان در روز روشن بیشتر است... و این حدیث را با اندکی تغییر تا جمله: «از هول و وحشت روز عظیم قیامت در امان نگه خواهد داشت» روایت کرد.(2)

3) و از او: از احمد بن مِهران، از عبد العظیم بن عبد الله حسنی، از علی بن اسباط و حسن بن محبوب، از ابو ایوب، از ابو خالد کابلی نقل می کند: از امام محمد باقر علیه السلام در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ: «فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِی أَنزَلْنَا» پرسیدم. فرمود: به خدا سوگند، ای ابا خالد! «النُّور» همانا ائمّه علیهم السلام هستند، ای ابا خالد! نور امام در قلوب مؤمنین از نور آفتاب درخشان در روز روشن بیشتر است، و آنها هستند که قلوب مؤمنین را نورانی می کنند، و خداوند نور آنها را از هر کسی که بخواهد می پوشاند، پس قلب های آن تاریک می شود و با آن ظلمت، دل آنها را می پوشاند.(3)

4) و از او: از احمد بن ادریس، از حسین بن عبید الله، از محمد بن حسن و موسی بن عمر، از حسن بن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابو الحسن علیه السلام روایت می کند: از ایشان در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ: «یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ» [می خواهند نور خدا را با دهان های خود خاموش کنند] پرسیدم، فرمود: می خواهند ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را با گفتار باطل (و طعن و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 354.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 96.

3- [3] - کافی، ج 1، ص 151، ح 4.

مسخره کردن) خاموش کنند. عرض کردم: منظور از سخن خداوند تعالی: «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ»(1)[و خداوند، تمام کننده نور خویش است] چیست؟ فرمود: می فرماید، و خداوند امامت را به اتمام می رساند، و امامت همان نور است، و این همان چیزی است که در سخن خداوند متعال آمده است: «فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِی أَنزَلْنَا» فرمود: «النُّور» همان امام است.(2)

«يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِکَ يَوْمُ التَّغَابُنِ...خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ(9)»

«يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِکَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ(9)»

[روزی که شما را برای روز گردآوری گرد می آورد، آن (روز) روز حسرت (خوردن) است و هر کس به خدا ایمان آورده و کار شایسته ای کرده باشد، بدیهایش را از او بسترد و او را در بهشتهایی که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است درآورد، در آن جا بمانند. این است همان کامیابی بزرگ]

1) ابن بابویه: از پدرش نقل می کند: سعد بن عبد الله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود، از حَفص بن غیاث، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند: یوم التّلاق، روزی است که اهل آسمان و اهل زمین همدیگر را ملاقات می کنند و یوم التّناد، روزی است که اهل دوزخ، اهل بهشت را صدا می کنند: «أَنْ أَفِيضُواْ عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ»(3) [که از آن آب یا از آن چه خدا روزی شما کرده بر ما فرو ریزید] و یوم التّغابن، روزی است که اهل بهشت، اهل دوزخ را فریب می دهند، و یوم الحسره، روزی است که مرگ آورده شده و قربانی می شود.(4)

«مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِيمٌ(11)»

«مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَیْءٍ

1- [1] - صف/ 8.

2- [2] - کافی، ج 1، ص 151، ح 6.
3- [3] - اعراف/ 50.
4- [4] - معانی الأخبار، ص 156، ح 1.

عَلِيمٌ(11)»

[هیچ مصیبتی جز به اذن خدا نرسد و کسی که به خدا بگرود، دلش را به راه آورد و خدا(ست که) به هر چیزی داناست]

1) علی بن ابراهیم: منظور این است که خداوند را در قلب خویش تصدیق کند، و هنگامی که خداوند قلب او را روشن سازد و هدایت را اختیار کند، خداوند هدایتش را افزون می کند؛ آن گونه که فرموده است: «وَالَّذینَ اهتَدَوا زَادَهُم هُدی»(1) [و کسانی که هدایت شوند، خدا بر هدایتشان میافزاید].

2) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن سنان، از حسین بن مختار، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: همانا قلب ما بین سینه و حنجره در نوسان است تا این که ایمان آورد، و اگر ایمان آورد، آرام می گیرد، و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «وَمَن یُؤْمِن بِاللَّهِ یَهْدِ قَلْبَهُ» فرمود: [یعنی] آرام می گیرد.(2)

«وَأَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّیْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَی رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِینُ(12)»

[و خدا را فرمان برید و پیامبر (او) را اطاعت نمایید و اگر روی بگردانید، بر پیامبر ما فقط پیام رسانی آشکار است]

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از حسین بن نُعَیم صحّاف، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: از ایشان در خصوص این آیه پرسیدم: «وَأَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّیْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَی رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِینُ» فرمود: به هوش باشید، به خدا سوگند! هیچ کس قبل از شما به هلاکت نرسید و هیچ کس تا زمان ظهور امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف به هلاکت نخواهد رسید، مگر کسی که ولایت ما را ترک کند و حق ما را انکار کند، و رسول خدا صلّی الله علیه و آله از این دنیا رحلت نکرد، مگر زمانی که حق ما را بر گردن این امت نهاد، و خداوند هر آن کس را که بخواهد به صراط

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 355.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 308، ح 4.

مستقیم هدایت می کند.(1)

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِکُمْ وَأَوْلَادِکُمْ...وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ(14)»

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِکُمْ وَأَوْلَادِکُمْ عَدُوًّا لَّکُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ(14)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! در حقیقت برخی از همسران شما و فرزندان شما دشمن شمایند از آنان بر حذر باشید و اگر ببخشایید و درگذرید و بیامرزید به راستی خدا آمرزنده مهربان است]

1) علی بن ابراهیم: و در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام در خصوص سخن خداوند تعالی: «إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِکُمْ وَأَوْلَادِکُمْ عَدُوًّا لَّکُمْ فَاحْذَرُوهُمْ» روایت کرده است که: آن به این معناست که چون مرد میخواست به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله را هجرت کند، همسر و فرزند وی، به وی آویزان می شدند و می گفتند: تو را به خداوند قسم می دهیم که از پیش ما نرو و ما را تنها مگذار؛ ما بعد از تو بی سرپرست خواهیم ماند. برخی از آنان سخن خانواده خود را گوش می دادند و هجرت نمی کردند. پس خداوند آنها را از فرزندان و همسران خود بر حذر داشت و آنها را از اطاعت ایشان نهی کرد. برخی از آنان، آنها را تنها می گذاشتند و می رفتند و می گفتند: به هوش باشید، به خدا سوگند! اگر با من هجرت نکنید و سپس خداوند در روز قیامت مرا با شما جمع کند، به هیچ وجه، هیچ سود و فایده ای به شما نخواهم رساند. و هنگامی که خداوند آنان را با همدیگر جمع نماید، خداوند به او امر می کند که خیر را در حق ایشان تمام کرده و نیکی کند و صله رحم داشته باشد و خداوند تعالی می فرماید: «وَإِن تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ».(2)

«إِنَّمَا أَمْوَالُکُمْ وَأَوْلَادُکُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ(15)»

[اموال شما و فرزندانتان صرفاً (وسیله) آزمایشی (برای شما)یند و خداست که نزد

1- [1] - کافی، ج 1، ص 353، ح 74.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 355.

او پاداشی بزرگ است]

1) علی بن ابراهیم: «إِنَّمَا أَمْوَالُکُمْ وَأَوْلَادُکُمْ فِتْنَهٌ» منظور، دوست داشتن است.(1)

«فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِیعُوا...یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(16)»

«فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِیعُوا وَأَنفِقُوا خَیْرًا لِّأَنفُسِکُمْ وَمَن یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(16)»

[پس تا می توانید از خدا پروا بدارید و بشنوید و فرمان ببرید و مالی برای خودتان (در راه خدا) انفاق کنید و کسانی که از خسّت نفس خویش مصون مانند، آنان رستگارانند]

1) علی بن ابراهیم: سخن خداوند تعالی: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»، این کلام خداوند تعالی را منسوخ می کند: «اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ»(2)-(3) [از خداوند چنان که شایسته اوست، بترسید]

2) طبرسی: از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که: این آیه، این سخن خداوند تعالی را منسوخ می کند: «اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ»(4)[از خداوند چنان که شایسته اوست، بترسید].

3) ابن شهر آشوب: از تفسیر وکیع، سُفیان بن مُرّه همدانی، از بنده ای صالح نقل می کند: از امام علی بن ابی طالب علیه السلام در خصوص این سخن خداوند تعالی پرسیدم: «اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ» [از خداوند چنان که شایسته اوست، بترسید] فرمود: به خدا سوگند! هیچ کس به آن عمل نکرد، مگر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله. ما خدا را ذکر کردیم و او را از یاد نمی بریم، و ما او را شکر کردیم و به او کفر نخواهیم ورزید، و ما از او اطاعت کردیم و عصیان و سرپیچی نخواهیم کرد، و هنگامی که این آیه نازل شد، صحابه گفتند: ما طاقت این را نداریم. سپس

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 355.

2- [2] - آل عمران/ 102.
3- [3] - تفسير قمى، ج 2، ص 355.
4- [4] - مجمع البيان، ج 2، ص 356.

خداوند تعالی این را نازل کرد: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»، وکیع گفت: یعنی تا جایی که طاقت آن را دارید. سپس فرمود: «وَاسْمَعُوا» آن چه را که به آن امر می شوید «وَأَطِيعُوا» یعنی خداوند و رسول گرامیاش صلّی الله علیه و آله و سلّم و اهل بیت او - که درود و سلام خداوند بر ایشان باد - را در آن چه که به شما امر می کنند، اطاعت کنید.(1)

4) علی بن ابراهیم، در خصوص سخن خداوند تعالی: «وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ» گفت: «يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ»، آن گاه که انفاق در راه فرمانبرداری خداوند را برگزینند.(2)

5) سپس علی بن ابراهیم گفت: پدرم، از فضل بن ابی قرّه برای من روایت کرد: امام جعفر صادق علیه السلام را دیدم که از اول شب تا صبح طواف می کرد، در حالی که می گفت: خداوندا! مرا از بُخل نفس خویش محفوظ بدار! عرض کردم: فدایت شوم! دعایی دیگر غیر از این دعا را از شما نشنیدم! فرمود: و چه چیز است که از بخل ورزیدن نفس بدتر باشد؟ خداوند می فرماید: «وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».(3)

فصلی در معنای خسّت و بخل ورزیدن

1) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدفه، از جعفر، از پدرانش علیهم السلام نقل می کند: امیر المؤمنین از مردی شنید که می گفت: بخیل از ظالم معذورتر است. فرمود: اشتباه می کنی، ظالم ممکن است توبه کند و استغفار کند و آن چیز غصبی که با ستم گرفته است به صاحبش بازگرداند، ولی بخیل اگر بخل بورزد، از زکات و صدقه و صله رحم و اکرام مهمان و انفاق در راه خدا و سایر موارد نیکی، امتناع می ورزد. بر بهشت حرام است که بخیلی وارد آن شود.(4)

1- [1] - مناقب، ج 2، ص 177.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 355.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 355.
4- [4] - کافی، ج 4، ص 44، ح 1.

2) و از او: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از برخی یارانش، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: اگر برای خداوند در بنده ای حاجتی نباشد (خیری در او نبیند)، او را به بخل مبتلا می کند.(1)

3) و از او: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، از حسین بن احمد، از اسحاق بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که: رسول خدا به بنی سلمه فرمود: ای بنی سلمه! سرور و سیّد شما کیست؟ گفتند: ای رسول خدا! سرور ما مردی است که بخیل است. گفت: فرمود: و کدام بیماری از بخل بدتر است؟! سپس فرمود: بلکه سرور شما آن مرد سفید تن است؛ « بَرَاء بن مَعْرُور».(2)

4) و از او، از برخی یارانش، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از ابو جهم، از موسی بن بکر، از احمد بن سلیمان، از ابو الحسن موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که: بخیل کسی است که در آن چه خداوند بر او واجب کرده است، بخل بورزد.(3)

5) و از او: از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، از جعفر بن محمد صادق، از پدرش (علیهما السلام) روایت شده است که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: هیچ چیز همانند بخل، اسلام را نابود نکرد. سپس فرمود: بخل را خزیدنی است مانند خزیدن مورچه، و دارای شاخه هایی است مانند شاخه ها و فروع شرک.(4)

6) و از او: از احمد بن محمد، از محمد بن علی، از ابو جمیله، از جابر، از ابو جعفر، امام محمد باقر علیه السلام، روایت شده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمودند: کسی که زکات واجب مالش را به جای آورد و نسبت به قومش بخشش کند، بخیل نیست.(5)

1- [1] - کافی، ج 4، ص 44، ح 2.
2- [2] - کافی، ج 4، ص 44، ح 3.
3- [3] - کافی، ج 4، ص 44، ح 4.
4- [4] - کافی، ج 4، ص 44، ح 5.
5- [5] - کافی، ج 4، ص 44، ح 6.

7) و از او: از احمد بن محمد، از شریف بن سابق، از فضل بن ابی قُرَّه روایت شده است که: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: می دانی شحیح کیست؟ عرض کردم: همانا بخیل است، فرمود: شُحّ از بخل بدتر است. بخیل نسبت به آن چه در دست دارد، بخل می ورزد، ولی شحیح نسبت به آن چه در دست مردم است، حرص می ورزد و نسبت به آن چه در دست خودش است نیز بخل می ورزد، تا آن جا که هر چیزی که در دست سایر مردم می بیند آرزوی داشتن آن از راه حلال یا حرام را می کند، و نسبت به آن چه خداوند به او داده است، قانع نمی شود.(1)

8) و از او: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن مُغیره، از مفضّل بن صالح، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمودند: بخیل نیست کسی که زکات واجب مالش را بدهد و نسبت به قومش بخشش کند، بلکه بخیل واقعی کسی است که زکات واجب مالش را به جای نیاورد، و نسبت به قوم خود بخشش نداشته باشد، در حالی که در سایر موارد تبذیر و اسراف می کند. (2)

9) ابن بابویه: پدرم گفت: سعد بن عبد الله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود مِنقَری، از فُضَیل بن عِیاض نقل می کند که: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: می دانی شحیح کیست؟ عرض کردم: همان بخیل است، فرمود: شُحّ از بخل بدتر است، بخیل نسبت به آن چه در دست خویش است بخل می ورزد، ولی شحیح نسبت به آن چه در دست دیگران است حرص می ورزد و نسبت به آن چه در دست خودش است بخل می ورزد، تا آن جا که هر چیزی که در دست سایر مردم می بیند آرزوی داشتن آن را از راه حلال و یا حرام می کند، و سیر نمی شود و قانع نمی شود به آن چه که خداوند به او داده است.(3)

10) و از او روایت شده است که گفت: پدرم برای من نقل کرد: احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از پدرش، از نضر بن سوید، از عبد الاعلی ارجانی، از عبد الله بن اعین، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: بخیل کسی است که مالش را از غیر راه حلال کسب کند و در غیر از راهی که شایسته آن

1- [1] - کافی، ج 4، ص 45، ح 7.
2- [2] - کافی، ج 4، ص 46، ح 8.
3- [3] - معانی الاخبار، ص 245، ح 1.

است، انفاق کند.(1)

11) و از او: محمد بن علی ماجیلویه، از پدرش، از احمد بن ابی عبد الله، از برخی یارانش که به سعد بن طریف رسانده است، از اصبغ به نُباته، از حارث اعور روایت شده است که گفت: یکی از پرسشهایی که امام حسن علیه السلام از امام علی علیه السلام پرسید این بود که: شُحّ چیست؟ فرمود: شُحّ آن است که آن چه در دستان توست، شرف (آبرو) پنداری، و آن چه را که انفاق کردی، تباه بدانی.(2)

12) و نیز او از محمد بن حسن بن ولید برای ما نقل می کند: محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد، از پدرش، از حمّاد بن عیسی، از حَریز، از زُراره روایت کرده است که: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: شحیح کسی است که از انفاق کردن مال خویش در حقّ الله امتناع ورزد و آن را در غیر از حقّ الله عزّ و جلّ انفاق کند.(3)

13) و نیز او گفت: احمد بن محمد بن عبد الرحمن مُقری برای ما روایت کرد: ابو الحسن علی بن حسن بن بُندار بن مُثنّی تمیمی طبری، از ابو نصر محمد بن حجّاج مُقری رقّی، از احمد بن علاء بن هلال، از ابو زکریا، از سلیمان بن بِلال، از عُماره بن غَزیّه، از عبد الله بن علی بن حسین علیه السلام، از پدرش، از جدّش صلوات الله علیهم اجمعین روایت می کند: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می فرماید: بخیل واقعی کسی است که در حضور او نام من ذکر شود و بر من درود نفرستد.(4)

1- [1] - معانی الاخبار، ص 245، ح 2.
2- [2] - معانی الاخبار، ص 245، ح 3.
3- [3] - معانی الاخبار، ص 246، ح 6.
4- [4] - معانی الاخبار، ص 246، ح 9.

ص:60

سوره طلاق

اشاره

سوره طلاق مدنی است. 12 آیه دارد و بعد از سوره انسان نازل شده است.

ص:61

ص:62

فضیلت و ثواب قرائت سوره طلاق

1) ابن بابویه: از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: هر کس سوره طلاق و تحریم را در نماز واجب بخواند، خداوند او را در روز قیامت پناه خواهد داد که از جمله کسانی که می ترسند و غمگین می شوند، نباشد، از دوزخ معاف می شود، و خداوند او را به خاطر تلاوت کردن این دو سوره و تداوم بر آنها، وارد بهشت خواهد کرد؛ زیرا این دو سوره متعلّق به پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم است.(1)

2) در کتاب خواصّ القرآن: از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت شده است که فرمود: هر کس این سوره را بخواند، خداوند به او توبه ای صادقانه خواهد بخشید، و اگر بر روی چیزی نوشته و با آب شسته شود و آب آن در منزلی پاشیده شود، به هیچ وجه کسی در آن منزل سُکنی نخواهد گُزید و اگر ساکن شود، شرّ تا زمانی که آن منزل متروک نشود، در آن خواهد ماند.

3) و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می فرماید: هر کس به خواندن آن عادت کند، خداوند توبه ای صادقانه به او خواهد بخشید، و اگر بر روی چیزی نوشته شود و با آب شسته شود و آب آن در منزلی پاشیده شود، هیچ کس در آن منزل سُکنی نخواهد گُزید، مگر این که از آن منزل خارج شود.

4) و امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر بر روی چیزی نوشته شود و آب آن در موضعی پاشیده شود، آن موضع از شرّ کینه در امان نخواهد ماند، و اگر آب آن در منطقه ای مسکونی پاشیده شود، درگیری در آن موضع اتفاق خواهد افتاد و جدایی حاصل خواهد شد.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 148.

ص:64

تفسیر سوره طلاق

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاء فَطَلِّقُوهُنَّ...لَا تَدْرِی لَعَلَّ اللَّهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِکَ أَمْرًا(1)»

«یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاء فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّکُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِن بُیُوتِهِنَّ وَلَا یَخْرُجْنَ إِلَّا أَن یَأْتِینَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَیِّنَةٍ وَتِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَن یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِی لَعَلَّ اللَّهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِکَ أَمْرًا(1)»

[ای پیامبر! چون زنان را طلاق گویید در (زمان بندی) عدّه آنان طلاقشان گویید و حساب آن عدّه را نگه دارید و از خدا، پروردگارتان، بترسید. آنان را از خانه هایشان بیرون مکنید و بیرون نروند، مگر آن که مرتکب کار زشت آشکاری شده باشند. این است احکام الهی و هر کس از مقررات خدا (پای) فراتر نهد، قطعاً به خودش ستم کرده است. نمی دانی شاید خدا پس از این پیشامدی پدید آورد]

1) علی بن ابراهیم گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله مورد خطاب قرار گرفته است، ولی مقصود مردم است؛ و این همان چیزی است که امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند عزّ و جلّ پیامبرش را به شیوه «به در میگویم تا دیوار بشنود» مورد خطاب قرار می دهد (ظاهراً پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم مراد است، ولی مقصودش مردم هستند).(1)

2) محمد بن یعقوب از برخی یارانش، از سهل بن زیاد، و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و علی بن ابراهیم، از پدرش، همگی، از حسن بن محبوب، از علی

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 357.

بن رئاب، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: هر طلاقی که بر اساس سنت و یا هر طلاقی که بر اساس عدّه نباشد، ارزشی ندارد. زراره گفت: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: طلاق سنت و طلاق عدّه را برای من شرح می دهید؟ فرمود: در خصوص طلاق سنت، هر گاه مرد بخواهد زنش را طلاق دهد، باید تا زمانی که آن زن حیض شود و پاک شود، منتظر بماند. پس هنگامی که عادت ماهیانه خویش را پشت سر گذاشت، بدون این که با او جماع کند او را یک بار طلاق بدهد و دو شاهد بر این ماجرا بیاورد؛ سپس او را تا دو حیض ترک کند. بنابراین عدّهاش با سه حیض به اتمام خواهد رسید، و در این صورت از آن مرد جدا شده است، و آن مرد به یکی از خواستگارهای آن زن تبدیل خواهد شد، اگر بخواهد می تواند با آن ازدواج کند و یا نکند و تا زمانی که در عدّه باشد، نفقه و مسکن او بر عهده مرد است و تا پایان عدّه از همدیگر ارث می برند.

فرمود: و اما در خصوص طلاق عدّه که خداوند تعالی در این باره می فرماید: «فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ»، (باید گفت:) اگر مردی از میان شما بخواهد زن خویش را طلاق عدّه دهد، باید منتظر باشد که آن زن حیض شود و از حیض خارج شود، سپس بدون این که با او جماع کند او را یک بار طلاق بدهد و دو شاهد عادل بیاورد و اگر بخواهد، می تواند از همان روز و یا چند روز بعد از آن، به او رجوع کند قبل از آن که حیض شود. باید بر بازگرداندن او شاهد بیاورد و با او هم بستر شود، و تا زمانی که حیض شود با او باشد. پس اگر حیض شد و از حیض خود خارج شد، بدون این که با او جماع کند او را یک بار طلاق بدهد، و بر آن شاهد بیاورد، سپس می تواند، هر گاه که بخواهد، قبل از آن که حیض شود به او رجوع کند و برای رجوع خود شاهد بیاورد و با وی هم بستر شود و تا زمانی که برای سومین بار حیض شود، پیش او باشد، و هنگامی که از سومین حیض خویش خارج شد، بدون این که جماع کند او را برای بار سوم طلاق دهد و بر آن شاهد بیاورد، و هنگامی که این کار را انجام داد، زن از وی جدا خواهد شد و در این صورت ازدواج کردن با آن بر مرد حلال نخواهد بود، مگر آن که با مردی دیگر ازدواج کند. به ایشان گفته شد: اگر از جمله زنانی نباشد که حیض شوند چه؟

فرمود: چنین زنی، طلاق سنت داده می شود.(1)

3) عبد الله بن جعفر حِمیَری: با سند خود از صفوان نقل کرده است که گفت: از ایشان شنیدم- منظور امام جعفر صادق علیه السلام- که مردی نزد ایشان آمد و پرسید: من زن خویش را در یک مجلس، سه بار طلاق دادم. فرمود: اهمیتی ندارد. سپس فرمود: مگر کتاب خداوند تعالی را نمی خوانی: «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاء فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّکُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِن بُیُوتِهِنَّ وَلَا یَخْرُجْنَ إِلَّا أَن یَأْتِینَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَیِّنَةٍ»؟ سپس فرمود: «لَا تَدْرِی لَعَلَّ اللَّهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِکَ أَمْرًا» سپس فرمود: هر آن چه که با قرآن و سنّت مخالفت داشته باشد، به قرآن و سنت بازگردانده خواهد شد.(2)

4) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام در خصوص سخن خداوند متعال: «فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ» نقل شده است که: عدّه همان طهارت از حیض است «وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ»، همان است که منتظر باشی تا حیض شود، پس هرگاه حیض شد و پاک شد و غسل کرد، یک بار او را طلاق دهد بدون آن که با وی جماع کند، و هنگامی که او را طلاق میدهد بر آن شاهد بیاورد، سپس اگر بخواهد باید به وی رجوع کند و باید بر رجوع خود شاهد آورد، و اگر بخواهد او را برای بار دوم طلاق دهد، باید هرگاه که حیض شد و پاک شد و غسل کرد، برای بار دوم او را طلاق دهد و بر طلاق آن، بدون آن که با وی جماع کند، شاهد آورد. سپس اگر بخواهد، باید به او رجوع کند و بر رجوع خود شاهد آورد، سپس منتظر باشد تا آن زمان که حیض شود و پاک شود، و هرگاه غسل کرد، وی را برای سومین بار طلاق دهد. مرد در آن زمان، قبل از آن که سومین طلاق را دهد، بیش از هر وقت دیگری آن زن را تحت اختیار دارد، و اگر بخواهد به او رجوع میکند، اما اگر رجوع کرد و تصمیم بر طلاق دادن او گرفت، همان طلاق دفعه قبل را مد نظر قرار میدهد. این است سنت در طلاق. طلاق فقط وقتی واقع میشود که بدون این که با او جماع کند، آن زن از حیض پاک شود، همان گونه که توصیف کردم. همچنین هر زمان که بخواهد به او رجوع کند، باید شاهد بیاورد. اگر زن خویش را

1- [1] - کافی، ج 6، ص 65، ح 2.
2- [2] - قرب الاسناد، ص 30.

طلاق داد و دوباره به وی رجوع کرد، تا آن زمان که می خواهد وی را حبس میکند. سپس اگر برای بار دوم طلاق داد، سپس دوباره به وی رجوع کرد، برای یک بار میتواند او را تا آن زمان که بخواهد حبس کند. سپس اگر بعد از این که به وی رجوع کرد، آن یک بار یک طلاق باقی مانده را نیز بدهد، سه بار پاک شدن را مد نظر قرار میدهد که همان سه بار حیض است، و اگر حیض نشود، سه ماه را باید به اتمام برساند، و اگر باردار باشد، هرگاه که وضع حمل کرد، زمانش به اتمام خواهد رسید، و این همان سخن خداوند تعالی است که می فرماید: «یَئِسْنَ مِنَ الْمَحِیضِ مِن نِّسَائِکُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِی لَمْ یَحِضْنَ» [و آن زنان شما که از خون دیدن (ماهانه) نومیدند اگر شک دارید (که خون می بینند یا نه) عده آنان سه ماه است و (دخترانی) که (هنوز) خون ندیده اند (نیز عدّه شان سه ماه است)] عدّه آنها نیز سه ماه است «وَأُوْلَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَن یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ»(1) [و زنان آبستن مدّتشان این است که وضع حمل کنند] و اما در خصوص سخن خداوند تعالی: «وَإِن کُنَّ أُولَاتِ حَمْلٍ فَأَنفِقُوا عَلَیْهِنَّ حَتَّی یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَکُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأْتَمِرُوا بَیْنَکُم بِمَعْرُوفٍ وَإِن تَعَاسَرْتُمْ» می فرماید: اگر زن راضی شود، بچه را شیر می دهد، و اگر مرد راضی نباشد که فرزندش نزد وی بماند، می فرماید: «فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرَی* لِیُنفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَمَن قُدِرَ عَلَیْهِ رِزْقُهُ فَلْیُنفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ» [(زن) دیگری (بچه را) شیر دهد* بر توانگر است که از دارایی خود هزینه کند و هر که روزی او تنگ باشد باید از آن چه خدا به او داده خرج کند].(2)-(3)

5) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از برخی یارانش، از امام رضا علیه السلام در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ: «لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِن بُیُوتِهِنَّ وَلَا یَخْرُجْنَ إِلَّا أَن یَأْتِینَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَیِّنَةٍ» نقل می کند: منظور، اذیت کردن خانواده مرد و بداخلاق بودن اوست.(4)

6) و از او: از برخی یاران ما، از علی بن حسن میثمی، از علی بن اسباط، از

1- [1] - طلاق/ 4.
2- [2] - طلاق/ 7-6.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 357.

4- [4] - کافی، ج 6، ص 97، ح 1.

محمد بن علی بن جعفر صلوات الله علیهم اجمعین نقل می کند: مأمون از امام رضا علیه السلام در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ: «لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِن بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَن يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ» پرسید، فرمود: منظور از گناه آشکار همان است که خانواده همسرش را اذیت کند، پس اگر این کار را انجام داد، اگر بخواهد می تواند قبل از آن که عدّه به اتمام برسد، او را اخراج کند.(1)

7) و از او: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از سعد بن ابی خلف نقل می کند: از ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام در خصوص موردی از طلاق پرسیدم، فرمود: اگر مرد زن خویش را طلاقی دهد که امکان بازگشت در آن نباشد، زن در آن لحظه از او جدا خواهد شد و صاحب اختیار خویش میشود و مرد حقی بر وی نخواهد داشت و هر طور که می خواهد عدّه خویش را به اتمام خواهد رساند و نفقه ای نخواهد داشت. گفت: من عرض کردم: مگر خداوند عزّ و جلّ نفرمود: «لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِن بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ»؟ گفت: ایشان فرمود: منظور خداوند همان زنی است که مرحله به مرحله طلاق داده می شود، و این همان زنی است که به بیرون نخواهد رفت و اخراج نخواهد شد تا آن که برای بار سوم طلاق داده شود و وقتی که برای بار سوم طلاق داده شود، از آن مرد جدا خواهد شد و نفقه نیز ندارد. زنی که مرد، او را یک بار طلاق دهد، منتظر می شود که عدّه او به اتمام رسد. این زن، عدّه را منزل همسرش به اتمام خواهد رساند و تا آن زمان که عدّه خویش را به اتمام می رساند، دارای حق مسکن و نفقه است.(2)

8) شیخ در تهذیب: با سند خود از موسی بن قاسم، از عبد الرحمن، از صفوان، از ابو هلال، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند که: ایشان در خصوص زنی که همسر او بمیرد، می فرماید: برای حج و عمره بیرون می رود و زنی که طلاق داده می شود، بیرون نمی رود؛ زیرا خداوند تعالی می فرماید: «وَلَا يَخْرُجْنَ» مگر آن که در سفر، طلاق داده شده باشد.(3)

1- [1] - کافی، ج 6، ص 97، ح 2.
2- [2] - کافی، ج 6، ص 97، ح 5.
3- [3] - تهذیب، ج 5، ص 401، ح 1397.

9) ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ: «لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِن بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَن يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ»، پرسیدند، فرمود: مگر آن که زنا کند که حدّ بر او جاری می شود.(1)

10) و از او: با سند خود، از سعد بن عبد الله قمی، از امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف روایت شده است که گفت: به ایشان عرض کردم: مرا از آن گناه آشکار آگاه ساز که اگر زن در روزهای عدّه خویش انجام دهد، همسرش اجازه دارد وی را از منزل خود بیرون کند. فرمود: گناه آشکار همان «سحق» است که غیر از زنا است؛ زیرا که اگر زن زنا کند و حدّ بر او جاری شود، مردی که او را بخواهد، به خاطر حدّ، از ازدواج کردن با او امتناع نخواهد کرد، ولی اگر «مساحقه» انجام دهد، رجم بر او واجب میشود، و رجم خواری و زبونی است. هر کس که خداوند دستور داده باشد او را رجم کنند، او را خوار ساخته است، و هر کس را که خدا او را خوار ساخته باشد، او را دور کرده است، و هر کس را که خدا او را دور ساخته باشد، هیچ کس نمی تواند او را نزدیک سازد.(2)

11) علی بن ابراهیم: در خصوص معنای این آیه گفت: بر مرد جایز نیست که اگر زن خویش را طلاق دهد او را از خانه خویش اخراج کند، در حالی که بر مرد حق رجوع به زن مطلّقه خویش در خانه باشد، بر زن نیز جایز نیست که از خانه خویش بیرون رود «إِلَّا أَن يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ» و معنای «فاحشه» آن است که زنا کند و یا از دید همسر خویش مخفی شود. از آن جمله چیزهایی که «فاحشه» محسوب می شود، بدزبانی و گستاخی بر همسر خویش است، و اگر چیزی از این موارد را انجام داد، همسرش اجازه دارد که او را بیرون براند.(3)

12) محمد بن یعقوب از برخی یاران ما، از سهل بن زیاد، و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، و علی بن ابراهیم، از پدرش، و تمامی آنان، از ابن محبوب، از ابن بکیر، از زراره روایت کرده است که: شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام

1- [1] - من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 322، ح 1565.
2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه ، ج 2، ص 415، ح 21.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 358.

می فرماید: برای مرد فقیه (تیزبین) این را می پسندم که اگر بخواهد زن خویش را طلاق دهد، او را طلاق سنت دهد. گفت: سپس فرمود: و این همان چیزی است که خداوند تعالی می فرماید: «لَعَلَّ اللَّهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِکَ أَمْرًا»، منظور بعد از طلاق و به اتمام رسیدن عدّه است؛ عن ازدواج کردن با وی قبل از آن که با مردی دیگر ازدواج کند. فرمود: و چقدر بهتر و بردبارانه تر است برای هر دوی آنها، که زن خویش را در حالت طهارت و پاکی و بدون جماع، برا بار اول طلاق دهد و بر آن شاهدانی بیاورد، سپس منتظر بماند که سه ماه و یا سه پاکی وی به اتمام رسد، سپس یکی از خواستگاران وی باشد!(1)

13) و از او: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از قاسم بن عروه، از زراره، از امام جعفر صادق روات شده است که: زن مطلقه به چشم های خویش سرمه بکشد و حنا ببندد و معطر شود و بهترین لباس خویش را بر تن کند؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «لَعَلَّ اللَّهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِکَ أَمْرًا»، به آن امید که وی را خوش آید، و او را باز گرداند.(2)

14) و از او: از حمید بن زیاد، از ابن سماعه، از وهیب بن حفص، از ابو بصیر، از یکی از دو امام باقر و صادق علیهما السلام در خصوص زن مطلقه روات کرده است که: در خانه خویش، عدّه را به اتمام برساند، و زینت خویش را برای همسر خویش ابراز نماید، به امید آن که خداوند بعد از آن امری را صورت دهد.(3)

«فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ...أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْرًا(3)»

«فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَیْ عَدْلٍ مِّنکُمْ وَأَقِیمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِکُمْ یُوعَظُ بِهِ مَن کَانَ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ وَمَن یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا(2) وَیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ وَمَن یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِکُلِّ شَیْءٍ قَدْرًا(3)»

1- [1] - کافی، ج 6، ص 65، ح 3.
2- [2] - کافی، ج 6، ص 92، ح 14 .

3- [3] - کافی، ج 6، ص 91، ح 10.

[پس چون عدّه آنان به سر رسید، (یا) به شایستگی نگاهشان دارید یا به شایستگی از آنان جدا شوید و دو تن (مرد) عادل را از میان خود گواه گیرید و گواهی را برای خدا به پا دارید. این است اندرزی که به آن کس که به خدا و روز بازپسین ایمان دارد داده می شود و هر کس از خدا پروا کند، (خدا) برای او راه بیرون شدنی قرار می دهد * و از جایی که حسابش را نمی کند به او روزی می رساند و هر کس بر خدا اعتماد کند، او برای وی بس است. خدا فرمانش را به انجام رساننده است.به راستی خدا برای هر چیزی اندازه ای مقرر کرده است]

1) علی بن ابراهیم: منظور از سخن خداوند تعالی: «فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» آن است که هرگاه عدّه وی به اتمام رسد، یا به وی رجوع میکند و یا این که از وی جدا میشود. در این صورت، باید وی را طلاق دهد و او را بهره مند سازد؛ توانگر به اندازه توانش و تنگدست نیز به اندازه توانش این کار را انجام دهد.(1)

2) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از احمد بن محمد ابن ابی نصر نقل می کند: از امام موسی بن جعفر ابو الحسن علیه السلام در خصوص مردی پرسیدم که زن خویش را بعد از آن که با وی هم بستر شده بود، طلاق داد و دو شاهد عادل نیز بر این ماجرا داشت. ایشان فرمود: این طلاق نیست. عرض کردم: فدایت شوم! طلاق سنت چگونه است؟ فرمود: هرگاه که از حیض خویش طهارت یافت، و قبل از آن که با وی هم بستر شود، وی را طلاق دهد، و دو شاهد عادل بر آن بیاورد، آن گونه که خداوند عزّ و جلّ در قرآن می فرماید، و اگر مخالف آن بود، به قرآن ارجاع داده شود. به ایشان عرض کردم: اگر در زمان طهارت و بدون جماع طلاق دهد و یک شاهد مرد و دو شاهد زن داشته باشد، چه حکمی دارد؟ فرمود: شهادت دادن زن در امر طلاق جایز نیست، گاهی شهادت دادنشان به همراه دیگران در امر خون (حیض)، اگر حاضر باشند، جایز باشد. عرض کردم: اگر دو مرد ناصبی بر طلاق شهادت دهند، طلاق صورت گرفته است؟ فرمود: هر کس بر فطرت به دنیا بیاید و به خیر و نیکی شناخته شده باشد (اشتهار به فسق نداشته باشد)، شهادت

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 358.

دادنش برای طلاق مُجاز است.(1)

3) و از او: از برخی یاران ما: از احمد بن ابی عبد الله، از عبد الرحمن بن ابی نَجران، و محمد بن علی، از ابو جمیله، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس که برای هدر دادن خون یک انسان مسلمان و یا بازداشتن مسلمانی از مال خویش، شهادتی را کتمان کند و یا شهادتی دهد، در روز قیامت در حالتی خواهد آمد که ظلمتی به پهنای افق، چهره اش را فرا گرفته است و بر چهره اش خراش هایی است که آفریده ها وی را با اسم و نسب می شناسند. از سوی دیگر، هر کس که برای اِحیای حق مسلمانی، شهادت حقی بدهد، در روز قیامت در حالتی خواهد آمد که نوری به پهنای افق چهره وی را فرا گرفته است، و فرشتگان وی را با اسم و نسب می شناسند. سپس امام محمد باقر علیه السلام فرمود: مگر نمی بینی که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ».(2)

4) محمد بن یعقوب: از علی، از علی بن الحسین، از محمد کُناسی نقل می کند: آن کس که سند این حدیث را به امام جعفر صادق علیه السلام میرساند در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» روایت کرده است که: آنان گروهی از شیعه ما هستند که ضعیفند و این امکان برای آنان موجود نیست که به سوی ما سفر کنند؛ بنابراین حدیث ما را می شنوند، و از علم ما اقتباس می کنند، و گروهی که بالاتر از آنان هستند سفر می کنند و اموال خویش را خرج می کنند و بدن های خویش را خسته می کنند تا این که حدیث را فرا گیرند و به آنها منتقل کنند. پس اینان آن را می فهمند و آنها آن را از دست می دهند، و اینان همان کسانی هستند که خداوند تبارک و تعالی، راه برون رفتی برای آنها قرار میدهد، و از آن جا که گمان نمی کنند، به آنها روزی میرساند.(3)

5) و از او: از برخی یاران ما، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از صفوان، از

1- [1] - کافی، ج 6، ص 67، ح 6.
2- [2] - کافی، ج 7، ص 380، ح 1.

3- [3] - کافی، ج 8، ص 178، ح 201.

محمد بن ابی هزهاز، از علی بن سَری روایت شده است که: شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: خداوند عزّ و جلّ رزق و روزی مؤمنین را در جایی قرار داده است که تصور آن را ندارند، و این به خاطر این است که اگر بنده، وجه روزی خویش را نشناسد، دعا کردنش بیشتر می شود.(1)

6) و از او: از برخی یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از بیش از یک شخص، از علی بن اسباط، از احمد بن عمر حلال، از علی بن سوید، از ابو الحسن اول امام موسی کاظم علیه السلام روایت می کند: در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَمَن یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» از ایشان پرسیدم، فرمود: توکل بر خدا درجاتی دارد، از جمله آن این است که بر خدا در تمامی امورت توکل کنی و از هر آن چه که درباره تو تقدیر کرد، راضی باشی و بدانی که خداوند تبارک و تعالی برای تو از خیر و نیکی و فضل و بخشش فروگذار نمیکند و بدانی که حکم آن در دست اوست. پس در سپردن آن به خدا توکل کرده و در آن چیز و چیزهای دیگر به خدا اعتماد کنی.(2)

7) و از او: از برخی یاران ما، از سهل بن زیاد، و علی بن ابراهیم، از پدرش، همگی، از یحیی بن مبارک، از عبد الله بن جَبَله، از معاویه بن وهب، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که: هر کس که سه چیز به او عطا شود، از سه چیز منع نخواهد شد: به هر آن کس دعا عطا شود، اجابت عطا می شود، و به هر آن کس شکر عطا شود، فزونی نعمت عطا می شود، و به هر آن کس توکل داده شود، بی نیازی از دیگران عطا می شود. سپس فرمود: آیا این سخن خداوند عزّ و جلّ را نخوانده ای: «وَمَن یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» و نیز فرموده است: «لَئِن شَکَرْتُمْ لأَزِیدَنَّکُمْ»(3) [اگر واقعاً سپاسگزاری کنید (نعمت) شما را افزون خواهم کرد] و فرمود: «اُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ»(4) [مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم].(5)

1- [1] - کافی، ج 5، ص 84، ح 4.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 53، ح 5.
3- [3] - ابراهیم/ 7.
4- [4] - غافر/ 60.

5- [5] - کافی، ج 1، ص 53، ح 6.

8) و از او: از برخی یاران ما، از احمد بن ابی عبد الله، از محمد بن علی، از هارون بن حمزه، از علی بن عبد العزیز نقل می کند: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: عمر بن مسلم چه کار کرد؟ عرض کردم: فدایت شوم! به عبادت روی آورد و تجارت را رها کرد. فرمود: وای بر او! مگر نمی داند که ترک کننده طلب، دعایش مستجاب نمی شود؟! هنگامی که این آیه نازل شد: «وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»، گروهی از یاران رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم درها را بستند و به عبادت روی آوردند و گفتند: [خداوند] ما را بسنده است. خبر آنان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و دنبال آنها فرستاد و فرمود: چه چیزی شما را بر این کار واداشت؟ عرض کردند: ای رسول خدا! رزق و روزی ما تأمین خواهد شد، پس به عبادت روی آوردیم. آن حضرت فرمودند: هر کس این کار را انجام دهد، دعایش مستجاب نخواهد شد؛ روزی را بجویید (به طلب کردن اهمیت دهید).(1)

9) حسین بن سعید در کتاب تمحیص: از علی بن سوید، از ابو الحسن اول، امام موسی کاظم علیه السلام نقل می کند: از ایشان درباره سخن خداوند تعالی: «وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»، پرسیدم، فرمود: توکل بر خدا درجاتی دارد؛ از جمله آن این که: در تمامی امورت به او اعتماد داشته باشی و هر آن چه که درباره تو تقدیر کرد، از آن راضی باشی و بدانی که او چیزی به جز خیر و نیکی به تو نخواهد رساند و بدانی که حکم در آن مورد در دست اوست. پس با سپردن کارها به خدا، بر او توکل کرده، و در آن و در امور دیگر به او اعتماد کنی.(2)

10) علی بن ابراهیم: محمد بن احمد بن ثابت برای ما روایت کرد که: حسن بن محمد، از محمد بن زیاد، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم روایت کرده است که: درباره سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»، از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم، فرمود: در دنیایش.(3)

1- [1] - کافی، ج 5، ص 84، ح 5.
2- [2] - تمحیص، ص 62، ح 140.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 358.

«وَاللَّائِی یَئِسْنَ مِنَ الْمَحِیضِ مِن...وَمَن یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَل لَّهُ مِنْ أَمْرِهِ یُسْرًا(4)»

«وَاللَّائِی یَئِسْنَ مِنَ الْمَحِیضِ مِن نِّسَائِکُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِی لَمْ یَحِضْنَ وَأُوْلَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَن یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَن یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَل لَّهُ مِنْ أَمْرِهِ یُسْرًا(4)»

[و آن زنان شما که از خون دیدن (ماهانه) نومیدند، اگر شک دارید (که خون می بینند یا نه) عدّه آنان سه ماه است و (دخترانی) که (هنوز) خون ندیده اند (نیز عدّه شان سه ماه است) و زنان آبستن مدّتشان این است که وضع حمل کنند و هر کس از خدا پروا دارد، (خدا) برای او در کارش تسهیلی فراهم سازد]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: عدّه زنی که حیض نمی شود و زنی که حیض میشود، ولی پاک نمیشود، سه ماه است و عدّه زنی که حیض می شود و حیض او اشکالی نداشته باشد و منظم باشد، سه پاکی است. در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ: «إِنِ ارْتَبْتُمْ» از ایشان پرسیدم: ریب و شک چیست؟ فرمود: آن چه بر یک ماه افزون گردد، ریب و شک است و باید عدّه سه ماه را مد نظر قرار دهد و حیض را رها کند، و آن چه که در یک ماه باشد و از سه دوره حیض تجاوز نکرده باشد، عدّه او سه حیض خواهد بود.(1)

2) و از او: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که: از ایشان درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «إِنِ ارْتَبْتُمْ» پرسیدم، فرمود: هر آن چه که بر ماه افزون گردد، ریب و شک است.(2)

3) و از او: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی نجران، از عاصم بن حُمَید، از محمد بن قیس، از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که: زن باردار مهلتش تا زمان وضع حملش خواهد بود، و تا زمان وضع حمل آن زن، نفقه توأم با احسان، بر عهده مرد است.(3)

1- [1] - کافی، ج 6، ص 100، ح 8.

2- [2] - کافی، ج 3، ص 75، ح 2.
3- [3] - کافی، ج 6، ص 103، ح 1.

«أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنتُم مِّن...آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا(7)»

«أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنتُم مِّن وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِن كُنَّ أُولَاتِ حَمْلٍ فَأَنفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُم بِمَعْرُوفٍ وَإِن تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرَى (6) لِيُنفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا(7)»

[همان جا که (خود) سکونت دارید به قدر استطاعت خویش آنان را جای دهید و به آنها آسیب (و زیان) مرسانید تا عرصه را بر آنان تنگ کنید و اگر باردارند خرجشان را بدهید تا وضع حمل کنند و اگر برای شما (بچه) شیر می دهند، مزدشان را به ایشان بدهید و به شایستگی میان خود به مشورت پردازید و اگر کارتان (در این مورد) با هم به دشواری کشید، (زن) دیگری (بچه را) شیر دهد * بر توانگر است که از دارایی خود هزینه کند و هر که روزی او تنگ باشد، باید از آن چه خدا به او داده خرج کند. خدا هیچ کس را جز (به قدر) آن چه به او داده است تکلیف نمی کند. خدا به زودی پس از دشواری آسانی فراهم می کند]

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فضیل، از ابو صبّاح کِنانی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: اگر مرد، زن را در حالی که باردار باشد، طلاق دهد، تا زمانی که وضع حمل کند، باید نفقه او را بدهد و هرگاه وضع حمل نمود، حقش را بدهد و به او ضرر نرساند (اجرت او را کم نکند)، مگر آن که زنی را بیابد که حق شیردهی اش از او کمتر باشد. در این صورت، اگر به آن مزد، راضی شود، نسبت به شیر دادن نوزاد خویش شایسته تر است. (1)

2) و از او: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که: مرد هنگامی که زن خویش را طلاق داد، به او ضرر نرساند که عرصه بر وی تنگ گردد که مجبور شود قبل از به اتمام رساندن عدّه خویش آن جا را ترک کند؛ زیرا خداوند عزّ و جلّ از این امر

1- [1] - کافی، ج 6، ص 103، ح 2.

نهی کرده و فرموده است: «وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ».

و نیز از او از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از علی بن حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام همانند همین حدیث روایت شده است.(1)

3) علی بن ابراهیم، گفت: احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عاصم بن حُمَید، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ» روایت کرده است که: هرگاه که مرد، نفقه زن خویش را بدهد به طوری که از لحاظ جسمانی ضعفی نداشته باشد و پوشاک وی را تأمین کند (که هیچ)، در غیر این صورت، بین آن دو جدایی حاصل می شود.(2)

4) ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه با سند خود از ربعی بن عبد الله و فضیل بن یسار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که در خصوص این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ» فرمود: هرگاه که مرد، نفقه زن خویش را بدهد به طوری که از لحاظ جسمانی ضعفی نداشته باشد و پوشاک وی را تأمین کند (که هیچ)، در غیر این صورت، بین آن دو جدایی حاصل می شود. (3)

5) علی بن ابراهیم، در خصوص این سخن خداوند متعال: «وَأُوْلَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَن يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ»(4) می گوید: زن مطلقه باردار تا زمان وضع حملش مهلت دارد و اگر روزی که همسرش وی را طلاق داد، وضع حمل نمود، هرگاه که طهارت یافت می تواند ازدواج کند، و اگر تا نه ماه وضع حمل ننمود، تا زمانی که وضع حمل نکند، ازدواج نخواهد کرد.(5)

6) علی بن ابراهیم: در خصوص سخن خداوند متعال: «أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ

1- [1] - کافی، ج 6، ص 123، ح 1.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 359.
3- [3] - من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 279، ح 1331.
4- [4] - طلاق/ 4.

5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 358.

سَکَنتُم مِّن وُجْدِکُمْ» گفت: زن مطلقه ای که همسرش بر وی حق رجوع دارد، تا زمانی که در عدّه باشد، باید همسرش نفقه و مسکن وی را تأمین کند واگر باردار بود، تا زمان وضع حمل وی باید خرجش را بدهد.(1)

7) محمد بن یعقوب: از حمید بن زیاد، از حسن بن سماعه، از حسین بن هاشم، و محمد بن زیاد، از عبد الرحمن بن حجّاج، از ابو الحسن روایت کرده است که: از ایشان در خصوص زن بارداری پرسیدم که همسرش وی را طلاق داده باشد و بعد از آن، سقط جنین کند، جنین کامل باشد یا کامل نباشد و یا این که نوزاد را به صورت مُضغه سقط کند، حکمش چیست؟ فرمود: هر چیزی که وضع نمود و مشخص شود که حمل بوده است؛ کامل یا غیر کامل باشد، عدّه او به اتمام رسیده است.(2)

8) و نیز او از حمید بن زیاد، از جعفر بن سماعه، از علی بن عمران سقا، از ربعی بن عبد الله، از عبد الرحمن بن ابی عبد الله بصری، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: از ایشان پرسیدم: مردی که زن باردار خویش را طلاق می دهد، و آن چه در شکم زن است، دوقلو باشد، یکی را به دنیا بیاورد و دیگری در شکمش بماند، حکمش چیست؟ فرمود: با زادن همان اولی، بائن میشود و تا زمانی که آن چه را در شکم وی است، وضع نکند، نمی تواند با دیگری ازدواج کند. (3) حدیث زراره که از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده بود، در آغاز سوره ذکر شد: نفقه و مسکن در طلاق رجعی (قابل بازگشت) در زمان عدّه بر عهده مرد است.

«وَکَأَیِّن مِّن قَرْیَهٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا...فِیهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا (11)»

«وَکَأَیِّن مِّن قَرْیَهٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِیدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُّکْرًا(8) فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَکَانَ عَاقِبَهُ أَمْرِهَا خُسْرًا(9) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِیدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ یَا أُوْلِی الْأَلْبَابِ الَّذِینَ آمَنُوا قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَیْکُمْ ذِکْرًا(10) رَّسُولاً یَتْلُو عَلَیْکُمْ آیَاتِ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 358.
2- [2] - کافی، ج 6، ص 82، ح 9.
3- [3] - کافی، ج 6، ص 82، ح 10.

اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا (11)»

[و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سر پیچیدند و از آنها حسابی سخت کشیدیم و آنان را به عذابی (بس) زشت عذاب کردیم * تا کیفر زشت عمل خود را چشیدند و پایان کارشان زیان بود * خدا برای آنان عذابی سخت آماده کرده است. پس ای خردمندانی که ایمان آورده اید! از خدا بترسید. راستی که خدا سوی شما تذکاری فرو فرستاده است * پیامبری که آیات روشنگر خدا را بر شما تلاوت می کند تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون برد و هر کس به خدا بگرود و کار شایسته کند، او را در باغ هایی که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است در می آورد؛ جاودانه در آن می مانند. قطعاً خدا روزی را برای او خوش کرده است]

1) علی بن ابراهیم، در خصوص سخن خداوند متعال: «وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ» می گوید: منظور همان اهل قریه ای است که: «عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُّكْرًا». و در خصوص سخن خداوند متعال: «قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا* رَّسُولًا» گفت: ذِکر: اسم رسول خدا صلی الله علیه و آله است. گفتند: ما اهل ذکر هستیم.(1)

2) ابن بابویه گفت: علی بن حسین بن شاذویه مؤدّب، و جعفر بن محمد بن مسرور - که خدا از آن دو خشنود باد - برای ما روایت کردهاند: محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری، از پدرش، از ریّان بن صلت، از امام رضا علیه السلام نقل می کند که در سخنی در مجلس مأمون فرمود: ذکر، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، و ما اهل آن (اهل ذکر) هستیم، و این در قرآن، آن جا که خداوند عزّ وجلّ در سوره طلاق می فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُوْلِى الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَّسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ»، کاملاً آشکار است. و فرمود:

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 359.

پس «الذِّکر» رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و ما اهل آن هستیم. (1) و این در سخن خداوند متعال در سوره نحل: «فَاسْأَلُواْ أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ»(2) [پس اگر نمی دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی جویا شوید] ذکر شده است.

3) ابن شهر آشوب، از ابن عباس در خصوص سخن خداوند متعال: «ذِکْرًا * رَّسُولاً» نقل می کند: ذکر بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جانب خداوند است، و علی علیه السلام ذکری از محمد صلی الله علیه و آله است؛ آن گونه خداوند می فرماید: «وَإِنَّهُ لَذِکْرٌ لَّکَ وَلِقَوْمِکَ»(3)-(4) [و به راستی که (قرآن) برای تو و برای قوم تو (مایه) تذکّری است]

«اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ...وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا(12)»

«اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا(12)»

[خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین آفرید. فرمان (خدا) در میان آنها فرود می آید تا بدانید که خدا بر هر چیزی تواناست و به راستی دانش وی هر چیزی را در برگرفته است]

1) علی بن ابراهیم: سخن خداوند عزّ و جلّ: «اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» دلیلی است بر آن که در زیر هر آسمان، زمینی موجود است «یَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا».(5)

2) علی بن ابراهیم گفت: پدرم، از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که: به ایشان عرض کردم: در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ:

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام ج 1، ص 216، ح 1.
2- [2] - نحل/ 43.
3- [3] - زخرف/ 44.
4- [4] - مناقب، ج 3، ص 97.

5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 359.

«وَ السَّمَاء ذَاتِ الْحُبُكِ»(1) [سوگند به آسمان مشبک] برای من توضیح دهید. فرمود: آن (آسمان) به زمین، محکم بافته شده است، و انگشتان خویش را در هم فرو برد. عرض کردم: چگونه به زمین بافته می باشد، در حالی که خداوند می فرماید: «رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»(2) [آسمان ها را بدون ستون هایی که آنها را ببینید برافراشت]؟ فرمود: سبحان الله! مگر خداوند نمی فرماید: «بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»؟ عرض کردم: آری. فرمود: پس ستون هست، ولی شما آنها را نمی بینید.

عرض کردم: فدایت شوم! چگونه چنین چیزی ممکن است؟ گفت: پس دست چپ خویش را پهن کرد و دست راست خویش را بر آن قرار داد و فرمود: این زمین دنیاست، و آسمان دنیا در بالای آن مانند گنبد وجود دارد، و زمین دوم بالای آسمان دنیاست، وآسمان دوم در بالای آن مانند گنبد وجود دارد، و زمین سوم بالای آسمان دوم است، و آسمان سوم بالای آن مانند گنبد وجود دارد، و زمین چهارم بالای آسمان سوم است، و آسمان چهارم بالای آن مانند گنبد وجود دارد، و زمین پنجم بالای آسمان چهارم است، و آسمان پنجم بالای آن مانند گنبد وجود دارد، و زمین ششم بالای آسمان پنجم است،و آسمان ششم بالای آن مانند گنبد وجود دارد، و زمین هفتم بالای آسمان ششم است، و آسمان هفتم بالای آن مانند گنبد وجود دارد، و عرش خداوند رحمان در بالای آسمان هفتم است، و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ» به صورت طبقه طبقه، «وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ»، اما صاحب امر، رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و وصیّ و جانشین بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی زمین حاضر و موجود است، و امر از بالای آسمان از میان آسمان ها و زمین ها بر ایشان نازل می گردد. عرض کردم: پس در زیر ما فقط یک زمین وجود دارد؟ فرمود: در زیر ما فقط یک زمین وجود دارد، و آن شش زمین در بالای ما هستند.(3)

طبرسی، می گوید: عیاشی با سند خود، از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام روایت کرده و همین حدیث را در ویژگی های آسمان ها و زمین ها آن

1- [1] - ذاریات/ 7.
2- [2] - رعد/ 2.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 304.

گونه که در روایت علی بن ابراهیم ذکر کردیم، نقل کرده است.(1)

3) ابن بابویه می گوید: ابو الحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبد الله بصری بایلاق برای ما روایت می کند: ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن احمد بن جبله واعظ، از ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر طائی، از پدرش، از امام رضا علیه السلام، از پدرش امام موسی بن جعفر، از پدرش امام جعفر صادق، از پدرش امام محمد باقر، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی صلوات الله علیهم اجمعین برای ما روایت می کند که: علی بن ابی طالب علیه السلام در مسجد جامع کوفه بودند که مردی از اهل شام نزد ایشان آمد و عرض کرد: ای امیر المؤمنین! من در خصوص چیزهایی از شما سؤالاتی دارم. فرمود: برای آگاهی و شناخت بپرس، نه برای اذیت کردن. همه مردم خیره شدند. عرض کرد: از اولین چیزی که خداوند تعالی آن را آفرید، مرا با خبر ساز. فرمود: نور را آفرید. عرض کرد: پس آسمان ها از چه چیزی آفریده شدند؟ فرمود: از بخار آب. عرض کرد: پس زمین از چه چیزی آفریده شد؟ فرمود: از کف آب. عرض کرد: پس کوه ها از چه چیزی آفریده شدند؟ فرمود: از امواج. عرض کرد: پس چرا مکه، اُمّ القُرَی نامیده شد؟ فرمود: زیرا زمین از زیر آن گسترده شد.

از آسمان دنیا از ایشان پرسید، و عرض کرد: از چه چیزی است؟ فرمود: از موجی کف دار. سپس از طول و عرض خورشید و ماه از ایشان پرسید. فرمود: نهصد فرسخ در نهصد فرسخ. و از طول و عرض کوکب از ایشان پرسید؟ فرمود: دوازده فرسخ در دوازده فرسخ. و از رنگ و نام آسمان های هفت گانه از ایشان پرسید؟ فرمود: نام آسمان دنیا، رفیع است که از آب و دود است، و نام آسمان دوم، قیدوم است که به رنگ مس است، و آسمان سوم، نام آن الماروم است که به رنگ برنج است، و آسمان چهارم، نام آن ارفلون است که به رنگ نقره است، و نام آسمان پنجم، هیعون است که طلائی رنگ است، ونام آسمان ششم، عروس است، که یاقوت سبز رنگ است، و آسمان هفتم، نام آن عجماء است، و آن مرواریدی سفید رنگ است.(2) این حدیث، طولانی است و آن چه از آن مورد نیاز بود، نقل کردیم.

1- [1] - مجمع البیان، ج 10، ص 50.
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 218، ح 1.

ص:84

سوره تحریم

اشاره

سوره تحریم مدنی است. 12 آیه دارد و بعد از حجرات نازل شده است.

ص:85

ص:86

فضیلت و ثواب قرائت سوره تحریم

فضیلت آن در سوره طلاق ذکر شد.

1) در کتاب خواصّ القرآن از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که: هر کس آن را بخواند، خداوند به وی توبه ای خالصانه عطا خواهد کرد و هر کس آن را بر مارگزیده ای بخواند، خداوند وی را شفا می دهد و زهر در بدن وی حرکت نخواهد کرد، و اگر نوشته شده و آب آن بر کسی که مبتلا به بیماری صرع است، پاشیده شود، شیطان او سوزانده خواهد شد.

2) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس آن را بخواند، خداوند توبه ای خالصانه به وی عطا خواهد کرد، و هر کس آن را بر مارگزیده ای بخواند، خداوند تعالی وی را شفا خواهد داد، و اگر نوشته شود و با آب حل شود و آب آن بر کسی که به بیماری صرع مبتلا باشد، پاشیده شود، درد وی از بین خواهد رفت.

3) امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس آن را بر بیماری بخواند، او را تسکین خواهد داد، و هر که آن را بر کسی که مبتلا به لرزه (انقباض و انبساط عضلانی) باشد، بخواند، بیماری وی تسکین خواهد یافت، و هر کس آن را بر کسی که به بیماری صرع مبتلا باشد، بخواند، وی را به هوش خواهد آورد، و هر کس آن را بر کسی بخواند که از بی خوابی رنج می کشد، وی را به خواب خواهد برد، و کسی که بسیار مقروض باشد، اگر به خواندن آن عادت کند، به خواست خداوند متعال چیزی از قرض های او باقی نخواهد ماند.

ص:88

تفسیر سوره تحریم

اشاره

بسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ...عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَیِّبَاتٍ وَأَبْکَارًا(5)»

«یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَکَ تَبْتَغِی مَرْضَاتَ أَزْوَاجِکَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ(1) قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَکُمْ تَحِلَّةَ أَیْمَانِکُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاکُمْ وَهُوَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ(2) وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِیُّ إِلَی بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِیثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَیْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَن بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنبَأَکَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِیَ الْعَلِیمُ الْخَبِیرُ(3) إِن تَتُوبَا إِلَی اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِیلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمَلَائِکَةُ بَعْدَ ذَلِکَ ظَهِیرٌ(4) عَسَی رَبُّهُ إِن طَلَّقَکُنَّ أَن یُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَیْرًا مِّنکُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَیِّبَاتٍ وَأَبْکَارًا(5)»

[ای پیامبر! چرا برای خشنودی همسرانت آن چه را خدا برای تو حلال گردانیده حرام می کنی؟ خدا (ست که) آمرزنده مهربان است * قطعاً خدا برای شما (راه) گشودن سوگندهایتان را مقرر داشته است و خدا سرپرست شماست و اوست دانای حکیم * و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخنی نهانی گفت و همین که وی آن را (به زن دیگر) گزارش داد و خدا (پیامبر) را بر آن مطلع گردانید، (پیامبر) بخشی از آن را اظهار کرد و از بخشی (دیگر) اعراض نمود. پس چون (مطلب) را به آن (زن) خبر داد، وی گفت: چه کسی این را به تو خبر داده؟ گفت: مرا آن دانای آگاه خبر داده است * اگر (شما دو زن) به درگاه خدا توبه کنید، (بهتر است)، واقعاً

دلهایتان انحراف پیدا کرده است و اگر علیه او به یکدیگر کمک کنید، در حقیقت خدا خود سرپرست اوست و جبرئیل و صالح مؤمنان (نیز یاور اویند) و گذشته از این فرشتگان (هم) پشتیبان (او) خواهند بود * اگر پیامبر شما را طلاق گوید، امید است پروردگارش همسرانی بهتر از شما مسلمان مؤمن فرمانبر توبه کار عابد روزه دار بیوه و دوشیزه به او عوض دهد]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی نجران، از عاصم بن حمید، از محمد بن قیس نقل می کند که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ به پیامبر خویش صلی الله علیه و آله می فرماید: «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَکَ تَبْتَغِی مَرْضَاتَ أَزْوَاجِکَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ * قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَکُمْ تَحِلَّةَ أَیْمَانِکُمْ» پس آن را سوگند قرار داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله کفّاره آن را داد. عرض کردم: با چه چیزی کفّاره داد؟ فرمود: ده فقیر را غذا داد؛ برای هر فقیری یک پیمانه. عرض کردم: اگر کسی بخواهد کفّاره وی لباس باشد، مقیاس چیست؟ فرمود: لباسی که عورت وی را بپوشاند.(1)

2) و از او: از برخی یاران ما، از سهل بن زیاد، از ابن ابی نصر، از محمد بن سماعه، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که: از ایشان در خصوص مردی که به زن خویش بگوید: تو بر من حرام هستی، پرسیدم. فرمود: اگر بر وی سلطه ای داشته باشم، سر وی را به درد میآورم و به او می گویم: خداوند وی را بر تو حلال کرده است، پس چه چیزی وی را بر تو حرام گردانیده است؟ همانا او فقط سخن دروغی گفته است، و ادّعا کرده چیزی که خداوند بر وی حلال گردانیده، حرام است. پس طلاق و کفّاره دادن بر وی ضرورت ندارد. سپس عرض کردم: ولی خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَکَ» کفّاره آن را واجب گردانید؟ فرمود: فقط کنیز قِبطی وی، ماریه را بر وی حرام کرد، و سوگند یاد کرد که به وی نزدیک نشود و پیامبر صلی الله علیه و آله کفّاره را به خاطر سوگند قسم بر خود واجب دانست، و این کفاره برای حرام کردن نبود.(2)

3) شیخ در امالی می گوید: شیخ سعید ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان

1- [1] - کافی، ج 7، ص 452، ح 4.
2- [2] - کافی، ج 6، ص 134، ح 1.

برای ما روایت می کند: ابو حفص عمر بن محمد، از ابو عبد الله حسین بن اسماعیل، از عبد الله بن شبیب، از محمد بن محمد بن عبد العزیز برای ما روایت می کند که: در کتاب پدرم یافتم که از زهری، از عبید الله بن عبد الله، از ابن عباس نقل می کند: حَفْصه، رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز عایشه با امّ ابراهیم دید و گفت: حتماً به وی خواهم گفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این امر را کتمان کن که وی بر من حرام است. حفصه، عایشه را از این امر مطلع ساخت و خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را با خبر ساخت. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فهمید که حفصه راز او را فاش کرده است. پس حفصه به ایشان گفت: چه کسی شما را آگاه کرد؟ فرمود: خداوند آگاه دانا مرا باخبر نمود. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله یک ماه از زنان خویش فاصله گرفت و خداوند عزّ و جلّ این آیه را نازل کرد: «إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا». ابن عباس گفت: از عمر بن خطاب پرسیدم: کدام دو زن هستند که علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله به همدیگر کمک کردند؟ گفت: حفصه و عایشه.(1)

4) علی بن ابراهیم، می گوید: احمد بن ادریس برای ما روایت می کند: احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از ابن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص سخن خداوند تعالی: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ» نقل کرده است که: عایشه و حفصه از وجود پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ماریه باخبر شدند، پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا سوگند! دیگر به وی نزدیک نخواهم شد، و خداوند امر کرد که کفّاره سوگند قسم خود را بدهد.(2)

5) سپس علی بن ابراهیم می گوید: دلیل نازل شدن این آیه آن است که پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در منزل یکی از زنانش بود و ماریه قبطیه نیز در آن جا به وی خدمت می کرد. در یکی از روزها، در منزل حفصه بود و حفصه برای کاری بیرون رفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله سراغ ماریه رفت و حفصه از ماجرا آگاه شده و عصبانی شد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد:

1- [1] - امالی، ج 1، ص 150.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 360.

ای رسول خدا! در روز من، در خانه من، و در بستر من، چنین کاری را انجام دادی! رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی خجالت کشید و فرمود: کافی است، ماریه را بر خویش حرام گردانیدم، دیگر به هیچ وجه نزد وی نخواهم رفت و من این راز را برای تو فاش می کنم، پس اگر کسی را از آن آگاه ساختی، لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر تو باد. عرض کرد: بله، کدام راز؟ فرمود: ابو بکر بعد از من خلافت را در دست خواهد گرفت، سپس بعد از آن پدرت عمر. گفت: چه کسی شما را از این ماجرا باخبر نمود؟ فرمود: خداوند مرا آگاه نمود.

و حفصه در همان روز عایشه را آگاه ساخت، و عایشه، ابو بکر را مطلع کرد، و ابو بکر نزد عمر آمد و گفت: عایشه این داستان را از حفصه برای من نقل کرد، و به حرف های وی اعتماد ندارم، پس تو از حفصه بپرس. عمر نزد حفصه آمد و به وی گفت: این داستانی که عایشه از زبان تو نقل می کند، چه بوده است؟ او خبر را انکار کرد و گفت: من هیچ کدام از این سخنان را به وی نگفتم. پس عمر به وی گفت: اگر این داستان صحّت دارد، به ما بگو تا اقدامات لازم را انجام دهیم. گفت: آری، رسول خدا این امر را گفت. پس چهار نفر گرد هم آمدند و تصمیم گرفتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را مسموم کنند. بنابراین جبرئیل این سوره را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل کرد: «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَکَ تَبْتَغِی مَرْضَاتَ أَزْوَاجِکَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ * قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَکُمْ تَحِلَّةَ أَیْمَانِکُمْ» منظور این است که خداوند تو را مجاز کرده است که کفّاره قسم خودت را بر جای آوری «وَاللَّهُ مَوْلَاکُمْ وَهُوَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ * وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِیُّ إِلَی بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِیثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ» یعنی دیگران را از آن آگاه ساخت «وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَیْهِ» یعنی خداوند پیامبر خویش صلی الله علیه و آله و سلم را از فاش کردن آن راز و تصمیم بر قتل وی باخبر نمود «عَرَّفَ بَعْضَهُ» منظور این است که وی را آگاه کرد و فرمود: چرا آن چیزی را که به تو گفتم، برای دیگران فاش کردی؟(1)

6) علی بن ابراهیم، در خصوص سخن خداوند تعالی: «وَأَعْرَضَ عَن بَعْضٍ» می گوید: آنها را از باخبر شدن خود نسبت به تصمیم آنها بر قتل او آگاه نکرد. گفت: چه کسی شما را آگاه نمود؟ فرمود: «نَبَّأَنِیَ الْعَلِیمُ الْخَبِیرُ* إِن تَتُوبَا إِلَی اللَّهِ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 360.

فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» منظور امیر المؤمنین علیه السلام است و «وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ» منظور امیر المؤمنین علیه السلام است، سپس وی را مخاطب قرار داد، و گفت: «عَسَى رَبُّهُ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا»، منظور عایشه است؛ زیرا از میان زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فقط عایشه دوشیزه بود.(1)

7) ابن بابویه، در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل می کند: امام صادق علیه السلام می فرماید: نزد من بسیار ناپسند است که مرد بمیرد و خصلتی از خصلت های رسول خدا صلی الله علیه و آله مانده باشد و او آن را انجام نداده باشد. به ایشان عرض کردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله لذت بردند؟ فرمود: آری و این آیه را خواندند: «وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَن بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ * إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ * عَسَى رَبُّهُ إِن طَلَّقَكُنَّ أَن يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا».(2)

8) علی بن ابراهیم می گوید: محمد بن جعفر برای ما روایت کرد: عبد الله بن محمد، از ابن ابی نجران، از عاصم بن حمید، از ابو بصیر نقل می کند که: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: «إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» منظور از صالح المؤمنین همانا امیر المؤمنین علی علیه السلام است.(3)

9) محمد بن عباس، در این خصوص پنجاه و دو حدیث را از خاصّه و عامّه نقل می کند و از جمله آن روایات این است که: جعفر بن محمد حسینی، از عیسی بن مهران، از مخوّل بن ابراهیم، از عبد الرحمن بن اسود، از محمد بن عبد الله بن ابی

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 361.

2- [2] - من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 297، ح 1416.
3- [3] - تفسير قمى، ج 2، ص 361.

رافع، از عون بن عبد الله بن ابی رافع نقل می کند: چون روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن از این دنیا رحلت کردند، فرا رسید، ایشان از هوش رفتند سپس به هوش آمدند، در حالی که من گریه می کردم و دستان ایشان را می بوسیدم و می گفتم: ای رسول خدا! بعد از شما، من و پسرم چه کسی را داریم؟ فرمود: بعد از من خدا را داری و جانشین من، صالح المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را.(1)

10) و نیز از او روایت شده است که می گوید: محمد بن سهل قطّان، از عبد الله بن محمد بلوی، از ابراهیم بن عبید الله بن علاء، از سعید بن یربوع، از پدرش، از عمار بن یاسر - که خدا از او خشنود باد - نقل می کند: شنیدم علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا فرا خواند و فرمود: می خواهی تو را بشارت دهم؟ عرض کردم: آری ای رسول خدا! و شما همیشه به خیر و نیکی بشارت می دهید. فرمود: خداوند در خصوص تو آیه ای نازل کرد. فرمود: عرض کردم: ای رسول خدا! آن چیست؟ فرمود: با جبرئیل قرین شدی؛ سپس خواند: «وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ»؛ تو و مؤمنین اهل بیتت صلوات الله علیهم اجمعین، همانا صالحین هستید.(2)

11) و نیز او می گوید: احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضّال، از ابو جمیله، از محمد حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را دو بار به یاران خویش معرفی کرد و به آنها فرمود: آیا ولیّ خودتان را بعد از من می شناسید؟ عرض کردند: خداوند و رسولش آگاه ترند. فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ»، منظور امیر المؤمنین علیه السلام است و او ولیّ شما بعد از من است. بار دوم در غدیر خُمّ بود هنگامی که فرمود: هر کس من مولای او باشم، علی مولای اوست.(3)

12) و نیز او می گوید: علی بن عبید و محمد بن قاسم برای ما روایت کردند:

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 698، ح 1.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 698، ح 2.

3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 699، ح 3.

حسن بن حکم، از حسن بن حسین، از حیّان بن علی، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس در خصوص این سخن خداوند عزّ و جلّ: «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» نقل کرده است: این آیه فقط درباره علی علیه السلام نازل شده است.(1)

13) ابن بابویه با سند خود از ابن عباس نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم! سخن چه کسی از خداوند خوشتر است، و چه کسی سخنش از خداوند صادق تر است؟ ای مردم! خداوند جلّ جلاله به من امر کرده است که علی علیه السلام را هادی و امام و خلیفه و جانشین شما قرار دهم و وی را به عنوان برادر و وزیر خود برگزینم. ای جماعت! علی علیه السلام بعد از من درب هدایت است، و دعوت کننده به سوی پروردگارم، و وی همانا صالح المؤمنین است «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّن دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ»(2) [و کیست خوشگفتارتر از آن کس که به سوی خدا دعوت نماید و کار نیک کند و گوید: من (در برابر خدا) از تسلیم شدگانم؟]. ای مردم! علی از من است، فرزندان وی، فرزندان من هستند و او همسر کسی است که محبوب من است. امر وی همان امر و دستور من است و نهی وی همان نهی کردن من است. ای مردم! پیروی از وی و پرهیز از عصیان وی بر شما واجب است. پیروی کردن از وی، پیروی کردن از من است و عصیان کردنش، عصیان کردن من است. ای مردم! علی علیه السلام صِدّیق و مُحَدّث این امت است، و همانا وی فاروق و هارون و یوشع و آصف و شمعون این امت است. همانا وی باب حِطّه و کشتی نجات آن است. وی طالوت و ذو القرنین این امت است. ای مردم! وی غم خوار گرفتاری مردم و حجت عظمی و آیت کبری و امام هدایت و عروه الوثقی (تکیه گاه مورد اعتماد) است. ای مردم! علی علیه السلام همراه حق است و حق، همراه علی و بر زبان وی است. ای مردم! علی علیه السلام قَسیم النّار است، هیچ کدام از پیروان او وارد آن نخواهد شد و هیچ کدام از دشمنان او از آن نجات نخواهند یافت. او قَسیم الجَنّه (معیار ورود به بهشت) است. دشمن او وارد آن نخواهد شد، همان طور که دوست او از بهشت

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 699، ح 4.
2- [2] - فصلت/ 33.

تکان نخواهد خورد و فاصله نخواهد گرفت. ای یاران من! شما را نصیحت کردم، و رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم، ولی شما نصیحت کنندگان را دوست ندارید. من این سخنانم را می گویم و برای خودم و برای شما از خدا طلب آمرزش می کنم.(1)

14) ابن شهر آشوب: از تفسیر ابو یوسف یعقوب بن سفیان نَسَوی، و نیز کلبی، و مجاهد، و ابو صالح و مغربی، از ابن عباس نقل می کنند که: حفصه پیامبر صلی الله علیه و آله را در اتاق عایشه همراه با ماریه قبطی دید. پس به او فرمود: آیا این سخن مرا کتمان خواهی کرد؟ عرض کرد: آری. فرمود: « وی بر من حرام است» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میخواست دل وی را آرام کند. اما او عایشه را آگاه کرد، و وی را از تحریم نمودن ماریه آگاه ساخت. عایشه در این خصوص با پیامبر صلی الله علیه و آله صحبت کرد، بنابراین این آیه نازل شد: «وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَن بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ * إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» فرمود: به خدا سوگند! صالح المؤمنین، علی علیه السلام است. خداوند می فرماید: و خداوند وی را کفایت می کند: «وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ».(2)

15) و از بخاری و ابو یعلی موصلی روایت شده است که ابن عباس گفت: از عمر بن خطاب در خصوص دو زنی که علیه پیامبر به همدیگر کمک کردند، پرسیدم. گفت: حفصه و عایشه هستند.(3)

16) و نیز سُدّی، از ابو مالک، از ابن عباس روایت کرده است و نیز ابو بکر حضرمی، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است و ثعلبی با سند خود از امام موسی بن جعفر علیه السلام، و همچنین از اسما بنت عمیس، از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که: صالح المؤمنین، همانا علی بن ابی طالب

1- [1] - امالی صدوق، ص 35، ح 4.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 76.
3- [3] - مناقب، ج 3، ص 77.

علیه السلام است.(1)

17) و هم چنین از طریق مخالفان، از ابن عباس، در خصوص سخن خداوند تعالی: «وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ» نقل شده است که: این آیه در خصوص عایشه و حفصه نازل شده است، «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ»، در خصوص پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است، «وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ» به طور ویژه در خصوص علی علیه السلام نازل شده است.

18) از مختصر وسیط واحدی از شهرزوری: از ابن عباس روایت شده است که: خواستم از عمر بن خطاب سؤال کنم، پس دو سال درنگ کردم و هنگامی که نزدیک ظَهران بودیم و او برای قضای حاجت رفته بود و بعد از قضای حاجت آمد، من رفتم که روی دستان وی آب بریزم. پس به وی گفتم: ای امیر المؤمنین! آن دو زن که علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله همدستی کردند، که بودند؟ گفت: عایشه و حفصه بودند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ...لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ(6)»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ(6)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! خودتان و کسانتان را از آتشی که سوخت آن مردم و سنگهاست حفظ کنید، بر آن (آتش) فرشتگانی خشن (و) سختگیر (گمارده شده) اند. از آن چه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی کنند و آن چه را که مأمورند انجام می دهند]

1) محمد بن یعقوب: از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از علی بن حدیدی، از جمیل بن دَرّاج، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: طیار بر ایشان وارد شد و در حالی که من نزد ایشان بودم، از ایشان پرسید: فدایت شوم! سخن خداوند عزّ و جلّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» را دیدی که در چندین جا، مؤمنین را مورد خطاب قرار داده است؟ آیا این خطاب شامل حال منافقین هم می شود؟ فرمود: آری، شامل حال منافقین و گمراهان و هر آن کس به دعوت ظاهری

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 77.

اعتراف کند.(1)

2) و نیز او: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از جمیل نقل کرده است: طیّار به من می گفت: ابلیس از فرشتگان نیست، و فقط به فرشتگان امر داده شد که برای آدم علیه السلام سجده کنند و ابلیس گفت: سجده نمی کنم. آیا با توجه به این که وی از فرشتگان نیست، عدم سجده ابلیس، عصیان و سرپیچی نیست؟ گفت: من و ایشان بر امام جعفر صادق علیه السلام وارد شدیم و گفت عرض کردم: فدایت شوم! شما ملاحظه می کنید که خداوند عزّ و جلّ مؤمنین را مورد خطاب قرار می دهد: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا»، آیا این خطاب شامل حال منافقین هم می شود؟ فرمود: آری، و گمراهان و هر آن کس که به دعوت ظاهری اعتراف کند، و ابلیس از آن کسانی بود که به همراه آنان به دعوت ظاهری اعتراف کرد.(2)

3) و نیز او: از برخی یاران ما، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن عُذافر، از اسحاق بن عمّار، از عبد الاعلی غلام آل سام، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: هنگامی که این آیه نازل شد: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ نَارًا»، مردی از مسلمین در حالی که گریه می کرد، نشست و گفت: من از خودم عاجز هستم، حال آن که خانواده من نیز به من سپرده شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امر کردن آنها به آن چه به نفس خویش امر می کنی، و نهی کردن آنها از آن چه نفس خویش را از آن نهی می کنی، برای تو کافی است.(3)

4) و نیز او با سند خود، از عثمان بن عیسی، از سماعه، از ابو بصیر در خصوص این سخن خداوند عزّ و جلّ: «قُوا أَنفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ نَارًا» روایت کرده است که: چگونه از آنها محافظت کنم؟ گفت: آن چه خداوند به آن امر کرده، امر می کنی، و از آن چه خداوند از آن نهی کرده، نهی می کنی، و اگر از تو اطاعت کردند، آنها را حفظ کردهای، و اگر از تو سرپیچی کردند، تو آن چه را که بر عهده

1- [1] - کافی، ج 8، ص 274، ح 413.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 303، ح 1.

3- [3] - کافی، ج 5، ص 62، ح 1.

تو بوده، انجام دادهای.(1)

5) و نیز او: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حفص بن عثمان، از سماعه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ: «قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا»، نقل می کند: از ایشان پرسیدم: چگونه از اهل خویش محافظت کنیم؟ فرمود: با امر به معروف و نهی از منکر.(2)

6) و نیز او: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن نعمان، از عبد الله بن مسکان، از سلیمان بن خالد نقل می کند: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: من دارای خانواده ای هستم که حرف های مرا گوش می دهند؛ آیا آنها را به این امر فرا بخوانم؟ فرمود: آری، خداوند عزّ و جلّ در قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ».(3)

7) علی بن ابراهیم: از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از زرعه بن محمد، از ابو بصیر روایت کرده است که: از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ: «قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ»، پرسیدم و گفتم: این نفس من است، می توانم آن را حفظ کنم، ولی چگونه اهل بیت خودم را حفظ کنم؟ فرمود: آنان را به آن چه خداوند به آن امر کرده است، امر کنید و از آن چه خداوند از آن نهی کرده، نهی کنید؛ اگر تو را اطاعت کنند، آنان را حفظ کردهای و اگر از تو سر پیچی کردند، آن چه بر عهده تو بود، به انجام رساندهای.(4)

و حسین بن سعید در کتاب زهد این حدیث را از نضر بن سوید، از زرعه، از ابو بصیر روایت کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ: «قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» پرسیدم و عرض کردم: این نفس من است، آن را حفظ می کنم، ولی چگونه خانواده

1- [1] - کافی، ج 5، ص 62، ح 2.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 62، ح 3.

3- [3] - کافی، ج 2، ص 168، ح 1.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 362.

خودم را حفظ کنم... و حدیث را تا آخر آن ذکر می کند.(1)

8) طبرسی در کتاب احتجاج: از امیر المؤمنین علیه السلام _ در حدیثی _ نقل می کند: با ایشان _ منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است _ از کوهی گذر کردیم، ناگهان متوجه شدیم که اشک هایی از آن سرازیر می شود. پیامبر صلی الله علیه و آله به آن فرمود: ای کوه! چه چیزی تو را به گریه کردن وامی دارد؟ گفت: ای رسول خدا! عیسی از این جا گذر کرده بود، در حالی که مردم را از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ است، می ترساند، و من می ترسم که از آن سنگ ها باشم؟ فرمود: نترس، آن سنگ گوگرد است، پس کوه آرام گرفت و ساکن شد.(2)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً...وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّکَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ(8)»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَى رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّکَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ(8)»

[ای کسانی که ایمان آورده اید! به درگاه خدا توبه ای راستین کنید، امید است که پروردگارتان بدیهایتان را از شما بزداید و شما را به باغهایی که از زیر (درختان) آن جویبارها روان است درآورد. در آن روز خدا پیامبر (خود) و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، خوار نمی گرداند. نورشان از پیشاپیش آنان و سمت راستشان روان است. می گویند: پروردگارا! نور ما را برای ما کامل گردان و بر ما ببخشای که تو بر هر چیز توانایی]

1) محمد بن یعقوب: از برخی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن علی، از محمد بن فضیل، از ابو صبّاح کِنانی نقل می کند: از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا»، پرسیدم، فرمود: بنده از گناه توبه می کند و به آن باز

1- [1] - زهد، ص 17، ح 36.
2- [2] - احتجاج، ص 220.

نمی گردد.

محمد بن فضیل می گوید: از ابو الحسن علیه السلام در این باره پرسیدم، فرمود: از گناه توبه می کند و به آن باز نمی گردد، و محبوب ترین بندگان نزد خداوند، مُفتّنون توّابون هستند (کسانی که به سراغ گناهان میروند و توبه کنندهاند).(1)

2) و نیزاز او: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابو ایوب، از ابو بصیر روایت کرده است که: از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص این آیه: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا»پرسیدم، فرمود: همان گناهی که به هیچ وجه به آن باز نمی گردد. عرض کردم: کدام یک از ما (به گناه) باز نگشته است؟ فرمود: ای ابا محمد! خداوند از میان بندگان خویش، بنده مُفَتَّن (کسی که به سراغ گناهان میرود) و توبه کننده را دوست دارد.(2)

3) و نیز او: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از معاویه بن وهب روایت کرده است که: شنیدم که امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: اگر بنده، توبه ای خالصانه کند، خداوند وی را دوست می دارد و در دنیا و آخرت گناهان وی را خواهد پوشاند. عرض کردم: چگونه می پوشاند؟ فرمود: گناهانی را که دو فرشته وی نوشته بودند از یاد آنها خواهد برد و به اعضا و جوارح وی وحی می کند که گناهان وی را پنهان کنید و به سرزمین ها وحی می کند که گناهانی را که بر روی شما مرتکب می شد، کتمان کنید؛ بنابراین در حالی خداوند را ملاقات می کند که چیزی نیست که به گناهان وی شهادت دهد.(3)

4) ابن بابویه، از پدرش نقل می کند: محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از احمد بن هلال روایت کرده است که: از ابو الحسن آخیر امام موسی بن جعفر علیه السلام در خصوص توبه خالصانه پرسیدم، برایم مرقوم فرمود: باطن، باید مانند ظاهر گردد، بلکه از آن بهتر باشد.(4)

1- [1] - کافی، ج 2، ص 314، ح 3.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 314، ح 4.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 314، ح 1.

4- [4] - معانى الاخبار، ص 174 . ح 1.

5) و نیز او گوید: محمد بن حسن بن احمد بن ولید برای ما روایت کرده است که: محمد بن حسن، از احمد بن محمد بن عیسی، از موسی بن قاسم بجلی، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر روایت کرده است که: از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا»پرسیدم و ایشان فرمود: منظور، روزه روزهای چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه است. ابن بابویه می گوید: منظور آن است که این روزها را روزه بگیرد و سپس توبه کند.(1)

6) و نیز او، می گوید: محمد بن موسی بن متوکّل برای ما نقل کرده است که: علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن عیسی بن عبید یقطینی، از یونس بن عبد الرحمن، از عبد الله بن سنان، و دیگران، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: توبه خالصانه آن است که باطن مرد مانند ظاهرش گردد، بلکه از آن بهتر باشد. و روایت شده است که توبه نصوح (خالصانه) آن است که مرد از گناهی توبه کند و نیت کند که به هیچ وجه به آن باز نگردد.(2)

7) علی بن ابراهیم گوید: احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از حسین برای ما روایت کرد: محمد بن فضیل، از ابو الحسن علیه السلام در خصوص این سخن خداوند متعال: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا» نقل کرده است که: بنده از گناهی توبه کند و به هیچ وجه به آن باز نگردد و محبوب ترین بندگان نزد خداوند، بنده پرهیزکار توبه کننده است.(3)

8) حسین بن سعید در کتاب (الزّهد): از محمد بن ابی عمیر، از ابو ایوب، از محمد بن مسلم، از ابو بصیر نقل می کند: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: منظور از این سخن خداوند عزّ و جلّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا»، چیست؟ فرمود: [یعنی] از گناهی که به هیچ وجه به آن باز نگردد. عرض کردم: و کدام یک از ماست که باز نگشته است؟ فرمود: ای ابا محمد! خداوند، بنده مُفَتَّن توبه کننده را از میان بندگانش دوست دارد.(4)

1- [1] - معانی الاخبار، ص 174، ح 2.
2- [2] - معانی الاخبار، ص 174، ح 3.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 362.
4- [4] - الزهد، ص 72، ح 191.

9) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر صالح، از قاسم بن برید، از ابو عمرو زبیری، از امام جعفر صادق علیه السلام- در حدیثی بلند- روایت کرده است که: سپس، کسانی را که بعد از خداوند و رسولش اجازه دعوت کردن به سوی خداوند را دارند، ذکر می کند و در قرآن می فرماید: «وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(1) [و باید از میان شما گروهی (مردم را) به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند، و آنان همان رستگارانند] سپس درباره این امّت خبر داد که آنها از چه ذرّیّهای هستند و این که آنها از نسل ابراهیم و از نسل اسماعیل از اهالی خانه خدا هستند. نسلی که به جز خداوند کسی را نپرستیدند؛ آنهایی که دعوت نمودن بر آنها واجب گردید، دعوت نمودن ابراهیم و اسماعیل که اهل مسجد هستند، همان کسانی که خداوند در قرآن از آنها یاد می کند و می فرماید که پلیدی را از آنها دور نمود و کاملاً آنها را پاک گردانید، همان کسانی که قبلاً در ویژگی های امّت محمد صلی الله علیه و آله، صفات آنان را ذکر کردیم. همان کسانی که خداوند عزّ و جلّ در این آیه آنها را قصد کرده است: «أَدْعُو إِلَى اللّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَاْ وَمَنِ اتَّبَعَنِى»(2) [که من و هر کس پیروی ام کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم] منظور اولین کسی بود که از روی ایمان از وی پیروی کرد و وی را تصدیق نمود و به آن چه از جانب خداوند عزّ و جلّ آورد، ایمان آورد. او از آن امتی بود که در بین آنها و از میان آنها، و به سوی آنها، قبل از سایر مردم مبعوث شد. وی از نسلی است که به هیچ وجه نسبت به خدا شرک نورزید، و ایمان وی با ظلم و ستم که همان شرک است، آمیخته نشد.

سپس پیروان پیامبرش صلی الله علیه و آله و پیروان این امت را ذکر می کند که خداوند در قرآن آنها را به امر به معروف و نهی از منکر توصیف می کند و آن را دعوت کننده به سوی او معرفی می کند و به آن، اجازه دعوت به سوی او را داده و می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِىُّ حَسْبُكَ اللّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»(3) [ای پیامبر! خدا و

1- [1] - آل عمران/ 104.
2- [2] - یوسف/ 108.
3- [3] - انفال/ 64.

کسانی از مؤمنان که پیرو تواند تو را بس است] سپس پیروان پیامبرش را که از گروه مؤمنین هستند، معرفی می کند، و خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «مُّحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِى وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِکَ مَثَلُهُمْ فِى التَّوْرَاهِ وَمَثَلُهُمْ فِى الْإِنجِيلِ»(1) [محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر (و) با همدیگر مهربانند؛ آنان را در رکوع و سجود می بینی فضل و خشنودی خدا را خواستارند، علامت (مشخصه) آنان بر اثر سجود در چهره هایشان است. این صفت ایشان است در تورات و مَثَل آنها در انجیل] و فرمود: «يَوْمَ لَا يُخْزِى اللَّهُ النَّبِىَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» یعنی، همان مؤمنین، و نیز فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»(2) [به راستی که مؤمنان رستگار شدند]. سپس آنان را آراسته و توصیف کرد تا این که هیچ کس چشم طمع نداشته باشد که به آنان بپیوندد، مگر آن که از خودشان باشد. از جمله آن چه آنان را به وسیله آن آراسته و توصیف کرد این بود که فرمود: «الَّذِينَ هُمْ فِى صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاهِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ* فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِکَ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْعَادُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُوْلَئِکَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»(3) [همانان که در نمازشان فروتنند * و آنان که از بیهوده رویگردانند * و آنان که زکات می پردازند * و کسانی که پاکدامنند * مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده اند که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست * پس هر که فراتر از این جوید، آنان از حدّ درگذرندگانند * و آنان که امانتها و پیمان خود را رعایت می کنند * و آنان که بر نمازهایشان مواظبت می نمایند * آنانند که خود وارثانند * همانان که بهشت را به ارث می برند و در آن جا جاودان می مانند] و هم چنین در خصوص صفات و زیور آنها می فرماید: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا

1- [1] - فتح/ 29.
2- [2] - مؤمنون/ 1.
3- [3] - مؤمنون/ 11-2.

آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِکَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا»(1) [و کسانی اند که با خدا معبودی دیگر نمی خوانند و کسی را که خدا (خونش را) حرام کرده است، جز به حق نمی کشند، و زنا نمی کنند و هر کس اینها را انجام دهد، سزایش را دریافت خواهد کرد * برای او در روز قیامت، عذاب دو چندان می شود و پیوسته در آن خوار می ماند].(2)

10) و از او، از علی بن محمد، و محمد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمد بن حسن بن شمّون، از عبد الله بن عبد الرحمن اصم، از عبد الله بن قاسم، از صالح بن سهل همدانی نقل می کند: امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ: «يَسْعَى نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِم»(3) [نورشان پیشاپیششان و به جانب راستشان دوان است] می فرماید: در روز قیامت، ائمّه مؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین پیشاپیش آنان و در سمت راستشان حرکت می کنند تا این که آنان را در منازل اهل بهشت جای دهند.(4)و روایاتی در این خصوص در تفسیر این سخن خداوند متعال در سوره حدید ذکر گردید: «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُم بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِم».

11) ابن شهر آشوب از تفسیر مقاتل: از عطاء، از ابن عباس روایت کرده است که: «يَوْمَ لَا يُخْزِی اللَّهُ النَّبِیَّ» خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را عذاب نمی دهد «وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ» و علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین و حمزه و جعفر را عذاب نمی دهد «نُورُهُمْ يَسْعَى»، صراط را برای علی و فاطمه علیهما السلام هفتاد برابر بیشتر از دنیا روشن تر می نماید. پس نور آنها در پیشاپیش و در سمت راست آنان می شتابد و آنان نیز آن را دنبال می کنند؛ پس اولین بار اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین مانند برق تند و تیز از صراط می گذرند. سپس گروهی مانند باد از آن می گذرند، سپس گروهی با سرعت دویدن اسب از آن می گذرند، سپس گروهی با سرعت دویدن مرد از آن می گذرند، سپس گروهی با سرعتی معادل راه رفتن از آن می گذرند، سپس گروهی با

1- [1] - فرقان/ 69-68.
2- [2] - کافی، ج 5، ص 13، ح 1.

3- [3] - حدید/ 12.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 151، ح 5.

سرعتی معادل چهار دست و پا رفتن کودک از آن می گذرند، سپس گروهی با سرعتی معادل خزیدن از آن می گذرند، و خداوند آن را برای مسلمین پهن و گسترده می کند، و برای گناهکاران باریک می کند. خداوند سبحان می فرماید: «یَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا» تا این که به واسطه آن، از صراط بگذریم. فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام بر روی کجاوه ای از زمرّد سبز رنگ از آن می گذرد و همراه ایشان فاطمه سلام الله علیها بر روی اسبی از یاقوت قرمز که در اطراف وی هفتاد هزار حور بهشتی که به سان برق درخشنده هستند، از آن می گذرد.(1)

12) علی بن ابراهیم: و در روایت ابو جارود، از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص سخن خداوند عزّ وجلّ: «یَوْمَ لَا یُخْزِی اللَّهُ النَّبِیَّ وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ یَسْعَی بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَبِأَیْمَانِهِمْ»، می فرماید: هر کس در آن روز دارای نوری باشد، نجات خواهد یافت، و هر مؤمن نوری دارد.(2)

13) ابن بابویه می گوید: ابو محمد عمار بن حسین - که رحمت خدا بر وی باد- برای ما روایت کرد: علی بن محمد بن عصمه، از احمد بن محمد طبری در مکه، از حسن بن لیث رازی، از شیبان بن فرّوخ ابُلّی، از همّام بن یحیی، از قاسم بن عبد الواحد، از عبد الله بن عقیل، از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که: در یکی از روزها نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که به علی بن ابی طالب علیه السلام رو کرد و فرمود: ای ابا الحسن! آیا تو را بشارت دهم؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا. فرمود: این جبرئیل است که از خداوند عزّ و جلّ برای من خبر می آورد که به پیروان و دوستداران تو هفت خصلت داده است: ملایمت هنگام مرگ، آرامش هنگام وحشت، نور هنگام ظلمت و تاریکی، امنیت هنگام ترس، عدالت هنگام سنجش اعمال، گذشتن از صراط، داخل شدن به بهشت قبل از مردم دیگر، در حالی که نور آنها در پیشاپیش و در سمت راست آنها می شتابد.(3)

1- [1] - مناقب، ج 2، ص 155.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 362.
3- [3] - خصال، ص 402، ح 112.

«يَا أَيُّهَا النَّبِىُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمنافقين وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ(9)»

[ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت گیر (که) جای ایشان در جهنم خواهد بود و چه بد سرانجامی است]

1) علی بن ابراهیم، می گوید: حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از احمد بن محمد بن عبد الله، از یعقوب بن یزید، از سلیمان کاتب، از برخی یارانش، از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ: «يَا أَيُّهَا النَّبِىُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ بِالْمنافقين» روایت کرده است که ایشان فرمود: این آیه همین گونه نازل شده است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه منافقین با کافرین جهاد کرد و علی علیه السلام به سان جهاد رسول خدا، با منافقین جهاد کرد.(1)

2) شیخ در امالی می گوید: گروهی، از ابو مفضّل برای ما نقل می کنند که گفت: محمد بن حسین بن حفص خَثعَمی، از اسماعیل بن اسحاق راشدی، از حسین بن اَنَس فَزَاری، از یحیی بن سلمه بن کُهیل، از پدرش، از مجاهد، از ابن عباس روایت کرده است که: هنگامی که این آیه نازل شد: «يَا أَيُّهَا النَّبِىُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنافِقِينَ»، پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: «حتماً با عَمالِقه (غول پیکرها) جهاد خواهم کرد». منظور آن حضرت، کفّار و منافقین بود. در این هنگام جبرئیل نزد ایشان آمد و گفت: «تو» یا «علی» علیه السلام.(2)

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا اِمْرَأَةَ نُوحٍ..ِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ(12)»

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا اِمْرَأَةَ نُوحٍ وَاِمْرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ(10) وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا اِمْرَأَةَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِى عِندَكَ بَيْتًا فِى الْجَنَّهِ وَنَجِّنِى مِن فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِى مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ(11) وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِى أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 362.
2- [2] - امالی، ج 2، ص 116.

فَنَفَخْنَا فِيهِ مِن رُّوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ(12)»

[خدا برای کسانی که کفر ورزیده اند، زن نوح و زن لوط را مَثَل آورده (که) هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند و کاری از دست (شوهران) آنها در برابر خدا ساخته نبود و گفته شد: با داخل شوندگان داخل آتش شوید * و برای کسانی که ایمان آورده اند، خدا همسر فرعون را مثل آورده آن گاه که گفت: پروردگارا! پیش خود در بهشت خانه ای برایم بساز و مرا از فرعون و کردارش نجات ده و مرا از دست مردم ستمگر برهان * و مریم دُخت عِمران را همان کسی که خود را پاکدامن نگاه داشت و در او از روح خود دمیدیم و سخنان پروردگار خود و کتاب های او را تصدیق کرد و از فرمانبرداران بود]

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن فضّال، از ابن بُکیر، از زُراره روایت کرده است که: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: نظرت درباره نکاح با مردم چیست؟ چرا که من به سن و سالی رسیدم که شما می بینید، ولی اصلاً ازدواج نکردهام. فرمود: چه چیزی تو را از این کار باز می دارد؟ عرض کردم: آن چه مرا از این کار باز می دارد این است که میترسم نکاح آنها بر من حلال نباشد، امر شما در حق من چیست؟ فرمود: پس تو که جوان هستی، چه میکنی، آیا صبرپیشه می کنی؟ عرض کردم: کنیزکان را می گیرم. فرمود: حال به من بگو، پس چگونه کنیز را بر خودت حلال می دانی؟ به ایشان عرض کردم: کنیز مانند آزاده نیست، اگر نسبت به چیزی شک کردم، او را می فروشم و از او کناره می گیرم.

فرمود: به من بگو که با چه استدلالی کنیزکان را بر خودت حلال دانستی؟ گفت: جوابی نداشتم. به ایشان عرض کردم: نظر شما چیست؟ ازدواج کنم؟ فرمود: اهمیتی نمیدهم که این کار را انجام بدهی. عرض کردم: ملاحظه کردید فرمایش شما چیست: اهمیتی نمیدهم که این کار را انجام بدهی؛ این سخن بر دو وجه است، می فرمائید: برای من اهمیتی ندارد که گناه کنی بدون این که من به تو دستور دهم، پس چه میفرمایید؟ این کار را با امر و دستور شما انجام دهم؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدواج کرد؛ از همسر نوح و همسر لوط نیز آن اعمال سر زد (که میدانیم)، خداوند عزّ و جلّ داستان آنها را در قرآن ذکر می کند: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا اِمْرَأَةَ نُوحٍ وَاِمْرَأَةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا».

ص:108

عرض کردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله در این زمینه در موقعیت و منزلت من نیست؛ آن زن تحت فرمان ایشان بود و تسلیم حکم و دستور ایشان بود و به دین ایشان اعتراف و اقرار داشت.

گفت: به من فرمود: مگر آن چه را که در خصوص خیانت در سخن خداوند عزّ و جلّ: «فَخَانَتَاهُمَا» ملاحظه نمی کنی، و منظور از آن فقط فاحشه (کار زشت) است، و در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای فلان شخص زن گرفت. گفت: عرض کردم: خداوند [امور] شما را اصلاح کند، به من چه دستوری می دهید، بروم و به دستور و امر شما ازدواج کنم؟ به من فرمود: اگر قصد چنین کاری را داری، بر توست که از میان زنان، «بَلْهَاء» را برای خودت برگزینی. عرض کردم: «بَلْهَاء» کیست؟ فرمود: زنی که دارای پوشش و پاکدامن باشد. عرض کردم: زنی که بر دین سالم بن ابی حفصه باشد؟ فرمود: خیر. عرض کردم: زنی که بر دین ربیعه الرأی باشد؟ فرمود: خیر، بلکه آزاده هایی که ناصبی (کافر به ولایت) نباشند، و از آن چه که می دانید، آگاهی نداشته باشند.(1) این حدیث را تتمه ای است که به طور کامل در خصوص سخن خداوند متعال: «هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ فَمِنکُمْ کَافِرٌ وَمِنکُم مُّؤْمِنٌ»(2) [اوست آن کس که شما را آفرید برخی از شما کافرند و برخی مؤمن]، ذکر شد.

2) شرف الدین نجفی می گوید: از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِینَ کَفَرُوا اِمْرَأَةَ نُوحٍ وَاِمْرَأَةَ لُوطٍ» فرمود: این آیه، ضرب المثلی است که خداوند سبحان برای عایشه و حفصه آورده است آن هنگام که آن دو علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله همدستی کردند و راز ایشان را فاش کردند.(3)

3) و علی بن ابراهیم، می گوید: سپس خداوند برای آنها ضرب المثلی آورد و فرمود: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِینَ کَفَرُوا اِمْرَأَةَ نُوحٍ وَاِمْرَأَةَ لُوطٍ کَانَتَا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَیْنِ فَخَانَتَاهُمَا»، می گوید: به خدا قسم، منظور از سخن خداوند عزّ و

1- [1] - کافی، ج 5، ص 350، ح 12.
2- [2] - تغابن/ 2.

3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 700، ح 7.

جلّ: «فَخَانَتَاهُمَا» چیزی به جز فاحشه نیست، و باید حدّ در خصوص فلان زن به خاطر آن چه در راه بصره از وی سر زده بود، اجرا شود. فلان مرد عاشق او بود، هنگامی که زن خواست به بصره برود، فلان مرد به وی گفت: حرام است که به بصره بروی بدون آن که یک محرم همراه تو باشد؛ بنابراین با فلان مرد ازدواج کرد. سپس: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا اِمْرَأَةَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِندَکَ بَیْتًا فِی الْجَنَّهِ وَنَجِّنِی مِن فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ * وَمَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا»، گفت: کسی به آن نگاه نکرده است «فَنَفَخْنَا فِیهِ مِن رُّوحِنَا»، گفت: روحی آفریده شده «وَکَانَتْ مِنَ الْقَانِتِینَ»، گفت: از رضایتمندان بود. (1)

4) شرف الدین نجفی، می گوید: در روایت محمد بن علی، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از داود بن فرقد، از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا اِمْرَأَةَ فِرْعَوْنَ»،آمده است که: این ضرب المثلی است که خداوند آن را برای رقیّه دختر رسول که عثمان بن عفّان با وی ازدواج کرد، آورده است. فرمود: و سخنش: «وَنَجِّنِی مِن فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ» منظور خلیفه سوم و عملش است «وَنَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ» منظور بنی امیّه است.(2)

5) و نیز او: با همان سندی که ذکر شد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند: «وَمَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا» خداوند این ضرب المثل را برای فاطمه سلام الله علیها آورده و فرموده است: فاطمه فرج خویش را محفوظ و پاک نگاهداشت، پس خداوند دوزخ را بر فرزندان وی حرام گردانید.(3)

6) محمد بن عباس، از احمد بن قاسم، از احمد بن محمد سیّاری، از برخی یارانش، از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَمَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا»، روایت کرده: خداوند این ضرب المثل را برای فاطمه سلام الله علیها، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده است.(4)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 362.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 700، ح 8.

3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 700، ح 9.
4- [4] - تأويل الآيات، ج 2، ص 700، ح 10.

سوره مُلک

اشاره

سوره مُلک مکی است.30 آیه دارد و بعد از سوره طور نازل شده است.

ص:111

ص:112

1) ابن بابویه با سند خود، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: هر کس [سوره] «تَبَارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ» را در نوشته ای قبل از خواب بخواند، تا صبح در امان خداوند خواهد بود، و در روز قیامت نیز تا زمان ورودش به بهشت در امان آن خواهد بود.(1)

2) محمد بن یعقوب، از برخی یاران ما، از سهل بن زیاد، و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، همه آنان، از ابن محبوب، از جمیل، از سدیر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: سوره مُلک همانا بازدارنده است و از عذاب قبر باز می دارد. در تورات سوره مُلک نوشته شده است، هر کس آن را در شب بخواند، دارایی وی زیاد می شود و کار نیکی انجام خواهد داد و از گروه غافلین محسوب نخواهد شد. من بعد از عشای آخر در حالی که نشستهام، با این سوره به رکوع میروم؛ پدرم علیه السلام هر روز و شب آن را تلاوت می کرد.

هر کس آن را بخواند، هنگامی که ناکر و نکیر از سمت دو پایش وارد قبرش می شوند، دو پایش به آنها می گویند: از این سمت، راهی برای داخل شدن ندارید، این بنده روی من می ایستاد و هر روز و شب سوره مُلک را می خواند؛ واگر از سمت شکمش وارد شوند، به آنها می گوید: از این سمت، راهی برای داخل شدن ندارید، این بنده هر روز و شب مرا با سوره مُلک آگاه می کرد، و اگر از سمت زبانش وارد شوند، به آنها می گوید: از این سمت، راهی برای داخل شدن ندارید،

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 148.

این بنده هر روز و شب به وسیله من، سوره مُلک را می خواند.(1)

3) در کتاب خواصّ القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که: هر کس این سوره را - که از عذاب قبر نجات می دهد - بخواند، اجر و پاداشی معادل شب زنده داری در شب قدر به وی داده می شود، و هر کس آن را از حفظ داشته باشد، مونس وی در قبرش خواهد بود و هر پیشآمد بدی را که از جمله عذاب قبر باشد، از وی دور خواهد کرد و تا روز رستاخیز از وی محافظت کرده و نزد پروردگارش برای وی طلب عفو و شفاعت خواهد کرد و وی را از مقربان قرار خواهد داد تا این که او را وارد بهشت کند، در حالی که از وحشت و ترس و تنهایی در قبر در امان است.

4) و رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: هر کس آن را از بَر داشته باشد، مونس وی در قبرش خواهد بود، و نزد خداوند در روز قیامت برای وی طلب عفو و شفاعت خواهد کرد تا با امنیت وارد بهشت شود. هر کس آن را بخواند و به برادران خویش اهدا کند، مانند آذرخش تند و تیز به سوی آنها خواهد شتافت، و از شرایط سخت آنان کم می کند و مونس آنان در قبرشان خواهد بود.

5) امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس آن را بر مرده ای بخواند، از عذاب وی کم می شود، و اگر خوانده شود و به مردگان اهدا شود، به خواست خداوند مانند آذرخش تند و تیز به سوی آنان خواهد شتافت.

1- [1] - کافی، ج 2، ص 463، ح 26.

تفسیر سوره مُلک

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«تَبَارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَهُوَ عَلَی...لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِیزُ الْغَفُورُ(2)»

«تَبَارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَهُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ(1) الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیَاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِیزُ الْغَفُورُ(2)»

[بزرگوار (و خجسته) است آن که فرمانروایی به دست اوست و او بر هر چیزی تواناست * همان که مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید و اوست ارجمند آمرزنده]

1) علی بن ابراهیم می گوید: «الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَیَاةَ»، آن را مقدر کرد، و منظورش این است که زندگی را مقدّر کرد و سپس مرگ را مقدّر کرد «لِیَبْلُوَکُمْ» یعنی شما را به وسیله امر و نهی امتحان می کند «أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَهُوَ الْعَزِیزُ الْغَفُورُ».(1)

2) محمد بن یعقوب: با سند خود، از فضّال، از موسی بن بکر، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: زندگی و مرگ، دو آفریده از آفریده های خداوند هستند؛ پس اگر مرگ آمد و وارد انسانی شد، وارد چیزی نمی شود مگر آن که زندگی و حیات از آن چیز خارج می شود.(2)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 364.
2- [2] - کافی، ج 3، ص 259، ح 34.

3) و نیز او: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمد، از منقری، از سفیان بن عیینه، از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ: «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، روایت کرده است که: نه به معنای این است که عملش از نظر کثرت و فراوانی بیشتر باشد، بلکه عملش درست تر باشد، و درست بودن عمل در ترس از خداوند و نیت صادق و نیکی می باشد- سپس فرمود: خالص گردانیدن عمل از خود عمل دشوارتر است، و عمل خالص عبارت است از: آن که نخواهی کسی به جز خداوند عزّ و جلّ به خاطر آن تو را پاداش دهد، و نیت همان عمل است- سپس سخن خداوند عزّ و جلّ را تلاوت نمود. «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ»(1) [بگو هر کس بر حسب ساختار (روانی و بدنی) خود عمل می کند]، یعنی براساس نیت خویش.(2)

4) طبرسی، در کتاب احتجاج: از ابو الحسن علی بن محمد عسکری علیه السلام - در نامه ای به مردم اهواز هنگامی که درباره جبر و اختیار از ایشان پرسیدند- حدیثی را نقل می کند... تا آن جا که می فرماید: تمامی مردم به طور کلی در این اتفاق نظر دارند و اختلافی در بین آنان وجود ندارد، که قرآن حق است و تمامی فرقه ها در آن شک و تردیدی ندارند. پس اگر آنها بر آن (قرآن) اجماع کنند، مُصیب و بر حق هستند و با تصدیق کردن آن چه خداوند نازل کرده، به گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله هدایت داده می شوند که فرمود: امت من بر گمراهی اجماع نخواهند داشت. پس حضرت صلی الله علیه و آله خبر داد که آن چه امت نسبت به آن نظر اجماع خواهند داشت و با همدیگر نسبت به آن خلافی نداشته باشند، همان حق است، و این معنا و مفهوم حدیث است، نه آن چیزی که جاهلان تأویل می کنند و نه آن چیزی که مخالفان می گویند که دستورات قرآن را باطل می کنند و از دستورات احادیث تحریف شده و روایت های پرزرق و برق، و از هواهای نفسانی نابود کننده که با سخن صریح قرآن و معنای آیات واضح و روشن آن مغایرت دارد، پیروی می کنند. ما از خداوند می خواهیم که توفیق راه درست را عنایت فرماید و ما را به راه راست هدایت کند.

1- [1] - اسراء/ 84.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 13، ح 4.

سپس فرمود: اگر قرآن نسبت به تأیید خبری گواهی داد و آن را محقق شمرد و گروهی از مردم آن را انکار کنند و با یکی از این حدیث های پرزرق و برق با آن مخالفت کنند، به واسطه همین انکار و مخالفت با قرآن، به کافر و گمراه تبدیل میشوند. صحیح ترین و درست ترین خبری که از جانب قرآن محقق و مسلّم شمرده شده است، از قبیل خبری است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است و همگان بر آن اتفاق نظر دارند که می فرماید: من قرآن و عترت خویش را نزد شما باقی می گذارم، به محض این که به آنها چنگ زدید و یا پایبند بودید به هیچ وجه بعد از من گمراه نخواهید شد، و این دو از هم جدا نخواهند شد تا این که در حوض کوثر بر من وارد شوند، و سخن دیگر ایشان با همین مضمون: من دو چیز گرانبها را نزد شما به امانت می گذارم، قرآن و عترتم، اهل بیت من، و این دو از هم جدا نخواهند شد تا این که در حوض کوثر بر من وارد شوند، و به محض آن که به آنها پایبند شوید و چنگ بزنید، گمراه نخواهید شد.

هنگامی که شواهد این حدیث را به طور صریح در قرآن می بینیم: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»(1) [ولیّ شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند] و همه روایت های علما بر این اتفاق نظر دارد که در خصوص امیر المؤمنین علیه السلام است که در حال رکوع انگشتر خویش را بخشید و خداوند از این کار وی قدردانی کرد، و آیه را در شأن ایشان نازل کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله را می بینیم که وی را از سایر یارانش جدا نمود و ممتاز ساخت و فرمود: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست، خداوندا! دوستداران وی را دوست بدار، و دشمنانش را دشمن بدار. نیز سخن ایشان صلی الله علیه و آله که می فرماید: علی دین و بدهی مرا ادا می کند و عهد و پیمان مرا انجام می دهد و او جانشین و خلیفه شما بعد از من است. و نیز این سخن ایشان صلی الله علیه و آله هنگامی که وی را جانشین خویش در مدینه کرد و علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! آیا مرا بر زنان و کودکان میگماری تا در این زمینه جانشین شما باشم؟! فرمود: مگر ملاحظه نمی کنی که نسبت تو به من

1- [1] - مائده/ 55.

مانند نسبت هارون به موسی است، جز این که بعد از من پیامبری نیست؟! پس دانستیم که قرآن بر صحت داشتن این اخبار و محقق داشتن این گواه ها شهادت داد. پس بر امت است، اگر این اخبار با قرآن موافق بود و قرآن با این اخبار موافق بود، به آن اعتراف کند؛ بنابراین هنگامی که آن را با قرآن هماهنگ یافتیم، و قرآن را با این اخبار موافق یافتیم و گواهی بر آن بود، اقتدا و پیروی از این اخبار واجب است و به جز ستیزه جویان و مفسدان از این حدّ الهی تجاوز نخواهند کرد.

سپس فرمود: منظور و مقصود ما سخن گفتن در باب جبر و اختیار و شرح دادن و بیان نمودن این دو است، و هدف از آن چه گفته شد عبارت است از هماهنگی و هم خوانی قرآن و خبر؛ اگر با یکدیگر موافق باشند، دلیل و گواهی است بر آن چه که در پی آن هستیم و تأییدی باشد بر آن چه ما به دنبال بیان آن هستیم ان شاء الله تعالی. پس فرمود: هنگامی که از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص جبر و اختیار پرسیده شد، فرمودند: نه جبری وجود دارد و نه اختیار، بلکه چیزی بین این دو امر است. گفته شد: ای فرزند رسول خدا! منظور چیست؟ فرمود: سالم بودن عقل، مهیا کردن راه، و مهلت در زمان، و توشه قبل از سفر، و انگیزه فاعل از عمل خویش، و این پنج چیز است که اگر بنده در یکی از آنها کمبودی داشته باشد، عمل از جانب وی متروک خواهد بود، و من برای هر یک از این سه باب که همانا، جبر و اختیار و حد فاصل بین دو امر است، مثالی می آورم که معنی و مفهوم را برای طالب آن نزدیک نماید و شرح کردن بحث را بر وی آسان گرداند و قرآن با آیات متین و استوارش بر آن گواهی دهد و تأیید کردن آن از سوی خردمندان محقق شود. در امان ماندن از گناه و به دست آوردن توفیق در دست خداوند است.

سپس فرمود: اما در خصوص جبر، هر کس گمان کند و چنین حرفی را بزند که خداوند عزّ و جلّ، بندگان را بر گناهان مجبور کرده است و آنان را به خاطر آن گناهان مجازات می کند، به خداوند ظلم کرده است و این سخن او را که می فرماید: «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَدًا»(1) [به هیچ کس ستم روا نمی دارد] و هم چنین این سخن او

1- [1] - کهف/ 59.

را که می فرماید: «ذَلِکَ بِمَا قَدَّمَتْ یَدَاکَ وَأَنَّ اللَّهَ لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِیدِ»(1) [این (کیفر) به سزای چیزهایی است که دست های تو پیش فرستاده است و (گرنه) خدا به بندگان خود بیدادگر نیست]، و آیات زیاد دیگر در این زمینه، را ردّ و تکذیب کرده است. هر کس گمان کند که نسبت به انجام دادن گناهان مجبور است، خداوند را عهده دار گناهان خویش دانسته و در امر مجازات به او ظلم کرده است، و هر کس به خدای خویش ظلم کند، قرآن را تکذیب کرده است، و هر کس قرآن را تکذیب کند، بنا به اتفاق نظر امت، کافر شده است. مثالی که در این خصوص آورده می شود، این است که مردی، بنده ای مملوک بی پول را خریداری کرد که آن بنده هیچ بهره و نصیبی از دنیا و مادیات آن نبرده بود و صاحب وی کاملاً از این مسئله آگاهی داشت. پس به وی دستور داد که به بازار رود و کالایی را از آن جا برایش بیاورد و بهای آن کالا را به وی نداد، و مولای بنده می دانست که صاحب آن کالا مردی است که هیچ کس نمی تواند آن کالا را از وی بخرد بدون آن که بهای دلخواه او را پرداخت کند. مولای این بنده که خود را به عدالت و انصاف و حکمت و ستم ستیزی معرفی کرده است، بنده خویش را تهدید کرد که اگر کالا را نیاورد، وی را مجازات خواهد کرد. پس هنگامی که بنده راهی بازار شد و خواست که کالای مولای خود را بخرد، بر آن مانعی یافت که فقط در صورت دارا بودن بهای آن می توانست آن را با خود ببرد و آن بنده بهای آن را نداشت؛ بنابراین ناامید از برآوردن حاجت، نزد مولای خویش بازگشت. مولایش عصبانی شد و وی را مجازات کرد؛ بنابراین او ظالمی تجاوزگر است و بر توصیفات خود مبنی بر عدالت و انصاف و حکمت، خط بطلان کشیده است و اگر بنده را مجازات نمی کرد، خود را تکذیب کرده است، مگر چنین نبود که نباید او را مجازات می کرد؟ و دروغ گفتن و ظلم، عدالت و حکمت را باطل می کنند، خداوند از آن چه جبرگرایان می گویند، منزه است.

سپس امام علیه السلام بعد از سخنانی طولانی فرمود: اما اختیار که امام صادق علیه السلام آن را باطل نمود و کسی که به آن اعتقاد دارد را در اشتباه دانست، این است که کسی بگوید: خداوند تعالی، اختیار امر و نهی خویش را به بندگان سپرده است و آنان را فرو گذاشته است. این سخن دقیق و عمیقی است که

1- [1] - حج/ 10.

به جز ائمه هدی علیهم السلام از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، کسی به کنه و عمق آن پی نبرده است. ایشان فرمودند: اگر خداوند از روی سهل انگاری، به آنان اختیار داده باشد، حتماً آن چه را اختیار کرده بودند، رضایت مندی وی را در پی دارد و سزاوار ثواب و پاداش می شوند و نسبت به گناهانی که مرتکب شدند، مجازاتی نخواهند داشت. اگر این اهمال و سهل انگاری صحت داشته باشد، این گفتار بر دو نوع خواهد بود: یا این که بندگان علیه او همدستی کردند و او را به قبول کردن اختیار داشتن آنها در آراء خویش مجبور کردند که در این صورت، چه بخواهد و چه نخواهد، سستی و ضعف به او راه خواهد یافت، یا این که خداوند عزّ و جلّ از به بندگی در آوردن آنان با امر و نهی و از روی اراده و خواست خود عاجز بود، پس امر و نهی خویش را به آنان سپرد و امر و نهی خود را بر طبق خواسته آنان قرار داد. از آن جا که از به بندگی درآوردن آنان با امر و نهی و از روی اراده خود عاجز شد، بنابراین در خصوص کفر و ایمان به آنها اختیار داد. این موضوع مانند مردی است که بنده ای را خریداری کرده تا به وی خدمت کند و حق سروری وی را به جای آورد و امر و نهی وی را انجام دهد و مالک آن بنده ادعا میکند که او توانا، شکست ناپذیر، عزیز و داناست. پس به بنده خویش دستور می دهد و امر و نهی میکند و به وی وعده میدهد که اگر از دستورات خویش پیروی کند، پاداشی عظیم به وی خواهد داد، و اگر از دستورات وی سرپیچی کند، به شدیدترین شکل مجازات خواهد شد. اما بنده از خواسته های مالک خویش سرباز میزند و از دستورات او سرپیچی میکند و هر دستوری که به وی می دهد، به آن عمل نمی کند و به خواسته های مالک خویش اهمیتی نمی دهد، بلکه از خواسته و اراده خویش پیروی می کند. سپس بنده خویش را برای برآوردن نیازهای خویش میفرستد، و بنده از خواسته خویش پیروی میکند و چیزهایی برخلاف آن چه مالک وی به آن نیاز داشته با خود میآورد. پس هنگامی که نزد مولای خویش بازمیگردد، مولا به آن چه بنده خویش آورده بود، نگاه کرده و ملاحظه میکند که برخلاف آن چیزی است که به وی دستور داده بود. پس بنده میگوید: من با توجه به این که کار را به من سپردی، عمل کردم و از اراده و خواست خودم پیروی کردم و کسی که کاری به وی سپرده می شود (اختیار تامّ دارد)، از چیزی منع نمی شود، به این دلیل که اختیار و ممانعت در یک جا جمع

نمی شوند.

سپس فرمود: و هر کس ادعا کند که خداوند، قبول امر و نهی خود را به بندگان خویش سپرده است، قائل به عجز و ناتوانی خداوند شده است و بر وی واجب دانسته که همه اعمال خیر و شرّ آنان را بپذیرد، و امر و نهی خداوند را باطل و نفی کرده است. سپس فرمود: خداوند، خلق را با قدرت خویش آفرید و توانایی به بندگی درآوردن آنان با استفاده از امر و نهی را در وجود آنها قرار داده است و اطاعت ایشان از امر و نهی خویش را از آنان پذیرفت و از این پذیرش آنان راضی بوده و آنان را از عصیان و سرکشی خویش بازداشت. هر کسی را که معصیت و نافرمانی او کند، مورد مذمت قرار داده و به وی وعده مجازات داده است. حق اختیار امر و نهی در دست خداوند است، آن چه را می خواهد، برمی گزیند و به آن امر میکند، و از آن چه برای او ناپسند آید، نهی می کند و با استفاده از قدرتی که در وجود بندگانش قرار داده و آنان را قادر به پیروی از امر او و یا اجتناب از گناهانش کرده است، مجازات میکند و یا این که به آنان پاداش میدهد؛ زیرا او عدل است، و عدالت و انصاف از اوست و حجت را با هشدار دادن و تهدید کردن، تمام کرده است و گزینش از آن اوست، و هر آن کس را که او بخواهد اختیار می کند، و محمد صلّی الله علیه و آله را انتخاب و گزینش نمود و با رسالت خویش، وی را بر خلق خویش مبعوث کرد و اگر اختیار امورش را به بندگانش سپرده بود، به قریش این اجازه را می داد که امیه بن ابی صلت و مسعود ثقفی را انتخاب کنند، و این دو نزد آنان از محمد صلی الله علیه و آله والاتر بودند، و گفتند: «لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ»(1) [چرا این قرآن بر مردی بزرگ از (آن) دو شهر فرود نیامده است] و منظورشان همان دو مرد بود، و این همان چیزی است که بین دو امر است، نه جبر و نه اختیار است، و این همان چیزی که امیر المؤمنین علیه السلام در پاسخ به سؤال عبایه بن ربعی اسدی در خصوص استطاعت و توانایی فرمود. آن حضرت فرمود: بدون خداوند، صاحب آن هستی، یا همراه خداوند؟ عبایه بن ربعی ساکت شد. پس فرمود: ای عبایه! بگو. عرض کرد: چه بگویم، ای امیر المؤمنین؟ فرمود: اگر بگویی که به همراه خداوند، صاحب آن هستی، تو را به

1- [1] - زخرف/ 31.

قتل خواهم رساند، و اگر بگویی که بدون خداوند، صاحب آن هستی، تو را نیز به قتل خواهم رساند. عرض کرد: پس چه بگویم، ای امیر المؤمنین؟ فرمود: بگو، از طریق خداوند که مالک و صاحب اصلی آن است، صاحب آن هستی که اگر تو را صاحب اختیار آن کند، از بخشش وی است واگر آن را از تو بگیرد، این از باب امتحان و بلای وی است، و اوست مالک آن چه تو را صاحب اختیار آن کرده و تو را بر آن توانا ساخته است. مگر نمی بینی که مردم «حَول و قوّت» را می طلبند، هنگامی که می گویند: «لاَ حَولَ وَ لاَ قُوّةَ إلاَّ بِاللهِ»؟ آن مرد عرض کرد: ای امیر المؤمنین! تأویل این آیه چیست؟ فرمود: قدرتی در برابر گناهان و معصیت های خداوند نداریم، مگر پایبندی به عصمت خداوند، و قوّت و نیرویی برای اطاعت از خداوند نداریم، مگر آن که خداوند به ما یاری کند. گفت: آن مرد از جای خود پرید و دست و پای وی را بوسید.

سپس در خصوص سخن خداوند: «وَلَنَبْلُوَنَّکُمْ حَتَّی نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِینَ مِنکُمْ وَالصَّابِرِینَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَکُمْ»(1) [و البتّه شما را می آزماییم تا مجاهدان و شکیبایان شما را باز شناسانیم و گزارش های (مربوط به) شما را رسیدگی کنیم]، و آیه «سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَیْثُ لاَ یَعْلَمُونَ»(2) [به تدریج از جایی که نمی دانند گریبانشان را خواهیم گرفت] و آیه «أَن یَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا یُفْتَنُونَ»(3) [تا گفتند ایمان آوردیم رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند] و آیه «وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَیْمَانَ»(4) [و قطعاً سلیمان را آزمودیم] و آیه «فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَکَ مِن بَعْدِکَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِیُّ»(5) [در حقیقت ما قوم تو را پس از (عزیمت) تو آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت]، و سخن موسی علیه السلام که می فرماید: «إِنْ هِیَ إِلاَّ فِتْنَتُکَ»(6) [این جز آزمایش

1- [1] - محمد/ 31.
2- [2] - اعراف/ 182.
3- [3] - عنکبوت/ 2.
4- [4] - ص/ 34.
5- [5] - طه/ 85.
6- [6] - اعراف/ 155.

تو نیست]، و آیه «لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَآ آتَاكُم»(1) [تا شما را در آن چه به شما داده است بیازماید]، و آیه «ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ»(2) [سپس برای آن که شما را بیازماید از (تعقیب) آنان منصرفتان کرد] و آیه «إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّهِ»(3) [ما آنان را همان گونه که باغداران را آزمودیم، مورد آزمایش قرار دادیم]، و آیه «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»(4) [تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید] و آیه «وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ»(5) [و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود] و آیه «وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُم بِبَعْضٍ»(6) [و اگر خدا می خواست، از ایشان انتقام می کشید، ولی (فرمان پیکار داد) تا برخی از شما را به وسیله برخی (دیگر) بیازماید]، فرمود: که تمامی این آیات در قرآن در معنای امتحان و آزمایش آمده است، سپس فرمود: اگر بگویند: حجت و دلیل در سخن خداوند عزّ و جلّ چیست، که می فرماید: «يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ»(7) [هر که را بخواهد بیراه و هر که را بخواهد هدایت می کند]، و این به چیزی شباهت دارد؟ می گوییم: فهمیدن معنای مجازی این آیه، درک کردن دو معنا و مفهوم را می طلبد: اول این که: آگاهی دادن نسبت به آن که خداوند تعالی قادر است که هر آن کس را که بخواهد، هدایت کند و هر آن کس را که بخواهد، گمراه کند، و اگر آنان را بر یکی از دو مسیر مجبور می کرد، آن گونه که شرح دادیم، پاداش و مجازات را بر آنها واجب نمی دانست. دوم این که: یکی از معانی هدایت، معرفی کردن و شناساندن است، آن گونه که خداوند تعالی می فرماید: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى»(8) [و اما ثمودیان پس آنان را راهبری کردیم، و(لی) کوردلی را بر هدایت

1- [1] - مائده/ 48.
2- [2] - آل عمران/ 152.
3- [3] - قلم/ 17.
4- [4] - هود/ 7.
5- [5] - بقره/ 124.
6- [6] - محمد/ 4.
7- [7] - نحل/ 93.
8- [8] - فصلت/ 17.

ترجیح دادند]، و این طور نیست که هر آیه متشابهی در قرآن، حجتی باشد بر حکم آیاتی که دستور داده شد که به آن چنگ زنیم و از آنها پیروی کنیم. و این همان سخن خداوند است که می فرماید: «هُوَ الَّذِیَ أَنزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ مِنْهُ آیَاتٌ مُّحْکَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَهِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِیلِهِ»(1) [اوست کسی که این کتاب (= قرآن) را بر تو فرو فرستاد. پاره ای از آن آیات محکم (= صریح و روشن) است. آنها اساس کتابند و (پاره ای) دیگر متشابهاتند (که تأویل پذیرند)، اما کسانی که در دل هایشان انحراف است، برای فتنه جویی و طلب تأویل آن (به دلخواه خود) از متشابه آن پیروی می کنند]، و می فرماید: «فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئِکَ الَّذِینَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُوْلَئِکَ هُمْ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ»(2) [پس بشارت ده به آن بندگان من که * به سخن گوش فرا می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند. اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان]، خداوند ما و شما را به آن چه می خواهد و می پسندد توفیق دهد و ما و شما را با کرامت و مقام و منزلت آشنا سازد و هدایت کند و ما و شما را به آن چه برای ما و شما خیر است و ماندگارتر است، هدایت کند. همانا وی آن چه را می خواهد انجام می دهد. او حکیم و جواد و مجید است.(3)

«الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَی...مِن شَیْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِی ضَلَالٍ کَبِیرٍ (9)»

«الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَی فِی خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَی مِن فُطُورٍ(3) ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ کَرَّتَیْنِ یَنقَلِبْ إِلَیْکَ الْبَصَرُ خَاسِأً وَهُوَ حَسِیرٌ(4) وَلَقَدْ زَیَّنَّا السَّمَاء الدُّنْیَا بِمَصَابِیحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِّلشَّیَاطِینِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِیرِ(5) وَلِلَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ(6) إِذَا أُلْقُوا فِیهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِیقًا وَهِیَ تَفُورُ (7) تَکَادُ تَمَیَّزُ مِنَ الْغَیْظِ کُلَّمَا أُلْقِیَ فِیهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ یَأْتِکُمْ نَذِیرٌ (8) قَالُوا بَلَی قَدْ

1- [1] - آل عمران/ 7.
2- [2] - زمر/ 18-17.
3- [3] - احتجاج، ص 450.

جَاءنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَىْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِى ضَلَالٍ كَبِيرٍ (9)»

[همان که هفت آسمان را طبقه طبقه بیافرید در آفرینش آن (خدای) بخشایشگر هیچ گونه اختلاف (و تفاوتی) نمی بینی. باز بنگر آیا خلل (و نقصانی) می بینی؟ * باز دوباره بنگر تا نگاهت زبون و درمانده به سویت بازگردد * و در حقیقت آسمان دنیا را با چراغهایی زینت دادیم و آن را مایه طرد شیاطین (= قوای مزاحم) گردانیدیم و برای آنها عذاب آتش فروزان آماده کرده ایم * و کسانی که به پروردگارشان انکار آوردند، عذاب آتش جهنم خواهند داشت و چه بد سرانجامی است * چون در آن جا افکنده شوند، از آن خروشی می شنوند، در حالی که می جوشد * نزدیک است که از خشم شکافته شود هر بار که گروهی در آن افکنده شوند، نگاهبانان آن از ایشان پرسند: مگر شما را هشدار دهنده ای نیامد؟ * گویند: چرا هشدار دهنده ای به سوی ما آمد، و(لی) تکذیب کردیم و گفتیم: خدا چیزی فرو نفرستاده است . شما جز در گمراهی بزرگ نیستید]

1) علی بن ابراهیم: درباره آیه شریفه «الَّذِى خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا»، می گوید: بعضی را پوششی برای بعضی دیگر قرار داده است «مَّا تَرَى فِى خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ»، می گوید: از نظر فساد و انحراف «فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِن فُطُورٍ» منظور از نظر عیب است «ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ»، می گوید: در ملکوت آسمان ها و زمین نگاه کن «يَنقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِأً وَهُوَ حَسِيرٌ» منظور خسته می شود، در حالی که درمانده است. نیز این سخنش که می فرماید: «وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ» می گوید: با ستارگان «وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِّلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ» و سخنش: «إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا» می گوید: دم آن را می شنوند «وَهِىَ تَفُورُ» یعنی بالا می آید «تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ» می گوید: بر دشمنان خدا «كُلَّمَا أُلْقِىَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ» همان فرشتگانی که آنان را با آتش دوزخ عذاب می دهند «قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَىْءٍ»، پس به آنها می گویند: «إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِى ضَلَالٍ كَبِيرٍ» یعنی در عذاب سخت و شدیدی هستید.(1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 364.

2) ابن بابویه گوید: علی بن احمد - که رحمت خداوند بر وی باد - برای ما نقل کرده است: محمد بن ابی عبد الله کوفی، از موسی بن عمران، از عمویش حسین بن یزید، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: مردی از ایشان پرسید و عرض کرد: برای چه خداوند پیامبران و رسولان خویش را برای مردم فرستاد؟ فرمود: تا بعد از (فرستادن) پیامبران، مردم را بر خداوند حجتی نباشد، و تا این که نگویند: هیچ بشارت دهنده و هشدار دهنده ای نزد ما نیامد، و خداوند حجت خویش را بر آنها به اتمام رسانده باشد، مگر سخن خداوند عزّ و جلّ را نشنیده ای، که داستان خازنان جهنم را تعریف می کند که با فرستادن پیامبران بر اهل دوزخ حجت می آورند و می فرماید: «أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ * قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَىْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِى ضَلَالٍ كَبِيرٍ»؟(1)

«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا...فَسُحْقًا لِّأَصْحَابِ السَّعِيرِ(11)»

«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِى أَصْحَابِ السَّعِيرِ(10) فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِّأَصْحَابِ السَّعِيرِ(11)»

[و گویند: اگر شنیده (و پذیرفته) بودیم یا تعقل کرده بودیم، در (میان) دوزخیان نبودیم * پس به گناه خود اقرار می کنند، و مرگ باد بر اهل جهنم!]

1) علی بن ابراهیم: «وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِى أَصْحَابِ السَّعِيرِ»، می گوید: شنیدند و درک کردند، ولی اطاعت نکردند و انجام ندادند، و دلیل بر این که آنها شنیدند و درک کردند ولی آن را نپذیرفتند، این سخن اوست که می فرماید: «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِّأَصْحَابِ السَّعِيرِ». (2)

2) در کتاب صفه الجنّه و النار: از سعید بن جناح نقل می کند که: عوف بن عبد الله ازدی، از جابر بن یزید جعفی، از امام محمد باقر علیه السلام در حدیثی که اهل بهشت را ذکر می کند، روایت کرده است که: اهل بهشت می گویند: اگر پروردگارمان ما را عذاب دهد، به ما ظلم نکرده است- گفت - مالک می گوید:

1- [1] - علل الشرائع، ج 1، ص 147، ح 4.
2- [2] - تفسير قمى، ج 2، ص 364.

«فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِّأَصْحَابِ السَّعِيرِ»یعنی دور و هلاک باد اصحاب دوزخ.(1)

«وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ(13)»

[و (اگر) سخن خود را پنهان دارید یا آشکارش نمایید، در حقیقت وی به راز د ل ها آگاه است]

1) علی بن ابراهیم می گوید: از درون انسان ها آگاه است.(2)

«أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ(14)»

[آیا کسی که آفریده است نمی داند با این که او خود باریک بین آگاه است]

1) ابن بابویه می گوید: علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق - که رحمت خداوند بر وی باد - برای ما نقل می کند: محمد بن کلینی برای ما روایت کرده است که: علی بن محمد، از محمد بن عیسی، از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است: علمی که به خداوند نسبت داده می شود، علمی حادث نیست که با آن به اشیاء علم پیدا کند و به کمک آن، امور آینده را حفظ کند و نسبت به آن چه در گذشته خلق کرده و نابود ساخته است، تأمل کند؛ به طوری که اگر آن علم را نداشته باشد و به او کمک نکند، جاهل و ضعیف باشد؛ همان گونه که می بینیم علم علما و دانشمندانی که از جنس مردم هستند، علم حادث است؛ زیرا قبل از آن علم، آنان جاهل بودند، و چه بسا که علم آنان به اشیا از بین رفته و جاهل شدند. خداوند از آن رو عالم نامیده شده که نسبت به هیچ چیز جهل ندارد. خالق و مخلوق در علم مشترک هستند؛ یعنی هم به خالق و هم به مخلوق، عالم گفته میشود، ولی همان گونه که ملاحظه کردید، لفظ آن مشترک است، ولی معنای آن فرق دارد.

و اما در خصوص لطیف بودن باید گفت: از جهت کم بودن و لاغر بودن و کوچکی نیست، بلکه از جهت نفوذ و رسوخ به امور است و امتناع از این که درک

1- [1] - اختصاص، ص 364.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 330

شود، همان گونه که گفته می شود: «لَطُفَ عَن هَذَا الأمرِ» و « لَطُفَ فُلاَنٌ عَن مَذهَبِهِ» یعنی این که او پیچیده و غامض شد و عقل را مبهوت ساخت و امکان طلب و جستجو از بین رفت و از حدّ طلب فراتر رفت و به صورت ژرف و ظریف و لطیف درآمد، به طوری که وهم او را درک نمی کند، و این گونه است لطافت پروردگار ما که منزه است از این که با مقیاس خاصّی درک شود و یا با صفتی خاصّ محدود شود، در حالی که لطافت انسان ها، کوچکی و کم بودن است. پس در اسم مشترک هستیم، ولی در معنا تفاوت داریم. اما «خبیر» کسی است که هیچ چیز از دست او خارج نمی شود، و هیچ چیز را از دست نمی دهد و این به دلیل تجربه و دقت و ملاحظه در اشیاء و عبرت گرفتن از آنها نیست، که این تجربه و دقت و ملاحظه است که علم او را تعریف کند و اگر اینها نبود، عالم نمی بود؛ زیرا هر کس این گونه باشد جاهل است، در حالی که خداوند همواره به آن چه خلق می کند، خبیر است. اما «خبیر» در میان مردم کسی است که از روی جهل و نادانی طالبی که در جستجوی علم است، به دنبال علم میرود؛ پس در این دو واژه در اسم اشتراک دارند، ولی در معنا متفاوتند.(1)

2) و نیز او می گوید: محمد بن علی ماجیلویه - که رحمت خداوند بر وی باد - برای ما نقل می کند: علی بن ابراهیم بن هاشم، از مختار بن محمد بن مختار همدانی، از فتح بن یزید جرجانی، از ابو الحسن علیه السلام - در حدیثی- نقل می کند: همان گونه که «الواحد» را تفسیر نمودید، «اللطیف الخبیر» را نیز برای من تفسیر کنید، می دانم که لطف او با لطف آفریدگانش فرق دارد، ولی با این وجود می خواهم برای من شرح دهید. فرمود: ای فتح! او را لطیف می نامیم، به جهت آفریدگان لطیف و ظریف وی، و به جهت علم و دانش وی به چیزهای لطیف و ظریف. خداوند تو را توفیق دهد و ثابت قدم نماید- مگر آثار صنع او را در گیاهان ظریف و غیر ظریف ملاحظه نکردهای، و هم چنین در آفریدگان لطیف و ظریف از جمله حیوانات کوچکی چون انواع پشه و آن چه از آن کوچک تر باشد، به طوری که به زحمت می توان آن را با چشم مجرد دید و به دلیل حجم کوچک شان، به سختی می توان نر را از ماده تشخیص داد و نوزاد تازه به دنیا آمده را از بزرگ تر آن

1- [1] - توحید، ص 188، ح 2.

تمییز داد؟ آن زمان که کوچکی و لطافت و ظرافتشان را می بینیم، و این که چگونه نر این حیوانات نزد ماده ها می رود و از مرگ فرار می کند و آن چه به کار او آید را از اعماق دریا و از زیر پوست درختان و صحراها و مناطق خالی از سَکَنه گرد میآورد و این که چگونه سخن همدیگر را میفهمند و با یکدیگر ارتباط برقرار میکنند و چگونه بچههای آنان منظورشان را درک میکنند و چگونه غذا را نزد بچههای خود میبرند. ترکیب رنگ های آنها که قرمز با زرد و سفید با قرمز ترکیب میشود نیز قابل توجه است و این که میتوان گفت چشم مجرد نمی تواند تمامی آفرینش آنها را درک کند، بلکه چشم ما نمی تواند آن را ببیند و دست ما نمیتواند آن را لمس کند. وقتی به اینها فکر میکنیم، آن گاه درمییابیم که آفریدگار این آفریده های لطیف و ظریف، لطیف است و در آفرینش آن چه ذکر کردیم، لطافت به خرج داده است، بی آن که از ابزار یا دستگاه و وسیلهای استفاده کرده و یا پردازش کند. این در حالی است که آفریننده هر چیزی، آن چیز را به وسیله چیزی دیگر به وجود می آورد، در حالی که خداوند خالق لطیف، از «هیچ» ساخت و آفرید و به وجود آورد.(1)

«هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِی مَنَاکِبِهَا وَکُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَإِلَیْهِ النُّشُورُ (15)»

[اوست کسی که زمین را برای شما رام گردانید، پس در فراخنای آن رهسپار شوید و از روزی (خدا) بخورید و رستاخیز به سوی اوست]

1) علی بن ابراهیم گوید: «هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ ذَلُولاً»، یعنی آن را بستر قرار داده است، «فَامْشُوا فِی مَنَاکِبِهَا»، منظور، اطراف و حوالی آن است.(2)

«أَفَمَن یَمْشِی مُکِبًّا عَلَی وَجْهِهِ أَهْدَی أَمَّن یَمْشِی سَوِیًّا عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ(22)»

[پس آیا آن کس که نگونسار راه می پیماید، هدایت یافته تر است یا آن کس که

1- [1] - توحید، ص 186، ح 1.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 364.

ایستاده بر راه راست می رود؟]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از برخی یاران ما، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابو الحسن ماضی امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند: عرض کردم: منظور از آیه «أَفَمَن یَمْشِی مُکِبًّا عَلَی وَجْهِهِ أَهْدَی أَمَّن یَمْشِی سَوِیًّا عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیم» چیست؟ فرمود: خداوند مثالی آورده است و هر کس را که از ولایت علی علیه السلام روی گرداند به کسی که به روی در افتاده و نگونسار می رود و به جایی نمی رسد، تشبیه کرده است و کسی که از او پیروی کند به کسی تشبیه شده که استوار بر راه راست ره می سپارد، و راه راست، امیر المؤمنین علیه السلام است.(1)

2) محمد بن عباس، از حمید بن زیاد، از حسن به محمد بن سماعه، از صالح بن خالد، از منصور، از حریز، از فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت این آیه را تلاوت کرد: «أَفَمَن یَمْشِی مُکِبًّا عَلَی وَجْهِهِ أَهْدَی أَمَّن یَمْشِی سَوِیًّا»، و در حالی که به مردم نگاه می کرد فرمود: به خدا سوگند! منظور از کسی که ایستاده بر راه راست میرود، علی علیه السلام و ائمّه صلوات الله علیهم اجمعین هستند.(2)

3) محمد بن یعقوب: از علی بن حسن، از منصور، از حریز بن عبد الله، از فضیل نقل می کند که: به همراه امام محمد باقر علیه السلام وارد حرم شدیم، در حالی ایشان بر من تکیه داشتند، به مردم نگاه کرده در حالی که ما نزدیک در بنی شیبه ایستاده بودیم فرمود: ای فضیل! در دوران جاهلیت این گونه طواف می کردند، و حقی را نمی شناختند و دینی و آیینی نداشتند. ای فضیل! به آنها نگاه کن، آنها روی خویش را به زمین خوابانده اند و واژگونه هستند. لعنت خداوند بر آنها باد! چه مردم مسخ شده و تباه و واژگونهای هستند! سپس این آیه را تلاوت نمود: «أَفَمَن یَمْشِی مُکِبًّا عَلَی وَجْهِهِ أَهْدَی أَمَّن یَمْشِی سَوِیًّا عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیم»، به خدا سوگند! منظور [از این آیه] علی علیه السلام و جانشینان وی صلوات الله علیهم اجمعین است. سپس این آیه را تلاوت نمود: «فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِیئَتْ وُجُوهُ الَّذِینَ

1- [1] - کافی، ج 1، ص 359، ح 91.

2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 702، ح 2.

کَفَرُوا وَقِیلَ هَذَا الَّذِی کُنتُم بِهِ تَدَّعُونَ»(1) [و آن گاه که آن (لحظه موعود) را نزدیک ببینند، چهره های کسانی که کافر شده اند در هم رود و گفته شود: این است همان چیزی که آن را فرا می خواندید] منظور امیر المؤمنین علیه السلام است.

ای فضیل! به جز علی علیه السلام هر کس تا روز قیامت، خود را به این نام بنامد، (خود را صراط مستقیم بنامد) دروغگو و کذّاب است. ای فضیل! به خدا سوگند! خداوند به جز شما، حج کننده ای ندارد و گناهان هیچ کس را به جز شما نمیآمرزد و به جز اعمال شما، عملی را نخواهد پذیرفت و همانا شما اهل این آیه هستید: « إن تَجتَنِبُوا کَبائِرَ مَا تُنهَونَ عَنهُ نُکَفِّر عَنکُم سَیِّئاتِکُم وَ نُدخِلَکُم مُدخَلاً کَرِیماً»(2) [اگر از گناهان بزرگی که از آن (ها) نهی شدهاید، دوری گزینید، بدیهای شما را از شما میزداییم و شما را در جایگاهی ارجمند در میآوریم]

ای فضیل! آیا راضی نمیشوید که نماز را به پا دارید و زکات را به جای آورید و زبان های خود (از گناهان) باز دارید و وارد بهشت شوید؟ سپس این آیه را تلاوت کرد: «أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ قِیلَ لَهُمْ کُفُّواْ أَیْدِیَکُمْ وَأَقِیمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّکَاةَ»(3) [آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد: (فعلاً) دست (از جنگ) بدارید و نماز را برپا کنید و زکات بدهید]، به خدا سوگند! شما مخاطبان این آیه هستید.(4)

4) و نیز او: از برخی از یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از هارون بن جهم، از مفضل، از سعد، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: دل ها چهار نوع است: دلی که هم نفاق و هم ایمان دارد، دل منکوس (وارونه)، دل مطبوع و دل اَزهَر (درخشان). عرض کردم: دلِ «ازهر» به چه معناست؟ فرمود: داخل آن مانند چراغ است، و دل مطبوع، دل منافق است و دل ازهر، دل مؤمن است. اگر به وی ببخشد، شکر می کند و اگر وی را مبتلا سازد، صبر پیشه می کند. اما دل منکوس، دل مشرک است. سپس این آیه را تلاوت کرد: «أَفَمَن یَمْشِی مُکِبًّا عَلَی وَجْهِهِ أَهْدَی أَمَّن یَمْشِی سَوِیًّا عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ»، و اما در خصوص دلی که

1- [1] - مُلک/ 27.
2- [2] - نساء/31

3- [3] - نساء/ 77.
4- [4] - کافی، ج 8، ص 288، ح 434.

هم نفاق و هم ایمان در آن است، باید گفت آنها گروهی در طائف بودند، که اگر اجل یکی از آنان فرا میرسید و او بر نفاق بود، هلاک میشد و اگر بر ایمان بود، نجات مییافت.(1)

و ابن بابویه همین حدیث را نقل کرده و گفته است: احمد بن محمد بن یحیی عطار برای ما روایت می کند: پدرم، از حسین بن حسن بن ابان، از محمد بن اورمه، از محمد بن خالد، از هارون، از مفضّل، از سعد خفّاف، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: دل ها چهار نوع است... و حدیث را تا پایان آن نقل می کند، با این تفاوت که در این حدیث، علاوه بر ازهر، انور (نورانی) نیز آمده است.(2)

«فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِی كُنتُم بِهِ تَدَّعُونَ(27)»

[و آن گاه که آن (لحظه موعود) را نزدیک ببینند، چهره های کسانی که کافر شده اند در هم رود و گفته شود: این است همان چیزی که آن را فرا می خواندید]

1) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از محمد بن جمهور، از اسماعیل بن سهل، از قاسم بن عروه، از ابو سفاتج، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام در خصوص آیه «فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِی كُنتُم بِهِ تَدَّعُونَ»، روایت کرده است که: این آیه در شأن امیر المؤمنین علیه السلام و آنانی که آن اعمال از آنها سر زد، نازل شده است. امیر المؤمنین را در بهترین جاها می بینند و ناراحت می شوند و به آنها گفته می شود: این همان کسی است که ادعا داشتید مانند او هستید؛ همان کسی است که لقب وی را به خود بستید، و خود را با نام امیر المؤمنین لقب دادید.(3)

2) و نیز او: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از قاسم بن محمد، از جمیل بن صالح، از یوسف بن ابی روایت کرده است که: روزی نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم و فرمود: در روز قیامت آن گاه که خداوند تعالی

1- [1] - کافی، ج 2، ص 309، ح 2.

2- [2] - معانی الاخبار، ص 395، ح 51.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 352، ح 68.

آفریده ها را گرد می آورد، نوح علیه السلام اولین کسی خواهد بود که فرا خوانده می شود، و به وی گفته می شود: آیا رسالت خویش را ابلاغ نمودی؟ عرض می کند: آری، و به او گفته می شود: چه کسی برای تو شهادت و گواهی می دهد؟ عرض می کند: محمد صلی الله علیه و آله. فرمود: پس نوح خارج می شود و از میان مردم می گذرد تا این که نزد محمد صلی الله علیه و آله برسد، در حالی که محمد صلی الله علیه و آله بر تپه ای از مشک است و علی علیه السلام همراه وی است و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا»، و نوح به محمد صلی الله علیه و آله می گوید: ای محمد! خداوند تعالی از من پرسید: آیا رسالت خویش را ابلاغ کردم؟ و من پاسخ دادم: آری، و فرمود: چه کسی برای تو شهادت می دهد؟ عرض کردم: محمد صلی الله علیه و آله. آن حضرت میفرماید: ای جعفر! ای حمزه! بروید و شهادت دهید که رسالت خویش را ابلاغ نموده است. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پس جعفر و حمزه دو شاهد و گواه پیامبران بر آن چه ابلاغ نمودند، هستند. عرض می کند: فدایت شوم! پس علی علیه السلام کجاست؟ فرمود: منزلت و شأن ایشان از این والاتر است.(1)

3) ابو القاسم جعفر بن محمد در کامل الزیارات نقل می کند: محمد بن عبد الله بن جعفر حِمیَری، از پدرش، از علی بن محمد بن سالم، از محمد بن خالد، از عبد الله بن حمّاد بصری، از عبد الله بن عبد الرحمن اصمّ، از حمّاد بن عثمان، از امام جعفر صادق علیه السلام در حدیثی بلند که در آن، حال ابو بکر و عمر را در روز قیامت بیان می کند- روایت کرده است که: آن دو، علی علیه السلام را می بینند و به آنها گفته می شود: «فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِی كُنتُم بِهِ تَدَّعُونَ»، یعنی ادعای امارت مؤمنان را داشتید.(2) و حدیث را به طور کامل در آیه «حَتَّى إِذَا جَاءنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِی وَبَيْنَکَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ» [تا آن گاه که او (با دمسازش) به حضور ما آید (خطاب به شیطان) گوید: ای کاش میان من و تو فاصله خاور و باختر بود] از سوره زخرف، ذکر کردیم.(3)

1- [1] - کافی، ج 8، ص 267، ح 392.
2- [2] - کامل الزیارات، ص 332، ح 11.
3- [3] - زخرف/ 38.

4) محمد بن عباس: از حسن بن محمد، از محمد بن علی کنانی، از حسین بن وهب اسدی، از عبیس بن هاشم، از داود بن سرحان نقل می کند: از جعفر بن محمد علیه السلام در خصوص آیه «فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِی كُنتُم بِهِ تَدَّعُونَ»، پرسیدم. فرمود: آن، علی علیه السلام است، که آن هنگام که منزلت و مقام وی نزد خداوند تعالی می بینند به خاطر غفلت و سهل انگاری در ولایتش افسوس می خورند.(1)

5) و نیز او: نقل می کند: عبد العزیز بن یحیی، از مغیره بن محمد، از احمد بن محمد بن یزید، از اسماعیل بن عامر، از شریک، از اعمش در خصوص آیه «فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِی كُنتُم بِهِ تَدَّعُونَ» روایت کرده است که: در خصوص علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده است.(2)

6) و نیز او، نقل می کند: عبد العزیز بن یحیی، از زکریا بن یحیی ساجی، از عبد الله بن حسین اشقر، از ربیعه خیّاط، از شریک، از اعمش در خصوص آیه «فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا» روایت کرده است که: هنگامی که منزلت و شأن علی بن ابی طالب علیه السلام را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله دیدند، آنهایی که کفر ورزیدند، غمگین شدند.(3)

7) و نیز او، نقل می کند: حمید بن زیاد، از حسن بن محمد، از صالح بن خالد، از منصور، ار حریز، از فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: امام این آیه را تلاوت نمود: «فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِی كُنتُم بِهِ تَدَّعُونَ»، سپس فرمود: آیا می دانی چه چیزی دیدند؟ به خدا سوگند! علی علیه السلام را همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و جایگاه و منزلتش را نزد ایشان دیدند «وَقِيلَ هَذَا الَّذِی كُنتُم بِهِ تَدَّعُونَ»، منظور لقب امیر المؤمنین را بر خود می گذاشتید، ای فضیل! هیچ کس به جز علی علیه السلام به این لقب نامیده نخواهد نشد، مگر آن که دروغگوی کذّابی باشد.(4)

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 704، ح 4.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 704، ح 5.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 704، ح 6.
4- [4] - تأویل الآیات، ج 2، ص 705، ح 7.

8) ابن شهر آشوب: از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام در خصوص آیه «فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً» [و آن گاه که آن (لحظه موعود) را نزدیک ببینند]، روایت کرده است که این آیه درباره علی علیه السلام نازل شد و آن در روز قیامت است. کسانی که کفر ورزیدند هنگامی که علی علیه السلام را دیدند، چهره آنها سیاه شد و با دیدن مقام و منزلتش نزد خداوند به خاطر سهل انگاری از ولایت علی علیه السلام افسوس و حسرت خوردند.(1)

9) طبرسی: از حاکم ابو القاسم حَسکانی با سندهایی صحیح، از اعمش روایت کرده که گفته است: آنهایی که کفر ورزیدند، هنگامی که قرب و منزلت علی علیه السلام نزد خداوند دیدند، غمگین و ناراحت شدند.(2)

10) از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است: هنگامی که جایگاه علی علیه السلام را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله دیدند، آنهایی که کفر ورزیدند - یعنی همان کسانی که فضل وی را انکار کردند - اندوهگین و ناراحت شدند.(3) روایت فضیل بن یسار، از امام محمد باقر علیه السلام در این زمینه در آیه پیشین ذکر شد.

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِىَ اللَّهُ وَمَن مَّعِىَ...فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِى ضَلَالٍ مُّبِينٍ(29)»

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِىَ اللَّهُ وَمَن مَّعِىَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَن يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (28) قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ آمَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِى ضَلَالٍ مُّبِينٍ(29)»

[بگو: به من خبر دهید اگر خدا مرا و هر که را با من است هلاک کند یا ما را مورد رحمت قرار دهد، چه کسی کافران را از عذابی پُر درد پناه خواهد داد؟ * بگو: اوست خدای بخشایشگر، به او ایمان آوردیم و بر او توکل کردیم و به زودی خواهید دانست چه کسی است که خود در گمراهی آشکاری است]

1) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از علی بن اسباط، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص آیه «فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِى ضَلَالٍ مُّبِينٍ»، روایت کرده است که: ای گروه

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 213.
2- [2] - مجمع البيان، ج 10، ص 80.
3- [3] - مجمع البيان، ج 10، ص 80.

دروغگویان! وقتی که رسالت پروردگارم در خصوص ولایت علی علیه السلام و ائمّه بعد از وی صلوات الله علیهم اجمعین را به شما ابلاغ کنم، آن گاه خواهید دانست که چه کسی در گمراهی آشکار است.(1)

2) شرف الدین نجفی: از علی بن اسباط، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر نقل می کند: از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص آیه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ وَمَن مَّعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَن يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ»، پرسیدم و ایشان فرمود: این آیه از جمله آیاتی است که آن را تغییر داده و تحریف کردند. خداوند به هیچ وجه محمد صلی الله علیه و آله و یاران مؤمن وی را هلاک نخواهد کرد، در حالی که وی والاترین فرزندان آدم علیه السلام است، بلکه خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَكم اللَّهُ جَمِيعاً أَوْ رَحِمَنَا فَمَن يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ» بگو: به من خبر دهید، اگر خداوند تمامی شما را نابود کند یا بر ما رحمت آورد، پس کیست که کافران را از عذابی دردناک پناه دهد؟(2)

3) می گوید: و آن چه از محمد برقی در حدیثی مرفوع از عبد الرحمن بن سالم روایت کرده است، همین را تأیید می کند. وی می گوید: به امام جعفر صادق علیه السلام گفته شد: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ وَمَن مَّعِيَ أَوْ رَحِمَنَا»، منظور از این آیه چیست؟ فرمود: خداوند این آیه را این گونه نازل نکرد، و خداوند پیامبر خویش و یارانش را نابود نخواهد کرد، بلکه این گونه نازل نمود: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَكُم اللَّهُ وَمَن مَّعَكُم وَ نَجّانِی وَ مَن مَعِی فَمَن يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ» بگو: به من خبر دهید، اگر خداوند تمامی شما و آنان که با شما هستند را نابود کند و من و آنان که با من هستند را نجات دهد، پس کیست که کافران را از عذابی دردناک پناه دهد؟(3)

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاء مَّعِينٍ(30)»

1- [1] - کافی، ج 1، ص 349، ح 45.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 707، ح 10.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 707، ح 11.

[بگو: به من خبر دهید اگر آب (آشامیدنی) شما (به زمین) فرو رود،چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد؟]

1) ابن بابویه، نقل می کند: محمد بن عبد الله بن مطلب شیبانی، ازمحمد بن حسین بن حفص خثعمی کوفی، از عباد بن یعقوب، از علی بن هاشم، از محمد بن عبد الله، از ابو عبیده بن محمد بن عمار، از پدرش، از پدر بزرگش عمّار روایت کرده است که: در برخی غزوه ها همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و علی علیه السلام پرچم داران را به قتل رساند و آنها را متفرق ساخت و عمرو بن عبد الله جُمَحی و شبیه بن نافع را به قتل رساند. نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم و عرض کردم: ای رسول خدا! علی علیه السلام در راه خدا آن گونه که شایسته است، جهاد کرد. فرمود: زیرا وی از من است و من از او هستم و او وارث علم من است، و دَین و بدهی مرا به جای می آورد، و به وعده های من جامه عمل می پوشاند و جانشین من است و اگر او نبود، مؤمن واقعی بعد از من شناخته نمیشد. دشمن وی، دشمن من است و دشمن من، دشمن خداست و دوستدار وی، دوستدار من است و دوستدار من، دوستدار خداست. او پدر دو نوه من است و امامان از نسل وی هستند. خداوند تعالی ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین را از نسل وی خارج می سازد و مهدی این امت از آنهاست. عرض کردم: ای رسول خدا! پدرم و مادرم فدایت شوند! این مهدی کیست؟ فرمود: ای عمّار! خداوند تعالی به من فرمود که از نسل حسین، نُه امام خارج می شوند، که نهمین آنها غیبت خواهد کرد، و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ در این آیه است: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَّعِينٍ»، غیبتی بلندمدت خواهد داشت که گروهی از آن دست خواهند کشید و ناامید خواهند شد و گروهی بر آن ثابت قدم خواهند ماند، و آن گاه که آخر الزمان فرا رسد، ظهور خواهد نمود و دنیا را پر از عدل و داد خواهد نمود، آن گونه که از ظلم و جور پر شده باشد و برای تأویل آیات خواهد جنگید، آن گونه که من برای تنزیل این آیات جنگیدم. او هم نام من است و شبیه ترین مردم به من است. ای عمّار! بعد از من فتنه ای به پا خواهد شد، بنابراین هرگاه چنین چیزی اتفاق افتاد، از علی علیه السلام پیروی کن و همراه وی باش؛ زیرا وی همراه حق است و حق همراه وی است. ای عمّار! تو بعد از من به همراه علی با دو گروه خواهی جنگید: ناکثین یا پیمان شکنان و قاسطین یا ظالمین و سپس به دست

گروه سرکش به قتل خواهی رسید. عرض کرد: ای رسول خدا! آیا مرگ من در راه رضایت شما و خداوند است؟ فرمود: آری، در راه رضایت و خشنودی خداوند و من است، و آخرین غذای تو در دنیا، مقداری شیر خواهد بود.

هنگامی که جنگ صِفّین فرا رسید، عمار بن یاسر نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد: ای برادر رسول خدا! آیا به من اجازه می دهید که بجنگم؟ فرمود: رحمت خداوند بر تو باد! عجله نکن و هنگامی که یک ساعت گذشت، همین سخن را برایشان تکرار کرد و حضرت باز از وی خواست که عجله نکند و برای بار سوم نزد ایشان رفت و اجازه جنگ خواست. امیر المؤمنین علیه السلام گریست. عمار به ایشان نگاه کرد و عرض کرد: ای امیر المؤمنین، این همان روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من توصیف کرد. امیر المؤمنین علیه السلام از مرکب خویش فرود آمد و عمار را در آغوش گرفت و با وی خداحافظی کرد. سپس فرمود: ای ابا یقظان! خداوند از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و من، پاداش خیر و نیکی به تو دهد. تو نیکوترین برادر و بهترین دوست بودی. سپس حضرت علیه السلام گریست و عمار گریست و گفت: به خدا سوگند، ای امیر المؤمنین! فقط با علم و آگاهی از تو پیروی کردم. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در روز خیبر شنیدم که می فرمود: ای عمار! بعد از من فتنه ای به پا خواهد شد، پس هرگاه چنین اتفاقی افتاد، از علی علیه السلام و حزب وی پیروی کن؛ زیرا وی همراه حق است و حق همراه وی است، و بعد از من با پیمان شکنان و ظالمین خواهی جنگید. ای امیر المؤمنین! خداوند والاترین پاداش نیک را به تو دهد؛ زیرا که تو آن چه بر عهدهات بود را به انجام رساندی و ابلاغ نمودی و پند و نصیحت کردی.

سپس بر مرکب خویش سوار شد و امیر المؤمنین علیه السلام نیز بر مرکب خویش سوار شدند. سپس به سمت جبهه جنگ رفت. پس آب خواست، به وی گفتند که آب تمام شده است؛ یکی از انصار آمد و به وی شیر نوشاند. سپس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرموده بود که آخرین غذاهای من در دنیا، شیر خواهد بود. سپس بر دشمن حمله کرد و هجده نفر از آنان را به قتل رساند، تا این که دو نفر از اهالی شام به مبارزه وی آمدند و با ضربه نیزه او را به شهادت رساندند. هنگامی که شب شد، امیر المؤمنین علیه السلام بر مقتولان گذر

ص:138

می کرد که عمار را به خاک افتاده در میان مقتولان یافت. سر عمار را بر ران خویش قرار داد و گریست و این ابیات را گفت:

ألا أیُّها المَوتُ الَّذِی لَیسَ تارِکِی***أرِحنِی فَقَد أفنَیتَ کُلَّ خَلِیلِ

ای مرگی که مرا ترک نخواهی کرد، مرا راحت کن (به سراغ من بیا)؛ زیرا همه دوستان و یاران مرا نابود کردی.

أیَا مَوتُ کَم هَـذَا التَّفَرُّقِ عَنوَةً***فَلَستَ تُبَـقِّی خُلَّـهً لِخَـلِیلِ

ای مرگ! چقدر این جدایی سخت و طاقت فرساست! تو هیچ دوست و هیچ یار و رفیقی را برای کسی باقی نمی گذاری.

أرَاکَ بَصِـیراً بِالَّذِینَ أُحِبُّهُـم***کَأنَّکَ تَمضِی نَحوَهُم بِدَلِیلِ

می بینم نسبت به آنانی که به آنها عشق می ورزم، کاملاً آگاه و بینا هستی؛ مانند این است که همراه با یک راهنما به سمت آنها میروی.(1)

2) و نیز او، نقل می کند: پدرم - که رحمت خداوند بر وی باد - برای ما نقل کرد: سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از موسی بن قاسم بن معاویه بن وهب جبلی و ابو قتاده علی بن محمد بن حفص، از علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر کاظم صلوات الله علیهم اجمعین روایت کرده است که: به ایشان گفتم: تأویل این آیه چیست: «قُلْ أَرَأَیْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُکُمْ غَوْرًا فَمَن یَأْتِیکُم بِمَاء مَّعِینٍ»؟ فرمود: اگر امام خویش را ازدست دهید و او را نیابید، چه کار خواهید کرد؟(2)

3) علی بن ابراهیم، نقل می کند: محمد بن جعفر، از محمد بن احمد، از قاسم بن علاء، از اسماعیل بن علی فزاری، از محمد بن جمهور، از فضاله بن ایوب روایت کرده است که: از امام رضا علیه السلام در خصوص این آیه: «قُلْ أَرَأَیْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُکُمْ غَوْرًا فَمَن یَأْتِیکُم بِمَاء مَّعِینٍ»، پرسیدند. فرمود: آب شما درهای شماست، یعنی ائمه صلوات الله علیهم اجمعین است و ائمه درهای خداوند، بین او و آفریدگانش هستند «فَمَن یَأْتِیکُم بِمَاءٍ مَّعِینٍ» منظور علم امام است.(3)

1- [1] - کفایه الاثر، ص 120.
2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، ص 337، ح 3.
3- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 365.

4) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از موسی بن قاسم بن معاویه بجلی، از علی بن جعفر، از برادرش موسی بن جعفر کاظم علیه السلام در خصوص آیه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَّعِينٍ» روایت کرده است که: اگر امام شما غیبت کند، چه کسی برای شما امام جدیدی خواهد آورد؟(1)

5) محمد بن ابراهیم نعمانی، نقل می کند: محمد بن همّام - که رحمت خداوند بر وی باد - برای ما نقل کرد: احمد بن بندار، از احمد بن هلال، از موسی بن قاسم بن معاویه بن وهب بجلی، از علی بن جعفر، از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام نقل می کند: به ایشان گفتم: تفسیر این آیه چیست؟ «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَّعِينٍ»؟ فرمود: اگر امام خویش را از دست دهید و او را نبینید، چه کار می کنید؟ (2)

6) محمد بن عباس: از احمد بن قاسم، از احمد بن محمد بن سیّار، از محمد بن خالد، از نضر بن سوید بن یحیی حلبی، از امام صادق علیه السلام در خصوص آیه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاءٍ مَّعِينٍ»، پرسیدم. فرمود: اگر امام شما غایب شود، چه کسی برای شما امام جدیدی خواهد آورد.(3)

7) و از وی، با سند خود، از علی بن جعفر، از برادرش موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که: به ایشان گفتم: تأویل آیه «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاء مَّعِينٍ» چیست؟ فرمود: اگر امام خویش را از دست دهید، چه کسی امام جدیدی را برای شما خواهد آورد.(4)

1- [1] - کافی، ج 1، ص 274، ح 14.
2- [2] - الغیبه، ص 117.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 708، ح 15.
4- [4] - تأویل الآیات، ج 2، ص 708، ح 13.

سوره قلم

اشاره

سوره قلم مکی است به جز آیات 17 تا 33 و 48 تا 50 که مدنی است. این سوره 52 آیه دارد و بعد از علق نازل شده است.

ص:141

ص:142

1) ابن بابویه: با سند خود، از علی بن میمون صائغ نقل می کند: امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس سوره «ن وَالْقَلَمِ» را در نماز واجب یا مستحب بخواند، خداوند عزّ و جلّ او را همواره از فقر در امان می دارد و در هنگام مرگ او را از فشار قبر محفوظ می دارد.(1)

2) در کتاب خواصّ القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که: هر کس این سوره را بخواند، خداوند به وی ثوابی معادل ثواب کسانی را خواهد داد که خداوند آرزوها و رؤیاهای آنان را به تأخیر انداخته است، و اگر به چیزی نوشته شود و بر دندان آسیب دیده ای گذاشته شود، در همان لحظه درد آن تسکین می یابد.

3) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس آن را بنویسد و بر خویش و یا هر آن کس به درد دندان مبتلا باشد، آویزان کند، به خواست خداوند در همان لحظه درد آن تسکین می یابد.

4) امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر نوشته شود و بر کسی که مبتلا به درد دندان باشد، آویزان شود، به خواست خداوند عزّ و جلّ درد آن آرام گیرد.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 149.

ص:144

تفسیر سوره قلم

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ(1) مَا أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ(2) وَإِنَّ لَکَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ(3)»

[نون، سوگند به قلم و آن چه می نویسند * (که) تو به لطف پروردگارت دیوانه نیستی * و بی گمان تو را پاداشی بی منت خواهد بود]

1) ابن بابویه، نقل می کند: ابو الحسن محمد بن هارون زنجانی، در نامه ای که علی بن احمد بغدادی ورّاق به دست من رساند، نقل کرده است: معاذ بن مثنی عنبری، در نامه ای برای ما نقل کرده است: عبد الله بن اسماء، از جویریه، از سفیان بن سعید ثوری، از امام صادق علیه السلام در خصوص تفسیر حروف مقطّعه قرآن روایت کرده است که: «و اما نون رودی در بهشت است، که خداوند عزّ و جلّ به آن فرمود: بسته شو، پس بسته شد. سپس خداوند عزّ و جلّ به قلم فرمود: بنویس. بنابراین قلم، آن چه وجود داشته و آن چه تا روز قیامت به وجود خواهد آمد را در لوح محفوظ نوشت. جوهر، جوهری از نور است و قلم، قلمی از نور است، و لوح، لوحی از نور است.

سفیان گفت: به ایشان عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! آیا ممکن است که امر لوح و قلم و جوهر را برای من کاملاً توضیح دهید، و آن چه را خداوند به شما آموخته، به من بیاموزید؟ فرمود: ای ابن سعید! اگر شایسته جواب دادن نبودی، پاسخ تو را نمی دادم؛ نون، فرشته ای است که به قلم منتقل میکند و قلم نیز فرشته است، و قلم به لوح منتقل میکند و لوح نیز فرشته است، و لوح به اسرافیل منتقل

میکند و اسرافیل به میکائیل منتقل میکند، و میکائیل به جبرئیل منتقل میکند، و جبرئیل به انبیا وپیامبران صلوات الله علیهم اجمعین منتقل میکند. گفت: سپس فرمود: _ ای سفیان! _ به پاخیز [و برو] که خاطرمان از تو جمع نیست.(1)

2) و نیز او، نقل می کند: علی بن حبشی بن قونی - که رحمت خداوند بر وی باد - در مکتوبی برای من نوشت که حمید بن زیاد برای ما روایت کرده است که قاسم بن اسماعیل، از محمد بن سلمه، از یحیی بن ابی علاء رازی نقل کرده است که: مردی بر امام صادق علیه السلام وارد شد و عرض کرد: فدایت شوم! در خصوص این آیه برای من توضیح دهید: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»، فرمود: نون، رودی در بهشت بود که از برف سفیدتر بود و از عسل شیرین تر بود، و خداوند عزّ و جلّ فرمود: جوهر و مرکب شو. پس جوهر شد، سپس درختی را برداشت و در دست خویش قرار داد. _ سپس فرمود: دست، همان قوت و قدرت است و نه فکر کنی که مشبه به در این جا مورد نظر است. _ سپس به آن دستور داد: تبدیل به قلم شو! بنابراین به قلم تبدیل شد. سپس به آن فرمود: بنویس! گفت: پروردگارا! چه چیزی بنویسم؟ فرمود: هر آن چه تا روز قیامت موجود است را بنویس؛ بنابراین، این کار را انجام داد، سپس بر آن مُهر زد و فرمود: تا زمان مشخص شده، دیگر سخن نگو.(2)

3) و نیز او، نقل می کند: احمد بن حسن قطان، از عبد الرحمن بن محمد حسنی، از ابو جعفر احمد بن عیسی بن ابی مریم عجلی، از محمد بن احمد بن عبد الله بن رباط عَرزمی، از علی بن حاتم مِنقری، از ابراهیم کرخی روایت کرده است که از امام صادق علیه السلام در خصوص لوح و قلم پرسیدم و ایشان فرمود: این دو، فرشته هستند.(3)

4) و نیز او، نقل می کند: محمد بن حسن بن ولید - که رحمت خداوند بر وی باد - از محمد بن حسن صفار، از محمد بن ابی خطاب و احمد بن حسن بن علی بن فضال، از علی بن اسباط، از حسین بن یزید، از محمد بن سالم، از اصبغ بن

1- [1] - معانی الأخبار، ص 23، ح 1.
2- [2] - علل الشرائع، ج 2، ص 105، ح2.

3- [3] - معانى الأخبار، ص 30، ح 1.

نُباته، از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است که: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا یَسْطُرُونَ»، قلم، قلمی از نور است، و کتابی از نور است که در لوح محفوظ می باشد و مقرّبان و نزدیکان، آن را مشاهده می کنند و خداوند عزّ و جلّ برای گواهی دادن کافی است.(1)

5) عیاشی: از محمد بن مروان، از امام صادق علیه السلام نقل می کند: من همراه پدرم علیه السلام در بیت الحرام طواف می کردم که مردی کوتاه قامت و لاغر که عمامه ای بر سر داشت، نزد ما آمد و عرض کرد: السّلام علیک یا بنَ رسولِ الله! فرمود: پدرم جواب سلام وی را داد. عرض کرد: درباره چیزهایی می خواستم از شما سؤال کنم که تنها یک یا دو نفر پاسخ آن را می دانند. پس سؤالات خویش را از پدرم پرسید. یکی از سؤالاتش این بود که عرض کرد: درباره آیه «ن وَالْقَلَمِ وَمَا یَسْطُرُونَ» برای من توضیح بدهید. فرمود: نون، رودی در بهشت است که از شیر سفیدتر است. فرمود: خداوند به قلم امر کرد، پس آن چه موجود بود و آن چه به وجود خواهد آمد، همه را یادداشت و ثبت کرد. نون همیشه در اختیار اوست، آن چه را بخواهد اضافه می کند و آن چه را بخواهد از آن کم می کند و آن چه را بخواهد، موجود می شود و آن چه را نخواهد، هستی نخواهد گرفت. عرض کرد: راست گفتی. پدرم از این سخن وی که گفت: «راست گفتی» تعجب کرد.(2) و در ادامه آن حدیث آمده است: سپس آن مرد رفت، پدرم فرمود: آن مرد را فرا بخوان. دنبال وی رفتم، ولی او را نیافتم.

6) علی بن ابراهیم، نقل می کند: پدرم، از ابن ابی عمیر، از عبد الرحیم قصیر، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: درباره آیه «ن وَالْقَلَمِ» از ایشان پرسیدم. فرمود: خداوند عزّ و جلّ قلم را از درختی بهشتی آفرید که درخت خُلد نامیده می شود. سپس به رودی در بهشت فرمود: جوهر شو. پس آن نهر که از برف سفیدتر و از عسل شیرین تر بود، منجمد شد. سپس به قلم فرمود: بنویس. گفت: پروردگارا! چه چیزی بنویسم؟ فرمود: آن چه موجود است و آن چه تا روز قیامت موجود خواهد بود را بنویس و ثبت کن. قلم بر روی پوست نازکی که از نقره سفیدتر و از یاقوت شفاف تر بود، نوشت و آن را پیچاند و در گوشه عرش قرار داد.

1- [1] - خصال، ص 332، ح30.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 47، ح 5.

بعد از آن بر قلم مُهر زد و از آن پس لب به سخن نگشود و لب به سخن نخواهد گشود.این همان کتاب محفوظ است که تمامی نسخه برداری ها از آن است. مگر شما عرب نیستید؟ پس چرا معنای سخن را نمی فهمید، در حالی که به همدیگر می گویید: از این کتاب نسخه بردار، مگر این طور نیست که از اصل یک نوشته، نسخه برداشته می شود؟ و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»(1) [ما از آن چه می کردید، نسخه بر می داشتیم](2)

7) سعد بن عبد الله از ابراهیم بن هاشم، از عثمان بن عیسی، از حمّاد طَنافِسی، از کلبی، از امام صادق روایت کرده است که: ای کلبی! محمد صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن چند اسم دارد؟ عرض کردم: دو یا سه اسم. فرمود: ای کلبی! ده اسم دارد. سپس آنها را ذکر نمود، و از میان آنها این بود: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ* مَا أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ»(3) که در آغاز سوره طه تمامی این نام های ده گانه ذکر شد.

8) حسن بن ابی حسن دیلمی: با سند خود از محمد بن فضیل، از امام ابی الحسن، موسی کاظم علیه السلام نقل می کند: از ایشان درباره آیه «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»، پرسیدم. فرمود: نون، نامی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و قلم نامی برای امیرالمؤمنین علیه السلام است.(4)

9) طبرسی: درباره معنای نون، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند: رودی در بهشت است که خداوند به آن فرمود: جوهر و مرکب شو! پس جوهر شد و از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر بود. سپس به قلم فرمود: بنویس! سپس قلم آن چه موجود است و آن چه تا روز قیامت به وجود خواهد آمد را نوشت و ثبت کرد.(5)

10) ابن شهر آشوب: از تفسیر یعقوب بن سفیان نقل می کند: ابو بکر حمیدی،

1- [1] - جاثیه/ 29.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 366.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص67.

4- [4] - تأويل الآيات، ج2، ص710، ح1.
5- [5] - مجمع البيان، ج10، ص88.

از سفیان بن عُیینه، از ابن ابی نَجیح، از مجاهد، از ابن عباس در روایتی که در آن کیفیت مبعوث شدن پیامبر صلی الله علیه و آله را بیان می کند، نقل کرده است: در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه خدیجه مشغول اقامه نماز بودند، علی بن ابی طالب علیه السلام بر ایشان وارد شد و عرض کرد: ای محمد! این چیست؟ فرمود: این دین خداوند است. پس به ایشان ایمان آورد و تصدیق نمود. سپس آن دو با همدیگر نماز می خواندند و رکوع و سجود می رفتند. اهل مکه آنها را دیدند و این خبر بین آنها منتشر شد که محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم دیوانه شده است. پس این آیه نازل شد: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا یَسْطُرُونَ* مَا أَنتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ».(1)

11) علی بن ابراهیم: در آیه «وَمَا یَسْطُرُونَ» یعنی آن چه می نویسند. این آیه، قَسَم است و جواب قسم: «مَا أَنتَ بِنِعْمَهِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ» و در آیه «وَإِنَّ لَکَ لَأَجْرًا غَیْرَ مَمْنُونٍ» [و بی گمان تو را پاداشی بی منت خواهد بود] یعنی این که نسبت به آن پاداش و ثواب عظیمی که به تو می دهیم، بر تو منت نمی گذاریم.(2)

«وَإِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ (4)»

[و راستی که تو را خویی والاست]

1) ابن بابویه: از پدرش نقل می کند: سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از پدرش، از فضاله، از ابان، از ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام درباره آیه «وَإِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ» نقل می کند: یعنی اسلام.

و روایت شده است که: «خُلُقٍ عَظِیمٍ» دین عظیم است.(3)

2) علی بن ابراهیم: از ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام، نقل می کند: در آیه «وَإِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ» یعنی این که بر دین عظیمی هستی.(4)

3) محمد بن یعقوب، از برخی یاران ما، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از

1- [1] - مناقب، ج 2، ص 14.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 366.
3- [3] - معانی الاخبار، ص 188، ح 1.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 369.

حمّاد بن عیسی، از حریز بن عبد الله، از بحر سقاء نقل می کند. امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای بحر! خوش خلقی، آسان است. سپس فرمود: آیا می خواهی که حدیثی را که از یکی از اهالی مدینه است، برای تو روایت کنم؟ عرض کردم: آری. فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که در مسجد نشسته بود، کنیزی از انصار آمد و گوشه لباس ایشان را گرفت و پیامبر صلی الله علیه و آله برای وی برخاست، ولی کنیز چیزی نگفت و پیامبر صلی الله علیه و آله هم به وی چیزی نفرمود، تا این که این کار را سه بار تکرار کرد و برای بار چهارم، پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که کنیز در پشت سر ایشان بود، برخاست. آن کنیز تکه ای از لباس ایشان را برداشت و بازگشت. انصار به وی گفتند: خداوند تو را چنین و چنان کند، سه بار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اسیر کردی و به ایشان چیزی نگفتی و ایشان به تو چیزی نفرمود. حاجت تو نزد ایشان چه بود؟ گفت: بیماری داریم و خانواده ام مرا فرستادند که تکه ای از پیراهن شان را برای شفا بردارم و هنگامی که خواستم آن را بردارم مرا دیدند و برخاستند و من خجالت کشیدم آن را بردارم، در حالی که ایشان مرا می بینند و برای من ناپسند است که به کسی دستور دهم که آن را برای من بگیرد، بنابراین خودم آن را برداشتم. (1)

4) و نیز او: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حبیب خثعمی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: بهترین شما، کسانی هستند که از نظر اخلاق بهترین باشند، کسانی که خوش برخورد هستند(2) و با دیگران انس می گیرند و دیگران می توانند با آنان انس بگیرند و دیگران به دیدار آنها می آیند.(3)

1- [1] - کافی، ج 2، ص 83، ح 15.
2- [2] - المُوطّؤون اکنافاً: ابن اثیر گفته است: این عبارت، ضرب المثل است و اصل آن از توطئه است که به معنای مقدمه چینی و ذلیل کردن است. فراش وطئ: بستری است که پهلوی انسان خوابیده را آزرده نمیسازد. اکناف به معنای پهلوها است. منظور حضرت، کسانی هستند که پهلوهایشان نرم است و کسی که با آنان مصاحبت میکند، آرامش دارد وآزار نمیبیند « لسان العرب، ماده وطئ»

3- [3] - کافی، ج 2، ص 83، ح 16.

5) شیخ وَرّام روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله با برخی یارانش راه می رفتند که یک مرد بادیه نشین به ایشان رسید و ایشان را محکم بغل کرد و به طرف خود که ردایی نجرانی با حاشیه ای زبر به تن داشت، کشید. بر اثر شدت عمل آن مرد بادیه نشین، گردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن حاشیه زبر کشیده شده و زخم شد. سپس گفت: ای محمد! از آن مالی که در دستان شماست به من ببخش. رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی نگاه کرد و خندید. سپس دستور داد به وی پول دهند. هنگامی که قریش در اذیت کردن و آزار رساندنش زیاده روی می کردند، فرمود: خداوندا! قوم مرا ببخش که آنها نادانند. به همین دلیل است که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَإِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیمٍ».(1)

6) شیخ در امالی نقل می کند: شیخ ابو عبد الله حسین بن عبید الله غضائری - که رحمت خداوند بر وی باد - از ابو محمد هارون به موسی تَلَّعُکْبَری، از محمد بن همام، از علی بن حسین همدانی، از ابو عبد الله محمد بن خالد برقی، از ابو قتاده قمی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: خداوند عزّ و جلّ دارای شخصیتهای بزرگی(اشخاص قابل اعتمادی) است که آنها را از میان آفریده ها و از روی زمین خلق کرد تا نیازهای هم نوعان خویش را برآورده کنند که اینان حمد و ستایش کردن را افتخار می دانند. خداوند عزّ و جلّ نیز اخلاق نیکو را دوست دارد، و در خطاب خود به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای محمد! «وَإِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیمٍ»، فرمود: منظور بخشش و اخلاق نیک است.(2)

«فَسَتُبْصِرُ وَیُبْصِرُونَ(5) بِأَییِّکُمُ الْمَفْتُونُ (6)...مُعْتَدٍ أَثِیمٍ (12) عُتُلٍّ بَعْدَ ذَلِکَ زَنِیمٍ (13)»

«فَسَتُبْصِرُ وَیُبْصِرُونَ(5) بِأَییِّکُمُ الْمَفْتُونُ (6) إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِیلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ (7) فَلَا تُطِعِ الْمُکَذِّبِینَ (8) وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَیُدْهِنُونَ (9) وَلَا تُطِعْ کُلَّ حَلَّافٍ مَّهِینٍ (10) هَمَّازٍ مَّشَّاء بِنَمِیمٍ (11) مَنَّاعٍ لِّلْخَیْرِ مُعْتَدٍ أَثِیمٍ (12) عُتُلٍّ بَعْدَ ذَلِکَ زَنِیمٍ (13)»

[به زودی خواهی دید و خواهند دید * (که) کدام یک از شما دستخوش جنونید * پروردگارت خود بهتر می داند چه کسی از راه او منحرف شده و (هم) او به راه

1- [1] - تنبیه الخواطر، ج 1، ص 99.
2- [2] - امالی، ج 1، ص 308.

یافتگان داناتر است * پس از دروغزنان فرمان مبر * دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی نمایند * و از هر قسم خورنده فرو مایه ای فرمان مبر * (که) عیبجوست و برای خبرچینی گام برمی دارد * مانع خیر متجاوز گناه پیشه]

1) محمد بن یعقوب: از حسین بن محمد اشعری، از معلّی بن محمد، از وشّاء، از ابان بن عثمان، از عبد الرحمن بن ابی عبد الله، از ابو عباس مکّی نقل می کند: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: عمر، علی علیه السلام را دید و به ایشان گفت: تو همان کسی هستی که این آیه را می خوانی: «بِأَییِّکُمُ الْمَفْتُونُ» و با من و ابو بکر مخالفت کردی؟ فرمود: می خواهی که آیه ای که درباره بنی امیّه نازل شده است را برایت بخوانم؟ «فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِن تَوَلَّیْتُمْ أَن تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَکُمْ»(1) [پس (ای منافقان)! آیا امید بستید که چون (از خدا) برگشتید (یا سرپرست مردم شدید)، در (روی) زمین فساد کنید و خویشاوندی های خود را از هم بگسلید] گفت: صحت ندارد، بنی امیه از شما بیشتر صله رحم دارند، ولی تو فقط به دنبال دشمنی با بنی تیم و بنی عَدی و بنی امیّه هستی.(2)

2) محمد بن عباس: از عبد العزیز بن یحیی، از عمرو بن محمد بن ترکی، از محمد بن فضل، از محمد بن شعیب، از دِلهم بن صالح، از ضحاک بن مزاحم نقل می کند: آن گاه که قریش، آن همه اکرام و تعریف و تمجید پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به علی علیه السلام را دیدند، با علی علیه السلام دشمنی کردند و (خواستند) حیثیت او را لکهدار کنند و گفتند: که محمد صلی الله علیه و آله شیفته ایشان شده است. بنابراین خداوند عزّ و جلّ این آیات را نازل کرد: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا یَسْطُرُونَ»(3) [نون، سوگند به قلم و آن چه می نویسند] قسمی که خداوند به آن سوگند یاد می کند: «مَا أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ * وَإِنَّ لَکَ لَأَجْرًا غَیْرَ مَمْنُونٍ * وَإِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیمٍ * فَسَتُبْصِرُ وَیُبْصِرُونَ * بِأَییِّکُمُ الْمَفْتُونُ * إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِیلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ»(4) [(که) تو به لطف پروردگارت دیوانه

1- [1] - محمد/ 22.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 103، ح 76.

3- [3] - قلم/ 1.
4- [4] - قلم/ 7-2.

نیستی * و بی گمان تو را پاداشی بی منت خواهد بود * و راستی که تو را خویی والاست * به زودی خواهی دید و خواهند دید * (که) کدام یک از شما دستخوش جنونید * پروردگارت خود بهتر می داند چه کسی از راه او منحرف شده و (هم) او به راه یافتگان داناتر است] منظور از «سبیله» علی بن ابی طالب علیه السلام است.(1)

3) و از او: از علی بن عباس، از حسن بن محمد، از یوسف بن کلیب، از خالد، از حفص بن عمر، از حنان، از ابو ایوب انصاری روایت شده است که: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و فرمود: هر کس من مولای او باشم، علی مولای اوست، برخی از مردم گفتند: این تنها به خاطر شیفتگی ایشان به پسرعمویش است؛ بنابراین این آیه نازل شد: «فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ * بِأَيِّيكُمُ الْمَفْتُونُ»(2)

4) طبرسی، نقل می کند: سیّد ابو الحمد مهدی بن نِزار حسینی قائنی برای ما نقل می کند: حاکم ابو القاسم عبید الله بن عبد الله حسکانی، از ابو عبد الله شیرازی، از ابو بکر جرجانی، از ابو احمد بصری، از عمرو بن محمد بن ترکی، از محمد بن فضل، از محمد بن شعیب، از عمرو بن شمر، از دِلهَم بن صالح، از ضحّاک بن مُزاحم نقل کرده است: قریش آن گاه که آن همه اکرام و تعریف و تمجید پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به علی علیه السلام را دیدند، با علی علیه السلام دشمنی کردند و گفتند: محمد شیفته او شده است؛ بنابراین خداوند تعالی این آیات را نازل کرد: «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ»(3) قسمی است که خداوند به آن سوگند یاد کرده است «مَا أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ* وَإِنَّ لَکَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ* وَإِنَّکَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»(4) منظور قرآن است، تا آن جا که می فرماید: «بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ» و منظور همان کسانی هستند که چنان حرف هایی را زده بودند «وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» که همانا منظور

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 711، ح 2.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 711، ح 3.
3- [3] - قلم/ 1.
4- [4] - قلم/ 4-2.

علی بن ابی طالب است.(1)

5) علی بن ابراهیم، درباره این آیات: «فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ* بِأَييِّكُمُ الْمَفْتُونُ» می گوید: یعنی این که شیفته کدام شخص می شوید؟ این آیه درباره بنی امیه نازل شد «بِأَييِّكُمُ» یعنی: حَبتَر و زُفر و علی (علیه السلام).(2)

6) و نیز روایت کرده است که: امام صادق علیه السلام می فرماید: عمر،امیر المؤمنین علیه السلام را دید، گفت: ای علی! به من خبر دادند که تو این آیه را در خصوص من و ابو بکر تأویل می کنی: «فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ* بِأَييِّكُمُ الْمَفْتُونُ» امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابا حفص! آیا می خواهی آیه ای که در خصوص بنی امیه نازل شده است را برایت بخوانم؟ «وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ»(3) [آن درخت لعنت شده در قرآن را] عمر گفت: ای علی! سخن تو صحت ندارد، بنی امیه از تو بهتر هستند و صله رحم آنها از تو بیشتر است.(4)

7) شرف الدین نجفی: از محمد بن جمهور، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار نقل می کند: منظور از این آیه: «وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ» خلیفه دوم است، و «هَمَّازٍ مَّشَّاء بِنَمِيمٍ* مَنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ * عُتُلٍّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ»، نقل می کند که عُتُل: کافری است که کفرش شدید و عظیم است و زنیم: ولد الزنا است.(5)

8) و شرف الدین نقل می کند: محمد برقی، از احمسی، از امام صادق علیه السلام مشابه همین روایت را نقل کرده و در آن اضافه می کند: و امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: «فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ* بِأَييِّكُمُ الْمَفْتُونُ»، خلیفه دوم ایشان را دید و به ایشان گفت: تو هستی که این چنین حرف ها را زدی، و با من و با ابو بکر مخالفت کردی؟ امیر المؤمنین علیه السلام بدون اینکه از وی عذرخواهی کند، فرمود: آیا نمی خواهی که آیه ای را که در خصوص بنی امیه نازل شده است، برایت بخوانم؟ درباره آنها این آیه نازل شد: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ أَن تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ

1- [1] - مجمع البیان، ج 10، ص 87.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 366.

3- [3] - اسراء/ 60.
4- [4] - تفسير قمى، ج 2، ص 367.
5- [5] - تأويل الآيات، ج 2، ص 712، ح 4.

وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ»(1) [پس (ای منافقان)! آیا امید بستید که چون (از خدا) برگشتید (یا سرپرست مردم شدید)، در (روی) زمین فساد کنید و خویشاوندی های خود را از هم بگسلید]، حضرت فرمود: عمر آن را تکذیب کرد و به ایشان گفت: آنها از تو بهتر هستند و صله رحم آنها از تو بیشتر است.(2)

9) احمد بن محمد بن خالد برقی، از پدرش، از کسی که برای وی نقل کرده، از جابر روایت کرده است که: امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: مؤمنی وجود ندارد، مگر آن که محبت من در قلب وی خالص باشد و محبت من در قلب هیچ کس خالص نخواهد شد، مگر آن که محبت علی علیه السلام در قلب وی خالص باشد. ای علی! دروغ است کسی که ادعا می کند که به من محبت می ورزد و تو را دوست نداشته باشد. فرمود: دو نفر از منافقین گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله شیفته این جوان (علی علیه السلام) شد؛ بنابراین خداوند تعالی این آیه را نازل کرد: «فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ* بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ* إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ* فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ * وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ * وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ» می فرماید: که این آیات تا آخر درباره آن دو نازل شد است.(3)

10) علی بن ابراهیم: این آیه: «فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ» درباره علی علیه السلام نازل شده است، «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ» یعنی این که دوست داشتند که در حق علی علیه السلام تقلب و خیانت می کردی تا آنها نیز همراه تو خیانت می کردند «وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ» حلّاف، خلیفه دوم است که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند یاد کرده بود که پیمانی را نشکند «هَمَّازٍ مَّشَّاء بِنَمِيمٍ» فرمود: کسی بود که علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن چینی می کرد و یارانش را علیه ایشان تحریک می کرد. می گوید: کسی که علیه مردم بدگویی می کند و فقرا و مستمندان را تحقیر می کند. و اما در این آیه: «مَنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ»، منظور از «خیر»امیر المؤمنین علیه السلام است، «مُعْتَدٍ» [متجاوز] به حق وی تجاوز کردند و درباره

1- [1] - محمد/ 22.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 712، ح 5.

3- [3] - محاسن، ص 151، ح 71.

این آیه: «عُتُلٍّ بَعْدَ ذَلِکَ زَنِیمٍ» می گوید: عُتُلّ: کسی است که کفرش شدید و عظیم باشد و زَنِیم: همانا حرامزاده است. شاعر می گوید:

زَنِـــیمٌ تَدَاعَاهُ الرِّجَالُ تَدَاعیاً کَمَا زِیدَ فِی عَرضِ الأدِیمِ الأکارِعُ(1) حرامزادهای است که مردم وی را به این نام میخوانند، همان گونه که پاچهها پهنای پوست دباغی شده را افزایش میدهند.

11) ابن بابویه: از پدرش نقل می کند: سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از عباس بن معروف، از صفوان بن یحیی، از ابن مسکان، از محمد بن مسلم نقل می کند: از امام صادق علیه السلام منظور این آیه را پرسیدم: «عُتُلٍّ بَعْدَ ذَلِکَ زَنِیمٍ» فرمود: عُتُلّ کسی است که کفرش شدید باشد و زنیم کسی است که در کفر خویش بی پروا باشد.(2)

12) طبرسی: زنیم کسی است که اصل و نسب نداشته باشد. این معنا از علی علیه السلام روایت شده است.(3)

«إِذَا تُتْلَی عَلَیْهِ آیَاتُنَا قَالَ أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ(15) سَنَسِمُهُ عَلَی الْخُرْطُومِ(16)»

[چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید: افسانه های پیشینیان است * زودا که بر بینی اش داغ نهیم (و رسوایش کنیم)]

1) علی بن ابراهیم: آیه «إِذَا تُتْلَی عَلَیْهِ آیَاتُنَا» منظور، خلیفه دوم است، «قَالَ أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ»، دروغ گویی های گذشتگان است، و آیه «سَنَسِمُهُ عَلَی الْخُرْطُومِ» می گوید: هنگام رجعت، آن هنگام که امیر المؤمنین علیه السلام باز می گردد و دشمنانش باز می گردند و با وسیله داغ زنی، بینی و لبهای آنان را مانند چهارپایان، نشانه می گذارد، و «خراطیم» بینی و دو لب را گویند.(4)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 367.
2- [2] - معانی الأخبار، ص 149، ح 1.
3- [3] - مجمع البیان، ج 10، ح 89.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 367.

«إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّهِ إِذْ...كَذَلِکَ الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ الْآخِرَهِ أَکْبَرُ لَوْ کَانُوا یَعْلَمُونَ (33)»

«إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّهِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ(17) وَلَا يَسْتَثْنُونَ (18) فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّکَ وَهُمْ نَائِمُونَ (19) فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ (20) فَتَنَادَوا مُصْبِحِينَ (21) أَنِ اغْدُوا عَلَى حَرْثِكُمْ إِن كُنتُمْ صَارِمِينَ (22) فَانطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ (23) أَن لَّا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُم مِّسْكِينٌ (24) وَغَدَوْا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ (25) فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ (26) بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ (27) قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ (28) قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (29) فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ (30) قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ (31) عَسَى رَبُّنَا أَن يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِّنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ (32) كَذَلِکَ الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ الْآخِرَهِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (33)»

[ما آنان را همان گونه که باغداران را آزمودیم، مورد آزمایش قرار دادیم. آن گاه که سوگند خوردند که صبح برخیزند و (میوه) آن (باغ) را حتماً بچینند * و(لی) ان شاء الله نگفتند * پس در حالی که آنان غنوده بودند، بلایی از جانب پروردگارت بر آن (باغ) به گردش در آمد * و (باغ) آفت زده (و زمین بایر) گردید * پس (باغداران) بامدادان یکدیگر را صدا زدند * که اگر میوه می چینید، بامدادان به سوی کشت خویش روید * پس به راه افتادند و آهسته به هم می گفتند: * که امروز نباید در باغ بینوایی بر شما در آید * و صبحگاهان در حالی که خود را بر منع (بینوایان) توانا می دیدند، رفتند * و چون (باغ) را دیدند، گفتند: قطعاً ما راه گم کرده ایم * (نه) بلکه ما محرومیم * خردمندترینشان گفت: آیا به شما نگفتم: چرا خدا را به پاکی نمی ستایید؟ * گفتند: پروردگارا تو را به پاکی می ستاییم. ما واقعاً ستمگر بودیم * پس بعضی شان رو به بعضی دیگر آوردند و همدیگر را به نکوهش گرفتند * گفتند: ای وای بر ما که سرکش بوده ایم! * امید است که پروردگار ما بهتر از آن را به ما عوض دهد؛ زیرا ما به پروردگارمان مشتاقیم * عذاب (دنیا) چنین است و عذاب آخرت اگر می دانستند، قطعاً بزرگ تر خواهد بود]

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از عبد الله بن محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از فضیل، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند: همانا شخصی که گناهی مرتکب می شود، رزق و روزی از او دفع می شود، و این آیات را

ص:157

تلاوت نمود: «إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ* وَلَا يَسْتَثْنُونَ* فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّکَ وَهُمْ نَائِمُونَ».(1)

2) علی بن ابراهیم، نقل می کند: پدرم از اسحاق بن هیثم، از علی بن حسین عبدی، از سلیمان اعمش، از سعید بن جبیر، از ابن عباس، برای من نقل کرده است: به وی گفته شد: گروهی از این امت مدّعی هستند که بنده ای که گناهی مرتکب می شود، از رزق و روزی محروم می شود، آیا این گونه است؟ ابن عباس گفت: سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، در قرآن، این امر از آفتاب نیم روز واضح تر است، و خداوند آن را در سوره «ن وَالْقَلَمِ» ذکر نمود، که پیرمردی دارای باغ هایی بود، که هیچ محصول از آن باغ ها وارد منزلش نمی شد، مگر آن که حق هر صاحب حقی را می داد و هنگامی که آن پیرمرد از دنیا رفت، پسرانش وارث او شدند. او دارای پنج پسر بود. در آن سالی که پدرشان از دنیا رفت ، باغ های آنها محصولی بی نظیر داد، آنها بعد از نماز عصر به باغ های خویش رفتند و به آن همه محصول نگاه کردند که در روزگار پدرشان نظیر آن سابقه نداشت. بنابراین هنگامی که آن همه محصول را دیدند طغیان و سرکشی کردند و به همدیگر گفتند: پدر ما، پیر مرد سالخورده ای بود که عقل خویش را از دست داده بود. پس بیایید پیمان ببندیم که امسال، چیزی از محصول خویش را به هیچ کدام از مسلمانان فقیر ندهیم تا این که پولدار شویم و مال ما زیاد شود. آن گاه، همان روش پدر را در سال های آینده در پیش می گیریم. چهار نفر از آنان، این پیشنهاد را پذیرفتند، ولی یکی از آنان قبول نکرد و عصبانی شد، و این همان کسی است که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُل لَّکُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ».

آن مرد گفت: ای ابن عباس! از نظر سِنّی، در میانه آنها بود؟ گفت: خیر، بلکه از نظر سِنّی از همه آنها کوچک تر بود، ولی از نظر عقلی از همه آنها بزرگ تر. میانه قوم، بهترین آنهاست، و دلیل بر آن، سخن خداوند عزّ و جلّ در قرآن که شما، ای امت محمد! کوچک ترین امت ها هستید، ولی در عین حال بهترین آنها هستید «وَکَذَلِکَ جَعَلْنَاکُمْ أُمَّةً وَسَطًا»(2) [و بدین گونه شما را امّتی میانه قرار دادیم]. پس

1- [1] - کافی، ج 2، ص 208، ح 12.
2- [2] - بقره/ 143.

برادرشان به آنها گفت: تقوای خدا پیشه کنید، و به همان راه و روش پدرتان عمل کنید، سلامت خواهید یافت و به سود خواهید رسید، ولی آنان به وی حمله کردند و به شدت به وی آسیب رساندند و وقتی برادرشان فهمید که قصد جان وی را دارند، از روی اجبار شریک آنها در آن کار شد. به خانه خویش رفتند و سوگند یاد کردند که صبحگاهان میوه آن برچینند بدون آن که به خواست و اراده خداوند توجه داشته باشند. بنابراین خداوند سزای آن گناهاشان را به آنها دارد و آن محصول را که در شُرُف برداشت کردن آن بودند، از دست ایشان ربود و داستان آنان را در قرآن ذکر کرد: «إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّهِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ* وَلَا يَسْتَثْنُونَ* فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّکَ وَهُمْ نَائِمُونَ* فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ»، می گوید: مانند چیزی سوخته شده می باشد. آن مرد گفت: ای ابن عباس! «صَریم» چیست؟ پاسخ داد: شب دیجور و ظلمانی، شبی که هیچ اثری از نور در آن نباشد. بنابراین هنگامی که صبح شد: «فَتَنَادَوا مُصْبِحِينَ* أَنِ اغْدُوا عَلَى حَرْثِكُمْ إِن كُنتُمْ صَارِمِينَ»، ابن عباس ادامه داد: «فَانطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ». آن مرد گفت: ای ابن عباس! «تخافت» چیست؟ پاسخ داد: به آرامی با همدیگر صحبت می کردند تا این که شخص دیگری صحبت های آنان را نشنود. و گفتند: «لَّا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُم مِّسْكِينٌ* وَغَدَوْا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ» و به گمان خویش می روند که محصول آن را برچینند و از بلا و عذاب الهی که بر آنها نازل گشته بود، اطلاعی نداشتند «فَلَمَّا رَأَوْهَا» و آن بلایی که بر باغ های آنها نازل شده است را دیدند «قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ* بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ» بنابراین خداوند به خاطر آن گناهی که مرتکب شدند، آنها را از آن رزق و روزی محروم کرد، و در واقع در حق آنان ظلمی نکرده است «قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ* قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ* فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ»، ابن عباس می گوید: همدیگر را به خاطر آن تصمیم شومی که گرفته بودند، سرزنش می کردند «قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ* عَسَى رَبُّنَا أَن يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِّنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا رَاغِبُونَ» پس خداوند فرمود: «كَذَلِکَ الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ الْآخِرَهِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ».(1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 367.

3) و علی بن ابراهیم نقل می کند: در روایت ابو جارود از امام محمد باقر علیه السلام آمده است: منظور از آیه «إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ»، این است که اهالی مکه دچار گرسنگی شده بودند، همان گونه که اهالی آن باغ ها به گرسنگی و خشکسالی مبتلا گشتند، و آن باغ ها در منطقه پستتر (دنیا) و در کشور یمن بود که به آن رضوان گفته می شد که در نُه میلی صنعاء واقع بود. در این آیه: «فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ»، منظور از طائف، عذاب است و «إِنَّا لَضَالُّونَ»، منظور این است که ما راه را اشتباه رفتیم، و منظور از این آیه: «لَوْلَا تُسَبِّحُونَ»، این است که آیا طلب غفران و آمرزش نمی کنید؟(1)

«سَلْهُم أَيُّهُم بِذَلِکَ زَعِيمٌ(40) أَمْ لَهُمْ شُرَكَاء...إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ (43)»

«سَلْهُم أَيُّهُم بِذَلِکَ زَعِيمٌ(40) أَمْ لَهُمْ شُرَكَاء فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِن كَانُوا صَادِقِينَ (41) يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ (42) خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُواْ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ (43)»

[از آنان بپرس کدام شان ضامن این (ادعا)یند؟ * یا شریکانی دارند؟ پس اگر راست می گویند شریکانشان را بیاورند * روزی که کار زار (و رهایی دشوار) شود و به سجده فرا خوانده شوند و در خود توانایی نیابند * دیدگانشان به زیر افتاده، خواری آنان را فرو می گیرد، در حالی که (پیش از این) به سجده دعوت می شدند و تندرست بودند]

1) علی بن ابراهیم می گوید: در این آیه: «سَلْهُم أَيُّهُم بِذَلِکَ زَعِيمٌ» منظور، کفیل و ضامن است و در این آیه: «يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ»، می گوید: از اموری که پنهان شده بود، پرده برداشته می شود، و آن حقی که از خاندان محمد - که سلام و درود خدا بر آنان باد - غصب شده است، برملا می شود، «وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ»، برای امیر المؤمنین علیه السلام نمایان می شود و گردن آنان مانند شاخ گاو خشک می شود «فَلَا يَسْتَطِيعُونَ» که سجده کنند، و این مجازات است به این دلیل که آنها در دنیا، فرمان خداوند را اطاعت نمی کردند و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 369.

سَالِمُونَ»، می گوید: در دنیا به ولایتش دعوت می شدند در حالی که می توانستند این کار را انجام دهند.(1)

2) ابن بابویه نقل می کند: علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق - که رحمت خداوند بر وی باد - از محمد بن ابی عبد الله کوفی از محمد بن اسماعیل برمکی از حسین بن حسن، از بکر، از حسین بن سعید، از ابو الحسن علیه السلام روایت کرده است که درباره این آ یه: «یَوْمَ یُکْشَفُ عَن سَاقٍ وَیُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ» فرمود: حجاب و پوششی از نور باز می شود و مؤمنین در حال سجده بر زمین می افتند، و کمر منافقان خشک و صاف می شود و نمی توانند سجده کنند.(2)

3) و از او، از پدرش نقل می کند: سعد بن عبد الله، از ابراهیم بن هاشم، از ابن فضّال، از ابو جمیله، از محمد بن علی حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص این آیه: «یَوْمَ یُکْشَفُ عَن سَاقٍ» نقل می کند: منزه است خداوند جبّار و توانا- سپس به پای خویش اشاره کرد و شلوار را از آن کنار زد - فرمود: «وَیُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ فَلَا یَسْتَطِیعُونَ»، آن گاه که قوم مات و مبهوت می شوند و ترس و هیبت بر آنان چیره می شود، و سرافکنده می شوند و جانشان به لب می رسد «خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ کَانُوا یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ»، ابن بابویه می گوید: منظور از این سخن امام صادق علیه السلام: « منزه است خداوند جبّار، در حالی که به پای خویش اشاره می کرد و شلوار را از آن کنار زد » به این معناست که خداوند جبّار منزه است از این که به این پا که این ویژگی های آن است، توصیف شود.(3)

4) و از او نقل شده است که گفت: محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از حسین بن موسی، از عبید بن زراره، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که: از ایشان درباره این آیه خدای عزّ و جلّ پرسیدم: «یَوْمَ یُکْشَفُ عَن سَاقٍ». راوی گوید: آن حضرت شلوار خویش را از پای خویش کنار زد و دست دیگر را

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 369.
2- [2] - توحید، ص 154، ح 1.

3- [3] - توحيد، ص 154، ح 2.

بر سر خویش نهاد و فرمود: سُبحَانَ رَبِّیَ الأعلَی [منزه است خداوند والا مرتبه!] ابن بابویه می گوید: منظور از سخن امام صادق علیه السلا م که فرمود: «سُبحَانَ رَبِّیَ الأعلَی» این است که: خداوند منزه است از این که پا داشته باشد.(1)

5) و از او، نقل شده است: محمد بن حسن بن احمد بن ولید - که رحمت خداوند بر وی باد - برای ما نقل می کند: حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از ابان بن عثمان، از حمزه بن محمد طیّار روایت کرده است که: درباره این آیه از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: «وَقَدْ کَانُوا یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ»، فرمود: توانا هستند، می توانند امری که به آنها داده شده را انجام دهند و آن چه را از آن نهی شدند ترک کنند.به این شیوه، امتحان و آزمایش شدند. سپس فرمود: هر چیزی که خداوند عزّ و جلّ، آنها را به آن امر می کند و یا از آن باز می دارد، امتحان و آزمایش و تقدیر خدا در پی آن است.(2)

6) و از او، نقل شده است: پدرم، و محمد بن حسن بن احمد بن ولید - که رحمت خداوند بر وی باد - برای من نقل کردهاند: سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن عبد الله، از محمد بن ابی عمیر، از ابو الحسن حذّاء، از معلّی بن خُنَیس روایت کرده است که: از امام صادق علیه السلام پرسیدم، منظور از این آیه چیست: «وَقَدْ کَانُوا یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ»؟ فرمود: و آنها توانا هستند.(3)

7) احمد بن محمد بن خالد برقی: از ابن فضّال، از مفضّل بن صالح، از محمد بن علی حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص این آیه: «وَقَدْ کَانُوا یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ»، روایت کرده است که: آنان می توانستند آن چه به آن امر شدند را به انجام برسانند و از آن چه از آن نهی شدند، دست بکشند، و این امتحان و آزمایش آنها بود و فرمود: هیچ قبض و بسط (سختی و آسانی) وجود ندارد، مگر این که امتحان و آزمایشی از سوی خدای عزّ و جلّ در آن

1- [1] - توحید، ص 155، ح 3.
2- [2] - توحید، ص 349، ح 9.
3- [3] - توحید، ص 351، ح 17.

است.(1)

«فَذَرْنِی وَمَن یُکَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِیثِ ...کَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَی وَهُوَ مَکْظُومٌ (48)»

«فَذَرْنِی وَمَن یُکَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِیثِ سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَیْثُ لَا یَعْلَمُونَ(44) وَأُمْلِی لَهُمْ إِنَّ کَیْدِی مَتِینٌ(45) أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُم مِّن مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ(46) أَمْ عِندَهُمُ الْغَیْبُ فَهُمْ یَکْتُبُونَ (47) فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَلَا تَکُن کَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَی وَهُوَ مَکْظُومٌ (48)»

[پس مرا با کسی که این گفتار را تکذیب می کند واگذار. به تدریج آنان را به گونه ای که در نیابند (گریبان) خواهیم گرفت * و مهلتشان می دهم؛ زیرا تدبیر من (سخت) استوار است * آیا از آنان مزدی درخواست می کنی و آنان خود را زیر بار تاوان گرانبار می یابند؟ * یا (علم) غیب پیش آنهاست و آنها می نویسند * پس در (امتثال) حکم پروردگارت شکیبایی ورز و مانند همدم ماهی (=یونس) مباش، آن گاه که اندوه زده ندا درداد]

1) محمد بن یعقوب: از برخی یاران ما، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبد الله بن جندب، از سفیان بن سِمط روایت کرده است که: امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: خداوند، اگر خیر و نیکی بنده ای را بخواهد، هرگاه گناهی مرتکب شود، بلایی بر وی نازل می کند و استغفار و طلب آمرزش را به یاد او می آورد، و هرگاه شرّ و بدی را برای بنده ای بخواهد، اگر گناهی مرتکب شود، نعمتی در پی آن می دهد تا این که استغفار کردن را از یاد ببرد و به گناه خویش ادامه دهد و زیاده روی کند و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَیْثُ لَا یَعْلَمُونَ»، با نعمت بخشیدن در برابر گناهان.(2) روایاتی در این زمینه در سوره اعراف ذکر شد.

2) علی بن ابراهیم می گوید: در این آیه «سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَیْثُ لَا یَعْلَمُونَ»، هشداری است برای انجام گناهان. سپس به پیامبر خویش صلی الله علیه و آله و

1- [1] - محاسن، ص 279، ح 404.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 327، ح 1.

سلم می فرماید: «فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَلَا تَکُن کَصَاحِبِ الْحُوتِ» منظور یونس علیه السلام است که هنگامی که قوم خویش را نفرین کرد و با خشم و عصبانیت آنان را ترک کرد.(1)

3) سپس نقل می کند: در روایت ابو جارود، در خصوص این آیه: «إِذْ نَادَی وَهُوَ مَکْظُومٌ» از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که «مَکْظُومٌ» به معنای غمگین و ناراحت است.(2)

«لَوْلَا أَن تَدَارَکَهُ نِعْمَةٌ مِّن رَّبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاء...لَمَجْنُونٌ (51) وَمَا هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِّلْعَالَمِینَ (52)»

«لَوْلَا أَن تَدَارَکَهُ نِعْمَةٌ مِّن رَّبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاء وَهُوَ مَذْمُومٌ(49) فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِینَ (50) وَإِن یَکَادُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَکَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّکْرَ وَیَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ (51) وَمَا هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِّلْعَالَمِینَ (52)»

[اگر لطفی از جانب پروردگارش تدارک (حال) او نمی کرد، قطعاً نکوهش شده بر زمین خشک انداخته می شد * پس پروردگارش وی را برگزید و از شایستگانش گردانید * و آنان که کافر شدند چون قرآن را شنیدند. چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند و می گفتند: او واقعاً دیوانه ای است * و حال آن که (قرآن) جز تذکاری برای جهانیان نیست]

1) علی بن ابراهیم: در این آیه: «لَوْلَا أَن تَدَارَکَهُ نِعْمَةٌ مِّن رَّبِّهِ»، نعمت همان رحمت است «لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ» عَراء: مکانی است که سقف نداشته باشد، و در خصوص این آیه: «وَإِن یَکَادُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَکَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّکْرَ»، می گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مقام و منزلت امیر المؤمنین علیه السلام برای آنها صحبت کرد، گفتند: او دیوانه است. پس خداوند تعالی فرمود: «وَمَا هُوَ»، منظور امیر المؤمنین علیه السلام «إِلَّا ذِکْرٌ لِّلْعَالَمِینَ».(3)

2) شیخ در تهذیب: با سند خود، از محمد بن احمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از حجّال، از عبد الصمد بن بشیر، از حسّان جمّال روایت کرده است که:

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 369.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 369.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 369.

امام جعفر صادق علیه السلام را از مدینه به مکه سوار بر شتر رساندم، و هنگامی که به مسجد الغدیر رسیدیم به طرف چپ کوه نگاه کرد و فرمود: این جا، جای پای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست. خداوندا! دوست بدار هر کس او را دوست می دارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن بدارد. سپس به طرف دیگر نگاه کرد و فرمود: خیمه ابو فلان و ابو فلان و سالم غلام ابو حذیفه و عبیده بن جرّاح در این جا بود. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند که دست امام علی علیه السلام را بلند می کند، گفتند: به چشمانش نگاه کنید که چگونه مانند چشمان دیوانه می چرخد. پس جبرئیل علیه السلام این آیه را نازل کرد: «وَإِن يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ* وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ»، سپس فرمود: ای حسّان! اگر تو شتربان من نبودی این سخن ها را به تو نمی گفتم.(1)

3) محمد بن عباس، می گوید: حسین بن احمد مالکی، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از عبد الله بن سنان، از حسین جمّال روایت کرده است که: امام جعفر صادق علیه السلام را سوار بر شتر از مدینه به مکه رساندم و هنگامی که به غدیر خم رسید، به من نگاه کرد و فرمود: این جا، جای پای رسول خدا صلی الله علیه و آله است، هنگامی که دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست؛ و در سمت راست، خیمه چهار نفر از قریش بود- که نام آنها را برای من ذکر کرد- هنگامی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگاه کردند که دست علی علیه السلام را تا اندازه ای بلند کرده است که سفیدی زیر بغلش نمایان شده است، گفتند: به چشمان وی نگاه کنید که چگونه مانند چشمان دیوانه می چرخد. پس جبرئیل نزد آن حضرت فرود آمد و فرمود: بخوان: «وَإِن يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ* وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» و « ذکر» همان علی بن ابی طالب علیه السلام است. عرض کردم: خدا را شکر می کنم که این سخن را از زبان شما شنیدم. فرمود: اگر تو شتربان نبودی، این سخنان را به تو نمی گفتم. به این دلیل که تو شتربان هستی، اگر از من روایت کنی، مردم به حرف های تو اعتماد نمی کنند.(2)

1- [1] - تهذیب، ج 3، ص 263، ح 746.

2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 713، ح 6.

ص:166

سوره حاقّه

اشاره

سوره حاقّه، مکی است. 52 آیه دارد و بعد از مُلک نازل شده است.

ص:167

ص:168

1) ابن بابویه: با سند خود، از جابر، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: سوره حاقّه را زیاد تلاوت کنید؛ زیرا تلاوت کردن آن در نمازهای واجب و مستحب از نشانه های ایمان به خداوند و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم می باشد. به این دلیل که این سوره در خصوص امیر المؤمنین علیه السلام و معاویه نازل شده است و دین (و ایمان) تلاوت کننده آن تا زمان دیدار با خداوند عزّ و جلّ سلب نخواهد شد.(1)

2) و در کتاب خواصّ القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که: هر کس این سوره را تلاوت کند، خداوند حسابی آسان از او خواهد کشید و هر کس آن را بنویسید و بر زن بارداری آویزان کند، آن چه در شکم دارد به خواست خداوند تعالی در امان خواهد بود، و اگر نوشته شده و با آب شسته شود و آب آن به طفل شیرخواری نوشانده شود، آن طفل باهوش و زیرک خواهد بود.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس این سوره را بخواند، خداوند حسابی آسان از او خواهد کشید، و هر کس آن را بنویسد و بر زن بارداری آویزان کند، به خواست خداوند آن چه در شکم وی است، در امان خواهد بود و اگر نوشته شده و با آب شسته شود و آب آن به طفل شیرخواری نوشانده شود، آن طفل، زیرک و باهوش خواهد شد که هر آن چه را بشنود، از بر خواهد کرد.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 149.

4) و امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر نوشته شود و بر زن بارداری آویزان شود، جنین وی در امان خواهد بود، و اگر به فرزند نوشانده شود، خداوند آن کودک را زیرک خواهد کرد و به وی سلامتی خواهد داد و به خواست خداوند بهترین رشد و نمو را خواهد یافت.

ص:170

تفسیر سوره حاقّه

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الْحَاقَّةُ(1) مَا الْحَاقَّةُ (2) وَمَا أَدْرَاکَ مَا...وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِکُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَهٍ (6)»

«الْحَاقَّةُ(1) مَا الْحَاقَّةُ (2) وَمَا أَدْرَاکَ مَا الْحَاقَّةُ (3) کَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَهِ (4) فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِکُوا بِالطَّاغِيَهِ (5) وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِکُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَهٍ (6)»

[آن رخ دهنده * چیست آن رخ دهنده ؟ * و چه دانی که آن رخ دهنده چیست؟ * ثمود و عاد آن حادثه کوبنده را تکذیب کردند * اما ثمود به (سزای) سرکشی (خود) به هلاکت رسیدند * و اما عاد به (وسیله) تندبادی توفنده سرکش هلاک شدند]

1) علی بن ابراهیم، می گوید: «الْحَاقَّةُ» بر حذر داشتن از عذاب است، و دلیل بر این حرف، آیه: «وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ»(1) [و فرعونیان را عذاب سخت فرو گرفت] «کَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَهِ»، می گوید: با عذاب تنبیه کردنشان. «فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِکُوا بِالطَّاغِيَهِ * وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِکُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ» منظور، [باد] سرد است، «عَاتِيَهٍ» می گوید: یعنی بادی که از آن چه به آن امر شده بود، بیشتر بود.(2)

2) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از عبد الله بن سنان، از معروف بن خَرَّبُوذ، از امام محمد باقر علیه السلام- در

1- [1] - غافر/ 45.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 371.

حدیثی- نقل می کند: اما باد عقیم، همانا باد عذاب است که هیچ رَحِمی و هیچ گیاه و نباتی را بارور نمی کند و آن بادی است که از زیر زمین های هفت گانه خارج می شود. این باد به جز برای قوم عاد، آن گاه که خداوند بر آن قوم خشم گرفت،برای هیچ قومی از آن جا خارج نشد. پس خداوند عزّ و جلّ به خازنان دستور داد که از آن باد، به اندازه حلقه انگشتر خارج سازند؛ ولی آن باد از خازنان سرپیچی کرد و به دلیل خشم آن باد بر قوم عاد، به اندازه سوراخ بینی گاو نر از مکان خویش خارج شد. فرمود: خازنان نزد خداوند عزّ و جلّ ناله و شکایت کردند و گفتند: خداوندا! این باد از دستور ما سرپیچی کرد و ما از این هراس داریم که آن آفریدگانت که از دستور تو سرپیچی نکردند و سرزمین های تو را آباد کردند را به طور کلی نابود سازد. فرمود: بنابراین خداوند عزّ و جلّ، جبرئیل را پیش آن باد فرستاد، و با دو بال خویش به استقبال آن باد شتافت و آن باد را به جایگاه خویش بازگرداند و به آن باد فرمود: به همان اندازه که به تو دستور داده شده است، خارج شو. فرمود: بنابراین به همان اندازه خارج شد و قوم عاد و هر آن کس که همراه آنها بود را نابود ساخت.(1)

«سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَهٍ (7)»

[(که خدا) آن را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان بگماشت. در آن (مدت) مردم را فرو افتاده می دیدی، گویی آنها تنه های نخلهای میان تهی اند]

1) علی بن ابراهیم: منظور از این آیه: «سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا»، این است که ماه به وسیله زُحَل، هفت شب و هشت روز، منحوس و بد طالع شده بود، تا این که آن قوم نابود شدند.(2)

2) ابن بابویه: از حسین بن احمد، از پدرش، از احمد بن محمد، از عثمان بن عیسی، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: چهارشنبه، همواره روز نحس و

1- [1] - کافی، ج 8، ص 92، ح 64.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 371.

شومی است، به این دلیل که آن روز، اولین و آخرین روزی است که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا».(1)

«وَجَاء فِرْعَوْنُ وَمَن قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَهِ(9)»

[و فرعون و کسانی که پیش از او بودند و (مردم) شهرهای سرنگون شده (سدوم و عاموره) مرتکب خطا شدند]

1) علی بن ابراهیم: در این آیه: «وَجَاء فِرْعَوْنُ وَمَن قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَهِ»، منظور از موتفکات، بصره است و منظور از خاطئه: فلان زن است.(2)

2) شرف الدین نجفی، از محمد برقی، از حسین بن سیف بن عمیره، از برادرش، از منصور بن حازم، از حمران نقل می کند: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که تلاوت می کرد: «وَجَاء فِرْعَوْنُ وَمَن قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَهِ»، و فرمود: «وَجَاء فِرْعَوْنُ» منظور خلیفه سوم است، «وَمَن قَبْلَهُ» منظور دو خلیفه اول است«بِالْخَاطِئَهِ» زن سرخ رو (حُمَیرا) که همان عائشه است. و فرمود: و در این آیه: «وَالْمُؤْتَفِكَاتُ» اهل بصره هستند. در کلام امیر المؤمنین علیه السلام در خطاب به اهالی بصره آمده است: « ای اهل مؤتکفه! که سه بار با اهالی آن نگونسار شده است و بر خداوند است که بار چهارم را نیز به پایان برساند.» معنای ائتکف بأهلها: یعنی این که آنها را در خاک فرو برد.(3) و این سخن امیر المؤمنین علیه السلام را به طور کامل تر در هنگام شرح این آیه: «وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى»(4) [و شهرها(ی سدوم و عاموره) را فرو افکند] ذکر شد.

«فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَّابِيَةً(10)»

[و از امر فرستاده پروردگارشان سرپیچی کردند و (خدا هم) آنان را به گرفتنی

1- [1] - علل الشرائع، ج 2، ص 82، ح 2.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 371.

3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 714، ح 1.
4- [4] - نجم/ 53.

سخت فرو گرفت]

1) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ: «فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَّابِيَةً» از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند: رابیه آن است که به آن چه آنان ساختند، ضربه بزند.(1)

«إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاء حَمَلْنَاكُمْ فِى الْجَارِيَهِ(11)»

[ما چون آب طغیان کرد، شما را بر کشتی سوار نمودیم]

1) علی بن ابراهیم: در این آیه: «إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاء حَمَلْنَاكُمْ فِى الْجَارِيَهِ»، منظور، امیر المؤمنین علیه السلام و یاران اوست.(2)

«لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَهٌ(12)»

[تا آن را برای شما (مایه) تذکری گردانیم و گوشهای شنوا آن را نگاه دارد]

1) سعد بن عبد الله: از حسین بن موسی خشّاب، از علی بن حسّان، از عبد الله بن کثیر، از امام صادق علیه السلام در خصوص این آیه نقل می کند: «وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَهٌ»، گوش امیر المؤمنین علیه السلام آن چه که از جانب خداوند است را درک کرد؛ اعم از آن چه که هست و آن چه که خواهد بود.(3)

2) محمد بن یعقوب، از احمد بن مهران، از عبد العظیم بن عبد الله، از یحیی بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: هنگامی که این نازل شد: «وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَهٌ»، فرمود: ای علی! منظور، گوش تو است.(4)

3) ابن بابویه، می گوید: ابو عباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی - که رحمت خداوند بر وی باد - از عبد العزیز بن یحیی جلودی در بصره، از مغیره بن محمد، از رجاء بن سَلَمه، از عمرو بن شِمْر، از جابر جعفی، از امام محمد باقر

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 372.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 371.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 65.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 350، ح 57.

علیه السلام، از امام علی علیه السلام روایت کرده است که: من همان گوش شنوا هستم، خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ».(1)

4) محمد بن عباس: سی حدیث از خاصّه و عامّه روایت می کند که از جمله آنها: از محمد بن سهل قطّان، از احمد بن عمر دهقان، از محمد بن کثیر، از حارث بن حصیره، از ابو داود، از ابو بُریده نقل می کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: از خداوند درخواست کردم که به علی علیه السلام گوش شنوا دهد، و به من گفته شد: خداوند این امر را انجام داده است.(2)

5) و از او: از محمد بن جریر طبری: از عبد الله احمد مروزی، از یحیی بن صالح، از علی بن حَوشَب فَزاری، از مکحول در خصوص این آیه: «وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ»، نقل شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: از خداوند خواستم که گوش علی علیه السلام باشد. و می گوید: علی علیه السلام می فرمود: هر آن چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله می شنیدم حفظ می کردم و آن را فراموش نمی کنم.(3)

6) و از او، از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از سالم اشلّ، از سعد بن طَریف، از امام محمد باقر علیه السلام در خصوص آیه: «وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ»، نقل می کند: گوش شنوا، گوش علی علیه السلام است که سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک کرد و او حجت خداوند بر مردم است. هر کس از ایشان اطاعت کند، از خداوند اطاعت کرده است و هر کس وی را عصیان کند، خداوند را عصیان کرده است.(4)

7) و از او: از علی بن عبد الله، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از اسماعیل بن بشّار، از علی بن جعفر، از جابر جعفی، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به منزل علی علیه السلام رفت و فرمود: ای علی! امشب، این آیه بر من نازل شد: «وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ»، و من از خداوند خواستم که

1- [1] - معانی الاخبار، ص 59، ح 9.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 715، ح 3.

3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 715، ح 4.
4- [4] - تأويل الآيات، ج 2، ص 715، ح 5.

گوش تو باشد و عرض کردم: خداوندا! این گوش را، گوش علی علیه السلام قرار ده، و خدای عزّ و جلّ این کار را تحقق بخشید.(1)

8) از عیاشی، از اصبغ بن نباته، در حدیثی از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند: به خدا سوگند! من همان شخصی هستم که این آیه درباره او نازل شد: «وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ»، ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و ایشان درباره وحی به ما خبر می داد و من و کسانی که در آن جا بودند، سخنان ایشان را گوش می دادیم و هنگامی که خارج شدیم، گفتند: همین حالا حضرت چه چیزی فرمود؟...»(2) این حدیث طولانی است و به طور کامل در مقدمه کتاب در باب این که قرآن را کسی به جز امامان - آن گونه که نازل گردید - جمع آوری نکرد و تأویلش نزد آنهاست، ذکر شد.

9) ابن شهر آشوب: از ابی نُعیم در حلیه الاولیاء روایت کرده است که: عمر بن علی بن ابی طالب، از پدرش علیه السلام روایت کرده است و نیز واحدی در اسباب نزول القرآن، از بُرید، از ابو القاسم بن حبیب در تفسیر خویش از زِرّ بن حُبیش، از علی بن ابی طالب علیه السلام با همین الفاظ روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در آغوش گرفت و فرمود: خداوند به من فرمود که تو را به خویش نزدیک کنم و از خودم دور نکنم و این که بشنوی و درک کنی.(3)

10) تفسیر ثعلبی: در روایت بُریده: و من به تو یاد می دهم و تو درک می کنی، و بر خداوند است که بشنوی و درک کنی. و این آیه نازل شد: «وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ» [و گوشهای شنوا آن را نگاه دارد] و نطنزی در خصائص همین حدیث را ذکر می کند.(4)

11) در اخبار ابو رافع روایت شده است که فرمود: خداوند تعالی به من فرمود که تو را به خویش نزدیک کنم و از خودم دور نسازم و به تو یاد دهم و نسبت به تو بدرفتاری نکنم، و بر من واجب است که درباره تو از خداوند اطاعت کنم و بر

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 716، ح 6.
2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 25، ح 1.
3- [3] - مناقب، ج 3، ص 78.

4- [4] - مناقب، ج 3، ص 78.

تو واجب است که درک کنی.(1)

12) محاضرات راغب: ضحّاک و ابن عباس و طوسی در امالی، از امام صادق علیه السلام نقل می کنند... و نیز در برخی کتب اهل شیعه از سعد بن طریف، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کردهاند که منظور از: «وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ» [و گوشهای شنوا آن را نگاه دارد] گوش علی علیه السلام است.(2)

13) کتاب یاقوت: از ابو عمر غلام ثَعْلب، و کتاب «الکشف و البیان» از ثعلبی آورده است که: عبد الله بن حسن... و در کتاب کلینی، از میمون بن مهران، از ابن عباس، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند»: _ الفاظ این روایت از کتاب کلینی است _ هنگامی که این آیه نازل شد: «وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ»، گفتم: خداوندا! این گوش را، گوش علی علیه السلام قرار بده. از آن پس، علی علیه السلام هر چه را می شنید از حفظ می کرد.(3)

14) سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می کند: «وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ»، گوش علی بن ابی طالب علیه السلام است، سپس نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: ای علی! از آن زمان که این آیه نازل شده است، همچنان از خداوند تعالی می خواهم که این گوش شنوا را گوش تو قرار دهد.(4)

15) جابر جعفی، و عبد الله بن حسین، و مکحول از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنند که می فرماید: ای علی! من از خداوند خواستم که این گوش شنوا را گوش تو قرار دهد و عرض کردم: خداوندا! گوش علی علیه السلام را گوش شنوا قرار بده، و خداوند عزّ و جلّ این کار را انجام داد. و علی علیه السلام فرمود: از آن پس، چیزی را نشنیدم، مگر این که آن را درک کردم.(5) روایت هایی که در این زمینه از خاصبه و عامّه نقل شده است، فراوان است که ما برای آن که سخن به درازا کشیده نشود، از ذکر همه آن روایت ها صرف نظر کردیم.

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 78.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 78.

3- [3] - مناقب، ج 3، ص 78.
4- [4] - مناقب، ج 3، ص 78.
5- [5] - مناقب، ج 3، ص 78.

«وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً (14)...وَانشَقَّتِ السَّمَاء فَهِیَ یَوْمَئِذٍ وَاهِیَةٌ(16)»

«وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً (14) فَیَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (15) وَانشَقَّتِ السَّمَاء فَهِیَ یَوْمَئِذٍ وَاهِیَةٌ(16)»

[و زمین و کوه ها از جای خود برداشته شوند و هر دوی آنها با یک تکان ریز ریز گردند * پس آن روز است که واقعه (آنچنانی) وقوع یابد * و آسمان از هم بشکافد و در آن روز است که آن از هم گسسته باشد]

1) علی بن ابراهیم، در این آیه: «وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ»، می گوید: فرود می آ یند و ویران می شوند، و در این آیه: «فَهِیَ یَوْمَئِذٍ وَاهِیَةٌ»، می گوید: منظور باطل و عبث است.(1)

«وَالْمَلَکُ عَلَی أَرْجَائِهَا وَیَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمَانِیَةٌ (17)»

[و فرشتگان در اطراف (آسمان)اند و عرش پروردگارت را آن روز هشت (فرشته) بر سر خود بر می دارند]

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: حمل کنندگان عرش- عرش به معنای علم است- هشت نفر هستند، که چهار نفر آنها از ما هستند و چهار نفر دیگر را خداوند بر می گزیند.(2)

2) ابن بابویه، نقل می کند: محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از سعد بن عبد الله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث نخعی نقل کرده است که: شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: حمل کنندگان عرش، هشت نفر هستند، هر کدام از آنان، هشت چشم دارند که هر کدام از چشم های آنان به اندازه دنیاست.(3)

3) و نیز او، نقل می کند: محمد بن حسن بن احمد بن ولید برای ما نقل کرده است که: محمد بن حسن صفّار در حدیثی مُرسَل از امام جعفر صادق علیه السلام

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 371.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 102، ح 6.
3- [3] - خصال، ص 407، ح 4.

روایت کرده است که: همانا حمل کنندگان عرش، هشت نفر هستند، که یکی از آنان به صورت انسان است که نزد خداوند برای فرزندان آدم طلب روزی می کند، و دیگری به صورت خروس می باشد که نزد خداوند برای پرندگان طلب روزی می کند، و سومی به صورت شیر است که برای حیوانات درنده، نزد خداوند طلب روزی می کند و چهارمی به صورت گاو نر است که برای چهارپایان نزد خداوند طلب روزی می کند، و گاو نر از آن زمان که بنی اسرائیل، آن گوساله را پرستیدند، سرافکنده است، و آن گاه که روز قیامت فرا رسد، هشت نفر می شوند.(1)

4) محمد بن عباس: از جعفر بن محمد بن مالک، از احمد بن حسین علوی، از محمد بن حاتم، از هارون بن جَهْم، از محمد بن مسلم نقل می کند: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام در خصوص این آیه: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ»(2) [کسانی که عرش (خدا) را حمل می کنند و آنها که پیرامون آنند] می فرماید: منظور از این آیه، محمد و علی و حسن و حسین و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی - که صلوات و درود خداوند بر آنان باد – هستند؛ یعنی این که اینان همان کسانیاند که اطراف عرش هستند.(3)

5) و شیخ ابو جعفر ابن بابویه در کتاب اعتقادات خود می گوید: و اما حمل کنندگان عرش که همان علم می باشد، چهار نفر از متقدّمین و چهار نفر از متأخّرین هستند. اما چهار نفری که از متقدّمین هستند عبارتند از: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام و چهار نفر که از متأخّرین هستند عبارتند از: محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین. این حدیث با سندهایی صحیح از امامان روایت شده است.

6) علی بن ابراهیم می گوید: حمل کنندگان عرش هشت نفر هستند، که هر کدام از آنان هشت چشم دارند و هر چشم آنان، به اندازه دنیاست.

7) می گوید: در حدیثی دیگر آمده است که: حمل کنندگان عرش، هشت نفر میباشند که چهار نفر از آنان از متقدّمین هستند و چهار نفر از آنان از متأخّرین

1- [1] - خصال، ص 407، ح 5.
2- [2] - غافر/ 7.

3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 716، ح 7.

هستند. و اما چهار نفری که از متقدّمین هستند عبارتند از: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی - که صلوات خداوند بر آنان باد - و چهار نفری که از متأخّرین هستند عبارتند از: محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین.(1) و تفسیر این آیه: «الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ» [کسانی که عرش (خدا) را حمل می کنند و آنها که پیرامون آنند] در سوره حم المؤمن ذکر گردید.

«فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَیَقُولُ هَاؤُمُ...فِی جَنَّهٍ عَالِیَهٍ(22) قُطُوفُهَا دَانِیَهٌ(23)»

«فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَیَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَؤُوا کِتَابِیهْ(19) إِنِّی ظَنَنتُ أَنِّی مُلَاقٍ حِسَابِیهْ (20) فَهُوَ فِی عِیشَهٍ رَّاضِیَهٍ(21) فِی جَنَّهٍ عَالِیَهٍ(22) قُطُوفُهَا دَانِیَهٌ(23)»

[اما کسی که کارنامه اش به دست راستش داده شود، گوید: بیایید و کتابم را بخوانید * من یقین داشتم که به حساب خود می رسم * پس او در یک زندگی خوش است * در بهشتی برین * (که) میوه هایش در دسترس است]

1) محمد بن عباس، نقل می کند: محمد بن حسین، از جعفر بن عبد الله محمدی، از کثیر بن عیاش، از ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام در خصوص این آیات: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ»، تا پایان آیات ذکر شده، نقل کرده است که: این آیه در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است و برای اهل ایمان ضرب المثل شده است.(2)

2) و از او: از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسین بن سعید، از عمرو بن عثمان، از حنان بن سدیر، از امام جعفر صادق علیه السلام، در خصوص این آیه نقل شده است: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَیَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَؤُوا کِتَابِیهْ»، می فرماید: منظور، امیر المؤمنین علیه السلام است.(3)

3) و از او: از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از مردی، از حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ» تا پایان همین آیات، منظور، امیر المؤمنین علیه السلام است. «وَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ

1- [1] - تفسير قمى، ج 2، ص 371
2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 717، ح 10.
3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 717، ح 11.

بِشِمَالِهِ»(1) [و اما کسی که کارنامه اش به دست چپش داده شود]، خلیفه دوم است.(2)

4) ابن شهر آشوب: از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام، در خصوص این آیه: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ»، نقل می کند: منظور علی بن ابی طالب علیه السلام است.(3)

5) شرف الدین نجفی: علی بن ابراهیم در تفسیر خویش می گوید: منظور، علی بن ابی طالب علیه السلام است.(4)

6) و از طریق مخالفین: روایتی است که ابن مَرْدُویه، از رجال خود، از ابن عباس نقل می کند که در توضیح این آیه گفت: « فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَیَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَؤُوا کِتَابِیهْ * إِنِّی ظَنَنتُ أَنِّی مُلَاقٍ حِسَابِیهْ * فَهُوَ فِی عِیشَهٍ رَّاضِیَهٍ * فِی جَنَّهٍ عَالِیَهٍ(22) قُطُوفُهَا دَانِیَهٌ * کُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِیئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِی الْأَیَّامِ الْخَالِیَهِ *» منظور، علی بن ابی طالب علیه السلام است.(5)

7) ابن بابویه، نقل می کند: عبد الواحد بن محمد بن عبد الوهاب قرشی، از احمد بن فضل، از منصور بن عبد الله، از احمد بن ابراهیم عوفی، از احمد بن حکم براجمی، از شریک بن عبد الله، از ابو وقّاص عامری، از محمد بن عمّار بن یاسر، از پدرش نقل می کند: شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: دو فرشته نگهبان علی بن ابی طالب علیه السلام بر تمامی فرشتگان محافظ فخر می ورزند. به این دلیل که این دو فرشته هیچ چیزی را که موجب خشم خدا می شود، نزد خداوند عزّ و جلّ گزارش نداده اند.(6)

8) صدر ائمهی مخالفان، بهترین خطیب خوارزم یعنی موفق بن احمد نقل می کند: برترین حافظان شیخ الامام شهاب الدین ابو نجیب سعد بن عبد الله بن حسن همدانی معروف به مروزی، در نامه ای که از همدان برای من نوشت، روایت

1- [1] - حاقّه/ 25.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 719، ح 15.
3- [3] - مناقب، ج 2، ص 152.

4- [4] - تأويل الآيات، ج 2، ص 727، ح 9.
5- [5] - تأويل الآيات، ج 2، ص 717، ح 9.
6- [6] - علل الشرائع، ج 1، ص 19، ح 5.

کرده است که: حافظ ابو علی حسن بن احمد بن حسن حدّاد در اصفهان در آن چه اجازه روایت آن را به من داده است، نقل می کند: شیخ ادیب ابو یعلی عبد الرزاق بن عمر بن ابراهیم طهرانی در سال 473 روایت کرده است که: امام حافظ، الگوی محدثین، ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی، از سلیمان بن احمد بن رشید مصری، از احمد بن ابراهیم مغربی کوفی در مصر، از احمد بن حکم براجمی، از شریک بن عبد الله نخعی، از ابو وقّاص، از محمد بن ثابت، از پدرش نقل می کند: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: دو فرشته محافظ علی بن ابی طالب علیه السلام به دلیل این که همراه علی هستند، بر دیگران فرشتگان محافظ فخر می فروشند و این از آن جهت است که هیچ چیزی را که باعث خشم خداوند عزّ و جلّ شود، به او گزارش ندادهاند.(1)

9) و ابن مغازلی شافعی همین روایت را در کتابش از طرق مختلف و با سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که همگی آن روایت دارای یک معنا و مفهوم است و آن این است که پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: دو فرشته محافظ علی بن ابی طالب به دلیل این که همراه علی علیه السلام هستند، بر دیگر فرشتگان فخر می فروشند از آن جهت که هیچ چیزی را که خداوند عزّ و جلّ را خشمگین کند، به او گزارش ندادهاند.(2)

10) علی بن ابراهیم، نقل می کند: جعفر بن محمد از عبد الکریم بن عبد الرحیم روایت کرده است که: من می دانم که در نامه اعمال اصحاب یمین و اصحاب شمال چه چیزی وجود دارد. آن چه در نامه اعمال اصحاب یمین میباشد این است: بسم الله الرحمن الرحیم.(3)

11) عیاشی، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: هرگاه که روز قیامت فرا رسد، هر شخص به همراه امامی که در آن عصر بوده، فرا خوانده می شود. بنابراین اگر امام عصر خویش، وی را تأیید کند، نامه اعمال وی به دست راستش تحویل داده می شود، و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ

1- [1] - مناقب، ص 225.
2- [2] - مناقب ابن مغازلی، ص 154، ح 167.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 373.

است: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِىَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُوْلَئِکَ يَقْرَؤُونَ كِتَابَهُمْ»(1) [(یاد کن) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم، پس هر کس کارنامه اش را به دست راستش دهند، آنان کارنامه خود را می خوانند] و «یمین» یعنی همان سمت راست، همانا تأیید کردن امام است؛ زیرا نامه ای است که آن را میخواند. خداوند می فرماید: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِىَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَؤُوا كِتَابِيهْ * إِنِّى ظَنَنتُ أَنِّى مُلَاقٍ حِسَابِيهْ* فَهُوَ فِى عِيشَهٍ رَّاضِيَهٍ * فِى جَنَّهٍ عَالِيَهٍ * قُطُوفُهَا دَانِيَهٌ » و کتاب همان امام است، و هر کس همان گونه که خداوند در قرآن می فرماید، او را در پشت سر خویش افکند: «فَنَبَذُوهُ وَرَاء ظُهُورِهِمْ»(2) [پس آن (عهد) را پشت سر خود انداختند] و هر کس او را انکار کند از اصحاب شمال خواهد بود، همان کسانی هستند که خداوند می فرماید: «وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ * فِى سَمُومٍ وَحَمِيمٍ * وَظِلٍّ مِّن يَحْمُومٍ»(3) [و یاران چپ، کدامند یاران چپ؟ * در (میان) باد گرم و آب داغ * و سایه ای از دود تار] تا پایان آیه.(4)

12) در کتاب صفه الجنّه و النار آمده است: ابو جعفر احمد بن محمد بن عیسی برای ما نقل می کند: سعید بن جناح، از عوف بن عبد الله ازدی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی بلند درباره حال مؤمن در روز قیامت و سخن درباره خداوند تعالی می فرماید: سپس خداوند می فرماید: ای جبرئیل! بنده من را ببر و کرامت من را به وی بنمای؛ بنابراین در حالی که آن بنده، نامه اعمال خویش را در دست راست دارد، از آن جا خارج می شود، و نامه اعمال خویش را در امتداد افق پهن می کند و برای مؤمنان می گستراند، در حالی که ندا می زند: « هَاؤُمُ اقْرَؤُوا كِتَابِيهْ * إِنِّى ظَنَنتُ أَنِّى مُلَاقٍ حِسَابِيهْ * فَهُوَ فِى عِيشَهٍ رَّاضِيَهٍ» و هم چنین در این حدیث آمده است: و اگر غذا بخواهند، پرندگانی سفید در حالی که بال های خویش را بلند می کنند، نزد آنان می آیند و هر آن چه را که بخواهند در حالت نشسته و یا تکیه

1- [1] - اسراء/ 71.
2- [2] - آل عمران/ 187.
3- [3] - واقعه/ 43-41.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 325، ح 115.

داده، از آن غذاها می خورند، و اگر میوه بخواهند، شاخه درختان نزد آنها می شتابند، و از هر آن چه بخواهند، می خورند.(1)

13) علی بن ابراهیم، درباره این آیه: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ»، از امام صادق علیه السلام نقل می کند: امام زمان هر امتی، از آن امت، حسابرسی خواهد کرد و امامان، پیروان و دشمنان خویش را از چهره هایشان می شناسند و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «وَعَلَی الْأَعْرَافِ رِجَالٌ» [و بر اعراف مردانی هستند] یَعْرِفُونَ کُلاًّ بِسِیمَاهُمْ»(2) [هر یک (از آن دو دسته) را از سیمایشان می شناسند] بنابراین نامه اعمال پیروان خویش را به دست راست شان تحویل می دهند و بدون حسابرسی به بهشت می روند و نامه اعمال دشمنان خویش را به دست چپ آنها تحویل می دهند و بدون حسابرسی به جهنم می روند، و آن گاه که پیروانشان به نامه اعمال خویش نگاه می کنند به برادران خویش می گویند: «هَاؤُمُ اقْرَؤُوا کِتَابِیهْ * إِنِّی ظَنَنتُ أَنِّی مُلَاقٍ حِسَابِیهْ * فَهُوَ فِی عِیشَهٍ رَّاضِیَهٍ» یعنی این که پسندیده است. بنابراین اسم فاعل به جای اسم مفعول به کار رفته است.(3)

14) علی بن ابراهیم، در خصوص این آیه:« قُطُوفُهَا دَانِیَهٌ» می گوید: آویزان است به طوری که شخص ایستاده و نشسته به آن دسترسی دارد.(4)

«کُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِیئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِی الْأَیَّامِ الْخَالِیَهِ(24)»

[بخورید و بنوشید، گواراتان باد به (پاداش) آن چه در روزهای گذشته انجام دادید]

1) محمد بن حسن شیبانی در نهج البیان، از امام صادق علیه السلام روایت می کند: «الْأَیَّامِ الْخَالِیَهِ»: منظور از روزهای گذشته، همان روزهایی است که در زندگی دنیایی روزه بودید.

1- [1] - اختصاص، ص 350.
2- [2] - اعراف/ 46.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 372.

4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 372.

«وَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَیَقُولُ یَا لَیْتَنِی لَمْ أُوتَ کِتَابِیهْ(25) وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِیهْ(26) یَا لَیْتَهَا کَانَتِ الْقَاضِیَهَ (27) مَا أَغْنَی عَنِّی مَالِیهْ (28) هَلَکَ عَنِّی سُلْطَانِیهْ (29) خُذُوهُ فَغُلُّوهُ (30) ثُمَّ الْجَحِیمَ صَلُّوهُ (31) ثُمَّ فِی سِلْسِلَهٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُکُوهُ(32)»

[و اما کسی که کارنامه اش به دست چپش داده شود، گوید: ای کاش کتابم را دریافت نکرده بودم! * و از حساب خود خبردار نشده بودم * ای کاش آن (مرگ) کار را تمام می کرد! * مال من مرا سودی نبخشید * قدرت من از (کف) من برفت * (گویند): بگیرید او را و در غل کشید * آن گاه میان آتشش اندازید * پس در زنجیری که درازی آن هفتاد گز است وی را در بند کشید]

1) علی بن ابراهیم، می گوید: این آیه در خصوص معاویه نازل شده است: «فَیَقُولُ یَا لَیْتَنِی لَمْ أُوتَ کِتَابِیهْ * وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِیهْ * یَا لَیْتَهَا کَانَتِ الْقَاضِیَهَ» منظور، مرگ است «مَا أَغْنَی عَنِّی مَالِیهْ» یعنی مالی که جمع آوری کرده بود «هَلَکَ عَنِّی سُلْطَانِیهْ» منظور، حجت خویش است. پس به او گفته می شود: «خُذُوهُ فَغُلُّوهُ* ثُمَّ الْجَحِیمَ صَلُّوهُ» یعنی جای دهید «ثُمَّ فِی سِلْسِلَهٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُکُوهُ» می گوید: تفسیر واقعی زنجیری که طولش هفتاد ذرع می باشد، همان هفتاد ستمگر است.(1)

2) محمد بن یعقوب: از برخی یاران ما، از احمد بن محمد، از علی بن حَکَم، از حسین بن ابی علاء روایت کرده است که: امام صادق علیه السلام می فرماید: معاویه، صاحب همان زنجیر است که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «فِی سِلْسِلَهٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُکُوهُ * إِنَّهُ کَانَ لَا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِیمِ»(2) [در زنجیری که درازی آن هفتاد گز است وی را در بند کشید * چرا که او به خدای بزرگ نمی گروید]، و فرعون این امت بود.(3)

3) ابن طاووس در الدُّروع الواقیه: پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید: اگر یک ذرع از آن زنجیری که خداوند در قرآن از آن یاد می کند، بر

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 372.
2- [2] - حاقّه/ 33-32.
3- [3] - کافی، ج 4، ص 244، ح 1.

تمامی کوه ها گذاشته شود، تمامی آن کوه ها ذوب خواهند شد.

4) کتاب صفه الجنّه و النّار: از سعید بن جناح نقل می کند: عوف بن عبد الله ازدی، از جابر بن یزید جعفی، از امام محمد باقر علیه السلام در حدیثی بلند که در آن صفات کافران در روز قیامت بیان می کند، نقل می کند: سپس، نامه اعمالش از پشت سر و در حالی که پرواز می کند، می آید و در جهت چپ وی می افتد. سپس فرشته ای سراغ او می آید و سینه او را طوری می شکافد که شکاف سینه او از جهت مقابل نمایان شود. سپس او را از طرف چپ به پشت باز می گرداند و به او گفته می شود: نامه اعمال خودت را بخوان. پاسخ می دهد: چگونه بخوانم، در حالی که جهنم در مقابل من است؟ فرمود: آن گاه خداوند می فرماید: گردن و کمرش را بشکن و موهای جلوی سرش را به پاهایش گره بزن. سپس می فرماید: «خُذُوهُ فَغُلُّوهُ» برای تعظیم فرمایش خداوند و اجرای آن، هفتاد هزار فرشته درشت خو و سخت گیر می شتابند. گروهی موهای محاسن وی را می کنند، و گروهی او را گاز می گیرند و او می گوید: مرا ببخشید. آنها می گویند: ای مجرم! چگونه در حق تو بخشش کنیم، در حالی که خداوند که ارحم الراحمین است، تو را نبخشید! آیا این تو را اذیت می کند؟ پاسخ می دهد: آری، مرا به شدیدترین شکل اذیت می کند. و به او می گویند: ای مجرم! چطور است تو را در جهنم بیندازیم؟ فرمود: آن گاه آن فرشته از سمت مقابل به وی ضربه ای می زند که هفتاد هزار سال سقوط می کند، و فرمود: آن گاه مجرمان می گویند: «یَا لَیْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا»(1) [ای کاش ما خدا را فرمان می بردیم و پیامبر را اطاعت می کردیم!] که شیطان از طرف چپ و سنگی از طرف راست، همراه او فرود می آیند، که آن سنگ، سنگ گوگرد است که از سمت مقابل او شعله ور می شود و خداوند هفتاد پوست برایش خلق می کند، که ضخامت هر پوست، هفتاد ذرع آن فرشته ای است که او را عذاب می دهد و فاصله میان هر کدام از پوست ها، چهل ذرع است و میان پوست ها مارها و عقرب ها و کرم هایی از جنس آتش وجود دارد. سر آن شیطان مانند کوه عظیم و ران های او مانند کوه وَرِقان است- کوهی در مدینه- و لب های او از خرطوم فیل بلند تر است، به طوری که آن را روی زمین می کشاند و گوش های او عمیق و تاریک است و

1- [1] - احزاب/ 66.

میان دو گوش او سراپرده هایی شعله ور وجود دارد که آتش از طرف نشیمن گاه وی به قلبش می رسد و آن آتش خاموش نخواهد شد تا زمانی که هفتاد زنجیر برای وی عوض نشود که طول هر زنجیر هفتاد ذرع است که میان ذرع های آن حلقه هایی به تعداد قطرات باران وجود دارد که اگر حلقه ای از آن بر کوه های زمین گذاشته شود، آنها را آب می کند.(1) این حدیث، طولانی است که به طور کامل در بخش نشانه های قرب الهی ذکر گردید.

«إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ(33) وَلَا يَحُضُّ...وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ(36)»

«إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ(33) وَلَا يَحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ(34) فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ(35) وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ(36)»

[چرا که او به خدای بزرگ نمی گروید * و به اطعام مسکین تشویق نمی کرد؟ * پس امروز او را در اینجا حمایتگری نیست * و خوراکی جز چرکابه ندارد *]

1) علی بن ابراهیم: منظور از این آیات: «إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ* وَلَا يَحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ»، حقوق آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین است که به زور از آنها گرفتند. بنابراین خداوند می فرماید: «فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ» منظور، قرب و نزدیکی است «وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ»: می گوید: منظور از غسلین، قطرات عرق کفّار است.(2)

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ(40) وَمَا هُوَ بِقَوْلِ...فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ(52)»

«إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ(40) وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ(41) وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ(42) تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ(43) وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ(44) لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ(45) ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ(46) فَمَا مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ(46) وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ(47) وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنكُم مُّكَذِّبِينَ(48) وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ(50) وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ(51) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ(52)»

1- [1] - اختصاص/ 361.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 372.

[که (قرآن) قطعاً گفتار فرستاده ای بزرگوار است * و نه گفتار کاهنی (که) کمتر (از آن) پند می گیرید * (پیام) فرودآمده ای است از جانب پروردگار جهانیان * و اگر (او) پاره ای گفته ها بر ما بسته بود * دست راستش را سخت می گرفتیم * سپس رگ قلبش را پاره می کردیم * و هیچ یک از شما مانع از (عذاب) او نمی شد * و در حقیقت، (قرآن) تذکاری برای پرهیزکاران است * و ما به راستی می دانیم که از (میان) شما تکذیب کنندگانی هستند * و آن واقعاً بر کافران حسرتی است * و این (قرآن) بی شبهه، حقیقتی یقینی است * پس به (پاس) نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از برخی یاران ما، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابو الحسن ماضی امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند: منظور این آیه را از ایشان پرسیدم: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» فرمود: منظور آن چیزی است که جبرئیل از جانب خداوند در خصوص ولایت علی علیه السلام نازل کرد. عرض کردم: منظور از این آیه: «وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ» چیست؟ فرمود: گفتند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم حرف های دروغ به خداوند نسبت می دهد و خداوند چنین امر و فرمایشی در خصوص علی علیه السلام به وی نداده است. بنابراین خداوند آیاتی را نازل کرد و فرمود: ولایت علی علیه السلام «تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ * وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ». سپس جمله را عطف کرد و فرمود: إن ولایه علی علیه السلام _ همانا ولایت علی علیه السلام _ «لَتَذْكِرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ- للعالمین (برای جهانیان)- و وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنكُم مُّكَذِّبِينَ» و إن علیاً _ همانا علی علیه السلام _ «لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» و إن ولایه علی علیه السلام لحق الیقین «فَسَبِّحْ- ای محمد- بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ»، میفرماید: پروردگار خویش را شکر کن که این فضل و نیکی را به تو عطا کرده است.(1)

2) ابن شهر آشوب. از معاویه بن عمّار، در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می کند: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست؛ عَدَوی گفت: به خداوند سوگند! خداوند، وی را به چنین کاری

1- [1] - کافی، ج 1، ص 359، ح 91.

دستور نداده است و این سخن ساختگی و دروغ است، و خداوند تعالی این آیات را نازل کرد: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِیلِ»، تا آن جا که می فرماید: «وَإِنَّهُ لَحَسْرَهٌ عَلَی الْکَافِرِینَ» منظور، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است «وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْیَقِینِ»، منظور، علی علیه السلام است.(1)

3) علی بن ابراهیم: منظور از این آیه: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِیلِ»، رسول خدا صلّی الله علیه و آله است، «لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْیَمِینِ»، به سختی از وی انتقام خواهیم گرفت «ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِینَ»، وتین، رگ و شریانی در کمر است که زاد و ولد از آن است «فَمَا مِنکُم مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِینَ» یعنی هیچ کس مانع خداوند نخواهد بود و هیچ کس او را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باز نمی دارد. و در این آیه: «وَإِنَّهُ لَحَسْرَهٌ عَلَی الْکَافِرِینَ* وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْیَقِینِ» منظور، امیر المؤمنین علیه السلام است: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ».(2)

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 37.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 372.

ص:190

سوره معارج

اشاره

سوره معارج، مکی است. 44 آیه دارد و بعد از حاقّه نازل شده است.

ص:191

ص:192

فضیلت و ثواب قرائت سوره معارج

1) ابن بابویه: با سندِ خود، از جابر، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: سوره « سَأَلَ سَائِلٌ» را زیاد بخوانید؛ زیرا هر کس این سوره را زیاد بخواند، خداوند تعالی در روز قیامت، از وی درباره گناهانی که مرتکب شده، بازپرسی نخواهد کرد و به خواست خداوند، وی را با محمد صلی الله علیه و آله و سلّم وارد بهشت خواهد کرد.(1)

2) و در خواصّ القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: هر کس این سوره را بخواند، از جمله مؤمنانی محسوب خواهد شد که دعوت نوح علیه السلام را درک کردند و پذیرفتند، و هر کس که اسیر و یا در زندان باشد و این سوره را بخواند، خداوند وی را آزاد و رها ساخت و تا زمان بازگشتش خداوند، وی را محفوظ نگه خواهد داشت.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس که در بند زندان باشد و یا اسیر باشد و این سوره را بخواند، خداوند تعالی وی را آزاد خواهد کرد و به سلامت به خانواده اش بازخواهد گشت.

4) و امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس این سوره را در شب بخواند، از جنابت و محتلم شدن در امان خواهد بود و شب را به خواست خداوند با امنیّت و آرامش به صبح خواهد رساند.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 149.

ص:194

تفسیر سوره معارج

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ(1) لِّلْکَافِرِینَ لَیْسَ...أَلْفَ سَنَهٍ (4) فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِیلًا (5)»

«سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ(1) لِّلْکَافِرِینَ لَیْسَ لَهُ دَافِعٌ (2) مِّنَ اللَّهِ ذِی الْمَعَارِجِ (3) تَعْرُجُ الْمَلَائِکَهُ وَالرُّوحُ إِلَیْهِ فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَهٍ (4) فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِیلًا (5)»

[پرسنده ای از عذاب واقع شونده ای پرسید * که اختصاص به کافران دارد (و) آن را بازدارنده ای نیست * (و) از جانب خداوند صاحب درجات (و مراتب) است * فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است، به سوی او بالا می روند * پس صبر کن صبری نیکو]

1) علی بن ابراهیم، می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره معنی این آیه پرسیده شد و ایشان فرمود: آتشی از جانب مغرب خارج می شود که فرشته ای از پشت سر آن را هدایت می کند تا این که به دیار بنی سعد بن همّام و کنار مسجدشان می رسد و در آن هنگام، همه خانه های بنی امیه را به همراه ساکنانش می سوزاند و هر خانه ای را که خاندان محمد صلوات الله علیهم اجمعین در آن خانه، طالب خونخواهی باشند، می سوزاند و این همان مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است.(1)

2) و در حدیثی دیگر: هنگامی که دو سپاه در روز بدر، در مقابل هم صف

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 374.

آرایی کردند، ابوجهل دست خود را بلند کرد و گفت: خداوندا! این شخص، روابط خویشاوندی ما را قطع کرد، و آن چه که نسبت به آن آشنایی نداریم، برای ما آورد، پس عذاب را بر وی نازل کن، و خداوند عزّ و جلّ نازل کرد: « سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ».(1)

3) علی بن ابراهیم: احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الله، از محمد بن علی، از علی بن حسان، از عبد الرحمن بن کثیر، از ابو الحسن علیه السلام، در خصوص این آیه: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» روایت کرده است که: مردی درباره اوصیا و شأن و منزلت شب قدر و آن الهاماتی که در این شب به آنها می شود، پرسید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در خصوص عذابی محقق سؤال کردی؛ سپس کفر ورزیدی و گفتی که این امر تحقق پذیر نیست، پس اگر رخ دهد، پس «لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ* مِّنَ اللَّهِ ذِی الْمَعَارِجِ»، فرمود: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ» در صبح شب قدر «إِلَيْهِ» از نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشین وی [علی] علیه السلام.(2)

4) علی بن ابراهیم، درباره این آیه می گوید: «فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلاً»، در مقابل آن کسانی که این امر را کذب و دروغ می دانند و این امر را تحقق ناپذیر می دانند.(3)

5) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره این آیات: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَافِرِينَ بِوِلايَةِ عَلِيٍّ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ» [پرسنده ای از عذاب واقع شونده ای پرسید * که اختصاص به کافران به ولایت علی علیه السلام دارد (و) آن را بازدارنده ای نیست] فرمود: به خدا سوگند! جبرئیل این آیات را این گونه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد.(4)

6) و نیز او: از برخی یاران ما، از سهل بن زیاد، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر نقل می کند: حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلّم نشسته بود که امیر المؤمنین علیه السلام بر ایشان وارد شد و رسول خدا صلی الله علیه و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 374.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 374.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 374.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 349، ح 47.

آله فرمود: به عیسی بن مریم شباهت داری و اگر از این ترس نداشتم که گروه هایی از امت من در خصوص تو، چیزی را بگویند که مسیحیان در خصوص عیسی بن مریم علیه السلام گفتند، سخنانی درباره تو می گفتم که بر هر گروهی از مردم که می گذشتی، خاک زیر پاهایت را برای تبرّک برمی داشتند. گفت: دو بادیه نشین و مغیره و چند نفر از قریش عصبانی شدند و گفتند: راضی نشد که جز عیسی بن مریم، کس دیگری را برای پسر عمویش مثال بزند! (سراغ تنها کسی که نرفته بود، عیسی بن مریم بود!) پس خداوند این آیات را بر پیامبرش صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل کرد: « وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُکَ مِنْهُ يَصِدُّونَ * وَقَالُوا أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَکَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ * إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِی إِسْرَائِيلَ * وَلَوْ نَشَاءَ لَجَعَلْنَا مِنکُم» [و هنگامی که (در مورد) پسر مریم مثالی آورده شد، به ناگاه قوم تو از آن (سخن) هلهله درانداختند (و اعراض کردند) * و گفتند: آیا معبودان ما بهترند یا او؟ آن (مثال) را جز از راه جدل برای تو نزدند، بلکه آنان مردمی جدل پیشه اند * (عیسی) جز بنده ای که بر وی منت نهاده و او را برای فرزندان اسرائیل سرمشق (و آیتی) گردانیده ایم نیست * و اگر بخواهیم قطعاً به جای شما فرشتگانی قرار می دهیم] یعنی به جای بنی هاشم «مَّلَائِکَةً فِی الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ»(1) [که در (روی) زمین جانشین (شما) گردند] گفت: حارث بن عمر و فهری گفت: خداوندا! اگر حق این باشد که بنی هاشم به طور سلسله وار (یکی پس از دیگری) به خلافت برسند، پس بر ما بارانی از سنگ نازل کن و یا شدیدترین عذاب را بر ما نازل کن. پس خداوند، گفته حارث را به صورت آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد و این آیه را پس از آن نازل فرمود: «وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»(2) [و(لی) تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می کنند خدا عذاب کننده ایشان نخواهد بود] سپس فرمود: ای ابن عمرو! یا توبه کن و یا این که از این جا برو. گفت: ای محمد! بلکه تو مقداری از آن چه در اختیار داری را برای سایر قبایل قریش قرار بده؛ بنی هاشم، همه فضایل و

1- [1] - زخرف/ 60-57.
2- [2] - انفال/ 33.

بزرگواری های عرب و عجم را به خود اختصاص داد (همه چیز را برای خودش در نظر گرفت). پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تصمیم گرفتن در این باره در اختیار من نیست، بلکه در اختیار خداوند عزّ و جلّ است. گفت: ای محمد! قلبم به من اجازه نمی دهد که توبه کنم، پس از پیش شما می روم. آن گاه اشاره کرد تا مرکبی آوردند و بر مرکب خویش سوار شد و رفت و هنگامی که به مدینه رسید، صخره ای بر او افتاد و سرش را له کرد، سپس وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَافِرِينَ بولایه علی لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِّنَ اللَّهِ ذِی الْمَعَارِجِ»[پرسنده ای از عذاب واقع شونده ای پرسید * که اختصاص به کافران به ولایت علی علیه السلام دارد (و) آن را بازدارنده ای نیست]. گفت: به ایشان عرض کردم: فدایت شوم! ما این آیات را این گونه نمی خوانیم. فرمود: جبرئیل، این آیات را این گونه بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم نازل کرد و به خدا سوگند! درمصحف حضرت فاطمه سلام الله علیها این گونه ثبت شده است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به منافقینی که در اطراف ایشان بودند، فرمود: به سوی دوستتان بشتابید؛ زیرا آن چه از خداوند خواسته بود، اتفاق افتاد. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَاسْتَفْتَحُواْ وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ»(1) [و (پیامبران از خدا) گشایش خواستند و (سرانجام) هر زورگوی لجوجی نومید شد].(2)

7) محمد بن عباس، نقل می کند: علی بن محمد بن مَخلَد، از حسن بن قاسم، از عمرو بن حسن، از آدم بن حمّاد، از حسین بن محمد روایت کرده است که: از سفیان بن عیینه در خصوص این آیه: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» پرسیدم و گفتم که درباره چه کسی نازل شد؟ گفت: ای برادرزاده ام! درباره چیزی از من پرسیدی که هیچ کس قبلاً درباره آن از من سؤال نکرده بود. من همین را از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم و ایشان فرمود: پدرم، از پدر بزرگم، از پدر ایشان، صلوات الله علیهم اجمعین از ابن عباس برای من نقل کرده است که: در روز غدیر خم، رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنرانی کرد و علی بن ابی طالب علیه السلام را فرا خواند، و دو دست ایشان را گرفت و سپس دست علی علیه السلام را تا جایی بالا

1- [1] - ابراهیم/ 15.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 57، ح18.

برد که سفیدی زیر بغل آنها نمایان شد و فرمود: مگر رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ نکردم؟ مگر شما را نصیحت نکردم؟ گفتند: به خدا سوگند! آری، این چنین بود. فرمود: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست. خداوندا! دوستداران او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار.

گفت: این خبر بین مردم منتشر شد، و به گوش حارث بن نعمان فهری رسید و سوار بر مرکب خویش شد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن زمان در «ابطح» بودند. از مرکب خویش فرود آمد و آن را بست و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای عبد الله! شما ما را دعوت کردی که «لا إلهَ إلاّ الله» بگوییم، و ما انجام دادیم، پس از آن، ما را دعوت کردی که بگوییم: همانا تو رسول خدا هستی. و با این وجود که در دل های ما چیز دیگری بود، ولی اطاعت کردیم. سپس گفتی: نماز بخوانید و نماز به پا داشتیم و بعد از آن گفتی: روزه بگیرید و ما روزه گرفتیم و گفتی که حج را به جای آورید و به جای آوردیم، و سپس گفتی: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست، خداوندا! دوستدارن او را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار؛ این سخن از شماست و یا از جانب خداوند است؟ فرمود: از جانب خداست، و سه بار این گفته را تکرار نمود. حارث بن نعمان فهری در حالی که عصبانی بود، برخاست، و در حالی که گفت: خداوندا! اگر آن چه محمد می گوید حق است و صحت دارد، پس بر ما بارانی از سنگ نازل کن که برای امروزیان ما عذاب و برای آیندگان ما درس عبرتی باشد، و اگر آن چه محمد می گوید دروغ باشد، عذاب خودت را بر وی نازل کن. سپس بر مرکب خویش سوار شد و به راه افتاد و خداوند صخره ای بر او فرود آورد و جان باخت، و خداوند تعالی این آیات را نازل کرد: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ* مِّنَ اللَّهِ ذِی الْمَعَارِجِ».(1)

8) و از او، نقل می کند: احمد بن قاسم، از احمد بن محمد سیاری، از محمد بن خالد، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: این آیات را این گونه تلاوت نمود: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ* لِّلْكَافِرِينَ بِوِلايَهِ عَلِیٍّ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ * مِّنَ اللَّهِ ذِی الْمَعَارِجِ»[پرسنده ای از عذاب

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 722. ح 1.

واقع شونده ای پرسید * که اختصاص به کافران به ولایت علی علیه السلام دارد (و) آن را بازدارنده ای نیست] و فرمود: در قرآن حضرت فاطمه علیها السلام این گونه آمده است.(1)

9) شرف الدین نجفی: از محمد برقی، از محمد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این آیات نقل می کند: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ* لِّلْكَافِرِينَ» کافران به ولایت علی علیه السلام «لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ»، سپس فرمود: به خدا سوگند! جبرئیل این آیات را این گونه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد، و این گونه در مصحف حضرت فاطمه سلام الله علیها ثبت شده است.(2)

10) ابو علی طبرسی، در مجمع البیان، نقل می کند: سید ابو محمد، از حاکم ابو قاسم حسکانی، از ابو عبد الله شیرازی، از ابو بکر جرجانی، از ابو احمد بصری، از محمد بن سهل، از بنده انصار زید بن اسماعیل، از محمد بن ایوب واسطی، از سفیان بن عیینه، از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیه السلام روایت کرده است که: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم، علی علیه السلام را منصوب کرد و فرمود: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست؛ این خبر منتشر شد و نعمان بن حارث فهری نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ما را به این امر کردی که شهادت بدهیم که: «لا إلهَ إلا الله» و تو رسول خدا هستی، و ما را به جهاد و حج و نماز و روزه و زکات امر کردی، و پذیرفتیم و به این چیزها اکتفا نکردی و راضی نشدی تا این که این جوان را جانشین خود قرار دادی، و گفتی: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست. این امر از جانب تو می باشد و یا از جانب خداوند است؟ فرمود: به خدا سوگند! - که جز او خدایی نیست - این امر از جانب خداوند است. پس نعمان بن حارث آن جا را ترک کرد، در حالی که می گفت: خداوندا! اگر این [امری که می گوید] حق است و از جانب تو است، پس بر ما بارانی از سنگ نازل کن. پس خداوند تعالی سنگی بر سر او فرود آورد و او را کشت. و خداوند متعال نازل کرد: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ».(3)

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 723. ح 2.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 723. ح 3.
3- [3] - مجمع البیان، ج 10، ص 119.

و این روایت، در تفسیر آیه از سوره انعام: «قُلْ فَلِلّهِ الْحُجَّهُ الْبَالِغَهُ»(1) [بگو برهان رسا ویژه خداست] در حدیثی بلند، از مفضّل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام ذکر شد.

11) محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب الغیبه نقل می کند: ابو سلیمان احمد بن هوذه، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، از عبد الله حمّاد انصاری، از عمرو بن شمر نقل می کند: امام محمد باقر علیه السلام فرمود: این سوره را چگونه تلاوت می کنید؟ عرض کردم: کدام سوره؟ فرمود: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ». عرض کردم: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ». فرمود: این آیه این گونه نیست: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»، بلکه به این صورت است: «سَالَ سَیلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» [سیلی از عذاب واقع شونده به راه افتاد] بی گمان، منظور از این سیل، آن آتشی است که در «ثویّه» شعله ور می شود، و به سوی کُناسه بنی اسد رو می کند و پس از آن به ثقیف میرود، و هیچ خونخواهی (انتقامی) را که آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین مدعی آن باشند باقی نمیگذارد، مگر این که آن را میسوزاند.(2)

12) و نیز او: از محمد بن همّام نقل می کند: جعفر بن محمد بن مالک، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از حسن بن علی، از صالح بن سهل، از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص این آیه: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» روایت کرده است که: تأویل این آیه این گونه است: عذابی در «ثویَّه» نازل می شود _ منظور از عذاب، آتش است _ و به کُناسه بنی اسد منتهی می شود تا این که به «ثقیف» برسد، و همه آنانی را که خاندان محمد صلوات الله علیهم اجمعین از آنان خونخواهی دارند، می سوزاند، و این امر قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشّریف صورت می گیرد.(3)

13) واز طریق مخالفان: روایتی است که ثعلبی آن را با سند خود روایت می کند و میگوید: از عثمان بن عیینه درباره این آیه: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ» پرسیده شده و به او گفته شد که این آیه درباره چه کسی نازل شده است؟ گفت:

1- [1] - انعام/ 149.
2- [2] - الغیبه/ 182.

3- [3] - الغيبه/ 182.

درباره امری از من پرسیدی که هیچ کس قبلا درباره این امر از من سؤال نکرده بود. امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرانش صلوات الله علیهم اجمعین برای من نقل کرده است: آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله به غدیر خم رسید، مردم را فرا خواند و آنها گرد آمدند. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست. این خبر در همه جا منتشر شد و به گوش حارث بن نعمان فهری رسید. او به دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد تا این که به ابطح رسید، از مرکب خویش فرود آمد و آن را بست و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان مردم بود، گفت: ای محمد! از جانب خداوند به ما دستور دادی که شهادت بدهیم که خدایی به جز الله نیست و این که تو رسول خدا هستی، و ما پذیرفتیم، و دستور دادی که نمازهای پنج گانه را به جای آوریم، ما پذیرفتیم و دستور دادی که یک ماه روزه بگیریم، ما پذیرفتیم، و به ما دستور دادی که حج را به جای آوریم، ما پذیرفتیم و به اینها اکتفا نکردی و راضی نشدی تا این که دست پسر عمویت را بالا بردی و او را بر همه برتر دانستی و گفتی: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست! این امر از جانب خودت است و یا از جانب خداوند است؟ فرمود: سوگند به کسی که جز او خدایی نیست، همانا این امر از جانب خداوند است. حارث از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت و به سوی مرکب خویش رفت، در حالی که می گفت: خداوندا! اگر آن چه محمد می گوید حق است و صحت دارد، پس بارانی از سنگ را بر ما نازل کن و یا شدیدترین عذاب را بر ما نازل کن. هنوز به مرکب خویش نرسیده بود که خداوند سنگی بر سر او فرود آورد که بر سرش افتاد و از زیرش بیرون آمد و او جان باخت؛ و خداوند این آیه را نازل کرد: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ».(1)

14) علی بن ابراهیم، درباره این آیه: «فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ» می گوید: در روز قیامت پنجاه جایگاه وجود دارد، که مدت هر جایگاه هزار سال است.(2)

1- [1] - تفسیر ثعلبی (نسخه خطی) کتابخانه آیت الله مرعشی، قم.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 374.

15) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، و علی بن محمد قاسانی، همگی آنان، از قاسم بن محمد، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث روایت کرده است که امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: اگر کسی بخواهد که هر آن چه از خداوند بخواهد، به وی عطا کند، باید از تمامی مردم قطع امید کند و به جز خداوند، به کسی امید نداشته باشد، و اگر خداوند این امر را در وجود آن شخص ببیند، هر آن چه از خداوند بخواهد، به وی عطا می کند. پس به حساب خویش برسید، قبل از آن که به حساب شما رسیدگی شود. قیامت دارای پنجاه جایگاه است که مدت هر جایگاه آن هزار سال است؛ و این آیه را تلاوت نمود: «فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَهٍ».(1)

و شیخ در کتاب امالی همین حدیث را روایت می کند و میگوید: محمد بن محمد بن نعمان، از ابو الحسن احمد بن محمد بن حسن بن ولید، از پدرش، از محمد بن حسن صفار، از علی بن محمد قاسانی، از سلیمان بن داود منقری، از حفص بن غیاث نقل می کند که: امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: اگر کسی بخواهد که هر آن چه از خداوند بخواهد، به او عطا کند... و همان حدیث را تا پایان آن ذکر کرد.(2) و شیخ مفید در امالی با سند خود، از حَفص بن غیاث، از امام صادق علیه السلام همین روایت را نقل میکند.(3)

16) طبرسی: از امام صادق علیه السلام روایت میکند: اگر حساب روز قیامت به کسی غیر از خدا سپرده می شد، پنجاه هزار سال طول میکشید که این کار انجام پذیرد، در حالی که خداوند سبحان این امر را در یک ساعت انجام می دهد.(4)

17) و نیز طبرسی نقل می کند: ابو سعید خُدری روایت کرده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: مدت آن روز چقدر است؟ فرمود: سوگند به آن کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله و سلم در اختیار اوست، آن روز بر مؤمن خیلی سبک و کوتاه است، به طوری که آن روز برای مؤمن از خواندن نماز واجبش

1- [1] - کافی، ج 2، ص 119، ح 2.
2- [2] - امالی، ج 1، ص 34.

3- [3] - امالی، ج 274، ح 1.
4- [4] - مجمع البیان، ج 10، ص 120.

در دنیا سبک تر و کوتاه تر است.(1)

18) و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که: آن روز از نیمه خواهد گذشت که اهل بهشت در بهشت پذیرفته می شوند و اهل جهنم به جهنم روانه می شوند.(2)

19) سید معاصر در کتاب رجعت: از اسد بن اسماعیل، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: هنگامی که از ایشان درباره روزی که در قرآن، مدت آن ذکر شده است: «فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَهٍ» پرسیدند، فرمود: بی گمان، منظور از آن، رجعت رسول خدا صلی الله علیه و آله است که دوران پادشاهی ایشان پنجاه هزار سال خواهد بود و امیر المؤمنین علیه السلام در رجعت خویش، چهل و چهار هزار سال پادشاهی خواهد کرد.

«یَوْمَ تَکُونُ السَّمَاء کَالْمُهْلِ(8) وَتَکُونُ الْجِبَالُ...الشَّرُّ جَزُوعًا (20) وَإِذَا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعًا (21)»

«یَوْمَ تَکُونُ السَّمَاء کَالْمُهْلِ(8) وَتَکُونُ الْجِبَالُ کَالْعِهْنِ(9) وَلَا یَسْأَلُ حَمِیمٌ حَمِیمًا (10) یُبَصَّرُونَهُمْ یَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ یَفْتَدِی مِنْ عَذَابِ یَوْمِئِذٍ بِبَنِیهِ (11) وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِیهِ (12) وَفَصِیلَتِهِ الَّتِی تُؤْوِیهِ (13) وَمَن فِی الْأَرْضِ جَمِیعًا ثُمَّ یُنجِیهِ (14) کَلَّا إِنَّهَا لَظَی (15) نَزَّاعَةً لِّلشَّوَی (16) تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّی (17) وَجَمَعَ فَأَوْعَی (18) إِنَّ الْإِنسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا (19) إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا (20) وَإِذَا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعًا (21)»

[روزی که آسمان ها چون فلز گداخته شود * و کوه ها چون پشم زده گردد * و هیچ دوست صمیمی از دوست صمیمی (حال) نپرسد * آنان را به ایشان نشان می دهند. گناهکار آرزو می کند که کاش برای رهایی از عذاب آن روز می توانست پسران خود را عوض دهد * و (نیز) همسرش و برادرش را * و قبیله اش را که به او پناه می دهد * و هر که را که در روی زمین است همه را (عوض می داد) و آن گاه خود را رها می کرد * نه چنین است (آتش) زبانه می کشد * پوست سر و اندام را برکننده است * هر که را پشت کرده و روی برتافته * و

1- [1] - مجمع البیان، ج 10، ص 120.

2- [2] - مجمع البيان، ج 10، ص 120.

گرد آورده و انباشته (و حسابش را نگاه داشته) فرا می خواند * به راستی که انسان سخت آزمند (و بی تاب) خلق شده است * چون صدمه ای به او رسد، عجز و لابه کند * و چون خیری به او رسد، بخل ورزد]

1) علی بن ابراهیم: درباره این آیه: «یَوْمَ تَکُونُ السَّمَاء کَالْمُهْلِ» می گوید: همان گونه که سرب و مس ذوب می شود، آسمان به همان ترتیب ذوب می شود، و منظور از آیه: «وَلَا یَسْأَلُ حَمِیمٌ حَمِیمًا» می گوید: سودی نخواهد داشت.(1)

2) سپس نقل می کند: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام آمده است: منظور از: «یُبَصَّرُونَهُمْ» [یعنی] به همدیگر شناسانده می شوند و پرس و جو نمی کنند، و در این آیه: «یَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ یَفْتَدِی مِنْ عَذَابِ یَوْمِئِذٍ بِبَنِیهِ* وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِیهِ* وَفَصِیلَتِهِ الَّتِی تُؤْوِیهِ»، منظور همان مادر وی است که او را زائیده است.(2)

3) علی بن ابراهیم در خصوص این آیه: «کَلَّا إِنَّهَا لَظَی» می گوید: یعنی این که آتش بر آنها شعله ور می شود، و در این آیه: «نَزَّاعَةً لِّلشَّوَی»، یعنی این که دو چشم او را بیرون می آورد و صورتش را سیاه می کند: «تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّی»، می گوید: او را به سوی خود می کشد «وَجَمَعَ فَأَوْعَی» یعنی این که مالی را جمع آوری کرد و آن را انباشته کرد و آن را در راه خدا انفاق نکرد، و منظور از این آیه: «إِنَّ الْإِنسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا» یعنی حریص است «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا» می گوید: شر، همان فقر و تنگدستی است «وَإِذَا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعًا»، می گوید: منظور از خیر، دارایی و مکنت است.(3)

«إِلَّا الْمُصَلِّینَ (22) الَّذِینَ هُمْ عَلَی صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ (23)»

[غیر از نمازگزاران * همان کسانی که بر نمازشان پایداری می کنند]

1) سپس نقل می کند: و در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 374.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 374.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 375.

آمده است: سپس استثنا قائل شد و فرمود: «إِلَّا الْمُصَلِّينَ» و آنان را به وسیله برترین اعمالشان توصیف کرد: «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»، اگر امر مستحبی را بر خویش واجب بداند، همواره به انجام دادن آن تداوم خواهد داشت.(1)

2) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، و محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حمّاد بن عیسی، از حریز، از فضیل نقل می کند که: از امام محمد باقر علیه السلام، در خصوص این آیه پرسیدم: «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»(2) [و آنان که بر نمازهایشان مواظبت می نمایند]، فرمود: همان نماز واجب است. عرض کردم: «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»، منظور چیست؟ فرمود: نماز مستحبی است.(3)

3) ابن بابویه: از محمد بن موسی بن متوکل، با سند خود، از محمد بن فضیل، از امام ابو الحسن ماضی موسی بن جعفر علیه السلام، درباره این آیات: «إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»، نقل می کند: به خدا سوگند! همانا آنان اصحاب الخمسین (اصحاب پنجاه) هستند و از شیعه ما هستند. عرض کردم: پس منظور از این آیه چیست: «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»؟(4) [و آنان که بر نمازهایشان مواظبت می نمایند] فرمود: همانا آنان کسانی از شیعه ما هستند که نمازهای پنج گانه واجب را به پا می دارند، عرض کردم: «أَصْحَابُ الْيَمِينِ»(5) [یاران راست] چه کسانی هستند؟ فرمود: به خدا سوگند! آنها از شیعیان ما هستند.(6)

4) و نیز او: از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: پدرم از پدرانش، از امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین نقل می کند: نمی توان نماز مستحبی را در وقت نماز واجب به پا داشت، مگر آن که عذری داشته باشد، ولی اگر بعد از آن قضا خواندن نماز واجب برای او میسّر باشد، باید قضای آن را به جای آورد.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 375.
2- [2] - مومنون/ 9.
3- [3] - کافی، ج 3، ص 269، ح 12.
4- [4] - مؤمنون/ 9.
5- [5] - واقعه/ 27.

6- [6] - تأويل الآيات، ج 2، ص 724، ح 4.

خداوند تعالی می فرماید: «الَّذِینَ هُمْ عَلَی صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»، آنهایی که آن چه در شب امکان به پاداشتن آن برای آنها میسر نبود، در روز به جای می آورند، و آن چه در روز، امکان به پاداشتن آن برایشان میسر نبود، در شب به جای می آورند. نماز مستحبی در وقت نماز واجب به پای داشته نمی شود؛ ابتدا نماز واجب را به پای دار و سپس هر قدر که می خواهی نماز مستحبی بخوان.(1)

«وَالَّذِینَ فِی أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ (24) لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (25)»

[و همانان که در اموالشان حقی معلوم است * برای سائل و محروم]

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از عثمان بن عیسی، از سماعه بن مهران، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: خداوند عزّ و جلّ در اموال ثروتمندان، حقی برای فقیران و تنگدستان قرار داد که با به جای آوردن آن از آنان تعریف و تمجید نخواهد شد، که همانا زکات است. به وسیله زکات از ریخته شدن خونشان جلوگیری می کنند و به وسیله آن مسلمان نامیده شدند؛ ولی در عین حال خداوند عزّ و جلّ در اموال ثروتمندان حقوقی غیر از زکات نیز معین کرده است و می فرماید: «وَالَّذِینَ فِی أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ»، و این حق معلوم و معین شده، چیزی غیر از زکات است و آن چیزی است که شخص در مال خویش معین می کند که باید با توجه به توانایی و دارایی خویش تعیین شود. این چیزی که بر خود واجب دانست که به جای آورد، اگر بخواهد می تواند هر روز، و یا هر جمعه، و یا هر ماه آن را به جای بیاورد.(2)

2) و نیز از او: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از ابن مغرا، از ابو بصیر نقل می کند: نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودیم که برخی از ثروتمندان نیز همراه ما بودند. آنان نام زکات را به میان آوردند. امام صادق علیه السلام فرمود: زکات، چیزی نیست که به خاطر آن از صاحبش تعریف و تمجید شود، بلکه زکات، امری ظاهری است که به وسیله آن از ریخته شدن خون

1- [1] - خصال، ص 628، ح 10.
2- [2] - کافی، ج 3، ص498، ح 8.

آن شخص جلوگیری می شود و به وسیله آن مسلمان نامیده می شود و اگر آن را به جای نیاورد، نماز وی پذیرفته نخواهد شد. در اموال شما حقوقی غیر از زکات وجود دارد. عرض کردم: خداوند، تو را خیر دهد! چه حقوقی غیر از زکات در اموال وجود دارد که باید آن را به جای آوریم؟ فرمود: سبحان الله! مگر نشنیده ای که خداوند عزّ و جلّ در قرآن می فرماید: «وَالَّذِینَ فِی أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»، عرض کردم: چه حقی بر گردن ما وجود دارد؟ فرمود: همان چیزی است که شخص در مال خویش تعیین می کند که در پایان هر روز و یا هر جمعه و یا هر ماه، آن را به جای آورد. کم یا زیاد بودن آن مهم نیست، بلکه مهم آن است که بر آن تداوم داشته باشد.(1)

3) و نیز از او: از علی بن محمد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از اسماعیل بن جابر نقل شده است که از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: «وَالَّذِینَ فِی أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»، که آیا منظور آیه، چیزی غیر از زکات است؟ فرمود: آن است که خداوند مالی و ثروتی به شخص می دهد که آن شخص هزار و دو هزار و سه هزار و بیشتر یا کمتر از آن مال، برای صله رحم و کم کردن سختی مخارج قومش تعیین کند.(2)

4) و نیز از او: از علی بن محمد بن عبد الله، از احمد بن محمد، از حسن بن محبوب، از عبد الرحمن بن حجّاج، از قاسم بن عبد الرحمن انصاری نقل شده است: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرماید: مردی نزد پدرم علی بن الحسین علیه السلام آمد و عرض کرد: منظور از حق معلوم در این آیه چیست: «وَالَّذِینَ فِی أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»؟ علی بن الحسین علیه السلام فرمود: حق معلوم آن چیزی است که شخص از مال خویش تعیین می کند که از مال زکات و صدقه واجب نیست. عرض کرد: اگر زکات و صدقه واجب نیست، پس چیست؟ فرمود: آن چیزی که شخص از مال خویش تعیین می کند که کم یا زیاد بودن آن با توجه به توانمندی و دارایی او است. آن شخص به ایشان عرض کرد: با آن مال چه

1- [1] - کافی، ج 3، ص 499، ح 9.
2- [2] - کافی، ج 3، ص 499، ح 10.

کار کند؟ فرمود: با آن صله رحم را به جای آورد و به تنگدستی کمک کند و باری را از دوش خانواده ای بردارد و یا به برادری دینی که گرفتار است و به مصیبتی درافتاده است کمک کند. آن مرد گفت: خداوند می داند که رسالت خویش را در کجا قرار دهد.(1)

5) محمد بن یعقوب: از ابن فضّال، از صفوان جمّال، از امام جعفر صادق علیه السلام، درباره این آیه: «لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»، نقل می کند: محروم، آن شخص دارای حرفهای است که تلاش و زحمت او در داد و ستد، بی نتیجه مانده است.(2)

6) و در روایتی دیگر، از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است که: محروم، مردی است که اندیشه و قدرت تعقل وی چندان بد نیست و با وجود این که صاحب حرفه است، دامنه رزق و روزی وی محدود است.(3)

7) عیاشی: از محمد بن مروان، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: من به همراه پدرم خانه خدا را طواف می کردیم که مردی بلند قامت، با پیشانی باد کرده که عمامه ای بر سر داشت، جلو آمد و گفت: السّلام علیک یا بنَ رسولِ الله! _ فرمود: _ پدرم جواب سلام وی را داد. او گفت: درباره چیزهایی می خواستم از شما بپرسم که تنها یک یا دو نفر جواب آن را می دانند. _ فرمود: _ هنگامی که پدرم طواف کرد، وارد حِجْر شد و دو رکعت نماز خواند. سپس آن مرد گفت: همین جا، ای ابا جعفر! آن حضرت رو به سوی آن مرد کرد و او درباره آن مسائل از ایشان پرسید. یکی از سؤالات او این بود که: منظور از حق معلوم در این آیه: «فِی أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ» چیست؟ فرمود: آن چیزی که شخص از مال خویش معین می کند که برای گرفتاری ها و صله رحم می باشد. آن مرد گفت: راست گفتی: پدرم از این سخن وی تعجب کرد. سپس آن مرد برخاست و آن جا را ترک کرد. پدرم به من فرمود: آن مرد را فرا بخوان- فرمود: -دنبال وی رفتم، ولی او را نیافتم.(4) و این حدیث به طور کامل در تفسیر این آیه از سوره بقره ذکر شد: «إِنِّی جَاعِلٌ فِی

1- [1] - کافی، ج 3، ص 500، ح 11.
2- [2] - کافی، ج 3، ص 500، ح 12.

3- [3] - کافی، ج 3، ص 500، ح 12.
4- [4] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 47، ح 5.

الأَرْضِ خَلِيفَةً»(1) [من در زمین جانشینی خواهم گماشت].

8) محمد بن عباس: از محمد بن ابی بکر، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود، از امام ابو الحسن موسی کاظم علیه السلام، از پدرش روایت کرده است که: شخصی از امام محمد باقر علیه السلام، درباره این آیه: «وَالَّذِينَ فِی أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ * لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ» پرسید. پدرم فرمود: ای شخص! این را به خاطر بسپار و در روایت کردن آن خوب دقت کن و ببین چگونه از من روایت میکنی. سائل و محروم دارای شأن و منزلتی عظیم هستند. سائل همان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که حق خود را درباره اهل بیتش از خدای متعال مسئلت میکند و محروم کسی است که از خمس محروم شده است که منظور از آن همانا امیر المؤمنین علیه السلام و امامان صلوات الله علیهم اجمعین هستند. آیا خوب دقت کردی و آن چه را گفتم، فهمیدی؟ سائل و محروم آن گونه که مردم می گویند، نیست.(2)

«وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ(26)»

[و کسانی که روز جزا را باور دارند]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از علی بن عباس، از حسن بن عبد الرحمن، از عاصم بن حمید، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام درباره این آیه: «وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ» نقل می کند: منظور، ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است.(3)

«وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ(29)»

[و کسانی که دامن خود را حفظ می کنند]

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از عباس بن

1- [1] - بقره/ 30.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 724، ح 5.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 287، ح 432.

موسی، از اسحاق، از ابو ساره نقل می کند: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره ازدواج موقّت پرسیدم. فرمود: حلال است، فقط با زن عفیف و پاکدامن ازدواج کن. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ»، آن جایی که از محفوظ بودن مال خویش در آن جا مطمئن نیستی، شرمگاه خویش را قرار نده.(1)

«فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ (36)...خَيْرًا مِّنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (41)»

«فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ (36) عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ (37) أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَن يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ (38) كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِّمَّا يَعْلَمُونَ (39) فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ (40) عَلَى أَن نُّبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (41)»

[چه شده است که آنان که کفر ورزیده اند، به سوی تو شتابان * گروه گروه از راست و از چپ (هجوم می آورند) ؟ * آیا هر یک از آنان طمع می بندد که در بهشت پر نعمت درآورده شود ؟ * نه چنین است. ما آنان را از آن چه (خود) می دانند، آفریدیم * (هرگز) به پروردگار خاوران و باختران سوگند یاد می کنم که ما تواناییم * که به جای آنان بهتر از ایشان را بیاوریم و بر ما پیشی نتوانند جست]

1) علی بن ابراهیم: منظور از: «مُهْطِعِينَ»، خوارشدگان می باشد، و منظور از: «عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ»، نشستگانند. منظور از: «كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِّمَّا يَعْلَمُونَ»، از نطفه و سپس از خون بسته شده است، و منظور از: « فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ»، مشرق های زمستان و مشرق های تابستان، و مغرب های زمستان ومغرب های تابستان است، و این جمله، قسم است که جواب آن، این سخن است: «إِنَّا لَقَادِرُونَ * عَلَى أَن نُّبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ».(2)

2) ابن بابویه، نقل می کند: محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفار، از عباس بن معروف، از حجّال، از عبد الله بن ابی حمّاد در حدیثی مرفوع از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت علیه السلام درباره این آیه: «رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ» فرمود: (خورشید) دارای سیصد و

1- [1] - کافی، ج 5، ص 453، ح 2.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 375.

شصت مشرق و سیصد و شصت مغرب است و روزی که در آن جا طلوع می کند به آن نقطه باز نخواهد گشت، مگر در سال آینده، و روزی که در آن جا غروب می کند به آن نقطه باز نخواهد گشت، مگر سال آینده.(1)

3) طبرسی در کتاب احتجاج: از اصبغ بن نُباته نقل می کند که: امیر المؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه سخنرانی کرده و بعد از حمد و ستایش خداوند فرمود: از من بپرسید؛ سینه من سرتاسر علم است. ابن کوّاء به ایشان گفت: ای امیر المؤمنین! «الذّاریات ذرواً» چیست؟ فرمود: بادهاست. گفت: پس «الحاملات وقراً» چیست؟ فرمود: ابرهاست. پرسید: «الجاریات یسراً» چیست؟ فرمود: کشتی هاست. گفت: «المقسّمات امراً» چیست؟ فرمود: فرشتگانند. گفت: ای امیر المؤمنین! در قرآن چیزهایی می بینم که با همدیگر تناقض دارند. فرمود: وای بر تو ای ابن کوّاء! همه مطالب در قرآن تأیید کننده همدیگر هستند و هیچ تناقضی در میان آنها وجود ندارد. آن چه که در این زمینه سراغ داری، از من بپرس. گفت: ای امیر المؤمنین! خداوند در این آیه می فرماید: «رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ» و در آیه ای دیگر می فرماید: «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ»(2) [پروردگار دو خاور و پروردگار دو باختر] و در دیگر آیه می فرماید: «رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ»(3) [پروردگار خاور و باختر]، فرمود: مادرت به عزایت بنشیند ای ابن کوّاء! این مشرق است و این مغرب. اما در خصوص آیه: «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ»، (باید گفت:) به این دلیل است که مشرق زمستان با مشرق تابستان فرق می کند و این دو مشرق کاملاً از هم جدا هستند. تو مگر از دوری و نزدیکی خورشید به این نکته پی نبرده ای؟ و اما در خصوص این آیه: «رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ» (باید گفت:) خورشید دارای سیصد و شصت برج است که هر روز از برجی طلوع می کند و در برجی دیگر غروب می کند و به آن برج باز نخواهد گشت، مگر سال آینده در همان روز.(4)

4) شرف الدین نجفی: از محمد بن خالد برقی، از محمد بن سلیمان، از پدرش،

1- [1] - معانی الأخبار، ص 221، ح 1.
2- [2] - رحمن/ 17.
3- [3] - شعرا/ 28.

4- [4] - احتجاج، ص 259.

از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص این آیه: «فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ»، روایت کرده است که: مشارق: همانا پیامبران هستند و مغارب: همانا اوصیا و جانشینان هستند (صلوات الله علیهم اجمعین).(1)

«یَوْمَ یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا کَأَنَّهُمْ...تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِکَ الْیَوْمُ الَّذِی کَانُوا یُوعَدُونَ(44)»

«یَوْمَ یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا کَأَنَّهُمْ إِلَی نُصُبٍ یُوفِضُونَ(43) خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِکَ الْیَوْمُ الَّذِی کَانُوا یُوعَدُونَ(44)»

[روزی که از گورها(ی خود) شتابان برآیند، گویی که آنان به سوی پرچم های افراشته می دوند * دیدگانشان فرو افتاده، (غبار) مذلت آنان را فرو گرفته است. این است همان روزی که به ایشان وعده داده می شد]

1) علی بن ابراهیم: منظور از: «یَوْمَ یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ»، قبرهاست، و «کَأَنَّهُمْ إِلَی نُصُبٍ یُوفِضُونَ»، منظور این است که به سوی دعوت کننده فرا خوانده میشوند. و منظور از: «تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ»، این است که به ذلت و خواری گرفتار می شوند «ذَلِکَ الْیَوْمُ الَّذِی کَانُوا یُوعَدُونَ».(2)

2) شرف الدین نجفی: با سند خود، از سلیمان بن خالد، از ابن سماعه، از عبد الله بن قاسم، از یحیی بن میسّر، از امام محمد باقر علیه السلام درباره این آیه: «خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِکَ الْیَوْمُ الَّذِی کَانُوا یُوعَدُونَ»، روایت کرده است که فرمود: منظور از این آیه، روز ظهور امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف است.(3)

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 725، ح 6.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 375.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 726، ح 7.

ص:214

سوره نوح

اشاره

سوره نوح مکی است. 28 آیه دارد و بعد از نحل نازل شده است.

ص:215

ص:216

فضیلت و ثواب قرائت سوره نوح

1) ابن بابویه: با سند خود از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: هر کس به خداوند ایمان داشته باشد و قرآن را تلاوت کند، خواندن سوره «إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ» را ترک نمیکند. هر بنده ای این سوره را صابرانه و با در نظر گرفتن پاداش اخروی در نماز واجب یا مستحب بخواند، خداوند تعالی وی را در منزلگاه نیکان سکنا خواهد داد و علاوه بر بهشت خود، سه بهشت دیگر را نیز از روی کرامت و بزرگواری به وی عطا خواهد کرد و ان شاء الله تعالی دویست حوری بهشتی و چهار هزار بیوه زن را به همسری وی در می آورد.(1)

2) در کتاب خواصّ القرآن آمده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس این سوره را بخواند و حاجتی را طلب کند، خداوند تبارک و تعالی برآورده کردن آن حاجت را آسان می گرداند.

3) امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس خواندن این سوره را در شب و روز شیوه خود قرار دهد و به آن عادت کند، تا زمانی که جایگاه خویش را در بهشت نبیند، از دنیا نخواهد رفت. اگر این سوره به هنگام درخواست حاجت خوانده شود، به خواست خداوند، آن حاجت برآورده می شود.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 149.

ص:218

تفسیر سوره نوح

اشاره

بسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَی قَوْمِهِ أَنْ أَنذِرْ قَوْمَکَ مِن قَبْلِ أَن یَأْتِیَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ(1)»

[ما نوح را به سوی قومش فرستادیم که قومت را پیش از آن که عذابی دردناک به آنان رسد هشدار ده]

روایت های مربوط به این آیه، در سوره هود و دیگر سوره ها ذکر شد.

«وَ إِنِّی کُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِی آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِیَابَهُمْ وَأَصَرُّوا وَ اسْتَکْبَرُوا اسْتِکْبَارًا (7) ثُمَّ إِنِّی دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا (8) ثُمَّ إِنِّی أَعْلَنتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا(9)»

[و من هر بار که آنان را دعوت کردم تا ایشان را بیامرزی، انگشتانشان را در گوشهایشان کردند و ردای خویشتن بر سر کشیدند و اصرار ورزیدند و هر چه بیشتر بر کبر خود افزودند * سپس من آشکارا آنان را دعوت کردم * باز من به آنان اعلام نمودم و در خلوت (و) پوشیده نیز به ایشان گفتم]

1) علی بن ابراهیم، می گوید: «وَإِنِّی کُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِی آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِیَابَهُمْ»، یعنی به وسیله آن خود را می پوشاندند «وَأَصَرُّوا وَاسْتَکْبَرُوا اسْتِکْبَارًا» منظور این است که تصمیم گرفتند چیزی نشنوند «ثُمَّ إِنِّی أَعْلَنتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا» فرمود: یعنی آنان را به طور پنهانی و آشکارا

دعوت کردم.(1)

«فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا (10)...وَيَجْعَل لَّكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَل لَّكُمْ أَنْهَارًا (12)»

«فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا (10) يُرْسِلِ السَّمَاء عَلَيْكُم مِّدْرَارًا (11) وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَل لَّكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَل لَّكُمْ أَنْهَارًا (12)»

[و گفتم: از پروردگارتان آمرزش بخواهید که او همواره آمرزنده است * (تا) بر شما از آسمان باران پی در پی فرستد * و شما را به اموال و پسران یاری کند و برایتان باغها قرار دهد و نهرها برای شما پدید آورد]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از یکی یارانش نقل می کند که گفت: ابرش کلبی نزد امام محمد باقر علیه السلام گله و شکایت کرد و گفت: فرزند ندارم، به من چیزی بیاموز که صاحب فرزند شوم. فرمود: هر روز و یا هر شب، صد مرتبه خداوند را استغفار کن؛ زیرا خداوند می فرماید: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاء عَلَيْكُم مِّدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَل لَّكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَل لَّكُمْ أَنْهَارًا».(2)

2) و نیز وی، از حسن بن محمد، از احمد بن محمد سیّاری، از عبد الرحمن بن ابی نجران، از سلیمان بن جعفر، از شیخ مدینی، از کسی که این حدیث را روایت کرده است، از زراره نقل کرده است: امام محمد باقر علیه السلام نزد هشام بن عبد الملک رفت. وی در دادن اجازه ورود به ایشان تأخیر کرد. حضرت غمگین شد. حاجب آن جا مسن بود و صاحب فرزند نمی شد. امام محمد باقر علیه السلام به وی نزدیک شد و فرمود: می توانی مرا نزد هشام بن عبد الملک برسانی؟ اگر این کار را انجام دهی، دعایی به تو یاد می دهم که صاحب فرزند شوی؟ عرض کرد: آری، و حضرت را به پیش هشام بن عبد الملک رساند و هشام تمام خواسته های حضرت را برآورده کرد. آن گاه حاجب به ایشان عرض کرد: فدایت شوم! آن دعایی را که فرمودی، به من یاد می دهی؟ فرمود: آری، هر روز صبح و شب، هفتاد مرتبه «سبحان الله» بگو و ده مرتبه استغفار کن و نُه مرتبه «سبحان الله» بگو و بار

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 376.
2- [2] - کافی، ج 6، ص 8، ح 4.

دهم «سبحان الله» را با استغفار تمام کن؛ چرا که خداوند می فرماید: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاء عَلَيْكُم مِّدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَل لَّكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَل لَّكُمْ أَنْهَارًا»، حاجب این موارد را انجام داد و صاحب فرزندان نیک و خانواده بزرگی شد که از آن پس همواره نزد امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام می رفت. سلیمان گفت: با دخترعمویم ازدواج کردم، ولی صاحب فرزند نشدم، این دعا را به همسر خویش یاد دادم و صاحب فرزند شدم و همسر من بر این باور است که هر زمان که بخواهد آبستن شود، با خواندن این دعا آبستن می شود و این دعا را به چندین نفر از بنی هاشم که صاحب فرزند نمی شدند، یاد داد و الحمد لله آنان دارای فرزندان بسیاری شدند. (1)

3) و از او: از برخی یاران ما، از سهل بن زیاد، از یعقوب بن یزید، از محمد بن شعیب، از نضر بن شعیب، از سعید بن یسار نقل می کند: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: من صاحب فرزند نمی شوم. فرمود: در هنگام سحر صد مرتبه خداوند را استغفار کن، و اگر فراموش کردی، قضای آن را به جای آور.(2)

«مَّا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا (13) وَقَدْ...إِلَّا خَسَارًا (21) وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا (22)»

«مَّا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا (13) وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا (14) أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا (15) وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا (16) وَاللَّهُ أَنبَتَكُم مِّنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا (17) ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا (18) وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا (19) لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا (20) قَالَ نُوحٌ رَّبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِى وَاتَّبَعُوا مَن لَّمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا (21) وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا (22)»

[شما را چه شده است که از شکوه خدا بیم ندارید؟ * و حال آن که شما را مرحله به مرحله خلق کرده است * مگر ملاحظه نکرده اید که چگونه خدا هفت آسمان را تو بر تو آفریده است * و ماه را در میان آنها روشنایی بخش گردانید و خورشید را (چون) چراغی قرار داد؟ * و خدا(ست که) شما را (مانند) گیاهی از زمین

1- [1] - کافی، ج 6، ص 8، ح 5.
2- [2] - کافی، ج 6، ص 9، ح 6.

رویانید * سپس شما را در آن بازمی گرداند و بیرون می آورد بیرون آوردنی (عجیب) * و خدا زمین را برای شما فرشی (گسترده) ساخت * تا در راههای فراخ آن بروید * نوح گفت: پروردگارا! آنان نافرمانی من کردند و کسی را پیروی نمودند که مال و فرزندش جز بر زیان وی نیفزود * و دست به نیرنگی بس بزرگ زدند]

1) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام، در خصوص این سخن خداوند عزّ و جلّ: «لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا» آمده است: یعنی این که از عظمت خداوند نمی ترسید.(1)

2) علی بن ابراهیم، می گوید: این آیه شریفه: «وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا» یعنی براساس اختلاف تمایلات و خواسته ها و ارادهها «وَاللَّهُ أَنبَتَكُم مِّنَ الْأَرْضِ»، بر سطح زمین است، و در این آیه: «رَّبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِی وَاتَّبَعُوا مَن لَّمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا»، یعنی این که از ثروتمندان و اغنیا پیروی کردند، «وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا»، کُبّار به معنای بزرگ است.(2)

«وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا...عِبَادَکَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا (27)»

«وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا (23) وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا (24) مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَنصَارًا (25) وَقَالَ نُوحٌ رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا (26) إِنَّکَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَکَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا (27)»

[و گفتند: زنهار خدایان خود را رها مکنید و نه وَدّ را واگذارید و نه سُواع و نه یغوث و نه یعوق و نه نسر را * و بسیاری را گمراه کرده اند (بار خدایا) جز بر گمراهی ستمکاران میفزای * (تا) به سبب گناهانشان غرقه گشتند و (پس از مرگ) در آتشی درآورده شدند و برای خود در برابر خدا یارانی نیافتند * و نوح گفت: پروردگارا! هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار* چرا که اگر تو

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 376.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 376.

آنان را باقی گذاری، بندگانت را گمراه می کنند و جز پلیدکار ناسپاس نزایند]

1) علی بن ابراهیم، می گوید: قوم مؤمنی قبل از حضرت نوح علیه السلام زندگی می کردند و پس از مدتی مردند. مردم برای آنها خیلی ناراحت شدند. ابلیس مجسمه ها و صورت هایی از آن قوم درست کرد تا این که مردم به آن مجسمه ها خو گرفتند و هنگامی که زمستان فرا رسید، آن مجسمه ها را وارد منزل خویش کردند. آن قرن سپری شد و قرن دیگر فرا رسید. ابلیس نزد آنان آمد و به آنان گفت: پدران شما این مجسمه ها را پرستش می کردند. پس آن مجسمه ها را پرستیدند و بسیاری از آنان گمراه شدند. لذا نوح علیه السلام علیه آنان دعا کرد تا این که خداوند آنان را نابود کرد.(1)

2) ابن بابویه، می گوید: پدرم - که رحمت خداوند بر وی باد - برای ما نقل می کند: سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد برقی، از حمّاد بن عیسی، از حریز بن عبد الله سجستانی، از امام جعفر صادق علیه السلام، در خصوص این آیه شریفه: «وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا» روایت کرده است که: خداوند عزّ و جلّ را می پرستیدند، و پس از مدتی مردند. بنابراین قوم آنها ناله و بی تابی کردند و این فراق بر آنان گران آمد. ابلیس - که لعنت خداوند بر وی باد - نزد آنها آمد و به آنان گفت: بت هایی شبیه آنان برای شما خواهم ساخت تا این که به آنان نگاه کنید و با آنان انس بگیرید و خداوند را پرستش کنید. بنابراین بت هایی شبیه آن قوم را برای آنها ساخت و در عین حال که آن قوم، خداوند عزّ و جلّ را پرستش می کردند، نگاهشان معطوف آن بت ها بود. هنگامی که زمستان و باران از راه رسید، آن بت ها را به داخل منازل خویش آوردند. آن قوم هم چنان خداوند را می پرستیدند تا این که آن قرن سپری شد و فرزندان آنان بزرگ شدند و گفتند: پدران ما این بت ها را می پرستیدند. بنابراین پرستش خداوند را کنار گذاشتند و به پرستش آن بت ها پرداختند. این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که میفرماید: «وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا...» تا آخر آیه.(2)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 376.
2- [2] - علل الشرائع، ج 1، ص 13، باب 2، ح 1.

3) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از یکی از یارانش، از عباس بن عامر، از احمد بن رزق غمشانی، از عبد الرحمن بن اشلّ بیّاع انماط (فروشنده زیرانداز)، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: قریش بت هایی را که در اطراف کعبه بود با مشک و عنبر میاندود و آغشته می کرد. یغوث مقابل در بود و یعوق در سمت راست کعبه و نَسر در سمت چپ کعبه بود. لذا هنگامی که وارد می شدند، در برابر یغوث سجده می کردند و به خاک میافتادند و خم نمیشدند. سپس رو به سوی یعوق میکردند و پس از آن به نسر روی می آوردند و آن گاه لبیک می گفتند: لَبَّیکَ اللهُمَّ لَبَّیکَ، لاَ شَرِیکَ لَکَ إلاَّ شَرِیک هُوَ لَکَ، تَملِکه و ما مَلَک [تو را اجابت میکنیم، خدایا ! تو را اجابت می کنیم، تو شریکی نداری مگر شریکی که او از آن توست که آن شریک و هر آن چه در اختیار دارد، در اختیار توست. فرمود: پس خداوند مگسی سبز رنگ که چهار بال داشت را فرو فرستاد و همه آن مُشک و عنبر را خورد و چیزی از آن باقی نگذاشت و خداوند عزّ و جلّ این آیه را نازل کرد: «یَا أَیُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَن یَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِن یَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَیْئًا لَّا یَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ»(1) [ای مردم مثلی زده شد؛ پس بدان گوش فرا دهید. کسانی را که جز خدا می خوانید، هرگز (حتی) مگسی نمی آفرینند؛ هر چند برای (آفریدن) آن اجتماع کنند و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید نمی توانند آن را بازپس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند] (2)

4) و نیز از وی: از یکی یاران ما، از احمد بن محمد، از ابو یوسف یعقوب بن عبد الله از فرزندان ابو فاطمه، از اسماعیل بن زید بنده عبد الله بن یحیی کاهلی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه آمد و گفت: السَّلامُ علیکَ یا أمیرَ المؤمنین و رحمةُ الله و برکاتُه. امیر المؤمنین علیه السلام جواب سلام وی را داد. آن مرد عرض کرد: فدایت شوم! می خواهم به مسجد الاقصی بروم و آمده ام که با شما خداحافظی کنم. حضرت به وی فرمود: چه کاری از دست من برمی آید؟ عرض کرد: فدایت شوم!

1- [1] - حج/ 73.
2- [2] - کافی، ج 4، ص 542، ح 11.

فضل و بخشش. فرمود: مرکب خویش و همه زاد و توشهات را بفروش و به آن جا برو و در آن مسجد نماز بخوان؛ زیرا نماز واجب در آن جا مانند حجّ مقبول است و نماز مستحبّی در آن جا مانند حجّ عمره است و برکت در آن دوازده میل است: سمت راست آن میمنت و خوشبختی است و سمت چپ آن جا مَکر است، و در وسط آن، چشمه ای از روغن و چشمه ای از شیر و چشمهای آب وجود دارد که شرابی برای مؤمنان است و چشمه آبی پاک وجود دارد که برای (طهارت و پاکی) مؤمنان است، و از آن جا کشتی نوح علیه السلام به راه افتاد، و نسر و یغوث و یعوق در آن جا بودند و هفتاد پیامبر و هفتاد وصیّ و جانشین - که من یکی از آنان هستم - در آن جا نماز خواندهاند- سپس در حالی که دست خویش بر سینه می زد- فرمود: و هر مصیبت زده و غمدیده ای در آن جا دعا کند، خداوند غم و مصیبت وی را بر طرف خواهد کرد.(1)

5) و نیز از وی: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از هشام خراسانی، از مفضّل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است: نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال در میان قوم خویش بود و آنان را به سوی خداوند عزّ و جلّ فرامی خواند و ایشان او را مسخره می کردند و به تمسخر میکشیدند. لذا علیه آنان دعا کرد و فرمود: «رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا * إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا»، بنابراین خداوند عزّ و جلّ به نوح علیه السلام وحی کرد که کشتی را بساز و بر عرض و پهنای آن بیفزای و در ساخت آن تعجیل کن. پس نوح علیه السلام با دستان خویش، کشتی را در مسجد کوفه ساخت و چوب را از فاصله دور می آورد تا این که از ساخت کشتی فارغ شد.

مفضّل گفت: سخن امام جعفر صادق علیه السلام در هنگام غروب آفتاب ناتمام ماند و حضرت در آن زمان، نماز ظهر و عصر را به پا داشت و مسجد را ترک کرد و به سمت چپ خویش نگاه کرده و به محله داریین(2) (عطاران) اشاره نمود، و آن جایگاه ابن حکیم بود که همان فرات امروزی است. آن گاه فرمود: ای

1- [1] - کافی، ج 3، ص 491، ح 2.
2- [2] - داری به معنای عطار است. گفتهاند منسوب به شهرِ دارین است «لسان العرب، ماده دور»

مفضّل! در این جایگاه، بت های قوم نوح؛ یعنی یغوث و یعوق و نسر، برپا شده بود.(1)

6) ابن بابویه، نقل می کند: محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن اسماعیل، از حنان بن سدیر، از پدرش نقل کرده است که: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: نظر شما درباره این آیه چیست آن هنگام که نوح علیه السلام علیه قوم خویش دعا کرد: «رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا * إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا»؟ حضرت فرمود: هیچ کس از آنان صاحب فرزند نمیشد. عرض کردم: از کجا به این امر آگاهی یافت؟ فرمود: خداوند به وی وحی کرد که دیگر هیچ کس به تو ایمان نخواهد آورد، و تنها آنانی که به تو ایمان آورده اند، بر ایمان خویش خواهند ماند. در این هنگام نوح علیه آنها دعا کرد.(2)

7) و نیز از او: محمد بن ابراهیم بن اسحاق - که خداوند از وی راضی و خشنود باد - برای ما نقل کرده است که: محمد بن همام، از حمید بن زیاد کوفی، از حسن بن محمد بن سماعه، از احمد بن حسن میثمی، از عبد الله بن فضل هاشمی نقل کرده است که امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند نبوّت نوح علیه السلام را آشکار نمود و شیعه وی به فرج یقین پیدا کردند، بلا و سختی شدت گرفت و غربت، گران آمد و کار به جایی رسید که شیعه وی دچار شکنجه شدند و حضرت نوح علیه السلام را به گونه ای مورد کتک و آزار و شکنجه قرار دادند که گاهی اوقات تا سه روز بی هوش بر زمین میافتاد، در حالی که خون از گوش ایشان جاری بود و سپس به هوش میآمد. این ماجراها سیصد سال پس از بعثت او اتفاق میافتاد. حضرت نوح علیه السلام تا آن زمان، شب و روز آنان را فرا می خواند و آنان از وی دوری می جستند. او آنها را آشکارا دعوت می کرد و آنها روی گردان بودند.

لذا پس از سیصد سال، تصمیم گرفت که علیه آنها دعا کند. هنگامی که بعد از نماز صبح نشست تا علیه آنها دعا کند، گروهی از آسمان هفتم بر وی فرود آمدند، که سه فرشته بودند. آنان بر وی سلام کردند و گفتند: ای پیامبر خدا! حاجتی نزد تو

1- [1] - کافی، ج 8، ص 280، ح 421.
2- [2] - علل الشرائع، ج 1، ص 45، باب 27، ح 1.

داریم. فرمود: آن چیست؟ گفتند: دعا کردن علیه قوم خویش را به تأخیر بینداز؛ زیرا این اولین نشانه از قدرت خداوند عزّ و جلّ بر زمین است. فرمود: دعا کردن را تا سیصد سال دیگر به تعویق می اندازم. بنابراین به میان قوم خویش بازگشت و آن چه از قبل انجام می داد را ادامه داد و قوم او نیز با همان شیوه سابق با وی برخورد می کردند تا این که سیصد سال دیگر نیز به اتمام رسید و حضرت نوح علیه السلام از ایمان آوردن آنان مأیوس شد وی به هنگام چاشت، برای دعا کردن علیه قوم خویش نشست. گروهی از آسمان ششم بر وی فرود آمدند که سه فرشته بودند. آنان بر وی سلام کردند و گفتند: ما گروهی از آسمان ششم هستیم که صبح زود از آن جا خارج شدیم و در هنگام چاشت رسیدیم. این گروه نیز همان چیزی را از وی خواستند که گروه آسمان هفتم از وی خواسته بودند. حضرت نوح علیه السلام خواسته آنان را نیز اجابت کرد.

حضرت علیه السلام به میان قوم خویش بازگشت و آنان را به سوی خدا دعوت کرد، ولی دعوت وی تأثیری بر آنها نداشت و هر چه بیشتر آنان را فرا میخواند، آنان بیشتر میگریختند تا این که سیصد سال دیگر به پایان رسید و نهصد سال سپری شد. شیعه و یاران نوح علیه السلام نزد او آمدند و از دست عوامّ و طاغوتیان گله و شکایت کردند و از حضرت نوح علیه السلام خواستند که برای فرج دعا کند. حضرت نوح علیه السلام خواسته آنان را برآورده ساخت. او نماز را به پا داشت و نشست تا دعا کند؛ اما در این هنگام جبرئیل علیه السلام بر وی فرود آمد و فرمود: خداوند عزّ و جلّ دعوت تو را اجابت کرد. به یاران خویش بگو که خرما بخورید و هسته آن را در زمین بکارید، و از آن مراقبت کنید تا این که به ثمر نشیند. پس اگر به ثمر نشست، فرج حاصل می شود. نوح علیه السلام خداوند را حمد و ستایش کرد و این امر را برای یاران خویش تعریف کرد و یاران او به همدیگر بشارت گفتند. پس خرما را خوردند و هسته آن را در زمین کاشتند و از آن مراقبت کردند تا این که به ثمر نشست و ثمره آن را نزد حضرت نوح علیه السلام بردند و از وی خواستند که وعده خویش را عملی کند. حضرت نوح علیه السلام تحقق این امر را از خداوند عزّ و جلّ درخواست کرد. خداوند به نوح علیه السلام وحی کرد: به آنها بگو: این خرمایی را که در دستان شماست، بخورید و هسته آن را در زمین بکارید. هر گاه به ثمر نشست، فرج حاصل می شود.

چون تصوّر کردند که حضرت علیه السلام خلف وعده کرده است، یک سوم از آنان از ایمان خویش دست کشیدند و دو سوم آنان همچنان بر ایمان خویش ثابت قدم ماندند. پس این گروه، خرما را خوردند و هسته آن را در زمین کاشتند، تا این که به ثمر نشست. آنان ثمره آن را نزد حضرت نوح علیه السلام آوردند و از وی خواستند که وعده خویش را عملی سازد. حضرت نوح علیه السلام تحقق وعده را از خداوند عزّ و جلّ درخواست کرد. خداوند به نوح علیه السلام وحی کرد: این خرما را نیز بخورید و هسته آن را در زمین بکارید، بنابراین یک سوم دیگر از آنان از ایمان خویش دست کشیدند و تنها یک سوم از ایشان بر ایمان خویش ثابت قدم ماندند. پس خرما را خوردند و هسته آن را در زمین کاشتند. هنگامی که به ثمر نشست، آن را نزد نوح علیه السلام آوردند و گفتند: تعداد ما خیلی اندک است و ما از این هراس داریم که با به تأخیر انداختن فرج، نابود شویم. بنابراین نوح علیه السلام نماز را به پا داشت و عرض کرد: خداوندا! از یاران من، تنها این گروه اندک باقی ماندهاند و من می ترسم که با به تأخیر انداختن فرج، این گروه اندک از بین بروند. پس خداوند عزّ و جلّ به وی وحی کرد: دعای تو را اجابت کردم، پس کشتی را بساز. فاصله زمانی بین اجابت کردن دعا و فرا رسیدن طوفان، پنجاه سال بود.(1)

8) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند: منظور از این آیه: «سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا»(2) [هفت آسمان را تودرتو]، روی همدیگر قرار دارند، و در این آیه: «لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا»، می گوید: ودّ، بت قبیله کلب بود. سُواع بت قبیله هُذَیل بود و یغوث، بت قبیله مراد بود و یعوق، بت قبیله هَمْدان، و نَسْر بت قبیله حصین بود و منظور از ضلال در این آیه: «وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا»، هلاکت و نابودی است «إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا»، پس خداوند آنها را به هلاکت رساند.(3)

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ج 1، ص 134، ح 2.
2- [2] - نوح/ 15.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 377.

9) سپس علی بن ابراهیم نقل می کند: احمد بن موسی، از محمد بن حماد، از علی بن اسماعیل میثمی، از فضیل رسّان، از صالح بن میثم نقل روایت کرده است که: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: نوح علیه السلام وقتی علیه قوم خویش دعا کرد چگونه به این موضوع علم پیدا کرد که گفت: «وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا»؟ فرمود: مگر سخن خداوند عزّ و جلّ به حضرت نوح علیه السلام را نشنیده ای که می فرماید: «أَنَّهُ لَن يُؤْمِنَ مِن قَوْمِکَ إِلاَّ مَن قَدْ آمَنَ»(1) [از قوم تو جز کسانی که (تاکنون) ایمان آورده اند، هرگز (کسی) ایمان نخواهد آورد](2)

«رَبِّ اغْفِرْ لِی وَلِوَالِدَیَّ وَلِمَن دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِینَ إِلَّا تَبَارًا(28)»

[پروردگارا! بر من و پدر و مادرم و هر مؤمنی که در سرایم درآید و بر مردان و زنان با ایمان ببخشای و جز بر هلاکت ستمگران میفزای]

1) محمد بن یعقوب: از یکی از یاران ما، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضّال، از مفضل بن صالح، از محمد بن علی حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «رَبِّ اغْفِرْ لِی وَلِوَالِدَیَّ وَلِمَن دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِنًا»، فرمود: منظور از آن، فقط ولایت است؛ یعنی این که هر کس ولایت را بپذیرد، وارد خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شده است، و در این آیه: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»(3) [خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند] منظور، امامان - که درود و سلام خداوند بر ایشان باد - و ولایت ایشان است که هر کس ولایت آنها را بپذیرد، وارد منزل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شده است.(4)

1- [1] - هود/ 36.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 377.
3- [3] - احزاب/ 33.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 350، ح 54.

2) علی بن ابراهیم، نقل می کند: احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از حسن بن علی بن فضّال، از مفضّل بن صالح، از محمد بن علی حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «رَبِّ اغْفِرْ لِی وَلِوَالِدَیَّ وَلِمَن دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِنًا»، روایت کرده است که: منظور، فقط ولایت است که هر کس آن را بپذیرد، وارد منزل انبیا علیهم السلام شده است.(1)

3) ابن شهر آشوب: از سعید بن جبیر، از ابن عباس، درباره این آیه: «رَبِّ اغْفِرْ لِی وَلِوَالِدَیَّ وَلِمَن دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِنًا» نقل می کند: قبر علی بن ابی طالب علیه السلام همراه نوح علیه السلام در کشتی بود، و هنگامی که از کشتی خارج شد، قبر خویش را بیرون از کوفه ترک کرد. پس نوح علیه السلام برای علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها با این گفتار: «وَلِلْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» از خداوند طلب آمرزش و مغفرت کرد. سپس گفت: «وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِینَ»، منظور کسانی هستند که در حق اهل بیت - که درود و سلام خداوند بر ایشان باد - ظلم کردند «إِلَّا تَبَارًا».(2)

4) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِینَ إِلَّا تَبَارًا»، روایت کرده است که فرمود: تبار، خسران و زیان است.(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 377.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 309.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 377.

سوره جن

اشاره

سوره جنّ، مکّی است. 28 آیه دارد و بعد از اعراف نازل شده است

ص:231

ص:232

1) ابن بابویه: با سند خود، از حَنان بن سدیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: هر کس سوره «قُلْ أُوحِیَ إِلَیَّ» را زیاد بخواند، در زندگی از شرّ چشم اجنّه و سحر و جادو و مکر و حیله آن ها در امان خواهد بود و همراه محمد صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود و می گوید: خداوندا! جانشینی برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم نمی خواهم و از کنار او هیچ جایی نمیروم.(1)

2) در کتاب خواصّ القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: هر کس این سوره را بخواند، پاداشی به تعداد تمام جنّیان و شیاطینی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را تصدیق کردند و تصدیق نکردند، نصیب وی می شود که میزان پاداش هر کدام از آنها به اندازه آزاد کردن بندهای است؛ وانگهی از شرّ اجنّه نیز در امان خواهد بود.

3) و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: هر کس این سوره را بخواند، پاداشی عظیم نصیب وی خواهد شد و خودش را از جنّ در امان نگه خواهد داشت.

4) امام صادق علیه السلام می فرماید: خواندن این سوره، اجنّه را از آن محل دور می سازد و هر کس قصد رفتن نزد پادشاه ظالمی را داشته باشد و این سوره را بخواند، از شرّ آن پادشاه ظالم در امان خواهد ماند. هر کس که در بند و اسیر باشد و این سوره را بخواند، خداوند تبارک و تعالی، آزاد شدن وی از بند را آسان می کند. هر کس به خواندن این سوره عادت کند و به خواندن آن مداومت نشان دهد، اگر در تنگنا قرار گیرد، به خواست خداوند متعال، در کار او فرج و گشایش حاصل می شود.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 149.

ص:234

تفسیر سوره جنّ

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«قُلْ أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ...وَأَنَّهُ کَانَ یَقُولُ سَفِیهُنَا عَلَی اللَّهِ شَطَطًا(4)»

«قُلْ أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا(1) یَهْدِی إِلَی الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَن نُّشْرِکَ بِرَبِّنَا أَحَدًا(2) وَأَنَّهُ تَعَالَی جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا(3) وَأَنَّهُ کَانَ یَقُولُ سَفِیهُنَا عَلَی اللَّهِ شَطَطًا(4)»

[بگو: به من وحی شده است که تنی چند از جنّیان گوش فرا داشتند و گفتند: راستی ما قرآنی شگفت آور شنیدیم * (که) به راه راست هدایت می کند. پس به آن ایمان آوردیم و هرگز کسی را شریک پروردگارمان قرار نخواهیم داد * و این که او پروردگار والای ما همسر و فرزندی اختیار نکرده است * و (شگفت) آن که کم خرد ما درباره خدا سخنانی یاوه می سراید]

1) علی بن ابراهیم: «قُلْ» ای محمد! به قریش: «أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا» و داستان آنها را در پایان سوره احقاف ذکر کردیم.(1) و درباره این آیه: «وَأَنَّهُ تَعَالَی جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا»، می گوید: این همان چیزی است که اجنّه از روی جهل و نادانی گفتند که خداوند آن را از آنان نپذیرفت. منظور از «جَدُّ رَبِّنَا»، بخت و اقبال پروردگارمان است. نیز در این

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 378.

قسمت از آیه: «وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا» شطط به معنای ظلم است.(1)

2) سپس علی بن ابراهیم گفت: علی بن حسین، از احمد بن ابی عبد الله، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که درباره این سخن جنّ: «وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا» فرمود: چیزی که اجنّه، آن را به دروغ گفتند و خداوند، آن سخن را از زبان آنان نقل کرد.(2)

3) شیخ در تهذیب: با سند خود، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از ثعلبه بن میمون، از میسّر، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند: دو چیز است که مردم با آن نماز خویش را باطل می کنند: این که شخص بگوید: تبارک اسمک (نام تو مقدّس و متعالی باد)، تعالی جَدّک (بخت تو بلند مرتبه باد)، لا إله غیرک (خدایی به جز تو نیست)، که جنّیان از روی جهالت و نادانی این سخنان را بر زبان آوردند و خداوند عزّ و جلّ آن را از زبان آنان نقل کرد. نیز این که کسی بگوید: السّلامُ علینا و علی عبادِ اللهِ الصّالحین.(3)

«وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا(6)»

[و مردانی از آدمیان به مردانی از جنّ پناه می بردند و بر سرکشی آنها می افزودند]

1) علی بن ابراهیم: از احمد بن حسین، از فضاله، از ابان بن عثمان، از زراره نقل می کند که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام، درباره این آیه: «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا»، پرسیدم و ایشان فرمود: اجنّه بر گروهی از انسان هایی که به مردانی از جنّیان پناه می بردند، فرود می آمدند و بر سرکشی آنان می افزودند. _ و فرمود:_ برخی افراد نزد کاهنی که از شیطان الهام می گرفت، می رفتند و می گفتند: به شیطان خودت بگو: فلانی به تو پناه آورده است.(4)

2) و نیزعلی بن ابراهیم، درباره این آیه: «وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 378.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 378.
3- [3] - تهذیب، ج 2، ص 316، ح 1290.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 378.

بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا»، گفت: جنّیان بر گروهی از انسان ها فرود می آمدند، واخبار و اطلاعاتی را که قبل از تولد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آسمان می شنیدند، برای آنها بازگو می کردند. مردم نیز بر اساس آن چه جنّیان به آنها می گفتند، پیش گویی می کردند. منظور از «رَهَقا» دراین سخن خداوند عزّ و جلّ: «فَزَادُوهُمْ رَهَقًا»، خسران و زیان است.(1)

«وَأَنَّا لَا نَدْرِی أَشَرٌّ أُرِیدَ بِمَن فِی الْأَرْضِ...فَمَن یُؤْمِن بِرَبِّهِ فَلَا یَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا (13)»

«وَأَنَّا لَا نَدْرِی أَشَرٌّ أُرِیدَ بِمَن فِی الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا (10) وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِکَ کُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا (11) وَأَنَّا ظَنَنَّا أَن لَّن نُّعْجِزَ اللَّهَ فِی الْأَرْضِ وَلَن نُّعْجِزَهُ هَرَبًا (12) وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَی آمَنَّا بِهِ فَمَن یُؤْمِن بِرَبِّهِ فَلَا یَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا (13)»

[و ما (درست) نمی دانیم که آیا برای کسانی که در زمینند بدی خواسته شده یا پروردگارشان برایشان هدایت خواسته است؟ * و از میان ما برخی درستکارند و برخی غیر آن و ما فرقه هایی گوناگونیم * و ما می دانیم که هرگز نمی توانیم در زمین، خدای را به ستوه آوریم و هرگز او را با گریز (خود) درمانده نتوانیم کرد * و ما چون هدایت را شنیدیم بدان گرویدیم. پس کسی که به پروردگار خود ایمان آورد، از کمی (پاداش) و سختی بیم ندارد]

1) علی بن ابراهیم نقل می کند: محمد بن جعفر، از محمد بن عیسی، از زیاد، از حسن بن علیّ بن فضّال، از ابن بُکیر، از حسن بن زیاد روایت کرده است که: شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام درباره این آیه: «وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُوْلَئِکَ تَحَرَّوْا رَشَدًا»، می فرماید: نه، بلکه به خدا سوگند! هنگامی که با معاویه بیعت کردند و حسن بن علی علیه السلام را ترک کردند، در حق اهل زمین شرّ و بدی خواسته شد. و در این آیه: «فَمَن یُؤْمِن بِرَبِّهِ فَلَا یَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا»، منظور از « بَخس»، نقصان و کمبود است و منظور از «رَهَق»، عذاب است.(2)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 378.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 381.

2) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از یکی از یاران ما، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابو الحسن ماضی موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند: این آیه را خواندم: «أَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ» و آن حضرت فرمود: هُدَی: ولایت است، به مولای خویش ایمان آوردیم، و هر کس به ولایت مولای خویش ایمان آورد، از کمبود و نقصان و سرکشی هراسی ندارد. عرض کردم: تنزیل است؟ فرمود: خیر، بلکه تأویل آیه است. گفت: این آیه را خواندم: «لَا أَمْلِکُ لَکُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا»(1) [برای شما اختیار زیان و هدایتی را ندارم] و آن حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، مردم را به ولایت علی علیه السلام دعوت کرد. قریش پیش وی گرد آمدند و گفتند: ای محمد! ما را از این کار معاف کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این کار در اختیار خداوند است و از دست من خارج است. پس به حضرت محمد صلی الله علیه و آله تهمت زدند و از آن جا خارج شدند. پس خداوند عزّ و جلّ این آیات را نازل کرد: «قُلْ إِنِّی لا أَمْلِکُ لَکُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا * قُلْ إِنِّی لَن یُجِیرَنِی مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِن دُونِهِ مُلْتَحَدًا * إِلا بَلاغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالاتِهِ»(2) [بگو: من برای شما اختیار زیان و هدایتی را ندارم * بگو: هرگز کسی مرا در برابر خدا پناه نمی دهد و هرگز پناهگاهی غیر از او نمی یابم * (وظیفه من) تنها ابلاغی از خدا و (رساندن) پیام های اوست] در خصوص علی علیه السلام است. عرض کردم: این تنزیل است؟ فرمود: آری، و برای تأکید فرمود: «وَمَن یَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»(3) [و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند] در خصوص ولایت علی علیه السلام است «فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیهَا أَبَدًا»(4) [قطعاً آتش دوزخ برای اوست و جاودانه در آن خواهند ماند]. گفت: این آیه را خواندم: «حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا یُوعَدُونَ فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا»(5) [(باش) تا آن چه را وعده داده می شوند، ببینند آن گاه دریابند که یاور چه کسی ضعیف تر و کدام

1- [1] - جن/ 21.
2- [2] - جن21.
3- [3] - جن/22.
4- [4] - جن/ 23.
5- [5] - جن/ 24.

یک شماره اش کمتر است] حضرت فرمود: منظور از این آیه، امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف و یاران ایشان هستند.(1)

3) علی بن ابراهیم گوید: منظور از: «کُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا»، این است که: بر مذهب های مختلفی بودیم.(2)

«وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ...بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (28)»

«وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُوْلَئِکَ تَحَرَّوْا رَشَدًا (14) وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا (15) وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاءً غَدَقًا (16) لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَن يُعْرِضْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا (17) وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا (18) وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا (19) قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّی وَلَا أُشْرِکُ بِهِ أَحَدًا (20) قُلْ إِنِّی لَا أَمْلِکُ لَکُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا (21) قُلْ إِنِّی لَن يُجِيرَنِی مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِن دُونِهِ مُلْتَحَدًا (22) إِلَّا بَلَاغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا (23) حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا (24) قُلْ إِنْ أَدْرِی أَقَرِيبٌ مَّا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّی أَمَدًا (25) عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا (26) إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُکُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا (27) لِيَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا (28)»

[و از میان ما برخی فرمانبردار و برخی از ما منحرفند. پس کسانی که به فرمانند، آنان در جستجوی راه درستند * ولی منحرفان، هیزم جهنم خواهند بود * و اگر (مردم) در راه درست پایداری ورزند، قطعاً آب گوارایی بدیشان نوشانیم * تا در این باره آنان را بیازماییم و هر کس از یاد پروردگار خود دل بگرداند، وی را در

1- [1] - کافی، ج 1، ص 359، ح 91.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 379.

قید عذابی (روز)افزون درآورد * و مساجد ویژه خداست. پس هیچ کس را با خدا مخوانید * و همین که بنده خدا برخاست تا او را بخواند، چیزی نمانده بود که بر سر وی فرو افتند * بگو: من تنها پروردگار خود را می خوانم و کسی را با او شریک نمی گردانم * بگو: من برای شما اختیار زیان و هدایتی را ندارم * بگو: هرگز کسی مرا در برابر خدا پناه نمی دهد و هرگز پناهگاهی غیر از او نمی یابم * (وظیفه من) تنها ابلاغی از خدا و (رساندن) پیام های اوست و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند، قطعاً آتش دوزخ برای اوست و جاودانه در آن خواهند ماند * (باش) تا آن چه را وعده داده می شوند، ببینند. آن گاه دریابند که یاور چه کسی ضعیف تر و کدام یک شماره اش کمتر است * بگو: نمی دانم آن چه را که وعده داده شده اید نزدیک است یا پروردگارم برای آن زمانی نهاده است * دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند * جز پیامبری را که از او خشنود باشد که (در این صورت) برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت * تا معلوم بدارد که پیامهای پروردگار خود را رسانیده اند و (خدا) بدان چه نزد ایشان است، احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است]

1) محمد بن یعقوب: از احمد بن مهران، از عبد العظیم بن عبد الله حسنی، از موسی بن محمد، از یونس بن یعقوب، از کسی که از او نام می برد، از امام محمد باقر علیه السلام درباره این آیه: «وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاء غَدَقًا»، نقل می کند: منظور این است که اگر در ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان وصیّ او صلوات الله علیهم اجمعین ثابت قدم بودند و در امر و نهی از آنان اطاعت می کردند «لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاء غَدَقًا» می فرماید: یعنی این که به قلب های آنان، ایمان می نوشاندیم. طریقت، همان ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و جانشینان وی صلوات الله علیهم اجمعین است.(1)

2) محمد بن عباس، نقل می کند: احمد بن هوذه باهلی، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حمّاد، از سماعه روایت کرده است که: شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ

1- [1] - کافی، ج 1، ص 171، ح 1.

لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاءً غَدَقًا* لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ»، می فرماید: یعنی در روز اَلَست، هنگامی که فرزندان آدم در جهان سایهها بودند و خداوند از آنان عهد و میثاق گرفت، اگر آنها نسبت به ولایت ثابت قدم میماندند، «لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاءً غَدَقًا» یعنی این که حتماً از آب گوارای فرات به آنها می نوشاندیم.(1)

3) و نیز وی با سند خود، از ابو بصیر، نقل کرده است که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: «وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَهِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاءً غَدَقًا» و ایشان فرمود: یعنی این که حتماً علم و دانشی در وجود آنها قرار می دادیم که بتوانند از علم امامان صلوات الله علیهم اجمعین بهره بگیرند.(2)

4) و نیز او: از احمد بن محمد، از محمد بن خالد، از محمد بن علی، از محمد بن مسلم، از بُرَید عِجلی نقل می کند: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: «وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَهِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاء غَدَقًا» فرمود: علم و دانشی فراوان که از طریق امامان علیهم السلام فرا می گرفتند، در وجود آنان قرار می دادیم، عرض کردم: منظوراز: «لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ» چیست؟ فرمود: تنها اینان هستند که خداوند عزّ و جلّ آنها را به وسیله آن امتحان میکند؛ یعنی منافقین.(3)

5) و نیز او: از علی بن عبد الله، از ابراهیم بن محمد، از اسماعیل بن یسار، از علی بن جعفر، از جابر جعفی، از امام محمد باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَهِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاء غَدَقًا* لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ»، روایت کرده است که فرمود: خداوند می فرماید: اظلّه (سایههای) آنها را در آب گوارا قرار می دادیم. «لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ»، یعنی درباره علی علیه السلام.(4)

6) علی بن ابراهیم، نقل می کند: احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از جابر نقل می کند: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام درباره این آیه: «وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَهِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاء غَدَقًا»، می فرماید: هر کسی که اندکی از شرک شیطان، در زمینه طریقت در وجود

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 727، ح 1.

2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 727، ح 2.
3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 727، ح 3.
4- [4] - تأويل الآيات، ج 2، ص 727، ح 4.

او راه مییافت _ و طریقت همان ولایت در اظلّه (جهان سایهها) است، آن زمان که خداوند از فرزندان آدم پیمان الست را گرفت _ به وی آبی فراوان ارزانی می داشتیم: یعنی این که اظلّه آنها را در آب گوارای فرات قرار می دادیم.(1)

7) طبرسی: از برید عجلی، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: علم فراوانی در وجود آنها قرار می دادیم که آن را از امامان صلوات الله علیهم اجمعین بیاموزند.(2)

8) علی بن ابراهیم، نقل می کند: محمد بن همّام، از جعفر بن محمد بن مالک، از جعفر بن عبد الله، از محمد بن عمر، از عباد بن صُهیب، از امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرش علیه السلام نقل می کند: منظور از: «فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُوْلَئِکَ تَحَرَّوْا رَشَدًا» آنهایی هستند که به ولایت ما اعتراف کردند «فَأُوْلَئِکَ تَحَرَّوْا رَشَدًا * وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَکَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا»، منظور، معاویه و یارانش هستند «وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِیقَهِ لَأَسْقَیْنَاهُم مَّاء غَدَقًا» طریقت: ولایت علی علیه السلام است. «لِنَفْتِنَهُمْ فِیهِ»، درباره به قتل رسیدن امام حسین علیه السلام «وَمَن یُعْرِضْ عَن ذِکْرِ رَبِّهِ یَسْلُکْهُ عَذَابًا صَعَدً ا* وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» یعنی این که کسی را همراه با آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین نخوانید و کسی غیر از آنان را به عنوان امام در نظر نگیرید. «وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ یَدْعُوهُ» منظور، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که آنها را برای ولایت امیر المؤمنین علیه السلام فرا می خواند «کَادُوا» نزدیک بود قریش «یَکُونُونَ عَلَیْهِ لِبَدًا» با وی دشمنی ورزند. فرمود: «قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّی» فرمود: من فقط به امر پروردگارم فرا می خوانم «لَا أَمْلِکُ لَکُمْ» اگر از ولایت علی علیه السلام سرباز بزنید «ضَرًّا وَلَا رَشَدًا». «قُلْ إِنِّی لَن یُجِیرَنِی مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ» اگر آن چه به آن امر شدهام را پنهان سازم «وَلَنْ أَجِدَ مِن دُونِهِ مُلْتَحَدًا» منظور از ملتحداً، پناهگاه است «إِلَّا بَلَاغًا مِّنَ اللَّهِ»، یعنی این که ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را که به آن امر شدهام، به شما ابلاغ کنم «وَمَن یَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» در خصوص ولایت علی علیه السلام است «فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیهَا أَبَدًا».

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 381.
2- [2] - مجمع البیان، ج 10، ص 151.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: ای علی! تو قسیم النّار (تقسیم کننده و معیاری برای آتش جهنم) هستی و به جهنم می گویی: این شخص از آن من است و این شخص از آن توست. گفتند: پس کی زمان وعده های تو در خصوص آتش و علی علیه السلام فرا می رسد؟ و این جا بود که خداوند این آیه را نازل کرد: «حَتَّی إِذَا رَأَوْا مَا یُوعَدُونَ» یعنی مرگ و قیامت «فَسَیَعْلَمُونَ» منظور فلانی و فلانی و معاویه و عمرو عاص و کینه توزان قریش هستند «مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا». گفتند: کی زمان آن فرا می رسد؟ خداوند به محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قُلْ إِنْ أَدْرِی أَقَرِیبٌ مَّا تُوعَدُونَ أَمْ یَجْعَلُ لَهُ رَبِّی أَمَدًا» فرمود: یعنی مدت (فاصله زمانی) «عَالِمُ الْغَیْبِ فَلَا یُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَی مِن رَّسُولٍ»، منظور، علی مرتضی علیه السلام است که مورد رضا و پسند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. خداوند می فرماید: «فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِن بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا»، می فرماید: در قلبش علم وجود دارد و از پشت سر، رَصَد است. علم رسول خدا صلی الله علیه و آله را به وی می آموزد و وی را به وسیله علم تغذیه می کند و خداوند وی را از الهام خویش بهره مند می سازد. رصد: همان تعلیم یافتن از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله است «لِیَعْلَمَ» تا پیامبر صلی الله علیه و آله بداند «أَن قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ» علی علیه السلام به علم رسول خدا صلی الله علیه و آله «وَأَحْصَی کُلَّ شَیْءٍ عَدَدًا»، از روزی که خداوند، آدم علیه السلام را آفرید تا زمانی که روز قیامت فرا برسد، به آن چه موجود بوده و آن چه به وجود خواهد آمد، علم دارد؛ یعنی نسبت به همه موارد زیر علم و آگاهی دارد: فتنه و زلزله و خسف (نابودی) و قذف (پرتاب) ، و نیز خبر امتی که قبلاً به هلاکت رسیده است و یا امتی که بعداً نابود خواهد شد، و نیز نام و نَسَب پادشاهان ظالم و عادل و این که آیا مرگ سراغ آنها خواهد آمد و یا کشته خواهند شد و نیز امامان ناکامی که ناکامی کسی که آنان را به شکست کشانده، به آنها زیان و ضرری نمی رساند و امامان یاری شدهای که یاری کسی که آنان را یاری کرده است، برای آنها سودی ندارد.(1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 379.

9) و نیز او: از محمد بن همّام، از جعفر، از احمد بن محمد بن احمد مدائنی، از هارون بن مسلم، از حسین بن علوان، از علی بن غراب، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس روایت کرده است که: در این آیه: «وَمَن یُعْرِضْ عَن ذِکْرِ رَبِّهِ»، منظور از ذِکر ربّه: ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است، و «فَأُوْلَئِکَ تَحَرَّوْا رَشَدًا»، یعنی این که حق را طلب کردند، و «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ»، می گوید: القاسط: کسی است که از راه منحرف شده باشد.(1)

10) محمد بن عباس نقل می کند: علی بن عبد الله، از ابراهیم بن محمد، از اسماعیل بن یسار، از علی بن جعفر، از جابر جعفی نقل کرده است که: از امام محمد باقر علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: «وَمَن یُعْرِضْ عَن ذِکْرِ رَبِّهِ یَسْلُکْهُ عَذَابًا صَعَدًا»، فرمود: هر کس از علی علیه السلام روی گرداند، او را به عذابی «صعد» می کشاند و عذاب صعد، شدیدترین عذاب است.(2)

11) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی نقل می کند: روزی امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: ای حمّاد! نماز خواندن را نیک آموختی؟ عرض کردم: سرورم، من کتاب حریز در نماز خواندن را از بر دارم. فرمود: ای حمّاد! پس مشکلی نیست؛ برخیز و نماز بخوان. گفت: در مقابل ایشان به پا خاستم و روی به قبله گردانیدم و نماز را آغاز کردم و رکوع و سجود آن را به جای آوردم. فرمود: ای حمّاد! نماز را نیک به جای نمی آوری، چه ناپسند است برای کسی از شما که شصت و یا هفتاد سال عمر داشته باشد و نتواند یک نماز کامل را با تمام دستوراتش به جای آورد!

حمّاد گفت: احساس حقارت کردم، عرض کردم: فدایت شوم! نماز را به من بیاموز. پس امام جعفر صادق علیه السلام در حالتی که قامت ایشان کاملاً راست بود، روی به قبله ایستاد و دستان خویش را در حالی که انگشتانش به هم چسبیده بودند روی دو ران خویش قرار داد و دو پای خویش را به هم نزدیک کرد، به طوری که فاصله میان آنها، به اندازه سه انگشت باز بود و انگشتان پاهای ایشان کاملاً رو به قبله بود. آن گاه در حالت خشوع گفت: «ألله أکبر»، سپس سوره حمد

1- [1] - تفسير قمى، ج 2، ص 380.
2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 729، ح 6.

و «قل هو الله أحد» را به صورت ترتیل خواند. سپس به مدت یک نفس عمیق در حالت ایستاده بود و سپس دستان خویش را در مقابل صورت خویش آورد و گفت: «ألله أکبر» در حالی که هنوز ایستاده بود. پس از آن به رکوع رفت و با انگشتانی کاملاً باز، دو زانوی خویش را گرفت و کاملاً دو زانوی خویش را به عقب کشاند تا این که کمر ایشان کاملاً صاف شد به طوری که اگر قطره ای آب و یا روغن روی آن ریخته می شد، به دلیل صاف بودن کمرش، آن قطره سرازیر نمی شد، و گردن خود را کاملاً صاف کرد و چشمان خویش را بست؛ سپس سه مرتبه تسبیح گفت: «سبحان ربی العظیم و بحمده»، و سپس دوباره کمر خویش را عمود کرد و آن گاه که کاملاً کمر وی در حالت عمود قرار گرفت، گفت: «سمع الله لمن حمده» و در حالت ایستاده تکبیر گفت و دستان خویش را بالا آورد و در مقابل صورت خویش قرار داد. سپس به سجده رفت و دستان خویش را با انگشتانی بسته، در مقابل دو زانوی خویش و در مقابل صورت قرار داد و سه بار گفت: «سبحان ربّی الأعلی و بحمده»، در حالی که هیچ عضوی از بدن او روی عضو دیگری قرار نگرفته بود، در هنگام سجده هشت استخوان از بدن وی بر زمین بود: کف های دو دست و دو زانو، و انگشت بزرگ دو پا و پیشانی و بینی. فرمود: بر زمین بودن هفت استخوان از آن هشت استخوان مذکور در هنگام سجده واجب است، و این همان چیزی که خداوند در قرآن می فرماید: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»، که همان پیشانی، و کف دو دست، و انگشتان بزرگ دو پاست. قرار دادن بینی روی زمین، سنت محسوب می شود. سپس سر خویش را از سجده بالا آورد و هنگامی که در حالت کاملاً نشسته، کمر وی عمود شد، گفت: «ألله أکبر»، سپس روی ران پای چپ خویش نشست به طوری که روی پای راست او بر کف پای چپ قرار گرفت و گفت: «أستغفر الله ربّی و أتوب الیه» سپس در حالت نشسته تکبیر گفت و به سجده دوم رفت و آن چه در سجده اول گفته بود، بازگو کرد و در هنگام رکوع و سجود هیچ عضوی از بدن وی روی عضو دیگری قرار نگرفته بود و دو آرنج وی باز بود، و دو آرنج خویش را روی زمین قرار نداد. وی دو رکعت نماز را به همین شیوه به جای آورد و در حالی که انگشتان دو دست را کاملاً به هم

چسبانده بود، برای تشهد در حالت نشسته قرار گرفت و چون از خواندن تشهد فراغت یافت، سلام گفت و فرمود: ای حمّاد! این گونه نماز را به جای آور.(1)

و ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه: از پدرش، از سعد بن عبد الله، از ابراهیم بن هاشم، و یعقوب بن یزید، از حمّاد بن عیسی جهنی همین حدیث را نقل می کند.(2) و هم چنین همین حدیث را از پدرش، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از حمّاد بن عیسی نقل کرده است.(3)

12) و از او: از برخی یارانش، از احمد بن محمد، از محمد بن اسماعیل، از محمد بن فضیل، از ابو الحسن علیه السلام، درباره این آیه: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»، نقل می کند: آنها اوصیا هستند.(4)

13) علی بن ابراهیم، نقل می کند: پدرم، از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام نقل می کند: مساجد: ائمه علیهم السلام هستند.(5)

14) محمد بن عباس: از حسن بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از محمد بن فضیل، از ابو الحسن علیه السلام در باره علیه این سخن خداوند عز و جل: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ»، نقل می کند: آنها اوصیا هستند.(6)

15) و نیز از او: از محمد بن ابی بکر، از محمد بن اسماعیل، از عیسی بن داود نجّار، از امام موسی بن جعفر علیه السلام، درباره این آیه: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»، روایت شده است که: شنیدم پدرم، امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: آنها اوصیا و جانشینان هستند و امامانی که تمامی آنها از ما هستند صلوات الله علیهم اجمعین، «فَلَا تَدْعُوا الی غیرهم فتکونوا کمن دعا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» [دیگران را فرا نخوانید که مانند این خواهید شد که کسی، شریکی را برای

1- [1] - کافی، ج 3، ص 311، ح 8.
2- [2] - من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 196، ح 916.
3- [3] - امالی صدوق، ص 337، ح 13.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 352، ح 65.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 380.

6- [6] - تأويل الآيات، ج 2، ص 729، ح 7.

خدا فرا بخواند]. حضرت فرمود: این آیه این گونه نازل شد.(1)

16) عیاشی: با سند خود، از امام جواد علیه السلام، در حدیثی در پاسخ به سؤال معتصم نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: در هنگام سجده کردن، هفت عضو بدن باید روی زمین باشد: صورت، و دو دست، و دو زانو، و دو پا. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ» منظور اعضای بدن است که در هنگام سجده کردن باید روی زمین باشند «فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا» و آن چه از آن خداوند است، بریده نخواهد شد. منظور این است که به سبب دزدی تنها انگشتان دست قطع می شوند، و کف دست با توجه به این که در هنگام سجده کردن باید روی زمین باشد، نباید قطع شود.(2)

17) علی بن ابراهیم: منظور از این آیه: «وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»، مساجد همان اعضای هفت گانه بدن هستند که در هنگام سجده کردن باید روی زمین باشند: کف دو دست، دو زانو، و انگشتان بزرگ دو پا، و پیشانی.(3)

18) علی بن ابراهیم: «وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ»، منظور، رسول خدا صلی الله علیه و آله است «يَدْعُوهُ» کنایه از خداوند است «كَادُوا» منظور، قریش است «يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا» همدست شوند. و منظور از: «حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ»، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و امیر المؤمنین علیه السلام هنگام رجعت است «فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا» می گوید: این سخن امیر المؤمنین علیه السلام به زُفَر است: ای ابن صهّاک! به خدا سوگند! اگر آن عهد و پیمانی که از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و خداوند عزّ و جلّ نبود، درمی یافتی که کدام یک از ما و یاورانش ضعیفتر و افرادش کمترند. _ و فرمود: _ هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای آنان درباره رجعت و رستاخیز صحبت کرد، گفتند: این امر چه زمانی به وقوع خواهد پیوست؟ خداوند فرمود: «قُلْ» ای محمد!: «إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَّا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا». و در این آیه: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 729، ح 8.

2- [2] - تفسیر عیاشی، ج 1، ص 348، ح 109.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 380.

خَلْفِهِ رَصَدًا»، می گوید: خداوند عزّ و جلّ به رسولش که از او خشنود است، درباره اخباری که قبلاً اتفاق افتاده، و اخبار مربوط به امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف و رستاخیز و قیامت، اطلاع می دهد.(1)

19) و از طریق مخالفان: آن چه ابن ابی حدید در شرح نهج البلاغه نقل می کند: وی گفت: یکی از یاران امام محمد باقر علیه السلام، از ایشان درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ پرسید: «إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا»، حضرت علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ، فرشتگانی را عهده دار می کند که اعمال پیامبرانش را ثبت کنند و وی را از امر ابلاغ رسالت باخبر سازند. خدای عزّ و جلّ فرشته ای عظیم را از همان زمان به پایان رسیدن دوره شیرخواری آن حضرت، عهده دار وی قرار داد که حضرت را به نیکی ها و اخلاق نیکو هدایت می کرد و وی را از شرّ و پلیدی و اخلاق ناپسند دور می کرد. این فرشته همان کسی بود که وی را چنین مخاطب قرار می داد و می گفت: سلام بر تو ای محمد! ای رسول خدا! در حالی که در آن زمان، حضرت به درجه و منزلت رسالت نائل نشده بود و حضرت گمان می کرد که این ندا از جانب سنگ و یا زمین است، و هر چه دقت می کرد، چیزی را نمی یافت.(2)

20) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از عبد الله بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از سدیر صیرفی روایت کرده است که: شنیدم حمران بن اعین از امام محمد باقر علیه السلام در خصوص این سخن خداوند عزّ و جلّ می پرسید: «بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ»(3) [پدید آورنده آسمان ها و زمین است]، و امام محمد باقر علیه السلام در پاسخ فرمود: خداوند سبحان همه چیزها را بدون آن که الگو و نمونه ای داشته باشد، به وسیله علم خویش ابداع نمود و آسمان ها و زمین ها را بدون آن که آسمان ها و زمین هایی وجود داشته باشد، ابداع کرد؛ مگر این سخن خداوند عزّ و جلّ را نشنیده ای: «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ»(4) [و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 380.
2- [2] - شرح نهج البلاغه، ابن ابی حدید، ج 13، ص 143.
3- [3] - انعام/ 101.
4- [4] - هود/ 7.

عرش او بر آب بود]. حمران گفت: پس منظور از این آیه چیست: «عَالِمُ الْغَیْبِ فَلَا یُظْهِرُ عَلَی غَیْبِهِ أَحَدًا»؟ امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «إِلَّا مَنِ ارْتَضَی مِن رَّسُولٍ»، به خدا سوگند! محمد صلی الله علیه و آله و سلم از جمله کسانی بود که مورد رضایت خدا بود، اما درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «عَالِمُ الْغَیْبِ»، خداوند نسبت به آن چه از خلق او پنهان است، علم و آگاهی دارد. از جمله این که به مقدّرات عالم و آن چه که در علم اوست، پیش از آن که آن را بیافریند و قبل از آن که آن را به فرشتگان منتقل سازد، آگاه است. ای حمران! این علم (علم موقوف)، خاصّ خداوند است که خواست و اراده آن در اختیار اوست؛ اگر بخواهد، آن را به مرحله وقوع می رساند یا آن که در آن خصوص برای او بدا حاصل میشود و آن را به مرحله وقوع نمیرساند. اما آن علمی که خداوند عزّ و جلّ آن را تقدیر می کند و آن را به انجام می رساند، همان علمی است که ابتدا به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سپس به ما ختم میشود.(1)

1- [1] - کافی، ج 1، ص 200، ح 2.

ص:250

سوره مُزّمِّل

اشاره

سوره مُزَّمِّل، مکّی است به جز آیات 10 و 11 و 20 که مدنی هستند. این سوره، 20 آیه دارد و بعد از سوره قلم نازل شده است.

ص:251

ص:252

فضیلت و ثواب قرائت سوره مُزَّمِّل

1) ابن بابویه: با سند خود، از سیف بن عمیره، از منصور، از ابو عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: هرکس سوره مزّمّل را در عشاء آخر، و یا در پایان شب بخواند، شب و روز به همراه سوره مزّمّل، گواه وی خواهند بود و خداوند به وی زندگانی پاک و پسندیده و مرگی پاک ارزانی خواهد داشت.(1)

2) در کتاب خواصّ القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که: هر کس این سوره را بخواند، پاداشی معادل کسی که تمام اجنّه و شیاطین را در راه خدا آزاد کرده باشد، به وی اعطا می شود و خداوند، بلا و گرفتاری را در دنیا و آخرت از او دور می کند. هر کس به خواندن این سوره عادت کند و پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب ببیند، باید هر آن چه دلش خواهان آن است، از وی طلب کند.

3) و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس همواره این سوره را بخواند، خداوند بلا و گرفتاری را در دنیا و آخرت از وی دور می کند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب خواهد دید.

4) و امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس به خواندن این سوره عادت کند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب ببیند و آن چه را بخواهد از پیامبر صلی الله علیه و آله طلب کند، خداوند، هر خیر و نیکی را که خواهان آن

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 150.

است، به وی عطا می کند. هر کس در شب جمعه، صد بار این سوره را بخواند، خداوند صد گناه وی را خواهد بخشید و صد نیکی با ده برابر پاداش، آن گونه که خداوند در قرآن می فرماید، برای وی در نظر گرفته می شود.

ص:254

تفسیر سوره مُزّمّل

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ(1) قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا (2) نِصْفَهُ أَوِ انقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا(3)»

[ای جامه به خویشتن فرو پیچیده! * به پا خیز شب را مگر اندکی * نیمی از شب یا اندکی از آن را بکاه]

در ابتدای سوره طه، از امام صادق علیه السلام روایت کردیم: «يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ»، نامی است برای پیامبر صلی الله علیه و آله.

1) علی بن ابراهیم: «يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ * قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوِ انقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا»، می گوید: همان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد که جامه را بر خود می پیچید و می خوابید. پس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ * قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوِ انقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا»، از مقدار اندک، کم کن و یا بر آن مقدار اندک، اضافه کن؛ یعنی این که بر مقدار اندک، مقداری بیفزای.(1)

2) شیخ در تهذیب: با سند خود، از محمد بن حسین، از محمد بن اسماعیل، از منصور، از عمر بن اُذَینه، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند: در خصوص این آیه: «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا» از ایشان پرسیدم و فرمود: خداوند به وی دستور داد که تمام شب را نماز بخواند، مگر آن که شبی پیش بیاید که در آن شب، هیچ نمازی نخواند.(2)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 382.
2- [2] - تهذیب، ج 2، ص 335، ح 1380.

«أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا (4) إِنَّا سَنُلْقِى عَلَيْکَ قَوْلًا ثَقِيلًا (5) إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِىَ أَشَدُّ وَطْءًا وَأَقْوَمُ قِيلًا (6)»

[یا بر آن (نصف) بیفزای و قرآن را شمرده شمرده بخوان * در حقیقت، ما به زودی بر تو گفتاری گرانبار القا می کنیم * قطعاً برخاستن شب، رنجش بیشتر و گفتار (در آن هنگام) راستین تر است]

1) علی بن ابراهیم: منظور از: «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا»، یعنی این که به نحو احسن آن را تبیین و تفسیر کن و نه مانند پراکندگی ریگ و شن(به صورت نثر)؛ آن را بخوان و نه به آن سرعت که شعر را میخوانند، بلکه به وسیله آن دل های سخت را بترسان (چنان بخوان که دلهای سخت بترسند).(1)

2) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از واصل بن سلیمان، از عبد الله بن سلیمان نقل می کند: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا»، پرسیدم. فرمود:امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: به نحو احسن آن را تبیین و آشکار ساز، و نه مانند پراکندگی ریگ و شن(به صورت نثر)؛ آن را بخوان و نه به آن سرعت که شعر را میخوانند، بلکه به وسیله آن، دل های سخت خود را بترسانید و تمامی سعی و تلاش شما این نباشد که سوره را به پایان برسانید.(2)

3) علی بن ابراهیم: منظور از «إِنَّا سَنُلْقِى عَلَيْکَ قَوْلًا ثَقِيلًا»، شب خیزی و نماز شب است، همان گونه که خداوند در ادامه می فرماید: «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِىَ أَشَدُّ وَطْءًا وَأَقْوَمُ قِيلًا»، منظور از «اقوم»، صادق تر است. (3)

4) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام، در خصوص این آیه: «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِىَ أَشَدُّ وَطْءًا وَأَقْوَمُ قِيلًا»، نقل می کند: منظور از: «وَأَقْوَمُ قِيلًا»، به پا خاستن

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2،ص 382.

2- [2] - کافی، ج 2، ص 449، ح 1.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2،ص 382.

از رختخواب است که تنها برای خداوند باشد نه برای کسی دیگر.(1)

«وَاذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ وَتَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتِیلاً (8)»

[و نام پروردگار خود را یاد کن و تنها به او بپرداز]

1) علی بن ابراهیم می گوید: منظور، بالا بردن دو دست و حرکت دادن دو انگشت سبابه است.(2)

2) محمد بن یعقوب: از برخی یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از اسماعیل بن مهران، از سیف بن عمیره، از ابو اسحاق، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: رغبت آن است که کف دو دست خویش را روی به سمت آسمان بالا ببرید و رهبت آن است که پشت دو دست خویش را به سوی آسمان بالا ببرید. و در خصوص «وَتَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتِیلاً»، می فرماید: دعا، اشاره کردن با یک انگشت است و تضرع (التماس)، اشاره کردن با دو انگشت و حرکت دادن آنهاست، و ابتهال (استغاثه) به درگاه خدا، بالا بردن دو دست و دراز کردن آنهاست که با اشک ریختن نیز توأم است؛ سپس دعا کن.(3)

3) و نیز از وی: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد، و حسین بن سعید، و تمامی آنان، از نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از ابو خالد، از مَروَک فروشنده مروارید، از کسی که نام او را ذکر می کند، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: رغبت به این ترتیب است: کف دو دست خویش را روی به آسمان بالا آوردن، و رهبت این گونه است: پشت دو دست خویش را به سوی آسمان بالا آوردن، و اما تضرع بدین صورت است: انگشتان خویش را به چپ و راست حرکت دادن، و تبتل این گونه است: انگشتان خویش را یک بار به طرف بالا و یک بار به طرف پایین بردن، و ابتهال این گونه است: دست را رو به قبله، نزدیک صورت خویش آوردن. و فرمود: _ ابتهال، زمانی صورت

1- [1] - کافی، ج 3، ص 446، ح 17.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2،ص 382.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 347، ح 1.

میگیرد که اشک از چشمان جاری شود.(1)

4) و نیز از وی: از برخی یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از فضاله، از علاء، از محمد بن مسلم نقل می کند: شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: مردی نزد من آمد، در حالی که در نماز بودم و با دست چپ خویش دعا می کردم. گفت: ای ابا عبد الله! با دست راست دعا کن. گفتم: ای بنده خداوند! خداوند همان گونه که بر دست راست حق دارد، بر دست چپ نیز حق دارد. و فرمود: رغبت: باز کردن دو دست در حالی که روی به آسمان باشند، است و رهبت: باز کردن دو دست در حالی که پشت به آسمان باشند، است و تضرع: حرکت دادن انگشت سبابه دست راست به سمت راست و چپ است، و تبتل: به آرامی حرکت دادن انگشت سبابه دست چپ به طرف بالا و پایین است، و ابتهال: عبارت است از باز کردن دستان خویش رو به آسمان، آن هنگام که در خود دلیلی برای اشک ریختن احساس کنی.(2)

5) و نیز از وی: از برخی یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش و یا دیگران، از هارون بن خارجه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که: در خصوص دعا کردن و بالا بردن دست ها از ایشان پرسیدم و ایشان فرمود: به چهار صورت است: تعوّذ (پناهندگی) عبارت است از این که کف دو دست خویش رو به قبله قرار دهی. اما دعا کردن برای رزق و روزی: دو دست خود را باز میکنی و کف دستها را به طرف آسمان میگیری، و تبتل: با انگشت سبابه، اشاره کردن است، و ابتهال: بالا بردن دست است تا جایی که از سر خویش بالاتر رود، و اما تضرع (التماس): حرکت دادن انگشت سبابه تا نزدیک صورت است. تضرع، دعای ترس است.(3)

6) و نیز از وی: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حمّاد، از حریز، از محمد بن مسلم و زراره روایت شده است که: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردیم: دعا کردن و خواهش کردن از خداوند تعالی چگونه است؟ فرمود: کف دو دست

1- [1] - کافی، ج 2، ص 348، ح 3.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 348، ح 4.

3- [3] - کافی، ج 2، ص 348، ح 5.

خویش را باز می کنید. عرض کردیم: استعاذه (پناه بردن) به چه صورت است؟ فرمود: دو دست خویش را دراز کنید، و تبتّل: اشاره کردن با انگشت است و تضرّع، حرکت دادن انگشت است و ابتهال: آن است که دو دست خویش را کاملاً دراز کنید.(1)

7) طبرسی: در خصوص معنای «وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً» روایت کرده است که: محمد بن مسلم و زراره و حمران، از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کنند: تبتّل در این جا، بالا بردن دو دست برای نماز است.(2)

8) و نیز از وی نقل شده است: در روایت ابو بصیر آمده است: (تبتل) بالا بردن دو دست خویش به سوی خداوند و تضرّع و التماس از او است.(3)

9) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است که در خصوص این سخن خداوند عزّ و جلّ: «إِنَّ لَکَ فِی اَلنَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلاً»(4) [(و) تو را در روز آمد و شدی دراز است]، فرمود: دارای وقت بیکاری زیادی برای خواب و حاجت خویش هستی، و منظور از: «وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً»، کاملاً در حق او مخلص باش.(5)

«وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا(10)...وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (20)»

«وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا(10) وَذَرْنِى وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِى النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا (11) إِنَّ لَدَيْنَا أَنكَالًا وَجَحِيمًا (12) وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا (13) يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا (14) إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَى فِرْعَوْنَ رَسُولًا (15) فَعَصَى فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا (16)

1- [1] - کافی، ج 2، ص 349، ح 7.
2- [2] - مجمع البیان، ج 10، ص 164.
3- [3] - مجمع البیان، ج 10، ص 164.
4- [4] - مزمل/ 7.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 382.

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا (17) السَّمَاء مُنفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولاً (18) إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَن شَاء اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلاً (19) إِنَّ رَبَّکَ يَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُومُ أَدْنَى مِن ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَکَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَن لَّن تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَى وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (20)»

[و بر آن چه می گویند، شکیبا باش و از آنان با دوری گزیدنی خوش، فاصله بگیر* و مرا با تکذیب کنندگان توانگر واگذار و اندکی مهلتشان ده * در حقیقت، پیش ما زنجیرها و دوزخ * و غذایی گلوگیر و عذابی پر درد است * روزی که زمین و کوه ها به لرزه درآیند و کوه ها به سان ریگ روان گردند * بی گمان ما به سوی شما فرستاده ای که گواه بر شماست روانه کردیم، همان گونه که فرستاده ای به سوی فرعون فرستادیم * (ولی) فرعون به آن فرستاده عصیان ورزید. پس ما او را به سختی فرو گرفتیم * پس اگر کفر بورزید، چگونه از روزی که کودکان را پیر می گرداند، پرهیز توانید کرد؟ * آسمان از (بیم) آن (روز) در هم شکافد، وعده او انجام یافتنی است * قطعاً این (آیات) اندرزی است تا هر که بخواهد به سوی پروردگار خود راهی در پیش گیرد * در حقیقت، پروردگارت می داند که تو و گروهی از کسانی که با تواند، نزدیک به دو سوم از شب یا نصف آن یا یک سوم آن را (به نماز) برمی خیزید و خداست که شب و روز را اندازه گیری می کند. (او) می داند که (شما) هرگز حساب آن را ندارید، پس بر شما ببخشود (اینک) هر چه از قرآن میسّر می شود، بخوانید (خدا) می داند که به زودی در میانتان بیمارانی خواهند بود و (عده ای) دیگر در زمین سفر می کنند (و) در پی روزی خدا هستند و (گروهی) دیگر در راه خدا پیکار می نمایند، پس هر چه از (قرآن) میسر شد، تلاوت کنید و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و وام نیکو به خدا دهید و هر کار خوبی برای خویش از پیش فرستید، آن را نزد خدا بهتر و با پاداشی بیشتر

باز خواهید یافت و از خدا طلب آمرزش کنید که خدا آمرزنده مهربان است]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از برخی یاران ما، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابو الحسن ماضی امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند: به ایشان عرض کردم: منظور از این آیه چیست: «وَاصْبِرْ عَلَی مَا یَقُولُونَ»؟ فرمود: درباره تو می گویند: « وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِیلاً * وَذَرْنِی وَالْمُکَذِّبِینَ بِوَصیّکَ أُولِی النَّعْمَهِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِیلاً» [از آنان با دوری گزیدنی خوش، فاصله بگیر * و مرا با تکذیب کنندگان وصیّ تو که توانگرند، واگذار و اندکی مهلتشان ده) عرض کردم: آیا تنزیل این گونه است؟ فرمود: آری.(1)

2) ابن شهر آشوب: از ابان بن عثمان، از امام محمد باقر علیه السلام در خصوص سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَذَرْنِی وَالْمُکَذِّبِینَ»، نقل می کند: این، تهدیدی از جانب خداوند عزّ و جلّ است برای کسانی که ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را تکذیب کردند.(2)

3) علی بن ابراهیم، می گوید: منظور از: «وَطَعَامًا ذَا غُصَّهٍ» این است که نمیتواند آن را ببلعد، و منظور از: «یَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ»، یعنی این که فرو رود و ناپدید شود و منظور از: «وَکَانَتِ الْجِبَالُ کَثِیبًا مَّهِیلاً»، یعنی مانند ماسه ای که سرازیر می شود.(3)

4) سپس علی بن ابراهیم نقل می کند: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام در خصوص این سخن خداوند عزّ و جلّ: «إِنَّ رَبَّکَ یَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُومُ أَدْنَی مِن ثُلُثَیِ اللَّیْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ»، نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله به گفته خداوند جامه عمل پوشاند و مردم را به آن بشارت داد، ولی این کار بر آنها دشوار بود. نیز در رابطه با این سخن خداوند عزّ و جلّ: «عَلِمَ أَن لَّن تُحْصُوه» نقل می کند: که شخص از خواب برمی خاست، ولی نمی دانست که چه زمان نیمه شب و چه زمان، دو سوم شب فرا می رسد و به دلیل ترس از این که مبادا گفته خداوند را عملی نکند، در حالت بیداری، شب را به صبح می رساند. پس خداوند این آیه را نازل کرد: «إِنَّ رَبَّکَ یَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُومُ» تا آن جا که می فرماید: «عَلِمَ أَن لَّن

1- [1] - کافی، ج 1، ص 360، ح 91.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 203.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 382.

تُحْصُوه»، نمی دانید که چه موقع نیمه شب و چه زمان یک سوم شب فرا می رسد. این آیه منسوخ شده است: «فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ»، بدانید که همه پیامبران نماز شب را به جای می آوردند و هیچ کدام از آنان نماز شب را در آغاز شب به جای نمی آورد. و منظور از: «فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا»، این است که: اگر کفر ورزیدید، چگونه از روزی که کودکان را پیر می گرداند، در امان خواهید ماند؟(1)

5) و علی بن ابراهیم: در خصوص: «فَكَيْفَ تَتَّقُونَ»، می گوید: هنگامی که کودکان، آن فریاد و صیحه را می شنوند، از روی ترس، پیر می شوند.(2)

6) علی بن ابراهیم، نقل می کند: حسن بن علی، از پدرش، از حسین بن سعید، از زرعه، از سماعه نقل می کند: از ایشان در خصوص این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا»، پرسیدم. فرمود: مالی غیر از زکات است.(3)

سبب نزول سوره مزّمّل

1) شیبانی در نهج البیان نقل می کند: از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیهما السلام روایت شده است که: دلیل نزول این سوره آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش تمام شب را در حالت نماز سپری می کردند تا جایی که پاهای آنان ورم کرد. پس این امر بر پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش دشوار آمد، و این سوره برای تخفیف و کاهش آنان در خصوص این امر نازل شد و فرمود: «وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَن لَّن تُحْصُوهُ» یعنی این که هرگز تاب و طاقت آن را ندارید.

2) طبرسی، نقل می کند: حاکم ابو القاسم حسکانی با سند خود، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس در خصوص این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ»، روایت کرده است که: منظور، علی علیه السلام و ابوذر هستند.(4)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 383.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 383.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 383.
4- [4] - مجمع البیان، ج 10، ص 168.

سوره مُدَّثّر

اشاره

سوره مدثر، مکی است. 56 آیه دارد و بعد از

مزمل نازل شده است.

ص:263

ص:264

فضیلت و ثواب قرائت سوره مدّثّر

1) ابن بابویه: با سند، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند: هر کس سوره مدّثّر را در نماز واجب بخواند، حقی بر خداوند خواهد بود که وی را همراه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در جایگاه ایشان قرار دهد و به خواست خداوند، در زندگی دنیوی به هیچ وجه، سختی و گرفتاری به وی نخواهد رسید.(1)

2) در کتاب خواصّ القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که می فرماید: هر کس این سوره را بخواند، ده برابر تعداد کسانی که به حضرت محمد صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و کسانی که ایشان را تکذیب کردند، به وی پاداش داده می شود، و هر کس به خواندن آن عادت کند و در پایان آن سوره، از خداوند بخواهد که قرآن را از حفظ کند، تا زمانی که خداوند قلب وی را آماده نکند و قرآن را از حفظ نکند، از دنیا نخواهد رفت.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس به خواندن آن عادت کند، پاداشی عظیم به وی داده می شود، و هر کس از خداوند بخواهد که تمام سوره های قرآن را از حفظ کند، تا زمانی که قرآن را از حفظ نکرده است، از دنیا نخواهد رفت.

4) و امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس به خواندن آن عادت کند، و در پایان آن، از خداوند بخواهد که قرآن را از حفظ کند، تا زمانی که قرآن را از حفظ نکرده، از دنیا نخواهد رفت، و اگر چیزهای بیشتری از خداوند بخواهد، خداوند تعالی آنها را محقّق خواهد ساخت، و خداوند داناتر است.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 150.

ص:266

تفسیر سوره مدّثّر

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«یَا أَیُّها الْمُدَّثِّرُ(1) قُمْ فَأَنذِرْ(2) وَرَبَّکَ فَکَبِّرْ(3) وَثِیَابَکَ فَطَهِّرْ(4) وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ(5)»

[ای کشیده ردای شب بر سر! * برخیز و بترسان * و پروردگار خود را بزرگ دار * و لباس خویشتن را پاک کن * و از پلیدی دور شو]

1) سعد بن عبد الله: با سند خود، از کلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: «یَا أَیُّها الْمُدَّثِّرُ»، نامی از نام های ده گانه پیامبر صلی الله علیه و آله است که در قرآن ذکر شده است.(1) این حدیث به صورت مسند و به طور کامل در اول سوره طه ذکر گردید.

2) و نیز از وی: از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از محمد بن سنان، از عمّار بن مروان، از منخّل بن جمیل، از جابر بن یزید، از امام محمد باقر علیه السلام، درباره این آیات روایت شده است که: «یَا أَیُّها الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنذِرْ»، منظور قیام محمد صلی الله علیه و آله و سلم در دوره رجعت است که مردم را از آن روز هشدار می دهد. در این آیه: « إِنَّهَا لَإِحْدَی الْکُبَرِ * نَذِیرًا» [که آیات (قرآن) از پدیده های

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 67.

بزرگ است * هشداردهنده است] منظور محمد صلی الله علیه و آله است «لِلْبَشَرِ»(1) [بشر را] در خصوص دوره رجعت است و منظور از: «إنَّا ارسَلناکَ کافَّه لِلنَّاس» [

بی گمان، ما تو را برای همه مردم فرستادیم] در خصوص دوره رجعت است.(2)

3) و با همین سند، از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است که:امیر المؤمنین علیه السلام می فرمود: مدثر، موجودی است در رجعت. مردی به آن حضرت عرض کرد: ای امیر المؤمنین! پیش از روز قیامت، آنها زنده هستند یا مرده؟ گفت: حضرت در این هنگام فرمود: بعد از رجعت، ناسپاسی ناشی از کفر، شدیدتر از کفر و ناسپاسی قبل از رجعت خواهد بود. (3)

4) علی بن ابراهیم: در خصوص معنای این آیه روایت کرده است که: منظور، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، «مدّثّر» کسی است که جامه را به خود پیچیده باشد «قُمْ فَأَنذِرْ»، منظور، برخاستن حضرت در دوره رجعت است که در آن روز، هشدار می دهد، «وَثِیَابَکَ فَطَهِّرْ»، منظور از تطهیر، تشمیر لباس است یعنی کوتاه کردن آن. و فرمود: شیعه ما طهارت پیدا می کنند.(4)

5) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عبد الله بن سنان، از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص این آیه: «وَثِیَابَکَ فَطَهِّرْ»، روایت کرده است که: منظور از «طهّر» کوتاه کردن لباس است.(5)

6) و نیز از وی: از حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی وشاء، از احمد بن عائذ، از ابو خدیجه، از معلّی بن خنیس، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: علی علیه السلام نزد شما بود که به بنی دیوان آمد و با یک دینار سه لباس خرید: پیراهنی تا بالای پاشنه پا و شلواری تا نیمه ساق پا و ردایی که از جلو تا سینه و از پشت تا سُرین وی بود. سپس دستان خویش را به آسمان بالا برد و تا آن زمان که وارد منزل شد، به خاطر پوششی که

1- [1] - مدثر/ 36-35.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 26.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص 26.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 384.
5- [5] - الکافی، ج 6، ص455، ح1.

خداوند عزّ و جلّ به وی عطا کرده است، خداوند را شکرگذار بود. سپس فرمود: این همان لباس و پوششی است که باید مسلمانان به تن کنند. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ولی امروزه این امکان برای آنها وجود ندارد که چنین لباسی را بر تن کنند، و اگر ما این کار را انجام میدادیم، ما را دیوانه می پنداشتند و می گفتند که ریاکار هستیم؛ در حالی که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَثِیَابَکَ فَطَهِّرْ»، آن گاه فرمود: لباس های خویش را کوتاه کن و اجازه نده که لباس هایت روی زمین کشیده شود. آن هنگام که قائم ما عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کند، چنین لباسی بر تن خواهد داشت.(1)

7) و نیز از وی: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عبد الرحمن بن عثمان، از شخصی از اهالی یمامه که همراه ابو الحسن علیه السلام در زندان بغداد بود، روایت کرده است که: ابو الحسن علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ به پیامبر خویش صلی الله علیه و آله فرمود: «وَثِیَابَکَ فَطَهِّرْ»، در حالی که لباس پیامبر صلی الله علیه و آله پاک بود، و این تنها به این معناست که لباس های خویش را کوتاه کن.(2)

8) و نیز از وی: از برخی یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از محمد بن علی، از شخصی، از سَلَمه فروشنده قَلَسْنَوه (نوعی کلاه)، نقل می کند: نزد امام محمد باقرعلیه السلام بودم که امام جعفر صادق علیه السلام وارد شد. امام محمد باقر علیه السلام به ایشان فرمود: فرزندم! لباس خویش را تطهیر نمیکنی؟ پس امام صادق علیه السلام رفت. ما گمان کردیم که بر لباس ایشان نجاستی عارض شده است. زمانی که برگشت، فرمود: این درست است. (منظورم همین بود). ما به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردیم: فدایت شویم! مگر لباس ایشان چه مشکلی داشت؟ فرمود: لباس وی بلند بود، به وی گفتم که آن را کوتاه کند؛ خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَثِیَابَکَ فَطَهِّرْ».(3)

9) و نیز از او: از برخی یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از

1- [1] - کافی، ج 6، ص 455، ح 2.
2- [2] - کافی، ج 6، ص 456، ح 4.
3- [3] - کافی، ج 6، ص 457، ح 10.

نضر بن سوید، از یحیی حلبی، از عبد الحمید طائی، از محمد بن مسلم روایت شده است که: امام جعفر صادق علیه السلام مردی را دید که لباس های وی خیلی بلند بود به طوری که به زمین کشیده میشد. پس فرمود: این لباس، طاهر نیست.(1)

10) ابن بابویه: از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: پدرم، از پدرانش صلوات الله علیهم اجمعین، از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند: طهارت لباس، تشمیر (کوتاه کردن لباس) آن است. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَثِیَابَکَ فَطَهِّرْ»، یعنی این که کوتاه کن.(2)

11) علی بن ابراهیم: در این آیه شریفه: «وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ»، «رجز» به معنای انسان خبیث است.(3)

«وَلَا تَمْنُن تَسْتَکْثِرُ(6)»

[و منت مگذار و فزونی مطلب]

1) محمد بن یعقوب: از برخی یاران ما، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمد اشعری، از ابن قدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: در خصوص این آیه: «وَلَا تَمْنُن تَسْتَکْثِرُ»، می فرماید: کارهای نیکی را که برای خداوند انجام داده ای، زیاد مپندار.(4)

2) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود نقل می کند: وقتی به شخصی چیزی را بخشش می کنی، بیش از آن چه بخشیدهای از آن شخص مخواه.(5)

«فَإِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ(8) فَذَلِکَ یَوْمَئِذٍ یَوْمٌ عَسِیرٌ(9) عَلَی الْکَافِرِینَ غَیْرُ یَسِیرٍ(10)»

[پس چون در صور دمیده شود * آن روز (چه) روز ناگواری است * بر کافران

1- [1] - کافی، ج 6، ص 457، ح 11.
2- [2] - خصال، ص 622، ح 10.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 384.
4- [4] - کافی، ج 2، ص 362، ح 1.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 384.

آسان نیست]

1) محمد بن یعقوب: از ابو علی اشعری، از محمد بن حسّان، از محمد بن علی، از عبد الله بن قاسم، از مفضّل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص این آیه: «فَإِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ»، روایت کرده است که: بی گمان، در میان ما، امامی پیروز و غایب خواهد بود، که هر گاه خداوند عزّ و جلّ بخواهد امر خویش را به منصه ظهور برساند، به قلب آن امام غایب، اشاره ای میکند و آن امام ظهور خواهد کرد و امر خدای عزّ و جلّ را جاری خواهد کرد.(1)

2) شیخ مفید: از محمد بن یعقوب - که رحمت خداوند بر وی باد - با سند خود، از مفضّل بن عمر، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: از امام صادق علیه السلام در خصوص این آیه پرسیده شد: «فَإِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ» و ایشان فرمود: امامی از ما غایب خواهد بود، و آن گاه که خداوند عزّ و جلّ بخواهد امر خویش را به منصه ظهور برساند، به قلب آن امام غایب، اشاره ای میکند و آن امام، قیام خواهد کرد و امر خدای عزّ و جلّ را جاری خواهد ساخت.(2)

3) و در حدیثی دیگر، از آن حضرت علیه السلام نقل می کند: هرگاه در گوش امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دمیده شود، به ایشان اجازه ظهور داده خواهد شد.(3)

4) و از عمرو بن شِمْر، از جابر بن یزید، از ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام نقل روایت شده است که: در این آیه: «فَإِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ»، «ناقور» ندایی از آسمان است که می گوید: ولیّ شما خداوند است و فلانی فرزند فلانی که قائم به حق است. جبرئیل در آن روز، سه ساعت آن ندا را تکرار می کند و آن روز، روزی دشوار است که بر کافران آسان نیست. منظور از کافران، فرقه ی مرجئه هستند که به نعمت های خداوند و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام کفر ورزیدند.(4)

5) ابن بابویه، نقل می کند: پدرم و محمد بن حسن برای من روایت کرده اند

1- [1] - کافی، ج 1، ص 277، ح 30.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 732، ح 1.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 732، ح 2
4- [4] - تأویل الآیات، ج 2، ص 732، ح 3.

که: عبد الله بن جعفر حِمْیَری، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از موسی بن سعدان، از عبد الله بن قاسم، از مفضّل بن عمر نقل می کند: درباره تفسیر جابر از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم. فرمود: در خصوص این تفسیر با انسان های فرومایه صحبت نکن، زیرا آن را بین مردم شایع میکنند. مگر این آیه را نخوانده ای که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «فَإِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ»، امامی از میان ما خواهد بود که غایب است، و آن گاه که خداوند بخواهد امر خویش را به منصه ظهور برساند، به قلب آن امام غایب، اشاره ای میکند و آن امام ظهور خواهد کرد و به امر خدای عزّ و جلّ، حکومت خواهد کرد.(1)

«ذَرْنِی وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِیدًا(11) وَجَعَلْتُ لَهُ...إِلَّا أَن یَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَی وَأَهْلُ الْمَغْفِرَهِ (56)»

«ذَرْنِی وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِیدًا(11) وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَّمْدُودًا (12) وَبَنِینَ شُهُودًا (13) وَمَهَّدتُّ لَهُ تَمْهِیدًا (14) ثُمَّ یَطْمَعُ أَنْ أَزِیدَ (15) کَلَّا إِنَّهُ کَانَ لِآیَاتِنَا عَنِیدًا (16) سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا (17) إِنَّهُ فَکَّرَ وَقَدَّرَ (18) فَقُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ (19) ثُمَّ قُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ (20) ثُمَّ نَظَرَ (21) ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ (22) ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَکْبَرَ (23) فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ یُؤْثَرُ (24) إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ (25) سَأُصْلِیهِ سَقَرَ (26) وَمَا أَدْرَاکَ مَا سَقَرُ (27) لَا تُبْقِی وَلَا تَذَرُ (28) لَوَّاحَهٌ لِّلْبَشَرِ (29) عَلَیْهَا تِسْعَهَ عَشَرَ (30) وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِکَهً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَهً لِّلَّذِینَ کَفَرُوا لِیَسْتَیْقِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ وَیَزْدَادَ الَّذِینَ آمَنُوا إِیمَانًا وَلَا یَرْتَابَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِیَقُولَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْکَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا کَذَلِکَ یُضِلُّ اللَّهُ مَن یَشَاءُ وَیَهْدِی مَن یَشَاءُ وَمَا یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّکَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِیَ إِلَّا ذِکْرَی لِلْبَشَرِ (31) کَلَّا وَالْقَمَرِ (32) وَاللَّیْلِ إِذْ أَدْبَرَ (33) وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ (34) إِنَّهَا لَإِحْدَی الْکُبَرِ (35) نَذِیرًا لِّلْبَشَرِ (36) لِمَن شَاء مِنکُمْ أَن یَتَقَدَّمَ أَوْ یَتَأَخَّرَ (37) کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ رَهِینَهٌ (38) إِلَّا أَصْحَابَ الْیَمِینِ (39) فِی جَنَّاتٍ یَتَسَاءلُونَ (40) عَنِ الْمُجْرِمِینَ (41) مَا سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ (42) قَالُوا لَمْ نَکُ

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، ص 328، ح 42.

مِنَ الْمُصَلِّينَ (43) وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ (44) وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ (45) وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ (46) حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ (47) فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ (48) فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ (49) كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنفِرَةٌ (50) فَرَّتْ مِن قَسْوَرَةٍ (51) بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَن يُؤْتَى صُحُفًا مُّنَشَّرَةً (52) كَلَّا بَل لَّا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ (53) كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ (54) فَمَن شَاء ذَكَرَهُ (55) وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ (56)»

[مرا با آن که (او را) تنها آفریدم واگذار* و دارایی بسیار به او بخشیدم * و پسرانی آماده (به خدمت دادم) * و برایش (عیش خوش) آماده کردم * باز (هم) طمع دارد که بیفزایم * ولی نه، زیرا او دشمن آیات ما بود * به زودی او را به بالارفتن از گردنه (عذاب) وادار می کنم * آری (آن دشمن حق) اندیشید و سنجید * (آری) کشته بادا چگونه (او) سنجید * آن گاه نظر انداخت * سپس رو ترش نمود و چهره در هم کشید * آن گاه پشت گردانید و تکبر ورزید * و گفت: این (قرآن) جز سحری که (به برخی) آموخته اند، نیست * این غیر از سخن بشر نیست * زودا که او را به سقر در آورم * و تو چه دانی که آن سقر چیست؟ * نه باقی می گذارد و نه رها می کند * پوستها را سیاه می گرداند * (و) بر آن (دوزخ) نوزده (نگهبان) است * و ما موکّلان آتش را جز فرشتگان نگردانیدیم و شماره آنها را جز آزمایشی برای کسانی که کافر شده اند قرار ندادیم تا آنان که اهل کتابند، یقین به هم رسانند و ایمان کسانی که ایمان آورده اند، افزون گردد و آنان که کتاب به ایشان داده شده و (نیز) مؤمنان به شک نیفتند و تا کسانی که در دلهایشان بیماری است و کافران بگویند: خدا از این وصف کردن چه چیزی را اراده کرده است. این گونه خدا هر که را بخواهد، بی راه می گذارد و هر که را بخواهد، هدایت می کند و (شماره) سپاهیان پروردگارت را جز او نمی داند و این (آیات) جز تذکاری برای بشر نیست * نه چنین است (که می پندارند). سوگند به ماه * و سوگند به شامگاه چون پشت کند * و سوگند به بامداد چون آشکار شود * که آیات (قرآن) از پدیده های بزرگ است * بشر را هشدار دهنده است * هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید یا باز ایستد * هر کسی در گرو دستاورد خویش است * به جز یاران دست راست * در میان باغ ها از یکدیگر می پرسند * در باره مجرمان *

چه چیز شما را در آتش (سقر) درآورد؟ * گویند: از نمازگزاران نبودیم * و بینوایان را غذا نمی دادیم * با هرزه درایان هرزه درایی می کردیم * و روز جزا را دروغ می شمردیم * تا مرگ ما در رسید * از این رو شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی نمی بخشد * چرا آنها از تذکر روی گردانند * گویی گورخرانی رمیده اند * که از مقابل شیری فرار کرده اند * بلکه هر کدام از آنها انتظار دارد نامه جداگانه ای از سوی خدا برای او فرستاده شود * چنین نیست که آنان می گویند بلکه آنها از آخرت نمی ترسند * چنین نیست که آنها می گویند. آن قرآن یک تذکر و یادآوری است * هر کس بخواهد از آن پند می گیرد * و هیچ کس پند نمی گیرد، مگر این که خدا بخواهد. او اهل تقوا و اهل آمرزش است]

1) علی بن ابراهیم: در خصوص ولید بن مغیره نازل شده است که پیرمرد سالخورده و با تجربه ای بود و از مردان زیرک و باهوش عرب بود و از جمله کسانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را مسخره می کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اتاقی می نشست و قرآن را تلاوت می نمود. قریشی ها نزد ولید بن مغیره گرد آمدند و گفتند: ای ابا عبد شمس! این چیزی که محمد می گوید، چیست؛ شعر است یا پیش گوئی است و یا خطبه است؟ گفت: اجازه دهید من سخنان وی را گوش دهم. به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک شد و گفت: از شعرهای خویش برای من بخوان. حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: این سخنان شعر نیست؛ بلکه کلام و سخن خداوند است که آن را برای فرشتگان و پیامبرانش برگزید. گفت: مقداری از آن سخنان را بر من تلاوت کن. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله سوره فصّلت را بر وی خواند و آن گاه که به این آیه رسید: «فَإِنْ أَعْرَضُوا» منظور قریش است «فَقُلْ أَنذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِّثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ»(1) [پس اگر روی برتافتند، بگو: شما را از آذرخشی چون آذرخش عاد و ثمود بر حذر داشتم] ولید از وحشت لرزید و مو بر اندام وی راست شد و به منزل خویش رفت ودر این زمینه، سخنی با قریشی ها نگفت و به سراغ آنان نرفت. پس قریشی ها نزد ابو جهل رفتند و گفتند: ای ابا حکم! ابا عبد شمس به دین محمد گرایش پیدا کرده است. به نظر تو دیگر نزد ما نمیآید؟ ابو جهل نزد

1- [1] - فصلت/ 13.

ولید رفت و به او گفت: ای عمو! ما را سرشکسته کردی و آبروی ما را بر باد دادی و زبان دشمنان ما را بر سر ما دراز کردی و به دین محمد گرایش پیدا کردی! پاسخ داد: به دین محمد گرایش پیدا نکردهام، ولی سخنانی از وی شنیدم که تکان دهنده بود و مرا به لرزه انداخت. ابو جهل به وی گفت: آیا سخنان وی از نوع خطبه بود؟ گفت: خیر، خطبه، کلامی متصل و مرتبط است، و این سخنان به نثر است و هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارد. گفت: پس کلام وی شعر بود؟ گفت: خیر، من انواع شعرهای عرب از بحر بسیط و مدید و رمل و رجز را شنیدهام، ولی کلام وی شعر نبود. ابو جهل گفت: پس کلام وی چه بود؟ گفت: اجازه بده فکر کنم.

فردای آن روز به او گفتند: ای ابا عبد شمس! درباره آن چه به تو گفتیم، نظرت چیست؟ گفت: بگویید سخنان او سحر و جادو است که دل انسان ها را شیفته خویش می کند. پس خداوند عزّ و جلّ این آیه را نازل کرد: «ذَرْنِی وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِیدًا»، به این دلیل «وحید» نامیده شد که به قریش گفت: من به تنهایی به مدت یک سال پوشش کعبه را به عهده میگیرم و شما و همراهانتان نیز به مدت یک سال به عهده بگیرید. وی دارای ثروت فراوانی بود و باغ هایی داشت و ده فرزند پسر داشت و ده بنده که هر کدام از بندگانش دارای هزار دینار بود که با آن تجارت می کرد؛ او در آن زمان، سرمایه داری بی چون و چرا بود. پس خداوند عزّ و جلّ این آیات را نازل کرد: «ذَرْنِی وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِیدًا * وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَّمْدُودًا * وَبَنِینَ شُهُودًا * وَمَهَّدتُّ لَهُ تَمْهِیدًا * ثُمَّ یَطْمَعُ أَنْ أَزِیدَ * کَلَّا إِنَّهُ کَانَ لِآیَاتِنَا عَنِیدًا * سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا».(1)

2) علی بن ابراهیم: «صعود» کوهی آتشین از جنس برنج در وسط جهنم است.(2)

3) به روایت باز میگردیم، علی بن ابراهیم می گوید: کوهی است که «صعود» نامیده می شود و منظور از «إِنَّهُ فَکَّرَ وَقَدَّرَ * فَقُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ»، چگونه آن را تقدیر کرد و اندازه گرفت آن را ترتیب داد و راست کرد «ثُمَّ نَظَرَ * ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ» منظور، روی در هم کشید و ترشرویی کرد، و می گوید: فک زد (سخنانی گزاف و بیهوده بر زبان راند) «ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَکْبَرَ * فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ

1- [1] - فصلت/ 13.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 384.

يُؤْثَرُ * إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ * سَأُصْلِيهِ سَقَرَ * وَمَا أَدْرَاکَ مَا سَقَرُ» که نام پرتگاهی در جهنم است «لَا تُبْقِی وَلَا تَذَرُ» یعنی این که چیزی باقی نمی گذارد و همه آن را از بین می برد «لَوَّاحَةٌ لِّلْبَشَرِ» بر او نمایان می شود و او را می سوزاند «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ» فرشتگانی هستند که آنها را عذاب می دهند و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً» و آنها، فرشتگانی در جهنم هستند که مأمور عذاب دادن مردمند «وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا»، می گوید: برای هر شخصی نوزده فرشته وجود دارد که مأمور عذاب دادن وی است.(1)

4) و علی بن ابراهیم، نقل می کند: ابو عباس، از یحیی بن زکریا، از علی بن حسّان، از عمویش عبد الرحمن بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: «ذَرْنِی وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا» می فرماید: وحید، در این آیه به معنای ولد الزنا است که همان زُفَر است، و منظور از: «وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَّمْدُودًا»، اجل و زمان معین است. «وَبَنِينَ شُهُودًا»، یارانش که می گفتند که کسی چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله به ارث نمی برد «وَمَهَّدتُّ لَهُ تَمْهِيدًا» منظور فرمانروایی است که به وی دادم و زمینه را برای آن فرمانروایی فراهم کردم «ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ * كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا»، می فرماید: یعنی این که ولایت علی علیه السلام را انکار می کرد و نمی پذیرفت و سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را در این خصوص پذیرا نبود «سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا * إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ»، یعنی این که در خصوص امر ولایت که به آن امر شده است، تفکر کرد و با خود گفت: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کند، به بیعتی که در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله در خصوص ولایت علی علیه السلام داشته، وفادار نخواهد ماند «فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ» می فرماید: عذاب های پی در پی که از طرف امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف به وی می شود. سپس به رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام نگاه کرد و نسبت به آن چه به آن امر شده است، روی درهم کشید و ترشرویی کرد «ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ * فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ»، می فرماید: زفر گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به وسیله علی علیه السلام جادو کرد «إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ» یعنی این که این سخنان، وحی از جانب خداوند نیست

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 385.

«سَأُصْلِيهِ سَقَرَ»، تا پایان آیه که در خصوص زفر نازل شده است.(1)

5) طبرسی: عیاشی با سند خود، از زراره و حمران و محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام، و امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: وحید به معنای ولد الزنا است. زراره می گوید: در حضور امام جعفر صادق علیه السلام از شخصی از بنی هِشام سخن به میان آمد که در برخی خطبه های خویش گفته است: من ولید وحید هستم. حضرت فرمود: وای بر او! اگر می دانست معنای وحید چیست، هیچ گاه به آن افتخار نمی کرد. عرض کردیم: معنای وحید چیست؟ فرمود: کسی که معلوم نباشد پدرش کیست. (2)

6) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از برخی یاران ما، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابو الحسن ماضی علیه السلام نقل می کند: به ایشان عرض کردم: منظور از: «لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»، چیست؟ فرمود: یقین افزون تری داشته باشند که خداوند عزّ و جلّ و رسولش و وصیّ آن بر حق هستند. عرض کردم: منظور از: «وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا» چیست؟ فرمود: نسبت به ولایت جانشین و وصیّ پیامبر، ایمان افزون تری پیدا کنند.

عرض کردم: منظور از: «وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ» چیست؟ فرمود. نسبت به ولایت علی علیه السلام است. عرض کردم: منظور از این شک و ریب چیست؟ فرمود: منظور، اهل کتاب و مؤمنانی هستند که خداوند درباره آنها می فرماید: نسبت به ولایت علی علیه السلام شک و تردید ندارند. عرض کردم: منظور از: «وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ» چیست؟ فرمود: آری، منظور ولایت علی علیه السلام است. عرض کردم: منظور از: «إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ» چیست؟ فرمود: ولایت است. عرض کردم: منظور از: «لِمَن شَاءَ مِنكُمْ أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ» چیست؟ فرمود: هر کس در جهت ولایت ما گام نهد، از دوزخ دور می شود و هر کس از ولایت ما روی گردان باشد و در جهت آن گام ننهد، با سرعت راهی دوزخ می شود. عرض کردم: منظور از: «إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ» چیست؟ فرمود: به خدا سوگند! اینان شیعه ما هستند. عرض کردم: منظور از: «لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ» چیست؟ فرمود: یعنی این که ما ولایت جانشین محمد و جانشینان بعد از وی را نپذیرفتیم و بر آنها

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 385.
2- [2] - مجمع البیان، ج 10، ص 179.

صلوات و درود نفرستادند عرض کردم: منظور از: « کَلّا إنَّها تَذکِرَه»(1) [زنهار (چنین مکن) این (آیات) پندی است] چیست؟ فرمود: منظور از آن، ولایت است.(2)

7) علی بن ابراهیم، نقل می کند: حسین بن محمد، از معلّی بن محمد، از حسن بن علی وشاء، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام در خصوص این آیه، نقل می کند: «إِنَّهَا لَإِحْدَی الْکُبَر * نَذِیرًا لِّلْبَشَرِ»، می فرماید: منظور، فاطمه سلام الله علیها است. در ابتدای سوره، حدیثی در معنای آیه ذکر شد.(3)

8) شرف الدین نجفی، نقل می کند: در تفسیر اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین آمده است: رجال حدیث، از عمرو بن شمر، از جابر بن یزید، از امام محمد باقر علیه السلام، در خصوص این آیه: «ذَرْنِی وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِیدًا»، نقل می کند: منظور از این آیه، ابلیس ملعون است که پدر و مادری ندارد و تنها آفریده شده است؛ و منظور از: «وَجَعَلْتُ لَهُ مَالاً مَّمْدُودًا»، آن دولت و اقتداری که تا زمان ظهور امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف به وی داده شد «وَبَنِینَ شُهُودًا * وَمَهَّدتُّ لَهُ تَمْهِیدًا * ثُمَّ یَطْمَعُ أَنْ أَزِیدَ * کَلَّا إِنَّهُ کَانَ لِآیَاتِنَا عَنِیدًا»، می فرماید: با امامان سر ناسازگاری داشت و مردم را به غیر از راه امامان صلوات الله علیهم اجمعین فرا می خواند، و مردم را از امامان باز می داشت، در حالی که آنان، آیات خداوند هستند.(4)

9) و نقل کرده است: در خصوص این سخن خداوند متعال که فرموده است: «سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا» از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که: صَعود: کوهی از جنس مس در دوزخ است است که حَبْتَر روی آن قرار داده می شود و مجبور می شود که از آن بالا رود. هرگاه دستان خویش را بر کوه قرار دهد، تا زانوها ذوب می شود و اگر آن را بلند کند، دوباره به حالت اول باز می گردد، تا زمان نامشخصی که خدا میداند تا کی خواهد بود، در این حالت خواهد ماند. در خصوص این آیات: «إِنَّهُ فَکَّرَ وَقَدَّرَ * فَقُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ قُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ * ثُمَّ

1- [1] - عبس/ 11.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 360، ح 91.

3- [3] - تفسير قمى، ج 2، ص 386.
4- [4] - تأويل الآيات، ج 2، ص 734، ح 5.

نَظَرَ * ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ * فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ * إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ»، می فرماید: منظور، تدبیر و نگاه و فکر و استکبار و غروری است که در نفس خویش می دید و ادعا می کرد که حق، مخصوص اوست و آن را مخصوص اهل حق نمی دانست. سپس خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «سَأُصْلِيهِ سَقَرَ * وَمَا أَدْرَاکَ مَا سَقَرُ * لَا تُبْقِی وَلَا تَذَرُ * لَوَّاحَةٌ لِّلْبَشَرِ»، اهالی مشرق زمین و مغرب زمین او را می بینند. آن گاه که او در دوزخ است، اهالی مشرق زمین و مغرب زمین او را و آن حالتی که در آن قرار دارد، مشاهده می کنند. تمامی این آیات در خصوص حَبْتَر نازل شده است. و این سخن خداوند متعال: «عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ»، می فرماید: منظور، نوزده شخص هستند که تمامی آنان از انسان های مشرق و مغرب زمین هستند. و در خصوص این کلام خداوند متعال: «وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً»، می فرماید: آتش همان امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف است که نور و ظهورش برای اهالی مشرق و مغرب زمین نمایان شد و راه را برای آنان روشن ساخت، و فرشتگان کسانی هستند که از علم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین بهره مند هستند. و در خصوص این کلام خداوند متعال: «وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا»، می فرماید: منظور، فرقه مرجئه هستند. و نیز درباره این آیه: «لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»، می فرماید: منظور، شیعه هستند. آنها اهل کتاب هستند و آنها هستند که از کتاب و حکمت و نبوت بهره مند شدند. و منظور از: «وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ»، آن است که شیعه هیچ گاه در خصوص امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف شک و تردید نخواهد داشت «وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا» خداوند عزّ و جلّ به آنها می فرماید: «كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِی مَن يَشَاءُ»، مؤمن ایمان می آورد، ولی کافر، شک و تردید خواهد داشت. منظور از: «وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ»، سپاهیان پروردگارت همانا شیعه هستند که گواه و شاهدان خداوند بر روی زمین هستند. و منظور از: «وَمَا هِیَ إِلَّا ذِكْرَی لِلْبَشَرِ * كَلَّا وَالْقَمَرِ * وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ* وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ * إِنَّهَا لَإِحْدَی الْكُبَرِ* نَذِيرًا لِّلْبَشَرِ * لِمَن شَاءَ مِنكُمْ أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ»، می فرماید: منظور، روزی قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است که هر کس بخواهد حق را برمی گزیند و به سوی آن گام می نهد، و هر کس بخواهد از آن روی گردان می شود. و در خصوص این آیات: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ»، می فرماید: آنان، فرزندان

مؤمنان هستند، خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَ اتَّبَعَتهُم ذُرِّيَّتَهُم بِإيمانٍ ألحَقنَا بِهِم ذُرِّيَّتَهُم»(1) [و فرزندانشان آنان را در ایمان پیروی کرده اند، فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد] یعنی این که آنان به پیمان و میثاق ایمان آوردند. و منظور از: «وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ»، روز ظهور امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف است. و در خصوص این آیه: «فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَهِ مُعْرِضِينَ»، می فرماید: منظور از تذکر و یادآوری، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است. و در خصوص این آیات می فرماید: « كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنفِرَهٌ * فَرَّتْ مِن قَسْوَرَهٍ»، آنان مانند گورخرانی هستند که هنگامی که شیر را دیدند، فرار کردند. فرقه مرجئه نیز این گونه هستند که آن هنگام که سخنانی درباره فضل و بزرگواری آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شنیدند، از حق روی گردان شدند. سپس خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَن يُؤْتَى صُحُفًا مُّنَشَّرَهً»، می فرماید: هر کدام از مخالفین می خواهد که کتابی آسمانی بر وی نازل شود. سپس خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «كَلَّا بَل لَا يَخَافُونَ الْآخِرَهَ»، حضرت می فرماید: منظور، دولت امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف است. خداوند عزّ و جلّ آن گاه که به آنها شناساند که تذکره و یادآوری همان ولایت است، می فرماید: «كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَهٌ * فَمَن شَاء ذَكَرَهُ * وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَهِ»، منظور از تقوا در این جا، همانا پیامبر صلی الله علیه و آله است و مغفرت، امیر المؤمنین علیه السلام است.(2)

10) احمد بن محمد بن خالد برقی: از ابو یوسف یعقوب بن یزید، از نوح مضروب، از ابو شیبه، از عَنبَسه عابد، از امام محمد باقر علیه السلام در خصوص این آیه: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَهٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ»، روایت کرده است که فرمود: آنها شیعه ما اهل بیت هستند.(3)

11) محمد بن عباس، از محمد بن یونس، از عثمان بن ابی شیبه، از عقبه بن سعید، از جابر جعفی، از امام محمد باقر علیه السلام در خصوص این آیه: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَهٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ»، روایت کرده است که فرمود: آنها

1- [1] - طور/ 21.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 734، ح 6.

3- [3] - محاسن، ص 171، ح 139.

شیعه ما اهل بیت هستند.(1)

12) و نیز از وی، نقل می کند: احمد بن محمد بن موسی نوفلی، از محمد بن عبد الله، از پدرش، از حسن بن محبوب، از زکریا موصلی، از جابر جعفی، از امام محمد باقر علیه السلام، از پدرش علیه السلام، از جدّش علیه السلام نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: ای علی! در این آیات: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ * فِی جَنَّاتٍ يَتَسَاءلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِی سَقَرَ»، منظور از گناهکاران، همان کسانی هستند که ولایت تو را انکار کردند «قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ * وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ»، پس اصحاب یمین به آنان می گویند: مگر این همان کسی نبود که از او صرف نظر کردید. پس چه چیزی شما را به راه دوزخ کشاند؟ می گویند: روز جزا را انکار می کردیم تا این که مرگ به سراغ ما آمد. پس به آنها گفتند: ای گناهگاران! این همان چیزی است که شما را به دوزخ کشاند، و روز جزا، روز پیمان و میثاق است، آن روز که ولایت تو را دروغ انگاشتند و از تو نافرمانی کردند و تکبر ورزیدند.(2)

13) طبرسی: از امام باقر علیه السلام نقل می کند: ما و شیعه ما، اصحاب یمین هستیم.(3)

14) شیبانی در نهج البیان روایت کرده است که: آنها علی بن ابی طالب علیه السلام و خاندان پاک وی صلوات الله علیهم اجمعین هستند. از ابن عباس و امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام نیز مشابه همین حدیث نقل شده است.

15) و علی بن ابراهیم، می گوید: اصحاب یمین، همانا علی علیه السلام و شیعه وی هستند که به دشمنان آل محمد علیهم السلام می گویند: چه چیزی شما را به دوزخ کشاند؟ آنها پاسخ می دهند: «لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ» یعنی از پیروان امامان علیهم السلام نبودیم.(4)

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 737، ح 8.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 738، ح 9.
3- [3] - مجمع البیان، ج 10، ص 591.

4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 386.

17) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از سهل بن زیاد، از اسماعیل بن مهران، از حسن قمی، از ادریس بن عبد الله، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: درباره تفسیر این آیات از ایشان پرسیدم: «مَا سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ * قَالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ»، فرمود: منظور از آن، این است که از پیروان امامان صلوات الله علیهم اجمعین نبودیم که خداوند عزّ و جلّ درباره آنها می فرماید: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُوْلَئِکَ الْمُقَرَّبُونَ»(1) [و سبقت گیرندگان مقدّمند * آنانند همان مقرّبان (خدا) هستند]، مگر ملاحظه نکردی که مردم به کسی که زودتر در میدان اسب دوانی وارد می شود، مصلّی می گویند و در این آیه منظور همین است. «لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ» یعنی از پیروان پیشگامان و امامان نبودیم.(2)

18) و نیز از او: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از برخی یارانش، از ابو حمزه، از عقیل خُزاعی نقل می کند: امیر المؤمنین علیه السلام هرگاه به جنگ می رفت، مسلمانان را با سخنانی چند، پند می داد و می فرمود: نسبت به نماز پایبند باشید و بر آن مداومت کنید و زیاد به سراغ نماز بروید و به وسیله آن به خداوند نزدیک شوید؛ زیرا نماز بر مؤمنین، کتابی موقوت (عبادتی واجب و زماندار) بوده است و آن کافران زمانی که از آنها پرسیده شد: «مَا سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ* قَالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ» این نکته را دریافتند.(3)

19) علی بن ابراهیم، می گوید: «وَلَمْ نَکُ نُطْعِمُ الْمِسْکِینَ»، منظور، حقوق آل رسول خدا صلی الله علیه و آله است که همان خمس است که متعلق به خویشاوندان و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان ا ست که آل رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و منظور از: «وَکُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِینَ * وَکُنَّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ» روز جزاست «حَتَّی أَتَانَا الْیَقِینُ» منظور، مرگ است، و «فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِینَ» یعنی این که اگر تمامی فرشتگان مقرّب خداوند و تمامی پیامبران گرد هم می آمدند و برای کسی که نسبت به آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین دشمنی می ورزد، شفاعت کنند، شفاعت آنان مورد قبول واقع نخواهد شد. و منظور از: «فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْکِرَهِ مُعْرِضِینَ»، آن چیزی است که درباره ولایت امیر المؤمنین علیه

1- [1] - واقعه/ 11-10.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 347، ح 38.

3- [3] - کافی، ج 5، ص 36، ح 1.

السلام به آنها گفته می شود «كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنفِرَةٌ * فَرَّتْ مِن قَسْوَرَةٍ» قسوره به معنای شیر است.(1)

20) علی بن ابراهیم: در روایت ابوجارود، از امام محمد باقر علیه السلام، درباره این آیه روایت کرده است که: «بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَن يُؤْتَى صُحُفًا مُّنَشَّرَةً»، می فرماید: آنها می گفتند: ای محمد! به ما خبر داده شد که هر شخص از بنی اسرائیل که گناهی مرتکب می شد، هنگامی که صبح بیدار می شد، گناه خویش و کفّاره آن را در کنار خودش ثبت شده می دید. پس جبرئیل علیه السلام بر پیامبر علیه السلام نازل شد و فرمود: قوم تو، همان رسم و آئین بنی اسرائیل را در خصوص گناهان از تو می خواهند. اگر همین را می خواهند، همین رسم و آئین بنی اسرائیل را بر آنها اجرا می کنیم و همان گونه که بنی اسرائیل را عذاب می دادیم، آنها را عذاب می دهیم. آنها گمان کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین چیزی را برای آنها نمی خواهد.(2)

21) ابن بابویه، روایت کرده است که: محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفّار، از محمد بن حسین بن ابی خطّاب، از علی بن اسباط، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام، درباره این آیه نقل می کند: «هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ». خداوند عزّ و جلّ می فرماید: من شایسته آن هستم که تقوای من به جای آورده شود و بنده من، هیچ چیز را شریک من قرار ندهد. اگر بنده من، شریکی برای من قائل نشد، من شایسته آن هستم که وی را وارد بهشت کنم. و نیز فرمود: خداوند عزّ و جلّ به عزت و جلالش سوگند یاد کرده که به هیچ وجه موحّدان را با آتش دوزخ عذاب ندهد.(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 386.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 387.
3- [3] - توحید، ص 19، ح 6.

ص:285

سوره قیامت

اشاره

سوره قیامت، مکی است.40 آیه دارد و پس از قارعه نازل شده است

ص:285

ص:286

1) ابن بابویه، با سند خود، از ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند: هر کس به خواندن سوره «لا أُقْسِمُ» عادت کند و به آن عمل کند، خداوند عزّ و جلّ وی را همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به بهترین حالت از قبر مبعوث می کند، و به وی بشارت می دهد و خنده بر چهره او میآورد تا این که از صراط و میزان گذر کند.(1)

2) و در خواصّ القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: هر کس این سوره را بخواند، من و جبرئیل در روز قیامت گواهی خواهیم داد که به روز قیامت ایمان داشته است؛ و در حالی که چهره وی درخشان تر از چهره سایر آفریدگان است و نور او در برابرش حرکت میکند، از قبر خویش خارج می شود. عادت کردن به خواندن این سوره، رزق و روزی را زیاد میکند و مصونیت را به همراه دارد و باعث محبوبیت در میان مردم می شود.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس به خواندن این سوره عادت کند، من و جبرئیل در روز قیامت گواهی خواهیم داد که آن شخص به روز قیامت ایمان داشته است.

4) و امام صادق علیه السلام می فرماید: خواندن این سوره باعث خشوع می شود و عفت و پاکدامنی و مصونیت را به همراه میآورد. هر کس این سوره را بخواند، از هیچ پادشاهی نخواهد ترسید و هر وقت این سوره را بخواند، به خواست خداوند، در طول شب و روزش، در امان خواهد بود.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 150.

ص:288

تفسیر سوره قیامت

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَهِ(1) وَلَا أُقْسِمُ...بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ(5)»

«لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَهِ(1) وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَهِ(2) أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَلَّن نَجْمَعَ عِظَامَهُ(3) بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ(4) بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ(5)»

[نه! سوگند به روز رستاخیز * و باز نه! سوگند به وجدان سرزنشگر! * آیا انسان می پندارد که هرگز ریزه استخوانهایش را گرد نخواهیم آورد؟ * آری، بلکه تواناییم که (خطوط) سرانگشتانش را (یکایک) درست و (بازسازی) کنیم * ولی نه! انسان میخواهد که در پیشگاه او فسادکاری کند]

1) علی بن ابراهیم: منظور از: «لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَهِ»، این است که به روز قیامت قسم می خورم، و منظور از: «وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَهِ»، نفس آدم است که عصیان و سرکشی کرد و خداوند عزّ و جلّ او را سرزنش کرد. و در این آیات: «أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَلَّن نَجْمَعَ عِظَامَهُ* بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ»، منظور این است که اگر خداوند بخواهد، حتی سرانگشتان را نیز از نو می آفرید. و این آیه: «بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ»، یعنی این که گناه می کند و توبه را به تأخیر می اندازد و با خودش می گوید: توبه خواهم کرد.(1)

2) شرف الدین نجفی: از محمد بن خالد برقی، از خلف بن حمّاد، از حلبی نقل می کند: شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام می فرمود: «بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 388.

أَمَامَهُ»، یعنی این که وی را تکذیب کند.(1)

3) می گوید: برخی از یاران ما، از امامان صلوات الله علیهم اجمعین نقل می کنند: منظور از این آیه: «بَلْ یُرِیدُ الْإِنسَانُ لِیَفْجُرَ أَمَامَهُ»، این است که می خواهد علیه امیر المؤمنین علیه السلام فجور کند، یعنی این که مکر و توطئه چینی کند.(2)

«یَسْأَلُ أَیَّانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ(6) فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ(7) وَخَسَفَ الْقَمَرُ (8) وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ (9) یَقُولُ الْإِنسَانُ یَوْمَئِذٍ أَیْنَ الْمَفَرُّ (10) کَلَّا لَا وَزَرَ (11) إِلَی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ (12) یُنَبَّأُ الْإِنسَانُ یَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ (13) بَلِ الْإِنسَانُ عَلَی نَفْسِهِ بَصِیرَهٌ (14) وَلَوْ أَلْقَی مَعَاذِیرَهُ (15)»

[می پرسد: روز رستاخیز چه وقت است؟ * پس آن گاه که دیده خیره گردد * و ماه در خسوف افتد * و آفتاب و ماه به هم گرد آیند * آن روز انسان گوید: راه گریز کجاست؟ * حاشا پناهگاهی نیست. * آن روز، قرارگاه نهایی تنها به سوی پروردگار تو است * آن روز است که انسان را از آن چه از دیر باز یا پس از آن انجام داده، آگاهی دهند * بلکه انسان خودش بر نفس خویش بینا است * هر چند دست به عذرتراشی زند]

1) علی بن ابراهیم: این آیه شریفه: «یَسْأَلُ أَیَّانَ یَوْمُ الْقِیَامَهِ»، یعنی این که چه زمانی فرا می رسد؟ خداوند می فرماید: «فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ»، منظور، آن زمانی است که دیدگان خیره می شوند و امکان چشم بر هم زدن برای آن وجود نداشته باشد، و منظور از: «کَلَّا لَا وَزَرَ»، این است که پناهگاهی نیست، و منظور از: «یُنَبَّأُ الْإِنسَانُ یَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ»، این است که نسبت به آن چه از پیش فرستاده و آن چه باز پس داشته، آگاه می شود.(3)

2) و نقل می کند: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام، درباره این آیه: «یُنَبَّأُ الْإِنسَانُ یَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ»، روایت شده است که: یعنی آن خیر و شرّی را که از پیش فرستاده، و آن رسم و آیینی که باز پس داشته که دیگران آن را

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 739، ح 1.

2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 739، ح 2.
3- [3] - تفسير قمى، ج 2، ص 388.

سنت نهند و از آن پیروی کنند، اگر این سنت، شرّ و بدی باشد، گناهی معادل گناه آنان بر گردن وی خواهد بود و از گناه آنان چیزی کم نخواهد شد، و اگر خیر و خوبی باشد، پاداشی معادل پاداش آنان به وی خواهد رسید و چیزی از پاداش آنان کم نخواهد شد. و منظور از: «بَلِ الْإِنسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ» این است که از اعمالی که از او سر زده است، آگاهی دارد، هر چند که عذرخواهی کرده است.(1)

3) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عمر بن یزید نقل می کند: شام نزد امام صادق علیه السلام بودم که این آیات را تلاوت نمود: «بَلِ الْإِنسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ»، و حضرت فرمود: ای اباً حفص! انسان چگونه می تواند با خصلتی ظاهری به خداوند نزدیک شود، در حالی که خداوند از حقیقت و اخلاق و خصال وی آگاه است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: هر کس راز و خصلتی درونی را پنهان کند، خداوند لباس آن خصلت را به وی می پوشاند، خواه خیر و خوبی باشد، و خواه شرّ و بدی باشد.(2)

4) و نیز از وی: از ابو علی اشعری، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان، از فضل ابو عباس، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: چگونه می توانید که کارهای نیک خود را نمایان سازید و کارهای بد را پنهان سازید؟ آیا به خویش باز نمیگردد، تا دریابد که درون او با بیرونش یکسان نیست؟ خداوند عزّ و جلّ در این زمینه می فرماید: «بَلِ الْإِنسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»، اگر ذات انسان (خصلت های درونی انسان) نیکو شود، ظاهر (خصلت های ظاهری) او نیز نیکو و توانمند می گردند.(3)

5) و نیز از وی: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از عمر بن یزید روایت شده است که: من شام نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که این آیات را تلاوت فرمود: «بَلِ الْإِنسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ»

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 389.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 223، ح 6.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 223، ح 11.

و فرمود: ای ابا حفص! انسان چگونه می تواند خود را بر خلاف آن چه در وجودش است و خداوند از آن آگاهی دارد، به مردم بنمایاند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس خصلتی درونی را در خود پنهان سازد، خداوند لباس آن خصلت را به وی خواهد پوشاند؛ خواه خصلتی نیک باشد و خواه خصلتی پلید.(1)

6) و نیز از وی: از محمد بن اسماعیل، از فضل بن شاذان، و محمد بن یحیی، از محمد بن حسین، از صفوان بن یحیی، از عبد الرحمن بن حجاج، روایت شده است که: از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که خَفْقَه و خَفْقَتین (یک تپش و دو تپش) به چه معناست؟ حضرت فرمود: نمی دانم خفقه و خفقتین به چه معناست؛ خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «بَلِ الْإِنسَانُ عَلَی نَفْسِهِ بَصِیرَهٌ»، و علی علیه السلام می فرماید: هر کس در حالت ایستاده و یا نشسته، طعم خواب را بچشد، وضو گرفتن بر او واجب می شود.(2)

7) شیخ در تهذیب، نقل می کند: شیخ مفید، از احمد بن محمد بن حسن، از پدرش، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی و از حسین بن حسن بن ابان، و همگی آنان، از حسین بن سعید، از فضاله، از حسین بن عثمان، از عبد الرحمن بن حجاج، از زید شحّام روایت کرده است که: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره خفقه و خفقتین پرسیدم. فرمود: نمی دانم خفقه و خفقتین به چه معناست؛ خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «بَلِ الْإِنسَانُ عَلَی نَفْسِهِ بَصِیرَهٌ»، و علی علیه السلام می فرماید: هر کس در حالت ایستاده و یا نشسته، طعم خواب را بچشد، وضو گرفتن بر او واجب می شود.(3)

8) شیخ مفید در کتاب امالی نقل می کند: ابو حسن احمد بن محمد بن حسن، _ یعنی ابن ولید _ از پدرش، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از محمد بن یاسین نقل می کند: شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: آشکار کردن نیکی ها و پنهان داشتن بدی ها سودی برای

1- [1] - کافی، ج 2، ص 224، ح 15.
2- [2] - کافی، ج 3، ص 37، ح 15.

3- [3] - تهذيب، ج 1، ص 8، ح 10.

انسان ندارد، مگر این طور نیست که اگر به نفس خویش بازگردد، به حقیقت امر پی خواهد برد و میفهمد که این طور نیست؟ خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «بَلِ الْإِنسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ»، اگر ذات انسان (خصلت های درونی انسان) نیکو شود، ظاهر (خصلت های ظاهری) او نیز نیکو و توانمند می گردند(1).

«إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ (17) فَإِذَا قَرَأْنَاهُ...نَّاضِرَةٌ (22) إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ (23)»

«إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ (17) فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (18) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (19) كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ (20) وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ (21) وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ (22) إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ (23)»

[در حقیقت، گرد آوردن و خواندن آن بر عهده ماست؟ * پس چون آن را برخواندیم (همان گونه) خواندن آن را دنبال کن * سپس توضیح آن نیز بر عهده ماست * ولی نه، (شما دنیای) زودگذر را دوست دارید * و آخرت را وامیگذارید * آری، در آن روز صورت هایی شاداب اند * و به سوی پروردگار خود می نگرند]

1) علی بن ابراهیم، می گوید: گرد آوردن قرآن و قرائت کردن آن بر آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین واجب است «فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ»، آن گاه که قرآن را خواندند، از آن پیروی کنید «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ»، منظور، تفسیر آن است.(2)

2) طبرسی، با سند خود از رجال مورد اعتمادی که کتاب های اخبار نوشته اند، نقل می کند: آنان سیصد اسم برای امیر المؤمنین علیه السلام در قرآن یافتند، که از آن جمله، حدیثی است که با سند موثق از ابن مسعود نقل می کنند: «وَإِنَّهُ فِى أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِىٌّ حَكِيمٌ»(3) [و همانا که آن در کتاب اصلی (=لوح محفوظ) به نزد ما سخت والا و پر حکمت است]، و «وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»(4) [و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم]، و «وَاجْعَل لِّى لِسَانَ صِدْقٍ فِى الْآخِرِينَ»(5) [و برای من

1- [1] - امالی مفید، ص 214، ح 6.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 388.

3- [3] - زخرف/ 4.
4- [4] - مریم/ 50.
5- [5] - شعراء/ 84.

در (میان) آیندگان آوازه نیکو گذار]، و آیه «إِنَّ عَلَیْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ»، و این آیه: «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»(1) [تو فقط هشداردهنده ای و برای هر قومی رهبری است]، که هشدار دهنده، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و هدایت کننده، علی علیه السلام است، و این آیه: «أَفَمَن کَانَ عَلَی بَیِّنَهٍ مِّن رَّبِّهِ وَیَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ»(2) [آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از (خویشان) او پیرو آن است]، که حجت آشکار، محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و شاهد و گواه، علی علیه السلام است، و این آیات: «إِنَّ عَلَیْنَا لَلْهُدَی * وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَهَ وَالْأُولَی»(3) [همانا هدایت بر ماست * و در حقیقت دنیا و آخرت از آن ماست]، و این آیه: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیمًا»(4) [خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید! بر او درود فرستید و به فرمانش به خوبی گردن نهید]، و آیه: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ یَا حَسْرَتَی عَلَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ وَ إِن کُنتُ لَمِنَ السَّاخِرِینَ»(5) [تا آن که (مبادا) کسی بگوید: دریغا بر آن چه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم. بی تردید من از ریشخند کنندگان بودم] که جنب الله (کنار خداوند) همانا علی بن ابی طالب علیه السلام است، و: «وَکُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ»(6) [و هر چیزی را در کارنامه ای روشن برشمرده ایم] منظور، علی علیه السلام است، و آیه: «إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ * عَلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ»(7) [که قطعاً تو از (جمله) پیامبرانی * بر راهی راست]، و: «لَتُسْأَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ»(8) [در همان روز است که از نعمت (روی زمین) پرسیده خواهید شد] که منظور دوستی علی بن ابی

1- [1] - رعد/ 7.
2- [2] - هود/ 17.
3- [3] - لیل/ 13-12.
4- [4] - احزاب/ 56.
5- [5] - زمر/ 56.
6- [6] - یس/ 12.
7- [7] - یس/ 4-3.
8- [8] - تکاثر/ 8.

طالب علیه السلام است.

3) علی بن ابراهیم: «كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ»، منظور، دنیای فعلی است «وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ»، یعنی این که رها می کنید «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ» درخشان و نورانی است «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»، می گوید: به خداوند عزّ و جلّ نگاه می کنند، منظور این است که به رحمت خداوند و نعمت هایش نگاه می کنند.(1)

4) ابن بابویه، نقل می کند: علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق، از محمد بن هارون صوفی، از عبید الله بن موسی رویانی، از عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام، از ابراهیم بن ابی محمود روایت کرده است که: امام رضا علیه السلام درباره این آیات فرموده است: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ* إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»، منظور، درخشان و نورانی است که به پاداش پروردگارش نگاه می کند.(2)

5) و نیز از وی: از احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از عبد السلام بن صالح هروی روایت شده است که: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! نظرت درباره این حدیثی که اهل حدیث آن را نقل می کنند، چیست: «إِنَّ المُؤمِنِينَ يَزُورُونَ رَبَّهُم مِن مَنَازِلِهِم فِی الجَنَّهِ»؟ [مؤمنان در بهشت، از منازل خویش پروردگارشان را دیدار می کنند] آن حضرت علیه السلام فرمود: ای ابا صلت! خداوند عزّ و جلّ، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بر تمامی آفریدگانش از پیامبران و فرشتگان برتری داد و پیروی از پیامبر را پیروی از خویش دانست و بیعت کردن با پیامبر را بیعت کردن با خویش دانست، و زیارت کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دنیا و آخرت را زیارت کردن خویش دانست، و می فرماید: «مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»(3) [هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت، خدا را فرمان برده است] و هم چنین می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَکَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»(4) [در

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 388.
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 105، ح 2.

3- [3] - نساء/ 80.
4- [4] - فتح/ 10.

حقیقت، کسانی که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند. دست خدا بالای دستهای آنان است] و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس در روز حیاتم و یا بعد از مرگم مرا زیارت کند، خداوند عزّ و جلّ را زیارت کرده است؛ و مقام و جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بهشت، والاترین مقام ها است، و هر کس ایشان را در آن مقام و جایگاه در منزل خویش زیارت کند، خداوند عزّ و جلّ را زیارت کرده است.

می گوید: به ایشان عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! پس منظور از این حدیث چیست که پاداش «لا إله إلاّ الله»، نگاه کردن به صورت خداوند عزّ و جلّ است؟ حضرت علیه السلام فرمود: ای ابا صلت! هر کس خداوند را با صورت و چهره ای وصف کند، کفر ورزیده است. صورت خداوند عزّ و جلّ، پیامبران و حجت های او صلی الله علیه و آله هستند. آنان همان کسانی هستند که به واسطه آنها به خداوند عزّ و جلّ و دین او و شناخت او، می توان روی آورد، و خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ * وَیَبْقَی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ»(1) [هر چه بر (زمین) است فانی شونده است * و ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند]، و می فرماید: «کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ»(2) [جز ذات او همه چیز نابود شونده است]، در روز قیامت نگاه کردن به جایگاه و مقام پیامبران و حجت های خداوند، برای مؤمنان پاداشی عظیم است، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس نسبت به خویشاوندان من کینه داشته باشد، در روز قیامت، نه من او را می بینم و نه او مرا خواهد دید. حضرت علیه السلام می فرماید: در میان شما کسانی هستند که بعد از آن که مرا ترک کنند، دیگر مرا نخواهند دید. ای ابا صلت! خداوند عزّ و جلّ در مکان وصف نمی شود و نمی گنجد و دیدگان و خیال ها او را در نمی یابند.(3)

6) و نیز از وی، نقل شده است: علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق، از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از حسین بن یزید نوفلی، از

1- [1] - رحمن/ 27-26.
2- [2] - قصص/ 88.
3- [3] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 105، ح 3.

علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: به ایشان عرض کردم: درباره خداوند عزّ و جلّ سخن بگو؛ آیا مؤمنان در روز قیامت او را می بینند؟ فرمود: آری، و قبل از روز قیامت نیز او را دیده اند. عرض کردم: چه موقع؟ فرمود: آن هنگام که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَى»(1) [که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا]، لحظه ای درنگ کرد و سپس فرمود: مؤمنین قبل از روز قیامت، در دنیا، او را می بینند، مگر اکنون او را نمی بینی؟ ابو بصیر گفت: به حضرت علیه السلام گفتم: فدایت شوم! این حدیث را از شما برای دیگران نقل کنم؟ فرمود: خیر، زیرا اگر آن را روایت کنی و شخص نادانی معنای آن چه می گویی را درک نکند و آن را انکار کند، ممکن است این را کفر بداند. دیدن با چشم دل، مانند دیدن با چشم ظاهر نیست؛ خداوند عزّ و جلّ، از تشبیهات تشبیه کنندگان و کافران منزّه است.(2)

7) محمد بن عباس: از احمد بن هوذه، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حمّاد، از هاشم صیداوی نقل می کند: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: ای هاشم! پدرم که از من نیکوتر است، از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای من نقل کرده است: هیچ مردی از مردان فقیر مؤمن شیعه ما نیست، مگر این که تَبِعه بر او نیست(3). عرض کردم: فدایت شوم! تَبِعه چیست؟ فرمود: منظور، پنجاه و یک رکعت نماز و سه روز روزه گرفتن در هر ماه است، آن گاه که روز قیامت فرا رسد، در حالتی که چهره های آنان مانند ماه شب چهاردهم می درخشد، از قبرهای خویش خارج می شوند، و به هر کدام از آنها گفته می شود: هر آن چه طلب کنی، محقّق می شود. پس می گوید: از خداوند می خواهم که چهره حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ببینم. می فرماید: پس خداوند عزّ و جلّ به بهشتیان اجازه می دهد که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کنند. و می فرماید: منبری از

1- [1] - اعراف/ 172.
2- [2] - توحید، ص 117، ح 20.
3- [3] - متن این جمله چنین است: «ما من رجل من فقراء المؤمنین من شیعتنا الا و لیس علیه تبعه». ولی با توجه به سیاق متن و معنا، و نیز با عنایت به روایت هشتم که از صاحب تحفه الاخوان نقل شده است، به نظر

میرسد کلمه «لیس» اضافی است و یا این که پس از «علیه» باید « الا» قرار گیرد تا استثنا، جمله را به صورت مثبت درآورد. (مترجمان)

نور در یکی از درانیک (جمع دُرنوک، به معنای سرسرا) بهشت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نصب می شود که دارای هزار پله است که فاصله میان پلکانهای آن، به اندازه یک دویدن اسب است. پس محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام بر بالای آن می روند. و فرمود: اطراف آن از شیعه آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین موج می زند، و خداوند به آنها نگاه می کند و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَهٌ * إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَهٌ»، می فرماید: پس بر آنها نور افشانده می شود، به طوری که زمانی که بر می گردند، حوریان بهشتی نمی توانند چشم از آنها بردارند (از دیدن آنها سیر نمیشوند). سپس امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ای هاشم! لِمِثلِ هَذَا فَليَعمَلِ العَامِلُونَ [برای چنین پاداشی باید کوشندگان بکوشند].(1)

8) و صاحب کتاب تحفه الاخوان همین حدیث را با سند خود، از محمد بن عباس، از هاشم صیداوی این گونه نقل می کند: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: ای هاشم!... و همین حدیث را نقل می کند. با این تفاوت که در این حدیث علاوه بر چیزی که نقل شده آمده است: هیچ مردی از مردان فقیر شیعه ما نیست، مگر این که تبعه بر اوست(2). عرض کردم: فدایت شوم! تَبِعه چیست؟ فرمود: پنجاه و یک رکعت نماز و سه روز روزه گرفتن در هر ماه است. و همچنین در این حدیث آمده است: اطراف آن منبر از شیعه محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین موج می زند، و خداوند عزّ و جلّ به آنها نگاه می کند، و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَهٌ * إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَهٌ»، یعنی به نور پروردگار خویش- و فرمود:- و خداوند عزّ و جلّ بر آنها نور می افشاند، به طوری که هر کدام از آنان زمانی که نزد حوریان بهشتی (که همسرانشان هستند)، باز می گردند، همسرحوری ایشان نمی تواند چشم از آنها بردارد (از دیدن آنها سیر نمیشود). سپس امام جعفر صادق علیه السلام این آیه را تلاوت کرد: «لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ»(3) [برای چنین (پاداشی) باید کوشندگان

1- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 739، ح 4.
2- [2] - ما من رجل من فقراء شيعتنا إلا و عليه تبعه
3- [3] - صافات/ 61.

بکوشند].

«وَوُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ بَاسِرَهٌ(24) تَظُنُّ أَن یُفْعَلَ...بِالسَّاقِ (29) إِلَی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ (30)»

«وَوُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ بَاسِرَهٌ(24) تَظُنُّ أَن یُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَهٌ (25) کَلَّا إِذَا بَلَغَتْ التَّرَاقِیَ(26) وَقِیلَ مَنْ رَاقٍ (27) وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ (28) وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ (29) إِلَی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ (30)»

[و در آن روز چهرههایی دژم باشند * چرا که دانند مورد عذابی کمر شکن قرار خواهند گرفت * نه چنین است (که او پندارد؛ زیرا) آن گاه که جان به گلوگاهش رسد * و گفته شود: چاره ساز کیست؟ * و داند که همان (زمان) فراق است * و محتضر را ساق به ساق دیگر درپیچد * آن روز است که به سوی پروردگارت سوق دادن باشد]

1) علی بن ابراهیم: منظور از: «وَوُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ بَاسِرَهٌ» خوار و ذلیل است «تَظُنُّ أَن یُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَهٌ»، و منظور از: «کَلَّا إِذَا بَلَغَتْ التَّرَاقِیَ» زمانی است که جان ها به گلوگاه ها می رسد «وَقِیلَ مَنْ رَاقٍ» گفت: به او گفته می شود: چه کسی می تواند برای تو افسونگری کند (و تو را نجات دهد)؟ «وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ * وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ»، گفت: دنیا با آخرت درهم پیچیده شد «إِلَی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ»، گفت: به سوی خداوند سوق داده می شوند.(1)

2) محمد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از عمرو بن عثمان، از مفضّل بن صالح، از جعفر، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: درباره این آیات از ایشان پرسیدم: «وَقِیلَ مَنْ رَاقٍ * وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ»، فرمود: انسان است که هنگامی که مرگش فرا رسد، می گوید: آیا درمانگر و طبیبی وجود دارد؟ «وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ» به جدا شدن از دوستان یقین پیدا کرد «وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ» دنیا با آخرت در هم پیچیده شد. سپس «إِلَی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ»، سرنوشت به سوی پروردگار است.(2)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 388.
2- [2] - کافی، ج 3، ص 259، ح 32.

3) ابن بابویه: نقل می کند: پدرم، از سعد بن عبد الله، از هیثم بن ابی مسروق نهدی، از حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از محمد بن مسلم، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: از ایشان درباره این آیه پرسیده شد: «وَقِیلَ مَنْ رَاقٍ»، فرمود: این گفته انسان است زمانی که مرگش فرا برسد، می گوید: آیا درمانگر و طبیبی وجود دارد؟ آیا دفع کننده ای وجود دارد؟ «وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ» یعنی جدا شدن از خویشاوندان و دوستان در آن زمان است. «وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ» دنیا با آخرت درهم پیچیده شد. فرمود: «إِلَی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ» سرنوشت به سوی پروردگار جهانیان است.(1)

«فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّی(31) وَلَکِن کَذَّبَ وَتَوَلَّی (32)...أَلَیْسَ ذَلِکَ بِقَادِرٍ عَلَی أَن یُحْیِیَ الْمَوْتَی (40)»

«فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّی(31) وَلَکِن کَذَّبَ وَتَوَلَّی (32) ثُمَّ ذَهَبَ إِلَی أَهْلِهِ یَتَمَطَّی (33) أَوْلَی لَکَ فَأَوْلَی (34) ثُمَّ أَوْلَی لَکَ فَأَوْلَی (35) أَیَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن یُتْرَکَ سُدًی (36) أَلَمْ یَکُ نُطْفَةً مِّن مَّنِیٍّ یُمْنَی (37) ثُمَّ کَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّی (38) فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَالْأُنثَی (39) أَلَیْسَ ذَلِکَ بِقَادِرٍ عَلَی أَن یُحْیِیَ الْمَوْتَی (40)»

[پس (گویند:) تصدیق نکرد و نماز برپا نداشت * بلکه تکذیب کرد و روی گردانید * پس خرامان به سوی اهل خود رفت * وای بر تو! پس وای (بر تو!) * باز هم وای بر تو! وای بر تو! * آیا انسان میپندارد که بیهوده رها می شود * آیا انسان گمان می کند بی هدف رها می شود * مگر او (قبلاً) نطفه ای نبود که (در رحم) ریخته می شود؟ * پس علقه(=آویزک) شد و (خدایش) شکل داد و درست کرد * و از آن، دو جنس نر و ماده را قرار داد * آیا چنین (خدایی) نتواند که مردگان را زنده کند؟]

1) علی بن ابراهیم: سبب نزول این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم، مردم را برای بیعت کردن با علی علیه السلام فرا خواند. وقتی آنها را از آن چه خداوند به وی دستور داده است، آگاه کرد، معاویه بر مغیره بن شعبه و ابو موسی اشعری تکیه داد و سپس با تکبر و غرور به طرف خانواده اش

1- [1] - امالی صدوق، ص 253، ح 1.

به راه افتاد، در حالی که میگفت: به خداوند سوگند! به هیچ وجه به ولایت علی علیه السلام اعتراف نخواهیم کرد و گفته محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در زمینه او باور نمی کنیم. پس خداوند عزّ و جلّ این آیات را نازل کرد: «فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّی * وَلَکِن کَذَّبَ وَتَوَلَّی * ثُمَّ ذَهَبَ إِلَی أَهْلِهِ یَتَمَطَّی * أَوْلَی لَکَ فَأَوْلَی»، بنده فاسق. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که می خواست از وی اظهار بیزاری و برائت کند به بالای منبر رفت، و خداوند عزّ و جلّ این آیه را نازل کرد: «لا تُحَرِّکْ بِهِ لِسَانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ»(1) [زبانت را به خاطر عجله برای خواندن آن (= قرآن) حرکت مده]، بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیزی نگفت و نامی از وی به میان نیاورد.(2)

2) ابن شهر آشوب: امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: ابن هند بلند شد و در حالت عصبانیت و با غرور و تکبر از آن جا خارج شد و در حالی که دست راست خویش را بر دوش عبد الله بن قیس اشعری و دست چپ را بر دوش مغیره بن شعبه گذاشته بود، می گفت: به خدا سوگند! این گفته محمد صلی الله علیه و آله و سلم را تصدیق نمی کنیم و به ولایت علی علیه السلام اعتراف نمی کنیم. پس نازل شد: «فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّی»، تا آن جایی که در روایت قبل ذکر گردید. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برآن شد که پاسخ او را بدهد و او را به قتل رساند، که جبرئیل به ایشان فرمود: «لَا تُحَرِّکْ بِهِ لِسَانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ»(3) [زبانت را به خاطر عجله برای خواندن آن (= قرآن) حرکت مده]، پس رسول صلی الله علیه و آله و سلم ساکت شد (از عمل خویش صرف نظر کرد).(4)

3) ابن بابویه، نقل می کند: علی بن احمد بن محمد بن عمران دقّاق، از محمد بن هارون صوفی، از ابو تراب عبید الله بن موسی رویانی، از عبد العظیم بن عبد الله حسنی روایت کرده است که: درباره این آیات: «أَوْلَی لَکَ فَأَوْلَی * ثُمَّ أَوْلَی لَکَ فَأَوْلَی»، از امام رضا علیه السلام پرسیدم و ایشان فرمود: خداوند عزّ و جلّ

1- [1] - قیامت/ 16.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 389.
3- [3] - قیامت/ 16.
4- [4] - مناقب، ج 3، ص 38.

می فرماید: خیر و نیکی دنیا از تو دور باد! خیر و نیکی آخرت از تو دور باد. (1)

4) علی بن ابراهیم: منظور از: «أَیَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن یُتْرَکَ سُدًی»، این است که از او حساب کشیده نمی شود و عذاب داده نمی شود و درباره چیزی از او سؤال نخواهد شد، «أَلَمْ یَکُ نُطْفَةً مِّن مَّنِیٍّ یُمْنَی» هرگاه نکاح کرد، تا به او منی دادیم «ثُمَّ کَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّی * فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَالْأُنثَی أَلَیْسَ ذَلِکَ بِقَادِرٍ عَلَی أَن یُحْیِیَ الْمَوْتَی»، پاسخی است به کسی که رستاخیز و قیامت را انکار می کند. (2)

5) طبرسی: از براء بن عازب نقل می کند: هنگامی که این آیه نازل شد: «أَلَیْسَ ذَلِکَ بِقَادِرٍ عَلَی أَن یُحْیِیَ الْمَوْتَی»، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: منزه هستی ای خدا! آری می توانی. و همین روایت از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است. (3)

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 59، ح 205.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 389.
3- [3] - مجمع البیان، ج 10، ص 205.

سوره انسان

اشاره

سوره انسان، مدنی است. 31 آیه دارد و بعد از سوره الرحمن نازل شده است.

ص:303

ص:304

فضیلت و ثواب قرائت سوره انسان

1) ابن بابویه: با سند خود، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند: هر کس سوره «هَلْ أَتَی عَلَی الْإِنسَانِ» را در هر سپیده دم پنجشنبه بخواند، خداوند عزّ و جلّ هشتصد حوری بهشتی باکره و چهار هزار حوری بهشتی غیرباکره را به همسری وی درمی آورد، و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود.(1)

2) و در خواصّ القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می شود: هر کس این سوره را بخواند، پاداش وی نزد خداوند، بوستانی بهشتی و جامه ای ابریشمی خواهد بود، و هر کس به خواندن این سوره عادت کند، نفس ضعیف و ناتوان وی، قدرت خواهد یافت، و هر کس این سوره را بنویسد و با آب حل کند و آب آن را بنوشد، برای دل درد او مفید خواهد بود و بدنش بهبود خواهد یافت و از بیماری خویش شفا مییابد.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس این سوره را بخواند، خداوند، پاداش او را بهشت و هر آن چه که بخواهد، قرار خواهد داد، و هر کس آن را بنویسد و با آب حل کند و آب آن را بنوشد، برای دل درد مفید خواهد بود و بدنش بهبود خواهد یافت.

4) و امام صادق علیه السلام می فرماید: خواندن این سوره نفس را قوت می بخشد و خویشتن داری را افزون می کند و نگرانی را از بین میبرد و (باعث آرامش خاطر می شود)، و اگر در روخوانی این سوره ضعیف است، آن را روی کاغذی بنویسد و با آب حل کند و آب آن را بنوشد که از ضعف و ناتوانی نفس جلوگیری می کند و به خواست خداوند، این ضعف نفس وی برطرف می شود.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 150.

ص:306

تفسیر سوره انسان

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«هَلْ أَتَی عَلَی الْإِنسَانِ حِینٌ مِّنَ الدَّهْرِ...إِنَّا هَدَیْنَاهُ السَّبِیلَ إِمَّا شَاکِرًا وَإِمَّا کَفُورًا(3)»

«هَلْ أَتَی عَلَی الْإِنسَانِ حِینٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُن شَیْئًا مَّذْکُورًا(1) إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَهٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِیهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِیعًا بَصِیرًا (2) إِنَّا هَدَیْنَاهُ السَّبِیلَ إِمَّا شَاکِرًا وَإِمَّا کَفُورًا(3)»

[آیا انسان را آن هنگام از روزگار (به یاد) آید که چیزی در خور یادکرد نبود؟ * ما انسان را از نطفه ای اندر آمیخته آفریدیم تا او را بیازماییم و وی را شنوا و بینا گردانیدیم * ما راه را به او نمودیم؛ یا سپاسگزار خواهد بود یا ناسپاسگزار]

1) محمد بن یعقوب: از احمد بن مهران، از عبد العظیم بن عبد الله حسنی، از علی بن اسباط، از خلف بن حمّاد، از ابن مُسکان، از مالک جُهَنی روایت کرده است که: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: «أَوَلَا یَذْکُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ یَکُ شَیْئًا» [آیا انسان به یاد نمی آورد که ما او را قبلاً آفریده ایم و حال آن که چیزی نبوده است]، فرمود: نه مُقدّر (در تقدیر) بوده و نه مُکوّن (آفریده شده) بود. گفت: و از ایشان درباره این آیه پرسیدم: «هَلْ أَتَی عَلَی الْإِنسَانِ حِینٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُن شَیْئًا مَّذْکُورًا»، فرمود: مقدّر غیر مذکور بود (در تقدیر بود ولی نامی از او به میان نیامده بود).(1)

2) احمد بن محمد خالد برقی: از پدرش، از اسماعیل بن ابراهیم و محمد بن ابی عمیر، از عبد الله بن بکیر، از زراره، از حمران روایت کرده است که: از امام محمد باقر علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: «هَلْ أَتَی عَلَی الْإِنسَانِ حِینٌ مِّنَ

1- [1] - کافی، ج 1، ص 114، ح 5.

الدَّهْرِ لَمْ یَکُن شَیْئًا مَّذْکُورًا»، فرمود: به عنوان یک چیز موجود بود، ولی نامی از آن به میان نیامده بود. عرض کردم: پس منظور از این آیه چیست: «أَوَلَا یَذْکُرُ الْإِنسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ یَکُ شَیْئًا»؟(1) [آیا انسان به یاد نمی آورد که ما او را قبلاً آفریده ایم و حال آن که چیزی نبوده است؟]، فرمود: به عنوان یک چیز، نامی از او در هیچ کتابی و هیچ علمی به میان نیامده بود.(2)

3) طبرسی، نقل می کند: عیاشی با سند خود، از عبد الله بن بکیر، از زراره روایت کرده است که: از امام محمد باقر علیه السلام درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ پرسیدم: «لَمْ یَکُن شَیْئًا مَّذْکُورًا»، فرمود: به عنوان یک چیز موجود بود، ولی نامی از آن به میان نیامده بود.(3)

4) و با سند خود، از سعید حدّاد، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: در علم الهی ذکر شده بود، ولی در خلق، ذکر نشده بود. مشابه همین روایت از عبد الاعلی بنده آل سام، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است.(4)

5) و از حمران بن اعین، روایت شده است که: از ایشان (علیه السلام) درباره این آیه پرسیدم و فرمود: مقدور (در قضا و قدر) بود، ولی هنوز خلق نشده بود.(5)

6) ابن شهر آشوب، نقل می کند: در تفسیر اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین آمده است که منظور از: «هَلْ أَتَی عَلَی الْإِنسَانِ»، علی علیه السلام است. و این آیه: «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَهٍ»، بر صحت این گفته گواهی می دهد؛ زیرا معلوم است که آدم از نطفه آفریده نشده است.(6)

7) و علی بن ابراهیم می گوید: منظور از: «هَلْ أَتَی عَلَی الْإِنسَانِ حِینٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُن شَیْئًا مَّذْکُورًا»، نه در علم بود و نه در ذکر بود. و می گوید: در حدیثی دیگر آمده است که در علم (الهی) بوده، ولی در ذکر نبوده است. و منظور از: «إِنَّا خَلَقْنَا

1- [1] - مریم، آیه 67.
2- [2] - محاسن، ص 343، ح 234.

3- [3] - مجمع البيان، ج 10، ص 213.
4- [4] - مجمع البيان، ج 10، ص 213.
5- [5] - مجمع البيان، ج 10، ص 213.
6- [6] - مناقب، ج 3، ص 103.

الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ»، او را امتحان می کنیم «فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا»، و منظور از: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ»، راه خیر و شرّ را برای او نمایاندیم «إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» و این سخن، پاسخی است برای جبرگرایان که می گویند هیچ اختیاری در کارهای خویش ندارند.(1)

8) سپس علی بن ابراهیم نقل می کند: احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از ابن ابی عمیر روایت کرده است که: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»، فرمود: منظور این است که یا از آن چه به وی نمایاندیم پیروی می کند، پس شاکر و سپاسگزار است و یا از آن سرپیچی می کند، پس کفور و ناسپاس است.(2)

9) سپس نقل می کند: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام درباره «أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ»، نقل می کند: آب مرد و زن با همدیگر آمیخته شد.(3)

10) محمد بن یعقوب: از برخی یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضّال، از ثعلبه بن میمون، از حمزه بن محمد طیّار، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: منظور از: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»، این است که راه را به وی نمایاندیم، یا این که از آن پیروی می کند و یا از آن سرباز می زند.(4)

11) و نیز از او: از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از عبد الله بن بکیر، از زراره، از حمران بن اعین نقل می کند: درباره این آیه: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»، از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم و ایشان فرمود: یا این که پیروی می کند، پس بنده ای شاکر و سپاسگزار است و یا سرباز می زند، پس بنده ای کفور و ناسپاس است.(5)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 390.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 390.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 390.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 124، ح 3.

5- [5] - کافی، ج 2، ص 283، ح 4.

«إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا(5) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا (6) يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا (7) وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا (8) إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاء وَلَا شُكُورًا (9)»

[همانا نیکان از جامی می نوشند که آمیزه ای از کافور دارد * چشمه ای که بندگان خدا از آن می نوشند و (به دلخواه خویش) جاری اش می کنند * (همان بندگانی که) به نذر خود وفا می کردند و از روزی که گزند آن فراگیرنده است، می ترسیدند * و به (پاس) دوستی (خدا) بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می دادند * ما برای خشنودی خداست که به شما می خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم]

1) علی بن ابراهیم: منظور از: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا»، سردی و نیکو بودن آن است؛ زیرا کافور در آن است «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ» یعنی از آن. و در این آیه: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا»، منظور از «مُستَطِیر»، عظیم است.(1)

2) علی بن ابراهیم: پدرم، از عبد الله بن میمون قدّاح، از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این آیه: «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» روایت کرده است که: فاطمه سلام الله علیها مقداری جو در خانه داشت که از آن فرنی درست کرد. هنگامی که فرنی آماده شد و آن را آوردند تا بخورند، فقیری آمد و گفت: خداوند شما را رحمت کند! از آن چه که خداوند به شما روزی داده، به من هم بدهید، علی علیه السلام به پاخاست و یک سوم از آن فرنی را به آن فقیر داد. طولی نکشید که یتیمی آمد و گفت: خداوند شما را رحمت کند! از آن چه که خداوند به شما روزی داده، به من هم بدهید. علی علیه السلام به پاخاست و یک سوم دیگر از آن فرنی را به وی داد. سپس اسیری آمد و گفت: خداوند شما را رحمت کند! از آن چه که خداوند به شما روزی داده، به من هم بدهید. پس علی علیه السلام به پا خاست و آن یک سوم باقی مانده را نیز به وی داد؛ بنابراین چیزی از آن فرنی به آنها نرسید. پس خداوند عزّ و جلّ این آیه را برای آنها نازل

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 390.

کرد: «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»، تا آن جا که می فرماید: «وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُورًا»(1) [و کوشش شما مقبول افتاده است] که درباره امیر المؤمنین علیه السلام است و این آیه بر هر کس که چنین عملی را با شادابی و رضایت در راه خداوند عزّ و جلّ انجام دهد، مصداق دارد.(2)

3) علی بن ابراهیم: قَمطَرِیر به معنی شدید است. و منظور از: «مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ»(3) [در آن (بهشت) بر تختها(ی خویش) تکیه زنند] در حجله ها نشسته اند در حالی که بر تخت هایی تکیه داده اند؛ و منظور از: «وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا» [و سایه ها(ی درختان) به آنان نزدیک است] ، فاصله آنها با سایه درختان اندک است، و منظور از: «وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا»، [و میوه هایش (برای چیدن) رام *] میوه آن درختان از شاخه ها آویزان است، به طوری که هم در حالت نشسته و هم در حالت ایستاده می توان از میوه آن درختان چید. و منظور از: «وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَا * قَوَارِيرَ مِن فِضَّةٍ» [و ظروف سیمین و جامهای بلورین پیرامون آنان گردانده می شود * جامهایی از سیم] «أَكْوَابٍ»: کوزه های بزرگ است که دسته یا دستگیره ندارند؛ اینها ظرف هایی از جنس نقره هستند که اهل بهشت به وسیله آن می نوشند «قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا»(4) [درست به اندازه (و با کمال ظرافت) آنها را از کار در آورده اند] می گوید: طبق ظرفیت و درجه سیراب شدن آنها ساخته شده است، به طوری که نه اضافه می آید و نه کم می آید، و در این آیه: «مِن سُندُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ»(5) [پرنیان نازک و دیبای ستبر]، منظور از «استبرق»، دیبا است.(6)

4) علی بن ابراهیم: منظور از این آیه شریفه: «وَيُطَافُ عَلَيْهِم بِآنِيَةٍ مِّن فِضَّةٍ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَا»(7) [و ظروف سیمین و جامهای بلورین پیرامون آنان گردانده

1- [1] - دهر/ 22.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 390.
3- [3] - دهر/ 13.
4- [4] - دهر/ 16-14.
5- [5] - دخان/ 53.
6- [6] - تفسیر قمی، ج 2، ص 391.

7- [7] - دهر/ 15.

می شود] این است که چشم، درون آنها را میبیند، همان طور که داخل شیشه دیده میشود. و منظور از: «وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ» [پسرانی جاودانی]، این است که در حجاب و مستور هستند، و «وَ مُلْکاً کَبِیرًا» [کشوری پهناور]، یعنی این که از بین نمی رود و ماندگار است، و این تعبیر: «عَالِیَهُمْ ثِیَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ»(1) [(بهشتیان را) جامه های ابریشمی سبز و دیبای ستبر در بر است]، یعنی این که بر بالای سر آنها لباس هایی است که آن را بر تن می کنند. سپس خداوند عزّ و جلّ، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مورد خطاب قرار می دهد: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ تَنزِیلاً» [در حقیقت، ما قرآن را بر تو به تدریج فرو فرستادیم] تا آن جا که می فرماید: «بُکْرَةً وَأَصِیلاً»(2) [بامدادان و شامگاهان]، می گوید: منظور صبحگاه و شبانگاه و نیم روز است «وَمِنَ اللَّیْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَیْلاً طَوِیلاً»(3) [و بخشی از شب را در برابر او سجده کن و شب(های) دراز او را به پاکی بستای] می گوید: منظور نماز شب است، و منظور از: «نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ»(4) [ماییم که آنان را آفریده و پیوند مفاصل آنها را استوار کرده ایم]، آفرینش آنهاست.

شاعر می گوید:

و ضامره شدّ المَلیک أسرها***أسفلها و ظهرها و بطنها

منظور از ضامره، اسب است، و «شدّ المَلیک أسرها»، یعنی آفرینش آن را در اختیار دارد و به او فرمان میدهد. گفت: اسر به معنای گردن است که در این صورت، نیمی از بدن اسب را شامل میشود؛ یعنی نصف آن.(5) (اسبی که آن سرور، آفرینش آن را در اختیار گرفت؛ پایین و پشت و شکم آن را)

5) شیخ مفید در اختصاص: در حدیثی مسند از رجال خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند: ای علی! دیشب چه کاری انجام دادی؟ عرض کرد: ای رسول خدا! برای چه میپرسید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و

1- [1] - دهر/ 21-19.
2- [2] - دهر/ 25-23.

3- [3] - دهر/ 26.
4- [4] - دهر/ 28.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 391.

سلم فرمود: چهار فضیلت ارجمند درباره تو نازل شده است. عرض کرد: پدرم و مادرم فدایت شوند! چهار درهم داشتم، درهمی در شب، و درهمی در روز، و درهمی در خفا، و درهمی آشکارا صدقه دادم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند عزّ و جلّ درباره تو این آیه را نازل کرد: «الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِی سَبِيلِ اللّهِ ثُمَّ لاَ يُتْبِعُونَ مَا أَنفَقُواْ مَنًّا وَلاَ أَذًى لَّهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ»(1) [کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، سپس در پی آن چه انفاق کرده اند، منّت و آزاری روا نمی دارند، پاداش آنان برایشان نزد پروردگارشان (محفوظ)است، و بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نمی شوند]، سپس فرمود: آیا کاری غیر از این انجام دادی؟ زیرا خداوند عزّ و جلّ هفده آیه پی در پی بر من نازل کرد که به یکدیگر ارتباط دارد: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا» تا آن جا که می فرماید: «إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُورًا».(2)

6) و نیز وی نقل می کند: درباره این آیه شریفه: «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»، از امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که: علی علیه السلام در هیچ کجا نگفت که: «ما فقط برای خشنودی خداوند، شما را اطعام می کنیم و از شما پاداش و سپاس نمی خواهیم»، ولی خداوند عزّ و جلّ از پیش میدانست که او برای خدای عزّ و جلّ این کار را انجام داده است، پس بدون آن که علی علیه السلام نیت خویش را بر زبان بیاورد، او را از نیت درونیاش باخبر ساخت.(3)

7) احمد بن محمد بن خالد برقی: از پدرش، از معمر بن خلاّد، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که: درباره این آیه از ایشان پرسیدم: «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» و عرض کردم: منظور دوست داشتن خداوند است یا دوست داشتن غذا؟ فرمود: منظور، دوست داشتن غذاست.(4)

1- [1] - بقره/ 274.
2- [2] - اختصاص، ص 150.
3- [3] - اختصاص، ص 151.
4- [4] - محاسن، ص 397، ح 71.

8) ابن بابویه: محمد بن ابراهیم بن اسحاق، از ابو احمد بن عبد العزیز بن یحیی جَلُودی بصری، از محمد بن زکریا، از شعیب بن واقد، از قاسم بن بهرام، از لیث، از مجاهد، ابن عباس و محمد بن ابراهیم بن اسحاق، از ابو احمد عبد العزیز بن یحیی جلودی، از حسن بن مهران، از سلمه بن خالد، از امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرش در خصوص این آیه نقل می کند: «یُوفُونَ بِالنَّذْرِ»، امام حسن و امام حسین علیهما السلام در دوران کودکی مریض شدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همراه دو نفر از یارانش به عیادت آنها رفتند. یکی از آن دو، به امام علی علیه السلام عرض کرد: کاش برای شفای دو فرزند خویش برای خدا نذر میکردی؟ فرمود: (اگر آنها را شفا دهد)، برای شکر و سپاس خداوند، سه روز، روزه می گیرم و فاطمه سلام الله علیها نیز همین سخن را تکرار کرد و آن دو فرزند نیز گفتند: ما هم سه روز، روزه می گیریم و کنیز آنها فضّه نیز گفت: من هم روزه می گیرم. پس خداوند آنان را شفا داد و آنان در حالی که غذایی نداشتند، روزه گرفتند.

علی علیه السلام نزد همسایه یهودی خویش، شمعون - که ریسنده پشم بود - رفت و فرمود: آیا این معامله را می پذیری که در مقابل ریسیدن مقداری از پشم گوسفند توسط دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، سه پیمانه جو به من دهی؟ آن مرد یهودی پذیرفت. پس علی علیه السلام آن مقدار پشم گوسفند و آن سه پیمانه جو را آورد و فاطمه سلام الله علیها را از آن باخبر ساخت و ایشان سلام الله علیها پذیرفت. فاطمه سلام الله علیها رشتن آن مقدار پشم گوسفند را شروع کرد و هنگامی که یک سوم آن را ریسید، یک پیمانه از آن جو را برداشت و آسیا کرد و پنج قرص نان پخت که به هر کدام از آنها، یک قرص نان اختصاص مییافت. علی علیه السلام به همراه محمد صلی الله علیه و آله و سلم، نماز مغرب را به جای آورد و به منزل آمد و سفره را پهن کردند و همه آنها بر سر سفره نشستند و آن هنگام که علی علیه السلام اولین لقمه را برداشت، فقیری کنار درآمد و گفت: سلام علیکم ای اهل بیت محمد! من فقیری مسلمان هستم. از آن غذایی که می خورید، به من نیز بدهید. خداوند شما را از سفره های بهشتی بهره مند سازد. پس علی علیه السلام لقمه خویش بر زمین گذاشت و فرمود (این ابیات را سرود):

فاطم ذات المجدِ و اليقينِ

يا بنتَ خيرِ النّاس أجمعين

أما تَرين البائِسَ المِسيكن

جاء إلى البابِ له حَنين

يشكو إلى الله و يستكين

يشكو إلينا جائعاً حَزين

كُلّ امرءٍ بكسبه رهين

من يفعل الخير يقف سمين

موعده فى جنه رهين

حرَّمها اللهُ على الضَّنين

وصاحب البُخل يقف حزين

تهوى به النار إلى سِجّين

شَرابُه الحَميمُ والغِسلين

يَمكُثُ فيه الدَّهرَ و السِّنين

ای فاطمه ! ای انسان با عزت و صاحب یقین !

_ ای دختر کسی که از همه انسان ها برتر است !_

_ مگر آن انسان فقیر مستمند را نمیبینی_

_ که محزون و غمگین به در خانه ما آمده است_

_ و به پیشگاه خداوند شکایت می کند و از فقر خویش مینالد_

_ و در حالی که گرسنه و غمگین است، مشکل خویش را برای ما بر زبان میآورد؟ هر انسانی در گرو عمل خویش است؛_

_ هر کس کار نیکی انجام دهد، خیر بسیار می بیند،_

_ و جایگاه او در بهشتی خواهد بود که در گرو اعمال نیک است_

_ و خداوند آن را بر بخیل حرام گردانیده است._

_ انسان بخیل، غمگین خواهد بود_

_ و آتش دوزخ او را روانه «سجیّن» (نام یک وادی در دوزخ) می کند_

_ که نوشیدنی او آب داغ و زردابه خواهد بود_

_ و سال های سال در آن جا خواهد ماند. _

ص:315

فاطمه سلام الله علیها در پاسخ فرمود (این ابیات را سرود):

أمرک سمع یا بن عمّ و طاعه

ما بی من لؤم و لا وَضَاعه

غُذّیتُ باللبّ بالبَراعَه

أرجو إذا أشبعت فی مَجَاعَه

أن ألحق الأخیار و الجَماعَه

وأدخل الجنّه فی شَفاعَه

ای پسرعموی من! امر تو را بر روی چشم میگذارم و میپذیرم و کاملاً مورد قبول من است.

_ من انسانی فرومایه و پست نیستم؛_

_ چرا که از سرچشمه عقل و لیاقت تغذیه شده ام،_

_ و امیدوارم اگر در هنگام گرسنگی خویش، شخصی را سیر کنم،_

_ به گروه نیکان ملحق شوم و به جمع خوبان بپیوندم_

_ و با شفاعت وارد بهشت شوم._

پس دست به سفره برد وآن چه بر سفره بود، همه را به آن شخص فقیر بخشید و شکم گرسنه سر بر بالین نهادند و فقط آب نوشیدند. آنها روز بعد را نیز روزه گرفتند. حضرت فاطمه سلام الله علیها به سراغ یک سوم دیگر آن پشم گوسفند رفت و آن را ریسید، و یک پیمانه دیگر از آن جو برداشت و آسیاب کرد و پنج قرص نان پخت که به هر کدام از آنها یک قرص نان میرسید. علی علیه السلام همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز مغرب را به جای آورد و به منزل خویش آمد. سفره را پهن کردند و همه آنها بر سر سفره نشستند، و آن هنگام که علی علیه السلام اولین لقمه خویش را برداشت، یتیم مسلمانی در آستانه در ظاهر شد و گفت: سلام علیکم ای اهل بیت محمد! من یتیمی مسلمان هستم، از آن غذایی

که می خورید، به من نیز بدهید، خداوند شما را از سفره های بهشتی بهره مند سازد. پس علی علیه السلام لقمه خویش را بر زمین گذاشت و فرمود (این ابیات را سرود):

فاطم بنت السیدِ الکریم

بنت نبیّ لیس بالزنیم

ص:316

قد جانا الله بذا اليتيم

مَن يرحم اليوم هو الرحيم

موعده فی جنه النَّعيم

حرَّمها الله على اللَّئيم

وصاحب البُخل يقف ذَميم

تَهوِی به النَّار إلى الجحيم

شرابه الصديد و الحميم

ای فاطمه ! ای دختر سرور بخشنده،

_ ای دختر پیامبری که دارای اصل و نسب است، _

خداوند این یتیم را برای ما فرستاده است؛

_ هر کس امروز در حق این یتیم مهربانی کند،_

_ آن شخص، انسان بخشنده ای خواهد بود_

_ و جایگاه او در بهشت خرم خواهد بود_

_ که خداوند آن را بر انسان فرومایه حرام گردانیده است._

_ انسان بخیل در آن جا ملامت شده و مذموم خواهد بود_

_ که آتش، او را روانه دوزخ خواهد کرد_

_ که نوشیدنی او، چرک شرمگاه زنان و آبی داغ خواهد بود. _

پس فاطمه سلام الله علیها فرمود (این ابیات را سرود):

فسوف أعطيه ولا أبالی

و أؤثر الله على عيالى

أمسوا جِياعاً و هم أشبالى

أصغرهما يقتل فى القِتال

فى كربلا يقتل باغتيال

للقاتل الوَيل مع الوَبال

تهوى به النار إلى سَفَال

كُبُوله زادت على الأكبال

به وى طعام خواهم بخشيد و هيچ اهميتى به گرسنگى خودم نميدهم

_ و خداوند را بر خانواده ام ترجيح مى دهم._

ص:317

_ فرزندان من، شب را گرسنه سر بر بالین نهادند._

_ کوچک ترین آنها در جنگ کشته خواهد شد._

_ او در کربلا به طور غافلگیرانه شهید خواهد شد_

و به قاتل وی، عذاب و محنت خواهد رسید.

_ آتش دوزخ او را به قعر جهنم خواهد فرستاد_

_ و غل و زنجیرهای او افزایش خواهد یافت که از همه زنجیرها سنگین تر خواهد بود._

سپس حضرت فاطمه سلام الله علیها هر آن چه بر سفره بود به آن یتیم بخشید، و در حالت گرسنگی شب را به صبح رساندند و تنها آب نوشیدند. روز بعد را نیز روزه گرفتند و فاطمه سلام الله علیها یک سوم باقیمانده از آن پشم گوسفند را ریسید و آخرین پیمانه از آن جو را آسیاب و خمیر کرد و از آن پنج قرص نان تهیه کرد که هر قرص نان به یکی از آنان اختصاص داشت. علی علیه السلام به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله نماز مغرب را به جای آورد و به منزل آمد. سفره پهن شد و همه آنها بر سر سفره نشستند. هنگامی که علی علیه السلام اولین لقمه خویش را برداشت، یکی از اسیران مشرک بر در ایستاد و گفت: سلام علیکم ای اهل بیت محمد! ما را اسیر می کنید و به بند میکشید و به ما غذا نمی دهید؟! پس علی علیه السلام لقمه را بر زمین گذاشت و فرمود (این ابیات را سرود):

فاطم یا بنتَ النَّبیّ أحمد

بنت نبیّ سیّد مُسوّد

قد جاءک الأسیر لیس یهتد

مُکَبَّلاً فی غُلِّهِ مُقَیّد

یشکو إلینا الجوع قد تقدّد

مَن یُطعِم الیومَ یَجِدهُ فی غَد

عند العلیّ الواحد الموحّد

ما یزرع الزَّارِعُ سَوفَ یحصد

فأطعمی من غیرمَنّ أنکد

ای فاطمه، ای دختر محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پیامبر خدا!

_ دختر پیامبری که سَرور و فرمانروا است._

ص:318

_ اسیری راه گم کرده و به غل و زنجیر کشیده شده، نزد تو آمده است_

_ و بر در خانه ما از گرسنگی شکایت دارد_

_ که (امعاء و احشاء را) پاره پاره میکند._

هر کس امروز طعام بدهد،

_ فردا آن را نزد خداوند بلند مرتبه و یگانه و یکتا خواهد دید._

_ کشاوزر، همان چیزی را درو خواهد کرد که میکارد._

_ پس بدون هیچ منّتی، آن بنده را غذا بده_.

پس فاطمه سلام الله علیها فرمود: (این ابیات را سرود)

لم یبق ممّا کان غیر صاع

قد دَبِرت کفّی مع الذّراع

شبلای والله هُمَا جِیاع

یا ربِّ لا تترکهما ضیاع

أبوهما للخیر ذو اصطناع

عَبل الذّراعین طویل الباع

وما علی رأسی من قناع

إلاّ عباً نسجتُها بصاع

_ از آن چه داشتیم، تنها یک پیمانه باقی ماند_

_ و دستان من تاول زد و زخمی شد._

_ به خدا سوگند ! دو فرزند من گرسنه هستند؛_

_ خداوندا ! آن دو را گمگشته رها مکن. _

پدرشان دست خیر دارد و بسیار کار خیر و نیک انجام میدهد.

_ او بازوانی ستبر و قدرتمند دارد و بسیار بخشنده و کریم است._

_ برسر من پوششی نیست،_

_ مگر چادری که آن را در مقابل یک پیمانه بافتم_.

پس دست به سفره بردند و آن چه بر سر سفره بود را به آن اسیر دادند و شب را با گرسنگی به صبح رساندند و تا صبح روز بعد، بدون غذا ماندند. شعیب در آن حدیث نقل می کند: علی علیه السلام، حسن و حسین علیهما السلام را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برد، در حالی که آن دو از شدّت گرسنگی مثل

جوجه می لرزیدند. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن دو را دید، فرمود: ای ابا الحسن! حال و روز شما خیلی مرا ناراحت می کند؛ بشتاب، نزد فاطمه سلام الله علیها برویم. پس با شتاب رفتند. حضرت فاطمه سلام الله علیها در محراب بود و از شدت گرسنگی شکمش به پشتش چسبیده بود و چشم هایش گود افتاده بود. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را در آن حالت دید، وی را در آغوش گرفت و فرمود: وای بر من! سه روز است که شما در این حالت هستید! پس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و عرض کرد: ای محمد! آن را بگیر و در جمع اهل بیت خویش، گوارایت باد. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه چیزی را بگیرم؟ عرض کرد: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا»(1) [آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود] تا آن جا که می فرماید: «إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاء وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُورًا»(2) [این (پاداش) برای شماست و کوشش شما مقبول افتاده است].

و حسن بن مهران در حدیث خود نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با سرعت به خانه فاطمه سلام الله علیها رفت و حال و وضع آنان را مشاهده کرد پس آنان را در آغوش گرفت و اشک ریخت و فرمود: سه روز است که شما در این حالت هستید و من از شما بی خبر هستم. پس جبرئیل علیه السلام این آیات را بر ایشان نازل کرد: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا»، می گوید: منظور چشمه ای است در منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به خانه های پیامبران و مؤمنان روانه می شود «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ» منظور، علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین و کنیز آنها فضّه است «وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا» یعنی این که عبوس و گرفته است، منظور از: «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ»، این است که با وجود میلشان به غذا «مِسْكِينًا» از فقیران مسلمان «يَتِيمًا» از یتیمان مسلمان «وَأَسِيرًا» از اسیران مشرکین. هنگامی که به آنها غذا می دهند، می گویند: «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاء وَلَا شُكُورًا»، می گوید: به خدا سوگند که این سخنان را بر زبان

1- [1] - دهر/ 1.
2- [2] - دهر/ 22.

نیاوردند، بلکه آن را در دل و نیت خویش داشتند که خداوند نیت آنها را آشکار نمود.

«لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاء»، یعنی این که ما نمیخواهیم ما را پاداش دهید «وَلَا شُكُورًا» و از ما تشکر و قدردانی کنید، بلکه ما «إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ» و برای طلب پاداش و ثواب اوست. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا» [پس خدا (هم) آنان را از آسیب آن روز نگاه داشت و شادابی و شادمانی به آنان ارزانی داشت] در دل ها «وَجَزَاهُم بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا» [و به (پاس) آن که صبر کردند بهشت و پرنیان پاداششان داد] که آن را می گسترانند و از آن می پوشند «مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ» [در آن (بهشت) بر تختها(ی خویش) تکیه زنند] و اریکه: تختی که دارای پوشش است «لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا»(1) [در آن جا نه آفتابی بینند و نه سرمایی]، ابن عباس می گوید: بهشتیان، آن هنگام که در بهشت هستند، چیزی مانند خورشید تابان را می بینند که بهشت را تابناک میکند و می گویند: خداوندا! تو در قرآن فرمودی: «لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا»، پس خداوند عزّ و جلّ جبرئیل علیه السلام را نزد آنها می فرستد و می فرماید: این آفتاب نیست، بلکه علی و فاطمه علیهما السلام هستند که خندیدند و از نور خنده آنها، بهشت درخشان شده است، و این آیات در خصوص آنها نازل گردید: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا» [آیا انسان را آن هنگام از روزگار (به یاد) آید که چیزی در خور یادکرد نبود؟] تا آن جا که می فرماید: «وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُورًا»(2) [و کوشش شما مقبول افتاده است].(3)

نقل می کند: این داستان توسط عامّه و خاصّه روایت شده است و نزد همگان روشن است که این آیات در خصوص علی علیه السلام و اهل بیت او صلوات الله علیهم اجمعین نازل شده است. ذکر کردن سندهای مخالفان در این زمینه، سخن را طولانی میکند.

1- [1] - دهر/ 13-11.
2- [2] - دهر/ 22.
3- [3] - امالی صدوق، ص212، ح 11.

9) محمد بن عباس: احمد بن محمد کاتب، از حسن بن بهرام، از عثمان بن ابی شیبه، از وکیع، از مسعودی، از عمرو بن مُرّه، از عبد الله بن حارث مُکتَّب، از ابو کثیر زبیدی، از عبد الله بن عباس - که خدا از او خشنود باد - روایت کرده است که: حسن و حسین علیهما السلام مریض شدند. پس علی علیه السلام و فاطمه سلام الله علیه و کنیز آنها فضّه نذر کردند که در صورت شفای آنها، برای شکر خداوند، سه روز، روزه خواهند گرفت. پس آنها از بیماری بهبود یافتند و آنها نذر خویش را ادا کردند و روزه گرفتند. در روز اول، کنیز آنها، مقداری جو را آسیاب کرد و پنج قرص نان پخت که برای هرکدام از آنان یک قرص نان بود. هنگامی که زمان افطار فرا رسید، کنیز آنها سفره را برای آنها آماده کرد. درست در آن لحظه که دست بردند تا روزه خویش را افطار کنند، فقیری بر در خانه آنها ایستاد و گفت: ای اهل بیت محمد! فقیری از فلان طایفه بر در خانه شماست. علی علیه السلام فرمود: غذا را نخورید و فقیر را بر غذا ترجیح دهید. در روز دوم، کنیزشان، همان کار روز پیش را انجام داد و جو آسیاب کرد و از آن پنج قرص نان پخت. هنگامی که بر سر سفره نشستند تا روزه خویش را افطار کنند، یتیمی بر در خانه آنها ایستاد و گفت: ای خاندان نبوت و منشاء و خاستگاه رسالت، یتیمی از فلان قبیله بر در خانه شماست، علی علیه السلام فرمود: چیزی از آن غذا را نخورید و آن را به یتیم ببخشید. پس آنها همین کار را انجام دادند.

در روز سوم، کنیز، همان کار دو روز پیشین خویش را تکرار نمود. هنگامی که سفره را آماده کرد و آنها برای افطار روزه خویش بر سر سفره نشستند، پیرمردی سالخورده بر در خانه آنها ایستاد و گفت: ای خاندان پیامبر! ما را اسیر می کنید و به ما غذا نمی دهید؟! پس علی علیه السلام به شدت اشک ریخت و فرمود: ای دخت پیامبر! من دوست دارم که خداوند تو را در حالی ببیند که تو این اسیر را بر نفس خویش و بر فرزندانت ترجیح داده ای. حضرت فاطمه سلام الله علیها گفت: سبحان الله، عجب حکایتی است داستانی که ما با تو داریم؛ به خاطر این بچه ها که این قدر آن ها را گرسنه نگاه داشتهای به خدا مراجعه نمیکنی؟ این بچه ها تا کی باید صبر کنند. علی علیه السلام به ایشان فرمود: خداوند به تو و آنها صبر دهد، و ان شاء الله، خداوند به ما پاداش خواهد داد و از او یاری می خواهیم و بر او توکل می کنیم و خداوند ما را بس است و او بهترین سرپرست است. خداوندا! به جای این

غذایی که بخشیدم، آن چه را که از آن بهتر است، به ما عطا کن و صبر ما را ارج بگذار و در نظر بگیر، چرا که تو مهربان و بخشنده هستی. پس غذا را به آن اسیر بخشیدند. فردای آن روز، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صبح خیلی زود نزد آنها آمد و فرمود: در این روزها، روزگار را چگونه سپری کردید؟ فاطمه سلام الله علیها ایشان را از اتفاقات آن روزها مطلع ساخت. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خداوند را شکر نموده و ثنا کرد و لبخند زد و فرمود: بگیرید، خداوند شما را شاد گردانید و به شما آفرین گفت و برکت داد. جبرئیل از جانب خداوند عزّ و جلّ بر من فرود آمد. خدای تبارک و تعالی بر شما درود می فرستد و آن چه را شما انجام دادید، ارج می نهد. او حاجت فاطمه سلام الله علیها را برآورده کرد و دعایش را مستجاب نمود و این آیات را برایشان تلاوت کرد: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا» تا آن جا که می فرماید: «إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاء وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُورًا».

می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لبخند زد و فرمود: خداوند به شما نعمت همیشگی و سُرور و شادمانی جاودانه بخشید. ای اهل بیت پیامبر! نزدیکی به خداوند بر شما مبارک باد، منزل و مسکن شما همراه او در منزل جلال و جمال است. او لباس های ابریشمین و زربفت و دیبا بر تن شما خواهد کرد و از شرابی مُهر شده از سوی وِلدان به شما خواهد نوشاند. شما نزدیک ترین آفریدگان به خداوند هستید،. در آن هنگام که سایر مردم را ترس و وحشت فرا می گیرد، شما آرامش و طمأنینه دارید و در آن هنگام که سایر مردم غمگین هستند، شما شادمان هستید، و در آن هنگام که سایر مردم بدبخت و فلاکت زده هستند، شما سعادتمند هستید و در آسایش و راحتی خواهید بود، و در جوار پروردگار عزیز و مقتدر خواهید بود. او از شما راضی است و خشمگین نیست و از شرّ عذاب و مجازات او ایمن شدید و پاداش او نصیب شما گردید. هر آن چه بخواهید در اختیار شما قرار خواهد گرفت و به شما تحفه و هدیه داده می شود و شما آن را خواهید پسندید. در روز قیامت برای دیگران شفاعت می کنید و شفاعت شما پذیرفته خواهد شد. خجسته باد، کسی که همراه شما خواهد بود، و خجسته باد آن کسی که آن زمان که همه مردم، شما را بی پناه میکنند، به شما یاری رساند و آن زمان که مردم نسبت به شما ظلم میکنند، یاور شما باشد و آن زمان که مردم، شما را بی پناه می کنند، به شما پناهگاه دهد و

آن زمان که مردم شما را می کشند، از شما دفاع کند. چه عذاب و رنجی از جانب امت من به شما خواهد رسید، و چه عذابی از جانب خداوند به امت من خواهد رسید. سپس فاطمه سلام الله علیها را بوسید و اشک ریخت، و بر پیشانی علی علیه السلام بوسه زد و اشک ریخت و حسن و حسین علیهما السلام را در آغوش گرفت و اشک ریخت و فرمود: من خداوند را حافظ شما در زندگی و مرگ قرار می دهم و شما را به خداوند می سپارم و او بهترین حافظ و امانت دار است. خداوند، آن کسی را که از شما محافظت کند، حفظ می کند و ارتباط برقرار می کند با آن کسی که با شما پیوند داشته باشد. خداوند، یاور آن کسی باشد که به شما یاری رساند و خداوند، بی یاور گرداند آن کسی که به شما یاری نرساند و شما را به وحشت بیاندازد. من قبل از شما از این دنیا خواهم رفت و شما خیلی زود به من ملحق می شوید و سرنوشت همه به سوی خداوند است و همه در پیشگاه او خواهند ایستاد و حسابرسی بر عهده خداوند است: «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى»(1) [تا کسانی را که بد کرده اند به (سزای) آن چه انجام داده اند، کیفر دهد و آنان را که نیکی کرده اند، به نیکی پاداش دهد].(2)

10) محمد بن یعقوب: از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد، از یعقوب بن یزید، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابو الحسن امام موسی بن جعفر علیه السلام در خصوص این آیه: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ»، نقل می کند: به آن عهد و پیمانی که در خصوص ولایت از آنها گرفته شده، برای خدا وفا میکنند (پایبند هستند).(3)

11) و نیز وی: از علی بن محمد، از برخی یاران ما، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابو الحسن ماضی امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند: در خصوص این آیه: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا»، از ایشان پرسیدم. فرمود: به آن عهد و پیمانی که در خصوص ولایت ما از آنها گرفته شده،

1- [1] - نجم/ 31.
2- [2] - تاویل الآیات، ج 2، ص750، ح 6.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 341، ح 5.

برای خدا وفا میکنند.(1)

12) و صفّار در بصائر الدرجات، با همین سند، از ابو الحسن ماضی امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که: از ایشان پرسیدم که منظور از «یُوفُونَ بِالنَّذْرِ»، چیست؟ فرمود: نسبت به آن عهد و پیمانی که در خصوص ولایت ما از آنها گرفته شده است، برای خدا وفا میکنند.(2)

13) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از ابو مغرا، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: از ایشان درباره این آیه پرسیدم: «وَیُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَی حُبِّهِ مِسْکِینًا وَیَتِیمًا وَأَسِیرًا»، فرمود: این از زکات نبوده است. (3)

14) و نیز از وی: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی، از معمر بن خلاد، از ابو الحسن امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند: مرد باید نسبت به خانواده خویش بخشنده باشد که آرزوی مرگ وی را نکنند، و این آیه را تلاوت نمود: «وَیُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَی حُبِّهِ مِسْکِینًا وَیَتِیمًا وَأَسِیرًا»، منظور از اسیر، خانواده مرد هستند. اگر رزق و روزی مردی افزون گشت، لازم است که در حق خانواده خویش بخشنده باشد. سپس فرمود: خداوند زرق و روزی فلان شخص را زیاد کرد، ولی آن شخص نسبت به خانواده خویش بخشنده نبود؛ پس خداوند رزق و روزی را از وی گرفت و به دیگری بخشید. معمر می گوید: فلان شخص در همان لحظه حاضر بود.(4)

15) احمد بن محمد بن خالد برقی: از پدرش، از معمر بن خلاد، از امام رضا علیه السلام در خصوص این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَیُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَی حُبِّهِ مِسْکِینًا» نقل می کند که: به ایشان عرض کردم: منظور، دوست داشتن خداوند است یا دوست داشتن غذا؟ فرمود: منظور، دوست داشتن و میل به غذاست.(5)

1- [1] - کافی، ج 1، ص 360، ح 91.
2- [2] - بصائر الدرجات، ص 98، ح 2.
3- [3] - کافی، ج 3، ص 499، ح 9.
4- [4] - کافی، ج 4، ص 11، ح 3.

5- [5] - محاسن، ص 397، ح 71.

«وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا...مِن فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا (21)»

«وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا(14) وَيُطَافُ عَلَيْهِم بِآنِيَةٍ مِّن فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَا (15) قَوَارِيرَ مِن فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا (16) وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنجَبِيلًا (17) عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا (18) وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا (19) وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا (20) عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا (21)»

[و سایه ها(ی درختان) به آنان نزدیک است و میوه هایش (برای چیدن) رام * و ظروف سیمین و جامهای بلورین پیرامون آنان گردانده می شود * جامهایی از سیم که درست به اندازه (و با کمال ظرافت) آنها را از کار در آورده اند * و در آن جا از جامی که آمیزه زنجبیل دارد به آنان می نوشانند * از چشمه ای در آن جا که سلسبیل نامیده می شود * و بر گرد آنان پسرانی جاودانی می گردند چون آنها را ببینی، گویی که مرواریدهایی پراکنده اند * و چون بدان جا نگری، (سرزمینی از) نعمت و کشوری پهناور می بینی * (بهشتیان را) جامه های ابریشمی سبز و دیبای ستبر در بر است و پیرایه آنان دستبندهای سیمین است و پروردگارشان باده ای پاک به آنان می نوشاند]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن محبوب، از محمد بن اسحاق مدنی، از امام محمد باقر علیه السلام در خصوص این آیه نقل می کند: «وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا»، منظور، ولیّ خداست و آن همه کرامت و بزرگواری و نعمت ها و پاداش عظیم و باشکوهی که در اختیار دارد. فرشتگان که از جانب خداوند تبارک و تعالی میآیند برای ورود نزد او از وی اجازه می گیرند و تنها در صورتی که به آنها اجازه دهد بر وی وارد می شوند و این همان پادشاهی و فرمانروایی عظیم باشکوه است. و فرمود: بر آستانه در بهشت، درختی است که زیر هر برگ آن، هزار شخص می توانند از سایه آن بهرهمند شوند. در سمت راست درخت، چشمه ای پاک و زلال قرار دارد. فرمود: و جرعه ای از آن به آنها داده می شود که خداوند به وسیله آن، دل های آنها را از حسد پاک می گرداند و موی صورت آنها از بین می رود، و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»، و میوه هایی که از شاخه ها آویزان است در اختیار آنهاست،

ص:326

همان گونه که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا»، که به دلیل نزدیکی آن به مؤمنان، آنان میتوانند در حالی که تکیه دادهاند، با دهان خویش از هر میوه ای که دوست دارند، بخورند. (1)

2) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از حسن بن موسی خشّاب، از یزید بن اسحاق، از عباس بن یزید نقل می کند: روزی صبحگاهان نزد امام جعفرصادق علیه السلام بودم و به ایشان عرض کردم: درباره این آیه: «وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا»، برای من توضیح بدهید و عرض کردم: منظور از آن مُلکی که خداوند آن را بزرگ و با شکوه کرده و کبیر نامیده است، چیست؟ فرمود: هنگامی که بهشتیان وارد بهشت می شوند، خداوند رسولی را نزد یکی از اولیای خویش می فرستد. هنگامی که رسول به آن جا می رسد، نگهبانان و حاجبان زیادی بر در آن جا می بیند که به وی می گویند: باید برای تو اجازه ورود بگیریم، و رسول تنها در صورتی که به وی اجازه ورود داده شود، می تواند وارد شود. و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا عظيماً».(2)

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْکَ الْقُرْآنَ تَنزِيلًا(23)»

[در حقیقت ما قرآن را بر تو به تدریج فرو فرستادیم]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از برخی یاران ما، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابو الحسن ماضی امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند: به ایشان عرض کردم: منظور از این آیه چیست؟ «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْکَ الْقُرْآنَ تَنزِيلًا»؟ فرمود: بولایه علیّ علیه السلام تنزیلاً [با ولایت علی علیه السلام بی شک نازل کردیم]. عرض کردم: این گونه نازل شده است؟ فرمود: خیر، بلکه تأویل آیه این گونه است.(3)

1- [1] - کافی، ج 8، ص 98، ح 69.
2- [2] - معانی الاخبار، ص210، ح 1.
3- [3] - کافی، ج 1،ص 360، ح 91.

« إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَن شَاء اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلاً (29) وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (30) يُدْخِلُ مَن يَشَاءُ فِى رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (31)»

[این (آیات) پندنامه ای است تا هر که خواهد راهی به سوی پروردگار خود پیش گیرد * و تا خدا نخواهد، (شما) نخواهید خواست. قطعاً خدا دانای حکیم است * هر که را خواهد، به رحمت خویش در می آورد و برای ظالمان عذابی پُردرد آماده کرده است]

1) محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از برخی یاران ما، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابو الحسن ماضی موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند: از ایشان درباره این سخن خداوند عزّ و جلّ پرسیدم: «إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ»، فرمود: منظور، ولایت است. عرض کردم: منظور از رحمت در این آیه: «يُدْخِلُ مَن يَشَاءُ فِى رَحْمَتِهِ» چیست؟ فرمود: ولایت ماست.(1)

2) سعد بن عبد الله: از احمد بن محمد سیّاری، از بسیاری از یاران ما، از ابو الحسن ثالث امام هادی علیه السلام نقل می کند: خداوند عزّ و جلّ قلب های امامان - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - را همگام با اراده و خواست خویش قرار داده است و هر آن چه او می خواهد، آنها نیز می خواهند، و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ».(2)

3) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از برخی یاران ما، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابو الحسن ماضی امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند: به ایشان عرض کردم: منظور از: «يُدْخِلُ مَن يَشَاءُ فِى رَحْمَتِهِ» چیست؟ فرمود: در ولایت ما «وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»، مگر ملاحظه نکردی که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»(3) [بر ما ستم نکردند، بلکه بر خویشتن ستم روا می داشتند]، خداوند منزه است از این که کسی به او ظلم کند و ظلم را به نفس خویش نسبت دهد، بلکه خداوند نفس خویش را در جایگاه

1- [1] - کافی، ج 1، ص 360، ح 91.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 65.
3- [3] - بقره/ 57.

ما انسان ها قرار داد و مظلوم واقع شدن ما را مظلوم واقع شدن خویش دانست و ولایت ما را ولایت خویش دانست، و این آیه را بر پیامبر خویش صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد: «وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»(1) [و ما بر آنان ستم نکردیم، بلکه آنها به خود ستم می کردند] به ایشان عرض کردم: چیزی که فرمودید، تنزیل (جزء قرآن) است؟ فرمود: آری.(2)

4) ابن شهر آشوب: امام باقر علیه السلام درباره: «يُدْخِلُ مَن يَشَاءُ فِى رَحْمَتِهِ» می فرماید: رحمت، علی بن ابی طالب علیه السلام است.(3)

1- [1] - نحل/ 118.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 360، ح 91.
3- [3] - مناقب، ج 3، ص 99.

ص:330

سوره مرسلات

اشاره

سوره مرسلات مکی است، مگر آیه 48 که مدنی است. این سوره 50 آیه دارد و بعد از همزه نازل شده است.

ص:331

ص:332

فضیلت و ثواب قرائت سوره مرسلات

1) ابن بابویه: با سند خود، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: هر کس سوره «وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا» را بخواند، خداوند وی را با محمد صلی الله علیه و آله و سلم آشنا می کند.(1)

2) و در کتاب خواصّ القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که: هر کس این سوره را بخواند، نوشته خواهد شد که او از گروه مشرکین محسوب نمیشود، و هر کس آن را در محاکمه ای که بین خودش و دیگری باشد بخواند، خداوند او را بر رقیبش پیروز می گرداند.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس این سوره را در محاکمه ای پیش قاضی و یا والی بخواند، خداوند، وی را بر رقیب خویش پیروز می گرداند.

4) و امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس این سوره را در قضاوتی (محاکمهای) بخواند، بر قاضی خویش تسلط می یابد، و اگر این سوره نوشته شود و با آب پیاز محو شود و کسی که از شکم درد رنج میبرد آن را بنوشد، به خواست خداوند، درد وی درمان می یابد.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 150.

ص:334

تفسیر سوره مرسلات

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا(1) فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا (2)...رَوَاسِىَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُم مَّاء فُرَاتًا (27)»

«وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا(1) فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا (2) وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا (3) فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا(4) فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا (5) عُذْرًا أَوْ نُذْرًا (6) إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ (7) فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ (8) وَإِذَا السَّمَاء فُرِجَتْ (9) وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ (10) وَإِذَا الرُّسُلُ أُقِّتَتْ (11) لِأَىِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ (12) لِيَوْمِ الْفَصْلِ (13) وَمَا أَدْرَاکَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ (14) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ (15) أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ (16) ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ (17) كَذَلِکَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (18) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ (19) أَلَمْ نَخْلُقكُّم مِّن مَّاء مَّهِينٍ(20) فَجَعَلْنَاهُ فِى قَرَارٍ مَّكِينٍ (21) إِلَى قَدَرٍ مَّعْلُومٍ (22) فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ (23) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ (24) أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا (25) أَحْيَاء وَأَمْوَاتًا (26) وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِىَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُم مَّاء فُرَاتًا (27)»

[سوگند به فرستادگان پی درپی * که سخت توفنده اند * و سوگند به افشانندگان افشانگر * که (میان حق و باطل) جداگرند * و القاکننده وحی اند * خواه عذری باشد یا هشداری * که آن چه وعده یافته اید قطعاً رخ خواهد داد * پس وقتی که ستارگان محو شوند * و آن گاه که آسمان بشکافد * و آن گاه که کوه ها از جا کنده شوند * و آن گاه که پیمبران به میقات آیند * برای چه روزی تعیین وقت شده است؟ * برای روز داوری * و تو چه دانی که روز داوری چیست؟ * آن

روز وای بر تکذیب کنندگان! * مگر پیشینیان را هلاک نکردیم * سپس از پی آنان پسینیان را می بریم * با مجرمان چنین می کنیم * آن روز وای بر تکذیب کنندگان! * مگر شما را از آبی بی مقدار نیافریدیم * پس آن را در جایگاهی استوار نهادیم * تا مدتی معین * و توانا آمدیم و چه نیک تواناییم * آن روز وای بر تکذیب کنندگان! * مگر زمین را محل اجتماع نگردانیدیم * چه برای مردگان چه زندگان * و کوه های بلند در آن نهادیم و به شما آبی گوارا نوشانیدیم]

1) علی بن ابراهیم می گوید: آیات به صورت متوالی و با یکدیگر مرتبط هستند «فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا»، منظور، قبر است، «وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا» رستاخیز مردگان است، «فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا»، منظور، چهارپاست، «فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا»، منظور، فرشتگان هستند. «عُذْرًا أَوْ نُذْرًا»، یعنی این که: با شما اتمام حجت می کنم و شما را با سخنانی که به شما می گویم، هشدار می دهم، که آن قسم است و جواب قسم: «إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ» آن چه را که به آن وعده داده میشوید، واقع خواهد شد که خداوند فرمود:«فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ»، یعنی نور آن گرفته می شود و فرو می ریزد.(1)

2) و نیز نقل می کند: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است: منظور از: «فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ»، طمس به معنی از بین رفتن نور آن است، اما در این آیه: «إِلَى قَدَرٍ مَّعْلُومٍ»، منظور، نهایت و پایان اجل است.(2)

3) علی بن ابراهیم: «وَإِذَا السَّمَاء فُرِجَتْ» می گوید: شکاف برمی دارد و گشوده می شود «وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ»، یعنی این که از جا کنده می شود «وَإِذَا الرُّسُلُ أُقِّتَتْ»، می گوید: در زمان های متفاوتی مبعوث شدند.(3)

4) طبرسی: امام صادق علیه السلام می فرماید: منظور از: «أُقِّتَتْ»، این است که در زمان های متفاوتی مبعوث شدند.(4)

5) علی بن ابراهیم: «لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ» می گوید: یعنی به تأخیر افتاد «لِيَوْمِ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 392.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 392.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 392.
4- [4] - مجمع البیان، ج 10، ص 229.

الْفَصْلِ»، و منظور از: «أَلَمْ نَخْلُقكُّم مِّن مَّاء مَّهِينٍ»، گندیده است «فَجَعَلْنَاهُ فِی قَرَارٍ مَّكِينٍ» در رَحِم، و در این آیه: «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا * أَحْيَاء وَأَمْوَاتًا»، كفات: مساكن و منازل است، و روایت كرده است كه: امیر المؤمنین علیه السلام در زمان بازگشت از جنگ صِفِّین به قبرستان نگاه كرد و فرمود: این «كفات» مردگان است یعنی مسكن های آنهاست. سپس به خانه های كوفه نگاه كرد و فرمود: این «كفات» زندگان است، و این آیات را تلاوت نمود: «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا * أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا».(1)

6) محمد بن یعقوب: از برخی یاران ما، از سهل بن زیاد، از ابن فضّال، از برخی یارانش، از ابو كَهمس، از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این آیات نقل می كند: «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا * أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا»، می فرماید: منظور، دفن كردن مو و ناخن است.(2)

7) ابن بابویه، نقل می كند: پدرم، از سعد بن عبد الله، از قاسم بن محمد اصفهانی، از سلیمان بن داود منقری، از حمّاد بن عیسی، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت كرده است كه: آن حضرت به قبرستان ها نگاه كرد و فرمود: ای حمّاد! این «كفات» مردگان است و به خانه ها نگاه كرد و فرمود: این «كفات» زندگان است و این آیات را تلاوت نمود: «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا * أَحْيَاء وَأَمْوَاتًا» و روایت كرده است كه منظور، دفن نمودن مو و ناخن است.(3)

8) علی بن ابراهیم: منظور از: «وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِیَ شَامِخَاتٍ»، كوه های مرتفع است، «وَأَسْقَيْنَاكُم مَّاءً فُرَاتًا»، منظور، گوارایست، و هر آب گوارایی، آب فرات است، و منظور از: «انطَلِقُوا إِلَى ظِلٍّ ذِی ثَلَاثِ شُعَبٍ»(4) [بروید به سوی (آن) دود سه شاخه] فرمود: یعنی این كه دارای سه شاخه از آتش است، و منظور از: «إِنَّهَا تَرْمِی بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ»(5) [(دوزخ) چون كاخی (بلند) شراره می افكند] شراره های آتش مانند

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 392.
2- [2] - كافی، ج 6، ص 493، ح 1.
3- [3] - معانی الاخبار، ص 342، ح 1.
4- [4] - مرسلات/ 30.
5- [5] - مرسلات/ 32.

قصرها و کوه ها است، و در این آیه: «کَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ»(1) [گویی شترانی زرد رنگند]، یعنی این که سیاه هستند.(2)

9) شرف الدین نجفی، با حذف سند، حدیث مرفوعی را از عباس بن اسماعیل، از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که: منظور از: «أَلَمْ نُهْلِکِ الْأَوَّلِینَ» اوّلی و دوّمی است «ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِینَ»، منظور، سوّمی و چهارمی و پنجمی است «کَذَلِکَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِینَ»، یعنی از بنی امیّه؛ و منظور از این آیه: «وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ» کسانیاند که امیر المؤمنین و امامان معصوم صلوات الله علیهم اجمعین را تکذیب کردند.(3)

10) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از برخی یاران ما، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابو الحسن ماضی امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که: به ایشان عرض کردم: منظور از: «وَیْلٌ لِلْمُکَذِّبِینَ» چیست؟ فرمود: خداوند میفرماید: «وَیلٌ لِلمُکَذِّبِینَ یا مُحَمَّدُ! بِمَا أوحَیتُ إلَیکَ مِن وِلایَهِ عَلِیٍّ» [وای بر تکذیب کنندگان- ای محمد!- آن چه در خصوص ولایت علی علیه السلام به تو وحی کردم] «أَلَمْ نُهْلِکِ الْأَوَّلِینَ * ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِینَ»، فرمود: واپسینان کسانی هستند که پیامبران را در خصوص پیروی از اوصیا تکذیب کردند «کَذَلِکَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِینَ»، کسانی هستند که به آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین ظلم کردند و نسبت به جانشین وی، آن همه گناهان را مرتکب شدند. عرض کردم: منظور از: «إِنَّ الْمُتَّقِینَ»(4) [اهل تقوا] چیست؟ فرمود: به خدا سوگند! ما و شیعه ما هستند. تنها ما بر دین ابراهیم هستیم؛ بقیه مردم از آن به دور هستند.(5)

«انطلقوا الی ما کنتم به تکذبون (29) انطَلِقُوا...لا ظَلِیل وَ لا یُغنِی مِنَ اللَّهَبِ(31)»

«انطلقوا الی ما کنتم به تکذبون (29) انطَلِقُوا إِلَی ظِلٍّ ذِی ثَلَاثِ شُعَبٍ (30) لا

1- [1] - مرسلات/ 33.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 392.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 754، ح 1.
4- [4] - مرسلات/41
5- [5] - کافی، ج 1، ص 361، ح 91.

ظَلِیل وَ لا یُغنِی مِنَ اللَّهَبِ(31)»

[بروید به سوی همان چیزی که آن را تکذیب میکردید * بروید به سوی (آن) دود سه شاخه * نه سایه دار است و نه از شعله (آتش) حفاظت می کند]

_ 1) شیخ ابو جعفر طوسی، از احمد بن یونس، از احمد بن سیار، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: وقتی که مردم از شدت عطش پناه آوردند، به آن ها گفته میشود: «_ _انطَلِقُوا إِلَی مَا کُنتُم بِهِ تُکَذِّبُونَ» یعنی تکذیب امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه. فرمود: هنگامی که نزد او آمدند، به_ آنان گفت: «* انطَلِقُوا إِلَی ظِلٍّ ذِی ثَلَاثِ شُعَبٍ * لا ظَلِیلٍ وَ لا یُغنِی مِنَ اللَّهَبِ *» یعنی از لهیب عطش.(1)

2) محمد بن عباس، از احمد بن قاسم، احمد بن محمد بن سیّار، از یکی از یاران ما در حدیثی مرفوع از ابو عبد الله امام صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که فرمود: وقتی که مردم از شدت عطش پناه آوردند، به آنها گفته میشود: «_ _انطَلِقُوا إِلَی مَا کُنتُم بِهِ تُکَذِّبُونَ» یعنی امیر المؤمنین صلوات الله علیه. پس به آنها میگوید: «انطَلِقُوا إِلَی ظِلٍّ ذِی ثَلَاثِ شُعَبٍ *» فرمود: منظور آن سه تن هستند؛ یعنی فلانی و فلانی و فلانی.(2)

«هَذَا یَوْمُ لَا یَنطِقُونَ (35) وَلَا یُؤْذَنُ لَهُمْ فَیَعْتَذِرُونَ (36)»

[این روزی است که دم نمی زنند * و رخصت نمی یابند تا پوزش خواهند]

1) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از علی، از اسماعیل بن مهران، از حمّاد بن عثمان نقل می کند: شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام درباره این آیه می فرماید: «وَلَا یُؤْذَنُ لَهُمْ فَیَعْتَذِرُونَ»، خداوند منزه است از این که بنده وی عذری داشته باشد و به وی اجازه معذرت خواهی ندهد، بلکه زمین گیر شده است و دیگر عذری ندارد.(3)

1- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 754، ح 3.
2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 755، ح 4.
3- [3] - كافى، ج 8، ص 178، ح 200.

«إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی ظِلَالٍ وَعُیُونٍ(41) وَفَوَاکِهَ مِمَّا یَشْتَهُونَ (42) کُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِیئًا بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ (43) إِنَّا کَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ (44) وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِّلْمُکَذِّبِینَ (45) کُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِیلًا إِنَّکُم مُّجْرِمُونَ (46) وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِّلْمُکَذِّبِینَ (47) وَإِذَا قِیلَ لَهُمُ ارْکَعُوا لَا یَرْکَعُونَ (48) وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِّلْمُکَذِّبِینَ (49) فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ (50)»

[اهل تقوا در زیر سایه ها و بر کنار چشمه سارانند * با هر میوه ای که خوش داشته باشند * به (پاداش) آن چه می کردید، بخورید و بیاشامید؛ گواراتان باد * ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم * آن روز وای بر تکذیب کنندگان! * (ای کافران) بخورید و اندکی برخوردار شوید که شما گناهکارید * (ولی) آن روز وای بر تکذیب کنندگان! * و چون به آنان گفته شود: رکوع کنید، به رکوع نمی روند * آن روز وای بر تکذیب کنندگان! * پس به کدامین سخن پس از (قرآن) ایمان می آورند؟]

1) علی بن ابراهیم: منظور از: «إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی ظِلَالٍ وَعُیُونٍ»، سایه سارانی از نور است که از آفتاب درخشان تر است، و منظور از: «وَإِذَا قِیلَ لَهُمُ ارْکَعُوا لَا یَرْکَعُونَ»،این است که اگر به آنها گفته شود: از امام پیروی کنید، آنها پیروی نمی کنند. سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ» بعد از این سخنانی که برای تو می گویم «یُؤْمِنُونَ».(1)

2) شرف الدین نجفی، نقل می کند: حسن بن علی وشاء، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: «وَإِذَا قِیلَ لَهُمُ ارْکَعُوا لَا یَرْکَعُونَ»، فرمود: این آیه در بطن قرآن این گونه آمده است: «وَ إِذَا قِیلَ لِلنُّصَّابِ تَوَلَّوا عَلِیّاً لا یَفعَلُونَ» [اگر به شما دشمنان گفته شود که ولایت علی علیه السلام را بپذیرند، سرباز می زنند].(2)

3) ابن شهر آشوب: از تفسیر ابو یوسف یعقوب بن سفیان، از مجاهد و ابن عباس روایت کرده است که: «إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی ظِلَالٍ وَعُیُونٍ» کسانی که از گناهان

1- [1] - تفسير قمى، ج 2، ص 393.
2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 756، ح 6.

پرهیز کردند عبارتند از: علی بن ابی طالب علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام که زیر سایه درختان و در چادرهایی از مروارید هستند که هر کدام از آن چادرها یک فرسخ در یک فرسخ پهنا دارد، - سپس حدیث را ادامه می دهد تا آن جا که می فرماید- : «إِنَّا کَذَلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنینَ» یعنی پیروی کنندگان از خداوند که همانا اهل بیت محمد صلوات الله علیهم اجمعین هستند، جایگاه آنان در بهشت است.(1)

1- [1] - مناقب، ج 2، ص 94.

ص:342

سوره نبأ

اشاره

سوره نبأ مکی است. 40 آیه دارد و بعد از معارج نازل شده است.

ص:343

ص:344

1) ابن بابویه: با سند خود، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: هر کس سوره «عَمَّ یَتَسَاءلُونَ» را بخواند و هر روز بر خواندن این سوره مداومت کند، آن سال را پشت سر نخواهد گذاشت، مگر این که در همان سال، به خواست خداوند، حتماً به زیارت خانه خدا مشرّف خواهد شد.(1)

2) و در کتاب خواصّ القرآن، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: هر کس این سوره را بخواند و از حفظ کند، مدت زمانی که برای حسابرسی وی در روز قیامت در نظر گرفته می شود تا وارد بهشت شود، به اندازه نوشتن یک سوره است، و هر کس این سوره را بنویسد و به بازوی خویش ببندد، هرگز شپش به وی نزدیک نخواهد شد و نیروی عظیمی در وی به وجود می آید.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس این سوره را بخواند و از حفظ کند، مدت زمانی که برای حسابرسی وی در روز قیامت در نظر گرفته می شود تا وارد بهشت شود، به اندازه خواندن یک نماز است، و هر کس این سوره را بنویسند و به بازوی خویش ببندد، هرگز شپش به وی نزدیک نخواهد شد و قدرت و هیبت زیادی در وی به وجود می آید.

4) و امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس این سوره را برای کسی که قصد شب زنده داری داشته باشد، بخواند، تمام شب را بیدار خواهد ماند. اگر کسی که در شب مسافرت می کند این سوره را بخواند، به خواست خداوند، وی را از هر دزد و راهزنی محفوظ نگاه میدارد.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 150.

ص:346

تفسیر سوره نبأ

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«عَمَّ يَتَسَاءلُونَ (1) عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ (2) الَّذِى هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ (3) كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (4) ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ (5)»

[درباره چه چیز از یکدیگر می پرسند؟* از آن خبر بزرگ * که درباره آن با هم اختلاف دارند * نه چنان است به زودی خواهند دانست * باز هم نه چنان است، بزودی خواهند دانست]

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از محمد بن ابی عمیر یا شخصی دیگر، از محمد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند: به ایشان عرض کردم: فدایت شوم! شیعه از شما می پرسند که تفسیر این آیات چیست: «عَمَّ يَتَسَاءلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ»؟ فرمود: این امر به من بستگی دارد؛ من اگر بخواهم آنها را از تفسیر آن مطلع می سازم و اگر نخواهم این کار را نمیکنم. _ سپس فرمود: _ ولی من تفسیر آن را به تو می گویم. عرض کردم: منظور از: «عَمَّ يَتَسَاءلُونَ» چیست؟ فرمود: درباره امیر المؤمنین علیه السلام است، امیر المؤمنین صلوات الله علیه_ _می فرماید: خداوند عزّ و جلّ آیه و نشانه ای که از من والاتر باشد، ندارد و من عظیم ترین خبر او هستم.(1)

1- [1] - کافی، ج 1، ص 161، ح 3.

2) و صفّار در بصائر الدرجات همین حدیث را نقل می کند، و در پایان آن آمده است: خداوند تبارک و تعالی، آیه و نشانهای عظیم تر از من ندارد، و خدای عزّ و جلّ را خبری بزرگتر از من نیست. ولایت من بر امت های پیشین واجب شد، ولی آنها سرباز زدند.(1)

3) و نیز از او: از حسین بن محمد، از معلّی بن محمّد، از محمد بن اورمه و محمد بن عبد الله، از علی بن حسّان، از عبد الرحمن بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این آیات: «عَمَّ یَتَسَاءلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ» روایت شده است که: خبر عظیم: ولایت است. و درباره این آیه از ایشان پرسیدم: «هُنَالِکَ الْوَلَایَهُ لِلَّهِ الْحَقِّ»(2) [در آن جا (آشکار شد که) یاری به خدای حق تعلق دارد] فرمود: منظور، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است.(3)

4) علی بن ابراهیم روایت کرده است که: پدرم، از حسین بن خالد، از امام رضا علیه السلام درباره این آیات: «عَمَّ یَتَسَاءلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ * الَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ»، نقل کرده است که امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: خداوند تبارک و تعالی، خبری عظیم تر از من ندارد، و خدای عزّ و جلّ را نشانهای بزرگتر از من نیست. با آن که امت های پیشین زبان های مختلفی داشتند، ولی فضل و بزرگواری من بر ایشان عرضه شد، اما آنها به فضل و بزرگی من اعتراف نکردند.(4)

5) محمد بن عباس: از احمد بن ادریس، از محمد بن احمد بن یحیی، از ابراهیم بن هاشم، با سند خود، از محمد بن فضیل روایت کرده است که: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این آیات پرسیدم: «عَمَّ یَتَسَاءلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ * الَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ»، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: خداوند، خبری عظیم تر از من ندارد و با آن که ملت های پیشین، زبان های متفاوتی داشتند، از فضل و بزرگواری من برای آنان

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 88، ح 3.
2- [2] - کهف/ 44.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 346، ح 34.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 394.

سخن گفته شد.(1)

6) و نیز از او روایت شده است که: احمد بن هوذه، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حمّاد، از ابان بن تغلب نقل کرده است: از ایشان درباره این کلام خدای تبارک و تعالی پرسیدم: «عَمَّ یَتَسَاءلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ * الَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ»، فرمود: منظور از نبأ عظیم، علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ زیرا در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اختلافی وجود ندارد.(2)

7) ابن بابویه، نقل می کند: حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام در قم در ماه رجب سال سیصد و سی و نه روایت کرده است که: پدرم، از علی بن ابراهیم بن هاشم، در مکتوبی که در سال سیصد و نه برای من نوشت، نقل می کند: پدرم، از یاسر خادم، از علی بن موسی امام رضا علیه السلام، از پدرش، از پدرانش، از امام حسین (صلوات الله علیهم اجمعین) نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: ای علی! تو حجت خدا هستی، تو دری برای رسیدن به خداوند هستی، تو راه رسیدن به خداوند هستی، تو خبر عظیم هستی، تو صراط مستقیم هستی، تو سرمشقی والا (برترین وصف) هستی. ای علی! تو امام مسلمانان و امیر مؤمنان و برترین جانشینان و سرور صدّیقان و (درستکاران) هستی. ای علی! تو فاروق اعظم هستی (فاروق: فرق گذارنده بین حق و باطل)، تو والاترین صدّیقان و (درستکاران) هستی، ای علی! تو جانشین من هستی و تو دَین مرا ادا خواهی کرد و تو به وعده های من جامه عمل خواهی پوشاند. ای علی! بعد از من، به تو ظلم خواهد شد. ای علی! مردم تو را ترک خواهند کرد و از پیش تو خواهند رفت. خداوند و هر آن کس از امت من را که در این مجلس حاضر است، گواه می گیرم، که حزب و شیعه تو، حزب و شیعه من است، و حزب من، حزب خداوند است، و حزب دشمنان تو، حزب شیطان هستند.(3)

8) و از طریق مخالفین: آن چه حافظ بن محمد شیرازی در کتاب خویش

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 758، ح 2.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 758، ح 3.

3- [3] - عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج 2، ص 9، ح 13.

المستخرج من تفاسیر الاثنی عشر نقل کرده است که در تفسیر این آیات: «عَمَّ یَتَسَاءلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ * الَّذِی هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ»، حدیثی مرفوع را از سدّی نقل می کند: صَخْر بن حَرْب آمد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشست و گفت: ای محمد! بعد از تو، این امارت از آن ماست یا از آن شخص دیگری است؟ فرمود: ای صَخْر! بعد از من این امارت از آن کسی است که رابطه او نسبت به من مانند رابطه هارون نسبت به موسی است، و خداوند عزّ و جلّ این آیات را نازل کرد: «عَمَّ یَتَسَاءلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ» که بعضی از مردم این ولایت را تأیید می کنند و برخی دیگر آن را انکار می کنند. سپس فرمود: «کَلَّا» و این پاسخی است برای آنها «سَیَعْلَمُونَ» با خلافت و ولایت او آن زمان آشنا خواهند شد که در قبرهای خود از آن پرسیده شوند. در آن زمان، هیچ کس در مشرق زمین و مغرب آن و در دریا و خشکی باقی نمیماند، مگر این که منکر و نکیر بعد از مرگ، از همگی آنها درباره ولایت و خلافت می پرسند و به مرده می گویند: پروردگارت کیست؟ دین و آیین تو چیست؟ و پیامبرت کیست؟ و امامت کیست؟

9) و صاحب کتاب نُخَب، با سند خود از علقمه نقل می کند: در جنگ صِفِّین مردی از سپاه شام بیرون آمد، در حالی که بر سر نیزه خویش، قرآنی گذاشته بود و این آیات را می خواند: «عَمَّ یَتَسَاءلُونَ * عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ»، می گوید: می خواستم با وی پیکار کنم، ولی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تو نرو، و خودش جلو رفت و به او فرمود: آیا میدانی آن خبر عظیمی که در مورد آن اختلاف وجود دارد چیست؟ گفت: خیر. علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! من آن خبر عظیمی هستم که در مورد آن اختلاف داشتید و نسبت به ولایت وی نزاع کردید و بعد از آن که ولایت مرا پذیرفتید، از آن سرباز زدید، و بعد از آن که از شمشیر من نجات یافتید، به وسیله ستم و سرکشی خود نابود شدید. شما در روز غدیر از این ولایت آگاهی یافتید و در روز قیامت نیز همان چیزی را که قبلاً میدانستید، خواهید دانست. سپس شمشیر خویش را بالا برد و سر و دست او را قطع کرد (و او را به هلاکت رساند).(1)

10) و در روایت اصبغ بن نباته آمده است: علی علیه السلام می فرماید: به خدا

1- [1] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 79.

سوگند! من همان خبر عظیمی هستم که در مورد آن اختلاف داشتند. چنین نیست آنان به زودی پی خواهند برد، باز چنین نیست، آنان به زودی پی خواهند برد. آن هنگام که بین بهشت و دوزخ می ایستم و (به آتش دوزخ) می گویم: این شخص از آن من است و این شخص از آن توست.(1)

« أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا (6) وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا (7)...(9) وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا(10)»

« أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا (6) وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا (7) وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا (8) وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا(9) وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا(10)»

[آیا زمین را گهواره ای نگردانیدیم؟ * و کوه ها را (چون) میخهایی (نگذاشتیم)؟ * و شما را جفت آفریدیم * و خواب شما را (مایه) آسایش گردانیدیم * و شب را (برای شما) پوششی قرار دادیم]

1) علی بن ابراهیم: منظور از: «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا»،این است که انسان در آن کاملاً مهیّا می شود، «وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا» منظور، میخ های زمین است و: «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا»، یعنی این که لباسی است بر تن روز و (روز را می پوشاند).(2)

2) ابن بابویه: با سند خود، از یزید بن سلام نقل می کند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم: چرا شب، لیل نامیده شد؟ فرمود: زیرا (زمان) انس و الفت گرفتن مردان با زنان است، و خداوند عزّ و جلّ آن را الفت و پوشش قرار داده است؛ همان گونه که خود او تبارک و تعالی می فرماید: «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا * وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا»، گفت: حقیقت را گفتی.(3)

«وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا (13) وَأَنزَلْنَا...(15) وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا (16)»

«وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا (13) وَأَنزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاء ثَجَّاجًا (14) لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا (15) وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا (16)»

[و چراغی فروزان گذاردیم * و از ابرهای متراکم آبی ریزان فرود آوردیم * تا

1- [1] - مناقب ابن شهر آشوب، ج 3، ص 80.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 394.
3- [3] - علل الشرایع، ج 2، ص 181، ح 33.

بدان دانه و گیاه برویانیم * و باغهای در هم پیچیده و انبوه]

1) علی بن ابراهیم: منظور از: «وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا»، آفتاب تابان است.(1)

2) محمد بن یعقوب: از احمد بن ادریس، از محمد بن عبد الجبار، از صفوان بن یحیی، از عاصم بن حُمید، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: از امام جعفر صادق علیه السلام درباره آن احادیثی که در خصوص رؤیت و دیدن روایت میکنند، پرسیدم و ایشان فرمود: خورشید، جزئی از هفتاد جزء نور کرسی است، و کرسی، جزئی از هفتاد جزء نور عرش است، و عرش، جزئی از هفتاد جزء نور حجاب است، و حجاب، جزئی از هفتاد جزء نورِ ستر است. پس اگر راست می گویند، به آفتابی که ابری مقابل آن نباشد، خیره شده و به طور کامل نگاه کنند.(2)

3) علی بن ابراهیم: «وَأَنزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ» یعنی از ابرها «مَاء ثَجَّاجًا»، یعنی این که ریزان است و (پشت سر هم میریزد) و منظور از: «وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا»، باغ هایی آکنده از درخت است.(3)

«يَوْمَ يُنفَخُ فِى الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا(18)»

[روزی که در صور دمیده شود و گروه گروه بیایید]

1) جامع الاخبار: از ابن مسعود نقل می کند: نزد امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بودم که آن حضرت علیه السلام فرمود: قیامت دارای پنجاه جایگاه است که هر جایگاه هزار سال طول می کشد. اولین جایگاهی که انسان ها از قبرهای خویش خارج می شوند و به آن جا میروند، جایگاهی ا ست که مردم در آن جا، عریان و پابرهنه و گرسنه و تشنه هستند و تنها کسی از این گرسنگی و تشنگی نجات می یابد که در هنگام خارج شدنش از قبر به پروردگار خویش و به بهشت و جهنم و مبعوث شدن و حساب و قیامت ایمان داشته باشد و به خداوند تبارک و تعالی اعتراف کند، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و رسالت وی از جانب خداوند عزّ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 394.

2- [2] - کافی، ج 1، ص 76، ح 7.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 394.

و جلّ را باور داشته باشد. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا»، یعنی این که به صورت امت هایی جداگانه از قبرها به سوی آن جایگاه می آیند؛ هر امت با امام خویش می آید، و گفته شده، به معنای گروه هایی مختلف است.(1)

2) و از معاذ، روایت شده است که: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خصوص قیامت پرسیدم و ایشان فرمود: ای معاذ! درباره امر عظیمی پرسیدی، و فرمود: ده گروه از امت من محشور می شوند: برخی از آنان به شکل میمون، و برخی دیگر به شکل خوک، و برخی به این صورت که سرشان وارونه است، یعنی این که پاهای آنها در بالای سرشان است تا بر چهار دست و پا راه روند، و برخی دیگر از آنان نابینا هستند، و برخی دیگر کر و لال هستند، گروهی، زبان خویش را که بر سینه های ایشان آویزان شده را می جوند که چرک از آن سرازیر می شود که دیگران به دلیل این آلودگی آنها، از آنان نفرت دارند، و گروهی دیگر دست و پاهایشان قطع شده است، و گروهی بر تنه درختانی از آتش به صلیب کشیده شده اند، و گروهی از لاشه، گندیده تر و بدبوتر هستند، و به گروهی دیگر جامه هایی پوشانده شده است که بلند و چسبان و از جنس قیر است. آن گروهی که به شکل میمون ها هستند همان گروه سرکش از مردم هستند، و گروهی که به شکل خوکان هستند، رشوه خوارانند، و آن دسته که سرشان وارونه است، رباخوارانند، و نابینایان کسانی هستند که در قضاوت کردن، ظلم می کنند و عدالت را رعایت نمی کنند، و آن دسته که کر و لال هستند، آنهایی هستند که شیفته اعمال خویش هستند، و آنهایی که زبان های خویش را می جوند، علما و قاضیانی هستند که گفتار آنها با عملشان متفاوت است، و آن دسته که دست و پاهای آنها قطع شده است، کسانی هستند که به همسایه خویش آزار می رسانند. اما آن گروهی که بر درختانی از جنس آتش به صلیب کشیده شده اند، آنهایی هستند که نزد پادشاه به مردم تهمت می زنند (سخن چینی میکنند)، و آنهایی که از لاشه گندیده تر هستند، آنهاییاند که اسیر شهوت و لذت ها هستند و حق خداوند را در اموال خویش به جای نمی آورند، و آن دسته که لباس هایی از جنس آتش بر تن آنهاست، اهل کبر و فخر فروشی و تکبّر هستند.(2)

1- [1] - جامع الاخبار، ص 176.
2- [2] - جامع الاخبار، ص 176.

«وَفُتِحَتِ السَّمَاء فَكَانَتْ أَبْوَابًا (19) وَ سُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا(20) إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا (21) لِلْطَّاغِينَ مَآبًا (22) لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا (23)»

[و آسمان گشوده و درهایی (پدید) شود * و کوه ها را روان کنند و (چون) سرابی گردند * (آری) جهنم (از دیر باز) کمینگاهی بوده * (که) برای سرکشان بازگشتگاهی است * روزگاری دراز در آن درنگ کنند]

1) علی بن ابراهیم: منظور از: «وَفُتِحَتِ السَّمَاء فَكَانَتْ أَبْوَابًا»، این است که درهای بهشت گشوده می شود، و منظور از: «وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا»، این است که کوه ها مانند سرابی که در صحراها برق می زند، حرکت می کنند، و«إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا» یعنی این که موجود و مهیاست «لِلْطَّاغِينَ مَآبًا» یعنی این که منزلگاهی است، و: «لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا»، گفت: احقاب یعنی سالها و حقب یعنی یک سال و هر سال سیصد و شصت روز است که هر روز آن معادل هزار سال از آن سالهایی است که شما میشمارید (سالهای این دنیا).(1)

2) و علی بن ابراهیم روایت کرده است که: احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از درست بن ابی منصور، از احول، از حمران بن اعین نقل می کند: درباره این آیات: «لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا * لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا»، از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم و ایشان فرمود: این در مورد کسانی است که از آتش دوزخ خارج نمی شوند.(2)

3) ابن بابویه: از پدرش، از سعد بن عبد الله، از یعقوب بن یزید، از جعفر بن محمد بن عقبه، از شخصی که از او روایت می کند، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد این آیه نقل می کند: «لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا»، می فرماید: احقاب، هشت حقب است که هر کدام از آن حقبها، هشتاد سال است و هر سال، سیصد و شصت روز است که هر روز آن معادل هزار سال از آن سالهایی است که شما میشمارید (سالهای این دنیا).(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 392.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 394.
3- [3] - معانی الاخبار، ص 220، ح 1.

«لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا(24) إِلَّا...حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا (32) وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا (33)»

«لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا(24) إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا (25) جَزَاء وِفَاقًا (26) إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا (27) وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا (28) وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا (29) فَذُوقُوا فَلَن نَّزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا (30) إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا (31) حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا (32) وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا (33)»

[در آن جا نه خنکی چشند و نه شربتی * جز آب جوشان و چرکابه ای * کیفری مناسب (با جرم آنها) * آنان بودند که به (روز) حساب امید نداشتند * و آیات ما را سخت تکذیب می کردند * و حال آن که هر چیزی را برشمرده (به صورت) کتابی در آورده ایم * پس بچشید که جز عذاب هرگز (چیزی) بر شما نمی افزاییم * مسلماً پرهیزکاران را رستگاری است * باغچه ها و تاکستانها * و دخترانی همسال با سینه های برجسته]

1) علی بن ابراهیم: در این آیه: «لَّا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا» میگوید: بَرد به معنای خواب است، و منظور از: «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا» این است که پیروز می شوند، و منظور از: «وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا»، کنیزهایی هم سن و سال هستند که برای بهشتیان مهیا شده است.(1)

2) سپس روایت کرده است که: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام آمده است: منظور از: «إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا»، مفاز به معنای کرامتها است و این فرموده خدای تبارک و تعالی: «وَكَوَاعِبَ» به معنای دختران نارپستان است.(2)

«وَكَأْسًا دِهَاقًا(34) لَّا يَسْمَعُونَ فِيهَا...لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا(38)»

«وَكَأْسًا دِهَاقًا(34) لَّا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَّابًا(35) جَزَاء مِّن رَّبِّكَ عَطَاء حِسَابًا(36) رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرحْمَنِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا(37) يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا(38)»

[و پیاله های لبالب * در آن جا نه بیهوده ای شنوند و نه (یکدیگر را) تکذیب (کنند) * (این است) پاداشی از پروردگار تو، عطایی از روی حساب * پروردگار آسمان ها و زمین و آن چه میان آن دو است؛ بخشایشگری که کس را یارای

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 395.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 395.

خطاب با او نیست * روزی که روح و فرشتگان به صف می ایستند و (مردم) سخن نگویند، مگر کسی که (خدای) رحمان به او رخصت دهد و سخن راست گوید]

1) علی بن ابراهیم: منظور از: «وَكَأْسًا دِهَاقًا»، پیاله پر است و درباره این آیه می گوید: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا»، روح، فرشته ای است که از جبرئیل و میکائیل، عظیم تر و بزرگ تر است. روح با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همراه بود و با امامان صلوات الله علیهم اجمعین نیز همراه خواهد بود.(1)

2) محمد بن یعقوب: از علی بن محمد، از یکی از یاران ما، از ابن محبوب، از محمد بن فضیل، از ابو الحسن ماضی امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده است که: به ایشان عرض کردم: منظور از: « يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا » چیست؟ فرمود: به خدا سوگند! ما هستیم که در روز قیامت به آنها اجازه داده می شود و سخن راست میگویند. به ایشان عرض کردم: آن گاه که سخن خواهید گفت، چه می گویید؟ فرمود: پروردگارمان را حمد می گوییم و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود می فرستیم، و برای شیعه خویش شفاعت می کنیم که پروردگارمان بر سینه ما دست رد نمیزند (شفاعت ما را می پذیرد).(2)

3) احمد بن محمد بن خالد برقی: از پدرش، از سعدان بن مسلم، از معاویه بن وهب نقل می کند: از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: منظور از این آیه شریفه: «لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا»، چیست؟ فرمود: به خدا سوگند! ما هستیم که در آن روز به آنها اجازه داده می شود و سخن راست می گویند. عرض کردم: فدایت شوم! چه چیزی خواهید گفت؟ فرمود: پروردگارمان را حمد می گوییم، و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود می فرستیم، و برای شیعه خویش شفاعت می کنیم که پروردگارمان بر سینه ما دست رد نمیزند (شفاعت ما را

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 395.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 361، ح 91.

می پذیرد).(1)

4) محمد بن عباس: از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از سعدان بن مسلم، از معاویه بن وهب، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: به ایشان عرض کردم: منظور از: «إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا»، چیست؟ فرمود: به خدا سوگند! ما هستیم که در روز قیامت به آنها اجازه داده می شود و سخن راست می گویند. عرض کردم: آن گاه که سخن می گویید، چه خواهید گفت؟ فرمود: پروردگارمان را حمد می گوییم، و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود می فرستیم، و برای شیعه خویش شفاعت می کنیم که پروردگارمان بر سینه ما دست رد نمیزند (شفاعت ما را می پذیرد). از امام موسی کاظم علیه السلام مشابه همین روایت نقل شده است.(2)

5) و نیز از او: از احمد بن هوذه، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حمّاد، از ابو خالد قمّاط، از امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرش روایت شده است که: آن گاه که روز قیامت فرا رسد، و خدای عزّ و جلّ تمامی مخلوقات، از پیشینیان و پسینیان را در یک جا گرد آورد، گفتن لا إله إلاّ الله از تمامی مخلوقات گرفته می شود، مگر کسانی که به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام اعتراف کرده باشند و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا».(3)

6) طبرسی، نقل می کند: معاویه بن عمّار، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: درباره این آیه از ایشان پرسیدند و ایشان فرمود: به خدا سوگند! ما هستیم که در روز قیامت به آنها اجازه داده می شود و سخن راست می گویند. عرض کردم: فدایت شوم! چه خواهید گفت؟ فرمود: پروردگارمان را حمد می گوییم و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درود می فرستیم، برای شیعه خویش شفاعت می کنیم که پروردگارمان بر سینه ما دست رد نمیزند (شفاعت ما را

1- [1] - محاسن، ص 183، ح 183.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 760، ح 8.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 761، ح 9.

می پذیرد). عیاشی همین روایت را به صورت مرفوع نقل کرده است.(1)

7) و طبرسی در خصوص روح نقل می کند: علی بن ابراهیم با سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: روح، فرشته ای است که از جبرئیل و میکائیل، عظیم تر و بزرگ تر است.(2)

مؤلف گوید: معنای روح به هنگام تفسیر این دو آیه ذکر گردید: «وَیَسْأَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی»(3) [و درباره روح از تو می پرسند. بگو: روح از (سنخ) فرمان پروردگار من است] و این آیه که می فرماید: «وَکَذَلِکَ أَوْحَیْنَا إِلَیْکَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا»(4) [و همین گونه روحی از امر خودمان به سوی تو وحی کردیم].

«إِنَّا أَنذَرْنَاکُمْ عَذَابًا قَرِیبًا یَوْمَ یَنظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ یَدَاهُ وَیَقُولُ الْکَافِرُ یَا لَیْتَنِی کُنتُ تُرَابًا(40)»

[ما شما را از عذابی نزدیک هشدار دادیم. روزی که آدمی آن چه را با دست خویش پیش فرستاده است، بنگرد و کافر گوید: کاش من خاک بودم!]

1) علی بن ابراهیم: این فرموده خدای تبارک و تعالی: «إِنَّا أَنذَرْنَاکُمْ عَذَابًا قَرِیبًا»، یعنی در آتش دوزخ، و در این آیه: «یَوْمَ یَنظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ یَدَاهُ وَیَقُولُ الْکَافِرُ یَا لَیْتَنِی کُنتُ تُرَابًا»، منظور این است که میگوید: ای کاش تُرابی بودم. و ترابی به معنای علوی است. و می گوید: این رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که کنیه امیر المؤمنین علیه السلام را «ابو تُراب» گذاشت.(5)

2) محمد بن عباس، نقل کرده است: حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از یونس بن یعقوب، از خلف به حمّاد، از هارون بن خارجه، از ابو بصیر، و از سعید سمّان، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده

1- [1] - مجمع البیان، ج 10، ص 248.
2- [2] - مجمع البیان، ج 10، ص 248.
3- [3] - در تفسیر آیه 85 سوره اسراء.

4- [4] - در تفسیر دو آیه 53-52 شوری.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 395.

است که: منظور از: «يَوْمَ يَنظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِى كُنتُ تُرَابًا» این است که ای کاش علوی بودم که به ولایت ابو تراب علی علیه السلام ایمان داشته باشد.

شرف الدین نجفی گفته است: محمد بن خالد برقی، از یحیی حلبی، از هارون بن خارجه و خلف حمّاد، از ابو بصیر، مشابه همین حدیث را نقل می کند.(1)

3) و نیز از او: و در باطن تفسیر اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین روایتی است که_ _این تأویل را که در تفسیر این آیه آمده است، تأیید می کند. آن آیه چنین است: «أَمَّا مَن ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكْرًا»(2) [اما هر که ستم ورزد، عذابش خواهیم کرد. سپس به سوی پروردگارش بازگردانیده می شود. آن گاه او را عذابی سخت خواهد کرد]. می گوید: به امیر المؤمنین علیه السلام بازگردانده می شود و او را عذابی سخت خواهد کرد که می گوید: ای کاش ترابی بودم؛ یعنی این که از شیعه ابو تراب بودم، و منظور از «رَبّ» در این آیه، صاحب است.(3)

4) ابن بابویه، نقل می کند: احمد بن حسن قطّان، از ابو عباس احمد بن یحیی بن زکریا، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از ابو الحسن عبدی، از سلیمان بن مهران، از عبایه بن ربعی نقل می کند: از عبد الله بن عباس پرسیدم: چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کنیه علی علیه السلام را ابو تراب قرار داده است؟ گفت: چون ایشان صاحب زمین است، و حجت خداوند بر روی زمین و برای ساکنان آن است، و بقا و دوام زمین به خاطر ایشان است و سکون و آرامش زمین از رهگذر ایشان است. و شنیدهام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هنگامی که روز قیامت فرا رسد و کافر، آن همه پاداش و قرب الهی و کرامتی را که خداوند عزّ و جلّ برای شیعه علی علیه السلام مهیا کرده است، ببیند، می گوید: ای کاش تراب بودم، یعنی این که از شیعه علی علیه السلام بودم و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که میفرماید: «وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِى كُنتُ تُرَابًا».(4)

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 761، ح 10.
2- [2] - کهف/ 87.

3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 761، ح 11.
4- [4] - علل الشرايع، ج 1، ص 187، ح 3.

ص:360

سوره نازعات

اشاره

سوره نازعات، مکی است. 46 آیه دارد و بعد از نبأ نازل شده است

ص:361

ص:362

فضیلت و ثواب قرائت سوره نازعات

1) ابن بابویه: با سند خود، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: هر کس سوره نازعات را بخواند، سیراب از دنیا خواهد رفت، و خداوند تبارک و تعالی او را سیراب از قبر برخواهد انگیخت و سیراب، وارد بهشت خواهد کرد.(1)

2) و در کتاب خواصّ القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: هر کس این سوره را بخواند، از عذاب الهی در امان خواهد ماند و خداوند در روز قیامت به وی شرابی گوارا خواهد نوشاند. هر کس این سوره را در هنگام مواجه شدن با دشمنان بخواند، به مسیر دیگری خواهند رفت و از شرّ آنان ایمن می شود و به او ضرری نخواهند رساند.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس به خواندن این سوره عادت کند، از عذاب الهی ایمن می شود و خداوند در روز قیامت، به وی شراب می نوشاند. هر کس این سوره را در هنگام مواجه شدن با دشمنان بخواند، به مسیر دیگر خواهند رفت و از شرّ آنها ایمن خواهد شد و از آزار آنان در امان خواهد ماند.

4) و امام صادق علیه السلام می فرماید: کسی که با دشمنان خود روبروست، اگر این سوره را بخواند، وی را نخواهند دید و به مسیر دیگری خواهند رفت. هر کس نزد کسی میرود که از شرّ او میترسد، اگر این سوره را بخواند، به خواست خدا از شرّ وی ایمن می شود.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 150.

ص:364

تفسیر سوره نازعات

اشاره

بسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا(1) وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا(2) وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا(3) فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا(4)»

[سوگند به فرشتگانی که (از کافران) به سختی جان ستانند * و به فرشتگانی که جان (مؤمنان) را به آرامی گیرند * و به فرشتگانی که (در دریای بی مانند) شناکنان شناورند * پس در پیشی گرفتن (در فرمان خدا) سبقت گیرنده اند]

1) علی بن ابراهیم: منظور از: «وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا»، جان کندن است.(1)

2) طبرسی، در خصوص معنای همین آیه نقل می کند: منظور فرشتگانی هستند که با سختی و شدت، جان کفّار را می گیرند، آن گونه که کماندار، زه کمان خویش را تا بیشترین حد می کشد. وی می گوید: این روایت از علی علیه السلام نقل شده است.(2)

3) و نیز از او: منظور، همان مرگ است که جان ها را می رباید. و می گوید: این روایت از امام صادق علیه السلام نقل شده است.(3)

4) و در خصوص معنای «النَّاشِطَاتِ» از امام علی علیه السلام نقل کرده است: فرشتگانی هستند که جان کفّار را از مابین پوست و ناخن میگیرند تا این که با غم و اندوه (مَرارت) از درون آنان خارج شود. « نشط» به معنای جذب کردن و بیرون

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 396.
2- [2] - مجمع البیان، ج 10، ص 252.
3- [3] - مجمع البیان، ج 10، ص 252.

کشیدن است. گفته میشود نشطتُ الدّلوَ: یعنی سطل را بیرون کشیدم.(1)

5) شیبانی در نهج البیان، از امام علی علیه السلام نقل کرده است: منظور از: «وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا»، فرشتگانی هستند که با شدت و سختی فراوانی جان کفّار را می گیرند، آن گونه که کماندار نیز در کشیدن زه کمان زیاده روی کند و آن را بیش از اندازه می کشد.

6) ابن فَهْد در (العُدّه) نقل می کند: در حدیث معاذ بن جبل، معاذ از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: مردم را پاره نکن (تار و مار نکن)، که سگ های جهنم تو را تکه تکه خواهند کرد؛ چرا که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطاً»، آیا می دانی «ناشطات» چیست؟ آنها سگ های اهل دوزخ هستند که گوشت و استخوان را می خورند.(2)

7) علی بن ابراهیم: منظور از: «وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطاً»، کافرانی هستند که در پرداختن به زندگانی دنیوی خویش شور و نشاط دارند، و منظور از: «وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا»، مؤمنانی هستند که خداوند را تسبیح می گویند.(3)

8) سپس نقل می کند: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام در خصوص این آیه: «فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا» روایت شده است که فرمود: منظور، جان های مؤمنان است که همانند دنیا به سوی بهشت از یکدیگر سبقت میگیرند، و جان های کفّار نیز مانند آن به سوی آتش دوزخ از یکدیگر سبقت میگیرند.(4)

«فَالمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا(5) يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ(6) تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ(7)»

[و کار (بندگان) را تدبیر می کنند * آن روز که لرزنده بلرزد * و از پی آن لرزه ای (دگر) افتد]

1- [1] - مجمع البیان، ج 10، ص 253.
2- [2] - عده الداعی، ص 244.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 396.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 396.

1) ابن بابویه نقل می کند: ابو الحسن محمد بن قاسم گرگانی - که خدا از او خشنود باد - از احمد بن حسن حسینی، از حسن بن علی، از پدرش، از محمد بن علی، از پدرش امام رضا، از پدرش امام موسی کاظم - که صلوات و درود خدا بر همه آنان باد - روایت کرده است که: جمعی از یاران مخلص امام صادق علیه السلام در شبی مهتابی نزد ایشان نشسته بودند و عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! پوسته این آسمان چه زیباست و نور این نجوم و ستارگان چه جالب است! امام صادق علیه السلام فرمود: شما این سخنان را می گویید، در حالی که چهار فرشته تدبیر کننده یعنی: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت علیه السلام به زمین نگاه می کنند، و شما و همتایانتان را در مناطق مختلف زمین می بینند، در حالی که نوری که از شما به آسمان ها و زمین میتابد، از نور این ستارگان زیباتر است و آنها نیز مشابه همان گفته شما را می گویند که: نور این مؤمنان چه زیباست!(1)

2) علی بن ابراهیم: منظور از: «یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَهُ * تَتْبَعُهَا الرَّادِفَهُ»، روزی است که زمین شکاف برمی دارد و همراه ساکنان آن فرو می رود و رادفه به معنای صیحه و فریاد است.(2)

3) محمد بن عباس، نقل می کند: جعفر بن محمد بن مالک، از قاسم بن اسماعیل، از علی بن خالد عاقولی، از عبد الکریم بن عمرو خثعمی، از سلیمان بن خالد روایت کرده است که: امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص این آ یات: «یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَهُ * تَتْبَعُهَا الرَّادِفَهُ»، می فرماید: منظور از راجفه (لرزه)، حسین بن علی علیهما السلام است و منظور از رادفه، علی بن ابی طالب علیه السلام است، و اولین کسی که خاک را از سر خویش می زداید، حسین بن علی علیه السلام است در هفتاد و پنج هزار و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «إنّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِینَ آمَنُوا فِی الحَیَاهِ الدُّنیَا وَ یَومَ یَقُومُ الأشهَادُ * یَومَ لاَ یَنفَعُ الظَّالِمِینَ مَعذِرَتُهُم وَ لَهُمُ اللَّعنَهُ وَ لَهُم سُوءُ الدَّارِ»(3) [در حقیقت، ما فرستادگان خود و

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 5، ح 2.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 396.
3- [3] - مؤمن/ 52-51.

کسانی را که گرویده اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان برپای میایستند، قطعاً یاری میکنیم * (همان) روزی که ستمگران را پوزش طلبی شان سود نمی دهد، و برای آنان لعنت است و برایشان بد فرجامی آن سرای است](1)

4) ابن شهر آشوب، از امام رضا علیه السلام در خصوص « تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ» نقل کرده است: هرگاه که زمین به لرزه افتاد، خروج دابّه (جنبنده) در پی آن است. و درباره این آیه: «أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ»(2) [جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم] می فرماید: منظور، علی بن ابی طالب علیه السلام است.(3)

و روایت هایی در معنای این آیه و با همین مضمون، در سوره نمل ذکر شد.

«قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ (8) أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ (9)...(15) إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى(16)»

«قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ (8) أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ (9) يَقُولُونَ أَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِى الْحَافِرَهِ (10) أَئِذَا كُنَّا عِظَامًا نَّخِرَةً(11) قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ(12) فَإِنَّمَا هِىَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ(13) فَإِذَا هُم بِالسَّاهِرَهِ (14) هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى(15) إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى(16)»

[در آن روز دلهایی سخت هراسانند * دیدگان آنها فرو افتاده * گویند: آیا (باز) ما به (مغاک) زمین برمی گردیم؟ * آیا وقتی ما استخوان ریزه های پوسیده شدیم (زندگی را از سر می گیریم)؟ * (و با خود) گویند: در این صورت این برگشتی زیان آور است * و(لی) در حقیقت، آن (بازگشت بسته به) یک فریاد است (و بس) * و به ناگاه آنان در زمین هموار خواهند بود * آیا سرگذشت موسی بر تو آمد؟ * آن گاه که پروردگارش او را در وادی مقدس طُوَی ندا درداد]

1) علی بن ابراهیم: «قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ» منظور، بیمناک است «أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ * يَقُولُونَ أَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِى الْحَافِرَهِ»، می گوید: قریشی ها گفتند: آیا بعد از مرگ باز خواهیم گشت؟ «أَئِذَا كُنَّا عِظَامًا نَّخِرَةً»؟ یعنی پوسیده شده «تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ» می گوید: آنها این را برای استهزاء و تمسخر گفتند؛ پس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «فَإِنَّمَا هِىَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ * فَإِذَا هُم بِالسَّاهِرَهِ»، زجره، به معنای دمیدن دومین

1- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 762، ح 1.
2- [2] - نمل/ 82.
3- [3] - مناقب، ج 3، ص 102.

بار در صور است و «ساهره» جایگاهی در شام نزدیک بیت المقدس است.(1)

2) سعد بن عبد الله: از محمد بن عیسی بن عبید، از قاسم بن یحیی، از پدر بزرگش حسن بن راشد، از محمد بن عبد الله بن حسین نقل می کند: همراه پدرم نزد امام جعفر صادق علیه السلام رفتیم، و پدرم به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد: نظر شما درباره «کَرّه» (بازگشت) چیست؟ فرمود: نظر من همان چیزی است که خداوند عزّ و جلّ می فرماید، که بیست و پنج شب قبل از این که این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شود، تفسیر آن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده بود. خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «تِلْکَ إِذًا کَرَّهٌ خَاسِرَهٌ» آن گاه که به دنیا باز می گردند، در حالی که انتقام خویش را نگرفته اند. پدرم به ایشان عرض کرد: خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «فَإِنَّمَا هِیَ زَجْرَهٌ وَاحِدَهٌ * فَإِذَا هُم بِالسَّاهِرَهِ»، منظور از آن چیست و خداوند چه چیزی را اراده فرموده است؟ فرمود: آن گاه که از آنها انتقام گرفته می شود و بدن ها می میرند، جان ها بیدار می ماند که نه به خواب می روند و نه می میرند.(2)

3) محمد بن عباس، نقل می کند: ابو عبد الله محمد بن احمد، از قاسم بن اسماعیل، از محمد بن سنان، از سماعه بن مهران، از جابر بن یزید، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: بازگشت مبارک و سودمند در روز قیامت، ولایت من و پیروی از من و ولایت علی علیه السلام و جانشینان بعد از وی و پیروی از آنان است که خداوند آنها را به خاطر همین ولایت، همراه با من و جانشین من علی علیه السلام و جانشینان وی - که صلوات و درود خدا بر همه آنان باد - وارد بهشت می کند. (و از سوی دیگر) بازگشت زیان آور، دشمنی با من و عدم پیروی از من و دشمنی با علی علیه السلام و جانشینان وی است که خداوند آنان را به خاطر همین نافرمانی، وارد پایین ترین درجات دوزخ می کند.(3)

4) علی بن ابراهیم، نقل می کند: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر

1- [1] - تفسير قمى، ج 2، ص 396.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 28.
3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 762، ح 2.

علیه السلام روایت شده است که: درباره این آیه: «أَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِی الْحَافِرَهِ» می فرماید: یعنی در آفرینش جدید؛ و در این آیه شریفه: «فَإِذَا هُم بِالسَّاهِرَهِ» منظور از ساهره: زمین است. آنها در قبرستان ها بودند و هنگامی که فریاد را شنیدند، از قبرستان های خویش خارج شدند و بر سطح زمین بالا آمدند، و منظور از مقدس در این آیه: «بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ»، مطهر و پاک است و «طُوًی» نام آن وادی است.(1)

«فَحَشَرَ فَنَادَی(23) فَقَالَ أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی(24) فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَکَالَ الْآخِرَهِ وَالْأُولَی(25)»

[و گروهی را فراهم آورد (و) ندا درداد * و گفت: پروردگار بزرگتر شما منم * و خدا (هم) او را به کیفر دنیا و آخرت گرفتار کرد]

1) علی بن ابراهیم: «فَحَشَرَ» منظور، فرعون است «فَنَادَی * فَقَالَ أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی * فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَکَالَ الْآخِرَهِ وَالْأُولَی»، نکال: کیفر و تنبیه است، و منظور از «آخرت» این سخن اوست که می گوید: «أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی»، و منظور از «أولی» این سخن اوست که می گوید: «مَا عَلِمْتُ لَکُم مِّنْ إِلَهٍ غَیْرِی»(2) [من جز خویشتن برای شما خدایی نمی شناسم] و خداوند، او را به خاطر این سخنانش نابود کرد.(3)

2) طبرسی، نقل می کند: در تفسیر از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است که: مدت زمان بین این دو کلمه (الأولی و آخره) چهل سال بود.(4)

3) و نیز از او: ابو بصیر، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: جبرئیل عرض کرد: خداوندا! فرعون را رها می کنی، در حالی که گفت: «أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلَی»! خداوند می فرماید: این سخن را کسی میگوید که همانند تو باشد و هراس داشته باشد که فرصت را از دست دهد.(5)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 396.
2- [2] - قصص/ 38.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 397.
4- [4] - مجمع البیان، ج 10،ص 257.

5- [5] - مجمع البيان، ج 10، ص 257.

«وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا(29) وَالْأَرْضَ...فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (41)»

«وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا(29) وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (30) أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءهَا وَمَرْعَاهَا (31) وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا (32) مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (33) فَإِذَا جَاءتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى (34) يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ مَا سَعَى (35) وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَن يَرَى (36) فَأَمَّا مَن طَغَى (37) وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (38) فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى (39) وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى (40) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (41)»

[و شبش را تیره و روزش را آشکار گردانید * و پس از آن زمین را با غلتانیدن گسترد * آبش و چراگاهش را از آن بیرون آورد * و کوه ها را لنگر آن گردانید * (تا وسیله) استفاده برای شما و دامهایتان باشد * پس آن گاه که آن هنگامه بزرگ در رسد * (آن) روز است که انسان آن چه را که در پی آن کوشیده است، به یاد آورد * و جهنم برای هر که بیند، آشکار گردد * اما هر که طغیان کرد * و زندگی پست دنیا را برگزید * پس جایگاه او همان آتش است * و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید و نفس خود را از هوس باز داشت * پس جایگاه او همان بهشت است]

1) علی بن ابراهیم: منظور از: «وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا» این است که: تاریک گرداند. اعشی (شاعر عرب) می گوید:

و بَهمَاءَ بِاللَّيلِ غطش الفَلاَ***هِ يُؤنسُنِی صَوتُ فيّادِها

(فلات و سرزمینی است در شب که آبی در آن نیست و هیچ صدایی در آن به گوش نمی رسد و راه به جایی برده نمیشود. در این شب دیجور، تنها چیزی که به من انس می دهد، صدای جغدهای نر است).

منظور از: «وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا»، خورشید است، و منظور از: «وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا»، گسترانید، «وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا» منظور استوار و ثابت گردانید، و منظور از: «يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ مَا سَعَى»، تمامی اعمالی که انجام داده، را به یاد می آورد، «وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَن يَرَى»، منظور، حاضر و آماده شد، و منظور از: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى»، آن بنده ای است که آن گاه که قادر به انجام گناه باشد و

موقعیت انجام گناه برای وی پیش بیاید، به خاطر ترس از خداوند، از انجام آن گناه امتناع می کند و نفس خویش را از آن نهی

ص:371

می کند، پاداش او بهشت خواهد بود.(1)

2) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از داود رقّی، از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص این آیه روایت کرده است که: «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ»(2) [و هر کس را که از مقام پروردگارش بترسد، دو باغ است]، هر کس بداند که خداوند وی را می بیند و سخنان وی را می شنود و از اعمال نیک و بد وی آگاه است، و این امر، وی را از انجام دادن اعمال زشت باز بدارد، این همان کسی است که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش ترسیده و نفس را از هوی و هوس بازداشته است.(3)

3) و از او: از علی بن ابراهیم، از احمد بن محمد بن خالد، از حسن بن حسین، از محمد بن سنان، از ابو سعید مکاری، از ابو حمزه ثمالی، از علی بن حسین امام زین العابدین علیه السلام نقل می کند: مردی به همراه خانواده خویش سوار کشتی شدند و به دریا رفتند. کشتی در اثر طوفان غرق شد و تنها کسی که نجات یافت، زن آن مرد بود که با چنگ زدن به تخته ای از تخته های آن کشتی به جزیره ای رسید. در آن جزیره، راهزنی بود که بسیار اهل گناه بود و به حریم خداوند تجاوز می کرد. این راهزن ناگهان زنی را در کنار خویش یافت و به آن زن گفت: انسان هستی یا جنّ؟ گفت: بلکه انسان هستم. راهزن بدون این که چیز دیگری به آن زن بگوید، آن گونه که یک مرد در کنار همسرش مینشیند، در کنار آن زن نشست و خواست که با وی نزدیکی کند، ولی آن زن را اضطراب فرا گرفت (امتناع کرد). به وی گفت: چرا امتناع می ورزی؟ گفت: از این می ترسم، و به آسمان اشاره کرد. آن راهزن گفت: قبلاً چنین کاری را انجام داد ه ای؟ پاسخ داد: به عزّت و جلال او سوگند که چنین کاری را انجام نداده ام. گفت: تو تا این اندازه از او می ترسی، در حالی که تاکنون دست به چنین کاری نزدی! این در حالی است که من تو را به چنین عملی وادار می کنم. به خدا سوگند! بر من واجب تر است که تا این اندازه از خداوند بترسم و تقوای او را داشته باشم. بنابراین آن جا را ترک کرد و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 397.
2- [2] - رحمن/ 46.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 57، ح 10.

راهی منزل خویش شد و دست به هیچ کاری نزد و تنها همّ و غمّ وی، توبه کردن و بازگشت به خویشتن بود. او در راه بازگشت به منزل، راهبی را دید که در همان مسیر راه می رفت. چندی بعد، سوزش آفتاب شدّت یافت و آن راهب به آن راهزن گفت: از خداوند بخواه که به وسیله ابری بر ما سایه افکند؛ زیرا سوزش آفتاب بسیار شدت گرفته است. آن راهزن پاسخ داد: من هیچ عمل نیک از خود نزد خداوند نمی بینم، لذا این جسارت را در خودم نمی بینم که از خداوند چیزی را طلب کنم. راهب گفت: میخواهی من دعا کنم و تو آمین بگویی؟ آن راهزن جوان پیشنهاد آن راهب را پذیرفت. پس راهب دعا می کرد و آن جوان آمین می گفت. طولی نکشید که ابری بر آنها سایه افکند و مدت طولانی از روز در زیر سایه آن راه رفتند تا این که به دو راهی رسیدند که راهب در یک مسیر و آن جوان در مسیر دیگری گام برداشت. آن تکه ابر، همراه آن جوان در آن مسیر رفت. راهب گفت، تو از من نیکوتری؛ زیرا دعای تو مستجاب شد، ولی دعای من مستجاب نشد؛ پس ماجرایت را برایم تعریف کن. ماجرای آن زن را برایش تعریف کرد. آن راهب گفت: آن گاه که ترس وجودت را فرا گرفت، خداوند گناهان گذشته تو را آمرزید. در آینده، مراقب رفتار و اعمال خودت باش.(1)

4) ابن شهر آشوب: از سفیان بن عیینه، از زهری، از مجاهد، از ابن عباس نقل می کند: «فَأَمَّا مَن طَغَى * وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» منظور از کسی که طغیان کرده است، عَلْقَمه بن حارث بن عبد الدار است؛ و اما کسی که از مقام پروردگارش ترسید: علی بن ابی طالب علیه السلام است که ترس داشت و از معصیت و گناه امتناع کرد و نفس خود را از هوی و هوس بازداشت «فَإِنَّ الْجَنّه هِىَ الْمَأْوَى»، این آیه به علی علیه السلام و هر آن کس بر طریقت علی علیه السلام است، اختصاص دارد.(2)

«يَسْأَلُونَکَ عَنِ السَّاعَهِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا(42)...لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّهً أَوْ ضُحَاهَا(46)»

«يَسْأَلُونَکَ عَنِ السَّاعَهِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا(42) فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَاهَا(43) إِلَى رَبِّکَ مُنتَهَاهَا(44) إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرُ مَن يَخْشَاهَا(45) كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّهً أَوْ ضُحَاهَا(46)»

1- [1] - کافی، ج 2، ص 56، ح 8.

2- [2] - مناقب، ج 2، ص 94.

[درباره رستاخیز از تو می پرسند که فرا رسیدنش چه وقت است؟ * تو را چه به گفتگو در آن * علم آن با پروردگار تو است * تو فقط کسی را که از آن می ترسد، هشدار می دهی * روزی که آن را می بینند گویی که آنان جز شبی یا روزی درنگ نکرده اند]

1) علی بن ابراهیم: منظور از: «یَسْأَلُونَکَ عَنِ السَّاعَهِ أَیَّانَ مُرْسَاهَا» این است که میپرسند: چه زمانی فرا می رسد؟ پس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «إِلَی رَبِّکَ مُنتَهَاهَا»، منظور، علم به آن است، و گفت: منظور از: «کَأَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَهَا لَمْ یَلْبَثُوا إِلَّا عَشِیَّهً أَوْ ضُحَاهَا»، روز قیامت است.(1)

2) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از حسین بن سعید، از محمد بن داود، از محمد بن عطیه نقل کرده است: مردی از علمای اهل شام نزد امام محمد باقر علیه السلام آمد و عرض کرد: ای ابا جعفر! آمده ام که درباره مسئله ای بپرسم که پاسخ آن را نیافته ام و از سه گروه از مردم درباره این مسئله پرسیده ام که هر کدام برای تفسیر و توضیح آن پاسخی دادند که با پاسخ گروه دیگر فرق داشت. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: سؤال تو چیست؟ عرض کرد: می خواهم بپرسم که اولین چیزی که خداوند خلق کرده، کدام است؟ پاسخ برخی از کسانی که از آنها درباره این مسئله پرسیدم، قضا و قدر است و برخی دیگر پاسخ دادند، قلم و برخی گفتند: روح.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: پاسخ صحیحی نداده اند. هیچ چیزی قبل خداوند عزّ و جلّ وجود نداشت. او عزیزی بود که هیچ کس قبل از عزّت او موجود نبود و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّهِ عَمَّا یَصِفُونَ»(2) [منزه است پروردگار تو پروردگار شکوهمند از آن چه وصف می کنند] خالق قبل از مخلوق وجود داشته است، و اگر خداوند اولین چیزی را که می آفرید، آن را از چیز دیگر آفریده بود و اگر خداوند اولین آفریده ها را از طریق آفریدن یک چیز دیگر میآفرید، این تسلسل ادامه دار میشد و انقطاع نداشت و همیشه همراه او چیزی بود که خداوند تبارک و تعالی بر او مقدم نبود. اما خداوند

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 397.
2- [2] - صافات/ 180.

قبل از هر چیز دیگری موجود بود و چیزی را آفرید که تمامی موجودات دیگر را از آن چیز خلق کرد و آن چیز، همان آب است که تمامی چیزها را از آن آفرید، و آفرینش تمامی موجودات را به آن نسبت داد، و آب را به چیز دیگری نسبت نداد. باد را از آب آفرید و باد را بر آب مسلّط کرد. پس باد بر سطح آب، شکاف هایی ایجاد کرد (موج هایی به وجود آورد) که به مقداری معین که خودش می خواست به همان اندازه طغیان کند، کف بر آن آب به وجود آمد و از آن کف تشکیل شده، زمینی سفید و پاک آفرید که هیچ گونه ترک و شکافی و هیچ گونه فراز و نشیبی در آن نبود و درخت نیز بر آن وجود نداشت. سپس آن را مانند ورق در هم پیچید و روی آب قرار دارد. سپس خداوند آتش را از آب خلق کرد. پس آتش، سطح آب را شکاف داد و به مقدار معینی که خدای عزّ و جلّ می خواست، دودی از آن آب بالا آمد و از آن دود، آسمانی صاف و پاک آفرید که هیچ گونه ترک و شکافی در آن نبود؛ و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «السَّمَاءُ بَنَاهَا * رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا * وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا»(1) [آسمانی که (او) آن را برپا کرده است * سقفش را برافراشت و آن را (به اندازه معین) درست کرد * و شبش را تیره و روزش را آشکار گردانید] و فرمود: در آن از خورشید و ماه و ستارگان و ابرها خبری نبود. سپس آن را در پیچید و بالای زمین قرار داد. سپس این دو خلقت را به هم مربوط کرد، و قبل از آن که زمین را گسترده و مسطح کند، آسمان را بالا برد، و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِکَ دَحَاهَا»(2) [و پس از آن زمین را با غلتانیدن گسترد] منظور این است که گسترده کرد.(3)

و این حدیث، طولانی است که آن را به طول کامل در شرح این آیه از سوره انبیا ذکر کردیم: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ کُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ»(4) [و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم].

1- [1] - نازعات/ 29-27.
2- [2] - نازعات/ 30.
3- [3] - کافی، ج 8، ص 94، ح 67.
4- [4] - انبیاء/ 30.

ص:376

سوره عبس

اشاره

سوره عبس مکی است. 42 آیه دارد و بعد از نجم نازل شده است.

ص:377

ص:378

فضیلت و ثواب قرائت سوره عبس

1) ابن بابویه: با سند خود، از معاویه بن وهب، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: هر کس سوره «عَبَسَ وَتَوَلَّی» و « إذا الشَّمسُ کُوِّرَت» را بخواند، زیر بال خداوند در بهشت خواهد بود و در سایه رحمت و کرامت او قرار خواهد گرفت و در باغ های او جای خواهد داشت؛ و ان شاء الله این امر بر خداوند، بزرگ و گران نیست.(1)

2) و در کتاب خواصّ القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است: هر کس این سوره را بخواند، در روز قیامت در حالی که خندان و شاداب است، از قبر خویش برمی خیزد. هر کس این سوره را بر پوست آهو بنویسد و بر خود آویزان کند (همراه خویش داشته باشد) هر جا برود، چیزی جز خیر نمی بیند.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس این سوره را زیاد بخواند، در روز قیامت در حالی که خندان و شاداب است، از قبر خویش برمی خیزد. هر کس این سوره را بر پوست آهو بنویسد و بر خود آویزان کند (همراه خویش داشته باشد)، هر جا برود، چیزی جز خیر نمی بیند.

4) و امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر مسافری این سوره را در راه سفر خویش بخواند، از خطرات آن سفر در امان خواهد ماند.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 151.

ص:380

تفسیر سوره عبس

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«عَبَسَ وَتَوَلَّی(1) أَن جَاءهُ الْأَعْمَی(2)...وَهُوَ یَخْشَی(9) فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّی(10)»

«عَبَسَ وَتَوَلَّی(1) أَن جَاءهُ الْأَعْمَی(2) وَمَا یُدْرِیکَ لَعَلَّهُ یَزَّکَّی(3) أَوْ یَذَّکَّرُ فَتَنفَعَهُ الذِّکْرَی(4) أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَی(5) فَأَنتَ لَهُ تَصَدَّی(6) وَمَا عَلَیْکَ أَلَّا یَزَّکَّی(7) وَأَمَّا مَن جَاءکَ یَسْعَی(8) وَهُوَ یَخْشَی(9) فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّی(10)»

[چهره در هم کشید و روی گردانید * که آن مرد نابینا پیش او آمد * و تو چه دانی؟ شاید او به پاکی گراید * یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد * اما آن کس که خود را بی نیاز می پندارد * تو بدو می پردازی * با آن که اگر پاک نگردد، بر تو (مسئولیتی) نیست * و اما آن کس که شتابان پیش تو آمد * در حالی که (از خدا) می ترسید * تو از او به دیگران می پردازی]

1) علی بن ابراهیم: در خصوص عثمان و ابن اُمّ مَکْتُوم نازل شد. ابن امّ مَکْتوم، مؤذّن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و نابینا بود. یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد ایشان بودند و عثمان نیز در آن جا بود که ابن امّ مکتوم وارد شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وی را بر عثمان مقدّم کرد. پس عثمان ترشرویی کرد و روی برتافت. پس خداوند عزّ و جلّ این آیات را نازل کرد: «عَبَسَ وَتَوَلَّی» منظور عثمان است «أَن جَاءهُ الْأَعْمَی * وَمَا یُدْرِیکَ لَعَلَّهُ یَزَّکَّی» منظور این است که تو چه می دانی، شاید طاهر و پاک باشد «أَوْ یَذَّکَّرُ»، گفت: یعنی این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وی را پند دهد، «فَتَنفَعَهُ الذِّکْرَی». سپس عثمان را مورد خطاب قرار داد: «أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَی* فَأَنتَ لَهُ

تَصَدَّی»، یعنی این که اگر ثروتمندی نزد تو بیاید، به وی توجه می کردی و مقامش را بالا می بردی «وَمَا عَلَیْکَ أَلَّا یَزَّکَّی» منظور این است که اگر شخصی ثروتمند باشد، دیگر برای تو اهمیتی ندارد که آیا آن شخص پاک و باتقوا هست یا نیست «وَأَمَّا مَن جَاءکَ یَسْعَی» منظور، ابن امّ مکتوم است «وَهُوَ یَخْشَی * فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّی» یعنی این که توجه نمی کنی و به این شخص نمی پردازی و توجه نداری.(1)

2) طبرسی: از امام صادق علیه السلام روایت شده است: این آیات در خصوص مردی از بنی امیه نازل شد که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، و ابن امّ مکتوم وارد شد. هنگامی که وی را دید، متنفر شد و ترشرویی کرد و خود را کنار کشید و روی برتافت، و خداوند داستان او را بازگو کرد و آن را ناپسند دانست.(2)

3) و طبرسی هم چنین نقل می کند: از امام صادق علیه السلام نقل شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن گاه که عبد الله بن امّ مکتوم را می دید، می فرمود: خوش آمدی، خوش آمدی، به خدا سوگند! خداوند تبارک و تعالی در خصوص تو، مرا سرزنش نخواهد کرد و آن قدر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق عبد الله بن امّ مکتوم لطف و مهربانی می کرد که او، خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دور نگاه می داشت (کمتر به دیدار ایشان میرفت).(3)

« کَلَّا إِنَّهَا تَذْکِرَهٌ(11) فَمَن شَاء ذَکَرَهُ(12)...بِأَیْدِی سَفَرَهٍ(15) کِرَامٍ بَرَرَهٍ(16)»

« کَلَّا إِنَّهَا تَذْکِرَهٌ(11) فَمَن شَاء ذَکَرَهُ(12) فِی صُحُفٍ مُّکَرَّمَهٍ(13) مَّرْفُوعَهٍ مُّطَهَّرَهٍ(14) بِأَیْدِی سَفَرَهٍ(15) کِرَامٍ بَرَرَهٍ(16)»

[زنهار (چنین مکن) این (آیات) پندی است * تا هر که خواهد از آن پند گیرد * در صحیفه هایی ارجمند * والا و پاک شده * به دست فرشتگانی * ارجمند و نیکوکار]

1) علی بن ابراهیم: منظور از: «کَلَّا إِنَّهَا تَذْکِرَهٌ»، قرآن است، «فِی صُحُفٍ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 398.

2- [2] - مجمع البيان، ج 10، ص 266.
3- [3] - مجمع البيان، ج 10، ص 266.

مُّكَرَّمَهٍ * مَّرْفُوعَهٍ» نزد خداوند «مُّطَهَّرَهٍ * بِأَيْدِى سَفَرَهٍ»، می گوید: در دست امامان است - که صلوات و درود خدا بر همه آنان باد - «كِرَامٍ بَرَرَهٍ».(1)

2) محمد بن عباس: از حسین بن احمد مالکی، از محمد بن عیسی، از یونس، از خلف بن حمّاد، از ابو ایوب خزّاز، از امام جعفر صادق علیه السلام درباره آیه «بِأَيْدِى سَفَرَهٍ* كِرَامٍ بَرَرَهٍ»، نقل می کند: آنها امامان علیهم السلام هستند.(2)

3) سعد بن عبد الله: از علی بن محمد بن عبد الرحمن حجّال، از صالح بن سندی، از حسن بن محبوب، از مالک بن عطیه، از برید بن معاویه عجلی نقل کرده است: از امام محمد باقر علیه السلام درباره این آیات پرسیدم: «صُحُفًا مُّطَهَّرَهً * فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَهٌ»(3) [صحیفه هایی پاک * که در آنها نوشته های استوار است] فرمود: سخنان ماست و در صحیفه هایی است که از دروغ پاک شده است.(4)

«قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (17) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ...أَنشَرَهُ (22) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (23)»

«قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ (17) مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (18) مِن نُّطْفَهٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ(19) ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ (20) ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ (21) ثُمَّ إِذَا شَاء أَنشَرَهُ (22) كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ (23)»

[کشته باد انسان! چه ناسپاس است! * او را از چه چیز آفریده است؟ * از نطفه ای خلقش کرد و اندازه مقررش بخشید * سپس راه را بر او آسان گردانید * آن گاه به مرگش رسانید و در قبرش نهاد * سپس چون بخواهد او را برانگیزد * ولی نه هنوز آن چه را به او دستور داده به جای نیاورده است]

1) علی بن ابراهیم: «قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ»، منظور امیر المؤمنین علیه السلام است و منظور از: «مَا أَكْفَرَهُ»، چه گناهی انجام داد و به خاطر کدامین گناه، وی را کشتند؟ سپس فرمود: «مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ* مِن نُّطْفَهٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ * ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ»، راه خیر و نیکی را برای وی آسان گردانید «ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ * ثُمَّ إِذَا شَاء أَنشَرَهُ»، دوره رجعت «كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ» یعنی این که آن چه خداوند به

1- [1] - تفسير قمى، ج 2، ص 398.
2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 763، ح 1.
3- [3] - بينه/ 3-2.
4- [4] - مختصر بصائر الدرجات، ص 64.

امیر المؤمنین علیه السلام امر کرده است را به اتمام نرسانده است و برای اتمام و به انجام رساندن آن چه به آن امر شده است، باز خواهد گشت.(1)

2) سپس علی بن ابراهیم نقل می کند: احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از جمیل بن درّاج، از ابو اسامه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: از ایشان درباره این آیه پرسیدم: «قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ»، فرمود: آری، در خصوص امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده است، و منظور از: «مَا أَكْفَرَهُ»، به خاطر این که او را به قتل رساندید. سپس نسب امیر المؤمنین را وصف کرد و چگونگی آفرینش وی و آن چه خداوند با آن به وی کرامت داده است، و فرمود: «مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» وی را از گل و سرشت پیامبران آفرید و او را برای خیر و نیکی مقدّر نمود «ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ» یعنی راه هدایت او را هموار کرد، سپس مردن وی را مشابه مردن پیامبران قرار داد (او را همانند پیامبران میراند)، «ثُمَّ إِذَا شَاء أَنشَرَهُ». عرض کردم: منظور از: «إِذَا شَاء أَنشَرَهُ» چیست؟ فرمود: بعد از به قتل رسیدنش، درنگ خواهد کرد و سپس در دوره رجعت باز خواهد گشت و آن چه را خداوند به آن امر کرده بود، به انجام می رساند.(2)

3) محمد بن عباس: از احمد بن ادریس، از احمد بن محمد بن عیسی، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از جمیل بن درّاج، از ابو اسامه، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند: از ایشان درباره این آیه پرسیدم: «كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ» و عرض کردم: فدایت شوم! چه زمانی آن را به انجام می رساند؟ فرمود: آری، در خصوص امیر المؤمنین علیه السلام نازل گردید و منظور از: «قُتِلَ الْإِنسَانُ» امیر المؤمنین علیه السلام است «مَا أَكْفَرَهُ» منظور قاتل امیر المؤمنین علیه السلام است و به خاطر به قتل رساندن آن حضرت است که صفت کفر به او داده شده است. سپس به وصف نسب آن حضرت و چگونگی آفرینش وی و آن چیزی که خداوند با آن به وی کرامت داده است، پرداخت و فرمود: «مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» از نطفه پیامبران وی را آفرید و وی را برای انجام دادن اعمال نیک، مقدّر فرمود «ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ» منظور راه هدایت است. سپس مردن وی را همانند مردن پیامبران

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 398.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 398.

قرار داد «ثُمَّ إِذَا شَاء أَنشَرَهُ»، از ایشان پرسیدم: منظور از: «إِذَا شَاء أَنشَرَهُ» چیست؟ فرمود: بعد از به قتل رسیدن وی تا زمانی که خداوند بخواهد، درنگ می کند، سپس خداوند وی را مبعوث می کند و این همان سخن خداوندِ عزّ و جلّ است: «إِذَا شَاء أَنشَرَهُ»، و منظور از این آیه: «كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ» در زندگی دنیوی اوست. سپس بعد از به قتل رسیدنش در دوره رجعت درنگ خواهد کرد (سپس در دوره رجعت باز خواهد گشت و آن چه را خداوند به آن امر کرده بود، به انجام می رساند).(1)

«فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ إِلَى طَعَامِهِ(24) أَنَّا صَبَبْنَا...مَّتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ(32) فَإِذَا جَاءتِ الصَّاخَّةُ (33)»

«فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ إِلَى طَعَامِهِ(24) أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاء صَبًّا(25) ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا(26) فَأَنبَتْنَا فِيهَا حَبًّا(27) وَعِنَبًا وَ قَضْبًا(28) وَ زَيْتُونًا وَنَخْلًا(29) وَحَدَائِقَ غُلْبًا(30) وَ فَاكِهَةً وَأَبًّا(31) مَّتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ(32) فَإِذَا جَاءتِ الصَّاخَّةُ (33)»

[پس انسان باید به خوراک خود بنگرد * که ما آب را به صورت بارشی فرو ریختیم * آن گاه زمین را با شکافتنی (لازم) شکافتیم * پس در آن دانه رویانیدیم * و انگور و سبزی * و زیتون و درخت خرما * و باغهای انبوه * و میوه و چراگاه * (تا وسیله) استفاده شما و دامهایتان باشد * پس چون فریاد گوش خراش در رسد]

1) محمد بن یعقوب: از برخی یاران ما، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از کسی که از او نام می برد، از زید شحّام، روایت کرده است که از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم و عرض کردم که در این آیه شریفه: «فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»، منظور از غذا چیست؟ فرمود: علم وی است که باید ببیند از چه کسی آن را فرا می گیرد.(2)

2) شیخ مفید در اختصاص، از محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفّار، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، از زید شحّام، از امام محمد باقر علیه السلام در خصوص این آیه نقل می کند: «فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»، فرمود: علم وی است

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 764، ح 2.

2- [2] - کافی، ج 1، ص 39، ح 8.

که باید ببیند از چه کسی آن را فرا می گیرد.(1)

3) علی بن ابراهیم: «فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ إِلَى طَعَامِهِ * أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاء صَبًّا * ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا * فَأَنبَتْنَا فِيهَا حَبًّا * وَعِنَبًا وَقَضْبًا»، قضب: نوعی گیاه (سبزی) است، و منظور از: «حَدَائِقَ غُلْبًا» باغ های انبوه تودرتو است، «وَفَاكِهَةً وَأَبًّا»، می گوید: «أبّ» علف چهارپایان است «مَّتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ».(2)

4) شیخ مفید در کتاب ارشاد نقل می کند: روایت شده است که از ابو بکر در خصوص این آیه پرسیده شد: «وَفَاكِهَةً وَأَبًّا»، ابو بکر معنای «أبّ» را ندانست و گفت: کدامین آسمان مرا می پوشاند و به من پناه میدهد و کدامین زمین مرا بر خود حمل می کند، و چه کاری باید انجام دهم اگر آن چه در قرآن آمده و از معنای آن آگاه نیستم را بگویم؟ اما فاکهه (میوه) را همه میشناسیم و نسبت به آن آگاهی داریم. اما «ابّ» خداوند نسبت به آن داناتر است. این خبر به گوش امیر المؤمنین علیه السلام رسید، فرمود: سبحان الله! آیا نمی دانست که «أبّ» مرتع و چراگاه است، و این سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَفَاكِهَةً وَأَبًّا»، نشان دهنده اهمیتی است که خداوند عزّ و جلّ برای انسان ها و تغذیه و آفرینش آنها قائل است و هم چنین گویای اهمیتی است که برای دام های آنها و آن چه به وسیله آن زنده می مانند و قوت می گیرند، قائل می باشد.(3)

5) محمد بن یعقوب: از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعده بن زیاد، از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: میوه، یکصد و بیست رنگ (گونه) است، که سر دسته همه میوه ها انار است.(4)

6) علی بن ابراهیم: منظور از «فَإِذَا جَاءتِ الصَّاخَّةُ»، قیامت است.(5)

1- [1] - اختصاص، ص 4.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 399.
3- [3] - ارشاد، ص 107.
4- [4] - کافی، ج 6، ص 352، ح 2.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 399.

«يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ(34) وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (35) وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ (37) لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ (37)»

[روزی که آدمی از برادرش * و از مادرش و پدرش * و از همسرش و پسرانش می گریزد * در آن روز هر کسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می دارد]

1) ابن بابویه: ابو الحسن محمد بن عمرو بن علی بن عبد الله بصری، از ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن احمد بن جبله واعظ، از ابو القاسم عبد الله بن احمد بن عامر طائی نقل کرده است: پدرم، از امام رضا علیه السلام، از امام موسی کاظم علیه السلام، از امام جعفر صادق علیه السلام، از امام محمد باقر علیه السلام، از امام زین العابدین علیه السلام، از امام حسین علیه السلام نقل می کند: علی بن ابی طالب علیه السلام در مسجد جامع کوفه بود که مردی از اهالی شام نزد وی آمد- و حدیث را نقل می کند تا آن جا که می گوید: - مردی به پا خاست و از سر خیره سری و لجبازی از آن حضرت علیه السلام پرسید: ای امیر المؤمنین! منظور از این آیات چیست: «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ * لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ»؟ و منظور از آن، چه کسانی هستند؟ فرمود: هابیل از [برادرش] قابیل فرار می کند، و آن کسی که از مادرش فرار می کند، موسی علیه السلام است، و آن شخصی که از پدرش می گریزد، ابراهیم علیه السلام است، و آن شخصی که از همسر خویش گریزان است، لوط علیه السلام است، و آن شخصی که از پسر خویش می گریزد، نوح علیه السلام است که از فرزند خویش کنعان فرار می کند.(1)

2) علی بن ابراهیم: منظور از: «لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ»، این است که امری، وی را از امر دیگر مشغول می دارد.(2)

3) بستان الواعظین: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند: برخی از خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان پرسیدند:

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 222، ح 1.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 399.

ای رسول خدا! آیا در روز قیامت، انسان، افراد نزدیک خویش را به یاد می آورد؟ فرمود: در سه جایگاه است که هیچ کسی، دیگری را به یاد نمی آورد: زمانی که شخص در برابر ترازوی اعمال قرار می گیرد که تمام توجه او معطوف این است که آیا ترازوی وی سنگینی می کند یا خیر، و هنگام گذشتن از صراط است که آیا از صراط گذر خواهد کرد یا خیر، و هنگام تحویل نامه های اعمال است که آیا نامه اعمالش در دست راستش خواهد بود یا در دست چپ. در این سه جایگاه، انسان، همسر و خویشاوند و دوستان صمیمی و فرزندان و پدر و مادر خویش را به یاد نمی آورد و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ»، که به دلیل آن همه خطرات عظیم و هولناکی که در آن جا هست، انسان تمام توجهش معطوف خویشتن می شود و به دیگری توجه ندارد. از خداوند می خواهیم که از رهگذر رأفت و رحمت و لطف خویش، آن لحظات را بر ما آسان و آرام گرداند.

«وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ(38) ضَاحِكَةٌ...تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ (41) أُوْلَئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ (42)»

«وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ(38) ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ(39) وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ(40) تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ (41) أُوْلَئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ (42)»

[در آن روز چهره هایی درخشانند * خندان (و) شادانند * و در آن روز چهره هایی است که بر آنها غبار نشسته * (و) آنها را تاریکی پوشانده است * آنان همان کافران بدکارند]

1) علی بن ابراهیم: سپس خداوند عزّ و جلّ آن دسته از افراد را ذکر می کند که ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را پذیرفتند و از دشمنانش بیزاری جستند، و می فرماید: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ * ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ»، سپس دشمنان اهل بیت - که صلوات و درود خدا بر همه آنان باد - را ذکر می کند «وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ * تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ» منظور این است که از خیر و نیکی و پاداش بی بهره اند.(1)

2) سپس علی بن ابراهیم نقل کرده است که: سعید بن محمد، از بکر بن سهل، از عبد الغنی بن سعید، از موسی بن عبد الرحمن، از مقاتل بن سلیمان، از ضحّاک،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 399.

از ابن عباس روایت می کند: منظور از: «مَّتَاعًا لَّکُمْ وَلِأَنْعَامِکُمْ»(1) [(تا وسیله) استفاده شما و دامهایتان باشد] این است که منافعی برای شما و دامهایتان باشد، و منظور از غبره در این آیه: «وَوُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ عَلَیْهَا غَبَرَهٌ» سیاه شده است، «تَرْهَقُهَا قَتَرَهٌ» منظور، غبار جهنم است، و منظور از: «أُوْلَئِکَ هُمُ الْکَفَرَهُ الْفَجَرَهُ»، انسان کافر منکر است.(2)

1- [1] - عبس/ 32.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 399.

ص:390

سوره تکویر

اشاره

سوره تکویر مکی است. 29 آیه دارد و بعد از سوره مسد نازل شده است

ص:391

فضیلت و ثواب قرائت سوره تکویر

در سوره عبس ذکر گردید.

1) از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: هر کس این سوره را بخواند، خداوند در روز قیامت، آن گاه که نامه اعمال داده می شود، او را از رسوایی ایمن می دارد و در حالت ایمنی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نگاه می کند. هر کس این سوره را بر کسی که مبتلا به چشم درد باشد و یا چشم وی آسیب دیده باشد، بخواند، به خواست خداوند، بیماری چشم وی بهبود می یابد.

2) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس این سوره را بخواند، خداوند در روز قیامت، آن گاه که نامه اعمال داده می شود، او را از رسوایی ایمن می دارد، و هر کس این سوره را برای شخصی که مبتلا به چشم درد باشد و یا چشم وی آسیب دیده باشد، بخواند، به خواست خداوند، بیماری وی بهبود می یابد.

ص:393

ص:394

تفسیر سوره تکویر

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ(1) وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ(2)...سُجِّرَتْ (6) وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (7)»

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ(1) وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ(2) وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ (3) وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ (4) وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ (5) وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ (6) وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ (7)»

[آن گاه که خورشید به هم درپیچد * و آن گاه که ستارگان همی تیره شوند * و آن گاه که کوه ها به رفتار آیند * وقتی شتران ماده وانهاده شوند * و آن گاه که وحوش را همی گرد آرند * دریاها آن گاه که جوشان گردند * و آن گاه که جانها به هم درپیوندند]

1) ابن بابویه: محمد بن موسی بن متوکل، از محمد بن ابو عبد الله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید، از اسماعیل بن مسلم، از ابو نعیم بلخی، از مقاتل بن حیّان، از عبد الرحمن بن ابزی، از ابوذر غِفاری - که رحمت خداوند بر وی باد - نقل می کند: در حالی که همگی راه می رفتیم، دست در دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داشتم و هر دو به آفتاب نگاه می کردیم تا این که غروب کرد و من عرض کردم: ای رسول خدا! کجا غروب می کند؟ فرمود: در آسمان، سپس از آسمانی به آسمان دیگر بالا برده می شود، تا این که به آسمان هفتم که زیر عرش است، می رسد. آن گاه سجده کنان فرود می آید، و همه فرشتگانی که عهده دار آن هستند، به سجده می روند. سپس می گوید: پروردگارا! امر شما چیست، از کجا طلوع کنم؟ آیا از محل غروبم طلوع کنم یا از محل طلوعم؟ و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «وَالشَّمْسُ تَجْرِی لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَلِکَ تَقْدِیرُ

الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»(1) [و خورشید به (سوی) قرارگاه ویژه خود روان است. تقدیر آن عزیز دانا این است]، منظور، تدبیر پروردگار عزیز و توانا در آفرینش خویش است؛ خداوندی که از آفریدگان خویش آگاه است.

فرمود: سپس جبرئیل پوششی از نور عرش که به مقدار ساعت های روز و به اندازه درازای آن در تابستان و کوتاهی آن در زمستان و مابین اندازه های آن در پاییز و بهار است برای آفتاب می آورد، پس آفتاب آن گونه که انسان لباس خویش را می پوشد، آن پوشش را بر تن می کند و به فضای آسمان می رود و از محل طلوع خویش طلوع می کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: مانند این است که من اکنون خورشید را میبینم که سه شب محبوس بوده است و نور افشانی نمی کند. سپس لباس خورشید را بر او نمیپوشانند و به وی دستور داده می شود که از سمت مغرب طلوع کند، و به این دلیل است که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ»، و ماه نیز بدین گونه است، از آن زمان که طلوع می کند و آسمان را می پیماید تا آن زمان که غروب می کند و به آسمان هفتمین بالا برده می شود، و در زیر عرش به سجده می رود و سپس جبرئیل پوششی از نور کرسی را برای آن می آورد، و به همین موضوع اشاره دارد آن گاه که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا»(2) [اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد] ابوذر - که رحمت خداوند بر وی باد - می گوید: بعد از آن من با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تنها نشستیم و نماز مغرب را به جای آوردیم.(3)

2) علی بن ابراهیم: «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ»، منظور این است که تاریک و تیره می شود، و منظور از: «وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ»، نور آن است که از بین می رود، و این آیه: «وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ»، یعنی این که به حرکت در می آید، آن گونه که خداوند می فرماید: «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِیَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ»(4) [و کوه ها را

1- [1] - یس/ 38.
2- [2] - یونس/ 5.
3- [3] - توحید، ص 280، ح 7.
4- [4] - نمل/ 88.

می بینی (و) می پنداری که آنها بی حرکتند و حال آن که آنها ابر آسا در حرکتند]؛ و منظور از این آ یه: «وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ» این است که: آن گاه که مردم می میرند، شتران، وانهاده و بدون استفاده می مانند و کسی نیست که آنها را بدوشد. و منظور از: «وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ»، این است که تمامی دریاهایی که در اطراف دنیا هستند، تبدیل به آتش می شوند، «وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ»، با حوریان بهشتی ازدواج میکنند .(1)

3) سپس نقل می کند: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که: منظور از: «وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ»، بهشتیان با دوشیزگان نرم خو و زیبارو ازدواج می کنند. این در حالی است که هر کدام از دوزخیان، شیطانی همراه وی خواهد بود. جان های کافران و منافقان با شیاطین پیوند می خورد و این شیاطین، همنشین آنها هستند.(2)

4) ابن شهر آشوب: از سفیان ثوری، از اعمش، از ابو صالح، از ابن عباس در خصوص این آیه نقل کرده است که: «وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ»، هر مؤمنی در روز قیامت، آن گاه که از صراط می گذرد، خداوند چهار زن از دنیا و هفتاد هزار حوری بهشتی را بر در بهشت به همسری وی درمی آورد، مگر علی بن ابی طالب علیه السلام که در دنیا و آخرت همسر حضرت بتول، فاطمه سلام الله علیها است و در بهشت، زنی به جز فاطمه سلام الله علیها، از زنان دنیا نخواهد داشت. در عین حال هفتاد هزار حوری بهشتی که هر کدام از آنها هزار خدمتکار دارد، همسران ایشان خواهند بود.(3)

«وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ(8) بِأَيِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ(9)»

[پرسند چو زان دخترک زنده به گور * به کدامین گناه کشته شده است؟]

1) ابو علی طبرسی: از امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که آیه را این چنین خواندند: «وَإِذَا الْمَوَدَّةُ سُئِلَتْ * بِأَيِّ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 400.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 400.
3- [3] - مناقب، ج 3، ص 324.

ذَنبٍ قُتِلَتْ»، که به جای «الموءوده» «مَوَده» به فتح میم و واو و دال آمده است، و از ابن عباس نیز بدین صورت روایت شده است، و آن مودت ذی القربی (دوستی نسبت به خویشاوندان) است، که اگر کسی مقتضای پیوند با آنان را به جای نیاورده باشد، از او پرسیده می شود: با کدامین گناه، پیوند خویش را با آنها بریدی؟(1)

2) و از ابن عباس روایت شده است: آن کسی که در راه دوستی و ولایت ما کشته شد.(2)

3) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از یکی از یارانش، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است: امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: ای مردم! خداوند عزّ و جلّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نزد شما فرستاد و قرآن را به حق بر وی فرستاد، در حالی که شما نسبت به قرآن و آن کسی که آن را نازل کرده، و نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آن کسی که او را فرستاده، علم نداشتید و امّی بودید. در آن هنگامی که مدتی بود که پیامبری فرستاده نشده بود، و مدت زمان طولانی بود که مردم در خواب (جهالت) به سر می بردند، و جهل و نادانی گسترش پیدا کرده بود، و فتنه و آشوب در همه جا رخنه کرده بود و مردم از حق و یقین، روی گردان بودند و نسبت به آن کور بودند (آن را نادیده می گرفتند) و ظلم و ستم در همه جا بیداد می کرد و دین و آیین از بین رفته بود، و آتش جنگ ها برافروخته بود. در آن زمان که باغ ها و مزارع دنیا، زرد شده و شاخه های آن خشک شده بودند و برگ های درختان آن ریخته بود و مردم نسبت به بار نشستن آن باغ ها ناامید شده بودند و آب آن فرو رفته و خشک شده بود.

نشانه های هدایت محو شده بود و آثار و علائم هلاکت و نابودی نمایان گشته بود و دنیا نسبت به مردمانش ابرو در هم کشیده و گرفته بود و از آنها کاملاً روی گردان بود و روی خوشی نشان نمیداد. بار دنیا فتنه و آشوب بود و غذایش لاشه مردار؛ لباس زیرین آن ترس و بالاپوش آن شمشیر بود. (در چنین شرایطی) شما یک سره پراکنده شدید. دنیا چشمان مردمانش را کور کرد و روزگار را بر آنها تیره

1- [1] - مجمع البیان، ج 10، ص 274.

2- [2] - مجمع البيان، ج 10، ص 274.

و تار ساخت. آنها صله رحم را به جای نیاوردند و خون های همدیگر را ریختند و از میان فرزندان خویش، دختران خود را زنده به گور کردند. زندگی آسوده و مرفه از آنها روی گردان بود و نسبت به پاداش و ثواب خداوند، امیدی نداشتند، همان طور که به خدا سوگند! از عذاب و کیفر خداوند نیز نمی ترسیدند. زنده آنها، نابینای پلید بود و مرده آنها، در آتش دوزخ، از شدت وحشت، خاموش بود. پس نسخه ای از آن چه در کتاب های آسمانی پیشینیان بود، برای آنها آورد، و این قرآن، همخوان و هماهنگ با چیزی است که از پیش فرستاده شده است (در میان آنها بود) و در آن، حلال به تفصیل از شبههای حرام بیان شده است. این قرآن است، پس از آن بخواهید که برای شما سخن براند، ولی برای شما سخن نخواهد راند. من از آن برای شما می گویم، در آن اخبار و دانش پیشینیان و اخبار و دانش آیندگان تا روز قیامت وجود دارد و قرآن، حکمی است برای آن چه شما نسبت به آن اختلاف دارید و اگر از من درباره آن بپرسید، شما را آگاه خواهم کرد.(1)

4) و نیز از او: از محمد بن حسن، و دیگران، از سهل، از محمد بن عیسی، و محمد بن یحیی، و محمد بن حسین، همگی آنان، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر، و عبد الکریم بن عمرو، از عبد الحمید بن ابی دیلم، از امام صادق علیه السلام – در حدیثی- نقل می کند که فرمود: «قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی»(2) [بگو به ازای آن (رسالت) پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان]، سپس فرمود: (آیه این گونه نازل شده است): «وَإِذَا الْمَوَدَّةُ سُئِلَتْ * بِأَیِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ»، می گوید: از شما در خصوص آن دوستی و مودّتی که فضیلت آن را بر شما نازل کردم، می پرسم، یعنی دوستی خویشاوندان که به کدامین گناه آنها را به قتل رساندید؟(3)

5) علی بن ابراهیم: احمد بن ادریس، از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ایمن بن مُحرِز، از جابر، از امام محمد باقر روایت شده است که علیه السلام در خصوص این سخن خداوند تبارک و تعالی: «وَإِذَا الْمَوَدَّةُ سُئِلَتْ * بِأَیِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ»

1- [1] - کافی، ج 1، ص 49، ح 7.
2- [2] - شوری/ 23.

3- [3] - کافی، ج 1، ص 233، ح 3.

فرمود: آن کسی است که در راه دوستی و ولایت ما کشته شود، و گواه این سخن این آیه است: «قُل لَّا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبَی». (1)

6) محمد بن عباس: احمد بن ادریس، از احمد بن عیسی، از علی بن حدید، از منصور بن یونس، از منصور بن حازم، از زید بن علی علیه السلام نقل کرده است: به ایشان گفتم: فدایت شوم! منظور از این آیات چیست؟ «وَإِذَا الْمَوْؤُودَهُ سُئِلَتْ * بِأَیِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ»؟ فرمود: به خدا سوگند! منظور از این آیه، دوستی با ماست. به خدا سوگند! این آیات فقط در خصوص ماست.(2)

7) و نیز از او: از علی بن عبد الله، از ابراهیم بن محمد، از اسماعیل بن یَسَار، از علی بن جعفر حضرمی، از جابر جعفی نقل شده است: از امام جعفر صادق درباره این آیات پرسیدم: «وَإِذَا الْمَوْؤُودَهُ سُئِلَتْ * بِأَیِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ»، فرمود: آن کسی که در راه دوستی ما کشته شود، از قاتل آن درباره دلیل به قتل رساندن او پرسیده می شود.(3)

8) و نیز از او: از محمد بن همّام، از عبد الله بن جعفر، از محمد بن عبد الحمید، از ابو جمیله، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام در خصوص این آیات نقل شده است که: «وَإِذَا الْمَوْؤُودَهُ سُئِلَتْ * بِأَیِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ»، فرمود: منظور، آن کسی است که در راه دوستی ما کشته شود.(4)

9) و نیز از او: از علی بن عبد الله، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از حسن بن حسین انصاری، از عمرو بن ثابت، از علی بن قاسم نقل شده است: درباره این آیات از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: «وَإِذَا الْمَوْؤُودَهُ سُئِلَتْ * بِأَیِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ»، فرمود: از شیعه آل محمد - که صلوات و درود خدا بر همه آنان باد - پرسیده می شود: به کدامین گناه کشته شدند؟(5)

10) و از محمد بن جمهور، از محمد بن سنان، از اسماعیل بن جابر، از امام

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2،ص 400.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 766، ح 6.

3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 766، ح 7.
4- [4] - تأويل الآيات، ج 2، ص 767، ح 8.
5- [5] - تأويل الآيات، ج 2، ص 767، ح 9.

جعفر صادق علیه السلام نقل شده است: به ایشان عرض کردم: منظور از این آیات چیست: «وَإِذَا الْمَوْؤُودَهُ سُئِلَتْ * بِأَیِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ»؟ فرمود: منظور، امام حسین علیه السلام است.(1)

11) ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه در کتاب کامل الزیارات: پدرم، از سعد بن عبد الله، از یعقوب بن یزید و ابراهیم بن هاشم، از محمد بن ابی عمیر، از یکی از یارانش، از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص این آیات نقل کرده است: «وَإِذَا الْمَوْؤُودَهُ سُئِلَتْ * بِأَیِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ»، فرمود: در خصوص حسین بن علی علیه السلام نازل شد.(2)

12) شرف الدین نجفی، گوید: از سلیمان بن سماعه، از عبد الله بن قاسم، از ابو الحسن ازدی، از ابان بن ابی عیاش، از سُلَیم بن قیس، از ابن عباس نقل کرده است: منظور، آن کسی است که در راه دوستی با اهل بیت - که صلوات و درود خدا بر همه آنان باد - کشته شده است.(3)

13) و از منصور بن حازم، از شخصی، از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است: از ایشان درباره این آیات پرسیدم: «وَإِذَا الْمَوْؤُودَهُ سُئِلَتْ * بِأَیِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ» فرمود: منظور، دوستی ماست و در خصوص ما نازل شده است.(4)

14) علی بن ابراهیم، در خصوص این آیات: «وَإِذَا الْمَوْؤُودَهُ سُئِلَتْ * بِأَیِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ»، می گوید: عربها دختران خویش را به دلیل غیرت [جاهلانه] می کشتند، و آن گاه که روز قیامت فرا رسد، از دختری که زنده به گور شده است، پرسیده می شود: به کدامین گناه کشته شد؟(5)

«وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (10) وَإِذَا... وَإِذَا الْجَحِیمُ سُعِّرَتْ (12) وَإِذَا الْجَنَّهُ أُزْلِفَتْ(13)»

«وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (10) وَإِذَا السَّمَاء کُشِطَتْ (11) وَإِذَا الْجَحِیمُ سُعِّرَتْ (12) وَإِذَا الْجَنَّهُ

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 767، ح 10
2- [2] - کامل الزیارات، ص 134، باب 18، ح 3.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 766، ح 4.

4- [4] - تأويل الآيات، ج 2، ص 766، ح 5.
5- [5] - تفسير قمى، ج 2، ص 400.

أُزْلِفَتْ(13)»

[و آن گاه که نامه ها ز هم بگشایند * و آن گاه که آسمان ز جا کنده شود * و آن گاه که جحیم را برافروزانند * و آن گاه که بهشت را فرا پیش آرند]

1) علی بن ابراهیم: منظور از: «وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ»، نامه اعمال است، و منظور از: «وَإِذَا السَّمَاء كُشِطَتْ» این است که باطل و بی اعتبار گردید.(1)

2) سپس نقل می کند: سعید بن محمد، از بکر بن سهل، از عبد الغنی بن سعید، از موسی بن عبد الرحمن، از ابن جریج، از عطاء، از ابن عباس در خصوص این آیه روایت کرده است که: «وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ»، یعنی این که برای کافران برافروخته شد، و جحیم: آتش فوقانی در جهنم است و جحیم در زبان عربی، آتش عظیم را گویند، همان گونه که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِی الْجَحِيمِ»(2) [برایش (کوره)خانه ای بسازید و در آتشش بیندازید] که منظور، آتش عظیم است، و منظور از: «وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ»، آن گاه که بهشت را از میان با تقوایان، به اولیای خداوند نزدیک گردانند.(3)

«فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ(15) الْجَوَارِ الْكُنَّسِ (16)...وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (29)»

«فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ(15) الْجَوَارِ الْكُنَّسِ (16) وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ (17) وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ (18) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (19) ذِی قُوَّةٍ عِندَ ذِی الْعَرْشِ مَكِينٍ (20) مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ (21) وَمَا صَاحِبُكُم بِمَجْنُونٍ (22) وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ (23) وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ (24) وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ (25) فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ (26) إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ (27) لِمَن شَاء مِنكُمْ أَن يَسْتَقِيمَ (28) وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (29)»

[نه نه سوگند به اختران گردان * (کز دیده) نهان شوند و از نو آیند * سوگند به شب چون پشت گرداند * سوگند به صبح چون دمیدن گیرد * که (قرآن) سخن فرشته بزرگواری است * نیرومند (که) پیش خداوند عرش بلند پایگاه است * در

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 400.
2- [2] - صافات/ 97.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 401.

آن جا (هم) مطاع (و هم) امین است * و رفیق شما مجنون نیست * و قطعاً آن (فرشته وحی) را در افق رخشان دیده * و او در امر غیب، بخیل نیست * و (قرآن) نیست سخن دیو رجیم * پس به کجا می روید؟ * این (سخن) به جز پندی برای عالمیان نیست * برای هر یک از شما که خواهد به راه راست رود * و تا خدا پروردگار جهانها نخواهد، (شما نیز) نخواهید خواست]

1) علی بن ابراهیم: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ»، یعنی این که قسم می خورم به «خنّس»، و آن نام ستارگانی است، و منظور از: «الْجَوَارِ الْكُنَّسِ»، ستارگانی است که در هنگام روز پنهان می شوند.(1)

2) محمد بن یعقوب: از یکی از یاران ما، از سعد بن عبد الله، از احمد بن حسن، از عمر بن یزید، از حسن بن ربیع همدانی، از محمد بن اسحاق، از اُسید بن ثعلبه، از امّ هانی نقل می کند که: امام محمد باقر علیه السلام را دیدم و از ایشان درباره این آیات پرسیدم: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ* الْجَوَارِ الْكُنَّسِ»، فرمود: خنّس، امامی است که در زمان خود در سال دویست و شصت از دیده ها پنهان می شود، و مردم از علم و دانش او بهره مند نخواهند شد (از او چیزی نخواهند دانست) سپس مانند شهابی درخشان در تاریکی شب نمایان می شود، اگر در آن زمان باشی، چشم تو روشن خواهد شد.(2)

3) و نیز از او: از علی بن محمد، از جعفر بن محمد، از موسی بن جعفر بغدادی، از وهب بن شاذان، از حسین بن ابی ربیع، از محمد بن اسحاق، از اسید بن ثَعْلبه، از امّ هانی نقل کرده است: از امام محمّد باقر علیه السلام درباره این آیات پرسیدم: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ * الْجَوَارِ الْكُنَّسِ»، فرمود: امامی که در سال دویست و شصت از دیده ها پنهان می شود، سپس مانند شهابی درخشان در شب تاریک، نمایان می گردد، و اگر در آن زمان باشی، چشم تو روشن خواهد شد (خوشحال و شادمان خواهی شد).(3)

4) محمد بن ابراهیم نعمانی: سلامه بن محمد، از احمد بن داود بن علی، از

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 401.

2- [2] - کافی، ج 1، ص 276، ح 23.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 276، ح 22.

احمد بن حسن، از عمران بن حجّاج، از عبد الرحمن بن ابی نجران، از محمد بن ابی عمیر، از محمد بن اسحاق، از اُسَید بن ثَعْلَبه، از امّ هانی نقل کرده است: از امام محمد باقر علیه السلام در خصوص این آیه پرسیدم: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ»، فرمود: ای امّ هانی! امامی است که در سال دویست و شصت، خود را از دیده ها پنهان می کند تا علم و دانش او از مردم منقطع شود، سپس مانند شهاب درخشان در شب تاریک، نمایان می شود، اگر در آن زمان باشی، چشم تو روشن خواهد شد (شادمان و خوشحال خواهی شد).(1)

5) محمد بن عباس: عبد الله بن علاء، از محمد بن حسن بن شمّون، از عثمان بن ابی شیبه، از حسین بن عبد الله ارجانی، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نُباته، از امام علی علیه السلام نقل می کند: ابن کَوّاء از ایشان پرسید: منظور از این آیات چیست: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ * الْجَوَارِ الْكُنَّسِ»؟ فرمود: «خداوند به هیچ کدام از آفریدگانش سوگند یاد نمی کند، منظور از: «الْكُنَّسِ»، گروهی هستند که علم و دانش اوصیا و جانشینان را پوشاندند و مردم را به عدم دوستی و ولایت آنها فراخواندند. معنای خنسوا: ستروا (پنهان کردن) است» به ایشان عرض کرد: منظور از این آیه چیست: «الْجَوَارِ الْكُنَّسِ»؟ فرمود: منظور، فرشتگان هستند که علم و دانش را نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم آوردند و ایشان، آن را نزد اوصیای اهل بیت خویش - که صلوات و درود خدا بر همه آنان باد - پنهان کرد، که تنها آنان هستند که از آن علم آگاهی دارند. و معنای کنسه: رفعه و تواری به (آن را بالا برد و پنهان کرد) است. گفت: منظور از این آیه چیست: «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ»؟ فرمود: منظور، تاریکی شب است، و خداوند این را به عنوان مثالی آورده است برای کسانی که ادعای ولایت دارند و از اولیای امر سرباز زده اند. گفت: از ایشان پرسیدم: منظور از این آیه چیست: «وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ»؟ فرمود: منظور، اوصیا و جانشینان هستند که علم و دانش آنها از صبح - آن گاه که می دمد - روشن تر و درخشان تر است.(2)

6) و نیز از او: از جعفر بن محمد بن مالک، از محمد بن اسماعیل بن سمّان، از

1- [1] - الغیبه، ص 97.

2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 769، ح 15.

موسی بن جعفر بن وهب، از وهب بن شاذان، از حسن بن ربیع، از محمد بن اسحاق نقل شده است: امّ هانی برای من نقل کرد: از امام محمد باقر علیه السلام درباره این آیات پرسیدم: «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ * الْجَوَارِ الْكُنَّسِ»، فرمود: ای امّ هانی! امامی است که در سال دویست و شصت، خود را از دیده پنهان می کند، سپس مانند شهاب درخشان در شب تاریک نمایان می شود. ای امّ هانی! اگر در آن زمان باشی، چشم تو روشن خواهد شد.(1)

7) علی بن ابراهیم: منظور از: «وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ»، آن زمانی است که تاریک می شود، و منظور از: «وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» آن زمان است که میدمد، و همگی آنها قسم است که جواب آن: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِندَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» یعنی این که نزد خداوند، دارای شأن و منزلت والایی است، و منظور از: «مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ»، امتیازی است که خداوند با آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم را بر دیگر پیامبران برتری داد و هیچ کدام از پیامبران را از آن بهره مند نساخت.(2)

8) سپس علی بن ابراهیم نقل می کند: جعفر بن احمد، از عبید الله بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در خصوص این آیه نقل کرده است: «ذِي قُوَّةٍ عِندَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ» منظور، جبرئیل است. عرض کردم: منظور از این آیه چیست: «مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ»؟ فرمود: منظور، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. اوست که خداوند، خواسته های وی را برآورده می کند و در روز قیامت، صاحب مقام است، و منظور از: «وَمَا صَاحِبُكُم بِمَجْنُونٍ»: منظور این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم کم خِرَد و دیوانه نبود که امیر المؤمنین علیه السلام را پیشوا و هادی مردم تعیین کرد. و درباره این آیه فرمود: «وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ»: منظور این است که خداوند عزّ و جلّ نسبت به پیامبر خویش صلی الله علیه و آله و سلم در امر غیب (رساندن وحی) بخیل نبود. و منظور از: «وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ»، فرمود: یعنی کاهنانی که در قریش بودند. خداوند آن سخنان را به شیاطینی که این کاهنان، سخنان آنها را به زبان می آوردند، نسبت داد و فرمود: «وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ»،

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 769، ح 16.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 401.

مانند آنها. به ایشان عرض کردم: منظور از این آیات چیست: «فَأَیْنَ تَذْهَبُونَ * إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِّلْعَالَمِینَ»؟ فرمود: در خصوص علی علیه السلام و ولایت او به کجا می روید، و به کجا فرار می کنید؟ «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِّلْعَالَمِینَ» برای کسانی که خداوند از آنها در خصوص ولایت علی علیه السلام عهد و پیمان گرفت. و منظور از: «لِمَن شَاء مِنکُمْ أَن یَسْتَقِیمَ»، در پیروی و اطاعت از علی علیه السلام و امامان بعد از وی - که صلوات و درود خدا بر همه آنان باد. عرض کردم: منظور از این آیه چیست: «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن یَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ»؟ فرمود: زیرا مشیت و اراده در اختیار خداوند است، نه در اختیار انسان ها.(1)

9) محمد بن عباس: علی بن عباس، از حسین بن محمد، از احمد بن حسین، از سعید بن خَیْثَم، از مقاتل، از کسی که این روایت را نقل کرده، از ابن عباس روایت کرده است که گفت: « إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ کَرِیمٍ * ذِی قُوَّةٍ عِندَ ذِی الْعَرْشِ مَکِینٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِینٍ»، منظور، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که نیرومندی است که نزد صاحب عرش، دارای مقام است و رضوان، خزانه دار بهشت و مالک، خزانه دار جهنم، از امر وی اطاعت می کنند، و در آن جا نسبت به آن چه خداوند نزد وی به امانت گذاشته است که آن را به مردم بسپارد، امانت دار است، و برادر وی، امیر المؤمنین علیه السلام نیز نسبت به آن چه محمد صلی الله علیه و آله و سلم نزد وی به امانت گذاشته است، امانت دار است که آن امانت را به امت خویش بسپارد.(2)

10) علی بن ابراهیم: پدرم، از محمد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام، حدیث به معراج بردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نقل کرد و تا آن جا رسید که می فرماید: تا این که به آسمان دنیا وارد شدم به طوری که هر فرشته ای که مرا می دید لبخندزنان و بشارت دهنده بود، تا این که فرشته ای با من دیدار کرد که در میان همه آفریدگان خداوند، عظیم تر و بزرگ تر از او ندیده بودم؛ بدترکیب و خشم آلود بود، و همین دعایی که سایر فرشتگان در حق من کردند، را بازگو کرد، اما لبخندی نزد و مانند سایر فرشتگان بشارت دهنده نبود.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 401.

2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 770، ح 17.

گفتم: ای جبرئیل! این کیست که باعث ترس و وحشت من شد؟ عرض کرد: رَواست که از او وحشت کنی، همه ما از وی وحشت داریم. این مالک، خزانه دار دوزخ است، هیچ گاه لبخندی بر لب جاری نساخته است، و از آن روز که خداوند، وی را عهده دار دوزخ کرده است، روز به روز، بر میزان خشم و غضب وی نسبت به دشمنان خداوند و گناهکاران افزوده می شود، و خداوند، وی را مسئول انتقام گرفتن از آنها قرار داده است، و اگر بر کسی قبل از تو لبخندی زده بود و یا میخواست بر کسی بعد از تو لبخندی بزند، بی گمان برای تو نیز لبخند می زد، اما این فرشته به هیچ وجه لبخندی بر لب جاری نمی سازد. پس من به وی سلام کردم و او جواب سلام مرا داد و مرا به بهشت بشارت داد. به جبرئیل در حالی که در جایی بود که خداوند این گونه آن جا را توصیف می کند: «مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ»، گفتم: به وی دستور نمی دهی که دوزخ را به من بنمایاند؛ پس جبرئیل به وی گفت: ای مالک! دوزخ را به محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنمای. پس پرده و پوشش آن را برداشت، و دری از آن را گشود... تا پایان حدیث.(1)

11) علی بن ابراهیم، محمد بن جعفر، از محمد بن احمد، از احمد بن محمد سیاری، از فلان شخص، از ابو الحسن علیه السلام نقل کرده است: خداوند عزّ و جلّ، دل های امامان - که صلوات و درود خدا بر همه آنان باد - را محل ورود اراده خویش قرار داده است؛ پس اگر خداوند، چیزی را بخواهد، آنها نیز آن چیز را می خواهند، همان گونه که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».(2)

12) و نیز از او: از سعید بن محمد، از بکر بن سهل، از عبد الغنی بن سعید، از موسی بن عبد الرحمن، از ابن جُریج، از عطاء، از ابن عباس درباره «رَبُّ الْعَالَمِينَ»، نقل شده است: خداوند عزّ و جلّ سیصد و چند ده جهان را پشت کوه قاف و دریای هفت گانه آفرید، که به اندازه یک چشم بر هم زدن، معصیت خداوند را نکردند. آنها فرزندان آدم را نمی شناسند که هر کدام از آن جهان ها سیصد و سیزده بار بیشتر از فرزندان آدم جمعیت دارد، و بلکه بیشتر؛ و این است منظور از این آیه: «إِلَّا أَن

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 397.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 402.

يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».(1)

13) سعد بن عبد الله: از احمد بن محمد سيّاری، از چند تن از ياران ما، از ابو الحسن ثالث امام هادی عليه السلام نقل می كند: خداوند عزّ و جلّ، دل های امامان عليهم السلام را محل ورود اراده خويش قرار داده است، و اگر خداوند امری را بخواهد، آنها نيز آن امر را می خواهند، همان گونه كه خداوند عزّ و جلّ می فرمايد: «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ».(2)

فصلی در معنای افق مبين

1) ابن بابويه: پدرم، از سعد بن عبد الله، از موسی بن جعفر بغدادی، از محمد بن جمهور، از عبد الله بن عبد الرحمن از محمد بن ابی حمزه، از امام جعفر صادق عليه السلام نقل كرده است: هر كس در هر روز از ماه شعبان يک بار اين عبارت را بگويد: « أستَغفِرُ اللهَ الَّذِی لاَ إلَهَ إلاَّ هُوَ الرَّحمَنُ الرَّحِيمُ، الحَیُّ القيُّومُ وَ أتُوبُ إلَيهِ » [طلب آمرزش ميكنم و دست توبه بلند ميكنم به سوی خدايی كه خدايی جز او نيست و او رحمان و رحيم و زنده و پايدار است] نام وی در افق مبين ثبت می شود. به ايشان عرض كردم: افق مبين چيست؟ فرمود: سرزمينی رو به روی عرش است كه رودهايی در آن جاری است و جام هايی به تعداد ستارگان در آن جا وجود دارد.(3)

1- [1] - تفسير قمی، ج 2، ص 402.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص 65.
3- [3] - خصال، ص 582، ح 5.

سوره انفطار

اشاره

سوره انفطار مکی است. 19 آیه دارد و بعد از نازعات نازل شده است.

ص:409

ص:410

1) ابن بابویه: با سند خود، از حسین بن ابی علاء نقل می کند: شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: هر کس این دو سوره را: «إِذَا السَّمَاء انفَطَرَتْ» و «إِذَا السَّمَاء انشَقَّتْ»(1) [آن گاه که آسمان ز هم بشکافد] بخواند و همواره به این دو سوره در نمازهای واجب و مستحب توجه داشته باشد، همه پرده ها و رازها برای او آشکار می شود و هیچ مانعی در برابر او ایستادگی نخواهد کرد و همچنان خداوند را در نظر خواهد گرفت و خداوند، وی را مورد عنایت خویش قرار خواهد داد تا این که از حسابرسی مردم فارغ شود.(2)

2) و در خواصّ القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: هر کس این سوره را بخواند، در آن هنگام که نامه اعمال داده می شود، خداوند وی را از رسوا شدن ایمن می دارد و عیب های او را می پوشاند و وی را در روز قیامت عاقبت به خیر می کند. هر کسی که زندانی یا اسیر باشد و این سوره را بخواند و بنویسد و آن را بر خود آویزان کند (بر بازوی خویش ببندد)، خداوند خروج او را از زندان آسان می گرداند و وی را از رنجی که میکشد و از آن چه بیم آن را دارد و یا نگران آن است، رهایی میبخشد، و به خواست خدا، وی را خیلی زود به سرمنزل مقصود میرساند.

3) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس به خواندن این

1- [1] - انشقاق/ 1.
2- [2] - ثواب الأعمال، ص 151.

سوره عادت کند، از رسوا شدن در روز قیامت ایمن می شود و عیب های او پوشیده می شود و در روز قیامت عاقبت به خیر می شود. هر اسیر و یا زندانی که این سوره را بخواند و یا آن را بنویسد و بر خود بیاویزد (بر بازوی خویش ببندد)، خداوند به زودی، آزادی وی را میسّر می سازد.

4) امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس این سوره را در هنگام بارش باران بخواند، خداوند به تعداد قطره های باران، [گناهان] وی را میآمرزد. خواندن این سوره، باعث افزایش توان بینایی می شود و به خواست خداوند بیماری چشم بهبود می یابد و پرده از برابر دیدگان برداشته می شود.

ص:412

تفسیر سوره انفطار

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

« إِذَا السَّمَاء انفَطَرَتْ(1) وَإِذَا الْکَوَاکِبُ انتَثَرَتْ (2)...فِی أَیِّ صُورَهٍ مَّا شَاء رَکَّبَکَ (8)»

« إِذَا السَّمَاء انفَطَرَتْ(1) وَإِذَا الْکَوَاکِبُ انتَثَرَتْ (2) وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ (3) وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ (4) عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ (5) یَا أَیُّهَا الْإِنسَانُ مَا غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ (6) الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعَدَلَکَ (7) فِی أَیِّ صُورَهٍ مَّا شَاء رَکَّبَکَ (8)»

[و آن گاه که اختران پراکنده شوند * و آن گاه که دریاها از جا برکنده گردند * و آن گاه که گورها زیر و زبر شوند * هر نفسی آن چه را پیش فرستاده و باز پس گذاشته بداند * ای انسان چه چیز تو را درباره پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته * همان کس که تو را آفرید و (اندام) تو را درست کرد و (آن گاه) تو را سامان بخشید * و به هر صورتی که خواست تو را ترکیب کرد]

1) علی بن ابراهیم: منظور از این فرموده خداوند: «وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ» این است که به آتش تبدیل می شوند، «وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ» گفت: گشوده می شود و مردم از آن خارج می شوند، «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ» منظور، اعمال خیر و شرّی است که انجام داده است. سپس مردم را مورد خطاب قرار داد: «یَا أَیُّهَا الْإِنسَانُ مَا غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ * الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعَدَلَکَ» یعنی این که هیچ ناهنجاری در تو نیست، «فِی أَیِّ صُورَهٍ مَّا شَاء رَکَّبَکَ»، اگر او می خواست، تو را به

شکل دیگری غیر از این شکل فعلی بنا می نهاد.(1)

2) طبرسی: از امام صادق علیه السلام نقل می کند: اگر او می خواست، تو را به شکل دیگری غیر از این شکل فعلی در میآورد.(2)

«كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ(9) وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ(10)...لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ(19)»

«كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ(9) وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ(10) كِرَامًا كَاتِبِينَ(11) يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ(12) إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِى نَعِيمٍ(13) وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِى جَحِيمٍ(14) يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ(15) وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ(16) وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ(17) ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ(18) يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ(19)»

[با این همه، شما منکر (روز) جزایید * و قطعاً بر شما نگهبانانی (گماشته شده)اند * (فرشتگان) بزرگواری که نویسندگان (اعمال شما) هستند * آن چه را می کنید می دانند * قطعاً نیکان به بهشت اندرند * و بی شک بدکاران در دوزخند * روز جزا در آن جا درآیند * و از آن (عذاب) دور نخواهند بود * و تو چه دانی که چیست روز جزا؟ * باز چه دانی که چیست روز جزا؟ * روزی که کسی برای کسی هیچ اختیاری ندارد و در آن روز فرمان از آنِ خداست]

1) علی بن ابراهیم: «كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ»، یعنی این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام را تکذیب میکنید «وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ»، منظور، همان دو فرشته ای هستند که عهده دار و مسئول انسانند «كِرَامًا كَاتِبِينَ»، نیکی ها و بدی ها را ثبت و ضبط می کنند «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِى نَعِيمٍ * وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِى جَحِيمٍ * يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ» روز مجازات. سپس برای بیان عظمت روز قیامت فرمود: «وَمَا أَدْرَاكَ» ای محمد! «مَا يَوْمُ الدِّينِ * ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ * يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ».(3)

2) سپس علی بن ابراهیم نقل می کند: سعید بن محمد، از بکر بن سهل، از

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 403.
2- [2] - مجمع البیان، ج 10، ص 287.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 403.

عبد الغنی بن سعید، از موسی بن عبد الرحمن، از مقاتل بن سلیمان، از ضحّاک، از ابن عباس درباره: «وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ»، روایت کرده است که: منظور این است که ملک و قدرت و سلطه و عزّت و جبروت و زیبایی و روشنایی و هیبت و شکوه، تنها از آن خداوند است و او شریکی ندارد.(1)

3) طبرسی: عمرو بن شمر، از جابر، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند: امر (حُکم) در چنین روزی و در همه روزها در اختیار خداوند است و با اوست. ای جابر! هنگامی که روز قیامت فرا رسد، همه حاکمان از بین می روند و تنها حاکمی که باقی می ماند، خداوند است.(2)

4) محمد بن عباس: جعفر بن محمد بن مالک، از محمّد بن حسین، از محمد بن علی، از محمّد بن فضیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام درباره این آیات نقل می کند: «إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِی نَعِیمٍ * وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیمٍ»، می فرماید: ابرار و نیکان، ما هستیم و نافرمانان همانا دشمنان ما هستند.(3)

5) شرف الدین نجفی، درباره این آیه: «عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ»(4) [هر نفسی آن چه را پیش فرستاده و بازپس گذاشته بداند] نقل می کند: علی بن ابراهیم در تفسیر خود می گوید: این آیه در خصوص خلیفه دوم نازل شد، که ولایت ابو فلان و ولایت خویش را مقدم کرد و ولایت اولیای امر بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به تأخیر انداخت.(5)

6) نقل می کند: و هم چنین گفته است: منظور از: «بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ»، یعنی ولایت را تکذیب میکنید؛ زیرا که دین، همان ولایت است.(6)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 403.
2- [2] - مجمع البیان، ج 10، ص 288.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 771، ح 1.
4- [4] - انفطار/ 5.
5- [5] - تأویل الآیات، ج 2، ص 770.
6- [6] - تأویل الآیات، ج 2، ص 770.

ص:416

سوره مطفّفین

اشاره

سوره مطففین مکی است. 36 آیه دارد و بعد از عنکبوت نازل شده است. مطففین آخرین سوره است که در مکه نازل شده است.

ص:417

ص:418

1) ابن بابویه: با سند خود، از صفوان جمّال، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است: هر کس سوره «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ» را در نماز واجب بخواند، خداوند در روز قیامت او را از آتش دوزخ در امان نگاه می دارد و آتش، او را نخواهد دید، همان طور که او آتش جهنم را نمیبیند و نیز از پل جهنم گذر خواهد کرد و در روز قیامت از وی حسابرسی نمی شود.(1)

2) در کتاب خواصّ القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: هر کس این سوره را بخواند، خداوند عزّ و جلّ در روز قیامت از شراب مُهر شده (رحیق مختوم) به وی می نوشاند، و اگر این سوره بر مخزن و انباری خوانده شود، خداوند آن انبار را از شرّ هر آفتی محفوظ می دارد.

3) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس به خواندن این سوره عادت کند، خداوند عزّ و جلّ از شراب مُهر شده (رحیق مختوم) به وی می نوشاند و اگر بر انباری خوانده شود، خداوند آن انبار را از شرّ هر آفتی محفوظ می دارد.

4) امام صادق علیه السلام می فرماید: این سوره بر هر چیزی خوانده شود، به خواست خداوند از تمامی حشرات روی زمین محفوظ مانده و در امان خواهد بود.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 151.

ص:419

تفسیر سوره مطففین

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«وَیْلٌ لِّلْمُطَفِّفِینَ(1) الَّذِینَ إِذَا اکْتَالُواْ...یَظُنُّ أُولَئِکَ أَنَّهُم مَّبْعُوثُونَ(4) لِیَوْمٍ عَظِیمٍ(5)»

«وَیْلٌ لِّلْمُطَفِّفِینَ(1) الَّذِینَ إِذَا اکْتَالُواْ عَلَی النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ (2) وَإِذَا کَالُوهُمْ أَو وَّزَنُوهُمْ یُخْسِرُونَ(3) أَلَا یَظُنُّ أُولَئِکَ أَنَّهُم مَّبْعُوثُونَ(4) لِیَوْمٍ عَظِیمٍ(5)»

[وای بر کم فروشان ! * که چون از مردم پیمانه ستانند تمام ستانند * و چون برای آنان پیمانه یا وزن کنند به ایشان کم دهند * مگر آنان گمان نمی دارند که برانگیخته خواهند شد * (در) روزی بزرگ]

1) علی بن ابراهیم: «وَیْلٌ لِّلْمُطَفِّفِینَ»، منظور کسانی هستند که در پیمانه و ترازو کم می گذارند.(1)

2) و نیز گفت: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است: این آیه، آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پای به مدینه نهاد، نازل شد، که در آن زمان، اهالی مدینه از لحاظ پیمانه و وزن، بدترین مردم بودند. پس آنها پیمانه و وزن خود را اصلاح کردند. اما در مورد وَیل به ما گفته اند _ البته خداوند داناتر است _ که نام چاهی در دوزخ است.(2)

3) سپس نقل می کند: سعید بن محمد، از بکر بن سهل، از عبد الغنی بن سعید، از موسی بن عبد الرحمن، از ابن جریج، از عطاء، از ابن عباس در خصوص این

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 404.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 404.

آیات نقل کرده است: «الَّذِینَ إِذَا اکْتَالُواْ عَلَی النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا کَالُوهُمْ أَو وَّزَنُوهُمْ یُخْسِرُونَ»، هنگامی که از مردم پیمانه می ستانند، بیشتر از وزن تعیین شده می گیرند، و هنگامی که کالایی به مردم می فروشند، از پیمانه و وزن تعیین شده کمتر می دهند، و این خصلت آنها بود که از آن دست کشیدند.(1)

4) شرف الدین نجفی، از احمد بن ابراهیم، با سند خود از عبّاد، از عبد الله بن بُکَیر که آن را به امام جعفر صادق علیه السلام نسبت می دهد، نقل می کند: «وَیْلٌ لِّلْمُطَفِّفِینَ» ای محمد! آنهایی که خُمس تو را کمتر دهند «الَّذِینَ إِذَا اکْتَالُواْ عَلَی النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ»، یعنی این که هنگام گرفتن حق خود از غنایم، حق خود را به طور کامل می ستانند «وَإِذَا کَالُوهُمْ أَو وَّزَنُوهُمْ یُخْسِرُونَ»، یعنی آن زمان که از آنها خُمس آل بیت صلوات الله علیهم اجمعین را بخواهند، کمتر می دهند. و این آیه: «وَیْلٌ یومئذٍ لِّلْمُکَذِّبِینَ»(2) [وای بر تکذیب کنندگان در آن هنگام] یعنی ای محمد! وای بر تکذیب کنندگان جانشین تو، و منظور از: «إِذَا تُتْلَی عَلَیْهِ آیَاتُنَا قَالَ أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ»(3) [(همان که) چون آیات ما بر او خوانده شود گوید (اینها) افسانه های پیشینیان است]، این است که امام زمان عجّل الله تعالی فَرَجَهُ الشَّریف را انکار می کند و به او می گوید: تو را نمی شناسم و تو از فرزندان فاطمه سلام الله علیها نیستی؛ همان گونه که مشرکان، این سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میگفتند.(4)

5) علی بن ابراهیم: درباره این فرموده خداوند: «الَّذِینَ إِذَا اکْتَالُواْ» گفته است: وقتی برای خودشان وزن میکنند «عَلَی النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا کَالُوهُمْ أَو وَّزَنُوهُمْ یُخْسِرُونَ» پس خداوند می فرماید: «أَلَا یَظُنُّ أُولَئِکَ» منظور این است که آیا اینان نمی دانند که در روز قیامت در مورد این امر از آنها حسابرسی می شود؟(5)

6) طبرسی در کتاب احتجاج: از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است:

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 404.
2- [2] - مطففین/ 10.
3- [3] - مطففین/ 13.

4- [4] -تأويل الآيات، ج 2، ص 771، ح 1.
5- [5] - تفسير قمى، ج 2، ص 404.

منظور از: «أَلَا يَظُنُّ أُولَئِکَ أَنَّهُم مَّبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ» این است که آیا ایمان ندارند که آنها برانگیخته خواهند شد؟(1)

«كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الفُجَّارِ لَفِی سِجِّينٍ (7) ...تَسْنِيمٍ (27) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (28)»

«كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الفُجَّارِ لَفِی سِجِّينٍ (7) وَمَا أَدْرَاکَ مَا سِجِّينٌ(8) كِتَابٌ مَّرْقُومٌ(9) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ(10) الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ(11) وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ (12) إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (13) كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ (14) كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ (15) ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ (16) ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِی كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ (17) كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِی عِلِّيِّينَ (18) وَمَا أَدْرَاکَ مَا عِلِّيُّونَ (19) كِتَابٌ مَّرْقُومٌ (20) يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ (21) إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِی نَعِيمٍ (22) عَلَى الْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ (23) تَعْرِفُ فِی وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (24) يُسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ (25) خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِی ذَلِکَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ (26) وَمِزَاجُهُ مِن تَسْنِيمٍ (27) عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (28)»

[نه چنین است (که می پندارند) که کارنامه بدکاران در سِجّین است * و تو چه دانی که سِجّین چیست؟ * کتابی است نوشته شده * وای بر تکذیب کنندگان در آن هنگام! * آنان که روز جزا را دروغ می پندارند * و جز هر تجاوزپیشه گناهکاری آن را به دروغ نمی گیرد * (همان که) چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید: (اینها) افسانه های پیشینیان است * نه چنین است، بلکه آن چه مرتکب می شدند، زنگار بر دلهایشان بسته است * زهی پندار که آنان در آن روز از پروردگارشان سخت محجوبند * آن گاه به یقین، آنان به جهنم درآیند * سپس (به ایشان) گفته خواهد شد: این همان است که آن را به دروغ می گرفتید * نه چنین است. در حقیقت، کتاب نیکان در عِلّیّون است * و تو چه دانی که عِلّیّون چیست؟ * کتابی است نوشته شده * مقرّبان آن را مشاهده خواهند کرد * به راستی نیکوکاران در نعیم (الهی) خواهند بود * بر تختها (نشسته) می نگرند * از چهره هایشان طراوت نعمت (بهشت) را درمی یابی * از باده ای مُهر شده نوشانیده

1- [1] - احتجاج، ص 250.

شوند * (باده ای که) مُهر آن مشک است و در این (نعمتها) مشتاقان باید بر یکدیگر پیشی گیرند * و ترکیبش از (چشمه) تسنیم است * چشمه ای که مقرّبان (خدا) از آن نوشند]

1) علی بن ابراهیم: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الفُجَّارِ لَفِی سِجِّینٍ»، گفت: یعنی آن عذابی که خداوند برای آنها نوشته و در نظر گرفته است، در سِجیّن (نام یک وادی در دوزخ) خواهد بود. سپس می فرماید: «وَمَا أَدْرَاکَ مَا سِجِّینٌ * كِتَابٌ مَّرْقُومٌ» منظور، کتاب نوشته شده است «یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ»، منظور فرشتگانی هستند که گناهان آنها را نوشته اند.(1)

2) سپس نقل می کند: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است: سِجّین: زمین هفتم است و عِلّیّون: آسمان هفتم است.(2)

3) سپس علی بن ابراهیم نقل می کند: ابو القاسم حسینی، از فرات بن ابراهیم، از محمد بن حسین بن ابراهیم، از عُلوان بن محمد، از محمد بن معروف، از سُدّی، از کلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است: منظور از: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الفُجَّارِ لَفِی سِجِّینٍ»، فلان شخص و فلان شخص است و منظور از: «وَمَا أَدْرَاکَ مَا سِجِّینٌ * كِتَابٌ مَّرْقُومٌ * وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِینَ * الَّذِینَ یُكَذِّبُونَ بِیَوْمِ الدِّینِ»، اوّلی و دوّمی است، «وَمَا یُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِیمٍ * إِذَا تُتْلَی عَلَیْهِ آیَاتُنَا قَالَ أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ»، منظور، اوّلی و دوّمی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب می کردند، تا آن جا که می فرماید: «إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِیمِ»، آن دو شخص «ثُمَّ یُقَالُ هَذَا الَّذِی كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ»، یعنی آن دو شخص و هر کس که پیرو آنان باشد «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِی عِلِّیِّینَ * وَمَا أَدْرَاکَ مَا عِلِّیُّونَ * كِتَابٌ مَّرْقُومٌ * یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» آنها، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین و فاطمه و حسین و حسین و ائمّه - که سلام و درود خدا بر همه آنان باد - هستند. «إِنَّ الَّذِینَ أَجرَمُوا» [(آری در دنیا) کسانی که گناه می کردند] یعنی اوّلی و دوّمی و هر آن کس که از آنها پیروی کرد «كَانُواْ مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا یَضْحَكُونَ * وَإِذَا مَرُّواْ بِهِمْ

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 404.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 404.

يَتَغَامَزُونَ»(1) [آنان را که ایمان آورده بودند به ریشخند می گرفتند * و چون بر ایشان می گذشتند، اشاره چشم و ابرو با هم ردّ و بدل می کردند] نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. تا آخر این سوره در مورد آن دو شخص است.(2)

4) محمد بن یعقوب، از علی بن محمد، از یکی از یاران ما، از ابن محبوب، از محمد بن فُضَیل، از ابو الحسن ماضی امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند: از ایشان درباره این آیه پرسیدم: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الفُجَّارِ لَفِی سِجِّینٍ»، فرمود: آنها کسانی هستند که از امامان - که سلام و درود خدا بر همه آنان باد - نافرمانی کردند و به حقّ آنها تجاوز کردند: عرض کردم: منظور از این آیه چیست: «ثُمَّ یُقَالُ هَذَا الَّذِی کُنتُم بِهِ تُکَذِّبُونَ»؟ فرمود: منظور، امیر المؤمنین علیه السلام است. عرض کردم: آیا این سخن، تنزیل است؟ فرمود: آری.(3)

5) و نیز از او: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و دیگران: از محمد بن خلف، از ابو نَهْشَل، از محمد بن اسماعیل، از ابو حمزه ثمالی نقل شده است: شنیدم امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: خداوند عزّ و جلّ، ما را از بالاترین مکان علّییّن (بالاترین درجه) خلق نمود و دل های شیعه ما را نیز از همان چیزی خلق کرد که ما را آفرید، ولی بدن های آنها را از چیز دیگری آفرید. دل های شیعه ما به سوی ما گرایش و تمایل دارند و نسبت به ما عشق می ورزند، چون آفرینش دلهای آنها از همان چیزی بود که دلهای ما از آن آفریده شد - سپس این آیات را تلاوت نمود- : «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِی عِلِّیِّینَ * وَمَا أَدْرَاکَ مَا عِلِّیُّونَ * كِتَابٌ مَّرْقُومٌ * یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ»، و دشمنان ما را از «سجّین» خلق کرد، و دل های پیروان آنان را از همان چیز خلق نمود، ولی بدن های آنها را از چیزی دیگر خلق کرد. دل های پیروانشان به سوی آنان تمایل دارند، به این دلیل که آفرینش دلهای آنها از همان چیزی بود که دلهای آنها از آن آفریده شد. سپس این آیات را تلاوت نمود: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الفُجَّارِ لَفِی سِجِّینٍ * وَمَا أَدْرَاکَ مَا سِجِّینٌ * كِتَابٌ مَّرْقُومٌ * وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ

1- [1] - مطففین/ 30-29.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 405.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 361، ح 91.

لِّلْمُكَذِّبِينَ».(1)

6) محمد بن عباس: از علی بن عبد الله، از ابراهیم بن محمد، از سعید بن عثمان خزّاز نقل می کند: شنیدم ابو سعید مدائنی می گوید: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الفُجَّارِ لَفِی سِجِّينٍ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ * كِتَابٌ مَّرْقُومٌ»، به خیر و نیکی و به دوستی محمد و آل محمد - که سلام و درود خدا بر همه آنان باد - نگاشته شده است. سپس گفت: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الفُجَّارِ لَفِی سِجِّينٍ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ * كِتَابٌ مَّرْقُومٌ»، سجّین، جایگاهی در دوزخ است و به طور مَجاز، کتاب نامیده شد و علاقه این مَجاز، مَحلّیّت و مجاورت است. یعنی نامه اعمالشان در سجّین است.(2)

7) و از براء بن عازب نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: سجّین: پایین ترین درجه زمین های هفت گانه است.(3)

8) و روایت شده است که عبد الله بن عباس نزد کعب الاحبار آمد و گفت: این آیه را برای من توضیح دهید: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الفُجَّارِ لَفِی سِجِّينٍ»، گفت: روح انسان نافرمان به آسمان برده می شود، ولی آسمان از پذیرفتن امتناع می کند، پس به زمین آورده می شود. زمین از پذیرفتن آن امتناع می ورزد، و به همین ترتیب تا هفتین زمین فرود آورده می شود تا بالاخره به سجّین می رسد و آن مکان، جایگاه سپاهیان ابلیس ملعون است - که لعنت خداوند و فرشتگان و همه انسان ها بر آنها باد. (4)

9) ابن بابویه، در کتاب معراج: در رجال خود حدیث مرفوعی را روایت کرده است که آن را به ابن عباس میرساند. ابن عباس نقل می کند: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، علی علیه السلام را مورد خطاب قرار می داد و می فرمود: ای علی! خداوند عزّ و جلّ بود و چیزی همراه او موجود نبود، و من و تو را به صورت دو روح از نور جلالش آفرید، و ما مقابل عرش پروردگار جهانیان، خداوند را تسبیح و تقدیس و حمد و ستایش می کردیم، و این در زمانی بود که هنوز آسمان ها و زمین ها آفریده نشده بودند. آن گاه که خداوند متعال

1- [1] - کافی، ج 2، ص 3، ح 4.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 775، ح 5.

3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 775، ح 6.
4- [4] - تأويل الآيات، ج 2، ص 775، ح 7.

خواست آدم را بیافریند، من و تو را از یک گِل آفرید؛ از گل عِلّیّین آفرید، و ما را با آن نور درآمیخت، و ما را در تمامی انوار و رودهای بهشتی فرو برد. سپس آدم را آفرید و آن گِل و آن نور را در صُلب او به امانت گذاشت و هنگامی که وی را آفرید، ذرّیّه و اولاد وی را از صُلب او خارج نمود و در مورد ربوبیّت خود از آنها اعتراف گرفت. اولین آفریدگانی که به ربوبیّت او اعتراف کردند، من و تو و پیامبران به ترتیب رتبه و درجه نزدیکی آنها به خداوند عزّ و جلّ بودیم؛ و خداوند عزّ و جلّ فرمود: ای محمد و ای علی! صداقت ورزیدید و اعتراف کردید و در اطاعت و پیروی از من، بر تمامی آفریدگانم پیشی گرفتید و در علم قدیم من نیز این گونه بودید. شما بهترین آفریدگانم هستید و هم چنین امامان از نسل شما و شیعه و پیروان شما. من این گونه شما را خلق کردم.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! آن گِل در صُلب آدم بود، در حالی که نور من و نور تو بین دو چشمش بود، و همچنان آن نور بین چشم های پیامبران و برگزیدگان منتقل می شد تا این که این نور و این گِل به صُلب عبد المُطّلِب رسید که دو نیمه شد، و خداوند از یک نیمه آن مرا آفرید و مرا به عنوان پیامبر و رسول برگزید، و تو را از نیمه دیگر آن آفرید، و تو را به عنوان خلیفه و وصی تعیین کرد و در آن هنگام که فاصله من از عظمت پروردگارم به اندازه دو سر یک کمان یا کمتر بود، خداوند به من فرمود: ای محمد! فرمانبردارترین بنده من به تو کیست؟ عرض کردم: علی بن ابی طالب. پس خدای عزّ و جلّ فرمود: وی را به عنوان خلیفه و وصیّ خود تعیین کن که من او را به عنوان ولیّ و برگزیده تعیین کردم. ای محمد! من پیش از آن که خلق را بیافرینم، به دلیل این که شما را و هر آن کس که شما را دوست داشته باشد و ولایت شما را بپذیرد و از شما پیروی کند، دوست دارم، نام تو را و نام او را بر عرش خود نوشتم. هر آن کس که شما را دوست داشته باشد و از شما پیروی کند و ولایت شما را بپذیرد، در نزد من از نزدیکان خواهد بود و هر آن کس که ولایت شما را انکار کند و از شما پیروی نکند، در نزد من از جمله کافران گمراه شده خواهد بود. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! چه کسی می تواند میان من و تو جای گیرد، در حالی که من و او از نوری واحد و از یک گِل آفریده شده ایم. تو شایسته ترین مردم نسبت به من در دنیا و آخرت هستی، و فرزندان تو، فرزندان من

هستند، و شیعه تو، شیعه من هستند، و اولیای تو اولیای من هستند، و فردا، شما در بهشت، همراه من خواهید بود.(1)

10) شرف الدین نجفی: ابو طاهر مقلد بن غالب - که رحمت خداوند بر وی باد - از رجال خود، با اسناد متصل به علی بن شُعبه والبی، از حارث همدانی نقل کرده است که: بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدم، در حالی که ایشان گریه کنان به سجده رفته بودند، تا این که صدای گریه او بالا آمد. پس به ایشان عرض کردیم: ای امیر المؤمنین! گریه تو دل ما را به درد آورد و ما را سخت غمگین و اندوهگین کرد؛ تاکنون تو را هرگز در این حال ندیده بودیم. فرمود: در حالت سجده، خداوند خویش را با دعای برگزیدگان دعا می کردم که دیدگانم بر من غلبه کردند (خواب بر من چیره شد)، و خوابی دیدم که مرا به ترس و وحشت انداخت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که در حالت ایستاده می فرمود: ای ابا الحسن! غَیبت و دوری تو از من به طول انجامید؛ من مشتاق دیدار تو شدهام (دلم برای تو تنگ شده است)، و خداوند آن وعده ای را که درباره تو به من داده بود، به انجام رسانید. عرض کردم: ای رسول خدا! خداوند چه وعده ای درباره من به شما داده بود؟ فرمود: وعده ای که به من داده بود، این بود که تو را و همسرت و دو فرزندت و ذرّیّه و اولاد تو را در بالاترین درجات در عِلّیّین جای دهد و به این وعده جامه عمل پوشید.

عرض کردم: پدر و مادرم فدایت شوند! پس شیعه ما را چه خواهد شد؟ فرمود: آنها همراه ما هستند و قصرهای آنها رو به روی قصرهای ما خواهد بود و منازل آنها مقابل منازل ما خواهد بود. پس عرض کردم: شیعه ما را در دنیا چه حاصل آید؟ فرمود: اَمنیت و عافیت و سلامتی. عرض کردم: در هنگام مرگ آنها را چه حاصل آید؟ فرمود: شخص، مهار و کنترل خویش را در اختیار دارد و به ملک الموت دستور داده می شود که از او پیروی کند و او را همان گونه بمیراند که خودش دوست دارد (هر نوع مرگی را که بخواهد، همان گونه می میرد) و نیز این که شیعه و پیروان ما به مقدار دوستی شان نسبت به ما می میرند. عرض کردم: آیا این امر حدّ و اندازه شناخته شده ای دارد؟ فرمود: آری، شیعیانی که بیشترین عشق و

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 773، ح 4.

محبت را نسبت به ما می ورزند، خارج شدن جان های آنها مانند خوردن آب خنک در روز گرم تابستانی است که باعث بهره مندی قلب می شود و سایر شیعیان ما، چنان میمیرند که گویی در بستر خویش به خواب میروند و لحظه مرگ برای آنان شادمانهترین لحظهای است که داشتهاند.(1)

11) علی بن ابراهیم: منظور از: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِی عِلِّيِّينَ»، آن پاداشی است که برای آنها منظور شده است.(2)

12) سپس نقل می کند: پدرم، از محمد بن اسماعیل، از ابو حمزه، از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: خداوند ما را از بالاترین درجات عِلّیّین آفرید، و دل های شیعیان ما را نیز از همان چیزی خلق کرد که دلهای ما را آفرید، اما بدن های آنها را از چیز دیگری آفرید. به همین دلیل است که دل های آنها نسبت به ما عشق می ورزند؛ زیرا دل آنان از همان چیزی آفریده شده است که ما خلق شده ایم. سپس این آیات را تلاوت کرد: «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِی عِلِّيِّينَ» تا آن جا که می فرماید: «يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ * إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِی نَعِيمٍ * عَلَى الْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ * تَعْرِفُ فِی وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ * يُسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ * خِتَامُهُ مِسْكٌ» سپس فرمود: آبی است که اگر مؤمن از آن بنوشد، بوی مُشک به مشامش می رسد.(3)

13) و امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: هر کس شراب خواری را ترک کند، و این ترک کردن شراب، به خاطر غیر خدا باشد (برای ترس از خدا نباشد)، خداوند شرابی مُهر شده به وی خواهد نوشاند. عرض کرد: ترک کردن شراب به خاطر خدا نباشد؟ فرمود: آری، برای محافظت و نگهداری از خویشتن باشد. «وَفِی ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ»، فرمود: در مورد آن پاداشی که ذکر کردیم و مؤمنان خواهان آن هستند «وَمِزَاجُهُ مِن تَسْنِيمٍ» مصدر است از فعل «سنّم» به معنای بالا بردن؛ زیرا والاترین و بالاترین شراب بهشتیان است و یا از آن جهت است که از بالا به آنها داده می شود. و فرمود: والاترین و ارزشمندترین شراب بهشتیان است که

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 776، ح 8.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 405.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 405.

در بالای تسنیم برای آنها آورده می شود(1) و «تسنیم» چشمه ای است که مقرّبان از آن می نوشند و مقربان، همان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُوْلَئِکَ الْمُقَرَّبُونَ»(2) [و سبقت گیرندگان مقدّمند * آنانند همان مقرّبان (خدا)] رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت خدیجه و علی بن ابی طالب و فرزندان آنها - که سلام و درود خدا بر همه آنان باد - به این جمع افزوده می شوند. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ»(3) [فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد] و مقرّبان از شراب تسنیم به صورت خالص و ناب می نوشند و سایر مؤمنان از شراب آمیخته شده (با آب) می نوشند.(4)

14) محمد بن عباس: احمد بن محمد، بنده بنی هاشم، از جعفر بن عیینه، از جعفر بن محمد، از حسن بن بکر، از عبد الله بن محمد بن عقیل، از جابر بن عبد الله نقل کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به پا خواست و دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفت و بالا برد به طوری که سفیدی زیر بغل او دیده شد و به علی علیه السلام فرمود: خداوند در هفت خصلت مرا بر سایرین پیش انداخته است که تو نیز همراه من هستی. جابر گفت: به ایشان عرض کردم: پدر و مادرم فدایت شوند ای رسول خدا! آن کدام هفت صفت و خصلت است که خداوند تو را با آنها مقدّم گردانیده است؟ فرمود: من اولین کسی هستم که از قبر خارج می شوم و علی علیه السلام با من است؛ من نخستین کسی هستم که از صراط گذر می کنم و علی علیه السلام با من است؛ و من نخستین کسی هستم که درِ بهشت را می زنم و علی علیه السلام با من است؛ و من اولین کسی هستم که در عِلّیّین سُکنی می گزینم و علی علیه السلام با من است؛ و من نخستین کسی هستم که حوریان بهشتی به همسری اش درمی آیند و علی علیه السلام با من است؛ و من اولین کسی هستم که به او شراب مُهر شده را که مُهر آن از مُشک است، مینوشانند و علی

1- [1] - و در نسخه ای دیگر آمده است: از بالای آنها در منازلشان.
2- [2] - واقعه/ 11-10.
3- [3] - طور/ 21.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 405.

علیه السلام با من است.(1)

15) و از او: احمد بن محمد، از احمد بن حسن نقل می کند: پدرم، از حصین بن مُخارق، از ابو حمزه، از ابو جعفر، از پدرش، امام زین العابدین (علیهم السلام)، از جابر بن عبد الله - که خداوند از او خشنود باد - از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره این آیه روایت کرده است که: «وَمِزَاجُهُ مِن تَسْنِيمٍ»، می فرماید: «والاترین شراب در بهشت است، و محمد و آل محمد - که سلام و درود خدا بر همه آنان باد - از آن می نوشند». آنها مقرّبون و سابقون هستند؛ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب و ائمّه هدی و حضرت فاطمه و خدیجه و فرزندان آنها صلوات الله علیهم اجمعین که از روی ایمان و اعتقاد از آنها پیروی کردند و از بالای منزل هایشان به آنها آن شراب داده می شود.(2)

16) و نیز از آن حضرت علیه السلام روایت شده است: تسنیم: والاترین شراب در بهشت است که محمد و آل محمد - که سلام و درود خدا بر همه آنان باد - آن شراب را به صورت ناب و خالص می نوشند و اصحاب یمین و سایر بهشتیان آن شراب را آمیخته (با آب) می نوشند.(3)

17) و نیز از او: از محمد بن احمد فقیه بن شاذان، از جابر بن عبد الله انصاری نقل شده است: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم که علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وی را به خویش نزدیک گردانید و صورت او را با جامه خویش پاک کرد و فرمود:ای ابا الحسن! نمی خواهی به تو بشارت دهم آن چه را که جبرئیل به من بشارت داده است؟ عرض کرد: آری، ای رسول خدا! فرمود: در بهشت، چشمه ای است که به آن تسنیم گفته می شود، که دو رود از آن جاری می شوند که اگر کشتی های دنیا را در آن رودها بگذارند، به حرکت درمیآیند. بر کناره های تسنیم، درختانی وجود دارد که شاخه های آن از مروارید و مرجان تازه و علف آن از زعفران است. بر کناره های آن، صندلی هایی از جنس نور وجود دارد و بر آنها مردمانی نشسته اند که

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 777، ح 9.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 777، ح 10.

3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 779، ح 12.

بر پیشانی آنها با نور نوشته شده است: اینان مؤمنان هستند، اینان دوستداران علی بن ابی طالب علیه السلام هستند.(1)

18) محمد بن یعقوب: از ابو علی اشعری، از عیسی بن ایوب، از علی بن مهزیار، از قاسم بن عروه، از ابن بُکَیر، از زُراره، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است: هر بنده ای در قلب خویش لکه ای سفید دارد؛ هنگامی که او گناه میکند، در آن لکه سفید، نقطه سیاهی ظاهر می شود. اگر توبه کند، آن سیاهی از بین می رود؛ ولی اگر به انجام دادن گناهان ادامه دهد، این سیاهی افزون می شود تا جایی که آن سفیدی پوشانده می شود؛ و اگر آن سفیدی پوشانده شود، آن شخص به هیچ به خیر و نیکی باز نخواهد گشت. و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «بَلْ رَانَ عَلَی قُلُوبِهِم مَّا کَانُوا یَکْسِبُونَ».(2)

طبرسی: عیاشی، با سند خود، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام مشابه همین حدیث را روایت کرده است.(3)

19) طبرسی: از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: قلب، زنگار می گیرد، و با به یاد آوردن نعمت های خداوند، این زنگار از بین می رود.(4)

20) شیخ مفید در کتاب اختصاص: از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است: در قلب هر بنده ای لکه ای سفید وجود دارد که چون دست به گناه بزند و گناه خویش را تکرار کند، نقطه ای سیاه در آن ظاهر می شود. اگر در انجام دادن گناه، اصرار ورزد و آن را تکرار کند، آن سیاهی افزون می گردد تا آن جایی که بر سفیدی غالب می شود و آن را می پوشاند و زمانی که آن لکه سفید پوشیده شود، دیگر آن بنده به خیر و نیکی باز نخواهد گشت. این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «بَلْ رَانَ عَلَی قُلُوبِهِم مَّا کَانُوا یَکْسِبُونَ».(5)

21) ابن بابویه: محمد بن ابراهیم بن احمد بن یونس مُعاذی، از احمد بن محمد

1- [1] - مائه منقبه، ص 55، ح 29.

2- [2] - کافی، ج 2، ص 209،ح20.
3- [3] - مجمع البیان، ج 10، ص 293.
4- [4] - مجمع البیان، ج 10، ص 293.
5- [5] - اختصاص، ص 243.

بن سعید کوفی همدانی، از علی بن حسین بن فضّال، از پدرش نقل می کند: از امام رضا علیه السلام درباره این سخن خدای عزّ و جلّ پرسیدم: «كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ»، فرمود: خداوند تبارک و تعالی با جا و مکان وصف نمی شود تا در مکان باشد و از بندگانش در پرده باشد، بلکه منظور آیه این است که از ثواب و پاداش پروردگارشان محروم و بی نصیب هستند.(1)

« إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُواْ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا...هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (36)»

« إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُواْ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ (29) وَإِذَا مَرُّواْ بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ(30) وَإِذَا انقَلَبُواْ إِلَى أَهْلِهِمُ انقَلَبُواْ فَكِهِينَ(31) وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُواْ إِنَّ هَؤُلَاء لَضَالُّونَ(32) وَمَا أُرْسِلُواْ عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ(33) فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُواْ مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ(34) عَلَى الْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ (35) هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (36)»

[(آری در دنیا) کسانی که گناه می کردند، آنان را که ایمان آورده بودند به ریشخند می گرفتند * و چون بر ایشان می گذشتند، اشاره چشم و ابرو با هم ردّ و بدل می کردند * و هنگامی که نزد خانواده(های) خود بازمی گشتند، به شوخ طبعی می پرداختند * و چون مؤمنان را می دیدند، می گفتند: اینها (جماعتی) گمراهند * و حال آن که آنان برای بازرسی (کار)شان فرستاده نشده بودند * و(لی) امروز مؤمنانند که بر کافران خنده می زنند * بر تختها(ی خود نشسته) نظاره می کنند * (تا ببینند) آیا کافران به پاداش آن چه می کردند رسیده اند]

1) محمد بن عباس: از احمد بن محمد، از احمد بن حسن، از پدرش، از حصین بن مُخارق، از یعقوب بن شعیب، از عمران بن میثم، از عَبایه بن رِبعی، از امام علی علیه السلام نقل کرده است: آن حضرت بر گروهی از قریشی ها گذر کرد. آنها گفتند: ببینید، این کسی است که محمد او را برگزید و از میان تمامی خویشاوندان خود، او را انتخاب کرد. آنان با چشم و ابرو اشاره می کردند (به یکدیگر چشمک میزدند)، پس این آیات نازل شد: «إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُواْ مِنَ

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 115، ح 19.

الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ * وَإِذَا مَرُّواْ بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ» تا پایان سوره.(1)

2) و نیز از او: از علی بن عبد الله، از ابراهیم بن محمد ثقفی، از حکم بن سلیمان، از محمد بن کثیر، از کلبی، از ابو صالح، از ابن عباس درباره این آیه شریفه: «إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُواْ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ» نقل شده است که می گوید: آن شخص، حارث بن قیس و گروه همراه وی بودند که هرگاه علی علیه السلام از کنار آنها می گذشت، می گفتند: این همان کسی است که محمد، وی را برگزید و از میان خویشاوندان خود، او را انتخاب کرد، ببینید! و مسخره میکردند و می خندیدند. آن گاه که روز قیامت فرا رسد، بین بهشت و دوزخ دری گشوده می شود و علی علیه السلام در آن زمان بر اورنگ ها (اریکهها) تکیه داده است و به آنها می گوید: «بشتابید، این برای شماست» و چون آنها می آیند، دری که گشوده شده بود، بسته می شود، و او نیز آنها را به سُخره می گیرد و به آنها می خندد؛ همان گونه که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُواْ مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ * عَلَى الْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ * هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ».(2)

3) و نیز او: از محمد بن محمد واسطی، با سند خود، از مجاهد درباره این سخن خدای عزّ و جلّ: «إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُواْ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ»، نقل می کند و می گوید: گروهی از قریش در حیاط کعبه می نشستند و با چشم و ابرو به یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اشاره می کردند و آنها را به سُخره می گرفتند. روزی، علی علیه السلام به همراه جمعی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از کنار آنها گذشتند. آنان به علی علیه السلام و همراهانش خندیدند و با چشم و ابرو به آنها اشاره کردند و گفتند: این برادر محمد است، پس خداوند عزّ و جلّ این آیه را نازل کرد: «إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُواْ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ»، و آن گاه که روز قیامت فرا می رسد، علی علیه السلام، همراهانش را وارد بهشت می کند و آنان بر این کفار اشراف پیدا میکنند و از بالا به آنان می نگرند و آنها را به سخره می گیرند و به آنها می خندند. این همان سخن خداوند عزّ و جلّ

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 780، ح 13.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 780، ح 14.

است که فرمود: «فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُواْ مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ».(1)

4) و از او: محمد بن عیسی، از یونس، از عبد الرحمن سالم، از امام جعفر صادق علیه السلام درباره این آیات: «إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُواْ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ»، تا پایان سوره نقل شده است که: این آیات در خصوص علی علیه السلام و آن گروه از بنی امیّه که وی را به سخره گرفتند، نازل شد. علی علیه السلام بر گروهی از بنی امیّه و منافقین گذر کرد و آنها وی را مسخره کردند.(2)

5) و نیز از وی: از محمد بن قاسم، از پدرش، با سند خود، از ابو حمزه ثمالی، از امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است: در روز قیامت، دو تخت از بهشت آورده می شود و بر کناره دوزخ گذاشته می شود. سپس علی علیه السلام می آید و بر آنها می نشیند، و آن گاه که می نشیند، میخندد و آن گاه که می خندد، دوزخ، واژگون شده و زیر و رو می شود. سپس آن دو بیرون آورده می شوند و در مقابل وی قرار داده می شوند، و می گویند: ای امیر المؤمنین! ای وصیّ و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! آیا به ما رحم نمی کنی و برای ما نزد پروردگارت شفاعت نمی کنی؟ پس علی علیه السلام به آنها می خندد، سپس از آن جا بر می خیزد و آن دو تخت به داخل برده می شوند و به جایگاه خود بازگردانده می شوند، و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که میفرماید: «فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُواْ مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ * عَلَى الْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ * هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»(3) و حدیثی دیگر در این زمینه از امام هادی علیه السلام در ذیل این آیه از سوره بقره ذکر گردید: «اللّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِى طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»(4) [خدا (است که) ریشخندشان می کند و آنان را در طغیانشان فرو می گذارد تا سرگردان شوند]

6) طبرسی: از حاکم ابو القاسم حَسَکانی، در کتابش (شواهد التنزیل لقواعد التفضیل)، با سند خود، از ابو صالح، از ابن عباس نقل می کند: آنهایی که گناه کردند: منافقان قریش هستند، و آنهایی که ایمان آورده اند: علی بن ابی طالب علیه السلام و

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 781، ح 15.

2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 781، ح 16.
3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 781، ح 17.
4- [4] - بقره/ 15.

یارانش هستند.(1)

7) و از طریق مخالفان: حدیثی مرفوع است که حِبَری در کتابش نقل کرده و سند آن را به ابن عباس رسانده است. ابن عباس درباره این آیات: «إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُواْ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ» تا پایان سوره، میگوید: منظور از آنهایی که ایمان آورده اند: علی بن ابی طالب است، و منظور از آنهایی که گناه کردند: منافقان قریش هستند.(2)

8) علی بن ابراهیم: سپس به وصف گناهکاران پرداخت، آنهایی که مؤمنان را به سخره می گیرند و به آنها می خندند و با چشم و ابرو به آنها اشاره می کنند، و گفت: «إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُواْ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ * وَإِذَا مَرُّواْ بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ * وَإِذَا انقَلَبُواْ إِلَى أَهْلِهِمُ انقَلَبُواْ فَكِهِينَ *»، می گوید: مسخره می کنند «وَإِذَا رَأَوْهُمْ» یعنی مؤمنان را «قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاء لَضَالُّونَ»، پس خداوند می فرماید: «وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ»، سپس می فرماید: «فَالْيَوْمَ» منظور، روز قیامت است «الَّذِينَ آمَنُواْ مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ» یعنی آیا کفار جزا داده می شوند «مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ».(3)

1- [1] - مجمع البیان، ج 10،ص298.
2- [2] - تفسیر حبری، ص 327، ح 70.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 406.

سوره انشقاق

اشاره

سوره انشقاق مکی است. 25 آیه دارد و بعد از انفطار نازل شده است.

ص:437

ص:438

فضیلت و ثواب قرائت سوره انشقاق

فضیلت آن در سوره انفطار ذکر شد.

1) در کتاب خواصّ القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که: هر کس این سوره را بخواند، خداوند او را از این امر که نامه اعمالش از پس پشتش به او داده شود، ایمن می دارد و اگر این سوره نوشته شود و به دست زن بارداری که وضع حملش دشوار گشته، بسته شود و یا بر او خوانده شود، آن زن در همان لحظه وضع حمل خواهد نمود.

2) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هرکس به خواندن این سوره عادت کند، خداوند او را از این امر که نامه اعمالش از پس پشتش به او داده شود، ایمن می دارد و اگر این سوره نوشته شود و به دست زن بارداری که وضع حملش دشوار گشته، بسته شود، زود وضع حمل خواهد نمود، و اگر این سوره بر آن زن خوانده شود، خیلی زود وضع حمل خواهد کرد.

3) امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر این سوره به دست زنی که از درد زایمان رنج می برد، بسته شود، وضع حمل خواهد نمود؛ و شخصی که آن را بسته است باید خیلی زود، آن را از دست آن زن بردارد تا تمامی آن چه در شکم آن زن است خارج نشود. آویزان کردن این سوره به دام، آن را از بلاها محفوظ می دارد؛ و اگر بر دیوار خانه ای نوشته شود، آن خانه را از همه حشرات ایمن می دارد.

ص:439

ص:440

تفسیر سوره انشقاق

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«إِذَا السَّمَاء انشَقَّتْ(1) وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا...وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (25)»

«إِذَا السَّمَاء انشَقَّتْ(1) وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (2) وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ (3) وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ (4) وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (5) يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّکَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّکَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (6) فَأَمَّا مَنْ أُوتِىَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ (7) فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا (8) وَيَنقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا (9) وَأَمَّا مَنْ أُوتِىَ كِتَابَهُ وَرَاء ظَهْرِهِ (10) فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا (11) وَيَصْلَى سَعِيرًا (12) إِنَّهُ كَانَ فِى أَهْلِهِ مَسْرُورًا (13) إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَّن يَحُورَ (14) بَلَى إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا (15) فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ (16) وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ (17) وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ (18) لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ (19) فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (20) وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ (21) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُواْ يُكَذِّبُونَ (22) وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ (23) فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ (24) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (25)»

[آن گاه كه آسمان ز هم بشكافد * و پروردگارش را فرمان برد و (چنين) سزد * و آن گاه كه زمين كشيده شود * و آن چه را كه در آن است، بيرون افكند و تهى شود * و پروردگارش را فرمان برد و (چنين) سزد * اى انسان! حقّا كه تو به سوى پروردگار خود به سختى در تلاشى و او را ملاقات خواهى كرد * اما كسى كه كارنامه اش به دست راستش داده شود * به زودى اش حسابى بس آسان كنند

* و شادمان به سوی کسانش باز گردد * و اما کسی که کارنامه اش از پشت سرش به او داده شود * زودا که هلاک (خویش) خواهد * و در آتش افروخته درآید * او در (میان) خانواده خود شادمان بود * او می پنداشت که هرگز برنخواهد گشت * آری، در حقیقت، پروردگارش به او بینا بود * نه نه، سوگند به شفق * سوگند به شب و آن چه (شب) فروپوشاند * سوگند به ماه، چون (بدر) تمام شود * که قطعاً از حالی به حالی برخواهید نشست * پس چرا آنان باور نمی دارند؟ * و چون بر آنان قرآن تلاوت می شود، چهره بر خاک نمی سایند * (نه)، بلکه آنان که کفر ورزیده اند، تکذیب می کنند * و خدا به آن چه در سینه دارند، داناتر است * پس آنان را از عذابی دردناک خبر ده * مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده اند که آنان را پاداشی بی منّت خواهد بود]

1) علی بن ابراهیم: «إِذَا السَّمَاء انشَقَّتْ»، در روز قیامت «وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا» منظور این است که از پروردگار خویش اطاعت کرد «وَحُقَّتْ»، و برای او شایسته وسزاوار است که چنین کند «وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ * وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ»، زمین، کشیده می شود و شکافته می شود، و انسان ها از آن خارج می شوند، «وَتَخَلَّتْ»، یعنی این که از مردم تهی گردید، «يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّکَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّکَ كَدْحًا» منظور عمل نیک و بد است که از پیش می فرستی «فَمُلَاقِيهِ»، آن عمل نیک و بد که از پیش می فرستی.(1)

2) علی بن ابراهیم: در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است: منظور از: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ» ابو سلمه عبد الله بن عبد الأسود بن هلال مخزونی است که از بنی مخزوم است. و منظور از: «وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاء ظَهْرِهِ» برادر وی اسود بن عبد الأسود بن هلال مخزونی است که حمزه بن عبد المُطَّلِب در جنگ او را به قتل رساند. و در این آیه: «فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا»، ثبور: به معنای هلاکت است «إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَّن يَحُورَ»، گمان می کرد که بعد از آن که می میرد، باز نخواهد گشت «فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ» الشفق: سرخی بعد از غروب آفتاب است «وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ» می گوید: آن گاه که هر آن چه را که آفریده بود را به سوی جایی که در آن جا نابود می شوند، سوق می دهد «وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ» کامل شد

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 407.

«لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ»، از حالتی به حالت دیگر، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: شما از سنت پیشینیان به طور کامل و مو به مو پیروی می کنید و در جای پای آنان گام می نهید و وجب به وجب و ذراع به ذراع (بازو، یک دست باز) و باع به باع (فاصله دو دستِ باز) از راه و مسیر آنها منحرف نمی شوید و از تمامی رفتار و کردار آنها سرمشق می گیرید، به طوری که اگر پیشینیان دست در لانه سوسماری کنند، شما نیز دست در آن جا می کنید. به ایشان عرض کردند: ای رسول خدا! منظور شما یهودیان و مسیحیان است؟ فرمود: پس منظور من کیست؟ بند بند اسلام از بین خواهد رفت، پس اولین چیزی که از آن سر باز خواهید زد، امامت است و آخرین چیز، نماز خواهد بود.(1)

3) علی بن ابراهیم، «إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَّن يَحُورَ * بَلَى» بعد از مرگ باز خواهد گشت «فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ» آن است که بعد از غروب آفتاب نمایان می شود، و این جمله قسم است و جواب قسم این است: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ» مذهب های مختلفی در پیش خواهید گرفت «وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ» منظور، آن چیزی است که در دل دارند «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» یعنی این که بی منت خواهد بود. (2)

4) ابن بابویه: پدرم - که رحمت خداوند بر وی باد - از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمد بن خالد، از پدرش، از ابو سنان، از ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کسی که از او حسابرسی می شود، عذاب خواهد دید. شخصی به وی گفت: ای رسول خدا! پس این سخن خداوند عزّ و جلّ چه می شود: «فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا»؟ فرمود: « آن، عرضه داشتن و نمایش است» یعنی رسیدگی همراه با عفو و بخشش است.(3)

5) محمد بن عباس: از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از سماعه، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: منظور از این آیات: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِىَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا * وَيَنقَلِبُ إِلَى

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 407.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 407.

3- [3] - معانى الاخبار، ص 262، ح 1.

أَهْلِهِ مَسْرُورًا» علی علیه السلام و شیعه وی هستند که نامه اعمالشان به دست راست شان تحویل داده می شود.(1)

6) حسین بن سعید در کتاب زهد: از قاسم بن محمد، از علی نقل کرده است: شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: آن گاه که خداوند عزّ و جلّ از مؤمن حسابرسی می کند، نامه اعمال وی را در دست راستش قرار می دهد و محاسبه وی مخفیانه خواهد بود و می فرماید: ای بنده من! تو چنین عملی را و چنان کاری را انجام دادی؟ و آن بنده در پاسخ می گوید: پروردگارا! آری چنین عملی را انجام دادهام. پس خداوند می فرماید: تمامی آنها را بخشیدم و به حسنه و نیکی مبدّل کردم. و مردم می گویند: منزه است خداوند، این بنده حتی یک گناه هم مرتکب نشده است! و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ * فَسَوْفَ یُحَاسَبُ حِسَابًا یَسِیرًا * وَیَنقَلِبُ إِلَی أَهْلِهِ مَسْرُورًا». عرض کردم: کدام اهل و خویشاوندان؟ فرمود: خویشاوندان وی در دنیا، خویشاوندان وی در بهشت خواهند بود، البته اگر از گروه مؤمنان باشند. اگر خداوند بدی و شرّ بنده ای را بخواهد، در مقابل تمامی مردم از او حسابرسی می کند و وی را به گریه میاندازد (سرزنش می کند) و نامه اعمالش را در دست چپش قرار خواهد داد. و این همان سخن خداوند عزّ و جلّ است که میفرماید: «وَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ وَرَاء ظَهْرِه * فَسَوْفَ یَدْعُو ثُبُورًا * وَیَصْلَی سَعِیرًا * إِنَّهُ کَانَ فِی أَهْلِهِ مَسْرُورًا». عرض کردم: کدامین خویشاوندان؟ فرمود: خویشاوندان وی در دنیا.

عرض کردم: منظور از این آیه چیست؟ «إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَّن یَحُورَ»؟ فرمود: پنداشت که باز نخواهد گشت.(2)

7) و نیز از او: از ابراهیم بن ابی بلاد، از یکی از یاران ما، از امام جعفر صادق علیه السلام، از پدرش نقل کرده است: جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و دست وی را گرفت و به بقیع برد و به قبری رسید و صاحب آن قبر را صدا کرد و فرمود: به خواست خدا برخیز. پس از آن قبر، مردی سفید روی گشته که خاک را از چهره خویش می زدود، برخاست، در حالی که می گفت: الحمد لله و الله اکبر. پس جبرئیل فرمود: به خواست خدا باز گرد. و سپس پیامبر صلی الله

1- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 782، ح 1.
2- [2] - زهد، ص 92، ح 246.

علیه و آله و سلم را به قبری دیگر برد، و جبرئیل، صاحب آن قبر را صدا کرد و فرمود: به خواست خدا برخیز. پس مردی سیاه چهره گشته، از آن قبر برخاست در حالی که می گفت: وای بر من! واویلا! جبرئیل فرمود: به خواست خدا باز گرد. سپس جبرئیل عرض کرد: ای محمد! این گونه مردم در روز قیامت محشور می شوند؛ مؤمنان این سخنان را بر زبان می آورند و این گروه، همان گونه که ملاحظه کردی، چنین سخنانی را می گویند.(1) اما در مورد چگونگی دادن نامه اعمال کافر از پس پشتش، در حدیثی از امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر این آیه از سوره حاقّه ذکر گردید: «وَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِشِمَالِهِ»(2) [و اما کسی که کارنامه اش به دست چپش داده شود].

8) علی بن ابراهیم: علی بن حسین، از احمد بن ابی عبد الله، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام در مورد این آیه نقل کرده است: «لَتَرْکَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ»، فرمود: ای زراره! مگر این امت بعد از پیامبر خود در مورد امر فلان شخص، و فلان شخص، و فلان شخص، از حالی به حال دیگر درنیامدند؟(3)

9) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد، از ابن محبوب، از جمیل بن صالح، از زراره، از امام محمد باقر علیه السلام در مورد این آیه نقل می کند: «لَتَرْکَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ»، فرمود: ای زراره! مگر این گونه نبود که این امت بعد از پیامبر خود در مورد امر فلان شخص، و فلان شخص، و فلان شخص از حالی به حال دیگر درآمدند؟(4)

10) ابن بابویه: مظفر بن جعفر بن مظفر علوی - که خدا از او راضی و خشنود باد - از جعفر بن محمد بن مسعود، و حیدر بن محمد سمرقندی، و همگی آنان، از محمد بن مسعود، از جبرئیل بن احمد، از موسی بن جعفر بغدادی، از حسن بن محمد صیرفی، از حنان بن سدیر، از پدرش، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است: امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف غیبتی طولانی مدت خواهد

1- [1] - زهد، ص 94، ح 253.
2- [2] - حاقه/ 25.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 408.

4- [4] - کافی، ج 1، ص 343، ح 17.

داشت. به ایشان عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! به چه دلیل؟ فرمود: خداوند عزّ و جلّ خواست که سنت های پیامبران در غیبت هایشان بر این امام اجرا شود. ای سدیر! پس ناگزیر است که مدت زمان غیبت پیامبران را به اتمام برساند. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ»، یعنی این که بر طبق سنت های کسانی که قبل از شما بودند.(1)

11) ابن شهر آشوب: از ابو یوسف یعقوب بن سفیان، و ابو عبد الله قاسم بن سلام در کتاب تفسیرشان، با سند، از اعمش، از مسلم بن بَطین، از ابن جبیر، از ابن عباس در مورد این آیه نقل می کند: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ»، منظور این است که در شب معراج، از آسمانی به آسمان دیگری بالا می روید. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: در شب معراج فاصله من از پروردگارم به اندازه دو سر یک کمان یا کمتر بود. و پروردگارم فرمود: ای محمد! درود من بر تو باد، و درود مرا به علی بن ابی طالب علیه السلام برسان و به او بگو: من او را دوست دارم و دوستداران وی را دوست دارم. ای محمد! به خاطر عشق و دوستی من به علی، نامی از نامهای خودم را برای او مشتق کردم و برگزیدم؛ من علیّ عظیم هستم و او علی است، و من محمود و ستایش شده هستم و تو محمد هستی. اگر بنده ای نهصد و پنجاه سال مرا عبادت کند- چهار بار این جمله را تکرار کرد- در حالتی در روز قیامت مرا خواهد دید که تنها یکی از نیکی های علی بن ابی طالب علیه السلام را نزد من خواهد یافت (به او خواهم داد). خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «فَمَا لَهُمْ» منظور، منافقان هستند «لَا يُؤْمِنُونَ» چرا این فضیلت علی بن ابی طالب علیه السلام را تصدیق و تأیید نمی کنند؟

12) طبرسی: از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه نقل می کند: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ»، منظور سنت های پیشینیان قبل از شما و احوال آنهاست.(2)

13) طبرسی در کتاب احتجاج: از امیر المؤمنین علیه السلام در مورد این آیه نقل می کند: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ»، یعنی این که راه پیشینیان قبل از خودتان را در مورد پیمان شکنی و خیانت نسبت به اوصیا بعد از پیامبران، ادامه خواهید داد.(3)

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ص 480، ح 6.
2- [2] - مجمع البیان، ج 10، ص 307.
3- [3] - احتجاج، ص 248.

سوره بروج

اشاره

سوره بروج مکی است. 22 آیه دارد و بعد از سوره شمس نازل شده است.

ص:447

ص:448

فضیلت و ثواب قرائت سوره بروج

1) ابن بابویه: با سند خود، از یوسف بن ظَبیان، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: هر کس سوره «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ» را که سوره پیامبران است، در نماز واجب بخواند، جایگاه وی در روز رستاخیز، همراه با پیامبران و فرستادگان و صالحان خواهد بود.(1)

2) و در خواصّ القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است: هر کس این سوره را بخواند، خداوند، ده برابر تعداد کسانی که در روز جمعه و روز عرفه گرد هم می آیند، به وی پاداش می دهد. و خواندن این سوره، انسان را از دل نگرانی ها و سختی ها رهایی می بخشد.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس این سوره را بخواند، پاداشی عظیم نصیب وی خواهد شد و از دل نگرانی ها و سختی ها رها خواهد شد.

4) و امام صادق علیه السلام می فرماید: اگر این سوره به بازوی کودک شیرخواری که قصد دارند وی را از شیر بگیرند، بسته شود، از شیر گرفتن او آسان می گردد، و هر کس این سوره را بر خوابگاهش بخواند، تا صبح ایمن خواهد بود.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 151.

ص:450

تفسیر سوره بروج

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَالسَّمَاء ذَاتِ الْبُرُوجِ(1)»

[سوگند به آسمان آکنده ز برج]

1) شیخ مفید در کتاب اختصاص: از محمد بن علی بن بابویه، از محمد بن موسی بن متوکل، از محمد بن ابی عبد الله کوفی، از موسی بن عمران، از عمویش حسین بن یزید، از علی بن سالم، از پدرش، از سالم بن دینار، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته نقل می کند: شنیدم ابن عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: ذکر خداوند عزّ و جلّ عبادت است و ذکر من عبادت است و ذکر علی علیه السلام عبادت است و ذکر امامان از نسل وی - که سلام و درود خدا بر همه آنان باد - عبادت است. قسم به آن کسی که مرا به پیامبری مبعوث کرد و برترین انسان ها قرار داد، وصیّ و جانشین من، برترین اوصیاست و او حجت خداوند بر بندگانش و خلیفه و جانشین او بر خلقش است، و ائمه هدایت کننده بعد از من، از نسل اویند. به خاطر آنهاست که خداوند مردم را عذاب نمی دهد، و به خاطر آنهاست که خداوند (اجرام) آسمان را، به خواست او، نگاه می دارد که بر زمین نیفتد، و به خاطر آنهاست که کوه ها را نگاه داشته، تا آنها را نجنباند، و به خاطر آنهاست که باران را بر خلقش نازل می کند، و به خاطر آنهاست که گیاهان و نباتات را می رویاند. آنها اولیای بر حق خدا و جانشینان راستین اویند. تعداد آنها به تعداد ماه های سال است که دوازده ماه است، (و به عبارت دیگر) تعداد آنها به

تعداد نقیبان موسی بن عمران علیه السلام است. سپس این آیه را تلاوت نمود: «وَالسَّمَاء ذَاتِ الْبُرُوجِ». سپس فرمود: ای ابن عباس! آیا تصور می کنی که وقتی خداوند به آسمان دارای افلاک سوگند یاد می کند، منظورش واقعاً آسمان و صورت های فلکی آن است؟ عرض کردم: ای رسول خدا! پس منظور چیست؟ فرمود: منظور از آسمان، من هستم، و صورت های فلکی ائمّه بعد از من هستند که اولین آنها علی علیه السلام، و آخرین آنها مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشّریف است.(1)

«وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ(2) وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ(3)»

[و به روز موعود * و به گواه و مورد گواهی]

1) محمد بن یعقوب: از محمد بن یحیی، از سلمه بن خطّاب، از علی بن حسّان، از عبد الرحمن بن کثیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد این آیه نقل کرده است که: «وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ»، امام صادق علیه السلام فرمود: منظور از شاهد و مشهود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام است.(2)

2) ابن بابویه: محمد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمد بن حسن صفّار، از احمد بن محمد بن عیسی، از ابن فضّال، از ابو جمیله، از محمد بن علی حلبی، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد این آیه نقل می کند: «وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ»، می فرماید: شاهد، روز جمعه است، و مشهود: روز عرفه است.(3)

3) و نیز از وی: پدرم، از محمد بن یحیی عطار، از احمد بن محمد، از موسی بن قاسم، از محمد بن ابی عمیر، از ابان بن عثمان، از عبد الرحمن بن ابی عبد الله، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است: شاهد، روز جمعه است، و مشهود،

1- [1] - اختصاص، ص 223.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 352، ح 69.
3- [3] - معانی الاخبار، ص 298، ح 2.

روز عرفه است، و موعود، روز قیامت است.(1)

4) و نیز از وی: از محمد بن حسن، از حسین بن حسن بن ابان، از حسین بن سعید، از صفوان، از یعقوب بن شعیب نقل شده است: از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد این آیه پرسیدم: «وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ»، فرمود: شاهد، روز عرفه است.(2)

5) و نیز از وی: با همین سند، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از محمد بن هاشم، از کسی که از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند، گفت: ابرش کلبی از ایشان در مورد این آیه پرسید: «وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ». حضرت علیه السلام فرمود: چه چیزی به تو گفته شده است؟ عرض کرد: گفتهاند: شاهد، روز جمعه است، و مشهود، روز عرفه است. امام محمد باقر علیه السلام فرمود: آن گونه که به تو گفته شده، نیست. شاهد، روز عرفه است، و مشهود، روز قیامت است. مگر قرآن را نمی خوانی؟ خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «ذَلِکَ یَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِکَ یَوْمٌ مَّشْهُودٌ»(3) [آن (روز) روزی است که مردم را برای آن گرد می آورند و آن (روز) روزی است که (جملگی در آن) حاضر می شوند].(4)

6) و نیز از او: با همین سند، از حسین بن سعید، از فضاله، از ابان، از ابو جارود، از یکی از امامان علیهم السلام، در مورد این آیه نقل شده است: «وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ»، می فرماید: شاهد روز جمعه است، و مشهود روز عرفه است، و موعود روز قیامت است.(5)

7) و نیز از او: از پدرش نقل شده است: احمد بن ادریس، از عمران بن موسی، از حسن بن موسی خشّاب، از علی بن حسّان، از عبد الرحمن بن کثیر هاشمی، بنده امام محمد باقر علیه السلام، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد این آیه نقل شده است: «وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ»، می فرماید: منظور از شاهد و مشهود، پیامبر صلی الله

1- [1] - معانی الاخبار، ص 298، ح 3.
2- [2] - معانی الاخبار، ص 298، ح 4.
3- [3] - هود/ 103.
4- [4] - معانی الاخبار، ص 298، ح 5.

5- [5] - معانى الاخبار، ص 299، ح 6.

علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام است.(1)

8) عیاشی: از محمد بن مسلم، از یکی از امامان علیهم السلام در مورد این آیه نقل کرده است: «ذَلِکَ یَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِکَ یَوْمٌ مَّشْهُودٌ»(2) [آن (روز) روزی است که مردم را برای آن گرد می آورند و آن (روز) روزی است که (جملگی در آن) حاضر می شوند]. منظور، روز قیامت است که همان روز موعود است.(3)

«قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ(4) النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ(5)...إِلَّا أَن یُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ(8)»

«قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ(4) النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ(5) إِذْ هُمْ عَلَیْهَا قُعُودٌ(6) وَهُمْ عَلَی مَا یَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِینَ شُهُودٌ(7) وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَن یُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ(8)»

[مرگ بر آدم سوزان خندق * همان آتش مایه دار (و انبوه) * آن گاه که آنان بالای آن (خندق به تماشا) نشسته بودند * و خود بر آن چه بر (سر) مؤمنان می آوردند، گواه بودند * و بر آنان عیبی نگرفته بودند، جز این که به خدای ارجمند ستوده ایمان آورده بودند]

1) علی بن ابراهیم: کسی که حبشه را برای غارت کردن یمن تشویق و ترغیب کرد، ذو نواس آخرین پادشاه حِمْیَر بود که یهودی شد و تمامی حِمیَری ها همراه وی بر این آیین شدند و او خود را یوسف نامید. مدتی بر همین منوال سپری شد، سپس به وی خبر رسید که در نجران بقایایی از دین مسیحی وجود دارد که آنان بر کیش و آیین عیسی و انجیل هستند و رئیس و رهبر این آئین، عبد الله بریا است. بنابراین مردم، ذو نواس را واداشتند که به آن جا رود و آنها را به پذیرفتن کیش و آئین یهودی مجبور سازد. پس به سوی آنها حرکت کرد تا این که به نجران رسید، و در آن جا هر که را بر آئین مسیحی بود، جمع کرد، و آئین یهودی را بر آنها عرضه کرد، ولی آنها از پذیرفتن این آئین امتناع ورزیدند، پس با آنها به بحث و مجادله پرداخت و اصرار و پافشاری کرد، ولی آنها از پذیرفتن کیش یهودی سرباز زدند و مرگ را اختیار کردند. پس ذونواس گودالی برای آنها کند، و هیزم در

1- [1] - معانی الاخبار، ص 299، ح 7.
2- [2] - هود/ 103.
3- [3] - تفسیر عیاشی، ج 2، ص 169، ح 65.

آن جمع کرد و آتشی برافروخت. گروهی از آنان در آتش سوختند و گروهی با شمشیرهای آخته کشته شدند و به بدترین شکل آنها را عذاب داد، تا جایی که تعداد افراد کشته شده به بیست هزار نفر رسید. مردی از آن مسیحیان به نام دَوْس ذو ثعلبان، سوار بر اسبی از آن جا گریخت. آنان به دنبال وی رفتند، اما آنها در شن زار درمانده شدند و او از دست آنها نجات یافت. و ذو نواس به سوی لشکریان از هم پاشیده خود بازگشت. پس خداوند عزّ و جلّ فرمود: «قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ* النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ» تا آن جا که می فرماید: «الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ».(1)

2) ابن بابویه در کتاب الغیبه: با سند خود، از ابو رافع، از رسول خدا صلی الله علیه و آله- در حدیثی بلند- نقل می کند: مهرویه بن بخت نَصّر، شانزده سال و بیست روز حکومت کرد. وقتی به این زمان رسید، گودالی حفر کرد و دانیال علیه السلام و یاران مؤمن وی را در آن گودال انداخت و در آن گودال، آتش برافروخت. ولی چون دید که آتش به آنها آسیبی نمی رساند و به آنها نزدیک نمی شود، آنها را به چاهی انداخت که در آن شیر و سایر حیوانات درنده بود. او آنان را به بدترین شکل عذاب داد تا آن که خداوند عزّ و جلّ آنها را از دست او نجات بخشید. و اینان همان کسانی هستند که خداوند عزّ و جلّ از آنها در قرآن یاد می کند و می فرماید: «قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ * النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ».(2)

«إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ(10)»

[کسانی که مردان و زنان مؤمن را آزار کرده و بعد توبه نکرده اند، ایشان راست عذاب جهنم و ایشان راست عذاب سوزان]

1) علی بن ابراهیم: منظور از: «إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»، آنها را در آتش سوزاندند «ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ».(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 409.
2- [2] - کمال الدین و تمام النعمه، ج 1، ص 217، ح 18.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 409.

2) احمد بن محمد خالد برقی: از پدرش، از هارون بن جَهْم، از مفضّل بن صالح، از جابر جعفی، از امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند: خداوند پیامبری حبشی را نزد قوم خویش مبعوث کرد. پس با قوم خویش به مبارزه برخاست و بسیاری از یارانش به قتل رسیدند و به اسارت گرفته شدند، و گودالی برای آنها حفر کردند و در آن آتش برافروختند و ندا سر دادند: هر کس بر کیش و آئین ماست، از این گودال دوری گزیند، و هر کس بر آئین این پیامبر است، باید وارد این آتش شود، و مردم شروع به وارد شدن در این گودال شعله ور شدند، زنی به همراه کودک خویش آمد، ولی از آن آتش برافروخته ترسید، آن کودک به مادر گفت: وارد شو، پس آن زن وارد آن آتش شد، آنها «اصحاب اخدود» هستند.(1)

3) طبرسی: عیاشی با سند، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: علی علیه السلام شخصی را نزد اسقف نجران فرستاد و از درباره «اصحاب اخدود» پرسید، و اسقف جوابی داد. حضرت علیه السلام فرمود: پاسخ، این گونه که تو گفتی، نیست، بلکه پاسخ این سؤال از این قرار است که خداوند پیامبری حبشی نزد قوم خویش مبعوث کرد و قومش وی را تکذیب کردند، پس با آنها به مبارزه برخاست، پس آنها گروهی از یارانش را کشتند و گروهی دیگر را به همراه او به اسارت گرفتند و برای آنها محوطه ای ساختند و در آن آتش برافروختند، و مردم را گرد آوردند و گفتند: کسی که بر کیش و آئین ماست، از این آتش دوری گزیند، و کسی که بر دین این گروه است، باید خودش را در آتش بیندازد، پس یارانش با شتاب خود را در آتش می انداختند، زنی به همراه فرزند یک ماهه اش آمد، هنگامی که به سوی آتش خیز برداشت، ترسید و دلش به حال کودکش سوخت، پس آن کودک به وی گفت: نترس و مرا به همراه خودت در آتش بینداز؛ زیرا این کمترین کاری است که در راه خدا انجام می دهیم. پس خودش را به همراه کودک یک ماهه اش در آتش انداخت، و آن کودک از جمله کودکانی بود که در گهواره لب به سخن گشود.(2)

4) و از او: با سند، از میثم تمّار نقل می کند: شنیدم امیر المؤمنین، اصحاب

1- [1] - محاسن، ص 249، ح 262.
2- [2] - مجمع البیان، ج 10، ص 314.

اخدود را یاد می کند و می فرماید: ده نفر بودند و ده نفر دیگر به همان ترتیب در این بازار به قتل خواهند رسید.(1)

«إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ...وَیُعِیدُ (13) وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ(14)»

«إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِکَ الْفَوْزُ الْکَبِیرُ(11) إِنَّ بَطْشَ رَبِّکَ لَشَدِیدٌ (12) إِنَّهُ هُوَ یُبْدِئُ وَیُعِیدُ (13) وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ(14)»

[کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند برای آنان باغهایی است که از زیر (درختان) آن جویها روان است این است (همان) رستگاری بزرگ* آری عِقاب پروردگارت سخت سنگین است* هم اوست که (آفرینش را) آغاز می کند و بازمی گرداند* و اوست آن آمرزنده دوستدار (مؤمنان)]

1) محمد بن عباس: از حسین بن احمد، از محمد بن عیسی، از یونس، از مقاتل، از عبد الله بن بکیر، از صبّاح ازرق نقل می کند، شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام در مورد این آیه: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» می فرمود: منظور، امیر المؤمنین علیه السلام و شیعه وی هستند.(2)

2) علی بن ابراهیم نقل می کند: سعید بن محمد، از بکر بن سهل، از عبد الغنی بن سعید، از موسی بن عبد الرحمن، از ابن جُریج، از عطاء، از ابن عباس نقل می کند: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا» منظور، کسانی هستند که به خداوند عزّ و جلّ ایمان آوردند و تصدیق نمودند: و «لا إله إلاّ الله» گفتند «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» منظور، به طور مخفیانه و نامحسوس است «ذَلِکَ الْفَوْزُ الْکَبِیرُ»، منظور به بهشت راه یافتند و از عذاب ایمن شدند «إِنَّ بَطْشَ رَبِّکَ» ای محمد! «لَشَدِیدٌ» آن گاه که از ستمگران و ظالمان و کفّار بازخواست می کند و مجازات دهد، همان گونه که در سوره هود می فرماید: «إِنَّ أَخْذَهُ أَلِیمٌ شَدِیدٌ»(3) [آری (به قهر) گرفتن او دردناک و سخت است]. «إِنَّهُ هُوَ یُبْدِئُ وَیُعِیدُ» منظور، خلق را که آنها را می میراند و بعد از مرگ نیز آنها را زنده می کند «وَهُوَ الْغَفُورُ» نسبت به

1- [1] - مجمع البيان، ج 10، ص 314.
2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 784، ح 3.
3- [3] - هود/ 102.

اولیاء خود و کسانی که طاعت او را دارند، «الْوَدُودُ»، آن گونه که هر کدام از شما، برادر و دوست خویش را با محبت و بشارت دوست دارد.(1)

«ذُو الْعَرْشِ الْمَجِیدُ (15) فَعَّالٌ لِّمَا یُرِیدُ (16) هَلْ أَتَاکَ حَدِیثُ الْجُنُودِ (17) فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ (18) بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی تَکْذِیبٍ (19) وَاللَّهُ مِن وَرَائِهِم مُّحِیطٌ (20) بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِیدٌ (21) فِی لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ (22)»

[صاحب ارجمند عرش* هر چه را بخواهد انجام می دهد* آیا حدیث (آن) سپاهیان* فرعون و ثمود بر تو آمد* (نه) بلکه آنان که کافر شده اند در تکذیب اند* با آن که خدا از هر سو بر ایشان محیط است* آری آن قرآنی ارجمند است* که در لوحی محفوظ است]

1) علی بن ابراهیم، در روایت ابو جارود، از امام محمد باقر علیه السلام در مورد این آیه نقل می کند: «الْعَرْشِ الْمَجِیدُ» منظور، خداوند کریم و مجید است.(2)

2) علی بن ابراهیم: منظور از این دو آیه: «بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِیدٌ * فِی لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ»، لوح محفوظ کناره دارد: کناره ای در سمت راست عرش، و کناره ای بر پیشانی اسرافیل است. آن گاه که خداوند وحی می گوید: لوح به پیشانی اسرافیل ضربه می زند، و اسرافیل در لوح می نگرد. و آن چه را در لوح است به جبرئیل علیه السلام وحی می کند.(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 410.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 410.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 410.

سوره طارق

اشاره

سوره طارق مکی است. 17 آیه دارد و بعد از بلد نازل شده است.

ص:459

ص:460

فضیلت و ثواب قرائت سوره طارق

1) ابن بابویه: با سند خود، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است که: هر کس در نمازهای واجب خویش، سوره «وَالسَّمَاء وَالطَّارِقِ» بخواند، روز قیامت، نزد خداوند، دارای جاه و منزلت خواهد بود و از همراهان و دوستان مؤمنین در بهشت خواهد بود.(1)

2) در خواصّ القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که: هر کس این سوره را بخواند، ده برابر تعداد تمام ستارگان در آسمان برای وی پاداش در نظر گرفته می شود، و هر کس این سوره را بنویسد و آن را با آب حل کند و با آن زخم ها شسته شود، زخم ها دیگر چرک دار نخواهند شد، و اگر بر چیزی خوانده شود، آن چیز را محفوظ می دارد، و صاحبش در مورد آن چیز آسوده خاطر خواهد بود.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: هر کس این سوره را بنویسد و در ظرفی بگذارد و آن را با آب حل کند، و زخم ها را با آن بشوید، زخم ها دیگر چرک دار نخواهند شد، و اگر بر چیزی خوانده شود، آن چیز را محفوظ می دارد، و صاحبش در مورد آن چیز آسوده خاطر خواهد بود.

4) و امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس این سوره را بنویسد و آن را با آب حل کند و زخم ها را با آب آن سوره بشوید، آن زخم ها تسکین می یابد و چرک دار نخواهند شد، و هر کس این سوره را بر دارویی نوشیدنی بخواند، آن دارو شفابخش خواهد بود.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 152.

ص:462

تفسیر سوره طارق

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَالسَّمَاء وَالطَّارِقِ(1) وَمَا أَدْرَاکَ مَا الطَّارِقُ(2)...فَمَهِّلِ الْکَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا(17)»

«وَالسَّمَاء وَالطَّارِقِ(1) وَمَا أَدْرَاکَ مَا الطَّارِقُ(2) النَّجْمُ الثَّاقِبُ(3) إِن کُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ(4) فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ(5) خُلِقَ مِن مَّاء دَافِقٍ(6) يَخْرُجُ مِن بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ(7) إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ(8) يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ(9) فَمَا لَهُ مِن قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ(10) وَالسَّمَاء ذَاتِ الرَّجْعِ(11) وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ(12) إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ(13) وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ(14) إِنَّهُمْ يَکِيدُونَ کَيْدًا(15) وَأَکِيدُ کَيْدًا(16) فَمَهِّلِ الْکَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا(17)»

[سوگند به آسمان و آن اختر شبگرد* و تو چه دانی که اختر شبگرد چیست؟ * آن اختر فروزان* هیچ کس نیست مگر این که نگاهبانی بر او (گماشته شده) است* پس انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است* از آب جهنده ای خلق شده* (که) از صُلب مرد و میان استخوانهای سینه زن بیرون می آید* در حقیقت او (=خدا) بر بازگردانیدن وی به خوبی تواناست*آن روز که رازها (همه) فاش شود* پس او را نه نیرویی ماند و نه یاری* سوگند به آسمان بارش انگیز*سوگند به زمین شکافدار (آماده کشت)* (که) در حقیقت قرآن گفتاری قاطع و روشنگر است* و آن شوخی نیست* آنان دست به نیرنگ می زنند* و (من نیز) دست به نیرنگ می زنم* پس کافران را مهلت ده و کمی آنان را به حال خود واگذار]

1) ابن بابویه: محمد بن موسی بن متوکل، از علی بن حسین سعدآبادی، از

احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از محمد بن سلیمان صنعانی، از ابراهیم بن فضل، از ابان بن تغلب نقل می کند: نزد امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی از اهالی یمن وارد شد و بر وی سلام کرد و حضرت علیه السلام جواب سلام وی را داد و فرمود: خوش آمدی سعد! آن مرد گفت: این همان نامی است که مادرم مرا با آن نامید، و اندک هستند کسانی که نام مرا می دانند! حضرت علیه السلام فرمود: راست گفتی. ای سعد المَولَی! پس آن مرد به ایشان عرض کرد: فدایت شوم! این لقب من بود. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: در القاب و عناوین خیری نیست، خداوند عزّ و جلّ در قرآن می فرماید: «وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ»(1) [و به همدیگر لقبهای زشت مدهید چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان]، ای سعد! کارت چیست؟ عرض کرد: فدایت شوم! من از خانواده ای منجّم هستم که هیچ کس در یمن در علم نجوم از ما داناتر نیست. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: زُحَل نزد شما چگونه ستاره ای است؟ آن مرد یمنی گفت، ستاره ای نحس و شوم است. حضرت علیه السلام فرمود: خاموش باش! این سخن را بر زبان نیاور؛ آن ستاره، ستاره امیر المؤمنین علیه السلام و ستاره اوصیا و جانشینان علیهم السلام است، و این ستاره ای است که خداوند عزّ و جلّ در قرآن از آن به عنوان ستاره درخشان یاد می کند. آن مرد یمنی عرض کرد: پس منظور از درخشان چیست؟ فرمود: محل طلوع این ستاره در آسمان هفتم است، و به اندازه ای نورافشانی کرد که نور آن در آسمان دنیا نمایان گشت، و از آن جاست که خداوند عزّ و جلّ آن را ستاره درخشان نامید.(2)

2) و از او: پدرم - که رحمت خداوند بر وی باد - برای من نقل می کند: سعد بن عبد الله، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از احمد بن نصْر، از محمد بن مروان، از ضحّاک بن مزاحم نقل می کند: از امام علی علیه السلام درباره «طارق» پرسیده شد. فرمود: بهترین ستاره در آسمان است که مردم آن را نمی شناسند، و از آن جهت طارق نامیده شد، چرا که نور آن از آسمانی به آسمان دیگر می رود تا این که هفت آسمان را در نوردد، سپس همان آسمان ها را طی می کند تا این که به مکان

1- [1] - حجرات/ 11.
2- [2] - خصال، ص 489، ح 68.

اصلی خودش باز گردد.(1)

3) علی بن ابراهیم: جعفر بن محمد، از عبد الله بن موسی، از حسین بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابو بصیر، از امام جعفر صادق علیه السلام در مورد این آیه نقل می کند: «وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ»، فرمود: منظور از آسمان، امیر المؤمنین علیه السلام است، و طارق کسی است که از نزد پروردگار، از آن چه در شب و روز اتفاق می افتد، برای ائمه علیهم السلام خبر می آورد؛ همان روحی که همراه ائمه علیهم السلام است و آنها را راهنمایی می کند. و فرمود: «النَّجْمُ الثَّاقِبُ»: منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله است.(2)

4) علی بن ابراهیم: منظور از این آیه: «إِن كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ»، فرشتگان هستند و منظور از: «فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ* خُلِقَ مِن مَّاء دَافِقٍ»، نطفه ای است که با قدرت خارج می شود «يَخْرُجُ مِن بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ»، صلب از آنِ مرد و ترائب از آنِ زن است، و ترائب استخوان های سینه است «إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ» همان گونه که او را از نطفه ای آفرید، قادر است که او را تا روز قیامت به دنیا باز گرداند «يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ»، منظور، از آنها پرده برداشته می شود «وَالسَّمَاء ذَاتِ الرَّجْعِ»، منظور، دارای باران است، و منظور از: «وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ»، دارای نبات و گیاه است، و این قسم است و جواب این قسم: «إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ» منظور، قطعی است، «وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ» منظور، شوخی و مسخرگی نیست «إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا» منظور، حیله و مکر می کنند «وَأَكِيدُ كَيْداً»، که مکر از جانب خداوند، عذاب است، و منظور از: «فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا»، آنها را اندک زمانی آزاد و رها بگذار.(3)

5) سپس علی بن ابراهیم نقل می کند: جعفر بن محمد، از عبد الله بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابو بصیر در مورد این آیه نقل می کند: «فَمَا لَهُ مِن قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ»، منظور، قدرتی ندارد که با قدرت خالق و آفریدگارش برابری کند، و یاوری ندارد که او را از خداوند نجات دهد، اگر عذاب را برای او بخواهد. گفتم: منظور از این آیات چیست: «إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا * وَأَكِيدُ كَيْدًا»،

1- [1] - علل الشرایع، ج 2، ص 301، ح 1.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 411.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 411.

گفت: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه توطئه چیدند، پس خداوند فرمود: ای محمد! «إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا * وَأَكِيدُ كَيْدًا* فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ»، ای محمد! «أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا»، تا آن گاه که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کند و از ستمگران و طاغوتیان قریش و بنی امیه و سایر مردم انتقام گیرد.(1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 412.

سوره اعلی

اشاره

سوره اعلی مکی است. 19 آیه دارد و بعد از تکویر نازل شده است

ص:467

ص:468

1) ابن بابویه: با سند خود، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند: هر کس سوره «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی» را در نماز واجب یا مستحبی بخواند، در روز قیامت به وی گفته می شود: از هر دری که مایل هستی، وارد بهشت شو.(1)

2) طبرسی: عیاشی با سند خود، از ابو خَمیصه، از علی علیه السلام نقل می کند: بیست شب، پشت سر او نماز خواندم و او تنها این سوره را می خواند: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی»، و می فرمود: اگر می دانستید که چه چیزی در این سوره است، هر کدام از شما، هر روز، ده بار این سوره را می خواندید، و هر کس این سوره را بخواند مانند این است که صحیفه های موسی و ابراهیم را که به جای آورد، خوانده است.(2)

3) از خواصّ القرآن: از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می شود، هر کس این سوره را بخواند، خداوند پاداشی معادل تمامی حروفی که بر ابراهیم و موسی و محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده است، عطا می کند، و هر کس این سوره را بر کسی که به درد گوش مبتلا گشته است، بخواند، درد وی بهبود می یابد، و اگر این سوره را بر کسی که به بیماری بواسیر مبتلا شده است، خوانده شود، آن بیماری را ریشه کن می کند، و خیلی زود آن شخص بهبود می یابد.

4) و رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: هر کس این سوره را بر کسی

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 152.
2- [2] - مجمع البیان، ج 10، ص 326.

که از درد گوش و یا درد گردن رنج می برد، خوانده شود، بهبود می یابد، و بر بواسیر خوانده می شود و یا اگر این سوره نوشته شود، خیلی زود صاحبش بهبود می یابد.

5) و امام صادق علیه السلام می فرماید: هر کس این سوره را بر کسی که به صدا کردن گوش مبتلا است، بخواند، آن را برطرف می کند و خواندن این سوره بر مَفصلی که از جا در رفته باشد، آن را بهبود می سازد و خواندنش بر بواسیر، آن را از بین می برد ان شاء الله.

ص:470

تفسیر سوره اعلی

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی (1) الَّذِی خَلَقَ...مَن تَزَکَّی (14) وَذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّی (15)»

«سَبِّحِ اِسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی (1) الَّذِی خَلَقَ فَسَوَّی (2) وَالَّذِی قَدَّرَ فَهَدَی (3) وَالَّذِی أَخْرَجَ الْمَرْعَی (4) فَجَعَلَهُ غُثَاء أَحْوَی (5) سَنُقْرِؤُکَ فَلَا تَنسَی (6) إِلَّا مَا شَاء اللَّهُ إِنَّهُ یَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا یَخْفَی (7) وَنُیَسِّرُکَ لِلْیُسْرَی (8) فَذَکِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّکْرَی (9) سَیَذَّکَّرُ مَن یَخْشَی (10) وَیَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَی (11) الَّذِی یَصْلَی النَّارَ الْکُبْرَی (12) ثُمَّ لَا یَمُوتُ فِیهَا وَلَا یَحْیَی (13) قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَکَّی (14) وَذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّی (15)»

[نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای * همان که آفرید و هماهنگی بخشید * و آن_ _که اندازه گیری کرد و راه نمود * و آن_ _که چمنزار را برآورد * و پس (از چندی) آن را خاشاکی تیره گون گردانید * ما به زودی (آیات خود را به وسیله سروش غیبی) بر تو خواهیم خواند تا فراموش_ _نکنی * جز آن چه خدا خواهد که او آشکار و آن چه را که نهان است می داند * و برای تو آسانترین (راه) را فراهم می گردانیم * پس پند ده، اگر پند سود بخشد * آن کس که ترسد، بزودی عبرت گیرد * و نگون بخت خود را از آن دور می دارد * همان کس که در آتشی بزرگ در آید * آن گاه نه در آن می میرد و نه زندگانی می یابد * رستگار آن کس که خود را پاک گردانید * و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد]

1) شیخ طوسی در کتاب تهذیب: با سند خود، از محمّد بن احمد بن یحیی،

از یوسف بن حارث، از عبد الله بن یزید منقری، از موسی بن ایوب غافقی، از عمویش ایاس بن عامر غافقی، از عقبه بن عامر جُهَنی روایت کرده است که وی گفت: چون این آیه نازل شد: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ»(1) [پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی]، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما فرمود: آن را در رکوع خود بگذارید. و چون نازل شد: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی»، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما فرمود: آن را در سجود خود بگذارید(2).

2) ابن فارسی در (الروضه): حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش علیه السلام، از جدّ بزرگوارش علیه السلام نقل فرمود که ایشان فرمودند: تمثال تمامی آن چه خداوند در خشکی و دریا آفریده، در عرش میباشد و این تأویل کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَإِن مِّن شَیْءٍ إِلاَّ عِندَنَا خَزَائِنُهُ»(3) [و هیچ چیز نیست، مگر آن که گنجینه های آن نزد ماست]. بین یکی از پایههای عرش تا پایه دیگر به پرواز پرندهای تیزرو، هزار سال راه است و عرش هر روز در هفتاد هزار رنگ از نور پوشانده میشود، چنان که هیچ یک از آفریدگان خداوند یارای نگریستن به آن را ندارد و تمامی چیزها در عرش همچون حلقهای در میان دشتی پهناور است. خداوند متعال فرشتهای با هجده هزار بال، به نام حَزقائیل دارد که میان هر یک از بالهای او پانصد سال راه است. باری حَزقائیل به این اندیشه افتاد که آیا بر فراز عرش چیزی وجود دارد؟ از این رو خداوند، بالهای او را دو چندان کرد و این چنین او دارای سی و شش هزار بال شد که میان هر یک، پانصد سال راه بود. آن گاه به او وحی فرمود: ای فرشته! پرواز کن. حَزقائیل بیست هزار سال پرواز کرد و سرش به هیچ یک از پایههای عرش نرسید. سپس خداوند بر بال و توان او افزود و باز به او فرمان داد تا به پرواز در آید. حَزقائیل سی هزار سال پرواز کرد و باز نرسید. خداوند به او وحی فرمود: ای فرشته! اگر با چنین بال و توانی که داری، تا دمیدن در صور به پرواز در آیی، به ساق عرش نخواهی رسید. حَزقائیل عرض کرد: پاک و منزّه است پروردگار والایم. در آن دم خداوند عزّ و جلّ نازل فرمود: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی». سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و

1- [1] -واقعه/74.
2- [2] - تهذیب، ج2، ص313، ح1273.

3- [3] - حجر/21.

سلم فرمود: آن را در سجود خود بگذارید(1).

3) ابن شهر آشوب، از تفسیر قطّان، از ابن مسعود روایت کرده است که وی گفت: حضرت امام علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! در رکوع چه بگویم؟ نازل شد: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ»(2) [پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی]. عرض کرد: در سجود چه بگویم؟ نازل شد: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی»(3).

4) علی بن ابراهیم: بگو: پاک و منزّه است پروردگار والای من و او را سپاس میگویم «الَّذِی خَلَقَ فَسَوَّی * وَالَّذِی قَدَّرَ فَهَدَی»، به تقدیر خود چیزها را اندازه گرفت و سپس هر آن که را خود خواست به سوی آنها ره نمود، «وَالَّذِی أَخْرَجَ الْمَرْعَی»، یعنی گیاهان، «فَجَعَلَهُ» پس از رویانیدن آن «غُثَاء أَحْوَی»، پس از آن که رسید، خشک میشود و رو به تیرگی میگذارد. «سَنُقْرِؤُکَ فَلَا تَنسَی»، یعنی ما تو را میآموزیم، پس فراموش نمیکنی، «إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ»، چرا که ایشان از فراموشی زبانی که همان واگذاشتن است، مصون نبوده؛ زیرا تنها کسی که فراموش نمیکند، خداوند است(4).

5) سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، و محمّد بن حسین بن ابی خطاب، و غیر از آن دو، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از هشام بن سالم، از سعد بن طریف خفّاف روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام محمّد باقر علیه السلام عرض کردم: درباره کسی که از شما دانشی فرا میگیرد و آن را فراموش میکند، چه میفرمائید؟ ایشان فرمود: سرزنشی بر او نیست، بلکه سرزنش بر کسی است که از ما سخنی میشنود، امّا باور نمیکند و یا به گوشش میرسد، امّا به آن ایمان نمیآورد و کفر میورزد؛ چرا که فراموشی بر شما مقدّر شده است. نخستین سورهای که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی» بود که ایشان آن را فراموش کرد، امّا به این سبب هیچ سرزنشی بر ایشان روا نشد و خداوند تبارک و تعالی به این فراموشی پایان داد و فرمود:

1- [1] - روضه الواعظین، ص56.
2- [2] - واقعه/74.
3- [3] - مناقب، ج2، ص15.

4- [4] - تفسیر قمی، ج2، ص413.

«سَنُقْرِؤُکَ فَلَا تَنسَی»(1).

6) علی بن ابراهیم: «وَنُیَسِّرُکَ لِلْیُسْرَی* فَذَکِّرْ» ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم! «إِن نَّفَعَتِ الذِّکْرَی* سَیَذَّکَّرُ مَن یَخْشَی»، با تو به او پند میدهیم، «وَیَتَجَنَّبُهَا» پندی را که به او داده شده «الْأَشْقَی * الَّذِی یَصْلَی النَّارَ الْکُبْرَی» آتش روز قیامت «ثُمَّ لَا یَمُوتُ فِیهَا وَلَا یَحْیَی» یعنی در آتش، همچنان که خداوند متعال فرمود: «وَیَأْتِیهِ الْمَوْتُ مِن کُلِّ مَکَانٍ وَمَا هُوَ بِمَیِّتٍ»(2) [و مرگ از هر جانبی به سویش می آید، ولی نمی میرد]. «قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَکَّی» یعنی زکات فطره را وقتی پیش از نماز عید، آن را از مال خود خارج کند(3).

7) شیخ در تهذیب، با سند خود، از ابن ابی عمیر، از ابو بصیر، از زراره، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: روزه با پرداخت زکات فطره کامل می شود، همچنان که نماز با درود فرستادن بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به کمال خود میرسد. پس هر کس روزه بگیرد، امّا به عمد زکات فطره را واگذارد، روزهای از برایش نیست؛ و هر کس نماز بخواند، امّا بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درود نفرستند و آن را به عمد واگذارد، نمازی از برایش نیست؛ چرا که خداوند عزّ و جلّ زکات فطره را بر نماز مقدّم داشت و فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَکَّی * وَذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّی»(4).

8) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد، از احمد بن حسین بن علی بن ریّان، از عبید الله بن عبد الله دهقان روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیدم، ایشان به من فرمود: معنای این کلام خداوند متعال: «وَذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّی» چیست؟ عرض کردم: هرگاه نام پروردگارش را یاد کند، بپاخیزد و نماز گزارد. حضرت علیه السلام فرمود: اگر چنین باشد، خداوند عزّ و جلّ کار بسیار دشواری خواسته است. عرض کردم: فدایت شوم! پس معنایش چیست؟ فرمود: هرگاه نام پروردگارش را یاد کند، بر محمّد و خاندانش که سلام و

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 93
2- [2] - ابراهیم/17.
3- [3] - تفسیر قمی/ ج2، ص413.

4- [4] - تهذيب، ج2، ص159، ح625.

درود خدا بر آنان باد، درود فرستد(1).

9) علی بن ابراهیم گفت: «وَذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّی»، یعنی نماز عید فطر و عید قربان «إِنَّ هَذَا» یعنی آن چه از قرآن خواندهای «لَفِی الصُّحُفِ الْأُولَی * صُحُفِ إِبْرَاهِیمَ وَمُوسَی»(2).(3)

10) علی بن ابراهیم، از حسین بن محمّد، از معلّی بن محمّد، از بسطام بن مُرّه، از اسحاق بن حسّان، از هیثم بن واقد، از علی بن حسین عبدی، از سعد اسکاف، از اصبغ روایت کرده است که وی از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی» پرسید. حضرت علیه السلام فرمود: دو هزار سال پیش از آن که خداوند آسمانها و زمینها را بیافریند، بر پایه عرش نوشته شده بود: لا إلهَ إلاّ اللهُ، وَحدَهُ لاَ شَرِیکَ لَهُ، وَ إنَّ مُحَمَّداً عَبدُهُ وَ رَسُولُهُ، فَاشهَدُوا بِهِمَا، وَ إنَّ عَلِیّاً وَصِیُّ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّم [هیچ خدایی نیست جز الله، یگانه است و هیچ شریکی ندارد و محمّد، بنده او و فرستاده اوست، پس به این دو گواهی دهید و علی علیه السلام، وصیّ محمّد است - که سلام و درود خدا بر او باد](4).

11) علی بن ابراهیم، از سعید بن محمّد، از بکر بن سهل، از عبد الغنی بن سعید، از موسی بن عبد الرحمن، از ابن جریج، از عطاء، از ابن عباس روایت کرده است که وی گفت: «إِنَّهُ یَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا یَخْفَی»، یعنی آن چه که تا روز قیامت در دل و جانت می گذرد «وَنُیَسِّرُکَ» ای محمّد! در تمامی امورت «لِلْیُسْرَی»(5).

«بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا (16) وَالْآخِرَةُ...الصُّحُفِ الْأُولَی (18) صُحُفِ إِبْرَاهِیمَ وَمُوسَی (19)»

«بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا (16) وَالْآخِرَةُ خَیْرٌ وَأَبْقَی (17) إِنَّ هَذَا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولَی (18) صُحُفِ إِبْرَاهِیمَ وَمُوسَی (19)»

[لیکن (شما) زندگی دنیا را بر می گزینید * با آن که (جهان) آخرت نیکوتر و پایدارتر است * قطعاً در صحیفه های گذشته این (معنی) هست * صحیفه های

1- [1] - کافی، ج2،ص359،ح18.
2- [2] - اعلی/ 18-19.
3- [3] - تفسیر قمی/ج2، ص413.
4- [4] - تفسیر قمی، ج2، ص413.
5- [5] - تفسیر قمی، ج2، ص414.

ابراهیم و موسی]

1) محمّد بن یعقوب، از حسین بن محمّد، از معلّی بن محمّد، از عبد الله بن ادریس، از محمّد بن سنان، از مفضّل بن عمر روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: معنای کلام خداوند عزّ و جلّ: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» چیست؟ فرمود: یعنی ولایت آنان را. «وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى» یعنی ولایت امیر المؤمنین علیه السلام «صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى»(1).

2) و از وی، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از ابن محبوب، از محمّد بن فضیل، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ولایت علی علیه السلام در همه صحیفههای پیامبران نوشته شده است و خداوند هیچ رسولی را جز با اقرار به پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و وصیّ وی، علی علیه السلام، به پیامبری برنگزید(2).

3) و از حُمَید بن زیاد، از حسن بن محمّد بن سماعه، از ابن رباط، از ابن مُسکان، از ابو بصیر روایت شده است که وی گفت: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره این کلام خداوند متعال: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا»(3)[آن چه را فرستاده (او) به شما داد آن را بگیرید و از آن چه شما را باز داشت بازایستید] فرمود: ای ابا محمّد ! صحیفههایی که خداوند متعال در کلام خود: «صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى» از آن ها یاد کرد، نزد ماست. عرض کردم: فدایت شوم ! آیا آن صحیفهها همان الواح است؟ فرمود: بله.(4)

4) ابن بابویه، از ابو الحسن علی بن عبد الله بن احمد اسواری، از ابو یوسف احمد بن محمّد بن قیس شجری مذکّر، از ابو الحسن عمرو بن حفص، از ابو یوسف محمّد بن عبید الله بن محمّد بن اسد در بغداد، از حسن بن ابراهیم بن علی، از یحیی بن سعید بصری، از ابن جُریج، از عطاء، از عبید بن عمیر لیثی، از ابوذر روایت کرده است که وی گفت: خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم، در حالی که ایشان در مسجد تنها نشسته بود و من تنهایی ایشان را غنیمت

1- [1] - کافی، ج1، ص345، ح30.
2- [2] - کافی، ج1،ص363، ح6.
3- [3] - حشر/7.
4- [4] - تأویل الآیات، ج 2، ص785، ح2.

شمردم. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: ای ابوذر! از برای مسجد، تحیّتی است. عرض کردم: تحیّت آن چگونه است؟ فرمود: به جا آوردن دو رکعت نماز. پس رو به آن حضرت کرده و عرض کردم: ای رسول خدا! شما مرا به خواندن نماز فرمان دادهاید، نماز چیست؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نماز بهترین چیزی است که مقدّر شده، پس هر که خواست کمتر و هر که خواست بیشتر آن را به جا آورد. عرض کردم: ای رسول خدا! خداوند عزّ و جلّ کدام عمل را بیشتر دوست میدارد؟ فرمود: ایمان به خدا و جهاد در راه او را. عرض کردم: چه هنگام از شب برتر است؟ فرمود: نیمه تاریک شب. عرض کردم: چه نمازی برتر است؟ فرمود: نمازی که قنوت طولانی داشته باشد. عرض کردم: چه صدقه ای برتر است؟ فرمود: صدقه ای که انسان بینوا در حدّ توانش پنهانی به تهیدستی دهد. عرض کردم: روزه چیست؟ فرمود: واجب است که پاداش دارد و این پاداش نزد خداوند چندین برابر است. عرض کردم: کدام یک از غلامان برترند؟ فرمود گران قیمت ترین و ارزشمند ترین آنها نزد صاحبش. عرض کردم: کدام جهاد برتر است؟ فرمود: جهاد کسی که اسبش پی میشود و خونش ریخته میشود. عرض کردم: کدام یک از آیههایی که خداوند متعال بر شما نازل کرد، برتر است؟ فرمود: آیه الکرسی. سپس فرمود: ای ابوذر! هفت آسمان در کرسی الهی تنها چون حلقه ایست که در زمینِ بیابانی پهناور افتاده باشد و برتری عرش بر کرسی همچون برتری آن بیابان پهناور است بر آن حلقه.

عرض کردم: ای رسول خدا! شمار پیامبران چند است؟ فرمود: یک صد و بیست و چهار هزار پیامبر. عرض کردم: شمار فرستادگان چند است؟ فرمود: سیصد و سی گروه انبوه. عرض کردم: نخستین پیامبر که بود؟ فرمود: آدم. عرض کردم: آیا او از پیامبران فرستاده شده بود؟ فرمود: بله، خداوند به دست خود او را آفرید و از روح خود در آن دمید. سپس فرمود: ای ابوذر! چهار تن از پیامبران سریانی بودند: آدم علیه السلام، و لیث علیه السلام، و اخنوخ علیه السلام- که همان ادریس است- و او نخستین کسی بود که با قلم نوشت، و نوح علیه السلام. چهار تن از آنان عرب بودند: هود علیه السلام و صالح علیه السلام و شعیب علیه السلام و پیامبر تو محمّد. نخستین پیامبر از قوم بنی اسرائیل، موسی علیه السلام و آخرین آنان عیسی علیه السلام بود و این قوم ششصد پیامبر داشت. عرض کردم: ای

رسول خدا! خداوند چند کتاب نازل فرمود؟ فرمود: صد و چهار کتاب، خداوند پنجاه صحیفه بر شیث علیه السلام و سی صحیفه بر ادریس علیه السلام و بیست صحیفه بر ابراهیم علیه السلام و نیز تورات و انجیل و زبور و فرقان را نازل کرد. عرض کردم: ای رسول خدا! صحیفههای ابراهیم چه بود؟ فرمود: سراسر امثال (سرمشق، پند و موعظه) بود، از آن جمله: ای پادشاهی که در آزمایش قرار گرفته و فریفته شدهای! من تو را نفرستادم که دنیا اندوزی کنی، بلکه تو را فرستادم که نگذاری ستمدیدهای باشد تا به درگاه من دست دعا برآورد؛ چرا که من خواسته ستمدیده را رد نمیکنم، هر چند کافر باشد. و بر خردمند است که تا خرد از کف نداده، ساعات عمرش را چنین تقسیم کند: ساعتی را به راز و نیاز با پروردگارش بنشیند و ساعتی از نفس خود حساب کشد و ساعتی به نیکیهای خداوند در حق او بیاندیشد و ساعتی را به خلوت در بهره مندی از حلال بگذراند؛ چرا که این ساعت، یاریگر دیگر ساعات است و دلها را نیروی تازه و فراغت میبخشد و بر خردمند است که نسبت به روزگار خود بینا باشد و به کار خود بپردازد و زبان خویش نگاه دارد؛ چرا که هر کس گفتار خود را از جمله کردار خود بداند، جز در آن جا که سخن به یاریش میآید، کم سخن میگوید و بر خردمند است که در پی سه چیز باشد: بهبود بخشیدن به زندگی، و توشه اندوزی برای آخرت، و لذّت بردن از غیر حرام. عرض کردم: ای رسول خدا! صحیفههای موسی چه بود؟ فرمود: سراسر پند بود، از آن جمله: شگفتا! کسی که به مرگ یقین دارد، از چه رو شادی میکند و کسی که به دوزخ یقین دارد، از چه رو میخندد و کسی که دنیا و دگرگونی آن را بر اهلش میبیند، از چه رو به آن دل میبندد و کسی که به تقدیر یقین دارد، از چه رو خود را در رنج میاندازد و کسی که به حساب یقین دارد، از چه رو کاری نمیکند؟ عرض کردم: ای رسول خدا! آیا چیزی از آن چه که در صحیفههای ابراهیم و موسی بود، در آن چه که خداوند بر شما نازل کرد، وجود دارد و در دسترس ما هست؟ فرمود: ای ابوذر! بخوان: « قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَکَّی * وَذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّی* بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا * وَالْآخِرَةُ خَیْرٌ وَأَبْقَی * إِنَّ هَذَا لَفِی الصُّحُفِ الْأُولَی * صُحُفِ إِبْرَاهِیمَ وَمُوسَی»

عرض کردم: ای رسول خدا! مرا سفارش کن. فرمود: تو را سفارش می کنم به پرهیزکاری خدا که آن سرآمد تمام کارهاست. عرض کردم: بیشتر بفرما. فرمود: بر تو باد خواندن قرآن و فراوان یاد کردن از خدا، که آن برای تو در آسمان، ذکر و در

زمین، نور خواهد بود. عرض کردم: بیشتر بفرما. فرمود: بر تو باد به سکوت بسیار که آن شیاطین را از تو می راند و تو را در کار دینت یاری می رساند. عرض کردم: بیشتر بفرما. فرمود: بپرهیز از خنده زیاد که دل را می میراند و نور رخسار را می برد. عرض کردم: بیشتر بفرما. فرمود: بر تو باد دوستی با بیچارگان و هم نشینی با ایشان. عرض کردم: بیشتر بفرما. فرمود: حق را بگو، گر چه تلخ باشد. عرض کردم: بیشتر بفرما. فرمود: در راه خدا از سرزنش ملامت گران نترس. عرض کردم: بیشتر بفرما. فرمود: آن چه از نفس خود می دانی، تو را از نکوهش مردم باز دارد و در آن چه همانندش از تو سر می زند، بر مردم خرده نگیر. سپس فرمود: در ناپسند بودن اخلاق انسان، همین بس که سه خصلت در او باشد: از مردم چیزهایی بداند که درباره خود نمی داند و در ایشان چیزهایی را شرم آور بداند که در خودش وجود داشته باشد و هم نشین خود را در کاری که به او مربوط نیست، آزار دهد. سپس فرمود: ای ابوذر! هیچ خردی چون دوراندیشی و هیچ زهدی چون خودداری و هیچ نسبِ والایی چون خوی نیک نیست(1). شیخ در مجالس خود، همین حدیث را به طور مُرسَل با اندکی تغییر روایت کرده است(2).

1- [1] - خصال، ص523، ح13.
2- [2] - امالی، ج2، ص152.

ص:480

سوره غاشیه

اشاره

سوره غاشیه مکّی است. 26 آیه دارد و پس از سوره ذاریات نازل شده است.

ص:481

ص:482

فضیلت و ثواب قرائت سوره غاشیه

1) ابن بابویه با سند خود، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر که همواره «هَلْ أَتَاکَ حَدِیثُ الْغَاشِیَهِ» را در نماز واجب یا نافله بخواند، خداوند در دنیا و آخرت، او را در پوشش رحمت خود قرار میدهد و در روز قیامت او را از عذاب آتش امان می بخشد(1).

2) و از خواصّ القرآن: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را بخواند، خداوند، حساب او را در قیامت آسان میکند و هر که آن را بر نوزاد انسان یا غیر انسان بخواند، چنان چه پُر سر و صدا و بی قرار باشد، این سوره، او را آرام و قرار میبخشد.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که همواره این سوره را بخواند، خداوند حساب او را در قیامت آسان میکند و هر که آن را بر نوزادی بخواند یا آن را نوشته، همراه او بگذارد، چه انسان باشد و چه حیوان، این سوره او را آرام و قرار میبخشد.

4) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر که آن را بر دندانی که درد دارد و ناآرام است بخواند، به خواست خدا آرام گیرد و هر که آن را بر خوراک خود بخواند، آن خوراک بی خطر گردد و خداوند در آن سلامتی را بهره او گرداند.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص152.

ص:484

تفسیر سوره غاشیه

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«هَلْ أَتَاکَ حَدِیثُ الْغَاشِیَهِ (1) وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ...فِی جَنَّهٍ عَالِیَهٍ (10) لَّا تَسْمَعُ فِیهَا لَاغِیَهً (11)»

«هَلْ أَتَاکَ حَدِیثُ الْغَاشِیَهِ (1) وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خَاشِعَهٌ (2) عَامِلَهٌ نَّاصِبَهٌ (3) تَصْلَی نَارًا حَامِیَهً (4) تُسْقَی مِنْ عَیْنٍ آنِیَهٍ (5) لَّیْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِن ضَرِیعٍ (6) لَا یُسْمِنُ وَلَا یُغْنِی مِن جُوعٍ (7) وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَّاعِمَهٌ (8) لِسَعْیِهَا رَاضِیَهٌ (9) فِی جَنَّهٍ عَالِیَهٍ (10) لَّا تَسْمَعُ فِیهَا لَاغِیَهً (11)»

به نام خداوند رحمتگر مهربان

[آیا خبر غاشیه به تو رسیده است ؟ * در آن روز چهره هایی زبونند * که تلاش کرده رنج (بیهوده) برده اند * (ناچار) در آتشی سوزان درآیند * از چشمه ای داغ نوشانیده شوند * خوراکی جز خار خشک ندارند * (که) نه فربه کند و نه گرسنگی را باز دارد * در آن روز چهره هایی شادابند * از کوشش خود خشنودند * در بهشت برین اند * سخن بیهوده ای در آن جا نشنوند]

1) محمّد بن یعقوب، از چندین تن، از سهل، از محمّد، از پدرش روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: منظور از: «هَلْ أَتَاکَ حَدِیثُ الْغَاشِیَهِ» چیست؟ ایشان فرمود: شمشیر حضرت قائم عجّل الله تعالی فرجه الشّریف آنان را فرا میگیرد. عرض کردم: «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خَاشِعَهٌ» یعنی چه؟ فرمود: زبونند و یارای جلوگیری از آن را ندارند. عرض کردم: «عَامِلَهٌ» یعنی چه؟ فرمود: بر خلاف آن چه خداوند نازل فرمود، عمل کردند. عرض کردم: «نَّاصِبَهٌ» یعنی چه؟ فرمود: کسانی جز اولیای امر را بر این کار نصب

کردند. عرض کردم: «تَصْلَی نَارًا حَامِیَةً» یعنی چه؟ فرمود: در دنیا در روزگار حضرت قائم عجّل الله تعالی فرجه الشّریف به آتش جنگ در آیند و در آخرت به آتش دوزخ(1).

2) و از وی، از علی بن ابراهیم، از ابن ابی عمیر، از عمرو بن ابی مقدام روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هر که ناصبی باشد- گرچه بسیار اهل عبادت و تلاش باشد- به این آیه منسوب است: «عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ * تَصْلَی نَارًا حَامِیَةً»، و عمل هر ناصبی کوشا و پرتلاش، بر باد است(2).

3) و از وی، از علی، از علی بن الحسین، از محمّد کُناسی، از آن کس که حدیث را به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسانده، روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «هَلْ أَتَاکَ حَدِیثُ الْغَاشِیَهِ» فرمود: کسانی که امام را میپوشانند. « لَا یُسْمِنُ وَلَا یُغْنِی مِن جُوعٍ »، نه وارد شدن، آنان را سود میبخشد و نه نشستن بی نیازشان میکند.

4) و از وی، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از ابن فضّال، از حنان، از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: تفاوتی نمیکند که ناصبی نماز بخواند یا زنا کند؛ چرا که این آیه درباره آنان نازل شده است: «عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ * تَصْلَی نَارًا حَامِیَةً».(3)

5) علی بن ابراهیم، از جعفر بن احمد، از عبد الکریم بن عبد الرحیم، از محمّد بن علی، از محمّد بن فضیل، از ابو حمزه روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: هر که با شما مخالفت کند، اگر چه بسیار اهل عبادت و تلاش باشد، به این آیه منسوب است: «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ * عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ * تَصْلَی نَارًا حَامِیَةً».(4)

6) ابن بابویه در بشارات الشیعه، از عبد الله بن محمّد بن عبد الوهّاب، از محمّد بن عمران، از پدرش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده

1- [1] - کافی، ج8، ص50، ح13.

2- [2] - کافی، ج8، ص213، ح259.
3- [3] - کافی، ج8، ص160 ، ح162.
4- [4] -تفسیر قمی، ج2، ص416.

است که ایشان فرمود: روزی همراه با پدرم به مسجد رفتیم. یاران پدرم میان قبر و منبر نشسته بودند، ایشان نزد آنان رفت و سلام کرد و فرمود: به خدا سوگند که من روح و رایحه شما را بسیار دوست میدارم. پس ما را با پارسایی و کوشایی یاری رسانید و بدانید که ولایت ما جز با پارسایی و کوشایی به دست نمیآید. هر آن کس از شما که به پیشوایی قومی در آمد، به کار آن قوم رسیدگی کند. شما شیعه خدایید و شما یاران خدایید و شما پیشی گیرندگان نخستین (السابقون الاولون) و پیشی گیرندگان آخرین (السابقون الآخرون) هستید. کسانی هستید که در دنیا به سوی محبت ما پیشی گرفتید و در آخرت به سوی بهشت پیشی میگیرید. بهشت به تضمین خدا و تضمین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برایتان ضمانت شد. شما همگی طیّبون (پاک طینتان) هستید و زنانتان نیز طیّبات (پاک دامنان نیک سیرت) هستند. هر زن مؤمنه شما، حوروَش (فرشته صفت) و هر مرد مؤمن شما، بسیار راست کردار است.

امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام به قنبر فرمود: مژده باد شما را به شادی، و بشارت باد شما را به سرور، به خدا سوگند! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی از دنیا رفت که از تمام امّت خود رنجیده خاطر بود به جز از شیعیان. بدانید هر چیز دستگیرهای (حلقهای) دارد و دستگیره دین، شیعیانند. بدانید هر چیزی افتخاری دارد و افتخار دین، شیعیانند. بدانید هر چیزی سروری دارد و سرور مجالس، مجالس شیعیان است. بدانید هر چیزی پیشوایی دارد و پیشوای زمین، سرزمینی است که شیعیان در آن سُکنی دارند. بدانید هر چیزی آرزویی دارد و آرزوی دنیا، سکنی گزیدن شیعیان در آن است. به خدا سوگند! اگر شما در زمین نبودید، مخالفان شما از نعمتهای نیک به تمام، بهرهمند نمیشدند، امّا در آخرت هیچ بهرهای از برای آنان نخواهد بود. هر که ناصبی باشد، اگر چه بسیار اهل عبادت و کوشش باشد به این آیه منسوب است که فرمود: «عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ * تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً». و نیز از وی، از محمّد بن حسن بن ولید، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام همین حدیث روایت شده است؛ امّا روایت او به اندازه حدیث یاد شده طولانی نیست و حدیث یاد شده سخنانی افزون بر روایت او دارد. با این حال معانی هر دو به هم نزدیک است.

7) شرف الدین نجفی، در حدیثی مسند از اهل بیت - که سلام و درود خدا

بر آنان باد - روایت کرده است که ایشان درباره این کلام خداوند عزّ و جلّ: «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خَاشِعَهٌ * عَامِلَهٌ نَّاصِبَهٌ» فرمودند: آنان کسانی هستند که پایه دشمنی با خاندان محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را نصب کردند و امّا «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَّاعِمَهٌ * لِسَعْیِهَا رَاضِیَهٌ» آنان شیعیان خاندان محمّد صلی الله علیه و آله و سلم میباشند.

8) کَشّی: از محمّد بن حسن براثی، از فارسی- یعنی ابو علی- از یعقوب بن زید، از ابن ابی عمیر، از کسی که برایش نقل کرده بود، روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جواد علیه السلام درباره آیه «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خَاشِعَهٌ * عَامِلَهٌ نَّاصِبَهٌ» پرسیدم و ایشان فرمود: این آیه درباره ناصبیها نازل شد و زیدیها و واقفیها از جمله ناصبیها میباشند(1).

9) علی بن ابراهیم: در کلام خداوند متعال: «هَلْ أَتَاکَ حَدِیثُ الْغَاشِیَهِ»، یعنی خبر قیامت به تو - ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم !- رسیده است و الغاشیه یعنی فراگیرنده مردم، «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خَاشِعَهٌ * عَامِلَهٌ نَّاصِبَهٌ» درباره ناصبیها نازل شد و آنان کسانی هستند که از دین خدا سرپیچی کردند، آنان نماز خواندند و روزه گرفتند، امّا با امیر مؤمنان علیه السلام دشمنی کردند و این همان کلام خداوند متعال است: «عَامِلَهٌ نَّاصِبَهٌ»، تلاش کردهاند و رنج بردهاند، امّا هیچ یک از کردههایشان پذیرفته نمیشود، «تَصْلَی» چهرههایشان «نَارًا حَامِیَهً * تُسْقَی مِنْ عَیْنٍ آنِیَهٍ»، از شدت حرارت آن به فغان میافتد «لَّیْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِن ضَرِیعٍ»، عرق دوزخیان و آن چه از شرمگاه زنا دهندگان بیرون میآید «لَا یُسْمِنُ وَلَا یُغْنِی مِن جُوعٍ». سپس خداوند از پیروان امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام یاد کرد و فرمود: «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَّاعِمَهٌ * لِسَعْیِهَا رَاضِیَهٌ»، خداوند از آن چه که ایشان در راه آن کوشیدهاند، خشنود است، «فِی جَنَّهٍ عَالِیَه * لَّا تَسْمَعُ فِیهَا لَاغِیَهً» یعنی شوخی و دروغ(2).

«فِیهَا عَیْنٌ جَارِیَهٌ (12) فِیهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَهٌ (13)...ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنَا حِسَابَهُمْ (26)»

«فِیهَا عَیْنٌ جَارِیَهٌ (12) فِیهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَهٌ (13) وَأَکْوَابٌ مَّوْضُوعَهٌ (14) وَنَمَارِقُ

1- [1] -رجال کشّی، ص460، ح874.

2- [2] -تفسیر قمی، ج2، ص415.

مَصْفُوفَةٌ (15) وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ (16) أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (17) وَإِلَى السَّمَاء كَيْفَ رُفِعَتْ (18) وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ (19) وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (20) فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنتَ مُذَكِّرٌ (21) لَّسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ (22) إِلَّا مَن تَوَلَّى وَكَفَرَ (23) فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ (24) إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ (25) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (26)»

[در آن چشمه ای روان باشد * تختهایی بلند در آن جاست * و قدحهایی نهاده شده * و بالشهایی پهلوی هم (چیده) *و فرشهایی (زربفت) گسترده * آیا به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده * و به آسمان که چگونه برافراشته شده * و به کوه ها که چگونه برپا داشته شده * و به زمین که چگونه گسترده شده است؟ * پس تذکر ده که تو تنها تذکر دهنده ای * بر آنان تسلطی نداری * مگر کسی که روی بگرداند و کفر ورزد * که خدا او را به آن عذاب بزرگتر عذاب کند * در حقیقت بازگشت آنان به سوی ماست * آن گاه حساب (خواستن از) آنان به عهده ماست]

1) سپس علی بن ابراهیم، از سعید بن محمّد، از موسی بن عبد الرحمن، از ابن جُریج، از عطاء، از ابن عباس روایت کرد که وی درباره کلام خداوند متعال: «فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ» گفت: تختههای آن تختها از طلایی آراسته با زبرجد و مروارید و یاقوت است که از زیر آنها رودها جاری است، «وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ» یعنی جامهایی که دسته ندارند(1).

2) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ» یعنی: فرشها و بالشها، «وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ» تمامی آن چه خداوند در بهشت آفریده است، نمونهای در دنیا دارد، به جز زَرابی که هیچ کس نمیداند چیست(2).

3) سپس علی بن ابراهیم، و با رجوع به روایت عطاء، از ابن عباس روایت کرد که وی گفت: خداوند متعال فرمود: «أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» یعنی به چهارپایان، و فرمود: «وَإِلَى السَّمَاء كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ * وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ»، خداوند عزّ و جلّ میفرماید: آیا کسی به جز من می

1- [1] - تفسیر قمی، ج2، ص415.
2- [2] - تفسیر قمی، ج2، ص415.

تواند همانند شتر را بیافریند و همانند آسمان را برافرازد و همانند کوهها را بر پا کند و همانند زمین را بگستراند؟ آیا کسی جز من چنین کاری را انجام میدهد؟ «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنتَ مُذَكِّرٌ»(1).

4) سپس علی بن ابراهیم، درباره کلام خداوند متعال: «لَّسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ» گفت: تو نه نگاهبان آنانی و نه نویسنده کردارشان(2).

5) و علی ابن ابراهیم، از ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: کلام خداوند عزّ و جلّ: «إِلَّا مَن تَوَلَّى وَكَفَرَ»، یعنی کسی که پند نمیگیرد و باور نمیکند و پروردگاری مرا انکار میکند و به نعمت من کفر میورزد «فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ»، یعنی سهمگین و سخت و همیشگی «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ» یعنی بازگشتشان «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ»(3).

6) محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از محمّد بن سنان، از عمرو بن شمر، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: ای جابر! چون روز قیامت فرا رسد و خداوند پیشینیان و پسینیان را برای فصل الخطاب (کلام فیصله دهنده) برانگیزد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علیه السلام فراخوانده میشوند. آن گاه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیبایی سبز رنگ پوشانده میشود که از مشرق تا به مغرب را روشن میکند و به علی علیه السلام نیز همانند آن پوشانده میشود و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیبایی گلگون پوشانده میشود که از مشرق تا به مغرب را روشن میکند و به علی علیه السلام نیز همانند آن پوشانده میشود. سپس ایشان در آن هنگام، به فراز میروند و ما را فرا میخوانند و حساب مردم را به ما میسپارند. سپس پیامبران را فرا میخوانند و ایشان نزد عرش خداوند تبارک و تعالی در دو صف میایستند تا حساب مردم به پایان رسد.

چون بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ در آمدند، پروردگار توانمند، علی علیه السلام را میفرستد و ایشان را در منزلهای خود در بهشت جا میدهد و زن و شویشان میکند و به خدا سوگند این علی علیه السلام است که بهشتیان را در بهشت به ازدواج یکدیگر در میآورد و این دهشی است از جانب خداوند تبارک و

1- [1] - تفسیر قمی، ج2، ص415.
2- [2] - تفسیر قمی، ج2، ص416.
3- [3] - تفسیر قمی، ج2، ص416.

تعالی که تنها از برای اوست و برای هیچ کس نیست؛ فضیلتی است که خداوند او را به آن برتری بخشیده و بر او منّت نهاده است و اوست - به خدا سوگند - که دوزخیان را به دوزخ میفرستد و او کسی است که چون بهشتیان به بهشت در آمدند، درهای آن را میبندد؛ چرا که درهای بهشت و درهای دوزخ به سوی او و در اختیار اوست(1).

7) و از وی، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از ابن سنان، از سعدان، از سماعه روایت شده است که وی گفت: در کنار حضرت امام موسی کاظم علیه السلام بودم و مردم در دل شب طواف می کردند. ایشان به من فرمود: ای سماعه! بازگشت این خلق به سوی ماست و حسابشان بر عهده ماست. پس هر گناهی که بین آنها و خداوند متعال وجود داشته باشد، ما از خدا میخواهیم تا آن را به ما واگذارد و او خواسته ما را برآورده میسازد و هر چه بین آنها و مردم وجود داشته باشد، ما آن را از آنان به عنوان هدیه، درخواست میکنیم و آنان خواسته ما را برآورده میسازند و خداوند عزّ و جلّ به پاداش، آن را برایشان جبران میکند(2).

8) ابن بابویه، از ابو علی احمد بن ابی جعفر بیهقی در فید(3) پس از بازگشت از حجّ بیت الله الحرام در سال سیصد و پنجاه و چهار، از علی بن محمّد بن مهرویه قزوینی، از داود بن سلیمان، از حضرت امام رضا علیه السلام، از پدر بزرگوارش حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، از پدر بزرگوارش حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارش حضرت امام محمّد باقر علیه السلام، از پدر بزرگوارش حضرت امام سجاد علیه السلام، از پدر بزرگوارش حضرت امام حسین علیه السلام، از پدر بزرگوارش حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چون روز قیامت فرا رسد، حساب شیعیان ما به ما واگذار میشود، پس هر کس که ستمی کرده و ستمش، بین او و خداوند عزّ و جلّ باشد، ما در مورد آن ستم حکم میکنیم و خداوند از ما میپذیرد و هر کس که ستمی کرده و ستمش، بین او و مردم باشد،

1- [1] - کافی، ج8، ص159، ح154.
2- [2] - کافی، ج8، ص162، ح1637

3- [3] - فید: شهر کوچکی است در نیمه راه مکه، از طریق کوفه «معجم البلدان، ج 4، ص 282»

ما آن را از مردم به عنوان هدیه درخواست میکنیم و آنها آن را به ما میبخشند و هر کس که ستمی کرده و ستمش، بین او و ما باشد، ما سزاوارترین کس برای گذشت و بخشش هستیم(1).

9) محمّد بن عباس، از احمد بن هوذه، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حمّاد، از عبد الله بن سنان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: چون روز قیامت فرا رسد، ما بر حساب شیعیانمان گمارده میشویم. پس هر چه از برای خداوند باشد، ما از او میخواهیم تا آن را به ما ببخشد و ما آن را به ایشان میدهیم و هر چه از برای مردمان باشد، ما از خداوند میخواهیم تا به جای آن به آنها پاداش دهد و ما آن را به ایشان میدهیم و هر چه از برای ما باشد، ما آن را به ایشان میدهیم. سپس حضرت علیه السلام تلاوت فرمود: «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ»(2).

10) و از وی، با همین اسناد، از عبد الله بن حمّاد، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، از پدر بزرگوارش علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» فرمود: چون روز قیامت فرا رسد، خداوند ما را بر حساب شیعیانمان میگمارد، پس هر چه از برای خداوند باشد، ما از او میخواهیم که آن را به ما ببخشد و ما آن را به ایشان میدهیم (بخشوده میشود) و هر چه از برای مخالفان ایشان باشد، ما آن را به ایشان میدهیم و هر چه از برای ما باشد، ما آن را به ایشان میدهیم. سپس حضرت علیه السلام فرمود: هر کجا باشیم، ایشان با ما هستند.

11) و از وی، از حسین بن احمد، از محمّد بن عیسی، از یونس بن یعقوب، از جمیل بن دَرّاج روایت شده است که او گفت: به حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: حدیث جابر را برای آنان روایت کنم؟ ایشان فرمود: آن را برای نادانان روایت نکن که آن را فاش میکنند؛ آیا نخواندهای «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ»؟ عرض کردم: آری. فرمود: چون روز قیامت فرا رسد و خداوند پیشینیان و پسینیان را گرد آورد، حساب شیعیان ما را به ما میسپارد، پس هر چه بین ایشان و خداوند باشد ما نزد خداوند در آن حکم میکنیم و او حکمرانی

1- [1] - عيون اخبار الرضا عليه السلام ج2، ص62، ح213.
2- [2] - تأويل الآيات، ج2، ص788، ح4.

ما را میپذیرد، هر چه بین ایشان و مردم باشد، ما آن را از آنان به عنوان هدیه درخواست میکنیم و آنها آن را به ما میبخشند و هر چه بین ایشان و ما باشد، ما سزاوارترین کس برای گذشت و بخشش هستیم(1).

12) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» فرمود: وقتی خداوند مردم را در یک سطح (بدون هیچ تفاوتی) محشور کرد، شیعیان ما را نگاه میدارد تا به حسابشان رسیدگی کند. آن گاه ما میگوییم: خداوندا! اینان شیعیان ما هستند. خداوند عزّ و جلّ میفرماید: امر آنان را به شما سپردم و شما را بر آنان شفیع گرداندم و بدیهایشان را آمرزیدم، آنان را بدون حساب به بهشت بفرستید(2).

13) شیخ در تهذیب با سند خود از محمّد بن علی بن حسین بن بابویه، از علی بن احمد بن موسی و حسین بن ابراهیم بن احمد کاتب، هر دو، از محمّد بن ابی عبد الله کوفی، از محمّد بن اسماعیل برمکی، از موسی بن عبد الله نخعی روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام هادی علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! سخنی تمام عیار و شیوا به من بیاموز تا هرگاه یکی از شما بزرگواران را زیارت کردم، آن را بیان کنم. - سپس ابو عبد الله علیه السلام زیارت جامعه را برای همه امامان که سلام و درود خدا بر ایشان باد، بیان کرد- حضرت امام هادی در ضمن این حدیث فرمود: آن که از شما روی گرداند، از دین گسسته است و آن که همراه شما باشد، به دین پیوسته است و آن که در حقّ شما کوتاهی کند، به دست نابودی افتاده است. حق با شما و در شما و از شما و به سوی شماست و شمایید که اهل حقّ و معدن آن هستید. میراث نبوّت نزد شماست و بازگشت خلق به سوی شماست و حسابشان با شماست و کلام فیصله دهنده، نزد شماست. (3)

14) و نیز از شیخ طوسی در امالی، با سند خود، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی احمری، از عبد الرحمن بن احمد تمیمی، از عبد الله بن سنان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: چون روز قیامت

1- [1] - تأویل الآیات، ج2، ص788، ح5.

2- [2] - تأويل الآيات، ج2، ص788، 6.
3- [3] - تهذيب، ج6، ص97، ح177

فرا رسد، خداوند ما را بر حساب شیعیانمان میگمارد؛ پس هر چه از برای خداوند باشد، ما از او میخواهیم که آن را به ما ببخشد و ما آن را به ایشان میدهیم (بخشوده میشود) و سپس حضرت علیه السلام تلاوت فرمود: «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ»(1).

15) علی بن ابراهیم: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: به حساب هر امّتی، امام زمان آن امت رسیدگی میکند و امامان، دوستداران و دشمنان خود را از سیمای ایشان میشناسند و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَعَلَى الأَعْرَافِ رِجَالٌ»(2)[و بر اعراف مردانی هستند] که ایشان همان امامان - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - میباشند «يَعْرِفُونَ كُلاًّ بِسِيمَاهُمْ» [که هر یک (از آن دو دسته) را از سیمایشان می شناسند]، پس نامه کردار دوستداران خود را به دست راست آنها میدهند و آنان بدون هیچ حسابی از صراط به سوی بهشت گذر میکنند و نیز نامه کردار دشمنان خود را به دست چپ آنها میدهند و آنان بدون هیچ حسابی به سوی دوزخ روانه میشوند. چون دوستداران ایشان به نامههای کردارشان مینگرند، به برادران خود میگویند: «هَاؤُمُ اقْرَؤُوا كِتَابِيهْ * إِنِّى ظَنَنتُ أَنِّى مُلَاقٍ حِسَابِيهْ * فَهُوَ فِى عِيشَهٍ رَّاضِيَهٍ»(3) [بیایید و کتابم را بخوانید، من یقین داشتم که به حساب خود می رسم، پس او در یک زندگی خوش است]، یعنی خوش و خشنود. راضیه به معنای مرضیه است. در این جا اسم فاعل به جای اسم مفعول نشسته است(4).

1- [1] - امالی، ج2، ص20.
2- [2] - اعراف/46.
3- [3] - حاقه/19-21 .
4- [4] - تفسیر قمی/ ج2، ص372.

سوره فجر

اشاره

سوره فجر مکی است. 30 آیه دارد و پس از سوره لیل نازل شده است.

ص:495

ص:496

1) ابن بابویه، با سند خود، از داود بن فرقد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: سوره فجر را در نمازهای واجب و نافله خود بخوانید که آن سوره از برای حسین بن علی علیه السلام است. هر که آن را بخواند، در روز قیامت همراه حسین علیه السلام و هم مرتبه او در بهشت خواهد بود. به درستی که خداوند قدرتمند و حکیم است(1).

2) و از خواصّ القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را بخواند، خداوند به شمار قرائت کنندگان این سوره، گناهانش را بیامرزد و در قیامت، نوری از برایش قرار دهد و هر که آن را بنویسد و به کمر خود بیاویزد و به حلال با همسرش بیامیزد، خداوند، پسری را بهره او میگرداند که نور چشم او باشد.

3) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که این سوره را بخواند و به خواندن آن عادت کند، خداوند تبارک و تعالی در روز قیامت برای او نوری قرار میدهد و هر که آن را بنویسد و با همسر خود بیامیزد، خداوند فرزندی فرخنده به وی عطا میکند.

4) هر که این سوره را به هنگام طلوع سپیده دم بخواند، تا طلوع سپیده دم روز بعد از همه چیز در امان است. هر که آن را بنویسد و به کمر خود بیاویزد و سپس با همسرش بیامیزد، خداوند عزّ و جلّ، فرزندی را بهره او میگرداند که نور چشم او باشد و با دیدن او شاد شود.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص152.

ص:498

تفسیر سوره فجر

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَالْفَجْرِ (1) وَلَيَالٍ عَشْرٍ (2) وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ (3) وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ »

[سوگند به سپیده دم * و به شبهای دهگانه * و به جفت و تاق * و به شب وقتی سپری شود]

1) شرف الدین نجفی، به اسناد مرفوع، از عمرو بن شمر، از جابر یزید جعفی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: در کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَالْفَجْر» حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف است، «وَلَيَالٍ عَشْرٍ» امامان هستند - که سلام و درود خدا بر آنان باد - از امام حسن (مجتبی) علیه السلام تا امام حسن (عسکری) علیه السلام و «وَالشَّفْعِ» امیر مؤمنان علیه السلام و فاطمه سلام الله علیها هستند، «وَالْوَتْرِ» خداوند یگانه است که هیچ شریکی ندارد، «وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ» دولت حبتَر است که به دولت حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف میپیوندد(1).

2) محمّد بن عباس، از حسین بن احمد، از محمّد بن عیسی، از یونس بن یعقوب، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: شفع (جفت)، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام می

1- [1] - تأویل الآیات، ج2، ص792، ح1.

باشد و وتر (طاق) خداوند یگانه و چیره عزّ و جلّ است(1).

3) علی بن ابراهیم: در این آیه واو نمی باشد، بلکه این گونه است:« الْفَجْرِ* وَلَیَالٍ عَشْرٍ» که منظور شبهای دهگانه ذی الحجّه است، «وَالشَّفْعِ» دو رکعت نماز است، «وَالْوَتْرِ» یک رکعت از نماز است(2).

4) و نیز وی، در سخنی دیگر گفت: شفع (جفت)، حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام میباشد و وتر (طاق)، امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام است(3).

5) شیبانی در نهج البیان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: شفع (جفت)، محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام میباشد و وتر (طاق) خداوند متعال است.

6) طبرسی: شفع (جفت)، عید قربان است و وتر (طاق)، روز عرفه است که این سخن از جابر، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است. دلیل این سخن آن که عید قربان با یوم نَفر جفت میشود و روز عرفه، تک میباشد. همچنین گفته شده است: جفت، روز ترویه است و طاق روز عرفه است که این سخن از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است(4).

«هَلْ فِی ذَلِکَ قَسَمٌ لِّذِی حِجْرٍ (5) أَلَمْ تَرَ...وَفِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتَادِ (10)»

«هَلْ فِی ذَلِکَ قَسَمٌ لِّذِی حِجْرٍ (5) أَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِعَادٍ (6) إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ (7) الَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلَادِ (8) وَثَمُودَ الَّذِینَ جَابُواْ الصَّخْرَ بِالْوَادِ (9) وَفِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتَادِ (10)»

[آیا در این برای خردمند (نیاز به) سوگندی (دیگر) است؟ * مگر ندانسته ای که پروردگارت با عاد چه کرد؟ * با عمارات ستون دار ارم * که مانندش در شهرها ساخته نشده بود * و با ثمود، همانان که در دره تخته سنگها را می بریدند *

1- [1] - تأويل الآيات، ج2، ص792، ح3.
2- [2] - تفسير قمى، ج2، ص417.
3- [3] - تفسير قمى، ج2، ص417.
4- [4] - مجمع البيان، ج10، ص347.

و با فرعون صاحب خرگاه ها (و بناهای بلند)]

1) علی بن ابراهیم: «هَلْ فِی ذَلِکَ قَسَمٌ لِّذِی حِجْرٍ»، یعنی برای دارنده عقل. «وَاللَّیْلِ إِذَا یَسْرِ»، منظور، شب جمع(1) است. (2)

2) علی بن ابراهیم: خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أَلَمْ تَرَ»، یعنی آیا ندانستی «کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِعَادٍ * إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلَادِ»، سپس عاد در گذشت و خداوند قومش را با تندبادی توفنده به هلاکت رساند. کلام خداوند متعال: «وَثَمُودَ الَّذِینَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ»، یعنی در کوهها کنده کاری میکردند، «وَفِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتَادِ»، او خرگاهها را بر پا میداشت و میخواست به وسیله آنها به آسمان فراز شود(3).

3) ابن بابویه، از حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب رازی - که خدا از او خشنود باد - از علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از ابان احمر روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره این کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَفِرْعَوْنَ ذِی الْأَوْتَادِ» پرسیدم: به چه سبب فرعون، ذو الأوتاد (دارنده میخها) نامیده شد؟ ایشان فرمود: از آن رو که چون فرعون میخواست کسی را شکنجه کند، او را بر چهره، روی زمین میخواباند و دستها و پاهایش را میکشید و آنها را با چهار میخ بر زمین میکوبید. گاهی هم او را بر چوبی پهن میخواباند و دستها و پاهایش را به چهار میخ میکشید و سپس او را بر حال خود بر جای میگذارد تا جان دهد. از این رو خداوند عزّ و جلّ، او را ذو الأوتاد نامیده است(4).

«إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ (14) فَأَمَّا الْإِنسَانُ...یَوْمَئِذٍ یَتَذَکَّرُ الْإِنسَانُ وَأَنَّی لَهُ الذِّکْرَی (23)»

«إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ (14) فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَکْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَکْرَمَنِ (15) وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَیْهِ رِزْقَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَهَانَنِ (16) کَلَّا بَل لَّا

1- [1] - جمع: روز مزدلفه است که به سبب اجتماع مردم در آن روز، جمع نامیده شده است. «معجم البلدان، ج2، ص162».

2- [2] -تفسیر قمی ج2، ص417.
3- [3] -تفسیر قمی، ج2، ص417 .
4- [4] - علل الشرائع، ج1، ص89، ح1.

تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ (17) وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ (18) وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا (19) وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا (20) كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا (21) وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (22) وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى (23)»

[زیرا پروردگار تو سخت در کمین است * اما انسان هنگامی که پروردگارش وی را می آزماید و عزیزش می دارد و نعمت فراوان به او می دهد، می گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است * و اما چون وی را می آزماید و روزی اش را بر او تنگ می گرداند، می گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است * ولی نه، بلکه یتیم را نمی نوازید * و بر خوراک (دادن) بینوا همدیگر را بر نمی انگیزید * و میراث (ضعیفان) را چپاولگرانه می خورید * و مال را دوست دارید، دوست داشتنی بسیار * نه چنان است، آن گاه که زمین سخت در هم کوبیده شود * و (فرمان) پروردگارت و فرشته(ها) صف در صف آیند * و جهنم را در آن روز (حاضر) آورند، آن روز است که انسان پند گیرد، و(لی) کجا او را جای پندگرفتن باشد؟ !]

1) علی بن ابراهیم: «إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ»، یعنی نگاهبان و نگهدار همگان است.(1)

2) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمّد بن عیسی، از یونس، از مفضّل بن صالح، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل روح الامین مرا خبر داد: خداوند که هیچ خدایی جز او نیست، چون آفریدگان را به پا دارد و پیشینیان و پسینیان را گرد آورد، دوزخ را به پیش میآورد، حال آن که دوزخ به هزار افسار آورده میشود و هر افساری از آن را یکصد هزار فرشته سهمگین و خشمگین گرفته است و صدایی مهیب و غرّان و نعرهای خوفناک دارد و چنان بانگی بر میآورد که اگر خداوند عزّ و جلّ آن را برای حساب به گاهی دگر وانگذاشته بود، همه را هلاک می کرد. سپس دوزخ گردن میکشد و آفریدگان را سراسر، از نکوکار تا بدکار، در میان میگیرد. در آن هنگام هر آن بندهای که خدا

1- [1] - تفسیر قمی، ج2، ص417.

آفریده باشد، از فرشته تا پیامبر، همگی ندا می دهند: پروردگارا! مرا دریاب، مرا دریاب. حال آن که تو می گویی: پروردگارا، امّت مرا دریاب، امّت مرا دریاب. آن گاه صراطی بر دوزخ میگذارند که باریک تر از مو و بُرّان تر از شمشیر است و سه پل بر آن قرار دارد: بر اوّلی امانتداری و رَحِم و بر دومی نماز و بر سومی پروردگار جهانیان است که هیچ خدایی جز او نیست، در آن دم آفریدگان، وادار به گذر از صراط میشوند و امانت داری و رحم جلویشان را میگیرند. اگر از آن ها نجات یابند، نماز جلویشان را میگیرد و اگر از آن نیز نجات یابند، پایان راه به پروردگار جهانیان که هیچ خدایی جز او نیست، میرسد و این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ». این چنین مردم بر صراط با گامهایی گاه لغزان و گاه استوار در میآویزند و فرشتگان بر گرد صراط ندا سر میدهند: ای بردبار! ای بخشنده! ببخش و در گذر و به نیکی خود در گذران و سلامت دار. حال آن که مردم بر آن همچون پروانه فوج فوج در آتش میافتند و چون تنی از آنان به مهر خداوند تبارک و تعالی نجات یابد، سوی صراط مینگرد و میگوید: ستایش از برای خداوندی که به نیکی و منّت خود، مرا از تو نجات بخشید(1).

3) و از وی، با سند خود، از حجّال، از غالب بن محمّد، از کسی که او نام برد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ» فرمود: آن پلی است بر صراط که هیچ بندهای با حقّی که از دیگری نزد اوست، از آن نمیگذرد(2).

4) ابن بابویه، از پدرش، از علی بن ابراهیم بن هاشم، از پدرش، از علی بن حکم، از مفضّل بن صالح، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: وقتی آیه «وَجِیءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ» نازل شد، درباره آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند. ایشان فرمود: جبرئیل روح الامین مرا خبر داد: خداوند که هیچ خدایی جز او نیست، چون پیشینیان و پسینیان را گرد آورد، دوزخ را به پیش میآورد، حال آن که دوزخ با هزار افسار آورده میشود و هر افساری از آن را یکصد هزار فرشته سهمگین و خشمگین گرفته است و صدایی

1- [1] - کافی، ج8، ص312، ح486.

2- [2] - کافی، ج8، ص 248، ح2.

مهیب و خشم آلود و نعرهای خوفناک دارد و چنان بانگی بر میآورد که اگر خداوند عزّ و جلّ آن را برای حساب به گاهی دگر وانگذاشته بود، دوزخ همه را هلاک می کرد. سپس دوزخ گردن میکشد و آفریدگان را سراسر، از نکوکار گرفته تا بدکار، در میان میگیرد. در آن هنگام هر آن بندهای که خدا آفریده باشد، از فرشته تا پیامبر، همگی ندا میدهند: پروردگارا! مرا دریاب، مرا دریاب. حال آن که تو ندا میدهی: پرودگارا! امّت مرا دریاب، امّت مرا دریاب. آن گاه صراطی بر دوزخ میگذارند که برّان تر از شمشیر است و سه پل بر آن قرار دارد: بر یکی امانت داری و رحِم، و بر دومی نماز، و بر دیگری پروردگار جهانیان است که هیچ خدایی جز او نیست. در آن دم آفریدگان وادار به گذر از صراط میشوند و رحِم و امانت داری جلویشان را میگیرند. اگر از آنها نجات یابند، نماز جلویشان را می گیرد و اگر از آن نیز نجات یابند، پایان راه به پروردگار جهانیان عزّ و جلّ میرسد و این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ». این چنین مردم بر روی صراط با گامهایی گاه لغزان و گاه استوار در میآویزند و فرشتگان بر گرد صراط ندا سر میدهند: ای بردبار! بیامرز و درگذر و به نیکی خود در گذران و سلامت دار. حال آن که مردم بر آن همچون پروانه، فوج فوج در آتش میافتند و چون تنی از آنان به مهر و رحمت خداوند تبارک و تعالی نجات یابد، سوی صراط مینگرد و میگوید: ستایش از برای خداوندی که پس از نومیدی من، به نیکی و منّت خویش، مرا از تو نجات بخشید. به راستی که پروردگارمان بسیار آمرزنده و شکور است.

و نیز این حدیث را علی بن ابراهیم، در تفسیرش، از پدرش، از عمرو بن عثمان، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: وقتی آیه «وَجِیءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ» نازل شد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره آن پرسیدند و ایشان فرمود: جبرئیل روح الامین مرا خبر داد: خداوند که هیچ خدایی جز او نیست، چون آفریدگان را بیرون آورد و پیشینیان و پسینیان را گرد آورد، دوزخ را به پیش میآورد، حال آن که دوزخ به هزار افسار آورده میشود و هر افساری از آن را یکصد هزار فرشته به دست دارند. سپس حدیث را

با اندکی تغییر روایت میکند(1).

5) تحفه الإخوان: با حذف سند، از ابو سعید خُدری، و سلمان فارسی روایت کرده است که وی گفت: چون این آیه نازل شد، چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دگرگون شد و این، چنان بر چهره ایشان نمودار شد که بر یاران سخت آمد و حالی که از ایشان دیدند، برای آنان دردناک بود. از این رو نزد امیر مؤمنان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام رفتند و عرض کردند: ای علی! امری رخ داده که بر چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمود کرده است. حضرت علی علیه السلام به راه افتاد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و ایشان را از پشت در آغوش کشید و بر میان کتفهایشان بوسه زد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم به فدایت! امروز برایت چه رخ داده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل آمد و برایم خواند: «وَجِیءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ». به او گفتم: چگونه آن را میآورند؟ گفت: دوزخ به فرمان خداوند با هزار افسار آورده میشود و هر افساری از آن را یکصد هزار فرشته سهمگین و سنگدل گرفته است و هر یک از فرشتگان گرزی آهنین در دست دارد. آنان دوزخ را با افسارها و زنجیرهایش میآورند، حال آن که دوزخ ستونهایی سهمگین و درشت دارد که هر یک به درازای راهی هزار ساله از سالهای دنیاست و سی هزار سر دارد که بر هر یک، سی هزار دهان است و هر دهان، سی هزار دندان دارد که هر یک سی هزار بار بزرگتر از کوه احد است و هر دهان، دو لب دارد که هر یک چون طبقهای دنیاست و زنجیری بر آن است که هفتاد هزار فرشته آن را میکشند و هر یک از فرشتگان چنان است که اگر خداوند به او فرمان دهد تا همه دنیا و همه آسمانها را با هر آن چه درون و در میان آنهاست، ببلعد، بی شک این کار برایش آسان است. در آن هنگام دوزخ از ترس خداوند متعال، سخت بیمناک و دل نگران و ترسان میشود و میگوید: ای فرشتگان پروردگار من! شما را به خدا سوگند، آیا میدانید خداوند عزّ و جلّ چه میخواهد با من بکند؟ آیا گناهی از من سرزده که به خاطرش مستحقّ عذاب او شدهام؟

فرشتگان به او پاسخ میدهند: ما نمیدانیم، ای دوزخ! آن گاه دوزخ از بیم و

1- [1] - تفسیر قمی، ج2، ص418.

هراس خداوند متعال میایستد و زاری کنان و نگران به خود میپیچد و چنان آشفته میرمد که اگر رهایش کنند، همه را میسوزاند.

در آن دم از سوی خداوند متعال ندا میرسد: آرام باش، آرام باش ای دوزخ! نگران نباش، تو را نیافریدهام تا عذابت کنم، بلکه تو را آفریدهام تا عذاب و انتقامی باشی برای آنان که مرا انکار کردند و روزی مرا خوردند و دیگری راپرستیدند و به نعمت من کفر ورزیدند و خدایی جز مرا به پرستش گرفتند. دوزخ عرض میکند: سرورا! آیا اجازه میدهی تا تو را سجده گزارم و ثنا گویم؟ خداوند میفرماید: آری، ای دوزخ! پس دوزخ از برای پروردگار جهانیان به سجده میافتد و سپس سر به تسبیح و ثنای پروردگار جهانیان بر میآورد.

ابن عباس - که خدا از او خشنود باد - گفت: اگر تنی از ساکنان آسمانها و زمینها بانگی از خروشهای دوزخ را میشنیدند، هر آینه همگی مدهوش میشدند و جان میباختند و چونان سرب و مس که در آتش افتد، همگی ذوب میشدند. دوزخ بر ستونهای خود به راه میافتد و دم و بازدمی خوفناک دارد و چون شتری چموش گردن میکشد و از دهانها و سوراخهای بینیاش شرارههایی همچون کاخ میافکند که گویی شترانی زرد رنگند و تیرگی دودش آفریدگان را میپوشاند، آن چنان که هیچ کس از شدت تاریکی یارای نگریستن به دیگری را ندارد، جز کسی که خداوند از کردار نیکش نوری برایش قرار دهد تا در آن تاریکی برایش نور بتاباند.

آتشبانان سهمگین و خشمگین دوزخ را میآورند و در آن چه خداوند به آنان فرمان داده از او سرپیچی نمیکنند و به فرمانی که گرفتهاند، عمل میکنند، چنان که چون مردمان به دوزخ بنگرند، بانگ بر میآورد و نعره میکشد و بر میشورد و نزدیک باشد که از خشم در خروش افتد. سپس دندانهایش را به برخی از آنان نزدیک میکند و به شمار ستارگان آسمان شراره میافکند و هر شرارهای همچون ابری بزرگ است. این چنین قلبها از دیدن دوزخ از جا کنده میشود و دلها به لرزه میافتد و خردها از کف میرود و دیدهها تار میشود و تنها به رعشه میافتد.

سپس دوزخ بار دیگر نعره بر میآورد و هیچ قطرهای در چشم آفریدگان نمیماند جز آن که اشک میشود و سرازیر میگردد و دلها از پریشانی به خرخرهها میرسد و هراس فزونی میگیرد. سپس دوزخ، نعره سوم را چنان بر میآورد که

ص:506

اگر پیامبری عمل هفتاد پیامبر را داشته باشد، باز میپندارد که دوزخ بر او فرود میآید و هیچ راه گریزی از آن نمییابد. در آن هنگام هیچ پیامبر فرستاده شده و هیچ فرشته مقرّب و هیچ ولیّ برگزیدهای بر جا نمیماند، مگر آن که بر زانوان خود به خاک میافتد و جانش به لبش میرسد. در آن دم حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را بر دوزخ عرضه میکنند و او به ایشان عرض میکند: مرا با تو کاری نیست، ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم! چرا که خداوند گوشت تو را بر من حرام کرده است. در آن روز همه میگویند: خدایا! مرا دریاب، مرا دریاب؛ جز پیامبر ما محمّد صلی الله علیه و آله و سلم که می گوید: خدایا! امّت مرا دریاب، امّت مرا دریاب، ای آن که عهد خود نمیشکند، به وعدهات عمل کن، به وعدهات عمل کن.

6) طبرسی در حدیثی مرفوع، از ابو سعید خُدری روایت کرده است که وی گفت: چون این آیه نازل شد، چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنان دگرگون شد که این حالت، بر چهره ایشان نمودار شد و حالی که یارانشان از ایشان دیدند، بر آنان سخت آمد. از این رو برخی از آنان نزد حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام رفتند و عرض کردند: ای علی! امری رخ داده که بر چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمود کرده است. حضرت علی علیه السلام به راه افتاد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و ایشان را از پشت در آغوش کشید و بر میان کتفهایشان بوسه زد و عرض کرد: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم! پدر و مادرم به فدایت! امروز برایت چه رخ داده؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل علیه السلام آمد و برایم خواند: «وَجِیءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ». به ایشان عرض کردم: چگونه آن را میآورند؟ فرمود: هفتاد هزار فرشته آن را میآورند و با هفتاد هزار افسار آن را به پیش میکشند. آن گاه دوزخ چنان میرمد که اگر رهایش کنند، همه را میسوزاند. سپس من خود را به او عرضه میدارم. او میگوید: مرا با تو کاری نیست، ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم! چرا که خداوند گوشت تو را بر من حرام کرده است. در آن روز همه میگویند: خدایا! مرا دریاب، مرا دریاب؛ حال آن که محمّد صلی الله علیه و آله و سلم

میگوید: پروردگارا! امّت مرا دریاب، امّت مرا دریاب.(1)

7) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ»، یعنی او را به نعمت میآزماید، «فَيَقُولُ رَبِّی أَكْرَمَنِ * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ»، یعنی او را میآزماید، «فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ»، یعنی او را تهیدست میکند «فَيَقُولُ رَبِّی أَهَانَنِ».(2)

8) ابن بابویه، از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی، از پدرش، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمّد بن جهم، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره این کلام خداوند متعال: «وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ * فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ» فرمود: یعنی او را در تنگنا قرار دهد و بر او سخت گیرد.(3)

9) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «كَلَّا بَل لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ * وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ»، یعنی آنان را فرا نمیخوانید، اینان همان کسانی هستند که حقّ خاندان محمّد - که سلام و درود خدا بر آنان باد - را غصب کردند و دارایی یتیمان و تهیدستان و در راه ماندگان آنان را خوردند، «وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا»، یعنی یک جا «وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا»، یعنی انباشته میکنید و در راه خدا خرج نمیکنید.(4)

10) سپس وی، از روایت ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرد که ایشان درباره این کلام خداوند متعال: «كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا» فرمود: یعنی زلزله. وابن عباس گفت: یعنی کاملاً خُرد شد.

11) سپس علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال: «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» گفت: ملک، اسم مفرد است که معنای جمع دارد.(5)

12) ابن بابویه، از محمّد بن ابراهیم بن احمد بن یونس مُعاذی، از احمد بن محمّد بن سعید کوفی همدانی، از علی بن حسین بن علی بن فضّال، از پدرش روایت کرده است که وی گفت: ازحضرت امام رضا علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» پرسیدم و ایشان فرمود: خداوند عزّ و

1- [1] - مجمع البيان، ج10، ص354.
2- [2] - تفسير قمى، ج2، ص417.
3- [3] - عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج1، ص179، ح1.
4- [4] - تفسير قمى، ج2، ص 417.
5- [5] - تفسير قمى ج2، ص 418.

جلّ به آمد و شد، وصف نمیشود و خداوند از جا به جایی منّزه است، بلکه این یعنی: و فرمان پروردگارت و فرشتهها صف اندر صف آید. (1)

13) شیخ در امالی، از ابو الحسن احمد بن محمّد بن هارون ابن صلت اهوازی، از ابن عقده، از علی بن محمّد، از داود و ابن سلیمان، از حضرت امام رضا علیه السلام، از پدربزرگوارش علیه السلام، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارش علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا تفسیر این آیه را می دانید: «كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا»؟ فرمود: چون روز قیامت فرا رسد، دوزخ با هفتاد هزار افسار به دست هفتاد هزار فرشته به پیش آورده میشود. آن گاه چنان میرمد که اگر خداوند متعال آن را باز ندارد، هر آینه آسمانها و زمین را میسوزاند. (2)

«فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ (25) وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ»

[پس در آن روز هیچ کس چون عذاب کردن او، عذاب نکند * و هیچ کس چون دربند کشیدن او، دربند نکشد]

1) شرف الدین نجفی، ازعمر بن اذینه، از معروف بن خرّبوذ روایت کرده است که وی گفت: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام به من فرمود : ای ابن خرّبوذ! آیا میدانی تأویل آیه «فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ * وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ» چیست؟ عرض کردم: خیر. فرمود: آن کس، دوّمی است. خداوند در روز قیامت، هیچ کسی را همچون او عذاب نمیکند.(3)

2) علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال: «فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ * وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ» گفت : آن کس، دوّمی است.(4)

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (27) ارْجِعِی إِلَی...فَادْخُلِی فِی عِبَادِی (29) وَادْخُلِی جَنَّتِی (30)»

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (27) ارْجِعِی إِلَی رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً (28) فَادْخُلِی فِی

1- [1] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 115، ح19.
2- [2] - امالی، ج1، ص 346.
3- [3] - تأویل آلایات، ج2، ص 795، ح 5.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 418.

عِبَادِی (29) وَادْخُلِی جَنَّتِی (30)»

[ای نفس مطمئنّه ! * خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد * و در میان بندگان من درآی * و در بهشت من داخل شو]

1) علی بن ابراهیم گفت: چون هنگام جان سپردن مؤمن فرا رسد، ندا دهندهای از جانب خداوند ندا میدهد: «یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» به ولایت حضرت علی علیه السلام، «ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً» مطمئن به ولایت حضرت علی علیه السلام و پسندیده ازجانب خداوند با پاداش، «فَادْخُلِی فِی عِبَادِی * وَادْخُلِی جَنَّتِی»، هیچ تلاشی نمیکند و همتی ندارد، جز آن که به ندا بپیوندد (به مقتضای آن عمل کند)(1).

2) سپس علی بن ابراهیم، از جعفر بن احمد، از عبد الله بن موسی، ازحسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که: ایشان درباره کلام خداوند متعال: «یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً» فرمود: یعنی حسین بن علی علیه السلام.

3) محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از محمّد بن سلیمان، از پدرش، از سَدیر صَیرفی روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم : فدایت شوم ! ای پسر رسول خدا ! آیا مؤمن از جان دادن ناخشنود میشود؟ ایشان فرمود: به خدا سوگند ! نه. چون فرشته مرگ نزد مؤمن میآید تا جانش را بگیرد، او در آن دم بیتابی میکند. فرشته مرگ به او میگوید: ای دوست خدا ! بی تابی نکن، سوگند به خدایی که محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را برانگیخت، من بر تو نیک خواه تر و دلسوز تر از پدری مهربان که به کنارت آمده باشد، هستم؛ پس چشم بگشا و بنگر. در آن هنگام فرشته مرگ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علی علیه السلام و فاطمه زهرا سلام الله علیها و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام از فرزندان ایشان را برای او نمودار میسازد و میگوید: اینان همراهان تو هستند؛ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علیه السلام و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 418.

فاطمه سلام الله علیها و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و ائمّه هدی - که سلام و درود خدا بر ایشان باد. او چشم باز میکند و مینگرد. آن گاه ندا دهندهای از سوی پروردگار شکوه و عزت، روح او را چنین ندا میدهد: «یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» به محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیهم السلام، «ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً» به ولایت، «مَّرْضِیَّةً» به پاداش، «فَادْخُلِی فِی عِبَادِی» یعنی در زمره محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیهم السلام، «وَادْخُلِی جَنَّتِی». دراین هنگام هیچ چیز برای او دوست داشتنی تر از این نیست که روحش جدا شود و به ندا دهنده بپیوندد. (1)

4) محمّد بن عباس، از حسین بن احمد، از محمّد بن عیسی، از یونس بن یعقوب، از عبد الرحمن بن سالم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً * فَادْخُلِی فِی عِبَادِی *وَادْخُلِی جَنَّتِی» فرمود: درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد. (2)

5) شرف الدین نجفی، از حسن بن محبوب با سند خود، از صندل، از داود بن فرقد، ازحضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: سوره فجر را در نمازهای واجب و نافله خود بخوانید که آن سوره حسین بن علی علیه السلام است. به آن روی آورید تا خداوند، شما را رحمت کند. آن گاه ابو اسامه که در مجلس حاضر بود، عرض کرد: چگونه این سوره مخصوص حضرت امام حسین علیه السلام شد؟ حضرت علیه السلام فرمود: آیا نمیشنوی که خداوند میفرماید: «یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً * فَادْخُلِی فِی عِبَادِی * وَادْخُلِی جَنَّتِی»؟ این تنها حسین بن علی علیه السلام را منظور دارد. چون اوست که نفسی مطمئن و خشنود و خداپسند دارد و یاران او از خاندان محمّد صلی الله علیه و آله و سلم میباشند که در روز قیامت از خداوند خشنودند و خداوند نیز از ایشان خشنود است. این سوره درباره حسین بن علی علیه السلام و شیعیان او و مخصوصاً شیعیان خاندان محمّد صلی الله علیه و آله و

1- [1] - کافی، ج3،ص 127، ح 2.

2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 795، ح 6.

سلم نازل شده است. هر که همواره سوره فجر را قرائت کند، در بهشت، همراه حسین علیه السلام و در مرتبه او خواهد بود. به درستی که خداوند، قدرتمند و حکیم است. (1)

6) ابن بابویه، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از عبّاد بن سلیمان، از سدیر صیرفی روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! ای پسر رسول خدا! آیا مؤمن از جان دادن ناخشنود میشود؟ ایشان فرمود: نه، چون فرشته مرگ نزد مؤمن میآید تا جانش را بگیرد، او در آن دم بیتابی میکند. فرشته مرگ به او میگوید: ای دوست خدا! بی تابی نکن، سوگند به خدایی که محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را بر حق به پیامبری برانگیخت، من بر تو نیک خواه تر و دلسوز تر از پدری نیک خواه و مهربان بر فرزندش میباشم، پس چشم بگشا و بنگر. در آن هنگام فرشته مرگ، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علی علیه السلام و فاطمه زهرا سلام الله علیها و حسن و حسین علیهما السلام و دیگر امامان از فرزندان ایشان - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - را بر او نمودار میسازد و میگوید: اینان همراهان تو میباشند. او چشم باز میکند و به ایشان مینگرد؛ سپس نفس او را چنین ندا دهند: «یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ» به محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او - که سلام و درود خدا بر آنان باد - «ارْجِعِی إِلَی رَبِّکِ رَاضِیَةً» به ولایت، «مَّرْضِیَّةً» به ثواب، «فَادْخُلِی فِی عِبَادِی» یعنی در زمره محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او - که سلام و درود خدا بر آنان باد - «وَادْخُلِی جَنَّتِی»، در این هنگام هیچ چیز برای او دوست داشتنی تر از این نیست که روحش جدا شود و به ندا دهنده بپیوندد.

1- [1] - تأویل الآیات،ج 2، ص 796، ح 8.

سوره بلد

اشاره

سوره بلد مکی است. 20 آیه دارد و پس از سوره ق نازل شده است.

ص:513

ص:514

1) ابن بابویه، با سند خود، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر که در نماز واجبش سوره «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ» را بخواند، در دنیا در شمار نیکوکاران شناخته شود و در آخرت از کسانی شناخته شود که در درگاه خداوند مقام و منزلتی دارند و در روز قیامت در زمره همراهان پیامبران و شهیدان و نیکوکاران شود. (1)

2) و از خواصّ القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هرکه این سوره را بخواند، خداوند او را در روز قیامت از خشم خود در امان میدارد و در بالا رفتن از آن گردنه دشوار نجاتش میدهد و هر که آن را بنویسد و بر کودکی یا بر هر نوزادی بیاویزد، این سوره او را از تمام آسیبهای کودکان در امان میدارد.

3) و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که این سوره را بخواند، خدواند متعال در روز قیامت او را از دشواری آن گردنه نجات میدهد و هر که آن را بنویسد و بر نوزادی بیاویزد، آن نوزاد از تمامی گزندها و از گریه کودکان امان یابد و خداوند او را از امّ الصبیان (آل) نجات میدهد.

4) و نیز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: چون این سوره بر کودک آویخته شود، از کاستی اندام امان یابد و چون بینیاش را با آب آن شستشو دهند، از دردهای بینی به دور ماند و نیک رشد کند.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 152.

ص:516

تفسیر سوره بلد

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (1) وَأَنتَ حِلٌّ...هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَهِ (19) عَلَیْهِمْ نَارٌ مُّؤْصَدَهٌ (20)»

«لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (1) وَأَنتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (2) وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ (3) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی کَبَدٍ (4) أَیَحْسَبُ أَن لَّن یَقْدِرَ عَلَیْهِ أَحَدٌ (5) یَقُولُ أَهْلَکْتُ مَالًا لُّبَدًا (6) أَیَحْسَبُ أَن لَّمْ یَرَهُ أَحَدٌ (7) أَلَمْ نَجْعَل لَّهُ عَیْنَیْنِ (8) وَلِسَانًا وَشَفَتَیْنِ (9) وَهَدَیْنَاهُ النَّجْدَیْنِ (10) فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ (11) وَمَا أَدْرَاکَ مَا الْعَقَبَهُ (12) فَکُّ رَقَبَهٍ (13) أَوْ إِطْعَامٌ فِی یَوْمٍ ذِی مَسْغَبَهٍ (14) یَتِیمًا ذَا مَقْرَبَهٍ (15) أَوْ مِسْکِینًا ذَا مَتْرَبَهٍ (16) ثُمَّ کَانَ مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَهِ (17) أُوْلَئِکَ أَصْحَابُ الْمَیْمَنَهِ (18) وَالَّذِینَ کَفَرُوا بِآیَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَهِ (19) عَلَیْهِمْ نَارٌ مُّؤْصَدَهٌ (20)»

[سوگند به این شهر * و حال آن که تو در این شهر جای داری * سوگند به پدری (چنان) و آن کسی را که به وجود آورد * به راستی که انسان را در رنج آفریده ایم * آیا پندارد که هیچ کس هرگز بر او دست نتواند یافت؟ * گوید: مال فراوانی تباه کردم * آیا پندارد که هیچ کس او را ندیده است؟ * آیا دو چشمش نداده ایم * و زبانی و دو لب * و هر دو راه (خیر و شرّ) را بدو نمودیم * و(لی) نخواست از گردنه (عاقبت نگری) بالا رود * و تو چه دانی که آن گردنه (سخت) چیست؟ * بنده ای را آزادکردن * یا در روز گرسنگی طعام دادن * به یتیمی خویشاوند * یا بینوایی خاک نشین * علاوه بر این از زمره کسانی باشد که گرویده و یکدیگر را به شکیبایی و مهربانی سفارش کرده اند * اینانند خجستگاند

* و کسانی که به انکار نشانه های ما پرداخته اند، آنانند ناخجستگان شوم * بر آنان آتشی سرپوشیده احاطه دارد]

1) علی بن ابراهیم: «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ»، منظور از بلد، مکّه است، «وَأَنتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ»، قریشیان روا نمیبینند که در این شهر به کسی ستم کنند، حال آن که ستم کردن به تو را در آن روا میبینند، «وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ»، حضرت آدم علیه السلام و پیامبران و اوصیائی که به وجود آورد، «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی کَبَدٍ»، یعنی راست قامت، آن چنان که هیچ چیز در آفرینش همانند او نیست، «أَیَحْسَبُ أَن لَّن یَقْدِرَ عَلَیْهِ أَحَدٌ* یَقُولُ أَهْلَکْتُ مَالًا لُّبَدًا»، لُبَد یعنی انباشته شده .(1)

2) و در روایت ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقرعلیه السلام آمده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «أَهْلَکْتُ مَالًا لُّبَدًا» فرمود: این سخن عمرو بن عبدوُدّ است؛ درآن هنگام که علی بن ابی طالب علیه السلام در روز خندق، اسلام را بر او عرضه داشت، او گفت: پس آن مال فراوانی که در برابرتان خرج کردم چه میشود؟ او مالی را برای ایستادگی در برابر راه خدا خرج کرده بود، پس علی علیه السلام او را به هلاکت رساند.(2)

3) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، ازحضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» [نه (چنین است که می پندارید) سوگند به جایگاه های (ویژه و فواصل معین) ستارگان] (3) فرمود: اهل جاهلیّت به جایگاههای ستارگان سوگند یاد میکردند، از این رو خداوند عزّ و جل فرمود: «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» [نه (چنین است که می پندارید) سوگند به جایگاه های (ویژه و فواصل معین) ستارگان] و این گونه امر کسی را که چنین سوگندی یاد کند، بزرگ شمرد و بالا برد. اهل جاهلیّت، ماه محرّم و ماه رجب را بزرگ میداشتند و به آن دو سوگند یاد نمیکردند و در این دو ماه به کسی که در میان آنها رفت و آمد میکرد، حتی اگر پدر یکی از آنان را کشته بود، متعرّض نمیشدند و هیچ جنبنده ای را، از گوسفند و بز گرفته تا هر حیوان دیگری، از حرم بیرون نمیکردند، به همین خاطر

1- [1] - تفسیر قمی، ج2،ص420.
2- [2] - تفسیر قمی، ج2،ص 420.
3- [3] - واقعه / 75.

خداوند عزّ و جلّ به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَأَنتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ»، نادانی آنان به جایی رسیده بود که خون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را حلال میپنداشتند، امّا روزهای ماه را بزرگ میداشتند و به آنها سوگند یاد میکردند و به سوگند خود وفا میکردند. (1)

4) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از اسماعیل بن مَرّار، از یکی از یارانمان روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَأَنتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ» پرسیدم و ایشان فرمود: گناه کسانی را که به آن سوگند میخورند، بزرگ میشمارد. اهل جاهلیّت، مکّه را بزرگ میداشتند و به آن سوگند نمیخوردند و حرمت خداوند را در آن پاس میداشتند و به کسی که در آن بود متعرّض نمیشدند و هیچ جنبندهای را از آن بیرون نمیکردند، پس خداوند تبارک وتعالی فرمود: «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَأَنتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ»، آنان این شهر را بزرگ تر از آن میشمارند که بخواهند به آن سوگند بخورند، حال آن که حرمت خون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در آن حلال میشمارند.(2)

5) محمّد بن یعقوب، از حسین بن محمّد، از معلّی بن محمّد، از احمد بن محمّد بن عبد الله، در حدیثی مرفوع از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ* وَأَنتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ* وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ» فرمود: امیر مؤمنان علی علیه السلام و امامانی که از نسل او هستند، سلام و درود خدا بر آنان باد. (3)

6) محمّد بن عباس، از علی بن عبد الله، از ابراهیم بن محمّد، از ابراهیم بن صالح انماطی، از منصور، از شخصی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «وَأَنتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ»، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، «وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ» یعنی علی علیه السلام و امامانی که از نسل

1- [1] - کافی، ج 7، ص 450،ح 4.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 450، ح 5.

3- [3] - کافی، ج 1، ص 342، ح 11.

او هستند. سلام و درود خدا بر آنان باد.(1)

7) و از وی، از احمد بن هَوذَه، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حسین، از عمرو بن شمر، از جابر بن یزید روایت شده است که او گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ» پرسیدم و ایشان فرمود: یعنی علی علیه السلام و امامانی که از نسل او هستند. سلام و درود خدا بر آنان باد.(2)

8) و از وی، ازحسین بن احمد، از محمّد بن عیسی، از یونس بن یعقوب، از عبد الله بن محمّد، از ابو بکر حضرمی، از حضرت امام محمّد باقرعلیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: ای ابو بکر! کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ»، علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را منظور دارد.(3)

9) مفید در کتاب اختصاص، از ابراهیم بن محمّد ثقفی، از اسماعیل بن یسار، از علی بن جعفر حضرمی، از سلیم بن قیس شامی روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام علی علیه السلام شنیدم که فرمود: همانا من و اوصیای من از میان فرزندانم، امامان ره یافتهایم و همگی محدّث (شنونده سخن فرشتگان) هستیم. عرض کردم: ای امیر مؤمنان! ایشان کیستند؟ فرمود: حسن و حسین، سپس پسرم علی بن حسین - که ایشان در آن روز، شیرخوار بود - سپس هشت تن پس از آنها یکی پس از دیگری، و هم آنانند که خداوند متعال به ایشان سوگند یاد کرد و فرمود: «وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ»، که پدر، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و آنان که به وجود آورد، همین اوصیا هستند. عرض کردم : ای امیر مؤمنان! آیا دو تن از ایشان به طور هم زمان امام میشوند؟ فرمود: نه، البته یکی از آن دو سکوت میکند و سخن نمیگوید تا اوّلی درگذرد. و باز سلیم گفت: از محمّد بن ابی بکر پرسیدم: آیا حضرت علی علیه السلام محدّث بود؟ گفت: بله. گفتم: آیا فرشتگان با امامان سخن میگویند؟ گفت: مگر نمیخوانی: «و ما أرسلنا مِن قبلِک مِن رسول و

1- [1] - تأویل الآیات،ج 2، ص 798، ح 2.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص797، ح 1.
3- [3] - تأویل الآت، ج 2، ص 798، ح 3.

لا نَبیّ(1) و لا محدّث» [و پیش از تو هیچ رسول و پیامبری – و محدّثی - را نفرستادیم] ؟ گفتم: پس امیر مؤمنان علیه السلام محدّث است. گفت : بله، حضرت فاطمه سلام الله علیها نیز محدّث بود، امّا پیامبر نبود.(2)

10) ابن شهر آشوب از یکی از امامان علیهم السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَأَنتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ» فرمود: [یعنی] امیر مؤمنان علیه السلام و امامانی که از نسل او هستند. سلام و درود خدا بر آنان باد.(3)

11) زَمَخشَری در ربیع الابرار، از حسن روایت کرده است که وی درباره کلام خداوند سبحانه و تعالی: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی کَبَدٍ» گفت: هیچ آفریدهای را نمیشناسم که همچون انسان تاب رنج داشته باشد، او تنگناهای دنیا و سختیهای آخرت را تاب میآورد.(4)

12) ابن بابویه، از محمّد بن موسی بن متوکّل، از علی بن حسین سعد آبادی، از احمد بن محمّد بن ابی عبد الله برقی، از پدرش، از محمّد بن یحیی، از حمّاد بن عثمان روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: در میان دو دست چهارپایان، دو تکّه را همچون داغ میبینم، سبب چیست؟ ایشان فرمود: آن جای سوراخهای بینی چهارپا در شکم مادرش است، حال آن که آدمیزاد در شکم مادرش، راست قامت است و این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی کَبَدٍ»، هر چه غیر از آدمیزاد، سرش در پشتش و دستانش در جلویش است. (5)

13) علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از اسماعیل بن عبّاد، از حسین بن ابی یعقوب، از یکی از یارانش، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: کلام خداوند متعال: «أَیَحْسَبُ أَن لَّن یَقْدِرَ عَلَیْهِ أَحَدٌ»، یعنی نعثل و منظور، قتل دختر پیامبر اکرم صلی

1- [1] - حج/ 52.
2- [2] - اختصاص، ص 329.
3- [3] - مناقب، ج 3، ص 105.

4- [4] - ربيع الأبرار، ج3، ص 394.
5- [5] - علل الشرائع، ج2، ص 208، ح1.

الله علیه و آله و سلم است (که نعثل، عامل آن بود)، «یَقُولُ أَهْلَکْتُ مَالاً لُّبَدًا»، یعنی کسی که از مال و ثروت خویش سپاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در جیش العسره (غزوه تبوک) مسلّح کرد، «أَیَحْسَبُ أَن لَّمْ یَرَهُ أَحَدٌ»، یعنی فسادی را که در جانش بود، «أَلَمْ نَجْعَل لَّهُ عَیْنَیْنِ»، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را «وَلِسَانًا»، یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام را «وَشَفَتَیْنِ»، یعنی حسن و حسین علیهما السلام، «وَهَدَیْنَاهُ النَّجْدَیْنِ» به سوی ولایت آن دو، «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَدْرَاکَ مَا الْعَقَبَةُ»، میفرماید: آیا تو را آگاه نکردم؟ هر جا در قرآن (ما أدراک) آمده است، به معنای این است که: آیا تو را آگاه نکردم؟ «یَتِیمًا ذَا مَقْرَبَةٍ» یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ و مقربه یعنی خویشاوندان ایشان، «أَوْ مِسْکِینًا ذَا مَتْرَبَةٍ»، یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام که علم و دانش بسیاری دارد.(1)

14) حسین بن حمدان خصیبی، از ابو بکر احمد بن عبد الله، از پدرش عبد الله بن محمّد اهوازی - که دانای اخبار اهل بیت علیهم السلام بود - از محمّد بن سنان زُهری، از ابو بصیر، ازحضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: سبب ازدواج رقیّه با عثمان از این قرار بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان یارانش ندا سرداد: هر کس جیش العسره (غزوه تبوک) را برای حمله آماده کند و چاه رومه را حفر کند و از مال خود برای آن دو خرج کند، خانهای در بهشت از برای او میشود و من برایش نزد خدا، خانهای را در بهشت ضمانت میکنم. پس عثمان خرج سپاه و چاه را داد و خانهای در بهشت از برای او شد. عثمان بن عفّان عرض کرد: من از مال خود برای آن دو خرج میکنم، آیا شما برای من خانهای در بهشت ضمانت میکنی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خرج کن- ای عثمان - من برای تو نزد خدا ضامن خانهای در بهشت هستم. عثمان برای سپاه و چاه خرج کرد و خانهای به ضمانت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از برای او شد. سپس در دل عثمان افتاد تا از رقیّه خواستگاری کند. او رقیّه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواستگاری کرد. ایشان به او فرمود: رقیّه میگوید زن تو نمیشود، مگر آن که خانهای را که من

1- [1] - تفسیر قمی، ج2، ص 421.

برای تو تو نزد خداوند عزّ و جلّ در بهشت ضمانت کردهام، برای مهریه به او بسپاری، و این گونه من از عهده خانهای که در بهشت برایت ضمانت کردم، بیرون میآیم. عثمان عرض کرد: چنین کن ای رسول خدا! پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رقیّه را به همسری او در آورد و در آن هنگام گواهی داد که از عهده خانه عثمان بیرون آمده و خانه تنها از برای رقیّه شده است و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ عهدهای برای بازگشت خانه به عثمان نیست، چه رقیّه زنده بماند و چه در گذرد. سپس رقیّه در گذشت، پیش از آن که با عثمان در آمیزد.(1)

15) شیخ در مجالس، از ابو عبد الله حسین بن ابراهیم قزوینی، از ابو عبد الله محمّد بن وهبان هنایی بصری، از احمد بن ابراهیم بن احمد، از ابو محمّد حسن بن علی بن عبد الکریم زعفرانی، از احمد بن محمّد بن خالد برقی ابو جعفر، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از هشام بن سالم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» فرمود: راه نیکی و بدی.(2)

16) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از محمّد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از ابن بکیر، از حمزه بن محمّد روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» پرسیدم، ایشان فرمود: راه نیکی و راه بدی .(3)

17) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» یعنی راه نیکی و بدی را به ما نشان ده.(4)

18) حسن بن ابی حسنی دیلمی در تفسیرش، در حدیثی مسند و مرفوع به ابی یعقوب اسدی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «أَلَمْ نَجْعَل لَّهُ عَيْنَيْنِ*وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ» فرمود: دو چشم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و زبان، امیر مؤمنان

1- [1] - الهدایه الکبری، ص 39.
2- [2] - امالی، ج2،ص 274.
3- [3] - کافی، ج1، ص 124،ح4.

4- [4] - تفسیر قمی، ج2،ص 420.

علیه السلام است و دو لب، امام حسن و امام حسین علیهما السلام است. (1)روایتی با همین مضمون در آیه قبل آمده است.

19) محمّد بن یعقوب، از حسین بن محمّد، از معلّی بن محمّد، از محمّد بن جمهور، از یونس نقل کرده است: کسی که سند حدیث را به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسانده است از ایشان درباره این کلام خداوند عزّ و جلّ: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ * وَمَا أَدْرَاکَ مَا الْعَقَبَهُ * فَکُّ رَقَبَهٍ» روایت میکند که فرمود: خداوند متعال در کلام خود: «فَکُّ رَقَبَهٍ»، ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام را منظور دارد. پس ولایت امیر مؤمنان، باز کردن (ذمّه از) گردن است. (2)

20) و از وی، از احمد بن محمّد، از پدرش، از معمّر بن خلّاد روایت کرده است که وی گفت: برای حضرت امام رضا علیه السلام به هنگام غذا خوردن، ظرفی بزرگ میآوردند و نزدیک سفره ایشان میگذاشتند. حضرت علیه السلام دست به سوی لذیذ ترین غذاهایی که برای ایشان میآورند، دراز میکرد و از هر کدام مقداری برمیداشت و در آن ظرف بزرگ میگذاشت، سپس فرمان میداد تا آن را برای بینوایان ببرند. آن گاه این آیه را تلاوت میفرمود: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ» و میفرمود: خداوند عزّ و جلّ دانست که همه انسانها توانایی آزاد کردن بنده را ندارند، از این رو برای آنان راهی به سوی بهشت گذاشت. (3)

21) و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن ابی عبد الله، از محمّد بن علی، از محمّد بن عمر بن یزید روایت شده است که او گفت: به حضرت امام رضا علیه السلام خبر دادم که دو پسرم را از دست دادهام و پسری کوچک برایم به جا مانده است. ایشان فرمود: برایش صدقه بده. وقتی خواستم به راه افتم، حضرت علیه السلام فرمود: آن پسر را با خود ببر تا با دست خودش صدقه بدهد، هرچند تکّهای نان یا مشتی از خوردنی یا هر چیز اندک دیگری باشد؛ زیرا هر آن چه که در راه خداوند داده شود، گر چه اندک باشد، پس از این که نیّت پاک شود، بسی بزرگ است؛ خداوند عزّ و جلّ میفرماید: «فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ خَیْرًا یَرَهُ * وَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ شَرًّا یَرَهُ» [پس هر که هموزن ذره ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید، و هر که هم وزن ذره ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد

1- [1] - تأويل الآيات، ج2،ص 798. ح 4
2- [2] - كافى، ج 1، ص 349، ح 49.
3- [3] - كافى، ج 4، ص 52، ح12.

دید](1)و نیز: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ * وَمَا أَدْرَاکَ مَا الْعَقَبَهُ * فَکُّ رَقَبَهٍ * أَوْ إِطْعَامٌ فِی یَوْمٍ ذِی مَسْغَبَهٍ * یَتِیمًا ذَا مَقْرَبَهٍ * أَوْ مِسْکِینًا ذَا مَتْرَبَهٍ»، خداوند عزّ و جلّ دانست که همه افراد، توانایی آزاد کردن بنده را ندارند، از این رو سیر کردن یتیم و بینوا را همچون آزاد کردن بنده، صدقهای از برای آن قرار دارد. (2)

22) و از وی، از علی بن محمّد، از سهل بن زیاد، از محمّد بن سلیمان دیلمی، از پدرش، از ابان بن تغلب روایت شده است که او گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! معنای کلام خداوند متعال: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ» چیست؟ ایشان فرمود: هر که را خداوند به ولایت ما گرامی دارد، او گردنه را پشت سر میگذارد و ما آن گردنه هستیم که هر کس از آن بالا رود، نجات مییابد. آن گاه من ساکت شدم، حضرت علیه السلام فرمود: آیا میخواهی تو را از سخنی بهرهمند سازم که برتر از دنیا و هر آن چه در آن است، باشد؟ عرض کردم: بله، فدایت شوم. فرمود: کلام خداوند متعال: «فَکُّ رَقَبَهٍ». سپس فرمود: تمامی مردم جز تو و یارانت، بندگان دوزخ هستند؛ چرا که خداوند با ولایت ما اهل بیت، گردنهای شما را از دوزخ رهایی بخشید(3).

و نیز این حدیث را ابن بابویه در بشارات الشیعه، از پدرش، از سعد بن عبد الله از عباد بن سلیمان، از ابان بن تغلب، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است.

23) و از وی، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمّد اشعری، از عبد الله بن میمون قدّاح، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: هر که مؤمنی را غذا دهد تا این که سیرش کند، هیچ یک از آفریدگان خدا نمیتواند پاداشی را که او در آخرت میگیرد، دریابد، نه فرشتهای مقرّب و نه پیامبری مرسل و نه هیچ کس دیگر به جز پروردگار جهانیان. سپس حضرت علیه السلام فرمود: از موجبات آمرزش، غذا دادن به مسلمان گرسنه است. آن گاه این کلام خداوند عزّ و جلّ را قرائت فرمود: «أَوْ إِطْعَامٌ فِی یَوْمٍ ذِی

1- [1] - زلزله/ 7-8.
2- [2] - کافی، ج4، ص 4، ح 10.

3- [3] - کافی، ج1، ص357، ح88.

مَسْغَبَهٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَهٍ * أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَهٍ»(1).

24) على بن ابراهيم، از جعفر بن احمد، از عبد الله بن موسى، از حسن بن على بن ابى حمزه، از پدرش، از ابو بصير، از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام روايت كرده است كه ايشان درباره كلام خداوند متعال فرمود: با ما و با شناخت ماست كه گردنها رهايى مييابند و مائيم كه در روز گرسنگى و قحطى اطعام ميكنيم.

25) محمّد بن عباس، از حسين بن احمد، از محمّد بن عيسى، از يونس بن يعقوب، از يونس بن زهير، از ابان روايت كرده است كه وى گفت: از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام درباره آيه «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ» پرسيدم، ايشان فرمود: اى ابان! آيا از كسى درباره اين آيه چيزى شنيدهاى؟ عرض كردم: خير. فرمود: ما آن گردنه هستيم كه هيچ كس به سوى ما فراز نميشود، جز آن كه از ما باشد. سپس فرمود: اى ابان! آيا درباره آن، تو را از سخنى برخوردار سازم كه برايت از دنيا و هر آن چه كه در آن است، بهتر باشد؟ عرض كردم: بله. فرمود: «فَكُّ رَقَبَهٍ»، مردم، همگى بندگان دوزخ هستند، به جز تو و به جز يارانت كه خداوند شما را از آن رهايى بخشيد.(2)

26) و از وى، از احمد بن قاسم، از احمد بن محمّد، از محمّد بن خالد، از محمّد بن عمر، از ابو بكر حضرمى، از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام روايت شده است كه ايشان درباره كلام خداوند متعال: «فَكُّ رَقَبَهٍ» فرمود: مردم، همگى بنده دوزخند، به جز كسى كه به فرمان بردارى از ما و ولايت ما در آيد؛ پس اين گونه گردنش از دوزخ رهايى مى يابد و آن گردنه، ولايت ماست(3).

27) و از وى، از ابو عبد الله احمد بن محمّد طبرى، با سند خود، از محمّد بن فضيل، از ابان بن تغلب، روايت شده است كه وى گفت: از حضرت امام محمّد باقر عليه السلام درباره كلام خداوند عزّ و جلّ: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ» پرسيدم و ايشان دست مبارك به سينه خود زد و فرمود: ما آن گردنه هستيم كه هر كس از آن بالا رود، نجات مييابد. آن گاه حضرت عليه السلام سكوت كرد و سپس فرمود: آيا

1- [1] - کافی، ج2، ص161، ح6.
2- [2] - تأویل الآیات، ج2، ص799، ح5.
3- [3] - تأویل الآیات، ج2، ص799، ح6.

میخواهی تو را از سخنی بهرهمند سازم که برایت از دنیا و هر آن چه که در آن است بهتر باشد(1). و حدیث قبلی را بیان کرد.

28) و از وی، از محمّد بن قاسم، از عبید بن کثیر، از ابراهیم بن اسحاق، از محمّد بن فضیل، از ابان بن تغلب، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که: ایشان درباره این کلام خداوند عزّ و جلّ: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ» فرمود: ما آن گردنه هستیم که هر کس از آن بالا رود، نجات مییابد. خداوند به سبب ما، گردنهای شما را از دوزخ رهایی میبخشد.(2)

29) ابن شهر آشوب، از محمّد بن صبّاح زعفرانی، از مُزنی، از شافعی، از مالک، از حمید، از انس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ» فرمود: بر فراز صراط، گردنهای عبور ناشدنی قرار دارد که طول آن سه هزار سال است؛ هزار سال پایین آمدن است و هزار سال خار و خاشاک و عقرب و افعی و هزار سال بالا رفتن. من نخستین کسی هستم که از آن گردنه عبور میکند و دومین کس که از آن گردنه عبور میکند، علی بن ابی طالب علیه السلام است. آن گاه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس از سخنی فرمود: هیچ کس بدون رنج از آن گردنه عبور نمیکند، به جز محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او - که سلام و درود خدا بر آنان باد.(3)

30) و از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ما آن گردنه هستیم که هر کس از آن بالا رود، نجات مییابد. سپس فرمود: «فَکُّ رَقَبَهٍ»، مردم، همگی بنده دوزخند، به جز ما و شیعیان ما که خداوند گردنهای ایشان را از دوزخ رهایی میبخشد(4).

31) علی بن ابراهیم درباره این کلام خداوند متعال: «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ*وَمَا أَدْرَاکَ مَا الْعَقَبَهُ» گفت: آن گردنه، امامان علیهم السلام میباشند. هر کس از آن فراز شود، گردنش از دوزخ رهایی مییابد، «أَوْ مِسْکِینًا ذَا مَتْرَبَهٍ» چیزی در برابر

1- [1] - تأویل الآیات، ج2 ، ص800، ح 7 .

2- [2] - تأويل الآيات، ج2، ص800، ح 8.
3- [3] - مناقب، ج2، ص 155.
4- [4] - مناقب، ج2، ص155.

خاک از او نگهداری نمیکند(1).

32) علی بن ابراهیم، درباره این کلام خداوند متعال: «أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ» گفت: منظور، یاران امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام است، «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا» کسانی هستند که با امیر مؤمنان علیه السلام مخالفت کردند، «هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ» ناخجستگان، دشمنان خاندان محمّد صلی الله علیه و آله و سلم هستند، «عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤْصَدَةٌ» یعنی در میان گیرنده (احاطه کننده)(2).

33) کتاب صفه الجنّه و النّار: از سعید بن جناح، از عوف بن عبد الله ازدی، از جابر بن یزید جعفی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان - در حدیثی طولانی در وصف دوزخیان- فرمود: سپس بر هر شاخه از درخت زقّوم، هفتاد هزار مرد میآویزند و آن درخت، نه خم میشود و نه میشکند. آن گاه آتش از پشت ایشان وارد میشود و به قلبهایشان راه مییابد.

و در آخر حدیث میفرماید: و آن (آتش) بر آنها سرپوشیده است؛ یعنی در میانشان میگیرد و آنان را احاطه میکند(3).

این حدیث ان شاء الله با سخنی افزون در تفسیر کلام خداوند متعال: «إِنَّهَا عَلَيْهِم مُّؤْصَدَةٌ» [(آتشی) که به دلها می رسد] در سوره هُمَزه خواهد آمد.

34) علی بن ابراهیم، از سعید بن محمّد، از بکر بن سهل، از عبد الغنی، از موسی بن عبد الرحمن، از ابن جُریج، از عطاء، از ابن عباس روایت کرده است که وی گفت: «وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» بر واجبات خداوند عزّ و جلّ: «وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ» بین یکدیگر، حال آن که این تنها از مؤمن پذیرفته میشود(4).

1- [1] - تفسیر قمی، ج2، ص420.
2- [2] - تفسیر قمی، ج2، ص420.
3- [3] - اختصاص، ص364.
4- [4] - تفسیر قمی، ج2، ص421.

سوره شمس

اشاره

سوره شمس مکی است. 15 آیه دارد و پس از سوره قدر نازل شده است.

ص:529

ص:530

1) ابن بابویه، با سند خود، از معاویه بن عمّار، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر که در شب و یا در روز سوره «وَالشّمس» و «وَاللَّیلِ إذا یَغشَی» و «وَالضُّحَی» و «أَلَم نَشرَح» را بسیار بخواند، هر چیزی که در کنار و در حضور اوست، در روز قیامت به سود او گواهی میدهد، حتی مو و پوست و گوشت و خون و رگها و عصبها و استخوانهای او و همه آن چه به همراه اوست و زمین آن را حمل میکند. آن گاه خداوند تبارک و تعالی میفرماید: گواهی شما را برای بندهام پذیرفتم و آن را برایش بسنده ساختم؛ او را به بوستانهای من ببرید تا از میان آن بوستانها هر کجا را خواست برگزیند و آن جا را بدون هیچ منّتی و تنها از روی بخشش و دهش من به او بدهید تا گوارای بندهام باشد. (1)

2) و از خواصّ القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را بخواند، چنان است که گویی به هر آن کس که خورشید و ماه بر او تابیده، صدقه داده است و هر که کامیابیاش اندک باشد، بایست پیوسته این سوره را بخواند تا خداوند او را در هر کجا که روی آورد، کامیاب گرداند و این سوره مایه حمایت و مقبولیّت و ارجمندی نزد تمام مردم است.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که کامیابیاش اندک باشد، بایست پیوسته این سوره را بخواند تا خداوند او را در هر کجا که روی آورد،

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 153.

کامیاب گرداند و این سوره، مایه سودهای بسیار و حمایت و مقبولیّت نزد تمام مردم است.

4) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: سزاوار است که هر کس روزی و کامیابیاش اندک و زیان و افسوس او بسیار است، پیوسته این سوره را بخواند تا از آن فزونی و کامیابی حاصل کند و هر که آب این سوره را بنوشد، به خواست خداوند متعال رعشه در او از میان برود.

ص:532

تفسیر سوره شمس

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا (1) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا (2)...فَسَوَّاهَا (14) وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا (15)»

«وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا (1) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا (2) وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا (3) وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا (4) وَالسَّمَاء وَمَا بَنَاهَا (5) وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا (6) وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (7) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (8) قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا (9) وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا (10) كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا (11) إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا (12) فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا (13) فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا (14) وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا (15)»

[سوگند به خورشید و تابندگی اش * سوگند به مَه چون پی (خورشید) رود * سوگند به روز چون (زمین را) روشن گرداند * سوگند به شب چو پرده بر آن پوشد * سوگند به آسمان و آن کس که آن را برافراشت * سوگند به زمین و آن کس که آن را گسترد * سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد * سپس پلیدکاری و پرهیزکاری اش را به آن الهام کرد * که هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد * و هر که آلوده اش ساخت، قطعاً درباخت * (قوم) ثمود به سبب طغیان خود به تکذیب پرداختند * آن گاه که شقی ترینشان بر(پا) خاست * پس فرستاده خدا به آنان گفت: زنهار ماده شتر خدا و (نوبت) آب خوردنش (را)حرمت نهید * و(لی) دروغزنش خواندند و آن (ماده شتر) را پی کردند و پروردگارشان به (سزای) گناهشان بر سرشان عذاب آورد و آنان را با خاک یکسان کرد * و از پیامد کار خویش بیمی به خود راه نداد]

1) محمّد بن یعقوب، از جماعتی، از سهل، از محمّد، از پدرش، از ابو محمّد روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا» پرسیدم و ایشان فرمود: خورشید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که خداوند با او دین مردم را برایشان آشکار کرد. عرض کردم: «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» چه؟ فرمود: آن، امیر مؤمنان علیه السلام است که از پی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برآمد و حضرت رسول - که سلام و درود خدا بر او باد - علم را در علی علیه السلام دمید. عرض کردم: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» چه؟ فرمود: آنان، پیشوایان جَور هستند، کسانی که بدون توجه به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در امر (خلافت) خودسری کردند و در جایگاهی نشستند که خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن سزاوارتر از آنان بودند و این گونه دین خدا را با جور و ستم پوشاندند. پس خداوند از کار آنان حکایت کرد و فرمود: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا». عرض کردم: «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا» یعنی چه؟ فرمود: منظور از نهار، امام از فرزندان حضرت فاطمه سلام الله علیها است که از او درباره دین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میپرسند و او برای هر کس که بپرسد، آن را روشن می گرداند، پس خداوند سخن وی را حکایت کرد و فرمود: «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا».(1)

2) علی بن ابراهیم، از پدرش، از سلیمان دیلمی، از ابو بصیر روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا» پرسیدم و ایشان فرمود: خورشید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که خداوند با او دین مردم را برایشان آشکار کرد. عرض کردم: «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» یعنی چه؟ فرمود: آن، امیر مؤمنان علیه السلام است. عرض کردم: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» به چه معناست؟ فرمود: آنان، پیشوایان جور هستند، کسانی که بدون توجّه به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در امر (خلافت) خودسری کردند و در جایگاهی نشستند که خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن سزاوارتر از آنان بودند و این گونه دین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را با ستم و جور پوشاندند؛ و این کلام خداوند متعال است که

1- [1] - کافی، ج 8، ص 50، ح 12.

فرمود: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» ستمشان روشنی روز را می پوشاند. عرض کردم: «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا» به چه معناست؟ فرمود: منظور از نهار، امام از فرزندان حضرت فاطمه سلام الله علیها است که از او درباره دین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میپرسند و او برای هر که از او بپرسد، روشن میگرداند، پس خداوند سخن وی را حکایت کرد و فرمود: «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا». (1)

3) محمّد بن عبّاس، از محمّد بن قاسم، از جعفر بن عبد الله، از محمّد بن عبد الله، از محمّد بن عبد الرحمن، از محمّد بن عبد الله، از ابو جعفر قمی، از محمّد بن عمر، از سلیمان دیلمی روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره این کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا» پرسیدم و ایشان فرمود: خورشید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که دین مردم را برایشان آشکار کرد. عرض کردم: «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» یعنی چه؟ فرمود: آن، امیر مؤمنان علیه السلام است که در پی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برآمد. عرض کردم: «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا» یعنی چه؟ فرمود: منظور از نهار، امام از فرزندان حضرت فاطمه سلام الله علیها از نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که تاریکی جور و ستم را روشن می گرداند. پس خداوند سبحانه از وی حکایت کرد و فرمود: «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا» و از نهار، حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف را منظور داشت. عرض کردم: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» یعنی چه؟ فرمود: آنان، پیشوایان جَور هستند، کسانی که بدون توجّه به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در امر (خلافت) خودسری کردند و در جایگاهی نشستند که خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن سزاوارتر از آنان بودند و این گونه دین خدا را با جور و ستم پوشاندند. پس خداوند سبحانه از کار آنان حکایت کرد و فرمود: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا». (2)

4) و از وی، از محمّد بن احمد الکاتب، از حسین بن بهرام، از لیث، از مجاهد، از ابن عبّاس، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: مَثَل من در میان شما مَثَل خورشید و مَثَل علی علیه السلام، مَثَل

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 422.

2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 805، ح 3.

ماه است، پس چون خورشید ناپدید شد، با ماه ره یابید.(1)

5) و از وی، از احمد بن محمّد ، از حسن بن حمّاد، با سند خود به مجاهد، از ابن عبّاس روایت شده است که او درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا» گفت: او پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام است، «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا» حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام هستند، «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» بنی امیّه است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند مرا به پیامبری برانگیخت، من نزد بنی امیّه آمدم و گفتم: ای بنی امیّه! من فرستاده خداوند به سوی شما هستم. گفتند: دروغ میگویی، تو فرستاده شده نیستی. سپس نزد بنی هاشم آمدم و گفتم: من فرستاده خداوند به سوی شما هستم. علی بن ابی طالب علیه السلام آشکارا و نهان به من ایمان آورد و ابو طالب آشکارا از من پشتیبانی کرد و نهانی به من ایمان آورد. سپس خداوند، جبرئیل علیه السلام را با بیرقش فرستاد و او آن را در میان بنی هاشم استوار کرد، و شیطان را با بیرقش فرستاد و او آن را در میان بنی امیّه استوار کرد. پس آنها پیوسته دشمنان ما و پیروان آنان تا به قیامت، دشمنان شیعیان ما هستند.(2)

6) شرف الدین نجفی، از علی بن محمّد ، از ابو جمیله، از حلبی، و همچنین علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از فضل ابی عبّاس، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کردهاند که ایشان فرمود: «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا»، خورشید، امیر مؤمنان علیه السلام است و تابندگی آن، قیام حضرت قائم عجّل الله تعالی فرجه الشّریف است؛ زیرا خداوند سبحانه فرمود: «وَأَن يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى»(3) [که مردم پیش از ظهر گرد می آیند]، و «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا» حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام هستند «وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا» آن، قیام حضرت قائم عجّل الله تعالی فرجه الشّریف است «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا» حبتَر و دولت اوست که علیه او (حضرت قائم علیه السلام) حق را میپوشاند. «وَالسَّمَاء وَمَا بَنَاهَا» او محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است، او آسمانی است که آفریدگان در

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 806، ح 5.

2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 806، ح 6.
3- [3] - طه/ 59.

دانش به سویش فراز میشوند، «وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا» زمین یعنی شیعیان «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» او مؤمنی است که در نهان نشسته، حال آن که بر حقّ است، «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» حق را از باطل بازشناخت و این کلام حق تعالی است که فرمود: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا». «قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا» نفسی که خداوند آن را پاک گردانیده، به راستی رستگار شده است، «وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا» خداوند «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا» ثمود، گروهی از شیعیاناند، خداوند سبحانه میفرماید: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ»(1)[و اما ثمودیان پس آنان را راهبری کردیم، و(لی) کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند. پس صاعقه عذاب خفت آور آنان را فروگرفت] و آن شمشیر است چون حضرت قائم علیه السلام قیام کند؛ و کلام خداوند متعال: «فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ» او پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم است. «نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا» ناقه، امام است که منظورِ خداوند و منظورِ رسول او صلی الله علیه و آله و سلم را دریافت و آب خوردنش یعنی: آبشخور دانش نزد اوست. «فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا» در بازگشت «وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا» از همانند آنها به هنگام بازگشتشان بیمی ندارد.(2)

7) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» یعنی: او را بیافرید و صورت بخشید، و «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» یعنی به او شناساند و الهام کرد، سپس او را مختار کرد و او برگزید.(3)

8) محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن خالد، از ابن فضّال، از ثعلبه بن میمون، از حمزه بن محمّد طیّار، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: ایشان درباره کلام خداوند متعال: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» فرمود: برایش آشکار کرد که چه کاری میکند و چه کاری را وا میگذارد.(4)

9) علی بن ابراهیم: «قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا» یعنی نفسش را پاکیزه گرداند

1- [1] - فصلت/ 17.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 803، ح 1.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 422.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 124، ح 3.

«وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا» یعنی آن را فریفت.(1)

10) سپس علی بن ابراهیم، از محمّد بن قاسم بن عبیدالله، از حسن بن جعفر، از عثمان بن عبد الله، از عبد الله بن عبیدالله فارسی، از محمّد بن علی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا» فرمود: منظور، امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام است که پروردگارش وی را پاک گردانید «وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا» منظور، اوّلی و دوّمی است در بیعت آن دو با وی.(2)

11) سپس علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرد که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا» فرمود: طغیان این است که نسبت دروغ گویی به او دادند.(3)

12) و علی بن ابراهیم گفت: «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا، إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا» کسی که ماده شتر را پی کرد «فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا» شبانه، به ناگهان و غافلگیرانه مجازاتشان کرد «وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا» از پیامد کسانی که هلاکشان کردیم، نهراسید.(4)

13) ابن شهرآشوب، از ابی بکر بن مردویه در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، و ابو بکر شیرازی در نزول القرآن، از سعید بن مسیب روایت کردهاند که وی گفت: حضرت امام علی علیه السلام قرائت می فرمود: «إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا» و به خدایی که جانم به دست اوست، این (محاسن) از (خون) این (فرق) خضاب خواهد شد.(5)

14) و ثعلبی و واحدی، به اسناد خود، از عمّار و از عثمان بن صهیب، و از ضحّاک، و ابن مردویه با سند خود، از جابر بن سمره، و از صهیب، و از عمّار، و از ابن عَدی، و از ضحّاک، و خطیب در التاریخ از جابر بن سمره، و طبری و موصلی، از عمّار، از احمد بن حنبل، از ضحّاک روایت کردهاند که وی گفت: پیامبر اکرم

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 422.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 422.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 423.
4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 423.
5- [5] - مناقب، ج 3، ص 309.

صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! شقی ترین کس در پیشینیان، کسی بود که ماده شتر (حضرت صالح علیه السلام) را پی کرد و شقی ترین کس در پسینیان، قاتل توست. و در روایت دیگری آمده: کسی است که این (محاسنت) را با (خون) این (فرق) خضاب میکند.(1)

15) ابن عبّاس گفت: عبد الرحمن بن ملجم - که لعنت خدا بر او باد - از فرزندان قدار، پی کننده ماده شتر حضرت صالح علیه السلام بود و قصّه این هر دو یکی است؛ چرا که قدار عاشق زنی به نام رَباب شد، همانطور که ابن ملجم عاشق قَطام شد.(2)

16) و در حدیثی آمده که امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام به او (ابن ملجم) فرمود: آیا مادرت تو را خبر داده که چون تو را باردار شد در حیض بود؟ عرض کرد: بله. حضرت علیه السلام فرمود: بیعت کن. او بیعت کرد، سپس حضرت علیه السلام فرمود: بگذارید برود. حال آن که حضرت علیه السلام از او شنید که میگفت: بی شک علی علیه السلام را با این شمشیرم خواهم زد.(3)

17) شیخ در کتاب تهذیب، با سند خود، از محمّد بن احمد بن یحیی، از احمد بن حسین، از عمرو بن سعید، از مصدّق بن صدقه، از عمّار بن موسی روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: اگر مرد کلامی از قرآن را فراموش کند و سپس آن را در رکوع به یاد آورد، آیا میتواند قرائت کند؟ ایشان فرمود: نه، امّا چون به سجده رفت، باید قرائت کند. مرد چون «وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا» را قرائت کرد و این سوره را به پایان رساند، بگوید: راست گفت خداوند و راست گفت رسول او صلی الله علیه و آله و سلم. و مرد چون «اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ»(4) [آیا خدا بهتر است یا آن چه (با او) شریک می گردانند] را قرائت کرد، بگوید: خدا بهتر است، خدا بهتر است، خدا بزرگتر است. و چون «ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِم يَعْدِلُونَ»(5) [با این همه کسانی که کفر ورزیده اند (غیر او را) با

1- [1] - نسخه خطی تفسیر ثعلبی .
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 309.
3- [3] - مناقب، ج 3، ص 310.

4- [4] - نمل/ 59.
5- [5] - انعام/ 1.

پروردگار خود برابر می کنند] را قرائت کرد، بگوید: عادلون (کسانی که دیگری را همتای خداوند می دانند) به خداوند دروغ بستند، و مرد چون «الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَم یَکُن لَّهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَلَمْ یَکُن لَّهُ وَلِیٌّ مِّنَ الذُّلَّ وَکَبِّرْهُ تَکْبِیرًا»(1) [ستایش خدایی را که نه فرزندی گرفته و نه در جهانداری شریکی دارد و نه خوار بوده که (نیاز به) دوستی داشته باشد و او را بسیار بزرگ شمار] را قرائت کرد، بگوید: خدا بزرگتر است، خدا بزرگتر است، خدا بزرگ تر است. عرض کردم: اگر مرد این آیات را قرائت کرد، امّا هیچ یک از این سخنان را نگفت، چه؟ حضرت علیه السلام فرمود: ایرادی بر او نیست.(2)

1- [1] - إسراء/ 111.
2- [2] - تهذیب، ج 2، ص 297، ح 1195.

سوره لیل

اشاره

سوره لیل مکی است. 21 آیه دارد و پس از سوره اعلی نازل شده است.

ص:541

ص:542

فضیلت و ثواب قرائت سوره لیل

پیشتر در بیان فضیلت سوره شمس آمد.

1) و از خواصّ القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را بخواند، خداوند متعال چنان به او عطا میکند که راضی شود و سختی را از او برمیگیرد و راه آسانی برایش فراهم میآورد و او را از فضل خود بی نیاز میکند. هر که این سوره را پیش از آن که بخوابد، پانزده مرتبه بخواند، در خوابش تنها آن چه را از نیکیها دوست میدارد، میبیند و هیچ بدی در خواب خود نمیبیند و هر که آن را در نماز عِشاء بخواند، گویی یک چهارم از قرآن را در نماز خود خوانده است و نمازش پذیرفته میشود.

2) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که پیوسته این سوره را بخواند، خداوند آرزویش را چنان به او عطا میکند که راضی شود و سختی را از او برمیگیرد و راه آسانی پیش پایش میگذارد و هر که این سوره را به هنگام خواب بیست مرتبه بخواند، در خوابش تنها نیکی میبیند و هرگز بدی نمیبیند و هر که آن را در نماز عشاء بخواند، گویی تمامی قرآن را خوانده است و نمازش پذیرفته میشود.

3) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر که این سوره را پانزده مرتبه بخواند، آن چه را خوش نمیدارد، نمیبیند و به نیکی میخوابد و خداوند متعال او را در امان میدارد، و هر که آن را در گوشِ از هوش رفته یا غش کردهای بخواند، وی در دَم به هوش میآید.

ص:544

تفسیر سوره لیل

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشَی (1) وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّی (2) وَمَا خَلَقَ الذَّکَرَ وَالْأُنْثَی (3) إِنَّ سَعْیَکُمْ لَشَتَّی (4)»

[سوگند به شب چون پرده افکند * سوگند به روز چون جلوه گری آغازد * و (سوگند به) آنکه نر و ماده را آفرید * که همانا تلاش شما پراکنده است]

1) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حمّاد، از محمّد بن مسلم روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشَی»، «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَی»(1)[سوگند به اختر (قرآن) چون فرود می آید] و دیگر آیات همانند آن پرسیدم، ایشان فرمود: خداوند عزّ و جلّ میتواند به هر یک از آفریدگانش که میخواهد، سوگند یاد کند، حال آن که آفریدگانش نمیتوانند جز به او سوگند یاد کنند.(2)

2) ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه، با سند خود، از علی بن مهزیار روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جواد علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشَی، وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّی» و نیز «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَی» و دیگر آیات همانند آن پرسیدم، و ایشان فرمود: خداوند عزّ و جلّ میتواند به هر یک از آفریدگانش که میخواهد، سوگند یاد کند، حال آن که آفریدگانش نمیتوانند

1- [1] - نجم/ 1.
2- [2] - کافی، ج 7، ص 499، ح 1.

جز به او عزّ و جلّ سوگند یاد کنند.(1)

3) علی بن ابراهیم: «وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشَی» هنگامی که روز را فرو پوشد، این قسم است. «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّی» چون پرتو افکند و برآید «وَمَا خَلَقَ الذَّکَرَ وَالْأُنثَی» تنها به این معناست: سوگند به کسی که نر و ماده را آفرید، این قسم بود و جواب قسم این است: «إِنَّ سَعْیَکُمْ لَشَتَّی» در میانتان کسی در راه نیکی میکوشد و کسی در راه بدی.(2)

4) سپس علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از محمّد بن عبد الجبار، از ابن ابی عمیر، از حمّاد بن عثمان، از محمّد بن مسلم روایت کرد که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشَی» پرسیدم، ایشان فرمود: شب در این مورد دوم، امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام را در دولت خود فرو میپوشاند، دولتی که برای او و علیه حضرت علیه السلام برپا شده و امیر مؤمنان علیه السلام در دولت آنها صبر پیشه میکند تا دولتشان سپری شود. «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّی» روز، حضرت قائم علیه السلام از ما اهل بیت است که چون قیام کند، دولتش بر دولت باطل چیره میشود و قرآن درباره او علیه السلام مثالهایی برای مردم زده و با این سخن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ما را خطاب کرده است، پس هیچ کس جز ما آن را نمیداند.(3)

«فَأَمَّا مَن أَعْطَی وَاتَّقَی (5) وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَی (6)...رَبِّهِ الْأَعْلَی (20) وَلَسَوْفَ یَرْضَی (21)»

«فَأَمَّا مَن أَعْطَی وَاتَّقَی (5) وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَی (6) فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْرَی (7) وَأَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَی (8) وَکَذَّبَ بِالْحُسْنَی (9) فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْرَی (10) وَمَا یُغْنِی عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّی (11) إِنَّ عَلَیْنَا لَلْهُدَی (12) وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَی (13) فَأَنذَرْتُکُمْ نَارًا تَلَظَّی (14) لَا یَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَی (15) الَّذِی کَذَّبَ وَتَوَلَّی (16) وَسَیُجَنَّبُهَا الْأَتْقَی (17) الَّذِی یُؤْتِی مَالَهُ یَتَزَکَّی (18) وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَی (19) إِلَّا ابْتِغَاء وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَی

1- [1] - من لا یحضره الفقیه، ج 3، ص 236، ح 1120.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 424.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 424.

(20) وَلَسَوْفَ يَرْضَى (21)»

[اما آن که (حق خدا را) داد و پروا داشت *و (پاداش) نیکوتر را تصدیق کرد * بزودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت * و اما آنکه بخل ورزید و خود را بی نیاز دید * و (پاداش) نیکوتر را به دروغ گرفت * بزودی راه دشواری به او خواهیم نمود * و چون هلاک شد (دیگر) مال او به کارش نمی آید* همانا هدایت بر ماست * و در حقیقت، دنیا و آخرت از آن ماست * پس شما را به آتشی که زبانه می کشد هشدار دادم * جز نگون بخت تر(ین مردم) در آن درنیاید * همان که تکذیب کرد و رخ برتافت * و پاک رفتارتر(ین مردم) از آن دور داشته خواهد شد * همان که مال خود را می دهد (برای آن که) پاک شود * و هیچ کس را به قصد پاداش یافتن نعمت نمی بخشد * جز خواستن رضای پروردگارش که بسی برتر است (منظوری ندارد) * و قطعاً بزودی خشنود خواهد شد]

1) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «فَأَمَّا مَن أَعْطَى وَاتَّقَى، وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى، فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» درباره مردی از انصار نازل شد که نخلی در خانه مرد دیگری داشت و بدون اجازه وارد خانه او میشد. صاحب خانه شکایت او را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به صاحب نخل فرمود: این نخلت را در ازای نخلی در بهشت به من بفروش. او عرض کرد: نمیفروشم. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در ازای باغی در بهشت می فروشی؟ عرض کرد: نمیفروشم و رفت. ابو دحداح نزد او رفت و نخل را از او خرید و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، این نخل را بگیر و در ازای آن، همان باغی را به من بده که در بهشت به او پیشنهاد کردی، امّا او نپذیرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چندین باغ در بهشت از برای توست. آن گاه خداوند در این باره نازل فرمود: «فَأَمَّا مَن أَعْطَى وَاتَّقَى، وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى» یعنی ابو دحداح «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى، وَأَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَى، وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى، فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى، وَمَا يُغْنِى عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى» یعنی چون درگذشت «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» بر ماست که برای آنان روشنگری کنیم. «فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى» یعنی بر آنان شعلهور می شود «لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى، الَّذِى كَذَّبَ وَتَوَلَّى» یعنی همان کسی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخل ورزید «وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى» ابو دحداح «وَمَا

لِأَحَدٍ عِندَهُ مِن نِّعْمَهٍ تُجْزَى، إِلَّا ابْتِغَاء وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى» هیچ کس با کاری که به خاطر خودش انجام میدهد، به خداوند نیکی نمیکند و اگر پروردگار به او پاداش میدهد، این کار را از روی بزرگواری انجام میدهد و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «إِلَّا ابْتِغَاء وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى، وَلَسَوْفَ يَرْضَى» یعنی از امیر مؤمنان علیه السلام خشنود میشود.(1)

2) سپس علی بن ابراهیم، از محمّد بن جعفر، از یحیی بن زکریا، از علی بن حسّان، از عبد الرحمن بن کثیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى، لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى، الَّذِى كَذَّبَ وَتَوَلَّى» فرمود: در دوزخ درّهای از آتش هست که جز آن نگونبختتر، کس دیگری بدان در نمیافتد، یعنی فلان کس که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درباره حضرت علی علیه السلام دروغگو خواند و از ولایت امیر مؤمنان علیه السلام روی گرداند. آتش دوزخ، قسمتهای مختلفی دارد؛ پس آتشی که در این درّه است، تنها برای ناصبیهاست.(2)

3) و از وی، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد ، از حسین بن سعید، از محمّد بن حضینی، از خالد بن یزید، از عبد الاعلی، از ابو خطّاب، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: «فَأَمَّا مَن أَعْطَى وَاتَّقَى، وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى» به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى، وَأَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَى، وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى» به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى».(3)

4) عبد الله بن جعفر حمیری، از احمد بن محمّد ، از احمد بن محمّد بن ابی نصر روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که در تفسیر کلام خداوند متعال: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» فرمود: مردی در حیاط یکی از انصار، نخلی داشت و از این رو باعث آزار او شده بود. صاحب خانه از این امر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکایت برد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صاحب نخل را فرا خواند و به او فرمود: نخلت را در ازای نخلی در بهشت

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 424.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 425.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 425.

به من بده. امّا او نپذیرفت. مردی از انصار که کنیه اش ابو دحداح بود، این ماجرا را شنید و نزد صاحب نخل رفت و به او گفت: نخلت را در ازای حیاط من به من بفروش و این گونه او نخلش را فروخت. ابو دحداح نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! نخل فلان کس را در ازای حیاط خانهام خریدم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به جایش نخلی در بهشت از برای توست. آن گاه خداوند متعال بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرمود: «وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى، إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى، فَأَمَّا مَن أَعْطَى» یعنی نخل را «وَاتَّقَى، وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى» یعنی آن چه را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى» تا آن جا که فرمود: «تَرَدَّى».(1)

5) و از وی، از احمد بن محمّد ، از احمد بن محمّد بن ابی نصر روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام درباره کلام خداوند تبارک و تعالی: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى» پرسیدم و ایشان فرمود: خداوند هر که را بخواهد، هدایت میکند و هر که را بخواهد، گمراه میکند. به ایشان عرض کردم: خدایت به تو خیر دهد! گروهی از یاران ما میپندارند معرفت اکتسابی است و بر این باورند که هر کس از دیدگاه درست بنگرد، در مییابد. حضرت علیه السلام این سخن را نادرست دانست و فرمود: اگر چنین است چرا آن گروه، این برتری را برای خود کسب نمیکنند؟ همه مردم دوست میدارند برتر از کسی باشند که وی برتر از آنهاست. مثلاً بنی هاشم که جایگاهشان چنان است که میدانی و نزدیکی ایشان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنان است که میدانی و برای این امر (خلافت) از شما سزاوارتر هستند؛ آیا میپنداری ایشان به فکر خود نیستند؟ یا این که شما به معرفت رسیدهاید و آنان به معرفت نرسیدهاند؟! حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: اگر مردم میتوانستند، ما را دوست میداشتند.(2)

6) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از ابن ابی عمیر، از مهران بن محمّد، از سعد بن طریف، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «فَأَمَّا مَن أَعْطَى وَاتَّقَى، وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى» که خداوند متعال در

1- [1] - قرب الإسناد، ص 156.

2- [2] - قرب الإسناد، ص 156.

ازای یکی، ده تا صد هزار و حتی از این بیشتر عطا میکند «فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْرَی» هیچ امر نیکی را نمیخواهد جز آن که خداوند آن را پیش پایش میگذارد «وَأَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَی» از آن چه که خداوند عزّ و جلّ به او داده، بخل ورزید «وَکَذَّبَ بِالْحُسْنَی» که خداوند عزّ و جلّ در ازای یکی، ده تا صد هزار و حتی از این بیشتر عطا میکند «فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْرَی» هیچ امر بدی را نمیخواهد جز آن که خداوند آن را پیش پایش میگذارد «وَمَا یُغْنِی عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّی» به خدا سوگند که او در چاه و یا از کوه و یا از دیوار سقوط نمیکند، بلکه در آتش دوزخ سقوط میکند.(1)

7) و از وی، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن محبوب، از مالک بن عطیه، از ضُریس کُناسی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر مردی گذر کرد که مشغول کاشتن نهالی در حیاط خود بود. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد او ایستاد و فرمود: آیا میخواهی تو را به نهالی رهنمون شوم که ریشهای استوارتر و رشدی سریعتر و میوهای گواراتر داشته باشد و ماندگارتر باشد؟ آن مرد عرض کرد: بله، مرا رهنمون شو ای رسول خدا! حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به هنگام صبح و به هنگام شب بگو: سُبحَانَ اللهِ وَ الحَمدُ لِلّهِ وَ لَا إلَهَ إلّا اللهُ وَ اللهُ أکبَرُ [پاک و منزّه است خدا و سپاس و ستایش از آن اوست و هیچ خدایی جز او نیست و او بزرگتر است.] اگر این تسبیح را بگویی، در ازای هر کلمهای از آن، ده درخت از میوههای گوناگون در بهشت از برای تو خواهد بود و آنها از نیکیهای ماندگار هستند. آن مرد عرض کرد: من شما را - ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم- گواه می گیرم که این حیاط من صدقهای در وقف مسلمانان نیازمندی است که مستحقّ صدقه هستند. آن گاه خداوند عزّ و جلّ آیاتی از قرآن را نازل فرمود: «فَأَمَّا مَن أَعْطَی وَاتَّقَی، وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَی، فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْرَی».(2)

8) شرف الدّین نجفی در معنی این سوره، در حدیثی مرفوع، از عمرو بن شمر، از جابر بن یزید، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است

1- [1] - کافی، ج 4، ص 46، ح 5.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 367، ح 4.

که ایشان فرمود: «وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشَی» [سوگند به شب چون پرده افکند] دولت شیطان است که لعنت خدا بر او باد! و روز قیامت، روز قیام حضرت قائم عجّل الله تعالی فرجه الشّریف است «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّی» [سوگند به روز چون جلوه گری آغازد] و آن حضرت قائم عجَّل الله تعالی فرجه الشّریف است چون به پا خیزد «فَأَمَّا مَن أَعْطَی وَاتَّقَی» یعنی جان خویش را به حق بخشید و از باطل پروا کرد «فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْرَی» یعنی بهشت «وَأَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَی» یعنی از جان خود در راه حق بخل ورزید و با باطل، خود را از حق بینیاز دید «وَکَذَّبَ بِالْحُسْنَی» به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و امامان پس از او علیهم السلام «فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْرَی» یعنی دوزخ. و امّا کلام خداوند متعال: «إِنَّ عَلَیْنَا لَلْهُدَی» یعنی تنها حضرت علی علیه السلام هدایت است «وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَهَ وَالْأُولَی، فَأَنذَرْتُکُمْ نَارًا تَلَظَّی» آن حضرت قائم عجّل الله تعالی فرجه الشّریف است که چون خشمگین به پا خیزد، از هر هزار تن، نهصد و نود و نه تن را می کشد «لَا یَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَی» او دشمن خاندان محمّد علیهم السلام است «وَسَیُجَنَّبُهَا الْأَتْقَی» منظور، امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام و شیعیان اوست. (1)

9) و به اسنادی متّصل به سلیمان بن سماعه، از عبد الله بن قاسم، از سماعه بن مهران، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: «وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشَی، وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّی، اللهُ خَلَقَ الزَّوجَینِ الذَّکَرَ وَ الأنثَی، وَ لِعَلِیٍّ الآخِرَه وَ الأولَی» [سوگند به شب چون پرده افکند و سوگند به روز چون جلوهگری آغازد، که خداوند، آفریننده جفتهای نر و ماده است و آخرت و دنیا از آن حضرت علی علیه السلام است]. (2)

10) و از محمّد بن خالد برقی، از یونس بن ظَبیان، از علی بن ابی حمزه، از فیض بن مختار، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان این گونه قرائت فرمود: «إِنَّ عَلِیّاً لِلهُدَی وَ إِنَّ لَهُ الآخِرَه وَ الأولَی» [همانا حضرت علی علیه السلام از برای هدایت است و همانا آخرت و دنیا از آن اوست]. و این به هنگامی بود که از ایشان درباره قرآن پرسیدند و ایشان فرمود: در آن

1- [1] - تأویل آلآیات ، ج 2، ص 807، ح 1.

2- [2] - تأويل آلآيات ، ج 2، ص 808، ح 2.

عجایبی هست، به عنوان مثال در آن است: «وَ کَفَی اللهُ المُؤمِنِینَ القِتَالَ بِعَلِیٍّ» [و خداوند به وسیله حضرت علی علیه السلام مؤمنان را از کارزار بسندگی کرد]، و نیز در آن است: «إنَّ عَلِیّاً لِلهُدَی وَ إنَّ لَهُ الآخِرَه وَ الأولَی» [همانا حضرت علی علیه السلام از برای هدایت است و همانا آخرت و دنیا از آن اوست.](1)

11) و در حدیثی مرفوع به اسناد وی، از محمّد بن اورمه، از ربیع بن بکر، از یونس بن ظبیان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان قرائت فرمود: «وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشَی، وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّی، اللهُ خَلَقَ الزَّوجَینِ الذَّکَرَ وَ الأنثَی، وَ لِعَلِیٍّ الآخِرَه وَ الأولَی» [سوگند به شب چون پرده افکند و سوگند به روز چون جلوهگری آغازد، که خداوند، آفریننده جفتهای نر و ماده است و آخرت و دنیا از آن حضرت علی علیه السلام است].(2)

12) و از اسماعیل بن مهران، از ایمن بن مُحرِز، از سماعه، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: به خدا سوگند این آیه چنین نازل شد: «اللهُ خَلَقَ الزَّوجَینِ الذَّکَرَ وَ الأنثَی، وَ لِعَلِیٍّ الآخِرَه وَ الأولَی» [خداوند، آفریننده جفتهای نر و ماده است و آخرت و دنیا از آن حضرت علی علیه السلام است].(3)

13) شرف الدّین گفت: و بر این سخن، آن چه در دعا آمده است، دلالت دارد: «سُبحَانَ مَن خَلَقَ الدُّنیَا وَ الآخِرَهِ وَ مَا سَکَنَ فِی اللَّیلِ وَ النَّهَارِ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» [پاک و منزّه است او که دنیا و آخرت را و آن چه را در شب و روز آرام دارد، از برای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان محمّد - که سلام و درود خدا بر آنان باد - آفرید].(4)

14) و احمد بن قاسم، از احمد بن محمّد بن خالد، از اَیمن بن مُحرِز، از سماعه، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «فَأَمَّا مَن أَعْطَی» خُمس را «وَاتَّقَی» از ولایت طاغوتیان «وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَی» ولایت حضرت علی علیه السلام را «فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْرَی» پس هیچ امر

1- [1] - تأویل آلآیات، ج 2، ص 808، ح 3.

2- [2] - تأويل آلآيات، ج 2، ص 808، ح 4.
3- [3] - تأويل آلآيات، ج 2، ص 808، ح5.
4- [4] - تآويل آلآيات، ج 2، ص 808، ح 6.

خیری را نمیخواهد جز آن که پیش پایش نهاده میشود «وَأَمَّا مَن بَخِلَ» از خُمس «وَاسْتَغْنَی» با رأی خود از اولیای خدا «وَکَذَّبَ بِالْحُسْنَی» به ولایت «فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْرَی» پس هیچ امر بدی را نمیخواهد جز آن که پیش پایش نهاده میشود. «وَسَیُجَنَّبُهَا الْأَتْقَی» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و کسی که از او پیروی کرد «الَّذِی یُؤْتِی مَالَهُ یَتَزَکَّی» او امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام است و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَیُؤْتُونَ الزَّکَاهَ وَهُمْ رَاکِعُونَ»(1) [در حال رکوع، زکات می دهند]. «مَا لِأَحَدٍ عِندَهُ مِن نِّعْمَهٍ تُجْزَی» او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که هیچ کس را نزد او نعمتی نیست که بایست پاداش داده شود و این نعمت اوست که بر تمامی آفریدگان جاری است.(2)

1- [1] - مائده/ 55.
2- [2] - تأویل آلآیات، ج 2، ص 808، ح 7.

ص:554

سوره ضحی

اشاره

سوره ضحی مکی است. 11 آیه دارد و پس از سوره فجر نازل شده است.

ص:555

ص:556

فضیلت و ثواب قرائت سوره ضحی

پیشتر در بیان فضیلت سوره شمس آمد.

1) از خواصّ القرآن: از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را بخواند، شفاعت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم در روز قیامت بر او واجب میشود و به شمار هر نیازمند و یتیمی، ده کردار نیک برایش نوشته میشود و اگر این سوره را بر نام کسی که در جمع نیست و گم شده بنویسند، تندرست به نزد یارانش باز میگردد و هر کس چیزی را در جایی گذارد و سپس آن چیز را به خاطر آورد و این سوره را بخواند، خداوند آن را برایش حفظ میکند تا این که به دستش برسد.

2) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که پیوسته این سوره را بر نام دوست خود بخواند، دوستش به سرعت و تندرست به نزد او باز میگردد.

3) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر که در روزی یا در شبی سوره های «وَالشّمس»، «وَاللَّیل»، «وَالضُّحَی» و «أَلَم نَشرَح» را بسیار بخواند، چیزی در کنار او به جا نمیماند، مگر آن که در روز قیامت برایش گواهی میدهد؛ حتی مو و پوست و گوشت و خون و رگها و عصبها و استخوانهایش.

ص:558

تفسیر سوره ضحی

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«وَالضُّحَی (1) وَاللَّیْلِ إِذَا سَجَی (2)...وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضَی (5)»

«وَالضُّحَی (1) وَاللَّیْلِ إِذَا سَجَی (2) مَا وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَمَا قَلَی (3) وَلَلْآخِرَهُ خَیْرٌ لَّکَ مِنَ الْأُولَی (4) وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضَی (5)»

[سوگند به روشنایی روز * سوگند به شب چون آرام گیرد * (که) پروردگارت تو را وانگذاشته و دشمن نداشته است * و قطعاً آخرت برای تو از دنیا نیکوتر خواهد بود * و بزودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا خرسند گردی]

1) علی بن ابراهیم: «وَالضُّحَی» منظور، هنگامی است که خورشید فراز شود «وَاللَّیْلِ إِذَا سَجَی» هنگامی است که تاریک شود «مَا وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَمَا قَلَی» بر تو خشم نگرفته است. سپس خداوند در وصف نیک خواهی خود برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «وَلَلْآخِرَهُ خَیْرٌ لَّکَ مِنَ الْأُولَی، وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضَی». (1)

2) سپس علی بن ابراهیم، از جعفر بن احمد، از عبید الله بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: «وَلَلْآخِرَهُ خَیْرٌ لَّکَ مِنَ الْأُولَی» یعنی رجعت

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 426.

برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همان آخرت است. «وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضَی» یعنی از بهشت چنان تو را عطا میکند که خشنود شوی.(1)

3) محمّد بن عبّاس، از ابو داود، از بکّار، از عبد الرحمن، از اسماعیل بن عبید الله، از علی بن عبد الله بن عبّاس روایت کرده است که وی گفت: سرزمین هایی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای امّت ایشان فتح شد، روستا به روستا به ایشان نمایانده شد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از این امر شادمان گشت. آن گاه خداوند عزّ و جلّ این آیه را نازل فرمود: «وَلَلْآخِرَهُ خَیْرٌ لَّکَ مِنَ الْأُولَی، وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضَی» و فرمود: خداوند عزّ و جلّ هزار قصر در بهشت به ایشان عطا فرمود که خاکشان از مشک بود و در هر قصر هر آن چه از همسران و خادمان، سزاوار ایشان بود، وجود داشت. منظور از کفراً کفراً، روستا به روستا است و به روستا، کفر گفته میشود. (2)

4) و از وی، از محمّد بن احمد بن حکم، از محمّد بن یونس، از حمّاد بن عیسی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارش علیه السلام، از جابر بن عبد الله روایت شده است که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر حضرت فاطمه سلام الله علیها وارد شد، حال آن که ایشان به آسیاب کردن گندم مشغول بود و ردایی از زین شتر بر تن داشت. چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان نگریست، گریست و فرمود: ای فاطمه! تلخی دنیا را برای آسایش فردا در آخرت زود پشت سر بگذار. آن گاه خداوند متعال بر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرمود: «وَلَلْآخِرَهُ خَیْرٌ لَّکَ مِنَ الْأُولَی، وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضَی».(3)

5) و از وی، از احمد بن محمّد نوفلی، از احمد بن محمّد کاتب، از عیسی بن مهران، با سند خود به زید بن علی علیه السلام روایت شده است که او درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضَی» گفت: خشنودی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این بود که اهل بیت علیهم السلام و شیعیان ایشان به بهشت درآیند، و چرا که نه! حال آن که بهشت تنها برای ایشان و دوزخ برای دشمنانشان آفریده شده است، پس لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر

1- [1] - تفسير قمى، ج 2، ص 426.
2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 810، ح 1.
3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 810، ح 2

دشمنان ایشان باد.(1)

6) علی بن ابراهیم، از ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «مَا وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَمَا قَلَی» فرمود: این از آن قرار بود که جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تأخیر کرد، حال آن که نخستین سوره یعنی: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ»(2)[بخوان به نام پروردگارت که آفرید] نازل شده بود و سپس جبرئیل تأخیر کرد. حضرت خدیجه عرض کرد: شاید پروردگارت تو را واگذاشته و فرشتهاش را بر تو نفرستاده است. آن گاه خداوند تبارک و تعالی نازل فرمود: «مَا وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَمَا قَلَی».(3)

7) و از طریق مخالفان، فقیه ابن مغازلی شافعی در کتاب فضائل، از احمد بن محمّد بن عبد الوهاب از طریق اجازه، از ابو احمد عمر بن عبد الله بن شوذب، از عثمان بن احمد دقّاق، از محمّد بن احمد بن ابی عوّام، از محمّد بن صبّاح دولابی، از حکم بن ظهیر، از سُدّی روایت شده است که وی گفت: این کلام خداوند متعال: «وَمَن یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِیهَا حُسْنًا»(4) [و هر کس نیکی به جای آورد (و طاعتی اندوزد) برای او در ثواب آن خواهیم افزود] یعنی دوستی خاندان محمّد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ در این کلام خداوند متعال: «وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضَی»، خشنودی حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم در این بود که اهل بیتش - که سلام و درود خدا بر آنان باد - به بهشت درآیند.(5)

8) و از طریق مخالفان، در تفسیر ثعلبی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، و در تفسیر قشیری، از جابر انصاری روایت شده است که وی گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضرت فاطمه سلام الله علیها را دید حال آن که ایشان ردایی از زین شتر بر تن داشت و با دستهای خود گندم آسیاب میکرد و فرزندش را شیر میداد. چشمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پر از اشک شد و فرمود: ای دخترم! تلخی دنیا را برای شیرینی آخرت زود پشت سر

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 811، ح 3.
2- [2] - علق/ 1.

3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 427.
4- [4] - شوری/ 23.
5- [5] - مناقب ابن مغازلی، ص 263، ح 360.

بگذار. حضرت فاطمه سلام الله علیها پاسخ داد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! ستایش از برای خداوند است به خاطر نعمتهایش و سپاس از برای اوست به خاطر موهباتش. آن گاه خداوند متعال نازل فرمود: «وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضَی».(1)

9) و نیز از طریق مخالفان، درباره کلام خداوند متعال: «وَلَسَوْفَ یُعْطِیکَ رَبُّکَ فَتَرْضَی» روایت شده است: خشنودی حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم در این بود که اهل بیتش - که سلام و درود خدا بر آنان باد - به بهشت درآیند.(2)

«أَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیمًا فَآوَی (6) وَوَجَدَکَ...فَلَا تَنْهَرْ (10) وَأَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ (11)»

«أَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیمًا فَآوَی (6) وَوَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدَی (7) وَ وَجَدَکَ عَائِلًا فَأَغْنَی (8) فَأَمَّا الْیَتِیمَ فَلَا تَقْهَرْ (9) وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (10) وَأَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ (11)»

[مگر نه تو را یتیم یافت، پس پناه داد * و تو را سرگشته یافت، پس هدایت کرد * و تو را تنگدست یافت و بی نیاز گردانید * و اما (تو نیز به پاس نعمت ما) یتیم را میازار * و گدا را مران * و از نعمت پروردگار خویش (با مردم) سخن گوی]

1) علی بن ابراهیم، از علی بن حسین، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از خالد بن یزید، از ابو هیثم واسطی، از زراره، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و یا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «أَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیمًا فَآوَی» مردم را به سوی تو «وَوَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدَی» یعنی قومی را که تو را نمی شناختند، به سویت هدایت کرد تا این که تو را شناختند «وَ وَجَدَکَ عَائِلًا فَأَغْنَی» یعنی تو را چنان یافت که اقوام را سرپرست بودی، پس آنان را به وسیله دانش تو بینیاز کرد.(3)

2) ابن بابویه، از احمد بن حسن قطّان، از احمد بن یحیی بن زکریا قطّان، از بکر بن عبد الله بن حبیب، از تمیم بن بهلول، از پدرش، از ابو الحسن عبدی، از

1- [1] - مناقب ابن شهرآشوب، ج 3، ص 342.
2- [2] - ینابیع الموده، ص 46.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 426.

سلیمان بن مهران، از عبایه بن ربعی، از ابن عبّاس روایت کرده است که وی درباره کلام خداوند عزّ و جلّ گفت: «أَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیمًا فَآوَی» از آن رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یتیم نامیده شد که بر روی زمین نه از پسینیان و نه از پیشینیان، هیچ کس همتای ایشان نبود، پس خداوند عزّ و جلّ به خاطر نعمتهایش بر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم منّت گذاشت و فرمود: «أَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیمًا» یعنی یگانه بودی و هیچ همتایی نداشتی «فَآوَی» مردم را به سوی تو و برتری تو را به آنان شناساند تا این که تو را شناختند «وَوَجَدَکَ ضَالًّا» نزد قومت به گمراهی منسوب بودی، پس خداوند آنان را به وسیله شناختن تو هدایت کرد «وَ وَجَدَکَ عَائِلًا» نزد قومت تهیدست بودی و میگفتند: هیچ مالی نداری، پس خداوند با مال خدیجه تو را بینیاز کرد و سپس از فضل خود بر تو افزود و چنان دعایت را مستجاب قرار داد که اگر دعا میکردی تا خداوند سنگی را برایت طلا کند، هر آینه آن سنگ به خواستهات تبدیل میشد، و در جایی که هیچ غذایی نبود، برایت غذا رساند و در جایی که هیچ آبی نبود، برایت آب رساند و در جایی که هیچ فریادرسی نبود، با فرشتگان یاریت کرد و به وسیله آنان تو را بر دشمنانت پیروز کرد.(1)

3) و از وی، از تمیم بن عبد الله بن تمیم قرشی، از پدرش، از حمدان بن سلیمان نیشابوری، از علی بن محمّد بن جهم روایت شده است که او گفت: در مجلس مأمون حاضر شدم - و از حدیثی یاد کرد که در آن، پرسشهای مأمون از حضرت امام رضا علیه السلام درباره آیات مربوط به عصمت پیامبران بیان میشود- حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند متعال به پیامبرش حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیمًا فَآوَی» یعنی آیا تو را یگانه نیافت و مردم را به سویت هدایت کرد؟ «وَوَجَدَکَ ضَالًّا» یعنی نزد قومت «فَهَدَی» یعنی آنان را به سوی شناختن تو هدایت کرد «وَ وَجَدَکَ عَائِلًا فَأَغْنَی» دعایت را مستجاب قرار داد و این گونه بینیازت گردانید. آن گاه مأمون عرض کرد: خداوند در تو برکت و جاودانگی نهد ای پسر رسول خدا!(2)

4) و نیز علی بن ابراهیم: سپس خداوند متعال فرمود: «أَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیمًا

1- [1] - معانی الأخبار، ص 52، ح 4.
2- [2] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 177، ح 1.

فَآوَی» یعنی یتیمی که همانندی نداشت و از همین رو «درّ یتیم» نام گرفته است؛ چرا که همانند و نظیری ندارد. «وَ وَجَدَکَ عَائِلًا فَأَغْنَی» به وسیله وحی، پس درباره هیچ چیز نپرسیدی جز آن که تو را از آن باخبر کردم «وَوَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدَی» تو را در میان قومی ناشناخته یافت که برتری پیامبری تو را نمیشناختند، سپس خداوند به وسیله تو آنان را هدایت فرمود. «فَأَمَّا الْیَتِیمَ فَلَا تَقْهَرْ» یعنی به او ستم روا مدار، در این جا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مخاطب است، امّا منظور آیه، مردم میباشد «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» یعنی او را مران «وَأَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ» آن چه را که خداوند بر تو نازل فرمود و تو را بدان امر کرد، یعنی نماز و زکات و روزه و حجّ و ولایت، و آن چه را که خداوند با آن به تو برتری بخشید، بازگو.(1)

5) محمّد بن یعقوب، با سند خود، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از داود بن حصین، از فضل بقباق روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَأَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ» پرسیدم و ایشان فرمود: کسی که تو را نعمت داد و بدان برتریات بخشید و به تو عطا کرد و نیکی نمود، سپس حضرت علیه السلام فرمود: و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از دین خود و از آن چه خداوند به او عطا کرد و از نعمتی که به او بخشید، سخن گفت.(2)

6) احمد بن محمّد بن خالد برقی، از وشّاء، از عاصم بن حمید، از عمرو بن ابی نصر، از مردی از اهالی بصره روایت کرده است که وی گفت: حضرت امام حسین علیه السلام و عبد الله بن عمر را دیدم که خانه خدا را طواف میکردند، از ابن عمر درباره کلام خداوند متعال: «وَأَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ» پرسیدم، وی گفت: خداوند به حضرت صلی الله علیه و آله و سلم امر فرمود تا از نعمتی که به او بخشیده، سخن گوید. سپس از حضرت امام حسین علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «وَأَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ» پرسیدم و ایشان فرمود: خداوند به حضرت صلی الله علیه و آله و سلم امر فرمود تا از نعمت دین خود که خداوند به او بخشیده، سخن گوید.(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 426.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 77، ح 5.

3- [3] - محاسن، ص 218، ح 115.

سوره انشراح

اشاره

سوره انشراح مکی است. 8 آیه دارد و پس از سوره ضحی نازل شده است.

ص:565

ص:566

فضیلت و ثواب قرائت سوره انشراح

پیشتر در بیان فضیلت سوره شمس آمد.

1) و از خواصّ القرآن: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که این سوره را بخواند، خداوند یقین و تندرستی به او عطا میکند و هر که آن را بر دردی در سینه بخواند، و آن را برای این درد بنویسد، خداوند شفایش میدهد.

2) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که این سوره را بر ظرفی بنویسد و از آب آن بخورد، چون ادرارش بند آمده باشد، خداوند شفایش میدهد و ادرار کردن را بر او آسان میگرداند.

3) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر که این سوره را بر سینه کسی بخواند، این سوره درد سینهاش را فرو نشاند و هر که آن را بر دل کسی بخواند، این سوره به خواست خدا درد دلش را آرام بخشد. آب این سوره برای کسی که مبتلا به سردی است، به خواست خدا مفید است.

ص:567

ص:568

تفسیر سوره انشراح

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ (1) وَوَضَعْنَا...فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ (7) وَإِلَی رَبِّکَ فَارْغَبْ (8)»

«أَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ (1) وَوَضَعْنَا عَنکَ وِزْرَکَ (2) الَّذِی أَنقَضَ ظَهْرَکَ (3) وَرَفَعْنَا لَکَ ذِکْرَکَ (4) فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا (5) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا (6) فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ (7) وَإِلَی رَبِّکَ فَارْغَبْ (8)»

[آیا برای تو سینه ات را نگشاده ایم * و بار گرانت را از (دوش) تو برنداشتیم؟ * (باری) که (گویی) پشت تو را شکست * و نامت را برای تو بلند گردانیدیم * پس (بدان که) با دشواری آسانی است * آری با دشواری آسانی است * پس چون فراغت یافتی، به طاعت درکوش * و با اشتیاق به سوی پروردگارت روی آور]

1) محمّد بن حسن صفّار، از احمد بن محمّد ، از ابن ابی عمیر، از جمیل، و حسن بن راشد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ» فرمود: با ولایت امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام.(1)

2) محمّد بن عبّاس، از محمّد بن همام، از عبد الله بن جعفر، از حسن بن موسی، از علی بن حسّان، از عبد الرحمن، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند سبحانه و تعالی فرمود: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ» با حضرت علی علیه السلام «وَوَضَعْنَا عَنکَ وِزْرَکَ، الَّذِی أَنقَضَ ظَهْرَکَ،

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 84، ح 3.

وَرَفَعْنَا لَکَ ذِکْرَکَ، فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا، فَإِذَا فَرَغْتَ» از پیامبریات «فَانصَبْ» حضرت علی علیه السلام را به عنوان وصیّ خود «وَإِلَی رَبِّکَ فَارْغَبْ» در این امر.(1)

3) و از وی، از محمّد بن همام، با سند خود، از ابراهیم بن هاشم، از ابن ابی عمیر، از مهلّبی، از سلمان روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ» پرسیدم، ایشان فرمود: با حضرت علی علیه السلام، پس او را وصیّ خود قرار داده است. عرض کردم: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» چه؟ فرمود: خداوند عزّ و جلّ، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به نماز و زکات و روزه و حجّ امر کرد، سپس به او فرمان داد که چون این کارها را به انجام رساند، حضرت علی علیه السلام را به عنوان وصیّ خود منصوب کند.(2)

4) و از وی، از احمد بن قاسم، از احمد بن محمّد بن خالد، از محمّد بن علی، از ابو جمیله، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حج بود، آن گاه نازل شد: «فَإِذَا فَرَغْتَ» از حجّ خود «فَانصَبْ» حضرت علی علیه السلام را برای مردم.(3)

5) و از وی، از احمد بن قاسم، از احمد بن محمّد، با سند خود به مفضّل بن عمر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» حضرت علی علیه السلام را به ولایت.(4)

6) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن حسن و دیگری، از سهل، از محمّد بن عیسی، و محمّد بن حسین، همگی، از محمّد بن سنان، از اسماعیل بن جابر، و عبد الکریم بن عمرو، از عبد الحمید بن ابی دیلم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان - در حدیثی طولانی- فرمود: خداوند جَلّ ذِکرُه فرمود: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ، وَإِلَی رَبِّکَ فَارْغَبْ» چون فراغت یافتی، بیرقت را برافراز و وصیّ خود را اعلان کن و آشکارا آنان را از برتری او آگاه ساز. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه مرتبه فرمود: هر که من مولای اویم، پس

1- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 811، ح 1.
2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 811، ح 3.
3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 811، ح 4.
4- [4] - تأويل الآيات، ج 2، ص 812، ح 5.

حضرت علی علیه السلام مولای اوست، خداوندا! دوست بدار کسی را که حضرت علی علیه السلام را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که حضرت علی علیه السلام را دشمن میدارد.(1)

7) ابن شهرآشوب، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال فرمودند: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ» آیا تو را آگاه نکردیم که وصیّ تو کیست؟ پس او را یاریگر تو و خوارکننده دشمنت قرار دادیم «الَّذِی أَنقَضَ ظَهْرَکَ» و از آن نسل امامانی را بیرون آورد که هدایتگر مردم شدند «وَرَفَعْنَا لَکَ ذِکْرَکَ» چرا که هرگاه از من یاد می شود، از تو نیز همراه من یاد میشود «فَإِذَا فَرَغْتَ» از دینت «فَانصَبْ» حضرت علی را به ولایت، تا گروهی به وسیله او هدایت شوند.(2)

8) و از عبد السلام بن صالح، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ» ای محمّد! آیا حضرت علی علیه السلام را وصیّ تو قرار ندادیم؟ «وَوَضَعْنَا عَنکَ وِزْرَکَ» سنگینی نبرد با کفّار و اهل تأویل را به وسیله حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام «وَرَفَعْنَا لَکَ» این گونه «ذِکْرَکَ» یعنی همراه با یاد تو ای محمّد! برای او رتبهای بالا بردیم.(3)

9) و از ابو حاتم رازی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان قرائت فرمود: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» و سپس فرمود: پس چون از کامل کردن شریعت فراغت یافتی، حضرت علی علیه السلام را برای آنان به امامت منصوب کن.(4)

10) بُرسی، به اسناد مرفوع به مقداد بن اسود کندی - که خدا از او خشنود باد - روایت کرده است که وی گفت: همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم حال آن که ایشان به پردههای کعبه آویخته بود و میفرمود: خداوندا! یاریم کن و پشتم را محکم ساز و سینهام را بگشا. آن گاه جبرئیل علیه السلام بر ایشان نازل شد و عرض کرد: بخوان ای محمّد! « أَلَم نَشرَح صَدرَکَ یَا مُحَمَّدُ وَ وَضَعنَا عَنکَ وِزرَکَ * الَّذِی أَنقَضَ ظَهرَکَ * وَ رَفَعنَا لَکَ ذِکرَکَ بِعَلِیٍّ صِهرِکَ» [آیا برای تو سینه ات را نگشاده ایم ای محمّد! * و بار گرانت را از (دوش) تو برنداشتیم *

1- [1] - کافی، ج 1، ص 233، ح 3.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 23.
3- [3] - مناقب، ج 3، ص 23.
4- [4] - مناقب، ج 3، ص 23.

(باری) که (گویی) پشت تو را شکست * و نامت را با دامادت علی علیه السلام برای تو بلند گردانیدیم). پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قرائت فرمود و ابن مسعود آن را ثبت کرد و عثمان آن را از قرآن برداشت.(1)

11) ابن شهرآشوب، از تفسیر عطاء خراسانی، از ابن عبّاس روایت کرده است که وی درباره کلام خداوند متعال: «وَوَضَعْنَا عَنکَ وِزْرَکَ، الَّذِی أَنقَضَ ظَهْرَکَ» گفت: یعنی پشتت را به حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نیرومند ساخت.(2)

12) علی بن ابراهیم، از محمّد بن جعفر، از یحیی بن زکریا، از علی بن حسّان، از عبد الرحمن بن کثیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال فرمود: «فَإِذَا فَرَغْتَ» از پیامبریات، «فَانصَبْ» حضرت علی علیه السلام را «وَإِلَی رَبِّکَ فَارْغَبْ» در این کار.(3)

13) علی بن ابراهیم در معنی این سوره گفت: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ» با حضرت علی علیه السلام، و او را وصیّ تو قرار دادیم. هنگامی که مکّه فتح شد و قریشیان به اسلام گرویدند، خداوند سینه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را گشود و کارها را برایش آسان نمود.(4)

14) عبد الله بن جعفر حمیری، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: پدرم علیه السلام درباره کلام خداوند تبارک و تعالی: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ، وَإِلَی رَبِّکَ فَارْغَبْ» میفرمود: چون نمازت را به جا آوردی، پیش از آن که سلام بدهی و در همان حال که نشستهای، در کار دنیا و آخرت به دعا بکوش و چون از دعا فارغ شدی، با اشتیاق به سوی خداوند تبارک و تعالی روی آور تا از تو آن را بپذیرد.(5)

15) طبرسی: معنایش این است: چون از نماز واجب فارغ شدی، در دعا به درگاه پروردگارت بکوش و در خواسته خود با اشتیاق به سویش روی آور تا به تو عطا کند. این سخن از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است.

1- [1] - مناقب، ج 2، ص 67 .
2- [2] - تفسير قمى، ج 2، ص 428.
3- [3] - تفسير قمى، ج 2، ص 428.
4- [4] - قرب الإسناد، ص 5.
5- [5] - مجمع البيان، ج 10، ص 391.

سوره تین

اشاره

سوره تین مکی است. 8 آیه دارد و پس از سوره بروج نازل شده است.

ص:573

ص:574

فضیلت و ثواب قرائت سوره تین

1) ابن بابویه، با سند خود، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر که سوره «وَالتِّین» را در نمازهای واجب و نافله خود بخواند، إن شاء الله تعالی آن چنان از بهشت به او عطا میشود که خشنود شود.(1)

2) و از خواصّ القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را بخواند، خداوند چنان پاداشی برایش مینویسد که به شماره درنیاید و گویی او با حالتی اندوهگین محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را دیده و خداوند اندوهش را زدوده است. چون این سوره بر غذایی که آورده میشود، خوانده شود، خداوند ناخوشی را از آن غذا دور میگرداند، گرچه در آن سمّی کشنده باشد، و آن غذا شفابخش میشود.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که این سوره را بر خوراکی بخواند، خداوند گزند آن خوراک را از او برطرف میکند، گرچه در آن سمّ باشد، و خداوند در آن خوراک شفا قرار میدهد.

4) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هرگاه این سوره بر غذایی خوانده و یا نوشته شود، خداوند هر آن چه را به آن آسیب میرساند، از آن دور میکند و به قدرت خداوند متعال، آن غذا شفابخش میشود.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 153.

ص:576

تفسیر سوره تین

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ (1) وَطُورِ سِينِينَ (2)...فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ (7) أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ (8)»

«وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ (1) وَطُورِ سِينِينَ (2) وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (3) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِى أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (4) ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (5) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (6) فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ (7) أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ (8)»

[سوگند به (کوه) تین و زیتون * و طور سینا * و این شهر امن (و امان) * (که) براستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم * سپس او را به پست ترین (مراتب) پستی بازگردانیدیم * مگر کسانی را که گرویده و کارهای شایسته کرده اند که پاداشی بی منت خواهند داشت * پس چه چیز تو را بعد (از این) به تکذیب جزا وامی دارد * آیا خدا نیکوترین داوران نیست؟]

1) ابن بابویه، از پدرش، از محمّد بن یحیی عطّار، از احمد بن محمّد بن خالد، از ابو عبد الله رازی، از حسین بن علی بن ابی عثمان، از موسی بن بکر، از حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدر بزرگوارش علیه السلام، از پدر بزرگوارش علیه السلام، از پدران بزرگوارش علیهم السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی چهار سرزمین را برگزید و فرمود: «وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ * وَطُورِ سِينِينَ * وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» انجیر، مدینه است و زیتون، بیت المقدّس است و طور سینا، کوفه است و

این شهر امن، مکّه است.(1)

2) محمّد بن عبّاس، از محمّد بن همام، از عبد الله بن علاء، از محمّد بن شمّون، از عبد الله بن عبد الرحمن اصمّ، از بَطَل، از جمیل بن دَرّاج، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: در کلام خداوند متعال: «وَالتِّینِ وَالزَّیْتُونِ» انجیر، حضرت امام حسن علیه السلام است و زیتون، حضرت امام حسین علیه السلام.(2)

3) و از وی، از حسین بن احمد، از محمّد بن عیسی، از یونس، از یحیی حلبی، از بدر بن ولید، از ابو ربیع شاهی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «وَالتِّینِ وَالزَّیْتُونِ، وَطُورِ سِینِینَ» فرمود: انجیر و زیتون، حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام میباشند و طور سینا، حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام است. «فَمَا یُکَذِّبُکَ بَعْدُ بِالدِّینِ» دین، ولایت حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام است.(3)

4) و از وی، از محمّد بن قاسم، از محمّد بن زید، از ابراهیم بن محمّد سعید، از محمّد بن فضیل روایت شده است که او گفت: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: مرا از کلام خداوند عزّ و جلّ :«وَالتِّینِ وَالزَّیْتُونِ» تا به پایان سوره آگاه ساز. حضرت علیه السلام فرمود: انجیر و زیتون، حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام می باشد. عرض کردم: «وَطُورِ سِینِینَ» چه؟ فرمود: آن طور سینین نیست، بلکه طور سیناء است. عرض کردم: طور سیناء؟ فرمود: بله، آن امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام است. عرض کردم: «وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِینِ» چه؟ فرمود: آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که مردم با او از آتش امان مییابند، اگر از او فرمان برند. عرض کردم: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ» چه؟ فرمود: منظور، ابو فصیل است در آن هنگام که خداوند برای پروردگاری خود و پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت اوصیاء پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از او پیمان گرفت؛ چرا که او اقرار کرد و عرض کرد: بله. آیا نمیبینی خداوند متعال فرمود: «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِینَ» یعنی درک اسفل، در آن هنگام که پیمان شکست و با خاندان محمّد صلی الله علیه

1- [1] - معانى الأخبار، ص 364، ح 1.
2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 813، ح 1.
3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 813، ح 2.

و آله و سلم چنان کرد. عرض کردم: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» چه؟ فرمود: به خدا سوگند که منظور، حضرت علی علیه السلام و شیعیان اوست «فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ». عرض کردم: «فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ» چه؟ فرمود: آرام، آرام! این چنین نگو، این کفر به خداست، به خدا سوگند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حتی در چشم بر هم زدنی به خدا دروغ نبست. عرض کردم: پس آیه چگونه است؟ فرمود: پس چه کسی زین پس تو را در دین دروغگو میخواند که منظور از دین، امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام است «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ».(1)

5) شرف الدّین نجفی، از علی بن ابراهیم در تفسیرش، از یحیی حلبی، از عبد الله بن مسکان، از ابو ربیع شامی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال فرمود: «وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ، وَطُورِ سِينِينَ» انجیر و زیتون، حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام هستند و طور سینا، حضرت امام علی علیه السلام است و در کلام خداوند متعال: «فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ» دین، امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام است.(2)

6) ابن شهرآشوب، از ابو معاویه ضریر، از اعمش، از سُمَیّ، از ابو صالح، از ابو هریره و ابن عبّاس روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ» گفتند: میفرماید: ای محمّد! حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام پس از این که به آخرت ایمان آورد، تو را تکذیب نمیکند.(3)

7) و از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال فرمود: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» منظور، امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام و شیعیان اوست «فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ».(4)

8) در کتاب احمد بن عبد الله مؤدّب، از ابو معاویه ضریر، از اعمش، از ابو صالح، از ابو هریره، و ابن عبّاس، و در تفسیر ابن جریج، از عطاء، از ابن عبّاس روایت کردهاند که وی درباره کلام خداوند متعال: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ» گفت: در این باره، روایات درهم آمیخته است؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و

1- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 814، ح 4.
2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 813، ح 3.
3- [3] - مناقب، ج 2، ص 118.
4- [4] - مناقب، ج 2، ص 122.

سلم در خانه اُمّ هانی ترسان از خواب بیدار شد و امّ هانی از ایشان جویای دلیل این ترس شد. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای امّ هانی! خداوند عزّ و جلّ قیامت و سختیهای آن را با بهشت و آسایش آن و دوزخ و شکنجه و عذاب آن، به خواب من آورد. من به دوزخ نگریستم و ناگاه معاویه و عمرو بن عاص را دیدم که در حرارت دوزخ ایستادهاند و فرشتگان عذاب، با سنگی از سنگهای دوزخ، بر سر آن دو میکوبند و میگویند: مگر به ولایت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام ایمان نیاوردید؟ ابن عبّاس گفت: آن گاه حضرت امام علی علیه السلام از حجاب و پرده شکوه و عظمت، خندان و شادمان بیرون میآید و ندا میدهد: سوگند به پروردگار کعبه که پروردگارم برایم حکم کرد. و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ»، پس پلید به دوزخ فرستاده میشود و حضرت امام علی علیه السلام در جایگاه خود میایستد و یاران و اهل بیت و شیعیان خود را شفاعت میکند.

9) علی بن ابراهیم، در معنای این سوره گفت: «وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ، وَطُورِ سِينِينَ، وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» انجیر، مدینه است و زیتون، بیت المقدّس است و طور سینا، کوفه است و این شهر امن، مکّه است.(1)

10) و نیز علی بن ابراهیم گفت: «وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ، وَطُورِ سِينِينَ، وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ» انجیر، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و زیتون، امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام است و طور سینا، حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام است و شهر امن، امامان - که سلام و درود خدا بر آنان باد - هستند. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» درباره اولین نفر از آنها نازل شد «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» منظور از کسانی که ایمان آوردند، امیر مؤمنان حضرت امام علی علیه السلام است «فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» یعنی به خاطر این پاداش بر ایشان منّت گذاشته نمیشود. سپس خداوند متعال به پیامبر خود صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ) آن، امیر مؤمنان حضرت امام علی علیه السلام است «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ».(2)

1- [1] - خصال، ص 255، ح 58.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 429.

سوره علق

اشاره

سوره علق مکی است. 19 آیه دارد و نخستین سوره ای است که نازل شده است.

ص:581

ص:582

1) ابن بابویه، با سند خود، از سلیمان بن خالد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر که در روز و یا شب خود سوره «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ» را بخواند، سپس در آن روز یا در آن شب جان سپارد، شهید جان داده و خداوند او را شهید بر میانگیزد و شهید زندهاش میکند، و همانند کسی است که به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در راه خدا شمشیر زده است.(1)

2) و از خواصّ القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را بخواند، خداوند همچون ثواب کسی که جزء مفصّل را خوانده باشد و همانند پاداش کسی که در راه خدا شمشیر کشیده، برای او پاداش مینویسد و هر که بر دریا مسافر باشد و این سوره را بخواند، خداوند متعال او را از غرق شدن در امان میدارد.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که این سوره را بر در انباری بخواند، خداوند متعال آن انبار را از تمامی گزندها و دزدها در امان میدارد تا این که صاحبش آن چه را در آن جاست، خارج کند.

4) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر که راهی سفر باشد و این سوره را بخواند، از آسیب سفر رهایی مییابد و هر که بر دریا مسافر باشد و این سوره را بخواند، به نیروی خداوند متعال از ناخوشی دریا امان مییابد.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 153.

ص:584

تفسیر سوره علق

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ (1) خَلَقَ الْإِنسَانَ...کَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ (19)»

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ (1) خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ (2)اقْرَأْ وَرَبُّکَ الْأَکْرَمُ (3) الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (4)عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ (5)کَلَّا إِنَّ الْإِنسَانَ لَیَطْغَی (6)أَن رَّآهُ اسْتَغْنَی (7)إِنَّ إِلَی رَبِّکَ الرُّجْعَی (8) أَرَأَیْتَ الَّذِی یَنْهَی (9) عَبْدًا إِذَا صَلَّی (10) أَرَأَیْتَ إِن کَانَ عَلَی الْهُدَی (11) أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَی (12) أَرَأَیْتَ إِن کَذَّبَ وَتَوَلَّ (13) أَلَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ یَرَی (14)کَلَّا لَئِن لَّمْ یَنتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِیَهِ (15) نَاصِیَهٍ کَاذِبَهٍ خَاطِئَهٍ (16) فَلْیَدْعُ نَادِیَه (17) سَنَدْعُ الزَّبَانِیَهَ (18)کَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ (19)»

[بخوان به نام پروردگارت که آفرید * انسان را از علق آفرید بخوان و پروردگار تو کریمترین (کریمان) است * همان کس که به وسیله قلم آموخت * آن چه را که انسان نمی دانست (بتدریج به او) آموخت * حقا که انسان سرکشی می کند * همین که خود را بی نیاز پندارد * در حقیقت، بازگشت به سوی پروردگار توست * آیا دیدی آن کس را که باز می داشت؟ * بنده ای را آن گاه که نماز می گزارد * چه پنداری اگر او بر هدایت باشد * یا به پرهیزکاری وادارد (برای او بهتر نیست) * آیا چه پنداری (که) اگر او به تکذیب پردازد و روی برگرداند (چه کیفری در پیش دارد)؟ * مگر ندانسته که خدا می بیند؟* زنهار اگر باز نایستد موی پیشانی (او) را سخت بگیریم * (همان) موی پیشانی دروغزن

گناه پیشه را * (بگو) تا گروه خود را بخواند * بزودی آتشبانان را فرا خوانیم * زنهار فرمانش مبر و سجده کن و خود را (به خدا) نزدیک گردان]

1) علی بن ابراهیم، از احمد بن محمّد شیبانی، از محمّد بن احمد، از اسحاق بن محمّد، از محمّد بن علی، از عثمان بن یوسف، از عبد الله بن کیسان، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: جبرئیل علیه السلام بر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و عرض کرد: ای محمّد! بخوان. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه بخوانم؟ عرض کرد: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ» یعنی نور اقدم تو را پیش از اشیاء آفرید. «خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ» یعنی تو را از نطفه آفرید و حضرت علی علیه السلام را از تو جدا کرده و بیرون آورد «اقْرَأْ وَرَبُّکَ الْأَکْرَمُ، الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» یعنی به حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام آموخت «عَلَّمَ الْإِنسَانَ» برای تو از طریق کتابت به حضرت امام علی علیه السلام علم آموخت: «مَا لَمْ یَعْلَمْ» پیش از آن.(1)

2) عمر بن ابراهیم اوسی، از ابن عبّاس، روایت کرده است که وی گفت: اوّل چیزی که با آن وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آغاز شد، رؤیای صالحه در خواب بود و هر خوابی که ایشان میدید، همچون سپیدهدم صبح روشن بود. چون حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با حضرت خدیجه ازدواج کرد و سنّ ایشان چهل سال تمام شد، روزی به سوی کوه حراء بیرون رفت. در آن جا جبرئیل علیه السلام برای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ندا سر داد و بر ایشان پدیدار نشد. از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از هوش رفت. مشرکان قریش ایشان را بر دوش خود نزد خدیجه بردند و گفتند: ای خدیجه! با مردی جنزده ازدواج کردهای؟! خدیجه به سرعت از تخت پائین آمد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در آغوش خود کشید و سر ایشان را بر دامن خود نهاد و چشمانشان را بوسید و گفت: با پیامبری مرسل ازدواج کردهام. چون حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به هوش آمد، خدیجه عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا! چه بر سرت آمد؟ ایشان فرمود: هر چه بود نیکی بود، امّا صدایی شنیدم که مرا ترساند، گمان کنم جبرئیل علیه السلام بود. خدیجه از این خبر

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 430.

شادمان شد و عرض کرد: چون صبح فردا رسید، به همان جایگاهی که روز پیش او را در آن جا دیدی بازگرد. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بله، چنین می کنم. ایشان خارج شد و ناگاه جبرئیل علیه السلام را با زیباترین چهره و خوشترین بو مشاهده کرد. جبرئیل علیه السلام عرض کرد: ای محمّد! پروردگارت تو را سلام میرساند و از برایت درود و بزرگداشتی ویژه میفرستد و میفرماید: تو فرستاده من به سوی انس و جنّ هستی، پس ایشان را دعوت کن تا مرا بپرستند و بگویند: هیچ خدایی جز الله نیست و محمّد رسول اوست و علی ولیّ اوست. آن گاه جبرئیل علیه السلام بال خود بر زمین زد و از جای آن، چشمه آبی جوشید و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آن نوشید و وضو گرفت؛ سپس جبرئیل به ایشان آموخت: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ» تا پایان سوره. جبرئیل به آسمان فراز رفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حراء بیرون آمد و در راه خود بر هر سنگ و تپّه و درختی که می گذشت، همه ندا می دادند: سلام بر تو ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. آن حضرت نزد خدیجه که در انتظار ایشان بود، رفت و وی را از این ماجرا باخبر ساخت و او از دیدار حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تندرستی و برجایی ایشان شاد شد.

مؤلف گوید: پیشتر در مقدّمه کتاب، فصلی درباره نخستین سورهای که از قرآن نازل شد، آمد.

3) علی بن ابراهیم در معنای این سوره گفت: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ» بخوان به نام خداوند بخشنده بخشایشگر «الَّذِی خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ» از خون «اقْرَأْ وَرَبُّکَ الْأَکْرَمُ، الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» یعنی به انسان نوشتن را آموخت که امور دنیا، از شرق تا به غرب زمین، همه بر اساس آن صورت می پذیرد. «کَلَّا إِنَّ الْإِنسَانَ لَیَطْغَی، أَن رَّآهُ اسْتَغْنَی» وقتی انسان خود را بینیاز پندارد، کفر میورزد و نافرمانی میکند و انکار پیشه میکند «إِنَّ إِلَی رَبِّکَ الرُّجْعَی». «أَرَأَیْتَ الَّذِی یَنْهَی، عَبْدًا إِذَا صَلَّی» ولید بن مغیره مردم را از نماز خواندن نهی میکرد و از این که از خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم اطاعت کنند، بازشان میداشت، پس خدا فرمود: «أَرَأَیْتَ الَّذِی یَنْهَی، عَبْدًا إِذَا صَلَّی». «أَرَأَیْتَ إِن کَذَّبَ وَتَوَلَّ، أَلَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ یَرَی،کَلَّا لَئِن لَّمْ یَنتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِیَهِ» یعنی او را از موی پیشانیاش میگیریم و در آتش دوزخ میاندازیم. «فَلْیَدْعُ نَادِیَه» هنگامی که ابوطالب درگذشت، ابوجهل و

ص:587

ولید - که لعنت خداوند بر آن دو بیش باد - ندا سردادند: بشتابید و محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را به قتل رسانید، آن که او را یاری میکرد، درگذشته است. خداوند متعال فرمود: «فَلْيَدْعُ نَادِيَه، سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ» همانطور که آنها به سوی قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فراخواندند، ما نیز فرشتگان عذاب را فرا میخوانیم، «كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ» یعنی مردم در انجام کاری که آن دو ایشان را به آن فرا میخواندند، از آن دو فرمان نبردند؛ چرا که مُطعِم بن عَدِیّ بن نَوفل بن عبد مَناف، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پناه داد و اینگونه هیچ کس جرأت آسیب رساندن به ایشان را پیدا نکرد.(1)

4) محمّد بن یعقوب، از علی بن محمّد ، از سهل بن زیاد، از وشّاء، از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: نزدیکترین حالت بنده به خدا هنگامی است که او در سجده است و این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ».(2)

5) و از وی، از علی بن ابراهیم، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند عزّ و جلّ هیچ آفریدهای را نیافرید مگر آن که آفریده دیگری را فرمان داد تا بر او چیره شود؛ از این قرار که چون خداوند تبارک و تعالی دریاهای زیرین را آفرید، آنها به خود بالیدند و موج زدند و گفتند: چه چیز میتواند بر ما چیره شود؟ پس خداوند زمین را آفرید و بر پشت آنها گستراند و آنها زبون شدند. سپس زمین بر خود بالید و گفت: چه چیز می تواند بر من چیره شود؟ پس خداوند کوهها را آفرید و آنها را چون میخ بر پشت آن استوار داشت تا بر خود نلرزد و اینگونه زمین زبون شد و آرام گرفت. سپس کوهها بر زمین بالیدند و گردن کشیدند و مغرورانه گفتند: چه چیز میتواند بر ما چیره شود؟ پس خداوند آهن را آفرید و آهن آنها را بُرید و کوهها زبون شدند. سپس آهن بر کوهها بالید و گفت: چه چیز میتواند بر من چیره شود؟ پس خداوند آتش را آفرید و آتش آن را ذوب کرد و آهن زبون شد. سپس آتش شعله کشید و

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 430.
2- [2] - کافی، ج 3، ص 264، ح 3.

غرّید و بر خود بالید و گفت: چه چیز میتواند بر من چیره شود؟ پس خداوند آب را آفرید و آب آن را خاموش ساخت و آتش زبون شد. سپس آب بر خود بالید و موج زد و گفت: چه چیز میتواند بر من چیره شود؟ پس خداوند باد را آفرید و باد، امواج آب را به حرکت انداخت و آن چه را که در قعرش بود، برآورد و او را از عبور و گذر در مجرای خویش بازداشت و اینگونه آب زبون شد. سپس باد بر خود بالید و طوفان کرد و دنباله خود را جنباند و گفت: چه چیز میتواند بر من چیره شود؟ پس خداوند انسان را آفرید و او خانه ساخت و چاره اندیشید و شیوهای یافت که باد و دیگر چیزها را مهار کرده و از آنها در امان بماند و اینگونه باد زبون شد. سپس انسان سرکشی کرد و گفت: چه کسی از من نیرومندتر است؟ پس خداوند برایش مرگ را آفرید و مرگ او را مقهور کرد و انسان زبون شد. سپس مرگ بر خود بالید. خداوند عزّ و جلّ به او فرمود: فخر مفروش که من تو را در میان دو گروه بهشتیان و دوزخیان، سر میبُرم و دیگر هرگز زندهات نمیگردانم که بخواهند به تو امید بندند یا از تو بترسند. نیز پیامبر - که سلام و درود خدا بر او باد - فرمود: بردباری بر خشم چیره شود و مهربانی بر رنجیدگی غلبه کند و صدقه بر خطا چیره آید. سپس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: چه بسیار این بیان به چیرگی موجودات بر یکدیگر میماند!(1)

1- [1] - کافی، ج 8، ص 148، ح 129.

ص:590

سوره قدر

اشاره

سوره قدر مکی است. 5 آیه دارد و پس از سوره عبس نازل شده است.

ص:591

ص:592

1) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد ، از ابن محبوب، از سیف بن عمیره، از شخصی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر که سوره «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» را با صدای بلند بخواند، همچون کسی است که در راه خدا شمشیر کشیده است و هر که این سوره را به صورت پنهانی (در دل خویش) بخواند، همچون کسی است که در راه خدا در خون خود غلتیده است و هر که این سوره را ده مرتبه بخواند، حدود هزار گناه از گناهانش بخشیده می شود.(1)

ابن بابویه نیز، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد ، از حسن بن محبوب، از سیف بن عمیره، از شخصی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام، همانند همین حدیث را روایت کرده است.(2)

2) و از وی، از حسین بن محمّد ، از احمد بن اسحاق، و علی بن ابراهیم، از پدرش، و هر دو آنها، از بکر بن محمّد ازدی، از شخصی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره تعویذ فرمود: سیبویی نو بردار و آن را آب کن و بر آن سی مرتبه «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» بخوان، سپس آن را بیاویز و از آن آب بنوش و وضو بگیر که إن شاء الله به آب آن افزوده میشود.(3)

3) ابن بابویه، با سند خود، از حسین بن ابی علاء، از حضرت امام جعفر

1- [1] - کافی، ج 2، ص 454، ح 6
2- [2] - ثواب الأعمال، ص 153
3- [3] - کافی، ج 2، ص 456، ح 19.

صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر که «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» را در یکی از نمازهای واجب خداوند بخواند، ندا دهندهای ندا سر میدهد: ای بنده خدا! خداوند برای تو آن چه را گذشت، آمرزید، پس کردارت را از سرگیر. إن شاء الله تعالی در بیان فضیلت سوره توحید، از فضیلت این سوره بیشتر خواهد آمد.

4) و از خواصّ القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را بخواند، پاداشی همچون پاداش کسی که ماه رمضان را روزه گرفته، از برای او خواهد بود و اگر قرائتش با شب قدر همزمان باشد، ثوابی همچون ثواب کسی که در راه خدا جنگیده، از برای او خواهد بود و هر که این سوره را بر در انباری بخواند، خداوند متعال آن انبار را از تمامی گزندها و آسیبها در امان میدارد تا این که صاحبش آن چه را در آن است، بیرون آورد.

5) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که این سوره را بخواند، در روز قیامت، بهترین مردمان، دوست و همراه او خواهد بود و اگر کسی که به کجی دهان و چهره مبتلاست، آن را در ظرفی نو بنویسد و به آن بنگرد، خداوند متعال او را شفا میدهد.

6) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر که این سوره را بعد از نماز عشاء پانزده مرتبه بخواند، تا شبِ بعد در امان خدا خواهد بود؛ و هر که آن را هر شب هفت مرتبه بخواند، در آن شب تا طلوع فجر، در امان خواهد بود و هر که آن را بر آن چه از طلا یا نقره یا اثاثی که اندوخته است، بخواند، خداوند این اندوخته را در برابر هر آن چه به آن آسیب رساند، حفظ میکند و بر برکت آن میافزاید و اگر این سوره بر جایی که در آن غلّات انباشته شده، خوانده شود، به اذن خداوند متعال، برای آن سودمند خواهد بود.

تفسیر سوره قدر

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ (1) وَمَا أَدْرَاکَ...سَلَامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ (5)»

«إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ (1) وَمَا أَدْرَاکَ مَا لَیْلَهُ الْقَدْرِ (2) لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ (3) تَنَزَّلُ الْمَلَائِکَهُ وَالرُّوحُ فِیهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن کُلِّ أَمْرٍ (4) سَلَامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ (5)»

[ما (قرآن را) در شب قدر نازل کردیم * و از شب قدر چه آگاهت کرد؟ * شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است * در آن (شب) فرشتگان با روح به فرمان پروردگارشان برای هر کاری (که مقرر شده است)، فرود آیند * (آن شب) تا دم صبح، صلح و سلام است]

1) سعد بن عبد الله، از احمد بن حسین، از مختار بن زیاد بصری، از محمّد بن سلیمان، از پدرش، از ابو بصیر روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم و ایشان سخنی درباره هنگام زاده شدن ائمه هدی - که سلام و درود خدا بر آنان باد - بیان کرد و فرمود: در شب قدر، فزونی روح واجب میشود. عرض کردم: فدایت شوم! آیا روح، جبرئیل نیست؟ فرمود: جبرئیل از فرشتگان است، حال آن که روح، آفریدهای عظیمتر از فرشتگان است، مگر نه این است که خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «تَنَزَّلُ الْمَلَائِکَهُ وَالرُّوحُ». (1)

1- [1] - بصائر الدرجات، ص 425، ح 4.

2) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن ابی عبد الله، و محمّد بن حسن، از سهل بن زیاد و محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، همگی، از حسن بن عبّاس بن حریش، از حضرت امام جواد علیه السلام، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کردهاند که ایشان فرمود: پدرم علیه السلام در حال طواف کعبه بود که ناگاه مردی عمّامه بر رخ کشیده سررسید. او که فرستاده خداوند متعال به نزد پدرم علیه السلام بود، هفت شوط او را قطع کرد و او را به خانهای در کنار صفا برد و کسی را در پی من فرستاد و این گونه سه نفر شدیم. آن مرد به من گفت: خوش آمدی ای پسر رسول خدا! سپس دست بر سرم گذاشت و گفت: برکت خداوند بر تو باد ای که پس از پدرانت امین خدایی! (سپس رو به پدرم علیه السلام گفت:) ای ابا جعفر علیه السلام! اگر میخواهی، شما مرا خبر ده و اگر میخواهی تا من خبرتان دهم و اگر میخواهی، شما از من بپرس و اگر میخواهی تا من از شما بپرسم و اگر میخواهی، شما مرا تأیید کن و اگر میخواهی تا من تأییدتان کنم. پدرم علیه السلام فرمود: همه این موارد را میخواهم (برای من فرقی ندارد). آن مرد گفت: پس مبادا در جواب من سخنی بر زبان برانی که چیزی غیر از آن را در دل پنهان داشتهای. پدرم علیه السلام فرمود: این کار را کسی می کند که در دل، دو گونه دانش داشته باشد و هر یک با دیگری تفاوت کند و برای خداوند عزّ و جلّ دانشی که در آن اختلاف هست، پذیرفتنی نیست. آن مرد گفت: سؤال من همین است و یک سویش را بیان کردی. حال، مرا خبر ده دانشی را که در آن اختلاف نیست، چه کسی میداند؟ پدرم علیه السلام فرمود: تمامی دانش نزد خداوند است که یادش جلیل و باشکوه است، امّا دانشی که بندگان را از آن گزیری نیست، نزد اوصیا است. آن مرد نقاب از چهره گشود و راست نشست و چهرهاش شکفت و گفت: من همین را میخواستم و در پی همین آمدم. به باور شما دانشی که در آن اختلاف نیست، نزد اوصیا است. ایشان چگونه آن را میدانند؟ پدرم علیه السلام فرمود: همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را میدانست، جز این که ایشان آن چه را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میدید، نمیبینند؛ چرا که او پیامبر بود و ایشان محدّثاند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر خداوند وارد میشد و وحی را میشنید، حال آن که ایشان نمیشنوند. آن مرد گفت: راست گفتی ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! از شما سؤالی دشوار میپرسم، مرا خبر ده

که چرا این دانش آن چنان که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمایان میشد، نمایان نمیشود؟ پدرم علیه السلام خندید و فرمود: خداوند عزّ و جلّ نخواسته کسی از دانش او آگاه شود، مگر کسی که در ایمان به او آزموده شده باشد، همچنان که به رسول خود صلی الله علیه و آله و سلم حکم فرمود که بر آزار قومش صبر پیشه کند و جز به فرمان او، با آنان مبارزه نکند. پس چه بسیار روزهایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نهانی به دعوت مردم پرداخت تا این که به او فرمان رسید: «اصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»(1)[_ _آن چه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب] سوگند به خدا که اگر پیش از آن نیز دعوت خود را آشکار میکرد، در امان بود؛ امّا از آن جا که به فرمانبری امّت میاندیشید و از مخالفتشان بیم داشت، از دعوت آشکار باز ایستاد. دلم میخواهد که با چشم خود، حضرت مهدی این امّت - علیه السلام - را میدیدی در آن حال که فرشتگان، ارواح کافران مرده را با شمشیر آل داود در میان آسمان و زمین عذاب میکنند و ارواح همانندان آنان را در میان زندگان، به آنان ملحق میکنند. آن گاه آن مرد شمشیری برآورد و گفت: هان، این از همان شمشیرهاست. پدرم علیه السلام فرمود: آری، به حقّ خدایی که محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را بر بشر برگزید. آن مرد نقابش را برداشت و گفت: من الیاس هستم، آن چه که درباره شما پرسیدم به سبب ناآگاهی من از شما نبود، بلکه میخواستم این سخن، نیرویی برای یارانتان باشد. من شما را از آیهای خبر میدهم که خود میشناسی و اگر یارانتان به آن حجّت آورند، در سخن پیروز میشوند. پدرم علیه السلام به او فرمود: اگر میخواهی تا من تو را از آن خبر دهم. گفت: میخواهم. فرمود: اگر شیعیان ما به مخالفان ما بگویند: خداوند عزّ و جلّ به رسول خود - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - میفرماید: «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَيْلَةِ الْقَدْرِ» تا به پایان سوره، حال، آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (در عمر خود) چیزی میدانسته که در آن شب نمیدانسته و در غیر آن شب هم جبرئیل علیه السلام برایش نیاورده باشد؟ در این هنگام مخالفان خواهند گفت: نه. سپس به آنها بگو: آیا چارهای داشت تا آن چه را میدانست، بیان نکند؟ (مگر راهی جز اظهار علم خویش داشت؟) خواهند گفت: نه.

1- [1] - حجر/ 94.

سپس به آنها بگو: آیا در آن چه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دانش خداوند - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - بیان میکند، اختلافی هست؟ آن گاه اگر گفتند: نه، به آنها بگو: پس کسی که درباره حکم خدا حکم میکند و در حکمش اختلاف هست، آیا با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت کرده است؟ خواهند گفت: آری. اگر گفتند نه، آغاز سخن خود را نقض کرده اند، پس به آنها بگو: «مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ»(1) [_ _تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند]، اگر گفتند: راسخون در دانش چه کسانی هستند، بگو: کسی که در دانش او اختلاف نیست.

آن گاه اگر گفتند: او کیست؟ بگو: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارنده این دانش بود، حال، آیا ایشان دانش خود را تبلیغ کرد یا نه؟ اگر گفتند: تبلیغ کرده است، بگو: آیا وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درگذشت، خلیفه پس از ایشان، دانشی را که در آن اختلاف نیست، میدانست؟ اگر گفتند: نه، بگو: جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فردی است که تأیید شده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تنها کسی را جانشین خود میکند، که به حکم ایشان حکم کند و در همه چیز جز پیامبری همانند ایشان باشد. اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کس را در دانش خود جانشین خود نکرده باشد، کسانی را که در پشت مردان هستند و پس از ایشان زاده میشوند، تباه کرده است. اگر گفتند: دانش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تنها از قرآن بود، بگو: «حم * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ * أَمْرًا مِّنْ عِندِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ»(2) [_ _حاء میم * _ _سوگند به کتاب روشنگر * (که) ما آن را در شبی فرخنده نازل کردیم، (زیرا) که ما هشدار دهنده بودیم * در آن (شب) هر (گونه) کاری (به نحوی) استوار فیصله می یابد * (این) کاری است (که) از جانب ما (صورت می گیرد). ما فرستنده (پیامبران) بودیم]. اگر گفتند: خداوند عزّ و جلّ این امر را تنها به سوی پیامبران میفرستد، بگو: این امر استواری که در آن شب فیصله مییابد و توسط فرشتگان و روح فرود میآید،

1- [1] - آل عمران/ 7.
2- [2] - دخان/ 5-1.

آیا ایشان از آسمانی به آسمانی دیگر فرود میآیند یا از آسمانی به زمین؟ اگر گفتند: از آسمانی به آسمانی فرود میآیند، (درست نیست چرا که) در آسمان هیچ کسی نیست که از فرمانبرداری به سوی نافرمانی برگردد. اگر گفتند: از آسمانی به زمین فرود میآیند و زمینیان نیازمندترین آفریدگان به این امر هستند، بگو: آیا زمینیان چارهای جز این دارند که سروری داشته باشند و نزد او حکمخواهی کنند؟ اگر گفتند: خلیفه حاکم آنان است، بگو: «اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُواْ یُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّوُرِ»(1) [_ _خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده اند آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی به در می برد]، تا آن جا که فرمود: (خَالِدُونَ) [جاودانند]، به جان خودم سوگند که در زمین و آسمان، هیچ کس ولیّ خداوند عزّ و جلّ نیست جز آن کس که تأیید شده است و هر کس تأیید شده باشد، در خطا نمیافتد و در روی زمین هیچ کس دشمن خداوند - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - نیست جز آن کس که واگذاشته شده است و هر کس واگذاشته شده باشد، به حق نمیرسد؛ همان گونه که ناگزیر باید امر از آسمان فرود آید تا زمینیان بر اساس آن حکم کنند، باید حاکمی نیز وجود داشته باشد. اگر گفتند: ما آن حاکم را نمی شناسیم، به آنها بگو: هر چه میخواهید بگویید، امّا خداوند عزّ و جلّ نخواسته که پس از حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، بندگان را رها کند حال آن که هیچ حجّتی از برای او نزد ایشان نباشد. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: الیاس ایستاد و گفت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! در این جا موضوعی مبهم هست. حال اگر گفتند: حجّت خدا قرآن است، رأی شما چیست؟ فرمود: در این صورت به آنها میگویم: قرآن، سخن نمیگوید تا امر و نهی کند ولی قرآن کسانی را دارد که آنان امر و نهی میکنند. همچنین میگویم: گاهی برای برخی از زمینیان بلایی روی میدهد که در سنّت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حکم مورد اجماع وجود ندارد و در قرآن نیز نیست، خداوند برای دانش خود روا ندیده که در زمین چنین فتنهای پدید آید و در حکومت او هیچ کس نباشد تا آن فتنه را از میان ببرد و گرفتاران را رهایی بخشد.

الیاس گفت: در این جا شما پیروز میشوید ای پسر رسول خدا صلی الله علیه

1- [1] - بقره/ 257.

و آله و سلم! گواهی میدهم که هر بلایی در زمین بر آفریدگان روی دهد و یا در جانهایشان در موضوع دین یا غیر دین پیش آید، خداوند عزّ و جلّ آن را میدانسته و قرآن را به عنوان راهنما قرار داده است. سپس گفت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! میدانی قرآن راهنمای چیست؟ حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: آری، کلّیّات حدود در آن است و تفسیر آنها در حکم است. خداوند نپذیرفته که بندهای در دین و یا جان و یا مال خود به بلایی افتد و در زمین او از حکومت او کسی نباشد که در آن بلا به درستی قضاوت کند. الیاس گفت: در این باره شما با برهان پیروز هستید، مگر این که دشمن شما به خدا تهمت زند و بگوید: خداوند عَزَّ ذِکرُه هیچ حجّتی ندارد. امّا مرا از تفسیر آیه « لِکَیْلَا تَأسَوْا عَلَی مَا فَاتَکُمْ» [_ _تا بر آن چه از دست شما رفته، اندوهگین نشوید] که از جمله آیات مخصوص حضرت امام علی علیه السلام است و نیز «وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاکُمْ»(1)[و به (سبب) آن چه به شما داده است، شادمانی نکنید] خبر ده. فرمود: درباره ابو فلان و یاران او و یک نفر پیش از او و یک نفر پس از او میباشد، بر آن چه از دست شما رفته اندوهگین نشوید، از جمله آیات مخصوص حضرت امام علی علیه السلام است و به (سبب) آن چه به شما داده است شادمانی نکنید، گویای فتنهای است که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای شما روی داد. الیاس گفت: گواهی میدهم که شما دارندگان همان حُکمی هستید که در آن اختلاف نیست. آن گاه برخاست و رفت و من او را ندیدم.(2)

3) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: پدرم علیه السلام نشسته بود و کسانی نزدش بودند. ناگاه ایشان چنان به خنده افتاد که چشمانش غرق در اشک شد و فرمود: آیا می دانید چه چیز مرا به خنده انداخت؟ عرض کردند: خیر. فرمود: ابن عبّاس پنداشت که او از جمله کسانی است که گفتند: الله پروردگار ماست و سپس استقامت ورزیدند. من به او گفتم: ای ابن عبّاس! آیا تو فرشتگان را دیدهای که تو را از دوستی ایشان با تو در دنیا و آخرت و از ایمنی تو از بیم و اندوه خبر داده باشند؟ او گفت: خداوند تبارک و

1- [1] - حدید/ 23.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 188، ح 1.

تعالی می فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»(1) [_ _در حقیقت، مؤمنان با هم برادرند] و در این حکم، تمامی امّت وارد میشوند. از این رو من خندیدم و به او گفتم: راست گفتی ای ابن عبّاس! تو را به خدا سوگندت میدهم، آیا در حکم خداوند - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - اختلاف هست؟ گفت: نه. گفتم: چه میگویی درباره کسی که با شمشیر، انگشتان مردی را به ضربهای قطع کند و برود، سپس مرد دیگری بیاید و کف دست او را قطع کند، اگر تو قاضی باشی و آن مرد دوم را نزد تو آورند، چه خواهی کرد؟ گفت: به کسی که کف دست او را بریده میگویم: دیه کف دست او را به او بده و به کسی که دستش قطع شده میگویم: با او بر هر چه خواهی مصالحه کن و او را نزد افراد عادل می فرستم. من گفتم: در حکم خداوند - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - اختلاف پیدا شد و سخن اوّلت را نقض کردی، خدای تبارک و تعالی روا ندیده که چیزی از حدود نزد آفریدگانش روی دهد حال آن که تفسیرش در زمین نباشد. دست کسی را که دست دیگری را بریده قطع کن و سپس دیه انگشتانش را به او بده. این حکم خداست در شبی که در آن امر خود را نازل میکند. اگر تو پس از آن که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را شنیدی، انکارش کنی، خداوند تو را به دوزخ میفرستد، همان گونه که چشمت را در آن روز که حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام را انکار کردی، کور کرد. ابن عبّاس گفت: چشم من به همین خاطر کور شد، شما این را از کجا دانستی؟ به خدا سوگند چشم من تنها از ضربه پَر فرشتهای کور شد. آن گاه من خندیدم و او را به خاطر سستی خردش رها کردم. سپس او را دیدم و گفتم: ای ابن عبّاس! تو هیچگاه همچون دیروز، سخن راست نگفتی. حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام به تو فرمود: شب قدر هر ساله هست و امر آن سال در آن شب نازل میشود و از برای آن امر، والیانی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میباشد. تو عرض کردی: ایشان کیستند؟ حضرت امام علی علیه السلام فرمود: من و یازده تن از پشت من که امامان محدّث (فرشتگان با ایشان سخن میگویند، اما بر ایشان ظاهر نمیشوند) هستیم. تو عرض کردی: به نظر من امر شب قدر، تنها با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. آن گاه فرشتهای که با ایشان سخن

1- [1] - حجرات/ 10.

میگفت، برایت پدیدار شد و گفت: دروغ گفتی ای بنده خدا! من به چشم خود فرشتهای که حضرت امام علی علیه السلام از آن برایت سخن گفت را دیدم، حال آن که حضرت علیه السلام او را به چشم نمیدید، بلکه قلب ایشان او را در مییافت و آوای او در گوش ایشان مینشست. سپس با پر خود، تو را زد و این گونه کور شدی. ابن عبّاس گفت: در هر چه ما با یکدیگر اختلاف کنیم، حکم با خداست. من به او گفتم: آیا خداوند در هیچ یک از احکام، دو گونه حکم کرده است؟ گفت: نه. گفتم: همین جاست که به هلاکت افتادی و در هلاکت انداختی.(1)

4) و نیز از وی، با همین اسناد، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند عزّ و جلّ درباره شب قدر فرمود: «أَمْرًا مِّنْ عِندِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ»(2) [(این) کاری است (که) از جانب ما (صورت می گیرد) ما فرستنده (پیامبران) بودیم]، خداوند میفرماید: در آن شب هر امر استواری نازل میشود و استوار، دو چیز نیست، بلکه تنها یک چیز است، پس هر که حکم به چیزی کند که در آن اختلاف نیست، حکم او از حکم خداوند عزّ و جلّ است و هر کس حکم به امری کند که در آن اختلاف هست و بپندارد که درست حکم کرده، به حکم طاغوت حکم کرده است. هر سال در شب قدر، تفسیر اموری که در همان سال اتفاق می افتد، بر ولیّ امر نازل میشود و او در آن شب درباره امر خودش چنین و چنان و درباره امر مردم، چنین و چنان دستور میگیرد و افزون بر این، هر روز از دانش خداوند - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - همچون امری که در شب قدر بر او نازل میشود، امر مخصوص و پوشیده و شگفت و سربسته برایش پدید میآید. «وَ لَوْ أَنَّمَا فِی الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَكِیمٌ »(3) [_ _و اگر آن چه درخت در زمین است، قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، سخنان خدا پایان نپذیرد. قطعاً خداست که شکست ناپذیر حکیم است].(4)

5) و نیز از وی، به همین اسناد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

1- [1] - کافی، ج 1، ص 191، ح 2.
2- [2] - دخان/ 5.

3- [3] - لقمان/ 27.
4- [4] - کافی، ج 1، ص 192، ح 3.

روایت شده است که ایشان فرمود: حضرت امام سجّاد علیه السلام میفرمود: «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» راست گفت خداوند عزّ و جلّ، خداوند قرآن را در شب قدر نازل فرمود. «وَمَا أَدْرَاکَ مَا لَیْلَهُ الْقَدْرِ» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نمی دانم. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» که شب قدر ندارد. خداوند به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: میدانی چرا آن شب از هزار ماه بهتر است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: خیر. خداوند عزّ و جلّ فرمود: چون فرشتگان و روح، در آن شب به اجازه پروردگارشان برای هر امری نازل میشوند و هنگامی که خداوند عزّ و جلّ اجازه چیزی را بدهد، آن را پسندیده است، «سَلَامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ» خداوند میفرماید: ای محمّد! فرشتگان و روح از آغاز فرود آمدنشان تا برآمدن صبح، سلام مرا برای تو میآورند.

سپس در آیه دیگری از قرآن فرمود: «وَ اتَّقُواْ فِتْنَهً لاَّ تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُواْ مِنکُمْ خَآصَّهً»(1) [_ _و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی رسد، بترسید (یعنی ستمگران در حقّ) «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» و در آیه دیگری فرمود: «وَ مَا محمّد إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَی أَعْقَابِکُمْ وَ مَن یَنقَلِبْ عَلَیَ عَقِبَیْهِ فَلَن یَضُرَّ اللّهَ شَیْئًا وَ سَیَجْزِی اللّهُ الشَّاکِرِینَ»(2) [_ _و محمّد جز فرستاده ای که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمده و) گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی گردید؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد]، خداوند در آیه اوّل میفرماید: چون حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم جان سپارد، مخالفان امر خداوند عزّ و جلّ میگویند: شب قدر نیز با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درگذشت. این فتنهای بود که تنها به آنها رسید و به سبب آن، به پیشینیان خود بازگشتند؛ زیرا اگر میگفتند: شب قدر از میان نرفته، ناچار برای خداوند عزّ و جلّ در آن شب امری هست و اگر به وجود آن امر اقرار میکردند، ناچار باید میپذیرفتند که برای آن امر، صاحبی هست.(3)

1- [1] - انفال/ 25.
2- [2] - آل عمران/ 144.
3- [3] - کافی، ج 1، ص 193، ح 4.

6) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: حضرت امام علی علیه السلام چندین بار فرمود: آن تَیمی و آن عَدَوی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند و ایشان «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» را با خاکساری و گریه قرائت فرمود. آن دو عرض کردند: چقدر نسبت به این سوره، رقیق القلب هستی و تحت تأثیر آن قرار میگیری! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دلیلش آن چیزی است که چشم من آن را دید و قلبم با تمام وجود آن را دریافت کرد و نیز به خاطر چیزی است که قلب این شخص، پس از من میبیند. عرض کردند: مگر شما چه دیدهای و او چه میبیند؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای آن دو بر خاک نوشت: «تَنَزَّلُ الْمَلَائِکَهُ وَالرُّوحُ فِیهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن کُلِّ أَمْرٍ» سپس فرمود: آیا پس از کلام خداوند عزّ و جلّ: «کُلِّ أَمْرٍ» چیز دیگری باقی میماند؟ عرض کردند: خیر. فرمود: آیا کسی را که امر بر او نازل میشود، میشناسید؟ عرض کردند: شما هستی ای رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم. فرمود: آری، آیا شب قدر پس از من نیز هست؟ عرض کردند: بله. فرمود: آیا آن امر در آن نازل میشود؟ عرض کردند: آری. فرمود: بر چه کسی؟ عرض کردند: نمیدانیم. آن گاه پیامبر - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - دست بر سر من گذاشت و فرمود: اگر نمیدانید، اکنون بدانید، آن کس پس از من، این مرد است. آن دو پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن شب را از شدّت هراسی که در دلشان افتاد، خوب میشناختند.(1)

7) و از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ای گروه شیعیان! با سوره «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» برهان آورید تا پیروز شوید. به خدا سوگند که این سوره پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر مردم حجّت است و این سوره، سَروَر دین شما و نهایت دانش ماست. ای گروه شیعیان! با «حم * وَ الْکِتَابِ الْمُبِینِ * إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهٍ مُّبَارَکَهٍ إِنَّا کُنَّا مُنذِرِینَ»(2) [حاء میم، سوگند به کتاب روشنگر، (که) ما آن را در شبی فرخنده نازل کردیم، (زیرا) که ما هشدار دهنده بودیم] برهان آورید که این آیات مخصوص والیان امر

1- [1] - کافی، ج 1، ص 193، ح 5.
2- [2] - دخان/ 1-3.

پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. ای گروه شیعیان! خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَإِن مِّنْ أُمَّهٍ إِلَّا خلَا فِيهَا نَذِيرٌ»(1) [و هیچ امتی نبوده، مگر اینکه در آن هشدار دهنده ای گذشته است].

عرض شد: ای ابا جعفر! بیمرسان این امّت، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است. فرمود: راست گفتی، امّا آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیاتش برای بیم دادن، چارهای جز فرستادن کسانی به جای جای زمین داشت؟ عرض کرد: خیر. حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: به نظر تو آیا فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سوی ایشان بیمرسان نبود، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خود فرستاده خداوند عزّ و جلّ بوده و از سوی او بیمرسان بود؟ عرض کرد: بله. فرمود: بر این اساس، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم نیز بدون شک برای پس از مرگ خود، فرستاده و بیمرسانی دارد. اگر بگویی نه، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسانی را که در پشتهای مردان امّتش بودهاند، تباه کرده است (آنا را بدون هادی و بیم رسان رها کرده است). عرض کرد: آیا قرآن ایشان را بسنده نیست؟ فرمود: بله، اگر برایش مفسّری یابند. عرض کرد: مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را تفسیر نفرمود؟ فرمود: بله، آن را تنها برای یک مرد تفسیر فرمود و مقام آن مرد را که حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام است، برای امّت خویش تفسیر فرمود.

عرض کرد: ای ابا جعفر! این مطلبی است خاص که توده مردم آن را بر نمیتابند. فرمود: خداوند تا فرا رسیدن زمان آشکار شدن دینش، روا ندید که جز در نهان پرستیده شود، همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با خدیجه علیها السلام در نهان (به پرستش خدا) بودند تا این که به حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمان اعلان رسالت رسید.

عرض کرد: آیا سزاوار است که صاحب این دین آن را نهان کند؟ فرمود: مگر حضرت امام علی علیه السلام از روزی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسلام آورد، آن را نهان نکرد تا این که امر رسالت ایشان آشکار گردید؟ عرض

1- [1] - فاطر، 24.

کرد: بله. فرمود: پس کار ما نیز چنین است تا این که آن چه مقرّر شده (ظهور حضرت قائم عجّل الله تعالی فرجه الشّریف) زمانش فرا رسد.(1)

8) و از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - شب قدر را در آغاز آفرینش دنیا آفرید و در آن شب، نخستین کسی را که بایست پیامبر باشد و نخستین کسی را که بایست وصی باشد، بیافرید، و حکم فرمود تا در هر سال، شبی باشد که در آن شب، تفسیر امور را تا رسیدن چنان شبی در سال آینده، فرود آورد. هر کس این را انکار کند، دانش خداوند - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - را رد کرده است؛ چرا که پیامبران و فرستاده شدگان و محدّثان (برای اعلان رسالت الهی) جز از راه حجّتی که در آن شب به ایشان میرسد و نیز حجّتی که جبرئیل علیه السلام (در غیر آن شب) برای ایشان میآورد، به پا نمیخیزند. (راوی می گوید:) عرض کردم: آیا جبرئیل علیه السلام و یا دیگر فرشتگان نزد محدّثان نیز میآیند؟ فرمود: در رابطه با پیامبران و فرستاده شدگان شکّی در این امر نیست و امّا نسبت به غیر ایشان، ناچار بایست از نخستین روز آفرینش زمین تا به پایان این دنیا بر زمین حجّتی باشد تا خداوند متعال در آن شب آن امر را بر بندهای که دوستش میدارد، نازل فرماید. به خدا سوگند که جبرئیل علیه السلام و فرشتگان در شب قدر، آن امر را بر حضرت آدم علیه السلام فرود آوردند و به خدا سوگند که حضرت آدم علیه السلام درنگذشت، مگر این که کسی را به عنوان وصی داشت و خداوند متعال به هر یک از پیامبران پس از حضرت آدم علیه السلام آن امر را در آن شب رسانید و پس از او برای وصیّ او نیز مقدّر داشت و به خدا سوگند که هر پیامبری از حضرت آدم علیه السلام تا حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم در همان امری که در آن شب به او میرسید، فرمان میگرفت که به فلان کس وصیّت کند. خداوند عزّ و جلّ در کتاب خود، مخصوص والیان امر پس از حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ» [خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین

1- [1] - کافی، ج 1، ص 193، ح 6.

(خود) قرار دهد، همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند، جانشین (خود) قرار داد] تا آن جا که فرمود: «فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»(1) [_ _آنانند که نافرمانند]. میفرماید: شما را پس از پیامبرتان جانشین دانش و دین و عبادت خود میکنم، همچنان که اوصیاء حضرت آدم علیه السلام پس از او جانشین او میشدند تا پیامبری که پس از او میآمد، برانگیخته میشد. «یَعْبُدُونَنِی لَا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئًا» [مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند] میفرماید: مرا میپرستند با ایمان به این که پس از حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبری نیست، کسانی که جز این گویند «فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»[آنانند که نافرمانند]. پس خداوند متعال والیان امر را پس از حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم در دانش استقرار بخشید و آن والیان، ما هستیم. از ما بپرسید، اگر به شما راست گفتیم، اقرار کنید؛ امّا گرچه دانش ما آشکار است، شما چنین نمیکنید. امّا هنگام تعیین شده برای ما، که در آن هنگام دین خدا به گونهای که در آن میان مردم اختلافی نخواهد بود، به وسیله ما آشکار میگردد؛ آن هنگام در گذر شبها و روزها مدّتی معین دارد که چون زمانش فرا رسد، آشکار میشود و اینچنین امر یکی میشود. به خدا سوگند فرمان خدا بر آن مقدّر شده که اختلافی میان مؤمنان نباشد و از این روست که خداوند ایشان را گواهانی بر مردم قرار داده است، بدینسان که حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بر ما گواه است و ما بر شیعیانمان و شیعیان ما بر مردم. خداوند - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - روا ندیده که در حکمش اختلافی باشد و یا میان اهل دانش او تناقضی وجود داشته باشد. سپس حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: برتری مؤمنی که به سوره «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ» و تفسیر آن ایمان دارد، بر کسی که همچون او به این سوره ایمان ندارد، همانند برتری انسان بر چهارپایان است؛ و همانا خداوند عزّ و جلّ به (برکت) کسانی که به آن ایمان دارند، از گردن کسانی که آن را انکار می کنند، همان بلایی را باز می کند که به (برکت) جهاد کنندگان از گردن خانه نشینان بر میدارد، و من در این زمان، جهادی جز حجّ و عمره و (رعایت) همسایگی نمیشناسم.(2)

1- [1] - نور/ 55.
2- [2] - کافی، ج 1، ص 194، ح 7.

9) و از وی روایت شده که مردی به حضرت امام محمّد باقر علیه السلام عرض کرد: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! بر من خشم مگیر. فرمود: برای چه؟! عرض کرد: برای آن چه میخواهم از شما بپرسم. فرمود: بگو. عرض کرد: خشمگین نمیشوی؟ فرمود: نمیشوم. عرض کرد: این که درباره شب قدر بر این باورید که فرشتگان و روح در آن شب به سوی اوصیا فرود میآیند، آیا برای ایشان امری را میآورند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را نمیدانسته یا امری را میآورند که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن را میدانسته است؟ چرا که من میدانم چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درگذشت، چیزی از دانش ایشان نبود که حضرت امام علی علیه السلام آن را درنیافته باشد. حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: مرا با تو چه کار است ای مرد؟ چه کسی تو را نزد من فرستاده؟ عرض کرد: سرنوشت، مرا در پی دین نزد تو آورده است. حضرت علیه السلام فرمود: پس آن چه را برایت میگویم خوب فهم کن. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به معراج رفت، فرود نیامد تا این که خداوند - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - دانش گذشته و آینده را به او آموخت، حال آن که بسیاری از آن دانش، دانشی مجمل بود و تفسیرش در شبهای قدر میآمد. حال حضرت امام علی علیه السلام نیز چنین بود و او علوم مجمل را میدانست و تفسیر آن در شبهای قدر بر او میرسید، همانند آن چه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود.

آن مرد پرسید: مگر آن علوم مجمل، تفسیری را به همراه خود نداشت؟ فرمود: آری، امّا بر اساس آن چه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیا میدانستند، در شبهای قدر از سوی خداوند تبارک و تعالی برای آن حضرت و اوصیای ایشان - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - امر میرسد که چنین و چنان کن، ایشان فرمان میگیرند که نسبت به آن چه میدانند، چگونه عمل کنند. (آن مرد می گوید:) عرض کردم: این مطلب را برایم توضیح دهید. فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درنگذشت جز این که علم مجمل و تفسیر آن را فرا گرفته بود. عرض کردم: پس آن چه در شبهای قدر برای ایشان میآمد چه علمی بود؟ فرمود: فرمان و سادهسازی آن چه بود که میدانست. آن مرد پرسید: پس برای ایشان در شبهای قدر، علمی جز آن چه میدانند پدید نمیآید؟ فرمود: این از

جمله اموری است که به ایشان فرمان داده شده تا پنهانش کنند و تفسیر آن چه را پرسیدی جز خداوند عزّ و جلّ نمیداند. آن مرد پرسید: آیا اوصیا چیزی را میدانند که پیامبران نمیدانند؟ فرمود: خیر، چگونه ممکن است که وصی، علمی جز آن چه به او وصیت شده بداند؟ آن مرد پرسید: آیا میتوانیم بگوییم یکی از اوصیا چیزی را میداند که وصیّ دیگری نمیداند؟ فرمود: خیر، هیچ پیامبری درنگذشته جز آن که علمش در قلب وصیّش باشد و فرشتگان و روح در شب قدر، تنها حکمی را میآورند که ایشان بایست بر اساس آن میان بندگان حکم کنند. آن مرد پرسید: مگر ایشان آن حکم را نمیدانند؟ فرمود: بله، میدانند، ولی ایشان نمیتوانند چیزی از آن را تحقّق بخشند تا این که در شبهای قدر دستور یابند که تا سال آینده چگونه بر آن اساس رفتار کنند. آن مرد پرسید: ای ابا جعفر! آیا من نمیتوانم این را انکار کنم؟ حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: هر کس آن را انکار کند، از ما نیست. آن مرد پرسید: ای ابا جعفر! آیا به نظر شما در شبهای قدر برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چیزی میآید که ایشان آن را نداند؟ فرمود: برای تو روا نیست که چنین سؤالی بپرسی، و امّا نسبت به علم گذشته و آینده، هیچ پیامبری و هیچ وصیای در نمیگذرد جز این که وصی پس از خود را بشناسد. امّا علمی که درباره آن میپرسی: خداوند عزّ و جلّ روا ندیده که کسی جز اوصیا از آن آگاه شود. آن مرد پرسید: ای پسر رسول خدا! از کجا بدانم که شب قدر در هر سال هست؟ فرمود: چون ماه رمضان فرا رسد، سوره دخان را هر شب صد مرتبه بخوان، چون شب بیست و سوم فرا رسد، راستی آن چه را پرسیدی، خواهی دید.(1)

10) و از وی روایت شده است که حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: ارواح شیاطین و لشکریان خبیثی که خداوند عزّ و جلّ برای نگون بختی و شقاوتِ اهل گمراهی گماشته است و شما آنها را میبینید، بیش از فرشتگانی است که میبینید خداوند تبارک و تعالی آنان را با خلیفه الله که او را برای عدالت و صواب فرستاده، همراه کرده است. عرض شد: ای ابا جعفر! مگر چیزی هست که بیشتر از فرشتگان باشد؟ فرمود: هر طور که خداوند - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - بخواهد، آن میشود. آن مرد پرسید: ای ابا جعفر! اگر من این حدیث را

1- [1] - کافی، ج 1، ص 195، ح 8.

برای برخی از شیعیان بگویم، آن را انکار میکنند. فرمود: چگونه انکارش میکنند؟ عرض کرد: میگویند: فرشتگان بیش از شیطانها هستند. فرمود: راست گفتی، ولی آن چه را برایت میگویم، فهم کن. در تمامی روزها و شبها تمامی جنّیان و شیطانها با پیشوایان گمراهی دیدار میکنند و به شماره آنها فرشتگان نیز به دیدار پیشوایان هدایت میآیند. چون شب قدر فرا رسد و فرشتگان در آن شب به سوی ولیّ امر فرود آیند، خداوند عزّ و جلّ به شماره آنان شیطان میآفریند - و یا حضرت علیه السلام فرمود: می فرستد - و اینان نیز با ولیّ گمراهی دیدار میکنند و دروغ و فریب برایش میآورند تا این که شاید او به صبح رسد و آن گاه میگوید: چنین و چنان دیدم. اگر او از ولیّ امر در این باره بپرسد، ولیّ امر میگوید: شیطانی را دیدی که تو را چنین و چنان خبر داد، و این گونه، آن سخنان را به تمامی برایش بیان میکند و او را از گمراهیاش آگاه میسازد. به خدا سوگند کسی که شب قدر را باور دارد، نیک میداند که آن شب مخصوص ماست؛ چرا که وقتی هنگام درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرا رسید، درباره حضرت امام علی علیه السلام فرمود: پس از من این کس، ولیّ شماست، پس اگر از او فرمان برید، به هدایت میرسید. کسی که به آن چه در شب قدر است ایمان ندارد، منکر است و کسی که به شب قدر ایمان دارد، امّا با ما هم رأی نیست، در راستگویی چارهای جز آن ندارد که بگوید شب قدر از برای ماست و هر کس این را نگوید، دروغگوست؛ چرا که خداوند عزّ و جلّ بزرگتر از آن است که آن امر را به وسیله روح و فرشتگان بر کافری بدکار فرو فرستد. پس اگر بگوید: امر بر خلیفهای فرود میآید که آن خلیفه بر راه اوست، سخنشان یاوه است و اگر بگویند: بر هیچ کس نازل نمیشود، ممکن نیست که چیزی بر هیچ نازل شود و اگر بگویند، که خواهند گفت: چنین شبی نیست، پس در این صورت به گمراهی دوری (شدیدی) درافتادهاند.(1)

11) و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد ، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از حسّان بن مهران روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره شب قدر پرسیدم و ایشان فرمود: آن را در شب

1- [1] - کافی، ج 1، ص 196، ح 9.

بیست و یکم و یا بیست و سوم بجوی.(1)

12) و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد ، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمّد جوهری، از علی بن ابی حمزه ثمالی روایت شده است که او گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر به ایشان عرض کرد: فدایت شوم! شبی که امید میرود شب قدر باشد، کدام شب است؟ فرمود: در بیست و یکم یا بیست و سوم. عرض کرد: اگر توان هر دو شب را نداشتم چه؟ فرمود: چه آسان است (حضور در) دو شب برای چیزهایی که میخواهی. من عرض کردم: چه بسا ما هلال را نزد خود میبینیم، امّا کسی از سرزمین دیگری نزد ما میآید و بر خلاف آن خبر میدهد. فرمود: چه آسان است چهار شب، آن چه را میخواهید در چهار شب بجویید. عرض کردم: فدایت شوم! آیا لیله الجُهَنی شب بیست و سوم است؟ فرمود: این گونه گویند. عرض کردم: فدایت شوم! سلیمان بن خالد روایت کرد که جمع (هیئت) حاجیان (گروهی که مقدر شده است به حج بروند) در شب نوزدهم رقم میخورد؟ حضرت علیه السلام به من فرمود: ای ابا محمّد! جمع حاجیان و نیز مرگها و بلاها و روزیها و اموری همچون این امور تا به سال آینده در شب قدر رقم میخورد. پس آن را در شب بیست و یکم و بیست و سوم بجوی و در هر یک از این دو شب، صد رکعت نماز بخوان و اگر توانستی تا به هنگام روشنی، شب زندهداری کن و در هر دو شب غسل کن. عرض کردم: اگر در حالت ایستادن نتوانستم چنین کنم؟ فرمود: نشسته نماز بخوان. عرض کردم: و اگر باز نتوانستم؟ فرمود: بر بسترت بخوان، مبادا که در آغاز شب، خواب به چشمت راه یابد؛ چرا که درهای آسمان در رمضان باز میشوند و شیطانها زنجیر میشوند و اعمال مؤمنان پذیرفته میشود. رمضان، ماهی نیک است و در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به این ماه، ماه مرزوق (روزی داده شده) میگفتند.(2)

13) و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد ، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از علاء بن رزین، از محمّد بن مسلم روایت شده است که

1- [1] - کافی، ج 4، ص 156، ح 1.
2- [2] - کافی، ج 4، ص 156، ح 2.

او گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و یا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره نشانه شب قدر پرسیدم. ایشان فرمود: نشانهاش این است که نسیم در آن شب خوش میوزد و اگر فصل سرما باشد، آن شب گرم میشود و اگر فصل گرما باشد، آن شب سرد و خوش هوا میشود. راوی میگوید: و از حضرت علیه السلام درباره شب قدر پرسیدند و ایشان فرمود: در آن شب، فرشتگان و کاتبان به آسمان دنیا فرود میآیند و آن چه را به امر سال آینده و پیشامدهای بندگان مربوط است، مینویسند و این امر نزد خداوند متعال موقوف است و خواست او در آن است، پس هر آن چه را از آن بخواهد، پیش میاندازد و هر آن چه را از آن بخواهد، پس میاندازد. او پاک میکند و استوار میدارد و امّ الکتاب نزد اوست.(1)

14) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از چند تن روایت شده است که ایشان گفتند: یکی از یارانمان که گمان نمیبریم کسی جز سعید بن عثمان باشد، به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد: چگونه شب قدر بهتر از هزار ماه است؟ ایشان فرمود: عمل در این شب بهتر است از عمل در هزار ماهی است که در آنها شب قدر نباشد.(2)

15) و از وی، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد ، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمّد، از علی بن ابی حمزه، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: تورات پس از گذشت شش شب از ماه رمضان نازل شد و انجیل پس از گذشت دوازده شب از ماه رمضان نازل شد و زبور پس از گذشت هیجده شب از ماه رمضان نازل شد و قرآن در شب قدر نازل شد.(3)

16) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از عمر بن اذینه، از فضیل و زراره و محمّد بن مسلم، از حمران روایت شده است که او از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی

1- [1] - کافی، ج 4، ص 157، ح 3.
2- [2] - کافی، ج 4، ص 157، ح 4.

3- [3] - کافی، ج 4، ص 157، ح 5.

لَيْلَهٍ مُّبَارَكَهٍ»(1)[_ _ما آن را در شبی فرخنده نازل کردیم] پرسید و ایشان فرمود: بله، شب قدر است و این شب هر سال در دهه آخر ماه رمضان میباشد و قرآن تنها در این شب نازل شده است. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»(2) [در آن (شب) هر (گونه) کاری (به نحوی) استوار فیصله می یابد]، در شب قدر هر آن چه که در سال بعد تا به رسیدن همانند این شب قرار دارد، همچون نیکی و بدی و فرمانبری و نافرمانی و زاده شدن و مرگ و یا رزق، مقدّر میشود. پس هر آن چه برای آن سال مقدّر شود و قضایش رانده شود، حتمی است و خواست خداوند عزّ و جلّ در آن است. راوی می گوید: عرض کردم: «لَيْلَهُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» منظور از این آیه چیست؟ فرمود: عمل نیک در این شب از نماز و زکات و همه انواع نیکی، بهتر است از عمل در هزار ماهی که شب قدر در آن نیست و اگر نبود آن چه که خداوند تبارک و تعالی از برای مؤمنان میافزاید، ایشان به جایی نمیرسیدند، ولی خداوند برای آنان بر پاداشها میافزاید.(3)

17) و از وی، از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد، از سیّاری، از یکی از یارانمان، از داود بن فرقد، از یعقوب روایت شده است که او گفت: شنیدم مردی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره شب قدر پرسید و عرض کرد: مرا از شب قدر خبر دهید، آیا هر سال بوده و هست؟ ایشان فرمود: اگر شب قدر برداشته شود، قرآن برداشته میشود.(4)

18) و از وی، از محمّد بن یحیی، از محمّد بن احمد، از محمّد بن عیسی، از ابو عبد الله مؤمن، از اسحاق بن عمّار روایت شده است که او گفت: شنیدم که مردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند: آیا روزیها در شب نیمه ماه شعبان تقسیم میشود؟ ایشان فرمود: به خدا سوگند نه، این امر تنها در شب نوزدهم از ماه رمضان و شب بیست و یکم و شب بیست و سوم صورت میپذیرد، به این ترتیب که در شب نوزدهم دو امر جمع میشوند و در شب بیست و یکم هر امر استواری جدا میشود و در شب بیست و سوم آن چه خداوند عزّ و جلّ در این

1- [1] - دخان/ 3.
2- [2] - دخان/ 4.
3- [3] - کافی، ج 4، ص 157، ح 6.

4- [4] - کافی، ج 4، ص 158، ح 7.

باره میخواهد، تحقّق مییابد و آن شب، شب قدر است که خداوند عزّ و جلّ در بارهاش فرمود: «خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ». عرض کردم: معنای این سخن که دو امر جمع میشوند، چیست؟ فرمود: در آن شب خداوند آن چه از تقدیم و تأخیر و اراده و قضای خود میخواهد جمع میکند. عرض کردم: و معنای این سخن که در شب بیست و سوم تحقّق مییابد، چیست؟ فرمود: آن (امر جمع شده) در شب بیست و یکم (گونه) تحقّق بخشیدنش جدا میشود و برای خداوند متعال در آن بداء هست، پس چون شب بیست و سوم فرا رسد، خداوند آن را تحقّق میبخشد و این گونه حتمی میشود و در آن از سوی خداوند تبارک و تعالی بداء صورت نمیپذیرد.(1)

19) و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد ، از علی بن حکم، از ابن بکیر، از زراره، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: در شب نوزدهم، تقدیر رقم میخورد و در شب بیست و یکم استوار میشود و در شب بیست و سوم تحقّق مییابد.(2)

20) و از وی، از احمد بن محمّد ، از علی بن حسن، از محمّد بن ولید، و محمّد بن احمد، از یونس بن یعقوب، از علی بن عیسی قمّاط، از عمویش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید که بنی امیّه پس از ایشان از منبر ایشان بالا میروند و مردم را گمراه میکنند و به سوی راه انحطاط فرا میخوانند. پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم غمگین و اندوهناک شد. آن گاه جبرئیل علیه السلام بر ایشان فرود آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! چه شده که شما را غمگین و اندوهناک میبینم؟ حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای جبرئیل! امشب بنی امیّه را (در خواب) دیدم که پس از من از منبر من بالا میروند و مردم را گمراه میکنند و به سوی راه انحطاط میکشانند. جبرئیل علیه السلام عرض کرد: سوگند به خدایی که تو را بر حقّ به پیامبری برانگیخت، من از این امر آگاه نیستم. آن گاه به آسمان عروج کرد و دیری نپایید که با آیهای از قرآن بر ایشان فرود آمد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را با آن دلداری داد:

1- [1] - کافی، ج 4، ص 158، ح 8.
2- [2] - کافی، ج 4، ص 159، ح 9.

«أَفَرَأَيْتَ إِن مَّتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ»(1) [_ _مگر نمی دانی که اگر سالها آنان را برخوردار کنیم] و بر ایشان نازل شد: «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ، وَمَا أَدْرَاکَ مَا لَیْلَهُ الْقَدْرِ، لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» خداوند عزّ و جلّ شب قدر را برای پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم برتر از هزار ماه حکومت بنی امیّه قرار داد.(2)

21) و از وی، از محمّد بن یحیی، از محمّد بن حسین، از ابن فضّال، از ابو جمیله، از رفاعه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: شب قدر، آغاز و پایان سال است.(3)

22) و از وی، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از علی بن حکم، از ربیع مُسلی، و از زیاد بن ابی حلال، و از هر دوی آنها از شخصی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: تقدیر در شب نوزدهم ماه رمضان و قضاء در شب بیست و یکم رقم میخورد و در شب بیست و سوم آن چه در گذر یک سال تا رسیدن همانند این شب از برای خداوند تبارک و تعالی است، استوار میشود و او هر آن چه میخواهد در میان آفریدگانش انجام میدهد.(4)

23) محمّد بن عبّاس، از احمد بن قاسم، از احمد بن محمّد ، از محمّد بن خالد، از صفوان، از ابن مسکان، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ فرمود: «خَیْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» از حکومت بنی امیّه و «تَنَزَّلُ الْمَلَائِکَهُ وَالرُّوحُ فِیهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم» یعنی از سوی پروردگارشان بر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان محمّد صلی الله علیه و آله و سلم همراه با هر امر سلامتی.(5)

24) و از وی، از احمد بن هَوذه، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حمّاد، از ابو یحیی صنعانی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: پدرم علیه السلام برایم نقل فرمود: حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام قرائت فرمود: «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَیْلَهِ الْقَدْرِ» حال آن که حضرت امام

1- [1] - شعراء/ 205-207.

2- [2] - کافی، ج 4، ص 159، ح 10.
3- [3] - کافی، ج 4، ص 160، ح 11.
4- [4] - کافی، ج 4، ص 160، ح 12.
5- [5] - تأویل الآیات، ج 2، ص 820، ح 8.

حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام نزد ایشان بودند، آن گاه حضرت امام حسین علیه السلام به ایشان عرض کرد: ای پدر! این آیه را چه شیرین بیان کردی. حضرت علی علیه السلام به ایشان فرمود: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ای پسرم! بدان که من از این آیه چیزی را میدانم که تو نمیدانی. چون این آیه نازل شد، جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی را در پی من فرستاد و آن را برایم قرائت فرمود. سپس بر شانه راست من زد و فرمود: ای برادر و ای وصیّ و ای ولیّ من بر امّت من پس از من! و ای دشمن دشمنان من تا به روزی که برانگیخته می شوند؛ این سوره پس از من از برای توست و پس از تو از برای دو فرزند توست. جبرئیل علیه السلام، برادر من در میان فرشتگان، برای من پیشامدهای امّتم را در سال، بازگفت و این امر همچون آن چه که بر پیامبران واقع میشود، برای تو نیز رخ خواهد داد و این سوره، نوری تابنده در دل تو و دلهای اوصیای توست تا زمانی که سپیدهدم حضرت قائم عجّل الله تعالی فرجه الشّریف سر زند.(1)

25) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان - در بیان حدیث اسراء درباره نماز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آسمان - فرمود: سپس خداوند عزّ و جلّ به ایشان وحی فرمود: بخوان ای محمّد نسبتِ پروردگارت تبارک و تعالی را : «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ»(2) [_ _بگو اوست خدای یگانه، خدای صمد (ثابت متعالی)، (کسی را) نزاده و زاده نشده است، و هیچ کس او را همتا نیست] و این در رکعت اوّل بود، سپس خداوند عزّ و جلّ به ایشان وحی فرمود: سوره حمد را از برای خداوند بخوان. ایشان آن را هم چون بار نخست خواند، سپس خداوند عزّ و جلّ به ایشان وحی فرمود: بخوان: «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ» که این سوره نسبتِ تو و نسبتِ اهل بیت توست تا روز قیامت.(3)

26) شرف الدّین نجفی، از محمّد بن جمهور، از صفوان، از عبد الله بن

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 820، ح 9.
2- [2] - توحید/ 1-4.
3- [3] - کافی، ج 3، ص 485، ح 1.

مسکان، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرمود: «خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» که سلطنت بنی امیّه (در آن) باشد. و حضرت علیه السلام فرمود: شبی از (امامت) امامی عادل بهتر است از هزار ماه حکومت بنی امیّه. «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ» یعنی از سوی پروردگارشان بر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان محمّد - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - با هر امری (سَلَامٌ).(1)

27) و نیز از وی، از محمّد بن جمهور، از موسی بن بکر، از زراره، از حمران روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره آن چه که در شب قدر جدا میشود، پرسیدم: آیا آن، همان چیزی است که خداوند سبحانه و تعالی در شب قدر مقدّر میسازد؟ ایشان فرمود: قدرت خداوند متعال وصف نمی شود، امّا او فرمود: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»(2)[_در آن (شب) هر (گونه) کاری (به نحوی) استوار فیصله می یابد]، پس چگونه چیزی حکیمانه است جز این که جدا شود، و قدرت خداوند متعال وصف نمیشود؛ چرا که او آن چه را که میخواهد، صورت میدهد. و امّا کلام حق تعالی: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» یعنی حضرت فاطمه سلام الله علیها، «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا» فرشتگان در اینجا، مؤمنانی هستند که دارنده علم خاندان محمّد - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - میباشند و روح، روح القدس است که همان حضرت فاطمه سلام الله علیها است «مِّن كُلِّ أَمْرٍ، سَلَامٌ» میفرماید: برای هر امری که خداوند متعال او را سلامت داشته است «حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» یعنی تا این که حضرت قائم عجّل الله تعالی فرجه الشّریف به پا خیزد.(3)

28) و از شیخ ابو جعفر طوسی، از رجال او، از عبد الله بن عجلان سکونی روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام شنیدم که میفرمود: خانه حضرت امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه سلام الله علیها از حجره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و سقف خانه ایشان، عرش پروردگار جهانیان است و در کف خانه ایشان شکافی هست که تا به عرش، معراج

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 817، ح 2.
2- [2] - دخان/ 4.

3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 818، ح 3.

وحی و فرشتگان، راه دارد و فرشتگان صبح و شام و هر ساعت و هر دم با وحی بر ایشان نازل میشوند و فوج فرشتگان باز نمیایستد و گروهی فرود میآیند و گروهی فراز میشوند. خداوند تبارک و تعالی برای حضرت ابراهیم علیه السلام پرده از آسمانها برگرفت تا این که او عرش را دید و خداوند به نیروی بیناییاش افزود و خداوند بر نیروی بینایی حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه سلام الله علیها و حضرت امام حسن علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام افزود و ایشان عرش را میدیدند و برای خانههای خود سقفی جز عرش نمییافتند. خانههای ایشان از عرش خداوند رحمان سقف گرفته و معراجهای فرشتگان و روح، فوج فوج و بیوقفه در خانههای ایشان است و هیچ خانهای از خانههای امامان - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - نیست، مگر آن که معراج فرشتگان در آن باشد؛ چرا که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ، سَلَامٌ». ابن عجلان گفت: عرض کردم: «مِّن كُلِّ أَمْرٍ»؟ فرمود: بکلّ امرٍ (با هر امر). عرض کردم: این چنین نازل شد؟ فرمود: بله.(1)

29) و از ابوذر - که خداوند از او راضی و خشنود باد - روایت شده است که وی گفت: عرض کردم: ای رسول خدا! آیا شب قدر چیزی است که در زمان پیامبران است و در آن، امر بر ایشان نازل میشود و چون ایشان درگذشتند، برداشته میشود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نه، بلکه این شب تا به روز قیامت هست.(2)

30) و از ابن عبّاس، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: چون شب قدر فرا رسد، فرشتگان ساکن سدره المنتهی که جبرئیل نیز در میان ایشان است، فرود میآیند و بیرقهایی با خود دارند، آنها یکی از آن بیرقها را بر مزار من و یکی را در مسجد الحرام و یکی را بر بیت المقدّس و یکی را بر طور سینا بر میافرازند و اجازه نمیدهند مرد و زن مؤمنی بگذرند، مگر این که بر او درود بفرستند، مگر کسی که میخواره باشد و کسی که گوشت خوک

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 818، ح 4.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 819، ح 5.

پخته با زعفران بخورد. چنین ذکر شده که آن شب، همان شب مبارک است که در آن هر امر استواری جدا میشود.(1)

31) و از طریق مخالفان، روایتی است که ترمذی در صحیح روایت کرده و آن این است که مردی پس از این که حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه بیعت کرد، نزد ایشان رفت و عرض کرد: مؤمنان رو سیاه شدند. ایشان فرمود: مرا میازار خدایت رحمت کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بنی امیّه را بر منبر خود دید و از این امر ناخوش گشت. آن گاه خداوند بر ایشان نازل فرمود: « إِنَّا أَعْطَيْنَاکَ الْکَوْثَرَ»(2) [ما تو را (چشمه) کوثر دادیم- و کوثر نهری است در بهشت _ و نازل شد: «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَيْلَهِ الْقَدْرِ، وَمَا أَدْرَاکَ مَا لَيْلَهُ الْقَدْرِ، لَيْلَهُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» که بنی امیّه در آن حکومت کنند، ای محمّد! قاسم گفت: ما روزهای حکومت آنان را شمردیم و آن، بی هیچ بیش و کم، هزار ماه بود.(3)

32) علی بن ابراهیم در معنای این سوره گفت: «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَيْلَهِ الْقَدْرِ» آن قرآن است که در شب قدر، یک باره و جملگی به سوی بیت المعمور فرود آمد و در طول بیست و سه سال بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد «وَمَا أَدْرَاکَ مَا لَيْلَهُ الْقَدْرِ» و معنای شب قدر چنین است که خداوند متعال در آن شب، اجلها و روزیها و هر آن امری را که از مرگ و زندگی یا سرسبزی و خشکسالی یا نیکی و بدی رخ میدهد، مقدّر میکند، همان گونه که خداوند متعال فرمود: «فِيهَا يُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِيمٍ»(4)[_ _در آن (شب) هر (گونه) کاری (به نحوی) استوار فیصله می یابد] تا به یک سال. «تَنَزَّلُ الْمَلَائِکَهُ وَالرُّوحُ فِيهَا» فرشتگان و روح القدس بر امام زمان فرود میآیند و آن چه را از آن امور نوشتهاند، به او تقدیم میکنند. «لَيْلَهُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید که بوزینگانی از منبر ایشان بالا میروند و حضرت - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - از این امر غمگین شد. آن گاه خداوند نازل فرمود: «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِی لَيْلَهِ الْقَدْرِ، وَمَا أَدْرَاکَ مَا لَيْلَهُ الْقَدْرِ، لَيْلَهُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» که بنی امیّه در آن حکومت کنند و در آن، شب قدر نباشد. «مِّن کُلِّ أَمْرٍ، سَلَامٌ» شادباشی است

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 816، ح 1 ؛ مجمع البیان، ج 10، ص 408.
2- [2] - کوثر/ 1.

3- [3] - سنن ترمذی، ج 5، ص 444، ح 3350.
4- [4] - دخان/ 4.

که فرشتگان تا به سر زدن سپیدهدم تقدیم امام علیه السلام میکنند. به حضرت امام محمّد باقر علیه السلام عرض شد: آیا شب قدر را میشناسید؟ ایشان فرمود: چگونه شب قدر را نشناسیم، حال آن که در آن شب فرشتگان به گرد ما طواف میکنند؟(1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 432.

سوره بیّنه

اشاره

سوره بینه مدنی است. 8 آیه دارد و پس از سوره طلاق نازل شده است.

ص:621

ص:622

1) ابن بابویه، با سند خود، از ابو بکر حضرمی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر که سوره بیّنه را بخواند، از مشرکان به دور است و در دین حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده و خداوند عزّ و جلّ او را مؤمن بر میانگیزد و حساب را بر او آسان میگیرد.(1)

2) و از خواصّ القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را بخواند، در روز قیامت با برترین آفریدگان که حضرت امام علی علیه السلام است، همراه است و اگر این سوره بر ظرفی نو نوشته شود و کسی که به کجی دهان (لقوه) مبتلاست، به آن بنگرد، از این بیماری رهایی مییابد.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که این سوره را بر نانی نرم بنویسد و به دزدی بخوراند، آن دزد گلوگیر میشود و در دم رسوا میگردد، و هر که این سوره را بر نگینی به اسم دزدی بخواند، آن نگین تکان میخورد.

4) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر که این سوره را بنویسد و بر خود بیاویزد، حال آن که مبتلا به یرقان باشد، یرقان از او رخت بربندد و اگر بر کسی که به سفیدی چشم یا پیسی مبتلاست، آویخته شود و او آب آن را بنوشد، خداوند بیماریاش را برطرف کند و اگر زنان باردار آب آن را بنوشند، ایشان را سودمند افتد و از آفتهای غذا در امانشان دارد و اگر بر تمامی ورمها نوشته شود، به قدرت خداوند متعال آنها را از میان ببرد.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 154.

ص:624

تفسیر سوره بینه

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ...وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِىَ رَبَّهُ (8)»

«لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (1) رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً (2) فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ (3) وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَيِّنَةُ (4) وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ (5) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِى نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُوْلَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (6) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (7) جَزَاؤُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَّضِىَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِىَ رَبَّهُ (8)»

[کافران اهل کتاب و مشرکان دست بردار نبودند تا دلیلی آشکار بر ایشان آید * فرستاده ای از جانب خدا که (بر آنان) صحیفه هایی پاک را تلاوت کند * که در آنها نوشته های استوار است * و اهل کتاب دستخوش پراکندگی نشدند، مگر پس از آن که برهان آشکار برای آنان آمد * و فرمان نیافته بودند، جز این که خدا را بپرستند و در حالی که به توحید گراییده اند دین (خود) را برای او خالص گردانند و نماز برپا دارند و زکات بدهند و دین (ثابت و) پایدار همین است * کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده اند و (نیز) مشرکان در آتش دوزخند (و) در آن همواره می مانند؛ اینانند که بدترین آفریدگانند * در حقیقت، کسانی که

گرویده و کارهای شایسته کرده اند، آنانند که بهترین آفریدگانند * پاداش آنان نزد پروردگارشان باغهای همیشگی است که از زیر (درختان) آن نهرها روان است. جاودانه در آن همی مانند. خدا از آنان خشنود است و (آنان نیز) از او خشنود. این (پاداش) برای کسی است که از پروردگارش بترسد].

1) شرف الدّین نجفی، از محمّد بن خالد برقی در حدیثی مرفوع، از عمرو بن شمر، از جابر بن یزید، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال فرمود: «لَمْ یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ» آنان کسانی هستند که شیعیان را دروغگو میخوانند؛ چرا که کتاب، همان آیات است و اهل کتاب، شیعیان هستند، «وَالْمُشْرِکِینَ مُنفَکِّینَ»، یعنی مرجئه «حَتَّی تَأْتِیَهُمُ الْبَیِّنَةُ»، تا این که حقیقت بر آنها آشکار شود، «رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ»، یعنی حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، «یَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً»، یعنی بر اولیای امر پس از خود رهنمون شود که ایشان امامان علیهم السلام هستند، و هم ایشانند که صحیفههای پاکاند، «فِیهَا کُتُبٌ قَیِّمَةٌ»، یعنی حقیقت آشکار نزد ایشان است، «وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ»، یعنی کسانی که شیعیان را دروغگو میخوانند، «إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَیِّنَةُ»، یعنی پس از آن که حقیقت بر آنها آمد. «وَمَا أُمِرُوا»، آن گروهها «إِلَّا لِیَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ» و اخلاص، ایمان به خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام است، «وَیُقِیمُوا الصَّلَاةَ وَیُؤْتُوا الزَّکَاةَ» و نماز، امیر مؤمنان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است، «وَذَلِکَ دِینُ الْقَیِّمَةِ»، آن، حضرت فاطمه سلام الله علیها است، «الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، کسانی که به خداوند و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم و اولیای امر ایمان آوردند و از آن چه ایشان به آن ها فرمان دادند، اطاعت کردند، پس این کار، ایمان و کار شایسته است.(1)

2) و از وی روایت شده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» فرمود: خداوند در دنیا و آخرت از مؤمن خشنود است و اگر مؤمن از خداوند خشنود باشد، در دلش به خاطر پیرایشی که در این دنیا دیده، آن چه باشد که (از شکوه، تنها) در آن است و

1- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 829، ح 1.

چون روز قیامت به پاداش خود بنگرد، از خداوندِ حق، آن چنان که حقّ خشنودی اوست، خشنود شود و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «وَرَضُوا عَنْهُ»، و فرمود: «ذَلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ» یعنی از پروردگارش فرمان برد.(1)

3) شرف الدّین نجفی، از علی بن اسباط، از ابن ابی حمزه، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَذَلِکَ دِینُ الْقَیِّمَهِ» فرمود: آن همان دین حضرت قائم عجّل الله تعالی فرجه الشّریف است.(2)

4) محمّد بن عبّاس، از احمد بن هیثم، از حسن بن عبد الواحد، از حسن بن حسین، از یحیی بن مُساور، از اسماعیل بن زیاد، از ابراهیم بن مهاجر، از یزید بن شَراحیل، کاتب حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که وی گفت: شنیدم که حضرت امام علی علیه السلام میفرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سر بر سینه من نهاده بود و برایم سخن میگفت، حال آن که عایشه نزدیک گوش من بود. او گوش سپرد تا آن چه را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود، بشنود. ایشان فرمود: ای برادر من! آیا نشنیدی که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ» منظور از آنان، تو و شیعیانت هستید و میعادگاه من و شما حوض کوثر است. آن گاه که امّتها به زانو درآیند، شما روسفید و تابناک و سیر و سیراب فرا خوانده میشوید.(3)

5) و از وی، از احمد بن هوذه، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حمّاد، از عمرو بن شمر، از ابو مِخنَف، از یعقوب بن یزید روایت شده است که او در نوشتههای پدرش چنین یافته که حضرت امام علی علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ» سپس رو سوی من کرد و فرمود: ای علی! منظور، تو و شیعیانت هستید و وعده من و شما در حوض کوثر است و شما روسفید و تابناک و تاج بر سر میآیید. یعقوب گفت: این حدیث را حضرت امام محمّد باقر علیه السلام بیان کرد و فرمود: در نوشته (کتاب) حضرت امام علی علیه

1- [1] - تأویل آیات، ج 2، ص 830، ح 1.

2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 831، ح 2.
3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 831، ح 3.

السلام نزد ما، این کلام، این چنین است.(1)

6) و از وی، از احمد بن محمّد ورّاق، از احمد بن ابراهیم، از حسن ابن ابی عبد الله، از مصعب بن سلّام، از ابو حمزه ثمالی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام از جابر بن عبد الله - که خداوند از او راضی و خشنود باد - روایت شده است که او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در زمان بیماریاش که بر اثر آن بیماری درگذشت، به حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمود: ای دختر عزیزم! پدر و مادرم به فدایت! کسی را نزد شوهرت بفرست و او را نزد من فراخوان. حضرت فاطمه سلام الله علیها به حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: نزد پدرت برو و به او بگو: جدّم تو را فرا میخواند. حضرت امام حسن علیه السلام نزد حضرت علی علیه السلام رفت و ایشان را فراخواند. امیر مؤمنان علیه السلام به راه افتاد و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد، حال آن که حضرت فاطمه سلام الله علیها نزد ایشان بود و میفرمود: آه، چقدر از اندوه تو اندوهگینم ای پدر! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از امروز هیچ اندوهی بر پدرت نخواهد بود. ای فاطمه! نبایست بر پیامبران گریبان چاک کرد و چنگ بر صورت زد و آه و واویلا کرد، ولی تو همان را بگو که پدرت در مرگ فرزندش ابراهیم گفت: چشم ها میگریند و دل به درد میآید، امّا سخنی نمیگوئیم که پروردگار را به خشم آورد و ما - ای ابراهیم! - در سوگ تو غمگین هستیم، اگر ابراهیم زنده می ماند، پیامبر بود. سپس فرمود: ای علی! نزدیک من آی. حضرت علیه السلام نزدیک ایشان شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: گوش خود را نزدیک دهانم بیاور. حضرت علیه السلام چنین کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای برادر من! آیا نشنیدی که خداوند عزّ و جلّ در کتابش فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ؟» حضرت علیه السلام عرض کرد: بله، ای رسول خدا! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ایشان تو و شیعیانت هستید که روسفید و تابناک و سیر و سیراب میآیید. آیا نشنیدی که خداوند - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - در کتابش فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ وَالْمُشْرِکِینَ فِی نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیهَا أُوْلَئِکَ هُمْ شَرُّ

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 831، ح 4.

الْبَرِيَّهِ»؟ حضرت علیه السلام عرض کرد: بله، ای رسول خدا! رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم فرمود: آنان دشمنان تو و شیعیانشان (پیروانشان) هستند که روز قیامت روسیاه و تشنه و در تشنگی واگذاشته شده و ناکام و به شکنجه درافتاده و کافر و منافق میآیند. آن از برای تو و شیعیان توست و این از برای دشمنان تو و پیروان آنهاست.(1)

7) و از وی، از جعفر بن محمّد حسنی، و محمّد بن احمد کاتب، از محمّد بن علی بن خلف، از احمد بن عبد الله، از معاویه، از عبید الله ابن ابی رافع، از پدرش، از جدّش ابو رافع روایت شده است که حضرت امام علی علیه السلام به اهل شورا فرمود: شما را به خدا سوگند میدهم، آیا به یاد دارید روزی را که نزد شما آمدم حال آن که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودید و ایشان فرمود: این برادر من است که نزد شما آمده است. سپس رو سوی کعبه کرد و فرمود: به پروردگار بنای کعبه سوگند که این کس و شیعیانش در روز قیامت رستگاران هستند. سپس رو سوی شما کرد و فرمود: مگر نه این است که من نخستین شما در ایمان و استوارترین شما در فرمان خدا و با وفاترین شما به پیمان خدا و قاضیترین شما به حکم خدا و عادلترین شما در حقّ رعیت و دادگرترین شما در تقسیم به مساوات و بزرگ مرتبهترین شما نزد خدا هستم؟ آن گاه خداوند سبحانه نازل فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّهِ» و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم تکبیر گفت و شما تکبیر گفتید و همگی به من تبریک گفتید، آیا به یاد دارید که این ماجرا این چنین بود؟ عرض کردند: به خدا سوگند! آری.(2)

8) شیخ در امالی: بر ابو القاسم علی بن شبل بن اسد وکیل، در منزلش در بغداد حومه باب محول در ماه صفر از سال چهارصد و ده در حالی که خود شنیدم، چنین خواندند که: ظفر بن حمدون بن احمد بن شداد بادَرائی ابو منصور در بادرایا در ماه ربیع الآخر از سال سیصد و چهل و هفت، از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی احمری در منزلش در فارسفان از روستای اسفیدهان در منطقه نهاوند در ماه

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 832، ح 5.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 833، ح 6.

رمضان از سال دویست و نود و پنج، از عبد الله بن حمّاد انصاری، از عمرو بن شمر، از یعقوب بن میثم تمّار بنده حضرت امام سجّاد علیه السلام روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام محمّد باقر علیه السلام رسیدم و به ایشان عرض کردم: فدایت شوم، ای پسر رسول خدا! من در نوشتههای پدرم چنین یافتم که حضرت امام علی علیه السلام به ابو میثم فرمود: دوست خاندان حضرت محمّد - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - را دوست بدار، گرچه بدکار و زناکار باشد و کینهتوز خاندان حضرت محمّد - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - را دشمن بدار، گرچه بسیار اهل روزه و نماز باشد؛ چرا که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که ایشان فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ»، سپس رو به سوی من کرد و فرمود: ایشان تو و شیعیانت هستید ای علی! و وعده من و ایشان که روسفید و تابناک و تاج بر سر خواهند بود، فردا در حوض کوثر است.

حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: این در نوشته (کتاب) حضرت امام علی علیه السلام همین گونه هویداست.(1)

9) و از وی، از ابو عمر عبد الواحد بن محمّد بن عبد الله بن محمّد بن مهدی، از ابو العبّاس احمد بن سعید بن عقده، از محمّد بن احمد بن حسن قَطَوانی، از ابراهیم بن انس انصاری، از ابراهیم بن جعفر بن عبد الله بن محمّد بن سلمه، از ابو زبیر، از جابر بن عبد الله روایت شده است که او گفت: خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که حضرت امام علی علیه السلام وارد شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برادرم نزد شما آمده است. سپس رو سوی کعبه کرد و با دست به آن اشاره کرد و فرمود: سوگند به کسی که جانم به دست اوست، این کس و شیعیانش در روز قیامت از رستگاران هستند. سپس فرمود: او نخستین کس از شماست که به من ایمان آورد و او با وفاترین شما به پیمان خداوند و استوارترین شما در فرمان خداوند و عادلترین شما در حقّ رعیت و دادگرترین شما در تقسیم به مساوات و بزرگ مرتبهترین شما نزد خداوند است. آن گاه نازل شد: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ» پس چون حضرت

1- [1] - امالی، ج 2، ص 19.

امام علی علیه السلام وارد میشد، یاران حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم میگفتند: برترین آفریدگان آمده است.(1)

10) و از وی، از ابوعبد الله احمد بن عَبدُو معروف به ابن حاشِر، از ابو حسن علی بن محمّد بن زبیر قُرَشی، از علی بن حسن بن فضّال، از عبّاس بن عامر، از احمد بن رزق، از یحیی بن علاء رازی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: حضرت امام علی علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد حال آن که ایشان در خانه امّ سلمه بود، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امام علی علیه السلام را دید فرمود: ای علی! چه حالی خواهی داشت در آن هنگام که امّتها گرد میآیند و میزانها گذاشته میشود و آفریدگان پیش روی خداوند در میآیند و مردم به سوی چیزی فراخوانده میشوند که از آن ایشان را گزیری نیست؟ در آن دم چشمان امیر مؤمنان علیه السلام گریان شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه چیز تو را به گریه انداخت ای علی! به خدا سوگند که تو و شیعیانت روسفید و تابناک و سیراب و سیراب کننده با رخساری سفید خوانده میشوید و دشمنانت روسیاه و ناکام و به شکنجه درافتاده، خوانده میشوند. آیا نشنیدی که خداوند متعال فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّهِ» ایشان، تو و شیعیانت هستید و کسانی که کفر ورزیدند و نشانههای ما را دروغ خواندند، آنان بدترین آفریدگان، دشمنان تو هستند ای علی!(2)

صاحب اربعین، در حدیث بیست و هشتم از چهل حدیث، از ابو علی حسن بن علی بن حسن صفّار، از ابو عمر بن مهدی، از ابو عبّاس بن عقده، از محمّد بن احمد قَطَوانی، از ابراهیم بن جعفر بن عبد الله بن محمّد بن مسلم، از ابو زبیر، از جابر بن عبد الله روایت کرده است که وی گفت: خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که حضرت امام علی علیه السلام آمد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: برادرم نزد شما آمده است. سپس رو سوی کعبه کرد و با دست خود به آن اشاره کرد. و در ادامه، همانند حدیثی را که پیشتر از شیخ در امالی

1- [1] - امالی، ج 1، ص 257.
2- [2] - امالی، ج 2، ص 283.

روایت کردیم، بیان کرد.

11- ابن فارسی در روضه الواعظین: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آغاز سخن به حضرت امام علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ» ایشان تو و شیعیانت هستید.(1)

12) ابن شهرآشوب، از ابو بکر هذلی، از شعبی روایت کرده است که وی گفت: مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! مرا چیزی بیاموز که خداوند به وسیله آن مرا سود رساند. ایشان فرمود: بر تو باد کردار نیک که آن در آینده دنیا و آخرتت تو را سود میرساند. در آن هنگام حضرت امام علی علیه السلام آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! حضرت فاطمه سلام الله علیها شما را فرا میخواند. ایشان فرمود: بله. آن مرد عرض کرد: این کیست ای رسول خدا؟! ایشان فرمود: او از کسانی است که خداوند درباره ایشان نازل فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ».(2)

13) ابن عبّاس و ابو بَرزه، و ابن شراحیل، و حضرت امام محمّد باقر علیه السلام نقل کردهاند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آغاز سخن به حضرت امام علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ»، ایشان تو و شیعیانت هستید و وعده من و شما در حوض کوثر است، در آن هنگام که مردم برانگیخته میشوند، تو و شیعیانت سیر و سیراب و روسفید و تابناک میآیید.

و در خبر دیگری چنین آمده است: تو برترین آفریدگان هستی و شیعیان تو روسفید و تابناک هستند.(3)

14) ابو نعیم اصفهانی در باب آن چه که از قرآن درباره حضرت امام علی علیه السلام نازل شده است، با سند از شریک بن عبد الله، از ابو اسحاق، از حارث، از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: ما اهل بیتی

1- [1] - روضه الواعظين، ص 119.
2- [2] - مناقب، ج 3، ص 68.
3- [3] - مناقب، ج 3، ص 68.

هستیم که با مردم قیاس نمیشویم. در آن گاه مردی برخاست و نزد ابن عبّاس رفت و او را از ماجرا خبر داد. ابن عبّاس گفت: حضرت امام علی علیه السلام راست گفت، پیامبر با مردم قیاس نمیشود و این درباره حضرت علی علیه السلام نازل شده است: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ».(1)

15) ابو بکر شیرازی در کتاب (نزول القرآن فی شأن امیرالمؤمنین علیه السلام)، از مالک بن انس، از حمید، از انس بن مالک روایت کرده است که وی گفت: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا» درباره حضرت امام علی علیه السلام نازل شد. او نخستین مردی است که در میان مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد. «وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» به انجام واجبات تمسّک جستند «أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ» یعنی حضرت امام علی علیه السلام برترین آفریده پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میباشد، تا پایان سوره.(2)

16) اعمش، از عطیه، از خُدری، و خطیب خوارزمی، از جابر روایت کردهاند که چون این آیه نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حضرت علی علیه السلام برترین آفریدگان است. و در روایت جابر چنین آمده است: چون حضرت امام علی علیه السلام میآمد، یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند: برترین آفریدگان آمد.(3)

17) و از طریق مخالفان: موفّق بن احمد در کتاب مناقب، از سید الحفاظ ابو منصور شهردار بن شیرویه دیلمی در نامهای که از همدان به او نوشته، از ابو الفتح عَبدوس بن عبد الله بن عبدوس همدانی، از شریف ابی طالب مفضّل بن محمّد بن طاهر جعفری - که خداوند از او راضی و خشنود باد - در خانهاش در اصفهان در محلّه خوارج، از شیخ حافظ ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه بن فُورک اصفهانی، از احمد بن محمّد سری، از منذر بن محمّد بن منذر، از پدرش، از عمویش حسین بن سعید، از پدرش، از اسماعیل بن زیاد بزّاز، از ابراهیم بن مهاجر، از یزید بن شراحیل انصاری، کاتب حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که وی گفت: از حضرت علی علیه السلام شنیدم که فرمود: رسول خدا صلی الله

1- [1] - مناقب، ج 3، ص 68.

2- [2] - مناقب، ج 3، ص 68.
3- [3] - مناقب، ج 3، ص 69.

علیه و آله و سلم در حالی که سر به سینه من گذاشته بود، فرمود: ای علی! آیا نشنیدهای که خداوند متعال فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ»؟ ایشان، تو و شیعیانت هستید و وعدهگاه من و شما در حوض کوثر است. در آن هنگام که امّتها برای حساب به زانو افتند، شما روسفید و تابناک فراخوانده میشوید.(1)

18) و حِبَری، در حدیثی مرفوع به ابن عبّاس روایت کرده است که وی گفت:«إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ» درباره حضرت امام علی علیه السلام و شیعیان ایشان است.(2)

19) علی بن ابراهیم در معنای این سوره گفت:«لَمْ یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ وَالْمُشْرِکِینَ» یعنی قریشیان «مُنفَکِّینَ» آنان در کفرشان هستند تا دلیلی آشکار برایشان آید.(3)

20) سپس وی، از ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: دلیل آشکار، حضرت محمّد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.(4)

21) و علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال: «وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَیِّنَهُ» گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را برایشان آورد، با ایشان مخالفت کردند و پس از ایشان پراکنده شدند، «حُنَفَاء» پاکان «وَذَلِکَ دِینُ الْقَیِّمَهِ» یعنی دین پایدار «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ وَالْمُشْرِکِینَ فِی نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ» قرآن بر آنان نازل شد، آنها از دین برگشتند و کفر ورزیدند و از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام نافرمانی کردند «أُوْلَئِکَ هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّهِ»، و آیه «الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ» درباره خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد.(5)

22) سپس علی بن ابراهیم، از سعید بن محمّد ، از بکر بن سهل، از

1- [1] - مناقب خوارزمی، ص 187.
2- [2] - تفسیر حبری، ص 328، ح 71.
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 433.

4- [4] - تفسیر قمی، ج 2، ص 433.
5- [5] - تفسیر قمی، ج 2، ص 433.

عبد الغنی بن سعید، از موسی بن عبد الرحمن، از مقاتل بن سلیمان، از ضحّاک بن مزاحم، از ابن عبّاس روایت کرد که وی درباره کلام خداوند متعال گفت: «أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ» یعنی برترین آفریدگان «جَزَاؤُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا أَبَدًا» توصیف کنندگان نمیتوانند نیکی آن چه را در آنند وصف کنند «رَّضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ» یعنی از کردارشان خشنود است «وَرَضُوا عَنْهُ» از پاداش خداوند خشنودند «ذَلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ» یعنی کسانی که ترسیدند و از نافرمانیِ خدا دست کشیدند.(1)

23) احمد بن محمّد بن خالد، از یعقوب بن یزید، از یکی از کوفیان، از عَنبَسه، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ» فرمود: ایشان شیعیان ما اهل بیت هستند.(2)

24) طبرسی، در کتاب شواهد التنزیل از حاکم ابو القاسم حَسَکانی، از ابو عبد الله حافظ، به اسناد مرفوع به یزید بن شراحیل انصاری کاتب حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که وی گفت: شنیدم که حضرت امام علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که سر بر سینه من گذاشته بود، جان سپرد. ایشان فرمود: ای علی! آیا نشنیدهای که خداوند متعال فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُوْلَئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ»؟ ایشان شیعیان تو هستند و وعدهگاه من و شما در حوض کوثر است؛ در آن هنگام که امّتها برای حساب جمع شوند، شما روسفید و تابناک فراخوانده میشوید.(3)

25) و طبرسی، در حدیثی مرفوع، از مقاتل بن سلیمان، از ضحّاک، از ابن عبّاس روایت کرده است که وی درباره کلام خداوند متعال: «هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ» گفت: درباره حضرت امام علی علیه السلام و اهل بیت او علیهم السلام نازل شده است.(4)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 433.
2- [2] - محاسن، ص 171، ح 140.
3- [3] - مجمع البیان، ج 10، ص 415.
4- [4] - مجمع البیان، ج 10، ص 415.

ص:636

سوره زلزال

اشاره

سوره زلزال مدنی است. 8 آیه دارد و پس از سوره نساء نازل شده است.

ص:637

ص:638

فضیلت و ثواب قرائت سوره زلزال

1) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از علی بن معبد، از پدرش، از کسی که وی نام برد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: از قرائت سوره زلزله خسته نشوید، چه هر که این سوره را در نمازهای نافله خود بخواند، خداوند عزّ و جلّ هرگز او را دچار زلزله نمیکند و او در اثر زلزله یا صاعقه یا هیچ بلایی از بلاهای دنیا جان نمیدهد تا این که درگذرد و چون درگذرد، فرشتهای بخشنده از نزد پروردگارش بر او فرود میآید و بالای سرش مینشیند و میگوید: ای فرشته مرگ! با دوست خدا مهربانی کن که او بسیار خدا را یاد کرده و بسیار این سوره را تلاوت کرده است و این سوره نیز همین سخن را به او میگوید. آن گاه فرشته مرگ میگوید: پروردگارم مرا فرمان داده که گوش به فرمان او باشم و اطاعت کنم، من روح این کس را قبض نمی کنم تا خداوند مرا بدین کار فرمان دهد، پس چون فرمانم داد، روحش را قبض خواهم کرد. همچنان فرشته مرگ نزد او میماند تا این که خداوند فرمان قبض روح آن شخص را به او دهد. چون پرده از پیش روی او برگرفته شود، خانههای خود را در بهشت میبیند و فرشته مرگ روحش را به راحت ترین حالت قبض می کند و سپس هفتاد هزار فرشته، روح او را به سوی بهشت همراهی میکنند و او را شتابان وارد بهشت میکنند.(1)

2) ابن بابویه، با سند خود، از علی بن معبد، از پدرش، از حضرت امام

1- [1] - کافی، ج 1، ص 458، ح 24.

جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: از قرائت سوره زلزله خسته نشوید. هر که این سوره را در نمازهای نافله خود بخواند، خداوند عزّ و جلّ هرگز او را به زلزله دچار نمیکند و او در اثر زلزله یا صاعقه یا هیچ بلایی از بلاهای دنیا جان نمیدهد و چون خداوند عزّ و جلّ فرمان دهد تا او را به سوی بهشت برند، به او میفرماید: ای بنده ام! بهشتم را بر تو حلال کردم، در هر کجا از آن که میخواهی و دوست میداری، سکونت گزین که نه بر تو منعی هست و نه از جایی رانده میشوی.(1)

3) و از خواصّ القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را بخواند، همانند کسی که رُبع قرآن را خوانده است، به او پاداش داده میشود و هر که آن را بر نان نرم بنویسد و به دزدی بخوراند، آن بزهکار گلوگیر میشود و رسوا میگردد.

4) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که این سوره را بر نانی نرم بنویسد و به دزدی بخوراند، آن دزد گلوگیر میشود و در دَم رسوا میگردد؛ و هر که آن را بر نگینی به اسم دزدی بنویسد، نگین تکان خواهد خورد.

5) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر کس که بر آن است تا نزد سلطانی برود که از او میترسد، اگر این سوره را بنویسد و بر خود بیاویزد و یا آن را بخواند، از آن چه میترسد و میهراسد، نجات مییابد و اگر این سوره بر ظرفی نو و استفاده نشده نوشته شود و کسی که به کجی دهان (لقوه) مبتلاست در آن بنگرد، به اذن خدا پس از سه روز یا کمتر، دردش از میان خواهد رفت.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 154.

تفسیر سوره زلزال

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (1) وَأَخْرَجَتِ...وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ شَرًّا يَرَهُ (8)»

«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (1) وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (2) وَقَالَ الْإِنسَانُ مَا لَهَا (3) يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (4) بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحَى لَهَا (5) يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ (6) فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ خَيْرًا يَرَهُ (7) وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّهٍ شَرًّا يَرَهُ (8)»

[آن گاه که زمین به لرزش (شدید) خود لرزانیده شود * و زمین بارهای سنگین خود را برون افکند * و انسان گوید: (زمین) را چه شده است * آن روز است که (زمین) خبرهای خود را باز گوید * (همان گونه) که پروردگارت بدان وحی کرده است * آن روز مردم (به حال) پراکنده برآیند تا (نتیجه) کارهایشان به آنان نشان داده شود * پس هر که هموزن ذرّه ای نیکی کند، (نتیجه) آن را خواهد دید * و هر که هموزن ذرّه ای بدی کند، (نتیجه) آن را خواهد دید *]

1) ابن بابویه، از احمد بن محمّد، از پدرش، از محمّد بن احمد، از ابو عبد الله رازی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از رَوح بن صالح، از هارون بن خارجه، در حدیثی مرفوع، از حضرت فاطمه سلام الله علیها روایت کرده است که ایشان فرمود: در زمان ابو بکر، مردم به زلزلهای دچار شدند، پس ترسان رو سوی ابو بکر و عمرگذاشتند و آن دو را دیدند که ترسان رو سوی حضرت امام علی علیه السلام

گذاشتهاند. مردم به دنبال آن دو رفتند تا این که بر در خانه ایشان رسیدند. حضرت علیه السلام بدون توجّه به حال آنها و بی آن که اهمیتی به ایشان بدهد، از خانه خارج شد و به راه افتاد و مردم به دنبال ایشان به راه افتادند تا این که به تپهای رسیدند. حضرت علیه السلام بر آن بلندی نشست و مردم به گرد ایشان نشستند و به دیوارهای شهر نگریستند و کسانی را که آمد و شد میکردند، دیدند که از ترس به خود میلرزند. حضرت امام علی علیه السلام به آنها فرمود: گویا آن چه میبینید شما را ترسانده است؟ عرض کردند: چگونه ما را نترساند، حال آن که هرگز همانند آن را ندیدهایم! حضرت علیه السلام لبهای خود را تکان داد و سپس با دست بر زمین زد و فرمود: تو را چه شده؟ آرام گیر! در آن دم زمین آرام گرفت. مردم از این امر بیش از آن هنگام که حضرت علیه السلام از خانه بیرون شد و به طرف ایشان آمد، شگفت زده شدند. حضرت علیه السلام به آنها فرمود: آیا از کاری که کردم، شگفت زده شدید؟ عرض کردند: بله. فرمود: من همان مردی هستم که خداوند متعال فرمود: «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا، وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا، وَقَالَ الْإِنسَانُ مَا لَهَا» من آن انسانی هستم که به زمین می گوید: تو را چه شده «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» خبرهایش را با من باز میگوید.(1)

2) و از وی، از احمد بن محمّد ، از پدرش، از محمّد بن احمد، از یحیی بن محمّد بن ایوب، از علی بن مهزیار، از ابن سنان، از یحیی حلبی، از عمر بن ابان، از جابر، از تمیم بن حُذَیم روایت شده است که او گفت: خدمت حضرت امام علی علیه السلام بودیم و رو سوی بصره داشتیم. در همان حال که پیاده شده بودیم، ناگهان زمین به لرزه افتاد. حضرت علیه السلام با دست خود بر زمین زد و به آن فرمود: تو را چه شده؟ سپس رو سوی ما کرد و فرمود: بدانید اگر این لرزه همان زلزلهای بود که خداوند عزّ و جلّ در کتابش از آن یاد کرده است، مرا پاسخ میداد، امّا این زلزله، آن زلزله مذکور در کتاب خدای تبارک و تعالی نیست.(2)

3) محمّد بن عبّاس، از احمد بن هوذه، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حمّاد، از صبّاح مُزَنی، از اصبغ بن نباته روایت کرده است که وی گفت: با حضرت

1- [1] - علل الشرائع، ج 2، ص 277، ح 8.

2- [2] - علل الشرائع، ج 2، ص 276، ح 5.

امام علی علیه السلام بیرون رفتیم و ایشان در بازار میچرخید و بازاریان را به وفای در پیمانه و وزن امر میفرمود، تا این که حضرت علیه السلام به در قصر رسید و با پای مبارک خود بر زمین کوبید و زمین به لرزه افتاد. حضرت علیه السلام فرمود: هی هی! تو را چه شده؟ آرام گیر. بدانید به خدا سوگند من همان انسانی هستم که زمین او را از خبرهای خود آگاه میسازد و یا مردی از [فرزندان] من.(1)

4) و از وی، از علی بن عبد الله بن اسد، از ابراهیم بن محمّد ثقفی، از عبیدالله بن سلیمان نجفی، از محمّد بن خراسانی، از فضل بن زبیر روایت شده است که او گفت: امیر مؤمنان حضرت امام علی علیه السلام در رحبه نشسته بود که زمین به لرزه درآمد. حضرت علیه السلام با دست بر آن زد و فرمود: آرام باش! اگر این لرزه، لرزه قیامت بود، زمین مرا خبر میداد. من همان کسی هستم که زمین خبرهایش را با او باز میگوید. سپس قرائت فرمود: «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا * وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا * وَقَالَ الْإِنسَانُ مَا لَهَا*يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحَى لَهَا»، آیا نمیبینید که او از پروردگارش سخن میگوید؟(2)

5) و از وی، از حسن بن علی بن مهزیار، از پدرش، از حسین بن سعید، از محمّد بن سنان، از یحیی حلبی، از عمر بن ابان، از جابر جعفی، از تمیم بن جذیم روایت شده است که او گفت: خدمت حضرت امام علی علیه السلام بودیم و رو سوی بصره داشتیم. در همان حال که پیاده شده بودیم، ناگهان زمین به لرزه افتاد. حضرت علیه السلام با دست خود بر زمین زد و فرمود: تو را چه شده؟ آرام گیر! در آن دم زمین آرام گرفت. سپس حضرت روی شریفش را به ما کرد و فرمود: بدانید اگر این لرزه زلزلهای بود که خداوند در کتابش از آن یاد کرده است، مرا پاسخ میداد، امّا چنین نیست.(3)

و محمّد بن هارون بکری با سند خود از هارون بن خارجه، در حدیثی مرفوع، از بانوی زنان، حضرت فاطمه سلام الله علیها روایت کرده است که ایشان فرمود: در زمان ابو بکر و عمر، مردم به زلزلهای دچار شدند و ترسان رو سوی آن دو

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 835، ح 1.

2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 835، ح 2.
3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 836، ح 3.

گذاشتند و آن دو را دیدند که ترسان به سوی امیر مؤمنان علیه السلام بیرون آمدهاند.(1) و همانند حدیثی را که پیشتر آمد، بیان میکند.

6) و ابو علی حسن بن محمّد بن جمهور عَمی، از حسن بن عبد الرّحیم تمّار روایت کرده است که وی گفت: از مجلس یکی از فقها بر میگشتم که بر سلمان شاذَکونی گذر کردم. او به من گفت: از کجا میآیی؟ گفتم: از مجلس فلان کس - یعنی نویسنده کتاب واحده. گفت: در آن چه گفته است؟ گفتم: بخشی از فضائل امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام. گفت: سوگند به خدا فضیلتی از ایشان برایت میگویم که آن را شش نفر از قریشیان برای یکدیگر نقل کرده اند تا این که نفر ششم از آنان، آن را برای من گفته است. سپس وی چنین گفت: در زمان عمر بن خطّاب قبرهای بقیع لرزید و اهل مدینه از این پیشامد به هیاهو افتادند. عمر و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون رفتند تا دعا کنند که لرزه آرام گیرد؛ امّا آن همچنان بیشتر شد تا این که به دیوارهای مدینه رسید و اهل مدینه تصمیم گرفتند که از شهر خارج شوند. در آن هنگام عمر گفت: ابو الحسن علی بن ابی طالب علیه السلام را نزد من آورید. حضرت امام علی علیه السلام حاضر شد. عرض کرد: ای ابا الحسن علیه السلام! آیا نمیبینی قبرهای بقیع به لرزه افتاده و این لرزه به دیوارهای مدینه رسیده و اهل مدینه بر آن شدهاند که از شهر سفر کنند؟

حضرت علیه السلام فرمود: برایم صد تن از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ بدر را حاضر کنید. آن گاه ایشان از آن صد تن، ده تن را برگزید و ایشان را پشت سر خود قرار داد و آن نود تن دیگر را پشت ایشان گذاشت، حال آن که غیر از آنان نیز هر که در مدینه بود، حاضر شده بود و حتّی بیوه زنان و دختران بی شوهر نیز بیرون آمده بودند. سپس حضرت علیه السلام ابوذر و مقداد و سلمان و عمّار را فراخواند و به ایشان فرمود: در کنار من باشید. آنها به راه افتادند تا این که به میان بقیع رسیدند. در همان حال که مردم چشم به حضرت علیه السلام دوخته بودند، ایشان پای خود بر زمین کوبید و سه بار فرمود: تو را چه شده؟ تو را چه شده؟ در آن دم زمین آرام گرفت. حضرت علیه السلام فرمود: راست گفت خداوند و راست گفت رسول او صلی الله علیه و آله و

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 836، ح 4.

سلم، مرا از این خبر و این روز و این ساعت و جمع آمدن مردم آگاه کرده بود. خداوند عزّ و جلّ در کتابش میفرماید: «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا، وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا، وَقَالَ الْإِنسَانُ مَا لَهَا»، بدانید اگر این (لرزه) همان (زلزله) بود، میگفتم که او را چه شده و زمین برایم بارهای سنگین خود را بیرون میافکند. سپس ایشان بازگشت و مردم به همراه ایشان بازگشتند و آن لرزه آرام گرفت.(1)

7) علی بن ابراهیم در معنای این سوره گفت: «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا، وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» از مردم «وَقَالَ الْإِنسَانُ مَا لَهَا» آن انسان، امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام است. «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» تا آن جا که فرمود: «أَشْتَاتًا» مؤمنان و کافران و منافقان گروه گروه میآیند «لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ» از آن چه کردهاند، آگاه میشوند، «فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» و این پاسخی است بر جبرگرایان که میپندارند هیچ فعلی از آنان نیست (وآنان هیچ اختیاری ندارند).(2)

8) و از وی، از ابو جارود، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» فرمود: کسی که از جمله دوزخیان باشد، اگر در دنیا ذرّهای نیکی کرده باشد و کردهاش از برای غیر خدا بوده باشد، روز قیامت، آن را همچون حسرت و افسوس می بیند «وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» اگر از جمله بهشتیان باشد، آن بدی را روز قیامت میبیند و سپس خداوند متعال آن بدی را برایش میآمرزد.(3)

و حدیثی درباره این آیه پیشتر در سوره بلد آمد.

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 837، ح 5.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 434
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص 434.

ص:646

سوره عادیات

اشاره

سوره عادیات مکی است. 11 آیه دارد و پس از سوره عصر نازل شده است

ص:647

ص:648

1) ابن بابویه، با سند خود از سلیمان بن خالد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر که سوره عادیات را بخواند و پیوسته آن را قرائت کند، خداوند عزّ و جلّ در روز قیامت او را به طور ویژه با امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام بر میانگیزد و او را در پناه ایشان و از جمله همراهان ایشان قرار میدهد.(1)

2) و از خواصّ القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را بخواند، همچون کسی که همه قرآن را خوانده باشد، به او پاداش داده میشود و هر که دَینی بر او باشد (مقروض باشد) و پیوسته این سوره را بخواند، خداوند متعال او را برای سریع ادا کردن آن دَین، هر چقدر که باشد، یاری میکند.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که این سوره را در نماز عِشاء خود بخواند، پاداش آن برابر با قرائت نیمی از قرآن است و هر که پیوسته آن را بخواند، حال آن که دینی بر عهده او باشد، خداوند متعال او را برای سریع ادا کردن آن دین یاری میکند.

4) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر که این سوره را برای کسی که ترسیده بخواند، او از ترس امان مییابد و اگر کسی این سوره را برای گرسنه بخواند، گرسنگی او را آرام میکند و اگر برای تشنه بخواند، تشنگیاش را آرام میکند، اگر کسی که دَینی بر عهده اوست، این سوره را بخواند و پیوسته آن را قرائت کند، خداوند، آن دَین را از دوش او بر میدارد، به اذن خداوند متعال.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 154.

ص:650

تفسیر سوره عادیات

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«وَالْعَادِیَاتِ ضَبْحًا (1) فَالْمُورِیَاتِ قَدْحًا (2)...إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ یَوْمَئِذٍ لَّخَبِیرٌ (11)»

«وَالْعَادِیَاتِ ضَبْحًا (1) فَالْمُورِیَاتِ قَدْحًا (2) فَالْمُغِیرَاتِ صُبْحًا (3) فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا (4) فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا (5) إِنَّ الْإِنسَانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ (6) وَإِنَّهُ عَلَی ذَلِکَ لَشَهِیدٌ (7) وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیدٌ (8) أَفَلَا یَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِی الْقُبُورِ (9) وَحُصِّلَ مَا فِی الصُّدُورِ (10) إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ یَوْمَئِذٍ لَّخَبِیرٌ (11)»

[سوگند به مادیانهائی که با همهمه تازانند و با سُم(های) خود از سنگ آتش می جهانند * و برق (از سنگ) همی جهانند * و صبحگاهان هجوم آرند * و با آن (یورش) گردی برانگیزند * و بدان (هجوم) در دل گروهی درآیند * که انسان نسبت به پروردگارش سخت ناسپاس است * و او خود بر این (امر) نیک گواه است * و راستی او سخت، شیفته مال است * مگر نمی داند که چون آن چه در گورهاست بیرون ریخته گردد * و آن چه در سینه هاست فاش شود * در چنان روزی پروردگارشان به (حال) ایشان نیک آگاه است؟ !]

1) علی بن ابراهیم، از جعفر بن احمد، از عبید الله بن موسی، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از پدرش، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «وَالْعَادِیَاتِ ضَبْحًا، فَالْمُورِیَاتِ قَدْحًا» فرمود: این سوره درباره اهل وادی یابس نازل شد. عرض شد:

حال و قصّه آنان چه بود؟ فرمود: دوازده هزار سوار از اهل وادی یابس گرد هم آمدند و پیمان بستند و همعهد شدند و همرأی شدند که تا زمانی که همگی همسوگند جان دهند، به طوری که هیچ یک از دیگری عقب نماند و یکدیگر را وانگذارند و از همراه خود نگریزند تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امام علی علیه السلام را به قتل رسانند. در آن هنگام جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و ایشان را از قصّه آنها و آن چه بر آن همپیمان و همرأی شدند، آگاه ساخت و فرمان داد که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم، ابو بکر را با چهار هزار سوار از مهاجرین و انصار به سویشان بفرستد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر رفت و خدا را حمد و ثنا گفت و سپس فرمود: ای جماعت مهاجرین و انصار! جبرئیل مرا خبر داده که اهل وادی یابس با دوازده هزار سوار، آماده و همعهد شدهاند و پیمان بستهاند که هیچ یک همراه خود را ترک نکنند و از او نگریزند تا این که مرا و برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام را به قتل رسانند و مرا امر کرد که ابو بکر را با چهار هزار سوار به سویشان روانه کنم، پس ان شاء الله با نام و برکت خداوند، روز دوشنبه به راه درآئید و برای نبرد با دشمنتان آماده شوید و به سویشان به پا خیزید.

مسلمانان ساز و برگ خود برگرفتند و آماده شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمان جبرئیل را به ابو بکر داد و از آن جمله به او فرمود که: چون آنان را دیدی، بر ایشان اسلام را عرضه دار، اگر با تو بیعت کردند که هیچ وگرنه جلویشان بایست و جنگجویانشان را از پا درآور و خاندانشان را به اسارت گیر و دارایی ایشان را تصرّف کن و زمین ها و سرزمینشان را ویران کن. ابو بکر به همراهی جمعی از مهاجرین و انصار با بهترین ساز و برگ و هیئت راهی شد و ایشان را به مهربانی حرکت داد و به راه درآورد تا به اهل وادی یابس رسیدند. چون آن گروه، فرود این گروه را دیدند و ابو بکر و یارانش نزدیکی آنها پیاده شدند، دویست مرد تا دندان مسلّح از اهل وادی یابس به سویشان بیرون آمدند و وقتی با ایشان روبرو شدند، گفتند: شما کیستید؟ از کجا آمدهاید و به کجا میروید؟ پیشوایتان بیرون آید تا با او سخن بگوئیم. آن گاه ابو بکر با چند تن از یاران مسلمانش به سوی آنها بیرون آمد و گفت: من ابو بکر، یار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستم. اگر به دین مسلمانان درآئید، هر آن چه دارید از شماست

و هر آن چه خواهید بر شماست و اگر نه، بین ما و شما جنگ درخواهد گرفت. آنها گفتند: به لات و عُزّی سوگند! اگر نبود خویشاوندی ناگزیر و رابطه نزدیکی که با تو داریم، تو و همه آن کس را که به همراه تو آمدهاند، چنان به قتل می رساندیم که ورد زبان آیندگانتان شود. پس با همراهیانت بازگرد و تندرستی را قدر دانید که ما تنها پیشوایتان و برادرش علی بن ابی طالب علیه السلام را میخواهیم.

ابو بکر به یارانش گفت: ای قوم! این قوم چند برابر بیشتر از شمایند و از شما آمادهترند و منزل شما از برادران مسلمانتان به دور افتاده است، پس بازگردید تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از حال این قوم آگاه کنیم. آنان همگی گفتند: ای ابو بکر! با سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فرمانی که به تو داد، مخالفت کردی، از خدا پروا کن و با این قوم بجنگ و با سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت نکن. ابو بکر گفت: من چیزی میدانم که شما نمیدانید و حاضر چیزی را میبیند که غایب نمیبیند. اینگونه او بازگشت و مردم نیز همگی بازگشتند. چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از سخن آن قوم و پاسخ ابو بکر به آنها خبردار شد، فرمود: ای ابوبکر! با فرمان من مخالفت کردی و آن چه را به تو فرمان دادم، انجام ندادی و به خدا سوگند در آن چه به تو دستور دادم، از من سرپیچی کردی. آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و بر منبر رفت و خدا را حمد و ثنا گفت و فرمود: ای جماعت مسلمانان! من به ابو بکر فرمان دادم که به سوی اهل وادی یابس راهی شود و اسلام را بر آنان عرضه دارد و به سوی خدا دعوتشان کند، پس اگر او را اجابت کردند که هیچ، وگرنه با آنان بجنگد. ابو بکر به سوی آنان رهسپار شد و دویست تن از آنان به سوی او بیرون آمدند و چون او کلامی را که آنان در رویارویی با او گفتند، شنید، جگرش لرزید و ترس از آنان به او راه یافت و سخن مرا واگذاشت و فرمان مرا اطاعت نکرد. از این رو جبرئیل از سوی خداوند متعال نزد من آمد تا به جای ابو بکر، عمر را به همراهی یارانش با چهار هزار سوار به سوی آنان بفرستم. پس ای عمر! به نام خداوند متعال راهی شو و چنان نکن که برادرت ابو بکر کرد؛ چرا که او از خدا و از من سرپیچی کرد. سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همان فرمانی را که به ابو بکر داده بود، به عمر داد و عمر به همراه مهاجرین و انصاری که با ابو بکر بودند، بیرون رفت و به راه افتاد تا این که به دیدرس آن قوم رسید و به آنان

نزدیک شد، چنان که میتوانستند یکدیگر را ببینند. در آن دم دویست تن از آنان به سوی ایشان بیرون آمدند و به عمر و یارانش سخنی همچون آن چه به ابو بکر گفته بودند، گفتند. پس عمر نیز بازگشت و مردم به همراه او بازگشتند و نزدیک بود قلب عمر از ساز و برگ و جمعیتی که از آنان دید، از جا درآید و اینگونه عمر گریزان از نزد آنان بازگشت. آن گاه جبرئیل علیه السلام نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از کار عمر باخبر ساخت و گفت که او بازگشته و مسلمانان نیز به همراهش بازگشتهاند. پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر رفت و خدا را حمد و سپاس گفت و مردم را از کار عمر و عملی که از او سرزد، خبر داد و فرمود که او با فرمان من مخالفت کرده و از سخن من سرپیچی کرده و بازگشته و مسلمانان نیز به همراه او بازگشتهاند. عمر بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و خبری همانند آن چه یارش به حضرت صلی الله علیه و آله و سلم داده بود، بازگفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای عمر! خداوند را بر عرش او نافرمانی کردی و از دستور من نیز سرپیچیدی و با سخنم مخالفت کردی و به رأی خودت عمل کردی که ننگ خداوند بر رأی تو باد. از این رو جبرئیل علیه السلام مرا امر کرده تا علی بن ابی طالب علیه السلام را به همراه آن مسلمانان بفرستم و خبرم داده که خداوند او و یارانش را پیروز میگرداند. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امام علی علیه السلام را فراخواند و همان سفارشی را که به ابو بکر و عمر و چهار هزار یارش کرده بود، به ایشان بازگفت و خبرش داد که خداوند او و یارانش را پیروز میگرداند. حضرت امام علی علیه السلام به همراه مهاجرین و انصار راهی شد و ایشان را به شیوهای غیر از شیوه ابو بکر و عمر به راه درآورد. به این ترتیب که در پیمودن راه چنان به ایشان سخت گرفت که ترسیدند از خستگی نفسشان بند آید و چهارپایانشان از پا درآیند. در آن دم حضرت علیه السلام به آنان فرمود: نترسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمانی به من داده و مرا خبر داده است که خداوند من و شما را پیروز خواهد کرد، پس مژده باد بر شما که به راه خیر و به سوی خیر هستید. پس جان و دل ایشان شاد شد و نیرو گرفتند و به این ترتیب، ایشان آن راه سخت را پیمودند تا این که به نزدیکی آنها رسیدند، چنان که میتوانستند یکدیگر را ببینند. حضرت علیه السلام به یارانش فرمان داد تا فرود آیند و خبر آمدن حضرت امام

علی بن ابی طالب علیه السلام و یارانش به گوش اهل وادی یابس رسید. پس دویست مرد تا دندان مسلّح از اهل وادی یابس به سوی ایشان بیرون آمدند و چون حضرت علیه السلام آنان را دید، ایشان نیز به همراه چند تن از یارانش به سوی آنان بیرون شد. آنها عرض کردند: شما کیستید؟ از کجا آمدهاید و به کجا میروید؟ حضرت علیه السلام فرمود: من علی بن ابی طالب علیه السلام، عموزاده و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فرستاده ایشان به سوی شما هستم، شما را دعوت میکنم که گواهی دهید هیچ خدایی جز الله نیست و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده اوست، اگر ایمان آورید، هر آن چه از برای مسلمانان است، از برای شماست و هر آن چه از خیر و شرّ بر آنهاست، بر شماست. آنان عرض کردند: ما خود تو را میخواستیم و در پی تو بودیم، سخنت را و آن چه را بر ما عرضه داشتی، شنیدیم. این چیزی است که ما نمیپسندیم، پس به هوش باش و برای سختترین نبرد آماده شو و بدان که ما تو و یارانت را میکشیم و وعده ما با تو بامداد فرداست و در آن چه بین ماست، حجّت را تمام کردیم. حضرت امام علی علیه السلام به آنان فرمود: وای بر شما! شما مرا با انبوهیِ جمعتان تهدید میکنید، حال آن که من در برابرتان از خدا و فرشتگان او و مسلمانان یاری میجویم و هیچ نیرو و توانی نیست جز از سوی خداوند والای شکوهمند. آن گاه آنان به پایگاههای خود بازگشتند و حضرت امام علی علیه السلام نیز به پایگاه خود بازگشت و چون شب پرده افکند، به یارانش فرمان داد تا به تیمار چهارپایانشان پردازند و آنها را علوفه دهند و قشو و زین کنند و چون بیرق صبح پدیدار شد، پیشاپیش ایشان در گرگ و میش صبحگاهی نماز گذاشت و سپس با یارانش چنان به آنان یورش برد که پیش از آن که کاری کنند، به زیر سم اسبان رفتند و حضرت علیه السلام هنوز آخرین افراد سپاهش را ندیده بود که جنگجویان آنها را از پا درآورد و خاندانشان را به اسارت گرفت و دارایی ایشان را تصرّف کرد و سرزمینشان را ویران نمود و با اسیران و اموال آنها به راه افتاد.

در آن هنگام جبرئیل علیه السلام فرود آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را خبر داد که خداوند حضرت امام علی علیه السلام و جمع مسلمانان را پیروز گرداند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر رفت و خدا را حمد و ثنا گفت و مردم را خبر داد که خداوند مسلمانان را پیروز گرداند و

آگاهشان کرد که از ایشان تنها دو تن کشته شدهاند. سپس از منبر پائین آمد و با تمامی مسلمانان مدینه به استقبال حضرت امام علی علیه السلام بیرون رفت و ایشان را در سه میلی مدینه دید. چون حضرت امام علی علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دید که به سوی ایشان آمده، از چهارپای خود پیاده شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز پیاده شد و ایشان را در آغوش گرفت و میان دیدگان حضرت علیه السلام را بوسید و جمع مسلمانان نیز همچون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به سوی حضرت امام علی علیه السلام پیاده شدند. در آن دم حضرت علیه السلام با غنایم و اسیران و آن چه که خداوند از اهل وادی یابس روزی ایشان کرده بود، به سوی مسلمانان آمد.

سپس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مسلمانان به جز از جنگ خیبر، هرگز چنان غنیمتی به دست نیاورده بودند و غنیمت این جنگ همچون غنیمت جنگ خیبر بود. پس خداوند تبارک و تعالی در این باره نازل فرمود: «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» العادیات یعنی اسبهای سواری و الصّبح، یعنی شیهه اسبان در عنان و لگام «فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا، فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا» که تو را خبر دادم اسبها صبح هنگام بر آنان هجوم بردند. عرض کردم: «فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا» یعنی چه؟ فرمود: منظور، اسبها هستند که در آن وادی گرد و خاک برانگیختند «فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا». عرض کردم «إِنَّ الْإِنسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» به چه معناست؟ فرمود: سخت ناشُکر. عرض کردم: «وَإِنَّهُ عَلَى ذَلِكَ لَشَهِيدٌ» یعنی چه؟ فرمود: منظور، آن دو نفر هستند که هر دو وادی یابس را دیدند و آزمند دوستی دنیا بودند. عرض کردم: «أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ، وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ، إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ» به چه معناست؟ فرمود: آن دو آیه مخصوص آن دو نفر نازل شد که درونی ناپسند را پنهان میکردند و به آن عمل میکردند، اینگونه خداوند از آن دو و کردارشان خبر داد. پس این بود قصّه اهل وادی یابس و تفسیر سوره عادیات.(1)

2) سپس علی بن ابراهیم در تفسیر کلام خداوند متعال گفت: «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» یعنی شیهه کنان بر آنها تاختند، ضباح سگ یعنی صدای آن «فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا» در سرزمین آنان سنگ بود، پس چون سُم اسبان آن جا را به زیر کشید، از

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 435.

سنگها آتش میجهید «فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا» یعنی صبح هنگام بر آنان هجوم بردند «فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا» از تاختن اسبان غبار برخاست «فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا» همه مشرکان را در میان گرفتند «إِنَّ الْإِنسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» یعنی ناشکر، و آنان کسانی هستند که به امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام فرمان دادند و سفارش کردند از آن راه صرف نظر کند؛ چرا که به ایشان حسادت میورزیدند. حضرت امام علی علیه السلام آنان را از راهی غیر از آن راهی برد که ابو بکر و عمر برده بودند و این گونه آنها دانستند که حضرت علیه السلام بر آنان پیروز میشود. از این رو عمرو بن عاص به ابو بکر گفت: علی علیه السلام جوانی کم سال است و راه را نمیشناسد. این راه پر از درنده است و او در این راه از درندگان در امان نیست. این بگفت و آن دو به سوی حضرت علیه السلام رفتند و به ایشان عرض کردند: ای ابا الحسن! این راهی که تو در آن آمده ای، راهی است پر از درنده، ای کاش به همان راه باز میگشتی. امیر مؤمنان علیه السلام به آن دو فرمود: سر خود گیرید و به کار خود باشید و آن چه را به شما مربوط نیست، رها کنید و بشنوید و فرمان برید، من خود میدانم چه میکنم. این بفرمود و آن دو ساکت شدند. «وَإِنَّهُ عَلَى ذَلِكَ لَشَهِيدٌ» یعنی بر دشمنی «وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ» یعنی دوستی دنیا، آن چنان که از درندگان بر خود ترسیدند. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ، وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ» یعنی جمع میشود و آشکار میگردد «إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ».(1)

3) محمّد بن عبّاس، از محمّد بن حسین، از احمد بن محمّد ، از ابان بن عثمان، از عمر بن دینار، از ابان بن تغلب، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میان اهل صُفّه قرعه کشید و هشتاد تن از ایشان را به سوی بنی سلیم فرستاد و ابو بکر را بر آنان امیر کرد. او به سوی آنان راهی شد و نزدیکی حَرّه با آنها رویارو شد، حال آن که سرزمینشان سنگلاخی در میان بیابانی پر از سنگ و درخت بود و شیبی سخت به سوی آنان داشت. از این رو ابو بکر را درهم شکستند و از یاران او جمع انبوهی را به قتل رساندند. چون ایشان نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بازگشتند، ایشان کار را به عمر بن خطّاب سپرد و او را فرستاد. بنی سلیم در میان

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 439.

سنگها و به زیر درختها در کمین او نشستند و چون خواست فرود آید، شبانه بر او هجوم بردند و او را درهم شکستند تا این که سپاهش به ساحل دریا رسید، پس عمر نیز شکست خورده بازگشت. این بار عمرو بن عاص نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت و عرض کرد: ای رسول خدا! مرا بر ایشان بگمار و مرا به سویشان بفرست. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: تو این امر را بر عهده گیر. عمرو بن عاص به سویشان بیرون شد و آنان او را نیز درهم شکستند و از یارانش بسیاری را به قتل رساندند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چند روزی دست نگه داشت و آنان را نفرین میکرد، سپس بلال را فرستاد و به او فرمود: ردای نجرانی و قبای خطّی مرا بیاور. آن گاه حضرت امام علی علیه السلام را فراخواند و کار را به ایشان سپرد و فرمود: او را روانه کردم که کرّار است و از جنگ نمیگریزد. سپس فرمود: خداوندا! اگر میدانی که من فرستاده توام، مرا به کمک او محافظت فرما و دربارهاش آن چه صلاح میدانی، روا دار و اینگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حقّ او بسیار دعا کرد. حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: گویی کنون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش چشم من است و حضرت علی علیه السلام را در کنار مسجد احزاب همراهی میکند و حضرت علی علیه السلام بر اسب سرخ مو و کوتاه دمی سوار است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان سفارش می کند.

پس حضرت علیه السلام راهی شد و رو سوی عراق گذاشت، چنان که گمان بردند ایشان میخواهد به جای دیگری رهسپارشان کند. اینگونه حضرت علیه السلام آنان را روانه کرد و رو به سوی دهانه آن وادی گذاشت و در شب راه پیمود و در روز پنهان شد تا این که به نزدیکی آن قوم رسید. آن گاه به یاران خود فرمان داد تا اسبها را علوفه دهند و آنها را در جایی باز ایستانند و فرمود: جای خود را ترک نکنید، و خود پیشاپیش آنان به راه افتاد. چون عمرو بن عاص دید که حضرت علیه السلام چه کرد و نشانه پیروزی آشکار شد، به ابو بکر گفت: این پسر، جوانی کم سال است و من بهتر از او این سرزمین را میشناسم. در اینجا دشمنی سهمگینتر از بنی سلیم برای ما وجود دارد؛ کفتارها و گرگهایی که اگر بر ما هجوم آورند، ما را فراری میدهند و ترسم از این است که ما را تکّه تکّه کنند. پس با او حرف بزن تا اجازه دهد از این وادی بالا رویم. ابو بکر رفت و با آن حضرت

علیه السلام در سخن شد و در این باب بسیار گفت. امّا حضرت علیه السلام هیچ پاسخش را نداد. ابو بکر نزد آنان بازگشت و گفت: به خدا سوگند! هیچ پاسخم را نداد. عمرو بن عاص به عمربن خطّاب گفت: تو به نزدش برو، شاید تو بر او از ابو بکر نیرومندتر باشی. عمر رفت و حضرت علیه السلام همان کاری را با او کرد که با ابو بکر کرده بود. او برگشت و خبرشان داد که حضرت علیه السلام هیچ پاسخی به او نداده است. ابو بکر گفت: نه، به خدا سوگند از این جا نمیرویم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما فرمان داد که سخن علی علیه السلام را بشنویم و از او فرمان بریم. چون حضرت امام علی علیه السلام برآمدنِ سپیدهدم را احساس کرد، بر آنان یورش برد و خداوند ایشان را بر سرزمین آنان چیره گرداند. در آن دم نازل شد: «وَالْعَادِیَاتِ ضَبْحًا * فَالْمُورِیَاتِ قَدْحًا * فَالْمُغِیرَاتِ صُبْحًا * فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا * فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد و فرمود: به خدا سوگند صبح هنگام علی علیه السلام بر آن قوم حملهور شد. سپس نماز خواند و این سوره را در نماز قرائت فرمود. چون روز سوم فرا رسید، حضرت امام علی علیه السلام به مدینه وارد شد، حال آن که یکصد و بیست سوار از آن قوم را به هلاکت رسانده بود و ششصد و بیست نوجوان را به اسارت گرفته بود.(1)

4) و از وی، از احمد بن هوذه، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حماد، از عمرو بن شمر، از جابر بن یزید روایت شده است که او گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَالْعَادِیَاتِ ضَبْحًا» پرسیدم و ایشان فرمود: تاختن اسب است در جنگ، «فَالْمُورِیَاتِ قَدْحًا» شعله آتش از سمهایشان زبانه میکشید، «فَالْمُغِیرَاتِ صُبْحًا» حضرت امام علی علیه السلام صبحهنگام بر آنان یورش برد، «فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا» حضرت امام علی علیه السلام و یاران ایشان چنان زخمهایی به آنان زدند که در خون خود غلتیدند، «فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا» حضرت امام علی علیه السلام و یاران ایشان، سرزمینشان را در میان گرفتند، «إِنَّ الْإِنسَانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ» فلان کس در حقّ پروردگارش ناسپاس است، «وَإِنَّهُ عَلَى ذَلِکَ لَشَهِیدٌ» همانا خداوند بر آنان گواه است، «وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیدٌ» او امیر

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2،ص 841، ح 2.

مؤمنان حضرت امام علی علیه السلام است.(1)

5) و از ابن اورمه، از علی بن حسّان، از عبد الرحمن بن کثیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «إِنَّ الْإِنسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ» فرمود: ناسپاس در حقّ ولایت امیر مؤمنان علیه السلام.(2)

6) شیخ در امالی، با سند خود، از ابراهیم بن اسحاق احمری، از محمّد بن ثابت و ابو مَغرا عِجلی، از حلبی روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» پرسیدم، ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عمر بن خطّاب را به سَرِیّهای فرستاد. او شکست خورده بازگشت، در حالی که یارانش را بُزدل میخواند و یارانش نیز او او را بزدل میخواندند. چون به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، ایشان به حضرت امام علی علیه السلام فرمود: تو پیشوای این قوم هستی، پس خود و هر سوارکاری را که از میان مهاجرین و انصار میخواهی، آماده کن. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را راهی کرد و فرمود: در روز پنهان شو و در شب راه بپیما و چشم از راه برمگیر. حضرت علی علیه السلام راهیِ انجام فرمان رسول خدا شد و به سوی آنان رهسپار شد و چون صبح پدیدار شد، بر آنان یورش برد. در آن دم خداوند - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرمود: «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» تا به پایان سوره.(3)

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 843، ح 3.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 843، ح 4.
3- [3] - امالی، ج 2، ص 21.

سوره قارعه

اشاره

سوره قارعه مکی است. 11 آیه دارد و پس از سوره قریش نازل شده است.

ص:661

ص:662

فضیلت و ثواب قرائت سوره قارعه

1) ابن بابویه با سند خود، از عمرو بن ثابت، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر که بسیار سوره قارعه را بخواند، خداوند عزّ و جلّ او را از فتنه دجّال در امان میدارد تا مبادا به او ایمان آورد و ان شاء الله تعالی در روز قیامت نیز از گرمای دوزخ در امانش میدارد.(1)

2) و از خواصّ القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را بخواند، خداوند در روز قیامت ترازوی او را از کارهای نیک، سنگین میگرداند و هر که آن را بنویسد و بر تنگدستی که در روزیِ خانواده و خادمانش به سختی افتاده، بیاویزد، خداوند دست او را باز میگرداند و در روزیاش گشایشی حاصل میکند.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که این سوره را بنویسد و بر تنگدستی بیاویزد، خداوند امورش را بر او آسان میگرداند.

4) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: اگر این سوره بر کسی که بیکار شده و کالایش کساد شده آویخته شود، خداوند متعال به کالایش رونق میبخشد و گشایش در کار را بهره او می گرداند. همچنین، هر کسی که پیوسته این سوره را بخواند، به اذن خداوند متعال این سوره در کارش گشایش ایجاد میکند.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 155.

ص:664

تفسیر سوره قارعه

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«الْقَارِعَهُ (1) مَا الْقَارِعَهُ (2) وَمَا أَدْرَاکَ مَا...وَمَا أَدْرَاکَ مَا هِیَهْ (10) نَارٌ حَامِیَهٌ (11)»

«الْقَارِعَهُ (1) مَا الْقَارِعَهُ (2) وَمَا أَدْرَاکَ مَا الْقَارِعَهُ (3) یَوْمَ یَکُونُ النَّاسُ کَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (4) وَتَکُونُ الْجِبَالُ کَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ (5) فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَازِینُهُ (6) فَهُوَ فِی عِیشَهٍ رَّاضِیَهٍ (7) وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِینُهُ (8) فَأُمُّهُ هَاوِیَهٌ (9) وَمَا أَدْرَاکَ مَا هِیَهْ (10) نَارٌ حَامِیَهٌ (11)»

[کوبنده * چیست کوبنده؟ * و تو چه دانی که کوبنده چیست؟ * روزی که مردم چون پروانه(های) پراکنده گردند * و کوه ها مانند پشم زده شده رنگین شود * اما هر که سنجیده هایش سنگین برآید * پس وی در زندگی خوشی خواهد بود * و اما هر که سنجیده هایش سبک بر آید * پس جایش هاویه باشد * و تو چه دانی که آن چیست * آتشی است سوزنده]

1) علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال گفت: «الْقَارِعَهُ، مَا الْقَارِعَهُ، وَمَا أَدْرَاکَ مَا الْقَارِعَهُ» خداوند آن را به سبب هراسناکیاش و ترس مردم از آن تکرار میکند. «یَوْمَ یَکُونُ النَّاسُ کَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ * وَتَکُونُ الْجِبَالُ کَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ» عِهن یعنی پشم «فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَازِینُهُ» با کارهای نیک «فَهُوَ فِی عِیشَهٍ رَّاضِیَهٍ، وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِینُهُ» از کارهای نیک «فَأُمُّهُ هَاوِیَهٌ» مغزش، با سر در آتش دوزخ افکنده میشود. «وَمَا أَدْرَاکَ» ای محمّد!«مَا هِیَهْ» یعنی هاویه

«نَارٌ حَامِيَةٌ».(1)

2) محمّد بن يعقوب از على بن ابراهيم، از پدرش، از ابن ابى عمير، از ابو ايوب، از محمّد بن مسلم، از حضرت امام محمّد باقر عليه السلام و يا حضرت امام جعفر صادق عليه السلام روايت كرده است كه ايشان فرمود: هيچ چيز در ترازو (ى اعمال) سنگينتر از درود فرستادن بر حضرت محمّد صلى الله عليه و آله و سلم و خاندان حضرت محمّد - كه سلام و درود خدا بر ايشان باد – نيست؛ و كسى باشد كه كردارش را در ترازو گذارند و سبک آيد، سپس درود فرستادن بر حضرت محمّد صلى الله عليه و آله و سلم را بيرون ميآورند و در ترازويش ميگذارند، آن گاه سنگينى ميكند.(2)

3) و از وى، از على، از پدرش، از نوفلى، از سكونى، از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام روايت شده است كه ايشان فرمود: امير مؤمنان حضرت على عليه السلام فرمود: سبحان الله نيمى از (سنگينى) ترازوست و الحمد لله ترازو را پر ميكند و الله اكبر ميان آسمان و زمين را پُر ميكند.(3)

4) محمّد بن عبّاس، از حسن بن على بن زكريا بن عاصم مينى، از هيثم بن عبد الرحمن، از حضرت امام رضا عليه السلام، از پدر بزرگوارش عليه السلام، از جدّ بزرگوارش عليه السلام روايت كرده است كه ايشان درباره كلام خداوند عزّ و جلّ فرمود: «فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ، فَهُوَ فِى عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ» درباره حضرت امام على بن ابى طالب عليه السلام نازل شد «وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ، فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ» درباره سه نفر نازل شد. حضرت عليه السلام آن سه نفر را منظور داشت.(4)

5) ابن شهر آشوب، از حضرت امام محمّد باقر عليه السلام و حضرت امام جعفر صادق عليه السلام روايت كرده است كه ايشان درباره كلام خداوند متعال فرمودند: «فَأَمَّا مَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ» او امير مؤمنان عليه السلام است «فَهُوَ فِى عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ، وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ» و ولايت حضرت على عليه السلام را انكار كرد «فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ» يعنى آتش دوزخ، خداوند آن را مادر و پناهگاه او قرار ميدهد.(5)

1- [1] - تفسير قمى، ج 2، ص 440.

2- [2] - کافی، ج 2، ص 358، ح 15.
3- [3] - کافی، ج 2، ص 367، ح 3.
4- [4] - تأویل الآیات، ج 2، ص 849، ح 1.
5- [5] - مناقب، ج 2، ص 151.

6) ابن بابویه، از پدرش، از محمّد بن یحیی عطّار، از یعقوب بن یزید، از محمّد بن عمر، از صالح بن سعید، از برادرش سهل حَلوانی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: در همان حال که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در حال گشت و گذار بود، از روستایی گذر کرد و اهالی آن جا را دید که بر راهها و در خانهها مردهاند. ایشان فرمود: اینان به سبب خشم خداوند مردهاند. اگر غیر از این بود، یکدیگر را به خاک سپرده بودند. یاران ایشان عرض کردند: دوست داریم ما را از قصّه آنان باخبر کنی. در آن هنگام به حضرت علیه السلام ندا رسید: ای روح الله! آنان را ندا ده. ایشان فرمود: ای اهالی روستا! آن گاه یکی از آنان پاسخ داد: گوش به فرمان توأم ای روح الله! فرمود: حال و قصّه شما چیست؟ عرض کرد: ما در تندرستی به سر میبردیم و در هاویه افتادیم. فرمود: هاویه چیست؟ عرض کرد: دریایی است از آتش که کوههایی از آتش در خود دارد. فرمود: چه چیز چنین کاری بر سرتان آورد؟ عرض کرد: دوستی دنیا و بندگی طاغوتیان. فرمود: از دوستی دنیا چه به شما رسید؟ عرض کرد: همچون کودکی که مادرش را دوست بدارد؛ چون رو کرد، شاد کرد و چون پشت کرد، غمگین کرد. فرمود: و از بندگی طاغوتیان چه به شما رسید؟ عرض کرد: هرگاه فرمانمان دادند، آنان را اطاعت کردیم. فرمود: چه شد که از میان آنان تو مرا پاسخ گفتی؟ عرض کرد: زیرا آنان به لگامهایی از آتش دهانه شدهاند و فرشتگانی درشتخو و سختگیر بر آنان گماشته شدهاند. من (در دنیا) در میان آنها بودم، امّا از آنها نبودم. از این رو چون عذاب، آنان را در میان گرفت، من نیز به آن دچار شدم. اکنون من بر درختی آویخته شدهام و میترسم در آتش دوزخ واژگون شوم.

حضرت عیسی علیه السلام به یاران خود فرمود: اگر دین در سلامت بماند، خوابیدن در زبالهدانها و خوردن نان جو نیکتر است.(1)

7) محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن خالد، از منصور بن عبّاس، از سعید بن جَناح، از عثمان بن سعید، از عبد الحمید بن علی کوفی، از مهاجر اسدی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: حضرت عیسی بن مریم علیه السلام بر روستایی گذر کرد که

1- [1] - علل الشرائع، ج 2، ص 177، ح 21.

ساکنان و پرندگان و چهارپایانش همگی مرده بودند. ایشان فرمود: بدانید اینان به سبب عذابی مردهاند؛ چون اگر جدای از هم مرده بودند، همدیگر را دفن کرده بودند. حواریّون عرض کردند: ای روح و کلمه (حُکم و اراده) خدا! از خداوند بخواه آنان را برای ما زنده کند تا ما را از کرده خود آگاه سازند و ما از چنین کرداری دوری جوئیم. حضرت علیه السلام از پروردگارش چنین خواست و در آن دم از آسمان به وی ندا رسید که آنان را ندا ده. حضرت عیسی علیه السلام شب هنگام بر بلندی ایستاد و فرمود: ای ساکنان روستا! در آن هنگام یکی از آنان به حضرت علیه السلام پاسخ داد: گوش به فرمان توام ای روح و کلمه (حُکم و اراده) خدا! حضرت عیسی علیه السلام فرمود: وای بر شما! چه کردهاید؟ عرض کرد: طاغوت پرستی و دنیا دوستی با ترس اندک و آرزوی بلند و غفلت ورزی در لهو و لعب. فرمود: دنیا دوستی شما چگونه بود؟ عرض کرد: همچون فرزندی که مادرش را دوست بدارد؛ چون به ما رو کرد، خشنود و خوشحال و شاد شدیم و چون از ما روی گرداند، گریان و نالان شدیم. فرمود: طاغوتپرستی شما چگونه بود؟ عرض کرد: اطاعت از اهل معصیت. فرمود: سرانجام کارتان چگونه بود؟ عرض کرد: شب را در تندرستی خوابیدیم و صبح هنگام در هاویه بودیم. فرمود: هاویه چیست؟ عرض کرد: سِجّین. فرمود: سجّین چیست؟ عرض کرد: کوهی است از گدازه که تا به روز قیامت بر ما شعلهور است. فرمود: شما چه گفتید و به شما چه گفته شد؟ عرض کرد: گفتیم: ما را به دنیا بازگردان تا زهد پیشه کنیم. به ما گفته شد: دروغ میگویید. فرمود: وای بر تو! چرا در میان آنان کسی جز تو با من سخن نگفت؟ عرض کرد: ای روح خدا! آنان در دستان فرشتگانی درشتخو و سختگیر به لگامهایی از آتش دهانه شدهاند. من (در دنیا) در میان آنها بودم، امّا از آنها نبودم. از این رو چون عذاب فرود آمد، مرا نیز با آنان در میان گرفت. اکنون من با تار مویی بر لبه دوزخ آویخته شدهام و نمی دانم که در آن واژگون میشوم یا از آن رهایی مییابم. آن گاه حضرت عیسی علیه السلام رو به حواریّون کرد و فرمود: ای دوستان خدا! خوردن نان خشک با سنگ نمک و خوابیدن در زبالهدانها در صورت سلامتی دنیا و آخرت، بسیار نیکتر است.(1)

1- [1] - کافی، ج 2، ص 239، ح 11.

سوره تکاثر

اشاره

سوره تکاثر مکی است. 8 آیه دارد و پس از سوره کوثر نازل شده است.

ص:669

ص:670

1) محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمّد بن بشیر، از عبید الله دهقان، از درست، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که «اَلْهَاکُمُ التَّکَاثُرُ» را به هنگام خواب بخواند، از مصیبت و فتنه قبر به دور خواهد بود.(1)

ابن بابویه نیز از پدرش، از محمّد بن یحیی عطّار، از محمّد بن احمد، از سهل بن زیاد، از جعفر بن محمّد بن بشّار، از عبید الله دهقان، از درست، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام همانند این حدیث را روایت کرده است.(2)

2) و از وی، با سند خود، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: هر که سوره «اَلْهَاکُمُ التَّکَاثُرُ» را در نماز واجب بخواند، خداوند برایش ثواب پاداش صد شهید را مینویسد و هر که آن را در نماز مستحبّی بخواند، خداوند برایش ثواب پنجاه شهید را مینویسد و ان شاء الله تعالی به هنگامی که نماز واجب می گزارد، چهل صف از فرشتگان به همراهش نماز میگزارند.(3)

3) و از خواصّ القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را بخواند، خداوند او را به خاطر

1- [1] - کافی، ج 2، ص 456، ح 14.
2- [2] - ثواب الأعمال، ص 155.
3- [3] - ثواب الأعمال، ص 155.

نعمتهایی که در دنیا به او ارزانی داشته، مورد حساب قرار نمیدهد؛ و هر که آن را به هنگام بارش باران بخواند، خداوند، گناهان او را در زمان جان سپردن میآمرزد.

4) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر که این سوره را به هنگام بارش باران بخواند، خداوند او را میآمرزد و هر که آن را به هنگام نماز عصر بخواند، تا زمان غروب خورشید در روز بعد به اذن خداوند متعال در امان خدا خواهد بود.

5) بستان الواعظین: از زینب بنت جَحش، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: چون قاری قرائت کند: «اَلْهَاکُمُ التَّکَاثُرُ»، در ملکوت آسمانها او را شکرگزارِ خداوند مینامند.

ص:672

تفسیر سوره تکاثر

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«اَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ (1) حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (2)...ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (8)»

«اَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ (1) حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (2) كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (3) ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (4) كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ (5) لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ (6) ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ (7) ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (8)»

[تفاخر به بیشترداشتن، شما را غافل داشت * تا کارتان (و پایتان) به گورستان رسید * نه چنین است؛ زودا که بدانید * باز هم نه چنین است؛ زودا که بدانید * هرگز چنین نیست، اگر علم الیقین داشتید * به یقین دوزخ را می بینید * سپس آن را قطعاً به عین الیقین درمی یابید * سپس در همان روز است که از نعمت (روی زمین) پرسیده خواهید شد]

1) علی بن ابراهیم: کلام خداوند متعال: «اَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ» یعنی دارایی زیادتان شما را به غفلت درانداخت «حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» و از مرگ یاد نکردید «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ، لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» یعنی ناگزیر آن را خواهید دید «ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ، ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» یعنی از ولایت و دلیل این سخن، کلام خداوند متعال است: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُم مَّسْئُولُونَ» [_ _و بازداشتشان نمایید که آنها مسؤولند](1).(2)

2) احمد بن محمّد بن خالد برقی، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر، از

1- [1] - صافات/ 24.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 441.

هشام بن سالم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «وْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ» فرمود: به چشم دیدن.(1)

3) شرف الدین نجفی در تفسیر اهل بیت - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - از یکی از یارانمان، از محمّد بن علی، از عبد الله بن نَجیح یمانی روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ، ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» پرسیدم و ایشان فرمود: یعنی یک بار در روز رجعت و بار دیگر در روز قیامت.(2)

4) ابن فارسی در روضه الواعظین، از ابن عبّاس روایت کرده است که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرائت فرمود: «أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ»، سپس فرمود: تکاثر اموال، جمع کردن آنها از راه ناحق و دریغ کردن آنها از راه حقّ و بستن آنها در ظرفهاست. «حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ» تا این که وارد گورهایتان میشوید «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» چون از گورهایتان به سوی محشر بیرون آئید «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ» و این هنگامی است که صراط را میآورند و میان دو پل دوزخ نصب می کنند. «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» از پنج چیز: از سیری شکم ها و نوشیدنیهای سرد و لذّت خوابها و سایه خانهها و تناسب اندامها.(3)

5) سپس ابن فارسی گفت: و در اخبار ما روایت شده که نعمت، ولایت حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام است.(4)

6) شیخ در امالی، از ابو عمر عبد الواحد بن محمّد بن عبد الله بن محمّد بن مهدی، از ابو العبّاس احمد بن محمّد بن سعید بن رحمان بن عقده الحافظ، از جعفر بن علی بن نجیح کندی، از حسن بن حسین، از ابوحفص صائغ، از ابو العبّاس، از عمر بن راشد، از ابو سلیمان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» فرمود: ما از جمله نعمتها هستیم. و نیز حضرت درباره کلام خداوند متعال: «وَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا»(5)[و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید] فرمود: ما آن ریسمان هستیم.(6)

1- [1] - محاسن، ص 247، ح 250.
2- [2] -تأويل الآيات، ج 2، ص 850، ح 1.
3- [3] - روضه الواعظين، ص 541.
4- [4] - روضه الواعظين، ص 541.
5- [5] - آل عمران/ 103.
6- [6] - امالى، ج 1، ص 278.

7) علی بن ابراهیم، از احمد بن ادریس، از احمد بن محمّد ، از سلمه بن عطاء، از جمیل، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» فرمود: این امّت از نعمتی که خداوند با رسول خود صلی الله علیه و آله و سلم و سپس اهل بیت او - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - به آنها بخشید، بازخواست میشوند.(1)

8) محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن خالد، از عثمان بن عیسی، از ابو سعید، از ابو حمزه روایت کرده است که وی گفت: به همراه گروهی نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودیم. ایشان ما را به غذایی فراخواند که در گوارایی و دلپذیری، چهره خود را در آن تماشا میکردیم. مردی گفت: از این نعمتی که به نزد پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن بهرهمند شدید، بازخواست خواهید شد. آن گاه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: خداوند عزّ و جلّ ارجمندتر و والامقام تر از آن است که غذایی به شما بخوراند و آن را برایتان روا برشمارد، سپس شما را از آن بازخواست کند. امّا او از نعمتی که با حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان محمّد - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - به شما بخشیده، بازخواستتان میکند.(2)

9) و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن ابی عبد الله، از پدرش، از قاسم بن محمّد جوهری، از حارث بن حریز، از سدیر صیرفی، از ابو خالد کابلی روایت شده است که او گفت: خدمت حضرت امام محمّد باقر علیه السلام رسیدم. ایشان مرا به ناهار فراخواند و من در حضور ایشان غذایی خوردم که هرگز غذایی دلپذیرتر و نیکتر از آن نخورده بودم. چون از غذا خوردن فارغ شدیم، ایشان فرمود: ای ابا خالد! غذایت را - و یا فرمود: غذایمان را- چگونه دیدی؟ عرض کردم: فدایت شوم! هرگز غذایی دلپذیرتر و آراستهتر از آن نخورده بودم، چنان که آیهای از کتاب خداوند عزّ و جلّ را به یاد آوردم: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ». حضرت علیه السلام فرمود: نه، خداوند شما را تنها از راه حقّی که بر آن هستید، بازخواست میکند.(3)

10) ابن بابویه، از حاکم ابو علی حسین بن احمد بیهقی، از محمّد بن یحیی صولی، از ابو ذکوان قاسم بن اسماعیل در سامراء، در سال دویست و هشتاد و پنج،

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 441.
2- [2] - کافی، ج 6، ص 280، ح 3.
3- [3] - کافی، ج 6، ص 280، ح 5.

از ابراهیم بن عبّاس صولی کاتب در اهواز در سال دویست و بیست و هفت روایت کرده است که وی گفت: روزی خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودیم. ایشان فرمود: نعمت حقیقی در دنیا نیست. آن گاه یکی از فقهایی که در حضور ایشان بود، عرض کرد: مگر در کلام خداوند عزّ و جلّ: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» این نعمت که همان آب سرد است، در دنیا نیست؟ حضرت امام رضا علیه السلام - با صدای بلند- فرمود: شما آن را چنین تفسیر کردهاید و آن را در گونههایی بیان کرده اید؛ گروهی گفتند: آن نعمت، آب سرد است و گروهی دیگر گفتند: آن نعمت، غذای دلپذیر است و دیگران گفتند: آن نعمت، خواب خوش است. حال آن که پدرم علیه السلام، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام برایم نقل فرمود که چون نزد ایشان سخنان شما را درباره کلام خداوند متعال: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» بازگفتند، ایشان خشمگین شد و فرمود: خداوند متعال بندگانش را از آن چه که به آنان ارزانی داشته بازخواست نمیکند و به خاطر این نعمتها بر آنان منّت نمیگذارد؛ منّت گذاشتن برای آفریدگان ناپسند دانسته شده، حال چگونه چیزی که خداوند خالق، آن را برای آفریدگان نپسندیده به خود او اضافه میشود؟ این نعمت، تنها دوستی و ولایت ما اهل بیت است - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - که خداوند پس از توحید و نبوّت، از آن بازخواست میکند؛ چرا که چون بنده در این باره به وظیفه خود عمل کرده باشد، او را به سوی نعمت بهشت که تمامی ندارد، رهسپار میکند. این سخن را پدرم علیه السلام، از پدرش علیه السلام، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام، از پدرش حضرت امام سجّاد علیه السلام، از پدرش حضرت امام حسین علیه السلام، از پدرش حضرت امام علی علیه السلام برایم نقل کرد که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! همانا نخستین چیزی که بنده پس از مرگ از آن بازخواست میشود، گواهی به آن است که هیچ خدایی جز الله نیست و محمّد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست و تو ولیّ مؤمنان هستی، مقامی که خداوند برای تو قرار داده و من برایت قرار دادهام. پس هر که به آن اقرار کند و آن را باور داشته باشد، به سوی آن نعمتی که جاوید است، رهسپار میشود.

آن گاه ابو ذکوان پس از آن که حدیث را برایم روایت کرد، بدون این که از او سؤالی بپرسم، به من گفت: این حدیث را به دلایلی برایت روایت کردم. یکی این که از بصره به نزد من آمدهای، دیگر این که عمویت مرا از آن بهرهمند کرد و دیگر این که من به زبان و شعر مشغول بودم و به موضوعی جز این دو نمیپرداختم؛ در همین

ص:676

هنگام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که مردم به ایشان سلام میکردند و ایشان پاسخشان میداد. من نیز سلام کردم امّا ایشان پاسخ مرا نداد. عرض کردم: ای رسول خدا! من از امّت شما هستم. ایشان فرمود: آری، امّا حدیث نعمت را که از ابراهیم شنیدی، برای مردم روایت کن.

سپس صولی گفت: این حدیث را مردم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کردهاند، با این تفاوت که در روایت آنان ذکر نعمت و این آیه و تفسیرش نیست، بلکه تنها روایت کردهاند که نخستین چیزی که بنده در روز قیامت از آن بازخواست میشود، شهادت و نبوّت و ولایت حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام است.(1)

11) محمّد بن عبّاس، از علی بن احمد بن حاتم، از حسن بن عبد الواحد، از قاسم بن ضحّاک، از ابو حفص صائغ، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ»، به خدا سوگند که آن نعمت، غذا و نوشیدنی نیست، بلکه ولایت ما اهل بیت - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - است.(2)

12) و از وی، از احمد بن محمّد ورّاق، از جعفر بن علی بن نجیح، از حسن بن حسین، از ابو حفص صائغ، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» فرمود: ما آن نعمت هستیم.(3)

13) و از وی، از احمد بن قاسم، از احمد بن محمّد ، از محمّد بن خالد، از عمر بن عبد العزیز، از عبد الله بن نجیح یمانی روایت شده است که او گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: معنای کلام خداوند عزّ و جلّ: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» چیست؟ ایشان فرمود: آن نعمت، نعمتی است که خداوند با ولایت ما و دوستی حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان ایشان - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - به شما ارزانی داشت.(4)

14) و از وی، از احمد بن محمّد بن سعید، از حسن بن قاسم، از محمّد بن عبد الله بن صالح، از مفضّل بن صالح، از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته، از

1- [1] - عيون اخبار الرضا عليه السلام، ج 2، ص 136، ح 8.
2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 850، ح 2.
3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 850، ح 3.
4- [4] - تأويل الآيات، ج 2، ص 850، ح 4.

حضرت امام علی علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ»، ما آن نعمت هستیم.(1)

15) و از وی، از احمد بن قاسم، از احمد بن محمّد ، از محمّد بن خالد، از محمّد بن ابی عمیر، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ» فرمود: ما نعمت مؤمن و تلخکامی کافر هستیم.(2)

16) و از وی، از علی بن عبد الله، از ابراهیم بن محمّد ثقفی، از اسماعیل بن بشّار، از علی بن عبد الله بن غالب، از ابو خالد کابلی روایت شده است که وی گفت: خدمت حضرت امام محمّد باقر علیه السلام رسیدم. ایشان غذایی پیش روی من گذاشت که دلپذیرتر از آن نخورده بودم. آن گاه به من فرمود: ای ابا خالد! غذای ما را چگونه دیدی؟ عرض کردم: فدایت شوم! چه دلپذیر بود! امّا من آیهای از کتاب خدا را به یاد آوردم و بر من ناگوار شد. فرمود: کدام آیه؟ عرض کردم: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ». فرمود: به خدا سوگند! هرگز از این غذا بازخواست نخواهی شد. سپس حضرت علیه السلام خندید و از خنده لبانش گشوده شد و دندانهایش آشکار گشت و فرمود: آیا میدانی آن نعمت چیست؟ عرض کردم: خیر. فرمود: ما آن نعمت هستیم که شما از آن بازخواست میشوید.(3)

17) و شیخ مفید، با سند خود، از محمّد بن سائب کلبی روایت کرده است که وی گفت: چون حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به عراق وارد شد، در حیره فرود آمد. آن گاه ابو حنیفه خدمت ایشان رسید و درباره مسائلی از ایشان پرسید. از جمله سؤالهای وی این بود که به آن حضرت عرض کرد: فدایت شوم! امر به معروف چیست؟ حضرت علیه السلام فرمود: معروف - ای ابا حنیفه! - همان معروف در میان آسمانیان و همان معروف در میان زمینیان است و آن امیر مؤمنان حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام است.

عرض کرد: فدایت شوم! منکر چیست؟ فرمود: آن دو کس که در حقّ او ستم کردند و امر او را ربودند و مردم را بر او مسلّط کردند.

عرض کرد: پس این که مردی را مشغول نافرمانی خدا می بینی و او را از این کار باز میداری چیست؟ حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: آن، امر به

1- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 851، ح 6.
2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 851، ح 5.
3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 851، ح 7.

معروف و یا نهی از منکر نیست، بلکه آن تنها خیری است که آن را عرضه داشته است. ابو حنیفه عرض کرد: - فدایت شوم- مرا از کلام خداوند عزّ و جلّ: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» آگاه ساز. ایشان فرمود: به نظر تو آن نعمت چیست ای ابو حنیفه؟! عرض کرد: امنیت در آشیانه و سلامتی بدن و روزی حاضر. حضرت علیه السلام فرمود: ای ابو حنیفه! اگر خداوند عزّ و جلّ در روز قیامت تو را باز ایستاند تا از همه آن چه خوردهای و نوشیدهای تو را بازخواست کند، ایستادن تو بسیار به درازا میکشد. عرض کرد: پس آن نعمت چیست فدایت شوم؟ فرمود: آن نعمت، ما هستیم که خداوند با ما مردم را از گمراهی نجات داد و با ما آنان را (پس) از نابینایی، بینا کرد و با ما آنان را (پس) از نادانی، آموخت. عرض کرد: فدایت شوم! پس چگونه قرآن تا به ابد نو میماند؟ فرمود: از آن جا که قرآن برای زمانی خاص جدای از زمانی دیگر قرار داده نشده که گذر روزها آن را کهنه کند، اگر چنین بود، قرآن پیش از نابودی دنیا نابود میشد.(1)

18) طبرسی: عیاشی با سند خود - در حدیثی طولانی- روایت کرده است که ابو حنیفه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره این آیه پرسید و ایشان به او فرمود: آن نعمت در نظر تو چیست ای نعمان؟! عرض کرد: روزی انسان است از غذا و آب سرد. حضرت علیه السلام فرمود: اگر خداوند در روز قیامت تو را در حضور خود باز ایستاند تا از همه آن چه که خوردهای و نوشیدهای تو را بازخواست کند، ایستادن تو در حضور او بسیار به درازا میکشد. عرض کرد: پس آن نعمت چیست فدایت شوم؟ فرمود: ما اهل بیت، آن نعمت هستیم که خداوند آن را به بندگان ارزانی داشت و با ما آنان را پس از این که چند دسته بودند، یکپارچه کرد و خداوند با ما میان دلهایشان الفت برقرار کرد و آنان را پس از این که با هم دشمن بودند، با هم برادر ساخت و خداوند با ما آنان را به سوی اسلام رهنمون شد و این نعمتی است که پایان ندارد. خداوند آنان را از حق آن نعمتی که به ایشان ارزانی داشته بازخواست میکند و آن، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و عترت ایشان علیهم السلام است.(2)

19) ابن شهر آشوب از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» فرمود:

1- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 852، ح 8.
2- [2] - مجمع البيان، ج 10، ص 433.

یعنی امنیت و سلامتی و ولایت حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام.(1)

20) و از (التنویر فی معانی التفسیر): از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمودند: آن نعمت، ولایت امیر مؤمنان علیه السلام است.(2)

21) و از طریق مخالفان، از ابو نعیم حافظ، در حدیثی مرفوع به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ» فرمود: یعنی امنیت و سلامتی و ولایت حضرت امام علی علیه السلام.

22) ابن بابویه، با سند خود، از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ» فرمود: یعنی رُطب و آب سرد. و همانند این حدیث در صحیفه حضرت امام رضا علیه السلام، از حضرت امام علی علیه السلام نقل شده است.(3)

23) زمخشری در ربیع الأبرار از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ» فرمود: یعنی رطب و آب سرد.(4)

24) شیخ ورّام، از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ» فرمود: یعنی امنیت و سلامتی و تندرستی.(5)

25) طبرسی، از حضرت امام محمّد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره معنای نعمت فرمودند: آن، امنیت و سلامتی است.(6)

1- [1] - مناقب، ج 2، ص 153.
2- [2] - مناقب، ج 2، ص 153.
3- [3] - عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 42، ح 110.

4- [4] - ربيع الأبرار، ج 1، ص 236.
5- [5] - تنبيه الخواطر، ج 1، ص 44.
6- [6] - مجمع البيان، ج 10، ص 433.

سوره عصر

اشاره

سوره عصر مکی است. 3 آیه دارد و پس از سوره انشراح نازل شده است

ص:681

ص:682

1) ابن بابویه، با سند خود، از حسین بن ابی علاء، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر که سوره «وَالْعَصْرِ» را در نمازهای مستحبّی خود بخواند، خداوند در روز قیامت او را با چهرهای درخشان و لبی خندان و چشمی روشن بر میانگیزد تا این که به بهشت درآید.(1)

2) و از خواصّ القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را بخواند، خداوند برای او ده پاداش مینویسد و او را عاقبت به خیر میکند و او را از یاران حق قرار میدهد و اگر این سوره بر چیزی که در زیر زمین دفن میشود و یا انبار میگردد، خوانده شود، خداوند عزّ و جلّ تا زمانی که صاحبش آن را خارج کند، آن را در امان میدارد.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که پیوسته این سوره را بخواند، خداوند عزّ و جلّ، او را عاقبت به خیر میکند و او را از یاران حق قرار میدهد و اگر این سوره بر چیزی که انبار میشود، خوانده شود، آن را تا زمانی که به صاحبش بازگردد، در امان میدارد.

4) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: اگر این سوره بر چیزی که دفن میشود خوانده شود، آن چیز به اذن خدا در امان میباشد و خداوند، کسی را بر آن میگمارد تا از آن مراقبت کند تا این که صاحبش آن را خارج کند.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 155.

ص:684

تفسیر سوره عصر

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«وَالْعَصْرِ(1) إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِی خُسْرٍ (2)...وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ (3)»

«وَالْعَصْرِ(1) إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِی خُسْرٍ (2) إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ (3)»

[سوگند به عصر (غلبه حق بر باطل * که واقعاً انسان دستخوش زیان است * مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده اند]

1) ابن بابویه، از احمد بن هارون فامی، و جعفر بن محمّد بن مسرور، و علی بن حسین بن شاذویه مؤذن - که خداوند از همه آنها راضی و خشنود باد - همگی از محمّد بن عبد الله بن جعفر بن جامع حمیری، از پدرش، از محمّد بن حسین بن ابی خطّاب زیّات، از محمّد بن سنان، از مفضّل بن عمر روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَالْعَصْرِ، إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِی خُسْرٍ» پرسیدم و ایشان فرمود: عصر، عصر قیام حضرت قائم عجّل الله تعالی فرجه الشّریف است. «إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِی خُسْرٍ» یعنی دشمنان ما «إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا» یعنی به نشانههای ما «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی با دلنوازی از برادران«وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» یعنی به امامت «وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» یعنی در سختی.(1)

2) محمّد بن عبّاس، از محمّد بن قاسم بن سلمه، از جعفر بن عبد الله

1- [1] - کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، ص 595، ح 1.

محمّدی، از ابو صالح حسن بن اسماعیل، از عمران بن عبد الله مشرقانی، از عبد الله بن عبید، از محمّد بن علی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» فرمود: خداوند سبحانه، برگزیدگان خود را از آفریدگانش استثنا کرد، در آن جا که فرمود: «إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِی خُسْرٍ، إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا» به ولایت امیر مؤمنان حضرت امام علی علیه السلام «وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» یعنی واجبات را به جا آوردند «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» یعنی به ولایت «وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» یعنی فرزندان خود و کسانی را که پس از خود به جا گذاشتند، به ولایت و شکیبایی در این راه سفارش کردند.(1)

3) علی بن ابراهیم، از محمّد بن جعفر، از یحیی بن زکریا، از علی بن حسّان، از عبد الرحمن بن کثیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» فرمود: خداوند برگزیدگان خود را از آفریدگانش استثنا کرد، در آن جا که فرمود: «إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِی خُسْرٍ، إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا» میفرماید: به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام ایمان آورید «وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ» پسینیان و فرزندان خود و کسانی را که بر جا گذاشتند، یعنی به ولایت، «وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» یعنی کسان خود را به ولایت وصیت کردند و آنان را به ولایت و شکیبایی در راه آن سفارش کردند.(2)

4) و نیز علی بن ابراهیم گفت: «وَالْعَصْرِ، إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِی خُسْرٍ» آن، قسم است و جوابش این است که انسان به راستی زیانکار است. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام این سوره را این گونه قرائت فرمود: (وَالعَصرِ * إنَّ الإنسَانَ لَفِی خُسرٍ * وَ إنَّهُ فِیهِ إلَی آخِرِ الدَّهرِ * إلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَواصَوا بِالحَقِّ وَ تَواصَوا بِالصَّبرِ وَ ائتَمَرُوا بِالتَّقوَی وَ ائتَمَرُوا بِالصَّبرِ) (سوگند به عصر که واقعاً آدمی را خسران است، و او تا به پایان روزگار در خسران است، مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و یکدیگر را به حق سفارش کردند و یکدیگر را به شکیبایی سفارش کردند و در پرهیزکاری فرمان بردند و در شکیبایی فرمان بردند).(3)

1- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 853، ح 1.
2- [2] - تفسير قمى، ج 2، ص 44 2.
3- [3] - تفسير قمى، ج 2، ص 442.

سوره همزه

اشاره

سوره همزه مکی است. 9 آیه دارد و پس از سوره قیامت نازل شده است.

ص:687

ص:688

1) ابن بابویه، با سند خود، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر که «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» را در نمازهای واجب خود بخواند، خداوند فقر را از او دور میکند و برایش روزی فراهم میآورد و مرگ ناگوار را از او دفع میکند.(1)

2) و از خواصّ القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را بخواند، به شمار کسانی که محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش را ریشخند کردند به او پاداش داده میشود؛ و اگر بر چشم خوانده شود، به آن سود رساند.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که این سوره را بخواند و آن را از برای چشمی دردمند بنویسد، آن چشم به اذن خدا شفا مییابد.

4) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: اگر این سوره بر کسی که چشم خورده خوانده شود، به قدرت خداوند چشم زخم از او برطرف میگردد.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 155.

ص:690

تفسیر سوره همزه

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«وَیْلٌ لِّکُلِّ هُمَزَهٍ لُّمَزَهٍ (1) الَّذِی جَمَعَ...إِنَّهَا عَلَیْهِم مُّؤْصَدَهٌ (8) فِی عَمَدٍ مُّمَدَّدَهٍ (9)»

«وَیْلٌ لِّکُلِّ هُمَزَهٍ لُّمَزَهٍ (1) الَّذِی جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ (2) یَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (3) کَلَّا لَیُنبَذَنَّ فِی الْحُطَمَهِ (4) وَمَا أَدْرَاکَ مَا الْحُطَمَهُ (5) نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَهُ (6) الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الْأَفْئِدَهِ (7) إِنَّهَا عَلَیْهِم مُّؤْصَدَهٌ (8) فِی عَمَدٍ مُّمَدَّدَهٍ (9)»

[وای بر هر بدگوی عیبجویی * که مالی گرد آورد و برشمردش * پندارد که مالش او را جاوید کرده * ولی نه قطعاً در آتش خردکننده فرو افکنده خواهد شد * و تو چه دانی که آن آتش خردکننده چیست؟ * آتش افروخته خدا(یی) است * (آتشی) که به دلها می رسد * و (آتشی که) در ستونهایی دراز آنان را در میان فرامی گیرد * در ستونهای کشیده و طولانی]

1) محمّد بن عبّاس، از احمد بن محمّد نوفلی، از محمّد بن عبد الله بن مهران، از محمّد بن خالد برقی، از محمّد بن سلیمان دیلمی، از پدرش سلیمان روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: معنای کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَیْلٌ لِّکُلِّ هُمَزَهٍ لُّمَزَهٍ» چیست؟ ایشان فرمود: کسانی که در حقّ خاندان حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بد گفتند و از ایشان عیبجویی کردند و در جایگاهی نشستند که خاندان حضرت محمّد - که

سلام و درود خدا بر ایشان باد - برای آن مقام سزاوارتر از آنها بودند.(1)

2) علی بن ابراهیم در معنای این سوره گفت: این فرموده خدای تبارک و تعالی: «وَیْلٌ لِّکُلِّ هُمَزَةٍ» یعنی کسی که به مردم بهتان میزند و فقیران را حقیر میپندارد «لُّمَزَةٍ» کسی است که زمانی که فقیر و گدایی را میبیند، سر و گردن میگرداند و خشمگین میشود. اما این فرموده خدای متعال: «الَّذِی جَمَعَ مَالاً وَعَدَّدَهُ» مالی را فراهم آورد و در گوشهای نهاد. سپس فرمود: «یَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» میپندارد که مالش او را جاوید میکند و پایدارش میدارد. اما این فرموده خدای متعال: «کَلَّا لَیُنبَذَنَّ فِی الْحُطَمَةِ» حطمه، آتشی است که هر چیزی را خرد میکند. سپس فرمود: «وَمَا أَدْرَاکَ» ای محمّد! «مَا الْحُطَمَةُ، نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ، الَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الْأَفْئِدَةِ» آتشی که بر دلها شعلهور میشود؛ ابوذر غِفاری - که خداوند از او راضی و خشنود باد - گفت: به متکبّران نوید دهید که بر سینههایشان داغ میگذارند و پشتهایشان را بر زمین میکشند. اما این فرموده خدای متعال: «إِنَّهَا عَلَیْهِم مُّؤْصَدَةٌ» بر آنان فرو بسته شده است. سپس فرمود: «فِی عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ» وقتی ستونهایی بلند، آنان را در میان گیرد، به خدا سوگند پوستهایشان را میخورد.(2)

3) طبرسی: عیاشی با سند خود، از محمّد بن نعمان احول، از حمران بن اعین، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: کافران و مشرکان، یکتاپرستان را در آتش دوزخ سرزنش میکنند و میگویند: امروز نمیبینیم که یکتاپرستی شما بهرهای به شما رسانده باشد و ما و شما همگی یکسانیم. در آن هنگام پروردگار متعال آنان را خوار میکند و به فرشتگان میفرماید: شفاعت کنید و آنها برای هر کس که خدا بخواهد، شفاعت میکنند. سپس به پیامبران میفرماید: شفاعت کنید و ایشان برای هر کس که او بخواهد، شفاعت میکنند. سپس به مؤمنان میفرماید: شفاعت کنید و آنان برای هر کس که او بخواهد، شفاعت میکنند. آن گاه خداوند میفرماید: منم مهربانترین مهربانان، به رحمت من بیرون آئید و این گونه آنها همچون پروانهها بیرون میآیند. سپس حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: ستونها کشیده میشوند و آن (سرزنش

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 854، ح 1.

2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 443.

کنندهها) را در میان میگیرند و به خدا سوگند جاودانگی آغاز میشود.(1)

4) کتاب صفه الجنّه و النار: از سعید بن جناح، از عوف بن عبد الله ازدی، از جابر بن یزید جعفی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان - در حدیثی طولانی در بیان صفت دوزخیان- به آن جا رسید که فرمود: سپس بر هر شاخهای از درخت زقّوم، هفتاد هزار مرد آویخته میشوند چنان که شاخهها کج میشوند امّا نمیشکنند. آن گاه آتش از پشتهایشان داخل میشود و دلهایشان را فرا میگیرد و لبهایشان میچروکد و قلبهایشان از جا برکنده میشود و پوستهایشان میپزد و گوشتهایشان آب میشود و خداوند زنده جاودان خشم میآورد و میفرماید: ای دوزخبان! به آنان بگو: بچشید که جز عذاب چیزی بر شما نخواهیم افزود. ای دوزخبان! آتش برافروز، آتش برافروز که خشم من بر کسانی که مرا بر عرشم شماتت کردند و حقّم را سبک پنداشتند، سخت شده است و منم پادشاه جبّار. در آن دم دوزخبان ندا سرمیدهد: ای اهل گمراهی و تکبّر و ثروت در سرای دنیا! نوازش دوزخ را چگونه مییابید؟ آنان میگویند: قلبهایمان را به آتش کشید و گوشتهایمان را خورد و استخوانهایمان را درهم شکست، امّا هیچ فریادرسی نیست و هیچ یاوری نداریم. دوزخبان میگوید: به شُکوه پروردگارم سوگند که جز عذاب چیزی بر شما نمیافزایم. آنان میگویند: اگر پروردگارمان ما را عذاب کند، هیچ بر ما ستم نکرده است. آن گاه دوزخبان می گوید: «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِّأَصْحَابِ السَّعِيرِ»(2) [پس به گناه خود اقرار می کنند و مرگ باد بر اهل جهنم] یعنی دور باد اهل دوزخ از رحمت خدا.

سپس خداوند جبّار میفرماید: ای دوزخبان! آتش برافروز، آتش برافروز. دوزخبان به خشم میآید و ابری سیاه به سویشان روانه میکند که بر تمامی دوزخیان سایه میافکند. آن گاه آنان را چنان ندا میدهد که از اول تا به آخر و از دور تا به نزدیک، همه آنها میشنوند و میگوید: چه میخواهید بر شما ببارانم؟ می گویند: آب سرد، وای از تشنگی و وای از ذلّت بسیار. امّا او بر آنان سنگ و پارههای آهن و قلّاب و چرک و کِرمهای آتشین میباراند و این همه، چهرهها و

1- [1] - مجمع البیان، ج 10، ص 440.
2- [2] - ملک/ 11.

پیشانیهایشان را میسوزاند و دیدگانشان را کور میکند و استخوانهایشان را درهم میشکند و در آن لحظه آنان ندای واویلا سر میدهند. چون استخوانهایشان خالی از گوشت بر جا میماند، خشم خدا سختتر میشود و میفرماید: ای دوزخبان! همچون هیزم در آتش، دوزخ را بر آنان شعلهور کن. این چنین امواج آتش هفتاد پائیز روحهایشان را در دوزخ به ضربه میگیرد و درهایش، که از یکی تا دیگری پانصد سال راه است و هر یک ضخامتی هم اندازه راه صد ساله دارد، بر آنان فرو بسته میشود. سپس هر یک از آنان را در سه تابوت تو در تو از جنس آهن آتشین میگذارند، چنان که هیچ صدایی از آنان به گوش نرسد جز آن که بانگ قاطر برآورند و چون الاغ عرعر کنند و چون سگ به پارس کردن افتند و کر و کور و لال هیچ سخن نگویند جز آن که ناله کنند. در آن دم درهای دوزخ بر آنان بسته میشود و ستونهایش بر آنان نهاده میشود و این گونه هیچ تاب و توانی به آنان نمیرسد و هیچ اندوهی از آنان بیرون نمیشود و آتش بر آنان فرو بسته میشود و سیطره مییابد و در میان فرشتگان هیچ شفیعی ندارند و در میان بهشتیان هیچ دوست دلسوزی ندارند و پروردگار فراموششان میکند و یادشان را از دلهای بندگان پاک میکند و دیگر از آنان هیچ یادی نمیشود. پس پناه میبریم به خداوند والامرتبه بخشاینده مهربان و بخشنده، از آتش دوزخ و هر آن چه در آن است و از هر کرداری که ما را به آتش دوزخ نزدیک میکند. به راستی که او آمرزنده و بخشنده و گشاده دست و سخاوتمند است.(1)

1- [1] - اختصاص، ص 364.

سوره فیل

اشاره

سوره فیل مکی است. 5 آیه دارد و پس از سوره کافرون نازل شده است.

ص:695

ص:696

1) ابن بابویه با سند خود، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر که در نمازهای واجب خود سوره «أَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ» را بخواند، در روز قیامت همه دشتها و کوهها و تپّهها برایش گواهی دهند که او از نمازگزاران بوده است و ندا دهنده روز قیامت برایش ندا می دهد: درباره بندهام راست گفتید، گواهی شما بر او پذیرفته شد، او را به بهشت درآورید و از او حساب نکشید که او از جمله کسانی است که من خودش را و کردارش را دوست میدارم.(1)

2) و از خواصّ القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را بخواند، خداوند او را در دنیا از عذاب و از مسخ پناه میدهد و در امان نگاه میدارد و اگر این سوره بر نیزهای که پرتاب میشود خوانده شود، آن نیزه با هر چه برخورد کند، آن را خواهد شکست.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که این سوره را بخواند، خداوند او را از عذاب دردناک و از مسخ در دنیا در پناه خود میدارد و اگر این سوره بر نیزه خطّی(2) خوانده شود، آن نیزه با هر چه برخورد کند، آن را میشکند.

4) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: اگر این سوره بر سپاهی قرائت شود، بی شک، سپاهی که در روبروی قاری این سوره قرار دارد، شکست میخورد و قرائت این سوره، بی گمان، مایه قوّت قلب است.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 156.
2- [2] - نیزه خطّی: نیزه منسوب به خطّ است که نام مکانی در سرزمین بحرین است. نیزههای خطی را که از بهترین انواع نیزه است به این مکان نسبت میدهند. «المعجم الوسیط، ماده خطط».

ص:698

تفسیر سوره فیل

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«أَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحَابِ الْفِیلِ (1)...فَجَعَلَهُمْ کَعَصْفٍ مَّأْکُولٍ (5) »

«أَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحَابِ الْفِیلِ (1) أَلَمْ یَجْعَلْ کَیْدَهُمْ فِی تَضْلِیلٍ (2) وَأَرْسَلَ عَلَیْهِمْ طَیْرًا أَبَابِیلَ (3) تَرْمِیهِم بِحِجَارَهٍ مِّن سِجِّیلٍ (4) فَجَعَلَهُمْ کَعَصْفٍ مَّأْکُولٍ (5) »

[مگر ندیدی پروردگارت با پیلداران چه کرد؟ * آیا نیرنگشان را بر باد نداد؟ * و بر سر آنها دسته دسته پرندگانی ابابیل فرستاد * (که) بر آنان سنگهایی از گل (سخت) می افکندند * و (سر انجام خدا) آنان را مانند کاه جویده شده گردانید]

1) محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، از محمّد بن حمران، از ابان بن تغلب، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: چون فرمانروای حبشه با سپاه خود سوار بر فیل برای ویران کردن خانه خدا به راه افتاد، آنان در راه به شتر عبد المُطَّلِب برخوردند و آن را با زور به همراه خود بردند. این خبر به عبد المطّلب رسید و او به نزد فرمانروای حبشه رفت. دربان فرمانروا بر او وارد شد و گفت: این مرد، عبد المطّلب بن هاشم است. فرمانروا گفت: چه میخواهد؟

ترجمان گفت: در پی شتری آمده که از برای او بوده و سپاه ما آن را با خود برده است، از تو میخواهد که آن را به او بازگردانی. پادشاه حبشه به یاران خود گفت: این مرد رئیس و مهتر یک قوم است. من به سوی خانهای که پرستشگاه اوست آمدهام تا آن را ویران کنم، حال او از من میخواهد شترش را آزاد کنم؟!

بدانید اگر از من میخواست که از ویران کردن آن خانه صرف نظر کنم، بی شک چنین میکردم، شترش را به او بازگردانید. عبد المطّلب به ترجمان گفت: پادشاه چه میگوید؟ ترجمان برایش بازگفت. عبد المطّلب گفت: من صاحب شتر هستم و این خانه نیز صاحبی دارد که خود از آن مراقبت میکند. این گفت و شترش را به او بازگرداندند و او به سوی خانهاش رهسپار شد. در راهِ بازگشت، به فیل پادشاه برخورد و به او گفت: ای محمود! فیل سری تکان داد. گفت: آیا میدانی برای چه تو را آوردهاند؟ فیل با سرش گفت: نه. عبد المطّلب گفت: تو را آوردهاند تا خانه پروردگارت را ویران کنی، آیا به خود میبینی که چنین کاری کنی؟ فیل با سرش گفت: نه. عبد المطّلب به خانهاش بازگشت و چون صبح شد، آنان سوی او روانه شدند تا وارد حرم شوند. امّا عبد المطّلب اجازه نداد و جلویشان ایستاد. آن گاه به یکی از غلامانش گفت: از کوه بالا برو و بنگر تا چه میبینی. او گفت: از جانب دریا یک سیاهی میبینم. عبد المطّلب گفت: آیا آن را به تمام میبینی؟ گفت: نه، ولی چیزی نمانده که ببینم. چون آن سیاهی نزدیک شد. گفت: تودهای از انبوه پرندگانی است که نمی شناسمشان، هر پرندهای سنگی بر منقار دارد که همچون سنگریزه یا نوعی دیگر از سنگ است. عبد المطّلب گفت: به پروردگار عبد المطّلب سوگند که آنها تنها این قوم را قصد کردهاند. چون پرندگان بالای سر همه آن سپاه رسیدند، آن سنگها را فرو ریختند و هر سنگ بر سر مردی افتاد و از پشتش بیرون آمد و از پا درآوردش و این گونه هیچ یک از آنان جان سالم به در نبرد، مگر یک تن که مردم را از این امر خبر داد و چون این خبر با مردم بگفت، سنگی نیز بر سر او افتاد و او را از پا درآورد.(1)

2) و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد ، از ابن ابی عمیر، از محمّد بن حمران، و هشام بن سالم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: چون فرمانروای حبشه به قصد ویران کردن کعبه با فیل رهسپار شد، آنان به شتری برخوردند که از برای عبد المطّلب بود و آن را به زور با خود بردند. عبد المطّلب رو سوی فرمانروای آنان گذاشت تا از او بخواهد شترش را به او بازگردانند. عبد المطّلب از او اجازه ورود طلبید و او به وی اجازه

1- [1] - کافی، ج 1، ص 372، ح 25.

داد. به فرمانروا گفتند: این مرد، سرور - یا بزرگ- قریش است و مردی خردمند و جوانمرد است. از این رو او عبد المطّلب را گرامی داشت و به نزدیک خود فراخواند. سپس به ترجمان خود گفت: از او بپرس چه میخواهی. عبد المطّلب گفت: یاران تو به شتری برخوردند که از برای من است و آن را به زور با خود بردند. دوست دارم که آن را به من بازگردانی. فرمانروا از این که او درخواست پس گرفتن شترش را کرد، شگفت زده شد و گفت: این همان کسی است که پنداشتید بزرگ قریش است و از خردش یاد کردید؟ هیچ از من نخواست تا از خانهای که پرستشگاه اوست چشم بپوشم، بدانید که اگر از من میخواست تا از این کار درگذرم، بدون شک چنین میکردم. ترجمان، عبد المطّلب را از سخن پادشاه آگاه ساخت و عبد المطّلب به او گفت: این خانه صاحبی دارد که از آن مراقبت میکند، من تنها از تو خواستم که شترم را به من بازگردانی؛ چرا که به آن نیاز دارم. پس پادشاه فرمان داد تا شترش را به او بازگردانند.

عبد المطّلب رفت و در اطراف حرم فیل پادشاه را دید. به او گفت: ای محمود! فیل سرش را تکان داد. گفت: آیا میدانی تو را برای چه آوردهاند؟ فیل با سرش گفت: نه. گفت: تو را آوردهاند تا خانه پروردگارت را ویران کنی، آیا تو چنین میکنی؟ فیل با سرش گفت: نه. عبد المطّلب بازگشت و آنان فیل را آوردند تا وارد حرمش کنند. چون فیل به نزدیک حرم رسید، از ورود به حرم امتناع کرد. او را زدند، امّا باز هم از ورود به حرم امتناع کرد. او را در سرتاسر اطراف حرم چرخاندند امّا از هیچ راهی وارد نشد. در آن دم خداوند - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - پرندگانی چون پرستو که سنگهایی به اندازه عدس بر منقار داشتند، بر آنها فرستاد و آن پرندگان بر فراز سر آن مردان درآمدند و سنگها را بر سر آنان ریختند و هر سنگ از پشت آنان بیرون آمد، آن چنان که هیچ یک از آنان برجا نماند، جز یک تن که گریخت و شروع کرد آن چه را که دیده بود برای مردم بازگفت. به ناگاه یکی از آن پرندگان بر سرش پدیدار شد و او سر بلند کرد و گفت: این یکی از آن پرندگان است. آن پرنده آمد تا این که بالای سر او رسید و سپس سنگی بر سرش انداخت و آن سنگ از پشتش بیرون آمد و جان داد.(1)

1- [1] - کافی، ج 4، ص 216، ح 2.

3) و از وی، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از جمیل بن صالح، از ابو مریم روایت شده است که او گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ، تَرْمِيهِم بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ» پرسیدم و ایشان فرمود: پرندگانی بودند که نزدیک به زمین پرواز میکردند و از جانب دریا به سوی آنان آمدند، سرهایشان همچون سر درندگان بود و چنگالهایشان همچون چنگال پرندگان درنده. هر یک سه سنگ با خود داشت، دو سنگ در دو پایش و سنگی بر منقارش. این پرندگان شروع به ریختن سنگ بر سر آنها کردند، چنان که تنهایشان پر از آبله شد و از این بلا جان باختند. پیش از آن واقعه چنان آبلهای کس ندیده بود و پیش از آن روز و نیز پس از آن، چنان پرندگانی دیده نشد. کسانی که از آن جمع در آن روز جان سالم به در بردند، رو سوی حضرموت گذاشتند و چون به آن بیابان که پائینتر از یمن بود رسیدند، خداوند سیلی بر آنان فرستاد و همه را غرق کرد. حال آن که پیش از آن روز به مدّت پانزده سال هیچ آبی در آن بیابان دیده نشده بود. آن سرزمین بدین خاطر که جایگاه مَوت آنان شد، حضرموت نام گرفت.(1)

4) شیخ در امالی، از عبد الله محمّد بن محمّد - یعنی مفید- از ابو الحسن علی بن بلال مهلّبی، از عبد الواحد بن عبد الله بن یونس ربعی، از حسین بن محمّد بن عامر، از معلّی بن محمّد بصری، از محمّد بن جمهور عَمّی، از جعفر بن بشیر، از سلیمان بن سماعه، از عبد الله بن قاسم، از عبد الله بن سنان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارش علیه السلام، از جدّ بزرگوارش علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: وقتی ابرهه بن صَبّاح، پادشاه حبشه بر آن شد که خانه خدا را ویران کند، سپاه حبشه، پیشتر به راه افتاد و به غارت پرداخت و گلّهای را که از برای عبد المطّلب بن هاشم بود، ربود. عبد المطّلب نزد پادشاه رفت و اجازه ورود طلبید. او که در سایهبانی از دیبا بر تخت خود نشسته بود، به عبد المطّلب اجازه ورود داد. عبد المطّلب به ابرهه سلام کرد و او سلامش را پاسخ گفت. چون ابرهه در روی عبد المطّلب نگریست، خوبی و خوبرویی و خوشاندامی وی در دلش نشست. به او گفت: آیا پدرانت نیز همچون این زیبایی و نوری را که

1- [1] - کافی، ج 8، ص 84، ح 44.

در تو میبینم، داشتهاند؟ گفت: بله ای پادشاه! همه پدران من این زیبایی و نور و تابناکی را داشتهاند. ابرهه گفت: پس شما در بزرگی و شرف، سرآمد پادشاهان هستید و سزاست که تو سرور قوم خویش باشی. سپس او را در کنار خود بر تختش نشاند و به نگاهبان فیل تنومندش، که فیلی سفید و عظیم الجثّه بود و دو عاج آراسته به گونههای درّ و جواهر داشت و مایه فخر پادشاه حبشه بر پادشاهان زمین بود، گفت: فیل را برایم بیاور. فیلبان، فیل را که با زیورهای بسیار، آراسته بود، نزد پادشاه آورد. چون فیل با چهره عبد المطّلب روبرو شد، پیش رویش به سجده افتاد، حال آن که در برابر پادشاه سجده نمیکرد. خداوند زبان فیل را به عربی گشود و فیل به عبد المطّلب سلام کرد. چون پادشاه این بدید، از عبد المطّلب هراسان شد و گمان کرد که او جادوگر است. از این رو فرمان داد تا فیل را به جایگاهش بازگردانند و سپس به عبد المطّلب گفت: در پی چه آمده ای؟ من از سخاوتمندی و گشادهدستی و ارجمندی تو سخنها شنیدهام و از خوشاندامی و زیبایی و بزرگیات چنان دیدم که میبایست خواسته تو را اجابت کنم، پس هر چه میخواهی درخواست کن؛ حال آن که می پنداشت او آمده تا از او بخواهد که از مکّه بازگردد. عبد المطّلب به او گفت: یارانت بر گلّهای که از برای من است، گذر کردند و آن را با خود بردند، به آنان دستور ده تا گلّه را به من بازگردانند.

پادشاه حبشه از این سخن برآشفت و به عبد المطّلب گفت: از چشمم افتادی! تو آمدهای تا گلّهات را از من بخواهی حال آن که من آمدهام تا شرف تو و قومت را و مایه ارجمندیتان را که به خاطر آن از تمامی نسلها برجسته میشوید، ویران کنم. همان خانهای که از گوشه و کنار زمین برای حجّ آن روانه میشوند. اکنون تو در این باره چیزی نمیخواهی و گلّهات را طلب میکنی؟ عبد المطّلب به او گفت: من صاحب خانهای که تو میخواهی آن را ویران کنی نیستم، من صاحب گلّهای هستم که یاران تو آن را بردهاند. آمدهام تا چیزی را از تو درخواست کنم که خود صاحب آن هستم. این خانه صاحبی دارد که خود در برابر تمامی مردمان از آن مراقبت میکند و برای این کار سزاوارترین است. پادشاه گفت: گلّهاش را به او بازگردانید. گلّهاش را به او پس دادند و او رو سوی مکّه گذاشت و پادشاه با فیل تنومندش به همراه سپاهش برای ویران کردن کعبه، در پی او به راه افتاد. چون میخواستند فیل را به حرم وارد کنند، به زانو می نشست و چون او را باز و آزاد می

گذاشتند،هرولهکنان باز میگشت. در آن دم عبد المطّلب به غلامانش گفت: پسرم را نزد من فراخوانید. عبّاس را آوردند. گفت: این را نمیخواهم، پسرم را نزد من فراخوانید. آن گاه، ابو طالب را برای او آوردند. گفت: منظور من این نبود، پسرم را برایم بیاورید. عبد الله پدر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نزد او آوردند. چون عبد الله نزد او آمد، گفت: ای پسرم ! از کوه ابو قُبَیس بالا برو و چشم به سوی دریا بیانداز و بنگر و ببین چه چیزی از آن سو میآید و مرا خبر ده.

عبد الله از ابو قبیس بالا رفت و در همان دَم پرندگانی دسته دسته سیلآسا و به مانند تاریکی شب سر رسیدند و بر ابو قبیس فرود آمدند و سپس رو سوی کعبه گذاشتند و هفت دور، خانه را طواف کردند و سپس سوی صفا و مروه رفتند و هفت دور، آن جا را طواف کردند. عبد الله نزد پدرش آمد و او را از این امر خبر داد.

عبد المطّلب به او گفت: ای پسرم ! بنگر تا پس از این چه میکنند و مرا باخبر ساز. عبد الله چشم انداخت و به ناگاه پرندگان را دید که رو سوی لشکر حبشه گذاشتند و عبد المطّلب را از این امر خبر داد. در آن دم عبد المطّلب بیرون رفت و گفت: ای اهل مکّه ! به سوی آن لشکر روید و غنیمتهای خود برگیرید. آنان سوی لشکر حبشه رفتند و آنها را چون چوبهای پوسیده به زیر پرندگانی دیدند که هر یک، سه سنگ در دو پا و منقار خود داشت و با هر سنگ تنی از آن قوم را از پا در میآورد. چون این بر سر همه آنان آمد، پرندگانی که پیش از آن دیده نشده بودند و پس از آن نیز دیده نشدند، بازگشتند. وقتی آن قوم همگی هلاک شدند، عبد المطّلب سوی کعبه رفت و به پردههایش چنگ انداخت و گفت:(1)

یا حابِسَ الفیلِ بِذی المُغَمَّسِ***حَبَستَه کَأَنَّهُ مُکَوکَسِ

فِی مَجلِسٍ تَزهَقُ فِیهِ الأنفُسِ

ای آن که فیل را در ذی المغمّس(2) بازداشتی و آن را محبوس ساختی، چنان که گویی در کاسهای کوچک قرار گرفته است؛ آن هم در آوردگاهی که جانها را به لب میرساند.

آن گاه بازگشت و در وصف گریز قریشیان و هراس ایشان از سپاه حبشه

1- [1] - امالی، ج 1، ص 78.
2- [2] -ذی المغمس، مکانی است در نردیکی مکه در راه طائف. « معجم البلدان، ج 5، ص 161»

گفت:

طارَت قُرَیشٌ إذ رَأت خَمِیسَا***فَظَلتُ فَرداً لا أرَی أنِیسَا

ولا أحُسُّ مِنهُمُ حَسِیسَا***إلّا أخاً لِی ماجِداً نَفِیسَا

مُسَوَّداً فِی أهلِهِ رَئِیسَا

قریشیان چون لشکری را دیدند، گریختند؛ پس یکّه و تنها شدند و من برای آنان مونس و همدمی نمیبینم.

و نیز در میان آنان شخص با احساس و با شعوری را احساس نمیکنم، مگر برادر من که صاحب بزرگی و شکوه است. او سروری یافتهای است که در میان قوم خویش، عهدهدار مقام ریاست است.

5) علی بن ابراهیم در معنای این سوره گفت: این سوره درباره اهل حبشه نازل شد. آنها با فیل روانه شدند تا با او کعبه را ویران کنند. چون او را به نزدیکی در مسجد آوردند، عبد المطّلب به او گفت: آیا می دانی تو را به کجا می برند؟ فیل با سرش گفت: نه. عبد المطّلب گفت: تو را آوردهاند تا کعبه خدا را ویران کنی، آیا تو چنین کاری میکنی؟ فیل با سرش گفت: نه. اهل حبشه کوشیدند تا او را وارد مسجد کنند، امّا سرباز زد. آنان شمشیر بر او کشیدند و قطعه قطعهاش کردند «وَأَرْسَلَ» خداوند «عَلَیْهِمْ طَیْرًا أَبَابِیلَ» دستهای در پی دستهای «تَرْمِیهِم بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّیلٍ» گفت: هر یک از آن پرندگان سه سنگ با خود داشت، سنگی در منقار و دو سنگ در دو پا و این چنین بالای سرهایشان بال میزدند و مغزهایشان را نشانه میگرفتند. آن سنگها از مغز هر یک از آنان وارد میشد و از مقعد ایشان خارج میشد و بدنهایشان را درهم میشکست و آنان همچنان شدند که خداوند فرمود «فَجَعَلَهُمْ کَعَصْفٍ مَّأْکُولٍ» عصف، کاه است و مأکول، پسمانده آن است. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: و سرآغاز آبله از همان بلایی است که در آن زمان بر آنان فرود آمد.(1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 444.

ص:706

سوره قریش

اشاره

سوره قریش مکی است. 4 آیه دارد و پس از سوره تین نازل شده است.

ص:707

ص:708

1) ابن بابویه با سند خود، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر که سوره «لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ» را بسیار بخواند، خداوند در روز قیامت او را سوار بر چهارپایی از چهارپایان بهشت بر میانگیزد تا این که در آن روز بر سفرههای نور بنشیند.(1)

2) و از خواصّ القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را بخواند، خداوند همچون کسی که کعبه را طواف میکند و در مسجد الحرام معتکف میشود، به او پاداش میدهد و چون این سوره بر غذایی خوانده شود که ترس از خوردن آن میرود، شفابخش آن غذا شود، به گونهای که خورندهاش را به هیچ روی نیازارد.

3) و رسول خد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که این سوره را بر غذایی بخواند، هیچ آسیبی از آن نبیند.

4) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هرگاه این سوره بر غذایی خوانده شود که ترس از خوردن آن میرود، در برابر هر دردی شفابخش میشود و هرگاه آن را بر آبی بخوانند و سپس آن آب را بر کسی بپاشند که قلبش به ناخوشی افتاده و سببش را نمیداند، خداوند آن ناخوشی را از او برطرف میکند.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 156.

ص:710

تفسیر سوره قریش

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ (1) إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ...الَّذِى أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ (4)»

«لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ (1) إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاء وَالصَّيْفِ (2) فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ (3) الَّذِى أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ (4)»

[برای الفت دادن قریش * الفتشان هنگام کوچ زمستان و تابستان (خدا پیلداران را نابود کرد) * پس باید خداوند این خانه را بپرستند * همان (خدایی) که در گرسنگی غذایشان داد و از بیم (دشمن) آسوده خاطرشان کرد]

1) علی بن ابراهیم: این سوره درباره قریش نازل شد؛ چرا که قریشیان از راه دو سفر، زندگی خود را میگذراندند: سفری در زمستان به یمن و سفری در تابستان به شام. ایشان از مکّه، پوست و خشکبار و کالاهایی همچون فلفل و ... که از راه دریا آورده میشد، بار میگرفتند و در شام، جامه و آرد سفید و حبوبات میخریدند. آنها در راه به یکدیگر میپیوستند و برای هر سفری که خارج میشدند، یکی از بزرگان قریش را رئیس خود میکردند و از این راه زندگی میگذراندند. چون خداوند رسول خود صلی الله علیه و آله و سلم را برانگیخت، آنان از این کار بینیاز شدند؛ چرا که مردم گرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جمع میشدند و حجّ کعبه به جا میآوردند، از این رو خداوند فرمود: «لِيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ، الَّذِى أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ» و دیگر نیاز ندارند که به شام بروند و «وَآمَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ» یعنی ترس از راه.(1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 445.

ص:712

سوره ماعون

اشاره

سوره ماعون 7 آیه دارد که 3 آیه اول آن مکی و بقیه آیاتش مدنی است و پس از سوره تکاثر نازل شده است.

ص:713

ص:714

فضیلت و ثواب قرائت سوره ماعون

1) ابن بابویه با سند خود، از عمرو بن ثابت، از حضرت امام محمّدِ باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر که سوره «أَرَأَيْتَ الَّذِی يُكَذِّبُ بِالدِّينِ» را در نمازهای واجب و مستحبّی خود بخواند، در شمار کسانی خواهد بود که خداوند عزّ و جلّ نماز و روزهاش را میپذیرد و او را به خاطر آن چه که در زندگی دنیا از او سر زده است، مورد حساب قرار نمیدهد.(1)

2) و از خواصّ القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که ایشان فرمود: هر که این سوره را بخواند، مادامی که زکاتش را بپردازد، خداوند - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - او را میآمرزد و هر که آن را پس از نماز صبح صد مرتبه بخواند، خداوند تا نماز صبحی دیگر از او محافظت میکند.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که این سوره را پس از نماز عشاء بخواند، خداوند او را میآمرزد و تا به هنگام نماز صبح از او محافظت میکند.

4) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر که این سوره را پس از نماز عصر بخواند، تا روز بعد به هنگام عصر در امان و محافظت خداوند به سر میبرد.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 156.

ص:716

تفسیر سوره ماعون

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«أَرَأَیْتَ الَّذِی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ (1) فَذَلِکَ...هُمْ یُرَاؤُونَ (6) وَیَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (7)»

«أَرَأَیْتَ الَّذِی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ (1) فَذَلِکَ الَّذِی یَدُعُّ الْیَتِیمَ (2) وَلَا یَحُضُّ عَلَی طَعَامِ الْمِسْکِینِ (3) فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ (4) الَّذِینَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (5) الَّذِینَ هُمْ یُرَاؤُونَ (6) وَیَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (7)»

[آیا کسی را که (روز) جزا را دروغ می خواند، دیدی؟ * این همان کس است که یتیم را به سختی می راند * و به خوراک دادن بینوا ترغیب نمی کند * پس وای بر نمازگزارانی * که از نمازشان غافلند * آنان که ریا می کنند * و از (دادن) زکات (و وسایل و مایحتاج خانه) خودداری می ورزند]

1) محمّد بن عبّاس، از حسن بن علی بن زکریا بن عاصم، از هیثم، از عبد الله رمادی، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، از پدر بزرگوارش علیه السلام، از جدّ بزرگوارش علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «أَرَأَیْتَ الَّذِی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ» فرمود: یعنی به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام.(1)

2) و از محمّد بن جمهور، از عبد الرّحمان بن کثیر، از ابو جمیله، از ابو اسامه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره این کلام خداوند عزّ و جلّ: «أَرَأَیْتَ الَّذِی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ» فرمود: به ولایت .(2)

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 855، ح 1.
2- [2] - تأویل الآیات، ج 2، ص 855، ح 2.

3) علی بن ابراهیم در معنای این سوره گفت: کلام خداوند متعال: «أَرَأَيْتَ الَّذِی يُكَذِّبُ بِالدِّينِ» درباره ابو جهل و کافران قریش نازل شد «فَذَلِكَ الَّذِی يَدُعُّ الْيَتِيمَ» یعنی حقّ او را پایمال میکند «وَلَا يَحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ» یعنی بر طعام دادن به بینوا بر نمیانگیزد «فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ، الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» منظور، ترک کنندگان نماز است؛ چرا که نماز از یاد هر انسانی میرود. از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: کسی است که بدون هیچ عذری نماز اوّل وقت را تا هنگامی دیگر به تأخیر میاندازد. «الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ» در آن چه انجام میدهند «وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» همچون چراغ و آتش و خمیر و وسایلی دیگر از این دست که مردم به آنها نیاز دارند. و در روایت دیگری آمده: یعنی خُمس و زکات.(1)

4) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد ، از حسین، از محمّد بن فضیل روایت کرده است که وی گفت: از عبد صالح حضرت امام موسی کاظم علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» پرسیدم، ایشان فرمود: ضایع کردن (حقّ نماز) است.(2)

5) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از حسین بن سعید، از فضاله بن ایوب، از ابو مَغرا، از ابو بصیر روایت شده است که او گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» فرمود: قرض است که به دیگری دهند و احسان است که در حقّ دیگری کنند و اثاث خانه است که به عاریه دهند و زکات هم از جمله آن است. به ایشان عرض کردم: اگر همسایههایی داشته باشیم که چون کالایی را به ایشان عاریه دهیم، آن را بشکنند و تباه کنند، در صورت دریغ کردن کالا از آنان، گناهی بر ما هست؟ ایشان فرمود: نه، اگر چنین باشند، چون از آنان دریغ کنید، گناهی بر شما نیست.(3)

6) ابن بابویه، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: پدرم علیه السلام، از پدرش علیه السلام، از امیر مؤمنان علیه السلام برایم نقل کرد که ایشان فرمود: هیچ عملی نزد خداوند دوست داشتنیتر از نماز نیست، پس مبادا که هیچ کاری از کارهای دنیا شما را از نماز اوّل وقت باز دارد.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 446.
2- [2] - کافی، ج 3، ص 268، ح 5.
3- [3] - کافی، ج 3، ص 499، ح 9.

خداوند عزّ و جلّ اقوامی را نکوهید و فرمود: «الَّذِینَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» یعنی کسانی که از روی غفلت نسبت به اوقات نماز سهلانگاری میکنند.(1)

7) طبرسی: عیاشی با سند خود، از یونس بن عمّار روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند متعال: «الَّذِینَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» پرسیدم: آیا این امر وسوسه شیطان است؟ ایشان فرمود: نه، هر کسی به این امر دچار می شود. منظور، کسی است که نماز را نادیده میگیرد و به جا آوردن آن را در اوّل وقت وا میگذارد.(2)

8) و از ابو اسامه زید شحّام روایت شده که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «الَّذِینَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» پرسیدم و ایشان فرمود: منظور، ترک کردن نماز و سستی ورزیدن در آن است.(3)

9) و از محمّد بن فضیل، از حضرت امام موسی کاظم روایت شده است که ایشان فرمود: منظور، ضایع کردن نماز است.(4)

10) طبرسی درباره کلام خداوند متعال: «وَیَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ» گفت: در این باره آراء، مختلف است. از حضرت امام علی علیه السلام و ابن عمر، و حسن، و قتاده، و ضحّاک روایت شده است که منظور، زکات واجب است. این حدیث از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت شده است.(5)

11) و ابو بصیر گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: آن، قرض است که به دیگری دهی و احسان است که در حقّ دیگری کنی و اثاث خانه است که به عاریه دهی و زکات نیز از جمله آن است. به ایشان عرض کردم: اگر همسایههایی داشته باشیم که چون کالایی را به ایشان عاریه دهیم، آن را بشکنند و تباه کنند، در صورت دریغ کردن کالا از آنان، گناهی بر ما هست؟ ایشان فرمود: نه، اگر چنین باشند، چون از آنان دریغ کنی، گناهی بر تو نیست.(6)

1- [1] - خصال، ص 621، ح 10.
2- [2] - مجمع البيان، ج 10، ص 456.
3- [3] - مجمع البيان، ج 10، ص 456.
4- [4] - مجمع البيان، ج 10، ص 456.
5- [5] - مجمع البيان، ج 10، ص 457.
6- [6] - مجمع البيان، ج 10، ص 457.

ص:720

سوره کوثر

اشاره

سوره کوثر مکی است. 3 آیه دارد و پس از سوره کوثر نازل شده است.

ص:721

ص:722

1) ابن بابویه با سند خود، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر کس سورهای که در نمازهای واجب و مستحبّی میخواند «إِنَّا أَعْطَیْنَاکَ الْکَوْثَرَ» باشد، خداوند در روز قیامت او را از آب حوض کوثر مینوشاند و نزد اصل (ریشه) درخت طوبی با رسول خدا - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - همسخن خواهد شد.(1)

2) و از خواصّ القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را بخواند، خداوند متعال او را از نهر کوثر و از تمام نهرهای بهشتی آب مینوشاند و به شمار مردمانی که در عید قربان، قربانی میکنند، برایش ده پاداش مینویسد و هر که آن را در شب جمعه صد مرتبه بخواند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را همچون دیدار با چشم، در خواب به گونهای میبیند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نزد دیگر مردمان نیز به همان گونه پدیدار میشود.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که این سوره را بخواند، خداوند او را از نهر کوثر و از تمام نهرهای بهشتی آب مینوشاند و هر که آن را در شب جمعه صد مرتبه کامل بخواند، به اذن خداوند متعال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب میبیند.

4) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر که این سوره را پس از نماز نیمه شب خود در شب جمعه هزار مرتبه بخواند، به اذن خداوند متعال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب می بیند.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 156.

ص:724

تفسیر سوره کوثر

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«إِنَّا أَعْطَیْنَاکَ الْکَوْثَرَ (1) فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَرْ (2) إِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ (3)»

[ما تو را (چشمه) کوثر دادیم * پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن * دشمنت خود بی تبار خواهد بود *]

1) شیخ در امالی، از محمّد بن محمّد - یعنی مفید- از محمّد بن اسماعیل، از محمّد بن صلت، از ابو کُدَینه، از عطاء، از سعید بن جُبَیر، از عبد الله بن عبّاس روایت کرده است که وی گفت: چون «إِنَّا أَعْطَیْنَاکَ الْکَوْثَرَ» بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، حضرت امام علی علیه السلام به ایشان عرض کرد: کوثر چیست ای رسول خدا؟ ایشان فرمود: نهری است که خداوند مرا به آن گرامی داشته است. حضرت علی علیه السلام عرض کرد: به راستی که نهری شریف است. آن را برای ما وصف فرما ای رسول خدا! ایشان فرمود: البته ای علی! کوثر نهری است که به زیر عرش خداوند متعال جاری است. آبش سفیدتر از شیر و شیرینتر از عسل و نرمتر از کره است. سنگهای اطرافش از زبرجد و یاقوت و مرجان است و گیاهش زعفران است و خاکش از مشک تیزبوی است و پایههایش به زیر عرش خداوند است - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست بر پهلوی امیر مؤمنان علیه السلام زد و فرمود: ای علی! این نهر از برای من است و از برای تو و از برای دوستداران تو پس از من.(1)

1- [1] - امالی، ج 1، ص 67.

و شیخ مفید در امالی، از ابو الحسن علی بن بلال مهلّبی، از ابو العبّاس احمد بن حسین بغدادی، از محمّد بن اسماعیل، از محمّد بن صلت، از ابو کدینه، از عطاء از سعید بن جبیر، از عبد الله بن عبّاس روایت کرده است که وی گفت: چون «إِنَّا أَعْطَيْنَاکَ الْكَوْثَرَ» بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد. حضرت امام علی علیه السلام به ایشان عرض کرد: کوثر چیست ای رسول خدا ؟ و همان حدیث را ذکر کرد.(1)

2) و از وی، از محمّد بن محمّد ، از ابو الحسن احمد بن محمّد بن حسن، از پدرش، از سعید بن عبد الله بن موسی، از محمّد بن عبد الرحمن عَرزَمی، از معلّی بن هلال، از کلبی، از ابو صالح، از عبد الله بن عبّاس روایت شده است که او گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: خداوند متعال پنج چیز به من و پنج چیز به علی علیه السلام عطا فرمود؛ به من جوامع کلام را و به علی علیه السلام جوامع علم را عطا فرمود؛ مرا نبیّ و علی علیه السلام را وصیّ کرد؛ به من کوثر را و به علی علیه السلام سلسبیل را عطا فرمود؛ به من وحی را و به علی علیه السلام الهام را عطا فرمود؛ مرا شبانه سوی خود روانه داشت و درهای آسمان را برای علی علیه السلام گشود و پردهها را برگرفت تا این که او به من نگریست و من به او نگریستم. در آن دم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به گریه افتاد. به ایشان عرض کردم: چه چیز شما را به گریه انداخت؟ پدر و مادرم به فدایت! فرمود: ای ابن عبّاس! نخستین سخنی که خداوند با من گفت، این بود که فرمود: ای محمّد! به زیر خود بنگر. من به پردهها نگریستم و دیدم شکافته شدهاند و به درهای آسمان نگریستم و دیدم گشوده شدهاند و به علی علیه السلام نگریستم و او را دیدم که سر به سوی من بلند کرده است. او با من سخن گفت و من با او سخن گفتم و پروردگارم که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - با من سخن گفت. عرض کردم: ای رسول خدا! پروردگارت چه فرمود؟ ایشان فرمود: به من فرمود: ای محمّد! من علی را وصیّ و وزیر و جانشین تو پس از تو قرار دادهام، پس او را آگاه کن، این اوست که سخنت را میشنود. من در حالی که در حضور پروردگارم عزّ و جلّ بودم، او را آگاه کردم. او گفت: پذیرفتم و اطاعت کردم. آن گاه خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان فرمان داد تا بر او سلام کنند و آنها چنین کردند و او

1- [1] - امالی، ص 294، ح 5.

سلامشان را پاسخ گفت. من فرشتگان را دیدم که درباره علی علیه السلام به یکدیگر مژده میدادند و بر هر فرشتهای از فرشتگان آسمان که گذر میکردم، شادباش گویان به من میگفتند: ای محمّد! سوگند به او که تو را بر حق به پیامبری برانگیخت، بدان خاطر که خداوند عزّ و جلّ پسر عمویت را جانشینت کرد، شادی تمام فرشتگان را فرا گرفت. در آن دم حاملان عرش را دیدم که سر سوی زمین فرود آوردهاند. گفتم: ای جبرئیل! چرا حاملان عرش سر فرود آوردهاند؟ گفت: ای محمّد! همه فرشتگان به جز حاملان عرش به رخسار علی علیه السلام نگریستهاند تا از او دلشاد شوند. حاملان عرش نیز اکنون از خداوند عزّ و جلّ اجازه خواستند و او به آنان اجازه داد تا به علی علیه السلام بنگرند و ایشان به او نگریستند. چون بر زمین فرود آمدم، او را از این امر خبر دادم و او نیز همین خبر به من داد و این گونه دانستم که بر هیچ قدمگاهی پا ننهادهام، مگر آن که از برای علی علیه السلام آشکار گردیده تا به آن بنگرد. به ایشان عرض کردم: ای رسول خدا! مرا سفارش کن. فرمود: بر تو باد دوستداری علی بن ابی طالب علیه السلام، سوگند به او که مرا بر حق به پیامبری برانگیخت، خداوند تبارک و تعالی از هیچ بندهای هیچ کار نیکی را نمیپذیرد تا آن که از او درباره دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام بپرسد. حق تعالی خود بهتر میداند که اگر او ولایت علی علیه السلام را آورده باشد، عملی را که انجام داده از او میپذیرد و اگر ولایت او را با خود نیاورده باشد، درباره هیچ چیز دیگر از او نمیپرسد و سپس فرمان میدهد تا او را به دوزخ برند. ای ابن عبّاس! سوگند به همو که مرا بر حق به پیامبری برانگیخت، دوزخ بر کینهتوز علی علیه السلام خشمناکتر است تا بر کسی که پنداشته خداوند عزّ و جلّ فرزندی دارد. ای ابن عبّاس! اگر فرشتگان مقرّب و پیامبران فرستاده شده بر کینهتوزی علی علیه السلام جمع آیند - که هرگز چنین نکنند - هر آینه خداوند تبارک و تعالی آنان را در آتش دوزخ عذاب میکند. عرض کردم: ای رسول خدا! آیا کسی هست که کینهتوز علی علیه السلام باشد؟ فرمود: ای ابن عبّاس! آری، قومی که میگویند از امّت من هستند، کینه او به دل میگیرند، حال آن که خداوند هیچ بهرهای از اسلام نصیب آنان نمیکند. ای ابن عبّاس! از نشانههای کینهتوزی آنان علیه علی علیه السلام آن است که کسی را که مقامش به زیر اوست بر او برتر میپندارند. سوگند به همو که مرا بر حق به پیامبری برانگیخت، خداوند که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - هیچ پیامبری را برنیانگیخت که نزدش گرامیتر از من

باشد و هیچ کس را وصی نکرد که نزد او گرامیتر از وصیّ من باشد.

ابن عبّاس میگوید: و من همچنان برای حضرت امام علی علیه السلام همان گونهام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمان داد و مرا به دوستداری ایشان سفارش کرد و بی شک این کار نزد من بزرگترین کار است. پس از آن روز چند صباحی گذشت و آستانه وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرا رسید. من خدمت ایشان حاضر شدم و عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت، ای رسول خدا! گاه وفات شما نزدیک است، مرا به چه فرمان میدهید؟ ایشان فرمود: ای ابن عبّاس! با مخالفان علی علیه السلام مخالفت کن و هرگز پشتیبان و دوستدار آنان مباش. عرض کردم: ای رسول خدا! چرا به مردم فرمان نمیدهید تا مخالفت کردن با او را ترک کنند؟ ناگاه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنان به گریه افتاد که از هوش رفت، سپس فرمود: ای ابن عبّاس! علم پروردگارم درباره آنان پیشاپیش رقم خورده است. سوگند به همو که مرا بر حق به پیامبری برانگیخت، هیچ یک از کسانی که با او مخالفت میکنند و حقّش را پایمال مینمایند، از دنیا بیرون نمیروند تا آن که خداوند نعمتی را که از آن بهرهمند هستند، دگرگون کند. ای ابن عبّاس! اگر میخواهی با خداوند دیدار کنی و او از تو خشنود باشد، راه علی بن ابی طالب علیه السلام را در پیش گیر و هر کجا که او راهش را کج کرد، تو نیز راهت را کج کن و از او در مقام امامت خشنود باش و دشمنانش را دشمن بدار و دوستانش را دوست بدار. ای ابن عبّاس! مبادا که درباره او شک در تو راه یابد؛ چرا که شک کردن درباره علی علیه السلام کفر ورزیدن به خداوند عزّ و جلّ است.(1)

3) و از وی، با سند خود، از عطاء بن سائب، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام، از پدر بزرگوارش علیه السلام، از جدّ بزرگوارش علیه السلام، از حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جوامع کلام به من عطا شده است. عطاء می گوید: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام پرسیدم: جوامع کلام چیست؟ ایشان فرمود: قرآن.(2)

1- [1] - امالی، ج 1، ص 102.
2- [2] - امالی، ج 2، ص 99.

4) محمّد بن عبّاس، از احمد بن سعید عمّاری، از فرزند عمّار بن یاسر، از اسماعیل بن زکریا، از محمّد بن عَون، از عِکرِمه، از ابن عبّاس روایت کرده است که وی درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «إِنَّا أَعْطَیْنَاکَ الْکَوْثَرَ» گفت: نهری است در بهشت، که هفتاد هزار فرسخ عمق در زمین دارد، آبش سفیدتر از شیر و شیرینتر از عسل است و دو کنارهاش از مروارید و زبرجد و یاقوت است و خداوند متعال آن را ویژه پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت ایشان علیهم السلام، قرار داده است و نه برای هیچ یک از دیگر پیامبران.(1)

5) و از وی، از احمد بن محمّد ، از احمد بن حسن، از پدرش، از حُصَین بن مخارق، از عمرو بن خالد، از زید بن علی، از پدرش، از حضرت امام علی علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: جبرئیل علیه السلام منزلهای من و منازل اهل بیتم علیهم السلام را در بهشت بر کناره کوثر به من نشان داد.(2)

6) و از وی، از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از مسمع بن ابی سیار، از انس بن مالک روایت شده است که او گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: چون شبانه مرا به آسمان هفتم بردند، جبرئیل علیه السلام به من گفت: پیش بیا ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم! آن گاه کوثر را به من نشان داد و گفت: ای محمّد! این کوثر از برای توست و نه برای دیگر پیامبران. من بر کوثر قصرهای بسیاری از مروارید و یاقوت و درّ دیدم. جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمّد! این قصرها خانههای تو و خانههای وزیر و وصیّ تو علی بن ابی طالب علیه السلام و خاندان نیکوکار اوست. آن گاه من دستم را بر سنگهای کنار کوثر زدم و آن را بوئیدم و دریافتم که از مشک است و پیش رویم قصرهایی را دیدم که یک آجر آن زرّین بود و آجری دیگر سیمین.(3)

7) و از وی، از احمد بن هوذه، از ابراهیم بن اسحاق، از عبد الله بن حمّاد، از حمران بن اعین، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز ظهر را به جا آورد و

1- [1] - تأویل الآیات، ج 2، ص 856، ح 1.

2- [2] - تأويل الآيات، ج 2، ص 856، ح 2.
3- [3] - تأويل الآيات، ج 2، ص 856، ح 3.

سپس رو سوی حضرت امام علی علیه السلام کرد و فرمود: ای علی! این نور چیست که تو را پوشانده است؟ حضرت علی علیه السلام عرض کرد: ای رسول خدا! دیشب به جنابت دچار شدم. به میان صحرا رفتم امّا آبی نیافتم. چون برگشتم، ندا دهندهای مرا ندا داد: ای امیر مؤمنان علیه السلام! چون روی گرداندم، پشت سرم ظرفی لبریز از آب و طشتی زرّین و لبریز از آب دیدم و از آن غسل کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! آن که ندا سر داد، جبرئیل علیه السلام بود و آن آب از نهری بود که کوثر نام دارد و دوازده هزار درخت بر آن است و هر درخت سیصد و شصت شاخه دارد. چون بهشتیان میل به طرب کنند، بادی میوزد و آن درختان و شاخهها یکی از دیگری خوش صداتر میشود. چنان که اگر خداوند تبارک و تعالی بر بهشتیان مقدّر نفرموده بود که نمیرند، هر آینه از شدّت دلپذیری آن صدا از شادی جان میباختند. آن نهر در بهشت جاوید است و آن از برای من و تو و فاطمه سلام الله علیها و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام است و هیچ کس دیگر در آن چیزی ندارد.(1)

8) سید رضی در کتاب (المناقب الفاخره فی العتره الطاهره)، از ابو الحسن احمد بن مظفّر بن احمد عطّار شافعی، به قرائت من بر او و تأیید وی، از عبد الله بن محمّد بن عثمان ملقّب به سقّاء حافظ واسطی، از ابو الحسن احمد بن عیسی رازی بصری، از محمّد بن عبیده اصفهانی، از انس بن مالک روایت کرده است که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ابو بکر و عمر فرمود: نزد علی علیه السلام روید تا برایتان بگوید دیشب بر او چه گذشته و من به دنبالتان میآیم. انس گفت: ما به راه افتادیم و از حضرت امام علی علیه السلام اجازه دیدار طلبیدیم. ایشان نزد ما آمد و فرمود: اتفاقی افتاده؟ عرض کردیم: نه، امّا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ما فرمود: نزد علی علیه السلام روید تا برایتان بگوید دیشب بر او چه گذشته است. آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمد و فرمود: ای علی! برایشان بگو که دیشب بر تو چه گذشت. حضرت علیه السلام عرض کرد: شرم دارم ای رسول خدا! ایشان فرمود: برایشان بگو؛ چرا که خداوند از حقیقت شرمی ندارد. حضرت امام علی علیه السلام فرمود: دیشب به دنبال آب بودم تا طهارت بگیرم، حال آن که صبح شده بود و میترسیدم گاه نماز بگذرد. از این رو

1- [1] - تأويل الآيات، ج 2، ص 857، ح 4.

حسن علیه السلام را به راهی فرستادم و حسین علیه السلام را به راهی دیگر. چون آن دو دیر کردند، غمگین شدم و در همان حال بودم که ناگاه سقف شکافته شد و سطلی پوشیده در پارچه از سقف فرود آمد. چون بر زمین نشست، آن پارچه را باز کردم و ناگاه در آن سطل آب دیدم. از آن برای نماز طهارت گرفتم و از باقیماندهاش غسل کردم و نماز به جا آوردم. آن گاه سطل و پارچه بالا رفت و سقف ترمیم شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت علی علیه السلام و آن دو فرمود: آن سطل از بهشت بود و آن آب از نهر کوثر و آن پارچه از زربافت بهشتی. ای علی! مقام چه کسی به پایه مقام تو میرسد که شب هنگام جبرئیل علیه السلام خادم تو بوده و به تو خدمت کرده است.(1)

9) طبرسی در کتاب احتجاج: در حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با یهودیان آمده که یهودیان به ایشان عرض کردند: نوح برتر از تو بوده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از چه روی این سخن را میگویید؟ عرض کردند: چون او بر کشتی سوار شد و کشتی او بر کوه جُودی گذشت. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چیزی برتر از آن به من عطا شده است. عرض کردند: آن چیست؟ فرمود: خداوند عزّ و جلّ نهری در بهشت به من عطا فرموده که از زیر عرش میگذرد و هزار هزار قصر بر آن است که یک آجر آن زرّین است و آجری دیگر سیمین و گیاهش زعفران است و سنگریزهاش درّ و یاقوت است و زمینش از مشک سفید است و آن فضلی برای من و برای امّت من است و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «إِنَّا أَعْطَيْنَاکَ الْکَوْثَرَ». عرض کردند: راست گفتی ای محمّد! این در تورات نوشته شده و این فضیلت، از آن برتر است.(2)

10) طبرسی: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان در معنای کوثر فرمود: نهری است در بهشت که خداوند آن را به جای پسر به پیامبر خود صلی الله علیه و آله و سلم عطا فرمود.(3)و نیز طبرسی گفت: گفته شده است که منظور از کوثر، شفاعت است. این حدیث را از حضرت امام جعفر صادق

1- [1] - عمده، ص 375، ح 738.
2- [2] - احتجاج، ص 48.

3- [3] - مجمع البيان، ج 10، ص 459.

علیه السلام روایت کردهاند.

11) ابن فارسی در الروضه: ابن عبّاس گفت: چون «إِنَّا أَعْطَیْنَاکَ الْکَوْثَرَ» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر رفت و این سوره را برای مردم قرائت فرمود. چون ایشان از منبر پائین آمد، عرض کردند: ای رسول خدا! این کوثر چیست که خداوند به شما عطا کرده است؟ فرمود: نهری است در بهشت که سفیدتر از شیر و راستتر از تیر ناتراشیده است. کنارههایش تپّههای درّ و یاقوت است و پرندگانی سبز با گردنهایی همچون گردن شتران تنومند وارد آن میشوند. عرض کردند: ای رسول خدا! چه پرندگان نیکی! ایشان فرمود: آیا میخواهید شما را از چیزی نیکتر از آن پرندگان آگاه سازم؟ عرض کردند: بله، ای رسول خدا! فرمود: آن کس که از آن پرندگان میخورد و از آن آب مینوشد و خشنودی خداوند را به دست میآورد. سپس فرمود: من مختار شدم تا میان وارد شدن نیمی از امّتم به بهشت و شفاعت، یکی را برگزینم و من شفاعت را برگزیدم؛ چرا که شفاعت فراگیرتر و کفایت کنندهتر است. آیا میپندارید شفاعت برای مؤمنان پرهیزکار است؟ نه، بلکه برای مؤمنان آلوده و خطاکار است. (1)

حدیثهای مربوط به کوثر بسیار است. من برای جلوگیری از طولانی شدن کلام، به همین مقدار بسنده کردم.

12) شیخ در امالی، از حفّار، از اسماعیل، از ابو مقاتل کَشّی در بغداد در نیمه بهار سال دویست و هفتاد و چهار، از ابو مقاتل سمرقندی، از مقاتل بن حیّان، از اصبغ بن نباته، از حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: چون «فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَرْ» بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، ایشان فرمود: ای جبرئیل! این قربانی که پروردگارم مرا به آن فرمان داده، چیست؟ عرض کرد: ای محمّد! آن، قربانی نیست، بلکه بالا بردن دستها در نماز است.(2)

13) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد ، از حمّاد، از حَریز، از شخصی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که

1- [1] - روضه الواعظين، ص 549.
2- [2] - امالى، ج 1، ص 386.

ایشان درباره «فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَرْ» فرمود: نحر، راست ایستادن در قیام است، یعنی کمر و گردنش را راست نگه دارد. سپس حضرت علیه السلام فرمود: دست بر روی دست نگذار که این کار مجوسیان است و روبند نزن و بر زانو منشین و بر پنجه دو سپایت نایست و بازوانت را باز نکن.(1)

14) طبرسی، در معنای «فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَرْ» از عمر بن یزید روایت کرده که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که درباره کلام خداوند متعال: «فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَرْ» فرمود: منظور، بالا بردن دستها تا برابر صورت است. عبد الله بن سنان نیز این حدیث را از امام علیه السلام روایت کرده است.(2)

15) و از جمیل روایت شده که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره «فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَرْ» پرسیدم. ایشان با دست نشان داد و فرمود: یعنی در افتتاح نماز، با بالا آوردن دستانش در برابر صورتش رو سوی قبله کند.(3)

16) و از مقاتل بن حیّان، از اصبغ بن نُباته، از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: چون این سوره نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به جبرئیل علیه السلام فرمود: این قربانی که پروردگارم مرا به آن فرمان داده، چیست؟ عرض کرد: آن، قربانی نیست، بلکه خداوند تو را فرمان داده که چون احرام نماز بستی، در هنگام تکبیره الاحرام و در هنگام به رکوع رفتن و در هنگام سر از رکوع برداشتن و در هنگام به سجده رفتن، دستهایت را بالا آوری، چرا که این نماز ما و نماز فرشتگانی است که در آسمان هفتم هستند. هر چیزی زیوری دارد و زیور نماز، دست بلند کردن در هر تکبیر است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: دست بلند کردن نشانه استکانت و التماس است. عرض کردم: استکانت چیست؟ فرمود: مگر این آیه را نخوانده ای: «فَمَا اسْتَکَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا یَتَضَرَّعُونَ»(4)؟ [_ _و(لی) نسبت به پروردگارشان فروتنی نکردند و به زاری درنیامدند]. سپس طبرسی گفت: این حدیث را ثعلبی، و واحدی در تفسیرهای خود آوردهاند.(5)

1- [1] - کافی، ج 3، ص 336، ح 9.
2- [2] - مجمع البیان، ج 10، ص 460.

3- [3] - مجمع البيان، ج 10، ص 460.
4- [4] - مؤمنون/ 76.
5- [5] - مجمع البيان، ج 10، ص 461 .

17) علی بن ابراهیم، در معنای این سوره گفت: «إِنَّا أَعْطَیْنَاکَ الْکَوْثَرَ»، کوثر، نهری در بهشت است که خداوند به جای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ابراهیم، آن را به ایشان عطا فرمود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داخل مسجد شد، حال آن که عمرو بن عاص و حکم بن ابی عاص آن جا بودند. عمرو گفت: ای ابا الأبتر! (ای پدر بی تبار) در زمان جاهلیت رسم بود که چون کسی پسر نداشت، او را ابتر مینامیدند. سپس عمرو گفت: محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را شنائت کردم، یعنی با او دشمنی کردم. آن گاه خداوند بر رسولش صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرمود: «إِنَّا أَعْطَیْنَاکَ الْکَوْثَرَ، فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَانْحَرْ، إِنَّ شَانِئَکَ» یعنی دشمنت عمرو بن عاص «هُوَ الْأَبْتَرُ» یعنی نه دینی دارد و نه تباری.(1)

18) ابن بابویه با سند خود، از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام در حدیثی روایت کرده است که ایشان فرمود: شرورترین پیشینیان و پسینیان دوازده نفرند. تا آن جا که حضرت علیه السلام در بین شش نفر دوم فرمود: و ابتر، عمرو بن عاص است.(2)

19) محمّد بن عبّاس، از محمّد بن مَخلَد دَهّان، از علی بن شهد قریضی در رقّه، از ابراهیم بن علی بن جناح، از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، از پدر بزرگوارش علیه السلام، از پدران بزرگوارش علیهم السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: عمرو بن عاص بر منبر مصر گفت: از کتاب خدا هزار حرف پاک شد و هزار حرف تحریف شد. من دویست هزار درهم دادم تا «إِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ» را پاک کنم، امّا گفتند: این کار جایز نیست. گفتم: چگونه برای آنان جایز بود، ولی برای من جایز نیست؟ این سخن به معاویه رسید، او به عمرو نوشت: آن چه بر منبر مصر گفتهای به من رسید، حال آن که من آن جا نبودم.(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 447.
2- [2] - خصال، ص 459،ح 2.
3- [3] - تأویل الآیات، ج 2، ص 569، ح 42.

سوره کافرون

اشاره

سوره کافرون مکّی است. 6 آیه دارد و پس از سوره ماعون نازل شده است.

ص:735

ص:736

1) محمّد بن یعقوب، از ابو علی اشعری، از محمّد بن عبد الجبّار، از صفوان بن یحیی، از یعقوب بن شعیب، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: پدرم - که درود خدا بر او باد - می فرمود: « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ » یک سوم قرآن و « قُلْ یَا أَیُّهَا الْکَافِرُونَ» یک چهارم قرآن است.(1)

2) و از وی، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از اسماعیل بن مهران، از صفوان بن یحیی، از عبد الله بن سنان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: هر که هنگام آرمیدن در بستر، «قُلْ یَا أَیُّهَا الْکَافِرُونَ» و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند، خداوند عزّ و جلّ پاک بودن از شرک را برایش مقدّر میفرماید.(2)

3) ابن بابویه با سند خود، از حسن، از حسین بن ابی علاء، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر که در نمازی از نمازهای واجب خود «قُلْ یَا أَیُّهَا الْکَافِرُونَ» و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند، خداوند، او و پدر و مادر و فرزندانش را میآمرزد و اگر نگون بخت باشد، نامش از دفتر نگون بختان پاک میشود و در دفتر نیک بختان ثبت میشود و خداوند متعال او را خوشبخت زنده میگرداند و شهید میمیراند و شهید بر میانگیزد.(3)

4) طبرسی، از شعیب حدّاد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: پدرم علیه السلام میفرمود: «قُلْ یَا أَیُّهَا

1- [1] - کافی، ج 2، ص 454، ح 7.
2- [2] - کافی، ج 2، ص 458، ح 23.
3- [3] - ثواب الأعمال، ص 156.

الْكَافِرُونَ» یک چهارم قرآن است. چون ایشان قرائت این سوره را به پایان میرساند، میفرمود: خدا را به یگانگی میپرستم، خدا را به یگانگی میپرستم. (1)

5) و از هشام بن سالم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: هرگاه گفتی: «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ»، بگو: بلکه با خلوص دینم از برای خداوند او را می پرستم. آن گاه چون سوره را به پایان رساندی، سه مرتبه بگو: دین من اسلام است.(2)

6) و از خواصّ القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را بخواند، خداوند متعال چنان پاداشی به او عطا میفرماید که گویی یک چهارم قرآن را خوانده است و آزار شیطان از او دور میشود و خداوند متعال او را از هراس روز قیامت رهایی میبخشد و هر که این سوره را به هنگام خواب بخواند، در خواب هیچ گزندی به او نمیرسد. پس (قرائت) آن را به هنگام خواب، به فرزندانتان بیاموزید. هر که این سوره را به هنگام طلوع خورشید ده مرتبه بخواند و برای هر آن چه از دنیا و آخرت میخواهد، دعا کند، اگر سبب انجام گناه نباشد، خداوند برایش برآورده می سازد.

7) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که این سوره را بخواند، آزار شیطان از او دور میشود و خداوند او را از هراس روز قیامت رهایی میبخشد و هر که آن را به هنگام خواب بخواند، در خواب هیچ آسیبی نمیبیند و محفوظ باشد، پس این سوره را به فرزندانتان بیاموزید. هر کس آن را به هنگام طلوع خورشید ده مرتبه بخواند و به سوی خدا دعا کند، خداوند آن چه را که گناه نباشد، برایش برآورده میسازد.

8) طبرسی، از داود بن حصین، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: چون گفتی: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» بگو: ای کافران و چون گفتی: «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» بگو: خدا را به یگانگی میپرستم و چون گفتی: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ» بگو: پروردگار من خداوند یگانه است و دینم اسلام است.(3)

1- [1] - مجمع البیان، ج 10، ص 462.

2- [2] - مجمع البيان، ج 10، ص 462.
3- [3] - مجمع البيان، ج 10، ص 465.

تفسیر سوره کافرون

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (1) لَا أَعْبُدُ مَا...عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (5) لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (6)»

«قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (1) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (2) وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (3) وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ (4) وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (5) لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ (6)»

[بگو ای کافران * آن چه می پرستید نمی پرستم * و آن چه می پرستم شما نمی پرستید * و نه آن چه پرستیدید من می پرستم * و نه آن چه می پرستم شما می پرستید * دین شما برای خودتان و دین من برای خودم]

1) علی بن ابراهیم، از پدرش، از محمّد بن ابی عمیر روایت کرده است که وی گفت: ابو شاکر از ابو جعفر احول درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ، وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» پرسید: آیا خردمند همانند این سخن را بر زبان میآورد و سپس پیدرپی آن را تکرار کند؟ ابو جعفر احول برای این سؤال پاسخی نداشت، از این رو به مدینه رفت و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در این باره پرسید و ایشان فرمود: سبب نزول این سوره و این تکرار، این بود که قریشیان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند: یک سال تو خدایان ما را بپرست و یک سال ما خدای تو را می پرستیم و یک سال تو خدایان ما را بپرست و یک سال ما خدای تو را می پرستیم. آن گاه خداوند همانند آن چه را گفتند، به آنان پاسخ داد و درباره این سخن که گفتند: یک سال تو خدایان ما را بپرست، فرمود: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» و درباره

این سخن که گفتند: یک سال ما خدای تو را می پرستیم، فرمود: «وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ» و درباره این سخن که گفتند: یک سال تو خدایان ما را بپرست، فرمود: «وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ» و درباره این سخن که گفتند: یک سال ما خدای تو را می پرستیم، فرمود: «وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُد، لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ». آن گاه ابو جعفر احول به سوی ابو شاکر بازگشت و او را از این امر آگاه ساخت. ابو شاکر گفت: این سخن را شتر از حجاز آورده است. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام هرگاه قرائت این سوره را به پایان میرساند، سه بار میفرمود: دین من اسلام است.(1)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 448.

سوره نصر

اشاره

سوره نصر در منی در حجّه الوداع نازل شد و از این رو آخرین سوره است. 3 آیه دارد و پس از سوره توبه نازل شده است.

ص:742

فضیلت و ثواب قرائت سوره نصر

1) ابن بابویه با سند خود، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر که «إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» را در نمازی واجب یا مستحب بخواند، خداوند او را بر تمامی دشمنانش پیروز میگرداند و در روز قیامت با نامهای وارد میشود که سخن میگوید و خداوند آن را از درون قبرش با او بیرون می آورد و آن امانامهای است از حرارت و آتش و نعره دوزخ. او در روز قیامت بر هر چه گذر کند، آن چیز به او مژده و خبر از تمامی نیکیها دهد تا این که به بهشت درآید و در دنیا از اسباب خیر، درهایی برایش گشوده شود که هیچ آرزویشان را نداشته و به قلبش خطور نکرده است.(1)

2) و از خواصّ القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را بخواند، پاداشی همچون پاداش کسی میگیرد که روز فتح مکّه را به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دیده است و هر که آن را در نمازی بخواند و پس از حمد در نمازش آن را قرائت کند، نماز او به نیکترین وجه از او پذیرفته میشود.

3) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که این سوره را در نماز خویش بخواند، نماز او به نیکترین وجه پذیرفته میشود.

4) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر که این سوره را در هر نماز هفت مرتبه بخواند، نمازش به نیکترین وجه از او پذیرفته میشود.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 157.

ص:744

تفسیر سوره نصر

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (1)»

[چون یاری خدا و پیروزی فرا رسد]

1) شیخ در امالی، از محمّد بن محمّد ، از ابو الحسن علی بن بِلال مهلّبی، از ابو عبّاس احمد بن حسن بغدادی، از حسین بن عمر مُقری، از علی بن ازهر، از علی بن صالح مکّی، از محمّد بن عمر بن علی، از پدرش، از جدّ بزرگوارش علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هنگامی که «إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، ایشان به من فرمود: ای علی! یاری خداوند و پیروزی فرا رسیده است، پس چون مردم را دیدی که دستهدسته در دین خدا درآیند، به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از او آمرزش بخواه که او توبه پذیر است. ای علی! خداوند متعال - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - در فتنهای که پس از من پدید میآید، جهاد را بر مؤمنان واجب کرده است، همان گونه که برایشان جهاد با مشرکان را به همراه من واجب کرد. عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! آن فتنهای که در آن جهاد بر ما واجب شده چیست؟ فرمود: فتنه قومی است که گواهی میدهند هیچ خدایی به جز خدای یگانه نیست و من رسول خدا هستم، حال آن که با سنّت من مخالفت می ورزند و دین مرا بیاعتبار میپندارند. عرض کردم: ای رسول خدا! پس برای چه با آنان بجنگیم، حال آن که گواهی میدهند هیچ خدایی به جز خدای یگانه نیست و شما رسول خدا

هستید؟ فرمود: به خاطر بدعت آوری در دینشان و جدا شدن از فرمان من و حلال کردن خون عترت من - که سلام و درود خدا بر ایشان باد. عرض کردم: ای رسول خدا! شما به من وعده شهادت دادهای، پس از خدا بخواه که آن را برایم زودتر فرا رساند. فرمود: آری، من به تو وعده شهادت دادهام، چگونه شکیبایی میورزی در آن هنگام که اینجا از [خون] این خضاب میشود؟ و ایشان به سر و محاسنم اشاره فرمود. عرض کردم: ای رسول خدا! در آن هنگام که چنین شود، هیچ جای شکیبایی نیست، بلکه جای مژده و شکر است. فرمود: آری، پس برای ستیزه آماده شو که تو آن کسی هستی که امّت من با تو خصومت میورزند.

عرض کردم: ای رسول خدا! مرا به راه پیروزی رهنمون شو. فرمود: چون دیدی که قومت از راه هدایت به راه گمراهی کج شدند، با آنان بجنگ که هدایت از جانب خداوند است و گمراهی از جانب شیطان. ای علی! هدایت، پیروی از فرمان خداست بدون هوس و خودسری، گویی تو را در میان قومی میبینم که قرآن را تأویل کردهاند و شبهه ساختهاند و خَمر و شراب را حلال کردهاند و زکات را نادیده گرفتهاند و هدیه را حرام پنداشتهاند. عرض کردم: ای رسول خدا! چرا آنان چنین می کنند، آیا اهل فتنهاند یا اهل ارتداد؟ فرمود: آنان اهل فتنه هستند و در آن کورکورانه پیش میروند تا آن که عدالت آنان را دریابد. عرض کردم: ای رسول خدا! آیا عدالت از ماست یا از غیر ما؟ فرمود: البته از ماست، خداوند به ما آغاز کرد و به ما به پایان میرساند. او دلها را پس از شرک با ما الفت بخشید و دلها را پس از فتنه با ما الفت میبخشد. عرض کردم: خدا را سپاس برای آن چه از فضل خود به ما بخشید.(1)

و شیخ مفید در امالی، از ابو حسن علی بن بلال مهلّبی، از ابو عبّاس احمد بن حسین بغدادی نیز همین حدیث را تا به پایان روایت کرده است.(2)

2) ابن شهر آشوب، از ابن عبّاس و سُدّی روایت کرده است که آنان گفتند: چون کلام خداوند متعال: «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُم مَّیِّتُونَ»(3)[_ _قطعاً تو خواهی مُرد و آنان (نیز) خواهند مُرد] نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای کاش

1- [1] - امالی، ج 1، ص 63.

2- [2] - امالی، ص 288، ح 7.
3- [3] - زمر/ 30.

میدانستم که آن چه هنگام است. پس سوره نصر نازل شد. پس از نزول این سوره، حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در میان تکبیر و قرائت سکوت میکرد و میفرمود: پاک و منزّه است خداوند و او را میستایم و از خدا آمرزش میخواهم و به سویش توبه میکنم. از سبب این کار پرسیدند، فرمود: بدانید که خبر مرگم فرا رسید. سپس سخت گریست. عرض کردند: ای رسول خدا! آیا به خاطر مرگ میگریی، حال آن که خداوند گناه گذشته و آینده شما را آمرزیده است؟ فرمود: کجاست بیم طلوع جلال خداوند و کجاست تنگنای قبر و تاریکی گور و کجاست قیامت و بیمهای آن روز؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از نزول این سوره یک سال زیست.(1)

3) و در الأسباب و النزول: از واحدی، از عِکرِمه، از ابن عبّاس روایت شده است که وی گفت: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از غزوه خیبر بازگشت و خداوند سوره فتح را نازل فرمود، ایشان فرمود: ای علی و ای فاطمه! [آن گاه که یاری خداوند و پیروزی فرا رسد] تا به پایان سوره.

4) علی بن ابراهیم در معنای این سوره: «إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» گفت: در حجّه الوداع در مِنی نازل شد و آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خبر مرگم رسید. سپس به مسجد خِیف رفت و مردم را گرد آورد و فرمود: خداوند یاری کند کسی را که سخن مرا بشنود و به خاطر بسپارد و به کسانی که نشنیدهاند برساند. چه بسا حمل کننده فقه که خود فقیه نیست و چه بسا رساننده فقه به کسی که وی از او فقیهتر است. سه چیز است که دل هیچ مسلمانی بر آنها خیانت نمیکند: خالص کردن عمل از برای خدا، خیرخواهی از برای پیشوایان مسلمانان و همراهی با جماعت ایشان؛ چرا که فرا خواندن آن (پیشوا) ها، هر که را پشت ایشان است، شامل میشود. ای مردم! من دو چیز گرانبها را در میان شما بر جا میگذارم که تا آن گاه که به آن دو چنگ زنید، هرگز گمراه نشوید و به لغزش نیافتید: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم را. خداوند مهربان آگاه - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - مرا خبر داد که آن دو از هم جدا نخواهند شد تا آن که در کنار حوض همچون این دو بر من وارد شوند - و میان دو انگشت سبّابه خود را

1- [1] - مناقب، ج 1، ص 234.

جمع کرد- و نمیگویم همچون این دو - و میان انگشت سبّابه و میانه را جمع کرد- چرا که یکی از این دو از دیگری برتر است.(1)

5) طبرسی، از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که وی گفت: چون این سوره نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بسیار میفرمود: پاک و منزّهی خداوندا و تو را میستایم، خداوندا مرا بیامرز، به راستی که تو بسیار توبه پذیر و مهربان هستی.(2)

6) و از امّ سلمه روایت شده است که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در روزهای آخر چون میایستاد یا مینشست یا میرفت یا میآمد،میفرمود: پاک و منزّه است خداوند و او را میستایم و از خدا آمرزش میخواهم و به سویش توبه میکنم. ما سبب را از ایشان پرسیدیم، فرمود: من بدین کار فرمان داده شده ام، سپس قرائت فرمود: «إِذَا جَاء نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ».(3)

7) و در روایت عایشه آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود: پاک و منزّهی خداوندا، و تو را میستایم و از تو آمرزش میخواهم و به سویت توبه میکنم.(4)

پیشتر در مقدّمه کتاب آمد که سوره نصر، آخرین سورهای است که نازل شد.

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 449.
2- [2] - مجمع البیان، ج 10، ص 467.
3- [3] - مجمع البیان، ج 10، ص 467 .
4- [4] - مجمع البیان، ج 10، ص 468.

سوره مسد

اشاره

سوره مسد مکّی است. 5 آیه دارد و پس از سوره فاتحه نازل شده است.

ص:749

ص:750

فضیلت و ثواب قرائت سوره مسد

1) ابن بابویه با سند خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: چون قرائت کردید: «تَبَّتْ یَدَا أَبِی لَهَبٍ وَتَبَّ» بر ابو لهب نفرین کنید؛ چرا که او از جمله تکذیب کنان بود، [همان] کسانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و آن چه را از جانب خداوند عزّ و جلّ بر ایشان آمده بود، تکذیب میکردند.(1)

2) و از خواصّ القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را بخواند، خداوند - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - او را با ابو لهب جمع نمیآورد و هر که آن را بر دردهای شکم بخواند، به اذن خداوند متعال آن دردها آرام گیرند و هر که آن را به هنگام خواب بخواند، خداوند از او محافظت میکند.

3) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر که این سوره را بر درد شکم بخواند، خداوند آن درد را آرام میکند و از میان میبرد و هر که آن را در بستر خود بخواند، در امان و محافظت خدای تبارک و تعالی به سر خواهد برد.

1- [1] - ثواب الأعمال، ص 157.

ص:752

تفسیر سوره مسد

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«تَبَّتْ يَدَا أَبِى لَهَبٍ وَتَبَّ (1) مَا أَغْنَى...فِى جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ (5)»

«تَبَّتْ يَدَا أَبِى لَهَبٍ وَتَبَّ (1) مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ (2) سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (3) وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (4) فِى جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ (5)»

_ _[بریده باد دو دست ابو لهب و مرگ بر او باد * دارایی او و آن چه اندوخت، سودش نکرد * به زودی در آتشی پرزبانه درآید * و زنش آن هیمه کش (آتش فروز) * بر گردنش طنابی از لیف خرماست]

1) علی بن ابراهیم درباره کلام خداوند متعال: «تَبَّتْ يَدَا أَبِى لَهَبٍ وَتَبَّ» گفت: یعنی زیانکار باد؛ چون ابو لهب با قریشیان در دار النّدوه گرد آمد و با آنان همپیمان شد تا حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را به قتل رسانند، حال آن که او مال بسیار داشت، خداوند متعال فرمود: «مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ، سَيَصْلَى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ» او را در میان میگیرد و میسوزاند «وَامْرَأَتُهُ»، أمّ جمیل، دختر صخره بود، او علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن چینی میکرد و سخنان ایشان را به گوش کافران میرساند «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» یعنی چوب و خار و خاشاک جمع میکرد و بر راه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میریخت «فِى جِيدِهَا» یعنی در گردنش «حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ» یعنی از آتش. نام ابو لهب، عبد مناف بود و خداوند عزّ و جلّ این کنیه بر او نهاد؛ چرا که مناف اسم بتی بود که آنان

میپرستیدند.(1)

2) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن ابی عمیر، و علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حسین بن ابی حمزه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: وقتی قریشیان خواستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به قتل برسانند، گفتند: با ابو لهب چه کنیم؟ امّ جمیل گفت: من برایتان او را بسندهام، به او میگویم: دوست دارم امروز در خانه بنشینی تا با هم شراب بنوشیم. چون روز بعد فرا رسید و مشرکان برای قتل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آماده شدند، ابو لهب نزد امّ جمیل نشست تا شراب بنوشند. آن گاه ابوطالب حضرت امام علی علیه السلام را فراخواند و به ایشان گفت: ای پسرم! نزد عمویت ابو لهب برو و در بزن، اگر در را بر تو باز کرد، داخل شو و اگر باز نکرد، به در فشار بیاور و آن را بشکن و بر او داخل شو. وقتی نزدش رسیدی به او بگو: پدرم پیغام داد: کسی که عمویش در میان قوم، چشمان اوست، بیچاره نیست. امیر مؤمنان علیه السلام راهی شد و در خانه ابو لهب را بسته دید. در زد امّا به رویش باز نشد. پس به در فشار آورد و آن را شکست و داخل شد. چون ابو لهب او را دید، عرض کرد: چه شده ای برادرزاده؟! حضرت علی علیه السلام به او فرمود: پدرم برایت پیغام داد: کسی که عمویش در میان قوم چشمان اوست، بیچاره نیست. عرض کرد: پدرت راست گفته، مگر چه شده ای برادرزاده؟ فرمود: برادرزادهات کشته میشود و تو میخوری و میآشامی؟ ناگاه ابو لهب از جا پرید و شمشیر برداشت. امّ جمیل به او درآویخت، امّا او دست بلند کرد و چنان بر صورتش زد که چشمش کور شد و یک چشم از دنیا رفت. ابو لهب شمشیر به دست بیرون رفت. چون قریشیان او را دیدند، از چهرهاش دانستند که خشمگین است. به او گفتند: چه شده ای ابو لهب؟ گفت: من با شما علیه برادرزادهام همپیمان شدم، حال میخواهید او را بکشید؟ به لات و عزّی سوگند، بر آن میشوم که اسلام آورم و سپس خواهید دید چه میکنم. چون این شد، از او پوزش طلبیدند و او بازگشت.(2)

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 450.
2- [2] - کافی، ج 8، ص 276، ح 418.

3) سعد بن عبد الله، از علی بن اسماعیل بن عیسی، و محمّد بن حسین بن ابی خطّاب، از احمد بن نضر خزّاز، از عمرو بن شمر، از جابر بن یزید، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز به جا آورد و «تَبَّتْ یَدَا أَبِی لَهَبٍ وَتَبَّ» را قرائت فرمود. به امّ جمیل، همسر ابو لهب، گفتند: دیشب محمّد صلی الله علیه و آله و سلم پیدرپی تو و شوهرت را در نمازش نکوهش میکرد. امّ جمیل در پی حضرت بیرون شد و میگفت: اگر او را ببینم، به او خواهم گفت. او بانگ میزد: چه کسی محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را به من نشان میدهد؟

سرانجام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید، حال آن که ابو بکر نزد ایشان کنار دیواری نشسته بود. ابو بکر عرض کرد: ای رسول خدا! خم شو، این امّ جمیل است و من میترسم سخنی ناپسند به شما بگوید. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: او مرا نمیبیند و نخواهد دید. امّ جمیل سر رسید و بالای سر ایشان ایستاد و گفت: ای ابو بکر! محمّد را ندیدی؟ گفت: نه. آن گاه اُمّ جمیل رفت. حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: پردهای زرد میان آن دو زده شد.(1)

4) ابن شهر آشوب: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من به سوی اهل بیتم - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - به طور خاصّ و به سوی مردم به طور عامّ برانگیخته شدهام.

بر اساس آن چه طبری در تاریخش و خرگوشی در تفسیرش آورده و محمّد بن اسحاق در کتابش از ابو مالک، از ابن عبّاس، و از ابن جبیر روایت کرده است، پس از گذشت سه سال از مبعث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، چون کلام خداوند متعال: «وَ أَنذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ»(2) [و خویشان نزدیکت را هشدار ده] نازل شد، ایشان بنی هاشم را که در آن روز چهل تن بودند، گرد هم آورد و به حضرت امام علی علیه السلام فرمود تا ران گوسفندی بپزد و پیمانهای غذا فراهم آورد و قدحی شیر بیاورد. سپس ده نفر، ده نفر آنان را بر سفره نشاند تا این که سیر شدند، به طوری که گویی تنها یک تن از آنان ظرفی بزرگ خورده بود و پیمانهای بزرگ

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص 9.
2- [2] - شعراء/ 214.

نوشیده بود و این چنین حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم چنین نشانه خیره کنندهای به آنان نمایاند.(1)

5) و در روایت بَراء بن عازِب و ابن عبّاس آمده که ناگهان ابو لهب در جمع آنان وارد شد و گفت: این مرد با این کار، شما را جادو کرده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به آنان فرمود: من به سوی سیاه و سفید و سرخ برانگیخته شدهام. خداوند مرا فرمان داده تا خویشاوندان نزدیکم را بیم دهم و من از سوی خداوند چیزی برای شما ندارم جز آن که بگویید: هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست. ابو لهب گفت: آیا برای این سخن ما را فرا خواندهای؟ سپس آنان از گرد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پراکنده شدند. آن گاه نازل شد: «تَبَّتْ یَدَا أَبِی لَهَبٍ وَتَبَّ». پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بار دیگر آنان را فراخواند و غذایشان خوراند و سیرابشان کرد و فرمود: ای پسران عبد المطلب! از من فرمان برید تا پادشاهان و فرمانروایان زمین شوید و خداوند هیچ پیامبری را برنیانگیخت جز آن که یک وصیّ و برادر و وزیر برایش قرار داد. اکنون کدام یک از شما برادر و وزیر و وصیّ و وارث و قاضی دین من میشوید؟ (2)

6) و در روایت طبری، و قاضی ابو الحسن جرجانی، از ابن جبیر و ابن عباس آمده که پیامبر اکبرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کدام یک از شما در این امر مرا پشتیبانی میکند تا برادر و وصیّ و جانشین من در میان شما شود؟ و آن قوم شانه خالی کردند(3).

7) و در روایت ابو بکر شیرازی، از مقاتل، از ضحّاک، از ابن عباس، و در «مسند العشره» و « فضائل الصحابه» از احمد، با سند خود از ربیعه بن ناجد، از حضرت امام علی علیه السلام آمده که (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: کدام یک از شما با من بیعت می کند تا برادر و همراه من باشد؟ هیچ یک از آنان به سوی ایشان بر نمیخیزد و حضرت امام علی علیه السلام که کوچکترین فرد در میان آن قوم بوده، عرض میکند: من. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در بار سوم میفرماید: بسیار خوب، و دست بر دستان امیر مؤمنان علیه السلام می

1- [1] - مناقب، ج 2، ص 24.

2- [2] - مناقب، ج 2، ص 24.
3- [3] - مناقب، ج2، ص25.

زند(1).

8) و در تفسیر خرگوشی، از ابن عباس، و ابن جبیر، و ابو مالک و در تفسیر ثعلبی، از بَراء بن عازب روایت شده است که وی گفت: آن گاه حضرت علی علیه السلام که کوچکترین فرد در میان آن قوم بود، عرض کرد: من، ای رسول خدا! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: تو. از این رو حضرت علی علیه السلام وصیّ ایشان شد. آن قوم برخاستند و به ابوطالب میگفتند: از پسرت اطاعت کن که او بر تو فرمان میراند(2)!

9) و در تاریخ طبری و صفوه جرجانی آمده است: آن قوم شانه خالی کردند و حضرت امام علی علیه السلام عرض کرد: من، ای پیامبر خدا در این امر، وزیر تو هستم.

آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست بر گردن ایشان نهاد و فرمود: این مرد، برادر و وصیّ و جانشین من در میان شماست، پس سخن او را بشنوید و از او فرمان برید. آن قوم برخاستند و در حالی که میخندیدند به ابوطالب گفتند: تو را فرمان داد که سخن پسرت را بشنوی و از او فرمان بری(3).

و در روایت حارث بن نوفل، و ابو رافع، و عبّاد بن عبد الله اسدی، از حضرت امام علی علیه السلام آمده که ایشان فرمود: من عرض کردم: من، ای رسول خدا! ایشان فرمود: تو، و مرا به خود نزدیک کرد و آب دهان خویش در دهان من گذاشت. آن ها برخاستند و در حالی که میخندیدند، گفتند: چه بد هدیهای به پسر عمویش داد، چون از او پیروی کرد و باورش نمود(4).

تاریخ طبری: از ربیعه بن ناجد روایت شده است که وی گفت: مردی به حضرت امام علی علیه السلام عرض کرد: ای امیر مؤمنان! چگونه به جای عمویت شما وارث پسرعمویت شدی؟ ایشان - پس از سخنی که در آن حدیث دعوت را بیان کرد - فرمود: آن گاه هیچ کس به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برنخاست. من که از جمله کم سن و سال ترینهای آن قوم بودم، به سوی ایشان برخاستم. ایشان فرمود: بنشین. سپس آن سخن را سه مرتبه فرمود و در هر مرتبه من به سوی ایشان

1- [1] - مناقب، ج2، ص25.
2- [2] - مناقب، ج2، ص25.
3- [3] - مناقب، ج2، ص25/ تاریخ طبری، ج2، ص321.
4- [4] - مناقب، ج2، ص25.

برخاستم و ایشان به من فرمود: بنشین. تا این که در مرتبه سوم دست خود بر دست من نهاد. این گونه من به جای عمویم وارث پسرعمویم شدم(1). و در حدیث ابو رافع آمده که ابو بکر به عباس گفت: تو را به خدا سوگند میدهم، می دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شما را گرد آورد و فرمود: ای پسران عبد المطّلب! خداوند هیچ پیامبری را برنیانگیخت جز آن که از خاندانش کسی را وزیر و برادر و وصیّ و جانشین او در میان خاندانش قرار داد. پس چه کسی بر میخیزد و با من بیعت میکند تا برادر و وزیر و وارث و وصیّ و جانشین من در میان خاندانم باشد؟ در آن هنگام علی علیه السلام بر آن چه با او شرط کرده بود، با ایشان بیعت کرد. اگر این سخن صحیح باشد، بدون شک، امامت او پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم واجب شده است(2).

1- [1] - مناقب، ج2، ص25؛ تاریخ طبری ج2، ص321.
2- [2] - مناقب، ج2، ص26.

سوره اخلاص

اشاره

سوره اخلاص مکّی است. 4 آیه دارد و پس از سوره ناس نازل شده است.

ص:759

ص:760

1) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از محمّد بن حسین، از علی بن نعمان، از عبد الله بن طلحه، از جعفر روایت کرده است که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که به هنگام ورود به بستر خواب صد مرتبه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند، خداوند گناهان پنجاه سال او را میآمرزد(1).

2) از ابو علی اشعری، از محمّد بن حسّان، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی بن ابی حمزه، از منصور بن حازم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: هر که روزی را سپری کند و در نمازهای پنجگانه آن روز «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را نخواند، به او گفته شود: ای بنده خدا! تو از نمازگزاران نیستی(2).

3) و از وی به این اسناد، از حسن بن سیف بن عمیره، از ابو بکر حضرمی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: هر که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، خواندن «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را پس از نمازهای واجب خود ترک نکند. هر کس چنین کند، خداوند خیر دنیا و آخرت را برایش جمع میآورد و او و پدر و مادر و فرزندانش را میآمرزد(3).

4) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: پیامبر

1- [1] - کافی، ج2، ص454، ح 4.
2- [2] -کافی، ج2، ص 454، ح 10.
3- [3] - کافی، ج2، ص 455، ح11 .

اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر پیکر سعد بن معاذ نماز گزارد و فرمود: هفتاد هزار فرشته که جبرئیل علیه السلام نیز در میان آنان بود، آمدند و بر پیکر او نماز خواندند. من گفتم: ای جبرئیل! به چه سبب سزاوار شد تا بر او نماز بخوانید؟ گفت: چون او نشسته و ایستاده و سواره و پیاده و در حال رفتن و بازگشتن «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را می خواند(1).

5) و از وی، از چند تن از یارانمان، از سهل بن زیاد، از ادریس حارثی، از محمّد بن سنان، از مفضّل بن عمر روایت شده است که او گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: ای مفضّل! با «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» از تمام مردم در امان باش و آن را بر سمت راست و چپ و پیش رو و پشت سر و بالا و پایین خود بخوان و چون بر پادشاهی ستمگر داخل شدی، چون به او مینگری، سه مرتبه این سوره را بخوان و دست چپ خود را مشت کن و تا زمانی که از نزد او نرفتهای، بازش نکن(2).

6) و از وی، از علی بن محمّد ، از سهل بن زیاد، از احمد بن عَبدوس، از محمّد بن زاویه، از ابو علی راشد روایت شده است که او گفت: به حضرت امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! شما در نامهای به محمّد بن فرج به او آموختهای که بهترین سورههایی که در نمازهای واجب خوانده میشود، «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ» و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» است، اما من از خواندن این دو سوره در نماز صبح دلتنگ میشوم. ایشان فرمود: از این دو سوره دلتنگ مشو؛ چرا که به خدا سوگند، فضیلت در این دو سوره است(3).

7) و از وی، از حسین بن محمّد ، از عبد الله بن عامر، از علی بن مهزیار، از فضاله بن ایوب، از حسین بن عثمان، از عمرو بن ابی نصر روایت شده است که او گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: کسی به نماز میایستد و میخواهد سورهای را قرائت کند، ناگاه «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و یا «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» را میخواند (آیا میتواند بازگردد)؟ ایشان فرمود: از هر سورهای

1- [1] - کافی، ج2، ص455، ح13.
2- [2] - کافی، ج2، ص 457، ح20.

3- [3] - کافی، ج3، ص315، ح19.

بازگردد، جز از «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ»(1).

8) و از وی، از ابو داود، از علی بن مهزیار، با سند خود از صَفوان جَمّال روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: تمامی نمازهای توبه کنندگان با «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» است(2).

9) و از وی، از حمید بن زیاد، از حسن بن محمّد اسدی، از احمد بن حسن میثمی، از ابان بن عثمان، از محمّد بن فضیل از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: مکروه است که «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» با یک نَفَس خوانده شود(3).

10) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از حسن بن عطیه، از عمر بن یزید، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: هر که به هنگام خروج از منزل سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را ده مرتبه بخواند، همواره در محافظت و پناه خداوند عزّ و جلّ باشد تا به منزلش باز گردد(4).

11- ابن بابویه، از ابو نصر احمد بن حسین مروانی، از ابو احمد محمّد بن سلیمان در فارس، از محمّد بن یحیی، از محمّد عبد الله رقاشی، از جعفر بن سلیمان، از یزید رشک، از مُطَرِّف بن عبد الله، از عمران بن حصین روایت کرده است که وی گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گروهی را به سَرِیّهای فرستاد و حضرت امام علی علیه السلام را بر آنان امیر کرد. چو بازگشتند از آنان درباره ایشان پرسید. عرض کردند: از هر جهت خوب بود، جز آن که در تمام نمازها «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را برای ما قرائت کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! چرا چنین کردی؟ عرض کرد: چون «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را دوست میدارم. ایشان فرمود: تو این سوره را دوست نداشتی تا این که خداوند عزّ و جلّ تو را

1- [1] - کافی، ج3، ص 315، ح 25
2- [2] - کافی، ج3، ص 314، ح13.
3- [3] - کافی، ج3، ص 451، ح12.
4- [4] - کافی، ج3، ص 394، ح8.

دوست داشت (دلیل عشق تو نسبت به این سوره این است که خدای متعال تو را دوست دارد)(1).

12) و از وی، از محمّد بن موسی بن متوکّل، از احمد بن هلال، از عیسی بن عبد الله، از پدرش، از جدّش، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هر که به هنگام ورود به بسترش «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند، خداوند گناهان پنجاه سال او را میآمرزد(2).

13- و از وی، از حسین بن ابراهیم بن احمد بن هاشم مکتّب، از محمّد بن ابی عبد الله کوفی، از موسی بن عمران نخعی، از عمویش حسین بن یزید نوفلی، از علی بن سالم، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: هر که یک بار «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند، گویی یک سوم قرآن و یک سوم تورات و یک سوم انجیل و یک سوم زبور را خوانده است(3).

14- و از وی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: پدرم علیه السلام، از پدران خود علیه السلام برایم نقل فرمود که امیر مؤمنان علیه السلام در یک مجلس، چهار صد باب از آن چه را که برای دین و دنیای مسلمان نیکوست، به یاران خود آموخت، حضرت علیه السلام سخن آن مجلس را ذکر کرد تا آن جا که حضرت علی علیه السلام میفرماید: - هر که «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و همانند آن «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ» و همانند آن آیه الکرسی را پیش از طلوع خورشید بخواند، مالش از آن چه میترسد، محفوظ ماند و هر که «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ» را پیش از طلوع خورشید بخواند، گرچه شیطان تلاش کند، در آن روز به هیچ گناهی در نیازد. هر گاه کسی از شما حاجتی داشت، برای طلب حاجتش بایست صبح روز پنج شنبه، زود هنگام به پا خیزد؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوندا! برای امّت من در صبح زود از روز پنج شنبه برکت قرار ده. و نیز باید به هنگام خروج از خانهاش آیات آخر سوره آل عمران و آیه الکرسی و «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ» و امّ الکتاب را بخواند که با این سورهها حاجات دنیا و آخرت برآورده شود. هرگاه شیطان، کسی از شما را وسوسه کرد، بایست به خدا پناه برد و بگوید: به خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم ایمان

1- [1] - توحيد، ص94، ح11.
2- [2] - توحيد، ص94، ح12.
3- [3] - توحيد، ص 95، ح 15.

آوردم و دینم را از برای خدا خالص گرداندم. هرگاه خداوند عزّ و جلّ - که یادش بلند مرتبه و با شکوه باد - به مؤمنی لباسی نو پوشاند، بایستی وضو بگیرد و دو رکعت نماز به جا آورد و در آن دو رکعت امّ الکتاب و آیه الکرسی و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ» را بخواند و خداوند را سپاس گوید که عریانیِ او را پوشانده و او را در میان مردم آراسته است و باید بسیار بگوید: هیچ نیرو و هیچ توانی نیست، جز از سوی خداوند والای والامرتبه؛ چرا که این گونه، در آن لباس نافرمانی خدا نمیکند و در هر نخی از آن لباس، فرشتهای او را میستاید و برایش آمرزش میخواهد و بر او مهر میورزد. هرگاه کسی از شما وارد منزلش شد، بایستی بر خانواده خود سلام کند و بگوید: سلام بر شما، و اگر خانوادهای نداشت، بایست بگوید: سلام پروردگارمان بر ما و نیز چون وارد منزلش شد، باید «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند، چرا که این سوره، فقر را از میان میبرد(1).

15) شیخ در کتاب تهذیب، با سند خود، از حسین بن سعید، از علی بن نعمان، و حارث، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» یک سوم قرآن است و «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» برابر با یک چهارم آن است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را در نماز وَتر جمع میآورد تا تمامی قرآن را در این نماز جمع آورده باشد(2).

16- و نیز روایت شده که هر کس در دو رکعت اول نماز شب، در هر رکعت یک بار سوره حمد و سی بار «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند، از نماز خود فارغ میشود، حال آن که بین او و خداوند عزّ و جلّ هیچ گناهی نیست که آمرزیده نشده باشد(3).

17) و از وی با سند خود، از حسین بن سعید، از صفوان، از عبد الرحمن بن حجّاج روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره قرائت سوره در نماز وَتر پرسیدم و ایشان فرمود: بین من و پدرم علیه السلام دری بود، چون پدرم علیه السلام نماز وَتر می خواند، در هر سه رکعت آن «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را میخواند و چون هر بار این سوره را به پایان میرساند، میفرمود: «

1- [1] - خصال، ص610، باب 400، ح10.

2- [2] - تهذيب، ج2، ص124، ح469.
3- [3] -تهذيب، ج2، ص124، ح470.

کَذَلِکَ اللهُ رَبِّی » [اوست خداوند، پروردگار من] و یا « کَذَاکَ اللهُ رَبِّی» [اوست خداوند، پروردگار من](1).

18) و از وی، با سند خود، از حسین بن سعید، از نضر بن سُوَید، از حلبی، از حارث بن مغیره، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: پدرم علیه السلام می فرمود: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» برابر با یک سوم قرآن است. ایشان علیه السلام دوست میداشت این سوره را در نماز وَتر جمع آورد تا تمامی قرآن را جمع آورده باشد(2).

19) و از وی با سند خود، از حسین بن سعید، از عثمان بن عیسی، از ابن مُسکان، از سلیمان بن خالد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: نماز وتر سه رکعت است که هر یک از دیگری جداست و در هر سه رکعت «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» خوانده میشود(3).

20) محمّد بن عباس، از سعید بن عجب انباری، از سوید بن سعید، از علی بن مُسهِر، از حکیم بن جبیر، از ابن عباس روایت کرده است که وی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت امام علی علیه السلام فرمود: مَثَل تو مَثَل «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» است. هر که آن را یک بار بخواند، گویی یک سوم از قرآن را خوانده است و هر که آن را دو بار بخواند، گویی دو سوم از قرآن را خوانده است و هر که آن را سه بار بخواند، گویی تمام قرآن را خوانده است.

تو نیز این چنین هستی، هر که تو را با دل دوست بدارد، یک سوم از ثواب بندگان از برای اوست و هر که تو را با دل و زبان دوست بدارد، دو سوم از ثواب بندگان از برای اوست و هر که تو را با دل و زبان و دست دوست بدارد، تمامی ثواب بندگان از برای اوست(4).

21) و از وی، از علی بن عبد الله، از ابراهیم بن محمّد ، از اسحاق بن بشر کاهلی، از عمرو بن ابی مقدام، از سِماک بن حرب، از نعمان بن بشیر روایت شده است که او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که «قُلْ هُوَ اللَّهُ

1- [1] - تهذيب، ج2، ص126، ح481.
2- [2] - تهذيب، ج2، ص127، ح482.
3- [3] - تهذيب، ج2، ص127، ح484.
4- [4] - تأويل الآيات، ج2، ص860، ح2.

أَحَدٌ» را یک مرتبه بخواند، گویی یک سوم قرآن را خوانده و هر که آن را دو مرتبه بخواند، گویی دو سوم از قرآن را خوانده است و هر که آن را سه مرتبه بخواند، گویی تمام قرآن را خوانده است. همچنین هر که علی علیه السلام را با دل دوست بدارد، خداوند ثواب یک سوم از این امّت را به او عطا میکند و هر که او را با دل و زبان دوست بدارد، خداوند ثواب دو سوم از این امّت را به او عطا میکند و هر که او را با دل و زبان و دست دوست بدارد، خداوند ثواب تمامی این امّت را به او عطا میکند(1).

22) و از وی، از علی بن عبد الله، از ابراهیم بن محمّد ، از حکم بن سلیمان، از محمّد بن کثیر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! به راستی که در تو مَثَلی از «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» میباشد. هر که این سوره را یک مرتبه بخواند، یک سوم قرآن را خوانده و هر که آن را دو مرتبه بخواند، دو سوم قرآن را خوانده و هر که آن را سه مرتبه بخواند، تمام قرآن را خوانده است. ای علی! هر که تو را با دل دوست بدارد، همانند پاداش یک سوم از این امّت از برای اوست و هر که تو را با دل دوست بدارد و با زبان یاری کند، همانند پاداش دو سوم از این امّت از برای اوست و هر که تو را با دل دوست بدارد و با زبان یاری کند و با شمشیر کمک رساند، همانند پاداش تمامی این امّت از برای اوست(2).

23) ابن بابویه، از احمد بن محمّد بن یحیی عطّار، از پدرش، از احمد بن محمّد بن عیسی، از نوح بن شعیب نیشابوری، از عبید الله بن عبد الله دهقان، از عروه بن اخی شعیب عَقَرقوفی، از شعیب، از ابو بصیر روایت کرده است که وی گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارش علیه السلام، از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل کرد که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به یارانش فرمود: کدام یک از شما تمام عمر روزه میگیرد؟ سلمان - که خدایش رحمت کند - عرض کرد: من ای رسول خدا! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کدام یک از شما تمام شبها بیدار میماند؟ سلمان عرض کرد:

1- [1] - تأویل الآیات، ج2، ص861، ح3.
2- [2] - تأویل الآیات، ج2، ص861، ح4.

من ای رسول خدا! فرمود: کدام یک از شما هر روز قرآن را ختم میکند؟ سلمان عرض کرد: من ای رسول خدا! در آن دم یکی از یاران حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برآشفت و عرض کرد: ای رسول خدا! سلمان مردی از پارسیان است و میخواهد بر ما جماعت قریش فخر بفروشد. فرمودی: کدام یک از شما تمام عمر روزه میگیرد، گفت: من؛ حال آن که او بیشتر روزها غذا میخورد. فرمودی: کدام یک از شما تمام شبها را بیدار میماند، گفت: من؛ حال آن که او بیشتر شبها میخوابد. فرمودی: کدام یک از شما هر روز قرآن را ختم میکند، گفت: من؛ حال آن که او بیشتر روزها ساکت است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بایست ای فلانی! همچون لقمان حکیم از کجا برای تو آمده (برای تو میرسد)؟! [سلمان، لقمانِ حکیم این امت است] از خودش بپرس تا آگاهت کند. آن مرد به سلمان گفت: ای ابا عبد الله! آیا ادّعا نکردی که تمام عمر روزه میگیری؟ سلمان گفت: آری. گفت: ولی من بیشتر روزها تو را دیدهام که غذا میخوری! سلمان گفت: چنین نیست که تو میپنداری. من سه روز در ماه را روزه میگیرم و خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «مَن جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»(1) [_ _هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت - و ماه شعبان را به ماه رمضان میافزایم و این گونه تمام عمر روزه میگیرم.

آن مرد گفت: آیا ادّعا نکردی که تمام شبها را بیدار میمانی؟ سلمان گفت: آری. گفت: ولی تو بیشتر شبها میخوابی! سلمان گفت: چنین نیست که تو میپنداری. من از حبیب خودم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود: هر که شب را با طهارت بگذراند، گویی تمام شب را بیدار بوده است و من شب را با طهارت میگذرانم.

آن مرد گفت: آیا ادّعا نکردی که هر روز قرآن را ختم میکنی؟ سلمان گفت: آری. گفت: ولی تو بیشتر روزها ساکتی! سلمان گفت: چنین نیست که تو میپنداری. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که به حضرت علی علیه السلام میفرمود: ای ابا الحسن! مَثَل تو در امّت من مَثَلِ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»

1- [1] -انعام/ 160.

است که هر که آن را یک مرتبه بخواند، یک سوم قرآن را خوانده و هر که آن را دو مرتبه بخواند، دو سوم قرآن را خوانده و هر که آن را سه مرتبه بخواند، قرآن را ختم کرده است. پس هر که تو را با زبان دوست بدارد، یک سوم ایمانش کامل شده و هر که تو را با زبان و دل دوست بدارد، دو سوم ایمانش کامل شده و هر که تو را با زبان و دل دوست بدارد و با دست یاری کند، ایمانش کامل شده است. ای علی! سوگند به او که مرا بر حق برانگیخت، اگر همچنان که آسمانیان تو را دوست میدارند، زمینیان دوستت بدارند، خداوند هیچ کس را با آتش دوزخ عذاب نمیکند. من هر روز «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را سه مرتبه میخوانم. در آن هنگام سلمان برخاست و گویی دهان آن قوم را بسته بود(1).

24) طبرسی: فُضَیل بن یسار روایت کرد: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام به من امر فرمود که «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخوانم و چون آن را به پایان رساندم، سه مرتبه بگویم: «کَذَلِکَ اللهُ رَبِّی» [اوست خداوند، پروردگار من](2). و نیز پیشتر در بیان فضیلت سوره کافرون، احادیثی مشابه این حدیث آمد.

25) و از طریق مخالفان: در روایت خطیبترین خطیبان خوارزم، به اسناد مرفوع به عبد الله بن عباس آمده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! مثَل تو در میان مردم، فقط همچون مثل «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» در قرآن است. هر که این سوره را یک مرتبه بخواند، گویی یک سوم قرآن را خوانده و هر که آن را دو مرتبه بخواند، گویی دو سوم قرآن را خوانده و هر که آن را سه مرتبه بخواند، همچون کسی است که تمام قرآن را خوانده است. همچنین تو ای علی! هر که تو را با دل دوست بدارد، یک سوم ایمان را دوست داشته و هر که تو را با دل و زبان دوست بدارد، دو سوم ایمان را دوست داشته و هر که تو را با دل و زبان و دست دوست بدارد، تمامی ایمان را دوست داشته است. سوگند به او که مرا بر حق به پیامبری برانگیخت، اگر همچنان که آسمانیان تو را دوست میدارند، زمینیان دوستت بدارند، خداوند هیچ یک از آنان را با آتش دوزخ عذاب نمیکند(3).

26) و از خواصّ القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت

1- [1] - امالی صدوق، ص37، ح 5.
2- [2] - مجمع البیان، ج10، ص490.
3- [3] - تأویل الآیات، ج2، ص860، ح 1.

شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را بخواند و به آن گوش سپارد، خداوند او را دوست میدارد و هر که را خداوند دوست بدارد، او نجات مییابد. قرائت این سوره بر گورهای مردگان ثواب بسیار دارد و این سوره حِرزی (تعویذی) از برای تمامی گزندهاست.

27) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر که این سوره را بخواند و آن را به مردگان هدیه دهد، ثواب تمام آن چه در قرآن است، در آن باشد و هر که آن را بر درد چشم بخواند، خداوند متعال به قدرت خود، آن درد را فرو نشاند و آرام گرداند.

28) حضرت امام رضا علیه السلام در صحیفه خود فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که بر گورستان گذر کند و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را یازده مرتبه بخواند و پاداش آن را به مردگان ببخشد، به شمار مردگان، به او پاداش عطا شود.

29) و در صحیفه الرضا علیه السلام از آن حضرت روایت شده است که: حضرت امام علی علیه السلام فرمود: هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیشاپیش ما نماز سفر میخواند، در رکعت اول سوره حمد و «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» را و در رکعت بعد سوره حمد و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را میخواند و سپس میفرمود: برایتان یک سوم قرآن و یک چهارم آن را قرائت کردم.

تفسیر سوره اخلاص

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (1) اللَّهُ الصَّمَدُ (2) لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ (3) وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ (4)»

[بگو اوست خدای یگانه * خدای صمد (ثابت متعالی) * (کسی را) نزاده و زاده نشده است * و هیچ کس او را همتا نیست]

1) طبرسی در کتاب احتجاج: حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد، یهودیان که دشمنان خدا بودند، عبد الله بن صوریا را نزد ایشان آورند- حضرت علیه السلام حدیثی طولانی را درباره پرسشهای او از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ذکر فرمود و سخن به آن جا رسانید که او عرض کرد: - مرا آگاه ساز که پروردگار تو کیست؟ در آن هنگام نازل شد: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، ابن صوریا عرض کرد: درست گفتی(1).

2) محمّد بن یعقوب، از احمد بن ادریس، از محمّد بن عبد الجبار، از صفوان بن یحیی، از ابو ایوب، از محمّد بن مسلم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: یهودیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: نسب پروردگارت را برای ما بازگو. حضرت سه روز پاسخ

1- [1] - احتجاج، ص44.

آنان را نداد، آن گاه نازل شد: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» تا پایان سوره.

همچنین این حدیث را محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد ، از علی بن حکم، از ابو ایوب روایت کرده است(1).

3) و از وی، از محمّد بن یحیی، از احمدبن محمّد بن عیسی، و محمّد بن حسین، از ابن محبوب، از حمّاد بن عمرو نصیبی روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» پرسیدم و ایشان فرمود: نسبت خداوند است به آفریدگانش، یکتای بی نیاز ازلی ابدی که سایهای ندارد تا او را گرفته باشد و او همه چیز را با سایههایشان گرفته است، شناخته ناشده را میشناسد و نزد هر نادانی شناخته شده است، یکی میباشد، نه آفریدگانش در او هستند و نه او در آفریدگانش است، به حس در نیاید و لمس نشود و دیدهها در نیابندش، فراز رفت و نزدیک شد، پایین آمد و دور شد، نافرمانیاش کردند و آمرزید، فرمانش بردند و پاداش داد، زمینش او را در میان نگیرد و آسمانهایش او را به زیر نگیرند، همه چیز را با قدرتش حمل میکند و همیشگی و ازلی است، از یاد نمیبرد و هوس نمیراند، خطا نمیکند و به بازیچه نمیگیرد، ارادهاش گسست ندارد و حکم نهاییاش جزاست و فرمانش واقع است، زاده نشده تا ارث برد و نزاده تا شریک یابد و هیچ کس همتای او نبوده و نیست(2).

4) و از وی، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد ، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عاصم بن حمید روایت شده است که او گفت: از حضرت امام سجاد علیه السلام درباره توحید پرسیدند و ایشان فرمود: خداوند عزّ و جلّ دانست که در آخر الزمان اقوامی بسیار ژرف اندیشند، از این رو خداوند متعال: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و آیات سوره حدید را تا به «وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»(3)[_ _و او به راز دلها داناست] نازل فرمود؛ پس هر کس ورای این آیات را قصد کند، به تحقیق هلاک میشود(4).

5) و از وی، از محمّد بن ابی عبد الله، در حدیثی مرفوع، از عبد العزیز بن

1- [1] - کافی، ج 1، ص 71، ح 1.

2- [2] - کافی، ج1، ص71، ح2.
3- [3] - حدید/6.
4- [4] - کافی، ج1، 72، ح3.

مهتدی روایت شده است که او گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام درباره توحید پرسیدم و ایشان فرمود: هر که «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را در حالی بخواند که به آن ایمان دارد، توحید را شناخته است. عرض کردم: چگونه بایست آن را خواند؟ فرمود: همان گونه که مردم آن را میخوانند. حضرت علیه السلام این جمله را به آن افزود: «کَذَلِکَ اللهُ رَبِّی، کَذَلِکَ اللهُ رَبِّی» [اوست خداوند، پروردگارم؛ اوست خداوند، پروردگارم](1).

6) و از وی، از علی بن محمّد، و محمّد بن حسن، از سهل بن زیاد، از محمّد بن ولید ملقّب به شباب صیرفی، از داود بن قاسم جعفری روایت شده است که او گفت: به حضرت امام جواد علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! صمد چیست؟ فرمود: بزرگی که در (نیازهای) اندک و بسیار به سویش رو میآورند(2).

7) و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن ابی عبد الله، از محمّد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن، از حسن بن سَری، از جابر بن یزید جعفی روایت شده است که او گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام درباره توحید پرسیدم، ایشان فرمود: نامهایی که خداوند متعال - که یادش باشکوه و بلند مرتبه باد - بدانها خوانده میشود، مبارک و جاودانه است، او در والایی کُنه خویش برفراز است و یگانهای است که در یکتا دانستن یگانگیاش تک شد و سپس این یگانگی را بر آفریدگانش جاری ساخت، پس او یگانه بی نیاز قدّوس است که همه چیز را در بر گرفت. این سخن، همان معنای صحیح در تأویل صمد است و نه آن چه تشبیه کنندگان پنداشتهاند و در تأویل صمد گفتهاند: صمد، چیز انبوه به هم فشردهای است که میانش خالی نیست؛ چرا که این سخن، تنها وصف جسم است و خداوند - که یادش باشکوه و بلند مرتبه باد - والاتر از این وصف است و او برتر و بزرگتر از آن است که پندارها به وصف او برسند و ژرفای عظمتش را دریابند. اگر تأویل صمد در صفت خداوند عزّ و جلّ، چیز انبوه به هم فشرده باشد، این تأویلی مخالف با کلام خداوند تبارک و تعالی است که فرمود: «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ»(3)[_چیزی مانند او نیست]، چرا که این تأویل از جمله صفات اجسام به هم فشرده و تو

1- [1] - کافی، ج1، ص72، ح4.
2- [2] - کافی،ج1، ص96،ح1.

3- [3] - شوری/ 11.

پُری است که هیچ میانشان خالی نیست. خداوند عزّ و جلّ از این وصف، بسیار والاتر است و امّا آن چه که در اخبار در این باره آمده، از این قرار است که: حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ملقب به عالم که خود به سخنش عالمتر است، فرمود: صمد، همان بزرگ و سَروَری است که به او رو میآورند. و این معنای صحیح و موافق با کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ» و المصمود الیه (کسی که به سویش رو می آورند) در لغت به معنای مقصود (قصد شده) است. ابوطالب در مدیحهای که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سرود، گفته است:

بِالْجَمْرَهِ الْوُسطَی إِذَا صَمَدُوا لَهَا***یَؤُمّونَ رَضخاً رَأْسَهَا بِالْجَنَادِلِ

سوگند به جمره وسطی، در آن هنگام که رو به سویش آورند و آهنگ آن کنند تا سرش را به باد سنگریزه گیرند.

یعنی به سوی او روانه شوند و او را قصد کنند و سرش را با سنگریزه هدف گیرند. منظور از جنادل، ریگ و سنگ کوچکی است که به آن جمار نیز گفته میشود.

و نیز یکی از شاعران جاهلی گفته است:

مَا کُنْتُ أَحْسَبُ أَنّ بَیْتاً ظَاهِراً***لِلّهِ فِی أَکْنَافِ مَکّهَ یُصْمَدُ

و گمان نمیبردم در اطراف مکّه خانهای نمایان از برای خدا باشد که رو سویش آورند. یعنی آن را قصد کنند.

و ابن زِبرِقان گفته است:

وَ لَا رَهِیبَهَ إِلّا سَیّدٌ صَمَدٌ

و رهیبه تنها آن بزرگی است که رو سویش آورند.

و شدّاد بن معاویه درباره حُذیفه بن بدر گفته است:

عَلَوْتُهُ بِحُسَامٍ ثُمّ قُلْتُ لَهُ***خُذْهَا حُذَیْفُ فَأَنْتَ السّیّدُ الصّمَدُ

شمشیری برّان بر او کشیدم و گفتمش: ای حذیف! بگیر که تو آن بزرگی که رو به سویش آورند.

و همانند این نمونهها بسیار است. خداوند عزّ و جلّ آن بزرگ صمد است که تمام آفریدگان از جنّ و انس در نیازهایشان رو سوی او میآورند و به هنگام سختیها به سویش پناه میجویند و از او امید گشایش و دوام نعمت دارند تا

ص:774

گرفتاریهایشان را از میان برد(1).

8) ابن بابویه، از ابو محمّد جعفر بن علی بن احمد فقیه قمی سپس ایلاقی - که خدا از او راضی و خشنود باد - از ابو سعید عبدان بن فضل، از ابو الحسن محمّد بن یعقوب بن محمّد بن یوسف بن جعفر بن ابراهیم بن محمّد بن علی بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب در شهر خُجَنده، از ابو بکر محمّد بن محمّد بن شجاع فرغانی، از ابو محمّد حسن بن محمّد بن محمّد حمّاد عنبری در مصر، از اسماعیل بن عبد الجلیل برقی، از ابو بختری وهب بن وهب قرشی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام، از پدر بزرگوارش حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» فرمود: بگو، یعنی آشکار کن آن چه را بر تو وحی کردیم و تو را با آن فرستادیم. با همان تألیف حروف که ما برایت خواندیم تا کسانی که گوش میسپارند و گواهاند، با آن هدایت شوند و هو (او)، اسمی است به کنایه که اشاره به غایب دارد. هاء، حرف تنبیه است بر معنایی ثابت و واو، اشاره به غایب از حواسّ است. همان گونه که سخن تو هذا (این)، اشاره به حاضر نزد حواسّ است. این بدان سبب است که کافران با حرف اشاره به حاضر ادراک شده، از خدایان خود خبر دادند و گفتند: اینها خدایان محسوس ما هستند که دیدهها درکشان میکنند، پس تو نیز – ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم !- به خدای خود که ما را به سویش فرا میخوانی، اشاره کن تا او را ببینیم و درکش کنیم و دربارهاش سرگردان نشویم. در آن هنگام خداوند تبارک و تعالی نازل فرمود: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ». پس هاء، تثبیت ثابت است و واو، اشاره به غایب از دریافت دیدهها و لمس حواسّ است و خداوند از این درک والاتر است، بلکه او خود، دیدهها را در مییابد و حواسّ را پدید میآورد(2).

9) پدرم علیه السلام، از پدرش علیه السلام، از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام روایت کرد که ایشان فرمود: یک شب پیش از جنگ بدر حضرت خضر علیه السلام را در خواب دیدم. به او گفتم: چیزی مرا بیاموز که با آن بر دشمنان پیروز شوم. او گفت: بگو: یا هو یا من لا هو إله هو. چون صبح شد، این خواب را

1- [1] - کافی، ج1، ص96، ح2.

2- [2] - توحيد، ص88، ح1.

برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعریف کردم. ایشان فرمود: ای علی! اسم اعظم را به تو آموخته اند. این سخن در روز بدر بر زبان من بود. امیر مؤمنان علیه السلام «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را خواند و چون آن را به پایان رساند، فرمود: یا هو یا من لا هو الّا هو، اغفر لی و انصرنی علی القوم الکافرین [ای خدا، ای که کسی جز تو نیست! مرا بیامرز و بر قوم کافران یاری رسان].

ایشان در روز صفّین نیز این سخن را میگفت و حملهور میشد. در آن دم عمّار بن یاسر عرض کرد: ای امیر مؤمنان! این کنایه ها چیست؟ فرمود: اسم اعظم خداوند و ستون یگانگی خداوندی است که هیچ خدایی جز او نیست. آن گاه ایشان «شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ»(1) [خدا گواهی می دهد که جز او هیچ معبودی نیست] و آیات آخر سوره حشر را قرائت فرمود و سپس از مرکبش پیاده شد و چهار رکعت نماز پیش از غروب به جای آورد.

و امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: الله یعنی آن معبود که آفریدگان در او سرگردانند و به سویش الوهیت (راه و پناه) میجویند و الله از دریافت دیدهها پنهان است و از پندارها و خاطرها پوشیده است(2).

10) حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: الله یعنی آن معبود که آفریدگان از دریافتن چیستی او و فرا گرفتن چگونگیاش سرگردانند. عربها چون کسی در چیزی حیران شود و علمش آن را فرا نگیرد، میگویند: أَلِهَ الرَّجُلُ. و نیز چون کسی از چیزی که از آن میترسد و هراسان است، به سوی چیزی پناه جوید، میگویند: وَلَهَ الرَّجُلُ. پس إله آن کسی است که از حواسّ مردمان پنهان است(3).

11) حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: احد یعنی تک و بیمانند. احد و واحد هر دو یک معنا دارند و آن، بیمانند است که هیچ همتا ندارد. توحید، اقرار به یگانگی به معنای تک بودن است. واحد یعنی مشابه ناپذیر که از هیچ چیز گرفته نمیشود و با هیچ چیز یکسان نمیشود. از این روست که گفتهاند ساخت عدد از واحد (یک) است و واحد، خود در شمار اعداد نیست؛ چرا که عدد بر واحد واقع نمیشود، بلکه بر اثنین (دو) اطلاق میشود. پس این سخن که خداوند احد

1- [1] - آل عمران/ 18.
2- [2] - توحيد، ص89، ح2.
3- [3] - توحيد، ص89، ح2.

است، یعنی آن معبود که آفریدگان از دریافتنش و فراگرفتن چگونگیاش مألوه و سرگردانند و در الهیّت و خداییاش تک است و از صفات آفریدگانش والاتر است(1).

12) حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: پدرم حضرت امام زین العابدین علیه السلام از پدرش حضرت امام حسین علیه السلام برایم نقل کرد که ایشان فرمود: صمد، آن چیزی است که درونش تهی نیست و صمد آن کسی است که سروریاش به نهایت باشد و صمد، آن کسی است که نمیخورد و نمیآشامد و صمد، آن کسی است که نمیخوابد و صمد، دائمی است که همیشه بوده و همیشه هست(2).

13) حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: محمّد بن حنفیه - که خدا از او راضی و خشنود باد - میگفت: صمد، کسی است که به خودی خود برجاست و از غیر خود بینیاز است. دیگری گفت صمد، کسی است که از بودن و نبودن والاتر است و صمد، کسی است که با غیر خود وصف نمیشود(3).

14) حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: صمد، بزرگی است که فرمانش میبرند و هیچ امر کننده و نهی کنندهای بالای او نیست(4).

15) حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: از حضرت امام سجاد علیه السلام درباره صمد پرسیدند، ایشان فرمود: صمد کسی است که هیچ شریکی ندارد و نگاهداری هیچ چیز بر او دشوار نیست و هیچ چیز از یادش نمیرود(5).

16) وهب بن وهب قرشی، از زید بن علی زین العابدین علیه السلام روایت کرده است که وی گفت: صمد آن کسی است که چون چیزی را اراده کند، به او میگوید: باش، پس میباشد و صمد، کسی است که چیزها را پدید آورد و آنها را در گونههای متضاد و متفاوت و دو به دو آفرید و خود به یگانگی، همتا و یکتا بود، بدون این که هیچ ضدّ و شکل و مثل و همانندی داشته باشد(6).

1- [1] - توحید، ص90، ح2.

2- [2] - توحيد، ص90، ح3.
3- [3] - توحيد، ص 90، ح3.
4- [4] - توحيد، ص 90، ح3.
5- [5] - توحيد، ص 90، ح3.
6- [6] - توحيد، ص90، ح4.

17) وهب بن وهب قرشی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش حضرت امام محمّد باقر علیه السلام، از پدر بزرگوارش علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: اهل بصره به حضرت امام حسین علیه السلام نامه نوشتند و از ایشان درباره صمد پرسیدند. آن حضرت به آنان نوشت: به نام خداوند بخشنده مهربان، امّا بعد، در قرآن غوطهور نشوید و درباره آن مجادله نکنید و بدون علم سخن نگوئید که از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: هر کس بدون علم درباره قرآن سخن براند، نشیمنگاهش از آتش پُر خواهد شد. خداوند سبحانه و تعالی صمد را تفسیر کرده است. حق تعالی فرمود: «اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ» سپس تفسیرش کرد و فرمود: «لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ»، «لَمْ يَلِدْ» چیزی از او خارج نشد، نه چیزهای زمخت همچون فرزند و یا دیگر چیزهای زمختی که از آفریدگان خارج میشود و نه چیزهای لطیف همچون نفس و نه عوارضی همچون فراموشی و خواب و تردید و غم و غصه و شادی و خنده و گریه و ترس و امیدواری و رغبت و ناخوشی و گرسنگی و سیری از او منبعث میشود، او والاتر از آن است که چیزی از او خارج شود و یا چیزی زمخت یا لطیف از او تولید شود. «وَلَمْ يُولَدْ» از هیچ چیز تولید نشده و از هیچ چیز خارج نشده است، آن چنان که چیزهای زمخت از عنصرهای خود خارج میشوند، همچون چیزها از چیزها و چهارپا از چهارپا و گیاه از زمین، و آب از چشمهها و میوه از درختان، و نه آن چنان که چیزهای لطیف از مرکزهای خود خارج میشوند، همچون بینایی از چشم و شنوایی از گوش و بویایی از بینی و چشیدن از زبان و شناخت و تشخیص از دل و آتش از سنگ. نه! بلکه او خداوند صمد است که نه از چیزی و نه در چیزی و نه بر چیزی میباشد، او پدید آورنده و آفریننده چیزهاست. او با قدرتش سازنده چیزهاست هر آن چه را که با مشیّت خود برای نیستی آفریده، متلاشی میکند و هر آن چه را با علم خود برای برجایی آفریده، بر جا میگذارد. پس اوست خداوند صمد که نزاده و زاده نشده و هیچ کس همتای او نیست(1).

18) وهب بن وهب قرشی گوید: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: گروهی از اهالی فلسطین خدمت حضرت امام محمّد باقر

1- [1] - توحید، ص90، ح 5.

علیه السلام رسیدند و از ایشان درباره مسائلی پرسیدند و حضرت علیه السلام فرمود: تفسیر الصمد در خود آن است. الصمد پنج حرف دارد، الف دلیلی است بر إنّیّت و ذات پایدار او و این کلام خداوند عزّ و جلّ است که فرمود: « شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ »(1)[_ _خدا که همواره به عدل قیام دارد گواهی می دهد که جز او هیچ معبودی نیست] و این تنبیه و اشاره به غایب از درک حواسّ است. لام دلیلی است بر الهیّت و خداوندی او که اوست خداوند یگانه. الف و لام در هم ادغام شدهاند و بر زبان جاری نمیشوند و به گوش نمیرسند، حال آن که در نوشتن آشکار میشوند، که این دو دلیلی است بر این که الهیّت او به لطفش پنهان است و با حواس درک نمیشود و بر زبان هیچ توصیفگری نمینشیند و به گوش هیچ شنوندهای نمیرسد. چرا که تفسیر إله چنین است: او کسی است که آفریدگان از دریافتن چیستی و چگونگیاش، چه با حس و چه با پندار، مألوه و سرگردانند، بلکه او پدید آورنده پندارها و آفریننده حواس است. اما به هنگام نوشتن آشکار میشوند و این دلیلی است بر این که خداوند سبحانه، ربوبیّت خود را در پدید آوردن آفریدگان و در آمیختن روحهای لطیف آنان در بدنهای زمخت آنان نمایان ساخت، پس چون بندهای به خود بنگرد، روح خود را نمیبیند، همچنان که لام در الصمد بیان نمیشود و به هیچ یک از حواسّ پنجگانه راه نمییابد و چون شخص بر نوشته بنگرد، آن چه که پنهان و لطیف شده است برایش آشکار می شود. پس وقتی بنده در چیستی و چگونگی آفریننده بیاندیشد، در آن سرگردان و حیرتزده میشود و اندیشهاش به چیزی نمیرسد که برایش قابل تصوّر باشد؛ چرا که خداوند عزّ و جلّ خود آفریننده صورتهاست، اما وقتی بنده به آفریدگان او بنگرد، برایش ثابت میشود که او عزّ و جلّ آفریننده آنهاست و روحهایشان را در بدنهایشان در آمیخته است. و امّا صاد، آن دلیلی است بر این که خداوند عزّ و جلّ صادق و راستگوست و سخنش راست و کلامش راست است و بندگانش را به پیروی راستین از راستی فراخوانده است و به راستی وعده سرای راستی را داده است. و اما میم، آن دلیلی است بر ملک و فرمانروایی او و این که او فرمانروای حقیقی است که همیشه بوده و هست و خواهد بود. و اما دال، آن دلیلی است بر دوام و پایداری فرمانروایی او و

1- [1] - آل عمران/18.

این که او عزّ و جلّ دائم و همیشگی است و از بودن و نبودن والاترست؛ بلکه او عزّ و جلّ خود به وجود آورنده کائنات است که هر موجودی به ایجاد کردن او وجود دارد.

سپس آن حضرت علیه السلام فرمود اگر برای علمی که خداوند عزّ و جلّ به من داده است، حاملانی مییافتم، هر آینه توحید و اسلام و ایمان و دین و قوانین شرع را از دل کلمه الصمد میگستراندم. چگونه این برای من ممکن باشد، حال آن که جدّم امیر مؤمنان علیه السلام هیچ حاملی را برای علم خود نیافت و آن گونه آه از دلش بر میخاست؟ و آن حضرت علیه السلام بر منبر میفرمود: بپرسید از من پیش از آن که مرا از دست دهید، میان اندام من علم انبوهی هست و بدانید که من حاملی برای آن نمییابم. بدانید که من از جانب خدا حجّتی رسا بر شمایم، پس قومی را به ولایت نگیرید که خداوند بر آنها خشم گرفته و همچون کافران خفته در گور، از آخرت ناامیدند.

سپس حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: حمد و سپاس از برای خداوندی است که بر ما منت نهاد و به ما توفیق داد تا احد صمدی را بپرستیم که نزاده و زاده نشده و هیچ کس همتای او نیست و ما را از پرستش بتها به دور داشت، حمد و سپاسی جاودان و شکری همیشگی. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ» خداوند عزّ و جلّ - که یادش با شکوه و بلند مرتبه باد - کسی را نزاده تا فرزندی داشته باشد که فرمانرواییاش را به ارث ببرد و زاده نشده تا پدری داشته باشد که در ربوبیّت و فرمانرواییاش شریک او باشد و هیچ کس همتای او نیست که در سلطنتش با او مخالفت کند(1).

19) و از وی، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از محمّد بن عیسی بن عبید، از یونس بن عبد الرحمن، از ربیع بن مسلم، روایت شده است که او گفت: از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که چون از ایشان درباره الصمد پرسیدند، فرمود: صمد، آن چیزی است که میانش خالی نیست(2).

20) و از وی، از محمّد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمّد بن یحیی

1- [1] - توحيد، ص92، ح6.
2- [2] - توحيد، ص93ف ح7.

عطّار، از محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، از علی بن اسماعیل، از صفوان بن یحیی، از ابو ایوب، از محمّد بن مسلم روایت شده است که وی گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: یهودیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: نسب پروردگارت را برای ما بازگو. ایشان سه روز پاسخشان را نداد. سپس این سوره تا به آخرش نازل شد. عرض کردم: الصمد چیست؟ فرمود: چیزی که تو خالی نیست(1).

21) و از وی، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن فضّال، از حلبی و زراره، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: خداوند تبارک و تعالی، احد و صمدی است که میانی ندارد و روح، تنها آفریدهای از آفریدگان اوست و آن، یاری و پشتیبانی و نیرویی است که خداوند در دل های فرستاده شدگان و مؤمنان قرار داده است(2).

22) علی بن ابراهیم در معنای این سوره گفت: سبب نزول این سوره آن بود که یهودیان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و عرض کردند: نسب پروردگار تو چیست؟ آن گاه خداوند نازل فرمود :«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ،لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَد، وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ» و در کلام حق تعالی، احد یعنی یگانه در صفت، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نوری است که هیچ تاریکی در آن نیست و علمی است که هیچ نادانی در آن نیست. و کلام حق تعالی «الصَّمَدُ» یعنی کسی که هیچ راه ورودی ندارد، و «لَمْ يَلِدْ» یعنی حادث نشده است و «وَلَمْ يُولَد، وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ» یعنی نه همتایی دارد و نه همانندی و نه شریکی و نه پشتیبانی و نه یاوری(3).

23) سپس علی بن ابراهیم، از ابو الحسن، از حسن بن علی، از حمّاد بن مهران، از محمّد بن خالد بن ابراهیم سعدی، از ابان بن عبد الله، از یحیی بن آدم، از فزاری، از حریز، از ضحاک از ابن عباس روایت کرد که وی گفت: قریشیان در مکه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند: پروردگارت را برای ما وصف کن تا او را بشناسیم و این گونه آن را بپرستیم. آن گاه خداوند تبارک و

1- [1] - توحید، ص93، ح8 .
2- [2] - توحید، ص171، ح2 .
3- [3] - تفسیر قمی، ج2، ص451.

تعالی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرمود: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» یعنی بخش ناپذیر است و تجزیه ناپذیر و تناسب ناپذیر و هیچ اسم و عدد و افزایش و کاهشی بر او واقع نمیشود. «اللَّهُ الصَّمَدُ» کسی که سروریاش به نهایت است و کسی که آسمانیان و زمینیان در نیازهای خود به سوی او روی آورند، نه عُزیر از او زاده شده، آن چنان که یهودیان - که لعنت خدا بر آنان باد - میگویند و نه مسیح از او زاده شده، آن چنان که نصرانیها - که خشم خدا بر آنان باد - میگویند و نه خورشید و ماه و ستارگان آن چنان که مجوسیان - که نفرین خدا بر آنان باد - میگویند و نه فرشتگان، آن چنان که مشرکان عرب میگویند و «وَلَمْ یُولَد» در کمرها نبوده و رحمها در میانش نداشتهاند، نه از چیزی به وجود آمده که بوده و نه از چیزی به وجود آمده که چیزی آفریده بوده «وَلَمْ یَکُن لَّهُ کُفُوًا أَحَدٌ» هیچ شبیه و مانند و برابری ندارد و هیچ یک از آفریدگانش نمیتواند نعمتی را که او از فضل خود به وی بخشیده جبران کند(1).

24) طبرسی در کتاب احتجاج، از ابو هاشم داود بن قاسم جعفری روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جواد علیه السلام پرسیدم: در کلام خداوند متعال: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» معنای احد چیست؟ ایشان فرمود: کسی که بر یگانگیاش همه همرأی هستند، مگر نشنیدهای که خداوند متعال فرمود: «وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّی یُؤْفَکُونَ»؟(2) [و اگر از ایشان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را (چنین) رام کرده است، حتماً خواهند گفت: الله. پس چگونه (از حق) بازگردانیده می شوند؟]، امّا پس از آن میگویند: او شریک و همراهی دارد.(3)

1- [1] - تفسیر قمی، ج2، ص451.
2- [2] - عنکبوت/ 61.
3- [3] - احتجاج، ص 441.

سوره فلق

اشاره

سوره فلق مکّی است. 5 آیه دارد و پس از سوره فیل نازل شده است.

ص:783

ص:784

1) محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از احمد بن بکر بن صالح، از سلیمان جعفری، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر که در روزگار جوانی متعهّد شود که هر شب هر یک از: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» را سه مرتبه و «قُلْ هُوَ اللَّهُ» را صد مرتبه و اگر نتوانست پنجاه مرتبه بخواند، بی شک خداوند عزّ و جلّ اختلال حواس یا هر یک از دیگر ناخوشیهای جوانان و خشکی گلو و بیماری معده را از او دور میگرداند و تا زمانی که به این کار پایبند باشد، تندرست روزگار میگذراند تا این که پیریاش فرا رسد پس اگر بر این کار، خود متعهّد شده باشد و یا این که او را متعهّد کرده باشند، تا روزی که خداوند عزّ و جلّ قبض روحش کند، در امان خواهد بود(1).

2) شیخ در تهذیب با سند خود، از حسین بن سعید، از یعقوب بن یقطین روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام درباره قرائت سوره در نماز وَتر پرسیدم و عرض کردم: برخی روایت کردهاند در هر سه رکعت «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» است و برخی روایت کرده اند که در دو رکعت اول معوّذتان (ناس و فلق) و در رکعت سوم «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» است. ایشان فرمود: معوّذتان و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخوان(2).

3) ابن بابویه، از پدرش، از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد، از محمّد بن حسّان، از اسماعیل بن مهران، از حسن، از حسین بن ابی علاء، از ابو عبیده

1- [1] - کافی، ج2، ص456، ح17.
2- [2] - تهذیب، ج2، ص127، ح483.

حذّاء، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: هر که در نماز وتر، معوّذتان و «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخواند، به او میگویند: ای بنده خدا! مژده باد بر تو که خداوند نماز وترت را پذیرفت(1).

ص:786

1- [1] - ثواب الأعمال، ص157.

تفسیر سوره فلق

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (1) مِن شَرِّ مَا خَلَقَ (2)...وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (5)»

«قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (1) مِن شَرِّ مَا خَلَقَ (2) وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (3) وَمِن شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِی الْعُقَدِ (4) وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (5)»

[بگو پناه می برم به پروردگار سپیده دم * از شرّ آن چه آفریده * و از شرّ تاریکی چون فراگیرد * و از شرّ دمندگان افسون در گره ها * و از شرّ (هر) حسود آن گاه که حسد ورزد *]

1) ابن بابویه، از پدرش، از محمّد بن ابی القاسم، از محمّد بن علی کوفی، از عثمان بن عیسی، از معاویه بن وهب روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودیم که مردی «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» را خواند و عرض کرد: فلق چیست؟ ایشان فرمود: فلق، شکافی در دوزخ است که هفتاد هزار سرا در آن است و در هر سرا، هفتاد هزار خانه است و در هر خانه، هفتاد هزار افعی است و در دل هر افعی، هفتاد هزار خمره سمّ است و دوزخیان ناگزیرند که بر آن گذر کنند(1).

2) و از وی، از پدرش، از احمد بن ادریس، از محمّد بن احمد، از یعقوب بن یزید، از ابن ابی عمیر، در حدیثی مرفوع، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره این کلام خداوند متعال - که یادش

1- [1] - معانی الأخبار، ص227، ح1.

باشکوه و بلند مرتبه باد - «وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» فرمود: آیا او را ندیدهای که چشم میگشاید و به تو مینگرد؟ او همان کس است. (1)

3) و از وی، از محمّد بن حسن بن احمد بن ولید، از محمّد بن حسن صفّار، از عباس بن معروف، از سعدان ابن مسلم، از ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که چون از ایشان درباره حسد پرسیدند، فرمود: گوشت و خونی است که در میان مردم میچرخد و چون به ما میرسد، خشک میشود، او شیطان است(2).

4) و از وی، از محمّد بن حسن، از محمّد بن حسن صفّار، از عباس بن معروف، از حسن بن محبوب، از حنان بن سدیر، از یکی از یاران حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که او گفت: از حضرت علیه السلام شنیدم که فرمود: سختترین عذاب را در روز قیامت هفت نفر میکشند: نخستین کس از آنها پسر حضرت آدم است که برادرش را به قتل رساند و نمرود که با حضرت ابراهیم علیه السلام درباره پروردگارش جدل کرد و دو تن از بنی اسرائیل که قوم خود را یهودی و نصرانی کردند و فرعون که گفت: من پروردگار والای شما هستم و دو تن از این امت که یکی از آن دو در تابوتی شیشهای به زیر شکافی در دریاهایی از آتش است(3).

5) و از وی، از پدرش، از سعد بن عبد الله، از محمّد بن حسین بن ابی خطّاب، از حکم بن مسکین ثقفی، از عبد الرحمن بن سنان، از جُعَید همدان، از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: در تابوت اسفل شش تن از پیشینیان و شش تن از پسینیان باشند و اما شش تن از پیشینیان، پسر حضرت آدم علیه السلام قاتل برادرش، و فرعون فراعنه و سامری و دجّال که نامش میان پیشینیان است و در زمان پسینیان خارج میشود و هامان و قارون. و شش تن از پسینیان: نعثل و معاویه و عمرو بن عاص و ابو موسی اشعری.

راوی نام دو تن را فراموش کرده است(4).

1- [1] - معانی الأخبار، ص227، ح1.
2- [2] - معانی الاخبار، ص244، ح1.

3- [3] - ثواب الأعمال، ص 255 .
4- [4] - خصال، ص485، ح59.

6) علی ابن ابراهیم، در معنای این سوره درباره کلام خداوند متعال: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» گفت: فلق، چاهی است در دوزخ که دوزخیان از شدت حرارت به آن پناه میبرند و از خداوند میخواهند که به آنان اجازه دهد تا نفس بکشند. خداوند به آنان اجازه میدهد و در آن دم دوزخ را شعلهور میکند. در آن چاه، صندوقی از آتش است که اهالی آن چاه از شدت حرارتش به آن صندوق پناه میبرند. آن صندوق، تابوت است و در آن تابوت شش تن از پیشینیان و شش تن از پسینیان میباشند. و امّا شش تن از پیشینیان: پسر حضرت آدم علیه السلام که برادرش را به قتل رساند و نمرود که حضرت ابراهیم علیه السلام را در آتش انداخت و فرعون زمان حضرت موسی علیه السلام و سامری که آن گوساله را ساخت و کسی که یهودیان را یهودی کرد و کسی که نصرانیها را نصرانی کرد. و امّا شش تن از پسینیان، نخستین کس و دومین کس و سومین کس و چهارمین کس و رهبر خوارج و ابن ملجم. کلام خداوند متعال: «وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ» یعنی کسی که در آن چاه افکنده میشود و در آن وارد میشود(1).

7) شیبانی در نهج البیان از حضرت امام علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: الغاسق إذا وقب، شب است در آن هنگام که بگذرد.

فصلی درباره حسد و معنای آن

1) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد ابن محمّد ، از ابن محبوب، از علاء بن رزین، از محمّد بن مسلم، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: بی گمان، مرد اقدام به کاری شتابزده میکند، پس کفر میورزد و به راستی حسد، ایمان را میخورد چنان که آتش هیزم را میخورد(2).

2) و از وی، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از محمّد بن خالد، و حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از قاسم بن سلیمان، از جرّاح مداینی، از حضرت

1- [1] - تفسیر قمی، ج2، ص453.
2- [2] - کافی، ج2، ص231، ح1.

امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: حسد، ایمان را میخورد چنان که آتش هیزم را میخورد(1).

3) و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن بن محمّد بن خالد، از ابن محبوب، از داود رقّی روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: از خدا پروا کنید و بر یکدیگر حسد نورزید. از جمله قوانین دین حضرت عیسی علیه السلام گردش در سرزمینها بود. روزی عیسی علیه السلام به گردش رفت و مردی کوتاه قد از یارانش که غالباً او را همراهی می کرد به همراهش بود. چون عیسی علیه السلام به دریا رسید، با یقینی صحیح و راستین فرمود: «بسم الله» و بر روی آب راه رفت. آن مرد کوتاه قد که همراه عیسی علیه السلام بود، وقتی دید عیسی علیه السلام از آب گذشت، او نیز با یقینی راستین گفت: بسم الله و و پا بر آب گذاشت و به آن حضرت پیوست. در آن هنگام خودپسندی پای در وجود او نهاد و با خود گفت: این عیسی، روح الله است که روی آب راه میرود و من نیز روی آب راه میروم، پس او را چه فضیلتی بر من است؟ ناگاه او در آب فرو رفت و از عیسی بن مریم علیه السلام خواست تا به فریادش رسد.

عیسی علیه السلام دستش را گرفت و او را از آب بیرون آورد و به او فرمود: ای کوتاه قد! چه گفتی؟ عرض کرد: گفتم: این روح الله است که بر آب راه میرود و من نیز روی آب راه میروم. عیسی علیه السلام به او فرمود: خود را در جایگاهی گذاشتی که خدایت در آن جا نگذاشته است و از این رو خداوند به خاطر آن چه گفتی، از تو بیزار شد، پس به سوی خداوند عزّ و جلّ از آن چه که گفتی توبه کن. آن مرد توبه کرد و به مرتبهای که خداوند برایش قرار داده بود بازگشت. پس، از خدا پیروی کنید و بر یکدیگر حسد نورزید(2).

4) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از نوفلی، از سکونی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نزدیک است که فقر، کفر شود و نزدیک

1- [1] - کافی، ج2، ص 231، ح2.

2- [2] - کافی، جلد2، ص231، ح3.

است که حسد بر تقدیر چیره شود(1).

5) و از وی، از علی بن ابراهیم، از محمّد بن عیسی، از یونس، از معاویه بن وهب، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: آفت دین، حسد است و خودبینی و به خود بالیدن(2).

6) و از وی، از یونس، از داود رقی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند عزّ و جلّ به موسی بن عمران فرمود: ای پسر عمران! بر آن چه من از فضل خود به مردم دادهام، حسد مبر و چشمانت را در پی آن دراز مکن و دلت را به دنبال آن مبر؛ چرا که حسود از نعمت من ناخشنود است و جلوی آن چه را به تقسیم، قسمت بندگانم کردهام، میگیرد و هر کس چنین باشد، من از او نیستم و او از من نیست(3).

7) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از قاسم بن محمّد، از منقری، از فضیل بن عیاض، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: مؤمن غبطه میخورد و حسد نمیورزد، منافق حسد میورزد و غبطه نمیخورد(4).

فصلی درباره آن چه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بدان جادو کردند و ...

فصلی درباره آن چه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بدان جادو کردند و آن چه که جادو را باطل میکند و خاصیت معوّذتان (سورههای ناس و فلق)

1) حسین بن بسطام در کتاب طبّ الائمّه علیهم السلام، از محمّد بن جعفر بُرسی، از محمّد بن یحیی ارمنی، از محمّد بن سنان، از مفضّل بن عمر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

1- [1] - کافی، ج2، ص232، ح4.
2- [2] - کافی، ج2، ص232، ح5.
3- [3] - کافی، ج2، ص232، ح6.
4- [4] - کافی، ج2، ص232، ح7.

رسید و عرض کرد: ای محمّد! فرمود: گوش به فرمانم ای برادرم جبرئیل! عرض کرد: فلان یهودی تو را جادو کرده است و جادو را در چاه قبیله بنی فلان انداخته است، پس کسی را سوی آن جا (یعنی آن چاه) روانه کن که در میان مردم بیش از همه به او اعتماد داری و پیش چشمت بزرگترین آنهاست و با تو برابر است، تا آن جادو را برایت بیاورد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی علیه السلام را فرستاد و به ایشان فرمود: سوی چاه ذروان برو. درآن چاه جادویی است که لبید بن اعصم یهودی مرا با آن جادو کرده است، آن جادو را برای من بیاور. حضرت امام علی علیه السلام فرمود: من در پی خواسته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم راهی شدم و درون چاه رفتم و آب آن چاه دراثر جادو چون آب حنا شده بود. شتابان در جستجوی آن جادو بر آمدم تا این که به پائین چاه رسیدم، اما آن را نیافتم. کسانی که همراه من بودند، گفتند: چیزی دراین چاه نیست، بالا بیا! گفتم: به خدا سوگند که دروغ نمیگویم و دروغ نشنیدم و یقین من به آن _ یعنی به فرموده رسول خدا که سلام و درود خدا بر ایشان باد _ همچون یقین شما نیست. آن گاه به آرامی جستجو کردم و جعبهای را یافتم و در آوردم و نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بردم. ایشان فرمود: بازش کن. من آن جعبه را باز کردم و در آن تکّهای از لیف نخل یافتم که رشتهای با بیست و یک گره در میان داشت. جبرئیل علیه السلام در همان روز، معوّذتان (سوره فلق و سوره ناس) را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی! آن دو سوره را بر این رشته بخوان. حضرت علی علیه السلام شروع به خواندن کرد و هر آیهای که میخواند، گرهای از آن رشته باز میشد تا این که تمامی گرهها باز شد و این گونه خداوند عزّ و جلّ آن چه را که با آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را جادو کرده بودند، برای ایشان آشکار کرد و سلامتش داشت.

و نیز روایت شده که جبرئیل علیه السلام و میکائیل علیه السلام نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمدند، حال آن که ایشان بیمار بود. یکی از آن دو بر سمت راست ایشان و دیگری بر سمت چپ ایشان نشست و آن گاه جبرئیل علیه السلام به میکائیل علیه السلام گفت: چه کسی ایشان را جادو کرده؟ گفت: لبید بن

اعصم یهودی. سپس آن حدیث تا به پایان روایت شده است. (1)

2) و از وی، از ابراهیم بن بیطار، از محمّد بن عیسی، از یونس بن عبد الرحمن که چون بسیار نماز میخواند، به او یونس نمازگزار میگفتند، از ابن مسکان، از زراره، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: جادو بر چیزی جز چشم چیره نمیشود. (2)

3) و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که چون مردی از ایشان درباره معوّذتان پرسید و گفت: آیا این دو سوره از قرآن هستند؟ فرمود: بله، آن دو از قرآن هستند. آن مرد عرض کرد: در قرائت ابن مسعود و در مصحف او، این دو سوره از قرآن نیستند. فرمود: ابن مسعود اشتباه کرده – و یا فرمود: دروغ گفته- است. عرض کرد: پس من آن دو را در قرآن بخوانم ای پسر رسول خدا! فرمود: بله و آیا میدانی معنای معوّذتان چیست و درباره چه نازل شدهاند؟ لبید بن اعصم یهودی، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را جادو کرد. ابو بصیر به ایشان عرض کرد: آیا نزدیک بود و یا ممکن بود که سحر او در ایشان اثر کند؟ فرمود: بله، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میپنداشت که همبستری میکند، حال آن که چنین نمیکرد و میخواست در را بگشاید، امّا آن را نمیدید تا این که با دست خود آن را لمس میکرد. جادو حقیقت دارد و تنها بر چشم و شرمگاه (فرج) چیره میشود. جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسید و ایشان را از آن جادو با خبر ساخت. ایشان حضرت علی علیه السلام را فرا خواند و فرستاد تا آن را از چاه ذروان بیرون آورد. سپس همان حدیث را تا به آخر ذکر کرده است.(3)

و از خواصّ القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هر که هر شب به هنگام خواب سوره فلق را بخواند، خداوند پاداشی همچون پاداش کسی که حج گزارده و عمره به جای آورده و روزه گرفته برایش مینویسد. این سوره تعویذی سودمند و حرزی در برابر هر چشم بدنگر است.

5) و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که این سوره را به

1- [1] - طبّ الائمه عليهم السلام ص 113
2- [2] - طبّ الائمه عليهم السلام، ص 114
3- [3] - طبّ الائمه عليهم السلام ص 114

هنگام خواب بخواند، پاداشی عظیم از برای اوست و آن، حرزی از هر گزند است و آن تعویذی سودمند و حرزی در برابر هر چشم بدنگر است.

6) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر که این سوره را در هر شبی از شبهای ماه رمضان در نمازی مستحب یا واجب بخواند، همچون کسی باشد که در مکّه روزه گرفته و به اذن خداوند متعال ثواب کسی که حج گزارده و عمره به جای آورده از برای او باشد.

7) حسین بن بسطام در طبّ الائمه علیهم السلام، از محمّد بن مسلم روایت کرده است که وی گفت: آن تعویذی که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام برای ما املاء کرد و فرمود که میراث است و جادو را باطل میکند و بر پوستی نازک نوشته میشود و بر جادو شده آویخته میشود، این آیات است: «قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُم بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللّهَ لاَ يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ *وَ يُحِقُّ اللّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ» [پس چون افکندند، موسی گفت: آنچه را شما به میان آوردید، سحر است. به زودی خدا آن را باطل خواهد کرد. آری خدا کار مفسدان را تأیید نمی کند، و خدا با کلماتِ خود حق را ثابت می گرداند، هر چند بزهکاران را خوش نیاید](1) و «أَأَنتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا * رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا» [آیا آفرینش شما دشوارتر است یا آسمانی که [او] آن را برپا کرده است، سقفش را برافراشت و آن را [به اندازه معین] درست کرد](2) و « فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ * فَغُلِبُواْ هُنَالِكَ وَ انقَلَبُواْ صَاغِرِينَ * وَ أُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ * قَالُواْ آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ» [پس حقیقت آشکار گردید و کارهایی که می کردند باطل شد، و در آن جا مغلوب و خوار گردیدند، و ساحران به سجده درافتادند، (و) گفتند: به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم، پروردگار موسی و هارون](3).(4)

8) ابو علی طبرسی در مجمع البیان درباره سبب نزول این سوره آورده است: لبید بن اعصم یهودی، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را جادو کرد و سپس آن جادو را در چاه قبیله بنی زُرَیق انداخت. رسول خدا صلی الله علیه و آله

1- [1] - یونس /81 -82
2- [2] - نازعات / 27-28

3- [3] - اعراف /118 - 122
4- [4] - طبّ الائمه عليهم السلام، ص 115

و سلم بیمار شد و در همان حال خوابیده بود که دو فرشته نزد ایشان آمدند و یکی بالای سر ایشان نشست و دیگری کنار پای ایشان. آن گاه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از آن امر خبر دادند و عرض کردند که آن جادو در چاه ذروان در میان پوست خرما به زیر سنگی در قعر چاه است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آگاه شد و حضرت علی علیه السلام و زبیر و عمّار را فرستاد و ایشان آب آن چاه را کشیدند و سپس آن سنگ را برداشتند و آن پوست را در آوردند و دیدند که تارهایی از مو و دو دندانه شانه و بافهای در آن است که یازده گره با سوزن بر آن زدهاند. آن گاه آن دو سوره (معوّذتان) نازل شده و هر آیهای که خوانده میشد، گرهای گشوده میشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم احساس راحتی میکرد. در آن دم ایشان برخاست و گویا از غل و زنجیر رها شده بود. جبرئیل علیه السلام گفت، به نام خدا تو را از هر آن چه آزارت دهد و از حسود و چشم بد افسون میکنم و خداوند متعال شفایت میدهد.

سپس طبرسی گفت: و این حدیث از عایشه و ابن عباس روایت شده است.

و نیز گفت: اما این امر جایز نیست، چرا که هر کس چنین وصف شود که جادو شده است، گویی عقلش زایل گشته است و خداوند سبحانه این امر را در کلام خود به دور دانست: «وَ قَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا * انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا» [و ستمکاران گفتند: جز مردی افسون شده را دنبال نمی کنید، نگر چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند](1)، ولی ممکن است آن یهودی یا دخترانش بر اساس آن چه روایت شده، در این کار کوشیده باشند و توفیق حاصل نکرده باشند. به این ترتیب که خداوند پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را از آن چه که آنان در آب ریختند، آگاه ساخته واین گونه آن را آوردهاند و این خود دلیلی شده بر راستی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم. چگونه ممکن است ایشان از کرده آنان بیمار شده باشد! اگر آنان توان و قدرت انجام چنین کاری را داشتند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بسیاری از مؤمنان را در پی دشمنی شدید با ایشان به قتل میرساندند.(2)

1- [1] - فرقان/ 8-9
2- [2] - مجمع البیان ، ج 10، ص 492

ص:796

سوره ناس

اشاره

سوره ناس مکّی است. 6 آیه دارد و پس از سوره فلق نازل شده است.

ص:797

ص:798

فضیلت و ثواب قرائت سوره ناس

پیشتر در سوره فلق آمد.

و از خواصّ القرآن، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: هر که این سوره را بر دردی بخواند، به اذن خداوند متعال، آن درد آرام گیرد و این سوره برای هر کس که آن را بخواند، شفاست.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که این سوره را به هنگام خواب بخواند، در حرز و پناه خداوند متعال - که یادش با شکوه و بلند مرتبه باد - است تا این که شب را به صبح رساند و این سوره، تعویذی از هر درد و ناخوشی و آسیب است و برای هر کس که آن را بخواند، شفاست.

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر که این سوره را هر شب در منزلش بخواند، از جنّ و وسواس (وسوسه گر) در امان باشد و هر که آن را بنویسد و بر خردسالان بیاویزد، آنان به اذن خداوند عزّ و جلّ از جنّ، محفوظ و در امان باشند.

ص:799

ص:800

تفسیر سوره ناس

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

« قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (1) مَلِکِ النَّاسِ (2)...مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ (6) »

« قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (1) مَلِکِ النَّاسِ (2) إِلَهِ النَّاسِ (3) مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (4) الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ (5) مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ (6) »

[بگو: پناه می برم به پروردگار مردم * پادشاه مردم * معبود مردم * از شرّ وسوسه گر نهانی * آن کس که در سینه های مردم وسوسه می کند * چه از جنّ و (چه از) انس]

1) علی بن ابراهیم : قول خدای عزّ و جلّ: «أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ* مَلِکِ النَّاسِ* إِلَهِ النَّاسِ* مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ» اسم شیطانی است که در سینه مردمان است و در آن وسوسه میانگیزد و از خیر ناامیدشان میکند و آنان را از فقر میترساند و به نافرمانی خدا و بدکاری میکشاند؛ و این کلام خداوند تبارک و تعالی است که فرمود: «الشَّیْطَانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُم بِالْفَحْشَاء» [شیطان شما را از تهیدستی بیم می دهد و شما را به زشتی وا می دارد](1).(2)

2) و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هر قلبی دو گوش دارد که بر یکی فرشتهای راهنما و بر دیگری شیطانی است فتنه گر، یکی فرمانش میدهد و دیگری او را باز میدارد، هم چنان که برخی از مردم نیز شیطانی هستند که مردم دیگر را به انجام نافرمانیهای خدا میکشانند، همان طور که شیاطینی از

1- [1] - بقره/ 268.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 454.

اجنّه چنین میکنند.(1)

3) سپس علی بن ابراهیم، از سعید بن محمّد، از بکر بن سهل، از عبد الغنی بن سعید ثقفی، از موسی بن عبد الرحمن، از مقاتل بن سلیمان، از ضحّاک بن مزاحم، از ابن عباس روایت کرد که وی درباره کلام خداوند متعال گفت: «مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ» منظور، شیطان است - که لعنت خدا بر او باد. شیطان بر قلب آدمی زاد وسوسه میانگیزد و خرطومی چون خرطوم خوک دارد. چون آدمی زاد به دنیا رو آورد و به چیزی گراید که خداوند دوست نمیدارد، او را وسوسه میکند و چون او خداوند عزّ و جلّ را یاد کند، پنهان میشود، یعنی عقب مینشیند، خداوند عزّ و جلّ - که یادش با شکوه و بلند مرتبه باد - فرمود: «الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ»، سپس خداوند عزّ و جلّ خبر داد که او از جنّ و انس است و فرمود: « مِنَ الْجِنَّهِ وَ النَّاسِ» یعنی از جنّ و انس است. (2)

4) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابان بن تغلب، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: قلب هر مؤمنی دو گوش در میان خویش دارد، گوشی که وسوسه گر پنهان در آن میدمد و گوشی که فرشته در آن میدمد. خداوند، مؤمن را با آن فرشته یاری میکند و از این روست که فرمود: «وَ أَیَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ» [و آنها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است](3).(4)

طبرسی: عیاسی با سند خود، از ابان بن تغلب، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام همین حدیث را روایت کرده است.(5)

فصلی در این که معوّذتان از قرآن هستند

1) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد ، از علی بن

1- [1] - تفسیر قمی، ج 2، ص 454.
2- [2] - تفسیر قمی، ج 2، ص 454.
3- [3] - مجادله / 22
4- [4] - کافی، ج 2، ص 206، ح 3.

5- [5] - مجمع البيان، ج 10، ص 498.

حکم، از سیف بن عمیره، از داود بن فرقد، از صابر غلام بسّام روایت کرده است که وی گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پیشاپیش ما نماز مغرب را امامت کرد و معوّذتان را قرائت نمود و فرمود: آن دو (سوره) از قرآن هستند(1).

2) و از وی، از محمّد بن یحیی، از محمّد بن حسین، از ابن ابی نجران، از صفوان جمّال روایت شده است که او گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پیشاپیش ما نماز مغرب را خواند و در هر دو رکعت، معوذّتان را قرائت فرمود(2).

3) علی بن ابراهیم، از پدرش، از بکر بن محمّد ، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: سبب نزول معوّذتان چنین بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ناخوش شد، آن گاه جبرئیل علیه السلام این دو سوره را بر ایشان نازل کرد و با آن دو ایشان را تعویذ نمود(3).

4) و از وی، از علی بن حسین، از احمد بن ابی عبد الله، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابو بکر حضرمی روایت شده که گفته است: به امام محمّد باقر علیه السلام عرض کردم: ابن مسعود معوّذتان را از مصحف پاک میکرد. ایشان فرمود: پدرم علیه السلام میفرمود: ابن مسعود این کار را به رأی خودش انجام داده است و این دو سوره از قرآن هستند(4).

5) طبرسی در حدیث اُبَیّ آورده است: هر که «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» و «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» را بخواند، گویی تمام کتابهایی را که خداوند بر پیامبران نازل کرده، خوانده است(5).

6) و از عُقبه بن عامر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که ایشان فرمود: بر من آیاتی نازل شد که همانند آنها نازل نشده است: آن آیات معوّذتان هستند(6). این حدیث را مسلم در صحیح خود آورده است(7).

7) و از وی روایت شده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

1- [1] - کافی، ج 3، ص 317، ح 26.
2- [2] - کافی، جلد 3، ص 314، ح 8 .
3- [3] - تفسیر قمی، ج 2، ص454.
4- [4] - تفسیر قمی، ج2 ، ص 455.
5- [5] - مجمع البیان، ج 10، ص 491.
6- [6] - مجمع البیان، ج10، ص491.
7- [7] - صحیح مسلم، ج 1، ص 588، ح 265 .

فرمود: ای عقبه! آیا میخواهی دو سورهای را به تو بیاموزم که بهترین سورههای قرآن هستند؟ عرض کردم: بله، ای رسول خدا! آن گاه ایشان معوّذتان را به من آموخت و سپس در نماز صبح، این دو سوره را قرائت کرد و فرمود: به هنگام بیدار شدن و خوابیدن، این دو سوره را بخوان(1).

8(و از ابو عبیده حذّاء، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده که ایشان فرمود: هر که در نماز وَتر، معوّذتان و « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ » را بخواند، به او گویند: ای بنده خدا! مژده باد بر تو که خداوند نماز وتر تو را پذیرفته است(2).

9(و از فضیل بن یسار روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از بیماری شدید و دردی سخت در رنج بود که جبرئیل علیه السلام و میکائیل علیه السلام آمدند و جبرئیل بالای سر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نشست و میکائیل کنار پای ایشان. آن گاه جبرئیل با « قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» و میکائیل با « قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» ایشان را تعویذ کردند(3).

10(و از ابو خدیجه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: جبرئیل علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد، حال آن که ایشان بیمار بود. او آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را با معوّذتان و « قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ » افسون کرد و گفت: به نام خداوند، تو را افسون میکنم و خداوند تو را از هر دردی که آزارت دهد، شفا میبخشد؛ پس بگیر که مبارکت باد(4).

11(و از عبد الله بن سنان، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: هرگاه « قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» را خواندی، با خود بگو: «أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» [پناه میبرم به پروردگار سپیدهدم] و هرگاه «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» را خواندی، با خود بگو: « أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ» [پناه میبرم به پروردگار مردم](5).

1- [1] - مجمع البیان، ج10، ص491.
2- [2] - مجمع البیان، ج10، ص491.

3- [3] - مجمع البيان، ج10، ص 495.
4- [4] - مجمع البيان، ج10، ص 495.
5- [5] - مجمع البيان، ج10، ص 498.

فصلهای پایانی کتاب

اشاره

ص:805

ص:806

1) شیخ احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، در کتاب احتجاج آورده است: یکی از زندیقان نزد امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام رفت و عرض کرد: اگر در قرآن اختلاف و تناقض نبود، هر آینه به دینتان میگرویدم. حضرت علی علیه السلام به او فرمود: از چه سخن میگویی (در کجای قرآن اختلاف و تناقض هست)؟ عرض کرد: در این کلام خداوند متعال: «نَسُواْ اللّهَ فَنَسِيَهُمْ» [خدا را فراموش کردند پس (خدا هم) فراموششان کرد](1) و نیز: «فَالیَومَ نَنسَاهُمْ کَمَا نَسُواْ لِقَاءَ یَوْمِهِمْ هَذَا» [پس همان گونه که آنان دیدار امروز خود را از یاد بردند، ما (هم) امروز آنان را از یاد می بریم](2) و نیز: «وَ مَا کَانَ رَبُّکَ نَسِیًّا» [و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است](3) و نیز: «یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِکَهُ صَفًّا لَّا یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا» [روزی که روح و فرشتگان به صف می ایستند و (مردم) سخن نگویند، مگر کسی که (خدای) رحمان به او رخصت دهد و سخن راست گوید](4) و نیز: «وَ اللّهِ رَبِّنَا مَا کُنَّا مُشْرِکِینَ» [به خدا، پروردگارمان سوگند که ما مشرک نبودیم](5) و نیز: «یَوْمَ الْقِیَامَهِ یَکْفُرُ بَعْضُکُم بِبَعْضٍ وَیَلْعَنُ بَعْضُکُم بَعْضًا» [روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعنت

1- [1] - توبه/67.
2- [2] - اعراف/51.
3- [3] - مریم/64.
4- [4] - نبأ/ 38.
5- [5] - انعام/ 23.

می کنند](1) و نیز: «إِنَّ ذَلِکَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ» [این مجادله اهل آتش قطعاً راست است](2) و نیز: «لَا تَخْتَصِمُوا لَدَیَّ» [در پیشگاه من با همدیگر مستیزید](3) و نیز: «الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَی أَفْوَاهِهِمْ وَ تُکَلِّمُنَا أَیْدِیهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ» [امروز بر دهانهای آنان مُهر می نهیم و دستهایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان به آن چه فراهم می ساختند، گواهی می دهند](4) و نیز: «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَّاضِرَهٌ، إِلَی رَبِّهَا نَاظِرَهٌ» [آری در آن روز صورتهایی شاداب و مسرور است، و به پروردگارش می نگرد](5) و نیز: «لاَ تُدْرِکُهُ الأَبْصَارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الأَبْصَارَ» [چشمها او را درنمی یابند و اوست که دیدگان را درمی یابد](6) و نیز: «وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَهً أُخْرَی، عِندَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهَی» [و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است، نزدیک سدره المنتهی](7) و نیز: «لَّا تَنفَعُ الشَّفَاعَهُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ» [شفاعت (به کسی) سود نبخشد، مگر کسی را که (خدای) رحمان اجازه دهد](8) و نیز: «وَ مَا کَانَ لِبَشَرٍ أَن یُکَلِّمَهُ اللّهُ إِلَّا وَحْیًا» [و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید، جز (از راه) وحی](9) و نیز: «کَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ» [زهی پندار که آنان در آن روز از پروردگارشان سخت محجوبند](10) و نیز: «هَلْ یَنظُرُونَ إِلاَّ أَن تَأْتِیَهُمُ الْمَلآئِکَهُ أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ » [آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان به سویشان بیایند یا پروردگارت بیاید](11) و نیز: «بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ کَافِرُونَ» [بلکه آنها به لقای پروردگارشان (و حضور او) کافرند](12) و نیز: « فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِی قُلُوبِهِمْ إِلَی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ» [در نتیجه در دلهایشان تا روزی که او را دیدار می کنند پیامدهای نفاق را

1- [1] - عنکبوت/25.
2- [2] - ص/64.
3- [3] - ق/ 28.
4- [4] - یس/65.
5- [5] - قیامت/22-23.
6- [6] - انعام/103.
7- [7] - نجم/13-14.
8- [8] - طه/109.
9- [9] - شوری/51.
10- [10] - مطففّین/15.

11- [11] - انعام/ 158.
12- [12] - سجده/10.

باقی گذارد](1) و نیز: «فَمَن کَانَ یَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ» [پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد](2) و نیز: «وَ رَأَی الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُم مُّوَاقِعُوهَا» [و گناهکاران آتش (دوزخ) را می بینند و درمی یابند که در آن خواهند افتاد](3) و نیز: «وَ نَضَعُ الْمَوَازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیَامَهِ» [و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می نهیم](4) و نیز: «فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِینُهُ» [پس کسانی که کفه میزان (اعمال) آنان سنگین باشد](5) و نیز: «وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِینُهُ» [و کسانی که کفه میزان (اعمال)شان سبک باشد](6).

امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: و امّا کلام خداوند متعال: «نَسُواْ اللّهَ فَنَسِیَهُمْ» [خدا را فراموش کردند، پس (خدا هم) فراموششان کرد] یعنی آنان خداوند را در سرای دنیا فراموش کردند و در راه فرمانبری از او عمل نکردند، پس خداوند نیز در آخرت آنان را فراموش کرد؛ یعنی چیزی از پاداش خود برایشان قرار نداد و این گونه آنان از خیر فراموش شدند. همچنین است تفسیر کلام خداوند عزّ و جلّ: «فَالْیَوْمَ نَنسَاهُمْ کَمَا نَسُواْ لِقَاءَ یَوْمِهِمْ هَذَا» [پس همان گونه که آنان دیدار امروز خود را از یاد بردند، ما (هم) امروز آنان را از یاد می بریم] منظور از فراموشی این است که آنان را پاداش نداده، آن گونه که دوستان خود را پاداش داده است؛ همان کسانی که چون در سرای دنیا به او و رسولش ایمان آوردند، فرمان بردند و خدا را یاد کردند و در غیب از او ترسیدند. و امّا این کلام خداوند متعال: «وَمَا کَانَ رَبُّکَ نَسِیًّا» [و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است] ، پروردگار ما تبارک و تعالی - که یادش با شکوه و بلند مرتبه باد - والامرتبه و بزرگ است و کسی نیست که فراموش کند و غفلت ورزد، بلکه او به یاد دارنده و داناست.

عرب میگوید: فلان کس را فراموش کردیم و او از ما یاد نمیکند؛ یعنی او در حقّ آنان نیکی نکرد و با نیکی از ایشان یاد نکرد. و امّا این کلام خداوند عزّ و جلّ: «یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَائِکَهُ صَفًّا لَّا یَتَکَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صَوَابًا» [روزی که روح و فرشتگان به صف می ایستند و (مردم) سخن نگویند، مگر کسی که

1- [1] - توبه/77.
2- [2] - کهف/110.
3- [3] - کهف/53.

4- [4] - انبیاء/ 47.
5- [5] - مؤمنون/ 102.
6- [6] - مؤمنون/103.

(خدای) رحمان به او رخصت دهد و سخن راست گوید] و «وَ اللّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» [به خدا، پروردگارمان سوگند که ما مشرک نبودیم] و «يَوْمَ الْقِيَامَهِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا» [روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعنت می کنند] و نیز کلام خدای تبارک و تعالی - که یادش با شکوه و بلند مرتبه باد - در روز قیامت: «إِنَّ ذَلِکَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ»[این مجادله اهل آتش، قطعاً راست است] و «لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ» [در پیشگاه من با همدیگر مستیزید] و «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» [امروز بر دهانهای آنان مهر می نهیم و دستهایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان به آن چه فراهم می ساختند، گواهی می دهند] ، اینها هر یک در یکی از جایگاههای آن روزی است که پنجاه هزار سال به درازا میکشد.

مراد این است که معصیت پیشگان به یکدیگر کفر میورزند و همدیگر را لعنت میکنند. کفر در این آیه به معنای برائت و بیزاری جستن است. میفرماید: آنان از یکدیگر بیزاری میجویند. همانند این نمونه در سوره ابراهیم، سخن شیطان است: «إِنِّی كَفَرْتُ بِمَآ أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ» [من به آن چه پیش از این مرا (در کار خدا) شریک می دانستید کافرم](1) و نیز سخن ابراهیم خلیل الرحمن: «كَفَرْنَا بِكُمْ» [به شما کفر می ورزیم](2) یعنی از شما بیزاری جستیم. سپس آنان در جایگاههای دیگری گرد هم میآیند، و چنان به گریه میافتند که اگر صدای آنها به گوش اهل دنیا میرسید، هر آینه تمامی آفریدگان جهان را از زندگی سیر میکرد (جان میباختند) و قلبهایشان از هم میپاشید؛ جز آن چه که خدا بخواهد، آنان پیوسته میگریستند تا این که اشک هایشان میخشکید و خون میگریستند. سپس در جایگاههای دیگری گرد هم میآیند و در آن جا آنان را به سخن در میآورند (استنطاق میکنند) و آنان میگویند: «وَاللّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» [به خدا، پروردگارمان سوگند که ما مشرک نبودیم]. اینان به طور خاص، کسانی هستند که در سرای دنیا به یگانگی خدا اقرار کردهاند، امّا ایمانشان به خداوند متعال برایشان سودمند نمیافتد؛ چرا که با

1- [1] - ابراهیم/22.
2- [2] - ممتحنه/22.

فرستادگان او مخالفت ورزیدهاند و در آن چه ایشان از جانب پروردگارشان آوردند، شک کردهاند و درباره اوصیای ایشان - که سلام و درود خدا بر آنان باد - پیمان خود را شکستهاند و کسی را که دون است به جای آن که برتر است، نشاندهاند. از این رو خداوند، آنان را در ایمانی که به خود نسبت دادهاند، دروغگو خواند و فرمود: «انظُرْ كَيْفَ كَذَبُواْ عَلَى أَنفُسِهِمْ» [ببین چگونه به خود دروغ می گویند](1)، آن گاه خداوند بر دهانهایشان مُهر خاموشی میزند و دستها و پاها و پوستهایشان را به سخن در میآورد و آنها به هر گناهی که از آنان سرزده گواهی میدهند؛ سپس مُهر از زبانهایشان بر میگیرد و آنان به پوستهای خود میگویند: «لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنطَقَ كُلَّ شَيْءٍ» [چرا بر ضدّ ما شهادت دادید؟ می گویند: همان خدایی که هر چیزی را به زبان درآورده ما را گویا گردانیده است](2).

سپس در جایگاههای دیگری گرد هم میآیند و در آن جا از ترس آن چه که از سختی امر و دشواری بلا میبینند، از یکدیگر میگریزند؛ از این روست که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ* وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ» [روزی که آدمی از برادرش، و از مادرش و پدرش، و از همسرش و پسرانش می گریزد](3). سپس در جایگاههای دیگری گرد هم میآیند و آن جا دوستان خدا و برگزیدگان او به سخن در آورده میشوند و هیچ یک سخن نمیگوید، جز آن که خداوند بخشنده او را اجازه دهد و او سخنی نیک میگوید. در آن هنگام فرستادگان را به پا میدارند و از ایشان درباره رساندن پیامهایی که برای امّتهاشان بردهاند، میپرسند و ایشان خبر دهند که پیامها را به امّتهای خود رساندهاند.

آن گاه از امّتها میپرسند و آنان منکر میشوند؛ همچنان که خداوند تعالی فرمود: «فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ» [پس قطعاً از کسانی که (پیامبران) به سوی آنان فرستاده شده اند، خواهیم پرسید و قطعاً از (خود)

1- [1] - انعام/ 24.
2- [2] - فصلت/ 21.
3- [3] - عبس/34-36.

فرستادگان (نیز) خواهیم پرسید](1)، میگویند: هیچ مژده دهنده و هیچ هشدار دهندهای نزد ما نیامد. آن گاه فرستادگان، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را گواه میگیرند و ایشان به راستگویی فرستادگان و دروغگویی امّتهای انکارگر گواهی میدهد و به هر یک از آن امّتها میفرماید: بله، مژده دهنده و هشدار دهنده نزدتان آمده است و خداوند بر هر چیز تواناست. یعنی تواناست تا از اندامتان علیه شما گواهی گیرد که فرستادگان، پیامهایشان را به شما رساندهاند؛ از این روست که خداوند تعالی به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلاءِ شَهِيدًا» [پس چگونه است (حالشان) آن گاه که از هر امّتی گواهی آوریم و تو را بر آنان گواه آوریم](2). این گونه دیگر آنان نمیتوانند گواهی ایشان را رد کنند؛ چرا که میترسند بر دهانهایشان مُهر نهاده شود و اندامشان علیه آنان به کردارشان گواهی دهند. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم علیه منافقان و کافران قوم و امّت خود به کفرورزی و ستیزه جویی آنان گواهی میدهد و میگوید که پیمانهای خود با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را شکستند و سنّتهای ایشان را دگرگون کردند و با اهل بیت ایشان - که سلام و درود خدا بر آنان باد - دشمنی ورزیدند و از راه پیشینیان خود برگشتند و از منش گذشتگان خود دست کشیدند و در این کار، پا جای پای امّتهای پیشین خود گذاشتند که به پیامبرانشان ستم کردند و در حقّ ایشان خیانت پیشه کردند؛ در آن دم آنان همگی میگویند: «رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ» [پروردگارا! شقاوت ما بر ما چیره شد و ما مردمی گمراه بودیم](3).

سپس در جایگاه دیگری گرد هم میآیند که مقام حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم در آن جا میباشد و آن، مقامی ستوده است. در آن هنگام حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خداوند عزّ و جل را چنان ثنا گوید که هیچ کس پیش از ایشان چنین ثنا نگفته باشد و پس از آن، پیامبران را چنان ثنا گوید که هیچ کس همانندش را نگفته باشد و سپس زنان و مردان مؤمن را ثنا گوید و از راست کرداران و شهیدان آغاز کند و به نیک کرداران پردازد. در آن دم اهل

1- [1] - اعراف/6.
2- [2] - نساء/ 41.
3- [3] - مؤمنون/ 106.

آسمانها و اهل زمینها آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم میستایند و این کلام خداوند تعالی است که فرمود: «عَسَى أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُودًا» [امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند](1). پس خوشا به حال آن کس که در آن مقام او را بهره و نصیبی باشد و بدا به حال آن کس که در آن مقام، هیچ بهره و نصیب ندارد. سپس در جایگاه دیگری گرد هم میآیند و از یکدیگر دوری می گزینند. آن چه گذشت، به تمام، پیش از حساب است و چون حساب را آغاز کنند، هر انسانی به آن چه نزد خود دارد، مشغول شود. از خداوند، برکت آن روز را خواستاریم.

سپس حضرت علی علیه السلام فرمود: و امّا این کلام خداوند متعال که فرمود: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ، إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» [آری در آن روز صورتهایی شاداب و مسرور است، و به پروردگارش می نگرد](2)، درباره جایی است که دوستان خداوند عزّ و جلّ، پس از آن که حسابشان به پایان میرسد، در آن جا به رودی میرسند که زندگی نام دارد. ایشان در آن رود غسل میکنند و از رودی دیگر مینوشند و این گونه رخسارشان سپید میگردد و آزار و ناپاکی و سختی، همه از ایشان زدوده میشود؛ سپس فرمان ورودشان به بهشت میرسد و از آن مقام سوی پروردگارشان مینگرند که چگونه ایشان را پاداش داده است و از آن جا به بهشت در میآیند و این کلام خداوند عزّ و جلّ است که درباره سلام فرشتگان بر ایشان فرمود: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ» [سلام بر شما! خوش آمدید در آن درآیید (و) جاودانه (بمانید)](3). در آن دم با گام نهادن در بهشت و نگریستن به وعدههایی که خداوند عزّ و جلّ به ایشان داده، پاداش داده میشوند و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»، ناظر در لغت گاه به معنای منتظر است؛ آیا نشنیدهای که خداوند متعال فرمود: «فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ»؟ [و می نگرم که فرستادگان (من) با چه چیز بازمی گردند](4) یعنی منتظر است که فرستادگان با چه باز

1- [1] - اسراء/ 79.
2- [2] - قیامت/ 22-23.
3- [3] - زمر/73.
4- [4] - نمل/ 35.

میگردند. و امّا کلام حق تعالی: «وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى، عِندَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهَى»، (1) منظور، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است در آن هنگام که به کناره سدره المنتهی رسید، جایی که هیچ آفریدهای از آفریدگان خدای عزّ و جلّ آن را پشت سر نمیگذارد. کلام حق تعالی در آیههای دیگر: «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى * لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» [دیده (اش) منحرف نگشت و (از حد) در نگذشت، به راستی که (برخی) از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید](2)، جبرئیل علیه السلام را میفرماید که دو مرتبه به چهره ایشان نگریست، این بار و باری دیگر. این سخن بدان جهت است که آفرینش جبرئیل علیه السلام آفرینشی شکوهمند است و او از جمله روحانیونی است که آفرینش ایشان و صفتشان را کسی جز خداوند متعال یعنی همان پروردگار جهانیان در نمییابد. و امّا کلام حق تعالی: «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن وَرَاء حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ» [و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز (از راه) وحی یا از فراسوی حجابی یا فرستاده ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید](3)، همچنان که خداوند متعال فرمود، گاهی رسولی را رسولان آسمانی وحی رساندهاند و این گونه رسولان آسمان، سوی رسولان زمین پیام آوردهاند. گاه بدون آن که رسولان اهل آسمان فرستاده شده باشند، کلام میان رسولان اهل زمین و حق تعالی بوده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای جبرئیل! آیا پروردگارت را دیدهای؟ جبرئیل علیه السلام عرض کرد: پروردگار من دیده نمیشود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از کجا وحی را میگیری؟ عرض کرد: آن را از اسرافیل میگیرم. فرمود: اسرافیل آن را از کجا میگیرد؟ عرض کرد: آن را از فرشتهای بر فراز خود میگیرد که او از روحانیون است. فرمود: آن فرشته آن را از کجا میگیرد؟ و جبرئیل عرض کرد: یکباره در دلش افکنده میشود. پس این وحی است و وحی، کلام خداوند عزّ و جلّ است و کلام خداوند عزّ و جلّ به یک گونه نیست. از آن جمله کلامی است که خداوند با رسولان میگوید و از آن جمله آن چه در دلهایشان افکنده میشود و از آن جمله رؤیایی است که میبینند و از آن

1- [1] - نجم/13-14.
2- [2] - نجم/ 17-18.
3- [3] - شوری/51.

جمله است وحی و تنزیلی که تلاوت و قرائت میشود؛ پس این کلام خداوند عزّ و جلّ است. و امّا کلام حق تعالی: «كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ»(1)، تنها بدین معناست که آنان بدون هیچ تردیدی در روز قیامت از ثواب پروردگارشان در پرده و محروماند. و امّا کلام حق تعالی: «هَلْ يَنظُرُونَ إِلاَّ أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلآئِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» [آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان به سویشان بیایند یا پروردگارت بیاید یا پاره ای از نشانه های پروردگارت بیاید](2)، خداوند به حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم از مشرکان و منافقانی خبر میدهد که خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم را اجابت نکردند، پس فرمود: «هَلْ يَنظُرُونَ إِلاَّ أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلآئِكَةُ» در آن هنگام که خدا و رسولش را اجابت نمیکنند «أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ»، یعنی با عذاب در سرای دنیا به نزدشان میآید، همچنان که مردمان قرنهای پیش عذاب شدند، این خبری است که درباره آنان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم داده شد. سپس فرمود: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لاَ يَنفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ» [روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت (پدید) آید، کسی که قبلاً ایمان نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد]، یعنی پیش از آن که این نشانه بیاید، ایمان نیاورده است. این نشانه، برآمدن خورشید از مغرب است. حق تعالی در آیه دیگری فرمود: «فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا» [و(لی) خدا از آن جایی که تصور نمی کردند بر آنان درآمد](3)، یعنی عذابی بر آنان فرستاد. بر همین وجه است آن جا که خداوند از پایه بر بنیانشان زد و فرمود: «فَأَتَى اللّهُ بُنْيَانَهُم مِّنَ الْقَوَاعِدِ» [و(لی) خدا از پایه بر بنیانشان زد](4)، یعنی بر آنان عذاب فرستاد. و امّا کلام خداوند عزّ و جلّ: «بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ» [بلکه آنها به لقای پروردگارشان (و حضور او) کافرند](5) و «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُوا رَبِّهِمْ» [همان کسانی که می دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد](6) و «إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ» [تا روزی که او را دیدار می کنند](7) و «فَمَن كَانَ

1- [1] - مطففین/ 15.
2- [2] - انعام/158.
3- [3] - حشر/2.
4- [4] - نحل/ 26.
5- [5] - سجده/ 10.

6- [6] - بقره/ 46.
7- [7] - توبه/77.

يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» [پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد، باید به کار شایسته بپردازد](1)،در این آیات منظور، برانگیختن است که خداوند تعالی آن را لقاء نامیده است؛ همچنین کلام دیگر حق تعالی: «مَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ» [کسی که به دیدار خدا امید دارد، (بداند که) اجل (او از سوی) خدا آمدنی است](2)، یعنی هر کس ایمان دارد که برانگیخته میشود، وعده خدا از پاداش و کیفر آمدنی است. لقاء در این جا دیدن نیست، بلکه برانگیختن است. همچنین «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ» [درودشان روزی که دیدارش کنند، سلام خواهد بود](3)، یعنی در آن روز که برانگیخته میشوند، ایمان از دلهایشان رخت بر نمیبندد. و امّا کلام حق تعالی: «وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُم مُّوَاقِعُوهَا» [و گناهکاران آتش (دوزخ) را می بینند و درمی یابند که در آن خواهند افتاد](4)، یعنی یقین کردند که واردش میشوند. همچنین است کلام حق تعالی: «إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَه» [من یقین داشتم که به حساب خود می رسم](5). امّا کلام خداوند عزّ و جلّ درباره منافقان: «وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا» [و به خدا گمانهایی (نابجا) می بردید](6) این، ظنّ شک است و ظنّ یقین نیست. ظن بر دو گونه است: ظنّ شک و ظنّ یقین. آن چه که از ظن درباره امر معاد است، ظنّ یقین است و آن چه که از ظن درباره امر دنیاست، ظنّ شک است. و امّا کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَهِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا» [و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می نهیم پس هیچ کس (در) چیزی ستم نمی بیند](7)، منظور، میزان عدل است که آفریدگان در روز قیامت با آن بازخواست میشوند و این گونه خداوند تبارک و تعالی برخی از آفریدگان را بر برخی دگر برتری میبخشد و اعمالشان را سزا میدهد و انتقام ستمدیده را از ستمگر میگیرد. همچنین معنای کلام خداوند عزّ و جلّ: «فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ» [پس

1- [1] - کهف/110.
2- [2] - عنکبوت/5.
3- [3] - احزاب/44.
4- [4] - کهف/53.
5- [5] - حاقه/20.
6- [6] - احزاب/10.
7- [7] - انبیاء/47.

هر کس میزانهای (عمل) او گران باشد](1) و «وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ» [و هر کس میزانهای (عمل) او سبک باشد](2)، کمی و زیادی حساب است. در آن روز مردم بر دستهها و منزلهایی چند هستند. برخی از آنان به آسانی مورد حساب قرار میگیرند و شادمان به جمع اهل خود باز میگردند. برخی دگر بدون هیچ حسابی به بهشت در میآیند؛ چرا که از امور دنیا به هیچ چیز آلوده نیستند و البته حساب در آن جا بر کسانی است که آلوده دنیا شدهاند. بعضی از آن ها به خاطر پوسته هسته خرما (کنایه از حساب دقیق) حساب پس میدهند و به سوی عذاب دوزخ روانه میشوند. بعضی دگر پیشوایان کفر و فرماندهان گمراهیاند. خداوند متعال برای اینان هیچ میزانی بر پا نمیدارد و به اینان هیچ اعتنایی نمیکند؛ چرا که اینان به امر و نهی او هیچ اعتنا نکردهاند. در روز قیامت آنان تا به همیشه در دوزخ خواهند بود، آتش رخسارشان را میگدازد و آنان در آتش به غم مینشینند.

از جمله پرسشهای آن زندیق این بود که عرض کرد: دیدهام که خداوند میگوید: «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِی وُكِّلَ بِكُمْ» [بگو: فرشته مرگی که بر شما گمارده شده جانتان را می ستاند](3) و «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِها» [خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می ستاند](4) و «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِكَةُ طَيِّبِينَ» [همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی که پاکند، می ستانند](5) و همانند این آیات؛ باری این فعل را برای خود قرار میدهد و باری برای فرشته مرگ و باری برای فرشتگان و دیده ام که میگوید: «فَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ» [پس هر که کارهای شایسته انجام دهد و مؤمن (هم) باشد، برای تلاش او ناسپاسی نخواهد بود](6) و «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى» [و به یقین من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست راهسپر شود](7)، در آیه اول چنین دانسته که کارهای

1- [1] - اعراف/8.
2- [2] - اعراف/9.
3- [3] - سجده/11.
4- [4] - زمر/42.
5- 1- نحل/32.
6- [6] -انبیاء/94.

7- [7] - طه/82.

نیک، کفران نمیشوند و در آیه دوم چنین دانسته که ایمان و کارهای نیک، تنها پس از هدایت یافتن، سودمند است. و یافتهام که میگوید: «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رُّسُلِنَا» [و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم، جویا شو](1)، چگونه پیش از برانگیختن، زنده از مردگان سؤال میکند؟ و یافتهام که میگوید: «إِنَّا عَرَضْنَا الْامّانَهَ عَلَی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَیْنَ أَن یَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنسَانُ إِنَّهُ کَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» [ما امانت (الهی و بار تکلیف) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند، و(لی) انسان آن را برداشت. راستی او ستمگری نادان بود](2) و یافتهام که از لغزشهای پیامبرانش پرده برداشته و گفته: «وَعَصَی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَی» [و (این گونه) آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت](3) و چون نوح گفته: «إِنَّ ابنِی مِنْ أَهْلِی» [پسرم از کسان من است](4) او را دروغگو خوانده و گفته: «إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ» [او در حقیقت از کسان تو نیست](5) و ابراهیم را چنین وصف کرده که باری ستاره را پرستیده و باری ماه را و باری دگر خورشید را و درباره یوسف گفته: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلا أَن رَّأَی بُرْهَانَ رَبِّهِ» [و در حقیقت (آن زن) آهنگ وی کرد و (یوسف نیز) اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می کرد](6) و موسی را سرزنش کرده و در آن جا که گفته: «رَبِّ أَرِنِی أَنظُرْ إِلَیْکَ قَالَ لَن تَرَانِی» [پروردگارا! خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم. فرمود: هرگز مرا نخواهی دید](7) و جبرئیل و میکائیل را سوی داود فرستاده و آن دو از دیوار نماز خانه او بالا رفتهاند و تا به پایان قصّه؛ و یونس را چون خشمگین و گناهکار رو گردان شده در شکم ماهی حبس کرده و این گونه خطاها و اشتباههای پیامبران خود را آشکار کرده است. امّا اسم کسانی را که آفریدگانش را فریفتهاند و در فتنه انداختهاند و گمراه شدهاند و گمراه کردهاند، پنهان کرده و از آنان به کنایه نام برده و گفته: «وَیَوْمَ یَعَضُّ

1- [1] - زخرف/45.
2- [2] - احزاب/72
3- [3] - طه/121.
4- [4] - هود/45.
5- [5] - هود/46.
6- [6] - یوسف/24.

7- [7] - اعراف/143.

الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا، يَا وَيْلَتَی لَيْتَنِی لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا، لَقَدْ أَضَلَّنِی عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِی» [و روزی است كه ستمكار دستهای خود را می گزد (و) می گويد: ای كاش با پيامبر راهی برمی گرفتم، ای وای كاش فلانی را دوست (خود) نگرفته بودم، و او (بود كه) مرا به گمراهی كشانيد پس از آنكه قرآن به من رسيده بود](1). اين ستمگر كيست كه اسمش را ذكر نكرده، آن چنان كه اسم پيامبران را ذكر كرده است؟

و يافتهام كه میگويد: «وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا» [و (فرمان) پروردگارت و فرشته(ها) صف در صف آيند](2) و «هَلْ يَنظُرُونَ إِلاَّ أَن تَأْتِيَهُمُ الْمَلآئِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» [آيا جز اين انتظار دارند كه فرشتگان به سويشان بيايند يا پروردگارت بيايد يا پاره ای از نشانه های پروردگارت بيايد](3) و «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى» [تنها به سوی ما آمده ايد](4)، يک بار نزدشان ميرود و بار ديگر آنان نزد او ميروند. و يافتهام چنين خبر ميدهد كه شاهدی از سوی او بر پيامبرش - كه سلام و درود خدا بر ايشان باد - تلاوت ميكند و گويی كسی كه آن را تلاوت كرده است، روزگاری از عمر خويش را به بتپرستی گذرانده است. و يافتهام كه میگويد: «ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» [سپس در همان روز است كه از نعمت (روی زمين) پرسيده خواهيد شد](5)، اين نعمت چيست كه بندگانش را از آن بازخواست ميكند؟ و يافتهام كه میگويد: «بَقِيَّةُ اللّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ» [باقيمانده (حلال) خدا برای شما بهتر است](6) اين بقيه الله چيست؟ (مگر خدا بقيه دارد؟) و يافتهام كه میگويد: «يَا حَسْرَتَی علَى مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» [دريغا بر آن چه در حضور خدا كوتاهی ورزيدم](7) و «فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ» [پس به هر سو رو كنيد آن جا روی (به) خداست](8) و «كُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» [جز ذات او همه چيز نابود

1- [1] - فرقان/27-29.
2- [2] - فجر/22.
3- [3] - انعام/158.
4- [4] - انعام/94.
5- [5] - تكاثر/8.
6- [6] - هود/86.
7- [7] - زمر/56.

8- [8] - بقره/115.

شونده است](1) و «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ» [و یاران راست، یاران راست کدامند](2) و «وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ» [و یاران چپ، کدامند یاران چپ](3) معنای جنب و وجه و راست و چپ چیست؟ در این جا امر به سختی، مبهم و پیچیده است. و یافتهام که میگوید: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» [خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است](4) و «أَأَمِنتُم مَّن فِی السَّمَاءِ» [آیا از آن کس که در آسمان است ایمن شده اید؟](5) و «وَهُوَ الَّذِی فِی السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِی الأرض إِلَهٌ» [و اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست](6) و «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ» [و هر کجا باشید او با شماست](7) و «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» [و ما از شاهرگ (او) به او نزدیکتریم](8) و یافتهام که میگوید: «مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ» [هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست، مگر این که او چهارمین آنهاست](9) و یافتهام که میگوید: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تُقْسِطُواْ فِی الْيَتَامَى فَانكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاء» [و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید، هر چه از زنان (دیگر) که شما را پسند افتاد به زنی گیرید](10)، حال آن که دادگری در مورد یتیمان به ازدواج با زنان نمیماند و زنان نیز همگی یتیم نیستند، پس معنای آن چیست؟ و یافتهام که میگوید: «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» [و بر ما ستم نکردند، لیکن بر خودشان ستم می کردند](11)، چگونه به خدا ستم میشود و آن ستمگران کیستند؟ و یافتهام که میگوید: «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ» [بگو: من فقط به شما یک اندرز می دهم](12)، پس این واحده چیست؟ و یافتهام که میگوید: «وَمَا

1- [1] - قصص/85 .
2- [2] - واقعه/27.
3- [3] - واقعه/41.
4- [4] - طه/5.
5- [5] - ملک/16.
6- [6] - زخرف/84.
7- [7] - حدید/4.
8- [8] - ق/16.
9- [9] - مجادله/7.
10- [10] - نساء/3.

11- [11] - اعراف/160.
12- [12] - سبأ/46.

أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِینَ» [و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم] (1)، مخالفانِ اسلام را چنان دانسته که به باطل خود سرگرماند و از آن دست نمیکشند و فسادگران دیگری را چنان دانسته که بر سر مذهبهای خود جدل میکنند و یکدیگر را لعنت میگویند، پس جای آن رحمت فراگیر برای آنان کجاست تا آنان را در بر گیرد؟ و یافتهام که از برتری پیامبرش بر دیگر پیامبران سخن گفته و سپس چندین بار بیش از آن چه ثنای او گفته، آن چنان با خواری و کاهش مقام و سرزنش و نکوهش خطابش کرده که هیچ یک از دیگر انبیا را چنین خطاب نکرده است، همچون آن جا که گفته: «وَلَوْ شَاء اللّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَی الْهُدَی فَلاَ تَکُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِینَ» [و اگر خدا می خواست قطعاً آنان را بر هدایت گرد می آورد، پس زنهار از نادانان مباش](2) و «وَلَوْلاَ أَن ثَبَّتْنَاکَ لَقَدْ کِدتَّ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئًا قَلِیلاً، إِذًا لَّأَذَقْنَاکَ ضِعْفَ الْحَیَاهِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لاَ تَجِدُ لَکَ عَلَیْنَا نَصِیرًا» [و اگر تو را استوار نمی داشتیم، قطعاً نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی، در آن صورت حتماً تو را دو برابر (در) زندگی و دو برابر (پس از) مرگ (عذاب) می چشانیدیم، آن گاه در برابر ما برای خود یاوری نمی یافتی](3) و «وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللّهُ مُبْدِیهِ وَتَخْشَی النَّاسَ وَاللّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ» [و از خدا پروا بدار و آن چه را که خدا آشکارکننده آن بود در دل خود نهان می کردی و از مردم می ترسیدی با آن که خدا سزاوارتر بود که از او بترسی] (4) و «وَمَا أَدْرِی مَا یُفْعَلُ بِی وَلَا بِکُمْ» [و نمی دانم با من و با شما چه معامله ای خواهد شد](5) و «مَّا فَرَّطْنَا فِی الکِتَابِ مِن شَیْءٍ» [ما هیچ چیزی را در کتاب (لوح محفوظ) فروگذار نکرده ایم](6) و «وَکُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ» [و هر چیزی را در کارنامه ای روشن برشمرده ایم](7)، اگر همهٔ چیز در امام روشنگر برشمرده شده و او همان وصیّ پیامبر است، پس پیامبر، خود سزاوارتر است تا از چنین صفتی که خدا گفته دور باشد: «وَمَا أَدْرِی مَا یُفْعَلُ بِی

1- [1] - انبیاء/107.
2- [2] - انعام/35.
3- [3] - اسراء/ 74-75.
4- [4] - احزاب/37.
5- [5] - احقاف/9.
6- [6] - انعام/38.

7- [7] - يس/12.

وَلَا بِكُمْ». اینها همگی صفاتی مختلف و احوالی متناقض و اموری دشوار هستند. اگر رسول و کتاب، حق باشند من به خاطر شکی که در این باره کردهام، هلاک میشوم و اگر آن دو باطل باشند، هیچ حرجی بر من نیست.

امیر مؤمنان علیه السلام در جوابش فرمود: ستوده و پاک است پروردگار فرشتگان و روح، او تبارک و تعالی، زنده و همیشگی است و بر هر کسی بدان چه کرده ایستاده و نگهبان است. باز هم اگر در چیزی شک کردهای بگو. عرض کرد: آن چه گفتم مرا بس است، ای امیر مؤمنان! حضرت علی علیه السلام فرمود: تو را از تأویل آن چه پرسیدی، آگاه میسازم و تنها به فضل خداوند است که در این امر توفیق مییابم. بر او توکل میکنم و به سوی او توبه میآورم که توکل کنندگان بایست بر او توکل کنند.

و امّا کلام حق تعالی: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» [خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می ستاند](1) و «يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ» [بگو فرشته مرگی جانتان را می ستاند](2) و «تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا» [فرشتگان ما جانش بستانند](3) و «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِكَةُ طَيِّبِينَ» [همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی که پاکند می ستانند](4) و «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظَالِمِى أنفُسِهِمْ» [همانان که فرشتگان جانشان را می گیرند، در حالی که بر خود ستمکار بوده اند](5)، او تبارک و تعالی، بزرگ تر و والاتر از آن است که خود، این امر را بر عهده گیرد، حال آن که فعل فرستادگان و فرشتگان او، فعل اوست؛ چرا که ایشان به فرمان او عمل میکنند. پس خداوند - که یادش با شکوه و بلند مرتبه باد - از میان فرشتگان، فرستادگان و واسطههایی را میان خود و آفریدگانش برگزید و ایشان همان کسانی هستند که خداوند درباره آنان فرمود: «اللَّهُ يَصْطَفِى مِنَ الْمَلَائِكَهِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ» [خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی گزیند و نیز از میان مردم](6) این گونه هر که اهل فرمانبری باشد، روحش را فرشتگان رحمت میستانند و هر که اهل نافرمانی باشد،

1- [1] - زمر/42.
2- [2] - سجده/11.
3- [3] - انعام/61.
4- [4] - نحل/32.
5- [5] - نحل/28.

6- [6] - حج/75.

ستاندن روحش را فرشتگان عذاب بر عهده میگیرند. از این رو فرشته مرگ، یارانی از فرشتگان رحمت و عذاب دارد که فرمان او را به انجام میرسانند و فعل آنان فعل اوست. پس هر آن چه ایشان انجام دهند، به او نسبت داده میشود و به این ترتیب فعل آنان، فعل فرشته مرگ است و فعل فرشته مرگ، فعل خداوند است؛ چرا که او عزّ و جلّ، به دست هر کس که خود میخواهد، جان ها را میمیراند و عطا میکند و دریغ میدارد و به دست هرکس که خود میخواهد، پاداش میدهد و مجازات میکند. این چنین فعل امانت داران او، فعل اوست؛ همان گونه که فرمود: «وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ» [و تا خدا نخواهد (شما) نخواهید خواست](1)و امّا کلام حق تعالی: «فَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ» [پس هر که کارهای شایسته انجام دهد و مؤمن (هم) باشد برای تلاش او ناسپاسی نخواهد بود](2) و «وَإِنِّی لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَی» [و به یقین من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید و به راه راست راهسپر شود](3)، تمامی اینها بدون هدایت شدن، نیازی را برآورده نمیسازد و این گونه نیست که هر کس نام ایمان بر خود داشته باشد، سزاوار آن باشد که از مهلکههای گمراهان نجات یابد. اگر چنین بود، یهودیان با اعتراف خود به توحید و اقرار به وجود خداوند، نجات مییافتند و دیگر کسانی که به یگانگی خداوند اقرار میکنند نیز، از ابلیس گرفته تا پیروان او در کفرورزی، همه نجات مییافتند، حال آن که خداوند این امر را با کلام خویش روشن کرده است: «الَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يَلْبِسُواْ إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ أُوْلَئِکَ لَهُمُ الأَمْنُ وَهُم مُّهْتَدُونَ»[کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده اند آنان راست ایمنی و ایشان راه یافتگانند](4) و «الَّذِينَ قَالُواْ آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ» [آنان که با زبان خود گفتند: ایمان آوردیم و حال آن که دلهایشان ایمان نیاورده بود](5) و ایمان را حالات و منازلی است که شرح آنها به درازا میکشد و از آن جمله این که ایمان گاه بر دو وجه

1- [1] - انسان/30.
2- [2] -انبیاء/94.
3- [3] - طه/82.
4- [4] - انعام/82.
5- [5] - مائده/41.

است: ایمان با دل و ایمان با زبان؛ همچون ایمانی که منافقان در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشتند، وقتی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با شمشیر، آنان را در هم شکست و ترس در دلشان افتاد، با زبانهایشان ایمان آوردند، حال آن که با دلهایشان ایمان نیاورده بودند. ایمان با دل، تسلیم پروردگار شدن است و هر که امور را به صاحبش تسلیم کند، در برابر او تکبّر نورزیده است؛ آن چنان که ابلیس در سجده به آدم بزرگی فروخت و بیشتر امّتها در برابر فرمانبری از پیامبران تکبّر پیشه کردند و این گونه توحید سودی به آنان نرساند؛ هم چنان که آن سجده طولانی برای ابلیس سودمند نیفتاد. همو که در یک سجده، چهار هزار سال به خاک افتاده بود و از این سجده، جز گنجینههای دنیا و تأخیر در انجام وظیفه را اراده نکرده است. از این رو تنها با هدایت یافتن به راه نجات و طریق حقّ است که نماز و صدقه سود میرساند. خداوند با تبیین و روشنگری آیات و فرستادن رسولان خود، راه هر عذری را بر بندگانش بسته است تا پس از فرستادگان، مردم هیچ حجتی بر خداوند نداشته باشند و زمین او عزّ و جلّ از کسی که دانای نیاز بندگان است و رهنمای راه نجات است، تهی نمیشود و ایشان شمارشان بسی اندک است. خداوند این امر را درباره امّتهای پیامبران بیان کرده و آنان را مثالی از برای پسینیان قرار داده است، همچون کلامش درباره قوم نوح علیه السلام که فرمود: «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلاَّ قَلِيلٌ» [و با او جز (عده) اندکی ایمان نیاورده بودند](1) و یا درباره کسانی که از امّت موسی علیه السلام ایمان آوردند، فرمود: «وَمِن قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» [و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می کنند و به حق داوری می نمایند](2) و یا درباره حواریّون عیسی علیه السلام آن گاه که او به بنی اسرائیل فرمود: «مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ اللّهِ آمَنَّا بِاللّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» [یاران من در راه خدا چه کسانند؟ حواریّون گفتند: ما یاران (دین) خداییم، به خدا ایمان آورده ایم و گواه باش که ما تسلیم (او) هستیم](3) یعنی بر این که آنان تسلیم برتری اهل فضل هستند و در برابر فرمان پروردگارشان تکبر نمیورزند و در میان

1- [1] - هود، 40.
2- [2] - اعراف/159.
3- [3] - آل عمران/52.

آنان تنها حواریّون پاسخ او را دادند. خداوند برای علم، اهلی قرار داد و بر بندگان، فرمانبرداری از ایشان را واجب کرد و فرمود: «أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِى الأَمْرِ مِنكُمْ» [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید](1) و «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُوْلِى الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ» [و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعاً از میان آنان کسانی اند که (می توانند درست و نادرست) آن را دریابند](2) و «اتَّقُواْ اللّهَ وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ» [از خدا پروا کنید و با راستان باشید](3) و «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِى الْعِلْمِ» [تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند](4) و «وَأْتُواْ الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا» [و به خانه ها از درِ (ورودی) آنها درآیید](5) ، و منظور از خانهها، خانههای علم است که نزد پیامبران به امانت است و درهای این خانهها اوصیا هستند - که سلام و درود خدا بر ایشان باد. پس هر عمل نیکی که بر دستی به جز دست اهل برگزیده و بر اساسی جز پیمانها و حدود و قانونها و سنتها و نشانههای دین ایشان جاری شود، مردود است و پذیرفته نمیشود و اهل چنین عملی، گرچه مشمول صفت ایمان باشند، در جایگاه کفر هستند؛ مگر نشنیدهای که خداوند متعال فرمود: «وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلاَّ أَنَّهُمْ كَفَرُواْ بِاللّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلاَ يَأْتُونَ الصَّلاَةَ إِلاَّ وَهُمْ كُسَالَى وَلاَ يُنفِقُونَ إِلاَّ وَهُمْ كَارِهُونَ» [و هیچ چیز مانع پذیرفته شدن انفاقهای آنان نشد، جز این که به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند؛ و جز با (حال) کسالت نماز به جا نمی آورند و جز با کراهت انفاق نمی کنند](6) و مردند در حالی که کافر بودند، پس هر که از اهل ایمان سوی راه نجات، هدایت نیابد، ایمان او به خداوند تبارک و تعالی همراه با پایمال کردن حقّ اولیای خدا، هیچ بهرهای به او نمیرساند و عملش به هیچ میانجامد و در آخرت از جمله زیانکاران خواهد بود. همچنین خداوند سبحان فرمود: «فلمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا» [و (لی)

1- [1] - نساء/59.
2- [2] - نساء/83.
3- [3] - توبه/119.
4- [4] - آل عمران/7.
5- [5] - بقره/189.
6- [6] - توبه/54.

هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر ایمانشان برای آنها سودی نداد](1) و از این دست آیه، در کتاب خداوند عزّ و جلّ بسیار است و هدایت همان ولایت است، چنان چه خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَمَن يَتَوَلَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» [و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده اند، ولیّ خود بداند (پیروز است، چرا که) حزب خدا همان پیروزمندانند](2) و کسانی که در این جایگاه ایمان آوردهاند، همان کسانی هستند که از جانب حجّتها و اوصیا - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - و در هر عصری بر آفریدگان گمارده شدهاند و نیز چنین نیست که هر کس از اهل قبله به شهادتین اقرار کند، مؤمن است؛ چرا که منافقان گواهی دادند هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست و محمّد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست، امّا رأی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درباره سپردن دین خدا و تصمیمها و برهانهای پیامبری خود به وصیّاش - که سلام و درود خدا بر او باد - کنار گذاشتند و ناخشنودی خود را از او در دل پنهان کردند و چون برایشان موقعیتی دست داد، آن چه را حضرت صلی الله علیه و آله و سلم استوار کرده بود، شکستند؛ همان چیزی که خداوند برای پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم آشکار کرد و فرمود: «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوکَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِى أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا» [ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند، مگر آن که تو را در مورد آن چه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده ای در دلهایشان احساس ناراحتی (و تردید) نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند](3) و «وَمَا مُحمّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» [محمّد جز فرستاده ای که پیش از او (هم) پیامبرانی (آمده و) گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود برمی گردی؟](4) و نیز «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ» [که قطعاً از حالی به حالی برخواهید نشست](5)، یعنی در خیانت به اوصیا پس از پیامبران، راه

1- [1] - غافر/85.
2- [2] - مائده/56.
3- [3] - نساء/65.
4- [4] - آل عمران/144.

5- [5] - انشقاق/19.

امّتهای پیش از خود را میپیمایند و این، در کتاب خداوند عزّ و جلّ بسیار است. از همین رو خبری که از عاقبت کار و تباهی آنان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید، آن حضرت را - که سلام و درود خدا بر او باد - اندوهگین کرد. آن گاه خداوند عزّ و جلّ به ایشان وحی فرمود: «فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَیْهِمْ حَسَرَاتٍ» [پس مبادا به سبب حسرتها(ی گوناگون) بر آنان جانت (از کف) برود](1) و «فَلاَ تَأْسَ عَلَی الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ» [پس بر گروه کافران اندوه مخور](2). و امّا درباره این کلام حق تعالی: «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رُّسُلِنَا» [و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو](3)، باید گفت: این از جمله برهانهایی است که خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عطا فرمود و با ایشان، حجّت را بر دیگر آفریدگان خود تمام کرد؛ چرا که خداوند، پیامبران را با ایشان به پایان رسانید و ایشان را نزد تمامی امّتها و دیگر ملّتها رسول خود قرار داد و از این رو ایشان را با فراز شدن به آسمان، هنگام معراج یگانه داشت و در آن روز پیامبران را گرد آورد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تصمیمها و نشانهها و برهانهای خداوند را که آنان در رسالت خود آورده بودند، از ایشان آموخت و آنها همگی بر برتری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و برتری اوصیا و حجّتهای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در زمین پس از ایشان اقرار کردند و به برتری شیعیان وصیّ ایشان - که سلام و درود خدا بر او باد - همان مردان و زنان مؤمنی که تسلیم برتری اهل فضل شدند و در برابر فرمانشان تکبّر نورزیدند، اعتراف کردند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نافرمانان و فرمانبران را در میان امّتهای آنان و دیگر گذشتگان و درگذشتگان و پیشینیان و پسینیان شناخت. امّا لغزشهای پیامبران علیهم السلام و آن چه خداوند در کتابش بیان فرمود و نشستن کنایه به جای اسم برای کسانی که جرمی بزرگتر از جرمهای پیامبران مرتکب شدهاند و کتاب خدا به ستمگری آنان گواهی داده است؛ این از بزرگ ترین دلایل حکمت درخشان و قدرت چیره و عزّت آشکار خداوند عزّ و جلّ است. او میدانست که برهانهای پیامبران در سینههای امّتهایشان، بزرگ مینشیند و برخی از آنان

1- [1] - فاطر/8.
2- [2] - مائده/68.
3- [3] - زخرف/45.

برخی دگر را به خدایی میگیرند. همچون آن چه نصرانیها درباره فرزند مریم علیه السلام کردند. از این رو چنین فرمود تا دلالتی باشد بر این که آنها از کمالی که ویژه خداوند عزّ و جلّ است، به دور هستند؛ مگر نشنیدی خداوند در وصف عیسی علیه السلام در آن جا که درباره او و مادرش علیها السلام سخن میگفت، فرمود: «كَانَا يَأْكُلاَنِ الطَّعَامَ» [هر دو غذا می خوردند](1)، یعنی هر که غذا بخورد، زایده (مدفوع) دارد و هر که زایده داشته باشد، از آن چه نصرانیون درباره فرزند مریم علیه السلام ادعا میکنند، به دور است. خداوند عزّ و جلّ نام پیامبران را(2) از روی فخر فروشی و تکبّر پنهان نداشت، بلکه چنین کرد تا اهل بصیرت بدانند پنهان داشتن نام منافقانی که گناهان بزرگ مرتکب میشوند، در قرآن از فعل خداوند متعال نیست، بلکه این کار از سوی تغییردهندگان و تبدیل کنندگانی است که قرآن را جزءجزء کردند و دنیا را به جای دین برگزیدند.

خداوند متعال در بیان قصّههای تغییر دهندگان فرمود: «فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِندِ اللّهِ لِيَشْتَرُواْ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلاً» [پس وای بر کسانی که کتاب (تحریف شده ای) با دستهای خود می نویسند، سپس می گویند این از جانب خداست تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند](3) و «وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ» [و از میان آنان گروهی هستند که زبان خود را به (خواندن) کتاب (تحریف شده ای) می پیچانند](4) و «إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لاَ يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ» [و چون شبانگاه به چاره اندیشی می پردازند و سخنانی می گویند که وی (بدان) خشنود نیست](5)، یعنی آن چه که پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پایههای باطل خود را بر آن بنا کردند؛ همچون کاری که یهودیان و نصرانیها پس از در گذشتن موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام کردند و تورات و انجیل را تغییر دادند و کلمات را از جای خود تحریف کردند. حق تعالی فرمود: «يُرِيدُونَ أَن

1- [1] - مائده/75.
2- [2] - در اصل این چنین است؛ «لم یکنّ» ولی به نظر میرسد که نادرست باشد، چرا که خداوند - که یادش با شکوه و بلند مرتبه باد - به نامهای پیامبران تصریح کرده و نامهای منافقان را پنهان داشته است؛ یعنی بایست چنین باشد: «لم لم یکنّ» چرا پنهان نداشته است.
3- [3] - بقره/79.

4- [4] -آل عمران/78.
5- [5] - نساء/ 108.

يُطْفِؤُواْ نُورَ اللّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللّهُ إِلاَّ أَن يُتِمَّ نُورَهُ» [می خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند، ولی خداوند نمی گذارد تا نور خود را کامل کند](1)، یعنی برای آن که امر را بر مردم مبهم کنند، در کتاب خدا چیزی را ثبت کردند که کلام خدا نبود، پس خداوند نیز دلهایشان را کور کرد تا آنان آن چه را که در کتاب او بر اموری دلالت دارد که آنان در آن بدعت میگذارند و آن را تحریف میکنند، رها کنند و از دروغگویی و دغل کاری و پنهان کاری آنان در آن چه خود از کتاب او میدانند، پرده برداشت.

از این رو به آنان فرمود: «لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ» [چرا حق را به باطل درمی آمیزید؟](2) و درباره آنان مثالی زد و فرمود: «فَامّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَامّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِى الأَرْضِ» [امّا کف بیرون افتاده از میان می رود، ولی آن چه به مردم سود می رساند در زمین (باقی) می ماند](3)، کف در این جا همان کلامی است که ملحدان در قرآن ثبت کردند و این کلام، به هنگام برداشت، نابود و باطل و متلاشی میشود. امّا آن چه که مردم را سود میرساند، تنزیل راستین است که بطلان، نه از پیش و نه از پس، به آن راه نمییابد و دلها آن را میپذیرند و زمین نیز در این جا همان محل و جایگاه علم است. پس بسته به امر فراگیر تقیّه، آشکار کردن نامهای تبدیل کنندگان روا نیست، همان گونه که افزودن بر آیات درباره آن چه آنان از جانب خود در کتاب خدا ثبت کردند نیز روا نیست؛ چرا که این کار، سبب نیرومند شدن دلایل اهل تعطیل و کفر پیشگان و ملّتهای منحرف از قبله ما میشود و به باطل شدن این علم آشکار میانجامد. علمی که موافق و مخالف به آن گردن نهادهاند؛ چرا که برای آنان سودمند میافتد و خشنودی آنان را فراهم میآورد و از این رو آن را میپذیرند. از سوی دیگر این کنایه گویی بدان خاطر است که چه در گذشته و چه در حال، تعداد اهل باطل بیشتر از اهل حق بوده و نیز بدان سبب است که بر اساس آن چه خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرمود، شکیبایی بر والیان امر واجب شده است، «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ

1- [1] - توبه/32.
2- [2] - آل عمران/71.
3- [3] - رعد/17.

الرُّسُلِ» [پس همان گونه که پیامبران نستوه صبر کردند، صبر کن](1)، حق تعالی این شکیبایی را بر دوستداران و فرمانبران خود نیز واجب کرد و فرمود: «لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» [قطعاً برای شما در (اقتدا به) رسول خدا سرمشقی نیکوست](2). پس آن چه شنیدی در پاسخ به پرسش تو در این باره برایت بسنده است و آن این که شریعت تقیّه بیش از این آشکارگویی را بر نمیتابد.

و امّا کلام خداوند متعال: «وَ جَاء رَبُّکَ وَالْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا» [و (فرمان) پروردگارت و فرشته(ها) صف در صف آیند](3) و « وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى» [تنها به سوی ما آمده اید](4) و « هَلْ یَنظُرُونَ إِلاَّ أَن تَأْتِیهُمُ الْمَلآئِکَةُ أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ» [آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان به سویشان بیایند یا پروردگارت بیاید یا پاره ای از نشانه های پروردگارت بیاید](5)، این همه بر حقّ است و آمدن خداوند عزّ و جلّ همچون آمدن آفریدگانش نیست که او پروردگار همه چیز است. افزون بر این، در کتاب خداوند عزّ و جلّ آیاتی هست که تأویل آنها متفاوت از صورت تنزیل آنهاست و با گفتار و کردار آدمی همانند نیست. اکنون تو را از مثالهایی در این باره آگاه میسازم و إن شاء الله تعالی تو را کفایت میکند. یکی حکایت خداوند عزّ و جلّ از سخن ابراهیم علیه السلام است در آن جا که فرمود: «إِنِّی ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی سَیَهْدِینِ» [من به سوی پروردگارم رهسپارم؛ زودا که مرا راه نماید](6)، معنای رفتن او به سوی پروردگارش، همانا روی آوردن به سوی او در پرستش و کوشش است. حال دیدی که تأویل این سخن متفاوت از تنزیل آن است؟! و نیز حق تعالی فرمود: «وَأَنزَلَ لَکُم مِّنْ الْأَنْعَامِ ثَمَانِیَةَ أَزْوَاجٍ» [و برای شما از دامها هشت قسم پدید آورد](7) و«وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْکِتَابَ وَالْمِیزَانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِیدَ فِیهِ بَأْسٌ شَدِیدٌ» [و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا

1- [1] - احقاف/35.
2- [2] - احزاب/21.
3- [3] - فجر/22.
4- [4] - انعام/94.
5- [5] - انعام/158.
6- [6] - صافات/99.
7- [7] - زمر/6.

مردم به انصاف برخیزند و آهن را که در آن خطری سخت است](1)، که منظور از نازل کردن آن ها، آفریدن آنهاست و همچنین فرمود: «قُلْ إِن كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ» [بگو اگر برای (خدای) رحمان فرزندی بود، خود من نخستین پرستندگان بودم](2)، یعنی جاحدین و انکار کنندگان، پس تأویل این سخن، باطنی متضاد با ظاهرش دارد.

حق تعالی در کلام خود: «هَلْ يَنظُرُونَ إِلاَّ أَن تَأْتِيهُمُ الْمَلآئِكَةُ أَوْ يَأْتِىَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِىَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم را خطاب کرد و فرمود: آیا منافقان و مشرکان منتظرند تا فرشتگان نزدشان آیند و آنها ایشان را به چشم ببینند، «أَوْ يَأْتِىَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِىَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ»، که منظور از پروردگارت، امر پروردگارت میباشد و نشانهها همان عذاب در سرای دنیاست؛ همان گونه که خداوند امّتهای پیشین و مردم قرنهای گذشته را عذاب کرد. همچنین فرمود: «أَوَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّا نَأْتِى الأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا» [آیا ندیده اند که ما (همواره) می آییم و از اطراف این زمین می کاهیم](3)، یعنی مردمان قرنهایی که ایشان را هلاک کرد؛ امّا این هلاک کردن را آمدن نامید. همچنین فرمود: «قَاتَلَهُمُ اللّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» [خدا آنان را بکشد چگونه (از حق) بازگردانده می شوند؟!](4)، یعنی خدا لعنتشان کند، چقدر دروغ میگویند؛ امّا لعنت را کشتن نامید. همچنین فرمود: «قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» [کشته باد انسان، چه ناسپاس است!](5) یعنی لعنت بر انسان. همچنین فرمود: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللّهَ رَمَى» [و شما آنان را نکشتید، بلکه خدا آنان را کشت و چون (ریگ به سوی آنان) افکندی تو نیفکندی، بلکه خدا افکند](6)، این گونه فعل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را فعل خود نامید. حال دیدی که تأویل این سخنان متفاوت از تنزیل آنهاست؟ همچنین فرمود: «بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ» [بلکه آنها به لقای پروردگارشان (و حضور او)

1- [1] - حدید/25.
2- [2] - زخرف/81.
3- [3] - رعد/41.
4- [4] - توبه/30.
5- [5] - عبس/17.
6- [6] - انفال/17.

کافرند](1) و برانگیختن را دیدار نامید. همچنین فرمود: «الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَاقُوا رَبِّهِمْ» [همان کسانی که می دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد](2)، یعنی یقین دارند که برانگیخته میشوند؛ همچون آن جا که فرمود: «أَلَا یَظُنُّ أُولَئِکَ أَنَّهُم مَّبْعُوثُونَ * لِیَوْمٍ عَظِیمٍ» [مگر آنان گمان نمی دارند که برانگیخته خواهند شد، (در) روزی بزرگ](3)، یعنی آیا یقین ندارند که برانگیخته میشوند؟ دیدار، نزد مؤمن برانگیختن است و نزد کافر، با چشم دیدن و نگریستن است. همچنین گاهی منظور از ظنّ کافر، یقین است. همچون آن جا که خداوند متعال فرمود: «وَرَأَی الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُم مُّوَاقِعُوهَا» [و گناهکاران آتش (دوزخ) را می بینند و درمی یابند که در آن خواهند افتاد](4).

و امّا کلام حق تعالی درباره منافقان: «وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا» [و به خدا گمانهایی (نابجا) می بردید](5)، ظن، در این جا به معنای یقین نیست، بلکه به معنای شک است. پس لفظ در ظاهر یکی است، امّا در باطن، دو معنای مخالف دارد. همچنین فرمود: «الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی» [خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است](6) یعنی تدبیرش قرار گرفت و فرمانش فراز نشست. همچنین فرمود: «وَهُوَ الَّذِی فِی السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِی الْأَرْضِ إِلَهٌ» [و اوست که در آسمان خداست و در زمین خداست](7) و فرمود: «وَهُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ مَا کُنتُمْ» [و هر کجا باشید او با شماست](8) و «مَا یَکُونُ مِن نَّجْوَی ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ» [هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست، مگر اینکه او چهارمین آنهاست](9)، که منظور از آن، چیرگی امنای او بر تمامی آفریدگانش با قدرتی است که او در وجود آنان نهاده است و این گونه فعل آنان، فعل اوست. پس سخن مرا فهم کن؛ چرا که من برای تو بر شرح میافزایم تا سینهات فراخ شود و اگر کس دیگری نیز پس از امروز همانند تو در

1- [1] - سجده/10.
2- [2] - بقره/46.
3- [3] - مطففین/5-4.
4- [4] - کهف/53.
5- [5] - احزاب/10.
6- [6] - طه/5
7- [7] - زخرف/ 84.

8- [8] - حدید/4
9- [9] - مجادله/7.

این امور شک کرد و از سرکشیها و فتنه سازیها سؤال کرد و پرسید که چگونه اهل علم از ترس اهل جور و ستم ناگزیر شدهاند کتاب خدا را با نهان سازی و پرده پوشی تأویل کنند، امّا برای پرسشهای خود هیچ پاسخگویی نیافت، سینه او نیز همچون سینه تو فراخ گردد. بدان که به زودی زمانهای بر مردم پدید میآید که در آن، حقیقت، پنهان و باطل، آشکار و نمایان شود و دشمنان مردم، والیان ایشان شوند و وعده حق، نزدیک و کفرورزی، افزون و تباهی هویدا گردد. در آن هنگام مؤمنان به بلا دچار شوند و سخت به لرزه افتند و کافران، ایشان را بدکار نام گذارند و آن گاه مؤمن تلاش میکند تا آبروی خویش را از گزند نزدیکان خود حفظ کند. چون این بگذرد، خداوند برای دوستانش گشایش حاصل میکند و صاحب امر را بر دشمنان خود پدیدار میسازد.

و امّا کلام خداوند متعال: «وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» [و شاهدی از (خویشان) او پیرو آن است](1)، او حجّت خداوند است که بر آفریدگان خود برپایش میدارد و به آنان میفهماند که هیچ کس سزاوار جایگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیست، جز کسی که مقام او را دارد و هیچ کس به دنبال او گواه نیست، جز کسی که در پاکی منزلتی همچون او دارد، تا کسی که پلیدی کفر در لحظهای او را آلوده است، مجال نیابد مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به خود نسبت دهد و نیز بر آنان که چنین کسی را در گناه و ستم یاری کردند، راه عذر و بهانه تنگ شود؛ چرا که خداوند با سخن خود به ابراهیم علیه السلام، آلودگان به کفر را از عهده داری آن چه که او بر پیامبران و اولیا خود واگذار کرده، به دور داشت: «لاَ يَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِينَ» [پیمان من به بیدادگران نمی رسد](2)، یعنی مشرکین؛ زیرا حق تعالی در کلام خود ستم را شرک نامید و فرمود: «إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» [به راستی شرک ستمی بزرگ است](3). پس چون ابراهیم علیه السلام دانست که پیمان خداوند تبارک و تعالی در امر امامت به بت پرستان نمیرسد، عرض کرد: «وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَن نَّعْبُدَ الأَصْنَامَ» [و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار](4)

1- [1] - هود/17.
2- [2] - بقره/124.
3- [3] - لقمان/13.
4- [4] - ابراهیم/35.

بدان که هر کس منافقان را بر راستگویان و کافران را بر نیکان برتری دهد، گناهی بزرگ مرتکب شده است؛ چرا که حق تعالی در کتابش فرق میان اهل حق و باطل و پاک و پلید و مؤمن و کافر را آشکار کرده و از این روست که در نبود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کس در جای او نمینشیند، جز کسی که در راستی و دادگری و پاکی و نیکی در جای او نشسته باشد.

و امّا امّانتی که از آن یاد کردی؛ آن، امّانتی است که نبایست و روا نیست که جز در پیامبران و اوصیای ایشان - که سلام و درود خدا بر ایشان باد – باشد؛ چرا که خداوند تبارک و تعالی آنان را امنای خود بر آفریدگانش و حجّتهای خود در زمینش قرار داده است. پس به هنگام غیبت موسی علیه السلام، جایگاه او در میان توده مردم، به سامری و کافرانی که با او گرد آمدند و او را در پرستش گوساله یاری دادند، نرسید.

از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس سنّت حقّی را در پیش گیرد، پاداش آن سنّت و پاداش کسانی که بدان عمل میکنند، تا به روز قیامت از برای اوست و هر کس سنّت باطلی را در پیش گیرد، سنگینی بار آن سنّت و سنگینی بار کسانی که بدان عمل میکنند، تا به روز قیامت بر دوش اوست. برای این سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گواهی از کتاب خداوند هست و آن کلام حق تعالی در قصّه قابیل، قاتل برادرش است: «مِنْ أَجْلِ ذَلِکَ کَتَبْنَا عَلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِی الأَرْضِ فَکَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِیعاً» [از این روی بر فرزندان اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کسی را جز به قصاص قتل یا (به کیفر) فسادی در زمین بکشد، چنان است که گویی همه مردم را کشته باشد](1)، زنده کردن در این جا تأویلی دارد که باطنش متفاوت از ظاهرش است و آن تأویل عبارت است از کسی که دیگری را هدایت کند؛ چرا که هدایت همان زندگی ابدی است و هر که را خداوند زنده بنامد، او تا به ابد نخواهد مرد، بلکه تنها خداوند او را از سرای سختی به سرای راحتی و نعمت منتقل میکند.

و امّا صفت خداوند خالق - که یادش با شکوه و بلند مرتبه باد - که یک بار در خطاب مفرد و بار دیگر در خطاب جمع آمده است؛ خداوند تبارک و تعالی با

1- [1] - مائده/32.

وصفی که در یگانگی و یکتایی برای خود کرده است، همان نور ازلی قدیم است که هیچ چیز همانندش نیست و دگرگون نمیشود و بر آن چه که خود میخواهد و بر میگزیند، حکم میدهد و هیچ پیگیری از برای حکمش و هیچ جلوگیری از برای قضایش وجود ندارد؛ و نه آن چه که آفریده بر فرمانروایی و شکوهمندیاش افزوده و نه آن چه که نیافریده، چیزی از آن کاسته است، بلکه او با آفرینش خود خواسته تا قدرتش را نمایان سازد و سلطنتش را پدید آورد و برهانهای حکمتش را آشکار کند. پس هر چه خواست به هرگونهای خواست، انجام داد و انجام برخی چیزها را بر عهده برگزیدگان خود در میان امنایش گذاشت؛ و این گونه فعل آنها فعل او و فرمان آنها فرمان او شد، همان گونه که فرمود: «مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ» [هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت، خدا را فرمان برده] (1). حق تعالی آسمان و زمین را ظرفی قرار داد تا هر که را خود از آفریدگانش میخواهد در بر گیرند و این گونه بد سرشت از پاک سرشت با علم پیشین او از این دو گروه جدا شوند و این جدایی مثالی برای اولیای و امنای او شود. حق تعالی برتری منزلت اولیای خود را به آفریدگان شناساند و فرمانبرداری از ایشان را همچون فرمانبری از خود بر آنان واجب کرد و در این امر حجّت را چنین بر آنان تمام کرد که از آنان با سخنی دالّ بر یگانگی و یکتایی خود یاد کرد و فرمود: او اولیایی دارد که فعلها و حکمهای خود را در جای فعل او جاری میسازند. ایشان همان بندگان ارجمند هستند که در سخن از او پیشی نمیگیرند و فرمان او را به انجام میرسانند. همان کسانی که خداوند ایشان را با روحی از خود پشتیبانی کرد و توانمندی ایشان را بر علم غیب به آفریدگان شناساند و فرمود: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا، إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ» [دانای نهان است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد](2)، ایشان همان نعمتی هستند که بندگان درباره آن بازخواست میشوند؛ چرا که خداوند تبارک و تعالی با ایشان بر دوستانشان که پیرو راه ایشان بودند، نعمت بخشید.

آن مرد پرسید: آن حجّت ها چه کسانی هستند؟ فرمود: ایشان، رسول خدا

1- [1] - نساء/80.
2- [2] - جن/26.

صلی الله علیه و آله و سلم و جای نشینان او از برگزیدگان خداوند هستند. کسانی که خداوند آنان را با خود و رسولش پیوند داد و همچنان که فرمانبرداری از خود را بر بندگان واجب کرد، فرمانبری از ایشان را نیز بر آنان واجب ساخت و ایشان همان والیان امر هستند که خداوند درباره آنان فرمود: «أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» [خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید](1) و «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُوْلِي الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ» [و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند، قطعاً از میان آنان کسانی اند که (می توانند درست و نادرست) آن را دریابند](2).

آن مرد پرسید: آن امر چیست؟ حضرت امام علی علیه السلام فرمود: همان امری است که فرشتگان در شبی که هر امر استواری جدا میشود، آن را با خود فرود میآورند، از آفرینش و روزی گرفته تا اجل و عمل و زندگی و مرگ و دانش غیب آسمانها و زمین و معجزاتی که تنها شایسته خداوند و برگزیدگان او و واسطههای میان او و آفریدگانش است. ایشان همان وجهِ خداوند هستند که او عزّ و جلّ فرمود: «فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ» [پس به هر سو رو کنید آن جا روی (به) خداست](3)، ایشان بقیه الله هستند؛ یعنی حضرت مهدی عجّل الله تعالی فرجه الشّریف که چون این تأخیر به سر آید، میآید و زمین را از برابری و دادگری پر میکند، همان گونه که از ستم و جور پر شده بود. از نشانههای او غیبت و پرده نشینی به هنگام فراگیر شدن سرکشی و فرا رسیدن انتقام است. اگر این امر که تو را از آن خبر دادم، تنها برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و نه کسی دیگر بود، بی شک، خطاب خداوند بر فعل گذشته دلالت میکرد و نه فعل دائم و نه فعل آینده و در آن صورت میفرمود: فرشتگان نازل شدند و هر امر استواری جدا شد، و نمیفرمود: «تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ» [در آن (شب) فرشتگان فرود آیند](4) و «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» [در آن (شب) هر (گونه) کاری (به نحوی) استوار فیصله می یابد](5). خداوند

1- [1] - نساء/59.
2- [2] - نساء/83.
3- [3] - بقره/115.
4- [4] - قدر/4.
5- [5] - دخان/4.

- که یادش با شکوه و بلند مرتبه باد - بر روشنگری و اثبات حجّت افزود و درباره برگزیدگان و اولیای خود - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - فرمود: «أَن تَقُولَ نَفْسٌ یَا حَسْرَتَی علَی مَا فَرَّطتُ فِی جَنبِ اللَّهِ» [تا آن که (مبادا) کسی بگوید: دریغا بر آن چه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم!] (1)، تا نزدیکی ایشان را به آفریدگان بشناساند؛ مگر نه این است که تو چون میخواهی نزدیکی کسی را به دیگری وصف کنی، میگویی: فلان کس جنب (در کنار) فلان کس است؟

البته خداوند تبارک و تعالی این رموز را که تنها او و پیامبران و حجّتهایش در زمین میشناسند، در کتاب خود قرار داد؛ چرا که میدانست تبدیل کنندگان با حذف نامهای حجّتهای او از کتابش در آن بدعت میگذارند و این امر را مبهم میکنند تا امّت، آنان را در راه باطلشان یاری دهند. از این رو حق تعالی این رموز را در کتابش استوار ساخت و دلها و دیدههای آنان را کور کرد تا ناگزیر شوند این رمزها و دیگر آیات را رها سازند؛ همان رموز و آیاتی که بر اموری دلالتگرند که آنها آن امور را تحریف میکنند.

و نیز خدای عزّ و جلّ - که یادش با شکوه و بلند مرتبه باد - اهل کتاب (قرآن) و برپا دارندگان کتاب و کسانی را که به ظاهر و باطن آن آگاهی کامل دارند، از شجرهای قرار دارد که ریشهاش برقرار و شاخهاش در آسمان است و به اذن پروردگارش همیشه میوه میدهد؛ یعنی همانند این علم را در هر زمانی برای در بردارندگانش پدید میآورد. دشمنان آن شجره را نیز از شجره ملعون قرار داد؛ همان کسانی که کوشیدند نور خدا را با دهانهایشان خاموش کنند، امّا خداوند تنها روا دید که نور خود را کامل کند.

اگر منافقان - که لعنت خدا بر آنان باد - میدانستند چگونه ناگزیر شدهاند آیاتی را که تأویل آنها را برایت بیان کردم، رها کنند، هر آینه آنها را به همراه آن چه حذف کردهاند، از میان میبردند، امّا حکم خداوند - که نامش با شکوه و بلند مرتبه باد - بر اتمام حجّت بر بندگانش جاری شد؛ همان گونه که فرمود: «فَلِلّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» (2)[برهان رسا ویژه خداست]، دیدگان آنان را پوشانید و بر دل

1- [1] - زمر/56.
2- [2] - انعام/ 149.

هایشان پردههایی کشید تا در این امر نیندیشند و این گونه شد که منافقان، آن را به حال خود رها کردند. پس نیک بختان بر آن ثابت قدم شدند و نگون بختان از دیدنش کور شدند: «وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ» [و خدا به هر کس نوری نداده باشد، او را هیچ نوری نخواهد بود](1). سپس خداوند جَلَّ ذِكرُهُ به سبب فراخی رحمت و مهربانیاش در حقّ آفریدگان و نیز از آن جا که میدانست تبدیل کنندگان در کتابش تغییر به وجود میآورند، کلام خود را بر سه گونه تقسیم کرد: گونهای را چنان قرار داد که دانا و نادان در مییابند، گونه ای را چنان قرار داد که تنها دارندگان ذهن پالوده و احساس لطیف وتشخیص درست در مییابند؛ یعنی همان کسانی که خود، سینه ایشان را از برای اسلام گشود، و گونهای دیگر را چنان قرار داد که تنها خدا و امنای او و ریشهداران در علم - که سلام و درود خدا بر ایشان باد- در مییابند. البته خداوند چنین کرد تا اهل باطل، یعنی همان کسانی که بر میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنگ زده و مستولی شدند، درباره دانش کتاب خدا ادعای چیزی را نکنند که خداوند برای آنان قرار نداده است و به خاطر نیازی که به دانستن علم کتاب دارند، مجبور شوند سر به آستان کسانی دیگر بگذارند و به سراغ کسانی بروند که خداوند، امر خویش را به آنان سپرده بود؛ امّا آنان بزرگی فروختند و از طاعت او سرباز زدند و به خداوند عزّ و جلّ بهتان زدند و از زیادی یاران و پشتیبانان خود و دشمنان خداوند و رسولش - که سلام و درود خدا بر او باد - فریفته شدند و از این رو در برابر اطاعت از خداوند، تکبّر پیشه کردند.

و امّا آن چه که دانا و نادان از ذکر برتری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب خدا میدانند، کلام حق تعالی است که فرمود: «مَّنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّهَ» [هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت، خدا را فرمان برده] و «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» [خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید! بر او درود فرستید و به فرمانش به خوبی گردن نهید](2)، که این آیه ظاهری دارد و باطنی،

1- [1] - نور/40.
2- [2] - احزاب/56.

ظاهرش آن جاست که فرمود: «صَلُّوا عَلَيْهِ» و باطنش آن جاست که فرمود: «وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ یعنی تسلیم کسی شوید که او را وصیّ و جانشین خود قرار داد و بر شما برتریاش بخشید و تسلیم آن چه که به او سپرد، شوید. این از جمله آیاتی بود که گفتم تأویلش را تنها دارندگان احساس لطیف و ذهن پالوده و تشخیص درست میدانند. همچنین این کلام خداوند متعال: «سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ» [درود بر پیروان الیاس](1)؛ چرا که خداوند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را بدین اسم نامید و فرمود: «يس * وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» [یس(یاسین)، سوگند به قرآن حکمت آموز که قطعاً تو از (جمله) پیامبرانی](2)؛ زیرا میدانست که آنان کلام او - یعنی درود بر خاندان محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را - همچون دیگر کلامهایی که حذف کردند، از میان میبرند. در همین حال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همواره با آنان مأنوس بود و به خود نزدیکشان میداشت و آنان را بر چپ و راست خود مینشاند تا این که خداوند عزّ و جلّ فرمان به دوری از آنان داد و فرمود: «وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا» [و از آنان با دوری گزیدنی خوش فاصله بگیر](3) و «فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ * عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ * أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَن يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ * كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِّمَّا يَعْلَمُونَ» [چه شده است که آنان که کفر ورزیده اند، به سوی تو شتابان، گروه گروه از راست و از چپ (هجوم می آورند)، آیا هر یک از آنان طمع می بندد که در بهشت پر نعمت درآورده شود؟! نه چنین است، ما آنان را از آن چه (خود) می دانند آفریدیم](4) و نیز این کلام حق تعالی عزّ و جلّ: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» [(یاد کن) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم](5)، حال آن که از آنان با اسمهایشان و اسمهای پدران و مادرانشان نام نبرد.

و امّا درباره این کلام حق تعالی: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» [جز ذات او همه چیز نابود شونده است](6)، باید گفت: در این جا مراد این است که همه چیز

1- [1] - صافات/130.
2- [2] - یس/1-3.
3- [3] - مزمل/10.
4- [4] - معارج/ 36-39.

5- [5] - اسراء/71.
6- [6] - قصص/88.

نابود میشود، به جز دین او؛ چرا که محال است از او همه چیز نابود شود به جز وجه او. او عزّ و جلّ بزرگ تر و ارجمندتر و والاتر از چنین امری است و تنها کسی نابود میشود که از او نیست؛ مگر نمیبینی که فرمود: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ* وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ» [هرچه بر (زمین) است فانی شونده است، و ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند](1) و این گونه آفریدگان خود را از وجه خویش جدا کرد.

و امّا اظهار ناآگاهی تو از این کلام حق تعالی: «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تُقْسِطُواْ فِی الْيَتَامَى فَانكِحُواْ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَاء» [و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید، هر چه از زنان (دیگر) که شما را پسند افتاد به زنی گیرید](2)، دادگری در حقّ یتیمان با ازدواج با زنان همانند نیست و تمامی زنان نیز یتیم نیستند. این آیه از جمله آن سخنی است که برایت درباره حذف شدن از قرآن به دست منافقان گفتم. میان سخنان مربوط به یتیمان و خطابها و قصّههای مربوط به ازدواج با زنان، بیش از یک سوم قرآن قرار دارد. این آیه و همانندهای آن از جمله آیاتی است که بدعتها و دستکاریهای منافقان در آنها برای اهل نظر و اندیشه آشکار است و خرابکاران و مردمان ملّتهای مخالف اسلام در آنها جایی برای کاهش در قرآن یافتند. اگر میخواستم همه حذفها و تحریفها و تبدیلهای مربوط به این موضوع را برایت شرح دهم، بی شک سخن به درازا میکشید. در این جا تقیّه، آشکار کردن فضیلتهای دوستان و رذیلتهای دشمنان را بر نتافته است.

و امّا کلام حق تعالی: «وَ مَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» [و(لی آنان) بر ما ستم نکردند، بلکه بر خویشتن ستم روا می داشتند](3)، خداوند تبارک و تعالی - که یادش با شکوه و بلند مرتبه باد - بزرگ تر و والاتر از آن است که به او ستم شود، امّا او امنای خود بر آفریدگانش را قرین خود قرار داد و بزرگی منزلت ایشان را نزد خود نشان داد و خبر داد که ستم به ایشان ستم به اوست و فرمود: «وَمَا ظَلَمُونَا» با دشمنی کردنشان در حق اولیای ما و یاری رساندن به دشمنانشان و فعالیت علیه ایشان، «وَلَكِن كَانُواْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» چرا که بهشت را بر خود حرام

1- [1] - الرحمن/ 26-27.
2- [2] - نساء/3.
3- [3] - بقره/57.

و جاودانگی آتش دوزخ را بر خود واجب کردند.

و امّا کلام حق تعالی: «إِنَّمَا أَعِظُکُم بِوَاحِدَهٍ» [من فقط به شما یک اندرز می دهم](1)، خداوند تبارک و تعالی، احکام شریعتها و نشانههای واجبات را در زمانهای گوناگونی نازل فرمود، همان گونه که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و اگر خواسته بود آنان را در کمتر از چشم بر هم زدنی بیافریند، هر آینه آفریده بود. امّا او بردباری و حوصله را مثالی از برای امنای خود و حجّتی برای آفریدگانش قرار داد. پس نخستین چیزی که بر آنان واجب کرد، اقرار به یگانگی و ربوبیّت و گواهی به این بود که هیچ خدایی جز خدای یگانه نیست. چون آنان بدین اقرار کردند، اقرار به پیامبری پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم و گواهی به رسالت او را در پی اقرار نخست آورد. چون آنان بدین امر گردن نهادند، نماز و سپس روزه و سپس حج و سپس جهاد و سپس زکات و سپس صدقه و همانند آن یعنی فَیء را بر آنان واجب ساخت.

منافقان گفتند: اگر پس از آن چه پروردگارت بر ما واجب ساخت، چیز دیگری نیز باقی مانده که از واجبات او باشد، آن را برایمان بازگو تا مطمئن شویم چیز دیگری باقی نمانده است. آن گاه خداوند در این باره نازل فرمود: « قُل إِنَّمَا أَعِظُکُم بِوَاحِدَهٍ» [من فقط به شما یک اندرز می دهم]، یعنی ولایت. و نازل فرمود: «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُواْ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاَهَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاهَ وَهُمْ رَاکِعُونَ» [ولیّ شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند](2)، میان این امّت هیچ اختلافی نیست که در آن روز، تنها یک مرد در حالی که رکوع میگذاشت، زکات داد. اگر نام او در کتاب ذکر میشد، بی شک به همراه آن چه که درباره او بود و آنان آن را حذف کردند، از میان میرفت. این آیه و رموز همانند آن که برایت ذکر کردم، از آن رو استوار شد که تحریف کنندگان معنایش را در نیابند و به تو و همانندان تو برسد. در آن هنگام خداوند عزّ و جلّ فرمود: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الإِسْلاَمَ دِینًا»(3) [امروز دین شما را برایتان کامل

1- [1] - سبأ/46.
2- [2] - مائده/55.

3- [3] - مائده/3.

و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما (به عنوان) آیینی برگزیدم] .

و امّا کلام حق تعالی در خطاب به پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم این است که فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَاکَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِینَ» [و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم](1)، تو میبینی ملّت هایی که مخالف ایمان هستند و نیز کافرانی که همچون آنان بر راه و مسیر کفر گام بر میدارند، چقدر بر کفر خود پایبند هستند و تا چه حد بر کفر خویش ایستادگی میکنند. اگر او رحمتی بر آنان بود، هر آینه همگی هدایت مییافتند و از عذاب دوزخ نجات پیدا میکردند. منظور خداوند تبارک و تعالی تنها این است که او پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را راهی پیش روی اهل این دنیا قرار داد؛ چرا که پیامبران پیش از او به تصریح و نه به تعریض برانگیخته شدند و این پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود که چون فرمان خدا را اجرا کرد و قومش او را اجابت کردند، خودشان و نیز دیگر آفریدگان اهل دنیایشان تندرست بر جا ماندند و اگر از او سرپیچی کرده بودند، خودشان و نیز اهل دنیایشان هلاک میشدند و به بلایی دچار میشدند که پیامبرشان از آن هشدارشان میداد و آنان را از فرا رسیدن و فرود آمدن آن بلا بر سرزمینشان بیم میداد، بلایی همچون شکاف زمین و سنگبار و لرزه و طوفان و زلزله و دیگر گونههای عذاب که امّتهای گذشته را هلاک کرده بود.

خداوند عزّ و جلّ میدانست که پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم و حجّتهای زمین، چنان صبر و تحملی دارند که پیامبران پیش از ایشان چنین صبری را نداشتهاند. پس خداوند او را با تعریض و نه با تصریح برانگیخت و او نیز حجّت خود را با تعریض و نه با تصریح برجا داشت و درباره وصیّ خود فرمود: هر که من مولای او بودهام، علی علیه السلام مولای اوست و او برای من به منزلت هارون برای موسی علیه السلام است، جز این که پس از من پیامبری نخواهد بود.

در سرشت و شیوه پیامبر نیست که سخنی بی معنا بگوید. از این رو امّت بایست بدانند که پیامبری و جانشینی هر دو در جانشینی هارون موجود بود، اما در کسی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در همان مقام از او یاد کرد، آن دو

1- [1] - انبياء/107.

جمع نشده بود. پس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم، او را جانشین خود بر امّتش قرار داده است، همان گونه که موسی علیه السلام، هارون را جانشین خود کرد و به او فرمود: «اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی» [در میان قوم من جانشینم باش](1). حال اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امّت خود به طور (صریح) فرموده بود: امامت را جز در فلان کس به طور مشخّص نپذیرید، وگرنه عذاب بر شما فرود میآید، به طور قطع، عذاب آنان را دریافته بود و زمینه مهلت دادن و فرصت بخشیدن از میان رفته بود. دلیل دیگر (بر این تعریض این است) که ایشان امر کرد تا هر دری را (به مسجد) ببندند و فقط درِ [خانه] وصّی او را بر جای بگذارند و فرمود: من درها را نبستم و من (آن در را) بر جای نگذاشتم، بلکه [از خدا] فرمان گرفتم و اطاعت کردم. آن گاه آنان گفتند: دربِ ما را بستی و دربِ کم سال ترین ما را بر جای گذاشتی.

و امّا در زمینه آن چه درباره کم سالی او گفتند، باید گفت: خداوند وقتی به موسی علیه السلام امر فرمود تا وصایت خود را به یوشع بن نون بسپارد، یوشع را کوچک نپنداشت، حال آن که او پسری هفت ساله بود. هم چنین وقتی احکام خود و برهانهای حکمتش را به یحیی و عیسی سپرد، آن دو را کوچک نپنداشت. حق تعالی چنین کرد چون به سرانجام امور، علم و درایت داشت و میدانست وصیّ پیامبر - که سلام و درود خدا بر او باد - پس از او به سراغ گمراهی و کفر نمیرود و از راهش باز نمیگردد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سوره برائت را برگزید و به کسی داد که میدانست امّتش او را بر وصیّش برتری خواهند داد. سپس به او فرمان داد تا این سوره را برای مردم مکه بخواند. چون او از نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به راه افتاد، حضرت صلی الله علیه و آله و سلم وصیّ خود را در پی او روانه کرد و فرمان داد تا سوره را از او بگیرد و به مکّه وارد شود و آن را برای مردم آن جا بخواند و فرمود: خداوند جلّ جلاله به من وحی کرد که فقط مردی از من باید خبر رسان من باشد و این مأموریت را انجام دهد تا خیانت کسی که خود میدانست امّتش او را بر وصیّ او بر میگزینند، آشکار شود. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این ماجرا را به گونهای دیگر تکرار کرد و همین

1- [1] - اعراف/142.

کسی را که سوره برائت را از او پس گرفت و نیز یاریگر او را برای پیش افتادن در آن جایگاه (سقیفه)، در کنار هم قرار داد و در غزوه ذات السلاسل هر دو را در زیر پرچم نفاق، یعنی عمرو بن عاص گذاشت و عمرو آن دو را به نگاهبانی سپاه خود گماشت. سرانجام، کار آن دو را چنین به پایان رساند که به هنگام وفات خود، آن دو را به فرمانده تحت امر خود، یعنی اسامه بن زید ملحق کرد و به آن دو فرمان داد تا از اسامه فرمان برند و بر اساس امر و نهی او عمل کنند. این گونه آخرین پیمانی که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کار امّت خود گرفت، این بود که فرمود: به سپاه اسامه بپیوندید؛ و این سخن را در گوششان تکرار میکرد تا درباره برگزیدن منافقان بر راستکرداران، حجّت را بر آنان تمام کرده باشد. اگر میخواستم تمامی کردار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را برای آشکار کردن عیبهای کسانی که میراث آن حضرت را تصرّف کردند، برایتان بر شمارم، همانا سخن به درازا میکشید. آن کس که از میان آنان پیشی گرفت تا کاری را عهده دار شود که سزاوارش نبود، خود بر منبر نشست و فریاد زد که در انجام امور امّت ناتوان است و چون در تأویل آن چه از او میپرسیدند و نیز در آگاهی به واجبات و محرّمات، دانشی ناقص و ناچیز داشت، خواست از آن چه بر عهده گرفته بود، کناره گیرد. امّا باز راه خود را در ستمگری پیش گرفت و نه تنها چنان بار سنگینی را به دوش کشید، بلکه پس از خود، امر (خلافت) را به عقد دیگری نیز در آورد و زمینه را برای او فراهم ساخت و آن دومی آمد و رأی او را نابخردانه خواند و احکامش را نکوهیده و مردود دانست و شمشیر از گردن کسانی برگرفت که دوستش بر آن ها شمشیر نهاده بود و زنانی را که او اسیر کرده بود، به شوهرانشان باز گرداند؛ حال آن که برخی از آنها باردار بودند. آن گاه چنین گفت: او را از جنگ با اهل قبله نهی کردم، امّا به من گفت تو در حق اهل کفر مهربانی میکنی؛ حال آن که او با ستمی که به آنان کرد، برای اسم کفر، خود سزاوارتر از آنان بود. بنابراین پیوسته او را خطاکار میخواند و از او بدگویی میکرد و بر منبر میگفت: بیعت با ابو بکر لغزشی بود که خدا ما را از شرّش حفظ کند، پس هر کس شما را به همانند آن بیعت فراخواند، او را بکشید. حال آن که پیش از آن آشکارا میگفت: ای کاش یکی از نیکیهای وی از برای او بود و آرزو میکرد که همچون مویی بر سینه او میبود و از این دست سخنان متناقض که تأکیدی است بر صحّت حجّت

های راهنمایان دین اسلام. سپس شورا به راه انداخت و با آن، گره ستم و کفر و جور و تباهی را محکم کرد و بر طبق خواست او نتیجهای بیرون آمد که زیانبار بودنش بر هیچ خردمندی پوشیده نبود و امّت در برابر بدکاریهای آن سومی صبر از کف دادند و بی درنگ او را به قتل رساندند و با آن چه که آن سه نفر کردند، مجال برای کسی باز شد که در ستم و کفر و نفاق با آنان همداستان شود و او کاری کرد همانند آن چه که آنان در تصرّف امر امّت کردند.

با این همه، مهلتی که خداوند تبارک و تعالی برای دشمنش ابلیس واجب کرد به پایان میرسد و مدت مقرّر به سر میآید و سخن خداوند درباره کافران محقّق میشود و وعده حق فرا میرسد. همان وعدهای که خداوند متعال در کتاب خود داد و فرمود: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِى الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ» [خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین (خود) قرار دهد، همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین (خود) قرار داد](1)، آن زمانی است که از اسلام جز اسمی و از قرآن جز رسمی بر جا نمانده است و صاحب امر عجّل الله فرجه الشّریف از دیدگان پنهان شده و عذر این امر بر او آشکار گشته است؛ چرا که فتنه، چنان دلها را در میان گرفته که نزدیک ترین کس به مردم، سخت ترین دشمن ایشان است. در آن هنگام، خداوند با چنان سپاهی که هرگز دیده نشده، او را یاری میدهد و اگر چه مشرکان را ناخوش آید، دین پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم را بر تمامی دینها چیره میگرداند.

و امّا آن خطابی که گفتی بر نکوهش و سرزنش و ملامت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دلالت دارد؛ با این که خداوند تبارک و تعالی در کتاب خود برتری او را بر دیگر پیامبرانش آشکار ساخت، خداوند عزّ و جلّ همان گونه که در کتاب خود فرمود، برای هر پیامبری دشمنی از میان جنایتکاران قرار داد و نظر به بزرگی منزلت پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم نزد پروردگارش، حق تعالی محنتی را که او از دشمنش میکشید، سخت تر کرد. دشمنی که در تفرقه و نفاق، هر آزار و اذیّتی از او سر زد تا پیامبریِ او را مردود کند و او را دروغگو جلوه دهد و

1- [1] - نور/55.

در آسیب رساندن به او کوشید و خواست هر چه را که او استوار کرده، در هم بشکند و به همراه یاوران خود در کفر و ستیزه جویی و نفاق و الحاد تلاش کرد تا دعوت او را باطل کند و ملّتش را دگرگون سازد و با سنت او مخالفت کند و مکر خود را به تمام به کار گرفت تا امّت را از ولایت وصیّ او بیزار کند و از او جدایشان سازد و نگذارد به او بپیوندند و آنان را بر دشمنی با او برانگیزد و خواست تا کتابی را که آورده دگرگون کند و آن چه را از برتری اهل فضل و کفر اهل کفر همچون خودش و یاورانش در ستم و جور و شرک در کتاب آمده، از میان ببرد.

خداوند دانست که اینان چنین میکنند و فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِی آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا» [کسانی که در (فهم و ارائه) آیات ما کژ می روند بر ما پوشیده نیستند](1) و «يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ» [می خواهند دستور خدا را دگرگون کنند](2) آنان کتاب را آوردند، در حالی که کامل بود و تأویل و تنزیل و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ را در خود داشت و هیچ الف و هیچ لامی از آن نیفتاده بود. آن گاه چون از نامهایی که خداوند از اهل حقّ و باطل در آن بیان کرده بود، آگاه شدند و دانستند که اگر این نامها آشکار شود پیمانی که بستهاند، میشکند، گفتند: ما به این هیچ نیازی نداریم و آن چه خود داریم، ما را از آن بی نیاز میکند. خداوند فرمود: «فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْاْ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلاً فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ» [پس آن (عهد) را پشت سر خود انداختند و در برابر آن بهایی ناچیز به دست آوردند و چه بد معامله ای کردند](3) آن گاه از آن چه که تأویلش را نمیدانستند، مسائلی برایشان پدید آمد و از این رو ناگزیر شدند تا آن را گرد آورند و تألیفش کنند و از جانب خود چیزهایی به آن بیافزایند که پایههای کفرشان بر آنها بنا میشود. در آن دم ندا دهنده آنان فریاد برآورد: هر که چیزی از قرآن نزد خود دارد، آن را نزد ما بیاورد. سپس تألیف و تنظیم قرآن را به کسی سپردند که در دشمنی با اولیا، یار و یاورشان بود و او کتاب را با اختیار آنان تألیف کرد. به این ترتیب که: آن چه را میپنداشتند از برای آنهاست، حال آن که علیه آنان بود، رها کردند و چیزهایی در آن افزودند

1- [1] - فصلت/40.
2- [2] - فتح/15.
3- [3] - آل عمران/ 187.

که آشکارا ناپسند و ناسازگار بود و خداوند دانست که این آشکار و نمایان میشود و فرمود: «ذَلِکَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ» [این منتهای دانش آنان است](1). حق تعالی عیبناکی آنان و دروغ پردازی آن کس را که در کتاب با دروغ سازی ملحدانه، نکوهش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را پدید آورد، برملا کرد و فرمود: «لَیَقُولُونَ مُنکَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا» [و قطعاً آنها سخنی زشت و باطل می گویند](2) و حق تعالی برای پیامبرش - که سلام و درود خدا بر او باد - آن چه را که پس از او دشمنش در این کتاب ایجاد میکند، بیان کرد و فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِکَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِیٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّی أَلْقَی الشَّیْطَانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ فَیَنسَخُ اللَّهُ مَا یُلْقِی الشَّیْطَانُ ثُمَّ یُحْکِمُ اللَّهُ آیَاتِهِ» [و پیش از تو (نیز) هیچ رسول و پیامبری را نفرستادیم، جز این که هرگاه چیزی تلاوت می نمود، شیطان در تلاوتش القای (شبهه) می کرد؛ پس خدا آن چه را شیطان القا می کرد، محو می گردانید. سپس خدا آیات خود را استوار می ساخت](3)؛ یعنی چون پیامبری میخواست از نافرمانی و نفاقی که در قوم خود میدید، جدا گردد و به سرای باقی منتقل شود، شیطان دشمنی خود با او را پدیدار میکرد و به هنگام نبود او در کتابی که بر او نکوهش و سرزنش و ملامت شیطان را فرود آورده بود، شبهه میانداخت. امّا خداوند آن را در دلهای مؤمنان از میان میبرد و این گونه دلهای آنان شبهه را نمیپذیرفت و تنها دلهای منافقان و نادانان بود که به آن گوش میسپرد. خداوند - که یادش با شکوه و بلند مرتبه باد - آیات خود را چنین استوار کرد که دوستان خود را در برابر گمراهی و دشمنان و همراهان اهل کفر و نافرمانی حمایت کند؛ در برابر همان کسانی که خداوند راضی نشد آنان را همچون چهار پایان قرار دهد (بلکه آنان را از چهارپایان، فرومایهتر قرار داد) و فرمود: «بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِیلًا» [بلکه گمراه ترند](4).

پس این را فهم کن و به آن عمل کن و بدان که تو هر چه داشتی، پرسیدی و من به تفسیری آسان از میان سخنان بسیار، بسنده کردم؛ چرا که حاملان این علم وجود ندارند و خواهندگان دریافت این علم، اندکاند و در ورای آن چه برایت بیان

1- [1] - نجم/30.
2- [2] - مجادله/ 2.
3- [3] - حج/52.

4- [4] - فرقان/44.

کردم، پیامی از برای خردمندان است. آن مرد عرض کرد: آن چه از تو شنیدم مرا بس است ای امیر مؤمنان! خدا را از برای تو شکر که مرا از کوری و شک و هلاکت باری دروغ نجات بخشیدی و حق تعالی بر این کار پاداشی جزیل تو را عطا فرماید که همانا او بر همه چیز تواناست و درود خدا در آغاز و پایان بر نورهای هدایت و پیشوایان پاکی باد، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندانش؛ همان صاحبان نشانههای روشن - که سلام و درود بیکران خدا بر ایشان باد.(1)

2) ابن بابویه، از احمد بن حسن قطّان، از احمد بن یحیی، از بکر بن عبد الله حبیب، از احمد بن یعقوب بن مطر، از محمّد بن حسن بن عبد العزیز احدب جُندی شاپوری روایت کرد که گفته است: در نوشتههای پدرم با خط خودش یافتم که گفت: از طلحه بن زید، از عبید الله بن عبید، از ابو مَعمَر سَعدانی روایت شده است که وی گفت: مردی خدمت حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام رسید و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! من در کتاب نازل شده خداوند شک کردهام. حضرت علیه السلام به او فرمود: مادرت سوگوارت باد! چگونه در کتاب نازل شده خداوند شک کردهای؟! عرض کرد: بدان سبب که دیدهام آیات کتاب خدا یکدیگر را تکذیب میکنند، چگونه در آن شک نکنم؟ حضرت علیه السلام فرمود: آیات کتاب خدا یکدیگر را تصدیق میکنند و هرگز تکذیب نمیکنند، امّا خِرَدی قسمت تو نشده است که از آن بهره جویی. حال بگو آن چه را که در کتاب خداوند عزّ و جلّ بدان شک کردهای. آن مرد عرض کرد: یافتهام که خداوند میفرماید: «فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُواْ لِقَاء يَوْمِهِمْ هَذَا» [پس همان گونه که آنان دیدار امروز خود را از یاد بردند، ما (هم) امروز آنان را از یاد می بریم] (2)و فرمود: «نَسُوا اللهَ فَنَسِيَهُم» [خدا را فراموش کردند، پس (خدا هم) فراموششان کرد] (3) و نیز فرمود: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» [و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است](4)، یک بار خبر میدهد که فراموش میکند و بار دیگر خبر میدهد که فراموش نمیکند؛ چگونه این ممکن

1- [1] - احتجاج/240.
2- [2] - اعراف/51.
3- [3] - توبه/67
4- [4] -مریم/64

است ای امیر مؤمنان؟!

فرمود: باز آن چه را در آن شک کردهای بازگو. عرض کرد: یافتهام که خداوند میفرماید: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» [روزی که روح و فرشتگان به صف می ایستند و (مردم) سخن نگویند مگر کسی که (خدای) رحمان به او رخصت دهد و سخن راست گوید](1) و چون آنان را به سخن در آوردند، گفتند :«وَاللّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» [به خدا، پروردگارمان سوگند که ما مشرک نبودیم](2) و «يَوْمَ الْقِيَامَهِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا» [روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعنت می کنند](3)و «إِنَّ ذَلِکَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ» [این مجادله اهل آتش قطعاً راست است](4) و «لَا تَخْتَصِمُوا لَدَیَّ وَ قَد قَدَّمتُ إِلَیکُم بِالوَعِیدِ» [در پیشگاه من با همدیگر مستیزید (که) از پیش به شما هشدار داده بودم](5) و «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» [امروز بر دهانهای آنان مهر می نهیم و دستهایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان بدانچه فراهم می ساختند گواهی می دهند](6) یک بار خبر میدهد که آنان سخن میگویند و بار دیگر خبر میدهد که هیچ کس سخن نمیگوید، مگر کسی که خداوند رحمان به او اجازه دهد و او سخن راست میگوید و بار دیگر خبر میدهد که آفریدگان زبان نمیگشایند، حال آن که از قول آنان میفرماید: «وَاللّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» و بار دیگر خبر میدهد که آنان جدل میکنند، چگونه این ممکن است ای امیر مؤمنان؟! و چگونه در آن چه شنیدی شک نکنم؟ فرمود: وای بر تو! دیگر در چه شک کردهای؟ عرض کرد: یافتهام که خداوند عزّ و جلّ میفرماید: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَهٌ، إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَهٌ» [آری در آن روز صورتهایی شاداب و مسرور است، و به پروردگارش

1- [1] -نبأ/ 38.

2- [2] - انعام/23.عبارت « واستُنطقوا» [و چون آنان را به سخن درآورند]، اشاره ای است به کلام خداوند متعال در آیه 21 سوره انعام: «وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُواْ أَيْنَ شُرَكَآؤُكُمُ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ »[و (یاد کن) روزی را که همه آنان را محشور می کنیم، آنگاه به کسانی که شرک آورده اند می گوییم: کجایند شریکان شما که (آنها را شریک خدا) می پنداشتید].

3- [3] - عنكبوت/25.
4- [4] - ص/64 .
5- [5] - ق/28.
6- [6] - يس/65.

می نگرد](1) و«لاَّ تُدْرِکُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الأَبْصَارَ» [چشمها او را درنمی یابند و اوست که دیدگان را درمی یابد](2) و «وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَی، عِندَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهَی» [و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است، نزدیک سدره المنتهی](3) و «یَوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ الشَّفَاعَهُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِیَ لَهُ قَوْلًا* یَعْلَمُ مَا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا یُحِیطُونَ بِهِ عِلْمًا» [در آن روز شفاعت (به کسی) سود نبخشد، مگر کسی را که (خدای) رحمان اجازه دهد و سخنش او را پسند آید، آن چه را که آنان در پیش دارند و آن چه را که پشت سر گذاشته اند می داند و حال آن که ایشان بدان دانشی ندارند](4)، حال آن که هر که در دیده در آید، علم او را فرا میگیرد. چگونه این ممکن است ای امیر مؤمنان؟! چگونه در آن چه شنیدی شک نکنم؟! فرمود وای بر تو! دیگر در چه شک کردهای؟ عرض کرد: یافتهام که خداوند تبارک و تعالی میفرماید: «وَ مَا کَانَ لِبَشَرٍ أَن یُکَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْیًا أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ یُرْسِلَ رَسُولًا فَیُوحِیَ بِإِذْنِهِ مَا یَشَاءُ» [و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز (از راه) وحی یا از فراسوی حجابی یا فرستاده ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید](5) و «وَ کَلَّمَ اللَّهُ مُوسَی تَکْلِیمًا» [و خدا با موسی آشکارا سخن گفت](6) و «وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا» [و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد](7) و «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُل لِّأَزْوَاجِکَ وَبَنَاتِکَ» [ای پیامبر! به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو](8) و «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ» [ای پیامبر! آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن](9) چگونه این ممکن است ای امیر مؤمنان ؟! چگونه در آن چه شنیدی شک نکنم؟! فرمود: وای بر تو! دیگر در چه شک کردهای؟ عرض کرد: یافتهام که خداوند - که یادش با شکوه و بلند مرتبه باد

1- [1] - قیامت/22و23.
2- [2] - انعام/103.
3- [3] - نجم/13و14.
4- [4] - طه/109و110.
5- [5] - شوری/51.
6- [6] - نساء/164.
7- [7] - اعراف/22.
8- [8] - احزاب/59.

9- [9] - مائده/67.

- میفرماید: «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا» [آیا برای او همنامی می شناسی؟](1) حال آن که انسان نیز سمیع و بصیر و ملک و ربّ نامیده شده است، باری خبر میدهد که او نامهای مشترک بسیاری دارد و بار دیگر میفرماید: «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا»، چگونه این ممکن است ای امیر مؤمنان؟! چگونه در آن چه شنیدی شک نکنم؟ فرمود: وای بر تو! دیگر در چه شک کردهای؟ عرض کرد: یافتهام که خداوند تبارک و تعالی میفرماید: «وَ مَا يَعْزُبُ عَن رَّبِّكَ مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِی الأَرْضِ وَ لاَ فِی السَّمَاءِ» [و هم وزن ذره ای نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست](2) و «وَلاَ يَنظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلاَ يُزَكِّيهِمْ» [روز قیامت به ایشان نمی نگرد و پاکشان نمی گرداند](3) و«كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ» [زهی پندار که آنان در آن روز از پروردگارشان سخت محجوبند](4)، چگونه کسی که از آنان پوشیده شده به سویشان مینگرد؟ چگونه این ممکن است ای امیر مؤمنان؟! چگونه در آن چه شنیدی شک نکنم؟ فرمود: وای بر تو! دیگر در چه شک کردهای؟ عرض کرد: یافتهام که خداوند - که یادش با شکوه و بلند مرتبه باد - میفرماید: «أَأَمِنتُم مَّن فِی السَّمَاءِ أَن يَخْسِفَ بِكُمُ الأَرْضَ فَإِذَا هِیَ تَمُورُ» آیا از آن کس که در آسمان است ایمن شده اید که شما را در زمین فرو برد، پس بناگاه (زمین) به تپیدن افتد](5) و «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» [خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است](6) و «وَهُوَ اللّهُ فِی السَّمَاوَاتِ وَفِی الأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهرَكُمْ» [و او در آسمانها و زمین خداست. نهان و آشکار شما را می داند](7) و «وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» [و ظاهر و باطن](8) و«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» [و ما از شاهرگ (او) به او نزدیکتریم](9) چگونه این ممکن است ای امیر مؤمنان؟! چگونه در آن چه شنیدی شک نکنم؟ فرمود: وای بر تو! دیگر در چه شک کردهای؟ عرض کرد: یافتهام که

1- [1] - مریم/ 65.
2- [2] - یونس/61.
3- [3] -آل عمران/ 77.
4- [4] - مطففین/15.
5- [5] - ملک/16.
6- [6] - طه/5.
7- [7] - انعام/3.

8- [8] - حديد/3.
9- [9] - ق/16.

خداوند عزّ وجلّ میفرماید: «وَ جَاء رَبُّکَ وَالْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا» [و (فرمان) پروردگارت و فرشته(ها) صف در صف آیند](1) « وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَی کَمَا خَلَقْنَاکُمْ أَوَّلَ مَرَّهٍ» [و همان گونه که شما را نخستین بار آفریدیم (اکنون نیز) تنها به سوی ما آمده اید](2) و«هَل یَنظُرُونَ إلاَّ أن یَأتِیَهُمُ اللهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الغَمَامِ وَ المَلائِکَهُ» [مگر انتظار آنان غیر از این است که خدا و فرشتگان در (زیر) سایبانهایی از ابر سپید به سوی آنان بیایند](3) و «هَلْ یَنظُرُونَ إِلاَّ أَن تَأْتِیهُمُ الْمَلآئِکَهُ أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ لاَ یَنفَعُ نَفْسًا إِیمَانُهَا لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیْرًا قُلِ انتَظِرُواْ إِنَّا مُنتَظِرُونَ» [آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان به سویشان بیایند یا پروردگارت بیاید یا پاره ای از نشانه های پروردگارت بیاید، (امّا) روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت (پدید) آید کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد بگو: منتظر باشید که ما (هم) منتظریم](4)، پس یک بار میفرماید: «یَأْتِیَ رَبُّکَ» و بار دیگر میفرماید: «یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ»، چگونه این ممکن است ای امیر مؤمنان؟! چگونه در آن چه شنیدی شک نکنم؟ فرمود: وای بر تو! دیگر در چه شک کردهای؟ عرض کرد: یافتهام که خداوند تبارک و تعالی میفرماید: «بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ کَافِرُونَ» [بلکه آنها به لقای پروردگارشان (و حضور او) کافرند](5) و از مؤمنان یاد کرد و فرمود: «الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَیْهِ رَاجِعُونَ» [همان کسانی که می دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد و به سوی او باز خواهند گشت](6) و «تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ» [درودشان روزی که دیدارش کنند سلام خواهد بود](7) و «مَن کَانَ یَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ» [کسی که به دیدار خدا امید دارد، (بداند که) اجل (او از سوی) خدا آمدنی است](8) و

1- [1] - فجر/22.
2- [2] - انعام/94.
3- [3] - بقره/210.
4- [4] - انعام/158.
5- [5] - سجده/10.
6- [6] - بقره/46.
7- [7] - احزاب/44.

8- [8] - عنکبوت/5.

«فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» [پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد، باید به کار شایسته بپردازد](1). پس یک بار خبر میدهد که با او دیدار میکنند و بار دیگر میفرماید: «لاَّ تُدْرِكُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الأَبْصَارَ» و بار دیگر میفرماید: «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا». چگونه این ممکن است ای امیر مؤمنان؟! چگونه در آن چه شنیدی شک نکنم؟ فرمود: وای بر تو! دیگر در چه شک کردهای؟ عرض کرد: یافتهام که خداوند تبارک و تعالی میفرماید: «وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُم مُّوَاقِعُوهَا» [و گناهکاران آتش (دوزخ) را می بینند و درمی یابند که در آن خواهند افتاد](2) و «يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ» [آن روز خدا جزای شایسته آنان را به طور کامل می دهد وخواهند دانست که خدا همان حقیقت آشکار است](3) و «وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا» [و به خدا گمانهایی (نابجا) می بردید](4). یک بار خبر میدهد که آنان گمان میکنند و بار دیگر خبر میدهند که آنان میدانند، حال آن که گمان، شک است. چگونه این ممکن است ای امیر مؤمنان؟! چگونه در آن چه شنیدی شک نکنم؟ فرمود: دیگر در چه شک کردهای؟ عرض کرد: یافتهام که خداوند تعالی میفرماید: «وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَهِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا» [و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می نهیم، پس هیچ کس (در) چیزی ستم نمی بیند](5) و « فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَزْنًا » [و روز قیامت برای آنها (قدر و) ارزشی نخواهیم نهاد](6) و «فَأُولَئِكَ يَدخُلُونَ الجَنَّهَ يُرزَقُونَ فِيهَا بِغَيرِ حِسَابٍ»، [چنین کسانی داخل بهشت میشوند و بدون حساب روزی خواهند داشت](7) و «وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُوْلَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُواْ أَنفُسَهُم بِمَا كَانُواْ بِآيَاتِنَا يِظْلِمُونَ» [و در آن روز سنجش (اعمال) درست است؛ پس هر کس میزانهای (عمل) او گران باشد، آنان خود رستگارانند، و هر کس میزانهای (عمل) او سبک باشد، پس آنانند

1- [1] - کهف/110.
2- [2] - کهف/53.
3- [3] - نور/25.
4- [4] - احزاب/10.
5- [5] 0 انبیاء/47.
6- [6] - کهف/105.

7- [7] - مؤمن/40.

که به خود زیان زده اند؛ چرا که به آیات ما ستم کرده اند](1) چگونه این ممکن است ای امیر مؤمنان؟! چگونه در آن چه شنیدی شک نکنم؟ فرمود: وای بر تو! دیگر در چه شک کردهای؟ عرض کرد: یافتهام که خداوند تبارک و تعالی میفرماید: «قُلْ یَتَوَفَّاکُم مَّلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ إِلَی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ» [بگو فرشته مرگی که بر شما گمارده شده جانتان را می ستاند آن گاه به سوی پروردگارتان بازگردانیده می شوید](2) و«اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنفُسَ حِینَ مَوْتِهَا» [خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می ستاند](3) و «تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لاَ یُفَرِّطُونَ» [فرشتگان ما جانش بستانند در حالی که کوتاهی نمی کنند](4) و «الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِکَةُ طَیِّبِینَ» [همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی که پاکند می ستانند](5) و «الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَةُ ظَالِمِی أَنفُسِهِمْ» [همانان که فرشتگان جانشان را می گیرند در حالی که بر خود ستمکار بوده اند](6) چگونه این ممکن است ای امیر مؤمنان؟! چگونه در آن چه شنیدی شک نکنم؟ اگر بر من رحم نیاوری و در آن چه که امید است به دست تو صورت پذیرد، سینهام را نگشایی، هلاک خواهم شد. پس اگر پروردگار تبارک و تعالی - که یادش با شکوه و بلند مرتبه باد - برحق باشد و کتاب، حق باشد و فرستادگان، حق باشند، من هلاک شدهام و زیان کردهام و اگر فرستادگان باطل باشند، هیچ حرجی بر من نیست و نجات یافتهام.

حضرت امام علی علیه السلام فرمود: پاک است پروردگار والا مرتبه و بزرگ ما تبارک و تعالی - که یادش با شکوه و بلند مرتبه باد - و گواهی میدهیم که او همیشگی است و پایان ندارد و در او شک نمیکنیم و هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست و کتاب او حق است و فرستادگانش حقاند و پاداش و مجازات حق است. اگر افزونی ایمان بهرهات شود و یا از آن بی بهره شوی، هر دو به دست خداست. اگر بخواهد بهرهات میکند و اگر بخواهد از آن بی بهره میگذاردت. امّا من تو را از آن چه که در آن شک کردهای، آگاه خواهم کرد و هیچ نیرویی نیست

1- [1] - اعراف/8 و9.
2- [2] - سجده/11.
3- [3] - زمر/42.
4- [4] - انعام/61.
5- [5] - نحل/32.

6- [6] - نحل/28.

جز از جانب خداوند متعال. اگر خداوند برایت نیک بخواهد، دانش آن را به تو میآموزم و تو را استوار میدارم و اگر جز این باشد، گمراه و هلاک میشوی. امّا کلام حق تعالی: «نَسُواْ اللّهَ فَنَسِيَهُمْ» [خدا را فراموش کردند پس (خدا هم) فراموششان کرد](1)، تنها بدین معناست که آنان خدا را در سرای دنیا فراموش کردند و در راه فرمانبری از او عمل نکردند، پس او نیز در آخرت فراموششان کرد؛ یعنی چیزی از پاداش خود برایشان قرار نداد و این گونه آنان از خیر فراموش شدند. همچنین است تفسیر کلام خداوند عزّ و جلّ: «فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُواْ لِقَاء يَوْمِهِمْ هَذَا» [پس همان گونه که آنان دیدار امروز خود را از یاد بردند ما (هم) امروز آنان را از یاد می بریم](2) منظور از فراموشی این است که آنان را پاداش نداده، آن گونه که دوستان خود را پاداش داده است. همان کسان که چون در سرای دنیا به او و رسولش ایمان آوردند، فرمان بردند و خدا را یاد کردند و در غیب از او ترسیدند. و امّا کلام حق تعالی: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» [و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است](3) پروردگار ما تبارک و تعالی والا مرتبه و بزرگ است و کسی نیست که فراموش کند و غفلت ورزد، بلکه او به یاد دارنده و داناست. عرب درباره فراموشی میگوید: فلان کس را فراموش کردیم و او از ما یاد نمیکند؛ یعنی او در حقّ آنان نیکی نکرد و با نیکی از آنان یاد نکرد. حال آن چه را خداوند عزّ و جلّ ذکر کرده است، فهمیدی؟ عرض کرد: بله، مرا گشایش حاصل کردی و خدایت گشایش حاصل کند، گرهای از من گشودی و خداوند پاداشت را بزرگ دارد.

حضرت علیه السلام فرمود: و امّا کلام حق تعالی: «يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا» [روزی که روح و فرشتگان به صف می ایستند و (مردم) سخن نگویند مگر کسی که (خدای) رحمان به او رخصت دهد و سخن راست گوید](4) و «وَاللّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» [به خدا، پروردگارمان سوگند که ما مشرک نبودیم](5) و «يَوْمَ الْقِيَامَهِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم

1- [1] - توبه/67.
2- [2] - اعراف/51.
3- [3] - مریم/64.
4- [4] - نبأ/37.
5- [5] - انعام/23.

بَعْضًا» [روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعنت می کنند](1) و «إِنَّ ذَلِکَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ» [این مجادله اهل آتش قطعاً راست است](2) و «لَا تَخْتَصِمُوا لَدَیَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَیْکُم بِالْوَعِیدِ» [در پیشگاه من با همدیگر مستیزید (که) از پیش به شما هشدار داده بودم](3) و «الْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَی أَفْوَاهِهِمْ وَتُکَلِّمُنَا أَیْدِیهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ» [امروز بر دهانهای آنان مهر می نهیم و دستهایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان بدانچه فراهم می ساختند گواهی می دهند](4)، این ها هر یک در جایگاهی از جایگاههای آن روزی است که پنجاه هزار سال به درازا میکشد. خداوند عزّ و جلّ در آن روز آفریدگان را در حالی که پراکندهاند، در جایگاهی جمع میآورد و آنان با یکدیگر سخن میگویند و برای یکدیگر آمرزش میطلبند؛ اینان کسانی هستند که در سرای دنیا از سران و پیشروان خود فرمان بردهاند. امّا معصیت پیشگان یکدیگر را کفر میگویند و لعنت میکنند؛ اینان کسانی هستند که کینه ورزیدهاند و در سرای دنیا گردن کشان و ناتوانان (در دین) را در ستمکاری و تجاوز یاری کردهاند. کفر در این آیه برائت و بیزاری جستن است، میفرماید: آنان از یکدیگر بیزاری میجویند و همانند این نمونه، در سوره ابراهیم، سخن شیطان است: «إِنِّی کَفَرْتُ بِمَآ أَشْرَکْتُمُونِ مِن قَبْلُ» [من به آن چه پیش از این مرا (در کار خدا) شریک می دانستید کافرم](5) و نیز سخن ابراهیم خلیل الرّحمن: «کَفَرْنَا بِکُمْ» [به شما کفر می ورزیم](6)، یعنی از شما برائت می جوییم. سپس در مکانی دیگر جمع می شوند و در آنجا می گریند که اگر آن صداها و شیون ها برای مردم دنیا آشکار شود، سبب می شود که همه آفریدگان مایه زندگی شان را فراموش کنند و قلب ایشان از هم میپاشد؛ جز آن چه که خدا بخواهد، و آنان پیوسته خون میگریند.

سپس در جایگاه دیگری گرد هم میآیند و آن جا آنان را به سخن در میآورند و آنان میگویند: «وَ اللّهِ رَبِّنَا مَا کُنَّا مُشْرِکِینَ». آن گاه خداوند تبارک و

1- [1] - عنکبوت/25.
2- [2] - ص/64.
3- [3] - ق/28 .
4- [4] - یس/65.
5- [5] - ابراهیم/22.

6- [6] - ممتحنه/4.

تعالی بر دهانهایشان مُهر خاموشی میزند و دستها و پاها و پوستها را به سخن در میآورد و آنها به هر گناهی که از آنان سرزده گواهی میدهند، سپس مهر از زبانهایشان بر میگیرد و آنان به پوستهای خود میگویند: چرا علیه ما گواهی دادید؟ میگویند: خداوندی ما را به سخن آورد که همه چیز را به سخن آورده است. سپس در جایگاه دیگری گرد هم میآیند و به سخن در آورده میشوند و از یکدیگر میگریزند و این کلام خداوند عزّ و جلّ است: «يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ، وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ» [روزی که آدمی از برادرش، و از مادرش و پدرش، و از همسرش و پسرانش می گریزد](1). پس به سخن در آورده میشوند و هیچ کس سخنی نمیگوید، مگر کسی که خداوند رحمان به او اجازه دهد و او سخنی درست میگوید. در آن هنگام فرستادگان بر پا میشوند و در این جایگاه گواهی میدهند و این کلام حق تعالی است که فرمود: «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلاء شَهِيدًا» [پس چگونه است (حالشان) آن گاه که از هر امّتی گواهی آوریم و تو را بر آنان گواه آوریم](2). سپس در جایگاه دیگری گرد هم میآیند که مقام حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم در آن است و آن مقامی ستوده است. در آن هنگام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم خداوند تبارک و تعالی را چنان ثنا گوید که هیچ کس پیش از ایشان نگفته باشد و سپس تمامی فرشتگان را ثنا گوید و هیچ فرشتهای نماند که ایشان ثنایش نگفته باشد و پس از آن، پیامبران را چنان ثنا گوید که هیچ کس همانندش را نگفته باشد و آن گاه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردان و زنان مؤمن را ثنا گوید و از راست کرداران و شهیدان آغاز کند و به نیک کرداران پردازد. در آن دم اهل آسمانها و اهل زمین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را میستایند و این کلام خداوند تعالی است که فرمود: «عَسَى أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» [امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند](3). پس خوشا به حال آن کس که در آن مقام او را بهره و نصیبی باشد و بدا به حال آن کس که در آن مقام هیچ بهره و نصیبی ندارد. سپس در جایگاه دیگری گرد هم میآیند و از یکدیگر کناره میگیرند. آن چه

1- [1] - عبس/34-36.
2- [2] - نساء/41.
3- [3] - اسراء/79.

گذشت، به تمام، پیش از حساب است و چون حساب را آغاز کنند، هر انسانی به آن چه نزد خود دارد، مشغول شود. از خداوند برکت را در آن روز خواستاریم. عرض کرد: مرا گشایش حاصل کردی ای امیر مؤمنان! گرهای از من گشودی و خداوند پاداشت بزرگ دارد.

حضرت علیه السلام فرمود: و امّا کلام خداوند عزّ و جلّ: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَهٌ، إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَهٌ» [آری در آن روز صورتهایی شاداب و مسرور است، و به پروردگارش می نگرد](1) و «لاَّ تُدْرِكُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الأَبْصَارَ» [چشمها او را درنمی یابند و اوست که دیدگان را درمی یابد](2) و «وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى، عِندَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهَى» [و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است، نزدیک سدره المنتهی](3) و «يَوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِىَ لَهُ قَوْلًا* يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا» [در آن روز شفاعت (به کسی) سود نبخشد، مگر کسی را که (خدای) رحمان اجازه دهد و سخنش او را پسند آید، آن چه را که آنان در پیش دارند و آن چه را که پشت سر گذاشته اند می داند و حال آن که ایشان بدان دانشی ندارند](4).

و امّا کلام حق تعالی: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَهٌ، إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَهٌ» [آری در آن روز صورتهایی شاداب و مسرور است، و به پروردگارش می نگرد]، درباره جایی است که دوستان خداوند عزّ و جلّ، پس از آن که حسابشان به پایان میرسد، در آن به رودی میرسند که زندگی نام دارد. ایشان در آن رود غسل میکنند و از آن مینوشند و این گونه رخسارشان به تابندگی میدرخشد و هر کثیفی و سختی از ایشان زدوده میشود. سپس فرمان ورودشان به بهشت میرسد و از آن مقام سوی پروردگارشان مینگرند که چگونه ایشان را پاداش داده است و از آن جا به بهشت در میآیند و این، کلام خداوند عزّ و جلّ است که درباره سلام فرشتگان بر ایشان فرمود: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ» [سلام بر شما خوش آمدید در آن

1- [1] - قیامت/22و23.
2- [2] - انعام/103.
3- [3] - نجم/13و14.
4- [4] - طه/109و110.

درآیید (و) جاودانه (بمانید)] (1). در آن دم با گام نهادن در بهشت و نگریستن به وعدههایی که خداوند به ایشان داده، به یقین میرسند و این کلام خداوند متعال است که فرمود: «إِلَی رَبِّهَا نَاظِرَهٌ» نگریستن به سوی او، یعنی نگریستن به سوی پاداش او تبارک و تعالی.

و امّا کلام حق تعالی: «لاَّ تُدْرِکُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الأَبْصَارَ»_ _[چشمها او را درنمی یابند و اوست که دیدگان را درمی یابد] او را همان گونه که خود فرموده، دیدگان در نمییابند؛ یعنی پندارها به او احاطه نمییابند. «وَهُوَ یُدْرِکُ الأَبْصَارَ» یعنی به آنها احاطه مییابد « وَ هُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ» [و او لطیف آگاه است] و این مدحی است که پروردگارمان تبارک و تعالی خود را با آن مدح کرد و او پاک و والامرتبه و بزرگ است و یادش با شکوه و بلند مرتبه باد.

موسی علیه السلام در حالی که ستایش خداوند عزّ و جلّ بر زبان داشت، درخواست کرد: «رَبِّ أَرِنِی أَنظُرْ إِلَیْکَ» [پروردگارا! خود را به من بنمای تا بر تو بنگرم](2). درخواست او امری بزرگ و هنگفت بود، از این رو مجازات شد و خداوند تبارک و تعالی فرمود: مرا در دنیا نخواهی دید تا این که جان دهی و آن گاه مرا در آخرت میبینی. امّا اگر میخواهی مرا در دنیا ببینی، به کوه نگاه کن، اگر در جای خود استوار ماند، مرا خواهی دید. خداوند سبحانه تعالی - که یادش با شکوه و بلند مرتبه باد - نشانهای از نشانههای خود را آشکار کرد و پروردگارمان بر کوه تجلّی کرد و کوه قطعه قطعه شد و پوسید و موسی مدهوش بر خاک افتاد؛ یعنی مرده، پس مجازات او مرگ بود.

سپس خداوند زندهاش گردانید و برانگیختش و او به سویش توبه آورد و گفت: پاک و منزّهی و به سویت توبه آورم و من نخستین مؤمن هستم؛ یعنی نخستین مؤمنی که از میان آنان به تو ایمان آورد و هرگز تو را نخواهد دید.

و امّا کلام حق تعالی: «وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَی، عِندَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهَی» [و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است، نزدیک سدره المنتهی](3)؛ منظور، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است که در کنار سدره المنتهی بود، جایی که هیچ آفریدهای از

1- [1] - زمر/73.
2- [2] - اعراف/143.
3- [3] - نجم/13و14.

آفریدگان خدا پشت سرش نمیگذارد. کلام حق تعالی در آیههای دیگر: «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى، لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» [دیده (اش) منحرف نگشت و (از حد) در نگذشت، به راستی که (برخی) از آیات بزرگ پروردگار خود را بدید](1)، جبرئیل علیه السلام را میفرماید که دو مرتبه در چهره ایشان نگریست، این بار و باری دیگر. این سخن بدان جهت است که آفرینش جبرئیل علیه السلام آفرینشی شکوهمند است و او از جمله روحانیونی است که آفرینش ایشان و صفتشان را کسی جز خداوند، همان پروردگار جهانیان در نمییابد.

و امّا کلام حق تعالی: «لَّا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا* يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا»؛ دانش آفریدگان به خداوند عزّ و جلّ احاطه نمییابد؛ چرا که او تبارک و تعالی بر دیدگان دلها پوششی قرار داد و این گونه هیچ فهمی به چگونگی او نمیرسد و هیچ دلی برای او مرز نمیگذارد و توصیفش نمیکند، جز آن گونه که او خود را وصف کرده است. هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بینا و آغاز و پایان و ظاهر و باطن و آفریننده و پدید آورنده و صورتگر است. همه چیز را آفرید و از این رو هیچ چیزی از چیزها به مانند او تبارک و تعالی نیست. آن مرد عرض کرد: مرا گشایش حاصل کردی و خدایت گشایش حاصل کند، گرهای از من گشودی و خداوند پاداشت را بزرگ دارد ای امیر مؤمنان!

حضرت علیه السلام فرمود: و امّا کلام حق تعالی: «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ» [و هیچ بشری را نرسد که خدا با او سخن گوید جز (از راه) وحی یا از فراسوی حجابی یا فرستاده ای بفرستد و به اذن او هر چه بخواهد وحی نماید](2) و «وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» [و خدا با موسی آشکارا سخن گفت](3) و «وَ نَادَاهُمَا رَبُّهُمَا» [و پروردگارشان بر آن دو بانگ بر زد](4) و «يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ» [ای

1- [1] - نجم/17و18.
2- [2] - شوری/51.
3- [3] - نساء/164.
4- [4] - اعراف/22.

آدم خود و همسرت در این باغ سکونت گیر(ید)] (1).

و امّا کلام حق تعالی: «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ»؛ هیچ بشری سزاوار آن نیست که خداوند با او سخن بگوید جز به طریق وحی و این صورت نمیپذیرد جز از ورای پرده و یا حق تعالی فرستادهای میفرستد و به اذن خود هر چه بخواهد وحی میکند و همچنان که خداوند تبارک و تعالی فرمود، گاهی رسولی را رسولان آسمان وحی رساندهاند و این گونه رسولان آسمان سوی رسولان زمین پیام آوردهاند و گاه بدون آن که رسولان اهل آسمان فرستاده شده باشند، کلام میان رسولان زمین و حق تعالی بوده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل! آیا پروردگارت را دیده ای؟ جبرئیل عرض کرد: پروردگارم دیده نمی شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: پس از کجا وحی را میگیری؟ عرض کرد: آن را از اسرافیل علیه السلام میگیرم. فرمود: اسرافیل آن را از کجا میگیرد؟ جبرئیل علیه السلام عرض کرد: یکباره در دلش افکنده میشود.

پس این وحی است و وحی، کلام خداوند عزّ و جلّ است و کلام خداوند به یک گونه نیست. از آن جمله رؤیایی است که رسولان میبینند و از آن جمله است وحی و تنزیلی که تلاوت و قرائت میشود. پس این کلام خداست، در آن چه که برایت از کلام خدا وصف کردم، بسنده کن و آن این که کلام خداوند به یک گونه نیست و از آن جمله پیامیاست که رسولان آسمان به رسولان زمین میرسانند. آن مرد عرض کرد: برایم گشایش حاصل کردی و خداوند پاداشت را بزرگ دارد، ای امیر مؤمنان!

حضرت علیه السلام فرمود: و امّا کلام خداوند متعال: «هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا»(2) تأویل آن چنین است: آیا کسی را میشناسی که الله نام داشته باشد، به جز خداوند تبارک و تعالی؟ مبادا قرآن را به رأی خود تفسیر کنی تا آن گاه که آن را از فقیهان بیاموزی. چه بسا تنزیل همانند کلام آدمی باشد، حال آن که کلام خداست و تأویلش همانند کلام آدمی نیست. همان گونه که هیچ یک از آفریدگانش همانند او

1- [1] - بقره/35.
2- [2] - مریم/65.

نیست. همچنین فعل او تبارک و تعالی به هیچ یک از فعلهای آدمی نمیماند و هیچ یک از کلام او به مانند کلام آدمی نیست. کلام خداوند تبارک و تعالی صفت اوست و کلام آدمیان فعل آنهاست. پس کلام خداوند را با کلام آدمی همانند مپندار که هلاک و گمراه میشوی. آن مرد عرض کرد: مرا گشایش حاصل کردی و خدایت گشایش حاصل کند. گرهای از من گشودی و خداوند پاداشت را بزرگ دارد، ای امیر مؤمنان!

حضرت علیه السلام فرمود: و امّا کلام حق تعالی: «وَ مَا یَعْزُبُ عَن رَّبِّکَ مِن مِّثْقَالِ ذَرَّهٍ فِی الأَرْضِ وَلاَ فِی السَّمَاءِ» [و هم وزن ذره ای نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست](1)؛ هیچ چیز از یاد پروردگار ما نمیرود. چگونه کسی که همه چیز را آفریده خود نداند چه چیز آفریده است، حال آن که او بسیار آفریننده و داناست؟!

و امّا کلام حق تعالی: «وَلاَ یَنظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ»(2) [روز قیامت به ایشان نمی نگرد]؛ از این خبر میدهد که هیچ خیری به آن ها نمیرسد. عرب میگوید: به خدا سوگند فلان کس به ما نظر نکرد. منظورشان این است که از او خیری به ما نرسید. پس آن نظر در این جا از سوی خداوند تبارک و تعالی به سوی آفریدگانش است و نظر او به آنان رحمت او از برای آنان است.

آن مرد عرض کرد: مرا گشایش حاصل کردی و خدایت گشایش حاصل کند، گرهای از من گشودی و خداوند پاداشت را بزرگ دارد ای امیر مؤمنان!

حضرت علیه السلام فرمود: و امّا کلام حق تعالی: «کَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ» [زهی پندار که آنان در آن روز از پروردگارشان سخت محجوبند](3)؛ تنها بدان معناست که آنان بی تردید در روز قیامت از ثواب پروردگارشان در پرده و محروماند. عرض کرد: مرا گشایش حاصل کردی و خدایت گشایش حاصل کند، گرهی از من گشودی و خداوند پاداشت بزرگ دارد. حضرت علیه السلام فرمود: و امّا کلام حق تعالی: «أَأَمِنتُم مَّن فِی السَّمَاءِ أَن یَخْسِفَ بِکُمُ الأَرْضَ فَإِذَا هِیَ تَمُورُ» [آیا از آن کس که در آسمان است ایمن شده اید که شما را در زمین فرو برد، پس

1- [1] - یونس/61.
2- [2] - آل عمران/77.
3- [3] - مطففین/15.

بناگاه (زمین) به تپیدن افتد](1) و «وَ هُوَ اللّهُ فِی السَّمَاوَاتِ وَفِی الأَرْضِ» [و او در آسمانها و زمین خداست](2) و «الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی» [خدای رحمان که بر عرش استیلا یافته است](3) و «وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ مَا کُنتُمْ» [و هر کجا باشید او با شماست](4) و «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ» [و ما از شاهرگ (او) به او نزدیکتریم](5). همچنین خداوند تبارک و تعالی، ستوده و پاک و والاتر از آن است که کار آفریدگان از او سر بزند، حال آن که او مهربان و آگاه است و او والامقام تر و بزرگ تر از آن است که پیشامد آفریدگانش بر او پیش آید، حال آن که او بر عرش نشسته است و علمش بر هر نجوایی گواه است و او بر همه چیز وکیل است و آسان ساز هر چیز است و گرداننده تمامی چیزهاست. خداوند بسیار والاتر از آن است که بر عرش خود باشد.

و امّا کلام حق تعالی: «وَجَاءَ رَبُّکَ وَالْمَلَکُ صَفًّا صَفًّا» [و (فرمان) پروردگارت و فرشته(ها) صف درصف آیند](6) و «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَی کَمَا خَلَقْنَاکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» [و همان گونه که شما را نخستین بار آفریدیم (اکنون نیز) تنها به سوی ما آمده اید](7) و «هَلْ یَنظُرُونَ إِلاَّ أَن یَأْتِیَهُمُ اللّهُ فِی ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلآئِکَةُ» [مگر انتظار آنان غیر از این است که خدا و فرشتگان در (زیر) سایبانهایی از ابر سپید به سوی آنان بیایند](8) و «هَلْ یَنظُرُونَ إِلاَّ أَن تَأْتِیهُمُ الْمَلآئِکَةُ أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ»(9) [آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان به سویشان بیایند یا پروردگارت بیاید یا پاره ای از نشانه های پروردگارت بیاید]؛ این همه بر حقّ است، همچنان که خداوند عزّ و جّل فرمود، آمدن از برای او همچون آمدن آفریدگان نیست و تو را آموختم که چه بسا آیهای از کتاب خدا تأویلی متفاوت از تنزیلش دارد و همانند گفتار آدمی نیست، از آن جمله سخن ابراهیم علیه السلام است: «إِنِّی

1- [1] - ملک/16.
2- [2] - انعام/3
3- [3] - طه/5.
4- [4] - حدید/4.
5- [5] - ق/16.
6- [6] - فجر/22.
7- [7] - انعام/94.

8- [8] - بقره/210.
9- [9] - انعام//158.

ذَاهِبٌ إِلَی رَبِّی سَیَهْدِینِ» [من به سوی پروردگارم رهسپارم؛ زودا که مرا راه نماید](1)، معنای رفتن او به سوی پروردگارش، همانا روی آوردن به سوی او در پرستش و کوشش و نزدیکی جویی است، حال دیدی که تأویل این سخن متفاوت از تنزیل آن است؟ و نیز حق تعالی فرمود: «و أَنزَلْنَا الْحَدِیدَ فِیهِ بَأْسٌ شَدِیدٌ» [آهن را که در آن خطری سخت است فرود آوردیم](2)، یعنی سلاح و چیزهای دیگر و فرمود: «هَلْ یَنظُرُونَ إِلاَّ أَن تَأْتِیهُمُ الْمَلآئِکَةُ»، حق تعالی به حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم از مشرکان و منافقانی خبر میدهد که خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم را اجابت نکردند و فرمود: «هَلْ یَنظُرُونَ إِلاَّ أَن تَأْتِیهُمُ الْمَلآئِکَةُ» آن هنگام که خدا و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم را اجابت نکردند، «أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ»، یعنی با عذاب در سرای دنیا، همان گونه که مردم قرنهای گذشته را عذاب کرد. پس این خبری است که خداوند درباره آنان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میدهد. سپس فرمود: «یَوْمَ یَأْتِی بَعْضُ آیَاتِ رَبِّکَ لاَ یَنفَعُ نَفْسًا إِیمَانُهَا لَمْ تَکُنْ آمَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ کَسَبَتْ فِی إِیمَانِهَا خَیْرًا»[روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت (پدید) آید، کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود به دست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد] یعنی پیش از آن که این نشانه بیاید و این نشانه، برآمدن خورشید از مغرب است، برای خردمندان و هوشیاران و صاحبان نهی همین بس که بدانند چون پرده به کنار رود، آن چه را به ایشان وعده داده شده، میبینند.

حق تعالی در آیه ای دیگر فرمود: «فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا» [و(لی) خدا از آن جایی که تصور نمی کردند بر آنان درآمد](3) یعنی بر آنها عذابی فرستاد و بر همین وجه است آن جا که خداوند از پایه بر بنیانشان زد و فرمود: «فَأَتَی اللّهُ بُنْیَانَهُم مِّنَ الْقَوَاعِدِ» [و(لی) خدا از پایه بر بنیانشان زد](4)، منظور از این، فرستادن عذاب بر آنهاست. همچنین است توصیفی که خداوند تبارک و تعالی از امر آخرت کرد و فرمانهای خداوند در آن روزی که به اندازه پنجاه هزار سال است، همچون

1- [1] - صافات/99.
2- [2] - حدید/25.
3- [3] - حشر/2.
4- [4] - نحل/26.

فرمانهای او در دنیا جاری میشود و او نه پنهان میشود و نه همراه با افول کنندگان افول میکند. پس به آن چه که برایت در پاسخ به پرسشهای سینهات درباره کلام خداوند عزّ و جلّ در کتابش گفتم، بسنده کن و کلام او را با کلام آدمی همانند نکن که او بزرگ تر و شکوهمندتر و گرامیتر و عزیز تر از آن است و والاتر از این است که وصف کنندگان توصیفش کنند، مگر به آن چه که خود عزّ و جلّ در کلامش توصیف کرده است: «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَهُوَ السَّمِیعُ البَصِیرُ» [چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بینا](1). آن مرد عرض کرد: مرا گشایش حاصل کردی ای امیر مؤمنان! خدایت گشایش حاصل کند که گرهای از من گشودی.

حضرت علیه السلام فرمود: و امّا کلام حق تعالی: «بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ کَافِرُونَ» [بلکه آنها به لقای پروردگارشان (و حضور او) کافرند](2)، از مؤمنانی یاد کرد که میپندارند با پروردگارشان دیدار میکنند و درباره کسان دیگر فرمود: «إِلَی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ» [تا روزی که او را دیدار می کنند](3) یعنی آن چه را که به خداوند وعده دادند و ادا نکردند. حق تعالی فرمود: «فَمَن کَانَ یَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» [پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد، باید به کار شایسته بپردازد](4).

و امّا کلام حق تعالی: «بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ کَافِرُونَ»؛ منظور، برانگیختن است که خداوند عزّ و جلّ آن را دیدار خود نامیده است. همچنین از مؤمنان یاد کرد و فرمود: «الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَاقُوا رَبِّهِمْ» [همان کسانی که می دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد](5)، یعنی یقین دارند که برانگیخته میشوند و در محشر جمع آورده میشوند و مورد حساب قرار میگیرند و با پاداش و کیفر سزا داده میشوند. ظن در این جا به طور خاص به معنای یقین است. همچنین در آن جا که فرمود: «فَمَن کَانَ یَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا» و «مَن کَانَ یَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ» [کسی که به دیدار خدا امید دارد (بداند که) اجل (او از سوی) خدا آمدنی است](6)، یعنی هر که ایمان دارد که برانگیخته میشود، پس به راستی وعده خدا از

1- [1] - شوری/11.
2- [2] - سجده/10.
3- [3] - توبه/77.

4- [4] - کهف/110.
5- [5] - بقره/46.
6- [6] - عنکبوت/5.

پاداش و کیفر آمدنی است. لقاء در این جا دیدن نیست، بلکه برانگیختن است. پس هر کجا در کتاب خدا سخن از دیدار اوست، دریاب که معنای آن برانگیختن است. همچنین «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ» [درودشان روزی که دیدارش کنند، سلام خواهد بود](1)، یعنی در آن روز که برانگیخته میشوند، ایمان از دلهایشان رخت بر نمیبندد. آن مرد عرض کرد: مرا گشایش حاصل کردی ای امیر مؤمنان! خدایت گشایش حاصل کند که گرهای از من گشودی.

حضرت علیه السلام فرمود: و امّا کلام حق تعالی: «وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُم مُّوَاقِعُوهَا» [و گناهکاران آتش (دوزخ) را می بینند و درمی یابند که در آن خواهند افتاد](2)، یعنی یقین دارند که واردش میشوند.

و امّا کلام حق تعالی: «إِنِّی ظَنَنتُ أَنِّی مُلَاقٍ حِسَابِيهْ» [من یقین داشتم که به حساب خود می رسم](3) و «يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ» [آن روز، خدا جزای شایسته آنان را به طور کامل می دهد و خواهند دانست که خدا همان حقیقت آشکار است](4) و کلام او به منافقان: «وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا» [و به خدا گمانهایی (نابجا) می بردید](5)، این ظن، ظنّ شک است و ظنّ یقین نیست. ظن بر دو گونه است: ظنّ شک و ظنّ یقین، آن چه گه از ظن درباره امر معاد است، ظنّ یقین است و آن چه که از ظنّ درباره امر دنیاست، ظنّ شک است.

پس فهم کن آن چه را که برایت تفسیر کردم. آن مرد عرض کرد: مرا گشایش حاصل کردی ای امیر مؤمنان! خدایت گشایش حاصل کند.

حضرت علیه السلام فرمود: و امّا کلام خداوند تبارک و تعالی: «وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَهِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا» [و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می نهیم، پس هیچ کس (در) چیزی ستم نمی بیند](6)، منظور، میزان عدل است که در روز قیامت، حساب خلایق را به وسیله آن میرسند و آفریدگان را با

1- [1] - احزاب/44.
2- [2] - کهف/53.
3- [3] - حاقه/20.

4- [4] - نور/25.
5- [5] - احزاب/10.
6- [6] - انبیاء/47.

میزانها بر برخی دگر برتری میبخشد. در غیر از این سخن، میزانها همان پیامبران و اوصیا هستند - که سلام و درود خدا بر ایشان باد. و امّا کلام حق تعالی: «فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَزْنًا» [روز قیامت برای آنها (قدر و) ارزشی نخواهیم نهاد](1)، این سخن کاملاً خاص و ویژه است (مخصوص کسانی است که خداوند آنان را برگزید).

و امّا کلام حق تعالی: «فَأُوْلَئِکَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ» [در نتیجه آنان داخل بهشت می شوند و در آن جا بی حساب روزی می یابند](2)، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند عزّ و جلّ فرمود: بخشندگی من و -یا فرمود: دوستی من- بر کسانی که مرا در نظر آورند و به بزرگی من عشق ورزند، حقّ است، بدین گونه که در روز قیامت چهرههایشان از نور، گلدستههایی نورانی است و جامههایی سبز بر تن دارند. عرض شد: آنان کیستند ای رسول خدا؟! فرمود: قومی که از پیامبران و شهیدان نیستند، ولی به بزرگی خدا عشق ورزیدهاند و بدون هیچ حسابی به بهشت در میآیند.

از خداوند عزّ و جلّ خواستاریم که با رحمت خود ما را از آنان قرار دهد. و امّا کلام حق تعالی: «فَمَن ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ» [پس هر کس میزانهای (عمل) او گران باشد](3) و «خَفَّتْ مَوَازِينُهُ» [میزانهای (عمل) او سبک باشد](4)، تنها به معنی حساب است. کارهای نیک و کارهای ناپسند وزن میشوند و کارهای نیک سنگینی میزان است و کارهای ناپسند سبکی میزان.

و امّا کلام حق تعالی: «قُلْ يَتَوَفَّاکُم مَّلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ إِلَی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ» [بگو: فرشته مرگی که بر شما گمارده شده جانتان را می ستاند آن گاه به سوی پروردگارتان بازگردانیده می شوید](5) و «اللَّهُ يَتَوَفَّی الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَ» [خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می ستاند](6) و «تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لاَ

1- [1] - کهف/105.
2- [2] - مؤمن/40.
3- [3] - اعراف/8.
4- [4] - اعراف/9.
5- [5] - سجده/11.

6- [6] - زمر/42.

یُفَرِّطُونَ» [فرشتگان ما جانش بستانند در حالی که کوتاهی نمی کنند](1) و «الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَهُ ظَالِمِی أَنفُسِهِمْ» [همانان که فرشتگان جانشان را می گیرند در حالی که بر خود ستمکار بوده اند](2) و «الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلآئِکَهُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُمُ» [همان کسانی که فرشتگان جانشان را در حالی که پاکند می ستانند (و به آنان) می گویند: درود بر شما باد](3)، خداوند تبارک و تعالی امور را آن گونه که خود میخواهد، سامان میدهد و از آفریدگانش هر که را خود بخواهد بر هر چه خود بخواهد، میگمارد. امّا فرشته مرگ، خداوند او را مخصوص هر کس از آفریدگانش که خود میخواهد، میگمارد و فرستادگان خود را از میان فرشتگان، مخصوص هر کس از آفریدگانش که خود میخواهد میگمارد و فرشتگانی را که خداوند عزّ ذِکرُه نام نهاد، مخصوص هر کس از آفریدگانش که خود میخواهد، میگمارد که او تبارک و تعالی امور را آن گونه که خود میخواهد سامان میدهد. چنین نیست که دارنده علم بتواند تمامی علم را برای تمام مردم تفسیر کند؛ چرا که کسی از آنها توانمند است و کسی ناتوان و نیز بدان سبب که در بر گرفتن برخی از علم مقدور است و در بر گرفتن برخی از علم مقدور نیست؛ مگر برای کسی که خداوند در بر گرفتن، آن را برایش آسان سازد و او را که از دوستان خاصّ خود است، بر این کار یاری دهد. تو را همین بس که بدانی خداوند جان دهنده و جان ستاننده است و او به دست هر کس از آفریدگانش که خود بخواهد، خواه از فرشتگان و خواه از غیر آنان، جانها را میستاند.

آن مرد عرض کرد: مرا گشایش حاصل کردی ای امیر مؤمنان! خدایت گشایش حاصل کند ای امیر مؤمنان! خداوند، مسلمانان را با تو سود بخشیده است. حضرت علی علیه السلام فرمود: اگر خداوند با آن چه برایت آشکار کردم، سینهات را گشوده باشد، سوگند به او که دانه را شکافت و کسان را آفرید، تو به راستی در شمار مؤمنان هستی. عرض کرد: ای امیر مؤمنان! چگونه بدانم که من به راستی در شمار مؤمنان هستم یا نه؟ فرمود: هیچ کس این را نمیداند، جز کسی که خداوند او را با زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم آگاه کرده باشد و رسول خدا صلی

1- [1] - انعام/61.
2- [2] - نحل/28.

3- [3] - نحل/32.

الله علیه و آله و سلم به او بر بهشت گواه شده باشد و خداوند سینهاش را گشوده باشد، تا آن چه را که خداوند در کتابهایش بر فرستادگان و پیامبرانش نازل فرموده است، دریابد. عرض کرد: ای امیر مؤمنان! چه کسی توان آن را دارد؟ فرمود: کسی که خداوند سینهاش را گشوده باشد و چنین توفیقی به او داده باشد. پس بر تو باد عمل برای خداوند در آشکار و نهانت که هیچ چیز با عمل برابر نیست(1).

1- [1] - توحید، ص254، ح5.

ص:870

1) محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از عبد الله بن جعفر، از سیّاری، از محمّد بن بکر، از ابو جارود، از اصبغ بن نُباته، از امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: سوگند به او که حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را بر حق برانگیخت و اهل بیت او را - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - گرامی داشت، هر آن چه را در طلبش برآیید، بی شک در قرآن است، از (حرز برای در امان ماندن از) سوختن و غرق شدن و دزد گرفته تا (نیافتن) چهارپایی که از صاحبش گریخته یا کسی که گم شده یا بنده ای که فرار کرده است. هر که آن را میخواهد، بایستی از من بپرسد. آن گاه مردی برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! مرا آگاه کن از آن چه که از سوختن و غرق شدن ایمن میدارد. فرمود: این آیات را بخوان: «اللّهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتَابَ وَهُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ» [آن خدایی است که قرآن را فرو فرستاده و همو دوستدار شایستگان است](1) و «وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِیعًا قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَالسَّماوَاتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ» [و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته اند و حال آنکه روز قیامت، زمین یکسره در قبضه (قدرت) اوست و آسمانها در پیچیده به دست اوست. او منزه است و برتر است از آن چه (با وی) شریک می گردانند](2)، هر که این آیات را بخواند، از سوختن و غرق شدن امان یابد.

1- [1] - اعراف/196.
2- [2] - زمر/67.

مردی این آیات را خواند و بعدها آتش در خانههای همسایگانش در گرفت و به خانه او که در میان آن خانه ها بود، هیچ آسیبی نرسید. سپس مردی دیگر برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! چهارپای من به زیر پای من چموشی میکند و من از آن در هراسم. حضرت علی علیه السلام فرمود: در گوش راستش بخوان: «وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ» [هر که در آسمانها و زمین است، خواه و ناخواه سر به فرمان او نهاده است و به سوی او بازگردانیده می شوید](1). آن مرد این آیه را خواند و چهارپایش رام شد. مردی دیگر برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! سرزمین من سرزمینی است پر از درنده، و درندگان به سوی خانه من میآیند و تا چیزی شکار نکنند، از آن جا نمیروند. حضرت علی علیه السلام فرمود: بخوان: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ* فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُلْ حَسْبِيَ اللّهُ لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» [قطعاً برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به (هدایت) شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز و مهربان است، پس اگر روی برتافتند، بگو: خدا مرا بس است هیچ معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم و او پروردگار عرش بزرگ است](2). آن مرد این آیات را خواند و از آن پس درندگان از او دوری کردند.

سپس مردی دیگر برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! در شکم من آبی زرد هست، آیا شفایی دارد؟ فرمود: بله، بدون هیچ درهم و دیناری، بر شکمت آیه الکرسی را بنویس و آن را بشوی و بیاشام و در شکمت ذخیرهاش کن تا به اذن خداوند عزّ و جلّ بهبود یابی. آن مرد چنین کرد و به اذن خداوند بهبود یافت.

سپس مرد دیگری برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! برای یافتن گمشده مرا آگاه کن. حضرت علی علیه السلام فرمود: سوره یاسین را در دو رکعت نماز بخوان و بگو: ای راهنمای گمشدگان! گمشده مرا به من بازگردان. آن مرد چنین کرد و خداوند عزّ و جلّ گمشدهاش را به او بازگرداند.

سپس مرد دیگری برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! برای یافتن بنده

1- [1] -آل عمران/83.
2- [2] - توبه/128و129.

فراری مرا آگاه کن. حضرت علی علیه السلام فرمود: بخوان، «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِی بَحْرٍ لُّجِّیٍّ یَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سَحَابٌ» [یا (کارهایشان) مانند تاریکی هایی است که در دریایی ژرف است که موجی آن را می پوشاند (و) روی آن موجی (دیگر) است (و) بالای آن ابری است] تا آن جا که فرمود: «وَمَن لَّمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ» [و خدا به هر کس نوری نداده باشد، او را هیچ نوری نخواهد بود](1). آن مرد این آیه را خواند و بنده فراریاش نزد او بازگشت. سپس مرد دیگر برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! مرا برای ایمنی از دزد آگاه کن؛ چرا که پیوسته شب ها اموالم یکی پس از دیگری ربوده میشود.

حضرت علی علیه السلام فرمود: چون به بستر رفتی، بخوان: «قُلِ ادْعُواْ اللّهَ أَوِ ادْعُواْ الرَّحْمَنَ» [بگو خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید] تا آن جا که فرمود: «كَبِّرْهُ تَكْبِیرًا» [و او را بسیار بزرگ شمار](2). سپس امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: هر که در بیابانی برهوت شبی را بگذراند و این آیه را بخواند: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ»[در حقیقت پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر عرش (جهانداری) استیلا یافت] تا آن جا که فرمود: «تَبَارَکَ اللّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ» [فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان](3)، فرشتگان از او محافظت کنند و شیطانها از او دور شوند. آن مرد رفت و به روستایی ویران رسید و شب در آن خوابید و از این آیه یاد نکرد. پس شیطان به نزدش آمد و ریشش را گرفت. همراهش به او گفت: مهلتش بده. آن مرد از خواب پرید و این آیه را خواند. شیطان به همراهش گفت: خداوند پوزهات را به خاک کشد! اکنون تا به صبح از او محافظت کن. چون صبح شد آن مرد نزد امیر مؤمنان علیه السلام بازگشت و ایشان را از ماجرا آگاه ساخت و عرض کرد: در سخن شما شفا و راستی یافتم. سپس چون خورشید طلوع کرد به آن جا برگشت و جای موهای شیطان را دید که بر زمین کشیده شده است(4).

1- [1] - نور/40.
2- [2] - اسراء/110 و 111.
3- [3] - اعراف/54.
4- [4] - کافی، ج2، ص457، ح21.

ص:874

در این که حدیث اهل بیت علیهم السلام دشوار است و دشوار انگاشته می شود

1- محمّد بن یعقوب، از محمّد بن یحیی، از محمّد بن حسین، از محمّد بن سنان، از عمّار بن مروان، از جابر، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: حدیث خاندان حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم دشوار است و مردم آن را دشوار میانگارند و تنها فرشتگان مقرّب و پیامبران فرستاده شده و بندگانی که خداوند دلهایشان را از برای ایمان آزموده، به آن ایمان میآورند. پس اگر از خاندان محمّد - که سلام و درود بیکران خدا بر ایشان باد - حدیثی به شما رسید که دلتان از آن نرم شد و آشنایش دیدید، آن را بپذیرید و اگر دلهایتان از آن بیزار شد و ناآشنایش دیدید، آن را به خدا و به رسول او صلی الله علیه و آله و سلم و دانایی از خاندان محمّد - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - واگذارید. اگر تنی از شما حدیثی را بشنود که توان پذیرفتنش را ندارد، آن گاه بگوید: به خدا چنین نیست، او در هلاکت افتاده است؛ چرا که انکار، همان کفر است(1).

2) و از وی، از احمد بن ادریس، از عمران بن موسی، از هارون بن مسلم، از مسعده بن صدقه، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: روزی نزد حضرت امام سجاد علیه السلام سخن از تقیّه پیش آمد،

1- [1] - کافی، ج1، ص330، ح1.

ایشان فرمود: به خدا سوگند اگر ابوذر از آن چه سلمان در دل داشت، آگاه میشد، هر آینه او را میکشت، حال آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میان آن دو برادری برقرار کرده بود. پس درباره مردم دیگر چه میپندارید؟ همانا علم عالمان، دشوار است و مردم آن را دشوار میانگارند و تنها پیامبران فرستاده شده و فرشتگان مقرّب و بندگانی که خداوند دلهایشان را از برای ایمان آزموده، توان در برگرفتن آن را دارند. از این رو سلمان از جمله عالمان شد؛ چرا که او مردی از ما اهل بیت است - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - و به همین سبب او را به عالمان نسبت دادم(1).

3) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از برقی، از ابن سنان یا دیگری، در حدیثی مرفوع از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: حدیث ما دشوار است و مردم آن را دشوار میانگارند و تنها سینههای تابناک یا دلهای سالم و یا خلق و خوهای نیک، توان در برگرفتن (باور کردن) آن را دارند. خداوند از شیعیان ما پیمان گرفت، چنان که از فرزندان آدم پیمان گرفت و فرمود: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» [آیا پروردگار شما نیستم؟](2)، پس هر که به ما وفا کند، خداوند با بهشت به او وفا میکند و هر که با ما دشمنی کند و حقّ ما را ادا نکند، در آتش دوزخ، همیشگی و جاودان خواهد بود(3).

4) و از وی، از محمّد بن یحیی و دیگری از محمّد بن احمد، از یکی از یارانمان روایت شده است که او گفت: به حضرت امام هادی علیه السلام نوشتم: فدایت شوم! معنای سخن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام چیست که میفرماید: هیچ فرشته مقرّب و هیچ پیامبر فرستاده شده و هیچ مؤمنی که خداوند دلش را از برای ایمان آزموده، توان در برگرفتن حدیث ما را ندارد؟ پاسخ آمد: معنای سخن حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود: هیچ فرشته و هیچ پیامبر و هیچ مؤمنی توان در بر گرفتن آن را ندارد، این است که فرشته توان نگاه داشتن آن را ندارد تا این که آن را به سوی فرشتهای دیگر بیرون آورد و پیامبر این توان را ندارد تا این که آن را به سوی پیامبری دیگر بیرون آورد و پیامبر این توان

1- [1] - کافی، ج1، ص331، ح2.
2- [2] - اعراف/172.

3- [3] - کافی، ج1،ص331، ح3.

را ندارد تا این که آن را به سوی پیامبری دیگر بیرون آورد و مؤمن این توان را ندارد تا این که آن را به سوی مؤمنی دیگر بیرون آورد. این است معنای سخن جدّم علیه السلام!

5) و از وی، از احمد بن محمّد، از محمّد بن حسین، از منصور بن عباس، از صفوان بن یحیی، از عبد الله بن مسکان، از محمّد بن عبد الخالق و ابو بصیر، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: ای ابا محمّد! به خدا سوگند! سرّی از سرّ خداوند و علمی از علم خداوند نزد ماست که هیچ فرشته مقرّب و هیچ پیامبر فرستاده شده و هیچ مؤمنی که خداوند دلش را از برای ایمان آزموده، توان در برگرفتن آن را ندارد. به خدا سوگند، خداوند آن را به هیچ کس جز ما تکلیف نفرموده و بندگی با آن را از هیچ کس جز ما نخواسته است و سرّی از سرّ خداوند و علمی از علم خداوند نزد ماست که ما را به تبلیغ آن فرمان داده است و ما آن چه را که خداوند فرمان داده بود تا آن راتبلیغ کنیم، تبلیغ کردیم، امّا هیچ جایگاه و هیچ سزاوار و هیچ در برگیرندهای برای آن نیافتیم تا آن را در بر گیرد؛ تا این که خداوند برای این امر از سرشت آفرینش حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان و فرزندانش - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - و از نور آفرینش ایشان، مردمانی را آفرید و با همان فضل رحمت خود که با آن حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و فرزندانش را به وجود آورده بود، ایشان را به وجود آورد و آن گاه چون ما آن چه را که از سوی خداوند به آن مأمور شده بودیم، تبلیغ کردیم، آنان پذیرفتند و آن را باور کردند و چون آن از جانب ما به ایشان رسید، آن را پذیرفته و از عمق جان آن را در برگرفتند و چون یاد ما به آنان رسید، دلهایشان سوی معرفت ما و حدیث ما گرایید. اگر ایشان چنان آفرینشی نداشتند، هرگز چنین نمیشدند، نه، به خدا سوگند که توان در برگرفتن آن را نداشتند.

سپس آن حضرت علیه السلام فرمود: خداوند مردمانی را برای دوزخ و آتش آفرید و به ما فرمان داد تا همان گونه که به آنان تبلیغ کردیم، به اینان نیز تبلیغ کنیم. اینان از سخن ما چهره در هم کشیدند و دلهایشان به نفرت افتاد و آن را به ما بازگرداندند و باور نکردند و دروغش پنداشتند و گفتند: او جادوگر است و دروغگو. خداوند هم بر دلهایشان مهر نهاد و آن را از یادشان برد. سپس خداوند

زبانشان را به بیان گوشهای از حق گشود و این گونه آنان در حالی که به دل باور نداشتند، به حق زبان گشودند تا این دفاعی از اولیا و فرمانبران خدا باشد؛ اگر چنین نبود کسی خدا را در زمینش بنده نبود. آن گاه خداوند به ما فرمان داد تا از آنان دست کشیم و از آنان پوشیده و پنهان داریم. پس شما نیز از کسی که خداوند به دست کشیدن از او

فرمان داده، پنهان دارید و از کسی که خداوند به پوشاندن و در پرده داشتن از او فرمان داده، پوشیده دارید. سپس آن حضرت علیه السلام دست فراز آورد و گریست و فرمود: بار خدایا! ایشان (شیعیان) گروهی اندک و ناچیزاند، پس زندگانی ما را زندگانی ایشان و مرگ ما را مرگ ایشان قرار ده و دشمن خود را بر ایشان چیره مکن که ما را به مصیبت ایشان مینشانی و اگر ما را به مصیبت ایشان بنشانی، هرگز در زمینت پرستش نشوی؛ و درود خدا و سلام فراوان او بر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندانش باد (1).

1- [1] - کافی/ جلد1، ص331، ح5.

در این که می بایست در برابر آن چه از سوی اهل بیت علیهم السلام می رسد، تسلیم ایشان بود

1) سعد بن عبد الله با سند خود، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبد الله بن مسکان، از ضُریس روایت کرده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: به راستی که تسلیم شوندگان رستگارند و تسلیم شوندگان همان نجیبان هستند(1).

2) و از وی، از حسین بن سعید، از نضر بن سوید، از عبد الله بن مسکان، از سدیر روایت شده است که او گفت: به حضرت امام محمّد باقر علیه السلام عرض کردم: من دوستان شما را در حالی ترک کردم که اختلاف داشتند و از یکدیگر بیزاری میجستند. ایشان فرمود: تو را با آنان چه کار؟ خداوند تنها سه چیز را به مردم تکلیف کرده است: این که امامان را - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - بشناسند و در آن چه از ایشان به آنان میرسد، تسلیم ایشان باشند و آن چه را که در آن اختلاف دارند به ایشان واگذارند(2).

3) و از وی با سند خود، از حسین بن سعید، از محمّد بن حمّاد سَمَندی، از

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص74.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص74.

عبد الرحمن بن سالم اشلّ، از پدرش روایت شده است که او گفت: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: ای سالم! امامی را که خود رهنما و ره یافته است، خداوند در نابینایی نمیاندازد و او را از هیچ سنّتی نادان نمیگذارد. پس برای مردم روا نیست که در فرمان او بنگرند و بر سر آن بحث کنند، بلکه به آنها فرمان داده شده تا تسلیم او باشند(1).

4) و از وی، از ایوب بن نوح، از صفوان بن یحیی، از موسی بن بکر، از زراره، از ابی عبیده حذّاء، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: هر که از شخصی امری را بشنود که علمش به آن امر احاطه ندارد و سپس آن را دروغ بشمارد، اگر به سبب رضایت و تسلیم ما چنین کرده باشد، چنین امری موجب کافر شدن او نمیشود(2).

5) و از وی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، و محمّد بن خالد برقی از عبد الله بن جُندُب، از سُفیان بن سِمط روایت شده است که او گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! مردی که به دروغگویی شناخته شده، از جانب شما نزد ما میآید و حدیثی باز میگوید، آیا میتوانیم آن را بی اعتبار بدانیم؟ ایشان فرمود: آیا او به تو میگوید: من گفتهام شب، روز است و روز، شب است؟ عرض کردم: خیر. فرمود: اگر به تو گفت که این را من گفتهام، آن را دروغ نپندار؛ چرا که در این صورت مرا دروغگو پنداشتهای(3).

6) و از وی، از علی بن اسماعیل بن عیسی، و محمّد بن حسین بن ابی خطاب و محمّد بن عیسی بن عبید، از محمّد بن عمرو بن سعید زیّات، از عبد الله بن جندب، از سفیان بن سِمط روایت شده است که او گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: مردی از جانب شما نزد ما میآید و از سوی شما به ما از امری هنگفت خبر میدهد که سینههایمان برای پذیرفتن آن سخن به تنگ میآید، آیا میتوانیم آن را دروغ بپنداریم؟ ایشان فرمود: آیا چنین نیست که از سوی ما برایتان سخن میگوید؟ عرض کردم: بله. فرمود: آیا میگوید شب، روز است و روز، شب است؟ عرض کردم: خیر. فرمود: آن سخن را به ما واگذار؛ چرا که اگر

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص74.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص74.

3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص76.

آن را دروغ پنداری، ما را دروغگو پنداشتهای(1).

7) و از وی، از احمد بن محمّد بن عیسی، و محمّد بن حسین بن ابی خطاب، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از عمویش حمزه بن بزیع، از علی بن سوید ساعی، از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت شده است که ایشان در نامه خود به ابن سوید نوشت: درباره چیزی که از سوی ما به تو میرسانند یا به ما نسبتش میدهند، نگو که این سخن باطل است، هر چند بدانی که نادرست است؛ چرا که تو نمیدانی ما از چه رو آن را گفتهایم و بر چه وجهی قرارش دادهایم!(2)

8) و از وی، از علی بن اسماعیل بن عیسی، و یعقوب بن یزید، و محمّد بن عیسی بن عبید، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار قَلانسی، از حضرت امام جعفر صادق روایت شده است که ایشان فرمود: اصحاب کلام هلاک میشوند و تسلیم شوندگان نجات مییابند و تسلیم شوندگان همان نجیبان هستند(3).

9) و از وی، از محمّد بن عیسی بن عبید، از عباس بن معروف، از عبد الله بن یحیی، از عمر بن اذینه، از ابو بکر بن محمّد حضرمی روایت شده است که او گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود: اصحاب کلام هلاک میشوند و تسلیم شوندگان نجات مییابند و تسلیم شوندگان همان نجیبان هستند. اصحاب کلام میگویند: از این میتوان پیروی کرد و از این نمیتوان پیروی کرد. بدانید! سوگند به خدا اگر میدانستند اصل آفرینش چگونه بوده است، هیچ دو نفری اختلاف پیدا نمیکردند(4).

10) و از وی، از محمّد بن حسین بن ابی خطّاب، از صفوان بن یحیی، از داود بن فرقد، از زید شحّام روایت شده است که او گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: آیا میدانی به چه چیز فرمان داده شدهاند؟ به شناخت ما و واگذاردن به ما و تسلیم ما بودن(5).

11) و از وی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از صفوان

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص77.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص77.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص72.
4- [4] - مختصر بصائر الدرجات، ص72.
5- [5] - مختصر بصائر الدرجات، ص72.

بن یحیی، از عاصم بن حمید، از کامل تمّار روایت شده است که او گفت: حضرت امام محمّد باقرعلیه السلام به من فرمود: ای کامل! به راستی که مؤمنان تسلیم شده رستگارند. ای کامل! تسلیم شوندگان همان نجیبان هستند. ای کامل! مردم همچون گوسفند هستند، به جز اندکی از مؤمنان و حال آن که مؤمنان خود اندک هستند(1).

12) و از وی، از محمّد بن عیسی بن عبید، از حسین بن سعید، از جعفر بن بشیر بَجَلی، از معلّی بن عثمان احول، از کامل تمّار روایت شده است که او گفت: خدمت حضرت امام محمّد باقر علیه السلام بودم و ایشان با من سخن میگفت. ناگاه سر به زیر انداخت و فرمود: به راستی که تسلیم شوندگان رستگارند و تسلیم شوندگان همان نجیبان هستند. ای کامل! مردم همگی همچون چهارپا هستند، به جز اندکی از مؤمنان و حال آن که مؤمن غریب است(2).

13) و از وی، از حمّاد بن عیسی، از حریز بن عبد الله، از جمیل بن دَرّاج، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا» [و کاملاً سر تسلیم فرود آورند](3)، فرمود: تسلیم در فرمان(4).

14) و از وی، از محمّد بن حسین بن ابی خطّاب، و دیگری از محمّد بن سنان، از مفضّل بن عمر روایت شده است که او گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: از چه چیز رسولان به رسول بودن شناخته میشوند؟ ایشان فرمود: پرده از پیش چشم ایشان کنار رفته است. عرض کردم: از چه چیز مؤمن به مؤمن بودن شناخته میشود؟ فرمود: تسلیم بودن در برابر خدا در آن چه که به او میرسد(5).

15) و از وی، از محمّد بن حسین بن ابی خطّاب، و دیگری از محمّد بن سنان، از عمّار بن مروان، از ضریس، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: اگر ما به شما گفتیم: صدایی میآید، حال آن که صدایی

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص73.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص73.

3- [3] - نساء/65.
4- [4] - مختصر بصائر الدرجات، ص73.
5- [5] - مختصر بصائر الدرجات، ص73.

نمیآمد، تو چه میکنی؟ عرض کردم: به خدا سوگند که در این باره کار را به فرمان شما منتهی میبینم. حضرت علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که این تسلیم است و در غیر این صورت جدا شدن سر است از بدن. و حضرت علیه السلام با دست به گلوی خود اشاره کرد(1).

16) و از شخصی، از ثعلبه بن میمون، از زُراره و حُمران روایت شده است که آن دو گفتند: مردی از یاران ما با ما همنشین بود. هرگاه حدیثی میشنید، میگفت: سلمّوا (تسلیم شوید) تا آن جا که به (سلّم) لقب گرفت و هرگاه وارد میشد، یارانمان میگفتند: سلّم آمده است. آن گاه حمران و زراره نزد حضرت امام محمّد باقر علیه السلام رسیدند و عرض کردند: مردی از یاران ما، هرگاه چیزی از احادیث شما را میشنود، میگوید: سلّموا، تا آن جا که «سلّم» لقب گرفت و هرگاه وارد میشود میگویند: سلّم آمده است. حضرت علیه السلام فرمود: به راستی که تسلیم شوندگان رستگارند و تسلیم شوندگان همان نجیبان هستند(2).

17) و از وی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابوبکر بن محمّد حضرمی، از ابو صبّاح کِنانی خیبری روایت شده است که او گفت: به حضرت امام محمّد باقر علیه السلام عرض کردم: ما حدیثی را از شما باز میگوییم، آن گاه یکی از ما میگوید: سخن ما سخن آنان است. ایشان فرمود: چه میخواهی؟ آیا میخواهی امامی باشی که از تو پیروی میکنند؟ هر کس سخن را به ما واگذارد، او تسلیم شده است(3).

18) و از وی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از عمر بن عبد العزیز، از جمیل بن دَرّاج، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: تسلیم شدن، مایه روشنی چشم است و نیز این که هر آن چه از سوی ما مورد اختلاف است را بگویید (اعلام کنید و به آن معتقد باشید) یا که آن را به ما واگذارید(4).

19) و از وی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از حمّاد

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص73.

2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص73.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص76.
4- [4] - مختصر بصائر الدرجات، ص76.

بن عیسی، از ربعی بن عبد الله بن جارود، از فضیل بن یسار روایت شده است که او گفت: من و محمّد بن مسلم خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدیم و عرض کردیم: ما را با مردم چه کار؟ سوگند به خدا که ما از شما پیروی میکنیم و از شما میگیریم و سوگند به خدا که تسلیم شما هستیم و سوگند به خدا هر که را شما به دوستی گیرید، ما نیز به دوستی میگیریم و از هر کس شما بیزاری جویید، ما نیز از او بیزاری میجوییم و از هر کس شما دست کشید، ما نیز از او دست میکشیم. آن گاه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دست سوی آسمان فراز کرد و فرمود: به خدا سوگند که این همان حقّ آشکار است.

20) و از وی، از احمد بن محمّد بن عیسی، و محمّد بن حسین بن ابی خطّاب، از محمّد بن سنان، از منصور صیقل روایت شده است که او گفت: کنار حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم که یکی از یارانمان به ایشان عرض کرد: نمیدانیم او چه چیز از این سخن ما را میپذیرد و چه چیز را رد میکند. حضرت علیه السلام فرمود: چطور؟ عرض کرد: هر چه را از ما میشنود، میگوید: این سخن سخن آنان است؟ حضرت علیه السلام فرمود: این سخن تسلیم شوندگان است و تسلیم شوندگان همان نجیبان هستند. هرگاه چیزی به او میرسد که نمیداند چیست، بر اوست که آن را به ما واگذارد(1).

21) و از وی، از احمد بن محمّد بن عیسی، از محمّد بن حسین بن ابی خطّاب، و هیثم بن ابی مسروق، از اسماعیل بن مهران، از کسی که از یارانمان روایت کرد، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: چون حدیثی از ما به کسی رسید که شناخت و معرفت فهم آن حدیث به او عطا نشده است، بایستی بگوید: سخن، سخن آنان است (و بس)؛ در این صورت به نهان و آشکار ما ایمان آورده است(2).

22) و از وی، از احمد بن محمّد بن عیسی، و محمّد بن حسین بن ابی خطّاب، از محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از جعفر بن بشیر بجلی، از محمّد بن حسین، از جعفر بن بشیر، از حمّاد بن عثمان یا دیگری، از ابو بصیر، از حضرت امام محمّد

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص76.
2- [2] - مختصر بصائر الدرجات، ص76.

باقر یا از حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام روایت شده است که ایشان فرمود: حدیث را دروغ نپندارید، اگرچه آن را مُرجِئی و قَدَری و خارجی برایتان آورده باشد و به ما نسبتش داده باشد. شما چه میدانید، شاید چیزی از حقیقت باشد و این گونه شما خداوند عزّ و جلّ را برفراز عرش خود دروغگو میپندارید(1).

23) محمّد بن یعقوب، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد بن عیسی، از ابن سنان، از ابن مُسکان، از سَدیر روایت کرده است که وی گفت: به حضرت امام محمّد باقر علیه السلام عرض کردم: من در حالی دوستان شما را به سوی شما ترک کردم که با هم اختلاف داشتند و از یکدیگر بیزاری میجستند. ایشان فرمود: تو را با آنان چه کار؟ مردم تنها به سه چیز تکلیف شدهاند: این که امامان علیهم السلام را بشناسند و در آن چه از ایشان به آنان میرسد، تسلیم ایشان باشند و آن چه را که در آن اختلاف دارند، به ایشان واگذارند(2).

24) و از وی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمّد برقی، از احمد بن محمّد بن ابی نصر، از حمّاد بن عثمان، از عبد الله کاهلی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: اگر مردمی خدای یگانهای را که هیچ شریکی ندارد، بپرستند و نماز بر پا دارند و زکات دهند و حجّ خانه خدا به جا آورند و ماه رمضان را روزه بگیرند و پس از این همه، درباره کاری که خداوند کرده و یا کاری که رسول خدا کرده بگویند: چرا بر خلاف این نکرد؟ یا این سخن در دلهایشان پدید آید، بدون شک به همین سبب مشرک هستند. سپس آن حضرت علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّیَ یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا» [ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند، مگر آن که تو را در مورد آن چه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند. سپس از حکمی که کرده ای در دلهایشان احساس ناراحتی (و تردید) نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند](3). سپس فرمود: بر شما باد تسلیم بودن.(4)

1- [1] - مختصر بصائر الدرجات، ص77.
2- [2] - کافی، ج1، ص321، ح1.
3- [3] - نساء/65.

4- [4] - کافی، ج1، ص321، ح2.

25) و از وی، از محمّد بن یحیی، از احمد بن محمّد، از حسین بن سعید، از حمّاد بن عیسی، از حسین بن مختار، از زید شحّام روایت شده است که او گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: مردی نزد ماست که به او کُلَیب میگویند. هر آن چه از سوی شما به او میرسد، میگوید: من تسلیم هستم. ما نیز نام او را کُلَیب تسلیم گذاشتیم. آن گاه آن حضرت علیه السلام از خداوند برای او طلب رحمت کرد و سپس فرمود: آیا میدانید تسلیم چیست؟ ما سکوت کردیم. فرمود: تسلیم، به خدا سوگند فروتنی است. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «الَّذِینَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُواْ إِلَی رَبِّهِمْ» [کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و (با فروتنی) به سوی پروردگارشان آرام یافتند](1).

26) و از وی ، از حسین بن محمّد، از معلّی بن محمّد، از وشّاء، از ابان، از محمّد بن مسلم، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «وَمَن یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِیهَا حُسْنًا»(2) فرمود: کار نیک کردن یعنی تسلیم ما بودن و ما را تصدیق کردن و دروغ نبستن به ما(3).

27) و از وی، از علی بن محمّد بن عبد الله، از احمد بن محمّد برقی، از پدرش، از محمّد بن عبد الحمید، از منصور بن یونس، از بشیر دهّان، از کامل تمّار روایت شده است که او گفت: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» [به راستی که مؤمنان رستگار شدند](4). آیا میدانی آنان چه کسانی هستند؟ عرض کردم: شما بهتر میدانید. فرمود: به راستی که مؤمنان تسلیم شونده رستگارند و تسلیم شوندگان همان نجیبان هستند. حال آن که مؤمن غریب است و خوشا به حال غریبان(5).

28) و از وی، از علی بن محمّد، از یکی از یارانمان، از خشّاب، از عباس بن عامر، از ربیع مُسلی، از یحیی بن زکریا انصاری، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: هر که را خوش آید که ایمان خود

1- [1] - هود/23.
2- [2] - شوری/23.

3- [3] - کافی، ج1، ص321، ح3.
4- [4] - مؤمنون/1.
5- [5] - کافی، ج1، ص321، ح5.

را به تمام کامل کند، بایست بگوید: سخن من درباره همه چیز، سخن خاندان محمّد است - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - در هر آن چه ایشان نهان داشتهاند و هر آن چه آشکار کردهاند و در هر آن چه از ایشان به من رسیده است و در هر آن چه به من نرسیده است(1).

29) و از وی، از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از ابن اذینه، از زراره - یا بُرَید - روایت شده است که او گفت: حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: خداوند در کتاب خود، امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام را خطاب کرده است. عرض کردم: در کجا؟ فرمود: آن جا که فرمود: «وَ لَو أَنَّهُم إذ ظَلَمُوا أنفُسَهُم جاءُوکَ فَاستَغفَروا اللهَ وَاستَغفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوَّاباً رَحِیماً * فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا» [و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند پیش تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر (نیز) برای آنان طلب آمرزش می کرد، قطعاً خدا را توبه پذیر مهربان مییافتند * ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند، مگر آن که تو را در مورد آن چه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند سپس از حکمی که کرده ای در دلهایشان احساس ناراحتی (و تردید) نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند]؛ یعنی در پیمانی که بستند: تا اگر خداوند حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را میراند، این امر را به بنی هاشم برنگردانند، «ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَیْتَ» [سپس از حکمی که کرده ای در دلهایشان احساس ناراحتی (و تردید) نکنند]، حکم بر کشتن یا عفو کردن «وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیمًا» [و کاملاً سر تسلیم فرود آورند](2).(3)

30) و از وی، از احمد بن مهران، از عبد العظیم حسنی، از علی بن اسباط، از علی بن عقبه، از حکم بن ایمن، از ابو بصیر روایت شده است که وی گفت: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره کلام خداوند عزّ و جلّ: «الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» [کسانی که به سخن گوش فرامی دهند و بهترین آن هستند.

1- [1] - کافی، ج1، ص321، ح6.
2- [2] - نساء/64 و65.
3- [3] - کافی، ج1، ص322 ، ح7.

را پیروی می کنند](1) تا به پایان آیه، پرسیدم. ایشان فرمود: آنان تسلیم شوندگان در برابر خاندان حضرت محمّد - که سلام و درود بیکران خدا بر ایشان باد - همان کسانی که چون حدیثی را میشوند، بر آن نمیافزایند و از آن نمیکاهند و همان گونه که آن را شنیدهاند، باز میگویند(2).

31) سعد بن عبد الله، از احمد بن محمّد بن عیسی، از حسین بن سعید، از قاسم بن محمّد جوهری، از سلمه بن حنان، از ابو صبّاح کنانی روایت کرده است که وی گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که ایشان فرمود: ای ابا صبّاح! به راستی که مؤمنان رستگارند. حضرت سه مرتبه این سخن را گفت و من نیز سه مرتبه گفتم. آن گاه فرمود: تسلیم شوندگان همان برگزیدگان در روز قیامت هستند و ایشان دارندگان نجابت هستند(3).

در این باب روایات بسیاری هست که از ذکر بسیاری از آنها صرف نظر کردم تا سخن به درازا نکشد. پیشتر در این باره در جایجای کتاب حدیث روایت شد.

1- [1] - زمر/18.
2- [2] - کافی، ج1، ص322 ، ح8.
3- [3] - مختصر بصائر الدرجات، ص75.

فصل پایانی

1) علی بن ابراهیم، از علی بن حسین، از احمد بن ابی عبد الله، از علی بن حکم، از سیف بن عمیره، از ابو بکر حضرمی، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت امام علی علیه السلام فرمود: ای علی! قرآن در پشت بستر من بر پوست و حریر و لیف خرما و کاغذ نوشته شده است؛ آن را بردارید و جمع آورید و آن چنان که یهودیان تورات را تباه کردند، آن را تباه نکنید. حضرت علی علیه السلام راهی شد و قرآن را در جامهای زرد رنگ جمع آورد و در خانه خود مُهر و موم کرد و فرمود: ردا بر تن نمیکنم تا این که قرآن را جمع آورم. از این رو اگر کسی با آن حضرت علیه السلام کاری داشت، ایشان بی ردا بیرون میآمد تا این که قرآن را جمع آورد(1).

2) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر مردم قرآن را آن گونه که خداوند نازل فرمود، میخواندند، هیچ دو نفری اختلاف پیدا نمیکردند(2).

3) و از وی، از جعفر بن احمد، از عبد الکریم بن عبد الرحیم، از محمّد بن علی قُرَشی، از محمّد بن فضیل، از ابو حمزه ثمالی، از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: هیچ کس از این امّت، قرآن را جمع

1- [1] - تفسیر قمی، ج2، ص455.
2- [2] - تفسیر قمی، ج2، ص455.

نیاورد به جز وصیّ حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلّم(1).

4) و از وی، از محمّد بن جعفر، از محمّد بن احمد، از محمّد بن عیسی، از علی بن حدید، از مُرازِم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که ایشان فرمود: در قرآن، بیان روشنگر همه چیز هست، آن چنان که به خدا سوگند حق تعالی هر چیزی را که بندگان به آن نیاز داشته باشند، برای مردم بیان کرده است، تا هیچ بندهای نتواند بگوید: ای کاش این امر در قرآن نازل شده بود! جز آن که آن امر را خداوند عزّ و جلّ در آن نازل کرده باشد(2).

پیشتر در این باره در بابهای نخستین کتاب سخن گفته شد.

با این فصل سخن را به پایان میرسانیم و خداوند را از برای ایمان و اسلام میستاییم. سپس بدان ای برادر دینی و ای جویای حقیقت آشکار و ای خواهان علوم اهل یقین! حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان ایشان، همان امامان هدایتگر - که سلام و درود خدا بر ایشان باد - و امنای معصوم علیهم السلام و حجّت خداوند بر تمامی آفریدگان و برترین پیشینیان و پسینیان هستند که این کتاب، حاوی بسیاری از روایات آن بزرگواران علیهم السلام در شرح و تفسیر کتاب خداوند عزیز است و انبوهی از فضیلت ایشان و آن چه را که در شأن ایشان نازل شده است، در میان دارد و بسیاری از علوم احکام و آداب و قصّه های پیامبران و ... را آن چنان که هیچ کتابی گرد نیاورده، در بر گرفته است و در آن اندرزی است از برای خردمندان.

پس آن گاه که حق آشکار شد و باطل از میان رفت، بر هیچ کس روا نیست تا بر اساس تفسیر مخالفان عمل کند.

از برادرانی که این کتاب را پیش رو دارند، خواستارم که اگر از منابعی که من این کتاب را از آن ها برگرفتهام، نسخهای صحیح تر نزد خود دارند، هر آن کاستی که در این کتاب بر ایشان نمایان شد، اصلاح نمایند. شماری از کتابهایی را که این کتاب را از آنها برگرفتم، تا آن جا که امکان داشت، خود اصلاح و تصحیح کردم؛ همچون تفسیر علی بن ابراهیم که نسخههای بسیاری از آن داشتم و همچون تفسیر

1- [1] - تفسیر قمی، ج2، ص455.
2- [2] - تفسیر قمی، ج2، ص456.

عیاشی که از آغاز قرآن تا به پایان سوره کهف دو نسخه از آن داشتم؛ و توفیق، تنها از خداوند سبحان است.

و بدان هرگاه از ابن بابویه نام بردهام، او ابو جعفر محمّد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، صاحب کتاب من لا یحضره الفقیه است و چون از شیخ یاد کردهام، او ابو جعفر محمّد بن حسن طوسی، صاحب کتاب التهذیب است که اگر از او یاد کردهام و نام کتابش نیاوردهام، آن حدیث را از همین کتاب گرفتهام و آن جا که نام طبرسی آوردهام و از کتابش نامی نبردهام، او ابو علی فضل بن حسن طبرسی است و کتابش تفسیر مجمع البیان است.

در مجموع، این کتاب در بسیاری موارد بر پایه کتابهای سه شیخ نگاشته شده که ایشان شیخ محمّد بن یعقوب و شیخ محمّد بن علی بن حسین بن بابویه و شیخ محمّد بن حسن طوسی هستند. آن چه در ادامه میآید، اجازه نامهای است که برای نقل حدیث از ایشان، در دست دارم.

این اجازه را چند تن از یارانمان به من دادند که از جمله ایشانند: سیّد فاضل تقیّ زکیّ عبد العظیم ابن سیّد عباس در مشهد شریف رضوی - که بهترین درودها و تمام ترین سلامها بر او و پدران و فرزندانش - از شیخ متبحّر محقّق، مفید خاصّ و عام، شیخ ما محمّد عاملی معروف به بهاء الدّین، از پدرش شیخ حسین بن عبد الصّمد، از سرآمد مجتهدان، زینت امّت و دین، شهید ثانی، از شیخ فاضل و عالم کامل شیخ علی بن عبد العال میسی، از شیخ شمس الدین محمّد بن مؤذّن جزینی، از شیخ ضیاء الدین علی، از پدر ارجمندش همان سعادت یافته به جمع مقام علم و شهادت، شیخ شمسالدین محمّد بن مکّی، از شیخ مدقّق فخر الدین ابی طالب محمّد، از علّامه، پدرش، نشانه خداوند در دو جهان، جمال امّت و حقیقت و دین، حسن بن یوسف بن مطهّر حِلّی، از شیخ کاملش رئیس محقّقان ابو القاسم جعفر بن حسن بن سعید، از سید جلیل ابو علی فخار بن مَعدّ موسوی، از شیخ اوحد ابو الفضل شاذان بن جبرئیل قمی، از شیخ فاضل فقیه عماد الدین ابو جعفر محمّد بن ابی قاسم طبری، از شیخ اجل ابو علی حسن، از پدرش نمونه فرقه و شیخ طائفه بر حق، ابو جعفر محمّد بن حسن طوسی.

و او (قدّس الله سرّه) از طرق متعدّدی به محمّد بن یعقوب میرسد که از آن جمله است: از اسوه فقیهان و متکلّمان، ابو عبد الله محمّد بن محمّد

بن نعمان مفيد،

ص:891

از شیخ افضل ابو القاسم جعفر بن محمّد بن قُولَوَیه، از محمّد بن یعقوب.

و نیز او – یعنی شیخ طوسی – از طرق متعدّدی به رئیس محدّثان، صدوق، محمّد بن علی بن حسین بن بابویه قمی میرسد؛ که از آن جمله است: از شیخ ابو عبد الله مفید، از صدوق - که خداوند ارواح طیبه آنان را پاک و منوّر گرداند.

پیش نویس این کتاب مبارک با عنوان «البرهان فی تفسیر القرآن» به دست نگارندهاش، فقیر خداوند غنی و بنده او، هاشم بن سلیمان بن اسماعیل بن عبد الجواد حسینی بحرانی، در روز سوم از ماه ذی الحجّه الحرام از سال یکهزار و نود و پنج هجری محمّدی (هجری قمری) - که درود و سلام بر آن مهاجر بزرگوار و خاندان پاکش باد - به پایان رسید.

ص:892

منابع کتاب

1) قرآن کریم

2) الاحتجاج از طبرسی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

3) احقاق الحق و ازهاق الباطل از تستری، چاپ دار الکتاب الاسلامی، بیروت.

4) احکام القرآن از جصّاص، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت.

5) الاختصاص از شیخ مفید، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

6) الارشاد از شیخ مفید، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

7) ارشاد القلوب، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

8) اساس البلاغه، چاپ دار صادر، بیروت.

9) اسباب النزول از واحدی، چاپ عالَم الکتب، بیروت.

10) الاستبصار از شیخ طوسی، چاپ دار صعب، بیروت.

11) الاستیعاب از ابن عبد البر، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت.

12) اُسد الغابه از ابن اثیر، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت.

13) الاصابه از ابن حجر، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت.

14) الاعلام از زرکلی، چاپ دار العلم للملایین، بیروت.

15) أعلام النساء از اعلمی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

16) إعلام الوری بأعلام الهدی از طبرسی، چاپ دار المعرفه، بیروت.

17) اعیان الشیعه از علامه امین، چاپ دار التعارف، بیروت.

18) الأغانی از ابو الفرج اصفهانی، چاپ دار الکتب العلمیه، بیروت.

19) اقبال الأعمال از ابن طاوس، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

ص:893

20) اقرب الموارد از شرتونی، چاپ بیروت.

21) الأمالی از شیخ مفید، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

22) الأمالی از شیخ صدوق، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

23) الأمالی از شیخ طوسی، چاپ نعمان، نجف اشرف.

24) امل الآمل از حُرّ عامِلی، چاپ مؤسسه الوفاء، بیروت.

25) الأنساب از سمعانی، چاپ دار الکتب العلمیه، بیروت.

26) أنوار البدرین از شیخ علی بلادی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

27) الأنوار النعمانیه از سید نعمه الله جزایری، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

28) أوائل المقالات از شیخ مفید، چاپ انتشارات داوری، قم.

29) بِحار الانوار از علامه مجلسی، چاپ مؤسسه الوفاء، بیروت.

30) البدایه و النهایه از ابن کثیر، چاپ دار الکتب العلمیه، بیروت.

31) البرهان فی علوم القرآن از زرکشی، چاپ دار الفکر، بیروت.

32) بشاره المصطفی از طبری، چاپ مکتبه الحیدریه. نجف.

33) بصائر الدرجات از صفار، چاپ مؤسسه اعلمی، طهران.

34) البلد الامین از کفعمی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

35) تاج العروس از زَبیدی، چاپ دار الحیاه، بیروت.

36) تاریخ بغداد از خطیب بغدادی، چاپ دار الکتب العلمیه، بیروت.

37) تاریخ الخلفاء از سیوطی، چاپ دار الکتب العلمیه، بیروت.

38) تاِریخ یعقوبی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

39) تأویل الآیات از سید شرف الدین نجفی، چاپ جامعه مدرسین، قم.

40) تحف العقول از ابن شُعبه حَرّانی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

41) تذکره الخواص از ابن جوزی، چاپ دار الاضواء، بیروت.

42) تفسیر روح المعانی از آلوسی، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت.

43) تفسیر بیضاوی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

44) تفسیر تبیان از شیخ طوسی، چاپ مکتبه الامین، نجف.

45) تفسیر ثعلبی (الکشف و البیان)، کتابخانه آیه الله مرعشی، قم.

46) تفسیر جوامع الجامع از طبرسی، چاپ دار الاضواء، بیروت.

47) تفسیر حبری، چاپ مؤسسه آل البیت علیهم السلام، بیروت.

ص:894

48) تفسیر صافی از ملا محسن فیض کاشانی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

49) تفسیر طبری، دار المعرفه، بیروت.

50) تفسیر عیاشی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

51) تفسیر فرات کوفی، چاپ مؤسسه نعمان، بیروت.

52) تفسیر قرطبی، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت.

53) تفسیر قمی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

54) تفسیر فخر رازی، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت.

55) تفسیر ابن کثیر، چاپ دار المعرفه، بیروت.

56) تفسیر کَشّاف، چاپ دار المعرفه، بیروت.

57) تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، چاپ دار الکتاب الاسلامی، بیروت.

58) تفسیر نور الثقلین از حویزی، چاپ انتشارات علمی، قم.

59) تقریب التهذیب از عسقلانی، چاپ دار المعرفه، بیروت.

60) تنبیه الخواطر از ابن ابی فراس، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

61) تنزیه الانبیاء از شریف مرتضی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

62) تهذیب الاحکام از شیخ طوسی، چاپ دار صعب، بیروت.

63) تهذیب التهذیب از ابن حجر، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت.

64) تهذیب الکمال از مزّی، چاپ مؤسسه الرساله، بیروت.

65) التوحید از شیخ صدوق، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

66) الثاقب فی المناقب از شیخ طوسی، چاپ دار الزهراء، بیروت.

67) ثواب الاعمال از شیخ صدوق، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

68) جامع الاخبار از شعیری، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

69) جامع الرواه از اردبیلی، چاپ دار الاضواء، بیروت.

70) الجرح و التعدیل از رازی، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت.

71) جمهره انساب العرب از ابن حزم، چاپ دار الکتب العلمیه، بیروت.

72) حلیه الابرار از بحرانی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

73) حلیه الاو لیاء از اصفهانی، چاپ دار الکتب العلمیه، بیروت.

74) الخرائج و الجرائح از راوندی، چاپ مؤسسه النور، بیروت.

ص:895

75) الخصال از شیخ صدوق، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

76) خصائص الائمه علیهم السلام از شریف رضی، چاپ مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد.

77) خصائص امیر المؤمنین از نسائی، چاپ مکتبه التقدم، قاهره.

78) دائره المعارف الشیعیه از اعلمی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

79) دائره معارف القرن العشرین از فرید وجدی، چاپ دار المعرفه، بیروت.

80) الدر المنثور از سیوطی، چاپ دار الفکر، بیروت.

81) دعائم الاسلام از قاضی نعمان، چاپ دار الاضواء، بیروت.

82) دلائل الامامه از طبری، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

83) دیوان خنساء از تماضر بنت عمرو، چاپ دار صادر، بیروت.

84) ذخائر العقبی از طبری، چاپ دار المعرفه، بیروت.

85) الذریعه از آقا بزرگ طهرانی، چاپ دار الاضواء، بیروت.

86) الذریه الطاهره از دولابی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

87) ربیع الابرار از زَمَخشَری، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

88) رجال طوسی، چاپ دار الذخائر، قم.

89) رجال کشی، اختیار معرفه الرجال از طوسی، چاپ دانشگاه مشهد.

90) رجال نجاشی، چاپ جامعه مدرسین، قم.

91) روضات الجنات از خوانساری، چاپ الدار الاسلامیه، بیروت.

92) روضه الواعظین از فتّال نیشابوری، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

93) الزهد از اهوازی، انتشارات علمی، قم

94) سعد السعود از ابن طاوس، منشورات رضی، قم.

95) سفینه البحار از قمی، چاپ مؤسسه الوفاء، بیروت.

96) سنن ابی داود، چاپ دار احیاء السنه النبویه، بیروت.

97) سنن ترمذی، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت.

98) سنن نسائی، چاپ دار الکتاب العربی، بیروت.

99) سیر اعلام النبلاء از ذهبی، چاپ مؤسسه الرساله.

100) شرائع الاسلام از محقّق حِلّی، چاپ دار الاضواء، بیروت.

101) شرح الاخبار از قاضی نعمان، چاپ دار الثقلین، بیروت.

ص:896

102) شرح نهج البلاغه از ابن ابی الحدید، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

103) شواهد التنزیل از حسکانی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

104) الصحاح از جوهری، چاپ دار العلم للملایین، بیروت.

105) صحیح بخاری، چاپ عالم الکتب، بیروت.

106) صحیح مسلم، چاپ دار الفکر، بیروت.

107) الصراط المستقیم از نباطی، چاپ دار الکتاب الاسلامی، بیروت.

108) صفه الصفوه، از ابن جوزی، چاپ دار المعرفه، بیروت.

109) الصواعق المحرقه از ابن حجر، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت.

110) طب الائمه علیهم السلام از دو پسر بسطام نیشابوری، انتشارات المکتبه الحیدریه، نجف اشرف.

111) الطبقات الکبری از ابن سعد، چاپ دار صادر، بیروت.

112) الطرائف از ابن طاوس، چاپ چاپخانه خیام، قم.

113) عده الداعی، از ابن فهد حلّی، چاپ دار المرتضی، بیروت.

114) علل الشرائع از شیخ صدوق، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

115) العمده از ابن بطریق، چاپ جامعه مدرسین، قم.

116) عوالی اللآلیء از ابن ابی جمهور، چاپخانه سید الشهداء، قم.

117) العین از فراهیدی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

118) عیون اخبار الرضا علیه السلام، از شیخ صدوق، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

119) عیون المعجزات از ابن عبد الوهاب، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

120) الغارات از ثقفی، چاپ دار الکتاب الاسلامی، بیروت.

121) الغدیر از علامه امینی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

122) الغیبه از نعمانی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

123) الغیبه از طوسی، چاپ مؤسسه معارف اسلامی، قم.

124) فرائد السمطین از جوینی، چاپ مؤسسه محمودی، بیروت.

125) فردوس الاخبار از دیلمی، چاپ دار الکتاب العربی، بیروت.

126) فرق الشیعه از نوبختی، چاپ دار الاضواء، بیروت.

127) الفصول المهمه از ابن صباغ، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

128) الفضائل از ابن شاذان، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

ص:897

129) الفهرست از طوسی، چاپ انتشارات رضی، قم.

130) القاموس المحیط از مجد الدین محمد بن یعقوب فیروز آبادی، چاپ دار الجیل، بیروت.

131) قرب الاسناد از حمیری، چاپ انتشارات نینوی، تهران.

132) قصص الانبیاء از راوندی، چاپ مؤسسه مفید، بیروت.

133) قصص الانبیاء از ثعلبی، انتشارات المکتبه الثقافیه، بیروت.

134) الکافی از کلینی، چاپ دار صعب، بیروت.

135) کامل الزیارات از ابن قولویه، چاپ دار السرور، بیروت.

136) الکامل فی التاریخ از ابن اثیر، چاپ دار صادر، بیروت.

137) کتاب سلیم بن قیس، چاپ مؤسسه بعثت، تهران.

138) کشف الظنون از حاجی خلیفه، چاپ مطبعه المثنی، بغداد.

139) کشف الغمه از اربلی، چاپ دار الاضواء، بیروت.

140) الکشکول فیما جری علی آل الرسول از آملی، چاپ مؤسسه البلاغ، بیروت.

141) کفایه الاثر از رازی، چاپ چاپخانه خیام، قم.

142) کمال الدین و تمام النعمه از شیخ صدوق، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

143) الکنی و الالقاب از قمی، چاپ مؤسسه الوفاء، بیروت.

144) کنز العمال از هندی، چاپ الرساله، بیروت.

145) لسان العرب از ابن منظور، چاپ دار صادر، بیروت.

146) لسان اللسان از مهنا، چاپ دار الکتب العلمیه، بیروت.

147) لسان المیزان از ابن حجر، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

148) لؤلؤه البحرین از بحرانی، چاپ دار الاضواء، بیروت.

149) مائه منقبه از ابن شاذان، تحقیق و نشر مؤسسه الامام المهدی علیه السلام، قم.

150) مجمع الامثال از میدانی، چاپ دار المعرفه، بیروت.

151) مجمع البحرین از طریحی، چاپ مؤسسه الوفاء، بیروت.

152) مجمع البیان از طبرسی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

153) مجمع الزوائد از هیثمی، چاپ دار الکتاب العربی، بیروت.

154) المحاسن از برقی، چاپ دار الکتب الاسلامیه، قم.

155) المختضر از علامه حلّی، چاپ المطبعه الحیدریه، نجف.

ص:898

156) المحجه البیضاء از فیض کاشانی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

157) محیط المحیط از بطرس البستانی، چاپ مکتبه لبنان، بیروت.

158) مختار الصحاح از رازی، چاپ دار الکتاب العربی، بیروت، 1401

159) مختصر بصائر الدرجات از علامه حلّی، چاپ المطبعه الحیدریه، نجف.

160) مدینه المعاجز از بحرانی، چاپ مؤسسه النعمان، بیروت.

161) مراصد الاطلاع از بغدادی، چاپ دار المعرفه، بیروت.

162) مروج الذهب از مسعودی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

163) المستدرک علی الصحیحین از حاکم نیشابوری، چاپ دار المعرفه، بیروت.

164) المستطرف از اشبیهی، چاپ مؤسسه النور، بیروت.

165) مسند ابی الموصلی از تمیمی، چاپ دار المأمون للتراث، بیروت.

166) مسند احمد بن حنبل، چاپ دار الفکر، بیروت.

167) مشارق انوار الیقین از بُرسی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

168) مشکاه الأنوار از طبرسی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

169) مصابیح السنه از فرّاء بغوی، چاپ دار المعرفه، بیروت.

170) مصباح الشریعه از امام جعفر صادق علیه السلام، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

171) مصباح کفعمی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

172) مصباح المتهجد از طوسی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

173) معالم العلماء از ابن شهر آشوب، چاپ المکتبه الحیدریه، نجف.

174) معانی الاخبار از شیخ صدوق، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

175) معجم الادباء از یاقوت حموی، چاپ دار الفکر، بیروت.

176) معجم البلدان از یاقوت حموی، چاپ دار صادر، بیروت.

177) معجم رجال الحدیث از خوئی، چاپ مدینه العلم، قم.

178) المعجم الصغیر از طبرانی، چاپ دار الکتب العلمیه، بیروت.

179) معجم الفرق الاسلامیه از علامه امین، چاپ دار الاضواء، بیروت.

180) المعجم الکبیر از طبرانی، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت.

181) معجم ما استعجم از اندلسی، چاپ عالم الکتب، بیروت.

182) المعجم المفهرس لالفاظ القرآن از عبد الباقی، چاپ قاهره.

ص:899

183) معجم المؤلفین از کحاله، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت.

184) المعجم الوسیط، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت.

185) المغازی از واقدی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

186) مفردات القرآن از اصفهانی، چاپ دار المعرفه، بیروت.

187) مقاتل الطالبین از اصفهانی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

188) مقتضب الاثر از جوهری، چاپ مکتبه الطباطبایی.

189) مقتل الحسین علیه السلام از خوارزمی، چاپ انتشارات مفید، قم.

190) مکارم الاخلاق از طبرسی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

191) الملل و النحل از شهرستانی، چاپ دار السرور، بیروت.

192) المناقب از خوارزمی، چاپ مکتبه نینوی، تهران.

193) مناقب ابن شهر آشوب، چاپ دار الاضواء، بیروت.

194) مناقب الامام علی علیه السلام از ابن مغازلی، چاپ دار الاضواء، بیروت.

195) من لا یحضره الفقیه از شیخ صدوق، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

196) میزان الاعتدال از ذهبی، چاپ دار المعرفه، بیروت.

197) المیزان فی تفسیر القرآن از علامه طباطبایی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

198) النهایه فی غریب الحدیث از ابن اثیر، چاپ المکتبه الاسلامیه، بیروت.

199) نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، چاپ دار الکتاب اللبنانی، بیروت.

200) نور الابصار از شبلنجی، چاپ دار الجیل، بیروت.

201) الهدایه الکبری از خصیبی، چاپ مؤسسه البلاغ، بیروت.

202) الوافی از فیض کاشانی، چاپ انتشارات امیر المؤمنین علیه السلام، اصفهان.

203) وسائل الشیعه از حرّ عامِلی، چاپ دار احیاء التراث العربی، بیروت.

204) وفیات الاعیان از ابن خلکان، چاپ دار صادر، بیروت.

205) وهج الفصاحه از اعلمی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

206) الیقین از ابن طاوس، انتشارات المکتبه الحیدریه، نجف اشرف.

207) ینابیع الموده از قندوزی حنفی، چاپ مؤسسه اعلمی، بیروت.

ص:900

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109